فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی

دکتر
حسن
ذوالفقاری

سرشناسه : ذوالفقاری، حسن، ۱۳۴۵ –

عنوان و پدیدآور : **فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی** / حسن ذوالفقاری.

مشخصات نشر : تهران: معین، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲۵۰۹ ص.

شابک : دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۱۶۵-۰۲۷-۰ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۱۶۵-۰۲۵-۶

ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۱۶۵-۰۲۶-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

موضوع : ضرب‌المثل‌های ایرانی

موضوع : ضرب‌المثل‌های فارسی

موضوع : ضرب‌المثل‌های هزاره‌ای

رده‌بندی کنگره : PIR۳۹۹۶/د۹۳ف۴ ۱۳۸۸

رده‌بندی دیویی : ۳۹۸/۹ فا

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۲۹۱۷

فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی

(جلد اول)

(مَثَل‌های فارسیِ اقوام ایرانی و کشورهای فارسی زبان)

دکتر حسن ذوالفقاری

انتشارات معین

انتشارات معین

روبه‌روی دانشگاه تهران، فخررازی، فاتحی داریان، پلاک ۲۹

صندوق پستی ۷۷۵-۱۳۱۴۵ / تلفن ۶۶۴۰۵۹۹۲-۶۶۹۷۷۳۷۲

www.moin-publisher.com

info@publisher.com

✧

فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی (جلد اول)

ذوالفقاری، حسن

(عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)

طرح جلد: پارسوا باشی

امور فنی و صفحه آرایی: علم روز

چاپ اول: ۱۳۸۸

چاپ دوم: ۱۳۸۹

شمارگان: ۵۵۰ نسخه

لیتوگرافی: طیف نگار- چاپ: مهارت

تلفن مرکز پخش: ۶۶۹۶۱۴۹۵-۶۶۴۱۴۲۳۰

تقدیم به:

همسر و فرزندانم به پاس صبوری و همراهی؛

تمامی مثل‌نگاران و مثل‌شناسان به پاس همّت بلندشان؛

و تمامی اقوام ایرانی و فارسی‌زبان که پدیدآورندگان این میراث عظیم هستند.

فهرست

مقدمه

ایران سرزمینی بزرگ، غنی، فرهنگ‌ساز با تاریخ و تمدنی باستانی است. در بستر این تمدن بزرگ و یکپارچه، سنت‌های دینی و ملّی، زبان و ادبیات پُربار و پُرمایه، هنر و معماری اصیل، فرهنگ و تمدن کهن شکل گرفته و بالیده‌اند؛ ایرانیان با داشتن هویت جغرافیایی، تاریخی، ملّی و دینی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مشخص، روشن، شفاف و دیرپا همواره بر خود بالیده‌اند و این موضوع مایه‌ی مباهات و افتخار ایرانیان در گذشته، حال و آینده بوده و هست و خواهد بود. این فرهنگ و تمدن بزرگ همواره زبانزد خاص و عام بوده و هست.

فرهنگ و زیرمجموعه‌های آن از جمله عناصر مهّم هویت ملّی به شمار می‌رود که در برگیرنده تمامی ارزش‌های فردی و اجتماعی است. یکی از جلوه‌ها و عناصر سازنده‌ی فرهنگ، فرهنگ عامه است. فرهنگ مردم یا دانش عوام، مطالعه‌ی نحوه‌ی جهان‌بینی، روان‌شناسی و اندیشه‌های توده مردم در باره‌ی دین، فلسفه، اخلاق، نهادهای اجتماعی، تشریفات و جشن‌ها و ادبیات عامه است.

ادب شفاهی یا عامه از شاخه‌های مهم دانش عوام یا فولکلور به شمار می‌رود که خود شامل مجموعه‌ای عظیم از ترانه‌ها، لالایی‌ها، چیستان‌ها، قصّه‌ها، اساطیر، متل‌ها و ضرب‌المثل‌ها می‌شود.

ادب شفاهی برگرفته از فرهنگ قومی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود تا باورها، معتقدات، آداب و رسوم، اخلاق و اندیشه‌ها، تخیلات و در یک کلام زندگی آنان را بازتاب دهد.

ادب عامه و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن:

۱. ساده و بی‌پیرایه است؛ مثل زندگی مردم که با زندگی آنان پیوندی عمیق دارد؛
۲. خصلت جمعی دارد و زاده‌ی اندیشه‌ی نسل‌های گوناگون است و آفریننده‌ی مشخص ندارد؛
۳. پویا و تکرارپذیر است؛ زیرا کار و کردار مردم جریانی پیوسته دارد؛
۴. گونه‌ها، شکل‌ها، مضامین، نظایر و روایات متعدد دارد.

عمده‌ترین مضامین و محتوای ادب شفاهی کار و تلاش، مبارزه انسان با طبیعت، وصف زیبایی‌های طبیعی، بیان دردهای مشترک، مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی، تبلیغ صفات پسندیده و دعوت به نیکی و آزادگی است.

یکی از عناصر مهّم ادب شفاهی، ضرب‌المثل‌ها هستند که کاربرد و گستردگی آن‌ها باعث شده است نقش مهمی در فرهنگ‌سازی داشته باشد؛ زیرا مثل‌ها:

۱. آینه‌ی فرهنگ، هنجارهای اجتماعی، عقاید، اندیشه‌ها، طرز زندگی، منش، مناسبات، تمدن، اخلاق و معیار ذوق ملّت‌هاست؛

۲. باعث زنده نگاه داشتن واژگان، کنایات، اصطلاحات و زبان هر ملّت و موجب توانمندی و غنای آن است؛ از این رو مانند شعر و انواع دیگر سخنان ادبی مؤثر است؛
۳. به دلیل شیرینی، کوتاهی و سادگی و حُسن تأثیر، تَعدیل کننده‌ی اَخلاق جوامع و مهذب عادات و رفتار و افکار مردم است؛
۴. حاوی زُبده‌ی افکار و آرای نسل‌ها و تجارب اشخاص دانا و آزموده است که در جوامع رایج شده و به میل و رغبت استفاده می‌شود؛
۵. قاطع کلام و در حکم حجتی است که راهِ چون و چرا را می‌بندد؛
۶. زبانی مشترک برای تفهیم مطالب به ایجاز و غیرمستقیم است؛
۷. مولود اندیشه، دانش و تجربیات مردم و میراث نسل‌ها و معرف آمال، آرزوها، غم‌ها و شادی‌ها و نفرت‌ها، اوهام و خرافات گذشتگان است؛
۸. به لحاظ کمی و کیفی نشانه‌ی درجه‌ی عظمت، وسعت و علّو فکریِ هر ملّتی است؛
۹. بازگوکننده‌ی آرزوها، احساسات، نگرش‌های مثبت و منفی، شرایط اجتماعی و فرهنگی و هویت ملّی و مؤلفه‌های آن است؛
۱۰. نقطه‌ی اتّصال ادب رسمی به ادب شفاهی و محلّ تعامل آن دو است.

سال‌ها باید بگذرد تا مَثَلی بر زبان مردم جاری شود. اینَ جملات نغز و زیبا مولود اندیشه و دانش مردم و میراث غنای معنوی نسل‌هاست که مردم با معیار ذوق وبه فراخور حال، آن‌ها را به کار می‌برند.

مثل‌های صیقل خورده، حاصل و عُصاره‌ی افکار خردمندان جامعه و گزیده‌ی تجربیات ناب آنان است که امروزه به عنوان یکی از میراث‌های معنوی به دست ما رسیده است.

حجم مثل‌های ایرانی به گُواهی همین فرهنگ، دست کم، بالغ بر یکصد هزار مَثَل می‌شود که نشان می‌دهد ایرانیان از چه غنای فکری برخوردار بوده و هستند. با توجّه به این حجمِ وسیع و گستردگی کار، امروزه جمع‌آوری و تدوین امثال فارسی و مطالعه و پژوهش در آن‌ها از بایسته‌ترین کارها به شمار می‌رود.

با گردآوری مثل‌ها می‌توان از نابودی این گنجینه‌ی عظیم جلوگیری کرد. علی‌رغم تحقیقاتی که در یکصد ساله‌ی اخیر و به خصوص در پنجاه سال گذشته انجام گرفته و با توجّه به ارزش‌های والای این تحقیقات در مقایسه با وسعت و گستردگی حوزه فرهنگ مردم و به نسبت تحقیقات وسیع محققان دیگر کشورها، بسیار اندک و ناچیز است.

هرچه پیشتر می‌رویم، منابع گنجینه‌های عظیم میراث معنوی؛ یعنی پیران سالخورده و راویان سالدیده را یکی پس از دیگری از دست می‌دهیم. با مرگ هریک از این سندهای معتبر و منابع بی‌بدیل، گویی گنجینه‌ای را با دست خود دفن کرده‌ایم، حال آن که باستان‌شناسان و دیرینه یابان، گنجینه‌های عظیم فرهنگی و معنوی را با کاوش‌های طاقت‌فرسا و به دقت و حساسیت از زیر خروارها خاک درمی‌آورند و به موزه‌ها می‌سپارند.

مرگ این راویان همچون آتش گرفتن کتابی خطّی، در طیّ زمان است، کتابخانه‌ای انباشته از نُسخه‌های خطّیِ منحصر به فرد و نفیس. وقتی از آن سوی تاریخ می‌شنویم که هزار سال پیش کتابخانه‌ای در آتش فتنه‌ها سوخت، آه از نهادمان برمی‌آید و افسوس و دریغ می‌خوریم ـ و جای دریغ هم دارد- امّا اکنون و با دست خود صدها سند معتبر از تاریخ، فرهنگ و ادب دیرپا و کهنسال شفاهی را از دست می‌دهیم و هیچ واکنشی نشان نمی‌دهیم. امروز جای آن دارد که نهضتی برپا شود و خارج از تشریفات معمول و با عزمی ملّی، به جای انجام کارهای تبلیغاتی پرهزینه و کم بازده، اندکی به زیرساخت‌های

فرهنگی خود توجه نشان دهیم. گردآوری مثل‌ها از آن جمله است، سپس مطالعات گوناگون فرهنگی، اجتماعی، زبانی، ادبی، تاریخی درباره‌ی ضرب المثل‌ها، تا دریابیم:

۱. فرهنگ ایرانی به لحاظ کمی دارای چه تعداد مثل است؟
۲. عمده‌ترین موضوعات و مضامین مطرح شده در مثل‌ها کدام است؟
۳. زمینه‌های غالب فکری و فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در مثل‌ها چیست؟
۴. نحوه‌ی تعامل ضرب‌المثل‌ها با ادبیات فارسی چگونه بوده است؟
۵. تأثیر محیط و اقلیم بر مثل‌ها چگونه بوده است؟
۶. زمینه‌های اخلاقی مثل‌ها، منبعث از فرهنگ دینی است یا زندگی اجتماعی و یاچیز دیگر؟
۷. تشابه، تفاوت و تعامل امثال محلی و فارسی چگونه است؟
۸ . میزان و چگونگی مثل‌های فارسی در مقایسه با امثال ملّت‌های دیگر چگونه است؟
۹. ریشه‌های داستانی و غیرداستانی مثل‌های فارسی چیست؟
۱۰. نقش تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ادبی، زبانی و اقتصادی در تحول مثل‌ها چگونه بوده است؟
۱۱. مهمترین زیرساخت‌های مثل چیست؟
۱۲. مثل‌ها دارای کدام انواع و تقسیمات و طبقه‌بندی است؟
۱۳. تفاوت و تعامل میان مثل و حکمت، کنایه، اصطلاح، زبانزد و سایر انواع چگونه است؟
۱۴. وضعیت مثل‌سازی و مَثَل‌آوری و مَثَل‌شناسی و مَثَل‌نگاری در دوران معاصر چگونه است؟
۱۵. پیشینه‌ی مَثَل‌ها در تاریخ بشری و ملّی چگونه است و چه سیری را پیموده است؟
۱۶. عوامل ایجاد و رواج مَثَل‌ها کدام است؟

و ده‌ها سؤال و مسئله‌ی دیگر که باید از رهگذر تحقیق و پژوهش در این حوزه پاسخ داده شود.

واقعیت آن است که ضرب‌المثل‌ها با این حوزه‌ی وسیع مطالعاتی، شایستگی آن را دارد که گرایش یا رشته‌ای با نام« مثل‌شناسی و مثل‌نگاری» در دانشکده‌های علوم انسانی ایجاد شود یا پژوهشکده‌ای با همین نام به تحقیقات دامنه‌دار و پیوسته در این عرصه بپردازد.

این عناوین بخش کمی از مطالعاتی است که باید درباره‌ی مثل‌ها انجام گیرد. بی‌شک متخصّصان علوم مختلف از زاویه و دید تخصصی و علمی خود، می‌توانند نگاه‌های تازه‌تری نیز به امثال داشته باشند؛ برای مثال پزشکان می‌توانند با مطالعه‌ی امثال پزشکی، انواع و شیوه‌های بیماری و درمان را با وجود امثال پزشکی و بهداشتی تبیین و تحلیل نمایند. متخصصان روابط بین‌الملل نیز می‌توانند با مطالعه‌ی اشتراک فکری مثل‌های ملل مختلف، زمینه‌ها و علایق مشترک آنان را دریابند. واعظان و سَخنرانان نیز با یافتن مثل‌هایی که با هنجارهای امروزین همسو است، می‌توانند تجارب سَخته و پُخته‌ی هزاران ساله را با بیان گرم و دلنشین خود همراه کرده و به صورتی مجسم و محسوس پیش روی مخاطبان خود قرار دهند.

بنابر دلایل و ضرورت‌های یاد شده، از سال ۱۳۷۹ کار تدوین و جمع‌آوری مثل‌ها را آغاز کردم. برای این منظور «دفتر تدوین ضرب‌المثل‌های فارسی» را تأسیس کرده و با آموزش گروهی پنج نفره، کار آغاز شد. در آن سالیان ضمن مکاتبات فراوان با مراکز و نهادهای فرهنگی برای این کار پژوهشی بزرگ کمک خواستم که متأسفانه هیچ یک حاضر به همکاری، کمک و یا مشارکت نشدند.

این بی‌میلی‌ها و بی‌توجّهی‌ها البتّه دور از انتظار نبوده و همواره پژوهشگران توانا، خلّاق، پرتوان و کاردان ایرانی برای طرح ایده‌ها و نوآوری‌های خود در تمامی عرصه‌ها با مشکلاتی مواجه بوده‌اند و

بی‌تعارف بگویم آنچه به عنوان حمایت از مبتکران یا پژوهشگران عنوان می‌شود، جز شعارهایی بیش نیست و یا اگر نیّت درستی هم پشت آن باشد، باز در مراحل بعدی و درعمل و طیّ زمان و با اتمام دوره‌ی مسئولیت برخی مسئولان دلسوز، به فراموشی سپرده می‌شود. امّا جوانان مبتکر و پژوهشگران پرتوان ایرانی هیچ‌گاه ایده‌های خود را به فراموشی نمی‌سپارند؛ زیرا سازندگان واقعی ایران بزرگ و قدرتمند همین توانمندان هستند و با مشقت‌ها و تنگناهای مالی به کار خود ادامه می‌دهند.

کم‌لطفی مسئولان فرهنگی باعث نشد از کار بزرگی که پیش رو داشتم و از جمله ضرورت‌های فرهنگی ایران امروز به شمار می‌آید، صرف‌نظر کنم، بلکه عزم من برای ادامه‌ی کار جزم‌تر شد. علی‌رغم تنگناهای مالی و تنها با تلاش شبانه‌روزی توانستم در مدّتِ هشت سال، کار تدوین و گردآوری یکصد هزار مثل فارسی را به انجام برسانم.

این فرهنگ بزرگ حاصل تلاش جمعی است. لازم است از یکایک کسانی که در تدوین این فرهنگ یاری کردند، تشکر کنم:

۱. همکارانم در دفتر تدوین ضرب‌المثل‌های فارسی خانم‌ها و آقایان:

۱-۱. فرحناز مفیدی برای مدیریت دفتر و تهیه‌ی کاربرگ‌ها؛

۱-۱. میترا مهربُد برای ورود اطلاعات به رایانه؛

۱-۲. فاطمه خان‌بیگی برای ورود اطلاعات به رایانه؛

۱-۳. پرویز ارسطو برای موضوع‌یابی برخی مثل‌ها؛

۱-۴. حبیبه عدیلی برای تهیّه‌ی بخشی از کاربرگ‌ها؛

۱-۵. صبا جوادی‌زاده برای تهیّه‌ی بخشی از کاربرگ‌ها؛

۱-۶. زهرا غلامی برای برگه‌نویسی؛

۱-۷. لیلا کیاشمشکی برای برگه‌نویسی؛

۱-۸. پریسا صفت‌زاده برای برگه‌نویسی؛

۱-۹. انسیه جهان‌تیغ مأخذیابی برخی ابیات؛

۲. کسانی که بخش‌هایی از مثل‌های محلی را در اختیارم قرار دادند، خانم‌ها و آقایان:

۲-۱. دکتر چاووش اکبری در برگردان برخی مثل‌های آذری و در اختیار قرار دادن برخی منابع؛

۲-۲. دکتر محمّدرضا سنگری در برگردان برخی مثل‌های دزفولی؛

۲-۳. زهرا حسینی موسی پژوهشگر شهربابکی برای امثال شهربابکی؛

۲-۴. محمّد مهرابی برای ارسال بخشی از امثال کردی کرمانشاهی؛

۲-۵. دکتر حسنعلی محمّدی برای تهیه‌ی بخشی از مثل‌های تاجیکی و برگردان آن‌ها؛

۲-۶. دکتر قاسمی برای برگردان بخشی از مثل‌های تاجیکی؛

۲-۷. دکتر سلطان حمید سلطان استاد دانشگاه قزوین برای ارسال یک منبع از مثل‌های افغانی؛

۲-۹. ایرج افشار سیستانی محقق فرهنگ مردم برای دراختیار قرار دادن چند منبع محلی فرهنگ مردم؛

۲-۱۰. سید احمد وکیلیان محقق فرهنگ مردم برای تهیه برخی منابع مثل‌های محلی و چاپ و انتشار ویژه‌نامه ضرب‌المثل‌ها؛

۲-۱۱. خسرو دیهیم برای ارسال بخشی از ضرب‌المثل‌های مستخرج از کتاب‌ها؛

۲-۱۲. احمد ابریشمی پژوهشگر و مثل‌شناس برای برخی هم‌فکری‌هایی در زمینه شیوه و روش کار؛
۲-۱۳. مهران جعفری برای جمع‌آوری برخی مثل‌های تهرانی؛
۲-۱۴. زهرا غلامی برای جمع آوری برخی مثل‌های بیرجندی؛
۲-۱۵. عبدالله وزیری برای جمع آوری برخی مثل‌های سمنانی؛

۳. استادانی که از آن‌ها مشورت گرفتم:
۳-۱. استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی؛
۳-۲. استاد دکتر حسن انوری؛
۳-۳. استاد دکتر تقی پورنامداریان؛
۳-۴. استاد احمد سمیعی؛
۳-۵. استاد دکتر علی رواقی؛

۴. در بخش فنّی و تولید:
۴-۱. مدیر فرهیخته‌ی انتشارات معین آقای لیما صالح رامسری؛
۴-۲. مهرداد کاظم‌زاده مدیر محترم نشر مازیار برای هم‌فکری؛
۴-۳. آقای مهدی جعفری برنامه‌نویس؛
۴-۴. آقای مسعود فیروزخانی صفحه‌آرا؛
۴-۵. خانم گیتی سبزواری برای نمونه‌خوانی.

در پایان ضمن تقدیم این کتاب به خوانندگان فرهنگ دوست و فهیم و تمامی ایرانیان و فارسی زبانان امیدوارم این کتاب بتواند زمینه‌ای را فراهم کند تا به شیوه‌ای بنیادی و گسترده‌تر ضرب‌المثل‌های فارسی تدوین شود. تمنّا دارم هرگاه به مثل‌هایی رسیدید که در این فرهنگ نیافتید آن را به نشانی پست الکترونیک Zolfagari_ hasan @ yahoo. com ارسال کنید، تا در چاپ‌های بعد افزوده شود.

تهران ـ بهار ۱۳۸۸
حسن ذوالفقاری

مراحل و روش کار

کار تدوین ضرب‌المثل‌ها در چند مرحله به انجام رسید:

۱. تهیّه‌ی کتاب‌شناسی و منابع تحقیق:

پس از مطالعات اوّلیه، فهرست کاملی از کتاب‌شناسی مثل‌های فارسی فراهم شد که در پایان کتاب می‌آید. این فهرست حاوی حدود ۴۰۰ کتاب و مقاله است که تمامی آن‌ها را تهیه کردیم. این منابع شامل کتاب‌های چاپی، چاپ سنگی، خطّی و منابع غیر چاپی شامل طرح‌های پژوهشی، گنجینه فرهنگ مردم صدا وسیما و پایان‌نامه‌ها می‌گردد.

۲. تهیّه‌ی نرم‌افزار

در این مرحله نرم‌افزاری تهیه شد تا روند اجرای تحقیق به جای برگه‌نویسی، از طریق ورود اطلاعات به کمک رایانه انجام پذیرد تا دقت و سرعت کار بالا رود. در این برنامه اطّلاعات مربوط به هر مثل شامل عنوان مثل، منبع و مأخذ و صفحه دقیق آن، کلیدواژه‌ها، موضوع و توضیحات درج گردید.

۳. ورود اطّلاعات

پس از طراحی، نصب و اجرای آزمایشی نرم‌افزار، محققان تمامی اطّلاعات منابع گردآمده تحقیق را در برنامه وارد کردند. حجم نهایی اطّلاعات بالغ بر ۱۶۰/۰۰۰ مدخل گردید. ورود اطّلاعات هرمدخل شامل عنوان ضرب المثل، منبع، کلیدواژه‌ها، موضوعات وتوضیحات مربوط به هرمثل است.

۴. درهم کرد اطّلاعات

از آن‌جا که گاه یک مثل در چندین منبع عیناً تکرار می‌شود، مدّت یک سال موارد مشترک درتمامی امثال وارد شده، طیّ دو مرحله درهم شدند و با قید منبع هر یک و بازبینی موضوع درست مثل‌ها و کلیدواژه‌ها تمامی مثَل‌های تکرارَی حذف شد و در نهایت صدهزار مثل غیر تکراری باقی ماند.

۵. بازخوانی

در این مرحله یک‌بار دیگر مثل‌ها را بازخوانی کرده و اصلاحات لازم را اعمال کردم تا آماده‌ی چاپ شود.

شیوه‌ی تنظیم مثل‌ها

۱. مثل‌های یکسان، درهم ادغام شدند. مبنا و مدخل اصلی، مثلی قرار گرفت که رایج‌تر بود. یکی

بودن کلیدواژه‌های اصلی مبنای ادغام است؛ بنابراین از سه مثل زیر تنها اولی ضبط گردید:

آب ریخته به کوزه برنمی‌گردد.

آبی که ریخت به کوزه برنمی‌گردد.

آب ریخته شده به کوزه برنمی‌گردد.

۲. مثل‌هایی که آغاز آن‌ها یکی نیست و شبیه هم هستند، در چند مدخل می‌آیند:

چشم دید و دل خواست.

دیدن چشم و خواستن دل.

هرچه دیده بیند دل می‌خواهد.

نخست چشم بیند پس دل خواهد.

چشم دیده دلم خواست.

۳. مثل‌هایی که آغاز آن‌ها یکی است ولی در میانه کلیدواژه‌هایی مشابه دارند، درهم می‌شوند:

آبی که در گودال (جو) بماند می‌گندد. (بو می‌گیرد).

آب نمی‌یابد والا شناگر ماهری (قابلی) است.

۴. مثل‌هایی که تفاوت آن‌ها فاحش است زیر هم می‌آید:

آبی که می‌رود (می‌ریزد) رودخانه، خودی بخورد به ز بیگانه.

آبی که رود از میان خانه، خودی بخورد به از بیگانه.

آبی که رود بیرون از خانه، خویش بخورد بهتر از بیگانه.

برخی مثل‌ها با گزاره‌های قالبی چون «به قول قدیمی‌ها»، «از قدیم گفته‌اند»، «به قول معروف» «مَثَل به حرفی» آغاز می‌شوند که این قید از آغاز همگی حذف گردید و به ضبط اصل مثل اکتفا کردیم.

۵. امثال محلّی در کنار امثال فارسی آمده است. درمورد این امثال کوشیده‌ایم آن دسته را که به زبان فارسی معیار نزدیک است، با توضیح برخی لغات شکل اصلی مثل را بیاوریم. درمورد امثال محلی که نیاز به ترجمه داشتند، برگردان سلیس ونزدیک به مثل را آوردیم.

۶. امثال عربی را ضبط نکردیم؛ زیرا درست است که تعدادی از مثل‌هاو آیات و احادیث به همان شکل عربی در فارسی استفاده می‌شوند، اما نام کتاب «فرهنگ بزرگ ضرب المثل‌های ایرانی»است؛ ازین رو ترجیح دادیم تنها امثال فارسی را درج کنیم.

۷. برخی مثل‌ها به دو شکل شکسته و گفتاری و یا فارسی رسمی ضبط شده‌اند. ضبط غیرگفتاری و معیار آن‌ها را اصل قرار دادیم.

۸ . کوشیده‌ایم تا آن‌جا که ممکن است، کنایات، زبانزدهای معروف، باورهای خرافاتی، نفرین‌ها، سوگندها، فحش‌ها، تصنیف‌های معروف و حکمت‌ها را به دلایلی که در بخش درآمد می‌آید، نیاوریم.

۹. اشعاری را به عنوان مثل ضبط کرده‌ایم که در چند منبع آن را مَثَل دانسته و شهرت و رواج یافته‌اند. یکی از دشواری‌های ضبط ضرب‌المثل‌های منظوم، یافتن مراجع و منابع (مستندسازی) بود این ابیات با ملاحظات زیر یافته و درج گردید:

۹-۱. برخی از ابیات در کتاب‌های امثال، تغییر، تحریف یاتبدیل شده است که شکل درست اشعار، زیر شکل تغییر یافته و با عبارت«در اصل» ضبط گردید؛

۹-۲ تقریباً تمامی امثال منظوم بدون ارجاع بود که ارجاعات دقیق ابیات را با مراجعه و جست‌وجو

در دیوان شعر هر یک از شاعران یافتیم؛

۹-۳ بسیاری از ابیات بدون ذکر نام شاعر و ارجاع به شماره صفحه بود که نام شاعر و صفحه با ارجاع به معتبرترین چاپ قید گردید؛ برای مثال: «بیمار عشق را به طبیب احتیاج نیست» در شش منبع معتبر، ثبت شده و در هیچ یک به نام شاعر آن، صائب تبریزی، اشاره نشده است. بیت در اصل چنین است:

بیمار عشق را بـه دوا احتیاج نیست　　　دل زنده را به آب بقا احتیاج نیست

(کلیات: ۹۹۹)

۹-۴. مواردی که در مقابل نام شاعر علامت سؤال؟ آمده، در دیوان یافت نشد که یا منتسب بـه آن شاعر است یا اشعار، مربوط است به نسخه‌های در دسترس مردم.

۹-۵. برای صحّت ضبط مثل‌های منظوم به اصل دیوان شاعران مراجعه کردیم؛ چنانچه ضبط و کاربرد آن در کتاب های امثال تفاوت داشت، اصل شعر ذکر گردید.

۹-۶. برخی از ابیات در کتاب‌های امثال، به شاعرانی دیگر نسبت داده شده‌اند که با مراجعه به دیوان هر یک صحت آن‌ها تأیید و در صورت استناد اشتباه، اصلاح گردید؛ برای نمونه مثل: « دشمنی قاعده‌ی دیو و دد است» در کتاب *دوازده هزار مثل* شکورزاده به سعدی نسبت داده شده؛ در حالی که مَثَل، مصراعی از قطعه‌ای در *خاتمه‌الحیات* جامی است:

نیک خواه تـو چه باشد با او　　　دشمنی قاعده‌ی دیو و دد است

یا مصراع «چه خلاف دیدی از من که در سرای بستی» فروغی بسطامی، در *فرهنگ‌نامه امثال و حکم ایرانی* به سعدی نسبت داده شده است.

۱۰. ترتیب تنظیم کتاب الفبایی است، گرچه دو شیوه‌ی دیگر نیز برای تنظیم مثل‌ها وجود دارد:

الف) روش کلیدواژه‌ای؛

ب) روش موضوعی؛

با توجه به دشواری ثبت مثل‌ها ذیل موضوعات و کلیدواژه‌ها؛ از جمله تکرارهای فراوان، ترتیب الفبایی را مناسب‌ترین راه برای ثبت مثل تشخیص دادیم. برای جبران مزایای شیوه‌ی کلیدواژه‌ای و موضوعی نمایه‌ای از کلیدواژه‌های مهم و موضوعات مثل‌ها، در پایان می‌آید.

۱۱. ترتیب ثبت امثال رعایت حرف اول تا ۱۵ حرف هر مثل به ترتیب الفباست. نحوه‌ی تنظیم این ترتیب در رایانه خود از مشکلات کار بود چه آن که برنامه‌های نرم‌افزاری موجود، قدرت تنظیم الفبایی حجم‌های بالا را ندارند. امّا به کمک متخصصان رایانه خصوصاً مهندس نرم‌افزار این برنامه با استفاده از شیوه‌ی FSORT برای نخستین بار موفق به این کار شدیم.

۱۲. دستورخط به کار گرفته شده همان رسم‌الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی است با این تفاوت که از «ی» میانجی و جدانویسی «ها» به روش کتاب‌های درسی استفاده کردیم.

۱۳. نمایه‌ی پایانی شامل کلیدواژه‌ها و موضوعات است. از هر مثل کلیدواژه‌ها و موضوع یا موضوعات مهم آن را برگزیده و در پایان به شکل الفبایی فهرست کردیم تا با شماره‌ی مثل‌ها بتوان در کمترین زمان به آن دست یافت.

۱۴. در مقدمه‌ی مفصل کتاب کوشیده‌ایم مباحث ضروری در شناخت مثل‌های فارسی را بیاوریم. این مقدمه تاریخچه‌ی تدوین امثال، تعریف و ویژگی‌های امثال، درونمایه و محتوای امثال و طبقه‌بندی مثل‌ها را در بر می‌گیرد.

۱۵. به دلیل حجم زیاد مثل‌ها، بنا را بر اختصار گذاردیم واز توضیح و تشریح مثل‌ها، آوردن نظایر، کاربردها، ریشه‌های داستانی و غیرداستانی صرف نظر کردیم؛ضمن آن که آوردن تمامی این موارد برای یک مثل مستلزم پژوهشی دامنه‌دار است که در حال انجام است ودر سالیان آتی مجموعه مفصل و تشریحی امثال منتشر خواهد شد؛ از طرفی کتاب مفصل *داستان‌های امثال* نیز به طور مستقل از سوی نشر مازیار به چاپ رسیده است؛ بنابراین فعلاً تنها به ذکر خود مثل‌ها اکتفا کردیم.

۱۶. گاه در مواردی که فهم مثلی مستلزم دانستن معنی واژه‌ای بوده است، آن واژه را با علامت (*) ستاره در متن مشخص و در واژه‌نامه‌ی پایانی معنی کرده‌ایم.

درآمدی بر مباحث مثل‌نگاری و مثل‌شناسی

تعریف مثل

الف) معنی واژگانی

مَثَل کلمه‌ای عربی و مشتق از مَثَل، یَمثُل، مُثُولاً به معنی شبیه بودن چیزی به چیزی دیگر، یا به معنی راست ایستاده و بر پای آمده است. ریشه‌ی عبری آن «ماشال» (mašal)، در آرامی «مَتلا» (matla) در حبشی «مسل» (mesel) و در آکدی مشلوم «mešlum» است که همگی در معنی همانندی است.[1] معادل اروپایی آن (proverb) است. برای واژه‌ی مثل در فرهنگ‌های فارسی و عربی معانی زیر درج شده است:

۱. مانند و شبیه؛
۲. برهان و دلیل؛
۳. مطلق سخن و حدیث؛
۴. پند و عبرت؛
۵. نشانه و علامت؛
۶. صفت؛
۷. سخن، قصّه، داستان؛
۸ . ضرب‌المثل؛
۹. داستان‌های تمثیلی؛
۱۰. سرمشق؛
۱۱. سرگذشت؛
۱۲. داستان عبرت‌انگیز.

در فارسی، به طور خاص به این کلمه «داستان» یا «دستان» می‌گویند و احمد بهمنیار نام مجموعه امثال خود را «*داستان‌نامه بهمنیاری*» گذارده است. در فارسی، داستان به معنی حکایت و افسانه نیز آمده است. در *شاهنامه* و آثار ادبی دیگر ده‌ها بیت وجود دارد که« داستان» و «داستان زدن» در معنی مثل آوردن آمده است؛ از جمله:

یکی داستان زد بر این شهریار　　　که دشمن مدار ارچه خرد است خوار
(*شاهنامه*، ژول مول، ۱۱۱۶/۱۱۲۳)

بدین داستان زد یکی رهنمون　　　که مهری فزون نیست از مهر خون
(*شاهنامه*، ژول مول، ۶۰۱/۱۲)

در *ترجمه تفسیر طبری* در اغلب موارد «داستان» در ترجمه‌ی« مثل »آمده است:

«چون داستان دانه‌ای است که بروید هفت خوشه اندر هر خوشه صد دانه» (۱۳۴/۱)

همچنین در کتاب *زیب سخن* اشاره شده است که در قدیم به مثل «نیوشه» می‌گفته‌اند.[2] در فارسی این کلمه به «عون»، «سان»، «حال» و «صفت» نیز ترجمه شده است. « میبدی در *کشف‌الاسرار* این کلمات را

---

۱. زلهایم،رودلف، *الامثال العربیه القدیمه*، ص ۲۳

۲. نشاط، سیدمحمود، *زیب سخن*، ص ۱۸۳

در معنی مثل به کار برده است.»[1]

بنابرپژوهش علی اصغر حکمت این واژه هشتاد بار و در پنج معنی در قرآن کریم به کار رفته است:حکایات تمثیلی؛ داستان‌های تاریخی؛ محل تأمل و عبرت؛شبیه؛صفت؛نمونه‌ی کامل.[2]

ابن منظور مؤلف *لسان‌العرب* «مَثَل» و «مِثل» را در لغت به یک معنی و در مفهوم «شبه» و «شَبَه» آورده است[3]. با این تفاوت که «مَثَل» تشابه در معانیِ معقول و «مِثل» تشابه در اشخاص و معانی محسوس است.

«تمثیل» نیز در معنی «مثل آوردن» است؛ زیرا همانندیِ چیزی را به چیزی نشان می‌دهد. شمس قیس رازی تمثیل را در معنی مثل معنی کرده و مثال آورده است[4]. این دو واژه در متون قدیم فارسی به تبع ادب عرب برای داستان‌های حیوانات به کار می‌رفته است؛ چنان که در *کلیله و دمنه* در تمامی موارد مَثَل در معنی داستان به کار رفته است. اغلب شروع داستان‌های *کلیله و دمنه* با گزاره‌های قالبی زیر است:

«این مَثَل بدان آوردم که »، « بیان کند مثل آن که. . . »[5]

تقوی علّت مثل خواندن داستان یا حکایت را شباهت حال یا عمل مخاطب با حال و عمل شخصیت داستان و جنبه‌ی اقناع‌کنندگی می‌داند و می‌نویسد:

«وقتی حکایتی چنان خاصیتی دارد که علاوه بر نشان دادن همانندی بین ظاهر قصّه و قهرمانان آن با احوال مخاطب، برای او حکم دلیل و برهان را داشته باشد، حکم همان تمثیل یا مثل را پیدا می‌کند.»[6]

علی‌اصغر حکمت، بین مثل و ضرب‌المثل تفاوت قائل شده و می‌نویسد:

«ضرب‌المثل از دو واژه‌ی ضرب (زدن، بیان کردن) و مثل تشکیل شده است. کلمه‌ی ضرب در مورد مثل به معنی ایقاع و بیان آن است و این کلمه را برای زدن مثل از آن‌جا گرفته‌اند که تأثیر نفسانی و انفعال و هیجانی که از آن در خاطر حاصل می‌شود، مثل آن است که در گوش شنونده سخن را بکوبند؛ چنان که اثر آن در قلب وی نفوذ کند و به اعماق روح او باز گردد.»[7]

عموماً «مثل» و «ضرب‌المثل» را مترادف یکدیگر به کار می‌برند، امّا مثل اعم از ضرب‌المثل است؛ ضرب‌المثل کاربرد، بیان و استفاده از مثل است؛ یعنی هرگاه شخصی در مقام استفاده از مثل در موقعیت یا شرایطی خاص برآید از مثل استفاده می‌کند که به آن ضرب‌المثل می‌گویند.

ب) تعریف اصطلاحی

برای آن که بتوانیم تعریف جامع و کاملی از مثل ارائه دهیم، بهتر است نمونه‌هایی از صدها تعریف مثل را بخوانیم و از جمع‌بندی مشترکات آن‌ها به تعریفی جامع و واقعی برسیم.

۱- ب. تعاریف دانشمندان عرب:

۱. مُبرّد از علمای نحو و لغت (۲۱۰- ۲۸۵. ق):

«مثل سخنی است رایج که به وسیله‌ی آن حال دوّم را به حال اوّل یعنی حالت موجود را به حالتی که سابق برآن و شبیه بدان بوده است، تشبیه می‌نمایند. حال دوّم یا حالت موجوده، مشبه و

---

۱. پورنامداریان، تقی، *رمز و داستان‌های رمزی*، ۱۱۱- ۱۱۲
۲. حکمت، علی‌اصغر، *امثال قرآن*، ص ۱۱۸
۳. ابن منظور، *لسان‌العرب*، ص ۲۱
۴. شمس قیس رازی، محمد، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، ص ۳۶۹
۵. منشی، نصرالله، *کلیله و دمنه*، ۲۶۰، ص ۱۷۲
۶. تقوی، محمد، *حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی*، ص ۸۶
۷. حکمت، علی‌اصغر، *امثال قرآن*، ص ۴۸

حال اوّل یا حالت سابقه مشبه‌به است.»[۱]

۲. ابن‌سکّیت از علمای لغت (۱۸۶– ۲۴۴. ق):

«مثل جمله‌ای است که مُمَثَّل خود در لفظ مخالف و در معنی موافق باشد.»[۲]

۳. ابراهیم نظّام متکلّم و ادیب و شاعر قرن دوّم (فوت ۲۰۰. ق):

«در مثل چهار امتیاز موجود است که در سایر انواع کلام با هم یافت نمی‌شود و آن چهار عبارتند از: اختصار لفظ، وضوح معنی، حسن تشبیه، لطافت کنایه و این آخرین درجه‌ی بلاغت سخن است که مافوق آن متصوّر نیست.»[۳]

۴. ابن‌مقفع (مقتول به سال ۱۴۳):

«برتری امثال بر سخنان دیگر این است که معنی مثل روشن‌تر، تأثیرش در مغز شنونده شدیدتر و مورد استعمالش وسیع‌تر است.»[۴]

۵. ابوعبید قاسم بن سلام صاحب *کتاب الامثال* (فوت ۲۲۳):

«امثال عربی شعبه‌ای از فلسفه و حکمت عرب در زمان جاهلیت و اسلام است که در اثنای سخن خود آورده و به وسیله‌ی آن‌ها مقصود خود را به طور کنایه ادا می‌نموده‌اند و بنابراین در امثال سه چیز مجتمع است: اختصار لفظ، صحت معنی، حسن تشبیه.»[۵]

۶. راغب اصفهانی (فوت ۵۰۲. ق):

«مثل قولی است درباره‌ی چیزی که شبیه است به قولی درباره‌ی چیز دیگر تا یکی آن دیگری را بیان و مجسم نماید.»[۶]

۷. ابوالفضل میدانی صاحب کتاب *مجمع‌الامثال* (فوت ۵۱۸. ق):

«مثل چیزی است که چیزی بدان مانند باشد؛یعنی بدان تشبیه شده باشد.»[۷]

۸. جرجی زیدان نویسنده‌ی معاصر مصری (۱۸۶۱– ۱۹۱۴):

«امثال مواعظ بالغه‌ای هستند که در نتیجه‌ی تجربه‌های طولانی و از فکرهای متین پیدا می‌شوند.»[۸]

۲ – ب. دانشمندان ایرانی

۹. محمّدبن عبدالخالق میهنی صاحب *دستور دبیری* (تألیف بین ۵۷۶ تا ۵۸۵):

«مثل سخنی پسندیده و کوتاه بُوَد کی به روزگار در واقعه‌ای گفته باشند و امروز همان عبارت بر امثال آن می‌رانند، چنانک به جای آنک گویند :«من در این کار صاحب واقعه‌ام تو نظارگی» مثل آرد کی «مرا دل می‌سوزد و تو را دامن»[۹]

۱۰. شمس قیس رازی مؤلف *المعجم فی معاییر اشعار العجم* (تألیف ۶۱۴):

---

۱. میدانی، ابوالفضل، *مجمع‌الامثال*، ص ۶
۲. همان
۳. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه‌ی بهمنیاری*، ص ۱۸
۴. همان
۵. همان
۶. پارسا، احمد، *مثل‌ها از نگاهی نو*، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ص ۶
۷. میدانی، ابوالفضل، *مجمع‌الامثال*، ص ۶
۸. پارسا، احمد، *مثل‌ها از نگاهی نو*، ص ۶
۹. میهنی، محمدبن عبدالخالق، دستور دبیری، ص ۳۶

شمس قیس تمثیل را در معنی مثل آورده و آن را چنین تعریف کرده است:

«و آن هم از جمله‌ی استعاراتست الّا آنک این نوع استعارتی است به طریق مثال یعنی چون شاعر خواهد کی به معنی معینی اشاراتی کند، لفظی چند کی دلالت بر معنی‌ای دیگر کند بیارد و آن را مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال عبارت کند و این صنعت خوشتر از استعارت مجرّد باشد؛ چنان‌که گفته‌اند:

کرا خرما نسازد خار سازد　　　کرا منبر نسازد دار سازد»[1]

۱۱. حسین شاه حقیقت مؤلف *خزینة‌الامثال* (تألیف ۱۲۱۵):

«مَثَل احوال گذشته است و از مَثَل معلوم می‌شود که آن را چه کسی گفته و در چه موقع آشکار شده است. مثل بیان یک اتفاق است که در گفته‌های سلف آمده است.»[2]

۱۲. علی‌اکبر دهخدا (۱۲۸۵-۱۳۳۴):

دهخدا به گفته‌ی دکتر معین[3] به واسطه‌ی احتیاط و وسواس برای *امثال و حکم* هیچ مقدمه‌ای ننوشت؛ زیرا در فرانسه برای مثل هفده معنی یافته بود که هیچ یک را برای تشخیص درست مثل کافی ندانسته بود، حتّی در نامه‌نگاری به فرهنگستان فرانسه نیز پاسخی قانع‌کننده نیافته بود، لیکن از خلال نوشته‌های پراکنده‌ی دهخدا تعریف زیر دیده می‌شود:

«مَثَل تشبیه کردن معقولی یا امری انتزاعی و یا محسوس به محسوس با عبارتی کوتاه و نسبتاً فصیح است برای روشن کردن یا اثر زیاده دادن به معقول مثل همه‌ی امثال غیر حِکَمی»[4]

۱۳. احمد بهمنیار (۱۲۶۲- ۱۳۳۴):

«مثل جمله‌ای است مختصر مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطه‌ی روانی الفاظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود به کار برند.»[5]

۱۴. علی‌اصغر حکمت (۱۲۷۹- ۱۳۵۹):

«مثل جمله‌ای مختصر به نظم یا نثر یا دستور یا قاعده‌ی اخلاقی است که مورد تمثل خاص و عام شود؛ چنان‌که از فرط سادگی و روانی و کمال ایجاز، همگان آن را استشهاد نمایند.»[6]

۱۵. علاّمه جلال‌الدّین همایی (۱۲۷۸- ۱۳۵۸):

«مثل عبارت نغز پرمعنی است که شهرت یافته، در خور شهرت و قبول عامه باشد؛ اعم از این که مبتنی بر قصّه یا داستان باشد و مورد و مضرب داشته یا نداشته باشد.»[7]

۱۶. سیّد یحیی بُرقعی(فوت ۱۳۷۵):

«جمله‌ای کوتاه به نظم یا نثر گاه دربردارنده‌ی پند و دستور اخلاقی و اجتماعی بزرگی است که با وجود کوتاهی لفظ و سادگی و روانی، شنونده را در افکار عمیق فرو می‌برد و آن جمله را از گوش به

---

۱. شمس قیس رازی، محمد، *المعجم*، ص ۳۶۹
۲. شاه حقیقت، حسین، *خزینة‌الامثال*، ص ۵
۳. معین، محمد، مقدمه *لغت‌نامه دهخدا*، ص ۳۸
۴. دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، ص ۲۱
۵. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۱۹
۶. حکمت، علی‌اصغر، *امثال قرآن*، ص ۴۸
۷. همایی، جلال‌الدین، *فنون و صناعات ادبی*، ص ۱۹۵

اعماق قلب خود می‌فرستد و انفعالات و هیجانی در نفس او به وجود می‌آورد.»[۱]

۱۷. دکتر تقی پورنامداریان:

«مثل گفته‌ی مختصر و مفید در تداول عامیانه است که مثلِ ترانه‌های عامیانه و قصّه‌های شعرگونه به تاریخ قومی تعلّق دارد و در واقع قسمتی از زبان گفتار اَست.»[۲]

۳- ب. دانشمندان غربی

۱۸. سینسیوس اریستاتل از فیلسوفان و ادبای یونانی (۳۷۰ – ۳۱۴ م):

«مثل اثری از بنای درشکسته‌ی فلسفه‌ی قدیم است که در میان خرابه‌های بی‌حدّ و شمار باقی و بر جای مانده و به واسطه‌ی اختصار لفظ، وضوح معنی و سهولت استعمال از بین نرفته است.»[۳]

۱۹. سروانتس شاعر معروف اسپانیایی (۱۵۴۷- ۱۶۱۶ م):

«امثال جمله‌های کوتاهی هستند که از تجربه‌های طویل تولید شده‌اند.»[۴]

۲۰. لاردرسل از نویسندگان انگلیسی (۱۷۹۲- ۱۸۷۸) :

«مثل نتیجه‌ی عقل جمعی و نادره‌گویی فردی است.»[۵]

۲۱. ابه دسن پیر نویسنده‌ی فرانسوی(۱۶۷۰ - ۱۷۴۳):

«مثل صدایی است که از تجربه منعکس شده»[۶]

۲۲. ولفگانگ میدر

«مثل، عبارت، گفته، جمله، بیان یا اصطلاحی است عامیانه که شامل مواردی اعم از خِرَد، حقیقت، اصول اخلاقی، تجربه، درس و اندرزهایی درباره زندگی است که سینه به سینه به دستِ ما رسیده است.»[۷]

۲۳. اُتیکی

«مثل عبارت است از روش عامه پسندی است که نویسنده‌ای ندارد، شناخته شده است، در قالب یک جمله، پند، حقیقت یا فرضی را به صورت کلی و موجز بیان می‌کند.»[۸]

۲۴. رودلف زلهایم مؤلف *امثال کهن عربی*:

«مثل سخنی است برگرفته از زمینه‌ی اصلی یا مستقل که مقبولیت عام پیدا کند و زبانزد شود؛ در نتیجه از موضوع اوّلیه خود رها شود و بی‌هیچ تغییر لفظی، در همه موارد که مصداق آن تواند بود به کار رود و از معنای ظاهر به معانی مشابه انتقال یابد و به همین دلیل است که مثل را به رغم بی‌اطّلاعی از علل و عوامل پدیدآورنده‌ی آن بر زبان می‌رانند.»[۹]

۲۵. فرهنگ لاروس فرانسه:

---

۱. برقعی، سیدیحیی، *کاوشی در امثال و حکم فارسی*، ص ۱۹۵

۲. پورنامداریان، تقی، *رمز و داستان‌های رمزی*، ص ۱۱۴

۳. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۲

۴. همان

۵. همان

۶. همان

۷. پارسا، احمد، *نگاهی نو به مثل*، ص ۷

۸. همان

۹. زولهایم، ردولف، *الامثال العربیه القدیمه*، ص ۱۵

«مثل جمله‌ای کوتاه دایر به بیان اندرزی مردمی یا حقیقت منطقی یا تجربه‌ی آزمایشی مورد قبول عامه است.»

۲۶. *دایرةالمعارف بریتانیکا*:

«مثل گفتاری کوتاه و پرمعنی، متداول در هر زبان است که معمولاً بیان کننده‌ی افکار و عقاید عامه است.»

۲۷. *فرهنگ اصطلاحات ادبی*:

«ضرب‌المثل بازگوکننده و مشتمل بر حقیقت کلی است که گاهی به زبان کنایی بیان می‌شود و خاصیت افسونگری و جذابیت دارد.»[1]

۴- ب. تعریف مَثَل با مَثَل:

در مثل‌های فارسی و عربی تعدادی مَثَل یا مثل‌گونه درباره‌ی کاربرد و فایده‌ی مثل وجود دارد. این مثل‌ها عبارتند از :

۲۸. در مثل مناقشه نیست. (دهخدا)

۲۹. مثال به مَثَل نماند. (*فیه مافیه*)

۳۰. نامعقول به مثال معقول می‌شود. (*فیه مافیه*)

۳۱. این مَثَل چون واسطه‌ست اندر کلام. (*مثنوی*، ۵: ۱۶)

۳۲. حکایت از مثل بی‌مثل شود. (*خزینةالامثال*)

۳۳. ضرب شمشیر ندارد اثر ضَرب مثل. (عرفی شیرازی)

۳۴. مَثَل بسنده بود هشیار مردان را (ناصرخسرو)

۳۵. مثل معروف، پیرایه‌ی زبان‌هاست (*خزینةالامثال*، ۱۹۳)

۳۶. مَثَل، مَثَل دیگری را می‌کشد. (خوزستانی)

۳۷. المثل فی‌الکلام کالملح فی‌الطعام. (مثل در کلام مثل نمک در غذا است)(*خزینةالامثال*، ۵)

۳۸. المثل فی الکلام کالسکباج فی‌الادام. (مثل در کلام مانند سکباج در نان خورش است) (*خزینةالامثال* ۱۷۸)

از ۳۸ تعریف بیان شده، شانزده ویژگی کلی را استخراج کرده‌ایم تا بتوانیم تعریفی دقیق‌تر از مثل ارائه دهیم. برای رعایت جنبه‌های علمی و بالا بردن دقّت کار، پس از استخراج کلیدواژه‌های اصلی هر تعریف، به ترتیب بیشترین تکرار آن‌ها را در جدول آوردیم تا میزان تکیه‌ی هر ویژگی یا کلیدواژه را در هر یک از تعاریف بیابیم:

---

۱. Gray p167، به نقل از *داستان‌های حیوانات در ادب فارسی*، ص ۸۵

ردیف	ویژگی‌ها	شماره‌ی تعریف	تعداد
۱	ایجاز و کوتاهی	۲۶-۲۵-۲۳-۲۰- ۱۹- ۱۸-۱۷-۱۶-۱۴-۱۳-۱۲-۹-۵-۳	۱۴
۲	شهرت و رواج در میان مردم	۱-۱۳-۱۲-۱۵-۱۷-۱۸-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶	۱۱
۳	جنبه‌های اندرزی	۲۴-۲۳-۲۲-۱۸-۱۶-۱۴-۱۳-۸-۵	۹
۴	روشنی و درستی معنا	۲۶-۱۸-۱۵-۱۳-۵-۴-۳	۷
۵	حسن تشبیه	۱۳-۱۲-۷-۶-۵-۳-۱	۷
۶	حسن تأثیر و جاذبه	۳۸-۳۷-۳۳-۲۷-۱۶-۱۲-۴	۷
۷	جمله‌ای بودن	۲۵-۲۲-۱۹-۱۶-۱۴-۱۳-۲	۷
۸	تکیه بر تجربه	۲۵-۲۲-۲۱-۱۹-۱۱-۸	۶
۹	شمول و کلیت	۲۸-۲۷-۲۴-۲۳-۱۲	۵
۱۰	جنبه‌ی کنایی	۲۷-۹-۵-۳	۴
۱۱	انعکاس اندیشه و آینه زندگی	۲۶-۲۲-۸	۳
۱۲	روانی لفظ و سادگی	۱۶-۱۴-۱۳	۳
۱۳	کاربرد وسیع	۱۴-۴	۲
۱۴	جنبه‌ی استعاری	۱۰-۲	۲
۱۵	تغییر شکل	۱۴-۱۳	۲
۱۶	نامعلوم بودن پدید آورنده	۲۴-۲۳	۲

با نگاهی به جدول درمی‌یابیم که مثل‌نگاران و مثل‌شناسان و علمای بلاغت ایرانی و غیر ایرانی هر یک به ابعادی از خصایص، فواید و کارکردهای مثل اشاره کرده‌اند.

مهم‌ترین ویژگی مثل از نگاه دانشمندان جنبه‌ی ایجاز و کوتاهی مثل‌هاست، سپس بُعد اندرزی که در اغلب تعاریف برآن تأکید شده است؛ در عوض به برخی از ویژگی‌های دیگر؛ چون جنبه استعاری، اقناع‌کنندگی، فصاحت و بلاغت و سادگی زبان، کمتر توجّه شده است و به خصایص مهمی چون آهنگ و وزن نیز در هیچ یک از تعاریف، اشاره نشده است؛ در حالی که ۴۸٪ از مثل‌ها یا وزن عروضی دارند یا آهنگ و وزن غیرعروضی. با تکیه بر جدول یک به تفصیل درباره‌ی فواید، ویژگی‌ها و کاربردهای امثال بیشتر سخن می‌گوییم، امّا قبلاً تعریفی جامع ارائه می‌دهیم که حاوی تمامی نقطه‌نظرات گذشتگان باشد و به طور واقعی نیز امثال را مدنظر داشته باشد:

«مثل **جمله‌ای** است **کوتاه**، **مشهور** و گاه **آهنگین**، حاوی **اندرزها**، **مضامین حکیمانه** و **تجربیات قومی** مشتمل بر **تشبیه**، **استعاره** یا **کنایه** که به دلیل **روانی الفاظ**، **روشنی معنا**، **سادگی**، **شمول و کلّیت** در میان مردم **شهرت و رواج یافته** و با **تغییر** یا **بدون تغییر** آن را به کار می‌برند.»

اکنون با تکیه بر این تعریف و کلیدواژه‌های آن، با تفصیل بیشتر ویژگی‌ها و فواید ضرب‌المثل‌ها را بررسی می‌کنیم:

ویژگی‌های امثال

۱. ایجاز و کوتاهی

ایجاز، اختصار و کوتاهی اوّلین درجه‌ی اهمیت را در میان تعریف‌های مثل دارد؛ چنان که در نیمی از تعاریف بر این ویژگی تأکید شده است. ایجاز مثل ناشی از صیقل‌خوردگی مثل در طول زمان است. این تراش‌خوردگی هم در فکر و اندیشه‌ی مرکزی مثل وجود دارد و هم در شکل بیان و زبان آن. گاه در برخی از مثل‌های اصیل و ریشه‌دار، مشاهده می‌کنیم که با وجود گذشت سالیان دراز، شکل اصلی آن تغییر چندانی نکرده است و هنوز مردم آن را به همان شکل اصلی به کار می‌برند.

برخی مثل‌ها نیز به مرور ایّام کوتاه و مختصر شده‌اند، در مورد ابیات، اغلب بخش یا مصرعی از بیتی که مشهور است بر جای می‌ماند و قسمتی که سست و کم‌ارزش‌تر است حذف می‌شود. چه بسا تعلیل و توجیه مطلبی در یک بیت آمده باشد که تنها جان مایه و یا بخش اصلی حفظ می‌شود؛ مثلاً «زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد» در اصل این بیت از امیرخسرو دهلوی است:

به پای شمع شنیدم ز قیچی پولاد — زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد

(شکورزاده ۵۹۰)

مثل به جامانده می‌تواند جای اطناب‌های خسته‌کننده را بگیرد و گوینده را به هنر ایجاز بیاراید؛ بنابراین مثل‌آوری خود گرایش به ایجاز در سخن است. یکی از علّت‌هایی که باعث می‌شود جمله‌ای مثل شود کاربرد مردم است، امّا مردم چه جمله‌هایی را به کار می‌برند؟ جمله‌هایی که عاقلانه باشد؛ بتواند مقصود آن‌ها را به وضوح بیان کند؛ حقایق و تجاربی در آن جمله نهفته باشد؛ و دست آخر و مهم‌تر از آن کوتاه باشد. همین کوتاهی است که مثل را در ذهن می‌نشاند مثل‌های طولانی کمتر در ذهن جمعی می‌نشینند و در عوض جملات قصار و کوتاه به سرعت پخش می‌شوند.

ابراهیم نظام اختصار لفظ در مثل‌ها را آخرین درجه‌ی بلاغت سخن می‌داند.[۱] سینسیوس اریستاتل یکی از علّت‌های ماندگاری امثال را همین اختصار لفظ می‌داند.[۲] به جرأت می‌توان گفت تنها سخنی که کلمات زائد در آن دیده نمی‌شود، مثل است.

مثل‌ها حکم استعاره‌ی تمثیله را دارند که در اصل تشبیهی بوده که مشبه آن‌ها حذف شده و مشبه به باقی مانده است. ایجاز مثل‌ها هم از نوع ایجاز قصر است و هم حذف. در ایجاز قصر عبارت کوتاه و معنی بسیار است بی‌آن که جزئی حذف شده باشد؛ مانند:

خرس و نجاری؟ / شب و لب / مگو مشنو / خوردنک و خفتنک

اما درایجاز حذف کلماتی به واسطه‌ی وجود قرینه‌های لفظی یا معنایی حذف[۳] می‌شود؛مانند:

از درویشان برگ سبزی، از رندان قاب گرگی

در اصل: *از درویشان برگ سبزی [غنیمت است] و از رندان قاب گرگی [غنیمت است]*

به اعتقاد الکساندر وسه لوسکی *«یک اسلوب قانع کننده و رضایت‌بخش، دقیقاً اسلوبی است که بیشترین اندیشه را با کمترین واژگان ارائه می‌دهد.»*[۴]

مثل‌ها به دلیل داشتن زمینه‌های داستانی، تاریخی، مدنی، خرافی یا اعتقادی (ر. ک: ریشه‌ی مثل‌ها) با گفتن مثل که اشاره‌ای کوتاه است، خواننده یا شنونده چون داستان را می‌داند، معنی را به طور کامل

---

۱. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۱۸ ۲. همان

۳. برای شرح بیشتر ر. ک: حذف اجزای جمله‌های مثل در بخش دستورزبان امثال در همین کتاب.

۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *موسیقی شعر*، ۴۴

دریافت می‌کند؛ ازاین‌روست اگر پس‌زمینه و داستان یا ریشه‌ی مثلی را ندانیم، فهم آن دشوار است. مثل‌هایی چون *«آستین نو بخور پلو»*، *«میرم به اخیه»*، *«اسمش را نبر، خودش را بیار»*[۱] و نظایر آن به دلیل داشتن داستان مفاهیم بسیاری را در خود جای داده‌اند که در این صورت از نوع ایجاز قصر به حساب می‌آیند.

۲. شهرت و رواج درمیان مردم

شرط اصلی مثل شدن یک جمله رواج و شهرت آن است. شهرت و رواج مثل‌ها نیز خود به عوامل نامبرده قبلی و بعدی این بخش بازمی‌گردد. بهمنیارشهرت را این‌گونه تبیین می‌کند: «منظور از شهرت، آن است که عموماً آن را به یک صورت استعمال نمایندودر الفاظ و ترکیب آن تغییری ندهند و اگر تغییر بدهند، جزئی و مختصر باشد، به طوری که به کل ترکیب و اصل معنی خللی وارد نیاید.»[۲]

علامه دهخدا تنها عامل فصاحت و بلاغت را سبب مثل شدن و شهرت مثل نمی‌داند بلکه معتقد است «کثرت شنیده شدن عبارتی آن را مثل می‌کند؛ مثل اشعار تعزیه‌ها».[۳]

و البتّه معلوم است تنها زبانزد شدن عبارات و جملات معروف شرط مثل شدن نیست، مثل باید ویژگی‌های دیگرمانند جنبه‌ی اندرزی، کلیت، استعاری، تجربی بودن، سادگی و. . . را نیز داشته باشد والا بسیاری از جملات معروفی که روزانه می‌شنویم؛ مثل مصطلحات صاحبان پیشه‌ها و مشاغل، نفرین‌ها و دعاها، سوگندها، وردها و چاوشی‌ها و کلیشه‌های زبانی مثل نیستند. متأسفانه در برخی کتاب‌های امثال این موارد به عنوان مثل ضبط شده‌اند.

بسیاری از مثل‌ها که در فرهنگ‌ها جمع شده‌اند به دلیل همین ویژگی از تعریف مثل خارج می‌شوند. در امثال و حکم دهخدا هزاران شعر معروف یا جمله و کنایه ضبط شده‌اند که مثل نیستند؛ زیرا وی به رایج بودن به معنی ظاهری آن اعتقاد ندارد و می‌نویسد:

> «این که در تعریف مثل می‌گویند فاش للاستعمال اگر مراد ظاهر آن باشد، غلط است، چه بسا می‌شود یک مثل ناشنوده را بار اول، شخص می‌شنود، حتی تنها و بدون آن که در کلامی واقع شده باشد و ذوق او می‌گوید: این مثل است و گاهی در زبانی اجنبی دفعه‌ی نخست عبارتی را می‌شنود و فوراً می‌گوید این مثل است؛ در صورتی که هر دو جا فاش بودن را نمی‌داند و نیز مثل، بار اوّل که گفته شد چرا متروک نمانده و به قدری گفته شده که فاش للاستعمال شده، پس چیزی در آن بوده که بی‌واسطه‌ی آن او را تحت بیانی نمی‌توانیم آورد. پس مراد گویندگان که می‌گویند فاش للاستعمال است باید این باشد که در خور فاش للاستعمال شدن است؛ یعنی آن لطیفه‌ی مثلی در آن هست که او را در خور فاش‌للاستعمال می‌کند.»[۴]

همایی شهرت را شرط اصلی مثل می‌داند و می‌نویسد: «مثل عبارت نغز پر معنی است که شهرت یافته، در خور شهرت و قبول عامه باشد. . .[۵]» قید «در خور شهرت» نشان می‌دهد برخی مثل‌ها گرچه مشهور نشده‌اند، ولی قابلیت شهرت را دارند و از این حیث با علامه دهخدا هم عقیده است.

اگر چه این دو عقیده در کلّیت می‌تواند مصداق یابد و برخی از جمله‌ها و اشعار و استعارات زیبا و بدیع می‌توانند حکم مثل یابند، امّا به شرط رواج و کاربرد در جامعه، والا به طور مجرد مثل محسوب نمی‌شوند. مثل باید بر زبان جاری شود. پس شرط اصلی مثل شدن کاربرد مردم است و مردم هستند که به

۱. ر. ک ذوالفقاری، حسن، *داستان‌های امثال*، ذیل هر سه مثل
۲. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۱۸
۳. دهخدا، علی‌اکبر، *امثال و حکم*، ص ۲۱
۴. دبیرسیاقی، سیدمحمد، *گزیده امثال و حکم*، ص ۲۵
۵. همایی، جلال‌الدین، *فنون و صناعات ادبی*، ص ۱۹۵

مثل‌ها اعتبار می‌دهند و باعث می‌شوند جمله‌ای مشهور یا حکمتی پرمایه و شعری زیبا زبانزد شود. «وجه مثبت و معتبر در تعریف مثل آن خاصیتی است که موجب می‌شود تا کلامی در تداول عامه، مقامی پایدار کسب کند؛ به عبارت صریح‌تر سخن منظوم و منثور که حامل پیام مشخص است، وقتی اعتبار مثل را به دست می‌آورد که در گفتار مردم تکرار شود و کاربرد یابد.»[۱]

بهمنیار، پورنامداریان، ولفگانگ میدر و اُتیکی بر جنبه‌ی عامیانه‌ی مثل تأکید دارند و مثل را همچون مواد دیگر ادب شفاهی می‌دانند که در میان مردم رواج دارد و روشی عامه پسند است. همایی و زلهایم شرط مثل شدن را قبول عامه ذکر می‌کنند؛ بنابراین مثل وقتی سایر و رایج است که طبع مردم آن را بپذیرد و مُهر قبول بر آن زند.

امروزه نیز ضرب‌المثل‌ها یکی از مقوله‌های مهم در مطالعات مربوط به فرهنگ و ادب مردم و از زیرشاخه‌های آن به شمار می‌روند. به همین دلیل است که واژگان عامیانه، گفتاری و ساده بیشتراز انواع دیگر نثر فارسی در آن مشاهده می‌شود.

۳. جنبه‌های پند و اندرزی

یکی از شاخص‌های تعریف مثل و یکی از معانی آن در فرهنگ‌ها عبرت، پند و اندرز و دارا بودن قاعده‌ی اخلاقی است. داشتن زمینه‌ی حکمت‌آمیز و اندرزگونگی مثل‌ها باعث می‌شودمردم از آن به عنوان حجّت و دلیل انجام یا عدم انجام کاری استفاده کنند. همین خصیصه‌ی امثال است که باعث می‌شودامثال عامل اعتدال اخلاقی جامعه شود. بهمنیار مثل را واعظی شیرین زبان و ناصحی مهربان می‌داند که مردم را با زبانی ساده و بیانی دلچسب، به فرا گرفتن آداب و صفات پسندیده و فرو گذاردن عادات و افعال نکوهیده دعوت و اخلاق و افکار آنان را به بهترین وجه تهذیب و تعدیل می‌کند. وی در ادامه می‌نویسد:

> «واعظ و خطیب هر قدر شیرین بیان باشد ممکن است که وعظ و خطابه‌اش در بعضی شنوندگان ایجاد کسلی و ملال کند، لیکن مثل از این نقیصه مبراست. هر گوش از شنیدنش لذّت می‌برد و هیچ‌کس از مطالعه‌اش خسته و دلتنگ نمی‌شود.»[۲]

تعدّد امثال فارسی به معنی تعدد دستورات اخلاقی در میان ایرانیان و غلبه‌ی اخلاق در بین آنان است. ایرانیان از دیرباز و تاکنون به حکمت‌دانی شهره بوده‌اند. کثرت آثار تعلیمی و اخلاقی و عرفانی در ادب فارسی نیز گواه همین نکته است.

کثرت امثال اندرزی بیانگر دو مسئله است: اوّل سلطه‌ی نقد اخلاقی بر جامعه که شاید منشاء دینی داشته باشد؛ دوّم نیاز جامعه؛ بدین معنی که فزونی اندرز در جامعه محصول ناهنجاری‌ها و فساد و انحطاط اخلاقی است.

بُعد اخلاقی زندگی بشر و نیاز انسان‌ها به واعظانی خاموش امّا اثرگذار از جمله امثال، یکی از علّت‌های اساسی به وجود آمدن مثل است. مثل با انسان متولّد شده است؛ چون یک نیاز وی بوده و بر اثر گذر زمان و تضارب آرا بیشتر وگسترده‌تر شده است. انسان از آن‌جا که نیمی مَلَکی و نیمی شیطانی است، همواره در معرض خطاست و این نیاز همواره‌ی بشر به صلح‌جویی و اصلاح اَست. بخشی از این رسالت همیشگی را امثال بر عهده دارند، چنان که سعدی نیز در گلستان بر این اعتقاد است که «نیکبختان به حکایت و امثال پیشینیان پند گیرند از آن پیش که پسینیان به واقعه‌ی ایشان مَثَل زنند.»[۳]

---

۱. آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، ص ۱۵۷

۲. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۴۳

۳. سعدی، مصلح‌الدین، *گلستان*، ص ۱۸۷

در میان کسانی که به تعریف مثل پرداخته‌اند، برقعی بر این جنبه‌ی مثل پای فشرده است:

«ضرب‌المثل جمله‌ای کوتاه به نظم یا به نثر دربردارنده‌ی پند و دستور اخلاقی و اجتماعی بزرگی است که با وجود کوتاهی لفظ و سادگی و روانی، شنونده را در افکار عمیق فرو می‌برد و آن جمله را از گوش به اعماق قلب خود می‌فرستد و انفعالات و هیجانی در نفس او به وجود می‌آورد.»[1]

این توصیف برقعی از اثرگذاری امثال به دلیل جنبه‌های بالای اخلاقی آن توصیفی دقیق و درست است و برای آن که بدانیم ایرانیان تا چه پایه به این بُعد، یعنی جنبه‌ی تربیتی مثل‌ها اهمیت می‌داده‌اند، تنها یک موضوع اخلاقی را در امثال فارسی جست وجو می‌کنیم:

درباره‌ی آبرو، آبروداری، بی‌آبرویی در مثل‌های فارسی قریب دویست مثل است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

همه چیز به خروار است، آبرو به مثقال.
آب ریخته به کوزه نیاید.
از تشنگی بمیر و مریز آبروی خویش.
آبرو چون رفت رو هم می‌رود.
اوّل شب می‌کشد مفلس چراغ خانه را.
آبرو را پیش هر ناکس مریز.
با سیلی صورت خود را سرخ نگه می‌دارد.
آبی که آبرو ببرد در گلو مریز.
مرده هم پیش مرده‌شور آبرو دارد.
آبرو مثقالی هزار تومان.
آبرودار با یک اشاره، بی‌عار با منار.
یکی از آبرویش می‌ترسید، بی‌آبرو می‌گفت از من می‌ترسد.
کلاه را برای سرما و گرما بر سر نمی‌گذارند.
آدم نان آبرویش را می‌خورد.
مال نثار جان است و جان نثار آبرو.
یک جو آبرو بهتر از صد هزار درهم و دینار.
مخواه، آبرو مکاه.
غیرت را خورده آبرو را قی کرده.
آبرو که آب جو نیست.
در حفظ آبرو ز گهر باش سخت‌تر.
آبرو بهر نان نباید ریخت.
آدم سه چیز دارد: جان، مال و آبرو.

در تعاریف مثل این ویژگی با عباراتی چون «مواعظ بالغه» «مضمون حکیمانه» «دربردارنده‌ی دستورات اخلاقی» «اندرزهایی درباره‌ی زندگی» بیان شده است.

۴. روشنی و درستی معنی

مقصود از روشنی معنا، وضوح رسایی، دوری از حشو و تکرارهای زاید، تعقید و پیچیدگی و ابهام و

---

۱. برقعی، سیدیحیی، *کاوشی در امثال و حکم فارسی*، ص ۵

معانی چندگانه است؛ به عبارتی تمامی نکاتی که در بحث فصاحت و بلاغت در علم معانی مطرح می‌شود. فصاحت و بلاغت یا گشاده‌زبانی و سخندانی آن است که سخن درست و شیوا و مناسب حال و مقام باشد؛ زیرا هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. فصاحت شامل: فصاحت کلمه و متکلم است. فصاحت کلمه دور بودن واژگان از دو عیب زیر است:

۱. کاربرد کلمات نامأنوس، سنگین، ناآشنا به گوش و دیریاب و گران آهنگ؛
۲. کاربرد کلماتی که طبق قواعد دستور زبان فارسی ساخته نشده باشد؛ مثل حسب‌الخواهش، بازرسان.

فصاحت کلام دور بودن جمله از پنج عیب است:
۱. ترکیب جمله خلاف قواعد زبان باشد؛ مثل حذف بی‌قرینه‌ی فعل؛ آوردن ضمیر جمع برای غیر جاندار مثل قلم‌ها شکستند؛
۲. آوردن واژگانی در جمله که پشت سر هم خواندن آن‌ها دشوار باشد؛
۳. کاربرد جمله‌ای پیچیده که فهم آن دشوار باشد. ممکن است این پیچیدگی به دلیل جابه‌جایی یا حذف کلمات یا نامفهوم بودن در معنای جمله به دلیل کاربرد کنایات و استعارات دور از ذهن باشد؛
۴. آوردن کسره‌های متوالی، مثل قابلِ عرضِ جنابِ مستطاب کامیاب؛
۵. تکرار یک کلمه در جمله که زائد و ملال‌آور باشد.

بلاغت یا رسایی کلام آوردن جمله‌ی فصیح و وافی به مقصود و مقتضی حال و مقام است.

ضرب‌المثل‌های اصیل و رایج فارسی دقیقاً منطبق با معیارهای فصاحت و بلاغت است. بامطالعه‌ی هزار مثل از *داستان‌نامه‌ی بهمنیاری* هیچ مثلی را نیافتم که یکی از عیوب فصاحت و بلاغت را داشته باشد.

۵. حسن تشبیه

اغلب ادبای عرب بر این ویژگی تأکید داشته‌اند و محور اغلب تعاریف آنان همین بُعد است. همچنین در قدیمی‌ترین تعاریف، براین ویژگی مثل تأکید شده است.

مثل تشبیهی است که شکل استعاره یافته است. میدانی مثل را با رویکرد تشبیهی چنین تعریف می‌کند: «مثل چیزی است که چیزی بدان مانند شده باشد؛ یعنی بدان تشبیه شده باشد.»[۱]

پارسا بر این تعریف و تعاریف بلغای عرب چهار ایراد را وارد می‌داند:[۲]
۱. ایجاز، شیوع و رسایی مثل را نادیده گرفته است؛
۲. چون در مثل وضع موجود حذف شده است؛ بنابراین استعاره است نه تشبیه؛
۳. این تعریف شامل انواع تشبیهات می‌شود؛ در حالی که در امثال ژرف‌ساخت مثل تنها تشبیه مرکب به مرکب است؛
۴. این تعریف شامل تشبیهات مثل‌نما (مثل کوه) هم می‌شود.

۶. حُسن تأثیر، جاذبه و کشش

مثل‌ها به دلیل سادگی، روانی، بلاغت، تجربی بودن، درستی، سودمندی و دیگر ویژگی‌های مثل در شنونده تأثیر به سزایی می‌گذارد؛ چنان که گاه یک مثل از ده‌ها ساعت گفتار اثرگذارتر است.

ابن‌مقفع مثل را بر سخنان دیگر برتری می‌دهد؛ زیرا معنی‌اش روشن‌تر و تأثیرش درشنونده شدیدتر است.[۳]

---

۱. میدانی، ابوالفضل، *مجمع‌الامثال*، ص ۶
۲. پارسا، احمد، *نگاهی دیگر به امثال*، ص ۶
۳. به نقل از بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۱۸

برقعی درباره‌ی تأثیر مثل می‌نویسد:

«مثل شنونده را در افکار عمیق فرو می‌برد و آن جمله را از گوش به اعماق قلب خود می‌فرستد و انفعالات و هیجانی در نفس او به وجود می‌آورد.»[۱]

بیهوده نیست که عرفی شیرازی می‌گوید:

«ضرب شمشیر ندارد اثر ضَرب مثل»

یک علّت شهرت و رواج برخی مثل‌ها، تأثیر آن‌ها بر ذهن، زبان، زندگی و رفتار شنونده است که همواره به عنوان دستوری اخلاقی و مشی زندگی آن را به کار می‌برد.

مثل‌ها به واسطه‌ی بیان پندها و اندرزهای مؤثر باعث تغییر رفتار آدمی می‌شود. چه بسا افرادی که با شنیدن یک مَثَل در افکار عمیق فرو رفته‌اند. از این حیث مثل‌ها جنبه‌ی اقناع‌کنندگی دارند. گاه یک مثل برابر با چندین ساعت سخن گفتن مثل‌ها امور را حسی می‌کنند تا به این وسیله بهتر بتوانند عمق خود را نشان دهند.

آن چه در حُسن تأثیر مَثَل مؤثر است کاربرد به‌جا و به‌موقع در زمان یا مکان مناسب آن است والا بهترین امثال نیز اگر بی‌موقع استفاده شوند، آن اثر و تأثیر را نخواهند داشت.

هرچه مثل‌ها به زندگی، اندیشه‌ها، افکار، نیازها و فرهنگ مردم نزدیک‌تر باشند، اثرگذارتر هستند. مَثَل باید برآمده از فکر جمعی و تجربیات قومی باشد.

زبان ساده شیرین، آهنگین و توأم با فصاحت و بلاغت مثل‌ها نیز در حُسن تأثیر آن‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند. مقایسه‌ی حکمت‌ها و کلمات قصار با مثل‌ها نشان می‌دهد؛ اگر موضوع حکمت یا مثلی یکی باشد ومضمون ومعنی واحدی را القا کند، تأثیر مَثَل بیشتر است؛ زیرا از جنبه‌های بالای ادبی برخوردار است؛ برای نمونه:

(جدول شماره یک ـ مقایسه حکمت و مثل)

موضوع	حکمت	مثل
طمع	طمع‌کار زیان‌کار است.	آدم طمع‌کار هفت کیسه دارد.
صبر	عاقبت صبر نیک است.	گرصبرکنی زغوره حلوا سازی.
حقیقت‌گویی	حقیقت تلخ است.	حقیقت مثل‌کون خیارتلخ است.

۷. جمله‌ای بودن

درهفت تعریف بر جمله‌ای بودن مثل تصریح شداست. درچهارمورد برای مَثَل قید «سخنی»و در دو مورد«قولی»و دو مورد«گفته یا گفتاری»، در دو مورد«عبارتی» ذکر شده است. در بقیه‌ی موارد نیز در تعریف‌ها از قید خاصی استفاده نشده است. قید سخن، قول، عبارت، گفته و گفتار اغلب ناظر بر جمله‌ای بودن مثل است؛ در این صورت اغلب تعاریف بر جمله‌ای بودن مثل تکیه دارند؛ بنابراین اصطلاحات و زبانزدهای رایج مثلِ: دست مریزاد، دست خوش، کنایه‌ها مثل: «ناخن خشک»، «شیر پاک خورده» واصطلاحات عامیانه مثل «بزبیاری»، «پا درمیانی» و «پاچه ورمالید»، مَثَل به شمار نمی‌آیند. این موارد مدخلی از لغت نامه‌ها هستند.

---

۱. برقعی، سیدیحیی، *کاوشی در امثال و حکم*، ص ۵

۸ تکیه بر تجربه

مثل‌ها حکمت‌های تجربی مردم هستند و همان نقشی را در کلام و گفتار مردم بازی می‌کنند که فلسفه در اندیشه‌های خواص. تفاوت این حکمت با فلسفه در معنی مصطلح آن است که «در فلسفه مفاهیم کلی و انتزاعی را به مصادیق جزئی و عینی بدل می‌کند و از طریق تبدیل معقول به محسوس، به راحتی شنوندگان را مجاب و مدعیان را تسلیم می‌کند؛ چنان‌که در خود همین مثل‌ها آمده است: الامثال خیرالمقال، الامثال للقلوب کالمراة اللعیون، المثل لایسئل عنه، در مثل مناقشه نیست.»[۱]

جرجی زیدان نیز در تعریف خود بر این ویژگی مثل‌ها اشاره می‌کند که امثال در نتیجه تجربه‌های طولانی و از فکرهای متین پیدا شده‌اند. پس خاستگاه اصلی مثل‌ها تجربیات مردم است. مؤلف خزینةالامثال معتقد است «مثل بیان یک اتفاق است که در گفته‌های سلف آمده است.»[۲] یک اتفاق، انتقال یک تجربه است. سروانتس نیز چنان که دیدیم امثال را حاصل تجربیات طویل می‌داند و ابه دسن پیر نویسنده‌ی فرانسوی تعبیر زیبایی را به کار می‌برد. وی مثل را «صدای انعکاس تجربیات» می‌داند.

یک حادثه یا اتفاق ساده یا تجربه‌ای عادی در زندگی روزمره، که ممکن است برای هرکس پیش آمده باشد، زیربنای ساخت جمله‌ای حکیمانه می‌شود؛ مثلاً از رفتارهای سگ و خصایص آن ده‌ها مثل در فارسی ساخته شده است:

سگ یا باید بدود یا صدا بدهد.
دهن سگ همیشه باز است.
سگ که به سگ می‌رسد دُمش را تکان می‌دهد.
سگ با دُمش زیر پایش را جارو می‌کند.
سگ استخوان سوخته را نمی‌بوید.
مه فشاند نور و سگ عوعو کند.

رفتار تمامی حیوانات سر منشا ساخت امثال فراوان شده است:

آب خوردن را از خر، راه رفتن را از گاو باید یاد گرفت.
اسبی که صفیرش نزنی می نخورد آب

با کاوشی در واژگان امثال درمی‌یابیم تمامی این واژگان برگرفته از تمامی ابعاد زندگی مردم است؛ اعم از خوراک، پوشاک، معماری، داد و ستد، ابزار و وسایل، حیوانات و گیاهان اطراف، تیپ‌ها و طبقات اجتماعی. (ر. ک: درون‌مایه و محتوای امثال)

مثل‌ها از این حیث بازتابی از زندگی مردم هستند. از یک سو تمامی زندگی به شکلی زنده و پر جاذبه با تمام قیل و قال و هیاهویش را می‌توان در مثل‌ها یافت و از سوی دیگر تمامی قوانین و قواعد اجتماعی و اخلاقی و دینی به شکلی ساده از زبان مثل‌ها روایت می‌شوند تا قابل فهم همگان باشند. این قوانین در ظرف مثل‌ها ریخته می‌شود و با تجربیات ملموس و محسوس خودِ مردم گره می‌خورد و ازاین‌روست که بسیار پذیرفتنی و اقناع‌کننده می‌شود.

ملموس و محسوس بودن اغلب کلیدواژه‌های مثل نتیجه‌ی تجربی بودن آن‌هاست. بسیاری از این تجربیات از مسلمات است؛ برای مثال درباره‌ی آب:

آب که یک جا بماند می‌گندد.

---

۱. امین‌پور، قیصر، سنت و نوآوری در فرهنگ عامه ایران، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم*، ص ۲۳۴
۲. شاه حقیقت، حسین، *خزینه‌الامثال*، ص ۵

آب راه خودش را باز می‌کند.
آب رفته به جوی نیاید.
آب تا در جوی است روان است.
آب همیشه در یک جوی نمی‌ماند.

علّت آن که مثل‌ها اغلب حاصل تجربیات مردم است نیز واضح است؛ معمولاً درون‌مایه‌ی هر سخنی برگرفته از دانش، بینش و ظرفیت علمی گوینده‌ی آن است. مثل‌ها نتیجه‌ی دانش‌های مردمی و تجربیات عینی آنان است. از آن جایی که تجربیات مردم، ساده و برگرفته از زندگی است؛ مثل‌ها نیز همین خصیصه را دارند.

«معنی و مفهوم مثل زمانی تحقق می‌یابد که یکی از تجربه‌های زندگی بارها برای نسل‌های پیاپی پیش آمده باشد، نمودار همه موارد مشابه دیگر شمرده شود»[1]

۹. شمول و کلّیت

مثل‌ها گرچه موضوع یا مورد و مضمون کوچکی را طرح می‌کنند، امّا به دلیل استعاری بودن کلیدواژه‌ها، حکم عام و کلی می‌یابند؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «*نه بیل زدم نه پایه، انگور خوردم به سایه*» قصد داریم معنی عامی را القا کنیم و آن کوشش نکردن و چشم‌داشت سود داشتن است. «*بیل و پایه زدن*» «انگور» و «سایه» سه مفهوم کلیدی و استعاری هستند که تنها در مورد خاص پرورش انگور به کار نمی‌رود، بلکه این قابلیت را یافته که در تمامی موارد و مصداق‌ها ضرب شود.

از این رو دهخدا امثال را بیشتر به صورت امر و نهی و کلیات می‌داند[2] و اُتیکی مثل‌ها را جمله‌ای پندی می‌داند که یا حقیقت دارد و یا فرضی را به صورت کلّی بیان می‌کند. زلهایم اساس تعریف خود را بر این ویژگی نهاد است: «مثل سخنی است برگرفته از زمینه‌ی اصلی یا مستقل که مقبولیت عام پیدا می‌کند و زبانزد شود ...»[3]

از این تعریف که بنای آن بر شمول و کلّیت امثال است، سیر شکل‌گیری مثل هم روشن می‌شود که یک دلیل رواج و شهرت مثل‌ها، کلّیت و شمول آن‌هاست؛ از این حیث مثل، مانند سخنان بزرگ، شاهکارها و آثار هنری نفیس است که به دلیل داشتن جنبه‌ی عام و انسانی، مشهور می‌شوند.

این شمول و کلّیت حتّی در سطح دو یا چند فرهنگ نیز دیده می‌شود؛ چنان که مضمون یا عین مثلی را در فرهنگ مثل‌های کشورهای مختلف هم می‌توان دید. در فرهنگ اصطلاحات ادبی نیز مثل را بازگوکننده‌ی حقیقت کلّی معرّفی کرده است. مثل معروف «*در مثل مناقشه نیست*» نیز بر همین نکته، تکیه دارد.

۱۰. جنبه‌ی کنایی

ابراهیم نظّام یکی از امتیازات مثل را لطافت کنایه می‌داند[4] و ابوعبید قاسم بن سلام بیان مقصود به شکل کنایی را در مثل شرط می‌داند.[5]

گاه همین جنبه‌ی کنایی مثل باعث شده است برخی محققان، کنایات را در ردیف امثال بیاورند و با امثال تداخل کنند؛ درحالی‌که میان کنایه و مثل تفاوت دقیق است. (ر. ک تفاوت کنایه و مثل) کنایه و مثل، دو روی دارند با این تفاوت که روی دوّم کنایه، مجاز است و روی دوّم مثل، استعاره والاّ هر دو رواج دارند، کوتاه و گویا هستند.

---

۱. زلهایم، رودلف، *امثال کهن عربی*، ص ۱۶
۲. دهخدا، علی‌اکبر، *امثال و حکم*، ص ۲۱
۳. زلهایم، رودلف، *الامثال العربیه القدیمه*، ص ۱۵
۴. بهمنیاری، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۱۸
۵. همان

۱۱. انعکاس اندیشه و آیینه‌ی زندگی

مطالعه‌ی ضرب‌المثل‌های هر ملّت به خوبی می‌تواند خلقیات، عادات خوب و بد، فکر و اندیشه، حساسیت‌ها و یا علایق مردمان را نشان دهد. ضرب‌المثل‌ها نشان‌دهنده‌ی رفتارهای بهنجار و نابهنجار و ارزش‌ها و ضدارزش‌های اجتماعی هستند که مردم آن‌ها را پذیرفته و یا رد کرده‌اند؛ از این حیث امثال و حکم بیش از ادب مکتوب و شعر و نثر تجلّی‌گاه اندیشه‌های اجتماعی است؛ چه آن که شعر و ادبیات نویسندگانی مشخص و معلوم دارد، امّا ضرب‌المثل‌ها از بطن جامعه درآمده و سینه به سینه گشته تا به ما رسیده است. مثل‌ها گوینده‌ی مشخصی ندارند و همه‌ی مردم طی تاریخ آن‌ها را صیقل داده‌اند؛ پس آیینه‌ی تمام نمای جامعه و تاریخ یک ملّت است.

محمد طبیب عثمان در مورد کارکردهای اجتماعی امثال می‌نویسد:

> «ضرب‌المثل‌ها از نظر کارکرد اجتماعی مانند عرف جامعه، بیانگر رفتاربهنجار و ارزش‌های اجتماعی هستند که مردم آن‌ها را پذیرفته‌اند. با وجود این، ضرب‌المثل‌ها، قوانین اجتماعی به شمار نمی‌روند. ضرب‌المثل‌ها صرفاً بیانگر کنش‌های رفتاری و ارزش‌های اجتماعی خاص مورد قبول جامعه‌اند؛ از این‌رو، ضرب‌المثل با توجّه به مفهومی که دارد می‌تواند اثر ضرب‌المثل دیگر را خنثی کند، ضرب‌المثل‌های هر جامعه در عمل، رفتارهای بهنجار آن را نشان می‌دهد و معرّف جهان‌بینی و بینش هر جامعه‌اند.»[1]

مثل‌ها سیره‌ی عملی مردمان است و روش زندگی را به آنان می‌آموزد. مثل‌ها به ما می‌آموزند که

> «وظیفه‌ی ما در اجتماع چیست، چگونه باید ناملایمات را تحمّل کنیم و در رویارویی با ناکسان و فرومایگان و ابلهان چه روشی پیش گیریم، چگونه از اعمال زشت بپرهیزیم، چسان به صفات نیک بگرویم، در کجا جانب احتیاط را رعایت کنیم و چه کنیم که به دام نیفتیم و در کجا باید روشی معقول و مقبول در پیش گیریم تا پشیمان و سرافکنده نشویم، زیانِ صفات زشت و کردار ناپسند چیست و راه عافیت و سلامت کدام است.»[2]

این‌گونه است که امثال و حکم، آینه‌ی تمامی نمای زندگی و حیات مادی و معنوی سازندگان آن‌هاست. تمامی مثل‌ها در حکم آموزش زندگی هستند. شاید هیچ سخن مؤثری بهتر از مثل «هر چیز که خوار آید روزی به کار آید» در مورد قدر دانستن داشته‌ها و خوارنشمردن آن‌ها مؤثرتر و کارآمدتر نباشد.

سال‌ها باید از عمر مثلی بگذرد تا آن که بر زبان مردم جاری شود و بسیاری از امثال کهن را می‌یابیم که امروزه نیز جاری است، این نکته مبین این واقعیت است که بسیاری از عادات و خُلقیات امروز مردم ما، شبیه به عادات و رسوم قرن‌ها پیش است و این نکته در مطالعات مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی قابل تأمل و توجّه است که ریشه‌ی برخی خُلقیات تاریخی است.

ضرب‌المثل‌ها جز آن که آیینه‌ی زندگی امروز است، انعکاس‌دهنده و سند معتبر فرهنگ عقاید، اندیشه‌ها و باورهای گذشتگان نیز هست. مطالعه‌ی مثل‌ها به ما نشان می‌دهد که پدران و نیاکان ما چگونه فکر می‌کرده‌اند و ما را با روحیات آنان آشنا می‌سازد. از میان انبوه امثال می‌توانیم اساسی‌ترین مفاهیم فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی را استخراج و استنباط کنیم. طبیعی است که نسل آینده با اتکا به چنین ذخیره‌ی فرهنگی می‌تواند به سنت‌های پسندیده تأسی جوید و آن‌ها را پیش روی خود قرار دهد و سنت‌ها و هنجارهای منفی را از مدار زندگی خارج سازد. از این حیث مطالعه‌ی مردم‌شناسانه و

---

۱. طبیب عثمان، محمد، *راهنمای گردآوری سنت‌های شفاهی*، ص ۷۰-۷۱

۲. شکورزاده، محمدابراهیم، *دوازده هزار مثل*، ص ۷

جامعه‌شناختی و تاریخی امثال برای محققان این رشته‌ها، روشن‌کننده‌ی بسیاری از حقایق خواهد بود.

مثل‌ها فرهنگ موجود هر ملّت، قبیله، قوم و عشیره را به خوبی نشان می‌دهند و نشان می‌دهند که کدام اندیشه نهفته در مثل فکری فراگیر، جهانی و انسانی را منعکس و بازگو می‌کند.

بسیاری از مثل‌ها بازگوکننده‌ی حقایق فرهنگی و روشنگر نقاط کور تاریخ و فرهنگ ماست. حقایقی که نه در کتب تاریخی به آن‌ها می‌رسیم و نه در جایی دیگر می‌یابیم؛ برای مثال مطالعه درداستان مثل «این امام‌زاده‌ای است که با هم ساخته‌ایم»[۱] نشان می‌دهد چگونه شیادان از دین‌باوری مردم ساده‌دل سوءاستفاده کرده و قصد سودجویی داشته‌اند.

۱۲. روانی لفظ و سادگی

زبان ضرب‌المثل‌ها بی‌تکلّف، ساده و صمیمی است. زبان طبیعی مردم است. با تمام ظرافت‌ها و سادگی و شیرینی آن. در بخش دستور زبان امثال خواهیم دید که میزان واژگان عربی به نسبت نثر معیار ۲۰٪ کمتر است ؛یعنی درمثل‌ها تنها ۱۴/۴ درصد واژگان عربی به کار رفته در حالی‌که میانگین کاربرد کلمات عربی در نثر امروز ۳۵٪ است. زبان مثل‌ها که برگرفته از زبان پاک و شفاف مردم است، همچنین خالص و به دور از تأثیر و نفوذ واژگان و زبان عربی باقی مانده است.

در سطح نحوی نیز مثل‌ها ساختار پیچیده‌ی دستوری ندارند و ۸۸٪ جملات همان ترتیب معمول جملات فارسی را دارند و اغلب جملات دو یا سه جزئی هستند. واژگان امثال به دلیل وجود ۴۸٪ مثل موزون و آهنگین، گوش‌نواز و دارای آهنگ و توازن هستند و تناسب‌های بیرونی و درونی میان واژگان، باعث می‌شود به شفافیت معنی و درک بهتر امثال کمک کنند.

بهمنیار علّت شهرت مثل‌ها را همین روانی لفظ می‌داند[۲] و حکمت اعتقاد دارد که مثل‌ها از فرط سادگی و روانی و کمال ایجاز مورد استشهاد مردم واقع می‌شود.[۳]

این ویژگی کمابیش در تعریف‌های مثل نمود دارد و علّت روانی و روشنی معنی مثل‌ها نیز همین سادگی و روانی لفظ است.

۱۳. کاربردهای متفاوت

مثل‌ها در موقعیت‌ها و شرایط گوناگونی به کار می‌روند. هر مثل صرف‌نظر از معنی و مفهوم، کاربردی ویژه دارد و به مناسبت و مقصود خاصی بیان می‌شود. ممکن است همان مثل در منطقه یا جایگاه و موقعیتی دیگر، کاربردی دیگر پیدا کند. گاه تناقض و تضادی که در مفهوم برخی مثل‌ها می‌یابیم نتیجه‌ی این کاربرد دوگانه یا چندگانه است. در هر مثلی حکمتی نهفته است که بنابر مصلحتی است، هر گونه که مصلحت اقتضا کند مثل زده می‌شود.

پس هر مثل مورد یا موارد کاربردی دارد؛ مثلاً:«درد به خروار می‌آید و به مثقال می‌رود» هنگامی به کار می‌رود که قصد دلداری به بیمار را داشته باشیم؛ در حالی‌که موضوع آن سختی درد و بیماری است ممکن است مثلی چند کاربرد داشته باشد و این امری طبیعی است؛ زیرا مثل‌ها درحکم کلام جامع هستند؛ برای مثال«سرباشد سامان فراوان است» دو کاربرد دارد:

۱. مادری که جواب رد برای خواستگاری پسرش شنیده است؛

۲. کسی که ملک، منزل یا اموال خود را بر اثر حادثه‌ای از دست داده است.

---

۱. ذوالفقاری، حسن، *داستان‌های امثال*، ص ۱۵۷

۲. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۱۹

۳. حکمت، علی‌اصغر، *امثال قرآن*، ص ۴۸

افراد می‌کوشند مثلی را که با موقعیت آن‌ها مطابق است، درهرموقعیتی که باشد به کار برند و از این‌رو هرمثل می‌تواند در چندین موقعیت و مناسبت کاربرد یابد.

لطف مثل‌آوری در کاربرد درست و به جا و محل خود است والاّ اگر مثل‌هایی زیبا را در موقعیتی نامناسب به کار ببریم، نه آن که هنری به خرج نداده‌ایم، بلکه طراوت و شیرینی مثل را نیز از بین برده‌ایم. پس هنر مثل‌زننده در کاربرد درست و استفاده‌ی به جا از آن است.

مثل‌ها چاشنی کلام هستند. هرکس و در هر موقعیتی سعی می‌کند از مثل استفاده کند؛ زیرا مثل‌آوری باعث قوت کلام و دل‌نشینی آن می‌گردد. مثل‌ها کلام را از خشکی بیرون می‌آورند؛ به عبارت دیگر مثل در حکم نمک و تزیین سخن آدمی است.

نه تنها مردم عادی بلکه شاعران و نویسندگان نیز از امثال برای تقویت کلام خود بهره جسته‌اند. (ر. ک بازتاب ضرب‌المثل‌ها در شعر شاعران) اصولاً یکی از هنرهای نویسندگی، به کارگیری مثل در میان کلام (نظم، نثر) است. نویسنده‌ی دستوری دبیری «در بیان سیاقت سخن در نامه‌ها» می‌نویسد:«و دیگر مثل‌های خوش و متداول به کار برد و در اثنای سخن، چنانک همدم و ساخته باشد بیگانه و اندروا.»[1]

در گفتار نیز مثل‌ها حکم مضامینی آماده، دلپذیر، شیرین، پذیرفتنی، آشنا به ذهن مخاطب را دارد که برای هر حادثه، پیشامد یا هر مطلب و موضوعی، مَثَلی متناسب به کار می‌رود تا بر تأثیر کلام بیفزاید. گاه برخی از مفاهیم ناگفتنی است و یا بنابر مصلحتی باید به تعریض، کنایه و غیرمستقیم گفت و یا توضیح آن برای ما دشوار است؛ دراین صورت مثل را چاشنی کلام و به سادگی موضوع را مفهوم می‌کنیم؛ مثلاً وقتی حال کسی را می‌خواهیم توصیف کنیم که از بد روزگار دچار گرفتاری شده و اصل و نسب هم دارد و نمی‌خواهد اصالت خود را از دست دهد، می‌گوییم «از اسب افتاده، از اصل که نیفتاده» و این‌گونه با جمله‌ای کوتاه و شیرین، مفهوم و تمام مقصود خود را بیان می‌کنیم ویاوقتی بخواهیم کسی را که هنگام پیری بچه‌دار شده سرزنش کنیم، می‌گوییم «بچّه‌ی سر پیری، زنگوله‌ی پای تابوت است.»

یکی دیگر از کاربردهای رایج مثل‌ها، دلیل‌آوری برای اثبات یا نفی موضوع و یا محاجه با طرف مقابل است. مثل‌ها وسیله‌ی ارتباط مردم خرده‌پا با دنیای خارج و سلاح دفاعی آنان در مقابل مدعیان بوده و باعث گشایش عقده‌های گلوگیر اجتماعی شده است.

مثل‌آوری «نوعی استشهاد است که موجب تشفی خاطر متکلم گشته و او را حق به جانب نشان می‌دهد؛ چنان که در مورد اشعار نیز همین کیفیت حکم‌فرماست.»[2] دکتر زرین‌کوب دراین باره می‌نویسد: «در آن چه گوینده با اقناع عوام سر و کار دارد تأثیر این‌گونه امثال قابل ملاحظه است؛ هر چند این‌گونه حجت در نزد حکما قدرت برهان را در اقناع ندارد و به اعتقاد ابن‌سینا از استقرا هم در این مورد سست‌تر می‌نماید، باز بدان سبب که امر معقول را برای اذهان عامّه تا حدّی به حس نزدیک می‌کند در حجّت‌های خطابی غالباً همه جا مقبول است؛ از همین‌روست که مخصوصاً در مواعظ و سنن دینی و اخلاقی از دیرباز همواره از این شیوه استفاده می‌کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند.»[3]

مثل داوری است که فصل‌الخطاب مناقشات محسوب می‌شود. امیل بدیع یعقوب از قول مارون عبود در موسوعه امثال عرب می‌نویسد:« کتاب‌های حقوق روستایی زیر زبان او قرار دارد و نیازی به مراجعه به مجلات و دستورات برای صدور احکام ندارد. »[4]

۱۴. جنبه‌ی استعاری

با توجّه به تعاریف مثل، جنبه‌ی استعاری امثال از وجوه مهم و ویژگی‌های برجسته مثل است در بیان

---

۱. میهنی، محمدبن عبدالخالق، *دستور دبیری*، ص ۳۶

۲. حییم، سلیمان، *امثال فارسی ـ انگلیسی*، ص ۱۲

۳. زرین‌کوب، عبدالحسین، *بحر در کوزه*، ص ۱۶۶

۴. بدیع یعقوب، امیل، *موسوعه امثال عرب*، ص ۶۹

تعاریف مثل اغلب نویسندگان غربی بر این وجه بیشتر تأکید داشته‌اند.

شفیعی کدکنی اغلب مثل‌ها را استعاره‌ی مرکب یا تمثیلی می‌داند:«هر استعاره تمثیلی یا مرکب که شهرت پیدا کند، به گونه‌ی مثل درمی‌آید. »؛[1] بنابراین می‌توان گفت اغلب مثل‌ها استعاره‌ی تمثیلی است ولی هر استعاره‌ی تمثیلی مثل نیست. در مثل «هرچه سنگ است، بر پای لنگ است.»، «سنگ» استعاره از گرفتاری و «لنگ» استعاره از انسانی گرفتار است.

وقتی کُل مثل را در برابر وضعیّت یا حادثه‌ای به کار می‌بریم، وضعیّت موجود حکم مشبه را دارد و مثل به کار رفته مشبه‌به است که مشبه (وضعیت قابل انتقال با مثل) حذف و مشبه تنها باقی می‌ماند با توجّه به حذف مشبه و مرکب بودن این تشبیه، استعاره از نوع تمثیلی است.

در اغلب مثل‌ها کلیدواژه یا کلیدواژه‌های اصلی، جنبه استعاری دارند. در مثل «چوب را که برداری، گربه دزد حساب کار خودش را می‌کند.» دو کلیدواژه‌ی اصلی است: «چوب» و «گربه دزد» که هر دو استعاره نیز هستند. این جنبه‌ی استعاری امثال است که قابلیت کاربرد آن‌ها را در موقعیت‌های گوناگون بالا می‌برد.

مثل‌های غیر استعاری یعنی آن‌هایی که کلیدواژه‌های آن بر مصادیق فراوان قابل انطباق نباشد به حکمت نزدیک است. عبارت «در ناامیدی بسی امید است.» «ناامیدی» و «امید» در همان معنی حقیقی است و جنبه‌ی استعاری ندارند. از اینگونه امثال غیر استعاری است:

احتیاط شرط عقل است.

دادن به دیوانگی و گرفتن به عاقلی.

دارندگی و برازندگی.

دنیا به ظلم آباد است.

دندان طمع کندنی است.

بنابراین نباید تصور کرد در تمامی مثل‌ها استعاره باید باشد و مثلی که استعاره نداشته باشد از نوع حکمت، اندرز، زبانزد و یا نظیر آن است؛ چنان که پارسا مثل‌ها را منحصر می‌داند به آن‌هایی که استعاره‌ی تمثیله هستند؛[2] بنابراین مثل‌ها از حیث استعاره دوگونه‌اند:

الف) استعاری؛

ب) غیراستعاری.

حال باید دید چرا و چه هنگام از جنبه‌های استعاری مثل بهره می‌گیریم؛ اوّل زمانی که استدلال منطقی، سخن عادی، پند رویارو و مستقیم بر مخاطب اثر نمی‌کند؛ از این‌رو مثل در کمترین زمان با زبانی استعاری و غیرمستقیم مؤثرترین ابزار خواهد بود.

گاه نیز از گفتن سخن رویارو شرم داریم، امّا از گفتن آن نیز ناگزیر هستیم؛ در این‌جاست که مثلی به هنگام و به جا، این بار سنگین را از دوش ما برمی‌دارد. خواجه‌نصیر توسی نیز چنین توصیه می‌کند: «و اگر به عبارت از چیزی فاحش مضطر گردد بر سبیل تعریض کنایت کند از آن»

۱۵. تغییر شکل

یکی از ویژگی‌های مثل‌ها تعدد روایات و تغییر شکل آن‌هاست، خلاف مثل‌های عربی که تغییر در آن‌ها را جایزنمی‌دانند که «الامثال لاتُغیَّر»[3] این موضوع یکی از تفاوت‌های مثل فارسی با عربی است. مثل

---

۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *صور خیال در شعر فارسی*، ص ۱۱۷

۲. پارسا، سیداحمد، *نگاهی دیگر به امثال*، ص ۱۶

۳. قطامش، عبدالحمید، *الامثال العربیه*، ص ۲۰۱

معروف «مرگ می‌خواهی برو گیلان» به شکل‌های دیگر زیر در مناطق مختلف ایران کاربرد دارد:

مرگ می‌خواهی برو بهاباد (کرمانی)

مرگ می‌خواهی برو قندز (افغانی)

مرگ می‌خواهی برو هکون (جهرمی)

مرگ می‌خواهی برو گرواز (گیلانی)

مرگ می‌خواهی برو تهران، کک می‌خواهی برو گیلان (مازندرانی)

مرگ می‌خواهی برو گیلان، دین داری برو دادگاه (آلاشتی)

مرگ می‌خواهی برو گیلان، کرباس می‌خواهی برو ابرقو (زرقانی)

این مثل در هر منطقه‌ای با توجّه به مقصود و شرایط مورد نظر آن‌جا درآمده است. در سه مَثَل اخیر بخشی افزوده نیز دارد که این پاره‌ی افزوده باعث توازن و آهنگین شدن و افزایش بار معنایی آن نیز شده است.

یکی از ویژگی‌های ادبیات عامه تعدد روایات است، تعدد روایات را در افسانه، ترانه، متل، چیستان، لالایی هم می‌توان دید. مثل‌ها هم که بخش مهمی از ادبیات عامه را تشکیل می‌دهند، این ویژگی را در خود دارند.

علّت این تعدد و گوناگونی روایات، تعدد راویان است. اگر راویان فرهنگ عامه، مردم باشند، هرکس با توجه به ذوق و علاقه، نیازها شرایط زمانی و مکانی، اقلیم، فرهنگ، شرایط خاص و بسیاری عوامل دیگر مثل‌ها را به نفع خود مصادره به مطلوب می‌کند و به قیاس مثل اصلی، نمونه‌هایی دیگر را می‌سازد.

گاه نیز علت این تغییرات تبدیل کلیدواژه‌ای به هم معنا و مترادف آن است؛ چنان‌که به جای «آدم» از مترادف‌هایی چون «مرد»، «انسان»، «شخص»، «آدمیزاد» استفاده می‌شود؛ مثلاً:

آدمیزاد شیر خام خورده است.

بنی‌آدم شیر خام خورده است.

انسان شیر خام خورده است.

بشر شیر خام خورده است.

آدمی شیر خام خورده است.

در مثل «هزار تا کوزه بسازد یکیش دسته ندارد.» به جای «کوزه» از کلیدواژه‌هایی قریب‌المعنی و هم نوع و مشابه و نه مترادف چون سبو، چاقو، آفتابه، آغل، قبا، کیسه، تیشه،. . . استفاده شده است.

مثل «احمدک بس خوشگل بود، آبله هم درآورد.» به شکل‌های زیر ضبط شده است:

مبارک	*بس که*	*خوشگل بود آبله هم درآورد.*
عروس‌خانم	*از بس*	*قشنگ بود، آبله هم درآورد. (آذری)*
عروس		*خوشگل بود سالک هم درآورد. (شیرازی)*
آقا	*خیلی*	*خوشگل بود زد و آبله هم درآورد. (آذری)*
کاکامبارک	*از بس*	*خوشگل بود آبله هم درآورد. (عوام)*
گوزل آغا	*خیلی*	*خوشگل بود، زد آبله هم گرفت. (آذری)*
کاکاسیاه	*از بس*	*خوشگل بود، آبله هم درآورد. (عوام)*
میمون	*خیلی*	*خوشگل بود، آبله هم درآورد. (تهرانی)*
حسنی	*خیلی*	*خوشگل بود، آبله هم درکرد. (تهرانی)*
فاطی	*خیلی*	*خوشگل بود، جوش هم درآورد. (سوادکوهی)*

در این مثل‌ها تنها نهاد (فاعل) در محور جانشینی تغییر کرده است و تغییرات در سایر اجزای جمله اندک است. اغلب این تغییرات، در کلیدواژه‌های اصلی و استعاری مثل‌ها صورت می‌گیرد. تغییر این کلیدواژه‌ها و مطالعه‌ی سیر تحول آن‌ها ممکن است ما را به نتایج قابل توجهی برساند؛ ازجمله آن که برخی مثل‌ها میان مشاغل مختلف رفته و به تناسب شغل آنان تغییر کرده است؛ چنان که مثلی‌های زیر در حوزه‌ی مشاغلی چون چاقوسازی، صنعتگری، دامپروری، کشاورزی، خیاطی و بنایی به شکل‌های زیردرآمده است:

هزار/ صدتا	*کوزه (سبو)*	*بسازد*	*یکیش*	*دسته*	*ندارد.*
هزار/ صدتا	*چاقو*	*بسازد*	*یکیش*	*دسته*	*ندارد.*
صدتا	*آفتابه*	*بسازد*	*یکیش*	*دسته*	*ندارد.*
صدتا	*آغل*	*ببندد*	*یکیش*	*کهره‌کور*	*ندارد.*
صد/ هزارتا	*قبا*	*بدوزد*	*یکیش*	*آستین*	*ندارد.*
صد/ هزار	*کیسه*	*بدوزد*	*یکیش*	*ته*	*ندارد.*
صدتا	*تیشه*	*تراشد*	*یکیش*	*دسته*	*ندارد.*
صدتا	*سد*	*ببندد*	*یکیش*	*بسته*	*نمی‌شود.*
صدتا	*تخم‌مرغ*	*بشکند*	*یکیش*	*زرده*	*ندارد.*
صد دسته	*گندم*	*ببندد*	*یکیش*	*دانه*	*ندارد.*
هزار	*خانه*	*بسازد*	*یکیش*	*سقف*	*ندارد.*

این ساخت قیاسی ممکن است بر اثر تحولات زبانی باشد و کلمات قدیم و تاریخی و غیرمستعمل جای خود را به واژگان امروزی بدهند.

گاه کلیدواژه‌ها تغییر نمی‌کنند، بلکه این تغییر، جابه‌جایی ارکان جمله در محور هم نشینی است. این نوع از ویژگی‌های گفتار است:

دایه‌ی مهربان‌تر از مادر را باید پستان برید.
پستان دایه‌ی مهربان‌تر از مادر را باید برید.
دایه‌ی از مادر مهربان‌تر را باید پستان برید.
باید پستان دایه‌ی مهربان‌تر از مادر را برید.

دراین جابه جایی، گزاره ثابت مانده و بقیه‌ی اجزا جابه‌جا شده‌اند.

گاه میزان تغییرات بسیار بیشتر است؛ چنان که در مثل «سیبی را به هوا بیندازی تا به زمین برسد هزار چرخ می‌خورد.» بیش از سی شکل یافته است و این تغییرات تنها مربوط به کلیدواژه‌های اصلی نمی‌شود، بلکه تمام کلمات آن تغییر می‌کند:

سیبی را که به هوا بیندازی تا به زمین برسد، هزار چرخ می‌خورد.
سیب را که به هوا بیندازی، هزار چرخ می‌خورد تا به زمین برسد.
یک سیب را که به هوا بیندازی، هزار تا چرخ می‌خورد تا دوباره به زمین می‌رسد.
اگر سیبی را به هوا بیندازی، هزار تا قِل می‌خورد تا به زمین برسد.
سیبی که بالا می‌رود، تا پایین بیاید هزَار تا چرخ می‌خورد تا برسد به زمین.
تا یک سیب را به آسمان می‌اندازی پایین بیاید صد تا چرخ می‌زند.
و. . .

کلمات تغییر یافته‌ی این مثل در نمونه‌های دیگر به شرح زیر است:

به جای «سیب» کلاه، سنگ، سکه، توپ؛

به جای «هوا» آسمان، بالا؛

به جای «بیندازی» انداختی، می‌رود، می‌خورد، برود، می‌اندازی، بیندازد، پرتاب کنی؛

به جای «زمین» پایین؛

به جای «برسد» برگردد، می‌رسد، بیاید؛

به جای «هزار» صد؛

به جای «چرخ می‌خورد» چرخ می‌زند، قِل می‌خورد.

به جای «که» یک، اگر، تا؛

ژرف ساخت دستوری و معنایی مثل‌ها (محور هم‌نشینی) یکی است، تفاوت در روساخت و محور جانشینی آن‌ها است.

در محور هم‌نشینی تمامی روایت‌ها از سه پاره شامل یک پایه و دو پیرو تشکیل شده است. که جمله‌ی پایه چهار جزئی (نهاد+ مفعول+ متمم+ فعل) و جمله‌ی پیرو اول سه جزئی (نهاد+ مسند+ فعل) و جمله‌ی پیرو دوم هم سه جزئی (نهاد+ مفعول+ فعل) است.

تغییرات در برخی از مثل‌ها چنان است که ساخت دستوری دو مثل متفاوت است ولی مفهوم و برخی کلیدواژه‌ها یکی است:

دختر می‌خواهی ماماش را ببین، کرباس می‌خواهی پهناش را ببین. (شکورزاده)

کرباس را کنارش ببین، دختر را برارش بین. (کوچه)

کرباس را از بر بگیر، دختر را از مادر. (افغانی)

و یا :

خدا نجّار نیست، اما در (لت) و تخته را خوب به هم می‌اندازد. (شکورزاده)

خدا تخته تراش نیست، به هم انداز است. (دهخدا)

اگر خدا نجّار نیست در و تخته را خوب به هم می‌اندازد. (بختیاری)

خدا نجّار نیست اما در و تخته را خوب با هم جفت و جور می‌کند. (دهخدا)

خدا نجّار نیست ولی تخته به تخته می‌زند. (گیلکی)

خدا نجّار نیست ولی لنگه‌ی در به لت‌انداز خوبی است. (شاهرودی)

خدا نجّار نیست ولی خوب تخته‌پاره‌ها را با هم جور می‌کند. (سنگسری)

خدا نجّار نیست اما تخته را به تخته می‌اندازد. (لری)

دلیل دیگر تعدد روایات امثال، ضبط نشدن آن‌هاست. مثل‌ها چون سینه به سینه نقل می‌شوندو هنگام انتقال، اجزای جمله بنا به ضرورت مکانی، کلامی و یا هر دلیل دیگر تغییر می‌کنند و یا بخشی حذف یا اضافه می‌شود یا کلیدواژه‌ای تغییر می‌کند.

کثرت تداول و کاربرد امثال در میان مردم باعث می‌شود هرکس مثل را به گونه‌ای که می‌خواهد در کلام خود استخدام نماید. دراین کاربردها، افعال صرف می‌شوند و جمله‌ها در وجوه وزمان‌های مختلف و متناسب با موقعیت به کار می‌روند؛ مثلاً:

مگر بلال که مُرد اذان‌گو پیدا نشد؟

بلال که مُرد اذان نگفتند؟

بعد از بلال اذان‌گو قحط نمی‌شود.
حالا مگر بلال است که اگر بمیرد اذان‌گو قحط شود؟
هم بلال مُرد، هم اذان‌گو پیدا شد.
مگر می‌شود بعد از بلال کسی اذان نگوید؟
بلال مُرد و اذان‌گو هم پیدا شد.
اگر بلال بمیرد، صبح نمی‌شود؟
و. . . .

گاه تعدد روایات نتیجه‌ی تصحیف، تحریف و یا تبدیل و حتّی به روز کردن مثل‌هاست ؛چنان‌که «گرگ بالان دیده» بر اثر مرور زمان به «گرگ باران دیده» بدل شده که برای مردم مشهورتر است.

آنچه در مورد تغییر شکل مثل‌ها گفتیم به مثل‌های غیرمنظوم مربوط می‌شود، مثل‌های منظوم و امثال شعری کمتر دچار تغییر می‌شوند. تغییرات تنها درحد تبدیل یک کلیدواژه به کلیدواژه‌ی هم‌معنی آن است. هر گونه تغییر باعث اختلال و به هم‌ریختگی وزن می‌شود.

اما تفاوت مثل‌های مترادف با مثل‌هایی که نظیر هم هستند چیست؟

یک ویژگی مثل‌ها داشتن نظایر متعدد است که برای فهم بیشتر معمولاً در کتاب‌های امثال به کمک همین نظایر معنی و مفهوم و کاربرد مثل را روشن‌تر می‌سازند؛ مثلاً برای مثل «به دشت آهوی ناگرفته مبخش» نظیرهای زیر را در کتاب‌های مثل می‌توان یافت:

ـ ماهی را در دریا می‌فروشد.
ـ پوست خرس نزده می‌فروشد.
ـ ناخورده شُکر می‌کند.
ـ اسب نگرفته نعلش را می‌فروشد.

که همگی این مثل‌ها دلالت بر خیال‌بافی و شتاب درکار دارد.

هر مثل که نزد مردم اهمیت بیشتر داشته باشد، نظایر آن بیشتر است. گاه این نظیرها از طریق اخذ و اقتباس وارد امثال فارسی می‌شوند. طبیعی است که ملّت‌ها بر اثر عواملی چون ترجمه، سفر و بازرگانی از امثال یکدیگر استفاده می‌کنند. هرچه میزان ارتباط فرهنگی اقوام و ملّت‌ها بیشتر باشد این تأثیرپذیری بیشتر خواهد بود. ایرانیان و اعراب به واسطه‌ی نزدیکی فرهنگی و دینی درهم و برهم تأثیر بیشتری گذارده‌اند تا فرهنگ‌های دیگر. در سده‌های اخیر به دلیل ارتباط بیشتر ایرانیان با اروپا و غرب تعدادی از مثل‌های آنان در زبان فارسی رایج و وارد شده است و شناسنامه‌ی ایرانی به خود گرفته است؛ مثل:

املای ننوشته بیست است.
تفرقه بینداز و حکومت کن.
احتیاج مادر اختراع است.
به جای ماهی، ماهی‌گیری یاد بده.

برخی از مثل‌ها به دلیل عام بودن بی‌آن که ترجمه شده باشند، در تمامی زبان‌ها نظیر و شبیه دارد؛ مثلاً:

زیره به کرمان می‌برد. (ایرانی)
فلفل به هندوستان می‌فرستد. (هندی)
سماور به تولا می‌برد. (روسی)

خرما به بصره حمل می‌کند. (عربی)
زغال سنگ به نیوکاسل می‌برد. (انگلیسی)

به دلیل رواج موضوع و کاربرد فراوان آن به یقین در میان امثال ملل دیگر نیز مثل‌هایی با همین مضمون وجود دارد.

باهمه‌ی این احوال مثل‌ها در طول زمان از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر کمتر دچار تغییرات اساسی می‌شوند. شاید این تغییر چنان که اشاره شد در حد تغییر کلیدواژه باشد. قالب مثل‌ها با وجود ایجاز و اختصار، وزن و آهنگ، جاافتادگی و کاربرد فراوان آن کمتر دچار دخل و تصرّف می‌شود؛ از این رو از سایر انواع ادب ماندگارتر است. علامه دهخدا معتقد است: «مثل در سینه‌ها می‌ماند، و از این رو مقاومت یا مخالفت‌های سخت دارد. چنان که دوبار یا سه بار که تغییر خط، ادب و تاریخ و علوم گذشته، ما را یکباره از روی زمین محو کرد، تنها این قسمت را (آن دشمن خانه برانداز) نتوانست از میان بردارد!»[1]

۱۶. نامعلوم بودن پدیدآورنده

آیا واقعاً می‌توان گفت مثل‌ها از چه زمانی به وجود آمده‌اند؟ یا چه کس یا کسانی آن‌ها را ساخته‌است؟ واضح است که مثل‌ها بازمانده از سده‌های پیشین است و به شخص یا اشخاص خاصی تعلّق ندارد. این مثل‌ها طی قرن‌ها میان اقوام و ملت‌های مختلف گشته و در هر کشور برحسب ویژگی‌های اقلیمی، فرهنگی، زبانی، آداب و سنن، مذهب، سیاست و. . . به شکلی تازه درآمده‌اند.

علامه دهخدا امثال را حکمت توده می‌داند که عوام در ایجاد آن کوشیده‌اند. وی می‌نویسد: «آن قدر که عامه به این و آن (امثال) می‌کوشند، اهل ادب از شعر و نثر در آن سهمی ندارند. از این‌رو در هر ملّت که امثال بیشتر است، نشانه سعه‌ی فکری آن ملّت است.»[2]

بهمنیار نیز معتقد است: «این امثال را در روزگاران گذشته مردمانی با ذوق و حساس و شوخ‌طبع و نکته‌سنج و علاقه‌مند به ترتیب و هدایت خلق ساخته‌اند.»[3]

***

علاوه بر ویژگی‌های یاد شده، باید به وزن و آهنگ مثل‌ها نیز اشاره کنیم که در بخش زیباشناسی امثال به تفصیل درباره‌ی وزن و آهنگ امثال سخن می‌رود.

تفاوت مثل با برخی گونه‌های زبانی و ادبی

آن چه زبانزد و مشهور می‌شود مثل نیست. یکی از خطاهای مثل‌نگاران آن است که کنایات، عبارت‌های کلیشه‌ای و زبانزدها و اصطلاحات عامیانه؛ کلمات قصار و حکمت‌ها، جملات بزرگان، اشعار معروف، متل‌ها و باورهای عامیانه را نیز جزء امثال می‌آورند. دانستن تفاوت هر یک از از گونه‌های یاد شده با مثل به ما کمک می‌کند مرز آن‌ها را با مثل مشخص کنیم.

۱. تفاوت مثل با زبانزدها

در هر زبان اصطلاحات عامیانه، تعابیر، کلیشه‌های زبانی و ترکیبات خاصی در میان گفتار و نوشتار مردم می‌آیند و تکرار می‌شوند. این تعابیر و اصطلاحات و کلیشه‌ها و ترکیبات خاص در میان گفتار و

---

۱. دهخدا، علی‌اکبر، *امثال و حکم*، ص ۲۱
۲. همان، مقدمه، ص ۲۱
۳. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۷

نوشتار مردم می‌آیند و تکرار می‌شوند. این تعابیر و اصطلاحات و کلیشه‌ها را «زبانزد» می‌نامیم و جملگی آن‌ها در حکم مدخلی از لغت‌نامه به شمار می‌روند؛ زیرا تنها یک شرط مثل را دارند که آن شهرت و رواج است و بقیه‌ی شرایط مثل؛ چون جنبه‌های اندرزی، جمله‌ای بودن، جنبه‌های تجربی و دیگر ویژگی‌های مثل را ندارند.

زبانزدها را به چند دسته‌ی کُلی می‌توان تقسیم کرد:

الف) گزاره‌های قالبی زبان:

شامل جملاتی که به شکل قالبی و کلیشه‌ای در موقعیت‌ها و شرایط خاص بر زبان جاری می‌شود؛ برای نمونه:

مصطلحات رانندگان و ماشین‌نوشته‌ها: داداش مرگ من یواش، عقاب جادّه‌ها، سالار بندر، عروس خیابان، آهوی بیابان؛ نازش بده، گازش بده.

اصطلاحات فروشندگان: نوبر بهاره بستنی، خیار قلمی، پیاز انباری، بِبُر و ببر، خیرش را ببینی

نفرین: الهی نان به نانت نرسد، روی تخته مرده‌شورخانه ببینمت. الهی جز جگر بزنی.

دعاها: خدا رحمتش کند. الهی داغ به دل نبینی، الهی بارت به منزل حق برود.

صلوات‌ها: حق پدر صلوات فرست را بیامرزد، بر حبیب خدا ختم انبیا صلوات.

سوگندها: به خدای احد واحد، این تن بمیرد، به این سوی چراغ، به تمام مقدسات قسم.

چاووشی‌ها: ندای شوق امام غریب می‌آید ز خاک کربلا بوی سیب می‌آید.

قربان صدقه‌ها: قربونش برم که خال‌داره، حکیم سپهسالار داره.

وردها: گوش شیطان کر، اجی مجی لاترجی، شیطون پا تو بستم، تا نبستم بده دستم.

گزاره‌های آغازی و پایانی داستانی: یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیشکی نبود، ابتدا می‌کنم به نام خدا، بالا رفتیم نون بود پایین آمدیم دوغ بود، قصه‌ی ما دروغ بود، قصّه‌ی ما به سر رسید، کلاغه به خونش نرسید.

کلیشه‌های معمول: نونت نبود آبت نبود. . . ، تا چشم به هم بزنی، هنوز عرقش خشک نشده، اگر تکه‌تکه‌ام کنند. . . ، نشان به آن نشان

بازی سروده‌ها: عمو زنجیرباف زنجیر منو بافتی، پشت کوه انداختی.

رجزها: سگ‌خور، به کوری چشم بدخواه، زرشک هسته داره، آبش مزه داره.

بازی‌های زبانی: یار دستنبو به دستم داد و دستم بو گرفت وه چه دستنبو که دستم بوی دست او گرفت

قاضی به غزا رفت و قضا دید و قضا کرد و غذا خورد.

تهدیدها: فیل باشی آجت را می‌شکنم، بلایی سرت بیاورم کلاغ‌های آسمان به حالت زار بزنند.

خوابگزاری‌ها: اگر در خواب بینی مرغ و ماهی به دولت می‌رسی خواهی نخواهی

ب) اصطلاحات عامیانه

اصطلاح واحد معنی‌داری است که از یک یا چند عنصر زبانی ساخته شده باشد که بر روی هم مفهوم واحدی را برساند. اصطلاح با واژه تفاوت دارد؛ زیرا واژه در میان تمامی گویندگان زبان به کار می‌رود ولی کاربران اصطلاح گروه خاصی هستند. شمار و معنی واژه محدود است ولی کلمه و تعداد

اصطلاح گسترده و فراگیر است. اصطلاحات زایندگی فراوانی در زبان دارند و با تحولات اجتماعی و زمان معمولاً ساخته می‌شوند. از جمله اصطلاحات ساخته شده، اصطلاحات عامیانه در زبان و فرهنگ مردم است که اغلب جنبه‌ی شفاهی دارد تنها و بخشی از این اصطلاحات باقی می‌ماند و در فرهنگ اصطلاحات ضبط می‌شوند؛ از قبیل:

دست دُرست، زغنبوت، بزبیاری، پاچه ورمالیده، زلم زیمبو، بامبول، پادرمیانی، بی‌خاصیت و. . .

۲. تفاوت مثل با حکمت و کلمات قصار

در برخی از کتاب‌های ضرب‌المثل گاه برخی حکمت‌ها را به عنوان مثل ضبط کرده‌اند. کلمات قصار بزرگان، اغلب حکمت است نه مثل. تنها وجه اشتراک مثل و حکمت جنبه‌ی اندرزی آن است.

مثل با حکمت در موارد زیر تفاوت دارد:

(جدول شماره دو ـ شباهت و تفاوت حکمت و مثل)

[illegible]	[illegible]	[illegible]
گوینده	مشخص نیست.	مشخص است.
رواج	رایج است.	به اندازه‌ی مثل رواج ندارد.
منشا	حاصل تجربیات مردم است.	اصل عقل و اندیشه متفکران است.
تشبیه	ژرف‌ساخت آن بر تشبیه است.	در آن تشبیهی دیده نمی‌شود و تنها هدف رساندن معنی است.
حجم	کوتاه است.	ممکن است کوتاه باشد یا بلند.
هدف	دلیل آوردن است.	حکمت پند و راهنمایی است.

علامه دهخدا نام کتاب خود را *امثال و حکم* قرار داده است؛ زیرا بسیاری از مواردی که نقل می‌کند حکمت است نه مثل و خود نیز بر این نکته واقف بوده و تفاوت آن‌ها را چنین دانسته است:

«مثل تشبیه معقول به محسوس است، در عبارتی کوتاه و فصیح، برای نیکو تصویر کردن معقول در ذهن با تأثیر زیاده دادن به آن [امّا] حکمت عبارتی فصیح و قصیر باشد که حاوی قاعده‌ی طبیعی یا عقلی و یا وضعی باشد و به تسامح عامه هر دو را مَثَل گویند. مثال برای نوع اوّل: «آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم» معقول (مشبه) مقصود حاصل متکلم است و محسوس (مشبه‌به) آب در کوزه یا تشنه لبی است. گاه مثل و حکمت با هم ترکیب شوند؛ مانند: «آواز سگان کم نکند رزق گدا را» منبع مخالف را به آواز سگان و نفع خویش را به رزق گدا تشبیه کرده و از آن مقصود ندارد.»[۱]

بنابر تفکیک و تفاوت یادشده، موارد زیر را نمی‌توان مثل دانست:

خردمند باشید تا توانگر باشید. (قابوس‌نامه)

دوست نیک گنجی بزرگ است.

البته ممکن است برخی حکمت‌ها بر اثر رواج و کاربرد زیاد به صورت مثل درآیند؛ جمله‌ی «صلاح مملکت خویش خسروان دانند.» گرچه در ابتدا حکمت بوده لیکن بر اثر تکرار و رواج به صورت مثل درآمده است؛ بنابراین از میان تمامی مشخصه‌ها، رواج در تفاوت میان مثل و حکمت مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر است؛ چنان که ابن‌قیم جوزی نیز می‌گوید: «هرگاه کلمه‌ای رواج یافت و منتشر شد و مدّت زیادی بر زبان‌ها جاری گشت مَثَل می‌شود. چنان‌که سخنی صائب از تجربه برخاسته باشد ولی بر زبان‌ها

۱. دهخدا، علی اکبر، *امثال و حکم*، ص ۴۷

جاری نباشد، آن را حکمت می‌نامند.»[۱]

بهمنیار نیز جمله‌های حکیمانه و کلمات قصار را مطلقاً از دایره‌ی امثال خارج نمی‌کند و جمله‌های حکیمانه را دو قسم می‌داند: «امثال و غیر امثال، جمله‌هایی که استعمال آن‌ها بدون تغییر یا با تغییر جزیی بین عامّه رایج و متداول است جزء امثالند و آن جمله‌هایی که بین عامّه مشهور نیستند امثال نیستند، و می‌توان آن‌ها را کلمات قصار یا حکم نامید.»[۲] پس در هر مثلی حکمتی است ولی هر حکمتی مثل به شمار نمی‌آید.

۳. تفاوت مثل با باورهای عامیانه و خرافات

خرافه‌ها و باورهای عامّه عبارت است از: «اعتقادات بی‌اساس که با عقل و منطق و واقعیت سازگاری نداشته باشد.»[۳] خرافات، اعتقادات و گفتار نامعقولی است که ظاهری دلنشین و باورکردنی دارد امّا بر هیچ یک از اصول عقلی و علمی استوار نیست. خرافات را به انواعی تقسیم کرده‌اند؛ از جمله:

۱. تلقینی یا فردی که افراد برای خود ساخته و به خود تلقین می‌کنند؛
۲. تدافعی که برای پیشگیری از آسیب‌های مادی و معنوی ساخته می‌شوند؛ مثل پاره کردن لباس برای دفع چشم‌زخم؛
۳. فرافکنانه که برای امور مقصّر ساختگی می‌سازند؛ مثل چشم شور؛
۴. ذوقی مثل فال حافظ؛
۵. تسکینی مثل بخت‌گشایی؛
۶. تسخیری مثل اعتقاد به غول و اشباح؛
۷. بدلی که جایگزین اعتقادات دینی می‌شود.

با توجّه به تعریف و کارکرد باورهای عامه، مثل‌ها جنبه‌ی اندرزی و تعلیمی دارند؛ امّا باورهای عامه چنین نیستند. ممکن است ریشه‌ی مثلی، باوری خرافی باشد؛ مثل «بخت که برگشت فالوده دندان می‌شکند.» که مبتنی بر اعتقاد به بخت، اقبال و شانس است. که این اعتقاد در دل ضرب‌المثلی است که آن ضرب‌المثل کاربرد و مفهوم دارد، امّا عبارت‌های «هر که دارد خال سینه، آن نشانِ بخل و کینه» یا «پیشانی بلند، علامتِ دولت است»، «عطسه علامت صبر است.»، «چاقو به کسی هدیه بدهَند، رشته‌ی دوستی را می‌برد.»، «چهَل شب که گوشت نخوری دیوانه می‌شوی.»، «انجیر و سیب و انگور میوه‌ی بهشت است.»، «سگ هفت جان دارد.»، «گرگ از آدم لخت می‌ترسد.»، «کینه‌ی شتری تا چهل سال طول می‌کشد.»، «گربه که جلوی در دست و رو بشوید، مهمان می‌آید.» و ده‌ها نظیر آن باورهای خرافی است که علی‌رغم رواج میان مردم، نمی‌توانند مثل باشند؛ زیرا ویژگی‌های مثل را ندارند.

۴. تفاوت مثل با متلک و متل

در فرهنگ معین متل چنین تعریف شده است:

«افسانه، داستان کوتاه، حرف مفت و مزخرف و مثل سایر»

متل‌ها جملات موزون، کوتاه، ساده، دنباله‌دار و گاه مقفی و بی‌معنی است که ماجرایی سرگرم کننده و آموزشی بیان می‌کنند یا به هنگام بازی‌های کودکانه به کار می‌روند.[۴]

---

۱. ابن قیم الجوزی، *الامثال فی القرآن الکریم*، ص ۱۸
۲. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۲۷
۳. قلی‌زاده، مصطفی، *دایرةالمعارف تشیع*، *ذیل خرافات*، ج ۷، ص ۱۰۷
۴. درباره‌ی مَتَل ر. ک: *وزن شعر فارسی*، ص ۶۵-۷۳، *فرهنگ بلاغی*، ادبی ذیل متل، *فرهنگنامه کودکان و نوجوانان*، ذیل متل، *فرهنگنامه ادبی فارسی*، ص ۱۲۲۱، *ترانه‌های ملی ایران* ص۷۷، *شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب*، ص ۱۶۱-۱۶۲

بنابراین مَتَل در اصطلاح و کاربرد رایج آن نمی‌تواند جزء امثال به حساب آید، بلکه در برخی مناطق مثل شیراز، اصطلاح متل و متلک را به جای مَتَل برگزیده‌اند.

۵. تفاوت مثل و کنایه

کنایه و مثل دو مقوله‌ی زبانی ـ ادبی مجزا و متفاوت و با تعاریف و کارکردهای جداگانه هستند، امّا همواره بسیاری از کنایه‌ها در کتاب‌های مربوط به ضرب‌المثل ذیل امثال فارسی درج و ثبت شده‌اند و پژوهندگان، مثل نگاران و فرهنگ‌نگاران، جز معدودی، در آثار خود این دو را در هم آمیخته و به تفاوت‌های این دو، هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند.

در اغلب کتاب‌های مَثَل، کنایات را جزو امثال فارسی ضبط کرده‌اند. این نکته موضوعی است که برخی محققان به آن توجّه داشته‌اند؛ از جمله پروین گنابادی می‌نویسد: «هنوز درباره‌ی کنایه‌ها و مثل‌های فارسی تحقیقات به سزا صورت نگرفته، فرق میان مثل و کنایه به شیوه‌ی درست روشن نشده، در مجموعه مثل‌ها و در کتاب‌های لغت هزاران مثل و کنایه گردآوری شده بی‌آن که درباره‌ی فرق آن دو بحث شده باشد.»[1]

شفیعی کدکنی ضمن بحث از کنایه معتقد است علمای بلاغت نمی‌توانند راهی برای حدود آن پیدا کنند «کنایه از طبیعی‌ترین راه‌های بیان است که در گفتار عامه‌ی مردم و امثال و حکم رایج در زبان ایشان فراوان می‌توان یافت و تقسیم‌بندی‌های علمای بلاغت هیچ‌گاه نمی‌تواند حدودی برای آن تعیین کند.»[2]

کنایه چیست؟

کُتب بلاغت کنایه را ذکر« لازم و اراده‌ی ملزوم» معنی کرده‌اند: «کنایه عبارت یا جمله‌ای است که مراد گوینده، معنای ظاهری آن نباشد، امّا قرینه‌ی صارفه‌ای که ما را از معنای ظاهری متوجّه معنای باطنی کند وجود نداشته باشد.»[3]

پس کنایه مثل ایهام دو رو دارد؛ روی حقیقت و روی مجاز که مقصود گوینده روی مجاز است؛ مثلاً: «آب در هاون کوبیدن» یعنی کار بیهوده که معنی مجازی (ملزوم) است. معنی حقیقی (لازم) آن هم روشن است «کوبیدن مقداری آب در هاون» که الفاظ آن «آب»، «هاون»، «کوبیدن» حقیقی هستند: امّا قرینه‌ای نیست که نشان دهد واقعاً مقصود کوبیدن آب در هاون باشد، ذهن پس از اندکی اندیشه درمی‌یابد که آب کوبیدنی نیست، پس حقیقت ندارد و مجاز در کار است. این مفهوم غیرحقیقی از مجموعه کلمات «آب»، «در»، «هاون»، «کوبیدن» به دست می‌آید. دیگر هیچ‌یک از این کلمات معنی حقیقی ندارند. از این قبیل است: «پنبه از گوش درآوردن»، «پا در هوا بودن»، «سر فرود آوردن»، البتّه میان مجاز و کنایه دو فرق است «نخست این که کنایه منافاتی با اراده‌ی حقیقت ندارد، امّا در مجاز چنین نیست و به همین جهت است که درمجاز همیشه قرینه‌ای وجود دارد برای منع از اراده حقیقت، برعکس کنایه که در آن چنین چیزی وجود ندارد. دوّم این که در کنایه مبنای گفتار بر انتقال از لازم به ملزوم است و در مجاز انتقال از ملزوم به لازم»[4]

وقتی می‌گوییم پشت گردن فلانی پهن است» کنایه از حماقت وی است؛ زیرا در علم قیافه، عریض بودن پشت گردن نشانه‌ی حماقت و حماقت لازمه‌ی پهنی گردن است. ضمناً می‌توان کسی را حقیقتاً تصور کرد که گردنش پهن باشد و این موضوع منافاتی با حقیقت ندارد «امّا اگر قرینه‌ای در کلام موجود

---

۱. پروین گنابادی، محمّد، *مجموعه مقالات*، ۱۷۴
۲. شفیعی کدکنی، محمّدرضا، *صور خیال در شعر فارسی*، ص ۱۴۸
۳. شمیسا، سیروس، *بدیع*، ص ۲۳۵
۴. شفیعی کدکنی، محمّدرضا، *صور خیال در شعر فارسی*، ص ۱۴۲

باشد که اراده‌ی اصل معنی را منع نماید آن را «مجاز لغوی» می‌نامند نه کنایه، مثل این که می‌گویند: «دریایی در مسجد دیدم» و از لفظ «دریا» شخص عالم را اراده می‌کنند و لفظ «در مسجد» قرینه‌ای است که اراده نمودن معنی اصلی دریا را منع می‌کند؛ زیرا گنجیدن دریا، در مسجد محال است، پس لفظ «دریا» در مثال مذکور مجاز لغوی است نه کنایه[1]؛ از طرفی در کنایه‌ی «پُشت گردن فلانی پهن است» از لازم (پهنی گردن) به ملزوم (حماقت) پی می‌بریم؛ در حالی که در عبارت «دریایی در مسجد دیدم» از ملزوم (عالم) به لازم (در مسجد) پی می‌بریم. حال باید قرینه و واسطه‌ای باشد تا ذهن را از معنی حقیقی به معنی کنایی بکشاند. این واسطه گاه نزدیک (قریب) است و گاه دور (بعید) اگر واسطه‌های میان لازم و ملزوم چند امر باشد به آن «تلویح» می‌گویند؛ مثلاً کثیرالرماد کنایه از بخشنده است؛ زیرا کسی خاکستر زیاد دارد؛ غذای زیاد می‌پزد پس مهمان زیاد دارد پس بخشنده است. ممکن است واسطه‌های میان لازم ملزوم اندک باشد؛ چنان که بلافاصله پس از شنیدن، عقل سلیم آن را دریابد؛ مثل «سیه روی شدن» کنایه از بدبختی که به این نوع «ایما» می‌گویند. گاه واسطه‌های میان لازم ملزوم پنهان است؛ مثل: «ناخن خشک» که کنایه از خسیس است. به این نوع کنایه «رمز» می‌گویند.

جز این سه، کنایه انواعی دیگر هم دارد که در کُتب بیان به طور مُفصل آمده است؛ مثل تعریض، توریه، مجاوره، ظریف و قریبه یک نوع آن «تعریض» است. تعریض یعنی «گوشه زدن» و اصطلاحاً جمله‌ای هشداری و تمسخری یا نکوهشی که از سیاق آن معنایی دیگر فهمیده می‌شود؛ مثل آن که وقت درخواست کمک از دوستی، بگوییم:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی

و یا وقتی بگوییم «هوا چقدر گرم است» مقصود ما آن باشد که پنجره را باز کنید. چنان که معلوم است، تعریض را از قرینه‌ی کلّی می‌توان دریافت نه از طریق الفاظ آن. به تعبیر شفیعی کدکنی «کنایه از مقوله‌ی مجاز است ولی تعریض مجاز نیست؛ زیرا تعریض را از طریق قرینه می‌توان دریافت پس پیوندی با لفظ ندارد نه از باب حقیقت، نه از باب مجاز»[2] شفیعی دو تفاوت دیگر برای کنایه و تعریض برمی‌شمرد:

۱. کنایه در مفرد استعمال می‌شود و در قریب نیز وجود دارد ولی تعریض در مفرد نیست؛
۲. دلالت کنایه از طریق لفظ است و به طریق مجاز، ولی دلالت تعریض از جهت قرینه و اشاره است.[3]

علمای بلاغت گاه تعریض را مستقل از کنایه می‌دانند و گاه یکی از انواع آن. بسیاری از تعریض‌ها که در کتب بلاغت از آن نام برده شده و رواج و تداول یافته‌اند، به دلیل تفاوت‌های یاد شده جزء امثال به حساب می‌آیند؛ نظیر: «پایان شب سیه سپید است» که به تعریض به شخص ناامید گفته می‌شود. و یا به تعریض در مورد شخص پرحرف گویند:

سخن کم‌گوی تا در کار گیرند که در بسیار بد، بسیار گیرند

و از سویی نیز تمام امثال فارسی در مقام تعریض می‌توانند استفاده شوند. هرکس برای ادای مقصود می‌تواند از مثلی کمک بگیرد.

کنایه ممکن است یک واژه‌ای باشد: مثل «امروز» کنایه از حال و«فردا» کنایه از آخرت

یا دو واژه‌ای، مثل: «ناخن خشک» کنایه از خسیس

یا سه واژه‌ای: مثل :«پشت خم کردن» کنایه از تعظیم و احترام

---

۱. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه‌ی بهمنیاری*، ص ۲۱

۲. شفیعی کدکنی، محمّدرضا، *صور خیال در شعر فارسی*، ص ۱۴۷

۳. همان

یاچند واژه‌ای؛ مثل: «باد در دست داشتن» کنایه از فقر

همچنین کنایه ممکن است از جهت دلالت معنی بر لفظ به سه قسم باشد:

الف) کنایه از اسم مثل «امین وحی» (جبرئیل)

ب) کنایه از صفت مثل: «بی‌نمک» (بی‌مزه)

ج) کنایه از فعل مثل: «کمر بستن» (آماده شدن)

کنایه‌ها ممکن است با بیان نشانه باشد؛ مثل «زردرویی» که نشان شرمندگی است یا بیان علّت و دلیل مثل «قیمت مقطوع است» که دلیل چانه نزدن است.

با توجّه به تعاریف و ذکر ویژگی‌ها و انواع به طور خلاصه کنایات:

۱. رواج دارند؛

۲. معنی مجازی و غیرحقیقی دارند؛

۳. کوتاه هستند؛

۴. جنبه‌ی اندرزی ندارند؛

۵. جنبه تشبیهی و استعاری ندارند؛

۶. مدخلی از لغت‌نامه به شمار می‌آیند.

با توجه به تعاریف «مثل» و «کنایه» و ذکر ویژگی‌های هر یک، اکنون در جدول زیر می‌توان وجوه اختلاف و افتراق این دو را دریافت:

(جدول شماره سه ـ ویژگی‌های کنایه و مثل)

ویژگی‌ها	ایجاز	تشبیه و استعاره	رواج	پند و اندرز	جمله	آهنگ	جنبه تجربی	دلیل‌آوری	روانی‌و رسایی	مورد و مضرب	محور جانشینی	دووجهی
کنایه	+	−	+	−	−	−	−	−	−	−	+	+
مثل	+	+	+	+	+	+	+	+	+	+	+	+

با توجه به این جدول شباهت مثل‌ها با کنایات در ایجاز، رواج، دووجهی بودن هر یک و محور جانشینی آن‌هاست امّا تفاوت این دو در جنبه‌ی استعاری و تشبیهی، پند و اندرزی، جمله‌ای بودن، آهنگ و موسیقی، جنبه‌ی تجربی، دلیل‌آوری، روانی و رسایی و مورد و مضرب آن‌هاست که اینک به تفصیل با توجّه به تعاریف مثل و آن چه درباره‌ی کنایه گفتیم؛ شباهت و تفاوت این دو را بررسی می‌کنیم:

الف) شباهت کنایه و مثل

۱. هر دو کوتاه هستند. کنایه کوتاه‌تر از مثل است. کنایات در سطح واژه گسترش می‌یابند، امّا مثل‌ها جمله‌ای کامل یا شبه‌جمله هستند.

۲. کنایه و مثل هر دو، دو روی دارند. با این تفاوت که روی دوّم کنایه، مجاز (با در نظر گرفتن تفاوت کنایه و مجاز) و روی دوّم مثل استعاره‌است.

۳. کنایه و مثل هر دو رواج دارند و پرکاربرد هستند.

در مجله‌ی دبستان مشکان طبسی فرمول‌ها و کنایات و کلمات قصار را از دایره‌ی ضرب‌المثل‌ها خارج می‌کند و «آب از سرچشمه گل‌آلود است» را کنایه از فساد مافوق و «از تفنگ خالی دو نفر می‌ترسند» را کنایه از ترس دوجانبه می‌داند نه مثل[1]. بهمنیاری ضمن تأکید کلّی براین که کنایات از دایره‌ی

۱. طبسی، مشکان، مجله دبستان، ضرب‌المثل، به نقل از *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۲۵

امثال خارجند، این دو نمونه را مَثَل می‌داند نه کنایه چون رایج است «و امّا کنایات را که غیر از مثل دانسته‌اند، مطلبی است صحیح، لیکن از امثله‌ای که برای آن آورده‌اند معلوم می‌شود که عموم جمله‌های مشتمل بر کنایه هم مانند کلمات قصار هرگاه رایج الاستعمال باشند امثالند مانند: «آب از سرچشمه گل‌آلود است»، از تفنگ خالی دو نفر می‌ترسند» و غیره و هرگاه رایج‌الاستعمال نباشند امثال نیستند.»[1]

بهمنیار بر ژرف ساخت کنایی دو عبارت یاد شده صحّه می‌گذارد و آن‌ها را کنایه می‌داند؛ در حالی که این دو اساساً نمی‌توانند کنایه باشند که به دلیل رواج آن‌ها را مثل بدانیم؛ زیرا مفهوم هشدار، اندرز در هر دو است، نمی‌تواند شکل مصدری آن را در لغت‌نامه یافت، و مورد و مضرب دارند.

بهمنیار در جمع‌بندی خود در ادامه‌ی همان مطلب می‌نویسد: «خلاصه‌ی کلام آن‌که جمله‌های کنایه‌دار، کلمات قصار و امثال، متباین با یکدیگر نیستند و بین آن‌ها عموم خصوص من وجه است؛ یعنی بعض جمله‌های کنایه‌دار و بعضی کلمات قصار(که بین عامّه شهرت یافته تعریف مثل بر آن‌ها راست می‌آید) امثالند و بعض (که به واسطه‌ی عدم اشتهار یا به سبب دیگر از تعریف مثل خارجند) چنین نیستند.»[2]

عبارت داخل پرانتز (که تعریف مثل بر آن‌ها راست می‌آید) می‌تواند وجه مشخصه‌ای باشد که در کنار شهرت و رواج و تفاوت‌های بیان شده میان کنایه و مثل، این مثال‌ها و نظیر آن‌ها را از کنایه جدا سازد.

۴. در محور جانشینی، کلیدواژه‌های مثل‌ها و کنایات اغلب تغییر می‌کنند. گاه از یک مثل یا کنایه با تغییر واژه‌ها به تناسب اقلیم، شرایط، کاربرد و زمان ده‌ها شکل وجود دارد که از این حیث مثل و کنایه شبیه هم هستند.

نمونه یک مثل در محور جانشینی:

میراث	شغال	به گرگ	می‌رسد
ارث	خرس مرده	به کفتار	می‌رسد
میراث	خرس	به گرگ	می‌رسد
میراث	خرس کهنه	به کفتارنو	می‌رسد

و یا مثل: «سیبی که به هوا بیندازی هفتاد تا قل می‌خوره تا به زمین بیفته» سی شکل دیگر دارد. یکی از ویژگی‌های امثال تنوع ژرف ساخت دستوری آن‌ها در محور جانشینی است.

نمونه تغییرات یک کنایه در محور جانشینی:

آب در هاون ساییدن/ کوبیدن/ سودن/ کوفتن
آب به ریسمان بستن
آب به غربال برآوردن/ پیمودن
آب به کلوخ بستن
باد در غربال بیختن
باد در قفس کردن
نقش بر آب زدن/ ریختن
خشت بر آب زدن
کشتی به خشک راندن

---
۱. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۲۷ـ۲۸
۲. همان

حلّه بر آب بافتن
درخت درشوره نشاندن
گره بر باد بستن/ زدن

این‌گونه امثال و کنایات که روایت‌ها و شکل‌های مختلف با معنی و مفهوم و کاربرد واحد از آن‌ها در دست است در محور هم‌نشینی، ژرف ساختی یکسان دارند که در روساخت و محور جانشینی واژگان جایگزین یکدیگر می‌شوند.

ب) تفاوت کنایه و مثل

۱. کنایه می‌تواند مدخلی از لغت‌نامه باشد؛ امّا مثل نه چنان که در هیچ لغت‌نامه‌ای مثل به طور مستقل مدخل قرار نگرفته است. مگر آن که ذیل واژه‌ای مثلی را شاهده آورده باشد. انوری تصریح می‌کند «تعبیراتی که در کتب امثال جایگاه متنابهی را اشغال کرده است، اصطلاحاتی است که جنبه‌ی لغوی دارد و می‌توان آن‌ها را به صورت مصدری بیان کرد و در کتاب لغت آورد و ربطی به امثال ندارند.»[۱]

۲. کنایه اغلب شکل مصدری دارد که قابل جمله شدن است؛ مثلِ: «موی دماغ کسی شدن» که می‌توان گفت: «فلانی موی دماغ من شده است» امّا مثل‌ها جمله‌هایی هستند که می‌توان آن‌ها را به مصدر تبدیل کرد. مَثَل«از گیر دزد درمی‌آید و گیر رمال می‌افتد» را می‌توان به مصدر تأویل کرد: «از گیر دزد درآمدن و گیر رمال افتادن» این تبدیل به آن معنی نیست هر مثلی را که شکل مصدری بدهیم، کنایه یا نظیر آن باشد. احمد پارسا با ذکر چند مثل از کتاب دوازده هزار مثل که به صورت خبری است، آن‌ها را کنایه می‌داند نه مثل و می‌نویسد: «شکورزاده برخی از کنایات زیر که به صورت جمله‌ای خبری بیان شده در کتاب خود به عنوان مثل ذکر کرده است؛ مانند: دنیا را هرطور بگیری می‌گذرد (کنایه از این که سخت نگیر)، خنده هم دل خوشی می‌خواهد (کنایه از غمگین بودن) سخن حق تلخ است (کنایه از حق بودن سخن) و. . . »[۲] این مثل‌ها در اصل شکل مصدری نداشته است که شکورزاده آن‌ها را به شکل جمله خبری درآورده باشد، در اصل همگی مثل هستند.

بهمنیار نیز یکی از تفاوت‌های میان مثل و کنایه را آن می‌داند که مثل جمله است ولی کنایه الفاظ مفرد یا مرکب :«کنایات جمله نیستند بلکه الفاظ مفرده یا مرکبه‌اند که در جمله‌های بسیار وارد می‌شوند و هر کدام قابل تعریف است و به صیغه‌های مختلف تحویل می‌گردد، مانند «خون‌گرم» کنایه از شخص زود آشنا و بامحبّت که می‌گویند« فلانی خون‌گرم است»، «خون‌گرمی صفت نیکی است» که می‌توان به صیغه‌های مختلف تحویل نمود و بدین منوال است کلمات سنگدل، شوربخت، آب زیرکاه، سرخر، چشم دریده و. . . این‌گونه الفاظ که شماره آن‌ها در زبان فارسی از حساب خارج است، جزء امثال نیستند.»[۳]

به عبارتی کنایات، افعال گروهی و توسعه یافته‌اند که در جایگاه گزاره‌ی جمله، نهاد می‌خواهند: مثل کنایه‌ی «دست از پا خطا کردن» که در جمله‌ی کامل به همراه نهاد می‌آید: احمد هنگام مسؤولیت‌پذیری دست از پا خطا نمی‌کند، در حالی‌که مثل‌ها خود جمله‌ای کامل هستند.

احمد ابریشمی بین مثل و مثل‌گونه تفاوت قائل می‌شود و مثل‌گونه‌ها را بر دو نوع اصطلاحات مثل‌گونه (تعارف شاه‌عبدالعظیمی کردن) و تشبیهات مثل‌گونه (مثلِ کنیز حاج باقر)تقسیم می‌کند. وی بی‌آن‌که در سراسر کتاب خود از کنایه نامی ببرد، تمامی کنایات را اصطلاح مثل‌گونه می‌داند؛ نظیر آب از آب تکان نخوردن، آهن سرد کوفتن، جواب دندان شکن دادن. وی همچنین برخی مثل‌های مسلم را تأویل

۱. انوری، حسن، *فرهنگ امثال سخن*، ص ۱۲
۲. پارسا، احمد، مثل‌ها از نگاهی نو، *رشد ادب فارسی*، ش ۷۵، ص ۱۱
۳. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۲۲

به مصدر کرده و ذیل این گروه آورده است؛ نظیر: «خر خود را دو سره کرایه دادن»، «گرگ باران دیده بودن»، «یاسین به گوش خر خواندن»، «هفت خانه به یک دیگ محتاج بودن» در حالی که در هیچ کتاب مَثَلی این موارد به شکل مصدری نیامده‌اند. ابریشمی اصطلاحات مثل‌گونه را که حاوی برخی کنایات و ضرب‌المثل‌هاست چنین تعریف می‌کند: «اصطلاحات مثل‌گونه اغلب فعل‌هایی با مصدر مرکب است که اجزای ترکیب‌کننده‌ی فعل را واژه‌های استعاری تشکیل می‌دهد. از ویژگی مهم اصطلاحات مثل‌گونه که آن‌ها را از مثل‌ها و مخصوصاً تعبیرهای مثلی متمایز می‌کند آن است که صورت مصدری آن‌ها مانند سایر افعال با مصدر مرکب می‌تواند صرف شود مثل: «چوب لای چرخ کسی گذاشتن» به صورت‌های چوب لای چرخ می‌گذارد/ چوب لای چرخش می‌گذاری و...»[1]

وی اصطلاح آب بردن، آب شدن، بال درآوردن را اصطلاح مثل‌گونه نمی‌داند؛ زیرا جنبه‌ی استعاری ندارند و بالقوه مصدر مرکب نیستند. وی تفاوت مثل‌گونه‌ها و مثل‌ها را تنها آن می‌داند که اصطلاحات مثل‌گونه را می‌توان به صورت مصدر آورد؛ در حالی که مثل‌هایی که در بخش نخست آورده نیز قابل تأویل به مصدر هستند؛ مثل: «از خرس مویی کندن»، «اسب پیشکش را دندان نشمردن».

۳. کنایه‌ها جنبه‌ی اندرزی ندارند، امّا امثال اغلب دارای پند و نصیحت هستند «مو از ماست کشیدن»، «به آب باریک ساختن»، «کیسه دوختن»، «سر و گوش آب دادن»، «دست از پا خطا نکردن»، «کارد به استخوان رسیدن» و نظایر آن چون حامل مفهومی کنایی است و جنبه‌ی نصیحت ندارد، مثل نیست؛ امّا عباراتی چون «دنیا را هر طور بگیری می‌گذرد»، «عقل مردم به چشمشان است»، «قرض مقراض محبّت است» و «نان دادن کار مردان است» چون حاوی نکته‌ی اخلاقی یا بیان روش زندگی است، مثل است.

۴. در مثل‌ها اغلب کلیدواژه‌ها معنی استعاری دارند؛ مثل: «خر چه داند قیمت نقل و نبات» که«خر» استعاره از نادان و «نقل و نبات» استعاره از چیزهای قیمتی و اَرزشمند است، امّا در کنایه‌ی «دست از کاری شستن» «دست»، «کار» و« شستن»جداگانه معنی استعاری ندارند، بلکه بر روی هم مفهوم دیگری را به ذهن متبادر می‌کنند که صرف‌نظر کردن است. این سه واژه مجاز است، امّا استعاره نیست؛ به عبارتی کنایه‌ها جنبه‌ی تشبیهی و استعاری ندارند، امّا امثال جنبه‌ی تشبیهی و استعاری دارند؛ مثلاً «بچّه مکتبی»، «مادر وهب»، «جن بو داده» چون در آغاز آن‌ها مثلِ و مانند وجود دارد یا می‌توان آورد جنبه‌ی تشبیهی پیدا می‌کند پس مَثَل است نه کنایه؛بنابراین«چوپانِ دروغگو» و «بُز اخفش» مثل است.

در کنایه، تشبیه یا استعاره دیده نمی‌شود؛ مثلاً در عبارت«فلان کس گشاده دست است» نمی‌توان گفت که در سخاوت مثل دست، گشاده است؛ بلکه مقصود بخشندگی است بااین قرینه که دستِ گشاده دارد.

۵. مثل‌ها مورد و مضرب دارند، امّا کنایه‌ها ندارند؛ برای مثال «خروس بی‌محل» مَثَل است نه کنایه؛ زیرا این مثل هم مورد (ریشه، قصّه، سرگذشت) دارد و هم مضرب (کاربرد). مضرب آن انجام کار بی‌موقع و سخن نابه‌جاست. مورد و ریشه‌ی آن را بلعمی در شرحی مبسوط درباره‌ی چگونگی اهلی کردن خروس به دست کیومرث چنین می‌آورد:

> «عجم خروس را و بانگ او، به وقت، خجسته دارند، خاصه خروس سپید را. و چنین گویند که خانه‌ای که اندرو باشد، دیوان اندر نیایند. و آن که بانگ خروس را به نماز شام بد دارند و به فال گویند نه نیک است، از آن بود که کیومرث را کار بداخر (به آخر) رسید و نالان شد. آن خروس که او را بود، نماز شام بانگ بکرد و هرگز بدان وقت از او بانگ نشنیده بودند. گفت: «این چه شاید

۱. همان ص ۷۷

بودن این بانگ مرغ بدین وقت؟» تا بنگریدند، کیومرث مرده بود. و از پس آن، بانگ خروس بدان وقت به فال بد گرفتند تا امروز. و خداوندان زجر فال ایدون گویند که: هر خروسی که بدان وقت بانگ کند و خداوند خروس، آن خروس را بکشد، آن بد از او درگذرد، و اگر نکشد در بلایی افتد!»[1]

در ارسال مثل‌هایی که از این مثل بر جای است اشاره شده است که باید مرغ بی‌هنگام را سر برید:

لاجرم هر مرغ بی‌هنگام را سر بریدن واجب است اعلام را

(مثنوی، دفتر ۲، ب ۳۸۶)

نبینی چون که مرغ بی‌وقت خواند به جای پرفشانی سر فشاند

(نظامی، خسرو شیرین، ۳۳۵)

جز این چون می‌توان قید مثل یا مانند را ابتدای «خروس بی‌محل» گذارد، مبنای آن تشبیه نیز هست، و مثل به حساب می‌آید نه کنایه. امّا برای کنایاتی چون «دست از پا خطا کردن»، «از پا افتادن» و. . . نمی‌توان ریشه یا مضرب یافت.

نخستین بار محمّد پروین گنابادی به این نکته اشاره می‌کند. وی عبارت«یعنی کشک» را مثال می‌آورد که در مجمع‌الامثال هبله‌رودی در شعری به نقل از باقر کاشی به کار رفته است:

ای چشمه‌ی حیوان زدوات تو به رشک ریزدقلم عطارداز رشک تو اشک
در وادی خوشنویس ای نادر عصر مانند تو پیدا نشود **یعنی کشک**

این تعبیر در بدیهه گویی ملک‌الشعرابهار نیز به کار رفته است آن گاه که به قصد آزمون چهار کلمه‌ی «رازقی»، «سیگار»، «لاله» و «کشک» را در یک رباعی این چنین می‌گنجاند:

ای برده گل رازقی از روی تو رشک در چهره‌ی مه ز دود سیگار تو اشک
گفتم که چو لاله داغدار است دلم گفتی که دهم کام دلت **یعنی کشک**

آنگاه پروین گنابادی ریشه‌ی آن را به نقل از هبله رودی چنین می‌نویسد:

«ظاهرا در اصل **یعنی که شک** بوده که استفهام تقریری است؛ یعنی دراین شک نیست.»[2] و در ادامه ریشه‌ی مثل را به نقل از هبله‌رودی می آوردکه برای پرهیز ازطولانی شدن بحث از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم. برای دیدن تمام روایات آن می‌توان به کتاب *داستان‌های امثال*[3] مراجعه کرد. پروین گنابادی درادامه می‌نویسد:

«اینک ببینیم این ترکیب لغت است یا کنایه یا مثل؟ تردیدی نیست که چنین ترکیب لغوی در فارسی نداریم، خواه از لحاظ شکل و خواه از لحاظ معنی. امّا برای این‌که معلوم شود آیا کنایه است (برحسب تصور صاحب چراغ هدایت و مؤلف فرهنگ لغات عامیانه) یا مثل است (برحسب نظر هبله‌رودی و امیرقلی امینی)، ناگزیریم پس از بازگفتن فرق میان کنایه و مثل، تعیین کنیم که این ترکیب چیست.

کنایه آن است که هر کلمه‌ی آن در عین این‌که معنی لغوی خود را از دست نداده و به شیوه‌ی مجاز به کار نرفته باشد، روی هم رفته از مجموع کلمه‌ها معنای مجاز دیگری به دست آید و مورد و مضربی خاص هم نداشته باشد، مانند: «سر به سر گذاشتن»، «دست از کار کشیدن»، «از کاری سرد شدن» و جز این‌ها.

مثل ترکیبی است که از مجموع آن، مفهوم دیگری به دست آید و دارای مورد و مضرب باشد. مورد مثل حکایت یا ریشه‌ای است که درباره‌ی آن نقل می‌کنند، و چه بسیار از مثل‌ها که مورد آن‌ها

۱. بلعمی، ابوعلی، *تاریخ بلعمی*، ص ۱۱۸
۲. پروین گنابادی، محمّد، *مجموعه مقالات*، ص ۱۸۲
۳. ذوالفقاری، حسن، *داستان‌های امثال*، ص ۸۹۶ـ۸۹۷

فراموش شده و نامعلوم است.

مضرب مثل جایی است که آن را باز می‌گویند و چنان‌که دیدیم ترکیب یعنی کشک هم مورد داشت که هبله‌رودی و امینی آن را نقل کردند، و هم مضرب داشت که هبله‌رودی و لغت‌نویسانی مانند صاحب چراغ هدایت و مؤلف فرهنگ عامیانه آن را بازگفته، با این‌که آن را کنایه دانسته بودند. و بنابراین می‌توان این ترکیب را مثل شمرد نه کنایه.

به نظر نگارنده برای بازشناختن کنایه و مثل و جدا ساختن آن‌ها از یکدیگر باید به چنین شیوه‌ای دست یازید، و یکایک آن‌ها را از این نظر مورد بررسی قرار داد و مثل‌ها را بدین سان از کنایه باز شناخت، و هر یک را در جای خود آورد. درباره‌ی مثل و ارسال مثل و جمله‌ها و بیت‌ها یا مصراع‌هایی از بزرگان و شاعران که زبانزد عام و خاص می‌شود نیز باید به تحقیق پرداخت و سه گونه‌ی مزبور را هر یک جداگانه آورد و برای گونه‌ی دوّم نامی همچون «زبانزد سخن» یا ترکیبی دیگر برگزید.»[1]

پس کنایات ریشه‌دار اعم از ریشه‌ی داستانی یا تاریخی و خرافی جزء خانواده‌ی امثال به شمار می‌آیند؛ مثلِ «آرد نماند»، «از آسمان افتاده»، «ازهر خر»، «بز اخفش»، «خر کریم نعل کردن»، «قوز بالاقوز»، «مسجد مهمَان کش»، «یار غار»، «نخش را کشیدند»، «نعش تعزیه»، «لحاف ملا»، «گاو توس»، «کور مصلحتی» و. . . . که شرح همگی آن‌ها در کتاب *داستان‌های امثال* آمده است.

۶. تفاوت دیگر کنایه و مثل آن است که ممکن است در ساخت مثل یکی از کلیدواژه‌های اصلی، یک کنایه باشد؛ مثلاً : «سر خر» کنایه از مزاحم است که در این مثل به کار رفته است: «این سر خر را که راه داد به بُستان»

و یا «گره به باد زدن» کنایه از کار بیهوده است که در شعر زیر مثل شده است. :

گره به باد زنی خویش را برنجانی   گره به باد زدن هست عین نادانی

و یا «تشت از بام افتادن» کنایه از رسوایی است که در این شعر سلمان ساوجی مثل شده است:

طبل پنهان چه زنم تشت من از بام افتاد. (سلمان ساوجی، دیوان، ۱۴۲)

و یا «کم گرفتن» کنایه از بی‌اعتنایی است که در این مثل دو بار به کار رفته است:

کمم گیری کمت گیرم، نمرده ماتَمت گیرم.

امّا هیچ‌گاه کنایه با توجّه به تعاریف و ویژگی‌ها و وجه تمایزهای یاد شده، به طور مستقل مثل به شمار نمی‌آید.

اکنون با مرور نمونه‌های زیر و انطباق آن‌ها با ملاک‌های ارائه شده باید دید کدام مثل است؛ کدام کنایه. (تمام نمونه‌ها به دو شکل جمله‌ای و مصدری به کار می‌رود)

- **کلّه‌اش (سرش) بوی قرمه‌سبزی می‌دهد / کلّه‌ی کسی بوی قرمه سبزی دادن**

این عبارت مثل است؛ زیرا مورد و مضرب دارد : در مورد کسی به کار می‌برند که دنبال دردسر است و اغلب کاربرد سیاسی دارد. معروف است که در عصر مشروطه پناهندگان سیاسی به سفارت انگلیس که مخالف دولت بودند، با قرمه سبزی (که غذایی سخت بودار است) پذیرایی می‌شدند؛ بنابراین هرکس که به سفارت می‌رفت درباره‌ی او می‌گفتند: کلّه‌اش بوی قرمه سبزی می‌دهد؛ یعنی فردی سیاسی و خطرناک است و دنبال دردسر می‌گردد. بهمنیار بوی قرمه سبزی دادن را کنایه از غرور و ثروت و نخوت می‌داند که این کنایه در مثل به کار رفته است. این مثل چند مضرب دارد:

---

۱. پروین گنابادی، محمّد، مجموعه *مقالات*، ص ۱۸۲

۱. افراد مغرور و خودپسند؛
۲. کسانی که به دنبال دردسر سیاسی هستند؛
۳. افراد خام و ناآزموده.
از نظر مفهوم و معنی نیز نوعی هشدار است و کاربرد آن جنبه آگاهی دهندگی دارد.

پاشنه‌ی دهنش را کشید/ پاشنه‌ی دهن را کشیدن

مجازاز«حرف زدن غیرمؤدبانه» است؛ زیرا:
الف) «کفش» یا «در» پاشنه دارد وپاشنه‌های کفش یا در را می‌کشندواین قرینه(پاشنه) معلوم می‌کند معنی حقیقی در کار نیست.
ب) مفهوم کلّی سکوت است و در تعبیر هیچ اندرزی هم نیست؛
پ) مورد و مضروب ندارد؛
ت) مبتنی بر تشبیه هم نیست؛ یعنی هم نمی‌توان گفت فلانی مثل پاشنه، دهنش را کشید؛
ث) عبارت از الفاظ مرکب تشکیل شده و جمله نیست و نمی‌توان آن را در حکم یک واژه در فرهنگ‌های لغت قرار داد و در بافت جمله‌ای استفاده کرد: اگر فلانی پاشنه‌ی دهنش را نمی‌کشید معلوم نبود چه اتفاقی می‌افتاد؛
ج)پاشنه استعاره نیست بلکه مجاز است.

آب پاکی را ریخت روی دستش / آب پاکی را روی دست کسی ریختن.

این تعبیر کنایه است؛ زیرا:
الف) جنبه‌ی اندرزی ندارد؛
ب) کلمات آب، دست مجاز است و مجموعه آن‌ها مفهوم ناامید کردن را می‌دهد؛ یعنی کلیدواژه‌ها استعاره از چیزی نیستند؛
پ) این کنایه را مثلِ یک واژه‌ی مفرد می‌توان در جمله‌ای به کار بُرد:
از این که آبَ پاکی را روی دستش ریختی خیلی ممنونم

غوره‌ی ترش در عسل می‌زند / غوره‌ی ترش در عسل زدن

این تعبیر را نظامی به کار برده است وبدان مثل می‌زند:

آن میوه فروش، خوش مَثَل زد　　　کان غوره‌ی تُرش در عسل زد

«غوره‌ی ترش در عسل زدن» ظاهراً کنایه از کار احمقانه و نادانی است. امّا به تصریح نظامی مثل است و درست هم هست؛ زیرا مورد و ریشه و قصّه‌ای داشته که بر ما پوشیده است. در مصرع قبل، قیدِ «میوه‌فروش» بر داستانی بودن آن تصریح می‌کند.

کره را روغن کردم / کره را روغن کردن

این تعبیر مثل است نه کنایه؛ زیرا:
الف) مورد و مضرب دارد. داستان آن چنین است:

«در عهد یکی از پادشاهان صفوی، هزار تن کره به رسم خراج بر دیهی آمنه نام (در دو فرسخی تبریز) نوشتند. بزرگان قریه که مردمانی ساده‌دل بودند به چاره‌جویی و دادخواهی نزد سلطان رفتند و گفتند: ما بینوایان مردمانی درویشیم و ادای این مالیات هنگفت برنتابیم، لیکن اگر فرمان رود از

دادن هزار من روغن دریغ نداریم. شاه بخندید و بپذیرفت و زُعمای دیه شادمان بازگشتند و از آن روز آن قریه را احمقیه نام نهادند»[۱]

مضرب آن افراد نادانی هستند که خود را به دست خود، گرفتار می‌کنند؛
ب) کره و روغن استعاره هستند.

گور خود را گم کرد / گور خود را گم کردن

این تعبیر کنایه است؛ زیرا:
الف) این تعبیر در حکم گروه فعلی است و مفهوم واحدی دارد؛ یعنی رفتن، دفع مزاحمت که باید نهاد داشته باشد: مزاحم گور خود را گم کرد؛
ب) گور مجاز است نه استعاره؛
پ) عبارت جنبه‌ی اندرزی ندارد، بلکه دلالت بر مفهومی می‌کند؛
ت) نمی‌توان برای آن مورد و مضربی یافت.

قدمت و پیدایش مثل‌ها

آیا واقعاً می‌توان گفت مثل‌ها از چه زمانی به وجود آمده‌اند؟ یا چه کس یا کسانی مثل‌ها را ساخته‌اند؟ واضح است که مثل‌ها بازمانده از سده‌های پیشین است و به شخص یا اشخاص خاصی تعلق ندارد. این مثل‌ها در طی قرن‌ها میان اقوام و ملّت‌های مختلف گشته و در هر کشوری برحسب ویژگی‌های اقلیمی، فرهنگی، زبانی، آداب و سنن، مذهب، سیاست به شکلی تازه درآمده‌اند. «این امثال را در روزگاران گذشته مردمانی با ذوق و حساس و شوخ‌طبع و نکته‌سنج و علاقه‌مند به تربیت و هدایت خلق ساخته‌اند.»[۲]

شاید به سختی بتوان در یک محدوده‌ی فرهنگی مشخصات زمانی و مکانی مثل یا امثالی را یافت؛ زیرا ممکن است مثل‌ها در نقطه‌ای ساخته شوند و کم‌کم در سایر مناطق رواج یابند و بر اثر گذر زمان روزی نیز از میان رفته باشد یا جای خود را به مثلی مشابه با ساختار زبانی دیگر و با واژگان متفاوت داده باشد. امّا هرچه هست قدمت مثل قبل از شعر و نگارش خط است. «بعضی مثل را قدیمی‌ترین آثار ادبی می‌دانند که از فکر انسان تراوش کرده است و معتقدند که انسان پیش از آن که شعر بگوید و پیش از آن که خط بنویسد امثال را اختراع کرده و آن را در محاورات خود به کار برده است. مبداء پیدا شدن این نوع از سخن به کلی مجهول و تعیینش محال است.»[۳]

اگرچه نمی‌توان تاریخ دقیق پیدایش امثال را روشن کرد، امّا به جرأت می‌توان گفت که ضرب‌المثل‌ها از قدیم‌ترین روزگاران بوده و مردم از آن بهره می‌گرفته‌اند.

جملاتی که امروزه به عنوان ضرب‌المثل شناخته می‌شوند، ابتدا تراوش برق‌آسای انسان سخن‌گو بوده که به لحاظ تأثیر، دقت، دلنشینی در ذهن شنوندگان در ضمیر آنان جایگزین شده است. البته نباید نقش کتاب‌های آسمانی و مقدس را از نظر دور داشت که همواره این کتاب‌ها یکی از منابع مهم و الهام‌بخش مردم در ساخت مثل‌ها به شمار می‌رفته است. بخش عمده‌ای از این مثل‌ها نیز از طریق واعظان و مبلغان و روحانیان دینی به دست ما رسیده است.

پس مثل‌ها در میان مردم و از زندگانی آنان پدید آمده و با مردم نیز پیوندی ناگسستنی داشته‌اند و جز

۱. دهخدا، علی‌اکبر، *امثال و حکم*، ج ۳ ص ۱۲۰۱ و برای پنج روایت دیگر آن ر. ک: ذوالفقاری، حسن، *داستان‌های امثال*، ص ۷۰۳ـ۷۰۴
۲. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۷
۳. همان

این نمی‌توان پیشینه‌ای دیگر برای آن متصوّر شد. آرین‌پور می‌نویسد: «این جملات کوتاه و زیبا مولود اندیشه و دانش مردم ساده و میراثی از غنای معنوی نسل‌های گذشته است که دست به دست و زبان به زبان به آیندگان می‌رسد و آنان را با آمال و آرزوها با غم‌ها و شادی‌ها با عشق و نفرت، با ایمان و صداقت و با اوهام و خرافات پدران خود آشنا می‌سازد.»[1]

مردم از میان جمله‌ها، سخنان بزرگان، اشعار و هر آن‌چه می‌شنوند، با معیار ذوق خود آنچه ساده و فراخور حال آنان است، انتخاب می‌کنند و گاه تغییری کوچک بدان می‌دهند و یا بدون تغییر در طول زمان‌ها به کار می‌برند و دهان به دهان می‌گردد و صیقل می‌خورد. بنابراین مثل‌ها حاصل و عصاره‌ی افکار و یادگار خردمندان جامعه و گزیده و نتیجه‌ی هزاران فکر و اندیشه است که این‌گونه در قالب مثل‌ها به ما رسیده است.

پس منشاء پیدایش مثل می‌تواند موارد زیر باشد:

۱. نیاز و احتیاج مردم برای انعکاس تجربیات و عقاید و دیدگاه‌های خود؛
۲. تقلید و جایگزین‌سازی مثل‌ها، کهنه با نو؛
۳. وقایع، حوادث، تجارب روزانه؛
۴. ترجمه از متون دینی و زبان‌های بیگانه؛
۵. فشرده‌سازی حوادث تاریخی و داستان‌های مشهور.

دیرینگی مثل‌ها

سه هزار سال قبل از میلاد مسیح در مصر قدیم، مثلِ «از قلب خود پیروی کن تا در دوران زندگی، چهره‌ات درخشنده باشد.» استفاده می‌شده و در دوهزار و هشتصد سال پیش یعنی هشت قرن قبل از میلاد مسیح، مَثَل «اخلاق خوش نگهبان انسان است.» در مصر رواج داشته است. در کتیبه‌های به خط میخی سومری‌ها، امثال و حکمی است که زبان‌شناسان آن‌ها را خوانده و ترجمه کرده‌اند.

نزد سامیان و یهودیان ضرب‌المثل به منزله‌ی سخن عاقلان بوده و سخنان حضرت سلیمان به صورت ضرب‌المثل‌های حضرت سلیمان درآمده‌اند؛ از جمله ششصد سال قبل از میلاد مسیح، مَثَل «چاه‌کن به چاه می‌افتد.» شایع بوده که به مثل فارسی «چاه‌کن همیشه ته چاه است.» شبیه است. همچنین در دوهزار و چهارصد سال پیش یعنی چهارصد سال قبل از میلاد مسیح، مَثَلِ «پلنگ به آهو سلام نمی‌کند مگر برای مکیدن خون او» به کار می‌رفته است.

یونانیان قدیم، از گفتار و افکار و تعلیمات حکیمانه فلاسفه، چون اَمثال و حِکَم استفاده کرده‌اند؛ از جمله مثل «حرفه‌ی کوزه‌گری را روی خم شراب نیاموز» به افلاطون نسبت داده شِده و «دوست خود را پس از نمک خوردن بسیار با او خواهی شناخت» منسوب به ارسطو است.

براساس متون تاریخی اولین بار ارسطو به جمع‌آوری امثال و حکم و تحقیق علمی آن اقدام کرد که متأسفانه رساله‌ی او به نام «امثال و حکم» از بین رفته است. در یونان باستان فلاسفه، شعرا و نویسندگانی مانند: افلاطون، آپولونیوس، سوفوکلس، هومر، ارسطو، آیشیلس، آیریپیدس و دیگران با به کار بردن «امثال» در آثار خود، آن را به عنوان بخشی از ادبیات هم ردیف امثال سائره قرار داده‌اند. نویسندگان و فلاسفه‌ی رومی مانند: پلاتوس، ترنس، هراس و سیسرو هم نوشته‌های خود را مزین به امثال و حکم نموده ولی هیچ کدام به جمع‌آوری یا تحقیق در پیرامون آن نپرداخته‌اند، ضمن این که اکثر مثل‌های موجود در ادبیات

---

۱. آرین‌پور، امیرحسین، *جامعه‌شناسی هنر*، ص ۴۱

رومی، متکی بر امثال و حکم یونانی است که بعدها اروپائیان آن‌ها را ترجمه کردند و به گنجینه‌ی فرهنگ عامه‌ی خود غنای بیشتری دادند.

«فیثاغورث» حکیم معروف یونان (تولد ۵۸۳–ق. م) مذهب فلسفی خود را در قالب ضرب‌المثل‌ها و کلمات قصار به شاگردان خود تدریس می‌کرد.

وقتی افلاطون در شهر تاریخی «آتیک» گردش می‌کرد و بر دروازه کاخ‌ها و عمارات باشکوه، امثال حکیمانه را نوشته می‌دید، می‌گفت: «این شهر خود یک مدرسه‌ی بزرگ اخلاقی است» در قرون وسطی، شاعران و نویسندگان به کمک ضرب‌المثل‌ها، عواطف و افکار خود را منتقل کرده و مردم را به راه درست رهنمون می‌کردند.

قدمت مثل‌ها نزد ایرانیان

ایرانیان از دیرباز در مثل‌آوری شهره بوده‌اند و مثل در ایران سابقه‌ای کهن دارد؛ چنان که پرفسور آربری می‌نویسد: «ایران موطن مثل و کلمات قصار است»[1] فراوانی متون اندرزی و اندرزنامه‌های پیش از اسلام، بر وجود جملات و زبانزدهای مشهور دلالت دارد. از مثل و تمثیل به دست آمده در آثار مانویان تورفان می‌توان به افسون حواس پنج‌گانه اشاره کرد که این تمثیل را شیخ محمود شبستری در گلشن راز[2] استفاده می‌کند. در بندهش ایرانی نیز تمثیلی آمده است که نشان می‌دهد جسم آدمی انعکاسی از عالم کبیر است[3] در کارنامه‌ی اردشیر بابکان نمونه‌هایی از مثل یا شبیه آن وجود دارد مثل: «دانایان گفتند که دشمن به دشمن آن نتواند کردن که از نادان مرد به سبب کرده خویش بدو رسد.»[4] در دوره‌ی ساسانی به گواهی اندرزنامه‌های باقی مانده از آن دوره، اندرزنامه‌نویسی رواج داشته و مقام «اندرز بُدی» یکی از مناصب مهم به شمار می‌رفته است. دهخدا نیز معتقد است: «از قدیم ایرانیان به حکمت و مثل مشهور بوده‌اند چنان که آنچه از سلاطین ساسانی برای ما مانده است، صورت حکمت و مثل است. در لاروس کبیر می‌گوید که در قسمتی از امثال سلیمان تأثیر ایرانی در آن است.»[5]

در فرهنگ‌نامه ادبی فارسی به تفصیل ده‌ها نمونه از این اندرزنامه‌ها؛ چون: اندرزنامه آذرپاد مارسپندان، اوشزد اناک، اندرز پیشینگان، خسرو گواتان، انوشیروان، آذر فرنبغ و. . . معرفی شده‌اند.[6]

مؤلف زیب سخن مثل‌ها را از نوع اشعار هفت هجایی قدیم دانسته و یادآور شده است که افسانه‌ها و قصّه‌ها و مثل‌ها از این نوع اشعار هجایی قبل از اسلام است که هنوز هم آهنگ شعری خود را حفظ کرده‌اند؛ مثل« بد مکن که بد بینی، چَه مَکن که خود اُفتی» مؤلف همچنین اشاره می‌کند که به این امثال سایر، در گذشته «نیوشه» می‌گفته‌اند.[7] نیوشه به معنی گوش فرا دادن به سخن دیگران از پس دیوار است که ملک‌الشعرا بهار در حاشیه‌ی خود بر لغت فرس اسدی، نیوشه را در معنی مثل سایر آورده است.[8]

تاریخچه تدوین امثال فارسی

۱. قبل از ۱۳۰۰

عبدالملک ثعالبی نیشابوری در قسمت چهارم از کتاب یتیمة‌الدهر که آن را به شاعران خراسان و ماوراءالنهر اختصاص داده است، از چند تن از شاعران اشعاری نقل می‌کند که امثال فارسی را در آن به

---

1. Araberry.p, 214

۲. شبستری، محمود، *گلشن راز*، ص ۶۶

۳. *بندهش ایرانی*، ص ۱۲۳

۴. *کارنامه اردشیر بابکان*، ص ۱۰۷

۵. دهخدا، علی‌اکبر، *گزیده امثال و حکم*، ص ۲۱

۶. انوشه، حسن، *فرهنگ‌نامه ادبی فارسی*، ص ۱۶۲-۱۷۴

۷. نشاط، محمود، *زیب سخن*، ص ۱۸۳

۸. دبیر سیاقی، محمد، *گزیده امثال و حکم*، ص ۲۱

عربی ترجمه کرده‌اند. اهمیت آن اشعار از این جهت است که شاید قدیمی‌ترین مآخذ برای امثال متداول در میان فارسی زبانان باشد؛ زیرا شاعرانی را که ثعالبی در آن فصل از آن‌ها شعر می‌آورد یا معاصر یا پیشتر از او بوده‌اند؛ یعنی در قرن سوم یا چهارم می‌زیسته‌اند؛ بنابراین آن امثال در هزار سال پیش از این بین ایرانیان مشهور و متداول بوده است. حبیب‌اللهی عقیده دارد:

«امثال سابقه‌ای قدیمی‌تر و ریشه‌ای عمیق‌تر دارد و به احتمال قوی از دوره‌های پیش از اسلام بوده است؛ زیرا چنان‌چه می‌دانیم کلمات یا عبارات یا اشعاری که به عنوان مثل به کار برده می‌شود در هر زبان باید مدّت‌ها از استعمال آن بگذرد و سال‌ها بر زبان مردم جاری شود تا به صورت مثل درآید و هیچ‌گاه مثل یک مرتبه و ناگهان به وجود نمی‌آید. نکته‌ی شایان توجّه دیگر این است که بسیاری از این امثال که ثعالبی نقل کرده است امروز هم در بین فارسی‌زبانان مخصوصاً مردم خراسان به کار برده می‌شود و این نکته می‌رساند که بسیاری از عادات و رسوم امروزه مردم ایران شبیه به عادات و رسوم هزار سال پیش آن‌هاست.»[1]

اما در عرب سابقه تدوین مثل‌ها پیش از ادب فارسی است. اصطلاح مثل پیش از اسلام در میان تازیان رواج داشته و به همین معنی در قرآن نیز به کار رفته است. از آن جایی که اعراب هیچ سخنی را بدون ضرب‌المثل ادا نمی‌کردند، سخت به کاربرد و استفاده و جمع‌آوری امثال همّت گماشتند. کار گردآوری امثال عرب از عصر جاهلی آغاز شد. کهن‌ترین اثر موجود از آن مفضل‌ضبی (۱۶۸ ق) است که شامل ۱۸۰ مثل می‌شود. رواج مثل‌نگاری در قرن سوم هجری است و مهم‌ترین اثر در این زمینه که مرجع نویسندگان بعدی گردید، کتاب‌الامثال ابوعبید قاسم بن سلام است که ۱۴۰۰ مثل طی ۱۹ فصل تدوین شده است. همچنین در این قرن ابوعکرمه عامربن عمران ضبی (۲۵۰ ق) کوشش‌هایی درخور کرد. در قرن چهارم ارزنده‌ترین کتاب از آن حمزه اصفهانی است که شامل ۱۲۰۰ مثل بر وزن افعل من در ۲۸ باب است. در اواخر همین قرن کتاب معروف جمهرة‌الامثال ابوهلال عسکری (۴۰۰ ق) با بیش از سه هزار مثل در ۲۹ باب تدوین گردید. تا آن که جامع‌ترین کتاب امثال و حکم عربی در قرن ششم با نام مجمع‌الامثال شاهکار احمدبن محمّد میدانی نیشابوری (۵۱۸ ق) تدوین گردید که شمار مثل‌های آن بیش از ۶ هزار است. در همین قرن زمخشری (۵۳۸ ق) کتاب المستقصی فی امثال العرب را تدوین کرد. کتاب‌های پس از این دو، اغلب تکرار و اقتباس است.

در حوزه‌ی تدوین امثال در چند گروه ده‌ها پژوهنده‌ی ادب عرب به کار گردآوری مشغول شدند؛ از جمله گردآوری امثال قرآنی، تدوین امثال شعرا و نویسندگان امثال عامیانه عرب که شرح و تاریخچه آن‌ها در مدخل امثال و حکم دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی و همچنین کتاب‌های زلهایم (۱۳۸۱) و قطامش (۱۴۰۸) آمده است.

جمع و تدوین امثال فارسی با فاصله‌ی چند قرن پس از زبان عربی بود و نویسندگان فارسی‌زبان علی‌رغم استفاده‌ی فراوان از امثال به تدوین آن توجّه کمتری نشان می‌دادند. تنها مثل‌هایی که تا قرن یازده یعنی زمان تألیف اولین کتاب ضرب‌المثل ایرانی برای ما باقی است، از طریق ضبط در متون ادبی و کاربرد شاعران و نویسندگان از طریق ارسال مثل و تمثیل و استشهاد و از این قبیل است که البته گاه به تغییر، تحریف و تبدیل مثل‌ها نیز منجر می‌شد.

یک دلیل این کم اهمیتی آن بوده است که ادبا، ضبط امثال عامه را دور از شأن خود می‌دانستند و آن را کاری عبث یا نازل می‌پنداشتند به عقیده‌ی آرین‌پور:

---

۱. حبیب اللهی، ابوالقاسم، *ارمغان نوید*، ص ۱۸۶

«پروردگان ادبیات سنتی، ادبیات عوام و از جمله امثال و حکم را در دست کم گرفته و شاید بر آنان گران بوده که این‌گونه سخنان را به شکلی که در افواه عموم بوده ثبت و ضبط کنند. شعرا و تذکره‌نویسان ایران که پرورش‌یافتگان محیط ادبیات کلاسیک بودند، ادبیات عامه را حقیر و خشن می‌شمردند و بر آنان دشوار و ناگوار بود که از این‌گونه آثار مربوط به زندگی روزمره مردم را به صورت اصلی مورد استفاده عموم ضبط نمایند. این بود که مضامین آن‌ها را با تصرفاتی به شعر عروضی درمی‌آوردند و در نتیجه غالباً شیوه‌ی بیان و آهنگ زیبای آن‌ها را از میان می‌رفت.»[1]

نخستین بار رشید وطواط (۵۷۳ ق) ترجمه‌ی برخی امثال عربی را به فارسی در کتاب «*لطایف الامثال و طرایف الاحوال*» نگاشت که ذیل برخی مثل‌ها داستان آن مثل را نیز می‌آورد. این اثر را نمی‌توان در حوزه‌ی تدوین مثل فارسی قرار داد ولی از اوّلین گام‌ها برای توجّه دادن فارسی زبان به امثال و حکم خود به شمار می‌آید.

کتاب «ترجمان البلاغه» (تألیف ۵۷۰) نوشته‌ی محمّدبن عمر رادویانی نخستین کتابی است که در آن به شانزده مثل فارسی اشاره شده است. کتاب ترجمان البلاغه نیز ازجمله اوّلین آثار مربوط به صنایع ادبی است که ذیل فصل «فی تقریب الامثال باالابیات» با عنوان «افسانه» از مثل یاد می‌کند و چنین می‌نویسد: « و یکی از جمله بلاغت مردم آن است کی تقریب‌های افسانه‌های عجم و آیات قرآن بشناسد به وقت خویش چنان کی گوید: «هرچه کنی خود بینی». وی شانزده مثل یا افسانه را به همراه شاهد مثال از قرآن می‌آورد؛ نظیر: «بدکردار بداندیش بود»، « آهن را به آهن برند»، « سگ را بزنند یوز پند گیرد»، « از سخن چرب روغن ندود»، «تو را دست دادم آرنج گرفتی.» در پایان علّت بسنده کردن به این شانزده مثل را چنین می‌نویسد: «ومانند این بسیار توان یافت، ولیکن از ملامت کُتّاب بشکوهیدم و فصل را بدین اندام ختم کردم.»[2] از همین عبارت رادویانی می‌توان دریافت که علّت بی‌میلی یا پرهیز پژوهندگان ایرانی از ضبط امثال فارسی، طعن نویسندگان بوده است و تدوین ضرب‌المثل‌های عامه را کاری خفیف و بی‌مایه می‌دانسته‌اند.

پس از این اثر، کتاب «*قرة‌العیون*» از مؤلفی ناشناس در سده‌ی ششم یا هفتم نگاشته شد که مؤلف ذیل چهار قسم، امثال مفرد، امثال و اشعاری که به آن‌ها تمثّل می‌جویند، امثال و حکایات در خور آن‌ها و برخی مثل‌های کهن فارسی را جمع‌آوری کرده است. بخش اوّل که امثال است شامل صد داستان یا مثل و ۵۹ حکایت و تمثیل است. کتاب به همّت امین پاشا اجلالی در سال ۱۳۵۴ ش در تبریز چاپ شد. ترتیب تنظیم امثال الفبایی است. شاید بتوان *قرة‌العیون* را از جمله اوّلین آثار مستقل مثل‌نگاری فارسی قلمداد کرد.

در سده‌ی هشتم نیز کتاب نفیس «*نفایس الفنون فی عرایس العیون*» را شمس‌الدّین محمّدبن محمود آملی نگاشت. مؤلف در فن دوازدهم با ذکر مثل‌های عربی، معادل فارسی مناسب آن‌ها را نیز می‌آورد؛ ازجمله برابر مَثَلِ «الثکلی تحب الثکلی» مَثَلِ «خرمن سوخته، سوخته خواهد خرمن» را قرارمی دهد.

در سال ۱۰۲۰ق میرمحمّد تاشکندیِ نقشبندی کتاب «*نوادرالامثال*» خود را نگاشت. تاشکندی کوشیده است، امثال شاعران پیش از خود را از دیوان آن‌ها استخراج و ضبط نماید و به همراه ترجمه ترکی بیاورد. در این صورت کاری میدانی نیست و مثل‌های کتاب منحصر به امثال اشعار می‌شود. نسخه‌ی خطّی کتاب شامل ۱۴۰ صفحه در کتابخانه‌ی ملّی پاریس به شماره‌ی sp۱۵۴۷ نگاه داری می‌شود و تاکنون نیز چاپ نشده است. منزوی دو نسخه‌ی[3] دیگرآن را در قاهره معرّفی می‌کند.

۱. آرین‌پور، یحیی، *از نیما به بعد*، ج ۳، ص ۴۵۱

۲. رادویانی، محمدبن عمر، *ترجمان‌البلاغه*، ص ۲۸۳

۳. منزوی، احمد، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی*، جلد ۵، ص ۳۶۴۶

بیست و نه سال بعد در سال ۱۰۴۹ ق محمّدعلی هبله‌رودی (زنده ۱۰۵۴) کتاب مجمع‌الامثال و پنج سال بعد کتاب *جامع‌التمثیل* را در گلکنده حیدرآباد هند می‌نگارد. این دو کتاب را می‌توان سرآغاز تدوین مثل‌های فارسی به شمار آورد. در کتاب *مجمع‌الامثال* ۲۰۹۵ مَثَل فارسی گرد آمده است که مؤلف طی ۲۸ فصل به ترتیب حروف تهجی آن را از افواه مردم گردآوری کرده است که اوّلین کار میدانی نیز در جمع‌آوری امثال به شمار می‌آید. در خلال امثال به داستان‌های مثل نیز اشاره شده است.

مجمع‌الامثال را دکتر صادق کیا با مقابله چندین نسخه و کار تحقیقی ارزنده‌ای به سال ۱۳۴۴ در اداره فرهنگ عامه وزارت فرهنگ و هنر وقت به چاپ رسانید.

دومین اثر هبله‌رودی *جامع‌التمثیل* یا *مجمع‌الامثال* نام دارد که آن هم در سال ۱۰۵۴ در حیدرآباد دکن فراهم آمد. این کتاب نیز حاوی حدود هزار مثل و داستان‌های هر یک است.

این داستان‌ها تمثیل‌هایی از احادیث و اندرزهای دینی و افسانه‌های تاریخی‌اند که گاه با مصطلحات عوام و مثل‌هایی از برخی گویش‌ها همراه است.

پس از وی امثال دو کتاب به سرعت رواج یافت. نسخه‌های خطّی فراوان کتاب نشان از شهرت آن دارد؛ تعداد زیادی ازکتاب‌های پس ازهبله رودی عیناً و یا برداشت از مثل‌های این کتاب است ؛از جمله سراج‌الدین آرزو (۱۰۹۹-۱۱۶۹ق) در پایان کتاب"مثمر" قریب ۱۵۰۰ مثل مصطلح فارسی زبانان را بی‌ذکر منبع و عیناً از مجمع‌الامثال نقل می‌کند.

به اعتقاد دکتر کیا فرق بزرگ دو کتاب هبله‌رودی در دو چیز است: «یکی آن‌که برخی از مثل‌ها در یکی از آن دو یاد شده و در دیگری نیامده، دیگر آن‌که متن *مجمع‌الامثال* تنها مثل‌های فارسی را در بردارد در صورتی که در *جامع‌التمثیل* حکایت‌هایی نیز در دو فصل بر مثل‌ها افزوده شده است. علّت شهرت بیشتر *جامع‌التمثیل* نیز در همین نکته است که حکایت‌های داستان دار *جامع‌التمثیل* مورد پسند واقع گردید و به سرعت شهرت یافت.»[1]

گفتنی است هبله‌رودی اهل هبله‌رود فیروزکوه است که به اشتباه نام وی به شکل حبله‌رودی و حبل‌رودی ضبط شده است.

هبله‌رودی همچون بسیاری از ایرانیان به هند رفت و در گلکنده حیدرآباد ساکن شد، بر اثر شرکت در مجالس شیخ‌الاسلام محمّد خاتون و تشویق این مرد فرهنگ دوست به گردآوری این دوکتاب اقدام کرد؛ چنان که خود دراین باره از قول شیخ‌الاسلام محمّد خاتون‌آبادی می‌نویسد: «به حکم آن‌که چراغ، پای خود روشن نمی‌دارد، هیچ یک از فصحای فرس به جمع آوردن امثال فارسی نپرداخته‌اند و آن دُرر منثور را در یک رشته منتظم نساخته، اگر کسی کمر سعی بدان بربندد و امثال اهل فُرس را که مانند بنات‌النعش پراکنده است، بر این مثال، منتظم سازد، حقّی بر این طایفه ثابت کردهَ خواهد بود. از استماع آن کلام چندی از عزیزان به جمع آوردن امثال فارسی رغبت نمودند. این حقیر بی‌بضاعت نیز به مقتضای «آلو چو به آلو نگرد رنگ برآرد» خود را در سلَک ایشان درآورد و با کلاوه‌ی ریسمان، داخل خریداران یوسف شد. به مضمون آرزو عیب نمی‌باشد، از این نمد کلاهی پیدا کرد و به جمع آوردن امثال فُرس، فَرَسِ سعی در میدان تکاپو دوانید. . .»[2]

این مقدمه‌ی فاضلانه که خود به روش براعت استهلال، حاوی ده‌ها مثل و درج هنرمندانه‌ی آن‌ها در خلال کلام مؤلف است، بر ارزش‌های این اثر مهم افزوده است.

هبله‌رودی پس از یافتن انگیزه‌های لازم در جست وجوی امثال به قدر ممکن از مثل و کنایه و شبه

---

۱. کیا، صادق، *مجمع‌الامثال*، ص ۲

۲. هبله‌رودی، محمّدعلی، *جامع‌التمثیل*، مقدمه

مثل جمع‌آوری نموده است. تعداد زیادی از سه هزار مدخل دو کتاب، زبانزد یا کنایه است؛ برای نمونه"این هم گناه ماست"، "انگشتک می‌زند"، " دامن برچید"، "این قدر ندارد" و. . .

مطالعه در امثال کتاب نشان می‌دهد هنوز برخی از مثل‌ها رواج دارد؛ مثل «چه خواجه علی چه علی خواجه» و برخی دیگر نیز منسوخ شده است ؛مثل«پس ماندش بی‌اشکیل نیست» و یا برخی تغییر شکل داده‌اند.

برخی مثل‌های ادبی و شعری در کتاب است که اشعار مثل شده‌ی شاعران مشهور است؛ مثل"از دوست یک اشارت ازمابه سردویدن"که مصراعی ازسلمان ساوجی است. از این دسته که بگذریم تعداد زیادی از مثل‌های عامیانه هستند که نشان می‌دهد مؤلف به آن‌ها شکلی ادبی داده است؛ مثل"بخت چوبرگشت پالوده دندان بشکند" جمع‌آوری این تعداد مثل که در میان مردم آن زمان رواج داشته، بسیار ارزنده است و شاید بتوان حکم کرد که این کتاب جزء اوّلین آثار مکتوب فرهنگ عامه ایران باشد. مطالعه در شکل ضبط برخی مثل‌ها، علی‌رغم تغییر در شکل آن‌ها، نیز می‌تواند در مطالعات گویش‌شناسی مؤثر باشد. برخی از مثل‌هایی را که در کتاب مجمع‌الامثال است و در دیگر منابع نیافتم:

«اوّل داو و تری»، « ابرآمد و باران آمد»، «احمدک در خواب است»، « بالای پاردم می گوزد»، « از قهر گازر به شلوار می‌رید»، « اسب و استر تاب لگد هم دارند»، « اگر خیر می‌بود ملّا را نمی‌طلبید»، « امرود است پاییز می‌رسد»، « به قد بلغور سماع باید کرد»، « جو پای کتل به کار نمی‌آید»، « چهار دانگ سپاهیگری، گاو تازی است»

هبله‌رودی در مقدمه‌ی عالمانه و ادیبانه‌ی خود بر دو کتاب تصریح می‌کند که پس از سخنان مؤثر شیخ‌الاسلام خاتون‌آبادی «چندی از عزیزان به جمع آوردن امثال میان بستند» هم‌زمان با هبله‌رود محمّدصادق پسر محمّد صالح صادقی اصفهانی (۱۰۱۸-۱۰۶۱ ق) که ایرانی‌تبار و زاده‌ی هندوستان است، در سال ۱۰۵۴ ق دانشنامه‌ی بزرگی ترتیب می‌دهد که نام آن را «*شاهد صادق*» می‌نهد. کتاب سه باب دارد و هر باب شامل فصل‌هایی است. فصل هشتادم از باب سوم کتاب شاهد صادق شامل ۵۶۰ مثل فارسی است که بنابر تصریح مؤلف از «امثال عجم شنیده» و برخی از امثال هند و عرب مناسب آن را نیز ذکر کرده است. تمامی این امثال در دو کتاب هبله‌رودی عیناً یا با اندک تفاوتی دیده می‌شود که نمی‌دانیم امثال شاهد صادق برگرفته از هبله‌رودی است یا حاصل پژوهش میدانی خود اوست؟

برخی از مثل‌های شاهد صادق نیز امروزه مفهوم ندارد و یا تعابیر و زبانزد و کنایه هستند؛ نظیر: چراغ روز، شیرینی جان، چشم روشن، صور قیامت، سپر انداخت، سزای گنده باز، جنازه.

نسخه‌ای از سده‌ی یازده قمری با عنوان *امثال* یا *مجمع‌الامثال* از شخصی به نام میرزا محمّد طاهر در کتابخانه‌ی ملّی ملک به شماره‌ی ۵۴۲۲/۳ موجود است که شامل ۱۲۰۰ مثل، ترکیب و مصراع است و در پایان نیز چیستان‌هایی منظوم را بر آن افزوده است. برخی کنایات ساخته شده با کلمات «دست»، «دامن» و «دندان» نیز در حرف دال فهرست شده‌اند.

از سده‌ی دوازده نیز مجموعه‌ی خطّی دیگری به نام «*مجمع‌الامثال*» از ابراهیم خالص بوزرو فجه‌ای رومی (۱۱۶۰ ق) در دست است که در سال ۱۱۴۳ ق به انجام رسیده و مثل‌های فارسی و ترجمه‌ی ترکی آن‌ها را در برمی‌گیرد. منزوی سه نسخه‌ی موجود آن را در کتابخانه‌ی قاهره[1] معرّفی می‌کند.

سراج‌الدین علی خان آرزو (۱۰۹۹-۱۱۶۹ق) از دستورنویسان و مؤلفان هندی کتابی در اصول و قواعد زبان فارسی به نام «مثمر» نگاشت که به لحاظ توجّه به اصول زبان‌شناسی قابل اعتنا است. آرزو

۱. منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطّی فارسی، ج ۵، ص ۳۶۲۱-۳۶۲۲

فصل پایانی کتاب خود را به امثال فارسی اختصاص داده است و قریب ۱۵۰۰ مثل فارسی را ذکر می‌کند و چنان‌که گذشت این امثال عیناً رونویس *مجمع‌الامثال* هبله‌رودی است. متأسفانه مؤلف نیز در هیچ کجا از منبع خود یادی نمی‌کند. کتاب مثمر در سال ۱۹۹۱ م به کوشش ریحانه خاتون به همراه حواشی و مقدمه انگلیسی در پاکستان چاپ شده است.

در سال ۱۲۱۵ حسین شاه متخلّص به حقیقت (۱۱۸۶-۱۲۴۰ ق) «*خزینة‌الامثال*» را می‌نگارد که ترجمه‌ی منتخب *مجمع‌الامثال* میدانی است. مؤلف از ۴۷۶۶ مثل *مجمع‌الامثال* ۲۷۶۰ مثل آن را ترجمه کرده است. در بخش دوم نیز حدود ۲۰۰۰ مثل فارسی را فهرست‌وار و بی‌هیچ توضیح یا نظیر می‌نگارد.

این مجموعه ضمن شمول برخی از امثال هبله‌رودی، مثل‌های تازه‌ای نیز دارد که یا مثل‌های مشابه آن متفاوت است. در بخش سوم نیز کنایات و مصطلحات فارسی آمده است که نویسنده با آگاهی از تفاوت مثل و اصطلاح برای نخستین بار این دو مقوله را از هم جدا کرده است. این کتاب نیز در سیر مثل‌نگاری این دوره از جمله کتاب‌های قابل توجه و اهمیت است.

در سال ۱۲۲۴ ق عبدالوهاب قزوینی در کتاب «*سلوک ابناءالملوک*» خود که حکم دانشنامه را دارد و مشتمل بر هشت باب و خاتمه است، در خاتمه ۱۲۷۴ مثل شامل شعر، تمثیل و حکم را آورده که در بسیاری موارد از کتاب‌های هبله‌رودی و شاهد صادق استفاده کرده است. دو نسخه‌ی دست‌نویس کتاب در کتابخانه‌ی ملّی ملک به شماره‌ی ۱۵۰۰ و کتابخانه‌ی دانشگاه تربیت معلّم به شماره‌ی ۸۳ ثبت شده است. نگارنده با مراجعه به کتابخانه دانشگاه تربیت معلّم نسخه‌ی اخیر را که جزو کتاب‌های اهدایی عبدالعظیم خان قریب به این کتابخانه بوده است، نیافتم. مؤلف در مقدمه چنین می‌نویسد:

«خاتمه در تمثیلات کلمات در میان صاحبان فضل و کمال و ارباب صحبت و خبرت و جلال و اهل حرفت و صناعت خلق روزگار بر سبیل ایجاز و اختصار مجملی به مثلی انشا ادا کند از قبیل کنایه و استعاره در پرده مطلب و مقصود را بیان فرمایند به قاعده حروف از حرف الف الی آخر یا، در هشت فصل نموده خواهد شد.»

در سال ۱۲۶۶ ق مولانا غلامحسین دستگیری کتابی در معانی و بیان می‌نویسد که به «*قوانین دستگیری*» شهرت می‌یابد. مؤلف در فصل مثل ۱۲۰۰ مثل را با شرح برخی الفاظ می‌آورد که عموماً مربوط به دو کتاب هبله‌رودی و *مخزن‌الفوائد* است و مؤلف نیز به منابع خود اشاره می‌کند. نسخه‌ای از کتاب *قوانین دستگیری* در کتابخانه ملی ملک نگاه‌داری می‌شود.

محمّد فائق در سال ۱۲۶۷ ق کتابی را در قوانین صرف فارسی و اصطلاحات نجوم و موسیقی و شعر و شاعری و امثال و حکم به نام «*مخزن‌الفواید*» در لکنهو چاپ کرد؛ لیکن بنابر گزارش مؤلف در مقدمه، کتاب در سال ۱۲۲۰ ق نگاشته و در سال ۱۲۲۸ ق پاکنویس و ویرایش شده بود. باب هشتم کتاب شامل ۱۱ صفحه، به امثال فارسی اختصاص یافته است.

در سال ۱۲۶۹ ق علی‌اکبر حسینی، از نوادگان قائم‌مقام فراهانی، مجموعه‌ای از امثال فارسی و امثال فارسی آمیخته به تازی فراهم کرده و برخی معادل‌های عربی و ترکی آن‌ها را نیز آورده است. مؤلف نامی بر مجموعه‌ی خود ننهاده لیکن مصحح کتاب، رحیم چاووش اکبری، آن را با نام «*نامه داستان*» یا *امثال و حکم* در سال ۱۳۷۸ ش منتشر کرده است. تعداد تقریبی امثال بالغ بر پنج هزار است که نگارنده با مقابله با امثال منطقه اراک و فراهان و مناطق مرکزی ایران دریافتم شامل بسیاری از امثال محلّی آن مناطق نیز می‌شود.

این اثر پس از هبله‌رودی و تا قبل از دوره‌ی مورد بررسی، کامل‌ترین مجموعه امثال فارسی است.

چند نمونه مثل ازاین کتاب که در منابع دیگر نیافتم چنین است:«آرزو سرمایه‌ی ابلهانست»، « آن چه از یار افتاد از کار افتاد»، « از پیش آقا و پشت استر نمی‌توان گذشت»، « از صد گز عمامه‌ی قاضی یک دستمال به ما می‌رسد»، « استاد قابل در آن دنیا هم بیکار نمی‌ماند»، « جای گوز در بازار مسگران»، « خر نیستی بدانی چقدر با فهمم»، « در خانه‌ی گدا سالی یک بار باز می‌شود».

در سال ۱۲۸۵ ش میرزا ابراهیم صنیع‌الدوله از فرهیختگان دوره‌ی قاجار کتابی را به نثر روان و ساده به همراه تصاویر و برای کودکان با نام «*امثال و حکم برای همه*» یا «*اخلاق مصوّر*» چاپ کرد. الهام‌بخش وی کتابی فرنگی بود. وی نیز با آوردن مثلی عربی، حکایتی متناسب ذیل آن می‌آورد. مجموع حکایت‌ها ۱۳۸ است که بارها به صورت چاپ سنگی شده است و جزء کتب مکتب خانه‌ای به شمار می‌آید.

در دوره‌ی قاجار مجموعه‌ای به نام« امثال» از نویسنده‌ای ناشناس بر جای مانده که شامل برخی مثل‌های فارسی به ترتیب الفباست و نسخه‌ی آن مربوط به کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی به شماره‌ی ۵۱۳۸/۱۲۴ است. در این کتاب مؤلف به تعابیر و مصطلحات عامیانه نیز توجّه نشان داده است.

در پایان این بخش شایسته است از تحقیقات مثل‌نگاری یک سیّاح اروپایی نیز یاد شود؛ ژان شاردن (۱۶۴۳-۱۷۱۳ م) سیّاح فرانسوی که در عصر صفویه دو بار به ایران سفر کرد و هر بار شش سال در ایران اقامت گزید، سفرنامه‌ای مفصل و گرانبها نگاشت که با عنوان «*سیاحت‌نامه شاردن*» در ایران به سال ۱۳۳۸ ترجمه شد. وی در جلد پنجم (۴۱۲-۶۱۲) تعداد زیادی از مثل‌های ایرانی را به فرانسه ترجمه کرد که شاید اوّلین مجموعه امثال مترجم ایرانی باشد. گرچه چون عین مثل به فارسی باقی نمانده و ترجمه فارسی آن غیرقابل استناد است، لیکن به لحاظ مفاهیم، مجموعه‌ای از اندرزهای اخلاقی را در اختیار ما قرار می‌دهد تا با برخی از ویژگی‌های مردم‌شناسی و اندیشه‌های ایرانی عصر صفویه آشنا شویم. به هرحال مترجم کوشیده به کمک منابع فارسی حاشیه‌هایی بر امثال بنگارد.

در جمع‌بندی این بخش باید گفت: کتاب‌های مربوط به قبل از سال ۱۳۰۰ شمسی شامل ۱۸ کتاب مستقل یا رساله و جزوه است. که کامل ترین آن‌ها مربوط به هبله‌رودی (۱۰۴۹) و علی اکبر حسینی (۱۲۶۹) است.

اوّلین آثاری که به جمع و تدوین مثل‌های فارسی اقدام کرده‌اند مربوط به خارج از ایران بوده است و این مسئله نشان می‌دهد توجه به گردآوری امثال نیز همچون دستورنگاری در داخل ایران احساس نمی‌شده است؛ بنابراین همچون جریان دستورنویسی که در هند و عثمانی آغاز شد و شکل گرفت، مثل‌نگاری نیز از هند آغاز گردید. ضرورت گردآوری امثال را ایرانیان و علاقه‌مندان به زبان فارسی احساس کرده و به تدوین امثال همّت گماشتند؛ چنان‌که هبله‌رودی در مقدمه‌ی *مجمع‌الامثال* از قول شیخ‌الاسلام خاتون‌آبادی (مشوّق هبله‌رودی در تدوین امثال) درباره‌ی بی‌توجّهی فضلای ایرانی به تدوین مثل‌ها این‌گونه می‌نویسد:

> «روزی در آن محفل شریف از امثال تازی و دری و ترکی مذکور گردید. عزیزی از افاضل که در آن مجلس بود اظهار نمود که به موجب امر و فرمان پادشاه علّیین آشیان شاه عباس صفوی نورالله مضجعه امثال ترکی را که تاآن زمان پراکنده بود یک جا جمع نموده‌اند و حقّی بر ترکی زبانان ثابت فرموده. آن ناظم درر معانی یفرمودند که ادبا و بلغای تازی به انتظام امثال عرب مساعی جمیله به ظهور رسانیده‌اند و ترکی زبانان به فراهم آوردن امثال ترکی غایت سعی مبذول داشته و به حکم آن که چراغ پای خود روشن نمی‌دارد، هیچ یک از فصحای فرس به جمع آوردن امثال فارسی نپرداخته‌اند.»[۱]

---

۱. هبله‌رودی، محمّدعلی، *مجمع‌الامثال*، ص ۲

این واقعیتی است که هبله‌رودی عنوان کرده است. از حیث مثل‌نگاری ایرانیان قرن‌ها دیرتر از عرب زبانان به تدوین امثال اقدام کردند؛ چه آن که گردآوری ضرب‌المثل‌های عربی شش قرن قبل از اوّلین مجموعه‌ی کوچک امثال فارسی یعنی ترجمان البلاغه با ۱۶ مثل، آغاز شد.

برخی از کتاب‌های مثل معرفی شده، ذیل کتاب‌های آموزش زبان و قواعد دستور فارسی آمده‌اند و از امثال به عنوان مقوله‌ای آموزشی برای آموزش زبان فارسی بهره جسته‌اند.

چنان‌که کتاب‌های *قواعد دستگیری*، *مثمر*، *مخزن الفواید*، *سلوک ابناءالملوک* و *شاهد صادق* این‌گونه‌اند.

آثار پس از هبله‌رودی بدون استثنا رونویس یا استفاده و نقل امثال گردآمده در دو کتاب وی است و این نکته جز آن که اهمیت کتاب هبله‌رودی را نشان می‌دهد، معلوم می‌دارد پس از هبله‌رودی تا زمان علی اکبر حسینی به جد به مجموعه امثال فارسی نیفزوده‌اند؛ یعنی تمام مجموعه با در نظر گرفتن موارد مشترک به لحاظ کمّی از ۲۵۰۰ مثل فارسی تجاوز نمی‌کند. تنها علی اکبر حسینی است که این تعداد را به ۵۰۰۰ می‌رساند و البته این تعداد با درنظر گرفتن اصطلاحات و کنایات و استعارات است و همگی مثل نیستند؛ چنان‌که مؤلفان خود به این نکته واقف بوده‌اند. از این رو در آثار این دوره کنایه و مثل را در حکم واحد دانسته و ثبت کرده‌اند؛ مثلاً هبله‌رودی اصطلاحات و عبارات و کنایاتی چون: پیش‌بینی می‌کند (ش ۴۷۹)، پشمش کم (۴۷۵)، پیمانه‌اش پر شده (۴۸۵)، تر شده است (۵۰۸)، تردامن است (۵۰۶)، تیرآور است (۵۳۰) و نظایر آن را به عنوان مثل آورده است.

مثل‌نگاران دوره‌ی مورد بررسی جز هبله‌رودی و حسینی اغلب به گردآوری امثال مشهور ادبی و امثال موزون شعر فارسی توجّه داشته‌اند تا مطالعات میدانی و ضبط دقیق مثل‌های عامیانه. هبله‌رودی هم اگر به پژوهش میدانی و ضبط شنیده‌ها اقدام کرده، آن‌ها را به شکل ادبی و جملات فصیح باز گردانیده است.

۲. پس از ۱۳۰۰ شمسی

قرن چهاردهم نقطه‌ی عطفی در تاریخ، فرهنگ، زبان و ادب فارسی است. این دوره به دلیل تحولات سیاسی و اجتماعی و به تبع آن رویدادهای فرهنگی، عصر رونق و شکوفایی پژوهش‌های ادبی نیز هست. در این دوره پژوهشگران، ادیبان، فرهنگ‌نگاران و محقّقان فرهنگ عامه در گردآوری امثال، شرح و بسط آن‌ها، پژوهش‌های ریشه شناختی، تحلیل و بررسی، یافتن نظایر و کاربردها کوششی بی دریغ داشته‌اند.

این کوشش‌ها تنها محدود به امثال فارسی نشد، بلکه صدها کتاب، جزوه، رساله و مقاله در ضبط امثال محلی و گویش‌های مختلف ایران نگارش یافت؛ چنان‌که اثر حاضر، شامل یکصد هزار مثل اعم از فارسی، محلی، فارسی افغانی، تاجیکی و گویش‌های مناطق مختلف ایران است. این حجم به نسبت مثل‌های قبل از این دوره ۱۵ برابر افزایش یافته است.

به اعتقاد نگارنده چنان‌چه به شیوه‌ی میدانی تمامی امثال ایران گردآوری شود، حجم مثل‌ها دو برابر کتاب حاضر خواهد بود. این تعدد و تنوع مایه‌ی شگفتی است چه آن‌که حتّی امثال مکتوب عربی نیز علی‌رغم قدمت تدوین و وسعت ادب عرب بدین اندازه نمی شود.

برای بررسی دقیق‌تر موضوع درسه حوزه کتاب‌های امثال پس از ۱۳۰۰ را بررسی می‌کنیم:

الف. ضرب‌المثل‌های فارسی؛

ب. ضرب‌المثل‌های افغانی و تاجیکی؛

پ. ضرب‌المثل‌های محلّی.

الف. ضرب‌المثل‌های فارسی

پس از ۱۳۰۰ اوّلین بار امیرقلی امینی در سال ۱۳۰۳ کتاب «*هزار و یک سخن*» را در برلین و در انتشارات کاویانی منتشر ساخت؛ سپس آن را گسترش داد و به عنوان *فرهنگ عوام* در سال ۱۳۳۸ چاپ و منتشر کرد. امینی در مقدمه‌ی کتاب *داستان‌های امثال* درباره‌ی چگونگی تدوین هزار و یک سخن می‌نویسد: «۲۷ سال قبل از این در این اندیشه افتادم که به گردآوردن امثال و حکم فارسی مبادرت کنم و پس از یک سال موفق به تألیف کتاب کوچکی به نام «*هزار و یک سخن*» گردیدم. حسن استقبال عموم نسبت به این اثر ناچیز بدین اندیشه‌ام انداخت که قدری قدم را فراتر گذارده، تمامی امثال زبان فارسی را گرد آورم.»[۱]

پنج سال بعد در سال ۱۳۰۸ اوّلین جلد بزرگترین «*امثال و حکم*» فارسی به دست توانای نویسنده، شاعر، فرهنگ‌نگار و سیاست‌مدار بزرگ ایرانی علامه علی اکبر دهخدا منتشر شد که تا سال ۱۳۱۱ به چهار جلد رسید و از آن پس تاکنون بارها تجدید چاپ گردیده است.

امثال و حکم حدود سی هزار مدخل دارد که شامل امثال، حکم، زبانزدها، کنایات، امثال عربی، اصطلاحات، اشعار معروف و جملات مشهور از نویسندگان و شاعران فارسی زبان می‌گردد. شاید کمتر از ده هزار مدخل این مجموعه را بتوان مثل یا شبه مثل دانست. ابریشمی این تعداد را شش هزار می‌داند که سه هزار آن گردآورده‌ی خود اوست.[۲] در خلال این امثال، به داستان ۱۸۱ مثل هم اشاره شده است که بعدها این داستان‌ها به عنوان «*قند و پند*» ویراسته‌ی جعفر مؤید شیرازی در سال ۱۳۶۳ چاپ شد. همچنین ذیل مدخل‌ها به حدود ۱۰ هزار مثل، حکمت، کنایه، اصطلاح و ۱۲ هزار شعر شاعران به عنوان نظیر و نمونه استناد شده است.[۳] قریب هزار مدخل نیز احادیث و امثال عربی است که یا به عنوان مدخل مستقل ضبط شده (ذیل الفبای فارسی) و یا به عنوان شاهد.

ترتیب کتاب الفبایی است و در چهار جلد سامان‌یافته و احتمالاً دهخدا قصد داشته جلد پنجمی شامل تعریف، فواید امثال و چگونگی آن‌ها به جبران نداشتن مقدمه بر این مجموعه بیفزاید که موفق نشده است. ضبط مدخل‌ها در این کتاب به شکل‌های مختلفی آمده است؛ از جمله: صفات مرکب: «بی‌ناخن»، «بزدل» (ص۴۳۲، ۴۹۱)، مصادر مرکب: «پزگرفتن» (ص۴۳)، تعابیر کنایی: «دسته گل آب دادن» (ص۸۱۲)، اسم مرکب: «سنگ و سبوی» (ص۹۹۳)، جمله: «دود از کنده برخیزد» (ص۸۳۳)، یک مصراع: «زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد» (ص۸۸۱) و یک بیت: یارب مباد آن‌که‌گدامعتبرشود   گر معتبر شود، زخدا بی‌خبر شود (ص۲۰۲۸)»

دهخدا هر جا که از منابع مختلف استفاده کرده نشانی آن را ذکر نموده است؛ از جمله امثال طبع هند و مثل‌های هبله‌رودی و نظایر آن، تعداد زیادی از امثال فارسی نیز در امثال و حکم هست که برای اوّلین بار ضبط می‌شود و همین مثل‌هاست که ارزش کار دهخدا را مضاعف می‌کند.

یکی از منابع دهخدا در تدوین امثال، دوستان وی بودند که چون در جریان کار وی قرار گرفتند به وی کمک می‌کردند، از جمله صادق هدایت که به گفته‌ی مجتبی مینویی مجموعه‌ای دویست صفحه‌ای در حدود دو هزار مثل را بی‌مضایقه در اختیار علامه دهخدا می‌گذارد.[۴]

دهخدا هیچ‌گاه امثال مستهجن را ذکر نمی‌کند و یا کلمات آن‌ها را اندکی تغییر می‌دهد؛ نظیر «بوسه

---

۱. امینی، امیرقلی، *داستان‌های امثال*، ص ۳
۲. ابریشمی، احمد، *مثل‌شناسی و مثل‌نگاری*، ص ۳۰
۳. دبیر سیاقی، سیدمحمّد، *گزیده امثال و حکم*، ص ۲۰۱
۴. مینویی، مجتبی، به نقل از *افکار و عقاید درباره هدایت*، ص ۱۵۰

به دم (به جای ک ..(خر زنند» یا «چیزی (به جای ک ..) که شد پاره وصله برنمی‌داره»این مسئله جدای ازآن‌که با نفس مطالعات مربوط به فرهنگ عامه در ضبط اصیل مواد فرهنگ عوام از جمله امثال اندکی منافات دارد، خود نشان‌دهنده خُلق و خوی دهخدا و عفت کلام اوست؛ چنان‌که ذیل مثل «خر از یک سو، بز از یک سو» می‌نویسد: « سوزنی را در این مثل تمثیلی زشت و ناستوده هست که رعایت عفت جوانان و زنان خواننده‌ی این کتاب را از نگاشتن نوع آن همیشه احتراز شده است. » البته «خودداری دهخدا از ضبط این‌گونه مثل‌ها که به علّت کمال ملاحظه‌کاری بوده است، دلیل بر این نیست که سایر مؤلفان از متانت و عفت برخوردار نبوده‌اند.»[1] ابریشمی با ذکر مثل«آدم با یک بار عمل زشت اهل آن عمل نمی‌شود» و توضیح دهخدا مبنی بر این‌که «مثلی زشت است که با عبارتی زشت‌تر نیز گاهی ادا کنند»، اظهار می‌دارد همین عبارت نشان می‌دهد که دهخدا به ضبط این‌گونه مثل‌ها علاقه داشته ولی نیرویی پنهانی او را از این عمل بازداشته است.»[2] همچنین کتیرایی با ذکر تعدادی از این نمونه‌ها به نقد و بررسی این خصیصه‌ی امثال و حکم می‌پردازد.[3]

دهخدا کوشیده است برای امثال عامیانه برابرهایی ادبی بیاورد. کثرت نظایر و متشابهات برای امثال به زعم علامه قزوینی یک فایده غیرمترقبه و مقید هم دارد و آن این که کلید بعضی قوافی شعر را پیدا کرده و به دست ما داده است.[4]

فایده‌ی دیگر امثال و حکم آن است که خواننده به پیشینه‌ی بسیاری از امثال و بازتاب آن در ادب فارسی پی می‌برد و صورت‌های گوناگون بیان یک اندیشه را می‌یابد.[5]

دهخدا در کنار نقل امثال گاه به نقد آن‌ها نیز می‌پردازد و چنان‌که ذیل مثل: «خواب زن چپ است» می‌نویسد: «گزاره‌ی رؤیاهای بد زن، نیک و میمون باشد»[6] و یا ذیل مثل: «حرف راست را از بچّه بپرس» می‌نویسد: «این مثل حاکی است که کودک همیشه دیده گوید، ولی حقیقت چنین نیست. تجارب بشر و قواعد علم النفس غالباً خلاف این معنی را نشان داده است».[7]

دهخدا علاقه به ضبط مثل‌ها را از زمان کودکی در خود احساس کرد و از همان ابتدابه جمع آوری امثال کوشید. هنگامی که در ده کلاته چهارمحال بختیاری متواری شد، تصمیم گرفت به طور جدی امثال فارسی را جمع‌آوری کند. پس از پایان جنگ و بازگشت به تهران و کناره‌گیری از سیاست به این کار پرداخت و در کنار تدوین لغت‌نامه بزرگ امثال را نیز گردآورد و قرار بود به همراه لغت‌نامه چاپ شود که به پیشنهاد اعتمادالدوله قراگزلو وزیر معارف وقت، و مساعدت رعدی آذرخشی آن‌ها را جداگانه و به همّت اعتمادالدوله منتشر کرد.[8]

انتشار *امثال و حکم* در سال ۱۳۰۸ حادثه‌ای ادبی به شمارمی‌رفت، لیکن برخی نیز به دلیل آمیخته بودن *امثال و حکم* با اصطلاحات و کنایات بر او خرده گرفتند. محمّد معین در این باره می‌نویسد: «دهخدا به نگارنده اظهار داشت که من خود متوجّه‌ی این نکته بودم ولی از انتخاب عنوانی مطول نظیر «امثال و حکم و مصطلحات و کنایات و اخبار و احادیث. . . » خودداری و به عنوان ساده‌ی «امثال و حکم» اکتفا کردم. راه دیگر هم حذف اصطلاحات و کنایات و غیره بود که اگر استاد به این کار دست می‌یازید، خوانندگان کتاب خود را از فواید بسیار محروم می‌کرد.»[9]

۱. ابریشمی، احمد، *مثل‌شناسی و مثل‌نگاری*، ص ۲۸
۲. همان، ص ۳۰
۳. کتیرایی، محمود، *زبان و فرهنگ مردم*، ص ۱۱
۴. قزوینی، محمّد، *یادداشت‌ها*، ج ۱، ص ۱۱۱
۵. کتیرایی، محمود، *زبان و فرهنگ مردم*، ص ۹
۶. دهخدا، علی اکبر، *امثال و حکم*، ص ۷۴۸
۷. همان، ص ۶۹۳
۸. رعدی آذرخشی، ص ۱۱
۹. معین، محمّد، *مقدمه لغت‌نامه دهخدا*، ص ۳۸۰ـ۳۸۱

معین همچنین درباره‌ی بی‌مقدمه بودن امثال و حکم ضمن اشاره به وسواس ذاتی علامه از نگاشتن مقدمه بر آثارش، به مکاتبه‌ی او به فرهنگستان فرانسه اشاره و اظهار می‌دارد که علامه در زبان فرانسه برای مثل هفده معنی یافته و ضمن استعلام از فرهنگستان فرانسه اختلاف دقیق معانی آن را خواسته که پاسخی قانع‌کننده دریافت نکرده و از این‌رو از نوشتن مقدمه خودداری کرده است.[۱]

گفتنی است تعداد شش هزار مثل هم در ذیل *لغت‌نامه دهخدا* ضبط شده که اغلب در امثال و حکم آمده است. دهخدا خود در این باره می‌نویسد: «در لغت‌نامه، امثال را به حد لازم نیاوردم. برای آن‌که در کتاب امثال و حکم نقل کرده‌ام و اگر در این‌جا تکرار می‌شد، دقّت بسیار می‌خواست و حجم کتاب بیشتر می‌شد و کار طبع صعب‌تر می‌گردید.»[۲]

خ. کوراوغلی در کتاب «*درباره‌ی مثل‌ها و تمثیل‌های فارسی*» برخی از معایب امثال و حکم را چون آوردن برخی مثل‌های مربوط به اقوام به قصد برتری دادن به قوم ایرانی، کثرت اشعاری که ارتباطی به مثل ندارد، آوردن مثل‌های غیرمشهور، عدم ترجمه‌ی حکمت‌ها و مثل‌های عربی، نداشتن پیش‌گفتار و مقدمه برمی‌شمارد، ضمن آن‌که به مزایای فراوان آن نیز اشاره دارد.[۳]

در سال ۱۳۷۸ احمد گلچین معانی کتابی با عنوان «*تکمله امثال و حکم*» نگاشت که حاوی حدود سه هزار مدخل است. نویسنده با مطالعه‌ی امثال و حکم دهخدا هرکجا تحریف، تصحیف، سهو و خطا در ضبط نام سراینده مشاهده کرده و یا مثل‌هایی که در مطالعات بعدی آن‌ها را مناسب دانسته بر این مجموعه افزوده است.

در سال ۱۳۱۱ش کتاب «*تحفةالامثال*» از محمّد رفیع حسینی تبریزی مشهور به نظام العما در استانبول به چاپ رسد. در این کتاب ۸۸ صفحه‌ای در فصل سوم، ۲۳۸ مثل منظوم ذکر شده است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه‌ی ملّی موجود است.[۴] پس از آن نیز کتابی مختصر (۸صفحه) باهمین عنوان به صورت سنگی چاپ شد که فخرالدین طباطبایی ۴۵ مثل فرانسه را به فارسی برگردانده و معادل فارسی آن‌ها را می‌آورد.

احمد اخگر، ناشر روزنامه کانون شعرا در سال ۱۳۱۸ مجموعه‌ای از امثال و حکم و اصطلاحات و تمثیلات را گردآورده سپس در یک دو بیتی یک تا چهار مثل یا اندرز را جای داده است که مجموعه‌ی این امثال را به قطع جیبی در دو جلد و شامل ۵ هزار مدخل آورده است. وی به سلیقه‌ی شخصی تغییراتی نیز در لفظ و مفهوم مثل‌ها می‌دهد. برای نمونه سه مثل و کنایه‌ی «مشتری زرنگ با فروشنده چانه می‌زند»، «شاخ و شانه کشیدن»، «سنگ بزرگ علامت نزدن است» را در این دوبیتی گنجانیده است:

با فروشنده مشتری زرنگ — چانه زد لیک شاخ و شانه نزد
هرکه سنگ بزرگ را برداشت — واضح است این‌که بر نشانه نزد

سال بعد (۱۳۱۹) اسدالله ایزدگشسب در کتاب *جذبات الهیه* ضمن گزیده‌ای از غزلیات شمس، در پیوستی حدود سیصد مثل *غزلیات شمس* را فهرست می‌کند. این کتاب در اصفهان به چاپ رسیده است.

در سال ۱۳۲۳ عباس محتشم نوری، ۲۱۲ مثل را با معادل‌های فارسی آن با نام «*امثال انگلیسی به فارسی*» تدوین می‌کند. مؤلف همچنین ابیاتی از شاعران فارسی زبان را به مناسبت هر مثلی ذکر می‌کند و طی ده بخش به صورتی موضوعی ارائه می‌دهد. موضوعاتی چون توحید، امر به معروف، حق و عدالت، راستی و حقیقت، فواید خاموشی، قناعت، آداب زندگی و. . . .

۱. همان
۲. دهخدا، علی‌اکبر، *مقدمه لغت‌نامه*، ص ۴۰۸
۳. کوراوغلی، خ. گ، درباره‌ی *مثل‌ها و تمثیل‌های فارسی*، ص ۱۵ـ۱۸
۴. ایزدپناه، حمید، *داستان‌ها و زبانزدهای لری*، ص ۱۵۸

در سال ۱۳۲۶ سرتیپ غلامحسین دانشپور «*مجموعه‌ی امثال*» را در دو جلد گردآورد. تعداد مثل‌های جلد اوّل ۲۴۵۰ است.

در سال ۱۳۲۹ یوسف رحمتی طیّ دو فصل *امثال و لغات عامیانه* را گردآورده است. امثال کتاب بالغ بر ۳۴۰ است که اغلب برگرفته از آثار قبلی است.

«*امثال فارسی انگلیسی حییم*» که در سال ۱۳۳۲ منتشر شد، در نوع خود و در میان کتاب‌های امثال دو زبانه منحصر، جامع و معتبر است. سلیمان حییّم هدف از انتشار کتاب خود را آشنایی غیرفارسی زبانان با طرز فکر و احساسات غربی و یافتن نقاط مشترک و تفاهم میان شرق و غرب می‌داند. مجموع مدخل‌های مثلی حییّم بالغ بر ۲۰۰۰ است که با احتساب کنایات، اصطلاحات و لغات عامیانه بیش از این است.

مؤلف در چگونگی کار برگردان امثال به فارسی از سه نوع ترجمه‌ی آزاد، تحت‌اللفظی و درج معادل انگلیسی یاد و داستان هشتاد مثل را نیز ترجمه می‌کند که اغلب برگرفته از دهخدا است. امینی در مقدمه‌ی *فرهنگ عوام* ادعا می‌کند، تمام داستان‌ها را از وی گرفته است. برخی از مثل‌های کتاب تازه است و در منابع دیگر دیده نمی‌شود؛ از جمله:« هرکه از خرج شاه گریزد گرفتار غول بیابان شود»، « خدا انگشت را پست و بلند کرد» «هرکس به اندازه‌ی دوکش پنبه برمی‌دارد». ابریشمی حدس زده است مثل‌های تازه‌ی کتاب مربوط به جامعه‌ی یهودیان ایران باشد.[1]

امیرقلی امینی محقّق سخت‌کوش فرهنگ مردم در سال ۱۳۳۸، پس از انتشار اوّلین مجموعه‌ی خود با نام *هزار و یک سخن* در سال ۱۳۰۳، به فکر توسعه‌ی کار خود و گردآوری امثال فارسی افتاد و طیّ ۲۷ سال سرانجام کتاب «*فرهنگ عوام*» یا *تفسیر امثال و اصطلاحات زبان فارسی* را در ۶۹۳ صفحه چاپ کرد.

این مجموعه دو جلدی در سال ۱۳۵۳ در اصفهان چاپ شد و حاوی ۱۲۴۲۸ مثل، اصطلاح، کنایه و زبانزد می‌شود که از این میان تعداد امثال آن ۶۲۲۷ مثل است.

وی علاوه بر استفاده از آثار پیش از خود چون *نفایس الفنون*، *فرهنگ نظام*، *امثال و حکم دهخدا* کوشیده است از امثال رایج میان مردم خصوصاً اصفهان نیز بهره گیرد. خود در این مورد می‌نویسد: «من مدّعی نیستم که این کتاب حاوی کلّیه‌ی امثال و اصطلاحات متداول بین فارسی زبانان است؛ چرا که هر استانی و شهرستانی اصطلاحات مخصوص به خود دارد، ولی می‌توانم مدّعی شوم که محتوی ۹۹٪ امثال و اصطلاحات متداول در شهرستان اصفهان و حاوی ۹۰٪ امثال و اصطلاحات متداول و مشترک در بین سایر شهرستان‌های فارسی زبان می‌باشد.»[2]

کار وی چنان‌که خود در مقدمه اشاره می‌کند با دهخدا دو تفاوت عمده دارد:

۱. فاقد شواهد و نظایر و امثال عربی است (و به قول مؤلف حشو و زواید)؛

۲. مثل‌ها اغلب به زبان ساده و بی‌پیرایه‌ی عوام است. (که نام کتاب گواه آن است)

به نظر می‌رسد امینی تمام *امثال و حکم* دهخدا را به خوبی نخوانده؛ زیرا در برابر برخی مثل‌ها که علامت؟ گذاشته، در امثال و حکم دهخدا کاملاً معنی شده است؛ مانند «دزد آب گران می‌خورد»، «دست کار دل را نمی‌کند»، «خرپیشین خرپسین را پل بود» و. . .[3]

امینی در کنار این کار «داستان‌های امثال» را نیز فراهم کرد. چاپ اوّل آن در سال ۱۳۳۳ به بازار آمد و در چاپ دوّم با افزودهایی در سال ۱۳۴۴ منتشر شد. چاپ سوم این کتاب حاوی ۳۶۰ داستان مثل‌دار

---

۱. ابریشمی، احمد، *فرهنگ پنج زبانه امثال و حکم*، ص ۳۵

۲. امینی، امیرقلی، *فرهنگ عوام*، مقدمه

۳. کتیرایی، محمود *زبان و فرهنگ مردم*، ص ۹۴

است که در چاپ سوم به ۵۱۹ داستان می‌رسد.

امینی علی‌رغم نقصان جسمانی با عشق و علاقه‌ی وافر به کاری میدانی دست زد و ساعت‌ها با مردم نشست و برخاست داشت تا توانست این داستان‌ها را فراهم آورد. این داستان‌ها نیز اغلب روایت اصفهان هستند. امّا گاه داستان برخی مثل‌های ادبی مثل «از ماست که برماست» نیز آمده است. در مجموع عدم ضبط با الفبای آوانگاری یا اعراب روایت‌ها، یکی نبودن نثر، کش‌دار کردن مطالب و دور افتادن از مثل اصلی از جمله معایب این مجموعه است. از جمله داستان‌هایی که مَثَل نیست و حکمت به شمار می‌آید و داستان آن ذکر شده عبارتند از: «فردا را اعتماد نشاید حال را غنیمت دان»، «مشورت با زنان تباه است»، «سخاوت به مفسدان سیاه» و نظایر آن است. همچنین مأخذ برخی مثل‌ها نیز ذکر نمی‌شود.

چند سال بعد (۱۳۴۰) همشهری وی سیّدکمال‌الدین مرتضویان فارسیانی نیز کتابی با همین عنوان منتشر کرد که شامل ۱۵۹ داستان مثل می‌شود. این داستان‌ها نیز اغلب از زبان مردم و برخی نیز تکرار روایت‌های گذشته است. مؤلف تمامی داستان‌ها را در دو بخش می‌آورد؛ اوّل مثل‌هایی که شامل اندرزهای حکیمانه است و دوّم امثالی که مضمون آن‌ها از حادثه یا اتفّاقی گرفته شده است.

در سال ۱۳۴۰ همچنین خ. گ. کوراغلی کتاب «*مثل‌ها و تمثیل‌های فارسی و ضرب‌المثل‌ها*» را در نشریه‌ی شماره‌ی ۷۵۱ آکادمی علوم شوروی به سال ۱۹۶۱ منتشر کرد که صادق سرابی آن را ترجمه و از سوی انتشارات گوتنبرگ در سال ۱۳۴۰ منتشر ساخت. بخش اوّل کتاب، نقد دو کتاب امینی و دهخداست و بخش دوّم شامل ۱۱۴۴ مثل فارسی به روسی است و ۸۶ تمثیل به نام نوعی ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات مقایسه‌ای. در پایان نیز چند کلمه درباره‌ی مثل‌ها و تمثیل‌های فارسی است. این کتاب نیز از منابع مهم مثل‌نگاری فارسی به شمار می‌آید.

از دهه‌ی چهل به بعد ده‌ها کتاب ضرب‌المثل شکل گرفتند که ویژگی یا مزیّتی ندارند و تنها از این میان به آثاری اشاره می‌شود که تازگی‌هایی دارد. برای یافتن فهرست این‌گونه کتاب‌ها به کتاب‌شناسی پایان کتاب مراجعه شود.

در سال ۱۳۵۱ کتاب «*کاوشی در امثال و حکم*» از سوی سیّد یحیی برقعی منتشر شد که کوشش مؤلف یافتن مآخذ داستان‌های امثال فارسی در ادب فارسی است که از این حیث با کتاب‌های هم‌سنخ خود تفاوت دارد. نویسنده در این کتاب مآخذ حدود سیصد مثل را می‌آورد. از این حیث این کتاب اوّلین کتاب داستانی در نوع خود است.

ابوالقاسم انجوی شیرازی (۱۳۰۰-۱۳۷۲ش) از جمله محققان پیشرو فرهنگ مردم ایران است. وی ضمن فعالیت‌هایی در سال ۱۳۵۲ جلد اول کتاب «*تمثیل و مثل*» را منتشر کرد که شامل ۱۲۶ داستان و ۲۹۵ روایت مرتبط با آن‌ها بود. بعدها (۱۳۶۶) سیداحمد وکیلیان، دستیار وی، جلد دوّم آن را شامل ۱۳۷ داستان منتشر کرد. ازرش این داستان‌ها آن است که جنبه‌ی افواهی دارد و از طریق برنامه‌ی فرهنگ مردم که هر سه‌شنبه شب از رادیو پخش می‌شد، آثاری از سراسر ایران برای این برنامه فرستاده می‌شد.

انجوی با طبقه‌بندی داستان‌های امثال و روایت‌های هریک، یکی را اصل قرار داده و روایت‌های دیگر را ذکر می‌کند. گرچه این روایت‌ها بی‌تحلیل و تحقیق می‌آید و مؤلف در مقدمه‌ی کتاب خود این‌گونه بررسی‌ها را به وقتی دیگر موکول می‌کند،[1] باز اقدامی مؤثر در ارائه چنین پژوهش‌هایی است.

این داستان‌ها و موارد بسیاری از فرهنگ مردم هم‌اکنون در مرکز فرهنگ مردم صدا و سیماواقع در منزل انجوی که وقف همین کار شده، با طبقه‌بندی‌های منظم و موضوعی نگاه‌داری می‌شود. بخش امثال

---

۱. انجوی شیرازی، ابوالقاسم، *تمثیل و مثل*، مقدمه

این مرکز حاوی امثال محلی ایران به ترتیب استانی و حاوی صدها مثل محلّی است که امیدواریم به زودی در اختیار پژوهشگران و علاقه‌مندان قرار گیرد.

از جمله کتاب‌های داستان‌های امثال که فقط به ذکر داستان‌های مثل تاریخی اکتفا شده دو کتاب است؛ یکی نوشته مهدی پرتوی آملی با عنوان «*ریشه‌های تاریخی امثال و حکم*» در دو جلد که به سال ۱۳۶۵ چاپ شد و دیگر «*امثال و حکم تاریخی*» نوشته‌ی رحیم چاوش اکبری که در سال ۱۳۷۵ به چاپ رسید.

جامع‌ترین کتاب «*داستان‌های امثال*» را مؤلف در سال ۱۳۸۴ از سوی نشر مازیار منتشر کرد که حاوی ۲۵۰۰ داستان مَثَل و روایت‌های گوناگون آن‌ها از قریب ۱۵۰ منبع است. مؤلف کوشیده است از تمامی منابع گذشته بهره گیرد و داستان‌های مثل عوامانه و ادبی را ضبط نماید. مقدمه‌ی مبسوط کتاب شامل تاریخچه، منشا، فواید، ویژگی‌ها، ریخت‌شناسی و تقسیم داستان‌های امثال است.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۸۰ چندین کتاب مهم نگاشته شد که یا به طور مستقیم به جمع‌آوری امثال باز می‌گردد یا در آن مثل‌های فارسی دیده می‌شود؛ از جمله آن‌ها «*کتاب کوچه*» است که اوّلین جلد آن در سال ۱۳۷۵ منتشر شد. این دایرةالمعارف بزرگ را شاعر و محقق معاصر احمد شاملو فراهم آورد که تاکنون (۱۳۸۸) چهارده دفترآن تا حرف چ منتشر شده است.

اساس کتاب جمع و تدوین تمامی مواد فرهنگ مردم(در یازده گروه) اعم از اصطلاح، مثل، افسانه، داستان، چیستان، لالایی، ترانه، خوابگزاری، آیین‌ها، باورها و امثال و حکم است. روش کار شاملو برای ذکر همگی این مواد، کلیدواژه‌ای است؛ یعنی ذیل هر کلیدواژه تمامی موارد یازده گانه مربوط به آن را می‌آورد ؛برای مثال درباره‌ی «انار» در حرف الف به تمامی مواد فرهنگ مردم که در آن انار است اشاره می‌شود؛ به عبارتی *کتاب کوچه* دایرةالمعارف موضوعی فرهنگ مردم است؛ از این‌رو *کتاب کوچه*، اوّلین کتابی است که مواد فرهنگ مردم از جمله مثل‌ها را به شکل موضوعی و کلیدواژه‌ای ضبط می‌کند. کاری که بعدها رواج یافت و همان شیوه‌ای است که اروپائیان در ضبط و تدوین مثل‌های خود معمول می‌دارند.

در *کتاب کوچه* ضمن اشاره به خاستگاه هر یک از مواد فرهنگ مردم از جمله امثال، شاهد شکل‌گیری آن پدیده نیز هستم؛ مثل مدخل کفتربازی (صفحات ۳۸۰-۴۰۲)

فاضلی در مقاله‌ی خود ضمن برشمردن ارزش‌های مردم‌شناختی *کتاب کوچه* به سه عیب آن نیز اشاره می‌کند؛ از جمله آوردن مدخل‌هایی که ارتباطی با فرهنگ مردم ندارند مثل بازارچه تهران (۳۴۳-۳۶۸)، شرح و بسط ملال‌آور برخی سرشناسه‌ها مثل توضیحات سیزده صفحه‌ای بر ترکیب حکیم‌باشی (ص ۵۲۴) و شرح هجده صفحه‌ای بر بچّه.[۱] (ص۷۳۳)

برخی مثل‌های منحصر به فرد کوچه عبارت‌اند از:« آبله می‌گوید کور می‌کنم، سرخک می‌گوید گور می‌کَنم»، «آدم بدبخت را یک روز دوجا وعده می‌گیرند»، « آدم گوزو ک... خاکی نمی‌شه»، « آدم ک... گشاد یک کار را دوبار می‌کند»، « از عسل شیرین‌تر سرکه‌ی مفت».

«*داستان‌نامه بهمنیاری*» که در سال ۱۳۶۱ از سوی انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده بی‌تردید مهم‌ترین کتاب هم ردیف *امثال و حکم دهخدا* در عرصه‌ی مثل‌نگاری است. این کتاب را استاد احمد بهمنیار (۱۲۶۳-۱۳۳۴) در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۰۴ جمع‌آوری نمود و چون یک سال قبل، علامه دهخدا *امثال و حکم* خود را منتشر کرد وی از انتشار آن خودداری کرد و این کار تا سال ۱۳۶۱ به تأخیر افتاد. در سال ۱۳۶۱ فرزندش فریدون بهمنیار آن را به چاپ سپرد، در این صورت این کتاب را باید در

---

۱. فاضلی، نعمت‌الله، ارزش مردم‌شناختی *کتاب کوچه*، *کتاب ماه علوم اجتماعی*، شهریور ۱۳۷۷، ش ۱۱، ص ۱۰

کنار امثال و حکم دهخدا جزء اوّلین آثار مثل‌نگاری پس از مشروطه به شمار آورد. این مجموعه ترتیب الفبایی دارد و شامل ۶۰۴۷ مثل می‌شود که معنی و مصداق و داستان برخی امثال را نیز دربرمی‌گیرد. خصوصاً تا حرف ل که اندکی تفصیل دارد و از آن پس به اختصار می‌گراید.

از ویژگی‌های داستان‌نامه بهمنیاری آن است که وی تنها مثل‌های سائر را ضبط کرده است؛ چنان‌که خود می‌نویسد: «چون مقصود من از تألیف این کتاب امثال سائره بوده است، در فرق گذاردن بین امثال سائره و حکم دقّت زیاد نموده‌ام که از سخنان مشتمل بر صفت تمثیل فقط آن‌هایی را ثبت نمایم که جزء امثال‌اند.»[1] وی همچنین از ضبط مثل‌های عربی خودداری می‌کند. گاه مثل‌های محلّی خصوصاً امثال کرمانی را ضبط می‌کند. منابع وی به گفته‌ی خود او در مقدمه، جز مثل‌های افواهی، امثال ادبی مستخرج از کتب ادبی نیز هست، البتّه وی در روزنامه‌ی فکر آزاد که در خراسان چاپ می‌شد، برخی از امثال نادر و محلّی را قبلاً منتشر می‌کرد.

از جمله بخش‌های ارزنده‌ی کتاب مقدمه‌ی مبسوط مؤلف شامل تعریف، فواید، تقیسمات و مباحث نظری مثل‌نگاری است که از منابع مهم و قابل اعتماد به شمار می‌آید. مؤلف پیش‌تر در مجله‌ی یغما[2] این مباحث را مطرح کرده بود، که بعدها نیز منوچهر ستوده آن را در مقدمه‌ی فرهنگ سمنانی تجدید چاپ کرد.

ابریشمی تفاوت کار دهخدا و بهمنیار را جز تفصیل و اجمال کار هر یک، آن می‌داند که دهخدا به ادبی‌سازی مثل گرایش دارد امّا بهمنیار شکل عامیانه‌ی مثل‌ها را ذکر می‌کند؛ برای نمونه:

دهخدا: به گرگ گفتند: «تو را چوپانی داده‌اند» بگریست. گفتند: «چراگریه می کنی؟» گفت:«می ترسم دروغ باشد»

بهمنیار: به گرگ گفتند: «چوپان شده‌ای» بنا کرد گریه کردن. گفتند: «چراگریه می‌کنی؟» گفت: «می‌ترسم دروغ باشد»[3]

داستان‌نامه حاوی حدود سیصد داستان مثل نیز هست که اغلب در منابع دیگر نیامده است و یا اگر دیده می‌شود، روایتی تازه یا نگارش ساده‌تر آن‌هاست. بخشی از امثال کتاب نیز خاص منطقه‌ی کرمان است. از مثل‌های خاص بهمنیاری است:

«آن‌چه از دست آید به پای ریزد»، « ادای طفل بد را دایه می‌داند»، « از ریسمان دیگران پنبه می‌سازد»، « اولاد دو تا زیاده یکی کم»، « بادنجان از بغداد می‌خواهد»، « سود ناخورده سفر قندهار»

«*پندودستان‌یاب*» عنوان کتابی است که به سال ۱۳۶۶ جامی شکیبی گیلانی به همراه علی محمّد حق‌شناس و بهرام معزی قاجار طی سه دفتر، در دو مجلد به چاپ رسانید.

هدف اصلی مؤلفان ارائه‌ی کلیدی برای یافتن امثال به ساده‌ترین روش بوده است. مؤلفان ابتدا امثال را به ترتیب الفبایی تنظیم کرده و به هر یک شماره‌ای داده‌اند. در پایان برای دستیابی راحت‌تر نمایه‌ای از واژگان کلیدی و موضوعات ترتیب داده‌اند؛ برای مثال در نمایه ذیل «دوست» به هفتاد شماره برمی‌خوریم که شماره‌ی مثل‌هایی است که یا واژه‌ی دوست را عیناً دارند یا موضوع آن با دوست مرتبط است. این روش سرعت دستیابی خوانندگان را به مثل‌ها بر اساس موضوع و کلیدواژه‌های آن آسان می‌سازد و در نوع خود تازگی دارد. کتاب به رغم سودمندی آن ناشناخته باقی مانده و تجدید چاپ هم نشده است.

---

۱. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، مقدمه

۲. بهمنیار، احمد، *مثل*، *یغما*، سال اوّل، ش ۴۳۳ و ۴۳۷ و سال دوّم ۳ـ۶ و ۴۱ـ۵۲ و سال سوّم، فروردین ۱۳۲۸، ص ۲۲ـ۲۷

۳. ابریشمی، احمد، *مثل‌شناسی و مثل‌نگاری*، ص ۳۲

مرجع *دستان‌یاب* دو کتاب *امثال و* حکم و *داستان‌نامه بهمنیاری* است. مجموع مدخل‌ها ۹۰۶۰ است. مثل‌هایی که تفاوت آن‌ها اندک است یک شماره خورده‌اند. از آن‌جایی که مؤلف مبنای کار خود را *امثال و* حکم دهخدا قرار داده و تمامی مدخل‌های آن را باز چاپ کرده، بسیاری از مدخل‌ها اشعار معروف هستند نه مثل؛ از سویی معلوم نمی‌شود چرا مؤلف *امثال و* حکم را یک جا الفبایی نکرده و طیّ سه دفتر و هر دفتر با الفبایی تازه و نمایه‌ای مربوط به آن منتشر شده است. مقدمه‌ی مؤلف به نثر سره‌ی است.

یکی دیگر از منابع مهم مثل‌نگاری کتاب «*ده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آن‌ها*» نوشته‌ی ابراهیم شکورزاده بلوری است که ابتدا در سال ۱۳۷۰ چاپ شد، سپس با افزوده‌هایی به نام «*دوازده هزار مثل فارسی*» در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسید. چاپ اخیر تعداد زیادی از مثل‌های رکیک چاپ اوّل را ندارد در عوض دوهزار مثل افزوده دارد.

این مجموعه کامل از امثال رایج فارسی است که جز منابع پیشین، حاصل مطالعه در آثار مربوط به فرهنگ مردم نیز هست. مؤلف در مقدمه (ص یازده، پاورقی) اذعان می‌دارد که این فرهنگ شش هزار مثل دارد که در *امثال و حکم دهخدا* و سایر فرهنگ‌های معتبر نیامده است؛ از این حیث جامع‌ترین فرهنگ از نظر مدخل‌های مثلی است. یکی از وجوه اهمیت این کتاب علاوه بر تعداد بالای مثل‌های ضبط شده، آوردن معادل‌های فراوان ذیل هر مثل است مؤلف هم‌چنین مثل‌های ادبی را که در شعر شاعران بازتاب یافته و یا خود مثل شده‌اند، نیز آورده است. مؤلف تنها مصراع یا بیت مثل شده را می‌آورد و بقیه‌ی بیت یا ابیات را در پاورقی ذکر می‌کند. فایده‌ی این کار آن است که می‌توان معلوم کرد نخستین بار کدام نویسنده یا شاعر آن مثل را ذکر کرده یا میزان تصرّف و تغییر در معنی و مضمون مثل را روشن ساخت؛ برای نمونه ذیل مثل:« نان را بینداز توی دریا، ماهی نمی‌داند امّا خدا می‌داند» (ص۹۳۲) معلوم می‌شود هفت تن از شاعران و نویسندگان از این مثل بهره جسته‌اند و هر یک، آن را به نوعی در کلام خود درج کرده‌اند؛ چنان که فخرالدین اسعد گرگانی نخستین گوینده و سعدی بهترین پرورانده ورواج دهنده آن است. همچنین مثل را می‌توان در عهد عتیق (تورات) ذیل امثال سلیمان یافت و قدمت آن را تا ۲۰۰۰ سال پیش تخمین زد. از مقایسه‌ی شکل ادبی و عامیانه مثل به دلنشینی و رسایی شکل عامیانه دست می‌یابیم.

این مجموعه‌ی ~~دوازده~~ هزار مدخلی با سی هزار معادل فارسی گامی بزرگ در راه تدوین مثل‌ها به شمار می‌آید. مؤلف کوشیده است توضیحات لازم را برای درک معنی مثل ارائه دهد. همچنین داستان برخی مثل‌ها را بیاورد و در پایان نیز نمایه‌ی کلیدواژه‌ها به خواننده کمک می‌کند به راحتی بتوانند به برخی مثل‌ها از طریق کلید آن دست یابد. فهرست منابع کتاب (۱۷۵ منبع) نشانگر عمق مطالعات نویسنده در گردآوری امثال است که خود از امتیازات آن به شمار می‌آید.

گفتنی است شکورزاده (فوت ۱۳۷۵) استاد فرانسه دانشگاه فردوسی مشهد بود که به حوزه فرهنگ عامه علاقه‌ای وافر داشت و قبل از این کتاب «*عقاید و آداب و رسوم مردم خراسان*» را در سال ۱۳۴۶ انتشار داد که بخشی از آن به امثال و حکم مردم اختصاص یافته است. از مثل‌های خاص مندرج در دوازده هزار مثل به موارد زیر می‌توان اشاره کرد: «روی هر فلوس شیری خوابیده است»، «رو که دادی به لُر، خانه‌ات را می‌بنده به کُر»، «ریاکاری بدتر از زناکاری است»، «احول در میان کوران باقلا چشم است»، «اسب مشیرالدوله، مشیرالدوله‌ی اسب‌هاست»، «اوّل بقالی و ماست‌ترش فروشی؟»

«*قند و نمک*» نوشته‌ی جعفر شهری عنوان ضرب‌المثل‌های تهرانی است که در سال ۱۳۷۰ به چاپ رسید. *قند و نمک* گرچه حاوی مثل‌های تهرانی است، لیکن اغلب همان مثل‌های فارسی به گویش محاوره‌ای است. این مجموعه حاوی حدود چهارهزار مدخل است که با توضیحات مفصل و بیان

داستان‌های امثال، بی‌آوانگاری، همراه است. در چاپ دوّم امثال مستهجن حذف گردید. دراین کتاب نیزتعداد زیادی ازکنایات و اصطلاحات به عنوان مثل درج گردیده است. نویسنده مثل‌های کتاب را سه قسم می‌داند: اوّل آن‌هایی که ساختهٔ‌ی تهرانی‌های اصیل است. دوّم: آن‌هایی که مهاجران بر آن‌ها افزوده‌اند و سوم: مثل‌های ادبی است. به هرحال این کتاب را پیش از آن که کتابی در حوزه گویش‌ها بتوان به شمار آورد، مجموعه‌ای از ضرب‌المثل‌های فارسی است به گویش محاوره و گفتاری تهرانی.

در سال ۱۳۷۱ رحیم عفیفی کتاب «*مثل‌ها و حکمت‌ها در آثار شاعران تا قرن یازدهم*» را منتشر کرد. مؤلف پس از مقدمه‌ی مفصل و فاضلانه، ابیات و مصراع‌هایی که به طریق ارسال مثل در شعر شاعران آمده و یا در حُکم حکمت و شعر معروف است از میان اشعار فارسی انتخاب کرده به ترتیب الفبایی اول بیت و مصراع آورده است؛ بنابراین هر بیت یک مدخل به شمار می‌آید و کل مدخل‌ها بالغ بر بیست و چهار هزار است و البته مؤلف تعداد برگه‌های قبل از چاپ خود را چهل هزار می‌داند. از نام کتاب پیداست که تمامی این مدخل‌ها مثل نیستند و آنچه به نظر مؤلف حکمت‌آمیز رسیده نیز جمع شده است. از بررسی تصادفی ده صفحه (حدود ۲۸۰ مدخل) تنها ده مثل به معنی رایج و سایر آن یافتم؛ یعنی ۳/۵٪ از حجم کتاب را امثال تشکیل می‌دهد و کتاب در حکم نمایه‌ای از اشعار اندرزآمیز ادب فارسی به شمار می رود تا ضبط مثل‌ها در شعر شاعران. ای کاش نویسنده تنها به جمع‌آوری و ضبط مثل‌هایی که به طریق ارسال مثل در شعر شاعران به کار رفته اکتفا می‌نمود و ذیل هر ضرب‌المثل اشعار مثل‌دار یا مثل شده را قید می‌کرد. بدین‌گونه می‌توانستیم نوع و نحوه‌ی کاربرد مثل و بازتاب آن را در شعر شاعران بیابیم.

عفیفی کوشیده است از میان اشعار ۱۶۰ شاعر مدخل‌های خود را گزینش کند. شیوه‌ی کار مؤلف آن است که عبارت، کنایه، اصطلاح، مثل یا جمله‌ی حکمت‌آمیز را از درون شعر (یک بیت یا چند بیت) مدخل کرده و شاهد مثال آن را با ذکر دقیق نشانی آن می‌آورد؛ برای مثال:

جامه دریدن صفت مستان است.

قاسم ار جامه درید از غم او باکی نیست　　　نعره و جامه دریدن صفت مستان است

(قاسم انوار، کلیات، ۶۲)

مؤلف در کتاب دیگر خود «*فرهنگ‌نامه‌ی شعری*» در سه جلد، کنایات در شعر فارسی را تدوین کرده است. این کتاب نیز در سال ۱۳۷۱ از سوی انتشارات سروش چاپ شد.

در سال ۱۳۷۶ احمد ابریشمی با انتشار «*فرهنگ نوین مثل‌های فارسی*» فصلی نوین در مطالعات مثل‌شناسی گشود. وی که ابتدا قصد داشت فرهنگ امثال و حکم دو زبانه‌ای تدوین کند، با مطالعات گسترده‌ی خود شیوه‌های مثل‌نگاری در فارسی را با اشکالاتی روبرو دید. پس از یک دهه کاوش، فرهنگ مثل‌های گردآورده‌ی خود را به همراه مقدمه‌ای مفصل حاوی نظرات خود به همراه حدود سه هزار مثل به چاپ رساند. این تعداد، خلاصه‌ی دوازده هزار برگه‌نویسی است که گردآورنده از ذکر امثال مضبوط به اشکال گوناگون پرهیز کرده است. مثل‌های این فرهنگ بنا بر تقسیم ارائه شده در مقدمه، طیِّ هشت بخش و بر اساسِ کلیدواژه‌ی اصلی آمده است:

دسته‌ی اوّل مثل: مثل‌هایی که به معنی واقعی و اخصّ کلمه مَثَل هستند؛ خواه جنبه‌ی استعاری داشته باشند یا نه. نویسنده ۱۳۰۰ مَثَل این گروه را به سه دستهَ تقسیم می‌کند: اوّل آن‌هایی که عقیده‌ای کلّی را بیان می‌کنند؛ دوّم آن‌هایی که امری هستند؛ سوّم آن‌هایی که حالت نهی دارند. مبنای این تقسیم‌بندی روشن نیست؛ زیرا نوع اوّل دلالت بر محتوا دارد و دو نوع دیگر بر سلبی و ایجابی بودن مَثَل‌ها دلالت می‌کنند.

دسته‌ی دوّم تعبیرهای مثلی: که عقیده‌ای کلّی را بیان نمی‌کند، بلکه جمله یا عبارتی را به مرجع، مورد یا شخص خاصی باز می‌گرداند؛ مثلاً «آدم گدا و این همه ادا» در مورد کسی که با وجود فقر، غرور نیز می‌ورزد. تعداد این مثل‌ها ششصد است. مؤلف تفاوت این گروه را با گروه اول، استعاری بودن آن می‌داند. درک این تفاوت اندکی سخت است؛ زیرا مثل‌های گروه اول هم استعاری است و اساساً استعاری بودن جزء ماهیت مَثَل است. همه‌ی مَثَل‌ها هم ضمن کلام کاربردشان روشن می‌شود.

دسته‌ی سوم اصطلاحات مثل گونه: که تعدادآن ۳۵۰ است. نویسنده تمامی کنایات را بی‌آن که نامی از آن ببرد، در این حوزه قرار می‌دهد؛ مثل:« نعل وارونه زدن»، « زیره به کرمان بردن»، «کارد بر استخوان رسیدن» مؤلف تفاوت این تعبیرات را با ترکیباتی چون «پرسه زدن» و« غرولند کردن» درجنبه‌ی استعاری آن می‌داند. ناگفته پیداست که تفاوت کنایه با فعل مرکب همین موضوع است؛کنایه ماهیت استعاری دارد و فعل مرکب تک معنایی است. مؤلف مدعی است این اصطلاح را برابر proverbial phease انگلیسی ساخته است. این‌گونه ترکیبات کنایی هستند و کنایه سابقه‌ای دراز در فرهنگ فارسی دارد. البتّه اشتباه مثل‌نگاران این است که چنین تعابیر کنایی را همواره به عنوان مثل در فرهنگ‌های امثال ضبط کرده‌اند؛ درحالی‌که مَثَل یک مدخل لغوی قابل ثبت در فرهنگ‌های لغت است.

اگر گمان کنیم که مَثَلی را می‌توان شکل مصدری داد و از آن به تعبیر مثلی یاد کنیم، تمامی امثال این‌گونه هستند. اگر بتوان امثالی چون «از چاله درآمدن و به چاه افتادن »(ص۲۶۵) و «چک و چانه کسی بوی الرحمن گرفتن» (۲۶۵) «هفت‌خانه به یک دیگ محتاج شدن» (۱۶۷) «از ریش کندن و به سبیل پیوند کردن» (۲۷۲) را تعبیر مثلی یا همان کنایه بدانیم به این قرینه می‌توان تمامی مثل‌ها و تعبیرهای مثلی را نیز با مصدری کردن، اصطلاح مثل‌گونه کرد؛ نظیر:« رگ به ریشه کشیدن» (۱۴۰) و «سکه‌ی دورو داشتن» (۱۳۰) که ذیل مَثَل ثبت شده‌اند؛ در این صورت با چه ملاک و مبنایی مثل واقعی را می‌توان از کنایه تشخیص داد؟

دسته‌ی چهارم تشبیهات مثل‌گونه: آن‌هایی که با مِثلِ، مانندِ شروع می‌شوند: «مثل یخ»، «مثل موش آب کشیده».

دسته‌ی پنجم مَثَل‌های گفت‌وگویی: آن‌هایی که ساخت زبانی آن‌ها از یک یا دو گفت‌وگو تشکیل می‌شود مثل:«به استر گفتند: «پدرت کیست؟»، گفت: «خاله‌ام مادیان است. »

دسته‌ی ششم: مثل‌هایی که مصراع یا بیتی مثل شده و یا مثلی که وزن عروضی داشته باشد.

دسته‌ی هفتم: مثل‌های عربی رایج در فارسی

دسته‌ی هشتم: مثل‌های داستان‌دار

اگر بخواهیم این‌گونه به دسته‌بندی امثال دست بزنیم ده‌ها دسته‌ی دیگر را می‌توان بر آن افزود؛ مانند مثل‌های محلّی و غیرمحلّی، گفتاری و رسمی، قدیم و جدید و. . . که این دسته‌بندی‌ها تنها می‌توانند در طبقه‌بندی امثال به کار آید.

حقیقت آن است که این دسته‌بندی محل خدشه است؛ زیرا هشت دسته‌ی یاد شده براساس چه مبنای منطقی است؟ همگی آن‌ها مثل هستند جز آن که به لحاظ طبقه‌بندی می‌توان آن‌ها را در طبقات مختلف قرار داد. جداکردن آن‌ها از یکدیگر و تشخیص آن‌ها براساس ساختار، کاری دشوار و غیرلازم است و مشکلی را نیز حل نمی‌کند که مشکل‌آفرین نیز خواهد بود.

به هر حال نویسنده در این فرهنگ مختصر امّا دسته‌بندی شده و با روش خاص خود مثل‌ها را با ذکر منبع می‌آورد و در حد لازم به توضیح هر مثل می‌پردازد. این توضیحات ناظر بر کاربرد مثل‌هاست که

دریافت مثل را آسان می‌سازد. از جمله ابتکارات نویسنده، استخراج امثال از متون معاصر (۷۰متن) با ذکر شاهد آن است.

نویسنده یک سال بعد نظرات خود را جامع‌تر و مبسوط‌تر در کتاب «مثل‌شناسی و مثل‌نگاری» در سال ۱۳۷۷ منتشر کرد که در نوع خود اوّلین کتاب مستقل در این زمینه است.

بر این دو«فرهنگ پنج زبانه‌ی مثل‌های فارسی با معادل‌های انگلیسی و فرانسه» (۱۳۷۳)، «فرهنگ پنج زبانه امثال و حکم» (۱۳۷۵)، «فرهنگ مثل‌های فارسی و انگلیسی» (۱۳۷۶) و« فرهنگ نوین مثل‌های رایج در کرمان» (۱۳۷۸) را باید افزود.

در سال ۱۳۸۲ امین خضرایی کتاب «فرهنگ‌نامه‌ی امثال و حکم ایرانی» را در شیراز منتشر می‌کند. این کتاب حاوی۱۲هزاروهشتصد مدخل اصلی است که با احتساب مدخل‌های تکراری و نظایر بالغ بر ۲۴ هزار می‌گردد.

ترتیب تنظیم براساس کلیدواژه‌های مهم است. پس از هر مدخل که یک کلیدواژه است، مثل‌های مربوط به آن را به همراه توضیح مختصر، نظیر، منشاء و یا داستان و ارجاع به مدخل‌های مشابه می‌آورد ولی به مآخذ مثل‌ها هیچ اشاره‌ای نمی کند. منابع پایانی مورد استفاده مؤلف، همان مآخذ متداول و معروف هستند و جز برخی امثال محلی، مثل‌های تازه کمتر دیده می‌شود.

نویسنده در آوردن شأن نزول مثل‌ها براساس یافته‌ها و استداراک خود عمل می‌کند تا ارجاع به منابع و استناد به آن‌ها. تغییر و تبدیل مثل‌ها از شکل اصلی به دلایلی که در مقدمه‌ی فرهنگ‌نامه گفته می‌شود، مراجعه به کتاب را با دشواری مواجه می‌کند و از استناد آن می‌کاهد.

خضرایی نیز به تأسی از علامه دهخدا بین مثل و حکمت و استعاره و شبه مثل و نظایر آن تفاوتی قائل نمی‌شود و تفکیک این مقولات را باعث سردرگمی خواننده می‌داند.

از آن‌جا که تنظیم کتاب براساس کلیدواژه‌هاست و برخی مثل‌ها دو یا چند کلیدواژه‌ی مهم دارند، مؤلف ذیل هر مثل توضیحات خود را می‌آورد که این موضوع باعث تکرارهای فراوان و ملال‌آور می‌گردد. برای پرهیز از این تکرارها شایسته می‌بود مثل‌ها تکراری به یکدیگر ارجاع می‌شدند.

بهمن دهگان در سال ۱۳۸۳ «*فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی*» را از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی به چاپ می‌رساند. این فرهنگ حاوی حدود دوازده هزار مدخل است که به ترتیب موضوع یا کلیدواژه‌ی اصلی ذیل هشتصد مدخل تنظیم شده است. منابع مؤلف نیز همان منابع مهم مثلی است جز آن که برخی مثل‌های تازه ازآثار نویسندگان معاصر، روزنامه‌ها و مجلات نیز بدان افزوده شده که فهرست آن‌ها و همچنین مرجع ذیل مثل‌ها نیامده است. اساساً مرجع تمامی مدخل‌ها ذکر نشده‌اند.

مؤلف در مقدمه هدف از تألیف این مجموعه را جامعیت، آسان‌یابی، بهره‌گیری از شیوه‌های نو، ضبط دقیق تمامی شکل‌های مثل و روزآمدی معرفی می‌کند. در این فرهنگ برخی موارد آورده شده که مثل بودن آن‌ها محلِ تردید است؛ نظیر: «ازدواج ساندویجی است که همه بهش گاز می‌زنند» (ص ۴۸)«ماه عسل ماه سرکه شیره است » (ص ۴۸)

برخی مثل‌ها لطیفه‌ی رایج میان مردم است نه مثل؛ نظیر: «سال اول که ازدواج کردم این‌قدر زنم را دوست داشتم که می‌خواستم بخورمش، سال بعد پشیمان شدم که چرا همان سال اول نخوردمش» (ص ۴۹)

برخی نیز زبانزدهای رایج و یا تکیه کلام‌های مرسوم است، نظیر: «بشین بابا، حال نداری» (ص۳۰۰)، «کیسه دوخته» (ص۲۰۴)، « خیلی زور دارد» (۶۰۱) و «ماست بخور» (۸۹۷) از این موارد بسیار است که نشان می‌دهد، مؤلف بدون داشتن تعریف یا نگرشی نسبت به مثل هرچه در میان مردم رایج بوده به عنوان

مثل ضبط کرده است.

البتّه در بخش پیوست‌ها بخشی از مصطلحات طبقات اجتماعی، نفرین‌ها، دعاها، وردها، نوحه‌ها، سوگندها، تهدیدها، کلیشه‌ها، امثال ترکی و عربی، پیشگویی‌ها و. . . جداگانه فهرست شده‌اند که ای کاش موارد یاد شده نیز ذیل همین فهرست‌ها می‌آمد.

در سال ۱۳۸۴ انتشارات سخن در ادامه‌ی چاپ مجموعه فرهنگ‌های سخن «*فرهنگ امثال سخن*» را به کوشش حسن انوری منتشر کرد. این فرهنگ دو جلدی که تنظیم آن الفبایی است، حاوی حدود سی و سه هزار مدخل است که مبنای مؤلف تمامی *امثال و حکم دهخدا*، *داستان‌نامه بهمنیاری*، *دوازده هزار مثل* شکورزاده و چندین کتاب مشهور در این زمینه بوده است. منبع اغلب مآخذ مورد استفاده ذکر نمی‌شود، این کتاب نیز حاوی تمامی اشعار معروف و حکم است؛ آن‌چنان که دهخدا ضبط کرده است، تنها کنایات با تعریفی که در مقدمه ارائه می‌شود، نمی‌آیند.

مؤلف هرکجا که دریافت و فهم مثل دشوار می‌نماید، معنی واژه یا توضیحی کوتاه یا نظیری می‌آورد. همچنین نمایه‌ی دویست صفحه‌ای واژگان کلیدی، یافتن مثل‌ها را آسان می‌سازد. شماره‌ی ارجاع نمایه‌ها، شماره‌ی صفحه است که این موضوع باعث کندی یافتن مدخل می‌گردد و چنانچه مثل‌ها با شماره مشخص و نمایه‌ها براساس شماره‌ها تنظیم می‌شد، کار دسترسی را آسان‌تر می‌کرد. به هرحال مبنای تهیه این فرهنگ کار پژوهشی نبوده و مثل‌های تازه‌ای درآن نمی‌یابیم.

مستشرقان اعم از دانشمندان روسی و اروپایی نیز آثاری را در زمینه‌ی مثل‌شناسی و مثل‌نگاری پدید آورده‌اند؛ از جمله در سال ۱۸۲۴م «*مجموعه امثال و تمثیلات به زبان فارسی و هندوستانی*» زیر نظر ویلسون در شهر کلکته چاپ و منتشر شد. این کتاب که پس از مرگ مؤلفان آن توماس روبک و دکتر گونتر، اعضای انجمن آسیایی، منتشر شده اغلب از منابع موجود در هند چون آثار هبله‌رودی و *شاهد صادق* بهره گرفته‌اند؛ ضمن آن‌که به منبع خود اشاره‌ای نمی‌کنند. کتاب دو بخش عمده دارد. بخش اوّل دو قسمت است: اوّل مثل‌های فارسی شامل مثل‌های شاهد صادق و جامع التمثیل؛ قسمت دوّم مثل‌های گردآوری شده مؤلفان است و بخش دوّم کتاب مثل‌هایی به زبان هندوستانی است.

مؤلفان مثل‌های فارسی را به انگلیسی ترجمه کرده و آن‌ها را با مثل‌های انگلیسی مقایسه می‌کنند ولی هیچ تفسیر و توضیحی نمی‌دهندآوردن اصطلاح به جای مثل؛ نظیر «چشم من روشن» و برخی کنایات و مجازها از خطاهای مؤلفان است.

در سال ۱۹۱۳ ایران‌شناس مشهور ع. غفاروف، مجموعه «*ضرب‌المثل‌های فارسی*» به زبان روسی را منتشر کرد که مقدمه، ترجمه، تشریح و تفسیر آن‌ها از و. آ. گاردلفسکی است. حجم آن بالغ بر ۵۰۰ مثل است. عدم تفکیک میان مثل و کلمه قصار، درج اشعار معروف به عنوان مثل، ارتباط نداشتن برخی شاهد مثال‌ها با مثل؛ درج نکردن نام شاعر برخی مثل‌های منظوم که معروف نیز هستند؛ مثل «آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت» از حافظ؛ از جمله کاستی‌های کتاب است که کوراوغلی برای این مجموعه برمی‌شمارد[1]، امّا نباید انکار کرد که این اثر در معرّفی مثل‌های فارسی به روس‌ها بسیار سودمند بوده است.

در سال ۱۹۶۵ نیز در شهر دوشنبه کتاب «*مثل‌ها و تمثیل‌های تاجیکی و مشابه روسی آن‌ها*» از سوی یا. ای. کلانتروف منتشر می‌شود. مقدمه‌ی جامع، راهنمای الفبایی، ترجمه دو زبانه مثل‌ها به تاجیکی و روسی از جمله مزایای این کتاب است. روش تدوین مثل‌ها تازگی دارد؛ مؤلف مثل‌ها را گروهی و هر گروه را ذیل شماره‌ای می‌آورد. بدین ترتیب یک مثل به عنوان مدخل اصلی برگزیده می‌شود و آن‌گاه

۱. کوراوغلی، خ. *درباره‌ی مثل‌ها و تمثیل‌های فارسی*، ص ۳۱

امثالی که با مثل اصلی رابطه مترادف و متشابه دارند و نزدیک به آن است، یا ضبط‌های گوناگون آن است، در یک گروه می‌آید. برای هر گروه نیز ضمن آوردن ترجمه‌ی روسی آن‌ها، مشابه‌ها و نظایر روسی نیز نقل می‌شود. مؤلف بین مثل‌ها و کلمات قصار و حکمت تفاوت قائل شده و آن‌ها را ذیل دو گروه آورده است. نمونه‌ها، تفسیر و توضیح ندارند ودرضمن روشمندی، خطاها و اشتباهاتی نیز در مقایسه و مقابله مثل‌های روسی و فارسی دیده می‌شود؛ چنان‌که برای مثل تاجیکی «ابرو می‌چینم گفتا، چشماترو می‌کابد» اصطلاح روسی «خدمات خرس» (همان دوستی خاله خرسه) آورده شده است که بی‌ربط است.[1]

در سال ۱۹۶۱م. خ. گ. کوراغلی کتاب «*مثل‌ها و تمثیل‌های فارسی و ضرب‌المثل‌ها*» را از سوی انتشارات ادبیات خاور طی نشریه شماره‌ی ۵۱ آکادمی علوم اتحاد شوروی به چاپ رساند که در سال ۱۳۴۰ با ترجمه‌ی صادق سرابی در ایران چاپ شد. بخش اوّل کتاب نقد و تحلیل *امثال و* حکم دهخدا و فرهنگ عوام و بخش دوّم پس از پیشگفتار، حاوی ۱۱۴۴ مثل و ۸۶ تمثیل است.

هر مثل فارسی یا روسی با شعری از سرایندگان ایرانی یا روسی آغاز می‌شود. در بخش پایانی کتاب نیز دو مطلب « نوعی ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات مقایسه‌ای» و «چند کلمه درباره‌ی مثل و تمثیل‌های زبان فارسی» آمده است. این دو بخش با بخش اوّل در نقد *امثال و* حکم دهخدا و *فرهنگ عوام امینی* به طور مجزا نیز با ترجمه ابوالفضل آزموده در سال ۱۳۵۷ چاپ شد که این گفتارها خود از جمله منابع مثل‌نگاری به شمار می‌آید.

***

با نگاهی به مثل‌های منتشر شده پس از مشروطه چند رویکرد اساسی در نگارش و تألیف یا روش مؤلفان دیده می‌شود:

به لحاظ روشی سه دسته‌اند:

۱. آن‌هایی که شکل الفبایی دارند؛ مثل *امثال و* حکم دهخدا و *داستان‌نامه بهمنیاری*؛

۲. آن‌هایی که موضوعی و کلیدواژه‌ای تنظیم شده‌اند؛ مثل *فرهنگ‌نامه*، *فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی و فرهنگ نوین* مثل‌ها؛

۳. آن‌هایی که هم الفبایی هستند و هم کلیدواژه‌ای؛ مثل *پند و دستان‌یاب* و *فرهنگ امثال*؛

هرچه به دهه‌ی هشتاد نزدیک‌تر می‌شویم، گرایش نویسندگان به جنبه‌ی علمی و کاربردی و مطالعات مثل‌شناسی و مباحث نظری بیشتر و بر تعداد کتاب‌های منتشره نیز افزوده می‌شود.

همچنین گروهی از پژوهندگان، مثل‌ها را از حیث ارتباط آن‌ها با فرهنگ مردم بررسی کرده و به مطالعه یا ضبط آن‌ها پرداخته‌اند؛ مثل احمد شاملو که امثال را به همراه دیگر مواد فرهنگ مردم در *کتاب کوچه* می‌آورد و انجوی شیرازی که به مطالعه در داستان‌های عامیانه و امثال برخواسته از بیان مردم تأکید می‌ورزند.

ب. مثل‌های افغانی، تاجیکی

قدیمی‌ترین منبع مثل‌های چاپی افغانی را آزاد، شاعر کابلی جمع‌آوری کرد که در سال ۱۳۲۶ در روزنامه‌ی انیس چاپ می‌شد، امّا مجموعه مدون «*ضرب‌المثل‌های دری افغانستان*» گردآورده‌ی محمّدتقی مقتدری است. مؤلف، این مجموعه‌ی ارزنده را از سال ۱۳۲۸ که مأموریتی در افغانستان می‌یابد، جمع‌آوری می‌کند و در نهایت در سال ۱۳۳۸ در جلد هفتم فرهنگ ایران زمین به چاپ می‌رساند مجموع این مثل‌ها، ۲۲۵ است که با معادل فارسی آن و برخی توضیحات لغوی دیگر همراه شده است. این

---

۱. همان، ص ۳۳

مجموعه شامل اصطلاحات و کنایات نیز می‌گردد. مؤلف با آوردن شواهد شعری از شاعران فارسی‌زبان، مثل را عینی‌تر می‌سازد، امّا گاه مَثَل با شعر ارتباطی نمی‌یابد؛ برای نمونه ذیل «خارپشت جوجه خود را گفت: «مخمل بچّه» این شعر امیرخسرو آمده است:

زندگی ارچه سیه نام بود پیش مادر همی تمام بود

در سال ۱۳۵۴ عنایت‌الله شهرانی کتابی را با عنوان «*امثال و حکم*» با حدود ۴۵۰۰ مثل در انتشارات بیهقی افغانستان به چاپ می‌رساند که همین مجموعه در سال ۱۹۹۸ در کانادا تجدید چاپ می‌شود و بعدها در سال ۱۳۸۲ با افزوده‌هایی در ذیل انتشارات بنیاد موقوفات دکتر افشار چاپ می‌شود. کتاب جدید که مفصل‌تر است ۸۵۰۰ مثل را شامل می‌شود که جامع‌ترین محموعه مثل‌های افغانی است. مؤلف قبلاً در سال ۱۳۵۴ کتابی دیگر نیز با عنوان پشتو *امثال و* حکم در کابل به چاپ رسانیده بود.

از امثال افغانستان یکی هم کتاب «*امثال و حکم مردم هزاره*» تألیف محمّدجواد خاوری است که در سال ۱۳۸۰ در مشهد چاپ شد. این کتاب ارزنده، مقدمه‌ای مفصل در معرفی آثار مربوط به فولکلور افغانستان دارد. مؤلف با مبنا قرار دادن لهجه‌ی دایزنگی از میان لهجه‌های مختلف هزاره‌ها و آوانگاری امثال و توضیحات معنایی و لغوی لازم و نظایر، اثر خود را پرفایده و سودمند ساخته است. همچنین آوردن شاهد مثال‌های متعدد برای هر مثل از میان آثار شاعران فارسی‌زبان بر ارزش کتاب افزوده است. مدخل‌های کتاب بالغ بر سه هزار است. جز این، سه کتاب دیگر نیز از امثال هزاره چاپ شده است:

اوّل «مثل‌های هزارگی» نوشته‌ی حاج امین محمّد یوسف به سال ۱۳۷۶ که حدود ۸۵۰ مثل هزارگی را تا حرف ج جمع آورده و پس از آن موفق به ادامه‌ی کار نشد. توضیحات مفصل و گاه موعظه‌گونه و اغلب غیرلازم، کتاب را مفصل کرده است.

دوّم «*فرهنگ عامیانه‌ی طوایف هزاره*» نوشته‌ی حسین‌علی یزدانی. کتاب به سال ۱۳۷۱ به چاپ رسید و شامل هفتصد مثل در بخش سوّم کتاب است.

سوّم «*مثل‌های هزارگی*» از محمّداکبر شهرستانی است که در سال ۱۳۷۸ در کویته چاپ شد که آن رانیافتم.

از جمله مثل‌های افغانی، مثل‌های هراتی است که آصف فکرت گردآورده و در سال ۱۳۷۶ ذیل کتاب« فارسیِ هروی» به چاپ رسانده است. تعداد مثل‌های پایانی کتاب بالغ بر هزار می‌شود.

محققان تاجیکی نیز طی یکصد سال گذشته در حوزه‌ی ادبیات عامه یا به تعبیر خود آنان «ادبیات دهانکی» آثار فراوانی را منتشر کرده‌اند؛ از جمله جلّد چهارم و پنجم «کلیات فولکلور تاجیک» (دوشنبه ۱۹۹۲م) که از سوی انسیتو زبان و ادبیات فارسی رودکی چاپ گردید، به ضرب‌المثل‌های تاجیکی اختصاص یافته است، این دو جلد با شیوه‌ای کاملاً علمی تدوین یافته چنان‌که ابتدا ۸۰۷ مثل انتخاب شده و ذیل هر مثل تمامی روایت‌های مشابه در هر منطقه ثبت و اختلاف ضبط آن‌ها مشخص می‌شود.

دیگر کتاب «ضرب‌المثل و مقاله‌های تاجیکی و مقایسه ازبکی آن»هاست. این اثر را کلانتراوف به سال (۱۹۶۶ م) تدوین کرد. این اثر نیز ۷۵۹ مثل با توضیحات و شکل ازبکی آن‌ها رادربرمی‌گیرد. .

همچنین سعدالله اسداللهیف در سال ۱۹۶۳ م نیز تعدادی از مثل‌های تاجیکی رایج در ولایت قطغن افغانستان را در دوشنبه منتشر کرد.

پ. ضرب‌المثل‌های محلّی

توجّه به حوزه‌ی فرهنگ مردم از یک سو و تأسیس رشته‌های زبان‌شناسی و تربیت استاد و دانشجویان و همچنین تأسیس نهادهایی چون مرکز فرهنگ مردم، اداره فرهنگ عامه، تأسیس بخش

گویش‌شناسی در فرهنگستان زبان فارسی و نظایر آن، گرایشی در پژوهشگران به وجود آورد تا به مواد زبانی در حوزه‌ی گویش‌های منطقه‌ای و محلّی توجهی ویژه کنند. بنابر کتاب‌شناسی پایانی، از مجموعه ۳۵۰ اثر معرّفی شده ۱۵۵ اثر به معرّفی کتاب‌های مثل محلی اختصاص یافته است که این آثار خود در دو گروه جای می‌گیرند:

اوّل: کتاب‌هایی که صرفاً مثل هستند؛

دوّم: کتاب‌هایی که درباره‌ی فرهنگ عامه یا گویش‌شناسی تألیف شده‌اند و در آن‌ها مثل نیز هست.

در این بررسی مهم‌ترین و روشمندترین آثاری معرّفی می‌شوند که به طور مستقل به کار مثل‌نگاری پرداخته‌اند. کتاب‌های مثل محلی را در یازده گروه معرّفی می‌کنیم:

مثل‌های آذری، ترکی قشقایی، ترکمنی

قدیمی‌ترین جایی که تعدادی از مثل‌های ترکی ضبط شده، کتیبه‌های اورخون در جنوب دریاچه بایکال است که متعلق به سال ۷۳۵ م است.[۱] همچنین در کتاب «دیوان اللغات ترک» تألیف محمود کاشغری (۴۵۱ ق) نیز تعدادی از ضرب‌المثل‌های ترکی نوشته شده است. در کتاب «قوتادغوبیلیک» (تألیف ۱۰۶۹م) نوشته یوسف اولوغ خاص حاجب تعدادی ضرب‌المثل هست. ضرب‌المثل‌های ترکی قشقایی و آذری اغلب شباهت‌هایی به هم دارند و گاه عیناً ترجمه ترکی مثل‌های مشهور فارسی هستند مثل:

داغ داغا یتیشمز، آدام که دامایتیشر (کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد)

کتاب «*امثال و حکم در لهجه محلی آذربایجان*» نوشته‌ی علی‌اصغر مجتهدی که در سال ۱۳۳۴ نگاشته شد، نخستین مجموعه مثل‌های آذری است. مؤلف حدود سه هزار مثل ترکی را به همراه ترجمه ونظیر برخی مثل‌ها به فارسی آورده و آن‌ها را با توضیح و بیان برخی داستان‌ها همراه کرده و کوشیده مثل‌ها به معادل‌های فارسی آن نزدیک باشد. وی مثل‌های رکیک را نیاورده است. نداشتن آوانگاری کار خواندن برخی مثل‌ها را دشوار می‌سازد. ازمثل‌های آذری است:« کسی که بر اسب دیگران سوار شود، زود پیاده می‌شود»، « میخ که دو شاخه شود به زمین فرو نمی‌رود»، « نسیه به کیسه برنمی‌گردد.»

کتاب «*امثال و اصطلاحات در زبان آذربایجانی*» نوشته‌ی یعقوب قدس در سال ۱۳۵۹ به چاپ رسید. این کتاب طیّ بیست فصل و براساس طبقه‌بندی موضوعی و به روش الفبایی تنظیم شده که بر کاربری آن می‌افزاید و در نوع خود میان امثال آذری ممتاز است. در این صورت می‌توان بهتر به کاوش در منش، فرهنگ و باورداشت‌های آذری‌زبانان پرداخت. . مجموع مثل‌های کتاب حدود شش هزار است که با برگردان فارسی و توضیح برخی واژگان در پاورقی همراه است. دو پیشگفتار ترکی و فارسی راهنمای خواننده است. وی از آوردن مثل‌های مستهجن پرهیز کرده و گاه داستان‌های امثال را نیز آورده است.

در سال ۱۳۷۴ محمّد آقامحمّدی در کتاب «*فرهنگ مردم ابهر*» ۳۵۴ مثل ابهری را بی‌آوانگاری و تنها با معنی فارسی ضبط کرد. «ایل سوزلری» نوشته‌ی محمّدحسن یوسفی (۱۳۷۷) شامل ۱۴۷۸ مثل به همراه توضیح و ترجمه به فارسی است. مزیت این کتاب در آوانگاری امثال در بخش پایانی و به طور جداگانه است.

در زمینه‌ی امثال ترکی قشقایی نیز کتاب «آتالارسوزو» نوشته اسدالله مردانی رحیمی (۱۳۷۸) را می‌توان نام برد که حاوی ده هزار مثل و بیست هزار اصطلاح و کنایه و تعبیر می‌شود. مؤلف بسیار گذرا و گاه نارسا معانی تحت‌الفظی هر مدخل را به فارسی می‌نویسد. ازمثل‌های قشقایی است:«آب پرسروصدا از سنگ بیرون می‌آید»، «گرسنه ایمان ندارد، سیر گذشت»

علی محمّدی برنجه در سال ۱۳۷۹« فرهنگ ضرب‌المثل‌های افشار آذربایجان» را شامل گزیده‌ی امثال

---

۱. مردانی رحیمی، اسدالله، *آتالار سوزو*، ص ۱

مردم افشار تکاب با ۱۴۰۰ مثل به همراه آوانگاری، معنی و توضیح آورده است.

حسین دوستی نیز در سال ۱۳۷۹« هفتصد مثل اهری»را به همراه معنی و ترجمه فارسی و بدون آوانگاری عرضه کرده است.

«یورد دومون دیرلی سوزلری» گردآوری فرنگیز حاجی ستاری (۱۳۸۲) حاوی سه هزار مثل به همراه توضیح، ترجمه فارسی است. مؤلف به منبع یا منابع و روش خود اشاره‌ای نمی‌کند.

در حوزه مثل‌های ترکمنی چند کتاب به چاپ رسیده است:

اوّل «آتالار ناقلی» نوشته‌ی مشهد قلی قزل در سال ۱۳۸۲ با حدود دو هزار مثل ترکمنی بی‌آوانگاری، ترجمه فارسی و توضیح، تنها فهرستی از امثال ترکمنی به ترتیب موضوعی است که شامل ۱۳۰ مدخل موضوعی می‌گردد. ازمثل‌های ترکمنی است:« اگر گردن سگ گوهر آویزی، هم سگ می‌گرید هم گوهر»، «عجله از شیطان صبر از خدای رحمان»

دوّم «ضرب‌المثل‌های مشترک فارسی- ترکمنی »به کوشش قندیم قربانف از پژوهشگران ترکمنستانی که شامل ۳۵۰ مثل می‌شود و در سال ۱۳۸۴ چاپ شده است. این مثل‌ها که به خط سرلیک برگردان شده، به فارسی نیز ترجمه گردیده و معادل فارسی آن ها بی‌هیچ توضیح دیگری آمده است. منابع نشان می‌دهد که مؤلف از مثل‌های ترکمنی گردآورده در ایران یا بی‌اطّلاع بوده و یا استفاده نکرده است.

۲. مثل‌های لری و لکی

قدیمی‌ترین مجموعه امثال بختیاری، کتابچه‌ای جیبی و کوچک گردآورده بهرام داوری به نام «*مثل‌ها و ترانه‌های بختیاری*» است که در سال ۱۳۴۳ منتشر شد و حاوی ۱۸۲ مثل بدون ترتیب الفبایی به همراه آوانگاری است که با تمام اشکالاتی که دارد؛ از جمله شتابزدگی و عدم دقت در معادل‌یابی فارسی و ضبط نادرست برخی مثل‌ها به لهجه بختیاری، درزمان خود اقدامی مؤثر بود.

در سال ۱۳۶۸ عبدالعلی بختیاری در کتاب «فرهنگ بختیاری» ۲۰۸ مثل را با برگردان فارسی و آوانگاری می آورد. همچنین وی در کتاب دیگر خود «گویش بختیاری» (۱۳۷۵) نیز ذیل زبانزدها و اصطلاحات بختیاری تعداد ۱۲۸۸ مثل، جمله و زبانزد بختیاری راضبط می کند که تنها نیمی از آن ها مثل است.

در سال ۱۳۷۰ «ضرب‌المثل‌های بختیاری» را کیانوش کیانی هفت لنگ شامل ۱۶۵ مثل به ترتیب الفبایی به همراه کاربرد و برگردان فارسی و آوانگاری آن‌ها منتشر می‌کند.

سال بعد (۱۳۷۱) «ترانه‌ها و مثل‌های بختیاری» به کوشش احمد عبداللهی منتشر شد که مزیّت آن انتخاب ترجمه‌های موجز برای مثل‌هاست. این کتاب ۲۲۱ مثل را در بر می‌گیرد.

«هفتصد مثل بختیاری» گردآورده ذبیح‌الله کریمی در سال ۱۳۷۴ چاپ شد که هم آوانگاری دارد و هم معنی فارسی و توضیح مختصر. دریغ که، مثل‌های خاص بختیاری با مثل‌های فارسی به گویش بختیاری درهم آمیخته شده است برای نمونه: «ار گوش عزیزه، گوشاره هم عزیزه» یا «ار نخردیم نون گندم، امّا دیدیم دس مردم» و نظایر آن که کم نیست.

«*گنجینه‌ی مثل‌های بختیاری*» نوشته‌ی فریبرز فروتن نیز در سال ۱۳۷۵ منتشر شد که حاوی ۵۰۷ مثل است. شواهد فارسی با آوردن واژگان کلیدی از شاخصه‌های کتاب است. دریغ که شاهد مثال‌های شعری بی‌ذکر سراینده هستند. همچنین در ضمیمه‌ی کتاب «*واژه‌نامه‌ی گویش بختیاری*» (۱۳۸۱) نوشته‌ی رضا سرلک نیز حدود ۵۰۰ مثل آمده است.

شاید بتوان کتاب «*امثال و حکم بختیاری*» نوشته‌ی عباس قنبری عُدیوی را که در سال ۱۳۸۲ چاپ

شد، جدیدترین و کامل‌ترین کتاب مثل‌های بختیاری بدانیم، مقدمه‌ی مفصّل، برگردان فارسی، برابرهای قرآنی و حدیثی، مثال‌های فارسی و شعری، کاربرد و توضیح و ارائه نظایر، آن را کتابی جامع کرده است. مدخل‌های این مجموعه حدود چهارهزار مثل و کنایه و اصطلاح است که اگر با نمایه‌های واژگانی و موضوعی همراه می‌شد، کاربرد آن آسان‌تر می‌بود. ازمثل‌های بختیاری است:« آب از گردنه کوتاه سرازیر می‌شود»، « گرگ را پند می‌دادند که دیگر گوسفند نخور، گفت : بگذارید بروم الان گله می‌رود»

حمید ایزدپناه از جمله پژوهندگان فرهنگ و ادب لری است که سالیانی است بی‌وقفه به عرضه‌ی آثار علمی در حوزه‌ی مطالعات لرشناسی می‌پردازد. وی کتاب« داستان‌ها و زبانزدهای لُری» را به انضمام کتاب‌شناسی مثل‌های فارسی در سال ۱۳۶۲ از سوی نشر بلخ نیشابور منتشر کرد. ایزدپناه پیشتر فرهنگ لری را در سال ۱۳۴۳ به چاپ رسانده بود. مؤلف از همان زمان در فکر جمع‌آوری امثال لری بوده است. کتاب بالغ بر ۷۵۰ مثل دارد که آوانگاری شده و با توضیحات لازم همراه است. ازمثل‌های لری است:« شوهرم زنده باشد بگذار آرد جو هم در خانه‌ام نباشد»، «عاردار با اشاره‌ای و بی‌عار با مناره‌ای»

بخشی از «مثل‌های لری» شامل ۵۲۰ مثل را رسول بُداق در سال ۱۳۷۷ در خرم‌آباد منتشر کرد که این تعداد با ترجمه و توضیح مختصر فارسی همراه است، لیکن آوانگاری نشده و جا داشت مؤلف دقّت و تأمل بیشتری در ضبط مثل‌ها روا می‌داشت.

«ضرب‌المثل‌های بروجردی» عنوان کتابی است از احمد اسفندیاری که در سال ۱۳۷۷ به چاپ رسید و به گفته‌ی مؤلف این کتاب تنها بخش کوچکی از کار بزرگ وی است. مجموعه امثال کتاب ۴۶۵ است که به شیوه‌ای علمی مثل‌ها اعراب‌گذاری و آوانگاری شده‌اند و با ترجمه‌ای سلیس و توضیحات لازم و پاورقی‌هایی در واژه‌نگاری همراه شده است. در پایان نیز فرهنگ‌نامه‌ی موضوعی و واژه‌یاب به خواننده کمک می‌کند تا به مثل مورد نظر دست یابد؛ از این حیث در میان کتب امثال محلّی روشمندترین کتاب به نظر می‌آید. حُسن دیگر مجموعه آن است که تمامی مدخل‌ها، مثل هستند و مثل‌ها اغلب تازگی دارد؛ برای نمونه: «دزد نان را گران می‌خورد»، « دل گشنه و آش قرقوروت»، « خدا دردی می‌دهد که دوا ندارد، چوبی می‌زند که صدا ندارد».

از جمله آثاری که در حوزه‌ی مثل‌های لری نگاشته شد، کتاب «مثل‌های ایلامی» نوشته‌ی کرم علیرضایی است که در سال ۱۳۷۷ چاپ شد. این کتاب حاوی ۱۱۶۵ مَثل با توضیح و معنی فارسی و آوانگاری است. ازمثل‌های ایلامی است: «از چشم کور اشکی بیاید باارزش است»، «سواری خر مردم یک روزه است».

در مقابل مثل‌های فراوان لُری تنها یک کتاب مثل‌های لکی یافتیم که در سال ۱۳۸۲و با نام «*زبانزدهای لکی*» از سوی علیمردان عسکری عالم چاپ شد. وی ۶۵۰ مثل را در کتاب خود گردآورده است. ازمثل‌های لکی است:«آسیابان اگر عصبانی شود اجرت خود را که بیشتر نمی‌گیرد»، « اسم سنگین و شهر ویران»

با نگاهی اجمالی به مجموعه‌های فراهم آمده درمی‌یابیم جز کتاب *امثال و حکم بختیاری*، بقیه‌ی کتاب‌ها فاقد نظیر و یا مثل‌های مشابه فارسی است که این موضوع خود عیب کلی آثار به شمار می‌رود.

۳. مثل‌های کردی، کرمانشاهی، همدانی

در سال ۱۳۶۲ کتاب «*دیاری مهاباد*» نوشته‌ی ملاغفور حافظی منتشر شد که وی مثل‌های کردی را ساده و روان به نظم کشیده و گاه تغییراتی در آن‌ها داده است.

«*ضرب‌المثل‌های کردی کلهری*» نوشته‌ی پرویز بنفشی نیز در سال ۱۳۷۱ کوششی در جهت ضبط

چهارصد مثل کردی مربوط به شهرستان گیلان غرب است.

کتاب «*پند پیشینان*» نوشته‌ی عبدالحمید حیرت سجادی در سال ۱۳۶۹به چاپ رسید که حاوی بخشی از امثال کردی است.

قادر فتاحی قاضی با انتشار جلد اوّل «*امثال و حکم کردی*» و سپس جلد دوّم آن در سال ۱۳۷۵، اوّلین قدم‌ها را در ثبت امثال غنی کردی برداشت. وی در این مجموعه قریب ۱۵۰۰ مثل گردآورده است که آوانگاری شده و معنی فارسی و گاه توضیح نیز دارد؛ گرچه ترجمه‌های فارسی آن چندان سلیس و روان نیست، امّا کوششی در خور ستایش است. ازمثل‌های کردی این مجموعه است: «موش در خانه فلانی دمش آردی نمی‌شود»، « خر طعم کوفته را نمی‌داند»، « گرگ که پیر شد به خرگوش می‌گوید دایی.»

محمّدکاظم مفاخری نیز هزار مثل کردی به همراه شاهد مثال‌هایی از انگلیسی فراهم کرد که تاریخ چاپ، آوانگاری، توضیح و تفسیر ندارد.

جزکتاب‌های یادشده که همگی به کردی هستند، چند کتاب دیگر مثل به کردی در سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۳ در بغداد به چاپ رسیدند.[1]

صادق شمس در کتاب «*نگاهی به فرهنگ مردم کرمانشان*» که به سال ۱۳۷۸ چاپ شد، حدود یکصد مثل کردی کرمانشاهی را ذکر می‌کند. وی مثل‌های کردی کرمانشانی را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

اوّل: مثل‌های اصیل مثل« پدر بی‌برادر بود، ولی عموزاده فراوان است»؛

دوم: مثل‌هایی که از فارسی و گویش‌های دیگر وارد کردی شده‌اند که در این زبان تحول یافته‌اند؛

سوم: مثل‌هایی که با تفاوت جزیی در فارسی هم کاربرد دارد؛

چهارم: مثل‌هایی که از کردی به مناطق دیگر رفته است.

هفتاد و چهار مثل کرمانشاهی نیز در جلد دوّم کتاب «*افسانه‌ها و مثل‌های کردی*» نوشته‌ی علی اشرف درویشان درج شده است. ازمثل‌های کرمانشاهی است:« دختر بی‌برادر هار می‌شود، پسر بی‌برادر خوار»، « گاو از پهلو جفتک می‌زند، الاغ از عقب»

در حوزه مثل‌های همدانی، اوّلین کتاب «*واژه‌نامه همدانی*» است که هادی گروسین آن را در سال ۱۳۷۰ منتشر کرد که بخش اوّل آن واژه‌نامه و بخش دوّم حدود چهارصد مَثَل وسی داستان مثل است. ازمثل‌های همدانی است: «به همسایه نگو که تنبان ندارم، تنبان که نمی‌دهد آبرویت را هم می‌برد»، « تا کچل بزک کند عروسی تمام شده »

کرم خدا امینیان نیز در سلسله مقالات خود در فصلنامه‌ی «فرهنگنان» حدود ۴۵۰ مثل نهاوندی را طیّ سال‌های ۸۲ و ۸۳ می‌آورد که این مثل‌ها با توضیح و ترجمه‌ی فارسی همراه است و بدون آوانگاری. ازمثَل‌های نهاوندی است:« مالی که به صاحبش شبیه نباشد مال دزدی است»، « مردن مردن است چه باک از سر و صدای جان کندن»

۴. مثل‌های گیلکی، مازندرانی، گرگانی

گیل و دیلم دو طایفه بزرگ‌اند که در سواحل دریای خزر تا پشت سلسله جبال البرز زندگی می‌کنند. مقرّ گیل‌ها در دو طرف سفیدرود و دیلمیان در دامنه‌ی البرز است.

قدیمی‌ترین مجموعه مثل‌های گیلکی را در سال ۱۳۴۷ علی اکبر مرادیان با عنوان «*مثل‌ها و ترانه‌های گیلک*» گرد آورد که حاوی ۲۴۵ مثل است. نویسنده تنها به معنی فارسی مثل‌ها اکتفا می‌کند بی‌هیچ توضیح یا آوانگاری.

---

۱. فتاحی، قادر، *امثال و حکم کردی*، ص ۴

سپس در سال ۱۳۵۲ محمود پاینده به شیوه‌ای عالمانه حدود یازده هزار مثل و اصطلاح در کتاب «*مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم*» فراهم آورد. کتاب حاصل هشت سال کوشش نویسنده است که از میان صدها مثل گزینش کرده است. برگردان فارسی، آوانگاشت، توضیح مثل و کاربرد آن خواننده را بی‌نیاز از هر توضیح می‌گرداند. فهرست پایانی واژه‌نامه نیز در فهم و درک مثل‌ها کمک می‌کند. چاپ دوّم کتاب پس از ۲۱ سال در سال ۱۳۷۴ منتشر می‌شود که افزوده‌هایی دارد و بالغ بر سه هزار مثل می‌گردد که به لحاظ جغرافیایی نیز حوزه‌های مختلف استان را در برمی‌گیرد. ازمثل‌های گیلکی است: «کچلی هستم دلاور، حرف می‌زنم رو در رو»، «وقتی مرغابی می‌خری که سرش را ببری، سرخ و سفید بودن پرش که فرق نمی‌کند»

احمد مرعشی نیز در سال ۱۳۵۵ «*واژه‌نامه‌ی گویش گیلکی*» را نگاشت که حدود هشتصد مثل گیلکی را نیز بدان پیوست کرد. این مثل‌ها اغلب در کتاب فرهنگ مثل‌های گیل و دیلم وجود دارد.

علی عبدلی مؤلف «*فرهنگ تطبیقی تالشی، تاتی، آذری*» (۱۳۸۰) در بخش هفتم کتاب خود حدود ۲۷۰ مثل تالشی را می‌آورد که از نقاط مختلف تالش گردآمده و با دو لهجه از لهجه‌های تالشی ضبط، آوانگاری و معنی شده است. ازمثل‌های تالشی است:« تو دوست بگیر، دشمن را مادرت می‌زاید»، « شُرشُر کردی شکر را بردی، خُرخُر کردی خر را بردی، چخماق می‌زنی که مرا پیدا کنی؟»

قدیمی‌ترین مجموعه امثال مازندرانی، «مثل‌های فیروزکوهی» است که منوچهرستوده آن را در سال ۱۳۴۳ ذیل فرهنگ ایران زمین (جلد۱۲) به چاپ رسانید. نویسنده ۱۸۰ مثل را به همراه آوانگاری، نظیر و معنی آورده است که اغلب خاص است. ازمثل‌های فیروزکوهی است:« آن‌چه از بار شتر بریزد صد بار خر است»، «این چشم را ببندی، چشم دیگر سو ندارد»

در سال ۱۳۵۶ اسماعیل مهجوری ۲۱۲ مثل مازندرانی را در کتاب «فرهنگ مازندرانی» می‌آورد که تنها برگردان فارسی دارد.

پس از آن کتاب «فرهنگ عوام آمل» نوشته‌ی مهدی پرتوی آملی است که در سال ۱۳۵۸ منتشر شد. بخشی از این کتاب به ضبط امثال آملی اختصاص یافته است. روی هم رفته مؤلف ۸۹۳ مثل و اصطلاح (۷۶۴ مثل، ۱۲۹ اصطلاح) را ضبط می‌کند که البته در تمام مازندران رواج دارد و خاص آمل نیست. ازمثل‌های آملی است:« گل محلّه‌ات را بخور و زهر بیابان را نخور»، « مالی که صاحبش را نشناسد، یال و دمش را ببرّند»

جز این کتاب، در سال ۱۳۸۲ نیز آسیه ذبیح‌نیا عمران «امثال و حکم مردم آمل» را مجزا چاپ کرد که حاوی حدود هزار مثل است به همراه توضیح، معنی و آوانگاری، لیکن مثل و اصطلاح و کنایه و زبانزد با هم آمده‌اند؛ مثل: «آرام گرفت»، « چانه آرام»، « آرام چشم»، «گوش کج»

در سال ۱۳۷۴ اسماعیل خورشیدیان میانانی ۷۳۲ مثل را در کتاب «*ضرب‌المثل‌ها و اعتقادات مشهور مازندرانی*» درج کرد پس از آن در سال ۱۳۷۶ «*ضرب‌المثل‌ها و کنایات و باورهای مردم گرگان*» نوشته‌ی اسدالله معطوفی باسه هزارمثل و کنایه به چاپ رسید. ازمثل‌های گرگانی است:« آدم ندار، داماد خداست»، « خر پیر و توبره‌ی نگار؟»

همچنین «ضرب‌المثل‌های مازندرانی» گردآوری قوام‌الدین بنیانی نیز در همین سال چاپ شد.

«کلاردشت» نوشته‌ی علی صلاحی‌نژاد که در سال ۱۳۷۷ به چاپ رسید، ۹۲ مثل کلاردشتی را شامل می‌شود. امّا دو کار مهم نیز در این سال‌ها به انجام رسید:

یکی «*ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌های مازندران*» است که کاری جمعی به شمار می‌آید و جلد اوّل آن

شامل حرف آ-خ در سال ۱۳۸۰ منتشر شد و مجلدات دیگرآن تاکنون منتشر نشده است. گردآورندگان به سرپرستی محمود جوادیان کوتنابی از سال ۱۳۷۰ در نقاط مختلف به پژوهش پرداختند و کاری میدانی را به ثمر نشاندند. این جلد شامل حدود هزار مثل است با آوانگاری، نظیر، معنی فارسی، توضیح و اشعار شاعران فارسی‌زبان در معانی مشابه همراه است. پایان کتاب نیز داستان ۴۵ مثل بیان شده است. ازمثل‌های مازندرانی است: «آب ازکوزه می‌خورد، آفتاب ازدریچه»، «گوسفند هر چند هم لاغر باشد، روی پشم خود می‌خوابد.»

دیگر کتاب «فرهنگ زبانزدهای رامسر» به کوشش حسن رحیمیان است که در سال ۱۳۸۲منتشر شد. نویسنده از یک دهه قبل با کمک دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمان مجموعه‌ای حجیم شامل ۴۳۱۸ زبانزد و ۳۴۵ مورد مشابه را جمع‌آوری نمود. هر مدخل دارای آوانویسی برگردان و کاربرد و معنی فارسی است. بسیاری از این مدخل‌ها اصطلاح و زبانزد است تا مثل به معنی خاص نظیر: «گرم شدم» (۶۶۳)، «صدایی به گوش نمی‌رسد» (۵۵۰)، «به دلم افتاد» (۴۳۴) و نظایر آن که بسیار است و این جمله‌های عادی غیر از کنایات است. به نظر می‌رسد در ویرایش جدید نویسنده باید کتاب را پالایش و منقح کند. ضمناً بسیاری از مثل‌ها با مثل‌های گیلکی مشترک است که خوب است با کتاب مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم یک بار مقابله شود. به هرحال این کار ارزنده نیاز به بازنگری اساسی دارد. ازمثل‌های رامسری است:« آب اگر کم باشد، آسیاب نمی‌گردد»، « شغال هم کارش به جایی رسید که شالی‌خور شده است»

کتاب «فرهنگ مردم آلاشت و سوادکوه» نوشته‌ی کیوان پهلوان که در سال ۱۳۸۲ چاپ شد نیز ۲۱۸ مثل منطقه‌ی سوادکوه درآن درج شده که برخی از آن‌ها در نواحی دیگر مازندران نیز رواج دارد. ازمثل‌های آلاشتی است :« خواهر دلش شوهر می‌خواهد، به برادر می‌گوید: «چرا زن نمی‌گیری»

همچنین در کتاب «*فرهنگ عامیانه دماوند*» نوشته‌ی مهدی علمداری در سال ۱۳۷۹ بخش نهم به ضرب‌المثل‌ها اختصاص یافته است که حدود ششصد مثل به ترتیب کلیدواژه ذکر شده‌اند. نویسنده معادل و معنی فارسی را نمی‌دهد لیکن توضیحِ مثل را به همراه آوانگاری می‌آورد؛ازجمله:« سرش را میان سرها می‌گذارد، توبره‌اش را میان خرها»، «عزّت عزّت می‌آورد، لقمه لذّت»

۵. مثل‌های خراسانی

مجموعه‌های چاپ شده امثال خراسانی به نسبت گستردگی، غنای فرهنگی و مطالعاتی آن اندک است. قدیمی‌ترین پژوهش از آنِ ابراهیم شکورزاده با نام «*عقاید و رسوم مردم خراسان*» است که در سال ۱۳۴۸ چاپ شد و در بخش مثلِ‌ها و طیّ ۲۰ صفحه ۱۳۱ مثل و داستان خراسانی آمده است. مؤلف آوانگاشت هر مثل را در پاورقی می‌آورد. این تعداد مثل‌ها کاملاً اصیل و غیرتکراری هستند؛ازجمله:« ابریق کار آفتابه را می‌کند، امّا موقع گرو گذاشتن قیمتش معلوم می‌شود»، « سگ هم چاق است ولی لای پلو نمی‌گذارند»، «عقل خراسانی از پس می‌آید»، « ندار خری داشت و مرده‌شوی جام برنجی بزرگی»

«*واژگان تربتی*» نوشته‌ی احمد دانشگر (چاپ ۱۳۷۴) است که حدود دویست مثل خاص تربت حیدریه در خلال واژگان دیده می‌شود؛مثل:« به کیک بند است که خواهرزاده‌ی مگس است»، «آتش روی پنبه‌ی پاک می‌افتد» از جمله مثل‌های تربتی است.

کتاب «*سخن پیر قدیم یا مثل‌های بیرجندی*» در سال ۱۳۷۶چاپ شد. این کتاب را غلامعلی سرمد نگاشته وشامل ۱۶۰۰مثل می‌شود. نویسنده مثل‌هایی را که مربوط به قائنات را با علامت ستاره مشخص کرده است. ترجمه‌ی فارسی، آوانگاری، کاربرد و ضبط گونه‌های دیگررایج در نقاط مختلف منطقه برجنبه‌های علمی کتاب افزوده است. لغات پایانی نیز راهنمای خوبی برای مراجعان است. درمنطقه‌ی

قائنات مثل‌ها را به پیر قدیم نسبت می‌دهند؛ از این رو عنوان کتاب «سخن پیرقدیم» نامیده شده است. ازمثل‌های خاص بیرجندی است:« بی‌ابر باران است، بی‌باد طوفان»، « خودم گرکوچکم، جدّم بزرگ است»، « شتر خود را توی چاه می‌اندازد که صاحبش ضرر کند، گردن خودش می‌شکند.»

همچنین در سال ۱۳۷۸ عباس محتشم «۱۰۰۱ ضرب‌المثل سبزواری» را منتشر می‌کند لیکن تعداد کمی خاص منطقه است. اغلب یا کنایه و اصطلاح است و یا مثل فارسی به گویش سبزواری. ازمثل‌های خاص سبزواری است:« اگر شکمبه گوشت می‌شود، داماد دوست می‌شود»، «سگ گرسنه به گلّه نمی‌رود.»

در کتاب «*ادبیات شفاهی تایباد*» نوشته‌ی زهرا تیموری چاپ ۱۳۸۲، چهارصد مثل تایبادی به همراه فهرست کلیدواژه‌های آن و آوانگاری و برگردان فارسی و معنی آمده است. مثل بودن جملگی موارد، خاص بودن و غیرتکراری بودن آن‌ها از امتیازات خاص این کتاب است. به دلیل شباهت تعدادی از این مثل‌ها با مثل‌های افغانی، شایسته بود مؤلف آن‌ها را با مثل‌های افغانی یا مشابه آن‌ها نیز مقابله می‌کرد. ازمثل‌های تایبادی است:« آش هرکس را خوردی، نخودش را به نم کن»، «اگر دنیا پالان خر شود، به گردن ما نمی‌افتد»

۶. مثل‌های کرمانی

مثل‌نگاری در کرمان نسبت به مناطق دیگر رونق بیشتری دارد. با تأسیس مرکز کرمان‌شناسی از سال ۱۳۶۸ به این سو، تحقیقات منطقه‌ای و از جمله مثل‌نگاری در این استان شتاب می‌گیرد؛ چنان‌که هفت عنوان کتاب مثل در این حوزه تنها در مرکز کرمان‌شناسی نگاشته می‌شود. قدیمی‌ترین آن کتاب محمّدتقی واعظ تقوی به نام «*فرهنگ اصطلاحات کرمان*» است که در سال ۱۳۶۸ منتشر شد و در بخشی از کتاب مثل‌های کرمانی را جای داده است.

«*فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان*» نوشته‌ی ابوالقاسم پورحسینی است که در سال ۱۳۷۰ منتشر می‌شود. مؤلف در بخش دوم نزدیک دو هزار اصطلاح و مثل را به همراه آوانگاری، معادل فارسی و معنی و ریشه برخی از آن‌ها آورده است. این تعداد برخی اصطلاح و برخی نیز فارسی رایج در کرمان است با ضبط گویش کرمانی.

در همین سال کتاب امثال فارسی در گویش کرمانی نوشته‌ی ناصر بقایی نیز منتشر می‌شود که حاوی ۱۶۸۷ مثل کرمانی و اوّلین کتاب مجزا و مفصل درباره‌ی مثل‌های کرمانی است. مثل‌ها با آوانگاری، توضیح و معنی فارسی همراه است لیکن مهم‌ترین عیب آن بی‌ترتیبی آن است. مؤلف مثل‌ها را بی‌ترتیب الفبایی می‌آورد که یافتن مثل را با دشواری مواجه می‌سازد. باز اگر نمایه واژگان در پایان می‌بود کار دستیابی را اندکی آسان‌تر می‌کرد. این کتاب نیز مثل‌های رایج در کرمان است. در صورتی که مؤلف مثل‌های خاص کرمانی را معلوم می‌کرد بر سودمندی آن می‌افزود.

پس از وی محمود صرافی در سال ۱۳۷۵ در بخش دوّم و سوّم «*فرهنگ گویش کرمانی*» خود قریب هزار مثل و اصطلاح را می‌آورد. مؤلف مثل‌های تشبیهی را (آن‌ها که با مثلِ آغاز می‌شود) جدا کرده است.

در سال ۱۳۷۷ احمد ابریشمی مثل‌نگار معاصر با روش خود مثل‌هایَ رایج کرمانی را در شش دسته ارائه می‌دهد که در هر دسته مبنای تنظیم مثل‌ها کلیدواژه‌ها است. مثل‌های این مجموعه یا کرمانی است یا در آن واژه‌ی کرمانی به کار رفته باشد. مثل: «ترش پالا به آفتابه میگه دوکتو». دسته‌ی دوّم مثل‌هایی که واژه‌ی خاص کرمانی ندارد؛ مثل: «خر را خُرده بار می‌کُشه، زن را خُرده کار» و گروه سوّم مثل‌های رایج در ایران است که درکرمان نیز تداول دارد؛ مثل «احمدک ملاّ نمی‌رفت بُردنش». همچنین مثل‌های مندرج در آثار دکتر باستانی پاریزی نیز در کتاب ضبط شده است.

مؤلف هر کجا که از آثار دیگران بهره گرفته با علامت اختصاری مقابل مثل نشان داده است. مجموع منابع هفت است. مؤلف معتقد است (ص۱۹) چون کرمان لهجه‌ی محلّی یا گویشی خاصی ندارد و دستور زبان و تلفظ و واژگان آن تفاوت چندانی با نگارش رسمی ندارد و واژگان خاص کرمانی از دویست تجاوز نمی‌کند، پس به ضبط محلّی و آوانگاری نیازی ندارد.

در این فرهنگ جمعاً ۲۵۵۰ مثل ضبط شده که ۱۵۰۰ مثل و تعبیر مثلی است، ۹۰۰ اصطلاح و تشبیه مثل‌گونه و ۱۵۰ مثل منظوم و ۱۰۰ مثل داستان‌دار. مجموع مثل‌های خاص کرمانی هفتصد مثل است که ۳۵۰ مثل آن تاکنون در هیچ مأخذی ضبط نشده است. این کتاب در میان مثل‌های محلّی به لحاظ شیوه، روشمندی، دقّت، پیشگفتار، امانت علمی و بسیاری جهات دیگر ممتاز است.

در سال ۱۳۶۵ علی کرباسی راوری پانصد مثل را در کتاب «فرهنگ مردم راور» فهرست‌وار با معنی و مفهوم کوتاه آن آورده که همگی مثل نیستند، بلکه اغلب اصطلاح و کنایه است و کمتر مثل‌های رایج به گویش راوری. ازامثال راوری است:« خرسه به رقص آوردیم، دلشه به دست آوردیم»، «توله‌ای که از باغ انگور قهر کرد، دو من نیم انگور منفعت باغبان»

«*هزار مثل جیرفتی*» نوشته‌ی حسین رفعتی به سال ۱۳۷۹ چاپ شد. این مجموعه به تصریح مؤلف از میان چهارهزار مثل گردآورده انتخاب شده و سعی بر آن بوده که در منابع دیگر نباشد و خاص کرمان و جیرفت باشد. آوانگاری مثل‌ها، استفاده از علائم اختصاری، توضیحات لغوی، پاورقی‌های لازم بیان کاربرد از ویژگی‌های این کتاب است. ازمثل‌های این کتاب است:« پیه در دهان، به از دنبه در دیگه»، «حرام‌زادگی، سرمایه‌ی زیادی نمی‌خواهد»

«*فرهنگ عامیانه گلباف*» نوشته‌ی محمّدجواد اسدی گوکی در سال ۱۳۷۹ که بخشی از کتاب خود را به ضبط مثل‌های گلبافی به همراه آوانگاری و معنی و توضیح واژگان آن اختصاص داده است. سعی مؤلف آن بوده که حتی‌الامکان مثل‌ها خاص گلباف باشد. مجموع مثل‌ها بالغ بر ۱۲۰۰ است. دومثل گلبافی: «از جالی (جاهلی) تا پیری، از پیری تا بمیری»، «سرش تو سرایه، خرش تو خرایه»

در سال ۱۳۸۰ سیّد محمّد حسین‌پور رفسنجانی، مثل‌های رفسنجانی را در کتابی مستقل با نام «*ضرب‌المثل‌ها و کلمات عامیانه‌ی رفسنجان*» به چاپ رسانید. مجموع مثل‌های آن بالغ بر سه هزار مثل است که تمامی آن‌ها مثل نیستند، کنایات و اصطلاحات را نیز شامل می‌شود، البتّه اغلب مثل‌هادر فارسی نیز هست و به ندرت مثل‌های خاص رفسنجان را می‌توان در این مجموعه یافت. کتاب نه آوانگاری دارد و نه توضیح، صرفاً فهرستی از مثل‌های تکراری و رایج در ایران است که از ارزش کار می‌کاهد. چندمثل رفسنجانی:« اگر دنیا را آب ببرد شال خر رفسنجانی تر نمی‌شود»، «مسگر از کون جنباندن غمش نیست، از پول گرفتن هم عار ندارد»

مهری مؤید محسنی در کتاب «گویش مردم سیرجان» (چاپ ۱۳۸۱)، سه هزار کنایه و مثل می آورد که اغلب کنایه و اصطلاح است. مثل‌ها آوانگاری شده و به همراه توضیح است. ازجمله مثل‌های سیرجانی است:« آدمی‌زاد از راه دهانش شیر خورده، نه از دماغش»، «از غریب چه گله، از شوربا چه مزّه»

جدیدترین کتاب «ضرب‌المثل‌های شهر بابکی» نام دارد که زهرا حسینی موسی در سال ۱۳۸۷ منتشر کرده است. این کتاب حاوی قریب دو هزار مثل شهر بابکی با آوانگاری، معنی، کاربرد و نظیر است که نمایه‌های کلید واژگان و موضوعات کاربرد و استفاده کتاب را دوچندان می کند. مؤلف کوشیده است مثل‌ها خاص شهر بابک باشد و یا مثل‌های فارسی که تغییر اندکی در کلید واژه‌ها راه یافته است. شاید بهترین نمونه و علمی‌ترین کتاب‌های مثل محلی ایران پس از کتاب ابریشمی، این کتاب باشد.

۷. مثل‌های استان فارس

برای نخستین بار در سال ۱۳۳۳ احمد اقتداری «*مثل‌های لارستانی*» را به همراه آوانگاری و توضیح در فرهنگ ایران زمین (جلد ۲/ ۲۳۲-۲۵۳) به چاپ رساند که حاوی ۱۲۳ مثل لاری است. ازمثل‌های لارستانی است:«موش که پیر می‌شود شب پره می‌شود، سیّد که پیر می‌شود پیغمبر می‌شود»، «هم خانه خاله‌ام می‌رود و هم خر را آب می‌دهد»

پس از آن حسن امداد در سال ۱۳۳۹ کتاب «*شیراز در گذشته و حال*» را طی ده بخش منتشر می‌کند. بخش دهم شامل ۲۸۹ مثل و اصطلاح شیرازی است. مؤلف در مقدمه متذکر می‌شود که هزار مثل و اصطلاح را آماده چاپ دارد که بخشی از آن‌ها را می‌آورد، ولی تاکنون این مثل‌ها چاپ نشده است.

پس از آن باید از کتاب «*واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی*» تألیف علی نقی بهروزی نام برد که در سال ۱۳۴۸ منتشر شد. مثل‌ها از واژگان و اصطلاحات تفکیک نشده و درهم آمده است که ضبط مثل در مدخل واژگان نادرست است. در خلال واژگان به حدود ۱۰۵ مثل نیز اشاره شده است که آوانگاری و توضیح دارد.

در سال ۱۳۷۰ حسین نیّر در «*فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات رایج در شیراز*» ذیل بخش دوّم که اصطلاحات و کنایات است، تعدادی از مثل‌های شیرازی را ضبط کرده است.

در سال ۱۳۷۹ حسین خدیش در کتاب« فرهنگ مردم شیراز» در بخش متلک‌ها حدود هزار مثل و اصطلاح شیرازی را ضبط کرد. مثل‌ها به فارسی برگردانده شده و شکل گویشی ندارد. مؤلف برای هر مثل نظیری هم می‌آورد. از مثل‌های شیرازی است:« استخوان فیل بار کرگدن است»، « این قاضی بی‌ایمان این سفره و نیم من نان»، « خنده، دل خوش می‌خواهد، گریه چشم سالم»، « سگ که سیر شد، نواله را دور می‌اندازد»

در کتاب «شیرازشهرعشق» نوشته‌ی محمّدحسین رستگار (۱۳۸۳) نیز حدود صد مثل شیرازی فهرست‌وار آمده است.

در سال ۱۳۶۴ سیّدحسن موسوی در کتاب «*فرهنگ و آداب و رسوم مردم کوهمره، نودان، جروق و سرخی فارس*» در بخش مثل‌ها ۱۳۰ مثل محلی را می‌آورد؛ ازجمله: «نه از خانه گوشه‌ای دارد و نه از بستان خوشه‌ای»، «کرم از پس کلّه درست می‌شود»

«*مثل‌های اوزی*» نوشته‌ی عبدالغفور سیفایی در سال ۱۳۶۸ منتشر شد که حاوی ۱۴۵ مثل با توضیحات مفصّل واژگانی و معنایی است. از مثل‌های اوزی است: «سگ اگه چاقه، روی پلوش نمی‌توان گذاشت».

در سال ۱۳۷۰ عبدالعلی لهسایی‌زاده به همراه عبدالنبی سلامی «*تاریخ و فرهنگ مردم دوان*» را منتشر می‌کنند. در بخش دهم کتاب ذیل ادبیات شفاهی، مؤلفان ۵۴۰ مثل دوانی را جمع آورده‌اند که تنها تعدادی از آن‌ها را نقل می‌کنند؛ازجمله:« آن‌که در سایه نشسته داسش تیزتر است»، « گور مفت اگر دیدی، در آن بخواب»

مثل‌های سروستانی را دکتر صادق همایونی در کتاب «مُلک عَبیرآمیز» به سال ۱۳۵۰ منتشر کرد که تجدید چاپ آن با تجدیدنظر کلّی در سال ۱۳۷۱ منتشر شد. حدود دویست مثل و اصطلاح سروستانی فهرست‌وار ضبط شده است. یک مثل خاص سروستانی: «شکرخداخدیجه، رسیدی به این دریجه»

محمّدجعفر ملک‌زاده در سال ۱۳۸۳ فرهنگ «*مثل‌ها و اصطلاحات و کنایات عامیانه زرقانی*» را منتشر می‌کند که حاوی ۲۳۵۸ مثل، کنایه و اصطلاح بدون تفکیک ازهم است. مثل‌ها آوانگاری شده و توضیحات

لازم را دارند. واژه‌نامه پایانی نیز راهنمای مراجعان است. از امثال زرقانی است:« کاسه کنم، کوزه کنم، کسب پدر پیشه کنم»، « نه کیش مرغ دارم، نه اذان خروس»

حسین رنجبر و همکارانش در سال ۱۳۷۳ در کتاب «*سرزمین و فرهنگ مردم ایزدخواست*» حدود سیصد مثل و ۴۵ داستان مثل را می‌آورند؛مانند:« آدم تلنگش دربرود، امّا بدنامیش درنرود»، «دم خانه‌ی خرس انگور بسته»

۸. مثل‌های استان‌های مرکزی (اصفهان، اراک، یزد، قم)

جدای از کتاب« فرهنگ عوام» امیرقلی امینی که حاوی تعداد زیادی از مثل‌های اصفهانی است، کتاب مستقل و مفصّلی حاوی امثال اصفهانی در دست نیست جز جزوه‌ی کوچکی نوشته‌ی بدرالسادات عیوقی که در سال ۱۳۷۶ با عنوان «*فرهنگ ضرب‌المثل‌ها و باورهای مردم اصفهان*» چاپ شد. این مجموعه حاوی ۵۸۴ مثل به روش موضوعی و ذیل ۵۴ موضوع گردآوری شده است. ضبط مثل‌ها به گویش اصفهانی است. ازمثل‌های این کتاب است : «خدا اولاد را نداده برای هوس، داده برای عوض»، «سگ هر محلّه را به جان شغال همان محلّه بینداز»

از جمله کتاب‌های مثل مربوط به استان اصفهان «*پندا یا ضرب‌المثل‌های خوانساری*» است که هوشنگ امیری خوانساری در سال ۱۳۸۱ فراهم آورده است و بالغ بر سه هزار مدخل شامل اصطلاحات، کنایات و امثال می‌گردد. اغلب مثل‌ها کنایه و اصطلاح است تا مثل و مثل‌ها نیز مثل‌های متداول فارسی به گویش خوانساری است. از امثال خوانساری است: «از آدم لخت که گروی نمی‌گیرند»، « سیّد اگر پاشنه‌ی کفشش هم طلا باشد، خمس به او تعلّق می‌گیرد»

در مورد مثل‌های کاشانی نیز تنها یک کتاب در دست است؛ «ضرب‌المثل‌های کاشونی» نوشته علی اصغر شاطری که به سال ۱۳۸۱ منتشر شد. این کتاب حاوی سیصد مثل، اصطلاح و کنایه کاشانی است به گویش کاشانی و با آوانگاری و معنی که مثل‌های خاص کاشانی در آن کمتر دیده می‌شود. ازمثل‌های کاشانی است:« آدم بی‌تنبان، خواب تنبان می‌بیند»، « شکم ناشتا، آروغ‌های پنج تا شش تا»، « کاشانی بغ‌بغو»

در حوزه‌ی استان یزد کتاب« واژه‌نامه یزدی نوشته‌ی ایرج افشار است که در سال ۱۳۶۸ و چاپ دوّم آن ۱۳۸۲ منتشر شد. در پیوست سوّم کتاب، ایرج افشار مَثَل شنیده‌های همسرش را نخستین بار در سال ۱۳۳۲ در مجله‌ی مهر، سپس در فرهنگ ایران زمین (۱۳۳۳) منتشر می‌کند. تعداد این مثل‌ها حدود سیصد و پنجاه است که به همراه آوانگاری و معنی آن‌ها ضبط شده‌اند. اغلب مثل‌ها نیز یزدی هستند و ارزش این تعداد به خاطرتازه بودن آن‌هاست. چند مثل خاص یزد: «ماه هم به آسمان یک چشمش کور است»، « اصلش پدر است که مادرش رهگذر است»، « به شتر گفتند: شوخی کن، ورجس تو هاون»

در کتاب «*فرهنگ عامیانه‌ی بافق*» نوشته‌ی محمّدعلی طالعی بافقی که به سال ۱۳۸۱چاپ شد، ۲۵۰ مثل بافقی ضبط شده است. از مثل‌های بافقی است: «کسی که مخمل داره، حاجتی به کرباس نداره».

کتاب «فارسی قمی» نوشته‌ی علی اشرف صادقی (۱۳۸۰) حاوی چهارصد مثل قمی است که فهرست‌وار و براساس مهمترین کلیدواژه تنظیم شده است. ازمثل‌های قمی خاص این کتاب است: «اگر کوفته به من ندادی لپم را پاره نکن»، «سگ که پیر شد حلاّج گرگ می‌شود»

«فرهنگواره‌ی کنایی و امثال قمی» نوشته‌ی سیّدعلی ملکوتی(۱۳۸۲) نیز ۶۵۸ مثل را دربرمی گیرد. کتاب به ترتیب الفبایی و با توضیح همراه است. وی در مقدمه مثل‌های قمی را دو دسته می‌کند: اوّل آن‌هایی که کاربرد همگانی دارد و در قم با تغییر جزئی یا اختلاف تلفظی کاربرد دارد مثل: «نه دود خوردیم نه دَمه، عروس گرفتیم بَزهمه (به از همه)» و دسته‌ای دیگر که خاص مردم قم است مثل: «مُشته به

زور، کتک به هَلّه کو» مثل‌هایی که ملکوتی نقل می‌کند اغلب از دسته‌ی اول هستند و کنایات و اصطلاحات را هم شامل می‌شود. مؤلف ضرب‌المثل‌های خاص قمی را با علامت ستاره مشخص کرده که تعداد آن‌ها به یکصد نمی‌رسد. مشخص کردن مثل‌های خاص قمی کاری ستوده و ارزنده در شناخت مثل‌های خاص قم است که روش در کتاب‌های دیگر کمتر دیده می‌شود.

«*فرهنگ آمره*» نوشته‌ی حسن عادلخانی در سال ۱۳۷۹ حاوی تعدادی مثل از روستای آمره از روستاهای بخش خلجستان قم واقع در ۸۶ کیلومتری این شهر است. مؤلف در بخش کنایات و اصطلاحات، امثال این روستا را ذکر می‌کند بی‌آن که مثل‌ها را تفکیک کند. مثل‌ها اغلب همان مثل‌های رایج به گویش آمره‌ای است. ازنمونه‌ی مثل‌های آمره‌ای است:« تا مرغ یک جوجه بزرگ کند، باید هزار تا نوک به زمین بزند»، « مار را در ماسوره نیش می‌زند»

آخرین کتاب در حوزه مَثَل‌های استان مرکزی، کتاب «*داستان‌ها و زبانزدهای دلیجانی*» نوشته‌ی حسن صفری است که در سال ۱۳۸۷ ذیل انتشارات بلخ نیشابور به چاپ رسیده است. این کتاب حاوی حدود دو هزار مثل، کنایه، اصطلاح، زبانزد است که از این تعداد، اندکی مثل دلیجانی است.

جزکتاب «*نامه‌ی داستان*» نوشته‌ی حسینی فراهانی (۱۲۶۹) که لابه‌لای مثل‌های فارسی تعدادی مثل‌های منطقه استان مرکزی نیز دیده می‌شود، کتاب مستقل یا غیرمستقلی درباره‌ی مثل‌های اراکی نیافتم.

۹. استان سمنان

قدیمی‌ترین کتاب در حوزه‌ی امثال استان سمنان «*ترانه‌ها و فلکورهای دامغان*» نوشته‌ی محمّدعلی طاهریا است که در سال ۱۳۴۳ منتشر شد. مؤلف ۱۶۰ ضرب‌المثل را فهرست‌وار در این کتاب ضبط کرده است. نمی‌توان گفت تمام مثل‌ها خاص دامغان است، تنهابه گویش دامغانی ضبط شده و گاه تغییرات جزئی در آن راه یافته است. از مثل‌های خاص دامغانی است: «از کهنه بکش که نو گران است»، «شتر یا کره می‌کند یا راه زنجان می‌رود»، «هیچ‌کس سفره‌اش را سر راه نمی‌اندازد»

پس از آن در سال ۱۳۵۶ منوچهر ستوده «*فرهنگ سمنانی*» را نگاشت. کتابی که قرار بود در سال ۱۳۳۷ دانشگاه تهران منتشرکند که دانشگاه به دلیل برخی مثل‌های مستهجن از چاپ آن خودداری کرد. بخش عمده‌ی کتاب، امثال سمنانی است که بالغ بر ۱۲۰۰ مثل می‌گردد. این امثال به همراه آوانگاری، معنی فارسی و توضیح و گاه بیان داستان آن است. این مجموعه نیز تماماً سمنانی نیست بلکه برخی مثل‌ها به گویش سمنانی است و یا با تغییراتی اندک به مثل فارسی نزدیک است. ازجمله مثل‌های خاص سمنانی است:« تا زنبور بمیرد، انگور هم تمام می‌شود»، « دو نفر همیشه در بازار سرگردانند؛ یکی گران‌فروش، یکی ارزان‌خر»، « هندی خون را دید و بز قیامت را»

کتاب «*آداب و رسوم مردم سمنان*» نوشته‌ی محمّد احمد پناهی سمنانی در سال ۱۳۷۴ منتشر شد که شامل پانصد مثل و اصطلاح است با تمام مشخصات آوانگاری، معنی فارسی و توضیح هر یک.

«*ادبیات عامیانه‌ی سنگسر*» نوشته‌ی فاطمه تعدادی سنگسری، در سال ۱۳۸۱ چاپ شد که حدود ششصد مثل را با معنی، کاربرد، آوانگاری آن ضبط کرده است. ازمثل‌های خاص سنگسری است: «اگر مادینه دُم نزند، نرینه سُم نمی‌زند»، «باید خیلی خر باشد که یک من جو بخورد ولی عر نکند»

«*ضرب‌المثل‌های سرخه‌ای*» حاوی ۵۵۳ مثل است که در سال ۱۳۸۲ انجمن قلم سرخه آن را جمع‌آوری و چاپ کرد. معنی مثل‌ها ومعادل فارسی آن‌ها اغلب نارسا و غیرفصیح است. گردآورندگان کوشیده‌اند مثل‌های رایج فارسی را نیاورند. برخی عبارت‌ها هم به عنوان مثل ضبط شده‌اند؛ مانند: «مثل این‌که پدرش در تلویزیون است» برای کسی که بسیار به تلویزیون دقّت می‌کند.

«*مثل‌های الیکایی (گرمسار)*» نوشته‌ی علیرضا شاه حسینی نیز در سال ۱۳۸۳ چاپ شد که مربوط به عشایر الیکایی است. مجموع امثال قریب ۲۵۰ است با معنی و آوانگاری و توضیح. ازمثل‌های الیکایی است:« پرسیدند: «حرف حساب را کجا دیدی؟» گفت: «بغل زور آویزان بود داشت می‌رفت»، « ضامن یا دست به ریش است یا دست به کیسه»

۲۵۰ مثل از مثل‌های شاهرودی نیز در کتاب «*فرهنگ مردم شاهرود*» نوشته‌ی علی اصغر شریعت پناهی گرد آمده است که به سال ۱۳۷۱ چاپ شد. مؤلف برای برخی از مثل‌ها تصویری نیز کشیده است. ازامثال خاص شاهرودی است:« آن‌قدر بنشینم به آرمان تا بختم بیاید از کرمان»، « خری که بر پل نمی‌رود، نزن که برکل نمی‌رود»، « شب به کمین قافله، روز به نماز نافله»

۱۰. مثل‌های جنوب.

مثل‌های دزفولی در دو کتاب آمده است؛ یکی «*مثل‌های دزفولی و معادلات ادبی*» نوشته‌ی محمّدحسن عرب (۱۳۸۱) شامل چهارصد مثل به ترتیب الفبا با آوانگاری وآوردن معادل و ترجمه‌ای برای هریک از مثل‌های دزفولی که گاه نام سراینده نیز نمی‌آید. مقدمه‌ی مفصّل و فاضلانه‌ی آغازین و واژنامه‌ی پایانی، کارایی کتاب را بیشتر می‌کند.

دوّم «*گلستان امثال دزفولی*» نوشته‌ی سیّدعلی کمالی دزفولی (۱۳۷۱) است. مؤلف برای هر مثل دزفولی دو بیت شعر به مناسبت می‌آورد که مفهوم و معنی مثل را روشن می‌سازد ؛ برای نمونه ذیل مثل «چرم خر، دندان سگ» می‌آورد:

خر خری کرد و صد لگد انداخت   سگ بپّرید و چرم او بدرید
هرکه سگ نیست دور شد ز خران   به سکوت آبروی خویش خرید

(ص۲۹)

پانصد مثل به همین روش در این کتاب ضبط شده است. امثال اغلب دزفولی است و اشعار نیز قوت و پختگی و رسایی لازم را دارند. مثل‌ها حروف‌چینی نشده‌اند. به خطّ مؤلف چاپ شده که خواندن را دشوار می‌سازد و نداشتن معنی فارسی، نظیر و کاربرد و آوانگاری ازکَارایی آن می‌کاهد.

مثل‌های شوشتری را در دو کتاب می‌یابیم: اوّل «*مثل‌های شوشتری و بعضی زبانزدها*» از سیّدجلال‌الدین امام جمعه (۱۳۶۳)که به این کتاب دسترسی نیافتم؛ دوّم «*فرهنگ گویش شوشتری*» به اهتمام محمّد تقی فاضلی(۱۳۸۳)حاوی ۱۱۴ مثل شوشتری که به دلیل ناکافی بودن توضیحات واژگانی یا معنایی درک مثل‌ها اندکی مشکل می‌شود، آوردن آوانگاری و معادل مثل فارسی تا حدودی کاستی پیش گفته را جبران می‌کند. از مثل‌های این کتاب است: «اگر ماهی را نمی‌خواهی دمش را بگیر» (ص۸۹)، «آب می‌خوره دستاش را می‌لیسه» (ص۹۰)

در حوزه‌ی استان بوشهر، الله کرم لیروای در بخش پنجم کتاب «*فرهنگ مردم دیلم و لیراوی*» (۱۳۸۰) ۱۰۳ مثل دیلمی را همراه آوانگاری و کاربرد و ترجمه فارسی می‌آورد. مثل: «نه ریش سفید محل، نه کوچک قافله» یا «تا نکنی عرق، نخوری مَرق (آبگوشت)» از نمونه امثال بوشهری است.

عبدالله رضایی نیز در کتاب «*ادبیات عامیانه‌ی بوشهر*» (۱۳۸۱) دویست مثل بوشهری را بی‌آوانگاری می‌آورد ؛ از جمله: «دولتی سر سیاه‌دانه، آب می‌ره پس رازیانه»، «آرد، روی آرد را سفید نمی‌کند» مؤلف پس از امثال، جداگانه و کلمه به کلمه هر مثل را توضیح می‌دهد که اگر اینَ توضیحات واژگانی پس از هر مثل می‌آمد، دریافت آن‌ها را سهل‌تر می‌کرد.

مثل‌های گناوه‌ای نیز در کتاب «*گناوه*» نوشته‌ی غلامحسین دریانورد (تألیف ۱۳۷۷) گرد آمده است.

پ . مثل‌های سیستانی و بلوچی

تنها کتاب مستقل درباره‌ی امثال سیستانی «*امثال و حکم نیمروز*» نام دارد که احمد کیخا مقدم آن را در سال ۱۳۶۴ به چاپ رسانید. این کتاب حاوی حدود هفتصد مثل و ۲۲ داستان مثل است. مثل‌ها بی‌آوانگاری و با معنی بسیار ناقص به فارسی بازگردانده شده‌اند. اگر نظیرهایی که مؤلف ارائه می‌دهد، نبود درک مثل با معنی و توضیح ناقص و غیرمعیار وی بسیار دشوار بود. جز این صفحه‌بندی نامرتب و مغشوش اساساً کار خواندن را مشکل می‌سازد. ازمثل‌های خاص سیستانی است:« مادرزن اگر خاله هم باشد نباید همسایه باشد»، «ننه سربلندی، فلک نگذاشت غربال را ببندی»، «وای از گرفتن کور و وای از زدن کر»

در کتاب «*سیستان*» نوشته‌ی ایرج افشارسیستانی (چاپ ۱۳۶۰) نیز ۶۵ مثل سیستانی ضبط شده است.

در مورد مثل‌های بلوچی نیز چیزی نیافتم جز هجده مثل در کتاب «*آهنگ بلوچستان*» نوشته‌ی سعید نیکبختی به سال ۱۳۷۴. مؤلف در مقدمه‌ی مثل‌ها اشاره می‌کند که یکی از تحصیل‌کردگان بلوچ پنج هزار مثل را آماده‌ی چاپ دارد که بیش از این توضیح نمی‌دهد و تاکنون نیز مثل‌های بلوچی چاپ نشده است. از مثل‌های بلوچی است:« مرغ کور و آب شور».

***

علاوه برکتاب‌های یاد شده باید از دو منبع چاپ نشده نیز نام برد؛ یکی ضرب‌المثل‌های موجود در مرکز مردم‌شناسی صدا و سیما که به همّت انجوی شیرازی در برنامه‌ی فرهنگ مردم رادیو جمع‌آوری می‌شد که هم‌اکنون به شیوه‌ی استانی و طبقه‌بندی در مرکز یاد شده موجود است وتاکنون چاپ نشده که انتشار آن به شیوه‌ی علمی کاری ضروری است؛ دوّم در طرح مردم‌نگاری شهرهای ایران که پژوهشکده‌ی فرهنگ مردم سازمان میراث فرهنگی به انجام رسانیده، ۱۵۰ پژوهش گرد آمده که بخش کوچکی از این مردم نگاری‌ها را مثل‌های محلّی تشکیل می‌دهد. این مجموعه نیز جز دو کتاب آن چاپ نشده است.

***

با نگاهی کلّی به منابع مثل‌های محلّی درمی‌یابیم که اغلب پژوهش‌ها مربوط به دهه‌ی پنجاه به بعد و اوج آن در دهه‌ی هفتاد تا هشتاد به بعد است؛ چنان‌که در سال‌های ۷۵ تا ۸۵ بیشترین کتاب‌ها منتشر شد. علّت آن توسعه مراکز استان‌شناسی مثل فارسی‌شناسی، کرمان‌شناسی و نظیر آن است؛ برای مثال تنها در مرکز کرمان‌شناسی(تأسیس ۱۳۶۸)، هفت اثر مربوط به مثل‌نگاری تألیف و در کنار آن بسیاری از منابع مربوط به مطالعات گویش‌شناسی و فرهنگ مردم نیز منتشر گردید. این نکته مؤید آن است که وجود چنین نهادهایی تا چه میزان در توسعه پژوهش‌های منطقه‌ای مؤثر است. محققان محلی اغلب مجبورند آثار خود را در تهران یا شهرهای بزرگ به چاپ برسانند که ناآشنایی، عدم اطمینان ناشر و عدم سرمایه‌گذاری وی، کم‌فروش بودن چنین کتاب‌هایی و ده‌ها مشکل دیگر مانع می‌شود بخش خصوصی در این زمینه سرمایه‌گذاری کند. در این صورت انجمن‌ها، نهادها و بخش‌های دولتی وبه خصوص فرهنگستان زبان و ادب فارسی باید از پژوهش‌های منطقه‌ای حمایت کنند. اکنون بسیاری از محققان محلّی آثاری را در زمینه‌ی منطقه‌ی خود پدید آورده‌اند که جایی برای چاپ آن نمی‌یابند. از سویی، استاد یا استادان و مراکز مشاوره نیز وجود ندارد تا مطالعات آنان را هدفمند و علمی سازد؛ از این‌رو مشاهده می‌شود اغلب آثار محلّی در ارائه‌ی اطّلاعات ناقص و بدون روش هستند.

مثل‌ها آوانگاری نمی‌شود و اگر می‌شود غیرمعیار است. در برخی گویش‌ها به دلیل وجود برخی مصوت‌های خاص، مؤلف خود به ابداع نشانه‌ای دست زده است. در برخی کتاب‌ها نیز مؤلف فراموش

کرده است جدول مبنای صامت‌ها و مصوت‌های خود را بیاورد.

روش کار تمامی کتاب‌ها تقریباً یکسان است و متوسط یا در برخی موارد ضعیف، تنها چند کتاب را در این حوزه می‌توان یافت که روشمند است، مثل مَثَل‌های رایج در کرمان (ابریشمی، ۱۳۷۶) یا مثل‌های بروجردی و شهربابکی. چند کتاب معدود به شیوه‌ی موضوعی یا کلیدواژه‌ای تنظیم شده‌اند. مثل: فارسی قمی، در بقیّه‌ی موارد شیوه‌ی تنظیم مثل‌ها الفبایی است و گاه الفبا هم رعایت نشده است.

آسیب مهمّ مثل‌نگاری محلی در ایران آن است که محققان به جای ضبط مثل‌های اصیل و خاص منطقه، به بازگردانی یا ترجمه و ارائه‌ی مثل‌ها به گویش محلّیِ خود پرداخته‌اند و یا مثل‌های فارسی رایج در منطقه را ضبط کرده‌اند، بدون آن که تغییرات آن را متذکر شَوند یا به منابع معتبر فارسی مراجعه کنند.

در کمتر موردی گردآورنده به خاص بودن مثل‌های منطقه‌ی خود اشاره می‌کند؛ بنابراین اصالت مثل‌های منطقه‌ای پوشیده می‌ماند. جا دارد روایت‌های گوناگون امثال محلّی ذیل مثل اصلی و فارسی، در یک جا آورده شود تا بتوان به تحلیل و پژوهش‌های تطبیقی در حوزه گویش‌شناسی و مردم‌نگاری دست زد.

توجّه مناطق مختلف کشور به امر مثل‌نگاری متفاوت است. در یک نگاه مثل‌های مناطق آذری، لری و کرمانی به نسبت مناطق دیگر بیشتر است؛ خصوصاً مثل‌های کرمانی؛ در عوض در استان‌های بزرگ و فرهنگی مثل اصفهان و خراسان با توجّه به وسعت منطقه و فرهنگ غنی و پاره فرهنگ‌های آن کمترین پژوهش‌ها صورت گرفته است.

اغلب مثل‌ها نیز در کتاب‌های مردم‌نگاری یا فرهنگ مردم چاپ شده‌اند تا به طور مستقل چاپ شوند. مثل‌نگاران محلّی هیچ‌گاه به جمع‌آوری مثل‌های منطقه‌ای خود در میان آثار نویسندگان اقلیمی‌شان توجّه‌ای نکرده‌اند؛ به عبارتی به«مثل درمتن» نپرداخته‌اند. تنها در کتاب امثال رایج در کرمان نویسنده از خلال آثار ابراهیم باستانی پاریزی تعداد زیاد مثل کرمانی را ضبط و درج کرده است.

طبقه‌بندی امثال

مثل‌شناسان هر یک با توجّه به دیدگاه و زمینه‌ای، برای مطالعه‌ی بهتر امثال، کوشیده‌اند مثل‌ها را طبقه‌بندی و توصیف نمایند. هر یک از این طبقه‌بندی‌ها ناظر بر یک یا چند خصیصه‌ی مثل‌هاست.

۱. درزبان فارسی، قدیمی‌ترین تقسیم‌بندی در مورد ضرب‌المثل‌ها از آن مشکان طبسی در مجلّه‌ی دبستان است. وی مثل‌ها را دوگونه می‌داند:

مثل مشهور: که قصّه‌اش مشهور باشد و میان مردم رواج کامل داشته باشد؛

مثل غیرمشهور: که میان طبقه‌ای از مردم مشهور است.[۱]

این تقسیم‌بندی را بعدها عظیمی[۲] بدون ذکر منبع عیناً نقل کرده است.

۲. احمد بهمنیار مثل‌ها را به منثور و منظوم و تمثیلی و حکمی تقسیم می‌کند:

منثور: که با وزنی از اوزان شعری راست نیاید؛

منظوم: که غالباً مصراع و گاه بیتی متضمن تمثیل یا ارسال‌المثل است؛

تمثیلی: که مبتنی بر واقعه‌ای تاریخی یا حکایتی واقعی و افسانه‌ای است؛

---

۱. طبسی، مشکان، *مجلّه دبستان*، ۱۳۲۲

۲. عظیمی، صادق، *فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات متداول در فارسی*، پیش‌گفتار

حکمی: که عبارت از جمله‌ای حکیمانه، سودمند و مقبول عام است.[۱]

۳. دبیرسیاقی مثل‌ها را به لحاظ موضوعی بر چهار نوع تقسیم می‌کند:

سیاسی: مثل «دو پادشاه در یک اقلیم نمی‌گنجد.»

اخلاقی: مَثَلِ: «اگر جستم از دست این تیرزن/ من و کُنج ویرانه‌ی پیرزن»

روانی: مثل: «افسانه‌ای که کس نتواند شنیدنش.»

از یک حقیقت: مثلِ: «اگر جوش مگس خواهی، به صحرا آر حلوا را»[۲]

۴. برقعی در کتاب *کاوشی در امثال‌وحکم فارسی*، مثل‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند:

امثال: حکایات کوچک و اخلاقی که برای ارشاد مردم وضع شده و قهرمانان آن حیوانات و نباتات هستند؛

تمثیلات: مثلِ اَمثال است با این تفاوت که در تمثیل موضوع سخن افراد انسانی است؛

ضرب‌المثل: در مفهوم مصطلح آن.[۳]

۵. در کتاب امثال موزون امثال دو دسته شده‌اند:

عامیانه: که ساده و فاقد پیرایه‌های ادبی هستند؛ جنبه‌ی حسّی دارند و مردم با آن‌ها سر و کار دارند؛

ادبی: که دارای عناصر ادبی است و این گروه خود یا منثور است یا منظوم.[۴]

۶. احمد ابریشمی مثل‌ها را به هفت دسته تقسیم می‌کند:

مثل‌ها: به معنی اخص مِثلِ «ترس برادر مرگ است.»

تعبیرهای مثلی: که حاویِ اظهارنظری کلّی نیست، بلکه عباراتی هستند که مفهوم خاصی دارند؛ مثل «دیر و زود دارد سوخت و سوز ندارد.»

مَثَل‌های گفت و گویی: «به روباه گفتند: شاهدت کیست؟ گفت: دُمم»

مَثَل‌های منظوم: که خود به خود وزن دارند یا مصرع و بیتی از شعری هستند؛ مثل «معمّا چو حل گشت آسان بود.»

مَثَل‌های داستان‌دار: مثلِ «من نادر قُلی‌ام و پول می‌خواهم.»

اصطلاحات مثل‌گونه :که شکل مصدری دارند؛ مِثلِ «ریش را در آسیاب سفید نکردن»

تشبیهات مثل‌گونه: که مُبیّن صفات افراد و اشیاست: «مثل سگ حسن دَله»

اصطلاحات ساده: «آب و رنگ»، «آش قجری»، «آفتابه دزد»

مثل‌های مُستهجن: «مادر زن، زن نمی‌شود ما کردیم و شد»[۵]

۷. علی‌دوست ابرقویی مثل‌ها را به لحاظ موضوعی چهار دسته می‌کند:

دینی: که ریشه دینی و مذهبی دارند و با فرهنگ دینی و اعتقادات مذهبی مردم پیوند دارد؛

عُرفی: که برخواسته از تجربیات، حقایق و عرف مردم است؛

موقعیّتی :که موقعیت و شرایط خاص محلِّ پذیرش و در غیر آن محلّ تردید یا مردد است؛ مثل «دوری و دوستی»، «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو»، «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز.»

مثل‌های منظوم: شامل تمام مثلهای دارای وزن عروضی.[۶]

۸ . سیّد محمّد تقی طبیب امثال را به سه دسته تقسیم می‌کند:

---

۱. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه‌ی بهمنیاری*، ص ۲۳

۲. دبیر سیاقی، محمد، *گزیده امثال و حکم*، ص ۳۱

۳. برقعی، یحیی، *کاوشی در امثال و حکم فارسی*، ص ۴

۴. مؤدب بشیری، رضا، *امثال موزون ادب فارسی*، مقدمه

۵. ابریشمی، احمد، *مثل‌شناسی و مثل‌نگاری*، ص ۱۳

۶. علی‌دوست ابرقویی، ابوالفضل، در *حاشیه ضرب‌المثل‌ها*، مقدمه

صرفاً نوشتاری :که در گفتار کاربردی ندارد؛
گفتاری- نوشتاری: که در هر دو کاربرد دارد؛
گفتاری: که کاربرد نوشتاری ندارد.[1]
وی امثال رکیک و مستهجن را در گروه اخیر جای می‌دهد.
۹. حسن محتشم مَثَل‌ها را از چند زاویه تقسیم می‌کند:

از نظر خَلق و ابداع

الف) ابداع از سوی اهل ادب: «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.»
ب) ترجمه‌ای: «سگت را نیم سیر کن تا دنبالت بیاید.»
ت) سخنان عادی امّا تکرار شوند: «زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است.»
ث) داستان‌های مثل شده: «شتر دیدی ندیدی.»

از نظر دستوری:

الف) جمله‌ی ناقص: «آدم و دم»
ب) جمله‌ی کوتاه: «عاقلان دانند»
پ) جمله‌ی طولانی و مرکب: «به درویش گفتند: «چرا نماز نمی‌خوانی؟» گفت: «نادعلی می‌خوانم که پدر نماز است»
ت) مصراع یا بیت: «تو نیکی میکن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز»
ث) خلاصه‌ی داستان، واقعه یا افسانه: «مار تا راست نشود، به سوراخ نمی‌رود.»

از نظر نحوه‌ی بیان:

الف) امری و فرمانی: «بمیر و بدم»
ب) تعجّبی و عاطفی: «پیری و معرکه‌گیری!»
ت) شکوه و شکایت: «بختت را عوض کردی، پیشانیت را چه می‌کنی؟»
ت) طنزآمیز: «گوساله حاج میرزا آقاسی»
ث) تعریضی: «بدتر از بد هم هست»
ج) تشویقی: «از تو حرکت از خدا برکت»
چ) تمنّایی: «از خر شیطان پایین رو»[2]

۱۰. بهمن دهگان در *فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌ها* مثل‌ها را از سه جهت جغرافیایی، قدمت و نحوه‌ی کاربرد تقسیم می‌کند:

از نظر جغرافیایی: محلّی، نیمه ملّی و ملّی. مثل‌های نیمه ملّی آن‌هایی هستند که در چند منطقه کاربرد دارند؛
از نظر قدمت: مثل‌ها به دو دسته‌ی قدیمی و نو تقسیم می‌شوند؛
از نظر کاربرد:مثل‌ها به نوشتاری، رسمی و گفتاری تقسیم می‌شوند.[3]

---

۱. طبیب، سیدمحمدتقی، *تذکره و تکمله‌ای بر فرهنگ مردم*، ص ۲۴۰
۲. محتشم، حسن، *فرهنگواره‌ی تحلیلی امثال و حکم سبزواری*، ص ۱۳ـ۱۴
۳. دهگان، بهمن، *فرهنگ بزرگ ضرب المثل‌های فارسی*، مقدمه ص ۱۲

۱۱. در کتاب امثال العربیه مثل‌های عربی چنین تقسیم شده‌اند:
مَثَل مُوجز: قول سایر و کوتاه مشتمل بر معنی صائب که حالت مضرب به حال مورد تشبیه می‌شود؛
مثل قیاسی: که برای تشبیه و تمثیل و بنابر مقارنه و قیاس ساخته می‌شوند؛
مثل خُرافی: که از زبان حیوانات است و یا بر مبنای قصّه‌های خرافی است.[1]

این تقسیم‌بندی‌ها نمی‌توانند جامع باشند؛ زیرا کلّی است و مختلط. با یکی ازاین تقسیم‌بندی‌ها، نمی‌توان انواع مثل‌ها را به دُرستی مشخص وازهم تفکیک کرد. هر یک ازانواع یاد شده تنها مثل‌ها را از دیدگاهی خاص تقسیم کرده‌اند: تقسیم‌بندی بهمنیار از حیث مثل‌های منظوم و منثور ناظر بر جنبه‌های ادبی و غیر ادبی مثل‌هاست امّا تقسیم مثل‌ها به تمثیلی و حکمی یکی ناظر به ریشه است و دیگری محتوا و شاید نتوان این دو را کنار هم قرار داد؛ ضمن آن‌که مثل‌های تمثیلی جدای از ساخت آن‌ها، حکیمانه نیز هستند؛ بنابراین نمی‌توان گفت: مثل‌ها یا تمثیلی‌اند یا حکمی.*مُشکان طبسی* مبنا را شهرت و غیر شهرت مثل‌ها گرفته است که این نوع تقسیم‌بندی ناظر بر رواج آن‌هاست، امّا طبقه‌بندی *ابریشمی* اندکی متفاوت‌تر است. گونه‌های نُه‌گانه در تقسیم‌بندی ابریشمی، در محور عمودی هم‌جنس و هم‌سنخ نیستند، تنها توصیف گونه‌های مثل و تفکیک نشده از محتوا، ساخت دستوری، ریشه و ساختمان مثل‌ها است که شایسته بود نویسنده تفاوت و تمایزی میان این‌گونه‌ها قائل می‌شد.

تقسیمات سه‌گانه‌ی دهگان، گرچه شامل بررسی تمامی ابعاد مثل‌ها نمی‌شود، باز نگاهی تازه‌تر و تفکیک شده‌تر است. آن‌چه *قُطامش* در مورد تقسیم مثل‌های عربی می‌آورد، ناقص است؛ زیرا تقسیم مثل‌ها به موجز، قیاسی و خرافی به ترتیب ناظر به حجم، ساخت و درون‌مایه‌ی مثل‌هاست و هیچ‌گاه نمی‌توانند در تقابل هم باشند و گونه‌های متفاوت یک نوع به حساب آیند چه آن که مثل‌های موجز ممکن است قیاسی یا خرافی هم باشد یا مثل‌های خرافی گاه قیاسی است و گاه موجز.

اکنون با توجّه به آن‌چه گذشت تقسیم‌بندی جامع زیر را با توجّه به چند جنبه ارائه می‌دهیم:

۱. زبان و ساخت زبانی مثل‌ها ؛
۲. لحن و بیان؛
۳. قدمت و رواج؛
۴. ریشه؛
۵. زیبایی‌شناختی؛
۶. درون‌مایه و محتوا؛
۷. از حیث تنظیم مثل‌ها.

۱. زبان و ساخت زبانی مثل‌ها

۱-۱. بررسی مثل‌هادر سطح واژگانی

برای بررسی میزان واژگان عربی، عامیانه و شکسته در امثال، از کتاب‌های ضرب‌المثل زیر به طور مساوی و تصادفی پنجاه مثل برگزیدیم:

مثل‌های ۱-۱۰ فرهنگ نوین مثل‌های فارسی (ص ۱۶۲ - ۱۶۴)
مثل‌های ۱۱-۲۰ گزیده‌ی امثال و حکم دهخدا (ص ۲۰۹-۲۱۱)
مثل‌های ۲۱-۳۰ داستان‌نامه بهمنیاری (ص ۳۸۵ - ۳۸۶)
مثل‌های ۳۱-۴۰ دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آن‌ها (ص ۸۰۴)
مثل‌های ۴۱-۵۰ فرهنگ امثال سخن (ص ۶۲۴)

در شمارش واژگان از ضمایر، حروف اضافه، ربط و نشانه صرف‌نظر کردیم.

مثل‌های شاهد:

---
۱. قُطامش، عبدالحمید، *الامثال العربیه*، ص ۲۸ـ۳۵

۱. گاو با گاو جنگ می‌کند، گوساله از میان می‌رود.
۲. گاو بکُش، گنجشک هزارش یک من است.
۳. گاو شاخ‌زن هم یکی را برای خودش می‌گذارد که علف به او بدهد.
۴. گاو که پیر شد، گوساله‌اش عزیزتر می‌شود.
۵. گاوی که‌به‌کهنه‌خوردن آموخته شد، ول‌کن نیست
۶. برای گاو نر چه یک جریب چه صد جریب.
۷. زمین که سخت شد، گاو از چشم گاو می‌بیند.
۸. گنه کنند گاوان، کدخدا دهد تاوان.
۹. هر روز گاو نمی‌میرد تا کوفته ارزان شود.
۱۰. گدا تا نان در سفره دارد خوابش نمی‌برد.
۱۱. تنبان مرد که دو تا شد به فکر زن دوّم می‌افتد.
۱۲. تن زنده به جان است و جان زنده به علم.
۱۳. تنبل مرو به سایه، سایه خودش می‌آیه.
۱۴. تن بی‌درد دل جز آب و گل نیست.
۱۵. تند می‌روی جانا، ترسمت فرومانی.
۱۶. تن عور و آتش‌بازی؟
۱۷. تنها به قاضی رفته است.
۱۸. تنها مانی چو یار بسیار کشی.
۱۹. توانگر بود هر که را آز نیست.
۲۰. تنها تو نوبرش را به بازار نیاورده‌ای.
۲۱. سازنده کم بود، یکی هم از میلچهری آمد.
۲۲. ساعت، چوب خطّ عمر است.
۲۳. ساقی که غلط کند، خودش خواهد خورد.
۲۴. سال دیگر با برف پایین می‌آید.
۲۵. سال زور، سیزده ماه است.
۲۶. سال دیگر گر بمانی قُطب دین حیدر شوی.
۲۷. سالی که نکوست از بهارش پیداست.
۲۸. سبزی مثقالی هفتصد دینار.
۲۹. سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد.
۳۰. سبزی نداشت والسلام.
۳۱. کوزه‌اش سر ما را شکست، سکّه‌اش گیر دیگران آمد.
۳۲. کوزه بریزد چو لبالب بود.
۳۳. کوزه‌ی بی‌دسته چو بینی به دو دستش بردار.
۳۴. کوزه‌ی خالی زود از لب‌بام می‌افتد.
۳۵. کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد.
۳۶. کوزه‌ی نو دو روز آب را سرد نگه می‌دارد.
۳۷. کوزه همیشه سالم از آب برنیاید.
۳۸. کوسه پی ریش رفت، بروت نیزبرسر آن نهاد.
۳۹. کوسه و ریش پهن نمی‌شود.
۴۰. کوشش بی‌فایده است وسمه بر ابروی کور.
۴۱. زورش که به مول ننه‌اش نمی‌رسد می‌گوید آقا داداش.
۴۲. زور، قبض و برات نمی‌خواهد.
۴۳. زور کمان دَمی که نماند کباده است.
۴۴. زهد با نیّت پاک است نه با جامه‌ی پاک.
۴۵. زور که آمد حساب برخاست.
۴۶. زهد نبود روی چون طاعون و قطران داشتن.
۴۷. زهر آن را غذا و این را مرگ.
۴۸. زهر از قبَل تو نوشداروست.
۴۹. زِ هَر طرف که کشته شود سود اسلام است.
۵۰. زِ هر چیزی بدتر چشم انتظاری است.

میزان و نوع واژگان عربی، شکسته و عامیانه را در جدول زیر مشاهده می‌کنیم:

(جدول چهار ـ میزان و نوع واژگان عربی، شکسته و عامیانه)

منبع	تعداد واژگان	واژگان عربی	واژگان شکسته	واژگان عامیانه	میانگین تعداد واژگان در جمله
ابریشمی	۶۶	۴ کلمه:علف، عزیز، جریب (معرب) ۲ بار	ـ	ول‌کن، آموخته	۶/۵ کلمه
دهخدا	۵۲	۷ کلمه: تنبان (معرب توبان) عور، قاضی، فکر، جان ۲ بار، علم	می‌آیه	تنبان	۵ کلمه
بهمنیاری	۴۸	۱۲ کلمه: ساعت، عمر، ساقی، مثقال، دینار، سامری، غلط، قطب، دین، حیدر، ید بیضا، اسلام	ـ	ـ	۵ کلمه
شکورزاده	۵۵	۳ کلمه: سکّه، سالم، وسمه	ـ	ـ	۵/۵ کلمه
انوری	۴۹	۱۳ کلمه:قبض، برات، حساب، قطران، زهر ۲ بار، غذا، اسلام، زهد، قبل، طرف، طاعون، سود	ـ	مول، داداش	۵ کلمه
جمع	۲۷۰	۳۹ (۱۴/۴ درصد)	۱	۵ (۲ درصد)	۵/۵ کلمه

واژگان عربی

واژگان عربی در مثل‌ها به نسبت نثرهای معیار امروزی بسیار کمتر است. از میان ۲۷۰ واژه، تنها ۳۹ واژه عربی است؛ یعنی ۱۴/۴ درصد که از این میان دو کلمه‌ی «جریب» و «تنبان» معرب «گریب» و «توبان» هستند؛ در حالی که معدّل کلمات عربی در نثر امروز ۳۵٪ است. برای این مقایسه از میان آثار ده نویسنده معاصر ۵۰ کلمه را تصادفی انتخاب کردیم و نتایج زیر به دست آمد: (برای پرهیز از طولانی شدن حجم مقاله، تنها به نشانی منابع اکتفا می‌کنیم و آوردن اصل متن ضرورتی ندارد.)

(جدول پنج ـ میزان کاربرد واژگان عربی در نثر معیار)

نویسنده	واژه‌های عربی	درصد	نویسنده	واژه‌های عربی	درصد
هدایت[1]	۸	۱۶٪	غلامحسین یوسفی[2]	۲۴	۴۸٪
زرین‌کوب[3]	۳۴	۶۸٪	ایرج افشار[4]	۹	۱۸٪
اسلامی ندوشن[5]	۲۱	۴۲٪	پرویزناتل خانلری[6]	۲۲	۴۴٪
دولت‌آبادی[7]	۷	۱۴٪	سیمین دانشور[8]	۱۱	۲۲٪
شفیعی کدکنی[9]	۲۴	۴۸٪	جلال آل‌احمد[10]	۱۵	۳۰٪
جمع	۱۷۵	۳۵٪			

کمی تعداد واژگان عربی جز در مثل‌ها در گونه‌های دیگر نظم و نثر فارسی مشاهده نمی‌شود و بسیار جالب توجّه است. زبان مردم، زبان ساده، دور از تکلّف، خالص و به دور از تأثیر و نفوذ زبان عربی است،

۱. هدایت صادق، *سه قطره خون*، ص ۲۰
۲. یوسفی، غلامحسین، *چشمه روشن*، مقدمه
۳. زرین‌کوب، عبدالحسین، *یادداشت‌ها و اندیشه‌ها*، ص ۱۳۲
۴. افشار، ایرج، *سواد و بیاض*، ص ۳۶۵
۵. اسلامی ندوشن، محمدعلی، *صفیرسیمرغ*، ص ۵
۶. ناتل خانلری، پرویز، *هفتاد سخن*، ص ۳۸۲
۷. دولت آبادی، محمود، *جای خالی سلوچ*، ص ۱۰
۸. دانشور، سیمین، *شهری چون بهشت*، ص ۱۰
۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *موسیقی شعر*، ص ۲۴۳
۱۰. آل احمد، جلال، *مدیر مدرسه*، ص ۱

خلاف زبان شعر و ادب و زبان فرهیختگان که به دلایل متعدد از زبان‌های بیگانه به خصوص زبان عربی متأثر می‌شود. ناآشنایی مردم با واژگان زبان عربی یک علّت استفاده نکردن از واژگان عربی است.

از آن‌جا که ضرب‌المثل‌ها برخاسته از متن جامعه و متّکی به فرهنگ اجتماعی هستند، از بین انواع گونه‌های نثر معیار، کمترین واژگان قرضی را دارند. در چنین مواردی، تنها آن عناصر قرضی در ضرب‌المثل‌ها راه می‌یابند که در تداول عامه به کار می‌روند یا از بسامد بسیار بالایی برخوردارند یا بخشی از واژگان زبان قرض‌گیرنده را تشکیل می‌دهند.

واژگان شکسته

نکته‌ی جالب توجّه در بررسی واژگان امثال، درصد بسیار پایین شکستگی امثال است. از میان ۲۷۰ واژه، تنها یک کلمه (می‌آیه) شکسته است؛ یعنی کمتر از ۰۴ درصد؛ درحالی که چون ضرب‌المثل‌ها مربوط به فرهنگ شفاهی و عامه است، تصور می‌رود میزان شکستگی بیش از این باشد. البته مردم هنگام کاربرد مثل‌ها و در گفتار خود، بر میزان شکستگی آن می‌افزایند، امّا مثل‌های مضبوط و مدون فارسی فاقد شکستگی بسیار هستند. بیشتر مثل‌نگاران نیز هنگام ضبط مثل‌ها، از ضبط شکل گفتاری و شکسته‌ی واژگان خودداری کرده‌اند. تنها جعفر شهری در کتاب *قند و نمک* (که مثل‌ها به لهجه‌ی تهرانی است) و احمد شاملو در *کتاب کوچه* مثل‌ها را شکسته شده و اغلب به همان شکل گفتاری ضبط کرده‌اند. حتّی در برخی کتاب‌ها چون امثال و حکم دهخدا، شکل مثل کاملاً ادبی شده‌اند. با مطالعه‌ی امثال شکسته‌ی زیر درمی‌یابیم، شکستگی بیشتر در افعال اتّفاق می‌افتد:

حالا که تالان تالانه، صد تومان زیر پالانه

بپوش بپوش مبارکه، بکن بکن امانته

بچّه خمیره، خدا کریمه

چنان که در نمونه‌ها دیده می‌شود، گاه این شکستگی به دلیل رعایت سجع، قافیه یا وزن است.

واژگان عامیانه

واژگان عامیانه به‌تعبیر ابوالحسن نجفی «عبارت است ازکلمات و ترکیبات زبان محاوره مردم نیمه فرهیخته که بی قید و بند سخن می‌گویندوالفاظی بر زبان می‌آورند که مردم فرهیخته از ادای آن‌ها خاصه در محافل رسمی، به شدّت احتراز می‌کنند.»[1]

در مورد واژگان عامیانه نیز علی‌رغم کاربرد فراوان از سوی عوام و سیطره‌ی فرهنگ مردم بر آن، می‌بینیم که از میان ۲۷۰ کلمه تنها پنج واژه‌ی عامیانه مشاهده می‌شود؛ یعنی تنها ۲ درصد از واژگان عامیانه هستند و بقیّه از واژگان زبان معیار استفاده شده است.

این موضوع درگونه‌های دیگر ادب شفاهی تفاوت دارد. تعداد و میزان کاربرد واژگان عامیانه را در پنجاه کلمه از گونه‌های مختلف ادب شفاهی در جدول زیر مشاهده می‌کنیم:

انتخاب همگی موارد از کتاب *فرهنگ عامیانه مردم ایران* است:

(جدول شش ـ میزان کاربرد کلمات عامیانه در انواع ادب شفاهی)

	لالایی	افسانه	متل	ترانه	جمع
تعداد واژه‌ی عامیانه	۶	۵	۱۴	۹	۳۴
درصد	٪۱۲	٪۱۰	٪۲۸	٪۱۸	٪۱۷

۱. نجفی، ابوالحسن، *فرهنگ فارسی عامیانه*، ص ۷ مقدمه

بنابراین گزارش، کاربرد کلمات عامیانه در انواع ادب شفاهی ۱۷ درصد واژگان را تشکیل می‌دهد؛ یعنی از ۲۰۰ واژه‌ی انتخابی از چهار گونه‌ی ادب شفاهی، تنها ۳۴ کلمه‌ی عامیانه دیده شده است.

واژه‌های حرام

«واژه‌های حرام اغلب شامل روابط جنسی، نام مقعد و عمل دفع و جز این‌هاست که بر زبان آوردن آن‌ها در جمع به دلایلی چون شرم، ترس، اعتقادات دینی و مذهبی و یا رعایت احترام حرام و ممنوع به شمار می‌آید. به عقیده‌ی «فروید تابوهای بدوی و بیم‌های عصر کنونی ناشی از نفرت اشخاص یا اشیا یا اعمالی است که انسان ناخودآگاه خواهان آن‌هاست یا آن‌ها را می‌ستاید.»[۱]

اسامی حرام نیز همچون کارکرد و نقش آن در حیات بشری و به همان نسبت در کل واژگان هر قوم، ملّت و فرهنگی وجود دارد و ممکن است از فرهنگی به فرهنگی دیگر تعداد این واژگان کاهش یا افزایش یابد، امّا هیچگاه به صفر نمی‌رسد. همچنین میان طبقات مختلف اجتماعی نیز میزان و نوع کاربرد آن متفاوت است؛ چنان که در فرهنگ عامه و زبان و ادبیات متعلق به آن، بیشترین کاربرد را پیدا می‌کند.

این کلمات در متون نظم و نثرگذشته عیناً به کار می‌رفته‌اند و مثل امروز، به جای این کلمات نقطه‌چین نمی‌گذاشته‌اند و کاربرد آن‌ها عیب شمرده نمی‌شده است. «آنچه مسلم است از بدو کتابت در ایران بعد از اسلام که نسخه‌های خطّی موجودند، در هیچ یک از آن‌ها نقطه‌چین وجود ندارد. . . و نیز کتاب‌های فقهی که فقها در مبحث نکاح، حیض، نفاس، غسل، طهارت و موارد دیگر، مطالب مطروحه را با ذکر جزئیات ولی با لغات عربی آورده‌اند.»[۲]

برای نشان دادن دقیق واژگان حرام از منابع زیر که واژگان آن‌ها را مؤلف یا ناشر تغییر نداده است. به طور تصادفی ۵۰ مثل انتخاب کردیم تا میزان و نوع کلمات حرام به کار رفته را معلوم کنیم:

(جدول هفت ـ میزان و نوع کلمات حرام در ضرب المثل‌ها)

منبع	تعداد	تعداد	واژگان حرام
کتاب کوچه دفتر دوم حرف ب	۶	٪۶	ک. . . ن‌پاره، ک. . . ن گشادی، گ. . . ز، بگ. . . زد، می‌رینن، قرمساق
جامع‌التمثیل شماره ۵۰۰ تا ۶۰۰	۲	٪۲	خایه (دو بار)
داستان‌نامه بهمنیاری شماره ۲۰۰ تا ۳۰۰	۳	٪۳	ک. . . ن گذاشتن، شاشیدن، شاش
فرهنگ نوین مثل‌های فارسی ص ۲۰۰ تا ۲۰۴	۱	٪۱	خایه
نامه‌ی داستان ص ۱۶۹ تا ۱۸۶	۴	٪۴	گ. . . ز، ک. . . ن، خایه (دو بار)
جمع	۱۶	٪ ۳/۲	

با توجّه به جدول از مجموع ۵۰۰ مثل، ۱۶ واژه‌ی حرام معادل ۳/۲ ٪ از مثل‌ها شامل این‌گونه واژگان می‌شوند.

در کتاب‌های مثل قدیم مثل *مجمع‌الامثال*، *شاهد صادق*، *خزینة‌الامثال*، کلمات حرام عیناً به کار رفته‌اند. در آثار جدیدتر برخی به جای این واژگان از معادل‌هایی چون گُند، ادرار، قاروره، تلنگ، تیزی و نظایر آن استفاده کرده‌اند و گاه به جای آن سه نقطه گذاشته‌اند.

دهخدا این امثال را یا حذف می‌کند یا تغییر می‌دهد و یا نقطه‌چین می‌گذارد. «مطالعه‌ی امثال و حکم

۱. مصاحب، غلامحسین، *دایرةالمعارف فارسی*، ص ۵۸۹

۲. مجاهد، احمد، جوحی، ص چهل و هشت

دهخدا نشان می‌دهد دهخدا مردی بسیار متین و محجوب بوده و عفت کلام او مانع شده است که مثل‌های فارسی را که دارای واژه‌ی مستهجن است ضبط کند. دهخدا ذیل مَثل: «خر از یک سو بز از یک سو»، چنین گفته است: «سوزنی را در این مثل تمثیلی زشت و ناستوده هست که رعایت عفت جوانان و زنان خواننده‌ی این کتاب را از نگاشتن نوع آن همیشه احتراز شده است.»[1]

دهخدا در برخی موارد به جای واژگان مستهجن، کلمه‌ای دیگر به کار می‌برد؛ برای مثال درضرب المثل« برای مصلحت بوسه بر دم خر می‌زنند»به جای« ک. . . نِ خر»« دم خر» گذاشته است یا «چیزی که شده پاره، وصله برنمی‌داره» دراصل «ک. . . نی که شده پاره» بوده است. همچنین مثل« ریش خام طمع به جیب مفلس» در اصل«به ک. . . ن مفلس» بوده‌است. چنین نمونه‌هایی در امثال و حکم کم نیست. رویه‌ی بهمنیار خلاف دهخدا است؛ وی تَمامی امثال و حکم را ضبط می‌کند، و گویا پس از مرگ وی و در چاپ دوم، این امثال حذف می‌شوند.

کاربرد واژگان مستهجن، آن هم در تعداد زیادی از امثال نشان می‌دهد، مردم در کاربرد چنین واژگانی خود را محصور نمی‌کرده‌اند. احمد مجاهد به تفضیل به کاربرد عین کلمات حرام در احادیث اشاره می‌کند و نمونه‌هایی را ارائه می‌دهد و به قول جاحظ بصری از دانشمندان مشهور عرب (۲۵۵ فوت) استشهاد می‌کند که می‌گوید: «بعضی از مردم هرگاه نام آلت، فرج و وَطی را می‌شنوند، می‌لرزند و اظهار دوری از زشتی می‌کنند و دم از پارسایی می‌زنند و بیشتر کسانی که این تظاهرات را می‌نمایند، چیزی از جوهر عفت و بزرگواری و وقار حقیقی در آن‌ها نیست جز صورت تصنعی‌اش»[2]

مثل‌هایی که لحن خارج از نزاکت دارند یا واژگان مستهجن در آن‌ها دیده می‌شود، زمینه‌ای قوی از اندرز و تعلیم در خود دارند و هدف هرزه‌نگاری یا هجو نیست. اتفاقاً قبح عملی زشت در مثلی با لحن خارج از نزاکت به خوبی نمایانده می‌شود؛ مثل «ک. . . ر هر کس ک. . . ن هر کس رفت رفت. » نشانگر هرج و مرج امور مملکت، نبود قانون و بی‌عدالتی است. وقتی ابلهی ساکت به سخن درآید و سخنان ابلهانه می‌گوید در بزرگ‌نمایی و نمودن قبح عمل زشت وی می‌گویند: «که گفته مرده نمی‌گ. . زد» و گاه به مزاح، شنونده می‌گوید: یعنی جفت جفت!

این روش بزرگان ادب ما هم بوده است. نگاهی گذرا به آثار شاعران بزرگی چون انوری، سنایی، مولوی، نظامی، سعدی، جامی و نویسندگانی چون عبید زاکانی، قابوس بن وشمگیر نشان می‌دهد که این بزرگان در کمال بی‌پروایی (که لااکراه فی‌الدین) و آزاد اندیشی برای القای برخی معانی خود، ناگزیر به استفاده ابزاری از این کلمات بوده و به عنوان وسیله‌ای مؤثر بهره می‌جسته‌اند. هیچ کس نمی‌تواند داستان زیبای زیر را از مولانا که مصراعی از آن مثل هم شده است، در برابر کاربرد یک واژه نکوهش کند که از قضا لطف داستان نیز در همین کاربرد درست است:

آن یکی نایی که خوش نی می‌زدست	ناگهان از مقعدش بادی بجست
نای را بر ک..ن نهادی که ز من	«گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن»

مثل‌ها عامل بقای واژگان

واژگان برخی مثل‌ها اغلب به همان شکل باقی می‌مانند. مثل‌ها به لحاظ صرفی، نحوی و واژگانی از جملات معمولی ماندگارتر است و در این ویژگی کارکرد شعررا دارند.

ضرب‌المثل مانند شعر، یکی از عوامل بقای واژگان زبان است. بسیاری از لغات، اصطلاحات و

۱. ابریشمی، احمد، *مثل‌شناسی و مثل‌نگاری*، ص ۲۹
۲. جاحظ بصری، الحیوان، ص ۳ به نقل از مجاهد، احمد، جوحی، ص چهل و هشت

کنایات زبانی در مثل‌ها ضبط می‌شود و از زوال و مرگ آن‌ها پیشگیری می‌کند؛ زیرا همواره آن مثل در میان مردم رواج دارد؛ برای مثال واژگان «شتل»، «کلک»، «پناباد»، «کنبوزه»، «توشمال»، «منگال»، «ششتری»، «خاک‌بازی»، «گُنج»، «کِشمان»، «کلو» در مثل‌های زیر امروزه همچنان در میان مردم جاری است:

از بد قمار هر چه ستانی شتل بود.	شتل: اصطلاحی در قماربازی است.
ای فلک به همه منقل دادی و به ما کلک.	کلک: آتشدان سفالی
باید ز جان گذشت و پناباد خرده کرد.	پناباد: سکّه‌ی نقره‌ای
بزک نمیر بهار میاد، کمبوزه با خیار می‌آد.	کمبوزه (کنبزه): خربزه‌ی نارسیده، کالک
به توشمال گفتند ساز بزن، گفت: پایم می‌خارد.	توشمال: نوازنده‌ی محلّی
به درو راهت ندهند، منگالت را که نمی‌گیرند.	منگال: نوعی داس
پلاس را با شُشتری پینه نکنند.	شُشتری: نوعی فرش مرغوب
خاک بازی پاک بازی می‌خواهد.	خاک بازی: کشت و زرع
خدا سرما را به گُنج لباس می‌دهد.	گُنج: مقدار، اندازه، گنجایش
آب می‌داند کَشمان کجاست.	کشمان: زراعت، کشتمان
اگر سگ سزاوار نبود کلوش سفال نبود.	کلو: مصغر کلّه، ظرف

در برخی موارد، مردم برخی واژگان مهجور را به کلمات مشابه یا مفهوم آن بدل می‌کنند؛ چنان که در مثل «گرگ بالان دیده» **بالان** را به **باران** تبدیل و مثل را به شکل «گرگ باران دیده» به کار برده‌اند.

بالان به معنی **تلّه** و دام است؛ بنابراین گرگ بالان دیده یعنی گرگی که گرفتار تله شده و مجرب و کارکُشته است. در صورتی که تمام گرگ‌های بیابان حتماً باران را دیده‌اند و باران دیدگی صفتی برای گرگ نمی‌تواند باشد و تجربه‌ای برای او نیست بلکه بالان دیدگی تجربه مؤثری برای گرگ است. ایرج میرزا نیز در این شعر بالان دیده را برگزیده است:

همانا گرگ بالان دیده باشی   تو خیلی پارم سائیده باشی

(دیوان: ۳۴۸)

بنابراین فرهنگ نگاران برای دریافت معنی دقیق برخی واژگان مهجور نیز می‌توانند از امثال به عنوان شاهد مثال استفاده کنند.

همچنین فایده‌ی دیگری که ضبط مثل دارد درحوزه‌ی گویش‌شناسی است. از میان امثال گذشته و واژگان گویشی باقی مانده‌ی آن‌ها، می‌توان به اطلاّعات ذی‌قیمتی درباره‌ی فارسی عامیانه و گویشی آن روزگار دست یافت؛ برای مثال در مجمع‌الامثال هبله‌رودی برخی واژگان به شکل عامیانه به کار رفته‌اند. تعداد اندک است؛ زیرا هبله‌رودی، اغلب آن‌ها را به صورت ادبی درآورده است. در مثل ۱۸۳۸ «می‌شکند» را «می‌شکنه» در مثل ۱۷۷۱ «واجم» را به جای گویم و «واجی» را به جای «گوید» و در مثل ۱۹۱۸ «وَرَم کش» را به معنی بَرَم کش (بالایم کش) آورده است که این آخری به زعم دکتر صادق‌کیا[1] از گویش پیشین شهر تبریز است.

در سده‌های اخیر نیز که ده‌ها کتاب مثل به گویش اصلی به همراه برابرهای فارسی تدوین شده که گنجینه‌ای از واژگان گویش‌های مختلف ایران را ضبط و در اختیار پژوهندگان و آیندگان قرار داده است. بسیاری از واژگان اصیل و نادر محلی موجود در مثل‌ها، تنها از همین طریق به شکل مکتوب و یا حتّی غیرمکتوب و رایج در میان مردم حفظ و نگه‌داری می‌شود.

۱. کیا، صادق، مقدمه *مجمع‌الامثال*، ص ۹

۲-۱. بررسی مثل‌هادر سطح نحوی

۱-۲-۱. جمله

هر مثل به دلیل دارا بودن شرایط تعریف جمله، یک جمله به شمار می‌رود؛ به عبارتی هر چه شبیه مثل باشد از جمله کنایه، زبانزد، اصطلاح و یا تعبیر چون جمله‌ی کامل نیست و با ویژگی‌های دیگر مَثَل همخوانی ندارد، مَثل به شمار نمی‌آید. پس اصطلاحاتی چون «لاف زدن»، «پهلوان پنبه»، «دست مریزاد»، «پا در هوا»، «دو آتشه»، «پاشنه ساییده» و ده‌ها نظیر آن، مدخل واژگانی است که در فرهنگ واژگان و لغت‌نامه‌ها ثبت و درج می‌شود نه در فرهنگ‌های ضرب‌المثل.

۲-۲-۱. ترتیب اجزای جمله

برای نشان دادن ترتیب معمول اجزای جمله‌های مثلی ۵۰ مثل (همان نمونه‌های سطح واژگان) را از این جهت بررسی کردیم که معلوم شد ۴۴ جمله یعنی ۸۸ درصد جملات به ترتیب معمول دستوری به شرح زیر است:

نهاد + مفعول + فعل

نهاد + مسند + فعل

نهاد + مفعول + متمم + فعل

در این ترتیب تنها قیود به ضرورت معنی و تکیه جابه‌جا می‌شوند و ۱۲ درصد جملات؛ یعنی اجزای شش جمله جابه‌جا شده است. از این شش مورد چهار مورد منظوم است که به ضرورت قافیه فعل در آن‌ها جابه‌جا شده است و دو مورد دیگر نیز به زبان گفتاری و موزون است و وزن آن عروضی نیست بلکه هجایی است و از دستور زبان گفتار تبعیت می‌کند.

این نکته نشان می‌دهد شکل و ساخت نحوی امثال فارسی علی‌رغم تأثیر از فرهنگ مردم، کمتر از زبان گفتار تأثیر پذیرفته است.

در مثل‌های منظوم جابه‌جایی اجزای جمله به دلیل حفظ وزن و قافیه امری طبیعی و خارج از این بررسی است:

چرا غم می‌خوری از بهر مردن   که هم غم می‌خوری هم خواهی مردن

چشم بینا بهتر از سیصد عصا

جابه‌جایی ترتیب اجزای جمله در مثل‌ها جز مسئله‌ی حفظ وزن و آهنگ، جنبه‌ی بلاغی نیز دارد. در مثل‌های زیر اجزای جمله برای رعایت سجع جابه‌جا شده‌اند:

در زمستان جُلی بهتر از گُلی

در اصل: جُلی در زمستان از گُلی بهتر [است]

دوستی دوستی، از سرت می‌کنند پوستی

دراصل: بادوستی دوستی، از سرت پوستی می‌کنند.

که زند دسته به هاون، که خورد هلیم و روغن؟

در اصل: که به هاون دسته زند، که هلیم و روغن [را] خورد؟

گاه برای تأکید برخی ازاجزا فعل مقدم می‌شود:

چرت می‌زند، بهتر از مرشد

در اصل: بهتر از مرشد چرت می‌زند.

چرا نشود عالم خراب، شپشک خورده شراب

۳-۲-۱. اجزای جمله‌های مثلی

دوجزئی:

۱) نهاد + فعل: آدم دو بار به دنیا نمی‌آید.

سه جزئی:

۲) نهاد + مفعول + فعل: آب صدای خودش را نمی‌شنود.

۳) نهاد + مسند + فعل: آب حیوان درون تاریکی است. (سنایی)

۴) نهاد + متمم + فعل: از مهریه‌ی مادرش بگذرد از شکمش نمی‌گذرد.

چهار جزئی:

۱) نهاد + مفعول + متمم + فعل: بیمار عشق را به طبیب احتیاج نیست.

۲) نهاد + مفعول + مسند + فعل: وسمه قد را بلند نمی‌کند.

۳) نهاد + متمم + مسند + فعل: به کور می‌گویند عین علی

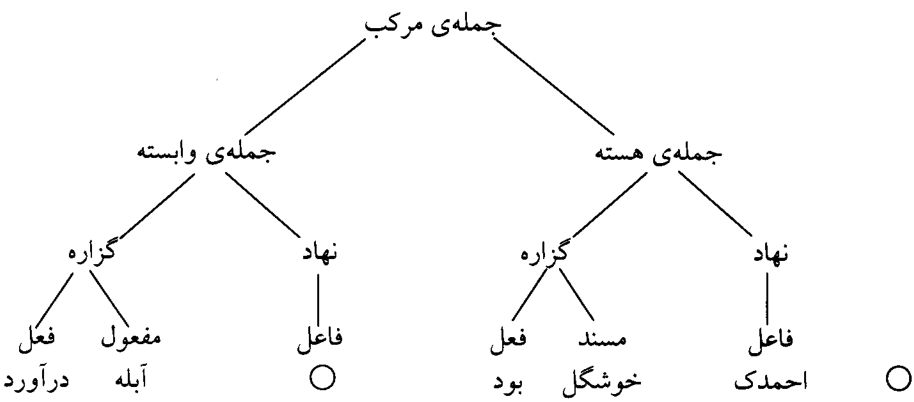
چنان که گفتیم حدود چهل درصد مثل‌ها مرکب هستند که از جملات هسته و وابسته تشکیل می‌شوند:

احمدک خوشگل بود، آبله هم درآورد

[نهاد مسند فعل] [مفعول فعل]

جمله‌ی هسته جمله‌ی وابسته

این جمله‌ی مرکب از دو جمله‌ی سه جزئی (با مسند و با مفعول) تشکیل شده که نمودار درختی آن چنین است:



مطالعه در پنجاه مثل (جدول سه ـ نمونه‌های سطح واژگانی) پراکندگی انواع هفتگانه اجزای جمله‌ی مثلی را نشان می‌دهد. در پنجاه مثل مورد مطالعه با احتساب جمله‌های مرکب، ۸۲ جمله است:

(جدول هشت ـ پراکندگی انواع هفتگانه اجزای جمله در ضرب المثل‌ها)

	(۱) دو جزئی	(۲) سه جزئی با مفعول	(۳) سه جزئی با مسند	(۴) سه جزئی با متمم	(۵) چهار جزئی با مفعول و متمم	(۶) چهار جزئی با مفعول و مسند	(۷) چهار جزئی با متمم و مسند
تعداد	۱۸	۱۶	۳۶	۶	۵	۱	۰
درصد	٪۲۲	٪۱۹.۵	٪۴۴	٪۷.۵	٪۶	٪۱	۰

با توجّه به جدول، جمله‌های سه جزئی بیشترین تعداد جمله‌های مثلی را تشکیل می‌دهند. از پنجاه مثل مورد مطالعه، تنها ۱۱ جمله ساده است و ۳۹ جمله‌ی دیگر مرکب است. این جمله‌های مرکب اغلب ازیک هسته و وابسته تشکیل شده‌اند که در بیشتر موارد جمله‌های اسنادی (سه جزئی با مسند) بیشترین تعداد جمله‌های مورد مطالعه را تشکیل می‌دهند. دلیل این امر هم روشن است؛ زیرا بنای مثل بر پند و اندرز است که اغلب پندها و حکمت‌ها در قالب جمله‌های اسنادی بیان می‌شوند.

۴-۲-۱. انواع جمله‌های مثلی از نظر فعل

بی‌فعل

فعل برخی مثل‌ها به دلیل ایجاز ذاتی یا مرور زمان به قرینه‌ی لفظی و معنوی حذف می‌شود:

آلوبه از پلو

این آش و این کاسه

ممکن است دو کلمه یا دو بخش به کمک پیوندهای همپایگی، جمله‌ای بی‌فعل را تشکیل دهند که از نظر مفهومی با هم در تقابل قرار می‌گیرند؛ مثل:

نه شیر شتر، نه دیدار عرب

هم فال و هم تماشا

چه خواجه علی و چه علی خواجه

یا تخت یا تخته

سر ما و تقدیر خدا

ممکن است رابط دو بخش صرفاً پیوند همپایگی نباشد، بلکه حرف عطف باشد که در قالب جملات امری، استفهامی، استفهام انکاری، خبری و یا التزامی به کار می‌رود؛ مثل:

دوری و دوستی

پیش لوطی و مُعلق‌بازی؟

از خرس مویی و از قلندر هویی

مستی و راستی

حرف درست و زبان سست

و یا بدون حرف ربط:

چهار دیواری، اختیاری

خلایق هر چه لایق

سر به سر بی‌دردسر

مال بد بیخ ریش صاحبش

سر پیری، داغ امیری

گاه در آغاز برخی مثل‌ها ادات تشبیه «مثل»، «مانند»، «چون»، «انکار»، «گویی»، و... قرار می‌گیرند که به این‌گونه مثل‌ها، مثل‌های تشبیهی می‌گویند و تعداد آن‌ها نیز بسیار زیاد است. این‌گونه مثل‌ها نیز در حکم شبه جمله هستند:

مثلِ اَجلِ مُعلّق

مثلِ کنیزِ حاج باقر

مثلِ شپش لحاف کهنه
مثلِ عقرب زیر حصیر
مثلِ مادر وهب
مثلِ جن بو داده

با فعل

جمله‌های مثلی ممکن است با فعل اسنادی باشند:
آواز دهل شنیدن از دور خوش است.
یا فعل تام:
دهن باز بی‌روزی نمی‌ماند.
در نمونه‌گیری از صد ضرب‌المثل در دو منبع (هر منبع پنجاه مثل) در مورد نوع فعل نتایج زیر به دست آمد.

(جدول نُه ـ میزان و نوع افعال در ضرب المثل‌ها)

منبع	بی‌فعل	فعل اسنادی	فعل تام
فرهنگ نوین ضرب‌المثل‌های فارسی	۱	۱۳	۳۶
داستان‌نامه بهمنیاری	۱	۲۳	۲۶
جمع	۲	۳۶	۶۲
درصد	٪۲	٪۳۶	٪۶۲

۵-۲-۱. انواع جمله‌های مثلی از نظر وجه

از نظر وجه تمام وجوه معمول خبری، التزامی و امری در مثل‌ها دیده می‌شوند:

وجه خبری

تر و خشک با هم می‌سوزند.
امشب که ما دزد شدیم ماهتاب شد.
فعل جمله‌های خبری می‌تواند لحن پرسشی، تعجبی و عاطفی نیز داشته باشد:
آدم چرا روزه‌ی شک‌دار بگیرد؟
حیف از آن مسجد که در سمنان بود!
مثل‌های پرسشی چند گونه است؛ یا پرسش تنهاست:
که زند دسته به هاون؟ که خورد هلیم و روغن؟
یا پرسش و جواب: کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا

وجه امری

تعارف کم کن و بر مبلغ افزای
خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو
فعل جمله‌های امری می‌تواند لحن خطاب، تحذیر، فرمان، هشدار، امر و نهی و پرهیز داشته باشد.

وجه التزامی

فعل مثل‌های زیر در وجه التزامی است:

دعا، نفرین، تحذیر: *خدا پدر صاحب خر را بیامرزد.*
شرط: *تا مار راست نشود به سوراخ نرود.*
آرزو: *کاش از اول نبودی شیشه با سنگ آشنا.*
شک: *شاید که چو وابینی خیر تو در آن باشد.*
پرسش: *اگر خر نخواهم به خانه‌ی میرزا هم بروم؟*
جمله‌های التزامی اغلب به صورت جمله پیرو به کار می‌روند.

زمان فعل ضرب المثل‌ها در تمامی وجوه یاد شده، اغلب حال است. یکی ازعلل ماندگاری امثال نیز همین نکته است و به همین دلیل مثل‌ها در تمامی زمان‌ها قابل استفاده هستند.

۶-۲-۱. انواع جمله‌های مثلی از نظر ساختمان فعل

ساده

شامل مثل‌هایی که در ساختمان آن‌ها تنها یک فعل به کار رفته یا فعل آن‌ها به قرینه حذف شده است؛ مثل:

همسایه از همسایه ارث می‌برد.
کفش پینه‌دوز پاشنه ندارد.

مرکب

مثل‌هایی که در آن‌ها بیش از یک فعل به کار رفته باشد:
دو فعلی: همسایه را بپرس، خانه را بخر.
سه فعلی: از نوکیسه قرض مکن، قرض که کردی خرج مکن.
چهار فعلی: هر جا عروسی است، پاچه ورمی‌مالد، هرجا عزاست، یقه می‌دراند.
پنج فعلی: قاشق ساختن کاری ندارد، یک مشت می‌زنی گود می‌شود، دمش را می‌کشی دراز می‌شود.
هفت فعلی: کارِ من کار دیو است: می‌گویم شُل کن سفت می‌کند، می‌گویم سفت کُن شُل می‌کند.
برخی از مثل‌های مرکبَ، شکل گفت‌وگو دارند؛ مثل:
به شترمرغ گفتند: «بپّر» گفت: «شُترم» گفتند: «بار بردار» گفت: «مرغم»
به خرچنگ گفتند: «چرا کج می‌روی» گفت: «جوانی است و هزار چم و خم»
به درویش گفتند: «چرا نماز نمی‌خوانی؟» گفت: «نادعلی می‌خوانم که پدر نماز است.»
یکی به بچّه‌اش گفت: «می‌زنمت زمین صدای کُنبزه بدهی» گفت: «ننه کنبزه می‌خوام»

اغلب مثل‌های گفت‌وگویی با «به» و «از» یعنی با جمله‌ی سه جزئی متمم‌پذیر آغاز می‌شوند که متمم اختیاری آن‌ها حذف شده است. متمم اجباری این جملات (خرچنگ، شترمرغ و. . .) بیشتر مفرد است که از میان تیپ‌های حیوانی (شتر، گرگ، خرچنگ) یا انسانی (کچل، لر، درویش) انتخاب می‌شوند.

۷-۲-۱. حذف اجزای جمله‌های مثلی

یکی از سنت‌های زبانی، مقوله‌ی حذف برخی اجزای جمله برای رعایت اختصار، کم‌کوشی، تأثیر زبان گفتار، ایجاز و یا هر دلیل دیگر است. حذف اجزای جمله به قرینه‌هایی چون لفظی یا معنوی است. میزان حذف در مثل‌ها به دلیل جنبه‌های ادبی آن بیشتر از زبان معیار است؛ زیرا حذف‌ها به شیوایی و رسایی مثل و ایجاز آن بسیار کمک می‌کنند.

برای درک چگونگی حذف در مثل‌ها و مقایسه‌ی آن با زبان معیار، حذف در ۱۰۰ جمله از نثر معیار را با صد مثل مقایسه می‌کنیم:[۱]

(جدول ده ـ مقایسه‌ی حذف در مثل‌ها یا نثر معیار)

	نهاد	فعل	حرف ربط	حرف را	مسند	مفعول	اضافه	مضاف‌الیه	متمم	جمع	درصد
نثر معیار	۳۹	۱	۲	---	---	۲	۳	۱	۱	۵۱	٪۵۱
مثل	۳۰	۲۵	۳	۳	۱	۳	۲	۱	---	۶۸	٪۶۸

میزان حذف در مثل‌ها ۱۷ درصد بیشتر از نثر معیار است.

حذف نهاد (فاعل، مسندالیه)

در هر دو گروه حذف نهاد بیشترین بسامد را داراست. حذف نهاد اختیاری به دلیل وجود شناسه، علّت عمده‌ی حذف در این نوع است. علت حذف نهاد در مثل‌ها آن است که اغلب، کلیدواژه‌ی مَثَل جنبه‌ی استعاری دارند و به نهاد خاصی باز نمی‌گردد و حذف آن به ایجاز مثل و جنبه‌ی استعاری آن کمک می‌کند. همچنین بیشتر، تکیه بر گزاره است تا نهاد:

[آن آش]، آش دهن‌سوزی نیست.

[تو] بیمار باشی به که [تو] بیکار باشی.

حذف فعل

در نثر معیار حذف فعل بسیار اندک است (۱ درصد) در حالی که ۲۵ درصد افعال در مثل‌ها حذف می‌شوند و این حذف‌ها اغلب حذف فعل ربطی در جمله‌های اسنادی است:

همان خر سیاه [است] و همان راه آسیا [است]

امروز نقد [است]، فردا نسیه [است]

حذف فعل تام کمتر اتّفاق می‌افتد:

وصلت با خویش [کن]، معامله با بیگانه [کن]

با دوستان مروّت [داشته باش] با دشمنان مدارا [کن]

در تمامی مثل‌های تشبیهی که با «مثلِ» شروع می‌شود، فعل اسنادی به قرینه حذف می‌شود:

مثل خروس جنگی [است]

مثل خروس بی‌محل [است]

مثل خر افسار گسیخته [است]

گاه حذف فعل برای رعایت سجع و قافیه است:

هر جا پلو، [است] همان جا بدو

در زمستان آلو به از پلو [است]

حذف حرف ربط

اغلب حرف شرط در مثل‌ها حذف می‌شود:

[اگر] مسجد میری بنال، [اگر] حمام میری بمال.

---

۱. منبع نمونه‌گیری:
پنجاه جمله از آغاز داستان *داش آکل* هدایت، پنجاه جمله از کتاب *با کاروان حلّه* دکتر زرین‌کوب (پیر نیشابور، ص ۹۷)

[اگر] ماهی را هر وقت از آب بگیری، تازه است.
[اگر] ماهی را نمی‌خواهی دمش را بگیر.
[اگر] صد تا کوزه بسازد، یکیش دسته ندارد.
حرف ربط که:
اشتری [که] در مرغزاری رفت، رفت.

حذف «را»

گاو [را] بکش، گنجشک هزارش یک من است.
آشنا داند زبان آشنا [را]

حذف مسند

اسراف نکو نیست مگر در عمل خیر [نکو] [است]

حذف مفعول

اکبر [روزی را] ندهد، خدای اکبر [روزی را] بدهد.

حذف حرف اضافه

از هلیم و [از] شوربای کاشان واماندیم.
باران بهار [بر] سر خر ببارد، دم خر خبر ندارد.

حذف متمم

از همان دست که می‌پرورم [از همان دست] می‌گیرم.
گاه در برخی از مثل‌ها تعداد حذف‌ها به چند مورد هم می‌رسد:
ده برای کدخدا خوبست و [برای] برارش [خوب] [است]
از خرس مویی [کندن] [غنیمت] [است]، از قلندر هویی [گفتن] [غنیمت] [است]

در تمامی نمونه‌ها حذف با دو قرینه‌ی لفظی و معنوی انجام گرفته است که وجود حذف‌ها به قرینه‌ی معنوی بیشتر از قرینه‌ی لفظی است. از ۲۳ مثال این بخش تنها چهار مورد حذف‌ها (۱۷درصد) به قرینه‌ی لفظی و ۱۹ مورد (۸۲ درصد) حذف به قرینه‌ی معنوی است.

همچنین به نسبت نثر معیار، حذف به قرینه‌ی معنوی در مثل‌ها بیشتر است؛ زیرا در نثر معیار، متن پیوسته است و اغلب حذف‌ها به قرینه لفظی انجام می‌پذیرد، امّا مثل‌ها که یک جمله‌ی مستقل هستند، حذف‌ها به سیاق کلام و مفهوم جمله و زمینه‌های فرهنگی قبلی انجام می‌پذیرد؛ از سویی شهرت و رواج مثل‌ها، کمک می‌کند تا کلمه‌ی محذوف را خواننده در ذهن خود تداعی کند. به همین دلیل است که میزان حذف‌ها در مثل‌ها زیاد است.

۲. لحن و بیان مثل‌ها

لحن، شیوه‌ی پرداخت و نوع بیان مثل‌هاست؛ به طوری که پس از شنیدن آن بتوان حدس زد که موضوع و مخاطبش کیست. لحن هر مثل نشان می‌دهد آیا طنزآمیز است یا تحقیرآمیز؛ رسمی است یا صمیمی؛ حکیمانه است یا خشم‌آلود یا شبهه‌برانگیز یا یقین‌آور. به کمک لحن می‌توان طرز تلقی و نگرش سازندگان مثل‌ها را دریافت؛ برای نمونه مَثل «ای که دستت می‌رسد کاری بکن / پیش از آن کز تو نیاید

هیچ کار» لحنی موعظه‌آمیز و امری دارد. امّا مثل «پارسال گاز می‌گرفت، امسال لگد می‌زند» شرارت، بدخُلقی و ترقّی معکوس افراد را نشان می‌دهدو لحنی طنزآمیز دارد که توأم با تحقیر است.

لحن هر مثل به طور مستقیم به عناصر ساخت مثل؛ همچون واژگان، بلاغت و معنا، بستگی دارد. مثل‌هایی که لحنی توأم باتحقیر و توهین یاهمراه با رکاکت دارند، بیشتر الفاظ تابو در آن‌ها دیده می‌شود. بسیاری از واژگان مثل بُز، کچل، خر هستند که مَثَل‌های ساخته شده با آن‌ها جنبه‌ی طنز به خود گرفته‌اند.

لحن مثل‌ها نسبت مستقیمی با ماندگاری، شهرت و رواج آن‌ها دارد. لحن مثل هر قدر به ویژگی‌های زبان مردم نزدیک‌تر باشد، پذیرش و اقبال بیشتر می‌یابد.

مثل‌های فارسی ازنظر لحن در سه دسته‌ی کلّی قرار می‌گیرند:

۱-۲. مَثَل‌های طنزآمیز و لطیفه‌وار

در ادب عامه جلوه‌های گوناگونی از طنز نهفته است. در تمامی نمونه‌های فرهنگ مردم اعم از افسانه‌ها، بازی‌ها، نمایش‌ها، ترانه‌ها، مثل‌ها عنصر خنده و خنده‌سازی موج می‌زند. مهمترین عنصر خنده‌زایی به تعبیر دکتر شفیعی کدکنی «تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین»[۱] است؛ یعنی تعارض و تضاد میان دو عنصر که تقریباً عنصر اصلی طنز در تمامی مثل‌های طنزآمیز است. شکورزاده نیز بر جنبه‌های شدید انتقادی در مثل‌ها تأکید می‌ورزد:

«اغلب امثال حاوی اندیشه‌ای عمیق و سودمند و یا انتقادی شدید و طنزآمیز از رفتار و گفتار آدمیان و نابسامانی‌های اخلاقی و وضع غلط جامعه می‌باشد.[۲]

۲۰ درصد مثل‌های فارسی طنزآمیز هستند. اجتماع ضدین که زیر ساخت شکل‌گیری مثل‌های طنزآمیز است که به شکل‌ها ودر قالب‌ها و موضوعات زیر ظاهر می‌شود:

رفتار ابلهانه (کودن‌نمایی): خر را نخریده، آخورش را می‌بندد./ یک دستم تفنگ، یک دستم شمشیر، پس با دندان‌هایم جنگ کنم./ من رَبّ و رُب ندانم، از دسته‌ی شاهوردی خانَم /از خر می‌پرسی چهارشنبه‌سوری کی است؟/ یک روز حلاّجی می‌کند، سه روز پنبه از ریش می‌چیند.

شکایت ازبدشانسی: از آسمان کلاه ببارد، یکیش سر ما نمی‌افتد./ اگر بختم بخت بود، دستِ خر برایم درخت بود./ بخت بد که برگردد، اسب در طویله خر گردد. /بعد از چهل روز آمدیم رخت بشوییم باران آمد./ توی دیگ آدم وسواسی موش می‌افتد./ خواستم خضر را ببینم، خرس را دیدم./ امشب که ما دزد شدیم مهتاب شد./ خر ما از کُرگی دم نداشت./ نوبت به ما که رسید، خر زایید.

دوچندان شدن گرفتاری: احمدک (مبارک) خوشگل بود، آبله هم درآورد./ جن کم بود، یکی هم از دیوار پرید./ آمد دماغش را پاک کند، چشمش را هم کور کرد./ سِپلشت آید و زن زاید و مهمان عزیزت برسد./ شتر زایید که بارش سبک‌تر شود، بچّه شتر هم سربارش شد.

وارونه‌کاری: حسنی به مکتب نمی‌رفت، وقتی می‌رفت جمعه می‌رفت./ از کچل پرسیدند: «اسمت چیه»، «گفت زلفعلی» / به کچل گفتند: «شستی»، گفت: «بافتم»

به شتر گفتند: «چرا شاشت از پس است؟» گفت: «چه چیزم مثل همه کس است.»

بزرگ‌نمایی: خر را با کولش می‌خورد، مرده را با گورش./ خانه‌ای را که دو کدبانوست، خاک تا زانوست./ شکم درویشان تغار خداست.

---

۱. شفیعی کدکنی، محمّدرضا، *طنز حافظ*، ص ۶

۲. شکورزاده، ابراهیم، *دوازده هزار مثل*، ص ۷ مقدمه

رندی و زرنگی: میان پیغمبران جرجیس را پیدا کرده است./ اگر تو خر دیر میری، من هم سگ انتظار کشم./ تا بگویی خر، هم نعلش می‌کنند؛ هم بارش./ به یکی گفتند: «کی آمدی؟» گفت: «پس فردا»، گفتند:« پس‌فردا که نرسیده »گفت:« دست پیش می‌گیرم پس نیفتم.»

روغن ریخته را نذر امام‌زاده می‌کند./ می‌خواهد خر مرده‌ای پیدا کند نعلش را بِکَند./ گربه‌ی مرتضی علی است؛ هرجور بیندازند، چهار دست و پا به زمین می‌رسد.

اشتباه: شتر پشکل انداخت، عرب پنداشت خرماست./ جای پای سگ را به جای نان سنگک می‌گیرد./ خر خرابی می‌کند، گوش گاو را می‌برند./ گُنه کرد در بلخ آهنگری، به شوشتر زدند گردن مسگری

بازی‌های واژگانی ادبی: شغلتنا را شَدُرستنا کرد./ خسن و خسین هر سه برادران (دختران) مغاویه‌اند./ در تنگنا خورشید خر می‌شود./ اگر تو ختمی ما شب هفتیم.

حاضرجوابی: بیله دیگ، بیله چغندر./ بالایت را دیدیم، پاینت را هم دیدیم.

بهانه‌جویی و تعلّل در کار: بگو ملّا خانه نیست، همه کارها آراسته است، کارد کُله بی‌دسته است./ تا کچل فکر کلاه‌گیس بکنه، عروس دو تا کره هم پس انداخته./ وقتی گرگ به گلّه می‌زند، چوپان شاشش می‌گیرد./ اگر از منار بیندازیش؛ صد جا گیر می‌کند./ بلد نیست برقصد می‌گوید زمین کج است./ برای کون گوزو نان جو بهانه است./ به آدم تنبل فرمان بده، هزار جور نصیحت پدرانه بشنو.

ریاکاری و رفتارهای دوگانه: هم اسب شمر را نعل می‌کند، هم مشک حضرت عباس را می‌دوزد./ شب نماز شبگیر می‌کند، روز آب توی شیر می‌کند./ هم آش معاویه را می‌خورد، هم پشت سر علی نماز می‌کند./ دُم خروس را باور کنم یا قسم حضرت عباس را/ قربان برم خدا را، یک بام و دو هوا را / از نجابت از ماهی توی حوض رو می‌گیرد./ با گرگ دنبه می‌خورد، با چوپان گریه می‌کند.

خراب‌کردن سمبل‌های دینی: نماز بی‌وضو، کون نشسته/ خدایا، صد سال است خدایی می‌کنی، هنوز گره‌ی کار و گره‌ی بقچه را نمی‌شناسی؟

تحقیر: وقتی نیم‌سوز حرف زد تو هم حرف بزن./ آفتابه‌دار برای آدم فقیر آفتابه‌ی سوراخ‌دار آب می‌کند./ باباش از بی‌خری سوار چینه‌ی دیوار می‌شد./ گفت: حاجی خانه است؟ گفتند: نه. گفت: اگر هم بود چیزی نبود./ مگس هم به چاله‌ی خایه‌ی خر می‌چسبد، به زیارت می‌رود و برمی‌گردد.

تهکم (ذم شبیه به مدح): روزه خوردنش را دیده بودیم، امّا نماز خواندنش را ندیده بودیم./ به کور می‌گویند: عین‌علی، به کچل می‌گویند: زلف علی.

قیاس نابه‌جا: درخت گردگان به این بزرگی، درخت خربزه الله‌اکبر./ آجر پختنی است امّا خوردنش سردل می‌آورد./ کور هر چه در چنته دارد گمان می‌کند در چنته‌ی رفیقش هم هست.

بدیهه‌ی گویی: از کرامات شیخ ما چه عجب، پنجه را باز کرد و گفت: وجب/ بچّه‌ی آدم فقیر یا پسر است یا دختر

۲-۲. مَثَل‌های جدّی و معمولی

تمامی مثل‌هایی که طنزآمیز و مستهجن نیستند، در این بخش قرار داده‌ایم ۷۸ درصد مثل‌های فارسی لحنی ساده و معمولی دارند؛ برای نمونه:

تا تنور گرم است نان را باید پخت.
تا جوجه خروس نخواند صبح نمی‌شود.

۳-۲. مَثَل‌های مستهجن و رکیک

دَله از سفره قهر می‌کند، قحبه از رختخواب
شاش بی‌گوز، گریه‌ی بی‌سوز است.
شلوار لوطی را دزدیدند، گفت بگذار ببرند توش گوزیده بودم.
گفتنی است اغلب مثل‌های مستهجن، طنزآمیز نیز هستند که حجم آن‌ها بالغ بر دو درصد است.

۳. رواج و قدمت مثل‌ها

رواج امری نسبی است، هر منطقه امثال خاص و رایج خود را دارد. برخی مثل‌ها تنها در یک شهر، روستا، قبیله یا حتی خانواده رواج دارد و برای دیگران مفهوم نیست. برخی مثل‌ها تنها میان خواص و تحصیل‌کردگان یا اُدبا و شعرا و نویسندگان رایج است؛ مِثلِ: «تربیت نااهل را چون گردگان بر گنبد است» که مصراعی از سعدی است.

ضرب‌المثل‌ها از نظر رواج و تداول میان مردم دو دسته‌اند:

۱-۳. رایج و پرکاربرد

قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود. (سعدی)
هم خر را می‌خواهد هم خرما را

۲-۳. نیمه رایج

قفل امامزاده، محک حلال‌زاده و حرام‌زاده است.

۳-۳. منسوخ

دیرآسای و درست آسای.
دیبا کهنه شود لیکن پاتاوه نشود.
مثل‌های رایج و نیمه رایج از نظر قدمت بر دو دسته‌اند؛ نو و قدیم

الف) مثل‌های قدیم:

این‌گونه مثل‌ها خود دو نوع‌اند:
آن‌هایی که در گذشته کاربرد داشته ولی امروز به کار نمی‌روند:
تو را دست دادم، آرنج گرفتی. (ترجمان‌البلاغه)
خرمن سوخته، سوخته خواهد خرمن (همان)
آن‌هایی که تا امروز همچنان کاربرد دارد:
آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم.
با همه بله با ما هم بله.

ب) مثل‌های نو

این دسته از مثل‌ها طیّ چند دهه‌ی اخیر رایج شده است. رواج آن‌ها از چند ناحیه است:
شاعران: هوا بس ناجوانمردانه سرد است. (مهدی اخوان ثالث)

سیاستمداران: هر جا ملّت است آن جا مجلس است. (مصدق)
مردم عادی: ارتش چرا ندارد.
پیرزن را از تاکسی خالی می‌ترسانی؟
خالی‌بندان در جهان صنعتگرند.
ترجمه: انقلاب فرزندانش را می‌خورد.
به جای ماهی دادن ماهیگیری یاد بده.
ترجمه‌ی امثال از زبان عربی به نسبت دیگر زبان‌ها بیشتر بوده است.
زبان فارسی به دلیل تأثیرپذیری واژگانی از زبان عربی و علاقه‌ی نویسندگان و شاعران در گذشته به استفاده‌ی بیش از حد از واژگان عربی به واسطه‌ی آن که زبان قرآن بوده، تعداد زیادی از مثل‌های عربی نیز در زبان و ادب فارسی وارد شده است. این مثل‌ها به دو شکل در زبان فارسی رواج یافته است:
۱. عین مثل بی‌آن که در آن دخل و تصرّفی کنند، مثل:
حُب الوطن من الایمان/ خیرالامور اوسطها/ الدنیا مزرعه الاخره/ الجنون فنون/ المعنی فی بطن شاعر/ المأمور معذور/ فی تأخیر آفات/ اطلبو العلم من مهد الی اللحد/ النادر کالمعدوم/ الکاسب حبیب‌الله
و ده‌ها مثل دیگر که میان عوام و اغلب میان خواص رایج است.
۲. ترجمه‌ی مثل.
«روز از نو روزی از نو» که ترجمه مَثَل عربی«یوم جدید رزق جدید» است.
«روغن در خمیر ضایع نمی‌شود» که ترجمه مثل عربی« المزیت فی العجین لایضییع» است.
«جواب ابلهان خاموشی» است که ترجمه مثل عربی« السکوت عن الاحمق» است.
«ذکر عیش، نصف عیش است» که ترجمه مثل عربی «وصف العیش، نصف العیش» است.
«آزموده را آزمودن خطاست »که ترجمه مثل عربی «من جرب المجرب حلت به الندامه» است.

۴. ریشه‌ی مثل‌ها

بیشتر امثال به خودی خود و بی‌آن که لازم باشد پیشینه یا ریشه‌ی آن‌ها را بدانیم، قابل فهم هستند: مَثَل «هر که بامش بیش برفش بیشتر» یا «تا مار راست نشود به سوراخ نمی‌رود» بر اساس تجربیات و دیده‌های مردم ساخته شده‌اند و درک آن‌ها چندان دشوار نیست، امّا فهم برخی از مثل‌ها در گروِ دانستن نکته‌ای است؛ زیرا این‌گونه مثل‌ها بر اساس حادثه‌ای تاریخی یا داستان و افسانه‌ای مشهور است و یا بر اساس عقیده، باوری خرافی ویا آداب و رسومی ساخته شده‌اند که امروزه رواج ندارد؛ بنابراین ریشه‌های امثال چند گونه‌اند:
۱-۴. ریشه‌های داستانی؛
۲-۴. ریشه‌های تاریخی؛
۳-۴. ریشه‌های خرافی؛
۴-۴. ریشه‌های مدنی.

۱-۴. ریشه‌های داستانی

چندین کتاب درباره‌ی ریشه‌های داستانی ضرب المثل‌های فارسی در سال‌های اخیر منتشر شده است ؛از جمله آخرین آن نوشته‌ی مؤلف است که با عنوان «داستان‌های امثال»(انتشارات مازیار، ۱۳۸۰)چاپ شده است. داستان‌های امثال شامل داستان‌های مشهوری می‌شود که در پسِ امثال نهفته است و به مناسبت

نقل می‌شود ؛چنان که بخشی از آن (اغلب جمله پایانی) به صورت مثل بر جای مانده و ذکر این جزء، کل داستان را به یاد می‌آورد. مَثَل «دوستی‌اش به دوستی خاله خرسه می‌ماند» یادآور داستان مشهور آن است. به این‌گونه مثل‌ها «تمثیل »نیز می‌گویند.

تمثیل قصّه‌ی کوتاهی است که برای تأیید منظور و بیان مقصود آورده می‌شود و در واقع تشبیهی گسترده است که معمولاً یک طرف آن (مشبه) حکایت و یا داستانی است و طرف دوم ممثول یا مورد نظر است.

تمثیل خود از انواع تشبیه است. چنان‌که تشبیه را بر تمثیل و غیر تمثیل تقسیم کرده‌اند.[1] «در تشبیه غیر تمثیل وجه شبه امری آشکار است ولی در تشبیه تمثیل وجه شبه امری ظاهر و آشکار نیست و از بافت متن و تأویل به دست می‌آید. از این رهگذر بسیاری از داستان‌های امثال در حکم تمثیل است. امّا مَثَل و داستان چنان که اشاره شد، گاه مترادف هم گرفته می‌شود. در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَاضرِب لَهُم مَثَلاً أصحابَ القَريةِ اذ جاءَهَا. . . »[2]

مَثَل در این جَاَ دقیقاً یعنی داستان، در آغاز کلیله و دمنه نیز می‌خوانیم «رأی هند فرمود برهمن را که بیان کن از جهت من مَثَل دو تن که با یکدیگر دوستی دارند. . . » مقصود از «مثل» حکایت و داستان است که اشخاص آن انسانی و یا ممکن است حیوانات باشند؛ چنان‌که در اخوان‌الصفا داستان‌های نقل شده از زبان حیوانات در کلیله و دمنه را امثال نامیده‌اند. پس می‌توان تمایزی میان تمثیل و مَثَل قائل شد:

هرگاه گوینده به حیوانات و نباتات و حتّی جمادات، شخصیت انسانی بخشد که وقوع آن در بیرون غیرقابل تصورّ و امکان‌پذیر باشد، امثال است ولی در تمثیل موضوع سخن، افراد انسانی است و گوینده از عامل انسانی مثال می‌آورد؛ چنان‌که حقیقی و قابل وقوع و فرض حدوث آن ممکن باشد.

دکتر زرّین‌کوب داستان‌ها را سه نوع می‌داند:

الف) امثال حیوانات که قصّه‌هایی کاملاً خیالی هستند؛

ب) قصّه‌ی تمثیلی که احتمال وقوع آن غیرممکن نباشد؛

پ) قصّه‌ی رمزی که مدّعای گوینده در ساخت قصّه و به صورت رمز و استعاره بیان می‌شود.

آن‌چه در داستان‌های امثال با آن مواجه هستیم از دو نوع اوّل است.

درگذشته داستان و مَثَل را مترادف هم به کار می‌برده‌اند؛ چنان‌که سعدی در بیت زیر «مَثَل» را در معنی «داستان» به کار برده است:

گر از سعد زنگی مَثَل ماند و یاد   فلک یاور سعد بوبکر باد (بوستان، دیباچه ص ۳۹ بیت ۱۷۴)

در شاهنامه به عکس «داستان» در معنی «مثل» بارهاَ و بارها به کار رفته است:

ولیکن شنیدم یکی داستان   که باشد بر آن رأی هم داستان
که چون بچّه‌ی شیر نر پروری   چو دندان کُند تیز، کیفر بری

* * *

داستان‌های امثال بازمانده از سده‌های پیشین است و به شخص خاص و افراد معینی تعلّق ندارند خصوصاً در آن دسته از داستان‌هایی که ریشه‌ی تاریخی و منشاء معلوم ندارند. گاه چنین است که داستانی با حوادث زندگی شخصی سرشناس مطابق می‌آید و با نام آن شخص تاریخی مشهور می‌شود و در حقیقت به سبب آن مَثَل، نام آن بزرگ نیز پیوسته در یادها و بر سر زبان‌ها می‌ماند؛ از این قبیل است: مَثَل:

۱. هاشمی بک، سیّداحمد، *جواهرالبلاغه*، ص ۲۶۵

۲. پورنامداریان، تقی، *رمز و داستان‌های رمزی*، ص ۱۱۲

«خودم به جا خرم به جا. . . » که به نام خواجه نصیر توسی و خواجه بهاءالدین بخاری مؤسس فرقه‌ی نقشبندیه ثبت شده است.[۱] و یا مَثَل «آستین نو بخور پلو» در روایات عامیانه به یک نفر اسم و رسم‌دار و روستایی گمنام نسبت داده شده است[۲] امّا صاحب بدایع الوقایع این حکایت را به سعدی نسبت می‌دهد.[۳] در امثال و حکم دهخدا داستان منسوب به ملانصرالدین است و در نامه‌ی دانشوران به کمال‌الدّین ابن میثم صاحب کتاب شرح نهج‌البلاغه نسبت داده شده است و در روایتی دیگر بهلول قهرمان داستان است.[۴]

محققان کوشیده‌اند برای برخی داستان‌های مَثَل ریشه‌های تاریخی و زمان معین بیابند، این کار تنها ابعادی از موضوع را روشن می‌کند و تعدد روایت داستان‌ها و پراکندگی جغرافیایی آن‌ها را نشان می‌دهد، امّا به طور قطع نمی‌تواند تاریخ دقیق و زمان ساخت آن را معلوم کند؛ برای نمونه می‌توان به شرح داستان «با همه بله با من هم بله» مراجعه کرد که ده‌ها روایت از آن وجود دارد. پرتوی آملی در کتاب *ریشه‌های تاریخی امثال و حکم*، ریشه‌ی مستند آن را در نمایشنامه‌ی مولیر در قرن چهاردهم میلادی معلوم کرده است؛[۵] در حالی که قبل از مولیر در *مجمع‌الامثال* روایتی دیگر از همین مَثَل را با عنوان «با همه پلاس با هم پلاس» می‌بینیم.[۶] پیش از هبله‌رودی این مَثَل را سنایی، مولوی و انوری نیز در خلال اشعار خود استفاده کرده‌اند:

چند گویی سنایی آنِ من است   با همه کس پلاس با من هم پلاس؟

(سنایی، دیوان: ۹۴۵)

با همگان پلاس و کم با چو منی پلاس هم؟

(مولوی، دیوان شمس: ۲۰۹/۵)

خواستم گفتن که دست و طبع او بحر است و کان
عقل گفت: «این مدح باشد؟ نیز با من هم پلاس»؟

(انوری)

«داستان آهو در اصطبل خران [در مثنوی] بی‌شک قصّه‌ای است که از روی امثال سایر به وجود آمده است و صحبت زاغ و طوطی و مجاورت جغد و باز هم صورت‌های دیگری از همین مضمون‌هاست. . . همچنین قصّه‌ی باز در میان جغدان از مقوله‌ی قصّه‌های مأخوذ از امثالِ سایر، به نظر می‌رسد.»[۷]

در همین مثنوی داستان‌هایی فراوانی است که مسلماً مولوی از زَبان توده‌ی مردم گرفته است از جمله:

آن یکی پرسید اُشتر را که هی   از کجا می‌آیی ای فرخنده پی
گفت: «از حمام گرم کوی تو»   گفت: «پیداست از زانوی تو»

(مولوی، مثنوی: ۲۴۴۱/۵)

انجوی شیرازی روایتی از این تمثیل را از مردم جَهَق قمصر کاشان نقل می‌کند که به شتر گفتند: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «از حمام» گفتند: «از پاشنه‌ی پایت پیداست» معلوم است که مولوی به ضرورت قافیه «پاشنه‌ی پا» را به «زانو» تبدیل کرده است.[۸]

این قراین نشان می‌دهد که برخی از داستان‌ها را مردم ساخته‌اند و بعدها در ادبیات رسمی راه یافته است. اساساً شاهنامه‌ی فردوسی نیز شکل ادبی، مدوّن و مکتوب روایت‌های بین مردم است که هنوز هم

---

۱. پرتوی آملی، مهدی، *ریشه‌های تاریخی امثال و حکم*، ج ۱ ص ۴۶۹
۲. انجوی شیرازی، ابوالقاسم، *تمثیل و مثل*، ص ۱۶۶
۳. واصفی، زین‌الدین محمود، *بدایع‌الوقایع*، ج ۲، ص ۱۵۴
۴. وکیلیان، احمد، *تمثیل و مثل*، ج ۲، ص ۱۸
۵. پرتوی آملی، مهدی، *ریشه‌های تاریخی امثال و حکم*، ج ۱ ص ۱۶۴
۶. هبله‌رودی، محمّد، *مجمع‌الامثال*، ص ۲۱۹
۷. زرین‌کوب، عبدالحسین، *بحر در کوزه*، ص ۱۹۳
۸. انجوی شیرازی، ابوالقاسم، *تمثیل و مثل*، ص ۳۹۴

در طومار نقّالان دیده می‌شود.

امّا باید دید این مردم چه کسانی هستند؟ آیا مردمانی عادی‌اند یا فرهیختگانی از میان مردم. دکتر زرین‌کوب در این باره می‌نویسد:

> این پندار که افسانه‌های عامیانه، پدیدآورنده‌ی «عامه» و «توده‌ی مردم» باشد البتّه خطاست، یا لااقل مبهم و نارساست؛ زیرا آنچه «عامّه» و «توده‌ی مردم» گفته می‌شود وجود انتزاعی دارد و موجود مستقل و متمایز و مجزایی نیست و ناچار از عهده‌ی خلق و ابداع هم برنمی‌آید. این هنرمندان و شاعران بی‌نام و نشان و خوش‌قریحه‌اند که در بین «عامه» و توده‌ی مردم زندگی می‌کنند، به زبان آن‌ها سخن می‌گویند و به شیوه‌ی آن‌ها می‌اندیشند و ناچار ترانه‌ها و افسانه‌ها و اندرزها و پندارهای آن‌هاست که در بین «عامه» انتشار و رواج می‌یابد و بر زبان‌ها می‌افتد.[1]

نکته‌ی قابل تأمل آن است که به دلیل دهان به دهان گشتن یک داستان در میان افراد و نسل‌ها و قوم‌ها، هرکس چیزی بدان افزوده و یا از آن کاسته است که این فرایند باعث صیقل‌خوردگی، شفافیت و ارتقای سطح هنری و تخیلی داستان‌ها شده است. پس در حقیقت پردازندگان این داستان‌ها گرچه در بدایت یک نفر گمنام بوده است امّا صورتی که به ما رسیده، حاصل خلّاقیت جمعی است.

آفرینندگان این مَثَل‌ها و داستان‌ها به یقین تاکنون شناخته نشده‌اند و هر آن‌چه گفته می‌شود گمانه‌زنی‌هایی در این مورد است، امّا به یقین ضرورت‌ها و نیازهای مردم آفریننده‌ی آن‌هاست که صدها سال سینه به سینه با کاهش و افزایش به دست ما رسیده است. در این‌جا سؤالی مطرح می‌شود: آیا داستان‌ها قدیم‌تر از امثال آن‌ها است یا به عکس مَثَل‌هایی بوده‌اند که بر اساس آن‌ها داستان‌هایی شکل گرفته است؟

حقیقت این است که شاید نتوان به این سؤال پاسخی داد: بی‌شک تعداد زیادی از مَثَل‌ها حاصل و فشرده‌ی داستان‌های مشهوری هستند که به لحاظ پیام، کاربرد، مفهوم و مضمون، زبان، قدرت بیان، حُسن تأثیر، شهرت یافته‌اند و جمله یا جملاتی از آن‌ها زبانزد و رایج شده‌اند. داستان‌هایی که منشاء ادبی دارند اغلب از این نوع هستند ولی برخی از داستان‌های عامیانه، براساس مَثَلی شکل گرفته و ساخته شده‌اند. گاه برخی افراد خوش‌ذوق برای توجیه و تبیین و ریشه‌یابی برخی مَثَل‌ها، داستانی ابداع می‌کنند.

امّا داستان‌ها از این‌رو می‌توان سرمنشاء امثال دانست که در گذشته، پیران و سخنوران و نویسندگان و شاعران، اندرزهای حکیمانه‌ی خود را در قالب داستان بیان می‌کرده‌اند تا جذّاب‌تر و ماندگارتر شوند. این داستان‌ها آن‌قدر معروف و مشهور می‌شده‌اند که حاصل و نتیجه‌ی آن به صورت جمله‌ای مشهور به یادگار می‌ماند و در حکم مَثَلی دهان به دهان می‌گشته، چنان‌که با ذکر جمله‌ی منتجّه یا پایانی داستان، خواننده و شنونده به اصل داستان رهنمون و کلّ روایت داستانی تداعی می‌شده است.

دکتر زرّین‌کوب در باره‌ی منشاء قصّه‌های تمثیلی می‌نویسد:

> در این‌گونه قصّه‌های تمثیلی چنان می‌نماید که آورنده‌ی تمثیل از حالت و وضعی که حقیقت آن معلوم نیست، تصویری شبیه، در بین اقوال و امثال رایج می‌یابد یا از خود ابداع می‌کند تا آنچه را مجهول است از تصویری که حقیقت و پایان حال آن معلوم است برای مخاطب قابل تصوّر نماید. این که آن را به الفاظی چون مَثَل و مثال تعبیر می‌کنند از همین جاست.[2]

استاد احمد بهمنیار درباره‌ی ریشه‌ها و منشاء داستان‌های امثال می‌نویسد:

---

۱. زرین‌کوب، عبدالحسین، *یادداشت‌ها و اندیشه‌ها*، ص ۲۴۵

۲. زرّین‌کوب، عبدالحسین، *بحر در کوزه*، ص ۱۶۵

سرگذشت اجتماعی اغلب ملل مشتمل بر وقایعی است که به واسطه‌ی اهمیت سیاسی با شدّت تأثیر در افکار و احساسات عامه فراموش‌شدنی نبوده و هیچ‌گاه از خاطره‌ها محو نمی‌شود. بعضی حکایات شیرین و افسانه‌های عبرت‌آمیز شگفت‌آور نیز بین عامه‌ی هر ملّت اشتهار دارد که اکثر آن‌ها را یاد داشته و در موقع مناسب برای یکدیگر نقل می‌کنند. باز پاره‌ای خرافات و موهومات در عوام هر ملّت جا دارد که عموماً معتقد بوده و آن‌ها را در زندگی روزانه‌ی خود منشاء آثار می‌پندارند. این قبیل وقایع، حکایات و خرافات، اغلب منشاء امثال سائره واقع می‌شوند و هر مَثَلی به یکی از آن‌ها اشاره می‌نماید؛ بنابراین بهترین وسیله‌ی اطّلاع بر آن‌ها مطالعه‌ی امثال سائره‌ی هر ملّت است.[1]

گروهی از این داستان‌ها را به طور کلّی مردم خود ساخته‌اند؛ مثل داستان مَثَل : «کاسب باید پاشکسته باشد» که چنین است:

زنی دسته‌ی هاونی به سمساری فروخت و گفت: «هاونش هم هست بعداً می‌آورم» از قضا دسته‌ی هاون در محک طلا درآمد و چند روز بعد هاونش را آورد. سمسار در دکّان نبود به همکارش فروخت. چون سمسار آمد و وقوف یافت، با دسته‌ی هاون پای خود را شکست و گفت: «کاسب باید پاشکسته باشد»[2]

برخی از داستان‌ها اگرچه شخصیت‌ها و قهرمانان آن تاریخی هستند، باز معلوم است که ساخته‌ی خود مردم است و نمی‌تواند حقیقی، مستند و تاریخی باشد؛ مِثلِ مَثَل: «همین آش و همین کاسه» که داستان آن چنین است:

یکی از استانداران ظالم و زورگوی نادرشاه از مردم مالیات دوچندان می‌گیرد. مردم که به تنگ آمده‌اند، به نادر شکایت می‌برند. نادر از استاندار می‌خواهد حال مردم را رعایت کند. استاندار چند روزی به فرمان شاه عمل می‌کند و دوباره روش پیشین را ادامه می‌دهد. نادر دستور می‌دهد استاندار ظالم را نزد او بیاورند. علاوه بر آن دستور می‌دهد استانداران دیگر را نیز حاضر کنند و چند دیگ آش بپزند، سپس استاندار ظالم را قطعه قطعه می‌کند و در دیگ می‌افکند. به هر استاندار کاسه‌ای آش می‌دهد و آنان را مجبور می‌کند که از آن بخورند. در پایان رو به استانداران می‌گوید: «هرکس به مردم ظلم کند همین آش و همین کاسه!»[3]

البته اشاره به اشخاص، اَعلام، اماکن و حوادث به طور مطلق نمی‌تواند دلیل واقعی و مستند بودن این امثال باشد؛ چه بسا در داستان اسطوره‌ای یا غیرواقعی به اسمی خاص اشاره رفته باشد که جنبه‌ی تاریخی دارد، امّا در پوششی از افسانه و تخیل ارائه شده باشد. حتّی حوادث رنگ افسانه‌ای به خود می‌گیرند. این دسته را بهتر است نیمه‌افسانه‌ای و نیمه‌تاریخی بدانیم؛ مِثلِ:

نوشدارو پس از مرگ سهراب.[4]

بکوب، بکوب همان است که دیدی (داستان شبگردی شاه‌عباس)[5]

توبه‌ی نصوح.[6]

دعوا سر لحاف ملانصرالدین است.[7]

---

۱. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۱۴

۲. ذوالفقاری، حسن، *داستان‌های امثال*، ص ۶۹۴

۳. همان، ۸۸۶

۴. همان، ۸۴۰

۵. همان، ۲۶۳

۶. همان، ۳۵۲

۷. همان، ۵۰۸

همچنین اغلب داستان‌های برگرفته از متون قدیم و ادبی نمی‌تواند واقعی باشد. این دسته امثال، در عصر شاعر رایج بوده و داستانی داشته‌اند که شاعر یا نویسنده آن‌ها را با زبانی ادبی و فاخر عرضه کرده است؛ نظیر امثال زیر:

درزی در کوزه افتاد. (قابوس‌نامه، ص ۵۷)

سحرخیز باش تا کامروا شوی. (مرزبان‌نامه، ۹۲)

بنده پروردن بیاموز از عمید (مثنوی، ۲۱۶۵/۵ و منطق‌الطیر، ص ۱۵۳)

داستان کار نیکو کردن از پر کردن است» نشان مستقیم از واقعه‌ی تاریخی ندارد امّا منابع متعدّد آن را با داستان بهرام‌گور مربوط می‌سازد که داستان آن در شاهنامه و خمسه‌ی نظامی[1] و آثار دیگر آمده است.

اغلب داستان‌های امثال از این دسته‌های اخیر هستند: داستان‌های امثالی که زبانزد مردم کوچه و بازار بوده و نسل به نسل، دست به دست گشته و به ما رسیده است. گاه دیده می‌شود محققانی درصدد ریشه‌یابی و یا بهتر بگوییم ریشه‌تراشی برای این امثال هستند که آب به هاون کوبیدن است. داستان مَثَلی زیبا است که به طور طبیعی ما را به مَثَل برساند و مَثَل صددرصد با داستان آن منطبق باشد.

برخی از مثل‌ها، بی‌آن که داستانی داشته باشند، خود شبیه یک داستان بوده و کُنش داستانی دارند:

موش به سوراخ نمی‌رفت، جارو به دُمش می‌بست.

به روباه گفتند: «شاهدت کو؟» گفت: «دمم».

مردی را به دار می‌بردند، زنش گفت: «برگشتنی یک شلیته‌ی گُلی برایم بخر».

ب) ریشه‌های تاریخی

داستان‌هایی که به وقوع پیوسته و به حادثه یا واقعه‌ای تاریخی و یا جالب توجّه اشاره دارد. زمان، مکان و اشخاص این داستان‌ها معلوم هستند. تنها ممکن است در نقل روایت‌هایی از داستان، با اغراق و تفصیل همراه باشد. این حادثه یا واقعه به دلیل شهرت بعدها خلاصه و مثل می‌شود؛ مثل «به امید باش تا قائم مقام از باغ درآید» که به واقعه‌ی قتل مقام فراهانی به امر محمّدشاه قاجار اشاره دارد. داستانِ مَثَل«انگار سر اشپختر را آورده» به واقعه‌ای جالب و تاریخی اشاره دارد:

> به دوران سلطنت فتح‌علی شاه قاجار، علاوه بر سمت فرماندهی نیروهای آن کشور بازرس ویژه‌ی شخص امپراتور در ارتش روسیه نیز بود و به همین سبب او را اینسپکتور می‌خواندند که در زبان سیاستمداران بی‌سواد و ناآگاه عصر، به اشپختر یا کلماتی در حدود آن مبدل شده بود. آخوند نیرنگ‌بازی به نام شیخ محمد اخباری مدّعی شد که به شیوه‌ی جادویی‌گداز خواهد توانست ظرف چهل روز سر بریده‌ی بازرس امپراتور یا اشپختر را در تهران زیر پای شاه افکند. قضا را در همان ایام، ژنرال تسیت سیانوف در پس دیوارهای باکو به گلوله‌ی تفنگ عموزاده‌ی حسنقلی‌خان، حاکم شهر که او را به بهانه‌ی مذاکره در باب تسلیم شهر فریفته به زیر حصار کشیده بود به قتل آمد. قاتلان سر او را از بدن جدا کرده به تهران فرستادند و رسیدن سر او به تهران بر طبق روایات مختلف مقارن آخرین ساعات فرصت چهل روزه‌ی شیخ بود! ظاهراً فتح‌علی شاه که از قدرت ساحری آخوند ریاکار به سختی بر جان خود ترسیده بود فرمان داد تا بی‌درنگ هلاکش کنند، امّا ملای بینوا که از سر خودنمایی چیزی گفته و از قضا به حقیقت پیوسته بود و اکنون با این بازی شوم تصادف جان خود را یک سر در مخاطره‌ای جدی می‌یافت، پیش از آن که جلادان بر او دست یابند فرار را بر قرار ترجیح داده بود.[2]

---

۱. نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، هفت پیکر، ص ۱۰۷

۲. ذوالفقاری، حسن، ص ۵۷۵

۱. ممکن است برخی مثل‌ها به مکانی خاص و واقعه‌ای تاریخی اشاره داشته باشند؛ مثل: «شاه از جاجرود می‌آید و کارها درست می‌شود» که اشاره دارد به دورانی که ناصرالدین شاه برای شکار و تفریح به جاجرود می‌رفت. غیبت شاه، بهانه‌ای برای درباریان بود تا با فرصت‌سوزی و دفع‌الوقت، ارباب رجوع را معطل بگذارند و اصلاح امور را به بازگشت شاه از جاجرود محول کنند. از آن پس این مثل را برای توجیه کردن و یا در پاسخ هر شکایتی به استهزا بیان می‌کنند.[۱]

همچنین این ریشه‌های تاریخی ممکن است به حوادث تاریخی اشاره داشته باشند؛ مثل مثل‌های «مجاهد روز شنبه» و «به مشروطه‌اش رسید» که هر دو به وقایع دوران مشروطه اشاره دارند.[۲]

یکی از فواید و محسنات مثل‌نگاری نیز همین فواید تاریخی است که مَثَلی باعث می‌شود واقعه‌ی تاریخی زنده و ماندگار شود. شاید بتوان از این حیث امثال را یکی از منابع تاریخ‌نگاری دانست؛ چنان‌که علامه دهخدا بر این عقیده است که یکی از منابع تاریخ، امثال است.[۳]

در مورد زمینه‌های تاریخی امثال خ- کوراغلی می‌نویسد:

> احتمال می‌رود بیشتر این مثل‌ها و تمثیل‌ها، در میان مردم تحصیل کرده که با تاریخ آشنایی داشته‌اند، به وجود آمده و بعداً در میان قشرهای وسیع مردم انتشار و رواج یافته باشند.[۴]

پ) ریشه‌های خرافی

مبنای برخی از مثل‌ها خرافه‌ها و باورهای عامیانه است که فهم مثل مستلزم دانستن آن خرافه است؛ نظیر «خواب زن چپ است.» یا «در هفت آسمان یک ستاره ندارد.»

مَثَل اوّل به عقیده‌ی خرافی مردم درباره‌ی خواب زنان اشاره دارد که باید واژگونه تعبیر کرد و مَثَل دوّم به این نکته اشاره دارد که هر کسی در آسمان ستاره‌ای مخصوص دارد که هنگام ولادتش پیدا می‌شود و آن ستاره در مقدّرات زندگانی و سرنوشت او تأثیر کلّی دارد؛ بنابراین کسی که در هفت آسمان یک ستاره هم نداشته باشد، بی‌نوا و مفلس است.

یکی از راه‌های کشف و شناسایی اندیشه‌های خرافی مردم و مطالعه در آن همین ضرب‌المثل‌ها هستند. مثل‌های زیر هر یک بر مبنای باوری خرافی استوار است که شاید در هیچ کتابی ضبط نشده باشد و همین نکته نیز جزو فواید امثال برای مطالعات مردم‌شناختی است.

«از دیوانه می‌پرسد شب چهارشنبه کی است؟» اشاره به عقیده‌ی عوام دارد که دیوانه شب چهارشنبه حالش بدتر و جنونش سخت‌تر می‌شود.

«بتراش سر و بگیر ناخن روزی که از آن بتر نباشد» اشاره به رد برخی معتقدات که ناخن گرفتن را منحصر به روزی خاص کرده‌اند.

«مرده‌ها کفن می‌جوند (به نیش می‌کشند)» اشاره به مرگ و میر پی در پی در یک خانواده است و عوام معتقدند که مرده‌ی اوّل کفن خود را در قبر می‌جود. گاه در صورت تعدد مرگ و میر قبر مرده‌ی اوّل را می‌شکافند تا کفن را از دهن او بیرون آورند.

«کوزه‌اش سر ما را شکست، سکّه‌اش گیر دیگری آمد» در آخرین چهارشنبه سال یا آخرین چهارشنبه‌ی ماه صفر که آن را چهارشنبه سوری و بعضی چهارشنبه سو (در مقابل سور تا به بدی این روز اشاره کنند چه سوء در عربی به معنی بدی است) وقت غروب آفتاب سکّه‌ای را در کوزه‌ای کهنه انداخته و کوزه را از پشت بام به کوچه افکنده و می‌شکنند تا بدشگونی آن روز را از خانواده دفع کنند. ممکن بود

---

۱. همان، ص ۶۰۵

۲. پرتوی آملی، مهدی، *ریشه‌های تاریخی امثال و حکم*، ج ۲ ص ۹۵۹

۳. دهخدا، علی‌اکبر، *گزیده امثال و حکم*، ص ۲۱

۴. کوراوغلی، خ، *مَثَل‌ها و تمثیل‌های فارسی*، ص ۵۱

سکه‌ی کوزه، گیر دیگری می‌افتاد و کوزه‌اش سر عابری دیگر را می‌شکست.

راستی چرا می‌گویند: «تا چوب به دهل نخورده مرده روی آب نمی‌افتد» در زمان بسیار قدیم اگر جسد آدم غرق شده را کنار ساحل رودخانه یا مرداب نمی‌یافتند، دهل می‌زدند با این اعتقاد که جسد در نتیجه‌ی سر و صدا روی آب بیاید.

ت) ریشه‌های مدنی

فهم برخی از مثل‌ها نیز منوط به دانستن اطّلاعات مربوط به زندگی، آداب و رسوم مردم است؛ مثلاً برای فهم مثل «دست چربت را به سر کچل ما هم بمال» باید بدانیم که در گذشته برای معالجه سر کچل از روغن استفاده می‌کردند. مقصود مثل آن است که از نعمتی که به دست آورده‌ای ما را محروم نکن و یا برای فهم مثل «مشک خالی و پرهیز آب» دانستن این نکته لازم است که در گذشته آب فروشان با عبارت «پرهیز آب، پرهیز آب» یعنی مواظب باش خیس نشوی، به مردم هشدار می‌دادند. حال اگر کسی مشک آبش خالی باشد و پرهیز آب دهد، لاف زده است.

امروزه به دلیل تغییر نوع زندگی، فهم بسیاری از مثل‌ها دشوار می‌نماید؛ زیرا باید اطّلاعات زیادی از نوع زندگی مردم گذشته داشته باشیم تا این‌گونه مثل‌ها را بفهمیم. مثلاً «تسبیح هزار دانه در دست مپیچ» به عادت برخی مقدس‌نمایان یا مقدّسان اشاره دارد که به علامت کثرت ذکر، تسبیح هزار دانه با خود داشتند و یا مَثَل «گر تو گرو بردی اگر جفت و اگر تاق آید» به بازی جفت و تاق کودکان اشاره دارد.

ضرب‌المثل «سری که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندند» اشاره به این رسم قدیم دارد که هنگام سردرد و تب برای کاهش بیماری سر بیمار را می‌بستند.

ضرب‌المثل‌های زیر به رسم شتر قربانی اشاره دارند:

مرگ شتری است که در خانه‌ی هرکس می‌خوابد.

این شتر زانو سیاه جلوی خانه همه می‌خوابد یا این شتر را جلوی خانه دیگری بخوابان.

شتر را در منزل فلانی خوابانیده‌اند.

این وقت‌ها موقع شتر کشان است.

مثل شتر قربانی.

در دوره‌ی صفویه سه روز قبل از عید قربان شتر ساده‌ای را تزئین می‌کردند و با طبل و نقاره حرکت می‌دادند و جمعی از هر طبقه پیشاپیش در حرکت بود و بر هر کوی و برزن که می‌رسیدند، در خانه‌ی هر یک از اَشراف، شتر زانو می‌زد و از صاحب‌خانه چیزی می‌گرفتند و می‌گذشتند. روز سوم حیوان را قربانی می‌کردند. مردم حمله‌ور می‌شدند و هرکس با خنجر و چاقو به جان شتر بیچاره می‌افتاد و گوشتش را می‌بردند.[1]

مثل‌ها که محصول تجربیات گذشتگان است با تجربیات زندگی، کار و وسایل زندگی آنان در ارتباط بوده و کلیدواژه مثل‌ها برگرفته از همان وسایل زندگی است. امروزه آن ابزار از میان رفته‌اند، امّا مثل‌ها همچنان رواج دارد و برای نسل جدید مفهوم نیستند؛ مثل شوشتری «مولی، کژدم، زیردُولی» یعنی آدم زیرک مثل کژدمی است که زیر دَلو آب پنهان شده است. دَلو آب که عموماً چرمی بوده اکنون کاربرد ندارد. در تابستانِ گرم خوزستان این دَلو در جای خُنکی نگاه داشته می‌شد و کژدم نیز به خُنکای آن پناه می‌برد تا به ناگاه به یکی از ساکنان نیش زند.

---

۱. صالح زهی، گل‌محمد و غلامحسین جهان‌تیغ، *ضرب‌المثل*، نشریه اسوه، ش ۲، ص ۳۱

۵. زیبایی‌شناسی امثال

علامّه دهخدا در یادداشت‌های پراکنده‌ی خود که در مورد ضرب‌المثل نگاشته می‌نویسد: «پدرهای ما، مَثَل را یکی از اقسام بیست و چهارگانه‌ی ادب شمرده و مثلِ دیگر قسمت‌ها به آن اهمیت می‌داده‌اند.»[۱] دهخدا این علوم را برنمی‌شمرد لیکن علوم ادبی را دانشمندانِ بلاغت و ادب مختلف دانسته‌اند، چنان‌که «سیوطی فنون ادب را شش، ابن‌نباری هشت، مؤلف منتهی‌الارب ده، زمخشری دوازده، قاضی زکریا چهارده، مؤلف نفایس‌الفنون پانزده مهم برشمرده‌اند.»[۲]

برخی از فنون ادب مشترک میان تمام تعاریف عبارت است از:

واژه‌شناسی، صرف، نحو، ریشه‌شناسی، معانی، بدیع، عروض، قافیه، خط، نقد شعر، انشا، قوانین قرائت، تبارشناسی، معما، ماده تاریخ، امثال و حکم، شعر، خطابه، افسانه‌گویی و داستان.

مثل جدای از آن که خود یکی از گونه‌های فنون ادب به شمار می‌آید؛ مباحث دیگر فنون ادبی؛ از جمله مباحث علم معانی، بیان، بدیع و عروض نیز قابل انطباق با آن است.

۱-۵. وزن و آهنگ ضرب‌المثل‌های فارسی

یکی از ویژگی‌های ضرب‌المثل‌های فارسی وجود وزن و آهنگ عروضی و غیرعروضی است چنان که خواهیم دید تقریباً ۵۰ ٪ مثل‌های فارسی یا شعرند و وزن عروضی دارند؛ یا اگر شعر نیستند موزون هستند و یا وزن هجایی دارند یا در آن‌ها عناصر موسیقایی چون سجع، جناس، تکرار و . . . دیده می‌شود. علی‌رغم وجود این خصیصه؛ یعنی وجود وزن و آهنگ در ۵۰ ٪ مثل‌های فارسی، این ویژگی مهم در هیچ یک از تعاریف مثل ضبط نشده است.

همین وزن و آهنگ است که مثل‌ها را ماندگار و پایدار می‌سازد و گستردگی ادب منظوم فارسی و شعردوستی مردم است که باعث شده است تعداد زیادی از اشعار معروف به مثل سایر بدل گردد و بسیاری از امثال گفتاری به طریق ارسال مثل در مصراع یا بیتی خوش بنشیند.

خاصیت مثل‌های موزون و منظوم و آهنگ‌دار آن است که در حافظه می‌ماند و وقت نیاز در گفتار می‌آید. به اعتقاد شفیعی کدکنی گاه همین موسیقی کلمات است که برخی مثل‌ها و حکمت‌هایی حاوی تعالیم سوء را میان مردم رواج می‌دهد: «کشش‌های موسیقایی زبان، علاوه بر این بخش‌هایی از جلوه‌های متعالی هنر را به وجود آورده، بسیاری از بدبختی‌های اجتماعی ما را هم سبب شده است. چه تعدادی مثل و حکمت و فرمایشات بزرگان داریم که عامل اصلی آن چیزی جز موسیقی کلمات و نوع سجع نبوده است و مردم در طول تاریخ گرفتار آثار سوء آن تعلیمات بوده‌اند و هستند و خواهند بود.»[۳]

بهمنیار مثل‌ها را دو قسم می‌کند:

منثور و منظوم. «مثل منثور آن است که دارای وزنی از اوزان شعّریه نباشد و آن دو نوع است: نوع اوّل امثالی که جمله‌های ساده و خالی از صنایع لفظیه بدیعیه‌اند؛ مانند: «بادنجان بد آفت ندارد» ؛ نوع دوم امثالی که مشتمل بر یک یا چند صنعت از صنایع لفظیه بدیعند؛ مانند: «برادری برابری» که دارای صنعت سجع متوازی و جناس لاحق است. مَثَل منظوم بیت تمام یا مصرعی است که متضمن صنعت تمثیل یا ارسال‌المثل و استعمال آن بین عامّه رایج و متداول باشد، مانند این بیت:

درخت گردکان اینش بزرگی   درخت خربزه الله اکبر»[۴]

بهمنیار اشاره نمی‌کند که امثال غیرمنظوم، علاوه بر صنایع لفظیه که در مثل‌ها حکم موسیقی درونی

---

۱. دهخدا، علی اکبر، *گزیده امثال و حکم*، ص ۲۱
۲. یکانی، محمّد، *سخن‌شناسی*، ص ۱۷
۳. شفیعی کدکنی، محمّدرضا، *موسیقی شعر*، ص ۲۸۵
۴. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۲۳

را دارند، خود یا وزن عروضی دارند یا وزن غیرعروضی (هجایی، عددی و...)؛ برای مثال: «اگر تو مادری من عمّه هستم» وزن عروضی دارد: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل و «بخشش به خروار، حساب به دینار» وزن غیرعروضی دارد: فعلن فعولن، فَعَل فعولن؛ بنابراین باید گفت: مثل‌ها یا منثور است یا منظوم و امثال غیرمنظوم یا وزن هجایی دارند یا موسیقی درونی.

برای مطالعه وزن و آهنگ ضرب‌المثل‌ها، ابتدا هزار مثل را به طور تصادفی از پنج منبع[۱] انتخاب، (از هر منبع ۲۰۰ مثل) سپس مثل‌های منثور، منظوم و موزون را تفکیک کردیم.

نتیجه‌ی این بررسی به شرح زیر است:

(جدول شماره یازده ـ مثل‌های منثور، منظوم و موزون)

نوع مثل / منبع	بهمنیاری	شکورزاده	ابریشمی	انوری	دهگان	جمع	درصد
منثور	۱۲۲	۱۰۳	۱۶۰	۴۱	۱۰۰	۵۲۶	٪۵۲
عروضی	۴۷	۶۷	*۴	۱۴۱	۷۰	۳۲۹	٪۳۳
موزون غیر عروضی	۱۶	۱۳	۱۲	۱۳	۱۴	۶۸	٪۷
دارای موسیقی درونی	۱۵	۱۷	۲۴	۵	۱۶	۷۷	٪۸
جمع	۲۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۱۰۰۰	٪۱۰۰

* ابریشمی مثل‌های منظوم را جدا ثبت کرده و این چهار مثل وزن عروضی دارند.

جدول نشان می‌دهد نسبت مثل‌های منثور و غیرآهنگین به امثال منظوم و موزون و آهنگین ۵۲ درصد به ۴۸ درصد است؛ یعنی ۵۲ درصد امثال عباراتی ساده و بدون هیچ یک از عناصر وزن ساز (عروضی و غیرعروضی) است و ۴۸ درصد دیگر منظوم و آهنگین است. این ۴۸ درصد خود شامل سه بخش می‌شود:

الف: امثال عروضی

این امثال کاملاً منظوم هستند؛ وزن عروضی دارند و ۳۳ درصد از مثل‌ها را تشکیل می‌دهند. این گروه خود دو دسته‌اند: دسته‌ی اوّل امثالی که مصراع یا بیتی از شاعری مشهور است که مثل شده است. از میان هزار مثل ۳۲۹ مثل منظوم است که ۲۴۶ مثل مصراع یا بیتی از شاعران معروف و اغلب از سعدی، مولوی، نظامی، حافظ، فردوسی، بیدل و صائب است؛ برای نمونه:

خدا گر ز حکمت ببندد دری / به رحمت گشاید در دیگری (بوستان، ۸۷)

شانه‌ی عاج ار نبود بهر ریش / شانه توان کرد به انگشت خویش (شیخ بهایی)

شفا بایدت داروی تلخ نوش (بوستان: ۷۰)

شکسته استخوان داند بهای مومیایی را (سعدی)

---

۱. این پنج منبع عبارتند از:

بهمنیاری، احمد، *داستان نامه بهمنیاری* (از مثل ۲۰۰۰ تا ۲۲۰۰۰، ص ۲۷۴ تا ۲۹۹)

شکورزاده، ابراهیم، *دوازده هزار مثل فارسی* (از ص ۶۵۸ تا ۶۷۷، آغاز حروف ش تا شمشیر فرنگی، زمین پلنگی)

ابریشمی، احمد، *فرهنگ نوین گزیده مثل‌های فارسی* (از ص ۷۴ تا ۹۷)

انوری، حسن، *فرهنگ امثال سخن* (از ۱۷۴ تا ۱۸۳)

دهگان، بهمن، *فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی* (از ص ۵۴۲ تا ۵۴۹)

گاه نام سرایندگان برخی نیز معلوم نیست:

خال مهرویان سیاه و دانه‌ی فلفل سیاه / هر دو جانسوزند امّا این کجا و آن کجا

خداوندا سه درد آمد به یک بار / زن زشت و خر لنگ و طلبکار

شب آبستن است تا چه زاید سحر

برخی امثال تک مصراع‌هایی هستند که از یک غزل یا تک بیت معروف بر جای مانده است.

شُکر نعمت از شِکر شیرین‌تر است.

دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید.

حلوای تن تنانی تا نخوری ندانی

اگر تو مادری من عمّه هستم

دست بالای دست بسیار است

رفت آن جا که عرب نی انداخت

دسته‌ی دوّم شعر نیست امّا پاره‌ای عروضی است؛ مثل:

چار دیواری اختیاری   مفتعلن مفتعلن

لب بود که دندان آمد   مستفعلن فعولن

کَل هم خدایی دارد   مستفعلن فعولن

گُل پشت و رو ندارد   مفعول فاعلاتن

مرده است و گورستان   فاعلاتّ مفعولن

شتر دیدی ندیدی   مفاعیلن مفاعیل

این پاره‌ها اغلب دورکنی هستند و چنان‌چه سه یا چهار رکنی شوند خود به مصرعی عروضی بدل می‌گردد.

ب: امثال موزون غیر عروضی

امثال موزون غیر عروضی به وزن اشعار عامیانه سروده شده است؛ مثل:

کار که رسید به چانه، عروس را ببین به خانه

خاله را می‌خواهند برای درز و دوز، اگر نه چه خاله چه یوز

صفای خانه آبست و جارو، صفای دختر چشم است و ابرو

وقتی که خانه پُر است، خانم کم‌خور است

هر کس خدایی دارد، قسمت جدایی دارد

این‌گونه امثال ۸٪ از کل ضرب‌المثل‌ها را تشکیل می‌دهند و منطبق با وزن شعر عامیانه است: همگی دو پاره و مقفا هستند که تعدد هجاهای هر پاره ممکن است برابر باشد یا نه. نوع خواندن و تکیه‌ها و مکث‌ها به آهنگ و فهم آن‌ها کمک می‌کند. وزن این گروه از مثل‌ها غیرعروضی است؛ یعنی بنیاد آن‌ها بر کش‌دار کردن و شماره‌ی هجاها، تکیه و درنگ است؛ برای مثال:

«اگر اطلس کنی، کمخا بپوشی، همان سبد به سر سبزی فروشی»
این مثل از دو پاره‌ی مقفای دوازده هجایی تشکیل شده است (البته اگر به سرِ سبزی فروشی بخوانیم پاره دوّم سیزده هجایی می‌شود)

امّا در مثل زیر پاره‌ی اوّل ده هجا و پاره‌ی دوّم چهارده هجا دارد و هر دو پاره مقفی نیز هست:
با خر مردم نکن سواری، که پایینت می‌آورند با خفّت و خواری
در مثل زیر نیز پاره‌ی دوّم یک هجا اضافه‌تر دارد:
این خر نشد خر دیگر، پالان می‌سازم رنگ دیگر

این دسته از ضرب‌المثل‌ها مثل انواع شعر عامیانه از قواعد وزنی خود پیروی می‌کنند و ذبیح‌الله صفا این اشعار را دنباله‌ی شعر هجایی قدیم ایران می‌داند که در دوره‌های بعد نیز متداول بوده و در اشعار عامیانه و ملی به کار می‌رفته است و ممکن است به همین دلیل قدمت بیشتری هم داشته باشند.[1]

همگی محققان شعر عامیانه اذعان دارند که وزن شعر عامیانه با وزن شعر رسمی فارسی متفاوت است. امّا در این تفاوت اختلاف نظر دارند. خانلری که برای نخستین بار این بحث را مطرح می‌کند، وزن شعر عامیانه را همان وزن عروضی می‌داند که مبنای آن دو اصل است؛ یکی کمیت هجاها و دیگری تکیه.[2] به اعتقاد طبیب‌زاده «به هیچ وجه نمی‌تواند تنوعات وزنی صدها مصراع شعر عامیانه را توضیح دهد»[3]

احسان طبری نیز مثل خانلری وزن شعر عامیانه را مبتنی بر بلندی و کوتاهی هجاها و نیز محلّ تکیه‌ها می‌داند با این تفاوت که وی وزن اشعار عامیانه را دو دسته‌ی کوتاه مرکب از سه تا شش هجا و بلند از هفت تا یازده هجا می‌داند.[4] پس از وی ادیب توسی بر تکیه در وزن شعر عامیانه تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که تکیه همواره بر آخرین هجای هر پایه واقع می‌شود همچنین وی به وقفه‌ای پی می‌برد که در اثنای هر مصراع وجود دارد و آن مصراع را دو پاره می‌کند که هر وقفه‌ی اصلی را «شطر» می‌نامد.[5] پس از وی وحیدیان کامیار ثابت می‌کند که تکیه در وزن شعر عامیانه نقشی ندارد و وزن شعر عامیانه همان وزن عروضی است با این تفاوت که از اختیارات شاعری بیشتری برخوردار است که سرودن آن را سهل‌تر می‌کند مثل شعر عربی که آن هم اختیارات شاعری فراوانی دارد. با کوتاه و بلند کردن مصوت‌های بلند و کوتاه، قرائت شعر عامیانه ممکن می‌گردد. همچنین امتداد مصوت‌ها ثابت نیست و اجزای مصراع طبق قواعد قلب و تبدیل و اضافه و حذف تغییر می‌کند. وزن و طول مصراع‌ها نیز در برخی اشعار تغییر می‌کند.[6] حال با این همه تغییر باز هم می‌توان شعر عامیانه را عروضی دانست؟

شفیعی کدکنی بر تشخیص وزن اوزان غیرعروضی از راه گوش و نحوه‌ی دقیق خواندن شعر تأکید می‌کند و می‌نویسد: «در بعضی موارد ناگزیریم بعضی کلمات را کش بدهیم تا وزن و موسیقی شعر محفوظ بماند. این کار، یعنی کش دادن کلمات برای حفظ موسیقی شعر و به اصطلاح وزن آن، یک سنت چند هزار ساله‌ی ایرانی است و گویا تمام شعرهای قبل از اسلام ایران دارای همین خصوصیت بوده است. و این ضرورتاً به معنی هجایی بودن یا تکیه‌ای بودن شعر قدیم ایرانی نیست می‌تواند نوعی وزن عروضی باشد. عروضی که با کشش بعضی هجاها کمال خود را باز می‌یابد.»[7]

وی در ادامه نشان می‌دهد که ایرانیان هیچ‌گاه شعر را نمی‌نوشته‌اند، همواره شعر با موسیقی همراه بوده است.

۱.صفا، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۳۱/۱
۲. خانلری، پرویز، *وزن شعر فارسی*، ص ۷۳
۳. طبیب‌زاده، امید، *تحلیل وزن شعر عامیانه فارسی*، ص ۳۵
۴. طبری، احسان، *ترانه‌های عامیانه و برخی مختصات فنی و هنری آن*، ص ۵۲۱
۵. توسی، ادیب، *ترانه‌های محلّی*، ص ۴۹ـ۵۷
۶. وحیدیان کامیار، تقی، *بررسی وزن شعر عامیانه*، ص ۶۴
۷. شفیعی کدکنی، محمّدرضا، *موسیقی شعر*، ص ۴۷۹

مؤلف زیب سخن مثل‌ها را از نوع اشعار هفت هجایی قدیم دانسته و یادآور شده است که «افسانه‌ها و قصّه‌ها و مثل‌ها و متل‌ها از این نوع اشعار هجایی قبل از اسلام است که هنوز هم آهنگ شعری خود را حفظ کرده‌اند؛ مثل «بد مکن که بد بینی، چه مکن که خود افتی.»[1]

مؤلف همچنین اشاره می‌کند که به این امثال سایر، در گذشته «نیوشه» می‌گفته‌اند. نیوشه به معنی گوش فرا دادن به سخن دیگران از پس دیوار است که ملک‌الشعرا بهار در حاشیه‌ی خود بر لغت فُرس اسدی، نیوشه را در معنی مَثَل سایر آورده است.[2]

این نظر نمی‌تواند تنها با یک نمونه به اثبات برسد و چنان‌که خواهیم دید در اغلب امثال موزون غیرعروضی تعداد هجاها نه برابر است و نه هفت هجایی.

اکنون با توجّه به نظر محققان، بیست مَثَل غیر عروضی را تقطیع و توصیف می‌کنیم:

(جدول شماره دوازده ـ تقطیع هجایی امثال)

ردیف	پاره‌ی اول مثل	پاره‌ی دوم مثل	تعداد هجاها
۱	اگر زمین و زمان را به هم بدوزی - - U – U - - U U – U - U	خداوند ندهد زیاده روزی - - - - - - U U - - U	۱۱ -۱۳
۲	چشم آبی و سبیل بور - U – U - - - U -	از خدا و رسول به دور -U – U - - U -	۸ -۹
۳	من که شدم از دنیا به در - U - - - - U U -	دنیا شود زیر و زبر - U U - - U - -	۸ -۹
۴	حرفی که از دهان درآید - - U – U – U - -	گرد جهان برآید - U U – U U -	۷-۹
۵	خدا اگر می‌خواست بدهد ریش - - U U - - - U - U	می‌داد سال پیش - U - - U	۵-۱۰
۶	خانه‌ی عروس ساز و نقاره - - U U - - U U U -	خانه‌ی داماد خبر نداره - -U – U – U U -	۱۰-۱۰
۷	خانه‌ای که به ظلم سازی - - - U U – U -	سگ در آن می‌کند بازی - - - U - - U -	۸-۸
۸	امان از خانه‌داری - - U - - - U	یکی می‌خری دو تا نداری - - U – U – U - - U	۱۰-۷
۹	امان از دوغ لیلی - - U - - - U	ماستش کم و آبش خیلی - - - - U U - -	۸-۷
۱۰	با همین پر و پاچین - - - U – U –	می‌خوای بروی چین و ماچین - - U - - U U - - -	۱۰-۷
۱۱	خانه که دو کدبانوست - - - - U U -	خاک تا زانوست - - - -	۴-۷
۱۲	می‌خواهی بکنی سرگردان - - - - U U - - -	آره بله‌ای بکن سری بجنبان - - U – U – U – U U - -	۱۲-۹
۱۳	سری میان سرها بیار - - - - U - - - U	تو بره‌ای میان خرها بیار - - - - U - - - U -	۱۰-۹
۱۴	دوستی دوستی - - - -	از سرت می‌کنند پوستی - - - U - - U -	۸-۴
۱۵	گُنه کنند گاوان - - - U – U	کدخدا دهد تاوان - - - U – U -	۷-۶
۱۶	به تنبل گفتند برو سایه - - - U - - - - U	گفت سایه خودش می‌آیه - - - - U - - -	۸-۹
۱۷	به حکم شیخ فضل‌الله - - - - U - U	المفلس فی امان الله - - - U – U U - -	۹-۷
۱۸	شکم زیر دست است - - - - - U	به هر چه دهیش مست است - - - U U - U	۷-۶
۱۹	خر را به خر انداز - - - U - -	دوال را به در انداز - - - U - - U	۷-۶
۲۰	شاه زنان ماه زنان - U U - - U U -	سه تا بزا بیا میان - - - - - U - U	۸-۸

۱. نشاط، محمود، *زیب سخن*، ص ۱۸۳

۲. دبیر سیاقی، محمّد، *گزیده امثال و حکم*، ص ۲۱

۱. تمامی مثل‌ها، دو پاره‌ی مقفی‌اند و مثل‌های شماره‌ی ۴، ۱۱، ۱۳، ۱۸، ۱۹، (۲۵٪) مردّف نیز هستند. مثل‌های مقفا و مردف، موسیقی کناری مثل‌ها را می‌سازند و آن‌ها را گوشنواز می‌کنند.
۲. تعداد هجاهای دو پاره در هفده مورد (۸۵٪) نامساوی و سه مورد (۱۵٪) مساوی هستند. در ده مورد پاره اوّل و در هفت مورد پاره دوّم بلندتر است.
۳. کمترین هجای هر پاره چهار و بیشترین سیزده است.
۴. پراکندگی هجاهای کوتاه و بلند در هر پاره بسیار زیاد است به عبارتی تعداد و نوع هجاهای کوتاه و بلند در دو پاره مثل چندان زیاد است که با کمک اختیارات شاعری و کوتاه و بلند کردن هجاها نمی‌توان آن‌ها را برابر کرد.
۵. ممکن است آنچه محققان شعر عامیانه با توجّه به نمونه‌های مورد بررسی خود درباره‌ی وزن این نوع شعر گفته‌اند، درست باشد؛ اما در مورد امثال نمی‌تواند مصداق یابد و آن یافته‌ها را به وزن امثال نیز تسری داد؛ زیرا این‌گونه امثال تنها از دوپاره در حد یک مصرع تشکیل شده‌اند و به دلیل عدم توالی مصراع‌ها در محور عمودی نمی‌توان به طور دقیقی درباره‌ی وزن آن‌ها اظهارنظر کرد. از میان نظرات پیش‌گفته، نظر شفیعی کدکنی برای تحلیل وزن امثال پذیرفتنی‌تر می‌نماید؛ زیرا نه ضرورتاً هجایی است نه تکیه‌ای؛ بلکه وزنی است عروضی که با کشش‌های هنگام خواندن وزن دریافت می‌شود.

پ: مثل‌های دارای موسیقی درونی و معنوی

«از آن جا که مدار موسیقی (به معنی عام) بر تنوع و تکرار استوار است. هر کدام از جلوه‌های تنوع و تکرار، در نظام آواها، که از مقوله موسیقی بیرونی (عروضی) و کناری (قافیه) نباشد در حوزه مفهومی موسیقی درونی قرار می‌گیرد؛ یعنی مجموعه هماهنگی‌هایی که از رهگذر وحدت یا تشابه و تضاد صامت‌ها و مصوت‌ها در کلمات یک شعر پدید می‌آید، جلوه‌های این نوع موسیقی است و اگر بخواهیم از انواع شناخته شده آن نام ببریم انواع جناس‌ها را باید نام ببریم.»[1]

موسیقی معنوی نیز حاصل تضاد یا هر نوع تناظر در مفاهیم است. صنایع معنوی در این حوزه قرار می‌گیرند؛ از جمله ابهام، مطابقه، حسامیزی، تلیمح، مراعات نظیر و تنسیق الصفات. شفیعی کدکنی می‌نویسد: «همان‌گونه که تقارن‌ها و تضادها و تشابهات، در حوزه‌ی آواهای زبان، موسیقی، اصوات را پدید می‌آورد، همین تقارن‌ها و تشابهات و تضادها، در حوزه معنایی و ذهنی موسیقی معنوی را سامان می‌بخشد»[2] وی این ارتباط‌ها را حتی در ساده‌ترین امثال عوام هم می‌بیند: «حتی در ساده‌ترین امثال عوام، مبانی زیبایی‌شناسی این نوع موسیقی را می‌توان ملاحظه کرد: «این سر را در آسیا سفید نکرده‌ایم» کمتر متوجه تقابل سیا (در آسیا) و سفید می‌شویم.»

در بخش بعد (آرایه‌های ادبی و ضرب‌المثل‌های فارسی) با این دو نوع موسیقی بیشتر آشنا می‌شویم.

۲ـ۵. آرایه‌های ادبی در ضرب‌المثل‌های فارسی

ارسال مَثَل

از ویژگی‌های سبکی نویسندگان فارسی در ادوار مختلف نثر و نظم کاربرد مثل در شعر (ارسال المثل) و نثر (استشهاد) به خصوص در قرن ششم است، نمونه‌ی کامل آن کلیله و دمنه، قابوس‌نامه و

۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر، ص ۳۹۲
۲. همان، ص ۳۹۳

خصوصاً تاریخ الوزراء نجم‌الدین ابورجاء قمی از نویسندگان ایرانی است که حوادث سال‌های ۵۲۵ تا ۵۸۴ را نگاشته و از صدها مثل استفاده کرده است. امثال منظوم بیت یا مصراعی با وزن عروضی است که صنعت تمثیل و ارسال‌مثل دارد و میان مردم رواج یافته که گاه گوینده‌ی آن‌ها معلوم است؛ مثل:

به خود گفتا جواب است این نه جنگ است — کلوخ انداز را پاداش سنگ است

(نظامی، خسرو و شیرین، ۲۷۱)

«پشّه چو پُر شد بزند پیل را» — با همه مردی و صلابت که اوست

(سعدی، گلستان، ۱۲۴)

خشت اوّل چون نهد معمار کج — تا ثریا می‌رود دیوار کج

(مولوی، دوازده هزار مثل، ۴۶۷)

درس معلّم ار بود زمزمه‌ی محبّتی — جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

(نظیری نیشابوری، تکمله امثال و حکم)

برگ سبزیست تحفه‌ی درویش — چه کند بینوا ندارد بیش

(وحشی بافقی)

گاه گوینده‌ی این مثل‌های منظوم شناخته شده نیست؛ مانند:

شیشه تا گرم است کی از سنگ پروا می‌کند.

شود عاقبت بچّه‌ی گرگ، گرگ

کوری نگر، عصاکش کور دگر شود.

شعر برخی از شاعران به دلیل روانی، شهرت و درون مایه‌ی مؤثر آن در میان مردم رواج می‌یابد و مثل می‌شود که در این صورت ارسال‌مثل به شمار نمی‌آید، مانند:

«دیدار تو حل مشکلات است — صبر از تو خلاف ممکنات است

(سعدی، کلیات، ۴۳۱)

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد — گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

(حافظ، دیوان، ۱۸۱)

در برابر مثل‌های منظومی که از سوی شاعران ساخته می‌شود و البته محکم و استوار و دارای جنبه‌های بالای هنری و ادبی است، برخی مثل‌های منظوم عامیانه نیز هستند که زبان و بیان آن بسیار ساده و گیرا و صمیمی است:

شب عید است و یار از من چغندر پخته می‌خواهد — گمانش می‌رسد من گنج قارون زیر سر دارم

خداوندا زن زشتم تو بردار — خودم دانم خر لنگ و طلبکار

گر داری زبان چاپلوسی — همت جا درعزا هم‌درعروسی

در کتب بلاغی، اصطلاح ارسال مثل برای کاربرد مثل در شعر به کار رفته است. رادویانی گوید: «یکی از جمله‌ی بلاغت آن است کی شاعر اندر بیت حکمتی گوید، آن به راه مثل بود.»[1] مؤلفان کتب بدیع چنین کاربردی را در شعر و نثر «ارسال المثل» خوانده‌اند.

این تعریف با اندک تغییری در آثار اهل بلاغت نمودار است از جمله: در کتاب *المعجم*، *حدایق‌السحرفی دقایق الشعر*، *مدارج‌البلاغه* و دهها کتاب بلاغی دیگر[2]

در تمامی تعاریف، ارسال‌المثل خاص شعر دانسته شده است و جملگی قدما و متأخران این آرایه را موجب آرایش و تقویت کلام و نیز نشانه‌ی قدرت گوینده دانسته‌اند؛ از جمله در کتاب *فنون بلاغت* و

۱. رادویانی، محمّدبن عمر، *ترجمان‌البلاغه*، ص ۸۹

۲. ر. ک: رادفر، ابوالقاسم، *فرهنگ بلاغی ـ ادبی*، ج ۱ ص ۸۵ ـ ۸۶

صناعات ادبی می‌خوانیم: «گاه باشد که آوردن یک مثل در نظم و نثر یا خطابه و سخنرانی اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجّه خواننده و شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه مقاله و رساله باشد.»[۱]

برای نمونه؛ مثَلِ: «*کلاغ خواست راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خود را هم فراموش کرد*» در شعر چندین شاعر به طریق‌ارسال‌المثل به کار رفته است:

عاقبت از خامی خود سوخته — رهروی کبک نیاموخته
کرد فرامش ره و رفتار خویش — ماند غرامت زده در کارخویش

(جامی، تحفةالاحرار، ۴۳۱)

کلاغی تک کبک در گوش کرد — تک خویشتن را فراموش کرد

(نظامی، شرف‌نامه، ۱۸۷)

مولانا «مَثَل *مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است*» را این‌گونه در شعر خود گنجانیده است:

بر سماع راست هرکس چیر نیست — طعمه‌ی هر مرغکی انجیر نیست»

(مثنوی: ۲۷۶۳/۱)

عطّار همین مثل را این‌گونه در شعر خود درج کرده است:

گر برادر همچو حاتم شیر خورد — هر کجا مرغی است کی انجیر خورد»

(مصیبت‌نامه: ۳۶۸)

شمیسا ساختار ارسال مثل را چنین می‌داند: « دو جمله بدون ذکر ادات تشبیه به هم تشبیه شوند و مشبه، ضرب‌المثل باشد؛ در این صورت غرض از تشبیه تأکید تشبیه است.»[۲]

حال اگر شاعری دو مثل را در شعر خود درج کند، به آن «ارسال‌المثلین» گویند، نظیر:

ندانست یک جا بود دام و دانه — به پای خود آمد به سلاخ‌خانه

که متضمن دو مثل است:

۱. هر کجا دانه‌است، دامی هست؛

۲. به پای خود به سلاخ‌خانه رفت.

شمس قیس رازی اشاره‌ای به این آرایه نمی‌کند، امّا رشیدالدین وطواط[۳] و رضاقلی‌خان هدایت[۴] از این آرایه نام می‌برند و بیت زیر را از ابوالفتح بستی شاهد می‌آورند:

نه هر که تیغی دارد به حرب باید رفت — نه هر که دارد تریاک زهر باید خورد

و این نمونه از ظهیرفاریابی:

نه هر زنی به دو گز مقنعه است کدبانو — نه هر سری به کلاهی سزای سالاری است

(دیوان: ۵۰)

و یا این بیت مشهور حافظ:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند — نه هر که آینه سازد سکندری داند

(دیوان: ۱۲۰)

و ممکن است در بیتی بیش از دو مثل گنجانده شود که به آن ارسال‌الامثال گویند. لیکن مؤلف هیچ نمونه‌ای ارائه نمی‌دهد و ما نیز نیافتیم. در کتب بلاغی شاهد مثال برای ارسال‌المثلین کمتر دیده می‌شود و مثال‌هایی نیز که برای ارسال‌المثل آمده است اغلب جنبه‌ی حکمت دارند تا مثل. در *فرهنگ بلاغی ـ ادبی*

---

۱. همایی، جلال‌الدین، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، ص ۴۷

۲. شمیسا، سیروس، *بدیع*، ص ۶۳

۳. وطواط، رشیدالدین، *حدایق‌السحر*، ص ۵۶

۴. هدایت، رضاقلی خان، *مدارج‌البلاغه*، ص ۲۸

به نام‌های دیگری چون «ارسال المثل فی‌البیت» و «ارسال المثلین فی‌البیت» نیز اشاره شده است.[1]

شاعران از مثل به طریق‌ارسال‌مثل به دو گونه در شعر خود استفاده می‌کنند:

۱. گاه عین مثل رایج در شعر درج می‌شود؛ برای نمونه:

گر بارکشی زیار سهل است　　«گر یار اهل است کار سهل است»

(اوحدی کازرونی، به نقل از امثال و حکم دهخدا)

به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می　　علاج کی کنمت«آخر الدوا الکی»

(حافظ، دیوان، ۲۹۸)

چو دید قهر توزین پس معالجت نکند　　چنین زنند مثل «آخر الدوا الکی»

(کمال الدین‌اسماعیل، دیوان ص ۵۱۴)

زی تیر نظر کرد و پر خویش در آن دید　　گفتا ز که نالیم که «از ماست که بر ماست»

(ناصرخسرو، دیوان، ۴۹۹)

عیب جوانی نپذیرفته‌اند　　«پیری و صد عیب» چنین گفته‌اند

(نظامی، مخزن‌الاسرار، ص ۳۲۷)

۲. در برخی از مثل‌ها به مضمون ضرب‌المثل اشاره می‌شود نه عین آن؛ نظیر:

منتظر داد به دادی شود　　«آمده باد به بادی شود»

(نظامی، مخزن‌الاسرار، ص ۵۲)

که مصراع دوم به مثل «*باد آورده را باد می‌برد*» اشاره دارد.

تفاوت ارسال مثل با مثل منظوم

در دو نوع اخیر مثل‌هایی از آن چه میان مردم رایج بوده در شعر درج شده است، امّا چنان که گفتیم شعر برخی شاعران خود به دلیل شهرت و رواج در حکم مثلی درآمده است. این دسته نمی‌تواند ارسال‌المثل باشد و خود بیت یا مصراع در حکم‌مثل است؛ برای نمونه:

«چون که با کودک سر و کارت فتاد　　پس زبان کودکی باید گشاد»

(مولوی، مثنوی: ۲۵۷۷/۴)

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع　　«سخت می‌گردد جهان بر مردمان سخت‌کوش»

(حافظ، دیوان، ۱۹۳)

جفا پیشگان را بده سر به باد　　«ستم بر ستم پیشه عدل است و داد»

(سعدی، بوستان، ۸۰)

بی‌وفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا　　«آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا»

(شهریار، دیوان، ص ۱۸۴)

«چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید»　　(سهراب سپهری، هشت کتاب، ۲۱۹)

چنان چه همین ابیات را شاعری دیگر در شعر خود تضمین کند، ارسال مثل است. شمیسا تفاوتی میان این دو قائل نمی‌شود و در تعریف ارسال مثل می‌نویسد: «کلام حاوی ضرب‌المثلی باشد چه شاعر از ضرب‌المثلی استفاده کرده باشد و چه کلام بعدها ضرب‌المثل شده باشد»[2]

تفاوت ارسال‌المثل با تمثیل

ساختار کاربرد ارسال‌مثل چنین است که دو جمله را بدون گفتن ادات تشبیه به یکدیگر تشبیه کنند و در ضمن مشبه‌به، ضرب‌المثل باشد که در این صورت تشبیه مرکب یا تشبیه تمثیل و مضمر است. «در

---

۱. کاشفی سبزواری، میرزاحسن، *بدایع الافکار فی صنایع الاشعار*، ص ۸۲　　۲. شمیسا، سیروس، *بدیع*، ص ۶۳

این‌گونه تشبیه تأکید بیشتر بر مشبه‌به است؛ از این جهت ساختمان آن با تمثیل یکسان است با این تفاوت که مشبه در تمثیل حکایت یا داستانی است»[۱] امّا در ارسال مثل مشبه یک جمله یا عبارت استعاری است و امثال اغلب استعاره‌ی تمثیلیه هستند که عکس آن صادق نیست «هرگاه استعاره تمثیلیه رواج یابد مَثَل می‌شود»[۲] که بهمنیار[۳] نیز بر همین موضوع صحّه می‌گذارد و این بیت حافظ را برای مثال می‌آورد:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند — نه هر که آینه سازد سکندری داند

(حافظ، دیوان، ۱۲۰)

ابومحبوب ضمن اشاره به خلط تعریف قدما از تمثیل و ارسال‌مثل به تبیین تفاوت این دو می‌پردازد و ضمن اشاره به شرط شهرت و رواج می‌نویسد: «ارسال‌مثل یک نوع مصرف است، امّا تمثیل نوعی تولید است. ارسال مثل مصرف ضرب‌المثلی است که از قبل وجود دارد؛ اما تمثیل فقط ذکر مثالی است برای اثبات یا استحکام یک اندیشه؛ پس بیت زیر از وحید قزوینی تمثیل است نه ارسال مثل:

ز یاران کینه هرگز در دل یاران نمی‌ماند — به روی آب جای قطره‌ی باران نمی‌ماند»[۴]

تفاوت ارسال‌مثل با اسلوب معادله

اسلوب معادله اصطلاحی است که اولین بار شفیعی‌کدکنی برای تمایز این‌گونه با تمثیل و برخی ارسال‌مثل‌ها به کاربرده است. در اسلوب معادله به جای شباهت میان دو سوی بیت، شباهت میان دو مصراع وجود دارد «شاعر در مصراع اوّل چیزی می‌گوید و در مصراع دوم چیزی دیگر اما دو سوی این معادله، از رهگذر شباهت قابل تبدیل به یکدیگرند»[۵] مانند:

بهره‌ی خواجه ز اسباب به جز محنت نیست — عرق، از بارگران قسمت؟

(صائب، دیوان، ۸۳۷)

دم خاکی ز خامی دارد از می اجتناب — کوزه‌ی گل، پخته چون گردد نمی‌ترسد ز آب

(غنی کشمیری، دیوان، ۳۵)

در دو مورد یاد شده می‌توان میان دو مصراع(=) قرار داد و هر دو را دو سوی یک معادله دانست و به قول ریپکا شاعر حکمی را در یک مصراع تقریر و در مصراع دیگر توجیه می‌کند.[۶]

تفاوت ظریف ارسال‌مثل با اسلوب‌معادله آنجاست که در ارسال‌مثل چیزی در ابتدا و مصراع اوّل بیان می‌شود و در مصراع بعد ضرب‌المثلی که از پیش هم شهرت داشته، برای تأکید، رد، اثبات یا علّت چیزی می‌آید. امّا در اسلوب معادله طرف دوم را شاعر خلق می‌کند و از قبل مثل نبوده است و بعدها به دلیل شهرت آن ممکن است مثل هم شود؛ مانند این مصراع صائب که اسلوب معادله است و بعدها شهرت یافته و مثل شده است:

اظهار عجز پیش ستمگر ز ابلهی است — «اشک کباب باعث طغیان آتش است»

تفاوت ارسال‌مثل با تضمین

مؤلف *زیب‌سخن* تضمین را منحصر به اشعار ندانسته و آوردن آیه یا مثلی را نیز تضمین می‌داند.[۷] اهل بلاغت در مورد آوردن آیه و حدیث در شعر دو اصطلاح «اقتباس» و «درج» را وضع کرده‌اند و تضمین یا «ابداع» یا «استعانت» تنها در مورد درج اشعار شاعران است که خود انواعی دارد. در مورد مثل

---

۱. همان ص ۱۰ـ۱۲

۲. هاشمی بک، سیداحمد، *جواهرالبلاغه*، ص ۲۹۴

۳. بهمنیار، احمد، *داستان‌نامه بهمنیاری*، ص ۲۲

۴. ابومحبوب، احمد، *در تمثیل و ارسال مثل*، رشد آموزش ادب فارسی، سال هشتم، ش ۳۲، ۱۳۷۲، ص ۷۴

۵. شفیعی کدکنی، محمّدرضا، *صور خیال در شعر فارسی*، ص ۸۴

۶. ریپکا، یان، *تاریخ ادبیات فارسی*، ص ۴۶۹

۷. نشاط، سیدمحمود، زیب سخن، ج ۲ ص ۲۶۱

نیز اصطلاح ارسال‌مثل وجود دارد و چنان‌که معلوم است حد و رسم کاربرد و تعریف هر اصطلاح و محدوده آن معلوم است، امّا نکته‌ای ظریف در میان است که مرز ارسال‌مثل و تضمین را بسیار نزدیک می‌کند. آیا شعر معروف سعدی را تضمین بدانیم یا ارسال مثل:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد — که رحمت بر آن تربت پاک باد
«میازار موری که دانه‌کش است — که جان دارد و جان شیرین خوش»

(سعدی، بوستان، ۶۷)

از آن جا که شعر فردوسی با ذکر نام در شعر سعدی درج شده «تضمین مصرّع» است. همین بیت را اغلب به عنوان ارسال‌مثل نیز ذکر کرده‌اند؛ زیرا بیت فردوسی را مثلی دانسته‌اند که سعدی آن را به کاربرده است. باید دید بیت فردوسی آیا قبل از سعدی نیز مثل بوده یا تنها در حد شعری معروف و حکمت کاربرد داشته است؟ واقعیت آن است که آنچه باعث شده بیت فردوسی مثل شود، کاربرد سعدی به طریق تضمین است، پس اگرچه امروزه بیت مثل است و آن را ارسال‌مثل می‌دانیم، امّا در زمان استفاده سعدی تضمین بوده است. چنان که گفتم ارسال‌مثل امری است که به مصرف مثل بستگی می‌یابد؛ پس می‌توان استنباط کرد آن دسته از اشعار شاعرانی که به دلیل رواج در حُکم مَثَل در آمده‌اند اگر بعدها در شعر شاعران دیگر به‌کار رود ارسال‌مثل است والّا حکم تضمین را خواهد داشت. در این صورت شعر زیر از شفیعی کدکنی تضمین است نه ارسال مثل:

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد
ور مرد خواب و خفتی
«رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن»

این شعر در صورتی ارسال‌مثل می‌بود که مصرع مولانا به عنوان مثل کاربرد می‌داشت.

تفاوت ارسال‌مثل با تلمیح

در اغلب کتب بلاغی تلمیح اشاره‌ای کوتاه، گذرا، لطیف و ضمنی به محتوای داستان، قصه، شعر و مثلی مشهور تعریف شده است.[1] در ژرف‌ساخت تلمیح دو عامل تشبیه و تناسب دیده می‌شود؛ زیرا اولاً رابطه‌ای تشبیهی بین مطلب و داستان خاص برقرار می‌شود؛ دوّم آن‌که بین اجزای آن تلمیح تناسب است که برای دریافت داستان باید از کل واقعه اطِّلاع کامل داشت. اَز این حیث ارزش تلمیح به میزان تداعی خواننده است:

شیرآهن کوه مردی از این‌گونه عاشق
میدان خونین سرنوشت
به پاشنه‌ی آشیل
در نوشت (شاملو، دشنه در دیس، ۲۷)

در ارسال مثل عین ضرب‌المثل در شعر شاعر می‌آید. اکنون سؤال این‌جاست شعر زیر ارسال‌مثل است یا تلمیح:

حال من بنده در ممالک هست — «مَثَل یخ‌فروش نیشابور»

مصراع دوم به داستان مثل «یخ‌فروش نیشابور» اشاره دارد. داستان آن چنین است که« در نیشابور گدایی سفیه هرچه از گدایی تحصیل می‌کرد بر یخ دادی و در جوال گذاشته و دوش گرفته، گرد کوچه و بازار گردیدی و هیچ کس با وی سودا نکردی تاآن‌که یخ آب شده از جوال بیرون آمدی و با وجود این

۱. رادفر، ابوالقاسم، *فرهنگ ادبی ـ بلاغی*، ج ۱ ص ۴۱۰

روز دیگر باز به همان شغل مشغول شدی. سنایی نیز به همین داستان تلمیح جسته است:[1]

مثلث هست در سرای غرور　　مَثَل یخ‌فروش نیشابور

(سنایی، حدیقه، ۴۱۹)

این نمونه تلمیح به داستان «یخ‌فروش نیشابور» دارد. اما نسبت به داستان‌های دیگر از شهرت بیشتری برخودار است و در حُکم مثل درآمده و بیت حکم ارسال‌مثل نیز پیدا کرده است.

در نگاهی کلّی تمامی ارسال‌مثل‌ها در حکم تلمیح هستند، اما تمام تلمیحات شعری نمی‌توانند ارسال مثل باشند؛ زیرا شهرت و رواج، شرط مَثَل‌شُدگیِ هر داستانِ مندرج در شعرِ معروف است. مَثَل شدن یک تلمیح بسته به مصرف آن دارد. بسیاری از اشاراتِ شعری تداول و رواج کافی نداشته‌اند تا به مثل سایر تبدیل شوند؛ از این‌رو تمامی داستان‌های امثال، ارسال‌مثل از نوع تلمیحی آن است؛ زیرا بیت مثل شده تلمیحی به داستانی بلند دارد؛ نظیر مثل: «کار پاکان را قیاس از خود مگیر» که به داستان طوطی و بقّال در مثنوی (دفتر اوّل بیت ۲۴۷) اشاره دارد و یا «دراگر نتوان نشست» که برگرفته از داستان دیگر مولوی (دفتر دوم بیت ۱۲۱) است و دهها نمونه‌ی دیگر.

در کُتب بلاغی چنین نمونه‌هایی را «ارسال ملیح» خوانده‌اند. در کتاب *بدایع الافکار فی‌صنایع الاشعار* آمده است: «نزدیک به ارسال مثلست الّا آنک شاعر ارسال مثلی کند که مبنی باشد بر قصّه و مبنی باشد از حکایتی که مضمون آن در طی آن مذکور نبود»[2]

تفاوت ارسال‌مثل با کلام جامع

مؤلف *ابدع البدایع* کلام جامع را چنین تعریف می‌کند: «آن است که بیتی یا جمله‌ای در طیّ سخن بیاورند که از باب حکمت و پند و سایر مطالب حقیقیه و به منزله‌ی مثلی باشد»[3] در تعریف گرکانی تصریح نشده که کلام جامع همان ارسال‌المثل است و از آنجایی که کلام جامع و ارسال‌مثل را در دو مدخل آورده و مثال‌زده است، قید «به منزله ی» نشان می‌دهد چندان حکم مثل ندارد؛ چنان که نمونه‌هایی هم که ذکر می‌کند، اغلب ابیات مشهور و مشتمل بر حکمت است نه ضرب‌المثل؛ برای نمونه این شعر از خواجه هارون بن‌شمس‌الدین جوینی را مثال می‌آورد:

مرد باید که دانش آموزد　　تا ز هر کس شریف‌تر باشد
خاک بر فرق مهتری کو را　　آلت خواجگی پدر باشد
مرد پنهان در گلیم و پادشاهِ عالم است　　تیغ، خفته در نیام و پاسبان لشکر است

(امیرخسروِ دهلوی، امثال و حکم دهخدا)

مؤلف زیب سخن متذکر می‌شود که برخی کلام جامع و ارسال‌مثل را یکی دانسته‌اند. وی در رد این نظر می‌نویسد: «ارسال‌المثل عام است و کلام جامع را نیز شامل می‌گردد»[4] وی در ادامه تفاوت این دو را در آن می‌داند که ارسال‌مثل تنها درج مثل‌های سایر است ولی کلام جامع آوردن ابیات مشهور و حکمت و موعظه است.

شیوه‌های خاص شاعران در کاربرد ارسال مثل

فردوسی اغلب راوی خود را (دهقان، پیر، خردمند، . .) ذکر می‌کند:

چه گفت آن خردمند با رأی و هوش　　که با اختر بد به مردی مکوش

(ب ۱۲۵۷)

در شاهنامه اغلب مثل‌ها تغییر شکل یافته‌اند و کمتر به همان شکل رایج استفاده می‌شوند.

۱. دهخدا، علی اکبر، *امثال و حکم*، ج ۳ ص ۱۵۰۰
۲. کاشفی سبزواری، میرزاحسن، *بدایع‌الافکار و صنایع‌الاشعار*، ص ۸۱ ـ۸۲
۳. گرکانی، شمس‌العلما، *ابدع‌البدایع*، ص ۲۹۶
۴. نشاط، سیدمحمود، زیب سخن، ج ۱، ص ۱۸۳

تعداد زیادی از امثال فردوسی با ابیاتی نظیر«چنین است کردار گردان سپهر» «چنین است رسم‌سرای درشت» «چنین است کردار این پر فریب» «چنین است آیین و رسم جهان»، «چنین است این گنبد تیزگرد» و نظایر آن آغاز می‌شود، سپس در مصراع بعد مثل را می‌آورد:

چنین است رسم سرای درشت «گهی پشت بر زین گهی زین به پشت»

تعداد زیادی از مصراع‌های دوّم اشعار عنصری در حُکم مثل یا حکمت است. گاه نیز خود بر مثل بودن آن‌ها تأکید دارد:

مگر به من گذرد هست در مثل که رسن اگر چه دیر بود بگذرد سوی چنب

(دیوان/۶۶)

فعل آلوده گوهر آلاید «از خم سرکه سرکه پالاید»

(دیوان/۳۴۱)

مصراع چهارم اغلب رباعیات فرخی سیستانی نیز مَثَل است:

گفتم که بیا وعده‌ی دوشینه بیار ورنه بخروشم ز تو اکنون چو هزار
گفتا دهم ای همه جفا نک زنهار «آواز مده که گوش دارد دیوار»

(دیوان/۴۴۶)

ناصرخسرو اغلب منبع یا راوی مثل‌ها و تمثیل‌ها را نام می برد؛ از جمله:

کز بدی‌ها خود بپیچد بد کنش آن نوشتند در اوستا و زند
چند ناگاهان به چاه اندر فتاد آن که او مر دیگران را چاه کند

(دیوان/۱۲۲)

مثل زیر را از قول عوام نقل می‌کند:

مکن چنان که در این باب عامیان گویند «چو سر برهنه کند تا به جان بکوشد کل»

(دیوان/ ۲۴۹)

که برگرفته از مثل «کل که سر برهنه کند تا جان دارد بکوشد» است.

ناصرخسرو در مثل زیر محل کاربرد مثل را نیز نام برده است:

چون تو بر نی بخورد بایدت این خود مثلست در خراسان

(دیوان/ ۳۶۹)

نباشد مار را بچّه به جز مار نیارد شاخ بد جز تخم بد بار

(ص ۱۳۸/ بیت ۴۵)

نه هر خر را به چوبی راند باید نه هر کس را به نامی خواند باید

(ص ۱۱۶/ بیت ۴۰)

کاربرد ارسال‌المثلین در اشعار فخرالدین اسعدگرگانی بیشتر از دیگران است. او نیز گاه راوی را ذکر می‌کند و کمتر عین مثل را به کار می‌برد.

نباشد مار را بچّه به جز مار نیارد شاخ بد جز تخم بد بار

(ص ۱۳۸/ بیت ۴۵)

نه هر خر را به چوبی راند باید نه هر کس را به نامی خواند باید

(ص ۱۱۶/ بیت ۴۰)

برخی امثال *دیوان خاقانی* ساخته‌ی اوست که رایج شده است:

گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار کوزهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

(دیوان: ۸۳۹)

مارگزیده قوام مار نداند (دیوان/ ۵۷۸)

مفتاح بهشت بی‌زبانی است (تحفةالعراقین/۴۷۱)

نشاید کوفت آهن جز به آهن (دیوان: ۳۱۸)

سعدی علاوه بر استفاده از مثل‌های رایج در آثارش، بسیاری از اشعار وی به دلیل انطباق با شرایط مثل وویژگی‌های آن، ضرب‌المثل شده‌اند. یوسفی در مقدمه‌ی گلستان می‌نویسد:

«تأمل در گلستان نشان می‌دهد که وی چگونه با به کار گرفتن کلمات و ترکیبات رایج و تمثیل‌های ساده و همه‌کس فهم، توانسته است نکاتی بسیار ظریف را مفهوم و مشهود کند. در این زمینه حتّی بسیاری از مسائل پیچیده و دقیق فکری به مدد ذوق لطیف و ساده‌پسند سعدی به صورتی محسوس در پیش چشم تجسم می‌یابد؛ از آن جمله است تمثیل معروف او در مورد بنی‌آدم.»[۱]

سعدی بیش از همه خود را به مردم نزدیک کرده است. دلیل شهرت اشعار سعدی و مثل‌گونگی اشعار وی نیز همین دقیقه است؛ برای نمونه:

جهان دیده بسیار گوید دروغ (گلستان، ۵۶)

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کین ره که تو می روی به ترکستان است

(گلستان، ۸۸)

نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر (گلستان، ۵۹)

هر چه نپاید دلبستگی را نشاید (گلستان، ۹۱)

کاربرد مثل و تمثیل در آثار مولوی چشمگیر است. وی بیشتر به جای مثل از تمثیل استفاده می‌کند که بیتی از آن مثل رایج شده و یادآور داستانی است؛ نظیر: «لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای» (دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۱) «صحبت احمق بسی خون‌ها که ریخت» (دفتر سوم، بیت ۲۵۷۰) «از علی‌آموز اخلاق عمل» (دفتر اوّل) و ده‌ها نمونه‌ی دیگر.

تعداد زیادی از مثل‌های منظوم مثنوی ساخته‌ی مولانا است که رایج شده؛ نظیر:

آن یکی خر داشت پالانش نبود یافت پالان گرگ خر را در ربود

(دفتر اول، بیت ۴۱)

«از قیاسش خنده آمد خلق را» کوچو خود پنداشت صاحب دلق را

(دفتر اول، بیت ۲۶۲)

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نوشتن شیرشیر

(دفتر اول، بیت ۲۶۳)

تکرار

تکرار واژه در سخن به قصد تأکید، تنبیه، تعظیم یا هر قصد دیگر همان نقش موسیقیایی جناس را دارد. کثرت تکرار و تکرار مبتذل از فصاحت کلام می‌کاهد امّا تکرار خلاقانه بر جنبه‌های زیباشناسانه و موسیقیایی می‌افزاید.

تکرار ممکن است تکرار واج‌ها یا واج‌آرایی باشد. تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها در کلام باعث ایجاد نوعی تناسب و توازن و موسیقی لفظی می‌شود. مثل «مادر را دل سوزد و دایه را دامن» تکرار «د» موسیقی درونی زیبایی در آن ایجاد کرده است.

---

۱. یوسفی، غلامحسین، *تصحیح گلستان سعدی*، ۴۰

نمونه‌های دیگر:
خر را با خور می‌خورد، مرده را با گور (تکرار صامت خ و مصوت او)
خانه‌اش به پشتش است، کلیدش توی مشتش (تکرار صامت ش)
خدا ایمان می‌خواهد و عزراییل جان و زن و فرزند نان (تکرار ن)
چوب خدا صدا ندارد، هر که خورد دوا ندارد (تکرار مصوت ا)
کال به ما رسیده، بهتر از رسیده‌ی به ما نرسیده (تکرار س)
چشمَداشت به چشم نداشته باش (تکرار ش)
شکم گُشنه و تق‌تق پاشنه (تکرار ش)
یک جا همه جا، همه جا هیچ جا (تکرار ج)
خدا درد را داده درمان را هم داده (تکرار د)
و ممکن است کلمات عیناً تکرار شوند:
بسته خرک، هسته خرک، وازه خرک وای خرک
از این حسن تا آن حسن سیصد رسن
شب سیاه و گاو سیاه
اگر سنگ به شیشه بخورد وای به شیشه، اگر شیشه به سنگ بخورد باز هم وای به شیشه
کال به ما رسیده بهتر از رسیده‌ی به ما نرسیده
یک شب تب، یک شب مرگ
این تکرار ممکن است جفتی باشد:
سفید سفیدش صد تومان، سرخ و سفیدش سیصد تومان، حالا که رسید به سبزه، هر چه بِدی می‌ارزه
ظرف، ظرف مس، فرش، فرشِ قالی، نان، نانِ گندم، دین، دینِ محمّد
گلوله مفت باشد، جفت جفت باشد.
مهمان مهمان را نمی‌تواند ببیند، صاحبخانه هیچ یک را
سنگ مفت، چغوک مفت، خورد خورد، نخورد نخورد
صنعت عکس یا طرد نیز حکم تکرار را دارد:
چه کلاه برسد، چه سر به کلاه
خر آدم بهتر از آدم خر
شاه بی‌رعیّت نمی‌شود امّا رعیّت بی‌شاه می‌شود.
چه خواجه علی، چه علی خواجه
با رمال شاعر است و با شاعر رمال، با هر دو هیچ کدام با هیچ کدام هر دو
درد خروار خروار می‌آید، مثقال مثقال می‌رود.

سجع

سجع آن است که کلمات آخر قرینه‌ها در وزن یا حرف روی یا هر دو موافق باشد. بیشتر حجم تناسب‌ها و تقارن‌هایی که در ضرب‌المثل‌ها پدیدآورنده موسیقی است، از طریق سجع‌ها به دست می‌آید. به اعتقاد ابن‌سینا «کلام اگر برخوردار از سجع و عطف و وزن باشد به خاطر سپردنی‌تر خواهد بود»[۱] ابن‌سینا شرط می‌کند که فاصله‌ی سجع‌ها نباید زیاد باشد چه آن که به یاد آوردن سجع نخستین را دشوار

۱. ابن‌سینا، *شفا*، ص ۲۲۶

می‌سازد. فاصله‌ی سجع در مثل‌ها بسیار کوتاه است و همین عامل باعث حفظ آن‌ها می‌شود.

اغلب مثل‌های مسجع دو پاره‌ای هستند:

اوّل **ساقی** بعد **باقی**

از تو **حرکت**، از خدا **برکت**

حرف **زشت**، زیر **خشت**

شکم **گشنه** و تق‌تق **پاشنه**

حرف **پیشکی**، مایه‌ی **شیشکی**

هرکه سرش **سوزد**، کلاه **دوزد**

هرچه **سنگه**، پیش پای **لنگه**

آدم **شَل** و این همه **دغل**

سگ نمک‌**نشناس** به از آدمی **ناسپاس**

هرکه خورد مال **مفت**، می‌تواند شعر **گفت**

حمام می‌ری **بمال**، مسجد می‌ری **بنال**

و گاه سه پاره‌ای:

به اخلاق **خوشت**، به مال **زیادت**، به راه **نزدیکت**

پسر زاییدم برای **رندان**، دختر زاییدم برای **مردان**، خودم شدم سفیل و **سرگردان**

اغلب سجع‌ها، جناس هم دارند ولی همه‌ی جناس‌ها نمی‌توانند سجع داشته باشند؛ زیرا سجع تنها در آخر هر پاره از عبارت منثور دیده می‌شود امّا جناس در هر جای عبارت می‌آید.

جناس

جناس به معنی، هر نوع اشتراک در مصوّت‌ها و صامت‌های کلام و هم‌جنسی و یکسانی دو یا چند واژه در واج‌های سازنده با اختلاف در معنی است. این آرایش واژگانی اغلب باعث ایجاد موسیقی در کلام می‌شود به شرط آن که با معنی هماهنگ باشد.

جناس بنابراین که دو کلمه‌ی هم‌جنس در نوع نگارش، تلفظ، معنی، تعداد و ترتیب واج‌ها، اختلاف در صامت‌ها و مصوت‌ها چگونه در برابر هم قرار گیرند، انواع متعددی می‌یابند؛ چون جناس تام، ناقص، زاید، مزدوج، مطرف، مرکب، حرکتی و غیره.

خاکبازی، **پاکبازی** می‌خواهد.

شتر **بار** می‌برد و **خار** می‌خورد.

راهبَر باش، نه **راه‌بُر**

مشکلپسند **پشکل**پسند می‌شود.

شفای **علیل**، دیدار **خلیل** است.

زور به کشتی دهد، **زر** به جهنم برد.

خنده را **سازی** می‌خواهد، گریه را **سوزی**

آن قدر بار کن **بکشد**، نه آن قدر که **بکُشد**.

سَرِ **سیری**، لقمه پَنج **سیری**.

آن‌قدر **سمن** است که **یاسمن** گم است.
چشم **شور** شتر را به دیگ می‌کند، آدم را به **گور**.
هرکَس **خدایی** دارد، قسمت **جدایی** دارد.

موازنه و ترصیع

موازنه تقابل سجع‌های متوازن است و چنان‌چه تقابل سجع‌ها متوازی باشد به آن ترصیع می‌گویند:
نمونه‌های موازنه و ترصیع:
خدا می‌بیند و می‌پوشد، همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد
به آهو می‌گوید بدو، به تازی می‌گوید بگیر
خر همان خر سیاه، راه همان راه آسیا
هر جا عروسی است پاچه‌ور می‌مالد، هر جا عزاست یخه می‌درد.
خانه‌اش به پشتش است، کلیدش توی مشتش است.
تن هر چه پوشیده، لب هر چه نوشیده
هرکه خر شد ما پالانیم، هر که در شد ما دالانیم
چغندر گوشت نشود، دشمن دوست نشود.
خرس را به رقص آوردند، دمش را به دست آوردند.
چنانچه موازانه‌ی کلمات، متضاد باشد به آن مقابله می‌گویند:
به **دعای** کسی نیامده‌ام که به **نفرین** کسی بروم
شتری که **بماند**، به از خری که **نماند**
مردن به **نام** به که زندگانی به **ننگ**
گنجشک **نقد** به از طاووس **نسیه**
اگر دیدند **شوخی**، اگر ندیدند **جدّی**
حلال را حساب، **حرام** را عذاب

تضاد، طباق

__صلح اوّل__ به از __جنگ آخر__
__شُل__ بدهی __سفت__ می‌خوری
گنجشک __نقد__ به از طاووس __نسیه__
از __سفید گچ__ تا __سیاهی زغال__
__سیر__ از __گرسنه__ خبر نداره، __سواره__ از __پیاده__

ایهام

دزد نگرفته پادشاه است ۱. دزدی که دستگیر نمی‌شود پادشاهی می‌کند؛
۲. تَنها دزدی که که نمی‌توان گرفت یا نگرفته می‌ماند پادشاه است.

قلب

طبّالی به از بطّالی است.

تلمیح

تمامی مثل‌های داستان دار و ریشه دار به نوعی تلمیح دارند. این تلمیح ممکن است به آیه و حدیث، داستان، باور خرافی، واقعه تاریخی و. . . باشد.

گنجشک یک پولی یاهو (انا عطینا) نمی‌خواند (اشاره به آیه‌ی قرآن)
وقت گرفتن نادعلی هستند، وقت پس دادن مظهرالعجایب
تازه می‌پرسد لیلی زن بود یا مرد
اوّل اولاولینت که این باشد، وای به آخرالاخرینت
از دیوانه می‌پرسد شب چهارشنبه کی است (اشاره به اعتقاد عوام که جنون دیوانه شب چهارشنبه شدّت می‌گیرد)

مراعات نظیر

آدم خُوش معامله شریک مال مردم است. (معامله، شریک، مال)
نسیه‌خور پاره‌سنگ ترازو نمی‌گیرد. (نسیه، پاره‌سنگ، ترازو)
دست در کاسه و مشت بر پیشانی (دست، مشت، پیشانی)
هزار قبا بدوزد یکیش آستین ندارد. (قبا، دوختن، آستین)
بالای گود زورخانه نشسته، می‌گوید لِنگش کن (گود، زورخانه، لنگ کردن)

اغراق

یک لبش زمین را جارو می‌کند، یک لبش آسمان را
شکم درویشان تُغار خداست.
معده‌ی جوان، سنگ را آب می‌کند.
روز بی‌آبی از شاش موش آسیا می‌گردد.

جان‌بخشی

لباس به تنش گریه می‌کند.
گنجشک امثالی، گنجشک پارسالی را درس می‌دهد.
شغال از باغ قهر می‌کند، مفت باغبان
کلاغ، روده‌ی خودش درآمده بود، می‌گفت جرّاحم.
دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه
به خر گفتند: «کی به ده می‌رسی؟» گفت: «از سیخکی بپرس»
به سگ گفتند: «چرا پیر شدی؟» گفت: «بس که هرزه دویدم.»

بازی‌های لفظی

برخی بازی‌های لفظی و واژگانی نیز در مثل‌ها هست که شاید در اجزای موسیقی درونی یا معنوی نگنجد

تره خوردیم قاتق نانم بشود، قاتل جانم شد

بین قاتق و قاتل تضادی آشکار نیست، تنها جناس برقرار است ولی نوع انتخاب کلمات زیبا و هنرمندانه است یا در مثل «جای پای سگ را به جای نان‌سنگک اشتباه گرفته است» میان سگ و سنگک

بازی لفظی زیبایی صورت گرفته، ضمن آن که تصویرسازی مثل نیز بسیار زیبا است.

همچنین دو کلمه‌ی قلچماق و چلاق در این مثل:

وقت خوردن قلچماقم، وقت کار کردن چلاقم

روان و مهربان در این مثل:

شکم روان بهتر از مادر مهربان

۶. درون‌مایه و محتوای مثل‌ها

محتوای مثل‌ها، زندگی است. هرچه در زندگی انسان وجود دارد، در مثل‌ها هم هست. زندگی بشر ابعاد مختلف فردی و اجتماعی، دینی و مذهبی، اخلاقی، اقتصادی و... دارد. در مثل‌ها هم همین ابعاد دیده می‌شود؛ از این‌روست که مثل‌ها آیینه‌ی زندگی بشر است. برای بررسی دقیق محتوای امثال آن‌ها را از جهات زیر بررسی و ذیل هر بخش نیز به جزئیات هر موضوع اشاره می‌کنیم. امّا تحلیل محتوای مثل‌ها کاری بزرگ، لازم و دیگرست:

۱. مسائل اخلاقی
۲. مسائل اجتماعی
۳. مسائل دینی و مذهبی
۴. مسائل اقتصادی
۵. مسائل ملّی و میهنی
۶. مسائل آموزشی
۷. مسائل سیاسی و تاریخی
۸. مسائل بهداشتی و پزشکی
۹. مسائل آب و هوایی
۱۰. مسائل دیگر

۱. مسائل اخلاقی

چنان‌که در بخش ویژگی‌های امثال دیدیم یکی از شاخص‌های مهم مثل که در تمامی تعاریف بر آن تأکید شده است؛ جنبه‌های پند و اندرزی و محتوای اخلاقی و تعلیمی ضرب‌المثل هاست. شاید همین خصیصه، علّت پیدایش مثل‌ها در اعصار گذشته بوده است. در هیچ مثلی نیست که نکته، قاعده‌ی اخلاقی، حکمت و اندرزی دیده نشود.

اگر صدها موضوع اخلاقی نهفته در مثل‌ها به روش اخلاق نگاران و منطبق با تعالیم علمای اخلاق، فصل‌بندی شود، کتابی سترگ، کامل و ارزشمند از بایدها و نبایدهای اخلاقی فراهم می‌گردد که مُهر تأیید روزگاران، پیران، پدران و بزرگان بر آن خورده است. این حکمت‌های تجربه شده و آزموده، معتدل کننده‌ی اخلاق جامعه است.

از میان صدها موضوع و هزاران مثل اخلاقی، تنها به تعدادی اندک بسنده می‌کنیم تا بخشی ازمحتوای اخلاقی امثال را نشان داده باشیم:

عفو و بخشش:

از بزرگان عفو است و از کوچکان خطا

هر چند گناه بزرگتر باشد، بخشش خدا بزرگتر از آن است.
در عفو لذّتی است که در انتقام نیست.
در گذر تا از تو درگذرند.

صبر:

آش مردان به صبر پخته می‌شود.
به صبر از غوره حلوا می‌توان پخت.
شجاعت آدمی صبر است.
صبر تلخ است ولی میوه‌ی شیرین دارد.

امانت‌داری:

اسب امانتی را باید یک لنگی سوار شد.
امانت را به خاک سپردند خیانت نکرد.
بپوش بپوش مبارکه، بکن بکن امانته.
دزد هم به امانت خیانت نمی‌کند.

رازداری:

جز راست نباید گفت، هر راز نشاید گفت.
دیوار موش داره، موش گوش داره.
زبان پاسبان سر است.
نویسنده داند که در نامه چیست.

بلندپروازی:

لقمه‌ی بزرگ از گلو پایین نمی‌رود.
مورچه که اجلش برسد پر درمی‌آورد.
هرکس خانه‌ی شاه را دید خانه‌ی خودش را خراب نمی‌کند.
هنوز سوار خر نشده، لِنگ می‌جرونه.

اتّحاد و اتّفاق:

آتش از آتش گُل می‌کند.
یک دست صدا نداره.
دو روباه یک شیر را می‌خورند.
پشّه چو پُر شد بزند پیل را

اعتدال و میانه‌روی:

آهسته برو پیوسته برو.
اندازه نکودار که اندازه نکوست.
به اندازه‌ی دوکت پنبه بردار.
درشتی و نرمی به هم در به است.

چنان که دیدیم مثل‌ها اغلب مشی میانه‌روی و اعتدال را پیشنهاد می‌کنند. مَثَل‌ها یا جنبه‌ی مثبت دارند و به آن‌ها توصیه می‌شود؛ مثل سخاوتمندی، امانت‌داری، آبروداری، رعایت نوبت، اتّحاد، خودکفایی، مساوات، عدالت، عبرت‌گیری، شکر نعمت، صبر و بردباری، پرهیزگاری و یا صفات مذموم و ناپسند و منفی است که از آن‌ها نهی می‌شود؛ مثل:دروغ، تکبر، فتنه‌جویی، نیرنگ، مفت‌خوری، شکم‌بارگی، بدقولی، تقلّب، تنبلی، تبعیض، تجاهل، تملّق، خیانت، قدرنشناسی و ده‌ها صفت دیگر.

در برخی مثل‌ها نیز گاه صفتی مثبت تلقی شده و گاه منفی که با توجه به شرایط یا تجربه و موقعیت خاص جهت‌گیری مثل روشن می‌شود؛ مثل شراکت که دو جنبه‌ی آن دیده می‌شود:

شراکت منفی:

آشپز که دو تا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک.
دیگ شراکتی هیچ‌گاه جوش نمی‌آید.
ماما که دو تا شد سر بچّه کج درمی‌آید.

شراکت مثبت:

کار با همکار پیش می‌رود.
این چشم به آن چشم روشنایی می‌دهد.
دست، دست را می‌شوید، هر دو دست روی را.

معلوم است که گاه صفتی به دلیل بدعمل کردن یکی از طرفین یا شرایط نامناسب و یا هر دلیل دیگر نتایج خوبی را به دنبال نداشته است و این تجربه‌ی تلخ مثل شده است؛ ولی هیچ‌گاه نافی آن عمل نیست؛ بنابراین در مثل‌ها همواره درباره‌ی برخی صفات دو نوع نگرش و جهت‌گیری دیده می‌شود.

۲. مسائل اجتماعی

پس از مسائل اخلاقی، طرح مسائل اجتماعی بیشترین حجم مثل‌ها را به خود اختصاص داده است. مسائل اجتماعی تنوع و گوناگونی فراوانی دارد.

۱-۲. خانواده

مثل‌های فراوانی درباره‌ی خانواده وجود دارد. رکن خانواده زن است. اغلب ضرب‌المثل‌ها از زبان مردان و خطاب به زن است و در اندکی زنان، مردان را مخاطب قرار می‌دهند. یک مثل کرمانی است که می‌گوید: «مردان خوبشان برای توی دیگ خوبند و بدشان برای زیر دیگ» این مثل ساخته‌ی زنان است در برابر انبوه مثل‌های مرد ساخته. نمی‌دانیم چرا مثل‌هایی که زنان برای مردان ساخته‌اند رواج نیافته‌اند، شاید دلایل آن عدم ارتباط زنان، بی‌سواد نگاه داشتن آنان، حاکمیت مردان و نظیر آن باشد. زن اغلب در مثل‌ها چهره‌ای منفی دارد: بی‌وفا، زبان‌دار، یک‌دنده، نادان و ناقص‌العقل است: «زن، یک دنده‌اش کم است»، «از زن سلیطه، سگ درنده و دیوار شکسته باید حذر کرد»، «زن خوبش هم بد است.» معلوم است که این مثل‌ها برای معدودی زن ساخته شده است که دارای چنین صفاتی بوده‌اند؛ درعوض مثل‌هایی است که جایگاه زن خوب را روشن می‌سازد: «هرکس که زن ندارد، آرام تن ندارد»، «زن رئیس خانه است»، «زن خوبِ فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشاه»، «زن و مرد در کنار هم چرخ زندگی را می‌چرخانند» اساسِ زندگی ایرانی در تمامی مناطق چنین بوده است: «زن کاری، مرد کاری، تا بگردد روزگاری»، حتّی دعوای آنان چاشنی زندگی و مِثلِ بارانِ بهاری است: «زن و شوهر دعوا کنند، ابلهان باور کنند»، «دعوای

زن با مرد و باران بهاری دوام ندارد»، «دعوای زن و شوهری نمک زندگی است»

در مورد زن نگرفتن یا پشیمانی پس از ازدواج، مثل‌ها برابری می‌کند: «زن بگیر تا جانت را بگیرد» در مقابل «سر پی همسر می‌گردد».

همین زن وقتی در نقش مادری ظاهر می‌شود بسیار مهربان، دلسوز، سرشار از عشق و عاطفه است: «مادر عاشق بی‌عار است.»، «بهشت زیر پای مادران است.»

حلال کردن مادر آن‌قدر مهم است که: «اگر مادر حلال نکند، خاک قبول نمی‌کند» و ازاین‌روست که: «حق مادر نگاه‌داشتن بهتر از حج کردن است» (دهخدا) و «حق مادر همان حق خداست»

و امّا پدر از هر جهت انتقال‌دهنده‌ی صفات به فرزندان است: «آن‌چه پدر ریخته، فرزند جمع می‌کند» یا: «پسر اگر به پدر نَبَرد اجاق کور است» امّا اغلب قدر پدر را نمی‌دانند و: «تا پدر نشوی قدر پدر ندانی»، «دعای پدر مثل آه مادر کارساز است»، «از دعای پدر و آه مادر بترس» پدر مهربان است ولی: «زجر استاد به ز مهر پدر است» البتّه مهر بی‌اندازه‌ی پدر نیز زیان‌بار است چه آن که: «عزیز پدر و مادر یا پهِن‌زن می‌شود یا مهتر» پدرسالاری و نفی نقش مادر در برخی امثال دیده می‌شود: «اصلم پدر است که مادرم رهگذر است» نقش پدری بسیار حسّاس و سخت و پرمشقّت است، چنان‌که معروف است: «سگ بشو، پدر مشو»

پدر و مادر این چنین سرشار از محبّت، و فرزند بی‌وفا: «پدر و مادر به اولاد بسته‌اند، اولاد به سگ»

اعضای دور و نزدیک خانواده از پدر، پسر، فرزندان، دختر، داماد، مادرشوهر، برادر، عمو، دایی، خاله، عمه، پدربزرگ، مادربزرگ، همگی احکامی جداگانه دارند؛ برای مَثَل داماد همواره منفور موجودی زائد و سربار است. «شاخ گاوی بدتر از داماد نیست» روابط این دو سخت تیره است. این مثل از زبان داماد خطاب به مادرزن است: «مادرزن خرم کرده، توبره بر سرم کرده» در این صورت حق دارد که بگوید: «خرخرِ مرگ مادرزن از چهچهه‌ی بلبل بهتر است.»

وَضع مادرشوهر و عروس بهتر از داماد و مادرزن نیست. از نظر عروس «مادرشوهر عقرب زیر فرش است»؛ در عوض مادرشوهر گله‌مند است که: «عروس آوردیم که بشود راحت جان، شد بلای جان»، «خاک عروس را از در خانه مادرشوهر برداشته‌اند» از این‌رو سیرجانی‌ها مثل می‌زنند که: «خوش به حال عروسی که مادرشوهر ندارد.» تا آن جا که آرزوی مرگ او را دارند: «مادرشوهر مُرد به کام عروس شد» امّا در عوض پدرشوهر بسیار محبوب و هوادار عروس است: «جان دلم پدرشوهر، اگر گذاشت مادرشوهر»

روابط باجناق‌ها در مثل‌های فارسی متأسفانه بسیار تیره و تار است؛ چنان که معروف است «ده تا باجناق را در باغی شغال کور خورد و هیچ کدام خبردار نشدند» و جدیدترین مثل آن که «ژیان ماشین نمی‌شه، باجناق فامیل » امّا برادران اغلب پشت هم و جدایی‌ناپذیرند: «برادر با برادر پشت می‌گیرد، درخت با درخت رشد»، نزاع برادران هم زودگذر و دوستانه است «برادران جنگ کنند ابلهان باور کنند.» «برادر برای روز تنگی و فقر یاور برادرست»، «برادران به نداری هم راضی می‌شوند امّا به مرگ هم راضی نیستند» حتّی «برادری از غصّه‌ی برادری صد من نمک خورد و مُرد» این‌ها احکام برادران تنی بودند امّا برادران ناتنی چندان روابط گرمی ندارند: «برادری که از مادرم نیست، انگار همسایه‌ام است» خواهران هم از برادران امید دارند چنان که: «دختر اگر تاج طلا بر سرش باشد، باز هم انتظار کمک از برادرش دارد. »پشت دختر به برادر است و «دختر بی‌برادر هار می‌شود، پسر بی‌برادر خوار» روابط برادری و خواهری چنان نزدیک است که حتّی «خواهر در عرق پای برادر شریک است» البتّه گاه «یک خواهر خوب بهتر از صد برادر دیوانه است.»

امّا میان خواهران اغلب ناسازگاری است: «هفت برادر با پیراهنی زندگی می‌کنند امّا دو خواهر با پیراهنی نمی‌سازند» خواهرزن از دید شوهرخواهر شیرین مثل عسل و نان زیر کباب است. از مرگ عیالش هم غصّه‌ای ندارد؛ چون «کسی غصّه‌ی مرگ زن را می‌خورد که خواهرزن نداشته باشد» امّا وضع خواهرشوهر در مقابل خواهرزن به گونه‌ای دیگر است: «خواهرزن لقمه بزن، خواهرشوهر دیگ را بشوی» خواهرشوهر و مادرشوهر همواره از نظر عروس منفورند: «مادرشوهر ماره، بچّه‌اش مارمولک، خواهرشوهر خاره، بچّه‌اش خارخاسک»

عمّه همواره دلسوز برادرزاده است: «اگر تو مادری من عمّه هستم» گاه عروس عمّه شدن خوب است: «هر که عروس عمّه شد، سرخ و سفید و پنبه شد» و گاه بد: «هر که عروس عمّه است، دائم به رویش طعنه است» و عمّه گلایه‌مند که: «عمّه را می‌خواهند برای دوخت و دوز، اگرنه چه عمّه و چه گوز»

خاله هم مثل عمّه محبوب است حتّی: «بچّه‌ی حلال‌زاده یا به خاله‌اش می‌رود یا به خالوش» خاله هم مثل عمّه گلایه‌مند است که او را فقط برای روز بد و ناخوشی می‌خواهند: «تا آه و ناله، دنبالِ خاله، وقت ساز و نقاره خاله خبر نداره»

دایی برای خواهرزاده محلّ اتّکا است و روابط و مناسبات خوبی دارند و اصلاً «بچّه هفت رگش به دایی می‌رود» حتّی «فرزند حلال‌زاده از دایی ارث می‌برد» ولی هشدار به آنان که می‌خواهند عروس دایی شوند: «هر کس عروس دایی شد، مثل استخوان ماهی شد»

عمو محبوب‌تر از دایی است: «دایی دور است و عمو نزدیک» یا «دایی خالی, عمو والی» ولی: «نه عمو بابا می‌شه و نه عمّه ننه» فقط گاهی گفته می‌شود که: «الولد الچموش یُشبُه به عموش!»

امّا تفاوت عمو و دایی: «با دایی به باغ برو، با عمو به کوه» ولی هیچ‌کس نباید تنها متّکی به این دو باشد که: «هرکس در انتظار دایی و عمو باشد، غروب بی‌نان و شب بی‌دوغ است.»

امّا پسران و دختران عمّه و عمو و خاله و دایی احکامی جداگانه دارند؛ پسر خاله شدن با کسی نشان رفاقت و صمیمیت است ؛چنان که می‌گویند: «فلانی پسر خاله‌ی خداست» یا «چای دوّم را نخورده پسرخاله می‌شه» امّا «دختری که مادرش از او تعریف کند، برای پسرخاله خوب است»،«عقد پسرعمو و دخترعمو را در آسمان‌ها بسته‌اند» و تکلیف آن‌ها روشن است.

۲-۲. مشاغل اجتماعی

یکی از جلوه‌های اجتماعی مثل‌ها اشاره به مشاغل اجتماعی، پیشه‌ها و کار و کردار پیشه‌وران و خُلقیات آن‌هاست، ضمن آن که همواره نام بردن از شغلی اشاره‌ی مستقیم به آن شغل ندارد و شغل جنبه‌ی استعاری دارد؛ مثلاً «آشپز که دو تا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک» امری کلّی است که می‌توان به جای آن بنّا، نجّار، قصّاب و. . . گذارد و از خود شغل اطّلاعات اندکی می‌یابیم.

مطالعه‌ی این امثال این موضوع را به اثبات می‌رساند.

آسیابان: آسیابان از گرسنگی مُرد گفتند: نان بیخ گلویش گیر کرد.

آشپز:آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک، هر آشپزی یک آشی می‌پزد.

آهنگر: هرکس دماغش را سیاه کند آهنگر نمی‌شود.

اوستا: اوستای تنبل شاگرد غیرتی را دوست دارد.

بقّال: موش و گربه که با هم بسازند، حساب بقّال پاک است، هیچ بقّالی نمی‌گوید ماست من ترش است.

پالان‌دوز: پالان‌دوز جای سوزن خود را نگه می‌دارد.

پنبه‌زن: اوستای پنبه‌زن، پنبه‌ات را بزن، هر چه دیدی دَم نزن.

پینه‌دوز: سگ داند و پینه‌دوز در انبان چیست؟
چاروادار: چاروادار قمی است، خرش را دو سره بار می‌کند، وای به وقتی که چاروادار راه‌دار شود.
چاه‌کن: چاه‌کن ته چاه است.
چلنگر: صد تا بزنه چلنگر، یکی بزنه آهنگر.
چوپان: اگر چوپان بخواهد از بز نر هم شیر می‌دوشد، گرگ که به گلّه می‌زند، چوپان شاشش می‌گیرد.
حمّال: از گرانباری غباری بر دل حمّال نیست.
خیّاط:اگر سوزن خیّاط گم نمی‌شد، روزی یک قبا (صد دست لباس) می‌دوخت، همه سرگردان هستند، خیّاط کمر گردان
داروغه:اسب داروغه جو نمی‌خورد، دزد را داروغه‌ی شهر می‌کنند، شمشیر کج برای کمر داروغه خوب است.
دلّاک: دلّاک‌ها که بیکار می‌شوند سر هم را می‌تراشند، کچل شدم که منّت دلاک را نکشم.
راهدار: هر راهی به دست راهداری سپرده است.
زغال‌فروش: سیاه هستم، زغال‌فروش نیستم.
ساربان: اگر علی ساربان است می‌داند شتر را کجا بخواباند.
سوزنگر: از سوزنگر آهن نباید خرید.
طبّال:آدم سفیه یا کُشتی‌گیر می‌شود یا در دسته‌ی شاه حسینی طبّال
طبیب: این که می‌دهی به طبیب بده به بیمار، طبیب مهربان از دیده‌ی بیمار می‌افتد.
عطّار: دشمنی عطّار، بهتر از دوستی آهنگر است.
قصّاب:بز غم جان و قصّاب را غم پیه، گوشت رانم را می‌خورم منّت قصّاب را نمی‌کشم.
کدخدا: با کدخدا بساز، ده را بتاز، نانی از خانه کدخدا درآمد، سگش هم دنبالش.
کفّاش: کفّاش همیشه پابرهنه است.
کله‌پز: کلّه‌پز کارش را می‌کند، کَل بچّه روزش را گم می‌کند، کلّه‌پز ورمی‌شکند، دکّان رنگ می‌کند.
کوزه‌گر: کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد.
ماما: ماما که دو تا شد، سر بچّه کج درمی‌آید، از ماما تا مرده‌شور، از قبرستان تا گورستان
مرده‌شور: ما مرده‌شوریم با بهشت و جهنّم مرده کاری نداریم.
معلّم: چوب معلّم گُله، هر کسی نخوره خُله.
درس معلّم ار بود زمزمه محبّتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را
معمار: خشت اوّل چون نهد معمار کج، تا ثریا می‌رود دیوار کج
مُلّا: به هر نویسنده مُلّا نمی‌گویند، دعّای مُلّا برای خودش مؤثر نمی‌افتد.
نانوا:نان را بده به نانوا یک نان هم بالاش، نانوای بی‌نان، قصّاب بی‌کارد.
نجّار:خدا نجّار نیست، امّا در و تخته را خوب با هم می‌اندازد، کار بوزینه نیست نجّاری
نعلبند: در شهری که نعلبند دندان‌ساز باشد، پالان‌دوز هم خیّاط است.
نقّاش: نقّاش نقش آخر بهتر کشد ز اوّل، نقش بی‌خامه‌ی نقّاش که دید.
نوکر: آقا نوکری داشت، نوکر او چاکری داشت، نوکر باب شش ماه چاق است، شش ماه لاغر
جالب آن که در بعضی از مشاغل حکومتی می‌توان کاملاً اوضاع سیاسی و اجتماعی را ترسیم کرد؛

مثل داروغگی و قضاوت. اگر مجموعه مثل‌های مربوط به چنین مشاغلی را کنار هم بگذاریم می‌توانیم به روشنی ببینیم که چگونه این مشاغل نزدمردم منفور بوده‌اند و تا چه اندازه در مثل‌ها از آن‌ها به بدی یاد می‌شود ؛برای نمونه چند مثل درباره‌ی قاضیان می‌خوانیم و قبلاً خوب است بدانیم بیشترین تعداد مثل در میان مشاغل مربوط به قاضیان است. قاضیان در این مثل‌ها رشوه‌خوار، خسیس، فاسد، نادان و در مجموع مذموم هستند و البتّه این نوع نگرش به عملکرد بد قاضیان بازمی‌گردد؛ از جمله:

از قانون نترس از قاضی بترس.

از خانه‌ی قاضی یک نان درآمد، سگش هم دنبالش بود.

اگر خر نمی‌بود قاضی نمی‌شد.

این دیگر سهم حضرت قاضی است.

شراب مفت را قاضی هم می‌خورد.

قاضی از اهل بخیه است.

قاضی به رشوت راضی.

قوّادی به از قاضیگری.

من راضی تو راضی، گور پدر قاضی.

همه کس را دندان از ترشی کُند شود و قاضی را از شیرینی.

یک التفات قاضی بهتر از صد دفاع

یکی از نکات قابل توجه در مطالعه‌ی امثال، زیاد بودن جنبه‌های انتقادی و اجتماعی امثال است. هرچه موقعیت و منصب تیپ‌ها حساس‌تر می‌شود، درجه‌ی انتقادی مثل‌ها نیز بالاتر می‌رود.

۳-۲. تیپ‌های اجتماعی

هر یک از تیپ‌های اجتماعی در مثل‌ها کار و کردار خود را دارند. مطالعه‌ی این تیپ‌های اجتماعی نشان‌دهنده‌ی نوع نگاه و نگرش کلّی جامعه نسبت به آن‌ها و عملکردشان در اجتماع است. البته صفاتی که می‌آید نگرش غالب مثل‌هاست والا در مورد هر یک از تیپ‌ها صفات ضد آن هم وجود دارد.

جوانان: جویای نام، آرزومند، بی‌تجربه، پرنیرو، عاشق پیشه

جوان را مفرست به زن گرفتن، پیر را نفرست به خر خریدن

روستائیان: حریص، نادان، پررو، کم‌ظرفیت

سلام روستایی بی‌طمع نیست.

روستایی اگر سرش از طلا باشد کونش از نقره است.

پادشاهان: مغرور، ظالم، راحت‌طلب

ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند.

دزد نگرفته پادشاه است.

گدایان: طمّاع، سمج، شکمباره، پراولاد

گدا تا نان در سفره دارد خوابش نمی‌برد.

اگر گدا بر تخت شاهی هم نشیند باز هم گداست.

درویشان: سبکبار، مهمان‌نواز، ساده‌زیست، منیع الطبع، قانع

آسوده درویش که ندارد بز و میش

درویش‌صفت باش و کلاه تتری دار

زنان: بی‌وفا، لجوج، زیاده‌خواه، زبان‌دار، یاور مرد
زن یک دنده‌اش کم است.
از زن زبان‌دار و سگ هار بترس.
زن خوب وزیر مرد است.
دانشمندان، پارسایان، عالمان: دانا، کم‌گو، محترم، کم‌تجربه، بی‌عمل
پیش دانشمند چه می‌روی؟ پیش کار افتاده رو.
خطای عالِم، خطای عالَم است.
غلامان، کَنیزان، نوکران: راحت‌طلب، مسئولیت‌ناپذیر، مطیع، چاپلوس، مُقلد، خسیس
من نوکر سلطانم نه نوکر بادنجان.
ارباب مالش می‌رود، نوکر جانش.
توانگران، بزرگان: قدرتمند، متکبّر
هر که را زر در ترازوست، زور در بازوست.
ثروت زیاد چشم را کور می‌کند.
ننگ بزرگان و مرگ فقیران صدا ندارد.
زیرکان: حاضرجواب، چرب‌زبان، زرنگ، زودفهم، پنهان‌کار
آدم هوشیار از یک اشاره‌ی چشم می‌فهمد.
با پنبه سر می‌برد.
دیوانگان: شانس‌دار، بهانه‌جو، زودباور، بی‌تشخیص، بی‌تفاوت، بی‌ظرفیت
آدم دیوانه را دنگی بس است و شیشه‌ی خانه را سنگی.
ابله گفت و دیوانه باور کرد.
برای دیوانه چه عزا، چه عروسی
دزدان: طمعکار، چابک و بامهارت، زبان‌باز، عادت کرده به دزدی، ترسو
از قبرستان بگذرد یک مرده کم می‌شود.
خانه‌ی دزد همیشه خالی است.
نه بدزد نه بترس.
ابلهان و نادانان: موقع‌ناشناس، پریشان‌گو، پرگو، زودباور
از ابله جز کار ابلهانه برنخیزد.
جواب ابلهان خاموشی است.
صحبت ابلهان چو دیگ تهی است.
کودکان: نادان، بی‌تشخیص، صادق، بهانه‌جو
سخنِ راست را باید از بچّه پرسید.
بچّه، هست و نیست سرش نمی‌شود.
با پیر گوشت نخور با بچّه گندم بریان.

۴-۲. آداب و رسوم اجتماعی

برخی مثل‌ها به طور صریح و غیرصریح به آداب و رسوم مردم اشاره دارد. برخی از آداب و رسوم

اکنون از میان رفته‌اند، امّا آثار آن‌ها را می‌توان از لابه لای امثال، اشعار، افسانه‌ها و مواد دیگر فرهنگ مردم جُست. مثل‌ها به دلیل ماندگاری توانسته‌اند برخی از این آداب و رسوم اجتماعی را برای ما حفظ کنند. از سویی چنان که در بخش ریشه‌های امثال می‌بینیم ممکن است درک معنی، مضمون و فهم برخی از امثال بسته به دانستن آداب و رسوم اجتماعی باشد که اکنون منسوخ شده است.

به اعتقاد صادق هدایت: «اصطلاحات و امثال و رمزهای لغات رابطه‌ی مخصوصی با روحیه عوام دارد. به نظر می‌آید که عوام برای بیان مشاهدات و احساسات خودشان احتیاجی به اشتقاق لغت و تتبع منطقی آن ندارند و آن چه را که در نتیجه‌ی مشاهده، احساس می‌کنند با اوّلین تشبیهی که به نظرشان می‌رسد بیان می‌نمایند.»[1] در امثال فارسی در چندین جا به وجود آداب و رسوم خاص هر منطقه اشاره شده است؛ از جمله «هرگوسفند را پشمش هر ملک (وطن) را رسمش» یا «شهری و رسمی»

برخی از این آداب و رسوم عبارت‌اند از:

تعارف کردن: به دست پس می‌زند، با پا پیش می‌کشد، سر سیری لقمه‌ی پنج سیری.

تعارف شاه عبدالعظیمی راه ضررش بسته است.

شیربها: از شیربهای دختر و خون پدر کسی سیر نمی‌شود.

تعزیه: عروس به هوس، تعزیه به عوض، خود می‌کُشی عاشق را، خود تعزیه می‌داری

قربانی کردن :خر قربانی نمی‌شود، امّا پولش خیلی بهتر

گوشت قربانی بلاگردان است. برای عید بود گوسفند قربانی. سخن مردم دیوانه سر به سر فال است.

مُشتُلق دادن :استخوان را توی کثافت بزن و مشتلق بده به خبرچین

شب چهل :هم خنده و سور و سرور، هم هفته و چلّه و زیارت اهل قبور.

خلعت: خلعت زیبا به از خلعت دیبا. هر خلعتی بُراقی دارد.

نذَر: روغنِ ریخته را نذر امامزاده می‌کند. نذر می‌کنم واسه‌ی سرم، خودم می‌خورم و پسرم.

ختنه‌سوران: همه ختنه‌سوران‌ها سر پسر قاضی بود. پس پیری، ختنه‌سوری

باران خواهی:از دعای گربه سیاه (کوره) باران نمی‌آید.

چلّه، زایمان: مثل گربه زایمان کرده، چلّه می‌زند. بچّه و چلّه، عروس و حجله.

رونما، جهیزیه:جهیزیه خوبی آورده، رونما هم می‌خواهد.

حجله :گربه را باید شب اوّل دمِ حجله کشت. بخت که برگردد، عروس در حجله نر گردد.

عروس که گرسنه می‌شود، آش دم حجله یادش می‌آید.

چاووشی:هر کس به زیارت می‌رود تو چاووش خوان او باش.

فاتحه‌خوانی:سر قبرم نرین فاتحه‌خوانی نخواستیم.

فاتحه را بالای سر مرده می‌خوانند.

سلام کردن:سلام مستحب است، جوابش واجب.

زیارت: هرکس به زیارت برود، استخوانش سبک می‌شود.

چهارشنبه :چهارشنبه یکی پول پیدا می‌کند، یکی گم می‌کند.

سیدها شب‌های چهارشنبه یک تخته‌شان کم است.

---

۱. هدایت، صادق، *فرهنگ عامیانه مردم ایران*، ص ۹۱

۵-۲. قوانین و قواعد اجتماعی

مثل‌ها حاوی برخی از قوانین اجتماعی است که برگرفته ازعرف آن جامعه است و در هیچ کتابی یا منبعی نوشته نشده است. این قوانین از طریق ضرب‌المثل‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند؛ مِثلِ: بر دیوانه حرجی نیست.

۳. مسائل دینی و مذهبی

مسائل دینی بازتابی گسترده در مثل‌ها دارد. معارف دینی و مسائل مذهبی اعم از مفاهیم اصطلاحات، آداب، اعمال، ایّام مذهبی، اماکن دینی، اشخاص مقدّس، آیات و احادیث به دلیل آمیختگی شدید دین و مذهب با زندگی مردم ایران، در مثل‌ها نمودار است. مطالعه‌ی این دسته از امثال جهت‌گیری مردم را نسبت به مفاهیم و مسائل دینی به خوبی نشان می‌دهد.

ادیان از آغاز تاکنون همواره در هویت‌بخشی مدنی و اجتماعی به بشر نقش مثبت و مؤثری داشته‌اند. «اگر این مدعا پذیرفتنی باشد که ادیان در تمدن‌سازی تأثیر قابل توجّه داشته‌اند، مفروض آن این است که در بین عناصر فرهنگ‌ساز بشری، دین نقش تعیین‌کننده و بسیار قوی را بر عهده دارد و به تعبیری، فرهنگ دینی می‌تواند حیات‌بخش، توسعه‌آفرین و تمدن‌ساز باشد»[1]

هویت دینی را در دو سطح فردی مترادف با دینداری فردی و جمعی معادل اجتماعی دینی یا امّت می‌توان مطالعه کرد هویت از آنجا که چند بُعدی است، هویت دینی نیز مفهومی مرکب و شامل ابعاد مختلفی چون مسائل اعتقادی، شعائر و مناسک، مسائل تاریخی، اجتماعی و فرهنگی می‌شود مسائل دینی و مذهبی به دلیل آمیختگی شدید این دو با زندگی مردم ایران، بازتابی گسترده در مثل‌ها دارد. معارف دینی و مسائل مذهبی اعم از مفاهیم، اصطلاحات، آداب و اعمال، ایام و مکان‌های دینی و مذهبی و اشخاص مقدس و آیات و احادیث به لحاظ کمّی و کیفی بازتابی گسترده در مثل‌ها یافته‌اند. مطالعه‌ی این دسته از امثال، جهت‌گیری و نوع نگرش مردم را نسبت به این مفاهیم و معارف دینی و میزان درونی شدن آن‌ها را به خوبی نشان می‌دهد.

ما در این بررسی به دلیل گستردگی مسئله و پرهیز از اطناب تمامی این مسائل را درچهار حوزه‌ی کلّی تبیین و بررسی می‌کنیم:

۱-۳. تأثیر قرآن و متون دینی و مذهبی در مثل‌ها؛

۲-۳. مفاهیم، اصطلاحات، آداب و اعمال و شعائر دینی؛

۳-۳. نام‌ها ؛

۴-۳. مسائل مذهبی و شیعی.

۱-۳. تأثیر قرآن و متون دینی و مذهبی در مثل‌ها

یکی از سرچشمه‌های مثل در تمام دنیا، متون مقدس و دینی و جملات واعظان و انبیا و مقدسان و عارفان است. در مثل‌های فارسی نیز چه آنچه از قبل از اسلام بازمانده چه آنچه پس از اسلام ساخته شده، تأثیر ادبیات دینی پیداست. از جمله مظاهر این تأثیر در آیات قرآن و احادیث است:

۱-۱-۳. تأثیر آیات قرآن بر امثال فارسی

قرآن مهم‌ترین کتاب مسلمانان است که تبین‌کننده‌ی زندگی مادی و معنوی آنان است. این کتاب آسمانی بر تمامی ابعاد زندگی مسلمانان تأثیر گذارده است. تأثیر قرآن در زبان و ادب ملل مسلمان امری

---

۱. منصورنژاد، محمّد، دین و هویت، ۱۴

روشن است و ده‌ها کتاب و مقاله درباره‌ی انعکاس قرآن در آثار ادبی نگاشته شده است.

قرآن بر ادب شفاهی و نمونه‌های آن چون ترانه‌ها، لالایی‌ها، متل‌ها، افسانه‌ها، اسطوره‌ها و مثل‌ها نیز تأثیر ژرف نهاده است. این تأثیر بر امثال فارسی بیش از همه بوده است؛ زیرا موضوع مثل و هدف آن اندرز، نصیحت، هدایت و راهنمایی بشر است که قرآن کریم نمونه‌ی بارز هدایتگری است؛ از این‌رو ماده‌ی اصلی فکری مثل‌ها در کنار تجربیات روزمره مردم دستورات دینی برگرفته از آیات قرآن است. آیات قرآن کریم به چند طریق در مثل‌های فارسی بازتاب یافته‌اند:

الف) کاربرد عین آیه به عنوان مثل؛

ب) کاربرد معنی، مفهوم و مضمون آیه؛

پ) استفاده از واژه، ترکیب، اصطلاح یا تعبیر قرآنی و یا آوردن بخشی از آیه در مثل.

از این پس ضمن اشاره به مثل‌های برگرفته از آیات قرآنی، تا حد ممکن به کاربردها، نظایر فارسی، بهره‌گیری نویسندگان فارسی‌زبان از این امثال در آثار خود نیز می‌پردازیم. در تمامی موارد به امثالی اشاره می‌کنیم که به طور مستقیم تأثیر آیات قرآنی را در آن‌ها می‌توان دید والاّ به لحاظ مضمون و معنی، صدها مثل می‌توان یافت که معنی و مضمون آن با قرآن یکی است.

کلمه‌ی قرآن ۸۷ بار در مثل‌ها به کار رفته است که گاه مراد خود قرآن و یا جنبه‌ی تقدسی آن است. برخی از این مثل‌ها عبارتند از:

از خانه‌ی هندو قرآن بیرون شد، از قرآن کریم‌تر است.

آیه‌ی قرآن نازل شده؟

برای مرده‌ی خودش قرآن نمی‌خواند، برای یک شاهی، قرآن ختم می‌کند.

پُر گفتن (پُر حرفی) به قرآن خوش است.

پیراهن از قرآن بپوشند باور مکن.

پیش گوساله نشاید که تو قرآن خوانی

قرآن خوان باید قرآن‌دان باشد.

قرآن را می‌فروشد با پولش دایره زنگی می‌خرد.

قرآن غلط بشود فلان کار او غلط نمی‌شود.

گر تو قرآن بدین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی

مگر قرآن هفده منی تمام کرده‌ای؟

هرچه در قرآن قاف (کاف) است در آن (قبای او) شکاف است.

الف) استفاده از عین آیه به عنوان مَثَل:

گاه عین آیه یا بخشی از یک آیه را مردم در مواجهه با شرایط خاص به کار می‌برند. کاربرد آیات قرآن یا بخشی از آن در میان سطوح مختلف یکسان نیست. افراد آشنا به معارف دینی، تحصیل کردگان و دانشمندان به نسبت مردم کم‌سواد به این آیات بیشتر تمثل می‌جویند.

انا للّه و انا الَیه راجعُون بقره/ ۱۵۶ کاربرد: هنگام شنیدن خبر مرگ کسی یا برای تسلی بازماندگان

جاءَ الحقُّ وَ زَهَقَ الباطلُ بقره / ۸۱ کاربرد: به مزاح وقتی آمدن کسی مصادف با رفتن دیگری می‌شود.

خَسرَالدُّنیا و الاخرَه کاربرد: برای کسی که از دوسو زیان دیده است.

فَتَبارَکَ اللّهُ اَحسَنُ الخالقین مؤمنون/ ۱۴ کاربرد: تمجید از زیبایی کسی، شگفتی از زیبایی چیزی یا کسی، به طنز در مورد افراد زَشت به کار می‌رود.

کُلُ نفسٍ ذائقةُ المَوت آل عمران / ۱۸۵ کاربرد: حتمی بودن مرگ

لایکلف ُاللّه نفساً الا وُسعَها بقره / ۲۸۶ کاربرد: بیان تحمّل افراد در برابر کارها، پرهیز دادن از تحمیل کاری که در توانَ کسی نیست.

لَیسَ عَلَی المَریض حَرَج فتح /۱۷ کاربرد: معاف داشتن بیمار از کار یا گفتار و کرداری که انجام نداده است.

وَ جَعَلنا منَ الماءِ کُلَ شی حَی انبیا /۳۰ کاربرد: بیان ارزش آب

ب) آوردَن معنَی و مضمون آیه در مثل

گاه به طور مستقیم یا غیرمستقیم مثلی برگرفته یا ترجمه از آیه‌ای از قرآن کریم است:

عیسی به دین خود، موسی به دین خود

آیه: لکم دینکم ولی دین کافرون/۶

کاری که نکو نشد، نکو شد که نشد (شکورزاده)

آیه: عَسَی اَن تکرهوا شیئاً و هو خیرٌ لکم بقره/ ۲۱۲

به جرم عیسی، موسی را مگیر

هرکس در گور خود می‌خوابد.

آیه: لاتزِرُ وازرةٌ وِزرَ اُخری انعام/ ۱۶۴ و فاطر/ ۱۸

پ) استفاده از واژگان، تعابیر و ترکیبات قرآنی

گروهی دیگر از مثل‌ها به طور مستقیم به خود آیه اشاره‌ای ندارد، بلکه از برخی اصطلاحات و تعابیر و واژگان قرآنی استفاده شده است. گاه این اصطلاح و ترکیب به طور مستقیم با معنی قرآنی ارتباط دارد؛ مثل: «نصفٌ لی، نصفٌ لَک والله خیرالرازقین» و گاه هیچ ارتباطی ندارد. صرفاً برای طنز و یا جور شدن قافیه از آن‌ها استفاده شده است؛ مثل: «اَلم تَر کَیف، این تکه نان برای تو حیف»

«توکلت» سرش را گرفته و «علی الله» دُمش را

برگرفته از عبارت «تَوکّلت علی الله» که در آیات متعددی آمده است؛ از جمله: هود/۵۶

کاربرد: به طنز برای توکّل نادرست. داستان آن چنین است:

«دو نفر مسلمان و زرتشتی هم سفر شدند. شب‌ها در منزل بین راه برای آسایش توقف می‌کردند. زرتشتی هنگام خواب افسار الاغش را به پای خود می‌بست که فرار نکند و مسلمان، الاغ را را با گفتن «توکلت علی الله» رها می‌کرد. شبی زرتشتی از خواب می‌جهد و می‌بیند الاغ رفیقش را گرگ‌ها دریده‌اند. فوراً مسلمان را بیدار می‌کند و می‌گوید: برخیز که «توکلت سر الاغ را گرفته و علی الله دُمش را»[1]

دیگر نور علی نور شد.

آیه: الله نُورُ السَمّاوات و الارضِ مَثَلُ نُورِه کَمِشکاةٌ فیها مِصباحٌ المصباحُ. . . . . و لَو لَم تَمَسسهُ نارٌ نُورٌ عَلَی نُور یهدی اللهُ لِنُوره. . . . . نور/ ۳۵

کاربرد: وَقتی که کَاریَ فوق انتظار باشد یا موفقیتی مضاعف به دست آید، در مقام طنز خراب شدن کَارها . داستان آن چنین است:

«مردی نوری نام زنی به اسم منور داشت و دختری موسوم به نور جهان که وی را به عقد مردی به نام نورالله درآورد. ظریفی به عاقد گفت: می‌توانی در عقدنامه بنویسی: هذا نوراً علی نوراً علی نور[2]

از ترس جهنم به مار غاشیه پناه می‌برد.

۱. ذوالفقاری، حسن، *داستان‌های امثال*، ص ۳۵۶

۲. همان ص ۴۰۷

غاشیه نام سوره‌ای از قرآن و اشاره به آیه یک از آن سوره است: هل اتیک حدیث الغاشیه
غاشیه نام روز رستاخیز است و به اعتبار مارهای جهنم نزد عوام به نام ماری شهرت یافته است.
خر را سربار می‌کشد و مرد را بارک‌الله
برگرفته از ترکیب «تبارک‌الله» از قرآن در چندین جا؛ از جمله مؤمنون /۱۴
جا به جا کنعبد، جا به جا کنستعین
آیه: ایاکَ نَعبُد و ایاک نستعین فاتحه/۵
تا «هُم فیها خالدونش» را گفت.
آیه: یخرجُونَهُم مِنَ النُّور الی الظُّلُماتِ اُولئک اَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدونُ بقره/۲۵۷
کاربرد: اَنجام کارِی تا پاَیان
داستان: ملانصرالدین وقتی شعری ساخت و نزد امیر شهر برد و خواند:
«اطاعت ولی النعم را فرض الله لا اله هو الحی القیوم. لا تأخذه سنه و لا نوم لهُ ما فی سماوات و ما فی الارض» شاه پرسید: «این چگونه شعری است که مصراع اولش کوتاه و دومش بلند است؟» ملّا گفت: «خاموش که اگر قافیه نیافته بودم تا هم فیها خالدون هم می‌رفتم»[1]
شَغلتنا را شَدُرستنا کرده است.
آیه: سَیقُولُ لَکَ المُخَلَّفُونَ مِنَ الاعَراب شَغَلَتَنا امَوالُنا و اَهلُونَا. . . فتح/ ۱۱
کاربرد: در مورد فردی که کَار درستیَ را غلط کرده و گمان می‌کند کار درستی هم انجام داده است. داستان آن چنین است:
مردی خوش‌نویس اما بی‌سواد چون به آیه‌ی «شَغلتنا اموالنا. . . » می‌رسد می‌پندارد جمله غلط نوشته شده و می‌گوید غلط در قرآن جایز نیست فوراً شغلتنا را پاک می‌کند و می‌نویسد: «شدرستنا اموالنا. . . »[2]
نه این و نه اون و یمنعون الماعون
آیه: و یمنعون الماعون ماعون/ ۱۷۷
گنجشک یک پولی انّا اَعطینا نمی‌خواند.
یا: گنجشک یک پولَی انّا اَنزلنا نمی‌خواند.
آیه: انّا اَعطیناک الکوثر کوثر/۱ انّا اَنزلنا فی لیله القدر قدر / ۱
ولضِ ولض را می‌گوید، ولاالضالیَن را نمی‌گوید.
آیه: صراط الذین اَنعَمتَ عَلیهم غیر المغُضوب عَلیهم و لاالضالین فاتحه/۷
کاربرد: کار ناتمام
بسم‌الله شو گفتی تا ولاالضالین خیلی راه است.
کاربرد: فقر و ناداری

توضیح دو نکته ضروری است:

۱. در برخی از کنایات و مصطلحات عامیانه از واژگان، تعابیر، اصطلاحات و ترکیبات قرآنی بهره گرفته می‌شود. این موارد به دلیل ساختار خاص آن‌ها مثل به شمار نمی‌آیند؛ مثلِ:
« از نفیر تا قمطیر» کنایه از همه‌چیز اشاره به سوره نساء آیه ۵۳ و فاطر آیهَ ۱۳
«شق القمر کردن» کنایه از کار مهم کردن است و به آیه یک از سوره‌ی قمر اشاره دارد.
«سمعاً و طاعتاً» کنایه از پذیرش مطلق برگرفته از آیه ۸۱ سوره نساء

---

۱. همان، ص ۳۳۵
۲. همان، ص ۶۱۴

«ایراد بنی‌اسرائیلی گرفتن» مقبس از داستان حضرت موسی (ع) در قرآن. سوره‌ی بقره آیات ۶۰-۷۰، مائده ۲۲-۲۴ و نساء ۱۵۲

«بوی الرحمانش بلند شده» کنایه از زمان مرگ است و به سوره‌ی الرحمن اشاره دارد که در مراسم ختم متوفی می‌خوانند. یا «چانه‌اش بوی الرحمن گرفته».

«رطب و یابس به هم بافتن» کنایه از سخن بی‌مورد و عمل بی‌ربط، برگرفته از آیه‌ی و «لارَطب و لایابس الاّ فی کتابٌ مبین (انعام/۵۹)

«فاتحه‌ی چیزی یا کسی را خواندن» کنایه از قطع امید کردن و برگرفته از نام سوره‌ی فاتحه الکتاب است.

«لَن ترانی گفتن» کنایه از جواب منفی و رد است و برگرفته از آیه‌ی رَبِ انظر الیکن قال لن ترانی. . . (اعراف ۱۴۳)

«یاسین در گوش خر خواندن» کنایه از کار بی‌ثمر، پند بی‌فایده و برگرفته از نام سوره‌ی «یس» در قرآن است

«کُن فیکون کردن» کنایه از ویران کردن است و برگرفته از بخشی از آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی یس

«والذاریات خواندن» کنایه از درماندگی است و برگرفته از نام سوره‌ی ذاریات است.

«هل من مزید گفتن» کنایه از زیاده‌خواهی و برگرفته از آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی ق است.

۲. تعدادی از آیات در مثل‌ها به طریق طنز به کار رفته است. سؤال این جاست که آیا استفاده طنزآمیز از آیات و روایات رواست؟ پاسخ بسیار روشن است: با نگاهی گذرا به ادب گرانسنگ کلاسیک و در میان آثار بزرگانی چون حافظ، سعدی، عبیدزاکانی، نظامی، عوفی، جامی و شاعران و نویسندگان بزرگ درمی‌یابیم که یکی از راه‌های ساخت طنز در آثار این بزرگان بهره‌گیری از آیات و احادیث به طریق نقیضه یا حاضر جوابی بوده است.

جلال‌رفیع در این باره می‌نویسد: « صرف استفاده از آیات و روایات دینی در ادبیات طنز، نه تنها امر خلاف و ممنوعی نیست، بلکه برعکس، در مورد بسیار، این امر به رواج هر چه بیشتر چنین سنّت حسنه‌ای یعنی وارد کردن لغات و ادبیات دینی در حیطه‌ی هنر طنز، کمک می‌کند. چنین رخدادی موجب می‌شود که ادبیات قرآنی و روایی و لغات و اصطلاحات دینی، در عرصه‌های مختلف هنری مورد استفاده قرار گیرد.

آن چه باقی می‌ماند این است که ببینیم چه نویسنده‌ای تا چه حدّ توانسته «استهزاء» را از «استشهاد» و استناد تفکیک کند. قرآن کریم را به طنز گرفتن، چیزی است و استفاده از قرآن کریم برای طنز نوشتن، چیز دیگری است. این دو حالت کاملاً با هم متفاوت است. آیات و روایات را «هدف» طنز و سخره قرار دادن، کاملاً مغایر است با استفاده‌ی «تلمیحی» از همان آیات و روایات در لابه‌لای مطالَب، به عنوان پشتوانه و مایه‌ای برای غنی‌تر کردن و زیباتر کردن و بارورتر کردن طنز و ادبیات طنز. . . در این صورت، طنز را وارد قرآن نکرده‌ایم، قرآن را وارد طنز کرده‌ایم؛ به عبارت دیگر، ادبیات و اصطلاحات دینی را، در عالم طنز و هنر طنز، رواج داده‌ایم. . . »[1]

۲-۱-۳. احادیث

اوّل ماخلق‌اللهش خراب است. (اشاره به حدیث نبوی اوّل ما خلق الله العقل)

مؤمن آیینه‌ی مؤمن است. (ترجمه‌ی حدیث المؤمن مرآت المؤمن)

وقتِ گرفتن نادعلی هستند، وقت پس دادن مظهرالعجایب. (اشاره به حدیث نادعلیاً مظهرالعجایب)

---

۱. رفیع، جلال، آیا استفاده طنزآمیز از آیات و روایات دینی جایز است؟ سالنامه *گل‌آقا*، سال ۱۳۷۳، ص ۹۲

۲-۳. مفاهیم و اصطلاحات مربوط به آداب، اعمال و شعائر دینی

این اصطلاحات به چند شکل در مثل‌ها بازتاب داشته‌اند؛ بخشی از این اصطلاحات و مفاهیم به شیوه و چگونگی اجرای آن‌ها اشاره دارد؛ چنان‌که درباره‌ی ارث بر ارزشمندی حلالیت، حق بودن آن و لزوم گرفتن آن ولو مشتی خاک تأیید شده است. همچنین بر نکته‌های ظریف اخلاقی پیرامون تقسیم ارث و میراث چون رعایت حق برادری، تقدم دیگران بر خود، کسب هنر به جای چشم دوختن به میراث پدر و نظایر آن نیز در مثل‌ها آمده است. گروهی از این اصطلاحات و مفاهیم در معنی عام و استعاری کلمه کاربرد می‌یابد؛ مثلاً اغلب موارد بسم‌الله کنایه از آغاز کار است مثل «اوّل بسم‌الله و غلط» نکته‌ی جالب توجّه در برخی مثل‌های این گروه به خصوص مثل‌ها پیرامون عمامه، ریش، منبر، تسبیح و چادر وجود جنبه‌ی انتقادی نسبت به سوء استفاده، استفاده‌ی ابزاری از دین، ریاکاری و بدفهمی از این‌گونه مفاهیم و اصطلاحات را نشان می‌دهند؛ از این نظر امثال بازتاب برداشت‌های نادرست از دین در هر دوره است. مطالعه‌ی این دسته از مثل‌ها نشان می‌دهد چگونه گروهی سودجو و فرصت‌طلب با مفاهیم و آداب و دستورات و شعائر دینی چه می‌کنند.

مَثَل «واجب را رها کرده، عقب مستحب می‌گردد» انتقاد از آنان است که امور ضروری زندگی را ترک گفته و به دنبال امور غیرضروری و غیرلازم هستند. همچنین مثل «این مال من، این مال منبر، این هم برای ننه قنبر» انتقاد از روضه‌خوان‌هایی است که تمام سعی آن‌ها کسب مال، آن هم تمام حقوق است نه هدایت مردم. چه آن که منبر همان سهم روضه‌خوان و ننه‌قنبر نیز همسر وی است. چنین مثل‌هایی معیاری هستند برای دریافت این نکته که مردم یا گروهی خاص از مردم، عملکردشان نسبت به دین چگونه است. آنچه مردم از هدایت واقعی دینی‌شان دور می‌سازد، همین انحراف از هنجارهای دینی بر اثر سوءاستفاده یا بدفهمی از دین است که گروهی را سرخورده و دین‌گریز می‌سازد.

اکنون به برخی از مفاهیم دینی در مثل‌ها اشاره می کنیم:

ارث، میراث: ارث و میراث حلال است. ارثیه را تقسیم کن ولی بگذار اول برادرت سهم خودش را بردارد. ارث اگر مشتی باشد آدم باید بخورد.

آخوند: آخوند که مفت شد، برای موش‌ها هم دعا می‌گیرند. آخوند شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل.

اذان: هر اذان‌گویی بلال نمی‌شود. پیش از مؤذن بر مناره نرو. توی ده اذان‌گو نبود، به خروس گفتند شیخ الاسلام. گوش آدم روزه‌دار به اذان است. مگر بلال مُرد کس دیگر اذان نگفت.

استخاره: استخاره دل آدم است. در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست (حافظ) اول استشاره بعد استخاره. بنا به استخاره شد، تسبیح آقا پاره شد.

اسلام: نان نان سنگک، دیزی دیزی آبگوشت، دین دین اسلام. ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است. پرسیدند شیخ‌الاسلام خانه است، گفت: شیخش هست اما اسلامش نمی‌دانم.

ایمان: سلیمون بی‌ایمون، یه مَن آرد و نیم مَن نون. آدم (شکم)گرسنه دین و ایمان ندارد. طبیب ناوارد جان را می‌گیرد، ملاّی کم‌سواد ایمان را. کاسب از سنگ می‌برد، شیطان از ایمان.

بت، بت‌پرستی، بتخانه :بت پرسیدن به از مردم‌پرست. بت‌پرست را در کعبه دیو گیرد. چه نقصان کعبه را از بت‌پرستی؟

برکت :از تو حرکت از خدا برکت. دست از تو، حرکت از خدا. پول نزول برکت ندارد.

بسم‌الله :اوّل بسم‌الله و غلط؟ درّه ملا، دوباره بسم‌الله نسخه‌ی بی‌بسم‌الله افاقه نمی‌کند. بگو بسم‌الله و از رودخانه بگذر.

بهشت: بهشت هفتاد در داره. بهشت بی‌رفیق لطفی نداره. بهشت را به بها دهند نه به بهانه. ما گندم خورده‌ایم تا از بهشت بیرون بیاییم. بهشت زیر پای مادران است. بهشت اغنیا از دوزخ فقرا ساخته می‌شود.

پیغمبر :هیچ پیغمبری تو قبیله‌ی خودش قرب نداره. ادعای خدایی می‌کند تا به پیغمبری قبولش کنند. هیچ کس در خانه پیغمبر نشد. پیغمبران را تکبری نیست. میان همه‌ی پیغمبران جرجیس را انتخاب کرده است.

تسبیح :تسبیح هزار دانه بر دست مپیچ. (باباافضل) رشته‌ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار. قربانت شوم تسبیح جان، کس نشود به من بدگمان. من کربلا بودم تو تسبیح داری؟

توبه: اگر گربه توبه کند، گوشت دیزی سالم می‌ماند. گر هیز کند توبه، کونش نکند یاری. درِ توبه همیشه باز است. توبه‌ی گرگ مرگ است و توبه‌ی قمارباز بی‌پولی.

توکّل: با توکّل زانوی اشتر ببند. توکّل نر بود اندیشه ماده. توکّل کن که یابی رستگاری. ما توکّل بر خدا کردیم و بر دریا زدیم.

جهنم، دوزخ: از عقرب جهنم به مار غاشیه پناه می‌برد. ما که در جهنم هستیم یک پله پایین‌تر. مردی را می‌بردند به جهنم زنش می‌گفت برگشتی یک خُرده آتش برای من بیاور.

چادر :نه به اون چادر نمازت، نه به این پاچین وازت. زن باید با چادر بیاید با کفن برود. خانه ماندن بی‌بی از بی‌چادری است.

حاجی :حاجی حاجی مکّه. حاجی شتر است که بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد. شتر مُرد و حاجی خلاص. حاجی حاجی را در مکّه می‌بیند و کُرد کرد را به آسیا.

حج :هم حج است و هم حاجت. مکّه رفتن آسان است امّا حاجی شدن سخت. حجی که ثواب دو حج را داشته باشد نور علی نور است. حاجی برو، کربلایی بیاد. حج بهانه است، کربلا درِ خانه است.

حرام:حرام خوردن و شلغم. حرام که آمد برکت رفت. پول حرام خرجش با خودش است. مال حرام توی گلو گیر می‌کند. پول حرام یا خرج شراب شور می‌شود یا شاهد کور. خدا اوّل حلال کرد بعد حرام. روزی آدم حرام‌خوار از کون سگ هم باشد می‌رسد.

حلال :حلال حساب حرام عذاب. نان حلال، آب زلال، بی‌دردسر بی‌قیل و قال. من حرام و حلال نمی‌دانم برای خاصیتش می‌خورم. آشت حلال باشد در میان کوچه خور.

خدا : چوب خدا صدا ندارد، هرکس بخورد دوا ندارد. کچل هم خدایی دارد. با خدا باش هرچه خواهی کن. چراغ خدا همیشه روشن است. از خدا بترس از دیگران ایمن باش. از هیچ دلی نیست که راهی به خدا نیست.

خیر و شر :خیر و شر برادرند، برابر نیستند. صاحب خیر داخل خیر. میل خیر به خیر است، میل شر به شر. چه شری است که خیر ما توش نباشد. در کار خیر هیچ حاجت استخاره نیست.

دعا: آدم جُنُب دعایش مستجاب نمی‌شود. دعا خانه‌ی صاحبش را می‌شناسد. دعای بی‌نیاز عروس بی‌جهاز. آمین برای استجابت دعاست. به دعای کسی نیامده‌ایم تا به نفرین کسی برویم.

دین: اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید. نه از دین دست برمی‌دارد نه از دینار.

ذکر: ذکر ذاکر حفظ جان ذاکر است. ذکر حق کن که قوّت روح است. ذکر حق دل را منوّر می‌کند. عمر دوباره ذکر خداست.

رشوه: قاضی به رشوت راضی. قاضی که به رشوت بخورد پنج خیار، ثابت کند از بهر تو صد

خربزه‌زار. قاضی رشوه‌گیر قبل از مرگ دیوانه می‌شود.

روزه: رفتیم روزه را از سر وا کنیم، نماز هم به گردنمان افتاد. یک سال مردمی کن و یک روز روزه بگیر. روزه خوردنش را دیدیم ولی نماز خواندنش را ندیدیم. روزه بی‌نماز، عروس بی‌جهاز، قرمه‌ی بی‌پیاز. روزه‌ی شک‌دار چرا باید گرفت؟

زکات: مال دزدی زکات ندارد. زکات تخم‌مرغ یک پنبه‌دانه است نه یک هندوانه. زکات مال در کن تا بلا برود. شب واجب الحج بود، صبح واجب الزکات.

زیارت: هم خنده و سور و سرور، هم هفته و چله و زیارت اهل قبور. کعبه دل را زیارت کن که فرسنگش کم است. زیارت پول حلال می‌خواهد و قلب صاف. هم زیارت است و هم تجارت.

سلام کردن :سلام مستحب است و علیک واجب. سلام سلامتی می‌آورد. سلام کوچک و بزرگ ندارد. از خُردان سلام از پیران کلام.

شفا :دیدار خلیل، شفای علیل است. طبیب دهد دوا، خدا دهد شفا. اگر این امام‌زاده است که کور می‌کند، شفا نمی‌دهد.

شکر گفتن: شکرِ نعمت، نعمتت افزون کند. (مولوی) شکر بنده بگو تا شکر خدا گفته باشی. مرغ میگه قدقدقدا، خروسه میگه شُکر خدا. شکر نان جو را کردی، نان گندم می‌رسد.

عمّامه :زهد در عمامه و در ریش نیست هر که گوید یا علی درویش نیست. عمّامه گذاشت تا کُله بردارد.

قبله: شاخ بز، چنگال میش، قبله به پیش، الله اکبر. تو نمازخوان باش قبله راست است. قبله که کج نشده.

قرآن: با این قرآن ببخش، با این شمشیر بکش. دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند. (حافظ) مگر قرآن خدا را غلط خوانده‌ام. تا حلوا را دید قرآن را فراموش کرد. مثل قرآنِ خانه‌ی یهودی.

کافر: کافر همه را به دین (کیش) خود پندارد. نه از کفرش تمنایی نَه از اسلام پروایی. جلو خواهر پشت سر کافر. سزای حلق ملحد تیغ کافر. تیر آخر به جگر کافر. ز شیطان بیشتر از نفس کافر کیش می‌ترسم. نان کافر می‌خوری شمشیر بر کافر مزن.

کعبه، مکّه: حاجی حاجی را در مکّه بیند. غرض از کعبه نشانی که ره گم نشود. حاجی به ره کعبه و ما طالب دیدار. ناودان کعبه می‌دزدد و باران رحمت طمع دارد (سعدی) ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی (سعدی) باجی به طواف کعبه حاجی نشود. چه نقصان کعبه را از بت‌پرستی (نظامی)

گناه: هزار گناه پنهان، به از ثواب آشکار. آدم بی‌گناه از خودش مطمئن است. یک نفر گناهکار، صد نفر گرفتار. گر گنه می‌کنی اندر شب آدینه کن. گناه دزدی به صدقه در.

مدینه: مدینه گفتی و کردی کبابم. ز توس تا مدینه هزار فرسنگ است.

مسلمان: مسلمانی رحم است و مروت. با مسلمان مسلمان است با یهودی یهودی، با هیچ کدام هر دو و با هر کدام هیچ کدام. سر مال سگ مسلمان دو تا گبر با هم دعوا می‌کنند. نه آب و نه آبادانی، نه گلبانگ مسلمانی.

مستحب: سلام مستحب است، جوابش واجب. واجب را رها کرده عقب مستحب می‌رود.

مسجد: توی محلّه‌ی جهودها دنبال مسجد می‌گردد. مسجد درگز است؛ نه شیعه توش نماز می‌خواند؛ نه سنّی. هذا مسجد، هذا منبر. در مسجد را نه می‌شود سوزاند، نه دور انداخت. بگذار من

مسجد بسازم بعد تو بیا دم درش گدایی کن. مسجد جای خر بستن نیست. مسجد اگر خراب شود محراب به جاست. مسجد درست نشده کور عصایش را زد.

معراج: محمّد به معراج بلند است نه به عمامه.

معصوم: ما چهارده معصوم بیشتر نداریم. هیچ کس از معصیت معصوم نیست.

منبر: می بخور منبر بسوزان، بنده آزاری نکن. این مال من، این مال منبر، این هم برای ننه قنبر. منبر و دار هر دو از چوبند. آخوند به منبر نرفته، قربانِ سرِ بریده‌ات.

مهریه :مهریه، پول نداده است. مهریه آبروی زن است. مهریه افسار مرد نامرده. مهریه را کی داده کی گرفته. مهرم حلال جانم آزاد. مهریه‌اش چیست که هشت یکش باشد.

نافَله: فریضه که آمد نافله برخاست. شب به کمین قافله، روز به نماز نافله.

نذر:کدام سگی است که دور نذری جمع نشود. هم نذر حسین و هم شام شب بچّه‌ها. روغن ریخته را نذر امام رضا می‌کند. نذر می‌کنم نذر سرم، خودم خورم با دو پسرم. نذر پدرم، خیر شکمم. ای امام‌زاده کارم را که درست کردی دو برابر نذر می‌کنم.

نماز: نمازخوان باش، قبله راست است. خانه‌ی بی‌نماز برکت ندارد. پیش‌نماز بگوزد، پس‌نماز می‌رینند. اگر نماز نباشد گیوه باشد. نه نماز شبگیر نه آب توی شیر. ابن ملجم هم نماز می‌خواند. برای یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند. کاهل نماز هستم ولی دزد نماز نیستم.

واجب: سنت ختنه واجب است نه از بیخ. واجبی را به واجبی می‌شناسد. ترک واجب کرده مستحب به جا می‌آورد.

وضو: وضو گرفتن در زمستان نصف نماز خواندن است. اول وضو بگیر بعد دست بهش بزن. این وضو نبود سد اسکندر است. (شیخ بهایی)

۳-۳. نام‌ها

ابابیل: ابابیل حیوان بی‌آزاریست، امّا باید از کرم‌های لب جو(باغچه) پرسید. مثل ابابیل باد می‌خورد، کف می‌رینند. (پس می‌دهد)

ابراهیم: گل از خار است و ابراهیم از آزر (سعدی) آتش نمرود گلزارست ابراهیم را (صائب)

اصحاب کهف: سگ اصحاب کهف را چخ نباید گفت و گربه‌ی ابوهُرَیره را پیشت نباید کرد.

ایوب: ایوب گفت: «صَبر کردم» جواب شنید:« همان صبر هم که بهت داد که بکنی؟» آن گریه که ما کردیم یعقوب نکرد آن صبر که ما کردیم ایوب نکرد

بخت‌النصر: مثل بخت‌النصر. از بخت‌النصر ظالم‌تر است.

بلال: از اشهد فصیح به است اشهد بلال. بلال که مُرد اذان‌گو قحط شد.

جن: جن اگر شیطان عجله کرد یک چشمش را کور کرد. کم بود جن و پری یکی هم از طاقچه پرید. نه جنی بود نه پری، شلوار بی‌بی ورپرید. بچّه به حور می‌رود یا پَری یا طایفه‌ی پدری. پری قسمت حبشی می‌شود. پری با دیوکی گردد هم‌آغوش.

خضر: خواستم خضر را ببینم خرس را دیدم. حضرت خضر را دیدیم و بیلمان را پارو کردیم. بی خضر مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی.

داود: کر کجا نغمه‌ی داود کجا.

زکریا: اگر ارّه‌ی زکریا هم بر سرش باشد کارش را می‌کند.

شیطان: آدم بیکار برای شیطان کون درست می‌کند. به عشق شیطان برو توی چاه چهل ذرعی مار درآور. با شیطان ارزن نمی‌توان کاشت.

عزرائیل: اسم عزرائیل بد دررفته. مال برای جان، جان برای عزرائیل. بچّه یتیم بزرگ می‌شود و روسیاهی به عزرائیل می‌ماند. عزرائیل برایش رقص شاطری می‌کند.

عوج بن عُنق: ثانی اثنین عوج بن عُنق است.

عیسی: خر عیسی گرش به مکّه برند چون بیاید هنوز خر باشد (سعدی) عیسی را ول کرده سُم خرش را می‌بوسد. موسی را بَدَل عیسی نمی‌گیرند. خر عیسی به آسمان نرود. مریم رشته و عیسی بافته.

فرشته: قبا سفید فرشته، انگور میوه‌ی بهشته، فرش تخت است و کفش بخت. هر کس دو بال غاز به دوش ببندد فرشته نمی‌شود. مشتری اوّل فرشته است.

فرعون: خدایی که فرعون باشد، پس پشگل غلطان هم بنده‌اش است. هر فرعون را موسایی است.

موسی: از عبادت نتوان الله شد، می‌توان موسی کلام‌الله شد. این‌جا موسی دست به عصا می‌گردد. به جُرم عیسی موسی را مگیر. حضرت مریم خاکش را آورده، موسی خشتش را زده، عیسی آن را ساخته. موسی این‌جا به امید قبسی می‌آید. موسی این‌جا به عصا می‌گردد.

نمرود: هر شدّادی، یک نمرودی. هر نمرودی را پشّه‌ایست.

نوح : صبر ایّوب عمر نوح می‌خواهد. مگر که نوح نجاتم دهد از این طوفان. پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گُم شد (سعدی)

هابیل و قابیل: قابیل هابیل را با بیل کشت یا میل؟

یعقوب: از دوازده فرزند یعقوب یکیش یوسف شد. صبر ایّوب و طاقت یعقوب. یوسف از صبر به یعقوب رسید.

یوسف: از دوازده فرزند یعقوب یکیش یوسف شد. به کلافی داخل خریداران یوسف می‌شود. زلیخا گفتن و یوسف شنیدن   شنیدن کی بود مانند دیدن. گرگ دهن‌آلوده و یوسف ندریده (سعدی) هر جا چاهی است، یوسفی در وی هست. یک یوسف و صد خریدار.

یونس: قرص خورشید در سیاهی شد   یونس اندر دهان ماهی شد (سعدی)

۴-۳. مسائل مذهبی

امام جعفر صادق (ع): امام جعفر صادق پشت دروازه ایستاده. فال امام جعفر صادق است بد ندارد. کفش‌ها را هم امام جعفر صادق فرموده خودت نگاه دار.

امام حسین (ع): به حسن گریه کنم یا به حسین یا به رضا. من از بهر حسین در اضطرابم، تو از عباس می‌گویی برایم. شیپورچی یزید است و طبّال امام حسین. امام حسین پیدا کن، شمر زیاد است.

امام رضا (ع): گوسفند امام رضا را تا صبح نمی‌چراند. یا امام رضا قربونت بشم، نیل نبود نسخه نبود.

امام زین‌العابدین (ع): مثل امام زین‌العابدین بیمار است.

امام‌زاده :امام‌زاده است و همین یک قندیل. امام‌زاده تا معجز نکنه کسی به زیارتش نمی‌رود. امام‌زاده را خودمان ساختیم به کمر خودمان زد. حرمت امام‌زاده را متولی نگاه می‌دارد.

تعزیه: خود کشته و خود تعزیه می‌داری.

روضه: اگر بد روضه خواندم گریه نکن. روضه خواندن یادت رفته بود، پایین آمدن هم یادت رفته بود. یک طرف داریه و دنبک می‌زنند یک طرف روضه‌ی زینب می‌خوانند.

زینب :نه به آن داریه و دنبک زدنت، نه به آن زینب و کلثوم شدنت. من زینب زیادی‌ام، نوه‌ی ملاّ هادی‌ام.

سنّی: شاه می‌داند که شیروانی سنّی است. هیچ سنّی نیست بی حبّ علی. با سنّی سنّی، با منّی منّی

سیّد: سیّد که پیر می‌شود، پیغمبر می‌شود. اگر سیّد نیستم عام که هستم. از سیّدی پرسیدند: «نسبتت به کدام امام می‌رسد.» گفت: «یک رگ از رستم دارم». سوار خر سیّد نشو سیّد آل کوفته معطل، مال مفته.

شمر: هم اسب شمر را نعل می‌کند و هم مشک حضرت عباس را می‌دوزد. زیر علم یزید سینه می‌زند وای به روزی که شمر سقا شود. امام حسین نیست وگرنه شمر بسیار است.

شیعه:مثل سنّی کنر و مثل شیعه کشمیر (هزاره‌ای) مثل مسجد درگز؛ نه سنّی توش نماز می‌خواند؛ نه شیعه.

علی (ع): از علی آموز اخلاص عمل (مولوی) هر کس با آل علی برافتاد ورافتاد. ذوالفقار علی دو دم دارد. از حبّ علی نیست از بغض معاویه است. آش معاویه را می‌خورد و پشت سر علی نماز می‌خواند.

فاطمه: آب، مهریه‌ی حضرت فاطمه است. فاطمه‌ی زهرا برای شلخته‌ها دو رکعت نماز حاجت خوانده.

کربلا: مشدی رفت و کربلایی شد، پس آمد و عجب بلایی شد. کربلا رفتنت بهانه بود، کربلایت میان خانه بود. به کربلا رسیدی حسین حسین کن.

کوفه: آه آه از صبح کوفه، وای وای از صبح شام شام. جانا مرو به کوفه کوفی وفا نداره. هم شام کوفه دیدم، هم صبح کربلا را.

محرم: محرم آمد و ماه عزا شد. محرم‌الحرام در رمضان المبارک باید گفت.

مُهر: توی شهر سنّی‌ها مُهر نماز نمی‌خرند. تو نمازخوان باش، مُهر پیدا می‌شود.

۴. مسائل اقتصادی

مثل‌ها روش درست زندگی مادی و چگونگی اداره‌ی زندگی را آموزش می‌دهند. درباره‌ی نحوه خرج کردن می‌خوانیم:

چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن.

پول درآوردن آسان است، خرج کردنش مشکل.

دخل آب روان است و خرج آسیای گردان.

خرج با دخل برابر هنر است امّا گاه توصیه به خرج کردن می‌شود نه خرج بی‌رویه بلکه دوری از صفت خساست: هرطور خرج کنی خدا همان طور می‌رساند.

درباره‌ی خرید و فروش و کسب و کار توصیه‌هایی دقیق و معجزه‌آسا در مثل‌هاست:

کاسب باید پاشکسته باشد.

هرچه خریدی یافتی، هرچه فروختی باختی.

پول کاسبی برکت دارد.

کسب کن پس تکیه بر جبار کن (مولوی)

کسبِ بازو قوت جان و تن است.

درباره‌ی طلبکاری و بدهکاری نکته‌هایی دقیق است مثل این که:

بدهکار اگر لنگه کفشش را هم به طرفت انداخت بردار.

بدهکار اگر عوض طلبت روغن داد، ظرف نداری در کلاهت بریز.
بدهکار اگر سنگ هم به سرت زد، سنگ را بگیر و از دست مده.
قرض‌داری در پاره‌ای از مثل‌ها نهی شده است:
قرض کمر مرد را می‌شکند.
قرض کردن به لرز کردنش نمی‌ارزد.
و در مثل‌هایی به آن توصیه شده است: قرض مقراض محبّت است، قرض را امروز بده فردا بگیر، از چه کس باید قرض گرفت؟ پاسخ در این مثل است: از نوکیسه قرض نکن، وقتی کردی خرج نکن، درباره‌ی کسب و کار معامله با افراد دستورات بسیار سودمندی است: ای برادر با سه کس سودا مکن، لاتکلم، مالِ جدم، ورمنه، با کسی که دفترش یک ورقی است معامله نکن، آدم خوش‌معامله شریک مال مردم است، بدمعامله دوبار می‌دهد.

۵. مسائل ملّی و میهنی

شاخص‌ترین و مهم‌ترین مؤلفه‌های هویتی را هویت ملّی و ارزش‌های ملی‌گرایانه تشکیل می‌دهد. ملّت‌هایی از هویت فردی و اجتماعی عمیقی برخوردارند که سابقه‌ی تمدنی طولانی‌تری دارند و ایران بنا بر کاوش‌های باستان‌شناسی از جمله اقوام تمدن‌ساز بوده است. مردمانی که در قالب ایل‌های کوچنده یا یکجانشین تمدن‌های بزرگی را به وجود آوردند، در کنار فعالیت‌های اقتصادی به تولید فرهنگ نیز پرداختند. گوناگونی زبان، لهجه، گویش، آداب و رسوم، باورها و عقاید فرهنگ و ادب شفاهی در میان خرده فرهنگ‌های ایرانی تبار در سرزمین بزرگ و تاریخی ایران و کنونی گویای این مدعاست.

ایرانیان همواره در معرض هجوم و مهاجرت اقوام دیگر بوده و در طول تاریخ اسطوره‌ای و حماسی خود غیرت‌ها و رشادت‌ها از خود نشان داده‌اند که در متون حماسی و اسطوره‌ای ایران انعکاس آن‌ها را به خوبی می‌توان دید و دریافت.

در بررسی مثل‌های ایرانی از زاویه‌ی مسائل ملّی پنج شاخص را در نظر می‌گیریم:
۱-۵. وطن قومی و نژادی و وطن اقلیمی ؛
۲-۵. زبان؛
۳-۵. اسطوره‌ها و قهرمانان ایرانی؛
۴-۵. جشن‌های ملّی
۵-۵. اقوام و ادیان ایرانی.

۱-۵. وطن

تداوم حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها بدون تصویر مرزهای جغرافیایی و سرزمین ناممکن است تعلق خاطر انسان‌ها به وطن و زادگاه و غیرت و تعصب ناشی از آن باعث شده است حماسه‌های ملّی شکل بگیرد.

اندیشه وطن همواره باعث هویت‌بخشی و دوام و بقا و امنیت ملّی نسل‌ها بوده است.
وطن در ادبیات فارسی بر چهار نوع است:[1]
الف) وطن قومی و نژادی که همان ایران است؛
ب) وطن اقلیمی نظیر یادکرد شهر و دیار؛

---
۱. شفیعی کدکنی، محمّدرضا، *دیدگاه تلقی قدما از وطن*، الفبا، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۱-۲۶

پ) وطن عرفانی که عالم بالا و مکان قرب الهی است؛
ت) وطن دینی که تمامی ملّیت‌ها و فرهنگ‌ها در سایه‌ی اسلام به وحدت می‌رسند.
از این چهار نوع وطن دو نوع آن در مثل‌ها به طور آشکار بازتاب گسترده‌ای داشته است.

۱-۱-۵. وطن قومی و نژادی

ستایش از ایران به فراوانی در متون پیش از اسلام دیده می‌شود. پس از اسلام نیز بر اثر نژادپرستی حکومت اعراب، جنبش‌های ملّی چون شعوبیه شکل گرفت و به پشتوانه‌ی آن آثار حماسی و در صدر آن شاهنامه بزرگ فردوسی هویت ملّی ایرانیان را جانی تازه بخشید.

مفهوم وطن، میهن، سرزمین، وطن‌دوستی، دوری از وطن، دلبستگی به وطن، ترک وطن، مردن در وطن، دفاع از وطن و یاد وطن را ذیل سه عنوان کلّی زیربررسی می‌کنیم:

وطن‌دوستی

برای هر کس وطنش کشمیر (فرخار) است.
وطن از دست مده آب بقا در وطن است.
به شهر خود است آدمی شهریار.
بی‌وطن، بلبل بی‌چمن.
خاک (حب) وطن از ملک سلیمان خوشتر.
زنده‌ای و وطن، مرده‌ای و کفن.

حرمت و عزت در وطن

آدمی باید در کوی خود فربه شود.
گدایی در وطن به پادشاهی در ولایت‌های دیگر می‌ارزد.
مردن در وطن به ناکامی به که زیستن در غربت به شادکامی.
آدمی را در جای آشنا گرگ بخورد (نمی‌خورد).
آهو که تیر خورد جانب کوه خودش می‌دود.
کوکو از قفس طلا درآمد، رو دیوار خرابه نشست و گفت: «های های قربان وطن وطن».
اگر بخواهد گرگ تو را بخورد، گرگ ولایت خودت بخوردت.
اگر غربت بهشت باشد، باز هم وطن بهتر است.
برای گردش غربت، برای مُردن وطن.
به شهر خویش هر کس شهریار است.
سگ در خانه صاحبش شیر است.
سوسک سرگین غلتان، در ملک خودش هست سلطان

ترک وطن، غربت، هجرت، دوری از وطن

اگر شاهی بمیرد از وطن دور به خواری برندش جانب گور.
ترک وطن کسی به ارادت نمی‌کند.
گنجشک (بلبل) را بردند باغ بهشت گفت: «وطن وطن»
بلبل که پرید آشیانه‌اش از هم می‌پاشد.
بیرون ز وطن پا مگذارید که چاه است.

کار کردن در وطن بهتر از عبادت در غربت (خرمی)
روم به هند که ایران برای من تنگ است چرا که مایه‌ی استاد شیشه‌گر سنگ است
نه در غربت دلم شاد و نه رویی در وطن دارم الهی بخت برگردد از این طالع که من دارم
گفت: «الهی روی وطن نبینی» گفت: دل خوشی هم از وطن ندارم (شهری)
مردن در وطن به ناکامی به که زیستن در غربت به شادکامی

در نگاهی اجمالی به مثل‌های سه دسته، وطن بهتر از «بهشت» «خاک سلیمان» «کشمیر» «تخت سلیمان» و «فرخار» و برابر با گل و سنبل و آب بقا است. در مقام تمثیل جغد، گنجشک، بلبل و آهو و سگ هم تعلّق خاطر به وطن دارند چه رسد به آدمی. هیچ چیز هم جای وطن را نمی‌گیرد حتی اگر «چوب خشکی» یا گلخن باشد. مشتی خاکِ وطن بهتر از مشتی طلا است و در مقام قیاس عشق به وطن چون عشق به مادر ذاتی است از این رو نمی‌توان آن را از دل برون کرد.

مرگ در وطن بالاترین ارزش‌هاست حتّی اگر به دست گرگ پاره پاره‌شوی یا در ناکامی و رنج بمیری باز آن مرگ افتخارآمیز است؛ حتی اگر شاه هم دور از وطن بمیرد، مرگش به خواری است و شوکت شاهانه ندارد. تنها در یک صورت در غربت مردن توصیه شده و آن هم زمانی است که وطن در کام دشمن باشد.

جلای وطن اختیاری نیست گاه به واسطه‌ی ظلم و ستم است یا بازرگانی و سیاحت و کسب علم که در هر صورت ترک وطن دشوار و ناگوار است چه آن که «ترک وطن کسی به ارادت نمی‌کند» برای گروهی «وطن آن‌جاست کازاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد» و «هر کجا خوش باشد وطن آن‌جاست» ولی «هر کجا خوش بگذرد وطن نیست»

عده‌ای برای بلندنامی سفر می‌کنند. حساب کار آنان که «نه در غربت دل شادی دارند و نه رویی در وطن» دارند، جداست. هرچه باشد غم غربت، غمی سخت است و «غریب را دل سرگشته با وطن باشد».

۲-۱-۵. وطن اقلیمی (زادگاه)

تعلّق خاطر آدمی به زادگاه، شهر و روستای خود، مقدمه‌ی وطن‌دوستی و تعلقات ملّی و میهنی خواهد بود. در مثل‌های فارسی شهرهای ایران بازتاب گسترده‌ای یافته‌اند.

مثل‌های مربوط به شهرهای ایران بالغ بر ۴۰۰ مثل می‌شود که در مجموع مفاهیم زیر در آن‌ها دیده می‌شود.

الف) توصیف و تعریف ستایش و ویژگی‌های مثبت، آب و هوایی، مردم خلقیات، مکان‌ها، خوردنی‌ها، پوشاک،

ب) ذم و نکوهش مسائل منفی چون آب و هوا، مردم، خلقیات، مکان، خوردنی، پوشاک.

به عبارتی درون‌مایه این‌گونه مثل‌ها را مدح و ذم مسائل زیر تشکیل می‌دهد:

الف) خلقیات و روحیات و اخلاق عمومی مردم؛

ب) مسائل طبیعی و آب و هوایی و مضاف و منسوب به شهرها؛

پ) سوغات و پوشاک و دیدنی‌ها.

بیشترین شهرهایی که درمثل‌های فارسی بازتاب دارند اصفهان (۳۱ مورد)، شیراز (۳۱ مورد)، گیلان (۳۵ مورد)، خراسان (۳۰ مورد) و کرمان (۳۰ مورد) است.

اردبیل: اردبیل‌تان را هم دیدیم کُرد کرد را می‌شناسد اردبیلی گاو را

اصفهان :اصفهان نصف جهان، اصفهانی است آخرش کفر خودش را می‌گوید.

بابل: همیشه رود بابل خیک عسل همراه نمی‌آورد.

بم: بادنجان بم آفت نداره.

بندرعباس: مثل دعوای کسبه‌ی بندرعباس

تبریز: ساربانا بار بگشا ز اُشتران، شهر تبریز است و کوی دلبران

تهران: این جا تهران است و گرز رستم گرو نان خرابی ایران، آبادی تهران.

جاجرود: شاه از جاجرود می‌آید کار ما درست می‌شود.

جوشقان: نه که خدای جوشقان نه عامل زواره‌ام.

خراسان: بی‌علّت قمی، بی‌مکر خراسانی. اگر خواهی نانِ آسان، برو به خراسان. عقل خراسانی از پس می‌آید.

خرم‌آباد: اگر کور بودی چرا توی چاه خرم‌آباد نیفتادی و روی گندم ما افتادی.

خلخالی: نباشد خلخالی کی می‌کند خانه‌ات را گلکاری.

خوزستان: گل به بوستان می‌برد و شکر به خوزستان.

دامغان: دامغان را باد خراب می‌کند و سمنان را دروغ. شتر یا کره می‌دهد یا راه دامغان می‌رود.

دماوند: انگور دماوند مویز نداره. کوه دماوند، پنبه‌ی گرگان، ابریشم رشت، ماست گاو و شیر گوسفند، کشک نمی‌شه.

رودبار: انار از بم خوردم، انگور از جویبار، کباب برّه شیرمست رودبار.

زنجان: خر یا کره می‌دهد یا راه زنجان می‌رود.

ساری: نان دادم به آمل، نان استدم به ساری

ساوه: بیماری به ساوه، درمان به بدخشان

سمنان: انار سمنان و شعر سلمان در هیچ جا نیست. حیف از آن مسجد که در سمنان بود. دامغان را باد خراب می‌کند، سمنان را دروغ / مثل سمنانی به آب زنگلاچو آرزومند است.

سیستان: اگر سیستان دور است میدانش نزدیک است. ما مردم سیستانیم، یکی می‌دهیم دو می‌ستانیم.

شیراز: شیرازی شیرین گفتار، بانمک است خوش‌گفتار. مثل لوطی‌های شیرازی. خوشا شیراز و وصف بی‌مثالش.

شیروان: شاه می‌داند که شیروانی سنّی است.

طالش: گیلان چهار آفت دارد: آتش، دارش، خارش، طالش

طالقان: هندوانه‌ی لاهیجان را شکستند، دیدند طالقانی در آن است.

قزوین: رو که نیست، سنگ‌پای قزوین است. کر به کور می‌گوید، راه قزوین از کجاست؟ بی‌مکر خراسانی، بی‌وتوره قزوینی. قزوینی هفت دبّه را حلال می‌داند.

قم: از حلیم قم و شوربای کاشان واماندیم. بی‌عیب (علّت) قمی. نه قم خوب است نه کاشان، لعنت به هر دوتاشان.

کاشان :دیگ کاشان و چغندر ابرقو. سنگ‌زن کاشان است. عقرب کاشان است، خودی و بیگانه نمی‌داند.

کرمان: آن قدر بنشینم به آرمان تا بختم بیاید از کرمان. خاک کرمان دامن‌گیر است. زیره به کرمان و چغندر به خراسان. مثل قالی کرمان هر چه لگد بخورد بهتر است.

کنگاور: صوفی صحنه و دزد کنگاور

گلپایگان: حالا دیگر گلپایگان آن طرف خوانسار افتاد.

گیلان: این رنگ گلیم ما به گیلان کردند. مرگ می‌خواهی برو گیلان. شپش می‌خواهی تهران، مرگ می‌خواهی گیلان. هم از خرمای بغداد افتاد، هم از ازگیل ترش گیلان.

لاهیجان: لاهیجانی داشت غرق می‌شد، داد می‌زد کف دریا صاف است.

مازندران: در مازندران هم شغال به این زردی پیدا نمی‌شود. مازندرانی بیشتر از این نمی‌میرد. شغال بیشه‌ی مازندران را، نگیرد جز سگ مازندرانی.

مرند: گوزیدی به تبریز، ریدی به مرند، خوب ایل نگاه داشتی خدابنده.

مشهد: کسی که از مشهد آمده نخود نمی‌خورد. در تمام مشهد سوزن سوراخ کرده نبود.

همدانی: یارم همدانی و خودم هیچ مدانی یارب چه کند هیچ مدان با همدانی. سرمای ما را قاضی همدان می‌خورد. همدان دور است، کردوهاش برجاست.

یزد: حساب ماست‌بندان یزد را می‌کند. یزد دور است، گز که نزدیک است. یزدی کتک‌خورش خوب است.

۲- ۵. زبان

زبان رمز هویت ملّی، محور فرهنگ، ابزار ارتباطات و حامل اندیشه‌های انسانی است. هویت‌بخشی، تمایز قومی افراد حتی در یک جغرافیای سیاسی واحد، با عنصر زبان مادری است که مرزبندی می‌شود. تضعیف یا تقویت زبان گاه باعث تضعیف نظام سیاسی و فروپاشی ملّی و یا بالعکس باعث قوت و اعتبار هویت ملّی فردی و اجتماعی می‌شود. غنای زبانی موجب غنای ادبی و بالعکس می‌گردد. ادبیات و زبان غنی و پرمایه فرهنگ‌ساز است و تفاوت فرهنگی ملّتی را با ملّت دیگر نشان می‌دهد.

ایرانیان از هر قوم و قبیله‌ای همواره با تکیه بر همین میراث مشترک حوادث بزرگی را پشت سر گذاشته‌اند.

در مثل‌های فارسی، زبان فارسی حکم شکر را دارد: «فارسی شکر است.» آن هم در کنار زبان ترکی که هنر است: «فارسی شکر است، ترکی هنر است»

حافظ نیز در این بیت مثل‌گونه بر فارسی گویی تأکید می‌کند: «فارسی گو گر چه تازی خوشتر است»

در عین حال مثل‌هایی است مبنی بر حفظ زبان محلی: فارسی صحبت نکن کدوپلو را فراموش می‌کنی

۳-۵. جشن‌های ایرانی

آداب و رسوم و جشن‌ها بخشی از هویت فرهنگی و ملّی فردی و اجتماعی است که حیات انسان‌ها را هدفمند، جهت‌دار و معناساز می‌کند. آداب و جشن‌های ایرانی مشترک میان تمام اقوام ایرانی علی‌رغم تنوع و تفاوت‌های آن عامل وحدت‌بخش میان خرده‌فرهنگ‌هاست.

مطالعه در اغلب مراسم و جشن‌های آئینی ایرانیان نشان می‌دهد اغلب جنبه‌ی شادی‌آفرینی و نشاط پایکوبی دارد که نوروز نمونه‌ی کامل آن است.

جشن‌های ایرانی بازتاب گسترده‌ای در مثل‌ها یافته‌اند که گاه این اشاره به طور صریح به خود آداب و رسوم است و گاه در معنی استعاری استفاده می‌شوند:

عید نوروز: بعد از نوروز چهل کنده را سوز پیراهن بعد از عید برای گل منار خوب است.

تخم‌مرغ رنگ کرده برای روز اول عید خوبست.
عیدت را این جا کردی نوروزت را برو جای دیگر.

سیزده‌به‌در: اگر تو سیزده نوروزی، من سیزده صفرم.
سیزده برای همه کس نحس نیست.

چهارشنبه‌سوری: از خر (دیوانه) می‌پرسند: چهارشنبه‌سوری کی است.
میوه‌ی چهارشنبه‌سوری است.

یلدا، شب چلّه: شب چله به فتوای زمانه، بباید خورد قدری هندوانه.
هندوانه را شب چله بزرگ می‌خورند، خاصیتش را نود و چهار روز بعد از عید می‌بخشد

۴-۵. اسطوره‌ها و قهرمانان ایرانی

اسطوره‌ها به تثبیت مفاهیم موجود در عوالم درونی و بیرونی جامعه می‌پردازند و بازتاب آن در فرهنگ مردم خصوصاً مثل‌ها حکم زنده کردن آمال و آرزوهای را دارد.
اسطوره‌های ملّی که در بستر زمان شکل می‌گیرند، نمایش قدرت ملّی و تقویت مردمی و روانی آنان است.

افراسیاب: جنگش را رستم کرد، کشته‌اش را افراسیاب داد. من و گرز و میدان و افراسیاب
بهمن: سواری درآمد که من بهمنم درخت کدو را ز ریشه کَنَم.
رستم: این جا تهران است و گرز رستم گرو نان. از خود ما رستم شدی بر خود ما دشمن شدی. بی‌پول اگر رستم زال است ذلیل است.
زال: اگر نواده زالی، بی‌ارزشی چون بی‌پولی.
اسفندیار: نام بهمن برنیامد تا نمرد اسفندیار.
سیاوش: خون سیاوش است هر سال به جوش آید.
سهراب: نوشدارو پس از مرگ سهراب.
کاوه: من آنم که ضحاک را کاوه کشت.
ضحاک: از ضحاک صفاک‌تر است.
تهمتن: جایی که میوه نیست، چغندر تهمتن است.
بیژن: سر بیژن را از چاه بیرون آورده‌ای؟
رخش: رستم را هم رخش رستم کشد.
دیو: مثل دیو سفید.

۵-۵. اقوام و اقلیت‌های دینی ایرانی

ایران کشوری است با قومیت‌ها و خرده فرهنگ‌های متعدد که این پاره‌فرهنگ‌ها سازنده‌ی هویت ملّی و ایرانی هستند. این اقوام در طول تاریخ با مسالمت کنار یکدیگر زیسته و حافظ منافع ملّی بوده‌اند. این اقوام همواره در ساخت فرهنگ مادی و معنوی ایرانی سهیم و شریک بوده‌اند و در شکل‌گیری آن نقش مؤثری داشته‌اند. در مثل‌های فارسی این اقوام حضور داشته و تصویری از خلقیات، زندگی و منش این اقوام را نشان می‌دهد:

لُر: اگر لُر بازار نرود، بازار می‌گندد. سلام لُر بی‌طمع نیست. لر تا خرما در خانه دارد، خوابش نمی‌برد. هرچه لُر می‌گوید، از دلِ پُر می‌گوید. نگویی لُر بود و نفهمید، دوشابت مزّه نداشت.

تُرک: جواب تُرکی به ترکی. دو خروس بچّه از یک مرغ پیدا می‌شوند، یکی تُرکی می‌خواند یکی فارسی. سر کچل و کلاه ترکی. غزل فارسی و ضرب‌المثل تُرکی نظیر ندارد. مثل قالی تُرکی.

یهودی: نان یهودی را بخور، توی خانه‌ی گبر بخواب. خروس سفید توی محلّه‌ی یهودی‌ها گیر کرده. مثل قرآن طاقچه‌ی یهودی‌ها. یهودی چون فقیر شود به حساب‌های کهنه رجوع می‌کند.

ارمنی: هم پرهیز ارمنی را می‌خورد و هم روزه‌ی مسلمانی را. گدای ارمنی است، نه دنیا دارد نه آخرت

کولی: کولی کولی را دید چُماقش را دزدید. کولی چیزی گیرش نیامد رخت زنش را دزدید. سرخر کولی می‌خواهد نعل‌بند شود. لولی را گفتند: خوش آمدی، توبره‌اش را برداشت پیش آمد.

عرب: نه شیر شتر، نه دیدار عرب. آن‌جا رفت که عرب نی انداخت. لر برای لر می‌میرد، عرب برای عرب.

کُرد: کرد را اگر راه دهند با چارقش می‌آید. زبان کرد را کرد می‌داند.

بلوچ: جوهر بلوچ غیرت است. پادشاهی بلوچ فقط بهار است. نه گدا به دولت برسد، نه بلوچ به سواری.

ترکمن: ترکمن پولدار شود زن می‌گیرد، تات زمین می‌خرد.

تاجیک: تاجیکک که نفهمید به چنگال گرگ افتاد.

۶. مسائل آموزشی

آموزش چه در معنای گسترده‌ی آن شامل مسائل اخلاقی و تربیتی و چه در معنی اخص آن صرف یاددهی و یادگیری در مثل‌ها بازتابی گسترده دارد که چون در بخش اخلاق جنبه‌های تربیتی بیان شده تنهاَ در این جا مفهوم خاص آموزشی را در نظر می‌گیریم و به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم: این مثل‌ها به ضرورت آموزش، زمان مناسب آن و چگونگی آموزش اشاره دارد:

املای ننوشته بیست است.

بیست مال خداست، نوزده مال معلم.

کسی که در چهل سالگی تنبور می‌آموزد، در گور استاد خواهد شد.

خر پیر تعلیم برنمی‌دارد.

به مکتب نرفته نمی‌شود استاد شد.

آدم بی‌سواد کور است.

ز گهواره تا گور دانش بجوی.

۷. مسائل سیاسی و تاریخی

چنان‌که در ریشه‌های تاریخی مثل‌ها اشاره شد، مثل‌هایی است که به طور مستقیم به مسائل تاریخی اشاره دارد. برخی از مثل‌ها انعکاس مسائل سیاسی جامعه است.

۸. مسائل بهداشتی و پزشکی

توصیه‌های بهداشتی و پزشکی و ارائه‌ی اطّلاعات دارویی و گیاه درمانی از طریق امثال همواره نقش

مهمی در سلامت جسمی و روحی مردم داشته است. در مثل‌ها گاه برخی توصیه‌های پزشکی با خرافه‌ها درمی‌آمیزند ولی اغلب مبنای علمی و اثبات شده دارند.

توصیه‌هایی مربوط به رعایت بهداشت:

شب جمعه پیاز خام مگیر، ورنه دل‌ها شود از تو سیر.
گل بوی خوش دهد و زکام هم آورد.
کم بخور، دارو نخور.
عقل سالم در بدن سالم است.
سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌پیچند.
دارو را باید در تندرستی خورد.
ترشی نخورده زکام شده‌ایم.
دندانی که درد می‌کند را باید کشید. (شکورزاده)

مثل‌هایی در مورد خواص خوراکی‌ها و داروهای گیاهی و چگونگی درمان:

عسل و خربزه با هم نمی‌سازند.
خربزه خوردی باید پای لرزش هم بنشینی.
شربت بیمار، آب است.
بواسیر و حماقت را همه دارند.
ماهی و ماست، عزرائیل می‌گوید: «باز هم تقصیر ماست!»
چاره‌ی عقرب‌زده، روغن عقرب بود.
پشت دستت را ماچ کن، که سرخجه نشوی.
حنا می‌خری، ریشت رنگ بگیرد، آویشن بگیر گوزت بند بگیرد.

درباره‌ی بیماری و بیمار و بیمارداری:

درد به خروار می‌آید، به مثقال می‌رود.
مریض از شب می‌ترسد، بدهکار از روز.
خواب بیمار صحّت ندارد.
آدم بیمار باشد، بیماردار نباشد.
بیماری آسانتر از بیمارداری است.
به سرماخورده لرزیدن میاموز.

۹. مسائل مربوط به آب و هوا

از برخی مثل‌ها می‌توان به وضعیت آب و هوا، انواع آب و هوا، عکس‌العمل انسان در برابر انواع آب و هوا، چگونگی آب و هوای منطقه‌ای خاص پی برد.

آب و هوا از آن‌جایی که با زندگی مردم ارتباط مستقیم می‌یابد، بازتابی گسترده در امثال یافته است. این امثال عمیقاً اندیشه و نگرش آن‌ها را نسبت به مسائل آب و هوایی نشان می‌دهد که اغلب با واقعیت‌های علمی انطباق کامل دارد و در برخی موارد نیز با خرافه‌ها و باورهای عامیانه آمیخته شده است:

از باد بهار بهره بردار، از باد خزان خود را نگه دار.

شنبه اگر هوا نریزد، دیو از درّه گریزد.
کولاک زمستان نشان برف است، کولاک بهار نشان شر.
یک بهار تر بهتر از صد پدر و مادر.
شنبه اگر هوا نریزد، دیو از درّه گریزد.
با بادبزن داخل شو و با لحاف بیرون برو.
هر کجا باد، آن‌جا بر باد.
آبان ماه را بارانکی، دی ماه را برفکی، فروردین ماه روز ببار شب ببار.
بعد از چهل روز آمدیم رخت بشوریم باران آمد.
همیشه باد گل سرخ نمی‌آورد.
باران بهار سر خر ببارد، دُم خر خبر ندارد.
روز بهار هفت بار نهار.
گاه مثل‌های آب و هوایی به وضعیت آب و هوایی منطقه‌ای خاص اشاره دارد مثل:
ابر از فارس، باران از کهکیلیویه.
آباد باش خلخال، باد سرد می‌خوابد، باد گرم بلند می‌شود.
مثل بهار شوشتر.
دامغان را باد خراب می‌کند، سمنان را دروغ.

۱۰. مسائل دیگر

در این بخش مسائل دیگری که در امثال بیشترین را داشته‌اند به قرار زیر می‌آوریم:

۱-۱۰. اسباب منزل و اشیا

لوازم زندگی و اسباب و اثاثیه مهم‌ترین کلیدواژه‌هایی است که چه در معنی استعاری و چه حقیقتی کاربرد وسیعی در امثال دارند. تنها به بخشی از این اشیا و مثل‌های مربوط به آن‌ها اشاره می‌کنیم تا نحوه‌ی به کارگیری آن‌ها معلوم شود:

جارو: جارو که کوتاه می‌شود می‌گذارندش کنار مستراح.
چراغ: اوّل شب می‌کشد مفلس چراغ خانه را.
آفتابه: هر آفتابه‌ای را نمی‌شود محرم خود کرد.
سماور: سماور طلایی نه قند داره نه چایی.
کوزه: آب انبار شلوغ، کوزه‌ی بسیار می‌شکند.
کاسه: آش پر روغن باشد، کاسه‌اش چوبی باشد.
نمد: از این نمد چه کلاهی برایش دوخته.
شانه: آدم کچل همیشه شانه همراه دارد.
دیگ: دیگ به دیگ می‌گوید روت سیاه.
پول: اسب در میدان، پولم در کیسه ان‌شاءالله ندارد.
قلیان: از قلیان چاق کردن فقط پُف نمش را بلد است.
سینی: خانه‌ی خرس و سینی مسی؟
کندو: موش سر کندوی گندم خود را عبدالغفور می‌خواند.

۲-۱۰. پوشاک

دامن: جامه ندارم، دامن از کجا آرم.

تنبان: آدم بی‌تنبان خواب تنبان می‌بیند.

کلاه: آدم کم‌رو همیشه سرش بی‌کلاه است.

کفش: آدم زرنگ سالی دو جفت کفش پاره می‌کند.

چادر: از بی‌چادری در خانه ماند.

گیوه: آدم گیوه گشاد یا منجّم می‌شود یا شاعر.

عرقچین: کون کج و کمرچین، سر کَل و عرقچین؟

شال: از صنّار آش طاقه‌ی شال ترمه درنمی‌آید.

عبا: ملّایی به عبا و دستار نیست.

جوراب: آن‌که چارقش را یافته جورابش را می‌یابد.

۳-۱۰. خوراک

کشک: آش کشک خالته، بخوری پاته نخوری پاته.

آش: آش این جا، لواش این جا، کجا بروم بهتر از این جا.

دوغ: آمدم در خانه‌ات ماستم ندادی، پشت سرم دوغ فرستادی؟

شیره: انگور بدزد شیره کن، خرجی راهِ مکّه کن.

ماست: از تو گاو داشتن از ما ماست فروختن.

حلیم: از حلیم خوری چیزی که دارد دو انگشت.

شوربا: از حلیم قم و شوربای کاشان افتادیم.

دیزی: اگر گربه توبه کند، گوشت دیزی سالم می‌ماند.

شیرینی: نه مرده‌ی بد دیدیم، نه شیرینی تلخ.

آجیل: آجیل و انار و هندوانه، بدبخت منم در این میانه.

۴-۱۰. حیوانات

نکته‌ی جالب توجّه در تعاریف امثال این است که برخی مثل را «تنها از زبان حیوانات و اشیای بی‌جان سخن گفتن» مثل می‌دانند چنان که در رسائل اخوان‌الصفا می‌خوانیم:

«حکما هنگامی که قصد تبلیغ و موعظه دارند، آن را به طریق ضرب امثال به زبان حیوانات و آنچه را جان نیست، می‌گویند، نظیر آنچه در کلیله و دمنه و کتاب‌هایی مانند آن وجود دارد.»[۱]

دکتر زرین‌کوب نیز چنین حکایت‌هایی را با عنوان مثل و مثل حیوانات یاد می‌کند.[۲]

مطالعه امثال نشان می‌دهد که تعداد زیادی از مثل‌ها، بر اساس رفتار، کردار و خوی حیوانات ساخته شده‌اند و این رفتارها استعاره‌ای برای نشان دادن همان حالات نزد برخی مردمان است که مشابهتی با طرز رفتار آن حیوانات دارند:

سگ: وفادار

سگ نمک‌شناس به از آدم ناسپاس

---

۱. پورنامداریان، تقی، *رمز و داستان‌های رمزی*، ص ۱۱۱ـ۱۱۵

۲. زرّین‌کوب، عبدالحسین، *بحر در کوزه*، ص ۳۴۰ـ۳۴۵

وفاداری را از سگ باید آموخت.

خر: فرمان‌بری، برد‌باری، تحمّل، لگدپران، نادان

خدا خر را دید، شاخش نداد (برای آدم‌های بی‌ظرفیت)

خر همان خر است افسارش (پالانش) عوض شده.

گرگ: درنده‌خو

از سستی آدمیزاد (سردار) است که گرگش آدم‌خوار است.

از گیر گرگ در رفت، گیر رمّال افتاد.

کفتار: مفت‌خور

ارث گرگ مرده به کفتار می‌رسد.

شغال: پست، بی‌ارزش، سروصدا کردن

آردم به جوال باشه، شوهرم شغال باشه.

از زوزه‌ی شغال آب دریا کم نمی‌شود.

مار: قدرناشناسی، خطرناکی

آدم بی‌چشم و رو از مار بی‌چشم و رو بدتر است.

اگر مار را می‌کشی، سرش را بکوب.

بز: مقلّد، بازیگوش، خطرپذیری

اجل بز که می‌رسد، نان چوپان را می‌خورد.

گوسفند: زاد و ولد زیاد، فرمانبری.

اگر گوسفند هم بود این‌قدر نمی‌زایید.

گاو: نادانی، فربهی، کارکردن، زورمندی

آب خوردن را از خر، کار کردن را از گاو و وفا را از سگ یاد بگیر.

خرس: نادانی، دردسرآفرینی

از خرس می‌پرسد شنبه کی است.

چوب به دست خرس دادن آسان است، پس گرفتن مشکل.

آ

۱. **آب آبادانی است (می‌آورد).** (عوام، تهرانی، دهخدا، شکورزاده)

۲. **آب، آب را پیدا می‌کند، آدم آدم را.** (کوچه)

۳. **آب، آب را می‌جوید، کور عصا را.** (کوچه)

۴. **آب، آب را می‌جوید گودال هردو را.** (کوچه)

۵. **آب، آب می‌کشد و خواب خواب می‌آورد.** (لری)

۶. **آب آوردگی همان، کوزه شکستگی همان.** (تاجیکی)

۷. **آب آورده پوسیده است و باد آورده بی‌مصرف.** (سوادکوهی)

۸. **آب آورده را آب می‌برد.** (کوچه، بیرجندی، لری)

۹. **آب آورده را باد می‌برد.** (تهرانی)

۱۰. **آب آید از روغن چرب‌تر.** (بهمنیاری، رفسنجانی)

۱۱. **آبادانی‌اش برای مردم، بداخلاقی‌اش برای خانواده.** (خوزستانی)

۱۲. **آبادانی بعد از عروسی (نوروز).** (سیرجانی)

۱۳. **آبادانی ظلم بر بادی است.** (دهخدا، کوچه، آذری)

۱۴. **آبادانی ظلم به یک باد (بربادی) بسته‌است.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، آذری)

۱۵. **آباد باش خلخال، باد سرد می‌خوابد، باد گرم بلند می‌شود.** (آذری)

۱۶. **آباد باشد بلبلش هستم، ویران باشد جغدش.** (آذری)

۱۷. **آبادتر آن سینه که آباد نباشد.** (سخن)

۱۸. **آبادی آن‌ها مثل قلوه‌ی گاو است.** (بویراحمدی)

۱۹. **آبادی بعد خرابی است.** (تهرانی)

۲۰. **آبادی بغداد ز ویرانی بصره است.** (کوچه)

۲۱. **آبادی خدا، آتش خدا، همت شما.** (دلیجانی)

۲۲. **آبادی قلعه از پهنای راه معلوم است.** (نیشابوری)

۲۳. **آبادی ما قبر جبّار شده‌است.** (هزاره‌ای)

۲۴. **آبادی میخانه ز ویرانی ماست.** (خیام، شکورزاده، دهخدا، افغانی)

۲۵. **آبادی یعنی آب و دود.** (آملی)

۲۶. **آب ار چه همه زلال خیزد / از خوردن پُرملال خیزد.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۷)

۲۷. **آب از آرد بیز قرض می‌کند.** (لری)

۲۸. **آب از آسیاب افتاد.** (بختیاری، آمره‌ای، شیرازی، جیرفتی)

۲۹. **آب از آسیا می‌بخشد.** (افغانی)

۳۰. **آب از آنِ کوچک‌ترهاست، گفتار از آنِ بزرگ‌ترها.** (آذری)

۳۱. **آب از آنِ کوچک‌ترهاست.** (شوشتری)

۳۲. **آب از الک قرض می‌کند.** (بختیاری)

۳۳. **آب از بالا به پستی در رود.** (مولوی؛ مثنوی، امثال‌موزون)

۳۴. **آب از بط‌ها، بط‌ها تشنه‌لب می‌گردند.** (بختیاری)

۳۵. **آب از بن خانه برمی‌آید.** (سمک‌عیّار: ۵/۴۲۲)

۳۶. **آب از بنه (بند، سر) تیره است.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)

۳۷. **آب از بهر آن باشد که باز خورند.** (سمک‌عیّار: ۱/۹)

۳۸. **آب از پستی می‌رود و خواهرزاده به دایی.** (هزاره‌ای)

۳۹. **آب از پشت آب که می‌آید کثیف‌تر است.** (لارستانی)

۴۰. **آب از پشت جوی و زن از پشت شوی.** (افغانی)
۴۱. **آب از تک یخ می‌رود.** (تاجیکی)
۴۲. **آب از جای فرو ریخته می‌گذرد.** (قشقایی)
۴۳. **آب از جو رفته باز آید به جو.** (بهمنیاری)
۴۴. **آب از جوشش همی گردد هوا.** (مولوی؛ مثنوی، امثال‌موزون)
۴۵. **آب از جو می‌رود، نان از عروسی (طُوی).** (هزاره‌ای)
۴۶. **آب از جوی آماده‌شده روان می‌شود.** (مازندرانی)
۴۷. **آب از جویبار می‌نوشم، نان از دامان (کیسه‌ام) می‌خورم.** (مازندرانی)
۴۸. **آب از جوی می‌رود.** (سراوانی)
۴۹. **آبِ از چشمه روان گشته، قدر ندارد.** (تاجیکی)
۵۰. **آب از خرد و چای از کلان.** (تاجیکی)
۵۱. **آب از دریا می‌بخشد و از کیسه‌ی‌مردمان سخاوت.** (افغانی)
۵۲. **آب از دستش نمی‌چکد.** (سخن)
۵۳. **آب از رفتن صاف می‌شود، دل از گفتن.** (هزاره‌ای)
۵۴. **آب از روی جام (کاسه، ظرف) خورده می‌شود.** (افغانی، هزاره‌ای)
۵۵. **آب از ریسمان بالا می‌کند.** (بافقی)
۵۶. **آب از زیر کاه (چمن) رد می‌کند (می‌گذراند).** (مرندی)
۵۷. **آب از ساحل برای دریا بردار.** (عارف دارابی، تکمله)
۵۸. **آب از سربند باید بسته شود.** (هزاره‌ای)
۵۹. **آب از سربند خراب است.** (هزاره‌ای)
۶۰. **آب از سر تیره است.** (سخن)
۶۱. **آب از سرچشمه (بند، لای) خیت (گل آلود) است.** (افغانی، تاجیکی)
۶۲. **آب از سرچشمه گل (گل‌آلود) است.** (بهمنیاری، هبله‌رودی، عوام، تهرانی، شکورزاده، قشقایی، سخن)
۶۳. **آب از سرش دررفته (گذشته).** (عوام، تربت‌حیدریه‌ای)
۶۴. **آب از سرِ مویش می‌چکد.** (هزاره‌ای)
۶۵. **آب از غربال بخش می‌کند.** (افغانی، خزینه، هبله‌رودی، بهارعجم، مشمر، سخن)
۶۶. **آب از قوّت سرچشمه روان می‌گردد.** (صائب: ۱۵۹۱، تکمله)
۶۷. **آب از قورباغه‌هاست ولی آن‌ها از تشنگی می‌میرند.** (دزفولی)
۶۸. **آب از کرت خاطرجمع باد (هرز) می‌رود.** (کرمانی)
۶۹. **آب از کوچک‌تر است نان از بزرگ‌تر.** (سیرجانی، بختیاری)
۷۰. **آب از کوچک‌تر، راه از بزرگ‌تر.** (جیرفتی)
۷۱. **آب از کوزه‌اش نریخت.** (آمره‌ای)
۷۲. **آب از کوزه تراوش کند.** (سیرجانی)
۷۳. **آب از کوزه سرریز شد.** (رامسری)
۷۴. **آب از کوزه می‌خورد، آفتاب از دریچه.** (مازندرانی)
۷۵. **آب از ک.. دستش نمی‌چکد.** (سمنانی)
۷۶. **آب از گردنه عبور می‌کند.** (سخن)
۷۷. **آب از گردنه‌ی‌کوتاه سرازیر می‌شود (عبور می‌کند).** (دهخدا، لری، فرهنگ‌نامه، بختیاری، کهکیلویه)
۷۸. **آب از گزش سر کِرده.** (کرمانی)
۷۹. **آب از گفتن بسم‌الله تیره نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۸۰. **آب از گلویش پایین (فرو) نمی‌رود.** (قمی، هبله‌رودی)
۸۱. **آب از گلویش تیر (رد) نمی‌شود.** (افغانی، هراتی)
۸۲. **آب از ما است، گُمار گاو از ما است، زنکه ورمالیده که من می‌رم به تُرُشُو*.** (بیرجندی)
۸۳. **آب افتاده‌است دست یزید (شمر).** (شکورزاده، تهرانی، بختیاری، رامسری، آذری، آشتیانی)
۸۴. **آب اگر از سر گذشت، بچّه زیر پاست.** (هزاره‌ای)
۸۵. **آب اگر بریزد جمع شدنی نیست.** (خوزستانی)
۸۶. **آب اگرچه کمترک نیرو کند / بندروغ (سد) از سست باشد بشکند.** (رودکی، دهخدا)
۸۷. **آب اگرچه گندیده باشد، در کشتن آتش عاجز نیست.** (ابن‌یمین)
۸۸. **آب اگردر روغن افتد ناله خیزد از چراغ / صحبت ناجنس آتش را به فریاد آورد.** (صائب: ۲۴۷۷، شکورزاده، افغانی)
۸۹. **آب اگر در یک جا راکد بماند (دیر پاید)، بو می‌گیرد.** (آذری، افغانی)
۹۰. **آب اگر رفته‌است، نمش که به‌جاست.** (سیستانی)
۹۱. **آب اگر زیاد شد جُوی را می‌برد.** (هزاره‌ای)
۹۲. **آب اگر شگون دارد، به در خانه‌ی‌خود بریز.** (آذری)
۹۳. **آب اگر صد پارچه شود، آخرش یک‌جا می‌شود.** (هزاره‌ای)
۹۴. **آب اگر صد پاره گردد باز با هم آشناست.** (افغانی، تاجیکی)
۹۵. **آب اگر قوّت داشت قورباغه زنجیر پاره می‌کرد.** (شکورزاده، مازندرانی)
۹۶. **آب اگر قوّت داشت قورباغه نهنگ می‌شد.** (کوچه، شکورزاده)
۹۷. **آب اگر کم باشد، آسیاب نمی‌گردد.** (رامسری)
۹۸. **آب اگر ویران کند عالم را، گپ بد ویران کند آدم را.** (تاجیکی)
۹۹. **آب اِماله نیست که به آدم تنقیه بکنند.** (شکورزاده)
۱۰۰. **آب‌انبار شلوغ کوزه‌ی بسیار می‌شکند.** (عوام، کوچه، بهمنیاری، شکورزاده، سخن)

۱۰۱. **آب اندک و دائم بهتر از آب بسیار و کوتاه ناودان است.** (سرخه‌ای)
۱۰۲. **آب انگار به شیشه مانده‌است.** (گیلکی)
۱۰۳. **آب انگور نکو خور که مباح است و حلال / آب زمزم نخوری بد که حرامت باشد.** (ابن یمین، دهخدا)
۱۰۴. **آب انگور و شکم خرس؟** (رامسری)
۱۰۵. **آبان ماه را بارانکی، دی ماه را برفکی، فروردین ماه شب ببار روز ببار.** (دهخدا)
۱۰۶. **آبا و اجدادت مشکل‌گشای مردم نبودند که تو باشی.** (بختیاری)
۱۰۷. **آب اوّل آب بالا لایه.** (تاجیکی)
۱۰۸. **آب ایستاده گنده می‌شود.** (افغانی)
۱۰۹. **آب این بی‌حاصلان یک‌سر به دریا می‌رود.** (صائب، افغانی، خزینه)
۱۱۰. **آب این‌جا، نان این‌جا، کجا برود به از این‌جا؟** (تهرانی)
۱۱۱. **آب با آتش چو جوشی خورد مُحَرق می‌شود.** (بیدل: ۴۰۰، امثال‌موزون)
۱۱۲. **آب با باد معده گرم نمی‌شود.** (بختیاری)
۱۱۳. **آب با بیل است نه مفت.** (شوشتری)
۱۱۴. **آبِ بادِ راه دور شفاست.** (شهربابکی)
۱۱۵. **آب باران باغ صدرنگ آورد.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۴۹۲/۵)
۱۱۶. **آب باران بهار، مرد بی‌زَهره.** (بختیاری)
۱۱۷. **آب باران که از درخت می‌چکد، زیر همان درخت می‌ریزد.** (رامسری)
۱۱۸. **آب باشد چه چیز را می‌برد، آتش باشد چه چیز را می‌سوزاند؟** (دزفولی، قشقایی)
۱۱۹. **آب باشد ولی ناراحتی نباشد.** (خرمشهری)
۱۲۰. **آب باعث سرسبزی است.** (افغانی)
۱۲۱. **آب با غربال تقسیم نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۲۲. **آب با کارد جدا نمی‌شود.** (افغانی)
۱۲۳. **آب بالای آتش است.** (هزاره‌ای)
۱۲۴. **آب باید از ته چاه بجوشد، با ریختن پر نمی‌شود.** (آذری)
۱۲۵. **آب باید از راه جوی، مسیرش را طی کند.** (رامسری)
۱۲۶. **آب ببینی، بچّه زیر پای.** (هزاره‌ای)
۱۲۷. **آب بخواه و دست بشوی.** (عوام، کوچه)
۱۲۸. **آب بخور، تا عقلت نخسبد.** (بهبهانی)
۱۲۹. **آب بخور کش بیایی.** (عوام)
۱۳۰. **آب بدود، نان بدود، (فلان) به‌دنبالش.** (کوچه)
۱۳۱. **آب بدون کوزه، درخت بدون سایه؟** (آذری)
۱۳۲. **آب بدهم، باغ بدهم دو قورت و نیم بالا بدهم؟** (لنجانی)
۱۳۳. **آب برای جریان، چشم برای نگاه.** (میاندوابی)
۱۳۴. **آب برای من ندارد، نان که برای تو دارد.** (شکورزاده، بهمنیاری، سخن)
۱۳۵. **آب برای همه آبادی می‌آورد، برای ما خرابی.** (تهرانی)
۱۳۶. **آب بر جوی خشک می‌کند.** (سیرجانی)
۱۳۷. **آب بُرده، به هر خس دست می‌اندازد.** (افغانی)
۱۳۸. **آب برروی آتش شد.** (هزاره‌ای)
۱۳۹. **آب بر ریگ می‌ریزد.** (تربت‌حیدریه‌ای، شوشتری)
۱۴۰. **آب بر کُرت بلند سوار نمی‌شود.** (کرمانی)
۱۴۱. **آب بسیار بر بر مزن.** (هبله‌رودی)
۱۴۲. **آب بسیار زمین را ویران می‌کند.** (تاجیکی)
۱۴۳. **آب بشود کجا را می‌گیرد، آتش بشود کجا را؟** (کوچه)
۱۴۴. **آب بع، پلو مع.** (مازندرانی)
۱۴۵. **آب‌بندان باشد، چه بسیار مرغابی.** (مازندرانی)
۱۴۶. **آب به آبادانی (آبادی) می‌رود.** (هبله‌رودی، دهخدا، شکورزاده، افغانی، هزاره‌ای، بهمنیاری)
۱۴۷. **آب به آب بخورد زور (موج) برمی‌دارد.** (کوچه، تهرانی، دهخدا، بهمنیاری، حییم، افغانی، گیلکی، شکورزاده، خوانساری)
۱۴۸. **آب به آب بخورد گرداب می‌شود.** (قمی)
۱۴۹. **آب به آب می‌رود و گَزَر (هویج) به ریشه.** (شهمیرزادی)
۱۵۰. **آب به آب نمی‌رود دانه به دانه.** (گیلکی)
۱۵۱. **آب به آسمان بسته‌است.** (بجنوردی)
۱۵۲. **آب به امام حسین (ع) نمی‌دهد.** (بافتی، سیرجانی)
۱۵۳. **آب به امام حسین نمی‌دهد، آتش به یزید.** (مازندرانی)
۱۵۴. **آب به امام نمی‌دهد، شمع به شاغازی.** (مازندرانی)
۱۵۵. **آب به ایمان و ک.. ـش را به شیطان نمی‌دهد.** (رامسری)
۱۵۶. **آب به پاساره‌اش* گشته‌است.** (جیرفتی)
۱۵۷. **آب به پستی (سرازیری، گودال، چاله) می‌رود.** (کوچه، عوام، خوزستانی)
۱۵۸. **آب به تلمبه افتاد، سگ به شکمبه افتاد، خاتون به سنبه افتاد.** (شکورزاده)
۱۵۹. **آب به‌جای سخت ایستاده می‌شود.** (افغانی)
۱۶۰. **آب به خر سلمانی بده و پول خودت بگیر.** (دیّری - بردخونی)
۱۶۱. **آب به دلش گرم نشد.** (جیرفتی)
۱۶۲. **آب به دهان و تف به ک.. نش خشک شده.** (شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)

۱۶۳. **آب به رودخانه می‌ریزد، آشنا بخورد بهتر از بیگانه است.** (بختیاری)
۱۶۴. **آب به ریسمان می‌بندد.** (دهخدا)
۱۶۵. **آب به ریش فلانی زده‌است.** (هبله‌رودی)
۱۶۶. **آب به زمین کاشته می‌رود.** (شهر بابکی)
۱۶۷. **آب به سبد بی‌ته می‌خواهی؟** (بختیاری)
۱۶۸. **آب به سربالایی نمی‌رود.** (ابهری)
۱۶۹. **آب به سرم خشک شد.** (مشهدی)
۱۷۰. **آب به سوی برکه می‌رود.** (هزاره‌ای)
۱۷۱. **آب به سوی درّه روان می‌شود، آدمی به سوی آبادی.** (مازندرانی)
۱۷۲. **آب به طرف آبراه (آب‌خانه) می‌رود.** (هزاره‌ای)
۱۷۳. **آب به طرف بالا بردن به خدا خوش نمی‌آید.** (کرمانجی)
۱۷۴. **آب به کُرت آخر رسیده.** (کرمانی)
۱۷۵. **آب به کُرت خاطرجمع می‌رود.** (بهمنیاری، کرمانی)
۱۷۶. **آب به کوچک‌تر و راه به بزرگ‌تر.** (رامسری)
۱۷۷. **آب به گلویش می‌دود.** (مثمر)
۱۷۸. **آب به گوش خر رفت.** (نهاوندی)
۱۷۹. **آب به لانه‌ی‌مورچه بسته‌اند.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا)
۱۸۰. **آب به لب جو برابر شود.** (تاجیکی)
۱۸۱. **آب به لبه‌ی‌دامن هرکس بیفتد، خودش باید بالا بگیرد.** (گیلکی)
۱۸۲. **آب به مچ پایم نرسد، اگر رسید از سرم بگذرد.** (تبریزی)
۱۸۳. **آب بیار و حوض را پر کن.** (افغانی)
۱۸۴. **آب بیار و دست (هارا) بشوی.** (لکی، جیرفتی، ایلامی، سخن)
۱۸۵. **آب بیار و کوزه بشکن.** (زرقانی، لاهیجانی)
۱۸۶. **آب بیاری و کوزه بشکنی برایت یکی است.** (گیلکی)
۱۸۷. **آبِ بی‌دهانه خورده‌است.** (قمی)
۱۸۸. **آب بی‌سقّا نیست، لباس بی‌یقه.** (ترکمنی)
۱۸۹. **آب بی‌لجام (بی‌لگام) خورده‌است.** (دهخدا، مثمر، شیرازی، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، شاهد، کردی، سبزواری)
۱۹۰. **آب بینی نزد مرغ عزیز شده‌است.** (آمره‌ای)
۱۹۱. **آب پاکی رو دستش ریختم (رو دستم ریخت).** (کرمانی، دماوندی، شیرازی، ایلامی)
۱۹۲. **آب پاییز، خواب بهار.** (کلاردشتی)
۱۹۳. **آب پرزور سربالا می‌رود.** (هزاره‌ای)
۱۹۴. **آب پر سر و صدا از سنگ بیرون می‌آید.** (قشقایی)
۱۹۵. **آب پر شود، راه گل‌آلود می‌شود.** (رامسری)
۱۹۶. **آب پشت، آبروها ریزد.** (سنایی؛ حدیقه۳۵۴)
۱۹۷. **آب پیدا نمی‌کند والاّ شناگر قابلی است.** (سخن)
۱۹۸. **آب پیش از بچّه بار نگذار.** (شهربابکی)
۱۹۹. **آب پیش از بچّه گرم نمی‌کنم.** (یزدی)
۲۰۰. **آبِ پیکان، تر نمی‌سازد لبِ سوفار را.** (غنی، امثال‌موزون)
۲۰۱. **آب تا اندر رود باشد روان بود، چون به‌دریا رسید قرار گیرد.** (کشف‌المحجوب: ۵۴۶، دهخدا)
۲۰۲. **آب تا جاری است این آسیا در گردش است.** (امین کاشانی، شکورزاده)
۲۰۳. **آب تا در جوست روان است.** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۰۴. **آب تا کم‌عمق است، عبور کن.** (ایلامی)
۲۰۵. **آب تا گل‌آلود نباشد که روشن نمی‌شود.** (گیلکی)
۲۰۶. **آب تا گلو (گلون)، بچّه زیر پا.** (تاجیکی، افغانی)
۲۰۷. **آب تایباد، منیّت برنمی‌دارد.** (تایبادی)
۲۰۸. **آب ترک‌رود را خورده که گردن‌کلفته.** (رامسری)
۲۰۹. **آب تکان خورده و پشکل خر از ته آب به روی آب آمده‌است.** (زرقانی)
۲۱۰. **آب تلخ دهانش را فرو ریخت.** (سبزواری)
۲۱۱. **آب تلخ شیرین نمی‌شود.** (بوشهری، قشقایی، دشتستانی)
۲۱۲. **آب تلخ و شور با هم خورده‌ایم.** (فرهنگ‌نامه)
۲۱۳. **آب تلخی بید را باشد به از آب نبات.** (واعظ قزوینی، امثال‌موزون، سخن)
۲۱۴. **آب تنباکو به سرمان می‌ریزد.** (اهری)
۲۱۵. **آبت نبود، نانت نبود، زن گرفتنت چی بود؟** (تهرانی)
۲۱۶. **آب تندرو، پل را خراب می‌کند.** (خرّمی)
۲۱۷. **آب تو در دهانم ریخته‌شده.** (پاپی)
۲۱۸. **آب توش مکن که آبش درمی‌رود.** (بهمنیاری)
۲۱۹. **آب توله*خورده‌است.** (لری، زرقانی)
۲۲۰. **آب تو هونگ تکوفتم، زیر سبیلش را نروفتم.** (تهرانی)
۲۲۱. **آب توی این کرت است.** (آمره‌ای)
۲۲۲. **آب توی جانش افتاده‌است.** (آمره‌ای)
۲۲۳. **آب توی دلّه (سطل) خورده.** (بافقی)
۲۲۴. **آب توی دهانش (گلویش) خشک شد.** (خوانساری، هزاره‌ای)
۲۲۵. **آب توی ظرف ریخته‌شد و برنج به کاسه.** (مازندرانی)
۲۲۶. **آبت هست، نانت هست، زنت پسر می‌زاید.** (یزدی)
۲۲۷. **آب تیره لیالی، دختر همسایه خلمالی.** (تاجیکی)
۲۲۸. **آب تیز در خانه درآید به از آن‌که دولت تیز برود.** (خزینه)
۲۲۹. **آبِ تیزرو زود افکند پُل.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۷۳)
۲۳۰. **آب جاری مات، آدم زمین چشم دوخته.** (آذری)
۲۳۱. **آب جای خود را باز می‌کند، نفس می‌خواهد بیاید، می‌خواهد نیاید.** (بختیاری)
۲۳۲. **آب جایی که بسیار ماند گنده می‌شود.** (هبله‌رودی، مثمر)

۲۳۳. **آب جریان می‌یابد و گودال را پیدا می‌کند.** (آذری)
۲۳۴. **آب جوار (جوی) روان است.** (افغانی)
۲۳۵. **آب جو به گندم رواست.** (افغانی)
۲۳۶. **آب جو کدر می‌کند (اما) باغچه را پر گل.** (آذری)
۲۳۷. **آب جو نیست، آبروست.** (افغانی)
۲۳۸. **آب جوی آمد و غلام ببرد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۸)
۲۳۹. **آب جوی جدید شیرین است.** (شهمیرزادی)
۲۴۰. **آب جوی خوش بود تا به دریا رسد.** (دهخدا، افغانی)
۲۴۱. **آب جوی (در خانه) تیره، دختر همسایه خیره.** (تاجیکی)
۲۴۲. **آبجی خانم تو مطبخ، حرفش کجا؟ تو سر تخت*.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی)
۲۴۳. **آب چاله‌ای که با دست کنده‌شده گل‌آلود است.** (آملی)
۲۴۴. **آب چاه باید از عمق آن بجوشد، با ریختن آب کاسه پر نمی‌شود.** (آذری)
۲۴۵. **آب‌چشم را مژه مانع نمی‌شود.** (افغانی)
۲۴۶. **آب چشمش را پراند.** (هزاره‌ای)
۲۴۷. **آب چشمش ریخته.** (کرمانی)
۲۴۸. **آبِ چشمه آبِ رحمت، آبِ قنات آبِ زحمت.** (سپیدانی)
۲۴۹. **آب چشمه‌ی حیوان درون تاریکی است.** (سعدی؛ گلستان: ۷۱، شکورزاده)
۲۵۰. **آب چندین چشمه از یک چشمه‌ی پل می‌رود.** (خالص، امثال‌موزون)
۲۵۱. **آب چو از سر گذشت، چه یک نیزه چه صد نیزه.** (هبله‌رودی)
۲۵۲. **آب چو از سر گذشت، چه یک نیزه چه یک دست.** (خزینه)
۲۵۳. **آب چون از راه دور آید، گوارا می‌شود.** (لطایف‌الخیال، بیان همدانی، تکمله)
۲۵۴. **آب چون ماند از روانی، زنگ پیدا می‌کند.** (صائب: ۱۲۴۸، تکمله)
۲۵۵. **آب چون نبود، تیمّم می‌توان کردن به خاک.** (صائب: ۴۷۹، تکمله)
۲۵۶. **آب چون واماند از رفتار لنگ است آسیا.** (بیدل: ۶۰، امثال‌موزون)
۲۵۷. **آب چهل دنیا را خورده.** (هزاره‌ای)
۲۵۸. **آب حمّام شفا می‌بخشد.** (بیرجندی)
۲۵۹. **آب حمّام مفت فاضلاب.** (شکورزاده، کوچه)
۲۶۰. **آب حناست چای که نیست.** (خوانساری)
۲۶۱. **آب حناست.** (دهخدا)
۲۶۲. **آب حیات از دَمِ افعی مجوی.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۵۵، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۶۳. **آب حیات است داروی تلخ.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۲۶۴. **آبِ حیات جز دانش نیست.** (اوحدی؛ دیوان: ۴۸۹)
۲۶۵. **آب حیات را مژه مانع نمی‌شود.** (افغانی)
۲۶۶. **آب حیات من است خاک سر کوی دوست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۰)
۲۶۷. **آب حیات و کیمیا، عمر دوباره و وفا / این‌همه می‌رسد به هم، یار به هم نمی‌رسد.** (والـه‌ی داغستانی، تکمله)
۲۶۸. **آبِ حیوان بخور که زنده شوی.** (اوحدی؛ دیوان: ۵۷۹)
۲۶۹. **آب حیوان بر زمین شوره پاشیدن چرا؟** (صائب: ۲۵، امثال‌موزون)
۲۷۰. **آب حیوان بکشد نیز چو از سر گذرد.** (ایرج‌میرزا: ۱۰۷، امثال‌موزون، حییم، افغانی)
۲۷۱. **آب حیوان جفت تاریکی بوَد.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۷/۱، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۷۲. **آب حیوان در درون ظلمت است.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۵۲/۳)
۲۷۳. **آب‌حیوان درون تاریکی (ظلمت) است.** (سنایی؛ حدیقه: ۸۹ حییم، بهمنیاری، تکمله، شکورزاده)
۲۷۴. **آب حیوان را کند هم‌کاسه‌ی بد ناگوار.** (صائب: ۱۲۱۷، تکمله)
۲۷۵. **آب حیوان هم اگر باشد وقتی که از سر گذشت می‌کشد.** (هزاره‌ای)
۲۷۶. **آب خُرد، ماهی خُرد.** (شکورزاده، بختیاری، کوچه)
۲۷۷. **آب خر رویت بریزد.** (آمره‌ای)
۲۷۸. **آب خرسندی بجوی و دست از دونان بشوی.** (ابن‌یمین: ۵۳۸)
۲۷۹. **آبِ خضر در ظلمات است.** (حافظ: ۲۹)
۲۸۰. **آب خواه و دست بشوی.** (عمادی شهریاری، دهخدا)
۲۸۱. **آب خوبه خودش سوار شود نه با بیل و کلنگ.** (جیرفتی)
۲۸۲. **آب خودتان را چهار روز پف کرده بخورید.** (هزاره‌ای)
۲۸۳. **آب خود داند که آبادی کجاست؟** (سخن)
۲۸۴. **آب خود را پف کرده می‌خورد.** (افغانی)
۲۸۵. **آب خودش چاله را پیدا می‌کند.** (کوچه)
۲۸۶. **آب‌خور (آخور) کنار کاهدان.** (هراتی)
۲۸۷. **آب خورد به عاقبتم.** (لری)
۲۸۸. **آب خوردن از کوچک‌ترها و حرف زدن از بزرگ‌ترها.** (قشقایی)
۲۸۹. **آب خوردن را از خر باید یاد گرفت و راه رفتن را از گاو.** (عوام، کوچه، آمره‌ای، سخن)

۲۹۰. **آب خوردن را از خر، کار کردن را از گاو و وفا را از سگ یاد بگیر.** (درگزی)
۲۹۱. **آب خورده‌ی‌خود را غلط کرده.** (افغانی)
۲۹۲. **آب‌خورش به راه است.** (آمره‌ای)
۲۹۳. **آب‌خورشش آورد (برجاست).** (هبله‌رودی)
۲۹۴. **آبِ خوش، بی‌تشنگی ناخوش بُوَد.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۴، دهخدا، شکورزاده، افغانی)
۲۹۵. **آب خوشمزه بِه مرد تشنه را ز گلاب.** (مجیربیلقانی: ۲۵)
۲۹۶. **آب خویشی خشک شده.** (مثمر)
۲۹۷. **آب دائم به جو نمی‌باشد.** (سلیم؛ دیوان: ۱۵۸)
۲۹۸. **آب داخل خانه ارزش ندارد.** (هزاره‌ای)
۲۹۹. **آب داخل شد در لانه‌ی‌مور.** (ایرج‌میرزا: ۱۲۵)
۳۰۰. **آب دادن به از نان دادن است.** (اشتهاردی، لری)
۳۰۱. **آب دادن ثواب دارد.** (افغانی)
۳۰۲. **آبدار بودن آش از نداشتن دانه‌های آن می‌باشد.** (آذری)
۳۰۳. **آب دارد قوّت از سرچشمه هرجا می‌رود.** (صائب: ۱۲۹۱، امثال‌موزون)
۳۰۴. **آب دارد مرا سرازیری می‌برد، تو داری سربالایی می‌دوی؟** (گیلکی)
۳۰۵. **آب دارد (هست) تا خشتک شلوار.** (گیلکی)
۳۰۶. **آب داشته‌باشد، شنا بلد است.** (رامسری)
۳۰۷. **آب داشته‌باشد، لاوک (طبق) خوبی می‌تراشد.** (گیلکی)
۳۰۸. **آب داشتی، تخم داشتی، تو بودی که نکاشتی؟** (تهرانی)
۳۰۹. **آب داند کشمان (زمین مزروعی) کجاست؟** (بهمنیاری)
۳۱۰. **آب داند که آبادی کجاست؟** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا)
۳۱۱. **آب در آتشدان می‌ریزد.** (بختیاری)
۳۱۲. **آب در آسیای دشمن می‌ریزد.** (افغانی)
۳۱۳. **آب در آیینه‌ها آخر کدورت می‌شود.** (بیدل: ۴۵۷، امثال‌موزون)
۳۱۴. **آب در اُجاق آهنگر بریزید.** (بویراحمدی)
۳۱۵. **آب در (بر) کُرت (کردو) اوّل است.** (شکورزاده، نهاوندی، آمره‌ای)
۳۱۶. **آب در بساطش ندارد.** (ممسنی)
۳۱۷. **آب در پیش و ما چنین تشنه؟** (خواجوی‌کرمانی؛ دیوان: ۴۴۲)
۳۱۸. **آب در (توی) دلش (شکمش) تکان نمی‌خورد.** (عوام، کرمانی، لری، نهاوندی شیرازی، قمی، بهمنیاری)
۳۱۹. **آب در جای سخت می‌ایستد.** (تاجیکی)
۳۲۰. **آب در جوی خوش است تا به دریا رسد.** (افغانی)
۳۲۱. **آب در چشم مهر در دل.** (تاجیکی)
۳۲۲. **آب در چشم ندارد.** (بهارعجم)
۳۲۳. **آب در چشم‌هایش موج می‌زد.** (بختیاری)
۳۲۴. **آبِ درِ خانه تلخ است.** (بهمنیاری، افغانی، کرمانی)
۳۲۵. **آب در خانه تیره (گِلی) است.** (تاجیکی، افغانی)
۳۲۶. **آب در خانه چو بسیار شد آوَرَد شکست.** (بنایی هروی، امثال‌موزون)
۳۲۷. **آب در خانه سار*است.** (کرمانی)
۳۲۸. **آب در خانه قدر ندارد.** (تاجیکی)
۳۲۹. **آب در خانه گندیده (گل‌آلود) است.** (بیرجندی، سبزواری، هراتی، افغانی، سیرجانی، تربت‌حیدریه‌ای)
۳۳۰. **آبِ درِ خانه گیلوکه (گل آلوده)، دختر همسایه خلوکه*.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۳۳۱. **آب در خانه لایه، دختر همسایه خلمک.** (تاجیکی)
۳۳۲. **آب در خایه‌اش گشته‌است.** (فرهنگ‌نامه)
۳۳۳. **آب در خشکی نمی‌ایستد.** (تاجیکی)
۳۳۴. **آب در خوابگه مورچگان ریخته‌ام.** (نیمایوشیج)
۳۳۵. **آب در خونه گِلوکه (گل‌آلوده) / پیرزال سیاه فِشوکه.** (بیرجندی)
۳۳۶. **آب در دسترس ندارد که شنا نمی‌کند.** (دیلم‌ولیراوی)
۳۳۷. **آب در دهان آدم خشک می‌شود.** (سنگسری)
۳۳۸. **آب در دهانش خشک نمی‌شود.** (افغانی)
۳۳۹. **آب در رود روان است به دریا قرار می‌گیرد.** (سخن)
۳۴۰. **آب در روده‌اش گرم نمی‌شود.** (افغانی)
۳۴۱. **آب در زمین ناهموار غارغار می‌کند.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۳۴۲. **آب در سبد نتوان نگاه داشت.** (باباافضل؛ دیوان: ۲۴۵)
۳۴۳. **آب در شکمش تابستان و زمستان گرم نمی‌آید.** (هزاره‌ای)
۳۴۴. **آب در شکم ماهی شور نمی‌خورد.** (افغانی)
۳۴۵. **آب در شلوار شد.** (عبدالرزاق‌اصفهانی؛ دیوان: ۳۸۰)
۳۴۶. **آب در شنزار می‌ریزد.** (قشقایی)
۳۴۷. **آب در شیر کرده است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۴۸. **آب در ظرف سفالین می‌شود بسیار سرد.** (بیدل: ۵۳۶، امثال‌موزون)
۳۴۹. **آب در غربال است و باد در چنبر.** (بهمنیاری)
۳۵۰. **آب در غربال بیاورم، گردو در تنگ.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۳۵۱. **آب در غربال نمی‌ماند.** (بویراحمدی)
۳۵۲. **آب در کالا داده.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۵۳. **آب در کشت می‌رود.** (سبزواری)
۳۵۴. **آب در کشتی، هلاک کشتی است.** (مولوی، خلاصه مثنوی؛ ۱۹، بهمنیاری)

۳۵۵. **آب در کوزه (خانه) و ما تشنه‌لبان می‌گردیم / یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم.** (شکورزاده، بهمنیاری، حییم، تهرانی، دهخدا، عوام، هبله‌رودی، امثال‌موزون، خزینه)
۳۵۶. **آب در کوزه‌ی‌ناپخته گل‌آلود شود.** (افغانی)
۳۵۷. **آب در گلو، بچّه زیر پا.** (افغانی)
۳۵۸. **آب در گلویش پیداست.** (لری)
۳۵۹. **آب در گوش خر هم ریخت (رفت).** (افغانی)
۳۶۰. **آب در لانه‌اش گذاشت.** (بویراحمدی)
۳۶۱. **آب در ماسه می‌ریزد.** (دزفولی)
۳۶۲. **آب درنمی‌آید نان که درمی‌آید.** (تهرانی)
۳۶۳. **آب درّه است.** (لری)
۳۶۴. **آب در هاون ریز و آن‌را بکوب.** (لارستانی)
۳۶۵. **آب در هاون مکوب.** (عطّار: دیوان: ۳۲۹)
۳۶۶. **آب در هاون می‌کوبد (می‌ساید).** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۳۶۷. **آب در هرجا که بینی زیر دستِ روغن است.** (بیدل: ۱۹۵، شکورزاده، افغانی)
۳۶۸. **آب دریا از ثقل کشتی گران‌بار نشود.** (تکمله: ۷۱)
۳۶۹. **آبِ دریا از دهانِ سگ کجا گردد پلید؟** (امیرمعزّی: ک۱۳۵، دهخدا)
۳۷۰. **آب دریا از لف‌لف (لق‌زدن) سگ نجس نمی‌شود.** (کوچه، رفسنجانی)
۳۷۱. **آب دریا با خوردن سگ تمام نمی‌شود.** (بلوچی)
۳۷۲. **آب دریا به دهان سگ حرام نمی‌شود.** (بختیاری)
۳۷۳. **آب دریا به کِیل (مشت) می‌پیماید.** (خزینه)
۳۷۴. **آب دریا به من برسد خشک می‌شود، یک آفتابه آب هم باید همراه خود ببرم.** (سنگسری)
۳۷۵. **آب دریا (جیحون) را اگر نتوان کشید / هم به قدر تشنگی باید چشید.** (مولوی؛ مثنوی، رمضانی ۵: ۲۷۵و۶۶/۶)
۳۷۶. **آب دریا در مذاق (دهان) ماهی دریا خوش است.** (صائب: ۵۱۳، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۳۷۷. **آب دریا را هم بیاوری کم می‌آید.** (گیلکی)
۳۷۸. **آب‌دزدک گفت: «اگر دهان باز کنم آب در گلویم می‌رود، اگر باز نکنم دلم می‌ترکد.»** (تالشی)
۳۷۹. **آب، دست یزید (شمر) افتاده.** (دهخدا، گلیکی، شکورزاده)
۳۸۰. **آب دلش را می‌خورد.** (کرمانی)
۳۸۱. **آب دل غریب است.** (کرمانی)
۳۸۲. **آب دماغ و دهانش به هم درآمیخته‌است.** (آذری)
۳۸۳. **آب دم شمشیر می‌دهد (می‌دهی).** (کرمانی، گلبافی)
۳۸۴. **آب دنبال جای گود می‌گردد.** (جروق فارس)
۳۸۵. **آب دوانده‌است.** (لری)
۳۸۶. **آب دور سر فلانی بگردانید و بخورید.** (سیرجانی)
۳۸۷. **آب دوغ، فوت کردن نمی‌خواهد.** (آمره‌ای)
۳۸۸. **آب دو هوو در یک جوی می‌رود، ولی آب دو عروس در یک جوی نمی‌رود.** (ایلامی)
۳۸۹. **آب دهانش بند نمی‌شود.** (زرقانی)
۳۹۰. **آب دهانش راه افتاده‌است.** (تهرانی، هزاره‌ای، اهری)
۳۹۱. **آب دهان مرده‌است.** (دهخدا)
۳۹۲. **آب دهان هرکس به دهان خودش مزّه می‌دهد (شیرین است).** (دهخدا، شکورزاده، دامغانی)
۳۹۳. **آب دهان یک‌دیگر را می‌خورند.** (آملی)
۳۹۴. **آب دهانی که بر زمین می‌اندازی، دوباره قورتش می‌دهی.** (ایلامی)
۳۹۵. **آب دهنی بود که از دهن ریخته‌شد.** (مازندرانی)
۳۹۶. **آب دیگت را برگردان.** (بختیاری)
۳۹۷. **آب دیگ‌شویی است.** (افغانی)
۳۹۸. **آب را از آتش چه باک؟** (دشتستانی)
۳۹۹. **آب را از آسمان می‌گیرد، آتش را از دیگدان.** (افغانی)
۴۰۰. **آب را از آسیاب برید.** (بختیاری)
۴۰۱. **آب را از پیاز تشخیص نمی‌دهد.** (قشقایی)
۴۰۲. **آب را از زیر پل عبور می‌دهد.** (مازندرانی)
۴۰۳. **آب را از زیر هفت طبقه‌ی‌زمین می‌بیند.** (دهخدا)
۴۰۴. **آب را از سربند باید بست.** (بهمنیاری، عوام، دهخدا، هبله‌رودی، کوچه، کردی، افغانی)
۴۰۵. **آب را از صافی می‌گذراند.** (مازندرانی)
۴۰۶. **آب را اگر صد مرتبه به جُواز* بکوبی تیل (روغن) نخواهد شد.** (هزاره‌ای)
۴۰۷. **آب را با آتش چه آشنایی (نسبت)؟** (کوچه)
۴۰۸. **آب را با آردبیز پیمانه می‌کند.** (لکی)
۴۰۹. **آب را با بیل می‌برند نه با سبیل.** (شوشتری)
۴۱۰. **آب را با غربال پیمانه (بخش) می‌کند.** (افغانی)
۴۱۱. **آب را باید از سرچشمه بست.** (رفسنجانی، خوانساری)
۴۱۲. **آب را باید در پی روزگار خورد.** (رامسری)
۴۱۳. **آب را ببین، از رودخانه بگذر.** (گیلکی)
۴۱۴. **آب را ببین شنا کن.** (گیلکی)
۴۱۵. **آب را بر سر زنی سر نشکند، خاک را بر سر زنی سر نشکند، آب را با خاک اگر قاطی کنی مالش دهی تا گِل شود، قالب زنی خشتی شود، کوره نهی آجر شود، بر سر زنی سر بشکند.** (شکورزاده)
۴۱۶. **آب را به تشنه بده تا به رغبت تمام بخورد.** (آذری)
۴۱۷. **آب را به خاطر سراب گذاشت.** (خوزستانی)
۴۱۸. **آب را بیار کوزه (تغار) را بشکن.** (گیلکی)
۴۱۹. **آب را پف کرده بخور.** (افغانی، هراتی)
۴۲۰. **آب را حاضر کن، آن‌گاه طعام را آغاز کن.** (عوام)

۴۲۱. **آب راحت‌تر از شربت پایین می‌رود.** (تهرانی)
۴۲۲. **آب را خِت (گل آلود) کن ماهی را بگیر.** (افغانی)
۴۲۳. **آب را در کوزه دیده و آفتاب را در روزنه.** (آذری)
۴۲۴. **آب را دیده موزه‌کش، هوا را دیده غوزه‌کش.** (تاجیکی)
۴۲۵. **آب را روغن کرده‌است.** (سخن)
۴۲۶. **آب را صاف می‌کند.** (سرخه‌ای)
۴۲۷. **آب را صاف می‌کند و می‌خورد.** (سمنانی)
۴۲۸. **آب راکد بالاخره بو می‌گیرد.** (شکورزاده)
۴۲۹. **آب راکد و عمیق مرد را خفه می‌کند.** (کردی)
۴۳۰. **آب را کف می‌کند دیگی که ننشیند ز جوش.** (صائب: ۲۳۶۹، تکمله)
۴۳۱. **آب را گاو می‌کشد، ناله را چرخ می‌کند.** (سخن)
۴۳۲. **آب را گفتند: «چرا غُرغُر می‌کنی؟» گفت: «جایم ناجور است.»** (هزاره‌ای)
۴۳۳. **آب را گل‌آلود کردن کار روباه است.** (بروجردی)
۴۳۴. **آب را گل‌آلود می‌کند ماهی بگیرد.** (بهمنیاری، عوام، گیلکی، مازندرانی، کرمانی، کوچه، سمنانی، بختیاری، گلبافی)
۴۳۵. **آب را می‌برد سر آب.** (دزفولی)
۴۳۶. **آب را می‌جود و بعد می‌بلعد.** (قشقایی)
۴۳۷. **آب را می‌دزدی (اگر بدزدی) نم آن‌را چه می‌کنی؟** (بیرجندی، سراوانی، کرمانجی)
۴۳۸. **آب را می‌دزدی، با نم آن چه می‌کنی؟** (بیرجندی)
۴۳۹. **آب را میل جانب پستی است.** (سنایی؛ دیوان: ۱۳۳، دهخدا، شکورزاده)
۴۴۰. **آب را نجویده قورت می‌دهد.** (مازندرانی)
۴۴۱. **آب را ندیده شلوارت (تنبانت) را در نیار.** (گیلکی، مازندرانی)
۴۴۲. **آب راه آبادی را پیدا می‌کند.** (هزاره‌ای)
۴۴۳. **آب راه خودش را باز می‌کند (می‌یابد).** (مثمر، افغانی)
۴۴۴. **آب را هم آب می‌کشد.** (رامسری)
۴۴۵. **آبِ رخ از جوی خسیسان مجوی.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۶۸)
۴۴۶. **آب رز باید که باشد در صفا چون آب زر / گر ز زر مغربی ساغر نباشد گو مباش.** (ابن‌یمین، دهخدا)
۴۴۷. **آبِ رفته باز آمد به جوی.** (افغانی)
۴۴۸. **آبِ رفته به جوی (کوزه) نیاید.** (بهار: ۱۱، دهخدا، حییم، تکمله، تاجیکی، کرمانی، شکورزاده، گلبافی، تهرانی، افغانی، عوام، فرهنگ‌نامه)
۴۴۹. **آبِ رفته نمش به‌جاست.** (گلبافی، کرمانی)
۴۵۰. **آب‌رفته و تکیده‌شده‌است.** (سمنانی)
۴۵۱. **آبِ رفته و سخنِ گفته برنگردد.** (ابن‌یمین)
۴۵۲. **آبِ رفته و ک..ن گاییده را نمی‌شود پس گرفت.** (مازندرانی)
۴۵۳. **آبِ رفته‌ی‌عاشق به جو نمی‌آید.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۴۴۱)
۴۵۴. **آب رکن‌آباد ما از سنگ می‌آید برون.** (شیرازی)
۴۵۵. **آب رمک*را خورده‌است.** (رامسری)
۴۵۶. **آبرو، آب جو که نیست.** (بیرجندی، کرمانی، شکورزاده، عوام)
۴۵۷. **آبرو آب جو نباید کرد.** (دهخدا، حییم، شکورزاده)
۴۵۸. **آبرو آب جوی نیست که هر ساعت بریزی.** (زرقانی)
۴۵۹. **آبرو از چشم گریان می‌بسم.** (عطار، دیوان: ۴۴۴)
۴۶۰. **آب روان باز ناید به جوی.** (سعدی؛ بوستان: ۱۸۳)
۴۶۱. **آبِ روان، ختم قرآن.** (افغانی)
۴۶۲. **آب، روان می‌شود، چاله‌ی‌خود را پیدا می‌کند.** (آذری)
۴۶۳. **آبِ روان، همیشه دوان دوان.** (افغانی)
۴۶۴. **آبرو بهر نان نباید ریخت.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۶۵. **آبرو چون رفت رو هم می‌رود.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۶۶. **آبرو خواهی چو خاک افتاده باش.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۴۳۵، شکورزاده)
۴۶۷. **آبرودار با یک اشاره، بی‌عار با یک مناره.** (دزفولی)
۴۶۸. **آبرودار گفت: «شرم دارم که با یک آدم بی‌آبرو حرف بزنم.» بی‌آبرو گفت: «حتماً این آدم از من می‌ترسد.»** (مسجدسلیمانی)
۴۶۹. **آب رود، بزرگ و کوچک نمی‌شناسد.** (لری)
۴۷۰. **آب رود چندان خوش بود که به شوری دریا نرسد.** (داستان‌های‌بیدپای: ۱۲۵)
۴۷۱. **آب رودخانه از راخداکیارسی*هم نگذشت.** (بختیاری)
۴۷۲. **آب رودخانه، بعضی سال‌ها به دماغه‌ی‌نارک سنگ می‌خورد.** (هزاره‌ای)
۴۷۳. **آب رودخانه را می‌توان بست، دهان مردم را نمی‌توان بست.** (دزفولی)
۴۷۴. **آب رودخانه شرم ندارد.** (بختیاری)
۴۷۵. **آب رودخانه هرچه بگیری، مفت است.** (نایینی)
۴۷۶. **آب رودخانه هم از چشمه است.** (آذری)
۴۷۷. **آب رودخانه هم باشد تمام می‌شود.** (مازندرانی)
۴۷۸. **آب رودخانه همیشه کنده با خود نمی‌آورد.** (تکابی)
۴۷۹. **آب رودخانه‌ی‌چالوس همیشه خیک پنیر همراه ندارد.** (مازندرانی)
۴۸۰. **آب رودخانه‌ی‌سپید رود است، موج ندارد.** (رامسری)
۴۸۱. **آب رود خورده‌است به آب ظرف پوز نمی‌گذارد.** (بختیاری)

۴۸۲. **آب رود که بیاید فرق ندارد یک کلّه باشد یا صد کلّه.** (لری)
۴۸۳. **آبرو دور انداخته، حیا را هم به کمرش بسته‌است.** (آذری)
۴۸۴. **آبرو را پیش هر ناکس مریز.** (بهمنیاری)
۴۸۵. **آبرو را در کال‌چرم (چاروق) نهاده‌است.** (مازندرانی)
۴۸۶. **آبرو را قورت داده و حیا را خورده‌است.** (اخگر، امثال‌موزون)
۴۸۷. **آب روشنایی است.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، افغانی، آمره‌ای، بیرجندی)
۴۸۸. **آب روشن را صدف تشریف گوهر می‌دهد.** (صائب: ۱۳۳۷)
۴۸۹. **آب روشن‌کن است.** (مازندرانی)
۴۹۰. **آبرو قطره‌ای است وقتی که ریخت دیگر ریخت.** (کردی)
۴۹۱. **آبرو که از سواد (محنت) گرفتن سوادت (محنت) را تکرار کن.** (تاجیکی)
۴۹۲. **آبرو مانند برّه‌ای است که پشم آن‌را چیده‌اند، هرکس نمی‌تواند آن‌را بگیرد.** (ترکمنی)
۴۹۳. **آبرو مثقالی هزار تومان، تاوان خون صد تومان.** (بابلسری)
۴۹۴. **آبرو مثقالی هزار (یکصد) تومان است.** (مازندرانی)
۴۹۵. **آبرو مثل روغن است، اگر ریخت جمع شدنی نیست.** (شیرازی، زرقانی، ترکمنی)
۴۹۶. **آبرومند از آبروی خود می‌ترسد، بی‌آبرو از چه چیزی می‌ترسد؟** (قشقایی)
۴۹۷. **آبرومند از هتک حرمت خود می‌ترسد، بی‌آبرو گوید از من می‌ترسد.** (کردی)
۴۹۸. **آبرو نتوان برای آب حیوان ریختن.** (صائب: ۲۹۱۵، امثال‌موزون، تکمله)
۴۹۹. **آبرو هست اگر آبِ روان نیست مرا.** (صائب: ۹۵)
۵۰۰. **آبرو هم می‌کُشد چون بگذرد از سر مرا.** (افغانی)
۵۰۱. **آبروی آتش افزون در زمستان می‌شود.** (بیدل: ۴۶۳، امثال‌موزون)
۵۰۲. **آبروی است کیمیای بزرگ.** (خاقانی؛ دیوان: ۱۶۷و۱۶۸)
۵۰۳. **آب روی الک ریختن است.** (لری)
۵۰۴. **آب روی انار، مثل زهرمار.** (بوشهری)
۵۰۵. **آبروی انسان گیاه بهاری نیست.** (دزفولی)
۵۰۶. **آبرویت را حفظ کن از بی‌آبرو.** (اهری)
۵۰۷. **آبرویت را در دست خود نگه‌دار.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۰۸. **آب روی تریدش آمده.** (بختیاری)
۵۰۹. **آب روی حوض پر می‌رود.** (لارستانی)
۵۱۰. **آب روی حوض پر نمی‌ریزند.** (لارستانی)
۵۱۱. **آبروی خودت را دست خودت نگه‌دار.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۱۲. **آب روی زمین کاشته می‌رود.** (شهربابکی)
۵۱۳. **آب رویش را بخور.** (بهمنیاری)
۵۱۴. **آبرویش را سر شاخه‌ی‌درخت برد.** (کردی)
۵۱۵. **آبرویش را گرفته، داده دستش.** (آذری)
۵۱۶. **آبروی کچل تا وقتی است که کلاهش از سر نیفتد.** (آذری)
۵۱۷. **آبروی، کم از آبِ زندگانی نیست.** (صائب: ۱۸۴)
۵۱۸. **آبروی گُل ز رنگ و بوی اوست.** (اقبال لاهوری)
۵۱۹. **آبروی منزل‌ها پیازه.** (فردوس)
۵۲۰. **آب ریخته برداشته نمی‌شود.** (تاجیکی)
۵۲۱. **آبِ ریخته به کوزه نیاید.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۲۲. **آب ریخته جمع نمی‌شود.** (افغانی، کردی، عوام، بهمنیاری، شکورزاده)
۵۲۳. **آب ریخته چشمه نمی‌شود.** (تالشی)
۵۲۴. **آب ریخته و آبروی رفته بر نمی‌گردد.** (بختیاری)
۵۲۵. **آب ز دامن به گریبان رسید.** (انوری: ۵۳۵)
۵۲۶. **آب زمزم خورده‌است.** (ملایری)
۵۲۷. **آب زمزم را اگرچه شوری بود، بر همه آب‌های جهان فضیلت دارد.** (تکمله: ۴۰)
۵۲۸. **آب زمزم که نیست.** (هزاره‌ای)
۵۲۹. **آب زمین و شخم از گنج‌علی، دو سهم پنج‌علی و یک سهم گنج‌علی.** (بختیاری)
۵۳۰. **آب زن و شوهر را از یک‌جا برداشته‌اند.** (کردی)
۵۳۱. **آب زور سربالا می‌رود.** (شکورزاده، افغانی، کردی‌کرمانشاهی، لری)
۵۳۲. **آب زیاد نان را می‌برد.** (ایزدخواستی)
۵۳۳. **آب زیر آتش جوش می‌زند.** (لری)
۵۳۴. **آب زیر برگ‌های پوسیده، خواب زیر شولا.** (مازندرانی)
۵۳۵. **آب زیر پایش می‌ریزد.** (قشقایی)
۵۳۶. **آب زیر پل ماند، آرزو هم در دل من.** (رامسری)
۵۳۷. **آب زیر پوستش افتاده (رفته) است.** (حییم، شیرازی)
۵۳۸. **آب زیر دست روغن است.** (افغانی)
۵۳۹. **آب زیرش را بخور.** (کرمانی)
۵۴۰. **آب‌زیرکاه را باشد خطر از بحر بیش.** (صائب: ۲۳۵۳، امثال‌موزون)
۵۴۱. **آب زیر کاه می‌گذراند (می‌کند).** (ترکمنی، آذری)
۵۴۲. **آب‌زیرکاه و آدم مزور یکی هستند.** (هزاره‌ای)
۵۴۳. **آب ساکت، آدم سربه‌زیر.** (اهری)
۵۴۴. **آب سبحان‌الله ندارد.** (قشقایی)
۵۴۵. **آبستن شدی ویارت گرفته‌است.** (تهرانی)
۵۴۶. **آبستن فتنه است ایّام.** (بهمنیاری)

۵۴۷. **آبستن نمی‌شدی، حالا که شدی باید آشکارا بزایی.** (بیرجندی)
۵۴۸. **آبستنی نامشروع بیشتر از کم‌رویی مایه می‌گیرد.** (گیلکی)
۵۴۹. **آبستنی نهان بود و زادن آشکار.** (بهمنیاری، کوچه، حییم، دهخدا)
۵۵۰. **آب سخت (سفت) می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۵۱. **آب سر انار خوردن زهرماره، آب سربنه خوردن مثل بوس زنانه.** (لری)
۵۵۲. **آب سربالا نمی‌رود.** (بهمنیاری، کرمانی، رامسری)
۵۵۳. **آب سرچشمه از ما، لب تشنه از ما.** (بختیاری)
۵۵۴. **آب سرخ می‌کنم.** (لری)
۵۵۵. **آب سر خودت گرم مکن.** (دشتی)
۵۵۶. **آب سرد از کوزه‌ی‌نو باید خورد.** (تکمله)
۵۵۷. **آب سرد روی دستش ریختم.** (بختیاری)
۵۵۸. **آب سرد و نان گرمم را خدا نگیرد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۵۹. **آب سردی به آتش‌مان ریختند.** (آذری)
۵۶۰. **آبِ سرِ ما را خورده‌است.** (کرمانی)
۵۶۱. **آبِ سفید از ابر سیاه می‌بارد.** (شکورزاده)
۵۶۲. **آب سوار و نان سوار، ما از پیش دوانیم.** (عوام)
۵۶۳. **آب سوار و نان سوار و (فلانی) پیاده (دنبالش).** (کوچه)
۵۶۴. **آب سوی بلندی نمی‌رود.** (هزاره‌ای)
۵۶۵. **آب سیاه و سفید از گلویش برون آمد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۶. **آبش آسیابش را می‌چرخاند.** (گیلکی)
۵۶۷. **آب‌شان از (به) یک جو نمی‌رود (نمی‌ریزد).** (تکمله، دهخدا، عوام، بهمنیاری، جیرفتی، سبزواری، بختیاری، آمره‌ای، اشتهاردی، حییم)
۵۶۸. **آب شب‌برده (مانده) و زنِ شوهر مرده هیچ کدام قابل اعتماد نیستند.** (لری)
۵۶۹. **آب شب مانده نمی‌خورد.** (بختیاری)
۵۷۰. **آب شب و خواب روز معده خراب می‌کند / بیوه‌زن بچه‌دار (کرّه‌دار) خانه خراب می‌کند.** (نهاوندی، رامسری، همدانی)
۵۷۱. **آبش در آستری است.** (عوام)
۵۷۲. **آبش در (به) کرت (کُرّ) آخر است.** (عوام، بیابانکی، بختیاری)
۵۷۳. **آبش در چشمت برای طعم آشت.** (لری)
۵۷۴. **آب شد و به زمین فرو رفت.** (سخن)
۵۷۵. **آبش ده و آفتاب.** (لارستانی)
۵۷۶. **آبش را دادی دانه‌اش را بده.** (لری)
۵۷۷. **آبش را نیست وگرنه شنایش بسیار است.** (لری)
۵۷۸. **آبش را نیست، وگرنه شناگر خوبی است.** (بختیاری)
۵۷۹. **آب شرشر خودش را نمی‌شنود، گرگ زوزه‌های خودش را.** (سمنانی)
۵۸۰. **آبش سجاف است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۱. **آبش کُرزه*آخر است.** (شیرازی)
۵۸۲. **آب شود کجا را می‌برد (می‌گیرد)، آتش شود کجا را می‌سوزاند؟** (هزاره‌ای)
۵۸۳. **آب شود گر به دهانش بری / توت هرات است پدرسوخته.** (ایرج‌میرزا؛ ۲۰۱)
۵۸۴. **آب شور است هرچه بیشتر نوشی تشنه‌تر شوی.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۵. **آبِ شور، بهتر از آبِ گور است.** (بختیاری)
۵۸۶. **آب شور تشنگی را بیشتر می‌کند.** (شکورزاده، افغانی)
۵۸۷. **آب شور نخورده‌ای تا قدر آب شیرین را بدانی.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۸۸. **آب شور و مرغ کور.** (بیرجندی)
۵۸۹. **آب شوری نیست درمان عطش.** (امثال‌موزون)
۵۹۰. **آب شَوی، آتش شَوی، کجا را می‌گیری؟** (بیرجندی)
۵۹۱. **آب شَوی خودت را می‌بری، آتش شَوی خودت را می‌سوزانی.** (شیرازی)
۵۹۲. **آب شَوی کجا را می‌گیری، آتش شَوی کجا را؟** (هزاره‌ای)
۵۹۳. **آب شیرین برای (مال) خر خوب نیست.** (دشتستانی)
۵۹۴. **آب شیرین سزاوار خوردن خر نیست.** (لارستانی)
۵۹۵. **آب شیرین مال خر نیست؛ زیرا از سرش زیاد است.** (بوشهری)
۵۹۶. **آب شیرین نزاید از گِلِ شور.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۵۴، شکورزاده)
۵۹۷. **آب شیرین نه از برای خر است.** (اوزی)
۵۹۸. **آب شیرین و مشک گندیده.** (هبله‌رودی، کوچه، خزینه، شکورزاده)
۵۹۹. **آب شیرین و مشک نگندد.** (افغانی)
۶۰۰. **آب صدای شُرشُر (غَرش) خود را نمی‌شنود.** (شکورزاده، عوام، آمره‌ای، شوشتری)
۶۰۱. **آب صفا روی دستش بریز.** (آمره‌ای)
۶۰۲. **آب طرف بلندی نمی‌رود.** (هزاره‌ای)
۶۰۳. **آب عدسی به تو نرسید.** (پردنجانی)
۶۰۴. **آب عیب دارد، فلانی ندارد.** (آمره‌ای)
۶۰۵. **آبغوره‌اش می‌زند.** (عوام)
۶۰۶. **آب فرات به عاشق پایش نمی‌آید.** (تاجیکی)
۶۰۷. **آب قدرتمند رو به بالا می‌رود.** (ایلامی)
۶۰۸. **آب قطره قطره می‌رود و دریا می‌شود.** (رامسری)
۶۰۹. **آب قلیل به دریا نرسد.** (کردی)
۶۱۰. **آب قوتِ همسایه تا در خانه.** (تاجیکی)

۶۱۱. **آب قیمتی ندارد، آبرو مثقالی هزار تومان است.** (کوچه)

۶۱۲. **آب کباب می‌کند.** (جیرفتی، لری)

۶۱۳. **آب کجاست که آسیاب می‌سازی؟** (مازندرانی)

۶۱۴. **آب کجا و ناو (ناودان) کجا؟** (بافقی)

۶۱۵. **آب کج نیست، نو (ناودان) کج است.** (یزدی، شهربابکی)

۶۱۶. **آب کر، آتش کر، هردو گوش مار کر باد.** (گیلکی)

۶۱۷. **آب کز سر گذشت در جیحون / چه بدستی چه نیزه‌ای چه هزار.** (سعدی؛ کلیات: ۷۹۸، دهخدا، خزینه، فرهنگ‌نامه)

۶۱۸. **آبکش برنج را تو لاک*بریز تا من بخورم.** (مازندرانی)

۶۱۹. **آبکش به آفتابه می‌گوید: «دو سوراخه.»** (کوچه، شکورزاده، دهخدا)

۶۲۰. **آبکش به سوزن می‌گوید: «چرا سوراخ ک... ت بزرگ است؟»** (رامسری)

۶۲۱. **آبکش به کفگیر می‌گوید: «تهِت سوراخ است.»** (کوچه، تهرانی)

۶۲۲. **آبکش به کفگیر می‌گوید: « ک..نت بیست سوراخ دارد.»** (رامسری)

۶۲۳. **آبکش به کفگیر می‌گوید: «من و تو یک‌جوریم.»** (سمنانی)

۶۲۴. **آبکش به کفگیر می‌گوید: «برو تو سوراخی.»** (شیرازی)

۶۲۵. **آبکش (چلو صافی، ترشی پالا) به کفگیر می‌گوید: «نُه (هفت) سوراخ داری.»** (دهخدا، شکورزاده، عوام)

۶۲۶. **آب کف دست مروارید است.** (افغانی)

۶۲۷. **آب کلّه و پاچه واریست.** (افغانی)

۶۲۸. **آب کم جو تشنگی آور به دست / تا بجوشد آبت از بالا و پست.** (مولوی؛ مثنوی ۱۸۳/۳، دهخدا)

۶۲۹. **آبکناری‌ها*دام مرغابی گیری تنیدند؟** (گیلکی)

۶۳۰. **آب کور نان کور است.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۳۱. **آب کوزه در اثر نفاق خشک می‌شود.** (افغانی)

۶۳۲. **آب کوزه که لبریز شود سرریز می‌کند.** (مازندرانی)

۶۳۳. **آب کوزه‌ی‌تازه، تازه می‌شود.** (تالشی)

۶۳۴. **آب کوزه‌ی‌تازه خنک‌تر است.** (گیلکی)

۶۳۵. **آب کوزه‌ی‌نو تا هفت روز گوارا (شیرین) است.** (مازندرانی)

۶۳۶. **آب کوزه‌ی‌نو تا هفت روز خنکی می‌کند.** (مازندرانی)

۶۳۷. **آب که آب است اگر یک‌جا بماند می‌گندد.** (هزاره‌ای)

۶۳۸. **آب که آمد تیمم برخاست.** (بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا)

۶۳۹. **آب که آمد چه به یک اندام، چه به صد اندام؟** (کازرونی)

۶۴۰. **آب که از چشمه گل‌آلود باشد تا آخر گل‌آلود است.** (خدابنده‌ای)

۶۴۱. **آب که از سربالایی گذشت چه یک روز در حرکت باشد چه صد روز.** (لری)

۶۴۲. **آب که از سر بگذرد کودک زیر پا (آب) است.** (سیستانی، گرگانی)

۶۴۳. **آب که از سر پرید چه یک نیزه چه صد نیزه.** (افغانی، شکورزاده)

۶۴۴. **آب که از سرچشمه خراب بود همش چلاو (گل آلود).** (افغانی)

۶۴۵. **آب که از سر (کلّه) گذشت چه یک کلّه چه صد کله.** (شیرازی، قشقایی)

۶۴۶. **آب که از سرگذشت از پشیمانی چه سود؟** (ترکمنی)

۶۴۷. **آب که از سر گذشت چه یک گز چه صد گز.** (بهمنیاری)

۶۴۸. **آب که از سر گذشت چه یک نی، چه صد نی.** (تکمله، کرمانی، کوچه، تهرانی، نامه‌ی‌داستان)

۶۴۹. **آب که از سر گذشت فرقی نمی‌کند، چه یک قامت چه صد قامت.** (دیلم‌ولیراوی)

۶۵۰. **آب که از کوزه درآمد می‌رود در جوی.** (دلیجانی)

۶۵۱. **آب که بر بیخ دیوار افتاد دیوار را می‌غلتاند.** (کرمانی، رفسنجانی)

۶۵۲. **آب که بر سنگ رود صافی تر آید که بر خاک.** (تکمله)

۶۵۳. **آب که بود تیمم باطل است.** (تهرانی)

۶۵۴. **آب که به سر گشت، فرزند زیر پا گشت.** (جیرفتی)

۶۵۵. **آب که به سوراخ عقرب بریزند از سوراخ بیرون می‌آید.** (شکورزاده)

۶۵۶. **آب که جاری شد خودش چاله را پیدا می‌کند.** (کوچه)

۶۵۷. **آب که جایی بسیار (دیر) می‌ماند (ایستاده) گنده می‌شود.** (خزینه، افغانی)

۶۵۸. **آب که در استخر ماند به بو می‌افتد.** (کرمانجی)

۶۵۹. **آب که در پای چینه (دیوار) افتد چینه می‌ریزد.** (سیرجانی)

۶۶۰. **آب که رفت، بیل را برداشت.** (هزاره‌ای)

۶۶۱. **آب که سربالا برود (می‌رود) قورباغه ابوعطا (شعر) می‌خواند.** (دهخدا، شکورزاده، تهرانی، عوام، افغانی)

۶۶۲. **آب که کم می‌شود از چشمه گِل بیرون می‌آید.** (بختیاری)

۶۶۳. **آب که گل‌آلود شود، سود صیّاد است.** (هراتی)
۶۶۴. **آب که مرا برده‌است کمی پایین‌تر.** (لکی)
۶۶۵. **آب که یک‌جا بماند، منداب می‌شود.** (بختیاری)
۶۶۶. **آب که یک‌جا بماند می‌گندد.** (نثاری تونی: ۱۶۴۵، دهخدا، شکورزاده، عوام، بهمنیاری)
۶۶۷. **آبکی بخور و راهکی بزن.** (خزینه)
۶۶۸. **آبکی بودن آش به خاطر نبود حبوبات است.** (قشقایی، آذری)
۶۶۹. **آب کی شستن تواند داغ مادرزاد را؟** (امیرخسرو دهلوی: ۱۸۴، تکمله)
۶۷۰. **آب گاه‌گاهی با نوک سنگ تماس می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۶۷۱. **آب گدران، ریگ ته جوی.** (تهرانی)
۶۷۲. **آب گرمابه پارگین خواهد.** (اخگر، امثال‌موزون)
۶۷۳. **آبِ گرمابه پارگین را شاید.** (اسرارالتوحید: ۱۱۱، شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه)
۶۷۴. **آب گرمو*خوبه تا تکش چرب باشه.** (کرمانی)
۶۷۵. **آب گرم و سرد را با هم مخلوط کنند.** (مازندرانی)
۶۷۶. **آب گل‌آلود روزی روشن و صاف می‌شود.** (رامسری)
۶۷۷. **آب گند سرانجام گودال را می‌جوید.** (بختیاری)
۶۷۸. **آب گنده به کار حمّامی است.** (افغانی)
۶۷۹. **آب گندیده را نخورند.** (آذری)
۶۸۰. **آب گندیده هر قدر باشد حمّامی را به کار است.** (هزاره‌ای)
۶۸۱. **آب گود است و پا کوتاه، وای بر پرلاّ*.** (آملی)
۶۸۲. **آب گودال را پیدا می‌کند، آدم بد رفیق خود را.** (قشقایی)
۶۸۳. **آب گودال را پیدا می‌کند و کور عصا را.** (رامسری)
۶۸۴. **آبگوشت‌پز که از جایش برمی‌خیزد سگ جایش را می‌گیرد.** (خوانساری)
۶۸۵. **آبگوشت و چایی دم کشیده.** (خوزستانی)
۶۸۶. **آبگوشتی را بخور که جلویت است.** (نقده‌ای)
۶۸۷. **آب گهر دمد ز صبر خاک فسرده زر شود.** (بیدل: ۵۹۱، امثال‌موزون)
۶۸۸. **آب گُه گاو گرفتی‌ها.** (گیلکی)
۶۸۹. **آب گیرش نمی‌آید، وگرنه شناگر ماهری است.** (کوچه)
۶۹۰. **آب گیر نمی‌آورد، والاّ آب بازی را بلد است.** (هزاره‌ای)
۶۹۱. **آب گیری یک آب زوبه کلان.** (تاجیکی)
۶۹۲. **آبگینه ز سنگ می‌زاید لیک سنگ آبگینه می‌شکند.** (خاقانی، شکورزاده)
۶۹۳. **آبگینه و سنگ با هم نسازد.** (دهخدا، شکورزاده)
۶۹۴. **آبگینه همه‌جا هست از آن قدرش نیست / لعل دشوار به دست آید از آنست عزیز.** (دهخدا)
۶۹۵. **آبگینه‌ی‌شکسته باز نشاید بستن.** (تکمله)
۶۹۶. **آب لای به مزرعه مبند.** (کرمانجی)
۶۹۷. **آبله پای که بوسید که او لنگ نشد؟** (بیدل: ۴۵۳، امثال‌موزون)
۶۹۸. **آبله چکون، فتیله به ک..ن.** (تهرانی)
۶۹۹. **آبله کم بود، سرخک هم درآورد.** (نهاوندی، بروجردی)
۷۰۰. **آبله کور می‌کند، سرخک گور.** (شکورزاده، تهرانی)
۷۰۱. **آبله مرغان از درمی‌آید از بام می‌رود.** (کرمانی)
۷۰۲. **آبله می‌گوید کور می‌کُنم، سرخک می‌گوید گور می‌کَنم.** (کوچه)
۷۰۳. **آبله و سرخجه می‌خرد.** (آمره‌ای)
۷۰۴. **آبله‌ی‌پای شمع در خور ناز عصاست.** (بیدل: ۲۸۹، امثال‌موزون)
۷۰۵. **آبله‌ی پر آب است.** (بیرجندی)
۷۰۶. **آبله‌ی پی‌خِز* است.** (بیرجندی)
۷۰۷. **آبله‌ی‌کف دست مروارید است.** (افغانی)
۷۰۸. **آب لیسی همی تو بر لبِ نیل.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۷۲)
۷۰۹. **آب ما از این‌ها در بیرون است.** (یزدی)
۷۱۰. **آب ما تو کرتو (کرت) آخر است.** (اصفهانی)
۷۱۱. **آبم از سر گذشت و خار از پای.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۱۶۹)
۷۱۲. **آبم از کوزه‌ی‌شکسته سرریز کرد.** (گیلکی)
۷۱۳. **آبم است، گاوم است، زنم هم به زه است.** (شهربابکی)
۷۱۴. **آبم است، گاوم است و مادرم می‌زاید.** (سبزواری)
۷۱۵. **آبم است و گابم است و نوبت آسیابم است.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، دهخدا، کرمانی)
۷۱۶. **آب‌مان توی یک جوی نمی‌رود.** (تهرانی)
۷۱۷. **آب‌مان، گاومان و آسیابمان به هم خورده‌است.** (الیکایی)
۷۱۸. **آب مایه‌ی‌حیات است امّا از سر که گذشت سبب هلاک می‌شود.** (شکورزاده)
۷۱۹. **آب مایه‌ی‌روشنی است و شگون دارد.** (آذری)
۷۲۰. **آب، مرا سرازیری می‌برد، تو سربالایی می‌روی؟** (همدانی)
۷۲۱. **آب مرداب خوردنی نیست.** (بختیاری)
۷۲۲. **آب معدنی سخت‌سر، برای تو صحت آورد اگر نارنج میان ده بگذارد.** (گیلکی)
۷۲۳. **آب مفت و دل بی‌رحم سپور.** (سمنانی)
۷۲۴. **آبم می‌آید، گُاوم می‌زاید، زنم هم درد دارد.** (کوچه)
۷۲۵. **آب من به پایانه رسیده‌است.** (سمنانی)

۷۲۶. **آب من و آب تو به یک رودخانه نمی‌ریزد.** (آملی)
۷۲۷. **آب من و او از یک رودبار نمی‌رود.** (فیروزکوهی)
۷۲۸. **آب من و تو (هردو) به یک جو نمی‌رود.** (لری، سمنانی)
۷۲۹. **آب موری از باغ کلان.** (تاجیکی)
۷۳۰. **آبم و گابم و نوبت آسیابم، زنم هم دردش است.** (نامه‌ی‌داستان)
۷۳۱. **آبم و گاوم، نوبت آسیابم، زنم هم پسر زاییده‌است.** (دماوندی)
۷۳۲. **آب می‌آید به چشم از خنده‌ی‌بی‌اختیار.** (صائب: ۵۷۹)
۷۳۳. **آب می‌خواهی بخوری برو سرچشمه بخور، پلو می‌خواهی بخوری از دیگ بزرگ بخور.** (مازندرانی)
۷۳۴. **آب می‌خواهی بخوری تو جادست اسب نخور، برو رودخانه بخور.** (مازندرانی)
۷۳۵. **آب می‌خواهی بگیری از رودخانه‌ی بزرگ بگیر.** (مازندرانی)
۷۳۶. **آب می‌خورد و دست‌هایش را می‌لیسد.** (شوشتری، بختیاری)
۷۳۷. **آب می‌خوری (می‌نوشی)، از سرچشمه بخور (بنوش).** (رامسری، آملی)
۷۳۸. **آب می‌داند که آبادانی کجاست؟** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۷۳۹. **آب می‌دهد گلاب می‌گیرد (می‌خواهد).** (دزفولی، خرّمی، افغانی)
۷۴۰. **آب می‌رود امّا ریگ ته جوی می‌ماند.** (فرهنگ‌نامه)
۷۴۱. **آب می‌رود به رودخانه، خویش بخورد به ز بیگانه.** (فرهنگ‌نامه)
۷۴۲. **آب می‌رود روی آب.** (آمره‌ای)
۷۴۳. **آب می‌رود، سنگ می‌ماند.** (ترکمنی)
۷۴۴. **آب می‌رود، سنگ می‌ماند، دوست می‌رود، برادر می‌ماند.** (ترکمنی)
۷۴۵. **آب می‌رود و سنگ می‌ماند.** (تاجیکی)
۷۴۶. **آب می‌ریختم شُل می‌شد، آرد می‌ریختم سفت می‌شد.** (بیرجندی)
۷۴۷. **آب می‌گردد چاله (گودال) را می‌جوید.** (قمی، جیرفتی، کرمانی)
۷۴۸. **آب می‌گردد در آن چشمی که مژگان بشکند.** (بیدل: ۴۰۰، امثال‌موزون)
۷۴۹. **آب می‌گردد گودال پیدا می‌کند، سر می‌گردد همسر پیدا می‌کند.** (سیرجانی)
۷۵۰. **آب می‌گفتی و روغن برمی‌آمد.** (افغانی)
۷۵۱. **آب نادیده موزه کشیدن غلط است.** (افغانی)
۷۵۲. **آب نایافته گران باشد / چون بیابند رایگان باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۲۶، دهخدا)
۷۵۳. **آب نباشد، خاک تیمم.** (تاجیکی)
۷۵۴. **آب نخورده بر گلویش می‌بندند.** (رفسنجانی)
۷۵۵. **آب نخورده به شکمش بسته‌اند.** (کرمانی)
۷۵۶. **آب نخورده را روی شکم آدم می‌بندند.** (گلبافی)
۷۵۷. **آب نخور و بگذر.** (بختیاری)
۷۵۸. **آب ندارد بخورد، می‌خواهد ارتماس بکند.** (اصفهانی)
۷۵۹. **آب ندارد کباب کند.** (شیرازی)
۷۶۰. **آب نداشته‌باشد نان که دارد.** (عوام)
۷۶۱. **آب ندیده پایش را لخت می‌کند.** (هزاره‌ای)
۷۶۲. **آب ندیده، پیراهنش را می‌کند.** (گیلکی)
۷۶۳. **آب ندیده، موزه از پا درآورده.** (هزاره‌ای)
۷۶۴. **آب ندیده، موزه مکش (کشیده).** (شکورزاده، خزینه، تاجیکی، افغانی)
۷۶۵. **آب نطلبیده ثواب دارد.** (زرقانی)
۷۶۶. **آب نطلبیده مراد است.** (عوام، کرمانی، دهخدا، حیم، آذری، بختیاری)
۷۶۷. **آب نمی‌بیند (نمی‌یابد) وگرنه شناگر قابلی (قهّاری) است.** (شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، تهرانی، کرمانی، عوام)
۷۶۸. **آب نیست که خمیر کنم تو می‌گویی نان درست کن؟** (بختیاری)
۷۶۹. **آب و آبادانی.** (تاجیکی)
۷۷۰. **آب و آتش با هم جمع نمی‌شود.** (عوام، شکورزاده، کوچه، تکمله، دهخدا)
۷۷۱. **آب و آتش به هم نمی‌سازند.** (بهمنیاری، تکمله)
۷۷۲. **آب و آتش به هم نیاید راست.** (شکورزاده، بهمنیاری، تکمله)
۷۷۳. **آب و آتش به هم نیامیزد.** (عنصری، شکورزاده)
۷۷۴. **آب و آتش جای (راه) خودشان را باز می‌کنند.** (کوچه، عوام)
۷۷۵. **آب و آتش جور در نیایند.** (هزاره‌ای، افغانی)
۷۷۶. **آب و آتش چاره ندارند.** (بختیاری)
۷۷۷. **آب و آتش خلاف یکدیگرند.** (سعدی؛ کلیات: ۵۲۴، شکورزاده)
۷۷۸. **آب و آتش را با هم چه آشتی (دوستی).** (هبله‌رودی، بهمنیاری)
۷۷۹. **آب و آتش را چه آشنایی؟** (خزینه، عوام، کوچه، شکورزاده)
۷۸۰. **آب و آتش را چه نسبت؟** (کوچه)
۷۸۱. **آب و آتش را خصومت بر سر خاشاک شد.** (سلیم، امثال‌موزون)
۷۸۲. **آب و آتش که نیست.** (جیرفتی)
۷۸۳. **آب و آتش و صخره دستگیری (میانجی) ندارد.** (بختیاری)

۷۸۴. **آب و آتش هیچ چاره‌ای ندارند.** (لری)
۷۸۵. **آب و جو او رو به راه است.** (خوانساری)
۷۸۶. **آب و خاک و سدر و کافور سرده.** (تهرانی)
۷۸۷. **آب و دانه‌اش کنده‌شده.** (هزاره‌ای)
۷۸۸. **آب و رنگِ اعتبار از روی گلشن می‌رود.** (صائب: ۴۴۸)
۷۸۹. **آب و رنگِ خویش نگه دار.** (وحشی؛ دیوان: ۸۵)
۷۹۰. **آب و روغن به هم نیامیزد (قاتی نمی‌شوند).** (دهخدا، عوام، تکمله، بهمنیاری، کوچه)
۷۹۱. **آب وسط پهن زلال نمی‌شود.** (کرمانجی)
۷۹۲. **آب و گاوشان یکی است.** (بهمنیاری، دهخدا، حییم، عوام)
۷۹۳. **آب و نان آدم را می‌خورند و به روی آدم خنجر می‌کشند.** (فرهنگ‌نامه)
۷۹۴. **آب و نان از دهنش می‌افتد و اسم فلانی از دهنش نمی‌افتد.** (کرمانی)
۷۹۵. **آب و نانشان یکی است.** (لری)
۷۹۶. **آب و نمک می‌ریزد.** (سرخه‌ای)
۷۹۷. **آب و هیزم‌آور، شخم زن و درو کننده.** (بختیاری)
۷۹۸. **آب‌ها از آسیا افتاد.** (بهمنیاری)
۷۹۹. **آب‌ها به سمت بالا جاری است.** (سرابی)
۸۰۰. **آب‌های حلیم را نریزید می‌خواهم دم اسب خود را بشویم.** (بیرجندی)
۸۰۱. **آب هرجا که برود آبادی است جز شکم که در آن‌جا خرابی حاصل می‌شود.** (لری)
۸۰۲. **آب هرچه عمیق‌تر باشد آرام‌تر است.** (شکورزاده، کوچه)
۸۰۳. **آب هرچیز را پاک می‌کند امّا گرد روی خود را نمی‌شوید (پاک نمی‌کند).** (افغانی)
۸۰۴. **آب هرقدر بالا برود بیشتر سرنگون می‌شود.** (افغانی)
۸۰۵. **آب هرگز پایدار نیست.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۴۹)
۸۰۶. **آب هکماوار* برای من ساخته‌است.** (آذری)
۸۰۷. **آبه لای (تول) کن و ماهیه قپ (صید).** (تاجیکی)
۸۰۸. **آب هم توش نیست.** (عوام)
۸۰۹. **آب هم در دست داری نخور و بیا.** (سخن)
۸۱۰. **آب هم نیاوردی جوی‌ها را تر کردی.** (مرندی)
۸۱۱. **آب همیشه به سوی گودی می‌رود.** (خرّمی)
۸۱۲. **آب همیشه به یک جو نمی‌رود.** (بهمنیاری)
۸۱۳. **آب همیشه پی سوراخ می‌گردد.** (آشتیانی)
۸۱۴. **آب همیشه رو به سرازیری جاری می‌شود.** (مرندی، علمداری)
۸۱۵. **آب همیشه مروارید نمی‌آورد.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۱۶. **آب هِندِس به هِندِس نمی‌نشیند.** (قمی)
۸۱۷. **آب هندس، هندس*را آبیاری نمی‌کند.** (آمره‌ای)
۸۱۸. **آب هنوز در جوی دارد.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۱۹. **آبی آبی، دیمی دیمی.** (هبله‌رودی)
۸۲۰. **آبیاری از سرچشمه شروع می‌شود.** (لری)
۸۲۱. **آبیاری بیشه فایده‌ای ندارد.** (ایلام)
۸۲۲. **آبیاری درخت بی‌ثمر می‌کنی.** (ایلامی)
۸۲۳. **آبیاری زل (نی بی‌مصرف) می‌کنم.** (لری)
۸۲۴. **آبیاری کار همیشگی نیست.** (بختیاری)
۸۲۵. **آبی از او گرم نمی‌شود.** (سخن)
۸۲۶. **آبی از چشم و پوزی از بینی، روزگاری چنین تو می‌بینی.** (سیرجانی، بیرجندی)
۸۲۷. **آبی است آبرو که نیاید به جوی باز.** (صائب: ۲۴۴۵، امثال‌موزون)
۸۲۸. **آبی است زیر پرّه که می‌گردد آسیا.** (قاآنی، شکورزاده)
۸۲۹. **آبیان را چه عیش در آتش؟** (مکتبی: ۳۵۰، امثال‌موزون)
۸۳۰. **آبی باریک و زلال که همیشه بیاید از سیل پرزور بهتر است.** (کرمانجی)
۸۳۱. **آبی بود که بر آتش ریختی.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۸۳۲. **آبی بود که ریخته‌شد.** (مازندرانی)
۸۳۳. **آبی به پوست افکنده‌است.** (مثمر)
۸۳۴. **آبی به روزنامه‌ی‌اعمال ما فشان.** (حافظ: ۲۸۶)
۸۳۵. **آبی به روی آتش ما هیچ‌کس نزد / چندان که پیش مَحرم و بیگانه سوختیم.** (فرهنگ‌نامه)
۸۳۶. **آبی به روی کارش آمده.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۳۷. **آب یخ به دلش زد.** (هزاره‌ای)
۸۳۸. **آبی که آبرو ببرد در گلو مریز.** (دهخدا، افغانی، تاجیکی، بهمنیاری، عوام، شکورزاده، تهرانی، ابهری، خوانساری)
۸۳۹. **آبی که از آفتابه سرریز می‌شود، می‌گوید: «سیل شده‌ام.» قاشق چای می‌گوید: «بیل شده‌ام چی شده‌ام؟»** (ابهری)
۸۴۰. **آبی که از پیش دروازه بگذرد قدر ندارد.** (افغانی)
۸۴۱. **آبی که از چشم رفت کی آید باز؟** (عوام)
۸۴۲. **آبی که از دست ریخت دیگر نمی‌شود جمع کرد.** (دامغانی)
۸۴۳. **آبی که از سر گذشت چه یک نیزه چه سی.** (بختیارنامه: ۲۳۴)
۸۴۴. **آبی که به آسیاب نمی‌رود نانمان نمی‌دهد.** (سبزواری)
۸۴۵. **آبی که به باغچه‌ی ما نمی‌رود، به قبرستان کهنه‌ی هرکس می‌خواهد برود.** (سرخه‌ای)

۸۴۶. **آبی که به زندگانی ندادی به حسین / چون گشت شهید بر مزارش بستی؟** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۸۴۷. **آبی که به شوره‌زاری رفت رفت / اشتر که به مرغزاری رفت رفت.** (لنجانی)
۸۴۸. **آبی که تو را برد من به آب ارس می‌گویم.** (مرندی)
۸۴۹. **آبی که در جویی روان باشد همیشه می‌رود.** (کردی)
۸۵۰. **آبی که در گودال بماند می‌گندد.** (عوام، افغانی)
۸۵۱. **آبی که رود از میان (بیرون از) خانه، خودی بخورد به از بیگانه.** (جیرفتی، شیرازی)
۸۵۲. **آبی که ریخت هرگز جمع نمی‌شود.** (شکورزاده، بختیاری، لکی، ایلامی)
۸۵۳. **آبی که ز چشم رفت کی آید باز؟** (دهخدا)
۸۵۴. **آبی که سرپایین می‌رود، سربالایش می‌کند.** (رامسری)
۸۵۵. **آبی که ماند در ته جو سبز می‌شود.** (صائب: ۲۲۸۷، تکمله)
۸۵۶. **آبی که مرا ببرد، برای من (درحکم) ارس است.** (آذری)
۸۵۷. **آبی که می‌رود به رودخانه، چه خودی بخورد، چه بیگانه.** (عوام)
۸۵۸. **آبی که می‌رود (می‌ریزد) به رودخانه، خودی (خویش) بخورَد بِهْ از بیگانه.** (شکورزاده، بختیاری، کوچه، اصفهانی)
۸۵۹. **آتا (پدر) به قاضی، بچّه به بازی.** (هزاره‌ای)
۸۶۰. **آتش، آتش را می‌بیند رنگ می‌گیرد.** (تالشی)
۸۶۱. **آتش آتش را نکشد (خاموش نمی‌کند).** (تکمله، مازندرانی)
۸۶۲. **آتش آن‌جا بلند و دود این‌جا.** (تجلی کاشانی، تکمله)
۸۶۳. **آتش آن‌ها هیزمشان را بخورد.** (خوزستانی)
۸۶۴. **آتش آوردن برون از سنگ کار آهن است.** (صائب: ۵۳۲، شکورزاده)
۸۶۵. **آتش از آب چه گرم و چه خنک خاموش است.** (کابلی، امثال‌موزون)
۸۶۶. **آتش از آتش گُل می‌کند.** (بهمنیاری، دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه)
۸۶۷. **آتش از آتش گُل می‌کند، زن از شوهر.** (تهرانی)
۸۶۸. **آتش از باد تیزتر شود.** (سعدی؛ بوستان: ۱۱۳، دهخدا، عوام، افغانی، بهمنیاری)
۸۶۹. **آتش از چشمش پرید.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۷۰. **آتش از چنار برنمی‌آید.** (بهمنیاری)
۸۷۱. **آتش از چنار پوسیده برآید (می‌زاید، بلند می‌شود).** (شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه، سبزواری)
۸۷۲. **آتش از چوب سیر نمی‌شود، دارا از مال.** (گنبدکاووسی)
۸۷۳. **آتش از خانه‌ی‌همسایه‌ی‌درویش مخواه.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۲، بهمنیاری، هزاره‌ای، دهخدا)
۸۷۴. **آتش از خانه‌ی‌همسایه به همسایه فتد.** (صائب: ۷۵۴)
۸۷۵. **آتش از خیار بر نمی‌آید (نمی‌جهد).** (عوام، کوچه)
۸۷۶. **آتش از خیار پوسیده نجهد.** (شکورزاده)
۸۷۷. **آتش از دامن خود آدم می‌خیزد.** (افغانی)
۸۷۸. **آتش از شوق تو دود شد.** (سلیم؛ دیوان: ۱۸۲)
۸۷۹. **آتش از کلوخ پرید.** (هزاره‌ای)
۸۸۰. **آتش از هیزم سیر نمی‌شود، ثروتمند از مال.** (ترکمنی)
۸۸۱. **آتش از یک به هفت می‌افتد، از هفت به هفتاد.** (لنجانی)
۸۸۲. **آتش اگر اندک است حقیر نباید داشت (مدان).** (سعدی، شکورزاده، هبله‌رودی)
۸۸۳. **آتش امان نمی‌دهد آتش‌پرست را.** (صائب: ۳۳۳، تکمله)
۸۸۴. **آتش اندک خیزد امّا در همه عالم رسد.** (امیرخسرو دهلوی: ۱۷۳، تکمله)
۸۸۵. **آتش انگیخت خود به دود افتاد.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۶۳)
۸۸۶. **آتش او خاموش شده با خاکستر بازی می‌کند.** (اوزی)
۸۸۷. **آتش اوّل آن دود و آخر آن خاکستر باشد.** (تکمله)
۸۸۸. **آتش اوّل خودش را می‌سوزاند.** (شکورزاده، تهرانی)
۸۸۹. **آتش ای دلبر مرا بر جان مزن / در دلِ مسکینِ من دندان مزن.** (انوری، دیوان س/۵۶۰)
۸۹۰. **آتش ایمن نیست از اشک کباب.** (بیدل: ۱۶۰، امثال‌موزون)
۸۹۱. **آتش با او نبود جانم را سوزانید.** (گیلکی)
۸۹۲. **آتش باشد کجا را می‌تواند بسوزاند؟ آب باشد کجا را می‌تواند خاموش کند؟** (قشقایی)
۸۹۳. **آتش باشی خودت را می‌سوزانی، آب گردی خودت را خفه می‌کنی.** (گیلکی)
۸۹۴. **آتش با کسی دوستی ندارد.** (هزاره‌ای)
۸۹۵. **آتش باید در اُجاقم باشد، پول باید در دامنم باشد.** (مازندرانی)
۸۹۶. **آتش برروی چشم برف می‌گذاری.** (رامهرمزی)
۸۹۷. **آتش، بسیار وقت به خاک کشته‌شود.** (تکمله: ۱۷۲)
۸۹۸. **آتش بشود کجا را می‌سوزاند؟** (درگزی)
۸۹۹. **آتش بشوی، می‌سوزاندت، آب بشوی، تو را غرق می‌کند.** (گیلکی)
۹۰۰. **آتش بلند از خس و خاشاک می‌شود.** (صائب: ۳۸۸)
۹۰۱. **آتش به از ننگ.** (خوزستانی)
۹۰۲. **آتش به بام کرخه روشن کرده‌است.** (دزفولی)
۹۰۳. **آتش به برف تجاوز می‌کند.** (لری)
۹۰۴. **آتش به پنبه افتاد، سگ به شکمبه افتاد، گربه به دنبه افتاد، خاتون به سنبه افتاد.** (تهرانی، کوچه)

۹۰۵. **آتش به‌جان دوستی افتد که سوختم.** (افغانی)
۹۰۶. **آتش به‌جان شمع (شمر) فتد کاین بنا نهاد.** (وثوق‌الدوله، تکمله، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا)
۹۰۷. **آتش به دست خود به ریشه‌ی (ریش) خود می‌زند.** (نامه‌ی‌داستان)
۹۰۸. **آتش به دست خود زد.** (افغانی)
۹۰۹. **آتش به دست خویش به ریش خود زد.** (شاهد، دهخدا)
۹۱۰. **آتش به دست غول افتاد.** (افغانی)
۹۱۱. **آتش به دو دست خویش بر خرمن خویش / من خود زده‌ام چه نالم از دشمن خویش؟** (شکورزاده)
۹۱۲. **آتش به دیگری زد و ما را کباب کرد.** (شکورزاده)
۹۱۳. **آتش به ریش یکی رفته‌بود، دیگری گندم نیمرس با آن برشته می‌کرد.** (لری)
۹۱۴. **آتش به زمستان ز گُل سوری بِهْ.** (شکورزاده، هبله‌رودی، خزینه، دهخدا، افغانی)
۹۱۵. **آتش به زهر نتوان کُشت.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۲۹۶)
۹۱۶. **آتش به قندیل یخ درنگیرد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۳۳)
۹۱۷. **آتش به کارِ خویشتن نمی‌آید.** (سلیم؛ دیوان: ۳۷۸)
۹۱۸. **آتش به گرمی عرق انفعال نیست.** (صائب: ۱۰۰۹، امثال‌موزون، تکمله، دهخدا، شکورزاده)
۹۱۹. **آتش به هرکجا بیفتد، برای خودش جا باز می‌کند.** (آذری)
۹۲۰. **آتش بی‌دود نباشد.** (تکمله)
۹۲۱. **آتش پاره را خس‌پوش (خاردار) می‌سازد.** (خزینه)
۹۲۲. **آتش پای کُلو (نان) خودش می‌کند.** (بافقی)
۹۲۳. **آتش پدرم روشن باشد از هر طرفی باشد.** (لری)
۹۲۴. **آتش پرید گنجشک همسایه سوخت.** (افغانی)
۹۲۵. **آتشِ پوشیده‌ی‌ما را دامن مزن.** (وحشی؛ دیوان۴)
۹۲۶. **آتش تا گر نگرفته باید خاموش کرد.** (ایلامی)
۹۲۷. **آتش تر و خشک را نداند (نمی‌شناسد).** (هبله‌رودی، شکورزاده)
۹۲۸. **آتش تند، زود خاکستر می‌شود.** (کوچه)
۹۲۹. **آتش تو را ندیدم ولی دود تو مرا کور کرد.** (دیلم‌ولیراوی)
۹۳۰. **آتش تو گرمم نکرد، دودش کورم کرد.** (بختیاری)
۹۳۱. **آتش تیز خشک و تر را می‌سوزاند.** (افغانی)
۹۳۲. **آتش جای (راه) خود را باز می‌کند.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه، آملی، هراتی، افغانی، هزاره‌ای)
۹۳۳. **آتش جایی را می‌سوزاند که در آن‌جا می‌سوزد.** (افغانی)
۹۳۴. **آتش جوان‌مرد است، هرجا افتاد خبر می‌کند.** (کرمانی)
۹۳۵. **آتش چنار از چنار است.** (دهخدا، بهمنیاری، کوچه، شکورزاده، عوام)
۹۳۶. **آتش چنان نسوزد فتیله را که عداوت بسوزد قبیله را.** (اسرارالتوحید: ۲۴۵، شکورزاده)
۹۳۷. **آتش چوب انار از خودش است.** (نایینی)
۹۳۸. **آتش چو برافروخت بسوزد تر و خشک.** (دهخدا، افغانی، شکورزاده، عوام)
۹۳۹. **آتش چو بلند شد خود آواز کند.** (اهلی؛ کلیات: ۷۱۰)
۹۴۰. **آتش چو بلند گشت خاکش بکُشد.** (قدسی مشهدی: ۶۵۹)
۹۴۱. **آتش چو به شعله برکشد سر / چه هیزم خشک و چه گل تر.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۹۴۲. **آتش چو گرفت خشک و تر می‌سوزد.** (سعدی، بهمنیاری)
۹۴۳. **آتش چه باک دارد، گر بوریا نماند.** (کلیم کاشانی: ۴۰۷، تکمله)
۹۴۴. **آتش خاسه (سرد) و زن لاشه چه باشد چه نباشد.** (افغانی)
۹۴۵. **آتش خرد خود را آب زد، می‌گوید خُلک سُوت* را بگذار زیر خاکستر داغ.** (رامسری)
۹۴۶. **آتشِ خُرد را بکش.** (فردوسی: ۶۹۵/۲)
۹۴۷. **آتش خس آشنایی با ناکس.** (افغانی)
۹۴۸. **آتش خوب است با دَم و دودش، برادر خوب است امّا نه چون شوهر.** (کرمانشاهی)
۹۴۹. **آتش خودش را می‌خورد.** (تاریخ گزیده: ۶۶، بهمنیاری، تکمله)
۹۵۰. **آتش خودش را نمی‌سوزاند.** (کرمانی، بهمنیاری)
۹۵۱. **آتش در بیشه افتد نه تر گذارد نه خشک.** (قرةالعین: ۱۴)
۹۵۲. **آتش در پنبه‌ی (پارچه‌ی، کهنه‌ی، لتّه‌ی) پاک می‌افتد.** (بیرجندی، سبزواری، تربت‌حیدریه‌ای، جاجرمی، هراتی، اصفهانی، سیرجانی)
۹۵۳. **آتش در خشک شاخ راه نکوتر برد.** (دهخدا)
۹۵۴. **آتش در سرم می‌سوزد.** (آذری)
۹۵۵. **آتش دُرمان* و عشق بزرگان.** (کرمانی، فرهنگ‌نامه)
۹۵۶. **آتش در نیستان افتاده‌است.** (مثمر)
۹۵۷. **آتش دستش هست دنبال چراغ می‌گردد.** (بافقی)
۹۵۸. **آتش دلم را دوباره روشن کرد.** (لارستانی)
۹۵۹. **آتش دلم فروکش کرد.** (خوانساری)
۹۶۰. **آتش دود می‌شود.** (کرمانی)
۹۶۱. **آتش دوست و دشمن نداند (نمی‌شناسد).** (خزینه، دهخدا، شکورزاده، افغانی، هزاره‌ای، کوچه)
۹۶۲. **آتش را از دور دیدن خوش است.** (بهمنیاری)
۹۶۳. **آتش را با آتش نتوان کشت (خاموش کرد).** (عوام، تاجیکی، افغانی)
۹۶۴. **آتش را با پنبه چه سازشی؟** (آذری)

۹۶۵. **آتش را باید با آب خاموش کرد.** (رامسری)
۹۶۶. **آتش را بر آتش نگذار.** (مازندرانی)
۹۶۷. **آتش را برداشته، اُجاق را خاموش کرده‌است.** (آذری)
۹۶۸. **آتش را بند نمی‌توان کرد.** (نامه‌ی‌داستان)
۹۶۹. **آتش را به آتش خاموش نتوان کرد.** (حییّم، دهخدا، شکورزاده، افغانی، تاجیکی، اصفهانی، عوام، رامسری)
۹۷۰. **آتش را به روغن فرو نشاندن، آتش را به آتش خاموش کردن است.** (مثمر)
۹۷۱. **آتش را به روغن نتوان نشانید.** (شکورزاده، هبله‌رودی)
۹۷۲. **آتش را به زبانه‌اش منگر، به اخگرش نگاه کن.** (لری)
۹۷۳. **آتش را به نی نمی‌توان پوشید.** (نامه‌ی‌داستان)
۹۷۴. **آتش را پیش می‌کند.** (لری)
۹۷۵. **آتش را تند (تیز) کرد.** (عوام)
۹۷۶. **آتش را خاکستر، بار اسب را ریسمان، ماهی را سنگ، سیل را سد، خانه و زندگی را باید زن نگه‌دارد.** (رامسری)
۹۷۷. **آتش را خاموش کرده، با خاک کوره بازی می‌کند.** (گیلکی)
۹۷۸. **آتش را روشن می‌کند خودش می‌نشیند تماشا می‌کند.** (سمنانی)
۹۷۹. **آتش را روی آب روشن می‌کند.** (دزفولی، شوشتری)
۹۸۰. **آتش را کشته با خاکستر بازی می‌کند.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، عوام، افغانی)
۹۸۱. **آتش را که پف کنی تیزتر (تازه‌تر) می‌شود.** (افغانی، هزاره‌ای)
۹۸۲. **آتش را که روشن کنند ما هم دست بر آتش می‌گیریم.** (سرخه‌ای)
۹۸۳. **آتش روشن کردیم پری ما را نزند، پری خیال می‌کند گوشت بریان می‌کنیم.** (خرم‌آبادی)
۹۸۴. **آتش روشن می‌شود و روی آدمی که لقمه‌ی‌بزرگ برداشته سیاه می‌شود.** (لری)
۹۸۵. **آتش روشن می‌کنم تا جن‌زده نشوم.** (ایلامی، لری)
۹۸۶. **آتش روشن می‌کنم که جن نزنم یکی خیال می‌کند دارم دوغ می‌زنم.** (لری)
۹۸۷. **آتش روشن نشده، دودش بالاست.** (سمنانی)
۹۸۸. **آتش روی کلوی (نان) خودش می‌کند (می‌ریزد).** (کرمانی، سنگسری)
۹۸۹. **آتش روی کماچ خودش می‌کند.** (لارستانی)
۹۹۰. **آتش ز خیار برنیاید.** (افغانی)
۹۹۱. **آتش‌زن در آن خانه که دودش کسی نبیند.** (خزینه: ۳۳)
۹۹۲. **آتش زیر دیگ خودت می‌گذاری.** (اصفهانی)
۹۹۳. **آتش زیرِ سرپوش نشاید کرد.** (سعدی؛ دیوان: ۴۸۹)
۹۹۴. **آتش سوزان بود حیات سمندر.** (قا آنی: ۲۲۴، دهخدا)
۹۹۵. **آتش سوزان به از آب است خشت خام را.** (وحیدقزوینی، امثال‌موزون)
۹۹۶. **آتش سوزان به چشم کودک نادان زر است.** (بیدل: ۲۱۷، امثال‌موزون)
۹۹۷. **آتش سوزان ندارد چاره جز مردن در آب.** (بیدل: ۱۴۲، امثال‌موزون)
۹۹۸. **آتش سوزان نکند با سپند / آن‌چه کند دود دل مستمند.** (سعدی؛ کلیات: ۲۶، دهخدا، حییم)
۹۹۹. **آتشش بزنی بوی لَته از دور و برش نمی‌آید.** (سیرجانی)
۱۰۰۰. **آتش شب و دوده‌ی‌روز را برای خود راهنما قرار نده.** (نهبندانی)
۱۰۰۱. **آتش شراره دارد.** (ترکمنی)
۱۰۰۲. **آتشش رفته و دست به خاکسترش می‌آورد.** (لارستانی)
۱۰۰۳. **آتش شعله‌ور می‌کنم پری مرا نزند، پری به خیالش حلوا می‌پزم.** (لری)
۱۰۰۴. **آتش علاج خانه‌ی‌زنبور می‌کند.** (صائب: ۲۰۱۴، امثال‌موزون، شکورزاده، تکمله)
۱۰۰۵. **آتش علاجِ لانه‌ی زنبور می‌کند / فرزند ناخلف اجاق پدر کور می‌کند.** (بیرجندی)
۱۰۰۶. **آتش فوت‌کن نیست.** (مازندرانی)
۱۰۰۷. **آتش کاوِ (اَنبر) بلند دست را نمی‌سوزاند.** (آذری)
۱۰۰۸. **آتش کرسی را تا به هم نزنند گرما به کس ندهد.** (کردی)
۱۰۰۹. **آتش کف دست است نه می‌شود نگهش داشت نه می‌شود ولش کرد.** (کاشانی)
۱۰۱۰. **آتشِ کم‌محلی تیزتر از شمشیر است.** (کوچه)
۱۰۱۱. **آتش کند پدید که عود است یا حطب؟** (ابن‌یمین: ۱۸۶، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۱۰۱۲. **آتش کند هر آیینه صافی عیار زر.** (امیرمعزّی، امثال‌موزون)
۱۰۱۳. **آتش که به بیشه (گلستان، جنگل) افتاد تر و خشک نپرسد (نکند).** (شکورزاده، کوچه، عوام، سنگسری، افغانی)
۱۰۱۴. **آتش که به نیستان افتد تر و خشک با هم می‌سوزد.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۰۱۵. **آتش که بیفتد خشک و تر را با هم می‌سوزاند.** (تهرانی)
۱۰۱۶. **آتش که تند باشد، جای خود را می‌سوزاند.** (گیلکی)
۱۰۱۷. **آتش که در پنبه افتاد تر و خشک نمی‌پرسد.** (بهمنیاری)
۱۰۱۸. **آتش که را بسوزد، گر بولهب نباشد.** (حافظ قدسی: ۱۸۳، بهمنیاری)

۱۰۱۹. **آتش که روشن می‌شود، لقمه‌گیر بزرگ روسیاه می‌شود.** (پاپی)
۱۰۲۰. **آتش که فراهم کردم گرمایی به من نداد ولی دود آن چشم مرا کور کرد.** (آملی)
۱۰۲۱. **آتش که گرفت خشک و تر می‌سوزد.** (شکورزاده، کوچه، شیرازی)
۱۰۲۲. **آتش که می‌سوزد جای خودش را سیاه می‌کند.** (نیشابوری، کرمانجی)
۱۰۲۳. **آتش که می‌گویی دهان می‌سوزد.** (یزدی)
۱۰۲۴. **آتش کی بوده که دود نداشته‌باشد.** (تهرانی)
۱۰۲۵. **آتش کینه به هیچ آبی نمیرد.** (داستان‌های‌بیدپای: ۱۸۶)
۱۰۲۶. **آتش گر اندک است خوار نباید داشت.** (بهمنیاری)
۱۰۲۷. **آتش گرفته (داغ شده) را نمی‌توان جلودار شد.** (آذری)
۱۰۲۸. **آتش گرم روده می‌سوزاند.** (تاجیکی)
۱۰۲۹. **آتش گرم یابی ار جوشی / آهن سرد کوبی ار کوشی.** (نظامی؛ هفت‌پیکر)
۱۰۳۰. **آتش گفتم دهانم (زبانم) سوخت.** (نامه‌ی‌داستان، کرمانی، کوچه، بهمنیاری)
۱۰۳۱. **آتشگیر برای آن است که دست نسوزد ورنه آتشگیر چه به کار آید؟** (افغانی)
۱۰۳۲. **آتش‌مان دود می‌کند، بزرگ‌مان وامانده‌است و کوچک‌مان شوهر می‌کند.** (لری)
۱۰۳۳. **آتش منقل برای خشک کردن ریش خوب است.** (گیلکی)
۱۰۳۴. **آتش می‌افروزم پری مرا نزند، مردم به خیالشان هر شب پلو می‌پزم.** (لری)
۱۰۳۵. **آتش می‌افروزی و آب بر وی می‌زنی؟** (سمک‌عیّار: ۲۴/۲)
۱۰۳۶. **آتش می‌خورد و آتش‌پاره می‌ریند.** (خوزستانی)
۱۰۳۷. **آتش می‌خورد و با خرده‌ی‌آتش بازی می‌کند.** (لارستانی)
۱۰۳۸. **آتش می‌خورد و خاکسترش را پس می‌دهد.** (لارستانی)
۱۰۳۹. **آتش می‌گوید من پیرم، دست نزنید می‌گیرم.** (همدانی)
۱۰۴۰. **آتش نبود، قاورنما*درست کن.** (ترکمنی)
۱۰۴۱. **آتش ندیده گُر می‌زند.** (شکورزاده)
۱۰۴۲. **آتش نزدیک آغل است.** (لری)
۱۰۴۳. **آتش نشاندن و اخگر گذاشتن، افعی کشتن و بچّه نگاه داشتن، کار خردمندان نیست.** (سعدی: ۶۱، خزینه، حییم، شکورزاده)
۱۰۴۴. **آتش نفس اگر برافروزی / جان خود را بر آتشش سوزی.** (مکتبی، دهخدا)
۱۰۴۵. **آتش‌نفسان قیمت میخانه شناسند.** (ناصر بخارایی، شکورزاده، دهخدا)
۱۰۴۶. **آتش نمرود گلزارست ابراهیم را.** (صائب: ۶۰، تکمله)
۱۰۴۷. **آتش نمی‌دهی، پاره سفال را چرا می‌شکنی؟** (گیلکی)
۱۰۴۸. **آتش و اسپند؟** (شکورزاده)
۱۰۴۹. **آتش و پنبه است.** (هبله‌رودی، دهخدا، شکورزاده)
۱۰۵۰. **آتش و تابه نان را می‌پزد، نان‌پز از خودش تعریف می‌کند.** (لری)
۱۰۵۱. **آتش و خاکستر را می‌ماند.** (مازندرانی)
۱۰۵۲. **آتش و سیل دشمنان بی‌زبانند.** (افغانی)
۱۰۵۳. **آتش و گلوله کورند، نه دشمن می‌شناسند نه دوست.** (شکورزاده)
۱۰۵۴. **آتش و نفت با هم سازگار نیستند.** (بویراحمدی)
۱۰۵۵. **آتش هرجای افتد جای خود را باز می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان، عوام)
۱۰۵۶. **آتش هرچه بخواهد بسوزاند (تند باشد)، اوّل باید خودش را بسوزاند.** (تهرانی، گیلکی)
۱۰۵۷. **آتش هرچه تند باشد از دور و برش بیشتر نمی‌سوزاند.** (شکورزاده)
۱۰۵۸. **آتش هرچه تندتر بسوزد زودتر خاکستر می‌شود.** (گیلکی)
۱۰۵۹. **آتش هر چه‌قدر داغ باشد زیر خودش را بیشتر می‌سوزاند.** (درگزی)
۱۰۶۰. **آتش هزار کدبانو.** (کردی کلهری)
۱۰۶۱. **آتش همه دم سوخته‌ی‌غیرت خویش است.** (بیدل: ۲۹۲، امثال‌موزون)
۱۰۶۲. **آتشی باید که تا آبی به جوش آید از او.** (امیری‌فیروزکوهی، شکورزاده)
۱۰۶۳. **آتشی در هستیِ تاریک زن / پس برون آی از میانِ دودِ خویش.** (عطّار؛ دیوان: ۴۴۲)
۱۰۶۴. **آتشی راه بیندازم که دودش چشمه‌ی‌خورشید را بگیرد.** (لنجانی)
۱۰۶۵. **آتشی روشن کنم که دودش خورشید را بپوشاند.** (سخن)
۱۰۶۶. **آتشی زیر و رو مکن.** (اوزی)
۱۰۶۷. **آتشی کاب را بلند کند / برتن خویش ریشخند کند.** (سخن)
۱۰۶۸. **آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست.** (حافظ: ۱۷)
۱۰۶۹. **آجر پاره، تو را چه‌کاره؟** (شیرازی)
۱۰۷۰. **آجر پختنی است امّا خوردنش سردل می‌آورد.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۰۷۱. **آجه (پیرزن) پیر و لب تنور؟** (هزاره‌ای)

۱۰۷۲. **آجیل بده، آجیل بگیر.** (تهرانی)
۱۰۷۳. **آجیل مشکل‌گشا هر مشکلی وا می‌کنه / هر عروسی در دلِ مادرشوهرجا می‌کنه.** (تهرانی)
۱۰۷۴. **آجیل و انار و هندوانه، بدبخت منم در این میانه.** (خمین)
۱۰۷۵. **آچرا نگفتی زردآلو؟** (عوام)
۱۰۷۶. **آچه را بین و دختر را گیر.** (تاجیکی)
۱۰۷۷. **آخدا تو کریمی، اونم کریمه، منِ زن قحبه هم کریمم.** (کوچه)
۱۰۷۸. **آخر آبی (این آب) به جوی خواهد رفت.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، بهمنیاری، خزینه، افغانی، مثمر)
۱۰۷۹. **آخر آدم‌زاده‌ای ای ناخلف.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴/۱، دهخدا)
۱۰۸۰. **آخر از پوست برآمد (برون می‌آید).** (هبله‌رودی، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)
۱۰۸۱. **آخر افتاده را که رنجاند؟** (عطّار؛ دیوان: ۲۳۵)
۱۰۸۲. **آخرالامر گِلِ کوزه‌گران خواهیم شد.** (حافظ: ۳۴۰)
۱۰۸۳. **آخرالامر هر حرف در مرکز خود قرار گیرد.** (آذری)
۱۰۸۴. **آخر امشب شب است سالی نیست.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۱۷۹، دهخدا)
۱۰۸۵. **آخر اندر غرامتش مانی.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۵۳۰)
۱۰۸۶. **آخر این آمدن به کاری بود.** (اوحدی کرمانی؛ دیوان: ۴۸۸، امثال‌موزون)
۱۰۸۷. **آخر این خانه را خدایی هست.** (بهمنیاری، افغانی)
۱۰۸۸. **آخر این دلِ مسکین دل است نه سنگ.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۱۱۱)
۱۰۸۹. **آخر برِ تو این قدرم قدر نمانده است.** (جبلی؛ دیوان: ۵۹۵)
۱۰۹۰. **آخر بوی خودت را دادی؟** (گیلکی)
۱۰۹۱. **آخر به آستانه‌ی‌من با سر آمدی.** (از اشعار تعزیه، دهخدا)
۱۰۹۲. **آخر به پیری وداع عمر است.** (افغانی)
۱۰۹۳. **آخرِ به خیال می‌رود عمر.** (خزینه، افغانی)
۱۰۹۴. **آخر به دل خاک فرو خواهی شد.** (خیام؛ رباعیات: ۸۸ شکورزاده)
۱۰۹۵. **آخر بیت خسرو خوش است.** (سیستانی)
۱۰۹۶. **آخر پر عقاب پر تیر می‌شود.** (صائب: ۲۰۵۸، تکمله)
۱۰۹۷. **آخرِ پشت هم‌اندازی خُماری است.** (شکورزاده)
۱۰۹۸. **آخر پیری، معرکه‌گیری؟** (بهمنیاری، عوام)
۱۰۹۹. **آخر پیری و داغ امیری*؟** (دهخدا، هبله‌رودی، خزینه، شکورزاده، کوچه)
۱۱۰۰. **آخر تخم خودت را گذاشتی؟** (جروق فارس)
۱۱۰۱. **آخر تخم‌مرغ دزد شتر دزد می‌شود.** (کوچه)
۱۱۰۲. **آخر تخم‌مرغ کرچ را بر سر ما شکستی؟** (گیلکی)
۱۱۰۳. **آخرت را کی دیده؟** (گیلکی)
۱۱۰۴. **آخر توفان باران و آخر بازی جنگ است.** (ترکمنی)
۱۱۰۵. **آخرت هم حساب است.** (کوچه)
۱۱۰۶. **آخر جاکشی، درویشی است.** (آذری)
۱۱۰۷. **آخر جنونِ ما کارِ خویش کرد.** (صائب: ۶۱۴)
۱۱۰۸. **آخر چه کارزار کند با پلنگ رنگ؟** (سوزنی، دهخدا)
۱۱۰۹. **آخر چه نماز است این؟** (امیرخسرو؛ دیوان: ۴۲)
۱۱۱۰. **آخر حاتم بخشی گدایی است.** (کرمانی)
۱۱۱۱. **آخر حیله‌ها شمشیر است.** (افغانی)
۱۱۱۲. **آخر خموشی این‌همه فریاد می‌شود.** (بیدل: ۵۸۱، امثال‌موزون)
۱۱۱۳. **آخر خنده زهر است.** (تاجیکی)
۱۱۱۴. **آخرِ دنیا فناست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۲۹)
۱۱۱۵. **آخر دود به چشم خودت می‌رود.** (آملی)
۱۱۱۶. **آخر راه به دهی می‌برد.** (مثمر)
۱۱۱۷. **آخر راه غلّه به آسیاست.** (افغانی)
۱۱۱۸. **آخر رشوت افلاس است.** (افغانی)
۱۱۱۹. **آخر ز بهرکاری پرداخته‌شد مناره.** (عمادی، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۱۲۰. **آخر ز زندگان به چه خلعت رسیده‌ای؟** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۴۹۳-۴۹۴)
۱۱۲۱. **آخر ز که نالیم که از ماست که بر ماست.** (ناصرخسرو:۵۲۴، بهمنیاری)
۱۱۲۲. **آخر سال معلوم می‌شود که روی کی سیاه است.** (لری)
۱۱۲۳. **آخر سایسی* کاه فروشی است.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، دهخدا، شاهد)
۱۱۲۴. **آخر سرانجام جز خاک نیست.** (دهخدا، فردوسی)
۱۱۲۵. **آخر سرش به سنگ لحد می‌خورد.** (افغانی)
۱۱۲۶. **آخرش آخوند صاحب فضیلت معلوم می‌شود.** (مشهدی)
۱۱۲۷. **آخر شاطری کاه فروشی است.** (افغانی)
۱۱۲۸. **آخر شاعری اوّل گدایی است.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۱۱۲۹. **آخر شاه منشی (شاهی)، کاه‌کشی (کوت‌کشی، کاه‌فروشی).** (عوام، افغانی، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، شکورزاده)
۱۱۳۰. **آخر شب سیاه سفید است.** (افغانی)
۱۱۳۱. **آخر شکست موج تبسّم ز گوهرت / شور نمک نگر که نمکدان شکست و ریخت.** (بیدل: ۲۹۹، افغانی)
۱۱۳۲. **آخرش معلوم شد توی سبد یارو چی بوده؟** (کوچه)
۱۱۳۳. **آخرش نفهمیدم رفیق منی یا رفیق گرگ؟** (تهرانی)
۱۱۳۴. **آخرِ شوخی اوّل دعواست.** (شوشتری)

۱۱۳۵. **آخرِ شوخی نزاع است.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۱۳۶. **آخر عربی حمیت کو؟ / ای شمر وفا و غیرت کو؟** (دهخدا، از اشعار تعزیه)
۱۱۳۷. **آخر عمامه بر سرت گذاشتند.** (آملی)
۱۱۳۸. **آخر عمرمان، اوّل کارمان.** (آذری، لنجانی)
۱۱۳۹. **آخر کار آدم قلدر به درویشی می‌کشد.** (آذری)
۱۱۴۰. **آخر کار آدمی مرگ است.** (تاریخ بیهقی: ۴۸۸)
۱۱۴۱. **آخر کار پیش‌آهنگ به توبره‌کشی می‌کشد.** (آذری)
۱۱۴۲. **آخر کار سرگالشی، گوساله گالشی است.** (رامسری)
۱۱۴۳. **آخر کارش به مستی می‌کشد.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۸۵)
۱۱۴۴. **آخرِ کار من و بیدِ تهی‌دست یکی ست / که پس از خشک شدن آبِ نباتم دادند.** (صائب: ۱۶۹۳)
۱۱۴۵. **آخرکاری، تخم‌مرغ گندیده را به سر ما می‌شکند.** (رامسری)
۱۱۴۶. **آخر کند خدای دگرگونه حال‌ها.** (سنایی؛ دیوان: ۸۰۱)
۱۱۴۷. **آخر گاو زردیش کردی؟** (جروق فارس)
۱۱۴۸. **آخر گذر پوست به دباغان (دبّاغ‌خانه، دبّاغ‌ها) است (می‌افتد).** (دهخدا، هبله‌رودی، کوچه، خزینه، عوام، شکورزاده)
۱۱۴۹. **آخر گذر پوست به سرّاجان*است.** (بهمنیاری، هبله‌رودی، کوچه، نامه‌ی‌داستان)
۱۱۵۰. **آخر ماست را ریخت.** (مازندرانی)
۱۱۵۱. **آخر مرد به از اوّل مرد.** (بیرجندی)
۱۱۵۲. **آخر ملّایی اوّل گدایی است.** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، شکورزاده)
۱۱۵۳. **آخر مهتری کاه‌فروشی است.** (شکورزاده)
۱۱۵۴. **آخر میرآخوری کاه فروشی‌ست.** (افغانی)
۱۱۵۵. **آخر نانم به نانت، آبم به آبت.** (بروجردی)
۱۱۵۶. **آخر نخ من گره ندارد.** (بختیاری)
۱۱۵۷. **آخر نصیب شغال شد.** (آملی)
۱۱۵۸. **آخر نوکری، گدایی است.** (شکورزاده)
۱۱۵۹. **آخر نه خری سری بجنبان.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۱۶۰. **آخر نه دل به دل رود؟** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۹)
۱۱۶۱. **آخر نه شام را سحری هست در عقب؟** (ابن‌یمین: ۳۲۱)
۱۱۶۲. **آخر نه کورم، که سرمه سوی چشم حورا فرستم؟** (مجیربیلقانی: ۳۱۷)
۱۱۶۳. **آخر و عاقبت شوخی همیشه به دل چرکینی و نفاق می‌کشد.** (آذری)
۱۱۶۴. **آخر و عاقبت نسیه بگیر و عاق والدین یکی است.** (آذری)
۱۱۶۵. **آخر هر دعوا، آشتی است.** (تهرانی)
۱۱۶۶. **آخر هر سور جهان شیون است.** (دهخدا، ناصرخسرو؛ دیوان: ۷۵)
۱۱۶۷. **آخر هر گریه آخر خنده‌ای است.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۱/۱)
۱۱۶۸. **آخر هر گریه صد خنده‌است.** (بهمنیاری)
۱۱۶۹. **آخر همراه به رهی می‌برد.** (مثمر)
۱۱۷۰. **آخر هیچ حکایت از نکته‌ای که به‌کارآید خالی نباشد.** (تاریخ بیهقی: ۱۰)
۱۱۷۱. **آخرین برّه که مادرش را پیدا کند با لذّت بیشتر شیر می‌خورد.** (قشقایی)
۱۱۷۲. **آخرین جوجه عزیز است.** (لری)
۱۱۷۳. **آخرین چکه‌های باقی مانده.** (رامسری)
۱۱۷۴. **آخرین حربه‌ی زن گریه است.** (آذری)
۱۱۷۵. **آخرین سنگ به قوزک پا می‌خورد.** (قشقایی)
۱۱۷۶. **آخرین کار سوختن و ساختن است.** (تهرانی)
۱۱۷۷. **آخرین محصول خیارش بالای دار رفته‌است.** (گیلکی)
۱۱۷۸. **آخ مادرم، آخ گاوم.** (سیستانی)
۱۱۷۹. **آخور آخری را برای خودت نگه‌دار.** (تهرانی)
۱۱۸۰. **آخور بزرگ، جو می‌شکند.** (سمنانی)
۱۱۸۱. **آخوربین آخربین نمی‌شود.** (شکورزاده)
۱۱۸۲. **آخور خرش را دراز بسته‌است.** (شوشتری)
۱۱۸۳. **آخورش بلند است.** (هبله‌رودی)
۱۱۸۴. **آخورش پای کاهدان است.** (هبله‌رودی، بیرجندی، نامه‌ی‌داستان، عوام)
۱۱۸۵. **آخورش پر شده که صدایش درنمی‌آید.** (هزاره‌ای)
۱۱۸۶. **آخورش چرب است.** (سخن)
۱۱۸۷. **آخوند آخوندک نگو.** (هراتی)
۱۱۸۸. **آخوند آمد در دکّان بقّالی گفت: «مؤمن، رُبعِ عَنار داری؟» بقّاله گفت: «دارم، امّا نه به آن غلیظی.»** (کوچه)
۱۱۸۹. **آخوند از آخوند نمی‌ترسد.** (زرقانی)
۱۱۹۰. **آخوند از منبر پایین آمد.** (عوام)
۱۱۹۱. **آخوند اگر حلوا زیاد ببیند به عمامه‌اش می‌مالد.** (شهمیرزادی)
۱۱۹۲. **آخوند، این‌که پل نشد، یک‌باره بگو راه نیست.** (تهرانی)
۱۱۹۳. **آخوند بد نباشد درآوردی.** (کوچه، شیرازی)
۱۱۹۴. **آخوند، خدا بَد نَده.** (کوچه، آمره‌ای، بهمنیاری)
۱۱۹۵. **آخوند خودت را خسته نکن نمی‌فهمد.** (تهرانی)
۱۱۹۶. **آخوند دایی، سواد داری؟** (فریدونی)
۱۱۹۷. **آخوند روز یازدهم.** (علی‌آباد کتول)
۱۱۹۸. **آخوند روضه نخوانده، زنکه جیغ می‌زند.** (عوام)

۱۱۹۹. **آخوند زنگوله به پا.** (بختیاری)
۱۲۰۰. **آخوند زن و بچه‌ام را به تو سپردم نمی‌توانم نخورم.** (تهرانی، کوچه)
۱۲۰۱. **آخوند شدن چه آسان، مردم شدن چه مشکل.** (حییم، عوام)
۱۲۰۲. **آخوند غشی.** (امثال)
۱۲۰۳. **آخوند که مفت شد برای موش‌های خانه هم دعا می‌گیرند.** (کوچه)
۱۲۰۴. **آخوند مفت پیدا کرده، طالع توله سگ‌هایش را هم می‌بیند.** (گیلکی)
۱۲۰۵. **آخوند مفت که گیر بیاید، آدم موش‌های خانه را هم به هم عقد می‌کند.** (شکورزاده، عوام، حییم)
۱۲۰۶. **آخوند ملّارولا (جولا)، از این لا نشد از اون لا.** (شکورزاده، تهرانی)
۱۲۰۷. **آخوند نباتی (ملّانبات) یعنی کشک.** (دهخدا، کوچه، بهمنیاری)
۱۲۰۸. **آخوند نباتی هم یعنی ملاّ کشکی.** (تهرانی)
۱۲۰۹. **آخوند نباشد درد و غم.** (دهخدا، کوچه، فرهنگ‌نامه)
۱۲۱۰. **آخوند و ملاّ؟ نعوذبالله.** (تهرانی)
۱۲۱۱. **آخ و واخ کن امّا کار خودت را خودت بکن.** (ترکمنی)
۱۲۱۲. **آخه ابراهیم شره هم جیف داشت.** (خوانساری)
۱۲۱۳. **آخه این لولهنگ به ک..نم مَحرم شده‌بود.** (تهرانی)
۱۲۱۴. **آخه، چمی خمی، خدا نکرده آدمی.** (کرمانی)
۱۲۱۵. **آخه خدا طاق‌طاق گردو را می‌شنود.** (گلپایگانی)
۱۲۱۶. **آخه ماشالا مَردَم.** (همدانی)
۱۲۱۷. **آخیش آخیش کردن، آخ، آخ گفتن هم دارد.** (رامسری)
۱۲۱۸. **آداداش یک خری داشت، نوکر ما، نوکری داشت.** (عوام)
۱۲۱۹. **آدم آبش را می‌بیند از آن می‌گذرد.** (گیلکی)
۱۲۲۰. **آدمِ آبی یک روز عمرش بود به بازار کفاش‌ها رفت و گفت کفشی می‌خواهم که صد سال عمر کند.** (شکورزاده)
۱۲۲۱. **آدم آدم، تو هم آدم؟** (زرقانی)
۱۲۲۲. **آدم آدمی را یک بار می‌تواند گول بزند.** (آذری)
۱۲۲۳. **آدم آن است که مال (جاه) و حشمش خر نکند.** (بیدل: ۵۹۰، امثال‌موزون، افغانی)
۱۲۲۴. **آدم آن دنیا شده.** (هزاره‌ای)
۱۲۲۵. **آدم، آه است و افسوس.** (جیرفتی)
۱۲۲۶. **آدم، آه است و دم.** (تکمله، شکورزاده، دهخدا، دامغانی، اصفهانی)
۱۲۲۷. **آدم ابله از پیشانیش پیداست.** (گیلکی)
۱۲۲۸. **آدم ابله را در پایان مجلس حرف به یادش می‌آید.** (گیلکی)
۱۲۲۹. **آدم احمق دو دفعه می‌میرد.** (افغانی)
۱۲۳۰. **آدم احمق را به دوزخ می‌بردند، می‌گفت: «چوبش تر است.»** (چغانی، لارستانی)
۱۲۳۱. **آدم احمق را یک غار دو دفعه مار می‌خورد.** (افغانی)
۱۲۳۲. **آدمِ احمق هرگز پیر نمی‌شود.** (شکورزاده)
۱۲۳۳. **آدم ار آدم نبیند از کجا آدم شود؟ / شمع اگر آتش نبیند از کجا روشن شود؟** (هزاره‌ای)
۱۲۳۴. **آدم از آدم سیر می‌شود، ولی از دانستن سیر نمی‌شود.** (ترکمنی)
۱۲۳۵. **آدم از باج اموالش ضرر نمی‌کند.** (هزاره‌ای)
۱۲۳۶. **آدم از بد آدمی به‌جایی نمی‌رسد، نه از بی‌آدمی.** (هزاره‌ای)
۱۲۳۷. **آدم از بی‌آدمی گم نمی‌شود، از بد آدمی گم می‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۲۳۸. **آدم از جنّت برای گندمی آواره شد.** (صائب: ۳۴۵۹، تکمله)
۱۲۳۹. **آدم از چیزی که چاق نمی‌شود، چرا لاغر شود؟** (کوچه)
۱۲۴۰. **آدم از خاک و سیّد از نور است / میرزا از آدمیّت‌گری دور است.** (یزدی)
۱۲۴۱. **آدم از خاک و سیّد از نور است / آدمیّت ز سیّدان دور است.** (کوچه)
۱۲۴۲. **آدم از دزدی فلانی می‌شود / رفته رفته ایلخانی می‌شود.** (بهمنیاری، کوچه)
۱۲۴۳. **آدم از دوست خود گله دارد نه از بیگانه.** (هزاره‌ای)
۱۲۴۴. **آدم از دوستش گله می‌کند.** (هزاره‌ای، تاجیکی)
۱۲۴۵. **آدم از روی باز خانه‌ی کسی می‌رود نه از در باز.** (قمی)
۱۲۴۶. **آدم از زبان مرده دروغ می‌سازد، نه از زبان زنده.** (افغانی)
۱۲۴۷. **آدم از زیر چوب درمی‌رود، امّا از زخم زبان نمی‌تواند بگریزد.** (مازندرانی)
۱۲۴۸. **آدم از زیر کار دررو عقب بهانه می‌گردد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۲۴۹. **آدم از سُراغ به عراق می‌رود.** (شکورزاده)
۱۲۵۰. **آدم از سر بتّه‌ی خاشه‌ای که نیست.** (هراتی)
۱۲۵۱. **آدم از سنگ سخت‌تر است و از گُل نازک‌تر.** (شکورزاده، کوچه، عوام، تاجیکی، افغانی، بهمنیاری)
۱۲۵۲. **آدم از شیر مادر می‌بُرد.** (جیرفتی)
۱۲۵۳. **آدم از فردای خود بی‌خبر است.** (سمنانی)

۱۲۵۴. **آدم از کار زیاد نمی‌میرد از لج‌بازی می‌میرد.** (ترکمنی)
۱۲۵۵. **آدم از کتک دردش نمی‌آید امّا زخم‌زبان به دردش می‌آورد.** (مازندرانی)
۱۲۵۶. **آدم از کرده گَنده نمی‌شود از گفته گَنده می‌شود.** (فرهنگ‌نامه)
۱۲۵۷. **آدم از کسی که طمع دارد گله دارد.** (افغانی)
۱۲۵۸. **آدم از کمال علم و عرفان آدم می‌شود.** (افغانی)
۱۲۵۹. **آدم از کم‌رویی به ک..ن دادن می‌افتد.** (کوچه)
۱۲۶۰. **آدم از کوچکی بزرگ می‌شود.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۱۲۶۱. **آدم از گرسنگی بمیرد و منّت نکشد.** (سمنانی)
۱۲۶۲. **آدم از لج به جهنّم می‌رود.** (نیشابوری)
۱۲۶۳. **آدم از مرغ بال‌دار برتر است.** (سیستانی)
۱۲۶۴. **آدم از هرچه بدش می‌آید سرش می‌آید.** (عوام، کوچه)
۱۲۶۵. **آدم از یک بار کُ..ن دادن هیز نمی‌شود.** (بهمنیاری)
۱۲۶۶. **آدم از یک‌بار ک..ن دادن ک..نی نمی‌شود.** (کوچه)
۱۲۶۷. **آدم از یک دفعه گاییدن هیز نمی‌شود.** (تهرانی)
۱۲۶۸. **آدم اسب دولت باشد، آقای ملّت نباشد.** (دلیجانی)
۱۲۶۹. **آدم است و لباس، زمین است و پلاس.** (شکورزاده، کوچه)
۱۲۷۰. **آدم است و یک آه و دَم.** (شکورزاده، کوچه)
۱۲۷۱. **آدم افتاده را خوک هم نمی‌زند.** (رامسری)
۱۲۷۲. **آدم افتاده را لگدمال نمی‌کنند.** (رامسری)
۱۲۷۳. **آدم اگر بخواهد ده سیر غصّه به کسی بدهد، باید خودش سی سیر غصّه بخورد.** (بیرجندی)
۱۲۷۴. **آدم اگر به خواب هشت باشد، بیدار باشد.** (مشهدی)
۱۲۷۵. **آدم اگر بیفتد، از پشت شتر بیفتد.** (هزاره‌ای)
۱۲۷۶. **آدم اگر پول داشته‌باشد، پشت سبیل ناصرالدین شاه نقارخانه می‌سازد.** (طالقانی)
۱۲۷۷. **آدم اگر جا بخورد باخته.** (راوری)
۱۲۷۸. **آدم اگر خواهد کوه را از ده«تلخان» می‌کند.** (تاجیکی)
۱۲۷۹. **آدم اگر در پیری پلو خوردن یاد بگیرد لقمه را به گوشش می‌گذارد.** (شکورزاده)
۱۲۸۰. **آدم اگر گرسنه باشد، سنگ را هم می‌خورد.** (رامسری)
۱۲۸۱. **آدم اگر گُه هم می‌خورد، گُهِ آدم پُلُوی را بخورد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۲۸۲. **آدم امروز برای فردا نیست.** (گیلکی)
۱۲۸۳. **آدم (انسان) با (به) کسی که یاعلی گفت یاعمر نمی‌گوید.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، عوام، کرمانی)
۱۲۸۴. **آدم انگشت به دماغش نمی‌تواند بکند.** (کوچه)
۱۲۸۵. **آدم با آدم، پسته با بادام.** (تاجیکی)
۱۲۸۶. **آدم با آدم ده با درخت.** (تاجیکی)
۱۲۸۷. **آدم با اصل و نسب، یک بار به چاه می‌افتد.** (آذری)
۱۲۸۸. **آدم با دل به نماز بایستد، هر طرف بایستد همان طرف قبله است.** (رامسری)
۱۲۸۹. **آدم با سخن می‌رود.** (آملی)
۱۲۹۰. **آدم با طناب دیو توی چاه نمی‌رود.** (خوانساری)
۱۲۹۱. **آدم با لباسش شناخته نمی‌شود.** (آذری)
۱۲۹۲. **آدم با لباس نونوار می‌شود و خانه با فرش.** (نیشابوری)
۱۲۹۳. **آدم با هایِ دهان گرم نمی‌شود.** (کوچه)
۱۲۹۴. **آدمِ باهوش سرکه‌اش را گران‌تر از عسل آدمِ نادان می‌فروشد.** (خرّمی)
۱۲۹۵. **آدم باید آدم باشد هم‌یورغه هم‌قدم باشد.** (شکورزاده، کرمانی، بهمنیاری)
۱۲۹۶. **آدم باید اوّل حرف را توی دهنش مزّه کند.** (کرمانی)
۱۲۹۷. **آدم باید ببیند جایش را بگذارد پایش را.** (رفسنجانی)
۱۲۹۸. **آدم باید بپرسد و نترسد.** (کرمانی)
۱۲۹۹. **آدم باید بپرسه و بتُرسه.** (کرمانی)
۱۳۰۰. **آدم باید بخت یارش باشد، به پاپوش و کلاه پاره کردن نیست.** (رامسری)
۱۳۰۱. **آدم باید برای خود یک خانه، نه یک لانه داشته‌باشد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۳۰۲. **آدم باید به اندازه‌ی کُهش جالیز بردارد (بکارد).** (شکورزاده، کوچه)
۱۳۰۳. **آدم باید به اندازه‌ی دوکش پنبه بردارد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۳۰۴. **آدم باید به دست‌مایه‌اش نگاه کند نه به همسایه.** (شکورزاده، کوچه، کرمانی، بیرجندی)
۱۳۰۵. **آدم باید به فکر روز آینده هم باشد.** (هزاره‌ای)
۱۳۰۶. **آدم باید پایش را به اندازه‌ی گلیمش دراز (باز) کند.** (کوچه، تهرانی)
۱۳۰۷. **آدم باید پشت‌سرش هم چشم داشته‌باشد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۳۰۸. **آدم باید پیشانی‌اش نقش داشته‌باشد.** (زرقانی)
۱۳۰۹. **آدم باید تکّه را به قدِّ (اندازه‌ی) دهانش بگیرد.** (کوچه، عوام)
۱۳۱۰. **آدم باید جایِ خر بستنش را بداند.** (کوچه)
۱۳۱۱. **آدم باید جایی جیک جیک (جیرجیر) بکند که بلبل نباشد.** (شکورزاده، خراسانی)
۱۳۱۲. **آدم باید چراغ در جلو داشته‌باشد نه دوزخی.** (لری)

۱۳۱۳. **آدم باید چوب سر درخت را کف پایش ببیند.** (کوچه)
۱۳۱۴. **آدم باید چون شیر درآورد و چون گرگ بخورد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۳۱۵. **آدم باید دست به زانوی خودش بگیرد و بگوید: یا علی.** (شکورزاده، تهرانی)
۱۳۱۶. **آدم باید دل با وسعت داشته‌باشد.** (گیلکی)
۱۳۱۷. **آدم باید ده تا ارّابه بگیرد، تا یک اتوبوس سوار شود.** (لاهیجانی)
۱۳۱۸. **آدم باید روی ک..ن خودش بنشینه.** (تهرانی)
۱۳۱۹. **آدم باید زن‌داری و غیرت را از خروس یاد بگیرد.** (شکورزاده)
۱۳۲۰. **آدم باید سرپوش باشد نه سرّگو.** (گلبافی)
۱۳۲۱. **آدم باید شترگلو باشد، هر حرفی را صد بار بیاورد تو گلو و برگرداند و بسنجد و بعد بزند.** (اصفهانی)
۱۳۲۲. **آدم باید کاری بکند که پَرَش به پر خلق‌الله نگیرد.** (شکورزاده)
۱۳۲۳. **آدم باید گذشت داشته‌باشد.** (سخن)
۱۳۲۴. **آدم باید گربه‌ی‌سر سفره‌اش هم قشنگ باشد.** (اصفهانی)
۱۳۲۵. **آدم باید لقمه را اندازه‌ی‌دهانش بگیرد.** (کوچه)
۱۳۲۶. **آدم باید لِنگ خود را ببیند و بپرد.** (گیلکی)
۱۳۲۷. **آدم باید مالش زیر سرش باشد تا خاطر جمع باشد.** (اصفهانی)
۱۳۲۸. **آدم باید مانند درخت باشد، هرچه بار می‌دهد سر به زیر آویزد.** (اشتهاردی)
۱۳۲۹. **آدم باید مثل شتر دور دورها را نگاه کند.** (جیرفتی)
۱۳۳۰. **آدم باید نگاه به سرمایه‌اش بکند نه به همسایه‌اش.** (سخن)
۱۳۳۱. **آدم باید هفت لا شود تا صنّارش پیدا شود.** (تهرانی)
۱۳۳۲. **آدم باید هم برای عُمر، هم برای علی گریه کند.** (آذری)
۱۳۳۳. **آدم باید هم در موقع غضب، هم در موقع شوخی خودش را نگه دارد.** (میانه‌ای)
۱۳۳۴. **آدم باید همه را بد بداند مگر خلافش ثابت شود.** (تهرانی)
۱۳۳۵. **آدم باید یا ارباب پرزوری داشته باشه، یا گُورگاه*شیب.** (جیرفتی)
۱۳۳۶. **آدم باید یا نوک داشته‌باشد، یا چنگ و پنجه.** (گیلکی، مازندرانی)
۱۳۳۷. **آدم باید یک آخور هم برای روز مبادای خودش نگه دارد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۳۳۸. **آدم باید یک سوزن به خودش بزند یک جوال‌دوز به دیگران.** (شکورزاده، کوچه)
۱۳۳۹. **آدم باید یک کیسه‌ی بی‌نفع بدوزه، یکی بی‌ضرر.** (جیرفتی)
۱۳۴۰. **آدم با یک‌بار عمل زشت اهل آن عمل نمی‌شود.** (دهخدا)
۱۳۴۱. **آدم با یک ک..ن ک..نی نمی‌شود.** (شیرازی)
۱۳۴۲. **آدم بچّه‌دار، عسل نمی‌خورد.** (آذری)
۱۳۴۳. **آدم بخورد و بمیرد بهتر از این است که با آرزو سر به زمین بگذارد.** (رامسری)
۱۳۴۴. **آدم بخیل به مقصد نرسیده‌است.** (تاجیکی)
۱۳۴۵. **آدم بخیل می‌خواهد دو چشمش کور شود و از دیگران یک چشم.** (آذری)
۱۳۴۶. **آدم بدبخت آسایش ندارد.** (لری)
۱۳۴۷. **آدم بدبخت اگر سوار شتر هم باشد سگ می‌گزد.** (دزفولی)
۱۳۴۸. **آدم بدبخت پشت کوه قاف هم که فرار کند، بدبختیش جلوتر برایش جا گرفته.** (تهرانی)
۱۳۴۹. **آدم بدبخت در بیابان سبیلی*هم گرفتار کوسه می‌شود.** (دزفولی)
۱۳۵۰. **آدم بدبخت دوجا وعده دارد.** (عوام)
۱۳۵۱. **آدم بدبخت را داخل لانه‌ی‌مرغ، کوسه می‌زند.** (دزفولی، شوشتری)
۱۳۵۲. **آدم بدبخت را دو جا دو جا دعوت می‌کنند.** (شیرازی)
۱۳۵۳. **آدم بدبخت را می‌گویند چالش کردیم، پولدار را می‌گویند در مراسم تدفینش شرکت کردیم.** (تهرانی)
۱۳۵۴. **آدم بدبخت را یک روز دوجا وعده می‌گیرند.** (کوچه)
۱۳۵۵. **آدمِ بدبخت سرِ جوی آب برود آب می‌خشکد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۳۵۶. **آدمِ بدبخت قدم به دریا بگذارد دریا خشک می‌شود.** (شکورزاده)
۱۳۵۷. **آدم بدبخت نه چیز و نه جا چیز.** (کرمانی)
۱۳۵۸. **آدم بد بده دوبار می‌دهد.** (عوام، حییم)
۱۳۵۹. **آدم بدبو و بچّه‌ی بدخو، رزقش کم است.** (هزاره‌ای)
۱۳۶۰. **آدم بد به بلا نزدیک است.** (ترکمنی)
۱۳۶۱. **آدم بد به مقصد نمی‌رسد.** (تاجیکی)
۱۳۶۲. **آدم بد بی‌موقع قضای‌حاجتش می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۱۳۶۳. **آدم بد حرف زدنش هم بد است.** (هزاره‌ای)
۱۳۶۴. **آدم بدحساب دو دفعه (دوبار) می‌دهد.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۱۳۶۵. **آدم، بد خانواده باشد ولی بی‌خانواده نباشد.** (آملی)
۱۳۶۶. **آدم، بدخور داشته‌باشد نه که بدگو داشته‌باشد.** (همدانی)

۱۳۶۷. **آدمِ بدخو نیمی نان و آدم خوش‌خو یک نان می‌خورد.** (افغانی)
۱۳۶۸. **آدمِ بد را اگر به شیشه کنی، پس می‌دهد.** (مشهدی)
۱۳۶۹. **آدمِ بد را بد گویند، خوب را خوب.** (هزاره‌ای)
۱۳۷۰. **آدمِ بد را به زر بخر، به سنگ بکش.** (نیشابوری)
۱۳۷۱. **آدمِ بد، سخنش هم بد است.** (افغانی)
۱۳۷۲. **آدمِ بدسرشت تربیت نمی‌پذیرد، اگر تربیت‌پذیر شد برایش صد تا قربانی کن.** (آذری)
۱۳۷۳. **آدمِ بدشگون اگر دستش را به طلا بزند، خاکستر می‌شود.** (دزفولی)
۱۳۷۴. **آدمِ بد عمل، بدبین می‌شود.** (قشقایی)
۱۳۷۵. **آدمِ بدکار بد فکر است.** (بویراحمدی)
۱۳۷۶. **آدمِ بدکار و بد راه را به راهش بسپار.** (آذری)
۱۳۷۷. **آدمِ بدکار همیشه بدگمان است.** (سوقی، ده‌دشتی)
۱۳۷۸. **آدمِ بدمعامله دو دفعه می‌دهد.** (عوام)
۱۳۷۹. **آدمِ بد نفس در روز عید می‌میرد.** (افغانی)
۱۳۸۰. **آدمِ بدهکار مصیبت‌زده‌است.** (ترکمنی)
۱۳۸۱. **آدمِ بدی که می‌شناسی بهتر از آدم خوبی است که نمی‌شناسی.** (خوزستانی)
۱۳۸۲. **آدم بر اثر حرفی که شنیده مست نمی‌شود.** (تالشی)
۱۳۸۳. **آدم برای (به) یک پیغامِ شیرین فرهاد نمی‌شود کوه بیستون را بکند.** (کوچه، تهرانی)
۱۳۸۴. **آدم برای یک لیوان شیر که نمی‌رود گاو بخرد.** (تهرانی)
۱۳۸۵. **آدمِ برزگر پیشه، چه کارش به قلیان شیشه؟** (شهربابکی)
۱۳۸۶. **آدمِ برهنه از آب گود نمی‌ترسد.** (مازندرانی)
۱۳۸۷. **آدمِ برهنه از گردنه ترس ندارد.** (آباده‌ای)
۱۳۸۸. **آدم برهنه بهتر از کسی است که زبانش به بدگویی باز شود.** (بختیاری)
۱۳۸۹. **آدم برهنه را هر پیراهنی اندازه است.** (کوچه، فرهنگ‌نامه)
۱۳۹۰. **آدمِ برهنه کرباس دولاّ پهنا (پهنادار) خواب می‌بیند.** (شکورزاده، کوچه)
۱۳۹۱. **آدمِ بزرگ آب می‌ریزد، پای بچّه می‌لرزد.** (تکابی)
۱۳۹۲. **آدمِ بزرگ، پل روی رودخانه است.** (هزاره‌ای)
۱۳۹۳. **آدم بزش را هم می‌دوشد نگاهی به صورتش می‌کند و می‌دوشد.** (دلیجانی)
۱۳۹۴. **آدم بفرستید فوج را نجات بدهد.** (کوچه)
۱۳۹۵. **آدم بگ (بیگ) باش، تخم سگ باش.** (زرقانی)
۱۳۹۶. **آدم بلندقد دلاور است و آدم کوتاه‌قد جادوگر.** (مازندرانی)
۱۳۹۷. **آدم بنگی خر زنگی.** (افغانی)
۱۳۹۸. **آدم به آدم بسیار ماند.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۳۹۹. **آدم به آدم خوش است.** (دهخدا، بهمنیاری، سبزواری، کوچه، شکورزاده، عوام، هزاره‌ای)
۱۴۰۰. **آدم به آدم دیگر، چه می‌تواند بکند؟** (آذری)
۱۴۰۱. **آدم به آدم مهمان است، تن به گور.** (گنبدکاووسی)
۱۴۰۲. **آدم به آدم می‌رسد کوه به کوه نمی‌رسد.** (دهخدا، افغانی، ایلامی، خزینه)
۱۴۰۳. **آدم به امید زنده‌است.** (دهخدا، کوچه، هزاره‌ای، شکورزاده، عوام، ترکمنی، بختیاری)
۱۴۰۴. **آدم به اندازه‌ی درازی ملافه‌اش دراز می‌کشد.** (نمینی)
۱۴۰۵. **آدم به این بزرگی مثل ترب پوک می‌ماند.** (گیلکی)
۱۴۰۶. **آدم به باغ می‌رود به گل نگاه می‌کند.** (تهرانی)
۱۴۰۷. **آدم به بچّه کولی رو نشان دهد، کوزه‌ی دوشاب می‌خواهد.** (گیلکی)
۱۴۰۸. **آدم به بد، بد گوید، به نیک، نیک.** (آذری)
۱۴۰۹. **آدم بهتر است که کِرم پس کلّه نداشته‌باشد.** (رفسنجانی)
۱۴۱۰. **آدم به تو دست بزند، بازویش را می‌شکنی.** (گیلکی)
۱۴۱۱. **آدم به چه خیال، فلک به چه خیال.** (آملی)
۱۴۱۲. **آدم به خاطر امامزاده، آقادار*را زیارت می‌کند.** (رامسری)
۱۴۱۳. **آدم به در باز نمی‌رود به روی باز می‌رود.** (رامسری)
۱۴۱۴. **آدم به دست خویش، خود را گُل به سر می‌کند، به دست خویش خاک‌برسر.** (گیلکی)
۱۴۱۵. **آدم به دو سرِ عمر خود بچّه می‌شه.** (بیرجندی)
۱۴۱۶. **آدم به رسن دیو نباید به چاه فرو برود.** (فرهنگ‌نامه)
۱۴۱۷. **آدم به روی باز می‌رود نه در باز.** (افغانی، مازندرانی)
۱۴۱۸. **آدم به ریسمان هرکس و ناکس به چاه نمی‌رود.** (سبزواری)
۱۴۱۹. **آدم به زمین نگشته و قدم نزده‌ی خود کور است.** (گیلکی)
۱۴۲۰. **آدم به سخن، حیوان به افسار.** (گیلکی)
۱۴۲۱. **آدم به سخن، گاو به رسن.** (آملی)
۱۴۲۲. **آدم به سیرت است نه به صورت.** (افغانی)
۱۴۲۳. **آدم به شکل آدم زیاد است.** (لری)
۱۴۲۴. **آدم به قد یک رسن برود باید به اندازه‌ی دم افساری به عقب بیاید.** (کردی)
۱۴۲۵. **آدم به کیسه‌اش نگاه می‌کند.** (دهخدا، کوچه، عوام)
۱۴۲۶. **آدم به کیسه‌اش نگاه می‌کند و خرج می‌کند.** (عوام)
۱۴۲۷. **آدم به لباس است.** (فرهنگ‌نامه)

۱۴۲۸. **آدم به لباس، خانه به پلاس.** (تاجیکی)
۱۴۲۹. **آدم به مصلحتِ روزگار باید در ِک.. خر را هم ماچ کند.** (کوچه)
۱۴۳۰. **آدم به یک کار، به همه‌کار (آدم) به همه‌کار، به هیچ‌کار.** (کوچه، عوام)
۱۴۳۱. **آدم بیابان خوابیده خواب‌های پریشان می‌بیند.** (گیلکی)
۱۴۳۲. **آدم بی‌اولاد پادشاه بی‌غم است.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام)
۱۴۳۳. **آدم بی‌بتّه را هرکارش کنی باز هم بی‌بتّه است.** (لری)
۱۴۳۴. **آدم بی‌برادر باشد بهتر است تا علی پیازی برادرش باشد.** (بروجردی)
۱۴۳۵. **آدم بی‌پدر مثل هندوانه‌ی نرسیده‌است.** (کازرونی)
۱۴۳۶. **آدم بی‌پدر و مادر، چهل پدر و مادر دارد.** (آمره‌ای)
۱۴۳۷. **آدم بی‌پدر یتیم است، بی‌مادر اسیر.** (ترکمنی)
۱۴۳۸. **آدم بی‌پول در شهر خودش هم غریب است.** (سمنانی)
۱۴۳۹. **آدم بی‌پول دل نازک می‌شود.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۴۴۰. **آدمِ بی‌پول غالباً تنبورزن می‌شود.** (شکورزاده)
۱۴۴۱. **آدم بی‌پول مثل کولکاپیس (چرخ ریسک) است.** (گیلکی)
۱۴۴۲. **آدم بی‌تنبان، خواب تنبان می‌بیند.** (کاشانی)
۱۴۴۳. **آدم بیچاره با یک نان زنده‌است با یک نان هم مرده.** (هزاره‌ای)
۱۴۴۴. **آدم بیچاره به رودخانه برود، رودخانه خشک می‌شود.** (قشقایی)
۱۴۴۵. **آدم بیچاره روسیاه است.** (قشقایی)
۱۴۴۶. **آدم بیچاره زنده می‌ماند، آدم ترسو زنده نمی‌ماند.** (قشقایی)
۱۴۴۷. **آدم بیچاره سوره‌ی‌یاسین هم بخواند او را می‌زنند و می‌گویند حرفش نامعقول است.** (لری)
۱۴۴۸. **آدم بیچاره ک..ش نمی‌خوابد و آدم ثروتمند سگش.** (قشقایی)
۱۴۴۹. **آدم بی‌چشم و رو از مار بی‌چشم و رو بدتر است.** (ترکمنی)
۱۴۵۰. **آدمِ بی‌حیا نه ننگ دارد نه وفا.** (شکورزاده، افغانی)
۱۴۵۱. **آدم بی‌خانه مثل مرد بی‌تنبان می‌ماند.** (تهرانی)
۱۴۵۲. **آدم بی‌خرد ستور بود.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۶۴)
۱۴۵۳. **آدم بی‌خطا و خدای بی‌عطا وجود ندارد.** (قشقایی)
۱۴۵۴. **آدم بی‌خیر، حمّام نمی‌رود.** (افغانی، سبزواری)
۱۴۵۵. **آدم بی‌درد، کار که می‌بیند می‌لرزد.** (یزدی)
۱۴۵۶. **آدم بی‌دوست، تنه‌ی بی‌سر است.** (افغانی)
۱۴۵۷. **آدمِ بی‌زن، پادشاه بی‌غم است.** (شکورزاده، افغانی)
۱۴۵۸. **آدم بی‌زن، یک نان تنها بزن.** (افغانی)
۱۴۵۹. **آدم بی‌سواد از کور بدتر است.** (هزاره‌ای)
۱۴۶۰. **آدمِ بی‌سواد جا تنگ کن روی زمین است.** (شکورزاده)
۱۴۶۱. **آدم بی‌سواد کور است.** (بهمنیاری، بختیاری، دهخدا، شکورزاده، کوچه، هزاره‌ای، عوام)
۱۴۶۲. **آدم بی‌سواد مرغ کور است.** (آذری)
۱۴۶۳. **آدم بیشتر از ترس می‌میرد تا از مرگ.** (افغانی)
۱۴۶۴. **آدم بی‌شلوار پایش مثل پای محمود است.** (کندلوسی)
۱۴۶۵. **آدم بی‌شلوار خواب پارچه می‌بیند.** (درگزی)
۱۴۶۶. **آدم بی‌شلوار خواب کرباس دولاّ پهنا را می‌بیند.** (بختیاری)
۱۴۶۷. **آدم بی‌طالع نزد مادرش برای مهمانی می‌رود، هوا یا برفی می‌شود یا بارانی.** (آملی)
۱۴۶۸. **آدم بی‌عار پیر نمی‌شود، علف چمن هم زود خشک نمی‌شود.** (قشقایی)
۱۴۶۹. **آدم بی‌عار دیر پیر می‌شود.** (آذری)
۱۴۷۰. **آدم بی‌عار را در تابه گذاشتند، تابه سوخت ولی بی‌عار نسوخت.** (رامسری)
۱۴۷۱. **آدم بی‌عار کار را دوبار می‌کند.** (عوام)
۱۴۷۲. **آدم بی‌عار و بی‌ناموس چهل روز زندگی می‌کند.** (ارومیه‌ای)
۱۴۷۳. **آدم بی‌عرضه بهانه‌ی کُلاس*را می‌گیرد.** (رامسری)
۱۴۷۴. **آدم بی‌عرضه تا پیر شد گمراه می‌گردد.** (لری)
۱۴۷۵. **آدم بی‌عرضه حرفش نیز بی‌ارزش است.** (بختیاری)
۱۴۷۶. **آدمِ بی‌عشق مثل تنبان بی‌کِش است.** (شکورزاده)
۱۴۷۷. **آدم بی‌عقل باشد چون گل بی‌رنگ و بوی.** (شکورزاده)
۱۴۷۸. **آدم بی‌علم (بی‌معرفت) غول بیابان است.** (افغانی)
۱۴۷۹. **آدم بی‌عیب نیست.** (بختیاری)
۱۴۸۰. **آدم بی‌غیرت بعد از ختم کار سر غیرت می‌آید.** (افغانی)
۱۴۸۱. **آدم بی‌کار آفتاب نشین، عقل چهل وزیر را دارد.** (هزاره‌ای)
۱۴۸۲. **آدم بی‌کار بیل دسته می‌کند.** (شکورزاده)
۱۴۸۳. **آدم بی‌کار بیمار است.** (نجف‌آبادی)
۱۴۸۴. **آدم بی‌کار جادوگر می‌شود.** (بیرجندی)
۱۴۸۵. **آدم بی‌کار جوال‌دوز را برمی‌دارد می‌افتد به‌جان تخم‌هایش و فریاد می‌زند.** (کوچه)
۱۴۸۶. **آدم بی‌کار جوال دوز به بیضه‌ی‌خود می‌زند.** (شکورزاده)

۱۴۸۷. **آدم بی‌کار، خدا از او بیزار.** (بیرجندی)
۱۴۸۸. **آدم بی‌کار، در خواب بهتر که بیدار.** (بیرجندی)
۱۴۸۹. **آدم بی‌کار در قبرستان خوابیده‌است.** (آملی)
۱۴۹۰. **آدم بی‌کار دستِ راستِ محلّه است.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه، کوچه، عوام)
۱۴۹۱. **آدم بی‌کار عقل صد وزیر را دارد.** (افغانی)
۱۴۹۲. **آدم بی‌کار ک..ن برای شیطان درست می‌کند.** (کرمانی)
۱۴۹۳. **آدم بی‌کار مرهم به ک..ن فاخته می‌گذارد.** (شکورزاده)
۱۴۹۴. **آدم بی‌کار مگس‌های خایه‌ی‌خر را می‌شمارد.** (شکورزاده)
۱۴۹۵. **آدم بی‌کار می‌خندد به درز دیوار.** (سیرجانی)
۱۴۹۶. **آدم بی‌کار نان می‌خورد ولی کارگر زحمتکش خون می‌خورد.** (مازندرانی)
۱۴۹۷. **آدم بی‌کار و سایه‌ی‌بید.** (افغانی)
۱۴۹۸. **آدم بی‌کاره و تنبل، اهل رمل و اسطرلاب می‌شود.** (خرّمی)
۱۴۹۹. **آدم بی‌کار یا دزد شود یا بیمار.** (افغانی، شکورزاده، هراتی، هزاره‌ای)
۱۵۰۰. **آدم، بی‌ک.. ک..نی نمی‌شود.** (شیرازی)
۱۵۰۱. **آدم بیگاری بکند، بی‌کاری نکند.** (سمنانی)
۱۵۰۲. **آدم بیگانه، سگ دیوانه.** (تاجیکی)
۱۵۰۳. **آدم بی‌گناه تا زیر دار می‌رود نه بالای دار.** (افغانی)
۱۵۰۴. **آدم بیمار باشد، بیماردار نباشد.** (شکورزاده)
۱۵۰۵. **آدم بی‌نسل مثال درخت بی‌میوه است.** (تاجیکی)
۱۵۰۶. **آدم بی‌نقصان نمی‌شود.** (تاجیکی)
۱۵۰۷. **آدم بی‌نماز مُهر جمع می‌کند.** (دلیجانی)
۱۵۰۸. **آدم بی‌ننگ را کنده به ک..نش زدند، گفت: «به‌به عجب برایم سایه شد.»** (هزاره‌ای)
۱۵۰۹. **آدمِ بی‌نوا در دو جهان روسیاه است.** (شکورزاده)
۱۵۱۰. **آدم بی‌هنر، زنبور بی‌عسل.** (تاجیکی)
۱۵۱۱. **آدم بی‌هنر مثل بادام تلخ است.** (آذری)
۱۵۱۲. **آدم بی‌هیچ نیرزد به هیچ.** (بهمنیاری)
۱۵۱۳. **آدم پابرهنه که کفش بیابد، همه‌جا را پا می‌زند.** (مازندرانی)
۱۵۱۴. **آدم پارسالی هستی؟** (گیلکی)
۱۵۱۵. **آدم پاشسته به جنگل و آدم پانشسته به زیر لحاف رفت.** (مازندرانی)
۱۵۱۶. **آدم پاشنه ترکیده، قدر پاشنه ترکیده را می‌داند.** (اصفهانی)
۱۵۱۷. **آدم پایش یک‌بار به چاله می‌رود.** (شکورزاده)
۱۵۱۸. **آدم پُرحرف آدم کم‌حرف را کشت.** (رامسری)
۱۵۱۹. **آدم پُرحرف خود را کم ارزش می‌کند.** (بختیاری)
۱۵۲۰. **آدم پُرحرف کم عقل است.** (لری)
۱۵۲۱. **آدم پُرطمع دو جیب دارد، هردو تا هم سوراخ است.** (درگزی)
۱۵۲۲. **آدم پُرطمع دو خانه دارد؛ هردو هم خالی است.** (درگزی)
۱۵۲۳. **آدم پُرطمع هفت کیسه دارد هر هفت تا هم خالی.** (کرمانی)
۱۵۲۴. **آدم پُرطمع همیشه ریش در گرو دارد.** (لری)
۱۵۲۵. **آدم پُرگو سبوس می‌کوبد.** (مازندرانی)
۱۵۲۶. **آدم پَر ندارد، امّا پرواز دارد.** (عوام)
۱۵۲۷. **آدم پرنده‌ی‌بی‌بال است.** (لری)
۱۵۲۸. **آدم پستان مادر اندرش را می‌مکد.** (هزاره‌ای)
۱۵۲۹. **آدم پست‌فطرت از میراث‌خوار بدتر است.** (دزفولی)
۱۵۳۰. **آدم پوست شلتوک خود را بکوبد بهتر است که شلتوک دیگری را بکوبد.** (گیلکی)
۱۵۳۱. **آدم پوست کلفت است، انگار روی مرغابی آب بریزی.** (گیلکی)
۱۵۳۲. **آدم پول پیدا می‌کند پول آدم را پیدا نمی‌کند.** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، کوچه)
۱۵۳۳. **آدم پول دار، بالای سبیل شاه هم قصر می‌سازد.** (آذری)
۱۵۳۴. **آدم پول دار خسیس است.** (لری)
۱۵۳۵. **آدم پول‌دار دلش نمی‌خوابد، آدم فقیر ک..ش.** (مازندرانی)
۱۵۳۶. **آدمِ پول‌دار روی سبیل شاه نقاره می‌زند.** (شکورزاده، عوام)
۱۵۳۷. **آدم پولدار شُش و جگر می‌خورد، آدم بی‌پول خون جگر.** (کاشانی)
۱۵۳۸. **آدم پول‌دار مالش پیش خودش است عزّتش پیش مردم.** (تهرانی، شکورزاده)
۱۵۳۹. **آدم پول داشته‌باشد، کوفت داشته‌باشد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۵۴۰. **آدم پول دوست به راحتی مالش را نمی‌فروشد.** (کردی)
۱۵۴۱. **آدم پول را پیدا می‌کند نه پول آدم را.** (شکورزاده، کوچه، قشقایی، آذری)
۱۵۴۲. **آدمِ پیر آفتاب سر سنگ است.** (هزاره‌ای)
۱۵۴۳. **آدمِ پیر آفتاب لب بام است.** (افغانی)
۱۵۴۴. **آدمِ پیر از مردن می‌ترسد.** (کرمانجی)
۱۵۴۵. **آدمِ پیر افتو سر کوه است.** (افغانی)
۱۵۴۶. **آدم پیر بشود خایه‌ی‌خودش را گُه می‌زند.** (رامسری)
۱۵۴۷. **آدمِ پیر جوان نمی‌شود.** (لری)
۱۵۴۸. **آدمِ پیر را به خر خریدن و جوان را به زن گرفتن مفرست.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)

۱۵۴۹. **آدمِ پیر را کم بده هردم بده.** (افغانی)
۱۵۵۰. **آدمِ پیر نیرویش تابع شکمش است.** (جیرفتی)
۱۵۵۱. **آدمِ پیر و این‌همه کرّوفر؟** (رامسری)
۱۵۵۲. **آدمِ پیشانی‌بلند خوش‌اقبال است (می‌شود).** (بهمنیاری، شکورزاده)
۱۵۵۳. **آدم پیش روی مورچه و پشت‌سر شتر است.** (رامسری)
۱۵۵۴. **آدم تا آخر عمرش گول می‌خورد.** (تهرانی)
۱۵۵۵. **آدم تا آدم فرق دارد.** (کوچه)
۱۵۵۶. **آدم تا آدم نبیند، آدم نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۵۵۷. **آدم تا انصاف ندهد نمی‌تواند بمیرد.** (گیلکی)
۱۵۵۸. **آدم تا بچّه است زورش توی پایش است، جوان که می‌شه می‌ره تو بازو، پیر که می‌شه می‌افتد تو فکش.** (تهرانی)
۱۵۵۹. **آدم تا بی‌کار نشود، بیچاره نمی‌شود.** (آبادانی)
۱۵۶۰. **آدم تا در تنگنا افتاد ریش خود را زیر دم خر می‌کند.** (لری)
۱۵۶۱. **آدم تا زنده‌است باید آتش از دهنش (دست و پایش) بباره، وقتی که مرد از گورش.** (کرمانی، تهرانی، بروجردی، سمنانی)
۱۵۶۲. **آدمْ تا زنده‌است زندگی می‌خواهد.** (عوام، کوچه)
۱۵۶۳. **آدمْ تا کوچکی نکند بزرگ نشود.** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، شکورزاده)
۱۵۶۴. **آدمْ تا کوچکی نکند به بزرگی نمی‌رسد.** (حییم، کوچه، لکی)
۱۵۶۵. **آدمْ تا نعمتی را دارد قدر آن‌را نمی‌داند.** (لری)
۱۵۶۶. **آدمْ تا یک روز از عمرش باقی مانده باشد باز هم عقلش کامل نیست.** (لری)
۱۵۶۷. **آدم، تخم مرگ است.** (بهمنیاری، سبزواری)
۱۵۶۸. **آدمِ ترسو از مارمولك هم می‌ترسد.** (لری)
۱۵۶۹. **آدمِ ترسو باگذشت می‌شود.** (قشقایی)
۱۵۷۰. **آدمِ ترسو بیچاره و فقیر است.** (قشقایی)
۱۵۷۱. **آدمِ ترسو را آب نمی‌برد.** (بختیاری)
۱۵۷۲. **آدمِ ترسو صد بار، آدم شجاع یک بار می‌میرد.** (شیرازی)
۱۵۷۳. **آدمِ ترسو و بزدل دو مرتبه می‌میرد.** (بویراحمدی)
۱۵۷۴. **آدمِ ترسو همیشه سالم است.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه، بهمنیاری)
۱۵۷۵. **آدمِ ترسو هیچ‌وقت ترقی نمی‌کند.** (عوام)
۱۵۷۶. **آدمِ تریاکی باید همیشه کامش تلخ و بیخ دندانش شیرین باشد.** (کرمانی)
۱۵۷۷. **آدمِ تریاکی هیچ‌وقت سوراخ وافورش را گم نمی‌کند.** (رفسنجانی)
۱۵۷۸. **آدمِ تشنه آب در خواب می‌بیند و گرسنه نان را.** (دزفولی)
۱۵۷۹. **آدمِ تشنه، خواب آب خنك می‌بیند.** (ملایری)
۱۵۸۰. **آدم تف کرده‌ی خودش را نمی‌لیسد.** (آذری)
۱۵۸۱. **آدم تَقَشکِ* خانه‌ی خود را بخورد، بهتر که مال مردم را.** (بیرجندی)
۱۵۸۲. **آدمْ تِلنگش (گوزش) دربرود، امّا بدنامیش درنرود.** (ایزدخواستی)
۱۵۸۳. **آدمِ تمیز را از کفش‌هایش می‌توان شناخت.** (نجف‌آبادی)
۱۵۸۴. **آدمِ تنبل آب را با تغار می‌آورد.** (اوزی)
۱۵۸۵. **آدمِ تنبل از راه دور می‌پرسد.** (آمره‌ای)
۱۵۸۶. **آدمِ تنبل به رمّالی می‌افتد.** (کرمانی)
۱۵۸۷. **آدمِ تنبل حسابگر است.** (ایلامی)
۱۵۸۸. **آدمِ تنبل را دستور بده، علم چهل مجتهد را به انسان می‌آموزد.** (شهربابکی)
۱۵۸۹. **آدمِ تنبل را فرمان بده، دوهزار نصیحت پدرانه بشنو.** (عوام)
۱۵۹۰. **آدمِ تنبل را کار بگویی، نصیحت پدرانه می‌کند.** (افغانی)
۱۵۹۱. **آدمِ تنبل عقل چهل وزیر را دارد.** (شکورزاده، حییم، عوام، مشهدی)
۱۵۹۲. **آدمِ تنبل غول وزیر دارد.** (مشهدی)
۱۵۹۳. **آدمِ تنبل فکور است.** (آذری)
۱۵۹۴. **آدمِ تنبل کار زوردار می‌کند.** (لنجانی)
۱۵۹۵. **آدمِ تنبل مجلس را خراب می‌کند، سگ تنبل شکار را.** (هزاره‌ای)
۱۵۹۶. **آدمِ تنبل و پر خواب، خواب زیاد می‌بیند.** (شاهرودی)
۱۵۹۷. **آدمِ تنبل هرکار را دوبار انجام می‌دهد.** (گیلکی)
۱۵۹۸. **آدمِ تنبل یا منجّم می‌شود یا شاعر (طبیب).** (شکورزاده، بهمنیاری)
۱۵۹۹. **آدمِ تنها جایش در گور است.** (هزاره‌ای)
۱۶۰۰. **آدمِ تنهاخور برادر شیطان است.** (شکورزاده)
۱۶۰۱. **آدمِ تنها را شغال می‌خورد.** (مازندرانی)
۱۶۰۲. **آدمِ تیرانداز از بازوی (شانه‌ی) خود شناخته می‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۶۰۳. **آدم جایزالخطاست.** (کوچه)
۱۶۰۴. **آدمْ جایی جیک‌جیک (جیرجیر، چهچهه) بزند (بکند) که بلبل نباشد.** (کوچه)
۱۶۰۵. **آدمِ جرزن (بخیل) را خدا نعمت نمی‌دهد و اگر هم داده باشد خیرش را نمی‌بیند.** (آذری)
۱۶۰۶. **آدمِ جن است، لباس پریان را می‌پوشد، می‌شود ماه پری.** (رامسری)

۱۶۰۷. **آدمِ جُنُب دعایش مستجاب نمی‌شود.** (شکورزاده)
۱۶۰۸. **آدمِ جنگ ندیده نترس است.** (هزاره‌ای)
۱۶۰۹. **آدمِ جوال‌دوز خورده از سوزن می‌ترسد.** (مازندرانی)
۱۶۱۰. **آدمِ جوان به ترک (سوراخ) دیوار هم می‌خندد.** (زرقانی، سبزواری)
۱۶۱۱. **آدمِ جوان و جاهل چشم عقلش کار نمی‌کند.** (قشقایی)
۱۶۱۲. **آدمِ چارپا نیست که چشمش فقط پیِ آب و علف باشد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۶۱۳. **آدمِ چپ دست کارها را به خواست دل انجام نمی‌دهد.** (بختیاری)
۱۶۱۴. **آدم چرا روزه‌ی‌شک‌دار بگیرد؟** (دهخدا، کوچه)
۱۶۱۵. **آدم چرا زیر دیوار خرابه بخوابد که خواب آشفته ببیند؟** (شکورزاده)
۱۶۱۶. **آدم چرا شعری بگوید که در قافیه‌اش گیر کند؟** (شکورزاده، کوچه)
۱۶۱۷. **آدم چرا گناه دیگران را بشویَد؟** (کوچه)
۱۶۱۸. **آدم چرا نان را به سفره‌ی‌دیگری بخورد؟** (هراتی)
۱۶۱۹. **آدمِ چُس‌خور دو تا خرج دارد.** (گیلکی)
۱۶۲۰. **آدمِ چُس‌خور سالی صد من نان بیشتر می‌خورد.** (دامغانی)
۱۶۲۱. **آدمِ چشم‌تنگ روزی‌اش هم تنگ است.** (تهرانی)
۱۶۲۲. **آدمِ چشم‌دریده، ادب نگاه ندارد.** (شکورزاده)
۱۶۲۳. **آدم حرام بخورد، آن هم شلغم؟** (سمنانی)
۱۶۲۴. **آدمِ حرام‌زاده (بد) مجلس را ویران می‌کند و سگ کم‌اصل شکار را خراب.** (افغانی)
۱۶۲۵. **آدمِ حرام‌زاده مسجد نسازد.** (شکورزاده)
۱۶۲۶. **آدمِ حرف‌زن را جان به قربان کنی، باز حرف مفت می‌زند.** (سمنانی)
۱۶۲۷. **آدمِ حریص از خوشی‌ها محروم است.** (خوزستانی)
۱۶۲۸. **آدمِ حریص زود فریب می‌خورد.** (قشقایی، آذری)
۱۶۲۹. **آدمِ حریص سیر نمی‌شود و دزد، ثروتمند.** (هزاره‌ای)
۱۶۳۰. **آدمِ حریص و طماع را، دروغ‌گو فریب می‌دهد.** (هزاره‌ای)
۱۶۳۱. **آدمِ حریص و عجول، کیسه را پاره می‌کند.** (خرّمی)
۱۶۳۲. **آدمِ حریص همیشه محروم است.** (شکورزاده)
۱۶۳۳. **آدم حسابش را پیش خودش می‌کند.** (سخن)
۱۶۳۴. **آدمِ حسابگر و خسیس نمی‌تواند میهمان‌داری کند.** (مازندرانی)
۱۶۳۵. **آدمِ حسرت‌خور، حسرتِ مرگ می‌شود.** (زرقانی)
۱۶۳۶. **آدمِ حسود نمی‌رسد به مقصود.** (سیرجانی، بختیاری)
۱۶۳۷. **آدمِ حقیر، کار حقیر.** (شکورزاده)
۱۶۳۸. **آدمِ حلال‌زاده حواله می‌نویسد، حرام‌زاده آن‌را باطل می‌کند.** (قشقایی)
۱۶۳۹. **آدمِ حلال‌زاده صلح و صفا ایجاد می‌کند و حرام‌زاده جنگ و نفاق.** (قشقایی)
۱۶۴۰. **آدمِ خام، دو کیسه دارد و هردو خالی.** (سبزواری)
۱۶۴۱. **آدمِ خام‌طمع دوبار عیدش است.** (نجف آبادی)
۱۶۴۲. **آدمِ خام‌طمع ریشش در ک..ن مفلس است.** (یزدی، رفسنجانی)
۱۶۴۳. **آدمِ خام‌طمع سر بی‌شام می‌گذارد.** (بیرجندی)
۱۶۴۴. **آدم خانه‌ای را می‌سازد برای یک شب.** (لری)
۱۶۴۵. **آدمِ خانه‌ی‌سیاهش را که به خانه‌ی‌سفید مردم نمی‌دهد.** (مشهدی)
۱۶۴۶. **آدمِ خبیث قبرش تنگ، دستش کوتاه.** (لنجانی)
۱۶۴۷. **آدمِ خپ (پیمان شکن) شمشیر دو دم است.** (افغانی)
۱۶۴۸. **آدم خدا خدا بگه، بهر خدا بگه.** (گیلکی)
۱۶۴۹. **آدم خدا را به دلیل می‌شناسد.** (هزاره‌ای)
۱۶۵۰. **آدم خداگیر بشود، خلق‌گیر نشود.** (آملی)
۱۶۵۱. **آدم خداگیر شود، بلاگیر نشود.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۶۵۲. **آدمِ خر اگر نبود، خر یکی صد هزار تومان می‌شد.** (اردبیلی)
۱۶۵۳. **آدم خر باشد ولی گرفتار خر نشود.** (گیلکی، کوچه)
۱۶۵۴. **آدم خر داشته‌باشد، پیاده راه را برود؟** (رامسری)
۱۶۵۵. **آدمِ خسیس آب از دستش نمی‌چکد.** (بختیاری)
۱۶۵۶. **آدمِ خسیس اگر صد خروار شالی بیاورد باز نیم‌دانه می‌آورد.** (مازندرانی)
۱۶۵۷. **آدمِ خسیس خوراک گرگ می‌شود.** (کردی، اسلام‌آبادغرب)
۱۶۵۸. **آدمِ خسیس دوبار خرج می‌کند.** (لری)
۱۶۵۹. **آدمِ خسیس مثل گاو بستک (کاری)، آبی که خود از چاه کشیده نمی‌خورد.** (لارستانی)
۱۶۶۰. **آدمِ خسیس نان پشت شیشه می‌مالد.** (شکورزاده)
۱۶۶۱. **آدمِ خسیس هم گرسنگی را می‌خورد هم نان را.** (بختیاری)
۱۶۶۲. **آدمِ خنس از باران نمی‌ترسد.** (تهرانی)
۱۶۶۳. **آدمِ خواب‌آلود عمر جاودانه ندارد.** (دلیجانی)
۱۶۶۴. **آدمِ خوابیده مرده‌است.** (آملی)
۱۶۶۵. **آدمِ خوب آش خود را می‌خورد، آدم بد سر خود را.** (افغانی)
۱۶۶۶. **آدمْ خوب است آدم باشد، هم یُرغِه (آهسته دویدن)، هم قَدَم باشد.** (کوچه)
۱۶۶۷. **آدم خوب است دل و حوصله داشته‌باشد.** (زرقانی)
۱۶۶۸. **آدم خوب است شتر گلو* باشد.** (عوام، کوچه، شکورزاده)

۱۶۶۹. **آدم خوب است، لااقل یک چکّه آب گندیده هم توی دلش باشد.** (ملایری)
۱۶۷۰. **آدم خوب است مثل ارّه باشد.** (کوچه)
۱۶۷۱. **آدم خوب است همیشه بچّه باشد.** (دماوندی)
۱۶۷۲. **آدم خوب پر عنقاست.** (افغانی)
۱۶۷۳. **آدم خوب دشمنان زیادی دارد.** (لری)
۱۶۷۴. **آدم خوب را همه می‌پذیرند، شرط آن است که بد را بپذیری.** (آذری)
۱۶۷۵. **آدم خوب کسی است که با او معامله نکرده باشی.** (تهرانی)
۱۶۷۶. **آدم خوب نیست تیشه‌ی‌رو به خود باشد.** (فرهنگ‌نامه، کوچه)
۱۶۷۷. **آدم خوب و بد دارد.** (هزاره‌ای)
۱۶۷۸. **آدم خوب و خربزه‌ی‌بد را کسی نشناخته.** (افغانی)
۱۶۷۹. **آدم خوب هنگام داد و گرفت معلوم می‌شود.** (افغانی)
۱۶۸۰. **آدم خودش بمیرد هوادارش نمیرد.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه)
۱۶۸۱. **آدم خودش دختر داشته‌باشد، عیب و ایراد روی بچه‌های دیگران نمی‌گذارد.** (گیلکی)
۱۶۸۲. **آدم خودش را برای صنّار از یک پول کم‌تر نمی‌کند.** (کوچه)
۱۶۸۳. **آدم خوش اقبال گربه‌ی‌خانه‌اش هم می‌شود فرشته.** (بروجردی)
۱۶۸۴. **آدم خوش حساب را باز معامله، با بد معامله بس معامله.** (هزاره‌ای)
۱۶۸۵. **آدم خوش‌حساب شریک مال مردم است.** (بهمنیاری، عوام، شکورزاده، تهرانی)
۱۶۸۶. **آدم خوش‌زبان جای خودش را باز می‌کند.** (عوام، کوچه)
۱۶۸۷. **آدم خوش‌زبان مار را از سوراخ بیرون می‌آورد.** (تاجیکی)
۱۶۸۸. **آدم خوش سودا شریک مال مردم است.** (خزینه، افغانی)
۱۶۸۹. **آدم خوش‌شانس همیشه اوّل غارت سر می‌رسد.** (لری)
۱۶۹۰. **آدم خوش معامله به خانه‌ی‌قاضی نخواهد رفت.** (قشقایی)
۱۶۹۱. **آدم خوش‌معامله شریک مال مردم است.** (دهخدا، سبزواری، کوچه)
۱۶۹۲. **آدمِ خیس از آب (باران) نمی‌ترسد.** (شکورزاده، تهرانی)
۱۶۹۳. **آدم خیله‌خند (رسوا)، خود بگو و خود بخند.** (افغانی)
۱۶۹۴. **آدم داغ‌کن است.** (آمره‌ای)
۱۶۹۵. **آدم دانا به از خر مصری.** (افغانی)
۱۶۹۶. **آدم دانا به نیشتر نزند مشت.** (شاطرعباس صبوحی، امثال‌موزون، دهخدا، حییم، کرمانی، شکورزاده)
۱۶۹۷. **آدم دانا، توانا می‌شود.** (آذری)
۱۶۹۸. **آدم دانا حوادث را از خدا می‌بیند، آدم نادان از رفیق خود.** (قشقایی)
۱۶۹۹. **آدم دختردار خون خر به او رواست.** (اصفهانی)
۱۷۰۰. **آدم دراز عقلش تا سینه‌اش است.** (خوانساری)
۱۷۰۱. **آدم دراز کم عقل است.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۷۰۲. **آدم در پی پشه‌ی‌کور برود، به پهن اسب می‌رسد.** (رامسری)
۱۷۰۳. **آدم در خردی.** (تاجیکی)
۱۷۰۴. **آدم دردمند حرّاف و آدم غمگین، خواب‌آلود می‌شود.** (آذری)
۱۷۰۵. **آدم درست و حسابی در تکیه‌ی‌حیدر چه کار دارد؟** (آذری)
۱۷۰۶. **آدم در سَرَندیب (هند) بود، مَرد.** (کوچه)
۱۷۰۷. **آدم در سفر و معامله شناخته می‌شود.** (افغانی)
۱۷۰۸. **آدمِ دروغ‌گو آخر رویش سیاه است.** (هزاره‌ای)
۱۷۰۹. **آدمِ دروغ‌گو ته کلاهش سوراخ دارد.** (بهمنیاری)
۱۷۱۰. **آدمِ دروغ‌گو دُم خروس از جیبش پیداست.** (شکورزاده)
۱۷۱۱. **آدمِ دروغ‌گو قسم‌خور هم می‌شود.** (آذری)
۱۷۱۲. **آدمِ دروغ‌گو، کلّه‌ی کلاهش سوراخ است.** (عوام، کوچه، شکورزاده)
۱۷۱۳. **آدمِ دروغ‌گو کم حافظه می‌شود.** (شکورزاده، کوچه، حییم، تهرانی)
۱۷۱۴. **آدمِ دروغ‌گو مرغ برشته (بریان) را سرپا نگه می‌دارد.** (گیلکی)
۱۷۱۵. **آدمِ دروغ‌گو یک روده‌ی‌راست در شکم ندارد.** (شکورزاده)
۱۷۱۶. **آدمِ دزد پایش را در کفش برادر خود هم می‌کند.** (لری)
۱۷۱۷. **آدمِ دزد دستش چسب دارد.** (شکورزاده)
۱۷۱۸. **آدمِ دزد دستش کج است.** (شکورزاده)
۱۷۱۹. **آدمِ دزد روسیاه است.** (کرمانجی)
۱۷۲۰. **آدمِ دزد همیشه گرسنه است.** (شکورزاده)
۱۷۲۱. **آدمِ دست‌بسته را کیست که نتواند بزند؟** (مازندرانی)
۱۷۲۲. **آدمِ دست پاچه، دوبار دوبار می‌شاشد (می‌ریند).** (سمنانی)
۱۷۲۳. **آدمِ دست پاچه، دو پا را می‌کند در یک پاچه.** (شکورزاده، کوچه)
۱۷۲۴. **آدمِ دست پاچه دو جا (بار) می‌شاشد (می‌ریند).** (کوچه، تهرانی، سمنانی، نامه‌ی داستان، سبزواری)

۱۷۲۵. **آدمِ دست پاچه کار را خراب می‌کند.** (افغانی)
۱۷۲۶. **آدمِ دستپاچه کار را دوبار می‌کند.** (حییم، عوام، دهخدا، شکورزاده، نیشابوری، کوچه)
۱۷۲۷. **آدمِ دست خالی روسیاه است.** (قشقایی)
۱۷۲۸. **آدم دست خود را پیش ک..ن شغال گرم نمی‌کند.** (گیلکی)
۱۷۲۹. **آدم دستش را در ک..ن خر کند بهتر از آن است که منّت همسایه بکشد.** (مشهدی)
۱۷۳۰. **آدم دستی را که در مقابلش ناتوان است می‌بوسد و برروی سر می‌گذارد.** (لری)
۱۷۳۱. **آدم دلش خوش باشد بگذار نان خالی بخورد.** (بروجردی)
۱۷۳۲. **آدم دَله، اوقاتش تلخ است.** (مازندرانی)
۱۷۳۳. **آدم دله دزد از سفره قهر می‌کند.** (خوانساری)
۱۷۳۴. **آدم دلیر آب شیرین و گوارا می‌خورد.** (گیلکی)
۱۷۳۵. **آدم دنبال شتر دیگران سلانه‌سلانه می‌گردد.** (ارومیه‌ای)
۱۷۳۶. **آدم دوبار به دنیا نمی‌آید.** (دهخدا، افغانی، کوچه، عوام، شکورزاده، ترکمنی)
۱۷۳۷. **آدم دو دفعه نمی‌میرد.** (تکمله، دماوندی، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۱۷۳۸. **آدمِ دو دل، کارش باطل.** (لکی)
۱۷۳۹. **آدمِ دورو مانند غضروف است.** (مازندرانی)
۱۷۴۰. **آدمِ دورو و زن دو شوهره، وفادار نمی‌ماند.** (هزاره‌ای)
۱۷۴۱. **آدم دو زنه، خدا به سرش می‌زنه.** (دلیجانی)
۱۷۴۲. **آدمِ دو زنه در مجلس رنگش زرد است.** (لری)
۱۷۴۳. **آدمِ دو زنه در مسجد می‌خوابد.** (آملی)
۱۷۴۴. **آدمِ دو زنه دم خوش نمی‌زنه.** (افغانی)
۱۷۴۵. **آدمِ دو زنه مثل تنه‌ی‌درخت از دو طرف می‌سوزه.** (جیرفتی)
۱۷۴۶. **آدمِ دو سر فامیل نمی‌شود.** (قشقایی)
۱۷۴۷. **آدمِ دهاتی و این‌همه ادا؟** (رفسنجانی)
۱۷۴۸. **آدمِ ده‌تاست، نُه‌تای آن قباست.** (آذری)
۱۷۴۹. **آدم ده را به خاطر دهدار می‌پاید.** (لری)
۱۷۵۰. **آدمِ دهن کج را از پشت گردن می‌شناسند.** (قشقایی)
۱۷۵۱. **آدمِ دهن‌گشاد نی‌نواز نمی‌شود.** (مازندرانی)
۱۷۵۲. **آدمِ دهن‌لق نمی‌تواند رازدار باشد.** (لری)
۱۷۵۳. **آدمِ دیوانه را دنگی بس است و شیشه‌ی‌خانه را سنگی.** (شکورزاده)
۱۷۵۴. **آدم را آدم ویران می‌کند زمین را آب.** (تاجیکی)
۱۷۵۵. **آدم را از دوستش بشناس.** (افغانی)
۱۷۵۶. **آدم را از رختش می‌شناسند.** (تهرانی)
۱۷۵۷. **آدم را از سرش و درخت را از سنّش می‌شناسند.** (قشقایی)
۱۷۵۸. **آدم را از هرچه منع کنند بهش حریص‌تر می‌شود.** (کوچه)
۱۷۵۹. **آدم را با آدم خوش است.** (بهمنیاری)
۱۷۶۰. **آدم را بارک‌الله می‌کشد، خر را هم سرباری.** (سمنانی)
۱۷۶۱. **آدم را باید عقل در بدن.** (افغانی)
۱۷۶۲. **آدم را بخت برگردد، عروس به حجله نر گردد.** (سیرجانی)
۱۷۶۳. **آدم را به اعمالش می‌سنجند.** (سمنانی)
۱۷۶۴. **آدم را به پخته (پنبه) می‌کشد.** (افغانی)
۱۷۶۵. **آدم را به رختش (لباسش) می‌شناسند.** (فرهنگ‌نامه، شیرازی)
۱۷۶۶. **آدم را به گور کسی نمی‌گذارند.** (کوچه)
۱۷۶۷. **آدم را به لباس (ظاهرش، جامه‌اش) نمی‌شناسند.** (دهخدا، کوچه، سمنانی، عوام، شیرازی)
۱۷۶۸. **آدم را توی چاه بیندازند، از راه نیندازند.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، کرمانی)
۱۷۶۹. **آدمِ راحت‌طلب باید کر و کور و لال باشد.** (آذری)
۱۷۷۰. **آدم را خاک به سر کند شوهر است، آدم را گُل به سر کند شوهر است.** (سرخه‌ای)
۱۷۷۱. **آدم را در خانه شناس.** (تاجیکی)
۱۷۷۲. **آدم را در سفر می‌شناسند.** (تاجیکی)
۱۷۷۳. **آدمِ راست‌گو کلاه خود را کج می‌گذارد.** (قشقایی)
۱۷۷۴. **آدمِ راست‌گو کلاهش راست است.** (لری)
۱۷۷۵. **آدم را سر چوب می‌کند.** (مشهدی)
۱۷۷۶. **آدم را سگ بجود، آدم نجود.** (گیلکی)
۱۷۷۷. **آدم را قلّاب سنگ می‌کنند.** (مشهدی)
۱۷۷۸. **آدم را گپ است، حیوان را چوب.** (افغانی)
۱۷۷۹. **آدم را گندم از بهشت خارج ساخت.** (افغانی)
۱۷۸۰. **آدم را گندمِ بهشت نسازد.** (خزینه، افغانی)
۱۷۸۱. **آدم را می‌زنند که چرا گفتی، نمی‌زنند که چرا نگفتی.** (رفسنجانی)
۱۷۸۲. **آدم را نسب به هنر باید نه به پدر.** (عوام)
۱۷۸۳. **آدم را نمی‌شود پیدا کرد اگر پیدا کنی نمی‌شود او را شناخت.** (قشقایی)
۱۷۸۴. **آدم را وسط دریا می‌برد و برمی‌گرداند بدون این‌که پایش خیس شود.** (رامسری)
۱۷۸۵. **آدم رفتنی باید پشت سرش گل بیندازد، نه بوی.** (هزاره‌ای)
۱۷۸۶. **آدم رو به آدم می‌آید.** (هراتی، لنجانی)

۱۷۸۷. **آدم روز آینده هم دارد.** (هزاره‌ای)
۱۷۸۸. **آدم روز اضطرار خرس را دایی می‌گوید.** (هزاره‌ای)
۱۷۸۹. **آدم روزی فراخ، دخلی به تنگی سال (ماه) ندارد.** (یزدی)
۱۷۹۰. **آدم روی خر برهنه سوار می‌شود.** (دماوندی)
۱۷۹۱. **آدم رویش (پول یا فرزند) را ببیند، داغش را نمی‌تواند ببیند.** (تهرانی)
۱۷۹۲. **آدمِ زحمت‌کش باید توی آن دنیا هم حمّالی کند.** (تهرانی)
۱۷۹۳. **آدمِ زرنگ بیشتر کفش پاره می‌کند.** (کوچه)
۱۷۹۴. **آدمِ زرنگ پایش روی پوست خربزه (بند) است.** (حییم، عوام، شکورزاده)
۱۷۹۵. **آدمِ زرنگ دو جیب دارد، هردو هم سوراخ.** (سمنانی)
۱۷۹۶. **آدمِ زرنگ دو دست لباس پاره می‌کند.** (رفسنجانی)
۱۷۹۷. **آدمِ زرنگ دو کفش پاره می‌کند.** (سرخه‌ای)
۱۷۹۸. **آدمِ زرنگ سالی دو جفت کفش بیشتر پاره می‌کند.** (شکورزاده، کوچه، عوام، حییم، سرخه‌ای)
۱۷۹۹. **آدمِ زرنگ همیشه پایش توی چاله است.** (کوچه، شکورزاده)
۱۸۰۰. **آدمِ زرنگ همیشه دو پا پس است.** (شکورزاده)
۱۸۰۱. **آدمِ زشت ادّعایش زیاد است.** (بختیاری)
۱۸۰۲. **آدمِ زمین خورده، درخت را از جا می‌کند.** (مازندرانی)
۱۸۰۳. **آدمِ زمین خورده را نیاز به لگد زدن هم هست؟** (مازندرانی)
۱۸۰۴. **آدم، زنِ تنگک* باشه، بیوه‌زن نباشه.** (زرقانی)
۱۸۰۵. **آدم زنده با نان خالی می‌سازد، ولی مُرده نان و حلوا می‌خواهد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۸۰۶. **آدمِ زنده چک و چر (گفت‌وگو) دارد.** (بختیاری)
۱۸۰۷. **آدمِ زنده را نیاز به گور کندن نیست.** (تایبادی، افغانی)
۱۸۰۸. **آدمِ زنده زندگی می‌خواهد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه، تهرانی)
۱۸۰۹. **آدمِ زنده نان می‌خواهد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۱۸۱۰. **آدمِ زنده نان می‌خواهد مرده نان و خرما.** (کرمانی، گلبافی)
۱۸۱۱. **آدمِ زنده وکیل و وصی (قیّم) نمی‌خواهد.** (شکورزاده، تهرانی، شیرازی)
۱۸۱۲. **آدمِ زورگو حرفش پیش است.** (شکورزاده)
۱۸۱۳. **آدمِ زیادی زرنگ، جوان‌مرگ می‌شود.** (کوچه)
۱۸۱۴. **آدم زیر پای اسب بمیرد بهتر که سوار بر خر.** (رامسری)
۱۸۱۵. **آدم زیرش دررو، عقب بهانه می‌گردد.** (تهرانی)
۱۸۱۶. **آدم زنده و دماغ گنده؟** (شکورزاده، افغانی)
۱۸۱۷. **آدمِ ساکت سالم می‌ماند.** (آذری، قشقایی)
۱۸۱۸. **آدمِ ساکت هم گوینده‌ای دارد.** (اهری)
۱۸۱۹. **آدم سایه‌ی‌خلا باشد، سایه‌ی‌داماد نباشد.** (گلپایگانی)
۱۸۲۰. **آدمِ سبکسر زودتر به دام می‌افتد.** (خوانساری)
۱۸۲۱. **آدم سرزور (کلّه‌شق) آب بالا می‌رود.** (هزاره‌ای)
۱۸۲۲. **آدم سرِ مبال هم که می‌نشیند به زیر پایش نگاه می‌کند.** (کوچه)
۱۸۲۳. **آدم سفیه شاطر شود، سگ سفیه تازی.** (آذری)
۱۸۲۴. **آدم سفیه یا کشتی‌گیر شود یا در دسته‌ی‌شاه حسینی طبّال.** (آذری)
۱۸۲۵. **آدم سگ باشد، مادر نباشد.** (رامسری)
۱۸۲۶. **آدم سگ باشد ولی زیردست نباشد.** (گیلکی)
۱۸۲۷. **آدم سگ بجود بهترهٌ، تا آدم بجود.** (کوچه)
۱۸۲۸. **آدم سگ بچراند بهتر است از این‌که بچّه‌ی خُرد نگه دارد.** (بیرجندی)
۱۸۲۹. **آدم سگ بزایه بهتر که بچّه.** (بیرجندی)
۱۸۳۰. **آدم سگ بشود، کوچک خانه نشود.** (بهمنیاری)
۱۸۳۱. **آدم سگِ خانه باشد، کوچک خانه نباشد.** (شکورزاده)
۱۸۳۲. **آدم سگ (سنگ) بزاید، دختر نزاید.** (کوچه)
۱۸۳۳. **آدم سگ قافله باشد بهتر است که کوچک قافله.** (بیرجندی)
۱۸۳۴. **آدم سنگین باش تا خوبی‌هایت را بسنجند، نخاله نباش که تو را پرت می‌کنند.** (دزفولی)
۱۸۳۵. **آدمِ سورچران، خوش‌سلیقه از کار درمی‌آید.** (شکورزاده)
۱۸۳۶. **آدم سیا، این‌همه ادا؟** (کرمانی)
۱۸۳۷. **آدم، سیاهِ سفید بخت باشد نه سفیدِ سیاه بخت.** (زرقانی)
۱۸۳۸. **آدم سیاه می‌گه به ماه، تو بیرون نیا من بیرون بیام.** (رامسری)
۱۸۳۹. **آدمِ سیر، آدم گرسنه را دیوانه می‌داند.** (سبزواری، تربت‌حیدریه‌ای)
۱۸۴۰. **آدم سیر از گرسنه بیشتر می‌خورد.** (لری)
۱۸۴۱. **آدم سیر با مرغش، گرسنه با آش شُل.** (آذری)
۱۸۴۲. **آدمِ شتاب‌زده، به دام می‌افتد.** (قشقایی)
۱۸۴۳. **آدم شرور یا شَل می‌شود یا کور.** (فرهنگ‌نامه)
۱۸۴۴. **آدم شرور، یا لنگ است یا کور، بالاخره یک عیبی دارد.** (دیلم‌ولیراوی)
۱۸۴۵. **آدمِ شق* (لجوج) مرغش یک لنگ دارد.** (افغانی)
۱۸۴۶. **آدمِ شکست‌خورده، درخت را با ریشه از جا می‌کند.** (مازندرانی)

۱۸۴۷. **آدمِ شکمو روی شکمش پاره است، آدم زحمت‌کش روی دوشش.** (گیلکی، مازندرانی)
۱۸۴۸. **آدمِ شَل و این‌همه دغل؟** (عوام، کوچه، شکورزاده)
۱۸۴۹. **آدم، شیر با دهان خورده نه با دماغ.** (جیرفتی)
۱۸۵۰. **آدمِ شیرین زبان، دشمن ندارد.** (افغانی)
۱۸۵۱. **آدمِ صاحب‌خانه، یک خانه دارد، آدم بی‌خانه صد خانه.** (هزاره‌ای)
۱۸۵۲. **آدمِ طمّاع پی خر مرده می‌گردد که نعلش را بِکَنَد.** (شکورزاده)
۱۸۵۳. **آدمِ طمّاع دو شام می‌خورد و هنوز هم گرسنه است.** (بروجردی)
۱۸۵۴. **آدمِ طمّاع (طمع‌کار) هفت کیسه دارد، هر هفت هم خالی.** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)
۱۸۵۵. **آدمِ طمع‌کار دوبار صبحانه می‌خورد.** (گیلکی)
۱۸۵۶. **آدمِ طمع‌کار رنگش زرد است.** (شکورزاده)
۱۸۵۷. **آدمِ طمع‌کار روزی دو مرتبه ناهار می‌خورد.** (مازندرانی)
۱۸۵۸. **آدمِ طمع‌کار سالی دو جفت کفش کهنه می‌کند.** (شهربابکی)
۱۸۵۹. **آدمِ طمع‌کار شب بی‌شام است.** (سیستانی)
۱۸۶۰. **آدمِ عاشق پشکل الاغ را خیال می‌کند کوه است.** (بهمنیاری)
۱۸۶۱. **آدمِ عاشق خیال می‌کند که همسایه نمی‌بیند.** (رامسری)
۱۸۶۲. **آدمِ عاقل از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود.** (سخن)
۱۸۶۳. **آدمِ عاقل با آتش بازی نمی‌کند.** (بختیاری)
۱۸۶۴. **آدمِ عاقل باران عمل.** (افغانی)
۱۸۶۵. **آدمِ عاقل به‌دنبال کمال است و جاهل به‌دنبال مال.** (قشقایی)
۱۸۶۶. **آدمِ عاقل به ریسمان پوسیده‌ی دیگران به چاه نمی‌رود.** (جیرفتی)
۱۸۶۷. **آدمِ عاقل به ریسمان این و آن به چاه نمی‌رود.** (شکورزاده، عوام)
۱۸۶۸. **آدمِ عاقل به نیشتر نزند مشت.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۱۸۶۹. **آدمِ عاقل بی‌گدار به آب نمی‌زند.** (رفسنجانی)
۱۸۷۰. **آدمِ عاقل پایش دوبار به چاله نمی‌رود.** (شکورزاده)
۱۸۷۱. **آدمِ عاقل دست یخ کرده‌اش را در ک..ن شغال گرم نمی‌کند.** (گیلکی)
۱۸۷۲. **آدمِ عاقل دوبار دست در سوراخ مار نمی‌کند.** (سخن)
۱۸۷۳. **آدمِ عاقل را اشاره‌ای کافی است.** (کوچه)
۱۸۷۴. **آدمِ عاقل سخن به‌جا و درست می‌گوید.** (آذری)
۱۸۷۵. **آدمِ عاقل سر به سر دیوانه نمی‌گذارد.** (شیرازی)
۱۸۷۶. **آدمِ عاقل سنگ توی شُل* نمی‌زنه اگر بزنه پخش می‌شه روی خودش.** (جیرفتی)
۱۸۷۷. **آدمِ عاقل صد بار می‌پرسد، بعد انجام می‌دهد.** (رفسنجانی)
۱۸۷۸. **آدمِ عاقل کلّه‌اش را با شاخ گاو جنگ نمی‌اندازد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۸۷۹. **آدمِ عاقل گوشت می‌خورد، بی‌عقل بادنجان.** (فرهنگ‌نامه)
۱۸۸۰. **آدمِ عاقل نعمت دنیا را می‌خورد، غصّه‌اش را نمی‌خورد.** (آذری)
۱۸۸۱. **آدمِ عاقل نقد را به نسیه نمی‌دهد.** (شکورزاده، بیرجندی)
۱۸۸۲. **آدمِ عاقل یک بار دستش را در غار می‌کند.** (سبزواری)
۱۸۸۳. **آدمِ عامی را اگر از طلا بسازند، سوراخ ک..نش (یک‌جای بدنش) برنجی درمی‌آید.** (کوچه، فرهنگ‌نامه)
۱۸۸۴. **آدمِ عجول به‌جای ماهی قورباغه می‌گیرد.** (یزدی)
۱۸۸۵. **آدمِ عجول چای را با چنگال می‌خورد.** (افغانی)
۱۸۸۶. **آدمِ عجول دو جا می‌ریند.** (قشقایی، هزاره‌ای)
۱۸۸۷. **آدمِ عجول کار را دوبار می‌کند.** (خرّمی)
۱۸۸۸. **آدمِ عقب‌مانده پیاز را با پلو می‌خورد.** (مازندرانی)
۱۸۸۹. **آدمِ عقل کُل باشد و هیچ بخاری از او برنخیزد؟** (شکورزاده)
۱۸۹۰. **آدمِ عَملی پررزق و زیر جیب سوراخ است.** (کرمانجی)
۱۸۹۱. **آدمِ عیب خودش را نمی‌بیند.** (بختیاری)
۱۸۹۲. **آدمِ غریب آه ندارد.** (افغانی)
۱۸۹۳. **آدمِ غریب روز خیرات، گاوش می‌میرد.** (افغانی)
۱۸۹۴. **آدمِ غریب شکسته‌دل است.** (شکورزاده)
۱۸۹۵. **آدمِ غریب قهر ندارد.** (افغانی)
۱۸۹۶. **آدمِ غریب، کور است.** (شکورزاده)
۱۸۹۷. **آدمِ غریب گردنش دراز و زبانش کوتاه است.** (قشقایی)
۱۸۹۸. **آدمِ غریب و پَشکِ (خر، سگ) ابلق؟** (افغانی، هزاره‌ای)
۱۸۹۹. **آدمِ غریب و خواب کلان؟** (افغانی)
۱۹۰۰. **آدمِ غریب و سگ‌گیری؟** (افغانی)
۱۹۰۱. **آدمِ غریب و کتاب لیلی؟** (افغانی)
۱۹۰۲. **آدمِ غریب و گربه‌ی‌برقی*؟** (هزاره‌ای)
۱۹۰۳. **آدمِ غریب و گوز برنجی؟** (افغانی، تاجیکی)
۱۹۰۴. **آدمِ غریق به پَر کاهلی (هر خس و خاشاک) هم می‌چسبد.** (قشقایی، آذری، تاجیکی)
۱۹۰۵. **آدمِ فاسد با توبه صالح نمی‌گردد.** (قشقایی)

۱۹۰۶. **آدم فراخ‌روزی را بـه تنگـیِ سـال کـاری نیسـت.** (بیرجندی)
۱۹۰۷. **آدمِ فضول توپوزی می‌خورد.** (زرقانی)
۱۹۰۸. **آدمِ فضول را بردند جهنم گفت هیزمش تر اسـت.** (بهمنیاری)
۱۹۰۹. **آدمِ فضول یا می‌سوزد یا می‌گوزد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۹۱۰. **آدمِ فقیر اگر سوار شتر هم باشد سگ او را خواهد گزید.** (شوشی)
۱۹۱۱. **آدمِ فقیر بخشنده‌تر از توانگر است.** (بختیاری)
۱۹۱۲. **آدمِ فقیر، بود و نبودش سود ندارد.** (مازندرانی)
۱۹۱۳. **آدمِ فقیرْ بیچاره از یک کفش دوبار ذوق می‌کنـد.** (تهرانی)
۱۹۱۴. **آدمِ فقیرْ بیچاره فقط گوشـش اسـت کـه بـدهکار نیست.** (تهرانی)
۱۹۱۵. **آدمِ فقیر پای جهنم نشسته.** (کوچه)
۱۹۱۶. **آدمِ فقیر پول پیدا کرد، امّا منزلتش را پیـدا نکـرد.** (آذری)
۱۹۱۷. **آدمِ فقیر چه نانی به او بدهی چه نانی از او بگیری.** (بختیاری)
۱۹۱۸. **آدمِ فقیر حرفش بخر ندارد.** (مازندرانی)
۱۹۱۹. **آدمِ فقیر خدا برکت به ک..ش می‌دهد.** (شیرازی)
۱۹۲۰. **آدمِ فقیر دم درِ (پای) جهنم نشسته.** (کوچه)
۱۹۲۱. **آدمِ فقیر دیوارش کوتاه است.** (هشترودی)
۱۹۲۲. **آدمِ فقیـر را تـوی زنبیـل آهنـی هـم گذاشـتند، خایه‌اش از زیر معلوم بود.** (مازندرانی)
۱۹۲۳. **آدمِ فقیر را روی شتر، رتیل نیش می‌زند.** (آذری)
۱۹۲۴. **آدمِ فقیر را نه بزن نه بکش (بتکان)، نـانش را بگیـر.** (هزاره‌ای)
۱۹۲۵. **آدمِ فقیر روسیاه است.** (گیلکی)
۱۹۲۶. **آدمِ فقیر زور و قوّت ندارد.** (افغانی)
۱۹۲۷. **آدمِ فقیـر فقـرش بـر خودشـه، نـنگش بـر مردمـه.** (کرمانی)
۱۹۲۸. **آدمِ فقیر ک..نش پاره‌شود لباسش نه.** (هزاره‌ای)
۱۹۲۹. **آدمِ فقیر (گدا) را از شهر بیرون نمی‌کنند.** (دهخـدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۹۳۰. **آدمِ فقیر مثل بز گر است.** (لردگانی)
۱۹۳۱. **آدمِ فقیر مرگش سایه (صدا) ندارد.** (شکورزاده)
۱۹۳۲. **آدمِ فقیر نه عزاش (عزایش) باشد نـه عروسـی‌اش.** (شکورزاده)
۱۹۳۳. **آدمِ فقیر و بیچاره کار خودش را خودش می‌کند.** (شکورزاده، عوام، کوچه، تهرانی)
۱۹۳۴. **آدمِ فقیر و بی‌نوا، عقلش هم فقیر است.** (هزاره‌ای)
۱۹۳۵. **آدمِ فقیر و خشتک مخمل؟** (هزاره‌ای)
۱۹۳۶. **آدمِ فقیر وقتی ساجش گرم شود، چونه‌ی‌خمیـرش تمام می‌شود.** (آذری)
۱۹۳۷. **آدمِ فقیر و گوز برنجی؟** (هزاره‌ای)
۱۹۳۸. **آدمِ قابل می‌خواهد که کشک آب بگیرد و بـاد از بدن خارج نکند.** (مازندرانی)
۱۹۳۹. **آدمِ قد بلند، احمق است و قـد کوتـاه کوبنـده و چابک.** (قشقایی)
۱۹۴۰. **آدمِ قد بلند (دراز) عقلش در قوزک پایش اسـت.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۱۹۴۱. **آدمِ قدبلند، عقلش تا پس گردنش است.** (مازندرانی)
۱۹۴۲. **آدمِ قدبلند، عقلش تا ظهر اسـت.** (شکورزاده، حییم، کوچه، عوام)
۱۹۴۳. **آدمِ قد بلند عقلش گِرد است.** (شکورزاده)
۱۹۴۴. **آدمِ قدبلند مثل چنار است، قـد دارد ثمـر نـدارد.** (هزاره‌ای)
۱۹۴۵. **آدمِ قدکوتاه، آن قدرش که روی زمین است، دو آن قدرش زیر زمین است.** (کوچه)
۱۹۴۶. **آدمِ قدکوتاه روزی هفت بـار خـدایی مـی‌کنـد.** (میانه‌ای)
۱۹۴۷. **آدمِ قدکوتاه سکوی پای خزینه است.** (اصفهانی)
۱۹۴۸. **آدمِ قُرپردار نمی‌شود، اگر شود بازارشو نمی‌شـود.** (گیلکی)
۱۹۴۹. **آدمِ قرتی و خرِ گـوزو (ضـرطه‌ای) بـار بـه منـزل نمی‌رسانند.** (شکورزاده، کوچه)
۱۹۵۰. **آدمِ قوزی قوز خودش را نمی‌بیند.** (شکورزاده)
۱۹۵۱. **آدمِ قیمت ندارد.** (سمنانی)
۱۹۵۲. **آدمِ کاری کند از رو عقیده.** (سیرجانی)
۱۹۵۳. **آدمِ کال، هیچ‌وقت نمی‌رسد.** (آذری)
۱۹۵۴. **آدمِ کامل از کمالش شناخته می‌شود.** (قشقایی)
۱۹۵۵. **آدمِ کج راست نمی‌شود.** (لری)
۱۹۵۶. **آدمِ کج را گور راست می‌کند.** (تاجیکی)
۱۹۵۷. **آدمِ کج سلیقه آخرش می‌افتد در چاه.** (بروجردی)
۱۹۵۸. **آدمِ کچل از زلف بدش می‌آید.** (بهمنیاری)
۱۹۵۹. **آدمِ کچل از زلف خوشش نمی‌آید.** (عوام، کوچه)
۱۹۶۰. **آدمِ کچل بشود، کِنف نشود.** (تهرانی)
۱۹۶۱. **آدمِ کچل به کور می‌گوید: «راه خراسـان کـدام طرف است؟»** (امیرکلایی)
۱۹۶۲. **آدمِ کچل به یاد کلاهش است و گرسنه به یاد غذا.** (رامسری)
۱۹۶۳. **آدمِ کچل در گهواره خوابید، وقتی بیدار شد دید که بهار شده.** (رامسری)
۱۹۶۴. **آدمِ کچل همیشه شانه همراهش دارد.** (کاشانی)
۱۹۶۵. **آدمِ کر آواز بلبل را نمی‌پسندد.** (شکورزاده)

۱۹۶۶. **آدمِ کر دوبار می‌خندد.** (سمنانی، نهاوندی، قشقایی)
۱۹۶۷. **آدمِ کر دوبار می‌شنود.** (لنجانی)
۱۹۶۸. **آدم کر و چوب تَر؟** (بوشهری)
۱۹۶۹. **آدم کشتن آسان است، امّا ترس خدا در بین.** (افغانی، هزاره‌ای)
۱۹۷۰. **آدم کُش که مسئله پرس نمی‌شود.** (آشتیانی)
۱۹۷۱. **آدم کلاه خود را باید قاضی کند.** (فرهنگ‌نامه)
۱۹۷۲. **آدم، کلاه را برای سردی و گرمی سر نمی‌گذارد.** (یزدی)
۱۹۷۳. **آدم کُلِ جانش حرام است نوک زبانش حلال.** (افغانی)
۱۹۷۴. **آدم کم‌حرف دل آدم پرحرف را می‌ترکاند.** (رامسری)
۱۹۷۵. **آدم کم‌حوصله دوبار می‌رود مستراح.** (آرانی)
۱۹۷۶. **آدم کم درآمد وقتی دانه پیدا کند ظرف پیدا نمی‌کند، وقتی هم که ظرف پیدا کند دانه پیدا نمی‌کند.** (آذری)
۱۹۷۷. **آدم کم‌رو، بچّه‌اش از تخم مردم است.** (بختیاری)
۱۹۷۸. **آدم کم‌رو بچّه‌دار نمی‌شود.** (ساوه‌ای)
۱۹۷۹. **آدم کم‌رو به‌جایی نمی‌رسد.** (افغانی)
۱۹۸۰. **آدم کم‌رو، زنش مال خودش نیست.** (بروجردی)
۱۹۸۱. **آدم کم‌روزی سرِ چشمه برود تشنه برمی‌گردد.** (شکورزاده)
۱۹۸۲. **آدم کم‌رو عقب می‌ماند.** (ساوه‌ای)
۱۹۸۳. **آدم کم‌رو ک..نی می‌شود.** (مازندرانی)
۱۹۸۴. **آدم کم‌رو که شد به فلانش می‌گذارند.** (شکورزاده)
۱۹۸۵. **آدم کم‌رو گرسنه از سفره بلند می‌شود.** (شکورزاده، کوچه)
۱۹۸۶. **آدمِ کم‌رو همیشه سرش بی‌کلاه می‌ماند.** (شکورزاده، کوچه)
۱۹۸۷. **آدمِ کم‌رو همیشه کلاهش پسِ معرکه است.** (شکورزاده)
۱۹۸۸. **آدم کم‌رو هیز می‌شود.** (اراکی)
۱۹۸۹. **آدم کم‌شانس اوّل جنگ سر می‌رسد و آخر نهار.** (لری)
۱۹۹۰. **آدم کم طالع اگر این کوه بالای آن کوه بگذارد باز نمی‌شود.** (کرمانجی)
۱۹۹۱. **آدم کم‌طالع سوار شتر شد، سگی آمد پایش را گرفت.** (گلبافی)
۱۹۹۲. **آدم کم‌طالع نهارش خاک است.** (هزاره‌ای)
۱۹۹۳. **آدم کم عقل بلای خدایی است.** (لری)
۱۹۹۴. **آدم کم‌عقل همیشه گرفتار است.** (لری)
۱۹۹۵. **آدم کم‌گو ک.. آدم پرگو را پاره می‌کند.** (کرمانی، شهربابکی)
۱۹۹۶. **آدم کِنِس سه بار نان می‌خورد.** (زرقانی)
۱۹۹۷. **آدم کننده‌ی‌آدم، پول است، آدم بی‌پول روزگارش سیاه است.** (آذری)
۱۹۹۸. **آدم کوتاه عقلش به قاپ پایش است، آدم بلند عقلش به موهای سرش است.** (اراکی)
۱۹۹۹. **آدمِ کوتاه قد آن‌قدر که روی زمین است دو آن‌قدر زیرزمین است.** (شکورزاده)
۲۰۰۰. **آدم کوتاه‌قد، بلای خداست.** (مرندی)
۲۰۰۱. **آدم کوتاه قد، روزی سه بار ادعّای خدایی می‌کند.** (بختیاری)
۲۰۰۲. **آدم کوتاه‌قد، روزی هفت دفعه شاه می‌شود.** (بهبهانی)
۲۰۰۳. **آدم کوتوله نصفِ قدش زیرِ زمین است.** (کوچه)
۲۰۰۴. **آدم کور آن‌چه که به دستش بیفتد رها نمی‌کند.** (ساوه‌ای)
۲۰۰۵. **آدم کور اگر ناودان خانه‌اش طلا باشد باز هم مستحق است.** (شکورزاده)
۲۰۰۶. **آدم کور به آدم کاجی (لوچ) می‌گوید عصایم به ک.. ست.** (گلبافی)
۲۰۰۷. **آدم کور بهتر به خانه‌ی‌خودش راه می‌برد.** (بختیاری)
۲۰۰۸. **آدم کور بی‌آبروست.** (خمین)
۲۰۰۹. **آدم کور چراغ نمی‌خواهد و آدم کَلْ شانه.** (رفسنجانی)
۲۰۱۰. **آدم کور حیا ندارد، آدم کر آبرو.** (لری)
۲۰۱۱. **آدم کور دیگران را مثل خودش کور می‌پندارد.** (لنجانی)
۲۰۱۲. **آدم کور سه فرسخ پیش پایش را می‌پاید.** (فسایی)
۲۰۱۳. **آدم کور و باغبانی؟** (گیلکی)
۲۰۱۴. **آدم کور هست بی‌منظور.** (کرمانجی)
۲۰۱۵. **آدم کوسه می‌خواهد بمیرد می‌گوید: «دریغ از جوانیم.»** (گیلکی)
۲۰۱۶. **آدم کوسه و خر اخته، سن‌شان مشخص نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۲۰۱۷. **آدم کوسه هنگام تابش خورشید و یا نزدیک غروب فریب می‌خورد.** (هزاره‌ای)
۲۰۱۸. **آدم ک.. برهنه، کرباسِ دولاّپهنا خواب می‌بیند.** (کوچه)
۲۰۱۹. **آدم ک..ن گشاد، خدا برایش می‌رساند.** (کاشانی)
۲۰۲۰. **آدم ک..ن گشاد عقل چهل تا وزیر را دارد.** (شیرازی، کوچه)
۲۰۲۱. **آدم ک..ن گشاد یا منّجم (ستاره‌شناس) می‌شود یا شاعر.** (کوچه، شیرازی)

۲.۰۲۲ **آدم ک..ن گشاد یک کار را دوبار می‌کند.** (کوچه)
۲.۰۲۳ **آدم که از زیر بتّه بیرون نیامده‌است.** (دهخدا)
۲.۰۲۴ **آدم که از زیر بتّه خار درنیامده.** (رفسنجانی، کوچه، عوام)
۲.۰۲۵ **آدم که بدبخت شد مرگ برایش عروسی است.** (شکورزاده)
۲.۰۲۶ **آدم که بد بیاورد، شپش هم به او پشت پا می‌زند.** (گیلکی)
۲.۰۲۷ **آدم که برای کسی کاری کرد، باید مرغ سیاه پشت بام کرد.** (آرانی)
۲.۰۲۸ **آدم که بی‌پول شد نازک‌دل می‌شود.** (شکورزاده، کوچه)
۲.۰۲۹ **آدم که بی‌کار شد، خایه‌های خود را تول (وزن) می‌کند.** (افغانی)
۲.۰۳۰ **آدم که پیر شد بهانه‌گیر و پر سروصدا می‌شود.** (ترکمنی)
۲.۰۳۱ **آدم که پیر شد حرصش جوان می‌شود.** (شکورزاده، کوچه)
۲.۰۳۲ **آدم که پیر شد حریص می‌شود.** (عوام، کوچه، شکورزاده)
۲.۰۳۳ **آدم که حرف دردش نکرد، چوب دردش نمی‌کند.** (سبزواری)
۲.۰۳۴ **آدم که دیروقت می‌آید، پیاز چلو می‌خورد.** (مازندرانی)
۲.۰۳۵ **آدم که سوار شتر می‌شود، از هیلوک هیلوک* نمی‌ترسد.** (سبزواری)
۲.۰۳۶ **آدم که شانس نداشته‌باشد، پلو هم دندانش را می‌شکند.** (رامسری)
۲.۰۳۷ **آدم که قدر یک سیب را نداند، قدر یک باغ را نمی‌داند.** (هزاره‌ای)
۲.۰۳۸ **آدم که گدا می‌شه، شکمش هم چهارتا می‌شه.** (شکورزاده)
۲.۰۳۹ **آدم که مادر ندارد به زن پدر هم راضی می‌شود.** (یزدی)
۲.۰۴۰ **آدم که تکبت می‌گیردش، سوار شتر هم سگ می‌گیردش.** (برازجانی)
۲.۰۴۱ **آدم کهنه کار با پاره آجر سر می‌برد.** (آملی)
۲.۰۴۲ **آدم که واسه‌ی پیغام شیرین، فرهاد نمی‌شود که کوه بیستون بکند.** (فرهنگ‌نامه)
۲.۰۴۳ **آدم کی قدر یک‌دیگر را می‌داند؟ وقتی که درمی‌ماند.** (تایبادی)
۲.۰۴۴ **آدم گدا، این‌همه ادا؟** (بهمنیاری، عوام، شکورزاده، تهرانی، کوچه، سورمقی)
۲.۰۴۵ **آدمِ گدا ترس ندارد.** (کردی کلهری)
۲.۰۴۶ **آدم گدا دَم در جهنم نشسته.** (کوچه، دماوندی)
۲.۰۴۷ **آدم گدا را چه صنّار بهش بدهی و چه ازش بگیری یکسان است.** (عوام)
۲.۰۴۸ **آدمِ گدا را، چه یک نان بهش بدهی، چه یک نان ازش بگیری.** (کوچه)
۲.۰۴۹ **آدم گدا ک..ش نمی‌خوابه، آدم دارا سگش.** (همدانی)
۲.۰۵۰ **آدمِ گدا، مرگش ندارد صدا.** (کوچه)
۲.۰۵۱ **آدم گدا نه عروسی‌اش باشد نه عزا.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۲.۰۵۲ **آدم گربه‌ای را که رد کرده، می‌رود دنبالش.** (بروجردی)
۲.۰۵۳ **آدم گر دو دستی سر خودش را دارد.** (دلیجانی)
۲.۰۵۴ **آدم گرسنه از خدا هم زورمندتر است.** (اهری)
۲.۰۵۵ **آدم گرسنه، از ران ملخ نمی‌گذرد.** (خرّمی)
۲.۰۵۶ **آدم گرسنه ایمان ندارد.** (بهمنیاری، ایلامی، دهخدا، آذری، شکورزاده، عوام)
۲.۰۵۷ **آدم گرسنه با شیر (پلنگ، فیل) هم می‌جنگد.** (بهمنیاری، کوچه، سیرجانی، کرمانی، راوری)
۲.۰۵۸ **آدم گرسنه باید زود غذایش آماده باشد.** (فردوس مشهد)
۲.۰۵۹ **آدم گرسنه به گرگ شبیه است، آدم لخت به جن می‌ماند.** (آذری)
۲.۰۶۰ **آدمِ گرسنه به مرگ خود راضی است.** (آلاشتی)
۲.۰۶۱ **آدمِ گرسنه بی‌باک است و آدم عریان علاقه‌مند به رقص.** (اهری)
۲.۰۶۲ **آدمِ گرسنه جای پای سگ را که می‌بیند خیال می‌کند نان سنگک است.** (دامغانی)
۲.۰۶۳ **آدمِ گرسنه حاضر است آدم بکشد.** (آلاشتی)
۲.۰۶۴ **آدمِ گرسنه خواب تذرو (قرقاول) می‌بیند.** (مازندرانی)
۲.۰۶۵ **آدمِ گرسنه خواب نانِ سَنگکْ می‌بیند و کبابِ بازار.** (کوچه، عوام)
۲.۰۶۶ **آدمِ گرسنه خورش نمی‌خواهد، آدم خسته بالش.** (الیکایی)
۲.۰۶۷ **آدمِ گرسنه دین و ایمان ندارد.** (افغانی، قمی، تهرانی، کوچه، مازندرانی)
۲.۰۶۸ **آدمِ گرسنه را گرگ نمی‌خورد.** (آذری)
۲.۰۶۹ **آدمِ گرسنه سنگ را هم می‌خورد (می‌جود).** (دهخدا، عوام، آذری، قشقایی، کرمانی، تهرانی، ایلامی، بویراحمدی، بیرجندی)
۲.۰۷۰ **آدمِ گرسنه سینه‌ی مادر خود را می‌برّد می‌خورد.** (بیرجندی)

۲۰۷۱. **آدمِ گرسنه شب خواب ندارد.** (ایلامی، آذری)
۲۰۷۲. **آدمِ گرسنه عصبانی به نظر می‌آید.** (خرّمی)
۲۰۷۳. **آدمِ گرسنه فحش پذیرفتنی نیست.** (قشقایی)
۲۰۷۴. **آدمِ گرسنه کلاس (نان ارزن) برایش مزّه‌ی حلوا می‌دهد.** (مازندرانی)
۲۰۷۵. **آدم گرسنه کم بود، یکی هم از روزنه‌ی (شکاف) پشت‌بام پهلویی افتاد.** (آذری)
۲۰۷۶. **آدم گرسنه گوشت خر را می‌خورد.** (هزاره‌ای)
۲۰۷۷. **آدمِ گرسنه نان سنگک (روغنی) خواب می‌بیند.** (شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی، دهخدا)
۲۰۷۸. **آدم گرسنه نزدیک ظهر از خواب بیدار می‌شود.** (همدانی)
۲۰۷۹. **آدم گرسنه نقش پای شتر را نان می‌پندارد.** (شکورزاده)
۲۰۸۰. **آدم گرسنه وعده‌ی‌نان گندم به خودش می‌دهد.** (فسایی)
۲۰۸۱. **آدم گرسنه هرچه باشد می‌خورد و آدم عصبانی هرچه دلش بخواهد می‌گوید.** (آذری)
۲۰۸۲. **آدم گرسنه هرچه به دستش برسد می‌خورد، آدم سیر هرچه از ذهنش در می‌آید می‌گوید.** (قشقایی)
۲۰۸۳. **آدم گر شانه جمع می‌کند.** (دلیجانی)
۲۰۸۴. **آدم گرفتار خشم خدا بشود ولی گرفتار خشم مردم نشود.** (آملی)
۲۰۸۵. **آدم گر (کچل) ترس سرش را دارد، آدم کور ترس چشمش.** (دلیجانی)
۲۰۸۶. **آدم گشنه مال خدا را هم خورده چه رسد به مال بنده‌ی‌خدا.** (تهرانی)
۲۰۸۷. **آدم گشنه و این‌همه غُرغُر پاشنه؟** (سورمقی)
۲۰۸۸. **آدم گشنه همه را در هم می‌تراشه.** (دلیجانی)
۲۰۸۹. **آدم گلّه‌دار حال دارد.** (ترکمنی)
۲۰۹۰. **آدم گند چوب را می‌خورد و سختی کار را هم بالاخره می‌کشد.** (لری)
۲۰۹۱. **آدم گَنده‌خور گَند هم می‌میرد.** (بختیاری)
۲۰۹۲. **آدم گنگ چه کارش به خواندن؟** (گلبافی)
۲۰۹۳. **آدم گوزو، چُسو را منع می‌کرد که چرا می‌چُسی؟** (اندیمشکی)
۲۰۹۴. **آدم گوزو ک..نش خاکی نمی‌شود.** (کوچه)
۲۰۹۵. **آدم گوزی را می‌خواهد برای روزی.** (تهرانی)
۲۰۹۶. **آدم گوشتش (خودش) حرام، لفظش حلال.** (تاجیکی)
۲۰۹۷. **آدم گوهر قابل.** (تاجیکی)
۲۰۹۸. **آدمِ گُه‌خور، قاشقش پرکمرش است.** (عوام، شکورزاده، کوچه)
۲۰۹۹. **آدم گهم از خودش پس می‌اندازه باید برای یادگاری نگه‌داردش.** (تهرانی)
۲۱۰۰. **آدم گُه هم می‌خورد گُه پلوخور را بخورد.** (تهرانی)
۲۱۰۱. **آدم گیج و پریشان سیری و خستگی را تشخیص نمی‌دهد.** (قشقایی)
۲۱۰۲. **آدم گیر خشم خدا بیفتد، گیر آدم گدا نیفتد.** (گیلکی)
۲۱۰۳. **آدم گیوه‌گشاد یا منجم می‌شود یا شاعر.** (شکورزاده)
۲۱۰۴. **آدم لات پهلوان خداست.** (بختیاری، دزفولی)
۲۱۰۵. **آدم لافزن عمل‌کردنش هم مثل لاف‌زدنش است.** (لری)
۲۱۰۶. **آدم لچ از آب گرم و سرد نمی‌ترسد.** (افغانی)
۲۱۰۷. **آدم لچ (برهنه) از آب می‌ترسد.** (افغانی)
۲۱۰۸. **آدم لُخت در خواب پیراهن مخمل می‌بیند.** (آذری)
۲۱۰۹. **آدم لُخت کرباس دولا پهنا (پهنادار) خواب می‌بیند.** (دهخدا، بهمنیاری، کوچه، حییم، دماوندی)
۲۱۱۰. **آدم لخت و برهنه از آب ترسی ندارد.** (رامسری)
۲۱۱۱. **آدم لنگ بی‌تنبان خواب تنبان را می‌بیند.** (بروجردی)
۲۱۱۲. **آدم لنگ و بازی لی‌لی؟** (گیلکی)
۲۱۱۳. **آدم مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.** (قمی، هزاره‌ای، ایلامی)
۲۱۱۴. **آدمِ مار گزیده از ریسمان اَلجه (الا) می‌ترسد.** (کوچه، تاجیکی)
۲۱۱۵. **آدم مارگزیده را خواب می‌برد و گشنه را نه.** (تاجیکی)
۲۱۱۶. **آدم مال را پیدا می‌کند، مال آدم را پیدا نمی‌کند.** (دهخدا)
۲۱۱۷. **آدم مال گم کرده جیب مادر خودش را هم تفتیش می‌کند.** (بویراحمدی)
۲۱۱۸. **آدم مال و ثروت را تولید می‌کند، مال که مولّدِ آدم نیست.** (آذری)
۲۱۱۹. **آدم متقلب برای شیطان هم ک.. درست می‌کند.** (کرمانی)
۲۱۲۰. **آدم مذمّت‌گو به هیچ جا نمی‌رسد.** (بختیاری)
۲۱۲۱. **آدم مرده باید بمیرد.** (رامسری)
۲۱۲۲. **آدم مرده پرسش ندارد.** (مازندرانی)
۲۱۲۳. **آدم مرده دستش کوتاه است.** (مازندرانی)
۲۱۲۴. **آدم مرده مثل مرغ و آدم زنده مثل گرگ است.** (رامسری)
۲۱۲۵. **آدم مرغ بی‌بال است.** (افغانی)
۲۱۲۶. **آدم مست چه می‌داند آدم مشکل‌دار چه می‌کشد.** (مازندرانی)

۲۱۲۷. **آدم مستمند و غریب هم خدا دارد.** (هزاره‌ای)
۲۱۲۸. **آدم مست نه خدا را می‌شناسد و نه زمین را.** (بختیاری)
۲۱۲۹. **آدم مسکین باید دستش را بکند دهانش و بخورد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۱۳۰. **آدم مسن از کهن‌سالی خودش نمی‌گوید از روزگار گذشته‌اش می‌گوید.** (لری)
۲۱۳۱. **آدم مشکل‌پسند پشکل‌پسند می‌شود.** (شکورزاده)
۲۱۳۲. **آدم مغرور از علف بهاری بی‌نصیب می‌ماند.** (قشقایی)
۲۱۳۳. **آدم مغرور بالاخره به زمین می‌افتد.** (قشقایی)
۲۱۳۴. **آدم مغرور حاضر است گم بشود ولی راه را از کسی نپرسد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۱۳۵. **آدم مفت‌خور خوش‌سلیقه می‌شود.** (سخن)
۲۱۳۶. **آدم مفت‌خور دنبال خر مرده می‌گردد تا نعلش را بکَنَد.** (شکورزاده)
۲۱۳۷. **آدم مفت‌خور دنبال گوزِ بی‌صاحب می‌گردد.** (شکورزاده)
۲۱۳۸. **آدم مفت‌خور صاحب سلیقه هم می‌شود.** (شکورزاده)
۲۱۳۹. **آدم مفت‌خور هم خوش‌سلیقه می‌شود هم دل‌نازک.** (کوچه)
۲۱۴۰. **آدم مفلس در امان خداست.** (بهمنیاری)
۲۱۴۱. **آدمِ مفلس را سر نمی‌بُرّند.** (شکورزاده)
۲۱۴۲. **آدمِ مقروض حرفش مفت است.** (شکورزاده)
۲۱۴۳. **آدمِ مقروض همیشه سنگش جای پارسنگ است.** (شکورزاده)
۲۱۴۴. **آدمِ مقروض همیشه ناروا می‌گوید.** (شکورزاده)
۲۱۴۵. **آدم ممسک امانت‌دار خداست.** (شکورزاده)
۲۱۴۶. **آدم منافق کوه را ور می‌خزانه.** (افغانی)
۲۱۴۷. **آدم منافق می‌خورد و پوز خود را به خاک می‌مالد.** (افغانی)
۲۱۴۸. **آدم، موش تُک (دهان) است.** (دماوندی)
۲۱۴۹. **آدم موقع ریدن به کُهش هم نگاه می‌کنه؛ یعنی تو از گُه هم کمتری؟** (تهرانی)
۲۱۵۰. **آدم مهمان آدم است، تن مهمان گور.** (ترکمنی)
۲۱۵۱. **آدم مهمان برگ خشک درخت باشد بهتر است از این‌که مهمان تو باشد.** (لری)
۲۱۵۲. **آدم میانجی خون ندارد.** (مازندرانی)
۲۱۵۳. **آدم می‌باید آدم باشد، آدم‌گری داشته‌باشد.** (سیرجانی)
۲۱۵۴. **آدم می‌باید اوّل حرفش را در دهانش مزّه کند.** (کرمانی)
۲۱۵۵. **آدم می‌باید مثل شتر دور خودش را بپاید.** (کرمانی)
۲۱۵۶. **آدم می‌پرسد و می‌پرسد تا بشناسد، حیوان می‌بوید و می‌بوید تا بشناسد.** (ترکمنی)
۲۱۵۷. **آدم ناباب را در صندوق حضرت ابوالفضل (ع) هم بگذاری کار خلاف می‌کند.** (رامسری)
۲۱۵۸. **آدم نابلد روی اسب که می‌نشیند هوسش گل می‌کند.** (گیلکی)
۲۱۵۹. **آدم ناپاک و حرام‌زاده نمی‌تواند نان حلال بخورد.** (قشقایی)
۲۱۶۰. **آدم ناتوان زبان‌دراز است.** (قشقایی)
۲۱۶۱. **آدم ناجور به جنگل برود، درخت‌های ناجور زَهره ترک می‌شوند.** (رامسری)
۲۱۶۲. **آدم ناچار که شد همه‌کار می‌کند.** (لری)
۲۱۶۳. **آدمِ ناخنکی خوش‌سلیقه هم می‌شود.** (کوچه)
۲۱۶۴. **آدم، ناخوانده (فقط) به حمّام می‌رود.** (بیرجندی)
۲۱۶۵. **آدم نادار را کس نمی‌کشد.** (افغانی)
۲۱۶۶. **آدم نادان به اندازه‌ی گاو نر، قوت دارد.** (رامسری)
۲۱۶۷. **آدم نادان را داخل پالان خر گذاشتند، گفت: «چرا پاهایم بیرون است؟»** (قشقایی)
۲۱۶۸. **آدم نادان زور نُه بند (جفت) گاو را دارد.** (شهربابکی)
۲۱۶۹. **آدم نادان و دیوانه، دلش داخل دهانش است.** (قشقایی)
۲۱۷۰. **آدم نادان همه‌کارش ریمگان*.** (تاجیکی)
۲۱۷۱. **آدم نادان، همه وقت حیران.** (تاجیکی)
۲۱۷۲. **آدم نازک طبع، به یک دانه چلغوزه گرمی و به نصف زردآلو خنکی می‌کند.** (هزاره‌ای)
۲۱۷۳. **آدم ناشی سُرنا (بوق) را از سر گشادش می‌زند (باد می‌کند).** (بهمنیاری، کوچه / دهخدا، عوام، تهرانی، شکورزاده)
۲۱۷۴. **آدم ناشی فوت می‌کند سر گشادش.** (بروجردی)
۲۱۷۵. **آدم نافهم از کافر حربی بدتر است.** (آباده‌ای)
۲۱۷۶. **آدم نان به گدا بدهد و به دست او نگاه کند.** (سمنانی)
۲۱۷۷. **آدم نانجیب روز آفتابی دُم اسب خود را گره می‌زند.** (آملی)
۲۱۷۸. **آدم نانجیب یک بز داشت، نامش را گذاشته‌بود ملک‌شاه.** (رامسری)
۲۱۷۹. **آدم نان گفته نمی‌آید، آدم آدم گفته می‌آید.** (هزاره‌ای)
۲۱۸۰. **آدم نان نداشته‌باشد ولی اسم داشته‌باشد.** (گیلکی)
۲۱۸۱. **آدم نباید آخوربین باشد، باید آخربین هم باشد.** (سمنانی)
۲۱۸۲. **آدم نباید از نونش بترسه.** (تهرانی)

۲۱۸۳. **آدم نباید بالاتر از بند تنبان خود بگوزد.** (قشقایی)
۲۱۸۴. **آدم نباید به چشم‌های خودش هم اطمینان کند.** (تهرانی)
۲۱۸۵. **آدم نباید به دست برهنه مار گیرد.** (افغانی)
۲۱۸۶. **آدم نباید پایش را از گلیمش درازتر کند.** (کوچه)
۲۱۸۷. **آدم نباید تیشه‌ی‌رو به خود باشد.** (شکورزاده)
۲۱۸۸. **آدم نباید جایی بخوابد که آب زیرش برود.** (شکورزاده)
۲۱۸۹. **آدم نباید روزه‌ی‌شک‌دار بگیرد.** (شکورزاده)
۲۱۹۰. **آدم نباید علی خوش‌چشم باشد.** (گرمساری)
۲۱۹۱. **آدم نباید گربه کوره باشد.** (تهرانی)
۲۱۹۲. **آدم نباید مُلانقطی باشد.** (شکورزاده)
۲۱۹۳. **آدم نباید نزد هر کس درد دل کند.** (سمنانی)
۲۱۹۴. **آدم نباید هرچه را که از دستش می‌آید، بکند.** (لری)
۲۱۹۵. **آدم نبود آن که ز حیوان گله دارد.** (بیدل: ۳۹۶، امثال‌موزون)
۲۱۹۶. **آدم نترس سر سلامت به گور نمی‌برد.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، عوام، کرمانی)
۲۱۹۷. **آدمِ نخور امانت نگه‌دار خداست.** (فرهنگ‌نامه)
۲۱۹۸. **آدم ندار خواهرزاده‌ی‌خداست.** (شیرازی، زرقانی)
۲۱۹۹. **آدم ندار، داماد خداست.** (گرگانی)
۲۲۰۰. **آدم ندار در پناه خداست.** (رامسری)
۲۲۰۱. **آدم ندار را باید خوک بزند.** (رامسری)
۲۲۰۲. **آدمِ ندار را سر نمی‌بُرند.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۲۲۰۳. **آدم ندار گوشه‌نشینی را انتخاب می‌کند، آدم گرسنه راه بد را.** (رامسری)
۲۲۰۴. **آدم ندار مثل کل کافیس*است.** (رامسری)
۲۲۰۵. **آدم ندید بدید پسردار شد کشید خایه‌اش را کَند.** (ساوه‌ای)
۲۲۰۶. **آدم ندید بدید، سگ نو خرید.** (آملی)
۲۲۰۷. **آدم ندید بدیدی بچّه‌دار شد، اسم بچّه‌اش را گذاشت عبدالصّمد.** (گیلکی)
۲۲۰۸. **آدم ندیده را خدا نه شادی بدهد و نه شیون.** (بروجنی)
۲۲۰۹. **آدم نسیه‌خور، با سلیقه هم می‌شود.** (رامسری)
۲۲۱۰. **آدم نغز آشش را می‌خورد، آدم بد سرش را.** (تاجیکی)
۲۲۱۱. **آدم نفهم به اندازه‌ی‌هشته‌ورزو* قدرت دارد.** (مازندرانی)
۲۲۱۲. **آدمِ نفهم خوش‌تر می‌خندد.** (شکورزاده)
۲۲۱۳. **آدم نفهم را کول بگیری می‌گوید: «ک..نم را نیشگون گرفت.»** (رامسری)
۲۲۱۴. **آدم نفهم قوّت چهل گاومیش را دارد.** (گیلکی)
۲۲۱۵. **آدم نفهم مثل گاو نر به زور متوسل می‌شود.** (کلاردشتی)
۲۲۱۶. **آدم نفهم هزار من زور دارد.** (دهخدا، شکورزاده)
۲۲۱۷. **آدم نفهم هفت جفت گاو شخم‌زن زور دارد.** (زرقانی)
۲۲۱۸. **آدم نمی‌تواند پنج انگشت خود را یک‌جا به دهان کند.** (افغانی)
۲۲۱۹. **آدم نمی‌توان گفت آن را که خر نباشد.** (بیدل: ۵۴۸، امثال‌موزون، افغانی)
۲۲۲۰. **آدم نمی‌داند به کدام سازش برقصد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، ایلامی، آذری)
۲۲۲۱. **آدم ننگی تعارفی و خر انگی از سبزی بهار می‌ماند.** (هزاره‌ای)
۲۲۲۲. **آدم ننگی و خر هنگی یکی است.** (هزاره‌ای)
۲۲۲۳. **آدم ننگی همواره گرسنه می‌ماند.** (هزاره‌ای)
۲۲۲۴. **آدم نو خانه نه دیگ دارد نه کاسه.** (افغانی)
۲۲۲۵. **آدم نه خانه، بلکه یک لانه داشته‌باشد امّا مال خودش باشد.** (تهرانی)
۲۲۲۶. **آدم نیک سودا شریک مال مردم است.** (هبله‌رودی، افغانی، مثمر)
۲۲۲۷. **آدم وراج کم عقل است.** (بختیاری)
۲۲۲۸. **آدم وسواس به تپاله‌دان می‌افتد.** (آذری)
۲۲۲۹. **آدم و عقل، گوساله و دم.** (تاجیکی)
۲۲۳۰. **آدم وقتی بدبختی سراغش می‌آید شب سیاه حاجت پیدا می‌کند.** (فرهنگ‌نامه، بختیاری)
۲۲۳۱. **آدم وقتی زورش نرسد به شوهر ننه‌اش می‌گوید عمو جان.** (شیرازی)
۲۲۳۲. **آدم وقتی مجبور باشد، در ک..ن سگ را هم ماچ می‌کند.** (دماوندی)
۲۲۳۳. **آدم و لباس، خانه و پلاس.** (تاجیکی، افغانی)
۲۲۳۴. **آدم و لباس، زمین و پلاس، خانه و اثاث.** (بافقی)
۲۲۳۵. **آدم‌ها بر سه دسته‌اند: عاقل، نیمه‌دیوانه، دیوانه.** (شکورزاده)
۲۲۳۶. **آدم‌ها چشمشان به کلّه‌شان رفته‌است.** (دهخدا، گیلکی، عوام)
۲۲۳۷. **آدم‌های لال را به حرف می‌آورد.** (رامسری)
۲۲۳۸. **آدم هرجایی، پیازش کونه نمی‌بندد.** (کوچه)
۲۲۳۹. **آدم هرچه پیرتر شود حرصش زیادتر می‌شود.** (هزاره‌ای)
۲۲۴۰. **آدم هرچیزی را در خواب می‌بیند.** (ترکمنی)
۲۲۴۱. **آدم هر خاکی را خود به سر خودش می‌ریزد.** (گیلکی)

۲۲۴۲. **آدمِ هرزه را سگ هار می‌گیرد.** (شکورزاده، کوچه)
۲۲۴۳. **آدم هرکاره هیچ‌کاره.** (افغانی)
۲۲۴۴. **آدم همانی که تو پیشانی‌اش است، همان است.** (یزدی)
۲۲۴۵. **آدم هم باید شاه خود باشد و هم غلام خود.** (تایبادی)
۲۲۴۶. **آدم هم دوست و محرم آدم و هم دشمن و بدخواه آدمی‌زاد است.** (آذری)
۲۲۴۷. **آدم هم می‌دود، هم می‌جود.** (گیلکی)
۲۲۴۸. **آدم همه‌جا به هیچ جا.** (کوچه)
۲۲۴۹. **آدم همه‌کاره، هیچ‌کاره می‌شود.** (عوام، کوچه)
۲۲۵۰. **آدم همه‌ی باریکه و ستون (پل را) نمی‌کشد.** (گیلکی)
۲۲۵۱. **آدم هوشیار از یک اشاره‌ی چشم می‌فهمد.** (هزاره‌ای)
۲۲۵۲. **آدم هوشیار جا را دیده، قدم می‌گذارد.** (هزاره‌ای)
۲۲۵۳. **آدم هوشیار زمانه را دیده کار می‌کند.** (افغانی)
۲۲۵۴. **آدم هوشیار وخت را به بخت تبدیل می‌کند.** (افغانی)
۲۲۵۵. **آدم هوشیار یک‌بار دست خود را به غار مار می‌کند.** (افغانی)
۲۲۵۶. **آدم هولکی دوبار می‌شاشد.** (بیرجندی)
۲۲۵۷. **آدمی آخر شیر خام خورده‌است.** (خزینه: ۳۳)
۲۲۵۸. **آدمی، آدمی از وی شده‌است.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۴۶۲)
۲۲۵۹. **آدم یا باید زبان خوش داشته‌باشد و یا پول هنگفت.** (آذری)
۲۲۶۰. **آدم یا باید هم‌سفر باشد یا هم‌سُفره.** (رامسری)
۲۲۶۱. **آدم یا پای دویدن و رفتن داشته‌باشد یا عوعو.** (گیلکی)
۲۲۶۲. **آدمی از پشته‌ی خاکستر بزرگ خاک به سر کند بهتر است.** (کردی)
۲۲۶۳. **آدمی از چهار چیز ناگزیر بود: اوّل نانی، دویم خُلقانی، سیّم ویرانی، چهارم جانانی.** (قابوس‌نامه: ۸۲)
۲۲۶۴. **آدمی از خطا خالی نیست.** (هراتی)
۲۲۶۵. **آدمی از خوی نکو خوش بود.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۹۱)
۲۲۶۶. **آدمی از راهی گذشت، نانی یافت، دوباره از همان راه رفت، خیال کرد همیشه نان می‌یابد.** (لری)
۲۲۶۷. **آدمی از زبان خود به بلاست.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۵۵، شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه)
۲۲۶۸. **آدمی از سودا خالی نباشد.** (دهخدا، عوام)
۲۲۶۹. **آدمی از سه چیز معذور است / گندم و گوسفند و انگور است.** (بیرجندی)
۲۲۷۰. **آدمی از گشتِ روزگار آگاه نیست.** (مسعود سعد سلمان: ۵۹۵)
۲۲۷۱. **آدمی از مرگ است و مرگ از آدمی.** (هزاره‌ای)
۲۲۷۲. **آدمی است آرام ولی آبش گرم است.** (رامسری)
۲۲۷۳. **آدمی است از پی کاری بزرگ / گر نکند اوست حماری بزرگ.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۲۲۷۴. **آدمی است که از هر گورستانی بگذرد، یک مرده کم می‌آید.** (مازندرانی)
۲۲۷۵. **آدمی اندازه‌ی‌خر باشد، امّا قدر یک دانه‌ی عدس طالع و اقبال داشته‌باشد.** (آذری)
۲۲۷۶. **آدمی اندازه‌ی‌عالمی است.** (شوشتری)
۲۲۷۷. **آدمیان را سخنی بس بود / گاو بود کش خله* در پس بود.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۲۲۷۸. **آدمیان گم شدند، ملک خدا خر گرفت.** (دهخدا، افغانی، خزینه: ۳۳، شکورزاده)
۲۲۷۹. **آدمی باش وَز خرگیران مترس.** (مولوی؛ مثنوی: ۵/۲۵۴۷، امثال‌موزون)
۲۲۸۰. **آدمی با گنه شکسته تر است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۸۵)
۲۲۸۱. **آدمی بالنده بی‌بال و پر است.** (شیرازی)
۲۲۸۲. **آدمی باید به اندازه‌ی‌گنجایش دهانش لقمه بردارد.** (آذری)
۲۲۸۳. **آدمی باید خاک راه باشد.** (زرقانی)
۲۲۸۴. **آدمی باید در کوی خود فربه شود در کوی دیگران نمی‌تواند فربه شود.** (رامسری)
۲۲۸۵. **آدمی باید دل و زبانش یکی باشد.** (آذری)
۲۲۸۶. **آدمی باید دور خود را بسنجد.** (بیرجندی)
۲۲۸۷. **آدمی بایستی یا از مکتب‌خانه درآید یا از دیوان‌خانه.** (آذری)
۲۲۸۸. **آدمی با یک نان گرسنه است و با یک نان سیر.** (آذری)
۲۲۸۹. **آدمی برای سیر کردن شکم خود درنمی‌ماند.** (رامسری)
۲۲۹۰. **آدمی به حرف است و گاو به ریسمان.** (رامسری)
۲۲۹۱. **آدمی به سر پُربار است.** (بیرجندی)
۲۲۹۲. **آدمی به عیب خویش نابینا بود.** (کیمیای سعادت، دهخدا)
۲۲۹۳. **آدمی به کمر بر بار است.** (بیرجندی)
۲۲۹۴. **آدمی بی‌خرد ستور بود.** (سنایی؛ حدیقه‌۴۶۴، دهخدا، شکورزاده)
۲۲۹۵. **آدمی پرنده‌ی بی‌بال است.** (لری)
۲۲۹۶. **آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد.** (صائب: ۱۵۹۱، تکمله)
۲۲۹۷. **آدمی پیر می‌شود، خواسته‌ی‌دل پیر نمی‌شود.** (آذری)

۲۲۹۸. **آدمی پیش هوس کور و کر است.** (ایرج‌میرزا: ۱۲۴)
۲۲۹۹. **آدمی تا افتادگی نکند، بزرگ نمی‌شود.** (رامسری)
۲۳۰۰. **آدمیّت را به پول بفروشند که از بازار بخری؟** (ترکمنی)
۲۳۰۱. **آدمیّت رحم بر بیچارگان آوردن است.** (سعدی؛ کلیات: ۷۸۵، شکورزاده)
۲۳۰۲. **آدمیّت نه به پول، نه به ریش و نه به‌جان، هندوان پول، بُزم ریش و سگم جان دارد.** (شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، کوچه، نهبندانی)
۲۳۰۳. **آدمیّت نه به نطق و نه به ریش و نه به‌جان / طوطی هم نطق و بز هم ریش و خر (سگ) هم جان دارد.** (افغانی، تاجیکی)
۲۳۰۴. **آدمی جایزالخطاست.** (خزینه، دهخدا، هبله‌رودی، شکورزاده)
۲۳۰۵. **آدمی چون دل کوچکی دارد باید ساده باشد.** (ترکمنی)
۲۳۰۶. **آدمی‌خوارند اغلب مردمان.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/۲۵۱، دهخدا)
۲۳۰۷. **آدمی خو نیستی، خرکُرّه‌ای.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/۳۰۳)
۲۳۰۸. **آدمی در تنگ‌دستی می‌شود بی‌اعتبار.** (شکورزاده)
۲۳۰۹. **آدمی در روز بد خرش را دایی می‌گوید.** (هزاره‌ای)
۲۳۱۰. **آدمی در روز سختی ک.. خود را می‌بوسد.** (هزاره‌ای)
۲۳۱۱. **آدمی در سال یک مرتبه خر می‌شود.** (هزاره‌ای)
۲۳۱۲. **آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست.** (حافظ: ۳۳۲، شکورزاده)
۲۳۱۳. **آدمی در محلّه‌ی خودش شغال باشد بهتر است تا در محلّه‌ی دیگران شیر.** (آملی)
۲۳۱۴. **آدمی در یک حال نیست.** (هزاره‌ای)
۲۳۱۵. **آدمی دوباره به دنیا نخواهد آمد.** (آذری)
۲۳۱۶. **آدمی دو جا باید به درد هم بخورد، یک‌جا در عروسی، یک‌جا در عزا.** (لنجانی)
۲۳۱۷. **آدمی دید است و باقی گوشت و پوست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱/۱۴۰۶)
۲۳۱۸. **آدمی را آدمیّت لازم است / چوب صندل بو ندارد، هیزم است.** (عوام، بهمنیاری، شکورزاده، تهرانی، افغانی، خزینه، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۳۱۹. **آدمی را از بهایم فرق عقل و دانش است / ورنه اندر خواب و خور هم رتبه گاو و خری.** (مشهدی)
۲۳۲۰. **آدمی را از قوت چاره نباشد.** (سمک‌عیّار: ۱/۷۶)
۲۳۲۱. **آدمی را از مرگ چاره نیست.** (تاریخ بیهقی: ۴۹۰، دهخدا)
۲۳۲۲. **آدمی را از مصاحبش توان شناخت.** (مثمر)
۲۳۲۳. **آدمی را امید است.** (هزاره‌ای)
۲۳۲۴. **آدمی را بتر از علّت نادانی نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۸، دهخدا، عوام، بهمنیاری، افغانی، شکورزاده)
۲۳۲۵. **آدمی را به رسن دیو فرو چاه نباید رفت.** (مرزبان‌نامه: ۱۰۲، دهخدا)
۲۳۲۶. **آدمی را به لباس نمی‌شناسند.** (سمنانی، آذری)
۲۳۲۷. **آدمی را تکبر از خری است.** (بهمنیاری)
۲۳۲۸. **آدمی را در این کهن برزخ / هم ز مطبخ دری است در دوزخ.** (سنایی؛ دیوان: ۳۸۹)
۲۳۲۹. **آدمی را در جای آشنا گرگ نمی‌خورد.** (آذری)
۲۳۳۰. **آدمی را در سر عقل می‌باید، بی‌کلاهی عار نیست.** (پروین‌اعتصامی، شکورزاده)
۲۳۳۱. **آدمی را زبان فضیحه کند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۶، شکورزاده)
۲۳۳۲. **آدمی را سگ گاز بگیرد، ولی آدم نانجیب پاچه‌اش را نگیرد.** (سوادکوهی)
۲۳۳۳. **آدمی را عقل باید در بدن.** (افغانی)
۲۳۳۴. **آدمی را عقل در کار است، نه زور گاو.** (هزاره‌ای)
۲۳۳۵. **آدمی را عقل می‌باید نه زر.** (بهمنیاری، حییم، هبله‌رودی، شکورزاده)
۲۳۳۶. **آدمی را فربهی هست از خیال.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/۵۹۴)
۲۳۳۷. **آدمی را که آفتاب ندیده، هیچ‌کس نخواهد شناخت.** (قشقایی)
۲۳۳۸. **آدمی را که بخت برگردد / اسبش اندر طویله خر گردد.** (نثاری تونی؛ سرو و تذرو: ۱۸۸۶، کوچه)
۲۳۳۹. **آدمی را که بخت برگردد / شب اوّل عروس نر گردد.** (کوچه)
۲۳۴۰. **آدمی را که تربیت نکنند / تا به صد سالگی خری باشد.** (بهمنیاری)
۲۳۴۱. **آدمی را که جان معنی نیست / در حقیقت درخت بی‌ثمر است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۶۹)
۲۳۴۲. **آدمی را نسبت به هنر باید نه به پدر.** (دهخدا، افغانی، شکورزاده)
۲۳۴۳. **آدمی را نعمتی بهتر ز چشم سیر نیست.** (صائب: ۶۳۹، تکمله)
۲۳۴۴. **آدمی‌زاد آه و دمی است.** (بختیاری)
۲۳۴۵. **آدمی‌زاد از خاک گور سیری ندارد.** (تاجیکی)
۲۳۴۶. **آدمی‌زاد از راه دهانش حرف می‌زند نه از راه ک..نش.** (سیرجانی)
۲۳۴۷. **آدمی‌زاد از راه دهانش شیر خورده، نه از دماغش.** (سیرجانی)
۲۳۴۸. **آدمی‌زاد از سنگ سفت‌تره، از شیشه نازک‌تر.** (تهرانی)

۲۳۴۹. **آدمی‌زاد اگر غنی شود سر به بیداد می‌گذارد.** (خوزستانی)
۲۳۵۰. **آدمی‌زاد به تَفی مشتعل است و به پُفی خاموش.** (شکورزاده)
۲۳۵۱. **آدمی‌زاد به سخن گفتن است و حیوان هم به طناب.** (گیلکی)
۲۳۵۲. **آدمی‌زاد به یک چُس بند است.** (کاشانی)
۲۳۵۳. **آدمی‌زاد پرنده‌است ولی باز به پرندگان حسادت می‌کند.** (خوزستانی)
۲۳۵۴. **آدمی‌زاد پرنده‌ی‌بی‌بال و پر است.** (افغانی، آذری، بختیاری)
۲۳۵۵. **آدمی‌زاد تخم مرگ است.** (عوام، دهخدا، شکورزاده)
۲۳۵۶. **آدمی‌زاد، تخم (نطفه‌ی، لقمه‌ی) مرگ است.** (کوچه)
۲۳۵۷. **آدمی‌زاد چارپا نیست که چشمش فقط به آب و علف باشد.** (شکورزاده، کوچه)
۲۳۵۸. **آدمی‌زاد چشم سفید است.** (ابریشمی)
۲۳۵۹. **آدمی‌زاد چوب خشک که نیست.** (سیرجانی)
۲۳۶۰. **آدمی‌زاد حکم بز را دارد.** (اشتهاردی)
۲۳۶۱. **آدمی‌زاد خبر ندارد چه بر سرش خواهد آمد.** (ساوه‌ای)
۲۳۶۲. **آدمی‌زاد دو متر کرباس بیشتر نمی‌برد.** (دماوندی)
۲۳۶۳. **آدمی‌زاد را از مردن چاره نیست.** (عوام)
۲۳۶۴. **آدمی‌زاد را، اعتباری نیست.** (آذری)
۲۳۶۵. **آدمی‌زاد را نیکی نشاید.** (آذری)
۲۳۶۶. **آدمی‌زاد را یا اجل می‌دواند یا روزی.** (شکورزاده، کوچه)
۲۳۶۷. **آدمی‌زاد شیر خام خورده‌است.** (تهرانی، حییم، افغانی، کوچه، بیرجندی، شکورزاده، تاجیکی، مشمر، هبله‌رودی، هزاره‌ای)
۲۳۶۸. **آدمی‌زاد شیر خون خورده‌است.** (رفسنجانی، گلبافی، کرمانی، عوام)
۲۳۶۹. **آدمی‌زاد طبع روباه دارد.** (کاشانی)
۲۳۷۰. **آدمی‌زاد طرفه معجونی است / از فرشته سرشته وز حیوان.** (سعدی)
۲۳۷۱. **آدمی‌زاد کرم قوت است.** (سیرجانی)
۲۳۷۲. **آدمی‌زاد گوشت آدمی‌زاد می‌خورد.** (آذری)
۲۳۷۳. **آدمی‌زاده اگر بی‌ادب است آدم نیست.** (فصاحت راضی، دهخدا، شکورزاده)
۲۳۷۴. **آدمی‌زاده پرنده‌ی‌بال‌دار است.** (آذری)
۲۳۷۵. **آدمی‌زاده چون خورد چیزی که سگان را دهان بود در وی.** (سیف فرغانی، قصیده: ۱۲۲)
۲۳۷۶. **آدمی‌زاده هم‌نشین طلب است.** (سنایی، شکورزاده)
۲۳۷۷. **آدمی زندگی دراز می‌خواهد.** (ادیب‌صابر؛ دیوان: ۴۴۶)
۲۳۷۸. **آدمی سالی یک بار خر می‌شود.** (هزاره‌ای)
۲۳۷۹. **آدمی سربه‌سر همه عیب است.** (مسعودسعدسلمان: ۵۸۷، شکورزاده، دهخدا)
۲۳۸۰. **آدمی سگ بشود، شغال بشود، کوچک نشود.** (آملی)
۲۳۸۱. **آدمی سیرتی پیشه کن.** (سعدی؛ بوستان: ۱۳۸)
۲۳۸۲. **آدمی‌شکل بود کو بدتر از دد باشد.** (ابن‌یمین: ۳۶۲)
۲۳۸۳. **آدمی صد سال زنده نیست، امّا غصه‌ی هزار سال را می‌خورد.** (رامسری)
۲۳۸۴. **آدمی علف مرگ است.** (زرقانی)
۲۳۸۵. **آدم یعنی«آه» و«دم»** (دامغانی، آملی)
۲۳۸۶. **آدمی فربه ز عز است و شرف.** (مولوی؛ مثنوی: ۳/۲۸۸، دهخدا)
۲۳۸۷. **آدمی فربه شود از راه گوش / نی چو گاو و خر فقط از نای و نوش.** (مشهدی)
۲۳۸۸. **آدمی فربه شود از راه گوش / جانور فربه شود از حلق و نوش.** (مولوی؛ مثنوی: ۶/۲۹۱، حییم، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۲۳۸۹. **آدمی فربه شود از راه گوش / گاو و خر فربه شود از راه نوش.** (افغانی)
۲۳۹۰. **آدمی کار را بزرگ می‌کند نه کار آدمی را.** (آذری)
۲۳۹۱. **آدم یک بار به چاله می‌افتد.** (سمنانی)
۲۳۹۲. **آدم یک‌بار پایش توی سوراخ موش (چاله) می‌رود.** (کرمانی، بهمنیاری، کوچه، دلیجانی)
۲۳۹۳. **آدم یک‌بار متولّد می‌شود یک‌بار هم می‌میرد.** (شکورزاده)
۲۳۹۴. **آدم یک پیراهنه با آدم دو پیراهنه نمی‌تواند دربیفتد (دعوا کند).** (شکورزاده)
۲۳۹۵. **آدمِ یک‌چشم، توی شهر کورها پادشاه است.** (کوچه)
۲۳۹۶. **آدم یک چهره دارد و حرفش یکی است.** (قشقایی)
۲۳۹۷. **آدم یک‌دفعه می‌میرد.** (شکورزاده، کوچه)
۲۳۹۸. **آدم یک‌منی آدم دومنی را کول کرده‌است.** (گیلکی)
۲۳۹۹. **آدمی که از گربه‌ای ترسان باشد، کجا می‌تواند کدخدای عالم باشد؟** (مازندرانی)
۲۴۰۰. **آدمی که اقبالش بلند است بزش جفت می‌زاید.** (لری)
۲۴۰۱. **آدمی که بختش بیدار است، بزش دو بزغاله می‌زاید.** (لری)
۲۴۰۲. **آدمی که بدبختی برایش می‌آید، شبش هم از شب‌های دیگران سیاه‌تر است.** (بختیاری)

۲۴۰۳. **آدمی که به خوردن عادت دارد، ویار دارد، آدمی که عادت ندارد غذا گلوگیر او می‌شود.** (مازندرانی)
۲۴۰۴. **آدمی که به ناحق کشته‌شود، خونش می‌جوشد.** (لری)
۲۴۰۵. **آدمی که بی‌پول است، دیگی می‌خواهد که رویش را سیاه کند.** (سیستانی)
۲۴۰۶. **آدمی که پشت به خورشید بایستد، فقط سایه‌ی‌خودش را می‌بیند.** (کوچه)
۲۴۰۷. **آدمی که تشنه است شب آب را در خواب می‌بیند.** (بویراحمدی)
۲۴۰۸. **آدمی که تنها باشد شغال هم او را می‌خورد.** (آلاشتی)
۲۴۰۹. **آدمی که جامه‌اش پاره شده، حرفش اعتبار ندارد.** (لری)
۲۴۱۰. **آدمی که جایش گرم است زیاد از خود تعریف می‌کند.** (لری)
۲۴۱۱. **آدمی که جنس خود را با ناز می‌فروشد سیر او هفت سیر است.** (کرمانجی)
۲۴۱۲. **آدمی که چهل ساله می‌شود، اوّل چل و ولش است.** (شیرازی)
۲۴۱۳. **آدمی که خانه‌ی‌شاه را دید، خانه‌ی‌خودش را خراب می‌کند.** (اصفهانی)
۲۴۱۴. **آدمی که خوش‌شانس است شب و روز ندارد.** (رامسری)
۲۴۱۵. **آدمی که خیلی خوب و بد کند، بالاخره توی تپاله می‌افتد.** (لری)
۲۴۱۶. **آدمی که در چهل سالگی تَنبور مشق کند، در گوز استاد می‌شود.** (کوچه)
۲۴۱۷. **آدمی که در دعوا نیست دو سنگ در دست دارد.** (بهبهانی)
۲۴۱۸. **آدمی که دوتا مو در چانه‌اش درآمده، خودش را عاقل می‌داند و ما را بچّه.** (ایذه‌ای)
۲۴۱۹. **آدمی که سبک و هرزه است، کوله‌پشتی او نیز مثل خودش است.** (نایینی)
۲۴۲۰. **آدمی که سرشت خوب دارد، پشت چشمش باد دارد.** (مازندرانی)
۲۴۲۱. **آدمی که سیر شد به نبات تف می‌اندازد.** (سپیدانی)
۲۴۲۲. **آدمی که شکم دیگران پُر نکند حیوانی باشد سگ شکم.** (خزینه)
۲۴۲۳. **آدمی که کارایی دارد، پیشانی‌اش ورم دارد.** (مازندرانی)
۲۴۲۴. **آدمی که لولهنگ ندیده به آفتابه که برسد، خرخر می‌کند.** (هشترودی)
۲۴۲۵. **آدمی که مرغ ندارد از هزار تا کیش پیش است.** (سهیلی)
۲۴۲۶. **آدمی که ندار باشد، حرفش قرب و ارزش ندارد.** (رامسری)
۲۴۲۷. **آدمی که ندارد عقل و تمیز، پاچه‌های شلوارت را بالا بزن و برایش برین.** (سمنانی)
۲۴۲۸. **آدمی که نیست، نمی‌شود رویش حساب کنی.** (رفسنجانی)
۲۴۲۹. **آدمی که یک بار مکّه رفت برای همیشه حاجی است.** (بافقی)
۲۴۳۰. **آدمی که یک چشم خود را از دست داده است، قدر چشم دیگر خود را می‌داند.** (لری)
۲۴۳۱. **آدمی مثل تو چوبه‌ی دار هم نمی‌شود.** (مرندی)
۲۴۳۲. **آدمی مثل نمد تازه گذاشته‌است که هرچه مالیده‌شود سخت‌تر می‌شود.** (هزاره‌ای)
۲۴۳۳. **آدمی محصول مرگ است.** (هزاره‌ای)
۲۴۳۴. **آدمی مخفی است در زیر زبان.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/۸۴۵، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۴۳۵. **آدمی مرغ بی‌بال است.** (هزاره‌ای)
۲۴۳۶. **آدمی معصوم نتواند بود.** (تاریخ بیهقی: ۵۱۲، دهخدا)
۲۴۳۷. **آدمی نمی‌داند که بیل او در کجا فرو رفته‌است.** (مازندرانی)
۲۴۳۸. **آدمی نه تحمّل سیری را دارد نه تحمّل گرسنگی را.** (هزاره‌ای)
۲۴۳۹. **آدمی نیست که میلش به پری‌رویان نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۶)
۲۴۴۰. **آدمی وقتی بی‌پول می‌شه، ته دیگش هم سوراخ می‌شه.** (گیلکی)
۲۴۴۱. **آدمی وقتی پیر می‌شود، ک..نش گشاد و گلویش تنگ می‌گردد.** (رامسری)
۲۴۴۲. **آدمی هرچه بزرگ‌تر شد بامعرفت می‌شود.** (ترکمنی)
۲۴۴۳. **آدمی همیشه شانس نمی‌آورد.** (لری)
۲۴۴۴. **آدمی یک آه و دَم بیش نیست.** (قمی)
۲۴۴۵. **آدمی یک‌بار پایش به چاله می‌رود.** (شکورزاده)
۲۴۴۶. **آدمی یک دم.** (افغانی)
۲۴۴۷. **آدمی یک روز در مشت جا می‌شود، یک روز در بغل جا نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۲۴۴۸. **آدمی یک مو به کچل بدهد کچل مودار می‌شود.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۲۴۴۹. **آدوری باغین* را مهرش کرده‌اند (مال اوست).** (کرمانی)
۲۴۵۰. **آدینه‌اش را گم کرده‌است.** (دهخدا، شکورزاده، خوانساری)

۲۴۵۱. **آدینه‌ی اطفال شود شنبه‌ی مستان.** (شاهد)
۲۴۵۲. **آذوقه‌ی یک روزه، چه در بغل چه در شکم.** (تاجیکی)
۲۴۵۳. **آراستن سرو ز پیراستن است.** (عنصری؛ دیوان: ۳۱۱، شکورزاده، دهخدا)
۲۴۵۴. **آرام است و هیچ ساکتی را حرکت نمی‌دهد.** (خوزستانی)
۲۴۵۵. **آرام باش، تا آرامش داشته باشی.** (اهری)
۲۴۵۶. **آرام باش که مهمان می‌آید.** (افغانی)
۲۴۵۷. **آرامش است عاقبت اضطراب‌ها.** (صائب: ۱۳۱/۳۸۷، تکمله)
۲۴۵۸. **آرام گرفتن تو و سخن نگفتن ما.** (هزاره‌ای)
۲۴۵۹. **آرام نیست آتش خاشاک دیده را.** (بیدل: ۱۱۱، امثال‌موزون)
۲۴۶۰. **آرام نیست کشتی توفان رسیده را.** (صائب: ۳۵۹، تکمله)
۲۴۶۱. **آران و توران را گشت و دید این‌جا بهشت است.** (آذری)
۲۴۶۲. **آرایش خانه، دستر (سفره) خان.** (تاجیکی)
۲۴۶۳. **آرایش دختر گاوچران هنگام آمدن گله‌ی گاو شروع می‌شود.** (آذری)
۲۴۶۴. **آرایش زن برزگر (زرگر)، یا وقت شام یا نماز دیگر.** (افغانی)
۲۴۶۵. **آرایشگران بی‌کار بمانند، سر هم‌دیگر را می‌تراشند.** (آذری)
۲۴۶۶. **آرایشِ گُل منّت مشاطه ندارد.** (بیدل: ۱۹۱، امثال‌موزون)
۲۴۶۷. **آرایش مرد عقل و فضل و هنر است.** (باباافضل کاشانی)
۲۴۶۸. **آرایش می‌کنم خانم دعوا می‌کند، آرایش نمی‌کنم آقا.** (آذری)
۲۴۶۹. **آرد از انبان خود، دول از تنبان خود.** (بیرجندی)
۲۴۷۰. **آرد از راهزن قرض می‌کند.** (لکی)
۲۴۷۱. **آرَد از کوره برون آهن خود آهنگر.** (ایرج‌میرزا: ۲۳)
۲۴۷۲. **آرد از یاغی کوه قرض می‌کند.** (کوهدشتی)
۲۴۷۳. **آرد انبان با مشت، روغن سبو با انگشت.** (هزاره‌ای)
۲۴۷۴. **آرد بریان چیست که بسم‌الله آن باشد؟** (سیستانی)
۲۴۷۵. **آرد به آرد، گردش به ریش.** (افغانی)
۲۴۷۶. **آرد به دهان موشِ شکم سیر، تلخ مزّه است.** (خرّمی)
۲۴۷۷. **آرد به دهنش (نیش) گرفته‌است.** (دهخدا، بهمنیاری)
۲۴۷۸. **آرد به مشت، روغن به انگشت.** (افغانی)
۲۴۷۹. **آرد بیختم و پرویزن (غربال) آویختم.** (هبله‌رودی، مشمر، رفسنجانی)
۲۴۸۰. **آرد بیز آب را نگه نمی‌دارد.** (لری)
۲۴۸۱. **آرد بیز به قلیان می‌گوید تو دو سوراخ داری.** (فرهنگ‌نامه، بوشهری)
۲۴۸۲. **آردبیز به قلیان می‌گوید تو دو سوراخ داری، قلیان جواب می‌دهد، خاک بر سر تو که نمی‌توانی آب را نگه بداری.** (دیلم‌ولیراوی)
۲۴۸۳. **آرد پاکی خمیر نمی‌کُند.** (رفسنجانی)
۲۴۸۴. **آرد پیری را به سر بیختم و غربال را به میخ آویختم.** (افغانی)
۲۴۸۵. **آردت را با آب درآمیز آن‌گاه بگوی.** (گیلکی)
۲۴۸۶. **آرد جو است و دستاس سنگی، ای آس، تو بیهوده می‌چرخی؟** (لری)
۲۴۸۷. **آرد جو بهانه.** (تاجیکی)
۲۴۸۸. **آرد جو چه‌طور خودش را می‌بندد که دیگران را ببندد؟** (شکورزاده، کوچه)
۲۴۸۹. **آرد جو خوردن در بازار عیب است، مشتی به من ده و در آن‌ها را ببند.** (بختیاری)
۲۴۹۰. **آرد جو در خانه‌ات نیست، جانت زنده باشد.** (بختیاری)
۲۴۹۱. **آرد جو در خانه‌اش ندارد ولی مردانه‌اش برخاسته‌است.** (لری)
۲۴۹۲. **آرد جو را ریخت، آرد گندم را هم از دست داد.** (بختیاری)
۲۴۹۳. **آرد جو نمی‌تواند خودش ببندد چگونه دیگران را ببندد؟** (سخن)
۲۴۹۴. **آرد جو و کره گاو را نزد مردت نیاور.** (بختیاری)
۲۴۹۵. **آرد جو و گوشت گاو، معده خراب می‌کند، زشتِ بچه‌دار، خانه خراب می‌کند.** (بختیاری)
۲۴۹۶. **آرد جو هرگز نان گندم در نمی‌آورد.** (بختیاری)
۲۴۹۷. **آرد خمیر نشده را نمی‌توان به تنور بند کرد.** (نطنزی)
۲۴۹۸. **آرد خود را بیختم، غربال به میخ آویختم.** (افغانی)
۲۴۹۹. **آرد خود را بیخته و الک آن‌را آویخته‌است.** (حییّم)
۲۵۰۰. **آرد خود را بیختیم، آردبیز (الک) را آویختیم.** (دهخدا، ایلامی، مازندرانی)
۲۵۰۱. **آرد خودمان را بیختیم و کمونو زدیم به دیوار.** (کرمانی)
۲۵۰۲. **آرد خودم را باد نبرد، آرد کسی را نمی‌خواهم.** (آمره‌ای)
۲۵۰۳. **آرد در بوته خار می‌ریزد و دستش را زیر آن‌ها می‌گیرد.** (بختیاری)
۲۵۰۴. **آرد در کندو نیست که خمیر کنند، آقا می‌گوید کاچی پخته کن.** (افغانی)
۲۵۰۵. **آرد را از گدا قرض می‌گیرد.** (ایوان‌غربی)

۲۵۰۶. **آرد را الک کردم، الک را شکستم.** (بختیاری)
۲۵۰۷. **آرد را الک و غربال را آویزان کردم.** (بختیاری)
۲۵۰۸. **آرد را می‌بیزی و می‌بینی.** (بختیاری)
۲۵۰۹. **آرد روی آرد را سفید نمی‌کند.** (بوشهری)
۲۵۱۰. **آرد ریخته در خارزار جمع نگردد.** (کردی)
۲۵۱۱. **آرد سهم آسیابان را جلوتر از مزد قرار دادی؟** (بختیاری)
۲۵۱۲. **آرَد سیب، سیری.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۷۸۴)
۲۵۱۳. **آردش از دستاس، روغنش از جوال.** (ترکمنی)
۲۵۱۴. **آردش الک شده، الکش آویزان.** (آذری)
۲۵۱۵. **آردش را بیخته و الکش را آویخته.** (بهمنیاری، قمی)
۲۵۱۶. **آردش رفته، سبوسش مانده.** (کردی)
۲۵۱۷. **آردش ریز و آبش ریز.** (فرهنگ‌نامه)
۲۵۱۸. **آرد فلانی مو دارد.** (تایبادی)
۲۵۱۹. **آرد که توی دهان خود نداری.** (بیرجندی)
۲۵۲۰. **آرد که خروار خروار باشد، پختن نان کاری ندارد.** (مازندرانی)
۲۵۲۱. **آرد که در انبان شود، خرج (نصیب، مرگ) سگ چوپان شود.** (بیرجندی)
۲۵۲۲. **آرد کی؟ آرد خودم، بگذار بمیرم، آرد کی؟ آرد همسایه، بده که خورم.** (تاجیکی)
۲۵۲۳. **آرد گندم در هر کجا، کیوانو جاجا.** (تاجیکی)
۲۵۲۴. **آرد گندم همه‌جاست، بی‌بی‌اش یگان جا.** (افغانی)
۲۵۲۵. **آرد گودی* به مشت و روغن دبّه به انگشت.** (هزاره‌ای)
۲۵۲۶. **آردمان با هم به یک جوال نمی‌رود.** (رفسنجانی)
۲۵۲۷. **آردمان را بیخته‌ایم و الکمان را آویخته‌ایم.** (سخن)
۲۵۲۸. **آردم به جُوال باشد، شوهرم شغال باشد.** (کوچه، شهربابکی)
۲۵۲۹. **آردم به کِدو باشد، شوهرم عدو باشد.** (شهربابکی)
۲۵۳۰. **آردم تو سورمه‌دان باشد، مَردم میان مردان باشد.** (زرقانی)
۲۵۳۱. **آردم توی پوست کدو باشد، مردم مجلسی باشد.** (برازجانی)
۲۵۳۲. **آردم در خانه باشد، شوهرم بیگانه باشد.** (سبزواری)
۲۵۳۳. **آردم را الک کردم، آردبیزم را آویزان کردم به درخت.** (بختیاری)
۲۵۳۴. **آردم را بیختم، الکشم (سبوسش، غربیلش) را آویختم.** (تهرانی، لری، قمی)
۲۵۳۵. **آرد نباشد فطیر پخته کن.** (افغانی)
۲۵۳۶. **آرد نرم اگر بینی، گَردولَخ* فراوان می‌کنی.** (بیرجندی)
۲۵۳۷. **آرد نماند.** (چهارمقاله: ۲۷)
۲۵۳۸. **آردهای جو را ریخت، سراغ آرد گندم رفت.** (بختیاری)
۲۵۳۹. **آردهایم را الک کردم، آردبیز را زدم به گَل (میخ) ستون.** (بختیاری)
۲۵۴۰. **آرد همه جا، کشتا*جا به جا.** (رامسری)
۲۵۴۱. **آردی به قرض، گَردی به ریش، منّتی نیست.** (بیرجندی)
۲۵۴۲. **آردی که در پرچین ریخت، جمع نمی‌شود.** (لری)
۲۵۴۳. **آرزو بر جوانان عیب نیست.** (شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، کوچه، تهرانی، افغانی)
۲۵۴۴. **آرزو دارم خر بگیرم، پول ندارم جو بگیرم.** (سمنانی)
۲۵۴۵. **آرزو داری ارباب شوی؟ شب‌ها خواب شاه را ببین.** (رامسری)
۲۵۴۶. **آرزو در پیر و جوان است.** (افغانی)
۲۵۴۷. **آرزو در جوانی عیب نیست.** (تاجیکی)
۲۵۴۸. **آرزو دشمن است عالم دوست.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۸۷)
۲۵۴۹. **آرزو رأس مال مفلس (ابله) دان.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۰۷، دهخدا)
۲۵۵۰. **آرزو را کرانه نیست پدید.** (مغلدی: سمنانی: ۷)
۲۵۵۱. **آرزو سرمایه‌ی‌ابلهانست.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۵۵۲. **آرزو سرمایه‌ی‌مفلس است.** (دهخدا، بهمنیاری، کوچه، شکورزاده، افغانی)
۲۵۵۳. **آرزو عیب نمی‌باشد.** (خزینه، افغانی، دهخدا، هبله‌رودی، شکورزاده، تاجیکی)
۲۵۵۴. **آرزو کننده می‌یابد، ناله‌کن می‌میرد.** (قشقایی)
۲۵۵۵. **آرزو کن همسایه‌ات دو گاو داشته‌باشد تا خودت صاحب یک گاو شوی.** (آذری)
۲۵۵۶. **آرزو مگر با مردن تمام می‌شود؟** (تهرانی)
۲۵۵۷. **آرزومند است که خری بخرد و خر سبز رنگ را در کنار خود داشته‌باشد.** (سرخه‌ای)
۲۵۵۸. **آرزو می‌خواه لیک اندازه خواه.** (مولوی؛ مثنوی: ۱/۱۴۰، بهمنیاری)
۲۵۵۹. **آرزوها در سینه خار است و نگه در دیده مو است.** (بیدل: ۳۵۱، امثال‌موزون)
۲۵۶۰. **آرزو هرگز نباشد پادشا بر پارسا.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۴۹۳، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۵۶۱. **آرزوی بزرگ و عمرِ کوتاه.** (کوچه)
۲۵۶۲. **آرزوی دزد چیست؟ شب تاریک.** (آذری، قشقایی)
۲۵۶۳. **آرزوی دوغ را به مهتاب شکسته‌است.** (تاجیکی)
۲۵۶۴. **آرزوی گل و حسرتِ گلابم نیست.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۳۶۵)
۲۵۶۵. **آرزوی گوشه‌ی‌خانه را داشت، در بغل صاحب‌خانه جا گرفت.** (قشقایی)

۲۵۶۶. **آرزوی لر همین است که امشب چیزی برای خوردن داشته‌باشد.** (لری)
۲۵۶۷. **آرمان به دل، پا در لب گور.** (هزاره‌ای)
۲۵۶۸. **آرمان و حسرت به دلت نماند.** (هزاره‌ای)
۲۵۶۹. **آرمیدن این قدرها کرد سنگین سنگ را.** (بیدل: ۱۰۸، امثال‌موزون)
۲۵۷۰. **آرمیدن پس از رمیدن.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۳۳)
۲۵۷۱. **آرنج را گاز بگیر، غاز دریایی پایین می‌افتد.** (آملی)
۲۵۷۲. **آرواره‌اش را ببند، عقلش را بگیر.** (آذری)
۲۵۷۳. **آرواره‌ی‌پیر، بازوی جوان و پای بچّه خسته نمی‌شود.** (آذری)
۲۵۷۴. **آروغ از شکم پر برمی‌خیزد.** (لری)
۲۵۷۵. **آروغ فندقی می‌زند.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۲۵۷۶. **آروغ می‌زنم، بویش از تو گلویم می‌آید.** (سیرجانی)
۲۵۷۷. **آره آورده.** (تمثیل)
۲۵۷۸. **آره می‌خاره بمال به چوب ساب (درخت چاقاله).** (کوچه)
۲۵۷۹. **آری آری دانه جنس خویش را بارآور است.** (نوایی، امثال‌موزون)
۲۵۸۰. **آری آری زین عمل هشیاریت معلوم شد.** (محتشم کاشانی)
۲۵۸۱. **آری آری سخن عشق نشانی دارد.** (حافظ: ۸۵)
۲۵۸۲. **آری آری گربه هست از عطسه‌ی‌شیر ژیان.** (خاقانی؛ دیوان: ۳۲۸)
۲۵۸۳. **آری آری هم از ره گوش است / کشتن قندزی که در خزر است.** (خاقانی؛ دیوان: ۶۷)
۲۵۸۴. **آری آن‌جا که تو باشی سخن ما نرود.** (سعدی؛ کلیات: ۵۰۷)
۲۵۸۵. **آری اثرِ مهر در این آب و هوا نیست.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۳۵۹)
۲۵۸۶. **آری بر بهیمه چه سنبل چه سنبله.** (ابن‌یمین، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۲۵۸۷. **آری بر گِردِ قطب چرخ زند آسیاب.** (خاقانی؛ دیوان: ۴۱)
۲۵۸۸. **آری به اتّفاق جهان می‌توان گرفت.** (حافظ: ۶۰، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۵۸۹. **آری به بی‌خبر نفرستد کسی خبر.** (عماد فقیه؛ دیوان: ۲۶۳)
۲۵۹۰. **آری به چه راحت به کدام آسایش؟** (بهمنیاری)
۲۵۹۱. **آری به خدا این‌همه هستم.** (هلالی؛ دیوان: ۴۵)
۲۵۹۲. **آری به فیل صید نمایند فیل را.** (صائب: ۳۴۸، امثال‌موزون)
۲۵۹۳. **آری به کلّ خویش بود جزء را مآب*.** (مختاری: ۳۷)
۲۵۹۴. **آری به مراد کم زند دَم / آن کس که ز نسل آدم افتاد.** (مجیربیلقانی: ۴۶۶)
۲۵۹۵. **آری به یُمنِ لطفِ شما خاک زر شود.** (حافظ: ۱۵۳)
۲۵۹۶. **آری پر عقاب بود آفت عقاب.** (اوحدی، امثال‌موزون)
۲۵۹۷. **آری پسِ هر می‌ای خماری است.** (مجیربیلقانی: ۲۱۰)
۲۵۹۸. **آری چو پیش آید قضا / مروا شود چون مرغوا.** (امیرمعزّی: ۵۴۵، امثال‌موزون)
۲۵۹۹. **آری چو تیغ آب ندارد بُرنده نیست.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۳۷۲)
۲۶۰۰. **آری چه توان کرد چنین است فلک.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۶۸۰)
۲۶۰۱. **آری چه عجب دیو ز تعوید گریزد.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۵۴۶)
۲۶۰۲. **آری چه کنم دولتِ دورِ قمری بود.** (حافظ: ۱۴۶)
۲۶۰۳. **آری دهد ولیک به عُمرِ دگر دهد.** (دقیقی؛ دیوان: ۹۹)
۲۶۰۴. **آری ز بارِ میوه نهال آوَرَد شکست.** (بنایی هروی، امثال‌موزون)
۲۶۰۵. **آری ز سینه داغِ جگر گوشه چون رود؟** (ابن‌حسام؛ دیوان: ۳۳۵)
۲۶۰۶. **آری ز گوشت گاو بود بارِ زعفران.** (خاقانی؛ دیوان۳۱۳)
۲۶۰۷. **آری، زمانه دشمن اهلِ هنر بود.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۶۱، شکورزاده)
۲۶۰۸. **آری سپهر نیز نمودارِ مجمر است.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۳۳۰)
۲۶۰۹. **آری شبِ عاشقان درازی دارد.** (ادیب‌صابر؛ دیوان: ۴۴۱)
۲۶۱۰. **آری شترِ مست کشد بارِ گران را.** (سعدی؛ کلیات: ۴۱۷، بهمنیاری، شکورزاده، افغانی، دهخدا)
۲۶۱۱. **آریشن*بیار تا کرباس ببری، توبره بیار تا گردو ببری.** (آذری)
۲۶۱۲. **آری شود ولیک به خون جگر شود.** (حافظ: ۱۵۳، جمال‌الدین عبدالرزاق؛ دیوان: ۴۰۲، بهمنیاری)
۲۶۱۳. **آری طریق دولت، چالاکی است و چُستی.** (حافظ: ۳۰۲، خزینه)
۲۶۱۴. **آری قرینه‌ای نبود بی‌قرینه را.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۲۴۴)
۲۶۱۵. **آری کمالِ مهر و محبّت همین بود.** (اهلی؛ کلیات: دیوان۱۷۴)
۲۶۱۶. **آری کمانِ حلاج مانده‌ست ناکشیده.** (کلیم؛ دیوان: ۳۰۵)
۲۶۱۷. **آری گفتن ناپاک است، نه گفتن پاک.** (مازندرانی)
۲۶۱۸. **آری مَثَل است که قرنبی / در دیده‌ی‌مادر است حُسنا.** (ایرج‌میرزا: ۱۳۶)
۲۶۱۹. **آری نرود گرگ گزیده ز پیِ آب.** (خاقانی؛ دیوان: ۵۶)
۲۶۲۰. **آری نمک لذیذ نماید کباب را.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۲۵۲)

۲۶۲۱. **آری همه رسوایی اوّل ز نظر خیزد.** (عطّار؛ دیوان: ۱۸۲)
۲۶۲۲. **آزاد شد ز بارِ همه خلق گردنم.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۲۹۸)
۲۶۲۳. **آزاد شو از آز و بزی شاد و توانگر.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۳۴، دهخدا)
۲۶۲۴. **آزاد شود به عقل بنده.** (ناصرخسرو: ۳۸۵، امثال‌موزون)
۲۶۲۵. **آزاد کنند بنده‌ی پیر.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۸، امثال‌موزون)
۲۶۲۶. **آزادگان به‌جان نفروشند جاه را.** (دقیقی؛ دیوان: ۹۷)
۲۶۲۷. **آزادگان تهی‌دستند.** (سعدی؛ کلیات: ۵۷۸، خزینه، هبله‌رودی، شکورزاده، افغانی، بهمنیاری)
۲۶۲۸. **آزادگان ز فکر رعونت منزه‌اند.** (بیدل: ۲۵۶، امثال‌موزون)
۲۶۲۹. **آزادگی به دسته‌ی شمشیر بسته‌است.** (نیمتاج خاکپور سلماسی)
۲۶۳۰. **آزادگی و طمع به هم ناید.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۹۰، دهخدا، شکورزاده)
۲۶۳۱. **آزاد مراد خود است.** (هبله‌رودی، مثمر، شاهد، افغانی)
۲۶۳۲. **آزادمرد قهر کردنش به اندازه‌ی‌طول دماغش است.** (خوزستانی)
۲۶۳۳. **آزاد و رستگار خانه‌ی‌خدا شوی.** (کردی)
۲۶۳۴. **آزاده اسیر کس نگردد.** (خواجوی‌کرمانی؛ دیوان: ۶۸۹)
۲۶۳۵. **آزاده اگر فرو فتد دستش گیر.** (سیف‌الدین باخرزی، شکورزاده)
۲۶۳۶. **آزاده به همراهی کس بند نگردد.** (واعظ، امثال‌موزون)
۲۶۳۷. **آزاده دلان را بتر از بند قبا نیست.** (آملی، امثال‌موزون)
۲۶۳۸. **آزاده دلش به سفله نسپارد.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۲۵۳)
۲۶۳۹. **آزاده زبان‌دراز و کوته‌دست است.** (خواجوی‌کرمانی؛ دیوان: ۷۵۱)
۲۶۴۰. **آزاده ز هرچه هست می‌باید بود.** (سلمان‌ساوجی؛ دیوان: ۶۳۰)
۲۶۴۱. **آزاده شو از آز و بزی شاد و توانگر.** (ابن‌یمین)
۲۶۴۲. **آزادی آبادی است.** (دهخدا، شکورزاده)
۲۶۴۳. **آزادی اندر بی‌حاجتی است.** (کیمیای سعادت، شکورزاده، دهخدا)
۲۶۴۴. **آزادی در بی‌آرزویی است.** (شمس تبریزی، شکورزاده)
۲۶۴۵. **آزادی را به بندگی نفروشیم.** (بهار: ۱۲۹۲)
۲۶۴۶. **آزادی گرفتاری است مرغ رشته بر پا را.** (صائب: ۱۷۱)
۲۶۴۷. **آزادی گرفتنی است، نه دادنی.** (آذری)
۲۶۴۸. **آزارِ آزاده مجوی.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۱۱)
۲۶۴۹. **آزار بیش بینی زین گردون / گر تو به هر بهانه بیازاری.** (رودکی؛ تاریخ بیهقی: ۹۳۰، دهخدا)
۲۶۵۰. **آزارِ خدا و خلق آزارِ دل است.** (اهلی)
۲۶۵۱. **آزارِ دل کُفر است.** (شاه نعمت‌الله ولی؛ دیوان: ۳۷)
۲۶۵۲. **آزار رساننده را خود آزار می‌رسد.** (تهرانی)
۲۶۵۳. **آزار غچی (پرستو) را از کرم‌های لب جوی پرسان کن.** (افغانی)
۲۶۵۴. **آزار هر که می‌کشد، از خویش می‌کشد.** (سلیم تهرانی: ۲۶۵، تکمله)
۲۶۵۵. **آزار هر که می‌کند، آزار می‌کشد.** (فومنی، تکمله)
۲۶۵۶. **آزاری باشد، بیزاری نباشد.** (نهاوندی)
۲۶۵۷. **آز بگذار و از کسی مهراس.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۹۷، دهخدا)
۲۶۵۸. **آز بگذار و پادشاهی کن.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۶، افغانی، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا)
۲۶۵۹. **آز تو را گُل نماید از دور.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۲۵۸)
۲۶۶۰. **آزِ توست این‌که همه چیز جهان نایاب است / آز کم کُن تو که نرخِ همه ارزان گردد.** (سیاستگران عصر قاجار)
۲۶۶۱. **آز، خشم و نیاز آورد.** (فردوسی: ۱۷۵۴/۴)
۲۶۶۲. **آزِ خود را به زیر پای در آر.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۹۷)
۲۶۶۳. **آز خود، سرِ آزار است.** (خاقانی؛ دیوان: ۱۹۹)
۲۶۶۴. **آز را پایان نیست.** (اوحدالدین کرمانی؛ دیوان: ۱۶۴)
۲۶۶۵. **آز را خاک سیر داند کرد.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۳۵، امثال‌موزون)
۲۶۶۶. **آزر بت‌تراش یعنی می.** (سلیم؛ دیوان: ۴۱۱)
۲۶۶۷. **آزردن دل دوستان جهل است و کفّارت یمین، سهل.** (سعدی؛ گلستان: ۵۳، خزینه)
۲۶۶۸. **آزرده از آنی که معلّم زده سیلی / سیبی که سهیلش نزند رنگ ندارد.** (افغانی)
۲۶۶۹. **آزرده‌دل آزرده کند انجمنی را.** (قائم مقام: ۱۷۸، حسابی نطنزی، شکورزاده، خزینه)
۲۶۷۰. **آزرده‌شده، بیزار نشده.** (هزاره‌ای)
۲۶۷۱. **آزمند پیوسته نیازمند بود.** (حیم، افغانی، بهمنیاری، کوچه، دهخدا، شکورزاده)
۲۶۷۲. **آزمندی رسوایی آورد.** (کردی)
۲۶۷۳. **آزمودم عقل دوراندیش را.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۳۳۲/۲)
۲۶۷۴. **آزموده را آزمودن پشیمانی آرد.** (قرةالعین، شکورزاده، دهخدا، خزینه)
۲۶۷۵. **آزموده را آزمودن جهل (خطا) است.** (شکورزاده، افغانی، کوچه، بهمنیاری، تاجیکی، دهخدا)
۲۶۷۶. **آزموده را به ناآزموده مده (مفروش).** (قابوس‌نامه: ۱۷۱، شکورزاده)
۲۶۷۷. **آزموده را چه آزمایی؟** (خزینه، افغانی)
۲۶۷۸. **آزموده را دوباره آزمودن از بی‌خردی است.** (عوام)

۲۶۷۹. **آزموده را هردم میازمای.** (قابوس‌نامه: ۱۷۰)
۲۶۸۰. **آزموده کار بازی نمی‌خورد.** (مثمر، خزینه، هبله‌رودی، افغانی)
۲۶۸۱. **آزمون را یک زمانی خاک باش.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۹۱۲/۱)
۲۶۸۲. **آزی به اوزم بزنه، چنبر به گوزم بزنه.** (تهرانی)
۲۶۸۳. **آسان زید مردِ آسان گذار.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۴۸۶، دهخدا)
۲۶۸۴. **آسان گذران کارِ جهان را.** (مسعودسعدسلمان: ۵۸۱، شکورزاده)
۲۶۸۵. **آسان گردد بر آن‌چه همّت بستی.** (دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی، افغانی)
۲۶۸۶. **آسان‌گیر، آسان‌گذار بود.** (داستان‌های‌بیدپای: ۴۹)
۲۶۸۷. **آسان نرود بستگی از کار ضعیفان.** (مشهدی، امثال‌موزون)
۲۶۸۸. **آسان نشود پاره اگر رشته دو تا شد.** (سالک‌قزوینی: ۲۳۷، تکمله)
۲۶۸۹. **آسان نگیری، سخت می‌گیرد.** (تهرانی)
۲۶۹۰. **آسان نماید جنگ بر نظارگان.** (مرصادالعباد: ۳۷۹)
۲۶۹۱. **آسان یافته، خوار باشد.** (کوچه، شکورزاده)
۲۶۹۲. **آسانی کار را می‌خواهی، کلفتی کماچ را؟** (جیرفتی)
۲۶۹۳. **آسایش از زمان و فراغ از مکان مخواه.** (خاقانی؛ دیوان: ۳۷۷)
۲۶۹۴. **آسایش بود بنیاد خواری.** (ویس‌و رامین: ۱۳۳، دهخدا)
۲۶۹۵. **آسایش جهان را گر بهر خویش خواهید / بر دوستان فزایید، از دشمنان بکاهید.** (فرهنگ‌نامه)
۲۶۹۶. **آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروّت، با دشمنان مدارا.** (حافظ: ۵، شکورزاده، افغانی، دهخدا، تاجیکی)
۲۶۹۷. **آسایش کارگر ز کار است.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)
۲۶۹۸. **آستان در را رنگ سبز زدم، گمان می‌کنی امام زاده است.** (گیلکی)
۲۶۹۹. **آستان و مسندِ دنیا بر دانا یکی است.** (کلیم؛ دیوان: ۱۱۸)
۲۷۰۰. **آستانه‌ی‌در خانه‌اش بلند است.** (بهمنیاری، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۲۷۰۱. **آستر است که رویه را نگه می‌دارد.** (لری، قمی)
۲۷۰۲. **آستر به رویه می‌گوید: «من تو را نگه می‌دارم تو من را.»** (فرهنگ‌نامه، تهرانی)
۲۷۰۳. **آستر رویه را نگاه می‌دارد و زن شوهر را.** (شکورزاده)
۲۷۰۴. **آستر گران‌تر از رویه.** (خوزستانی)
۲۷۰۵. **آستین پاره حرفش سند ندارد.** (زرقانی)
۲۷۰۶. **آستین پاره و قرض بسیار.** (بیرجندی)
۲۷۰۷. **آستین پوستین با خواجه (باباخواجه‌ای).** (عوام)
۲۷۰۸. **آستین پوستین پدربزرگ.** (فرهنگ‌نامه، اصفهانی)
۲۷۰۹. **آستین پوستین چه کوتاه چه دراز.** (شکورزاده، کوچه)
۲۷۱۰. **آستین پوستین شما دارد در میان آتش‌های مناقل می‌سوزد.** (تمثیل)
۲۷۱۱. **آستین تو بخور.** (بهمنیاری، کرمانی)
۲۷۱۲. **آستین چه دراز و چه کوتاه.** (عوام)
۲۷۱۳. **آستین سرخ چلو عروسی می‌خورد.** (کرمانجی)
۲۷۱۴. **آستین سیاه، چقای* سفید.** (سنگسری)
۲۷۱۵. **آستین شکرآلود مگس‌ران نشود.** (امثال‌موزون)
۲۷۱۶. **آستین کوتاه و دست دراز.** (شکورزاده، کوچه)
۲۷۱۷. **آستین که شد دراز شکست.** (بیدل: ۳۰۴، امثال‌موزون)
۲۷۱۸. **آستین کهنه پایین خانه.** (افغانی)
۲۷۱۹. **آستین کهنه و دست نداری.** (تهرانی)
۲۷۲۰. **آستین گر ز هیچ خواهی پر / از صدف مشک جو ز آهو در.** (سخن)
۲۷۲۱. **آستینم کهنه است، حرفم در رو (اثر) ندارد.** (آشتیانی، قشقایی)
۲۷۲۲. **آستین من (ما) کهنه است.** (هراتی، دماوندی، افغانی)
۲۷۲۳. **آستین نو، پلو بخور.** (حییم، دهخدا، تهرانی، شکورزاده، کوچه)
۲۷۲۴. **آس شدم زیرِ آسیای زمانه.** (مروزی؛ پیشاهنگان شعر: ۱۳۴)
۲۷۲۵. **آسمان آن‌قدر نمی‌بارد که زمین طاقت نیاورد.** (مازندرانی)
۲۷۲۶. **آسمان از کجا و ریسمان از کجا؟** (مولوی؛ کلیات شمس: ۹۱، بهارعجم، نامه‌ی‌داستان)
۲۷۲۷. **آسمان از ما بود سرگشته‌تر.** (صائب: ۶۱۱)
۲۷۲۸. **آسمان است و ریسمان.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۷۲۹. **آسمان این‌قدر بلند و زمین این‌قدر پست.** (تاجیکی)
۲۷۳۰. **آسمان ببارد، زمین هم می‌پذیرد.** (رامسری)
۲۷۳۱. **آسمان بدون ابر نشود، بنده بی‌عیب.** (کردی)
۲۷۳۲. **آسمان بدون ستون و پایه است.** (رامسری)
۲۷۳۳. **آسمان برایم به اندازه‌ی‌یک عدس بود.** (لری)
۲۷۳۴. **آسمان بر زمین می‌زند.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۷۳۵. **آسمان به زمین بیاید، هیچ‌کس نمی‌گوید دوغم ترش است.** (آذری)
۲۷۳۶. **آسمان به زمین می‌چسباند.** (راوری)
۲۷۳۷. **آسمان به زمین نمی‌آید.** (دهخدا، هزاره‌ای، ایلامی)
۲۷۳۸. **آسمان به نظرت نعلبکی می‌آید.** (افغانی)

۲۷۳۹. **آسمان جل و قاتمه (ختمه، قتمه) رکاب*.** (رفسنجانی، جیرفتی، شیرازی)
۲۷۴۰. **آسمان دردی داشت و دل او هم دردی.** (جودت: ۱۲)
۲۷۴۱. **آسمان در غرغر است.** (افغانی)
۲۷۴۲. **آسمان دور (بلند) و زمین سخت.** (بهمنیاری، هزاره‌ای، افغانی)
۲۷۴۳. **آسمان دورِ خویش برد به سر.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۸۲)
۲۷۴۴. **آسمان دور، زمین سخت، کی جانته بگیر.** (افغانی)
۲۷۴۵. **آسمان را آفتاب و باران به هم بود.** (تکمله: ۱۹)
۲۷۴۶. **آسمان را از روزنه‌ی (نورگیر) خانه‌ی‌خود می‌بیند.** (هزاره‌ای)
۲۷۴۷. **آسمان را با ریسمان گز می‌کند.** (افغانی)
۲۷۴۸. **آسمان را ببین و شکر کن، زمین را ببین و فکر کن.** (گنبدکاووسی)
۲۷۴۹. **آسمان را پیشه بیداد آمده است.** (مجیربیلقانی: ۲۵۷)
۲۷۵۰. **آسمان را ز ریسمان نشناخت.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۴۸)
۲۷۵۱. **آسمان راست زمین است.** (رامسری)
۲۷۵۲. **آسمان را سوراخ می‌کند و ستاره را پایین می‌آورد.** (هزاره‌ای)
۲۷۵۳. **آسمان را کسی نخواند ضعیف.** (ظهیر فاریابی، دهخدا)
۲۷۵۴. **آسمان روانداز و زمین زیرانداز.** (عوام)
۲۷۵۵. **آسمان زیر پای خود آرد / هرکه را هست همّت عالی.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۵۲۴)
۲۷۵۶. **آسمان زین گونه بداختر نبود.** (کلیم؛ دیوان: ۳۲۶)
۲۷۵۷. **آسمان سوراخ شد غلامک افتاد.** (بیرجندی)
۲۷۵۸. **آسمان سوراخ شد و این یکی افتاد.** (کاشانی، رامسری)
۲۷۵۹. **آسمان سوراخ شده‌است و فلان از سوراخش (تویش) افتاده‌است.** (عوام، تهرانی)
۲۷۶۰. **آسمان سوراخ نخواهد شد (نمی‌شود).** (حییم، نامه‌ی‌داستان)
۲۷۶۱. **آسمانش عینکی شد.** (لُری)
۲۷۶۲. **آسمان شو، ابر شو، باران ببار.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۴۸۴/۵)
۲۷۶۳. **آسمان شیشه‌ی‌پر عقرب است.** (سلیم؛ دیوان: ۴۴۰)
۲۷۶۴. **آسمان صدا می‌کند و می‌گوید: «مادر استاد نظر غِل خورد و افتاد.»** (رامسری)
۲۷۶۵. **آسمان قدر است و اختر باره‌ای.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۷۶/۲)
۲۷۶۶. **آسمان کجا و ریسمان کجا؟** (هزاره‌ای)
۲۷۶۷. **آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند.** (حافظ: ۲۶۱، شکورزاده)
۲۷۶۸. **آسمان کو تا ریسمان؟** (مولوی؛ مثنوی: ۳۰۹/۶)
۲۷۶۹. **آسمان ک..ن پاره، روز ابر است شب ستاره.** (بیرجندی)
۲۷۷۰. **آسمان ک.. خود را به زمین می‌آورد.** (آلاشتی)
۲۷۷۱. **آسمان که نمد باشد باران آن سوسک خواهد بود.** (لری)
۲۷۷۲. **آسمان که هفت پاره شود، چیزی به او نمی‌رسد.** (بیرجندی)
۲۷۷۳. **آسمان گرد است و زمین تخت (صاف).** (دزفولی، فرهنگ‌نامه)
۲۷۷۴. **آسمان گردی دارد (داشت)، دل فلان دردی دارد (داشت).** (شکورزاده، اصفهانی)
۲۷۷۵. **آسمان گشت و گشت، بر سر ما برگشت.** (گیلکی)
۲۷۷۶. **آسمان گو مفروش این عظمت.** (حافظ: ۲۸۱)
۲۷۷۷. **آسمان گویی تا یک وجبی بالای سرم پایین آمده‌است.** (زرقانی)
۲۷۷۸. **آسمان لحافش و زمین تشکش.** (افغانی، شیرازی)
۲۷۷۹. **آسمان ماند، آسمانه نماند.** (ادیب‌صابر؛ دیوان: ۶)
۲۷۸۰. **آسمانم داد میوه چون که دندانم گرفت.** (فرهنگ‌نامه)
۲۷۸۱. **آسمان می‌گوید: «قرم قرم من بچّه خورده می‌خورم.»** (گلپایگانی)
۲۷۸۲. **آسمان نان لواش باشد، دریا کلّه پاچه (آبگوشت)، برای شکمت (شکمش) کم است.** (گیلکی)
۲۷۸۳. **آسمان نان لواش بشود و دریا قاتق، باز هم کفاف شکم تو را نخواهد داد.** (گیلکی)
۲۷۸۴. **آسمان نون است و دریا اشکنه / حالا داره ظرف و قلیون می‌شکنه.** (ساوه‌ای)
۲۷۸۵. **آسمان و ریسمان به هم می‌بافد.** (سخن)
۲۷۸۶. **آسمان و ریسمان.** (دهخدا، بهمنیاری)
۲۷۸۷. **آسمان و نان لواش؟** (گیلکی)
۲۷۸۸. **آسمان و یک ستاره؟** (لکی، لری)
۲۷۸۹. **آسمان هرجا ببارد ملک خودش است.** (زرقانی)
۲۷۹۰. **آسمان هرچه ببارد باید زمین طاقت بیاورد.** (دیلمی، سیاهکلی)
۲۷۹۱. **آسمان هرگز نبارد غیر پاک.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵۹/۵)
۲۷۹۲. **آسمان همه‌جا یک رنگ است.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۷۹۳. **آسمان یافتی بر ابر مناز.** (فرخی سیستانی: ۱۸۹، دهخدا)
۲۷۹۴. **آسمان یک جوال طلا دارد هر روز به گرده‌ی‌یکی می‌گذارد.** (آذری)
۲۷۹۵. **آسمان یک وجب بالای سرم آورده‌است.** (جروق فارس)
۲۷۹۶. **آسمانی که ابر نداره، بارانش کجا بود؟** (شیرازی)

۲۷۹۷. **آسمون گردی داره، دلِ حَسَنک دَردی داره.** (کوچه)
۲۷۹۸. **آسودگی از جاده‌ی بسمل دو سه گام است.** (بیدل، امثال‌موزون)
۲۷۹۹. **آسودگی به سایه‌ی طاق شکسته نیست.** (صائب: ۱۰۱۴، تکمله)
۲۸۰۰. **آسودگی به کنج قناعت نشستن است.** (صائب: ۹۴۶، تکمله)
۲۸۰۱. **آسودگی به گوشه‌ی عزلت نمانده (نشستن) است.** (صائب: ۹۴۷، امثال‌موزون)
۲۸۰۲. **آسودگی شیشه همان در دل سنگ است.** (بیدل: ۲۶۵، امثال‌موزون)
۲۸۰۳. **آسودن امروزین رنج فردایین است.** (قابوس‌نامه: ۱۰۶، شکورزاده، دهخدا)
۲۸۰۴. **آسوده آن‌که در پی گنجی کشید رنج.** (پروین‌اعتصامی، اامثال‌موزون)
۲۸۰۵. **آسوده از حال فرسوده چه خبر دارد.** (تاجیکی)
۲۸۰۶. **آسوده از عوار بود عوری.** (ایرج‌میرزا: ۹۱، دهخدا، امثال‌موزون)
۲۸۰۷. **آسوده بُدم زمانه نگذاشت مرا.** (شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۲۸۰۸. **آسوده بوَد هرکه کم‌آزار بوَد.** (مسعودسعدسلمان، شکورزاده)
۲۸۰۹. **آسوده درویش که ندارد بز و میش.** (دزفولی)
۲۸۱۰. **آسوده سر بیمار.** (افغانی)
۲۸۱۱. **آسوده سری بیمار و جور بالای ناجور.** (هزاره‌ای)
۲۸۱۲. **آسوده‌شد از سنگ درختی که ثمر داد.** (صائب: ۲۰۸۱)
۲۸۱۳. **آسوده شد ز سنگ درختی که بار ریخت.** (صائب: ۹۱۱، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)
۲۸۱۴. **آسوده کسی (خودم، منم) که خر ندارد (ندارم) / از کاه و جویش خبر ندارد (ندارم).** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، بیرجندی، اشتهاردی، تهرانی، کوچه)
۲۸۱۵. **آسوده کسی که خود نیامد به جهان.** (خیام؛ رباعیات: ۱۰۵، شکورزاده)
۲۸۱۶. **آسوده کسی که زر ندارد.** (افغانی)
۲۸۱۷. **آسوده کسی که زن ندارد.** (خزینه)
۲۸۱۸. **آسوده منم که خر ندارم.** (بویراحمدی)
۲۸۱۹. **آس و کاس.** (بختیاری)
۲۸۲۰. **آسیا از پی رزق دگران می‌گردد.** (کلیم: ۳۰۶، امثال‌موزون)
۲۸۲۱. **آسیاب آتش گرفت.** (رامسری)
۲۸۲۲. **آسیاب آردش را می‌کند تگنگک* سرش را به سنگ می‌کوبد.** (هزاره‌ای)
۲۸۲۳. **آسیاب، آسیاب خوبی بود حسن‌علی کور هم آسیابان آن شد.** (لری)
۲۸۲۴. **آسیاب از آب بند شروع می‌شود.** (آذری)
۲۸۲۵. **آسیاب از پدرت هم که باشد به نوبت است.** (هزاره‌ای، افغانی)
۲۸۲۶. **آسیاب از پروانه خراب است، او اهرمش را بلند می‌کند.** (لری)
۲۸۲۷. **آسیاب از کاهکش است و آسیابانش نصیر است، صالح کور دق کرده، می‌خواهد بمیرد.** (بختیاری)
۲۸۲۸. **آسیاب است و نوبت.** (شیرازی، دزفولی)
۲۸۲۹. **آسیا باش، درشت بستان نرم باز ده.** (اسرارالتوحید: ۱۵۹، دهخدا، حییم، کوچه، شکورزاده)
۲۸۳۰. **آسیاب اگر از پدرت است نوبت از من است.** (هزاره‌ای)
۲۸۳۱. **آسیابان آتش می‌کشد روی کوماچ خود.** (کرمانجی)
۲۸۳۲. **آسیابان آسیابانی می‌کند، یتیم‌بچّه روزش را گم می‌کند.** (افغانی)
۲۸۳۳. **آسیابان آن‌چه می‌داند می‌کند.** (ابهری)
۲۸۳۴. **آسیابان از گرسنگی مُرد، گفتند: «فطیر در گلویش گیر کرد.»** (فرهنگ‌نامه، بختیاری)
۲۸۳۵. **آسیابان از گرسنگی مُرد گفتند: «از بس که فطیر خورد.»** (شیرازی)
۲۸۳۶. **آسیابان از گرسنگی مرده‌بود، می‌گفتند: «نان شیرمال او را کشت.»** (بروجردی)
۲۸۳۷. **آسیابان از گرسنگی می‌میرد و حمّامی از کثیفی.** (مازندرانی)
۲۸۳۸. **آسیابان از گرسنگی مُرد، گفتند: «گرده نوک دلش را گرفته.»** (لری)
۲۸۳۹. **آسیابان از گرسنگی مُرد (غش کرد) گفتند: «نان بیخ گلویش گیر کرده.»** (شکورزاده، جیرفتی)
۲۸۴۰. **آسیابان از گشنگی مُرد، گفتند: «از بس کُماج خام خورد.»** (شهربابکی)
۲۸۴۱. **آسیابان اگر آردها را درشت هم آسیاب کند، می‌گوید آرد من نرم است.** (بیرجندی)
۲۸۴۲. **آسیابان اگر خیلی گرسنه باشد، سهم خود را پیشاپیش برمی‌دارد.** (آذری)
۲۸۴۳. **آسیابان اگر عصبانی شود اجرت خود را که بیشتر نمی‌گیرد.** (لکی)
۲۸۴۴. **آسیابان بد باشد، از حقّش بیشتر نمی‌تواند بردارد.** (کرمانجی)
۲۸۴۵. **آسیابان پنج روز یک‌بار، کِلیا (عصاره‌کش) به نوبت.** (مازندرانی)
۲۸۴۶. **آسیابان تنبل از تشنگی می‌افتد.** (کرمانجی)

۲۸۴۷. **آسیابان داشت از گرسنگی می‌مرد مردم می‌گفتند: «نان زیادی خورده روی دلش مانده.»** (الیگودرزی)
۲۸۴۸. **آسیابان سگی داشت، سگ او هم سگی داشت.** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۸۴۹. **آسیابان فقط نام خدا را خوب می‌داند.** (لری)
۲۸۵۰. **آسیابان گرسنگی می‌خورد ولی از تکبّر مزد نمی‌گیرد.** (سمنانی)
۲۸۵۱. **آسیابانم، آسیابانم، به همه نان می‌رسانم، امّا خودم لنگ نانم.** (تهرانی)
۲۸۵۲. **آسیابان نوکری داشت، نوکر او هم نوکری داشت.** (افغانی)
۲۸۵۳. **آسیابان هم از پیمانه گندم برمی‌دارد و هم از پاچال آرد.** (سمنانی)
۲۸۵۴. **آسیابان هم از تاچه* مزد می‌گیرد، هم از انبان.** (الیکایی)
۲۸۵۵. **آسیابان همچو زنده آردش همچو زبر.** (قشقایی)
۲۸۵۶. **آسیابان، هم رو گندم می‌خورد و هم رو آرد.** (مازندرانی)
۲۸۵۷. **آسیابان هم سهو (اشتباه) می‌کند.** (شیرازی، کرمانی، لری)
۲۸۵۸. **آسیابان همیشه به نفع خودش اشتباه می‌کند.** (شهربابکی)
۲۸۵۹. **آسیابانی از گرسنگی می‌مرد، چوب توی ک.. ـش کردن که کماج گیر شده.** (جهرمی)
۲۸۶۰. **آسیابانی به پسرش گفت: «قربون دل پر دردت بروم بابا.»** (شهرکردی)
۲۸۶۱. **آسیابانی مُرد، گفتند: «گردی او را گرفت.»** (شوشتری)
۲۸۶۲. **آسیابانی می‌کند و از مزدش ننگ است.** (افغانی)
۲۸۶۳. **آسیابانی می‌کند و از مزد گرفتن خجالت دارد.** (آملی)
۲۸۶۴. **آسیاب باز کردی، گندم بریزی.** (میانه‌ای)
۲۸۶۵. **آسیاب باید دو سنگه باشد و دوستی دو سره.** (آذری، قشقایی)
۲۸۶۶. **آسیاب بدون گرد و غبار نمی‌شود.** (مازندرانی)
۲۸۶۷. **آسیاب بر خون بگشت.** (تاریخ بیهقی: ۲۹)
۲۸۶۸. **آسیاب برگشت آن‌را آب می‌دهی؟** (لری)
۲۸۶۹. **آسیاب بزرگ برای نیم‌دانه‌ی خودش می‌کوبد.** (مازندرانی)
۲۸۷۰. **آسیاب بگردد و سنگ خودش را بساید، بهتر از آن است که بی‌کار بماند.** (مازندرانی، گیلکی)
۲۸۷۱. **آسیاب به پنجه، کلیا* به نوبت.** (مازندرانی)
۲۸۷۲. **آسیاب به دور است.** (آبدانانی)
۲۸۷۳. **آسیاب بی‌آب نمی‌چرخد.** (زرقانی)
۲۸۷۴. **آسیاب پایینی نوبت است.** (بختیاری)
۲۸۷۵. **آسیاب حسن تپانید است.** (آذری)
۲۸۷۶. **آسیاب حسن سوخدو نیست.** (آذری)
۲۸۷۷. **آسیاب خراب شد، از آسیابانی آن دل نمی‌کنی؟** (بختیاری)
۲۸۷۸. **آسیاب دارنگون*را می‌ماند، آردش مثل پنبه‌دانه است.** (زرقانی)
۲۸۷۹. **آسیاب در می‌آورد آسیابان می‌بلعد.** (بختیاری)
۲۸۸۰. **آسیاب را از کار انداخت.** (بختیاری)
۲۸۸۱. **آسیاب را بر سرش چپه گردانید.** (هزاره‌ای)
۲۸۸۲. **آسیاب را درست نکرده، مخزن گندم آسیاب را خراب کرد.** (مازندرانی)
۲۸۸۳. **آسیاب را فروخته و آسیابان شده.** (نهاوندی)
۲۸۸۴. **آسیاب را مخالف جهت حرکت بر سرش دور داد.** (هزاره‌ای)
۲۸۸۵. **آسیاب ریز و آرد بلغور؟** (شهربابکی)
۲۸۸۶. **آسیاب سنگین و آرد زبر (بلغور)؟** (شهربابکی)
۲۸۸۷. **آسیابش تند کار می‌کند.** (حییم، کوچه، سوادکوهی)
۲۸۸۸. **آسیابش خیلی تند است.** (گیلکی، مازندرانی)
۲۸۸۹. **آسیاب شما که پر شد به زمین سنگ‌دار ما بینداز.** (سمنانی)
۲۸۹۰. **آسیابش همه چیز را آرد (خُرد) می‌کند (می‌هرد).** (سیرجانی، لری، زرقانی)
۲۸۹۱. **آسیابش همیشه در گردش است.** (عوام)
۲۸۹۲. **آسیاب کار خود را بکند، چاقچاق سرش را بتکاند.** (آذری)
۲۸۹۳. **آسیاب کار خودش را می‌کند، چقچقه (جغجغه) دهان خودش را خسته می‌کند.** (کرمانشاهی)
۲۸۹۴. **آسیاب کار می‌کند، به سود آسیابان است.** (بختیاری)
۲۸۹۵. **آسیاب کُله* بگردد، بهتر است که نگردد.** (قمی)
۲۸۹۶. **آسیاب کُندکار دیده‌ام، امّا هیچ‌کاره ندیده‌ام.** (لکی)
۲۸۹۷. **آسیاب که تند می‌گردد، صدای خودش را نمی‌شنود.** (شهربابکی)
۲۸۹۸. **آسیاب گردی می‌کند، گرد آسیابانی روی ریشش نمی‌نشیند.** (سمنانی)
۲۸۹۹. **آسیاب لُم‌لُم چه جو باشه چه گندم.** (کوچه)
۲۹۰۰. **آسیاب مدام کار، هم ریز آسیا کند هم درشت.** (کردی)
۲۹۰۱. **آسیابم را فروخته‌ام و شده‌ام آسیابان.** (بروجردی)
۲۹۰۲. **آسیاب نو یک قرّ و قوری دارد.** (یزدی)
۲۹۰۳. **آسیاب نیست ز مایه، دست می‌گیرد به پایه.** (بختیاری)
۲۹۰۴. **آسیاب و نوبتی.** (کرمانی)

۲۹۰۵. **آسیا به چه می‌کنی؟ پغشّه* (کیسه) بین.** (تاجیکی)

۲۹۰۶. **آسیا به خون نمی‌گردد، به آب می‌گردد.** (شکورزاده)

۲۹۰۷. **آسیاب هرچه باید می‌کوبد، چرق چرقش سردرد می‌آورد.** (آذری)

۲۹۰۸. **آسیاب هرچه تیز نباشد، زورش به باد داخل همّونه می‌رسد.** (لنجانی)

۲۹۰۹. **آسیاب هرچه گرد کند، برای آسیابان خوب است.** (کندلوسی)

۲۹۱۰. **آسیا به کار خود مشغول، آژینه دندان خود شکند.** (کردی)

۲۹۱۱. **آسیا به نوبت.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۳۹، دهخدا، شکورزاده، تاجیکی، هبله‌رودی، افغانی، بهمنیاری)

۲۹۱۲. **آسیابی برایت بسازم که هیچ‌وقت از گردش نیفتد.** (بهمنیاری، کوچه، فرهنگ‌نامه)

۲۹۱۳. **آسیابی بود که کم بتواند آرد کند امّا آسیابی نبود که هیچ آرد نکند.** (لری)

۲۹۱۴. **آسیا بی‌تک تک.** (گلبافی، کرمانی)

۲۹۱۵. **آسیا، بی‌کِل کِل نمی‌شود.** (بهمنیاری، کرمانی، کوچه)

۲۹۱۶. **آسیا تفرقه از هم نکند گندم و جو.** (صائب: ۳۱۶۲، امثال‌موزون)

۲۹۱۷. **آسیا خودش پنجه دارد.** (مازندرانی)

۲۹۱۸. **آسیا را چه ذخیره است ز چندان تک و دو؟** (ظهیرفاریابی، امثال‌موزون، دهخدا)

۲۹۱۹. **آسیا سنگ زیرین متحرک نیست، لاجرم تحمّل بار گران می‌کند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۵، نامه‌ی‌داستان)

۲۹۲۰. **آسیا صدا دارد امّا آردش معلوم نیست.** (کردی)

۲۹۲۱. **آسیا کار خودش را می‌کند، جغجغه سرِ خودش را درد می‌آورد.** (شکورزاده، بختیاری)

۲۹۲۲. **آسیا گرد دارد، دل تو هم درد دارد.** (بهمنیاری، کوچه)

۲۹۲۳. **آسیا می‌تپد جای خودش را می‌گیرد.** (رفسنجانی)

۲۹۲۴. **آسیا و پستا*؟** (دهخدا، حییم، شکورزاده)

۲۹۲۵. **آسیای بلم بلم* (شکم باره)، هم جو می‌خورد هم گندم.** (بیرجندی)

۲۹۲۶. **آسیای تک تکه‌زن است.** (کندلوسی)

۲۹۲۷. **آسیای خورنده چه جو باشد چه گندم.** (تربت‌حیدریه‌ای)

۲۹۲۸. **آسیای دایی دو مزد دارد.** (کرمانجی)

۲۹۲۹. **آسیایش بر سنگ می‌شرّد*.** (بیرجندی)

۲۹۳۰. **آسیای لُم لُم*، چه جو باشد چه گندم.** (بیرجندی، خراسانی)

۲۹۳۱. **آسیای لُم‌لُم نه جو پس می‌زند نه گندم.** (نهبندانی)

۲۹۳۲. **آسیای ما به آب دیگری می‌گردد.** (سلمان‌ساوجی؛ دیوان: ۲۲)

۲۹۳۳. **آسیای نو هم کِلت و فِلتی (سر و صدا) دارد.** (رفسنجانی)

۲۹۳۴. **آسیایی که بار خود را می‌دهد، بگذار زق و زیق خود را هم بزند.** (بیرجندی)

۲۹۳۵. **آسیایی که تند آرد می‌کند پره‌ی چرخاب را می‌شکند.** (شوشتری)

۲۹۳۶. **آسیایی که تند بگردد، زود پروانه‌اش خواهد شکست.** (دزفولی، شوشتری)

۲۹۳۷. **آسیایی می‌شنوم و آردی نمی‌بینم.** (شاهد)

۲۹۳۸. **آسید عباس هم با من کمک کرد.** (یخچالیه، شکورزاده، دهخدا)

۲۹۳۹. **آسیوی لک‌لکِ چو می‌ماند.** (طالقانی)

۲۹۴۰. **آسیه گاودوش نیست، می‌گوید زمین تپه چاله دارد.** (آملی)

۲۹۴۱. **آش آهک است، پختن دارد، خوردن ندارد.** (سیرجانی)

۲۹۴۲. **آش از روی کاسه خورده می‌شود.** (افغانی)

۲۹۴۳. **آش از کلان، خدمت از خُرد.** (تاجیکی)

۲۹۴۴. **آش اگر از مردم است، شکم از تو است.** (هزاره‌ای)

۲۹۴۵. **آش اگر خورده‌شد، کاسه به‌جاست.** (هزاره‌ای)

۲۹۴۶. **آش این‌جا، لواش این‌جا، کجا برم به از این‌جا؟** (کرمانی، نهاوندی)

۲۹۴۷. **آش با آب، کو مروّت؟** (آملی)

۲۹۴۸. **آش با او در کاسه دارد.** (نامه‌ی‌داستان)

۲۹۴۹. **آش با جاش.** (بهمنیاری، کوچه، تهرانی، شکورزاده)

۲۹۵۰. **آش با جایش، خانه آبادان.** (بهمنیاری، کرمانی)

۲۹۵۱. **آش با نمک، نمک با اُلچک (ترازو).** (تاجیکی)

۲۹۵۲. **آش با نمک، نمک هم با طعم آن.** (آذری)

۲۹۵۳. **آش برگ تا آستانه، کاچی تا خراسان.** (محلاتی)

۲۹۵۴. **آش بریز، پلو بریز.** (سوادکوهی)

۲۹۵۵. **آش به، پلو به.** (کندلوسی)

۲۹۵۶. **آش به قاتق و نان به سیاه‌دانه نشو.** (تاجیکی)

۲۹۵۷. **آش بی‌بی هور و بی‌بی نور.** (زرقانی)

۲۹۵۸. **آش بی‌نان، تیر سوزان.** (افغانی)

۲۹۵۹. **آش پخت، تک هوا شکست.** (آذری)

۲۹۶۰. **آش پُر روغن باشد، کاسه‌اش چوبی باشد.** (جیرفتی)

۲۹۶۱. **آش پرهیز است گویی صحبتِ پرهیزگار.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۶۰۵)

۲۹۶۲. **آشپز از بوی غذا سیر می‌شود.** (بیرجندی، تایبادی)

۲۹۶۳. **آشپزخانه‌ی امام رضا، نه مال دارا نه مال گدا.** (تهرانی)

۲۹۶۴. **آشپز که آش را شور بکند، دلش شوهر می‌خواهد.** (اصفهانی)

۲۹۶۵. **آشپز که چهل و چهار (سه و چهار) شد، آش‌ها همه لیچار (ترشی) شد.** (بیرجندی)
۲۹۶۶. **آشپز که دو تا شد، آش یا شوراست یا بی‌مزه.** (دهخدا، بهمنیاری، کوچه، کرمانجی)
۲۹۶۷. **آشپز که دو تا شد، ظرف‌ها نشسته می‌ماند.** (شکورزاده، سوادکوهی، آذری)
۲۹۶۸. **آشپز که دو تا شد، قاب دستمال (دستگیره) را سگ می‌دزدد.** (مازندرانی)
۲۹۶۹. **آشپز که سه چهار تا شد، غذا خمیر می‌شود.** (مازندرانی)
۲۹۷۰. **آش پزنده‌ی روغن است، روی آشپز سفید.** (آذری)
۲۹۷۱. **آشپز نو پخته، دستش مریزاد، چماق پلو* پخته، دستش مریزاد.** (سیرجانی)
۲۹۷۲. **آش تا بام، سمنک (سمنو، کاچی) تا کام.** (افغانی)
۲۹۷۳. **آش تا پله، نان تا صحرا.** (مازندرانی)
۲۹۷۴. **آش تا جلوی گاش*.** (تایبادی)
۲۹۷۵. **آش تا در داش.** (هراتی)
۲۹۷۶. **آش تا [درگاه، برآستان، آستان‌خانه] پلو تا خراسان.** (گیلکی)
۲۹۷۷. **آش تا درگاه، برنج تا نیمه راه، پرچین نان تا کربلا.** (مازندرانی)
۲۹۷۸. **آش تا دم در، نان تا باغ، برنج تا گلستان.** (تالشی)
۲۹۷۹. **آش تا زانو، پلو برای فردا، نان همراه تو.** (مازندرانی)
۲۹۸۰. **آشت حلال باشد در میان کوچه خور.** (تاجیکی)
۲۹۸۱. **آشت را پف‌پف کرده بخور.** (افغانی)
۲۹۸۲. **آش ترش بفرما ندارد، زن بیوه مبارک باد.** (گیلکی)
۲۹۸۳. **آش ترشک*از خودش دو به شک است.** (آباده‌ای)
۲۹۸۴. **آش تروش مار، نیازی به آب حصارک ندارد.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۲۹۸۵. **آش تو در کاسه‌ی‌توست.** (عوام)
۲۹۸۶. **آشتی بعد از جنگ خوش است.** (کردی)
۲۹۸۷. **آشتی به همه حال بهتر از جنگ است.** (عراقی؛ کلیات: ۱۵۶)
۲۹۸۸. **آشتی بین سگ و گربه؟** (رامسری)
۲۹۸۹. **آشتی در راه است و گواهی در کار.** (خزینه، نامه‌ی‌پارسی)
۲۹۹۰. **آشتی کُنان دستمال گُلی می‌خواهد.** (شکورزاده)
۲۹۹۱. **آشتی موش و گربه نشانه‌ی بدبختی بقّال است.** (بوکانی)
۲۹۹۲. **آش ثروتمند چرب است.** (کردی)
۲۹۹۳. **آش، جاروی دل است.** (کرمانی)
۲۹۹۴. **آش چه است، که بسم‌الله‌اش باشد؟** (گرگانی)
۲۹۹۵. **آش حاضر قاشق بلند دارد.** (مراغه‌ای)
۲۹۹۶. **آش حلار (حلال) ظرفش را پس آر.** (فرهنگ‌نامه)
۲۹۹۷. **آش خانه‌ی‌همسایه روغن غاز دارد.** (شکورزاده، عوام)
۲۹۹۸. **آش خود را پف کرده می‌خورد.** (افغانی)
۲۹۹۹. **آش خودم را می‌خورم، حلیم مردم را هم نمی‌زنم.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۳۰۰۰. **آش خودی است.** (کرمانی)
۳۰۰۱. **آش خوردن تو هم به جنگ نادر می‌ماند.** (شکورزاده، کوچه، فرهنگ‌نامه)
۳۰۰۲. **آش خویش را در کاسه‌ی خویش بریز.** (رامسری)
۳۰۰۳. **آش در راه است و گواهی در کار.** (نامه‌ی‌داستان، افغانی)
۳۰۰۴. **آش در کاسه‌اش کرد.** (شاهد)
۳۰۰۵. **آشِ درهم‌جوش.** (دهخدا)
۳۰۰۶. **آش دوباره گرم کنی دود می‌زند.** (یزدی)
۳۰۰۷. **آش دوباره گرمو.** (بافقی)
۳۰۰۸. **آش دوغ بر سایه تکش.** (قشقایی)
۳۰۰۹. **آش دهن سوز را چشم می‌شناسد.** (آذری)
۳۰۱۰. **آشِ دهن‌سوزی نیست.** (دهخدا، کرمانی، قمی)
۳۰۱۱. **آش را با جاش خورد، یک آبی هم روش.** (اصفهانی)
۳۰۱۲. **آش را بار کرد و زد به چاک.** (کوچه)
۳۰۱۳. **آش را به دلخواه نمی‌پزند.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۳۰۱۴. **آش را قروت می‌پراند و شیخ (پیر) را مرید.** (تایبادی، افغانی)
۳۰۱۵. **آش را که دو کدبانو بپزند، یا شور است یا ترش.** (بختیاری)
۳۰۱۶. **آش را نمک، آدم را سخن.** (تاجیکی)
۳۰۱۷. **آش رشته آن‌طرف رودخانه هم می‌آید.** (فرهنگ‌نامه)
۳۰۱۸. **آش رشته (خمیر) تیزی می‌خواهد، خانه‌داری پیزی* می‌خواهد.** (شهربابکی)
۳۰۱۹. **آش رشته دِرِش گذاشته.** (شهربابکی)
۳۰۲۰. **آش زیاد کدبانو یا شور است یا بی‌نمک.** (کرمانشاهی)
۳۰۲۱. **آش، سر اُجاق خوبه، زن وقت نامزدی.** (مازندرانی)
۳۰۲۲. **آش سرخ‌حصار است.** (سخن)
۳۰۲۳. **آش سورم (عروسیم) به یادم افتاد.** (کردی‌کرمانشاهی)
۳۰۲۴. **آشش خدنگ باشد کاسه‌اش هر چی می‌خواهد باشد.** (راوری)
۳۰۲۵. **آشش خوش‌مزه باشد، کاسه‌اش چوقی (چوبی) باشد.** (سیرجانی)
۳۰۲۶. **آش شکم سیرکن را چشم می‌شناسد.** (آذری)

۳۰۲۷. **آش شُل، از نبودن دانه است.** (آذری)
۳۰۲۸. **آش قاجاری خورانده‌اند.** (آذری)
۳۰۲۹. **آش قجری.** (بهمنیاری، دهخدا)
۳۰۳۰. **آش قیمتی، مطبوع و لذیذ می‌شود.** (آذری)
۳۰۳۱. **آش کُرد بی‌مو نباشد.** (آذری)
۳۰۳۲. **آش کس، آستانه‌ی کس.** (تاجیکی)
۳۰۳۳. **آش کشک اصفهان، سبزی می‌خواست و والسلام.** (یزدی)
۳۰۳۴. **آش کشکش خوب باشد، ظرفش از چوب باشد.** (فرهنگ‌نامه)
۳۰۳۵. **آش کشک (ماست) خالته، بخوری پاته نخوری پاته.** (شکورزاده، کرمانی، قمی، کوچه، تهرانی، حییم)
۳۰۳۶. **آش کم بخور، کاسه کم بشور.** (آباده‌ای)
۳۰۳۷. **آش کمترینم، سر بی‌دردم.** (آذری)
۳۰۳۸. **آش که پخته شد، هرکس کاسه‌اش را برمی‌دارد و می‌آید.** (دلیجانی)
۳۰۳۹. **آش که خورده‌شد قاشق فراوان می‌شود.** (مازندرانی)
۳۰۴۰. **آش که سرد شد بازیچه‌ی بچه‌ها می‌شود.** (بوشهری، دشتی)
۳۰۴۱. **آش گرسنه دیر پخته می‌شود.** (افغانی)
۳۰۴۲. **آش گرگ‌ها شد.** (افغانی)
۳۰۴۳. **آش گرم و جای نرم.** (بروجردی)
۳۰۴۴. **آش گفتیم دهان سوخت.** (شاهد)
۳۰۴۵. **آش گلوسوز (گلوگیر).** (نامه‌ی داستان)
۳۰۴۶. **آش گلوگیر فلانی شده‌است.** (هبله‌رودی)
۳۰۴۷. **آش ماست خوردم بی‌گوشت و کره، زن پیر دارم چرتم می‌بره.** (تهرانی)
۳۰۴۸. **آش مردان به صبر پخته می‌شود.** (افغانی)
۳۰۴۹. **آش مرد دیر می‌پزد.** (کوچه، دهخدا، هزاره‌ای، شکورزاده، بهمنیاری، خزینه)
۳۰۵۰. **آش مشورتی، خوشمزه می‌شود.** (آذری)
۳۰۵۱. **آش مصطفی بود، آش مصطفی بک شد.** (شکورزاده، کوچه)
۳۰۵۲. **آش معاویه را می‌خورد و پشت سر علی نماز می‌خواند.** (شکورزاده)
۳۰۵۳. **آشم کم، سرم بی‌درد (بی‌غم).** (قشقایی، آذری)
۳۰۵۴. **آش می‌دادند به‌جای کچه، کترا* برد.** (مازندرانی)
۳۰۵۵. **آشنا، آشنا رفت بالای اُجاق.** (میانه‌ای)
۳۰۵۶. **آشنا آشنا گویان رفت نزدیک اُجاق نشست.** (قشقایی، آذری)
۳۰۵۷. **آشنا اگر گوشتت را هم بخورد استخوان‌هایت را نمی‌شکند.** (کردی)
۳۰۵۸. **آشنا به خودت احترام می‌گذارد ناآشنا به لباست.** (ترکمنی)
۳۰۵۹. **آش ناداری به از پول‌داری.** (تاجیکی)
۳۰۶۰. **آشنا داند زبان آشنا.** (ملا محمّد نراقی، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)
۳۰۶۱. **آشنا داند صدای آشنا.** (امیر ارسلان: ۵۵۵، ملک‌الشعرابهار، شکورزاده)
۳۰۶۲. **آشنا را حال این است وای بر بیگانه.** (مثمر، شکورزاده، افغانی، خزینه، هبله‌رودی)
۳۰۶۳. **آشنا رحمی نکرد امّا دل بیگانه سوخت.** (افغانی)
۳۰۶۴. **آشنا سخن آشنا نگه دارد.** (حافظ: ۸۳)
۳۰۶۵. **آشنا کردن لب جز به تبسّم کفر است.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۲۸۱، فرهنگ‌نامه)
۳۰۶۶. **آشناکُشِ بیگانه‌پرور.** (هزاره‌ای)
۳۰۶۷. **آشنا کن باز را کو خود همی‌داند شکار.** (ابن‌یمین: ۸۲، دهخدا)
۳۰۶۸. **آشنا نازِ آشنا نکشد.** (سلیم؛ دیوان: ۱۶۱)
۳۰۶۹. **آشنا ندیدگیر، غریبه ک.. ده.** (مازندرانی)
۳۰۷۰. **آشنا و بیگانه را به یک چشم می‌بیند.** (مثمر، افغانی)
۳۰۷۱. **آشنایان را در ایّام پریشانی بپرس.** (سلیم تهرانی؛ دیوان: ۲۹۲، تکمله)
۳۰۷۲. **آشنای بچّه زغال چوب ارچه.** (افغانی)
۳۰۷۳. **آشنای پدر به از خویش پسر.** (تاجیکی)
۳۰۷۴. **آشنای پدر به از سیم و زر.** (افغانی)
۳۰۷۵. **آشنای پدر، خویش پدر.** (افغانی)
۳۰۷۶. **آشنای تا ختم کار.** (افغانی)
۳۰۷۷. **آشنای در خونه، شریک در هنبونه.** (آباده‌ای)
۳۰۷۸. **آشنای دو چشم است.** (افغانی)
۳۰۷۹. **آشنای زندگی از عافیت بیگانه است.** (بیدل: ۲۵۹، امثال‌موزون)
۳۰۸۰. **آشنای ملاّ تا سبق.** (افغانی)
۳۰۸۱. **آشنایی آسان، جدایی دشوار.** (ترکمنی)
۳۰۸۲. **آشنایی با بچّه و زغال ارچه (نوعی چوب) یکی است.** (هزاره‌ای)
۳۰۸۳. **آشنایی با خلق دردسر است.** (بهمنیاری)
۳۰۸۴. **آشنایی با فیلبان خانه به خورد (سزاوار) لازم دارد.** (بهمنیاری)
۳۰۸۵. **آشنایی پیشِ ما از روشنایی بهتر است.** (سلیم؛ دیوان: ۶۲، شکورزاده)
۳۰۸۶. **آشنایی تا لب گور است نی در (تا) زیر خاک.** (صائب، شکورزاده، افغانی)
۳۰۸۷. **آشنایی تردامنان زیان دارد.** (صائب: ۱۷۹۹، تکمله)
۳۰۸۸. **آشنایی روشنایی است.** (ویس و رامین: ۲۴، دهخدا، افغانی، شکورزاده، هبله‌رودی)
۳۰۸۹. **آشنایی کهنه چون گردید بی‌لذّت بود.** (یزدی، امثال‌موزون)

۳۰۹۰. **آشنایی مردم دردسر است.** (افغانی)
۳۰۹۱. **آشنایی و روشنایی.** (نامه‌ی‌داستان، مثمر)
۳۰۹۲. **آش نخورده، دشنام‌ها شنیده.** (بختیاری)
۳۰۹۳. **آش نخورده و دهان (لب، زبان، سقّ) سوخته.** (شکورزاده، دهخدا، ایلامی، تهرانی، تمثیل، مازندرانی، بهمنیاری، کوچه)
۳۰۹۴. **آش ندیدی، فوت به دوغ می‌کنی؟** (خوانساری)
۳۰۹۵. **آش نذری رئیس با توله سگ او همراه است.** (بویراحمدی)
۳۰۹۶. **آش نعلبکی کجا، شکم ایلبکی (ایل بیگی) کجا؟** (سیرجانی)
۳۰۹۷. **آش نعلبکی کریش (کرایه‌اش) به خواهرشوهر، مادرشوهر نمی‌کند.** (سیرجانی)
۳۰۹۸. **آشنگ کلان گیر و گپت کلان نرو.** (تاجیکی)
۳۰۹۹. **آش و آش گفت و رسید سر اُجاق.** (میانه‌ای)
۳۱۰۰. **آش واگذار شده را می‌خورند.** (آذری)
۳۱۰۱. **آشوب شد و برای مریم خوب شد.** (بوشهری)
۳۱۰۲. **آش و قروت و قلیه به، همه را در هم می‌راند.** (بیرجندی)
۳۱۰۳. **آش و نان مردم تا شب راه در.** (تاجیکی)
۳۱۰۴. **آش‌ها را حمزه می‌خورد ولی گردن سردار چاق می‌شود.** (لری)
۳۱۰۵. **آش هرکس را خوردی، نخودش را به نم کن.** (تایبادی)
۳۱۰۶. **آش همان آش است و کاسه همان کاسه.** (شکورزاده)
۳۱۰۷. **آش همسایه بامزه (خوش‌مزه) می‌شود.** (تاجیکی، قشقایی)
۳۱۰۸. **آش همسایه برای همسایه قرض است.** (ساوه‌ای، کردی)
۳۱۰۹. **آش همسایه روغن غاز دارد.** (سخن)
۳۱۱۰. **آش همسایه شکم را سیر نمی‌کند ولی مهر را گرم می‌کند.** (لکی)
۳۱۱۱. **آش همسایه شکم را سیر نمی‌کند، امّا حرمت را زیاد می‌کند.** (ساوه‌ای)
۳۱۱۲. **آش، همین‌جا باش، پُلونی*، ور خو تِلّونی*.** (بیرجندی)
۳۱۱۳. **آشی است که خود برای خود پخته.** (کوچه)
۳۱۱۴. **آشیانه‌ی‌پرنده‌ی‌غریب را خدا می‌سازد.** (قشقایی)
۳۱۱۵. **آشی برایت بپزم که هر نخودش یک طعم و مزه‌ای داشته‌باشد.** (آذری)
۳۱۱۶. **آشی برایت بپزم که یک وجب (انگشت) روغن رویش ایستاده باشد.** (بهمنیاری، تهرانی)
۳۱۱۷. **آشی برایش بپز که همه‌اش عدس و نخود باشد.** (اراکی)
۳۱۱۸. **آشی برایش پخته (پخته‌ام، پخت) که یک چارک (وجب) روغن رویش دارد.** (نامه‌ی‌داستان، ایلامی، عوام)
۳۱۱۹. **آشی را که بدهند (می‌دهند)، می‌خورند.** (آذری، مرندی)
۳۱۲۰. **آشیرت* را به من بده باد تو چپ است.** (لکی)
۳۱۲۱. **آشی که انسان را سیر کند، چشم می‌شناسد.** (آذری، ساوه‌ای)
۳۱۲۲. **آشی که حلیم باشه، سرکارش کریم باشه.** (سیرجانی)
۳۱۲۳. **آشی که داغ باشد، بشقاب خود را می‌شکند.** (گیلکی)
۳۱۲۴. **آشی که دست به آن نمی‌رسد یا شکم درد می‌آورد یا سردرد.** (قشقایی)
۳۱۲۵. **آشی که دهانم را سوزاندی کاشکی آش بودی، سنگی که سرم را شکستی کاشکی سنگ بودی.** (آذری)
۳۱۲۶. **آشی که نباشد روزی، به اون شوربا بِمگوزی.** (بیرجندی)
۳۱۲۷. **آشی می‌پزم که کوفته‌هایش بزرگ‌تر از سرت باشد.** (مرندی)
۳۱۲۸. **آغا بی‌بی حالام را ببین.** (عوام، کوچه)
۳۱۲۹. **آغاجی آجی، میوه سی شیرین درختش تلخ، میوه‌اش شیرین.** (آذری)
۳۱۳۰. **آغاز ابر قطره قطره است.** (خوزستانی)
۳۱۳۱. **آغاز خشم نفرت (دیوانگی) است و پایانش پشیمانی.** (تهرانی، خوزستانی)
۳۱۳۲. **آغاز زندگی، اتاق کو؟ چماق کو؟** (گیلکی)
۳۱۳۳. **آغاز شر جرقه است و آخرش آتش.** (خوزستانی)
۳۱۳۴. **آغاز عشق بیماری است و انجامش مرگ.** (افغانی)
۳۱۳۵. **آغاز غضب جنون و آخرش ندامت.** (افغانی)
۳۱۳۶. **آغانظرم، راست می‌گذرم.** (اهری)
۳۱۳۷. **آغل گرگ خراب شده‌است.** (هزاره‌ای)
۳۱۳۸. **آغل گوسفندان پر از گوسفند است، ولی کسی نیست آن‌ها را بکشد.** (نهبندانی)
۳۱۳۹. **آغُل گوسفند بساز، (سپس) روزنه درست کن.** (مازندرانی)
۳۱۴۰. **آغوز بره میشه تا نخوری نمی‌شه.** (سخن)
۳۱۴۱. **آغوز به دیوانه ماند.** (آذری)
۳۱۴۲. **آغوز نصیب دیوانه شد.** (آذری)
۳۱۴۳. **آفات در تأخیر است.** (سخن)
۳۱۴۴. **آفت آدمی ز دنیا دان.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۴۳)
۳۱۴۵. **آفتاب آخر روز است.** (بویراحمدی)
۳۱۴۶. **آفتاب آمد دلیل آفتاب.** (مولوی؛ مثنوی ۱/۱۱۶، شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه، افغانی)

۳۱۴۷. **آفتاب آن‌جایی طلوع کرد که میل دزد بود.** (بویراحمدی)
۳۱۴۸. **آفتاب از آفتاب منزه است.** (انتهانامه: ۱۶۵)
۳۱۴۹. **آفتاب از این سوزنده‌تر نمی‌شود و قنبر از این سیاه‌تر.** (کرمانی)
۳۱۵۰. **آفتاب از دود تاریک نماند.** (تکمله: ۹)
۳۱۵۱. **آفتاب از دو ناخن پنهان نشود.** (هزاره‌ای)
۳۱۵۲. **آفتاب از زیر ابر بیرون آید.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۵)
۳۱۵۳. **آفتاب از ستاره مستغنی است.** (طالب‌آملی، شکورزاده)
۳۱۵۴. **آفتاب از کجا برآمده‌است؟ / بی‌خبر یار بر سر آمده‌است.** (نثاری تونی؛ سرو و تذرو: ۵۲، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۳۱۵۵. **آفتاب از کدام سمت دمید که تو امروز یاد ما کردی؟** (ایرج‌میرزا: ۳۰۲، شکورزاده)
۳۱۵۶. **آفتاب از کدام سمت زده (درآمده) است؟** (عوام)
۳۱۵۷. **آفتاب از کدام سمت غروب کرده؟** (کوچه)
۳۱۵۸. **آفتاب از کدام سو سر زد؟** (مازندرانی)
۳۱۵۹. **آفتاب از کدام طرف در (بر) آمده؟** (تهرانی، ایلامی)
۳۱۶۰. **آفتاب از کوه در می‌آید، خر از طویله.** (شهر بابکی)
۳۱۶۱. **آفتاب از نور و کوه از سایه کی گردد جدا؟** (سلمان‌ساوجی: ۳۷۳، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۱۶۲. **آفتاب است و به انگشت نهان کی گردد؟** (امثال‌موزون)
۳۱۶۳. **آفتاب اندر بلندی سیر دنیا می‌کند.** (امثال‌موزون)
۳۱۶۴. **آفتاب اندر فلک آن‌گه کسی گوید سُها.** (سنایی؛ دیوان: ۴۳، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۱۶۵. **آفتاب باش تا از ننگ دام خلاص یابی.** (بختیارنامه: ۲۶۰)
۳۱۶۶. **آفتاب بالا آمده و تو پاسلی*، کهره*مال شاخ مال برّه.** (دشتستانی)
۳۱۶۷. **آفتاب بالای تپّه است.** (شوشتری)
۳۱۶۸. **آفتاب بالای شیره‌ی خار تابیده.** (افغانی)
۳۱۶۹. **آفتاب باید صبح بتابد نه بعد از ظهر.** (رامسری)
۳۱۷۰. **آفتاب بدان بلندی را لکه‌ای ابر ناپدید (سیاه) کند.** (بهمنیاری، تایبادی)
۳۱۷۱. **آفتاب برآید چراغ فرو رود.** (عوام)
۳۱۷۲. **آفتاب بر سر کلاغ رفته و بچّه از حسرت شیر مرده.** (مازندرانی)
۳۱۷۳. **آفتاب بعد از اوایل طلوع شدیدتر می‌شود.** (لری)
۳۱۷۴. **آفتاب بگذاری راه می‌افتد.** (دهخدا)
۳۱۷۵. **آفتاب به آفتاب چهل قدم راه می‌رود.** (گیلکی)
۳۱۷۶. **آفتاب به دالانش افتاد.** (سمنانی)
۳۱۷۷. **آفتاب به دو انگشت (نمد) پت* نمی‌شود.** (افغانی، تاجیکی)
۳۱۷۸. **آفتاب به زردی افتاد، تنبل (خانم) به جلدی افتاد.** (دهخدا، بهمنیاری، کرمانی، شکورزاده، کوچه، عوام، دماوندی)
۳۱۷۹. **آفتاب به زردی رسید، بی‌بی دستپاچه شد.** (هزاره‌ای)
۳۱۸۰. **آفتاب به شاخ سنگ رسید.** (هزاره‌ای)
۳۱۸۱. **آفتاب به گِل نتوان اندود.** (سمک‌عیّار: ۳۳۰/۳، شکورزاده)
۳۱۸۲. **آفتاب بیا بیا بیا تو را نون روغنی دُم* / سایه برو برو برو تو را چرخ تُوتَنی* دُم.** (بیرجندی)
۳۱۸۳. **آفتاب بیا پلو بخور، سایه برو گُه گاو بخور.** (هزاره‌ای)
۳۱۸۴. **آفتاب بیاید طرف من، سایه برود پشت کوه.** (باباحیدری)
۳۱۸۵. **آفتاب‌پرست آمد تقلید مار را بکند، خودش را از دیوار انداخت و بیمار کرد.** (نیشابوری)
۳۱۸۶. **آفتاب‌پرست روی سنگ سرش را تکان داد گفت: «به غیر از مردن تو چه می‌دانی؟»** (بختیاری)
۳۱۸۷. **آفتاب‌پرست گفت: «با کشاورز غذا نمی‌خوردم.»** (بختیاری)
۳۱۸۸. **آفتابِ پشت ابر می‌سوزاند، زبان از پس روبند هم می‌سوزاند.** (ترکمنی)
۳۱۸۹. **آفتاب پشت کوه (ابر) نمی‌ایستد (نمی‌ماند).** (دیلم‌ولیراوی)
۳۱۹۰. **آفتاب پهن شد، چوپان دستپاچه.** (هزاره‌ای)
۳۱۹۱. **آفتاب تابستان و آتش نامادری.** (لارستانی)
۳۱۹۲. **آفتاب تا سایه نمی‌شود به او اطمینان کرد.** (شهمیرزادی)
۳۱۹۳. **آفتاب جامه‌ی غریبان است.** (هزاره‌ای)
۳۱۹۴. **آفتاب جوانان در افق مشرق بُوَد و آفتاب پیران در افق مغرب.** (قابوس‌نامه: ۶۵)
۳۱۹۵. **آفتاب چه بخواهی چه نخواهی از سر جای خودش درمی‌آید.** (جیرفتی)
۳۱۹۶. **آفتابِ خانه‌ی همسایه گرم‌تر است.** (شکورزاده، عوام، زرقانی)
۳۱۹۷. **آفتاب، خسته می‌داند.** (آملی)
۳۱۹۸. **آفتاب در دالانش افتاده.** (سمنانی)
۳۱۹۹. **آفتاب در ملکش غروب نمی‌کند.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۲۰۰. **آفتاب را با دامن نمی‌توان پوشید.** (تاجیکی)
۳۲۰۱. **آفتاب را با یک دست برایم آوردی، ماه را با دست دیگر.** (رامهرمزی)
۳۲۰۲. **آفتاب را به گل نتوان اندود (نمی‌شود پوشید).** (هبله‌رودی، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، عوام، افغانی، بهمنیاری)
۳۲۰۳. **آفتاب را پنهان نشاید کرد.** (سمک‌عیّار: ۲۴۸/۴)
۳۲۰۴. **آفتاب را در جهان کس پنهان تواند کردن؟** (سمک‌عیّار: ۲۵۶/۵)

۳۲۰۵. **آفتاب را در گاله می‌کند.** (سمنانی)
۳۲۰۶. **آفتاب را روی پشت‌بام جمع می‌کند.** (سبزواری، زرقانی)
۳۲۰۷. **آفتاب را لای ابر نمی‌بیند.** (نجف‌آبادی)
۳۲۰۸. **آفتاب را لگد زد.** (مازندرانی)
۳۲۰۹. **آفتاب را نتوان زیر سبد پنهان کرد.** (عوام، شکورزاده، کرمانی)
۳۲۱۰. **آفتاب را نمی‌شود پنهان کرد.** (کرمانی)
۳۲۱۱. **آفتاب رخان صید خاکساراانند.** (صائب: ۴۷۰)
۳۲۱۲. **آفتاب رفت رشت، خدایا بدی گذشت.** (گیلکی)
۳۲۱۳. **آفتاب زانویش را بر زمین زده‌است.** (رامسری)
۳۲۱۴. **آفتاب زد همان‌جایی که دزد دلش می‌خواست.** (بختیاری)
۳۲۱۵. **آفتاب زرد می‌شود، نامرد جلد.** (سمنانی)
۳۲۱۶. **آفتاب زمستان آدم را گرم نمی‌کند.** (شکورزاده، کوچه)
۳۲۱۷. **آفتاب زیر حصیر (سبد، ابر، سطل) نمی‌ماند.** (کوچه، حییم، ایلامی، شکورزاده، بهبهانی)
۳۲۱۸. **آفتاب سایه بالایش را نمی‌بیند.** (تهرانی)
۳۲۱۹. **آفتاب سر دیوار (کوه) است.** (دهخدا، خزینه، بهمنیاری، حییم، افغانی، شاهد، نامه‌ی‌داستان)
۳۲۲۰. **آفتاب سر کوه و خس سر آب.** (افغانی)
۳۲۲۱. **آفتابش به زردی رسیده‌است (زرد شده).** (دهخدا، عوام)
۳۲۲۲. **آفتابش به سر دیوار رسیده.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۲۲۳. **آفتاب صبح باید به من بتابد، آفتاب بعداز ظهر بتابد یا نتابد مهم نیست.** (رامسری)
۳۲۲۴. **آفتاب صبح برای من چه کرد که آفتاب ظهر باید بکند؟** (رامسری)
۳۲۲۵. **آفتاب طلوع می‌کند، مردم دنیا می‌بینند.** (آذری)
۳۲۲۶. **آفتاب عمرش آمد بر لب بام و هنوز/خواجه‌ی مغرور سرگرم عمارت کردن است.** (صائب: ۵۳۷)
۳۲۲۷. **آفتاب عمر عالم بر سر دیوار شد.** (عبدالرزاق‌اصفهانی؛ دیوان: ۱۵۷)
۳۲۲۸. **آفتاب عمر فلانی به نوک کوه رسیده‌است.** (تنکابنی)
۳۲۲۹. **آفتاب غروب کرد، قَو*زرنگ شد.** (سنگسری)
۳۲۳۰. **آفتاب غروب کرد، مزد رسد.** (بروجردی)
۳۲۳۱. **آفتاب کرده به دل‌خوشی، چه خوشه شپش کشی.** (دلیجانی)
۳۲۳۲. **آفتاب که بالا آمد همه او را می‌بینند.** (بهمنیاری)
۳۲۳۳. **آفتاب که برآید چراغ فرو رود.** (شکورزاده)
۳۲۳۴. **آفتاب که به زردی زند، کاهل به جلدی زند.** (بهمنیاری)
۳۲۳۵. **آفتاب که پشته زد لعنت کند کسی که دست و صورتش را نشسته باشد.** (بویراحمدی)
۳۲۳۶. **آفتاب که درآمد ستاره نمی‌ماند.** (کوچه)
۳۲۳۷. **آفتاب که رفت شب‌پره بیرون می‌آید.** (شکورزاده، کوچه)
۳۲۳۸. **آفتاب که شد گل‌ها خشک می‌شود.** (کوچه)
۳۲۳۹. **آفتاب که طلوع کرد همه آن‌را می‌بینند.** (لری)
۳۲۴۰. **آفتاب گز می‌کند.** (هبله‌رودی، هراتی، مثمر)
۳۲۴۱. **آفتاب لب بام است، حالا نپرد یک دفعه‌ی دیگر می‌پرد.** (تهرانی)
۳۲۴۲. **آفتاب لب بام است.** (دهخدا، خزینه، بهمنیاری، تکمله، حییم، شکورزاده)
۳۲۴۳. **آفتاب لب بام دوام ندارد.** (کردی)
۳۲۴۴. **آفتاب لب بام ماه رمضان.** (عوام)
۳۲۴۵. **آفتاب مال من است، سایه مال سگ سیاه.** (اهری)
۳۲۴۶. **آفتاب (ماه) از کوه درمی‌آید، خر از طویله.** (شهربابکی)
۳۲۴۷. **آفتابم را با پارچه‌ی کهنه کبود پوشاند.** (آذری)
۳۲۴۸. **آفتاب مرا رها کرد.** (بختیاری)
۳۲۴۹. **آفتاب مرو در می‌گیری*.** (عوام)
۳۲۵۰. **آفتاب مگر از طرف شمال درمی‌آید (سرمی‌زند)؟** (گیلکی)
۳۲۵۱. **آفتاب می‌زاید، همه می‌بینند.** (قشقایی)
۳۲۵۲. **آفتاب نوک کوه است.** (آملی)
۳۲۵۳. **آفتاب و باران نشانه‌ی عروسی (مادر) شغال است.** (مازندرانی، گیلکی)
۳۲۵۴. **آفتاب و مهتاب رنگش ندیده.** (نامه‌ی‌داستان، زرقانی)
۳۲۵۵. **آفتابه از دیدن او رم می‌کند.** (فرهنگ‌نامه)
۳۲۵۶. **آفتابه اگر از طلا هم باشد باز جایش توی خلاست.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۳۲۵۷. **آفتابه‌ای که جوش آمد، آب باید از لبه‌اش فرو بریزد.** (تالشی)
۳۲۵۸. **آفتابه به چلوصافی می‌گوید کُتو (سوراخ).** (رفسنجانی)
۳۲۵۹. **آفتابه به دست (نوکر) عاقبتی ندارد.** (لری)
۳۲۶۰. **آفتابه به نرخ لحیم بود.** (بختیاری)
۳۲۶۱. **آفتابه حلبی، کار آفتابه را می‌کند ولی موقع گرو گذاشتن پاره سنگ می‌طلبد.** (سبزواری)
۳۲۶۲. **آفتابه خرج لحیم است.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، سیستانی)
۳۲۶۳. **آفتابه خرج لحیمش (لوله) می‌شود.** (سیستانی)
۳۲۶۴. **آفتابه داده و لولهین گرفته‌است.** (شکورزاده)
۳۲۶۵. **آفتابه‌دار برای آدم بی‌پول آفتابه‌ی‌سوراخ‌دار آب می‌کند.** (شکورزاده)

۳۲۶۶. **آفتاب هردمی بر سر یک دیواری است.** (بیرجندی)
۳۲۶۷. **آفتاب هر روز بر پشت یکی است.** (لری)
۳۲۶۸. **آفتابه گلی هم همان کار آفتابه مسی را می‌کند، امّا تفاوت آن‌ها وقت گرو گذاشتن معلوم می‌شود.** (رامسری)
۳۲۶۹. **آفتابه لگن دود می‌کند، پیرزن شوهر می‌کند.** (سمنانی)
۳۲۷۰. **آفتابه لگن شش دست حاضر شده امّا نان درک* ندارد.** (افغانی)
۳۲۷۱. **آفتابه لگن هفت (ده، صد، شش) دست، شام و ناهار هیچ.** (بهمنیاری، شکورزاده، تهرانی، کوچه، نامه‌ی‌داستان، حییم، دهخدا، آذری، عوام)
۳۲۷۲. **آفتاب همسایه گرم‌تر (رنگین‌تر) است.** (کوچه، عوام)
۳۲۷۳. **آفتابه‌ی مسی را اوّل باید ببینند، بعد برایش دسته بگذارند.** (آملی)
۳۲۷۴. **آفتابه‌ی مسی و کُپالی به کار می‌آید ولی موقع گرو گذاشتن، ارزششان معلوم می‌شود.** (کرمانی، تهرانی)
۳۲۷۵. **آفتاب همه یک‌جا غروب می‌کند.** (مازندرانی)
۳۲۷۶. **آفتاب همیشه زیر ابر (سر دیوار) نمی‌ماند.** (کرمانی، کوچه، بیرجندی)
۳۲۷۷. **آفتاب هوا را گرم می‌کند دوست، دلت را.** (تاجیکی)
۳۲۷۸. **آفتابه و لگن‌شان از مس، امّا از نان خبری نیست.** (هزاره‌ای)
۳۲۷۹. **آفتابه و لوئین (لولهنگ) هردو یک کار می‌کنند امّا قیمت (قدر) هر یک در گرو گذاشتن معلوم می‌شود.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، تهرانی)
۳۲۸۰. **آفتابه‌ی‌زن، ک.. مرد را پاک (پاره) نمی‌کند.** (عوام، شکورزاده، کوچه)
۳۲۸۱. **آفتابه‌ی‌سفالی محرم ک.. من است.** (سنگسری)
۳۲۸۲. **آفتابه‌ی‌من دیگر آب بر نمی‌دارد.** (اشتهاردی)
۳۲۸۳. **آفتابه‌ی‌ننه‌اش را گرو گذاشته.** (تهرانی)
۳۲۸۴. **آفتابی بباید انجم‌سوز / به چراغ تو شب نگردد روز.** (سخن)
۳۲۸۵. **آفتابی بدان بزرگی را لکه‌ای ابر ناپدید کند.** (فرهنگ‌نامه)
۳۲۸۶. **آفتابی که از پشت ابر بیاید بیرون یا به اسب می‌خورد یا کوه‌نشین.** (گنبدکاووسی)
۳۲۸۷. **آفتابی که بر جهان گردد / بهر خفاش کی نهان گردد؟** (سنایی؛ حدیقه: ۵۶۷، دهخدا)
۳۲۸۸. **آفتابی که به ک.. خر ما نزند، به هر دیاری می‌خواهد بزند.** (لنجانی)
۳۲۸۹. **آفتابی که زد عالمی می‌بیندش.** (لری)
۳۲۹۰. **آفت از تنهایی خیزد.** (قابوس‌نامه: ۲۵۴)
۳۲۹۱. **آفت بین حال مپرس.** (افغانی)
۳۲۹۲. **آفت جان من است عقل من و هوش من.** (شیخ‌الرئیس افسر، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۲۹۳. **آفت چو به مال رسد شکر کن تا به‌جان نرسد و چون به تن رسد شکر کن تا به‌جان نرسد.** (مرزبان‌نامه، شکورزاده)
۳۲۹۴. **آفت‌رسیده را غم باج و خراج نیست.** (نظیری: ۴۶، عوام، دهخدا، تکمله، شکورزاده)
۳۲۹۵. **آفت رعیّت گردن‌کشی از اطاعت است.** (افغانی)
۳۲۹۶. **آفتِ روزگار او نشویم.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۷۶۶)
۳۲۹۷. **آفت روزگار دیده‌است.** (مثمر، هبله‌رودی)
۳۲۹۸. **آفت زُعما ضعف سیاست است.** (افغانی)
۳۲۹۹. **آفتِ زنبور ز شیرینی است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۴۲)
۳۳۰۰. **آفت سایل شمار زر که نه در دست توست / حسرت خربان شمار خر که نه در بنگه است.** (مجیربیلقانی: ۴۲)
۳۳۰۱. **آفت سرها به زبان‌ها در است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۶۵، بهمنیاری)
۳۳۰۲. **آفت عقل تملّق است.** (افغانی)
۳۳۰۳. **آفت عقل تملّق است و آفت مروّت دروغ.** (افغانی)
۳۳۰۴. **آفت علما حبّ ریاست است.** (افغانی)
۳۳۰۵. **آفت قضات شدّت طمع است.** (افغانی)
۳۳۰۶. **آفت مرد، تخلّف به وعده است.** (افغانی)
۳۳۰۷. **آفتِ مردمی پشیمانی است.** (مسعودسعدسلمان: ۶۳۲، دهخدا)
۳۳۰۸. **آفت مروّت دروغ است.** (افغانی)
۳۳۰۹. **آفت نرسد گوشه‌ی‌تنهایی را.** (افغانی)
۳۳۱۰. **آفتو لب بون بود که خدا تو را به ننم داد، سفره‌ام پر نون بود که خدا تو را به ننم داد.** (شیرازی)
۳۳۱۱. **آفت‌هاست در تأخیر و طالب را زیان دارد.** (حافظ: ۸۲، خزینه، دهخدا)
۳۳۱۲. **آفت همسایه به همسایه می‌رسد.** (خزینه)
۳۳۱۳. **آفتی بود آن شکار افکن کزین صحرا گذشت.** (تهرانی)
۳۳۱۴. **آفت یک چارک خرماست.** (کرمانی)
۳۳۱۵. **آفتی نبوَد بتر از ناشناخت.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۷۸۱/۳، شکورزاده، دهخدا)
۳۳۱۶. **آفرین باد بر آن‌کس که حیایی دارد.** (سلمان‌ساوجی؛ دیوان: ۴۶۶، شکورزاده)
۳۳۱۷. **آفرین باد بر این همّت مردانه‌ی‌تو.** (دهخدا، خزینه)
۳۳۱۸. **آفرین باد بر دیوان بلخ.** (بهمنیاری)

۳۳۱۹. **آفرین بر جان درویشی که صاحب همّت است.** (کمال‌خجندی، شکورزاده)
۳۳۲۰. **آفرین بر دانشِ استاد کاین اندازه بست.** (بابافغانی؛ دیوان: ۱۵۷)
۳۳۲۱. **آفرین بر دست و بازوی تو (باد).** (مولوی؛ مثنوی: ۸۴/۱، بهمنیاری)
۳۳۲۲. **آفرین بر زبانِ شیرینت.** (سعدی؛ کلیات: ۴۲۲)
۳۳۲۳. **آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد.** (حافظ: ۷۲، بهمنیاری)
۳۳۲۴. **آفرین بر نفست باد که خوش بُردی بوی.** (حافظ: ۳۴۴)
۳۳۲۵. **آفرین به شیری که تو را خورد.** (دهخدا)
۳۳۲۶. **آفرین به شیری که خورده‌ای.** (دهخدا، هزاره‌ای، قمی)
۳۳۲۷. **آفرین خدای بر پدری / که تو پرورد و مادری که تو زاد.** (سعدی؛ کلیات: ۴۱۲، بهمنیاری، آذری، شکورزاده)
۳۳۲۸. **آفرینِ خدای بر پدری / که پس انداخت چون تو کره‌خری.** (کوچه)
۳۳۲۹. **آفرینش بسی است نیست شکی / آفریننده هست لیک یکی.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۳۵۷)
۳۳۳۰. **آقا آقا از خانه بیرون می‌رود.** (رامسری)
۳۳۳۱. **آقا باش، به فرمان باش.** (افغانی)
۳۳۳۲. **آقابالاسر نخواستیم.** (کرمانی، رفسنجانی)
۳۳۳۳. **آقا بختیار چه کار می‌کنی؟ هرکاری زمانی دارد.** (قشقایی)
۳۳۳۴. **آقا برای نوغان کرم ابریشم می‌آورد، خانم به جوال می‌اندازد.** (آذری)
۳۳۳۵. **آقا بله‌چی.** (دهخدا، بختیاری)
۳۳۳۶. **آقا بمیره یک گرده، خانم بمیره یک گرده.** (شیرازی)
۳۳۳۷. **آقا به چه خیال است و قنبر به چه خیالی است؟** (لری)
۳۳۳۸. **آقا به سکنجبین هم طهارت نمی‌گیرد.** (گیلکی)
۳۳۳۹. **آقا به نوکرش دستور می‌دهد، نوکر به زیردستش.** (بختیاری)
۳۳۴۰. **آقابیل، مرا مگیر.** (لری)
۳۳۴۱. **آقا پول ندارد، زن شوخی می‌کند.** (شیروانی)
۳۳۴۲. **آقا تا رفت برای پازن، بز نر با تمام گلّه جفت‌گیری کرد.** (لری)
۳۳۴۳. **آقا چه کاره هستند؟ دمب خر را بالا می‌گیرند.** (تهرانی)
۳۳۴۴. **آقاخدر نان و آب تو همین است که می‌بینی.** (قشقایی)
۳۳۴۵. **آقا خورجین رو خر انداخت، خانم چادر به سر انداخت.** (نایینی)
۳۳۴۶. **آقا خیلی خوشگل بود، زد و آبله هم در آورد.** (آذری)
۳۳۴۷. **آقا داشت قند را به عسل می‌زد و می‌خورد.** (مازندرانی)
۳۳۴۸. **آقا درویش نه راه پس دارد نه راه پیش.** (مازندرانی)
۳۳۴۹. **آقا دِنگ‌دِنگ، غلام (بی‌بی) خیک‌خیک.** (شکورزاده، بیرجندی)
۳۳۵۰. **آقا دیگه توبره (آفتابه) گم نمی‌کند.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۳۳۵۱. **آقا را از نماز جمعه آوردند زندان.** (تهرانی)
۳۳۵۲. **آقا را ببین چه طمطراقی دارد / از اسباب بزرگی الاغی دارد.** (نهاوندی)
۳۳۵۳. **آقا را به سفید بپیچیم و خانم را به سیاه.** (مرندی)
۳۳۵۴. **آقا را ندیدیم سر زین، همیشه وسایلش می‌سابید به زمین.** (همدانی)
۳۳۵۵. **آقا رضا قلی نه، جوال آرد.** (بهمنیاری، کوچه)
۳۳۵۶. **آقا رفت او را دوانیدند، نوکر رفت که به او پول بدهند؟** (شوشتری)
۳۳۵۷. **آقا روباه جلوی خانه‌ی‌خود غلطی کرد.** (بختیاری)
۳۳۵۸. **آقا زن خود را می‌زند ولی هندی از عصبانیّت آتش می‌گیرد.** (لری)
۳۳۵۹. **آقا سلیمه وقتی دارد.** (اردکانی)
۳۳۶۰. **آقا شکسته نفسی می‌کند غلط می‌کند.** (دهخدا)
۳۳۶۱. **آقا شیخ بهلول است یک عبا، یک عصا.** (گیلکی)
۳۳۶۲. **آقا صالح، بدکاریم و طالع.** (نهاوندی)
۳۳۶۳. **آقا غذا می‌خورد و گربه نگاه می‌کند.** (جیرفتی)
۳۳۶۴. **آقا غلام‌علی سر خر را به‌جای گاو برید.** (بختیاری)
۳۳۶۵. **آقا غوزه بیاورد (تا) خانم مخمل بدوزد.** (مازندرانی)
۳۳۶۶. **آقا فرمود بران به درّه، تو هم بران به درّه.** (آذری)
۳۳۶۷. **آقا قرض می‌گیرد، خانم خرج می‌کند.** (آذری)
۳۳۶۸. **آقا کجاست امشب، میرزا کجاست امشب؟ / پایین‌تر ازجهنم، تحت ثری است امشب.** (بیرجندی)
۳۳۶۹. **آقا کلاغ بلند شو می‌خواهم درختم را بیندازم.** (خوانساری)
۳۳۷۰. **آقا که سیر است، برای یتیم نصف نان کافی است.** (مازندرانی)
۳۳۷۱. **آقا گرگ عیدت مبارک.** (سخن)
۳۳۷۲. **آقا گفتم نامدی، بی‌بی گفتم نامدی، شیشته (نشسته) بودم که خود آمدی.** (افغانی)
۳۳۷۳. **آقا گفته هفت‌انداز بپزید.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، کاوش)

۳۳۷۴. **آقا گوشت نخریده از خانم کوفته می‌خواهد.** (میانه‌ای)
۳۳۷۵. **آقام آقام یک پا نداشت، روزی که مُرد، حلوا نداشت.** (شیرازی)
۳۳۷۶. **آقا مراد، آقا مراد، به خانه آیم، نه مرغم نه کراد (نیمچه مرغ).** (رشتی)
۳۳۷۷. **آقا، مرتضی علی (ع) است.** (آملی، سیر جانی)
۳۳۷۸. **آقا مصطفی حالا دیگر نوبت شماست.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۳۷۹. **آقا مُفَتِش، نباش تو خطش.** (تهرانی)
۳۳۸۰. **آقام که گفت ماست، ننه‌ام دلش خواست.** (الیگودرزی)
۳۳۸۱. **آقا می‌آورد نواله، خانم می‌ریزد توی گاله.** (آذری)
۳۳۸۲. **آقا می‌بخشد، زن‌آقا نمی‌بخشد.** (گیلکی)
۳۳۸۳. **آقا میرزا قشمشم، فدای احوالت شَمْ.** (شکورزاده، کوچه)
۳۳۸۴. **آقا ندار صاحب چیزی شد.** (بختیاری)
۳۳۸۵. **آقا نداره اشکنه، بادش درخته می‌شکنه.** (کرمانشاهی)
۳۳۸۶. **آقا نداشت، یک چیزی داشت.** (بختیاری)
۳۳۸۷. **آقا نظرم، آزاد می‌گردم.** (قشقایی)
۳۳۸۸. **آقا نماند، طویله نماند.** (کردی)
۳۳۸۹. **آقا نوایی داره، به بر قبایی داره، دس می‌کشه قباشو، نمی‌شناسه باباشو.** (شکورزاده)
۳۳۹۰. **آقا نور، خاک تنور، پشکل بز، خدا بیامرز.** (بختیاری)
۳۳۹۱. **آقا نوکر می‌گیرد، نوکر چاکر، چاکر زنبیل گردان.** (دماوندی)
۳۳۹۲. **آقا نوکری در بین نیست.** (سخن)
۳۳۹۳. **آقای اننه و مننه* دستی به حال من (او) بنه.** (شیرازی)
۳۳۹۴. **آقای خودم هستم و نوکر خودم.** (شکورزاده، آذری، گیلکی)
۳۳۹۵. **آقای زنگوله به پاست.** (لری)
۳۳۹۶. **آقای طالع ای آقا طالع، که خوردن هم به طالع.** (بختیاری)
۳۳۹۷. **آقایِ کچل نوکر زلف‌دار نمی‌خواهد.** (شکورزاده)
۳۳۹۸. **آقای گوز پلی.** (بختیاری)
۳۳۹۹. **آقای مأمور چی خوری؟ نخود؟ اوه! بخور و بدو.** (بهمنیاری)
۳۴۰۰. **آقای ما نوکر دارد نوکر چوب خر دارد.** (مازندرانی)
۳۴۰۱. **آقای ما نوکری داشت، نوکر او چاکری داشت.** (تهرانی، کوچه)
۳۴۰۲. **آقایم را در سختی دستی نیست.** (آذری)
۳۴۰۳. **آقای نداشت، چیزی داشت، هردم سرش را برمی‌داشت.** (بختیاری)
۳۴۰۴. **آقای نداشت هیچی نداشت، آن‌را که داشت جایش را نداشت.** (بختیاری)
۳۴۰۵. **آقای نر خر شیر.** (بختیاری)
۳۴۰۶. **آقایی ببینیم دستی تو عبا درآریم.** (یزدی)
۳۴۰۷. **آقایی بلدرچین تا تمام شدن خرمن جو (ارزن) است.** (مرندی)
۳۴۰۸. **آقایی خودت را به نوکری مردم نده (عوض نکن).** (بختیاری، لری)
۳۴۰۹. **آقایی دشوار، نوکری بسیار.** (شوشتری، دزفولی)
۳۴۱۰. **آقایی کردن خرج دارد.** (رامسری)
۳۴۱۱. **آگار و بیگار*نه زمستان گوید، نه بهار.** (هزاره‌ای)
۳۴۱۲. **آگاه نیم که چشمه‌ی‌خضر کجاست؟** (عطّار؛ مختارنامه: ۶۷)
۳۴۱۳. **آگاهی بسیار غم آرد بسیار.** (ابوالقاسم حالت، شکورزاده)
۳۴۱۴. **آگاهی مرگ نتوان نهفت.** (فردوسی: ۱۶۴۵)
۳۴۱۵. **آگه کسی از ناخوشی زاده‌ی‌خود نیست.** (وحید، امثال‌موزون)
۳۴۱۶. **آگه نمی‌شوم که سفید و سیاه چیست؟** (بابافغانی؛ دیوان: ۱۵۳)
۳۴۱۷. **آگه نیم که چشمم به راهِ کیست؟** (صیدی؛ دیوان: ۱۱۷)
۳۴۱۸. **آلبالو را به باغت راه نده، طالقانی را به خانه‌ات.** (بهمنیاری)
۳۴۱۹. **آلت اسکاف پیش برزگر / پیش سگ، کَه، استخوان در پیش خر.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۰۴/۲)
۳۴۲۰. **آلت پیرزنان است ولکن مصافگاه جوانمردان است.** (اسرارالتوحید: ۴۹)
۳۴۲۱. **آلت رخت روستم (رُستم) رخش کشد نه شیر نر.** (مجیربیلقانی: ۱۰۸)
۳۴۲۲. **آلو آلو بپر در گلو.** (فیروزکوهی)
۳۴۲۳. **آلو از آلو رنگ می‌گیرد، همسایه از همسایه پند (فند).** (شکورزاده، کوچه، سیرجانی، سبزواری، سیستانی؛ بهمنیاری)
۳۴۲۴. **آلو است و به گلو.** (قمی)
۳۴۲۵. **آلو به آلو نگاه می‌کند، رنگ می‌گیرد.** (کوچه، عوام)
۳۴۲۶. **آلو به باغ و هالو (خالو) به ده راه مده.** (عوام)
۳۴۲۷. **آلو بهر پلو.** (بهمنیاری)
۳۴۲۸. **آلو چو به آلو نِگرد رنگ برآرد.** (الهی اسدآبادی، کوچه، خزینه، شکورزاده، بهمنیاری، هبله‌رودی، دهخدا، عوام، افغانی، بیرجندی)
۳۴۲۹. **آلوچه و ماست؛ این هم تقصیر ماست؟** (شهرضایی)
۳۴۳۰. **آلوچه هم خودش را داخل میوه می‌کند.** (سمنانی)

۳۴۳۱. **آلوچه‌ی ترش است، بیننده را آب به دهان می‌افتد، خورنده دندانش کند می‌شود.** (آذری)
۳۴۳۲. **آلوچه‌ی ترش بالای درخت نمی‌ماند.** (مازندرانی)
۳۴۳۳. **آلو خوردن راحت است ولی هسته دفع کردن سخت.** (سمنانی)
۳۴۳۴. **آلو خوردن (زیاد) ترتر (شکم‌روی) هم دارد.** (سمنانی)
۳۴۳۵. **آلو در باغ تمام شد، سلام علیک تمام شد.** (تبریزی)
۳۴۳۶. **آلودگی شپش، تا هفت خانه می‌رود.** (زرقانی)
۳۴۳۷. **آلوده‌ی منّت کسان کم شو / تا یک شبه در وثاق تو نانست.** (انوری: ۳۵۳، دهخدا)
۳۴۳۸. **آلو را به باغ راه نده، غریب را به ده.** (شهربابکی، سبزواری)
۳۴۳۹. **آلو را به باغ نگذار، کرد را به خانه.** (آذری)
۳۴۴۰. **آلو ز آلو رنگ گیرد، همسایه از همسایه خو می‌گیرد.** (تاجیکی)
۳۴۴۱. **آلو سیاه و لولی را به خانه راه مدهید.** (راوری)
۳۴۴۲. **آماس را از فربهی بشناس.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۴۴۳. **آمد آب دماغش را پاک کند چشمش را کند (درآورد).** (شوشتری، ایلامی)
۳۴۴۴. **آمد آمدنش نظیر آمد آمد شاه شد.** (آذری)
۳۴۴۵. **آمد آیینه خانه، نیامد گرد خانه.** (افغانی)
۳۴۴۶. **آمد بخواب، نیامد بخواب.** (کردی)
۳۴۴۷. **آمد به این ولاّ نیامد به پشم الاّ.** (هزاره‌ای)
۳۴۴۸. **آمد به پشمش، هم نیامد به پشمش.** (هزاره‌ای)
۳۴۴۹. **آمد بهترش کند، بدتر شد (بدترش کرد).** (کوچه)
۳۴۵۰. **آمد به سرم از آن‌چه می‌ترسیدم.** (شکورزاده، کوچه، تاجیکی، دهخدا، کرمانی)
۳۴۵۱. **آمد چو به راه مار، می‌باید کشت.** (علی مهابادی اصفهانی، تکمله)
۳۴۵۲. **آمد در خانه، نیامد به گِردخانه.** (هزاره‌ای)
۳۴۵۳. **آمد درمانش کند کورش کرد.** (خوزستانی)
۳۴۵۴. **آمد دماغش را درست (تمیز) کند، زد چشمش را هم کور کرد.** (شیرازی، بوشهری)
۳۴۵۵. **آمد دم، نیامد غم.** (افغانی)
۳۴۵۶. **آمد دنبال بهره‌اش دید گاو نرش ذبح شده.** (خوزستانی)
۳۴۵۷. **آمد زیر ابروش را درست کند، (زد) چشمش را کور کرد.** (کوچه، تهرانی، شکورزاده)
۳۴۵۸. **آمد سراغ آماده.** (لری)
۳۴۵۹. **آمد سرمه چشمش بکند کورش کرد.** (قمی)
۳۴۶۰. **آمد شدنِ تو اندرین عالم چیست؟** (خیام؛ رباعیات: ۹۵)
۳۴۶۱. **آمد فلانی را بکند، فلان خودش را هم داد.** (سیرجانی)
۳۴۶۲. **آمد که نبود پیدایش، با صورت واویلایش.** (کوچه)
۳۴۶۳. **آمدم ثواب کنم کباب شدم.** (دهخدا، شکورزاده، ایلامی، کوچه)
۳۴۶۴. **آمدم در پی سود دیدم که گاو نرم سرش بریده‌شده.** (خوزستانی)
۳۴۶۵. **آمدم در خانه‌ات ماستم ندادی، پُشتِ سَرَم دوغ می‌فرستی؟** (کوچه)
۳۴۶۶. **آمدم شوخی کنم، نیامدم چرخی* کنم.** (سبزواری)
۳۴۶۷. **آمدم وسمه کنم نه وصله.** (شکورزاده، کوچه)
۳۴۶۸. **آمدن آب شد و رفتن پشه.** (جیرفتی)
۳۴۶۹. **آمدن او مثل شاه (خان) است.** (قشقایی)
۳۴۷۰. **آمدن با خود است رفتن با خدا.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۴۷۱. **آمدن بلا و رفتن شفا.** (بیرجندی)
۳۴۷۲. **آمدن به ارادت رفتن به اجازت.** (خزینه، تاجیکی، دهخدا، بهمنیاری، هبله‌رودی)
۳۴۷۳. **آمدن به دل خود، رفتن به دل صاحب‌خانه.** (افغانی)
۳۴۷۴. **آمدن تو، آمدن شاه شده‌است.** (رامسری)
۳۴۷۵. **آمدن خوبی داشت، رفتن بدی.** (سیرجانی)
۳۴۷۶. **آمدن دوست عید می‌شود.** (آذری)
۳۴۷۷. **آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند.** (تاریخ جهانگشای جوینی)
۳۴۷۸. **آمدن روباه به بام، ضعف گرگ است.** (افغانی)
۳۴۷۹. **آمدن سال از اوّلش معلوم.** (تاجیکی)
۳۴۸۰. **آمدنِ عید بر تو فرخ و میمون.** (مسعودسعدسلمان: ۳۷۹)
۳۴۸۱. **آمدن فقیر، گریختن بلا.** (هزاره‌ای)
۳۴۸۲. **آمدن قوس و رفتن عقرب.** (مشهدی)
۳۴۸۳. **آمدن گل و بارکردن بلبل.** (بهبهانی)
۳۴۸۴. **آمدن لر، رفتن روستایی.** (بختیاری)
۳۴۸۵. **آمدن ملک و ویران شدن (ویرانی) ده.** (افغانی)
۳۴۸۶. **آمدنی از شام و عراق هم می‌رسد، رفتنی از پیش چشم هم می‌رود.** (ترکمنی)
۳۴۸۷. **آمدنی بخت و دولت است، رفتنی درد و محنت.** (ترکمنی)
۳۴۸۸. **آمدنی را شدنی در پی است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۱۹)
۳۴۸۹. **آمد و آتش گرفت و رفت.** (تکمله)
۳۴۹۰. **آمد و آورد سبز نمد مال.** (هبله‌رودی)
۳۴۹۱. **آمد و آورد.** (مثمر، خزینه)
۳۴۹۲. **آمد و نرفت، نیامد و رفت.** (بختیاری)
۳۴۹۳. **آمده‌ام به قصد خوردن دوغ، نیامده‌ام به قصد میانجی‌گری.** (آذری)

۳۴۹۴. **آمده‌ام شکر برم، نامده‌ام خبر بَرم.** (شکورزاده)
۳۴۹۵. **آمده‌اند انتقام دیگ را از جام ستانند.** (کردی)
۳۴۹۶. **آمده‌ای شرابی را بگیری، کبابی را می‌گیری؟** (بروجردی)
۳۴۹۷. **آمده‌ای که آس (آسیا) را تعمیر کنی؟** (اوزی)
۳۴۹۸. **آمده‌ای گُه ک..ن چه کسی را بخوری؟** (سمنانی)
۳۴۹۹. **آمده بودم در قندان‌ها قند بریزم، نیامده‌بودم در دل‌ها درد بریزم.** (آذری)
۳۵۰۰. **آمده را به تار مویی می‌توان کشید.** (ابن‌یمین، شکورزاده، کوچه)
۳۵۰۱. **آمده را ردی نیست.** (افغانی)
۳۵۰۲. **آمده را نمی‌توان راند، زاییده را نمی‌توان خفه کرد.** (آذری)
۳۵۰۳. **آمده‌ی‌باد به بادی شود.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۶۰)
۳۵۰۴. **آمدی انگاره و انگاره رفتی از جهان / با دو صد سوهان نکردی خویش را هموار حیف.** (صائب: ۲۴۸۸، تکمله)
۳۵۰۵. **آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟** (شهریار: ۱۶۳، شکورزاده)
۳۵۰۶. **آمدی که عروسی خبر کنی؟** (رامسری)
۳۵۰۷. **آمدی لب بام قالیچه تکاندی، قالیچه گَرد نداشت خودت را نماندی.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۳۵۰۸. **آمدیم به سوراخ کردن بجل (استخوان قوزک) و تار کردن ارزن.** (افغانی)
۳۵۰۹. **آمدیم خروس نخواند.** (سیرجانی)
۳۵۱۰. **آمدی مشعل روشن کنی (آتش ببری)؟** (بختیاری)
۳۵۱۱. **آمرزش گناهان خدمت برای پدر و مادر.** (هزاره‌ای)
۳۵۱۲. **آمنه تخم مگذار، عیبی به مردمان منه.** (اشتهاردی)
۳۵۱۳. **آمنه کفش نو دارد، چه بیا و برویی دارد؟** (مازندرانی)
۳۵۱۴. **آموختن علم در کوچکی، مانند نقش بر سنگ است.** (هزاره‌ای)
۳۵۱۵. **آموزش از گهواره تا گور است.** (افغانی)
۳۵۱۶. **آموزنده‌ی‌پیران در بغداد است.** (مازندرانی)
۳۵۱۷. **آمیرزا قشمشم قربان احوالت شم.** (شکورزاده)
۳۵۱۸. **آمین برای اجابت دعاست.** (خزینه، شکورزاده، هبله‌رودی، کوچه)
۳۵۱۹. **آن آب چنین ریخته‌شده‌است.** (فرهنگ‌نامه)
۳۵۲۰. **آن آتش فرو نشست.** (دهخدا، هبله‌رودی، خزینه)
۳۵۲۱. **آن آسمان کبود برای ما نبود.** (یزدی)
۳۵۲۲. **آن آش و این نقاره؟** (تکمله)
۳۵۲۳. **آن آلتونتاش است نه دیو سیاه (دلو آسیا).** (تاریخ بیهقی: ۴۵۸)
۳۵۲۴. **آن از ضررم، این هم از این ضررم.** (جیرفتی)
۳۵۲۵. **آنان که افتخار به اجداد می‌کنند / چون سگ به استخوان دل خود شاد می‌کنند.** (صائب: ۲۰۳۳، افغانی)
در اصل: **این ناکسان که فخر به اجداد می‌کنند / از رو به پشت‌نامه دلی شاد می‌کنند.**
۳۵۲۶. **آنان که به صد زبان سخن می‌گفتند / آیا چه شنیدند که خاموش شدند؟** (خیام، دهخدا)
۳۵۲۷. **آنان که بیشتر پول دارند حریص‌ترند.** (لری)
۳۵۲۸. **آنان که پشت به پشت هم‌دیگر می‌دهند، قبایشان را حفظ می‌کنند.** (آذری)
۳۵۲۹. **آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند / آیا بود که گوشه‌ی‌چشمی به ما کنند؟** (حافظ: ۱۳۱)
۳۵۳۰. **آنان که دویدند و آنان که خزیدند با هم رسیدند.** (کرمانی)
۳۵۳۱. **آنان که زاییده‌اند بیزارند، آنان که نزاییده‌اند در انتظار.** (آذری)
۳۵۳۲. **آنان که غنی‌ترند، محتاج‌ترند.** (سعدی؛ گلستان: ۶۶، بهمنیاری، افغانی، تهرانی، دهخدا، هبله‌رودی، کوچه، شکورزاده)
۳۵۳۳. **آنان که مُنکِرَند، بگو روبه‌رو کنند.** (کوچه، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، حییم)
۳۵۳۴. **آن باسلوق مراغه است.** (آذری)
۳۵۳۵. **آن بچه‌های هفت تن، می‌گفتند و می‌رفتند، ای وای سور تمام شد.** (تهرانی)
۳۵۳۶. **آن بخت کو که در دمِ آخر چو جام می / لب بر لبش گذارم و قالب تهی کنم؟** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۷۵۶)
۳۵۳۷. **آن بخت و اقبال را که خلیل دارد، نه پاره شده زنبیل دارد.** (گیلکی، مازندرانی)
۳۵۳۸. **آن بخور که رسول چهل دختران خورد.** (کاشانی)
۳۵۳۹. **آن بد است که نباشد.** (کوچه)
۳۵۴۰. **آن بُز که گَر است از گلّه در است (دور).** (شکورزاده)
۳۵۴۱. **آن بشد از دست و این نامد به دست.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۵۴۲. **آن بلا نبوَد که از بالا بوَد.** (خزینه)
۳۵۴۳. **آن بهشتی را که گویند اهل خلوت منقل است.** (شکورزاده، تهرانی)
۳۵۴۴. **آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد.** (ظهیر فاریابی: ۸۶ دهخدا)
۳۵۴۵. **آن به که خود آدمی نزاید.** (دهخدا)
۳۵۴۶. **آن بِهْ که در این زمانه کم گیری دوست / با اهل زمانه صحبت از دور نکوست.** (خیام؛ رباعیات: ۱۶، شکورزاده)

۳۵۴۷. **آن بیل، آن هم گل، هرکس می‌تواند بردارد.** (تایبادی)
۳۵۴۸. **آن پارسا که ده خَرَد و باغ رهزن است.** (پروین‌اعتصامی: ۱۰۵، دهخدا)
۳۵۴۹. **آن پری چهره که پارسال شکر تف می‌کرد / دیدمش ریش در آورده زغال پف می‌کرد.** (یزدی)
۳۵۵۰. **آن پستان را لولو بُرد.** (نهاوندی)
۳۵۵۱. **آن پشه که پرواز دهی سیمرغ است.** (سخن)
۳۵۵۲. **آن پیر پیر حقّی بود و آن گروه گروهی قوی در هم‌آغوشی بودند.** (لری)
۳۵۵۳. **آن تأسّف خوردن و انگشت خاییدن چه بود؟** (محتشم؛ دیوان: ۳۷۴)
۳۵۵۴. **آن‌جا الاغ صاحب خود را نمی‌شناسد.** (سرخه‌ای)
۳۵۵۵. **آن‌جا برو که بابام رفت.** (سخن)
۳۵۵۶. **آن‌جا بمال چهره و حاجت بخواه از او.** (حافظ: ۲۸۵)
۳۵۵۷. **آن‌جا پشه را در هوا رگ می‌زنند.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۵۵۸. **آن‌جا (جایی) که بزرگ بایَدَت بود / فرزندی کس (من) نداردت سود.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۵، شکورزاده، دهخدا)
۳۵۵۹. **آن‌جا خانه‌ای است که سگ ندارد.** (رامسری)
۳۵۶۰. **آن‌جا خوش است که دل خوش است.** (افغانی، کوچه)
۳۵۶۱. **آن‌جا دوغ و دوشاب یکی است.** (رامسری)
۳۵۶۲. **آن‌جا دیو دیو را صدا می‌کند.** (رامسری)
۳۵۶۳. **آن‌جا را نهال کاشتی، تا این‌جا را درخت کنی؟** (هزاره‌ای)
۳۵۶۴. **آن‌جا رفت که عرب نی انداخت.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۵۶۵. **آن‌جا رفت که نادر رفت.** (شکورزاده)
۳۵۶۶. **آن‌جا رُو که بخوانند نه آن‌جا که بِرانند.** (شکورزاده، کوچه، حییم، دهخدا، تاجیکی)
۳۵۶۷. **آن‌جاست آدمی که دلش سیر می‌کند.** (صائب:۲۸۴۲، تکمله)
۳۵۶۸. **آن‌جا که آب رفت و علف نرویید.** (لری)
۳۵۶۹. **آن‌جا که آب صدا نمی‌کند گود است.** (مازندرانی)
۳۵۷۰. **آن‌جا که ارادت بود، انکار نباشد.** (سعدی؛ کلیات: ۴۲۶، بهمنیاری)
۳۵۷۱. **آن‌جا که بصر نیست چه خوبی و چه زشتی.** (حافظ: ۳۰۳، شکورزاده، دهخدا)
۳۵۷۲. **آن‌جا که بود شکستگی‌ها / صبر است کلید بستگی‌ها.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۳۵۷۳. **آن‌جا که پای بز است، چشم دزد است.** (لری)
۳۵۷۴. **آن‌جا که پسر است کلاه نیست، این‌جا که کلاه است پسر نیست.** (زرقانی)
۳۵۷۵. **آن‌جا که پشک و مشک به یک نرخ است / عطّار گو ببند دکّان را.** (قاآنی: ۷۳، شکورزاده)
۳۵۷۶. **آن‌جا که تو باشی نتوان گفت که هستم.** (سلمان‌ساوجی؛ دیوان: ۲۳۹)
۳۵۷۷. **آن‌جا که تو را دارند می‌برند، ما را دارند برمی‌گردانند.** (کرمانی)
۳۵۷۸. **آن‌جا که تو کِشتی من درو کردم.** (شیرازی)
۳۵۷۹. **آن‌جا که تو ملاّ رفتی، ما درآمدیم.** (یزدی)
۳۵۸۰. **آن‌جا که تویی دل است و غم نیست.** (سنایی؛ دیوان: ۸۳۰)
۳۵۸۱. **آن‌جا که جمال است چه حاجت به تجمل؟** (خواجوی کرمانی: ۷۱۹)
۳۵۸۲. **آن‌جا که جمال است نشانی ز وفا نیست.** (مجیربیلقانی: ۲۶۰، شکورزاده)
۳۵۸۳. **آن‌جا که خروس عاشقان بانگ زند / معلوم شود که ماکیانیم.** (افغانی)
۳۵۸۴. **آن‌جا که درد نبود درمان چه کار دارد؟** (عراقی؛ کلیات: ۱۷۲)
۳۵۸۵. **آن‌جا که درد نیست سخن سودمند نیست.** (صائب: ۱۰۰۱، تکمله)
۳۵۸۶. **آن‌جا که دوستی است تکلف چه حاجت است؟** (دهخدا، بهمنیاری، افغانی، شکورزاده)
۳۵۸۷. **آن‌جا که رشک نیست محبّت چه کند؟** (دهخدا)
۳۵۸۸. **آن‌جا که رنگ و بوی بوَد گفت‌وگو بود.** (سعدی؛ کلیات: ۵۸۷، شکورزاده، دهخدا)
۳۵۸۹. **آن‌جا که زره‌گر* است، پیکانگر است.** (بدایع‌الاوقایع: ۵۰۰/۱، هبله‌رودی، مثمر)
۳۵۹۰. **آن‌جا که شانس قسمت می‌کردند، یک جو نصیب ما نشد.** (رفسنجانی)
۳۵۹۱. **آن‌جا که شتر بُود به یک غاز، خر قیمت واقعی ندارد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۵۹۲. **آن‌جا که شکر بود مگس گرد آید.** (اثیرالدین اومانی، امثال‌موزون)
۳۵۹۳. **آن‌جا که شیطان آش می‌پخت، من هیزم زیر دیگش می‌زدم.** (شیرازی)
۳۵۹۴. **آن‌جا که عبادت باید، عبارت سود ندارد.** (کشف‌المحجوب، شکورزاده، دهخدا)
۳۵۹۵. **آن‌جا که عشق خیمه زند جای عقل نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۶۰۹، شکورزاده)
۳۵۹۶. **آن‌جا که عقاب پر بریزد / از پشّه‌ی لاغری چه خیزد؟** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، کوچه)

۳۵۹۷. **آن‌جا که عیان است چه جای خبر است؟** (قاسم انوار؛ کلیات: ۶۱، امیرمعزّی، شکورزاده، دهخدا)

۳۵۹۸. **آن‌جا که عیان است چه حاجت به بیان است؟** (قاسم انوار؛ کلیات: ۶۱، ملک‌الشعرابهار، زرگر اصفهانی، شکورزاده، دهخدا، هبله‌رودی، بهمنیاری، کوچه، نامه‌ی‌داستان، تهرانی، تاجیکی)

۳۵۹۹. **آن‌جا که گاو سرخ خوابیده هیچ علفی سبز نمی‌شود.** (ترکمنی)

۳۶۰۰. **آن‌جا که مرا خوش است ری پندارم.** (هبله‌رودی)

۳۶۰۱. **آن‌جا که نمک خوردی، نمکدان مشکن.** (تاجیکی)

۳۶۰۲. **آن‌جا که یار پرده‌ی‌عزت برافکند / عارف کمال بیند و اهل نظر جمال.** (خواجوی‌کرمانی؛ غزل: ۵۸۸، فرهنگ‌نامه)

۳۶۰۳. **آن‌جا که یخ تراشیدند، یک خورده نمک نپاشیدند.** (یزدی)

۳۶۰۴. **آن‌جا که یوسف است که گوید ز پیرهن.** (سحابی استرآبادی، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۶۰۵. **آن‌جا موش با عصا راه می‌رود.** (نامه‌ی‌داستان)

۳۶۰۶. **آن‌جا نشسته مگس می‌پراند.** (آذری)

۳۶۰۷. **آن‌جا هنرها عیب و عیب‌ها هنر است.** (وحشی؛ دیوان: ۱۷)

۳۶۰۸. **آن‌جایی که تُنُک است می‌درد.** (تاجیکی)

۳۶۰۹. **آن‌جایی که حساب نداریم ناخنک نمی‌زنیم.** (رفسنجانی)

۳۶۱۰. **آن‌جایی که شیر است شغال چه‌کاره است؟** (رامسری)

۳۶۱۱. **آن جُل را این چنین جُل‌کشی می‌باید.** (هبله‌رودی، شکورزاده)

۳۶۱۲. **آن جوانی که بی‌ادب باشد / گر به پیری رسد عجب باشد.** (سمنانی)

۳۶۱۳. **آن چت (آن‌چه تو را) نخارد مخار.** (دهخدا)

۳۶۱۴. **آن چنان بد زندگانی مرده به.** (سعدی؛ کلیات: ۹۰)

۳۶۱۵. **آن‌چنان بن درخت را می‌بُرد که سر آن خبر ندارد.** (مازندرانی)

۳۶۱۶. **آن‌چنان به او گُه زد که راست ایستاد.** (مازندرانی)

۳۶۱۷. **آن‌چنان تند (گرم) رود از پی هیچ / که مگر کار ضروری دارد.** (فهیمی کاشانی، هبله‌رودی، مثمر، تکمله)

۳۶۱۸. **آن‌چنان جای گرفته‌است که مشکل برود.** (سعدی؛ کلیات: ۵۰۶، بهمنیاری)

۳۶۱۹. **آن‌چنان خوردنی، این‌چنین قی کردنی هم دارد.** (آذری)

۳۶۲۰. **آن چنان دست از بوسیده/که به عباس دوس دوسیده.** (ملک‌الشعرابهار)

۳۶۲۱. **آن‌چنان دیگی را، این چنین چمچه‌ای می‌شود.** (آذری)

۳۶۲۲. **آن‌چنان را آن‌چنان‌تر می‌کند.** (مثمر)

۳۶۲۳. **آن‌چنان رید که جایی نمانده که برینند.** (سوادکوهی)

۳۶۲۴. **آن‌چنان زی که بمیری برهی / نه چنان زی که بمیری برهند.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۶۶، شکورزاده، دهخدا)

۳۶۲۵. **آن‌چنان سخت و مشکل شد که تیشه هم نمی‌تواند باز کند.** (آملی)

۳۶۲۶. **آن‌چنان سخنی را، این چنین جوابی مناسب است.** (آذری)

۳۶۲۷. **آن‌چنان مادر این‌چنین دختر.** (شکورزاده)

۳۶۲۸. **آن چنان مهر توام در دل و جان جای گرفت / که اگر سر برود از دل و از جان نرود.** (حافظ: ۱۵۱)

۳۶۲۹. **آن‌چنان می‌خواهد برینند که دور ک.. ش را نگیرد.** (گیلکی)

۳۶۳۰. **آن چه آدم می‌کند بوزینه هم.** (خزینه، افغانی)

۳۶۳۱. **آن چه آسان است مردم را ز خود رنجاندن است.** (حکیم شفایی، اویسی: ۷۰۰)

۳۶۳۲. **آن‌چه آغازش فنا باشد ز انجامش مپرس.** (بیدل: ۳۷۲، امثال‌موزون)

۳۶۳۳. **آن‌چه آغاز ندارد نپذیرد انجام.** (حافظ: ۲۱۱)

۳۶۳۴. **آن‌چه آید ز غیب بی‌عیب است.** (بهمنیاری)

۳۶۳۵. **آن‌چه از باد به دست آوردی به بیگانه مده به باد ده.** (آذری)

۳۶۳۶. **آن‌چه از بار شتر بریزد صد بار خر است.** (فیروزکوهی)

۳۶۳۷. **آن‌چه از تو خواسته‌اند به سر زانو هم نمی‌رسد.** (ترکمنی)

۳۶۳۸. **آن‌چه از خانه‌ی‌پدرم گرفته‌ام بخت نیست تخت است، آن‌چه از خانه‌ی‌پدرزنم گرفته‌ام، تخت نیست بخت است.** (ترکمنی)

۳۶۳۹. **آن‌چه از خود چشم داری آن ز مردم چشم دار.** (صائب: ۸۰۴)

۳۶۴۰. **آن‌چه از دزد بماند، درآمد است.** (آذری)

۳۶۴۱. **آن‌چه از دست آید به پای ریزد.** (بهمنیاری)

۳۶۴۲. **آن‌چه از دستبرد دزد باقی مانده‌بود، رمّال برد.** (آذری)

۳۶۴۳. **آن‌چه از دست برود، به دست آوردنش ممکن نیست.** (قشقایی)

۳۶۴۴. **آن‌چه از دست بماند، پنجاه روز می‌ماند.** (آذری)

۳۶۴۵. **آن‌چه از دستت می‌آید از پایت کوتاهی مکن.** (نامه‌ی‌داستان)

۳۶۴۶. **آن‌چه از دل برآید، بر دل نشیند.** (مرصادالعباد: ۶۶۳ و ۴۹۲)
۳۶۴۷. **آن‌چه از دوست می‌رسد نیک است / گر همه سنگ و گر همه چوب است.** (مشهدی)
۳۶۴۸. **آن‌چه از زمانه بدل آن نتوان یافت علقه‌ی برادری است.** (دهخدا، افغانی)
۳۶۴۹. **آن‌چه از عقل زاغ زیاد است، خوراکش است.** (هزاره‌ای)
۳۶۵۰. **آن‌چه از فاخته‌ها ماند همین کوکو ماند.** (بیدل: ۴۳۷، امثال‌موزون)
۳۶۵۱. **آن‌چه از مهمان مضایقه شود، سود است.** (آذری)
۳۶۵۲. **آن‌چه از یار افتاد از کار افتاد.** (نامه‌ی داستان)
۳۶۵۳. **آن‌چه استاد ازل گفت بگو می‌گویم.** (حافظ: ۲۶۲، بهمنیاری، افغانی)
۳۶۵۴. **آن‌چه البتّه به‌جایی نرسد فریاد است.** (یغمای جندقی، بهمنیاری)
۳۶۵۵. **آن‌چه امروز توان کرد به فردا مگذار.** (صائب: ۲۲۵۲، تکمله)
۳۶۵۶. **آن‌چه اندر آینه بیند (آیینه می‌بینند) جوان / پیر اندر خشت بیند بیش از آن.** (مولوی؛ مثنوی:۶/ ۳۷۷۷، دهخدا)
۳۶۵۷. **آن‌چه اندر سفر به دست آید / مرد را در حضر کجا یابد؟** (دهخدا)
۳۶۵۸. **آن‌چه اوّل غرق گردد کشتی امید ماست / گر سرابِ ناامیدی را فلک دریا کند.** (کلیم؛ دیوان: ۲۴۶)
۳۶۵۹. **آن‌چه با تدبیر توان کرد با زور بازو (زر و زور) میسّر نشود.** (شکورزاده، هزاره‌ای، افغانی، عوام)
۳۶۶۰. **آن‌چه با حیلت توان پیش بردن به هزار سوار میسّر نمی‌شود.** (تاجیکی)
۳۶۶۱. **آن‌چه با خروار آمده، مثقال مثقال می‌رود.** (اهری)
۳۶۶۲. **آن‌چه با سر و صدا بیاید، با سر و صدای زیاد می‌رود.** (آذری)
۳۶۶۳. **آن‌چه با سیلاب آمده، با باد می‌رود.** (قشقایی)
۳۶۶۴. **آن‌چه با شیر اندرون شود، با جان به در شود.** (افغانی، ترکمنی)
۳۶۶۵. **آن‌چه با شیر درآید، با جان درآید.** (تاجیکی)
۳۶۶۶. **آن‌چه با ظلم آباد شد با عدل بر باد می‌رود.** (آذری)
۳۶۶۷. **آن‌چه با کلک آمده باشد، با کولاکی از بین می‌رود.** (آذری)
۳۶۶۸. **آن‌چه با نان پاره توان کرد به سیم و زر نتوان کرد.** (عوام)
۳۶۶۹. **آن‌چه با های می‌آید با هوی نیز می‌رود.** (آذری)
۳۶۷۰. **آن‌چه برای مرده باقی می‌ماند یا رحمت است یا لعنت.** (قشقایی)
۳۶۷۱. **آن‌چه بر خود نپسندی روان/بر دگری هم مپسند از توان.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۲۶۰)
۳۶۷۲. **آن‌چه بر خود همپسندی به دیگران مپسند.** (باباافضل؛ رباعیات: ۱۰۸)
۳۶۷۳. **آن‌چه بر ما می‌رسد آن هم ز ماست.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۰۶/۴، شکورزاده، دهخدا)
۳۶۷۴. **آن‌چه بر ما می‌کنی امروز بر ما بگذرد.** (العراضه، دهخدا)
۳۶۷۵. **آن‌چه بر من می‌نمود آسان به او دشوار بود.** (محتشم؛ دیوان: ۳۹۰)
۳۶۷۶. **آن‌چه بز به برگ بنه (پسته‌ی کوهی) می‌کند، برگ بنه به پوست بز می‌کند.** (بهمنیاری)
۳۶۷۷. **آن‌چه بشکست کم درست شود.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۷۷، شکورزاده، دهخدا)
۳۶۷۸. **آن‌چه به حُسن داری ماه ندارد.** (کمال‌خجندی؛ دیوان: ۲-۳۱۷/۱)
۳۶۷۹. **آن‌چه به حیلت توان کرد به قوّت ممکن نباشد.** (کلیله‌ودمنه، شکورزاده، دهخدا، افغانی، عوام)
۳۶۸۰. **آن‌چه به خود نمی‌پسندی به دیگران نیز مپسند.** (شکورزاده، عوام، دهخدا)
۳۶۸۱. **آن‌چه به دل است به احسان بیرون می‌شود و آن‌چه در زمین است با باران.** (افغانی)
۳۶۸۲. **آن‌چه به دل بود، به زبان برخاست.** (افغانی)
۳۶۸۳. **آن‌چه به دل (در نظر) مهمان است، خرجی یک هفته‌ی (یک سال) میزبان است.** (فرهنگ‌نامه، شیرازی)
۳۶۸۴. **آن‌چه به دل مهمان می‌گذرد اگر به دل صاحب‌خانه هم بگذرد خوب است.** (سخن)
۳۶۸۵. **آن‌چه به دیوانه (دیوانگی) دادی، با عقل و فرزانگی توانی گرفت.** (آذری)
۳۶۸۶. **آن‌چه به زین می‌دهی، به نمدزین ده.** (کردی)
۳۶۸۷. **آن‌چه به شب می‌آورد، به روز آن‌را ببرد.** (کردی)
۳۶۸۸. **آن‌چه به شمشیر نتوان برید، عقده‌ی خویشی است.** (مرزبان‌نامه: ۳۱، دهخدا)
۳۶۸۹. **آن‌چه به نان پاره توان کرد با شمشیر خونخوار نتوان کرد.** (خرابات)
۳۶۹۰. **آن‌چه به نان‌پاره*توان کرد، به کیسه‌ی سیم و زر نتوان کرد.** (افغانی)
۳۶۹۱. **آن‌چه به نان توان گرفت به قوّت نمی‌شود.** (افغانی)
۳۶۹۲. **آن‌چه به هنگام ریدن گفتی، به ریشت چسبیده.** (لکی)
۳۶۹۳. **آن‌چه بیند چشم مجنون نبیند چشم غیر.** (اهلی شیرازی، شکورزاده)
۳۶۹۴. **آن‌چه پای تو می‌داند سر من هم نمی‌داند.** (لری)

۳۶۹۵. **آن‌چه پدر ریخته، فرزند جمع می‌کند.** (آذری)

۳۶۹۶. **آن‌چه پیدا می‌شود مال یتیم است.** (ترکمنی)

۳۶۹۷. **آن‌چه پیش لوطی‌ها (همه) باب است پیش ما نایاب است.** (شکورزاده، تهرانی)

۳۶۹۸. **آن‌چه پیش مهمان بخوری، انگار بزغاله را از دهان گرگ بیرون آورده‌ای.** (لری)

۳۶۹۹. **آن‌چه تزویر و ریاست، زیر این عمامه‌ی‌لابه‌لاست.** (شهرضایی)

۳۷۰۰. **آن‌چه تو در آینه بینی عیان / پیر اندر خشت بیند پیش از آن.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۶۷/۲)

۳۷۰۱. **آن‌چه تو قوطی عطّار بود به او دادیم اثر نکرد.** (رفسنجانی)

۳۷۰۲. **آن‌چه تو کسب نمایی برای دگری است.** (ظهیر فاریابی، شکورزاده)

۳۷۰۳. **آن‌چه جاوید بمانَد نام است.** (جامی؛ سبحةالابرار: ۵۵۵، شکورزاده، دهخدا، آذری)

۳۷۰۴. **آن‌چه چشمت می‌بیند مال دیگران است.** (خوزستانی)

۳۷۰۵. **آن‌چه خدا خواسته، همان شود نه از گفته‌ی‌بندگان شود.** (هزاره‌ای)

۳۷۰۶. **آن‌چه خدا نکند نمی‌شود.** (کردی)

۳۷۰۷. **آن‌چه خدا نوشته بنده نمی‌تواند تغییر دهد.** (قشقایی)

۳۷۰۸. **آن‌چه خر نخورد خلج*خورد.** (دهخدا، شکورزاده)

۳۷۰۹. **آن‌چه خریدی گذشت، گاو آمد و در را شکست.** (نهبندانی)

۳۷۱۰. **آن‌چه خوار آید روزی به کار آید.** (قمی)

۳۷۱۱. **آن‌چه خواهی ندروی مکار.** (افغانی)

۳۷۱۲. **آن‌چه خواهی نشنویش مگوی.** (افغانی)

۳۷۱۳. **آن‌چه خوبان همه دارند تو تنها داری.** (اثیرالدین اخسیکتی، شهریار، امیرخسرو دهلوی، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، دهخدا)

۳۷۱۴. **آن‌چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد.** (حافظ: دیوان: ۹۶، بهمنیاری)

۳۷۱۵. **آن‌چه خون دارد جان دارد.** (ترکمنی)

۳۷۱۶. **آن‌چه دانا کند، کند نادان / لیک بعد از خرابی و ویران.** (افغانی)

۳۷۱۷. **آن‌چه دانی ز کس دریغ مدار.** (اوحدی؛ دیوان: ۵۶۱)

۳۷۱۸. **آن‌چه دانی که نه نیکوش جواب است مگوی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۹)

۳۷۱۹. **آن‌چه در آینه جوان بیند / پیر در خشت خام آن بیند.** (نظامی، شکورزاده، تاجیکی، بهمنیاری، عوام، تهرانی، کوچه)

۳۷۲۰. **آن‌چه در آینه روشن نبینی زنگ اوست.** (بیدل: ۱۹۴، امثال‌موزون)

۳۷۲۱. **آن‌چه در بغداد است گرد سر خلیفه.** (خزینه، هبله‌رودی)

۳۷۲۲. **آن‌چه در بقچه بود، پوشیده‌ام، آن چه در تاقچه بود، در شکمم هست.** (آذری)

۳۷۲۳. **آن‌چه در جوی می‌رود آب است / آن‌چه در چشم می‌رود خواب است.** (شکورزاده)

۳۷۲۴. **آن‌چه در چارق گم شده، باید در پاتابه عقب آن گشت.** (آذری)

۳۷۲۵. **آن‌چه در خواب نشد چشم من و پروین است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۴۴)

۳۷۲۶. **آن‌چه در دست برآید به پای تو ریزم.** (هبله‌رودی)

۳۷۲۷. **آن‌چه در دستش هست، با آن‌چه در زیر بغلش هست، فرق دارد.** (آذری)

۳۷۲۸. **آن‌چه در دل است بر زبان می‌آید.** (خزینه، تاجیکی، شکورزاده، عوام، دهخدا، تکمله، آذری)

۳۷۲۹. **آن‌چه در دلت افتاده بر سرت می‌آید.** (ترکمنی)

۳۷۳۰. **آن‌چه در دل توست مثل باد ک.. من است.** (رامسری)

۳۷۳۱. **آن‌چه در دیگ است به چمچه (کمچه، کفگیر) می‌آید.** (هبله‌رودی، عوام، شکورزاده، افغانی، بهمنیاری، تاجیکی، کوچه)

۳۷۳۲. **آن‌چه در طبع تو نیاید راست / تو نفهمیده‌ای مگو که خطاست.** (خزینه)

۳۷۳۳. **آن‌چه در علم بیش می‌باید / دانش ذات خویش می‌باید.** (جام‌جم اوحدی، دهخدا)

۳۷۳۴. **آن‌چه در گمان نمی‌گنجد بر سرت می‌آید.** (قشقایی)

۳۷۳۵. **آن‌چه در نظر خوار آید، روزی به کار آید.** (بهمنیاری)

۳۷۳۶. **آن‌چه دل اندر طلبش می‌شتافت / در پس این پرده نهان بود یافت.** (اوحدی مراغه‌ای؛ دیوان، بهمنیاری)

۳۷۳۷. **آن‌چه دل پسندد زیباست (نیکوست).** (قشقایی، آذری)

۳۷۳۸. **آن‌چه دل گوید دشمن نمی‌گوید.** (افغانی)

۳۷۳۹. **آن‌چه دلم خواست نه آن شد / آن‌چه خدا خواست همان شد.** (دهخدا، حییم، بهمنیاری، افغانی)

۳۷۴۰. **آن‌چه دوست به دوست می‌کند دشمن به دشمن نمی‌کند.** (خاقانی؛ دیوان: ۶۰۸)

۳۷۴۱. **آن‌چه دیده‌بودی از دست برفت.** (هبله‌رودی، خزینه، افغانی)

۳۷۴۲. **آن‌چه دیدی بر قرار خود نمانَد / و آن‌چه بینی هم نمانَد بر قرار.** (سعدی؛ کلیات: ۷۲۴، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)

۳۷۴۳. **آن‌چه دیدی در میان نیست.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۳۷۴۴. **آن‌چه دیر آمد، دلپذیر آمد.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۷۴۵. **آن‌چه دی کاشته‌ای می‌کنی امروز درو.** (ظهیر فاریابی، شکورزاده)
۳۷۴۶. **آن‌چه را با قاشق جمع کرده‌ای، با ظرف بزرگ دور نریز.** (ترکمنی)
۳۷۴۷. **آن‌چه را پای تو می‌داند مغز ما از عهده‌ی‌آن عاجز است.** (قشقایی)
۳۷۴۸. **آن‌چه را دیده ببیند نتوان کرد انکار.** (دهخدا، شکورزاده، آذری، امثال‌موزون)
۳۷۴۹. **آن‌چه را که تو از رو می‌خوانی، من از برمی‌دانم (کرده‌ام).** (شکورزاده، عوام، آذری)
۳۷۵۰. **آن‌چه را که تو در آینه می‌بینی، من در خشت خام می‌بینم.** (آمره‌ای)
۳۷۵۱. **آن‌چه را که خدا بنویسد، بنده نمی‌تواند پاک کند.** (آذری)
۳۷۵۲. **آن‌چه را که خوانده‌ای مگو، آن‌چه را که فهمیده‌ای بگو.** (آذری)
۳۷۵۳. **آن‌چه را که خورند مار و مور، بده بخورد شیخ‌علی کور.** (شکورزاده)
۳۷۵۴. **آن‌چه را که در دل است، لغزش‌های زبان بیرون می‌اندازد.** (خوزستانی)
۳۷۵۵. **آن‌چه را که دزد یک شبه می‌داند، ملّای ده ساله نمی‌داند.** (اهری)
۳۷۵۶. **آن‌چه را که دست راست می‌دهد، دست چپ نباید بداند.** (آذری)
۳۷۵۷. **آن‌چه را که روباه بخورد، شیر را به استفراغ می‌اندازد.** (آذری)
۳۷۵۸. **آن‌چه را که ریش سفید می‌برد، شمشیر نمی‌برد.** (آذری)
۳۷۵۹. **آن‌چه را که شنیده‌ای فراموش کن، از آن‌چه دیده‌ای نگو.** (آذری)
۳۷۶۰. **آن‌چه را که شنیدی ببلع، آن‌چه را که دیدی نگو.** (آذری)
۳۷۶۱. **آن‌چه را که قلم می‌برد، شمشیر نمی‌برد.** (ترکمنی)
۳۷۶۲. **آن‌چه را که کس و کار به آدمی می‌کند، عقرب نمی‌کند.** (آذری)
۳۷۶۳. **آن‌چه را که ملک کاتب نوشته، بنده تغییر نمی‌دهد.** (قشقایی)
۳۷۶۴. **آن‌چه را که می‌خواهی به طبیب بدهی، به مریض بده.** (لری)
۳۷۶۵. **آن‌چه را که می‌دانی مپرس.** (آذری)
۳۷۶۶. **آن‌چه رشته‌بودم پنبه (چله) شد.** (عوام)
۳۷۶۷. **آن‌چه رمّال گوید اعتماد را نشاید.** (افغانی)
۳۷۶۸. **آن چه روزی است می‌رسانندت.** (ابن‌یمین: ۳۳۱)
۳۷۶۹. **آن‌چه زخم زبان کند با مرد (من) / زخم شمشیر جان‌ستان نکند.** (بهمنیاری، دهخدا)
۳۷۷۰. **آن‌چه زنان گویند اعتماد را نشاید.** (افغانی)
۳۷۷۱. **آن‌چه زود برآید، دیر نپاید.** (افغانی)
۳۷۷۲. **آن‌چه زود شعله‌ور شود، زود هم خاموش می‌شود.** (قشقایی)
۳۷۷۳. **آن‌چه زیر آسمانه توان کرد، زیر آسمان نتوان کرد.** (قابوس‌نامه: ۶۹، فرهنگ‌نامه)
۳۷۷۴. **آن‌چه سریع به دست می‌آید، سریع از دست می‌رود.** (اهری)
۳۷۷۵. **آن‌چه سفید است نام دارد، آن‌چه سیاه است، لذّت دارد.** (آذری)
۳۷۷۶. **آن‌چه شکست کی درست شود؟** (اوحدی؛ دیوان: ۵۱۷)
۳۷۷۷. **آن‌چه شیران را کند روبه مزاج / احتیاج است احتیاج است احتیاج.** (مولوی، شکورزاده، حییم، بهمنیاری، کوچه، عوام، دهخدا، تهرانی، افغانی)
۳۷۷۸. **آن‌چه عاقل کند، کند نادان / لیک بعد از قبول رسوایی.** (افغانی)
۳۷۷۹. **آن‌چه عقلت می‌برد شرّ است و آب.** (شکورزاده)
۳۷۸۰. **آن‌چه عوض دارد گله ندارد.** (حییم، بهمنیاری، افغانی)
۳۷۸۱. **آن‌چه عیسی کشد خر نکشد.** (عطّار؛ دیوان: ۲۱۶)
۳۷۸۲. **آن‌چه فاطی می‌پزد فتلی آن‌را می‌قاپد.** (ابهری)
۳۷۸۳. **آن‌چه قسمت است می‌رسد.** (ابن‌یمین)
۳۷۸۴. **آن‌چه قصّاب بکشد مردار نیست.** (ضامنی، ممسنی فارس)
۳۷۸۵. **آن‌چه کردی غایت مطلوب بود.** (وحشی؛ دیوان: ۶۰)
۳۷۸۶. **آن‌چه کنی به خود کنی / گر همه نیک و بد کنی.** (خزینه، شکورزاده، افغانی)
۳۷۸۷. **آن‌چه که با شیر آمده‌است با مرگ می‌رود.** (تالشی)
۳۷۸۸. **آن‌چه که باید بشود می‌شود، برای ما غصّه باقی می‌ماند.** (آذری)
۳۷۸۹. **آن‌چه که بایستی بشود شده و گذشته هم گذشته‌است.** (ساوه‌ای)
۳۷۹۰. **آن‌چه که به های آمده، با هوی می‌رود.** (آذری)
۳۷۹۱. **آن‌چه که تو رشته‌ای، من آن‌ها را بافته‌ام.** (آذری)
۳۷۹۲. **آن‌چه که خواره، بِستان به کاره.** (بیرجندی)
۳۷۹۳. **آن‌چه گروه می‌تواند درست کند، شاه هم نمی‌تواند.** (قشقایی)

۳۷۹۴. **آن‌چه گفتن به همه‌کس نتوان گفت هیچ مگو.** (دیوان شمس: ۱۵۷، شکورزاده)
۳۷۹۵. **آن‌چه گفتندم بگو آن گفته‌ام.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۷۹۶. **آن‌چه گَند و مَنده، نصیب من دردمنده.** (سخن)
۳۷۹۷. **آن‌چه گویند شاعران نکنند.** (مسعودسعدسلمان؛ دیوان: ۹۱۹، شکورزاده، دهخدا)
۳۷۹۸. **آن‌چه گویی به من دارد و کاکل بر سر.** (مثمر)
۳۷۹۹. **آن‌چه مادر بزاید دختر همان بزاید.** (افغانی)
۳۸۰۰. **آن‌چه ما در کار داریم اکثری در کار نیست.** (خزینه)
۳۸۰۱. **آن‌چه مادر می‌گوید به کوه برود، آن‌چه عروس می‌گوید به سر آید.** (ساوه‌ای)
۳۸۰۲. **آن‌چه ما کردیم با خود هیچ نابینا نکرد.** (خزینه)
۳۸۰۳. **آن‌چه من با هزار یاحسین جمع کردم تو با یک یاعلی می‌بری؟** (شکورزاده)
۳۸۰۴. **آن‌چه من می‌گویم نباشد، آن‌چه خدا می‌گوید بشود.** (آذری)
۳۸۰۵. **آن‌چه مهمان فکر می‌کند خرج یک سال صاحب‌خانه است.** (قشقایی، آذری)
۳۸۰۶. **آن‌چه میان لوطی‌ها باب است میان ما نیست.** (افغانی)
۳۸۰۷. **آن‌چه می‌باید در این مهمان‌سرا داریم ما.** (صائب: ۱۱۷)
۳۸۰۸. **آن‌چه می‌گویم به قدر فهم توست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۰۹۸/۳، دهخدا، شکورزاده)
۳۸۰۹. **آن‌چه می‌مانَد به‌جا از آدمی نام است و بس.** (پرتوبیضایی، شکورزاده)
۳۸۱۰. **آن‌چه ناپسند آیدت، خود مکن.** (تاجیکی)
۳۸۱۱. **آن‌چه نادیده توان دید تماشا دارد.** (بیدل)
۳۸۱۲. **آن چه نبوده‌است، گفته نشده‌است.** (کردی)
۳۸۱۳. **آن‌چه نپاید دلبستگی را نشاید.** (سعدی؛ گلستان: ۵۴، عوام، شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۳۸۱۴. **آن‌چه نخورده (خورده، نخوری، نخوردیم)، یخنی* است.** (نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)
۳۸۱۵. **آن‌چه ندارد عوض ای هوشیار / عمر عزیز است غنیمت شمار.** (شیخ بهایی؛ کلیات: ۱۵۸)
۳۸۱۶. **آن‌چه نزد عبد خیال است، نزد خدا تهی است.** (کردی)
۳۸۱۷. **آن‌چه نصیب است، به قاشق می‌آید.** (آذری)
۳۸۱۸. **آن‌چه نصیب است به هم می‌رسد / گر نستانی به ستم می‌رسد.** (خزینه، افغانی)
۳۸۱۹. **آن‌چه نصیب است نه کم می‌دهند / گر نستانی به ستم می‌دهند.** (هبله‌رودی، دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۸۲۰. **آن چه نصیب باشد، اگر در یمن است که در دهن است.** (ابومسلم‌نامه: ۱۰۶/۴)
۳۸۲۱. **آن‌چه ننهاده‌ای باز مگیر.** (دهخدا)
۳۸۲۲. **آن‌چه همه‌کس خورَد ارزان به است.** (مجیربیلقانی: ۲۰۹)
۳۸۲۳. **آن‌چه یافتی، بشمار و بردار.** (ترکمنی)
۳۸۲۴. **آن‌چه یک پیرزن کند به سحر / نکند صدهزار تیر و تبر.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۵۷، دهخدا)
۳۸۲۵. **آن‌چه یکی را نوش است دیگری را نیش است.** (افغانی، عوام، حییم)
۳۸۲۶. **آن چیز که خوار آید، یک روز به کار آید.** (کوچه)
۳۸۲۷. **آن چیز که فن توست، بند کال‌چرم (چارق) من است.** (مازندرانی)
۳۸۲۸. **آن چیزی را که از دست داده برای پدرش احسان می‌کند.** (مرندی)
۳۸۲۹. **آن چیزی که تو دیدی در دره، مشک دوغ بود نه کره.** (لامردی، بویراحمدی)
۳۸۳۰. **آن چیزی که یک انسان دارد، همه‌ی‌آدمیان دارند.** (قشقایی)
۳۸۳۱. **آن چیست که از جان آدم عزیزتر باشد؟** (بروجردی)
۳۸۳۲. **آن خدکا (مرغابی) که خوراک توله سگ است از آن من، آن سیکا (مرغابی) که پشتش سوراخ است مال تو.** (رامسری)
۳۸۳۳. **آن خرمایی که تو خورده‌ای، هسته‌اش در دهان من است.** (لری)
۳۸۳۴. **آن خرمایی که تو خوردی من با هسته‌اش بازی کردم.** (لکی)
۳۸۳۵. **آن خره سقط شد.** (کرمانی)
۳۸۳۶. **آن خشت بود که پُر توان زد.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۷، دهخدا، امثال‌موزون، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)
۳۸۳۷. **آن خنده چو این خنده نباشد.** (جمال‌الدین عبدالرزاق؛ دیوان: ۴۴۸)
۳۸۳۸. **آن خوراک تو نیست، بگرد خوراکت را پیدا کن.** (آذری)
۳۸۳۹. **آن خوردن زردآلو (شفتالو) تِرتِرم داره، هالو.** (کوچه)
۳۸۴۰. **آن خوشدلی کجا شد؟** (عراقی؛ کلیات: ۲۷۷)
۳۸۴۱. **آن خویش من است که در پیش من است.** (حییّم، کوچه)
۳۸۴۲. **آن درخت می‌افتد ببینیم سرش به کجا می‌خورد.** (کردی)
۳۸۴۳. **آن درد که درمان نپذیرد حسد است.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۳۸۴۴. **آن درسی را که تو خوانده‌ای، ما از بر کرده‌ایم.** (شکورزاده)
۳۸۴۵. **آن درسی را که تو خوانده‌ای، ما هم خوانده‌ایم.** (عوام)
۳۸۴۶. **آن در که خدای بست نگشاید کس.** (مسعود سعدسلمان: ۱۰۱۸، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۳۸۴۷. **آن دفتر را گاو خورد و آن گاو را قصّاب برد.** (افغانی، کوچه)
۳۸۴۸. **آن دفتر را گاو لیشت* (لیسید).** (عوام)
۳۸۴۹. **آن دفترها را گاو خورد.** (شکورزاده، تکمله، دهخدا، هبله‌رودی، افغانی)
۳۸۵۰. **آن دکّان برچیده (تخته) شد.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، دهخدا، عوام، افغانی، شکورزاده، کوچه)
۳۸۵۱. **آن‌دم که بدبختی میاد / عطسه و گوز قاطی میاد.** (بیرجندی)
۳۸۵۲. **آن‌دم که پیرزال شُر* داره/خشتک پیرزال کُل* داره.** (بیرجندی)
۳۸۵۳. **آن دم که تو دیدی غم نانی داشتم و امروز تشویش جهانی.** (سعدی؛ گلستان: ۹۸)
۳۸۵۴. **آن دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود / در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.** (افغانی)
۳۸۵۵. **آن دم که سنگ صاعقه از آسمان رسد / اوّل به مرغ بلند آشیان رسد.** (شکورزاده)
۳۸۵۶. **آن‌دم که می‌تونستم، نمی‌دونستم، حالا که می‌دونم نمی‌تونم.** (بیرجندی)
۳۸۵۷. **آن دنبه را گربه برد.** (شکورزاده، کوچه)
۳۸۵۸. **آن دندان را کندم و دور انداختم.** (سنگسری)
۳۸۵۹. **آن دنیا اوّل از همسایه می‌پرسند.** (شکورزاده، کوچه)
۳۸۶۰. **آن دنیا هم مال پولدارهاست.** (تهرانی)
۳۸۶۱. **آن دوره را آب برد.** (مازندرانی)
۳۸۶۲. **آن دوره را غوک داشت و لاک‌پشت.** (مازندرانی)
۳۸۶۳. **آن دوست که بی‌وفاست دشمن بِهْ ازوست.** (شکورزاده)
۳۸۶۴. **آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی / آدمی را نزد خود نگذاشتی.** (سعدی، حییم، شکورزاده، تهرانی، نامه‌ی‌داستان)
۳۸۶۵. **آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی / یک شکم در آدمی نگذاشتی.** (عوام، بهمنیاری)
۳۸۶۶. **آن دوغ لایق همان دوغدان (مشک) است.** (مهابادی)
۳۸۶۷. **آن دیگ پخته هنوز برجاست.** (شکورزاده، دهخدا)
۳۸۶۸. **آن دیو بوَد نه آدمی‌زاد / کز اندُهِ دیگران شود شاد.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا، شکورزاده)
۳۸۶۹. **آن ذرّه که در حساب ناید ماییم.** (باباافضل کاشانی، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، عوام، کرمانی)
۳۸۷۰. **آن را بخور که اسماعیل‌خان خورد.** (پنداسی، دلیجان)
۳۸۷۱. **آن‌را به شیری ننوش.** (لکی)
۳۸۷۲. **آن‌را چه زنی که روزگارش زده‌است.** (حزین لاهیجی، شکورزاده، عوام، حییم، کوچه، دهخدا)
۳۸۷۳. **آن‌را که آز نیست به شاهان نیاز نیست.** (ایرج‌میرزا: ۷۱، شکورزاده)
۳۸۷۴. **آن را که ایل بیندازد (از چشم ایل افتد) خدا هم او را از خود دور می‌سازد.** (آذری)
۳۸۷۵. **آن را که بدادند بدادند بدادند / وان را که ندادند ندادند ندادند.** (خزینه)
۳۸۷۶. **آن‌را که براندازند با ماش دراندازند.** (ابن‌یمین، شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۳۸۷۷. **آن‌را که برایم می‌گذاشتی توی بشقاب، از این به بعد بگذار پشت بشقاب.** (همدانی)
۳۸۷۸. **آن‌را که بر سپهر بری بر زمین مزن.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۸۱۵)
۳۸۷۹. **آن‌را که بسی بینند، هجرش ز خدا خواهند.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۹۷)
۳۸۸۰. **آن را که به حکیم می‌دهی به مریض بدهی زودتر خوب می‌شود.** (تهرانی)
۳۸۸۱. **آن‌را که به دهر مال بسیارتر است / با وی فلک سفله‌ی‌دون یارتر است / در قافله هر خر که گران‌بارتر است / خربنده ز حالِ او خبردارتر است.** (کوچه)
۳۸۸۲. **آن را که به گور باید خفت، به خانه نتوان خفتن.** (قابوس‌نامه: ۹۸)
۳۸۸۳. **آن‌را که پایین خوابیده، سیل می‌برد و آن‌را که بالا خفته، باد.** (آذری)
۳۸۸۴. **آن‌را که تدبیر نیست، گندم جویش را می‌خورد.** (خوزستانی)
۳۸۸۵. **آن را که توی خلا گفتید به ریشتان.** (تهرانی)
۳۸۸۶. **آن‌را که جای نیست همه شهر جای اوست / درویش هرکجا که شب آید سرای اوست.** (سعدی؛ کلیات: ۷۸۷، دهخدا، شکورزاده)
۳۸۸۷. **آن‌را که چنان کند چنین آید پیش.** (انوار سهیلی، شکورزاده، حییم، خزینه، دهخدا، افغانی)
۳۸۸۸. **آن‌را که حساب پاک است، از محاسبه (محاکمه) چه باک است؟** (سعدی؛ کلیات: ۵۱، کوچه، هبله‌رودی، تاجیکی)
۳۸۸۹. **آن را که حساب پاک است، رویش سفید می‌شود.** (آذری)
۳۸۹۰. **آن‌را که خبر شد خبری باز نیامد.** (سعدی؛ کلیات: ۷۲، تهرانی، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۸۹۱. **آن‌را که خلق خوش هست، تنها نمی‌گذارند.** (صائب: ۱۰۸۷، تکمله)

۳۸۹۲. **آن‌را که داده‌اند همان آش (همه‌جاش) می‌دهند.** (هبله‌رودی، بهمنیاری)

۳۸۹۳. **آن‌را که داده‌اند همه‌جاش می‌دهند.** (بهمنیاری)

۳۸۹۴. **آن‌را که داده‌اند همین‌جاش داده‌اند.** (هبله‌رودی، شکورزاده، حییم، تکمله)

۳۸۹۵. **آن را که دوست نیست رامش نیست.** (مرزبان‌نامه: ۲۸۰، شکورزاده)

۳۸۹۶. **آن را که دهان بود چو حنظل / شیرین نشود به گفت شکر.** (کمالی، دهخدا)

۳۸۹۷. **آن راِ که ریا هست پارسا نیستْ.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۱۶)

۳۸۹۸. **آن‌را که زر در ترازوست، زور در بازوست.** (سعدی؛ گلستان:۱۶۴، کوچه)

در اصل: **هر که را زر....**

۳۸۹۹. **آن‌را که زور پنجه‌ی‌زورآوری نماند / شرط است احتمال کند زورمند را.** (خواجوی کرمانی: ۱۸۰، تکمله)

۳۹۰۰. **آن را که زیر دامن توفیق پرورند / از گرم و سرد چرخ بدو کی رسد الم؟** (ظهیر فاریابی: ۱۳۵، دهخدا)

۳۹۰۱. **آن را که سخاوت است، چه حاجت به شجاعت است؟** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۸، بهمنیاری، عوام، شکورزاده)

۳۹۰۲. **آن‌را که عقل بدادند چه ندادند و آن‌را که عقل ندادند چه بدادند؟** (عوام)

۳۹۰۳. **آن را که عقل بیش، غم روزگار بیش.** (انیسی شاملو، شکورزاده، تکمله)

۳۹۰۴. **آن‌را که عقل و همّت و تدبیر و رأی نیست/ خوش گفت پرده‌دار که کس در سرای نیست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۵)

۳۹۰۵. **آن‌را که کردار نیست مکافات نیست.** (دهخدا)

۳۹۰۶. **آن‌را که کرد کاری نکرد، آن‌را که دید چشمش کشید.** (افغانی)

۳۹۰۷. **آن‌را که مادرش می‌ستاید به زنی نگیر، آن‌را که ینگه‌اش می‌ستاید، به زنی گیر.** (ترکمنی)

۳۹۰۸. **آن را که می‌بایستی این‌جا می‌سفتی، در خانه‌ی‌بابات سفته‌ای.** (آذری)

۳۹۰۹. **آن‌را که نبینی ای صنم چند زنی؟** (نامه‌ی‌داستان)

۳۹۱۰. **آن را که ندادند ندادند ندادند؟** (مشمر، هبله‌رودی، شکورزاده)

۳۹۱۱. **آن را که ندانی نسب و نسبت حالش / وی را نبوَد هیچ گُواهی چو فِعالش.** (ناصرخسرو، هبله‌رودی، خزینه، حییم)

در نسخه‌ی‌محقق: **هر کس به نسب نیک ندانی و به آلش / بر نسبت او نیست گوا به ز فعالش.** (دیوان: ۲۰۶)

۳۹۱۲. **آن‌را که نه همسر نه خور و خواب فرشته‌است.** (قاآنی: ۱۱۳، دهخدا)

۳۹۱۳. **آن‌را که هست خواب گران شب دراز نیست.** (وحیدقزوینی، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۳۹۱۴. **آن‌را که همی جامه بباید زد و برد / زان است که همی بزرگ را دارد خرد.** (اسرارالتوحید: ۱۶۹)

۳۹۱۵. **آن را مثل گلابی بدون دُم خورد.** (نهاوندی)

۳۹۱۶. **آن رسن که پای پیل مست بندد از گیاه ضعیف تابند.** (داستان‌های‌بیدپای: ۲۳۹)

۳۹۱۷. **آن رفیق تو، تو را مصلحت خویش آموخت/به خدا می‌برم از دست رفیق تو پناه.** (ایرج‌میرزا: ۵۱)

۳۹۱۸. **آن روا دار که گر بر تو روَد بپسندی.** (سعدی؛ کلیات: ۸۳۶، شکورزاده، دهخدا)

۳۹۱۹. **آن روز، تو هوس عرعر داشتی، امروز من هوس عرعر کردم.** (رامسری)

۳۹۲۰. **آن روز کدام روز خدا باشد؟** (هزاره‌ای)

۳۹۲۱. **آن روز کدام روز خواهد بودن؟** (ابوسعیدابوالخیر؛ سخنان منظوم: ۷۵)

۳۹۲۲. **آن روز کشته‌شدم که آن گاو سفید را کشتی.** (کاوش، کوچه)

۳۹۲۳. **آن روز که بگذشت کجا آید باز؟** (دهخدا، شکورزاده)

۳۹۲۴. **آن روز که جیک‌جیکِ مستانت بود یادِ زمستان نبود؟** (شکورزاده)

۳۹۲۵. **آن روز که داشتم از موی بز شلوار داشتم، شاقلی هم یار من بود.** (مرندی)

۳۹۲۶. **آن روز که روزت بود، صدمن چکاپوزت بود، حالا که شب تارت است.** (اصفهانی)

۳۹۲۷. **آن روز که شتره خُرما می‌رید.** (کوچه)

۳۹۲۸. **آن روزگار کو که مرا یار یار بود؟** (انوری: ۵۲۷)

۳۹۲۹. **آن روز و روزگار مرا ندیدی، امروز مرا دیدی؟** (رامسری)

۳۹۳۰. **آن روزها را گاو خورد.** (هزاره‌ای)

۳۹۳۱. **آن روزها را گرگ برد.** (هزاره‌ای)

۳۹۳۲. **آن روزی بود که (قدیم‌ها) شتر (شیر، شترها) خرما می‌رید (می‌ریدند).** (هبله‌رودی، مشمر، بیرجندی)

۳۹۳۳. **آن روزی که روزش بود، دو ذرع و نیم پهنای تیزش (گوزش) بود.** (شکورزاده، تهرانی)

۳۹۳۴. **آن روی ورق را نخوانده‌است.** (حییم، دهخدا، مشمر، هبله‌رودی، بهمنیاری)

۳۹۳۵. **آن ریشی که گرو می‌گیرند این نیست.** (تهرانی)

۳۹۳۶. **آن زمان را آب برده‌است.** (مازندرانی)

۳۹۳۷. **آن زمان که زیبایی را تقسیم می‌کردند، تو کجا بودی؟ به فکر کمال!** (مازندرانی)

۳۹۳۸. **آن ساعت که حقد بجنبد، حاکم دل باشد نه زبان.** (داستان‌های‌بیدپای: ۲۲۴)

۳۹۳۹. **آن سال که سال پسرزایی است تو دختر می‌زایی؟** (گیلکی، رامسری)
۳۹۴۰. **آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، کوچه، تهرانی)
۳۹۴۱. **آن سبو بشکست و آن ساقی نماند / آن‌قدر بشکست که هیچ باقی نماند.** (افغانی)
۳۹۴۲. **آن سخن‌های چو مار و کژدمت / مار و کژدم گردد و گیرد دُمت.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴۷۲/۳، شکورزاده)
۳۹۴۳. **آن سر چماق را برمی‌گردانم.** (آذری)
۳۹۴۴. **آن سررشته از دست رفت.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۳۹۴۵. **آن سررشته از هم گسیخت.** (هبله‌رودی، خزینه، مثمر)
۳۹۴۶. **آن سرش پیدا نیست.** (هبله‌رودی، مثمر، تهرانی، جیرفتی)
۳۹۴۷. **آن سرش صحراست.** (دهخدا)
۳۹۴۸. **آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست / هر کجا هست خدایا به سلامت دارش.** (حافظ: ۱۸۸، افغانی)
۳۹۴۹. **آن سگ بود که بیهده خسبد به پیش هر دری.** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۱۸۹/۵)
۳۹۵۰. **آن سگی که تنه می‌گیره، ما سقطش کردیم.** (بوشهری)
۳۹۵۱. **آن سوگندی که داده‌ای این هم مأموریتی که می‌خواهی.** (آذری)
۳۹۵۲. **آن سوگندی که دادی، این‌هم گوش کردنت.** (اهری)
۳۹۵۳. **آن سه تا کار را من کردم، این یکی دیگر دست خودت را می‌بوسد.** (کوچه)
۳۹۵۴. **آن سیه‌رو که نام اوست زکام / اولش فصد و آخرش حمّام.** (دهخدا)
۳۹۵۵. **آن سیه رو که نام او قهوه است / دافع‌النوم و قاطع‌الشهوه است.** (شکورزاده)
۳۹۵۶. **آن شانسی که خلیل دارد / دو سه سوراخ زیر زنبیل دارد.** (لاهیجانی)
۳۹۵۷. **آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است.** (حافظ: ۲۲)
۳۹۵۸. **آنش به چه بود و اینش به چه؟** (لری)
۳۹۵۹. **آن شعله فرو نشست و آن آتش مرد.** (تکمله)
۳۹۶۰. **آن شغال زیر درخت خرمالوی جنگلی است.** (رامسری)
۳۹۶۱. **آنش نعمت اینش نعمت خوارگان.** (دهخدا)
۳۹۶۲. **آن شیشه شکست و آن پیمانه را آب برد.** (لری)
۳۹۶۳. **آن شیفتگی هنوز برجاست.** (عراقی؛ کلیات: ۱۴۸)
۳۹۶۴. **آن صبر که ما کردیم ایّوب نکرد / آن گریه که ما کردیم یعقوب نکرد.** (شکورزاده، کوچه)
۳۹۶۵. **آن طرف پل رفتی (از پل گذشتی) طناب را پاره نکن.** (گیلکی)
۳۹۶۶. **آن طرف چاه، این طرف چاه، تکان نخور که می‌افتی به چاه.** (آذری)
۳۹۶۷. **آن طرف کوه این خبرها نیست.** (آمره‌ای)
۳۹۶۸. **آن طلایی رفته و آن گُه مانده.** (شوشتری)
۳۹۶۹. **آن‌طور بخور که خود خواهی، آن‌طور بپوش که مردم خواهند.** (حییم، کوچه، شکورزاده)
۳۹۷۰. **آن‌طور که کلاغ به کشک نگاه می‌کند.** (کندلوسی)
۳۹۷۱. **آن طوری که برای تو افتاد برای شغال نیفتاد.** (آملی)
۳۹۷۲. **آن‌طوری که برای تو جور شد، برای شغال داویه*جور نشد.** (مازندرانی)
۳۹۷۳. **آن عشق که در پرده بماند به چه ارزد؟** (شفایی، امثال‌موزون)
۳۹۷۴. **آن عشق نه سرسری خیال است/کو را ابدالابد زوال است.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۷۸)
۳۹۷۵. **آن علم طلب که سودمند است.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۶، شکورزاده)
۳۹۷۶. **آن عیب که از یک دروغ گفتن بنشیند به هزار راست برنخیزد.** (مرزبان‌نامه، دهخدا)
۳۹۷۷. **آن عیش و خوشی و آن زمان کو؟** (عراقی؛ کلیات: ۲۶۴)
۳۹۷۸. **آن غلامی که داشتی سیاه (حبشی) بود.** (عوام، افغانی)
۳۹۷۹. **آن فردا کی است؟** (سلیم؛ دیوان: ۸۷)
۳۹۸۰. **آن فکری را که تو کردی من هم کردم.** (مرزبان‌نامه: ۵۰۹-۵۱۱، تمثیل)
۳۹۸۱. **آن قاطر چموش لگدزن از آن من / آن گربه‌ی سلیم شکیبا از آن تو.** (وحشی بافقی)
۳۹۸۲. **آن قافله بار کرد.** (بهمنیاری)
۳۹۸۳. **آن قباله را گاو چرید (خورد).** (گیلکی)
۳۹۸۴. **آن قدح بشکست و آن ساقی نماند.** (عطّار؛ مصیبت‌نامه: ۲۳۸، شکورزاده، افغانی، شاهد، خزینه، کوچه)
۳۹۸۵. **آن‌قدر آدم‌ها آمده‌اند و رفته‌اند، ولی کرناچی*همان کرناچی است.** (کرمانشاهی)
۳۹۸۶. **آن‌قدر آش خورده، دهانش کج شد.** (مازندرانی)
۳۹۸۷. **آن‌قدر آش داغ خورده که فالوده را هم پف می‌کند.** (بافقی‌انوری)
۳۹۸۸. **آن‌قدر آفتاب هست که به غارها هم می‌تابد (می‌افتد).** (مرندی)

۳۹۸۹. **آن‌قدر آن‌ها را پارسی (سگ دست‌آموز) کردم که نمی‌گذارند خودم صدا کنم.** (بختیاری)
۳۹۹۰. **آن‌قدر ارزان است انگار سر سگ را می‌خورد.** (گیلکی)
۳۹۹۱. **آن‌قدر از خود دارد که به تو نمی‌رسد.** (سیستانی)
۳۹۹۲. **آن‌قدر افاده دارد که با یک دسته علف نمی‌شود رفت پیشش.** (هفشجانی)
۳۹۹۳. **آن‌قدر افاده می‌کند، ذرع نکرده پاره می‌کند.** (مازندرانی)
۳۹۹۴. **آن‌قدر انداخته می‌شود تا دبّه*می‌شود.** (قشقایی)
۳۹۹۵. **آن‌قدر با تن مدارا کن که جان صافی شود / گندمت را پاک کردی پای بر غربال زن.** (صائب: ۲۹۴۱، فرهنگ‌نامه)
۳۹۹۶. **آن قدر باد کرده که می‌ترسم بترکد.** (عوام، امثال)
۳۹۹۷. **آن‌قدر باد هوا هست که جای بادبزن نیست.** (مازندرانی، شهمیرزادی)
۳۹۹۸. **آن‌قدر بار آن کن که ببرد نه آن‌قدر که بِبُرد.** (خوانساری)
۳۹۹۹. **آن‌قدر بارش کن بکشه نه آن‌قدر که بلُشه*.** (افغانی)
۴۰۰۰. **آن‌قدر بار کن که بکَشد نه آن‌قدر که بکُشد.** (دهخدا، حییم، عوام، شکورزاده، کوچه)
۴۰۰۱. **آن‌قدر بایست تا دنگت (دندنت، دنده‌ات) نرم شود.** (مازندرانی)
۴۰۰۲. **آن‌قدر بایست تا علف زیر پایت سبز شود.** (شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، عوام، کوچه، افغانی)
۴۰۰۳. **آن‌قدر بایستی (باشی) تا همراه مرغ به لانه بروی، با سگ به شکار.** (گیلکی)
۴۰۰۴. **آن‌قدر بپز که بتوانی بخوری.** (بهمنیاری، حییم، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۴۰۰۵. **آن‌قدر بخور، شکمت بشود انبار، گردنت بشود ساقه‌ی‌باریک.** (گیلکی)
۴۰۰۶. **آن‌قدر بخیل است که گربه‌ی کور از او به فیض نمی‌رسد.** (بیرجندی)
۴۰۰۷. **آن‌قدر بَد زد که سُرناچی هم فهمید.** (شکورزاده، کوچه)
۴۰۰۸. **آن‌قدر برای خودم دارم که خمره‌ی دوغزنی با دوغ دارد، نه پدربزرگم را به یاد می‌آورم نه جدم را.** (گیلکی)
۴۰۰۹. **آن‌قدر بزنمت تا رَب و رُبت یاد کنی.** (رفسنجانی)
۴۰۱۰. **آن قدر بزنمت که از دهانت گُه پخته درآید.** (دامغانی)
۴۰۱۱. **آن‌قدر بکار که بتوانی درو کنی (بچینی).** (بیرجندی، سیستانی، آمره‌ای)
۴۰۱۲. **آن‌قدر بگو بگو تا جان از ک..نت در برود.** (گیلکی)
۴۰۱۳. **آن قدر بگو تا سر و ته تو هموار شود.** (گیلکی)
۴۰۱۴. **آن‌قدر بگو و بگو تا ک..نت به زبان بیاد که بس است.** (گیلکی)
۴۰۱۵. **آن‌قدر بمان (باش، به این امید بنشین) تا قائم‌مقام از باغ بیرون آید (درآید).** (کوچه، بهمنیاری)
۴۰۱۶. **آن‌قدر بنشینم به آرمان تا بختم بیاید از کرمان.** (شاهرودی)
۴۰۱۷. **آن‌قدر بود که روی سخنش با ما بود.** (طالب‌آملی)
۴۰۱۸. **آن‌قدر به او داد که گربه به نواسه‌ی (نوه) خود می‌دهد.** (بیرجندی)
۴۰۱۹. **آن‌قدر به خانه‌ی‌دایی برو، که زیر پایت را کند جارو.** (بروجردی)
۴۰۲۰. **آن‌قدر به ماه بی‌اعتنا باش تا زیر پایت بیفتد.** (آذری)
۴۰۲۱. **آن قدر به منزل همسایه‌ات برو تا جلی زیر پایت بگسترد.** (ایلامی)
۴۰۲۲. **آن‌قدر بیا و برو که آبرویت نرود.** (لکی)
۴۰۲۳. **آن‌قدر بیا و برو که ارزشت کم نشود.** (کردی)
۴۰۲۴. **آن‌قدر بید است که یک دانه زردآلو هم ندارد.** (زرقانی، فرهنگ‌نامه)
۴۰۲۵. **آن‌قدر بی‌عرضه است که گربه گوشت را از او می‌گیرد.** (سمنانی)
۴۰۲۶. **آن‌قدر پادرهواست که پای کوچک پرستو پیدا نیست.** (کاشانی)
۴۰۲۷. **آن‌قدر پخته که شله شده.** (لری)
۴۰۲۸. **آن‌قدر پند و اندرز بلدی، پندی بر در ک.. خودت بزن.** (لکی)
۴۰۲۹. **آن‌قدر پول دارد که خر نمی‌تواند بکشد.** (مازندرانی)
۴۰۳۰. **آن‌قدر پیر است که هولش بدهی می‌افتد توی قبر.** (گیلکی)
۴۰۳۱. **آن‌قدر تا چاشت روزه نگه داشتم، آخر دلم تاب نیاورد.** (گیلکی)
۴۰۳۲. **آن قدر ترسیده که هندوانه در ک..نش می‌غلتد.** (بهارعجم)
۴۰۳۳. **آن قدر تمیز و سفید است که انگار تف فاخته‌است.** (رامسری)
۴۰۳۴. **آن قدر تو را می‌زنم، زیر دندانت عرق کند.** (گیلکی)
۴۰۳۵. **آن‌قدر ثروت دارد که دارد از سوراخ‌های دماغش بیرون می‌زند.** (گیلکی)
۴۰۳۶. **آن‌قدر چریدی کو دنبه‌ات؟** (دهخدا، شکورزاده، عوام، حییم)

۴۰۳۷. **آن‌قدر چشم به راه باش تا کلاغ کور چشمت را بکند.** (فیروزکوهی)

۴۰۳۸. **آن‌قدر حسودند که حتّی به خاطر مرگ فقیر در روز جمعه حسودی می‌کنند.** (خوزستانی)

۴۰۳۹. **آن‌قدر حلوای مرده خورده که یاسین را از حفظ می‌خواند.** (آذری)

۴۰۴۰. **آن‌قدر ختنه‌سوران در پیش است.** (کردی)

۴۰۴۱. **آن‌قدر خدا خدا کردم تا ابره را هوا (قبا) کردم.** (شکورزاده، عوام، حییم، دهخدا، تکمله)

۴۰۴۲. **آن‌قدر خدا خدا و علی علی کردیم، فرزندی گیج و مشنگ نصیب ما شد.** (مازندرانی)

۴۰۴۳. **آن‌قدر خرت را بالا نبند، رم می‌کند.** (بروجردی)

۴۰۴۴. **آن‌قدر خر هست پس ما چرا پیاده می‌رویم (شویم)؟** (دهخدا، شکورزاده)

۴۰۴۵. **آن‌قدر خسیسه که آب از گلویش پایین نمی‌رود.** (بیرجندی)

۴۰۴۶. **آن‌قدر خوابش سنگین است که انگار رو دَدُم*نفت ریخته باشند.** (رامسری)

۴۰۴۷. **آن‌قدر خواب نگه‌دار که در گور کنی.** (صائب: ۳۳۳۲، تکمله)

۴۰۴۸. **آن‌قدر خوابیدی که کپک زدی.** (گیلکی)

۴۰۴۹. **آن‌قدر خوابیدیم تا شیطان بیدارمان کرد.** (شکورزاده)

۴۰۵۰. **آن‌قدر خوب است که میان نان بپیچ و بخور.** (گیلکی)

۴۰۵۱. **آن‌قدر خوب بودی که آبت هم درآمد.** (نطنزی)

۴۰۵۲. **آن‌قدر خودتٌ را خوار نکن که خار هم به ریشت بخندد.** (بروجردی)

۴۰۵۳. **آن‌قدر خودخواه است که گردو را با ک.. خود می‌شکند.** (قشقایی)

۴۰۵۴. **آن‌قدر خودخواه است که گردو در ک..نش جا نمی‌گیرد.** (قشقایی)

۴۰۵۵. **آن‌قدر خوراک سگ را شل نکن.** (سوادکوهی)

۴۰۵۶. **آن‌قدر خورده گرگ شده‌است.** (آملی)

۴۰۵۷. **آن‌قدر خورده مشک شده‌است.** (آملی)

۴۰۵۸. **آن‌قدر خون جگر خوردیم، خودمان شدیم یک پا هند جگرخوار.** (تهرانی)

۴۰۵۹. **آن‌قدر دارد که سرش را می‌خورد.** (کردی)

۴۰۶۰. **آن قدر دارم غمِ توشه که عاشقیم فراموشه.** (کوچه)

۴۰۶۱. **آن‌قدر دارم غم توشه که عاشقی توش فراموشه.** (شکورزاده، عوام)

۴۰۶۲. **آن‌قدر داره به دور پیش تا برسه به قوم و خویش.** (شاهرودی)

۴۰۶۳. **آن‌قدر در پیش کوزه‌ها، کوزه‌چه‌ها شکسته‌است.** (آذری)

۴۰۶۴. **آن قدر درماندگی و ویرانی داریم که یاد پدران گرسنه نیستیم.** (رامسری)

۴۰۶۵. **آن قدر دروغ گفته که درختان راه افتادند.** (سمنانی)

۴۰۶۶. **آن‌قدر دل‌ها خون شود، تا یک پسر شود مثل پدر.** (دشتی)

۴۰۶۷. **آن‌قدر دِمال*که بتوانی بخوری.** (بیرجندی)

۴۰۶۸. **آن‌قدر دوستش دارد که دلش می‌خواهد کولش کند که رویش را نبیند؟** (بروجردی)

۴۰۶۹. **آن‌قدر دوغ نخور که از لبت می‌ریزد.** (مازندرانی)

۴۰۷۰. **آن‌قدر دهانش باز مانده که چوب به حلقش نمی‌رسد.** (دزفولی)

۴۰۷۱. **آن‌قدر دُهُلی هست که به سرنایی نمی‌رسد.** (کوچه)

۴۰۷۲. **آن قدر دیوانگی کردم که مجنون گفت بس.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۶۲۱)

۴۰۷۳. **آن‌قدر ریخته سگ لاس (ولگرد) که نیست جای کهنه پلاس.** (شیرازی)

۴۰۷۴. **آن‌قدر زدم که حلال حلالش به آسمان رفت.** (سخن)

۴۰۷۵. **آن‌قدر سر خودت را مشغول می‌کنی که شب بروی در آفتاب بخوابی.** (برازجانی)

۴۰۷۶. **آن‌قدر سر راه را نگاه کردم که چشمم مثل شیشه‌ی‌سر حمّام شد.** (رامسری)

۴۰۷۷. **آن‌قدر سرم به درد آید همان‌قدر پایم.** (کردی)

۴۰۷۸. **آن‌قدر سمن است که یاسمن در میانش گم است (پیدا نیست، به یاسمن نمی‌رسد).** (افغانی، کوچه، شکورزاده، دهخدا)

۴۰۷۹. **آن‌قدر سنگ این جهان و آن جهان را به هم زده تا به ثروت رسیده.** (فرهنگ‌نامه)

۴۰۸۰. **آن‌قدر سنگ و ترازو به زمین نزن.** (مازندرانی)

۴۰۸۱. **آن‌قدر شلوغ بود که راه (جای) سوزن انداختن نبود.** (گیلکی)

۴۰۸۲. **آن‌قدر شلوغ بود که سگ صاحبش را نمی‌شناخت.** (سخن)

۴۰۸۳. **آن‌قدر شور بود که به خان هم رسید.** (رفسنجانی)

۴۰۸۴. **آن‌قدر شور بود که خان هم فهمید.** (شکورزاده، کوچه، افغانی، بهمنیاری)

۴۰۸۵. **آن قدر شورش کرد که خودش هم نتوانست بخورد.** (کرمانی)

۴۰۸۶. **آن قدر شوق تو دارم که خدا می‌داند.** (صائب: ۵۲۴)

۴۰۸۷. **آن‌قدر شیر پلو دهانش را سوزانده که پلو با ماست را هم فوت می‌کند.** (رامسری)
۴۰۸۸. **آن‌قدر شیر سوزاندمان که از دوغ هم می‌ترسیم.** (بختیاری)
۴۰۸۹. **آن‌قدر صبر کرد تا با گُه سگ افطار کرد.** (گیلکی)
۴۰۹۰. **آن‌قدر طمع‌کار و دنیاپرست است هر دندانش را به یک سال درآورده‌است.** (کردی)
۴۰۹۱. **آن‌قدر طویله‌ی گاو آتش زده، این که طویله‌ی گوساله است.** (مازندرانی)
۴۰۹۲. **آن‌قدر عزا داغ است که مرده‌شور می‌زند پشت ک..نش.** (شیرازی)
۴۰۹۳. **آن‌قدر عزاست که مرده‌شور هم گریه می‌کند.** (زواره‌ای)
۴۰۹۴. **آن‌قدر عزیز است که او را به عرش برده‌اند، ولی مثل مربای پر از پشه است.** (شوشتری)
۴۰۹۵. **آن‌قدر عقب رفت تا از آن ور پشت‌بام افتاد.** (تهرانی)
۴۰۹۶. **آن‌قدر عقب عقب نرو که از آن ور دیوار بیفتی.** (آذری)
۴۰۹۷. **آن‌قدر غوطه نخور که آبت از سر گذرد.** (آذری)
۴۰۹۸. **آن‌قدر فکر نکن، روی سرت درخت فک درمی‌آید.** (آملی)
۴۰۹۹. **آن‌قدر قوی است که از سایه‌ی خودش می‌ترسد.** (بروجردی)
۴۱۰۰. **آن‌قدر کش که بکشه.** (افغانی)
۴۱۰۱. **آن‌قدر که به قرآن خدا کاف است، به‌جامه‌ی من شکاف است.** (سخن)
۴۱۰۲. **آن‌قدر که پای او می‌داند سر ما نمی‌داند.** (قشقایی)
۴۱۰۳. **آن‌قدر که پز می‌داد، خواب می‌رفت.** (سنگسری)
۴۱۰۴. **آن‌قدر که خر می‌گوزد، آن‌قدر دروغ می‌گوید.** (کردی)
۴۱۰۵. **آن‌قدر که روی (بالای) زمین است دو آن‌قدر (نیمش) زیرزمین است.** (شکورزاده، دهخدا، کرمانی، عوام، افغانی)
۴۱۰۶. **آن‌قدر که کُماج می‌کنی اُماج می‌کرده باش.** (بیرجندی)
۴۱۰۷. **آن‌قدر که گاو کشتم پیه از آن‌ها نگرفتم.** (فرهنگ‌نامه)
۴۱۰۸. **آن‌قدر که ما این‌جا ایستادیم، اگر جلوی امامزاده حسن گدایی می‌کردیم، کلّی کاسب بودیم.** (تهرانی)
۴۱۰۹. **آن‌قدر گرگ زیاد شد که سگ قهوه‌ای هم گرگ شد.** (کلاردشتی)
۴۱۱۰. **آن‌قدر گریه کردی که مثل سنگدان مرغ شدی.** (فیروزکوهی)
۴۱۱۱. **آن‌قدر گفتم که چانه‌ام کف کرد.** (رامسری)
۴۱۱۲. **آن‌قدر گفتم که زبانم مو در آورد.** (فیروزکوهی، اشتهاردی)
۴۱۱۳. **آن‌قدر گفتم که شش‌های من لک زد.** (رامسری)
۴۱۱۴. **آن‌قدر لنگ در هواست، که لنگ چلچله پیدا نیست.** (کاشانی)
۴۱۱۵. **آن‌قدر لنگ در هواست که لنگ بر سگه، گم.** (کاشانی)
۴۱۱۶. **آن‌قدر لوت (خوراک سگان) رقیق نکن.** (مازندرانی)
۴۱۱۷. **آن‌قدر مار خورده تا افعی شده.** (شکورزاده، بختیاری، افغانی، دهخدا)
۴۱۱۸. **آن‌قدر مارمولک خورده که افعی هم نمی‌تواند از عهده‌ی او برآید.** (لری)
۴۱۱۹. **آن‌قدر مال تو مال من کردیم که چهار تا بز را هم از دست دادیم.** (رامسری)
۴۱۲۰. **آن‌قدر مرا می‌کشد که مرا پاره می‌کند.** (سمنانی)
۴۱۲۱. **آن‌قدر مرده‌ای که پیش من هم نمی‌توانی بیایی؟** (گیلکی)
۴۱۲۲. **آن‌قدر مسجد شده که دو لنگه‌ی گندم را هم آرد (آسیا) نمی‌کند؟** (کوچه)
۴۱۲۳. **آن‌قدر ناز دارد که روی دو انگشت پایش راه می‌رود.** (بیرجندی)
۴۱۲۴. **آن‌قدر نبود که خوراک یک بنگی بشود؟** (شکورزاده)
۴۱۲۵. **آن‌قدر نبود (ندارد) که کور بگوید آمین (شفا).** (شکورزاده، زرقانی، کرمانی، مازندرانی، دهخدا، عوام، قمی، شاهرودی)
۴۱۲۶. **آن‌قدر نگاه کن تا چشمت ناخنه بیاورد.** (فیروزکوهی)
۴۱۲۷. **آن‌قدر نمردیم تا از قبرستان آمدند دنبالمان.** (شکورزاده، آذری، اهری)
۴۱۲۸. **آن‌قدر نمردیم تا مرده‌شور آمد سُراغمان.** (شکورزاده)
۴۱۲۹. **آن‌قدر نیست که کور به نوه‌اش بگوید آمین.** (مشهدی)
۴۱۳۰. **آن‌قدرها هم قرآن نبود.** (کوچه)
۴۱۳۱. **آن‌قدر هست که مرا بس باشد.** (مازندرانی)
۴۱۳۲. **آن‌قدر هم نر نبود.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۴۱۳۳. **آن‌قدر هنر بیاموز که خسته شوی.** (ترکمنی)
۴۱۳۴. **آن‌قدر یک و دو کردی تا بچّه‌ها را از دست دادی.** (لری)

۴۱۳۵. **آن قطره که پیوست به دریا، دریاست.** (قدسی مشهدی؛ دیوان: ۷۴۴)

۴۱۳۶. **آن قفس بشکست و آن هندو گریخت.** (شکورزاده)

۴۱۳۷. **آن کاروان کوچ کرد.** (دهخدا، شکورزاده)

۴۱۳۸. **آن کاو چو تو دلربای دارد / بر فرقِ زمانه پای دارد.** (خاقانی؛ غزلیات: ۱۸۲)

۴۱۳۹. **آن کبوتر چه کند کز عقبش شاهین است؟** (نیاز جوشقانی، شکورزاده)

۴۱۴۰. **آنک چو خرماست رفیقش مخوان.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۹۰)

۴۱۴۱. **آن‌کس از دزد بترسد که متاعی دارد.** (سعدی؛ کلیات:۷۰۸، شکورزاده، دهخدا)

۴۱۴۲. **آن‌کس است اهل بشارت که اشارت داند.** (حافظ: ۱۵، شکورزاده، دهخدا)

۴۱۴۳. **آن کسانی که آهنین مشتند / دشمنان را به دوستی کشتند.** (کوچه، عوام، دهخدا، بهمنیاری)

۴۱۴۴. **آن‌کس را که سخاوت است چه حاجت به شجاعت.** (افغانی)

۴۱۴۵. **آن‌کس غذا را می‌خورد که گلویش را دارد.** (لری)

۴۱۴۶. **آن‌کس که از او نیک و بد نیاید / ابری بود آن کش مطر نباشد.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۵۹، دهخدا)

۴۱۴۷. **آن‌کس که از قرض کردن می‌ترسد، در خانه‌اش را زیاد باز نمی‌کند.** (آذری)

۴۱۴۸. **آن‌کس که از یک پشه به لرزه درآید به چه می‌ارزد؟** (بهبهانی)

۴۱۴۹. **آن‌کس که با پول تو دوست شده‌است، دوست مشمار.** (آذری)

۴۱۵۰. **آن‌کس که بداند و بداند که بداند / اسب شرف از گنبد گردون بجهاند.** (فخرالدین ابوعبدالله محمدقرشی رازی، دهخدا، حییم)

۴۱۵۱. **آن‌کس که بَدَم گفت بدی سیرت اوست.** (شیخ بهایی: ۸۲، شکورزاده)

۴۱۵۲. **آن‌کس که برادرش گوزید، از او بوی برادری نیاید.** (تهرانی)

۴۱۵۳. **آن‌کس که بسیار دوَد بسیار افتد.** (تاریخ‌الوزرا، شکورزاده، تکمله)

۴۱۵۴. **آن‌کس که بود سایه‌نشین سایه ندارد.** (وحیدقزوینی، دهخدا، شکورزاده، خوانساری)

۴۱۵۵. **آن‌کس که به خانه‌ی‌ما بیاید، شبیه خود ما باشد.** (آذری)

۴۱۵۶. **آن‌کس که به سرش آمده کفاش است.** (مرندی)

۴۱۵۷. **آن‌کس که به عیب خلق پرداخته‌است / زانست که عیب خویش نشناخته‌است.** (دهخدا)

۴۱۵۸. **آن‌کس که به یک حال بماند خداست.** (فریدالدین کاتب، دهخدا)

۴۱۵۹. **آن‌کس که بی‌زر است مرغ بی‌بال و پر است.** (شکورزاده، افغانی، عوام)

۴۱۶۰. **آن‌کس که بی‌سؤال دهد اهل همّت است.** (صائب: ۲۵۲)

۴۱۶۱. **آن‌کس که پخته‌شد میِ چون ارغوان گرفت.** (حافظ: ۶۰)

۴۱۶۲. **آن‌کس که تو را ز جملگی تکیه بر اوست / چون چشم خرد باز کنی، دشمنت اوست.** (شهری: ۳۰، تهرانی)

۴۱۶۳. **آن‌کس که جوهر فروشد بهای جوهر تواند کردن.** (سمک‌عیّار: ۳۲۸/۴)

۴۱۶۴. **آن‌کس که چنین نیست یقین دان که چنان است.** (سنایی؛ دیوان: ۸۴، شکورزاده، بهمنیاری)

۴۱۶۵. **آن‌کس که چو ما نیست در این شهر کدام است؟** (حافظ: ۳، دهخدا، کوچه)

۴۱۶۶. **آن‌کس که خار کارد، انگور برنیارد.** (نجاتی: ۲۸۹، تکمله)

۴۱۶۷. **آن‌کس که خدا زده‌است درمان ندارد.** (تالشی)

۴۱۶۸. **آن‌کس که داد و فریاد می‌زند دو سهم می‌برد.** (شوشتری)

۴۱۶۹. **آن‌کس که داناتر است / به هر آرزو بر تواناتر است.** (فردوسی: ۲۰۸۳، دهخدا)

۴۱۷۰. **آن‌کس که دردش را پنهان دارد، دارویش را نمی‌یابد.** (آذری)

۴۱۷۱. **آن‌کس که دلم بستد دلدار شود روزی.** (سیف فرغانی)

۴۱۷۲. **آن‌کس که راه دارد و بی‌راه می‌رود / بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش.** (سعدی؛ کلیات: ۴۹۱، فرهنگ‌نامه)

در اصل: **چندین چراغ دارد و...**

۴۱۷۳. **آن‌کس که ربود زر بیاسود.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۹۵)

۴۱۷۴. **آن‌کس که ز شهر آشنایی است / داند که متاع ما کجایی است؟** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۵، بهمنیاری)

۴۱۷۵. **آن‌کس که زنگ را به گردن گربه ببندد کیست؟** (شکورزاده)

۴۱۷۶. **آن‌کس که زیاد خورده چشم و دلش سیر است.** (گیلکی)

۴۱۷۷. **آن کس که قابلمه‌ی سفالی می‌سازد، کوزه هم می‌تواند بسازد.** (تالشی)

۴۱۷۸. **آن‌کس که کار نکند، نمی‌خورد.** (آذری)

۴۱۷۹. **آن‌کس که کباده‌ی کدخدایی می‌کشد، مقروض به خانه می‌رود.** (آذری)

۴۱۸۰. **آن‌کس که کرد در حق دارا بدی هنوز / نقاش نقش او همه بر دار می‌کند.** (سلمان‌ساوجی: ۴۶۸، دهخدا)

۴۱۸۱. **آن‌کس که گریه می‌کند هزار درد دارد و آن‌که خندان است هزار و یک.** (آذری)

۴۱۸۲. **آن‌کس که مایه‌دار بود خودنمای نیست.** (کلیم‌کاشانی، فرهنگ‌نامه)

۴۱۸۳. **آن‌کس که نداند و بداند که نداند / آخر خرک لنگ به منزل برساند.** (فخرالدین ابو عبدالله محمد قرشی رازی، دهخدا، حییم، شکورزاده)

۴۱۸۴. **آن‌کس که نداند و نداند که نداند / در جهل مرکب ابدالدهر بماند.** (فخرالدین ابوعبدالله محمّد قرشی رازی، شکورزاده، حییم، دهخدا، تاجیکی)

۴۱۸۵. **آن‌کس که نکو کرد و بدی دید کدامست؟** (شکورزاده، تکمله)

۴۱۸۶. **آن‌کس که نیافت درد نایافت بس است.** (مجدالدین بغدادی، دهخدا)

۴۱۸۷. **آن‌کس گریه می‌کند که باجناق ندارد.** (آذری)

۴۱۸۸. **آن‌کس مرا عموست که خوراکم به پای اوست.** (شکورزاده)

۴۱۸۹. **آن کسی را که بخت برگردد / اسب او در طویله خر گردد.** (تهرانی)

۴۱۹۰. **آن کسی را که می‌دود، دنبال کن.** (آذری)

۴۱۹۱. **آن کسی که بی‌زر است هم چون مرغ بی‌بال و پر است.** (عوام)

۴۱۹۲. **آن کسی که توانگرت نمی‌گرداند / او مصلحت تو بهتر از خودت می‌داند.** (سخن)

۴۱۹۳. **آن کسی که تو دیدی من نیستم.** (آملی)

۴۱۹۴. **آن‌کسی که تو را خواست، وَ پی خاست* / به گوزم، یکی دیگه برخواهد خاست.** (بیرجندی)

۴۱۹۵. **آن کسی که دیرتر از همه آمده، دو تا سنگ در دست دارد.** (قشقایی)

۴۱۹۶. **آن کسی که کار کرد و آن کسی که کار نکرد، عصر که شد شامش را خورد.** (لری)

۴۱۹۷. **آن کلاه را بگذار به سر جبرییل.** (آذری)

۴۱۹۸. **آن کند هرکس که از اصلش سزا باشد.** (سنایی؛ دیوان: ۸۵۶ دهخدا، شکورزاده)

۴۱۹۹. **آن کو به ترک عقل بگفته‌ست زیرکی است.** (جمال‌عبدالرزاق؛ دیوان: ۳۵۵)

۴۲۰۰. **آن کوزه شکست و آن سبو ریخت.** (نجاتی: ۳۳۶، تکمله)

۴۲۰۱. **آن کوست نگاهبان گنجی / سلطانش مخوان که پاسبانیست.** (کمال‌الدین زیاد، دهخدا)

۴۲۰۲. **آن کو ندید رنجی، رنج کسان نداند.** (امیرخسرو دهلوی: ۷۰۲، تکمله)

۴۲۰۳. **آن کو نکند طاعت، علمش نبود علم.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۶۵، دهخدا)

۴۲۰۴. **آن ک.. که بنشیند قالی می‌بافد.** (قشقایی)

۴۲۰۵. **آن‌که آب از سر گذشتش گو ز باران غم مخور.** (سلمان‌ساوجی: ۱۸۵، شکورزاده)

۴۲۰۶. **آن‌که آمده رد نمی‌شود، آن‌که مرده، خفه نمی‌شود.** (آذری)

۴۲۰۷. **آن‌که آن کند که خواهد / آن‌جاش برند که نخواهد.** (دهخدا، شکورزاده)

۴۲۰۸. **آن‌که آن کند که نباید، آن ببیند که نشاید.** (شکورزاده)

۴۲۰۹. **آن‌که از آفتاب صبحگاهان برخوردار نشود، از آفتاب دم غروب نیز برخوردار نشود.** (آذری)

۴۲۱۰. **آن‌که از پرنده می‌ترسد، ارزن نمی‌کارد.** (قشقایی)

۴۲۱۱. **آن‌که از پیش فاسق برگردد، سر شوهر را می‌شکند.** (قشقایی)

۴۲۱۲. **آن‌که از جفت مبرّاست خداست.** (جامی؛ سبحةالابرار: ۴۹۵، دهخدا، شکورزاده)

۴۲۱۳. **آن‌که از خرج گربه می‌ترسد، موش او را بخورد.** (کردی)

۴۲۱۴. **آن‌که از خود فرزندی به‌جا بگذارد نمی‌میرد.** (خوزستانی)

۴۲۱۵. **آن‌که از خود مگس نداند راند / به بهشتت کجا تواند خواند؟** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۲۲۶)

۴۲۱۶. **آن‌که از دشمنان نسازد دوست / فلک از دوستان دشمن اوست.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۸۴ دهخدا)

۴۲۱۷. **آن‌که از راه خود برود، راه را گم نمی‌کند.** (آذری)

۴۲۱۸. **آن‌که از شپش خشمگین می‌شود، لحاف پاره‌ی خود را آتش می‌زند.** (ترکمنی)

۴۲۱۹. **آن‌که از قبلی‌اش پیش نیفتد، در الاغش خیری نیست.** (خوزستانی)

۴۲۲۰. **آن‌که از گرگ می‌ترسد، به زمین کنار رود نمی‌رود.** (ترکمنی)

۴۲۲۱. **آن‌که از گرگ می‌ترسد، گوسفند نگه نمی‌دارد.** (آذری)

۴۲۲۲. **آن‌که از مار مهره می‌گرفت تنبانش آبی بود.** (شکورزاده)

۴۲۲۳. **آن‌که از هرچیزی اندکی دیده و می‌داند، غنیمتی است.** (ترکمنی)

۴۲۲۴. **آن‌که اسبش را بفروشد، به‌جای آن قاطری را نمی‌تواند بخرد.** (آذری)

۴۲۲۵. **آن‌که اسب می‌خرید رفت.** (کوچه)

۴۲۲۶. **آن‌که استاد توست شاگرد من است.** (عوام، شکورزاده)

۴۲۲۷. **آن‌که اسیر دامی شد اگر صبر نکند خود را به کشتن می‌دهد.** (آذری)

۴۲۲۸. **آن‌که اقرار نکند ایمان ندارد.** (ترکمنی)

۴۲۲۹. **آن‌که اندوخته‌ی خویش را نخورد، اندوخته‌اش را ستمگری فرصت‌طلب می‌خورد.** (آذری)

۴۲۳۰. **آن‌که او بدرید، داند دوختن.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۹۱۴/۳، شکورزاده)

۴۲۳۱. **آن‌که او پنبه از گوهر نشناخت / آسمان را ز ریسمان نشناخت.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۴۸)

۴۲۳۲. **آن‌که او را ز خری توبره به سر باید کرد / فلکش لعل به دامان دهد و زر به جوال.** (کمال‌الدین اسماعیل، شکورزاده)

۴۲۳۳. **آن‌که او غرق شود کی غم کالا دارد؟** (ظهیر فاریابی؛ دیوان: ۷۳، دهخدا، شکورزاده)

۴۲۳۴. **آن‌که ایمان یافت، رفت اندر امان.** (مولوی؛ مثنوی: ۵/ ۳۳۹۵، شکورزاده)

۴۲۳۵. **آن‌که بابات خریده‌بود سیاه بود.** (عوام)

۴۲۳۶. **آن‌که با خود برآید دشمن با او بر نیاید.** (دهخدا)

۴۲۳۷. **آن‌که باد بکارد، گرد و خاک درو می‌کند.** (ترکمنی)

۴۲۳۸. **آن‌که با دست خود کاری کرده، با آستینش می‌کِشد.** (ترکمنی)

۴۲۳۹. **آن‌که بار مرا می‌برد کو؟** (بهمنیاری)

۴۲۴۰. **آن‌که بار می‌کشید کجا رفته‌است؟** (بهمنیاری)

۴۲۴۱. **آن‌که بازو را بگیرد، نیست، آن‌که پا را بگیرد، زیاد است.** (آذری)

۴۲۴۲. **آن‌که با صد عزّتم آورد خوارم می‌برد.** (محمّد فضولی)

۴۲۴۳. **آن‌که با مادر خود زنا کند، با دیگران چه‌ها کند؟** (تهرانی، کرمانی)

۴۲۴۴. **آن‌که با مرد مأنوس باشد، مرد می‌شود، با نامرد بیابان‌گرد.** (آذری)

۴۲۴۵. **آن‌که با های آمده با هوی می‌رود.** (قشقایی)

۴۲۴۶. **آن‌که باید این‌جا سوراخ بکنی، خانه‌ی بابات کردی، اونی که باید اون‌جا سوراخ بکنی داری این‌جا می‌کنی؟** (تهرانی)

۴۲۴۷. **آن‌که بخشندگی ندارد، به گردوی کور می‌ماند.** (کرمانجی)

۴۲۴۸. **آن‌که بدو گفت فلک شاد باش / آن نه منم و آن نه تو آزاد باش.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۱۹)

۴۲۴۹. **آن‌که برای ایل و طایفه‌اش گریه کند از چشم معیوب می‌شود.** (آذری)

۴۲۵۰. **آن‌که برای جان بیاید، برای بادنجان نمی‌آید.** (سیستانی)

۴۲۵۱. **آن‌که بر دینار دسترس ندارد در دنیا کس ندارد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۶، شکورزاده)

۴۲۵۲. **آن‌که بر صید شاه دام نهد / بوسه بردست هر غلام نهد.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۷۴، دهخدا)

۴۲۵۳. **آن‌که بسیار می‌داند، رنج بسیار می‌برد.** (آذری)

۴۲۵۴. **آن‌که بعداً پرت شود به قوزک پا می‌خورد.** (آذری)

۴۲۵۵. **آن‌که بوَد شرم و حیا رهبرش / خلق ربایند کلاه از سرش.** (ایرج‌میرزا: ۱۰۹، شکورزاده)

۴۲۵۶. **آن‌که به اندازه‌ی غربال خانه داشته‌باشد، به اندازه‌ی کوه‌ها غم دارد.** (آذری)

۴۲۵۷. **آن‌که به‌جایی رسید از در خدمت رسید.** (سلمان‌ساوجی؛ دیوان: ۱۳۴، تکمله)

۴۲۵۸. **آن‌که به جهنّم برود، رفیق می‌جوید.** (آذری)

۴۲۵۹. **آن‌که به حال مردم گریه بکند، از چشم محروم می‌ماند.** (آذری)

۴۲۶۰. **آن‌که به حج رفته‌بود برگشت ولی آن‌که به ساج گرفتن رفته‌بود بر نگشت.** (آذری)

۴۲۶۱. **آن‌که به حرف بزرگ‌تران گوش نکند به بلای بزرگ‌تر گرفتار شود.** (آذری)

۴۲۶۲. **آن‌که به خاطر لقمه، دوست باشد پیوسته در حالت قهر است.** (آذری)

۴۲۶۳. **آن‌که به دروغ‌گویی منسوب گشت اگر راست گوید از او باور ندارند.** (مرزبان‌نامه، شکورزاده، دهخدا)

۴۲۶۴. **آن‌که به دریا رسید کی طلبد پارگین؟** (خاقانی: ۳۳۶، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۲۶۵. **آن‌که به عسل دست زده، انگشتش را خواهد لیسید.** (ترکمنی)

۴۲۶۶. **آن‌که به کوسه می‌خندد باید به اندازه‌ی یک توبره ریش داشته‌باشد.** (آذری)

۴۲۶۷. **آن‌که به مار زهر می‌دهد سوسمار است.** (آذری)

۴۲۶۸. **آن‌که به ما می‌رسد شکل و شبیه ما می‌شود.** (ساوه‌ای)

۴۲۶۹. **آن‌که به هفت نشد به هفتاد هم نمی‌شود.** (کرمانی)

۴۲۷۰. **آن‌که به یک حال بماند خداست.** (امثال‌موزون)

۴۲۷۱. **آن‌که بی‌چشم است بفروشد به یک جو جوهری.** (سنایی؛ دیوان: ۶۶۳، دهخدا)

۴۲۷۲. **آن‌که پا بر سرم از دستِ تو ننهاد که بود؟** (محتشم؛ دیوان: ۳۷۳)

۴۲۷۳. **آن‌که پدر ندیده ادّعای پادشاهی می‌کند.** (آذری)

۴۲۷۴. **آن‌که پنجاه تا را انجام داده، عاقبت کار را مشخص می‌کند.** (ترکمنی)

۴۲۷۵. **آن‌که پولی بالاتراز کالای طرف مقابل می‌گیرد همیشه رویش سیاه است.** (لری)

۴۲۷۶. **آن‌که پیر زیاد دارد، مرده‌اش زیاد می‌شود، آن‌که جوانش زیاد باشد نزاعش بیشتر است.** (آذری)

۴۲۷۷. **آن‌که پیش چشمان است، پیش دل‌هاست.** (کردی)

۴۲۷۸. **آن‌که تخم نکارد کتّه‌اش خالی می‌ماند.** (فرهنگ‌نامه)

۴۲۷۹. **آن‌که تربیت خانوادگیش او را به راه راست نکشاند به چوب و کتک آدم نمی‌شود.** (خوزستانی)

۴۲۸۰. **آن‌که تره دارد می‌زند، صاحب توبره می‌رقصد.** (آذری)

۴۲۸۱. **آن‌که تلخ را نداند و نشناسد، شیرین را نمی‌داند و نمی‌شناسد.** (ترکمنی)

۴۲۸۲. **آن‌که تلخی ندارد، شیرینی هم ندارد.** (ترکمنی)

۴۲۸۳. **آن‌که تنها یک‌بار دیده‌ای ستایش نکن.** (ترکمنی)

۴۲۸۴. **آن‌که تو خوانده‌ای من اوراق کرده‌ام.** (کوچه، آذری)

۴۲۸۵. **آن‌که تو دیدی، پنبه‌ای بود گاو جوید.** (بیرجندی)

۴۲۸۶. **آن‌که تو دیدی توی درّه، مشک دوغ بود نه کره.** (سپیدانی)

۴۲۸۷. **آن‌که تو را نزد قاضی می‌برد، هیچ نسبتی با تو ندارد.** (ترکمنی)

۴۲۸۸. **آن‌که جان بخشد اگر بکشد رواست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۶/۱، امثال‌موزون)

۴۲۸۹. **آن‌که جان داد نان نیز خواهد داد.** (ابن‌یمین)

۴۲۹۰. **آن‌که جفا نکشد، صفا نبیند.** (قشقایی، آذری)

۴۲۹۱. **آن‌که جنگ آرد به خون خویش بازی می‌کند.** (سعدی؛ گلستان: ۶۰، امثال‌موزون، شکورزاده)

۴۲۹۲. **آن‌که جو کاشته جو درو می‌کند و آن‌که گندم کاشته گندم.** (آذری)

۴۲۹۳. **آن‌که چارقش را یافته، جورابش را نیز می‌یابد.** (آذری)

۴۲۹۴. **آن‌که چاه را عمیق و ژرف بکند، خودش می‌افتد.** (آذری)

۴۲۹۵. **آن‌که چراغیش نباشد به راه / در شب تاریک در افتد به چاه.** (امیرخسرو دهلوی دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۵۴، تکمله)

۴۲۹۶. **آن‌که چون آستان فتد در پای / پیشِ او سر بر آستان ننهند.** (مجیربیلقانی: ۳۰۸)

۴۲۹۷. **آن‌که حال و روز خوبی دارد، راهش باز است.** (ترکمنی)

۴۲۹۸. **آن‌که حسابش راست باشد، روسفید می‌شود.** (آذری)

۴۲۹۹. **آن‌که حق پشتش نباشد از ظفر / وای اگر گربه‌ش نماید شیر نر.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۹۸/۲)

۴۳۰۰. **آن‌که خار بکارد، گل درو نمی‌کند.** (قشقایی)

۴۳۰۱. **آن‌که خرسند است اگر نیز گرسنه و برهنه است توانگر است و آن‌که زیادت جوست اگر عالم همه از آن اوست درویش است.** (دهخدا)

۴۳۰۲. **آن‌که خرش بیفتد زورمند باشد.** (آذری)

۴۳۰۳. **آن‌که خندید بیش بیش گریست.** (آذری)

۴۳۰۴. **آن‌که خوابش بهتر از بیداری است / آن‌چنان بد زندگانی مُرده به.** (سعدی؛ گلستان: ۶۷، دهخدا)

۴۳۰۵. **آن‌که خوبی کند، بدی نخواهد دید.** (قشقایی)

۴۳۰۶. **آن‌که خود را شناخت خدا را شناخت.** (افغانی)

۴۳۰۷. **آن‌که خود را شناخت نتواند / آفریننده را کجا داند؟** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)

۴۳۰۸. **آن‌که خودش نیاز به همّت پیران دارد به دیگران چون یاری کند؟** (آذری)

۴۳۰۹. **آن‌که خورَد سیر گرسنه‌تر است.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۲۸۸)

۴۳۱۰. **آن‌که خورد و مُرد بِهْ از آن‌که آرمان به گور برد.** (شکورزاده)

۴۳۱۱. **آن‌که خورده، خورده‌دانَش درد می‌کند.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)

۴۳۱۲. **آن‌که خیانت نورزد، دستش در حساب نلرزد.** (عوام، کوچه)

۴۳۱۳. **آن‌که دائم هوس سوختن ما می‌کرد / کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد.** (ملاّطاهرنایینی، شکورزاده)

۴۳۱۴. **آن‌که داشته‌باشد بلغور می‌جوشاند، آن‌که نداشته‌باشد دست خود را می‌رقصاند.** (آذری)

۴۳۱۵. **آن‌که دانا کُمیت او لنگ است.** (فریدالدین کاتب: سمنانی۱۷)

۴۳۱۶. **آن‌که داند دوخت، او داند درید.** (مولوی؛ مثنوی، دهخدا)

۴۳۱۷. **آن‌که در اندیشه نایَد، آن خداست.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۱۰۷/۲)

۴۳۱۸. **آن‌که در اندیشه‌ی یک جو زر است / او خرِ پالان بود و پالهنگ.** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۱۴۵/۳)

۴۳۱۹. **آن‌که در بحر قلزم است غریق / چه تفاوت کند ز توفانش (بارانش).** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۲، بهمنیاری، دهخدا)

۴۳۲۰. **آن‌که در بستر بیماری است نمی‌میرد، آن‌که اجلش رسیده می‌میرد.** (ترکمنی، آذری)

۴۳۲۱. **آن‌که در بلندی بخوابد باد می‌بردش و آن‌که در گودی بخوابد سیل می‌بردش.** (آذری)

۴۳۲۲. **آن‌که در تابستان بخوابد، در زمستان خُلقش تنگ می‌شود.** (آذری)

۴۳۲۳. **آن‌که در تابستان سرش از گرمای زیاد بسوزد، در زمستان آش وی پخته‌است.** (آذری)
۴۳۲۴. **آن‌که در چهل سالگی تنبور مشق کند، در گور استاد خواهد شد.** (شکورزاده)
۴۳۲۵. **آن‌که در خانه‌ی‌همسایه دختر انتخاب کند، در دلش چربی پیدا نمی‌شود.** (آذری)
۴۳۲۶. **آن‌که درخت را کنده یک سهم دارد، آن‌که کنارش ایستاده و با هی‌هی تشویقش کرده دو سهم.** (ترکمنی)
۴۳۲۷. **آن‌که درد می‌دهد درمان هم می‌دهد.** (ترکمنی)
۴۳۲۸. **آن‌که دردیش نباشد چه کند درمان را؟** (نشاط اصفهانی، بهمنیاری)
۴۳۲۹. **آن‌که در دیوان کار می‌کند زن مرد خانه‌نشین شوهر می‌دهد.** (آذری)
۴۳۳۰. **آن‌که در سایه نشسته داسش تیزتر است.** (دوانی)
۴۳۳۱. **آن‌که در عِلم است کلید خیبر هم اوست.** (خزینه، افغانی)
۴۳۳۲. **آن‌که در فشیان کشت کند، شب از دست گراز نر در عذاب است و روز از دست گنجشک.** (لری)
۴۳۳۳. **آن‌که در قبال صد تومان ننوازد، برای یک توبره کاه می‌نوازد؟** (آذری)
۴۳۳۴. **آن‌که در کنار بماند، بیماری گر (جرب) می‌گیرد.** (آذری)
۴۳۳۵. **آن‌که دستش بریده‌شده بختش یخ است.** (ترکمنی)
۴۳۳۶. **آن‌که دستش توی خمیر است نانی به او قرض می‌دهند.** (آذری)
۴۳۳۷. **آن‌که دشنامت دهد دوستت دارد.** (خوزستانی)
۴۳۳۸. **آن‌که دل دارد از دل آگاه است.** (اوحدی؛ دیوان: ۵۹۹)
۴۳۳۹. **آن‌که دلش کور است از کسی که چشمانش کور است بدتر است.** (ترکمنی)
۴۳۴۰. **آن‌که دوست است، نمک به انگشت است.** (مازندرانی)
۴۳۴۱. **آن‌که دوستت دارد یا سگ است یا بچّه، که هردو عقل ندارند.** (خوزستانی)
۴۳۴۲. **آن‌که دوست را دشمن بداند سحرگاه جن‌زده می‌شود.** (ترکمنی)
۴۳۴۳. **آن‌که دوید، آن‌که خزید (جهید)، به هم رسید.** (گلبافی، سیرجانی)
۴۳۴۴. **آن‌که دیر بر سر خوان آید جز استخوان نصیب نَبَرد.** (شکورزاده)
۴۳۴۵. **آن‌که را از جلو می‌آید گاز می‌گیرد و آن‌که را از عقب می‌آید لگد می‌اندازد.** (آذری)
۴۳۴۶. **آن‌که را خالق به زمین زده، مخلوق چگونه بلند کند؟** (آذری)
۴۳۴۷. **آن‌که را خواسته‌ست دانش کم.** (شهید بلخی؛ پیشاهنگان شعر: ۱۳)
۴۳۴۸. **آن‌که را دیوانگان عاقل دانند عاقلان دیوانه پندارند.** (شکورزاده)
۴۳۴۹. **آن‌که را کردگار کرد عزیز نتواند زمانه خوار کند.** (قاآنی: ۱۷۷، شکورزاده، دهخدا)
۴۳۵۰. **آن‌که رفت می‌آورد، آن‌که نشست قیمت می‌پرسد.** (ترکمنی)
۴۳۵۱. **آن‌که رفتنی است دیگر نمی‌توان نگهش داشت.** (ساوه‌ای)
۴۳۵۲. **آن‌که روزگارش به تنبلی گذشت دچار عسرت و پریشانی گشت.** (عوام)
۴۳۵۳. **آن‌که روزم سیه کند این است.** (عراقی؛ کلیات: ۱۵۶)
۴۳۵۴. **آن‌که روزی فراخه، از تنگی سال چه باک؟** (بافقی)
۴۳۵۵. **آن‌که زاد، مُرد.** (بختیاری)
۴۳۵۶. **آن‌که زحمت نکشد، نعمت نبیند.** (آذری)
۴۳۵۷. **آن‌که زخمش در پیشانی است طبیبش از روبه‌رو برسد.** (آذری)
۴۳۵۸. **آن‌که ز گربه‌ای رَمان باشد / کی خدای همه جهان باشد؟** (دهخدا)
۴۳۵۹. **آن‌که زن است مرد را میر می‌کند، آن‌که گند است مرد را پیر می‌کند.** (مازندرانی)
۴۳۶۰. **آن‌که زن دارد غلام و برده‌است / ای خوشا آن‌کس که زن ناکرده‌است.** (شکورزاده)
۴۳۶۱. **آن‌که زنگوله (زنگ) را به گردن گربه ببندد کجاست (کیست)؟** (شکورزاده، بهمنیاری)
۴۳۶۲. **آن‌که زن ندارد، فامیل ندارد.** (ترکمنی)
۴۳۶۳. **آن‌که زود برسد، زود هم کوچ می‌کند.** (آذری)
۴۳۶۴. **آن‌که زودتر زن بگیرد و زود از پدر و مادرش جدا شود، پشیمان نمی‌شود.** (آذری)
۴۳۶۵. **آن‌که زود نخندید، دیر هم نمی‌خندد، آن‌که دیرنخندید، هیچ نمی‌خندد.** (گنبدکاووسی، ترکمنی)
۴۳۶۶. **آن‌که زهرت دهد بدو دِه قند.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۷۳، شکورزاده)
۴۳۶۷. **آن‌که زیاد بلا ببیند کفّاش (کفشگر) می‌شود.** (آذری)
۴۳۶۸. **آن‌که زیاد می‌داند، زیاد حرف می‌زند.** (آذری)
۴۳۶۹. **آن‌که سبیلت را با آن چرب می‌کردی گربه بُرد.** (عوام)
۴۳۷۰. **آن‌که سر ببرد درخت تر ببرد و سنگ‌شکن باشد آخر و عاقبت ندارد.** (آذری)
۴۳۷۱. **آن‌که سر را سر می‌کند، پاست، آن‌که پا را پا می‌کند، عصاست.** (آذری)
۴۳۷۲. **آن‌که سگ را کشته بایستی مردارش را بکشد و دور کند.** (آذری)

۴۳۷۳. **آن‌که سهو می‌کند آسیابان است.** (بهمنیاری، زرقانی، شکورزاده)
۴۳۷۴. **آن‌که شام ندارد چاشت نیز نخواهد داشت.** (آذری)
۴۳۷۵. **آن‌که شتر را بالا برد خودش هم می‌تواند بیاورد پایین.** (تهرانی)
۴۳۷۶. **آن‌که شترش را بفروشد، نمی‌تواند بچّه شتری را بخرد.** (آذری)
۴۳۷۷. **آن‌که شد یک‌بار زهرآلود از سوراخ مار / بار دیگر گرد آن سوراخ کی آرد (چون سازد) گذر؟** (امیرمعزّی: ۲۰۶، دهخدا)
۴۳۷۸. **آن‌که شکنجه را تحمّل می‌کند معلوم می‌شود که دزدی را از جان خود دوست‌تر دارد.** (آذری)
۴۳۷۹. **آن‌که عاقل بُوَد اندیشه‌ی‌فردا نکند.** (خواجوی کرمانی)
۴۳۸۰. **آن‌که عاقل بود بر ساحل بماند.** (خواجوی‌کرمانی؛ دیوان: ۴۲۳)
۴۳۸۱. **آن‌که عرق نسیه بخورد دوبار مست می‌شود.** (آذری)
۴۳۸۲. **آن‌که عصا می‌دزدد جای پنهان کردنش را نیز می‌یابد.** (اهری)
۴۳۸۳. **آن‌که علف‌ها را با خر به زمین می‌افکند دلاور نیست.** (ترکمنی)
۴۳۸۴. **آن‌که علیکم نبگوید تمام / بهْ که سلامش نکنی والسّلام.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۱۱۳)
۴۳۸۵. **آن‌که عیب تو گفت یار تو است / وان‌که پوشیده داشت مار تو است.** (اوحدی؛ دیوان: ۵۶۱، دهخدا، شکورزاده)
۴۳۸۶. **آن‌که غذای خود را کم ببیند سیر نمی‌شود.** (ترکمنی)
۴۳۸۷. **آن‌که فرار کرد نباید دنبالش کرد.** (آذری)
۴۳۸۸. **آن‌که فرمان را بخواند کیست؟** (شکورزاده، امثال، عوام)
۴۳۸۹. **آن‌که فهمید مُرد، آن‌که نفهمید بُرد.** (کوچه)
۴۳۹۰. **آن‌که فیل می‌خرید پرید و رفت.** (تاجیکی)
۴۳۹۱. **آن‌که فیل می‌خرید رفت.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، کوچه)
۴۳۹۲. **آن‌که قابله (ماما) آورده، مرده‌شور می‌برد.** (آذری)
۴۳۹۳. **آن‌که قاطر می‌خرید رفت.** (آذری)
۴۳۹۴. **آن‌که قدر لقمه را نشناسد، کوه را هم نمی‌شناسد.** (آذری)
۴۳۹۵. **آن‌که قدر نان کسی را نداند، به نان نمی‌رسد.** (آذری)
۴۳۹۶. **آن‌که کارش گرفته‌است آهویی زیبا سر راهش سبز می‌شود.** (ترکمنی)
۴۳۹۷. **آن‌که کال‌چرم پوشیده‌بود زین سوار شده.** (سوادکوهی)
۴۳۹۸. **آن‌که کرد، آن‌که نکرد، هیچ‌کس منار را راست نکرد.** (قمی)
۴۳۹۹. **آن‌که کردار بد روا بیند / خود ز کردار خود جزا بیند.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۴۴۰۰. **آن‌که کس نیست ماحضر ماییم.** (خاقانی؛ دیوان: ۴۸۴)
۴۴۰۱. **آن‌که کشته‌ی‌خود را نرسیده بخورد، وقت خرمن گرسنه می‌ماند.** (آذری)
۴۴۰۲. **آن‌که کشد رنجِ تو، یار تو آن‌کس بود.** (امیرخسرو دهلوی)
۴۴۰۳. **آن‌که کم بخورد به راحتی می‌خورد، آن‌که زیاد بخورد جراحت و زخم می‌خورد.** (آذری)
۴۴۰۴. **آن‌که کم را نداند، زیاد را هم نخواهد دانست.** (آذری)
۴۴۰۵. **آن‌که گرفته‌ای زن توست، آن‌جا که فرود آیی سرزمین توست.** (ترکمنی)
۴۴۰۶. **آن‌که گرفته دزد است، آن‌که دیده خداوند.** (ترکمنی)
۴۴۰۷. **آن‌که گریه کرد از آن‌که شکایت کرد برد.** (خوزستانی)
۴۴۰۸. **آن‌که گریه کردنش را بلد نیست، باعث گور به گور شدن مرده‌اش می‌شود.** (اهری)
۴۴۰۹. **آن‌که گفت دنیا مال من است دیروز از ختمش برگشتیم.** (آذری)
۴۴۱۰. **آن‌که گوساله دارد دوغ هم درست می‌کند.** (خوزستانی)
۴۴۱۱. **آن‌که گوشت نیاورد، کوفته نمی‌خواهد.** (آذری)
۴۴۱۲. **آن‌که گوید بگریز از من و با او بنشین/خواهد از چاله برون آیی و افتی در چاه.** (ایرج‌میرزا: ۵۱)
۴۴۱۳. **آن‌که گهر دارد و کان می‌کَنَد / جان ز برای دگران می‌کَند.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۹۶)
۴۴۱۴. **آن‌که لافیده*است نبافیده‌است.** (افغانی)
۴۴۱۵. **آن‌که ما را کرد محتاج تپیدن آرزوست.** (بیدل: ۲۹۵، امثال‌موزون)
۴۴۱۶. **آن‌که مال خود را نگه‌دارد، مال‌دار و دولتمند می‌ماند، و هر که جان خود را نگه‌دارد، جان‌دار و تندرست می‌ماند.** (آذری)
۴۴۱۷. **آن‌که ماماش دو تا شد، بچه‌اش برعکس یا کج می‌آید.** (آذری)
۴۴۱۸. **آن‌که ماه دارد، پایش به ک.. ستاره.** (شوشتری)
۴۴۱۹. **آن‌که محتاجِ خلق شد خوار است.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۵۱)

۴۴۲۰. **آن‌که محتاجِ خلق نیست خداست.** (اوحدی؛ دیوان: ۵۴۵)
۴۴۲۱. **آن‌که مرده مرده و آن‌که زنده مانده بایستی زندگانی کند.** (آذری)
۴۴۲۲. **آن‌که معشوقی ندارد غافل است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۸، مولوی، شکورزاده)
۴۴۲۳. **آن‌که مقابل آفتاب نشسته تیرش صدا می‌کند.** (نهاوندی)
۴۴۲۴. **آن‌که منجوق دارد به خود می‌آویزد، آن‌که ندارد نگاه می‌کند.** (آذری)
۴۴۲۵. **آن‌که منجوق همسایه را بدزدد باید در گور زیب گردن کند.** (آذری)
۴۴۲۶. **آن‌که مهمانش حوری باشد، در انبارش دان نمی‌ماند.** (آذری)
۴۴۲۷. **آن‌که می‌بایست بمیرد خواهد مرد، کسی که مانده خواهد دید.** (آذری)
۴۴۲۸. **آن‌که می‌بایست بمیرد مرد و راحت شد، وای به حال بازمانده.** (آذری)
۴۴۲۹. **آن‌که می‌خورد نمی‌داند آن‌که می‌خرد، می‌داند.** (آذری)
۴۴۳۰. **آن‌که می‌دود و آن‌که می‌خوابد، هردو لباس می‌پوشند.** (کلاردشتی)
۴۴۳۱. **آن‌که میزبانش زیاد است، در محلو می‌ماند.** (آذری)
۴۴۳۲. **آن‌که می‌زند، می‌شمارد آن هم که می‌خورد، می‌شمارد.** (کرمانی)
۴۴۳۳. **آن‌که می‌گرید یک درد دارد، آن‌که می‌خندد هزار درد.** (قشقایی)
۴۴۳۴. **آن‌که می‌گوید غافل است، آن‌که مجبور می‌کند که بگویند غافل نیست.** (آذری)
۴۴۳۵. **آن‌که نازنین‌تر نازش بیشتر.** (خواجوی‌کرمانی؛ دیوان: ۴۸۴)
۴۴۳۶. **آن‌که ناقص در سرشت آمد، کجا کامل شود؟** (طالب، امثال‌موزون)
۴۴۳۷. **آن‌که نان کافر می‌خورد برای کافر شمشیر می‌زند.** (قشقایی)
۴۴۳۸. **آن‌که نتواند مثل گاو ماده شیر بدهد، باید مثل گاو نر گاوآهن بکشد.** (آذری)
۴۴۳۹. **آن‌که نسیه می‌خرد دو دفعه عرق می‌کند.** (آذری)
۴۴۴۰. **آن‌که نماز می‌خواند بنده‌است، آن‌که نمی‌خواند شرمنده‌است، کسی که گاه گاه می‌خواند قبرش در جهنّم است.** (آذری)
۴۴۴۱. **آن‌که نمی‌تواند ببیند، چشمش در بیاید.** (آذری)
۴۴۴۲. **آن‌که نمی‌داند خواجه حافظ شیرازی است.** (شکورزاده)
۴۴۴۳. **آن‌که نه یار توست بارش دان.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۲)
۴۴۴۴. **آن‌که نیزه را دزدیده، جایش را هم تهیه دیده.** (آذری)
۴۴۴۵. **آن‌که نیفتاد نیارست خاست.** (خواجوی‌کرمانی: ۵۲، دهخدا)
۴۴۴۶. **آن‌که وارد خانه‌ای می‌شود ته خانه را در نظر می‌گیرد.** (آذری)
۴۴۴۷. **آن‌که هفت اقلیم عالم را نهاد / هرکسی را هرچه لایق بود داد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۰ حییم، دهخدا)
۴۴۴۸. **آن‌که همه‌ی مالش را ببخشد خجالت نمی‌کشد.** (ترکمنی)
۴۴۴۹. **آن‌که هیچ‌گاه دخترش را نزند، از پشیمانی به زانویش مشت می‌زند.** (ترکمنی)
۴۴۵۰. **آن‌که یار بی‌عیب بجوید، بی‌یار می‌ماند.** (افغانی، آذری)
۴۴۵۱. **آن‌که یافت می‌نشود آنم آرزوست.** (مولوی؛ کلیات شمس: ۲۵۵/۱)
۴۴۵۲. **آن‌که یک‌بار آمده دوباره خواهد آمد.** (ترکمنی)
۴۴۵۳. **آن‌که یک‌بار دیدی آشناست، آن‌که دوبار دیدی فامیل.** (ترکمنی)
۴۴۵۴. **آن‌که یک بار گول بخورد دو تا یاد می‌گیرد.** (قشقایی)
۴۴۵۵. **آن کیست کز روی کرم با ما وفاداری کند؟** (حافظ: ۱۲۹)
۴۴۵۶. **آن کیست که از خدا نترسد / وز شست بد قضا نترسد؟** (امیرخسرو؛ دیوان: ۱۸۹)
۴۴۵۷. **آن کیست که بگشاد قفل یزدان؟** (ناصرخسرو: ۱۵۶، دهخدا)
۴۴۵۸. **آن کیست نخواهد که تو جانش باشی؟** (طوطی‌نامه: ۱۴۸)
۴۴۵۹. **آن‌گاه که برف بر روی کوه بود عزّت و قرب و قیمتی نداشت، امّا وقتی آب شد و راه افتاد خر و خور دنبال آن بار می‌کنند.** (بهبهانی)
۴۴۶۰. **آن‌گاه که در جوال کردی بگو بیست و چهار.** (سیستانی)
۴۴۶۱. **آن‌گاه که سخن می‌گفتی، گمان نکردی که بر دار می‌گردی؟** (بختیاری)
۴۴۶۲. **آن گُدار را آب برد.** (لری، شوشتری)
۴۴۶۳. **آن گربه‌ی مصاحب بابا از آنِ تو / و آن قاطر چموش لگدزن از آنِ من.** (وحشی بافقی: ۲۳۵، شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۴۴۶۴. **آن گربه‌ی معومعو کن زیبا از آن تو / این قاطر چموش لگدزن از آن من.** (تهرانی)
در اصل: **این استر چموش لگدزن از آن من / آن گربه‌ی مصاحب بابا از آن تو.** (وحشی بافقی: ۲۳۵)

۴۴۶۵. **آن گریه که ما کردیم یعقوب نکرد / آن صبر که ما کردیم ایوب نکرد.** (عوام، خزینه، افغانی)
۴۴۶۶. **آن گلابی که به دستم نمی‌افتد، خیرات پدرم باشد.** (آذری)
۴۴۶۷. **آن گلبنی که گل ندهد کمتر از گیاست.** (پروین‌اعتصامی: ۱۶، امثال‌موزون)
۴۴۶۸. **آن گلّه انبوه از کیست؟ از کسی است که خدا برای او خواسته‌است.** (ترکمنی)
۴۴۶۹. **آن گنه را این عقوبت دشوار نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۴)
۴۴۷۰. **آن گوساله‌ها را آو (آب) برد و آن زمان‌ها گاو خورد.** (افغانی)
۴۴۷۱. **آن گوی مر مرا که توانی ز من شنود.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۹۵)
۴۴۷۲. **آن‌گه که تو از سفر بیایی / حاجت نبود به ارمغانی.** (دهخدا)
۴۴۷۳. **آن‌گه که تو دیدی غم نانی داشتم و امروز تشویش جهانی.** (سعدی؛ گلستان: ۹۸، دهخدا، کاوش)
۴۴۷۴. **آن محل را این چنین خر می‌باید.** (مثمر)
۴۴۷۵. **آن مرحوم دیگر بار چه گفت؟** (شکورزاده، کاوش، کوچه)
۴۴۷۶. **آن مرغ خوشدلی که تو دیدی پرید و رفت.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۱۰۷۳)
۴۴۷۷. **آن مرغ که خایه‌ی‌زرّین نهاد شد.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۵۷)
۴۴۷۸. **آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد.** (خاقانی؛ دیوان: ۱۵۵، شکورزاده، دهخدا)
۴۴۷۹. **آن ممه را لولو برد.** (عوام، کوچه، شکورزاده)
۴۴۸۰. **آن ممه را لولو برد، لولوشم سگ خورد.** (تهرانی)
۴۴۸۱. **آن موشه‌خرک مُرد.** (بیرجندی)
۴۴۸۲. **آن موقع که شهر، شهر بود، علی‌آباد خرابه بود، حالا که شهر و ده هردو خرابند.** (مازندرانی)
۴۴۸۳. **آن موقع که عقل تقسیم می‌کردند کجا بودی؟** (آلاشتی)
۴۴۸۴. **آن موقع که مال کوچ می‌کرد کافر جعلی مشغول گرمی بود.** (لری)
۴۴۸۵. **آن موقع که مال‌ها بار می‌کرد کافرجعلی خرد و خسته‌بود.** (لری)
۴۴۸۶. **آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم؟** (حافظ: ۲۲۵)
۴۴۸۷. **آن میوه که از صبر برآمد شکری بود.** (سعدی؛ کلیات: ۵۰۵، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۴۸۸. **آن میوه که پخته‌شد، بیفتد ز درخت.** (قابوس‌نامه، شکورزاده)
۴۴۸۹. **آن نان است که هست روی خنه*.** (لری)
۴۴۹۰. **آن نسیه‌ی‌او سر به قیامت دارد.** (عبیدزاکانی؛ کلیات: ۱۰۳)
۴۴۹۱. **آن نصیحت‌ها که می‌کردیم اهل عشق را / این زمان معلوم ما شد کان همه افسانه بود.** (وحشی؛ دیوان: ۵۸)
۴۴۹۲. **آن نکته که اصل بود ناگفته بماند.** (فارابی؛ تاریخ ادبیات در ایران: ۲۹۵/۱)
۴۴۹۳. **آن نکوتر باشد از دعوا که با برهان بود.** (عنصری: ۴۹، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۴۹۴. **آن نگاهِ گرم و شکر خنده‌ی‌جانسوز نیست.** (بابافغانی؛ دیوان: ۱۳۴)
۴۴۹۵. **آن نمای که آنی.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده)
۴۴۹۶. **آن نوش به این نیش نمی‌ارزد.** (حییّم، عوام)
۴۴۹۷. **آن نوش خورد که نیش خورده‌است.** (ابن‌عماد، امثال‌موزون)
۴۴۹۸. **آن و این‌را نمی‌دانم.** (آذری)
۴۴۹۹. **آن‌ور دیوار غربت است.** (آذری)
۴۵۰۰. **آن ورق برگشت.** (هبله‌رودی، حییم، کوچه، شکورزاده، عوام، افغانی)
۴۵۰۱. **آن ورق را نخوانده‌است.** (هبله‌رودی)
۴۵۰۲. **آن وقت از کجا معلوم بشود کدام مردیم کدام زن؟** (کوچه)
۴۵۰۳. **آن وقت جوان بودم مرا ندیدی، سیل روان بودم مرا ندیدی.** (گیلکی)
۴۵۰۴. **آن‌وقت حالیت می‌شود که دیگ بزرگ خالی شده‌است.** (سوادکوهی)
۴۵۰۵. **آن‌وقت خوب بود که حسین‌قلی شمشیر نداشت.** (بوشهری)
۴۵۰۶. **آن‌وقت (روز) که جیک‌جیک (چِرْ چِرِ) مستانت بود، یاد زمستانت نبود؟** (کوچه، شکورزاده، عوام)
۴۵۰۷. **آن وقت شنبه نبود، حالا شنبه است.** (بختیاری)
۴۵۰۸. **آن وقت صدای قاشق تو بود، اکنون صدای تبرت.** (گیلکی)
۴۵۰۹. **آن وقت علی‌آباد، آباد بود ما ویرانه بودیم، حالا که ویرانه در ویرانه‌ایم.** (گیلکی)
۴۵۱۰. **آن‌وقت که از این سنگ به آن سنگ می‌دویدی می‌خواستی آذوقه‌ی‌زمستانت را بجویی.** (لری)
۴۵۱۱. **آن‌وقت که پدربزرگ پدرم نجّار بود تو تراشه جمع‌کن بودی.** (گیلکی)
۴۵۱۲. **آن‌وقت که تو بیایی کبوتر در خرمن است.** (لری)
۴۵۱۳. **آن وقت که جمال تقسیم می‌کردند تو کجا بودی؟** (مازندرانی)
۴۵۱۴. **آن‌وقت که جوان بودم شیر پُر یال و دمی بودم.** (لری)

۴۵۱۵. **آن‌وقت که دست داشتم نیامدی.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۵۱۶. **آن‌وقت که دنبال آشیانه می‌گشتی می‌بایستی توشه‌ی زمستانت را فراهم می‌آوردی.** (لری)
۴۵۱۷. **آن‌وقت که عقل قسمت می‌کردند، تو عقب ترازو و مثقال رفته‌بودی؟** (شکورزاده، عوام، افغانی)
۴۵۱۸. **آن وقت که گل آرد بود و سنگ قند بود.** (لری)
۴۵۱۹. **آن وقت که گلابی پخته می‌خوردی نگفتی کی بهار می‌شود؟** (رامسری)
۴۵۲۰. **آن‌وقت که مال کوچ می‌کرد، بی‌بی گل خاتون داشت خود را آرایش می‌کرد.** (لری)
۴۵۲۱. **آن‌وقت که من هی می‌زدم تو نی می‌زدی.** (کندلوسی)
۴۵۲۲. **آن‌وقت که می‌توانستم نمی‌دانستم، حالا که می‌دانم نمی‌توانم.** (لری)
۴۵۲۳. **آن‌وقت که میخ در این پایم فرو رفت خدا را شکر که در آن پای دیگرم نرفت.** (لری)
۴۵۲۴. **آن‌وقت که می‌خوردی و نمی‌ریدی، کاشته‌ی حسن بود (از کاشته‌ی حسن می‌خوردی).** (مازندرانی)
۴۵۲۵. **آن‌وقت که می‌زدی، شوهرت آژان (پلیس) بود.** (تهرانی)
۴۵۲۶. **آن‌وقت که وقتش بود، نبود، حالا که آب ریخت و در زمین فرو رفت.** (رامسری)
۴۵۲۷. **آن‌وقت که همه‌جا روشن بود پشت در تاریک بود حالا که همه‌جا تاریک است.** (مازندرانی)
۴۵۲۸. **آن‌وقت که همه‌جا نعمت فراوان بود بی‌منجگان*ویرانه بود.** (لری)
۴۵۲۹. **آن‌وقت کُه می‌خوردم تنها، حالا عسل می‌خورم همراه.** (شکورزاده، کوچه)
۴۵۳۰. **آن‌وقت معلوم خواهد شد که غوره چند ماهه می‌رسد؟** (لری)
۴۵۳۱. **آن‌وقت می‌خواستی (می‌بایست) رشد کنی شکم کردی.** (گیلکی)
۴۵۳۲. **آن‌وقت می‌فهمد که یک من ماست چه‌قدر کره دارد.** (سخن)
۴۵۳۳. **آن‌وقت می‌گویند مگس (پشه) فشار خون ندارد.** (بی‌نشان)
۴۵۳۴. **آن وقت‌ها را گاو خورد و گاو را قصّاب.** (افغانی)
۴۵۳۵. **آن وقت‌ها که آغجاقیز (گیاهی) بودم ناز مرا می‌کشیدید، امّا حالا که زرد شدم به ک.. دیگران فرو می‌روم.** (قشقایی)
۴۵۳۶. **آن‌وقت‌ها که ایّام به کام ما بود داخل پوست گردو مغز بادام سبز می‌شد.** (قشقایی)
۴۵۳۷. **آن وقتی که حکم نداشت چی بود وای به حالا که حکمش هم به گردنش است؟** (شکورزاده، تهرانی)
۴۵۳۸. **آن وقتی که دستی در بدن داشتم چرا نیامدی.** (کرمانی)
۴۵۳۹. **آن وقتی که رودخانه پهنا می‌گرفت (می‌رفت) گذشت.** (کرمانی، شیرازی)
۴۵۴۰. **آن وقتی که شمشیر به دست داشتم کسی را نیازردم، حالا که عصا به دست دارم.** (کوچه)
۴۵۴۱. **آن وقتی که شیطان آش می‌پخت، من هیمه زیر دیگش می‌کردم.** (بی‌نشان)
۴۵۴۲. **آن وقتی که گفتم قرم، گفتم قرمساق.** (تهرانی)
۴۵۴۳. **آن وقتی که گلابی‌ها را تند تند می‌خوردی، نمی‌پرسیدی که پاییز و بهار چه زمانی است؟** (رامسری)
۴۵۴۴. **آن وقتی که من داشتم ک.. خزو (خزیدن) می‌کردم، تو داشتی دندان درمی‌آوردی.** (گلبافی)
۴۵۴۵. **آن وقتی که مهتر بودند، از حالا بهتر بودند.** (یزدی)
۴۵۴۶. **آن وقتی که همه دارا بودند، ما فقیر بودیم حالا که دیگر فقیر اندر فقیریم.** (گیلکی)
۴۵۴۷. **آن‌ها آب گذران هستند تو ریگ ته جویی.** (تهرانی)
۴۵۴۸. **آن‌ها جای حق رفتند ماییم که رفتیم به ناحق.** (تهرانی)
۴۵۴۹. **آن‌ها دو تا بودند همراه، ما ده (هفت) تا بودیم تنها.** (تمثیل، تهرانی)
۴۵۵۰. **آن‌ها دو (سه) نفر بودند همراه، ما صد نفر (یک فوج) بودیم تنها.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه)
۴۵۵۱. **آن‌ها رفتند و ما هم می‌رویم.** (لری)
۴۵۵۲. **آن‌ها سالی دوبار دیوانه می‌شوند هر بار هم شش ماه طول می‌کشد.** (نهاوندی)
۴۵۵۳. **آن‌ها شاخشان توی شاخ هم گیر کرده.** (شیرازی)
۴۵۵۴. **آن‌ها که بد کنند سزاوار دوزخ‌اند.** (شکورزاده)
۴۵۵۵. **آن‌ها که بودند ته گرفتند، آن‌ها که نبودند، رو آمدند.** (بختیاری)
۴۵۵۶. **آن‌ها که به هم تکیه کرده‌اند نمی‌افتند.** (ترکمنی)
۴۵۵۷. **آن‌ها که پا ندارند هیچ جا نمی‌روند.** (آبدانانی)
۴۵۵۸. **آن‌ها که تو چرانده‌ای من پرانده‌ام.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۵۵۹. **آن‌ها که تو دیدی همه رفتند / با چوب و چماق و قمه رفتند.** (لری)
۴۵۶۰. **آن‌ها که تو دیدی همه رفتند حالا کوکو.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۵۶۱. **آن‌ها که دویدند، آن‌ها که چریدند، هردو به هم رسیدند.** (تهرانی، شکورزاده)
۴۵۶۲. **آن‌ها که دویدند و آن‌ها که خزیدند، آخر کار به هم رسیدند.** (بهمنیاری، کرمانی، بیرجندی)

۴۵۶۳. **آن‌ها که رفته‌اند، خراب همین دمند.** (بهمنیاری، دهخدا، عوام، هبله‌رودی، نامه‌ی داستان)
۴۵۶۴. **آن‌ها که می‌زنند به سینه می‌خورد، ما که می‌زنیم به سندان می‌خورد.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۴۵۶۵. **آن‌ها که می‌نشینند در پس پرده بیشتر می‌زنند تکه به ارده.** (شیرازی)
۴۵۶۶. **آن‌هایی را که با گوش شنیده‌ای ما با چشم دیده‌ایم.** (کوچه)
۴۵۶۷. **آن‌هایی را که تو از رو می‌خوانی من از بَرم.** (کوچه)
۴۵۶۸. **آن‌هایی را که تو خوانده‌ای ما از بر کرده‌ایم.** (حییّم)
۴۵۶۹. **آن‌هایی را که تو خوانده‌ای ما نیز خوانده‌ایم.** (دهخدا)
۴۵۷۰. **آن‌هایی که به اندازه‌ی تو پیه به شکم‌شان بود.** (مشهدی)
۴۵۷۱. **آن‌هایی که تیرشان به عرش می‌خورد درمانده‌اند.** (گلبافی، راوری)
۴۵۷۲. **آن‌هایی که ما زدیم، شما روی میزشان می‌رقصیدی.** (تهرانی)
۴۵۷۳. **آن هدهد است که در بهار می‌آید.** (آذری)
۴۵۷۴. **آن (هر) که گُه می‌خورد قاشقش هم بیخ شالش است.** (کرمانی)
۴۵۷۵. **آن هم گذشت این هم می‌گذرد.** (خزینه، افغانی)
۴۵۷۶. **آن همه پاینده نیست غلغل جاه و حشم.** (بیدل: ۲۸۶، امثال‌موزون)
۴۵۷۷. **آن همه چریدی کو دنبه‌ات؟** (شکورزاده)
۴۵۷۸. **آن همه را ببو*برد.** (افغانی)
۴۵۷۹. **آن یک تار مو غیر این یک چپه است.** (تمثیل)
۴۵۸۰. **آن یکی برد بازی بود این یکی قوچ بازی است.** (کردی)
۴۵۸۱. **آن یکی پرسید اشتر را که هی / از کجا می‌آیی ای فرخنده پی؟ / گفت: از حمّام گرم کوی تو / گفت: خود پیداست از زانوی تو.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵۷/۳، کوچه)
۴۵۸۲. **آن یکی خر داشت پالانش نبود / یافت پالان گرگ خر را در ربود. / کوزه بودش آب می‌نامد به دست / آب را چون یافت خود کوزه شکست.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۱/۱، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، افغانی)
۴۵۸۳. **آن یکی را نوش است، دیگری را نیش است.** (افغانی)
۴۵۸۴. **آن یوغ را از سرت بردار.** (گیلکی)
۴۵۸۵. **آواره خوش‌تر آن که بود در وطن غریب.** (فانی کشمیری، تکمله)
۴۵۸۶. **آواره شوی بهتر که محتاج داماد شوی.** (خوزستانی)
۴۵۸۷. **آواز آسیا شنیدیم مگر آرد شه ندیدیم؟** (افغانی)
۴۵۸۸. **آواز آسیا می‌شنوم ولی آرد نمی‌بینم.** (شکورزاده، عوام، نامه‌ی داستان)
۴۵۸۹. **آواز این کمانچه (فردا) صبح بلند می‌شود (درمی‌آید).** (شکورزاده، کوچه)
۴۵۹۰. **آواز برایش گوش‌نواز است.** (قشقایی)
۴۵۹۱. **آوازِ بلند و شهر ویران؟** (شکورزاده، تهرانی)
۴۵۹۲. **آوازت خوب می‌آید اگر آن‌چه می‌خوانی قرآن باشد.** (آذری)
۴۵۹۳. **آوازِ توی حمّام؟** (کوچه)
۴۵۹۴. **آواز خرکی، رقص شتری.** (شکورزاده، تهرانی)
۴۵۹۵. **آوازخوان بد صدا، صدایش را بلندتر می‌کند.** (تهرانی)
۴۵۹۶. **آوازخوانی در حمّام خودستایی در غربت.** (آذری)
۴۵۹۷. **آواز خوش از کام و دهان و لب شیرین / گر نغمه کند ور نکند دل بفریبد.** (سعدی؛ گلستان: ۹۵)
۴۵۹۸. **آواز دهل از دور هول باشد.** (دهخدا، کوچه)
۴۵۹۹. **آواز دُهُل، برادر، از دور خوش است.** (کوچه)
۴۶۰۰. **آواز دُهل، حسرت روباه است.** (ابن‌یمین: ۳۵۰)
۴۶۰۱. **آواز دُهُل شنیدن از دور خوش است.** (خیام: ۸۱، خزینه، دهخدا، تهرانی، کوچه، عوام، هبله‌رودی، شکورزاده)
۴۶۰۲. **آواز دهل (نی) از دور خوش است.** (افغانی، ترکمنی)
۴۶۰۳. **آواز روباه بد شگون است.** (هزاره‌ای)
۴۶۰۴. **آواز سرچشمه‌ی گلوه.** (هراتی)
۴۶۰۵. **آواز سگان کم نکند رزق گدا را.** (هبله‌رودی، شکورزاده، کوچه، عوام، افغانی)
۴۶۰۶. **آواز سگ دلیل آبادانی باشد.** (مرزبان‌نامه: ۲۵۰۰، شکورزاده)
۴۶۰۷. **آواز سوار از سم مرکب به‌در آید.** (بیدل: ۵۹۲، امثال‌موزون)
۴۶۰۸. **آوازش به گوش خودش خوش‌آیند است.** (آذری)
۴۶۰۹. **آواز شغال را شنیدی بیا رقص شتر را ببین.** (رامسری)
۴۶۱۰. **آواز طبل و حسرت روباه بیش نیست.** (ابن‌یمین: ۳۵۰)
۴۶۱۱. **آواز کلاغ و بانگ گرگ.** (مرودشتی، ایلامی)
۴۶۱۲. **آواز گدا رونق بازار کریم است.** (خزینه، افغانی)
۴۶۱۳. **آواز مده که گوش دارد دیوار.** (فرخی)
۴۶۱۴. **آوازه او به دروازه شاه رسیده‌است.** (آملی)
۴۶۱۵. **آوازه‌خوان ماهی قورباغه است.** (شکورزاده، کوچه، عوام، دهخدا)
۴۶۱۶. **آوازه دروازه شد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۴۶۱۷. **آوازه‌ی بد، زود می‌رسد.** (کوچه)
۴۶۱۸. **آوازه‌ی خلق نقاره‌ی خداست.** (هزاره‌ای، افغانی)

۴۶۱۹. **آوازه‌ی گرسنگی خوردن ما تا پا تخت شاه رفته.** (شهربابکی)
۴۶۲۰. **آوازه‌ی مرگ زود می‌رسد.** (خزینه، مثمر، بهمنیاری، افغانی)
۴۶۲۱. **آوخ که هرچه بر سر ما می‌رود ز ماست.** (رشیدیاسمی، شکورزاده)
۴۶۲۲. **آورد گرانی، بُرد مهربانی.** (بهبهانی)
۴۶۲۳. **آورد وسط پل، پل را کشید.** (آملی)
۴۶۲۴. **آورده‌ام بُقچه‌ی خود / که ببرم نَرمه‌ی خود.** (بیرجندی)
۴۶۲۵. **آویخته به ز گریخته‌است.** (زرقانی، اردلی)
۴۶۲۶. **آویزان شوی هم از دار بلند آویزان شو.** (تاجیکی)
۴۶۲۷. **آویزه‌ی او را بکنم و آویزان گردنم کنم.** (خوانساری)
۴۶۲۸. **آه آدم فقیر، پادشاه را از تخت سلطنت زیر می‌کشد.** (آذری)
۴۶۲۹. **آه آه از دست صرافان گوهرناشناس.** (حافظ قدسی: ۲۶۲، دهخدا)
۴۶۳۰. **آه آه از صبح کوفه، وای وای از شامِ شام.** (بهمنیاری، کرمانی، شکورزاده)
۴۶۳۱. **آه آیینه را زیان دارد (تباه کند).** (سنایی، امثال‌موزون)
۴۶۳۲. **آهار هرچه سفت باشد آب شُلش می‌کند.** (فرهنگ‌نامه، تهرانی)
۴۶۳۳. **آه از این دل کز سرِ گردن‌کشی / خون خاقانی به گردن می‌کند.** (خاقانی؛ دیوان: ۶۰۸)
۴۶۳۴. **آه از این طایفه‌ی‌زرق ساز / آستینی کوته و دستی دراز.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۵۹)
۴۶۳۵. **آه از این عمر که بر باد هوا می‌گذرد.** (کمال‌خجندی؛ دیوان: ۱-۲/۵۵۳، شکورزاده)
۴۶۳۶. **آه از این واعظان منبرکوب / شرمشان نیست خود ز منبر و چوب.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۱۳۰، دهخدا)
۴۶۳۷. **آه از دل و صد هزار آه از دیده.** (سعدی، امثال‌موزون)
۴۶۳۸. **آه اگر از پی امروز بوَد فردایی.** (حافظ: ۳۴۹، شکورزاده، عوام، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۶۳۹. **آه اگر بادِ صبا حل نکند مشکل ما.** (فیضی؛ دیوان: ۲۱۴)
۴۶۴۰. **آهای آلوچه‌های آلوچه گوز ننه و مرگ بچّه.** (کوچه)
۴۶۴۱. **آهایْ آهای خبردار، این مهمانه یا سمسار؟** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۴۶۴۲. **آهای ربابه گلندام، رفتی پز بدی افتادی تو قندان.** (دلیجانی)
۴۶۴۳. **آهای سگ به خاطر تو نه به خاطر صاحب تو.** (نهبندانی)
۴۶۴۴. **آهای گردن قدودی*، از این مطلب نمی‌بینی تو سودی.** (لنجانی)
۴۶۴۵. **آهِ پسرسوز، بلای خانمان‌سوز.** (افغانی)
۴۶۴۶. **آه در بساط ندارد که با ناله سودا کند.** (عوام، افغانی، سمنانی)
۴۶۴۷. **آه در بوریاش نیست.** (گلبافی)
۴۶۴۸. **آه در پرّه‌ی جگرش نیست.** (کرمانی)
۴۶۴۹. **آه در جگر مستان.** (شاهد)
۴۶۵۰. **آه در جگر ندارد.** (خزینه، هبله‌رودی، افغانی)
۴۶۵۱. **آه دل درویش به سوهان ماند / گر خود نبرد، بُرنده را تیز کند.** (ابوسعیدابوالخیر، بهمنیاری، کوچه)
۴۶۵۲. **آه را صاحب درد می‌کشد.** (لری)
۴۶۵۳. **آه روزگار همه را کوزه نهادی ما را تغار؟** (گیلکی)
۴۶۵۴. **آه سبحان‌الله ندارد.** (بختیاری)
۴۶۵۵. **آهسته آهسته حرکت کن، صندلیِ بابت را نگاه کن.** (همدانی)
۴۶۵۶. **آهسته بخور تا بهار بخور.** (افغانی)
۴۶۵۷. **آهسته برو، آهسته بیا که گربه شاخت نزند / انگشت بلور به چشم زاغت نزند.** (جهرمی)
۴۶۵۸. **آهسته برو آهسته بیا که گربه شاخت نزند.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، افغانی، تهرانی، بهمنیاری)
۴۶۵۹. **آهسته برو بی‌خطر برو.** (افغانی)
۴۶۶۰. **آهسته برو، ما هم بیاییم.** (آذری)
۴۶۶۱. **آهسته برو همیشه (پیوسته) برو.** (دهخدا، شکورزاده، افغانی، کوچه، عوام، حییم)
۴۶۶۲. **آهسته خرام بلکه مخرام زیر قدمت هزار جان است.** (افغانی)
۴۶۶۳. **آهسته دل کی پشیمان شود؟** (فردوسی: ۵۷۱، دهخدا)
۴۶۶۴. **آهسته دونده، نامرد است.** (آذری)
۴۶۶۵. **آهسته رو، خسته نمی‌شود.** (آذری، ترکمنی، قشقایی)
۴۶۶۶. **آهسته‌رو در امان می‌رود.** (ترکمنی)
۴۶۶۷. **آهسته‌رو راه می‌رود تیزرو در راه می‌ماند.** (آذری)
۴۶۶۸. **آهسته‌رَوی پیشه‌ی‌خود ساز.** (صائب: ۳۸۶)
۴۶۶۹. **آهسته که آسمان نداند.** (مثمر، هبله‌رودی، کوچه)
۴۶۷۰. **آهسته که در و دیوار گوش دارد.** (هبله‌رودی)
۴۶۷۱. **آهسته گو که دیوار هم گوش دارد.** (خزینه، افغانی)
۴۶۷۲. **آهسته و استادانه.** (آذری)
۴۶۷۳. **آه سعدی اثر کند در سنگ / نکند در تو سنگ‌دل اثری.** (سعدی؛ کلیات: ۶۱۸، دهخدا)
۴۶۷۴. **آه صاحب درد را باشد اثر.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۱۷۸، امثال‌موزون، دهخدا، افغانی، حییم، عوام، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، شکورزاده)

۴۶۷۵. **آه صفی‌الله در بساط ندارد.** (کرمانی، سیرجانی)
۴۶۷۶. **آه عاشق زود گیرد دامن معشوق را.** (سمنانی ۲۱)
۴۶۷۷. **آه غریب و سنگ خارا.** (هزاره‌ای)
۴۶۷۸. **آه فقیر دیر اثر می‌کند ولی اثرش زیاد است.** (مرندی)
۴۶۷۹. **آه فقیر (یتیم) شاه را از تخت می‌اندازد.** (قشقایی)
۴۶۸۰. **آه کجاست قدرت و زور جوانی خانه‌ی پدر؟** (گیلکی)
۴۶۸۱. **آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد.** (حافظ: ۷۶، شکورزاده، دهخدا)
۴۶۸۲. **آه که خوی بدت در خور رویِ تو نیست.** (خاقانی؛ دیوان: ۵۶۶)
۴۶۸۳. **آه گواهِ دلِ غم‌کش بوَد.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۷۹)
۴۶۸۴. **آهم از چرخِ لاجورد گذشت.** (خاقانی؛ دیوان: ۵۳۷)
۴۶۸۵. **آه مردم اثر می‌کند، سر شب اثر نکند، سحر اثر می‌کند.** (مازندرانی)
۴۶۸۶. **آهم ز دستِ دوست به گردون همی شود.** (جمال‌عبدالرزاق؛ دیوان: ۳۵۴)
۴۶۸۷. **آه مظلوم اگر سر شب نگیرد، آخر شب می‌گیرد.** (هزاره‌ای، مازندرانی)
۴۶۸۸. **آه مظلوم به سرعت دامن ظالم را می‌گیرد.** (آذری)
۴۶۸۹. **آه مظلوم درجا و بی‌اثر نماند.** (آذری)
۴۶۹۰. **آه مظلوم در دنبال ظالم است.** (حییّم، عوام، کوچه)
۴۶۹۱. **آه مظلوم در سحر به یقین / بَتَر از تیر ناوک و زوبین.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۵۹، شکورزاده)
۴۶۹۲. **آه مظلوم روی زمین نمی‌ماند.** (آذری)
۴۶۹۳. **آه مویی به پای کوهی نباشد.** (حییّم)
۴۶۹۴. **آهِ مویی و پایِ کوهی.** (کوچه)
۴۶۹۵. **آه می‌کشد، خون تف می‌کند.** (آذری)
۴۶۹۶. **آهن، آهن توان کوفت.** (دهخدا)
۴۶۹۷. **آهن، آهن را از کوره می‌کِشد.** (کوچه، دهخدا، الیکایی)
۴۶۹۸. **آهن، آهن را می‌تواند ببرد.** (قشقایی)
۴۶۹۹. **آهن، آهن را می‌شکند (می‌ساید).** (کوچه، افغانی)
۴۷۰۰. **آهن از آسیب پتک و کوره گردد تیغ تیز.** (قاآنی: ۳۱۲)
۴۷۰۱. **آهن از کوره‌ی فولاد بیرون می‌آید.** (افغانی)
۴۷۰۲. **آهن از نم، آدم از غم می‌پوسد.** (قشقایی)
۴۷۰۳. **آه ناگاهی به از تیر سحرگاهی.** (افغانی)
۴۷۰۴. **آهن با آهن بریده می‌شود.** (افغانی)
۴۷۰۵. **آهن با آهن.** (خوزستانی)
۴۷۰۶. **آهن بد شمشیر برّان نشود.** (شکورزاده، افغانی)
۴۷۰۷. **آهن به آهن توان کرد نرم.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۰۶)
۴۷۰۸. **آهن به آهن شکنند.** (دهخدا)
۴۷۰۹. **آهن به جهد هیچ‌کسی کیمیا نشد.** (مجیربیلقانی: ۳۷۵)
۴۷۱۰. **آهن پاره‌ای برای ترساندن لولو.** (خوزستانی)
۴۷۱۱. **آهن پیوسته با آهن‌ربا، آهن‌رباست.** (صائب: ۴۷۵، تکمله)
۴۷۱۲. **آهن خانه‌ی‌شوهر عدس می‌گردد.** (مازندرانی)
۴۷۱۳. **آهن خوردن سندان ریدن دارد.** (دامغانی)
۴۷۱۴. **آه ندارد با ناله سودا کند.** (بهمنیاری، دهخدا، سبزواری، افغانی، حییم، قمی، تهرانی)
۴۷۱۵. **آهن داریم جوش نداریم، جوش داریم آهن نداریم.** (رامسری)
۴۷۱۶. **آهن در تاب*است.** (افغانی)
۴۷۱۷. **آهن در سر خیش می‌کوبند.** (تاجیکی)
۴۷۱۸. **آهن را آهن از کوره کشد.** (شکورزاده، آذری، قشقایی)
۴۷۱۹. **آهن را با آهن می‌برند (می‌کوبند، توان کوفت، توان گرفت).** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، خرمّی، نامه‌ی‌داستان، لری، کوچه، عوام)
۴۷۲۰. **آهن را با آهن می‌کوبند، سنگ را با سنگ می‌شکافند.** (افغانی)
۴۷۲۱. **آهن را باید گداخته بکوبی.** (بختیاری)
۴۷۲۲. **آهن را به آهن نرم کنند (شود).** (دهخدا، تکمله)
۴۷۲۳. **آهن را تا گرم است باید کوبید.** (شکورزاده، کوچه)
۴۷۲۴. **آهن را تنها آهن باز کند.** (خوزستانی)
۴۷۲۵. **آهن را جز به آهن نتواند بریدن.** (تاریخ طبری: ۸۰۰)
۴۷۲۶. **آهن را در سر خود باید کوفت.** (افغانی)
۴۷۲۷. **آهن را در سرخی‌اش بکوب.** (تاجیکی)
۴۷۲۸. **آهن را در گرمی‌اش می‌کوبند.** (افغانی، تاجیکی)
۴۷۲۹. **آهن را دم آب می‌کند، لوک را سرباری، جوان را غم.** (سبزواری)
۴۷۳۰. **آهن را دم کوره می‌سوزاند و آدم را غم.** (قشقایی)
۴۷۳۱. **آهن را یکی یکی از کوره بیرون می‌آورند.** (بختیاری)
۴۷۳۲. **آهن سرد با یک فوت گرم نشود.** (کردی)
۴۷۳۳. **آهن سرد به سینه می‌زند.** (زرقانی)
۴۷۳۴. **آهن سرد چکش زدن ندارد.** (بهشهری)
۴۷۳۵. **آهنِ سرد کوبیدن چه فایده / سرمه به چشم کور کشیدن چه فایده.** (بیرجندی)
۴۷۳۶. **آهن سرد کوبیدن (کوفتن) فایده ندارد.** (افغانی، شاهد)
۴۷۳۷. **آهنِ سرد مکوب.** (اهلی؛ کلیات: ۶۸۷)
۴۷۳۸. **آهن سرد می‌کوبد.** (افغانی، آذری، قشقایی، خزینه، هبله‌رودی، کردی)

۴۷۳۹. **آهن شود آیینه ز آهن.** (مجیربیلقانی: ۱۴۸)
۴۷۴۰. **آهن عدس می‌شود.** (مازندرانی)
۴۷۴۱. **آهن قاتل چو لاغر گشت سوزن می‌شود.** (بیدل: ۶۷۵، امثال‌موزون)
۴۷۴۲. **آهن که توی اُجاق رفت گناهکار خبردار می‌شود.** (آملی)
۴۷۴۳. **آهن کهنه را به حلوا (حلوایی) ده.** (مثمر، خزینه، تکمله، عوام، هبله‌رودی)
۴۷۴۴. **آهن کهنه را به حَلوای جُوزی می‌دهند.** (کوچه)
۴۷۴۵. **آهن گداخته با فوت سرد نمی‌شود.** (ایلامی)
۴۷۴۶. **آهن گداخته و ک..ن برهنه؟** (رامسری)
۴۷۴۷. **آهنگر است و زغال ندارد.** (خوزستانی)
۴۷۴۸. **آهنگر تابستان و سقای زمستانم.** (میرزاعلی‌محمّدصفا، بهمنیاری)
۴۷۴۹. **آهنگر خروس را می‌کشد تا خرس حساب کارش را بکند.** (فرهنگ‌نامه)
۴۷۵۰. **آهنگر گاه آهن دارد زغال ندارد، گاهی زغال دارد، آهن ندارد.** (رامسری)
۴۷۵۱. **آهن گرم است باید کوفت.** (تاجیکی)
۴۷۵۲. **آهن گرم را چکش بزن.** (مازندرانی)
۴۷۵۳. **آهنگر می‌گوید به ک.. سم دست بزن، به ابزارم دست مزن.** (بختیاری)
۴۷۵۴. **آهنگری کاری ندارد؛ آهن را پهن کنی می‌شود بیل، دراز کنی (دُمش را بکشی) می‌شود میل.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، عوام، کردی)
۴۷۵۵. **آهن و پولاد از یک کوره می‌آید برون / و آن یکی شمشیر گردد و دیگری نعل خر.** (تاجیکی، نطنزی)
۴۷۵۶. **آهن هر قدر سفت باشد چکش نرمش می‌کند.** (شکورزاده، تهرانی)
۴۷۵۷. **آهنی را که موریانه بخوزد / نتوان برد از او به صیقل زنگ.** (سعدی؛ گلستان: ۹۳، شکورزاده، دهخدا)
۴۷۵۸. **آهنی که کار کند زنگ نزند.** (آذری)
۴۷۵۹. **آهو اگر جست و خیز دارد، خرگوش هم می‌تواند بدود.** (بیرجندی)
۴۷۶۰. **آهوان را کی بود کبر پلنگ بربری؟** (سخن)
۴۷۶۱. **آهو بچّه کی باشد چون بچّه‌ی ضیغم؟** (فرخی: ۲۳۹، دهخدا)
۴۷۶۲. **آهو برای نجات جانش می‌دود، تازی برای خوش‌آیند صاحبش.** (شکورزاده، کوچه)
۴۷۶۳. **آهو به برّه‌اش شیر نمی‌دهد.** (مازندرانی)
۴۷۶۴. **آهو به دویدن و صیّاد به تیر انداختن.** (لری)
۴۷۶۵. **آهو به کوه نچرد، که میربلوک در صحرا جو کاشته‌است.** (تایبادی)
۴۷۶۶. **آهو به کوه نمی‌رود، شکار هم از کوه پایین نمی‌آید.** (شهربابکی)
۴۷۶۷. **آهو بیاید سُم می‌اندازد، کلاغ بیاید پر می‌ریزد.** (سخن)
۴۷۶۸. **آهو چون از دام جست خواه فربه خواه لاغر.** (تکمله: ۱۰۰)
۴۷۶۹. **آهو در هر کوهی که گوشت گرفت، در همان کوه گوشتش را هم می‌ریزد.** (لری)
۴۷۷۰. **آهو در همان درّه که می‌چرد تیر می‌خورد.** (فرهنگ‌نامه)
۴۷۷۱. **آهو را آدم بی‌تفنگ گیر می‌آورد.** (هزاره‌ای)
۴۷۷۲. **آهو را به دو بگیر و خرگوش را به خو (خواب).** (افغانی)
۴۷۷۳. **آهو را تازی می‌گیرد، شادی‌اش را سگ می‌کند.** (هزاره‌ای)
۴۷۷۴. **آهو را در کوه خرید و فروش می‌کند.** (تاریخ‌الوزرا: ۷۰)
۴۷۷۵. **آهو را گفتند: «برای کی می‌دوی؟» گفت: «برای جانم.» تازی را گفتند: «برای کی می‌دوی؟» گفت: «برای اربابم.»** (شوشتری)
۴۷۷۶. **آهو را ماند که در کشوری چرد و در کشوری دیگر نافه نهد.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۷۷۷. **آهو را نکشته، خود را بریان نکن.** (هزاره‌ای)
۴۷۷۸. **آهو را نکشته سیخ بالای آتش مگذار.** (هزاره‌ای، افغانی)
۴۷۷۹. **آهو ز دست چپ و خرگوش ز دست راست / از هر طرف که بنگریم فتح کار ماست.** (لنجانی)
۴۷۸۰. **آهو ز رم برآید اگر تا حرم رسد.** (بیدل: ۴۷۷، امثال‌موزون)
۴۷۸۱. **آهوکُشی آهویی بزرگ است.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۱۲۳)
۴۷۸۲. **آهو که تیر خورد، جانب کوه خودش می‌دود.** (هزاره‌ای، افغانی)
۴۷۸۳. **آهو گذشت.** (مثمر، نامه‌ی داستان، هبله‌رودی، تکمله)
۴۷۸۴. **آهو مگر پلو می‌خورد؟** (رامسری)
۴۷۸۵. **آه و ناله و باد گسکر*؟** (گیلکی)
۴۷۸۶. **آه و ناله‌ی زیادم از دل پُردردم.** (بروجردی)
۴۷۸۷. **آهو نچرد پنبه‌ی ما را، ما گذشتیم از پشمش.** (سنگسری)
۴۷۸۸. **آه و نفرین آدم مظلوم، سنگ را می‌ترکاند.** (هزاره‌ای)
۴۷۸۹. **آهو هرجا فربه شود همان‌جا تیر می‌خورد.** (فرهنگ‌نامه)
۴۷۹۰. **آهو همان بیابانی که چاق می‌شود، همان بیابان ضعیف می‌شود.** (یزدی)

۴۷۹۱. **آهوی آهوگیر است.** (هبله‌رودی)
۴۷۹۲. **آهوی خطاکار را ببین که با شیر بازی می‌کند.** (آذری)
۴۷۹۳. **آهوی رم کرده را ماند.** (هبله‌رودی)
۴۷۹۴. **آهوی صحرای گردون را چه بیم است از کلاب؟** (سلمان‌ساوجی: ۳۹۰)
۴۷۹۵. **آهوی مانده گرفتن بی‌انصافی است.** (خرابات)
۴۷۹۶. **آهوی مصور به نگه شیر شکار است.** (طالب، امثال‌موزون)
۴۷۹۷. **آهوی ناگرفته می‌بخشد.** (دهخدا)
۴۷۹۸. **آهوی وامانده می‌خواهد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۴۷۹۹. **آه هیچ مویی پشت هیچ کوهی نباشد.** (زرقانی)
۴۸۰۰. **آه یتیم اثر می‌کند، شب نکرده سحر می‌کند.** (مازندرانی)
۴۸۰۱. **آه یتیم پادشاه را از تخت پادشاهی زیر می‌کشد.** (قشقایی)
۴۸۰۲. **آه یتیم، دامن انسان را می‌گیرد.** (آذری)
۴۸۰۳. **آهی که غم ز دل نبرد ناکشیدنی است.** (صائب: ۱۹۲، شکورزاده)
۴۸۰۴. **آهی که ما نداریم گو در جگر نباشد.** (بیدل: ۵۴۸، امثال‌موزون)
۴۸۰۵. **آیا آش گندم هم بسم‌الله دارد؟** (کردی‌کرمانشاهی)
۴۸۰۶. **آیا ارزش ابریشم آن‌قدر پایین آمده که آن‌را افسار خر کنند؟** (قشقایی)
۴۸۰۷. **آیا به اسب تو الاغ گفته‌ام یا به شترت کرّه شتر؟** (قشقایی)
۴۸۰۸. **آیا به اسب عربی تو یابو گفته‌اند؟** (قشقایی)
۴۸۰۹. **آیا به مرده هم لگدی؟** (تایبادی)
۴۸۱۰. **آیا تو کجا و ما کجاییم؟** (بهمنیاری)
۴۸۱۱. **آیا ته‌دیگ از برنج کمتر است؟** (سرخه‌ای)
۴۸۱۲. **آیا ثروت پیامبر بر حضرت علی (ع) حرام است؟** (آملی)
۴۸۱۳. **آیا چه شنیدند که خاموش شدند؟** (نیمایوشیج؛ رباعیات، بهمنیاری)
۴۸۱۴. **آیا چه متاعم که خریدارم نیست.** (باباافضل)
۴۸۱۵. **آیا خانه‌خرابی، مایه می‌خواهد؟** (نهاوندی)
۴۸۱۶. **آیا دزد نمی‌داند گاو بی‌چوپان کجا چرا می‌کند؟** (بختیاری)
۴۸۱۷. **آیا زیر ته‌دیگ هم پلو هست؟** (فیروزکوهی)
۴۸۱۸. **آیا سگ که چاق شد آن‌را روی پلو می‌گذارند؟** (لارستانی)
۴۸۱۹. **آیا قاشق رنگی لایق خانه‌ی بیک است؟** (مرندی)
۴۸۲۰. **آیا مال به صاحب مال حرام است؟** (نهاوندی)
۴۸۲۱. **آیا مالی است که در آن سر و صدایی نباشد؟** (لری)
۴۸۲۲. **آیا مرده‌ای هست که تو به قبرش برینی؟** (آذری)
۴۸۲۳. **آیا هیچ اسب نری نیست غیر از اسب نر قاید جمال؟** (دیلمی)
۴۸۲۴. **آی این دیگه از مال بابام نیست.** (ایزدخواستی)
۴۸۲۵. **آی چُسی ناشتا می‌آیی.** (کاشانی)
۴۸۲۶. **آی خر آی خر به خران مثل خودت بنگر.** (بختیاری)
۴۸۲۷. **آید به محراب کج، قبله راست.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۴۵)
۴۸۲۸. **آید پس هر نشیبی فرازی.** (دهخدا)
۴۸۲۹. **آیز آیز رفت تا پاییز.** (شیرازی)
۴۸۳۰. **آی صاحب بزغاله.** (دهخدا)
۴۸۳۱. **آی صاحب گاو نر سیاه.** (گیلکی)
۴۸۳۲. **آی کمرم، آی پستانم، پسر حاج علی‌خان هم شکمم.** (شیرازی)
۴۸۳۳. **آینده را قیاس کن از حالِ خود.** (صائب: ۳۳۹)
۴۸۳۴. **آینده نیامدست و بگذشته گذشت.** (شکورزاده)
۴۸۳۵. **آینده‌ی‌دنیا از گذشته‌اش بیشتر است.** (آذری)
۴۸۳۶. **آی نوروز، آی نوروز، شب مهتابی و روز بازار؟** (رامسری)
۴۸۳۷. **آینه با زشت و زیبا کار ندارد.** (سخن)
۴۸۳۸. **آینه را زخم قفا داغ روست.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۸۲۸)
۴۸۳۹. **آینه فروشی در محلّه‌ی کورها باز کرده.** (فسایی)
۴۸۴۰. **آینه گر قطره‌ای است بحرنما می‌شود.** (بیدل: ۴۰۳، امثال‌موزون)
۴۸۴۱. **آیه نسوخت، دایه نسوخت، خشتک همسایه سوخت.** (افغانی)
۴۸۴۲. **آیه‌ی‌قرآن که نیست.** (هراتی)
۴۸۴۳. **آیه‌ی‌قرآن نازل شده؟** (بیرجندی)
۴۸۴۴. **آییل (نام پرنده) گرسنه است، امّا پختن انجیر برای خود وقت دارد.** (گیلکی)
۴۸۴۵. **آیینت به‌جا تا سر خرمن جا.** (لری)
۴۸۴۶. **آیین تقوا ما نیز دانیم.** (حافظ: ۲۸۹، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)
۴۸۴۷. **آیین حسد قاعده‌ی‌دیو و دد است.** (سعدی، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۸۴۸. **آیینه آیینه را دیده رنگ می‌گیرد، آدمی آدمی را دیده پند.** (افغانی)
۴۸۴۹. **آیینه‌ات پشت کندو افتاده‌است.** (افغانی)
۴۸۵۰. **آیینه‌ات دانی چرا غماز نیست؟ / زانک زنگار از رُخش ممتاز نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴/۱)
۴۸۵۱. **آیینه از آیینه زنگار نَبرد.** (صائب)

۴۸۵۲. **آیینه از شکست مکدّر نمی‌شود.** (واعظ قزوینی)
۴۸۵۳. **آیینه‌اش را گم کرده.** (نامه‌ی‌داستان، عوام، دماوندی، سیرجانی، افغانی، تهرانی، دهخدا)
۴۸۵۴. **آیینه‌اش صاف (پاک) نیست.** (دهخدا، تهرانی)
۴۸۵۵. **آیینه با خوب (زیبا) و زشت کار ندارد.** (بیدل: ۵۴۹، امثال‌موزون، شکورزاده)
۴۸۵۶. **آیینه با زانوی زن، تیغ بر پهلوی مرد.** (بیدل: ۵۹۹، امثال‌موزون)
۴۸۵۷. **آیینه به دستِ زنگی (بَرزنگی).** (کوچه، شکورزاده، تکمله، تهرانی، دهخدا)
۴۸۵۸. **آیینه به دست کور دادن ستم است.** (سالک‌قزوینی: ۷۱۵، تکمله)
۴۸۵۹. **آیینه به دست کور.** (کوچه)
۴۸۶۰. **آیینه به دیدنِ رویِ سیاه، سیاه نمی‌شود.** (شکورزاده، افغانی)
۴۸۶۱. **آیینه به یک چشم ببیند همه‌کس را.** (طالع هروی؛ لطایف‌الخیال، تکمله)
۴۸۶۲. **آیینه جلوی صورتت بگیر، همان طوری که هستی، همسایه‌ات هم چنان است.** (ایلامی)
۴۸۶۳. **آیینه چو از نظر رود، ساده شود.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۷۷)
۴۸۶۴. **آیینه‌داری در مجلس کوران نارگیل به دست بوزینه است.** (حییّم)
۴۸۶۵. **آیینه‌داری در مجلس کوران؟** (دهخدا، عوام، افغانی)
۴۸۶۶. **آیینه در زنگبار چاره ندارد ز زنگ.** (بیدل: ۲۸۶، امثال‌موزون)
۴۸۶۷. **آیینه در کف زنگی.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۸۶۸. **آیینه دست کور می‌دهد.** (تهرانی)
۴۸۶۹. **آیینه روشناس جهان از سکندرست.** (صائب: ۹۲۴، تکمله)
۴۸۷۰. **آیینه ز تمثال خس و خار مبراست.** (بیدل: ۲۶۴، امثال‌موزون)
۴۸۷۱. **آیینه ز چین نکو بود، عود ز هند.** (مجیربیلقانی: ۱۶۸)
۴۸۷۲. **آیینه ز روی زشت بر هم نخورد.** (شکورزاده)
۴۸۷۳. **آیینه ز عکس کوه سنگین نشود.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۵۵، تکمله، نامه‌ی‌داستان)
۴۸۷۴. **آیینه سیه نگردد از روی سیاه.** (سنایی: ۱۱۶۷، تکمله)
۴۸۷۵. **آیینه صفت خاک خور و آب نگهدار.** (افغانی)
۴۸۷۶. **آیینه عیب کسی نگاه ندارد.** (لاری، امثال‌موزون)
۴۸۷۷. **آیینه که از شیشه بُوَد، زنگ نگیرد.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۴۹۹)
۴۸۷۸. **آیینه کی بر هم خورد از زشتی تمثال‌ها؟** (صائب: ۴۱۰، تکمله)
۴۸۷۹. **آیینه گو مباش چو اسکندری نماند.** (بهار: ۵۳۲، دهخدا)
۴۸۸۰. **آیینه مبر برابر زشتی چند.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۶۳، تکمله)
۴۸۸۱. **آیینه محتاج خاکستر است.** (ایلامی)
۴۸۸۲. **آیینه می‌کشد به رخ سایه، آفتاب.** (بیدل: ۱۵۷، امثال‌موزون)
۴۸۸۳. **آیینه نمد پوشد و غمّاز بُوَد.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۵۹)
۴۸۸۴. **آیینه نمی‌باشد آن‌جا که حیا باشد.** (بیدل: ۳۹۰، امثال‌موزون)
۴۸۸۵. **آیینه و میزان کجا گوید خلاف؟** (مولوی؛ مثنوی: ۳۵۴۵/۱)
۴۸۸۶. **آیینه و میزان و آن‌گه ریو و بند؟** (مولوی؛ مثنوی: ۳۵۴۵/۱)
۴۸۸۷. **آیینه هرچه داند در دل نگه ندارد.** (اهلی شیرازی، شکورزاده)
۴۸۸۸. **آیینه هرچه دید فراموش می‌کند.** (سلیم تهرانی: ۲۱۷، دهخدا، تکمله، شکورزاده)
۴۸۸۹. **آیینه‌ی‌بخت زیبارویان کدر می‌شود.** (آذری)
۴۸۹۰. **آیینه‌ی‌بی‌پشت چه دیدار نماید؟** (صائب: ۲۱۳۷، امثال‌موزون)
۴۸۹۱. **آیینه‌ی‌خدای‌نما را چرا شکست؟** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۳۵۳)
۴۸۹۲. **آیینه‌ی‌دل صاف باید تا در او / واشناسی صورتِ زشت از نکو.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۰۶۳/۳)
۴۸۹۳. **آیینه‌ی‌دوست، دوست بهتر.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۸۶)
۴۸۹۴. **آیینه‌ی‌شکسته تجلی‌پذیر نیست.** (صائب: ۲۸۳۳، امثال‌موزون)
۴۸۹۵. **آیینه‌ی‌فولاد دورو می‌باشد.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۸۹)
۴۸۹۶. **آیینه‌ی‌کج جمال ننماید راست.** (سعدی؛ کلیات: ۸۴۱، شکورزاده، دهخدا)
۴۸۹۷. **آیینه‌ی لج (لخت) و عیب‌پوشی؟** (افغانی)
۴۸۹۸. **آیینه‌ی‌ما غبار دارد.** (فیضی؛ دیوان: ۳۹۱)

ا

۴۸۹۹. **ابابیل باد می‌خورد، کف می‌ریند.** (عوام، تهرانی، نامه‌ی‌داستان)

۴۹۰۰. **ابابیل حیوان بی‌آزاریست، امّا باید از کرم‌های لب جو (باغچه) پرسید.** (عوام، کوچه)

۴۹۰۱. **ابتدا ابزار شخم، سپس هوهوی گاوها.** (بختیاری)

۴۹۰۲. **ابتدا گرسنه، انتها هم گرسنه.** (رامسری)

۴۹۰۳. **ابتدا می‌کنم به نام خدا.** (بهمنیاری)

۴۹۰۴. **ابتدای پاییز که پر باران باشد، اواخر بهار، گاوآهن طلاست.** (هشترودی)

۴۹۰۵. **ابتدای سخت، انتهای سست دارد.** (تکمله)

۴۹۰۶. **ابتدای هرچه بینی انتهاست.** (بیدل: ۲۸۲، امثال‌موزون)

۴۹۰۷. **ابتکار مشکل است و انتقاد آسان.** (آذری، خرّمی)

۴۹۰۸. **ابجد عشق مجاز از نو نیازان خوش‌نماست.** (صائب: ۱۱۵، تکمله)

۴۹۰۹. **ابر آمد و باد آورد.** (مشمر، هبله‌رودی)

۴۹۱۰. **ابر از بانگ سگان نترسد.** (نامه‌ی‌داستان)

۴۹۱۱. **ابر از بس که خوب بود، باد همراهش شد.** (بختیاری)

۴۹۱۲. **ابر از فارس و باران از لرستان.** (لری)

۴۹۱۳. **ابر اگر آب حیات هم ببارد، درخت عرعر میوه نمی‌دهد.** (شکورزاده)

۴۹۱۴. **ابر اگر آب زندگی بارد / هرگز از شاخ بید بر نخوری.** (سعدی؛ گلستان: ۶۱، دهخدا، شکورزاده، خزینه)

۴۹۱۵. **ابر اگر از قبله برخیزد سخت باران می‌کند / شاه اگر عادل نباشد ملکِ ویران می‌کند.** (هزاره‌ای، افغانی، بیرجندی، تاجیکی)

۴۹۱۶. **ابرام محال است به امساک برآید.** (صائب: ۲۱۳۱/۴، تکمله)

۴۹۱۷. **ابراهیم را چه زیان که آزر پدر اوست و آزر را چه سود که ابراهیم پسر اوست؟** (خواجه‌عبدالله انصاری، شکورزاده، دهخدا)

۴۹۱۸. **ابر باشد باران نیست، امر باشد باران هست.** (رفسنجانی)

۴۹۱۹. **ابر باشد گریه می‌کنی، صاف باشد گریه می‌کنی.** (خوزستانی)

۴۹۲۰. **ابر باید که به صحرا بارد / زان چه حاصل که به دریا بارد؟** (جامی، شکورزاده، دهخدا)

۴۹۲۱. **ابر بر بالا و نشیب بارد.** (تاریخ‌الوزرا: ۶۵، تکمله)

۴۹۲۲. **ابر بهاری آن‌گه بارد که ترش‌روی باشد.** (تاریخ‌الوزرا: ۶۵، تکمله)

۴۹۲۳. **ابر به جست‌وجوی باد رفت، باد آمد، ابر نیامد.** (بختیاری)

۴۹۲۴. **ابر بی‌باران بود دستی که شد ز احسان تهی.** (صائب: ۳۲۸۳/۶، امثال‌موزون)

۴۹۲۵. **ابر بی‌نم آبروی گلستان را می‌برد.** (صائب: ۱۱۴۹، امثال‌موزون)

۴۹۲۶. **ابر در هوا غرّش می‌کند، آب در دریا آرام است.** (لنجانی)

۴۹۲۷. **ابر را از فریاد سگان زیانی نیست.** (شکورزاده)

۴۹۲۸. **ابر را بانگ سگ زیان نکند.** (خزینه، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، کوچه، عوام)

۴۹۲۹. **ابر را گفتند خانه‌ات کجاست؟ گفت چلاو*است.** (آملی)

۴۹۳۰. **ابر سرخ غروب، آفتاب صبح را به‌دنبال دارد.** (نهاوندی)

۴۹۳۱. **ابر سرخ هر پسین منزلت را معین کن و بنشین.** (بویراحمدی)

۴۹۳۲. **ابر سوزی بیگاه، باران پگاه.** (تاجیکی)

۴۹۳۳. **ابر سیاه بترس از ریش دراز.** (افغانی)

۴۹۳۴. **ابر شو تا که چون باران ریزی / بر گل و خس همه یکسان ریزی.** (جامی؛ سبحة‌الابرار: ۵۳۰، دهخدا)

۴۹۳۵. **ابر کن، امّا مبار.** (دهخدا، عوام، شکورزاده)

۴۹۳۶. **ابر که باران ندارد، دود تنور ارزان بهتر.** (کرجی)

۴۹۳۷. **ابر که سوخت صباحی (پسینی)، خرت را بران پناهی.** (کرمانی)

۴۹۳۸. **ابر گذاشت و باد برداشت.** (یزدی)

۴۹۳۹. **ابر می‌خواهند مستان، خانه ویران گو شود.** (خزینه)

۴۹۴۰. **ابر ننشاند جوش دریا را.** (بیدل: ۱۲۰، امثال‌موزون)

۴۹۴۱. **ابرو از دنباله‌داری پیش پیش کاکل است.** (بیدل: ۳۱۲، امثال‌موزون)

۴۹۴۲. **ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری.** (سعدی؛ گلستان: ۴۹، افغانی)

۴۹۴۳. **ابرو بالای چشم سنگینی نمی‌کند.** (افغانی)

۴۹۴۴. **ابرو را از میان دو چشم می‌دزدد.** (گیلکی)

۴۹۴۵. **ابرو را درست نکرده، چشم را کور کرد.** (مازندرانی)

۴۹۴۶. **ابرو گشاده باش چو دستت گشاده نیست.** (صائب: ۱۰۱۵، شکورزاده، حییم، کوچه)

۴۹۴۷. **ابرو نداره هیچی، چشم داره نخودچی / دماغ داره نواله، دهان رحمت به گاله.** (کوچه)

۴۹۴۸. **ابرو نداره هیچی، چیشاش کپه نخودچی / دماغ کپر دکونه، لباش تک می‌تکونه.** (شیرازی)

۴۹۴۹. **ابروی تو گر راست بُدی کج بودی.** (شکورزاده)

۴۹۵۰. **ابروی خود آویزان میخ کرده‌است.** (خوانساری)

۴۹۵۱. **ابروی عروس که نبود.** (بیرجندی)

۴۹۵۲. **ابروی عروس نیست که کج شود.** (راوری)

۴۹۵۳. **ابروی کور را وسمه نمی‌کشند.** (کوچه)

۴۹۵۴. **ابروی هلال به وسمه‌ی‌آسمان سبز نشود.** (خزینه)

۴۹۵۵. **اَبرها که سوخت صباحی، خر را بران پنایی، اَبرها که سوخت پسینی، خر را بران غَمی نی.** (کرمانی، سیرجانی)

۴۹۵۶. **ابر هر چند که گرید رخ گلشن خندد.** (طالب، امثال‌موزون)

۴۹۵۷. **ابریشم آن‌قدر خوار شد، به خر افسار شد.** (آذری)

۴۹۵۸. **ابریشم پود پلاس نگردد.** (کردی)

۴۹۵۹. **ابریشم تاب داده، حُسنی که خدا داده.** (زرقانی، سیرجانی، بختیاری، شاهرودی، شهربابکی)

۴۹۶۰. **ابریشم خار شده، پاپیچ خر بی‌نجار شده.** (تفرشی)

۴۹۶۱. **ابریشم زیادی را پیش پالان خر می‌گذارند.** (ده‌آباد کاشان)

۴۹۶۲. **ابریشم قرمز به ما نفروخته.** (مشمر، هبله‌رودی)

۴۹۶۳. **ابریشم که خوار می‌شود جل و پالان (پیوند) خر و گاو می‌شود.** (بختیاری)

۴۹۶۴. **ابریشم که کهنه می‌شود، می‌بندند به دُم گاو.** (بختیاری)

۴۹۶۵. **ابریق را تا سرنگون نکنند آب بیرون نیاید.** (تاریخ‌الوزرا: ۶۵، تکمله)

۴۹۶۶. **ابریق کار آفتابه را می‌کند، امّا موقع گرو گذاشتن قیمتش معلوم می‌شود.** (خراسانی)

۴۹۶۷. **ابری که بخواهد ببارد، معطل آسمان قرمبه نمی‌شود.** (تهرانی)

۴۹۶۸. **ابری که رعد و برق زیاد دارد کمتر می‌بارد.** (افغانی)

۴۹۶۹. **ابزار بخر، یار تو باشد، نه کوله‌بار تو.** (گیلکی)

۴۹۷۰. **ابزاردار یک نفر را بر زمین می‌زند، دانشمند هزار نفر را.** (ترکمنی)

۴۹۷۱. **ابزار داشته‌باشد لاک چوبی خوبی می‌تراشد.** (رامسری)

۴۹۷۲. **ابله آن‌کس کو به خواری جنگ با خارا کند.** (منوچهری: ۲۶، شکورزاده، دهخدا)

۴۹۷۳. **ابله آن گرگی که او نخجیر با شیر افکند / وای بر آن صعوه کاو پرواز با عنقا کند.** (منوچهری: ۲۶، فرهنگ‌نامه، امثال‌موزون)

۴۹۷۴. **ابله از فکر فارغ است.** (آذری)

۴۹۷۵. **ابله است آن‌که غم فردا دارد.** (اهلی: ۱۵۰)

۴۹۷۶. **ابلهان را حریف خویش مساز.** (همام: ۲۵۴)

۴۹۷۷. **ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است.** (حافظ قدسی: ۴۵۶، شکورزاده، بهمنیاری)

۴۹۷۸. **ابلهان کالای فاسد خرند و زیرکان سود برند.** (شکورزاده)

۴۹۷۹. **ابله با خیال صاحب مال و ثروت نمی‌شود، آدم یک لاقبا هم پادشاه نمی‌شود.** (لکی)

۴۹۸۰. **ابله به ابله خوش است (دارد).** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه، بهمنیاری)

۴۹۸۱. **ابله را چه بنوازی و چه از در برانی.** (قشقایی)

۴۹۸۲. **ابله را در سخن توان دانست.** (دهخدا، شکورزاده)

۴۹۸۳. **ابله را یک مشت زر نده، یک مشت باد بده.** (هزاره‌ای، افغانی)

۴۹۸۴. **ابله شده‌ای ز زن وفا می‌طلبی؟** (باباافضل، شکورزاده)

۴۹۸۵. **ابله کسی که عیب خود از دوست نشنود.** (عرفی، شکورزاده)

۴۹۸۶. **ابله گفت و دیوانه (احمق، خاله، لوده، کاهل) باور کرد.** (هبله‌رودی، هزاره‌ای، کوچه، خزینه، عوام، افغانی، لکی، دهخدا، حییم، تکمله، شکورزاده)

۴۹۸۷. **ابله مادرزاد را دارو مدهید.** (دهخدا)

۴۹۸۸. **ابله مست‌کن است.** (شهمیرزادی)

۴۹۸۹. **ابله نادان که خود را گم کند / کدخدای خانه‌ی‌مردم کند.** (سیستانی، افغانی)

۴۹۹۰. **ابلهی باشد که رقّاصی کند کبک دری.** (سنایی؛ دیوان: ۶۵۳)

۴۹۹۱. **ابلهی بین که از پی سنگی / دوست با دوست می‌کند جنگی.** (نظامی)

۴۹۹۲. **ابلهی دید اشتری به چرا / گفت: «نقشت همه کژ است چرا»؟** (سنایی؛ حدیقه: ۸۳، دهخدا)

۴۹۹۳. **ابلهی دیدم، که عقلش گم شده / کدخدای خانه‌ی‌مردم شده.** (شکورزاده، شیرازی)

۴۹۹۴. **ابلهی را که بخت برگردد / اسبش اندر طویله خر گردد.** (دهخدا، شکورزاده)

۴۹۹۵. **ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد / زود باشد کش به شب روغن نبینی در چراغ.** (سعدی؛ گلستان: ۶۸، نامه‌ی‌داستان)

۴۹۹۶. **ابلهی گفت و ابلهی (احمقی، دیوانه‌ای) باور کرد.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)

۴۹۹۷. **ابلهی می‌خواهد که خود را نشناسد و کدخدای خانه‌ی‌مردم شود.** (سیستانی)

۴۹۹۸. **ابلیس چون شد ده کیا، آتش زند در روستا.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)

۴۹۹۹. **ابلیس رفت و جنایتش بر جا ماند.** (دهخدا، شکورزاده)

۵۰۰۰. **ابلیس رفت و خباثت بگذاشت.** (افغانی، خزینه)

۵۰۰۱. **ابلیس فقیه است گر این‌ها فقهایند.** (ناصرخسرو: ۲۴۸، دهخدا)

۵۰۰۲. **ابلیس کی گذاشت که ما بندگی کنیم؟ / یک‌دم نشد که بی‌سرخَر زندگی کنیم.** (کوچه، شکورزاده، تهرانی، عوام)

۵۰۰۳. **ابوالهونوق بزن، همانی که دیدی.** (یزدی)

۵۰۰۴. **ابوبکر سبزوار از این بهتر نمی‌شود.** (کوچه)

۵۰۰۵. **ابوبکر سبزواراست.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۰۰۶. **ابولی خرت به چند (کسی نپرسید)؟** (عوام)

۵۰۰۷. **ابولی داماد می‌شود به ما چه؟ ک.. خر سرنا می‌شود به ما چه؟** (عوام)

۵۰۰۸. **ابیا*اگر رد پایش را گم کند به تله می‌افتد.** (مازندرانی)

۵۰۰۹. **اپشو* که گربه تخم داره، سی سنگ گوشت لخم داره.** (گلبافی)

۵۰۱۰. **اتاق پر برداشته می‌رقصد.** (دهخدا)

۵۰۱۱. **اتاق را تیر نگاه می‌دارد، زن را ک...** (اراکی)

۵۰۱۲. **اتاق سفید خود را نگاه مکن و اتاق سیاه ما را خراب کن.** (سمنانی)

۵۰۱۳. **اتاقش درهم و برهم است، رقص قجری هم می‌کند.** (شکورزاده)

۵۰۱۴. **اتاق‌مان پر از چوبست، امّا چوبی نیست که به دست بگیریم.** (کرمانی)

۵۰۱۵. **اتّحاد آیینه‌دار رنگ اضداد است و بس.** (بیدل: ۱۹۰، امثال‌موزون)

۵۰۱۶. **اتّحاد موجب قوّت است.** (شکورزاده)

۵۰۱۷. **اتّحاد یار با یاران خوش است.** (مولوی، بهمنیاری)

۵۰۱۸. **اتّفاق است آن‌که هر دشوار را آسان کند.** (بیدل: ۳۹۳، شکورزاده)

۵۰۱۹. **اتّفاق دوستان با هم دعای جوشن است.** (صائب: ۵۳۳، تکمله)

۵۰۲۰. **اتّفاق و اتّحاد هرکجاست نان، زندگی آن‌جاست.** (ساوه‌ای، آذری)

۵۰۲۱. **اتّفاق یک بار می‌افتد.** (قشقایی)

۵۰۲۲. **اتّکای تو بر چماق امیر / بیش باشد که بر خدای کبیر.** (شکورزاده)

۵۰۲۳. **اثاث جزیی از کلی بیشتراست.** (بویراحمدی)

۵۰۲۴. **اثاث خانه به صاحب‌خانه.** (تهرانی، کوچه)

۵۰۲۵. **اثبات شیء نفی ما ادا نمی‌کند.** (شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا)

۵۰۲۶. **اثر جادو خیلی باشد تا چهل روز است.** (تهرانی)

۵۰۲۷. **اثر کلام نرم بیشتر است از ترکه‌ی بادام.** (خرّمی)

۵۰۲۸. **اثر ناله‌ی‌نی نیست مگر از نایی.** (قاآنی: ۶۶۴، دهخدا)

۵۰۲۹. **اجاره‌دار پل شکسته‌است.** (مازندرانی)

۵۰۳۰. **اجاره‌نشین خوش‌نشین است.** (شکورزاده، حییم، تهرانی، کوچه، کرمانی)

۵۰۳۱. **اجاره‌نشینی‌اش بس نیست، مرغ و خروس هم نگه می‌دارد.** (مراغه‌ای)

۵۰۳۲. **اجاره‌نشینی شاه‌نشینی است.** (نهاوندی)

۵۰۳۳. **أجاق با پسر دیگران روشن نگردد.** (کردی)

۵۰۳۴. **أجاق بعدی را شاخ بزن.** (هزاره‌ای)

۵۰۳۵. **أجاق بود، نابود نمی‌شود.** (سیرجانی، شهربابکی)

۵۰۳۶. **أجاق را خاموش کرده با خاکسترش بازی می‌کند.** (آذری)

۵۰۳۷. **أجاقش بر حق است.** (سیرجانی)

۵۰۳۸. **أجاق شیطان خاموش نمی‌شود.** (بختیاری)

۵.۰۳۹ **أجاق قهرمان کور نمی‌ماند.** (آذری)
۵.۰۴۰ **أجاق کور بهتر از بچّه‌ی بی‌نور*.** (شکورزاده، تهرانی، کردی کلهری)
۵.۰۴۱ **أجاق کورکن زیاد است، روشن کننده کم.** (قشقایی)
۵.۰۴۲ **أجاق کور ما روشن شد.** (آملی)
۵.۰۴۳ **أجاقم خاموش شد، تنبان از پاهایم افتاد.** (خوانساری)
۵.۰۴۴ **اجتهاد در مقابل نص کردن از خریّت (غلط) است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۵.۰۴۵ **اجتهاد مقابل نص است (می‌کند).** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان)
۵.۰۴۶ **اجرام چرخ را رسم است / که کارهای عظیم آورد به پیش رجال.** (امیرمعزّی: ۴۱۰، دهخدا)
۵.۰۴۷ **اجر و مزد نابرادری با خدا.** (پاپی)
۵.۰۴۸ **اجل آفتاب است و ما شبنمیم / چو او بردمد ما گسسته دمیم.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۵.۰۴۹ **اجل، اجل است شاه و گدا ندارد / هرکس پی مال است حیا ندارد.** (مازندرانی)
۵.۰۵۰ **اجل از مژه‌ی‌چشم به آدم نزدیک‌تر است.** (شکورزاده، کوچه)
۵.۰۵۱ **اجلْ برگشته (گشته) می‌میرد نه بیمارِ سخت.** (کوچه، تهرانی، عوام، شکورزاده، دهخدا، بهمنیار)
۵.۰۵۲ **اَجَلِ بُز که رسید، نان چوپان را می‌خورد.** (کوچه، شوشتری)
۵.۰۵۳ **اجل به سراغت آمده می‌گویی خوابم می‌آید؟** (گیلکی)
۵.۰۵۴ **اجل بین چشم و ابرو است.** (قشقایی، ترکمنی)
۵.۰۵۵ **اجل پشت سرش است.** (جیرفتی)
۵.۰۵۶ **اجل جوجه خروس برسد، پای (ک..) کدبانو را نوک می‌زند.** (گیلکی)
۵.۰۵۷ **اجل جوجه رسیده‌بود به ک.. نیمچه مرغ نوک می‌زد.** (گیلکی)
۵.۰۵۸ **اجل چون فرا رسد چشم و گوش و دهان کور می‌شود.** (هزاره‌ای)
۵.۰۵۹ **اجل چون می‌رسد جان می‌ستاند، زر نمی‌گیرد.** (واعظ قزوینی: ۱۶۷، تکمله)
۵.۰۶۰ **اجل در نمی‌زند.** (اصفهانی)
۵.۰۶۱ **اجل دور جوان خوب می‌چرخد و قصّاب دور گوسفند چاق.** (قشقایی)
۵.۰۶۲ **اجل دور سرش می‌چرخد، پرپر می‌کند.** (حییم، افغانی، تهرانی)
۵.۰۶۳ **اجل دیگر، کسل دیگر.** (تاجیکی)
۵.۰۶۴ **اجل رسیده چه داند بلا کجا خفته است؟** (نظیری نیشابوری: ۵۸، تکمله)
۵.۰۶۵ **اجل رسیده می‌میرد (بمیرد) نه بیمار سخت.** (بختیاری، افغانی)
۵.۰۶۶ **اجل روباه که برسد، سوراخش را می‌آلاید.** (ترکمنی)
۵.۰۶۷ **اجل سگ چون رسد (که آمد، بیاید،) نان چوپان خورد (دزدد).** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، عوام، خزینه، هبله‌رودی، بیرجندی، سمنانی)
۵.۰۶۸ **اجل سگ رسد، به محراب مسجد می‌میزد.** (تاجیکی)
۵.۰۶۹ **اجل سگ که برسد (برآید) به مسجد خرابی می‌کند.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، خراسانی)
۵.۰۷۰ **اجل سگ که رسید به دالان مسجد گُه می‌کند.** (هزاره‌ای)
۵.۰۷۱ **اجل سنگ است و آدم مثل شیشه.** (باباطاهر: ۲۸۸، شکورزاده، تهرانی)
۵.۰۷۲ **اجلش بر نیامده‌بود طبیبش از روبه‌رو آمد.** (آذری)
۵.۰۷۳ **اجل، شُتری است که درِ خانه‌ی‌همه می‌خوابد.** (کوچه)
۵.۰۷۴ **اجل غایب، دیدار غایب، نکاح غایب.** (گنبد کاووسی)
۵.۰۷۵ **اجل کرکس که رسید پامیر*می‌رود.** (افغانی)
۵.۰۷۶ **اجل، کمپیر*را پرخوری سازد.** (افغانی)
۵.۰۷۷ **اجل که آمد خبر نمی‌کند.** (شکورزاده)
۵.۰۷۸ **اجل که آمد در نمی‌زند.** (شکورزاده، کوچه، خفری، خرّمی)
۵.۰۷۹ **اجل که برسد، گلوله‌ی‌پنبه‌ای آدم می‌کشد.** (مازندرانی)
۵.۰۸۰ **اجل که رسید، چشم و گوش و دهان کور می‌شود.** (هزاره‌ای)
۵.۰۸۱ **اجل که رسید عزراییل پروای پسر کسی را ندارد.** (هزاره‌ای)
۵.۰۸۲ **اجل که رسید، گو به هندوستان باش.** (کوچه، شکورزاده)
۵.۰۸۳ **اجل که نباشد، درد آدم را نمی‌کشد.** (هزاره‌ای)
۵.۰۸۴ **اجل گرفته بمیرد نه بیمار گران.** (لری)
۵.۰۸۵ **اجل مار خارپشت است.** (سیستانی)
۵.۰۸۶ **اجل مرغ که برسد، به تنبان زن صاحب‌خانه نوک می‌زند.** (شکورزاده)
۵.۰۸۷ **اجل مورچه که رسید بال می‌کشد.** (افغانی)
۵.۰۸۸ **اجل مهلت می‌دهد ولی تو نمی‌دهی.** (ایلامی، بختیاری)
۵.۰۸۹ **اجل نامده قوی زره است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۸۸، دهخدا، شکورزاده)
۵.۰۹۰ **اجل نباشد، درد آدم را نمی‌کشد.** (هزاره‌ای)

۵۰۹۱. **اجل هم به آدم امان می‌دهد.** (زرقانی)
۵۰۹۲. **اجنّه دعایش را آورده‌اند.** (کوچه)
۵۰۹۳. **احباب به وقت حاجت اغیار توانند.** (اهلی شیرازی: ۷۲۷، تکمله)
۵۰۹۴. **احترام بگذار تا احترام ببینی.** (گیلکی)
۵۰۹۵. **احترام به پیاز گذاشتند پیاز از جایش پرید.** (لری)
۵۰۹۶. **احترام (حرمت) امام‌زاده را متولی نگه می‌دارد.** (کوچه، تهرانی، شکورزاده، دهخدا)
۵۰۹۷. **احترام شخص، پیروی اعمال اوست.** (افغانی)
۵۰۹۸. **احترام هرکسی دست خودش است.** (اصفهانی)
۵۰۹۹. **احتما*باید آن‌گهی دارو.** (اوحدی کرمانی، دهخدا)
۵۱۰۰. **احتیاج از عاشق و از یار استغنا خوش است.** (فرهنگ‌نامه)
۵۱۰۱. **احتیاج از ناامیدی رنگ استغنا گرفت / سخت نایاب است مطلب ورنه کوشش کم نبود.** (بیدل: ۲۹۹، افغانی)
۵۱۰۲. **احتیاج است آن‌که رغبت می‌کند اکراه را.** (بیدل: ۱۱۹، امثال‌موزون)
۵۱۰۳. **احتیاج است مادر ایجاد.** (امثال‌موزون، افغانی)
۵۱۰۴. **احتیاج به خویشاوندان نااهل، مصیبتی است.** (افغانی)
۵۱۰۵. **احتیاج شانه نبود موی آتش دیده را.** (امثال‌موزون)
۵۱۰۶. **احتیاج، قانون و یاسون*نمی‌داند.** (کوچه)
۵۱۰۷. **احتیاج مادر اختراع است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۱۰۸. **احتیاط شایسته‌ی جوان‌مردان است.** (قشقایی)
۵۱۰۹. **احتیاط شرط است.** (سمک‌عیّار: ۲۹۰/۴)
۵۱۱۰. **احتیاط شرط عقل (کار) است.** (حییم، عوام، تاجیکی)
۵۱۱۱. **احتیاط مانع قَدَر نخواهد شد.** (خوزستانی)
۵۱۱۲. **احتیاط نیمش (نصفش) ثواب و نیمش گناه است.** (شکورزاده، عوام، افغانی)
۵۱۱۳. **اَحداث بیا مرا بگیر.** (اصفهانی)
۵۱۱۴. **احساس، بالاتر از دلیل است.** (ریشه‌های تاریخی امثال و حکم)
۵۱۱۵. **احسان جزای احسان است.** (نثاری تونی: ۹۶)
۵۱۱۶. **احسان دندان تیز را کُند می‌کند.** (بهمنیاری)
۵۱۱۷. **احسان کُند کُند، دندانِ تیز.** (سعدی؛ بوستان: ۷۳)
۵۱۱۸. **احسان مست را نشمارند در حساب.** (صائب: ۳۵۴۳، تکمله)
۵۱۱۹. **احسان همه‌ی خلق را نوازد / آزادان را چو بنده سازد.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۱۶۹، دهخدا، شکورزاده)
۵۱۲۰. **اَحسَنت به مرغ.** (عبید زاکانی: ۴۱۹)
۵۱۲۱. **احکام ملاّ من ربی*.** (کرمانی)
۵۱۲۲. **احمد، احمد به تو چه زحمت؟** (مرندی)
۵۱۲۳. **احمد ار بگشاید آن پر جلیل / تا ابد مدهوش ماند جبرییل.** (مولوی؛ مثنوی: مثنوی: ۳۸۰۰/۴، بهمنیاری)
۵۱۲۴. **احمد از محمّد نمی‌ماند، غلام عبّاس از هیچ‌کدام.** (اراکی)
۵۱۲۵. **احمد بی‌شام و خلیل ناشتا.** (رفسنجانی)
۵۱۲۶. **احمد پارینه.** (تکمله)
۵۱۲۷. **احمد پارینه، سوداگر دیرینه.** (تاجیکی)
۵۱۲۸. **احمد پارینه، گردن شخ هرینه.** (تاجیکی)
۵۱۲۹. **احمد پوده همان است که بوده.** (بهمنیاری، کوچه، بیرجندی، شکورزاده، افغانی، کرمانی)
۵۱۳۰. **احمد تخم خیار خورد در آفتاب خوابید گفت: منتظرم خیار سبز شود.** (فرهنگ‌نامه)
۵۱۳۱. **احمد خاک به سر، خاک بگذار خاکستر ببر.** (آذری)
۵۱۳۲. **احمد رفت و محمود آمد، کلبی رفت و مقصود آمد.** (افغانی)
۵۱۳۳. **احمدک اگر کاری کند، به پای خود شلواری کند.** (سیستانی)
۵۱۳۴. **احمدک به مکتب (مدرسه، هیمه) نمی‌رفت بردندش.** (هبله‌رودی، مثمر، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۵۱۳۵. **احمدک به مکتب نمی‌رود، می‌برندش به کتک.** (کوچه، شاهد)
۵۱۳۶. **احمدک بی‌کار بود، جوال‌دوز به تخمش می‌زد می‌نالید.** (کوچه)
۵۱۳۷. **احمدک خوشگل (خوش‌رو) بود، آبله هم درآورد.** (بهمنیاری، عوام، کوچه، هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا)
۵۱۳۸. **احمدک در خواب است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۱۳۹. **احمدک را که رخ نمونه بود / آبله بردمد چگونه بود؟** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۵۴، دهخدا)
۵۱۴۰. **احمدک رفت به نَقدک رفت.** (بیرجندی)
۵۱۴۱. **احمدک کار نمی‌رفت، وقتی می‌رفت جمعه می‌رفت.** (کوچه، عوام)
۵۱۴۲. **احمدک کاری نداشت (بی‌کار بود)، درفشی به خایه‌ی‌خود زد.** (مثمر، کوچه، بهمنیاری، هبله‌رودی، افغانی)
۵۱۴۳. **احمدک مرد بدی نبود، تو خانه می‌رفت جا خودش نبود.** (یزدی)
۵۱۴۴. **احمدک مکتب (اُستا)، نرفت، روزی (وقتی) که رفت آدینه بود.** (دهخدا، کوچه، بیرجندی، شکورزاده)
۵۱۴۵. **احمدک ملاّ نرفت، وقتی که رفت، آدینه رفت.** (تهرانی)
۵۱۴۶. **احمدک ملاّ نمی‌رفت، بردنش.** (بهمنیاری، راوری، رفسنجانی)

۵۱۴۷. **احمدک ملاّ نمی‌رفت، زدن زدن او را بردند.** (یزدی)
۵۱۴۸. **احمدک نمی‌رفت به سیستان او را بردند.** (بیرجندی)
۵۱۴۹. **احمدک نه درد داشت نه بیماری، جوال‌دوز به خود می‌زد و می‌نالید (می‌زارید).** (شکورزاده، عوام، کوچه، بهمنیاری، کرمانی)
۵۱۵۰. **احمد که نباشد بهتر، آزار دلم کمتر.** (بیرجندی)
۵۱۵۱. **احمد ما عیبی نداره، کلّه‌اش کچلـه، ک..نش کپه داره.** (نایینی)
۵۱۵۲. **احمد می‌رود محمود می‌آید.** (فرهنگ‌نامه، بختیاری)
۵۱۵۳. **احمد نباشد یار من، اَحَد (الله، خدا) بسازد کار من.** (فرهنگ‌نامه، تهرانی، شکورزاده)
۵۱۵۴. **احمدی بوده همین بوده.** (شاهرودی)
۵۱۵۵. **احمدی نه درد داشت نه ناخوشی، جوالدوز به تخمش می‌زد داد می‌کشید.** (تهرانی)
۵۱۵۶. **احمق آب را بند می‌آورد، عاقل جوی آب را می‌کند.** (ترکمنی)
۵۱۵۷. **احمق آن‌که بی‌دوست باشد، احمق‌تر آن‌که دوستش را از دست بدهد.** (آذری)
۵۱۵۸. **احمق ار حلوا نهد اندر لبم / من از آن حلوای او اندر تبم.** (مولوی؛ مثنوی: مثنوی: ۱۹۵۱/۴، بهمنیاری)
۵۱۵۹. **احمق از خودش تعریف می‌کند.** (تاجیکی)
۵۱۶۰. **احمق است آن‌کس که بالاتر نشست / استخوانش سخت‌تر خواهد شکست.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۴۱/۲، حییم، شکورزاده، کوچه)
۵۱۶۱. **احمق پل را خراب می‌کند، عاقل پل را می‌سازد.** (ترکمنی)
۵۱۶۲. **احمق جمع می‌کند، عاقل می‌خورد.** (آذری)
۵۱۶۳. **احمق خود را کلان می‌داند.** (تاجیکی)
۵۱۶۴. **احمق خودستا، قرمساقی است که زن خود را نزد دیگران می‌ستاید.** (ترکمنی)
۵۱۶۵. **احمق درخوردن، جوان در کار و مرد درجنگ شناخته می‌شود.** (ترکمنی)
۵۱۶۶. **احمق را دست به دلش بزنی، راز دلش را می‌گوید.** (کردی)
۵۱۶۷. **احمق را ستایش خوش آید.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۰، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۵۱۶۸. **احمق ریش راست کند و عاقل محاسن.** (خزینه، افغانی)
۵۱۶۹. **احمق سر پا ایستاده پیر می‌شود.** (ترکمنی)
۵۱۷۰. **احمق کسی است که بگوید توی دنیا غم نیست.** (اصفهانی)
۵۱۷۱. **احمق نام خود را یا به دیوار می‌نویسد یا به تنه‌ی چنار.** (آذری)
۵۱۷۲. **احوال‌پرسی او هم دروغ است.** (رامسری)
۵۱۷۳. **احوالِ دل‌ِسوخته، دل‌ْسوخته داند.** (شکورزاده، افغانی)
۵۱۷۴. **احوال زنان هم زنان دانند.** (سمک‌عیّار: ۲۷۳/۵، شکورزاده)
۵۱۷۵. **احوال سایه‌اش را از سنگ می‌پرسد.** (شکورزاده)
۵۱۷۶. **احوال شکم را از خلا بپرس.** (گیلکی)
۵۱۷۷. **احوال عالم چنین است: اگر یکی دو روز شاد کند آخر می‌گریاند.** (سمک‌عیار۲۶۸/۳، شکورزاده)
۵۱۷۸. **احوال کلاغ (دم جنبانک) را از کرم‌های لب جوی بپرس.** (تاجیکی، رفسنجانی)
۵۱۷۹. **احول ار طاق بنگرد جفت است.** (شکورزاده)
۵۱۸۰. **احول از چشم دوبین در طمع خام افتاد.** (حافظ قدسی: ۲۲۴، بهمنیاری)
۵۱۸۱. **احوَل است آن زمان که کینه‌ور است.** (خاقانی: ۶۳)
۵۱۸۲. **احول در میان کوران باقلا چشم است.** (شکورزاده)
۵۱۸۳. **احول یکی را دو بیند.** (شکورزاده، دهخدا، کاوش)
۵۱۸۴. **اخبار ناگوار مثل پروانه به هرجا خواهد رسید.** (خرّمی)
۵۱۸۵. **اختران در پرتو خورشید ناپیدا شوند.** (صائب: ۱۲۷۴، تکمله)
۵۱۸۶. **اخترانی که به شب در نظر ما آیند / پیش خورشید محال است که پیدا آیند.** (فرهنگ‌نامه)
۵۱۸۷. **اختر به گذشتن است فالی زده‌ام.** (خاقانی)
۵۱۸۸. **اختر ما را فروغ شعله‌ی‌ادراک سوخت.** (صائب: ۹۲۷۰، شکورزاده)
۵۱۸۹. **اختلاط سنگ و آهن آتش آرد در وجود.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۱۹۰. **اختلاف اهل مذهب از برای راحت است / بهر میراث است جنگ این برادرها به هم.** (فرهنگ‌نامه)
۵۱۹۱. **اختلاف خلق از نام اوفتاد.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۶۸۰/۲)
۵۱۹۲. **اختلاف در لفظ است نه در معنی.** (افغانی)
۵۱۹۳. **اختلاف دشمنان پیروزی دیگری است.** (تکمله، دهخدا)
۵۱۹۴. **اخته کردی مشت زدن برای چیست؟** (مازندرانی)
۵۱۹۵. **اختیار آن‌جا که درماند توکّل می‌شود.** (بیدل: ۴۷۹، امثال‌موزون)
۵۱۹۶. **اختیار با بختیاز (خان) بود و هردوشان رفتند (مردند).** (کوچه)
۵۱۹۷. **اختیار با بختیار است.** (شکورزاده، کوچه، بختیاری، افغانی، تاجیکی)
۵۱۹۸. **اختیار با بَختیار بود، اونم که پارسال مُرد (مرحوم شد).** (کوچه، شکورزاده)

۵۱۹۹. **اختیار با صاحب اختیار (عابدین) است.** (تکمله، دلیجانی)
۵۲۰۰. **اختیار به دست مختار.** (خزینه)
۵۲۰۱. **اختیار تو اختیار من است.** (حسن دهلوی: ۶۸، تکمله)
۵۲۰۲. **اختیار دست عمو (کاکا) بختیار.** (بختیاری)
۵۲۰۳. **اختیار دیگ فاطمه دارد.** (یزدی)
۵۲۰۴. **اختیار ریش خود را دارم.** (لطایف‌الطوایف: ۶)
۵۲۰۵. **اختیار فسخ نگذاشتیم.** (دهخدا)
۵۲۰۶. **اختیار قُلعو* به دست باد است.** (هزاره‌ای)
۵۲۰۷. **اختیار مرده به دست زنده‌است.** (هبله‌رودی، هراتی، افغانی، شکورزاده، کوچه)
۵۲۰۸. **اختیار مهمان به دست صاحب‌خانه است.** (هزاره‌ای)
۵۲۰۹. **اختیاری هست ما را بی‌گمان / حسّ را منکر نتانی شد عیان.** (مولوی، شکورزاده)
۵۲۱۰. **اخذ کم، به از ترک بسیار.** (عوام)
۵۲۱۱. **اخ کنی به ریش می‌خورد، تف کنی به سبیل می‌چسبد.** (لری)
۵۲۱۲. **اخلاص از کرامت قوی‌تر است.** (ترکمنی)
۵۲۱۳. **اخلاص کنی، درمان می‌یابی.** (تاجیکی)
۵۲۱۴. **اخلاص من از مرحمت تو گله دارد.** (بهمنیاری)
۵۲۱۵. **اخلاق اسب را صاحبش می‌داند.** (ترکمنی)
۵۲۱۶. **اخلاق با شیر می‌آید و با مرگ می‌رود.** (کردی)
۵۲۱۷. **اخلاق عروس امسال را باید سال دیگر فهمید.** (مازندرانی)
۵۲۱۸. **اخلاق مردم کرمان را دارد.** (جیرفتی)
۵۲۱۹. **اخلاق نیک از بهشت آمده‌است.** (شکورزاده)
۵۲۲۰. **اخمت به همه است یا طرحت چنین است؟** (اصفهانی)
۵۲۲۱. **اخم و تَخمش روی زمین راه می‌رود.** (آذری)
۵۲۲۲. **اخم‌ها را سه گره کرده‌است.** (سمنانی)
۵۲۲۳. **اخ و تف سفت چسباندن هنر است.** (سمنانی)
۵۲۲۴. **اخ و تفش را پیش مرغ نمی‌اندازد.** (حیّم، دهخدا، عوام)
۵۲۲۵. **ادا به ادا سودا به رضا.** (افغانی)
۵۲۲۶. **ادا، دیدن دارد گفتن ندارد.** (شوشتری)
۵۲۲۷. **اَدانی آخرش اَدانیه.** (لارستانی)
۵۲۲۸. **ادای تو از هر ادا خوش‌تر است.** (طالب‌آملی: ۶۰۲)
۵۲۲۹. **ادای شهریار را در نیاور.** (گلبافی)
۵۲۳۰. **ادای طفل بد را دایه داند.** (بهمنیاری)
۵۲۳۱. **ادای مرگ شغال را درآورد.** (رامسری)
۵۲۳۲. **ادب آبِ حیات آشنایی است.** (خزینه، افغانی)
۵۲۳۳. **ادب، ادب می‌آورد.** (آشتیانی)
۵۲۳۴. **ادبارگر، ادبارجوست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۵۵/۲)
۵۲۳۵. **ادب از که آموختی؟ از بی‌ادبان.** (سعدی؛ گلستان: ۹۵، عوام، دهخدا)
۵۲۳۶. **ادب از نسل و نژاد برتر است.** (خاشی)
۵۲۳۷. **ادب با بزرگان تواضع است.** (ابن‌یمین)
۵۲۳۸. **ادب پیر خرابات نگه‌داشتنی است.** (فرهنگ‌نامه، خزینه)
۵۲۳۹. **ادب تاجی است از نور الهی / بنه بر سر برو هرجا که خواهی.** (بدایع الوقایع: ۶/۲، تکمله)
۵۲۴۰. **ادب تو در خانه‌ی پدرت.** (آذری)
۵۲۴۱. **ادب خرجی ندارد ولی همه‌چیز را می‌خرد.** (شکورزاده)
۵۲۴۲. **ادب در میان محبان ساقط است.** (هزاره‌ای)
۵۲۴۳. **ادب را از بی‌ادب آموز.** (افغانی، تاجیکی)
۵۲۴۴. **ادب را از شتر یاد بگیر.** (مرندی)
۵۲۴۵. **ادب را در بازار نمی‌فروشند.** (قشقایی، آذری)
۵۲۴۶. **ادب ز بی‌ادبان جسته‌اند، این مثل است.** (فرهنگ‌نامه)
۵۲۴۷. **ادب سرمایه‌ی زندگی است.** (کوچه)
۵۲۴۸. **ادب مرد بهتر از زر اوست.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۲۰۸، شکورزاده، دهخدا، عوام، تکمله)
۵۲۴۹. **ادب مرد به ز دولت اوست.** (فرهنگ‌نامه)
۵۲۵۰. **ادب مرد را سایبانِ تن است.** (طالب‌آملی: ۲۰۸)
۵۲۵۱. **ادرک از ک.. نش برآید.** (مثمر)
۵۲۵۲. **ادّعا به نفت‌فروش رسید، دکمه‌ی طلا بر شانه‌ی قبای پشمی خود نهاد.** (گیلکی)
۵۲۵۳. **ادّعای آدم زشت و شلخته پر یک دیگچه است.** (بختیاری)
۵۲۵۴. **ادّعای بخشندگی می‌کند ولی نمی‌بخشد.** (آذری)
۵۲۵۵. **ادّعای بز کوهی دارد و رَوِش مرغ کرچ.** (گیلکی)
۵۲۵۶. **ادّعای بیش از اصل و نسب خود دارد.** (بویراحمدی)
۵۲۵۷. **ادّعای پیشکی شرمساری می‌آورد.** (شکورزاده)
۵۲۵۸. **ادّعای پیشکی مایه‌ی شیشکی است.** (شکورزاده)
۵۲۵۹. **ادّعای خدایی می‌کند که به پیغمبری قبولش کنند.** (شکورزاده، کوچه)
۵۲۶۰. **ادّعای خر بودن می‌کند، جو خوردن نمی‌داند.** (مازندرانی)
۵۲۶۱. **ادّعایش ک..ن خر (خر نر) را پاره می‌کند.** (آمره‌ای، اشتهاردی، دامغانی، سبزواری)
۵۲۶۲. **ادّعای غَلتاق* کهنه دارد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۲۶۳. **ادیب این دبستانم سر و کارم به طفلان است / بزرگی را چه نقصان گر سخن طفلانه می‌گویم.** (افغانی)
۵۲۶۴. **اذان بی‌موقع باعث نابودی است.** (هزاره‌ای)
۵۲۶۵. **اذان ملاّ به گوش نمی‌رسد.** (افغانی)
۵۲۶۶. **ارآبه‌ی ثروتمند از کوه می‌گذرد، ارآبه‌ی فقیر در راه هموار واژگون می‌شود.** (آذری)

۵۲۶۷. **ارّابه‌ی‌چوبی چهل روز قبل از شکستن صدا می‌کند.** (ترکمنی)
۵۲۶۸. **ارّابه‌ی‌خالی را گرفته گریخته.** (تاجیکی)
۵۲۶۹. **ارّابه‌ی‌خالی صدای بلند دارد.** (تاجیکی)
۵۲۷۰. **ارّابه‌ی‌در گل فرو رفته را گاو پیر می‌تواند بیرون بکشد.** (آذری)
۵۲۷۱. **ارّابه‌ی‌روغن کاری نشده حرکت نمی‌کند.** (تاجیکی)
۵۲۷۲. **ارادتی بنما تا سعادتی ببری.** (حافظ: ۳۱۵، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۲۷۳. **اراده‌ی‌خدا بر محال تعلق نگیرد.** (دهخدا)
۵۲۷۴. **ارباب ادّعای اربابی نمی‌کند، گدا آقایی می‌کند.** (آذری)
۵۲۷۵. **ارباب باغ را بخشید، باغبان دانه‌ی‌زردآلویی نبخشید.** (آذری)
۵۲۷۶. **ارباب به نوکرش توله‌سگ می‌بخشد.** (گیلکی)
۵۲۷۷. **ارباب به نوکر می‌گوید، نوکر به چاکر و چاکر به پاکر.** (بختیاری)
۵۲۷۸. **ارباب دهره*را بیرون می‌آورد، نوکر آن‌را پنهان می‌کند.** (رامسری)
۵۲۷۹. **ارباب رفت گوشت بگیرد به او ندادند.** (اراکی)
۵۲۸۰. **ارباب سگی داشت، سگ او سگی داشت.** (افغانی)
۵۲۸۱. **ارباب کار دارد، گدا مجال ندارد.** (سنگسری)
۵۲۸۲. **اربابِ کچل نوکرِ مودار نمی‌خواهد.** (کوچه، شکورزاده)
۵۲۸۳. **ارباب که بالای سر ایستاده‌است برای یتیم یک لقمه کفایت می‌کند.** (مازندرانی)
۵۲۸۴. **ارباب که تو باشی نه لوک*می‌ماند نه هاشی*.** (بیرجندی)
۵۲۸۵. **ارباب که سیر است، برای فقیر هم یک کشتا*کافی است.** (رامسری)
۵۲۸۶. **ارباب که گدا شد به‌دنبال قباله‌ی کهنه می‌گردد.** (مازندرانی)
۵۲۸۷. **ارباب که ندار شد دستش گیر، ندار که دارا شد پشتش گیر.** (دامغانی)
۵۲۸۸. **ارباب مالش را می‌بخشد، امّا نوکر جانش درمی‌آید.** (ابهری)
۵۲۸۹. **ارباب مالش می‌رود، نوکر جانش.** (قشقایی، آذری)
۵۲۹۰. **ارباب ما نوکری داشت نوکر او چاکری (نوکری) داشت.** (قمی، افغانی)
۵۲۹۱. **ارباب می‌بخشد، امنیه نمی‌بخشد.** (گیلکی)
۵۲۹۲. **ارباب می‌دود، فقیر می‌خوابد.** (رامسری)
۵۲۹۳. **ارباب‌ها سفال شکسته بخواهند، کوزه‌ی‌فقیران را شکنند.** (سمنانی)
۵۲۹۴. **ارباب هرچه بد باشد، زارع، زراعت را به پایان می‌برد.** (مازندرانی)
۵۲۹۵. **ارباب همانی که در مبال گفتید.** (تهرانی)
۵۲۹۶. **ارباب یک بار شاد می‌شود فقیر دوبار.** (رامسری)
۵۲۹۷. **اربعین شه دین است، بله، شله‌زرد خیلی شیرین است، بله.** (فرهنگ‌نامه)
۵۲۹۸. **آز پی می‌داشتیم، اَر پیاز می‌داشتیم، آز هیمه می‌داشتیم، آز دیگِ همسایه این‌جا می‌شد، پیْ پیازی می‌کردیم.** (کوچه)
۵۲۹۹. **ارتفاعی نبوَد کش نه سقوطی ز پی است.** (ابن‌یمین: ۳۵۱)
۵۳۰۰. **ارث از خانمان بیرون نمی‌رود.** (بیرجندی)
۵۳۰۱. **ارث اگر مشتی باشد آدم باید بخورد.** (بیرجندی)
۵۳۰۲. **ارث الاغ، به کفتار می‌رسد.** (خرّمی)
۵۳۰۳. **ارث بابات است یا مهریه‌ی‌مادرت.** (کرمانی)
۵۳۰۴. **ارث بابا نه خان دارد نه کدخدا.** (شکورزاده)
۵۳۰۵. **ارث پدر ار خواهی علم پدر آموز.** (شکورزاده)
۵۳۰۶. **ارث پدرت را می‌خواهی یا مهر مادرت را؟** (شکورزاده، بهمنیاری)
۵۳۰۷. **ارث پدرش را از من می‌خواهد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۳۰۸. **ارث پدری پسر را لوس و بی‌تربیت بار می‌آورد.** (آذری)
۵۳۰۹. **ارث پدریشان شریک افتاده.** (آذری)
۵۳۱۰. **ارث خرس به کَفتار می‌رسد (نصیب کفتار می‌شود).** (کوچه)
۵۳۱۱. **ارث شغال به گرگ می‌رسد.** (شکورزاده)
۵۳۱۲. **ارث گرگ مرده به کفتار می‌رسد.** (شکورزاده، مازندرانی، عوام)
۵۳۱۳. **ارث نیک‌بخت و سخن شوربخت افزون می‌شود.** (ترکمنی)
۵۳۱۴. **ارچن*از رودخانه می‌بری و درخت بید از کوه.** (لری)
۵۳۱۵. **ارچه از چُوبَند هردو، بِهْ بوَد منبر ز دار.** (عطّار، شکورزاده)
۵۳۱۶. **ار خسی افتدت به دیده منال / سوی آن کس نگر که نابیناست.** (مسعودسعدسلمان، دهخدا)
۵۳۱۷. **ار خودت بیدی ریده بیدی.** (امثال، کوچه)
۵۳۱۸. **اردبیل‌تان را هم دیدیم.** (بهمنیاری)
۵۳۱۹. **اردبیل چند باب خانه دارد و هرکس وکیل خانه‌ی‌خودش.** (رامسری)
۵۳۲۰. **اردبیل شهری است که در آن‌جا هرکس وکیل خودش است.** (آذری)
۵۳۲۱. **اردک از ک.. نش می‌پراند.** (هبله‌رودی، اراکی)
۵۳۲۲. **اردک است، چکه‌های آب به او نمی‌چسبد.** (آملی)

۵۳۲۳. **اردک بچّه‌ی آب است.** (آملی)
۵۳۲۴. **اردک تعصب* غاز کرد بالش شکست.** (گرگانی)
۵۳۲۵. **اردک داخل آب است.** (آملی)
۵۳۲۶. **اردک مُرد، غاز ماند، سیم پاره شد، ساز ماند.** (آذری)
۵۳۲۷. **اَزدَم*به اَزدَت، بیلم به ک..نت.** (کوچه)
۵۳۲۸. **اردو را دروغ نگاه دارد.** (آذری)
۵۳۲۹. **اردو را وارد قزوین کرد.** (کرمانی)
۵۳۳۰. **ارده خوردن به سال و ماه افتاد.** (هبله‌رودی)
۵۳۳۱. **ارده دوشاب است و لر.** (هبله‌رودی)
۵۳۳۲. **ارزان بخر، انبان بخر.** (افغانی، نیشابوری)
۵۳۳۳. **ارزان بخرید و رایگانم بفروخت.** (سیِّدحسن غزنوی: ۳۲۵)
۵۳۳۴. **ارزان بخری و رایگان بفروشی.** (امیرمعزّی: ۷۲۶)
۵۳۳۵. **ارزان برای گرز، بادام برای بز، میلو*برای میش، بنیو*برای خیش، بلال به دست درویش.** (بختیاری)
۵۳۳۶. **ارزان بشود نانتان، گران بشود جانتان.** (زرقانی)
۵۳۳۷. **ارزان به علّت، گران به حکمت.** (خزینه، دهخدا، کوچه، عوام)
۵۳۳۸. **ارزان بی‌علّت نیست، قیمت بی‌حکمت.** (تاجیکی، افغانی، هزاره‌ای)
۵۳۳۹. **ارزان چو شد متاع به زر زود می‌رسد.** (صائب: ۱۹۶۶، تکمله)
۵۳۴۰. **ارزان خری، انبان خری.** (اثیرالدین اومانی، دهخدا، تهرانی، کوچه، شکورزاده، کرمانی)
۵۳۴۱. **ارزان را علتی است و گران را حکمتی.** (آذری)
۵۳۴۲. **ارزان شود نانت است گران شود جانت است.** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)
۵۳۴۳. **ارزان نفروش تا گران بخرند.** (شکورزاده)
۵۳۴۴. **ارزان و غلتان.** (کوچه)
۵۳۴۵. **ارزان و مناسب بابت کار کاسب.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۳۴۶. **ارزان و مناسب مال، مالِ کاسب.** (کوچه)
۵۳۴۷. **ارزان یافته خوار باشد.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۳۴۸. **ارزانی خارسو* باشد.** (عوام)
۵۳۴۹. **ارزش آدم در کلّه‌اش است نه در کفش پایش.** (سبزواری)
۵۳۵۰. **ارزش انسان از کارش معلوم است.** (افغانی)
۵۳۵۱. **ارزش خانه به همسایه است.** (فرهنگ‌نامه)
۵۳۵۲. **ارزش طلا به کم بودن آن است.** (لری)
۵۳۵۳. **ارزش طلا را زرگر می‌داند.** (آذری)
۵۳۵۴. **ارزش طلا را زرگر می‌داند، ارزش پیامبر را علی.** (کرمانجی)
۵۳۵۵. **ارزش گل بلبل می‌داند ارزش کار کارگر می‌داند.** (کرمانجی)
۵۳۵۶. **ارزش مرد به صبر اوست.** (بروجنی)
۵۳۵۷. **ارزش مورچه به اندازه‌ی‌همّت اوست.** (قشقایی)
۵۳۵۸. **ارزش مهتاب در شب تاریک نمایان می‌شود.** (کردی)
۵۳۵۹. **ارزش نخودفرنگی کمتر از باقلی نیست.** (رامسری)
۵۳۶۰. **ارزن از دستش نیفتد بر زمین.** (تکمله)
۵۳۶۱. **ارزن به نوک گنجشک، چوب را خورده بلدرچین.** (افغانی)
۵۳۶۲. **ارزن پهن کرده‌ام.** (دهخدا)
۵۳۶۳. **ارزن را بودنه (بلدرچین) می‌خورد بدنام کرکس.** (افغانی)
۵۳۶۴. **ارزن را کبک می‌خورد، لت را بودنه.** (افغانی)
۵۳۶۵. **ارزن را گنجشک می‌خورد، کلتک*را بی‌دانه (بودنه، بلدرچین).** (تاجیکی)
۵۳۶۶. **ارزن رویش پهن (آفتاب) کرده‌ام.** (دهخدا، کاوش، کوچه)
۵۳۶۷. **ارزن کالِه‌بِز* است.** (بیرجندی)
۵۳۶۸. **ارزن گنجشک می‌خورد لمبه بی‌دانه.** (تاجیکی)
۵۳۶۹. **ارزن مرغ کور را خدا با دست خود می‌کارد.** (آذری)
۵۳۷۰. **ارزنم، گَبَرزنم*، میرم خانه‌ی‌پدرزنم / دامن عبا ور می‌زنم، من از که کمترم؟** (جیرفتی)
۵۳۷۱. **ارزن نما و ریگ پیما.** (فرهنگ‌نامه)
۵۳۷۲. **ارزن نمی‌شود برنج.** (کرمانجی)
۵۳۷۳. **ارزن‌هایش چغوکی*شده‌اند.** (جیرفتی)
۵۳۷۴. **ارزنی از خرمنی.** (عوام)
۵۳۷۵. **ارزنی از خَرْمَنی غنیمت است.** (کوچه، فرهنگ‌نامه)
۵۳۷۶. **ارس به زانویش نمی‌رسد و کُر به پاشنه‌اش.** (آذری)
۵۳۷۷. **اُرسی*پایین کرده، تیجیر*هم کشیده.** (یزدی)
۵۳۷۸. **ارسی چرم پَسَک نداره، رسیده به جیر قنداره‌دار*، چه کنم به کار کردگار؟** (شیرازی)
۵۳۷۹. **اَرقارّی کُنی اَز قیرّی، پیل (پول) دادم، خورَمِت.** (کوچه)
۵۳۸۰. **ارمغان چوپان چیست؟ مورچالوق*.** (آذری)
۵۳۸۱. **ارمغان مور پای ملخ است.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، هبله‌رودی)
۵۳۸۲. **ارمن*بر من، عُده همه بر من؟** (شیرازی)
۵۳۸۳. **ارمنی است و اقبالش.** (کوچه)
۵۳۸۴. **ارمنی چه خوب گفته پول نگو بوق بگو.** (آذری)
۵۳۸۵. **ارمنی خون دید.** (میانه‌ای)
۵۳۸۶. **ارمنی گداست.** (آذری)

۵۳۸۷. **ارمنی گوید: «عقل مسلمان از پس آید.»** (آذری)
۵۳۸۸. **ارمنی گوید: «مسلمان موقع حرف زدن خجالت می‌کشد نه موقع دعوا.»** (آذری)
۵۳۸۹. **ارمنی و آفتابه؟** (گیلکی)
۵۳۹۰. **اَرنجانی را برنجان.** (اصفهانی)
۵۳۹۱. **اَرنجونی را نرنجونی.** (اصفهانی)
۵۳۹۲. **ارواحش به مسجدها می‌رود.** (افغانی)
۵۳۹۳. **ارواح مادرش فقط در کشتن چالاک است.** (لری)
۵۳۹۴. **اروسی قرمز من یادت نرود.** (تهرانی)
۵۳۹۵. **ارّه‌ات را از درخت بیرون بیاور.** (لری)
۵۳۹۶. **اره باش، تیشه نی.** (افغانی)
۵۳۹۷. **ارّه بده تیشه بگیر.** (تهرانی)
۵۳۹۸. **ارّه به دندانه بُرَد چوب را.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۸۲۶)
۵۳۹۹. **ارّه بی‌دندانه چون گردد ببرد سنگ را.** (بیدل: ۹۵، امثال‌موزون)
۵۴۰۰. **ارّه خیال می‌کند، حاتم در خانه‌اش ریده.** (میبدی)
۵۴۰۱. **ارّه داده، دسغاله* گرفته.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۵۴۰۲. **ارّه را چون فرو کنی، چه در کشی چه تو کنی.** (تهرانی)
۵۴۰۳. **ارّه صفت باش، نی تیشه‌صفت.** (افغانی)
۵۴۰۴. **ارّه کن، تیشه کن، کار پدر پیشه کن.** (شهربابکی)
۵۴۰۵. **اره و آتش بجنبد ز جای.** (دهخدا)
۵۴۰۶. **اره و اوره، شمسی کوره.** (تهرانی)
۵۴۰۷. **ارّه‌ی دو سر است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۴۰۸. **ارّه‌ی دو سر هم گردنش را نمی‌برّد.** (رامسری)
۵۴۰۹. **ارّه‌ی ما در چوب نمی‌رود.** (مازندرانی)
۵۴۱۰. **از آب، آتش برآمده.** (بیرجندی)
۵۴۱۱. **از آب آرام بترس نه از آب ناآرام.** (کردی)
۵۴۱۲. **از آب با یک دست و از کُ.. طلبی کسی سیر نشده.** (هزاره‌ای)
۵۴۱۳. **از آب با یک دست و از نان طلب شکم پر نشده.** (هزاره‌ای)
۵۴۱۴. **از آب برنده و سگ گیرنده و زن سرند*بترس.** (رامسری)
۵۴۱۵. **از آب پرزور مترس از آب راکد بترس.** (فرهنگ‌نامه)
۵۴۱۶. **از آب تیره (سیاه) سرشیر می‌گیرد.** (آذری، ارومیه‌ای)
۵۴۱۷. **از آب جاری بی‌صدا و از آدمی که به زمین نگاه می‌کند بترس.** (آذری، درگزی)
۵۴۱۸. **از آب جاری نترس، از آب ایستاده بترس.** (هزاره‌ای)
۵۴۱۹. **از آب حمّام برای خودش دوست می‌گیرد.** (کوچه، ساوه‌ای)
۵۴۲۰. **از آب خُرد ماهی خُرد خیزد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۹۰، شکورزاده، عوام)
۵۴۲۱. **از آب خزینه دوست خواهر می‌گیرد.** (نهاوندی)
۵۴۲۲. **از آب خزینه قیماق می‌گیرد.** (همدانی)
۵۴۲۳. **از آب خوردن سگ، جلگه مردار نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۴۲۴. **از آب، دمی کوزه‌ی‌نو جوش زند.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۶۲)
۵۴۲۵. **از آب‌دوغ نساخته‌اندش.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۴۲۶. **از آب دهن روزه نگردد باطل.** (تربتی شاه جهان آبادی، تکمله)
۵۴۲۷. **از آب رنگ می‌گیرد.** (قشقایی)
۵۴۲۸. **از آب رودخانه می‌خورد و می‌گفت برایم کم است.** (رامسری)
۵۴۲۹. **از آب رود که نگرفته‌ام.** (بیرجندی)
۵۴۳۰. **از آب روشن‌تر است.** (مثمر، هبله‌رودی)
۵۴۳۱. **از آب روغن می‌گیرد.** (مازندرانی)
۵۴۳۲. **از آب زرد سرشیر می‌گیرد.** (ابهری)
۵۴۳۳. **از آب زنده‌بود خلق وز آب نیست گزیر.** (عنصری، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۴۳۴. **از آب سنگین و آرام و از جوان سر به زیر بترس.** (ترکمنی)
۵۴۳۵. **از آب سیاه قیماق می‌گیرد.** (مرندی)
۵۴۳۶. **از آب سیر شود نان نمی‌خورد.** (افغانی)
۵۴۳۷. **از آب شالیزار ورمز*هم آب می‌خورد.** (مازندرانی)
۵۴۳۸. **از آبش بخور تا به گوشتش برسد.** (عوام)
۵۴۳۹. **از آب شب مانده پرهیز می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان، نهاوندی، شهربابکی، قمی، سنقری، جیرفتی)
۵۴۴۰. **از آب شب مانده پرهیزش می‌دهند، باز هم ناخوش است.** (کوچه)
۵۴۴۱. **از آبش می‌خورد و با دانه‌اش قهر است.** (لری)
۵۴۴۲. **از آب صاف عبور نکن، هر حرفی را باور نکن.** (قشقایی)
۵۴۴۳. **از آب فسرده، دیگ از جوش افتد.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۶۰)
۵۴۴۴. **از آب کره (مسکه) می‌گیرد.** (عوام، قمی، گلبافی، سیرجانی)
۵۴۴۵. **از آب کره می‌گیرد، از گور مرده سنگ.** (تهرانی)
۵۴۴۶. **از آب گَرد می‌گیرد.** (کرمانی، رفسنجانی)
۵۴۴۷. **از آب گِل‌آلود می‌خواهد ماهی بگیرد.** (شکورزاده)
۵۴۴۸. **از آبگوشت چه خیری دیدی که کوفته‌ی‌هزار دسته خورده؟** (همدانی)
۵۴۴۹. **از آبله‌ی‌دست خود نان می‌خورد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۵۴۵۰. **از آبله‌ی‌دست، مروارید آید به دست.** (افغانی)
۵۴۵۱. **از آبِ مُشتی، کسی سیر نمی‌شود.** (کوچه)

۵۴۵۲. **از آب می‌آید می‌رود به هیمه.** (قمی، شیرازی، سیرجانی)
۵۴۵۳. **از آب و گِل درآمده.** (شیرازی، کرمانی)
۵۴۵۴. **از آب هم مضایقه کردند کوفیان.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۴۵۵. **از آتش او گرم نشدیم از دود او کور شدیم.** (هبله‌رودی، مازندرانی، بهمنیاری، آملی، کردی، خزینه، هراتی، مشمر)
۵۴۵۶. **از آتش به آب، از آب به آتش.** (سنقری)
۵۴۵۷. **از آتش بهره‌ام دود، از شکم گوز.** (لری)
۵۴۵۸. **از آتشت گرم نشدیم، دودش کورمان کرد.** (شکورزاده، کوچه)
۵۴۵۹. **از آتش خاکستر به عمل می‌آید.** (شکورزاده، تهرانی، کرمانی، کوچه، بهمنیاری، جیرفتی)
۵۴۶۰. **از آتش خاکستر به عمل می‌آید و از خاکستر آتش.** (آذری، الیکایی، بختیاری)
۵۴۶۱. **از آتش خاکستر به عمل آمده.** (شهربابکی)
۵۴۶۲. **از آتش خاکستر پا می‌گیرد.** (سروستانی)
۵۴۶۳. **از آتش خاکستر می‌ماند.** (افغانی، ایلامی)
۵۴۶۴. **از آتش، دودی.** (کوچه)
۵۴۶۵. **از آتشش آتش نمی‌دهد.** (خوزستانی)
۵۴۶۶. **از آتش کجا بردمد باد سرد؟** (فردوسی، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۴۶۷. **از آتش کوهبنان گبر*می‌سوزد / آتش چو گرفت خشک و تر می‌سوزد.** (بافقی، کرمانی)
۵۴۶۸. **از آتش گز طمع اَنگِشت* مکن / از شوره زمین در گذر و کَشت مکن.** (بیرجندی)
۵۴۶۹. **از آتش گفتن، زبان نمی‌سوزد.** (کوچه)
۵۴۷۰. **از آتش نبینی جز افروختن / جهانی چو پیش آیدش سوختن.** (فردوسی، دهخدا)
۵۴۷۱. **از آتش هم آتش می‌زاید و هم خاکستر.** (مازندرانی)
۵۴۷۲. **از آتشی که افروختم خود سوختم.** (امثال، عوام، همدانی)
۵۴۷۳. **از آدم بد حرف، ناپسند و از لحاف کهنه، شپش.** (بختیاری)
۵۴۷۴. **از آدم بد هرچه بگویی برمی‌آید.** (آذری)
۵۴۷۵. **ازآدم بغل کرده‌ی بدنهاد باید ترسید.** (مازندرانی)
۵۴۷۶. **از آدم بی‌حیا و بی‌اعتنا بایستی ترسید.** (قشقایی)
۵۴۷۷. **از آدم بی‌کار خدا (همه) بیزار.** (افغانی، هزاره‌ای، ترکمنی، تاجیکی)
۵۴۷۸. **از آدم پرجوش مترس، از آدم خاموش بترس.** (تاجیکی)
۵۴۷۹. **از آدم پرهیاهو مترس، از جنگاور خاموش بترس.** (قشقایی)
۵۴۸۰. **از آدم تازه به دوران رسیده قرض نگیر، اگر گرفتی بر تاق بالا بگذار.** (هزاره‌ای)
۵۴۸۱. **از آدم دارا بوی جوینِ*گرم میاد / از آدم فقیر بوی سگِ تَر میاد.** (بیرجندی)
۵۴۸۲. **از آدم ریز نقش، شر به پا می‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۴۸۳. **از آدم زشت نترس، از اداهایش بترس.** (تایبادی)
۵۴۸۴. **از آدم سر به زیر و آب آرام باید ترسید.** (قشقایی)
۵۴۸۵. **از آدم سیرم و میرم بترس.** (افغانی)
۵۴۸۶. **از آدم شلوغ نباید ترسید، از آدم مکّار باید ترسید.** (شاهرودی)
۵۴۸۷. **از آدم شل و ول یک صدا درمی‌رود، از آدم سفت و محکم دو صدا.** (هزاره‌ای)
۵۴۸۸. **از آدم شوخ*نترس، از آدم خپ*بترس.** (تاجیکی)
۵۴۸۹. **از آدم کنس هرچه در بیاوری مفت است.** (بویراحمدی)
۵۴۹۰. **از آدم گدا چه یک نان بگیرند چه بدهند یکسان است؟** (عوام)
۵۴۹۱. **از آدم گرسنه طلبکار نشو، به آدم دارا بدهکار نشو.** (ترکمنی)
۵۴۹۲. **از آدم گرسنه، نان تمنا نمی‌کنند.** (آذری)
۵۴۹۳. **از آدم لخت که گروی نمی‌گیرند.** (خوانساری)
۵۴۹۴. **از آدم مست هرچه گویی هست.** (بیرجندی)
۵۴۹۵. **از آدم ملایم بترس.** (سیستانی)
۵۴۹۶. **از آدم نادیده چیز مخر.** (کرمانجی)
۵۴۹۷. **از آدم نرم و از آتش گرم بترس.** (رامسری)
۵۴۹۸. **از آدم نق‌نقو و سگ (میانگیر)*باید ترسید.** (مازندرانی)
۵۴۹۹. **از آدمِ نمی‌خواهم، نمی‌آیم، نمی‌خورم گو باید ترسید.** (فرهنگنامه، تهرانی)
۵۵۰۰. **از آدمِ نمی‌خورم و مهمانِ می‌روم بترس.** (گیلکی، افغانی)
۵۵۰۱. **از آدم نوکیسه قرض نگیر، با آدم کم اصل دوستی نکن.** (بلوچی)
۵۵۰۲. **از آدمی بترس که به زمین نگاه می‌کند.** (مرندی، علمداری)
۵۵۰۳. **از آدمی‌زاد هرچه بگویی برمی‌آید.** (آذری)
۵۵۰۴. **از آدمی‌زاد یک حرف باقی می‌ماند.** (شهربابکی)
۵۵۰۵. **از آدمی‌زاد یک خوبی می‌ماند یک بدی.** (شهربابکی، دامغانی)
۵۵۰۶. **از آدمی یک خوبی می‌ماند و بس.** (لری)
۵۵۰۷. **از آرد بیخته‌ی دو خانواده، یک نان به دست می‌آید.** (قشقایی)
۵۵۰۸. **از آرد سیاه‌دانه، نمی‌توان باقلوا تهیّه کرد.** (آذری)
۵۵۰۹. **از آستانه (بقعه) دارد مار بیرون می‌آید؟** (گیلکی)
۵۵۱۰. **از آسمان افتاده‌ام.** (دهخدا)

۵۵۱۱. **از آسمان باران طلا ببارد یکیش به ما نمی‌رسد امّا اگر دو تا دسته هونگ بیفتد، یکیش می‌رود تو ماتحت‌مان یکیش نوبت می‌ایستد.** (کوچه)
۵۵۱۲. **از آسمان به زمین می‌بارد نه (یا) از زمین به آسمان.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۵۱۳. **از آسمان جو بارد هم، سهم خر نیمچه*.** (تاجیکی)
۵۵۱۴. **از آسمان چرا توی خانه‌ی خودت نیفتادی؟** (بهمنیاری)
۵۵۱۵. **از آسمان چه رسید که زمین برنداشت؟** (شکورزاده)
۵۵۱۶. **از آسمان دوغ می‌طلبد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۵۵۱۷. **از آسمان زر نباریده سرش یا خودش دزد بوده یا پدرش.** (کوچه)
۵۵۱۸. **از آسمان شوربا تا می‌کند (تا می‌کنی).** (افغانی)
۵۵۱۹. **از آسمان کلاه ببارد، یکیش سرِ ما نمی‌افتد.** (شکورزاده، کوچه)
۵۵۲۰. **از آسمان کلاه می‌بارد امّا بر سر آن‌که سر فرود آرد.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، دهخدا، شکورزاده)
۵۵۲۱. **از آسمان که نباریده.** (تهرانی)
۵۵۲۲. **از آسمان گز می‌کند.** (هزاره‌ای)
۵۵۲۳. **از آسمان می‌خواستم از زمین به دستم رسیده.** (اوزی)
۵۵۲۴. **از آسمان‌ها برگ می‌گرفت.** (هزاره‌ای)
۵۵۲۵. **از آسمان هرچه آید زمین بردارد.** (مشمر، شکورزاده، کوچه، هبله‌رودی)
۵۵۲۶. **از آسمان هرچه بارد زمین برداشت کند.** (دهخدا، افغانی، آذری)
۵۵۲۷. **از آسمان هرچه ببارد باید زمین بکشد.** (سیستانی)
۵۵۲۸. **از آسمان هرچه ریخت زمین برداشت.** (افغانی)
۵۵۲۹. **از آسمان هزار تا آشِرمه‌ی کرباسی بیفتد، یکیش گردنِ ما نمی‌افتد.** (کوچه)
۵۵۳۰. **از آسیابان شغلش را گرفتند، گفت: «این آسیاب برغول*می‌کند.»** (سیستانی)
۵۵۳۱. **از آسیا بانگ است.** (دهخدا، کوچه)
۵۵۳۲. **از آسیابانی فقط آب برگرداندن را آموخته‌است.** (قشقایی)
۵۵۳۳. **از آسیاب بالا که نیامدی؟** (آذری)
۵۵۳۴. **از آسیاب دل نهادم از آسیابانی نمی‌نهم؟** (بختیاری)
۵۵۳۵. **از آسیاب کسی بی‌گرد برنمی‌گردد.** (هزاره‌ای)
۵۵۳۶. **از آسیاب من آمدم تو می‌گویی تکتکه* نداشت؟** (هزاره‌ای)
۵۵۳۷. **از آسیاب من آمدم تو می‌گویی دول خالی است؟** (تاجیکی)
۵۵۳۸. **از آسیاب می‌آید می‌گوید ک.. آسیاب به ک.. من.** (بختیاری)
۵۵۳۹. **از آسیا بیرون شدی تو را به سنگ پنج‌من و ده‌من چه؟** (هراتی)
۵۵۴۰. **از آسیا کسی بی‌گرد بیرون نمی‌آید (بر نمی‌گردد).** (افغانی)
۵۵۴۱. **از آسیا که بیرون رفتی، تو را با سنگ آسیا چه‌کار؟** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)
۵۵۴۲. **از آسیا که بیرون رفتی تو را با سیر و نیم‌سیر چه کار؟** (هبله‌رودی، خزینه، افغانی، تکمله)
۵۵۴۳. **از آسیا که بیرون رفتی، (دیگر) تو را به سنگ و پاسنگ (پارسنگ) چه کار؟** (کوچه، تکمله، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۵۵۴۴. **از آسیا من می‌آیم تو می‌گویی پستا* نیست؟** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۵۵۴۵. **از آشش چه بهره‌ای بردم، از کوفته‌اش که صد و سی تا دسته خورده؟** (شیرازی)
۵۵۴۶. **از آشنا جدا شدنِ آشنا بلاست.** (محمّد فضولی)
۵۵۴۷. **از آشیان غُراب، طاووس نپرد.** (شکورزاده)
۵۵۴۸. **از آشیانه‌ی‌تک، یک بلبلی به درجسته.** (بیرجندی)
۵۵۴۹. **از آشیانه‌ی عقاب فقط عقاب برمی‌خیزد.** (تهرانی)
۵۵۵۰. **از آشیانه‌ی کلاغ زاغی گنجشکی بیرون پریده.** (بیرجندی)
۵۵۵۱. **از آصف‌بن برخیا به وزارت شایسته‌تر است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۵۵۲. **از آغل خالی گاو شاخ‌زن بهتر است.** (تاجیکی، افغانی)
۵۵۵۳. **از آغل خالی یک من شالی.** (تاجیکی)
۵۵۵۴. **از آفتاب به سایه می‌رود.** (بیرجندی)
۵۵۵۵. **از آفتاب تا سایه به او اعتباری نیست.** (سمنانی)
۵۵۵۶. **از آفتاب تا سایه نمی‌گذارد.** (هزاره‌ای)
۵۵۵۷. **از آفتاب تا مهتاب به او اعتباری نیست.** (سمنانی)
۵۵۵۸. **از آفتاب زمستان آدم گرم نمی‌شود.** (کوچه)
۵۵۵۹. **از آفتاب صبح گرم نشدی، از آفتاب غروب هرگز گرم نخواهی شد.** (الیکایی)
۵۵۶۰. **از آفت فرع، اصل را نیست ضرر.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۶۷)
۵۵۶۱. **از آقا بهلول پرسیدند: «کی زمستان است؟» گفت: «هروقت که باران است.»** (شوشتری)
۵۵۶۲. **از آمدن چغندر، آدم می‌فهمد که باید پاییز آمده باشد.** (کوچه)
۵۵۶۳. **از آمدن عمو نامشاد نه دل‌تنگم نه دل‌شاد.** (بختیاری)
۵۵۶۴. **از آن آهن می‌گیره، از گوزِ مُرده مروارید.** (تهرانی)
۵۵۶۵. **از آن بابا، این ببه*بهتر عمل نمی‌آید.** (آشتیانی)
۵۵۶۶. **از آن بترس که او از خدا نمی‌ترسد.** (خواجوی‌کرمانی: ۴۳۷، آذری)
۵۵۶۷. **از آن بخش کایزد بکرده‌ست پیش / نه کم گردد از رنج روزی، نه بیش.** (اسدی: ۱۸۹)

۵۵۶۸. **از آن بر گرگ روبه راست شاهی / که روبه دام بیند، گرگ ماهی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۸۶)
۵۵۶۹. **از آن بیدها نیست که از این بادها بلرزد.** (حییّم)
۵۵۷۰. **از آن پدر، این پسر.** (سمنانی)
۵۵۷۱. **از آن پُرکس‌های بی‌کس است.** (کرمانی)
۵۵۷۲. **از آن پرهنر بی‌هنر چون بود؟** (دهخدا)
۵۵۷۳. **از آن پیش بس کن که گویند بس.** (سعدی؛ گلستان: ۵۶، شکورزاده، دهخدا، حییم)
۵۵۷۴. **از آن ترس کو از تو ترسان بود.** (دهخدا)
۵۵۷۵. **از آن‌جا رانده از این‌جا مانده.** (بهمنیاری، خزینه، کوچه، قمی، حییم، شکورزاده، تکمله)
۵۵۷۶. **از آن‌چنان مادران، این چنین دختران.** (خوانساری)
۵۵۷۷. **از آن‌چه ایزد خواهد گریختن نتوان.** (عنصری، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۵۷۸. **از آن‌چه دیدی چشم بپوش، از آن‌چه ندیدی سخن نگو.** (ترکمنی)
۵۵۷۹. **از آن‌چه شنیدی نصفش را باور کن.** (خرّمی)
۵۵۸۰. **از آن‌چه عنکبوت بافد، جامه نشاید دوختن.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۰۴، تکمله)
۵۵۸۱. **از آن‌چه که دیدی می‌ترسی؟** (ساوه‌ای)
۵۵۸۲. **از آن‌چه هست مقدّر نه کم شود نه زیاد.** (عبیدزاکانی؛ قصاید: ۱۲، شکورزاده)
۵۵۸۳. **از آن خُم‌های پیه خورده*است.** (کرمانی)
۵۵۸۴. **از آن دم بریده هرچه بگویند برمی‌آید.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۵۸۵. **از آن دنیا کی آمده؟** (بیرجندی)
۵۵۸۶. **از آن دنیا برایت می‌گویم؟** (بختیاری)
۵۵۸۷. **از آن روزی که از تو شد چه نالی / و زان روزی که نامد چون سگالی.** (ویس‌و رامین، دهخدا)
۵۵۸۸. **از آن روزی که زمین‌ها صد منی شد / هرجا تنبان سرخی بود مشهدی شد.** (سیستانی)
۵۵۸۹. **از آن روزی که عالم در خروش است / که می‌گوید که دوغ من تروش است؟** (هزاره‌ای)
۵۵۹۰. **از آن روزی که عالم را نهادند / به هرکس هرچه لایق بود دادند.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۵۹۱. **از آن روزی که گاوش به پرچین ما ریده، قوم و خویش شده‌ایم.** (گیلکی)
۵۵۹۲. **از آن روزی که می‌ترسیدم اینک پیش می‌آید.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۱۳۰)
۵۵۹۳. **از آن رویش افتاد.** (همدانی)
۵۵۹۴. **از آن زمان که روباه شده‌بودم دمم این طوری به تلّه نیفتاده‌بود.** (قشقایی)
۵۵۹۵. **از آن زمان که فکندند چرخ را بنیاد / دری نبست زمانه که دیگری نگشاد.** (سعدی؛ کلیات: ۲۶۴، دهخدا)
۵۵۹۶. **از آن سبزخیمه دلم پاک نیست.** (فردوسی، بهمنیاری)
۵۵۹۷. **از آن سرد آمد این کاخ دل‌آویز / که تا جا گرم کردی گویدت خیز.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۹۸)
۵۵۹۸. **از آن سرش بزن که شاه‌فنر (فنر) است.** (شکورزاده، کوچه، نامه‌ی‌داستان)
۵۵۹۹. **از آن سر گز می‌کند.** (هراتی)
۵۶۰۰. **از آن سگِ پارس کن، این توله‌ی‌گوزده به عمل می‌آید.** (آذری)
۵۶۰۱. **از آن صبح نخستین بی‌فروغ است / که لاف روشنی از وی دروغ است.** (جامی؛ یوسف و زلیخا: ۵۹۶، دهخدا)
۵۶۰۲. **از آن عقرب‌های زیر حصیر است.** (کرمانی)
۵۶۰۳. **از آن غمی که گذشته‌است بر تو یاد مکن.** (قطران: ۲۱۰، دهخدا، شکورزاده)
۵۶۰۴. **از آن کچل‌ها نیست که شوره‌هایش به زمین بریزد.** (آذری)
۵۶۰۵. **از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم / وگر با چون او صد برآیی به جنگ.** (سعدی؛ کلیات: ۱۸، دهخدا)
۵۶۰۶. **از آن کز تو ترسد خطا درگذار.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲۳)
۵۶۰۷. **از آن کس بترس که از تو حیا نکند.** (ساوه‌ای)
۵۶۰۸. **از آن کوچه نرو، میربلوک جو کاشته.** (شکورزاده)
۵۶۰۹. **از آن‌که تو را می‌خورد بترس، نه از آن‌که تو آن‌را بخوری.** (خوزستانی)
۵۶۱۰. **از آن‌که دشنامت می‌دهد مترس، از آن‌که با تو بخندد بترس.** (کردی)
۵۶۱۱. **از آن‌که نمی‌دانی بدان.** (افغانی)
۵۶۱۲. **از آن گل پا بز گیرهاست.** (کرمانی)
۵۶۱۳. **از آن گل چیدی که از این لاله بچینی؟** (بختیاری)
۵۶۱۴. **از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک؟** (حافظ: ۲۰۳، شکورزاده، امثال‌موزون، بهمنیاری، کوچه، عوام، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، تهرانی)
۵۶۱۵. **از آن گوشت گاومیش‌هاست که با این الوها پخته نمی‌شود.** (کوچه)
۵۶۱۶. **از آن گوشت گاوی نیست که با این آتش پخته‌شود.** (سمنانی)
۵۶۱۷. **از آن مارهای خوش خط و خال است.** (کرمانی)
۵۶۱۸. **از آن مترس که های و هو دارد / از آن بترس که سر به تو دارد.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، کرمانی، قمی، تهرانی، دامغانی)
۵۶۱۹. **از آن نترس که شر و شور است / از آن بترس که کلّه بور است.** (رامسری)
۵۶۲۰. **از آن ور بام افتاد.** (تهرانی)

۵۶۲۱. **از آن وعده‌هاست که حضرت سلیمان بـه قورباغـه می‌داد.** (شکورزاده، کوچه)
۵۶۲۲. **از آن‌هاست که باید به ک..ش نخ بست.** (آذری)
۵۶۲۳. **از آن‌هاست که نان به پشت در می‌مالند.** (آذری)
۵۶۲۴. **از آن‌هایی است که با پنبه سر می‌برند.** (آذری)
۵۶۲۵. **از آن‌هایی است که بدون ساز می‌رقصند.** (آذری)
۵۶۲۶. **از آن‌هایی است که پستان مادر خود را می‌برد.** (آذری)
۵۶۲۷. **از آن‌هایی اسـت کـه در وسـط مـی‌خورنـد و در کناره‌ها می‌گردند.** (آذری)
۵۶۲۸. **از آن‌هایی است که فضله و سرگین را می‌چـشند و می‌خرند.** (آذری)
۵۶۲۹. **از آن‌هـایی اسـت کـه مـوش را آب کـشیده و می‌خورند.** (آذری)
۵۶۳۰. **از آن‌هایی است که نماز شبشان ترک نمـی‌شـود.** (آذری)
۵۶۳۱. **از آن‌هـایی اسـت کـه هـزار کـوزه را دسـته می‌گذارند.** (آذری)
۵۶۳۲. **از آواز خر کسی نرنجد.** (هبله‌رودی، مثمر، افغانی)
۵۶۳۳. **از آه گربه باران نمی‌شود.** (بیرجندی)
۵۶۳۴. **از آه مردم بترس.** (بختیاری)
۵۶۳۵. **از آهن بد شمشیر جور نمی‌شود.** (افغانی)
۵۶۳۶. **از آهن زنگ زده شمشیر درست نمی‌شود.** (قشقایی)
۵۶۳۷. **از آهن سخت‌تر بود، از موم نرم‌تر شد.** (تکمله)
۵۶۳۸. **از آهن گرز می‌ماند و از آتش خاکستر.** (افغانی)
۵۶۳۹. **از آهن، گُه به عمل آمده.** (بیرجندی)
۵۶۴۰. **از ابر سفید بترس که سر به تو دارد.** (خوانساری)
۵۶۴۱. **از ابر سفید بترس و از کوسه‌ی‌ریش.** (افغانی)
۵۶۴۲. **از ابر سفید نترس که مرد ریش سفیده.** (تهرانی)
۵۶۴۳. **از ابر سیا نترس که مـرد تپـه ریـشه / از ابـر سـفید بترس که مرد کوسه ریشه.** (کوچه، شکورزاده، اراکی)
۵۶۴۴. **از ابر سیاه که های و هوی دارد نترس.** (خوانساری)
۵۶۴۵. **از ابر سیاه مترس، از ابر سفید ترس.** (تاجیکی)
۵۶۴۶. **از ابر سیاه نترس که می‌رود بام به بام / از ابر سفید بترس که می‌کند کار تمام.** (رفسنجانی)
۵۶۴۷. **از ابر سیاه نترس و از آدم گرم / از ابر سفید بتـرس و از آدم نرم.** (شهمیرزادی)
۵۶۴۸. **از ابر سیاه و آدم لاقی*نترس، از ابـر سـفید و آدم خپکی*بترس.** (تاجیکی)
۵۶۴۹. **از ابر سیه بـارد آب سـپید.** (نظـامی؛ شـرف‌نامـه: ۱۵۱، شکورزاده)
۵۶۵۰. **از ابر سیه باشد افزونی باران‌ها.** (خزینه، افغانی)
۵۶۵۱. **از ابر سیه مترس و مـرد کپـه (دبـه) ریـش / از ابـر سفید بترس و مرد کوسه ریش.** (حییم)
۵۶۵۲. **از ابرو باجی، از پشتی به انـدازه‌ی‌دهنـه‌ی‌قیچـی.** (بی‌نشان)
۵۶۵۳. **از ابریـشم نگـه‌داری نکنـی پـشم مـی‌شـود، از زن نگه‌داری نکنی گم می‌شود.** (ترکمنی)
۵۶۵۴. **از ابله جز کار ابلهانه برنخیزد.** (شکورزاده)
۵۶۵۵. **از اتّصال، حرف الف خم نمی‌شود.** (صائب: ۳۲۲)
۵۶۵۶. **از اثر پی به مؤثّر برند.** (شکورزاده)
۵۶۵۷. **از اُجاق آتش‌پاره کم نمی‌شود.** (قشقایی، آذری)
۵۶۵۸. **از اُجاق پدرم است که عروسش بـسیار خنـده‌کـن درمی‌آید.** (آذری)
۵۶۵۹. **از اجل گریز نیست.** (افغانی)
۵۶۶۰. **از اجل هم ناز می‌باید کشید.** (فرهنگ‌نامه)
در اصـل: **من به مردن راضی‌ام پیشم نمی‌آید اجل / بخت بد بین کـز اجـل هـم نـاز مـی‌بایـد کـشید.** (لاادری)
۵۶۶۱. **از احتیاج، حرام جهان حلال شود.** (صائب: ۴۲۸)
۵۶۶۲. **از احتیـاط هـیچ مـوی بـاریکی پـاره نمـی‌شـود.** (کرمانجی)
۵۶۶۳. **از احسان نیست ممکن دوست کردن دشمن خـود را.** (صائب: ۱۸۳، تکمله)
۵۶۶۴. **از اداره کردن زن خود عاجز بود، کار اضافی بـه عهده می‌گرفت.** (کردی)
۵۶۶۵. **از ادب‌خانه می‌آید.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۶۶. **از اربابی افتادم به کاه‌کشی.** (قمی)
۵۶۶۷. **از اربابی خرمن سوختنش برایش مانده.** (بروجـردی، لری)
۵۶۶۸. **از اربابی دیر شام خوردن را آموخته.** (نهاوندی)
۵۶۶۹. **از ارزانی‌اش خوشـحال مـشو، در راه نیمـی از آن تلف خواهد شد.** (خوزستانی)
۵۶۷۰. **از ارزن تا سوزن.** (سبزواری)
۵۶۷۱. **از ارسطو عالم‌تر است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۷۲. **ازار * من بو خواهد گرفت.** (هبله‌رودی)
۵۶۷۳. **از ارمنی شاهد خواستند، کسی را آورد کـه انگـور لگد می‌کرد.** (مرندی)
۵۶۷۴. **از ارّه‌ی دندان ریز بترس.** (کرمانجی)
۵۶۷۵. **از ازل تا به ابد فرصت درویشان اسـت.** (حـافظ: ۳۵، شکورزاده)
۵۶۷۶. **از اژدهای هفت سر مترس، از مـردم نمّـام بتـرس.** (قابوس‌نامه: ۱۴۹، شکورزاده، دهخدا)
۵۶۷۷. **از اسباب چای‌خوری فقط فوت همراه دارد.** (میمندی)
۵۶۷۸. **از اسب افتاده، از نسل که نیفتاده‌است.** (تهرانی)
۵۶۷۹. **از اسب افتاده امّا زین را رهـا نمـی‌کـند.** (قـشقایی، بیرجندی)

۵۶۸۰. **از اسب افتاده‌ایم، از اصل نیفتاده‌ایم.** (شکورزاده، بهمنیاری، تکمله، سیرجانی، اصفهانی)
۵۶۸۱. **از اسب افتاده و قاچ زین را ول نمی‌کند.** (دامغانی)
۵۶۸۲. **از اسب پیاده می‌شود، سوار خر می‌شود.** (بهمنیاری، آذری، کردی)
۵۶۸۳. **از اسب دو، از صاحبش، ارباب جو.** (هبله‌رودی، دهخدا، هزاره‌ای، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، افغانی، حییم، عوام، کرمانی)
۵۶۸۴. **از اسب دیگران باید زود پیاده‌شد.** (کرمانجی)
۵۶۸۵. **از اسب زمین خوردن، بهتر تا از خر.** (یوشی)
۵۶۸۶. **از اسب سواری فقط میخ طویله را دارد.** (اوزی)
۵۶۸۷. **از اسب فرود آمد و بر خر نشست.** (هبله‌رودی، شکورزاده، درگزی، نامه‌ی‌داستان، خزینه، مشمر)
۵۶۸۸. **از اشرف و مشرف به دلو می‌ریزد.** (بختیاری)
۵۶۸۹. **از اشهد فصیح به است اسهد بلال.** (قاآنی، دهخدا)
۵۶۹۰. **از اصفهان میوه‌ی‌هفت رنگ می‌آید برون.** (لنجانی)
۵۶۹۱. **از اصفهانی بخر به تبریزی بفروش.** (تهرانی)
۵۶۹۲. **از اصفهان یک سلمانی آمده که کاکل را یک طرفی می‌گذارد.** (مرندی)
۵۶۹۳. **از اصلت نیست، از ترست است.** (شهربابکی)
۵۶۹۴. **از اصل کرده فرع بیشتر است.** (افغانی)
۵۶۹۵. **از اصل نیک نیکی آید.** (سمک‌عیار۵/۳۶۱)
۵۶۹۶. **از اصل نیک هیچ عجب نیست فرع نیک.** (سوزنی: ۳۱۹، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۵۶۹۷. **از اعمالت که به جوالت است.** (جیرفتی)
۵۶۹۸. **از افراد کرده منصب‌دار زیاد است.** (افغانی)
۵۶۹۹. **از الاغ مرده گوز می‌خواهد.** (هزاره‌ای)
۵۷۰۰. **از التفات شوی بود قدر زن بلند.** (زائر، امثال‌موزون)
۵۷۰۱. **از الف تا یا غلط این جمله سر تا پا غلط.** (افغانی)
۵۷۰۲. **از الف تا یا.** (هزاره‌ای)
۵۷۰۳. **از امام رضا (ع) غریب‌تری سراغ دارم.** (سیرجانی)
۵۷۰۴. **از امروز کاری به فردا ممان / چه دانی که فردا چه گردد زمان؟** (فردوسی؛ دبیرسیاقی: ۲۷۵، دهخدا)
۵۷۰۵. **از انبار خالی، صد من شالی؟** (تاجیکی)
۵۷۰۶. **از انبان خالی پنیر می‌خواهد.** (بهمنیاری)
۵۷۰۷. **از انبان خود به انبان تو می‌کنم.** (بیرجندی)
۵۷۰۸. **از انتظار عسل دیگران به دوشاب قناعت کن.** (افغانی)
۵۷۰۹. **از آن خشکِ شیره‌ای کم نَم‌تر.** (کوچه)
۵۷۱۰. **از اندکی کندکی*می‌شود.** (سیستانی)
۵۷۱۱. **از اندیشه با مغز (فرّ) گردد سخن.** (فردوسی؛ دبیرسیاقی: ۱۸۹۰، دهخدا)
۵۷۱۲. **از انگشت چپ او می‌آید.** (هبله‌رودی)
۵۷۱۳. **از انگشت سالم هم کرم بیرون می‌آید.** (دلیجانی)
۵۷۱۴. **از انگشت هنرمند زر می‌ریزد.** (فرهنگ‌نامه)
۵۷۱۵. **از او آبی گرم نمی‌شود.** (مازندرانی)
۵۷۱۶. **از او به سر دارم.** (بیرجندی)
۵۷۱۷. **از او حرف کشیدن مانند درآوردن مو از ماست است.** (تالشی)
۵۷۱۸. **از او خواستگاری کردند ناز کرد، او را ترک کردند پشیمان شد.** (خوزستانی)
۵۷۱۹. **از اوستای بی‌استاد به شاگردش چی افتاد؟** (تاجیکی)
۵۷۲۰. **از او گردی برخاسته نمی‌شود.** (قشقایی)
۵۷۲۱. **از اوّل این‌جاش را گفتم.** (کوچه)
۵۷۲۲. **از اوّل بگیر بگیر، از آخر بلغور به شیر.** (نیشابوری)
۵۷۲۳. **از اوّل پایه‌اش را پهن گذاشت.** (بختیاری)
۵۷۲۴. **از اوّل پشک‌کشی کن.** (افغانی)
۵۷۲۵. **از اوّل دسته بیل تا آخر دسته بیل قربتاً الی‌الله.** (تهرانی)
۵۷۲۶. **از اوّلش هم می‌دانستم این مال دزدی است.** (تهرانی)
۵۷۲۷. **از اوّل گلیمش در سیاهی بافته شده.** (دلیجانی)
۵۷۲۸. **از اون‌جا رانده، از این‌جا مانده.** (تهرانی)
۵۷۲۹. **از اون دنیا که اومده که آتِسوز* (چوب) تو ک..نش (آستینش) کردند؟** (بیرجندی)
۵۷۳۰. **از اونْ ماستِ کَل عباس، چشام دید دلم خواست.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه، آذری)
۵۷۳۱. **از ایاز به محمود (فرهاد به شیرین) عاشق پیشه‌تر است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۳۲. **از ایران جز آزاده هرگز نخاست.** (گرشاسب‌نامه: ۳۷۰، شکورزاده، دهخدا)
۵۷۳۳. **از ایرانیان جز وفا کس ندید.** (گرشاسب‌نامه، شکورزاده، دهخدا)
۵۷۳۴. **از ایشان نه خمیر آید نه فطیر.** (تاریخ‌الوزرا: ۹، تکمله)
۵۷۳۵. **از ایشان نیستی می‌گو از ایشان.** (بهمنیاری)
۵۷۳۶. **از ایل جا مانده، پنجاه روز مانده می‌ماند.** (آذری)
۵۷۳۷. **از ایلی به ایل دیگر و از زبانی به زبان دیگر افتاده‌ام.** (قشقایی)
۵۷۳۸. **از ایمان به همسایه سهمی نرسد.** (آذری)
۵۷۳۹. **از این آتش بسازم من به دودی / پشیمانی ندارد هیچ سودی.** (شیرین‌وفرهاد سلیمی: ۷۳۷)
۵۷۴۰. **از این آستین شرّ ما بشنو.** (گلپایگانی)
۵۷۴۱. **از این امامزاده کسی معجز ندیده‌است.** (شکورزاده، سمنانی، دهخدا، کوچه)
۵۷۴۲. **از این باغ به این بزرگی غوره نصیب ما شد / از این شهر به این بزرگی، کوره نصیب ما شد.** (عوام)

۵۷۴۳. **از این بکش و به آن فرو کن.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۴۴. **از این به بعد سگ نیست که حلوا بخورد.** (لری)
۵۷۴۵. **از این پشک‌کشی‌ها کسی نمی‌ترسد.** (افغانی)
۵۷۴۶. **از این پوست در شو برو تو یک پوست دیگر.** (شهربابکی)
۵۷۴۷. **از این تفریح گذشتم.** (شیرازی)
۵۷۴۸. **از این‌جا تا آمل بسوزد، یک دسته کمل* من نسوزد.** (مازندرانی)
۵۷۴۹. **از این‌جا تا اصفهان تونل می‌شکافند، ذرّه‌ای غبار به آن‌ها نمی‌چسبد.** (سنگسری)
۵۷۵۰. **از این‌جا تا این‌جا هم خیلی جا می‌گیرد!** (تهرانی)
۵۷۵۱. **از این‌جا تا حیاط خانه ده عقرب نیشت می‌زد.** (لارستانی)
۵۷۵۲. **از این‌جا تا شوشتر همه‌اش خون کبوتر.** (بختیاری)
۵۷۵۳. **از این‌جا رانده و از آن مانده، میان دو خر پیاده مانده.** (طوطی‌نامه، شکورزاده)
۵۷۵۴. **از این‌جا رفته و از آن‌جا مانده.** (شاهد)
۵۷۵۵. **از این‌جا مانده، از آن‌جا رانده.** (هزاره‌ای)
۵۷۵۶. **از این‌جا نخوانده، از آن‌جا نرانده.** (بختیاری)
۵۷۵۷. **از این جمع نااهل کاری نیاید.** (بیلقانی: ۲۲۸)
۵۷۵۸. **از این جوان‌های رعنا خدا کورش را به ما داد / از این بوته های نعناع خدا چوبش را به ما داد.** (جهرمی)
۵۷۵۹. **از این چوبه تا آن چوبه فرج است.** (آذری)
۵۷۶۰. **از این چیزها قبر آقا درست نمی‌شود.** (کوچه)
۵۷۶۱. **از این حسن تا آن حسن صد گز (سیصد) رسن.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی، عوام)
۵۷۶۲. **از این خانه به آن خانه، که فردا عید قربانه.** (سیستانی، شهربابکی)
۵۷۶۳. **از این خلق امیّد مهر آن‌چنان است / که آب حیات از لبِ مار خواهی.** (ابن‌یمین: ۵۳۶)
۵۷۶۴. **از این درخت تا آن درخت گشایشی است.** (رامسری)
۵۷۶۵. **از این دست بده و از آن دست بگیر.** (عوام)
۵۷۶۶. **از این دم‌بریده هرچه بگویی برمی‌آید.** (بهمنیاری، کوچه، ایلامی، شکورزاده، عوام، کرمانی)
۵۷۶۷. **از این دیگ چوبی کسی حلوا نخورده.** (عوام، شکورزاده)
۵۷۶۸. **از این دیوار خشتی بکش، اگر خراب نشد.** (الیگودرزی)
۵۷۶۹. **از این راه نرو، هادی کلم کاشته.** (زرقانی)
۵۷۷۰. **از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل / رواق طاق معیشت چه سربلند و چه پست.** (حافظ: ۱۹، دهخدا)
۵۷۷۱. **از این روزها پشت کوه فراوان است.** (کرمانی، راوری)
۵۷۷۲. **از این زدن‌ها بچّه نشود، چنان‌چه بچّه شود، بزرگ نشود.** (هزاره‌ای)
۵۷۷۳. **از این ستون به آن ستون فرج است.** (دهخدا، تهرانی، شکورزاده، کوچه، لری، ایلامی، بهمنیاری، تاجیکی، عوام)
۵۷۷۴. **از این سکّو به آن سکّو نشستم، از این هوسی که داشتم وانشستم.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۷۷۵. **از این سنگ‌ها خیلی کشیدیم.** (کرمانی)
۵۷۷۶. **از این سو رانده و از آن سو مانده.** (هبله‌رودی، دزفولی)
۵۷۷۷. **از این شاخ‌های رعنا خدا چوبش را به ما داد / از این جوان‌های شیدا خدا کورش را به ما داد.** (لنجانی)
۵۷۷۸. **از این شاخه به آن شاخه می‌پرد.** (سبزواری)
۵۷۷۹. **از این شِلّه گَرد برنمی‌خیزد.** (عوام، شکورزاده)
۵۷۸۰. **از این شیر به یاد شیر کربلا افتادم.** (آذری)
۵۷۸۱. **از این‌طرف پوست خربزه دهان برّه می‌گذارد، از آن‌طرف دست زیر دنبه‌اش می‌برد.** (تهرانی)
۵۷۸۲. **از این‌طرف که منم راه کاروان باز است.** (شیخ ابوالقاسم کازرونی، شکورزاده، دهخدا، تکمله)
۵۷۸۳. **از این‌طرف که منم هم‌چنان صفایی هست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۶۲، شکورزاده)
۵۷۸۴. **از این طرف می‌گوید آتش، از آن‌طرف می‌گوید وش*.** (لری)
۵۷۸۵. **از این فرداها بسیار شنیدیم.** (تهرانی)
۵۷۸۶. **از این قَدَک، قبایی.** (کوچه)
۵۷۸۷. **از این قرار شتر بچّه بوده.** (آذری)
۵۷۸۸. **از این کتاب کسی فالِ عافیت کم دید.** (کلیم کاشانی: ۱۷۴)
۵۷۸۹. **از این کف دست مویی بکن.** (لکی)
۵۷۹۰. **از این‌که در مصر شاه باشی، در کنعان گدا باش.** (گنبدکاووسی)
۵۷۹۱. **از این‌که سگ روغن خورده ناراحت نمی‌شوم امّا از دم علم کردنش، ناراحت می‌شوم.** (قشقایی)
۵۷۹۲. **از این‌که هستم بیچاره‌تر مخواه مرا.** (جبلی؛ عبدالواسع: ۵۰۱)
۵۷۹۳. **از این گپ‌ها بوی خون می‌آید.** (افغانی)
۵۷۹۴. **از این گربه کوری به مراد نمی‌رسد.** (بیرجندی)
۵۷۹۵. **از این گَز گوازی*نیست.** (جیرفتی)
۵۷۹۶. **از این گل شل گرد و غبار برنخیزد.** (آذری)
۵۷۹۷. **از این گوشش اگر بزنید، از آن گوشش درمی‌رود.** (هزاره‌ای)

۵۷۹۸. **از این گوش می‌گیرد، می‌شنود از آن گوش به‌درمی‌کند.** (شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی، حییم، دهخدا)
۵۷۹۹. **از این مادر مرده‌ها زیاد دیده‌ایم.** (جیرفتی)
۵۸۰۰. **از این مال، شترها را بار کن.** (خوزستانی)
۵۸۰۱. **از این مانده و از آن‌رانده.** (تاجیکی)
۵۸۰۲. **از این معامله بوی گُل می‌آید.** (آذری)
۵۸۰۳. **از این (من، او) شیر می‌خواهی؟** (بیرجندی)
۵۸۰۴. **از این میرهای گُشنه، یکی را فروشی، بکنی (بخری) چراغ‌موشی.** (بیرجندی)
۵۸۰۵. **از این نبود سر (گل) عَلَم.** (عوام، کوچه)
۵۸۰۶. **از این نزدیک‌تر توی اُجاق می‌افتد و می‌سوزد.** (مازندرانی)
۵۸۰۷. **از این نشست تا آن نشست خدا فرجی می‌دهد.** (لری)
۵۸۰۸. **از این نکته جز بیخود آگاه نیست.** (سعدی\بوستان: ۹۶)
۵۸۰۹. **از این نمد چه کُلاهی برایش دوخته‌است؟** (بختیاری)
۵۸۱۰. **از این نمد سرش بی‌کلاه است.** (قمی)
۵۸۱۱. **از این نمد کلاهی دارم.** (طالب‌آملی)
۵۸۱۲. **از این نمد کلاهی.** (کوچه)
۵۸۱۳. **از این نمد ما را هم کلاهی است (نیست).** (شکورزاده، عوام، حییم،)
۵۸۱۴. **از این نمی‌ترسم که بابام مرده، از این می‌ترسم که اجل راه خانه‌ام را بلد شد.** (شیرازی)
۵۸۱۵. **از این نه برای فاطی تنبان شده، نه برای علی حسین پیراهن.** (اهری)
۵۸۱۶. **از این‌همه داد و ستدها یک گلیم می‌خواستید بخرید زیرتان بیندازید.** (تهرانی)
۵۸۱۷. **از باباش چه خیری دیدیم که از خودش (فرزندش) ببینیم؟** (شکورزاده/عوام)
۵۸۱۸. **از بادآمده، به دَمْ می‌رود.** (کوچه، دهخدا)
۵۸۱۹. **از باد باران، از بازی جنگ، از مرد سفره، از نامرد ننگ.** (بختیاری)
۵۸۲۰. **از باد باران خیزد و از شمشیر جنگ.** (زرقانی)
۵۸۲۱. **از باد باران می‌خیزد، از مزاح جنگ.** (هزاره‌ای)
۵۸۲۲. **از باد بلا حذر.** (تاجیکی)
۵۸۲۳. **از باد بهار بهره بردار / از باد میزان به خانه خیزان.** (مشهدی)
۵۸۲۴. **از باد بهار توشه (بهره) بردار، از باد خزان خودتو نگه‌دار.** (شکورزاده، بیرجندی، افغانی، تاجیکی)
۵۸۲۵. **از باد پرسیدند: «خانه‌ات کجاست؟» گفت: «کلبه خرابه‌ام در«تهرود» *و پاتوقم«ابارق*» است.»** (باستانی پاریزی، شکورزاده، کوچه)
۵۸۲۶. **از باد، کَلّه نگاه می‌نتوان داشت.** (عطّار؛ مختارنامه: ۲۰۲)
۵۸۲۷. **از باد لحاف به هم رسیده‌است.** (بهمنیاری)
۵۸۲۸. **از باد معده‌اش آسیاب می‌چرخد.** (هزاره‌ای)
۵۸۲۹. **از باد و کف*و بوس، هر چی بخوری، افسوس.** (بیرجندی)
۵۸۳۰. **از باد هوا زنده‌است.** (هزاره‌ای)
۵۸۳۱. **از باده‌ی‌دوشین قدحی بیش نماند / از عمر ندانم که چه باقی مانده‌است؟** (منسوب به خیام، دهخدا)
۵۸۳۲. **از بادی افتد درخت کهن.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۲۷)
۵۸۳۳. **از باران با رعد و برق و از مهمان خنده رو بترس.** (قشقایی)
۵۸۳۴. **از باران بجستم، زیر ناودان بنشستم.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۴۴، تکمله، نیشابوری)
۵۸۳۵. **از باران به زیر ناودان گریزد (گریخت).** (هبله‌رودی، بهمنیاری، عوام)
۵۸۳۶. **از باران خلاص نشده، گیر چکه افتادیم.** (آذری، بهمنیاری)
۵۸۳۷. **از باران در آمدیم، دچار رگبار شدیم.** (آذری)
۵۸۳۸. **از باران صبح و مهمان شب باید ترسید.** (هزاره‌ای)
۵۸۳۹. **از باران گریختم، در زیر آبچک نشستم.** (سبزواری)
۵۸۴۰. **از باران گریخته، برف را دچار شدم.** (تاجیکی)
۵۸۴۱. **از باران گریخته، زیر ناسار* ایستاده.** (کرمانی)
۵۸۴۲. **از باران می‌دود، زیر ناودان می‌نشیند.** (بیرجندی)
۵۸۴۳. **از باران نرم باید ترسید.** (رفسنجانی)
۵۸۴۴. **از بار دادن می‌افتد، از ک..ن دادن نمی‌افتد.** (گلبافی)
۵۸۴۵. **از بارک‌الله رانِ کسی چاق (گُنده) نمی‌شود.** (کوچه)
۵۸۴۶. **از بارک‌الله قبای کسی رنگین نگردد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۸۴۷. **از بارک‌الله مست می‌شوم، از گم شو سست.** (فرهنگ‌نامه)
۵۸۴۸. **از بارک‌الله و ماشاءالله ران کسی گُنده نمی‌شود.** (شکورزاده)
۵۸۴۹. **از باغ میوه‌اش شیرین است.** (هزاره‌ای)
۵۸۵۰. **از باقلا روغن می‌گیرد.** (خوزستانی)
۵۸۵۱. **از بالا آبش نمی‌دهند، از پایین آب برنمی‌دارد.** (نیشابوری)
۵۸۵۲. **از بالا افتاده اناری، برای زن‌ها شده کاری.** (سیستانی)
۵۸۵۳. **از بالات چه خیری دیدیم که از پایینت ببینیم؟** (شکورزاده، عوام، کوچه)

۵۸۵۴. **از بالا سلام‌علیک دارند، از پایین رفت‌وآمد.** (تهرانی)

۵۸۵۵. **از بالا کم آمده‌بود، یکی هم از دریچه‌ی پهلویی آمد.** (ارومیه‌ای)

۵۸۵۶. **از بالای بچّه، مادر بچّه می‌خورد کلوچه.** (یزدی)

۵۸۵۷. **از بالای (به علت) گله‌ی‌میش است که بی‌بی زر می‌افشاند.** (شهربابکی)

۵۸۵۸. **از بالای جوی می‌بخشد.** (بویراحمدی، بختیاری)

۵۸۵۹. **از بالای شتر علف می‌درود.** (تاجیکی)

۵۸۶۰. **از بالای گُه بلند شده، در بالای یخ نشست.** (هزاره‌ای)

۵۸۶۱. **از بالای گُه بلند شد و توی نجاست فرو رفت.** (شوشتری)

۵۸۶۲. **از بالای مرد نباید ترسید.** (سمک‌عیّار: ۴۷/۴)

۵۸۶۳. **از بالای مِناره دروغ نمی‌گویند.** (کوچه، شکورزاده)

۵۸۶۴. **از بال پرنده کرایه می‌خواهد.** (آذری)

۵۸۶۵. **از بام خانه تا به ثریا از آن تو.** (وحشی بافقی: ۲۳۵، دهخدا، کوچه)

۵۸۶۶. **از بام عدس به بام نخود ماشی غلتیده.** (خراسانی، تربت‌حیدریه‌ای)

۵۸۶۷. **از بام کسی بالا نرو، که از بامت بالا می‌روند.** (شهربابکی)

۵۸۶۸. **از بام می‌خواند از در می‌راند.** (دهخدا، شکورزاده)

۵۸۶۹. **از بانگ خروس تا اذان مغرب.** (آذری)

۵۸۷۰. **از بای بسم‌الله تا تای تمت.** (تهرانی، کرمانی، عوام، هزاره‌ای)

۵۸۷۱. **از«ب» بسم‌الله تا«پ» پایان.** (لری)

۵۸۷۲. **از بچّه عزیزتر کیست؟** (بختیاری)

۵۸۷۳. **از بچّه‌ی بلبل، دم‌جنبانک به عمل می‌آید.** (مازندرانی)

۵۸۷۴. **از بچّه‌ی‌بویراحمدی می‌پرسند تفنگ بردار شده‌ای و از بچّه‌ی‌چرام* می‌پرسند برنج کار شده‌ای؟** (لری)

۵۸۷۵. **از بچّه‌ی ناخلف، دختر بهتر است.** (افغانی)

۵۸۷۶. **از بخت‌النصر ظالم‌تر است.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۸۷۷. **از بخت بد زن استاد، آب جوی ایستاد.** (دماوندی)

۵۸۷۸. **از بخت خودت قهر کن.** (آذری)

۵۸۷۹. **از بخت سیاه سرنگونم / از کُ..م سرید رفت توی کُ..نم.** (تهرانی)

۵۸۸۰. **از بخت شکر دارم و از روزگار هم.** (بهمنیاری)

۵۸۸۱. **از بخت نامساعد من بود، از او نبود.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۲۶۳)

۵۸۸۲. **از بخت و طالع ما آب از کاریز سربالا می‌رود.** (بیرجندی)

۵۸۸۳. **از بخت، همیشه سرنگونم.** (مسعودسعدسلمان: ۶۰۸)

۵۸۸۴. **از بخش*گریز نیست.** (دهخدا)

۵۸۸۵. **از بخور بخور سیر نشده، می‌خواهد از بلیس بلیس سیر شود.** (جیرفتی، شهربابکی)

۵۸۸۶. **از بدان بد شود ز نیکان نیک.** (ناصرخسرو: ۲۸۵، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۵۸۸۷. **از بدان جز بدی نیاموزی / نکند گرگ پوستین‌دوزی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۷)

۵۸۸۸. **از بدان چشم نیکی مدار.** (ابن‌یمین)

۵۸۸۹. **از بدان نیکویی نیاموزی.** (سعدی، شکورزاده، دهخدا)

۵۸۹۰. **از بد بالاتر، بدتر.** (کوچه)

۵۸۹۱. **از بدبختی وقت دوشیدن گله، شاشش می‌گیرد.** (لری)

۵۸۹۲. **از بد بدترش توبه.** (افغانی)

۵۸۹۳. **از بد بدتری باشد.** (هبله‌رودی)

۵۸۹۴. **از بد بد روید، از نیک نیک.** (افغانی)

۵۸۹۵. **از بد بننالید که از بد بَتَر آید.** (شکورزاده)

۵۸۹۶. **از بد حادثه این‌جا به پناه آمده‌ایم.** (حافظ: ۲۵۲)

۵۸۹۷. **از بد حادثه‌ها مردان گردند سمر.** (دهخدا، سخن)

۵۸۹۸. **از بدخواه بدتر یار نادان.** (ویس‌و رامین: ۳۳۲، دهخدا)

۵۸۹۹. **از بد قمار هرچه ستانی شتل بود.** (هبله‌رودی، دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، کوچه، حییم، شکورزاده)

۵۹۰۰. **از بد کثافت، از نیک شرافت.** (تاجیکی)

۵۹۰۱. **از بدگهر نیکویی نیاید.** (سعدی؛ بوستان: ۸۱)

۵۹۰۲. **از بد نترس، از اداهای او بترس.** (اردبیلی)

۵۹۰۳. **از بد نرهد هرکه به بد هست دلیر.** (قطران: ۵۳۱، تکمله)

۵۹۰۴. **از بد و نیک کس، کسی را چه؟** (سنایی، شکورزاده، دهخدا)

۵۹۰۵. **از بد و نیک کسی کردگار را چه زیان؟** (ابن‌یمین: ۳۱۷)

۵۹۰۶. **از بدی آن کس که به او خوبی کرده‌ای برحذر باش.** (خوزستانی)

۵۹۰۷. **از بدی دور بودن سر همه نیکویی‌هاست.** (دهخدا)

۵۹۰۸. **از بدی گر کسی کند سودی / از نکویی تو هم زیان نکنی.** (ابن‌یمین: ۵۴۰)

۵۹۰۹. **از بدی‌های زن مشو ایمن / گرچه از آسمان نزول کند.** (دهخدا، شکورزاده)

۵۹۱۰. **از بدی هست بد سرانجامی.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۳۴۶)

۵۹۱۱. **از بدی هیچ سود نتوان یافت.** (شاه نعمت‌الله ولی)

۵۹۱۲. **از برادر خودم بدی دیدم ولی از تو ندیدم.** (ایلامی)

۵۹۱۳. **از برای چشم، بینی زیر بار عینک است.** (بلگرامی، امثال‌موزون)

۵۹۱۴. **از برای خال رویت می‌خورم صد نیشتر / من که حمّالی کنم این‌جا نشد جای دگر.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۹۱۵. **از برای خودپرست آیینه هم بت‌خانه است.** (بیدل: ۱۹۸، امثال‌موزون)
۵۹۱۶. **از برای شکمم نیست، از برای وقارم است.** (مشکین‌شهری)
۵۹۱۷. **از برای کار دنیا هم عمک / خرس را گویم تغایی، خوک را گویم عمک.** (افغانی)
۵۹۱۸. **از برای مصلحت ک..ن خران / می‌توان بوسید تا مازندران.** (هراتی)
۵۹۱۹. **از برای مصلحت مرد حکیم / دمّ خر را بوسه زد خواندش کریم.** (مولوی؛ مثنوی: ۱/۳۷۷دهخدا، هزاره‌ای)
۵۹۲۰. **از برای نرم گفتن شد زبان بی‌استخوان.** (افغانی)
۵۹۲۱. **از برای همسایه بی‌شام، از برای معشوق بی‌شوی.** (افغانی)
۵۹۲۲. **از برای یک شکم منّت دو کَس مکش (نکشند).** (هبله‌رودی، عوام، مثمر، دهخدا، افغانی، شکورزاده)
۵۹۲۳. **از برای یک شکم منّت دونان نباید کشید.** (هبله‌رودی، افغانی)
۵۹۲۴. **از برای یک نخود یک حوض آب خورد.** (تاجیکی)
۵۹۲۵. **از بُرش عاری بود گر سازی از زر تیغ را / جمع با زینت نگردد جوهر مردانگی.** (بیدل، افغانی)
۵۹۲۶. **از برف گریخت به باران دچار شد.** (تاجیکی)
۵۹۲۷. **از برف گریختم گیر باران افتادم.** (افغانی)
۵۹۲۸. **از برق، زیانی نرسد خرمن مه را.** (غنی، امثال‌موزون)
۵۹۲۹. **از برکت پیران، جهان آباد است.** (سمک‌عیّار: ۲۸۷/۴، شکورزاده)
۵۹۳۰. **از برکت سر کلم، کدو هم آب خورد.** (هزاره‌ای)
۵۹۳۱. **از برکت سگ‌هایمان است که روباه داخل کلیددان خانه‌مان تخم گذاشته‌است.** (آمره‌ای)
۵۹۳۲. **از برگشت بخت من، شکر می‌کارم نمک می‌شود.** (مرندی)
۵۹۳۳. **از بر می‌برد و به درازی‌اش می‌اندازد.** (افغانی)
۵۹۳۴. **از برنج لنجان و خرمای جهرم وا شدی.** (شهرضایی)
۵۹۳۵. **از برنج مازندران و خرمای بغداد افتاد.** (دماوندی)
۵۹۳۶. **از برنج تکوبیده آش نمی‌شود.** (آذری)
۵۹۳۷. **از برون نقش و نگار است و درون ناله‌ی‌زار.** (هبله‌رودی، شکورزاده)
۵۹۳۸. **از برهنه پوستین چون برکنی؟** (دهخدا، عوام، حیم، شکورزاده)
۵۹۳۹. **از برهنه کی توان بردن گرو؟** (مولوی؛ مثنوی: ۲/۲۳۹۷، دهخدا)
۵۹۴۰. **از برّه‌ی مادر مرده قوچ نمی‌شود.** (آذری)
۵۹۴۱. **از بریدن تیغ را نبود حیا.** (مولوی؛ مثنوی: ۶۹۲/۱، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۵۹۴۲. **از بریدن گندم و جو معافش کردند، بردندش برای نشاکاری.** (لری)
۵۹۴۳. **از بُز ببُرّند و به پای بُز بَربندند.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۹۴۴. **از بز، بُرَند و به پای بز بندند.** (کوچه)
۵۹۴۵. **از بز پیش بزغاله‌اش پغ می‌زند.** (هزاره‌ای)
۵۹۴۶. **از بز تات (تاجیک) قیچی کردن مو یاد بگیر.** (قشقایی)
۵۹۴۷. **از بز حرام‌زاده‌تر است.** (نامه‌ی‌داستان، کوچه)
۵۹۴۸. **از بزرگان بخشش است.** (کوچه)
۵۹۴۹. **از بزرگان حرف شنیدن ادب است.** (کوچه)
۵۹۵۰. **از بزرگان شو پس آن‌گه از بزرگان خُرده گیر.** (طالب‌آملی: ۶۰۷، شکورزاده)
۵۹۵۱. **از بزرگان عفو است و از کوچکان گناه.** (عوام)
۵۹۵۲. **از بزرگان عفو بوده‌است از فرودستان گناه.** (شکورزاده، آذری، دهخدا)
۵۹۵۳. **از بزرگان همّت از خُردان خدمت.** (افغانی)
۵۹۵۴. **از بزرگ‌تر عزّت، از کوچک‌تر حرمت.** (سرخه‌ای)
۵۹۵۵. **از بزرگ خود ترسیدن عیب و عار نیست.** (آذری)
۵۹۵۶. **از بزغاله جابر هم گذشت.** (آذری)
۵۹۵۷. **از بزغاله‌ی‌یتیم قوچ به دست نمی‌آید.** (مراغه‌ای)
۵۹۵۸. **از بز کوهی حرام‌زاده‌تر است.** (بهمنیاری)
۵۹۵۹. **از بز نر پرسیدند: «چرا لای بیضه‌ات بازه؟» گفت: «چون آن‌جا حساب و کتابه.»** (قشقایی)
۵۹۶۰. **از بز نر شیر می‌دوشد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۹۶۱. **از بزها یکی بزن از پازن‌ها چهار، هیچ‌کس نمی‌بیند با گوشت شکار مال.** (بختیاری)
۵۹۶۲. **از بس آب گرم خورده، به آب یخ هم پُف می‌زند.** (جیرفتی)
۵۹۶۳. **از بس آش داغ خوردم به فالوده هم که می‌رسم پف می‌کنم.** (کرمانی)
۵۹۶۴. **از بس افاده‌ای است به ک..نش می‌گوید: «با من نیا، بو می‌دهی.»** (کوچه)
۵۹۶۵. **از بس ترشه، ور ک..ن سگ بزنی کلیس کلیس* می‌کند.** (کرمانی)
۵۹۶۶. **از بس حرف زدم زبانم چوقی*شد.** (شیرازی)
۵۹۶۷. **از بس خر خوبی است تا دو جل به او بپوشانم.** (لری)
۵۹۶۸. **از بس خوش بوست دم باد هم می‌نشیند.** (عوام، اصفهانی، بختیاری)
۵۹۶۹. **از بس خوش‌خوابه، خوابش کف دستش است.** (گیلکی)

۵۹۷۰. **از بس خوش کل کونه، رو سنگ خزینه می‌نشیند.** (سیرجانی، شوشتری)
۵۹۷۱. **از بس خوشگل بود آبله هم درآورد.** (رفسنجانی)
۵۹۷۲. **از بس دروغ گفته، کلّه‌ی کلاهش سوراخ شده.** (شکورزاده، کرمانی، کوچه، دهخدا)
۵۹۷۳. **از بس دهان گرمی‌دارد، یخ هم می‌خورد.** (خوانساری)
۵۹۷۴. **از بس سر و چادر خوبی دارد، می‌خواهد راست خیابان راه برود.** (شهربابکی)
۵۹۷۵. **از بس سنگین است کُرد هم کمری می‌شود.** (گیلکی)
۵۹۷۶. **از بس عروس خانم قشنگ بود، آبله هم درآورد.** (آذری)
۵۹۷۷. **از بس عقب عقب رفت از بالای بام پایین افتاد.** (سیرجانی)
۵۹۷۸. **از بس که از مال مردم قرض کردم رو ندارم در بازار بگردم.** (لری)
۵۹۷۹. **از بس که بیوه جوان بود، صورتش هم لکه درآورد.** (لری)
۵۹۸۰. **از بس که تلخه مثل دُم ماره.** (دلیجانی)
۵۹۸۱. **از بس که جَوان است، روشنایی چشم را می‌برد.** (جیرفتی)
۵۹۸۲. **از بس که چشم به راه ماند، چشم‌هایش سفید شد.** (بختیاری)
۵۹۸۳. **از بس که خودش مست بود حالا شیطان هم رفیقش شده.** (لری)
۵۹۸۴. **از بس که خوش پر پنگر*است، از دیوار سفیدکاری بالا می‌رود.** (سیرجانی)
۵۹۸۵. **از بس که دارم آرزو تابوت من سنگین رود.** (شکورزاده)
۵۹۸۶. **از بس که در زندگی کدو کاشته‌ام هر کجا می‌روم کدو چاشت من است.** (لکی)
۵۹۸۷. **از بس که دهانمان سوخته، به آب یخ هم فوت می‌کنیم.** (کرمانی)
۵۹۸۸. **از بس که زیباروی ما جوان بود، چشمش هم کج شد.** (لری)
۵۹۸۹. **از بس که سالم است اگر گوشش را بگیری سرش کنده می‌شود.** (لری)
۵۹۹۰. **از بس که سخت است جان به عزراییل نمی‌دهد.** (افغانی)
۵۹۹۱. **از بس که قشنگ بود چشم زخم خورد.** (لری)
۵۹۹۲. **از بس که قصّه‌ها به جهان منعکس شده / کبک از محیط خیزد و ماهی ز کوهسار.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۹۹۳. **از بس که کار زیاد کرده سوسک شده.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۹۹۴. **از بس که کار مفلسی ما گرفته اوج / در آسمانِ خانه‌ی‌ما یک ستاره نیست.** (خالص، فرهنگ‌نامه)
۵۹۹۵. **از بس که کَرَم بخشم، ترسم که خود را هم بخشم.** (بیرجندی)
۵۹۹۶. **از بس که مار خورده افعی (اژدها) شده.** (بهمنیاری، کرمانی)
۵۹۹۷. **از بس گفت زبانش مو درآورد.** (عوام)
۵۹۹۸. **از بسوس احمق‌تر (شوم‌تر).** (کوچه)
۵۹۹۹. **از بس هواش بالا رفته، اشپش*تو تنبانش منیژه خانم شده.** (گلبافی)
۶۰۰۰. **از بسیار اندکی و از هزاران یکی.** (دهخدا)
۶۰۰۱. **از بسیار دویدن، چارق و جوراب پاره می‌شود.** (مازندرانی)
۶۰۰۲. **از بغداد زنبیلی کم.** (تکمله)
۶۰۰۳. **از بغداد من می‌آیم، تو از تازی می‌گویی؟** (دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی)
۶۰۰۴. **از بلا بدتر بوَد بیم بلا.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۱ شکورزاده)
۶۰۰۵. **از بلا بگریز، از وبا پرهیز.** (افغانی)
۶۰۰۶. **از بلا حذر کن اگر نکنی بر سرت می‌آید.** (ترکمنی)
۶۰۰۷. **از بلا دوری طمع داری، ز مردم دور باش.** (صائب: ۲۳۴۶، شکورزاده، دهخدا)
۶۰۰۸. **از بلا هر که گریزد به بلا می‌افتد.** (صائب: ۱۵۷۴، تکمله)
۶۰۰۹. **از بلا هزار حذر.** (تاجیکی)
۶۰۱۰. **از بلبلک، بلبلک، از جیرجیرک، جیرجیرک.** (تاجیکی)
۶۰۱۱. **از بلبله*روی خود را می‌گیرد.** (شوشتری)
۶۰۱۲. **از بلی گفتن به بلا افتادم.** (قشقایی)
۶۰۱۳. **از بند آدمی گیرد پند.** (شکورزاده، کوچه)
۶۰۱۴. **از بندِ اجل کس به نوا باز نَرَست.** (خاقانی؛ دیوان: ۴۰۸)
۶۰۱۵. **از بند سلیمان گریخته‌است.** (گیلکی)
۶۰۱۶. **از بند گیرد بداندیش پند.** (فردوسی؛ دبیرسیاقی: ۹۴۰، شکورزاده، دهخدا)
۶۰۱۷. **از بنگ سرسبزی مجو.** (ابن‌یمین: ۳۳۸)
۶۰۱۸. **از بن گوشش بوی حلوا می‌آید.** (اهری)
۶۰۱۹. **از بوای*ما چهل نواسه*مانده، چهل کاسه از کجا کنیم؟** (افغانی)
۶۰۲۰. **از بوت*تنگ کرده؛ پای برهنه بهتر است.** (افغانی)
۶۰۲۱. **از بوته‌ی خس*، از دوست ناکس.** (هزاره‌ای)
۶۰۲۲. **از بوته‌ی گوزکویره می‌خواهی بادام به عمل آید؟** (دزفولی)
۶۰۲۳. **از بوخردی*بوی مردی نیاید.** (لارستانی)

۶۰۲۴ **از بودم بودم چه حرف می‌زنی، از شدم شدم حرف بزن.** (هزاره‌ای)
۶۰۲۵ **از بوذرجمهر کافی‌تر است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۰۲۶ **از بوریا بوی ریا می‌آمد.** (تاریخ‌الوزرا: ۹۲، تکمله)
۶۰۲۷ **از بوزینه درودگری نیاید.** (کلیله: ۶۲، شکورزاده، کوچه، عوام)
۶۰۲۸ **از بوزینه نجّاری نیاید.** (نظامی؛ خسرو و شیرین:۴۰۶)
۶۰۲۹ **از بوسه‌ی مادراندر، سیلی خرس بهتر.** (هزاره‌ای)
۶۰۳۰ **از بوم شوم‌تر است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۰۳۱ **از بوی آتش به خانه برنمی‌گردد.** (بختیاری)
۶۰۳۲ **از بوی شماست که بی‌بی گل‌افشان است.** (گچسارانی)
۶۰۳۳ **از بوی کلوچه در تنور می‌جهد.** (لارستانی)
۶۰۳۴ **از بوی کلوچه، نان خود را به تنور انداخته‌است.** (اوزی، تاتی)
۶۰۳۵ **از بهار پارسال نبردیم لذّتی، از بهار امسال خدایا فرصتی.** (شکورزاده، کوچه)
۶۰۳۶ **از به دنیا آمدن بی‌خبر بودیم ولی از مرگمان باخبریم.** (کردی)
۶۰۳۷ **از (به) دیوار کسی بالا نرو تا از (به) دیوارت بالا نروند.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۶۰۳۸ **از بهرام گور پرسیدند: «چی می‌خوردی؟ کجا می‌خوابیدی؟» گفت: «دُرمنه، گیاهی، اشکاف غار پناهی.»** (شهربابکی)
۶۰۳۹ **از بهر دل کسی به دست آوردن / مطبوع نباشد دگری آزردن.** (دهخدا)
۶۰۴۰ **از بهر روش دنیایی، خرس را بگو ماما، خوک را تغایی*.** (افغانی)
۶۰۴۱ **از بهر سودی اندک نباید که همه‌ی‌مایه بر باد دهی.** (سمک‌عیّار: ۲۶۲/۵)
۶۰۴۲ **از بهر شمع، خلوت و محفل برابر است.** (صائب: ۹۲۸، امثال‌موزون)
۶۰۴۳ **از بهر عزیزی نتوان شد ز وطن دور.** (صائب: ۲۲۹۴، تکمله)
۶۰۴۴ **از بهر لقمه نانی آبرو از دست مده.** (ابن‌یمین)
۶۰۴۵ **از بهر میوه، سنگ خورد شاخِ میوه‌دار.** (مجیربیلقانی، شکورزاده)
۶۰۴۶ **از بهشت آدم به یک تقصیر بیرون می‌رود.** (صائب: ۱۲۹۴، شکورزاده، دهخدا)
۶۰۴۷ **از (به) یک پیاله، مست است.** (دهخدا، شکورزاده، دامغانی، بهمنیاری)
۶۰۴۸ **از بی‌آبی مردن بهتر تا از قورباغه اجازه گرفتن.** (شکورزاده، کوچه)
۶۰۴۹ **از بی‌آجیلی سنجد را قاقالی می‌گوید.** (آذری)
۶۰۵۰ **از بی‌احتیاطی هر گونه زنجیر پاره می‌شود.** (کرمانجی)
۶۰۵۱ **از بی‌ادبی کسی به‌جایی نرسید.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده)
۶۰۵۲ **از بیاض گردن دختر بوی بهشت می‌آید.** (شکورزاده)
۶۰۵۳ **از بی‌بدلی پیرهن خارا بِدَری.** (بیرجندی)
۶۰۵۴ **از بی‌بزی فیت*بیجا می‌زند.** (رفسنجانی)
۶۰۵۵ **از بی‌بی‌های قدیمی خودت تنها مانده‌ای.** (بختیاری)
۶۰۵۶ **از بی‌پدری به خر می‌گوید خالو.** (کرمانی)
۶۰۵۷ **از بی‌پدری به سگ می‌گوید عمو.** (سیرجانی)
۶۰۵۸ **از بی‌پدری، ناپدری را می‌گویند آقاجان.** (مازندرانی)
۶۰۵۹ **از بی‌پناهی، دستمان را به علف‌های هرز دراز می‌کنیم.** (خوزستانی)
۶۰۶۰ **از بی‌پولی سگ می‌زند.** (عوام)
۶۰۶۱ **از بی‌پولی شپش دم ک..ش چارقاپ می‌زند.** (دامغانی)
۶۰۶۲ **از بی‌پولی کار می‌کند و از کم‌رویی مزد نمی‌گیرد.** (بلوچی)
۶۰۶۳ **از بی‌تنبانی در خانه مانده‌است.** (آذری)
۶۰۶۴ **از بی‌توجّهی سگ شکاری، خرگوش در کاهدان می‌زاید.** (خویی)
۶۰۶۵ **از بی‌چادری در خانه مانده.** (افغانی، آذری)
۶۰۶۶ **از بی‌چشم و رویی، صد رحمت به گربه.** (تهرانی)
۶۰۶۷ **از بی‌حالی چوپان، گرگ آدم‌خوار پیدا می‌شود.** (شهربابکی)
۶۰۶۸ **از بی‌خبران می‌پرسند، چندم ماه است؟** (هزاره‌ای)
۶۰۶۹ **از بی‌خری سوار چینه (دیوار) می‌شود.** (نطنزی، بروجردی)
۶۰۷۰ **از بیخ عرب است.** (نامه‌ی‌داستان، لری، سیرجانی، بهمنیاری)
۶۰۷۱ **از بیخ گوشت در رفت.** (بهمنیاری، کرمانی)
۶۰۷۲ **از بیخ ناخن‌هایش کشی.** (کرمانی)
۶۰۷۳ **از بید بوی عود نیاید.** (شکورزاده)
۶۰۷۴ **از بی‌دست و پایی این قدرها کار می‌آید؟** (محتشم)
۶۰۷۵ **از بید سیب می‌آورد.** (افغانی)
۶۰۷۶ **از بیدلان حدیث دلِ خونچکان مپرس.** (صائب: ۲۳۴۲)
۶۰۷۷ **از بی‌دولتان بگریز چون تیر / دستت را به دامان دولتمند بگیر.** (اورامی)

۶۰۷۸. **از بی‌رگی مثل سیب‌زمینی می‌ماند.** (تهرانی)
۶۰۷۹. **از بیرون بلا بودن به درون بلا باشی.** (تاجیکی)
۶۰۸۰. **از بیرون صاف از داخل غبار.** (ایذه‌ای)
۶۰۸۱. **از بیرون گشنیز، از درون گزنه.** (دماوندی، آملی)
۶۰۸۲. **از بیرون مردم را سوخته‌ام و از درون خودم را.** (لری)
۶۰۸۳. **از بی‌سگی ریسمان در گردن شغال کردم.** (کاشمری)
۶۰۸۴. **از بی‌سگی، شغالان را یدک می‌کشند.** (هزاره‌ای)
۶۰۸۵. **از بی‌سگی شغال یدک می‌کشد.** (هزاره‌ای)
۶۰۸۶. **از بی‌سوادی الف در جگر ندارد.** (هزاره‌ای)
۶۰۸۷. **از بیضه‌ی خاکی چوزه*نزاید.** (خزینه)
۶۰۸۸. **از بی‌عرضگی (بی‌بخاری) سگمان است که شغال تو کاهدانمان بچّه می‌زاید.** (کوچه، عوام، شکورزاده، شهرضایی، سیستانی)
۶۰۸۹. **از بی‌عرضگی تازی است که روباه پشت تاپو بچّه می‌کند.** (کوچه)
۶۰۹۰. **از بی‌علفی سر در توبره‌ی تهی می‌کشد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۲۴، تکمله)
۶۰۹۱. **از بی‌غیرتی سگ، روباه به بام بالا می‌شود.** (افغانی)
۶۰۹۲. **از بی‌کار، خدا (همه) بیزار.** (تاجیکی، افغانی)
۶۰۹۳. **از بی‌کار ماندن، دختر زاییدن بهتر است.** (هزاره‌ای، افغانی)
۶۰۹۴. **از بی‌کاری بی‌کار نمی‌شود (نیستم).** (شوشتری، بختیاری)
۶۰۹۵. **از بی‌کاری بیل دسته می‌کند.** (هزاره‌ای)
۶۰۹۶. **از بی‌کاری بیماری خوب‌تر است.** (افغانی)
۶۰۹۷. **از بی‌کاری تنبانش را در هاون می‌کوبد.** (سبزواری)
۶۰۹۸. **از بی‌کاری خرمن سوخته‌ها را به دست می‌گیری؟** (بختیاری)
۶۰۹۹. **از بی‌کاری درمانده‌است.** (هزاره‌ای)
۶۱۰۰. **از بی‌کاری سر خاری؟** (تاجیکی)
۶۱۰۱. **از بی‌کاری سر هم را می‌تراشند.** (بهمنیاری)
۶۱۰۲. **از بی‌کاری کار می‌کاری؟** (تاجیکی)
۶۱۰۳. **از بی‌کاری کدو کاری؟** (تاجیکی)
۶۱۰۴. **از بی‌کاری کرده بیگاری خوب است.** (افغانی)
۶۱۰۵. **از بی‌کاری کرده سر پالیدن خوب است.** (افغانی)
۶۱۰۶. **از بی‌کاری کلاغ می‌پراند.** (دامغانی)
۶۱۰۷. **از بی‌کاری مگس می‌پرانم.** (تهرانی)
۶۱۰۸. **از بی‌کاری، موی (پشم) سگ می‌تراشد.** (آذری)
۶۱۰۹. **از بی‌کسی، بزش را کریم بخش صدا می‌کند.** (هزاره‌ای)
۶۱۱۰. **از بی‌کسی به خدا پناه می‌آورد.** (بختیاری)
۶۱۱۱. **از بی‌کسی، به گربه گفتیم کسی.** (کوچه، شهربابکی)
۶۱۱۲. **از بی‌کسی به گربه می‌گویم خان باجی.** (شاهرودی)
۶۱۱۳. **از بی‌کسی، تو را کسی فرض می‌کنم.** (لری)
۶۱۱۴. **از بی‌کسی هندو را دایی می‌گوید.** (هزاره‌ای)
۶۱۱۵. **از بی‌کفنی روی زمین مانده.** (آذری)
۶۱۱۶. **از بی‌کفنی زنده‌است (زنده‌ایم).** (دهخدا، تکمله، تهرانی، سرخه‌ای، عوام، هزاره‌ای، شکورزاده، قمی، کرمانی، افغانی، بهمنیاری)
۶۱۱۷. **از بیگانه چه گله؟** (افغانی)
۶۱۱۸. **از بیل خسته‌شد، کلنگ را برداشت.** (رامسری)
۶۱۱۹. **از بیمار پرسان می‌کند پرهیزانه می‌خوری؟** (افغانی)
۶۱۲۰. **از بیمار فقیر و ثروتمند فاحشه کسی یاد نمی‌کند.** (آذری)
۶۱۲۱. **از بیمار می‌پرسد شوربای برنج می‌خواهی یا نه؟** (سبزواری)
۶۱۲۲. **از بیم باران به زیر ناودان گریزد.** (هبله‌رودی، خزینه، افغانی)
۶۱۲۳. **از بیم بلا بودن، درگیر بلا بهتر.** (افغانی)
۶۱۲۴. **از بیم بلا، در میان بلا خوب است.** (هزاره‌ای)
۶۱۲۵. **از بیم بلا کرده، در چنگ بلا باش.** (هزاره‌ای)
۶۱۲۶. **از بیم مار در (به) دهن اژدها می‌رود.** (دهخدا، شکورزاده)
۶۱۲۷. **از بیم مشت خنجر و سنان ساخته‌اند.** (دهخدا)
۶۱۲۸. **از بیمِ مور در دهنِ اژدها شدم.** (ناصرخسرو، دیوان: ۱۳۹)
۶۱۲۹. **از بین ثروت‌ها شتر، از بین اولادها نوه.** (آذری)
۶۱۳۰. **از بی‌نظمی سگ است که گربه در اُجاق می‌شاشد.** (لری)
۶۱۳۱. **از بینک*، چشم امید مدار.** (افغانی)
۶۱۳۲. **از بی‌نمکی بز (خر) امک*.** (تاجیکی)
۶۱۳۳. **از بی‌نمکی سنگ نمک گرفتیم.** (تاجیکی)
۶۱۳۴. **از بیننده کرایه‌ی‌چشم می‌خواهد.** (آذری)
۶۱۳۵. **از بی‌ننگ چشم امید مدار.** (افغانی)
۶۱۳۶. **از بینی‌اش بگیری می‌میرد.** (افغانی)
۶۱۳۷. **از بینی بالا گپ زده نمی‌شود.** (افغانی)
۶۱۳۸. **از بی‌وفا وفا به غنیمت شمار از آنک / یک قطره آب نادره باشد ز چشمِ کور.** (ناصرخسرو: ۳۳۹)
۶۱۳۹. **از بیوه شوهر (شوی) می‌خواهد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۶۱۴۰. **از بیوه ک.. گدایی (طلب) می‌کند.** (هزاره‌ای، خزینه)
۶۱۴۱. **از بی‌هنری فراغت دارد کلخوز (زاغ).** (تاجیکی)
۶۱۴۲. **از پابرهنه دمپایی می‌خواهد.** (خوزستانی)
۶۱۴۳. **از پادشاه اگرچه دور باشی ایمن مباش.** (مرزبان‌نامه، شکورزاده، دهخدا)

۶۱۴۴. **از پارسا جز طریق پارسایی کس نبیند.** (سمک‌عیّار: ۳۰/۴)
۶۱۴۵. **از پارس سگ آفتاب کم نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۶۱۴۶. **از پارگی لباسش جن رم می‌کند.** (آذری)
۶۱۴۷. **از پاهایش کرده دست‌هایش دراز است.** (افغانی)
۶۱۴۸. **از پای این و آن شد، دست خالی روان شد.** (تاجیکی)
۶۱۴۹. **از پایچه‌ی‌شما هویداست.** (خزینه)
۶۱۵۰. **از پای سگ مو در می‌آورد.** (سنقری)
۶۱۵۱. **از پای شکسته (بسته) چه سَیر آید و از دست بسته (گرسنه) چه خیر؟** (سعدی؛ گلستان: ۲۰، شکورزاده، عوام، دهخدا، خزینه، کوچه)
۶۱۵۲. **از پایه‌ی‌بلند فرو آمدن آسان است امّا از پایه‌ی‌حقیر بالا شدن دشوار است.** (داستان‌های‌بیدپای: ۷۵)
۶۱۵۳. **از پتل پورت*به دررفت.** (کرمانی، جیرفتی)
۶۱۵۴. **از پتل‌پورت بیرونت می‌کنم.** (نطنزی)
۶۱۵۵. **از پختگی است عاشق اگر گریه کم کند.** (صائب: ۳۳۱، امثال‌موزون)
۶۱۵۶. **از پدرت یوغ و اسپار* نماند و از مادرت چرخ و دوک.** (افغانی)
۶۱۵۷. **از پدر سوا از مادر جدا.** (کوچه)
۶۱۵۸. **از پدرش چه خیر دیدیم که از فرزندش بینیم؟** (دهخدا)
۶۱۵۹. **از پدرش چه گلی چیدم تا از فرزندش چه گلابی بگیرم؟** (آذری)
۶۱۶۰. **از پدر مرده ملاف ای جوان / گر نه سگی، چون خوشی از استخوان؟** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۵۶، تکمله)
۶۱۶۱. **از پدرم هم منّت نمی‌پذیرم.** (بختیاری)
۶۱۶۲. **از پدر و مادر (هم) یار شیرین‌تر می‌شود.** (آذری)
۶۱۶۳. **از پرتو یک بید صد بید آب می‌خورند.** (شوشتری)
۶۱۶۴. **از پُر دویدن پاافزار (پوزار) پاره می‌شود.** (شکورزاده، کوچه، عوام، حییم، آذری، دهخدا، مازندرانی)
۶۱۶۵. **از پرسان عیب نیست.** (افغانی)
۶۱۶۶. **از پرستو (چلچله) هم کرایه‌خانه می‌گیرد.** (گیلکی)
۶۱۶۷. **از پرکاری بی‌کار است.** (رامسری)
۶۱۶۸. **از پرکاری خوری دیگ پر از گوشت، از کم‌کاری خوری مشت تلنگوش*.** (دزفولی، آمره‌ای)
۶۱۶۹. **از پرندگان سؤال کردند: «فرزند کدام یک از شماها قشنگ‌تر است؟» کلاغ سیاه گفت: «مال من.»** (رامسری)
۶۱۷۰. **از پرنده بال زدن، از آدمی‌زاد همّت کردن.** (شوشتری)
۶۱۷۱. **از پَر و پاچه‌ات معلوم است.** (اشتهاردی)
۶۱۷۲. **از پَری آدمی‌گری مطّلب.** (فیضی: ۲۲۶، شکورزاده)
۶۱۷۳. **از پریان ولی زاده می‌شود، از ولیان پری.** (کردی)
۶۱۷۴. **از پریدن کفش پاره می‌شود.** (بهمنیاری)
۶۱۷۵. **از پریدن‌های رنگ و از طپیدن‌های دل / عاشق بیچاره هرجا هست رسوا می‌شود.** (سالک یزدی؛ گنجینه سهیلی: ج ۱/ ۲۹۸، تکمله، دهخدا)
۶۱۷۶. **از پریشانی، خبرهای پریشان می‌دهم.** (هلالی: ۱۲۹)
۶۱۷۷. **از پریشانی گوز کلافه می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۱۷۸. **از پس اسب ناآزموده نگذر.** (تاجیکی)
۶۱۷۹. **از پستان خشک شیر می‌دوشد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۵، تکمله)
۶۱۸۰. **از پست و بلند روزگار اندیشه کن.** (صائب: ۷۳۰)
۶۱۸۱. **از پس خر برنمی‌آید، پای کرّه‌اش را می‌شکند.** (دیلم‌ولیراوی)
۶۱۸۲. **از پسِ دیوار بسی گوش‌هاست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۶۶)
۶۱۸۳. **از پسر بیگانه کرده، دختر خود آدم خوب است.** (افغانی)
۶۱۸۴. **از پسری که شال کمر ترمه‌ای دارد، شوهر ریسمان به کمر بهتر است.** (آذری)
۶۱۸۵. **از پس ظلمت بسی خورشیدهاست.** (مولوی، دهخدا، امثال‌موزون)
۶۱۸۶. **از پس‌کوچه به جهنم می‌رود.** (کرمانی)
۶۱۸۷. **از پس کوه پیدا شد، گفت: «ننه قروت.»** (افغانی)
۶۱۸۸. **از پس گرد به ناچار سواری برسد.** (کمالی، دهخدا)
۶۱۸۹. **از پس مُرده با زنده جنگ کردن ابلهی بود.** (ابن‌یمین)
۶۱۹۰. **از پس مُرده بَد نباید (نشاید) گفت.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۹۰و۲۱۲، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۶۱۹۱. **از پسِ مرگ نوبتِ کفن است.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۱۲۱)
۶۱۹۲. **از پس مریم نیامد همچو تاک آبستنی.** (دهخدا)
۶۱۹۳. **از پس هر بوسه کناری است.** (دهخدا)
۶۱۹۴. **از پس هر گریه آخرخنده‌ایست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱/ ۵۱، دهخدا، کوچه، آذری)
۶۱۹۵. **از پسِ هر مبارکی شومی است.** (خاقانی، شکورزاده)
۶۱۹۶. **از پشت آتش خاک عمل می‌آید، از پشت خاک آتش.** (طالقانی، رامسری)
۶۱۹۷. **از پشت اُتو، از رو توله‌سگ.** (لری)
۶۱۹۸. **از پشت‌بام دعوت می‌کند، از در بیرون می‌اندازد.** (آذری)
۶۱۹۹. **از پشت بوته‌ی‌خار نیامده‌ام.** (عوام)
۶۲۰۰. **از پشت به پادشاه، از روبه‌رو به شیطان می‌ماند.** (مازندرانی)

۶۲۰۱. **از پشت پایمان درآمد.** (کرمانی)
۶۲۰۲. **از پشت پلنگ مو می‌کند.** (مازندرانی)
۶۲۰۳. **از پشت جو می‌بخشی.** (لری)
۶۲۰۴. **از پشت خر افتاد، گِرده‌ای دید.** (شوشتری، بویر احمدی)
۶۲۰۵. **از پشت خر افتادی و نان گرمی به دستت رسید.** (لری)
۶۲۰۶. **از پشت، خرمن باد می‌دهد، از جلو، گندم تاب می‌دهد.** (آذری)
۶۲۰۷. **از پشت دست و پایم به‌در آمد.** (کرمانی)
۶۲۰۸. **از پشتِ (دولتِ) بچّه، آچه خورد کلوچه.** (تاجیکی)
۶۲۰۹. **از پشت شالی کرمک آب می‌خورد.** (تاجیکی، افغانی)
۶۲۱۰. **از پشتش پاره شد.** (هزاره‌ای)
۶۲۱۱. **از پشت کوه درمی‌آید، می‌گوید ننه کشک.** (خراسانی، تربت‌حیدریه‌ای)
۶۲۱۲. **از پشت کوه قاف آمده‌است.** (کاشانی)
۶۲۱۳. **از پشت کوه که نیامده‌ام.** (رامسری)
۶۲۱۴. **از پشتِ مسافر نفرستند سیاهی.** (شکورزاده)
۶۲۱۵. **از پشتیبانی خلیفه برخورداری که خودت را به آب می‌سپاری؟** (ایلامی)
۶۲۱۶. **از پشتی*مهمان صاحب‌خانه عزّت می‌یابد.** (افغانی)
۶۲۱۷. **از پشکلش بگیر و بر کمرش بزن.** (خوزستانی)
۶۲۱۸. **از پشو*سرما خوردم، نان و کشک و خرما خوردم.** (سیرجانی)
۶۲۱۹. **از پشه فیل ساخت.** (تاجیکی)
۶۲۲۰. **از پشه هم خیره‌تر است.** (تاجیکی)
۶۲۲۱. **از پشه‌ی در خانه بترس نه از شیر بیشه.** (آباده‌ای)
۶۲۲۲. **از پشیمانی چه سود اکنون که کار از دست رفت؟** (دهخدا)
۶۲۲۳. **از پشیمانی شاخ درآورده.** (ایلامی، بختیاری)
۶۲۲۴. **از پل باریک به راحتی می‌گذرد، از پل پهن می‌رمد.** (مازندرانی)
۶۲۲۵. **از پل نامردان مگذر، بگذار سیل تو را ببرد.** (آذری، ترکمنی، سنقری، قشقایی، آستارایی)
۶۲۲۶. **از پلو پلو گفتن شکم سیر نمی‌شود.** (شکورزاده)
۶۲۲۷. **از پلو، کرده الاو، خوب‌تر است.** (افغانی)
۶۲۲۸. **از پلوی کس نانِ زغاری خود بِه.** (تاجیکی)
۶۲۲۹. **از پلوی کی‌عزیز ماندیم و به شله‌ی کی‌مجید هم نرسیدم.** (لری)
۶۲۳۰. **از پلی که ساخته‌ای گربه هم گذر نمی‌کند.** (مازندرانی)
۶۲۳۱. **از پنبه نرم‌تر، چوب در ک..ن دیگران.** (هبله‌رودی)
۶۲۳۲. **از پنبه‌های کلاهش می‌شناسم.** (افغانی)
۶۲۳۳. **از پنبه‌ی کهنه، کرباس بافته نمی‌شود.** (ترکمنی)
۶۲۳۴. **از پنج انگشت او زر می‌چکد.** (رامسری)
۶۲۳۵. **از پنج نفر طلب ندارم و به چهار نفر هم بدهکار نیستم.** (آذری)
۶۲۳۶. **از پوده پیش هیچ‌گاه تکن جنگ.** (تاجیکی)
۶۲۳۷. **از پوز سگ، دریا نجس نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۶۲۳۸. **از پوست خود بیرون نشد.** (هزاره‌ای)
۶۲۳۹. **از پوست شغال کلاه درست کرده‌است.** (مازندرانی)
۶۲۴۰. **از پول خسیس ستاره نزدیک‌تر است.** (تاجیکی)
۶۲۴۱. **از پول کاسه همسایه نشود.** (آذری)
۶۲۴۲. **از پول من ملاّ شدی، حالا به جان من بلا شدی؟** (هزاره‌ای)
۶۲۴۳. **از پهلوی پر می‌نالد.** (بختیاری)
۶۲۴۴. **از پهلوی چپ برخاسته‌است.** (بختیاری، تالشی، هزاره‌ای، افغانی)
۶۲۴۵. **از پهلوی خویش می‌خورد.** (هراتی)
۶۲۴۶. **از پهلوی شیر چربی نخیزد.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۹۴)
در اصل: **که چربی نخیزد ز پهلوی شیر**
۶۲۴۷. **از پهناش غافل بود.** (کرمانی)
۶۲۴۸. **از پهنا قد می‌کشد.** (تهرانی)
۶۲۴۹. **از پیچ و تاب نیست رهایی کمند را.** (صائب: ۳۳۸، امثال‌موزون)
۶۲۵۰. **از پیِ خوبان دویدن با عصا بی‌نسبت است.** (کلیم کاشانی: ۱۲۶)
۶۲۵۱. **از پی دشمن گریخته نباید رفت.** (دهخدا، شکورزاده)
۶۲۵۲. **از پیران مناجات و از جوانان خرابات.** (افغانی)
۶۲۵۳. **از پیران ویسه زیرک‌تر و زکی‌تر است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۲۵۴. **از پیراهن چیتی‌اش شناختم.** (آذری)
۶۲۵۵. **از پیراهن یقه دارد و از تنبان لیفه (جای بند آن، کمر).** (سیرجانی، هراتی، شهربابکی، لامردی)
۶۲۵۶. **از پیرخاست*مرد برخاست.** (بیرجندی)
۶۲۵۷. **از پی رد و قبول عامه خود را خر مساز / زان که نَبوَد کار عامه جز خری یا خرخری.** (سنایی؛ دیوان: ۶۶۳، شکورزاده)
۶۲۵۸. **از پیرزن چُسی هم غنیمت است.** (راوری)
۶۲۵۹. **از پیر گوشه‌گیری و سیر از جوان خوش است.** (صائب: ۹۳۸، تکمله)
۶۲۶۰. **از پیری شاخ‌هایمان را ریختیم.** (بختیاری)
۶۲۶۱. **از پیش آفتاب نمی‌شود فرار کرد.** (جیرفتی)
۶۲۶۲. **از پیش آقا و پشت استر نمی‌توان گذشت.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۲۶۳. **از پیش آمر و از پس قاطر نشو.** (افغانی)

۶۲۶۴. **از پیشاب شتر انسان نمی‌لغزد.** (سیستانی)
۶۲۶۵. **از پیشانی او اخم می‌بارد.** (فیروزکوهی)
۶۲۶۶. **از پیش پر، پشت پر بهتر است.** (هزاره‌ای)
۶۲۶۷. **از پیش روی ملک و پشت سر قاطر نگذر.** (افغانی)
۶۲۶۸. **از پیشش شانه می‌کند، از پشتش پانه*.** (هزاره‌ای)
۶۲۶۹. **از پیش فاسق برگشتنش بس نیست، فرق شوهر را هم می‌شکافد.** (آذری)
۶۲۷۰. **از پیش قاضی دو خصم راضی نیایند.** (دهخدا، شکورزاده)
۶۲۷۱. **از پیش قاضی دو کس نیاید راضی.** (هبله‌رودی، کوچه، شکورزاده)
۶۲۷۲. **از پیش کاشته‌شده‌است.** (رامسری)
۶۲۷۳. **از پیش نیامد هی و هوی، از پس آمد تاق و تُرم.** (شهربابکی)
۶۲۷۴. **از پیشه بخور، همیشه بخور.** (شکورزاده)
۶۲۷۵. **از پیشه‌ی‌ناتوان چه خیزد؟** (افغانی)
۶۲۷۶. **از پیِ علمِ دین بباید رفت / اگرت تا به چین بباید رفت.** (اوحدی)
۶۲۷۷. **از پی عیب، کَل کُله جوید.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۲۷، امثال‌موزون، دهخدا، تکمله)
۶۲۷۸. **از پی فردا مدار حاصلِ امروز را.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۱۴)
۶۲۷۹. **از پیِ کاروان تهی‌دستان / شاد و ایمن روند چون مستان.** (اوحدی، شکورزاده، دهخدا)
۶۲۸۰. **از پی میره (بگذار) رو دنبه که دنبه خوب می‌جنبه.** (گلپایگانی، تهرانی)
۶۲۸۱. **از پیه بگیر بده به دنبه که دنبه خوب می‌جنبه.** (کوچه)
۶۲۸۲. **از پیه خوب، طعمی در دهان می‌ماند.** (آذری)
۶۲۸۳. **از پی هر آفتابی سایه‌ای است.** (بهمنیاری)
۶۲۸۴. **از پیِ هر خنده‌ای خون گریه‌ای.** (طبسی)
۶۲۸۵. **از پی هر شام صبحی است.** (تاجیکی)
۶۲۸۶. **از پیِ هر شبی بود روزی.** (مکتبی؛ کلمات علیّه غرا: ۱۱۳۸، شکورزاده)
۶۲۸۷. **از پی هر شبی بود روزی.** (مکتبی شیرازی، دهخدا)
۶۲۸۸. **از پی هر غمی است خُرّمی‌ای.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۱۱۶۳، دهخدا)
۶۲۸۹. **از پی هر گریستن خندیدن است.** (افغانی)
۶۲۹۰. **از پی هر گریه آخر خنده‌ایست.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۱۹/۱، بهمنیاری، شکورزاده)
۶۲۹۱. **از پیه می‌ره، رو دنبه، مبادا دنبه بجنبه.** (لنجانی)
۶۲۹۲. **از تاب ناعلاجی به گربه گفتم خانم باجی.** (بهمنیاری)
۶۲۹۳. **از تاجر ثروتمند شهرت باقی نمی‌ماند.** (قشقایی)
۶۲۹۴. **از تاجری جرش باقی مانده.** (بهمنیاری، نهاوندی، خرّمی، تهرانی)
۶۲۹۵. **از تأسّف کار نگشاید چو فرصت رفت رفت.** (طالب‌آملی: ۳۵۶)
۶۲۹۶. **از تبر چه گله که دسته‌اش از خودم است؟** (تاجیکی)
۶۲۹۷. **از تب شدید نمرد، از ضعف و نزاری تدریجی مرد.** (آذری)
۶۲۹۸. **از تخم پنبه، مرغ می‌گیرد از کچیله* سگ.** (مازندرانی)
۶۲۹۹. **از تخم خارخاسک، خارخاسک سبز می‌شود.** (شکورزاده)
۶۳۰۰. **از تخم خارخاسک، سنبل سبز نمی‌شود.** (تهرانی)
۶۳۰۱. **از تخم کاسه‌پشت که آهوی ختن عمل نمی‌آید.** (اراکی)
۶۳۰۲. **از تخم گِلین چوزه (جوجه) نزاید.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۶۳۰۳. **از تخم‌مرغ پشم می‌تراشد (می‌چیند).** (اهری، آذری)
۶۳۰۴. **از تخم‌مرغ دزدی می‌رسند شتر دزدی.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۳۰۵. **از تخم‌مرغ شیره درنمی‌آید.** (بستکی، هرمزگان)
۶۳۰۶. **از تخم‌مرغ مو می‌تراشد.** (قشقایی)
۶۳۰۷. **از تخم مسلمان، زنده‌ی‌خوب و مرده‌ی‌بد پیدا نمی‌شود.** (افغانی)
۶۳۰۸. **از تذرو پرسیدند: «چرا گونه‌ات سرخ است؟» گفت: «از بس که جفت من خوب است.»** (مازندرانی)
۶۳۰۹. **از ترازوی خود سنگ بردار.** (قشقایی)
۶۳۱۰. **از ترب روغن بر نیاید.** (شکورزاده)
۶۳۱۱. **از ترس این‌که قبر پدرش بو بگیرد پیاز را در دستش پنهان می‌کند.** (گیلکی)
۶۳۱۲. **از ترس باران به استخر آب جست.** (بختیاری)
۶۳۱۳. **از ترس باران جستیم به آب چاه.** (عوام)
۶۳۱۴. **از ترس باران در چاه غرق شدیم.** (بختیاری)
۶۳۱۵. **از ترس بَگلَر (بیگلر) یا حسین.** (بیرجندی)
۶۳۱۶. **از ترس به اُرس*می‌گوید دایی.** (رامسری)
۶۳۱۷. **از ترس به معشوقه‌ی‌مادر، پدر می‌گویم.** (درگزی)
۶۳۱۸. **از ترس تیغ (شمشیر)، مسلمان است.** (بهمنیاری، تکمله، دهخدا، مثمر، هبله‌رودی، سبزواری)
۶۳۱۹. **از ترس جهنم پناه به مار غاشیه برد.** (عوام)
۶۳۲۰. **از ترس، خرس را دایی صدا می‌کند.** (قشقایی)
۶۳۲۱. **از ترس خندق به پرتگاه افتاد.** (مازندرانی)

۶۳۲۲. **از ترس دهان (مردم) بند سیاه چادر را نمی‌بندد.** (بختیاری)
۶۳۲۳. **از ترس زمانه شوره را نمک می‌گوید و خوک را تغایی.** (افغانی)
۶۳۲۴. **از ترس زیاد، شاشش قطره قطره می‌ریزد.** (رامسری)
۶۳۲۵. **از ترسش سرقفلی سوراخ موش خریده‌است.** (خویی)
۶۳۲۶. **از ترس عمو هست که انگورها روی تاک باقی می‌ماند.** (تایبادی)
۶۳۲۷. **از ترس گدایی همه عمرش به گدایی است.** (تهرانی)
۶۳۲۸. **از ترس گرگ، سگ را بر دوشمان سوار کرده‌ایم.** (آذری)
۶۳۲۹. **از ترس گشنگی نمی‌ریند.** (مازندرانی)
۶۳۳۰. **از ترس مار به دهن اژدها رفت.** (عوام)
۶۳۳۱. **از ترسو بترس.** (بختیاری)
۶۳۳۲. **از ترس هفت سوراخ قایم شد.** (رفسنجانی)
۶۳۳۳. **از ترک برگ، نی به مقام نوا رسید.** (بیدل: ۴۶۲، امثال‌موزون)
۶۳۳۴. **از ترکستان سر نیاورده‌اند، از هندوستان زر.** (هزاره‌ای)
۶۳۳۵. **از تریدش می‌خورم ولی از دانه‌اش نمی‌خورم.** (لری)
۶۳۳۶. **از تشاور* سهو و کژ کمتر شود.** (مولوی؛ مثنوی: ۳/ ۴۲۱ و ۶/ ۲۶۱۲، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۳۳۷. **از تشنگی بسوز و مریز آبروی خویش.** (صائب: ۲۴۴۵، شکورزاده)
۶۳۳۸. **از تشنگی بمیرد آبروی خویش نریزد.** (افغانی)
۶۳۳۹. **از تشنگی مردن بهتر که منّت نوزاد قورباغه را بکشی.** (کردی‌کرمانشاهی)
۶۳۴۰. **از تعارف کم کن و بر مبلغ افزا.** (سیرجانی)
۶۳۴۱. **از تعجیل خیزد زردرویی.** (شیرین‌وفرهاد سلیمی: ۱۱۸۳)
۶۳۴۲. **از تعلیم کرده تربیت خوب است.** (افغانی)
۶۳۴۳. **از تفنگ پر یک نفر می‌ترسد.** (افغانی)
۶۳۴۴. **از تفنگ پُر یک نفر می‌ترسد، از تفنگ خالی دو نفر.** (شکورزاده)
۶۳۴۵. **از تفنگ پر یکی می‌ترسد، از خالی آن هزار نفر.** (آذری)
۶۳۴۶. **از تفنگ خالی دو نفر می‌ترسند.** (بهمنیاری، تهرانی، حییم، شکورزاده، عوام، کوچه، دهخدا، افغانی)
۶۳۴۷. **از تقسیم به تاراج راضی است.** (هزاره‌ای)
۶۳۴۸. **از تقسیم کرده به تلاشک* خوش است.** (افغانی)
۶۳۴۹. **از تقی دین طلب ز رعنا لاف / از صدف دُر طلب ز آهو ناف.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۴۸دهخدا)
۶۳۵۰. **از تک سوار گردی برخاسته نمی‌شود.** (قشقایی)
۶۳۵۱. **از تک می‌زند فانه، روی می‌زند شانه.** (تاجیکی)
۶۳۵۲. **از تلاش عیسی، موسی ماست‌ها را لیسید.** (اصفهانی)
۶۳۵۳. **از تلاوت آن‌چه می‌آید به کار عاملان / نامه‌ی‌اعمال خود را پای تا سر خواندن است.** (صائب: ۵۴۲، تکمله)
۶۳۵۴. **از تلخی خوردنی نیست، از شیرینی وصف نکردنی.** (قشقایی)
۶۳۵۵. **از تلخی گفتار خبر نیست زبان را.** (وحید، امثال‌موزون)
۶۳۵۶. **از تلخی نمی‌توان آن را بلعید، از شیرینی نمی‌توان دور انداخت.** (آذری)
۶۳۵۷. **از تمامی دان که پنج انگشت باشد مرد را / باز چون شش گردد آن افزونی از نقصان بود.** (عنصری: ۵۱، دهخدا)
۶۳۵۸. **از تملّق خدا هم خوشش می‌آید.** (هزاره‌ای)
۶۳۵۹. **از تنبان کسی، پای کسی گرم نمی‌آید.** (هزاره‌ای)
۶۳۶۰. **از تنبلی به ارمنی می‌گوید: «دایی جان.»** (خمین، آذری)
۶۳۶۱. **از تنبلی به انگشتانه می‌گوید: «میدان مشق.»** (گیلکی)
۶۳۶۲. **از تنبلی به خارپشت می‌گوید: «آقا دایی.»** (مازندرانی)
۶۳۶۳. **از تنبلی به خرس می‌گوید: «خالو.»** (نامه‌ی‌داستان، همدانی)
۶۳۶۴. **از تنبلی به خر می‌گویند: «آقادایی.»** (فیروزکوهی، آذری)
۶۳۶۵. **از تنبلی به عمر می‌گوید: «آقادایی.»** (گیلکی)
۶۳۶۶. **از تنبلی به یهودی دایی می‌گویی.** (خلخالی، اردبیلی)
۶۳۶۷. **از تنبلی حکیم است.** (سمنانی، دامغانی، سرخه‌ای)
۶۳۶۸. **از تن دوست در سرای مجاز / جان برون آید و نیاید راز.** (سنایی: ۴۸۲، دهخدا)
۶۳۶۹. **از تنگ تکاب* که پرید صد نفر هم نتوانست او را بگیرد.** (لری)
۶۳۷۰. **از تنگ‌دلی آن برآید، که دل مرد نخواهد به زبان.** (دهخدا)
۶۳۷۱. **از تن گرگ یک مو هم که بکنی غنیمت است.** (سرخه‌ای)
۶۳۷۲. **از تنگیِ چشم فیل معلومم شد / کانان که غنی‌ترند محتاج ترند.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، اصفهانی، تهرانی، سهیلی)
۶۳۷۳. **از تنگیِ قافیه خورشید خور (خر) شود.** (شکورزاده)
۶۳۷۴. **از تنور تو می‌رود، از هواکش سرش را بیرون می‌کند.** (سمنانی)

۶۳۷۵. **از تنور در ترازو گذاشت.** (سبزواری)
۶۳۷۶. **از تنور سرد نان درنمی‌آید.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۶۳۷۷. **از تواضع بزرگوار شوی / و ز تکبر ذلیل و خوار شوی.** (سنایی، دهخدا، شکورزاده)
۶۳۷۸. **از تواضع سایه‌ی بال هما افتاده‌است.** (بیدل: ۲۸۰، امثال‌موزون)
۶۳۷۹. **از تواضع گرامی‌ات سازند / وز تکبّر به خاکت اندازند.** (مکتبی؛ کلمات علیه: ۸۴ دهخدا)
۶۳۸۰. **از تو اِعراض می‌کند ابلیس.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۷۶)
۶۳۸۱. **از توان زبانه گذشته‌است.** (لری)
۶۳۸۲. **از توانگران چیزی بخواه و به درویشان وامی بده تا دیگر گرد تو نگردند.** (دهخدا)
۶۳۸۳. **از توانگر زیان نیاید.** (آذری)
۶۳۸۴. **از تو بخشایشِ تو می‌خواهم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۷۰)
۶۳۸۵. **از تو بزرگ‌تر درخت در جنگل ایستاده نیست.** (آملی)
۶۳۸۶. **از تو بشنیدن و ز ما گفتن.** (نثاری تونی: ۴۳)
۶۳۸۷. **از توبه، توبه کن.** (کلیم: ۱۸۳)
۶۳۸۸. **از تو به یک اشاره، از من به سر دویدن.** (تهرانی، شیرازی، شکورزاده)
۶۳۸۹. **از تو پرسم غمم خوری؟ گو نه / یک نه و صد هزار آسانی.** (عمادی شهریاری، قمی)
۶۳۹۰. **از تو پنهان کنم، از خدا پنهان نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۶۳۹۱. **از تو تا ابلیس ره بسیار نیست.** (عطّار؛ مصیبت‌نامه: ۳۲۸)
۶۳۹۲. **از تو جو، از من دو.** (شکورزاده، افغانی)
۶۳۹۳. **از تو حرکت، از بخشنده برکت.** (حاتم‌نامه: ۷۰)
۶۳۹۴. **از تو حرکت از خدا برکت.** (بهمنیاری، ایلامی، تهرانی، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۶۳۹۵. **از تو حرکت از خدا برکت، اما سرفه‌ای هم باید کرد.** (مازندرانی)
۶۳۹۶. **از تو حرکت از ما برکت.** (تاجیکی)
۶۳۹۷. **از تو خودمان را سوزانده‌ایم از بیرون مردم را.** (بروجردی)
۶۳۹۸. **از تو خوشم نمی‌آید و بی‌تو هم تاب نمی‌آورم.** (لری)
۶۳۹۹. **از تو دشمن چو محبّت دید یارت می‌شود.** (روحانی، شکورزاده)
۶۴۰۰. **از تو دور کربلایی چراغ.** (ارومیه‌ای)
۶۴۰۱. **از تو زادم، به تو خندم که من مرد هنرمندم.** (شهربابکی)
۶۴۰۲. **از تو زاییده‌شدم و به تو می‌خندم.** (سبزواری)
۶۴۰۳. **از توست آن‌چه می‌دهی آن را به دیگران / از دیگریست هرچه گره می‌زنی بر آن.** (صائب: ۳۴۷۲، تکمله)
۶۴۰۴. **از توس و بغداد راه به خدا یکسان است.** (شکورزاده)
۶۴۰۵. **از تو عبّاسی از من (ما) رقّاصی.** (تهرانی)
۶۴۰۶. **از تو کاه از من راه.** (افغانی، کوچه)
۶۴۰۷. **از توکّل در حنا مگذار دست سعی را.** (صائب: ۲۳۳۳، تکمله)
۶۴۰۸. **از تو ک..نش در می‌آورد می‌گذارد دهانش.** (راوری)
۶۴۰۹. **از تو کوه‌ها آمده.** (سیرجانی)
۶۴۱۰. **از تو که بزاید چی خواهد بود؟** (کوچه، افغانی)
۶۴۱۱. **از تو گاو داشتن از من ماست فروختن.** (شیرازی)
۶۴۱۲. **از تولّای ایشان است که بی‌بی گل‌افشان است.** (فرهنگ‌نامه)
۶۴۱۳. **از تو لنگش در رفت.** (کرمانی)
۶۴۱۴. **از تو لنگش می‌خورد، از اوّل و آخرش می‌خورد، از وسط پایش می‌خورد.** (رفسنجانی)
۶۴۱۵. **از تو نازی از ما نیازی.** (شکورزاده، کوچه، افغانی، هبله‌رودی، خزینه)
۶۴۱۶. **از تو نپرسند درازی شب/ آن‌کس داند که نخفته است دوش.** (سعدی؛ کلیات:۴۷۳، دهخدا)
۶۴۱۷. **از تو نیازی از من پیازی.** (ایلامی)
۶۴۱۸. **از تو هم آبی گرم نمی‌شود.** (گیلکی)
۶۴۱۹. **از توی تخم‌مرغ مو بیرون می‌کشد.** (شهمیرزادی)
۶۴۲۰. **از توی خاک بیرون نیامده‌است.** (آملی)
۶۴۲۱. **از ته درخت سیاه در آمده.** (ایلامی)
۶۴۲۲. **از ته ریشش گذشت.** (شاهد)
۶۴۲۳. **از ته گوش مردم می‌بُرد.** (رفسنجانی)
۶۴۲۴. **از تهمت زده دور شو.** (دهخدا)
۶۴۲۵. **از تهمت ناگهانی و از مرگ مفاجا بترس.** (تاجیکی)
۶۴۲۶. **از تهمت ناگهانی و از قضای معلق خدا نگاه دارد.** (تاجیکی)
۶۴۲۷. **از تیر بزرگ چوبی سقف پرسیدند: «تو را چرا بالای مسجد گذاشتند؟» گفت: «برای این که راست هستم.»** (آملی)
۶۴۲۸. **از تیر راستی و کجی از کمان خوش است.** (صائب)
۶۴۲۹. **از تیغ ایّام سپر نمی‌شاید افکند.** (طوطی‌نامه: ۱۸۴)
۶۴۳۰. **از تیغ بی‌قرار گشاید قرار ملک.** (مسعودسعدسلمان: ۴۱۰، دهخدا)
۶۴۳۱. **از تیغ درمی‌آوری، توی تمشک می‌ریزی؟** (نوری)
۶۴۳۲. **از تیمار گردد مرد بیمار.** (ویس‌و رامین: ۷۱/۱۷۸)
۶۴۳۳. **از ثروتمند تازه به دوران رسیده پول قرض نگیر، با غلامِ خانه دوست نشو.** (ترکمنی)
۶۴۳۴. **از ثوابش، عذابش زیاد است.** (هزاره‌ای)
۶۴۳۵. **از جادّه ارآبه‌رو بیرون مشو.** (آذری)

۶۴۳۶. **از جادّه بدل کرده به مقصد نرسی.** (افغانی)
۶۴۳۷. **از جانِ خودم که بالاتر نیست.** (همدانی)
۶۴۳۸. **از جان رمقی مانده، مرا باش زمانی.** (عطّار؛ دیوان)
۶۴۳۹. **از جان کاسه همسایه نشود.** (آذری)
۶۴۴۰. **از جان گذشته را به کمک احتیاج نیست.** (بهمنیاری، تهرانی، عوام، رفسنجانی)
۶۴۴۱. **از جان گذشته را به مدد احتیاج نیست.** (حییّم، دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۶۴۴۲. **از جان نمی‌توان برای همسایه سهم قایل شد.** (آذری)
۶۴۴۳. **از جان نه برآمد هزار امید.** (تاجیکی، افغانی)
۶۴۴۴. **از جانی که در نیامده امیدی هست.** (آذری)
۶۴۴۵. **از جاهای سیل‌گیر و ایل‌گیر بترسید.** (آذری)
۶۴۴۶. **از جاهل چنان گریز که از شیر گریزی.** (افغانی)
۶۴۴۷. **از جای آتش، دود بلند می‌شود.** (آذری)
۶۴۴۸. **از جای سوخته دود بر می‌خیزد.** (آذری)
۶۴۴۹. **از جایی که برخاسته‌ای هیچ‌کس ننشسته.** (مشهدی، بیرجندی)
۶۴۵۰. **از جایی که چرخ جلوی ارّابه بگذرد، چرخ عقب آن هم می‌گذرد.** (آذری)
۶۴۵۱. **از جایی که دعوت داری، سستی نکن، بر جایی که دعوتت نکرده‌اند نگرد.** (مرندی، علمداری)
۶۴۵۲. **از جایی که گمان نبری روباه بیرون آید.** (آذری)
۶۴۵۳. **از جایی که یک دفعه آب آمد، دفعه دوّم هم ممکن است بیاید.** (تهرانی)
۶۴۵۴. **از جرس مشکل که گردد ناله در منزل بلند.** (بیدل: ۵۹۴، امثال‌موزون)
۶۴۵۵. **از جگر نسیه، شُش حاضر بهتر است.** (هزاره‌ای)
۶۴۵۶. **از جلاّد تا فَصّاد فرق است (هم از...).** (خاقانی: ۸۴۸)
۶۴۵۷. **از جلو آیینه، از پشت قیچی.** (ایلامی)
۶۴۵۸. **از جلو با هسه* از پشت سر با چخه*.** (دلیجانی)
۶۴۵۹. **از جلو بگم، می‌گن مو داره، از عقب بگم می‌گن بو داره، از دهان بگم، می‌گن رو داره.** (کوچه)
۶۴۶۰. **از جلوی خودش لقمه بر نمی‌دارد.** (آذری)
۶۴۶۱. **از جلوی سگ مثل خان عبور کن، از جلوی خان مثل سگ.** (قشقایی)
۶۴۶۲. **از جلوی مهمان هرچه بخوری شتل است.** (کرمانی، سیرجانی)
۶۴۶۳. **از جمع برون آمده در چاه افتاد.** (خزینه)
۶۴۶۴. **از جمع رقبا بیرون است.** (هزاره‌ای)
۶۴۶۵. **از جمع عثمان سمع ابوجهل را چه علم؟** (خزینه)
۶۴۶۶. **از جُنُب، حق نماز نپذیرد.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۳۹، شکورزاده)
۶۴۶۷. **از جن سپاه ناید از رعیّت شاه.** (آذری)
۶۴۶۸. **از جنس شتر است هرچه بزرگ‌تر می‌شود، عقب‌تر می‌شاشد.** (آذری)
۶۴۶۹. **از جنگ‌آوران زشت است کُندی.** (دهخدا)
۶۴۷۰. **از جنگ مَدَدو*برگشته‌است.** (بهمنیاری)
۶۴۷۱. **از جوال پر کسی واهمه ندارد.** (آذری)
۶۴۷۲. **از جوان‌مرد نترس و از نامرد بترس.** (افغانی)
۶۴۷۳. **از جوان‌مرد هم بایستی واهمه داشت و هم توقّع.** (قشقایی)
۶۴۷۴. **از جوان‌مرد هم بترس و هم به امیدش باش، از نامرد نه بترس نه به امیدش باش.** (بختیاری)
۶۴۷۵. **از جوانی تا پیری، از پیری تا به کی؟** (شکورزاده، دهخدا، هزاره‌ای، افغانی، بویراحمدی)
۶۴۷۶. **از جوانی تا پیری، از پیری تا بمیری؟** (شکورزاده، عوام، قمی، تهرانی، گلبافی)
۶۴۷۷. **از جوانی نیست غیر از آه و حسرت در دلم.** (صائب)
۶۴۷۸. **از جو، جو به عمل می‌آید از فلفل، فلفل.** (سبزواری)
۶۴۷۹. **از جو، جو زاید وز پلپل پلپل.** (دهخدا)
۶۴۸۰. **از جورِ روزگار نداریم شکوه‌ای / این گرگ را به قیمت یوسف خریده‌ایم.** (صائب: ۲۸۳۷)
۶۴۸۱. **از جور و جفا بگذر و در عهد و وفا کوش.** (عمادفقیه، شکورزاده)
۶۴۸۲. **از جوشش بحر، آب گوهر کم نشود.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۷۹)
۶۴۸۳. **از جوش طلب سینه‌ی‌دریا ننشیند.** (صائب، امثال‌موزون)
۶۴۸۴. **از جو ندو که دختری، خنده نکن که دختری، یواش برو که دختری.** (بیرجندی)
۶۴۸۵. **از جوهر خود بر رخ آیینه نقاب است.** (بیدل: ۲۱۲۴، امثال‌موزون)
۶۴۸۶. **از جویبار خشک ما هم روزی آب جاری می‌شود.** (مازندرانی)
۶۴۸۷. **از جوی پرید پایش تر نشد.** (سیرجانی)
۶۴۸۸. **از جوی پریدند، ک..ن‌هایشان خورده به هم.** (سیرجانی)
۶۴۸۹. **از جوی خالی رد می‌شود و از قورباغه می‌ترسد.** (درگزی)
۶۴۹۰. **از جویندگی یابندگی خاست.** (زلالی: ۶۹۶)
۶۴۹۱. **از جویی که آبِ رفته باشد، باز هم آب می‌رود.** (هزاره‌ای)
۶۴۹۲. **از جویی که یک‌بار آب گذشت باز هم می‌گذرد.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۴۹۳. **از جهالت مدان تو هیچ بتر.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۴۸)
۶۴۹۴. **از جهان بس غم همین خوردن / که بدانی که بایدت مردن.** (مکتبی؛ کلمات علیه: ۶۰)
۶۴۹۵. **از جهان خوردن جهان گشتن بهتر.** (افغانی)

۶۴۹۶. **از جهان گرچه بوستان خوش‌تر / بوستان هم به دوستان خوش‌تر.** (مکتبی؛ کلمات علیه: ۶۲)
۶۴۹۷. **از جهت خاله‌زادگی کاری بر سرت می‌آورم که الک شوی.** (لری)
۶۴۹۸. **از جهنم بادِ خُنک نمی‌وزد (نمی‌خیزد).** (کوچه، شکورزاده، بهمنیاری، کرمانی)
۶۴۹۹. **از جهنّم، شبنم آمده‌است.** (سرخه‌ای)
۶۵۰۰. **از چاله بگویم که پای پیرزن را سوزاند یا از پیرزن بگویم که به چاله شاشید؟** (بختیاری)
۶۵۰۱. **از چاله خاک برمی‌داری و چاه را پر می‌کنی.** (مازندرانی)
۶۵۰۲. **از چاله در آمد به چاه افتاد.** (خزینه، دهخدا، ایلامی، تهرانی، شکورزاده، افغانی)
۶۵۰۳. **از چاله رها شدم و افتادم درون چمبه*.** (لری)
۶۵۰۴. **از چاه، آب بی‌ساز نتوان کشید.** (ایرانشاه ابی‌الخیر)
۶۵۰۵. **از چاه برون آمد و در دام افتاد.** (حافظ: ۷۶، هبله‌رودی، دهخدا)
۶۵۰۶. **از چاه به آبریز افتاد.** (مازندرانی)
۶۵۰۷. **از چاه به چرخی افتاد.** (هراتی)
۶۵۰۸. **از چاه چه می‌رود واه به جان دهل که سوراخ می‌شود.** (افغانی)
۶۵۰۹. **از چاه چی کم می‌شود؟ ک..ن دهل پاره می‌شود.** (هراتی)
۶۵۱۰. **از چاه در آمد افتاد تو چاکو*.** (کرمانی)
۶۵۱۱. **از چاه درآمد افتاد تو چاپانه*.** (قمی)
۶۵۱۲. **از چاه درآمد به چاله افتاد.** (بهمنیاری)
۶۵۱۳. **از چاه درآمد و در چمبه*افتاد.** (شیرازی)
۶۵۱۴. **از چاه کنده‌شده آب بیرون می‌آید.** (قشقایی)
۶۵۱۵. **از چاه موال (مبال) مسجد امین‌حضور به دهن فلانی راه دارد.** (تهرانی)
۶۵۱۶. **از چاه نهفته بتر نباشد.** (ناصرخسرو: ۳۵۹، دهخدا)
۶۵۱۷. **از چاهی که مرا نیست گنجی، چه درش باز و چه سرش گنجی.** (بیرجندی)
۶۵۱۸. **از چاهی که مرا نیست گنجی، چه درش باز و چه سرش سنگی.** (بیرجندی)
۶۵۱۹. **از چپ، راستی مشکل توان خواست.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۶۸۶)
۶۵۲۰. **از چراغی فراوان چراغ‌ها بتوان افروختن.** (قابوس‌نامه: ۲۱۵، دهخدا)
۶۵۲۱. **از چراغی می‌توان صدها چراغ افروختن.** (تکمله، دهخدا)
۶۵۲۲. **از چراندن گلّه و دام عارش نمی‌آید، امّا برای گرفتن حقّش عارش می‌آید.** (ساوه‌ای)
۶۵۲۳. **از چرت به پرت می‌زند.** (دزفولی)
۶۵۲۴. **از چرخ، بخت اهلِ هنر سبز می‌شود.** (صائب: ۲۰۵۹)
۶۵۲۵. **از چرخ بی‌مروّت حاجت روا نگردد.** (غنی کشمیری، شکورزاده)
۶۵۲۶. **از چرخ شکایت روش پیرزنان است.** (صائب: ۱۰۴۹، تکمله)
۶۵۲۷. **از چرخ گردان که یابد گذر؟** (فردوسی:۱۴۱۲، دهخدا)
۶۵۲۸. **از چُس خود مردار سنگ*می‌سازد.** (افغانی، کرمانی)
۶۵۲۹. **از چُس‌خوری حاجی می‌شود.** (سمنانی)
۶۵۳۰. **از چُس عرق می‌گیرد.** (مازندرانی)
۶۵۳۱. **از چُس نشاسته (قلوه‌سنگ) می‌گیرد.** (گیلکی)
۶۵۳۲. **از چُسی می‌رمد، با گوز آشتی می‌کند.** (مازندرانی)
۶۵۳۳. **از چشم‌به‌راه بودن، مرگ بهتر است.** (آذری)
۶۵۳۴. **از چشم تا گوش چهار انگشت راه است.** (کوچه)
۶۵۳۵. **از چشم‌تنگی یک شکم‌روان به کسی نمی‌تواند ببیند.** (تهرانی)
۶۵۳۶. **از چشم خود بدی دیدم که از شما ندیدم.** (عوام، دهخدا، کرمانی)
۶۵۳۷. **از چشم خود نیفتی که تو را به لنگ کفشم هم نمی‌بندم.** (بیرجندی)
۶۵۳۸. **از چشم زاغ و موی بور حذر کن.** (تهرانی)
۶۵۳۹. **از چشم سالم می‌دهد از چشم کور پس می‌گیرد.** (لری)
۶۵۴۰. **از چشمش بیرون می‌آید.** (لارستانی)
۶۵۴۱. **از چشم عنایتم میانداز.** (سعدی؛ کلیات: ۵۵۰)
۶۵۴۲. **از چشم کاسه‌خشک محفوظ بمانی.** (حییم)
۶۵۴۳. **از چشم کنده‌ی گرگ عبرت آموز.** (امثال، عوام)
۶۵۴۴. **از چشمْ کور، از گوشْ کر، از زبانْ لال (گنگ).** (کوچه، زرقانی)
۶۵۴۵. **از چشم کور اشکی، بسیار می‌نماید.** (صائب: ۲۱۵۳، تکمله)
۶۵۴۶. **از چشم کور توقّع اشک دارد.** (اهری)
۶۵۴۷. **از چشم کور و اشک؟** (قشقایی)
۶۵۴۸. **از چشم کور همین اشک هم غنیمت است.** (شهربابکی)
۶۵۴۹. **از چشم کوری اشکی بیاید باارزش است.** (ایلامی)
۶۵۵۰. **از چشم کور یک قطره اشک هم زیاد است.** (بلوچی، قشم)
۶۵۵۱. **از چشم که دوری، از دل هم دوری.** (سیستانی)
۶۵۵۲. **از چشم کُنده‌ی‌گرگ عبرت آموز.** (کوچه)
۶۵۵۳. **از چشم کنده‌ی‌گرگ متوجّه شدم.** (بویراحمدی)
۶۵۵۴. **از چشمم بدی دیدم از او ندیده‌ام.** (سبزواری، تمثیل، شیرازی)
۶۵۵۵. **از چشمم چی دیدم که از مژه‌های چرک کرده ببینم؟** (سیرجانی)

۶۵۵۶. **از چشم ندیده باید ترسید.** (رامسری)
۶۵۵۷. **از چشم‌هایم راستی ندیدم.** (بختیاری)
۶۵۵۸. **از چشمه قطره‌قطره آب می‌آید.** (آلاشتی)
۶۵۵۹. **از چشمه که آب می‌خوری گِلش مکن.** (بختیاری)
۶۵۶۰. **از چشمه‌ی آفتاب جز تشنگی حاصل نشود.** (خزینه، افغانی)
۶۵۶۱. **از چشمی که می‌ترسی، چوب خشک می‌خورد.** (سبزواری)
۶۵۶۲. **از چغندر تا پیاز شکر.** (آباده‌ای)
۶۵۶۳. **از چکیدن‌های پی‌درپی استخر درست می‌شود و از چشیدن‌های پی‌درپی چیزی نمی‌ماند.** (آذری)
۶۵۶۴. **از چلچل کوته*دریا مردار نمی‌شود.** (افغانی)
۶۵۶۵. **از چلّه چه گله؟** (هزاره‌ای، افغانی)
۶۵۶۶. **از چمچق*ترسی؟ ارزن نکار.** (تاجیکی)
۶۵۶۷. **از چنان خرمن این چنین خوشه.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۲۴۴، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۶۵۶۸. **از چنان سگ نر چنین توله‌ی ریقو و ترسو؟** (آذری)
۶۵۶۹. **از چنگال عقاب در پنگال پلنگ گیر افتاد.** (لکی)
۶۵۷۰. **از چنگ دزد درآمد و به چنگ رمّال افتاد.** (عوام)
۶۵۷۱. **از چنگ دزد گریخت و گیر رمّال افتاد.** (شکورزاده)
۶۵۷۲. **از چنگ گرگ خلاص شده، با غول بیابانی روبه‌رو آمده‌است.** (آذری)
۶۵۷۳. **از چوب آدم می‌تراشند.** (آذری)
۶۵۷۴. **از چوب به جز موسی عمران نکند مار.** (امیرمعزّی: ۲۷۴، شکورزاده، دهخدا)
۶۵۷۵. **از چوب تنور درنمی‌آید، از کُردْ ولی.** (کوچه، آذری)
۶۵۷۶. **از چوب درخت بید، چوب صندل درنمی‌آید.** (آذری)
۶۵۷۷. **از چوب شوهر می‌تراشد.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۵۷۸. **از چوب کبریت منار می‌تراشد.** (فسایی)
۶۵۷۹. **از چوپانان دوغ، از باغبانان چغندر.** (سمنانی)
۶۵۸۰. **از چوپان‌ها برّه، از باغبان‌ها تره باید خواست.** (آملی)
۶۵۸۱. **از چه ترسیدی (می‌ترسی)؟ از همان که دیدم.** (بهمنیاری، بیرجندی، کرمانی)
۶۵۸۲. **از چه دستی سحر بلند شدی؟** (ایرج‌میرزا، امثال‌موزون)
۶۵۸۳. **از چهره‌اش به حالش پی ببر.** (ترکمنی)
۶۵۸۴. **از چهره‌اش خاک می‌بارد.** (هزاره‌ای)
۶۵۸۵. **از چهره‌اش شمر می‌بارد.** (لری)
۶۵۸۶. **از چه شد یار این چنین گندم‌نمای جوفروش؟** (کمال‌خجندی: ۶۳۶)
۶۵۸۷. **از چه‌قدر ماست چه‌قدر کره برمی‌آید؟** (اشتهاردی)
۶۵۸۸. **از چه می‌ترسی دگر بعد از سیاهی رنگ نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۶۸، شکورزاده، بهمنیاری)
۶۵۸۹. **از چه می‌نالی دگر خودکرده را تدبیر نیست.** (اخگر، شکورزاده)
۶۵۹۰. **از چیز ارزان، گران‌تر به وجود نمی‌آید.** (آذری)
۶۵۹۱. **از چیزی که آدم چاق نمی‌شود چرا لاغر بشود؟** (کوچه، آذری)
۶۵۹۲. **از حاج‌آقا بستانکار باشی، نه کتمان می‌کند، نه می‌دهد.** (آذری)
۶۵۹۳. **از حالا بنویس مشهدی قنبر، مَلکی یک جفت.** (فرهنگ‌نامه)
۶۵۹۴. **از حال مامان جونم چه پرسی؟ تا خرخره رفته زیر کرسی.** (روحانی، شکورزاده)
۶۵۹۵. **از حبابی پرده نتوان بر رخ دریا گرفت.** (بیدل: ۳۲۴، امثال‌موزون)
۶۵۹۶. **از حبّ علی نیست از بغض عمر است.** (کردی)
۶۵۹۷. **از حدیث حدیث شکافد.** (تاریخ بیهقی: ۱۹۰، شکورزاده، دهخدا)
۶۵۹۸. **از حرام‌زاده جز رندی و غمّازی نیاید.** (سمک‌عیّار: ۱۵۰/۱، شکورزاده)
۶۵۹۹. **از حُرّ شهید تا قاسم نوداماد.** (شیرازی)
۶۶۰۰. **از حرص زیاد، ک..ن شپش را داغ می‌کند.** (هزاره‌ای)
۶۶۰۱. **از حرف تو قورباغه به آب نمی‌افتد.** (مازندرانی)
۶۶۰۲. **از حرف خالی پلو نمی‌شود، اگر گوشت و برنج نباشد.** (ترکمنی)
۶۶۰۳. **از حرف خود، خود را نگه‌دار.** (آذری)
۶۶۰۴. **از حرفش بوی خون می‌آید.** (گیلکی)
۶۶۰۵. **از حرف‌هایش مرغ پخته توی دیس هم به خنده می‌افته.** (تهرانی)
۶۶۰۶. **از حرف‌هایش مرغ‌ها می‌خندند.** (سمنانی)
۶۶۰۷. **از حرکاتش خر خنده‌اش می‌گیرد و اشتر پابازیش.** (بروجردی)
۶۶۰۸. **از حرکت، برکت.** (تاجیکی)
۶۶۰۹. **از حرکت برکت روید و از هیچ هیچ.** (تاجیکی)
۶۶۱۰. **از حرم صیدی که پا بیرون گذارد کشتنی است.** (صائب: ۶۰۴، تکمله)
۶۶۱۱. **از حریر و سمور بیزارم / باز میل قلندری دارم.** (شیخ بهایی؛ کلیات: ۵۵، شکورزاده)
۶۶۱۲. **از حریصی گدای ره باشی / باش قانع که پادشه باشی.** (مکتبی؛ کلمات علیه: ۵۷، دهخدا)
۶۶۱۳. **از حریصی هیچ‌کس سلطان نشد.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۳۹۸/۵)

۶۶۱۴. **از حسرت آفتاب نشسته در مهتاب.** (همدانی)
۶۶۱۵. **از حسرت خربزه بیخ بوته‌ی‌خربزه را می‌جوی؟** (سیستانی)
۶۶۱۶. **از حق تا ناحق (باطل) چهار انگشت است.** (بهمنیاری، حییم، کوچه، شکورزاده، عوام)
۶۶۱۷. **از حقیقت بر تو نگشاید دری / زین مجازی مردمان تا نگذری.** (شیخ بهایی؛ نان و حلوا: ۷، دهخدا)
۶۶۱۸. **از حقیقت به دست کوری چند / مصحفی ماند و کهنه گوری چند.** (جام‌جم اوحدی مراغه‌ای، دهخدا)
۶۶۱۹. **از حکمت سؤال نشاید.** (آذری)
۶۶۲۰. **از حکیم لاغر حکمت و از عالم چاق علم نطلب که اگر اوّلی حکیم بود لاغر و دوّمی اگر علم داشت چاق نمی‌شد.** (تهرانی)
۶۶۲۱. **از حلال مرغ از حرام سگ ندارد.** (تاجیکی، افغانی)
۶۶۲۲. **از حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجر است.** (امیرمعزّی، شکورزاده، بهمنیاری)
۶۶۲۳. **از حلق چون گذشت شود یکسان / با نان خشک قلیه‌ی‌هارونی.** (ناصرخسرو: ۳۸۲، دهخدا)
۶۶۲۴. **از حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود.** (شکورزاده، افغانی، تهرانی، عوام، کوچه)
۶۶۲۵. **از حلوا شیرین‌تر جنگ در خانه‌ی‌دیگران.** (هبله‌رودی، خزینه، افغانی، عوام، کوچه)
۶۶۲۶. **از حلیم‌خوری چیزی که دارد دو انگشت.** (شکورزاده، عوام)
۶۶۲۷. **از حلیم قم و شوربای کاشان هردو باز ماند (ماندیم).** (عوام، بهمنیاری)
۶۶۲۸. **از حلیمه‌کچل تقاضای شیر مکن چون اهل دزدی و دغل است.** (لری)
۶۶۲۹. **از حمّام می‌آیی برو خانه‌ی‌شوهر، از جامه‌شویی برو خانه‌ی‌مادر (پدر).** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، آذری)
۶۶۳۰. **از حنظل شکر نتوان بست.** (عوام، دهخدا، شکورزاده)
۶۶۳۱. **از حنظل نشاید کرد شکّر.** (ویس‌و رامین: ۱/۳۲۱)
۶۶۳۲. **از حیات تو هر نفس گامی است.** (اوحدی‌مراغه‌ای، دهخدا)
۶۶۳۳. **از حیا مگذر که در ناموسگاه اعتبار / شرم، مردان را وقار است و زنان را زیور است.** (بیدل، افغانی)
۶۶۳۴. **از خاربُن کسی چه ثمر چید غیر خار؟** (پروین‌اعتصامی: ۲۴۶، شکورزاده، دهخدا)
۶۶۳۵. **از خار بیرون آمده، در خار بوته‌ی‌تمشک افتاد.** (مازندرانی)
۶۶۳۶. **از خار پا مدزد که این عاقبت به خیر / چون دور می‌زند گل بی‌خار می‌شود.** (صائب: ۴۹۹)
۶۶۳۷. **از خارجی هزار به یک جو نمی‌خرند.** (حافظ قدسی: ۳۲۸، بهمنیاری)
۶۶۳۸. **از خار زرد هیزم فراهم نمی‌شود.** (قشقایی)
۶۶۳۹. **از خار شیره نمی‌آید.** (لارستانی)
۶۶۴۰. **از خار شیره نیاید و اگر بیاید تلخ و شور و زنگ زده باشد.** (اوزی)
۶۶۴۱. **از خار گل روید و از گل خار.** (آذری، قشقایی)
۶۶۴۲. **از خار هیچ میوه نچیدند غیر خار.** (پروین‌اعتصامی: ۲۴۶، شکورزاده، امثال‌موزون)
۶۶۴۳. **از خاشاک پل به جیحون می‌سازد.** (افغانی، خزینه)
۶۶۴۴. **از خاطر بچّه می‌زنه کلچه.** (افغانی)
۶۶۴۵. **از خاطر چوب خشک، چوب تر هم می‌سوزد.** (افغانی)
۶۶۴۶. **از خاطر دوست، سگش نیکوست.** (افغانی)
۶۶۴۷. **از خاطر ویران سخن ویران آید.** (شکورزاده)
۶۶۴۸. **از خاطر یک بی‌نماز دروازه‌ی‌مسجد را نمی‌بندند.** (افغانی)
۶۶۴۹. **از خاطر یک شوم، می‌سوزد شهر روم.** (افغانی)
۶۶۵۰. **از خاک آتش به وجود می‌آید از آتش خاک.** (کرمانجی)
۶۶۵۱. **از خاک آوازی برنیاید.** (آذری)
۶۶۵۲. **از خاک برخاست به گِل نشست.** (نهاوندی)
۶۶۵۳. **از خاک برخاست در خاکستر نشست.** (نیشابوری، سیرجانی، قشقایی)
۶۶۵۴. **از خاک بلندم کردی به خاکسترم نشاندی.** (بهمنیاری)
۶۶۵۵. **از خاک بنشینم خاکستر کود؟** (بروجردی)
۶۶۵۶. **از خاک پای ماست همه آبروی ما.** (فیضی: ۲۱۹)
۶۶۵۷. **از خاکستر آتش می‌سوزد از آتش خاکستر.** (ابهری)
۶۶۵۸. **از خاکستر آتشی فروزان کرد.** (تاریخ بیهقی: ۵۱۶)
۶۶۵۹. **از خاکستر تپه درست نمی‌شود و از داماد پسر.** (درگزی)
۶۶۶۰. **از خاله‌جان می‌خواهم، اگر داد خاله‌مان است اگر نداد باز هم خاله‌مان است.** (آذری)
۶۶۶۱. **از خان خندان و برف ریزان بترس.** (ترکمنی)
۶۶۶۲. **از خانگیِ تو گذشتیم مثل بیرون باش.** (قمی)
۶۶۶۳. **از خانواده‌ی‌پدر درمانده (روسیاه) و از خانواده‌ی شوهر شرمنده.** (لری)
۶۶۶۴. **از خانواده‌ی‌شوهر وامانده و از خانواده‌ی‌پدر درمانده.** (ایلامی)
۶۶۶۵. **از خانواده‌ی‌گزنه‌ی‌بدون گزش است.** (رامسری)
۶۶۶۶. **از خانه‌ای دیوانه‌ای.** (صائب: ۳۲۴۴، تکمله)
۶۶۶۷. **از خانه‌ای که دو سر بیرون آید یکی را ببر بینداز دور.** (آذری)

۶۶۶۸. **از خانه‌ای که زن بر باد داده خدا نیز خبر نداره.** (آذری)
۶۶۶۹. **از خانه‌ی‌بی‌الاو*، زن لولی به.** (افغانی)
۶۶۷۰. **از خانه‌ی‌بیک نان (خمیر) سوخته آمد، به‌دنبالش سگ آمد.** (آذری)
۶۶۷۱. **از خانه‌ی‌خالی زن و مرد دیوانه درمی‌آیند.** (فسایی)
۶۶۷۲. **از خانه‌ی‌رئیس یک نان بیرون آمد سگ جهالش همراه.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۶۷۳. **از خانه‌ی‌سردار سر درش مانده از لشکر اوّل قاطرش.** (گلبافی)
۶۶۷۴. **از خانه‌ی‌سرکار*اگر تیل*بچکد در دامنت بگیر.** (افغانی)
۶۶۷۵. **از خانه‌ی‌سگ استخوان جستن مثل آب جستن از سراب است.** (درگزی)
۶۶۷۶. **از خانه‌ی‌سوخته هرچه برآید سود است.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا، شکورزاده)
۶۶۷۷. **از خانه‌ی‌سید، قبرستان هزاره‌ها بهتر است.** (هزاره‌ای)
۶۶۷۸. **از خانه‌ی‌قاضی یک نان درآمد، سگش هم به‌دنبالش بود.** (کوچه، شکورزاده)
۶۶۷۹. **از خانه‌ی مأمور دولت اگر نفت بچکد، به دامنت گیر.** (هزاره‌ای)
۶۶۸۰. **از خانه‌ی‌هندو قرآن بیرون شد.** (هزاره‌ای)
۶۶۸۱. **از ختنه‌کنان پدر گرفت تا شب زفاف مادر در رفت.** (مازندرانی)
۶۶۸۲. **از خجالت انگشت به دهان می‌کند.** (جیرفتی)
۶۶۸۳. **از خجالت دریغ باشد و درد.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۸۲)
۶۶۸۴. **از خجالت مثل روغن به زمین وا می‌شوم.** (بیرجندی)
۶۶۸۵. **از خدا بترس تا خلق خدا از تو بترسد.** (شکورزاده)
۶۶۸۶. **از خدا بترس و از دیگران ایمن باش.** (افغانی، شکورزاده)
۶۶۸۷. **از خدا پنهان نیست از بنده‌ی‌خدا چه پنهان؟** (کوچه، آذری، تهرانی)
۶۶۸۸. **از خدا جوییم توفیق ادب / بی‌ادب محروم شد از لطف رب.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۸/۱، عوام، دهخدا، هزاره‌ای)
۶۶۸۹. **از خدا خواه دیده‌ی‌بینا.** (قاسم انوار: ۱۲۱)
۶۶۹۰. **از خدا دان خلاف دشمن و دوست / که دل هردو در تصرف اوست.** (سعدی؛ گلستان: ۷۷)
۶۶۹۱. **از خدا شرم‌دار و شرم مدار.** (خزینه)
۶۶۹۲. **از خدا فرمان، به دهانم دنبه.** (آذری)
۶۶۹۳. **از خدا نیاید، از دست بنده چه آید؟** (آذری)
۶۶۹۴. **از خداوند نمی‌خرد.** (لری)
۶۶۹۵. **از خدا هرچه بخواهی می‌دهد امّا در این میان کشان‌کشانش زیاد می‌شود.** (اردبیلی)
۶۶۹۶. **از خدای جان داده نمی‌ترسم، از بنده‌ی ک..ن داده می‌ترسم.** (تهرانی)
۶۶۹۷. **از خدا یک گاو برای همسایه بخواه، تا یک گوساله به خودت بدهد.** (شیرازی)
۶۶۹۸. **از خدنگ در رفته‌ای.** (مازندرانی)
۶۶۹۹. **از خرابکاری شلوارش خبر داشت.** (رامسری)
۶۷۰۰. **از خرابه خراج نستانند.** (کوچه)
۶۷۰۱. **از خراج شاه که فرار کنی دچار غول بیابان می‌شوی.** (کوچه)
۶۷۰۲. **از خر، احسان جمعه نمی‌شود.** (آذری)
۶۷۰۳. **از خر اخته کردن، چی داری؟ دو دست گَنده* (خون آلود).** (شهربابکی)
۶۷۰۴. **از خر افتاد، قرص نانی یافت.** (بختیاری)
۶۷۰۵. **از خر افتاد، گردو دید.** (لری)
۶۷۰۶. **از خر افتاده خرما (خربزه) پیدا کرده.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، رامسری، دلیجانی)
۶۷۰۷. **از خر افتاده و گِردِی*گرمی یافته.** (نهاوندی)
۶۷۰۸. **از خران چه پرسان از گاوان چه تاوان؟** (افغانی)
۶۷۰۹. **از خر بپرس چهارشنبه کی است؟** (قمی)
۶۷۱۰. **از خر برهنه پالانش برمی‌داری؟** (گلبافی)
۶۷۱۱. **از خر برهنه پالان می‌خواهد.** (بهمنیاری، کرمانی)
۶۷۱۲. **از خر برهنه هیچ‌کس پالان برنداشت.** (شهربابکی)
۶۷۱۳. **از خر بگو (حرف بزن).** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۶۷۱۴. **از خربنده خر کشتن نیاید.** (سیف‌فرغانی: ۴۴)
۶۷۱۵. **از خر پای کوفتن دور بود و از اشتر حمّام رفتن بعید.** (طوطی‌نامه: ۳۲۲)
۶۷۱۶. **از خر چه توقّع نیکی داری؟** (آذری)
۶۷۱۷. **از خر، خایه‌اش بزرگ‌تر است.** (هزاره‌ای)
۶۷۱۸. **از خر، خرّاطی خواستن خطاست.** (حییم، عوام، شکورزاده)
۶۷۱۹. **از خر خرتر کسی است که وقت آب خوردنِ خر سوت می‌زند.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۶۷۲۰. **از خرخره‌ات آب که پایین می‌رود پیداست.** (اشتهاردی)
۶۷۲۱. **از خر خلیفه زاید از خلیفه خر.** (کازرونی)
۶۷۲۲. **از خُردان خطا، از بزرگان عطا.** (افغانی، تاجیکی، کوچه، شکورزاده، خزینه، دهخدا)
۶۷۲۳. **از خردان سلام و از پیران کلام.** (تاجیکی)
۶۷۲۴. **از خُردان لخشیدن* از بزرگان (کلانان) بخشیدن.** (حییم، شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه، افغانی)

۶۷۲۵. **از خردان لغزیدن از کلانان بخشیدن.** (تاجیکی)
۶۷۲۶. **از خِرد گوشوار بایستی.** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۳۷/۷)
۶۷۲۷. **از خر زعیمی*کُرّه‌سواری به عمل نمی‌آید.** (کرمانی)
۶۷۲۸. **از خرس پتی*هم کنده شود غنیمت است.** (رفسنجانی، کرمانی)
۶۷۲۹. **از خرس مویی غنیمت (بس) است.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، عوام)
۶۷۳۰. **از خرس مویی کم.** (مثمر)
۶۷۳۱. **از خرس مویی.** (هبله‌رودی، حییم)
۶۷۳۲. **از خرس می‌پرسد شنبه کی است؟** (آباده‌ای)
۶۷۳۳. **از خرس می‌پرسی چهارشنبه کی است؟** (رامسری)
۶۷۳۴. **از خرس نمی‌ترسی از جای پای خرس می‌ترسی؟** (لری)
۶۷۳۵. **از خر سوار شدن کسرش نمی‌کند از لنگ جنباندن کسرش می‌کند.** (شهربابکی)
۶۷۳۶. **از خر سواری بدش می‌آید از لنگ جروندن عیبش نیست.** (سیرجانی)
۶۷۳۷. **از خرس هار، چه جای پرسیدن؟** (هزاره‌ای)
۶۷۳۸. **از خرس یک مو هم غنیمت است.** (شکورزاده)
۶۷۳۹. **از خر شیطان پیاده شو (بیا پایین).** (دهخدا، سبزواری، کرمانی، ایلامی، سمنانی، تهرانی، قمی، هزاره‌ای)
۶۷۴۰. **از خر صحبت کنید.** (آذری)
۶۷۴۱. **از خر قرض کرده‌است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۷۴۲. **از خر کرده بارش کلانتر است.** (افغانی)
۶۷۴۳. **از خر لخت پالان نمی‌توان برداشت.** (شکورزاده، کوچه)
۶۷۴۴. **از خر لَق، پالان می‌خواهد.** (سیرجانی)
۶۷۴۵. **از خرما خرما گفتن دهان شیرین نمی‌شود.** (شکورزاده)
۶۷۴۶. **از خرما محروم شدم از بورما*هم بی‌نصیب.** (قشقایی)
۶۷۴۷. **از خرمای خویص*و گندم خراسان باز ماندم.** (سبزواری)
۶۷۴۸. **از خر مرده نعل می‌کند.** (بهمنیاری)
۶۷۴۹. **از خرمگس زمانه فریاد.** (خاقانی: ۵۱۷)
۶۷۵۰. **از خر می‌پرسد: «چهارشنبه کی است؟»** (کوچه)
۶۷۵۱. **از خر می‌پرسد چهارشنبه سوری کی است؟** (بهمنیاری، اراکی، بروجردی، شکورزاده، حییم)
۶۷۵۲. **از خر می‌پرسد شنبه کی (چه روزی) است؟** (عوام، مازندرانی، کاشانی)
۶۷۵۳. **از خر نپرسیدند که چهارشنبه کی است؟** (نیشابوری، کوچه)
۶۷۵۴. **از خر نر بادی هم غنیمت است.** (بیرجندی)
۶۷۵۵. **از خر نر شیر می‌دوشد.** (افغانی)
۶۷۵۶. **از خر نر هم عرعر، هیچی ندار هم قارقار است.** (کرمانجی)
۶۷۵۷. **از خروس پرده می‌کند.** (سمنانی)
۶۷۵۸. **از خروس رو می‌گیرد.** (هراتی)
۶۷۵۹. **از خروس شرم دارد.** (سرخه‌ای)
۶۷۶۰. **از خرّه*گردی راست نشد.** (لنجانی)
۶۷۶۱. **از خری پای کوفتن دور بود و از اشتر حمّام رفتن بعید بود.** (طوطی نامه:۳۲۲)
۶۷۶۲. **از خریّت کُرّه‌ی خر، پیشْ پیشِ مادر است.** (شکورزاده)
۶۷۶۳. **از خریداران یوسف است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۷۶۴. **از خسان همّت کسان مطلب.** (دهخدا)
۶۷۶۵. **از خسّت زیاد، از ک..نش درمی‌آورد، به دهانش می‌نهد.** (گیلکی)
۶۷۶۶. **از خُسُر*کرده داماد.** (افغانی)
۶۷۶۷. **از خسیس یک ریال هم بگیری غنیمت است.** (لری، بختیاری)
۶۷۶۸. **از خشتک ژنده‌ی‌تو چه بماند که به دیگر کس بگویی؟** (افغانی)
۶۷۶۹. **از خشک‌لبی چاره ندارد به گهر موج.** (بیدل: ۳۷۴، امثال‌موزون)
۶۷۷۰. **از خشکی خانه، سرش در خم دانه.** (سبزواری)
۶۷۷۱. **از خِشکی مته به خشخاش می‌گذارد.** (عوام)
۶۷۷۲. **از خطا نادم نگردیدن خطای دیگر است.** (صائب: ۵۰۴، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۶۷۷۳. **از خط بیرون رفته‌است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۷۷۴. **از خطر خیزد خطر زیرا که سود ده چهل / بر نبندد گر بترسد از خطر بازارگان.** (دهخدا)
۶۷۷۵. **از خلاف آمد عادت بطلب کام که من / کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم.** (حافظ: ۲۱۷، دهخدا)
۶۷۷۶. **از خُل به خاکستر نشست.** (دزفولی)
۶۷۷۷. **از خلق آن‌چه دارد آیینه وام دارد.** (بیدل: ۴۷۶، امثال‌موزون)
۶۷۷۸. **از خُلق تنگ بر تو جهان تنگ گشته‌است / بیرون ز پای خویش کن این کفش تنگ را.** (صائب: ۳۴۵، تکمله)
۶۷۷۹. **از خلق جهان گرفتن عبرت بِه.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۷۳۹)
۶۷۸۰. **از خلق زمانه باش ممتاز.** (عطّار؛ دیوان: ۳۳۸)
۶۷۸۱. **از خم سرکه، سرکه پالاید.** (عنصری، دهخدا)

۶۷۸۲. **از خمیر، فطیر.** (تاجیکی)
۶۷۸۳. **از خُمی صد رنگ بیرون آید.** (شکورزاده)
۶۷۸۴. **از خنجر گوشتین کس نمرد.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۶۷۸۵. **از خنده خنده خیزد و از گریه گریه.** (قشقایی)
۶۷۸۶. **از خنده کسی به‌جایی نمی‌رسد.** (بختیاری)
۶۷۸۷. **از خنده‌ی‌شاه و گرمی زمستان غافل مباش.** (هزاره‌ای)
۶۷۸۸. **از خنده‌ی گل آن‌چه به‌جا مانده گلاب است.** (صائب: ۱۰۷۳، تکمله)
۶۷۸۹. **از خنده‌ی یار خویش بیندیش / آن‌گاه به یار خویش برخند.** (ناصرخسرو: ۲۳، دهخدا)
۶۷۹۰. **از خنکی‌های نوروز و از گرسنگی‌های دور خرمن باید ترسید.** (بیرجندی)
۶۷۹۱. **از خنکی چاقو دسته می‌کند.** (افغانی)
۶۷۹۲. **از خواب، قیاس مرگ می‌باید کرد.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده، دهخدا)
۶۷۹۳. **از خواندن چیزی که بخوانی و ندانی / هرگز نشود حاصل چیزیت جز افغان.** (ناصرخسرو: ۴۸۵، دهخدا)
۶۷۹۴. **از خوان مور پای ملخی.** (مثمر)
۶۷۹۵. **از خوانی که تو را نخوانده‌اند ناشتا مکن.** (خرابات)
۶۷۹۶. **از خوبان شرافت ماند و از بدان کثافت.** (افغانی)
۶۷۹۷. **از خوبان وفا جستن روا نیست.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۱۶۱)
۶۷۹۸. **از خوب لطف و عنایت خوش است.** (کمال‌خجندی: ۸۹)
۶۷۹۹. **از خوبی خراب شد.** (بیرجندی)
۶۸۰۰. **از خودآرا طمع سیرت شایسته خطاست / که برون‌ساز، درون‌ساز نگردد هرگز.** (صائب: ۲۳۰۸، تکمله)
۶۸۰۱. **از خودآرایان نمی‌باید بصیرت داشت چشم.** (صائب: ۴۰، تکمله)
۶۸۰۲. **از خود بطلب هر آن‌چه خواهی که تویی.** (باباافضل کاشانی، شکورزاده)
۶۸۰۳. **از خود بگم یکی بگم.** (افغانی)
۶۸۰۴. **از خود بهتری نمی‌تواند ببیند.** (بیرجندی)
۶۸۰۵. **از خود به هرچه کنی راضی مشو تا مردمت دشمن نگیرند.** (مرزبان‌نامه، دهخدا)
۶۸۰۶. **از خود پایین‌تر دختر بگیر، به بالاتر از خود دختر مده.** (آذری)
۶۸۰۷. **از خودتان بر گِل است، از ما بر دل است.** (جیرفتی)
۶۸۰۸. **از خود تعریف کردن، گُه‌خوردن است.** (کوچه)
۶۸۰۹. **از خودت که گذشت، خدا عقلی (یک جو عقل) به بچّه‌هات بده.** (دهخدا، کوچه، افغانی، شیرازی، شکورزاده)
۶۸۱۰. **از خودت می‌ترسم (می‌ترسد).** (دهخدا، کوچه)
۶۸۱۱. **از خود چو رفت قطره به بحر ارجمند بود.** (بیدل: ۳۸۸، امثال‌موزون)
۶۸۱۲. **از خو* دِ خودیک است.** (بیرجندی)
۶۸۱۳. **از خودراضی‌ها توانسته‌بودند، مانده‌بود سوسمارها.** (آذری)
۶۸۱۴. **از خودشان زیر تغاره، از ما دهل و نقاره.** (افغانی)
۶۸۱۵. **از خود کم نباید کرد.** (بیرجندی)
۶۸۱۶. **از خود گله کنی، مهر بیگانه می‌رود.** (تاجیکی)
۶۸۱۷. **از خود ما رستم شدی، آخر به ما دشمن شدی؟** (افغانی، هزاره‌ای)
۶۸۱۸. **از خود ما ملاّ شدی، به‌جان ما بلا شدی؟** (افغانی، شکورزاده، هزاره‌ای)
۶۸۱۹. **از خودمان خرید به خودمان فروخت.** (شکورزاده)
۶۸۲۰. **از خودمان خرید می‌خواهد بفروشد به خودمان.** (زرقانی)
۶۸۲۱. **از خود ماندی، از عالم ماندی.** (تاجیکی)
۶۸۲۲. **از خودم تنبل‌تر خدیجه خواهرم.** (بروجردی)
۶۸۲۳. **از خودم را دادم به تره از مردم را گرفتم به کره.** (خوانساری، فرهنگ‌نامه)
۶۸۲۴. **از خودم زاده‌شده و به خودم می‌خندند.** (لکی)
۶۸۲۵. **از خودم گرفته به خودم می‌فروشد.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۸۲۶. **از خوردن آب هم سیرم.** (رامسری)
۶۸۲۷. **از خوردن است که به گردن است.** (بختیاری)
۶۸۲۸. **از خوردن بسیار شود مردم بیمار.** (فرخی: ۱۵۷، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۸۲۹. **از خوردنِ پُر ملال خیزد.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۷، شکورزاده)
۶۸۳۰. **از خوردن حرف، کسی به سوءهاضمه دچار نمی‌شود.** (فرهنگ‌نامه)
۶۸۳۱. **از خوردن (خورده)، امیدوار بودن بهتر.** (افغانی، آذری)
۶۸۳۲. **از خوردن، دیدن ارزشمندتر است.** (هزاره‌ای)
۶۸۳۳. **از خوردن سیر نشدی از لیسیدن سیر نمی‌شوی.** (دهخدا، شکورزاده)
۶۸۳۴. **از خوردن سیر نشدی، از لیسیدن سیر می‌شوی؟** (کوچه، هزاره‌ای)
۶۸۳۵. **از خوردن سیر نمی‌شوی خودت را خسته مکن.** (بویراحمدی)
۶۸۳۶. **از خورشید جز گرما نبیند، چشم نابینا.** (سنایی؛ دیوان: ۵۲، دهخدا)

۶۸۳۷. **از خوشحالی با ک..نش پسته می‌شکند.** (تهرانی)
۶۸۳۸. **از خوش‌حالی پر گرفت، اسبش را داد و خر گرفت.** (آملی)
۶۸۳۹. **از خوش‌حالی در سنگسر نمی‌گنجید.** (سنگسری)
۶۸۴۰. **از خوشحالی دُم گرفته مثل گلاب‌پاش.** (سروستانی)
۶۸۴۱. **از خوش‌حالی کبکش (مرغش) خروس می‌خواند.** (رفسنجانی، لنجانی)
۶۸۴۲. **از خوشه می‌آیی، برو برای کنگر.** (لری)
۶۸۴۳. **از خوشه‌ی بالاتر درو می‌کند.** (ایلامی، لری)
۶۸۴۴. **از خوشه‌ی پایین، از ساقه‌ی بالا درو می‌کند.** (هزاره‌ای)
۶۸۴۵. **از خوشی تو پوستش نمی‌گنجد.** (شیرازی، افغانی)
۶۸۴۶. **از خوک یک مو هم غنیمت است.** (اردبیلی، ترکمنی)
۶۸۴۷. **از خون او یک کلوخ هم تر نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۶۸۴۸. **از خون شپش حرام‌تر.** (بیرجندی)
۶۸۴۹. **از خوی بد، بد شود آدمی.** (دهخدا)
۶۸۵۰. **از خوی بد مرد (کوه) کیفر برد.** (فردوسی، دهخدا)
۶۸۵۱. **از خویشان دور خویش نزدیک به است.** (تاجیکی)
۶۸۵۲. **از خویش خجل، از همه عالم خجل است.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۶۶)
۶۸۵۳. **از خویش دور، همسایه نزدیک بهتر است.** (تاجیکی)
۶۸۵۴. **از خویش گذشته را چه دوزخ چه بهشت؟** (ابوسعیدابوالخیر)
۶۸۵۵. **از خیار آتش نجهد.** (شکورزاده، دهخدا)
۶۸۵۶. **از خیال پَری و دی بگذر / آدمی را به چشم حال نگر.** (خزینه)
۶۸۵۷. **از خیالی صلحشان و جنگشان / از خیالی نامشان و ننگشان.** (مولوی، دهخدا)
۶۸۵۸. **از خیر آمد، الهی به خیر برود.** (لری)
۶۸۵۹. **از خیرات کرم، کدو هم آو (آب) می‌خورد.** (افغانی)
۶۸۶۰. **از خیرات گل، خار آب می‌خورد.** (افغانی)
۶۸۶۱. **از خیرت گذشتم به مزارم مرین.** (لری)
۶۸۶۲. **از خیرت گذشتم شر مرسان.** (لری)
۶۸۶۳. **از خیرت گذشتم گور به گورم مکن.** (لری)
۶۸۶۴. **از خیر تو گذشتم کاسه کوزه‌ام را مشکن.** (قشقایی)
۶۸۶۵. **از خیرش گذشتیم، شرش نگیردمان.** (بختیاری)
۶۸۶۶. **از خیر گوشواره‌ی طلایی که گوش را زخم کند باید گذشت.** (هزاره‌ای)
۶۸۶۷. **از خیر نان و نوازشش گذشته، سگش نگزد.** (هزاره‌ای)
۶۸۶۸. **از خیر و بیرش*بیرون می‌روم.** (کردی)
۶۸۶۹. **از خیک بز پنج تا پشم بکشی، پنجاه تا هم همراه آن می‌آید.** (گیلکی)

۶۸۷۰. **از خیله چه مانده که بیله*گوید؟** (افغانی)
۶۸۷۱. **از دادِ خدا بترس و بیداد مکن.** (ازرقی، شکورزاده)
۶۸۷۲. **از دادسرا نترس، از قاضی بترس.** (شکورزاده)
۶۸۷۳. **از دادن و از ندادنت داد فلک.** (دهخدا)
۶۸۷۴. **از دارالمجانین هم این‌جوری در نمی‌روند.** (تهرانی)
۶۸۷۵. **از دارایی زبان نمی‌آید.** (مرندی)
۶۸۷۶. **از دارم حرف بزن، داشتم داشتم بی‌فایده‌است.** (کوچه)
۶۸۷۷. **از داس تا داسه* چهل روز، از داسه تا کاسه هم چهل روز.** (بیرجندی)
۶۸۷۸. **از داشتن داروهای زیاد چیرچی*پزشک نمی‌شود.** (رامسری)
۶۸۷۹. **از داغ انار، ناردانه می‌خورد.** (لری)
۶۸۸۰. **از داغ شکم پرستی‌اش آش در میان دو پایش.** (بهبهانی)
۶۸۸۱. **از داغ لواش کاغذ می‌جَوَد.** (نهاوندی)
۶۸۸۲. **از داماد پسر نمی‌شود و از زالزالک نقل.** (آذری)
۶۸۸۳. **از دامانم می‌گیرد، می‌زند پشت شانه‌ام.** (ملایری)
۶۸۸۴. **از دام چو آزاد شوم در قفس افتم.** (ذوقی اردستانی؛ تذکره نصرآبادی: ۲۷۵، تکمله، افغانی، هبله‌رودی، حییم، کوچه، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۶۸۸۵. **از دام زبون‌گیران به عزلت رسته‌شد عنقا.** (سنایی، دهخدا)
۶۸۸۶. **از دامِ قسمت نمی‌توانی بگریزی.** (شهربابکی)
۶۸۸۷. **از دامن خودش برخاسته.** (کردی)
۶۸۸۸. **از دامنشان نقاب ساختند و از همسایه‌شان آب نخوردند.** (خوزستانی)
۶۸۸۹. **از دانش افزون شود آبروی.** (فردوسی، دهخدا)
۶۸۹۰. **از دانه طمع ببر که رستی از دام.** (بایزید بسطامی، دهخدا)
۶۸۹۱. **از دانه نرم گشتن و از آسیا فغان.** (امثال‌موزون)
۶۸۹۲. **از دانه‌ی آقطی* مربا درست می‌کند.** (رامسری)
۶۸۹۳. **از دایره‌ی صبر برون است دل من.** (عبدالواسع جبلی: ۵۶۲)
۶۸۹۴. **از دایه چه ک..)جای) پنهانی؟** (افغانی)
۶۸۹۵. **از دایه (ماما) ک.. پناهی.** (هزاره‌ای)
۶۸۹۶. **از دایه، مهربانی مادر طمع مدار.** (صائب: ۲۲۷۷، تکمله)
۶۸۹۷. **از دبستان برود هر که سبق روشن کرد.** (کلیم: ۲۲۵، امثال‌موزون)
۶۸۹۸. **از دبّه، کسی ضرر (بدی) ندیده.** (شکورزاده، کوچه، عوام)

۶۸۹۹. **از دختر پیر چنین پسری مرحبا.** (قشقایی)
۶۹۰۰. **از دختر زاییدن خجالت نکشیدی، از کهنه شستنش خجالت می‌کشی؟** (هزاره‌ای)
۶۹۰۱. **از دختر گاوچران خانم نمی‌شود.** (آذری)
۶۹۰۲. **از دختری رُم‌هایش*به‌جا هستند.** (دزفولی)
۶۹۰۳. **از دختری فقط موی زهار او پا برجاست.** (شوشتری)
۶۹۰۴. **از دختری یتیم چنین روسفیدی؟** (آذری)
۶۹۰۵. **از در آمده که پیشتری را بیرون کند.** (کرمانی)
۶۹۰۶. **از در آهنی می‌گیرد، از در چوبی سر در می‌آورد.** (شهربابکی)
۶۹۰۷. **از درازی وعده و امید فرسوده شود / شیر را چنگال و دندان، پیل را خرطوم و یشگ.** (سوزنی، دهخدا)
۶۹۰۸. **از در باغ بگذری بهتر است تا وارد آن بشوی.** (بروجردی)
۶۹۰۹. **از در برانی از باجه وارد می‌شود.** (آذری)
۶۹۱۰. **از در بسته بلا برمی‌گردد.** (مرندی)
۶۹۱۱. **از در (تاق) بیرونش کنی از دیوار (پنجره) داخل می‌شود.** (افغانی، لری، درگزی، دزفولی)
۶۹۱۲. **از در تو را می‌گیرند، از گوشه در می‌روی.** (بختیاری)
۶۹۱۳. **از در جلویش را بگیری از انگله*راه باز می‌کند.** (لری)
۶۹۱۴. **از در خانه‌ی‌ما تو نمی‌آید.** (بهمنیاری، گلبافی، کرمانی)
۶۹۱۵. **از درخت افتادن چه ربطی به بکارت دارد؟** (آذری)
۶۹۱۶. **از درختان دیگران برچین / وز پی دیگران درخت نشان.** (مسعودسعدسلمان، دهخدا)
۶۹۱۷. **از درخت بید بَر می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۶۹۱۸. **از درخت بید، سیب می‌خواهد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۶۹۱۹. **از درخت بید صندل درست نمی‌شود.** (ارومیّه‌ای)
۶۹۲۰. **از درخت تا درخت باز امید فرجی هست.** (ابهری)
۶۹۲۱. **از درخت راست سایه‌ی کج نمی‌افتد.** (تاجیکی)
۶۹۲۲. **از درخت سیب سیب و از درخت به به می‌روید.** (قشقایی)
۶۹۲۳. **از درخت کج نهال راست.** (بیرجندی)
۶۹۲۴. **از درخت که پایین آمد، نه چیرگه شد نه پیرگه.** (هزاره‌ای)
۶۹۲۵. **از درخت لیز بالا نمی‌روند.** (گیلکی)
۶۹۲۶. **از درخت و چوب سخت، هاون چوبی می‌سازند.** (ترکمنی)
۶۹۲۷. **از درختی که مام بالا رود دخترش شاخ به شاخ بالا می‌رود.** (آذری)
۶۹۲۸. **از در خلا حاجت مطلب.** (بهمنیاری)
۶۹۲۹. **از درد، اماسش زیادتر است.** (هزاره‌ای)
۶۹۳۰. **از درد بی‌کسی به گربه گفتم تو کسی.** (شکورزاده)
۶۹۳۱. **از دردِ جُو قُمطَر* بجو.** (کوچه)
۶۹۳۲. **از در درآمد، از دریچه برآمد.** (تاجیکی)
۶۹۳۳. **از در درآمد حیدری، ک..نش را گذاشت روی صندلی / گفت یا محمّد یا علی، بگذار توی دستم بی‌معطّلی.** (تهرانی)
۶۹۳۴. **از در درآمد نر پلنگ، عصا به دستش همه رنگ.** (جیرفتی، بهمنیاری)
۶۹۳۵. **از دردش کرده ورمش بیشتر است.** (هزاره‌ای)
۶۹۳۶. **از درد شکمم، پیش چه کسی دادخواهی کنم؟** (آذری)
۶۹۳۷. **از درد کرده پندیدگی*بسیار است.** (افغانی)
۶۹۳۸. **از درد لاعلاجی، به خر می‌گویندخان‌باجی.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۶۹۳۹. **از درد لاعلاجی، به گربه گفتم: «خانم باجی.»** (عوام، کوچه، حییم)
۶۹۴۰. **از درد لقمه دل می‌لرزد.** (لری)
۶۹۴۱. **از درشتی لب چو بربندی نشنوی هرگز درشت.** (واعظ قزوینی، شکورزاده)
۶۹۴۲. **از دَرِ عیش درآ و به ره عیب مپوی.** (حافظ: ۳۴۴)
۶۹۴۳. **از در مبال کی حاجت برآمد؟** (عوام)
۶۹۴۴. **از در می‌راند و از بام می‌خواند.** (شکورزاده)
۶۹۴۵. **از در می‌رانی از سوراخ سقف اتاق وارد می‌شود.** (ابهری)
۶۹۴۶. **از در نیامده، شکر نعمت.** (بیرجندی)
۶۹۴۷. **از دروازه بیرون نمی‌رود و از چشمه‌ی‌سوزن بیرون می‌رود.** (حییّم، عوام)
۶۹۴۸. **از در و دیوار می‌بارد.** (بهمنیاری، سمنانی)
۶۹۴۹. **از دروغ بپرهیز و از غرض و جدال بگریز.** (افغانی)
۶۹۵۰. **از دروغ‌زن گواهی راست نپذیرند.** (تاریخ بیهقی: ۴۷۳)
۶۹۵۱. **از دروکردن برنج تا هیزم‌شکنی.** (مازندرانی)
۶۹۵۲. **از درونِ تهی بانگ می‌زند خشخاش.** (شکورزاده)
۶۹۵۳. **از درون زیان، نفع می‌خواهد.** (بختیاری)
۶۹۵۴. **از درون مانند گزنه و از بیرون مانند گشنیز.** (مازندرانی)
۶۹۵۵. **از درون مدفوع عدس جمع می‌کند.** (قشقایی)
۶۹۵۶. **از دروها نگو از عرق بگو.** (بیرجندی)
۶۹۵۷. **از درویشان برگ سبزی.** (مثمر، بهمنیاری، عوام، هبله‌رودی، کوچه)
۶۹۵۸. **از درویشان برگ سبزی، از رندان قاب گرگی.** (شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)

۶۹۵۹. **از درویشان تا جوری.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۹۶۰. **از درویش هویی، از گرمک بویی.** (کرمانی)
۶۹۶۱. **از درویش، هویی.** (کوچه)
۶۹۶۲. **از دروی گندم و جو معافش کردند، نگهبان بافه‌هایش کردند.** (لری)
۶۹۶۳. **از درّه‌ی بی‌در برایش می‌آید.** (شوشتری)
۶۹۶۴. **از دَرِ هیچ سفله شیر مخواه.** (منجیک ترمذی؛ پیشاهنگان: ۱۵۶)
۶۹۶۵. **از دریا آب می‌بخشد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۶۹۶۶. **از دریچه‌ی چشم مجنون بایستی در جمال لیلی نظر کردن.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۴، حییم)
۶۹۶۷. **از دری که بی‌گمانی، مرغ همسایه‌ات می‌افتد تو چاه.** (بروجردی)
۶۹۶۸. **از دزد به دزد حلال است.** (آذری)
۶۹۶۹. **از دزد پرسیدند: «کی خوب است؟» گفت: «کیسه‌بر.»** (افغانی)
۶۹۷۰. **از دزد طرفداری نمودن دزدی است.** (کرمانجی)
۶۹۷۱. **از دزد کی دزدیده؟** (افغانی)
۶۹۷۲. **از دزد هرچه ماند رَمّال بُرد.** (کوچه)
۶۹۷۳. **از دزد یابی، از جلب یابی، از آدم ک..ن فراخ (شکمو) نیابی.** (بیرجندی)
۶۹۷۴. **از دزدی اگر کسی صاحب مال می‌شد موش باید قارون شود.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۹۷۵. **از دست آدم که در رفت مثل قاطر جفتک می‌زند.** (مازندرانی)
۶۹۷۶. **از دست اجل بسی جگرها خون شد.** (خیام: ۸۶)
۶۹۷۷. **از دست اجل کس جان نبرده ست.** (شیرین‌وفرهاد سلیمی: ۱۴۸۳)
۶۹۷۸. **از دست اجل هیچ‌کس جان نَبَرد.** (باباافضل، شکورزاده)
۶۹۷۹. **از دست او یک دانه گاورس* هم نمی‌افتد.** (مازندرانی)
۶۹۸۰. **از دست باد گریخته‌ایم و گیر باران افتاده‌ایم.** (سمنانی)
۶۹۸۱. **از دست باد می‌روم به داد.** (کرمانی)
۶۹۸۲. **از دست باران به چاه آب گریختم.** (بختیاری)
۶۹۸۳. **از دست بچّه، سنگ را بگذار بالای تاقچه.** (بیرجندی)
۶۹۸۴. **از دست بچّه‌ی خرد و آدم فضول، سنگ پنج من بر دیوار.** (بیرجندی)
۶۹۸۵. **از دست بد بده هرچی گرفتی مفت است.** (مازندرانی)
۶۹۸۶. **از دست بسته چه خیر و از پای شکسته چه سیر.** (سعدی، نامه‌ی‌داستان)
۶۹۸۷. **از دست‌بوس میل به پابوس کرده‌ای / خاکت به سر، ترقّی معکوس کرده‌ای.** (کوچه، تهرانی، شکورزاده، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۶۹۸۸. **از دست‌پاچگی آب روی کتش افتاده.** (گلبافی)
۶۹۸۹. **از دست‌پاچگی به آب چنگ می‌زند.** (هزاره‌ای)
۶۹۹۰. **از دست‌پاچه‌ای ماست موسیر را به‌جای گندم به آسیاب بردند.** (بختیاری)
۶۹۹۱. **از دست پس می‌زند با پا پیش می‌کشد.** (تهرانی)
۶۹۹۲. **از دستت بده و با پایت بدو.** (سیستانی)
۶۹۹۳. **از دست چپ برخاستیم.** (کرمانی)
۶۹۹۴. **از دست چپش می‌آید.** (مثمر)
۶۹۹۵. **از دست چلاق پرهیز لازم است.** (تکابی)
۶۹۹۶. **از دست حسن، حسن زیر جل خر است.** (دزفولی)
۶۹۹۷. **از دست خالی کار ساخته نیست.** (هزاره‌ای)
۶۹۹۸. **از دست خرس خلاص شدیم به دست غول افتادیم.** (میانه‌ای)
۶۹۹۹. **از دست خود بد کرده باید با گردن خود جواب بدهد.** (هزاره‌ای)
۷۰۰۰. **از دست خودش، اجرت می‌خواهد.** (آذری)
۷۰۰۱. **از دست خودم وفا ندیدم.** (بختیاری)
۷۰۰۲. **از دست دادن دوست آسان است، امّا پیدا کردنش مشکل.** (افغانی)
۷۰۰۳. **از دست دختر و دخترزاده‌ام چیزی به کسی نمی‌توانم داد.** (لارستانی)
۷۰۰۴. **از دست دزد درآمد به دست فالگیر افتاد.** (جیرفتی)
۷۰۰۵. **از دست دوست هرچه ستانی شکر بود.** (سعدی؛ کلیات: ۴۲۳، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا)
۷۰۰۶. **از دست روزگار چرا غصّه می‌خورم؟** (عراقی: ۸۶)
۷۰۰۷. **از دست زبانم، چوب می‌خوره روی ک..م.** (شهربابکی)
۷۰۰۸. **از دست زمانه در عذابم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۴۳)
۷۰۰۹. **از دست زن گَنده*، ماست گاو نمی‌بنده.** (بیرجندی)
۷۰۱۰. **از دست زن لندی*، ماست گاو نمی‌بندی.** (قاینی)
۷۰۱۱. **از دست زننده‌ی دیو هم می‌ترسد.** (رامسری)
۷۰۱۲. **از دست سگ، سقز هم نمی‌توان جوید.** (آذری)
۷۰۱۳. **از دست سگ‌ها نمی‌شود استخوان به دندان کشید.** (ارومیه‌ای)
۷۰۱۴. **از دستش الامان می‌زنند.** (تهرانی)
۷۰۱۵. **از دست شپش جامه‌ات را نسوزان.** (شهربابکی)
۷۰۱۶. **از دست شپش، یقه پاره نمی‌کنند (می‌کند).** (شیرازی)
۷۰۱۷. **از دست شغال گرفت به دست گرگ داد.** (آملی)
۷۰۱۸. **از دستش قورباغه هم به آب نمی‌افتد.** (بهشهری)

۷۰۱۹. **از دست غیر دوست تبرزد، تبر بود.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۳)

۷۰۲۰. **از دست قبر فرار می‌کردم سر راهم سبز شد.** (قشقایی)

۷۰۲۱. **از دست کار، جانم در حسرت خوردن است.** (آذری)

۷۰۲۲. **از دست کافر آزاد شدم، گرفتار ظالم گردیدم.** (لری)

۷۰۲۳. **از دست که نالیم که از ماست که بر ماست.** (ناصرخسرو: ۵۲۴، بهمنیاری)

در اصل: **گفتا ز که.....**

۷۰۲۴. **از دست گدایان نتوان کرد ثوابی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۶، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)

۷۰۲۵. **از دست گرسنه چه خیر؟** (افغانی، خزینه)

۷۰۲۶. **از دست گوزش، سیاه بخت و روزش.** (سبزواری)

۷۰۲۷. **از دستم اگر نمی‌گیری از پا هم نگیر.** (هزاره‌ای)

۷۰۲۸. **از دست ماندی، از چشم خدا هم می‌افتی.** (هزاره‌ای)

۷۰۲۹. **از دست مده دامنِ روشن‌گُهران را.** (صائب: ۸۹)

۷۰۳۰. **از دست مده سلطنت روی زمین را.** (فیضی: ۱۹۷)

۷۰۳۱. **از دست مرگ فرار کرد، در گور آماده افتاد.** (لری)

۷۰۳۲. **از دستم کار گیر، از دهانم ناله گیر.** (تاجیکی)

۷۰۳۳. **از دستم کارم گیر، از دهانم نانم گیر.** (تاجیکی)

۷۰۳۴. **از دست ندهم عادتِ خویش.** (ابن‌حسام: ۵۷۶)

۷۰۳۵. **از دست و بازویش معلوم است.** (هبله‌رودی، مشمر)

۷۰۳۶. **از دست و پا زدن‌ها کاری نمی‌گشاید.** (کلیم کاشانی: ۱۴۲، شکورزاده)

۷۰۳۷. **از دست و پایش آتش به در می‌شود.** (بیرجندی)

۷۰۳۸. **از دست و زبان که برآید / کز عهده‌ی‌شکرش به درآید؟** (سعدی؛ گلستان: ۴۹)

۷۰۳۹. **از دسته بیل، چولی*درست نمی‌شود و از داماد پسر.** (درگزی)

۷۰۴۰. **از دستِ هنرش سگ را ریدن می‌گیرد.** (بیرجندی)

۷۰۴۱. **از دست یک شوم، سوخت شهر روم.** (هزاره‌ای)

۷۰۴۲. **از دشمنان برند شکایت به نزد دوست (به دوستان) / چون دوست بر جفاست (دشمن است) شکایت کجا برم؟** (سعدی؛ کلیات: ۲۴۱، دهخدا)

۷۰۴۳. **از دشمنانِ دوست حذر گر کنی رواست.** (شکورزاده)

۷۰۴۴. **از دشمنت بترس هر چند ضعیف باشد.** (لری)

۷۰۴۵. **از دشمن توقّع دوستی به مثابه جمع بین پنبه و آتش است.** (آذری)

۷۰۴۶. **از دشمن حذر کن اگرچه مورچه باشد.** (افغانی، آذری، لری)

۷۰۴۷. **از دشمن خانه چون توان رست؟** (امیرخسرو، دهخدا)

۷۰۴۸. **از دشمنِ دوست‌روی حذر کن.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده، دهخدا)

۷۰۴۹. **از دشمن و انتظار مهر؟** (تهرانی)

۷۰۵۰. **از دشمنی که می‌خواهد با تو دوست شود، غافل مباش.** (قشقایی)

۷۰۵۱. **از دعای پدر و آه مادر بترس.** (افغانی)

۷۰۵۲. **از دعای سگ باران نمی‌آید.** (دیلم‌ولیراوی)

۷۰۵۳. **از دعای گربه سیاه باران نمی‌بارد.** (بهمنیاری، کوچه)

۷۰۵۴. **از دعای گربه کوره باران نمی‌آید.** (عوام، کوچه)

۷۰۵۵. **از دعای گربه کوره طاق مبال پایین نمیاد.** (شکورزاده، اصفهانی)

۷۰۵۶. **از دعای گربه‌ی‌نر باران نمی‌آید.** (گیلکی)

۷۰۵۷. **از دعای مردمان حیات کس فزون نشد.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۱۴۸)

۷۰۵۸. **از دعای موش کور باران نمی‌بارد.** (هزاره‌ای)

۷۰۵۹. **از دفتر نازک نسیه برده‌است.** (تهرانی)

۷۰۶۰. **از دل‌آزار خدا بیزار.** (تاجیکی)

۷۰۶۱. **از دل آسوده‌ات حرف می‌زنی.** (بیرجندی)

۷۰۶۲. **از دل باز تُو می‌روند، نه از در باز.** (سیرجانی، شهربابکی)

۷۰۶۳. **از دل برود هر آن‌چه (هرآن‌که) از دیده برفت.** (سمک‌عیّار: ۶۱۲/۵، جامی؛ دیوان: ۸۱۳، افغانی، شاهد، شکورزاده، هبله‌رودی، دهخدا، کوچه)

۷۰۶۴. **از دل به دل راه است.** (شکورزاده، دهخدا)

۷۰۶۵. **از دل خیزد بر دل ریزد.** (افغانی)

۷۰۶۶. **از دل رحیمش فاحشه شده.** (دزفولی)

۷۰۶۷. **از دلِ شکسته تدبیر درست نیاید.** (سعدی؛ کلیات: ۸۴۱، شکورزاده، دهخدا)

۷۰۶۸. **از دل عروس خبر می‌آورد.** (بیرجندی)

۷۰۶۹. **از دل غم‌زده جز ناله تراوش نکند.** (مخفی‌زیب‌النسا، شکورزاده)

۷۰۷۰. **از دل گرمت گپ می‌زنی؟** (افغانی)

۷۰۷۱. **از دل می‌خورم و از صورت بیرون می‌کنم.** (مازندرانی)

۷۰۷۲. **از دلیری، محتاطی بهتر است.** (هزاره‌ای)

۷۰۷۳. **از دماغ افتاده‌است.** (کرمانی)

۷۰۷۴. **از دماغ شیر افتاده‌است.** (بهمنیاری، دهخدا، شیرازی)

۷۰۷۵. **از دماغ فیل (مار) افتاده.** (دهخدا، حییم، قمی، سیستانی)

۷۰۷۶. **از دُمب خودم می‌گذرم این وصلت را نمی‌خواهم.** (دلیجانی)

۷۰۷۷. **از دم چمچه می‌گیرد، از جای چربش می‌خورد.** (آذری)
۷۰۷۸. **از دم خود گرفتار شده‌است.** (آذری)
۷۰۷۹. **از دَم دست دورمانده پنجاه روز می‌ماند.** (اردبیلی)
۷۰۸۰. **از دم راست خودش حرف می‌زند.** (هزاره‌ای)
۷۰۸۱. **از دم روزیش چخه می‌کند.** (هزاره‌ای)
۷۰۸۲. **از دم زاغ رو و گُه خور.** (تاجیکی)
۷۰۸۳. **از دمش افسار می‌زند.** (هزاره‌ای)
۷۰۸۴. **از دمش به تله افتاده.** (آذری)
۷۰۸۵. **از دُم عقرب گره نتوان گشود الاّ به سنگ.** (شکورزاده)
۷۰۸۶. **از دم کژدم (عقرب) گره جز سنگ نگشاید کسی.** (صائب: ۳۴۵۶، امثال‌موزون)
۷۰۸۷. **از دمگرچه می‌رود؟ یک پُف.** (هزاره‌ای)
۷۰۸۸. **از دنبه چون بماند (تا نماند) نومید و بی‌نصیب / خرسند می‌شود (کی شود) سگ بیچاره به استخوان؟** (ناصرخسرو: ۵۰۰، دهخدا)
۷۰۸۹. **از دنبه‌ی‌غایب؛ شوشه‌ی‌نقد بهتر.** (تاجیکی)
۷۰۹۰. **از دنبه‌ی‌نسیه، شوشه بهتر.** (تاجیکی)
۷۰۹۱. **از دنده‌ی‌چپ پا شده.** (قمی)
۷۰۹۲. **از دنیا خوردن، دنیا دیدن بهتر است.** (هزاره‌ای)
۷۰۹۳. **ازدواج در جوانی خیلی زود و در پیری خیلی دیر است.** (افغانی)
۷۰۹۴. **ازدواج می‌خواهد و زود می‌خواهد.** (بختیاری)
۷۰۹۵. **از دوازده فرزند یعقوب یکیش یوسف شد.** (شکورزاده، کوچه)
۷۰۹۶. **از دوبال سریش کرده نشد / هیچ طرّار جعفر طیّار.** (سنایی؛ دیوان: ۲۰۱، شکورزاده، دهخدا)
۷۰۹۷. **از دو بد به گزین کنی خرد است.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۷۲، امثال‌موزون)
۷۰۹۸. **از دو بُرد*قبایی نداند کرد.** (شکورزاده، دهخدا)
۷۰۹۹. **از دو بندش، تا سه بندش، همه پت پت می‌کند.** (سیرجانی، کرمانی، رفسنجانی)
۷۱۰۰. **از دو به قدم هم می‌افتی.** (بهمنیاری)
۷۱۰۱. **از دو پنج یا از دو شش چهاری نیامد.** (دهخدا)
۷۱۰۲. **از دو تا سرش به یکی.** (شوشتری)
۷۱۰۳. **از دو چیز قهر مکن، می‌خورند و به تو نمی‌دهند و می‌دوی نمی‌رسی.** (بختیاری)
۷۱۰۴. **از دو چیز کسی سیر نشده، یکی مال و دوّمی اولاد.** (هزاره‌ای)
۷۱۰۵. **از دو حرف قالبی کز دیگران آموخته‌است / دعوی گفتار بر طوطی مسلّم کی شود؟** (صائب: ۱۳۱۰، تکمله)
۷۱۰۶. **از دود پی به آتش می‌برند.** (شکورزاده)
۷۱۰۷. **از دودت کور شدم، با آتشت روشن نشدم.** (پاپی)
۷۱۰۸. **از دور آمد، شاه پیر آمد.** (بختیاری)
۷۱۰۹. **از دور بوسه بر رخ مهتاب می‌زنم.** (افغانی)
۷۱۱۰. **از دور بیا، ریشم کج می‌روید.** (مشکین‌شهری)
۷۱۱۱. **از دور دست بر آتش می‌گذارد.** (خزینه، مثمر، هبله‌رودی)
۷۱۱۲. **از دور دل‌ربا از نزدیک زَهره‌رو.** (کردی)
۷۱۱۳. **از دور دل می‌برد، از نزدیک زهره.** (بختیاری)
۷۱۱۴. **از دور دیدم ماه را؛ از دل کشیدم آه را.** (عوام)
۷۱۱۵. **از دور شیون، سور نماید.** (دهخدا، شکورزاده)
۷۱۱۶. **از دور عاشق و از نزدیک پشیمان.** (بیرجندی)
۷۱۱۷. **از دور ماشاءالله.** (بختیاری)
۷۱۱۸. **از دور می‌برد دل و از نزدیک (پیش) زهره را.** (تهرانی، شکورزاده، کوچه، حییم، بهمنیاری، عوام)
۷۱۱۹. **از دور نمایدت سور، ماتم.** (ناصرخسرو، دهخدا)
۷۱۲۰. **از دو رویه نان گندم است.** (اوزی)
۷۱۲۱. **از دوره‌ی‌مسگری، فقط ک..ن جنباندن برای ما باقی مانده.** (گیلکی)
۷۱۲۲. **از دو زانو تا دو زانو فرق است.** (تاجیکی)
۷۱۲۳. **از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸، دهخدا، بهمنیاری)
۷۱۲۴. **از دوست برگ گلی.** (تایبادی)
۷۱۲۵. **از دوست به جز دوست نمی‌باید خواست.** (شکورزاده)
۷۱۲۶. **از دوست به دشمن نتوان برد شکایت.** (کمال‌خجندی، شکورزاده)
۷۱۲۷. **از دوست به هر جوری بیزار نباید شد.** (سنایی؛ دیوان: ۸۵۸)
۷۱۲۸. **از دوست پیامیّ و ز ما تسلیمی.** (خاکی مشهدی، شکورزاده)
۷۱۲۹. **از دوست چه دشنام چه نفرین چه دعا.** (ظهیرفاریابی: ۳۵۳، دهخدا، شکورزاده)
۷۱۳۰. **از دوست عزیزتر چه باشد؟** (کمال‌خجندی: ۳۹۴)
۷۱۳۱. **از دوست فرق تا دوست / افزون باشد ز مغز تا پوست.** (جامی؛ لیلی و مجنون: ۷۵۸)
۷۱۳۲. **از دوست که محروم شدی رو به دشمن می‌کنی.** (سیستانی)
۷۱۳۳. **از دوست گِله کنی، بیگانه می‌شنود.** (تاجیکی)
۷۱۳۴. **از دوست نادان دشمن دانا به.** (افغانی، تاجیکی)
۷۱۳۵. **از دوست نادان نانش خوردن از دشمن زیرک چایش خور.** (تاجیکی)
۷۱۳۶. **از دوست ناقابل دشمن بهتر است.** (تاجیکی)

۷۱۳۷. **از دوست نامشروع بریدم به مصاحب (شوی) هم نرسیدم.** (بختیاری)
۷۱۳۸. **از دوست هرچه آید آن یادگار باشد.** (عراقی: ۱۸۶)
۷۱۳۹. **از دوست هرچه آید خوش است.** (لکی)
۷۱۴۰. **از دوست یک اشارت از ما به سر دویدن.** (ابن‌یمین: ۴۸۴، سلمان‌ساوجی: ۲۶۱، شکورزاده، تاجیکی، تکمله، بهمنیاری، دهخدا، هبله‌رودی، افغانی)
۷۱۴۱. **از دو سر کار کسی بسته نگردد هرگز.** (صائب: ۷۲۰، تکمله)
۷۱۴۲. **از دو سنگ آسیاب توقّع آرد دارد.** (گیلکی)
۷۱۴۳. **از دو صد عاشق یکیش بی‌باک می‌برآید.** (افغانی)
۷۱۴۴. **از دو عالم خاطر آزادمردان فارغ است.** (صائب: ۵۱۵، تکمله)
۷۱۴۵. **از دو عقل از عقیله‌ای برهی.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۲)
۷۱۴۶. **از دو کُشتی‌گیر یکی مغلوب شود.** (آذری)
۷۱۴۷. **از دولت سر بز شیرده‌است که بی‌بی تر و تازه است.** (اوزی)
۷۱۴۸. **از دولت سر شالی، تَلْخِه هم آب می‌خورد.** (کوچه)
۷۱۴۹. **از دولت سرِ گُل، خار هم آب می‌خورد.** (کوچه)
۷۱۵۰. **از دولت سرِ گندم تلخه هم آب می‌خورد.** (شکورزاده)
۷۱۵۱. **از دولت سر یک خوشه گندم هزار بوته‌ی‌خور*آب می‌خورد.** (بهمنیاری)
۷۱۵۲. **از دولتی بوته‌ی برنج، سوروف* هم آب می‌خورد.** (گیلکی)
۷۱۵۳. **از دولتی سر برنج ارزن هم آب می‌خورد.** (گیلکی)
۷۱۵۴. **از دولتی سر رازیانه، آب می‌خورد پنبه‌دانه.** (بوشهری)
۷۱۵۵. **از دولتی سر گُلی، صد تا خار آب می‌خورند.** (شهربابکی)
۷۱۵۶. **از دولتی سر گندم، درمنه هم آب می‌خورد.** (سروستانی)
۷۱۵۷. **از دولتی گاو سیاه است که بی‌بی تندرست و دلکش است.** (زرقانی)
۷۱۵۸. **از دو نفر بترس: نمی‌خورم، دارم می‌روم.** (رامسری)
۷۱۵۹. **از دویدن (سفر) کفش پاره می‌شود.** (نامه‌ی‌داستان، گیلکی)
۷۱۶۰. **از دهان بد، بوی بد.** (تاجیکی)
۷۱۶۱. **از دهان به دامن می‌ریزد.** (سیستانی)
۷۱۶۲. **از دهان به یقه بریزد.** (هزاره‌ای)
۷۱۶۳. **از دهان تا گوش چهار انگشت راه است.** (کوچه، شکورزاده)
۷۱۶۴. **از دهان تا گوش چه‌قدر راه است.** (افغانی)
۷۱۶۵. **از دهان تا گوش راهی نیست.** (سیرجانی)
۷۱۶۶. **از دهانت برآید، در گریبانت درآید.** (افغانی)
۷۱۶۷. **از دهان خروارها خورده‌شده‌است و از بینی هیچ.** (هزاره‌ای)
۷۱۶۸. **از دهان ریخت، به دامن افتاد.** (هزاره‌ای)
۷۱۶۹. **از دهان سگ، دریا نجس نمی‌شود.** (کوچه، بیرجندی)
۷۱۷۰. **از دهانش آب می‌جوشد.** (لری)
۷۱۷۱. **از دهانش بوی شیر می‌آید.** (افغانی، اهری، تاجیکی)
۷۱۷۲. **از دهانش عسل می‌ریزد.** (قشقایی)
۷۱۷۳. **از دهانش می‌افتد توی دامنش.** (بیرجندی)
۷۱۷۴. **از دهان که بیرون شد دنیا پر شد.** (هزاره‌ای)
۷۱۷۵. **از دهان گاو بیرون آمده.** (دهخدا)
۷۱۷۶. **از دهان، گپ به در شود، کُلّ شهر خبر شود.** (افغانی)
۷۱۷۷. **از دهانه‌ی‌گشاد قیف وارد شود، از دهانه‌ی‌باریک خارج می‌شود.** (قشقایی)
۷۱۷۸. **از ده بیرون رو، لیکن از نرخ بیرون نرو.** (آذری)
۷۱۷۹. **از دِه بیرونش کرده‌اند، ادعّای کدخدایی می‌کند.** (شکورزاده، کوچه)
۷۱۸۰. **از ده بیرونش کرده‌اند، سراغ خانه‌ی کدخدا را می‌گیرد.** (کوچه)
۷۱۸۱. **از ده بیرون هستی، از نرخ ده که بیرون نیستی.** (نیشابوری)
۷۱۸۲. **از ده تخته نمد یک لچک حریر نمی‌شود درآورد.** (عوام، کوچه)
۷۱۸۳. **از ده خورده به مهر و ماه افتاده‌است.** (مثمر)
۷۱۸۴. **از ده دوشاب است.** (مثمر)
۷۱۸۵. **از ده می‌شود رفت، از نرخ ده نمی‌شود رفت.** (بیرجندی)
۷۱۸۶. **از دهنش بوی شیر می‌آید، از پشتش بوی گهواره.** (تاجیکی)
۷۱۸۷. **از ده و دیار خویش رفتی، از رسم خویش که نرفتی.** (سیستانی)
۷۱۸۸. **از ده ویران که ستاند خراج؟** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۴۱، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۷۱۸۹. **از دِه ویرانه کسی خراج نمی‌خواهد.** (کوچه)
۷۱۹۰. **از دیدنش، حسرتش بهتر است.** (هزاره‌ای)
۷۱۹۱. **از دیدن عیب دیگران اعمی شو / در دیدن عیب خویشتن احول باش.** (واعظ قزوینی، دهخدا)
۷۱۹۲. **از دیدن ماه بهره بر نتوان داشت.** (اسرارالتوحید: ۹۸۱، شکورزاده، دهخدا)
۷۱۹۳. **از دیده اگر دور رفت از دل هم دور می‌رود.** (هزاره‌ای)

۷۱۹۴. **از دیده برفتی و نشستی بر دل.** (عطّار؛ مختارنامه: ۱۲۳)
۷۱۹۵. **از دیده بسی فرق بوَد تا به شنیده.** (امیرشاهی سبزواری: ۵۶، شکورزاده، تکمله)
۷۱۹۶. **از دیده دور، از دل دور.** (افغانی)
۷۱۹۷. **از دیر آمدی و در دلو آسیاب ریختی، نوبتت شد غش کردی.** (لری)
۷۱۹۸. **از دیزی گوشت تمام شد، چغندر سر بلند کرد.** (آذری)
۷۱۹۹. **از دیگِ جهان چون دو سه کفگیر کشیدی / باقی همه‌اش آن مزه دارد که چشیدی.** (تهرانی، شکورزاده)
۷۲۰۰. **از دیگ چوبی روغن برنیاید.** (شکورزاده)
۷۲۰۱. **از دیگ چوبین کسی حلوا نخورده.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، عوام)
۷۲۰۲. **از دیگ خالی کاسه پر نمی‌شود.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۷۲۰۳. **از دیگ در حال جوش در می‌آورد.** (بویراحمدی)
۷۲۰۴. **از دیگ در کفچه می‌ریزند.** (بختیاری)
۷۲۰۵. **از دیگ کرده چمچه‌اش گرم (داغ) است.** (افغانی)
۷۲۰۶. **از دین دهری شده‌است.** (کردی)
۷۲۰۷. **از دین گَرد و از راه نی.** (تاجیکی)
۷۲۰۸. **از دیوار پوت* از زن شَلافه* از سگ گیرنده باید ترسید.** (رفسنجانی)
۷۲۰۹. **از دیوار پوت و زن شلافه باید پرهیز کرد.** (کرمانی)
۷۲۱۰. **از دیوار تو هم خاکی نمی‌پاشد.** (بیرجندی)
۷۲۱۱. **از دیوار خاک (گَرد) می‌ریزد (می‌بارد) از او خاک نمی‌ریزد.** (سرخه‌ای، گلبافی، سمنانی)
۷۲۱۲. **از دیوار خود سنگ برمی‌دارد.** (قشقایی)
۷۲۱۳. **از دیوار خیس و چاقوی تیز و زن هیز الحذر.** (کرمانی)
۷۲۱۴. **از دیوار راست بالا برو.** (شکورزاده، دهخدا)
۷۲۱۵. **از دیوار شکسته بترس (حذر).** (افغانی، بیرجندی، تاجیکی)
۷۲۱۶. **از دیوار شکسته (پوسیده) و زن سلیطه و لوک (گاو) مست حذر.** (بیرجندی)
۷۲۱۷. **از دیوار شکسته، سیلاب، گاو زننده و زن جسور و بی‌ادب بر حذر باش.** (مازندرانی)
۷۲۱۸. **از دیوار شکسته و از زن سلیطه، پیغمبر خدا حذر کرده.** (افغانی، هزاره‌ای)
۷۲۱۹. **از دیوار شکسته و زن سلیطه و سگ بی‌قلاده (درنده، هار) باید حذر کرد.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۷۲۲۰. **از دیوار فلانی خاک پاشیده نمی‌شود.** (نهبندانی)
۷۲۲۱. **از دیوار کوتاه همه بالا می‌روند.** (شکورزاده)
۷۲۲۲. **از دیوار می‌تراشد و می‌گوید.** (لارستانی)
۷۲۲۳. **از دیوار هرکسی بالا بروی از دیوارت بالا می‌آیند.** (سرخه‌ای)
۷۲۲۴. **از دیوان درمانده، از خانواده شرمنده.** (پاپی)
۷۲۲۵. **از دیوانه احوال سلامتی؟** (بیرجندی)
۷۲۲۶. **از دیوانه پرس که ماه چند؟** (تاجیکی)
۷۲۲۷. **از دیوانه پرسیدند: «دوست داری شاه شوی؟» گفت: «نه عاقبت ندارد.»** (شکورزاده)
۷۲۲۸. **از دیوانه توقّع عقل نشاید.** (آذری)
۷۲۲۹. **از دیوانه چه گله؟** (افغانی)
۷۲۳۰. **از دیوانه خبر صحیح؟** (اهری)
۷۲۳۱. **از دیوانه می‌پرسد چه‌قدر از ماه گذشته‌است؟** (لری، بوشهری)
۷۲۳۲. **از دیوانه می‌پرسد (می‌پرسی) که ماه چند روز است؟** (افغانی، تاجیکی)
۷۲۳۳. **از دیوانه می‌پرسند شب چهارشنبه سوری کی است؟** (شیرازی)
۷۲۳۴. **از دیوانه می‌پرسه شب چهارشنبه کی است؟** (بهمنیاری)
۷۲۳۵. **از دیو بگریز، از بلا بپرهیز.** (افغانی)
۷۲۳۶. **از دیو دو (هفت) سر نمی‌ترسد.** (دهخدا، رامسری، سبزواری)
۷۲۳۷. **از دیو مهربانی نیاید.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۷۲۳۸. **از دیه‌ی خراب خراج نتوان خواست.** (سمک‌عیّار: ۲۴۴/۳، شکورزاده)
۷۲۳۹. **از ذوق پرلّا*زن به مردش گفت: بابا.** (مازندرانی)
۷۲۴۰. **از راست‌کاری شوی رستگار.** (جامی؛ خردنامه: ۹۲۲)
۷۲۴۱. **از راست نباید رنجید.** (هبله‌رودی، مثمر، دهخدا)
۷۲۴۲. **از راستی بگذری نیست راه.** (فردوسی، دهخدا)
۷۲۴۳. **از ران خود کباب می‌خورد.** (دهخدا)
۷۲۴۴. **از رانکی‌اش *بو می‌آید.** (سمنانی)
۷۲۴۵. **از رانکی* به بالا گز می‌کند.** (سمنانی)
۷۲۴۶. **از راه آب که نیامده.** (تهرانی)
۷۲۴۷. **از راه آمد، سهم می‌خواهد.** (بختیاری)
۷۲۴۸. **از راه افتاده‌ایم، از کار نیفتاده‌ایم.** (شکورزاده)
۷۲۴۹. **از راه بابا نرو، نرو.** (بختیاری)
۷۲۵۰. **از راه برس، سلامت را کن، خستگی‌ات را در کن، حرفت را بزن.** (لری)
۷۲۵۱. **از راه برو، از بی‌راه نرو هر چند که راهت دوره (دورتره).** (تهرانی، شکورزاده)
۷۲۵۲. **از راه برو، بی‌راه مرو هرچند که راه پیچان بود.** (هزاره‌ای)

۷۲۵۳. **از راه برو بی‌راه مرو هرچند که راهت دورتره / دختر بگیر، بیوه نگیر، هرچند دختر گران‌تره.** (تهرانی)
۷۲۵۴. **از راه به دررفته را، راه می‌زند.** (آذری)
۷۲۵۵. **از راه پیرزن رفت.** (بختیاری)
۷۲۵۶. **از راه جدا شو و از همراه نی.** (افغانی)
۷۲۵۷. **از راه چپر* با هم نسبت داریم.** (رامسری)
۷۲۵۸. **از راه حیله وق‌وق می‌کند، دنبه می‌خورد شکر حق می‌کند.** (دماوندی)
۷۲۵۹. **از راه خارج شدن عیب نیست، به راه نیامدن عیب است.** (آذری)
۷۲۶۰. **از راه درست کسی گم نمی‌شود.** (افغانی)
۷۲۶۱. **از راه راست نمی‌تواند راه برود، در میان سنگ و کلوخ راه می‌رود.** (آذری)
۷۲۶۲. **از راه رفتن افتاده و از عقل نیفتاده‌است.** (سرخه‌ای)
۷۲۶۳. **از راه زن و خیر کن.** (تاجیکی)
۷۲۶۴. **از راه قفا به دهان می‌گذارد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۷۲۶۵. **از راهی که تو روزها می‌گذری، من شبانه رفته‌ام.** (آذری)
۷۲۶۶. **از راهی که گذشتی با خار مپوشان.** (گیلکی)
۷۲۶۷. **از رَپ و رُپ دنیا سرش نمی‌شود.** (بختیاری)
۷۲۶۸. **از رخش چیزی سرش نمی‌شود، نامش فتح‌خان.** (افغانی)
۷۲۶۹. **از رختشوخانه که آمد در ک..نش سیاه بود.** (دلیجانی)
۷۲۷۰. **از رسولان بلاغ باشد و بس.** (افغانی، تاجیکی)
۷۲۷۱. **از رسولِ خدا چنین نقل است / آدمِ قدبُلند، کم‌عقل است.** (کوچه)
۷۲۷۲. **از رشته‌ی‌باریک گره دیر گشاید.** (وحید سایر مشهدی، امثال‌موزون)
۷۲۷۳. **از رِشک روغن می‌گیرد و با شپش مربا می‌پزد.** (رامسری)
۷۲۷۴. **از رعیّت شهی که مایه ربود / بن دیوار کند و بام اندود.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۷۳، دهخدا)
۷۲۷۵. **از رفته مپندیش و ز آینده مترس.** (مولوی؛ دیوان‌شمس، تکمله)
۷۲۷۶. **از رمضان خیلی راضی هستیم تا شِشه‌اش* را هم نگاه داریم؟** (آذری)
۷۲۷۷. **از رمضان خیلی راضی هستیم، به پیشوازش هم برویم؟** (اهری)
۷۲۷۸. **از رمضان خیلی راضی هستم، پنج روز هم جلو بروم؟** (مرندی)
۷۲۷۹. **از رمه چیزی نماند چون بماند بی‌شبان.** (عنصری: ۱۵۵، امثال‌موزون)
۷۲۸۰. **از رنج یابد سرافراز گنج.** (دهخدا)
۷۲۸۱. **از رندان، قاب گرگی.** (هبله‌رودی، مثمر، کوچه)
۷۲۸۲. **از رندی و بدنامیِ خود عار ندارم.** (هلالی: ۱۱۰)
۷۲۸۳. **از رنگِ چهره حالِ مرا می‌توان شنید.** (صائب: ۴۱۴)
۷۲۸۴. **از روباه پرسیدند: «برای فرار از دست سگ چند حیله بلدی؟» گفت: «هزار تا؛ و از همه بهترش این که هیچ‌وقت چشم هیچ کدام‌مان به هم نیفتد.»** (کوچه)
۷۲۸۵. **از روباه پرسیدند: «کو شاهدت؟» گفت: «دُمبم.»** (شکورزاده)
۷۲۸۶. **از روباه پرسیدند: «کجا خوش‌تر است؟» گفت: «حریم باغ.»** (کردی)
۷۲۸۷. **از روبه‌رو آقطی*و از پشت سر گزنه می‌زند.** (رامسری)
۷۲۸۸. **از روبه‌رو آیینه و از پشت مقراض*.** (لری)
۷۲۸۹. **از روتَنکی خود یه بچّه هم ندارند.** (بیرجندی)
۷۲۹۰. **از رو جیجی از زیر قیچی.** (همدانی)
۷۲۹۱. **از رود تند به راحتی عبور کنید، امّا از رود آرام بترسید.** (قشقایی)
۷۲۹۲. **از رود خشک ماهی می‌گیرد.** (دهخدا، عوام)
۷۲۹۳. **از رود خشک ماهی نمی‌توان گرفت.** (شکورزاده، کوچه)
۷۲۹۴. **از رود گذشت، در جو خفه شد.** (آذری)
۷۲۹۵. **از روز اوّل گندم خط داشته.** (سروستانی)
۷۲۹۶. **از روز رسیده*نتوان گریخت و از روزیِ نارسیده نتوان خورد.** (شکورزاده)
۷۲۹۷. **از روز روشن‌تر دلیل نباید.** (کشف‌المحجوب: ۴۲۳)
۷۲۹۸. **از روزگار به نبود هرگز اوستاد.** (قطران: ۴۷۵)
۷۲۹۹. **از روز نخست، خط شخم را کج گذاشتی.** (بختیاری)
۷۳۰۰. **از روزن سر برون کن تا روز را ببینی.** (شکورزاده)
۷۳۰۱. **از روزنه دشتی پیداست.** (بهمنیاری، عوام)
۷۳۰۲. **از روزی بکاه و بر روشنایی افزا.** (هبله‌رودی، مثمر)
۷۳۰۳. **از روزی خویش کم کن به چراغ، و روشنایی مصرف کن.** (هراتی)
۷۳۰۴. **از روزی که صافی آب روان را دیده‌ام، تنم خشک نشده‌است.** (آذری)
۷۳۰۵. **از روزی که قدم به شیءاللهی* گذاشتم، محتاج مرد و نامرد نشده‌ام.** (بهمنیاری)
۷۳۰۶. **از روزی که ما تپاله‌چین شدیم، گله‌ی‌گاو در آب می‌رِیند.** (تایبادی)
۷۳۰۷. **از روستا من می‌آیم، تو خبر می‌دهی؟** (آذری)
۷۳۰۸. **از رو شانه‌ای از تک فانه.** (تاجیکی)
۷۳۰۹. **از روضه‌ی‌او گریه‌ام نگرفت.** (آملی)

۷۳۱۰. **از روغنِ پنبه‌دانه حلوا درست نمی‌شود.** (شکورزاده، کوچه)

۷۳۱۱. **از روغن کم، فتیله می‌سوزد بیش.** (قدسی مشهدی؛ دیوان: ۶۶۸)

۷۳۱۲. **از روغن و عسل اضافه می‌ماند، از کاه‌گل زیادی نمی‌آید.** (آذری)

۷۳۱۳. **از رو گرفتنش پیداست که کَلَکی نیست.** (کوچه)

۷۳۱۴. **از رو هموار، از درون غبار.** (بختیاری)

۷۳۱۵. **از روی آشیانه‌ات بلند نشو، تخم‌مرغ‌هایت سرد می‌شود.** (رامسری)

۷۳۱۶. **از روی بازی که دارم، یک بچّه از شوهر خود ندارم.** (نهبندانی)

۷۳۱۷. **از روی بلندی حرف می‌زنی.** (بویراحمدی)

۷۳۱۸. **از روی پل نامرد عبور تکن، بگذار سیل تو را ببرد، زیر سایه‌ی روباه نخواب، بگذار شیر تو را بخورد.** (اهری)

۷۳۱۹. **از رویت چه خیری دیدم که از پشتت باشد؟** (تهرانی)

۷۳۲۰. **از روی تنبان نو می‌گوزد.** (سیرجانی، خراسانی)

۷۳۲۱. **از روی چُس چربی می‌گیرد.** (سمنانی، سنگسری)

۷۳۲۲. **از روی درآمد، برآمد.** (تاجیکی)

۷۳۲۳. **از روی دل آسوده سخن می‌گوید.** (کرمانی)

۷۳۲۴. **از روی سنگ هم می‌چرد.** (رامسری)

۷۳۲۵. **از روی سیری کار می‌کند.** (لری)

۷۳۲۶. **از روی شانه*، از تک فانه*.** (تاجیکی)

۷۳۲۷. **از روی شتر، سگ او را گاز می‌گیرد.** (دزفولی)

۷۳۲۸. **از رویش می‌بیند که به ریشش می‌ریند.** (لری)

۷۳۲۹. **از روی کدام دست بلند شده‌است؟** (بویراحمدی)

۷۳۳۰. **از روی کینه، کینه خیزد و از روی مهر، مهر.** (تاجیکی)

۷۳۳۱. **از روی لاعلاجی، به خر می‌گویند «خانم باجی (آقا باجی).»** (شکورزاده، مازندرانی، کوچه)

۷۳۳۲. **از روی ناچاری به شوهر مادرش می‌گوید بابا.** (رامسری)

۷۳۳۳. **از روی نود و نه تومانش (تای خودش) حرف می‌زند.** (کرمانی، شهربابکی)

۷۳۳۴. **از روی نه تنبان گوز می‌دهد.** (گلبافی)

۷۳۳۵. **از روی نه (نود و نه) تا پشکل پریده‌است.** (کرمانی، جیرفتی، سیرجانی)

۷۳۳۶. **از روی نیکو همه کار نیکو آید.** (سمک‌عیّار: ۲۲/۴، شکورزاده)

۷۳۳۷. **از رهایی رشته‌ی پُرتاب می‌گیرد گره.** (صائب: ۳۱۹۶، امثال‌موزون)

۷۳۳۸. **از ره برو بی‌ره مرو هرچند که ره پیمان بود / زن بگیر بی‌زن مگرد هرچند که زن شیطان بود.** (ورامینی)

۷۳۳۹. **از ره مرو به عشوه‌ی دنیا که این عجوز / مکّاره می‌نشیند و محتاله می‌رود.** (حافظ: ۱۵۳)

۷۳۴۰. **از ریزه بلا خیزه.** (افغانی، هزاره‌ای)

۷۳۴۱. **از ریزه چه خیزه؟** (مثمر)

۷۳۴۲. **از ریزه نیزه می‌سازد.** (افغانی)

۷۳۴۳. **از ریسمان پوسیده‌ی فلانی به چاه نیفتی.** (کرمانی)

۷۳۴۴. **از ریسمان دیگران پنبه می‌سازد.** (بهمنیاری)

۷۳۴۵. **از ریش برمی‌دارد بر بروت می‌اندازد.** (بیرجندی)

۷۳۴۶. **از ریش خود شرم کن.** (شاهد، نامه‌ی‌داستان)

۷۳۴۷. **از ریش سفیدی سگمان است که روباه در خانه‌مان لانه کرد.** (زرقانی)

۷۳۴۸. **از ریشش بردار به سبیلش بچسبان.** (قمی)

۷۳۴۹. **از ریشش بگیر و در پوستین پیوند کن.** (افغانی)

۷۳۵۰. **از ریشش گرفت به سبیلش چسباند.** (هزاره‌ای)

۷۳۵۱. **از ریش کند و بر بروت*بست.** (افغانی)

۷۳۵۲. **از ریش گسست بر بروت پیوست.** (دهخدا)

۷۳۵۳. **از ریش می‌کند و به سبیل پیوند می‌کند.** (بهمنیاری، شکورزاده، تهرانی، کردی، تاجیکی)

۷۳۵۴. **از ریش و پوستین نشود خواجه کدخدای.** (شکورزاده)

۷۳۵۵. **از ریشه برمیار نهال امید را.** (صائب: ۲۲۷۳، تکمله)

۷۳۵۶. **از ریشه زیر خاک تلاش ثمر نرفت.** (بیدل: ۱۶۳، امثال‌موزون)

۷۳۵۷. **از ریگ خمیر نیاید.** (دهخدا)

۷۳۵۸. **از ریگ روغن می‌کشد و از خر نر، شیر.** (هزاره‌ای)

۷۳۵۹. **از ریگ روغن می‌کشد.** (هبله‌رودی، افغانی، خزینه، خوانساری، دهخدا، عوام، هزاره‌ای)

۷۳۶۰. **از ریگ میان کفش و کیک میان تنبان خدا نجات بدهد.** (هزاره‌ای)

۷۳۶۱. **از ریه کرده سگ بسیار.** (افغانی)

۷۳۶۲. **از زاغ، قمری به وجود نخواهد آمد.** (خرّمی)

۷۳۶۳. **از زاهدِ شب زنده‌دار اندیشه کن.** (صائب: ۷۳۱)

۷۳۶۴. **از زبان آدم سربه‌زیر باید ترسید.** (آملی)

۷۳۶۵. **از زبان انسان سخن و از زیر دیگ شعله سر می‌کشد.** (قشقایی)

۷۳۶۶. **از زبان، بد به مردم رسد.** (ابوسعیدابوالخیر)

۷۳۶۷. **از زبان بدل کردن، کوچه بدل کردن بهتر.** (افغانی)

۷۳۶۸. **از زبان دیگران درد دلم باید شنید / کز ضعیفی‌ها چو نی راه سخن گم کرده‌ام.** (افغانی)

۷۳۶۹. **از زبان می‌گویند از تن می‌بینند.** (زرقانی)

۷۳۷۰. **از زبره نترس که می‌جهد بام به بام / از نرمه بترس که می‌کند کار تمام.** (شهربابکی)

۷۳۷۱. **از زحل، کار مشتری مَطَلب.** (فیضی: ۲۲۶، شکورزاده)
۷۳۷۲. **از زخم سخن زخم تبر به.** (تاجیکی)
۷۳۷۳. **از زخم سنگ نیست در بسته را گریز.** (صائب: ۳۰۹۴، امثال‌موزون)
۷۳۷۴. **از زدن بهتر تیر انداختی.** (بویراحمدی)
۷۳۷۵. **از زدن کر و گرفتن کور، خدا نجات بدهد.** (هزاره‌ای)
۷۳۷۶. **از زردک‌های خوبی که می‌آورد بابو، آش‌های خوبی می‌پزد ننو.** (کرمانی)
۷۳۷۷. **از زرد و سرخ، مرد بنفریبد.** (ناصرخسرو، دهخدا)
۷۳۷۸. **از زره‌گر، زره طلب نه جوال.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۰، دهخدا)
۷۳۷۹. **از زعفران، کارها ویران.** (افغانی)
۷۳۸۰. **از زمینْ به آسمان می‌بارد یا از آسمان به زمین؟** (کوچه)
۷۳۸۱. **از زمین به آسمان می‌بارد؟** (اصفهانی، کرمانی، دهخدا)
۷۳۸۲. **از زمین به آسمان نمی‌بارد.** (عوام)
۷۳۸۳. **از زمین تا لحد دو گز چاه است / زنده تا مرده این‌قدر راه است.** (مکتبی؛ کلمات علیّه: ۶۰)
۷۳۸۴. **از زمین تمشک‌دار و بیوه‌ی‌بچّه‌دار فرار کن.** (کرمانجی)
۷۳۸۵. **از زمین خشک ترب می‌کَند.** (سمنانی)
۷۳۸۶. **از زمین خشک درو می‌کند.** (سمنانی)
۷۳۸۷. **از زمین دود برخاسته.** (عوام)
۷۳۸۸. **از زمین سوخته علف نمی‌روید.** (مازندرانی)
۷۳۸۹. **از زمین نیک‌بخت جوی آب می‌گذرد و از زمین شوربخت راه.** (ترکمنی)
۷۳۹۰. **از زمینی که نکاشته برداشت می‌کند.** (هشترودی)
۷۳۹۱. **از زنان جهان خوش‌آینده / دوست‌دارنده‌است زاینده.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۱۰۷۴)
۷۳۹۲. **از زن بچّه شیرده، چفت در اتاق هم رم می‌کند.** (تهرانی)
۷۳۹۳. **از زن بچّه شیرده سنگ اُجاق رم می‌کند.** (شهربابکی)
۷۳۹۴. **از زنِ بد، آدم دین‌دار کافر می‌شود.** (کوچه)
۷۳۹۵. **از زن بی‌وفا، سگ باوفا بهتر است.** (هزاره‌ای)
۷۳۹۶. **از زن بیوه چنین فرزندی؟ مرحبا.** (قشقایی)
۷۳۹۷. **از زن بیوه گوز هم غنیمته.** (گلبافی)
۷۳۹۸. **از زن جفا، از سگ وفا.** (هزاره‌ای، افغانی)
۷۳۹۹. **از زن خندان و کُنده‌ی‌لقّان بترس.** (هزاره‌ای)
۷۴۰۰. **از زندگیِ خویش به‌جانم، چه کنم؟** (هلالی: ۲۱۵)
۷۴۰۱. **از زنده‌ات نکنم یاد و به مرده‌ات بزنم فریاد.** (افغانی)
۷۴۰۲. **از زنده‌های مرده که خیری ندیده‌ایم / ای مرده‌های زنده فدای قبورتان.** (شکورزاده، تهرانی)
۷۴۰۳. **از زنده‌ی‌بی‌کار، مرده بهتر است.** (تاجیکی)
۷۴۰۴. **از زن زباندار و سگ هار بترس.** (کردی کلهری)
۷۴۰۵. **از زن، زن است و از مرد، مرد.** (کردی)
۷۴۰۶. **از زن سلیطه (شلافه) و دیوار شکسته و سگ دیوانه باید ترسید.** (بهمنیاری، کرمانی)
۷۴۰۷. **از زن سلیطه و دیوار شکسته باید دوری جُست.** (بختیاری)
۷۴۰۸. **از زن سلیطه و دیوار شکسته و سگ بی‌قلاده باید حذر کرد.** (شکورزاده)
۷۴۰۹. **از زن عصمت و از مرد عزّت مطلوب است.** (اردبیلی)
۷۴۱۰. **از زن گندم بخر از مرد کرباس.** (شهربابکی)
۷۴۱۱. **از زن مکّاره چه گله داری؟** (افغانی)
۷۴۱۲. **از زن وفاداری که دید؟ (در جهان از...).** (جامی؛ سلامان‌وابسال: ۳۳۰)
۷۴۱۳. **از زن وفا نجوی.** (بختیاری)
۷۴۱۴. **از زور بی‌پولی سگ می‌زند.** (عوام)
۷۴۱۵. **از زورِ بی‌کسی به خرسه گفتن خالقزی.** (کوچه)
۷۴۱۶. **از زور پیسی به گربه می‌گویدآقاعمو.** (شکورزاده)
۷۴۱۷. **از (زور) تنبلی به کس گفتن آقادایی.** (کوچه)
۷۴۱۸. **از زور کاکاست، انگورا به تاک‌هاست.** (افغانی)
۷۴۱۹. **از زور کاکه، انگور به تاکه.** (تاجیکی)
۷۴۲۰. **از زور گرسنگی (نداری)، چاشت (نیمروز) از خواب بیدار می‌شود که گرسنه‌اش نشود.** (ده‌آباد کاشان، دلیجانی)
۷۴۲۱. **از زور گرسنگی کشک می‌بلعد، یا وقت ظهر بیدار می‌شود.** (اهری)
۷۴۲۲. **از زور لاعلاجی به گربه می‌گویند خان‌باجی.** (شکورزاده)
۷۴۲۳. **از زورمند بوی گل می‌آید.** (گنبدکاووسی)
۷۴۲۴. **از زور من رستم شدی، به‌جان من ستم شدی.** (هزاره‌ای، افغانی)
۷۴۲۵. **از زور ناعلاجی سگ به گربه می‌گوید آباجی.** (گلبافی)
۷۴۲۶. **از زوزه‌های شغال آب دریا کم نمی‌شود.** (مازندرانی)
۷۴۲۷. **از زوزه‌های شغال مرغ‌مرگی نمی‌افتد.** (مازندرانی)
۷۴۲۸. **از زهر شفا، از فاحشه دعا قبول نمی‌شود.** (آذری)
۷۴۲۹. **از زهر شفا، از فاحشه وفا؟** (آذری)
۷۴۳۰. **از زیاد دویدن کفش پاره می‌شود.** (شکورزاده، تهرانی، دماوندی)

۷۴۳۱. **از زیادی نان پای سفره می‌شود فهمید که ناهار، آبگوشت است.** (کوچه)
۷۴۳۲. **از زیادی همراهان تنهایم.** (رامسری)
۷۴۳۳. **از زیر آسمان خدا کجا رویم؟** (افغانی)
۷۴۳۴. **از زیر آسیاب به سلامتی برآمدی.** (افغانی)
۷۴۳۵. **از زیر باران برخاست، زیر ناودان نشست.** (هزاره‌ای، الیکایی)
۷۴۳۶. **از زیر بار برنمی‌خاست، سرباری هم رویش گذاشتند.** (کوچه)
۷۴۳۷. **از زیر بته بیرون آمده.** (شیرازی)
۷۴۳۸. **از زیر بتّه‌ی جازی (خار)* که درنیامده.** (گلبافی، کرمانی)
۷۴۳۹. **از زیر پای فیل خلاص شدیم.** (افغانی)
۷۴۴۰. **از زیر پلو چغندر بیرون شد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۷۴۴۱. **از زیر چکک گریخت به زیر ناودان رفت (نشست).** (افغانی، هزاره‌ای)
۷۴۴۲. **از زیر درپوش دیگ بیرون آمده‌است.** (رامسری)
۷۴۴۳. **از زیر دیگ آتش، از زیر آدم دهن‌بین حرف.** (آذری)
۷۴۴۴. **از زیر دیوار بچّه‌یتیم نباید رد شد.** (زرقانی)
۷۴۴۵. **از زیر ریشش خرسوار می‌گذرد.** (هزاره‌ای)
۷۴۴۶. **از زیر زمین به سوگواری (مجلس ختم) می‌رود.** (آذری)
۷۴۴۷. **از زیر سبیلش گذشته‌اند.** (آذری)
۷۴۴۸. **از زیر سنگ از رو آش، قربون آشت پسرم، قربون سنگت پسرم.** (مرندی)
۷۴۴۹. **از زیر شکمش باد می‌رود.** (هزاره‌ای)
۷۴۵۰. **از زیر کمان رستم گذشته.** (افغانی)
۷۴۵۱. **از زیر لحاف درآمد، به زیر عبا پناه برد.** (رامسری)
۷۴۵۲. **از زیر ناوه‌ی‌خیس، زیر چکک نشست.** (افغانی)
۷۴۵۳. **از زیره زردچوبه نگیر.** (رامسری)
۷۴۵۴. **از ساق ما می‌گیرد، بر شانه‌ی‌ما پینه می‌زند.** (مازندرانی)
۷۴۵۵. **از سال به سال یک نماز، آن را هم شیطان نمی‌گذارد.** (ابهری)
۷۴۵۶. **از سایه کسی پیش نیفتد به دویدن.** (وحیدقزوینی، تکمله)
۷۴۵۷. **از سایه‌ی‌خود رم می‌کند.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، الیکایی، دهخدا، مثمر، ایلامی)
۷۴۵۸. **از سبک‌باری، کدو تاجِ سر دریا بُوَد.** (صائب: ۱۲۸۷، امثال‌موزون)
۷۴۵۹. **از سبوی سر که جز سر که نیاغارد*.** (ناصرخسرو: ۲۰۳)
۷۴۶۰. **از سبیل برداشته به ریش مالید.** (اهری)
۷۴۶۱. **از سبیلش می‌توان دسته‌ی‌تبر ساخت.** (رامسری)
۷۴۶۲. **از سبیل کنده، وصله‌ی (رفوی) ریش می‌کند.** (بختیاری، آذری)
۷۴۶۳. **از سپاهی زر دریغ مکن که تیغ دریغ نکند.** (افغانی)
۷۴۶۴. **از سپر، تیر قضا روی نمی‌گرداند.** (صائب: ۱۷۱۱، تکمله)
۷۴۶۵. **از ستمکاران بگیر و با نیکوکاران بخور.** (دهخدا)
۷۴۶۶. **از سختی پالان چه دهم شرح که ماتحت / گردیده چنان زخم که مافوق ندارد.** (فرهنگ‌نامه)
۷۴۶۷. **از سختی جان به عزراییل نمی‌دهد.** (افغانی)
۷۴۶۸. **از سختی در گلوی مرده آب نمی‌چکاند.** (افغانی)
۷۴۶۹. **از سختی زمانه لب شکوه وا مکن.** (کشمیری: ۱۵۰)
۷۴۷۰. **از سختی، سنگ نمی‌دهد که به سر خودت بزنی.** (هزاره‌ای)
۷۴۷۱. **از سختی کار سر خود را می‌خاراند.** (هزاره‌ای)
۷۴۷۲. **از سختی، ک.. شپش را داغ می‌کند.** (هزاره‌ای)
۷۴۷۳. **از سختی گُه نکند، مبادا گرسنه شود.** (هزاره‌ای)
۷۴۷۴. **از سخن تا سخن بسی فرق است.** (همام تبریزی: ۲۴۵)
۷۴۷۵. **از سخن دیوانه نباید رنجیده شوی.** (بختیاری)
۷۴۷۶. **از سخنِ راست زیان کس نکرد.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۴۷۱، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۷۴۷۷. **از سخن، سخن شکافد و از حدیث، حدیث.** (تاریخ بیهقی: ۲۲۰، شکورزاده، دهخدا)
۷۴۷۸. **از سخن گویند می‌خیزد سخن، بگشای لب.** (بابافغانی: ۸۰)
۷۴۷۹. **از سراغ می‌روند به عراق.** (بیرجندی)
۷۴۸۰. **از سربازی به سرداری رسیده‌است.** (خرّمی)
۷۴۸۱. **از سر بام می‌کَنَد و خرج پله‌ها می‌کُند.** (شوشی)
۷۴۸۲. **از سر بزرگواری بزرگان، ما هم استخوانی لیس می‌زنیم.** (خوزستانی)
۷۴۸۳. **از سر به طویله نمی‌رود، از ک..ن می‌برندش.** (کوچه)
۷۴۸۴. **از سر پیمان گذشت، بر سر پیمانه شد.** (حافظ: ۱۱۵، عوام)
۷۴۸۵. **از سر تا پایش یک من ارزن بریزند، یک دانه‌اش به زمین نمی‌افتد.** (شکورزاده، دهخدا)
۷۴۸۶. **از سرت خیری ندیدیم تا از ک..ت ببینیم.** (مازندرانی)
۷۴۸۷. **از سرت می‌آید از پایت درمی‌رود.** (زرقانی)
۷۴۸۸. **از سر چلّه‌ی کلان تا سر ماه نوروز، هرکه سفر کنه، ریشش بگوز.** (بیرجندی)
۷۴۸۹. **از سر خر بالا شدن یک عیب و پایین شدن دیگر عیب.** (افغانی)

۷۴۹۰. **از سرِ خرِ جهلِ خود پایان نمی‌آید.** (افغانی)
۷۴۹۱. **از سرِ دخترِ خانه می‌شود گذشت، از نان داغ نمی‌شود گذشت.** (رفسنجانی)
۷۴۹۲. **از سر دستمال، از ک.. شلوار.** (گلبافی)
۷۴۹۳. **از سر دولت گرگ‌ها پرندگان نیز می‌خورند.** (آذری)
۷۴۹۴. **از سر راه بروی، کلاه پاره می‌شود از پا کفش.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۷۴۹۵. **از سر راه، محال است گدا برخیزد.** (صائب: ۱۶۴۵، تکمله)
۷۴۹۶. **از سر سردار، از ک.. شلوار.** (کرمانی)
۷۴۹۷. **از سر سفره بودن، به چپاول کردن خوش است.** (هزاره‌ای)
۷۴۹۸. **از سَرِ سیر تا تَهِ پیاز.** (کوچه)
۷۴۹۹. **از سر سیری بود اگر قومی / به تره باز فروشند من و سلوی* را.** (ظهیر فاریابی، دهخدا)
۷۵۰۰. **از سرشب بیشتر اشخاص قول هیزم چیدن فردا را می‌دهند.** (مرندی، علمداری)
۷۵۰۱. **از سرش پیداست که ته آن خیار است.** (سرخه‌ای)
۷۵۰۲. **از سرش تا آسمان یک وجب راه است.** (بیرجندی)
۷۵۰۳. **از سرشت بد نیاید جز بدی.** (تاریخ نگارستان: ۶۲، تکمله)
۷۵۰۴. **از سرش گرفت به عرضش وصل کرد.** (هزاره‌ای)
۷۵۰۵. **از سرش گندم بریزند و از ته آن آرد بگیرند.** (سرخه‌ای)
۷۵۰۶. **از سر شوهر نان، از قلّه‌ی کوه مه، کم مباد.** (آذری)
۷۵۰۷. **از سر عروس، از پا برهنه.** (آذری)
۷۵۰۸. **از سر فلانی مادر می‌باید بزاید.** (گلبافی)
۷۵۰۹. **از سر قبر پدر برمی‌دارد و سر قبر مادر نشا می‌زند.** (سرخه‌ای)
۷۵۱۰. **از سر قبر مرده‌ها حلوا جمع می‌کند.** (سنگسری)
۷۵۱۱. **از سرک تا پچک.** (افغانی)
۷۵۱۲. **از سر کچل آرایشگری می‌آموزد.** (آذری)
۷۵۱۳. **از سر کل ما دست بردار نمی‌شود.** (افغانی)
۷۵۱۴. **از سر کولی، از پا قرشمال.** (شاهرودی)
۷۵۱۵. **از سر کوه مِه و از توانگر توقع کم نمی‌شود.** (آذری)
۷۵۱۶. **از سر که نگشت کام شیرین.** (امیرخسرو دهلوی، امثال‌موزون، دهخدا)
۷۵۱۷. **از سر گازر شلوار می‌ربایند.** (مشمر)
۷۵۱۸. **از سر گذشته را به کلاه احتیاج نیست.** (شکورزاده)
۷۵۱۹. **از سر گفتار بگذر بر سر کردار شو.** (صائب: ۳۱۵، تکمله)
۷۵۲۰. **از سرگین ترنج نتوان ساخت.** (دهخدا)
۷۵۲۱. **از سر لُپ‌هایش خون می‌چکد.** (اصفهانی)
۷۵۲۲. **از سرما سبیل‌هایش آویزان شده‌است.** (رفسنجانی)
۷۵۲۳. **از سرما مثل خایه‌ی حلاج می‌لرزد.** (رفسنجانی، جیرفتی)
۷۵۲۴. **از سرما مردن بِهْ که پالان خر پوشیدن.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۷۵۲۵. **از سرِ ما هم زیاد است.** (دهخدا، عوام، هزاره‌ای، سبزواری)
۷۵۲۶. **از سرِ مرد دولت و از قلّه‌ی کوه مه کم نیست.** (آذری)
۷۵۲۷. **از سر مگیر راهِ به پایان رسیده را.** (کلیم: ۹۱)
۷۵۲۸. **از سر مویش خون می‌چکد.** (هزاره‌ای)
۷۵۲۹. **از سر می‌آید، از انگشت پا در می‌شود.** (سیرجانی)
۷۵۳۰. **از سُرناچی، چه می‌رود یک پف دهن.** (هزاره‌ای، افغانی)
۷۵۳۱. **از سُرناچی میره، واه به جان دهل‌چی.** (افغانی)
۷۵۳۲. **از سُرناچی یک پف.** (تاجیکی)
۷۵۳۳. **از سر ناخنش بیرون زد.** (دماوندی)
۷۵۳۴. **از سر نان خوردن برخاستن ترک ادب بود.** (سمک‌عیّار: ۴۳۴/۵)
۷۵۳۵. **از سر نمی‌روی توی طویله، ار ک..ن تو طویله‌ات می‌کنم.** (آشتیانی)
۷۵۳۶. **از سر نو بسم‌الله.** (شکورزاده)
۷۵۳۷. **از سر نو دام دام.** (شکورزاده، دهخدا)
۷۵۳۸. **از سر نو دام‌دام و جیم جیم.** (عوام)
۷۵۳۹. **از سر وارد طویله نمی‌شود از ک..ن وارد می‌شود.** (مازندرانی)
۷۵۴۰. **از سرو اعتدال به است.** (سرو و تذرو، نثاری تونی: ۱۱۶۳)
۷۵۴۱. **از سر و ته یک کرباسند.** (تکمله، حییم)
۷۵۴۲. **از سر و رویمان چکّه می‌کند.** (دزفولی)
۷۵۴۳. **از سر و صورتش مرض جذام می‌ریزد.** (آرانی)
۷۵۴۴. **از سر یک از پا چهار، ماندم در این کار.** (بختیاری)
۷۵۴۵. **از سستی آدمی‌زاد، آدم‌خوار پیدا می‌شود.** (عوام)
۷۵۴۶. **از سستیِ آدمی‌زاد است که گرگْ آدم‌خوار می‌شود.** (کوچه، شکورزاده، حییم، بهمنیاری)
۷۵۴۷. **از سستی بید است که کارد تیز است.** (لری)
۷۵۴۸. **از سستی سردار است که گرگش آدم‌خوار است.** (جیرفتی)
۷۵۴۹. **از سفر حج که برنگشته.** (تهرانی)
۷۵۵۰. **از سفره‌ی‌نینداخته بوی مشک می‌آید.** (کوچه)
۷۵۵۱. **از سفله مخواه هیچ زنهار / کاطلس نشود پلاس هرگز.** (ابن‌یمین: ۴۳۲)

۷۵۵۲. **از سفیدکوه ریگی کم.** (لری)
۷۵۵۳. **از سفیدگر انتظار برنج‌کاری نداشته باش.** (آلاشتی)
۷۵۵۴. **از سفیدی گچ (آهک) تا سیاهی زغال.** (دهخدا، کرمانی، سیرجانی)
۷۵۵۵. **از سفیدی ماست تا سیاهی زغال.** (تهرانی، حییم)
۷۵۵۶. **از سقف خانه تا به ثریا از آن تو.** (وحشی بافقی:۲۳۲، دهخدا)
۷۵۵۷. **از سگ ابلق هم مشهورتر است.** (زنجانی)
۷۵۵۸. **از سگ استخوان قرضدار است.** (افغانی، هزاره‌ای)
۷۵۵۹. **از سگ بِزا و آدم باش.** (هبله‌رودی، تربت حیدریه ای، کوچه، بیرجندی)
۷۵۶۰. **از سگ بیشتر کسی چارق نمی‌دزدد، امّا همیشه پابرهنه است.** (آذری)
۷۵۶۱. **از سگ پر سر و صدا مترس.** (کرمانجی)
۷۵۶۲. **از سگ پرسیدند: «چرا پارس می‌کنی؟» گفت: «می‌خواهم جانوران را بترسانم.» پرسیدند: «چرا دم می‌جنبانی؟» گفت: «از جانوران می‌ترسم.»** (قشقایی)
۷۵۶۳. **از سگ پرسیدند: «شاهدت کیست؟» گفت: «دمم.»** (عوام)
۷۵۶۴. **از سگ ترسیدن عیب نیست.** (رامسری)
۷۵۶۵. **از سگ، توله‌سگ به عمل می‌آید.** (شهربابکی)
۷۵۶۶. **از سگ جونی هفت جوشه*.** (تهرانی)
۷۵۶۷. **از سگ چه زاید؟ سگ توله (بچّه).** (افغانی، بیرجندی، آشتیانی)
۷۵۶۸. **از سگ خجالت نمی‌کشی، از صاحبش خجالت بکش.** (ترکمنی، میانه‌ای)
۷۵۶۹. **از سگ دزدگیر بیشتر بترس.** (لری)
۷۵۷۰. **از سگ دویدن را گرفته و از شغال کفش را.** (سمنانی)
۷۵۷۱. **از سگ دیوانه نتوان آشنایی چشم داشت.** (صائب: ۲۲۰۸، تکمله)
۷۵۷۲. **از سگ رنگارنگ هم مشهورتر است.** (آذری)
۷۵۷۳. **از سگ، شکمبه قرض مکن.** (سیرجانی، کرمانی، رفسنجانی)
۷۵۷۴. **از سگ کمتر.** (لطائف‌الطوایف: ۲۳۶)
۷۵۷۵. **از سگ کور خیر می‌آید، از تو خیر نمی‌آید.** (سرابی)
۷۵۷۶. **از سگ گیرنده و گاو زننده و زن سلیطه باید ترسید.** (رامسری)
۷۵۷۷. **از سگ وفا، از زن جفا.** (هزاره‌ای)
۷۵۷۸. **از سگ هفت قدم، از گور هفتاد قدم.** (کرمانی)
۷۵۷۹. **از سگی که بی‌سروصدا می‌گیرد بترس (پرهیزکن).** (ترکمنی، مازندرانی)
۷۵۸۰. **از سلام علیک سه‌کاره زن / چیله جمع کُن و سلام کُن و فریاد زن.** (شهربابکی)
۷۵۸۱. **از سلیمان تا سلیمان فرق‌هاست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۲۶۷/۴، بهمنیاری، شکورزاده)
۷۵۸۲. **از سنّ الاغ و از سنگ فروشنده‌ی‌دوره‌گرد نمی‌توان سر درآورد.** (آذری)
۷۵۸۳. **از سِن پرسیدند: «خانه‌ات کجاست؟» گفت: «کلبه خرابه؟ بهنام سوخته*!»** (کوچه)
۷۵۸۴. **از سنجاقکی خون‌بهای حاکمی را می‌دهی؟** (سیستانی)
۷۵۸۵. **از سنگ بُوَد بی‌ثمری دست حمایت/آسوده درختی که ثمر هیچ ندارد.** (صائب: ۲۰۸۸)
۷۵۸۶. **از سنگ پرسیدند: «چرا سنگ شدی؟» گفت: «به سنگ نگاه کردم و سنگ شدم.»** (کردی)
۷۵۸۷. **از سنگ چربی برنیاید.** (شکورزاده)
۷۵۸۸. **از سنگ خفّتی به ترازو نمی‌رسد.** (صائب: ۱۹۷۱، تکمله)
۷۵۸۹. **از سنگ روغن درمی‌آورد.** (مرندی، زرقانی)
۷۵۹۰. **از سنگ روغن برنیاید.** (کوچه)
۷۵۹۱. **از سنگ ریزه پشته درست نمی‌شود.** (آذری)
۷۵۹۲. **از سنگ سخت‌تر، از کلوخ نرم‌تر را می‌خورد.** (نامه‌ی‌داستان)
۷۵۹۳. **از سنگ صدا برمی‌خیزد و از این (تو) خیر (نه).** (لری، آذری، قشقایی، افغانی، تاجیکی)
۷۵۹۴. **از سنگ گَرد بلند نمی‌شود.** (قشقایی)
۷۵۹۵. **از سنگ گَردی بلند می‌شود، از ندار هیچی.** (قشقایی)
۷۵۹۶. **از سنگ محکم‌تر، از کلوخ نرم‌تر.** (آمره‌ای)
۷۵۹۷. **از سنگ نرم‌تر را می‌خورد.** (آملی)
۷۵۹۸. **از سنگ‌های خشک رودخانه گذشتم، حیف که آب نبردم.** (لری)
۷۵۹۹. **از سنگی که آدم بدش بیاید سنگ قبرش می‌شود.** (هزاره‌ای)
۷۶۰۰. **از سنگینی بار، خر صدایش درآمد.** (خوزستانی)
۷۶۰۱. **از سواری خر شیطان پیاده شو.** (جیرفتی)
۷۶۰۲. **از سوخته هرچه حاصل آید، غنیمت است.** (تایبادی)
۷۶۰۳. **از سوخولو*پرسیدند: «چرا تخم تو این‌قدر کوچک است؟» گفت: «چشم‌هایم در آمده تا این را گذاشته‌ام.»** (قشقایی)
۷۶۰۴. **از سودای نقد بوی مشک می‌آید.** (هبله‌رودی، دهخدا، مثمر، افغانی، شکورزاده، کوچه)
۷۶۰۵. **از سوراخ تنه‌ی‌درخت بیرون آمد.** (گیلکی)
۷۶۰۶. **از سوراخ دماغ آدم بیرون می‌آید.** (گیلکی)

۷۶۰۷. **از سوراخ دوره*رد می‌شود.** (بیرجندی)
۷۶۰۸. **از سوراخ سوزن رد می‌شود (تو می‌رود)، از در دروازه رد نمی‌شود.** (شیرازی، دزفولی، دامغانی، رفسنجانی)
۷۶۰۹. **از سوز درون و رنگ کمانچه.** (نهاوندی)
۷۶۱۰. **از سوز دلم است که خوشگل می‌رقصم.** (شکورزاده، شاهرودی)
۷۶۱۱. **از سوز محبّت چه خبر اهل هوس را؟** (فصیحی، امثال‌موزون)
۷۶۱۲. **از سوز می‌زند گوز.** (افغانی)
۷۶۱۳. **از سوزن‌فروش آهن می‌خرد.** (هزاره‌ای)
۷۶۱۴. **از سوزنِ کوتاه کاری برمی‌آید که از نیزه‌ی‌بلند برنمی‌آید.** (کوچه، بهمنیاری، شکورزاده)
۷۶۱۵. **از سوزنگر، آهن نتوان (نباید) خرید.** (دهخدا، شکورزاده، افغانی، مثمر، هبله‌رودی، کوچه)
۷۶۱۶. **از سوزن‌گر سوزن دزدی محال است.** (افغانی)
۷۶۱۷. **از سوگند بگریز، گرچه راست باشد.** (افغانی)
۷۶۱۸. **از سه چیز باید ترسید: سگ هار، زن شلاّفه و دیوار پوت.** (کرمانی)
۷۶۱۹. **از سه چیز باید حذر کرد: دیوار شکسته، زن سلیطه، سگ گیرنده.** (شکورزاده، کوچه)
۷۶۲۰. **از سه چیز بپرهیز: آب، آتش و کمر.** (لری)
۷۶۲۱. **از سه چیز بدت نیاید: یکی این‌که بخورند و به تو ندهند، یکی آن‌که بگویند به خانه‌مان نیا و یکی آن‌که بدوی و نرسی.** (لری)
۷۶۲۲. **از سهل‌آباد تا سربیشه / دو من گندم یک من می‌شه.** (بیرجندی)
۷۶۲۳. **از سیاه می‌برد و از سفید می‌آورد.** (لری)
۷۶۲۴. **از سیاهی بالاتر، رنگی نیست.** (کوچه، آذری)
۷۶۲۵. **از سیاهی زر دریغ مکن تا از تیر دریغ نکنند.** (شکورزاده)
۷۶۲۶. **از سیاهی زغال تا سفیدی نمک.** (بیرجندی)
۷۶۲۷. **از سیخ تا سوزن.** (بیرجندی، کاشمری)
۷۶۲۸. **از سیّدی پرسیدند: «نسبتت به کدام امام می‌رسد؟» گفت: «یک رگ از رستم دارم.»** (هزاره‌ای)
۷۶۲۹. **از سیر بودن شکمش را می‌مالد.** (کردی)
۷۶۳۰. **از سیر تا پیاز.** (سیرجانی، یزدی، قمی، شیرازی)
۷۶۳۱. **از سیر تا سرکه.** (بیرجندی)
۷۶۳۲. **از سیر تا گشنیز.** (کرمانی، گلبافی)
۷۶۳۳. **از سیرم و میرم باید ترسید.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۷۶۳۴. **از سیصد و شصت رگم، یک رگم آگاه نیست.** (افغانی)
۷۶۳۵. **از سیل برده، دست بشوی.** (افغانی)
۷۶۳۶. **از سیل رفته خار و خسی یادگار ماند.** (کلیم کاشانی، امثال‌موزون)
۷۶۳۷. **از سیل کجا ترسد آن کسی کو / مأوا همه بر کوهسار دارد.** (مسعودسعدسلمان، دهخدا)
۷۶۳۸. **از سیه‌سر همه‌کاری آید.** (دهخدا، شکورزاده)
۷۶۳۹. **از سیه‌کاران حدیث توبه جرمی دیگر است / جامه‌ی‌خود را همان بهتر نشوید گلخنی.** (صائب: ۳۲۷۴، فرهنگ‌نامه)
۷۶۴۰. **از شاخ بز و لگد اسب بترس و از همه‌جای نامرد.** (مرندی، علمداری)
۷۶۴۱. **از شاخ رود و از تنه نه.** (تاجیکی)
۷۶۴۲. **از شاخش می‌توان لَتْ درآورد.** (رامسری)
۷۶۴۳. **از شادی، شلوار به ک..نش نیست.** (رامسری)
۷۶۴۴. **از شاشو پرسیدند: «چرا شب‌ها می‌شاشی؟» گفت: «چون کسی را دارم که شاش را بشوید.»** (رامسری)
۷۶۴۵. **از شاشیدن زن برو امّا از گفتن مرد مرو.** (لری)
۷۶۴۶. **از شالَم بهتر (نوتر) قدبندم*.** (بختیاری، بروجردی، نهاوندی، همدانی، آشتیانی)
۷۶۴۷. **از شانس بد حلوا دندان را می‌شکند.** (لری)
۷۶۴۸. **از شانس بیوه‌زن ک.. از کمر پرت شد.** (لری)
۷۶۴۹. **از شانس سیاهم زیر سنگ سی‌سو درمی‌آید.** (لری)
۷۶۵۰. **از شانس ما قورباغه زنجیر می‌بُرد.** (لری)
۷۶۵۱. **از شانس محمود، دریا هم می‌شود دود.** (کلاردشتی)
۷۶۵۲. **از شاه بلوط روغن به عمل نمی‌آید.** (قشقایی)
۷۶۵۳. **از شاه تک‌خال آورده‌است.** (کردی)
۷۶۵۴. **از شاه و شیر و شاعر دور باید ماند.** (آذری)
۷۶۵۵. **از شب آبستن چه زاید؟** (تاریخ بیهقی: ۹۶۱)
۷۶۵۶. **از شپش روغن می‌گیرد.** (اشتهاردی)
۷۶۵۷. **از شتر بزرگ‌تر، فیل هم هست.** (آذری)
۷۶۵۸. **از شتر پرسیدند: «چرا شاشت از پس است؟» گفت: «چه کارم به کار هرکس است؟»** (بهمنیاری)
۷۶۵۹. **از شتر پرسیدند: «چه کسب داری؟» گفت: «رکابداری.»** (کوچه، بهمنیاری، شکورزاده)
۷۶۶۰. **از شتر پرسیدند: «چه هنری داری؟» گفت: «خوب بلدم گلابتون بدوزم.»** (تبریزی)
۷۶۶۱. **از شتر دور بخواب و خواب آشفته نبین.** (نامه‌ی‌داستان، ایلامی)
۷۶۶۲. **از شتر می‌پرسند شنبه کی است؟** (یزدی)
۷۶۶۳. **از شتر یک مو هم بکنی غنیمت است.** (ابهری)
۷۶۶۴. **از شجاعت نیست با نامرد گردیدن طرف / روی گردانیدن این‌جا، حمله‌ی‌مردانه است.** (صائب: ۵۹۲، تکمله)
۷۶۶۵. **از شخص نادان همه گریزان.** (افغانی)
۷۶۶۶. **از شخصی که به زمین نگاه می‌کند و از آب گل‌آلود جاری، بترس.** (آذری)

۷۶۶۷. **از شرر سنگ کجا سوخته یا می‌سوزد؟** (بیدل: ۵۳۶، امثال‌موزون)
۷۶۶۸. **از شرشر پیاز و از سایه‌ی‌دراز مترسید.** (افغانی)
۷۶۶۹. **از شرق می‌آورد و به غرب می‌برد.** (لری)
۷۶۷۰. **از شرم در بسته‌ی‌روزی نگشاید.** (صائب: ۲۰۹۵، تکمله)
۷۶۷۱. **از شش‌صد و شصت و شش رگم، یک رگ خبر ندارد.** (جیرفتی)
۷۶۷۲. **از شعاع ماهتاب که در روزن افتد، بر بام آسمان نتوان رفت.** (مرزبان‌نامه: ۱۶۹)
۷۶۷۳. **از شعله نترس که می‌رود بام به بام، از نرمه بترس که می‌کند کار تمام.** (بیرجندی، افغانی)
۷۶۷۴. **از شغال دم‌بریده هرچه بگویی برمی‌آید.** (کوچه)
۷۶۷۵. **از شغال گرفت به گرگ داد.** (گیلکی)
۷۶۷۶. **از شفتالو باغ نکن و از بز مال.** (تاجیکی)
۷۶۷۷. **از شف‌شف زیاد، شفتالو بهتر.** (افغانی)
۷۶۷۸. **از شف شف مقصد شفتالو.** (تاجیکی)
۷۶۷۹. **از شکارچی می‌پرسی؟ از ناله‌های تفنگ ما بپرس.** (سیستانی)
۷۶۸۰. **از شِکر تفاله می‌گیرد.** (بختیاری)
۷۶۸۱. **از شِکر، تلخ‌تر به کسی نمی‌گوید.** (دهخدا)
۷۶۸۲. **از شکر خوش‌تر به کسی نمی‌گوید.** (دهخدا)
۷۶۸۳. **از شُکر، شُکر زیاده گردد، ناشُکر ز خر پیاده گردد.** (تاجیکی)
۷۶۸۴. **از شکست خاطر نازک‌دلان غافل مباش / شیشه را گر بشکنی هر ذرّه‌ی آن خنجر است.** (افغانی)
۷۶۸۵. **از شکست رنگ شب وا می‌شود مژگان صبح.** (بیدل: ۳۷۷، امثال‌موزون)
۷۶۸۶. **از شکست موج آزاد است استغنای بحر.** (بیدل: ۴۱۲، امثال‌موزون)
۷۶۸۷. **از شکستن دست در گردن حمایل می‌شود.** (بیدل: ۵۹۴، امثال‌موزون)
۷۶۸۸. **از شکسته‌ی‌خود مومیایی دریغ نباید داشت و افکنده‌ی‌خود را بر باید داشت.** (مرزبان‌نامه: ۲۱۲، دهخدا)
۷۶۸۹. **از شکم سیر خود گپ می‌زند.** (افغانی)
۷۶۹۰. **از شلوغی سگ صاحبش را نمی‌شناسد.** (تهرانی)
۷۶۹۱. **از شلوغی سوزن می‌انداختی پایین نمی‌آمد.** (تهرانی)
۷۶۹۲. **از شله‌زرد گوشت می‌خواهد.** (بهمنیاری)
۷۶۹۳. **از شُل یکی درمی‌آید از سفت دوتا.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، عوام)
۷۶۹۴. **از شمار دو چشم یک تن کم / از شمارِ خرد هزاران بیش.** (رودکی؛ پیشاهنگان: ۳۹)
۷۶۹۵. **از شما رقّاصی، از ما عبّاسی.** (کوچه، دهخدا، عوام، شکورزاده، شهربابکی)
۷۶۹۶. **از شما که این باشه، از ما باید خیلی باشه.** (تهرانی)
۷۶۹۷. **از شمال تیر ماه خودت را نگه دار.** (تاجیکی)
۷۶۹۸. **از شمس‌العماره یک سنگ بینداز، توی امیریه می‌خوره به سرها.** (تهرانی)
۷۶۹۹. **از شمشیر تو جرقه‌ای نمی‌جهد.** (سیستانی)
۷۷۰۰. **از شمشیرش خون می‌چکد.** (ارومیه‌ای)
۷۷۰۱. **از شمع فتاده سرفرازی مطلب.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۸۱)
۷۷۰۲. **از شوخی به در رود.** (کردی)
۷۷۰۳. **از شوربا چه مزه، از غریب چه گِلِه؟** (شهربابکی)
۷۷۰۴. **از شوره بیابان گُل نروید.** (ویس‌و رامین: ۳۰۹)
۷۷۰۵. **از شوره‌زار گل نمی‌روید.** (قشقایی)
۷۷۰۶. **از شوره زمین سمن نروید.** (امثال‌موزون)
۷۷۰۷. **از شومی یک شوم سوخت شهر روم.** (افغانی، هزاره‌ای، هراتی)
۷۷۰۸. **از شوهر جدایم کرد و به رفیق هم نرساندم.** (بختیاری)
۷۷۰۹. **از شوهر کج‌رو، سگِ راست‌رو بهتر است.** (ترکمنی)
۷۷۱۰. **از شهر آمده‌است، خبر شهر را می‌پرسد؟** (کردی)
۷۷۱۱. **از شهر بَد برآمدی، از بخت بد کجا روی؟** (افغانی)
۷۷۱۲. **از شهر برو از نرخت نی (نه).** (تاجیکی، افغانی، هزاره‌ای)
۷۷۱۳. **از شهرت برآمدی، از بختت کجا می‌روی؟** (افغانی)
۷۷۱۴. **از شهرت برو از رسمت مرو.** (کرمانی، سیرجانی)
۷۷۱۵. **از شهرت برو، از لفظت نرو.** (جیرفتی)
۷۷۱۶. **از شهرتت که برآیی، از علمت کجا می‌روی؟** (افغانی)
۷۷۱۷. **از شهر خود دور شده‌ایم ولی رسممان را از یاد نبرده‌ایم.** (فرهنگ‌نامه)
۷۷۱۸. **از شهریاران سزاوار نیست / بریدن سری کو گنه‌کار نیست.** (فردوسی، دهخدا)
۷۷۱۹. **از شیخ‌علی‌خان بترسیم، از سگش هم بترسیم؟** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۷۷۲۰. **از شیخ فربه و از حکیم لاغر بترس.** (تاجیکی، افغانی)
۷۷۲۱. **از شیر آب، شیرِ کربلا به یادم افتاد.** (آذری)
۷۷۲۲. **از شیرِ آنبار گریز زد به شیرِ کربلا.** (آذری)
۷۷۲۳. **از شیر، بچّه‌ی شیر آید، از مار بچّه‌ی‌مار.** (سمک‌عیّار: ۴۷۷/۵)
۷۷۲۴. **از شیربرنج گوشت طلب مکن.** (گرمساری)
۷۷۲۵. **از شیر بسته (زنجیر) روباهِ باز بهتر است.** (هزاره‌ای)
۷۷۲۶. **از شیربهای دختر و خون پدر (دیه) کسی سیر نمی‌شود.** (هزاره‌ای)

۷۷۲۷. **از شیر چه زاید به جز شیر بچه؟** (ابومسلم‌نامه: ۴۴۵/۱)
۷۷۲۸. **از شیر حمله خوش بود و از غزال رم.** (شکورزاده، افغانی، عوام)
۷۷۲۹. **از شیرخواره تا نان خواره دعوت کرده.** (آذری)
۷۷۳۰. **از شیر خوردن آمد به ک.. خوردن.** (اراکی)
۷۷۳۱. **از شیر داغ سوخته، به دوغ خنک هم فوت می‌کند.** (تهرانی)
۷۷۳۲. **از شیر دهانش سوخته، به دوغ فوت می‌کند.** (کوچه، عوام)
۷۷۳۳. **از شیر سگ تغذیه کرده‌است.** (رامسری)
۷۷۳۴. **از شیر سوختی، به ماست فوت می‌کنی؟** (لری)
۷۷۳۵. **از شیر شنبه و از دوغ جمعه بُگذشتی.** (شاهرودی، مازندرانی)
۷۷۳۶. **از شیر، شیربچّه آید.** (سمک‌عیّار: ۴۷۸/۵)
۷۷۳۷. **از شیرِ گنجشک تا جان آدمی‌زاد.** (بختیاری)
۷۷۳۸. **از شیرِ گنجشک تا موی کف دست.** (بویراحمدی)
۷۷۳۹. **از شیر مادر حلال‌تر.** (ایلامی، دزفولی، بیرجندی، تکمله، عوام، کرمانی، هزاره‌ای، کوچه، آذری)
۷۷۴۰. **از شیر مادرش و نان پدرش حلال‌تر.** (سیرجانی)
۷۷۴۱. **از شیر مرغ تا جان آدمی‌زاد.** (تهرانی، بیرجندی، کرمانی، قمی)
۷۷۴۲. **از شیر نر تا ک.. خر.** (تهرانی)
۷۷۴۳. **از شیر نر ترسیدن عیب نیست.** (لکی، کردی)
۷۷۴۴. **از شیش دانگ یه دانگش کم است.** (کرمانی)
۷۷۴۵. **از شیشه تا به لب نرسد می رسیده نیست.** (مشرقی، امثال‌موزون)
۷۷۴۶. **از شیشه شدن سنگ همان توبه‌شکن شد.** (بیدل: ۵۵۰، امثال‌موزون)
۷۷۴۷. **از شیشه گر گلاب رود بو نمی‌رود.** (شکورزاده)
۷۷۴۸. **از شیطان بدنام‌تر است.** (بختیاری)
۷۷۴۹. **از صاحب بز باید پرسید که کرباس برمی‌دارد یا نه؟** (تکمله)
۷۷۵۰. **از صاحب‌خانه طبابت نیاید.** (نامه‌ی‌داستان)
۷۷۵۱. **از صاحب کار حرکت، از دهقانی برکت.** (تاجیکی)
۷۷۵۲. **از صاف صادقی مثل چوب علی موجودی*می‌ماند.** (تهرانی)
۷۷۵۳. **از صبح تا به حال سر سوزنی هم تیز نکرده‌است.** (بختیاری)
۷۷۵۴. **از صبح تا حال سی چوب زده، حالا می‌گوید به جدّت بخشیدم.** (اهری)
۷۷۵۵. **از صبح تا شام مثل غول بینی می‌سازد، شب خراب می‌کند.** (بیرجندی)
۷۷۵۶. **از صبح تا شب بیخ دنگ* دلم نشسته.** (سیرجانی)
۷۷۵۷. **از صبح تا شب می‌چرانش، شب به گرگ نشان می‌دهد.** (تهرانی)
۷۷۵۸. **از صبح تا ظهر ناشتا باشم، امّا پسری داشته باشم.** (شهرضایی)
۷۷۵۹. **از صبح تا غروب خودت را برای لک بِکُشی، می‌گوید به مرگ طبیعی مرد.** (لکی)
۷۷۶۰. **از صبر غوره حلوا می‌شود.** (افغانی، تاجیکی)
۷۷۶۱. **از صبر نردبانت بباید کرد / گر زیر خویش خواهی جوزا را.** (ناصرخسرو: ۱۶۷، دهخدا)
۷۷۶۲. **از صحبت بد بدتر، هم‌صحبت بد باشد.** (ظفرنامه: ۱۶۱/۱، تکمله)
۷۷۶۳. **از صحبت پادشه بپرهیز / چون پنبه‌ی‌نرم ز آتش تیز.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۵۴، دهخدا)
۷۷۶۴. **از صحبت دوستی به رنجم / کاخلاق بدم حَسَن نماید.** (سعدی؛ گلستان: ۴۹، دهخدا، عوام، شکورزاده)
۷۷۶۵. **از صحبت دیگدان، سیاهی خیزد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۴۲، امثال‌موزون، بهمنیاری)
۷۷۶۶. **از صحن خانه تا به لب بام از آنِ من / از بام خانه تا به ثُریا از آنِ تو.** (وحشی بافقی: ۲۳۵، شکورزاده)
۷۷۶۷. **از صدای سخنِ عشق ندیدم خوش‌تر.** (حافظ: ۱۲۱)
۷۷۶۸. **از صد برّه فقط یکی قوچ می‌شود.** (لری)
۷۷۶۹. **از صد پسر هیزم‌کش، یک پسر سرکش بهتر است.** (هزاره‌ای)
۷۷۷۰. **از صد پلو کرده یک الو بهتر.** (افغانی)
۷۷۷۱. **از صد خورد یک امیدوار بهتر.** (افغانی)
۷۷۷۲. **از صد خویش، یک همسایه پیش.** (افغانی، هزاره‌ای)
۷۷۷۳. **از صد دینار دوّم محروم است.** (شکورزاده، دهخدا)
۷۷۷۴. **از صد زبان، زبان خموشی رساتر است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، خزینه، افغانی)
۷۷۷۵. **از صد سلام یکی جواب، از صد نفر یکی علیک.** (بختیاری)
۷۷۷۶. **از صد شهر خراب، یک شهر آباد بهتر.** (افغانی)
۷۷۷۷. **از صدقه سر گندم تلخه هم آب می‌خورد.** (دماوندی)
۷۷۷۸. **از صدقه‌ی‌سر رازیانه، آب می‌ره پای سیاهدانه.** (شکورزاده، شیرازی)
۷۷۷۹. **از صدقه‌ی‌سر یک خوشه‌ی‌گندم، صد تا مور یک نان می‌خورند.** (سیرجانی)
۷۷۸۰. **از صد کار حسابی، زوری بهتر، سر کم‌زور در گوری بهتر.** (بختیاری)
۷۷۸۱. **از صد گز عمامه‌ی‌قاضی، یک دستمال به ما می‌رسد.** (نامه‌ی‌داستان)
۷۷۸۲. **از صد گُل یک گلش نشکفته.** (دهخدا، افغانی، رفسنجانی، بهمنیاری، تاجیکی)

۷۷۸۳. **از صدمه‌ی گرگ رها شدیم، با غول بیابانی روبه‌رو شدیم.** (آذری)
۷۷۸۴. **از صدهزار حرف یکی نانوشته‌ایم.** (رضی‌الدین آرتیمانی: ۷۱، شکورزاده)
۷۷۸۵. **از صدهزار دوست یکی دوست، دوست نی / وز صدهزار مرد، یکی مرد، مرد نی.** (شاکر بخارایی، دهخدا)
۷۷۸۶. **از صدهزار ریشه یکی دانه می‌کشد.** (بیدل: ۴۹۷، امثال‌موزون)
۷۷۸۷. **از صدهزار طفل که مویش چو زر بود / سیمرغ، زال را به سوی آشیان برد.** (عمادی شهریاری، دهخدا)
۷۷۸۸. **از صعوه‌ای*محال بود صید کرگدن.** (ادیب صابر، امثال‌موزون، دهخدا)
۷۷۸۹. **از صفا آیینه، منظور نظرها می‌شود.** (ظهیرفاریابی، امثال‌موزون، دهخدا)
۷۷۹۰. **از صفای آب می‌گردد پر ماهی عیان.** (بیدل: ۱۰۶۵، امثال‌موزون)
۷۷۹۱. **از صلح میان گربه و موش / بر باد رود دکّان بقّال.** (ایرج‌میرزا: ۱۹۲)
۷۷۹۲. **از صل علی، به در است.** (سیرجانی)
۷۷۹۳. **از صنّار آش طاقه‌ی‌شال ترمه درنمی‌آید.** (شکورزاده، کوچه)
۷۷۹۴. **از صورت بر پرده، پرده‌داری نیاید.** (تاریخ‌الوزرا: ۸۶تکمله)
۷۷۹۵. **از صورت کرده سیرت بهتر.** (افغانی)
۷۷۹۶. **از صولت خشک، ثبت خالی بهتر.** (تاجیکی)
۷۷۹۷. **از ضحاک سفاک‌تر است.** (نامه‌ی‌داستان)
۷۷۹۸. **از ضرب به یک یا حسین.** (بهمنیاری)
۷۷۹۹. **از ضرب چوب، خرس ملّا می‌شود.** (تاجیکی)
۷۸۰۰. **از ضرب دگنک، روغن بیرون می‌آید.** (اهری)
۷۸۰۱. **از ضرر هرچه برگردد نفع است.** (حییّم، شکورزاده)
۷۸۰۲. **از ضرورت دُم خر را آن حکیم / کرد تعظیم و لقب دادش کریم.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۳۵۸/۲)
۷۸۰۳. **از ضعف به هرجا که نشستم (رسیدیم) وطن شد.** (سراج حکّاک، خزینه، افغانی، دهخدا)
۷۸۰۴. **از طالع بدم دریا بروم، دریا خشک می‌شود.** (افغانی)
۷۸۰۵. **از طالع خودم خبر ندارم.** (سنگسری)
۷۸۰۶. **از طالع روی زشت او، ماه گرفته می‌شود.** (اوزی)
۷۸۰۷. **از طالع ما ماه از آسمان، آب از کاریز و برکت از مردم ده می‌رود.** (بیرجندی)
۷۸۰۸. **از طایفه‌ی‌پدر درمانده، از خسیره*شرمنده.** (نهاوندی)
۷۸۰۹. **از طبقه‌ی‌دوّم که به طبقه‌ی‌اوّل اسباب‌کشی کنی، قیمت یک بز ضرر می‌کنی.** (هزاره‌ای)
۷۸۱۰. **از طبیبان نتوان داشت مرض را پنهان.** (افغانی)
۷۸۱۱. **از طبیب سؤالی نیست.** (آذری)
۷۸۱۲. **از طرف پدر خان هستیم و از طرف مادر شاهزاده.** (سمنانی)
۷۸۱۳. **از طرفی دوری معشوق آزارم می‌دهد و از طرفی طعنه و سرزنش مردم.** (قشقایی)
۷۸۱۴. **از طفیل کدو، کرم آب می‌خورد.** (هزاره‌ای)
۷۸۱۵. **از طلا بودن پشیمان گشته‌ایم / مرحمت فرموده ما را مس کنید.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی)
۷۸۱۶. **از طلا زرد و از نقره سفید.** (سبزواری)
۷۸۱۷. **از طمع چون دست کوته‌شد، زبان گردد دراز.** (میرزا شفیع مستوفی؛ لطایف‌الخیال، تکمله)
۷۸۱۸. **از طمع حرام‌تر گُه است.** (لری)
۷۸۱۹. **از طمع خام، ک.. خودش را به مهتابی می‌تراشد.** (هزاره‌ای)
۷۸۲۰. **از طُوَیس* بد شگون‌تر.** (کوچه)
۷۸۲۱. **از طویله بیرون شود، از دیگ بیرون نشود.** (هزاره‌ای)
۷۸۲۲. **از طویله در پهن گاو.** (بختیاری)
۷۸۲۳. **از ظاهر بی‌درون حذر کن / وز عالِمِ بی‌عمل بیندیش.** (ملک‌الشعرابهار)
۷۸۲۴. **از ظلم ظالم و از تهمت ناحقّ خدا نگه‌دارد.** (افغانی)
۷۸۲۵. **از عاریه‌های مردم خودم را چو ماه کردم، عاریه‌ها را پس دادم خودم را سیاه کردم.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۷۸۲۶. **از عاشق خوب پذیرایی کن؛ چون وقتی که میان طوایف می‌گردد بدنامت می‌کند.** (آذری)
۷۸۲۷. **از عاقبت کار، کسی را خبری نیست.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۰، بهمنیاری، شکورزاده)
۷۸۲۸. **از عالم بی‌کسی به گربه‌ام می‌گویند کسی.** (یزدی)
۷۸۲۹. **از عالم عاری ز عمل، راهنمایی / چون قبله‌نما ساختن اهل فرنگ است.** (واثق نیشابوری، حسن‌بیگ، تکمله)
۷۸۳۰. **از عبادت نمی‌توان الله شد، می‌توان موسی کلام‌الله شد.** (شهرضایی)
۷۸۳۱. **از عبارت تا عبارت بسیار فرق است.** (قابوس‌نامه: ۴۵)
۷۸۳۲. **از عباس دبس گداتر است.** (نامه‌ی‌داستان)
۷۸۳۳. **از عدالت او گرگ با میش یک‌جا آب می‌خورد.** (افغانی)
۷۸۳۴. **از عدم کس نشان نخواهد داد.** (خاقانی: ۱۶۷)

۷۸۳۵. **از عدو آن‌گه حذر بکن که شود دوست / وز مغ ترس آن زمان که گشت مسلمان.** (ابوحنیفه‌ی‌اسکافی، تاریخ بیهقی: ۹۶۶، دهخدا)

۷۸۳۶. **از عرعر خرکسی نرنجد.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)

۷۸۳۷. **از عروس بودن و دختر بودن همین لنگ و تنبان را دارم.** (آذری)

۷۸۳۸. **از عروس بی‌بچّه، بز بچّه‌زا بهتر.** (ترکمنی)

۷۸۳۹. **از عروس که خیلی تعریف کنند گوزوک درمی‌آید.** (دامغانی)

۷۸۴۰. **از عروس کی تعریف کند؟ مادر عروس.** (بیرجندی)

۷۸۴۱. **از عروس کی تعریف می‌کند جز ساقدوشش؟** (خوزستانی)

۷۸۴۲. **از عروس کی تعریف می‌کند؟ مشاطه‌اش.** (شوشتری)

۷۸۴۳. **از عروسی که زیاد تعریف کردی، جارو کردن از یادش می‌رود.** (تبریزی)

۷۸۴۴. **از عروسی هرچه به دست آوری غنیمت است.** (ترکمنی)

۷۸۴۵. **از عسل شیرین‌تر، تریاک مفت است.** (گیلکی)

۷۸۴۶. **از عسل شیرین‌تر، سرکه‌ی مفت.** (کوچه)

۷۸۴۷. **از عشق غلام، خانه شده پُر فاطمه.** (سیرجانی)

۷۸۴۸. **از عشق لیلی به ک..ن مجنون می‌گذارد.** (بهمنیاری)

۷۸۴۹. **از عطای پند، برتر نیست در عالم عطا.** (ناصرخسرو: ۴۹۷، دهخدا)

۷۸۵۰. **از عطای خدا نومید مشو.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۶)

۷۸۵۱. **از عقب آمده دو سنگ در دست داری.** (قشقایی)

۷۸۵۲. **از عقب دشمن گریخته نباید رفت.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا)

۷۸۵۳. **از عقل سبک، از وزن سنگین.** (کوچه)

۷۸۵۴. **از عقلش نمی‌گوید از دیده‌اش می‌گوید.** (نامه‌ی‌داستان)

۷۸۵۵. **از علف باشند این اِنعام خوش.** (دهخدا)

۷۸۵۶. **از علف گل به وجود می‌آید، از گل علف.** (گنبدکاووسی)

۷۸۵۷. **از علف‌های جوی چریدن، خر سیر نمی‌شود.** (سمنانی)

۷۸۵۸. **از علم جز سعادت نفس نیست.** (خوانساری)

۷۸۵۹. **از علم چه سود اگر نباشد عملی؟** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۷۱۷، تکمله)

۷۸۶۰. **از علم سپر کن که بر حوادث / از علم قوی‌تر سپر نباشد.** (ناصرخسرو: ۳۶۰، دهخدا)

۷۸۶۱. **از علی آموز اخلاص عمل.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۹/۱، شکورزاده)

۷۸۶۲. **از علی که بود، از ولی هم قاطی‌اش شده‌است.** (ساوه‌ای)

۷۸۶۳. **از عمر چه حاصل است آن را / کش عشق نسوخته‌است خرمن؟** (نظام وفا، دهخدا)

۷۸۶۴. **از عمر روزگار ما سپری می‌شود.** (آذری)

۷۸۶۵. **از عمل پشت پرده‌اش چشم دیدن کسی را ندارد.** (لکی)

۷۸۶۶. **از عمویم بگویم یا از دایی‌ام؟ از همه‌شان سهم خود را گرفتم.** (آذری)

۷۸۶۷. **از عندلیب وصف گلستان شنیدنی است.** (صائب: ۹۸۷، امثال‌موزون، شکورزاده)

۷۸۶۸. **از عنوان، کتاب پدید آید.** (تکمله)

۷۸۶۹. **از عهده‌ی‌آدم بی‌دین، شخص بی‌ایمان برمی‌آید.** (آذری)

۷۸۷۰. **از عهده‌ی‌مار هنوز به‌درنشده‌است، دست به غار اژدها دراز می‌کند.** (هزاره‌ای)

۷۸۷۱. **از عیب، کَلْ کُلَه جوید.** (سنایی، شکورزاده)

۷۸۷۲. **از عیب نیندیشد، آن کو هنری دارد.** (خواجوی‌کرمانی؛ دیوان: ۴۳۸، تکمله)

۷۸۷۳. **از عید چهل روز رفته کاه نگه دار تا امان نکشی.** (میانه‌ای)

۷۸۷۴. **از غذایی که در خانه‌ی‌همسایه پخته‌شود، مقداری هم به ما می‌رسد.** (قشقایی)

۷۸۷۵. **از غرور و تکبّر خلاشه در ک..نش نمی‌رود.** (لکی)

۷۸۷۶. **از غریب چه گله؟ از آب شور چه مزّه؟** (لارستانی)

۷۸۷۷. **از غریب چه گله؟ از شوربا چه مزّه؟** (سیرجانی)

۷۸۷۸. **از غزنی (غزنین) شب گذشته‌ای.** (افغانی)

۷۸۷۹. **از غصّه‌ی همسایه از بس نمک خورد مرد.** (لری)

۷۸۸۰. **از غلامان چه داری؟ ترشی‌پال و چنداری.** (عوام)

۷۸۸۱. **از غلام پای، از آقا سر.** (افغانی)

۷۸۸۲. **از غم بی‌آلتی افسرده‌است.** (مولوی؛ مثنوی: ۶۰/۲، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، عوام، گیلکی)

۷۸۸۳. **از غم شود جان خرّم دژم.** (فردوسی، دهخدا)

۷۸۸۴. **از غم فردا هم امروز ای پسر بی‌غم شود / هرکه در امروز روز اندیشه‌ی‌فردا کند.** (ناصرخسرو: ۳۹۰، دهخدا)

۷۸۸۵. **از غم کسی بمیر که به غم تو تب کند.** (افغانی)

۷۸۸۶. **از غنیمت چرا بپرهیزید؟** (انوری: ۵۳۵)

۷۸۸۷. **از غنیمت، غنیمت می‌سازد.** (آملی)

۷۸۸۸. **از غورگی مویز شده‌است.** (دهخدا)

۷۸۸۹. **از غیب بیاید، تیر حرمله باشد.** (سمنانی)

۷۸۹۰. **از فارس می‌آورد و به بویراحمدی می‌برد.** (لری)

۷۸۹۱. **از فاسق شوهر نیاید.** (آذری)

۷۸۹۲. **از فاصله‌شان موی رد نمی‌شود.** (آذری)
۷۸۹۳. **از فتح ضرر باشد.** (دهخدا)
۷۸۹۴. **از فتنه‌ی پیرزن بپرهیز / چون پنبه‌ی نرم و آتش تیز*.** (نظامی، دهخدا، شکورزاده)
در اصل: **از صحبت پادشه بپرهیز.**
۷۸۹۵. **از فحش بدتر، کتک.** (کوچه، تهرانی)
۷۸۹۶. **از فراق پلو ترک خو کنم / ترسم که پلو نیاید و از غصّه تو* کنم.** (شیرازی)
۷۸۹۷. **از فردا تو مغزش را بخور من پوستش را به دندان می‌کشم.** (آذری)
۷۸۹۸. **از فردا زودتر نیست.** (کردی)
۷۸۹۹. **از فردا کسی خبر ندارد.** (حییّم، شکورزاده، کوچه)
۷۹۰۰. **از فرشته‌ای که فایده‌ای نرساند، دیو آشنا بهتر.** (ترکمنی)
۷۹۰۱. **از فرط خساست، چُسش قلیه‌ی ناهارش است.** (گیلکی)
۷۹۰۲. **از فرط خوشی ناله می‌کنی؟** (لری)
۷۹۰۳. **از فرط سیری سخن می‌گوید.** (هزاره‌ای)
۷۹۰۴. **از فرط کاردانی با یک تار مو جوال می‌بافد.** (گیلکی)
۷۹۰۵. **از فرنگی مآبی ایستاده شاشیدنش را یاد گرفته.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۷۹۰۶. **از فروغ ماه و خور باید هزاران سال‌ها / تا یکی گوهر به کان اندر پدید آید مگر.** (امیرمعزّی، دهخدا)
۷۹۰۷. **از فریاد خر کسی نرنجد.** (بهمنیاری، دهخدا)
۷۹۰۸. **از فریاد خود کس نرنجد.** (افغانی)
۷۹۰۹. **از فریب نقش نتوان خامه‌ی نقّاش دید / ور نه در این سقف زنگاری یکی در کار هست.** (دهخدا، افغانی)
۷۹۱۰. **از فریدون بن آبتین با داد و دهش‌تر است.** (نامه‌ی داستان)
۷۹۱۱. **از فساد خون خلل در کشور تن می‌شود.** (بیدل: ۵۸۹، امثال‌موزون)
۷۹۱۲. **از فشار باران دویدم در مرداب.** (لری)
۷۹۱۳. **از فشار دادن ک..ن، کُ.. تنگ نمی‌شود.** (اشتهاردی)
۷۹۱۴. **از فشردن نریزد آبِ گوهر.** (قدسی مشهدی؛ دیوان: ۸۳۴)
۷۹۱۵. **از فضل پدر تو را چه حاصل؟** (سعدی، دهخدا)
۷۹۱۶. **از فضله‌ی حیوان نارنج می‌توان ساخت ولی بو نمی‌شود کرد.** (شکورزاده)
۷۹۱۷. **از فقر آب می‌جوشاند، ولی برای خودنمایی با سیلی صورت خود را سرخ نگه می‌دارد.** (الشتری)
۷۹۱۸. **از فقیر بگیر بده به کسی که داشته‌است.** (ساوه‌ای)
۷۹۱۹. **از فلان تخم‌مرغ بخری زرده ندارد.** (کوچه)
۷۹۲۰. **از فلانی یک مو در بدنش وجود ندارد.** (درگزی)
۷۹۲۱. **از فلفل و زنجبیل سردی مطلب / وز مردم بدقماش مردی مطلب.** (مثمر، هبله‌رودی، تکمله، افغانی، خزینه)
۷۹۲۲. **از فلک ماه جو نه از نخشب.** (سنایی، دهخدا)
۷۹۲۳. **از فیل بزرگ‌تر کرگدن.** (بهمنیاری، تهرانی)
۷۹۲۴. **از فیل و کرگدن حرف می‌زند.** (قشقایی)
۷۹۲۵. **از قارون مال‌دارتر است.** (نامه‌ی داستان)
۷۹۲۶. **از قاضی اورش* مکارتر.** (فرهنگ‌نامه، کوچه)
۷۹۲۷. **از قاضی دو کس راضی نشوند.** (مثمر)
۷۹۲۸. **از قاطر پرسیدند: «بابت (پدرت) کیست؟» گفت: «ننه‌ام مادیان است.»** (کوچه)
۷۹۲۹. **از قاطر پرسیدند: «بابت کی بود؟» گفت: «ننه‌ام اسب است.»** (تهرانی)
۷۹۳۰. **از قاطر پرسیدند: «پدرت کیست؟» گفت: «اسب آقادایی‌ام است.»** (شکورزاده)
۷۹۳۱. **از قاطر پرسیدند: «پدرت کیست؟» گفت: «دایییم یابوست.»** (عوام)
۷۹۳۲. **از قاطر پرسیدند: «پدرت کیست؟» گفت: «مادرم مادیان (اسب) است.»** (بهمنیاری، سیستانی)
۷۹۳۳. **از قاطر چشم ادب نداشته باش، چون پدرش خر است.** (شهرری)
۷۹۳۴. **از قاطرچی‌گری فقط کُفر گفتنش را یاد گرفته.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۷۹۳۵. **از قاطر لگد خورده.** (زرقانی)
۷۹۳۶. **از قافله‌ی حریفان عقب است.** (هزاره‌ای)
۷۹۳۷. **از قانون نترس، از قاضی بترس.** (خرّمی)
۷۹۳۸. **از قایم‌کاری کار عیب نمی‌کند.** (دهخدا، کوچه، عوام)
۷۹۳۹. **از قبر پدر برمی‌دارد به قبر مادر می‌ریزد.** (سمنانی)
۷۹۴۰. **از قبرستان بگذرد یک مرده کم می‌آید.** (شکورزاده؟)
۷۹۴۱. **از قبله ابر شود باران می‌بارد.** (تاجیکی)
۷۹۴۲. **از قِبل یک بوته‌ی گندم، صد بوته‌ی علف هم آب می‌خورد.** (بختیاری)
۷۹۴۳. **از قُپ*خودش درمی‌آورد، می‌کند تو قُپ بچّه‌اش.** (رفسنجانی)
۷۹۴۴. **از قحبه سرخاب قرض می‌خواهد.** (تهرانی)
۷۹۴۵. **از قحطی اسب بر خران زین بستند.** (خوزستانی)
۷۹۴۶. **از قحطی خرها، خر عبدالرحمن.** (کرمانی)
۷۹۴۷. **از قحطی گریخته‌است.** (آمره‌ای)
۷۹۴۸. **از قدم عروسم، توره بُرد خروسم.** (دشتی)
۷۹۴۹. **از قرآن، کریم‌تر است.** (نامه‌ی داستان)

۷۹۵۰. **از قرار دوغش گلوله‌ی بزرگ مسکه درمی‌آورم.** (هزاره‌ای)
۷۹۵۱. **از قرار دوغش گلوله درست می‌کنم.** (هزاره‌ای)
۷۹۵۲. **از قرصی عین چرم همدان است.** (گیلکی)
۷۹۵۳. **از قِرِم دست بردارم که اسیرِ ترکمنم؟** (کوچه)
۷۹۵۴. **از قرمساق قرمساق شنیدن گوشش پرشده‌است.** (عوام)
۷۹۵۵. **از قرین بد حذر باید کرد.** (ناصرخسرو: ۱۱۹)
۷۹۵۶. **از قضا از خوان ممسک گر کسی نان بشکند / تا قیامت منتش بی‌سنگ دندان بشکند.** (افغانی)
۷۹۵۷. **از قضا حلوا شود رنج دهان.** (مولوی؛ مثنوی: ۳/ ۳۸۰، دهخدا)
۷۹۵۸. **از قضا سرکنگبین صفرا فزود / روغن بادام خشکی می‌نمود (می‌فزود).** (مولوی؛ مثنوی: ۵۳/۱، شکورزاده، بهمنیاری، عوام)
۷۹۵۹. **از قضا نتوان گریخت.** (سمک‌عیّار: ۲۴۸/۱، شکورزاده)
۷۹۶۰. **از قضاها گریختن نتوان.** (فرخی سیستانی: ۲۶۸، دهخدا)
۷۹۶۱. **از قضا هم در قضا باید گریخت.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۶۲/۴، شکورزاده، دهخدا)
۷۹۶۲. **از قضای آمده که آن‌را دفع نتوان کرد.** (تاریخ بیهقی: ۶۵۹)
۷۹۶۳. **از قطار ماندن از منار مان.** (تاجیکی)
۷۹۶۴. **از قفس مرغ به هرجا که رود بستان است.** (صائب: ۷۳۹، امثال‌موزون، کوچه، شکورزاده، حییم، دهخدا)
۷۹۶۵. **از قلاگری فقط کمرجنباندن را بلد است.** (سیرجانی)
۷۹۶۶. **از قلندر هویی، از خرس مویی.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، عوام)
۷۹۶۷. **از قلّه‌ی کوهی به قلّه‌ی کوه مجاور رفتن نزدیک‌ترین راه است ولی پای درازی می‌خواهد.** (فرهنگ‌نامه)
۷۹۶۸. **از قلیان چاق کردن فقط پُف نمش را بلد است.** (شکورزاده)
۷۹۶۹. **از قم تا کاشان شب‌نشینی.** (الیگودرزی)
۷۹۷۰. **از قند تفاله می‌کشد.** (افغانی)
۷۹۷۱. **از قند شیرین‌تر، تریاک مفت.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۷۹۷۲. **از قند قند گفتن، دهان شیرین نمی‌شود.** (افغانی، تاجیکی)
۷۹۷۳. **از قوتگی*، آسمان را گز می‌کند.** (هزاره‌ای)
۷۹۷۴. **از قوت میش‌هاست که بی‌بی خلوک در اندرون است.** (سیستانی)
۷۹۷۵. **از قور*به چور*راضی هست.** (هزاره‌ای)
۷۹۷۶. **از قوقه* برایش می‌رسد.** (عوام)
۷۹۷۷. **از قوّه‌ی زیاد بار، میان می‌شکند.** (تاجیکی)
۷۹۷۸. **از قوی بوی گل می‌آید.** (ترکمنی)
۷۹۷۹. **از قهر آدم عاجز، خدا نجات بدهد.** (هزاره‌ای)
۷۹۸۰. **از قهر گازر به شلوار می‌رید.** (هبله‌رودی)
۷۹۸۱. **از قیاسش خنده آمد خلق را / کو چو خود پنداشت صاحب‌دلق را.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۶۲/۱)
۷۹۸۲. **از قیامت خبری می‌شنوی.** (بهمنیاری، عوام، کرمانی)
۷۹۸۳. **از قیامت خبری می‌شنویم / دستی از دور بر آتش داریم.** (کوچه، شکورزاده، دهخدا)
۷۹۸۴. **از قیمت گوهر خبری نیست صدف را.** (صائب: ۳۱۲۲، امثال‌موزون)
۷۹۸۵. **از کار انجام شده بوی گل می‌آید و از کار انجام نشده بوی خاکستر.** (آذری)
۷۹۸۶. **از کار فزونی نمی‌آورد، از دندان فزونی می‌یابد.** (آذری)
۷۹۸۷. **از کار، کار خیزد.** (سمک‌عیّار: ۱۶/۴)
۷۹۸۸. **از کار، کار می‌برآید.** (تاجیکی)
۷۹۸۹. **از کار، کرم خیزد و دیزی پُرگوشت / ازخواب (بی‌کاری) ورم خیزد و سیلی بُن گوش.** (بهمنیاری، شکورزاده، آشتیانی)
۷۹۹۰. **از کار، کَرم خیزد و دیگ در جوش / از بی‌کاری لگد خوری بر بُن گوش.** (بیرجندی)
۷۹۹۱. **از کار کس دست می‌آساید و دل نه.** (تاجیکی)
۷۹۹۲. **از کار کم، کار زیاد درست نکن (می‌کند، می‌شود).** (آستارایی، آذری، ساوه‌ای)
۷۹۹۳. **از کارگه حریر زن لاف / خس پاره مکن چو بوریاباف.** (امیرخسرو دهلوی: لیلی و مجنون: ۵۲، تکمله)
۷۹۹۴. **از کار نتوان پس‌انداز کرد از دندان می‌توان.** (آذری)
۷۹۹۵. **از کارهای کوچک نتایج زیادی به دست می‌آید.** (قشقایی)
۷۹۹۶. **از کاسه‌ای نخورده‌ای که تلواسه*کنم.** (دزفولی)
۷۹۹۷. **از کاسه‌ی پر صدا نیاید.** (غنی کشمیری)
۷۹۹۸. **از کاسه‌ی تهی است خروش گدا بلند.** (بیدل: ۶۲۰، امثال‌موزون)
۷۹۹۹. **از کاسه‌ی شکسته، آواز برنخیزد.** (واعظ قزوینی: ۱۷۱، تکمله)
۸۰۰۰. **از کاشتن دانه‌ی بی‌مغز چه سود؟** (قدسی مشهدی؛ دیوان: ۷۰۲)
۸۰۰۱. **از کافر قوّت و مدد نگیر، به آب تکیه نکن.** (ترکمنی)
۸۰۰۲. **از کافر گبر، نامسلمان بهتر.** (افغانی)
۸۰۰۳. **از کبابش نخورده از دودش کور شده‌ایم.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۸۰۰۴ **از کبر تو بغلتد رستم و برزو.** (افغانی)
۸۰۰۵ **از کبر و غرور خیال کرده، پسر آسمان است.** (هزاره‌ای)
۸۰۰۶ **از کبک مست نیست حذر شاه باز را.** (صائب: ۳۴۳، امثال‌موزون)
۸۰۰۷ **از کتون و سمور بیزارم / باز میل قلندری دارم.** (شهرضایی)
۸۰۰۸ **از کثافت یک شوم، سوزد شهر روم.** (تاجیکی)
۸۰۰۹ **از کجا آمده‌است که به کجا برود؟** (لری)
۸۰۱۰ **از کجا آمدی که پایت گِل نگرفته؟** (گیلکی)
۸۰۱۱ **از کجا این سر خر پیدا شد؟** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)
۸۰۱۲ **از کجا شکسته، از کجا جرنگ می‌کند (صدا می‌دهد)؟** (آذری، ساوه‌ای)
۸۰۱۳ **از کجا می‌آیی؟ از شهر زن، به کجا می‌روی؟ به شهر زن.** (سبزواری)
۸۰۱۴ **از کجا می‌آیی؟ از قلعه‌ی‌بلبل، چرا سرت خونین شده؟ به خاطر زبانم.** (قشقایی)
۸۰۱۵ **از کجا میای ای زن‌پسر / جفتِ جَوین در بغل / کجا سرشتی* ماده‌خر / در ته سیرکو* پیرخر.** (بیرجندی)
۸۰۱۶ **از کجایی؟ از دِه زنم.** (بیرجندی)
۸۰۱۷ **از کجروی زبان قلم را نگاه‌دار.** (صائب: ۲۲۷۴، تکمله)
۸۰۱۸ **از کجی و کجروی اندیشه کن.** (جامی؛ تحفة‌الاحرار: ۴۱۹، شکورزاده)
۸۰۱۹ **از کچل پرسیدند: «اسمت چیست؟» گفت: «زلف‌علی.»** (شکورزاده)
۸۰۲۰ **از کدام پهلو (دست، دنده) پا شده‌ای (برخاسته‌ای)؟** (کوچه، نامه‌ی‌داستان، عوام، دهخدا)
۸۰۲۱ **از کدام خُم است این‌که در سبو داری؟** (حافظ: ۳۱۱)
۸۰۲۲ **از کدخدا اسماعیل خط (نوشته) دارد.** (گیلکی، رامسری)
۸۰۲۳ **از کدخدایی خرمن سوخته را می‌دانی.** (بختیاری)
۸۰۲۴ **از کدو هاونی نیاید.** (ناصرخسرو: ۴۹۹، دهخدا)
۸۰۲۵ **از کرامات پیر ما چه عجب / گربه را دید و گفت: «قار یاغدی.»** (تاجیکی)
۸۰۲۶ **از کرامات شیخ ما این است / شیره را خورد و گفت شیرین است.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، تهرانی، کوچه)
۸۰۲۷ **از کرامات شیخ ما چه عجب / پنجه را باز کرد و گفت وجب.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، تهرانی)
۸۰۲۸ **از کرامات شیخ ما چه عجب / دید باران و گفت می‌بارد.** (نامه‌ی‌داستان، کوچه، هبله‌رودی)
۸۰۲۹ **از کرامات شیخ ما چه عجب / گربه تر دید گفت: «می‌بارد.»** (افغانی)
۸۰۳۰ **از کرامت دودمان پدرم است که عروسش خندان درمی‌آید.** (آذری)
۸۰۳۱ **از کُرد پیغمبر درنمی‌آید، از چوب تنور.** (کوچه)
۸۰۳۲ **از کُرد ولی نیاید، از چوب تنور.** (دهخدا)
۸۰۳۳ **از کرمانجی پرسیدند: شاه با چه سرش را می‌تراشد؟ گفت: با دوشاب.** (کردی)
۸۰۳۴ **از کَرَم می‌توان رسید به کام.** (ابن‌یمین: ۴۳۶)
۸۰۳۵ **از کرناچی*یک پف.** (تاجیکی)
۸۰۳۶ **از کره‌خران کله‌ی‌خر درست نمی‌شود.** (آذری)
۸۰۳۷ **از کریمان خواه حاجت.** (ابن‌یمین: ۴۸۰)
۸۰۳۸ **از کژدم تک بریا، از پشه‌ی‌دیوار ترس.** (تاجیکی)
۸۰۳۹ **از کژدم، کژدم می‌روید، از مار، مار.** (تاجیکی)
۸۰۴۰ **از کژی افتی به کم و کاستی.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۴۶، شکورزاده)
۸۰۴۱ **از کژی راستی کمان آمد.** (سنایی؛ حدیقه: ۸۳ امثال‌موزون، دهخدا)
۸۰۴۲ **از کژّی راستی کی آید؟** (خاقانی؛ تحفة‌العراقین: ۶۹)
۸۰۴۳ **از کسب و شغل حلال فقط نان و پنیر گیر می‌آید.** (آذری)
۸۰۴۴ **از کُ.. دادنش خجالت نمی‌کشد، از دختر زاییدن خجالت می‌کشد.** (هزاره‌ای)
۸۰۴۵ **از کُ.. ش شر برمی‌خیزد.** (بختیاری)
۸۰۴۶ **از کَس، کَس باشد و از خار خس.** (افغانی، هزاره‌ای)
۸۰۴۷ **از کس که خلق گشت خدا گشت.** (افغانی)
۸۰۴۸ **از کُ.. هم کهنه‌تر است.** (مثمر، هبله‌رودی)
۸۰۴۹ **از کسی بدگویی مکن تا روزی محتاج مدحش نباشی.** (خوزستانی)
۸۰۵۰ **از کسی پرسیدند: «پدرت برای تو چه به ارث گذاشت؟» گفت: «پدربزرگم.»** (خوزستانی)
۸۰۵۱ **از کسی پرسیدند: «در چه حالی؟» گفت: «مبتلا به دردی هستم که همه‌ی‌مردم آرزومند آن هستند.»** (اصفهانی)
۸۰۵۲ **از کسی پرسیدند: «سرکه‌ی هفت ساله داری کمی به ما بده.» گفت: «دارم و نمی‌دهم.» پرسیدند: «چرا؟» گفت: «اگر به هر خواهنده می‌دادم هفت ساله نمی‌شد.»** (شکورزاده، دهخدا)
۸۰۵۳ **از کسی پرسیدند: «فامیلت کیست؟» گفت: «هنوز که زن نگرفتم.»** (سیستانی)
۸۰۵۴ **از کسی که پدرش مرده یا می‌خواهد ازدواج کند چیز بخر.** (کرمانجی)
۸۰۵۵ **از کسی که ترس از خدا ندارد، بترس.** (بختیاری)

۸۰۵۶. **از کسی که چیزی یاد گرفتی باید روزی آن را پس بدهی.** (سوادکوهی)
۸۰۵۷. **از کسی که سرش را می‌خاراند بترس، از کسی که ک..نش را می‌خاراند نترس.** (گلبافی)
۸۰۵۸. **از کسی که گفت چه می‌کنم و چه نمی‌کنم نترس.** (لری)
۸۰۵۹. **از کسی که می‌دهد بگیر، از کسی که می‌زند بگریز.** (گنبدکاووسی)
۸۰۶۰. **از کسی که می‌گوید نمی‌خورم نمی‌خورم باید ترسید، غذای بیشتری تدارک ببین.** (مازندرانی)
۸۰۶۱. **از کشت بدت کی خبردار می‌شوی؟ روز دِرو.** (شهربابکی)
۸۰۶۲. **از کشتنش پس آورده‌اند.** (هبله‌رودی، مثمر)
۸۰۶۳. **از کشتن و درویدن آباد بود کیهان.** (دهخدا)
۸۰۶۴. **از کشته، پشته می‌سازد.** (دهخدا)
۸۰۶۵. **از کشته شدن چهره‌ی عاشق نشود زرد.** (غنی، شکورزاده)
۸۰۶۶. **از کشته‌ی خود باخبر است.** (اشتهاردی)
۸۰۶۷. **از کشک بودن که کشکه، آفتاب خورده رنگش برگشته.** (فرهنگ‌نامه)
۸۰۶۸. **از کشیدن سخت‌تر گردد کمند.** (رابعه شاعران؛ بی‌دیوان: ۷۴، دهخدا)
۸۰۶۹. **از کفچه‌ی مار حلوا نتوان خورد.** (دهخدا، افغانی)
۸۰۷۰. **از کف دست خالی مو بر کن.** (بیرجندی)
۸۰۷۱. **از کف دست که موی ندارد چگونه موی کَنَند؟** (شکورزاده)
۸۰۷۲. **از کف دست که مویی ندارد نمی‌توان مویی کند.** (حییّم، عوام)
۸۰۷۳. **از کف دستم مو بکن (بگیر).** (ایلامی، لری، اصفهانی)
۸۰۷۴. **از کفر ابلیس مشهورتر است.** (دهخدا، بهمنیاری، افغانی، کوچه، هبله‌رودی، هزاره‌ای، نامه‌ی‌داستان)
۸۰۷۵. **از کفن مرده هم می‌دزدد.** (جیرفتی)
۸۰۷۶. **از کفه‌ی ترازوی خود وزنه را برمدار.** (قشقایی)
۸۰۷۷. **از کَکش یک من روغن می‌افتد.** (اهری)
۸۰۷۸. **از کک هم خون می‌گیرد.** (رامسری)
۸۰۷۹. **از کلاغ ابلق بستانکار باشی، اگر نتوانستی بگیری مرگ برایت.** (آذری)
۸۰۸۰. **از کلاف به هم پیچیده، کلاه گوشی درنمی‌آید.** (کرمانجی)
۸۰۸۱. **از کلاف نخ درهم، کرباس ساخته و پرداخته‌اش.** (آذری)
۸۰۸۲. **از کلاه‌دوزی پفاب* زدنش را بلد است.** (بهمنیاری، شکورزاده، شیرازی)
۸۰۸۳. **از کلاه‌مالی فقط پف نم‌زدنش (آب و فوت) را یاد گرفته‌است.** (تهرانی، عوام، نیشابوری)
۸۰۸۴. **از کلفتی نان و از باریکی کار بدش نمی‌آید.** (رفسنجانی)
۸۰۸۵. **از کلگه و کره محروم شدم.** (ایلامی)
۸۰۸۶. **از کلنگه کرّه‌خر بی‌تنگ می‌آید برون.** (کاشانی)
۸۰۸۷. **از کلوخ برقی بجست (پرید، جهید).** (بیرجندی، بجستانی، گنابادی)
۸۰۸۸. **از کلّه‌اش چی دیدی که از پاچه‌اش ببینی؟** (شهربابکی)
۸۰۸۹. **از کلّه پاچه، چه خوردی؟ خاک و خاکستر.** (جیرفتی)
۸۰۹۰. **از کلّه‌ی احمق عقل بیرون نمی‌آید، اگر هم بیاید گُل بیرون نمی‌آید.** (ترکمنی)
۸۰۹۱. **از کله‌ی‌تو کوزه‌ی‌آب نمایان می‌گردد.** (رامسری)
۸۰۹۲. **از کلیددان در مالیات می‌گیرد.** (آمره‌ای)
۸۰۹۳. **از کمان شکسته دو تن ترسند.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۸۰۹۴. **از کمبودها بنالی، پیشانیت به زمین می‌خورد.** (قشقایی)
۸۰۹۵. **از کم خود بگیر و بده به آن‌کس که همیشه می‌خورد.** (کردی)
۸۰۹۶. **از کم خوردن کسی نمی‌میرد از بد خوردن می‌میرد.** (هزاره‌ای)
۸۰۹۷. **از کمر خود می‌خورد.** (هزاره‌ای)
۸۰۹۸. **از کم‌شانسی دندان توی پنیر می‌شکند.** (لری)
۸۰۹۹. **از کم‌کم، از بیش بیش.** (افغانی)
۸۱۰۰. **از کم کم بده و از زیاد زیاد.** (افغانی)
۸۱۰۱. **از کم کم بمیرد از زیاد زیاد.** (لکی)
۸۱۰۲. **از کم کم کشته می‌شود و از زیاد زیاد.** (لری)
۸۱۰۳. **از کم کم می‌میرد، از بیش بیشتر.** (بختیاری، آذری)
۸۱۰۴. **از کم کم، و از بیش بیش می‌رود.** (افغانی)
۸۱۰۵. **از کم‌نظمی پسر هاجر است که گاو نان‌ها را می‌خورد.** (لری)
۸۱۰۶. **از کنار ارباب مانند سگ یواش رد شوید.** (گرمی‌ای)
۸۱۰۷. **از کنار پاچه‌اش پیداست.** (هبله‌رودی، مثمر)
۸۱۰۸. **از کنار چشمه ناید تا ابد سالم سبو.** (ویس‌و رامین، شکورزاده)
۸۱۰۹. **از کنار رفت، از یاد رفت.** (آذری)
۸۱۱۰. **از کنارش صلوات گفته عبور می‌کنند.** (هزاره‌ای)
۸۱۱۱. **از کنار قبرستان رد شه، یک مرده کم می‌شه.** (تهرانی)
۸۱۱۲. **از کنار می‌خورد، میانه می‌چرخد.** (بختیاری)

۸۱۱۳. **از کنار می‌خورد و در وسط می‌خوابد.** (لکی)
۸۱۱۴. **از کندن موهای ک..نت ذوق نکن.** (شوشتری)
۸۱۱۵. **از کنسی برای گُه خودش می‌میرد.** (گیلکی)
۸۱۱۶. **از کوتاه قدان باید ترسید.** (گیلکی)
۸۱۱۷. **از کوتهی ماست که دیوار بلند است.** (صائب: ۲۸۷، امثال‌موزون، شکورزاده)
۸۱۱۸. **از کوچ خلق عقب است.** (هزاره‌ای)
۸۱۱۹. **از کوچکان خطا، از بزرگان عطا.** (شکورزاده، کوچه، آشتیانی)
۸۱۲۰. **از کوچک‌تر گناه، از بزرگ‌تر بخشش.** (بهمنیاری، کوچه، آذری)
۸۱۲۱. **از کوچک‌ترین گنجشک دنیا پرسیدند: «چرا شب‌ها پاهایت را رو به هوا می‌گیری و می‌خوابی؟» گفت: «برای این‌که آسمان روی سرم نیفتد.»** (رامسری)
۸۱۲۲. **از کوچکی آسیابانی می‌کند و از بزرگی مزد نمی‌گیرد.** (دامغانی)
۸۱۲۳. **از کور پاسبانی نمی‌آید.** (شیرازی)
۸۱۲۴. **از کور دیدبانی نیاید.** (شکورزاده، دهخدا)
۸۱۲۵. **از کور، دیده‌بانی؟** (کوچه)
۸۱۲۶. **از کور راهنما نمی‌شود.** (آذری)
۸۱۲۷. **از کورها انتظار داری برایت قرآن بخوانند؟** (کرمانجی)
۸۱۲۸. **از کوره در بروی به دردسر می‌افتی.** (قشقایی)
۸۱۲۹. **از کوره نان می‌خوری خدا را هم یاد کن.** (کرمانشاهی)
۸۱۳۰. **از کوره‌ی سرد نان بیرون نمی‌آید.** (رامسری)
۸۱۳۱. **از کوزه هرچه هست همان می‌شود روان.** (بهارعجم)
۸۱۳۲. **از کوزه همان برون تراود که در اوست.** (باباافضل: ۱۰۰، بهمنیاری، تهرانی، کوچه، دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی، تکمله)
۸۱۳۳. **از کوزه‌ی نو خورند آب سرد.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۳۱)
۸۱۳۴. **از کوسه موی کندن بس مشکل است.** (آذری)
۸۱۳۵. **از کولی باید بچّه‌کولی پس بیفتد (به دنیا بیاید).** (تالشی)
۸۱۳۶. **از ک..ن آدم تخم‌مرغ نارس درمی‌آید.** (گیلکی)
۸۱۳۷. **از ک..ن اسبش قُلات*معلوم (دیده) می‌شود.** (افغانی، هزاره‌ای)
۸۱۳۸. **از ک..ن او افتاده.** (گیلکی)
۸۱۳۹. **از ک..ن برهنگیش، پیشش به پشتش سلام می‌کند.** (سیرجانی)
۸۱۴۰. **از ک..ن بوگندوی خودش خبر دارد.** (گیلکی)
۸۱۴۱. **از ک..ن تا سرت هزار سال راه است.** (ساوه‌ای)
۸۱۴۲. **از ک..ن تا شقیقه یک فرسخ راه است.** (شوشتری)
۸۱۴۳. **از ک.. توس قرّه* می‌پراند.** (هزاره‌ای)
۸۱۴۴. **از ک..ن چه حلال است؟ عسل و تخم‌مرغ.** (لاری)
۸۱۴۵. **از ک.. خر پایین افتاده‌است.** (کرمانی)
۸۱۴۶. **از ک.. خروس تنگ‌تر.** (کوچه)
۸۱۴۷. **از ک..ن زاییده‌شده را می‌ماند.** (گیلکی)
۸۱۴۸. **از ک..ن سگ کرد و از ک..ن گربه بیرون آورد.** (رامسری)
۸۱۴۹. **از ک..ن سوزن می‌گذرد ولی از در دروازه رد نمی‌شود.** (شیرازی)
۸۱۵۰. **از ک..نش به دهنش می‌دهد.** (بیرجندی)
۸۱۵۱. **از ک..نش بیرون می‌آورد و به دهانش می‌گذارد.** (نامه‌ی‌داستان، تهرانی)
۸۱۵۲. **از ک..نش چربی گرفته.** (سیرجانی)
۸۱۵۳. **از ک..نش کشمش بی‌دانه می‌ریزد.** (گیلکی)
۸۱۵۴. **از ک..نش ناشتاست.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۱۵۵. **از ک..ن کک، ترنجبین (کره) می‌گیرد.** (تایبادی، هراتی، سبزواری)
۸۱۵۶. **از ک..ن گُهی و ریدمانی خود خبر دارد.** (گیلکی)
۸۱۵۷. **از ک..ن مورچه سکنجبین می‌گیرد.** (بیرجندی)
۸۱۵۸. **از ک..ن نخور گنده‌است از سر بخور دنبه است هردو مال بنده‌است.** (مازندرانی)
۸۱۵۹. **از کوه بکن و چیزی به‌جایش نگذار.** (دزفولی، شوشتری)
۸۱۶۰. **از کوه چه کم می‌شود؟** (افغانی)
۸۱۶۱. **از کوه سوردار* فلفل می‌ریزد.** (مازندرانی)
۸۱۶۲. **از کوه سیاه که محنت برف سفید را کشیده باید پرسید.** (قشقایی)
۸۱۶۳. **از کوه‌ها برف می‌بخشد.** (مرندی)
۸۱۶۴. **از کوی بلا پای تگه‌دار ای دل.** (سندبادنامه، شکورزاده)
۸۱۶۵. **از کوی حیات تا درِ مرگ / جز نیم نفس مسافتی نیست.** (ابن‌یمین: ۳۱۵)
۸۱۶۶. **از که بزاید؟ چه باشد؟** (افغانی)
۸۱۶۷. **از که توان داشت امیدِ مددی؟** (کلیم: ۳۱۴)
۸۱۶۸. **از کهنگی رسید به لذّت شراب‌ها.** (امثال‌موزون)
۸۱۶۹. **از کهنه بکش که نو گران است.** (دامغانی)
۸۱۷۰. **از کهنه شپش، از لَتره*سخن.** (بیرجندی)
۸۱۷۱. **از کهنه قبرستان خبر می‌آورند که مادرت دختر نبوده‌است.** (شاهرودی)
۸۱۷۲. **از کهنه لحاف شپش آن.** (سیستانی)

۸۱۷۳. **از کُهنی مار شود اژدها.** (نظامی مخزن‌الاسرار: ۱۴۹)
۸۱۷۴. **از ک..ن سوخته روغن چراغ می‌گیرد.** (آباده‌ای)
۸۱۷۵. **از ک.. که نمی‌ترسم، کُ.. که خودم دارم.** (لاری)
۸۱۷۶. **از ک.. ما رستم شدی، به‌جان ما ستم شدی.** (هزاره‌ای)
۸۱۷۷. **از کیسه‌ام می‌رود از شکمم که نرود.** (سبزواری)
۸۱۷۸. **از کیسه تا بغل راهی نیست.** (راوری، رفسنجانی، سیرجانی، کرمانی، شهربابکی)
۸۱۷۹. **از کیسه‌ی‌او چیزی نمی‌رود.** (مشمر، هبله‌رودی)
۸۱۸۰. **از کیسه‌ی‌خلیفه بخش می‌کند.** (هبله‌رودی، مشمر)
۸۱۸۱. **از کیسه‌ی خلیفه شال‌اندازی.** (افغانی)
۸۱۸۲. **از کیسه‌ی‌خلیفه شاه‌اندازی می‌کند.** (شکورزاده، افغانی)
۸۱۸۳. **از کیسه‌ی‌خلیفه.** (کوچه)
۸۱۸۴. **از کیسه‌ی‌خلیفه می‌بخشد.** (شکورزاده، افغانی، تهرانی، دهخدا، تکمله، قمی، کوچه)
۸۱۸۵. **از کیسه‌ی‌دیگران حاتمی می‌کند.** (مراغه‌ای)
۸۱۸۶. **از کیسه‌ی‌مردمان سخاوت.** (افغانی)
۸۱۸۷. **از کیسه‌ی‌مردم جوانی می‌کنی.** (افغانی)
۸۱۸۸. **از کیش ادب آن‌که نجسته‌است خدنگ است.** (بیدل: ۲۶۵، امثال‌موزون)
۸۱۸۹. **از کینه، کینه خیزد از مهر، مهر.** (افغانی)
۸۱۹۰. **از گاوان چه تاوان؟** (هزاره‌ای)
۸۱۹۱. **از گاو جوان نباید توقّع شیر دادن داشته باشی.** (بختیاری)
۸۱۹۲. **از گاوچرانی عارش نیست ولی برای گرفتن حقش عارش می‌شود.** (زنجانی)
۸۱۹۳. **از گاودار نمی‌توانی توله‌ی‌سگ بگیری.** (بهشهری)
۸۱۹۴. **از گاو راه رفتن یاد بگیر، از سگ دویدن، از خر آب خوردن، از شتر نشستن.** (شهربابکی)
۸۱۹۵. **از گاو گوز، از مطرب تفنگچه.** (افغانی)
۸۱۹۶. **از گاومیش یک نیشگون هم غنیمت است.** (آستارایی)
۸۱۹۷. **از گاو نر برای گوساله شیر می‌خواهد.** (مازندرانی)
۸۱۹۸. **از گاو نر شیر می‌دوشد.** (بختیاری)
۸۱۹۹. **از گپ، گپ می‌بارد.** (تاجیکی، افغانی)
۸۲۰۰. **از گپ گذشته خواب به.** (تاجیکی)
۸۲۰۱. **از گدا چه یک نان بگیرند و چه یک نان بدهند یکسان است.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۸۲۰۲. **از گدا رسم سروری مَطلَب.** (فیضی: ۲۲۶، شکورزاده)
۸۲۰۳. **از گداز خویش باشد مومیایی شیشه را.** (وحید، امثال‌موزون)
۸۲۰۴. **از گداگر، گدایی می‌کند.** (افغانی)
۸۲۰۵. **از گدا ممکن است لقمه‌ای بگیری ولی آدم شکمو هیچ‌وقت لقمه‌اش را به کسی نمی‌دهد.** (بختیاری)
۸۲۰۶. **از گدا نان خشک هم غنیمت است.** (سبزواری)
۸۲۰۷. **از گدا نان می‌دزدد.** (سیرجانی)
۸۲۰۸. **از گدایان ظریف‌تر ایثار / هرچه داری به راه حق بگذار.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۲۷، دهخدا)
۸۲۰۹. **از گدایی آسیابان می‌شود، از مزد اربابانه می‌گذرد.** (مازندرانی)
۸۲۱۰. **از گدوله* مزد می‌گیرد.** (افغانی)
۸۲۱۱. **از گذشته بگذر، به آینده فکر کن.** (ترکمنی)
۸۲۱۲. **از گذشته و رفته بگذر، برای آن‌چه خواهد آمد صبر کن.** (ترکمنی)
۸۲۱۳. **از گراز مویی بکنی غنیمت است.** (لری)
۸۲۱۴. **از گرانان بود، گران همه چیز.** (دهخدا)
۸۲۱۵. **از گران‌باری غباری بر دل حمّال نیست.** (صائب: ۶۵۰، تکمله)
۸۲۱۶. **از گربه شیر ساخت.** (تاجیکی)
۸۲۱۷. **از گرد آسیاب ریش خود را سفید نکرده‌است.** (عوام، نامه‌ی‌داستان)
۸۲۱۸. **از گرد آسیا ریش خود را سفید کرده‌است.** (هبله‌رودی، بهمنیاری)
۸۲۱۹. **از گردش زمانه‌ی‌دون اعتبار گیر.** (صائب: ۵۸۲)
۸۲۲۰. **از گردنم بیفتی ان‌شاءالله.** (آذری)
۸۲۲۱. **از گردنه‌ی‌سرخ رد شد.** (بیرجندی)
۸۲۲۲. **از گرده‌ی‌خر افتاد و نانکی پیدا کرد.** (لکی)
۸۲۲۳. **از گرده‌ی‌خواهرش الگو برمی‌دارد.** (مشهدی)
۸۲۲۴. **از گرسنگی آب را کباب می‌کند.** (ایلامی)
۸۲۲۵. **از گرسنگی آب می‌جوشاند و می‌خورد.** (قشقایی)
۸۲۲۶. **از گرسنگی آسیابانی می‌کند، از بزرگی (آقایی، رشادت) مزد برنمی‌دارد.** (بهمنیاری، نیشابوری، بجنوردی، بیرجندی)
۸۲۲۷. **از گرسنگی آسیابانی می‌کند، از ننگ (تکبر) مزد نمی‌گیرد.** (هزاره‌ای، افغانی، الیکایی)
۸۲۲۸. **از گرسنگی آسیابانی می‌کند، از تکبّرش غمزه برمی‌دارد.** (شهربابکی)
۸۲۲۹. **از گرسنگی اذان می‌دهد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۸۲۳۰. **از گرسنگی برشته گندم می‌خورد.** (قشقایی)
۸۲۳۱. **از گرسنگی بمیر و به نان بیگانگان دهان باز مکن.** (افغانی)
۸۲۳۲. **از گرسنگی تا لنگ ظهر می‌خوابیم (خوابیده‌است).** (گیلکی، رامسری)
۸۲۳۳. **از گرسنگی چشمانم مثل دروازه، بزرگ شده‌است.** (آذری)

۸۲۳۴. **از گرسنگی در خواب سفره ی آرد را می‌بینند.** (درگزی)

۸۲۳۵. **از گرسنگی روده‌هایش به سروصدا افتاده‌است.** (آذری)

۸۲۳۶. **از گرسنگی سرپایین خواب است.** (هزاره‌ای)

۸۲۳۷. **از گرسنگی ظهر از خواب برمی‌خیزد.** (نامه‌ی‌داستان، سمنانی، افغانی، هزاره‌ای)

۸۲۳۸. **از گرسنگی ظهر بر می‌خیزد، پیاز می‌خورد اشتهایش باز شود.** (الیکایی)

۸۲۳۹. **از گرسنگی فعلگی می‌رود و از بزرگی مزد نمی‌گیرد.** (نامه‌ی‌داستان)

۸۲۴۰. **از گرسنگی کف استفراغ می‌کند.** (آذری)

۸۲۴۱. **از گرسنگی، ک..نش از قلات* معلوم می‌شود.** (هزاره‌ای)

۸۲۴۲. **از گرسنگی (گشنگی) چاشت از خواب می‌خیزد.** (دهخدا، تهرانی)

۸۲۴۳. **از گرسنگی مردن بِهْ که به نان فرومایگان سیر شدن.** (منسوب به انوشیروان، شکورزاده، دهخدا، افغانی)

۸۲۴۴. **از گرسنگی و تشنگی نمردیم، داد از سروصدای کوه‌ها.** (آذری)

۸۲۴۵. **از گرسنه پرسیدند: «دو پانزده تا چند تا می‌شود؟» گفت: «یک نان تمام.»** (شکورزاده، افغانی، تاجیکی)

۸۲۴۶. **از گرسنه پرسیدند: «یک و یک چند می‌شود؟» گفت: «دو نان.»** (افغانی)

۸۲۴۷. **از گرسنه (گشنه) چه ماند تا گدا بخورد؟** (هزاره‌ای)

۸۲۴۸. **از گرسنه مردن، سیر مردن بهتر است.** (افغانی)

۸۲۴۹. **از گرسنه نباید توقّعی داشت.** (آذری)

۸۲۵۰. **از گرفتن کور و زدن کر، خدا نجات بدهد.** (هزاره‌ای، افغانی)

۸۲۵۱. **از گرگ بترسی، از گُه گرگ هم بترسی؟** (شهربابکی)

۸۲۵۲. **از گرگ بزاید گرگ بچّه.** (بیرجندی)

۸۲۵۳. **از گرگ پرسیدند: «کی ییلاق می‌روی؟» جواب داد: «بسته به تصمیم ایل است.»** (آذری)

۸۲۵۴. **از گرگ ترسی، صحرا نرو.** (تاجیکی)

۸۲۵۵. **از گرگ چوپانی نیاید.** (آذری)

۸۲۵۶. **از گرگ خلاص شدیم و به بدتر از آن دچار گشتیم.** (ابهری)

۸۲۵۷. **از گرگ خورده پوست.** (افغانی)

۸۲۵۸. **از گرگ شبانی نیاید.** (افغانی، دهخدا، شکورزاده، کوچه)

۸۲۵۹. **از گرگین بی‌عرضه‌تر است.** (نامه‌ی‌داستان)

۸۲۶۰. **از گرمای آن خیری ندیدیم، از دودش کور شدیم.** (آذری)

۸۲۶۱. **از گرمک بویی از درویش هویی.** (کرمانی)

۸۲۶۲. **از گریه کردن برای ایل کسی کور نشده‌است.** (اهری)

۸۲۶۳. **از گریه‌ی‌ماتم گل سوری نروید.** (خزینه)

۸۲۶۴. **از گشایش دست می‌شوید گره چون تر شود.** (بیدل: ۶۱۹، امثال‌موزون)

۸۲۶۵. **از گشنگی اذان می‌دهد.** (بیرجندی)

۸۲۶۶. **از گشنگی سحر برمی‌خیزیم خیالمان می‌رسد صبح است.** (راوری)

۸۲۶۷. **از گشنگی سنگ به شکم خود بسته می‌کند.** (افغانی)

۸۲۶۸. **از گشنگی نافش افتاده.** (شهربابکی)

۸۲۶۹. **از گشنه چه ماند که گدا خورد؟** (هزاره‌ای)

۸۲۷۰. **از گفتار باز توان ایستاد و از نبشته باز نتوان ایستاد.** (ابوالفضل بیهقی: ۱۱۰۴، دهخدا)

۸۲۷۱. **از گفتنِ آتش، زبان نسوزد.** (شکورزاده)

۸۲۷۲. **از گفتن تا به کردن راه دور است.** (افغانی)

۸۲۷۳. **از گفتن تا عمل کردن صد راه فاصله است.** (لری)

۸۲۷۴. **از گفتن تا کردن را خیلی راه است.** (هزاره‌ای)

۸۲۷۵. **از گفتن حلوا نشود شیرین کام.** (ابوالمجد لسان، شکورزاده)

۸۲۷۶. **از گفتنِ لاحول گریزند شیاطین.** (امیرمعزّی، شکورزاده)

۸۲۷۷. **از گلاب آید جُعَل* را بیهُشی.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۸۲۷۸. **از گُل بویی، از خرس مویی.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)

۸۲۷۹. **از گل پرسیدند: «چرا چنین شادابی؟» گفت: «باغبانم مرد است.»** (کردی)

۸۲۸۰. **از گل تمیزتر است و از آب پاک‌تر.** (قشقایی)

۸۲۸۱. **از گُل چه خیری دیدیم تا از گلابش ببینیم؟** (گیلکی)

۸۲۸۲. **از گلستان حسن سعی باغبان پیدا شود.** (صائب: ۱۲۹۹، تکمله)

۸۲۸۳. **از گلستان و گلشن تازه گلی دمیده / مردم بیایید ببینید سگ هرچه خورده ریده.** (آباده‌ای)

۸۲۸۴. **از گل سیر و لاله بیزار است.** (بهبهانی)

۸۲۸۵. **از گِلش گردی بر نمی‌خیزد.** (فرهنگ‌نامه)

۸۲۸۶. **از گل، گلاب آید برون.** (قمی)

۸۲۸۷. **از گل محمّدی گل سبز می‌شود و از گزنه هم گزنه.** (رودسری)

۸۲۸۸. **از گل نازک‌تر به او نگفت (نمی‌توان گفت).** (رفسنجانی، هزاره‌ای، نامه‌ی‌داستان)

۸۲۸۹. **از گل نازک‌تر غضنفر، از گل بهتر غضنفر.** (نامه‌ی‌داستان)

۸۲۹۰. **از گلو بنده، خواجگی دور است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۹۱، دهخدا، شکورزاده)

۸۲۹۱. **از گلو به ریدن افتاده.** (سمنانی)

۸۲۹۲. **از گلو که رد شد قند و قُرروت*یکی است.** (هزاره‌ای)

۸۲۹۳. **از گل و لجن گرد برخاسته نمی‌شود.** (قشقایی)

۸۲۹۴. **از گلویت درمی‌آید، به دماغت گیر می‌کند.** (بختیاری)

۸۲۹۵. **از گلوی خود ربودن وقت حاجت همّت است / ورنه هرکس وقت سیری پیش سگ نان افکند.** (صائب: ۱۲۶۳)

۸۲۹۶. **از گلّه، گَردَش نصیب ما می‌شود.** (عوام)

۸۲۹۷. **از گلیم خویش پا بیرون نمی‌باید نهاد.** (شمس مغربی، دهخدا، رفسنجانی)

۸۲۹۸. **از گلیم نباید ستبرقی*.** (عثمان مختاری، دهخدا)

۸۲۹۹. **از گنجشک ترسی، ارزن نکار.** (تاجیکی)

۸۳۰۰. **از گندم برشته، آن‌چه سوخته‌باشد می‌ترکد.** (آذری)

۸۳۰۱. **از گنده سخن آید و از جنده شپش.** (افغانی)

۸۳۰۲. **از گَنده سخن، از جُل کهنه شپش.** (هزاره‌ای)

۸۳۰۳. **از گُو برون آمد و در چاه افتاد.** (عطّار؛ خسرونامه: ۳۱۱)

۸۳۰۴. **از گور ایشان گیاه برآمد.** (سمک‌عیّار: ۲۱۹/۱)

۸۳۰۵. **از گور به گور دیگری بیفتد.** (خوانساری)

۸۳۰۶. **از گور بی‌سر و صدا، آخور خر بهتر است.** (هزاره‌ای)

۸۳۰۷. **از گور سر برآور بین چه خبر است؟** (خوانساری)

۸۳۰۸. **از گور کافر سیاه‌تر.** (کوچه)

۸۳۰۹. **از گوز خودش هم می‌ترسد.** (تهرانی، نامه‌ی‌داستان)

۸۳۱۰. **از گوزش معلوم است که گه‌اش رقیق است.** (قشقایی)

۸۳۱۱. **از گوساله بودنت گذشتم از شکم گاوم بیرون آی.** (جروق فارس)

۸۳۱۲. **از گوساله چراندن خجالت نمی‌کشم، از گرفتن مزد آن خجالت بکشم؟** (قشقایی)

۸۳۱۳. **از گوساله‌ی‌خانگی، گاو نمی‌شود.** (آذری)

۸۳۱۴. **از گوسفند دوشان، به خانه‌ی‌خر دوشان می‌روند.** (کردی)

۸۳۱۵. **از گوشت ارزان آبگوشت خوب درنمی‌آید.** (آذری)

۸۳۱۶. **از گوشت ارزان شوربا نشود.** (آذری)

۸۳۱۷. **از گوشت پرنده هر کدام کمی.** (کردی)

۸۳۱۸. **از گوشتِ خام هم مادر بیزار است و هم فرزند.** (آذری)

۸۳۱۹. **از گوشتِ سگِ مرده‌یِ ارمَنی حرام‌تر.** (کوچه)

۸۳۲۰. **از گوشتش چه خیری دیده‌ایم تا از کوفته‌اش ببینیم که صدتا دسته‌ی هَوَنگ هم در ک..نش خورده؟** (کوچه)

۸۳۲۱. **از گوشتش چه خیری دیدیم که از کوفته‌اش ببینیم؟** (شکورزاده)

۸۳۲۲. **از گوشتش چه خیری دیدیم که از کوفته‌ی‌هزار دسته به ک..ن رفته‌اش ببینیم؟** (کرمانی)

۸۳۲۳. **از گوشتش نمی‌خورم از آبش به من بدهید.** (فرهنگ‌نامه)

۸۳۲۴. **از گوش من تا دهان تو چهار وجب راه است.** (تهرانی)

۸۳۲۵. **از گوش می‌گیرد به ک.. وصله می‌کند.** (مازندرانی)

۸۳۲۶. **از گوشواره‌ای که گوش را بچکاند بیزار.** (افغانی)

۸۳۲۷. **از گوشه خوردی از وسط بیرون رفتی.** (بختیاری)

۸۳۲۸. **از گوشه‌ی‌بامی که پریدیم، پریدیم.** (وحشی بافقی: ۱۱۲، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، مثمر، هبله‌رودی، خزینه، کوچه)

۸۳۲۹. **از گوشی شت*بساز و از گوشی غربال.** (اوزی)

۸۳۳۰. **از گوهر پاک جز پاکی نیاید.** (سمک‌عیّار: ۳۰/۴)

۸۳۳۱. **از گُه خود دل نخود می‌چیند.** (افغانی)

۸۳۳۲. **از گُه خودش شیره می‌کشد.** (سیرجانی، کرمانی، بختیاری)

۸۳۳۳. **از گُه خوردن خود پشیمان است.** (رامسری)

۸۳۳۴. **از گُه، دیوار درست نمی‌شود.** (هزاره‌ای)

۸۳۳۵. **از گُه سگ ارزان‌تر است.** (شاهد، نامه‌ی‌داستان)

۸۳۳۶. **از گُه سگ بند می‌شود.** (کردی)

۸۳۳۷. **از گُهش روغن درست می‌کند.** (گلبافی)

۸۳۳۸. **از گهواره تا گور یک وجب است.** (شکورزاده)

۸۳۳۹. **از گیر دزد درآمد گیر رمّال افتاد.** (دهخدا، تکمله)

۸۳۴۰. **از گیر غول در آمد، گیر منغول* افتاد.** (آمره‌ای)

۸۳۴۱. **از گیر گرگ در رفت، گیر رمّال افتاد.** (شکورزاده)

۸۳۴۲. **از گیر گرگ در رفت، گیر کفتار افتاد.** (تهرانی)

۸۳۴۳. **از گیل ترش به درخت نمی‌ماند.** (گیلکی)

۸۳۴۴. **از گیل*سبزی، از چوپان برّه.** (رامسری)

۸۳۴۵. **از لاحول آن‌طرف افتاده‌است.** (دهخدا، شکورزاده)

۸۳۴۶. **از لاحول بگریزد هریمن.** (ایرج‌میرزا: ۴۵)

۸۳۴۷. **از لاعلاجی خر را خان‌باجی می‌گوید.** (آملی)

۸۳۴۸. **از لاغری آرام است.** (سبزواری)

۸۳۴۹. **از لاغری دماغش را بگیری گردنش پاره می‌شود.** (گیلکی)

۸۳۵۰. **از لاغری مثل پای مارمولک است.** (گیلکی)

۸۳۵۱. **از لاغری ملایم است.** (قشقایی)

۸۳۵۲. **از لاک‌پشت پرسیدند: «کجا می‌روی؟» گفت: «از شرق به غرب.» گفتند: «از راه رفتنت پیداست.»** (لری)

۸۳۵۳. **از لانه‌ات برنخیز تخم مرغت سرد می‌شود.** (گیلکی)
۸۳۵۴. **از لانه‌ی‌ترنشکی*، بلبلی بیرون آمد.** (سیرجانی)
۸۳۵۵. **از لانه‌ی‌سگ استخوان کم نمی‌شود.** (آذری)
۸۳۵۶. **از لانه‌ی گرگ استخوان کم نباشد.** (آذری)
۸۳۵۷. **از لای نمد، مو جست‌وجو می‌کند.** (هزاره‌ای)
۸۳۵۸. **از لاییدن* سگ مزد گدا کم نمی‌شود.** (گیلکی)
۸۳۵۹. **از لباس‌تان تا نو است مواظبت کنید و از شرافت‌تان تا جوان هستید.** (آباده‌ای)
۸۳۶۰. **از لب به دهان دراز راهی نَبُود.** (کمال‌الدین اسماعیل: ۹۶۷)
۸۳۶۱. **از لب دریا خشک برگشتند.** (هزاره‌ای)
۸۳۶۲. **از لب دو گام پیش است در عرصه‌ی‌دعا دست.** (بیدل: ۳۶۲، امثال‌موزون)
۸۳۶۳. **از لب و لوشه‌هایش*معلوم است.** (کاشانی)
۸۳۶۴. **از لپ و لیس سگ، دریا نجس نمی‌شود.** (بیرجندی)
۸۳۶۵. **از لته‌ی‌حیض بدتر است.** (سیرجانی)
۸۳۶۶. **از لج تله است.** (رامسری)
۸۳۶۷. **از لج گازر تنبان نجس می‌کند.** (یزدی)
۸۳۶۸. **از لجن گرد و خاک بلند نمی‌شود.** (دزفولی)
۸۳۶۹. **از لج همسایه دخترم را زدم.** (خوزستانی)
۸۳۷۰. **از لطف بُود شکسته را پرسیدن.** (تهرانی)
۸۳۷۱. **از لطف خوش و وعده‌ی‌نزدیک شما.** (هزاره‌ای)
۸۳۷۲. **از لف‌لفِ سگ دریا نجس نشود.** (شکورزاده، کوچه)
۸۳۷۳. **از لق‌لق سگ دریا مردار نمی‌شود.** (افغانی، خزینه)
۸۳۷۴. **از لنجه*کسی ضرر ندیده.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۸۳۷۵. **از لوسی و ننری، شیره را هم تب می‌گیرد.** (لری)
۸۳۷۶. **از لوطی‌گری مگر پاشنه کشش را داشته‌باشد.** (تهرانی)
۸۳۷۷. **از ما اصرار، از او انکار.** (دهخدا، کوچه)
۸۳۷۸. **از ما بر ماست چون نگاه کنی نیک.** (تاریخ بیهقی: ۹۶۹)
۸۳۷۹. **از ما بکش به حاجی‌زاده بند کن.** (کوچه)
۸۳۸۰. **از ما بکش، به دیوار فروکن.** (سیرجانی، شیرازی)
۸۳۸۱. **از ما بکش به سوراخ دیوار بند (فرو) کن.** (کوچه)
۸۳۸۲. **از ما بکن به دیوار بچسبان.** (سمنانی)
۸۳۸۳. **از ما بود از آن، یک خرده بده درمان.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۳۸۴. **از ما به تشت می‌خورد از دیگران به پشم.** (قمی)
۸۳۸۵. **از ما به خیر، از شما به سلامت.** (شکورزاده)
۸۳۸۶. **از ما به در به جوال پنبه.** (حییم، تهرانی، بهمنیاری، همدانی)
۸۳۸۷. **از ما به دگر گنده بروتی پرداز.** (دهخدا)
۸۳۸۸. **از ما پرگفتن از او کم شنیدن.** (دهخدا)
۸۳۸۹. **از ما تا مرگ یک دم است.** (گرشاسب‌نامه: ۴۷۳)
۸۳۹۰. **از ما چند پیراهن اضافه‌تر کهنه کرده.** (افغانی)
۸۳۹۱. **از ما حرکت از خدا برکت.** (قمی)
۸۳۹۲. **از ما حرکت باید و از حق برکت.** (اهلی: ۷۰۶)
۸۳۹۳. **از مادر شکمو بچّه‌ی پر حرف به عمل می‌آید.** (نیشابوری)
۸۳۹۴. **از مادر مهربان‌تر، خاله خاتون.** (سیرجانی)
۸۳۹۵. **از مادر مهربان‌تر دایه‌ای است.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۴۷۷/۵)
۸۳۹۶. **از مادیان، دو نخواسته‌اند.** (جیرفتی)
۸۳۹۷. **از مار بترسیم، از پوست مار هم بترسیم؟** (گیلکی، مازندرانی)
۸۳۹۸. **از مار، بچّه‌ی مار آید.** (سمک‌عیّار، شکورزاده)
۸۳۹۹. **از مار بود مُهره گرفتن دشوار.** (عارف الیگی، تکمله)
۸۴۰۰. **از مار چه زاید به جز از ماربچّه؟** (مهستی گنجوی)
۸۴۰۱. **از مار خلاص کردی و خود اژدها شدی؟** (افغانی)
۸۴۰۲. **از مار صحرا مترس، از آن چه در تقدیرت نوشته‌شده بترس.** (قشقایی)
۸۴۰۳. **از مارگیر مار برآرد همی دمار.** (عماره‌ی‌مروزی؛ شاعران بی‌دیوان: ۳۵۷، شکورزاده، دهخدا)
۸۴۰۴. **از مار ماربچّه و از پشک* میومیو.** (افغانی)
۸۴۰۵. **از مار مار می‌روید، از شیر شیر.** (تاجیکی)
۸۴۰۶. **از مار نزاید به جز مار بچّه.** (هبله‌رودی، دهخدا، مثمر، شکورزاده)
۸۴۰۷. **از مازو شکست خورده با سیچکه*جبران می‌کند.** (کردی)
۸۴۰۸. **از ماست بر ما بد آسمان (که از...).** (فردوسی، دهخدا)
۸۴۰۹. **از ماست چکیده‌ی او چه دیده‌ام که برای دوغ ترشیده‌اش خوش‌حال باشم.** (سرخه‌ای)
۸۴۱۰. **از ماست که بر ماست.** (ناصرخسرو: ۴۹۹، خزینه، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، افغانی، کوچه، هبله‌رودی)
۸۴۱۱. **از ماست مو می‌گیرد.** (مازندرانی)
۸۴۱۲. **از ماست‌های سربسته‌اش چه دیدیم، که از دوغ‌های ته مَشکش ببینیم؟** (شهربابکی)
۸۴۱۳. **از ماستی که بلاستی.** (افغانی)
۸۴۱۴. **از ما سر مناره، از مردم زیر تغاره.** (گلبافی)
۸۴۱۵. **از ما شدی بلا شدی.** (افغانی)
۸۴۱۶. **از ما فقط یک گفتنی بود.** (لری)
۸۴۱۷. **از ما کشیدن از شما بخشیدن.** (خزینه)
۸۴۱۸. **از ما ک..ن است.** (کوچه)
۸۴۱۹. **از ما گدایی، از شما نوایی.** (افغانی)
۸۴۲۰. **از ما گذشت وای بر احوال دیگری.** (تهرانی)
۸۴۲۱. **از ما گفتن از تو شنیدن.** (بختیاری، عوام)

۸۴۲۲. **از ما گفتن از شما شِنُفتن.** (شکورزاده)
۸۴۲۳. **از مال بابا حاجی می‌بخشد.** (بختیاری)
۸۴۲۴. **از مال پدری چیزی جز یک داس و تبر شکسته ندارم.** (مازندرانی)
۸۴۲۵. **از مال پس است و از جان سیر.** (بهمنیاری، گلبافی)
۸۴۲۶. **از مال پس است واز جان عاصی.** (دهخدا، عوام، حییم، نامه‌ی‌داستان، کوچه، کرمانی)
۸۴۲۷. **از مال خلیفه می‌بخشی؟** (ایلامی)
۸۴۲۸. **از مال دیگران به نان و نوا می‌رسد.** (قشقایی)
۸۴۲۹. **از مال فلانی بخور، تب و لرز نمی‌کنی.** (سمنانی)
۸۴۳۰. **از مال مردم حاتم بخشی می‌کند.** (قشقایی)
۸۴۳۱. **از مال و دارایی خود خوب محافظت کن، همسایه ات را دزد نگیر.** (آذری)
۸۴۳۲. **از مالی که اصلاً به دست نمی‌آید، هرچه به دست آید غنیمت است.** (لری)
۸۴۳۳. **از ماما تا مرده‌شور از قبرستان تا گورستان.** (کرمانی)
۸۴۳۴. **از ما متولد شده به ما می‌خندد.** (همدانی)
۸۴۳۵. **از ما مرغه و توی کلون، از شما خروسه و توی پشتبون.** (گلپایگانی)
۸۴۳۶. **از ما نخورده باشی.** (بهمنیاری)
۸۴۳۷. **از ما نشنیده باشی.** (کوچه)
۸۴۳۸. **از ماه پاک‌تر است و از آب زلال‌تر.** (قشقایی)
۸۴۳۹. **از ماه تا به ماهی.** (دهخدا، تکمله، عوام، هزاره‌ای، کوچه)
۸۴۴۰. **از ماه روییدی، بلند روییدی.** (افغانی)
۸۴۴۱. **از ماهی رو می‌گیرد.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۴۴۲. **از ماهی نر هم رو می‌گیرد.** (تهرانی)
۸۴۴۳. **از مجبوری به زن بابا می‌گوید خاله حوری.** (کوچه، تهرانی)
۸۴۴۴. **از مجبوریت خرس را ماما می‌گوید.** (افغانی)
۸۴۴۵. **از مجبوریت هندو را ماماجی و گربه را باباجی می‌گوید.** (افغانی)
۸۴۴۶. **از مجبوری و معطلی، دوستی انداختم با فتحعلی.** (بختیاری)
۸۴۴۷. **از مجمره جز سیاهی بیرون نیاید.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۴۳، تکمله)
۸۴۴۸. **از محبّت تلخ‌ها شیرین شود.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۲۹/۲، کوچه)
۸۴۴۹. **از محبّت خارها گل می‌شود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۰۲/۲رمضانی، کوچه، شکورزاده، بهمنیاری)
۸۴۵۰. **از محبّت دردها صافی شود / وز محبّت دردها شافی شود.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۳۰/۲)
۸۴۵۱. **از محبّت زیادی، مرض تولید می‌شود.** (آذری)
۸۴۵۲. **از محبّت مس‌ها زر می‌شود.** (مولوی؛ مثنوی، رفسنجانی)
۸۴۵۳. **از محبّت نار نوری می‌شود / وز محبّت، دیو حوری می‌شود.** (مولوی، دهخدا)
۸۴۵۴. **از محتاج بخر به محتاج بفروش.** (افغانی)
۸۴۵۵. **از محقق تا مقلّد فرق‌هاست / کاین چو داود است و آن دیگر صداست.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۹۳/۲، عوام، بهمنیاری، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۸۴۵۶. **از محکم‌کاری، کار عیب نمی‌کند.** (کوچه)
۸۴۵۷. **از محکم یکی درمی‌آید و از نرم هزار.** (ساوه‌ای)
۸۴۵۸. **از محک درست بیرون آمد.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۴۵۹. **از محل اتّهام بپرهیز.** (افغانی)
۸۴۶۰. **از محمّد روسیاه و از موسی روگردان.** (اراکی)
۸۴۶۱. **از مدرسه برنخاست یک (هیچ) اهل دلی.** (خیام، دهخدا)
۸۴۶۲. **از مدیح محمّد بزرگ شد حسان.** (فرخی: ۲۵۸، دهخدا)
۸۴۶۳. **از مدینه تا خراسان هزار فرسنگ است.** (زرقانی)
۸۴۶۴. **از مرتضی‌خان هم بترسی؟ از رضا زرگر هم بترسی؟** (آمره‌ای)
۸۴۶۵. **از مُردار تغذیه کردن کار هر حیوانی نیست.** (شکورزاده)
۸۴۶۶. **از مردان گرد می‌ماند از نامردان درد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۸۴۶۷. **از مردانِ مرد آید همیشه کار مردانه.** (نسیمی: ۲۸۲)
۸۴۶۸. **از مردان یا زدن است یا پریدن.** (افغانی)
۸۴۶۹. **از مرد، دو تا سوراخ دماغ می‌خواهد.** (سیرجانی)
۸۴۷۰. **از مرد سست نیاید مگر کار ناتندرست.** (فردوسی، دهخدا)
۸۴۷۱. **از مردم بداصل نخیزد هنر نیک / کافور نخیزد، ز درختان سپیدار.** (منوچهری: ۳۸، دهخدا، شکورزاده)
۸۴۷۲. **از مردم بد غیر بدی چشم مدار.** (امیرالکلام، شکورزاده)
۸۴۷۳. **از مردم برحذر باش.** (گیلکی)
۸۴۷۴. **از مردمک دیده بباید آموخت / دیدن همه‌کس را و ندیدن خود را.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری: ۷۱۹، دهخدا)
۸۴۷۵. **از مردم نوکیسه وام مگیر.** (قصص‌الانبیا، شکورزاده)
۸۴۷۶. **از مردن پدر نمی‌ترسم، اجل راه خانه‌ام را پیدا می‌کند.** (زرقانی)
۸۴۷۷. **از مردن خبر دارم و از این کار نی.** (تاجیکی)
۸۴۷۸. **از مردن کاجانشاد*، نه دلتنگم نه دلشاد.** (لری)
۸۴۷۹. **از مردن گوشت خر خوردن رواست.** (هزاره‌ای)
۸۴۸۰. **از مرده باج می‌خواهی؟** (سرخه‌ای)
۸۴۸۱. **از مرده باد روده امید دارد.** (آذری)
۸۴۸۲. **از مرده حدیث (سخن) برنیاید.** (عوام، شکورزاده، دهخدا)

۸۴۸۳. **از مُرده خیال که زنده هر شب پلو می‌خورد.** (کرمانجی)
۸۴۸۴. **از مرده، شیطان هم دست کشیده.** (مرندی)
۸۴۸۵. **از مُرده کسی را روی نباید.** (ابومسلم‌نامه: ۴۹۵/۳)
۸۴۸۶. **از مرده کفن باز می‌کند.** (شهربابکی)
۸۴۸۷. **از مرده گوز طلب می‌کند.** (هزاره‌ای، هریسی)
۸۴۸۸. **از مرد هم بترس و هم به او امیدوار باش.** (قشقایی)
۸۴۸۹. **از مرد هم بترس و هم طمع کن، از نامرد نه بترس و نه طمع کن.** (بختیاری)
۸۴۹۰. **از مرده وصیّت است که بر جای می‌ماند.** (آذری)
۸۴۹۱. **از مرده‌ی کاشی هم بترس.** (تهرانی)
۸۴۹۲. **از مردی تا نامردی یک قدم است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، خزینه، حییم، کوچه، افغانی)
۸۴۹۳. **از مردی که ظهر به دنیا آمده، چیزی قرض نکن.** (هشترودی)
۸۴۹۴. **از مرد یکی می‌رود و از نامرد دو.** (افغانی)
۸۴۹۵. **از مرغ شرکتی تنها تخم مطلوب است.** (آذری)
۸۴۹۶. **از مرغ و بَره، افتادن به نان و تَره.** (کوچه)
۸۴۹۷. **از مرگ بتر صحبت نااهل بود.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، کرمانی)
۸۴۹۸. **از مرگ بگیر (می‌گیرد، گرفته، گرفتند) تا به تب راضی شود.** (دهخدا)
۸۴۹۹. **از مرگ پدرم نمی‌ترسم، از آن می‌ترسم که ملک‌الموت (عزراییل) در خانه‌ی ما را بشناسد.** (آذری، قشقایی)
۸۵۰۰. **از مرگ پیش، یقه پاره نکن.** (هزاره‌ای)
۸۵۰۱. **از مرگ حذر چه سود چون وقت رسید.** (دهخدا، بهمنیاری)
۸۵۰۲. **از مرگ حذر کردن، دو روز روا نیست / روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست.** (پندار رازی؛ شاعران بی‌دیوان: ۳۶۹)
۸۵۰۳. **از مرگ خود چاره نیست.** (شکورزاده، دهخدا)
۸۵۰۴. **از مرگ خودم خبر داشتم، از این کار (روزها) خبر نداشتنم.** (سیرجانی، شهربابکی)
۸۵۰۵. **از مرگ سُخن بر سر بیمار مگویید.** (جهان قزوینی، شکورزاده)
۸۵۰۶. **از مرگ فرار کرد، افتاد در مزار آماده.** (لری)
۸۵۰۷. **از مرگ ما بیزاری؟** (کوچه)
۸۵۰۸. **از مرگ ماتمش بیشتر شد.** (هزاره‌ای)
۸۵۰۹. **از مرگ نترس، از نفوذ مرگ بترس.** (هزاره‌ای)
۸۵۱۰. **از مستان رباید کیسه طرّار.** (ویس‌و رامین: ۴/۴۱۲)
۸۵۱۱. **از مست سخن مگیر بر دست.** (شکورزاده، دهخدا)
۸۵۱۲. **از مست و مجنون و خفته و کودک قلمِ تکلیف بر گرفته‌اند.** (مرزبان‌نامه: ۱۹۶، شکورزاده)
۸۵۱۳. **از مستی چه نتیجه‌ای گرفتی، جز این که استخوان لگن خود را شکستی؟** (نهبندانی)
۸۵۱۴. **از مسگری آب و پفش را یاد گرفته.** (سبزواری)
۸۵۱۵. **از مسگری ک..ن جنباندنش را یاد گرفته.** (سبزواری)
۸۵۱۶. **از مشت آب سردی، دیگی نشیند از جوش.** (صائب: ۲۱۵۱، تکمله)
۸۵۱۷. **از مشتری است گرمی بازار هر قماش.** (فرهنگ‌نامه)
۸۵۱۸. **از مشک بوی آید از کاه دود.** (گرشاسب‌نامه: ۷۸، شکورزاده، دهخدا)
۸۵۱۹. **از مصاحبت ناجنس احتراز کنید.** (حافظ: ۱۶۵، شکورزاده)
۸۵۲۰. **از مطبخ چرب پدرم، آش‌های خوب می‌پخت مادرم.** (مشهدی)
۸۵۲۱. **از مطبخ (مدبخ) خالی، گربه‌ی دیوانه درمی‌آید.** (میبدی، آشتیانی)
۸۵۲۲. **از معاطفه‌ی باد جز خاک بر نخیزد.** (نامه‌ی پارسی، خزینه)
۸۵۲۳. **از معامله‌ی نقد بوی گل می‌آید.** (آذری، قشقایی)
۸۵۲۴. **از معاویه حلیم‌تر است.** (نامه‌ی داستان)
۸۵۲۵. **از معده‌ی خالی چه قوّت آید و از دست تهی چه مروّت؟** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۳، شکورزاده، عوام، دهخدا)
۸۵۲۶. **از معیدی* تعریف کن و عبایش را ببر.** (خوزستانی)
۸۵۲۷. **از مغ ترس آن زمان که گشت مسلمان.** (دهخدا، کوچه)
۸۵۲۸. **از مفت کرده چیزی قیمت‌تر نیست.** (افغانی)
۸۵۲۹. **از مکافات عمل ایمن نباید زیستن.** (بیدل: ۲۱۱، امثال‌موزون)
۸۵۳۰. **از مکافات عمل غافل مشو / گندم از گندم بروید جو ز جو.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، افغانی)
۸۵۳۱. **از مکر دشمن غافل نشاید بود.** (تاریخ بیهقی: ۴۸۸)
۸۵۳۲. **از مکر یزیدِ که امام حسین شهیدِه.** (نیشابوری)
۸۵۳۳. **از ملامت سخت گردد کارِ عشق.** (جامی؛ سلامان‌وابسال: ۳۴۸)
۸۵۳۴. **از ملاّنصّرالدین پرسیدند: «مرکز زمین کجاست؟» گفت: «همین‌جا که من ایستاده‌ام.»** (آذری، قشقایی)
۸۵۳۵. **از ملانصرالدین طناب خواستند، گفت: «ارزن روی آن پهن کرده‌ام.»** (بختیاری)
۸۵۳۶. **از ملانصرالدین پرسیدند: «سرکه‌ی هفت‌ساله داری؟» گفت: «دارم.» گفتند: «کمی به ما بده.» گفت: «اگر می‌دادم هفت‌ساله نمی‌شد.»** (کوچه)
۸۵۳۷. **از ملّای بی‌عمل، عوام با عمل به.** (تاجیکی)
۸۵۳۸. **از ملکی‌دوزی، پف‌زدنش را یاد گرفته.** (سیرجانی)
۸۵۳۹. **از منار گِل زیاد آمد.** (سمنانی)

۸۵۴۰. **از منار گِل زیاد آمده‌است، برای پهنه*سرپوشی بسازید.** (سمنانی، سرخه‌ای)
۸۵۴۱. **از من است که بر من آمد.** (سمک‌عیّار: ۱۳۶/۵)
۸۵۴۲. **از من افتاده با من درافتاده.** (سمنانی، سرخه‌ای)
۸۵۴۳. **از من برداشت به خودش گذاشت.** (رامسری)
۸۵۴۴. **از من بکِش (بِکَن) بزن به دیوار.** (سمنانی)
۸۵۴۵. **از من بگوی حاجی مردم گزای را / کاو پوستین خلق به آزار می‌درد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۹)
۸۵۴۶. **از من بود از اون شد، یک ذره بده درمان شد.** (تهرانی، افغانی، مشهدی)
۸۵۴۷. **از من به در، به جوال کاه.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، عوام، سهیلی)
۸۵۴۸. **از من به دور جوال پنبه.** (نهاوندی)
۸۵۴۹. **از منِ بی‌نشان چه پرسی حال؟ / حالِ سگ، حالِ گربه، حالِ شغال.** (شکورزاده)
۸۵۵۰. **از من جو، از تو دو، بخور کاهی، برو راهی.** (شکورزاده)
۸۵۵۱. **از من چنان گریزد که دیو از لاحول.** (هبله‌رودی)
۸۵۵۲. **از من خبرت که بی‌نوا خواهی شد.** (شکورزاده)
۸۵۵۳. **از من خون نمی‌آید و از او آب.** (کردی، افغانی)
۸۵۵۴. **از من داری.** (بهمنیاری)
۸۵۵۵. **از من دست کشیدی امّا عملت از تو دست برندارد.** (آذری)
۸۵۵۶. **از من دور شود، به‌جان برادرم بخورد.** (سمنانی)
۸۵۵۷. **از من زاده‌شده‌ای و به من می‌خندی؟** (بختیاری، کردی)
۸۵۵۸. **از من زاییدی، بالا دویدی.** (هزاره‌ای)
۸۵۵۹. **از من سنی‌تر سگ.** (دهخدا)
۸۵۶۰. **از منع میل افزون‌تر شود.** (شکورزاده)
۸۵۶۱. **از من نان می‌خورد، گاوران جعفر است.** (لری)
۸۵۶۲. **از من نترس از آن‌که پشت سر من هست بترس.** (گیلکی، مازندرانی)
۸۵۶۳. **از من نخوری، از یکی دیگر می‌خوری.** (شهربابکی)
۸۵۶۴. **از من و قبر یک بِلست* فاصله است.** (افغانی)
۸۵۶۵. **از من هم وقت غلبیل معلوم می‌شود.** (هزاره‌ای)
۸۵۶۶. **از منیه*، سود ندهد، مرد را رویین حصار.** (دهخدا)
۸۵۶۷. **از مو پلاس بافت.** (سیرجانی)
۸۵۶۸. **از مورچه چه مدد؟** (افغانی)
۸۵۶۹. **از مورچه عبرت بگیر و از بهار برای زمستان، خودت را آماده کن.** (تبریزی)
۸۵۷۰. **از موش مرده می‌ترسد.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۵۷۱. **از موضع تهمت دوری کن.** (هزاره‌ای)
۸۵۷۲. **از مو طناب درست می‌کنند.** (کاشانی)
۸۵۷۳. **از موقع روباه شدن با چنین تله‌ای مواجه نشده‌بود.** (آذری)
۸۵۷۴. **از مول بریدن و به مصاحب هم نرسیدن.** (عوام)
۸۵۷۵. **از مو مناره می‌سازد.** (سرخه‌ای)
۸۵۷۶. **از موی تا نخ.** (هزاره‌ای)
۸۵۷۷. **از موی سیه مترس و از ابر سپید / از موی سپید ترس و از ابر سیاه.** (دهخدا، شکورزاده، دزفولی)
۸۵۷۸. **از مویی پلاسی می‌بافد.** (گلبافی، سیرجانی، شهربابکی)
۸۵۷۹. **از مهتری فقط جو دزدیش را یاد گرفته.** (شکورزاده، رفسنجانی)
۸۵۸۰. **از مُهر سر کیسه چه غم کیسه‌بُران را؟** (سلیم تهرانی، تکمله)
۸۵۸۱. **از مهمانِ رونده و از آدم نمی‌خورم بترس.** (افغانی)
۸۵۸۲. **از میان پیغمبرها جرجیس را پیدا کرده.** (بهمنیاری)
۸۵۸۳. **از میانِ تهی بانگ می‌زند خشخاش.** (شکورزاده، دهخدا)
۸۵۸۴. **از میان خمیر موی را جست‌وجو می‌کند.** (هزاره‌ای)
۸۵۸۵. **از میان دو تا پا به هدر (دَر) رفت.** (بویراحمدی، لری)
۸۵۸۶. **از میان دو چشم، یک بینی می‌برد.** (ایلامی)
۸۵۸۷. **از میان دوست دشمن پیدا می‌شود امّا از دشمن دوست پیدا نمی‌شود.** (اهری)
۸۵۸۸. **از میان دو نزدیک یکی محرم یکی نامحرم.** (گیلکی)
۸۵۸۹. **از میان سطل آب می‌خورد.** (سمنانی)
۸۵۹۰. **از میان ماه‌ها، فانوس را انتخاب کردی؟** (جیرفتی)
۸۵۹۱. **از میان مقداری سرگین و تپاله یک دانه قیمتی پیدا کردم.** (خوانساری)
۸۵۹۲. **از میان می‌خورد و از کنار درمی‌رود.** (بختیاری)
۸۵۹۳. **از می‌غفلت چو شود شاه دنگ / مال رعیّت ببرد هر مُشنگ*.** (سراج‌الدین قمری، دهخدا)
۸۵۹۴. **از میومیوی گربه باران نمی‌آید.** (سمنانی)
۸۵۹۵. **از میوه‌ها به توتش رسیدی؟** (کرمانی)
۸۵۹۶. **از میوه‌ها تازه توتی رسیده.** (رفسنجانی، سیرجانی)
۸۵۹۷. **از میوه‌ی‌خود بهره محال است شجر را.** (بیدل: ۱۳، امثال‌موزون)
۸۵۹۸. **از نامیدی، امید پدید آید.** (اسرارالتوحید)
۸۵۹۹. **از نابودی کلاه نمدی.** (افغانی)
۸۶۰۰. **از ناچاری بوسه به دم خر زنند.** (دهخدا، شیرازی)
۸۶۰۱. **از ناچاری به بز می‌گویند عبدالکریم.** (دزفولی)
۸۶۰۲. **از ناچاری به خرس می‌گوید دایی.** (شوشتری)
۸۶۰۳. **از ناچاری به شوهر ننه باید گفت عمو.** (اوزی)
۸۶۰۴. **از ناچاری چوب بید، کارِ علفِ چرمِه گیاه را می‌کند.** (کرمانجی)

۸۶۰۵. **از ناچاری چه دیده‌ای؟** (سمنانی)
۸۶۰۶. **از ناچاری دَرِ ک..ن خر را هم باید ماچ کرد (می بوسند).** (کوچه)
۸۶۰۷. **از ناچاری دُم خر را هم می‌بوسد.** (شکورزاده)
۸۶۰۸. **از ناچاری دم ک..ن خر را بوسه زنند.** (عوام)
۸۶۰۹. **از ناخلف پرسیدند: «بچّه‌ی کی هستی؟» گفت: «داماد ملک قدرت.»** (هزاره‌ای)
۸۶۱۰. **از ناخن پا تا فرق سر شکم است.** (افغانی)
۸۶۱۱. **از ناخن پلنگ چه نقصان به پای فیل؟** (تاجیکی)
۸۶۱۲. **از ناخنش آب نمی‌ریزد.** (گنابادی)
۸۶۱۳. **از ناخنش ارزن نمی‌ریزد.** (مشکین‌شهری)
۸۶۱۴. **از ناخن نبریده خون درمی‌آورد.** (لنجانی)
۸۶۱۵. **از ناخوشی (بیماری) بدتر، ناخوش‌داری (بیمارداری) است.** (سمنانی)
۸۶۱۶. **از نادان لغزش، از دانا بخشش.** (شهربابکی)
۸۶۱۷. **از نادانِ مغرور اجتناب نما.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده، دهخدا)
۸۶۱۸. **از نادان همه گریزان.** (افغانی)
۸۶۱۹. **از نادانی نان را در سوراخ بینی می‌گذارد.** (بختیاری)
۸۶۲۰. **از نادیده قرض کن در طاق بلند بگذار.** (افغانی)
۸۶۲۱. **از ناسزا مومیایی مخواه.** (اسرارالتوحید)
۸۶۲۲. **از ناعلاجی به خر می‌گوید: خانم باجی.** (تهرانی)
۸۶۲۳. **از ناعلاجی، به زن بابا می‌گوید آبجی.** (تهرانی، کوچه)
۸۶۲۴. **از ناعلاجی می‌روم به حلاّجی.** (شهربابکی)
۸۶۲۵. **از ناف تا گلو چهل پلّه است.** (سرخه‌ای)
۸۶۲۶. **از نافه بوی مشک به آهو نمی‌رسد.** (غنی، امثال‌موزون)
۸۶۲۷. **از ناقصان خموشی عرضِ کمال باشد.** (صائب: ۴۰۶)
۸۶۲۸. **از ناکسان دهر امید وفا مدار.** (ابن‌یمین: ۴۵۲)
۸۶۲۹. **از ناکس قرض نکن، قرض کردی خرج نکن.** (افغانی، قشقایی، آذری)
۸۶۳۰. **از ناکس و بدفعل‌زاده کار نیک نیاید.** (سمک‌عیّار: ۱۸۵/۵)
۸۶۳۱. **از ناکِشته درو کننده‌است.** (آذری)
۸۶۳۲. **از نامرد هرگز مردی نیاید.** (سمک‌عیّار: ۱۸۴/۱، شکورزاده)
۸۶۳۳. **از نامه نخوانند به جز آن‌چه نوشته‌است.** (سعدی؛ کلیات: ۷۸۱، شکورزاده، دهخدا)
۸۶۳۴. **از نانجیب، ناکس قرض مکن، قرض کردی خرج مکن.** (آذری)
۸۶۳۵. **از نانجیب وام نگیر، اگر گرفتی خرج نکن.** (آذری)
۸۶۳۶. **از نان سفره می‌خورند و به زباله‌دان می‌پرند.** (بختیاری)
۸۶۳۷. **از نان شب واجب‌تر است.** (کرمانی)
۸۶۳۸. **از نانش گذشتیم، سگش دندان نگیرد.** (هزاره‌ای)
۸۶۳۹. **از نانش معلوم است که غذا باید آبگوشت باشد.** (تهرانی)
۸۶۴۰. **از نان و گوشت بگو.** (دهخدا، شکورزاده)
۸۶۴۱. **از ناودان گریخته به ته ناودان افتاده.** (تاجیکی)
۸۶۴۲. **از نبود چادر، در خانه مانده‌است.** (آذری)
۸۶۴۳. **از نتراشیده بتراشند وای به آن‌که تراشیده باشد.** (کردی)
۸۶۴۴. **از نجابت از ماهی حوض رو می‌گیرد.** (تهرانی)
۸۶۴۵. **از نجیبی هنوز چنار در خانه‌اش را ندیده.** (تهرانی)
۸۶۴۶. **از نخ تا سوزن.** (هزاره‌ای)
۸۶۴۷. **از نخورده بگیر بده به خورده، که خورده‌دانش درد می‌کند.** (شکورزاده، اراکی، عوام، خراسانی)
۸۶۴۸. **از نخورده بگیر، بده به خورده.** (کوچه، تهرانی، کرمانی، بختیاری، آذری)
۸۶۴۹. **از نخورده واگیر، بده به خورده که خورده کم آورده.** (شیرازی)
۸۶۵۰. **از نخورم نخورم باید ترسید و از مهمان پانشسته.** (مازندرانی)
۸۶۵۱. **از ندار بگیر بده به دارا.** (دهخدا، شکورزاده)
۸۶۵۲. **از نداشتن روی بیل می‌بخشد.** (ایلامی)
۸۶۵۳. **از نداشتن سگ بزغاله همراه خود می‌برد.** (هزاره‌ای)
۸۶۵۴. **از ندیمان رازها نتوان نهفت.** (اقبال؛ اسرار و رموز، امثال‌موزون)
۸۶۵۵. **از نرخ بازار چه گله؟** (افغانی)
۸۶۵۶. **از نرخ برآی و از خلق نی.** (تاجیکی)
۸۶۵۷. **از نرخ پیاز (لوبیا) آگاه نیست.** (شکورزاده)
۸۶۵۸. **از نردبان پلّه پلّه بالا برو.** (ترکمنی)
۸۶۵۹. **از نرمه بترس که زبره زبر است.** (بختیاری)
۸۶۶۰. **از نرمه بترس که می‌کند کار تمام / از زبره مترس که می‌رود بام به بام.** (فرهنگ‌نامه)
۸۶۶۱. **از نزدیک چشمِ دیدن ندارد، طاقت دوری هم ندارد.** (آذری)
۸۶۶۲. **از نژاد عشق چون پروانه مردی برنخاست.** (فقیر، امثال‌موزون)
۸۶۶۳. **از نسل تخم اردک است.** (رامسری)
۸۶۶۴. **از نسل خرس بچّه خرس به وجود می‌آید.** (رامسری)
۸۶۶۵. **از نسیم صبح پروا نیست شمع طور را.** (صائب: ۳۴، امثال‌موزون)

۸۶۶۶. **از نسیم گل بمیرد در زمان / چون به گلبرگ اندرون افتد جعل.** (دهخدا)
۸۶۶۷. **از نسیمی گل پریشان، غنچه خندان می‌شود.** (واعظ قزوینی: ۲۲۳، تکمله)
۸۶۶۸. **از نشای نکرده‌ی خود نمی‌گوید، امّا از نشای زرد و پژمرده‌ی دیگران عیب می‌گیرد.** (مازندرانی)
۸۶۶۹. **از نشستن، توبره هیچ‌کس پر بنه نمی‌شود.** (نهبندانی)
۸۶۷۰. **از نصف ضرر برگشتن نفع است.** (دهخدا، عوام، آذری، شکورزاده، کوچه)
۸۶۷۱. **از نصیحت حل شود هر مشکلی.** (جامی؛ سلامان‌وابسال: ۳۴۴)
۸۶۷۲. **از نصیحت مست را آگاه (هشیار) کردن مشکل است.** (صائب، شکورزاده)
۸۶۷۳. **از نظر آفتاب سنگ شود زر.** (ملک‌الشعرا بهار، دهخدا)
۸۶۷۴. **از نظر بی‌زن، زن‌دار همیشه نان و روغن می‌خورد.** (کردی)
۸۶۷۵. **از نظرها چو فتادی به دهن‌ها افتی.** (اشرف مازندرانی: ۳۰۸، تکمله)
۸۶۷۶. **از نعل خر مرده نمی‌گذرد.** (بختیاری)
۸۶۷۷. **از نفتش است که چراغ دود می‌زند.** (تهرانی)
۸۶۷۸. **از نفرین خر، چارپادار نمی‌میرد.** (اشتهاردی)
۸۶۷۹. **از نفرین موش کور، باران نمی‌بارد.** (هزاره‌ای)
۸۶۸۰. **از نفس امان مطلب کاین‌جا نداد به کس / نخل شکسته رطب، دست بریده عطا.** (مجیربیلقانی: ۱۰)
۸۶۸۱. **از نفسِ بدان چشم نکویی نتوان داشت.** (سلمان‌ساوجی: ۵۶۰، شکورزاده، دهخدا)
۸۶۸۲. **از نفس بد جز فعل بد نیاید و از طینت ناپاک جز فساد و پلیدی نزاید.** (عوام)
۸۶۸۳. **از نفس خبیث هرچه گویی آید.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۸۶۸۴. **از نفسش آتش باد می‌شود.** (افغانی)
۸۶۸۵. **از نقاب عنکبوتی می‌شود عاجز مگس.** (صائب: ۲۳۳/۱، امثال‌موزون)
۸۶۸۶. **از نقاره‌زن‌های قاسم‌آباد یکی داشتیم مثل آن‌ها یکی دیگر آمد بدتر از آنان.** (رامسری)
۸۶۸۷. **از نقش و نگار، در و دیوار شکسته / آثار پدید است صنادید* عجم را.** (عرفی، دهخدا)
۸۶۸۸. **از نقیر* تا قطمیر*.** (دهخدا، عوام، سیرجانی)
۸۶۸۹. **از نکویی تو هم زیان نکنی.** (ابن‌یمین: ۵۴۰)
۸۶۹۰. **از نمازِ شب واجب‌تر.** (کوچه)
۸۶۹۱. **از نمد مالی (کلاه مالی) فقط پُف آبش (پف نم زدنش) را بلد است.** (شکورزاده، آشتیانی)
۸۶۹۲. **از نمدمالی هی هِی گفتنش را بلده، از آهنگری پفو پفو زدنش را.** (شهربابکی)
۸۶۹۳. **از نمک‌خوردگی جای چهل سال سلام دادن هم کم.** (تاجیکی)
۸۶۹۴. **از نمکزار چه مقدار نمکدان گیرد؟** (صائب: ۱۶۳۴، تکمله)
۸۶۹۵. **از نمی‌خواهم و نمی‌آیم و نمی‌خورم باید ترسید.** (شکورزاده)
۸۶۹۶. **از نمی‌خواهم و نمی‌خورم باید ترسید.** (تهرانی، آملی)
۸۶۹۷. **از نمی‌خورم نمی‌خورم و بروم بروم مهمان بترس.** (رامسری)
۸۶۹۸. **از نو بسم‌الله.** (آذری)
۸۶۹۹. **از نور رخسارتان چشمه‌ها هم خشک شد.** (آذری)
۸۷۰۰. **از نوروز پیش از هفت روز.** (تاجیکی)
۸۷۰۱. **از نوزاد بزرگ کردن، قلعه‌آباد نمودن آسان‌تر است.** (هزاره‌ای)
۸۷۰۲. **از نوشیدن سگ دریا مردار نمی‌شود.** (افغانی)
۸۷۰۳. **از نوک خمیر تا فطیر.** (تاجیکی)
۸۷۰۴. **از نوکر به آقا پی برند.** (تکمله)
۸۷۰۵. **از نوک قلم نان می‌خورد.** (هزاره‌ای)
۸۷۰۶. **از نوکیسه قرض نکن، قرض کردی خرج نکن.** (شکورزاده، بختیاری، تهرانی، کوچه، بهمنیاری، دهخدا، تاجیکی، عوام)
۸۷۰۷. **از نوکیسه قرض نگیر، چنان‌چه گرفتی به طاق بلند بگذار.** (هزاره‌ای، افغانی)
۸۷۰۸. **از نوکیسه وام مخواه.** (هبله‌رودی، دهخدا)
۸۷۰۹. **از نو نوکر و نوکیسه امان.** (هزاره‌ای)
۸۷۱۰. **از نه گذشت، از کوه گذشت.** (تاجیکی)
۸۷۱۱. **از نی بوریا شکر نخوری.** (سعدی؛ گلستان: ۶۱، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۸۷۱۲. **از نیّت بد، آب در کوزه می‌خشکد.** (هزاره‌ای)
۸۷۱۳. **از نی خشک کمر نتوان کرد (بست).** (دهخدا)
۸۷۱۴. **از نیش عقرب به دهانِ افعی پناه برده‌است.** (شکورزاده)
۸۷۱۵. **از نیش عقرب جرّاره به مار غاشیه پناه می‌برد.** (تهرانی)
۸۷۱۶. **از نیک باغ، از بد داغ.** (تاجیکی)
۸۷۱۷. **از نیک‌بخت نیک‌بختی سرایت می‌کند، از شوربخت محنت.** (ترکمنی)
۸۷۱۸. **از نیک لطافت، از بد کثافت.** (تاجیکی)
۸۷۱۹. **از نیک‌مرد اسب بر جای می‌ماند، از مرد بد سدّ و مانع.** (ترکمنی)
۸۷۲۰. **از نیک‌مرد چه دیدی که همیشه چشم بر بدی‌های او داری؟** (ترکمنی)

۸۷۲۱. **از نیکو، بخیلی نیکو نبوَد.** (عطّار: خسرونامه: ۱۲۳)
۸۷۲۲. **از نیکوکاری کس خجالت نَبَرد.** (مرزبان‌نامه، شکورزاده، دهخدا)
۸۷۲۳. **از نیکی نیکی آید.** (ابوشکوربلخی)
۸۷۲۴. **از نیم زیان برگشتن سود است.** (شکورزاده، آذری)
۸۷۲۵. **ازو جفتک زدن از من تپیدن / ازو پرگفتن از من کم شنیدن.** (ایرج‌میرزا: ۸۲)
۸۷۲۶. **ازو دلیل نباید سؤال کرد که گرگ / به هر دلیل که شد برّه را مجاب کند.** (ایرج‌میرزا: ۱۳)
۸۷۲۷. **از وزش باد باران بلند می‌شود و از شوخی جنگ.** (هزاره‌ای)
۸۷۲۸. **از وزن سبک، از قیمت سنگین.** (کوچه)
۸۷۲۹. **از وزن سنگین از عقل سبک.** (کوچه)
۸۷۳۰. **از وسط ضرر برگشتن نفع است.** (کوچه)
۸۷۳۱. **از وصله پاره‌های لباسش، جن رم می‌کند.** (آذری)
۸۷۳۲. **از وقتی شغال شده بودیم در چنین راه آبی گیر نکرده‌بودیم.** (نیشابوری)
۸۷۳۳. **از وقتی کلاغ بچّه‌دار شد یک شکم سیر به خود ندید.** (شکورزاده)
۸۷۳۴. **از وقتی که به گهواره بودی ک.. پاره بودی.** (کرمانی)
۸۷۳۵. **از وقتی که کلاه بر سرم گذاشته‌ام همچو آدمی ندیده‌ام.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۷۳۶. **از وقتی که ما پهن گاوها را جمع می‌کنیم، گاوها در دریا ریدند.** (رامهرمزی)
۸۷۳۷. **از وقتی که ما خاشاک جمع‌کن شده‌ایم، گاوها در آب می‌رینند.** (لری)
۸۷۳۸. **از ولی گفتن نمی‌گردد کسی هرگز ولی.** (واعظ قزوینی، تکمله)
۸۷۳۹. **از ویرانه دود برون نیاید.** (شکورزاده)
۸۷۴۰. **از های و هوی و بگیر بگیر ترک، تات قالب تهی کند.** (آذری)
۸۷۴۱. **از هجوم پر پروانه زیان دارد شمع.** (بیدل: ۷۸۳، امثال‌موزون)
۸۷۴۲. **از هجوم پشه چه خلل به پای فیل؟** (تاجیکی)
۸۷۴۳. **از هر آتشی خاکستری می‌ماند.** (سیستانی)
۸۷۴۴. **از هر آن‌چه درویش در بضاعت دارد.** (آذری)
۸۷۴۵. **از هر ابری باران نبارد.** (کردی)
۸۷۴۶. **از هر انگشت او هزار هنر می‌ریزد.** (فیروزکوهی، آذری)
۸۷۴۷. **از هر باغی گلی بچین.** (عوام)
۸۷۴۸. **از هر باغی یک گل بس است.** (سبزواری)
۸۷۴۹. **از هر بوته‌ی گلی، یک گل کافیست.** (تایبادی)
۸۷۵۰. **از هر پنجه‌اش صد هنر می‌ریزد.** (بیرجندی)
۸۷۵۱. **از هرجا بپرسی می‌گه امان از شام.** (تهرانی)
۸۷۵۲. **از هرجا سنگ آید به پای منِ (بالای) لنگ آید.** (کوچه، خزینه)
۸۷۵۳. **از هرجا که او پا برمی‌دارد تو پایت را همان‌جا بگذار.** (سرخه‌ای)
۸۷۵۴. **از هرجا که می‌بری خون برمی‌آید.** (هبله‌رودی، دهخدا، مشمر، عوام)
۸۷۵۵. **از هرجای (کجای) ضرر برگشتن منفعت است.** (تهرانی)
۸۷۵۶. **از هرجایی زن گرفتی، به همان طرف متمایل می‌شوی.** (قشقایی)
۸۷۵۷. **از هرجایی صدایی بلند شود، او فوراً خود را به آن‌جا می‌رساند.** (نهاوندی)
۸۷۵۸. **از هرجایی (کجا)، جلوی ضرررا بگیری، منفعت است.** (ایلامی، کوچه)
۸۷۵۹. **از هر چمن گلی.** (کوچه)
۸۷۶۰. **از هرچه بترسی سرت می‌آید.** (شکورزاده، کوچه)
۸۷۶۱. **از هرچه بدم آمد، از تو چشمم درآمد.** (شهربابکی)
۸۷۶۲. **از هرچه بدم آمد سرم آید (آمد).** (شکورزاده، عوام، کوچه، دهخدا)
۸۷۶۳. **از هرچه بگذرد سخن دوست خوش‌تر است.** (سعدی؛ کلیات:۳۳۹، هبله‌رودی، مشمر، بهمنیاری، تهرانی، دهخدا، عوام، کوچه)
در اصل: **از هرچه بگذریم (می‌رود) سخن دوست خوشتر است / پیغام آشنا نفس روح‌پرور است.**
۸۷۶۴. **از هرچه ترسیدی، به سرت می‌آید.** (بختیاری)
۸۷۶۵. **از هرچه تو از آن بیزاری وقت تنگ به کار آید.** (کندلوسی)
۸۷۶۶. **از هرچه نه بر مراد تو خواهد بود / گر رنجه شوی دراز رنجی داری.** (جوامع‌الحکایات، دهخدا)
۸۷۶۷. **از هرچیز برداری کم می‌شود، از حرف برداری زیادتر هم می‌شود.** (آذری)
۸۷۶۸. **از هرچیز تازه‌اش خوب است، ولی دوست قدیمی‌اش بهتر است.** (آذری)
۸۷۶۹. **از هرچیزی که از سنگ نرم‌تر باشد پول می‌سازد.** (رامسری)
۸۷۷۰. **از هرچیزی که بدم آمد، به آن گرفتار شدم.** (ایلامی)
۸۷۷۱. **از هر خانه لقمه‌ای بهتر از آن‌که محتاج همسایه‌هایم باشم.** (خوزستانی)
۸۷۷۲. **اَزهَر خر.** (تاریخ سیستان: ۲۶۳)
۸۷۷۳. **از هر خشتی بدت آید همان دم لحدت می‌آید.** (سیستانی)

۸۷۷۴. **از هر دری سخن یاد بگیر و از هر اُجاقی یک آتش بگیر.** (قشقایی)
۸۷۷۵. **از هر دست بدهی (ببخشی)، از همان دست پس می‌گیری.** (کوچه، دهخدا، شکورزاده، هزاره‌ای، ایلامی، تهرانی، بهمنیاری)
۸۷۷۶. **از هر دلی که گَرد فشانی عبیر توست.** (صائب: ۲۶۵)
۸۷۷۷. **از هردو سنگ آرد می‌خواهد.** (مشمر)
۸۷۷۸. **از هر دهانی آوازی می‌آید.** (کردی، آذری)
۸۷۷۹. **از هر ده نوک انگشتانش گل می‌ریزد.** (هزاره‌ای)
۸۷۸۰. **از هر دیگی نواله‌ای خوش باشد.** (شکورزاده، دهخدا)
۸۷۸۱. **از هر راه باد بیاید، بادش می‌دهد.** (اصفهانی)
۸۷۸۲. **از هر راهی که بروی به تهران می‌رسی.** (مازندرانی)
۸۷۸۳. **از هر ریش یک موی کشیده، به کوسه بدهی، کوسه هم ریش‌دار می‌شود.** (آذری)
۸۷۸۴. **از هر سر آوازی می‌آید.** (آذری)
۸۷۸۵. **از هر سفره یک خمیر ترش.** (تاجیکی)
۸۷۸۶. **از هر سگ یک استخوان قرض‌دار است.** (تاجیکی)
۸۷۸۷. **از هر سو باد آید خرمن می‌افشاند.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۷۸۸. **از هر طرف باد بزند او هم به همان طرف کج می‌شود.** (رامسری)
۸۷۸۹. **از هر طرف باد بوزد از همان طرف چهار شاخ می‌اندازد.** (الیکایی، سبزواری، بهمنیاری)
۸۷۹۰. **از هر طرف باد بوزد به آن طرف میل می‌کند.** (آذری)
۸۷۹۱. **از هر طرف باد بیاید، اوشین (اوچین)*می‌کند.** (کرمانی، رفسنجانی، شهربابکی، خفری)
۸۷۹۲. **از هر طرف باد بیاید، بادش می‌دهد.** (تهرانی، بهمنیاری، شیرازی، عوام، لکی)
۸۷۹۳. **از هر طرف باد وزید خرمنش را به باد می‌دهد.** (قشقایی)
۸۷۹۴. **از هرطرف بجنبی می‌جنبانندت.** (کوچه)
۸۷۹۵. **از هر طرف خر به پایین بیایند، به زمین می‌رسند.** (بیرجندی)
۸۷۹۶. **از هر طرف که داد و ستانی شتل بود.** (تهرانی)
۸۷۹۷. **از هر طرف که رنجه شوی کشتنی منم.** (سعدی، امثال‌موزون، دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۸۷۹۸. **از هر علفی، لقمه‌ای.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۸۷۹۹. **از هر فردی کاری برآید و هر مردی عملی را شاید.** (شکورزاده، عوام)
۸۸۰۰. **از هر قبرستان که بگذرد، پنج مرده کم می‌شود.** (اهری)
۸۸۰۱. **از هرکجا سنگ آید به پای لنگ آید.** (هبله‌رودی)
۸۸۰۲. **از هرکجا نازک‌تر است پاره می‌شود.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۸۰۳. **از هرکجا نمی‌ترسی باید بترسی.** (بختیاری)
۸۸۰۴. **از هرکس طمع داری، گله داری.** (تایبادی)
۸۸۰۵. **از هرکسی سلوک به نوعی است محترم.** (شکورزاده)
۸۸۰۶. **از هرکسی کاری ساخته‌است.** (دهخدا، شکورزاده)
۸۸۰۷. **از هرکسی که بخت برگردد سوار شتر هم که باشد، سگ هم او را دندان می‌گیرد.** (تمثیل)
۸۸۰۸. **از هرکه دهد پند شنودن باید.** (ابوالفرج رونی، شکورزاده، دهخدا)
۸۸۰۹. **از هر گل یک بوی.** (تاجیکی)
۸۸۱۰. **از هر گلی گلاب نمی‌شود گرفت.** (شکورزاده، کوچه)
۸۸۱۱. **از هر نمد کلاه ساخته نمی‌شود.** (افغانی)
۸۸۱۲. **از هزار آهو یکی را ناف مشکین داده‌اند.** (صائب: ۲۳۶۲، تکمله)
۸۸۱۳. **از هزاران کارگر یک سرپرست اولی‌تر است.** (آذری)
۸۸۱۴. **از هزاران هزار نعمت و جاه / نه به آخر به جز کفن بردند.** (رودکی، دهخدا)
۸۸۱۵. **از هزار بام پایین آمده.** (کندلوسی)
۸۸۱۶. **از هزار غنچه‌ام یکی نشکفته است.** (آذری)
۸۸۱۷. **از هزار گل، یک گلم باز نشده‌است.** (آذری)
۸۸۱۸. **از هستن می‌زنن ورمستن.** (گلبافی)
۸۸۱۹. **از هستی می‌کند مستی.** (افغانی)
۸۸۲۰. **از هضم رابع هم گذشت.** (حییّم، دهخدا، عوام)
۸۸۲۱. **از هَف پُل جِکیدی*.** (گلبافی)
۸۸۲۲. **از هفت آب بگذرد پایش خیس نمی‌شود.** (لکی)
۸۸۲۳. **از هفت آغل که بگذره یک پشکل به دهن نمی‌گیره.** (دستجردی)
۸۸۲۴. **از هفت تا دختر کور بدتر است.** (سیرجانی)
۸۸۲۵. **از هفت تا ستاره یکی مال اوست.** (بیرجندی)
۸۸۲۶. **از هفت جوی پریده، پاشنه‌اش تر نشده.** (لری)
۸۸۲۷. **از هفت‌خوان رستم باید گذشت.** (تهرانی)
۸۸۲۸. **از هفت‌خوان عبور کرد.** (هزاره‌ای)
۸۸۲۹. **از هفت گناه کبیره یکی‌اش را هم تو مرتکب شو.** (تهرانی)
۸۸۳۰. **از هفته همین شب به گدا می‌افتد.** (کلیم/۱۰۶)
۸۸۳۱. **از هِل پوکی دریغ می‌کند.** (سیرجانی)
۸۸۳۲. **از هُلوجی*حلوا می‌سازد.** (رامسری)
۸۸۳۳. **از هلیله قبض شد اطلاق رفت / آب، آتش را مدد شد همچو نفت.** (مولوی، فرهنگ‌نامه)
۸۸۳۴. **از همان آب است اگر کوبی هزاران بار در هاون.** (شکورزاده)
۸۸۳۵. **از همان دست که می‌پروردم می‌رویم.** (حافظ: ۲۶۲، بهمنیاری)

۸۸۳۶. **از همان روزی که روزش بود، چهل و سه کیلو و نیم گوزش بود.** (دلیجانی)
۸۸۳۷. **از همان قُرمِ اوّل باید جلوش را می‌گرفتی.** (کوچه)
۸۸۳۸. **از همان‌که ندانی بدان.** (افغانی)
۸۸۳۹. **از همّت است هر که به هرجا رسیده‌است.** (صائب: ۹۷۶، تکمله)
۸۸۴۰. **از همّت بلند به دولت توان رسید.** (صائب: ۳۴۸، امثال‌موزون، شکورزاده)
۸۸۴۱. **از هم‌چو خودی هیچ نمی‌باید خواست / محتاج به محتاج چه خواهد بخشید؟** (نعیم، ملاخواجه علی، تکمله)
۸۸۴۲. **از همدم بی‌وفا، جدایی خوش‌تر.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۸۸۴۳. **از همراه بد، اسب نغز بهتر.** (تاجیکی)
۸۸۴۴. **از همراه بد، تیاق* (تنها) بهتر.** (تاجیکی)
۸۸۴۵. **از همسایگی بویی یا خویی.** (شکورزاده، کوچه، کرمانی)
۸۸۴۶. **از همسایه آش آمد از چشمانم اشک آمد.** (میانه‌ای)
۸۸۴۷. **از همسایه خوش‌مزه‌تر است، از او دو مزّه دارد از من یکی.** (طبسی)
۸۸۴۸. **از همسایه یا بویی یا خویی.** (ابریشمی)
۸۸۴۹. **از همسایه‌ی‌بد فرار کن.** (کرمانجی)
۸۸۵۰. **از همسایه‌ی بد نجات.** (افغانی)
۸۸۵۱. **از همسایه‌ی‌خوب، زن خانه‌دار (کدبانو) نمی‌شود.** (دهخدا، عوام)
۸۸۵۲. **از همسفر زبان نفهم چوب‌دستی بهتر است.** (ترکمنی)
۸۸۵۳. **از هم‌نفسی که رنج دل خواهی برد / حقا که هزار بار، تنهایی به.** (دهخدا)
۸۸۵۴. **از همه انجیله، از ما گردو.** (دماوندی)
۸۸۵۵. **از همه به پنبه می‌خورد، از ما به تشت.** (نهبندانی)
۸۸۵۶. **از همه بهترش این که هیچ‌وقت چشم هیچ کدامِمان به هم نیفتد.»** (سلسلة‌الذهب، جامی: ۹۹)
۸۸۵۷. **از همه تنگ از تو فراخ.** (بهمنیاری)
۸۸۵۸. **از همه‌جا به کوهسار زلزله بیشتر شود.** (بیدل: ۵۹۱، امثال‌موزون)
۸۸۵۹. **از همه چیز نومید توان شد، امّا از امید ناامید نتوان شد.** (طوطی‌نامه: ۲۰۸)
۸۸۶۰. **از همه چیزهای بگزیده / هست جُهد المقل پسندیده.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۳۰، دهخدا)
۸۸۶۱. **از همه رنگه، شهر فرنگه.** (کوچه)
۸۸۶۲. **از همه غم رَستی اگر راستی.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۴۶)
۸۸۶۳. **از همه‌کار مهتری، جو دزدی‌اش را یاد گرفتی؟** (تهرانی)
۸۸۶۴. **از همه‌کس ایمن بودن برای زندگی زهر هلاهل است.** (ابن‌یمین)
۸۸۶۵. **از همه‌کس می‌توان دختر گرفت لیکن به همه‌کس نمی‌توان دختر داد.** (شکورزاده)
۸۸۶۶. **از همه کم عیارتر ماییم.** (خاقانی: ۴۸۴)
۸۸۶۷. **از همه محروم‌تر خفاش بود.** (بهمنیاری)
۸۸۶۸. **از همه مردمان بر آن بخشای / که به دست هوا، اسیر شود.** (مسعودسعدسلمان، دهخدا)
۸۸۶۹. **از همه‌ی آجیل بشکن.** (دهخدا)
۸۸۷۰. **از همه‌ی ابرها باران نمی‌بارد.** (کردی)
۸۸۷۱. **از همه‌ی‌جانورها بدترکیب‌تر است و توی کوک همه‌ی‌حیوانات هم می‌رود.** (عوام)
۸۸۷۲. **از همه‌ی‌سازها ساز آفتابه لگن خوشتر است.** (افغانی)
۸۸۷۳. **از همین روی زبان من گفتی.** (بیرجندی)
۸۸۷۴. **از هندوستان امید خواست و از گورستان نه.** (تاجیکی)
۸۸۷۵. **از هندوستان خبر می‌آید و گورستان نی.** (تاجیکی)
۸۸۷۶. **از هندوی غریب و طبیب مریض دوری کن.** (افغانی)
۸۸۷۷. **از هنر خویش‌گشا سینه را / مایه مکن نسبت دیرینه را.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا، عوام)
۸۸۷۸. **از هنرمندی جوز را گره می‌زند.** (تهرانی)
۸۸۷۹. **از هنرهای دستم، هرجا که پاره می‌شد جوزی (گردویی) گره می بستم.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، هراتی)
۸۸۸۰. **از هنر هرچه پیش، دشمن بیش.** (دهخدا)
۸۸۸۱. **از هوا برف می‌بارد و از آدم بی‌کار حرف.** (افغانی)
۸۸۸۲. **از هوا پالان ببارد یکی روی پشت ما نمی‌افتد.** (بیرجندی)
۸۸۸۳. **از هوا زنده‌ای بمیری زود.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۸۷، دهخدا)
۸۸۸۴. **از هوا کوفته می‌آید، بوی دماغ سوخته می‌آید.** (سیرجانی)
۸۸۸۵. **از هوای ابری متمایل به آفتابی، و مهمانی که لَم‌داده باید ترسید.** (رامسری)
۸۸۸۶. **از هوای روشن و مهمان روارو* بترس.** (افغانی)
۸۸۸۷. **از هوای سرخ پاییزی و مهمان چانه گشاده باید ترسید.** (گیلکی)
۸۸۸۸. **از هوای گرم زمین بخار می‌کند آدم عرق.** (لنجانی)

۸۸۸۹. **از هول آش تو دیگ افتاده.** (بهمنیاری)
۸۸۹۰. **از هول حلیم افتاد توی دیگ.** (تهرانی)
۸۸۹۱. **از هول حلیم در دیگ (چاه) افتاد.** (شکورزاده، دهخدا، کرمانی، قمی، شوشتری)
۸۸۹۲. **از هویج خوبی که خرید بابا، آش خوبی پُخت ننه.** (سیرجانی)
۸۸۹۳. **از هویج خوردن، خرت خرتش خوش است.** (هزاره‌ای)
۸۸۹۴. **از هیچ بسی هیچ ترند.** (جامی)
۸۸۹۵. **از هیچ چه خبر داری و از ندیده چه می‌پرسی؟** (لری)
۸۸۹۶. **از هیچ دلی نیست که راهی به خدا نیست.** (شکورزاده، دهخدا، حییم)
۸۸۹۷. **از هیچ رو نمی‌گرداند.** (هبله‌رودی)
۸۸۹۸. **از هیچ سنگ آیینه نتوان کرد.** (دهخدا)
۸۸۹۹. **از هیچ‌کس پس نمی‌ماند.** (افغانی)
۸۹۰۰. **از هیچ‌کسی باکی ندارد، شتر را با بارش می‌خورد.** (خدابنده‌ای)
۸۹۰۱. **از هیزم آتش افروخته می‌شود و از آتش خاکستر.** (کردی)
۸۹۰۲. **از هیزم تر دود بیرون می‌آید نه نور.** (شکورزاده)
۸۹۰۳. **از هیزی تازی است که خرگوش در تایه* بچّه می‌آورد.** (آذری)
۸۹۰۴. **از هیزی چوپان گرگ آدم‌خوار هم پیدا می‌شود.** (کرمانی)
۸۹۰۵. **از یاد می‌رویم، ولی یادگارمان می‌ماند.** (قشقایی)
۸۹۰۶. **از یار به هر زخمی افکار نباید شد.** (سنایی: ۸۵۸، فرهنگ‌نامه)
۸۹۰۷. **از یار بی‌وفا سگ وفادار نغز است.** (تاجیکی)
۸۹۰۸. **از یار جدا شد و به دوست هم نرسید.** (لری)
۸۹۰۹. **از یار وا شدم، به دوست هم نرسیدم.** (شیرازی)
۸۹۱۰. **از یار وفا که دیده تا من بینم؟** (بهمنیاری)
۸۹۱۱. **از یال شیر مو نمی‌کند.** (مازندرانی)
۸۹۱۲. **از یاهو گفتن کسی دانا نشود.** (شکورزاده)
۸۹۱۳. **از یتیم نگه‌داری کردم، گازم گرفت.** (آذری)
۸۹۱۴. **از یتیم نگه‌داری کن که آخر تو را می‌گاید.** (مرندی، علمداری)
۸۹۱۵. **از یخ خنک‌تر است.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۹۱۶. **از یزدان بر نتوانم آمدن.** (سمک‌عیّار ۱۹۸/۴)
۸۹۱۷. **از یک آخور می‌خورند.** (جیرفتی)
۸۹۱۸. **از یک باران محصولی به بار نمی‌آید.** (خرّمی)
۸۹۱۹. **از یک باغ یک گل بس است.** (افغانی)
۸۹۲۰. **از یک بوته‌ی‌شنگ*ده چوب چادر برید.** (لری)
۸۹۲۱. **از یک پاچه هردو تا گوز می‌زنند.** (هزاره‌ای)
۸۹۲۲. **از یک پا و گل دیوار، کاه گل نخواهد شد.** (هزاره‌ای)
۸۹۲۳. **از یک پرستو بهار نمی‌آید.** (عوام)
۸۹۲۴. **از یک پرستو، تابستان نشود.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۸۹۲۵. **از یک پلک، چند هندلک.** (تاجیکی)
۸۹۲۶. **از یک پیشه دو تنه برآمدست یکتایش به مسجد دیگرش به آغل ستون شده‌است.** (تاجیکی)
۸۹۲۷. **از یک چارک آرد، ببین چند تا فطیر درمی‌آید.** (آذری)
۸۹۲۸. **از یک چشم اشک می‌ریزد از یک چشم خون.** (رامسری)
۸۹۲۹. **از یک چشم امید مدار.** (افغانی)
۸۹۳۰. **از یک چشمه سوزن یک بار شتر باد می‌آید.** (هزاره‌ای)
۸۹۳۱. **از یک چشمه نمی‌شود آب خورد.** (رامسری)
۸۹۳۲. **از یک خانه که دو سر بیرون آید یکیش را ببُر.** (آذری)
۸۹۳۳. **از یک خانه‌یک دیوانه.** (افغانی)
۸۹۳۴. **از یک خانه‌یک دیوانه بس است.** (هزاره‌ای)
۸۹۳۵. **از یک خم ده رنگ، از یک خم هفت رنگ، از یک خم صد رنگ برمی‌آورد.** (دهخدا)
۸۹۳۶. **از یک درخت جنگل نمی‌شود، از یک گل بهار.** (ترکمنی)
۸۹۳۷. **از یک دست صدا (آواز) برنمی‌آید.** (افغانی، آذری، کوچه، هبله‌رودی، تاجیکی)
۸۹۳۸. **از یک دست صدا بر نخیزد.** (خزینه)
۸۹۳۹. **از یک دیگ دو استخوان پر گوشت نمی‌رسد.** (نهبندانی)
۸۹۴۰. **از یک دیگ یک چینکه* بس است.** (هزاره‌ای)
۸۹۴۱. **از یک سوار گرد بر نمی‌خیزد.** (بختیاری، تاجیکی، افغانی)
۸۹۴۲. **از یک سوراخ بخور، از یک سوراخ برین.** (سمنانی)
۸۹۴۳. **از یک سوراخ دو تا مار درنمی‌آید که یکیش فارسی بخواند یکیش ترکی.** (شکورزاده، کوچه)
۸۹۴۴. **از یک شوهر به شوهر دیگر رفتن بازرگانی است، در یک شوهر ماندن سرگردانی.** (مرندی)
۸۹۴۵. **از یک طرف باد و باران، از یک طرف ظلم اوغان.** (افغانی)
۸۹۴۶. **از یک غاز دو غاز بچه ملّا نمی‌شود.** (بیرجندی)
۸۹۴۷. **از یک غربال بار شتر سنگین نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۸۹۴۸. **از یک قطره منی، همچو منی.** (افغانی)
۸۹۴۹. **از یک کشمش گرمی‌اش می کند و از یک غوره سردی‌اش.** (شکورزاده)

۸۹۵۰. **از یک کوت*ترنشک*یکی بلبل می‌شود.** (کرمانی)
۸۹۵۱. **از یک گریبان سر می‌کشد.** (افغانی)
۸۹۵۲. **از یک گل بهار نمی‌شود.** (دهخدا، تهرانی، شکورزاده، کوچه)
۸۹۵۳. **از یک گوش می‌گیرد از یک گوش بیرون می‌کند.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، افغانی)
۸۹۵۴. **از یک لیوان آب می‌خورند.** (مازندرانی)
۸۹۵۵. **از یک مادر سیاه هم می‌زاید سفید هم می‌زاید.** (ترکمنی)
۸۹۵۶. **از یک مشت آب و خواب نشسته آدم سیر نمی‌شود.** (سرخه‌ای)
۸۹۵۷. **از یک من آرد چند نان فطیر به دست می‌آید.** (کردی کلهری)
۸۹۵۸. **از یک‌مَن بادام فقط مزّه‌ی تلخ یکی زیر زبان می‌ماند.** (تهرانی)
۸۹۵۹. **از یک نفر گرد و خاکی بلند نمی‌شود.** (ترکمنی)
۸۹۶۰. **از یکی پرسیدند: «اگر شاه بشوی چه کار می‌کنی؟» گفت: «مختصر وظیفه‌ای در حق این دعاگو برقرار می‌کنیم و به دعاگویی مشغول می‌شویم.»** (کوچه)
۸۹۶۱. **از یکی پرسیدند: «تشنگی بدتر است یا گشنگی؟» گفت: «تنگت نگرفته که ببینی از هردو بدتر است.»** (کوچه)
۸۹۶۲. **از یکی پرسیدند: «درد عاشقی بدتر است یا درد بی‌پولی؟» گفت: «آدم اگر تنگش بگیرد هردو از یادش می‌رود.»** (شکورزاده)
۸۹۶۳. **از یکی پرسیدند: «عاشقی بدتر است یا بی‌پولی؟» گفت: «تنگت نگرفته که هردو از یادت برود.»** (کوچه)
۸۹۶۴. **از یکی پرسیدند: «کجایی هستی؟» گفت: «هنوز زن نگرفته‌ام.»** (آذری)
۸۹۶۵. **از یکی پرسیدند: «که نام تو چیست؟» گفت: «نام من بلاجوی.» گفتند: «راست می‌گویی که خونت می‌جوشد.»** (سمک‌عیّار: ۸۷/۴)
۸۹۶۶. **از یکی چوب همی منبر و دار آید.** (ناصرخسرو: ۱۶۲، شکورزاده)
۸۹۶۷. **از یکی دو تا بهتر است، از دو تا سه تا.** (هزاره‌ای)
۸۹۶۸. **از یکی گل کجا بهار آید؟** (شهریار، شکورزاده)
۸۹۶۹. **از یکی، یکی می‌رود و از دو، دو.** (هزاره‌ای)
۸۹۷۰. **از پیه‌ی خود می‌ترسد.** (افغانی)
۸۹۷۱. **اژدها را جنگ (حرب) ننگ آید که با حربا کند.** (منوچهری: ۲۵دهخدا)
۸۹۷۲. **اژدها روی هفت خُم خسروی حلقه می‌زند.** (کرمانی)
۸۹۷۳. **اژدها شود، ار روزگار یابد مار.** (فرخی: ۶۵، دهخدا)
۸۹۷۴. **اژدها گردد ماری که معمر گردد.** (نظامی (؟)، امثال‌موزون)
۸۹۷۵. **اژدها می‌شود از حوای زمان آخر مار.** (صائب: ۱۰۸۹)
۸۹۷۶. **اژدها هم از زن بد گریخته‌است.** (ترکمنی)
۸۹۷۷. **اساس هردو عالم جز سخن نیست.** (شکورزاده)
۸۹۷۸. **اسب آرام (خاموش) لگد جانانه‌ای دارد.** (درگزی، شهربابکی)
۸۹۷۹. **اسب آن است که میدان مسابقه را فتح کند.** (هزاره‌ای)
۸۹۸۰. **اسباب تجمل همه بر باد فناست.** (بهمنیاری)
۸۹۸۱. **اسبابت را خوب مواظبت کن و به همسایه تهمت دزدی نزن.** (ترکمنی)
۸۹۸۲. **اسباب، جمع داری و کاری نمی‌کنی.** (حافظ: ۳۴۱، بهمنیاری)
۸۹۸۳. **اسباب جهان این‌همه نیست.** (حافظ: ۵۲)
۸۹۸۴. **اسباب حلوا ناتمام است.** (دهخدا)
۸۹۸۵. **اسباب خانه به صاحب‌خانه می‌رود.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۸۹۸۶. **اسباب رعیّتی، یکی کم است.** (بختیاری)
۸۹۸۷. **اسباب زن گازر، کفش است و کُ.. و چادر.** (نامه‌ی‌داستان)
۸۹۸۸. **اسباب کار کند، اوستا شاه اندازی.** (کوچه)
۸۹۸۹. **اسب اخته‌شده را می‌ماند.** (مازندرانی)
۸۹۹۰. **اسبِ ارباب بلی می‌خورد.** (آذری)
۸۹۹۱. **اسب ارباب و زن ندار زیاد می‌خوابند.** (رامسری)
۸۹۹۲. **اسب از آن کسی است که سوار شود و لباس از آن کسی است که بپوشد.** (قشقایی، ترکمنی)
۸۹۹۳. **اسب از بی‌نعلی عاجز است.** (افغانی)
۸۹۹۴. **اسب از جایی که چریده، شوهر از جایی که ترسیده.** (ترکمنی)
۸۹۹۵. **اسب از خر جا مانده را همیشه بار می‌کنند.** (الیگودرزی)
۸۹۹۶. **اسب از خندق پرید، مرد گفت: «جانم ورزا*.»** (مازندرانی)
۸۹۹۷. **اسب از دویدنش پیداست (معلوم)، جغد از پروازش (پریدنش).** (ترکمنی، گنبد گاووسی)
۸۹۹۸. **اسب از سنگ سخت‌تر، از شیشه نازک‌تر است.** (مازندرانی)
۸۹۹۹. **اسب از صاحبش حرف شنوی دارد.** (خرم‌درّه‌ای)
۹۰۰۰. **اسب از کس، زین از کس، کدکو*بتاز.** (هزاره‌ای)
۹۰۰۱. **اسب از کسی است که زیر ران اوست.** (بیرجندی)

۹۰۰۲. **اسب از مربّی و زن از مردش فرمان می‌برد.** (خوزستانی)
۹۰۰۳. **اسب، اسب است و خر، خر.** (افغانی)
۹۰۰۴. **اسب، اسب را برمی‌گرداند.** (قشقایی)
۹۰۰۵. **اسب، اسب را قرض می‌خارد.** (آذری)
۹۰۰۶. **اسب است که مرکب سوار است / حیوان نجیب هوشیار است.** (بیرجندی)
۹۰۰۷. **اسبِ اِسکَندر هم گاهی سِکَندری می‌رود (می‌خورد).** (کوچه)
۹۰۰۸. **اسب اقبال مرد است.** (هزاره‌ای)
۹۰۰۹. **اسب اگر آهو بود، قمچین* در پهلو بود.** (تاجیکی)
۹۰۱۰. **اسب اگر از ک..ن خودش نترسد، هر شب هفت قطعه محل چرا را می‌چرد.** (مازندرانی)
۹۰۱۱. **اسب اگر باشد میدان زیاد است.** (سیستانی)
۹۰۱۲. **اسب اگر جو می‌خواهد گردن خود را دراز می‌کند.** (مازندرانی)
۹۰۱۳. **اسب اگرچه پیر باشد، امّا از خر بهتر است.** (بلوچی)
۹۰۱۴. **اسب اگر نیست تو را زین به چه کارت آید؟** (اخگر، امثال‌موزون)
۹۰۱۵. **اسبِ امانتی را باید یک لنگی سوار شد.** (شکورزاده)
۹۰۱۶. **اسب با آن‌که چهار پا دارد، سم می‌کوبد.** (مازندرانی)
۹۰۱۷. **اسب با اسب به راه می‌آید، صحبت سر کم کردن جو است.** (آذری)
۹۰۱۸. **اسب با اسب درافتاد، خرکور و لنگ مست شد.** (فیروزکوهی)
۹۰۱۹. **اسب با اسب می‌جنگد، در این میان پای خر می‌شکند.** (آذری)
۹۰۲۰. **اسب با اصل و نسب جُلش (زینش) خراب نمی‌شود.** (خوزستانی)
۹۰۲۱. **اسب با بار رفت، برای باربند ایستادی (می‌چرخی).** (مازندرانی)
۹۰۲۲. **اسب بارکش، اسب راهوار.** (هزاره‌ای)
۹۰۲۳. **اسب با سه پا از خر بهتر است.** (کرمانجی)
۹۰۲۴. **اسب باشد میدان نیست، میدان باشد اسب نیست.** (آذری)
۹۰۲۵. **اسب باشد، یوغ پیدا می‌شود.** (ترکمنی)
۹۰۲۶. **اسب بال آدم است.** (گنبدکاووسی، ترکمنی)
۹۰۲۷. **اسب بالا پرید، قاطر بالا پرید، خر بالا پرید، سگ هم بالا پرید، گفت: «من هم داخل چهارپایم.»** (سمیرمی)
۹۰۲۸. **اسب باید زیر پای من تپق نزند.** (مازندرانی)
۹۰۲۹. **اسب بدون نعل است.** (کندلوسی)
۹۰۳۰. **اسب برابر حوصله‌ی صاحبش راه می‌رود.** (رامسری)
۹۰۳۱. **اسب برش داشته.** (فرهنگ‌نامه)
۹۰۳۲. **اسب برود، نعل می‌اندازد، مرغ برود پر.** (هراتی)
۹۰۳۳. **اسب بمیرد، یراقش می‌ماند، انسان خوب بمیرد، نامش می‌ماند.** (آذری)
۹۰۳۴. **اسب به اسب شد، خَرِ شَل (لنگ) مست شد.** (مازندرانی)
۹۰۳۵. **اسب به درک، بار یا علی.** (رامسری)
۹۰۳۶. **اسب به دست توان آورد، میدان گیر نمی‌آید.** (آذری)
۹۰۳۷. **اسب به دویدن آخور زیاد می‌کند.** (خزینه، مثمر)
۹۰۳۸. **اسب، به دویدن، کاه و جُو خودش را زیاد می‌کند.** (کوچه، هبله‌رودی، عوام)
۹۰۳۹. **اسب به مادیان است و فرزند هم به مادر.** (رامسری)
۹۰۴۰. **اسب بیار دنبه ببر، لاک*بیار سنده ببر.** (مازندرانی)
۹۰۴۱. **اسب بی‌جو نمی‌دود، قهرمان بی‌پشت، دشمن را به زانو در نمی‌آورد.** (ترکمنی)
۹۰۴۲. **اسب پادشاه به او لگد زده‌است.** (مازندرانی)
۹۰۴۳. **اسب پدر از پل باریک چوبی گذر می‌کند.** (مازندرانی)
۹۰۴۴. **اسب، پدرش مهّم است و پسر مادرش.** (درگزی)
۹۰۴۵. **اسب پرخور و زن کم‌خور، مرد خانه را مکّه می‌فرستد.** (گیلکی)
۹۰۴۶. **اسب، پوزه بند می‌خواهد، زن کتک.** (مازندرانی)
۹۰۴۷. **اسب پیامبر را تا ظهر به چراگاه نمی‌برد.** (رامسری)
۹۰۴۸. **اسب پیر از تاپل*می‌گذرد.** (آملی)
۹۰۴۹. **اسب پیر بیشتر جو می‌خورد.** (مازندرانی)
۹۰۵۰. **اسب پیر و آدم پیر ادّعای نیرومندی و جوانی می‌کنند.** (مازندرانی)
۹۰۵۱. **اسب پیر و توبره‌ی پر نقش و نگار (رنگی)؟** (گیلکی)
۹۰۵۲. **اسب پیر و کروک کروک؟ گاو پیر و گلوگلو.** (مازندرانی)
۹۰۵۳. **اسب پیشانی سفید که صدا کند، نصف مردم می‌گریزند.** (بختیاری)
۹۰۵۴. **اسب پیش‌کشی به دندانش نگاه نکنند.** (دهخدا، تاجیکی، شکورزاده، شیرازی)
۹۰۵۵. **اسب پیش‌کشی، دندانش را نمی‌شمرند.** (کوچه، تهرانی، شیرازی)
۹۰۵۶. **اسب تا اسب شود، صاحبش مات شود.** (مرندی)
۹۰۵۷. **اسبِ تازی اگر ضعیف بود / هم‌چنان از طویله‌ای خر بهْ.** (سعدی؛ گلستان: ۵۲، دهخدا، عوام)
۹۰۵۸. **اسب تازی (توسن) ز اسب ساکن رگ / گشت هم‌خو، اگر نشد هم‌تک.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۵۰، دهخدا)

۹۰۵۹. **اسب تازی در طویله گر ببندی پیش خر / رنگشان همگون نگردد طبعشان همگون شود.** (میرزاحبیب روحی، شکورزاده، دهخدا)
۹۰۶۰. **اسب تازی دو تک رود به شتاب / شتر آهسته می‌رود شب و روز.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۲، شکورزاده، دهخدا)
۹۰۶۱. **اسب تازی شده مجروح به زیر پالان / طوق زرین، همه در گردن خر می‌بینم.** (حافظ قدسی: ۴۵۶، دهخدا)
۹۰۶۲. **اسب تازی نژاد گاو پالانی شد.** (تاریخ‌الوزرا: ۹۸، تکمله)
۹۰۶۳. **اسب تا گرفتار چاله‌های پل نشود عبور از آن پل را بو نمی‌کشد.** (مازندرانی)
۹۰۶۴. **اسبت به درخت نارنج بسته‌است؟** (گیلکی)
۹۰۶۵. **اسبت را از این گرجین وا کن.** (کرمانی)
۹۰۶۶. **اسبت را ببند به زبان من.** (کرمانی)
۹۰۶۷. **اسبت را یابو گفته است.** (بختیاری)
۹۰۶۸. **اسب ترکمنی است، هم از توبره می‌خورد هم از آخور.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه، خوانساری، آذری، عوام)
۹۰۶۹. **اسبت کره است و کارت زار.** (آذری)
۹۰۷۰. **اسب تنبل و فرومایه صاحب خود را لگد می‌زند.** (قشقایی)
۹۰۷۱. **اسب تندرو بر خود تازیانه نمی‌رساند.** (آذری)
۹۰۷۲. **اسب تو چون کرّه شد، کارت ضایع است.** (آذری)
۹۰۷۳. **اسب تیزتک را در بیابان می‌توان شناخت، گوهر را در میان خاکستر.** (ترکمنی)
۹۰۷۴. **اسب تیزرو مواظب جلویش است و مرد حسابی مواظب حرفش.** (آذری)
۹۰۷۵. **اسب تیز می‌دهد، کرّه‌اش رم می‌کند.** (رامسری)
۹۰۷۶. **اسب جلویی، پل اسب دنبالی است.** (مازندرانی)
۹۰۷۷. **اسب جوانان به درخت نارنج بسته‌است و اسب پیران به بوته‌ی‌صحرایی.** (سرخه‌ای)
۹۰۷۸. **اسب جو خود را زیاد می‌کند.** (تاجیکی)
۹۰۷۹. **اسب جو خورده از کفلش معلوم است.** (مازندرانی)
۹۰۸۰. **اسب جو را دید به مرض ورم لثه مبتلا شد.** (بویراحمدی)
۹۰۸۱. **اسب جو نخورده در پایین بند، از بند بالا نمی‌رود.** (آملی)
۹۰۸۲. **اسب چابک و تیزتک جو خود را زیادتر کند.** (آذری)
۹۰۸۳. **اسب چلاق، یال و دم فراوان دارد.** (خرّمی)
۹۰۸۴. **اسبِ چوبی اگر کاه و جو نمی‌خورد راه هم نمی‌رود.** (شکورزاده، کوچه)
۹۰۸۵. **اسبِ چوبی رو سوار می‌شم، دَم غنیمته.** (بیرجندی)
۹۰۸۶. **اسبِ چوبین راه نرود.** (امثال هند، شکورزاده، دهخدا، مشمر، افغانی)
۹۰۸۷. **اسب، چون فربه شود، سرکش شود.** (کوچه)
۹۰۸۸. **اسب چون گرسنه شود سُم بر زمین زند.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۰، تکمله)
۹۰۸۹. **اسب چه خوب باشد و چه بد، مهمیز می‌خواهد.** (مازندرانی، بوشهری)
۹۰۹۰. **اسب چیزی ندارد جز یک جفت خایه.** (گیلکی)
۹۰۹۱. **اسبِ حضرت عباس (ع) هم جو می‌خواهد.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، کرمانی)
۹۰۹۲. **اسب خالی یورغه می‌رود.** (کرمانی)
۹۰۹۳. **اسب خریدم اشتر بر آمد.** (خزینه، افغانی)
۹۰۹۴. **اسب خسته یورتمه نمی‌رود.** (همدانی)
۹۰۹۵. **اسبِ خوب از طویله بیرون نمی‌رود، دختر خوب از قبیله.** (شکورزاده، کوچه، هزاره‌ای، افغانی، سیستانی)
۹۰۹۶. **اسب خوب با یک قمچین* اسب گنده با صد هزار قمچین.** (تاجیکی)
۹۰۹۷. **اسب خوب تنها به یک بار زدن نیاز دارد، اسب بد به هزار بار زدن.** (ترکمنی)
۹۰۹۸. **اسب خوب جویش را نگاه می‌کند، فرزند نیک آینده را می‌بیند.** (ترکمنی)
۹۰۹۹. **اسب خوب در مقابل صاحبش لنگ نزند.** (ترکمنی)
۹۱۰۰. **اسب خوب را یک تازیانه کافی است.** (هزاره‌ای، افغانی)
۹۱۰۱. **اسب خوب را یک شلّاق و اسب بد را صد شلّاق.** (هزاره‌ای)
۹۱۰۲. **اسب خوب را یک قمچین*بس است.** (افغانی)
۹۱۰۳. **اسب خوب، طویله‌ی‌خوب.** (رامسری، گیلکی)
۹۱۰۴. **اسب خوب لاغر است، انسان خوب گُنده دماغ.** (ترکمنی)
۹۱۰۵. **اسب خود را بیهوده دوانده‌است.** (لکی)
۹۱۰۶. **اسب خود را تنها به میدان برده‌اید؟** (الشتری)
۹۱۰۷. **اسب خود را خسته نکن.** (کردی کلهری)
۹۱۰۸. **اسب خودرو نیز هنگامی‌خورد اسکندری.** (امثال‌موزون)
۹۱۰۹. **اسب خودش را تنها می‌دواند.** (لری، افغانی)
۹۱۱۰. **اسب خوش ذات جُوِ خود را، خودش زیاد می‌کند.** (مازندرانی)
۹۱۱۱. **اسبِ خوش رو نیز گاهی سکندری می‌خورد.** (شکورزاده، عوام، افغانی)
۹۱۱۲. **اسب خوش‌رو نیز گه‌گاهی خورد اسکندری.** (حییم، دهخدا)

۹۱۱۳. **اسب دادم خر گرفتم از خوشحالی پر گرفتم.** (فیروزکوهی، شهمیرزادی)
۹۱۱۴. **اسب دارم (باید) لگد بخورم، شوهر دارم باید (کتک) بخورم.** (مازندرانی)
۹۱۱۵. **اسب داروغه جو نمی‌خورد.** (خزینه)
۹۱۱۶. **اسب دایی را شلاق می‌زند.** (آملی)
۹۱۱۷. **اسب در پیری یورغه* نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۹۱۱۸. **اسب در دشت، قاطر در سربالایی، خر در سرازیری خوب راه می‌رود.** (آملی)
۹۱۱۹. **اسب در زیر من نلنگد.** (آذری)
۹۱۲۰. **اسب در لاغری، دختر در غربت.** (ترکمنی)
۹۱۲۱. **اسب در میدان، پولم در کیسه ان‌شاءالله ندارد.** (شاهرودی)
۹۱۲۲. **اسب در میدان و تفنگ با نشانه گرفتن پسندیده می‌شود.** (کردی کلهری)
۹۱۲۳. **اسب دواندن پیشکش، غاش زین را نگه‌دار.** (نامه‌ی‌داستان)
۹۱۲۴. **اسب دو تیز از پای می‌ماند.** (تاجیکی)
۹۱۲۵. **اسب دو رکابه به داماد بخشی.** (خزینه)
۹۱۲۶. **اسب دونده، جوی خودش را زیاد می‌کند.** (حییم، دهخدا، شکورزاده)
۹۱۲۷. **اسب دونده کاه، جو خودش را زیاد می‌کند.** (تهرانی)
۹۱۲۸. **اسب را از پای کوفتنش می‌توان شناخت، شوهر را از نگاه کردنش.** (ترکمنی)
۹۱۲۹. **اسب را از پدرش می‌شناسند و قاطر را از مادرش.** (قشقایی)
۹۱۳۰. **اسب را از کرّگی و زن را پس از عروس شدنش باید تربیت کرد.** (رامسری)
۹۱۳۱. **اسب را از مرد بخر، تفنگ را از نامرد.** (هزاره‌ای)
۹۱۳۲. **اسب را اسب بر می‌گرداند.** (قشقایی)
۹۱۳۳. **اسب را امتحان نکرده نباید به جلو یا عقبش رفت.** (آذری)
۹۱۳۴. **اسب را با اسب می‌بندند، خر را با خر.** (سوادکوهی)
۹۱۳۵. **اسب را با بار بردند، پی پالان می‌گردی؟** (مازندرانی)
۹۱۳۶. **اسب را با توبره‌اش اختلاف می‌اندازد.** (نمینی)
۹۱۳۷. **اسب را باخته به جُلش می‌نازد.** (آذری)
۹۱۳۸. **اسب را با راه رفتن و آدمی را با دانش شناسند.** (آذری)
۹۱۳۹. **اسب را باید یک عمر جو بدهند که یک روز به کار آید.** (کرمانی)
۹۱۴۰. **اسب را به اندازه‌ی دهانش نعل می‌کنند.** (اهری)
۹۱۴۱. **اسب را به دست آوردم امّا علف را نه.** (قشقایی)
۹۱۴۲. **اسب را به روش اسب و گاو را به روش گاو راه ببر.** (مازندرانی)
۹۱۴۳. **اسب را پای او دشمن است.** (هبله‌رودی)
۹۱۴۴. **اسب را پهلوی اسب ببندی، هم‌رنگ نمی‌شود امّا هم‌خوی می‌شود.** (قشقایی، آذری)
۹۱۴۵. **اسب را پیش اسب ببندی یا اخلاق او را می‌گیرد یا خاصیّت او را.** (ابهری)
۹۱۴۶. **اسب را جای اسب، گاو را جای گاو بندند.** (مازندرانی)
۹۱۴۷. **اسب را جای اسب می‌بندند، خر را جای خر.** (مازندرانی).
۹۱۴۸. **اسب را جایی می‌بندند که صاحبش را خوش بیاید.** (گیلکی)
۹۱۴۹. **اسب را خرمن کوبیدن پیر می‌کند، جوان را درو کردن.** (گنبدکاووسی)
۹۱۵۰. **اسب را داد خر گرفت، از خوشحالی پر گرفت.** (مازندرانی، گیلکی)
۹۱۵۱. **اسب را دادم خر گرفتم، یک‌صد تومان سر گرفتم.** (رامسری)
۹۱۵۲. **اسب را داریم نعل می‌کنیم خر چرا دستش را پیش می‌آورد.** (مازندرانی)
۹۱۵۳. **اسب را در تنگنا قرار بدهی، خودش را به تو می‌زند تا فرار کند.** (رامسری)
۹۱۵۴. **اسب را در چهل سالگی تعلیم بدهی، در میدان قیامت می‌دواند.** (آذری)
۹۱۵۵. **اسب را ران می‌شناسد.** (هبله‌رودی)
۹۱۵۶. **اسب را روبدهی کاه پالانش را می‌خورد.** (مازندرانی)
۹۱۵۷. **اسب را سر بار می‌کُشد و مرد را غیرت.** (مازندرانی)
۹۱۵۸. **اسب را فروخته، خر خریده.** (آذری)
۹۱۵۹. **اسب را کشته، زین را زیر سر گذاشته.** (هزاره‌ای)
۹۱۶۰. **اسب را که خریدم نتوانستم زین بخرم، حالا که زین خریدم اسب را گم کردم.** (قشقایی)
۹۱۶۱. **اسب را که نعل زدند، قورباغه (غوک) پای برداشته‌است.** (تاجیکی)
۹۱۶۲. **اسب را گم کرده، به جُل آن می‌نازد.** (قشقایی)
۹۱۶۳. **اسب را گم کرده پیِ نعلش می‌گردد.** (شکورزاده، دهخدا، تهرانی)
۹۱۶۴. **اسب را گم کرده، دنبال افسارش می‌گردد.** (گیلکی)
۹۱۶۵. **اسب را مسابقه می‌کشد، شوهر را ناموس.** (ترکمنی)
۹۱۶۶. **اسب را می‌خواستند نعل کنند، خر دستش را جلو آورد.** (مازندرانی)

۹۱۶۷. **اسب را نخریده، آخورش را تکش (نساز).** (آذری)
۹۱۶۸. **اسب را نخریده، پالانش را خریده‌است.** (رامسری)
۹۱۶۹. **اسب، ران را می‌شناسد.** (مثمر، کوچه، آذری)
۹۱۷۰. **اسب را نعل کردند، بقه* پایش را بلند کرد که مرا نیز نعل کنید.** (افغانی)
۹۱۷۱. **اسب را نعل می‌زدند، پشه‌کوره گفت: «مرا نعل کنید.»** (ایلامی، بختیاری)
۹۱۷۲. **اسب را نعل می‌کردند غوک هم پایش را وج کرد* که من را نعل کنید.** (افغانی)
۹۱۷۳. **اسب را نعل می‌کردند، خزوک سیاه هم پایش را بالا گرفت و گفت: «منم نعل کنید.»** (دستجه‌فسا، خراسانی)
۹۱۷۴. **اسب را نگه دارید که عروس آنش می‌آید.** (شوشتری)
۹۱۷۵. **اسبِ راه آن است کو نه فربه نه لاغر است.** (امیرعلی‌شیرنوایی، شکورزاده، دهخدا، آذری)
۹۱۷۶. **اسب راهوار به خود شلاق نمی‌رساند.** (آذری، کرمانجی)
۹۱۷۷. **اسب را یال او دشمن است.** (مثمر)
۹۱۷۸. **اسب را یک عمر کاه و جو می‌دهند که یک روز به کار بیاید.** (شکورزاده، کوچه)
۹۱۷۹. **اسب رسم سر*را دید، نر و ماده می‌پرسد.** (رامسری)
۹۱۸۰. **اسب رونده، جوی خودش را زیاد می‌کند.** (بهمنیاری، آذری، کرمانی)
۹۱۸۱. **اسب روی گُه اسب می‌ریند.** (گیلکی)
۹۱۸۲. **اسب رهوار، جوی خودش را به دست می‌آورد.** (سوادکوهی)
۹۱۸۳. **اسب زین کرده‌است.** (مثمر)
۹۱۸۴. **اسب زین کرده سوار می‌شود.** (عوام)
۹۱۸۵. **اسب سرکاری را کی آب می‌دهد؟** (افغانی)
۹۱۸۶. **اسب سفید جو نمی‌خورد.** (آذری، کوچه)
۹۱۸۷. **اسب، سوار خود را می‌شناسد.** (نامه‌ی‌داستان، هزاره‌ای، آذری)
۹۱۸۸. **اسب سوار را از اسب پیاده می‌کند، بی‌اسب را سوار اسب می‌کند.** (آذری)
۹۱۸۹. **اسب سوار شدن یک عیب دارد پیاده‌شدنش هزار عیب.** (هزاره‌ای)
۹۱۹۰. **اسب‌سوار قمه و غدّاره به کمر می‌بندد اگر الاغ سوار ببندد می‌خندد.** (ارومیه‌ای)
۹۱۹۱. **اسب سوارکاری را می‌توان از یالش شناخت.** (رامسری)
۹۱۹۲. **اسب سوارکاری هنرمندی می‌کند، قورباغه هم پاهایش را تکان می‌دهد.** (قشقایی)
۹۱۹۳. **اسب سواری آموزد و قبا راه رفتن را.** (آذری)
۹۱۹۴. **اسب شاه را نعل می‌کردند، خزوک چسی پایش بلند کرد که منم نعل کشید.** (جهرمی)
۹۱۹۵. **اسب شبیه اسب است، شوهر شبیه دایی.** (ترکمنی)
۹۱۹۶. **اسب (شتر) با بار رفته، به‌دنبال افسار و یراق است.** (مازندرانی)
۹۱۹۷. **اسبش دو ترکه بر نمی‌دارد.** (بختیاری)
۹۱۹۸. **اسبش را به بته‌ی گل بنفشه بسته‌است.** (رامسری)
۹۱۹۹. **اسبش را فروخته در غم مهتر نیست.** (آذری)
۹۲۰۰. **اسبش را گم کرده، دنبال افسارش می‌گردد.** (آذری)
۹۲۰۱. **اسبش شاش کند، تو را آب می‌برد.** (گیلکی)
۹۲۰۲. **اسب، شهرت و نامش بزرگ است، شتر رسم و آیینش.** (ترکمنی)
۹۲۰۳. **اسب شیهه می‌زند می‌گوید: جو می‌خواهم، گاو صدا می‌زند بیاید مرا بدوشید.** (بختیاری)
۹۲۰۴. **اسب صد ساله یورتمه نمی‌رود.** (رامسری)
۹۲۰۵. **اسب طلبکار و شتر بدهکار است.** (ترکمنی)
۹۲۰۶. **اسب طلبی چهل من زور دارد.** (افغانی)
۹۲۰۷. **اسب طویله، میخ را بیرون می‌کشد، دو تا به پایش می‌زند و یکی به زمین.** (آذری)
۹۲۰۸. **اسبِ عاریتی کم خوراک و تندرو است.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۹۲۰۹. **اسب عربی تن به شلاّق نمی‌دهد.** (آباده‌ای)
۹۲۱۰. **اسب عربی نیاز به شلّاق زدن ندارد.** (قشقایی)
۹۲۱۱. **اسب علی عرب*است.** (مازندرانی)
۹۲۱۲. **اسب فدای اثاثیه، یا علی.** (رامسری)
۹۲۱۳. **اسب فرار کرد، یراق را برد.** (اهری)
۹۲۱۴. **اسب فربه شود، شود سرکش.** (شکورزاده، دهخدا، حییم)
۹۲۱۵. **اسب کبود، از اسب کهر کمتر نیست.** (کردی کلهری)
۹۲۱۶. **اسب کبود همانست که بود.** (آملی)
۹۲۱۷. **اسب کُرَن*بدخو است امّا روز نیاز صاحب خود را از میدان در می‌برد.** (آذری)
۹۲۱۸. **اسب کل‌بن*یورتمه نمی‌رود.** (مازندرانی)
۹۲۱۹. **اسب کور، بیطار کور دارد.** (اهری)
۹۲۲۰. **اسب کور پشت پرچین خوابیده‌است.** (مازندرانی)
۹۲۲۱. **اسب کور را نعل‌بند کور سزاوار است (می‌خواهد).** (آذری)
۹۲۲۲. **اسب کور سواری بدی هم خواهد داشت.** (اردبیلی)
۹۲۲۳. **اسب کور و بارِ شیشه؟** (کوچه، گیلکی)
۹۲۲۴. **اسب که از آن تو نیست، پالان را هم خرمگس (گرگ) نمی‌خورد.** (مازندرانی)

۹۲۲۵. **اسب که از آن تو نیست، پالان هم که شانه‌ات را زخمی نمی‌کند.** (مازندرانی)
۹۲۲۶. **اسب که بدود جو خودش را زیاد می‌کند.** (هزاره‌ای)
۹۲۲۷. **اسب که بمیرد زینش باقی می‌ماند، انسان که بمیرد نامش.** (قشقایی، آذری)
۹۲۲۸. **اسب که جو بخورد شیهه می‌کشد.** (مازندرانی)
۹۲۲۹. **اسب که خوب باشد، خودش جویش را زیاد می‌کند.** (مازندرانی)
۹۲۳۰. **اسب که داری راه بشناس، پدر که داری ایل بشناس.** (گنبدکاووسی)
۹۲۳۱. **اسب کهر چیزی کمتر از اسب کبود ندارد.** (رامسری)
۹۲۳۲. **اسب که گیر است آخور پای کاهدان است.** (مثمر)
۹۲۳۳. **اسب که لنگ شد اوّل صاحبش می‌فهمد.** (شکورزاده، کوچه)
۹۲۳۴. **اسب که مُرد، عید سگ است.** (اهری)
۹۲۳۵. **اسب که مُرد عین خیالمان نیست قارقار کلاغ ما را کشت.** (مازندرانی)
۹۲۳۶. **اسب که می‌خری به یالش، زن که می‌گیری به تبارش و گاو که می‌خری به دُمش نگاه کن.** (مازندرانی)
۹۲۳۷. **اسب گوزو، کرّه‌ی اسب نگه نمی‌دارد.** (قشقایی)
۹۲۳۸. **اسب‌گیر و زن‌گیر دیوانه است.** (هزاره‌ای)
۹۲۳۹. **اسب لاغر را پیر و مرد مستمند را دیوانه خوانند.** (آذری)
۹۲۴۰. **اسب لاغر را، دم او هم باری است.** (آذری)
۹۲۴۱. **اسب لاغر میان به کار آید / روز میدان نه گاو پرواری.** (سعدی؛ گلستان: ۶۰، فرهنگ‌نامه، دهخدا، عوام)
۹۲۴۲. **اسب لنگ با زین طلا.** (رامسری)
۹۲۴۳. **اسب لنگ منتظر پل شکسته‌است.** (رامسری)
۹۲۴۴. **اسب ما خرمن شما را می‌کوبد.** (مازندرانی)
۹۲۴۵. **اسب مال کسی است که سوار شود و پیراهن (کت) مال کسی است که بپوشد.** (آذری)
۹۲۴۶. **اسب مال کیست؟ مال کسی است که سوارش شده.** (اهری)
۹۲۴۷. **اسب ما همیشه لنگ نیست.** (رامسری)
۹۲۴۸. **اسبم را چپکی نعل می‌کند؟** (قشقایی)
۹۲۴۹. **اسب مراد و مقصود است.** (ترکمنی)
۹۲۵۰. **اسبم را کجا ببندم؟ به زبان بریده خودم.** (ایلامی، آذری)
۹۲۵۱. **اسب مرحمتی را دندان نمی‌شمرند.** (کوچه)
۹۲۵۲. **اسب مردم را سوار می‌شود، خودش را پشت سر خود راه نمی‌دهد.** (بیرجندی)
۹۲۵۳. **اسب مُرد و زاغ‌ها دورش جمع شدند.** (رامسری)
۹۲۵۴. **اسب مُرده خیلی سریع می‌رود.** (قشقایی)
۹۲۵۵. **اسب مُرده، زین و گُرده.** (نهاوندی)
۹۲۵۶. **اسب مُرده عید سگ است.** (آذری)
۹۲۵۷. **اسبِ مشیرالدوله، مشیرالدوله‌ی اسب‌هاست.** (شکورزاده)
۹۲۵۸. **اسب من زیر بار است.** (رامسری)
۹۲۵۹. **اسبِ من هم آن‌قدر مادیان نبود.** (شکورزاده، کوچه، هبله‌رودی)
۹۲۶۰. **اسب می‌خرم به نام تو، سودش من، گوزش تو.** (مازندرانی)
۹۲۶۱. **اسب می‌خری بخر، شتر می‌خری مطمئن شو.** (ترکمنی)
۹۲۶۲. **اسب می‌خری به یالش نگاه کن زن می‌گیری به مادرش دختر نگاه کن.** (مازندرانی)
۹۲۶۳. **اسب می‌خواهی بشناسی بده دست جوان‌مرد.** (کرمانجی)
۹۲۶۴. **اسب می‌خواهی به یالش نگاه کن، گاو می‌خری به‌دنباله‌اش.** (سوادکوهی)
۹۲۶۵. **اسب می‌زاید و استخوان به دنیا می‌آورد، استخوان می‌زاید و اسب به دنیا می‌آورد.** (لری)
۹۲۶۶. **اسب می‌گردد چرخ می‌زند، امّا دور میخ طویله خودش.** (گنبدکاووسی)
۹۲۶۷. **اسب می‌گردد میخ طویله‌اش برجای می‌ماند.** (ترکمنی)
۹۲۶۸. **اسب نباشد راه نیست، زن نباشد ایل و طایفه نیست.** (ترکمنی)
۹۲۶۹. **اسب نجیب را همه یک تازیانه بس.** (اخگر، دهخدا، شهربابکی، کوچه، حییم، شکورزاده، امثال‌موزون)
۹۲۷۰. **اسب نجیب یک شلاّق بیشتر نمی‌خورد.** (سبزواری)
۹۲۷۱. **اسب نخریده برایش آخور بسته.** (نهاوندی)
۹۲۷۲. **اسب نخریده پالان خریده.** (مازندرانی، گیلکی)
۹۲۷۳. **اسب نخریده آخورش را می‌بندد.** (آذری، قشقایی)
۹۲۷۴. **اسبِ ندارد آخور می‌بندد.** (شکورزاده، بهمنیاری، کردی)
۹۲۷۵. **اسب ندیده‌بودند به خر می‌گفتند یال مراد.** (لکی)
۹۲۷۶. **اسب نغز با یک کمچه اسب بد با صد کمچه.** (تاجیکی)
۹۲۷۷. **اسب نغز هم، پیش پا می‌خورد.** (تاجیکی)
۹۲۷۸. **اسب نقاره‌چی است، گوشش پُر است.** (شکورزاده)
۹۲۷۹. **اسب نقّاره‌چی شده‌است.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، خزینه، مثمر، شاهد، دهخدا)
۹۲۸۰. **اسب نگرفته را می‌بخشد.** (سبزواری)

۹۲۸۱. **اسب نگرفته، نعل آن‌را می‌بندد.** (خرم‌دره‌ای)
۹۲۸۲. **اسب نود ساله برای جولان قیامت خوب است.** (نهاوندی)
۹۲۸۳. **اسب نیست، که می‌دود، بخت است که می‌دود.** (ترکمنی)
۹۲۸۴. **اسب نیک‌بخت می‌دود و سگ شوربخت.** (ترکمنی)
۹۲۸۵. **اسب و استر با هم می‌جنگند مورچه زیر پا می‌رود (له می‌شود).** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۹۲۸۶. **اسب و استر به لگد هم نمی‌میرند.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، کوچه)
۹۲۸۷. **اسب و استر (به هم) لگد می‌پرانند، خره کشته می‌شود.** (کوچه)
۹۲۸۸. **اسب و استر به هم لگد نزنند.** (امثال‌موزون، دهخدا، حییم، شکورزاده، هبله‌رودی، عوام)
۹۲۸۹. **اسب و استر تاب لگد هم دارند.** (هبله‌رودی)
۹۲۹۰. **اسب و استر که به هم افتادند، خر در میانه پایمال می‌شود.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۹۲۹۱. **اسب و استر هر گاه جنگ کنند خر در میانه کشته‌شود.** (هبله‌رودی، مثمر، آذری)
۹۲۹۲. **اسب و استری به ما نفروخته.** (هبله‌رودی)
۹۲۹۳. **اسب و تازی گر ببندی پیش هم / رنگ‌شان یکسان نگردد طبع‌شان گردد به هم.** (لنجانی)
۹۲۹۴. **اسب و تازی گر ببندی چند روزی پیش هم / عقلشان یکسان نگردد طبع‌شان یکسان شود.** (یزدی)
۹۲۹۵. **اسب و جامه را نیکو دار تا جامه و اسب تو را نیکو دارند.** (قابوس‌نامه، شکورزاده)
۹۲۹۶. **اسب و چاکر چو نان و جو ندهی / نرود اسب و چاکرت برود.** (شکورزاده)
۹۲۹۷. **اسب و خر را که یک‌جا (پهلوی هم) ببندد، اگر هم‌بو نشوند هم‌خو می‌شوند.** (شکورزاده، کوچه، حییم، دهخدا)
۹۲۹۸. **اسب و زن اعتبار ندارند.** (قشقایی، آذری)
۹۲۹۹. **اسب و زن و شمشیر وفادار که دید؟** (شکورزاده، بهمنیاری، شاهد، هبله‌رودی، دهخدا، عوام، هزاره‌ای، بیرجندی)
۹۳۰۰. **اسب و فرزین می‌نهد.** (خزینه)
۹۳۰۱. **اسب وقت مردنش سنگ می‌جود.** (هزاره‌ای)
۹۳۰۲. **اسب و قلاده؟** (رامسری)
۹۳۰۳. **اسب و ک..ن مال مردم است، تا می‌توانی اسب خود را بتازان.** (قشقایی)
۹۳۰۴. **اسب ولگرد، فاطی کور.** (آذری)
۹۳۰۵. **اسب و مرد را قصد است.** (هزاره‌ای)
۹۳۰۶. **اسب و نوکر چو کاه و نان ندهی / نرود اسب و می‌رود نوکر.** (فرهنگ‌نامه)
۹۳۰۷. **اسب‌ها را نعل می‌زدند، سوسک پایش را دراز کرد.** (خوزستانی)
۹۳۰۸. **اسب‌ها را نعل می‌کردند، شتر هم پایش را بلند کرد که نعلم کنید.** (عوام)
۹۳۰۹. **اسب‌ها را نعل می‌کردند، پشکل غلتان هم آمد پایش را بلند کرد.** (فرهنگ‌نامه)
۹۳۱۰. **اسب‌ها رفتند خودشان را نعل کنند، پشه کور هم پایش را بلند کرد.** (لری)
۹۳۱۱. **اسب‌ها مردند و خرها قاضی شدند.** (هزاره‌ای)
۹۳۱۲. **اسب‌ها و خرها را یک‌جا نکنید، هم‌بو نشوند هم‌خو می‌شوند.** (سمنانی)
۹۳۱۳. **اسب‌ها هنگام سربالایی رفتن هم‌دیگر را گاز می‌گیرند.** (رامسری)
۹۳۱۴. **اسب‌های شاه را که نعل‌بندی می‌کردند، کک‌ها هم پاهایشان را بلندکردند.** (دماوندی)
۹۳۱۵. **اسب‌های شاهی را بردند نعل بندند، سوسک هم پایش را بلند کرد.** (بهمنیاری)
۹۳۱۶. **اسب‌های شاهی را نعل می‌کردند، کک و پشه هم پاهایشان را بلند کردند.** (کوچه، حییم)
۹۳۱۷. **اسب‌های طویله‌ی‌سلطان را نعل می‌کردند، سرگین گردان هم پایش را بلند کرد.** (شکورزاده)
۹۳۱۸. **اسب هر اندازه بیشتر کار کند تازیانه‌اش بیشتر است.** (رامسری)
۹۳۱۹. **اسب هرچند چمان است، پشت او امن است.** (ترکمنی)
۹۳۲۰. **اسب هرچه بدود جو خودش را زیاد می‌کند.** (سنگسری)
۹۳۲۱. **اسب هرچه ضعیف‌تر باشد صاحبش بهتر می‌تواند سرش را بکشد.** (رامسری)
۹۳۲۲. **اسب هست میدان نیست، میدان هست اسب نیست.** (میانه‌ای)
۹۳۲۳. **اسب هفتاد ساله را چون گاوان آب مده.** (ترکمنی)
۹۳۲۴. **اسب همان است که در زیر پای صاحب خود راه برود.** (هزاره‌ای)
۹۳۲۵. **اسب هیچ‌کس تا آخر نمی‌دود.** (رامسری)
۹۳۲۶. **اسب هیچ ندارد، جز یک جفت (دوتا) خایه.** (گیلکی)
۹۳۲۷. **اسب یافتم دشت را نه، دشت را یافتم اسب نه.** (تاجیکی)
۹۳۲۸. **اسبی دادند که به خر خودمان راضی شدیم.** (کرمانی)
۹۳۲۹. **اسبی را که در چهل سالگی سوغان گیرند*برای میدان قیامت خوب است.** (شکورزاده)

۹۳۳۰. **اسبی را که در چهل سالگی سوغان* گیرند، میدان قیامت را شاید.** (دهخدا، حییم)
۹۳۳۱. **اسبی را که می‌خواهی بخری، یک‌بار سوار شو.** (آبادانی)
۹۳۳۲. **اسبی را که هدیه داده‌اند، نباید به پیری و جوانی‌اش نگاه کرد.** (تاجیکی)
۹۳۳۳. **اسب یک طرف، زین و ابزارش یک طرف.** (هزاره‌ای)
۹۳۳۴. **اسبی که از پل بیفتد، بار دوّم آن‌را بو می‌کند.** (مازندرانی)
۹۳۳۵. **اسبی که به پیری سوغانش را بگیرند، برای میدان قیامت خوب است.** (تهرانی، بهمنیاری، کرمانی، حییم)
۹۳۳۶. **اسبی که بیگ عطا کرده به دندانش (دهانش) نگاه نمی‌کنند.** (آذری)
۹۳۳۷. **اسبی که پیر می‌شود، او را مفرش بار می‌کنند.** (بیرجندی)
۹۳۳۸. **اسبی که تا چهل‌سالگی به میدان نرفت دیگر میدان قیامت.** (فرهنگ‌نامه)
۹۳۳۹. **اسبی که تند می‌رود، زود خسته می‌شود.** (ارومیّه‌ای)
۹۳۴۰. **اسب یکه چنگ نمی‌کند.** (تاجیکی)
۹۳۴۱. **اسبی که چهارده سال تعلیم بخواهد، مگر صحرای قیامت سواری بدهد.** (کردی سورانی)
۹۳۴۲. **اسبی که خرج بار*را ببرد، از حمل کفگیر و ملاقه وا نمی‌ماند.** (رامسری)
۹۳۴۳. **اسبی که در آب بخوابد کرّه‌اش هم در آب خواهد خوابید.** (قشقایی)
۹۳۴۴. **اسبی که در آب بخوابد، نمی‌تواند کرّه‌ی خود را نگه‌داری کند.** (قشقایی)
۹۳۴۵. **اسبی که در بیست سالگی سوغانش کنند برای اسب‌دوانی بازار قیامت خوب است.** (کوچه)
۹۳۴۶. **اسبی که در پیری تعلیم دیده باشد گورکن می‌شود.** (تالشی)
۹۳۴۷. **اسبی که در چهل سالگی نعل بشود، سواری‌اش به درد روز قیامت می‌خورد.** (گیلکی)
۹۳۴۸. **اسبی که در چهل‌سالگی سوغانش کنند برای دویدن در صحرای محشر خوب است.** (کوچه)
۹۳۴۹. **اسبی که در سی سالگی دو بیاموزد، برای روز محشر خوب است.** (شوشتری)
۹۳۵۰. **اسبی که سی سال آموزش بیند، برای محشر خوب است.** (دزفولی)
۹۳۵۱. **اسبی که صفیرش نزنی می‌نخورد آب.** (منوچهری: ۷، شکورزاده)
۹۳۵۲. **اسبی که همه چیز را بکشد، کفگیر و ملاقه را هم می‌کشد.** (گیلکی)
۹۳۵۳. **اسبی نزاییده همیشه کری*است.** (اصفهانی)
۹۳۵۴. **اسب یورغه* سوار شدن، پلو سر کج می‌خواهد.** (هزاره‌ای)
۹۳۵۵. **اسب ییلاقی را می‌خواهد و سیاه سفید هم می‌پرسد.** (رامسری)
۹۳۵۶. **اسپند دودی بیش نیست، امّا بر همه‌ی دردها دواست.** (قشقایی)
۹۳۵۷. **اسپند روی آتش قرار می‌گیرد و او روی زمین قرار نمی‌گیرد.** (شکورزاده)
۹۳۵۸. **اسپید و سیاه و زرد و آبی / هر چاپ زنی مرید یابی.** (شکورزاده)
۹۳۵۹. **استاد اخته کننده‌ی سگ‌ها.** (بختیاری)
۹۳۶۰. **استاد بز است که بی‌قالب گلوله می‌ریزد.** (تربت‌حیدریه‌ای، دامغانی)
۹۳۶۱. **استاد به شاگرد یاد می‌دهد و شاگرد به استاد، حالا نمی‌دانم شاگردم یا استاد؟** (رامسری)
۹۳۶۲. **استاد بیا ما را بگیر.** (لری)
۹۳۶۳. **استاد تا خشت نخواهد نمی‌دهند به دستش.** (فریدنی)
۹۳۶۴. **استادت کردم، ابزار کارم را بردی.** (پاپی)
۹۳۶۵. **استاد تو شاگرد من است.** (هبله‌رودی، مثمر، عوام)
۹۳۶۶. **استاد تو عشق است چو آن‌جا برسی / او خود به زبان حال گوید چون کن.** (بهمنیاری)
۹۳۶۷. **استاد تو تکن خرسی که ما از تو نمی‌ترسیم.** (زرقانی)
۹۳۶۸. **استادحسن زرگر به خراسان رفت.** (رامسری)
۹۳۶۹. **استاد را که نشایی، شاگردی هم که نکنی.** (فرهنگ‌نامه)
۹۳۷۰. **استاد سخن است و دیوانه‌ی کار.** (قشقایی)
۹۳۷۱. **استاد شاگرد را می‌ترساند که چرم را آب ندهد امّا وقتی آب آن را برد چه استا و چه استاد؟** (دزفولی)
۹۳۷۲. **استاد، عَلَمْ این رنگ نبود سر عَلَمْ.** (شکورزاده)
۹۳۷۳. **استاد عَلَم این رنگ به علم نبود.** (دهخدا)
۹۳۷۴. **استاد، عَلَمْ این یکی را بکش قلم.** (شکورزاده)
۹۳۷۵. **استادعَلَمْ، عَلَم وعَلَم، درد و ورم.** (شکورزاده)
۹۳۷۶. **استاد قابل بی‌کار نمی‌ماند.** (بیرجندی)
۹۳۷۷. **استاد قابل در آن دنیا هم بی‌کار نمی‌ماند.** (نامه‌ی‌داستان)
۹۳۷۸. **استاد که رفت، شاگرد به نیشش.** (تایبادی)
۹۳۷۹. **استاد که مُرد شاگرد به ک..ش.** (گلپایگانی)
۹۳۸۰. **استاد گفته حرفت را مفت مفروش.** (جروق فارس)
۹۳۸۱. **استاد معلّم چو بوَد کم‌آزار / خرسک بازند کودکان در بازار.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۶، شکورزاده، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، مثمر، شاهد، بهمنیاری)

۹۳۸۲. **استاد نشده دکّان باز کرده.** (نامه‌ی‌داستان)
۹۳۸۳. **استاد نگوزیده، شاگرد گوزید.** (فرهنگ‌نامه)
۹۳۸۴. **استاد نوازنده با ساز می‌آید، عروس با ناز.** (قشقایی)
۹۳۸۵. **استادی را نشایی و شاگردی هم نکنی.** (تاریخ طبری: ۳۹۰)
۹۳۸۶. **اِستاکارا* بـار انداختـه / چیـت قلمکـار انداختـه.** (بیرجندی)
۹۳۸۷. **اِستاکارا* تعریف از خرشان می‌کنند.** (بیرجندی)
۹۳۸۸. **استا نشده ترازو زنی یاد گرفته.** (نامه‌ی‌داستان)
۹۳۸۹. **استای پنبه‌زن، پنبه‌ات را بـزن، هرچـه دیـدی دَم نزن.** (شکورزاده)
۹۳۹۰. **استای تنبل شاگرد غیرتی می‌خواهد.** (یزدی)
۹۳۹۱. **استخاره به (پای) دل می‌رود.** (هزاره‌ای، بیرجندی)
۹۳۹۲. **استخاره دلِ آدمی است.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، عوام)
۹۳۹۳. **استخاره راه نمی‌دهد؟** (کوچه)
۹۳۹۴. **استخاره کار دل است.** (کرمانی)
۹۳۹۵. **استخر هر قدر گودتر باشد شنایش خوش‌تر اسـت.** (کردی، لکی)
۹۳۹۶. **استخری که آب ندارد این‌همه قورباغه می‌خواهد چه کار؟** (سهیلی)
۹۳۹۷. **استخوانْ ارزانـیِ سـگ، سـگْ ارزانـیِ اسـتخوان.** (کوچه، شکورزاده)
۹۳۹۸. **استخوان از پیش شیر مـی‌برنـد و صـید از دام بـاز مـی‌ستانند و گوشـت از پیـش یـوز مـی‌گیرنـد و حصه‌ی‌موش از دم گربـه مـی‌سـتانند.** (سـمک‌عیّـار: ۲۴۰/۵)
۹۳۹۹. **اسـتخوان از سـگ طلـب کـردن معنـی نـدارد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۹، تکمله)
۹۴۰۰. **استخوان بشکن و مغزش را بین.** (تاجیکی)
۹۴۰۱. **اُستخوان پا را، پاره می‌کنه اهمّیّت نمی‌دهد، وقتی به ثروت رسید به غلام و نوکر اهمّیّـت مـی‌دهـد!** (همدانی)
۹۴۰۲. **استخوان پوسیده را باد می‌دهد*.** (نامه‌ی‌داستان)
۹۴۰۳. **استخوان پیش اسب، کـاه پـیش سـگ.** (شـکورزاده، کوچه)
۹۴۰۴. **استخوان پیـل مـرده بـه بهـای خـر زنـده برآیـد.** (تاریخ‌الوزرا: ۳۹، تکمله)
۹۴۰۵. **استخوانت را به استخوان سگ مخلوط نکن.** (آذری)
۹۴۰۶. **استخوانِ تلخ، شیرین نمی‌شود.** (سنگسری)
۹۴۰۷. **استخوان توی گوشت می‌شکند.** (کرمانی)
۹۴۰۸. **استخوان خالی را سگ بو نمی‌کشد.** (آملی)
۹۴۰۹. **استخوان خرده‌ی‌مجنون مفکن پیش همـای / کـه تعلق به جناب سگ لیلی دارد.** (دهخدا)
۹۴۱۰. **استخوان دست فلانش می‌دهد.** (سیرجانی)
۹۴۱۱. **استخوان دنده‌ی زنان کج است، اگر راستش کنی / می‌شکند.** (کرمانجی)
۹۴۱۲. **استخوان را از زخم درنمی‌آورد.** (کرمانی)
۹۴۱۳. **استخوان را به بز می‌دهد، علف را به سگ.** (کرمانی)
۹۴۱۴. **اسـتخوان را پـیش گـاو و کـاه را پـیش سـگ می‌اندازد.** (عوام)
۹۴۱۵. **استخوان را تـوی کثافـت بـزن و مـشتلق بـده بـه خبرچین.** (شکورزاده)
۹۴۱۶. **استخوان را جلوی اسب ریخته‌اند، جـو را جلـوی سگ.** (جلفایی)
۹۴۱۷. **استخوان را خودم دیدم کو بُرشگاه.** (لری)
۹۴۱۸. **استخوان را محض گوشتش می‌خواهند.** (بهمنیـاری، کرمانی، شکورزاده)
۹۴۱۹. **استخوان را می‌خواهند بهر گوشتش.** (کوچه)
۹۴۲۰. **استخوان را نمی‌توان از دهان گرگ بیرون آورد.** (قشقایی)
۹۴۲۱. **استخوان زیک فانه‌ی‌بلو*نمی‌شود.** (مازندرانی)
۹۴۲۲. **استخوان سگ بزرگه.** (دماوندی)
۹۴۲۳. **استخوان سگ را شایسته‌است و سگ اسـتخوان را.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۹۴۲۴. **استخوان سوخته را سگ نبویـد.** (هبلـه‌رودی، خزینـه، افغانی)
۹۴۲۵. **استخوانش به زمین نشست.** (هزاره‌ای)
۹۴۲۶. **استخوان شریکی را سگ نمی‌خورد.** (هزاره‌ای)
۹۴۲۷. **استخوان شکسته، جان گذاشته.** (آذری)
۹۴۲۸. **اسـتخوانِ شکـسته، درسـت جـوش نمـی‌خـورد.** (ترکمنی)
۹۴۲۹. **استخوان فیل بار کرگدن است.** (شیرازی)
۹۴۳۰. **استخوان، قوم و خویش سگ است.** (فرهنگ‌نامه)
۹۴۳۱. **استخوان قوم و خویش سگه، سگ قـوم و خـویش استخوان.** (تهرانی)
۹۴۳۲. **استخوان که جایی را نمی‌بیند.** (کرمانی)
۹۴۳۳. **استخوان گوشـت و پوسـت را پـاره کـرد.** (کـردی کلهری)
۹۴۳۴. **اسـتخوان لای زخـم مــی‌شـکند (مــی‌گـذارد).** (بهمنیاری، بختیاری)
۹۴۳۵. **استخوان ماهی را جدا می‌کند.** (سرخه‌ای)
۹۴۳۶. **استخوان وسط دانه‌ی‌انار.** (رامسری)
۹۴۳۷. **استراحت از دنبه چربتر است.** (شهربابکی)
۹۴۳۸. **استراحتِ خر، زمان بارگیری سگ است.** (رامسری)
۹۴۳۹. **استر چو نزاید، خواه نر خواه ماده.** (تاریخ‌الـوزرا: ۴۲، تکمله)

۹۴۴۰. **استر را تفاخر بود که خالش اسب است.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۴۹، تکمله)
۹۴۴۱. **استر را گفتند: «پدرت کیست؟» گفت: «اسب خال من است.»** (شاهد)
۹۴۴۲. **استر را گفتند: «پدرت کیست؟» گفت: «خاله‌ام مادیان است.»** (شکورزاده، دهخدا)
۹۴۴۳. **استر را گفتند: «پدرت کیست؟ "گفت: «مادرم اسب است.»** (افغانی، هبله‌رودی، مثمر، خزینه)
۹۴۴۴. **استر ماده به ما نفروخته.** (هبله‌رودی)
۹۴۴۵. **استعداد بی‌تربیت دریغ است و تربیت نامستعد ضایع.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۰، عوام، افغانی)
۹۴۴۶. **استعداد نداشت، توپچی از کار درآمد.** (تمثیل)
۹۴۴۷. **استغفرالله اگر پیراهن از قرآن بپوشد، باور نمی‌کنم.** (مشهدی)
۹۴۴۸. **استغنای ملک راحت است و قناعت کشور استراحت.** (افغانی)
۹۴۴۹. **استفاده آن طرف ترس است.** (سمنانی)
۹۴۵۰. **استفاده را حاتم برد که خورد و بخشید و پوشید.** (بختیاری)
۹۴۵۱. **استکان را که درون نعلبکی بگذارند، صدا می‌کند.** (مازندرانی)
۹۴۵۲. **استکانش را آب می‌کشند.** (آشتیانی)
۹۴۵۳. **استمالت دشمن، بوسه‌ای باشد که بر دهان مار دهند.** (تاریخ‌الوزرا: ۶۹، تکمله)
۹۴۵۴. **اُستن این عالم ای جان غفلت است.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۰۶/۱، دهخد)
۹۴۵۵. **استیلای زنان وبال باشد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۳۳، تکمله)
۹۴۵۶. **اسرار ازل را نه تو دانی و نه من / وین حل معمّا نه تو خوانی و نه من.** (خیام)
۹۴۵۷. **اسرارت را به آدم لال هم نگو.** (شکورزاده، آبادانی)
۹۴۵۸. **اسرارت را نزد دوست و دردت را به حکیم بگوی.** (کردی)
۹۴۵۹. **اسرار دلت را به هرکس که به روی تو می‌خندد بازگو نکن.** (آذری)
۹۴۶۰. **اسرار نهان داشتن آیین کرام است.** (ابن‌یمین، دهخدا)
۹۴۶۱. **اسراف حرام است جز در عمل خیر.** (شکورزاده)
۹۴۶۲. **اسراف حرام است.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، عوام)
۹۴۶۳. **اسراف خانه بر باد داده است.** (آذری)
۹۴۶۴. **اسراف، در خیر نیست.** (کوچه)
۹۴۶۵. **اسراف کار شیطان است.** (افغانی)
۹۴۶۶. **اسراف نکو نیست مگر در عمل خیر.** (بهمنیاری، شکورزاده، افغانی)
۹۴۶۷. **اسفناج علف بدی نیست.** (سمنانی)
۹۴۶۸. **اسفناج کاشته‌است خشخاش می‌چیند.** (گیلکی)
۹۴۶۹. **اسفند آن‌گاه که سوزد، رقص کند.** (کوچه)
۹۴۷۰. **اسفند اگر روی آتش صدا کند می‌گوید با من است.** (همدانی)
۹۴۷۱. **اسفند بگوید، حق حاضر می‌شود.** (همدانی)
۹۴۷۲. **اسفند که می‌شه، پشکل پناه خداست.** (یزدی)
۹۴۷۳. **اسفند و نمکش دود کرد.** (زرقانی)
۹۴۷۴. **اسکندر برای شکمش، تا بندر هم می‌رود.** (بهبهانی)
۹۴۷۵. **اسکندر جهان‌گیر شد، زبان‌گیر نشد.** (هزاره‌ای)
۹۴۷۶. **اسکندر را گفتند: «چرا معلّم خود را زیاده از حدّ تعظیم می‌کنی؟» گفت: «به سبب آن‌که پدر مرا از آسمان به زمین آورده و معلّم مرا از زمین به آسمان برده‌است.»** (شکورزاده)
۹۴۷۷. **اسکندر شاخ دارد، شاخ دارد، شاخ دارد.** (شکورزاده، تهرانی، دهخدا، کوچه، جیرفتی)
۹۴۷۸. **اسلام به ذات خود ندارد عیبی / عیبی که در اوست (هر عیب که هست) از مسلمانی ماست.** (خیّام، شکورزاده، هزاره‌ای، دهخدا، افغانی)
۹۴۷۹. **اسلام دین لیلی و باقی ضلالت است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۳۵، بهمنیاری)
۹۴۸۰. **اسلام شد و قبله شد و کیش ندارم.** (سنایی؛ دیوان: ۹۲۸)
۹۴۸۱. **اسلحه‌ی‌مرد هرچه در دست مرد.** (بهمنیاری)
۹۴۸۲. **اسلحه‌ی‌نامرد از مرد است.** (افغانی)
۹۴۸۳. **اسم احمد و شکم محمّد (محمود).** (مازندرانی)
۹۴۸۴. **اُسّم، اُسّم*خانه‌ی کی؟** (زرقانی)
۹۴۸۵. **اسم اعظم برای این است که کسی نمی‌داند.** (بهمنیاری)
۹۴۸۶. **اسم با آهک است و کار با زرنیخ.** (خرابات)
۹۴۸۷. **اسم بچّه‌اش را می‌گذارد رستم، خودش درمی‌رود.** (کوچه)
۹۴۸۸. **اسم بچّه‌ی خود کج گرفتی همه کج می‌گیرند.** (کرمانجی)
۹۴۸۹. **اسم بزرگ دارد، قیافه‌ی بد.** (آملی)
۹۴۹۰. **اسم بزرگ و شهر خراب.** (همدانی، آذری)
۹۴۹۱. **اسم بلند، چهار دیواری خراب.** (بختیاری)
۹۴۹۲. **اسم بلند، حصار خراب.** (بختیاری)
۹۴۹۳. **اسمت چیست؟ رشید، سنگین بگو، سنگین بشنو.** (آذری)
۹۴۹۴. **اسمت چیست؟ رشید، یکی بگو و یکی هم بشنو.** (خویی، ساوه‌ای)
۹۴۹۵. **اسمت را از لباس کهنه‌ات شناختم.** (خوزستانی)

۹۴۹۶. **اسمت را روی پوست مار نوشته.** (تهرانی)
۹۴۹۷. **اسمت را روی شُله‌زرد نوشته.** (تهرانی)
۹۴۹۸. **اسمت را که آسیابان گذاشتی جار بزن گندم و جو بیاورند.** (اهری)
۹۴۹۹. **اسم ترسو را گذاشته‌اند ببری خان.** (شکورزاده)
۹۵۰۰. **اسم ترسو را گذاشته‌اند هیبت‌الله.** (کوچه)
۹۵۰۱. **اسمت شوهر در خانه است برای رفع تهمت.** (خوزستانی)
۹۵۰۲. **اسمت هیبت‌الله است یا مرا می‌ترسانی؟** (کوچه)
۹۵۰۳. **اسم خودش را از دیگری می‌پرسد.** (اهری)
۹۵۰۴. **اسم دوست بردی، سفره تنک کن.** (بیرجندی)
۹۵۰۵. **اسم سگ بردی (ببر، بیار)، چوب بردار.** (بیرجندی، آشتیانی)
۹۵۰۶. **اسم سگ را گرفتی، چوب را پشت سرت داشته باش.** (مازندرانی)
۹۵۰۷. **اسم سگش را منیژه خانم گذاشته‌است.** (قشقایی)
۹۵۰۸. **اسم شاه می‌برند، باید قالی پهن کنند.** (اردکانی)
۹۵۰۹. **اسمش بد است طعمش بد نیست.** (تهرانی)
۹۵۱۰. **اسم شپشش منیژه خانم است.** (بروجردی)
۹۵۱۱. **اسمش چیه؟ جانی، اسم پدرش؟ خانی لابد پدربزرگش جانِ خانی.** (تهرانی)
۹۵۱۲. **اسمش چیه؟ جواد، جواد، پاشو می‌گذاره گشاد گشاد.** (تهرانی)
۹۵۱۳. **اسمش را ببر، گوشش را بکش.** (آذری)
۹۵۱۴. **اسمش را بشنو، رویش را نبین.** (آذری)
۹۵۱۵. **اسمش را بگو (بگذار) تا من صدایش کنم.** (دهخدا، تهرانی)
۹۵۱۶. **اسمش را پرسیدند گفت: «وسیله‌ی بانو.» گفت: «من که می‌بینم چرا می‌پرسم؟»** (فرهنگ‌نامه)
۹۵۱۷. **اسمش را نبر (میار) خودش را بیار.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، بهمنیاری، تهرانی)
۹۵۱۸. **اسمش را نیار بگذار پیشم.** (آذری)
۹۵۱۹. **اسم عزراییل بد در رفته.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۹۵۲۰. **اسم کچل را می‌گذارند زلف‌علی خان.** (شکورزاده، آذری)
۹۵۲۱. **اسم کوراست عین‌الله، به بی‌خیر می‌گویندخیرالله، به بی‌نور می‌گویند نورالله، به کچل می‌گویند زلف‌علی.** (مازندرانی)
۹۵۲۲. **اسم گران (سنگین) و شهر ویران.** (لری، لکی، شهربابکی)
۹۵۲۳. **اسم گرگ را بُرد، گرگ پیدا شد.** (هزاره‌ای)
۹۵۲۴. **اسم گرگ همیشه با خوردن است اگر نخورد هم می‌گویند خورده.** (مرندی)
۹۵۲۵. **اسمم چیه؟ زن امیر، دلم چیه؟ حسرت ک..ن.** (تهرانی)
۹۵۲۶. **اسمم را بگذار آن‌وقت صدا کن.** (بهمنیاری)
۹۵۲۷. **اسم مرده رو فلانی نگذار.** (تهرانی)
۹۵۲۸. **اسم (نسب) به انسان زینت نمی‌دهد، انسان به اسم (نسب) زینت می‌دهد.** (قشقایی)
۹۵۲۹. **اسم وبا را آوردی صلوات بفرست.** (تهرانی)
۹۵۳۰. **اسم و رسم جوان بزن‌بهادر را بشنو رویش را نبین.** (قشقایی)
۹۵۳۱. **اسونا*زیرک شد و ک..ن آسمان سوراخ شد.** (لری)
۹۵۳۲. **اسهد بلال به از اشهد فصیح.** (کاوش)
۹۵۳۳. **اسیر مختک*و پایبند گهواره.** (بوشهری)
۹۵۳۴. **اشتباه از آسیابان است که دوبار مزد می‌گیرد.** (مازندرانی)
۹۵۳۵. **اشتباه از بغداد برمی‌گردد.** (جیرفتی)
۹۵۳۶. **اشتباه از شیرآشیان* برمی‌گردد.** (دامغانی)
۹۵۳۷. **اشتباه از فرنگ برمی‌گردد.** (سبزواری)
۹۵۳۸. **اشتباه از هندوستان برمی‌گردد.** (تهرانی)
۹۵۳۹. **اشتباه بر می‌گردد.** (شکورزاده، دهخدا، تکمله، کوچه، مازندرانی)
۹۵۴۰. **اشتباه تا هندوستان می‌رود و بر می‌گردد.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۹۵۴۱. **اشتباه، توی کوزه‌ی‌عسل است.** (کوچه)
۹۵۴۲. **اشتباه در دبّه‌ی روغن است.** (کوچه)
۹۵۴۳. **اشتباه در سند نیست در کوزه‌ی‌عسل است.** (تاجیکی)
۹۵۴۴. **اشتباه در عسل سبو است نه در قباله‌ی‌من.** (آذری)
۹۵۴۵. **اشتباه را آسیابان می‌کند.** (شکورزاده، کوچه، عوام، تهرانی، بیرجندی، آذری)
۹۵۴۶. **اُشتر اگر بمیرد، لاشه‌اش بار چند خر می‌شود.** (هزاره‌ای)
۹۵۴۷. **اشتر اگر بمیرد یک زانو آب در شکمش است.** (افغانی)
۹۵۴۸. **اشتربان را سرد نباید گفتن.** (اسرارالتوحید: ۱۳۱)
۹۵۴۹. **اشتر بد آب ته جاویه*نصیبش می‌شود.** (بافقی)
۹۵۵۰. **اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب / گر ذوق نیست تو را کج‌طبع جانوری.** (سعدی؛ گلستان: ۹۷، دهخدا)
۹۵۵۱. **اشتر به قطار دیگران خوش می‌نماید.** (شکورزاده)
۹۵۵۲. **اشتر به قطار مردمان رنگینه.** (شکورزاده، کوچه، بافقی)
۹۵۵۳. **اشتر به قطار و ما به‌دنبال.** (بهمنیاری)
۹۵۵۴. **اشتر تو را به زیر درخت کُنار دارد می‌برد.** (اوزی)
۹۵۵۵. **اشتر چو هلاک گشت خواهد / آید به سر چه و لب جر.** (ناصرخسرو، دهخدا)

۹۵۵۶. **اشتر دزدی به پهلو خزیدن نمی‌شود.** (افغانی)
۹۵۵۷. **اشتر دوربین است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۹۵۵۸. **اشتر دیدی ندیدی.** (هبله‌رودی)
۹۵۵۹. **اشتر را باغبان پنبه کرده‌ای؟** (اوزی)
۹۵۶۰. **اشتر را به کارد چوبین نکشند.** (شکورزاده)
۹۵۶۱. **اشتر را سوار شو و دور را اندیشه کن.** (تاجیکی)
۹۵۶۲. **اشتر را گفتند: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «از حمّام.» گفتند: «از پاشنه‌ی پایت معلوم است.»** (فیه‌مافیه، شکورزاده، هبله‌رودی، کوچه)
۹۵۶۳. **اشتر رید و عرب خرما پنداشت.** (هبله‌رودی، کوچه)
۹۵۶۴. **اشتر سفید پشت بر دَر هرکس می‌خوابد.** (افغانی)
۹۵۶۵. **اشتر کوله می‌اندازد.** (یزدی)
۹۵۶۶. **اشتر که چهار دندان شد از آواز جرس نترسد.** (شکورزاده، دهخدا)
۹۵۶۷. **اشتر که شود مست به زنجیر شود بست / دختر که شود مست به زنجیر نتوان بست.** (فرهنگ‌نامه)
۹۵۶۸. **اشتر که کاه (علف) می‌خواهد (می‌خورد) گردن دراز می‌کند.** (حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، افغانی، خزینه)
۹۵۶۹. **اشتر گفت: «حمّام رفتم.» گفتند: «از ریخ پشت پایت معلوم است.»** (سیستانی)
۹۵۷۰. **اشتر ما دهان به ما نفروخته‌است.** (مثمر)
۹۵۷۱. **اشترم من تا توانم می‌کشم / چون که گشتم زار با مُردن خوشم.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۹۵۷۲. **اشتر من این بارها را برده.** (هزاره‌ای)
۹۵۷۳. **اشتر نادان به نادانی فرو خسبد به راه / بی‌حذر باشد، از آن شیری که هست اشتر فکن.** (منوچهری، دهخدا)
۹۵۷۴. **اشتر نبوده و آب کوزه.** (اوزی)
۹۵۷۵. **اشتر نترسد ز بانگ درای.** (گرشاسب‌نامه، دهخدا)
۹۵۷۶. **اشتر و پیاله.** (سیستانی)
۹۵۷۷. **اشترها را نعل می‌کردند، کبک هم پایش را بلند کرد.** (شوشتری)
۹۵۷۸. **اُشتری به پشکلی مُرد.** (سیرجانی)
۹۵۷۹. **اشتری در مرغزاری (پنبه زاری) رفت، رفت.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۹۵۸۰. **اشتری در مرغزاری رفت، رفت / ک..ن یاری ک..ن یاری رفت رفت.** (تهرانی، آباده ای)
۹۵۸۱. **اشتری که خمیر می‌خورد راه گلی‌یو*را هم درمی‌کند.** (بافقی)
۹۵۸۲. **اشتها آمد از پس (عقب).** (هزاره‌ای)
۹۵۸۳. **اشتها دارد امّا خجالت می‌کشد.** (خوزستانی)
۹۵۸۴. **اشتها در بیخ (زیر، پای) دندان است.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، کوچه، دهخدا، تکمله، شکورزاده)
۹۵۸۵. **اشتهام آمد به پس، می‌خورم تا هرچه هست.** (گرمساری)
۹۵۸۶. **اشتها نگو، مرض بگو.** (هزاره‌ای)
۹۵۸۷. **اشتها نیست بلکه این (جان من) مرض است.** (شیخ بهایی، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، خزینه، افغانی، بهمنیاری، مثمر، هبله‌رودی)
۹۵۸۸. **اشتها و هوس دارم امّا برای سگ من عار است.** (گیلکی)
۹۵۸۹. **اشتهای خاله خانم بَکی و آش تو نعلبکی.** (ایزدخواستی)
۹۵۹۰. **اشتهای زیاد و نعمت مفت / زندگی را وداع باید گفت.** (تهرانی)
۹۵۹۱. **اشتهایش نیست حتی نیم جو / زهر قلیونش بود یک ران گُو.** (شهربابکی)
۹۵۹۲. **اشتهای مردان زیر دندان.** (افغانی)
۹۵۹۳. **اشتیاقِ وصل شکّر مور را پر می‌دهد.** (صائب: ۱۳۳۷، امثال‌موزون)
۹۵۹۴. **اشخاص فقیر روزشان فرا نمی‌رسد.** (آملی)
۹۵۹۵. **اشرفی بدهی پول سیاه نمی‌شود گرفت.** (گیلکی)
۹۵۹۶. **اشرفی به گردن گربه می‌کند.** (زرقانی)
۹۵۹۷. **اشرفی و کاسه‌ی‌همسایه؟** (نهاوندی)
۹۵۹۸. **اِشش می‌شه، کِشش می‌شه، دلش می‌خوا، روش نمی‌شه.** (سیرجانی)
۹۵۹۹. **اشک از چشم فیل افتاد.** (لری)
۹۶۰۰. **اشک از چشم کور بیرون بیاید شکر دارد.** (بختیاری، لری)
۹۶۰۱. **اشک از چشم کور درآمد.** (لری)
۹۶۰۲. **اشک اشک، مشک مشک.** (سمنانی)
۹۶۰۳. **اشک تمساح مریزان.** (افغانی)
۹۶۰۴. **اشک چشمش، خورش نانش.** (آذری)
۹۶۰۵. **اشک چشمش را ببینم یا سنگ دستش را.** (آذری)
۹۶۰۶. **اشک خشک می‌ریزد.** (قشقایی)
۹۶۰۷. **اشک درد بی‌دوا.** (تاجیکی)
۹۶۰۸. **اشک ریای زاهدان ریخت به خانه‌ی‌خدا / قحبه به مسجد افکند طفل حرام‌زاده را.** (اشرف مازندرانی، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، عوام، دهخدا، تکمله)
۹۶۰۹. **اشک زنان جلوی پله است.** (سرخه‌ای)
۹۶۱۰. **اشک زن بیوه زود خشک می‌شود.** (شهرکردی)
۹۶۱۱. **اشکش بر سر دست است.** (سبزواری، هزاره‌ای)
۹۶۱۲. **اشکش تو آستینش است.** (بهمنیاری، خرّمی، آلاشتی، حییم)
۹۶۱۳. **اشکش در مُشت است.** (دهخدا)
۹۶۱۴. **اشکش در مشکش است.** (حییم، قمی، کرمانی، تهرانی، عوام)

۹۶۱۵. **اشکش سر مژگانش است.** (هزاره‌ای، افغانی)
۹۶۱۶. **اشک کباب مایه‌ی طغیان آتش است.** (صائب، دهخدا، شکورزاده، کوچه، تکمله، افغانی)
۹۶۱۷. **اشک لرزان کی تواند خویشتن‌داری کند؟** (رهی معیری، امثال‌موزون)
۹۶۱۸. **اشک ما تا چکید لاغر گشت.** (بیدل: ۳۵۰، امثال‌موزون)
۹۶۱۹. **اشکم بای، انبار خدا.** (تاجیکی)
۹۶۲۰. **اشکمبه اگر گوشت شد، دشمن هم دوست می‌شه.** (گلبافی)
۹۶۲۱. **اشکمبه دوست نمی‌شود، دشمن دوست.** (تاجیکی)
۹۶۲۲. **اشکم جیز و بیز، فوته قوشمارک.** (تاجیکی)
۹۶۲۳. **اشک مریز این قدر شور مکن کباب را.** (کلیم)
۹۶۲۴. **اِشکَم سرم را بزن بشکن.** (کرمانی)
۹۶۲۵. **اِشکم سگ چربی بر نمی‌دارد.** (کرمانی)
۹۶۲۶. **اِشکم که اشکم گُلونه*، اصل کار پُشتیونه.*** (بیرجندی)
۹۶۲۷. **اشکم‌ها سیر شد، غم‌ها دور شد.** (تاجیکی)
۹۶۲۸. **اشکنبه‌ی سگ روغن زرد قبول نکند.** (آذری)
۹۶۲۹. **اشکنه اشکی، قروتی*مشکی.** (تایبادی)
۹۶۳۰. **اشکنه می‌تونم کرد، نون ریزه می‌تونم کرد/گر آستین شویم بِدَره، پینه می‌تونم کرد.** (بیرجندی)
۹۶۳۱. **اشکنه‌ی پُف‌دِرِنگونک* می‌خوری؟** (بیرجندی)
۹۶۳۲. **اشکنه‌ی‌تو را هم خورده‌ام.** (سنگسری)
۹۶۳۳. **اشکنه‌ی عدس می‌خوری عروس؟ بلکه اگر باشه/میل سفر می‌کنی عروس؟ خواست خدا باشه.** (بیرجندی)
۹۶۳۴. **اشک و چشم کور؟** (نامه‌ی‌داستان)
۹۶۳۵. **اشکی این بار از چشم کور افتاد.** (لری)
۹۶۳۶. **اشنانش*به جامه‌ی تو نخورده.** (یزدی)
۹۶۳۷. **اُشّه بگویی به اسطبل می‌رود، اُحه بگویی به طویله.** (هزاره‌ای)
۹۶۳۸. **اَشهَد به زبانش جاری نشد.** (بختیاری)
۹۶۳۹. **اصالت از بین نرود و روغن صاف نگندد.** (آذری)
۹۶۴۰. **اصالت تاب بی‌حرمتی ندارد.** (خزینه، مثمر، افغانی)
۹۶۴۱. **اصحاب دستار دنبال می‌داشتند و ارباب‌ها کلاه به کلاه می‌انداختند.** (طوطی‌نامه: ۳۰۰)
۹۶۴۲. **اصغری کار نداشت جوالدوز به تخمش می‌زد و داد می‌کشید.** (تهرانی)
۹۶۴۳. **اصفهان جگر یک سیخ صنّار است.** (سپیدانی)
۹۶۴۴. **اصفهان جنّتی است پر نعمت / اصفهانی درو نمی‌باید.** (شاه طهماسب صفوی، تکمله، دهخدا، تهرانی)
۹۶۴۵. **اصفهان دور است، منزلش نزدیک.** (هراتی)
۹۶۴۶. **اصفهان کلّه‌پاچه دانه سی صنّار است، امّا صد تومان خرج دارد تا بروید اصفهان.** (ورامینی)
۹۶۴۷. **اصفهان نصف جهان.** (شکورزاده، خزینه، دهخدا)
۹۶۴۸. **اصفهان هم شب‌های جمعه پول می‌بارد.** (کرمانی)
۹۶۴۹. **اصفهانیست، آخر کفر خودش را می‌گوید.** (دهخدا)
۹۶۵۰. **اصلِ آش، چغندر است.** (حییّم، عوام، کوچه)
۹۶۵۱. **اصلاح مدار این ستاره / صد سال تمام کار داره.** (ایرج‌میرزا، شکورزاده)
۹۶۵۲. **اصل، اصل است و بدل، بدل.** (هزاره‌ای)
۹۶۵۳. **اصل بازرگانی بر جهل نهاده‌اند و فرع آن بر عقل.** (قابوس‌نامه، شکورزاده)
۹۶۵۴. **اصل بد، درخطا خطا نکند.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۵۲، دهخدا، خزینه، بهمنیاری، شکورزاده، افغانی)
۹۶۵۵. **اصل بد نیکو نگردد زان‌که بنیادش بد است.** (دهخدا، کوچه، هزاره‌ای)
۹۶۵۶. **اصل به اصل شبیه نباشد نسب از بین می‌رود.** (قشقایی)
۹۶۵۷. **اصل به‌جایه بداصل خطایه.** (هراتی)
۹۶۵۸. **اصلت چه بودی نگار؟ کمیجه شدی این بار.** (تاجیکی)
۹۶۵۹. **اصلت را ملاک بگیرم یا کردارت را؟** (خوزستانی)
۹۶۶۰. **اصل جفا ندارد، کم اصل وفا ندارد.** (افغانی)
۹۶۶۱. **اصل خطا نمی‌کند.** (بهمنیاری)
۹۶۶۲. **اصل‌دار خطا نکرد، بی‌اصل وفا نکرد.** (بختیاری، دزفولی)
۹۶۶۳. **اصل در زن سداد و مستوریست / و گرش این دو نیست، دستوریست*.** (اوحدی، دهخدا)
۹۶۶۴. **اصل را ول کرده، پی فرعش می‌گردد.** (تهرانی)
۹۶۶۵. **اصل سرمایه‌ی‌تاجر به جهان امساک است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۹۶۶۶. **اصل سلامت در اشیاست.** (دهخدا)
۹۶۶۷. **اصلش چیست که فرعش باشد؟** (شکورزاده، عوام)
۹۶۶۸. **اصلش چیه که فرعش باشه؟ مورچه چیه که کلّه پاچه‌اش باشه؟** (شهربابکی)
۹۶۶۹. **اصل صورت و چهره‌ی (زن) است که باید قشنگ باشد.** (شوشتری)
۹۶۷۰. **اصل کار بر روست،کچلی زیر موست.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، تهرانی)
۹۶۷۱. **اصل کار خر راندن است، شبگیر کردن گُه خوردن است.** (کرمانی)
۹۶۷۲. **اصل کار در آش رشته کشک است.** (سبزواری)
۹۶۷۳. **اصل کار لب است و دندان، سر کچل تکّه پارچه‌ای می‌بندم.** (شاهرودی، مازندرانی)
۹۶۷۴. **اصل کار مادره که پدر رهگذره.** (بختیاری)
۹۶۷۵. **اصل گم نمی‌شود، روغن خوب بو نمی‌گیرد.** (آذری، قشقایی)

۹۶۷۶. **اصل گوهر چیست؟ سنگی رنگ‌رنگ / تو چنین آهن دل از سودای سنگ.** (عطّار، دهخدا)

۹۶۷۷. **اصلم پدر است که مادرم رهگذر است.** (کوچه، کرمانی، گلبافی، یزدی، بختیاری)

۹۶۷۸. **اصلِ مردمی کم‌آزاری است.** (قابوس‌نامه: ۳۸، شکورزاده، دهخدا)

۹۶۷۹. **اصل مردی حریف شناختن است.** (سمک‌عیّار: ۲۹۹/۴)

۹۶۸۰. **اصل و نسب تو چون موهای سر کچل و توله (پنیرک) تابستان برخیزد.** (بختیاری)

۹۶۸۱. **اصل و نسب خانوادگی فراموش نشود، بدی فرزند مهم نیست.** (قشقایی)

۹۶۸۲. **اصل و نسب را چون کنم؟ آرد بیاور تا من نان کنم.** (شهربابکی)

۹۶۸۳. **اصل و نسب کسی را با ترازو نکشیده‌اند.** (لارستانی)

۹۶۸۴. **اصله را آن‌وقت که تر است باید کاشت.** (آذری)

۹۶۸۵. **اصلی* نبود، کرم* به کوهستان نمی‌افتاد.** (آذری)

۹۶۸۶. **اصلی وفا کند و بداصل خطا.** (بیرجندی)

۹۶۸۷. **اصول به دست نقاره‌چی.** (تاجیکی)

۹۶۸۸. **اصول دین چند تاست؟** (کوچه، عوام)

۹۶۸۹. **اصول دین دو تاست: اوّل رحم، دوّم مروّت.** (هزاره‌ای)

۹۶۹۰. **اصول دین می‌پرسی؟** (تهرانی، بختیاری، ایلامی، عوام)

۹۶۹۱. **اصیل بگیر، زیبا باشد، زیبای نانجیب نگیر.** (آذری)

۹۶۹۲. **اصیل گمنام نمی‌شود و روغن بو نمی‌گیرد.** (مرندی)

۹۶۹۳. **اضطرابِ موج آخر محو گوهر می‌شود.** (بیدل، امثال‌موزون)

۹۶۹۴. **اطاعت کردن بدان تا فرمان دادن بتوانی.** (قابوس‌نامه، شکورزاده)

۹۶۹۵. **اطالع و مطالع، کُ..ن دادن هم به طالع.** (تهرانی)

۹۶۹۶. **اطلس اگر خوار شد پاپیچ چاروادار نشد.** (شکورزاده، کوچه)

۹۶۹۷. **اطلس اگر کهنه شود، پالان (پاردم) خر نشود.** (افغانی)

۹۶۹۸. **اطلس پاتاوه می‌شود بیتاره نمی‌شود.** (افغانی)

۹۶۹۹. **اطلس که کهنه بشود، آن‌را مچ‌پیچ خر نمی‌کنند.** (جیرفتی)

۹۷۰۰. **اطلس که نمی‌بخشند، کمخام متاعی نیست / پایین که نمی‌شینیم، بالام که جایی نیست.** (کوچه)

۹۷۰۱. **اطلس کهنه می‌شود، امّا پاتابه نمی‌شود.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه، هبله‌رودی، افغانی)

۹۷۰۲. **اطلس کهنه می‌شود امّا جُل خر نمی‌شود.** (سبزواری)

۹۷۰۳. **اطلس کی باشد همتای بُرد؟** (رودکی؟:۴۹۶، امثال‌موزون، دهخدا)

۹۷۰۴. **اطلس نتوان کرد ریسمان را.** (پروین‌اعتصامی:۸۱، امثال‌موزون)

۹۷۰۵. **اطلس و اکسون* لیلی پوست است / پوست خواهد هر که لیلی دوست است.** (دهخدا)

۹۷۰۶. **اطلسی که خار شد، پاپیچ کلاغ شد.** (نهاوندی)

۹۷۰۷. **اطلسی هرچه کهنه بشود پاتابه‌ی*لر نمی‌شود.** (بهمنیاری)

۹۷۰۸. **اظهار درد پیش طبیبان چه لازم است؟** (صائب)

۹۷۰۹. **اظهار دوستی به زبان نوعی از ریاست.** (رفیق اصفهانی، شکورزاده)

۹۷۱۰. **اظهار عجز پیش ستمگر روا مدار / اشک کباب مایه‌ی‌طغیان آتش است.** (صائب، دهخدا)

۹۷۱۱. **اظهار عشق را به زبان احتیاج نیست.** (صائب:۹۳۵، امثال‌موزون)

۹۷۱۲. **اظهار کردن غم پنهان چه احتیاج؟** (محتشم)

۹۷۱۳. **اعتبار ناقص از بی‌اعتباری بدتروست.** (صائب، تکمله)

۹۷۱۴. **اعتباری نبوَد مردمِ هرجایی را.** (همام)

۹۷۱۵. **اعتراف به نادانی دانایی و اقرار به ناتوانی توانایی است.** (شکورزاده، افغانی، دهخدا)

۹۷۱۶. **اعتقادی به ملاّ ندارد.** (افغانی)

۹۷۱۷. **اعتماد بر زمانه نتوان کرد.** (عبیدزاکانی)

۹۷۱۸. **اعتماد تو بر چماق امیر / بیش باشد که بر خدای کبیر.** (اوحدی، شکورزاده، دهخدا)

۹۷۱۹. **اعتماد مهر نتوان بر چراغ خانه کرد.** (بیدل: ۵۰۱، امثال‌موزون)

۹۷۲۰. **اعجمی‌ام، *می ندانم من بن و بنگاه را.** (اسرارالتوحید، دهخدا)

۹۷۲۱. **اعصاب من قلیه‌ی اسفناج شد.** (آملی)

۹۷۲۲. **اعضای وجود من که پاکه / از عوعوی سگ مرا چه باکه.** (بیرجندی)

۹۷۲۳. **اعمال تو، پاپیچ تو.** (سیستانی)

۹۷۲۴. **اعمال زشت ثروتمند به انتظار فقیر است.** (گیلکی)

۹۷۲۵. **اعمال مؤمن را باید حمل به صحت کرد.** (شکورزاده)

۹۷۲۶. **اعیان شده با کارد و چنگال می‌خورد.** (تهرانی)

۹۷۲۷. **اغراق اصل را هم از میان می‌برد.** (شکورزاده، دهخدا)

۹۷۲۸. **اغنیای این زمان زر را به منعم می‌دهند / آب این بی‌دانشان (بی‌حاصلان) یک‌سر به دریا می‌رود.** (کلیم، افغانی)

۹۷۲۹. **افاده‌اش به نوّاب می‌رسد، گداییش به عباس دوس*.** (شکورزاده، کوچه)

۹۷۳۰. **افاده‌اش را ببین، مثل این‌که کرّه الاغ ناصرالدّین شاه است.** (میانه‌ای)

۹۷۳۱. **افاده‌ها طبقْ طبق، سگا به دُورش وَقّ و وَقّ.** (کوچه، بهمنیاری، شیرازی، شکورزاده، دماوندی، دامغانی، تهرانی)

۹۷۳۲. **افاده‌ها طبق طبق.** (کرمانی)

۹۷۳۳. **افتادگی آموز اگر تشنه‌ی‌فیضی.** (بهمنیاری)

۹۷۳۴. **افتادگی آموز اگر طالب فیضی / هرگز نخورد آب زمینی که بلند است.** (پوریای ولی، دهخدا، عوام، شکورزاده)

۹۷۳۵. **افتادگی است حاصل از پختگی ثمر را.** (صائب: ۴۰۶، امثال‌موزون)

۹۷۳۶. **افتادگی برون نرود از سرشتِ ما.** (صائب: ۱۳۶)

۹۷۳۷. **افتادن دیوار کهن نو شدن اوست.** (کلیم: ۲۷۷، شکورزاده، تکمله)

۹۷۳۸. **افتادنِ نافتاده سخت است.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۶۲، دهخدا)

۹۷۳۹. **افتاده افتاده را دوست دارد.** (آذری)

۹۷۴۰. **افتاده برنمی‌خیزد.** (آملی)

۹۷۴۱. **افتاده را نمی‌زنند.** (آذری)

۹۷۴۲. **افتاده که سیل در ربودش / ز افسوس نظارگی چه سودش.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)

۹۷۴۳. **افتاده و خیزنده بود دولت ایّام.** (قطران، دهخدا)

۹۷۴۴. **افتادی؟ هان، افگار*شدی؟ نی.** (افغانی، هزاره‌ای)

۹۷۴۵. **افتخار، پارسال شوهر کرد.** (آملی)

۹۷۴۶. **افتخار شوهر کرد.** (تهرانی)

۹۷۴۷. **افتنگوی*مصیبت است.** (کرمانی)

۹۷۴۸. **افتنگ‌های باغ سرآسیابی است، دورست باش نمی‌توان زد.** (بهمنیاری)

۹۷۴۹. **افتو به زردی آمد، بی‌بی به جلدی آمد.** (افغانی)

۹۷۵۰. **افته*بد باشد، از آیینه چه گله؟** (تاجیکی)

۹۷۵۱. **افتیده به لغزیده می‌خندد.** (تاجیکی)

۹۷۵۲. **افروختن توان ز یکی شمع صد چراغ.** (قطران: ۱۹۱، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۹۷۵۳. **افزون ز هزار کعبه آمد یک دل.** (خواجه عبدالله انصاری: ۷۴۶، دهخدا)

۹۷۵۴. **افزونی نور ماه برای سپری‌شدن است.** (خزینه)

۹۷۵۵. **افسار از قزوین آورده‌است.** (رامسری)

۹۷۵۶. **افسار الاغش را دراز (بلند) بسته.** (دزفولی، شهمیرزادی)

۹۷۵۷. **افسارت بر شانه‌ات است.** (مازندرانی)

۹۷۵۸. **افسار خر لایق خر.** (شکورزاده)

۹۷۵۹. **افسارش از بریشم و پالان ز مخمل است / هر چند بد صداست ولیکن مجلل است.** (ایرج میرزا: ۲۳۳، فرهنگ‌نامه)

۹۷۶۰. **افسارش از من است.** (کوچه)

۹۷۶۱. **افسار شتر را به دم (گردن) خر بسته.** (کرمانی، تربت حیدریه ای)

۹۷۶۲. **افسارش را به دست کسی نمی‌دهد.** (آمره‌ای)

۹۷۶۳. **افسار و رکاب دستی هم می‌دهد.** (آملی)

۹۷۶۴. **افساری است که بر سر همه می‌زنند.** (شهربابکی)

۹۷۶۵. **افسانه چو از حد گذَرد دردِ سر آرد.** (طالب‌آملی: ۲۲۶، شکورزاده)

۹۷۶۶. **افسانه سر گیج کننده می‌خواند برایت.** (هزاره‌ای)

۹۷۶۷. **افسانه گر دراز بود شب دراز نیست.** (صائب: ۱۰۰۷، امثال‌موزون، تکمله)

۹۷۶۸. **افسانه‌ی‌خرگوش به شنیدن نمی‌ارزد.** (افغانی)

۹۷۶۹. **افسرده چو شهری است که حمّام ندارد.** (طالب، امثال‌موزون)

۹۷۷۰. **افسرده دل افسرده کند انجمنی را.** (بهمنیاری، حییم، تهرانی، تکمله، شکورزاده، افغانی)

۹۷۷۱. **افسرده‌دلان را به خرابات چه‌کار است؟** (ناصر بخارایی، شکورزاده)

۹۷۷۲. **افسرِ زر غیر دردِ سر نبود.** (کلیم: ۲۲۶)

۹۷۷۳. **افسوس، حسین در جهان نیست.** (عوام)

۹۷۷۴. **افسوس کرد نتوان بر شیر مرغزاری.** (منوچهری، دهخدا)

۹۷۷۵. **افسوس کرشمه‌ی مردی ندارد.** (نامه‌ی‌داستان)

۹۷۷۶. **افسوس که این مزرعه را آب گرفته / دهقان جگر سوخته را خواب گرفته.** (شکورزاده)

۹۷۷۷. **افسوس که دیگر امام حسینی نیست وگرنه شمر بسیار است.** (شکورزاده)

۹۷۷۸. **افسوس نخ را کشیدند.** (آذری)

۹۷۷۹. **افسونگر، زمینِ ماردار را می‌شناسد.** (شکورزاده)

۹۷۸۰. **افسون مار را نداری به خانه‌ی اژدها دست نزن.** (افغانی)

۹۷۸۱. **افطار نکرد، وقتی کرد با گُه‌سک کرد.** (عوام)

۹۷۸۲. **افعی به زمرّد نِگرد کور شود.** (شکورزاده)

۹۷۸۳. **افعی کشتن و بچّه نگاه داشتن کار خردمندان نیست.** (سعدی؛ گلستان: ۶۱، شکورزاده، حییم، دهخدا، افغانی، عوام)

۹۷۸۴. **افعی گزیده می‌رمد از شکل ریسمان.** (سلیم، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، حییم)

۹۷۸۵. **افغان خوب است، به قندهار.** (بهمنیاری، کوچه، کرمانی)

۹۷۸۶. **افغانه سلام دادی، سه تنگه تاوان دادی.** (افغانی)

۹۷۸۷. **افکنده بوَد شاخ که بیش آرد بار.** (عثمان‌مختاری: ۱۶۰، شکورزاده، دهخدا)

۹۷۸۸. **افکنده هم چو سفره مباش از برای نان / هم‌چون تنور گرم مشو از پی شکم.** (منوچهری: ۲۲۵، دهخدا)
۹۷۸۹. **افکنده‌ی‌خود را بر باید داشت.** (مرزبان‌نامه: ۲۱۲، دهخدا)
۹۷۹۰. **افکنده‌ی‌دست برخیزد افکنده‌ی‌حرف برنمی‌خیزد.** (کوچه)
۹۷۹۱. **افلاس عنان از کفِ تقوا بستانَد.** (سعدی؛ کلیات: ۱۲۲، شکورزاده)
۹۷۹۲. **افلاطون به گوساله فند*خورده.** (افغانی)
۹۷۹۳. **افن‌دره*فانه‌ی خود را خودش می‌تراشد.** (مازندرانی)
۹۷۹۴. **اقامت نعمت است و سفر بلا.** (شرح تعرف: ۱۰۸۹)
۹۷۹۵. **اقبال آدم که بخوابد فالوده دندانش را می‌شکند.** (لری)
۹۷۹۶. **اقبال آمدنش شرط نیست شناختش شرط است.** (تهرانی)
۹۷۹۷. **اقبال اگر نداری تیغت بُرش ندارد.** (سالک، شکورزاده)
۹۷۹۸. **اقبال جلو و ما به‌دنبال.** (راوری)
۹۷۹۹. **اقبالِ خصم هرچه فزونتر شود نکوست / فواره چون بلند شود سرنگون شود.** (تهرانی)
۹۸۰۰. **اقبال دختر، کنار چارقد مادرش بسته‌است.** (مازندرانی)
۹۸۰۱. **اقبال در خانه‌ی‌همه را می‌زند کی باشد، بشناسد یا ردش بکند.** (تهرانی)
۹۸۰۲. **اقبالش به برج ریغ است.** (فرهنگ‌نامه)
۹۸۰۳. **اقبال که برگشت سوار شتری می‌شوی سگ دنبالت می‌کند، می‌خواهی چخ کنی، هخ می‌کنی شتر می‌خوابد.** (شیرازی)
۹۸۰۴. **اقبال که برمی‌گردد، پالوده دندان می‌شکند.** (شیرازی)
۹۸۰۵. **اقبال که سست می‌شه، می‌گوزی چُس می‌شه.** (شیرازی)
۹۸۰۶. **اقبال که نمی‌آید کُنده‌ی‌پوسیده ریشه را نگه می‌دارد.** (مازندرانی)
۹۸۰۷. **اقبال محمود دریا کرده رود.** (طالقانی)
۹۸۰۸. **اقبال همیشه در خانه‌ی‌آدم را نمی‌زند.** (تهرانی)
۹۸۰۹. **اقبال یتیم یا برف است یا باران.** (شیرازی)
۹۸۱۰. **اقتضای زمانِ ما این است.** (اوحدی: ۴۸۵)
۹۸۱۱. **اقتضای طبیعتش این است.** (تهرانی)
۹۸۱۲. **اقرار بر زبان، تصدیق بر قلب است.** (هزاره‌ای)
۹۸۱۳. **اقرار به نادانی عین دانایی است.** (شکورزاده)
۹۸۱۴. **اقرار به نادانی عین دانایی و اعتراف به ناتوانی، توانایی است.** (عوام)
۹۸۱۵. **اقرار خر، منکر نر.** (هزاره‌ای)
۹۸۱۶. **اقرار عاقلان بر نفس‌هایشان جایز است.** (هزاره‌ای)
۹۸۱۷. **اقرار کلید ایمان است.** (ترکمنی، گنبدی)
۹۸۱۸. **اقرار مدعی بِهْ از صد شاهد عادل است.** (شکورزاده)
۹۸۱۹. **اقلیم دل به زور مسخّر نمی‌شود.** (کلیم: ۲۴۴، امثال‌موزون)
۹۸۲۰. **اقوام زن سهمش در مشت، اقوام مرد سهمش بر پشت (خانه).** (بختیاری)
۹۸۲۱. **اقوام زن لقمه بگیر، اقوام مرد جیغ بکش.** (بختیاری)
۹۸۲۲. **اکبر خر، کرّه‌ی‌خر.** (آمره‌ای)
۹۸۲۳. **اکبر ندهد، خدای اکبر بدهد.** (بهمنیاری، دهخدا، تهرانی، عوام، کوچه، شکورزاده)
۹۸۲۴. **اَکّش چیست که پَکّش باشد.** (شکورزاده، کوچه)
۹۸۲۵. **اکمل بساز، بربر مزن.** (نامه‌ی‌داستان)
۹۸۲۶. **اگر آب باشی که را می‌بری، اگر آتش باشی که را می‌سوزانی؟** (بختیاری)
۹۸۲۷. **اگر آب برای من ندارد، نان که برای تو دارد.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۹۸۲۸. **اگر آب تلخ سرد نباشد، اگر زن زشت زرنگ نباشد، فایده ندارد.** (بختیاری)
۹۸۲۹. **اگر آب تلخ سرد نباشد، و زن سیاه چابک نباشد و نان جو گرم نباشد، همه مایه‌ی دل‌درد هستند.** (لری)
۹۸۳۰. **اگر آب جای نان را می‌گرفت، قورباغه زنجیر پاره می‌کرد.** (شیرازی)
۹۸۳۱. **اگر آب خوب بود، قورباغه رستم می‌شد (زنجیر پاره می‌کرد).** (کاشانی، شاهرودی)
۹۸۳۲. **اگر آب در جوی بماند، می‌گندد.** (بختیاری)
۹۸۳۳. **اگر آب را بدزدی نمش به‌جاست.** (جیرفتی)
۹۸۳۴. **اگر آب روشنایی است به در خانه‌ی‌خودتان بریزید.** (آذری)
۹۸۳۵. **اگر آبرویت را می‌خواهی با بچّه و دیوانه شوخی نکن.** (لری، بختیاری)
۹۸۳۶. **اگر آب سربالایی بالا رفت، زن هم عاقل می‌شود.** (لری)
۹۸۳۷. **اگر آب قوّت داشت، قورباغه نهنگ می‌شد.** (عوام)
۹۸۳۸. **اگر آب قوّت داشت قورباغه‌ی‌خودش را نهنگ بار می‌آورد.** (کوچه)
۹۸۳۹. **اگر آب‌گرمو* باشد دلتنگه، اگر پلو باشه لقمه سی‌سنگه.** (شهربابکی)
۹۸۴۰. **اگر آب ماست ببندد، فاحشه هم توبه می‌کند.** (خوزستانی)
۹۸۴۱. **اگر آب می‌خوری کاسه را زمین بگذار و بیا.** (حییم)

۹۸۴۲. **اگر آب نمی‌آورد، کوزه را هم نمی‌شکند.** (عوام، بختیاری، کوچه)

۹۸۴۳. **اگر آب نیرو می‌داد (خوب بود)، قورباغه زنجیر پاره می‌کرد.** (شوشتری، شاهرودی)

۹۸۴۴. **اگر آب هم تو را ببرد باز هم از روی پل نامرد عبور نکن.** (درگزی)

۹۸۴۵. **اگر آب هم در پوست تخم مرغ جمع کند، بی‌من نمی‌خورد.** (زرقانی)

۹۸۴۶. **اگر آبی کند یک‌جای آرام / بگردد رنگ و طعم او به ناکام.** (عطّار؛ خسرونامه: ۲۱۰)

۹۸۴۷. **اگر آتش باشد بیش از جای خودش را نمی‌سوزاند.** (بهمنیاری، آذری)

۹۸۴۸. **اگر آتش باشد، کجا را می‌تواند بسوزاند؟** (آذری)

۹۸۴۹. **اگر آتش باشی خود را بسوزی.** (مثمر، دهخدا)

۹۸۵۰. **اگر آتش به پنبه داری بگذار و بیا.** (عوام)

۹۸۵۱. **اگر آتشش بزنند بوی سوخته از او نمی‌آید.** (لارستانی، زرقانی)

۹۸۵۲. **اگرآتش نمی‌دهی، ظرف ما را نشکن.** (مازندرانی)

۹۸۵۳. **اگر آتش هم بشود، نمی‌تواند حتی خودش را آتش بزند.** (ارومیه‌ای)

۹۸۵۴. **اگر آدم از چاهی آب نخورد مگر باید آن‌را پر کند؟** (لری)

۹۸۵۵. **اگر آدم از یک حرف بگذرد، از کوهی گذشته.** (شهربابکی)

۹۸۵۶. **اگر آدم بی‌دردسری هستی، درِ خانه‌ی‌خون به پاکن چه می‌کنی؟** (آذری)

۹۸۵۷. **اگر آدم ثروتمند سفال بخواهد، فقیر کوزه‌ی‌خود را می‌شکند.** (تبریزی)

۹۸۵۸. **اگر آدم حرام‌زاده نباشد راهِ رَفَن، کچویه و هاردنگ و زردکوه را نمی‌داند.** (بختیاری)

۹۸۵۹. **اگر آدم حرام‌زاده نباشد، کسی راهِ قطرم و شادکام را بلد نیست.** (بافقی)

۹۸۶۰. **اگر آدم خل نباشد، رند از گرسنگی می‌میرد.** (آذری)

۹۸۶۱. **اگر آدم خواست خاک در سرش کند از کوه بزرگی بکند.** (بروجردی)

۹۸۶۲. **اگر آدم دیوانه خودش را فریب ندهد به کوه می‌زند.** (بوشهری)

۹۸۶۳. **اگر آدم شدی با ک..نم رد شتر درست می‌کنم.** (شهربابکی)

۹۸۶۴. **اگر آدم فقیر سوار شتر هم شود، سگ او را می‌گزد.** (رامهرمزی، بختیاری)

۹۸۶۵. **اگر آدم می‌خواهد بمیرد، زیر پای اسب بمیرد نه زیر پای خر.** (کرجی)

۹۸۶۶. **اگر آدم می‌خواهد خاک هم سرش کند، باید از خاک بلندی باشد.** (تهرانی)

۹۸۶۷. **اگر آدم نمیرد، چیزهای عجیب و غریب می‌بیند.** (رامسری)

۹۸۶۸. **اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و ابرو / چه میان نقش دیوار و میان آدمیّت.** (سعدی؛ کلیات: ۳۸۴، دهخد)

۹۸۶۹. **اگر آدمی قسمت را نجوید، قسمت انسان را می‌جوید.** (آذری)

۹۸۷۰. **اگر آزادگی خواهی، آزار بس کن.** (افغانی)

۹۸۷۱. **اگر آزمودن را کسی خورد زهر / از آن خوردنش درد و مرگ است بهر.** (فردوسی، دهخدا)

۹۸۷۲. **اگر آستینم پاره شده، اصلم نپریده‌است.** (بختیاری، لری)

۹۸۷۳. **اگر آسمان زمین بیاید و باران بیاید خون بشورد.** (تهرانی)

۹۸۷۴. **اگر آسمان نگرید، زمین نمی‌خندد.** (آذری)

۹۸۷۵. **اگر آسیابان بمیرد می‌گویند: «بر اثر خوردن گرده‌بوده‌است.»** (بویراحمدی)

۹۸۷۶. **اگر آسیابان زنده باشد نمی‌گذارد که آردش زیر باشد.** (قشقایی)

۹۸۷۷. **اگر آسیابان فرشته‌باشد، مهر آرد بر دلش نوشته‌باشد.** (نجف‌آبادی)

۹۸۷۸. **اگر آسیاب دانه نداشته‌باشد، سنگ‌ها همدیگر را می‌خورند.** (آذری)

۹۸۷۹. **اگر آسیای بابه* هم است به نوبت است.** (افغانی)

۹۸۸۰. **اگر آشت ندهند ظرفت را نمی‌شکنند.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۹۸۸۱. **اگر آفتاب باشی به‌جان کسی نمی‌تابی.** (بختیاری)

۹۸۸۲. **اگر آفتاب در سفره‌اش بود تا قیامت هیچ‌کس روز روشن را نمی‌دید.** (بختیاری)

۹۸۸۳. **اگر آفتاب صبح گرم نشد، آفتاب عصر گرمی ندارد.** (بهمنیاری، کوچه)

۹۸۸۴. **اگر آفتابی بشود، خشتکش پرچم می‌شود.** (تهرانی)

۹۸۸۵. **اگر آقا خروس بداند، تا نصف شب می‌خواند.** (نهاوندی)

۹۸۸۶. **اگر آقا ده ما بیاید، خانه‌ی‌شما نمی‌آید.** (تهرانی)

۹۸۸۷. **اگر آقا هستی حدّ خود را بشناس.** (هزاره‌ای)

۹۸۸۸. **اگر آقایت را سوار الاغ دیدی بگو: «عجب اسب قشنگی.» (به‌به چه اسب قشنگی).** (شکورزاده)

۹۸۸۹. **اگر آلوده‌شد گوهر به یک ننگ / نشوید آب صد دریا از او زنگ.** (ویس‌و رامین: ۲۲۵، دهخدا)

۹۸۹۰. **اگر آلوده نگردد، پاک نمی‌گردد.** (اهری)

۹۸۹۱. **اگر آمدنی است با آب روان هم می‌آید، اگر رفتنی است از مقابل چشم هم می‌رود.** (ترکمنی)
۹۸۹۲. **اگر آن‌چه از زبان برمی‌آید، از دست برآید، همه شاه می‌شوند.** (آذری)
۹۸۹۳. **اگر آن‌چه که پیدا می‌شود مال یابنده باشد، بیابان هم مال چوپان می‌شود.** (آذری)
۹۸۹۴. **اگر آن شکرد توست، بند پاتاوه‌ی من است.** (مازندرانی)
۹۸۹۵. **اگر آن کنی که خواهی، آن‌جا برندت که نخواهی.** (کوچه)
۹۸۹۶. **اگر آنی که به حکیم دادی به مریض می‌دادی زودتر پا می‌شد.** (تهرانی)
۹۸۹۷. **اگر ابر است وای به کچل، اگر آفتاب است وای به کچل.** (کردی)
۹۸۹۸. **اگر ابریشمت در آتش است بگذار و بیا.** (عوام)
۹۸۹۹. **اگر ابلهی مشک را گنده گفت / تو مجموع باش او پراکنده گفت.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲۳، دهخدا)
۹۹۰۰. **اگر اجل برسد، به ضرب یک تکّه پنبه نیز انسان می‌میرد.** (سوادکوهی)
۹۹۰۱. **اگر اجل بز نرسد، نان‌های چوپان را نمی‌خورد.** (بختیاری)
۹۹۰۲. **اگر اجل بیاید مجال نمی‌دهد.** (آذری)
۹۹۰۳. **اگر احمدی بخت داشت، پشت عطسه‌اش جخت* داشت.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۹۹۰۴. **اگر احمق نباشد، نامرد پیدا نمی‌شود.** (آذری)
۹۹۰۵. **اگر اختیارت دست دیگری باشد، کلیدت در آسمان است.** (ترکمنی)
۹۹۰۶. **اگر اختیار را به دست زن دادی پشم میش‌ها را اوّل تابستان می‌برد و موی بزها را اوّل زمستان.** (لری)
۹۹۰۷. **اگر اردک مثل غاز راه برود، خرچنگ می‌شود.** (آذری)
۹۹۰۸. **اگر ارزن کاشتنی است، داماد هم پشتیبان است.** (گلبافی)
۹۹۰۹. **اگر ارّه‌ی زکریا هم بر سرش باشد کارش را می‌کند.** (مازندرانی)
۹۹۱۰. **اگر از آب خوردنِ خر دشمن هم جلوگیری کنی غنیمتی است.** (قشقایی)
۹۹۱۱. **اگر از آتشت گرمی نبینم / چرا از دود محنت کور گردم؟** (باباطاهر، بهمنیاری، شکورزاده)
۹۹۱۲. **اگر از آدم سخت‌تر باشی، سرانجام نرم خواهی شد.** (آذری)
۹۹۱۳. **اگر از آسمان آشرمه‌ی* کرباسی ببارد یکیش هم گردن ما نمی‌افتد.** (شکورزاده، کوچه)
۹۹۱۴. **اگر از آسمان کلاه ببارد، یکیش سرِ ما نمی‌افتد.** (شکورزاده، کوچه، درگزی)
۹۹۱۵. **اگر از ابر آب حیات ببارد، هرگز درخت عرعر میوه نمی‌دهد.** (شکورزاده)
۹۹۱۶. **اگر از اُجاق در رود، از گوشه‌ی خانه در نمی‌رود.** (آذری)
۹۹۱۷. **اگر از اوّل کار سر فتیله را سوزانده‌بودم حالا رویم نمی‌ایستاد.** (خوانساری)
۹۹۱۸. **اگر از باغ مواظبت کنی باغ می‌شود، اگر مواظبت نکنی کوه.** (اهری، قشقایی)
۹۹۱۹. **اگر از بام او را بیندازی در طول راه یک کیلو بنه*می‌خورد.** (دزفولی)
۹۹۲۰. **اگر از بامی عدسی بغلتد، زن‌ها به‌دنبالش می‌دوند.** (تایبادی)
۹۹۲۱. **اگر از بزرگان زورگویی جایز باشد، دروغ‌گویی جایز نیست.** (آذری)
۹۹۲۲. **اگر از بهر ماست خام هم رواست.** (کرمانی)
۹۹۲۳. **اگر از پدر میراثی نماند، پسر چه خواهد کرد؟** (آذری)
۹۹۲۴. **اگر از پوست رویت کفش داشتم، پاره نمی‌شد.** (بختیاری)
۹۹۲۵. **اگر از پی آب رود، چشمه خشک گردد.** (کردی)
۹۹۲۶. **اگر از تو خوش است از من پنج و شش است.** (لری)
۹۹۲۷. **اگر از جانب معشوق نباشد کششی / کوشش عاشق بیچاره به‌جایی نرسد.** (افغانی)
۹۹۲۸. **اگر از چشمه‌ای آب خوردی، در آن سنگ مینداز.** (کردی)
۹۹۲۹. **اگر از خار بترسی دستت به گُل نمی‌رسد.** (شکورزاده)
۹۹۳۰. **اگر از خرس بپرسند کدام فصل خوب است می‌گوید فصل پاییز.** (آملی)
۹۹۳۱. **اگر از خر قربانی نباشد، از قیمتش می‌ماند.** (آذری)
۹۹۳۲. **اگر از خرقه کس درویش بودی / رئیس خرقه‌پوشان میش بودی.** (سنایی به نقل از دیوان ادیب‌الممالک فراهانی، دهخدا، شکورزاده)
۹۹۳۳. **اگر از درد بی‌گوشتی بمیرم / کلاغ از روی قبرستان نگیرم.** (شکورزاده، عوام، نیشابوری، کوچه)
۹۹۳۴. **اگر از دست برآید دهانی شیرین کن.** (هبله‌رودی، مشمر)
۹۹۳۵. **اگر از دشمنی یک بار بترسی، از دوست هزار بار بترس.** (صوفیانی)
۹۹۳۶. **اگر از دنیا بیرون بروی بالاخره مجبوری به خانه کاالله‌نظر برگردی.** (لری)

۹۹۳۷. **اگر از دنیا نروم، خوب پیر که نیستم.** (بوشهری)
۹۹۳۸. **اگر از دهان می‌رود از دست نرود.** (هراتی)
۹۹۳۹. **اگر از دین خارج شدی از ایلت خارج مشو.** (قشقایی)
۹۹۴۰. **اگر از رعیّت درآمدی، دیگر درباره‌اش نپرس.** (خوزستانی)
۹۹۴۱. **اگر از سردوزی نگه‌داری کنی، روزی به کارت می‌آید.** (بیرجندی)
۹۹۴۲. **اگر از سرش یک من ارزن بریزند، دانه‌ای به زمین نیاید.** (دهخدا، عوام)
۹۹۴۳. **اگر از سر گورت ریگ برچینم طلبم را وصول می‌کنم.** (نامه‌ی‌داستان)
۹۹۴۴. **اگر از سرما بمیرم گونی را به خود نمی‌پیچم.** (سیستانی)
۹۹۴۵. **اگر از سر و صدای سواران می‌ترسیدم، لشکر به بیابان نمی‌زدم.** (بختیاری)
۹۹۴۶. **اگر از صراط بگذرم ریش من، والّا دُم سگ.** (امثال)
۹۹۴۷. **اگر از طلا کلنگ درست کنند بیندازند، پای بوته‌ی خار می‌افتد.** (مرندی)
۹۹۴۸. **اگر از طلا هم تبر سازی آخرسر به پای بوته افتد.** (آذری)
۹۹۴۹. **اگر از عمرت سه روز مانده باشد اسب بگیر و اگر یک روز مانده باشد زن بگیر.** (افغانی)
۹۹۵۰. **اگر از فرق تا قدم هنری / چون بخیلی ز خاک ره بتری.** (دهخدا)
۹۹۵۱. **اگر از کوه سنگ بیفتد، به پای من می‌خورد.** (قروه‌ای)
۹۹۵۲. **اگر از کیسه‌ی گندم نمی‌پرسیدند می‌گفت: «پنجاه من ظرفیّت دارم.»** (بیجاری)
۹۹۵۳. **اگر از گرسنگی آب به دیوار کاهگلی بپاشم و بو کنم دست به طرف نامرد دراز نمی‌کنم.** (فرهنگ‌نامه)
۹۹۵۴. **اگر از گرسنگی بمیرم می‌گویند از سیری ترکید.** (افغانی)
۹۹۵۵. **اگر از گرگ حرف بزنی گرگ می‌آید.** (ترکمنی)
۹۹۵۶. **اگر از گرما بمیرم هوس سرما نمی‌کنم.** (لری)
۹۹۵۷. **اگر از گزند سگ ترس داری لقمه‌اش بده.** (مهابادی)
۹۹۵۸. **اگر از گِل به کاله بگذارد، آب گرم رامسر او را درمان می‌کند.** (مازندرانی)
۹۹۵۹. **اگر از گنج‌خانه برود از کانون خانوادگی نخواهد رفت.** (آذری)
۹۹۶۰. **اگر از مرده تعریف کنی داخل کفنش می‌ریند.** (آمره‌ای)
۹۹۶۱. **اگر از مرگ خبر داشته باشم، قبر خود را پیشتر می‌کنم.** (افغانی)
۹۹۶۲. **اگر از مرگ من خشنودی نمیر.** (نامه‌ی‌داستان)
۹۹۶۳. **اگر از منار بیندازیش صد جا گیر می‌کند.** (دزفولی، شوشتری)
۹۹۶۴. **اگر از نهیب راه‌زنان می‌ترسیدم چادر به کوهساران نمی‌زدم.** (بختیاری)
۹۹۶۵. **اگر از هردو جانب جاهلانند / اگر زنجیر باشد بگسلانند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۹، دهخدا)
۹۹۶۶. **اگر از هی‌هی سواران می‌ترسیدم سیاه چادر را به چراگاه‌ها نمی‌کشیدم.** (بختیاری)
۹۹۶۷. **اگر از یک‌ماه، پنج روزش تاریکی باشد، پنج روزش روشن است.** (آذری)
۹۹۶۸. **اگر اسب از جوی می‌پرد، به پشتیبانی ورزاست.** (مازندرانی)
۹۹۶۹. **اگر اسب با اسب دیگری همراه شود، هم‌رنگ هم نشود، هم‌خوی می‌شود.** (اهری)
۹۹۷۰. **اگر اسب تازی است یک تازیانه.** (دهخدا، کوچه)
۹۹۷۱. **اگر اسب خسته را شلاق بزنی لگد می‌پراند.** (آذری)
۹۹۷۲. **اگر اسب لاغر چاق شود، لگد می‌اندازد.** (مرندی، زنوزی)
۹۹۷۳. **اگر اسب میخ طویله را در بیاورد، یکی را به زمین می‌زند و پنج تایش را به خودش می‌کوبد.** (میانه‌ای)
۹۹۷۴. **اگر اسب یک بار از پل بیفتد پل را بو می‌کند.** (خطیرکلایی)
۹۹۷۵. **اگر استخوان باشد گوشت قابل برگشت است.** (خوزستانی)
۹۹۷۶. **اگر استخوان شوی سگ‌ها تو را می‌خورند.** (خوزستانی)
۹۹۷۷. **اگر استر بزاید دنیا به آخر می‌رسد.** (کوچه)
۹۹۷۸. **اگر اشتر میل نوشیدن آب داشته‌باشد سر خود را فرود می‌آورد.** (افغانی)
۹۹۷۹. **اگر اشتر و اسب و استر نباشد / کجا قهرمانی بود قهرمان را؟** (ناصرخسرو؛ دیوان:۱۰، دهخدا)
۹۹۸۰. **اگر اصغر نبود تو دست نداشتی، اگر اکبر نبود تو پا نداشتی، اگر جعفر نبود تو چشم نداشتی.** (کوچه)
۹۹۸۱. **اگر اصلی (معشوق کرم) نبود، کرم در کوه‌ها چه می‌کرد؟** (قشقایی)
۹۹۸۲. **اگر اطعام کردی سیر کن و اگر دشنه زدی به درد آور.** (خوزستانی)
۹۹۸۳. **اگر اطلس کنی خارا بپوشی / همان لیزک*چین کارده‌فروشی*.** (لری)
۹۹۸۴. **اگر اطلس کنی خارا بپوشی / همان گون‌کن گون فروشی.** (آشتیانی)

۹۹۸۵. **اگر اطلس کنی کَمخا*بپوشی / همان سبد به سرِ (سفتو سر) سبزی (سوزن) فروشی.** (شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، کرمانی)

۹۹۸۶. **اگر اعمال صالح باشد، خروس در راه هم می‌خواند.** (شهربابکی)

۹۹۸۷. **اگر اقبالت لنگ باشد فالوده دندان را می‌شکند و اگر اقبالت بلند باشد فالوده سندان را می‌شکند.** (لری)

۹۹۸۸. **اگر اکبر نبود تو دست نداشتی / اگر عبّاس نبود تو پا نداشتی.** (تهرانی)

۹۹۸۹. **اگر الماسند، سر و ته یک کرباسند.** (زرقانی)

۹۹۹۰. **اگر امام حسین کشته‌شد برای روضه‌خوان‌ها بد نشد.** (تهرانی)

۹۹۹۱. **اگر امروز ایران ایران زدی فردا توران توران می‌زنی.** (لری)

۹۹۹۲. **اگر امروز نبرده‌است که فردا ببرد.** (حافظ: ۸۷ بهمنیاری)

۹۹۹۳. **اگر امری از حق نباشد برگی از درخت نمی‌افتد.** (بختیاری)

۹۹۹۴. **اگر امشب جیک‌جیک دندانم است / فردا شب حنابندانم است.** (بوشهری)

۹۹۹۵. **اگر امید حیدری، همیشه هم دربه‌دری.** (فریدونی)

۹۹۹۶. **اگر امید نبود، مادر فرزند خود را شیر نمی‌داد و هیچ‌کس درخت نمی‌نشاند.** (افغانی)

۹۹۹۷. **اگرامید نمی‌بود، دل می‌شکست.** (افغانی)

۹۹۹۸. **اگر اندازه‌ی‌تو نباشم پدرم تخمم را نینداخته‌است.** (بختیاری)

۹۹۹۹. **اگر انسان بخواهد لگد بخورد باید از اسب لگد بخورد نه از خر.** (قشقایی)

۱۰۰۰۰. **اگر انسان سخن‌چین و فاسد وجود نداشته باشند، دختران شل و کور در خانه‌ی‌پدر نمی‌مانند.** (ایلامی)

۱۰۰۰۱. **اگر انسان قدر انسان را نداند، از حیوان بدتر است.** (ترکمنی)

۱۰۰۰۲. **اگر انسان قسمت را نجوید، قسمت انسان را می‌جوید.** (آذری)

۱۰۰۰۳. **اگر انسان مهمان داشته‌باشد، مرغ خود را هم کیش نمی‌کند.** (سرخه‌ای)

۱۰۰۰۴. **اگر انسانی یکی دوبار به تو می‌گویند، اگر حیوانی به کوه پناه ببر.** (بختیاری)

۱۰۰۰۵. **اگر انگشت آغشته به عسل به دهانش بگذارم، آن‌را قطع می‌کند.** (بختیاری)

۱۰۰۰۶. **اگر انگشت عسل به آدم نمک‌نشناسی بخورانی، باز هم قدر خوبی‌های تو را نخواهد فهمید.** (قشقایی)

۱۰۰۰۷. **اگر او با تو نسازد تو در او سازی بِه.** (سعدی؛ کلیات: ۵۵۶)

۱۰۰۰۸. **اگر او چغندرِ نَپَزْ است، من هم دیگِ نجوشم.** (کوچه، عوام)

۱۰۰۰۹. **اگر او خواهدت کاری برآید.** (عطّار؛ الهی‌نامه: ۱۳۵)

۱۰۰۱۰. **اگر او را با صد تا سگ در یک کیسه کنی، وای بر آن صد تا سگ.** (نیشابوری)

۱۰۰۱۱. **اگر او را بفروشد از قیمت خود آگاه نمی‌شود.** (هزاره‌ای)

۱۰۰۱۲. **اگر او را قلمدوش بگیری تا مکّه ببری، پایین آمد می‌گوید: «آخ پک و پهلوم درد گرفت.»** (سمنانی)

۱۰۰۱۳. **اگر اوضاع این‌جوری بگذرد باید خایه‌هایت را برای سوغاتی ببری.** (قشقایی)

۱۰۰۱۴. **اگر اوّلی آتش باشد، دوّمی‌باید آب باشد.** (خرمشهری)

۱۰۰۱۵. **اگر اهل بخیه‌ای اوّل شکاف خودت را هم بگذار.** (شکورزاده)

۱۰۰۱۶. **اگر اهل خیر می‌بود، اسمش خیرالله بود.** (سبزواری)

۱۰۰۱۷. **اگر اهلی مده دیوانه را می.** (ناصرخسرو، دهخدا)

۱۰۰۱۸. **اگر ایشان حساب را به هفت برسانند، من به بیست و هفت می‌رسانم.** (هزاره‌ای)

۱۰۰۱۹. **اگر ایل سیر باشد، تو هم سیری.** (ترکمنی)

۱۰۰۲۰. **اگر ایل مانند شتر در جایی فرود آید، خوک و گراز از تپّه بالا می‌روند.** (ترکمنی)

۱۰۰۲۱. **اگر ایلم نباشد بگو خورشید و ماه هم طلوع نکند.** (ترکمنی)

۱۰۰۲۲. **اگر ایمانت هست و تقوا نیست / خاتم ملک بی‌سلیمان است.** (ادیب صابر، دهخدا)

۱۰۰۲۳. **اگر این امامزاده است، کور می‌کند که شفا نمی‌دهد.** (کوچه)

۱۰۰۲۴. **اگر این امامزاده معجز می‌داد هزار تا کور و کچل دمِ درش چمباتمه زده‌بود.** (تهرانی)

۱۰۰۲۵. **اگر این امام زاده معجزه داشت دم درش پر از کور و کچل شفا یافته‌بود.** (فرهنگ‌نامه)

۱۰۰۲۶. **اگر این اندازه که پشت بز بیرون است پشت میش بیرون باشد، دنیا زیر و رو می‌شود.** (بختیاری)

۱۰۰۲۷. **اگر این اندازه که هوا آفتابی است، ابری باشد، آدم، آدم را می‌خورد.** (بختیاری)

۱۰۰۲۸. **اگر این بار جان برم ز غمت / دیگرم عاشقی هوس نشود.** (هبله‌رودی، خزینه)

۱۰۰۲۹. **اگر این بگوید شب است تو بگو روز است.** (لری)

۱۰۰۳۰. **اگر این بوستان خیری داشت به شتر صاحبش خوراک می‌رساند.** (خوزستانی)

۱۰۰۳۱. **اگر این پدر نمی‌مرد، کی پدر پدرمی کرد؟** (لری)

۱۰۰۳۲. **اگر این پول را پیش مرغ بیندازی شروع به قدقد کردن می‌کند.** (سرخه‌ای)

۱۰۰۳۳. **اگر این پیر خیلی کرامت دارد یک گنبد روی خودش بسازد.** (لری)

۱۰۰۳۴. **اگر این تر است، او هم تور است.** (زرقانی)

۱۰۰۳۵. **اگر این‌جور است، چرا او را نمی‌کشید که چشم من بترسد؟** (کوچه)

۱۰۰۳۶. **اگر این‌جوری باد بیاید، هیچ.** (کوچه)

۱۰۰۳۷. **اگر این چشم به کار آن چشم می‌آمد، در میان بینی نبود.** (مازندرانی)

۱۰۰۳۸. **اگر این خر بیفتد هیچ دارم.** (عطّار؛ اسرارنامه: ۱۴۱، امثال‌موزون، نامه‌ی‌داستان، کوچه، دهخدا، شکورزاده)

۱۰۰۳۹. **اگر این داغ جگرسوز که بر جانِ من است / بر دلِ کوه نهی سنگ به آواز (فریاد) آید.** (سعدی؛ غزلیات: ۴۶۳)

۱۰۰۴۰. **اگر این دنیا چوب است، آن دنیا هم چوب است و هم چماق.** (شکورزاده)

۱۰۰۴۱. **اگر این دیوانه‌بازی‌ها را در نمی‌آوردی، آن جور چوب به هرچه نابدترت نمی‌تپاندند.** (کوچه)

۱۰۰۴۲. **اگر این‌را بیندازم چه چیزی را بردارم؟** (بوشهری)

۱۰۰۴۳. **اگر این زبان را نداشت کلاغ‌های نایبندی* چشم‌هایش را در آورده‌بودند.** (کرمانی)

۱۰۰۴۴. **اگر این زبان را نداشتی کلاغ‌ها چشمت را درآورده‌بودند.** (زرقانی)

۱۰۰۴۵. **اگر این زرمونه* روزی صدبار سراغ من می‌آید.** (لری)

۱۰۰۴۶. **اگر این شکارچی کرکس تو است، گنجشک‌گیر تو هم نیست.** (بختیاری)

۱۰۰۴۷. **اگر این‌طور نشد پی اشتری می‌گذارم.** (جیرفتی)

۱۰۰۴۸. **اگر این‌طور هوشیار و کاردان نبودم، در اصفهان داروغه نمی‌شدم.** (آذری)

۱۰۰۴۹. **اگر این کار انجام شود برای تو گرگ زنده می‌آورم.** (مازندرانی)

۱۰۰۵۰. **اگر این کار بشود ماه می‌گیرد؟** (بروجردی)

۱۰۰۵۱. **اگر این کار را نمی‌کرد که آن سرش صحرا بود.** (مشهدی)

۱۰۰۵۲. **اگر این گربه است گوشت کو و اگر گوشت است گربه کو؟** (شکورزاده، کوچه)

۱۰۰۵۳. **اگر این گربه است گوشت کجاست؟ / وگر این گربه شکل گوشت چراست؟** (جامی؛ سلسله: ۱۲۳)

۱۰۰۵۴. **اگر این گمان غلط است روزی صد بار متوجّه‌ی من می‌شود.** (لری)

۱۰۰۵۵. **اگر این مسجد است و این ملاّ، حال طفلان خراب می‌بینم.** (افغانی)

۱۰۰۵۶. **اگر این مَنَم، پس کو کَدویِ گردنم؟** (کوچه)

۱۰۰۵۷. **اگر با آب سیر شود نان نمی‌خورد.** (افغانی)

۱۰۰۵۸. **اگر با آدم بد بگردی بد می‌شوی.** (لری)

۱۰۰۵۹. **اگر با اخلاص کار کنی یا به آهن می‌خوری یا به طلا.** (ترکمنی)

۱۰۰۶۰. **اگر با اخلاص گریه کنی، چشم گاو (کور) هم اشک‌آلود می‌شود.** (ترکمنی)

۱۰۰۶۱. **اگر با الاغ بیفتی تو را به خرمن جو می‌برد، با اسب همراه شوی تو را به خرمن گندم می‌برد.** (مرندی)

۱۰۰۶۲. **اگر بابا بیل‌زنی باغچه‌ی‌خودت را بیل بزن.** (شکورزاده، افغانی، دهخدا)

۱۰۰۶۳. **اگر بابا بیل‌زنی، در ک..ن خودت را بیل بزن.** (کوچه)

۱۰۰۶۴. **اگر باباش را ندیده‌بود، ادّعای پادشاهی می‌کرد.** (تهرانی)

۱۰۰۶۵. **اگر باباش را نمی‌دید می‌گفت: «من پسر شاه هستم.»** (ایزدخواستی)

۱۰۰۶۶. **اگر با بالاتر از خودت در اُفتادی برو روی بام، اگر با پایین تر از خودت در افتادی برو توی خانه پنهان شو.** (شهربابکی)

۱۰۰۶۷. **اگر بابام عیّاره ننه‌ام مکّاره.** (شکورزاده، کوچه)

۱۰۰۶۸. **اگر بابایت را ندیده‌بودی، می‌گفتی پسر اُترخان اعظمی.** (دشتستانی)

۱۰۰۶۹. **اگر بابایش را ندیده‌بود، ادعّای فارس و عراق می‌کرد.** (نهاوندی)

۱۰۰۷۰. **اگر بابایش را ندیده‌بود، می‌گفت ارواح آقام.** (جهرمی)

۱۰۰۷۱. **اگر بابوش باشد شهریاری، رگ خالوش می‌آید به کاری.** (جیرفتی)

۱۰۰۷۲. **اگر باختی نانت را سگ بوی نمی‌کند.** (افغانی)

۱۰۰۷۳. **اگر با خدا کجی با رفیق راست باش.** (بختیاری)

۱۰۰۷۴. **اگر با خوانندگان همراه شدی، همراه آن‌ها بخوان و اگر با دعاگویان، دعاگوی.** (خوزستانی)

۱۰۰۷۵. **اگر باد باشد به غار موش هم می‌رود.** (افغانی)

۱۰۰۷۶. **اگر باد بوزد چرخ نخ‌ریسی‌ام می‌چرخد، و اگر هم باد نوزد غوزه‌هایم باز می‌شود.** (سیستانی)

۱۰۰۷۷. **اگر با دردمند درددل کنی، در دردت شریک می‌شود، اگر با بی‌درد درد دل کنی، بر دردت می‌افزاید.** (ترکمنی)

۱۰۰۷۸. **اگر باد نوزد، برگ زمزمه نمی‌کند.** (آذری)

۱۰۰۷۹. **اگر باد همین‌طور بوزد، تبر همین‌طور ببرد، وای به حال من.** (آذری)

۱۰۰۸۰. **اگر با دیدن آدمی‌زاده می‌توانست یاد بگیرد سگان سلاخ می‌شدند.** (آذری)

۱۰۰۸۱. **اگر با دیگرانش بود میلی / چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟** (کوچه، جیرفتی)

۱۰۰۸۲. **اگر باران باشد وای به حال کچل، اگر آفتاب باشد وای به حال کچل.** (ایلامی)

۱۰۰۸۳. **اگر باران به کوهستان نبارد / به سالی دجله گردد، خشک رودی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۶، دهخدا)

۱۰۰۸۴. **اگر باران بیاید و خون بشوید.** (کوچه)

۱۰۰۸۵. **اگر باران سر قوسی ببارد / حسینا را بگو دیمه بکارد.** (کاشمری)

۱۰۰۸۶. **اگر بار دیگر دختر می‌شدم می‌دانستم به کی شوهر کنم.** (فرهنگ‌نامه)

۱۰۰۸۷. **اگر بار کج نشود سنگ به غربت نیفتد.** (آذری)

۱۰۰۸۸. **اگر بار گران بودیم، رفتیم، وگرنامهربان بودیم، رفتیم.** (کوچه، تهرانی، دامغانی)

۱۰۰۸۹. **اگر بار نداری به صحرا برو.** (افغانی)

۱۰۰۹۰. **اگر باری ز دوشم بر نداری / چرا باری به‌سَرْ بارم گذاری؟** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)

۱۰۰۹۱. **اگر باری نداری التفاتت چیست با خرها؟** (بیدل: ۸۵ امثال‌موزون)

۱۰۰۹۲. **اگر بازار گران شد سگ را سر ببر و بفروش.** (خوزستانی)

۱۰۰۹۳. **اگر با زن بیوه‌ی چهارده ساله هم عروسی بکنی، باز هم مثل دختر بکر نمی‌شود.** (قشقایی)

۱۰۰۹۴. **اگر با زور پیل و طبع شیری / مکن با آتش سوزان دلیری.** (ویس‌و رامین: ۱۶۴، دهخدا)

۱۰۰۹۵. **اگر باشد، آشم، نباشد سرم.** (آذری)

۱۰۰۹۶. **اگر باشد اوّلی والّا دوّمی را.** (امثال)

۱۰۰۹۷. **اگر باشد گِپَکی*اگر نباشد چُوَه‌لی*.** (اوزی)

۱۰۰۹۸. **اگر باشی به مویی دستگیرم / برون آری چو مویی از خمیرم.** (عطّار؛ خسرونامه: ۲۱۵)

۱۰۰۹۹. **اگر باغبان بخیل نباشد، باغ چه احتیاجی به حصار دارد؟** (آذری)

۱۰۱۰۰. **اگر باغبان زورش به شغال نرسد به بوته‌ی‌خربزه‌اش می‌رسد.** (کندلوسی)

۱۰۱۰۱. **اگر با غلام و بنده سرشیر بخوری، حتماً استفراغ می‌کنی.** (ترکمنی)

۱۰۱۰۲. **اگر با غیرتی با درد باشی / وگر بی‌غیرتی نامرد باشی.** (عبیدزاکانی (؟)، شکورزاده، بهمنیاری)

۱۰۱۰۳. **اگر با کتک و شلاق کسی درست می‌شد، قاطرهای سبزه میدان همه فیلسوف بودند.** (تهرانی)

۱۰۱۰۴. **اگر با کلوچ داخل تنور بروی، سوخته بالا می‌آیی.** (تایبادی)

۱۰۱۰۵. **اگر بالات طلا باشد، پایینت سرب است.** (گیلکی)

۱۰۱۰۶. **اگر بالا تف کنم به صورتم برمی‌گردد، اگر پایین تف کنم به ریشم می‌افتد.** (هزاره‌ای)

۱۰۱۰۷. **اگر با مرد همسفر شدی در آبرویش شریک می‌شوی.** (ترکمنی)

۱۰۱۰۸. **اگر با نامرد همسفر شدی، مواظب حیله‌اش باش.** (ترکمنی)

۱۰۱۰۹. **اگر با نگاه کردن کسی چیزی یاد می‌گرفت، سگ‌های قصّاب‌خانه همه‌یک پا سلاخ بودند.** (تهرانی)

۱۰۱۱۰. **اگر بانگ برآرم، دهنم پرخون می‌شود، اگربرنیارم منزلم خراب.** (ایلامی)

۱۰۱۱۱. **اگر باور کنی عقلم نباشد.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)

۱۰۱۱۲. **اگر باور نداری در میان است.** (هبله‌رودی، مثمر، بهمنیاری)

۱۰۱۱۳. **اگر ببارد، انبارم پر می‌شود، اگر نبارد، از پول صندوقم استفاده می‌کنم.** (آذری)

۱۰۱۱۴. **اگر ببخشی، بخششت افزون شود.** (ترکمنی)

۱۰۱۱۵. **اگر ببری پشیمانی، اگر نبری کوری و پشیمان.** (لری)

۱۰۱۱۶. **اگر بپوشی رختی، نشینی تختی، می‌بینمت به چشم آن‌وقتی.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، زرقانی)

۱۰۱۱۷. **اگر بپوشی رختی، اگر بزنی تختی، همان گوزنوی اون وقتی.** (دامغانی)

۱۰۱۱۸. **اگر بچّه‌بازی نکنم دل خود را به چه راضی کنم؟** (لری)

۱۰۱۱۹. **اگر بچّه به زمین بیفتد پدر برایش می‌گرید و اگر پدر به زمین بخورد بچّه به او می‌خندد.** (لری)

۱۰۱۲۰. **اگر بچّه سفیدی دندان را دید، سرخی ک..ن را هم می‌خواهد ببیند.** (گلبافی)

۱۰۱۲۱. **اگر بچّه عزیز است، ادب عزیزتر است.** (آملی)

۱۰۱۲۲. **اگر بچّه عزیزه تربیتش هم عزیزه.** (دامغانی)

۱۰۱۲۳. **اگر بچّه گریه نکند، مادرش متوجّه‌ی او نمی‌شود.** (ترکمنی)

۱۰۱۲۴. **اگر بچّه‌یتیم بزرگ کنی، آن‌چه را قرار است بشکند سوراخ می‌کند.** (ترکمنی)

۱۰۱۲۵. **اگر بخاری کج شد مهم نیست فقط دودش مستقیم بالا رود.** (آذری)

۱۰۱۲۶. **اگر بخت آدمی بلند باشد مرغش هم تخم دوزرده می‌کند.** (رامسری)

۱۰۱۲۷. **اگر بخت انسان خوابیده باشد، خرس از زیر بوته‌ی گیاه جاشیر بیرون می‌آید.** (قشقایی)

۱۰۱۲۸. **اگر بخت با ما یار بود در گهواره می‌مردیم.** (مازندرانی)

۱۰۱۲۹. **اگر بخت بخت من است باز هم باید آهن پاره بدهم حلوا بگیرم.** (شکورزاده، کوچه)

۱۰۱۳۰. **اگر بختت بیدار باشد فلک چاروِدار توست، اگر بختت خواب رفته باشد روزگار در پی توست.** (رامسری)

۱۰۱۳۱. **اگر بخت ما بخت بود، ک..خر هم درخت بود.** (بندرماهشهری)

۱۰۱۳۲. **اگر بخت ما بخت بود، نره خر درختی بود.** (سیرجانی)

۱۰۱۳۳. **اگر بخت ما بخت می‌شد، ک.. ما درخت می‌شد.** (دامغانی)

۱۰۱۳۴. **اگر بخت ما (هم) بخت بود، دست خر برایمان درخت بود.** (کوچه)

۱۰۱۳۵. **اگر بختم بخت بود، اسفناج سر دماغم درخت بود.** (شکورزاده)

۱۰۱۳۶. **اگر بختم بخت بود، دست خر (ک..خر) برایم درخت بود.** (استهبانی، شوشتری)

۱۰۱۳۷. **اگر بختم بخت بود، روی خرم درخت سبز می‌شد.** (لری)

۱۰۱۳۸. **اگر بختم کند امروز یاری / شوم بر کُرّه‌ی نو زین، سواری.** (شهربابکی)

۱۰۱۳۹. **اگر بختم کُند یاری، زنم مشک مرواری.** (کرمانی)

۱۰۱۴۰. **اگر بختم یاربود، گاوم گوساله‌ی ماده می‌زایید.** (رامسری)

۱۰۱۴۱. **اگر بختم یاری کند، با سر کچلم چه کاری کند؟** (لری)

۱۰۱۴۲. **اگر بختم یاری کند، به قیافه‌ی کجم (سر کچلم) چه کار داری.** (آمره‌ای، لری)

۱۰۱۴۳. **اگر بخردی بر جهان دل مبند / که ناید به فرجام از او جز گزند.** (فردوسی: ۲۵۳۴، دهخدا)

۱۰۱۴۴. **اگر بخشنده‌ای از پایین جوی ببخش.** (بختیاری)

۱۰۱۴۵. **اگر بخواهم برای تو قبری بکنم برای خود کاریزی حفر می‌کنم.** (سیستانی)

۱۰۱۴۶. **اگر بخواهم برای هرخری آخور ببندم، باید تا کِنارهِ گِرْدْ آخور ببندم.** (کوچه)

۱۰۱۴۷. **اگر بخواهی روی سرت خاکستر هم بریزی، از جای بلند بریز.** (آذری)

۱۰۱۴۸. **اگربخواهیم دریا برویم یک کوزه آب باید همراه خود ببریم.** (رامسری)

۱۰۱۴۹. **اگر بخوری شیره‌ی‌جان نمی‌گیرد جای نان.** (فسایی)

۱۰۱۵۰. **اگر بد است چرا تعریف می‌کنی؟ اگر خوب است چرا قایم می‌کنی؟** (تهرانی)

۱۰۱۵۱. **اگر بداند از آب سیر می‌خورد، نان نمی‌خورد.** (کاشمری)

۱۰۱۵۲. **اگر بداند روزی از کدام سوراخ درمی‌آید، یک دسته کاه درون آن می‌چپاند.** (مازندرانی)

۱۰۱۵۳. **اگر بداند روزی ما از کجا می‌آید، همان‌جا را گل‌اندود می‌کند.** (سیستانی)

۱۰۱۵۴. **اگر بدانم گرگ من تویی، خرم را در بیابان رها می‌کنم.** (بیرجندی)

۱۰۱۵۵. **اگر بدانند چشمه‌ی‌روزی آدم کجاست، آن‌را گِل می‌گیرند.** (بیرجندی)

۱۰۱۵۶. **اگر بدانی کی می‌میری خودت برای خودت قبرمی‌کنی.** (خوافی)

۱۰۱۵۷. **اگر بدت آمده‌است در آب بخواب.** (سمنانی)

۱۰۱۵۸. **اگر بد خواندم گریه مکن.** (بهمنیاری، بهشهری)

۱۰۱۵۹. **اگر بددلی پیشه گیرد جوان / بماند منش پست و تیره روان.** (فردوسی: ۲۸۲/۱)

۱۰۱۶۰. **اگر بد روضه خواندم گریه نکن.** (کوچه)

۱۰۱۶۱. **اگر بدِ کاشتی هم بد بروید.** (پوریای ولی، دهخدا، کوچه)

۱۰۱۶۲. **اگر بد کنی جز بدی ندروی.** (فردوسی: ۳/ ۱۵۶۸، شکورزاده، دهخدا)

۱۰۱۶۳. **اگر بد کنی چشم نیکی مدار / که گز خارکاری سمن ندروی.** (ابن‌یمین: ۵۳۵، دهخدا، شکورزاده)

۱۰۱۶۴. **اگر بد کنی، چشم نیکی مدار / که هرگز، نیارد گز انگور بار.** (سعدی؛ بوستان: ۳۷)

۱۰۱۶۵. **اگر بد کنی، غم بَری از جهان.** (فردوسی: ۲۲۰۸/۵)

۱۰۱۶۶. **اگر بد کنی کیفرش بد بری / نه چشم زمانه به خواب اندر است.** (فردوسی، دهخدا)

۱۰۱۶۷. **اگر بدگو بگذارد همه‌ی‌شل و کورها هم شوهر می‌کنند.** (کردی‌کرمانشاهی)

۱۰۱۶۸. **اگر بد نباشد دختران شل و کور در خانه نمی‌مانند.** (کردی کلهری)

۱۰۱۶۹. **اگر بدنهان باشی و بدکنش / ز چرخ بلند آیدت سرزنش.** (فردوسی: ۳۱۹/۱)

۱۰۱۷۰. **اگر بد نیستی با بد مشو یار.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۰۹، شکورزاده، بهمنیاری، بختیاری)

۱۰۱۷۱. **اگر بدهد نیم رویت سیاه، وگر ندهد کل رویت.** (افغانی)

۱۰۱۷۲. **اگر بد هستم ولی گوشت میش هستم.** (لری، بختیاری)

۱۰۱۷۳. **اگر بدهید به نام علی (ع)، ندهید به گرز علی.** (جیرفتی)
۱۰۱۷۴. **اگر بذر گندم را امسال بخوری، تا سال دیگر باید گُه بخوری.** (ترکمنی)
۱۰۱۷۵. **اگر بر آب روی خسی باشی و اگر بر هوا پری مگسی باشی، دل به دست آر تا کسی باشی.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده، دهخدا، افغانی)
۱۰۱۷۶. **اگر بر آتشِ من آب ریخت، روغن شد.** (کلیم: ۲۴۱)
۱۰۱۷۷. **اگر برای آش دست بشویید، برای پلو خوردن باید غسل کرد.** (بروجنی)
۱۰۱۷۸. **اگر برای بچّه‌یتیم شام می‌بود، سرشب می‌بود.** (سبزواری)
۱۰۱۷۹. **اگر برای خداس، چه به اسم من چه به اسم کَل عبّاس.** (تهرانی)
۱۰۱۸۰. **اگر برای ملّانصرالدین پلو هست، تا مراغه راهی نیست.** (مرندی)
۱۰۱۸۱. **اگر برای من آب نداشته‌باشد، (درنیاید، ندارد) برای توکه نان دارد.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۱۰۱۸۲. **اگر برای من می‌خوانی، نمی‌خواهی (نمی‌خواهد) بخوانی.** (تهرانی)
۱۰۱۸۳. **اگر برای نان و پنیر دست شستن لازم باشد، برای پلو باید غسل کرد.** (آذری)
۱۰۱۸۴. **اگر بر اینی که بر زمینی.** (کرمانی)
۱۰۱۸۵. **اگر برای هر خری بخواهی آخور ببندی، تا امامزاده حسین باید آخور بکشی.** (تهرانی)
۱۰۱۸۶. **اگر برای هر سگ، چوب بلند کنند ساقه‌های پلهم* (چوب های دنیا) کم می‌آید.** (گیلکی)
۱۰۱۸۷. **اگر برای هر شلی کلوخی برداری، کلوخی نمی‌ماند.** (سیستانی)
۱۰۱۸۸. **اگر برای همه سگ عوعو کند، برای ما شغال عوعو می‌کند.** (آذری)
۱۰۱۸۹. **اگر برای همه گریه کنی، باید از چشمت بگذری.** (ترکمنی)
۱۰۱۹۰. **اگر بر خر کسی سوار می‌شوی، لنگ‌هایت را یک طرف کن.** (سمنانی)
۱۰۱۹۱. **اگر برداری، بردارند.** (دهخدا)
۱۰۱۹۲. **اگر بردباری ز حد بگذرد / دلاور، گمانی به سستی برد.** (فردوسی، دهخدا)
۱۰۱۹۳. **اگر بر دهان هر سگ پارس کننده سنگ بیندازی دیگر روی زمین سنگ نمی‌ماند.** (آذری)
۱۰۱۹۴. **اگر بر دیده‌ی‌مجنون نشینی / به غیر از خوبی لیلی نبینی.** (فرهاد و شیرین وحشی: ۷۱، هبله‌رودی، بهمنیاری، شکورزاده)
۱۰۱۹۵. **اگر برزیگر منی، زرشک بکار.** (بیرجندی)
۱۰۱۹۶. **اگر بر ساحل رود روان برود، رودخانه خشک می‌شود.** (قشقایی)
۱۰۱۹۷. **اگر بر سرآدم ناأهل سنگ فرود آری، بر کتفش افتد.** (آذری)
۱۰۱۹۸. **اگر بر سرت خاکستر ریختی، از جای بلند بریز.** (آذری)
۱۰۱۹۹. **اگر بر سر قبر پدر خودش برود، یک دانه ریگ در جیب می‌گذارد.** (سمنانی)
۱۰۲۰۰. **اگر بر سر قبر عمر برود یک شاخه خار می‌کند.** (سمنانی)
۱۰۲۰۱. **اگر بر سگ زنی سنگ، کند عوعو زند چنگ.** (دامغانی)
۱۰۲۰۲. **اگر بر سنگ افتد سایه بی‌آزار می‌افتد.** (بیدل: ۵۶۳، امثال‌موزون)
۱۰۲۰۳. **اگر بر شدی دودی از روزنی / نبودی به جز آه پیرزنی.** (سعدی، فرهنگ‌نامه)
۱۰۲۰۴. **اگر برکه‌ای پُر کنند از گلاب / سگی در وی افتد، شود منجلاب.** (سعدی؛ گلستان: ۸۲ دهخدا)
۱۰۲۰۵. **اگر بر گِل نشیند خر به‌جایی / دگر هرگز بدانجا ره نپوید.** (اهری)
۱۰۲۰۶. **اگر برود به تپاله گاو چیدن، گاوها در آب می‌ریند.** (سبزواری)
۱۰۲۰۷. **اگر برویم پشکل (سرگین) برچینیم، خر هم به آب می‌ریند.** (کاشانی)
۱۰۲۰۸. **اگر بروی مکّه، می‌گیری هِکّه*.** (شیرازی)
۱۰۲۰۹. **اگر بر هر سگی که فریاد کند سنگی اندازند نرخ سنگ مثقالی به دیناری می‌رسید.** (مثمر، کوچه، شکورزاده)
۱۰۲۱۰. **اگر بریان کند بهرام گوری / نه چون پای ملخ باشد، ز موری.** (سعدی؛ گلستان: ۹۹، دهخدا)
۱۰۲۱۱. **اگر بز به درخت بُنه ستم می‌کند، درخت بنه هم تلافی خود را از پوست بز می‌گیرد.** (جیرفتی)
۱۰۲۱۲. **اگر بز خرمن رود حاجت به گاو نیست.** (تاجیکی)
۱۰۲۱۳. **اگر بز را شراب خورانی به گرگ حمله برد.** (آذری)
۱۰۲۱۴. **اگر بزرگ، بزرگی خود را نداند، کوچک کوچکی خود را نخواهد دانست.** (آذری)
۱۰۲۱۵. **اگر بزرگ‌تری نداری با بزرگ‌تران مشورت و معاشرت کن.** (بختیاری)
۱۰۲۱۶. **اگر بزرگ نداری برو بنشین سایه‌ی‌درخت.** (بروجردی)
۱۰۲۱۷. **اگر بزرگ نداری به سنگ بزرگی تکیه کن.** (قشقایی)

۱۰۲۱۸. **اگر بزرگ نداری در سایه‌ی‌سنگ بزرگ بنشین.** (بختیاری)

۱۰۲۱۹. **اگر بز قابل قربانی نباشد باز هم قیمتی دارد.** (آذری)

۱۰۲۲۰. **اگر بز ماده مغ‌مغ نکند بز نر به او نمی‌پرد.** (ابهری)

۱۰۲۲۱. **اگر بز مست و شهوانی نباشد، چه کار به ناشتای چوپان دارد؟** (قشقایی)

۱۰۲۲۲. **اگر بزَنیمش، می‌گویند: «رفته کی را زده؟» اگر از او بخوریم می‌گویند: «ببین از کی خورده؟»** (تهرانی)

۱۰۲۲۳. **اگر بُزی از جوی بپرد همه به‌دنبالش می‌پرند.** (سیرجانی)

۱۰۲۲۴. **اگر بساز بود با شوهر اوّلش می‌ساخت.** (تهرانی)

۱۰۲۲۵. **اگر بسوزد (بریزد) کتان چه غم خورد مهتاب؟** (سعدی، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا)

۱۰۲۲۶. **اگر بفهمد که نان دادن صواب است / خودش می‌خورد که بغدادش خراب است.** (سیستانی)

۱۰۲۲۷. **اگر بکاریم چه از آب درمی‌آید؟** (آبادانی)

۱۰۲۲۸. **اگر بک شاهی طلب داری، بیا صنّار بگیر.** (آشتیانی)

۱۰۲۲۹. **اگر بکشی و اگر نکشی همان علی محمّد گیوه‌کشی.** (لری)

۱۰۲۳۰. **اگر بگوید: «الان روز است.» می‌گویم: «شب است.»** (بروجردی)

۱۰۲۳۱. **اگر بگوید بمیر، می‌میرد، اگر بگوید زنده شو، زنده می‌شود.** (هزاره‌ای)

۱۰۲۳۲. **اگر بگوید شب است، می‌گویم روز است.** (بختیاری)

۱۰۲۳۳. **اگر بگوید شیر سفید است، باور مکن.** (افغانی)

۱۰۲۳۴. **اگر بگوید ماست سفید است، می‌گوید سیاه است.** (کوچه، ایلامی)

۱۰۲۳۵. **اگر بگوید ماست سفید است باورم نمی‌شود.** (کرمانی)

۱۰۲۳۶. **اگر بگوید ماست سفید است، بدان‌که سیاه است.** (اهری)

۱۰۲۳۷. **اگر بگوید: «ماست سیاه است.» باید گفت: «حق با شماست.»** (تهرانی)

۱۰۲۳۸. **اگر بگوید ماست‌ها سیاه است، بگو سیاه است.** (هراتی)

۱۰۲۳۹. **اگر بگویم پرده پاره، اگر نگویم گُرده پاره.** (هزاره‌ای)

۱۰۲۴۰. **اگر بگویم دهان بسوزد وگر نگویم مغز استخوان.** (افغانی)

۱۰۲۴۱. **اگر بگویم کبوترم می‌گویی دروغ است، و اگر بگویم کبک نرم می‌گویی دروغ است.** (لری)

۱۰۲۴۲. **اگر بگویند در آسمان جشن است، زن‌ها به‌دنبال نردبان می‌گردند.** (اهری)

۱۰۲۴۳. **اگر بگویند کلاه بیار سَر می‌آورد.** (کوچه)

۱۰۲۴۴. **اگر بگویی آب سربالا می‌رود باور می‌کند.** (گیلکی)

۱۰۲۴۵. **اگر بگویی بدت نباشه، مریض می‌شود.** (ایزدخواستی)

۱۰۲۴۶. **اگر بگویی: «تَبَت را بده.» می‌گوید: «نوبه‌ی‌خودم است.»** (کوچه)

۱۰۲۴۷. **اگر بگویی حلوا، دهنش شیرین می‌شود.** (ایزدخواستی)

۱۰۲۴۸. **اگر بگویی خودت را به چاه بینداز می‌اندازد.** (سیستانی)

۱۰۲۴۹. **اگر بگویی قربان چشم‌های بادامیت، می‌گوید: «ننه من بادام می‌خواهم.»** (کرمانی)

۱۰۲۵۰. **اگر بگویی ماست سفید است باور نمی‌کنم.** (بهارعجم، تهرانی)

۱۰۲۵۱. **اگر بگیریش مشته، اگر ولش کنی دشته.** (بوشهری)

۱۰۲۵۲. **اگر بلال اذان نگوید صبح نمی‌شود؟** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)

۱۰۲۵۳. **اگر بلکه را بکاری، چغندر می‌روید.** (اهری)

۱۰۲۵۴. **اگر بلند شود مناره است و بنشیند سبد کوچکی.** (شوشتری)

۱۰۲۵۵. **اگر بلند قامت است خم می‌شود، آن‌گاه می‌تواند از در داخل شود.** (لری)

۱۰۲۵۶. **اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست / که زندگانی ما نیز جاودانی نیست.** (سعدی؛ گلستان: ۸۳)

۱۰۲۵۷. **اگر بمیرد دنیا پر استخوان می‌شود.** (سیرجانی)

۱۰۲۵۸. **اگر بمیرد کلاغ‌ها برایش مشکی می‌پوشند.** (سیرجانی)

۱۰۲۵۹. **اگر بمیرد نقش قالی، نمیرد محمّد زغالی.** (بی‌نشان)

۱۰۲۶۰. **اگر بنا باشد همه کدخدا شوند، چه کسی آسیاب را می‌چرخاند؟** (خرّمی)

۱۰۲۶۱. **اگر بنا بر فقر باشد برادرم بهتر از تو است.** (لری)

۱۰۲۶۲. **اگر بنا بود سگ کلّه‌پز باشد، یک گوسفند باقی نمی‌ماند.** (شکورزاده)

۱۰۲۶۳. **اگر بنا به مردن بود من جگرش را هم در می‌آورم.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)

۱۰۲۶۴. **اگر بناست گرگ تو را بخورد، گرگ ولایت خودت تو را بخورد.** (لری)

۱۰۲۶۵. **اگر بُنجه‌درست‌کن نیست، بُنجه*برهم‌انداز خوبی است.** (بیرجندی)

۱۰۲۶۶. **اگر بنده خر است و نادان، خدا می‌داند کی روغن کرده تو چراغدان؟** (زرقانی)

۱۰۲۶۷. **اگر بو می‌آید، خر داغ می‌کنند.** (بختیاری)
۱۰۲۶۸. **اگر بوی سوختن مو می‌شنوی دارند خر داغ می‌کنند.** (لری)
۱۰۲۶۹. **اگر بویی رسد مخمور را مستی ز سر گیرد.** (نظیری، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۰۲۷۰. **اگر به آب بود قورباغه شتری می‌شد.** (کرمانی)
۱۰۲۷۱. **اگر به آب سیر شود نان نمی‌خورد.** (افغانی)
۱۰۲۷۲. **اگر به آدم پستی نیاز داری، باید دائم به او بگویی حاجی حاجی.** (خوزستانی)
۱۰۲۷۳. **اگر به آدم ناشی سُرنا بدهی، از سر گشادش می‌زند.** (آذری)
۱۰۲۷۴. **اگر به آزار از من رفت در بازار من گرفتار است.** (سمک‌عیّار: ۵۱۲/۵)
۱۰۲۷۵. **اگر به آسمان تُف بیندازی، به رویت برمی‌گردد.** (ترکمنی)
۱۰۲۷۶. **اگر به آسمان هفتم بروی باز هم پیدایت می‌کنم.** (آبدانانی)
۱۰۲۷۷. **اگر به آسیا رود اخبار اصفهان آرد.** (آذری)
۱۰۲۷۸. **اگر به آفتاب صبح گرم نشوی به آفتاب شام گرم نمی‌شوی.** (افغانی)
۱۰۲۷۹. **اگر به ارباب، ارباب بگویند خوش‌حال می‌شود امّا اگر به نوکر نوکر بگویند ناراحت می‌شود.** (قشقایی)
۱۰۲۸۰. **اگر به امید من منانی، برو شوهر بکن بیوه نمانی.** (لری، شکورزاده، دامغانی، تهرانی، بختیاری، کوچه، لری)
۱۰۲۸۱. **اگر به امید نانوا بمانم بی‌نانم، به امید صاحب‌خانه بی‌شام.** (رامسری)
۱۰۲۸۲. **اگر به امید همسایه باشی، سر بی‌شام زمین می‌گذاری.** (سمنانی)
۱۰۲۸۳. **اگر به او بگویند خر را بیرون کن، یال و دُمش را می‌بُرد.** (نهاوندی)
۱۰۲۸۴. **اگر به او بگویی آب سربالا می‌رود، باور می‌کند.** (رامسری)
۱۰۲۸۵. **اگر به او بگویی بالای دماغت مگس نشسته، بینی‌اش را با مگس یک‌جا می‌بُرد و دور می‌اندازد.** (هزاره‌ای)
۱۰۲۸۶. **اگر به او رو بدهی، دندان‌هایت را می‌شمرد.** (رامسری)
۱۰۲۸۷. **اگر به اینی، بر زمینی.** (شهربابکی)
۱۰۲۸۸. **اگر به باغتان نمی‌آمدیم، از غصّه می‌مردیم.** (بختیاری)
۱۰۲۸۹. **اگر به بچّه کولی محبّت کنی، کوزه‌ی‌دوشاب را سر می‌کشد.** (رامسری)
۱۰۲۹۰. **اگر به بچّه ک.. نشان بدهی، خانه که رفت می‌گوید: «مامان، مامان گردن غاز می‌خوام.»** (مازندرانی)
۱۰۲۹۱. **اگر به بودی، در ده می‌بودی.** (افغانی)
۱۰۲۹۲. **اگر به بی‌کمال بگویی نوکرت هستم، می‌گوید البته.** (مراغه‌ای)
۱۰۲۹۳. **اگر به ترک اسبش نگرفت، به ترک سگت او را مگیر.** (آذری)
۱۰۲۹۴. **اگر به تو امید داشتم پاپوشم را باز نمی‌کردم به خانه‌ی بیگانه.** (بختیاری)
۱۰۲۹۵. **اگر به تو کمک نکنم به خرس کمک نمی‌کنم.** (لری)
۱۰۲۹۶. **اگر به تو می‌رسد در و دشتی، تنها به من می‌رسد دربند مشکی.** (لری)
۱۰۲۹۷. **اگر به جو رسیدی لگد بپّران.** (دزفولی)
۱۰۲۹۸. **اگر به جویی آب بیاید، امید است که بار دیگر بیاید.** (آذری)
۱۰۲۹۹. **اگر به چوپان باشد می‌خواهد از گاو نر هم بدوشد.** (لری)
۱۰۳۰۰. **اگر به خاطر زبانت نبود، کلاغ چشمت را در می‌آورد.** (قشقایی)
۱۰۳۰۱. **اگر به خاطر شاه‌چراغ نبود، آتش می‌زدم به شیراز.** (سمیرمی)
۱۰۳۰۲. **اگر به خانه‌ی‌پدرت دزد زد، با او همراهی کن.** (ترکمنی)
۱۰۳۰۳. **اگر به خانه‌ی کاسعدی رفتی اوّل شب یک گزی و سحرگاه نیم گز خواهی شد.** (لری)
۱۰۳۰۴. **اگر به خداوند خدا بگویند باید بدش بیاید؟** (ساوه‌ای)
۱۰۳۰۵. **اگر به خر خود بگویی هُش، بدش می‌آید.** (بیرجندی)
۱۰۳۰۶. **اگر به خرس تعارف کنی باید در صدر مجلس بنشیند.** (کلاردشتی)
۱۰۳۰۷. **اگر به خسیس بگویی: «تبت را بده.» می‌گوید: «نوبه‌ی‌خودم است.»** (کوچه)
۱۰۳۰۸. **اگر به خویش ببالد حباب می‌ریزد.** (بیدل: ۵۱۰، امثال‌موزون)
۱۰۳۰۹. **اگر به دانا یک لقمه بدهی، برای همیشه کافیست، به نافهم هزار بار هم غذا بدهی قدرشناس نیست.** (قشقایی)
۱۰۳۱۰. **اگر به دختر گفتی: «جان دل.» می‌گوید: «به درّه می‌روم و سهمت را می‌گذارم.»** (بختیاری)
۱۰۳۱۱. **اگر به دِرو راهت ندهند مِنگالت را هم نمی‌گیرند.** (شکورزاده)

۱۰۳۱۲. **اگر به درویش خیر نمی‌رسانی اذیتش نکن.** (گورزانگی، مینابی)

۱۰۳۱۳. **اگر به دریا برود، خشک می‌شود.** (دهخدا، کوچه، قمی، بختیاری)

۱۰۳۱۴. **اگر به دریا هم برود خشک و خالی برمی‌گردد.** (ابهری)

۱۰۳۱۵. **اگر به دزد رو بدهی رئیس کلانتری می‌شود.** (کوچه)

۱۰۳۱۶. **اگر به دزدی کسی کس می‌شد، موش برای خودش کسی شده‌بود.** (میبدی)

۱۰۳۱۷. **اگر به دست بچّه تیغ بدهی کمر ک..ش را می‌برد.** (مازندرانی)

۱۰۳۱۸. **اگر به دعای بچّه مکتبی‌ها بود یک مُلاّی مکتب زنده نمی‌ماند.** (شکورزاده)

۱۰۳۱۹. **اگر به دعای بچّه‌ها بود، یک آخوند زنده نمی‌ماند.** (کوچه)

۱۰۳۲۰. **اگر به دوزاری (دو ریالی) رو بدهی قاتی هزار تومنی می‌شود.** (کوچه)

۱۰۳۲۱. **اگر به دوستانت علاقه داری، هر روز با آن‌ها تصفیه حساب کن.** (خوزستانی)

۱۰۳۲۲. **اگر به دولت رسیدی نبال، اگر به نکبت رسیدی ننال.** (شهربابکی)

۱۰۳۲۳. **اگر به دیدن باغتان نمی‌آمدم، از داغ ندیدن آن می‌مردم.** (ایلامی)

۱۰۳۲۴. **اگر به دیوار بگویم خاک پس می‌دهد.** (سنگسری)

۱۰۳۲۵. **اگر به ریش است، بز هم ریش دارد.** (تهرانی)

۱۰۳۲۶. **اگر به ستاره کاه و جو بدهی به‌جای خورشید هم کار می‌کند.** (لری)

۱۰۳۲۷. **اگر به سفره رحم نمی‌کنی به شکم خودت رحم کن.** (بختیاری)

۱۰۳۲۸. **اگر به سگ کم‌توجهی کنی، از جلوی خانه‌ی آدم می‌رود.** (الیکایی)

۱۰۳۲۹. **اگر به سگ محل نگذاشتی خودش برمی‌گردد.** (لری)

۱۰۳۳۰. **اگر به سوی بنده بگریزی در بند می‌شوی به خدا پناه بری موفّق می‌شوی.** (ترکمنی)

۱۰۳۳۱. **اگر به شاخ گاو بزنی، تمام بدنش می‌سوزد و تیر می‌کشد.** (ترکمنی)

۱۰۳۳۲. **اگربهش بگویی بمیر، فوری پاهایش را رو به قبله دراز می‌کند.** (کوچه)

۱۰۳۳۳. **اگر به شتر زنگ بزنند، راهش را گم می‌کند.** (مرندی)

۱۰۳۳۴. **اگر به شکار شغال بروی سامان شیر کن.** (خزینه)

۱۰۳۳۵. **اگر به شهر یک چشمی‌ها رفتی یک چشمت را هم بگذار.** (شکورزاده، تهرانی)

۱۰۳۳۶. **اگر به صحرانشین جا دادی، از دخترت خواستگاری می‌کند.** (اوزی)

۱۰۳۳۷. **اگر به عروسی نرفتم به بامش که رفتم.** (تایبادی، شاهرودی)

۱۰۳۳۸. **اگر به غلام سیاه مقامی بدهند، اوّل پستان مادرش را می‌بُرّد.** (تاجیکی)

۱۰۳۳۹. **اگر به فاحشه بگویی فاحشه، از خشم تا حد مرگ پیش می‌رود، اگر به زن پاکدامنی بگویی فاحشه، خنده‌اش می‌گیرد.** (ترکمنی)

۱۰۳۴۰. **اگر به فکر خرج گربه باشی، موش خانه را خراب می‌کند.** (کرمانجی)

۱۰۳۴۱. **اگر به قدرتت بنازی، روده‌ی‌خود را هم نمی‌توانی بکنی.** (ترکمنی)

۱۰۳۴۲. **اگر به کُ.. میش بگذاری به پیشباز گرگ می‌رود.** (نامه‌ی‌داستان)

۱۰۳۴۳. **اگر به کسی سرکه می‌دادم، سرکه‌ی سال نمی‌شد.** (شیرازی)

۱۰۳۴۴. **اگر به کلفت، خانم بگویند، زیر بغلش باد می‌کند.** (آذری)

۱۰۳۴۵. **اگر به کنیز بگویند خانم، تمام ظروف را می‌شکند.** (کردی)

۱۰۳۴۶. **اگر به کور رحم کنی، پاره سنگ ترازو را بهانه می‌گیرد.** (بختیاری)

۱۰۳۴۷. **اگر به کور رحم کنی وزن سنگ ترازو را هم می‌خواهد.** (دزفولی)

۱۰۳۴۸. **اگر به کور یکی بدهی دو تا می‌خواهد.** (ترکمنی)

۱۰۳۴۹. **اگر به کوه بگویند دزد، سرش را پایین می‌اندازد.** (مرندی)

۱۰۳۵۰. **اگر به کوه بگویی مرگ، می‌گوید مرگ، اگر بگویی جان، می‌گوید جان.** (تایبادی)

۱۰۳۵۱. **اگر به گاو و گوسفندانت خوب برسی، گلّه‌ات انبوه می‌شود.** (ترکمنی)

۱۰۳۵۲. **اگر به گدا رحم کنی ترازو را آماده می‌کند.** (شوشتری)

۱۰۳۵۳. **اگر به گدا رو دهی صاحب‌خانه را از خانه بیرون می‌کند.** (آذری)

۱۰۳۵۴. **اگر به گربه‌ی‌خود بگویی کتی، بدش می‌آید.** (بیرجندی)

۱۰۳۵۵. **اگر به گردن سگ گوهر بیاویزی، گوهر و سگ هردو می‌گریند.** (ترکمنی)

۱۰۳۵۶. **اگر به گوشت نمی‌رسی، نان خود را در آبش ترید کن.** (شوشتری)

۱۰۳۵۷. **اگر به لم*کلوخ زنی، خوک می‌جهد.** (مازندرانی)

۱۰۳۵۸. **اگر به مرد التماس کنی، کوتاه می‌آید، به نامرد التماس کنی بدتر می‌کند.** (ترکمنی)

۱۰۳۵۹. **اگر به مرد پلو دهی به دیگران می‌گوید یا به خانه‌اش باز می‌گردد، اگر به نامرد دهی، نه به دیگران می‌گوید و نه به خانه‌اش باز می‌گردد.** (ترکمنی)

۱۰۳۶۰. **اگر به مردن باشد، من جگرش را هم در می‌آورم.** (کوچه)

۱۰۳۶۱. **اگر به مرده رو بدهی به تخت (تخته) و تابوت (کفنش) تر می‌زند (می‌ریند).** (کوچه، ساوه‌ای)

۱۰۳۶۲. **اگر به مرده رو بدهی، کُ.. مرده‌شور می‌گذارد.** (کوچه)

۱۰۳۶۳. **اگر به من از حاجیان بهره می‌بود / چرا پاهای من برهنه می‌بود؟** (نهبندانی)

۱۰۳۶۴. **اگر به‌موقع حرف بزنی، زبان قلعه‌ی‌سرت است، اگر بی‌موقع حرف زدی، زبان بلای سرت است.** (ترکمنی)

۱۰۳۶۵. **اگر به مهمان روی خوش نشان بدهی، سوار آدم می‌شود.** (لری)

۱۰۳۶۶. **اگر به مهمان زیاد روی خوش نشان بدهی، تاقچه و بقچه را جست‌وجو می‌کند.** (آذری)

۱۰۳۶۷. **اگر به نگاه کردن می‌شد چیزی یادگرفت، سگ قصّاب می‌شد.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)

۱۰۳۶۸. **اگر به هر سر مویت دو صد هنر (خرد) باشد / هنر (خرد) به کار نیاید چو بخت بد باشد.** (سعدی؛ گلستان کلیات: ۷۳، شکورزاده، دهخدا)

۱۰۳۶۹. **اگر به هر عرعرکننده‌ای آخور ببندی از این‌جا تا سامبوران*می‌رسد.** (مرندی)

۱۰۳۷۰. **اگر به هر گناهی بگیرند در روی زمین جنبنده‌ای نمانَد (نمی‌ماند).** (قرة‌العین: ۲۰، شکورزاده، کوچه، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۱۰۳۷۱. **اگر به هفت آب رحمت بشویی، همان هست که هست.** (هزاره‌ای)

۱۰۳۷۲. **اگر به همسایه کاسه دادی در را نگاه کن، و اگر ندادی پی بار را.** (الیکایی)

۱۰۳۷۳. **اگر بی‌انصاف نداند که انصاف چیست، انصاف داند که بی‌انصاف کیست.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده، دهخدا)

۱۰۳۷۴. **اگر بیایی خوبی (صواب) کنی (و) ک..ن بچّه‌یتیم بگذاری، می‌گوید: «خایه‌هایت را هم فرو کن.»** (کوچه)

۱۰۳۷۵. **اگر بید تلخ است سایه‌اش خوب است.** (رامهرمزی)

۱۰۳۷۶. **اگر بیضا دور است، نُه تا خرش نزدیک است.** (لری، فسایی، بویراحمدی،)

۱۰۳۷۷. **اگر بیضا نیست، هفتا خرش حاضر است.** (شیرازی)

۱۰۳۷۸. **اگر بی‌عار را به جوال کنی می‌گوید: «پاهایم بیرون است.»** (بختیاری)

۱۰۳۷۹. **اگر بی‌عار نخندد، نصف دلش می‌گندد.** (آمره‌ای)

۱۰۳۸۰. **اگر بی‌کار هستی، برو برین و لِپِر*بازی کن.** (بیرجندی)

۱۰۳۸۱. **اگر بی‌کاری آب بریز و هاون بساب.** (مازندرانی)

۱۰۳۸۲. **اگر بی‌کاری، آب تو جوغن*بکوب.** (شیرازی)

۱۰۳۸۳. **اگر بی‌کاری، آب در هاون کن و بکوب.** (بختیاری، دماوندی)

۱۰۳۸۴. **اگر بی‌کاری با چوبی زمین را بکن.** (بختیاری)

۱۰۳۸۵. **اگر بی‌کاری، برو آسیاب بساز، اگر دعوا نداری برو ملک بخر.** (آذری)

۱۰۳۸۶. **اگر بی‌کاری تنبانت را توی برنج‌کوب بگذار و بکوب.** (قشقایی)

۱۰۳۸۷. **اگر بی‌کاری سر بز را در پیاله بگذار.** (بختیاری)

۱۰۳۸۸. **اگر بی‌کاری، شاهد باش، اگر قرض (پول) نداری ضامن باش.** (آذری)

۱۰۳۸۹. **اگر بی‌کاری شلوارت را بکن تو جوغن*بکوب.** (رفسنجانی)

۱۰۳۹۰. **اگر بیل‌زن بودی (بیل‌زنی) در ک..ن خودت را بیل می‌زدی (بیل بزن).** (کوچه، تهرانی، شیرازی، گچسارانی، لنجانی)

۱۰۳۹۱. **اگر بیل زنی برو زمین (جوی) خودت را بیل بزن.** (عوام، ایلامی)

۱۰۳۹۲. **اگر بیمار درست شدنی باشد، طبیب در خانه می‌آید.** (تاجیکی)

۱۰۳۹۳. **اگر بیمار نشوم می‌میرم.** (مثمر، کوچه)

۱۰۳۹۴. **اگر بی‌معنی حرف زدن نقره باشد، سخن نگفتن طلاست.** (ترکمنی)

۱۰۳۹۵. **اگر بینی‌اش را بگیری نفسش درمی‌آید.** (افغانی)

۱۰۳۹۶. **اگر بینی در میان نباشد چشم، چشم را می‌خورد.** (افغانی، لکی، لری، هزاره‌ای، تاجیکی)

۱۰۳۹۷. **اگر بینی ضربه ببیند چشم هم در امان نمی‌مانَد.** (خوزستانی)

۱۰۳۹۸. **اگر بینی که نابینا و چاه است / اگر خاموش بنشینی گناه است.** (سعدی: گلستان: ۸۳ دهخدا، مثمر، بهمنیاری، شکورزاده، هبله‌رودی، تاجیکی)

۱۰۳۹۹. **اگر بینی نباشد دو چشم یکدیگرش را کافته می‌خورد.** (تاجیکی)

۱۰۴۰۰. **اگر پا به دریا بگذارد دریا را می‌خشکاند.** (مازندرانی)

۱۰۴۰۱. **اگر پاپوشت چموشه، خوب نگاهش‌دار که سگ همسایه نبره.** (رامسری)
۱۰۴۰۲. **اگر پا در حنا داری مشوی.** (دهخدا)
۱۰۴۰۳. **اگر پادشاه آز گنج آورد / تن زیردستان به رنج آورد.** (فردوسی: ۱۷۱۴، دهخدا)
۱۰۴۰۴. **اگر پادشاه لباس نو بپوشه، می‌گویند مبارکه، اگر گدا بپوشه، می‌گویند: «از کجا آوردی؟»** (شهربابکی)
۱۰۴۰۵. **اگر پادشاهی ببخش، اگر قصّابی بُکش، اگر تاجری بفروش.** (کوچه)
۱۰۴۰۶. **اگر پا را دراز می‌کنیم، دست را جمع می‌کنیم.** (مازندرانی)
۱۰۴۰۷. **اگر پاکچی* پای کوه کچی نبود آن‌را چه می‌نامیدند؟** (رامهرمزی)
۱۰۴۰۸. **اگر پالون‌دوز درفشش گم نشود دو کوه را به هم می‌دوزد.** (بختیاری)
۱۰۴۰۹. **اگر پا نباشد زانو هم نخواهد بود.** (قشقایی)
۱۰۴۱۰. **اگر پا نرود، دست نمی‌آورد.** (آذری)
۱۰۴۱۱. **اگر پایت هم به سنگ بخورد تقصیر معده‌ات است.** (لری)
۱۰۴۱۲. **اگر پای مرغ را با این کفش ببندی از تخم می‌ایستد.** (سمنانی)
۱۰۴۱۳. **اگر پدر بود، همراه قافله بود.** (اوزی، بوشهری)
۱۰۴۱۴. **اگر پدرت را ندیده‌بودی ادّعای سلطنت می‌کردی.** (بهمنیاری)
۱۰۴۱۵. **اگر پدرت را ندیده بودی می‌گفتی: «چکمه‌ات را سگ برده‌است.»** (گیلکی)
۱۰۴۱۶. **اگر پدر خودش را نمی‌دید چه کسی را به‌جای پدر انتخاب می‌کرد؟** (لکی)
۱۰۴۱۷. **اگر پدر زنده‌بود با همان قافله‌ی جلویی آمده‌بود.** (لری، بوشهریی)
۱۰۴۱۸. **اگر پدرش (پدرت) را ندیده‌بود (بودی) ادّعای پادشاهی (سلطنت) می‌کرد (می‌کردی).** (دهخدا، کوچه، بهمنیاری، شکورزاده، سبزواری، عوام، بختیاری)
۱۰۴۱۹. **اگر پدرش را ندیده‌بود ک..ن خود را با سکنجبین می‌شست.** (گیلکی)
۱۰۴۲۰. **اگر پدرش را ندیده‌بود یقه‌ی‌چه کسی را می‌گرفت؟** (لری)
۱۰۴۲۱. **اگر پدرش را ندیده‌بود ادّعای جل و نمد استرآبادی می‌کرد.** (کوچه)
۱۰۴۲۲. **اگر پدرش را ندیده‌بود ادّعای جُل و افسار ترکمنی می‌کرد.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۱۰۴۲۳. **اگر پدرش را ندیده‌بود می‌گفت: «پسر شاه هستم.»** (لری)
۱۰۴۲۴. **اگر پدرش را ندیده‌بود، می‌گفت: «پسر اُتورخان هستم.»** (هفشجانی)
۱۰۴۲۵. **اگر پدرش را ندیده‌بودم، از درد (عشق) مادرش نمی‌مردم.** (آذری)
۱۰۴۲۶. **اگر پدرش را نمی‌شناخت می‌گفت: «جل نمد استرابادیم.»** (کوچه)
۱۰۴۲۷. **اگر پدرش را نمی‌شناخت، ادّعای جل و افسار ترکمنی می‌کرد.** (کوچه)
۱۰۴۲۸. **اگر پدر و مادرش را نمی‌دید، ادعّای خدایی می‌کرد.** (بختیاری)
۱۰۴۲۹. **اگر پدر و مادر فرزند را تربیت نکرده باشند، روزگار آن‌ها را ادب می‌کند.** (رامسری)
۱۰۴۳۰. **اگر پرنده به آن‌جا برود پر می‌ریزد، و قاطر سُمش می‌شکافد.** (قشقایی)
۱۰۴۳۱. **اگر پرنیان است خود رشته‌ای / وگر بار خار است خود کشته‌ای.** (دهخدا)
۱۰۴۳۲. **اگر پرواز کند باز شکارش می‌کند، اگر بر زمین بنشیند گربه در انتظار اوست.** (خوزستانی)
۱۰۴۳۳. **اگر پرورش بدهی، برگ توت، اطلس می‌شود.** (آذری)
۱۰۴۳۴. **اگر پس از شام نخورم کافر خالصم.** (بختیاری)
۱۰۴۳۵. **اگر پستان مرا نمکیده‌ای، نوک هر ده ناخن مرا مکیده‌ای.** (هزاره‌ای)
۱۰۴۳۶. **اگر پسندِ تو گردم، شوم پسندیده.** (خواجوی‌کرمانی)
۱۰۴۳۷. **اگر پس یا پیش است همه مال خودم است.** (لری)
۱۰۴۳۸. **اگر پشت اسب بایستی با جفتکش به تو صدمه می‌زند.** (رامسری)
۱۰۴۳۹. **اگر پشت دستش را داغ کنند هیچی درنمی‌آید.** (مازندرانی)
۱۰۴۴۰. **اگر پشت گردنت را توانستی ببینی، مرا هم خواهی دید.** (قشقایی)
۱۰۴۴۱. **اگر پشت گوشت را دیدی، فلان کس (چیز) را خواهی دید.** (دهخدا، کوچه، حییم، عوام، قمی، شکورزاده، سبزواری)
۱۰۴۴۲. **اگر پشتِ گوشتِ را دیدی فلان چیز را هم می‌بینی.** (کوچه)
۱۰۴۴۳. **اگر پشت گوش خود را دیدی رنگ آن‌را هم خواهی دید.** (رامسری)
۱۰۴۴۴. **اگر پشکل الاغ را سر کوزه بگذارند، بزرگ می‌شود و کوزه را می‌شکنند.** (ارومیه‌ای)
۱۰۴۴۵. **اگر پشّه از شاه یابد ستم / روانش به دوزخ بماند دژم.** (فردوسی: ۲۱۰۳، دهخدا)
۱۰۴۴۶. **اگر پشه بگریزد از تندباد / نباید زبان ملامت گشاد.** (ادیب نیشابوری، دهخدا)

۱۰۴۴۷. **اگر پشه در دهنش برود کاری از دستش بر نمی‌آید.** (دزفولی)

۱۰۴۴۸. **اگر پشه روی کُهش بنشیند تا پتل‌پورت دنبالش می‌دود.** (شیرازی)

۱۰۴۴۹. **اگر پشیمان باشی از نگفتن بِهْ که پشیمان باشی از گفتن.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا)

۱۰۴۵۰. **اگر پشیمانی شاخ بود، فلان شاخش به آسمان می‌رسید.** (دهخدا، کوچه، عوام، شکورزاده)

۱۰۴۵۱. **اگر پشیمانی شاخ داشت هزار شاخ درآورده‌بود.** (عوام)

۱۰۴۵۲. **اگر پشیمانی شاخ داشت، من صد ذرع درآورده‌بودم.** (ایزدخواستی)

۱۰۴۵۳. **اگر پلو خورده‌ایم از بزرگان خورده‌ایم.** (عوام)

۱۰۴۵۴. **اگر پلو خورده‌ایم بر سر سفره‌ی‌بزرگان خورده‌ایم.** (شکورزاده، کوچه)

۱۰۴۵۵. **اگر پلو زیر دست و پا بریزد باز هم کلاغ غذای مخصوصش را انتخاب می‌کند.** (آذری)

۱۰۴۵۶. **اگر پنبه‌ی‌مفت ببیند می‌گوید: «عوض میّت یک گلوله به ک..نم بتپانید.»** (کوچه)

۱۰۴۵۷. **اگر پنج انگشتش را چراغانی کنی باز هم می‌گوید در چشمم زدی.** (سبزواری)

۱۰۴۵۸. **اگر پنج انگشت عسل را بزنی دهانش، می‌گوید کم است.** (دماوندی)

۱۰۴۵۹. **اگر پنج بوس خورم از قدبلندان / نه دردسر کشم نه درد دندان / که کوچک‌پاچگان* از خود به‌نازند / شکر می‌بارد از بالابلندان.** (بیرجندی)

۱۰۴۶۰. **اگر پنج پنجه‌اش را زر کنی باز هم دو قورت و نیمش باقی است.** (رفسنجانی)

۱۰۴۶۱. **اگر پنج پنجه‌ت را عسل کنی بگذاری دهان (فلان)، انگشت‌هایت را از بیخ می‌جود.** (کوچه)

۱۰۴۶۲. **اگر پنج پنجه را شهد کنم، در دهانت کنم می‌گویی زهر است.** (سمنانی)

۱۰۴۶۳. **اگر پنجه پنجه‌ات را شمع کنی و جلویش بگیری باز هم می‌گوید یکیش کورسو می‌زند.** (کرمانی)

۱۰۴۶۴. **اگر پند خردمندان ز جان و دل نیاموزی / جهان آن پند با تلخی بیاموزد تو را روزی.** (بیرجندی)

۱۰۴۶۵. **اگر پند می‌دهی، خودت را پند بده.** (ایلامی)

۱۰۴۶۶. **اگر پورزالی و گر پیرزال / به دستان نمانی شوی پایمال.** (دهخدا)

۱۰۴۶۷. **اگر پوزش نکو باشد ز کهتر / نکوتر باشد آمرزش ز مهتر.** (ویس‌و رامین: ۳۲۰، دهخدا)

۱۰۴۶۸. **اگر پوست پلنگ وفا داشت روی پشت پلنگ می‌ماند.** (رامسری)

۱۰۴۶۹. **اگر پوست گلویت را هم بگیری، باز نه من نه تو.** (گیلکی)

۱۰۴۷۰. **اگر پوشیدی رختی، نشستی به تختی، می‌بینمت به چشم، اونْ وَختی.** (کوچه)

۱۰۴۷۱. **اگر پول باشد سر سبیل شاه می‌شود نقاره‌خانه درست کرد.** (بختیاری)

۱۰۴۷۲. **اگر پول باوفا می‌شد، دست به دست نمی‌گشت.** (آذری، قشقایی)

۱۰۴۷۳. **اگر پول بدهی، آخوند از مسجد بیرون می‌رود.** (آذری)

۱۰۴۷۴. **اگر پول بدهی از مسجد ملّا درمی‌آید.** (تبریزی)

۱۰۴۷۵. **اگر پول داری بازار غلام توست، امّا اگر پول نداری بازار راه توست.** (ساوه‌ای)

۱۰۴۷۶. **اگر پول داری پسته نخور، و اگر بی‌پولی غصّه نخور.** (مازندرانی)

۱۰۴۷۷. **اگر پول داری ضامن باش، اگر بی‌کاری شاهد باش.** (شهربابکی)

۱۰۴۷۸. **اگر پول داشته باشم می‌توانم اصفهان را روی کوه نور بسازم.** (لری)

۱۰۴۷۹. **اگر پول داشته باشی، هرجا بازار است.** (کلاردشتی)

۱۰۴۸۰. **اگر پول داشته باشی، بالای سبیل، تالار نقره‌ای می‌سازی.** (مازندرانی)

۱۰۴۸۱. **اگر پول داشته باشی، همه غلام تو هستند، اگر پول نداشته باشی راهت باز است.** (آذری)

۱۰۴۸۲. **اگر پول را به روباه بدهی برایت مرغ بریان می‌آورد.** (لری)

۱۰۴۸۳. **اگر پول را به ک..ن گنجشک کنی، به جیک‌جیک درمی‌آید.** (تایبادی)

۱۰۴۸۴. **اگر پول را زیر درخت تبریزی بگذاری، خم می‌شود و برمی‌دارد.** (تبریزی)

۱۰۴۸۵. **اگر پهلوان، پهلوانِ خوب باشد، سنگ بقه*هم سلاح اوست.** (افغانی)

۱۰۴۸۶. **اگر پهن خر را طلا بگیری، همان پهن است.** (اراکی)

۱۰۴۸۷. **اگر پیاده به سوار نخندد کارش روبه‌راه نشود.** (آذری)

۱۰۴۸۸. **اگر پیاز خرد کنی اشک هم باید بریزی.** (شوشتری)

۱۰۴۸۹. **اگر پیاز نخورده‌ای چرا دهانت بو می‌دهد؟** (آذری)

۱۰۴۹۰. **اگر پیاز نخورده‌ای، چرا درونت می‌سوزد؟** (آذری)

۱۰۴۹۱. **اگر پی داشتم و پیاز، کماجدان همسایه را می‌گرفتم یک خورده آرد و نمک قرض می‌کردم اشکنه‌ی‌خوبی می‌پختم.** (تهرانی، لری)

۱۰۴۹۲. **اگر پیراهن از قرآن بپوشد.** (کوچه)
۱۰۴۹۳. **اگر پیراهن امام حسین (ع) را هم بپوشد فایده ندارد.** (قشقایی)
۱۰۴۹۴. **اگر پیراهنم پاره شد دیگر هیچ سؤالی از من نپرس.** (لری)
۱۰۴۹۵. **اگر پیراهنم دریده، اصلم نپریده.** (شکورزاده، کوچه، بختیاری، دیلمی)
۱۰۴۹۶. **اگر پیراهنی از قرآن هم بپوشم باور نمی‌کند.** (آذری)
۱۰۴۹۷. **اگر پیر، پیر من است کرامتش را می‌شناسم.** (آذری)
۱۰۴۹۸. **اگر پیرخر بار نکشد، راه بَرَد.** (تاریخ سیستان، دهخدا)
۱۰۴۹۹. **اگر پیر*مال من است کرامتش را می‌شناسم.** (مرندی)
۱۰۵۰۰. **اگر پیرم و می‌لرزم به صدتا جوان می‌ارزم.** (عوام، کوچه)
۱۰۵۰۱. **اگر پیری بماندی جاودانه / چه انده‌بودی از هجر جوانی؟** (مسعودسعدسلمان: ۹۰۵، دهخدا)
۱۰۵۰۲. **اگر پیری هنر بود، شیطان بایست پیغمبر بشود.** (آذری)
۱۰۵۰۳. **اگر پیش خلق گم شود، پیش خدا گم نمی‌شود.** (سرخه‌ای)
۱۰۵۰۴. **اگر پیشرفت می‌کنی به گذشته‌ات نظری بینداز به پدر و مادرت توجه کن.** (مازندرانی)
۱۰۵۰۵. **اگر پیش همه روسیاهم، پیش صاحب گوز روسفیدم.** (کوچه)
۱۰۵۰۶. **اگر پیش همه رو سیاهم، پیش دزد رویم سفید است.** (دهخدا)
۱۰۵۰۷. **اگر پیش همه روسیاهم، پیش کشک‌دزد روسفیدم.** (ملایری)
۱۰۵۰۸. **اگر پیش همه شرمنده‌ام پیش دزد رو سفیدم.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۰۵۰۹. **اگر پیغمبر در عرب نیست اولادش در عجم هست.** (شکورزاده)
۱۰۵۱۰. **اگر پیل با پشّه کین آورد / همه رخنه در داد و دین آورد.** (فردوسی، دهخدا)
۱۰۵۱۱. **اگر پیوسته با نیکان نشینی / بدی اصلا" به چشم خود نبینی.** (مهرومشتری: ۲۶۸ش: ۴۳۴۱)
۱۰۵۱۲. **اگر پیه بود پیاز هم بود.** (کرمانی)
۱۰۵۱۳. **اگر تا آرنجت را عسل کنی و به دهانش بگذاری انگشتت را گاز می‌گیرد.** (شیرازی)
۱۰۵۱۴. **اگر تازی ارباب (صاحب) دارد خرگوش هم خدا دارد.** (قشقایی، آذری)
۱۰۵۱۵. **اگر تازی هیزی نداشته‌باشد، خرگوش در تایا لانه می‌گذارد.** (آذری)
۱۰۵۱۶. **اگر تا شنبه زنده‌ای من تا (چند) شنبه بی‌کارم.** (شیرازی)
۱۰۵۱۷. **اگر تا شیراز طویله بسازند، باز دمش بیرون است.** (قزوینی)
۱۰۵۱۸. **اگر تا صد سال باران نبارد باز هم آب بیشتر از نان هست.** (لری)
۱۰۵۱۹. **اگر تا صد سال دیگر حلوا نخورم، دستم بوی حلوا می‌دهد.** (بوشهری)
۱۰۵۲۰. **اگر تپاله نباشد دیزی جوش نمی‌آید؟** (دلیجانی)
۱۰۵۲۱. **اگر تُپلم مثل گُلم، نه مثل تو شُل و مُلم.** (بختیاری)
۱۰۵۲۲. **اگر تجربه در جوانی و بنیه در پیری بودی چه نبودی؟** (شکورزاده)
۱۰۵۲۳. **اگر تخت جویی هنر بایدت.** (فردوسی: ۲۰۲۷، دهخدا)
۱۰۵۲۴. **اگر تخم خر باشی ولی باهنر باشی، مهم نیست.** (لری)
۱۰۵۲۵. **اگر تخمه‌ی شور است، اگر پسته‌ی کور است، به ما دِه که ضرور است.** (کوچه)
۱۰۵۲۶. **اگر تخمی بماند از پلنگان / تلافی وا کند از گوسفندان.** (بیرجندی)
۱۰۵۲۷. **اگر تخم یونجه صد من بشود، تو هیچی نمی‌شوی.** (ایزدخواستی)
۱۰۵۲۸. **اگر ترسم بود از هی‌هی سواران چادر نمی‌زدم در مرغزاران.** (شکورزاده)
۱۰۵۲۹. **اگر ترسی داشت ای رجب، کلاهی نمی‌گذاشت یک وجب.** (جیرفتی)
۱۰۵۳۰. **اگر ترسی، یک، هزار نماید.** (تاجیکی)
۱۰۵۳۱. **اگر ترش بنشینی قضا چه غم دارد؟** (افغانی)
۱۰۵۳۲. **اگر تر می‌خورد یا خشک، کسی صدایش را نمی‌فهمد.** (رفسنجانی)
۱۰۵۳۳. **اگر تف بیندازم به لبه‌ی روسری‌ام می‌افتد.** (سرخه‌ای)
۱۰۵۳۴. **اگر تقدیر خدا باشد، به بیابان هم کوسه تو را می‌بلعد.** (بختیاری)
۱۰۵۳۵. **اگر تقدیر و قسمت باشد خودش خواهد آمد.** (قشقایی)
۱۰۵۳۶. **اگر تلخم ولی شورم.** (لری)
۱۰۵۳۷. **اگر تمام عالم را آب بگیرد تا شال خر علاف میدان گنج علی خان تر نشود نان ارزان نمی‌شود.** (کرمانی)
۱۰۵۳۸. **اگر تن‌خواه کنی، اطلس بپوشی، همان سفتو*سر، سبزی‌فروشی.** (سیرجانی)

۱.۰۵۳۹. **اگر تند راه بروم می‌گویند: «تند پاست.» اگر سست بروم می‌گویند: «کند پاست.» چه‌طور راه بروم که خوشش بیاید؟** (رامسری)

۱.۰۵۴۰. **اگر تنگ‌دستی مرو پیش یار / وگر سیم داری بیا و بیار.** (سعدی؛ بوستان: ۸۲. شکورزاده، دهخدا)

۱.۰۵۴۱. **اگر تنور از نان خوردن سیر شد، حاکم هم از خون خوردن سیر می‌شود.** (تهرانی)

۱.۰۵۴۲. **اگر تنها به اندازه‌ی جویی به تو ارتباط دارد ولی به ما به اندازه‌ی رودی ارتباط دارد.** (لری)

۱.۰۵۴۳. **اگر تنها به تو سهمی می‌رسد ولی من به اندازه‌ی شهری بهره می‌برم.** (لری)

۱.۰۵۴۴. **اگر تو آب ضرر کنی من در این معامله روغن تاوان خواهم داد.** (هزاره‌ای)

۱.۰۵۴۵. **اگر تو آدمی‌ای اعتقاد من این است / که دیگران همه نقشند بر در حمّام.** (سعدی؛ غزلیات: ۴۹۰. فرهنگ‌نامه)

۱.۰۵۴۶. **اگر توانگری خواهی پسندیده‌کار باش.** (افغانی)

۱.۰۵۴۷. **اگر تو با این روی سیاه خوشت است من هم با این درد خوشم.** (بویراحمدی)

۱.۰۵۴۸. **اگر تو با من مسکین نشستنت عار است / برو به باغ و ببین هم‌نشین گل، خار است.** (سعدی؛ غزلیات: ۵۰۴. فرهنگ‌نامه)

۱.۰۵۴۹. **اگر تو برنج کاری، کلاه دایی‌ام پیمانه‌ی تو.** (مازندرانی)

۱.۰۵۵۰. **اگر تو بمیری، کلاغ‌ها سیاه می‌پوشند.** (نهاوندی)

۱.۰۵۵۱. **اگر تو به این روی سیاه دلت خوش است من هم از این سال دراز بدم نمی‌آید.** (لری)

۱.۰۵۵۲. **اگر تو به حرف حقّ من گوش تکنی برای شکایت به مسجد می‌روم.** (کردی)

۱.۰۵۵۳. **اگر تو به دالو* دیده‌ای من به پارو دیده‌ام.** (هزاره‌ای)

۱.۰۵۵۴. **اگر تو پای نداری سفر گزین در خویش / چو کانِ لعل پذیرا شو از شعاع اثر.** (مولوی؛ غزلیات: ۳۹/۳)

۱.۰۵۵۵. **اگر تو پوست گردو هستی، من چاقوی لبه‌دار هستم.** (مازندرانی)

۱.۰۵۵۶. **اگر تو تا شنبه نمی‌میری (زنده‌ای)، من هم تا سه‌شنبه بی‌کارم.** (کوچه)

۱.۰۵۵۷. **اگر تو چغندری من هم دیگ نپز هستم.** (شکورزاده)

۱.۰۵۵۸. **اگر تو چوپانی باشی که گلّه را به شب چرا ببری، شب مهتاب فراوان هست.** (لری)

۱.۰۵۵۹. **اگر تو خار کنگری من خار زولم* / اگر تو خیر خر کُشی من هم فاطمه کورم.** (لری)

۱.۰۵۶۰. **اگر تو خار کنگری من خار زولم* / اگربچه غریبی من هم فضولم.** (فرهنگ‌نامه، کهکیلویه‌ای، بختیاری، لری)

۱.۰۵۶۱. **اگر تو ختمی، ما شب هفتیم (چله‌ایم).** (کوچه، تهرانی)

۱.۰۵۶۲. **اگر تو خَر دیر بمیری، من هم سگِ انتظار کشم.** (کوچه)

۱.۰۵۶۳. **اگر تو خرما خورده‌ای، من با هسته‌اش بازی کرده‌ام.** (بروجردی)

۱.۰۵۶۴. **اگر تو خوانده‌ای، من رانده‌ام.** (زرقانی)

۱.۰۵۶۵. **اگر تو دایه‌ای، من مادرم.** (شکورزاده)

۱.۰۵۶۶. **اگر تو در مکتب ملانصرالدین درس خوانده‌ای، من هم در مکتب ابوعلی‌سینا درس خوانده‌ام.** (آذری)

۱.۰۵۶۷. **اگر تو دزد باشی تاریکی فراوان است.** (لری)

۱.۰۵۶۸. **اگر تو دزد نیستی، توی درّه چه می‌خواهی؟** (گلپایگانی)

۱.۰۵۶۹. **اگر تو دست نداری، من دارم.** (بهمنیاری)

۱.۰۵۷۰. **اگر تو دلوی، ما بند دلویم.** (تهرانی)

۱.۰۵۷۱. **اگر تو دوستم نباشی خدا ردیف کند کارم را.** (کردی)

۱.۰۵۷۲. **اگر تو دولی*، من بند دولم.** (بهمنیاری، شکورزاده، دامغانی، افغانی، مازندرانی، حبیم، شیرازی، عوام، کوچه، تهرانی)

۱.۰۵۷۳. **اگر تو ده دالو دیدی من ده پالو دیدم.** (هزاره‌ای)

۱.۰۵۷۴. **اگر تو را به درو نبرند، داس تو را نمی‌گیرند.** (نیشابوری)

۱.۰۵۷۵. **اگر تو را زر باشد، عالم (دنیایی) برادر است.** (هبله‌رودی، مثمر، عوام)

۱.۰۵۷۶. **اگر تو را زر باشد، عالمیت برادر باشد.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، سهیلی، حبیم)

۱.۰۵۷۷. **اگر تو را شفا ندهد، کور هم نمی‌کند.** (بیرجندی)

۱.۰۵۷۸. **اگر تو را قطعه قطعه کنند، چهار تا ستون مستراح می‌شود.** (گیلکی)

۱.۰۵۷۹. **اگر تو را نان گندمی نیست، زبان مردمیِ تو کجاست؟** (شکورزاده)

۱.۰۵۸۰. **اگر تو رحیم کَن کَنی، من هم خاتون جانْ تنبان کَنم.** (کوچه)

۱.۰۵۸۱. **اگر تو روباه باشی، من دم تو هستم.** (آذری)

۱.۰۵۸۲. **اگر تو روباهی، آن هم دم توست.** (اهری)

۱.۰۵۸۳. **اگر تو روضه‌ی علی‌اصغری، ما خودمان روضه‌ی علی‌اکبریم.** (تهرانی)

۱.۰۵۸۴. **اگر تو روی کتاب را خوانده‌ای، من پشت کتاب را خوانده‌ام.** (هزاره‌ای)

۱۰۵۸۵. **اگر تو ز آموختن سر نتابی / بجوید سر تو همی سروری را.** (ناصرخسرو: ۱۴۲، دهخدا)

۱۰۵۸۶. **اگر تو سر کنی او ختمش می‌کند.** (افغانی)

۱۰۵۸۷. **اگر تو سه سالِ کالسکه‌چی شده‌ای، من سی سالِ کالسکه سوارم.** (تهرانی)

۱۰۵۸۸. **اگر تو سیزده صفری، ما چهارشنبه‌سوری هستیم.** (رفسنجانی، سیرجانی)

۱۰۵۸۹. **اگر تو سیزدهِ نوروزی، من سیزدهِ صفرم.** (کوچه، کرمانی، شکورزاده)

۱۰۵۹۰. **اگر تو طالب یاری، به جان و دل بخروش.** (حلاج: ۹۹)

۱۰۵۹۱. **اگر تو عزتی من حرمتم، اگر تو کولی هستی من غربتی‌ام.** (لری)

۱۰۵۹۲. **اگر تو عقل داشتی این‌طور درازاندام نمی‌شدی.** (لری)

۱۰۵۹۳. **اگر تو عمّه‌ای، من مادر هستم.** (شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)

۱۰۵۹۴. **اگر تو کار را رها نکنی، کار تو را رها نمی‌کند.** (آذری)

۱۰۵۹۵. **اگر تو کُت کجی، من میخ کَجَم.** (گلبافی)

۱۰۵۹۶. **اگر تو کلاغی من بچّه کلاغم.** (شکورزاده، گلپایگانی، آمره‌ای)

۱۰۵۹۷. **اگر توکّل داری کارت را خدا انجام می‌دهد.** (ترکمنی)

۱۰۵۹۸. **اگر تو کیفی من بند کیفم.** (کوچه)

۱۰۵۹۹. **اگر تو گردوی قوزی، من هم سوزن جوالدوزم (جوالدوز تیزم).** (کرمانی، راوری، شهربابکی، سیرجانی)

۱۰۶۰۰. **اگر تو گردوی کُرچ هستی، من چاقوی نوک کج هستم.** (مازندرانی)

۱۰۶۰۱. **اگر تو گز کنی نبرّی، وجب کنی نَدَری، نه آن کنی که باید، نه آن شوی که شاید.** (شکورزاده)

۱۰۶۰۲. **اگر توله سگ را گوش ببری، درنده‌تر و هارتر می‌شود.** (قشقایی)

۱۰۶۰۳. **اگر تولیت را به گاومیش بخشند کاهدان را به خود اختصاص دهد.** (آذری)

۱۰۶۰۴. **اگر تو مادری من عمّه هستم.** (شکورزاده، دهخدا، خواساری، عوام، کوچه)

۱۰۶۰۵. **اگر تو ماری من افعی هستم.** (بیرجندی)

۱۰۶۰۶. **اگر تو مرا به ترک اسبت نگیری، من هم تو را به ترک سگم نمی‌گیرم.** (مراغه‌ای)

۱۰۶۰۷. **اگر تو مرا عاق کردی، من هم تو را عوق می‌کنم.** (عوام، دهخدا، کرمانی، کوچه، هزاره‌ای، کاوش، شکورزاده)

۱۰۶۰۸. **اگر تو مقداری نان بلوط به من هدیه کنی من در عوض قبایی به تو خواهم بخشید.** (لری)

۱۰۶۰۹. **اگر تو نباشی یکی دیگر، اگر چاق نباشد یک لاغر.** (تایبادی)

۱۰۶۱۰. **اگر تو نیم منی من هم یک من هستم.** (شکورزاده)

۱۰۶۱۱. **اگر تو هم سگ توی ماهی‌تابه دیده بودی بیش‌تر فرار می‌کردی.** (تهرانی)

۱۰۶۱۲. **اگر تو یارم شوی، خداوند به کارم سر و سامان می‌بخشد.** (ایلامی)

۱۰۶۱۳. **اگر تو یارم نشدی، خدا یارم را می‌سازد.** (کردی)

۱۰۶۱۴. **اگر توی قوطی عطّاریش بکنی، بازکار خودش را می‌کند.** (رفسنجانی)

۱۰۶۱۵. **اگر تو یک فریسی، *من صد تا فریسم.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)

۱۰۶۱۶. **اگر تو یک گام برمی‌داری من دو گام برمی‌دارم.** (مازندرانی)

۱۰۶۱۷. **اگر تو یک منی، من ده منم، ترازو بیار و وزنم کن، آن هم بدون دوش و شانه و گردنم.** (لری)

۱۰۶۱۸. **اگر تو یک منی من صد منم، بدون یال و کوپال و گردنم.** (بختیاری)

۱۰۶۱۹. **اگر توی یک دیگ بجوشانندشان، روغنشان با هم مخلوط نمی‌شود.** (بهمنیاری)

۱۰۶۲۰. **اگر تهی‌دست شدی و از پا در نیامدی و اگر ثروتمند شدی و هار نشدی مردی.** (لکی)

۱۰۶۲۱. **اگر تیر از خودم رد شود و به برادرم بخورد مثل این است که به جوال کاه اصابت کرده‌است.** (لری)

۱۰۶۲۲. **اگر تیغ عالم بجنبد ز جای / نبرد رگی تا نخواهد خدای.** (عوام، بهمنیاری، رفسنجانی، هزاره‌ای)

۱۰۶۲۳. **اگر ثروت مرا دریا بخورد بر می‌گرداند.** (آملی)

۱۰۶۲۴. **اگر ثروتمند از ثروتش به فقرا بدهد، فقر از بین می‌رود.** (قشقایی، آذری)

۱۰۶۲۵. **اگرثروتمند تیله بخواهد، فقیر کوزه‌ی‌خود را می‌شکند.** (آذری)

۱۰۶۲۶. **اگر جارو حرف می‌زند، دختر هم حرف می‌زند.** (سبزواری)

۱۰۶۲۷. **اگر جامعه دیوانه شود، پیش ملاّ می‌رود.** (آذری)

۱۰۶۲۸. **اگر جامه‌ام کهنه‌تر است، اصل و نژادم کلان‌تر است.** (بختیاری)

۱۰۶۲۹. **اگر جامه بر تن درد ناخدا / رود کشتی آن‌جا که خواهد خدا.** (سعدی؛ بوستان: ۲۶۴۲، عوام)

دراصل: **قضا کشتی آن جا که خواهد برد/ و گر ناخدا جامه بر تن دَرَد**

۱۰۶۳۰. **اگر جامه تنگ است پاره مکن / که خود پاره گردد چو گردد کهن.** (امیرخسرو دهلوی)

۱۰۶۳۱. **اگر جامه‌های دیبا و حریر پوشی / همان کنگرکن و ترشی فروشی.** (بختیاری)

۱۰۶۳۲. **اگر جانان می‌خواهی باید از جانت بگذری.** (قشقایی)

۱۰۶۳۳. **اگر جان به‌جانش کنی آخر لگد خودش را می‌زند.** (رفسنجانی)

۱۰۶۳۴. **اگر جاودانه نمانی به‌جای / همان نام به زین سپنجی سرای.** (فردوسی: ۶۱۷ ، دهخدا)

۱۰۶۳۵. **اگر جای اوّل می‌گذاشتیش بهتر بود.** (لری)

۱۰۶۳۶. **اگر جای بعضی بود به خدا بندگی نمی‌کرد.** (ساوه‌ای)

۱۰۶۳۷. **اگر جای نشستنم را باز کنم، پایم را دراز کنم.** (لری)

۱۰۶۳۸. **اگر جَجِه‌ام* خایه داشت، خواجه‌ام بود.** (کوچه، عوام)

۱۰۶۳۹. **اگر جرّاحی، برو پیزی خودت را جا بگذار.** (عوام، کوچه)

۱۰۶۴۰. **اگر جرّاحی بلد است، ک..ن پاره‌ی‌خودش را علاج کند.** (بهمنیاری)

۱۰۶۴۱. **اگر جرّاحی بلدی اوّل روده‌ی‌خودت را جا بگذار.** (شکورزاده، دهخدا)

۱۰۶۴۲. **اگر جِرّار* را روسیاه است، انبان پر است.** (سمک‌عیّار: ۲۴۴/۳)

۱۰۶۴۳. **اگر جز به کام من آید جواب / من و گرز و میدان و افراسیاب.** (فردوسی، دهخدا)

۱۰۶۴۴. **اگر جز تو داند که رأی تو چیست / بر آن رای و دانش بباید گریست.** (سعدی؛ کلیات: ۱۸۵، دهخدا)

۱۰۶۴۵. **اگر جستم از دست این تیرزن / من و کنج ویرانه‌ی‌پیرزن.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۹، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، بهمنیاری)

۱۰۶۴۶. **اگر جغد خیری داشت، شکارچیان شکارش می‌کردند.** (خوزستانی)

۱۰۶۴۷. **اگر جغه‌ی*پادشاهی هم بزند، او نمی‌ارزد.** (رفسنجانی)

۱۰۶۴۸. **اگر جلوش ول شود از همه پیش است.** (بهمنیاری)

۱۰۶۴۹. **اگر جلوی دهانش را ببندی از ک..نش صدا می‌دهد.** (قشقایی)

۱۰۶۵۰. **اگر جُم بخوری از پیغمبری ساقطت می‌کنم.** (تهرانی)

۱۰۶۵۱. **اگر جمعش کنی پَر مشتی، اگر ولش کنی دراندشتی.** (جیرفتی)

۱۰۶۵۲. **اگر جنگ آوری کیفر بری تو.** (ویس و رامین: ۳۳۱)

۱۰۶۵۳. **اگر جنگی هست همین امشب می‌کنیم، صلح و آشتی را در زمان خرمن.** (آبدانانی)

۱۰۶۵۴. **اگر جن و آدم شوی، گدایی کردنت به یادم هست.** (لری)

۱۰۶۵۵. **اگر جوال‌دوز سوزن بسازد مغزش چوب است.** (بهمنیاری، کوچه)

۱۰۶۵۶. **اگر جوان می‌دانست و پیر می‌توانست خیلی خوب بود.** (لری)

۱۰۶۵۷. **اگر جوانی شد، هنر نشد.** (سمک‌عیّار: ۲۹۲/۴)

۱۰۶۵۸. **اگر جو بکاری گندم سبز می‌شود.** (سیستانی)

۱۰۶۵۹. **اگرجوجه خروس اذان نگوید (نخواند) صبح (سحر) نمی‌شود؟** (کوچه)

۱۰۶۶۰. **اگر جوجه شانس داشت، مادرش پستان داشت.** (آذری)

۱۰۶۶۱. **اگر جور شکم نبودی، هیچ مرغی در دام صیاد نیفتادی، بلکه صیاد خود دام ننهادی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۸)

۱۰۶۶۲. **اگر جوش مگس خواهی به صحرا آر حلوا را.** (شمس مغربی، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۱۰۶۶۳. **اگر جوهر شناسی تیغ را عریان تماشا کن.** (تکمله)

۱۰۶۶۴. **اگر جهان را آب بگیرد مرغابی را تا زانو است.** (افغانی)

۱۰۶۶۵. **اگر چاق باشی برای چماق خوردن خوبی، اگر لاغر باشی برای جنگیدن.** (لری)

۱۰۶۶۶. **اگر چاقوی مفت ببیند (گیر بیاورد) شکم خودش را پاره می‌کند.** (کوچه)

۱۰۶۶۷. **اگر چاله‌ی‌پس گردن خودت را دیدی، فلانی را هم خواهی دید.** (رامسری)

۱۰۶۶۸. **اگر چپ نباشد راست است.** (لری)

۱۰۶۶۹. **اگر چراغ بمیرد صبا چه غم دارد / وگر بسوزد کتان چه غم خورد مهتاب؟** (سعدی؛ کلیات: ۳۱۹، دهخدا)

۱۰۶۷۰. **اگر چرخ گردون کشد زین تو / سرانجام خشت است، بالین تو.** (فردوسی: ۲۵۱۰، دهخدا)

۱۰۶۷۱. **اگر چشمان نکردی دیده‌بانی / چه دانستی دِلُم خوبان کجایی.** (باباطاهر، شکورزاده، دهخدا)

۱۰۶۷۲. **اگر چشم به راه من نمانی، برو شوهر کن بیوه نمانی.** (بختیاری، لری)

۱۰۶۷۳. **اگر چشم بیچاره‌ای درد کند، همسایه‌اش نمی‌فهمد، اگر چشم محبوبی درد کند، به دوردست‌ها خبر می‌رسد.** (ترکمنی)

۱۰۶۷۴. **اگر چشمت می‌بیند چرا نمی‌خوری؟** (فرهنگ‌نامه)

۱۰۶۷۵. **اگر چشمت نمی‌بیند، بینی‌ات سوراخ است.** (کردی)

۱۰۶۷۶. **اگر چشم، چشم را ببیند حیا می‌کند.** (آذری)

۱۰۶۷۷. **اگر چشم نبیند، چهره احساس شرم نمی‌کند.** (آذری)

۱۰۶۷۸. **اگر چشم نبیند، دل نمی‌خواهد.** (آذری)

۱۰۶۷۹. **اگر چشمه یکی بودی عالم تشنه بود.** (هزاره‌ای)

۱۰۶۸۰. **اگر چغندر گوشت شود هوو هم دوست شود.** (شکورزاده، کوچه)

۱۰۶۸۱. **اگر چلاقم این مچ‌هایم، اگر کچلم این گیسوانم.** (لری)

۱۰۶۸۲. **اگر چله مار*هستی پیاز و قیچی‌ات کو؟** (آملی)

۱۰۶۸۳. **اگر چند از آهو بود پشک و مشک / ولی پشک چون مشک نارد بها.** (ابن‌یمین: ۳۱۶، دهخدا)

۱۰۶۸۴. **اگر چند از مار گیرند زهر / هم از وی توان یافت تریاک بهر.** (گرشاسب‌نامه: ۴۱۳، دهخدا)

۱۰۶۸۵. **اگر چند بدخواه کشتن نکوست / از آن کشتن آن به که گرددت دوست.** (گرشاسب‌نامه: ۴۰، دهخدا)

۱۰۶۸۶. **اگر چند بسیار مانی به‌جای / هم آخر سر آید سپنجی سرای.** (گرشاسب‌نامه: ۴۷۲، دهخدا)

۱۰۶۸۷. **اگر چند بفزاید از رنج گنج / همه گنج گیتی نیرزد به رنج.** (فردوسی: ۲۱۱۷، دهخدا)

۱۰۶۸۸. **اگر چند پنهان کند مرد راز/ پدید آردش روزگار دراز.** (گرشاسب‌نامه: ۴۳، دهخدا)

۱۰۶۸۹. **اگر چند فرزند را روی زشت / به چشم پدر روی او چون بهشت.** (کوش‌نامه: ۱۷۴۷)

۱۰۶۹۰. **اگر چنگت افتد به چنگ بلا، مترس و بلندتر بگو یا علی (ع).** (هزاره‌ای)

۱۰۶۹۱. **اگر چنین چریده‌ای پس کو یال و دنبه‌ات؟** (آذری)

۱۰۶۹۲. **اگر چوبت پرزور باشد، میخ‌طویله‌ی پشمی هم در زیرزمین فرو می‌رود.** (ترکمنی)

۱۰۶۹۳. **اگر چوب حاکم نباشد ز پی / کند زنگی مست در کعبه قی.** (سعدی (؟)، شکورزاده، دهخدا)

۱۰۶۹۴. **اگر چوبدار بخواهد از بز نر پنیر تهیّه می‌کند.** (آذری)

۱۰۶۹۵. **اگر چوب دیگر زنی هیچ.** (نامه‌ی‌داستان)

۱۰۶۹۶. **اگر چوب هم در دست گیرد، کتک صد نفر را می‌خورد.** (سمنانی)

۱۰۶۹۷. **اگر چوبی به دستش دهند به طرف خوان می‌کشاند.** (کردی)

۱۰۶۹۸. **اگر چوبی را که آن‌ها خوردند شما می‌خورید عوض دوپا چهارپا می‌شدید.** (شکورزاده)

۱۰۶۹۹. **اگر چوپان بخواهد، از شاخ تکّه پنیر می‌سازد.** (افغانی)

۱۰۷۰۰. **اگر چوپان بخواهد، از گوسفند نر هم می‌تواند قورت ماج*تهیّه کند.** (خدابنده‌ای)

۱۰۷۰۱. **اگر چوپان بخواهد (بدوشد)، از بُز نر هم شیر می‌دوشد.** (شکورزاده، کوچه، ترکمنی)

۱۰۷۰۲. **اگر چوپان بخواهد، می‌تواند از بز نر هم روغن بگیرد.** (ارومیّه‌ای)

۱۰۷۰۳. **اگر چوپان رایش باشد بز نر را هم می‌دوشد.** (بهمنیاری، آذری، رفسنجانی، اشتهاردی، نیشابوری، کاشانی)

۱۰۷۰۴. **اگر چوپان سرحال باشد از بز نر هم شیر می‌دوشد.** (کاشانی)

۱۰۷۰۵. **اگر چوپانی بلد بودم برادر خودم هم گلّه‌ی بزرگی داشت.** (لری)

۱۰۷۰۶. **اگر چون دکمه پابرجا نباشم / قرین اطلس و دیبا نباشم.** (فرهنگ‌نامه)

۱۰۷۰۷. **اگرچه آب گُل پاک است و خوش‌بوی / نباشد تشنه را چون آب در جوی.** (ویس و رامین: ۲۶۸، دهخدا)

۱۰۷۰۸. **اگرچه آفت عمر انتظار است / چو سر، با وصل دارد سهل کار است.** (نظامی؛ خسرو شیرین: ۱۰۷، دهخدا)

۱۰۷۰۹. **اگرچهار انگشت قدش بلندتر بود، ادّعای خدایی می‌کرد.** (بهمنیاری)

۱۰۷۱۰. **اگرچه برادر بود، دوست به.** (فردوسی: ۲۲۵۶، امثال‌موزون، دهخدا)

۱۰۷۱۱. **اگرچه بود در جهان رأس مار / نگه‌دار کاید زمانی به کار.** (هبله‌رودی، شکورزاده)

۱۰۷۱۲. **اگرچه پادشاه و کامرانیم / ز دشمن دوست کردن کی توانی؟** (ویس‌و رامین: ۵۳، دهخدا)

۱۰۷۱۳. **اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است / به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی.** (سعدی؛ گلستان: ۵۳، دهخدا)

۱۰۷۱۴. **اگرچه تلخ باشد فرقت یار / در او شیرین بود، امیّد دیدار.** (ویس‌و رامین: ۲۷۰، دهخدا)

۱۰۷۱۵. **اگرچه چهره‌اش خوب است، طبعِ خر دارد.** (ناصرخسرو: ۲۷۹)

۱۰۷۱۶. **اگرچه حسودی زِهَر دَر بُود / برادَر هم آخر، برادَر بود.** (فردوسی، دهخدا)

۱۰۷۱۷. **اگرچه رزق مقسوم است، می‌جوی.** (ابن‌یمین: ۵۲۰)

۱۰۷۱۸. **اگرچه رفت و خلق از وی بیاسود / خدا رحمت کند خوب آدمی بود.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۱۰۷۱۹. **اگرچه ساعد شاهان بود نشیمن باز / ولی به کام دل باز آشیان باشد.** (ابن‌یمین، دهخدا)

۱۰۷۲۰. **اگرچه غالبی، از دشمن ضعیف بترس.** (سعدی، شکورزاده)

۱۰۷۲۱. **اگرچه گوشوارت نغز و زیباست / از آن زیباتر است و نغزتر گوش.** (ظهیر فاریابی، دهخدا)

۱۰۷۲۲. **اگرچهل درجه هم تب داشته‌باشد، یک درجه‌اش را هم به کسی نمی‌دهد.** (تهرانی)

۱۰۷۲۳. **اگرچهل روباه داخل شکمش با هم دعوا کنند دمشان به هم نمی‌خورد.** (آمره‌ای)

۱۰۷۲۴. **اگرچهل روز متوالی به یک نفر بگویی که دیوانه‌ای، دیوانه می‌شود.** (قشقایی)

۱۰۷۲۵. **اگرچه مار خوار و ناستوده است / عزیز است و ستوده مهره‌ی‌مار.** (ناصرخسرو: ۱۷، دهخدا)

۱۰۷۲۶. **اگرچه مردی استاد حیلت باشد، او مقابل زنی نباشد که او از جهان هیچ نداند.** (سمک‌عیّار: ۲۴/۲)

۱۰۷۲۷. **اگرچه ممکن است همه‌ی‌مردم تو را سرزنش کنند ولی از پل بیگانه و نامرد عبور مکن.** (قشقایی)

۱۰۷۲۸. **اگرچه نداری گُنه نزد شاه / چنان باش پیشش که مرد گناه.** (گرشاسب‌نامه: ۶۷، دهخدا)

۱۰۷۲۹. **اگرچه هیچ غم بی‌دردسر نیست / غمی از چشم بر راهی بتر نیست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۹۹)

۱۰۷۳۰. **اگر چیره گردد هوا بر خرد / خردمندت از مردمان نشمرد.** (فردوسی، دهخدا)

۱۰۷۳۱. **اگر چیزی بخوری به قدرتت و اگر چیزی ببخشی بر حرمتت می‌افزاید.** (آذری)

۱۰۷۳۲. **اگر چیزی برایت به ارث نگذاشته‌ام، دوست نابابی هم برایت نگذاشته‌ام.** (آمره‌ای)

۱۰۷۳۳. **اگر چیزی به آب بزرگ می‌شد، حالا قورباغه‌ها زنجیر پاره می‌کردند.** (بختیاری)

۱۰۷۳۴. **اگر چیزی به درویش ندهی چیزی هم به او مگو.** (هراتی)

۱۰۷۳۵. **اگر چیزی به دیوانه‌ای دادی سعی کن به عاقلی بگیری.** (همدانی)

۱۰۷۳۶. **اگر چیزی به ملاّ دادی، دستت را بکش، اگر چیزی به شوهر دادی زبان بکش.** (ترکمنی)

۱۰۷۳۷. **اگر چیزی نگویی (حرفی نزنی)، می‌گویند: «لال است.»** (بختیاری، گلبافی)

۱۰۷۳۸. **اگر حاتم سخی بوده چه سودت دارد ای خواجه؟ / تو حاتم گرد یک‌چندی بنه حاتم ستایی را.** (سنایی: ۳۳، دهخدا)

۱۰۷۳۹. **اگر حاجی تاجر است شماره‌ی‌نان‌های خود را دارد.** (لری)

۱۰۷۴۰. **اگر حاکم به مالی دست‌درازی کرد، شهادت‌های مزورانه زیاد می‌شود.** (خوزستانی)

۱۰۷۴۱. **اگر حال زارم را بدانی، شلوارت را می‌کنی و سر می‌گذاری به صحرا.** (گیلکی)

۱۰۷۴۲. **اگر حرام‌زاده نباشد، راه بید خون را کسی نمی‌داند.** (شکورزاده، بهمنیاری، کرمانی)

۱۰۷۴۳. **اگر حرامی هستی برو به گدوکِ ورگزین*.** (آذری)

۱۰۷۴۴. **اگرحرف بزنم مفسده می‌شود، اگر حرف نزنم کمم* پاره می‌شود.** (آباده‌ای)

۱۰۷۴۵. **اگر حرف داری بگو، به حلوا نمک نمی‌ریزند.** (گرمه‌ای)

۱۰۷۴۶. **اگر حرف طلاست، خاموشی نقره است.** (بهمنیاری، خُرّمی)

۱۰۷۴۷. **اگر حرف مرا قبول نداری می‌توانی تجربه کنی.** (فرهنگ‌نامه)

۱۰۷۴۸. **اگر حریف اهل باشد، مشکل آسان است.** (بختیاری)

۱۰۷۴۹. **اگر حریف ک..ش می‌گذارد، خیال می‌کند که جیب قبایش را می‌دوزد.** (سهیلی)

۱۰۷۵۰. **اگر حسنی بخت داشت، پشت عطسه‌اش جخت داشت.** (شکورزاده)

۱۰۷۵۱. **اگر حسود نباشد جهان گلستان است.** (شکورزاده، عوام، حییم، کوچه، دهخدا)

۱۰۷۵۲. **اگر حسود نبود یک شهر و یک شوهر بس بود.** (حییّم، عوام)

۱۰۷۵۳. **اگر حسود نبود یک کفش و چادری برای عالمی بس بود.** (شیرازی، کوچه)

۱۰۷۵۴. **اگر حضرت عباس بگذارد.** (دهخدا، کوچه)

۱۰۷۵۵. **اگر حق مدد فرماید گرگ شبان می‌شود.** (آذری)

۱۰۷۵۶. **اگر حقّی داشته باشم، زمستان نرسد، بهار می‌رسد.** (ترکمنی)

۱۰۷۵۷. **اگر حکم خدا دیگر نگردد / به انده خوردن (بردن) از ما برنگردد.** (ویس‌و رامین: ۲۲۲، دهخدا)

۱۰۷۵۸. **اگر حکیمی سر کچل خودت را چاق کن.** (بهمنیاری)

۱۰۷۵۹. **اگر حلوایی است، باز هم شیرین‌تر.** (آذری)

۱۰۷۶۰. **اگر حمّام پچل*، عروس (داماد) هم کچل.** (کرمانی، رفسنجانی، سیرجانی، گلبافی)

۱۰۷۶۱. **اگر حمّام نداریم، میلی هم به حمّام نداریم.** (لنجانی)

۱۰۷۶۲. **اگر حنظل خوری از دست خوش‌خوی / به از شیرینی از دست ترش‌روی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۲، مثمر، بختیاری)

۱۰۷۶۳. **اگر حیله‌ای در کار نیست دنبه در مرغزار چه کار می‌کند؟** (لری)

۱۰۷۶۴. **اگر خارا کنی اطلس بپوشی / همان سَفتو* سرِ شلغم فروشی.** (شهربابکی)
۱۰۷۶۵. **اگر خار بار است خود کشته‌ای / وگر پرنیان است خود رشته‌ای.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۰۷۶۶. **اگر خاک می‌کنی، همیشه از کوه بلند بکن.** (دماوندی)
۱۰۷۶۷. **اگر خاک نرم پیدا کند غلت و ملاغش*خوب است.** (سبزواری)
۱۰۷۶۸. **اگر خاک هم به سر می‌کنی پای تلّ بلند.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۱۰۷۶۹. **اگر خاک یابد مراغه*داند کرد.** (دهخدا)
۱۰۷۷۰. **اگر خاکی نباشد، آدمی نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۸۱۶)
۱۰۷۷۱. **اگر خاله‌ام ریش داشت، آقا داییم بود.** (عوام، حییم، شکورزاده، دهخدا)
۱۰۷۷۲. **اگر خاله‌ام ک.. داشت خالو بود.** (دزفولی)
۱۰۷۷۳. **اگر خاله جانم خایه داشت، آقادابیم می‌شد.** (کوچه)
۱۰۷۷۴. **اگر خاله خایه داشت، خالو می‌شد.** (حییم، رفسنجانی، کوچه، بیرجندی)
۱۰۷۷۵. **اگر خاله را ریش بُدی خالو شدی.** (شکورزاده)
۱۰۷۷۶. **اگر خاموش بنشینم گناه است.** (سعدی؛ گلستان: ۸۳)
۱۰۷۷۷. **اگرخان نبوده خان شود، همه‌ی‌ایل را آزار دهد.** (ترکمنی)
۱۰۷۷۸. **اگر خان هستی بهر یاران هستی.** (افغانی)
۱۰۷۷۹. **اگر خانی با یارانی.** (افغانی)
۱۰۷۸۰. **اگر خایه‌ات را به همسایه نشان ندهی فکر می‌کند خواجه‌ای.** (قشقایی)
۱۰۷۸۱. **اگر خجالت می‌کشی، به صورتت روبند بزن.** (آذری)
۱۰۷۸۲. **اگر خجالت می‌کشی غربیل بیاورند.** (کوچه)
۱۰۷۸۳. **اگر خجالت نکشی، رقصیدن چه عیبی دارد؟** (آذری)
۱۰۷۸۴. **اگر خجالت نکشی، رقصیدن آسان است.** (مرندی، علمداری)
۱۰۷۸۵. **اگر خدا از چشم نیندازد، کسی به کسی نمی‌تواند لطمه بزند.** (آذری)
۱۰۷۸۶. **اگر خدا بخواهد از نر هم می‌دهد.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه)
۱۰۷۸۷. **اگر خدا بخواهد بدهد از نشیمنگاه سگ سیاه هم می‌دهد.** (کردی‌کرمانشاهی)
۱۰۷۸۸. **اگر خدا بخواهد بدهد، در کوه و دشت هم می‌دهد.** (سمنانی)
۱۰۷۸۹. **اگر خدا بخواهد به بنده بدهد، نمی‌پرسد دینارش به چنده.** (جیرفتی)
۱۰۷۹۰. **اگر خدا بخواهد به علف زوره هم می‌دهد.** (گلپایگانی)
۱۰۷۹۱. **اگر خدا بخواهد به کسی بدهد، برسرراهش می‌ریزد، اگر نخواهد، با پول نمی‌توان آن‌را به دست آورد.** (ترکمنی)
۱۰۷۹۲. **اگر خدا بخواهد بیماری شفا یابد، پزشک در راه است.** (رامسری)
۱۰۷۹۳. **اگر خدا بخواهد ثقلین هم کاری از دستشان ساخته نیست.** (شکورزاده)
۱۰۷۹۴. **اگر خدا بخواهد، ده پشتکوه جمارون هم میده.** (تهرانی)
۱۰۷۹۵. **اگر خدا بخواهد همه را یکسان می‌کند.** (تمثیل)
۱۰۷۹۶. **اگر خدا بدهد، گرگ گوسفند می‌آورد.** (کردی)
۱۰۷۹۷. **اگر خدا به دادم نرسیده‌بود، خواجه تا دسته گاییده‌بود.** (کوچه)
۱۰۷۹۸. **اگر خدا به شتر بال می‌داد، بام و دیوار را فرو می‌ریخت.** (اهری)
۱۰۷۹۹. **اگر خدا به شتر شاخ می‌داد، آسمان را خراب می‌کرد.** (سلماسی)
۱۰۸۰۰. **اگر خدا به گاومیش بال می‌داد، بام‌ها را می‌انداخت.** (آذری)
۱۰۸۰۱. **اگر خدا تخته‌تراش نیست، تخته برهم انداز خوبی است.** (بیرجندی)
۱۰۸۰۲. **اگر خدا خدایی کنه، فلک پادشاهی کنه.** (دماوندی)
۱۰۸۰۳. **اگر خدا خواست برو بنشین، اگر هم نخواست برو بنشین.** (سبزواری)
۱۰۸۰۴. **اگر خدا خواهد درباره‌ی کسی احسان کند از روزنه‌ی‌سقف پایین اندازد.** (آذری)
۱۰۸۰۵. **اگر خدا را این کرم‌ها باشد، ما را آن طالع‌ها نیست.** (بهمنیاری، کوچه، راوری، کرمانی)
۱۰۸۰۶. **اگر خدا را می‌شناسی دلیل مجوی.** (بختیاری)
۱۰۸۰۷. **اگر خدا را ندیده‌ای، به دلیل بشناس.** (هزاره‌ای)
۱۰۸۰۸. **اگر خدا روزی دهد کو دندان؟ / اگر لباس دهد کو اندام؟** (دزفولی)
۱۰۸۰۹. **اگر خدا نبود، ادّعای خدایی می‌کرد.** (کوچه)
۱۰۸۱۰. **اگر خدا نجّار نیست، در و تخته را خوب به هم می‌اندازد.** (بختیاری)
۱۰۸۱۱. **اگر خدا نکشد بنده نمی‌کشد.** (لری)
۱۰۸۱۲. **اگر خدا نگه دارد بلایی نیست و اگر نگه ندارد پناهی نیست.** (ترکمنی)

۱۰۸۱۳. **اگر خدا نیست، حضرت عبّاس (ع) که هست.** (بختیاری)

۱۰۸۱۴. **اگر خداوند بخواهد بدهد، از هیچ می‌آفریند و به بنده عطا می‌کند.** (آذری)

۱۰۸۱۵. **اگر خداوند بخواهد به کسی نعمتی بدهد، نمی‌پرسد که تو فرزند چه کسی هستی؟** (قشقایی)

۱۰۸۱۶. **اگر خداوند ثروت دهد، از باجه‌ی‌خانه‌اش می‌اندازد.** (آذری)

۱۰۸۱۷. **اگر خداوند درد داده درمان هم داده.** (قشقایی)

۱۰۸۱۸. **اگر خداوند ریگی به کفش خود نداشت چرا شیطان را آفرید؟** (لری)

۱۰۸۱۹. **اگر خداوند ناخن می‌داد چشم مردم را درمی‌آورد.** (ساوه‌ای)

۱۰۸۲۰. **اگر خدا هست، روز جزا هم هست.** (شیرازی)

۱۰۸۲۱. **اگر خدا یاری کند، گرگ چوپان می‌شود.** (آذری)

۱۰۸۲۲. **اگر خدای نباشد ز بنده‌ای خشنود / شفاعت همه پیغمبران ندارد سود.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۱، شکورزاده)

۱۰۸۲۳. **اگر خر از پله بالا رفت، زن هم عقل می‌یابد.** (لری)

۱۰۸۲۴. **اگر خراسان دیر (دور) است کرتش*نزدیک است.** (نایینی)

۱۰۸۲۵. **اگر خربزه می‌خوری پلاسیده‌اش را بخور، پلاسیده‌اش خوش‌مزه است.** (ترکمنی)

۱۰۸۲۶. **اگر خر به سر به طویله نرود به عقب به طویله‌اش می‌برند.** (افغانی)

۱۰۸۲۷. **اگر خر به نزدیک بار نرود، بار به نزدیک خر می‌آید.** (جیرفتی)

۱۰۸۲۸. **اگر خر بیمار است، سگ هم بی‌کار است.** (لری)

۱۰۸۲۹. **اگر خر خر را نمی‌شناسد خربنده خربنده را می‌شناسد.** (هبله‌رودی)

۱۰۸۳۰. **اگر خر خر را نمی‌شناسد، خرکچی خرکچی را می‌شناسد.** (شکورزاده، کوچه)

۱۰۸۳۱. **اگر خر دشمن را نگذاری آب بخورد غنیمتی است.** (فرهنگ‌نامه)

۱۰۸۳۲. **اگر خر را پیش بار برده ممکن نشود بار را پیش خر می‌آورند.** (تاجیکی)

۱۰۸۳۳. **اگر خر را وادار کنی که از نردبان بالا رود نمی‌توانی پایینش بیاوری.** (آذری)

۱۰۸۳۴. **اگر خر رنجیده‌شود بیشتر از اسب می‌دود.** (ساوه‌ای)

۱۰۸۳۵. **اگر خرس به سختی بیفتد بچّه‌ی خود را می‌خورد.** (مازندرانی)

۱۰۸۳۶. **اگر خرس گلوی آدم را بگیرد با صلوات فرستادن گلوی او را ول نمی‌کند.** (کازرونی)

۱۰۸۳۷. **اگر خر شاخ داشت سری برتنی نمی‌گذاشت.** (خوزستانی)

۱۰۸۳۸. **اگر خر شاخ گاو را داشت ولایت زیر و زبر می‌شد.** (لری)

۱۰۸۳۹. **اگر خر کنار بار نرفت، بار را کنار خر می‌برند.** (شهر بابکی)

۱۰۸۴۰. **اگر خر لاغر است سگ هم پیر است.** (لری)

۱۰۸۴۱. **اگر خر لاغر است، سگ هم چاق نیست.** (بختیاری)

۱۰۸۴۲. **اگر خر می‌بود ملاّ را نمی‌طلبیدند.** (مثمر)

۱۰۸۴۳. **اگر خر می‌خواهی باید به فکر علوفه هم باشی.** (رامسری)

۱۰۸۴۴. **اگر خر نبود استر نبود.** (کرمانجی)

۱۰۸۴۵. **اگر خر نبودی، پیش بیطار نرفتی.** (فرهنگ‌نامه)

۱۰۸۴۶. **اگر خر نخواهم به خانه‌ی‌میرز هم بروم؟** (تمثیل)

۱۰۸۴۷. **اگر خر نخواهیم باید علی میرزا را هم ببینیم؟** (بختیاری)

۱۰۸۴۸. **اگر خر نداری به خر نمی‌ارزی.** (افغانی)

۱۰۸۴۹. **اگر خر نداری، داماد بگیر.** (لری)

۱۰۸۵۰. **اگر خر نمی‌بود قاضی نمی‌شد.** (مثمر، تهرانی، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، کوچه، دهخدا)

۱۰۸۵۱. **اگر خر نیاید به نزدیک بار / تو بار گران را به نزد خر آر.** (فردوسی: ۲۲۷۹، بهمنیاری، کوچه، تهرانی، شکورزاده)

۱۰۸۵۲. **اگر خروس بانگ نزند، دیگر روز نمی‌شود؟** (بختیاری)

۱۰۸۵۳. **اگر خروس بخواند زن قهر کرده ناامید می‌شود.** (خوزستانی)

۱۰۸۵۴. **اگر خروس بداند شب تا سحر می‌خواند.** (بهمنیاری، زرقانی، شکورزاده، کوچه، دهخدا)

۱۰۸۵۵. **اگر خروس به سمت کسی می‌خواند، برای دفع شومی خروس را می‌کشتند.** (تهرانی)

۱۰۸۵۶. **اگر خروس خروس باشد توی راه هم می‌خواند.** (فرهنگ‌نامه)

۱۰۸۵۷. **اگر خروس نخواند صبح نمی‌شود؟** (بهمنیاری، کوچه، لکی، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)

۱۰۸۵۸. **اگر خروس هم نباشد، روز می‌شود.** (ایلامی)

۱۰۸۵۹. **اگر خروسی بانگ سر ده و اگر مرغی تخم بگذار.** (بختیاری)

۱۰۸۶۰. **اگر خریدار چشم داشته‌باشد، فروشنده از گرسنگی می‌میرد.** (آذری)

۱۰۸۶۱. **اگر خری را با خری در یک طویله ببندی هم‌رنگ نمی‌شوند ولی هم‌خو می‌شوند.** (رامسری)

۱۰۸۶۲. **اگر خسته بدانی تو خودت را، بدان مرده رفیق همرهت را.** (اهری)
۱۰۸۶۳. **اگرخسته‌شدی، مرا روی دوش خود بنشان.** (رامسری)
۱۰۸۶۴. **اگر خسته هستم گرسنه نیستم.** (بویراحمدی، لری)
۱۰۸۶۵. **اگر خسی به هوا رفت از کشاکش باد / به یک دمی، دو سه ناچار بر زمین افتد.** (دهخدا)
۱۰۸۶۶. **اگر خشت به آسیاب ببری خاک می‌آوری.** (خوانساری)
۱۰۸۶۷. **اگر خشت نمالیدم، خشت هم از کس نشکستم.** (بیرجندی)
۱۰۸۶۸. **اگر خشم و تندخویی وجودت را گرفته، آب سرد نزدیک است.** (گیلکی)
۱۰۸۶۹. **اگر خصمت قاضی شد، خدا به فریادت برسد.** (ترکمنی)
۱۰۸۷۰. **اگر خصم جان تو عاقل بود / به از دوستداری که جاهل بود.** (دهخدا، هزاره‌ای)
۱۰۸۷۱. **اگر خفته‌ای زود برجه به پای / وگر خود به پایی زمانی بپای.** (دقیقی؛ به نقل از فردوسی: ۱۳۲۷، دهخدا
۱۰۸۷۲. **اگر خلق را بفریبی، خالق را نتوان فریفت.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۱۰۸۷۳. **اگر خم بروند یا بر، در هردو صورت به زمین مامی*می‌روند.** (هزاره‌ای)
۱۰۸۷۴. **اگر خم شد عصاست، خم نشد چوب‌دستی.** (کردی‌کرمانشاهی)
۱۰۸۷۵. **اگر خُم شکسته است بوی سرکه در نرفته است که.** (گیلکی)
۱۰۸۷۶. **اگر خوابت می‌آید بالش می‌خواهی چه‌کار؟ اگر گرسنه‌ای نان خورش می‌خواهی چه‌کار؟** (کردی)
۱۰۸۷۷. **اگر خواب خوب بود، خرگوش فیلی بود.** (نهبندانی، شهرضایی)
۱۰۸۷۸. **اگر خواجه ریش داشت، از روز پیش داشت.** (کوچه)
۱۰۸۷۹. **اگر خواستی خانه‌ات را بفروشی اوّل کلک در را عوض کن بعد بفروش.** (فرهنگ‌نامه)
۱۰۸۸۰. **اگر خواستی (داماد) بگیری، داماد خیتی*بگیر.** (گلبافی)
۱۰۸۸۱. **اگر خواستی روداری کنی، خانه‌داری نمی‌توانی بکنی.** (گلبافی)
۱۰۸۸۲. **اگر خوانی بفرما تا بیایم.** (خواجوی‌کرمانی)
۱۰۸۸۳. **اگر خواهی از پشیمانی رسته گردی، در دنبال هوای دل مباش.** (افغانی)
۱۰۸۸۴. **اگر خواهی از هردو سر آبروی / همه راستی کن، همه راست گوی.** (فردوسی، شکورزاده)
۱۰۸۸۵. **اگر خواهی ببری دختر کربلایی رمضان را، شل کن دوقران را.** (تنکابنی)
۱۰۸۸۶. **اگر خواهی برگزیده باشی کرم پیشه باش.** (افغانی)
۱۰۸۸۷. **اگر خواهی بمیری بی‌بهانه / بخور ماست و جوکول* و هندوانه.** (گیلکی)
۱۰۸۸۸. **اگر خواهی بهشت را زنده بینی / چو خسته می‌شوی بر خر نشینی.** (خمین)
۱۰۸۸۹. **اگر خواهی بی‌اندوه باشی، حسود مباش.** (افغانی)
۱۰۸۹۰. **اگر خواهی پرده‌ی‌تو دریده نشود، پرده‌ی‌کس مدر.** (قابوس‌نامه، دهخدا)
۱۰۸۹۱. **اگر خواهی پیش اقوام عزیز شوی یا بمیر یا دور شو.** (کردی)
۱۰۸۹۲. **اگر خواهی تو را دیوانه‌سار نشمرند آن‌چه نایافتنی است مجوی.** (قابوس‌نامه، شکورزاده، دهخدا)
۱۰۸۹۳. **اگر خواهی راز تو دشمن نداند با دوست مگوی.** (قابوس‌نامه، دهخدا، افغانی)
۱۰۸۹۴. **اگر خواهی راز تو را کسی نداند به دوست مگو، که او هم دوستی دارد.** (تاجیکی)
۱۰۸۹۵. **اگر خواهی سرت به‌جا ماند، سرّ نگه‌دار.** (افغانی)
۱۰۸۹۶. **اگر خواهی سلامت، بر کنار است.** (سعدی؛ گلستان: ۷۱، شکورزاده)
۱۰۸۹۷. **اگر خواهی شوی تَغَل‌انداز*، هی پر کن و هی بالا انداز.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۱۰۸۹۸. **اگر خواهی شوی خوش‌نویس، بنویس و بنویس و بنویس.** (دهخدا، حییم، کوچه، عوام)
۱۰۸۹۹. **اگر خواهی شوی سرفراز / پا از گلیم خود نکن دراز.** (نیریزی)
۱۰۹۰۰. **اگر خواهی شوی عمده، بخر آهن و پنبه.** (فرهنگ‌نامه)
۱۰۹۰۱. **اگر خواهی فریفته نباشی، آن‌چه ننهاده‌ای بر مدار.** (قابوس‌نامه، دهخدا)
۱۰۹۰۲. **اگر خواهی کنی رشد / بخور آب را مشت مشت (کف دست).** (گیلکی)
۱۰۹۰۳. **اگر خواهی که از سرما بری جان / به تابستان بنه برگ زمستان.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۳۱۱۲)
۱۰۹۰۴. **اگر خواهی که باغت گرده فردوس / قلم را حوت بنشان ریشه را قوس.** (لنجانی)
۱۰۹۰۵. **اگر خواهی که با مقدار باشی / مکن با کودک و با بنده بازی.** (دهخدا)
۱۰۹۰۶. **اگر خواهی که بر تو ببخشایند تو نیز بر دیگران ببخشای.** (شکورزاده)
۱۰۹۰۷. **اگر خواهی که بر ریشت نخندند / بفرما تا خرت محکم ببندند.** (هبله‌رودی، مثمر، کوچه، شکورزاده، بهمنیاری، زرقانی، بافقی)

۱۰۹۰۸. **اگر خواهی که بی‌اجل بمیری / انار ناشتا خوری، به را به سیری.** (شهمیرزادی)
۱۰۹۰۹. **اگر خواهی که بینی روی دلبر / زمین بشکافت پیدا شد سرخر.** (دشتستانی)
۱۰۹۱۰. **اگر خواهی که بینی لذّت خواب / سرت سایه گذار و تن به آفتاب.** (خمین)
۱۰۹۱۱. **اگر خواهی که خود را درنبازی / مکن با بچّه و با بنده بازی.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۰۹۱۲. **اگر خواهی که خود شرمنده سازی / بکن با کودک و با کلب بازی.** (تاجیکی)
۱۰۹۱۳. **اگر خواهی که در جنّت درآیی / بگیر از بند دست کربلایی.** (افغانی، هزاره‌ای)
۱۰۹۱۴. **اگر خواهی که عقلت را نبازی / مکن با کودک و با بنده بازی.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۱۰۹۱۵. **اگر خواهی که کام از من ستایی / برادرخواندگی با شوهرم کن.** (حییم)
۱۰۹۱۶. **اگر خواهی که کم دوست و کم یار نباشی، کینه‌دار مباش.** (قابوس‌نامه، دهخدا)
۱۰۹۱۷. **اگر خواهی که مردمان تو را نیکوگوی باشند نیک‌گوی مردمان باش.** (قابوس‌نامه، شکورزاده، دهخدا)
۱۰۹۱۸. **اگر خواهی ماهی بگیری از آب مترس.** (افغانی)
۱۰۹۱۹. **اگر خواهی نان آسان، برو در خراسان.** (هزاره‌ای)
۱۰۹۲۰. **اگر خواهی نمانی در زمانه / بخور ماست و قوروت*و هندوانه.** (شکورزاده)
۱۰۹۲۱. **اگر خواهی نمانی در زمانه / بخور ماست و لواش و هندوانه.** (گلپایگانی)
۱۰۹۲۲. **اگر خواهی و گرنه، ز آن مایی.** (بهمنیاری)
۱۰۹۲۳. **اگر خواهی همه با تو دوست باشند، کینه به دل مگیر.** (افغانی)
۱۰۹۲۴. **اگر خواهی هنر را سخت بازو / زر بی‌سنگ باید در ترازو.** (وحشی بافقی: ۴۴۲، دهخدا)
۱۰۹۲۵. **اگر خوب است برای همه خوب است.** (کرمانی)
۱۰۹۲۶. **اگر خوب است حیف است مردم ببرند، اگر بد است عیب است مردم ببرند.** (سنقری)
۱۰۹۲۷. **اگر خوب باشد به من رفته، بد باشد به تو.** (آذری)
۱۰۹۲۸. **اگر خوب بود، حالا هفت روزش بود.** (ملایری)
۱۰۹۲۹. **اگر خوب بود دلش گیر، اگر بد بود کِلش گیر.** (تهرانی)
۱۰۹۳۰. **اگر خوب بود، سال قحطی مرده‌بود.** (شهرضایی)
۱۰۹۳۱. **اگر خوب بود سال وبایی رفته‌بود.** (زرقانی)
۱۰۹۳۲. **اگر خوب بود، فردا روز سوّم او بود.** (گیلکی)
۱۰۹۳۳. **اگر خوب دقّت کنی، در شیر هم خون دیده می‌شود.** (ترکمنی)
۱۰۹۳۴. **اگر خوب شدی من حکیم نصیرم، اگر خوب نشدی به ساق ک..م.** (تهرانی)
۱۰۹۳۵. **اگر خوبی از خویشتن در هراس.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۴۲)
۱۰۹۳۶. **اگر خوبی است بس است، اگر بدی است بس است.** (کردی)
۱۰۹۳۷. **اگر خودت بودی ریده‌بودی.** (کوچه، تهرانی)
۱۰۹۳۸. **اگر خودت را به آب می‌اندازی لااقل به دریا بینداز نه به جوی.** (بختیاری)
۱۰۹۳۹. **اگر خودت را توانستی شکل همه بکنی، همه را هم می‌توانی شکل خودت بکنی.** (تهرانی)
۱۰۹۴۰. **اگر خودت کوری به کسی مگو کور.** (لری)
۱۰۹۴۱. **اگر خودت نداشته باشی، همسایه‌ات داشته‌باشد.** (افغانی)
۱۰۹۴۲. **اگر خودش پیر است نانش که پیر نیست.** (هزاره‌ای)
۱۰۹۴۳. **اگر خودش را نزنی جای پایش را می‌زنی.** (شیرازی)
۱۰۹۴۴. **اگر خود شود غرقه در زهر مار / نخواهد نهنگ از وزغ زینهار.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۷۶)
۱۰۹۴۵. **اگر خودمان مثل عمو نشویم، عمو مثل خودمان می‌شود.** (لری)
۱۰۹۴۶. **اگر خودم را بر سر تابه بگذارم، آخرش به من می‌گویند زن پدر.** (لری)
۱۰۹۴۷. **اگر خودم را می‌کشی، رگ و ریشه‌ام را چه می‌کنی؟** (بختیاری)
۱۰۹۴۸. **اگر خودم را ندیده‌ای، برادر رشید خوبی دارم.** (بختیاری)
۱۰۹۴۹. **اگر خودم بودم پسر زاییده‌بود.** (کوچه، شکورزاده، عوام، امثال)
۱۰۹۵۰. **اگر خود هفت سبع از بر بخوانی / چو آشفتی الف بی تی ندانی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۵، دهخدا)
۱۰۹۵۱. **اگر خوراک آسیا را نرسانی سنگ‌ها همدیگر را می‌سایند.** (آذری)
۱۰۹۵۲. **اگر خوراک از مردم هم باشد، شکم که از تو است.** (ترکمنی)
۱۰۹۵۳. **اگر خورده باشم، گوشت خوک باشد.** (افغانی)
۱۰۹۵۴. **اگر خوش‌حالی است، دیگر بس است.** (لری)
۱۰۹۵۵. **اگر خوشه‌چین است، بافه بخش است.** (جیرفتی)
۱۰۹۵۶. **اگر خوک بخورد، به پیشباز گرگ می‌رود.** (مازندرانی)
۱۰۹۵۷. **اگر خون خوارج بر جامه و ریش ریخته‌باشد، نشوید.** (ابومسلم‌نامه: ۴۵۸/۴)
۱۰۹۵۸. **اگر خون ناحق بخوابد، فلان نمی‌خوابد.** (دهخدا، کوچه)

۱۰۹۵۹. **اگر خویشاوندت اخ و تف چسبیده به دیوار باشد باز هم باید او را بخواهی.** (لری)
۱۰۹۶۰. **اگر خویشتن را ملامت کنی / ملامت نباید شنیدن ز کس.** (سعدی؛ گلستان: ۹۹، دهخدا)
۱۰۹۶۱. **اگر خیاط سوزن و نخش گم نشود روزی صد دست لباس می‌دوزد.** (همدانی)
۱۰۹۶۲. **اگر خیال نداری در این باغ، چه درش بسته باشد چه باز.** (همدانی)
۱۰۹۶۳. **اگر خِیر بود، ملاّ صدا نمی‌زدند.** (کوچه)
۱۰۹۶۴. **اگر خیر داشت، اسمش را می‌گذاشتند خیرالله.** (عوام، کوچه، شکورزاده، دهخدا، گیلکی، آذری، سمنانی)
۱۰۹۶۵. **اگر خیر داشت، نامش را خیرمحمّد می‌گذاشت.** (هزاره‌ای، افغانی)
۱۰۹۶۶. **اگر خیر داشتی به رفقایت می‌رسیدی.** (خوزستانی)
۱۰۹۶۷. **اگر خیرم نمی‌کنی کاسه‌ام نشکن.** (شیرازی)
۱۰۹۶۸. **اگر خیر می‌بود ملّا را نمی‌طلبید.** (هبله‌رودی)
۱۰۹۶۹. **اگر خیری‌خانم واقعاً خیر داشت برای خانه پدرش خیر داشت.** (لری)
۱۰۹۷۰. **اگر خیری داشت، پرنده رهایش نمی‌کرد.** (خوزستانی)
۱۰۹۷۱. **اگر خیلی امامزاده است فک کج خود را درمان می‌کرد.** (مازندرانی)
۱۰۹۷۲. **اگر خیلی بی‌کاری تنبانت را بکن بگذار تو جوغن بکوب.** (راوری، گلبافی)
۱۰۹۷۳. **اگر خیلی عصبانی‌ام کنی به خانه‌ات می‌آیم تا از گرسنگی بمیرم و آن‌گاه خون‌بهایم را از تو بگیرند.** (لری)
۱۰۹۷۴. **اگر خیلی کارکنی برو خانه‌ی پدر خودت کار بکن.** (لری)
۱۰۹۷۵. **اگر خیلی ملاّیی خط پیشانیت را بخوان.** (کوچه)
۱۰۹۷۶. **اگر خیلی ممنون نباشد ریشه‌ی بسم‌الله (تعارف) درمی‌آید.** (بختیاری)
۱۰۹۷۷. **اگر داخل شیشه‌اش هم کنی کار خودش را می‌کند.** (آمره‌ای)
۱۰۹۷۸. **اگر دادگر باشی ای شهریار / نمانی و نامت بود یادگار.** (فردوسی: ۱۹۷۶، دهخدا)
۱۰۹۷۹. **اگر دادگر، چند بی‌کس بود / ورا راستی، پاسبان بس بود.** (فردوسی: ۲۱۴۱، دهخدا)
۱۰۹۸۰. **اگر دادی پیر شوی اگر ندادی کور شوی.** (رامسری)
۱۰۹۸۱. **اگر دادی ننگ ندارم، اگر ندادی جنگ ندارم.** (افغانی)
۱۰۹۸۲. **اگر داری از سنگ و آهن روان / بفرسایی از گردش آسمان.** (فتحعلی‌خان صبا، دهخدا)
۱۰۹۸۳. **اگر داری بگو، وگر نداری دروغ مگو.** (افغانی)
۱۰۹۸۴. **اگر داری زبان چاپلوسی / هَمَت جا در عزاست، هم در عروسی.** (کوچه، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۰۹۸۵. **اگر داری سر دعوا، بیا این گوی و این میدان.** (شاهد)
۱۰۹۸۶. **اگر داری طرب کن و اگر نداری طلب کن.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، افغانی، کوچه)
۱۰۹۸۷. **اگر داشته باشم باغ بوستان / طمع ندارم به مال دوستان.** (باباحیدری)
۱۰۹۸۸. **اگر داماد قوم و خویش است، برادر داماد چه‌کاره است؟** (لکی)
۱۰۹۸۹. **اگر دانا بود خصم تو بهتر / که با نادان شوی یار و برادر.** (ناصرخسرو، دهخدا)
۱۰۹۹۰. **اگر دانسته سخن بگویی نور چهره‌ات از میان نمی‌رود، اگر دانسته و با حساب خرج کنی، پول جیبت تمام نمی‌شود.** (ترکمنی)
۱۰۹۹۱. **اگر دانش به روزی بر فزودی / ز نادان تنگ روزی‌تر نبودی.** (سعدی؛ گلستان: ۳۸، دهخدا)
۱۰۹۹۲. **اگر دانم که نان دادن ثواب است / خودم خورم که بغدادم خراب است.** (مازندرانی)
۱۰۹۹۳. **اگر دانه سر کبک را هم بگیرد، باز خوراکش آن ریگ است.** (کرمانجی)
۱۰۹۹۴. **اگر دانی ثواب است کاسه‌لیسی / بلیسی و بلیسی و بلیسی.** (بیرجندی)
۱۰۹۹۵. **اگر دانی ثوابِ کاسه لیسی / به هرجا کاسه‌ای بینی بلیسی.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۱۰۹۹۶. **اگر دانی درنمی‌مانی، ندانی جانش در عذاب.** (تاجیکی)
۱۰۹۹۷. **اگر دانی که خمس مال داری / گدا گسنه*ز خود بسیار داری.** (دماوندی)
۱۰۹۹۸. **اگر دانی که نان دادن ثواب است / تو خود می‌خورکه بغدادت خراب است.** (حیم، تهرانی، جیرفتی، کوچه، عوام، شکورزاده، بیرجندی)
۱۰۹۹۹. **اگر دایه‌ات نبودم عمّه‌ی تو که بودم.** (سرخه‌ای)
۱۱۰۰۰. **اگر دختر بگوزد صدا ندارد، اگر عروس بگوزد دارامب و دورومب.** (کوچه)
۱۱۰۰۱. **اگر دختر را به اختیار خود رها کنی، در چله‌ی‌زمستان موی بزها را قیچی می‌کند.** (قشقایی)
۱۱۰۰۲. **اگر دختر را به حال خود بگذاری یا زن نی‌نواز می‌شود یا زن دو تارنواز.** (ترکمنی)
۱۱۰۰۳. **اگر دختر را به حال خود بگذاری، با مطرب ازدواج می‌کند.** (آذری)

۱۱۰۰۴. **اگر دختر کاره‌ای بود، خانه‌ی باباش دیاره‌ای* بود.** (دشتی)
۱۱۰۰۵. **اگر دختر کچل است، پسر هم یلامه*است.** (آذری)
۱۱۰۰۶. **اگر دختر نان‌پز باشد با چوب پدرش نان می‌پزد.** (بختیاری)
۱۱۰۰۷. **اگر دختر نباشد راضی، پسر نمی‌کند بوسه‌بازی.** (بختیاری)
۱۱۰۰۸. **اگر دختر وزیر هستی، آخرش سر به زیر هستی.** (اصفهانی)
۱۱۰۰۹. **اگر دختر وزیری آخر به زیری.** (قمی)
۱۱۰۱۰. **اگر در آن دنیا فرصت حرف زدنم بدهند درستش می‌کنم.** (لری)
۱۱۰۱۱. **اگر دراز شد دیلم می‌شود و اگر پهن شد بیل.** (شکورزاده)
۱۱۰۱۲. **اگر درازم سر افرازم، نه مثل کوتوله حیله‌بازم.** (بختیاری)
۱۱۰۱۳. **اگر در بازار دیدی همه کج چشم هستند، تو هم کج چشم شو.** (آذری)
۱۱۰۱۴. **اگر در برداشتن باد مهارت داری باد معده‌ی‌خود را معالجه کن.** (لری)
۱۱۰۱۵. **اگر در خانه اتّفاق باشد زور دهکده را دارد، اگر در دهکده اتّفاق باشد زور ولایت پرجمعیّت را.** (هزاره‌ای)
۱۱۰۱۶. **اگر در خانه‌ات مهمان باشد، پیشکت*را پیش مگو.** (افغانی)
۱۱۰۱۷. **اگر در خانه خوار شد، در کوچه سنگسار می‌شود.** (فسایی)
۱۱۰۱۸. **اگر در خانه کس است یک حرف بس است.** (افغانی، هزاره‌ای)
۱۱۰۱۹. **اگر در خانه کسی باشه، یک در بسه.** (تهرانی)
۱۱۰۲۰. **اگر در خانه‌ی‌ارباب گردو است، تک تک شمرده‌شده‌است.** (مازندرانی)
۱۱۰۲۱. **اگر در خانه‌ی‌همسایه کماچه، به ما چه؟** (تایبادی)
۱۱۰۲۲. **اگر درخت از شاخ ننک کرد، از ریشه می‌خشکد.** (هزاره‌ای)
۱۱۰۲۳. **اگر درخت تلخ را هزار بار به انگبین و روغن بیندایی* جز تلخی نیفزاید و ننماید.** (داستان‌های‌بیدپای: ۱۲۷)
۱۱۰۲۴. **اگر درخت شنید او هم شنید.** (رامسری)
۱۱۰۲۵. **اگر درخت میوه بسیار داشته‌باشد، شاخه‌اش خم می‌شود.** (تاجیکی)
۱۱۰۲۶. **اگر درختی برای خود سایه نداشته‌باشد برای مردم کی سایه دارد؟** (کردی)
۱۱۰۲۷. **اگر در خواب بینی باغ‌داری / الهی سر ز بالین بر نداری.** (بهمنیاری)
۱۱۰۲۸. **اگر در خواب بینی ماه و ماهی / اگر بر عکس نگویی پادشاهی.** (هراتی)
۱۱۰۲۹. **اگر در خواب بینی مرغ و ماهی / به دولت می‌رسی خواهی نخواهی (پادشاهی).** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، هزاره‌ای)
۱۱۰۳۰. **اگر درد خود را به کوه بگویم، کوه ذوب می‌شود، شمع می‌سوزد، شعله می‌کشد، روغنش ذوب می‌شود.** (آذری)
۱۱۰۳۱. **اگر درد ریش است، ریش را می‌تراشم، و اگر بهانه‌ی‌میش است در آغل من است.** (بختیاری)
۱۱۰۳۲. **اگر دردِ سری، خدا خدا کن / اگر درد اِشکمی چند گوز خطا کن*.** (بیرجندی)
۱۱۰۳۳. **اگر درد عروس بی‌چادری است این هم چادر.** (جیرفتی)
۱۱۰۳۴. **اگر دردم یکی بودی چه بودی؟ / اگر غم اندکی بودی چه بودی؟** (بابا طاهر: ۲۷۵، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، دهخدا، هزاره‌ای، عوام، قمی، بیرجندی، تهرانی)
۱۱۰۳۵. **اگر درد یکی باشد تحمّلش آسان است.** (آذری)
۱۱۰۳۶. **اگر در را بگیری، از دیوار می‌رود.** (افغانی)
۱۱۰۳۷. **اگر در سفره‌اش آفتاب بود، تا قیامت هیچ‌کس روز روشن را نمی‌دید.** (بختیاری)
۱۱۰۳۸. **اگر در شب بخواهی خر و گاو انتخاب کنی، یک خر بزرگ سر و یک گاو دم باریک.** (لری)
۱۱۰۳۹. **اگر در شیشه‌ی‌ففغور*باشی / چو تقدیرت رسد زنده نباشی.** (بختیاری)
۱۱۰۴۰. **اگر در کاروان شتر باشد، بار روی زمین نمی‌ماند.** (ترکمنی)
۱۱۰۴۱. **اگر در کفش گنج قارون بود / و اگر تابعش ربع مسکون بود.** (سعدی)
۱۱۰۴۲. **اگر در کوه مردی داشته باشی، در ده کتک نمی‌خوری.** (تایبادی)
۱۱۰۴۳. **اگر در گوش آدم کَر سُرنا بزنی، می‌گوید چه هیاهویی است؟** (آذری)
۱۱۰۴۴. **اگر در ماستت مو نیست چرا می‌سوزی؟** (آذری)
۱۱۰۴۵. **اگر درمان بیمار از طبیب است / مرا خود رنج و تیمار از طبیب است.** (ویس‌و رامین: ۲۶۵، دهخدا)
۱۱۰۴۶. **اگر در نظر تو خویشاوند است ما پنج شش بار بیش از تو دوست داریم.** (لری)
۱۱۰۴۷. **اگر در نیکی رنج بری، رنج نماند و نیکی بماند و اگر در بدی لذّت یابی، لذّت نماند و بدی بماند.** (منسوب به افلاطون، شکورزاده)

۱۱۰۴۸. **اگر درو به تو ندهند داست را نمی‌شکنند.** (سیستانی)

۱۱۰۴۹. **اگر در و دشتی به تو می‌رسد به من فقط دربند مشکی می‌رسد.** (لری)

۱۱۰۵۰. **اگر دروغ بگویم، زبانم به اشهد برنگردد.** (آذری)

۱۱۰۵۱. **اگر دروغ‌گو نبود راست‌گو شناخته نمی‌شد.** (آذری)

۱۱۰۵۲. **اگر دروغ می‌رهاند، راست رهاننده‌تر است.** (عوام، افغانی)

۱۱۰۵۳. **اگر دروغ نیکوست راست از آن نیکوتر است.** (شکورزاده)

۱۱۰۵۴. **اگر درو نمی‌کند، منگال (داس) را هم نمی شکند.** (شهربابکی)

۱۱۰۵۵. **اگر درویش از پارس سگ بترسد درویشی نمی‌کند.** (بختیاری)

۱۱۰۵۶. **اگر دریا صدای خودش را بشنود زهره ترک می‌شود.** (شکورزاده، کوچه)

۱۱۰۵۷. **اگر در یک دست آتش می‌گیری، در دست دیگر آب داشته باش.** (قشقایی)

۱۱۰۵۸. **اگر دزد آزاد باشد، تاریکی شب زیاد است.** (کرمانشاهی)

۱۱۰۵۹. **اگر دزد باشی شب مهتابی زیاد است.** (ایلامی)

۱۱۰۶۰. **اگر دزد تنبل است، سگ هم خمار است.** (لری)

۱۱۰۶۱. **اگر دزد و صاحب‌خانه هم‌دست باشند گاو را از گنبد طویله بالا می‌کشند.** (کردی)

۱۱۰۶۲. **اگر دزدی وفا داشت، موش‌های لاشال* قبا داشتند.** (لنجانی)

۱۱۰۶۳. **اگر دست ایستاد، دهان می‌ایستد.** (تایبادی)

۱۱۰۶۴. **اگر دست بدهی، شانه نداری.** (کوچه)

۱۱۰۶۵. **اگر دست به من بزنی غوغا راه می‌اندازم.** (کوچه)

۱۱۰۶۶. **اگر دست پدر بودی به دستم / چرا من در این خرابه می‌نشستم؟** (اصفهانی)

۱۱۰۶۷. **اگر دستت چرب است، بمال به‌سر کچل خودت.** (کوچه، آذری، ترکمنی)

۱۱۰۶۸. **اگر دستت در خون است نشوی و بیا.** (مازندرانی)

۱۱۰۶۹. **اگر دستت در دست من باشد خدا پدرم است.** (بختیاری)

۱۱۰۷۰. **اگر دستت را به دماغت ببری مردم با خبر می‌شوند.** (سرخه‌ای)

۱۱۰۷۱. **اگر دست خالی در بزنی می‌گویند: «آقا خوابست.» اگر تحفه‌ای آورده باشی، گویند: «آقا بفرمایید قدم بالای چشم.»** (آذری)

۱۱۰۷۲. **اگر دست دراز کنیم انگشت نداریم.** (سمنانی)

۱۱۰۷۳. **اگر دست راست چیزی ببخشد، دست چپ نباید بداند.** (آستارایی)

۱۱۰۷۴. **اگر دستش به خون پدرش باشد، آن‌را می‌لیسد.** (بختیاری)

۱۱۰۷۵. **اگر دستش را ببرند خون به زمین نمی‌چکد.** (کوچه، مازندرانی)

۱۱۰۷۶. **اگر دست علی دست خدا نیست / چرا دست دگر مشکل‌گشا نیست؟** (شکورزاده، کوچه)

۱۱۰۷۷. **اگر دستمان خالیه ولی چشممان پُره.** (بروجردی، شهرضایی)

۱۱۰۷۸. **اگر دستم رسد بر چرخ گردون / از او پرسم که آن چون است این چون؟ / یکی را می‌دهی صد گونه نعمت / یکی را نان جو آلوده در خون.** (باباطاهر:۲۴۸، دهخدا)

۱۱۰۷۹. **اگر دست ملاّ برسه به قاب / می‌بُره نخل تا برسه به آب.** (شهرضایی)

۱۱۰۸۰. **اگر دست و پایش را هم ببندی، باز کاری را که خواسته بکند می‌کند.** (گیلکی)

۱۱۰۸۱. **اگر دسته‌ی‌تبر از چوب نبود، درخت را نمی‌برید.** (قشقایی)

۱۱۰۸۲. **اگر دشت و دمن را لاله‌ی‌سرخ بگیرد از نگاه کردنش چه سود؟** (کردی)

۱۱۰۸۳. **اگر دشمن به کامت باشد امروز / به کام دشمنان باشی، یکی روز.** (ویس‌و رامین: ۳۳۸، دهخدا)

۱۱۰۸۴. **اگر دشمن پیش باشد، از فیل کمتر.** (تاجیکی)

۱۱۰۸۵. **اگر دشمنت اندازه‌ی‌پشه هم باشد، او را اندازه‌ی‌فیل بدان.** (ترکمنی)

۱۱۰۸۶. **اگر دشمن تو را با سنگ زد و بدی کرد تو با آش او را رام کن.** (آذری)

۱۱۰۸۷. **اگر دعای اطفال مستجاب بودی، یک معلّم در همه عالم زنده نماندی.** (تاجیکی)

۱۱۰۸۸. **اگر دعای بچّهٔ مکتبی‌ها اثر داشت، تا حالا یک آخوند هم زنده نمانده‌بود.** (کوچه)

۱۱۰۸۹. **اگر دعای بچّه مکتبی‌ها اثر داشت، یک ملاّ زنده نمی‌ماند.** (کوچه)

۱۱۰۹۰. **اگر دعایت خیلی گیراست، دعا کن یک درختِ سنجد جلویت سبز بشود سفیدبخت شوی.** (کوچه)

۱۱۰۹۱. **اگر دعایت گیراست دعا کن یک درخت وسط لنگت سبز شود، زیر سایه‌اش بنشینی.** (تهرانی)

۱۱۰۹۲. **اگر دعایت گیراست، دعا کن تا درخت زردآلو پشتت سبز شود.** (نجف‌آبادی)

۱۱۰۹۳. **اگر دعای تو مستجاب است دعا کن میان دو پایت ک.. خر سبز شود.** (نامه‌ی‌داستان)

۱۱۰۹۴. **اگر دعای خر مستجاب شود، کاروان در راه می‌ماند.** (آذری)

۱۱۰۹۵. **اگر دعای خر مستجاب می‌شد، چاروادارها مرده بودند.** (مشکین‌شهری)

۱۱۰۹۶. **اگر دعای سگ قبول می‌شد از آسمان استخوان می‌بارید.** (قشقایی، افغانی)

۱۱۰۹۷. **اگر دعای شاگردان قبول می‌شد، از آسمان استخوان می‌بارید.** (افغانی)

۱۱۰۹۸. **اگر دعای طفلان را اثر بودی، یک معلّم زنده نماندی.** (هبله‌رودی، مثمر، شکورزاده، دهخدا، عوام)

۱۱۰۹۹. **اگر دعای محصل مستجاب می‌شد، از آسمان به‌جای باران شمشیر می‌بارید.** (تنکابنی)

۱۱۱۰۰. **اگر دک و پوزش را هفت سگ بلیسند سیر نمی‌شوند.** (فیروزکوهی)

۱۱۱۰۱. **اگر دل بسوزد از چشم کور اشک (آب) جاری می‌شود.** (هزاره‌ای، افغانی)

۱۱۱۰۲. **اگر دل بسوزد، اشک از چشم درمی‌آید.** (تالشی)

۱۱۱۰۳. **اگر دل تنگ نباشد، جای تنگ نیست.** (افغانی)

۱۱۱۰۴. **اگر دل توان داشتن شادمان / جز از شادمانی مکن یک زمان.** (فردوسی: ۶۶۲، دهخدا)

۱۱۱۰۵. **اگر دل خوش باشد تابستان هم بهار است.** (دیّری)

۱۱۱۰۶. **اگر دل خوش بود می خوش‌گواراست / شراب تلخ در غم زهرمار است.** (فرهنگ‌نامه)

۱۱۱۰۷. **اگر دل خونابه باشد، دیده بتراود.** (خزینه)

۱۱۱۰۸. **اگر دل صاحب‌خانه روی دل مهمان بود جای اشکنه توی مجمعه کاسه‌ی‌فسنجان بود.** (شکورزاده، کوچه)

۱۱۱۰۹. **اگر دل صاف باشد کارها آسان می‌شود.** (بیرجندی)

۱۱۱۱۰. **اگر دل کنی، عالم را گل کنی.** (تاجیکی)

۱۱۱۱۱. **اگر دل مهمان باشد که مرغ بخورد و صاحب‌خانه هم موافق باشد، توی لانه مرغی نمی‌ماند.** (مازندرانی)

۱۱۱۱۲. **اگر دل همه جنّت بخواهد، جهنّم خالی می‌ماند.** (اهری)

۱۱۱۱۳. **اگر دل یتیم را برنتابانند از صد حج بهتر است.** (بیرجندی)

۱۱۱۱۴. **اگر دماوند پلوی سرد شود، آب دریا آغوز، سیرشدنی نیست.** (مازندرانی)

۱۱۱۱۵. **اگر دم سگ را هفت سال هم در قالب بگذاری باز هم کج است.** (رامسری)

۱۱۱۱۶. **اگر دُم شتر هم به زمین بخورد، نمی‌شود.** (دزفولی، شوشتری)

۱۱۱۱۷. **اگر دندانت درد می‌کند بکش، اگر همسایه‌ات نااهل است کوچ کن.** (آذری)

۱۱۱۱۸. **اگر دندانش از استخوان نبود، حتماً غیب می‌گفت.** (رامسری)

۱۱۱۱۹. **اگر دندان نباشد نان توان خورد / مصیبت وقتی است که نان نباشد.** (بیرجندی، قمی، کاشمری، شهرضایی)

۱۱۱۲۰. **اگر دندان ندارد، خدا که دارد.** (هزاره‌ای)

۱۱۱۲۱. **اگر دنیا با هم متّحد شود خر، گاو نمی‌شود.** (لری)

۱۱۱۲۲. **اگر دنیا بر تو تنگ شد آن‌را به گردن عالمی‌بینداز و خود به سلامت از آن بیرون بیا.** (خوزستانی)

۱۱۱۲۳. **اگر دنیا به تو روی آورد با اندک تلاش به همه چیز می‌رسی و اگر روی برگرداند، ماهی صید از تورت خواهد جست.** (خوزستانی)

۱۱۱۲۴. **اگر دنیا به کس پاینده‌بودی / ابوالقاسم محمّد (ص) زنده‌بودی.** (هزاره‌ای)

۱۱۱۲۵. **اگر دنیا به کس پاینده می‌بود / محمّد (ص) تا قیامت زنده می‌بود.** (افغانی)

۱۱۱۲۶. **اگر دنیا به هم بخورد بی‌خانمان چه غم خورد؟** (بختیاری)

۱۱۱۲۷. **اگر دنیا پالان خر شود، به گردن ما نمی‌افتد.** (تایبادی)

۱۱۱۲۸. **اگر دنیا پر از نان شود، شکم گدا سیر نمی‌شود.** (فومنی)

۱۱۱۲۹. **اگر دنیا جمع شود نمی‌تواند رو سر مرغ خاکستر بریزد، ولی خودش می‌نشیند روی خاکستر و رو سرش خاکستر می‌پاشد.** (سنقری)

۱۱۱۳۰. **اگر دنیا را آب ببرد، شال خر رفسنجانی تر نمی‌شود.** (رفسنجانی)

۱۱۱۳۱. **اگر دنیا را آب ببرد، فلانی را خواب می‌برد.** (بختیاری، عوام)

۱۱۱۳۲. **اگر دنیا را آب بردارد، مرغابی را تا بند پایش است.** (شکورزاده، کوچه)

۱۱۱۳۳. **اگر دنیا را آب بگیرد، به قوزک پای ما نمی‌رسد.** (آذری، قشقایی)

۱۱۱۳۴. **اگر دنیا را آب بگیرد، سگ باید با زبانش آب بخورد.** (سیستانی، ابرکوهی)

۱۱۱۳۵. **اگر دنیا را ارزن بردارد خوراک کبک ریگ است.** (نیشابوری، کوچه)

۱۱۱۳۶. **اگر دنیا مازندرانه، آفتاب بیش از بارانه.** (رفسنجانی، راوری، یزدی، سروستانی، شهربابکی)

۱۱۱۳۷. **اگر دنیا نباشد دردمندیم / وگر باشد به مهرش پای بندیم.** (سعدی؛ گلستان: ۹۸، شکورزاده، دهخدا)

۱۱۱۳۸. **اگر دنیا نشد خراب، وزغ می‌خورد شراب.** (لنجانی)

۱۱۱۳۹. **اگر دو اسب را پیش هم بگذاری، هم‌رنگ نمی‌شوند هم خُلق می‌شوند.** (بختیاری)
۱۱۱۴۰. **اگر دوبار تو را گول زدند، چشمشان کور، بار سوم چشم تو کور که گول خوردی.** (سرخه‌ای)
۱۱۱۴۱. **اگر دوباره عروس بشوم، نشست و برخاستم را می‌دانم.** (آذری)
۱۱۱۴۲. **اگر دوباره عروس شوم می‌دانم چگونه شرم کنم.** (کردی)
۱۱۱۴۳. **اگر دو برادر دهد پشت پشت / تن کوه را باد ماند به مشت.** (فردوسی، دهخدا)
۱۱۱۴۴. **اگر دو برّه را نزد هم ببندند هم‌رنگ نمی‌شوند ولی همخو می‌شوند.** (لری)
۱۱۱۴۵. **اگر دو بز داشته‌باشد یکی‌اش را یدک می‌کشد.** (دهخدا، کوچه)
۱۱۱۴۶. **اگر دو بز داشته باشم، جلوش نمی‌اندازم.** (دهخدا)
۱۱۱۴۷. **اگر دو تا سنگ ریزه برای دیگری پرت کنند هردو تا به پای ما می‌خورد.** (سمنانی)
۱۱۱۴۸. **اگر دو تا موش دعوا کنند سر یکی‌شان به دیوار می‌خورد.** (کوچه، عوام)
۱۱۱۴۹. **اگر دو چوب را از سر به هم وصل نکنند، نمی‌سوزند.** (تاجیکی)
۱۱۱۵۰. **اگر دو دست به هم نخورند، صدا نمی‌دهند.** (مرندی، علمداری)
۱۱۱۵۱. **اگر دو دل متّحد شوند راه دراز کوتاه می‌شود.** (ترکمنی)
۱۱۱۵۲. **اگر دو دهان یکی و متحد باشند، از یک دهان کاری ساخته نیست.** (آذری)
۱۱۱۵۳. **اگر دوست با دوست گیرد شمار / نباید که باشد میانجی به کار.** (فردوسی: ۲۱۵۶، دهخدا)
۱۱۱۵۴. **اگر دوستت به تو هدیه داد آن‌را در مشت بگیر و مشتت را ببند.** (آذری)
۱۱۱۵۵. **اگر دوست تو شیرین شد، همه‌ی‌او را نخور.** (خوزستانی)
۱۱۱۵۶. **اگر دوستی کردی، از مالت نترس، اگر دشمنی کردی، از سرت نترس.** (سیستانی)
۱۱۱۵۷. **اگر دو سر طناب را بکشی طناب پاره می‌شود.** (مازندرانی)
۱۱۱۵۸. **اگر دوغی می‌شد آشی می‌پختیم، برنج را قرض می‌گرفتیم، برای نمک هم خدا کریم بود.** (تالشی)
۱۱۱۵۹. **اگر دو فندق با هم باشند، یک گردو را از بین می‌برند.** (اردبیلی)
۱۱۱۶۰. **اگر دولت باشد، پیری غمی نیست.** (شهربابکی)
۱۱۱۶۱. **اگر دو مادیان بور را پیش هم ببندند، اگر هم‌رنگ نشوند، حتماً هم‌ادا می‌شوند.** (بختیاری)
۱۱۱۶۲. **اگر دو موش با هم دعوا کنند، یکی به تله می‌افتد.** (آذری)
۱۱۱۶۳. **اگر دو نان داری، یکی به روشنایی کن.** (بیرجندی)
۱۱۱۶۴. **اگر دو نفر از دین و ایمان خود صرف نظر کنند می‌توانند جان یک نفر را به خطر بیندازند.** (قشقایی)
۱۱۱۶۵. **اگر دو یار موافق دو دل (زبان) یکی سازند / فلک به یک تن تنها چه می‌تواند کرد؟** (صائب: ۱۸۱۶، دهخدا)
۱۱۱۶۶. **اگر دهاتی سرش به آسمان باشد پایش به ریسمان است.** (افغانی)
۱۱۱۶۷. **اگر دهانت پر از خون باشد، نزد فلان کس تف مکن.** (قشقایی، آذری)
۱۱۱۶۸. **اگر دهانت پر از خون هم بود پیش دوست و دشمن تُف تکن.** (ساوه‌ای)
۱۱۱۶۹. **اگر دهانت پر از خون باشد، پیش این مردم تف نکن که حرف درمی‌آورند.** (مراغه‌ای)
۱۱۱۷۰. **اگر ده انگشتش را زر کنی آخر دستت را گاز می‌گیرد.** (رفسنجانی)
۱۱۱۷۱. **اگر ده تا دختر کور داشته‌باشد همه‌شان را یک شبه شوهر می‌دهد.** (لری)
۱۱۱۷۲. **اگر دهقان شدی شخم بزن، چوپان شدی بچران، ملاّ شدی تکرار کن.** (هزاره‌ای)
۱۱۱۷۳. **اگر دیدند شوخی، ندیدند جدّی.** (شکورزاده، کوچه)
۱۱۱۷۴. **اگر دیدند، مزاح، ندیدند راستی.** (هزاره‌ای)
۱۱۱۷۵. **اگر دیده نبیند دل نخواهد.** (ویس‌و رامین: ۲۲۵، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۱۱۱۷۶. **اگر دیدی بازی، و اگر ندیدی دزدی.** (افغانی)
۱۱۱۷۷. **اگر دیدی به گرد او نمی‌رسی برگرد.** (خوانساری)
۱۱۱۷۸. **اگر دیدی سلام ما را هم برسان.** (بهمنیاری)
۱۱۱۷۹. **اگر دیدی و یافتی گاوبندی را بخور.** (بهمنیاری)
۱۱۱۸۰. **اگر دیدی یارت یار نیست، ترک کردنش عار نیست.** (آذری)
۱۱۱۸۱. **اگر دیر آمدم شیر آمدم.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۱۱۸۲. **اگر دیر آمدم شیر آمدم، شیر.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۳، بهمنیاری)
۱۱۱۸۳. **اگر دیر شده زشت نشده.** (یزدی)
۱۱۱۸۴. **اگر دیر شود فاسد نمی‌شود.** (لارستانی)
۱۱۱۸۵. **اگر دیر گفتی، گل گفتی.** (دهخدا، کوچه، جیرفتی)
۱۱۱۸۶. **اگر دیزی (دیگ) به سنگ خورد وای به حال دیزی (دیگ) اگر سنگ به دیزی (دیگ) بخورد باز هم وای به حال دیزی (دیگ).** (آذری)

۱۱۱۸۷. **اگر دیوانه است گُه خودش را بخورد.** (کرمانی)
۱۱۱۸۸. **اگر دیوانه‌ای چرا از درخت گردو بالا می‌روی و از درخت چنار بالا نمی‌روی؟** (نامه‌ی‌داستان)
۱۱۱۸۹. **اگر دیوانه خودش را گول نزند به کوه می‌زند.** (دشتستانی)
۱۱۱۹۰. **اگر دیوانه شدی به کوه بالا شو.** (افغانی)
۱۱۱۹۱. **اگر دیوانه نبود کار عاقل‌ها لنگ می‌ماند.** (شکورزاده، تهرانی)
۱۱۱۹۲. **اگر دیوانه نبودی چوب به ک..نت نمی‌کردند.** (بهمنیاری)
۱۱۱۹۳. **اگر را با مگر ترکیب کردند / از آن چیزی درآمد کاشکینه.** (کوچه)
۱۱۱۹۴. **اگر را با مگر تزویج کردند / از آن‌ها دختری (کودکی، شخصی، بچّه ای، طفلی) شد کاشکی نام.** (شکورزاده، کوچه، نامه‌ی‌داستان، حیم، عوام، بهمنیاری، تهرانی)
۱۱۱۹۵. **اگر را بکارند ک..خرو صحرایی سبز می‌شود.** (کرمانی)
۱۱۱۹۶. **اگر راست گفتی ریشت خلاص وگرنه خونت حلال.** (شکورزاده)
۱۱۱۹۷. **اگر راست می‌گویی سردسته را بشکن.** (کرمانی)
۱۱۱۹۸. **اگر راست نگویی راست نمی‌آید.** (ساوه‌ای)
۱۱۱۹۹. **اگر راستی، کارت آراستی.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۱۲۰۰. **اگر را کاشتم ک.. خر سبز شد.** (راوری)
۱۱۲۰۱. **اگر را کاشتند تُپلق در آمد.** (شکورزاده)
۱۱۲۰۲. **اگر را کاشتند، جایش کِرکرو*سبز شده‌است.** (اصفهانی)
۱۱۲۰۳. **اگر را کاشتند، سبز نشد.** (کوچه، تهرانی)
۱۱۲۰۴. **اگر را کاشتند، شاید (مگر) درآمد.** (کوچه)
۱۱۲۰۵. **اگر را کاشتند، کنگر سبز شد.** (کوچه)
۱۱۲۰۶. **اگر راهت بدهند اهل بهشتی.** (آشتیانی)
۱۱۲۰۷. **اگر راه را ترک کردی، جماعت را ترک نکن.** (ترکمنی)
۱۱۲۰۸. **اگر راه رفتن اسبم مثل زبان زنم بود، روزی صد فرسخ راه می‌رفتم.** (زرقانی)
۱۱۲۰۹. **اگر راه می‌دانی فرسنگ چه می‌پرسی؟** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۱۱۲۱۰. **اگر راه نروی، سیخک هم هست.** (آذری)
۱۱۲۱۱. **اگر راهنمایت کور است، بهتر است از جایت تکان نخوری.** (خوزستانی)
۱۱۲۱۲. **اگر راهی را در پیش بگیری به چاهی نمی‌افتی.** (لری)
۱۱۲۱۳. **اگر رأی چوپان باشد از شاخ بز نر شیر می‌دوشد.** (بیرجندی)
۱۱۲۱۴. **اگر رجب نباشد، کچپ*خرابست.** (آملی)
۱۱۲۱۵. **اگر رخت باشد، زن بسیار هست.** (لری)
۱۱۲۱۶. **اگر رزق باشد کو انبان؟ اگر لقمه‌ای باشد کو دندان؟** (لری)
۱۱۲۱۷. **اگر رفتی، بردی و اگر خفتی مُردی.** (تاجیکی)
۱۱۲۱۸. **اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش.** (حافظ: ۱۸۵، هبله‌رودی، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، افغانی، عوام)
۱۱۲۱۹. **اگر رمّال غیب می‌دانست، گنج پیدا می‌کرد.** (شکورزاده، تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۱۱۲۲۰. **اگر رنج توی جو باشد، بگذار تا الاغ را بکشد.** (دشتستانی)
۱۱۲۲۱. **اگر رنگ دستت خوب آمد پایت را نیز رنگ کن.** (شکورزاده، دهخدا)
۱۱۲۲۲. **اگر روباه مرغ را می‌رباید از بی‌عرضگی سگ است.** (لری)
۱۱۲۲۳. **اگر رود کاماسیاب پر از آبگوشت بشود، کاسه‌ی‌ما چرب نمی‌شود.** (کردی‌کرمانشاهی)
۱۱۲۲۴. **اگر روز شنبه را می‌خواهی، روز شنبه بسیار است.** (آبدانانی)
۱۱۲۲۵. **اگر روزگار به کام تو شد تو به کام روزگار مشو.** (خوزستانی)
۱۱۲۲۶. **اگر روز و روزگاری چنین بگذرد، خصیه‌هایت سوغات می‌شود.** (آذری)
۱۱۲۲۷. **اگر روزها را برروی هم بریزی روزی که گذشته به دست نیاید.** (آذری)
۱۱۲۲۸. **اگر روزی به دست آرم سر زلف نگارم را / شمارم مو به مو شرح غم شب‌های تارم را.** (فرهنگ‌نامه)
۱۱۲۲۹. **اگر روزی دو صد گُشنه بمیرند، محال است گردی از دامن سیران بگیرند.** (سیستانی)
۱۱۲۳۰. **اگر روزی شاه شدی کت‌هایم را از پشت ببند.** (آذری)
۱۱۲۳۱. **اگر روزی ندارد، روزی‌دان هم ندارد.** (زرقانی)
۱۱۲۳۲. **اگر روستایت کوچک است، از ترس دزدان آتش و مالت را نریز.** (ترکمنی)
۱۱۲۳۳. **اگر روشنی است در خانه‌ی‌خود بریز.** (آذری)
۱۱۲۳۴. **اگر روغن باشد مهمان‌داری آسان است، اگر ایمان باشد مردن.** (هزاره‌ای)
۱۱۲۳۵. **اگر روغن در کف دستش ریخته‌شود، قطره‌ای از آن به زمین نمی‌ریزد.** (آذری، قشقایی)
۱۱۲۳۶. **اگر روغن و برنج نباشد با دست خالی نمی‌توان پلو پخت.** (ترکمنی)

۱۱۲۳۷. **اگر رومیِ رومی در حقیقت / چرا میل دلت با زنگیان است؟** (قاسم انوار)

۱۱۲۳۸. **اگر روی برف بشاشد آب نمی‌شود.** (بافقی)

۱۱۲۳۹. **اگر رویت نمی‌شود غربال جلوی صورتت بگیر.** (بهمنیاری)

۱۱۲۴۰. **اگر رویت نمی‌شود غلبیل بیاورند.** (کوچه)

۱۱۲۴۱. **اگر رویت نمی‌شود کمو* را بگیر جلو رویت.** (رفسنجانی، لری)

۱۱۲۴۲. **اگر روی چاه هم نشسته‌ای با تدبیر خرج کن.** (خوزستانی)

۱۱۲۴۳. **اگر روی سخن در نکته‌دانی ست / زبان رمز و ایما خوش‌زبانی ست.** (وحشی بافقی: ۴۴۸، دهخدا)

۱۱۲۴۴. **اگر روی شتر هم بنشینم، توله‌سگ ما را گاز می‌گیرد.** (مازندرانی)

۱۱۲۴۵. **اگر رویش ماست دمر کنی او را سگ لیس نمی‌زند.** (گیلکی)

۱۱۲۴۶. **اگر روی گدا سیاه است توبره‌اش پر است.** (کوچه)

۱۱۲۴۷. **اگر روی نان جو هم بگذاریش، سگ نگاهش نمی‌کند.** (بختیاری)

۱۱۲۴۸. **اگر روی نان کنی بیندازی جلو سگ، بو نمی‌کند (پوز نمی‌زند).** (کوچه، بافقی)

۱۱۲۴۹. **اگر روبه را بدهی آستر را هم می‌خواهد.** (قشقایی)

۱۱۲۵۰. **اگر ریشت را سگ بخورد قاتمه می‌ریند.** (کوچه)

۱۱۲۵۱. **اگر ریش دروغ‌گو آتش بگیرد، کسی باور نمی‌کند.** (ایلامی)

۱۱۲۵۲. **اگر ریش زیاد شد باید شانه هم برداشت.** (کردی)

۱۱۲۵۳. **اگر ریش نیست، جایش که هست.** (افغانی)

۱۱۲۵۴. **اگر ریگ بیابان دُرّ شود چشم گدایان پُر نشود.** (سعدی؛ گلستان:۱۲۱، شکورزاده، دهخدا)

۱۱۲۵۵. **اگر ریگ بیابان غلّه گردد / خوراک کبک در کوهسار سنگه.** (شهربابکی)

۱۱۲۵۶. **اگر ریگی به کفشت نبود چرا کج کج می‌رفتی؟** (عوام، کوچه)

۱۱۲۵۷. **اگر ریگی به کفشت نیست پس چرا می‌لنگی؟** (شکورزاده، کوچه)

۱۱۲۵۸. **اگر ریگی در کفشت نیست، چرا رقصت می‌آید؟** (بختیاری)

۱۱۲۵۹. **اگر زادت کند رودت* بچیند، اگر رودت نچیند رود رودونت*بچیند.** (قمی)

۱۱۲۶۰. **اگر زاقّی کنی، زیقّی کنی می‌خورمت.** (شکورزاده، کوچه، کاوش)

۱۱۲۶۱. **اگر ز باغ رعیّت، ملک خورد سیبی / برآوردند غلامان او درخت از بیخ.** (سعدی؛ گلستان: ۷۴، افغانی، دهخدا، بهمنیاری، عوام)

۱۱۲۶۲. **اگر زبان بسته باشد، سر همیشه سلامت است.** (کردی)

۱۱۲۶۳. **اگر زبان تأمل کند سر سلامت است.** (لری)

۱۱۲۶۴. **اگر زبانت نبود، کلاغ چشمت را در می‌آورد.** (بختیاری)

۱۱۲۶۵. **اگر زبان تو نباشد رودخانه تو را خواهد برد.** (مازندرانی)

۱۱۲۶۶. **اگر زبان در کام باشد راز دل پوشیده‌است.** (افغانی)

۱۱۲۶۷. **اگر زبانش نباشد، شغال او را می‌خورد.** (مازندرانی)

۱۱۲۶۸. **اگر زبانم را نگه دارم سرم سلامت است.** (کردی)

۱۱۲۶۹. **اگر زبان نبود آب لاوک چوبی او را می‌برد.** (مازندرانی)

۱۱۲۷۰. **اگر زبان نداشت سگ او را می‌خورد.** (لارستانی)

۱۱۲۷۱. **اگر زبان نداشتی سر هم نداشتی.** (یزدی)

۱۱۲۷۲. **اگر ز تو نیاید بویی، خیال کنند که کوهی / اگر ز تو بیاید بویی، خیال کنند که آب جویی.** (شاهرودی)

۱۱۲۷۳. **اگر زحمت بکشی، باران رحمت نازل می‌شود.** (ترکمنی، آذری)

۱۱۲۷۴. **اگر زخم شتر به خر باشد یک ساعت هم دوام نمی‌آورد.** (شکورزاده، کوچه)

۱۱۲۷۵. **اگر زر داری، زور داری.** (فرهنگ‌نامه)

۱۱۲۷۶. **اگر زری بپوشی، اگر اطلس بپوشی، همان کنگرفروشی.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، عوام)

۱۱۲۷۷. **اگر زمانه از تو اطاعت نکرد تو از زمانه اطاعت کن.** (خوزستانی)

۱۱۲۷۸. **اگر زمانه به گرگی دهد زمامش (عنانش) را / بر او ز بهر سلامت، سلام باید کرد.** (ناصرخسرو: ۱۵۸، دهخدا)

۱۱۲۷۹. **اگر زمانه نسازد تو با زمانه بساز.** (مسعودسعدسلمان: ۲۹۴)

۱۱۲۸۰. **اگر زمین خوب بود، محصول سیاهک نمی‌زد.** (تایبادی)

۱۱۲۸۱. **اگر زمین و زمان را به هم بدوزی، خداوند ندهد زیاده از روزی.** (شکورزاده، دهخدا)

۱۱۲۸۲. **اگر زنا کرد که خود زنازاده است و اگر نکند خدا را شکر.** (خوزستانی)

۱۱۲۸۳. **اگر زن‌پدر، شاهزاده هم باشد، باز هم قصد می‌کند بچّه‌ی شوهرشرا بکشد.** (بوشهریی)

۱۱۲۸۴. **اگر زنت خواست نقش گرگ بازی کند، تو هم سگ شو.** (آباده‌ای)
۱۱۲۸۵. **اگر زن حسود نبود، یک مرد (شوهر) عالمی را بس بود.** (بهمنیاری، کوچه)
۱۱۲۸۶. **اگر زن دل کند دریای هلمند را گل کند.** (گرگانی)
۱۱۲۸۷. **اگر زنده‌ای دست و پایی بزن.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۶۱)
۱۱۲۸۸. **اگر زن را کدخدا کردند زمستان مال را به هدف سردسیر کوچ می‌دهد.** (لری)
۱۱۲۸۹. **اگر زن، کدخدا شود، موی بز را در زمستان می‌چیند.** (ایلامی)
۱۱۲۹۰. **اگر زنگی را بر تخت نشانی اوّل پستان مادرش را می‌بُرد.** (آذری)
۱۱۲۹۱. **اگر زنم زنی نیست، چشمم دست کسی نیست.** (فسایی)
۱۱۲۹۲. **اگر زن من بود، بر من بود.** (زرقانی)
۱۱۲۹۳. **اگر زن نادان نباشد خیر رمّال را کی می‌دهد.** (لری)
۱۱۲۹۴. **اگر زن نبود هیچی نبود، قاپچی*نبود، توپچی نبود.** (تهرانی)
۱۱۲۹۵. **اگر زن و شوهر با هم دعوا نکنند، خواهر و برادر می‌شوند.** (بیرجندی)
۱۱۲۹۶. **اگر زود نشد، با صبر کار انجام می‌شود.** (ترکمنی)
۱۱۲۹۷. **اگر زورت به معشوق مادرت نمی‌رسد، گنده بابا صدا کن.** (قشقایی)
۱۱۲۹۸. **اگر زورت نرفت به شوهر مادرت باید برادر او بشوی.** (لری)
۱۱۲۹۹. **اگر زور رسید قباله باطل است.** (کردی)
۱۱۳۰۰. **اگر زور نداشته باشی باید بروی و به سنگ بزرگی تکیه کنی.** (قشقایی)
۱۱۳۰۱. **اگر زهر دارد، ضرب هم دارد.** (نورآباد ممسنی)
۱۱۳۰۲. **اگر زهری هست پادزهری هست.** (جیرفتی، بختیاری، لری)
۱۱۳۰۳. **اگر زیاد غذا می‌خورد کار هم زیاد می‌کند.** (لری)
۱۱۳۰۴. **اگر زیاد می‌دانی کم حرف بزن.** (آذری، آستارایی)
۱۱۳۰۵. **اگر زیاد ولگرد بود چهل شب یک‌بار به خانه‌ی، خود سر می‌زد.** (کردی)
۱۱۳۰۶. **اگر زیبایی انسان به ده چیز باشد، نُه تای آن به لباس است.** (قشقایی)
۱۱۳۰۷. **اگر زیر ابرو برداری، برو زیر ابروی خودت را بردار.** (ابریشمی)
۱۱۳۰۸. **اگر زیردستی بیفتد رواست (چه خاست) / زیردست افتاده مرد خداست.** (سعدی؛ کلیات: ۱۵۱، دهخدا)
۱۱۳۰۹. **اگر زیرکی، مار زیر گلیمی.** (بویراحمدی)
۱۱۳۱۰. **اگر ژاله هر قطره‌ای در شدی / چو خر مُهره بازار از او پُر شدی.** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۳، شکورزاده، عوام)
۱۱۳۱۱. **اگر ساز را بدهی به آدم ناشی خراب می‌کند.** (همدانی)
۱۱۳۱۲. **اگر ساز و دهل در گوشش بنوازی فایده ندارد.** (لری)
۱۱۳۱۳. **اگر ساز و طناب صد متر است باید از حلقه در برود.** (نایینی)
۱۱۳۱۴. **اگر ساعتی هزار تا آشرمه* کرباسی از آسمان بیفتد، یکیش گردن ما نمی‌افتد.** (کوچه)
۱۱۳۱۵. **اگر ساقی تو باشی مِیْ توان خورد.** (حافظ: ۲۰۱، هبله‌رودی، افغانی، مثمر، عوام، خزینه)
۱۱۳۱۶. **اگر سال به یک روز بماند انتقام خود را می‌گیرم.** (بیرجندی)
۱۱۳۱۷. **اگر سال گردد هزار و دویست / به جز خاک تیره تو را جای نیست.** (فردوسی: ۵۶۶، دهخدا)
۱۱۳۱۸. **اگر سالی شود شنبه به نوروز.** (شیرازی)
۱۱۳۱۹. **اگر سایه‌اش را ببینند می‌خواهد با تبر بزند.** (رفسنجانی)
۱۱۳۲۰. **اگر سایه‌ی‌مرا می‌خواهی خودش می‌آید.** (رامسری)
۱۱۳۲۱. **اگر سبد را بردارم، جوجه‌هایت پراکنده می‌شود.** (قشقایی)
۱۱۳۲۲. **اگر سبزی کَنی سرخی بپوشی / همان کنگرکن و کنگر فروشی.** (بختیاری، لری، تهرانی، دامغانی)
۱۱۳۲۳. **اگر سپهر بگردد ز حال خود تو مگرد / و گر زمانه نسازد، تو با زمانه بساز.** (مسعودسعدسلمان: ۳۰۶، دهخدا)
۱۱۳۲۴. **اگر ستاره نماند آفتاب باقی باد.** (اهلی شیرازی)
۱۱۳۲۵. **اگر ستاره هوادار شب بود چه عجب؟** (فرخی: ۹، امثال‌موزون)
۱۱۳۲۶. **اگر سجودی نبود، وجودی هم نبود.** (خوزستانی)
۱۱۳۲۷. **اگر سحری نخورم، کافر خالی هستم.** (بختیاری)
۱۱۳۲۸. **اگر سخن از سیم باشد خموشی از طلاست.** (آذری)
۱۱۳۲۹. **اگر سخن بگویی رسوایی، نگویی رسوایی.** (سمنانی)
۱۱۳۳۰. **اگر سخن‌چین نباشد گرگ با گوسفند می‌رود.** (گرمه‌ای)

۱۱۳۳۱. **اگر سخن زر است خاموشی گوهر است.** (کوچه)
۱۱۳۳۲. **اگر سخن طولانی شود، بی‌مزه می‌گردد.** (قشقایی)
۱۱۳۳۳. **اگر سخن نقره باشد، سکوت طلاست.** (خرّمی)
۱۱۳۳۴. **اگر سخنی داری بگوی، روی حلوا نمک نمی‌ریزند.** (خدابنده‌ای)
۱۱۳۳۵. **اگر سر آب برویم خشک می‌شود.** (بختیاری)
۱۱۳۳۶. **اگر سراپا آتش باشد، بیش از جای خود را نمی‌تواند بسوزاند.** (عوام)
۱۱۳۳۷. **اگر سرازیر ببیند، می‌دود تا گردنش بشکند.** (جیرفتی)
۱۱۳۳۸. **اگر سر بایدت سرّ را نگه‌دار.** (ناصرخسرو، حییم، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۱۱۳۳۹. **اگر سر به سر تکیه نداده باشد، سنگ از جایش در نمی‌رود.** (آذری)
۱۱۳۴۰. **اگر سرت خارش ندارد، چه کار با دایی تنباکوفروش داری؟** (لکی)
۱۱۳۴۱. **اگر سرت خیر باشد، تو را خیرالله می‌گویند.** (سمنانی، مازندرانی)
۱۱۳۴۲. **اگر سرت درد می‌کند به سنگ بزن.** (رامسری)
۱۱۳۴۳. **اگر سرت زیر تیغ باشد متراشش.** (لری)
۱۱۳۴۴. **اگرسرچشمه رود، آب چشمه خشک می‌شود.** (مازندرانی)
۱۱۳۴۵. **اگر سر خر (خوک) سنگین است، خودش آن‌را می‌کشد.** (لری، آذری)
۱۱۳۴۶. **اگر سر خر را به خوانچه بگذاری از سنگینی می‌افتد.** (آذری)
۱۱۳۴۷. **اگر سر خیک در دست گرفته‌ای رها کن و بیا.** (فریدون‌شهری)
۱۱۳۴۸. **اگر سردت نمی‌شود شرمت باد.** (شوشتری)
۱۱۳۴۹. **اگر سر رود پای برجا نماند.** (آذری)
۱۱۳۵۰. **اگر سر رودخانه هم برویم از بخت بد ما رودخانه خشک می‌شود.** (ایزدخواستی)
۱۱۳۵۱. **اگر سرش برود زبانش نمی‌رود.** (شکورزاده)
۱۱۳۵۲. **اگر سرش برود قولش نمی‌رود.** (کوچه، قمی)
۱۱۳۵۳. **اگر سرش به آسمان برسد، پایش به ریسمان است.** (افغانی)
۱۱۳۵۴. **اگر سرش طلاست ک..نش مفرغست.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۱۳۵۵. **اگر سر شما باران ببارد، سر ما چکک* خواهد کرد.** (افغانی)
۱۱۳۵۶. **اگر سر شیر باز است، گربه باید حیا کند.** (لری)
۱۱۳۵۷. **اگر سر کفد*در تک کلاه بکفد، اگر دست بکشند در تک آستین بشکند.** (تاجیکی)
۱۱۳۵۸. **اگر سرگین خر نباشد، آتش روشن نمی‌شود؟** (شهربابکی)
۱۱۳۵۹. **اگر سرمایه نگذاری، نمی‌توانی سودی ببری.** (مراغه‌ای)
۱۱۳۶۰. **اگر سرم در مرغدان نبود، جرأت چنین غلطی را نداشت.** (فرهنگ‌نامه)
۱۱۳۶۱. **اگر سرمست شدی و هار نشدی مردی.** (لری)
۱۱۳۶۲. **اگر سر می‌سوزد باید کلاه دوخته‌شود.** (بوشهری)
۱۱۳۶۳. **اگر سر نباشد، تن لاشه است.** (گنبدکاووسی)
۱۱۳۶۴. **اگر سر هست کلاه هم هست.** (گلبافی)
۱۱۳۶۵. **اگر سفره‌ی‌جمع یک عیب داشته‌باشد، سفره‌ی‌پهن هزار عیب دارد.** (آذری)
۱۱۳۶۶. **اگر سگ از سگ بودنش دست بردارد، از سرکشی به سوراخ‌ها دست نمی‌کشد.** (مرندی)
۱۱۳۶۷. **اگر سگ او را بگیرد وقت ندارد چخه بگوید.** (سرخه‌ای)
۱۱۳۶۸. **اگر سگ، تنبلی نمی‌کرد، شغال وارد خانه نمی‌شد.** (خرّمی)
۱۱۳۶۹. **اگر سگ توی ک..نش برود، چخش نمی‌کند.** (شیرازی)
۱۱۳۷۰. **اگر سگ چاق شد با پلو نمی‌خورندش.** (بویراحمدی)
۱۱۳۷۱. **اگر سگ چاق شد گوشتش را می‌خورند؟** (بختیاری)
۱۱۳۷۲. **اگر سگ دهان باز کرد، دختر را بینداز توی دهانش.** (شهر بابکی)
۱۱۳۷۳. **اگر سگ را رها کنی بهتر از این است که زن را رها کنی.** (سرخه‌ای)
۱۱۳۷۴. **اگر سگ سزاوار نبود، کلوش* سفال نبود.** (بهمنیاری)
۱۱۳۷۵. **اگر سگ لاغر است، دزد هم بیمار است.** (لری)
۱۱۳۷۶. **اگر سگ نداند چه تاوان براوست.** (حزین لاهیجی)
۱۱۳۷۷. **اگر سگ هم خواستی نگه‌داری از نژاد اصیل آن انتخاب کن.** (ساوه‌ای)
۱۱۳۷۸. **اگر سگ هم مرا گاز بگیرد متوجه نمی‌شوم.** (الیکایی)
۱۱۳۷۹. **اگر سگی هار شد در چاه می‌اندازندش.** (بوشهری)
۱۱۳۸۰. **اگر سلامتی می‌خواهی زیاد نخور، اگر احترام می‌خواهی زیاد حرف نزن.** (آذری)
۱۱۳۸۱. **اگر سلام نکرده‌بودی لقمه‌ی‌اولم بودی.** (شکورزاده، بهمنیاری، کرمانی)
۱۱۳۸۲. **اگر سلطان دور است، خدا نزدیک است.** (کوچه، دهخدا)
۱۱۳۸۳. **اگر سلطان محمود زاوّلی در خواب است، سلطان بی‌زوال بیدار است.** (فرهنگ‌نامه)

۱۱۳۸۴. **اگر سلمانی سر سلمانی را بتراشد، پول نمی‌گیرد.** (آذری)
۱۱۳۸۵. **اگر سُم آهو بسته‌شد، دهان ول‌گو هَم می‌شود.** (تهرانی)
۱۱۳۸۶. **اگر سنگ به شیشه بخورد وای به شیشه و اگر شیشه به سنگ بخورد باز هم وای به شیشه.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۱۱۳۸۷. **اگر سنگ را به آسیاب ببری، آرد نمی‌شود.** (مازندرانی)
۱۱۳۸۸. **اگر سنگ را به سنگ بزنی، خرده‌هایش می‌ریزد.** (ابهری)
۱۱۳۸۹. **اگر سنگ را به سنگ بزنی، حتماً گردی پیدا می‌شود.** (گیلکی)
۱۱۳۹۰. **اگر سنگ زیرین می‌جنبید، سنگینی را نمی‌پذیرفت.** (قشقایی)
۱۱۳۹۱. **اگر سنگم ولی به این سو و آن سو می‌چرخم.** (بختیاری)
۱۱۳۹۲. **اگر سنگ نیندازی سگ هم پارس نمی‌کند.** (لری)
۱۱۳۹۳. **اگر سنگ هم تو سر آدم می‌خورد از جای بلند بخورد.** (کوچه)
۱۱۳۹۴. **اگر سنگ هم در یک‌جا بماند سبز می‌شود.** (قشقایی)
۱۱۳۹۵. **اگر سنگی، آن آهن سنگ خاست / وگر آهنی، سنگ آهن‌رباست.** (فتح علی‌خان، دهخدا)
۱۱۳۹۶. **اگر سنگی پرتاب می‌شود به من نخورد و به برادرم بخورد، گویی که بر جوال پر از کاه می‌خورد.** (قشقایی)
۱۱۳۹۷. **اگر سنگی ز گردون اندر آید / همانا عاشقان را بر سر آید.** (ویس‌و رامین: ۳۴۳، شکورزاده، دهخدا)
۱۱۳۹۸. **اگر سوادت خیلی خوب است، خطِّ پیشانیت را بخوان.** (تهرانی، شکورزاده)
۱۱۳۹۹. **اگر سوار اسبی شدی، پشت سرت را هم نگاه کن.** (کلاردشتی)
۱۱۴۰۰. **اگر سوراخ موش یکی باشد، کلاهم را در آن فرو می‌کنم.** (مازندرانی)
۱۱۴۰۱. **اگر سوراخ نبود که آب نمی‌داد.** (آبادانی)
۱۱۴۰۲. **اگر سوزن آجینم کنی، فقط به من بگو زن کدخدا هستی.** (ایلامی)
۱۱۴۰۳. **اگر سوزن، جوال‌دوز بسازد مغزش از چوب است.** (بهمنیاری)
۱۱۴۰۴. **اگر سوزن خیاط گم نمی‌شد، روزی یک قبا می‌دوخت.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۱۱۴۰۵. **اگر سوسن همی‌خواهی نشاندن / نخست از جای سوسن سیر بر کن.** (ناصرخسرو: ۳۹۹، دهخدا)
۱۱۴۰۶. **اگر سوی خورشید تیزبینی چشم تو را زیان دارد نه خورشید را.** (خزینه)
۱۱۴۰۷. **اگر سیاه عقل داشت، پشم نمی‌کاشت.** (بوشهری)
۱۱۴۰۸. **اگر سیّد نیستم عام که هستم.** (شکورزاده، خراسانی، کرمانی)
۱۱۴۰۹. **اگر سیر توی سرش بسایند، صدایش درنمی‌آید.** (بیرجندی)
۱۱۴۱۰. **اگر سیر نخورده‌ای سیرسیرک تکن.** (لری)
۱۱۴۱۱. **اگر سیر نشده‌ای، خسته که شدی.** (هزاره‌ای)
۱۱۴۱۲. **اگر سیری مستی آورد، شکم گرسنه از آب سیراب نمی‌شود.** (ترکمنی)
۱۱۴۱۳. **اگر سیستان دور است میدانش (راهش) نزدیک است.** (کرمانی، راوری، هزاره‌ای، رفسنجانی)
۱۱۴۱۴. **اگر سیل مرا با خود ببرد، از روی پل آدم نامرد عبور نمی‌کنم.** (رامسری)
۱۱۴۱۵. **اگر شاخ گاو در دست خر بود، دنیا از دستش در امان نبود.** (بوشهری)
۱۱۴۱۶. **اگر شاخ گاو، دُم خر بود یک شکم ندریده باقی نمی‌گذاشت.** (کازرونی)
۱۱۴۱۷. **اگر شاخ گاو روی سر خر بود دنیا از دستش زیر و زبر بود.** (بختیاری)
۱۱۴۱۸. **اگر شاخ گوسفند درد کند، نان چوپان را می‌خورد.** (سیستانی)
۱۱۴۱۹. **اگر شادی از مرگ هرگز ممیر.** (فردوسی)
۱۱۴۲۰. **اگر شاگرد سفیدی دندان ببیند، می‌خواهد سرخی ک..ن را هم ببیند.** (رفسنجانی)
۱۱۴۲۱. **اگر شامی باشد به هنگامی باشد، نه در وقت سحر.** (بیرجندی)
۱۱۴۲۲. **اگر شامی می‌بود، پیش از نماشام*می‌بود.** (نهبندانی)
۱۱۴۲۳. **اگر شانس انسان بخوابد آب بینی‌اش به چشمش می‌رود.** (قشقایی)
۱۱۴۲۴. **اگر شانس داشتم، از مادر پسر زاییده می‌شدم.** (آذری)
۱۱۴۲۵. **اگر شانس داشتم، کوچک که بودم از گهواره می‌افتادم.** (آملی)
۱۱۴۲۶. **اگر شانس داشتم نامم را شانس‌علی می‌گذاشتند.** (لری)
۱۱۴۲۷. **اگر شانس داشتیم، اسمِمان شانس‌الله بود.** (تهرانی)
۱۱۴۲۸. **اگر شانس می‌داشتم، آب آورم نمی‌گوزید.** (لکی)
۱۱۴۲۹. **اگر شانس می‌داشتم تو گهواره می‌مردم.** (آملی)
۱۱۴۳۰. **اگر شاه با داد و بخشایش است / جهان پر ز خوبی و آسایش است.** (فردوسی: ۱۹۷۰، دهخدا)

۱۱۴۳۱. **اگر شاه باشی اگر گدا پایان کار مرگ است.** (رامسری)

۱۱۴۳۲. **اگر شاهد تو از خانواده‌ات بیرون بیاید، قتل تو حتمی است.** (خوزستانی)

۱۱۴۳۳. **اگر شاه قلندر شفا*نداد، خواجه‌ی مارو* آماده است.** (هزاره‌ای)

۱۱۴۳۴. **اگر شاه مهمانه، گلّه در دامه.** (شهربابکی)

۱۱۴۳۵. **اگر شاهی بمیرد از وطن دور / به خواری می‌برندش جانب گور.** (بهمنیاری، کوچه)

۱۱۴۳۶. **اگر شاهی، گدایی، آخرش مرگ / اگر زرّین کلاهی، آخرش مرگ.** (شکورزاده، تهرانی)

۱۱۴۳۷. **اگر شب‌ها همه قدر بودی شب قدر بی‌قدر بودی.** (سعدی، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، افغانی)

۱۱۴۳۸. **اگر شتر با بار وارد این خانه شود فرو می‌رود (گم می‌شود).** (مازندرانی)

۱۱۴۳۹. **اگر شتر برقصد برف می‌آید.** (آذری)

۱۱۴۴۰. **اگر شتر بزرگ است، بارش هم بزرگ است.** (آذری)

۱۱۴۴۱. **اگر شتر به پشت‌بام درآید، برف می‌بارد.** (آذری)

۱۱۴۴۲. **اگر شتر به زمین بخورد بلند شدنش سخت است.** (قشقایی)

۱۱۴۴۳. **اگر شتر پر می‌داشت یک پشت بام سالم باقی نمی‌گذاشت.** (تهرانی)

۱۱۴۴۴. **اگر شتر تشنه باشد، گردنش را دراز می‌کند.** (مازندرانی)

۱۱۴۴۵. **اگر شتر خورده کو کوهانش؟ اگر مورچه خورده کو میانش؟** (شهربابکی)

۱۱۴۴۶. **اگر شتر سنگین است بارش هم سنگین است.** (لری)

۱۱۴۴۷. **اگر شتر شاش خودش را دید، تو هم فلانی را می‌بینی.** (جیرفتی)

۱۱۴۴۸. **اگر شتر کنگر خواست گردن دراز می‌کند.** (قشقایی)

۱۱۴۴۹. **اگر شتر گشنه ماند، گردن دراز می‌کند.** (تاجیکی)

۱۱۴۵۰. **اگر شتر گوش خودش را دید تو هم مرا می‌بینی.** (سنگسری)

۱۱۴۵۱. **اگر شتر ندیده‌ایم جای لپش (پایش) را دیده‌ایم.** (ایزدخواستی)

۱۱۴۵۲. **اگر شتر هیکلش بزرگ است، بارش هم سنگین است.** (قشقایی)

۱۱۴۵۳. **اگر شتری از پا بیفتد، کارد است که در تن او می‌خورد.** (خوزستانی)

۱۱۴۵۴. **اگر شخص سیاه‌بخت، به کوه برود کوه را مه فرا می‌گیرد.** (آذری)

۱۱۴۵۵. **اگر شد آب آشم، نشد آب سرم.** (آذری)

۱۱۴۵۶. **اگر شد آبِ خمیرم، نشد آبِ سرم.** (سنگسری)

۱۱۴۵۷. **اگر شد آبی، نشد دیمه.** (هزاره‌ای، افغانی)

۱۱۴۵۸. **اگر شد به مهر علی، نشد به زور علی.** (هزاره‌ای)

۱۱۴۵۹. **اگر شد پسر، نشد زن پسر.** (مازندرانی)

۱۱۴۶۰. **اگر شد چوب‌دستی، نشد کتلوم*.** (مازندرانی)

۱۱۴۶۱. **اگر شد حلوا، نشد فرنی.** (مازندرانی)

۱۱۴۶۲. **اگر شد خری و زنی، اگر نشد کور سر شبی.** (شیرازی)

۱۱۴۶۳. **اگر شد که شد اگر نشد به تخمم، من که دو کیلو آرد را بردم.** (شوشتری)

۱۱۴۶۴. **اگر شد گوشت برّه، اگر نشد گوشت گاو حاضر است.** (هزاره‌ای)

۱۱۴۶۵. **اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک / از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک؟** (حافظ: ۲۰۳)

۱۱۴۶۶. **اگر شراب ندانی خورد زهر است، و اگر بدانی خوردن پادزهر.** (قابوس‌نامه: ۶۶، دهخدا)

۱۱۴۶۷. **اگر شر به سراغت آمد، درست و حسابی از خجالتش در بیا.** (خوزستانی)

۱۱۴۶۸. **اگر شریک خوب بود خدا شریک می‌گرفت.** (بهمنیاری، بیرجندی، شکورزاده، تهرانی، کوچه، سرخه‌ای)

۱۱۴۶۹. **اگر شریک گرفتن خوب بود خدا بی‌شریک نمی‌ماند.** (کوچه)

۱۱۴۷۰. **اگر شغال از باغ قهر بکند، باغبان کلاهش را به آسمان می‌اندازد.** (آذری)

۱۱۴۷۱. **اگر شغال شالی خورده‌بود کشاورز می‌بایست از گرسنگی بمیرد.** (مازندرانی)

۱۱۴۷۲. **اگر شغال می‌توانست یک دسته کاه را بخورد، خوک هم می‌توانست درخت از بیخ و بن درآورد.** (سوادکوهی)

۱۱۴۷۳. **اگر شغال میل به خوردن برنج داشته‌باشد کفای* بزرگ برنج را خراب می‌کند.** (مازندرانی)

۱۱۴۷۴. **اگر شک داری دورش پرچین بکش.** (تهرانی)

۱۱۴۷۵. **اگر شکلش را دم مبال بکشند، آفتابه رم می‌کند.** (عوام، کوچه)

۱۱۴۷۶. **اگر شکم از تو بود، مال که از مردم بود.** (سیستانی)

۱۱۴۷۷. **اگر شکمبه گوشت بشود، داماد هم دوست می‌شود.** (سبزواری)

۱۱۴۷۸. **اگر شکمبه گوشت شد دشمن هم دوست می‌شود.** (بافقی)

۱۱۴۷۹. **اگر شل بزنی (بگیری) سفت می‌خوری.** (بهمنیاری، کوچه)

۱۱۴۸۰. **اگر شلوار مرد دو تا باشد، زن می‌گیرد.** (آذری)

۱۱۴۸۱. **اگر شِمال (بادِ شمال) شتر را غلتاند، بزغاله را سوی هوا بردارد.** (تاجیکی)
۱۱۴۸۲. **اگر شما نباشید، آبادی هم نیست.** (رفسنجانی)
۱۱۴۸۳. **اگر شمر برای همه بد کرده‌باشد برای ملایان بد نکرده‌است.** (آملی)
۱۱۴۸۴. **اگر شمشیرت کوتاه است به دشمن نزدیک‌تر شو یا دستت را درازتر کن.** (شکورزاده)
۱۱۴۸۵. **اگر شمشیرت کوتاه است یک گام به جلو بردار.** (ترکمنی)
۱۱۴۸۶. **اگر شناختی دمت را تکان بده.** (تهرانی)
۱۱۴۸۷. **اگر شنا کردن کلفت می‌کرد، قورباغه زنجیر پاره می‌کرد.** (نهاوندی)
۱۱۴۸۸. **اگر شنبه گیر*باشی، شنبه بسیار است.** (لکی)
۱۱۴۸۹. **اگر شنبه هوا را خوش نکرد، می‌رود تا زمان دروکردن مزارع جو.** (پاپی)
۱۱۴۹۰. **اگر شوخ‌چشمی تو را داشتم، پیر نمی‌شدم.** (بختیاری)
۱۱۴۹۱. **اگر شوهر جربزه داشته‌باشد زن او همه‌کاره‌ی‌زندگی نمی‌شود.** (خوانساری)
۱۱۴۹۲. **اگر شوهر می‌کنی به مرد سبیل‌دار شوهر کن مزه‌اش در سبیلش است.** (ترکمنی)
۱۱۴۹۳. **اگر شوی استاد لُر، صد بار بگیر، یه بار بِبُر.** (همدانی)
۱۱۴۹۴. **اگر شوی تو ملایم، جهان گلستان است.** (صائب: ۱۷۵)
۱۱۴۹۵. **اگر شهریاری و گر زیردست / جز از خاک تیره نیابی نشست.** (فردوسی: ۱۷۱۳، دهخدا)
۱۱۴۹۶. **اگر شیر بخوردت بهتر است تا روباه نازت کند.** (لری)
۱۱۴۹۷. **اگر شیر به دهانش بریزی، ماست می‌شود.** (کلاردشتی)
۱۱۴۹۸. **اگر شیر شکر نوشی به غربت / به مانند گدایی در وطن نیست.** (دارابی)
۱۱۴۹۹. **اگر شیر صدا را باز می‌کرد، می‌خواست گوساله مثل بلبل چه‌چه بزند.** (کاشمری)
۱۱۵۰۰. **اگر شیرم را نمکیده‌ای، انگشتم را که مکیده‌ای.** (هزاره‌ای)
۱۱۵۰۱. **اگر شیره‌ی‌جان را بخوری جای یک لقمه‌ی‌نان را نمی‌گیرد.** (لری)
۱۱۵۰۲. **اگر شیطان بگذارد، حتّی گرگ و گوسفند هم با یک‌دیگر دوست می‌شوند.** (آذری)
۱۱۵۰۳. **اگر شیطان می‌دانست که او هست، نمی‌آمد.** (اهری)
۱۱۵۰۴. **اگر شیطان نباشد، گرگ و میش از یک‌جا آب می‌خورند.** (لکی)
۱۱۵۰۵. **اگر صابون چرک را می‌برد، چرک هم صابون را می‌برد.** (جیرفتی)
۱۱۵۰۶. **اگر صبر کنی، از غوره‌ی‌تلخ عسل خواهد چکید.** (ترکمنی)
۱۱۵۰۷. **اگر صبر کنی، شتر را می‌خوابانم و بارش می‌کنم.** (سمنانی)
۱۱۵۰۸. **اگر صد آب حیوان خورده باشی / چو عشقی در تو نبود مرده باشی.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۱۵۰۹. **اگر صدا از دیوار درآید از او در نیاید.** (عوام)
۱۱۵۱۰. **اگر صدا از سنگ درآمد، از او هم درمی‌آید.** (کوچه)
۱۱۵۱۱. **اگر صدات خوب بود چرا جلوی جنازه‌ی‌پدرت نمی‌خواندی؟** (کوچه)
۱۱۵۱۲. **اگر صد اطلس کهنه شود، پاتابه نمی‌شود.** (بیرجندی)
۱۱۵۱۳. **اگر صدای ترکیدنش را نشنیدی، پول نده.** (آذری)
۱۱۵۱۴. **اگر صدای گرگ نیامد بدان که چیزی دستگیرش شده‌است.** (لری)
۱۱۵۱۵. **اگر صدبار هم چنگال خرمن‌کوبی را زیر خرمن کنی و به باد دهی، یک دانه غلّه در آن نیست.** (بوشهری)
۱۱۵۱۶. **اگر صد بمانی وگر بیست و پنج / ببایدت رفتن ز جای سپنج.** (فردوسی: ۱۹۳۰، دهخدا)
۱۱۵۱۷. **اگر صد تا پسر بزایی یکیش آقا رضا نمی‌شود.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، یزدی)
۱۱۵۱۸. **اگر صد تا پیراهن بسازد یکی از آن‌ها آستین ندارد.** (لری)
۱۱۵۱۹. **اگر صد تا رانکی* از آسمان بیفتد، یکیش به گردن ما نمی‌افتد.** (قمی)
۱۱۵۲۰. **اگر صد تا سگ صورتش را بلیسند سیر می‌شوند.** (سیرجانی)
۱۱۵۲۱. **اگر صد تا لحاف کهنه از آسمان بیفتد، یکی روی دوش من نمی‌افتد.** (شهرضایی)
۱۱۵۲۲. **اگر صد تا ماما جمع شوند، زن زائو باز هم درد و ناراحتی زایمان را خواهد کشید.** (قشقایی)
۱۱۵۲۳. **اگر صد دفعه‌ی‌دیگر هم آش رشته هَوَس کنی مهرم را ازت وصول می‌کنم.** (کوچه)
۱۱۵۲۴. **اگر صد ره بپالایی مس و روی / به پالودن نگردد زرّ خود روی.** (ویس‌و رامین: ۲۹۷)
۱۱۵۲۵. **اگر صد سال از بی‌گوشتی بمیرم / کلاغ از دور قبرستان نگیرم.** (کرمانی، سروستانی، سیرجانی)

۱۱۵۲۶. **اگر صد سال از سرما بمیرم / لباس خر به دور خود نگیرم.** (نهبندانی)
۱۱۵۲۷. **اگر صد سال باشی شاد و پیروز / همیشه عمر تو باشد یکی روز.** (ویس‌و رامین: ۲۱۹، دهخدا)
۱۱۵۲۸. **اگر صد سال بر آتش نهی قیر / نگیرد قیر هرگز گونه‌ی‌شیر.** (ویس‌و رامین: ۲۱۹، دهخدا)
۱۱۵۲۹. **اگر صد سال بشوم پیر زمانه / هنوز بر این جوان‌ها دارم سرانه.** (بیرجندی)
۱۱۵۳۰. **اگر صد سال بنشینم عاقبت هیچ / درین کهنه قلای پیچ و در پیچ.** (هزاره‌ای)
۱۱۵۳۱. **اگر صد سال تخم کام کاری / به آخر جز پشیمانی نداری.** (ویس‌و رامین، دهخدا)
۱۱۵۳۲. **اگر صد سال در مشکی (مشکت) کنی (زنی) دوغ / همان دوغ است همان دوغ است همان دوغ.** (هبله‌رودی، شکورزاده، بیرجندی، مثمر، خزینه، دهخدا)
۱۱۵۳۳. **اگر صد سال زیر سنگ باشی / از آن بهتر که زیر ننگ باشی.** (هلالی‌جغتایی؛ صفات العاشقین)
۱۱۵۳۴. **اگر صد سال گبر آتش فروزد / سرانجامش همان آتش بسوزد.** (ویس‌و رامین: ۳۳۱، دهخدا)
۱۱۵۳۵. **اگر صد سال گبر آتش فروزد / چو یک دم اندرو افتد بسوزد.** (سعدی؛ گلستان: ۶۹)
۱۱۵۳۶. **اگر صد سال مار پروری چون بزرگ شود اوّل گزند بر تو کند.** (سمک‌عیّار: ۱۴/۲، شکورزاده)
۱۱۵۳۷. **اگر صد سال ما نی ور یکی روز / بباید رفت از این کاخ دل‌افروز.** (نظامی؛ خسرو و شیرین)
۱۱۵۳۸. **اگر صد کارد به‌جانش می‌زد، خون نمی‌آمد.** (افغانی)
۱۱۵۳۹. **اگر صد کوزه بسازد، یکی دستگیره (دسته) ندارد.** (آذری، دامغانی)
۱۱۵۴۰. **اگر صد من ارزن تو صورتش بریزی، پایین نمی‌آید.** (سیرجانی)
۱۱۵۴۱. **اگر صد من گِل به او بدهی نمی‌تواند یک کوزه بسازد.** (سرخه‌ای)
۱۱۵۴۲. **اگر صد من لور* باشد، شکم لندهور باشد.** (دماوندی)
۱۱۵۴۳. **اگر صلاح‌گر نداری با کلاه خود مشورت کن.** (هزاره‌ای)
۱۱۵۴۴. **اگر صلاحم را به تو دادم، مصلحتم را نمی‌دهم.** (بختیاری)
۱۱۵۴۵. **اگر صید نباشد چو نمی‌اندازد.** (ساوه‌ای)
۱۱۵۴۶. **اگر ضرر نبود که همه امین‌الضرب می‌شدند.** (تهرانی)
۱۱۵۴۷. **اگر ضرر نبود منفعت نبود.** (تهرانی)
۱۱۵۴۸. **اگر طالع سستی کند دندان به حلوا بشکند.** (افغانی)
۱۱۵۴۹. **اگر طالع می‌داشتی اسمت را طالع محمّد می‌گذاشتند.** (افغانی)
۱۱۵۵۰. **اگر طلا در خاک بیفتد، باز هم از قیمت و ارزش آن کم نخواهد شد.** (آذری)
۱۱۵۵۱. **اگر طناب مفت پیدا کند خودش را دار می‌زند.** (کوچه، کاشانی)
۱۱۵۵۲. **اگر طوطی زبان می‌بست در کام / نه خود را در قفس دیدی نه در دام.** (وحشی بافقی: ۴۲۴، شکورزاده، تاجیکی، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۱۱۵۵۳. **اگر ظاهرم را آغشته به آرد می‌بینی، اسمم را آسیابان نگذار.** (آذری)
۱۱۵۵۴. **اگر ظلمت نبودی سایه گستر / نبودی قدر خورشید منوّر.** (ویس‌و رامین: ۴۹/۲۶)
۱۱۵۵۵. **اگر ظلم می‌کنی اندکی رحم هم داشته باش.** (شکورزاده)
۱۱۵۵۶. **اگر عار و غیرت داشت می‌مرد.** (دماوندی)
۱۱۵۵۷. **اگر عاشق شود شیر دژ آگاه / به عشق اندر شود هم‌طبع روباه.** (ویس‌و رامین: ۱۷۱، دهخدا)
۱۱۵۵۸. **اگر عاشق نباشم از کمر شم / به مثل بید لیلی بی‌ثمر شم.** (نجما فارسی، هزاره‌ای)
۱۱۵۵۹. **اگر عاشق هستی آواره‌ی کوه‌ها شو.** (آذری)
۱۱۵۶۰. **اگر عاشقی، بلاکش باش.** (اوحدی: ۵۸۷)
۱۱۵۶۱. **اگر عاقل باشی غصّه‌ی دیگران را می‌خوری، امّا اگر دیوانه باشی دیگران غصّه‌ی تو را می‌خورند.** (ساوه‌ای)
۱۱۵۶۲. **اگر عاقل بود خصم تو بهتر / که با نادان شوی یار و برادر.** (دهخدا)
۱۱۵۶۳. **اگر عاقل بوَد، داند که مجنون صبر نتواند.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۸)
۱۱۵۶۴. **اگر عاقلی یک اشارت بس است.** (سعدی؛ بوستان: ۶۹، شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۱۱۵۶۵. **اگر عاقم کنی، من هم عوقت می‌کنم.** (کوچه)
۱۱۵۶۶. **اگر عالم پر از دانه شود (دانه بگیرد، بردارد) کار کبک ریگ خوردن است.** (هبله‌رودی، مثمر، کوچه)
۱۱۵۶۷. **اگر عباس نبود تو دست نداشتی / اگر احمد نبود تو پا نداشتی / اگر اکبر نبود تو چشم نداشتی / اگر اصغر نبود تو گوش نداشتی.** (کوچه)
۱۱۵۶۸. **اگر عبداللطیف بگذارد.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۱۱۵۶۹. **اگر عذر است این نیز بس است.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، نامه‌ی‌داستان)
۱۱۵۷۰. **اگر عرب زمین بخورد، با پیشانی می‌خورد.** (ترکمنی)

۱۱۵۷۱. اگر عربی می‌گویم: «لا» اگر ترکی می‌گویم: «یُخ» و اگر فارسی می‌گویم: «نه.» (شکورزاده)

۱۱۵۷۲. اگر عرعر نمی‌توانم بکنم، گوش‌های خود را که می‌توانم تیز بکنم. (تایبادی)

۱۱۵۷۳. اگر عرق بریزی، درّ و گوهر کسب می‌کنی. (ترکمنی)

۱۱۵۷۴. اگر عرق بو نداشت، آخوندها تخمش را می‌انداختند. (بهمنیاری)

۱۱۵۷۵. اگر عرق به ک..ن چبش بریزند به پیشواز گرگ می‌رود. (قشقایی)

۱۱۵۷۶. اگر عروس‌مان کور و کچل نبود هیچ عیبی نداشت. (کوچه)

۱۱۵۷۷. اگر عروس نبوده‌ام به اتاق عروس رفته‌ام. (دزفولی)

۱۱۵۷۸. اگر عروسی هم باشد عزای مرغ است، عزاداری هم باشد عزای مرغ است. (آذری)

۱۱۵۷۹. اگر عزادار هستی پیاز بخور و اگر بهبهانی هستی باقلا بخور. (لری)

۱۱۵۸۰. اگر عسل نمی‌دهی، نیش مزن. (افغانی)

۱۱۵۸۱. اگر عسل و روغن به دهانش بگذاری دستت را گاز می‌گیرد. (فرهنگ‌نامه)

۱۱۵۸۲. اگر عقاب چشمت را نکند تو یک چیزی درمی‌آیی (می‌شوی). (گیلکی)

۱۱۵۸۳. اگر عقلت را به دست خر بدهی، تو را به مزرعه‌ی جو می‌برد. (آذری)

۱۱۵۸۴. اگر عقلت منم زین کار بگذر. (عوام)

۱۱۵۸۵. اگر عقل درسر نباشد، نه در خشک می‌ماند، نه در تر. (آذری)

۱۱۵۸۶. اگر عقل نباشد شانس کارساز نیست. (کردی)

۱۱۵۸۷. اگر علاقه‌مندی، دست در جیب خود کن. (بختیاری)

۱۱۵۸۸. اگر علم هاروت و ماروت را هم به نادان بدهند باز هم خر است. (شکورزاده)

۱۱۵۸۹. اگر علی ساربان است می‌داند شتر را کجا بخواباند. (حکیم سوری، شکورزاده، دهخدا، عوام، تهرانی، بهمنیاری، بختیاری، کوچه)

۱۱۵۹۰. اگر عمر باشد هزارودویست / به جز خاک تیره تو را جای نیست. (فردوسی، دهخدا)

۱۱۵۹۱. اگر عمری به بگذرانی، ندانی قدرش تا درنمانی. (لنجانی)

۱۱۵۹۲. اگر عمری نوازی سفله‌ای را / به کمتر چیزی آید با تو در جنگ. (سعدی؛ گلستان: ۱۸۶، دهخدا)

۱۱۵۹۳. اگر عمل میش پاک باشد چه کار به چاشت چوپان دارد؟ (قشقایی)

۱۱۵۹۴. اگر عمّه‌ام خایه داشت عمویم می‌شد. (تهرانی)

۱۱۵۹۵. اگر عمّه‌ام مرد بود عمویم بود. (نهاوندی)

۱۱۵۹۶. اگر عمّه جانم دودول داشت آقا عموم می‌شد. (کوچه)

۱۱۵۹۷. اگر عنّابِ تَر می‌خوای، دو زن کن / اگر خون جگر می‌خوای، دو زن کن. (بیرجندی)

۱۱۵۹۸. اگر عنقا ز بی‌برگی بمیرد / شکار از دست گنجشکان نگیرد. (سعدی؛ کلیات: ۸۵۲ شکورزاده، دهخدا، خواساری)

۱۱۵۹۹. اگر عیب است می‌پوشمش، و اگر زهر است می‌نوشمش. (دزفولی)

۱۱۶۰۰. اگر عیب داشت می‌لنگید. (شکورزاده، دهخدا، کوچه)

۱۱۶۰۱. اگر غافل چری غافل خوری تیر. (باباطاهر: ۲۵۸، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۱۱۶۰۲. اگر غذای شب را یافتی غم غذای فردا را نخور. (ترکمنی)

۱۱۶۰۳. اگر غربت بهشت باشد، باز هم وطن و زادگاه بهتر است. (آذری)

۱۱۶۰۴. اگر غش کند همیشه روی کیسه‌ی جوز یا گندم غش می‌کند. (شکورزاده، کوچه)

۱۱۶۰۵. اگر غلط نکنم، از منش ملالی هست. (وحشی: ۴۱)

۱۱۶۰۶. اگر غم را چو آتش دود بودی / جهان تاریک بودی جاودانه. (شهید بلخی؛ شاعران: ۳۶، دهخدا، افغانی)

۱۱۶۰۷. اگر فردوس بَر رُوی زمین است / همین است و همین است و همین است. (شکورزاده)

۱۱۶۰۸. اگر فضول بگذارد شاه چه می‌داند گاو ده کجاست؟ (فیروزکوهی)

۱۱۶۰۹. اگر فضول نباشد جهان گلستان است. (دهخدا، کوچه، شکورزاده، عوام)

۱۱۶۱۰. اگر فضول نباشد، شاه چه می‌داند علی‌آباد کجاست؟ (بهمنیاری)

۱۱۶۱۱. اگر فضول نباشد، شاه چه می‌داند پس‌قلعه کجاست؟ (دهخدا، شکورزاده، تهرانی)

۱۱۶۱۲. اگر فضول نباشد، شاه چه می‌داند کچو و هاردنگ* کجاست؟ (عوام، کوچه)

۱۱۶۱۳. اگر فضول نباشد (نبود)، شاه چه می‌داند (می‌دانست) خنب و درّه* کجاست؟ (کاشانی، کوچه)

۱۱۶۱۴. اگر فضول نباشد هیچ دختری در خانه‌ی پدر نمی‌ماند. (فرهنگ‌نامه)

۱۱۶۱۵. اگر فضول نبود، شاه چه می‌دانست کچو و پَس‌قلعه کجاست؟ (کوچه)

۱۱۶۱۶. اگر فقیر هم هستیم بنده‌ی خداستیم. (هراتی)

۱۱۶۱۷. **اگر فلانی آدم شود، ریشم را در ک..ن خر می‌تراشم (می‌کنم).** (بیرجندی)
۱۱۶۱۸. **اگر فلانی خر دیرمیر است، فلانی هم سگ انتظارکش است.** (بهمنیاری)
۱۱۶۱۹. **اگر فلانی خوب بود سال وبایی رفته‌بود.** (شیرازی)
۱۱۶۲۰. **اگر فلانی را با چهل سگ داخل جوال کنی، مصیبت برای آن چهل سگ است.** (تایبادی)
۱۱۶۲۱. **اگر فلانی زنده‌بود خرش را گرگ نمی‌خورد.** (لری)
۱۱۶۲۲. **اگر فلانی زهر است پادزهر هم هست.** (لری)
۱۱۶۲۳. **اگر فلانی قبای شانه زری هم بپوشد وقار ندارد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۱۶۲۴. **اگر فلفل نخوردی، چرا ک..نت می‌سوزد؟** (مهابادی)
۱۱۶۲۵. **اگر فهمیدی شوخی بود، اگر نفهمیدی جدّی.** (تهرانی)
۱۱۶۲۶. **اگر فیلبان سر فیل نباشد، هندوستان را خواب می‌بیند.** (شاهرودی، مازندرانی)
۱۱۶۲۷. **اگر فیل بمیرد یک زانو آب در شکم آن است.** (افغانی)
۱۱۶۲۸. **اگر فیل در جنگل نبود، گاومیش خیلی پُز می‌داد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۱۶۲۹. **اگر قاروره پاک است از طبیب (حکیم) چه باک است؟** (هبله‌رودی، خزینه، کوچه، بهمنیاری)
۱۱۶۳۰. **اگر قارّی کنی، قورّی کنی، پول داده‌ام و می‌خورمت.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، امثال، عوام)
۱۱۶۳۱. **اگر قاسم علی نیامده‌بود، درّ صدف را که می‌گرفت؟** (ارومیه‌ای)
۱۱۶۳۲. **اگر قاطر زایمان کند کیکف*هم پربگیرد، ممکن است معشوق را ببینیم.** (کردی)
۱۱۶۳۳. **اگر قاطر کسی را رم ندهی کسی را با تو کاری نیست.** (شکورزاده)
۱۱۶۳۴. **اگر قافله برگردد، خر لنگ اوّل می‌شود.** (افغانی)
۱۱۶۳۵. **اگر قالی پاره‌شود، گُلش پا برجاست.** (سرخه‌ای)
۱۱۶۳۶. **اگر قالیچه را بالا پهن نکنند، نوکرهای خان جای نشستن خود را نمی‌دانند.** (بیرجندی)
۱۱۶۳۷. **اگر قبام کرباسه، استخوانم الماسه.** (بافقی)
۱۱۶۳۸. **اگر قبر مفت پیدا کند می‌رود تویش می‌خوابد.** (کوچه)
۱۱۶۳۹. **اگر قبر مفت گیر آوردی برو توش بخواب.** (شکورزاده، عوام)
۱۱۶۴۰. **اگر قبلاً من به مردم می‌خندیدم حالا مردم به من می‌خندند.** (آذری)
۱۱۶۴۱. **اگر قُپه‌ی‌هشت پر هم داشته باشی از تو نمی‌ترسم.** (رفسنجانی)
۱۱۶۴۲. **اگر قدت نمی‌رسد، زیر پایت چاله بکن.** (هزاره‌ای)
۱۱۶۴۳. **اگر قدرت داشته‌باشد، سگ و انسان را به هم می‌بندد.** (کردی)
۱۱۶۴۴. **اگر قدر می‌خواهی، قدرشناس باش.** (افغانی)
۱۱۶۴۵. **اگر قدّش چهار انگشت بلندتر بود، ادّعای خدایی می‌کرد.** (کوچه)
۱۱۶۴۶. **اگر قرار باشد بخت به ایل روی آورد، خواننده و نوازنده به ایل می‌آید.** (ترکمنی)
۱۱۶۴۷. **اگر قرار باشد صدقه‌ات قبول باشد از مشرق هر روز برایت مهمانی می‌رسد.** (ترکمنی)
۱۱۶۴۸. **اگر قرار بود شیر نصیب مرغ شود مادرش پستان می‌داشت.** (ساوه‌ای)
۱۱۶۴۹. **اگر قرار بود کوسه ریش داشته‌باشد، این کار انجام می‌شد آن هم صد سال پیش.** (رامسری)
۱۱۶۵۰. **اگر قرارِ لجه، کُلاشم کجه.** (کوچه)
۱۱۶۵۱. **اگر قراره خاکی توی سر کنیم، بهتره از پای کوه بلند باشه.** (شهربابکی)
۱۱۶۵۲. **اگر قرّی کنی، فرّی کنی که بایدت خورد.** (تمثیل)
۱۱۶۵۳. **اگر قسمت باشد از یمن می‌آید و اگر نباشد از دهن می‌افتد.** (آذری، قشقایی، ساوه‌ای)
۱۱۶۵۴. **اگر قلندر نگوید دنیا به گُندَم دلش می‌ترکد.** (شکورزاده)
۱۱۶۵۵. **اگر قمارباز نگوید به تخمم، دلش می‌ترکد.** (کوچه)
۱۱۶۵۶. **اگر قمارباز نگوید به تخمم، از غصّه می‌میرد.** (نهاوندی، دزفولی، لری)
۱۱۶۵۷. **اگر قمارباز نگوید به ک..نم، ک..نش می‌سوزد.** (آمره‌ای)
۱۱۶۵۸. **اگر قماربازی عاقبت داشت، لیلاج به‌جایی می‌رسید.** (شکورزاده)
۱۱۶۵۹. **اگر قوچ را به من می‌دهی، بز از شما، اگر بز را شما می‌گیرید قوچ از من.** (هزاره‌ای)
۱۱۶۶۰. **اگر قورباغه را به آب بزنند، دوباره می‌پرد.** (خلخالی، اردبیلی)
۱۱۶۶۱. **اگر قوم و خویش نداری با مردم خویشی کن.** (خوزستانی)
۱۱۶۶۲. **اگر قیمت دنیا فقط یک صلوات باشد، شاید خریدار لال باشد.** (تهرانی)
۱۱۶۶۳. **اگر کار* آوردی روی پاچال*بگذار و برو.** (رامسری)

۱۱۶۶۴. **اگر کارت افتاد مجبوری به سگ هم التماس کنی.** (ترکمنی)
۱۱۶۶۵. **اگر کارت زیاد شده‌است بده به جولا*.** (آذری)
۱۱۶۶۶. **اگر کاردش بزنی، خونش درنمی‌آید.** (عوام، لکی، کوچه)
۱۱۶۶۷. **اگر کارد مفت پیدا کند شکم خودش را پاره می‌کند.** (کوچه)
۱۱۶۶۸. **اگر کار را خوار نگیری، کار تو را در فقر نمی‌گذارد.** (ترکمنی)
۱۱۶۶۹. **اگر کار زنان هر روزه باشد / سر و دست زنان فیروزه باشد.** (سبزواری)
۱۱۶۷۰. **اگر کار زنان هر روزه باشد / سگان و گربه‌ها را جامه باشد.** (بیرجندی)
۱۱۶۷۱. **اگر کارکن بودی، شلوار ک..نت دو تا می‌شد.** (گیلکی)
۱۱۶۷۲. **اگر کار کنی غذا داری، اگر کار نکنی باید سماق بمکی.** (ترکمنی)
۱۱۶۷۳. **اگر کار کنی کار خودت را بکن.** (لری)
۱۱۶۷۴. **اگر کار کنی نان به دندان خواهی گرفت.** (ترکمنی)
۱۱۶۷۵. **اگر کارگر بودی، پیش من نمی‌آمدی.** (رامسری)
۱۱۶۷۶. **اگر کار نداری برو و تنبان خود را در هاون بگذار و بکوب.** (قشقایی)
۱۱۶۷۷. **اگر کاری برای بنده و غلام پیش آید، به صاحب کار توجّهی نمی‌کند.** (ترکمنی)
۱۱۶۷۸. **اگر کاری بودی، شکاری بودی.** (مشهدی)
۱۱۶۷۹. **اگر کاری سگالید (فکر کردن) با خود کرد.** (سمک‌عیّار: ۱۶/۴)
۱۱۶۸۰. **اگر کاری کنی مزدی ستانی / چو بی‌کاری یقین بی‌مزد مانی.** (ناصرخسرو، دهخدا)
۱۱۶۸۱. **اگر کاری ناکرده بماند برف روی آن خواهد بارید.** (ترکمنی)
۱۱۶۸۲. **اگر کاری نداری آب در هاون بکن و بکوب.** (لری)
۱۱۶۸۳. **اگر کاسب خوش‌اقبال باشد، روی شتر او را سگ گاز نمی‌گیرد.** (آذری)
۱۱۶۸۴. **اگر کاسنی تلخ است از بوستان است، اگر عبدالله مجرم است از دوستان است.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، عوام)
۱۱۶۸۵. **اگر کاسه دهی، کوزه خوری تو.** (ویس‌و رامین: ۳۳۱، شکورزاده، دهخدا)
۱۱۶۸۶. **اگر کاسه زنی، کوزه خوری تو.** (ویس‌و رامین: ۳۸/۳۳۱)
۱۱۶۸۷. **اگر کاسه‌ی آب در دست داری بگذار و بیا.** (عوام)
۱۱۶۸۸. **اگر کاسه‌ی چرب نداری، زبان چرب داشته باش.** (زرقانی)
۱۱۶۸۹. **اگر کاشتی باید درو کنی و اگر درو کردی باید خرمن بکوبی.** (ترکمنی)
۱۱۶۹۰. **اگر کافر بودم، مسلمان شدم.** (شکورزاده، کوچه)
۱۱۶۹۱. **اگر کاه از تو نیست کاهدان از تو است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، کوچه)
۱۱۶۹۲. **اگر کبک آوازخوانی نکند کی می‌داند لانه‌ی کبک کجاست؟** (لری)
۱۱۶۹۳. **اگر کبک نکند قهقه‌ی بی‌جا، کی می‌داند کجا کرده جا؟** (شکورزاده، بختیاری، کوچه)
۱۱۶۹۴. **اگر کَپَک*دارم، سگ هم دارم.** (قشقایی)
۱۱۶۹۵. **اگر کج هم باشد راه بهتر است، اگر پیر هم باشد دختر بهتر است.** (ترکمنی)
۱۱۶۹۶. **اگر کچل طبیب بودی دوای درد خود بودی.** (قشقایی، آذری)
۱۱۶۹۷. **اگر کچل هستیم هم‌سر هستیم، اگر کور هستیم هم‌چشم هستیم.** (آملی)
۱۱۶۹۸. **اگر کچِله کلاه داشت، سر کچل خودش می‌گذاشت.** (کوچه)
۱۱۶۹۹. **اگر کچلیم هردو کچلیم، اگر کوریم هردو کوریم.** (رامسری)
۱۱۷۰۰. **اگر کچه‌تاش*هستیم، معطّل آش هستیم.** (مازندرانی)
۱۱۷۰۱. **اگر کدبانو منم تو به کُ.. خود مخند.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، مثمر، شاهد)
۱۱۷۰۲. **اگر کدخدا بچّه شد ده خراب می‌شد، اگر کدبانو دوشیزه شد خانه خراب می‌شد، اگر گاو جینگو* شد جوی خراب می‌شد.** (لنجانی)
۱۱۷۰۳. **اگر کدخدا زن باشه، می‌گه بزها را سالی دوبار بچینین.** (شهربابکی)
۱۱۷۰۴. **اگر کرت مرا آب بُرد، تو مبندش.** (بختیاری)
۱۱۷۰۵. **اگر کژ اگر راست پوینده‌اند / همه‌کس ره راست جوینده‌اند.** (گرشاسب‌نامه: ۴، دهخدا)
۱۱۷۰۶. **اگر کس است، یک حرف بس است.** (کوچه، قشقایی)
۱۱۷۰۷. **اگر کسی ارزش یک لقمه را نداند، کوه هم باشد نمی‌فهمد.** (ساوه‌ای)
۱۱۷۰۸. **اگر کسی اسب غریبه را سوار شود همیشه یک پای آن در روی زمین است.** (ساوه‌ای)
۱۱۷۰۹. **اگر کسی بداند که می‌میرد فکر مرگش را می‌کند.** (سیستانی)

۱۱۷۱۰. **اگر کسی به تو گفت: «بینی‌ات را سگ برد.» دنبال سگ مرو بلکه بینی خود را محکم بگیر.** (هزاره‌ای)

۱۱۷۱۱. **اگر کسی خواست از ایل خودش جدا شود باید به اندازه‌ی ایل خود توان داشته‌باشد تا نیازمند کسی نباشد.** (ساوه‌ای)

۱۱۷۱۲. **اگر کسی خود را از ظلم باز نتواند داشت چه ضرورت که دیگران را نیز باز ندارد؟** (خواجه نظام‌الملک، دهخدا)

۱۱۷۱۳. **اگر کسی را به درو کردن نبرند، داسش را نمی‌شکنند.** (سیستانی)

۱۱۷۱۴. **اگر کسی را می‌خواهی بشناسی از رفیقانش بشناس.** (سخن)

۱۱۷۱۵. **اگر کسی را نیابی، با سلهات*مشورت کن.** (افغانی)

۱۱۷۱۶. **اگر کشیش بودنم را قبول نداری ارمنی بودنم را که نمی‌توانی انکار کنی.** (آذری)

۱۱۷۱۷. **اگر کف دست مو می‌بینی بکن.** (دماوندی)

۱۱۷۱۸. **اگر کفر گفتید ناشکیبایی خود آشکار ساختید.** (خوزستانی)

۱۱۷۱۹. **اگر کفشت تنگ باشد، جهان وسیع چه فایده‌ای دارد؟** (ترکمنی)

۱۱۷۲۰. **اگر کفشت تنگ بود دور بینداز.** (درگزی)

۱۱۷۲۱. **اگر کفش نانجیب را جفت کنی، می‌گوید: «با پشتت چشمم را درآوردی.»** (ارومیه‌ای)

۱۱۷۲۲. **اگر کفش‌هایم طلاست، صدقه به من رواست.** (بختیاری)

۱۱۷۲۳. **اگر کفگیر در ک..ن سگ کنم باید شام خان را فراهم کنم.** (لری)

۱۱۷۲۴. **اگر کفن خود را زرد کرده باشیم، کسی نگاهمان نمی‌کند.** (بختیاری)

۱۱۷۲۵. **اگر کفن مفت باشد، مرده زیاد می‌شود.** (آذری)

۱۱۷۲۶. **اگر کفن مفت و مجانی باشد مفت‌خواران همه می‌میرند.** (آذری)

۱۱۷۲۷. **اگر کلاغ قارقار نکند من ضامن او.** (لری)

۱۱۷۲۸. **اگر کلاغ قهر کند و گردو نخواهد به نفع صاحب گردوست.** (آمره‌ای)

۱۱۷۲۹. **اگر کلاغه جرّاح بود، پیزی خودش را جا می‌گذاشت.** (کوچه)

۱۱۷۳۰. **اگر کلاف پنبه‌ای مادرشوهر از تاقچه بیفتد، سر عروس را می‌شکند.** (آذری)

۱۱۷۳۱. **اگر کلافش کنی، می‌دانی چه قماشی است.** (مهابادی)

۱۱۷۳۲. **اگر کلاه از آسمان ببارد، یکیش سر ما نمی‌افتد.** (کوچه)

۱۱۷۳۳. **اگر کلاه پدرش را ندیده‌بود، ادعای شاهی می‌کرد.** (الیگودرزی)

۱۱۷۳۴. **اگر کلاه ساز بودی برای خودت کلاه می‌ساختی.** (لری)

۱۱۷۳۵. **اگر کلاهم آن‌جا بیفتد نمی‌روم بردارم.** (آمره‌ای)

۱۱۷۳۶. **اگر کل دوا می‌دانست به سر خود می‌کرد.** (مثمر)

۱۱۷۳۷. **اگر کَل علاج می‌دانست سر خود را علاج می‌کرد.** (هبله‌رودی)

۱۱۷۳۸. **اگر کَل کلاه (کلاهی) داشت بر سر خود می‌گذاشت (می‌نهاد).** (شکورزاده، هبله‌رودی)

۱۱۷۳۹. **اگر کلگت*را آب برده‌است برو به‌دنبال سبدت بگرد.** (لری)

۱۱۷۴۰. **اگر کلنگ برداری و بگردی، چشم‌هایم پیدا نمی‌شود.** (شهربابکی)

۱۱۷۴۱. **اگر کلوخ شود، کسی ک..نش را با آن پاک نمی‌کند.** (هزاره‌ای)

۱۱۷۴۲. **اگر کُلو گاو چران بود، گاو باباش را می‌چرانید.** (بوشهری)

۱۱۷۴۳. **اگر کلید بهشت دست تو بود راهم نده.** (تهرانی)

۱۱۷۴۴. **اگر کمال به ریش است، پس با بز هم می‌توان مشورت کرد.** (آذری)

۱۱۷۴۵. **اگر کم رهسپارم، برای آن‌که پاپتی هستم.** (دزفولی)

۱۱۷۴۶. **اگر کناس نبود در ممالک / همه خلق اوفتند اندر مهالک.** (شیخ محمود شبستری: ۱۰۵، دهخدا)

۱۱۷۴۷. **اگر کور بودی چرا توی چاه خرم‌آباد نیفتادی و روی گندم‌ها افتادی؟** (بهمنیاری، شکورزاده)

۱۱۷۴۸. **اگر کور لقمان بود، چشم‌های خودش را دوا می‌کرد.** (ایذه‌ای)

۱۱۷۴۹. **اگر کور ناودان خانه‌اش هم طلا باشد باز مستحق است.** (تهرانی)

۱۱۷۵۰. **اگر کورند، دختر رئیسند.** (مینابی)

۱۱۷۵۱. **اگر کور نرود بازار، تمام عالم می‌گندد.** (دامغانی)

۱۱۷۵۲. **اگر کور نرود به بازار، کی آلبالو بگیرد؟** (سرخه‌ای)

۱۱۷۵۳. **اگر کوز*را ندیده‌ایم، پشکل را در هوز* دیده‌ایم.** (کردی)

۱۱۷۵۴. **اگر کوسه ریش داشت، از روز پیش داشت.** (کوچه)

۱۱۷۵۵. **اگر کوفته به من ندادی لپم را پاره نکن.** (قمی)

۱۱۷۵۶. **اگر کوکو بشود به جنگل برود، اگر ماهی بشود به دریا برود، اگر آب بشود به زمین فرو برود او را می‌خواهم.** (رامسری)

۱۱۷۵۷. **اگر کوکو نداشتی، پلوی خالی را قورت بده.** (رامسری)

۱۱۷۵۸. **اگر کولی نیستی در خانه‌ی کولی (ها) چه می‌کنی؟** (کوچه)
۱۱۷۵۹. **اگر ک..ن بز نمی‌خارید، نان چوپان را نمی‌خورد.** (فردوسی)
۱۱۷۶۰. **اگر ک..ن نمی‌داشت ونی بود.** (هراتی)
۱۱۷۶۱. **اگر کوه بدخشان لعل گردد / به دیدار بدخشانی نیرزد.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، کوچه، عوام، هراتی)
۱۱۷۶۲. **اگر کوه خواجه نان شود و دریای هلمند، اشکنه عابدین از راه رسیده زهر دندان می‌شکنه.** (سیستانی)
۱۱۷۶۳. **اگر کوه را از جا بلند کنم و بر سر کوه دیگری بگذارم فایده ندارد.** (قشقایی)
۱۱۷۶۴. **اگر کوه قاف نان شود و دریای آمو شوربا، گشنه چشم سیر نمی‌شود.** (افغانی)
۱۱۷۶۵. **اگر کوه نریزد، درّه پر نمی‌شود.** (آذری)
۱۱۷۶۶. **اگر که زهره‌ام چون زور من بود / فلک در پیش من چون برّه می‌بود.** (سیستانی)
۱۱۷۶۷. **اگر کهنه دهنده داری لخت نیستی و اگر لقمه دهنده داری گرسنه نیستی.** (لری)
۱۱۷۶۸. **اگر ک.. حسود نبود یک کُ.. همه‌ی‌شهر را بس بود.** (تهرانی)
۱۱۷۶۹. **اگر گالش ازگیلان نیامده‌بود، شوهر مادرت چه کسی بود؟** (لنگرودی)
۱۱۷۷۰. **اگر گالش دلش بخواهد، گاو نرش را هم آبستن می‌کند.** (سوادکوهی)
۱۱۷۷۱. **اگر گالش سرحال باشد، بر گاو نر گوساله می‌بندد.** (آملی)
۱۱۷۷۲. **اگر گاو از چرا برگشت شیربرنج می‌خوریم وگرنه برنج.** (خوزستانی)
۱۱۷۷۳. **اگر گاوبان، گاو را جمع نکند، صاحب گاو، گاو را جمع نمی‌کند.** (جیرفتی)
۱۱۷۷۴. **اگر گاو بود می‌بایست چند نفر زیرش را تمیز می‌کردند.** (رامسری)
۱۱۷۷۵. **اگر گاوت خوش خوراک شد سرت را بگذار و بخسب، اگر زنت خوش‌خوراک شد جُلت را بردار و در رو.** (شکورزاده)
۱۱۷۷۶. **اگر گاو ما برگشت گوساله‌ی‌شما هم خواهد آمد.** (مازندرانی)
۱۱۷۷۷. **اگر گاومیش را وکیل کنند، انبار را برای خودش می‌گیرد.** (ترکمنی)
۱۱۷۷۸. **اگر گاو نر را نهیب بزنی، شاخ می‌زند.** (قشقایی)
۱۱۷۷۹. **اگر گاو نرم زایا بود، حتماً سالی دوبار می‌زایید.** (رامسری)
۱۱۷۸۰. **اگر گاو نرود خیش را برمی‌دارند.** (لری، بختیاری)
۱۱۷۸۱. **اگر گاوی بیفتد در علفزار / بیالاید همه گاوان ده را.** (سعدی؛ کلیات: ۷۳، بهمنیاری، شکورزاده، آذری)
در اصل: **شنیدستی که گاوی...**
۱۱۷۸۲. **اگر گاوی در بهار جفت‌گیری کند، تا عصری می‌زاید.** (رامسری)
۱۱۷۸۳. **اگر گپ به بروت می‌بود، پشک جرنیل* بود.** (افغانی)
۱۱۷۸۴. **اگر گدا بر تخت شاهی هم نشیند باز هم گداست.** (زابلی)
۱۱۷۸۵. **اگر گدا به تخت شاهی بنشیند، آخر از آن آید بوی گدایی.** (دزفولی)
۱۱۷۸۶. **اگر گدا تمام هیکلش طلا باشد، سوراخ ک..نش برنج است.** (اصفهانی)
۱۱۷۸۷. **اگر گدا را شام می‌بود قبل از رسیدن شب بود.** (نیشابوری)
۱۱۷۸۸. **اگر گدا یکی باشد خوراکش پلو باشد.** (آذری)
۱۱۷۸۹. **اگر گدایی ننگینه، سفره‌اش رنگینه.** (دامغانی)
۱۱۷۹۰. **اگر گراز از زراعت برمد به نفع کشاورز است.** (قشقایی)
۱۱۷۹۱. **اگر گربه است گوشت کو؟** (کاوش)
۱۱۷۹۲. **اگر گربه بال داشت، نسل گنجشک را برمی‌داشت.** (آذری)
۱۱۷۹۳. **اگر گربه بخواهد دزدی کند از سوراخ در هم وارد می‌شود.** (سیرجانی)
۱۱۷۹۴. **اگر گربه توبه کند گوشت دیزی سالم می‌ماند.** (شکورزاده)
۱۱۷۹۵. **اگر گربه را ببینم، سر دُمبشو می‌چینم.** (بیرجندی)
۱۱۷۹۶. **اگر گربه را به دیوار فشار بدهی، برمی‌گردد صورت تو را چنگ می‌زند.** (آذری)
۱۱۷۹۷. **اگر گربه را دیدی پُل دُمش را بچین.** (جیرفتی، بیرجندی)
۱۱۷۹۸. **اگر گربه عار داشت، دُم بریده‌اش را به یاد داشت.** (دشتی)
۱۱۷۹۹. **اگر گربه‌ها در خانه نباشند، موشان کدخدایی می‌کنند.** (ایلامی)
۱۱۸۰۰. **اگر گرددت روزی پادشاه خر / مکن گستاخی و منشین برو بر.** (ویس‌و رامین: ۱۶۸)
۱۱۸۰۱. **اگر گردن سگ گوهر آویزی، هم سگ می‌گرید هم گوهر.** (ترکمنی)
۱۱۸۰۲. **اگر گردن شتر دراز است هفت جایش را نمی‌برند، بلکه یک‌جایش را می‌برند.** (آملی)
۱۱۸۰۳. **اگر گردوبارت نیست چرا سر و صدا می‌کنی؟** (لری)

۱۱۸۰۴. **اگر گردو یا صدای آن‌را می‌خواهی یک گونی آن برابر یک خروار است.** (مازندرانی)

۱۱۸۰۵. **اگر گرسنه‌ای این نمد تو.** (بختیاری)

۱۱۸۰۶. **اگر گرسنه‌ای بار ببر به آسیا.** (شکورزاده، قمی، عوام)

۱۱۸۰۷. **اگر گرسنه‌ای چون شیر باش، اگر برهنه‌ای مثل شمشیر.** (کرجی)

۱۱۸۰۸. **اگر گرسنه با گرسنه ازدواج کند، لله ده می‌شود.** (آذری)

۱۱۸۰۹. **اگر گرسنه شدی جو بکار.** (ترکمنی)

۱۱۸۱۰. **اگر گرسنه هستم ولی دیگر خسته نیستم.** (بوشهری، دیلم‌ولیراوی)

۱۱۸۱۱. **اگر گرفتن را نیک می‌دانی، دادن را هم خوب بدان.** (ترکمنی)

۱۱۸۱۲. **اگر گرگ از ارزش قاطر خبر داشت هرگز او را نمی‌درید.** (فرهنگ‌نامه)

۱۱۸۱۳. **اگر گرگ با سگ دوست شود وای به حال گوسفندان.** (درگزی)

۱۱۸۱۴. **اگر گرگ تخم بگذارد به تو گردو می‌دهم.** (مازندرانی)

۱۱۸۱۵. **اگر گرگ رویش سفید بود، روز روشن به دهکده می‌آمد.** (آذری)

۱۱۸۱۶. **اگر گرگ شیرینی گوشت را مزه کند، دوباره باز می‌آید.** (ترکمنی)

۱۱۸۱۷. **اگر گرگ کاری به بز، نداشته‌باشد، به مکّه می‌رود.** (آذری)

۱۱۸۱۸. **اگر گرگ نباشی گرگانت بخورند.** (شکورزاده)

۱۱۸۱۹. **اگر گربه نبود، سرزمین وداع آتش می‌گرفت.** (خرّمی)

۱۱۸۲۰. **اگر گفت آب سرپایین می‌رود، بگو سربالا می‌رود.** (دماوندی)

۱۱۸۲۱. **اگر گفتار بی‌کردار داری / چو زر اندود دیناری به دیدار.** (ناصرخسرو: ۱۸، دهخدا)

۱۱۸۲۲. **اگر گفت پلاس سیاهه، باور نکن بگو سفیده.** (جیرفتی)

۱۱۸۲۳. **اگر گفتند: «بینی‌ات را سگ برده، به‌دنبال کدام می‌روی؟»** (هزاره‌ای)

۱۱۸۲۴. **اگر گفتند خاک‌انداز، تو خودت را جلو بینداز.** (شکورزاده)

۱۱۸۲۵. **اگر گفتند سر بیار، تو کلاه ببر.** (قشقایی)

۱۱۸۲۶. **اگر گفتند: «فلانی خان شده.» باور کن ولی اگر گفتند: «خلقش بهتر شده.» باور نکن.** (ترکمنی)

۱۱۸۲۷. **اگر گفتند مستی تو هم بگیر و بخواب.** (آذری)

۱۱۸۲۸. **اگر گفتن سیم باشد، خاموشی زر است.** (شکورزاده، عوام)

۱۱۸۲۹. **اگر گفتن نقره باشد، خاموشی طلاست.** (کوچه)

۱۱۸۳۰. **اگر گفتی کنون پاسخ شنودی.** (ویس‌و رامین: ۳۳۱)

۱۱۸۳۱. **اگر گفتی، هر نه تایش مال تو.** (هزاره‌ای)

۱۱۸۳۲. **اگر گل اوتور*نبود یُخ یِمه*پدر درآورده‌بود.** (تهرانی)

۱۱۸۳۳. **اگر گِل به سر داری، اکنون مشوی.** (فردوسی؛ دبیرسیاقی: ۲۸۵، دهخدا)

۱۱۸۳۴. **اگر گُل در دست داری مبوی.** (ابومسلم‌نامه: ۴۵۸/۴، دهخدا، کوچه، تکمله، خوانساری)

۱۱۸۳۵. **اگر گلش رفته، خارش مانده.** (هزاره‌ای)

۱۱۸۳۶. **اگر گُل نیستی خار هم مباش.** (شکورزاده، بهمنیاری، عوام، افغانی)

۱۱۸۳۷. **اگر گلّه‌اش بشاشد، تو را آب می‌برد.** (بختیاری)

۱۱۸۳۸. **اگر گلّه‌ای را به‌جایی بردی علف خشکی هم باقی می‌ماند.** (دزفولی)

۱۱۸۳۹. **اگر گلّه چران خوبی باشی، شب‌های مهتابی زیادی در انتظار توست.** (لری)

۱۱۸۴۰. **اگر گناه از خداست، بنده را در عذاب چراست؟** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، دهخدا)

۱۱۸۴۱. **اگر گناه ببخشند شرمساری هست.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه، افغانی)

۱۱۸۴۲. **اگر گنج یابی وگر درد و رنج / نمانی همی در سرای سپنج.** (فردوسی: ۲۴۸۷، دهخدا)

۱۱۸۴۳. **اگر گنجی کنی بر عامیان بخش / رسد هر کدخدایی را به رنجی.** (سعدی؛ گلستان: ۷۳، دهخدا)

۱۱۸۴۴. **اگر گندم بباره دشت در دشت، خوراک کبک در کوهسار سنگه.** (شهربابکی)

۱۱۸۴۵. **اگر گندم بکاری گندم سبز می‌شود، کاه هم گیرت می‌آید.** (لری)

۱۱۸۴۶. **اگر گنده خر نباشد خاک بر سر گنده‌فروش.** (دزفولی)

۱۱۸۴۷. **اگر گور خودمان را ندیدیم، گور همسایه را که دیدیم.** (رامسری)

۱۱۸۴۸. **اگر گور مفت گیر بیاورد، می‌رود تویش می‌خوابد.** (کوچه)

۱۱۸۴۹. **اگر گوز به پلندر (شخص بی‌ابرو) آمد، ک..ن قلندر چه کند؟** (کردی)

۱۱۸۵۰. **اگر گوساله برقصد، میخ طویله‌ی‌خود را محکم‌تر می‌کند.** (آذری)

۱۱۸۵۱. **اگر گوسفند ندیده‌ایم پشکل دیده‌ایم.** (خوزستانی)

۱۱۸۵۲. **اگر گوسفند هم بود این‌قدر نمی‌زایید.** (تهرانی)

۱۱۸۵۳. **اگر گوشت را بخورد، استخوان را دور نمی‌اندازد.** (بختیاری)

۱۱۸۵۴. **اگر گوشت‌شان را توی هاون بکوبند، باز هم از هم جدا می‌شوند.** (مشهدی)
۱۱۸۵۵. **اگر گوشتش نزار است، آب‌گوشتش بسیار است.** (شکورزاده، کوچه)
۱۱۸۵۶. **اگر گوشت گران است نخوردنش ارزان است.** (هزاره‌ای، کردی)
۱۱۸۵۷. **اگر گوشتم را بخورد، استخوانم را خرد نمی‌کند.** (قشقایی)
۱۱۸۵۸. **اگر گوشت می‌خوری گوشت بز بخور تا زیر دندانت مزّه دهد، اگر کلاهی بر سر می‌گذاری پوست برّه بر سر کن تا سرت از آن لذّت ببرد، اگر زن می‌گیری زن چاق بگیر تا سینه‌ات از آن لذّت برد.** (ترکمنی)
۱۱۸۵۹. **اگر گوشت نخوردیم چغندر هم نخوردیم؟** (بهمنیاری، کوچه)
۱۱۸۶۰. **اگر گوشت نمی‌خورم بک (قورباغه) هم تو دیگ نمی‌اندازم.** (بافقی)
۱۱۸۶۱. **اگر گوشت نیست آب‌گوشت فراوان است.** (امثال)
۱۱۸۶۲. **اگر گوشت همدیگر را بخوریم، استخوان یکدیگر را نمی‌شکنیم.** (ایلامی)
۱۱۸۶۳. **اگر گوشت هم را بخورند استخوان یکدیگر را دور نمی‌اندازد.** (شکورزاده، کرمانی)
۱۱۸۶۴. **اگر گوش در پاست بیغاره‌ی* من چراست؟** (دهخدا)
۱۱۸۶۵. **اگر گوش روزی یک حرف (تازه) نشنود، کر می‌شود.** (آذری)
۱۱۸۶۶. **اگر گوش سگ را هم می‌برّی بِبَر در پنهانی بِبُر.** (ساوه‌ای)
۱۱۸۶۷. **اگر گوشش را بگیری دماغش کنده می‌شود.** (فرهنگ‌نامه)
۱۱۸۶۸. **اگر گوش عزیز است گوشواره هم عزیز است.** (بهمنیاری، کوچه، بروجردی، آذری)
۱۱۸۶۹. **اگر گوهرشناس باشی تیغ را عریان تماشا کن.** (تاجیکی)
۱۱۸۷۰. **اگر گویم پرده پاره، اگر نگویم گُرده پاره.** (هزاره‌ای)
۱۱۸۷۱. **اگر گوینده احمق است، شنونده باید دانا باشد.** (ترکمنی)
۱۱۸۷۲. **اگر گویی غمِ دل، با کسی گوی / که از رویش به نقد آسوده گردی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۳)
۱۱۸۷۳. **اگر گویی که بتوانم قدم در نِهْ که بتوانی / وگر گویی که نتوانم برو بنشین که نتوانی.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا)
۱۱۸۷۴. **اگر گویی نکو گو ای برادر / که نیکو گوی با نفعست و بی‌ضر.** (ناصرخسرو، دهخدا، شکورزاده)
۱۱۸۷۵. **اگر گُه به سرت مالید بگو ان‌شاءالله حناست.** (سنگسری)
۱۱۸۷۶. **اگر گُه نخورده دیگه روزِ مرگشه.** (کوچه)
۱۱۸۷۷. **اگر گیاه صبر تلخ هستم ولی سودمندم.** (لری)
۱۱۸۷۸. **اگر گیاه گالی را آهسته بگیری، دستت را می‌برد.** (ترکمنی)
۱۱۸۷۹. **اگر گیتی به یک شاخ آرمیدی / ز کیخسرو به خسرو کی رسیدی؟** (نظامی، دهخدا)
۱۱۸۸۰. **اگر گیتی سراسر باد گیرد / چراغ مقبلان هرگز نمیرد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۱۸۸۱. **اگر لاغری ریقویی، اگر چاقی تِرّویی*.** (ملایری)
۱۱۸۸۲. **اگر لاک‌پشت دلش چوب نمی‌خواهد، چرا به خزانه‌ی‌نشای شالی داخل می‌شود؟** (محمودآبادی)
۱۱۸۸۳. **اگر لالایی می‌دانی چرا خوابت نمی‌برد؟** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۱۱۸۸۴. **اگر لباس از اطلس باشد نمی‌توان آن‌را پینه زد.** (ترکمنی)
۱۱۸۸۵. **اگر لج است، کلاهش کج است.** (عوام)
۱۱۸۸۶. **اگر لج تو لج است، لج من سگ است.** (بیرجندی)
۱۱۸۸۷. **اگر لذّتش را می‌خواهی گل آتشش را زیاد کن.** (خوزستانی)
۱۱۸۸۸. **اگر لر بازار نرود بازار می‌گندد.** (دهخدا، کرمانی، کوچه، بهمنیاری، سیرجانی)
۱۱۸۸۹. **اگر لر به آن‌چه که شب می‌گوید روز عمل کند، کلنگ‌دار هم نمی‌تواند خانه‌اش را خراب کند.** (لری)
۱۱۸۹۰. **اگر لَک*هستیم، همه با هم یَک هستیم.** (کردی کرمانشانی)
۱۱۸۹۱. **اگر لگد می‌خوری، لگد اسب را بخور.** (شهمیرزادی)
۱۱۸۹۲. **اگر لِنگه داشت می‌بستند به دُرشکه.** (کوچه)
۱۱۸۹۳. **اگر لوطی نگوید به تخمم دلش می‌ترکد.** (تهرانی)
۱۱۸۹۴. **اگر لوطی نگوید به ک..م، دلش می‌ترکد.** (کوچه، عوام)
۱۱۸۹۵. **اگر لوطی نگوید دنیا به گُندَم، دلش می‌گندد.** (کوچه، دهخدا، شکورزاده)
۱۱۸۹۶. **اگر لوطی نگوید دنیا به تخمم، چه باید بگوید؟** (بختیاری)
۱۱۸۹۷. **اگر لوطی هستی فرض کن برای خودت می‌زنی.** (آبدانانی)
۱۱۸۹۸. **اگر ما برویم پشکل‌چینی، خره به آب پشکل می‌اندازد.** (کوچه)

۱۱۸۹۹. **اگر ما بِرویم تپاله جَمع کنی، گاوها به آب می‌ریند.** (کوچه)

۱۱۹۰۰. **اگر ما برویم نمدمالی، همه آدم‌ها بی‌سر به دنیا می‌آیند.** (اصفهانی)

۱۱۹۰۱. **اگر ما به آن‌ها نرسیدیم، آن‌ها به ما رسیدند.** (زرقانی)

۱۱۹۰۲. **اگر مادربزرگت را غارت کردند، تو هم از آن نصیبی ببر.** (ترکمنی)

۱۱۹۰۳. **اگر مادرت بخشنده بود، سرکه‌ی هفت‌ساله نداشت.** (آذری)

۱۱۹۰۴. **اگر مادر حلال نکند، خاک قبول نمی‌کند.** (بیرجندی)

۱۱۹۰۵. **اگر مادر خودت را دوست داری نام مادر کسی را به زشتی نیاور.** (لکی)

۱۱۹۰۶. **اگر مادر شوهر عروس را دوست می‌داشت، ابلیس به بهشت می‌رفت.** (خوزستانی)

۱۱۹۰۷. **اگر مادر و پدرت را ندیده‌بودی، ادعّای شاهی می‌کردی.** (بختیاری)

۱۱۹۰۸. **اگر مادر هفت پسره، از خانه بدره.** (جیرفتی)

۱۱۹۰۹. **اگر مادینه دُم نزند، نرینه سم نمی‌زند.** (سنگسری)

۱۱۹۱۰. **اگر مار او را بزند مار مغبون می‌شود.** (دزفولی)

۱۱۹۱۱. **اگر مار بزندش تقصیر خودش است.** (لری)

۱۱۹۱۲. **اگر مار پوستش را بریزد خویش را نمی‌ریزد.** (مازندرانی)

۱۱۹۱۳. **اگر مار را اذیت نکنید، آدم را نمی‌زند.** (مرندی)

۱۱۹۱۴. **اگر مار را می‌کشی سرش را بکوب.** (بیرجندی)

۱۱۹۱۵. **اگر مار زاید زن باردار / به از آدمی‌زاده‌ی دیو سار.** (سعدی؛ بوستان: ۶۸، دهخدا)

۱۱۹۱۶. **اگر مار گزیده هم بتواند بخوابد، گرسنه نمی‌تواند بخوابد.** (آذری)

۱۱۹۱۷. **اگر مار مار را ببلعد، افعی (اژدها) می‌شود.** (قشقایی، آذری)

۱۱۹۱۸. **اگر مار نیش نداشته‌باشد، به‌جای بند ظروف استفاده می‌شود.** (آمره‌ای)

۱۱۹۱۹. **اگر ماست نشد، شیره بده.** (نامه‌ی‌داستان)

۱۱۹۲۰. **اگر ما شانس داشتیم اسم ما شمس‌الله بود.** (بیرجندی)

۱۱۹۲۱. **اگر ما شتری ندیدیم صورت زدن یاد گرفتیم.** (جیرفتی)

۱۱۹۲۲. **اگر مال از خودت نیست جان از خودت است.** (لری)

۱۱۹۲۳. **اگر مال را دزد برده، حسابش را نبرده.** (افغانی)

۱۱۹۲۴. **اگر مال و دارایی مرا تخم مرغ کند و به دیوار بزند ابرو خم نمی‌کنم.** (فرهنگ‌نامه)

۱۱۹۲۵. **اگر مانده‌شدی بادار (ارباب)، بیل بگذار کلنگ بردار.** (بیرجندی)

۱۱۹۲۶. **اگر ما نمی‌بودیم، با گاو چه می‌کردی، با خم شیره چه می‌کردی.** (بیرجندی)

۱۱۹۲۷. **اگر ماه پانزده شبش تاریک باشد پانزده شبش هم روشن است.** (آذری)

۱۱۹۲۸. **اگر ماه در شب اوّل معلوم نشد، در شب دوّم معلوم می‌شود.** (اوزی)

۱۱۹۲۹. **اگر ماه شب اوّل پیدا نباشد ولی شب دوّم عالمگیر است.** (لری)

۱۱۹۳۰. **اگر ماه طلوع کند همه‌ی‌عالم می‌بینند.** (ترکمنی)

۱۱۹۳۱. **اگر ما هم مثل دیگران بودیم (می‌شدیم) چارچوب در ما طلا می‌شد.** (گیلکی)

۱۱۹۳۲. **اگر ماهی به زیر ابر تا کی؟ / مسلمان شو به دین گبر تا کی؟** (زرقانی)

۱۱۹۳۳. **اگر ماهی، ماهی را نبلعد، دریا پر از ماهی می‌شود.** (آذری)

۱۱۹۳۴. **اگر ماهی می‌خواهی بایستی ک..نت را توی آب سرد بگذاری.** (شوشتری، دزفولی)

۱۱۹۳۵. **اگر ماهی نداند، خدا می‌داند.** (قشقایی)

۱۱۹۳۶. **اگر مایه را خوردی مایه‌ی‌خمیر را نخور.** (قمی)

۱۱۹۳۷. **اگر مثل تو بودم، پاشنه‌گردان خانه‌ام طلا بود.** (فسایی)

۱۱۹۳۸. **اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت / دل لیلی از آن شوریده‌تر بی.** (باباطاهر، دهخدا)

۱۱۹۳۹. **اگر محمود زاولی در خواب است، محمود بی‌زوال بیدار است.** (کوچه، دهخدا، شکورزاده)

۱۱۹۴۰. **اگر محول حال جهانیان نه قضاست / چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست؟** (دهخدا)

۱۱۹۴۱. **اگر مخمل کنی ترمه بپوشی / همان سبد به سر باقلا فروشی.** (کوچه)

۱۱۹۴۲. **اگر مددم نمی‌دهی لااقل پایت را جلوی پایم رد کن.** (لری)

۱۱۹۴۳. **اگر مدرسه نمی‌شود (نشد) بگذارش مکتب.** (کوچه)

۱۱۹۴۴. **اگر مدعیِ گازری هستی چرا دستار (جامه‌ی‌چرب) خود را نمی‌شویی؟** (شکورزاده)

۱۱۹۴۵. **اگر مربّی نبود، خدایم را نمی‌شناختم.** (خوزستانی)

۱۱۹۴۶. **اگر مرد بزرگی ندیدی که بدان تکیه زنی تکیه به سنگ بزرگی بزن.** (لری)

۱۱۹۴۷. **اگر مرد خبر بیاره، گُه خود را بر سر دستش بنویس، اگر زن خبر بیاره، چادرت را بر سرش انداز.** (بیرجندی)

۱۱۹۴۸. **اگر مرد گنجی و گر مرد رنج / نه رنجت بود جاودانه نه گنج.** (فردوسی: ۲۵۰۶، دهخدا)
۱۱۹۴۹. **اگر مردم اهل باشند، کار آسان است.** (زرقانی)
۱۱۹۵۰. **اگر مردم با یکدیگر باشند حتی سیل هم بر آن‌ها کارگر نیست.** (آستارایی)
۱۱۹۵۱. **اگر مردم راه روزی را بدانند زود آن‌راه را کور می‌کنند.** (رامسری)
۱۱۹۵۲. **اگر مردم می‌دانستند که کی می‌میرند، خودشان جلوتر می‌رفتند قبر خودشان را می‌کندند.** (دامغانی)
۱۱۹۵۳. **اگر مرد می‌توانست بچّه‌داری کند می‌زایید.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۱۱۹۵۴. **اگر مُردن، مردن است دیگر خرخر کردن چی است؟** (مرندی)
۱۱۹۵۵. **اگر مردن نبود، آدمْ آدم را می‌خورد.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۱۱۹۵۶. **اگر مردن نبود مردم (همه) همدیگر را می‌خوردند.** (جیرفتی، تهرانی)
۱۱۹۵۷. **اگر مرده‌اش به گلوگاه آسیاب بیفتد، سالم و تن‌درست (زنده) بیرون می‌آید.** (آذری)
۱۱۹۵۸. **اگر مُرده خودسر باشد، کفن خودش را قورت می‌دهد.** (رضوان‌شهری)
۱۱۹۵۹. **اگر مُرده را به حال خود بگذاری، از تابوت فرار می‌کند.** (اهری)
۱۱۹۶۰. **اگر مُرده را زنده کردی مَردی والاّ من هم زنده را می‌توانم با چماق بمیرانم.** (شکورزاده)
۱۱۹۶۱. **اگر مُرده را سر خود رها کنی تابوت را آلوده می‌کند.** (اهری)
۱۱۹۶۲. **اگر مُرده، مرده‌ی‌من است، می‌دانم چه کلّه سوخته*ایست.** (مازندرانی)
۱۱۹۶۳. **اگر مَردی، اَحسِنْ اِلی مَنْ أسا.** (سعدی؛ بوستان: ۷۴)
۱۱۹۶۴. **اگر مَردی، از مردیِ خود مگوی.** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۴)
۱۱۹۶۵. **اگر مَردی، بده دل را به مردی.** (شیخ محمود شبستری: ۱۰۷، شکورزاده، دهخدا)
۱۱۹۶۶. **اگر مَردی به ریش است بز هم ریش دارد.** (تهرانی)
۱۱۹۶۷. **اگر مَردی به شکار آهو در کوهستان برو، مرغی را از لانه‌اش گرفتن را مادر من هم بلد است.** (آذری)
۱۱۹۶۸. **اگر مَردی به ک..ه، که از خر هم آویزانه.** (تهرانی)
۱۱۹۶۹. **اگر مَردی، بیا لَردی*.** (زرقانی)
۱۱۹۷۰. **اگر مَردی بیا مردانگی کن / اگر نامردی کم قاصد رهی کن.** (هزاره‌ای)
۱۱۹۷۱. **اگر مَردی چه کردی؟ خورجین را تبدیل به توبره کردی.** (بختیاری)
۱۱۹۷۲. **اگر مَردی دهنه‌ی‌آق‌دربند*را ببند.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۱۱۹۷۳. **اگر مُردی ز گرما نکنی یاد سرما.** (بختیاری)
۱۱۹۷۴. **اگر مَردی ز نامردی مکن رو / گل پس‌مونده را هرگز مکن بو.** (گلبافی)
۱۱۹۷۵. **اگر مَردی سرِدسته‌ی‌هاون (یانه، یاند) را بشکن.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)
۱۱۹۷۶. **اگر مردی فحش بده فحش بستان، یقه‌ام را می‌گیری که پیراهنم را پاره کنی؟** (کوچه)
۱۱۹۷۷. **اگر مَردی فحش بده و فحش بشنو.** (بهمنیاری)
۱۱۹۷۸. **اگر مُردی کلاغ‌ها سیاه‌پوش می‌شوند.** (کرمانی)
۱۱۹۷۹. **اگر مُردی کلاغ‌ها سیاه می‌پوشند یا دنیا پر استخوان می‌شود.** (فرهنگ‌نامه، کرمانی)
۱۱۹۸۰. **اگر مَردی کلاه خودت را سفت نگه‌دار.** (شکورزاده، کوچه)
۱۱۹۸۱. **اگر مَردی برو از شهرداری یک پایانِ کار بگیر.** (کوچه، شکورزاده)
۱۱۹۸۲. **اگر مرغ مالی نیست دختر هم اولادی نیست.** (گلبافی)
۱۱۹۸۳. **اگر مرغ مثل غاز راه برود، چینه‌دانش می‌ترکد.** (بی‌نشان)
۱۱۹۸۴. **اگر مرغ می‌خوری، یک روز و اگر تخم می‌خوری، هر روز.** (افغانی)
۱۱۹۸۵. **اگر مرغ و فسنجان جلوش بگذاری همه‌اش یاد از شوهر اوّلش می‌کند.** (رفسنجانی)
۱۱۹۸۶. **اگر مرغ همسایه را شغال ببرد همسایه‌ی‌دورتر زرنگ می‌شود.** (مازندرانی)
۱۱۹۸۷. **اگر مرغ همسایه را شغال ببرد، همسایه استاد می‌شود.** (دماوندی)
۱۱۹۸۸. **اگر مرغی به پرواز آی، شکرخواری آسان است.** (سمک‌عیّار: ۲۲۷/۳)
۱۱۹۸۹. **اگر مرغی تخم بگذار و اگر خروسی بانگ بردار.** (شکورزاده، عوام، سرخه‌ای)
۱۱۹۹۰. **اگر مرگ برما نکردی کمین / ز بس جانور تنگ بودی زمین.** (گرشاسب‌نامه: ۴۷۳، دهخدا)
۱۱۹۹۱. **اگر مرگ به سراغت آمد، آن‌را به گردن پسر عمویت بینداز.** (خوزستانی)
۱۱۹۹۲. **اگر مرگ به کله نخندد، پیری هنوز دور است.** (سیستانی)
۱۱۹۹۳. **اگر مرگ می‌خواهی برو تلگوک*.** (لری)
۱۱۹۹۴. **اگر مرگ می‌خواهی برو کامفیروز.** (لری)

۱۱۹۹۵. **اگر مرگ می‌خواهی برو هکو*.** (اوزی)
۱۱۹۹۶. **اگر مرگ می‌خواهی برو هندوستان.** (لری)
۱۱۹۹۷. **اگر مرگ می‌خواهی برو میرامشاه.** (دشتی)
۱۱۹۹۸. **اگر مرگ می‌خواهی قندز برو.** (افغانی)
۱۱۹۹۹. **اگر مرگ نباشه، آدم، آدم می‌خوره.** (بیرجندی)
۱۲۰۰۰. **اگر مروارید از دهان سگ بیفتد آن‌را با آب بشویی مرواریدش تمیز و پاک است.** (آمره‌ای)
۱۲۰۰۱. **اگر مرهم نمی‌گذاری نیش مزن.** (خوانساری)
۱۲۰۰۲. **اگر مریض به شفاست، حکیم سر راه است.** (تهرانی)
۱۲۰۰۳. **اگر مَستم و گر هستم، همسایه‌ات هم هستم، چندبار به تو وَرجَستم؟** (بیرجندی)
۱۲۰۰۴. **اگر مسجد خراب است محرابش به‌جاست.** (شکورزاده، کوچه)
۱۲۰۰۵. **اگر مسجد دیدی، نماز هم بخوان.** (قشقایی)
۱۲۰۰۶. **اگر مسجد رفته، محراب بر جاست.** (بیرجندی)
۱۲۰۰۷. **اگر مسجد شاه فراوان است، بچّه گدا هم فراوان است.** (دامغانی)
۱۲۰۰۸. **اگر مسجد می‌داشتی، کسی را به نماز خواندن نمی‌گذاشتی.** (افغانی)
۱۲۰۰۹. **اگر مسجد می‌داشتی، مردم را مابین آن نمی‌ماندی.** (افغانی)
۱۲۰۱۰. **اگر مسگر دیگ می‌سازد سر هم برایش می‌سازد، خدا هم اگر دختر را ساخته سرپوش هم برایش ساخته‌است.** (سرخه‌ای)
۱۲۰۱۱. **اگر مسلمان بود پیش‌نماز نمی‌شد.** (بهمنیاری)
۱۲۰۱۲. **اگر مسلمان بودی چرا شراب‌هایم را خوردی؟ اگر ارمنی بودی چرا به خاجت (صلیب) ریدی؟** (تهرانی)
۱۲۰۱۳. **اگر مسلمان نبود پیش نماز نمی‌شد.** (شکورزاده)
۱۲۰۱۴. **اگر مشاور نداری، با کلاهت مشورت کن.** (هزاره‌ای)
۱۲۰۱۵. **اگر مشاور نداری، عمّامه‌ات را بگذار و با آن صلاح و مشورت کن.** (خوزستانی)
۱۲۰۱۶. **اگر مشت بر سر پیاز بکوبی بچّه‌ی پیاز بیرون می‌پرد.** (ده‌آباد کاشان)
۱۲۰۱۷. **اگر مشتت را باز گرفتی خدا می‌دهد اگر بسته گرفتی نه.** (هزاره‌ای)
۱۲۰۱۸. **اگر مشغول روغن داغ کردن هستی، رها کن بیا.** (دزفولی)
۱۲۰۱۹. **اگر مشورتم را به تو دادم مصلحتم را نمی‌دهم.** (بختیاری)
۱۲۰۲۰. **اگر مطلب خود را از سنگ سیاه بخواهی می‌دهد.** (مرندی)
۱۲۰۲۱. **اگر مطلبی را خواستی باز بشود، سفارش کن حرفش را جایی نزنند.** (تهرانی)
۱۲۰۲۲. **اگر معشوق آسان دست یافتی / کجا این لذّت پیوست بودی.** (زلالی:۵۸۰)
۱۲۰۲۳. **اگر مغان مغان بشود، یک گوسفند دو برّه خواهد زایید، اگر مغان مغان نشود چه گوسفند چه برّه.** (اهری)
۱۲۰۲۴. **اگر مفسد نباشد میش و گرگ با هم آب در یک‌جا می‌خورند.** (لری)
۱۲۰۲۵. **اگر مفسد و حرام‌زاده نباشد، راه بیدخون را کسی یاد نمی‌گیرد.** (شکورزاده)
۱۲۰۲۶. **اگر مفسد و سخن‌چین نباشد، شاه چه می‌داند کُلندر کجاست؟** (نهاوندی)
۱۲۰۲۷. **اگر مقتدر بود مردم را از پشت سر می‌برید.** (کردی)
۱۲۰۲۸. **اگر مقنعه بر سر باشد، کلاه بر سر زیاد است.** (بیرجندی)
۱۲۰۲۹. **اگر مکَر دارد، کاسه‌لیس نوکر دارد.** (مازندرانی)
۱۲۰۳۰. **اگر مگس به کُهَش بنشیند، تا چالهْ سیاه دنبالش می‌رود که دست و پایش را بلیسد.** (کوچه)
۱۲۰۳۱. **اگر مگس روی گهش بنشیند تا هند عقبش می‌دود که پاچه‌اش را بلیسد.** (بهمنیاری)
۱۲۰۳۲. **اگر مگس کثافت را دوست نداشته‌باشد، رویش نمی‌نشیند.** (مرندی)
۱۲۰۳۳. **اگرملاّ بگوزد، مکبّر خودش را می‌آلاید.** (آذری)
۱۲۰۳۴. **اگر ملاّ حسنی باشد، ملاّ حسینی آب را در جوی می‌بندد.** (گلبافی)
۱۲۰۳۵. **اگر ملاقه‌ی‌مرد زیر آش برسد، بالایت زن می‌آورد.** (هزاره‌ای)
۱۲۰۳۶. **اگر مملی بخت داشت، یک کپل تخت داشت.** (تهرانی)
۱۲۰۳۷. **اگر من آسیابان بودم، آردم زبر نمی‌شد.** (قشقایی)
۱۲۰۳۸. **اگر من بگویم تو بشنوی شیر و شکر است، اگر من بگویم تو هم بگویی آن‌گاه یاوه است.** (قشقایی)
۱۲۰۳۹. **اگر من بگویم ماست سفید است او می‌گوید سیاه است.** (دهخدا، سبزواری)
۱۲۰۴۰. **اگر من بنّا هستم تو چه کاره‌ای؟** (لری)
۱۲۰۴۱. **اگر من بیمار نشوم می‌میرم.** (هبله‌رودی)
۱۲۰۴۲. **اگر منّت کشیدی، از بلند ویرانه / اگر خاکش رود ریگش بمانه.** (همدانی)
۱۲۰۴۳. **اگر من خیک را ول کنم خیک مرا ول نمی‌کند.** (شکورزاده، امثال، عوام، کوچه)
۱۲۰۴۴. **اگر من دنیا را رها کنم دنیا مرا رها نمی‌کند.** (لری)

۱۲۰۴۵. **اگر من را بود بخت آسمانی / چرا دیدم مرگ پدر در جوانی؟** (فلاورجانی)
۱۲۰۴۶. **اگر من ساربان هستم، می‌دانم شتر را کجا بخوابانم.** (سیرجانی)
۱۲۰۴۷. **اگر من شانس داشتم در گهواره می‌مُردم.** (بوشهری)
۱۲۰۴۸. **اگر من قد او داشتم، زمین را کنگر می‌کاشتم.** (بروجردی)
۱۲۰۴۹. **اگر من مثل تو روزگارم را شب می‌کردم، پاشنه‌ی‌در خانه‌ام طلا بود.** (نطنزی)
۱۲۰۵۰. **اگر من منم، پس کو کدوی گردنم؟** (بهمنیاری، شکورزاده)
۱۲۰۵۱. **اگر من نبرم دیگری خواهد برد.** (بهمنیاری، کوچه)
۱۲۰۵۲. **اگر من ندیدم، گنجشک‌های آسمان می‌بینند.** (دماوندی)
۱۲۰۵۳. **اگر من نمی‌ریدم تو از کجا می‌خوردی؟** (تهرانی)
۱۲۰۵۴. **اگر موافقِ تدبیر من شود تقدیر.** (حافظ: ۱۷۳، بهمنیاری)
۱۲۰۵۵. **اگر مو خوب بود که در ک..ن درنمی‌آمد.** (تهرانی)
۱۲۰۵۶. **اگر مودار را بختی می‌بود / همه‌ی‌بزها بر تختی می‌بود.** (نیشابوری)
۱۲۰۵۷. **اگر مورچه بر سر سلیمان رود عیبش نگیرند.** (خزینه، افغانی)
۱۲۰۵۸. **اگر مورچه نگوزد، شکمش پاره می‌شود.** (شهربابکی)
۱۲۰۵۹. **اگر مورد خوب بود، باغبان برایش می‌گرفتند.** (بختیاری)
۱۲۰۶۰. **اگر موقع پختن آش باشد، روی آشپز سفید است.** (آذری)
۱۲۰۶۱. **اگر مولا نظر سازد، بهایی بی‌بها گردد.** (خزینه)
۱۲۰۶۲. **اگر موی بخت می‌آورد، بزها به تخت می‌نشستند.** (همدانی)
۱۲۰۶۳. **اگر مهر بیاید عقل و خرد در دل نمی‌ماند.** (خوانساری)
۱۲۰۶۴. **اگر مهمان به صاحب‌خانه تعارف کند، شیطان به او می‌خندد.** (قشقایی)
۱۲۰۶۵. **اگر مهمان خوب بیاید گوسفند دوقلو به دنیا می‌آورد، اگر مهمان بد بیاید، گرگ به گلّه می‌زند.** (ترکمنی)
۱۲۰۶۶. **اگر مهمان ما هستی، تازه‌دل (گُنده دل) باش.** (سیرجانی، شهربابکی)
۱۲۰۶۷. **اگر مهمانم یکی بود گاو می‌کشتم.** (جیرفتی، بختیاری)
۱۲۰۶۸. **اگر مهمان یکی باشد صاحب‌خانه گاو می‌کشد.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۲۰۶۹. **اگر مهمان یکی باشد، گاو نر، برایش سر خواهم برید.** (ایلامی، آذری)
۱۲۰۷۰. **اگر میان ایل انگشت بریده‌شود، از آن خون نمی‌آید.** (ترکمنی)
۱۲۰۷۱. **اگر میان جمع اتّحاد باشد، به خزانه نیازی نیست.** (ترکمنی)
۱۲۰۷۲. **اگر می‌بُرد در عوض هم می‌دوزد.** (لری)
۱۲۰۷۳. **اگر میٔ بریزد نریزدَش بوی.** (فردوسی)
۱۲۰۷۴. **اگر می‌بینی بسیاریم، هر کدام رزقی داریم.** (بختیاری)
۱۲۰۷۵. **اگر می‌بینی که پتک می‌کوبه، قبلاً هم سرخ شده، هم آن‌را کوبیده‌اند.** (تهرانی)
۱۲۰۷۶. **اگر می‌بینی مهمانم این چوبم و این هم انبانم.** (بختیاری)
۱۲۰۷۷. **اگر می‌بینی یواش می‌روم از پا می‌لنگم.** (بختیاری)
۱۲۰۷۸. **اگر می‌ترسی چرا می‌روی بالای درخت؟** (لری)
۱۲۰۷۹. **اگر می‌ترسید از مشتی رجب، کلاهش را نمی‌گذاشت یک وجب.** (سیرجانی)
۱۲۰۸۰. **اگر می‌ترسیدم از جِل جِل (هی هی) بارون، چادر (خیمه) نمی‌زدم برّ بیابون.** (شیرازی، سیرجانی)
۱۲۰۸۱. **اگر می‌ترسیدم از هی‌هی سواران / چادر نمی‌کشیدم در مرغزاران.** (بختیاری)
۱۲۰۸۲. **اگر می‌ترسیدم از هی‌هی گراز / چادر نمی‌زدم صحرای دور و دراز.** (زرقانی)
۱۲۰۸۳. **اگر می‌توانستم راه بروم به‌خانه می‌رفتم.** (کوچه)
۱۲۰۸۴. **اگر می‌توانستم سرم را برگردانم که، حالا مادرت را به عزایت نشانده‌بودم.** (کوچه)
۱۲۰۸۵. **اگر می‌توانی کچلی را درمان کنی، برو کچلی خودت را چاره کن.** (سمنانی)
۱۲۰۸۶. **اگر می‌توانی یا اگر نمی‌توانی باید کوله بار (این بار شُل) را به مقصد برسانی.** (بختیاری)
۱۲۰۸۷. **اگر می‌چلوندیش یک کیلو شیره در می‌آمد.** (تهرانی)
۱۲۰۸۸. **اگر می‌خاره بمال به درخت چاغاله.** (تهرانی)
۱۲۰۸۹. **اگر می‌خواهی اسب بخری اسب تند و تیز بخر، اگر می‌خواهی زن بگیری زن باعقل و هوش بگیر.** (ترکمنی)
۱۲۰۹۰. **اگر می‌خواهی اسب بخری، عقلت را به کار انداز.** (ترکمنی)
۱۲۰۹۱. **اگر می‌خواهی استاد خوبی باشی، شاگرد خوبی باش.** (شکورزاده)

۱۲۰۹۲. **اگر می‌خواهی اسمت بر سر زبان‌ها باشد چشمه را خراب کن.** (بویراحمدی)

۱۲۰۹۳. **اگر می‌خواهی او را بیازمایی همسایگی‌اش را بکن.** (لری، ایلامی)

۱۲۰۹۴. **اگر می‌خواهی ببری دخترِ باباخانه، شُل کن دو قرانه.** (رامسری)

۱۲۰۹۵. **اگر می‌خواهی بختت تاریک نباشد، خر سر بزرگ و گاو دم باریک بخر.** (بختیاری)

۱۲۰۹۶. **اگر می‌خواهی بختت را تماشا کنی، سرت را برهنه کن.** (شوشتری)

۱۲۰۹۷. **اگر می‌خواهی بخوانی، یا تو حمّام یا تو خُم.** (رفسنجانی)

۱۲۰۹۸. **اگر می‌خواهی برای خودت دشمن بتراشی، به دوستت پول قرض بده.** (رامسری)

۱۲۰۹۹. **اگر می‌خواهی بر سرت خاکستر بریزی از جای بلند بریز.** (ارومیّه‌ای)

۱۲۱۰۰. **اگر می‌خواهی بروی به بهشت، منّتش را سر مسجد نگذار.** (شیرازی)

۱۲۱۰۱. **اگر می‌خواهی بشوی تَغَل‌انداز، هی پُرکن و هی بینداز.** (شکورزاده)

۱۲۱۰۲. **اگر می‌خواهی بشوی خوش‌نویس، هی بنویس هی بنویس هی بنویس.** (شکورزاده)

۱۲۱۰۳. **اگر می‌خواهی بشوی عزیز دل و گرده، شوهر بکن به مرد زن مرده.** (میمندی، بختیاری)

۱۲۱۰۴. **اگر می‌خواهی بور*را بیازمایی از نژاد خودش همراهش بفرست.** (لری)

۱۲۱۰۵. **اگر می‌خواهی به ریشت بخندند، بگو مادیانم را کجا ببندم؟** (بختیاری)

۱۲۱۰۶. **اگر می‌خواهی پیاز بخوری باید اشک بریزی.** (شوشتری)

۱۲۱۰۷. **اگر می‌خواهی ترکمن را به کوچ کردن واداری، قبیله را از کنارش عبور ده.** (ترکمنی)

۱۲۱۰۸. **اگر می‌خواهی چیز یاد بگیری، سرت را بکن تو ساده‌گیری (سادگی).** (گلپایگانی)

۱۲۱۰۹. **اگر می‌خواهی خرداری را بی‌خر کنی دیناری بیشتر بده.** (لری)

۱۲۱۱۰. **اگر می‌خواهی خیر از حسن و حسینت ببینی، حرف مصطفی را اصلاً نزن.** (تهرانی)

۱۲۱۱۱. **اگر می‌خواهی داغ آن سه تا را نبینی اسم این یکی را مبر.** (بهمنیاری، کوچه)

۱۲۱۱۲. **اگر می‌خواهی دروغ بگویی در جای غریب بگو.** (آملی)

۱۲۱۱۳. **اگر می‌خواهی دشمنت را بزنی، از راه دوستی بزن.** (لری)

۱۲۱۱۴. **اگر می‌خواهی دوستانت را نرنجانی، هونی بگو، سری بجنبانی.** (جیرفتی)

۱۲۱۱۵. **اگر می‌خواهی راز تو دشمن نداند با دوست مگوی.** (منسوب به انوشیروان، شکورزاده)

۱۲۱۱۶. **اگر می‌خواهی سایه بنشینی، نانت را بگذار توی آفتاب.** (آشتیانی)

۱۲۱۱۷. **اگر می‌خواهی سرت بر باد نرود، جلوی زبانت را بگیر.** (رامسری)

۱۲۱۱۸. **اگر می‌خواهی صفه‌ی صفا ببینی، بایستی جور و جفا بکشی.** (شوشتری)

۱۲۱۱۹. **اگر می‌خواهی عرب را بیازمایی، از نژاد خودش کسی را سراغش بفرست.** (لری)

۱۲۱۲۰. **اگر می‌خواهی عزیز بشوی یا دور شو یا کور شو.** (شکورزاده، عوام، کوچه)

۱۲۱۲۱. **اگر می‌خواهی عزیز شوی یا بمیر یا دور شو.** (ایلامی، بختیاری)

۱۲۱۲۲. **اگر می‌خواهی فریب نخوری نه گوساله را در بهار بگیر و نه زن را در عروسی.** (لری)

۱۲۱۲۳. **اگر می‌خواهی کسی به تو نخندد، دستور نده کسی خرت را ببندد.** (لری)

۱۲۱۲۴. **اگر می‌خواهی کسی دشمن شود، هم قرض بده هم بخواه.** (افغانی)

۱۲۱۲۵. **اگر می‌خواهی کسی دشمنت شود، اوّل به او بده بخورد، بعد از او بگیر.** (بختیاری)

۱۲۱۲۶. **اگر می‌خواهی کسی را بشناسی، همراهش به سفر برو.** (بویراحمدی)

۱۲۱۲۷. **اگر می‌خواهی کسی را بشناسی، به او قدرت بده.** (افغانی)

۱۲۱۲۸. **اگر می‌خواهی کسی را بکنی سرگردان، هانی بکن، سری بجنبان.** (گلبافی)

۱۲۱۲۹. **اگر می‌خواهی کشیده شوی به تباهی، بخور سرکه و ماست و ماهی.** (لری)

۱۲۱۳۰. **اگر می‌خواهی کنی کار، مبر گندم برشته بر سر کار.** (بختیاری)

۱۲۱۳۱. **اگر می‌خواهی ماهی بگیری باید در آب سرد بنشینی.** (بختیاری، ایلامی)

۱۲۱۳۲. **اگر می‌خواهی ماهی بگیری تور بساز.** (قشقایی)

۱۲۱۳۳. **اگر می‌خواهی مردم را بگذاری سرگردان، هی سرت را بجنبان.** (شکورزاده)

۱۲۱۳۴. **اگر می‌خواهی مزه‌ی ملخ را بچشی، سرش را نکن، روده‌هایش را می‌بینی.** (بختیاری، لری)

۱۲۱۳۵. **اگر می‌خواهی مست شوی برنجت را زیر کاه در آب کن و بعد آن‌را روی بست بکار.** (لری)

۱۲۱۳۶. **اگر می‌خواهی مشهور شوی، برو به مسجد و آن‌جا بگوز.** (گنبدکاووسی)
۱۲۱۳۷. **اگر می‌خواهی مهر مادر و فرزند را ببینی، برّه را از مادرش بگیر، ببین چه می‌شود؟** (بختیاری)
۱۲۱۳۸. **اگر می‌خواهی نامدار شوی برو در چشمه برین.** (لری)
۱۲۱۳۹. **اگر می‌خواهی نانت شود روغنی، برو خانه‌ی قندعلی.** (بیرجندی)
۱۲۱۴۰. **اگر می‌خواهی یار بگیری، بگذار پدردار باشد، اگر به خاطر او کشته شوی، نامت بلند باشد.** (بختیاری)
۱۲۱۴۱. **اگر می‌خواهی یکی را بیازمایی برو به همسایگی‌اش.** (لری)
۱۲۱۴۲. **اگر می‌خوای یارو بشه لِمک*ببریز دونه و بزن نمک.** (جیرفتی)
۱۲۱۴۳. **اگر میدان بدهی روی دوش آدم سوار می‌شود.** (رامسری)
۱۲۱۴۴. **اگر می‌دانستم چه داری نمی‌پرسیدم.** (لری)
۱۲۱۴۵. **اگر می‌دانستم کدام روز می‌مردم، خانه‌ی آباد خودم را خراب می‌کردم.** (کرمانشاهی)
۱۲۱۴۶. **اگر می‌دانستی درویش چه‌قدر بی‌نانی و بی‌پازری (چارق) کشیده نمی‌پرسیدی.** (تهرانی)
۱۲۱۴۷. **اگر می‌دانستی که چه‌قدر مادر شب بالای سرت نخوابیده‌است، چیزی به او نمی‌گفتی.** (بختیاری)
۱۲۱۴۸. **اگر می‌دانی چرا خر را به بی‌راهه می‌رانی؟** (رامسری)
۱۲۱۴۹. **اگر می‌شکند می‌بندد هم.** (لری)
۱۲۱۵۰. **اگر می‌شکنه بگذار تنگ آفتاب.** (تهرانی)
۱۲۱۵۱. **اگر می‌شکنی این‌را بشکن.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۲۱۵۲. **اگر می‌فهمی ایما و اشاره را بفهم، حرف سرراست را همه می‌فهمند.** (ترکمنی)
۱۲۱۵۳. **اگر میل ک..ن دادن نداری، چرا جانب ویرانه (گِرد بیغوله) می‌گردی؟** (مثمر، هراتی، کوچه)
۱۲۱۵۴. **اگر میهمان را خرسند کردن خواهی بچه‌اش را اذیت کن.** (تاجیکی)
۱۲۱۵۵. **اگر نازکش داری ناز کن، اگر نداری پایت را دراز کن.** (کوچه)
۱۲۱۵۶. **اگر ناس*نداری، حواس نداری.** (تایبادی)
۱۲۱۵۷. **اگر نام نداری برای خود خانواده بساز.** (خوزستانی)
۱۲۱۵۸. **اگر نان از دیگران است، شکم از توست.** (افغانی)
۱۲۱۵۹. **اگر نانت در خانه است گاوت در صحراست، اگر نانت در صحراست گاوت در خانه.** (بختیاری)
۱۲۱۶۰. **اگر نان خوردن نداری، زبان نیک و سالم داشته باش.** (قشقایی)
۱۲۱۶۱. **اگر نان داری کارت کار است، والا نان خود برای تو کاری است.** (آذری)
۱۲۱۶۲. **اگر نان کوچک را به تو تعارف کنند تو نان بزرگ را برمی‌داری؟** (سنگسری)
۱۲۱۶۳. **اگر نان گندمت نیست زبان مردمت کو؟** (حییم، عوام)
۱۲۱۶۴. **اگر نان گندمت نیست زبان مردمی (مردی) تو را چه شد؟** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، خزینه، مثمر، بهمنیاری، افغانی)
۱۲۱۶۵. **اگر نان گندمت نیست، حرف گندمت چرا نیست؟** (ترکمنی)
۱۲۱۶۶. **اگر نان گندم نخورده‌ایم، امّا دست مردم دیده‌ایم.** (عوام)
۱۲۱۶۷. **اگر نانم جو است، گوشم خواب است.** (شهربابکی)
۱۲۱۶۸. **اگر نان می‌خواهی باید ملکی‌ها* تو بکنی سینجولی*بپوشی.** (کوچه)
۱۲۱۶۹. **اگر نان نیست گاوهای خاکستری هم نیست.** (لری)
۱۲۱۷۰. **اگر نان و پنیر و شیر است یا دوغ خودش می‌داند.** (لری)
۱۲۱۷۱. **اگر نانی را داخل نان‌دان بگذاری سفره خالی می‌شود و اگر داخل سفره بگذاریم نان‌دان خالی می‌ماند.** (سرخه‌ای)
۱۲۱۷۲. **اگر نانی نده، نانی هم نمی شکند.** (شهربابکی)
۱۲۱۷۳. **اگر ناودان بامش بیرون باشد، خوابش نمی‌برد.** (بروجردی)
۱۲۱۷۴. **اگر نبارد هم مانند رعد می‌غرد.** (آذری)
۱۲۱۷۵. **اگر نباشد امر حق، نمی‌افتد برگی از درخت.** (شکورزاده، بختیاری)
۱۲۱۷۶. **اگر نباشی یار من، خدا بسازد کار من.** (بختیاری)
۱۲۱۷۷. **اگر نتواند بجنگد لااقل می‌تواند میانجی‌گری کند.** (لری)
۱۲۱۷۸. **اگر نتوانستی با رقیب برابری کنی، خودت را از پیش رقیب گم کن.** (هزاره‌ای)
۱۲۱۷۹. **اگر نچاییده‌ای خیر باشد.** (زرقانی)
۱۲۱۸۰. **اگر نخل یک‌سال ثمر ندهد، نباید آن‌را برید.** (بوشهری)
۱۲۱۸۱. **اگر نخورد، برای پدرش هم بس است.** (اهری)
۱۲۱۸۲. **اگر نخورده‌ایم نان گندم دیده‌ایم دست مردم.** (شکورزاده، یزدی، کوچه، بختیاری، عوام)
۱۲۱۸۳. **اگر نخوری همیشه داری.** (دهخدا، کوچه)
۱۲۱۸۴. **اگر ندادی به دیوار بگو برود عقب.** (تهرانی)

۱۲۱۸۵. **اگر ندادی ک..نت را بگذار رو خاکستر.** (تهرانی)
۱۲۱۸۶. **اگر ندار هستی برو گم شو.** (ترکمنی)
۱۲۱۸۷. **اگر نداری نان گندم، داشته باش زبان مردم.** (همدانی)
۱۲۱۸۸. **اگر ندیدی پشیمانی، ببینی کور و پشیمانی.** (لری)
۱۲۱۸۹. **اگر نرّ طاووس باشد به باغ / که را می‌کشد دل به دیدار زاغ.** (گرشاسب‌نامه، دهخدا)
۱۲۱۹۰. **اگر نرگس بداند، تمام تبریز خواهند دانست.** (آذری)
۱۲۱۹۱. **اگر نرم گوید زبان کسی / به گوشش درشتی نیاید بسی.** (فردوسی: ۲۰۳۰۰، دهخدا)
۱۲۱۹۲. **اگر نر هستی هم بزای، اگر ماده هستی هم بزای.** (هزاره‌ای)
۱۲۱۹۳. **اگر نریدی شب دراز است.** (سمنانی)
۱۲۱۹۴. **اگر نسوزد نمی‌سوزد، یا بادبزن یا پف‌کن.** (اهری)
۱۲۱۹۵. **اگر نشاشیدی شب دراز است.** (حییّم، کوچه، عوام، شیرازی)
۱۲۱۹۶. **اگر نفرینش گیرا بود یک آدم زنده نمی‌ماند.** (تهرانی)
۱۲۱۹۷. **اگر نفرینش گیراست، دعا کند درختی وسط لنگش درآید.** (شیرازی)
۱۲۱۹۸. **اگر نفع نداشته‌باشد، ضرر ندارد.** (لری)
۱۲۱۹۹. **اگر نگذارند، درو داس و طناب را که از ما نمی‌گیرند.** (کرمانجی)
۱۲۲۰۰. **اگر نگویی بع می‌خورمت.** (بافقی)
۱۲۲۰۱. **اگر نمازخوان باشی تکه چوب کوچک مُهر تو می‌شود.** (مازندرانی)
۱۲۲۰۲. **اگر نمازخوان باشی، قبله راسته.** (تنکابنی)
۱۲۲۰۳. **اگر نماز نباشد، گیوه باشد.** (کوچه)
۱۲۲۰۴. **اگر نماز ندارم، کفش دارم.** (کاوش)
۱۲۲۰۵. **اگر نمرده‌ایم، بر دیوار خانه‌ی مرده گذر کرده‌ایم.** (رفسنجانی)
۱۲۲۰۶. **اگر نمردیم به قبرستان گذر کرده‌ایم.** (بافقی)
۱۲۲۰۷. **اگر نمک بارت نیست، چرا آه و ناله می‌کنی؟** (لری)
۱۲۲۰۸. **اگر نمکه، انگشتی بسه.** (مینابی)
۱۲۲۰۹. **اگر نمی‌آمدم به باغت، می‌مردم از فراقت.** (لری)
۱۲۲۱۰. **اگر نمی‌آیم به مالت (سیاه چادر) خبر دارم ز حالت.** (لری)
۱۲۲۱۱. **اگر نمی‌باری، لااقّل غرّشی کن.** (آذری)
۱۲۲۱۲. **اگر نمی‌توانی ببینی، دستمال سیاه به چشم ببند.** (لارستانی)
۱۲۲۱۳. **اگر نمی‌خواهی تخم بگذاری چرا قدقد می‌کنی؟** (لری)
۱۲۲۱۴. **اگر نمی‌دانی که مهمانم، این چوب‌دستی و این هم انبانم.** (لری)
۱۲۲۱۵. **اگر نمی‌دیدم پدرت، می‌مردم از هجر مادرت.** (کردی)
۱۲۲۱۶. **اگر نمیرد خدیجه، پیدا می‌کند نوه و نتیجه.** (آذری)
۱۲۲۱۷. **اگر نمیریم، پیر نیستیم (نمی شوم).** (لری، بختیاری)
۱۲۲۱۸. **اگر نمی‌شناختیم، سلام می‌دادیم.** (اهری)
۱۲۲۱۹. **اگر ننگ می‌کشی، ننگ نِگاری / اگر چوب می‌خوری چوب اناری.** (گلبافی)
۱۲۲۲۰. **اگر ننه‌ام می‌خواست به من نان بدهد، کنار تنور می‌داد، نمی‌گذاشت داخل گنجه.** (بروجردی)
۱۲۲۲۱. **اگر ننه‌جان خایه داشت، باباجان بود.** (کوچه)
۱۲۲۲۲. **اگر ننه‌جان ریش داشت، باباجان می‌شد.** (شکورزاده)
۱۲۲۲۳. **اگر ننه داشته باشی، بابا فراوان است.** (تهرانی)
۱۲۲۲۴. **اگر نواده‌ی‌زالی، بی‌ارزشی، چون بی‌مالی.** (شکورزاده)
۱۲۲۲۵. **اگر نور گُلم ور نار ناله / به قدر ظرف می‌گیرم پیاله.** (زلالی: ۴۶۶)
۱۲۲۲۶. **اگر نوشم نه‌ای نیشم چرایی؟** (باباطاهر، شکورزاده)
۱۲۲۲۷. **اگر نوکری آوردی سوار سر زنت می‌شه، اگر کنیز آوردی سوار سر خودت می‌شه.** (گلبافی)
۱۲۲۲۸. **اگر نوه‌ی دختری خوب بود، به مادرش محبّت می‌کرد.** (رامسری)
۱۲۲۲۹. **اگر نه گنج عطای تو دستگیر شود / همه بسیط زمین رو نهد به ویرانی.** (فرهنگ‌نامه)
۱۲۲۳۰. **اگر نیاورد نمی‌برد.** (لری)
۱۲۲۳۱. **اگر نیّت بگردد بلا نازل می‌شود.** (ترکمنی)
۱۲۲۳۲. **اگر نیتت نگردد بلا بر سرت نمی‌آید.** (ترکمنی)
۱۲۲۳۳. **اگر نیرنگی در کار نبود، تو را در چادرم می‌پیچیدم.** (مازندرانی)
۱۲۲۳۴. **اگر نی‌زن، نی‌زن باشد، با چوب خشک پونه هم می‌تواند نی بزند.** (کوه‌سرخی)
۱۲۲۳۵. **اگر نی‌زنی بلدی چرا بابات از حصبه مُرد؟** (شکورزاده)
۱۲۲۳۶. **اگر نیْ زَنی، چرا آقادایيت از حصبه مُرد؟** (کوچه)
۱۲۲۳۷. **اگر نیک‌مرد را بستایی، نیکی‌اش افزون می‌شود، اگر شریر را بستایی از نیّتش باز می‌گردد.** (ترکمنی)
۱۲۲۳۸. **اگر نیم‌شاهی در کف دستش باشد، آتش پشت دستش بگذاری مشتش را باز نمی‌کند.** (سمنانی)
۱۲۲۳۹. **اگر وضع این‌طور باشد، پل آن طرف رودخانه می‌ماند.** (آذری)

۱۲۲۴۰. **اگر وقت از دست برود همه چیز از دست رفته‌است.** (افغانی)

۱۲۲۴۱. **اگر و کاشکی و بلکه را بکاری شلغم هم سبز نمی‌شود.** (کرمانی)

۱۲۲۴۲. **اگر ولی هم نیست، خالی هم نیست.** (افغانی)

۱۲۲۴۳. **اگر و مگر به هم ساختند، بچه‌ای سر انداختند، اسمش را گذاشتند کاشکی نام.** (آباده‌ای)

۱۲۲۴۴. **اگر هر خر خرمن کوبد، حاجت نر گاو چیست؟** (افغانی، سیستانی)

۱۲۲۴۵. **اگر هر خری خرمن می‌کوفت، احتیاجی به گاو گردان نبود.** (تایبادی)

۱۲۲۴۶. **اگر هر روز سخنی نشنوی، گُوشَت شبیه گیاه خاردار می‌شود.** (ترکمنی)

۱۲۲۴۷. **اگر هر روز عید باشد، عید از مزّه می‌افتد.** (آذری)

۱۲۲۴۸. **اگر هر زنی زن بود، گربه هم پنبه‌زن بود.** (دارابی، شهربابکی)

۱۲۲۴۹. **اگر هر سگی فریاد کند سنگی بَر وی اندازند نرخ سنگ مثقالی به دیناری رسد.** (هبله‌رودی، شکورزاده)

۱۲۲۵۰. **اگر هر سگی واق واق کند، بخواهی سنگی در دهانش بزنی، سنگ در دنیا باقی نمی‌ماند.** (آمره‌ای)

۱۲۲۵۱. **اگر هر کسی گفته‌هایش را بتواند عملی کند، پادشاه خواهد شد.** (قشقایی)

۱۲۲۵۲. **اگر هر که می‌آمد نجّاری می‌کرد، درختی در زمین نمی‌ماند.** (خوزستانی)

۱۲۲۵۳. **اگر هر مردی مرد بود، کار زن‌ها بهتر از این بود.** (بهمنیاری)

۱۲۲۵۴. **اگر هر نفر از ریش خود مویی بدهد، کوسه هم ریش‌دار می‌شود.** (آذری)

۱۲۲۵۵. **اگر هزار باران شود از سنگ چیزی نمی‌روید.** (افغانی)

۱۲۲۵۶. **اگر هزار تا پالان از آسمان بیفتد، یه آشرمه* رانکیش* گردن ما نمی‌افته.** (آشتیانی)

۱۲۲۵۷. **اگر هزار تا رانکی*و آشورمه*از آسمان بیفتد یکیش گردن من و تو نمی‌افتد.** (تهرانی)

۱۲۲۵۸. **اگر هزار تخم مرغ بفروشد یکیش زرده ندارد.** (نامه‌ی‌داستان)

۱۲۲۵۹. **اگر هزار چراغ بسازد، یکی از آن‌ها دسته ندارد.** (سمنانی)

۱۲۲۶۰. **اگر هزاردان هم باشی، با یکی دان مشورت کن.** (آذری)

۱۲۲۶۱. **اگر هزار رانکی* از آسمان بیفتد، یکی به گردن ما نمی‌افتد.** (نامه‌ی‌داستان)

۱۲۲۶۲. **اگرهزار گاومیش ازعربستان به من بدهند، حتی چیک سایه‌ی‌بلوط لرستان را نمی‌دهم.** (اندیمشکی)

۱۲۲۶۳. **اگر هزار هم بد باشم بالاخره از گوشت میشم.** (بختیاری)

۱۲۲۶۴. **اگر هست مرد از هنر بهره‌ور / هنر خود بگوید نه صاحب هنر.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۶)

۱۲۲۶۵. **اگر هشتاد تا دختر کور و کچل داشته‌باشد، به جای زلیخا شوهر می‌دهد.** (آملی)

۱۲۲۶۶. **اگر هفتاد سال او را نبینم، انگار الان توی گوشم زد.** (دستجردی)

۱۲۲۶۷. **اگر هفت دختر کور داشته‌باشد، به ساعتی (یک روزه) شوهر می‌دهد.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه)

۱۲۲۶۸. **اگرهفت دخترهم داشته‌باشد، به کسی سر سلامت نمی‌گوید.** (رامسری)

۱۲۲۶۹. **اگر هفت شغال او را بخورند، سیر نمی‌شوند.** (سرخه‌ای)

۱۲۲۷۰. **اگر هفته بیاید کار سال را می‌کند.** (سیرجانی)

۱۲۲۷۱. **اگر همان اگر است آن‌را کاشته‌اند هنوز سبز نشده.** (لری)

۱۲۲۷۲. **اگر هم بمیریم یک مشتی روی ما نمی‌گذارند.** (خوانساری)

۱۲۲۷۳. **اگر همدان دور است، کَرْتش نزدیک است.** (کوچه، ترکمنی)

۱۲۲۷۴. **اگر همسایه‌ات بد است دیوار بینتان را محکم کن.** (ترکمنی)

۱۲۲۷۵. **اگر همسایه‌ات در خیر باشد تو هم در خیری.** (خوزستانی)

۱۲۲۷۶. **اگر همسایه‌ام مثل خودم، وای بر احوال من.** (زرقانی، گلبافی)

۱۲۲۷۷. **اگر همسایه‌ام همسایه‌ی‌خوب باشد، پارویم طلا می‌شود.** (آذری)

۱۲۲۷۸. **اگر همسایه بخیل و حسود نباشد، باغچه دیوار نمی‌خواهد.** (آذری)

۱۲۲۷۹. **اگر همسایه خوب باشد، دختر کور آدم شوهر می‌کند.** (تالشی، آذری)

۱۲۲۸۰. **اگر همسایه دزد نباشد، باغ، دیوار نمی‌خواهد.** (چالدرانی)

۱۲۲۸۱. **اگر همسایه‌یک‌رنگ باشد، حیاط، دیوار نمی‌خواهد.** (ارومیه‌ای)

۱۲۲۸۲. **اگر هم نبارد، غرّش می‌کند.** (آذری)

۱۲۲۸۳. **اگر هم نمیری پیر می‌شوی.** (ساوه‌ای)

۱۲۲۸۴. **اگر همه آتش شوی خود را می‌سوزی (بسوزی).** (هبله‌رودی، خزینه)

۱۲۲۸۵. **اگر همه به ریش است، یک بُز بهتر از دو میش است.** (بختیاری)

۱۲۲۸۶. **اگر همه به میل تو باشد، ک..ن بچّه‌ی مردم پاره می‌شود.** (بهمنیاری)
۱۲۲۸۷. **اگر همه‌چیز در جهیزیه‌ی‌ما بوده، فوکا و بیل نبوده.** (مازندرانی)
۱۲۲۸۸. **اگر همه چیز هوس است مرگ و عروسی عوض است.** (بیرجندی)
۱۲۲۸۹. **اگر همه شب قدر بودی شب قدر بی‌قدر بودی.** (سعدی، شکورزاده)
۱۲۲۹۰. **اگر همه عالم را باد گیرد چراغ مقبل کشته نشود و اگر همه جهان را آب گیرد داغ مدبِر شسته نشود.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، دهخدا)
۱۲۲۹۱. **اگر همه گفتند نان و پنیر، تو برو سرت را بگذار و بمیر.** (شکورزاده، دهخدا)
۱۲۲۹۲. **اگر همه مرغی انجیر بخورد، دیگر انجیر به درخت نمی‌ماند.** (عوام، کردی)
۱۲۲۹۳. **اگر همه می‌خورند نان و پنیر تو یکی سرت را بگذار رو سنگِ خلا و بمیر.** (کوچه، تهرانی)
۱۲۲۹۴. **اگر همه می‌خورن نونِ فتیر / تو یکی برو یه گوشه بمیر.** (بیرجندی)
۱۲۲۹۵. **اگر همه می‌گویند ماست، تو برو آن گوشه بایست.** (راوری)
۱۲۲۹۶. **اگر همه نون کورند، تو آب کوری.** (خمین)
۱۲۲۹۷. **اگر همه‌ی‌بلبلان میوه‌خوار بودند، برگی به درختان باقی نمی‌ماند.** (دزفولی)
۱۲۲۹۸. **اگر همه‌ی‌پرنده‌ها میوه‌خور بودند دیگر میوه‌ای به درخت نمی‌ماند.** (شکورزاده، کوچه)
۱۲۲۹۹. **اگر همه‌ی‌دنیا را گندم بگیرد، خوراک کبک ریگ است.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۱۲۳۰۰. **اگر همه‌ی‌دنیا را یک لقمه کنی دهانِ (فلان) بگذاری، جای«دست شما درد نکند.» انگشت‌هایت را گاز می‌گیرد.** (کوچه)
۱۲۳۰۱. **اگر همه‌ی‌مرغان انجیرخور بودند انجیر در کوهسار نبود.** (لارستانی)
۱۲۳۰۲. **اگر همه‌ی‌مرغان می‌خوردند انجیر، نه انجیر می‌ماند و نه درخت انجیر.** (بروجردی)
۱۲۳۰۳. **اگر همه‌ی‌هیکلت آتش بشود خودت را هم نمی‌توانی بسوزانی.** (کوچه)
۱۲۳۰۴. **اگر همین حالا بروی آفتاب تو را تا به خانه می‌برد.** (بختیاری)
۱۲۳۰۵. **اگر همین زبان را نداشتی گرگ می‌خوردت.** (بختیاری)
۱۲۳۰۶. **اگر هنگام حرف زدن دقّت کنی نور چهره‌ات از بین نمی‌رود.** (ترکمنی)
۱۲۳۰۷. **اگر هنگام خرج کردن حال خود را بدانی پولت تمام نمی‌شود.** (ترکمنی)
۱۲۳۰۸. **اگر هنگام خطر شتری باشد بار بر زمین نمی‌ماند.** (ترکمنی)
۱۲۳۰۹. **اگر هنوز هم گرسنه‌ای وضو بگیر و بیا من را هم بخور.** (لری)
۱۲۳۱۰. **اگر هوا آفتابی است وای بر کچل، اگر بارانی است وای بر کچل.** (ایلامی)
۱۲۳۱۱. **اگر هوس است همین هم بس است.** (تکمله، خزینه، دهخدا، عوام)
۱۲۳۱۲. **اگر هوس است همین یک دفعه (بار) بس است.** (بهمنیاری، ایلامی، تهرانی، شکورزاده، افغانی، کوچه، آذری، بختیاری)
۱۲۳۱۳. **اگر هوس است یک لقمه بس است.** (گچسارانی)
۱۲۳۱۴. **اگر هوس بود، همین هم (همینش) بس بود.** (کوچه)
۱۲۳۱۵. **اگر هوس کرده‌ای یک سرفه کن.** (گیلکی)
۱۲۳۱۶. **اگر هوشمندی چه اندک چه بیش / مشو غرّه بر رأی و تدبیر خویش.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۱۲۳۱۷. **اگر هوشمندی، یک انداز و راست.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۷)
۱۲۳۱۸. **اگر یابو را تیمار کنی جفتک می‌اندازد.** (آذری)
۱۲۳۱۹. **اگر یار اهل است (باشد) کار سهل است.** (خزینه، هبله‌رودی، شکورزاده، افغانی، بختیاری، کوچه، بیرجندی)
۱۲۳۲۰. **اگر یار شاطر نیستی بار خاطر مباش.** (شکورزاده)
۱۲۳۲۱. **اگر یار مرا بخواهد از این‌جا تا مازندران نصف روز راه است.** (رامسری)
۱۲۳۲۲. **اگر یار نیستی، اغیار (هم) مباش.** (کوچه)
۱۲۳۲۳. **اگر یتیم بچّه، مردی شود، مرد بزن بهادری نمی‌شود.** (تایبادی)
۱۲۳۲۴. **اگر یتیم بخت داشت چرا بابایش مرد؟** (اراکی)
۱۲۳۲۵. **اگر یتیمی نمیرد روزی جوان‌مرد خواهد شد.** (ترکمنی)
۱۲۳۲۶. **اگر یرغه نمیری دیک برو.** (هراتی)
۱۲۳۲۷. **اگر یزد دور است گز*دم دست است.** (مازندرانی)
۱۲۳۲۸. **اگر یک بار است بکن و برو.** (زرقانی)
۱۲۳۲۹. **اگر یک‌بار به بی‌آزاری، آزاری برسد، وسط روز در خانه‌اش چراغ روشن می‌کند.** (ترکمنی)
۱۲۳۳۰. **اگر یک‌بار فریبم دهی کور بشوی، اگر بار دوّم فریب بخورم کور بشوم.** (بندرعباسی، لاری)
۱۲۳۳۱. **اگر یک‌بار گولم زدی از مردی‌ام است ولی اگر بار دیگر گولم زدی از نامردی‌ام است.** (لری)
۱۲۳۳۲. **اگر یک بار مغبونم کردی کور شوی، اگر دوبار مغبونم کردی خودم کور بشوم.** (شکورزاده)

۱۲۳۳۳. **اگر یک بز، بزی را که آقطی* می‌خورد ببیند، خودش هم آقطی می‌خورد.** (کلاردشتی)
۱۲۳۳۴. **اگر یک پارچه (گلوله) آتش بشوی خودت را هم نمی‌توانی خاکستر کنی.** (کوچه)
۱۲۳۳۵. **اگر یک پیسه داشتی یک برادر، اگر دو پیسه داشتی دو برادر.** (افغانی)
۱۲۳۳۶. **اگر یک جو تو را انصاف بودی نبودی در جهان غم نیم ارزن.** (افغانی)
۱۲۳۳۷. **اگر یک چشم برای چشم دیگر بود، در وسط بینی سبز نمی‌شد.** (سرخه‌ای)
۱۲۳۳۸. **اگر یک چشم کور بشود، آن یکی چشم بهش نور می‌دهد.** (کوچه)
۱۲۳۳۹. **اگر یک چشمه در جهان باشد، عالمی تشنه است.** (افغانی)
۱۲۳۴۰. **اگر یک چوب دیگر بزنی هیچی.** (کوچه)
۱۲۳۴۱. **اگر یک در باز کنی و خواست خدا نباشد هزار درِ دیگر به رویت بسته می‌شود.** (شکورزاده)
۱۲۳۴۲. **اگر یک دریا پلو هم باشد برای فقیر قاشق پیدا نمی‌شود.** (ترکمنی)
۱۲۳۴۳. **اگر یک روز هم شاه باشیم، بازغنیمت است.** (ارومیّه‌ای)
۱۲۳۴۴. **اگر یک روی پرده را هم سوراخ کنی، روی دیگر را بگذار بماند.** (خویی)
۱۲۳۴۵. **اگر یک سر موی برتر پرم / فروغ تجلی بسوزد پرم.** (سعدی؛ بوستان: ۳۶، دهخدا)
۱۲۳۴۶. **اگر یک شب به پهلویت بخوابم / نمی‌دانم که بهاره یا زمستان؟** (هزاره‌ای)
۱۲۳۴۷. **اگر یک قصّه‌ی دیگر بگویم قبایت تنگ می‌شود.** (کوچه)
۱۲۳۴۸. **اگر یک قطره را دل بر شکافی / برون آید از او صد بحر صافی.** (شیخ محمود شبستری: ۵۱)
۱۲۳۴۹. **اگر یک گل آتش پشت دستت بگذارند، ده‌شاهی از کفت نمی‌اندازی.** (سمنانی)
۱۲۳۵۰. **اگر یک گوز دیگر بدهم قبایت تنگ می‌شود.** (کوچه)
۱۲۳۵۱. **اگر یک لقمه نان حلال بخورد تا دو سال مریض است.** (شکورزاده)
۱۲۳۵۲. **اگر یک لنگه‌ی بار نیستی سربار هم نباش.** (مازندرانی)
۱۲۳۵۳. **اگر یک مردی دیدی بی‌معطلی بِکِش روی خودت.** (تهرانی)
۱۲۳۵۴. **اگر یک مشت گره کرده هم به ارث بردی حقّت را بگیر.** (ترکمنی)
۱۲۳۵۵. **اگر یک من ارزن به سرش بریزی یک دانه به زمین نمی‌افتد.** (بهمنیاری، عوام، سبزواری)
۱۲۳۵۶. **اگر یک وجب خار و خاشاک روی قبرم بروید، این حرف‌های تو از یادم نمی‌رود.** (سنقری)
۱۲۳۵۷. **اگر یک وجب علف از سر گورم، سبز شود فراموش نمی‌کنم.** (مشهدی)
۱۲۳۵۸. **اگر یکی از چشم‌ها را ببندی، برای چشم دیگر فایده‌ای نخواهد داشت.** (قشقایی)
۱۲۳۵۹. **اگر یکی است، مؤثر است.** (قشقایی)
۱۲۳۶۰. **اگر یکی باشد یا غول می‌شود یا بول.** (سرخه‌ای)
۱۲۳۶۱. **اگر یکی گذراندی هزار در پیش است.** (طالب‌آملی)
۱۲۳۶۲. **اگر یکی ما را بگاید باید پول حمّام و واجبیش را هم بدهیم.** (کوچه)
۱۲۳۶۳. **اگر یکی ماند ز پلنگان / درآورد تقاص گوسفندان.** (بختیاری)
۱۲۳۶۴. **اگر یکی مَن ْاست، یکی باید نیم‌مَنْ شود.** (کوچه)
۱۲۳۶۵. **اگر یکی نمیرد، یکی زنده نمی‌شود.** (آذری)
۱۲۳۶۶. **اگر یهودی هستی کو پولت؟ اگر مسلمانی کو دینت؟** (نهاوندی)
۱۲۳۶۷. **اگه مردی، وایس اونور جوب من فحش می‌دم تو بسّون، تو فحش بده من می‌سونم.** (اصفهانی)
۱۲۳۶۸. **الآن آهو هم بچّه‌ی خود را شیر نمی‌دهد.** (گیلکی، مازندرانی)
۱۲۳۶۹. **الآن دوره‌ی اصل و نسب نیست، دوره‌ی شلوار و قُصب است.** (دماوندی)
۱۲۳۷۰. **الآن دیگر غزغُنک (دیگ) به گرو رفته‌است.** (دماوندی)
۱۲۳۷۱. **الآن یقه‌ی خودم را چهل (هزار) تکّه می‌کنم.** (لری)
۱۲۳۷۲. **الا بلا به گردن ملّا.** (افغانی)
۱۲۳۷۳. **الا دختر که ایمونت پریده / حیا از پشت چشمونت پریده.** (بیرجندی)
۱۲۳۷۴. **الا سبزی الا سبزی به این قیمت نمی‌ارزی.** (بختیاری)
۱۲۳۷۵. **الاغ آخورش را گم نمی‌کند.** (خوانساری)
۱۲۳۷۶. **الاغ احمق خودش را به پرتگاه می‌زند، بلکه صاحبش به ضرر بیفتد.** (اهری)
۱۲۳۷۷. **الاغ از خدا چه می‌خواهد؟ دیدار صاحب.** (خراسانی)
۱۲۳۷۸. **الاغ، الاغ را اگر سفت بخارد سفت می‌خارد، آرام بخارد آرام می‌خارد.** (مرندی)
۱۲۳۷۹. **الاغ با سفارش آب نمی‌خورد.** (بوشهری)

۱۲۳۸۰. **الاغ با لگد الاغ نمی‌میرد.** (تالشی)
۱۲۳۸۱. **الاغ بدون بار به راحتی راه می‌رود.** (قشقایی)
۱۲۳۸۲. **الاغ بدون بار یرقا* می‌رود.** (آذری)
۱۲۳۸۳. **الاغ بوته‌ای که گاز زده می‌شناسد.** (اهری)
۱۲۳۸۴. **الاغ به هیجان آمده از اسب تیزروتر است.** (آذری)
۱۲۳۸۵. **الاغ بی‌حال به اشاره‌ای می‌ایستد.** (بوشهری)
۱۲۳۸۶. **الاغ پیش (فلانی)، افلاطون است.** (کوچه)
۱۲۳۸۷. **الاغ حکم‌آباد با افسار گلابتون؟** (مرندی)
۱۲۳۸۸. **الاغ خسته هش را از خدا می‌خواهد.** (آذری)
۱۲۳۸۹. **الاغ در میان دعوای اسب و قاطر کشته می‌شود.** (قشقایی)
۱۲۳۹۰. **الاغ را با جوال می‌خورد و مُرده را با گور.** (نهاوندی)
۱۲۳۹۱. **الاغ را به اندازه‌ی الاغ بار می‌کنند، قاطر را هم به اندازه‌ی قاطر.** (گیلکی)
۱۲۳۹۲. **الاغ را به باغ پر گل بردند صدایش بلند شد که من بوته‌ی خار می‌خواهم.** (شهمیرزادی)
۱۲۳۹۳. **الاغ را در طویله‌ی اسب نمی‌بندند.** (قشقایی)
۱۲۳۹۴. **الاغ را که بارش بردارند پالانش را هم به منزل نمی‌رساند.** (شکورزاده، تمثیل)
۱۲۳۹۵. **الاغ را که بزنی اسب نمی‌شود.** (خوانساری)
۱۲۳۹۶. **الاغ شاشید ملّا دُومَه را بست.** (گچسارانی)
۱۲۳۹۷. **الاغش با پیغام آب می‌خورد.** (خوانساری)
۱۲۳۹۸. **الاغ ضعیف و نحیف در انتظار چُش است.** (سرخه‌ای)
۱۲۳۹۹. **الاغ عرعر کن را توسری می‌زنند.** (آذری)
۱۲۴۰۰. **الاغ کار می‌کند اسب می‌خورد، عجم کار می‌کند، تات می‌خورد.** (مرندی)
۱۲۴۰۱. **الاغ کولی را آب بده و دو پولت را بگیر.** (بوشهری)
۱۲۴۰۲. **الاغ گرگ را تا دید، هنگ می‌زند که بیا گوشت طلبت را بگیر.** (هزاره‌ای)
۱۲۴۰۳. **الاغ مردم را باید یک‌وری سوار شوی.** (نیشابوری، قمی، سمنانی)
۱۲۴۰۴. **الاغ مرده و بهای زنده.** (بویراحمدی)
۱۲۴۰۵. **الاغ نانوا را نگیر، گاو رعیّت را نخر، دختر حمّامی را نگیر.** (سمیرمی)
۱۲۴۰۶. **الاغ نخریده پالان خرید.** (گیلکی)
۱۲۴۰۷. **الاغ ندارد تا سگ داشته‌باشد.** (ترکمنی)
۱۲۴۰۸. **الاغ نر اخته در گلّه گاو است.** (بویراحمدی)
۱۲۴۰۹. **الاغ نر می‌جوید تا از زیر آن کرّه بیرون کند.** (آذری)
۱۲۴۱۰. **الاغ نه خیلی خوش صداست، علف را که می‌بیند چه‌چه می‌زند.** (خوانساری)
۱۲۴۱۱. **الاغ‌ها جو بخورند، ولی اسب چابک محتاج کاه باشد؟** (آذری)
۱۲۴۱۲. **الاغ‌ها سیر شوند، بقیه را با دست و پای خود به دور می‌ریزند.** (قشقایی)
۱۲۴۱۳. **الاغ‌ها کاشتند با زور و اسب‌ها با خواندن آواز خوردند.** (بوشهری)
۱۲۴۱۴. **الاغ هم دوبار دستش به یک چاله نمی‌رود.** (کوچه، عوام)
۱۲۴۱۵. **الاغی که با پوست درخت تبریزی بزرگ شده باشد، در رودخانه غرق می‌شود.** (آذری)
۱۲۴۱۶. **الاغی که با شش عباسی خریده‌شود، کرّه‌اش به سه عباسی فروش می‌رسد.** (هریسی)
۱۲۴۱۷. **الاغی که به قیمت خیار خریدی به جوی آب پناه می‌برد.** (بختیاری)
۱۲۴۱۸. **الاغی که درخت تبریزی می‌خورد، کرّه‌اش نیز همان کار را می‌کند.** (جلفایی)
۱۲۴۱۹. **الاغی که سه قران ارزش دارد، کرّه‌اش به یک قران می‌ارزد.** (اهری)
۱۲۴۲۰. **الاغی که می‌لنگد داخل کاروان نشود.** (آذری)
۱۲۴۲۱. **الاکلنگ بهلول.** (تهرانی)
۱۲۴۲۲. **الاّ و کلاّ، به گردن ملاّ.** (هراتی)
۱۲۴۲۳. **البرز را چه باک ز سنگ فلاخن است؟** (سلمان‌ساوجی: ۴۴۲، دهخدا)
۱۲۴۲۴. **البِزا، نر هم بزا.** (کوچه)
۱۲۴۲۵. **اَلّپ اَلّپ، سنگ سُرُب.** (شکورزاده، تهرانی)
۱۲۴۲۶. **اَلتَبَرُ مِنَ‌التّاوانْ وَالدّاسُ مِنَ‌الخَلاصْ.** (هزاره‌ای)
۱۲۴۲۷. **التفات دلیلِ عنایت است.** (همام تبریزی: ۶۶)
۱۲۴۲۸. **التفاتش مایه‌ی معطلی است.** (کوچه)
۱۲۴۲۹. **الحمدالله اگر دزد صندوق برده کلیدش پهلوی خودم است.** (بوشهری)
۱۲۴۳۰. **الحمدالله به مصیبتی گرفتارم نه به معصیتی.** (سعدی، دهخدا)
۱۲۴۳۱. **الحمدالله کار به خیر گذشت وگرنه خیال‌ها داشتم.** (کوچه)
۱۲۴۳۲. **الحمد خواندن به گوش خر اثر ندارد.** (نیشابوری)
۱۲۴۳۳. **الخیر فی ماوقع.** (دهخدا)
۱۲۴۳۴. **الّذین والّذین، روز به روز بدتر از این.** (آملی)
۱۲۴۳۵. **الّذین و والّذین، کجا را دارم بهتر از این؟** (سنگسری، سرخه‌ای، شاهرودی)
۱۲۴۳۶. **اَل را جَر بده.** (مازندرانی)
۱۲۴۳۷. **الرحمن سر به سر.** (بهمنیاری، مثمر، نامه‌ی‌داستان، کوچه، امثال)
۱۲۴۳۸. **السون و بلسون، به حق شیر و پسون، خدا بابا را برسون.** (تهرانی)
۱۲۴۳۹. **الشمس والضحی، کی بهتر از شما؟** (سیرجانی)

۱۲۴۴۰. **الغیاث از جورِ خوبان الغیاث.** (حافظ)
۱۲۴۴۱. **الف از اشتر فرق نکرده.** (هبله‌رودی)
۱۲۴۴۲. **الف با هرچه آمیزد محال است این‌که نون گردد.** (بیدل: ۴۳۹، امثال‌موزون)
۱۲۴۴۳. **الف، ب، پ، ت، معارف پولته.** (تاجیکی)
۱۲۴۴۴. **الفت به کس مگیر که نیمی ز کلفت است.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۲۴۴۵. **الف جایی دارد، نقطه مقامی دارد.** (نجف‌آبادی)
۱۲۴۴۶. **الف چون در میان زر درآید زار می‌گردد.** (غنی کشمیری، امثال‌موزون)
۱۲۴۴۷. **الف چه داری؟ هیچ.** (هزاره‌ای)
۱۲۴۴۸. **الف را با چوب قپّان فرق نگذارد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۲۴۴۹. **الف را به بیابان، ب را به درخت می‌شناسد.** (اصفهانی)
۱۲۴۵۰. **الف را توی صحرا دیده، ب را سر درخت.** (شیرازی)
۱۲۴۵۱. **الفرار ای عاقلان زان گلشنی / کو حقیقت بدتر است از گُلخنی.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۵۵/۶رمضانی، شکورزاده)
۱۲۴۵۲. **الف را نمی‌گویم، جانم خلاص.** (کوچه)
۱۲۴۵۳. **الف و ب بشوند ستاره، خدا ملاّی مرا سالم بداره.** (رامسری)
۱۲۴۵۴. **الف و ب چکش بشوند و خدا ملاّی مرا بکشد.** (رامسری)
۱۲۴۵۵. **الف هیچ ندارد.** (دهخدا، تکمله، خوانساری)
۱۲۴۵۶. **القصّه در این چمن چو بیدِ مجنون / می‌بالم و در ترقّیِ معکوسم.** (ابوسعیدابوالخیر)
۱۲۴۵۷. **الک بهانه و دیدار غنیمت.** (تاجیکی)
۱۲۴۵۸. **الک به قلیان گفت: «تو دو (هفت) سوراخ داری.»** (شوشتری، مارینی، دهدشتی، بهبهانی)
۱۲۴۵۹. **الک به قلیان گفت: «سوراخ داری خاک بر سرت.»** (بختیاری)
۱۲۴۶۰. **الک را می‌گذارند و غربال را می‌گیرند.** (سرخه‌ای)
۱۲۴۶۱. **الکش الک شده، غربالش تو آسمان می‌چرخد.** (آذری)
۱۲۴۶۲. **الک کرد و الک کرد و آخرش قاطی سبوس کرد.** (مرندی)
۱۲۴۶۳. **الکم بیخته‌شده، غربالم نیز در هوا چرخ می‌زند.** (آذری)
۱۲۴۶۴. **الک می‌کنی و می‌بینی.** (بختیاری)
۱۲۴۶۵. **الکی الکی رفتی بالای اُجاق.** (زنجانی)
۱۲۴۶۶. **الکی الکی نامش را قاضی نهادند.** (بختیاری)
۱۲۴۶۷. **الله الله اشتری و ناودان.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۱/۲، بهمنیاری)
۱۲۴۶۸. **الله الله پا منه از حدِ خویش.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۳۵۰/۱)
۱۲۴۶۹. **الله الله (تو) فراموش مکن عهد قدیم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۹، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا)
۱۲۴۷۰. **الله الله که تلف کرد و که اندوخته‌بود؟** (حافظ: ۱۴۳، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا)
۱۲۴۷۱. **الله باالله به گردن ملاّ.** (هزاره‌ای)
۱۲۴۷۲. **الله تو شفایش ده، حلوا تو نجاتش ده.** (شکورزاده)
۱۲۴۷۳. **الله در کجی نیست، در راستی است.** (گنبدکاووسی)
۱۲۴۷۴. **الله ساخلاسون دعوا نمی‌خواهد.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، آذری، تهرانی)
۱۲۴۷۵. **الله قلی نه جوال آرد.** (کرمانی)
۱۲۴۷۶. **الّله کریم هفت نفریم، یک نان داریم شب می‌خوریم، صبح نداریم.** (تهرانی، شکورزاده)
۱۲۴۷۷. **اللّهم انّی، چشم داری می‌بینی.** (مازندرانی)
۱۲۴۷۸. **اللّهم بیر بیر.** (شکورزاده، بهمنیاری، عوام)
۱۲۴۷۹. **الله محمّد، دختر و داماد آمد، الله قیامت، پسر همراه عروس آمد.** (جیرفتی)
۱۲۴۸۰. **اللّهمّ یک‌یک، الرحمن سر به سر.** (هبله‌رودی)
۱۲۴۸۱. **اللّهمّ یک یک.** (خزینه، جیرفتی، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، مثمر، افغانی)
۱۲۴۸۲. **الله و بس مابقی هوس.** (حییّم، افغانی، کوچه، شکورزاده)
۱۲۴۸۳. **الله هوپ، سنگ تروپ، هوپ، هوپ، هوپ.** (شکورزاده)
۱۲۴۸۴. **الله یار من است، کشک بار من است، آن‌را که خوردم این‌را هم دارم.** (فریدنی)
۱۲۴۸۵. **الماس را الماس می‌بُرد.** (کوچه)
۱۲۴۸۶. **الماس لکه‌دار از خر مهره‌دار بدتر است.** (اصفهانی)
۱۲۴۸۷. **الماس لکّه‌دار مثلِ خرمُهره است.** (شکورزاده)
۱۲۴۸۸. **الماسند، از سر یک کرباسند.** (شهربابکی)
۱۲۴۸۹. **الماسیم از سر همیم، کرباسیم از سر همیم.** (سیرجانی)
۱۲۴۹۰. **المان (دزد) باشی، بی‌دندان.** (افغانی)
۱۲۴۹۱. **الم ترکیف، این تکه نان برای تو حیف.** (سمنانی)
۱۲۴۹۲. **المعنی فی بطن شاعر.** (افغانی)
۱۲۴۹۳. **المفلس فی امان الله.** (تهرانی)
۱۲۴۹۴. **اَلم کرد و ولم کرد، صد من گُه خشک بارم کرد.** (زرقانی)
۱۲۴۹۵. **المنة لله که در میکده باز است.** (اهلی: ۲۸)
۱۲۴۹۶. **المنة لِلّه که سعیدیم و شهیدیم.** (قاسم انوار: ۲۱۷)

۱۲۴۹۷. **النگ النگ از دست شیر افتادم دست پلنگ.** (بختیاری، همدانی، نهاوندی)
۱۲۴۹۸. **الو الو به از پلو.** (دهخدا، تهرانی، کوچه، افغانی، رفسنجانی)
۱۲۴۹۹. **الوچ و بلوچ، خانه را کوچ.** (افغانی)
۱۲۵۰۰. **الوداع ای دوستان و دشمنان.** (عرفی: ۳۳۵)
۱۲۵۰۱. **اَلو در جنگل اُفتد، هم خشک بسوزد هم تر.** (تاجیکی)
۱۲۵۰۲. **الولد الچموش یُشبُه‌به عموش.** (شکورزاده)
۱۲۵۰۳. **الولوی (مترسک) سر خرمن.** (فرهنگ‌نامه)
۱۲۵۰۴. **اِلّه و بِلّه، افتاد تو تله.** (شکورزاده، کوچه)
۱۲۵۰۵. **الهی آب بدوَد، نان بدوَد، تو هم دنبالش.** (شکورزاده)
۱۲۵۰۶. **الهی آتشی در مردم بد اعتقاد افتد.** (بابافغانی)
۱۲۵۰۷. **الهی آقا آب خواهد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۲۵۰۸. **الهی، آن‌را که عقل دادی چه ندادی و آن‌را که عقل ندادی چه دادی؟** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده)
۱۲۵۰۹. **الهی این کشتی غرق بشود گو من هم به جهنّم.** (مثمر)
۱۲۵۱۰. **الهی بخت باشد نه که یک صندوق رخت باشد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۲۵۱۱. **الهی بخت برگردد از این طالع که من دارم.** (شکورزاده)
۱۲۵۱۲. **الهی بشکند دست من که نمک ندارد.** (بیرجندی)
۱۲۵۱۳. **الهی به‌جابری، به سر آمدی به پا بری.** (کرمانی)
۱۲۵۱۴. **الهی به داده‌ات شکر به نداده‌ات شکر.** (شکورزاده)
۱۲۵۱۵. **الهی به زمین بمالی به خدا بنالی.** (قمی)
۱۲۵۱۶. **الهی تیر سرخ بر تو بخورد ولی زبان سرخ نه.** (لری)
۱۲۵۱۷. **الهی خدا کاسه‌ی‌چه کنم چه کنم دستت نده.** (قمی)
۱۲۵۱۸. **الهی در شب قبرم بسوزان / ولی محتاج نامردان مگردان.** (شکورزاده)
۱۲۵۱۹. **الهی دست به خاکستر می‌زنی بَرایت جواهر بشود.** (قمی)
۱۲۵۲۰. **الهی دست راست محتاج دست چپ مگردان.** (هبله‌رودی)
۱۲۵۲۱. **الهی دیوار هیچ‌کس کوتاه نباشد.** (شکورزاده)
۱۲۵۲۲. **الهی راست گویم فتنه از توست.** (منسوب به ناصرخسرو، دهخدا)
۱۲۵۲۳. **الهی سیر نخورد، گرم نخسبد.** (بیرجندی)
۱۲۵۲۴. **الهی شکرت به قایده، سیر نشدم چه فایده؟** (کوچه)
۱۲۵۲۵. **الهی شکری شتری، خر را خوردیم با کُری، بازم بیاری می‌خوریم.** (اصفهانی)
۱۲۵۲۶. **الهی طفل بی‌بابا نباشد / اگر باشد در این دنیا نباشد.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۲۵۲۷. **الهی عمرت به عمرآب برسد.** (قمی)
۱۲۵۲۸. **الهی فال زینب راست باشد.** (دهخدا، شکورزاده، آذری)
۱۲۵۲۹. **الهی که بسوزی و به شوهر نرسی.** (سمنانی)
۱۲۵۳۰. **الهی که غذایت پوست انار شود.** (قشقایی)
۱۲۵۳۱. **الهی که هفت خانه بدوی و به بالین نرسی.** (سمنانی)
۱۲۵۳۲. **الهی گوشتت به گلیم بچسبد گلیم به زمین.** (قمی)
۱۲۵۳۳. **الهی لباست را برایت بدهم.** (سرخه‌ای)
۱۲۵۳۴. **الهی لباس کسی به تمشک تو گیر نکند.** (لری)
۱۲۵۳۵. **الهی مار کوتاه بزنت ولی زن کوتاه نزنت.** (لری)
۱۲۵۳۶. **الهی مُچش ببّرند.** (شیرازی)
۱۲۵۳۷. **الهی مرگ مصیبت نباشد.** (دهخدا)
۱۲۵۳۸. **الهی میان جوان‌ها عَلَم بشی.** (قمی)
۱۲۵۳۹. **الهی نان آهو شود تو تازی سیر نخوری و بدویی.** (مازندرانی)
۱۲۵۴۰. **الهی نانت بار آهو شود و آبت کوه به کوه بگردد.** (شکورزاده)
۱۲۵۴۱. **الهی نوکیسه طلبکارت نباشد.** (لری)
۱۲۵۴۲. **الهی هرچه از تو به ما رسد الحمدلله و هرچه از ما به تو رسد استغفرالله.** (شکورزاده)
۱۲۵۴۳. **الهی هیچ دری بی‌پشتیبان* نشود هیچ سگی بی‌صاحب.** (بیرجندی)
۱۲۵۴۴. **الهی هیچ سفره یک نانه نباشد.** (دهخدا، شکورزاده، حییم)
۱۲۵۴۵. **الهی هیچ غریبی تا صبح نکشد.** (تهرانی)
۱۲۵۴۶. **الهی هیچ قبری بی‌نور نباشد.** (گیلکی)
۱۲۵۴۷. **الهی هیچ کافر نشکند نان گدایی را.** (صائب: ۲۲۴، تکمله)
۱۲۵۴۸. **الهی یک درخت سبز شود تابستان میوه‌اش را بخوریم و زمستان هیزمش را بسوزانیم.** (شکورزاده)
۱۲۵۴۹. **الهی یک شب تُو* کنم یک شب خُو*.** (بیرجندی)
۱۲۵۵۰. **الیگودرزی الیگودرزی / شکم تلّه هم نمی‌ارزی.** (خمین)
۱۲۵۵۱. **امام حسین را بدهی دستش شِمرش می‌کند.** (کوچه)
۱۲۵۵۲. **امام حسین (ع) آن‌قدر خوار شده (نعوذبالله) که نوحه‌خوانش ستاره است.** (بختیاری)
۱۲۵۵۳. **امام حسین (ع) از آدم دست شکسته هم پرهیز می‌نمود.** (قشقایی)

۱۲۵۵۴. **امام‌حسین (ع) تا زنده‌بود آبش ندادند وقتی شهید شد آب بر مزارش بستند.** (شکورزاده، کوچه)
۱۲۵۵۵. **امام حسین (ع) را کشتند، برای آخوندها خوب شد.** (کاشانی)
۱۲۵۵۶. **امام حسین (ع) هم به این مظلومی‌ها نبوده.** (خوانساری)
۱۲۵۵۷. **امام حسین یکی بود؛ شِمر و یزید که فراوان است.** (کوچه، عوام)
۱۲۵۵۸. **امام حسینی نیست (پیدا نمی‌شود)، اگر نه (ولی) شمر (یزید) بسیار است.** (شکورزاده، حییم، تهرانی، عوام، آملی، بختیاری)
۱۲۵۵۹. **امام رضا داراییش زیاد است به من چه؟ به تو چه؟** (فرهنگ‌نامه)
۱۲۵۶۰. **امام رضاست و قندیلش.** (شهربابکی)
۱۲۵۶۱. **امام رضاست و همین یک قندیل.** (دزفولی)
۱۲۵۶۲. **امام‌زاده آن‌کس را که برایش شمع روشن کرده می‌شناسد.** (آذری)
۱۲۵۶۳. **امام‌زاده است که زینت به خود نمی‌گیرد.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۲۵۶۴. **امام‌زاده است و همین یک قندیل.** (شکورزاده، تهرانی، عوام، کوچه)
۱۲۵۶۵. **امام‌زاده‌ای است که با هم ساختیم.** (شکورزاده، دهخدا، کاوش، کوچه)
۱۲۵۶۶. **امام‌زاده‌ای که حتی گنبد خودش را نفرین و خراب می‌کند.** (رامهرمزی)
۱۲۵۶۷. **امام زاده‌ای که خودمان ساختیم دارد به کمرمان می‌زند.** (کوچه)
۱۲۵۶۸. **امام‌زاده‌ای که ساختم گردن خودم را زد.** (گیلکی، آملی)
۱۲۵۶۹. **امام‌زاده‌ای که معجزه‌اش بیشتر باشد خواهانش هم بیشتر است.** (بروجردی)
۱۲۵۷۰. **امام‌زاده‌ای که معجز نکند، کسی برایش شمع روشن نمی‌کند.** (شکورزاده، کوچه)
۱۲۵۷۱. **امام‌زاده‌ای که معجزه ندارد باید خر و گاو به آن بست.** (بختیاری)
۱۲۵۷۲. **امام زاده‌ای نیست که فک کج را درمان کند.** (مازندرانی)
۱۲۵۷۳. **امام‌زاده تا (که) معجز نکند کسی به زیارتش نمی‌رود.** (عوام، کوچه، شکورزاده)
۱۲۵۷۴. **امام‌زاده خودش پیر دزدش را می‌شناسد.** (ملایری)
۱۲۵۷۵. **امام‌زاده را خودمان ساختیم به کمر خودمان زد.** (شکورزاده)
۱۲۵۷۶. **امام‌زاده را متولی آن به قرب می‌آورد.** (آذری)
۱۲۵۷۷. **امام‌زاده مال من است ازکرامتش اطّلاع دارم.** (ساوه‌ای)
۱۲۵۷۸. **امام‌زاده نذر آورنده را می‌شناسد.** (آذری)
۱۲۵۷۹. **امام‌زاده و یک قندیل، منم و تو و یک مندیل.** (فیروزآبادی)
۱۲۵۸۰. **امام‌زاده هرچه ساده باشد، دو مرتبه از یک شغال گول نمی‌خورد.** (فرهنگ‌نامه، کوچه)
۱۲۵۸۱. **امام‌زاده‌ی‌بی‌زینت است.** (دهخدا، کاوش)
۱۲۵۸۲. **امام ما امام‌رضا (ع) زهر را به گمان خورد.** (لری)
۱۲۵۸۳. **امامی را در بصره شغال خورد.** (کوچه)
۱۲۵۸۴. **امان از آفتابِ زیر ابر و زبانِ زیر حجاب.** (قشقایی)
۱۲۵۸۵. **امان از اون ماست کَل عباس، چِشَم دید دلم خواست.** (شکورزاده)
۱۲۵۸۶. **امان از حیله‌های آدمی‌زاد.** (شکورزاده)
۱۲۵۸۷. **امان از خانه‌داری، آلت* رامی‌خری، نمک نداری.** (نهاوندی)
۱۲۵۸۸. **امان از خانه‌داری، یکی می‌خری دو تا نداری.** (دهخدا، عوام، کوچه، حییم، شکورزاده)
۱۲۵۸۹. **امان از خربزه و نون شیره، امان از دخترانِ خورد* خیره / امان از خربزه و نون حلوا، امان از دخترانِ خوردِ حالا.** (بیرجندی)
۱۲۵۹۰. **امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آبش خیلی.** (دهخدا، سخن)
۱۲۵۹۱. **امان از راه دور و رُنج بسیار.** (کرمانی)
۱۲۵۹۲. **امان از روز آخر، که روز نامردیست.** (کرمانی)
۱۲۵۹۳. **امان از گدای ولایتی.** (تنکابنی)
۱۲۵۹۴. **امان از وقتی که ناخن بند کند.** (تهرانی)
۱۲۵۹۵. **امان ازهمسایه‌ی‌بد، زن بد و اسب بد، همسایه‌ی‌بد را به وقت کوچ رها کن، زن بد را طلاق بده و اسب بد را بفروش.** (آذری)
۱۲۵۹۶. **امان از هم‌کت* (هم نشین) بد.** (دهخدا، کوچه، بهمنیاری)
۱۲۵۹۷. **امان برخیزد از شهری که دزدش با عسس سازد.** (صائب: ۲۳۸۱، تکمله)
۱۲۵۹۸. **امانت بردن جوانمردی نیست.** (قابوس‌نامه: ۱۰۹)
۱۲۵۹۹. **امانت پذیرفتن بلا پذیرفتن است.** (قابوس‌نامه: ۱۰۸، شکورزاده)
۱۲۶۰۰. **امانت‌دار شریک مال مردم است.** (شکورزاده)
۱۲۶۰۱. **امانت‌دار شیطان است (شدی).** (سیرجانی)
۱۲۶۰۲. **امانت‌دار یزدان است، ممسک خداوند جای ماندن می‌شناسد.** (افغانی)
۱۲۶۰۳. **امانت‌داری کاری است خدایی.** (بختیاری)

۱۲۶۰۴. **امانت را از دزد مجوی.** (افغانی)
۱۲۶۰۵. **امانت را به خاک سپردند خیانت نکرد.** (سیرجانی)
۱۲۶۰۶. **امانت را خاک خیانت نکرده.** (افغانی)
۱۲۶۰۷. **امانت را خاک نمی‌خورد.** (بلوچی)
۱۲۶۰۸. **امانت را کیمیای زر گفته‌اند.** (قابوس‌نامه: ۱۱۰)
۱۲۶۰۹. **امانت را گربه نخورده.** (افغانی)
۱۲۶۱۰. **امانت را نشاید خیانت کرد.** (تاجیکی)
۱۲۶۱۱. **امانت مردم را به مردم پس بده، خاک به خاک خیانت نمی‌کند.** (خوانساری)
۱۲۶۱۲. **امانت یا در خانه است یا در آب.** (ترکمنی)
۱۲۶۱۳. **امانتی را امانش نده، صاحبش آمد نشانش نده.** (سخن)
۱۲۶۱۴. **امان کز هرچه ترسیدم رسیدم.** (زرقانی)
۱۲۶۱۵. **امتحان را گربه نخورده‌است.** (دهخدا، عوام، کوچه)
۱۲۶۱۶. **امتحان را گرگ نخورده‌است.** (آذری)
۱۲۶۱۷. **امتحان شرط است.** (افغانی)
۱۲۶۱۸. **امتحانش مجانی است.** (کوچه، گیلکی، شیرازی)
۱۲۶۱۹. **امّت محمّد (ص) در زندان نمی‌ماند، تا رها شود جانش درمی‌آید.** (امری)
۱۲۶۲۰. **امّتی را یک نبی بس، ملّتی را یک کتاب / عالمی را یک ملک بس، لشکری را یک امیر.** (امیر معزّی، دهخدا)
۱۲۶۲۱. **امّتی که به پر بیاید به بَر می‌رود.** (سبزواری)
۱۲۶۲۲. **اَمرُد پنج ساله قاضی چهل ساله را فریب دهد.** (آذری)
۱۲۶۲۳. **امر سلطان چو حکم یزدان است / سایه‌ی ایزد از پی آن است.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۴۷، دهخدا)
۱۲۶۲۴. **امرود است پاییز می‌رسد.** (هبله‌رودی)
۱۲۶۲۵. **امرود (گلابی) است، دیر می‌رسد.** (کوچه)
۱۲۶۲۶. **امروز آری، فردا خانه‌ی داماد.** (آملی)
۱۲۶۲۷. **امروز از دنده‌ی چپ پا شده‌است.** (تهرانی، کرمانی)
۱۲۶۲۸. **امروز از کدام دنده بلند شدی؟** (شیرازی، قمی)
۱۲۶۲۹. **امروز از کدام طرف سر زد آفتاب؟** (صائب: ۴۵۳، امثال‌موزون، تکمله)
۱۲۶۳۰. **امروز از من است فردا از تو است.** (کردی)
۱۲۶۳۱. **امروز اگر مرد شوی مرد خدایی.** (قاسم انوار: ۲)
۱۲۶۳۲. **امروز این‌جا فردا بازار قیامت.** (شکورزاده، بهمنیاری، لری)
۱۲۶۳۳. **امروز این‌جا، فردا سر پل صراط.** (کوچه)
۱۲۶۳۴. **امروز این‌جا، فردا صحرای قیامت.** (کوچه)
۱۲۶۳۵. **امروز بدان مصلحت خویش که فردا / دانی و پشیمان شوی و سود ندارد.** (دهخدا)
۱۲۶۳۶. **امروز بر من است، فردا برای تو است.** (کردی، بیرجندی، آذری)
۱۲۶۳۷. **امروز بِکُش که می‌توان کُشت / کاتش چو بلند شد جهان سوخت.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۱، دهخدا)
۱۲۶۳۸. **امروز بمیرم بعید نیست، فردا بمیرم ممکن است.** (لری)
۱۲۶۳۹. **امروز به به فردا آه، آه.** (رامسری)
۱۲۶۴۰. **امروز به فردا، فردا در بازار قیامت.** (بختیاری)
۱۲۶۴۱. **امروز پنجروش (نیشگون) بکنی سال دیگر می‌گوید: «آخ.»** (رفسنجانی)
۱۲۶۴۲. **امروز تا فردا خدا بخشنده‌است.** (بختیاری)
۱۲۶۴۳. **امروز تخم کار که فردا مجال نیست.** (اوحدی مراغه‌ای، شکورزاده، دهخدا)
۱۲۶۴۴. **امروز ترهستم، فردا خشک می‌شوم.** (هزاره‌ای)
۱۲۶۴۵. **امروز توانی و ندانی، فردا که بدانی نتوانی.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، بهمنیاری، دهخدا، عوام، حییم، کوچه، افغانی)
۱۲۶۴۶. **امروزِ تو را هزار فرداست.** (اوحدی: ۱۲۸)
۱۲۶۴۷. **امروز جهان به آدمی کی مانده‌ست؟** (ادیب‌صابر: ۴۳۳)
۱۲۶۴۸. **امروز خر نکشته‌اند که کوفته ارزان شود.** (شکورزاده)
۱۲۶۴۹. **امروز خوردن غمِ فردا چه حاجت است؟** (صائب: ۹۲۱، امثال‌موزون)
۱۲۶۵۰. **امروز داری بخور، غم فردا مخور.** (هبله‌رودی، خزینه، مثمر، افغانی)
۱۲۶۵۱. **امروز دخترت را نزنی، فردا به زانوهایت می‌زنی.** (میانه‌ای)
۱۲۶۵۲. **امروز در قلمرو دل دست (حکم)، دست (حکم) توست / خواهی عمارتش کن و خواهی خراب کن.** (بهمنیاری، دهخدا، عوام)
۱۲۶۵۳. **امروز دگر باشد و فردا دگرست.** (تکمله؛ مسامرةالاخبار: ۱۳۲)
۱۲۶۵۴. **امروز دوختم، فردا لختم.** (بروجردی)
۱۲۶۵۵. **امروز دید باید فردا را.** (ناصرخسرو: ۱۶۶)
۱۲۶۵۶. **امروز دیده را فردا، نتوان دید.** (گیلکی)
۱۲۶۵۷. **امروز را امروز، فردا را قیامت.** (سیستانی)
۱۲۶۵۸. **امروز را غنیمت دان.** (شاه نعمت‌الله ولی: ۵۲)
۱۲۶۵۹. **امروز را فردایی در پیش است.** (خزینه، مثمر، افغانی، عوام)
۱۲۶۶۰. **امروز زمانه نوبت ماست.** (سنایی؛ دیوان: ۸۰۵)
۱۲۶۶۱. **امروز سینه می‌زدیم، از فردا باید زنجیر بزنیم.** (تهرانی)
۱۲۶۶۲. **امروز شنبه نیست فردا شنبه خواهد شد.** (بویراحمدی)

۱۲۶۶۳. **امروز صدای قاشق می‌آید، فردا صدای تبر.** (رامسری)
۱۲۶۶۴. **امروز عاشق، فردا فارغ.** (کوچه)
۱۲۶۶۵. **امروز غم بخور فردا نخوری.** (لکی)
۱۲۶۶۶. **امروز فردا را می‌دواند.** (رامسری)
۱۲۶۶۷. **امروز فردایی هم دارد.** (آذری)
۱۲۶۶۸. **امروز قهر می‌کند، فردا آشتی.** (قشقایی)
۱۲۶۶۹. **امروز که در دست توام مرحمتی کن / فردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت؟** (حافظ: ۶۲، دهخدا)
۱۲۶۷۰. **امروز که شد، فردا خود را نباید کشت.** (یزدی)
۱۲۶۷۱. **امروز که کوفته داریم، اتاق نروفته داریم.** (شیرازی)
۱۲۶۷۲. **امروز گاو ماده را به خیش واداشته‌اند.** (بوشهری)
۱۲۶۷۳. **امروز مبارک است فالم / کافتاد نظر به آن جمالم.** (سعدیغکلیات: ۵۰۷، شکورزاده)
۱۲۶۷۴. **امروز مرا فردا تو را.** (آذری)
۱۲۶۷۵. **امروز مرغ را از پرهایش می‌شناسند.** (لری)
۱۲۶۷۶. **امروز من مَرد می‌خواهم، فردا شوهرم می‌آید.** (رامسری)
۱۲۶۷۷. **امروز می‌گذرد فکر فردا کن.** (تاجیکی)
۱۲۶۷۸. **امروز نان بازار خوردی که یادی از ما کردی؟** (رفسنجانی)
۱۲۶۷۹. **امروز نقد است آن‌را دریاب که فردا نسیه است.** (لری)
۱۲۶۸۰. **امروز نقد فردا نسیه.** (دهخدا، بهمنیاری، حیسم، شکورزاده، آذری، کوچه، تهرانی، عوام)
۱۲۶۸۱. **امروز نوروزه، فردا نوروزه، قدر هم را بدونید که دنیا پنج روزه.** (بیرجندی)
۱۲۶۸۲. **امروز نه آن کَسَم که بودم.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۸، شکورزاده)
۱۲۶۸۳. **امروز هم روز است، روز قیامت هم روز است.** (هزاره‌ای)
۱۲۶۸۴. **امروز یک، فردا دو.** (بهمنیاری، کوچه)
۱۲۶۸۵. **امرهم شورا برای این بود / کز تشاور سهو و کژ کمتر رود.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۶۱۲/۶)
۱۲۶۸۶. **امری که به تدبیر آخر شود به شوکت آخر نشود.** (طوطی‌نامه: ۱۴۰)
۱۲۶۸۷. **امساک از کدخدایی مدان.** (دهخدا)
۱۲۶۸۸. **امسال انگشت بهش برسانی سال دیگر می‌گوید نکن.** (تهرانی)
۱۲۶۸۹. **امسال برای یکی‌مان زن بگیر سال دیگر برای داداشم.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، عوام)
۱۲۶۹۰. **امسال دریغ از پارسال.** (رفسنجانی)
۱۲۶۹۱. **امسال دیگر چاه‌تان پر آب است.** (یزدی)
۱۲۶۹۲. **امسال قلقلکش بدهی سال دیگر می‌گوید کی بود؟** (تهرانی)
۱۲۶۹۳. **امسال کارِ من بتر از پار بنگرید.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۷)
۱۲۶۹۴. **امسال کچل کلاه دارد.** (رامسری)
۱۲۶۹۵. **امسال که سال پسر بود زن من حامله نبود.** (لری)
۱۲۶۹۶. **امسال لب ور می‌چینند سال دیگر گریه‌اش می‌گیرد.** (کوچه)
۱۲۶۹۷. **امسال مگس بر او نشیند سال دیگر می‌گوید کیش.** (فرهنگ‌نامه، تهرانی)
۱۲۶۹۸. **امشب برف می‌بارد، بابا با ننه قهر است.** (سمنانی)
۱۲۶۹۹. **امشب پابرهنه می‌خوابم.** (سرخه‌ای)
۱۲۷۰۰. **امشب پسر صیّاد به کوه می‌رود.** (کرمانشاهی)
۱۲۷۰۱. **امشب تا به صبح چاقو دسته کردم.** (هزاره‌ای)
۱۲۷۰۲. **امشب حال فردا نیست معلوم.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۸۳۵)
۱۲۷۰۳. **امشب داریم بخوریم تا فردا هم خدا کریم است.** (لری)
۱۲۷۰۴. **امشب شب عروسی مادر شغال است.** (رامسری)
۱۲۷۰۵. **امشب که پلو داریم سخت بیا برو داریم.** (سیرجانی، کرمانی)
۱۲۷۰۶. **امشب که شب عید است وای به حال گاوبان.** (لری)
۱۲۷۰۷. **امشب که ما دزد شدیم مهتاب شد.** (بهمنیاری، تاجیکی، شهربابکی)
۱۲۷۰۸. **امشب مهتابی است، فردا شب موقع حرکت دادن گلّه است.** (لری)
۱۲۷۰۹. **امشب می‌خواهد برود توی پالان خر.** (بیرجندی)
۱۲۷۱۰. **امشب همه شب کمچه زدی کو حلوا؟** (دهخدا، مثمر، عوام، کوچه)
۱۲۷۱۱. **املای ننوشته بیست است.** (تهرانی)
۱۲۷۱۲. **املای ننوشته غلط ندارد.** (تهرانی)
۱۲۷۱۳. **امن بودن می‌کند نزدیک راه دور را.** (مخلص، امثال‌موزون)
۱۲۷۱۴. **امواج دریا را نمی‌شمارند.** (آبادانی)
۱۲۷۱۵. **اموال ایل را مثل اموال خودت بدان.** (قشقایی)
۱۲۷۱۶. **اموال خودش را به خودش بفروش.** (کردی کلهری)
۱۲۷۱۷. **اموال در خاک باشد، صاحبش ناظر.** (کردی)
۱۲۷۱۸. **اموال نخورده‌شده را دیگران می‌خورند.** (کلاردشتی)
۱۲۷۱۹. **امید به از پیش خورد.** (فرخی سیستانی: ۴۱۴، دهخدا، هراتی، آذری)

۱۲۷۲۰. **امید به از خوردن است.** (بهمنیاری، شکورزاده، هبله‌رودی، افغانی، خزینه، کوچه، رامسری، سبزواری، بیرجندی)
۱۲۷۲۱. **امید به سگ بستیم، خودمان هم حمله نکردیم.** (آذری)
۱۲۷۲۲. **امید به کردگار می‌باید داشت.** (ابوسعیدابوالخیر)
۱۲۷۲۳. **امید خورش بهتر است از خورش.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۲۷۲۴. **امید دراز و عمر کوتاه.** (لری)
۱۲۷۲۵. **امید را به زر نقد نتوان خرید.** (دهخدا)
۱۲۷۲۶. **امید را در خالق بند، نه در خلایق.** (افغانی)
۱۲۷۲۷. **امید عروس شدن ندارد جلوتر لباس می‌خواهد.** (بلوچی)
۱۲۷۲۸. **امید منقطع نشود دام چیده را.** (بیدل: ۱۱۱، امثال‌موزون)
۱۲۷۲۹. **امید نانِ روزانه‌ی بیچارگان است.** (شکورزاده، کوچه)
۱۲۷۳۰. **امید نانوایی، همیشه بی‌نوایی.** (گرمساری)
۱۲۷۳۱. **امید نیست که عمر گذشته باز آید.** (سعدی؛ کلیات: ۱۹، شکورزاده، دهخدا)
۱۲۷۳۲. **امیدوار بود آدمی به خیر کسان / مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۱، دهخدا، شکورزاده)
۱۲۷۳۳. **امیدواری بهتر از پول نقد است.** (لری، بویراحمدی)
۱۲۷۳۴. **امیدِ وفا دارم و هیهات.** (خاقانی)
۱۲۷۳۵. **امیدها در ناامیدی است.** (بهمنیاری، افغانی، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۱۲۷۳۶. **امید همه به آن بالای سر.** (بیرجندی)
۱۲۷۳۷. **امیر ضعیف به کار نیاید.** (تاریخ بیهقی: ۱۱۰۷، دهخدا)
۱۲۷۳۸. **امیر کچل بیا از غصّه نمیر.** (کندلوسی)
۱۲۷۳۹. **امیر می‌ماند و خایه‌های من.** (کوچه)
۱۲۷۴۰. **امیر و گوهر هستند.** (آملی)
۱۲۷۴۱. **امین التجار هم یک وقتی ضرر می‌کند.** (تهرانی)
۱۲۷۴۲. **امین شو تا امان بینی.** (حلاج: ۱۸۸)
۱۲۷۴۳. **امین کز تو ترسد امینش مدار.** (سعدی؛ بوستان: ۴۴، بهمنیاری)
۱۲۷۴۴. **انار از اناردان، انگور از رز، دختر از مادر کدبانو بگیر.** (بختیاری)
۱۲۷۴۵. **انار از بم خوردم، انگور از جوپار، کباب از برّه‌ی شیر مست رودبار.** (جیرفتی)
۱۲۷۴۶. **انار برروی گوشت داغ خوب است / عاشق‌بازی میان باغ خوب است.** (بیرجندی)
۱۲۷۴۷. **انار ترش شیرین نمی‌شود.** (رامسری)
۱۲۷۴۸. **انار خوبه سرش وَرکنده باشه / جوان خوبه لبش پرخنده باشه.** (بیرجندی)
۱۲۷۴۹. **انار دانه دانه، هر دانه جای خودش است.** (کرمانی، رفسنجانی)
۱۲۷۵۰. **انار دانه که بزرگ شد پوستش را می‌ترکاند، بزرگ‌زاده که بزرگ نشد دوستش را می‌رنجاند.** (قمی)
۱۲۷۵۱. **انار سمنان و شعر سلمان در هیچ جای نیست.** (علاءالدوله سمنانی، شکورزاده، دهخدا)
۱۲۷۵۲. **انار سیصد و شصت دانه دارد، هر دانه جای خود را دارد.** (بیرجندی)
۱۲۷۵۳. **انار شیرین نصیب کفتار می‌شود.** (یزدی)
۱۲۷۵۴. **انار که پُردانه شد می‌ترکاند پوست را، آدم که پُر افاده‌شد می‌رنجاند دوست را.** (شکورزاده)
۱۲۷۵۵. **آن آن را می‌شکند و سنده هردوتایش را.** (کازرونی)
۱۲۷۵۶. **اِنایی که پر شد دگر کی بَرَد.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲۸، دهخدا)
۱۲۷۵۷. **انبار از این بیش‌تر جا ندارد.** (کوچه)
۱۲۷۵۸. **انبار خود با انبار خداوند عالم یکی مدان.** (کرمانجی)
۱۲۷۵۹. **انباردار مُرد، ولی دهل‌دار (دامدار) نمرد.** (لری)
۱۲۷۶۰. **انباز گرفتن همراز گرفتن است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۲۷۶۱. **انباق‌ها*موی به موی، نابرادری (ناخواهری) روبه‌روی.** (افغانی)
۱۲۷۶۲. **انبان آمده‌است به مکیدن موش.** (کرمانی)
۱۲۷۶۳. **انبان پُر شد، پیله (توبره) پُر نشد.** (لری، بختیاری)
۱۲۷۶۴. **انبان چُس و گوز.** (سیرجانی)
۱۲۷۶۵. **انبان خالی زیاد باد برمی‌دارد.** (حییم، عوام، کوچه، شکورزاده)
۱۲۷۶۶. **انبان را دادند به خرس تعمیر کند، آن‌را به‌جای مزدش خورد.** (بختیاری)
۱۲۷۶۷. **انبانک گوش کن مکر زنان را / فردا صبح حاضر کن صدمن زعفران را.** (قزوینی)
۱۲۷۶۸. **انبان مرا نمی‌کشد، آن‌چه در انبان است مرا می‌کشد.** (کردی)
۱۲۷۶۹. **انبان ملاقطب است.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۲۷۷۰. **انبر بلند، دست را نمی‌سوزاند.** (آذری)
۱۲۷۷۱. **انبر را داخل آتش ببری، بز نر پایش را بالا می‌گیرد.** (چابکسری)
۱۲۷۷۲. **انبر را داخل اُجاق قرار دهند، گناهکار خبردار می‌شود.** (مازندرانی)
۱۲۷۷۳. **انبر را در آتش بگذارند، دل دزد باخبر می‌شود.** (سرخه‌ای)
۱۲۷۷۴. **انبر را که برمی‌داری، گربه دزد در می‌ره.** (شهربابکی)

۱۲۷۷۵. **انبر را که در آتش (اُجاق) گذاشتند، دزد (آقادزد، آقادزده) با خبر می‌شود.** (تمثیل، مازندرانی، دماوندی، عوام، کوچه، آملی)

۱۲۷۷۶. **انبر را که در آتش بگذارند آقا دزده حساب کار خود را می‌کند.** (شکورزاده، کوچه)

۱۲۷۷۷. **انبر سرد را نشانش بده، با انبر گرم بگیرش.** (شهربابکی)

۱۲۷۷۸. **انبر عقرب‌گیری است.** (آذری)

۱۲۷۷۹. **انبوهی هر جنس که دیدیم دکّان بست.** (بیدل: ۳۴۷، امثال‌موزون)

۱۲۷۸۰. **انبیا را تکبّری نیست.** (بهمنیاری)

۱۲۷۸۱. **انتر دید دارد می‌سوزد، بچّه‌اش را گذاشت زیرپایش و گفت: «صد جان که به لب رسید، اوّل جان خودم.»** (رفسنجانی)

۱۲۷۸۲. **انتر هرچی زشت‌تره بازیش بیشتره.** (کوچه)

۱۲۷۸۳. **انتظار از بیگانه دیوانگی است.** (خوزستانی)

۱۲۷۸۴. **انتظار از جان کندن بدتر است.** (تاجیکی)

۱۲۷۸۵. **انتظار از درد دندان بدتر است.** (نامه‌ی‌داستان)

۱۲۷۸۶. **انتظار بدتر از مرگ است.** (خزینه، بهمنیاری، شکورزاده، هبله‌رودی)

۱۲۷۸۷. **انتظار بلا سخت‌تر از نزول بلاست.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام، کوچه)

۱۲۷۸۸. **انتظار به از جان کندن.** (تاجیکی)

۱۲۷۸۹. **انتظار پلو، ترک خو (خواب) کند.** (آشتیانی)

۱۲۷۹۰. **انتظار تلخ است.** (قاسم انوار: ۱۷۲)

۱۲۷۹۱. **انتظار کشیدن از مرگ ناگوارتر است.** (کوچه)

۱۲۷۹۲. **انتقام به صبر است امّا با ضرب است.** (کردی)

۱۲۷۹۳. **انتقامی که شب از آن گذشت باطل است.** (بوشهری)

۱۲۷۹۴. **انتهای جوال را گرفته، سر آن‌را ول کرده.** (بیرجندی)

۱۲۷۹۵. **انجام کارها از بزرگان شروع می‌شود.** (قشقایی)

۱۲۷۹۶. **انجام هر راه به دهی است.** (دهخدا)

۱۲۷۹۷. **انجم گردون شمردن کی طریق اعور* است؟** (امیرعلی‌شیرنوایی، امثال‌موزون، دهخدا)

۱۲۷۹۸. **انجیر خواهد پخت، امّا برای مرغ انجیر دیر است.** (مازندرانی)

۱۲۷۹۹. **انجیر سیاه عزادار شده‌است.** (سرخه‌ای)

۱۲۸۰۰. **انجیر فروش را چه بهتر / کانجیر فروشی ای برادر.** (مولوی؛ غزلیات)

۱۲۸۰۱. **انجیر کفتک هم برای خود وقتی دارد.** (گیلکی)

۱۲۸۰۲. **انجیر کلاغ خورده شیرین می‌شود.** (سمنانی)

۱۲۸۰۳. **اندازه‌ای دزد را تعقیب کن که دزد به رویت برنگردد.** (کردی)

۱۲۸۰۴. **اندازه برابر قالب است.** (هبله‌رودی، مثمر)

۱۲۸۰۵. **اندازه نگه‌دار که اندازه نکوست.** (شکورزاده، حییم، عوام، کوچه، بهمنیاری، افغانی)

۱۲۸۰۶. **اندازه‌ی‌وجب را رجب می‌داند.** (تهرانی)

۱۲۸۰۷. **اندر آیینه چه بیند مرد عام / که نبیند پیر اندر خشت خام؟** (مولوی؛ مثنوی: ۲۰۲۱/۶، دهخدا)

۱۲۸۰۸. **اندر این دیر کهن کار سبک‌باران خوش است.** (حافظ: ۳۱، دهخدا)

۱۲۸۰۹. **اندر این روزگار پر تلبیس / نان ز لاحول می‌خورد ابلیس.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۷۶، دهخدا)

۱۲۸۱۰. **اندر این ره صدهزار ابلیس آدم‌روی هست / تا هر آدم‌روی را زنهارآدم نشمری.** (سنایی؛ دیوان: ۶۵۶، دهخدا)

۱۲۸۱۱. **اندر این صندوق جز لعنت نبود.** (شکورزاده)

۱۲۸۱۲. **اندر این ملک چو طاووس به کار است مگس.** (سنایی؛ دیوان: ۳۰۷، دهخدا، شکورزاده، خزینه)

۱۲۸۱۳. **اندر این منزلی که یک هفته است / بوده نابوده آمده رفته‌است.** (سنایی؛ حدیقه: ۹۲، دهخدا)

۱۲۸۱۴. **اندر بلای سخت پدید آرند / فضل و بزرگ‌مردی و سالاری.** (رودکی: ۵۱۱، شکورزاده، دهخدا)

۱۲۸۱۵. **اندر بُنه‌ِ صد شتر بدیدیم / اکنون غم یک مهار داریم.** (سنایی؛ دیوان: ۹۵۳، دهخدا)

۱۲۸۱۶. **اندر پس پرده گفت‌وگوی من و توست / چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من.** (خیام، تهرانی)

۱۲۸۱۷. **اندر پسِ دوکدان نشینیم.** (عطّار؛ دیوان: ۵۱۱)

۱۲۸۱۸. **اندر پس هر خنده دو صد گریه مهیّاست.** (شکورزاده، عوام، حییم، امثال‌موزون، بهمنیاری)

۱۲۸۱۹. **اندر جهان به از خرد آموزگار نیست.** (امیرمعزّی: ۸۸، دهخدا، شکورزاده)

۱۲۸۲۰. **اندر جهانت بر دو گروه ایمنی مباد / بر دوستانِ دشمن و بر دشمنانِ دوست.** (شکورزاده)

۱۲۸۲۱. **اندر جهان چو بی‌هنری عیب و عار نیست.** (سوزنی: ۲۲۸، شکورزاده)

۱۲۸۲۲. **اندر جهان زنان بسیارند، اگر دلت بر یکی شد، دیگری به زنی بکن.** (تاریخ طبری: ۶۱۱)

۱۲۸۲۳. **اندر جهان سود بی‌رنج نیست.** (فردوسی: ۲۰۳۰، دهخدا)

۱۲۸۲۴. **اندر جهان نیست جاوید کس.** (فردوسی: ۱۶۶۴، دهخدا)

۱۲۸۲۵. **اندر خورِ تو کجاست این‌جاهل؟** (ناصرخسرو: ۲۷۰)

۱۲۸۲۶. **اندر خور کرپه‌ات* پا دراز کن.** (تاجیکی)

۱۲۸۲۷. **اندر دُم است کژدم بد را هلاک سر.** (ناصرخسرو: ۴۵۸، دهخدا)

۱۲۸۲۸. **اندر ره عشق کفر و دین هم‌رنگ است.** (سنایی؛ دیوان: ۱۱۱۸، دهخدا)
۱۲۸۲۹. **اندر سر آن روی که در سر داری.** (دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی، مثمر)
۱۲۸۳۰. **اندر کف خطیب چه هندی چه گندنا.** (سراج‌الدین قمی، دهخدا)
۱۲۸۳۱. **اندر ملکِ عالم مَحرمی نیست.** (مجیربیلقانی: ۲۶۰)
۱۲۸۳۲. **اندر ممرّ حادثه چون خر به یخ بر است.** (رضی‌الدین نیشابوری؛ دیوان: ۵۰، دهخدا)
۱۲۸۳۳. **اندر مه دی به باغ و کهسار / بلبل لال است و نحل بی‌کار.** (خاقانی؛ تحفة‌العراقین، دهخدا)
۱۲۸۳۴. **اندر نهادِ گرگ شبانیّ میش نیست.** (ابن‌یمین: ۳۲۶)
۱۲۸۳۵. **اندرون از طعام خالی دار / تا درو نور معرفت بینی.** (سعدی؛ گلستان: ۹۵، دهخدا، شکورزاده)
۱۲۸۳۶. **اندرونش ما را کشته، بیرونش مردم را.** (شکورزاده)
۱۲۸۳۷. **اندرهمه ده جوی نه ما را / ما لاف‌زنان که دهخداییم.** (سنایی؛ دیوان: ۹۴۷، دهخدا)
۱۲۸۳۸. **اندرین بحر تفکّر من کجا و تو کجایی؟** (تهرانی)
۱۲۸۳۹. **اندرین خاکدان فرسوده / هیچ کس را نبینی آسوده.** (سنایی، دهخدا، شکورزاده)
۱۲۸۴۰. **اندرین ده که فیل واماند / حاجی آمد که تازه خر راند.** (نامه‌ی داستان)
۱۲۸۴۱. **اندرین صندوق جز لعنت نبود.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۴۴۹/۶، بهمنیاری)
۱۲۸۴۲. **اندرین ملک چو طاووس به کار است مگس.** (ابن‌یمین: ۴۳۴، شکورزاده)
۱۲۸۴۳. **اندک اندک به هم شود بسیار / دانه دانه است غلّه درانبار.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۱، بهمنیاری، عوام، دهخدا، شکورزاده، شاهد)
۱۲۸۴۴. **اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۱، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، کوچه)
۱۲۸۴۵. **اندک اندک مرغ وحشی رام شد.** (نشاط، بهمنیاری)
۱۲۸۴۶. **اندک بر بسیار دلیل باشد.** (کشف‌المحجوب، دهخدا)
۱۲۸۴۷. **اندک به تقدیر و به تدبیر بهتر از بسیار بی‌تقدیر و بی‌تدبیر.** (افغانی)
۱۲۸۴۸. **اندک به چشمِ اَحول بسیار می‌نماید.** (غنی کشمیری: ۹۸)
۱۲۸۴۹. **اندک بی‌رنج بهتر از بسیار با رنج.** (تاریخ‌الوزرا: ۵۸، تکمله)
۱۲۸۵۰. **اندک خود را بهْ از بسیارِ دیگران دان.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده، دهخدا)
۱۲۸۵۱. **اندک خور، گه‌گاه خور و پنهان خور.** (خیام: ۲۳، دهخدا)
۱۲۸۵۲. **اندکْ دان، بسیارگو است.** (کوچه)
۱۲۸۵۳. **اندک دلیل بسیار است.** (دهخدا)
۱۲۸۵۴. **اندک دیدن به از کوری.** (خوزستانی)
۱۲۸۵۵. **اندک شمر از دوست تو را هست هزار / ور دشمن تو یکی است بسیار شمار.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۲۸۵۶. **اندک کمال به از جمال.** (افغانی)
۱۲۸۵۷. **آنْدَک مَنْدَک، چغندر زَردک.** (کوچه)
۱۲۸۵۸. **اندکی از گندمزار موش خورده برای دروگر غنیمتی است.** (لکی)
۱۲۸۵۹. **اندکی باز گویم از بسیار.** (بهمنیاری)
۱۲۸۶۰. **اندکی بی‌اختیار به از بسیار با اختیار.** (شرح تعرف: ۱۴۲)
۱۲۸۶۱. **اندکی پلو دارم در عوض سرم خالی از غوغاست.** (ترکمنی)
۱۲۸۶۲. **اندکی پلو لباس را روغنی می‌کند.** (ترکمنی)
۱۲۸۶۳. **اندکی جمال به از بسیاری مال.** (سعدی، حییّم، دهخدا، خزینه، افغانی، شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۲۸۶۴. **اندکی درد به از طاعت بسیار مرا.** (خاقانی: ۴۰)
۱۲۸۶۵. **اندوه از درهای بزرگ بیشتر در آید.** (دهخدا)
۱۲۸۶۶. **اندوه اندک را پلو از بین می‌برد، و اندوه بسیار را کار.** (ترکمنی)
۱۲۸۶۷. **اندوه بر اندوه چه می‌افزایی؟** (عطّار؛ مختارنامه: ۱۶۱)
۱۲۸۶۸. **اندوه جهان بُتا چه دارم؟** (سنایی؛ دیوان: ۹۲۹)
۱۲۸۶۹. **اندوه چو روزی است می‌باید خورد.** (دهخدا)
۱۲۸۷۰. **اندوه دل سوخته دل سوخته داند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۱۵، امثال‌موزون، شکورزاده، حییم، دهخدا)
۱۲۸۷۱. **اندوه گذشته نباید خورد.** (نامه‌ی داستان)
۱۲۸۷۲. **انده چاشت، در دلم حب و بغض کس نگذاشت.** (سعدی؛ حدیقه: ۳۸۹، دهخدا)
۱۲۸۷۳. **اندیشه قوی کن که سخن باریک است.** (باباافضل: ۸۸)
۱۲۸۷۴. **اندیشه کردن که چه گویم بهْ از پشیمانی خوردن که چرا گفتم؟** (سعدی؛ گلستان: ۵۶، شکورزاده، حییم، دهخدا)
۱۲۸۷۵. **اندیشه کن، بعد گپ زن.** (تاجیکی)
۱۲۸۷۶. **اندیشه مکن به کارها در بسیار / که اندیشه بسیار بپیچاند کار.** (مسعودسعدسلمان: ۱۰۱۴، دهخدا)
۱۲۸۷۷. **اندیشه‌ی خودبینی از وضع ادب دور است.** (بیدل، امثال‌موزون)
۱۲۸۷۸. **اندیشه‌ی سودازدگان دور و دراز است.** (صائب: ۱۹۵)
۱۲۸۷۹. **اندیشه‌ی صحیح نباشد سقیم را.** (صائب: ۳۴۹، امثال‌موزون، تکمله، دهخدا)

۱۲۸۸۰. **اندیشه‌ی‌عقل معتبر نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۴)
۱۲۸۸۱. **اندیشه‌ی ک..ن ز کودکی باید کرد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۲۸۸۲. **آن را می‌خورند، به خاطر هسته‌اش.** (کوچه)
۱۲۸۸۳. **انسان آن‌چه را تف کرد نمی‌لیسد.** (قشقایی)
۱۲۸۸۴. **انسان از انسان یاد می‌گیرد.** (افغانی)
۱۲۸۸۵. **انسان از باج و خراج املاک خود و یا مزدی که به چوپان می‌دهد تباه نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۲۸۸۶. **انسان از سنگ سخت‌تر و از گُل نازک‌تر است.** (تاجیکی)
۱۲۸۸۷. **انسان از عهده‌ی‌همه‌ی کارها برمی‌آید.** (تاجیکی)
۱۲۸۸۸. **انسان از غم خراب می‌شود و دیوار از نم.** (افغانی)
۱۲۸۸۹. **انسان از کوچکی به بزرگی می‌رسد.** (درگزی)
۱۲۸۹۰. **انسان از گل کرده نازک‌تر و از سنگ کرده سخت‌تر است.** (افغانی)
۱۲۸۹۱. **انسان اگر بی‌بضاعت باشد، نره خر را به مایه شراکت گیرد.** (کردی)
۱۲۸۹۲. **انسان اگر طمع کار شود، حرف‌های زیادی خواهد شنید.** (ابهری)
۱۲۸۹۳. **انسان با انسان انس می‌گیرد.** (ابهری)
۱۲۸۹۴. **انسان با تجربه، فریب نمی‌خورد.** (لری)
۱۲۸۹۵. **انسان با تواضع بزرگ می‌شود.** (قشقایی)
۱۲۸۹۶. **انسان با گپ بسته می‌شود، چهارپای با ریسمان.** (افغانی)
۱۲۸۹۷. **انسان با هم‌صحبتی، حیوان با بو کردن، آشنا می‌شوند.** (آذری)
۱۲۸۹۸. **انسان باید آدم باشه، هم‌یُرغه هم قدم باشه.** (شکورزاده)
۱۲۸۹۹. **انسان باید در موقع گرسنگی و میل به شهوت مواظب خود باشد.** (قشقایی)
۱۲۹۰۰. **انسان باید سنگش آتش داشته‌باشد.** (الیکایی)
۱۲۹۰۱. **انسان باید شانس داشته‌باشد، بز هم ریش دارد شتر هم بزرگ است.** (ابهری)
۱۲۹۰۲. **انسان باید عاشق کلگ*سیاه خود باشد نه آش مردم.** (لری)
۱۲۹۰۳. **انسان باید کج بنشیند حرف راست بگوید.** (آذری)
۱۲۹۰۴. **انسان بنده‌ی‌احسان است.** (شکورزاده، حییم، کوچه، هزاره‌ای)
۱۲۹۰۵. **انسان به آرزو زنده‌است.** (عوام، کوچه، افغانی)
۱۲۹۰۶. **انسان به امید زنده‌است.** (شکورزاده، کوچه، افغانی)
۱۲۹۰۷. **انسان به پیشانی باز می‌رود نه به دروازه‌ی‌باز.** (افغانی)
۱۲۹۰۸. **انسان بهتر است چشمش در بیاید ولی اسمش درنیاید.** (ابهری)
۱۲۹۰۹. **انسان به خوراک زنده‌است.** (دهخدا)
۱۲۹۱۰. **انسان به دست‌مایه‌اش باید نگاه کند، نه به همسایه‌اش.** (سیستانی)
۱۲۹۱۱. **انسان به لباس شناخته می‌شود.** (افغانی)
۱۲۹۱۲. **انسان به مادرمی‌رود، حیوان به پدر.** (هزاره‌ای)
۱۲۹۱۳. **انسان به هیچ نمیرد، به پیری می‌میرد.** (کردی)
۱۲۹۱۴. **انسان بی‌سلیقه گرفتار دو خرج خواهد شد.** (لری)
۱۲۹۱۵. **انسان بی‌شرم همیشه لگد خورده‌است.** (کردی)
۱۲۹۱۶. **انسان بی‌کار، خداوند از او هست بیزار.** (کرمانجی)
۱۲۹۱۷. **انسان پاک، از دور معلوم است.** (لری)
۱۲۹۱۸. **انسان پرزور هنگام بار مدام سر خر تکه می‌دارد.** (کرمانجی)
۱۲۹۱۹. **انسان پرسان پرسان، حیوان بویان بویان.** (گنبدکاووسی)
۱۲۹۲۰. **انسان پولدار خایه‌ی‌خرش را چرب می‌کند.** (لری)
۱۲۹۲۱. **انسان پیر از ک..نش حلالیّت می‌طلبد.** (آمره‌ای)
۱۲۹۲۲. **انسان پیر می‌شود، آرزوهایش پیر نمی‌شود.** (آذری)
۱۲۹۲۳. **انسان تا گول نخورد فندی یاد نمی‌گیرد.** (لری)
۱۲۹۲۴. **انسان تیز باور مثل بوته‌ی کف کفوک خشک است.** (کرمانجی)
۱۲۹۲۵. **انسان جایزالخطاست.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۲۹۲۶. **انسان چارپا نیست که چشمش فقط پی آب و علف باشد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۲۹۲۷. **انسان چه خوب باشد چه بد، از دور ماهیّتش بانگ می‌کند.** (لری)
۱۲۹۲۸. **انسان حسود است، خداوند حسود نیست.** (کرمانجی)
۱۲۹۲۹. **انسان خودش می‌میرد، عملش می‌ماند.** (آذری)
۱۲۹۳۰. **انسان خوش‌فرمان، شریک همه است.** (بوشهری)
۱۲۹۳۱. **انسان در کنار انسان، انسان می‌شود.** (قشقایی)
۱۲۹۳۲. **انسان دشمن است با آن‌چه نداند.** (هزاره‌ای)
۱۲۹۳۳. **انسان دم و دو ندار، همیشه در پس است.** (کردی)
۱۲۹۳۴. **انسان دنبال آبادی است و جغد دنبال خرابه.** (قشقایی)
۱۲۹۳۵. **انسان دو گوش و یک زبان دارد، تا یکی بگوید و دو بشنود.** (افغانی)
۱۲۹۳۶. **انسان را از سخنش می‌شناسند.** (قشقایی)
۱۲۹۳۷. **انسان را از یک سوراخ دوبار مار نمی‌گزد.** (افغانی)
۱۲۹۳۸. **انسان را به هزار تومان می‌خرد، به یک تومان می‌فروشد.** (آذری، قشقایی)
۱۲۹۳۹. **انسان را غذا و منزل و جامه و همسر باید.** (خوانساری)

۱۲۹۴۰. **انسان را نکته، حیوان را سوته.** (افغانی)
۱۲۹۴۱. **انسان ساده دیر پیر می‌شود.** (کرمانجی)
۱۲۹۴۲. **انسان سرش را ببازد، سخن خود را نمی‌بازد.** (کردی)
۱۲۹۴۳. **انسان شایسته‌ی‌داشتن پل محکم است.** (ترکمنی)
۱۲۹۴۴. **انسان عاقل کار غیر معقول انجام نمی‌دهد.** (جیرفتی)
۱۲۹۴۵. **انسان عزب کور است.** (لری)
۱۲۹۴۶. **انسان فاعل مختار است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۱۲۹۴۷. **انسان فانی، آثار باقی.** (تهرانی)
۱۲۹۴۸. **انسان قبل از بدنامی بهتر است بمیرد.** (قشقایی)
۱۲۹۴۹. **انسان کم‌باور گفتار انسان را باور ندارد ولی عرعر خر را قبول دارد.** (لری)
۱۲۹۵۰. **انسان، کم‌روزی می‌شود بی‌روزی نی.** (افغانی)
۱۲۹۵۱. **انسان کوچک روزی هزار بار ادّعای خدایی می‌کند.** (لری)
۱۲۹۵۲. **انسان کوچک و کارش بزرگ.** (هزاره‌ای)
۱۲۹۵۳. **انسان که از بخت اوّل افتاد، از آسمان هفتم می‌افتد.** (گلبافی)
۱۲۹۵۴. **انسان که پیر شد در مال مردم خوردن شیر می‌شود.** (کرمانجی)
۱۲۹۵۵. **انسان گرگ نیست که شاخ و برگ درخت گینو*بخورد.** (کردی کلهری)
۱۲۹۵۶. **انسان گور خود را به دندان می‌کند.** (افغانی)
۱۲۹۵۷. **انسان گوشت انسان را نمی‌خورد.** (آذری، قشقایی)
۱۲۹۵۸. **انسان لجوجی هار بود، جل هاری را هم بر او پوشاندند.** (ایلامی)
۱۲۹۵۹. **انسان محل سهو و نسیان است.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۲۹۶۰. **انسان مدنی‌الطبع است.** (دهخدا)
۱۲۹۶۱. **انسان مرگ خود را باید روی جنازه‌ی‌دیگری ببیند.** (مازندرانی)
۱۲۹۶۲. **انسان مرهون احسان است.** (افغانی)
۱۲۹۶۳. **انسان نباید انگشت در هر سوراخی بکند.** (قشقایی)
۱۲۹۶۴. **انسان نبود آن‌که ز حیوان گِله دارد.** (افغانی)
۱۲۹۶۵. **انسان نیست، پوست انسان بر سرش کشیده‌شده‌است.** (کردی)
۱۲۹۶۶. **انسان نیک رفتار، جزای نیکی خود را می‌بیند، بد جزای بدی.** (ایلامی)
۱۲۹۶۷. **انسان‌ها می‌توانند شبیه همدیگر باشند.** (آذری)
۱۲۹۶۸. **انسان هرچه بالاتر برود وصله‌ی‌شلوارش بیشتر پیدا می‌شود.** (فرهنگ‌نامه)
۱۲۹۶۹. **انسان هزار تلخی را به خاطر یک شیرینی می‌بلعد.** (آذری)
۱۲۹۷۰. **انسان هزار تومان خرج کند زن عاقل بهرد.** (گیلکی)
۱۲۹۷۱. **انسان هوشیار با یک اشاره می‌فهمد امّا نادان را به زور چماق باید حالی کرد.** (هزاره‌ای)
۱۲۹۷۲. **انسانیّت به صورت نیست، به صفت است.** (افغانی)
۱۲۹۷۳. **انسانیّت را از انسان و بوی خوش را از گل سرخ می‌طلبیم.** (قشقایی)
۱۲۹۷۴. **انسانیّت را در بازار نمی‌فروشند.** (قشقایی)
۱۲۹۷۵. **انسان یک روزه مجتهد نمی‌شود.** (شکورزاده)
۱۲۹۷۶. **انسانی که کار تمام نمی‌کند، چون ماده گاو، شخم نمی‌تواند.** (کرمانجی)
۱۲۹۷۷. **اِنس را اُنس جز با جنس نیست.** (کشف‌المحجوب: ۵۵۱)
۱۲۹۷۸. **ان‌شاءالله آب بدود و نان بدود تو دنبالش بِدَوی.** (قمی)
۱۲۹۷۹. **ان‌شاءالله بز است.** (حییم، امثال، کوچه)
۱۲۹۸۰. **ان‌شاءالله بزرگ‌ترکه شد خودبه‌خود از سرش می‌افتد.** (کوچه)
۱۲۹۸۱. **ان‌شاءالله بگو بیل بر سرت نخورد.** (سرخه‌ای)
۱۲۹۸۲. **ان‌شاءالله پاک است.** (لری)
۱۲۹۸۳. **ان‌شاءالله در عروسی‌ات خودم با سبد برایت آب بکشم.** (شکورزاده)
۱۲۹۸۴. **ان‌شاءالله صبح نیست.** (لری)
۱۲۹۸۵. **ان‌شاءالله که خدا روزی تو را به شاخ آهو ببندد.** (قمی)
۱۲۹۸۶. **ان‌شاءالله که خیر باشد.** (انوری: ۶۰۵)
۱۲۹۸۷. **ان‌شاءالله گربه است.** (دهخدا، کرمانی، تهرانی، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، کوچه)
۱۲۹۸۸. **ان‌شاءالله مَنَم، باز کن!** (کوچه)
۱۲۹۸۹. **ان‌شاءالله هیچ سفره‌ای یک نان نداشته‌باشد.** (تهرانی)
۱۲۹۹۰. **ان‌شاالله کلاه سرک باشد، مقنعه سرک بسیار است.** (یزدی)
۱۲۹۹۱. **انصاف بالای ایمان است.** (شکورزاده)
۱۲۹۹۲. **انصاف بالای طاعت است.** (بهمنیاری، هبله‌رودی، شکورزاده، کوچه، خزینه، دهخدا، افغانی)
۱۲۹۹۳. **انصاف بده تا بدهند انصافت.** (سیِّدحسن‌غزنوی: ۳۲۸، تکمله)
۱۲۹۹۴. **انصاف پایه‌ی‌طاعت.** (تاجیکی)
۱۲۹۹۵. **انصاف داری، برکت داری.** (تاجیکی)
۱۲۹۹۶. **انصاف عین طاعت است.** (افغانی)
۱۲۹۹۷. **انصاف گوهری است که در هیچ تاج نیست.** (سالک‌قزوینی: ۵۸، تکمله)

۱۲۹۹۸. **انصاف متاعی است که در کشور ما نیست.** (حکیم شفایی اصفهانی: ۳۳۹، تکمله)
۱۲۹۹۹. **انصاف نصف ایمان است.** (دهخدا، حبیم، کوچه)
۱۳۰۰۰. **انصاف نصف دین است.** (بهمنیاری، آذری، ترکمنی)
۱۳۰۰۱. **انقلاب بچّه های خود را می‌خورد.** (ابریشمی)
۱۳۰۰۲. **انکار پس از اقرار مسموع نباشد (نیست).** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۳۰۰۳. **انکاره چو بد فتاد سوهان چه کند؟** (مثمر)
۱۳۰۰۴. **اَنَکَختُ و زَوَّجتُ دودَسْ رخـت و تـو مطبخـت.** (شکورزاده)
۱۳۰۰۵. **انگار آبستن پا به ماه است.** (خوزستانی)
۱۳۰۰۶. **انگار آب کلاغ سیاه را خورده.** (سنگسری)
۱۳۰۰۷. **انگار آسمان سوراخ شده و یارو پایین پریده.** (هزاره‌ای)
۱۳۰۰۸. **انگار آیینه به دست خرس دادند.** (گیلکی)
۱۳۰۰۹. **انگار اتاق عروس درست کرده‌است.** (سرخه‌ای)
۱۳۰۱۰. **انگار از آدم طلبکار است.** (لری)
۱۳۰۱۱. **انگار از پشت پلنگ مو کند.** (رامسری)
۱۳۰۱۲. **انگار از توی روغن مویی کشیده باشی.** (رامسری)
۱۳۰۱۳. **انگار از خدا طلبکار است.** (خوزستانی)
۱۳۰۱۴. **انگار از سوراخ آسمان افتاده.** (سیرجانی)
۱۳۰۱۵. **انگار از ک..نش افتاده‌است.** (سنگسری)
۱۳۰۱۶. **انگار از گور درآمده.** (زرقانی)
۱۳۰۱۷. **انگار از گونه‌هایش خون می‌چکد.** (زرقانی)
۱۳۰۱۸. **انگار از لای دامن قناویز* افتاده‌است.** (شهربابکی)
۱۳۰۱۹. **انگار از مادر زاده نشده‌ام.** (رامسری)
۱۳۰۲۰. **انگار اسب با پـالان بخواهـد جفـت‌گیـری کنـد.** (رامسری)
۱۳۰۲۱. **انگار اسب کور چریده باشد.** (رامسری)
۱۳۰۲۲. **انگار استخوان توی شله‌زرد دیدی.** (بوشهری)
۱۳۰۲۳. **انگار اشرفی احمدشاهی بالایش داده.** (کوچه)
۱۳۰۲۴. **انگار الاغ به نعلبندش نگاه می‌کند.** (آذری)
۱۳۰۲۵. **انگار با درخت حرف بزنی.** (رامسری)
۱۳۰۲۶. **انگار با دست دیگری کار می‌کنی.** (رامسری)
۱۳۰۲۷. **انگار با دماغ شیر خورده‌است.** (قشقایی)
۱۳۰۲۸. **انگار با دیوار حرف بزنی.** (رامسری)
۱۳۰۲۹. **انگار با ک..نش حرف می‌زنم.** (کوچه)
۱۳۰۳۰. **انگار با منقار پرنده آمده‌است.** (آذری)
۱۳۰۳۱. **انگار بچّه‌ی سال قحطی.** (زرقانی)
۱۳۰۳۲. **انگار بچّه‌ی عاقل جایش را خیس کند.** (رامسری)
۱۳۰۳۳. **انگار بچّه‌ی گربه را پلنگ گرفته باشد.** (رامسری)
۱۳۰۳۴. **انگار بختک (تاپو) رویش افتاده.** (زرقانی)
۱۳۰۳۵. **انگـار برامـان سـر کَـلْ (گـوزن) آورده‌انـد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۳۰۳۶. **انگـار بـرای اسـب پـالان‌دار سـگ پـارس کنـد.** (رامسری)
۱۳۰۳۷. **انگـار بـرای قبرسـتان دنـدان تیـز کـرده‌باشـد.** (رامسری)
۱۳۰۳۸. **انگـار بـرای کـرم ابریـشم بـرگ ریختـه باشـی.** (رامسری)
۱۳۰۳۹. **انگار برای کر نقاره بزنی.** (رامسری)
۱۳۰۴۰. **انگار برای کور برقصی.** (رامسری)
۱۳۰۴۱. **انگار برایم سر شیر آورده.** (بواناتی)
۱۳۰۴۲. **انگار برای من گُل وَر چرخ* می‌کرده.** (بیرجندی)
۱۳۰۴۳. **انگار برروی آتش آب ریخت.** (گیلکی)
۱۳۰۴۴. **انگار بُزند، بر سر کاسه، هم‌دیگر را شاخ می‌زنند.** (بیرجندی)
۱۳۰۴۵. **انگار به بچّه‌ی هووی من می‌ماند.** (گیلکی)
۱۳۰۴۶. **انگار به پر سنجاقک می‌ماند.** (گیلکی)
۱۳۰۴۷. **انگار به حلزون لیسیده‌ای می‌ماند.** (گیلکی)
۱۳۰۴۸. **انگار به خوک گلوله زده باشی.** (رامسری)
۱۳۰۴۹. **انگار به دست خرس آیینه داده باشی.** (رامسری)
۱۳۰۵۰. **انگار به سر گاو سنگ (چوب) زده باشی.** (رامسری)
۱۳۰۵۱. **انگار به سگ عسل داده باشی.** (رامسری)
۱۳۰۵۲. **انگار به شیشه‌ی لاهیجانی می‌ماند.** (گیلکی)
۱۳۰۵۳. **انگار به ک..نت فلفل ریختند (کردند).** (گیلکی)
۱۳۰۵۴. **انگار به گرگِر* (شَتْ) بزنی.** (رامسری)
۱۳۰۵۵. **انگار به گوش گاو خوابیده‌است.** (لری)
۱۳۰۵۶. **انگار به مرداب قورباغه سنگ انداخته‌شد.** (آذری)
۱۳۰۵۷. **انگار به مست ناهوشیار می‌ماند.** (گیلکی)
۱۳۰۵۸. **انگار به میان لاشخوران پاره چوب بزنی.** (گیلکی)
۱۳۰۵۹. **انگار به وسط گُه ترکه زده باشی.** (رامسری)
۱۳۰۶۰. **انگار به هلوی کپک زده می‌ماند.** (گیلکی)
۱۳۰۶۱. **انگار بیژن را از چاه درآورده.** (کوچه)
۱۳۰۶۲. **انگار پا بیخ خرش گذاشته‌اند.** (کوچه)
۱۳۰۶۳. **انگار پا روی تخم می‌گذاری.** (لری)
۱۳۰۶۴. **انگار پازن نه ساله را زده‌است.** (لری)
۱۳۰۶۵. **انگار پدرش را کشتند.** (سیرجانی)
۱۳۰۶۶. **انگار پَر کی کاوس است.** (عوام)
۱۳۰۶۷. **انگار پستان دهانم گذاشته.** (کوچه)
۱۳۰۶۸. **انگار پسر روی هفت دختر است.** (لری)
۱۳۰۶۹. **انگار پس‌سرش زده‌اند.** (کوچه)
۱۳۰۷۰. **انگار پشت قباله‌ی‌مادرش انداخته‌اند.** (شکورزاده)
۱۳۰۷۱. **انگـار پلـو را روی تاقچـه گذاشـته‌انـد او نگـاه کرده‌است.** (گیلکی)
۱۳۰۷۲. **انگار پنبه تو گوشش است.** (شیرازی)
۱۳۰۷۳. **انگار پنج تا زاییده پنج تا به خاک کرده.** (گیلکی)

۱۳۰۷۴. **انگار پی این خانه را با دعوا بزدند (بنهادند).** (گیلکی)
۱۳۰۷۵. **انگار پیغمبر دستش را به او مالیده باشد.** (رامسری)
۱۳۰۷۶. **انگار تاتوره هوا کرده‌اند.** (کوچه)
۱۳۰۷۷. **انگار تاجیک شتر دیده‌است.** (قشقایی)
۱۳۰۷۸. **انگار تا قهر کردی آب سربالا می‌رود.** (لری)
۱۳۰۷۹. **انگار تخم دُلدُل مصطفی است.** (شیرازی)
۱۳۰۸۰. **انگار تخمش را از هند آورده‌اند.** (کوچه)
۱۳۰۸۱. **انگار تخم طلا گذاشته.** (شیرازی)
۱۳۰۸۲. **انگار تخم‌هایش را می‌کشند.** (کوچه)
۱۳۰۸۳. **انگار توی لاک (لاوک ظرف چوبی) آب ریخته باشی.** (رامسری)
۱۳۰۸۴. **انگار ته جوغن*را سوراخ کرده (گود انداخته).** (زرقانی)
۱۳۰۸۵. **انگار جانور زوزه بکند.** (رامسری)
۱۳۰۸۶. **انگار جایزه‌ی بُرم*ترمه را برده‌باشد.** (رامسری)
۱۳۰۸۷. **انگار جفتش را آن‌جا خاک کردند.** (زرقانی)
۱۳۰۸۸. **انگار جملی* زاییده.** (بیرجندی)
۱۳۰۸۹. **انگار جوانه‌ی‌پیوند گوجه‌سبز شیرین است.** (رامسری)
۱۳۰۹۰. **انگار جوجه زرده به ک..ن نکشیده.** (شیرازی)
۱۳۰۹۱. **انگار چاقوی توی جیب سگ.** (شیرازی)
۱۳۰۹۲. **انگار چاه ویل می‌ماند.** (شیرازی)
۱۳۰۹۳. **انگار چشمش باقلا می‌اندازد.** (بهبهانی)
۱۳۰۹۴. **انگار چوب باقلاست.** (لری)
۱۳۰۹۵. **انگار حسین، علی‌اکبری نداشت.** (بیرجندی)
۱۳۰۹۶. **انگار حشره‌ی‌دودُم*را آتش زده باشی.** (رامسری)
۱۳۰۹۷. **انگار خاک شد، باد برداشت و رفت.** (گیلکی)
۱۳۰۹۸. **انگار خاکشیر نبات حلقم کرده.** (کوچه)
۱۳۰۹۹. **انگار خال سنگک*دارد.** (زرقانی)
۱۳۱۰۰. **انگار خانه و زندگی‌اش بسته‌شده به پشت سگ.** (زرقانی)
۱۳۱۰۱. **انگار خایه‌هایش را می‌کشند.** (عوام، دزفولی، بیرجندی)
۱۳۱۰۲. **انگار خبر سر بریده می‌برد.** (آذری)
۱۳۱۰۳. **انگار خربزه‌ی پخته دیده باشد.** (رامسری)
۱۳۱۰۴. **انگار خر خرما رین است.** (لری)
۱۳۱۰۵. **انگار خر خریدم آن هم مُرده.** (کاشانی)
۱۳۱۰۶. **انگار خر رودبارکش*بارش را ریخته‌باشد.** (رامسری)
۱۳۱۰۷. **انگار خرس به آدم بچسبد.** (گیلکی)
۱۳۱۰۸. **انگار خرس چله نشسته باشد.** (رامسری)
۱۳۱۰۹. **انگار خرس خرمالوچال*است.** (رامسری)
۱۳۱۱۰. **انگار خواندن خروس را تابه حال نشنیده.** (رامسری، گیلکی)
۱۳۱۱۱. **انگار خوک به آبگیر زده باشد.** (رامسری)
۱۳۱۱۲. **انگار خوک سر خود را در برف فرو ببرد.** (رامسری)
۱۳۱۱۳. **انگار داخل گوش فیل (دیو) بوده.** (قشقایی)
۱۳۱۱۴. **انگار داره باباشو آب می‌ده.** (تهرانی)
۱۳۱۱۵. **انگار دانه‌ی لال*خورده‌باشد.** (رامسری)
۱۳۱۱۶. **انگار دختر زاییده‌ای.** (لری)
۱۳۱۱۷. **اِنگار درِ آسمان باز شده آن افتاده پایین.** (قمی)
۱۳۱۱۸. **انگار در چراغ نفت ریخته باشی.** (رامسری)
۱۳۱۱۹. **انگار درخت آلوچه هر سال گل کند.** (رامسری)
۱۳۱۲۰. **انگار درخت عناب را از کلیدون کشید.** (نهبندانی)
۱۳۱۲۱. **انگار در دریا سنگ انداخته باشید.** (رامسری)
۱۳۱۲۲. **انگار درد قولنج گرفته.** (گیلکی)
۱۳۱۲۳. **انگار در دهانش آش گرم است.** (سنگسری)
۱۳۱۲۴. **انگار در روی تو ماه دیده‌ام، در پیشانیت ستاره.** (بیرجندی)
۱۳۱۲۵. **انگار در روی فلانی جان گرفته.** (لری)
۱۳۱۲۶. **انگار در قرآن غلط یا اشتباهی رخ داده.** (قشقایی)
۱۳۱۲۷. **انگار دُرّ ناب یافت.** (زرقانی)
۱۳۱۲۸. **انگار درون نشیمنش پر مرغ باشد.** (رامسری)
۱۳۱۲۹. **انگار دریا او را کنار زده باشد.** (رامسری)
۱۳۱۳۰. **اِنگار دست پشتِ سر ندارد.** (قمی)
۱۳۱۳۱. **انگار دست در لانه‌ی زنبور کرده باشی.** (رامسری)
۱۳۱۳۲. **انگار دستمال گُه شده‌است.** (زرقانی)
۱۳۱۳۳. **انگار دست و رویش را با شاش خر شسته.** (زرقانی)
۱۳۱۳۴. **انگار دست‌هایش را حنا بسته.** (ایزدخواستی)
۱۳۱۳۵. **انگار دسته‌ی سبویی بوده که شکسته.** (بیرجندی)
۱۳۱۳۶. **انگار دکّان باقرکور است.** (رامسری)
۱۳۱۳۷. **انگار دُنبه‌ی‌برّه است.** (لری)
۱۳۱۳۸. **انگار دندان سالمش را کشیدم.** (گیلکی)
۱۳۱۳۹. **انگار دو تا خواهر یک جا بخوابند.** (گیلکی)
۱۳۱۴۰. **انگار دول (دلو) حاجی میرزا، همیشه یکیش ته چاه است.** (شیرازی)
۱۳۱۴۱. **انگار دیزی یک پولی است.** (استهبانی)
۱۳۱۴۲. **انگار دیگر به ناف افتادم (دلم به نافم افتاده).** (گیلکی)
۱۳۱۴۳. **انگار دیگر رمه رو شده.** (گیلکی)
۱۳۱۴۴. **انگار دیگر روی زمین خدا پا نمی‌زند.** (گیلکی)
۱۳۱۴۵. **انگار رفته آتش بیاره.** (دزفولی)
۱۳۱۴۶. **انگار رنگ نیل داخل خم رنگرزی خراب شده باشد.** (رامسری)

۱۳۱۴۷. **انگار روی آب است.** (گیلکی)
۱۳۱۴۸. **انگار روی آب گرفتندش.** (زرقانی)
۱۳۱۴۹. **انگار روی آتش آب ریختند.** (آذری)
۱۳۱۵۰. **انگار روی بوته‌ی گون (خاردار)، پهن گاو گذاشته باشی.** (رامسری)
۱۳۱۵۱. **انگار روی بیضه‌اش سنگ بسته باشند.** (سنگسری)
۱۳۱۵۲. **انگار روی تخم‌هایش نشسته.** (رفسنجانی)
۱۳۱۵۳. **انگار روی تن آدم می‌رقصد.** (گیلکی)
۱۳۱۵۴. **انگار روی تیغ نشسته‌است.** (گیلکی)
۱۳۱۵۵. **انگار روی خار نشسته‌است.** (دزفولی، گیلکی)
۱۳۱۵۶. **انگار روی دست چپش پا شده.** (زرقانی)
۱۳۱۵۷. **انگار روی دودُم (دراکولا) نفت بریزی.** (رامسری)
۱۳۱۵۸. **انگار روی سر عروس نار بزنی.** (رامسری)
۱۳۱۵۹. **انگار روی سیکا (مرغابی) آب بریزی.** (رامسری)
۱۳۱۶۰. **انگار روی قالی چریده.** (زرقانی)
۱۳۱۶۱. **انگار روی گنج قارون (خسروپرویز) نشسته.** (زرقانی)
۱۳۱۶۲. **انگار روی مار کوهی پا گذاشته‌است.** (رامسری)
۱۳۱۶۳. **انگار ریختنی توی چاه فاضلاب.** (زرقانی)
۱۳۱۶۴. **انگار زبان برک*آمده.** (زرقانی)
۱۳۱۶۵. **انگار زفت از سر کچل دارند می‌کشند.** (گیلکی)
۱۳۱۶۶. **انگار زنگویی*است که در آخر غارت سر رسیده باشد.** (لری)
۱۳۱۶۷. **انگار زهرمار می‌خورد.** (لری)
۱۳۱۶۸. **انگار زهره‌ی خرس خورده‌ای.** (لری)
۱۳۱۶۹. **انگار زیر آسمانی که فرو ریخته‌است نشسته باشید.** (رامسری)
۱۳۱۷۰. **انگار زیر بغلش پوسیده.** (گیلکی)
۱۳۱۷۱. **انگار ساس خوره به کوزه‌ی‌دوشاب نگاه می‌کند.** (گیلکی)
۱۳۱۷۲. **انگار ستاره‌ی‌بیست و یکم است.** (زرقانی)
۱۳۱۷۳. **انگار سر آدم کچل خون آمده باشد.** (رامسری)
۱۳۱۷۴. **انگار سر آورده.** (کوچه، اصفهانی)
۱۳۱۷۵. **انگار سر اُجاق کورگیر آمده.** (ایزدخواستی)
۱۳۱۷۶. **انگار سر اشپختر* را آورده.** (کوچه)
۱۳۱۷۷. **انگار سر خاک شوهرمادرش می‌رود.** (رامسری)
۱۳۱۷۸. **انگار سر خودش را دارد می‌خورد.** (گیلکی)
۱۳۱۷۹. **انگار سر سگ خورده.** (گیلکی)
۱۳۱۸۰. **انگار سرشیر برایم آورده‌ای.** (بوشهری)
۱۳۱۸۱. **انگار سر شیر توی توبره آورده.** (دزفولی)
۱۳۱۸۲. **انگار سر قوچ آورده.** (فیروزآبادی)
۱۳۱۸۳. **انگار سر و پا نمی‌کنی.** (لری)
۱۳۱۸۴. **انگار سرو تَر است.** (لری)
۱۳۱۸۵. **انگار سر هفت (تا) پسر کور دنیا آمده.** (کوچه)
۱۳۱۸۶. **انگار سقز به آدم چسبیده باشد.** (رامسری)
۱۳۱۸۷. **انگار سگ به شتر پارس می‌کند.** (لری)
۱۳۱۸۸. **انگار سگ به ما نظر زده‌است.** (گیلکی)
۱۳۱۸۹. **انگار سگ تر است.** (لری)
۱۳۱۹۰. **انگار سگ توی مسجد آمده.** (ایزدخواستی)
۱۳۱۹۱. **انگار سگ دیزبن*به نان دیوشل*نگاه می‌کند.** (گیلکی)
۱۳۱۹۲. **انگار سگ را به زور به شکار ببری.** (رامسری)
۱۳۱۹۳. **انگار سگ کُچله*خورده.** (زرقانی)
۱۳۱۹۴. **انگار سگ کلّه پاچّه را بیاورد.** (گیلکی)
۱۳۱۹۵. **انگار سگ و درویش.** (شیرازی)
۱۳۱۹۶. **انگار سند سیم و سربش را به نام فلانی زده‌اند.** (تهرانی)
۱۳۱۹۷. **انگار سنگ ته چاه است.** (لری)
۱۳۱۹۸. **انگار سنگ روی لانه‌ی مورچه را برداشته باشی.** (رامسری)
۱۳۱۹۹. **انگار سنگ یک منی در دهانش گذاشته باشند.** (سنگسری)
۱۳۲۰۰. **انگار سوزن طلا را از توی یک‌من گه پیدا کرده‌اند.** (تهرانی)
۱۳۲۰۱. **انگار سوزنی به کاهدان افتاد.** (کرمانی)
۱۳۲۰۲. **انگار سهره کرم ابریشم به منقار گرفته.** (گیلکی)
۱۳۲۰۳. **انگار سیبی را به دو نصف کرده‌ای.** (آذری)
۱۳۲۰۴. **انگار سیر به ک..نش ساییدند.** (بیرجندی)
۱۳۲۰۵. **انگار شاه خانه‌ی‌لّله‌اش می‌رود.** (قمی)
۱۳۲۰۶. **انگار شب گدایی کرده و روز خورده.** (زرقانی، شیرازی)
۱۳۲۰۷. **انگارشب‌ها سکّه می‌زنم.** (آذری)
۱۳۲۰۸. **انگار شبیه میش لاغر است.** (گیلکی)
۱۳۲۰۹. **انگار شپش پلاسیده‌است.** (رامسری)
۱۳۲۱۰. **انگار شتر خدا را گم کرده‌است.** (دشتی)
۱۳۲۱۱. **انگار شتر خمیر دیده باشد.** (رامسری)
۱۳۲۱۲. **انگار شتر خون دیده.** (ایزدخواستی)
۱۳۲۱۳. **انگار شتر را با کفگیر سیراب می‌کنی.** (آذری)
۱۳۲۱۴. **انگار شد ترش تره.** (گیلکی)
۱۳۲۱۵. **انگار شد کلاغ سیاه.** (گیلکی)
۱۳۲۱۶. **انگار شغال را تریاک گرفته‌است.** (گیلکی)
۱۳۲۱۷. **انگار شغال زیر درخت ملج (نارون سفید) بخوابد.** (رامسری)
۱۳۲۱۸. **انگار شغالی است که روز کرده‌باشد.** (رامسری)
۱۳۲۱۹. **انگار شفای هند است.** (بهبهانی)
۱۳۲۲۰. **انگار شلال*است.** (لری)

۱۳۲۲۱. **انگار شمشیر خورده‌است.** (سمنانی)
۱۳۲۲۲. **انگارشوهرمادرش هستم.** (سمنانی)
۱۳۲۲۳. **انگار شیر خام خورده.** (شیرازی)
۱۳۲۲۴. **انگار شیر را بر زمین زد.** (رامسری)
۱۳۲۲۵. **انگار شیرینی بود که از دست رفت.** (قشقایی)
۱۳۲۲۶. **انگار شیطان تف کرده توی چشم‌هایش.** (تهرانی)
۱۳۲۲۷. **انگار شیفته‌اش هستم.** (اصفهانی)
۱۳۲۲۸. **انگار صدمن قارا بار کرده‌است.** (ایزدخواستی)
۱۳۲۲۹. **انگـار عـصای موسـی (ع) یـا خـضر (ع) تـوش خورده‌است.** (ایزدخواستی)
۱۳۲۳۰. **انگار عقرب است هم از بالا و هـم از پـایین نـیش می‌زند.** (رامسری)
۱۳۲۳۱. **انگار علف زیر سنگ است.** (رامسری)
۱۳۲۳۲. **انگار علیحده بافته‌شده.** (بهبهانی)
۱۳۲۳۳. **انگار فتح خیبر کرده.** (کوچه)
۱۳۲۳۴. **انگار فضله‌ی موش است در وسط غذا.** (رامسری)
۱۳۲۳۵. **انگار قاطری است که روی تاک*است.** (رامسری)
۱۳۲۳۶. **انگار قافله‌ی گاو و گربه است.** (زرقانی)
۱۳۲۳۷. **انگار قبر کودک است.** (آذری)
۱۳۲۳۸. **انگار قوش به مرغ بزند.** (رامسری)
۱۳۲۳۹. **انگار قولنج کمر غول را شکسته‌است.** (کوچه)
۱۳۲۴۰. **انگار کارد بیخ گلویش گذاشته‌اند.** (کوچه)
۱۳۲۴۱. **انگار کبریت آب زده‌است.** (رامسری)
۱۳۲۴۲. **انگار کته‌ی شل خورده‌است.** (رامسری)
۱۳۲۴۳. **انگار کرّه‌ی نزاده است.** (زرقانی)
۱۳۲۴۴. **انگار کشتی غرق شده.** (کوچه)
۱۳۲۴۵. **انگار کف پا می‌خارد.** (کوچه)
۱۳۲۴۶. **انگار کک تو تنبانش است.** (شیرازی)
۱۳۲۴۷. **انگار کلاغ بچـه‌ی گنجـشک را از روی درخـت بردارد (برگیرد).** (گیلکی)
۱۳۲۴۸. **انگار کلّه ی گنجشک (مورچه) خـورده.** (شـیرازی، بیرجندی، لری)
۱۳۲۴۹. **انگار کمای* توخالی شده.** (بیرجندی)
۱۳۲۵۰. **انگار کمر غول را شکسته‌است.** (شکورزاده)
۱۳۲۵۱. **انگار کنه زیر دمش رفته‌است.** (لری)
۱۳۲۵۲. **انگار ک..ن آسـمان ترکیـده و فقـط همـین یـک تحفه بیرون افتاده.** (گیلکی)
۱۳۲۵۳. **انگار ک..ن به تَبارزِی* می‌ریزد.** (بیرجندی)
۱۳۲۵۴. **انگار ک..نش را مورچه‌ی‌تلخ گزیده‌است.** (گیلکی)
۱۳۲۵۵. **انگار کوه اَبوقُبیس را کنده.** (کوچه)
۱۳۲۵۶. **انگار کوه را جابه‌جا کرده.** (زرقانی)
۱۳۲۵۷. **انگار کوه را هموار کرده‌است.** (آمره‌ای)
۱۳۲۵۸. **انگار که نیستی، چو هستی خوش باش.** (خیام: ۱۰۰)
۱۳۲۵۹. **انگار که هرچه بـود انگـار نبـود.** (عطّـار؛ مختارنامـه: ۱۰۸)
۱۳۲۶۰. **انگار ک.. غول را شکسته.** (شیرازی)
۱۳۲۶۱. **انگار گازرینی*هستی که نخ به عقبـت بـسته‌انـد.** (لری)
۱۳۲۶۲. **انگار گاو به پشت‌بام کرده باشند.** (سنگسری)
۱۳۲۶۳. **انگار گاو به چپر خشک زده باشد.** (رامسری)
۱۳۲۶۴. **انگار گاو گالش* را از کوه یا جنگـل بـه آبـادی آورده باشید.** (رامسری)
۱۳۲۶۵. **انگار گذاشتنش روی بوته‌ی‌گون.** (زرقانی)
۱۳۲۶۶. **انگار گربه را در کرتِ*سیر بسته باشی.** (رامسری)
۱۳۲۶۷. **انگار گربه روی گل‌مالی تازه راه برود.** (رامسری)
۱۳۲۶۸. **انگار گردن فیل را شکسته.** (بواناتی)
۱۳۲۶۹. **انگار گُرز رستم را شکسته‌است.** (شکورزاده)
۱۳۲۷۰. **انگار گرگ شبِ سده است.** (بیرجندی)
۱۳۲۷۱. **انگار گل‌شور به خوردش داده‌اند.** (تهرانی)
۱۳۲۷۲. **انگار گنج قارون پیدا کرده‌ام.** (آذری)
۱۳۲۷۳. **انگار گوساله‌ی نر را تربیت می‌کند.** (رامسری)
۱۳۲۷۴. **انگار گوسفند کر رَم کرده‌باشد.** (رامسری)
۱۳۲۷۵. **انگار گوشت تنم را خوردم.** (آذری)
۱۳۲۷۶. **انگار گوشت تو شُله‌زرد دیده.** (شیرازی)
۱۳۲۷۷. **انگـار گوشـتش را مـا خـوردیم، اسـتخوانش را گذاشتیم واسه‌ی او.** (تهرانی)
۱۳۲۷۸. **انگار گُه جن خورده.** (زرقانی)
۱۳۲۷۹. **انگار لر است و اهل ممسنی.** (لاری)
۱۳۲۸۰. **انگار لنگه‌ی هشت تـا شـاه کـوه را پـازده‌اسـت.** (کندلوسی)
۱۳۲۸۱. **انگار لیره‌ی‌احمدشـاهی بـالاش داده (بـه پـاش ریخته یا خرجش کرده).** (کوچه)
۱۳۲۸۲. **انگار مابین آسمان و زمین گرفتار شده‌ام.** (لری)
۱۳۲۸۳. **انگار ما دُم گاو پدرش را بریدیم.** (رامسری)
۱۳۲۸۴. **انگار مار است که هرجا نامش را آوردی فوراً سبز می‌شود.** (لری)
۱۳۲۸۵. **انگار ماست خوردن است.** (کوچه)
۱۳۲۸۶. **انگار ماهی زنده را در نمک انداختند.** (گیلکی)
۱۳۲۸۷. **انگار ماهی کولی آب تلخ خورده‌باشد.** (رامسری)
۱۳۲۸۸. **انگار مجبورش کرده‌اند.** (کوچه)
۱۳۲۸۹. **انگار مرغ جایی را به هم ریخته‌باشد.** (رامسری)
۱۳۲۹۰. **انگار مرغ جوان برای نخستین بار بخواهـد تخـم بگذارد.** (رامسری)
۱۳۲۹۱. **انگار مرغ خانگی سیاه بـه دنـدان گرفتـه‌اسـت.** (گیلکی)
۱۳۲۹۲. **انگار مستک*او را منگ کرده‌باشد.** (رامسری)

۱۳۲۹۳. **انگار مورچه در گل راه رفته‌است.** (لری)
۱۳۲۹۴. **انگار مورچه می‌شمرد.** (کوچه)
۱۳۲۹۵. **انگار موش گرسنه به انبار افتاد.** (بابلی)
۱۳۲۹۶. **انگار موی عزراییل توی تنش است.** (زرقانی)
۱۳۲۹۷. **انگار مِهر و هشت یک مادرش را طلب دارد.** (زرقانی)
۱۳۲۹۸. **انگار مهره‌ی بُرد* به گردن دارد.** (لری)
۱۳۲۹۹. **انگار میان آب حوض بادی ول کنی.** (گیلکی)
۱۳۳۰۰. **انگار می‌خواهد برود سفر قندهار.** (کوچه)
۱۳۳۰۱. **انگار می‌خواهد تخم دنیا باشد.** (اراکی)
۱۳۳۰۲. **انگار می‌خواهد مالیات فارس را بدهد.** (کوچه)
۱۳۳۰۳. **انگار می‌خواهد نقشه‌ی قندهار بکشد.** (زرقانی)
۱۳۳۰۴. **انگار میرزای بمرود* است.** (بیرجندی)
۱۳۳۰۵. **انگار می‌کنم که ور نجستم.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، عوام)
۱۳۳۰۶. **انگار می‌کنم نَجِستم.** (تهرانی)
۱۳۳۰۷. **انگار میوه‌ی‌نیر گیرش آمده، گُه خر پیر گیرش آمده.** (زرقانی)
۱۳۳۰۸. **انگار نان بود وسک خورد.** (قمی)
۱۳۳۰۹. **انگار نان زن پدری می‌دهد.** (ایزدخواستی)
۱۳۳۱۰. **انگار نان گدایی خورده.** (زرقانی)
۱۳۳۱۱. **انگار نشادر بهش زدند.** (تهرانی)
۱۳۳۱۲. **انگار نعل اسب و دل گوسفند برایش زیر آتش کرده‌اند.** (زرقانی)
۱۳۳۱۳. **انگار نماز جعفر طیار می‌خواند.** (مازندرانی)
۱۳۳۱۴. **انگار نمک در دامنش است با یک تکان همه را می‌ریزد.** (رامسری)
۱۳۳۱۵. **انگار نوبر میوه‌هایش را به بازار آورده‌است.** (دزفولی)
۱۳۳۱۶. **انگار نه انگار در خانه‌ی عمو علی (عام) این چفت را داشت.** (عوام)
۱۳۳۱۷. **انگار نه ماهه تو شکمش است.** (زرقانی)
۱۳۳۱۸. **انگار وردار و ورمال است.** (اصفهانی)
۱۳۳۱۹. **انگاره شدی، تمام کی خواهی شد؟** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۹۶)
۱۳۳۲۰. **انگار هفت بار راه رهق* را رفته تا ارکن بچّه را گرفته.** (دستجردی)
۱۳۳۲۱. **انگار هفت تا گبر را مسلمان کرده.** (کوچه)
۱۳۳۲۲. **انگار همیشه از سر شمشیرش خون می‌چکد.** (ایزدخواستی)
۱۳۳۲۳. **انگار هووی او هستم.** (سمنانی)
۱۳۳۲۴. **انگار یاسین تو گوش خر می‌خوانند.** (ایلامی)
۱۳۳۲۵. **انگاری او را از گُه کام* کردند.** (بیرجندی)
۱۳۳۲۶. **انگاری تخم دو زرده تو کاهدان کرده‌است.** (اصفهانی)
۱۳۳۲۷. **انگار یتیم روی کُوب (حصیر) ریده باشد.** (رامسری)
۱۳۳۲۸. **انگار یک تشت آب سرد ریختند سرم.** (کوچه)
۱۳۳۲۹. **انگار یکی زده پس سر (کلّه) اش.** (کوچه)
۱۳۳۳۰. **انگبین خر مباش و زهر فروش.** (معنوی بخارایی؛ پیشاهنگان شعر: ۱۹۷۲)
۱۳۳۳۱. **انگبینی کجاست بی‌مگسی؟** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۱۶)
۱۳۳۳۲. **انگشت افکار می‌پالد.** (افغانی)
۱۳۳۳۳. **انگشت اگر به ک..نش کنی به سرگین نرسد.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)
۱۳۳۳۴. **انگشت انگشت مبر تا خیک خیک نریزی.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، حیم، بهمنیاری، تاجیکی، کوچه)
۱۳۳۳۵. **انگشتانم نوک قله‌ی دماوند است.** (آملی)
۱۳۳۳۶. **انگشت بر حرف او نهاده.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۳۳۳۷. **انگشت بر در کس مزن تا شب بر دربت نزنند.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۳۳۳۸. **انگشت بر لبش زن و نغمه بشنو.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر)
۱۳۳۳۹. **انگشت بریده را نمک نمی‌زنند.** (شکورزاده)
۱۳۳۴۰. **انگشت بریده را نمک می‌کند.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، عوام)
۱۳۳۴۱. **انگشت به (بر) بینی نتوان کرد.** (نامه‌ی‌داستان، بهارعجم، عوام، دهخدا، هبله‌رودی، بهمنیاری، سنگسری)
۱۳۳۴۲. **انگشت به‌جای حلق است.** (خزینه)
۱۳۳۴۳. **انگشت به در کسی مزن تا به در تو مشت نزنند (تکوبند).** (هبله‌رودی، عوام، افغانی، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۳۳۴۴. **انگشت به دنبک هرکس بزنی تا هفت تا خانه صدایش می‌رود.** (تهرانی)
۱۳۳۴۵. **انگشت به دهان من می‌گذاری و می‌گویی پستان است؟** (سنگسری)
۱۳۳۴۶. **انگشت به سوراخ کژدم می‌کند.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۳۳۴۷. **انگشت به شیره زد.** (تهرانی)
۱۳۳۴۸. **انگشت به ک..ن حیران ماندند.** (تهرانی)
۱۳۳۴۹. **انگشت به ک..ن (فلانی) بکنند به پشکل نمی‌رسد.** (کوچه)
۱۳۳۵۰. **انگشت به ک..ن کلاغ می‌کند که حرام‌زاده‌ی‌خداست.** (کوچه)
۱۳۳۵۱. **انگشت پای دیوانه را بگیری، همه چیز را می‌گوید.** (بختیاری)

۱۳۳۵۲. **انگشت ترجمان زبانست لال را.** (صائب: ۳۴۷، تکمله، امثال‌موزون، افغانی)
۱۳۳۵۳. **انگشت تو دماغت کنی خبر می‌برد.** (تهرانی)
۱۳۳۵۴. **انگشت تو دماغمان بکنیم، همه می‌فهمند.** (اصفهانی، خوانساری)
۱۳۳۵۵. **انگشت جای فلان را نمی‌گیرد.** (کوچه)
۱۳۳۵۶. **انگشت چهلمم (چهلم) هنوز نرسیده‌است.** (بهمنیاری، کوچه)
۱۳۳۵۷. **انگشت خود به چشم خودش خورده.** (آذری)
۱۳۳۵۸. **انگشت در چشمش می کرد.** (لری)
۱۳۳۵۹. **انگشت در ک..ن ماند.** (آمره‌ای)
۱۳۳۶۰. **انگشت در گلویش نکرده‌اند.** (بوشهری)
۱۳۳۶۱. **انگشت را به تو نشان بدهی مُچ را می‌گیری.** (تالشی)
۱۳۳۶۲. **انگشتر زنهار.** (هبله‌رودی)
۱۳۳۶۳. **انگشتْ زنّان بودم، انگشتْ گزانم کرد.** (عطّار؛ دیوان: ۱۵۸)
۱۳۳۶۴. **انگشتشان در ک..ن هم است.** (آمره‌ای)
۱۳۳۶۵. **انگشتش را ببری متوجّه نمی‌شود.** (قشقایی)
۱۳۳۶۶. **انگشت ششم نهال بیرون باغ است.** (افغانی)
۱۳۳۶۷. **انگشت عسل به دیوار می‌کشد.** (هبله‌رودی، خزینه، افغانی)
۱۳۳۶۸. **انگشت کاسب کلید روزی است و دست بی‌هنر کفچه‌ی‌گدایی.** (عوام)
۱۳۳۶۹. **انگشت کسی کارگشای دگری نیست.** (فروغی، امثال‌موزون)
۱۳۳۷۰. **انگشت کوچک او نمی‌شود.** (سنگسری، حییم، الیکایی، دامغانی، دهخدا، عوام)
۱۳۳۷۱. **انگشت کوچیکه هم کوچک است، (آن‌را) ببری درد نمی‌آید؟** (گیلکی)
۱۳۳۷۲. **انگشت ک..ن مگس کن، آن دور بنشین و حظ کن.** (یزدی)
۱۳۳۷۳. **انگشت که درد می‌کند، بدن آرام ندارد.** (سراوانی)
۱۳۳۷۴. **انگشت که زخم نباشد چرا باید بر آن لته بست؟** (فرهنگ‌نامه)
۱۳۳۷۵. **انگشتم زیر دندانش است.** (بختیاری)
۱۳۳۷۶. **انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس / تا کس نکند رنجه به در کوفتنت مشت.** (ناصرخسرو: ۵۱۹، دهخدا)
۱۳۳۷۷. **انگشت می کند ک..ن کلاغ که جارچی خداست.** (شیرازی)
۱۳۳۷۸. **انگشت نمایِ اهل دین است.** (محتشم کاشانی: ۳۴۱)
۱۳۳۷۹. **انگشت نمایِ خاص و عامم.** (مجیربیلقانی: ۲۷۷)
۱۳۳۸۰. **انگشت نمایِ خلق گشتم (عالم شده‌است).** (سیّدحسن‌غزنوی: ۲۸۷، بهمنیاری)
۱۳۳۸۱. **انگشت نمایِ روزگارم کردی.** (امیرمعزّی: ۷۳)
۱۳۳۸۲. **انگشت نمک است، خروار هم نمک است.** (شکورزاده، عوام، تاجیکی، کوچه، تهرانی، بهمنیاری)
۱۳۳۸۳. **انگشت نمک انبار نمک.** (شاهرودی)
۱۳۳۸۴. **انگشت نیابد قدر ز انگشتر فیروزه.** (حکمت، امثال‌موزون)
۱۳۳۸۵. **انگشت‌ها یک اندازه نیستند.** (خوزستانی)
۱۳۳۸۶. **انگشت هنرور کلید روزی است و دست بی‌هنر کفچه‌ی‌در یوزه.** (شکورزاده، حییم، دهخدا)
۱۳۳۸۷. **انگشتی را که تو از کسی قطع کنی خون از آن‌جاری نمی‌شود.** (نهاوندی)
۱۳۳۸۸. **انگشتی را که شرع بریده باشد، درد نمی‌کند.** (آذری)
۱۳۳۸۹. **انگشتی که آغشته به عسل هم باشد گازش می‌گیرد.** (رامسری)
۱۳۳۹۰. **انگشتی که او ببرد، خون ندارد.** (دماوندی)
۱۳۳۹۱. **انگشتی که درد دارد پشت بام فریاد بزن تا همه بدانند.** (مازندرانی، شاهرودی)
۱۳۳۹۲. **انگشتی که زخم ندارد چرا لته باید بست؟** (هبله‌رودی)
۱۳۳۹۳. **انگشتی که عفونت کرد، دوایش بریدن است.** (بوشهری)
۱۳۳۹۴. **انگشتی که قاضی (حاکم شرع) آن‌را ببرد خون ندارد.** (کردی‌کرمانشاهی، آذری)
۱۳۳۹۵. **انگلکش کنی کرمش درمی‌آید.** (آذری)
۱۳۳۹۶. **انگور از انگور رنگ می‌گیرد.** (طوطی‌نامه: ۴۲۱، دهخدا، افغانی، عوام، کوچه، شکورزاده)
۱۳۳۹۷. **انگور از انگور گردد سیاه.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۴۸، بهمنیاری)
۱۳۳۹۸. **انگور از انگور گیرد رنگ، همسایه از همسایه گیرد فند.** (تاجیکی، مازندرانی)
۱۳۳۹۹. **انگور، انگوررا دیده رنگ می‌گیرد.** (تاجیکی)
۱۳۴۰۰. **انگور انگوره دیده چمک می‌زند.** (تاجیکی)
۱۳۴۰۱. **انگور بار الاغ، شیرین‌تر است.** (مازندرانی)
۱۳۴۰۲. **انگور باغ جنّت، پول که بدهی چه منّت؟** (نهبندانی)
۱۳۴۰۳. **انگور باغ مردمان، جنگ شغال‌ها.** (بیرجندی)
۱۳۴۰۴. **انگور بخور، باغ (باغش) نپرس.** (تاجیکی)
۱۳۴۰۵. **انگور بخور، به باغ چه کار داری؟** (تاجیکی)
۱۳۴۰۶. **انگور بخور، خر را انگور بار کن.** (بیرجندی)

۱۳۴۰۷. **انگور بدزد و شیره کن خرجی راه مکّه کن.** (کوچه)
۱۳۴۰۸. **انگور به امام زمان هم نمی‌دهد.** (سروستانی)
۱۳۴۰۹. **انگور به انگور نگاه می‌کند آب می‌ریزد.** (لری)
۱۳۴۱۰. **انگور به تماشای انگور می‌نشیند و آب‌دار می‌شود.** (کردی)
۱۳۴۱۱. **انگور به هر خُم که رسد مل شده باشد.** (بیدل: ۳۸۸، امثال‌موزون)
۱۳۴۱۲. **انگورتنکابن کشمش نمی‌شود.** (رامسری)
۱۳۴۱۳. **انگور تنکابن مویز نمی‌شود.** (تنکابنی)
۱۳۴۱۴. **انگور چون رسید لگدمال می‌شود.** (صائب: ۳۳۸)
۱۳۴۱۵. **انگور خوب پلاره می‌شه، زن خوشگل گاییده می‌شه، مرد خوب گُندله می‌شه، نان خوب خورده می‌شه.** (همدانی)
۱۳۴۱۶. **انگور خوب حبّه می‌شود.** (نهاوندی)
۱۳۴۱۷. **انگور خوب خوراک شغال است.** (افغانی)
۱۳۴۱۸. **انگور خوب دانه می‌شود، دختر خوب بیوه می‌شود.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۱۳۴۱۹. **انگور خوب را روباه می‌خورد، بهترین گوشت، گوشت قوچ کوهی است.** (کرمانجی)
۱۳۴۲۰. **انگور خوب را شغال می‌خورد.** (عوام)
۱۳۴۲۱. **انگورِ خوب قسمتِ شغال می‌شود.** (کوچه)
۱۳۴۲۲. **انگور خوب نصیب شغال می‌شود.** (حییم، بهمنیاری، تهرانی، شکورزاده، دهخدا)
۱۳۴۲۳. **انگور خودش، خودش را روی تاک شیرین می‌کند.** (تایبادی، افغانی)
۱۳۴۲۴. **انگور خوش است و آب انگور خوش است / گوزیدن مرده تا لب گور خوش است.** (دامغانی)
۱۳۴۲۵. **انگور دِرزو* که خرکسو کیشته* خوره.** (بیرجندی)
۱۳۴۲۶. **انگور دماوند مویز ندارد.** (دماوندی)
۱۳۴۲۷. **انگور دیدی آن‌را له کن، انار را دیدی آن‌را قورت بده.** (شوشتری)
۱۳۴۲۸. **انگور را بخور باغش را مپرس.** (آذری)
۱۳۴۲۹. **انگور را در چِفتِه می‌خورد.** (کوچه، دهخدا)
۱۳۴۳۰. **انگور را دندان ندارد بخورد، آبش را می‌خورد.** (تهرانی)
۱۳۴۳۱. **انگور رسیده (شیرین) نصیبِ شغال می‌شود.** (کوچه)
۱۳۴۳۲. **انگور ریختم، سرکه شود، شراب شد.** (شهرضایی)
۱۳۴۳۳. **انگور ز انگور بَرَد رنگ و بِهْ از بِهْ.** (منوچهری: ۹۰، شکورزاده، دهخدا)
۱۳۴۳۴. **انگور ز انگور همی‌گیرد رنگ.** (فرخی: ۴۴۷، دهخدا، هبله‌رودی، شکورزاده)
۱۳۴۳۵. **انگور سیاه را شیره کرده‌است.** (سمنانی)
۱۳۴۳۶. **انگورش را خور و باغش را نپرس.** (تاجیکی)
۱۳۴۳۷. **انگور شهمیرزاد کشمش نمی‌شود.** (شهمیرزادی)
۱۳۴۳۸. **انگور که به تاک‌هاست از زور کاکاست.** (افغانی)
۱۳۴۳۹. **انگور گیرد ز انگور رنگ.** (دهخدا)
۱۳۴۴۰. **انگور مازندران کشمش (مویز) نمی‌شود.** (مازندرانی)
۱۳۴۴۱. **انگور میان کول*خوراک شغال است.** (گلپایگانی)
۱۳۴۴۲. **انگورِ میْ نگشته به مینا نمی‌رسد.** (بیدل: ۴۶۶، امثال‌موزون)
۱۳۴۴۳. **انگور نرسیده و بلوط چیده نشده مثل همند.** (لری)
۱۳۴۴۴. **انگور نرسیده و لر هنوز چیزی به چشم ندیده.** (لری)
۱۳۴۴۵. **انگور نشده کشمش شده‌است.** (مازندرانی، گیلکی)
۱۳۴۴۶. **انگور نگرفته کشمشش کرد.** (مازندرانی)
۱۳۴۴۷. **انگور نو آورده ترش طعم بود / روزی دوسه صبر کن که شیرین گردد.** (سعدی؛ کلیات: ۱۰۱، دهخدا، بهمنیاری)
۱۳۴۴۸. **انگولکش نکن شورش درمی‌آید.** (آذری)
۱۳۴۴۹. **آن نبود، بچّه ریده‌بود.** (سیرجانی)
۱۳۴۵۰. **انوشه کسی کو بود بردبار.** (فردوسی: ۲۰۲۷، دهخدا)
۱۳۴۵۱. **انوشه کسی کو خرد پرورد.** (فردوسی: ۲۰۵۶، دهخدا)
۱۳۴۵۲. **انوشه کسی کو نکونام مرد / چو ایدر تنش ماند نیکی ببرد.** (گرشاسب‌نامه: ۲۰۱، دهخدا)
۱۳۴۵۳. **انوشه کسی که نکونام مُرد.** (گرشاسب‌نامه:۲۰۱، شکورزاده)
۱۳۴۵۴. **او آب گذران است و من ریگ ته جوی.** (فرهنگ‌نامه)
۱۳۴۵۵. **او ادّعای (دعوی) خدایی می‌کند، تو به پیغمبری قبولش نداری؟** (شکورزاده، کوچه، افغانی)
۱۳۴۵۶. **او از آن‌هایی است که نعل خر مرده را می‌کشند.** (آذری)
۱۳۴۵۷. **اواز جلو، ما در عقب، هرچه رفتیم به گردش نرسیدیم.** (رفسنجانی)
۱۳۴۵۸. **او از من کوتاه‌تر است.** (تهرانی)
۱۳۴۵۹. **او بشاشد، آب تو را می‌برد.** (گیلکی)
۱۳۴۶۰. **او بمیرد، مگر قبر تو را کور می‌کند؟** (گیلکی)
۱۳۴۶۱. **او پُر می‌گه، تو کم بشنو.** (شهربابکی)
۱۳۴۶۲. **اوج عزّت فروتنی دارد.** (بیدل: ۳۵۰، امثال‌موزون)
۱۳۴۶۳. **او چاره‌ی کار بنده داند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۸)
۱۳۴۶۴. **او چگونه پشت خدا را خارانده که ما نتوانسته‌ایم؟** (هزاره‌ای)

۱۳۴۶۵. **او چه داند قیمت این روزگار؟** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۲/۱)
۱۳۴۶۶. **او چیزی گفت ما را خوش آمد، ما نیز چیزی نوشتیم تا او را خوش آمد.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۳۴۶۷. **او خوان نهاد و دیگری دعوت خورد.** (دهخدا)
۱۳۴۶۸. **او خود را گاو شاخ تیز درست کرده‌است.** (هزاره‌ای)
۱۳۴۶۹. **او داند و کار او داند.** (افغانی، خزینه)
۱۳۴۷۰. **او در دنیای حق است، ما در دنیای ناحق.** (سبزواری، آمره‌ای)
۱۳۴۷۱. **او در راه راست است و ما در راه کج هستیم.** (سرخه‌ای)
۱۳۴۷۲. **او دیگر آسمان پشمی می‌سازد.** (دشتی)
۱۳۴۷۳. **او را اگر ترمه بپوشند، به بهای توله‌سگ بفروشند.** (مازندرانی)
۱۳۴۷۴. **او را با آب زمزم بشویی باز همانی است که بود.** (مازندرانی)
۱۳۴۷۵. **او را با فوت نگه می‌دارند.** (گیلکی)
۱۳۴۷۶. **او را بالای درخت بردی و ارّه به پای درخت گذاشتی.** (بختیاری)
۱۳۴۷۷. **او را باید بوسید و به پیشانی گذاشت.** (سنگسری)
۱۳۴۷۸. **او را با یک‌من زهرمی‌شود خورد.** (سیرجانی)
۱۳۴۷۹. **او را ببین، برایش قبا بدوز.** (سمنانی)
۱۳۴۸۰. **او را بده به دست مادر سلیمان تا بزند بر ایوان فلک.** (دزفولی)
۱۳۴۸۱. **او را بر نان و آب پدرش نمی‌تواند ببیند.** (بیرجندی)
۱۳۴۸۲. **او را به گوز پیچ انداخته‌است.** (سنگسری)
۱۳۴۸۳. **او را به هردو دوش بگیری، تا مکّه ببری، باز می‌گوید ک..نم درد آمد.** (سمنانی)
۱۳۴۸۴. **او را پشت نخود سیا روان کرده.** (افغانی)
۱۳۴۸۵. **او را تو به ده درم خریدی / آخر نه به قدرت آفریدی؟** (سعدی؛ کلیات: ۱۱۷، دهخدا)
۱۳۴۸۶. **او را چه زنی که روزگارش زده‌است؟** (داعی، تکمله، شکورزاده)
۱۳۴۸۷. **او را چه غمی بود که بتواند گفت؟** (مرزبان‌نامه: ۴۹۵، دهخدا)
۱۳۴۸۸. **او را حمزه‌کشی می‌کنند.** (سمنانی)
۱۳۴۸۹. **او را خدا زده، تو دیگر نزن.** (گیلکی)
۱۳۴۹۰. **او را داخل ماسوره کرده‌اند.** (سنگسری)
۱۳۴۹۱. **او را در ک..ن سگ کرد و در آورد.** (دزفولی، شوشتری)
۱۳۴۹۲. **او را دستپاک خود می‌سازد.** (افغانی)
۱۳۴۹۳. **او را دل سوخت و دیگران را دامن.** (تاریخ‌الوزرا: ۳۳، تکمله)
۱۳۴۹۴. **او را رفیق خواستم، نارفیق از آب درآمد.** (خوزستانی)
۱۳۴۹۵. **او را روی سنگ سیاه نشاند.** (شوشتری)
۱۳۴۹۶. **او رازی، من مَرْوَزی.** (کوچه)
۱۳۴۹۷. **او را مثل کهنه‌ی حیض بی‌ارزش کرده‌است.** (دزفولی، بختیاری)
۱۳۴۹۸. **او را مطربی آموختم، دهل را بر دوشم گذاشت.** (بختیاری)
۱۳۴۹۹. **او را هم ازین نمد کلاهی باشد.** (بختیارنامه: ۱۲۱۹)
۱۳۵۰۰. **اورکن*اگر صد بار هم دراز باشد، بایستی از دو شاخه‌ی چوبی سر خود گذر کند.** (کلیبری)
۱۳۵۰۱. **او زده که من گریخته‌ام؟** (بوشهری)
۱۳۵۰۲. **اوزوم و انگور.** (حییّم)
۱۳۵۰۳. **اوسا چسک، فیتیله* کُسک.** (کوچه)
۱۳۵۰۴. **اوسا علم این یکی رو بکش قلم.** (سهیلی)
۱۳۵۰۵. **اوستا بز است، گِردگِرد می‌ریند بی‌قالبی.** (کوچه)
۱۳۵۰۶. **اوستا بزه که پشکل را اندازه در می‌آورد.** (تهرانی)
۱۳۵۰۷. **اوستا بمیر و بدم.** (کرمانی)
۱۳۵۰۸. **اوستا پَنبِه‌زَن پَنبِه ات را بِزن هرچی می‌بینی دَمْ مزن.** (کوچه)
۱۳۵۰۹. **اوستا چُسک نخواستم فیتیله کسک نخواستم.** (کوچه، تهرانی)
۱۳۵۱۰. **اوستا عَلَمْ، از این نبود سَرِ عَلَم.** (کوچه)
۱۳۵۱۱. **اوستا علم.** (تهرانی)
۱۳۵۱۲. **اوستا علم می کند.** (کرمانی)
۱۳۵۱۳. **اوستا که خواست رفیق باشد، شاگرد به ریشش می‌شاشد.** (تهرانی)
۱۳۵۱۴. **اوستا که مرد شاگرد به تخمم.** (تهرانی)
۱۳۵۱۵. **اوستای بی‌شاگرد درخت بی‌میوه.** (تاجیکی)
۱۳۵۱۶. **اوستای پنبه‌زن، هرچه دیدی دَم مزن.** (شکورزاده)
۱۳۵۱۷. **اوستای تنبل شاگرد غیرتی را دوست دارد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۳۵۱۸. **اوست دیوانه که دیوانه نشد.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۴۲۱/۲)
۱۳۵۱۹. **اوست که سنگ آن‌ها را به سینه می‌زند.** (دزفولی)
۱۳۵۲۰. **او سخن از آسمان می‌گوید و ما از زمین.** (سلیم تهرانی، شکورزاده)
۱۳۵۲۱. **او سواره است و ما پیاده.** (دهخدا، عوام، قشقایی، کوچه، قمی، آذری)
۱۳۵۲۲. **او شاشید، تو چرا لیس زدی؟** (گیلکی)
۱۳۵۲۳. **اوشان و اوشان، بینی‌شان قهوه جوشان.** (یزدی)

۱۳۵۲۴. **اوشتک خود را می‌زند که چشم همسایه را بترساند.** (افغانی)

۱۳۵۲۵. **اُوشکِنه*هر قدر که خوب باشد، میان پِهِن گاو و گوسفند می‌روید.** (رامسری)

۱۳۵۲۶. **اوضاع به هم خورد، مذهب گم شد.** (آذری)

۱۳۵۲۷. **اوضاع خیلی حسین قلی خانیه.** (تهرانی)

۱۳۵۲۸. **اوضاع را شغالی دیده‌است.** (تایبادی)

۱۳۵۲۹. **اوضاع زمانه را ندیدن خوش‌تر.** (ضیای کاشانی، تکمله)

۱۳۵۳۰. **اوضاع زمانه لایق دیدن نیست.** (حزین لاهیجی)

۱۳۵۳۱. **اوضاع قمر در عقرب است.** (رفسنجانی، عوام)

۱۳۵۳۲. **او عربی من عجمی.** (شکورزاده)

۱۳۵۳۳. **اوغـون* داغـدار، دو عقـد مـی‌کنـه بـه‌یکبـار.** (بیرجندی)

۱۳۵۳۴. **اوفتـد بـر گـردن او (آن) کاندیـشه‌ی‌تنهـا کنـد.** (منوچهری: ۲۶، دهخدا)

۱۳۵۳۵. **اوقات تلخی بکن ولی کتک نزن / اخم بکن ولی تنبیه نکن.** (همدانی)

۱۳۵۳۶. **اوقات خوش آن بود که با دوست بـه سـر رفـت.** (حافظ: ۱۴۷)

۱۳۵۳۷. **اوقات شریف بین که چون می‌گذرد.** (خزینه، مثمر، هبله‌رودی، افغانی)

۱۳۵۳۸. **اوقات مکن ضایع و تنها بنشین.** (خزینه، افغانی)

۱۳۵۳۹. **او قرشی، من حبشی.** (شکورزاده، دهخدا)

۱۳۵۴۰. **او قسم خورد، این قسم خورد، گوز به گردن من افتاد.** (آذری)

۱۳۵۴۱. **او گدا چشم است اگر سلطان بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۹۷/۱)

۱۳۵۴۲. **او گرامی تر است کاو داناست.** (مسعودسعدسلمان: ۵۱)

۱۳۵۴۳. **او گل چیده که ما گلاب بگیریم؟** (سیستانی)

۱۳۵۴۴. **اوّل آب خزینـه را داغ کـن بعـد بـوق را بـدم.** (آذری)

۱۳۵۴۵. **اوّل آخر گذر ریسمان بر چنبر می‌افتد.** (سبزواری، بیرجندی)

۱۳۵۴۶. **اوّل آخور ببند بعد گاو را بدزد.** (شکورزاده، عوام، کوچه، بیرجندی)

۱۳۵۴۷. **اوّل آن‌را که زاییدی بزرگ کن.** (تهرانی)

۱۳۵۴۸. **اوّل آهنگری و بیل گلا (خیش).** (نهاوندی)

۱۳۵۴۹. **اولاد آدم بادام است، نواسه* مغز بادام.** (افغانی)

۱۳۵۵۰. **اولاد آقا مهدی (کاکا بهلول) یا از پا می‌نالند یا از پهلو.** (بختیاری)

۱۳۵۵۱. **اولاد اگر عزیز است، ادبش عزیزتر.** (افغانی)

۱۳۵۵۲. **اولاد بادام است، اولاد اولاد مغز بادام.** (شکورزاده، کرمانی، حییم، کوچه، شهرضایی، آذری، دهخدا)

۱۳۵۵۳. **اولاد بایـد بـه چـشم خـوار باشـد بـه دل عزیـز.** (آشتیانی)

۱۳۵۵۴. **اولاد بد، مثل استخوان ماهی لای گلـو اسـت نـه می‌توان بیـرون انـداخت و نـه مـی‌تـوان بلعیـد.** (آذری)

۱۳۵۵۵. **اولاد به چشم انسان خاری است و به دل دوسـت.** (لارستانی)

۱۳۵۵۶. **اولاد بی‌شعور دست راست همسایه است.** (ابهری)

۱۳۵۵۷. **اولاد بیگانـه را بـه گـل بزنـی گـل را نمـی‌آورد.** (افغانی)

۱۳۵۵۸. **اولاد پیدا می‌شود، پدر و مـادر پیـدا نمـی‌شـود.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، سبزواری، دامغانی، هزاره‌ای)

۱۳۵۵۹. **اولاد پیراهن آتش است، در کنی می‌سـوزی، بَـر کنی هم می‌سوزی.** (شهربابکی)

۱۳۵۶۰. **اولاد پیش از پدر.** (افغانی)

۱۳۵۶۱. **اولادِ چغندرهفت‌تکّه‌اند.** (بیرجندی)

۱۳۵۶۲. **اولاد حلال‌زاده به دایی‌اش می‌رود.** (شکورزاده)

۱۳۵۶۳. **اولاد حلال‌زاده را آدم باید خودش پس بیندازد.** (شکورزاده، عوام، کوچه)

۱۳۵۶۴. **اولاد خلف دهد مرادم / گر ناخلف است دهد به بادم.** (شهرضایی)

۱۳۵۶۵. **اولاد خوب اُجـاق روشـن کـنِ خانـه و خـانواده است.** (شکورزاده)

۱۳۵۶۶. **اولاد خوب می‌دهد مرادم، اولاد بد می‌دهـد بـه بادم.** (سیرجانی)

۱۳۵۶۷. **اولاد خـود را بـه سـنگ بزنـی سـنگ را گرفتـه می‌آید، اولاد بیگانـه را بـه گُـل (نـان) کـه بزنـی برنمی‌گردد.** (افغانی، هزاره‌ای)

۱۳۵۶۸. **اولاد دشمن‌ترین و شیرین‌ترین است.** (افغانی)

۱۳۵۶۹. **اولاد، دشمن شیرین است.** (افغانی، هزاره‌ای)

۱۳۵۷۰. **اولاد دو تا زیاد است و یکی کم.** (بهمنیاری)

۱۳۵۷۱. **اولاد دهقان سرمایه‌ی‌اوست.** (خرّمی)

۱۳۵۷۲. **اولاد دیگران فرزند نمی‌شود.** (هزاره‌ای)

۱۳۵۷۳. **اولاد راه ک..ن.** (دامغانی، رامسری)

۱۳۵۷۴. **اولاد فلانی از رقص عروسی بیزار و از گریه‌ی‌عزا به دور است.** (لنجانی)

۱۳۵۷۵. **اولاد مثل دولته، هرچه بیشتر بهتره.** (شهربابکی)

۱۳۵۷۶. **اولاد میوه‌ی زندگی است.** (افغانی)

۱۳۵۷۷. **اولاً دهان‌تان هم که گشاد است؛ این دوتا.** (کوچه)

۱۳۵۷۸. **اولاد یکی‌اش کـم اسـت، دوتـا زیـاد.** (شکورزاده، کوچه)

۱۳۵۷۹. **اوّل از خر پایین بیا ماچی به من بده.** (شیرازی)
۱۳۵۸۰. **اوّل از خود شروع کن.** (افغانی)
۱۳۵۸۱. **اوّل استاد آن‌گه کار.** (آذری)
۱۳۵۸۲. **اوّل استشاره پس استخاره.** (دهخدا، شکورزاده، افغانی، بهمنیاری، حییم، کوچه، عوام)
۱۳۵۸۳. **اوّل اسمش را می‌آورند بعد خودش را.** (تهرانی)
۱۳۵۸۴. **اولاشا گفتم!** (شرح زندگانی من، ج ۲: ۳۰۶)
۱۳۵۸۵. **اوّل افاده و عاقبت رسوایی.** (کردی)
۱۳۵۸۶. **اوّل افسون مار را یاد بگیر بعد از آن مار بگیر.** (هزاره‌ای)
۱۳۵۸۷. **اوّل اقتصاد، بعد سیاست.** (تاجیکی)
۱۳۵۸۸. **اوّل‌الاولینَت که این باشد، آخرالاخرینت چه خواهد بود؟** (بهمنیاری)
۱۳۵۸۹. **اوّلِ الاولینَت که این باشد، وای به حال آخرِ الآخرینَت.** (کوچه)
۱۳۵۹۰. **اوّل اندیشه کند مرد که عاقل باشد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۰)
۱۳۵۹۱. **اوّل اندیشه وانگهی گفتار.** (سعدی؛ گلستان: ۵۶، بهمنیاری)
۱۳۵۹۲. **اوّل انعام، بعد کلام.** (تاجیکی)
۱۳۵۹۳. **اوّل اولادیت را ثابت کن و بعد ادّعای میراث کن.** (شهربابکی)
۱۳۵۹۴. **اوّل بازی، دندان گرازی؟** (یزدی)
۱۳۵۹۵. **اوّل بافه می‌گذاری و بعد می‌بری (می‌بری و بعد بافه می‌گذاری)؟** (لری)
۱۳۵۹۶. **اوّل بباف، آن‌گه بلاف.** (تکمله)
۱۳۵۹۷. **اوّل ببین جایت را، بعداً بگذار پایت را.** (نیشابوری، تاجیکی)
۱۳۵۹۸. **اوّل ببین جای خود، بعد پای خود.** (تاجیکی)
۱۳۵۹۹. **اوّل ببیند آیینه آیینه‌ساز را.** (افتخار، امثال‌موزون)
۱۳۶۰۰. **اوّل بچش بعد از آن بگو که بی‌نمک است.** (مثمر، هزاره‌ای، خزینه، درگزی، حییم، عوام، کوچه، همدانی، گیلکی، شکورزاده، دهخدا، هبله‌رودی)
۱۳۶۰۱. **اوّل بخر، بعد بفروش.** (لری)
۱۳۶۰۲. **اوّل برادریت را ثابت کن بعد ادّعای ارث و میراث بکن.** (تهرانی، کوچه، شکورزاده، گیلکی، حییم، بهمنیاری، دهخدا)
۱۳۶۰۳. **اوّل برادریت را ثابت کن، بعد مال بابایت را بخواه.** (کوچه)
۱۳۶۰۴. **اوّل بردن خاک، دوّم بردن پاک.** (افغانی)
۱۳۶۰۵. **اوّل برس به اردکان، بعد پا بزن به پلکان.** (شهربابکی)
۱۳۶۰۶. **اوّل برس به سلطنت، بعد دستی بکش به نیم تنت.** (شهربابکی)
۱۳۶۰۷. **اوّل برو به خانه، سپس میهمان طلب.** (دهخدا)
۱۳۶۰۸. **اوّل برو گوساله را آب بده.** (کوچه)
۱۳۶۰۹. **اوّل بسم‌الله و غلط؟** (دهخدا، خزینه، مثمر، شکورزاده، کوچه)
۱۳۶۱۰. **اوّل بشناس، آن‌گاه سرزنش کن.** (آذری)
۱۳۶۱۱. **اوّل بقالی و جنس بد؟** (بویراحمدی)
۱۳۶۱۲. **اوّل بقّالی و دوشاب ترش؟** (لری)
۱۳۶۱۳. **اوّل بقّالی و کم‌فروشی؟** (تهرانی)
۱۳۶۱۴. **اوّل بقّالی و ماست ترش فروشی؟** (شکورزاده)
۱۳۶۱۵. **اوّل بکش، بعد بگو کم است.** (لری)
۱۳۶۱۶. **اوّل بکوبیم، بعداً بخوریم.** (قشقایی)
۱۳۶۱۷. **اوّل بنّا کار می‌کند، سپس پول می‌گیرد.** (سمنانی)
۱۳۶۱۸. **اوّل بنا نبود که عاشق کشد کسی / آتش به جان شمع فتد کاین بنا نهاد.** (دهخدا)
۱۳۶۱۹. **اوّل به آخر نسبتی دارد.** (خزینه، افغانی)
۱۳۶۲۰. **اوّل به اسب جو بده، سپس او را بدوان.** (رامسری)
۱۳۶۲۱. **اوّل بها مشک‌بها.** (خزینه)
۱۳۶۲۲. **اوّل به باغ غنچه گره بر جبین زند.** (کلیم، امثال‌موزون)
۱۳۶۲۳. **اوّل به خویش، باز به درویش.** (افغانی)
۱۳۶۲۴. **اوّل به ظالمان اثر ظلم می‌رسد.** (صائب)
۱۳۶۲۵. **اوّل به فکر خویش، بعد به فکر درویش.** (مازندرانی)
۱۳۶۲۶. **اوّل بیندیش، آن‌گه (باز) بینداز.** (افغانی)
۱۳۶۲۷. **اوّل پا داران را خورم، بی‌پایان سر جاش است.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه)
۱۳۶۲۸. **اوّل پا داره را باید خورد (گرفت).** (تهرانی، اراکی)
۱۳۶۲۹. **اوّل پازن را شکار کن سپس رجز بخوان.** (بختیاری)
۱۳۶۳۰. **اوّل پدر پیر خورد رطل دمادم / تا مدعیان خرده مگیرند جوان را.** (سعدی؛ کلیات: ۳۱۴، دهخدا، بهمنیاری)
۱۳۶۳۱. **اوّل پُرسش، بعد کُشش.** (کوچه، تاجیکی، گرمساری، کرمانجی)
۱۳۶۳۲. **اوّلِ پرواری و جفتک‌پرانی؟** (تهرانی)
۱۳۶۳۳. **اوّل پرهیز بعد دوا.** (سبزواری)
۱۳۶۳۴. **اوّل پند و آن‌گه بند.** (شکورزاده، دهخدا، افغانی، عوام، کاوش، کوچه، بهمنیاری)
۱۳۶۳۵. **اوّل پیاله و بدمستی؟** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، تهرانی، عوام، دهخدا)
۱۳۶۳۶. **اوّل پیاله و درد؟** (هبله‌رودی، تکمله، افغانی، کوچه، شکورزاده، دهخدا)
۱۳۶۳۷. **اوّل تأمین معاش، دوّم عبادت و نیایش.** (آملی)
۱۳۶۳۸. **اوّل تحقیق، بعد اقدام.** (شیروانی)

۱۳۶۳۹. **اوّل تخت و اوّل بخت.** (کردی)
۱۳۶۴۰. **اولت کوشش، آخِرت کشش است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۷۸)
۱۳۶۴۱. **اوّل تکّه و شکمبه؟** (همدانی)
۱۳۶۴۲. **اوّل تلخ بگوی که بعداً شیرین بیاید.** (هزاره‌ای)
۱۳۶۴۳. **اوّل تو چنان بُدی که کس چون تو نبود / آخر تو چنان شدی که کس چون تو مباد.** (شکورزاده)
۱۳۶۴۴. **اوّل جا و مکان را ببین و بعد بارت را بگذار.** (خوانساری)
۱۳۶۴۵. **اوّل جای پایت را محکم کن بعد قدم بردار.** (شکورزاده، بختیاری)
۱۳۶۴۶. **اوّل جایت را بجو، بعد پایت را بنه.** (ایلامی)
۱۳۶۴۷. **اوّل جنگ است، بسم‌الله الرحمن الرحیم / بس دلم تنگ است، بسم‌الله رحمن الرحیم.** (کوچه، شکورزاده، دهخدا)
۱۳۶۴۸. **اوّل جو، بعد یورتمه و دو.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۳۶۴۹. **اوّل جو خوردن را یاد بگیر، بعد ادّعای خریت کن.** (نهبندانی)
۱۳۶۵۰. **اوّل چاه (چاهش، چالش) را بکن بعد منار را بدزد.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، تهرانی)
۱۳۶۵۱. **اوّل چیر* دوّم خبر، سوم تبر.** (رامسری، تنکابنی، گیلکی)
۱۳۶۵۲. **اوّل چلچلیش است.** (کرمانی)
۱۳۶۵۳. **اوّل حالتش را ببین، سپس احوالش را بپرس.** (رامسری)
۱۳۶۵۴. **اوّل حرفت را بفهم، بعد آن‌را بزن.** (لری)
۱۳۶۵۵. **اوّل حرکت، بعد برکت.** (تاجیکی)
۱۳۶۵۶. **اوّل حقّ خدا، باز همسایه.** (افغانی)
۱۳۶۵۷. **اوّل حق همسایه‌ی‌نزدیک است، بعد همسایه‌ی‌دورتر.** (رامسری)
۱۳۶۵۸. **اوّل خانه‌ات را بیار سپس قامتت را.** (ترکمنی)
۱۳۶۵۹. **اوّل خانه، بعد زن.** (بهبهانی)
۱۳۶۶۰. **اوّل خانه را پر از ارزن کن، باز فکر زن کن.** (افغانی)
۱۳۶۶۱. **اوّل خدا، بعد شما.** (کوچه)
۱۳۶۶۲. **اوّل خدا روزی را قطع می‌کند، بعد مرگ می‌دهد.** (هزاره‌ای)
۱۳۶۶۳. **اوّل خلق و بعد خدا.** (تاجیکی)
۱۳۶۶۴. **اوّلِ خم و دُردی؟** (کوچه، دهخدا)
۱۳۶۶۵. **اوّل خود چوب آورنده را کتک زنند.** (آذری)
۱۳۶۶۶. **اوّل خویش سپس درویش.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، خزینه، نامه‌ی‌داستان، افغانی، عوام، هزاره‌ای، تاجیکی، شاهد)
۱۳۶۶۷. **اوّل خیش و دوّم میش و سوم گاو که کارها را ببرد از پیش.** (بختیاری)
۱۳۶۶۸. **اوّل داخل مسجد، سپس بیرون آن.** (آذری، آستارایی)
۱۳۶۶۹. **اوّل داو* و تری.** (هبله‌رودی)
۱۳۶۷۰. **اوّل درفش را در پای خود بزن، بعد در پای کس دیگر.** (تاجیکی)
۱۳۶۷۱. **اوّل دشت است بسم اللّه الرحمن الرحیم.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۱۳۶۷۲. **اوّل دشمنی بچّه این است که لنگ ننه‌اش را پاره می‌کند.** (تهرانی)
۱۳۶۷۳. **اوّل دم نقد مطبخی راست.** (مشر، هبله‌رودی)
۱۳۶۷۴. **اوّل راه و ترس؟** (نامه‌ی‌داستان)
۱۳۶۷۵. **اوّل رأی زن پس کار فرمای.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۱۰۰۸)
۱۳۶۷۶. **اوّل رفیق آخر طریق.** (هبله‌رودی، کوچه، بهمنیاری، تاجیکی، افغانی، هزاره‌ای)
۱۳۶۷۷. **اوّل روز اگر نکردی کار / آخر روز جبر رفته بیار.** (مکتبی، دهخدا)
۱۳۶۷۸. **اوّل زاری بعدها راحتی و آسایش.** (بابلی)
۱۳۶۷۹. **اوّل زنگ زنگیان*، آلاله گشتن بنگیان.** (یزدی)
۱۳۶۸۰. **اوّل زور بزن، بعد بگو یا علی.** (لری)
۱۳۶۸۱. **اوّل ساقی، آخر ساقی، خاک بخور باقی.** (افغانی، تاجیکی)
۱۳۶۸۲. **اوّل ساقی بعد (دوم) باقی.** (لری، بختیاری، لکی، اصفهانی)
۱۳۶۸۳. **اوّل ساکی، دوّم باکی.** (جیرفتی)
۱۳۶۸۴. **اوّل سال بی‌چوپانی، آخر سال بی‌نانی.** (بختیاری)
۱۳۶۸۵. **اوّل سال که تگرگ باشد، آخر سال چه فکری است؟** (بختیاری)
۱۳۶۸۶. **اوّل سخن، دویم کار.** (بهمنیاری)
۱۳۶۸۷. **اوّل سفره و ترشی؟** (بوشهری)
۱۳۶۸۸. **اوّل سلام، آن‌گه کلام.** (شکورزاده، افغانی، بختیاری، هزاره‌ای، شهربابکی)
۱۳۶۸۹. **اوّل سلمان شو، بعد مسلمان شو.** (شکورزاده، کوچه)
۱۳۶۹۰. **اوّل سوارخر بشو، بعد لنگ بجرون.** (کرمانی)
۱۳۶۹۱. **اوّل سور و سات خانه‌ات را مهیا کن، بعد برو سر وقت بَزَک و آرایش.** (لکی)
۱۳۶۹۲. **اوّل سوزن را به‌جان خود بزن، بعد جوال‌دوز را به‌جان دیگران.** (افغانی، تاجیکی)
۱۳۶۹۳. **اوّل سهم همسایه، بعد هفت در و همسایه.** (گیلکی)
۱۳۶۹۴. **اوّل سیاست است که شرطِ ریاست است.** (ادیب صابر، شکورزاده)

۱۳۶۹۵. **اوّل سیّدی خودت را معلوم کن، بعد بیا نذر جدّت را بگیر.** (لری)
۱۳۶۹۶. **اوّلش با شوخی و آخرش با چماق.** (قشقایی)
۱۳۶۹۷. **اوّل شب راه کردن مصلحت نیست.** (سمک‌عیّار: ۲۵۴/۲)
۱۳۶۹۸. **اوّلش بسیار شیرین، آخرش بسیار تلخ.** (طالب‌آملی: ۳۹۹)
۱۳۶۹۹. **اوّل شب می‌کشد مفلس چراغ خانه (خویش) را.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۳۴۹، هبله‌رودی، مثمر، افغانی، خزینه، دهخدا، شکورزاده)
۱۳۷۰۰. **اوّلش دو تا نان سوخته هم نداشت، آخرش دوتا دو تا نوکر می‌گرفت.** (لری)
۱۳۷۰۱. **اوّلش را بد برداشتی، وسطش را خوب نخواندی، آخرش را به کلی ضایع کردی.** (بهمنیاری)
۱۳۷۰۲. **اوّل شکار را بکش، بعد تیر را رها کن.** (مازندرانی)
۱۳۷۰۳. **اوّل شکار کن بعد آواز و فریاد سر ده.** (مازندرانی)
۱۳۷۰۴. **اوّلش مهد و آخرش تابوت / در میان، جست‌وجوی خرقه و قوت.** (اوحدی: ۱۵۳، دهخدا)
۱۳۷۰۵. **اوّلش مهر و آخرش کین است.** (نثاری تونی: ۷۶)
۱۳۷۰۶. **اوّلش میدان‌دار بود، سرانجامش در زندان.** (قشقایی)
۱۳۷۰۷. **اوّل صدای جرینگ جرینگ پول، بعد نوشیدن دوشاب.** (سنگسری)
۱۳۷۰۸. **اوّل طعام و آن‌گه کلام.** (شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی، افغانی، کوچه، تاجیکی، هزاره‌ای، بهمنیاری، عوام)
۱۳۷۰۹. **اوّل عقل و بعد دولت.** (تاجیکی)
۱۳۷۱۰. **اوّل علاجِ مردمِ بیمار اِحتماست.** (ابن‌یمین: ۳۳۴)
۱۳۷۱۱. **اوّل عمق آب را بپرس بعد تویش شنا کن.** (شکورزاده، کوچه)
۱۳۷۱۲. **اوّل عیب خود در پیش آر، بعد عیب دیگران.** (تاجیکی)
۱۳۷۱۳. **اوّل غذا خوردن، دوّم صحبت کردن.** (قشقایی)
۱۳۷۱۴. **اوّل فکر آن‌گه عمل.** (دهخدا)
۱۳۷۱۵. **اوّل فکر فچم* کن، دوّم سرمه چشم کن.** (شیرازی)
۱۳۷۱۶. **اوّل فکر کن، بعد گپ بزن.** (تاجیکی)
۱۳۷۱۷. **اوّل قدم، بلاست به عشق.** (اسیری لاهیجی)
۱۳۷۱۸. **اوّل قصّاب، آخر آشپز.** (افغانی)
۱۳۷۱۹. **اوّل کار، بعد بازار.** (تاجیکی)
۱۳۷۲۰. **اوّل کار، بعد گفتار.** (تاجیکی)
۱۳۷۲۱. **اوّل کار طلبه و آخر عمر ظلمه.** (آذری)
۱۳۷۲۲. **اوّل کار و کلافه دزدی؟** (زرقانی)
۱۳۷۲۳. **اوّل کارها به نام خدا.** (بهمنیاری)
۱۳۷۲۴. **اوّل کاسه، بعد اشکنه.** (شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، کوچه)
۱۳۷۲۵. **اوّل کاسه و اشکنه؟** (بهمنیاری، مثمر، دهخدا، کوچه)
۱۳۷۲۶. **اوّل کاسه و دُردی؟** (شاهد)
۱۳۷۲۷. **اوّل کدخدا را ببین، بعد ده را بچاپ.** (تهرانی، کوچه)
۱۳۷۲۸. **اوّل کسی که لاف محبّت زند منم.** (مثمر، افغانی)
۱۳۷۲۹. **اوّل کفتر را شکار کن، بعد مهمان را دعوت کن.** (کوچه)
۱۳۷۳۰. **اوّل کلام، باز طعام.** (افغانی)
۱۳۷۳۱. **اوّل کُلام (طویله) را بساز بعد گاو را بخر.** (رامسری)
۱۳۷۳۲. **اوّل گدار (معبر) آب را مشخص کن، بعد عبور کن.** (قشقایی)
۱۳۷۳۳. **اوّل گِرد و پیشم بعد قوم و خویشم.** (جیرفتی)
۱۳۷۳۴. **اوّل گریبان خودت را بو کن، بعد گپ زن.** (تاجیکی)
۱۳۷۳۵. **اوّل گز کن بعد پاره.** (بهمنیاری)
۱۳۷۳۶. **اوّل گزنه می‌زند بعد پیلم*.** (رامسری)
۱۳۷۳۷. **اوّل لب، بعد دندان.** (بافقی)
۱۳۷۳۸. **اوّل لقمه و استخوان؟** (بروجردی)
۱۳۷۳۹. **اوّلِ ما آخِرِ ما یک دم است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۳۱)
۱۳۷۴۰. **اوّل ما خلق‌الله‌اش (کلّه‌اش) عیب دارد.** (تهرانی)
۱۳۷۴۱. **اوّل ما خلق‌الله او خراب است.** (حییم، عوام)
۱۳۷۴۲. **اوّل ماه است پنبه، آخر ماه است پنبه، مرد غریبم زیپنبه*.** (تهرانی)
۱۳۷۴۳. **اوّل ماهی بگیر آن‌گاه مهمان دعوت کن.** (کردی)
۱۳۷۴۴. **اوّل محنت، بعد راحت.** (تاجیکی)
۱۳۷۴۵. **اوّل مردیت بیازمای و آن‌گه زن کن.** (شکورزاده)
۱۳۷۴۶. **اوّل مزّه کن، بعد حکم کن.** (سبزواری)
۱۳۷۴۷. **اوّل معاش، دوّم معاد.** (تهرانی)
۱۳۷۴۸. **اوّل معامله، شیره‌ی‌ترش؟** (ایلامی)
۱۳۷۴۹. **اوّل معامله‌گری دوغ ترش؟** (فرهنگ‌نامه)
۱۳۷۵۰. **اوّل مناسبت طلب آن‌گه مصاحبت.** (اهلی شیرازی: ۵۴۴، تکمله)
۱۳۷۵۱. **اوّل منزل و گدایی؟** (بهمنیاری، کوچه)
۱۳۷۵۲. **اوّلم نقش نگار، آخرم جوجه‌دار.** (همدانی)
۱۳۷۵۳. **اوّلِ مهتری و جُو دزدی؟** (کوچه، تهرانی)
۱۳۷۵۴. **اوّل می‌کِشند، بعد می‌شمارند.** (کوچه)
۱۳۷۵۵. **اوّل می‌گذارند مشتِ آدم، بعد می‌گذارند پشتِ آدم.** (کوچه)
۱۳۷۵۶. **اوّل نام خدا را نگویی، کارها راست نمی‌شود.** (آذری)
۱۳۷۵۷. **اوّل نانکه، دوّم زنکه.** (هزاره‌ای)

۱۳۷۵۸. **اوّل نان نیازه، دوّم نان پیازه، سوّم چـوب درازه.** (لنجانی)
۱۳۷۵۹. **اوّل نداشتم برنج پخته، حالا می‌زنم صنّاری جفته.** (میمندی)
۱۳۷۶۰. **اوّل نرمش کن، بعداً گرمش کن.** (لری)
۱۳۷۶۱. **اوّل نقّاشـش کـن، بعـد قاشـقی لا قاشـش کـن.** (سیرجانی)
۱۳۷۶۲. **اوّل نکردی یاد، آخر کنی فریاد.** (هزاره‌ای)
۱۳۷۶۳. **اوّل نگـاهش کـن، سـپس احـوالش را بپـرس.** (رامسری)
۱۳۷۶۴. **اوّل نماز، آخر نیـاز.** (مثمر، تـاجیکی، افغـانی، کوچـه، هبله‌رودی، شکورزاده)
۱۳۷۶۵. **اوّل نمـی‌خواسـتی، حـالا دسـت‌بـردار نیـستی؟** (قاسم‌آبادی، کلاچای)
۱۳۷۶۶. **اوّل نهال بیرون باغ است.** (افغانی)
۱۳۷۶۷. **اوّل و آخر این کهنـه کتـاب افتـاده‌است.** (کلیم کاشانی: ۱۱۹، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)
۱۳۷۶۸. **اوّل و آخر قرآن ز چه با آمد و سین / یعنی انـدر ره دین راهبرت قـرآن بس.** (سنایی؛ دیـوان: ۳۰۸، شکورزاده)
۱۳۷۶۹. **اوّل وجود، بعداً (دوم) سـجود.** (شـکورزاده، کوچـه، خوزستانی، تهرانی)
۱۳۷۷۰. **اوّل هرکـار بـه دانـستن اسـت و حریـف را بـه شـناختن و بـه هـرزه خـود را در بـلا نفکنـدن.** (سمک‌عیّار: ۷۶/۲)
۱۳۷۷۱. **اوّل هرکاری حرف است.** (بهمنیاری)
۱۳۷۷۲. **اوّل همسایه بعد خانه.** (شکورزاده، تهرانی)
۱۳۷۷۳. **اوّل همسفر بعد سفر.** (تهرانی)
۱۳۷۷۴. **اوّلی دارد و آخری ندارد.** (قشقایی)
۱۳۷۷۵. **اوّل یک خری پیدا کن، بعد از اسب پیـاده شـو.** (شیرازی)
۱۳۷۷۶. **اوّل یـک سـوزن بـه خـودت بـزن، بعـد یـک جوال‌دوز به دیگران.** (کوچه)
۱۳۷۷۷. **اوّلی گفت: «پدرم موقع لباس پوشیدن دو ساعت معطّل می‌شد.» دوّمی گفت: «از پـارگـی سـر بـه گریبانش درنمی‌کرد؟»** (فسایی)
۱۳۷۷۸. **اوّلین آهنگ گوز است.** (قشقایی)
۱۳۷۷۹. **اوّلین اولاد مال کلاغ و زاغچه است.** (گیلکی)
۱۳۷۸۰. **اوّلین بند در ره آدم / بود نای گلو و طبـل شـکم.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۸۹، دهخدا)
۱۳۷۸۱. **اوّلین تکه‌ی سیخ کباب شدی؟** (گیلکی)
۱۳۷۸۲. **اوّلین شب دنبـال مـاه نگردیـد، چهـارمین شـب دنبال ماه بگردید.** (سرخه‌ای)
۱۳۷۸۳. **اوّلین شیر مادر را نخورده‌است.** (سمنانی)
۱۳۷۸۴. **اوّلین فرزندم دختر شد، کارهـایم روبـه راه شـد.** (قشقایی)
۱۳۷۸۵. **اوّلین قرعه که زد بر منِ بدنام افتاد.** (سلمان‌ساوجی: ۱۴۲)
۱۳۷۸۶. **اوّلین کسی که قیاس کرده، ابلیس است.** (هزاره‌ای)
۱۳۷۸۷. **اوّلین گـام ره عـشق بـرآتش زدن اسـت.** (واعـظ قزوینی)
۱۳۷۸۸. **اوّلین نقطه گرچه چُست بـود / آخـرین بهتـر از نخست بود.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۱۳۷۸۹. **اوماج جاهای دور به دسته‌جمعی درست می‌شود.** (آذری)
۱۳۷۹۰. **اوماج زمستان‌ها خوش است.** (کردی)
۱۳۷۹۱. **او مُرد و رفت به دنیای حق، ما مانده‌ایـم بـه (در این) دنیای ناحق.** (کوچه، شکورزاده)
۱۳۷۹۲. **او مرغ این انجیر نیست.** (فرهنگ‌نامه)
۱۳۷۹۳. **او مصلحت تو از تو بِه مـی‌دانـد.** (سـعدی؛ گلـستان: ۱۱۵، هبله‌رودی، مثمر)
۱۳۷۹۴. **او مظلمه برد و دیگری زر.** (بهمنیاری)
۱۳۷۹۵. **اونا سه تا بودن همراه، ماها صد تا بودیم تنها، اونا می‌زدن به دل می‌خورد، ماها می‌زدیـم بـه گِـل می‌خورد.** (کوچه)
۱۳۷۹۶. **اون بچّه‌های هفت‌تن، می‌گفتن و مـی‌رفـتن، ای وای سور تمام شد.** (تهرانی)
۱۳۷۹۷. **اون تازی که شکار مـی‌زنـد (مـی‌گیـرد)، پـشت گوشش خال دارد.** (آشتیانی)
۱۳۷۹۸. **اون خر برفت و ریسمان کنده‌شد.** (افغانی)
۱۳۷۹۹. **اون دنیا نه ک.. این دنیا هم نه ک..؟** (تهرانی)
۱۳۸۰۰. **اون را کرده همونه (انبان)، این‌را گذاشته نمونـه.** (سیرجانی)
۱۳۸۰۱. **اون سوزنی بوده که جوالدوز شده.** (بیرجندی)
۱۳۸۰۲. **اون‌قدر که ببافتم، هنوز بهره نیافتم.** (بیرجندی)
۱۳۸۰۳. **اون‌قدر که بِرِشتم*، همون عبرتِ زِشتم.** (بیرجندی)
۱۳۸۰۴. **او نکند کار، تو کاری بکن.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۲۹)
۱۳۸۰۵. **اون می‌خواد بشه تو، تو می‌خـواهی بـشی کـی؟** (تهرانی)
۱۳۸۰۶. **او نیست، خدا که هست.** (گیلکی)
۱۳۸۰۷. **اونـی کـه بـه مـا نریـد، ک..نـی همپـاش نبـود.** (شهربابکی)
۱۳۸۰۸. **اونی که به مـا نریـده‌بـود، کـلاغِ دُم‌بُریـده‌بـود.** (کوچه، دامغانی)
۱۳۸۰۹. **اونی که به ما نریده‌بود، کلاغ ک..ن دریـده‌بـود.** (سیرجانی)

۱۳۸۱۰. **اونی که بیشتر می‌بیزه، ریگی زیر دندانشه.** (یزدی)
۱۳۸۱۱. **اونی که پشت میز نشسته نان گندم می‌خوره و گوشت برّه.** (گلبافی)
۱۳۸۱۲. **اونی که تو خَلا گفتی به ریشته.** (کوچه)
۱۳۸۱۳. **اونی که داره هردم می‌خوره، اونی که نداره هر وقت گیرش آمد می‌خوره.** (شهربابکی)
۱۳۸۱۴. **اونی که دهانش را داده روزیش را هم می‌دهد.** (کوچه)
۱۳۸۱۵. **اونی که فیل می‌خرید، رفت.** (کوچه)
۱۳۸۱۶. **اونی که مار مهره می‌گرفت، تنبانش آبی بود.** (کوچه)
۱۳۸۱۷. **اونی که می‌دادی دیگه نده.** (تهرانی)
۱۳۸۱۸. **اونی که می‌زنه می‌شماره، اونی که می‌خوره می‌شماره.** (راوری، شهربابکی)
۱۳۸۱۹. **اونی که می‌کرد قوقو، لنگش را گرفت کُچّو / اونی که می‌کرد جِنگَست*، وَر لنگش زدم، بشکست.** (بیرجندی)
۱۳۸۲۰. **او و شیطان با هم از خواب بیدار شدند.** (آملی)
۱۳۸۲۱. **او هرچه می‌گوید تو روی آن‌را ماله بمال.** (سمنانی)
۱۳۸۲۲. **او هم آب دهان تو را خورده‌است.** (هزاره‌ای)
۱۳۸۲۳. **او هم آدم خود را می‌شناسد.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۳۸۲۴. **او هم خر خود را می‌راند که بگوید: «من هم ممغانی*هستم.»** (آذری)
۱۳۸۲۵. **او هم در شعله‌ی‌من سوخت.** (بختیاری)
۱۳۸۲۶. **او هم عمل به قاعده‌ی‌روزگار کرد.** (طالب‌آملی: ۵۱۵)
۱۳۸۲۷. **او هم کوچلِزگ* خود را دراز کرده.** (بیرجندی)
۱۳۸۲۸. **او هم هم‌چو مادر مرده نیست.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۳۸۲۹. **او هم یک تیر باروت دارد.** (گیلکی)
۱۳۸۳۰. **او هم یک تیر باروتش را می‌خواهد خالی کند.** (گیلکی)
۱۳۸۳۱. **او یک چیزی گفت ما خوش‌مان آمد، ما هم یک چیزی گفتیم او خوشش بیاید.** (کوچه)
۱۳۸۳۲. **او یک گُهی خورده، تو چرا به ریش گرفتی؟** (گیلکی)
۱۳۸۳۳. **او یک مرد و من یک مرد، او را با من چه کار؟** (آذری)
۱۳۸۳۴. **اَه بود، کِکِه شد.** (کوچه، شکورزاده)
۱۳۸۳۵. **اهل ادب را ادیب داند مقدار.** (فرخی: ۹۳، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۳۸۳۶. **اهل اهل قجره ماده از نر بَدتَره.** (گلبافی)
۱۳۸۳۷. **اهل بخیه است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۳۸۳۸. **اهل بخیه، ولی پالان دوز.** (هراتی)
۱۳۸۳۹. **اهل تمیز خانه نگیرند بر پلی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۸۶، بهمنیاری)
۱۳۸۴۰. **اهل دگر باشد و اهلی دگر.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۵۵، تکمله)
۱۳۸۴۱. **اهلِ دلی در همه عالم نماند.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۵۵)
۱۳۸۴۲. **اهل دنیا اهل دین نبود؛ ازیرا راست نیست / هم سکندر بودن هم آب حیوان داشتن.** (سنایی؛ دیوان: ۴۶۵، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۱۳۸۴۳. **اهل دنیا همگی چون مگسان عسل اند.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۱۳۸۴۴. **اهل سیستانیم، هست و نیست نمی‌دانیم.** (بندرعبّاسی)
۱۳۸۴۵. **اهل عالم جمله طفل و ما چو مرغِ بی‌پریم.** (کلیم)
۱۳۸۴۶. **اهل عالم همه کشاورزند / هرچه کارند، هم‌چنان دروند.** (ابن‌یمین: ۴۰۵، دهخدا)
۱۳۸۴۷. **اهل*عجله دارد، ولی فصل معینی دارد.** (مازندرانی)
۱۳۸۴۸. **اهل علم سر و کارشان با لا و نعم است نه نان و شکم.** (شکورزاده)
۱۳۸۴۹. **اهل گذشت و مسامحه خوب و ملیح‌اند.** (خوزستانی)
۱۳۸۵۰. **اهل مشهد از کهین و از مهین / لعنة الله علیهم اجمعین.** (تهرانی)
۱۳۸۵۱. **اهل معنی همه‌یک‌جا جمع‌اند.** (دهخدا، عوام، کاوش)
۱۳۸۵۲. **اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند / عشق است و داو اوّل بر نقد جان توان زد.** (حافظ: ۲۶۴)
۱۳۸۵۳. **اهل نگردد به عمامه سفیه / خر نشود از جُل دیبا فقیه.** (امیرخسرو دهلوی، شکورزاده، دهخدا)
۱۳۸۵۴. **اهل ولایت را همه انگشت عبرت به دهان است.** (کردی)
۱۳۸۵۵. **اهل همّت را ز ناهمواری گردون چه باک / سیر انجم را چه غم کاندر زمین جوی و جراست؟** (امیر علی‌شیر نوایی، دهخدا، شکورزاده)
۱۳۸۵۶. **ای آب عزیز (روان) مرا به هرکجا می‌بری، ببر، به خانه نبر.** (مازندرانی، گیلکی)
۱۳۸۵۷. **ای آدم مغرور با پارچه‌ی کهنه‌ای روی لکّه‌ی ننگت را بپوش.** (کلاردشتی)
۱۳۸۵۸. **ای آستینم بخور.** (خوزستانی)
۱۳۸۵۹. **ای آسمان بی‌ستون، ای کوه بی‌نشان.** (زرقانی)
۱۳۸۶۰. **ای آسمان کبود، برای همه بود برای ما نبود؟** (شکورزاده، کوچه)

۱۳۸۶۱. **ای آش بی‌حیا من از طرفِ در تو از پشت‌بام؟** (سنگسری)
۱۳۸۶۲. **ای آشنای کوی محبّت صبور باش / بیداد نیکوان همه بر آشنا رود.** (سعدی: ۴۵۳، فرهنگ‌نامه)
۱۳۸۶۳. **ای آفتاب باز گرد باز گرد پسر زرینه‌ات می‌گرید، ای سایه برگرد برگرد دختر کچلت می‌گرید.** (کردی)
۱۳۸۶۴. **ای آقای کمر باریک، کوچه روشن کن و خانه تاریک.** (شکورزاده، حییم، سهیلی، کوچه)
۱۳۸۶۵. **ای اجل، حاجتِ کشیدن نیست.** (طالب‌آملی: ۳۸۱)
۱۳۸۶۶. **ای ارژن دروغ نگو، بادام تازه است، تا بید و بلوط شکوفه ندهند نمی‌گویم بهار است.** (بختیاری)
۱۳۸۶۷. **آیاز، آیاز حدّ خود را بشناس.** (خزینه، هزاره‌ای)
۱۳۸۶۸. **ایاز حدّ خود را شناس، جاروک‌های بابت تارِ کاس*.** (تاجیکی)
۱۳۸۶۹. **آیازخان به چارقش می‌نگرد.** (ترکمنی)
۱۳۸۷۰. **ایاز قدر خود بشناس، همو چموس* همو داس.** (افغانی)
۱۳۸۷۱. **ایاز همیشه دمر، بگذار یه دفعه هم طاق‌واز.** (تهرانی)
۱۳۸۷۲. **ای اسب سیاه، از من جو نه از تو دو، کاهی بخور، راهی برو.** (لری)
۱۳۸۷۳. **ای الاغ من، حالا آب نخور ببینم تو سقط جنین می‌کنی یا من؟** (قشقایی)
۱۳۸۷۴. **ایّام اگر یکی را در صبح زهر دردی بچشاند، عاقبت در شام تریاک درمانی برساند.** (طوطی‌نامه: ۲۱۰)
۱۳۸۷۵. **ای امام زاده خاشخاش، اگه دروغه راس باش.** (همدانی)
۱۳۸۷۶. **ای امامزاده من استخاره را برای خودم می‌خواهم نه برای طرف.** (تهرانی)
۱۳۸۷۷. **ایّام به کامِ روزگار است.** (شفایی: ۲۰۴)
۱۳۸۷۸. **ایّام چو زهر و انگبین است.** (خاقانی؛ تحفة‌العراقین: ۶۲)
۱۳۸۷۹. **ایّام سختی هم می‌گذرد و گندم دار خجالت خواهد کشید.** (ترکمنی)
۱۳۸۸۰. **ایّام گذشته را باید داد به قنات امامزاده صالح.** (تهرانی)
۱۳۸۸۱. **ایّام گذشته را قضا نتوان کرد.** (میرزا رحیم فرّاش، تکمله)
۱۳۸۸۲. **ای ایاز آن پوستین را یاد آر.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۸۵۶/۵، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۳۸۸۳. **ای ایاز، حد خودت را بشناس وگرنه آن دستکش و آن هم داس.** (هزاره‌ای)
۱۳۸۸۴. **ای (این) بیچاره افتاد سر دیواره.** (افغانی)
۱۳۸۸۵. **ای (این) بیچاره هم چراغ سر باده.** (افغانی)
۱۳۸۸۶. **ای بابا پای کوه بنشینی، تمام می‌شود.** (مشهدی)
۱۳۸۸۷. **ای بابا، تو تا میری بنویسی و بلیسی بابای ما را درآورده.** (تمثیل)
۱۳۸۸۸. **ای بابا، مگر شده تعزیه‌ی تَجَره؟** (تمثیل)
۱۳۸۸۹. **ای باد صبا این‌همه آورده‌ی‌توست.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۳۸۹۰. **ای باد مطابق زمانه.** (بختیاری)
۱۳۸۹۱. **ای باغبان، ای باغبان در ما چرا پیچیده‌ای / گر خورده‌ایم انگور تو، تو برده‌ای دستار ما.** (مولوی؛ غزلیات: ۱۳/۱، فرهنگ‌نامه)
۱۳۸۹۲. **ای بخت ای اقبال تو پیش هستی و من به‌دنبال، تو غربال سوراخ درشت می‌زنی و من الک ریز.** (گیلکی)
۱۳۸۹۳. **ای بخت روی بوته‌های خار نشسته‌ای.** (آملی)
۱۳۸۹۴. **ای بخرد با جهان مکن ستد و داد / کو بستاند ز تو کلند به سوزن.** (ناصرخسرو: ۱۶۹، فرهنگ‌نامه)
۱۳۸۹۵. **ای بدبخت سرت بد جایی شکسته.** (کرمانی)
۱۳۸۹۶. **ای بد به بد افتی، پوشاکت گلیم باشد، سوختنت نی باشد، به خر چوبه خفتی.** (ملایری)
۱۳۸۹۷. **ای برادر اسب سرکش زین نکن / می‌روی بر فین این‌قدر فین‌فین نکن.** (لنجانی)
۱۳۸۹۸. **ای برادر تا توانی زن مکن / چنبر غربال بر گردن مکن.** (سیستانی)
۱۳۸۹۹. **ای برادر تو همان اندیشه‌ای / مابقی تو استخوان و ریشه‌ای.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۷/۲)
۱۳۹۰۰. **ای برادر در اگر نتوان نشست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۸۷/۱، شکورزاده)
۱۳۹۰۱. **ای برادر دُر به گوش من، اگر چیزی نداری، مرا ببر بفروش.** (بختیاری)
۱۳۹۰۲. **ای برادر کار طفلان است فرفر داشتن.** (قاآنی: ۵۶۲، دهخدا)
۱۳۹۰۳. **ای برادرِ کج و معوج چرا برادرِ راست و درست نشدی؟** (آذری)
۱۳۹۰۴. **ای برادر ما به گرداب اندریم / آن‌که شنعت می‌کند بر ساحل است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۴۴، بهمنیاری، دهخدا)
۱۳۹۰۵. **ای برادر موضع ناکشته باش / کاغذ اسپید نابنوشته باش.** (مولوی؛ مثنوی، بهمنیاری)
۱۳۹۰۶. **ای برنج پوست نکنده چه چیزت را خودم بخورم و چه چیزت را به دوست بدهم؟** (لری)
۱۳۹۰۷. **ای برّه، نمیر بهار است.** (بختیاری)

۱۳۹۰۸. **ای بز سرخ کوهی تو از آن کوه، من از این کوه.** (بختیاری)

۱۳۹۰۹. **ای بُز گَر که نه شیر داری و نه مو، چرا در دامگاه خود آرام و قرار نداری؟** (قشقایی)

۱۳۹۱۰. **ای بسا آرزو که خاک شده.** (سعدی (؟)، دهخدا، کوچه، بهمنیاری، افغانی، تهرانی، عوام، شکورزاده)

۱۳۹۱۱. **ای بسا ابلیس آدم‌رو که هست / پس به هر دستی نباید داد دست.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۱۶/۱، بهمنیاری، عوام، شکورزاده، دهخدا، تهرانی)

۱۳۹۱۲. **ای بسا اسب تیزرو که بمرد / خرک لنگ جان به منزل برد.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷، دهخدا، عوام، نامه‌ی‌داستان)

۱۳۹۱۳. **ای بسا اهل از حسد نااهل شد.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۰۹/۲ شکورزاده، بهمنیاری)

۱۳۹۱۴. **ای بسا چیز که مانند به چیز دیگر است.** (اخگر، شکورزاده، امثال‌موزون)

۱۳۹۱۵. **ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد.** (حافظ: ۱۰۸، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۱۳۹۱۶. **ای بسا خنده که از گریه غم‌انگیزتر است.** (رهی معیری، شکورزاده)

۱۳۹۱۷. **ای بسا درد که باشد به حقیقت درمان.** (قاضی شریف، دهخدا، شکورزاده)

۱۳۹۱۸. **ای بسا روباه سر می‌برد و اسم شیر بدنام می‌شود.** (قشقایی)

۱۳۹۱۹. **ای بسا ریش سفید و دل چو قیر / ای بسا ریش سیاه و دل منیر.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۶۱/۴، شکورزاده، بهمنیاری)

۱۳۹۲۰. **ای بسا زشت که در دیده‌ی‌عاشق زیباست.** (سرخوش، امثال‌موزون، شکورزاده)

۱۳۹۲۱. **ای بسا شیر کان تو را آهوست / وی بسا درد، کان تو را داروست.** (سنایی: ۱۶۲، دهخدا)

۱۳۹۲۲. **ای بسا عیش که با بختِ خداداده کنی.** (حافظ: ۲۴۳)

۱۳۹۲۳. **ای بسا قفل در این کاخ دو در / که کلیدش نتوان یافت ز زر.** (جامی؛ سبحةالابرار: ۴۶۴، دهخدا)

۱۳۹۲۴. **ای بسا گنجی که نقد خویش در ویرانه سوخت.** (بیدل: ۳۶۷، امثال‌موزون)

۱۳۹۲۵. **ای بسا لقمه از سر سیری / کز خورش‌ها تو را دهان بندد.** (عظیمی)

۱۳۹۲۶. **ای بسا ناورده‌استثنا*بگفت / جان او با جان استثناست جفت.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۰/۱، دهخدا)

۱۳۹۲۷. **ای بسا نخل جسارت کو خسارت داد بار.** (قاآنی: ۳۳۲، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۱۳۹۲۸. **ای بسا هندو و ترک هم‌زبان / وی بسا دو ترک چون بیگانگان.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۲۰۶/۱)

۱۳۹۲۹. **ای بس که پشتِ دست به دندان گرفته‌ام.** (عطّار؛ دیوان: ۳۸۱)

۱۳۹۳۰. **ای بلبل خوش‌نفس تو به خاطر خوش‌خوانی رفتی در قفس.** (لری)

۱۳۹۳۱. **ای بهتر از هزار یقین اشتباه ما.** (نظامی، شکورزاده)

۱۳۹۳۲. **ای به قربانت بجنبان ریش را.** (شکورزاده).

۱۳۹۳۳. **ای بی‌خبران، بهشت با دوست نکوست.** (اسرارالتوحید)

۱۳۹۳۴. **ای بی‌خردان سنگ به دندان که شکسته‌است؟** (بیدل: ۲۶۱، امثال‌موزون)

۱۳۹۳۵. **ای بی‌خِرد این دست بر آن دست همی مال.** (ناصرخسرو: ۲۵۵)

۱۳۹۳۶. **ای بی‌هنر بمیر که از گربه کمتری.** (سعدی؛ کلیات: ۶۷۸، شکورزاده)

۱۳۹۳۷. **ای پادشاه شهر چو وقتت فرا رسد / تو نیز با گدای محلت برابری.** (سعدی؛ کلیات: ۶۷۹، فرهنگ‌نامه)

۱۳۹۳۸. **ای پادشاه قد بلند، گنج گلیمت پا به لند.** (یزدی)

۱۳۹۳۹. **ای پار دوست بوده و امسال آشنا.** (خاقانی)

۱۳۹۴۰. **ای پری، درونت مرا و بیرونت دنیا را سوزانده.** (قشقایی)

۱۳۹۴۱. **ای پسر دنیا ندارد اعتبار.** (عطّار؛ لسان‌الغیب)

۱۳۹۴۲. **ای پسر گر ملازم شاهی / نتوان بُود غافل و ساهی.** (اوحدی مراغه‌ای، دهخدا)

۱۳۹۴۳. **ای پسر می‌خورده‌ای چشمت گواهی می‌دهد.** (شکورزاده)

۱۳۹۴۴. **ای پیرِ پُرقربِ پرمنزلت، پشت به تو کردم، پشت به ما نکنی.** (بیرجندی)

۱۳۹۴۵. **ای پیری الهی بمیری.** (شکورزاده، تهرانی)

۱۳۹۴۶. **ای تازه جوان، جوان شدم، پیر شوی / کز قد توام عصای پیری دادند.** (فرهنگ‌نامه)

۱۳۹۴۷. **ای (تا) که دستت می‌رسد کاری بکن / پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار.** (سعدی؛ کلیات: ۶۵۱، بهمنیاری، عوام، افغانی)

۱۳۹۴۸. **ایت (سگ) و بیت (شپش) و یساوُل (نگهبان) و ملاّ چهار چیزند دشمن فقرا.** (کوچه)

۱۳۹۴۹. **ای توانگر مفروش این‌همه نخوت که تو را / سر و زر در کنفِ همّتِ درویشان است.** (حافظ: ۳۵)

۱۳۹۵۰. **ای تو مجموعه‌ی‌خوبی ز کدامت گویم؟** (تاریخ نگارستان: ۲۰، هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر، تکمله)

۱۳۹۵۱. **ای تهی‌دست رفته در بازار / ترسمت پُر نیاوری دستار.** (سعدی؛ گلستان: ۵۲، دهخدا، تهرانی)

۱۳۹۵۲. **ای جوانـان بخوریـد، نگـاه ندارید، مگـر از تاریک‌سرا خبر ندارید؟** (بختیاری)
۱۳۹۵۳. **ای جوان سرو قد گـویی ببـر / پیش از آن کـز قامتت چوگان کنند.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۳۹۵۴. **ای جور تو بهتر از وفای دگران / دشنام تو بهتر از ثنای دگران.** (مولوی؛ مثنوی: دیوان فرهنگ‌نامه)
۱۳۹۵۵. **ای جهان کُرم سلام علیک / کز سـلامت سـلامت افزاید.** (فرهنگ‌نامه)
۱۳۹۵۶. **ای جهان، گر آدمی‌داری بیار.** (طالب‌آملی: ۵۹۶)
۱۳۹۵۷. **ای چشم تو دیـدی، ای گـوش تـو شـنیدی، ای دست تو برداشتی، ای پا تو دویدی.** (بیرجندی)
۱۳۹۵۸. **ای چشم‌های من اشک بریزید که فرزند خوانـده فرزند نخواهد شد.** (قشقایی)
۱۳۹۵۹. **ای حاجی بابا خرگوش زردآلو بخور و سـینی را بفروش.** (سمنانی)
۱۳۹۶۰. **ای حُمیدان، این گوی و این میدان.** (خوزستانی)
۱۳۹۶۱. **ای خار زرد لعنتی چرا در پـای برهنـه مـی‌روی؟** (لری)
۱۳۹۶۲. **ای خاک بر آن سر که در او عهـد و وفـا نیـست.** (شکورزاده)
۱۳۹۶۳. **ای خاک بـر آن سـر کـه در او مغـز وفـا نیـست.** (بهمنیاری، خزینه)
۱۳۹۶۴. **ای خاک چه دانی که چه در برداری.** (شاهد)
۱۳۹۶۵. **ای خانم که نشسته‌ای روی پالان خر، گربـه آمـد گوشت را برد، ننگت آمد او را برانی؟** (همدانی)
۱۳۹۶۶. **ای خدا، آقا آب بخواهد.** (کوچه)
۱۳۹۶۷. **ای خـدا ایـن‌قـدر پارچـه ایـن‌جـا روی هـم انباشـته‌باشـد و در پـشته‌ی زیلایـی* ک..ن مـادر برهنه باشد؟** (لری)
۱۳۹۶۸. **ای خدا باران ببار میشم بزاید، برّه‌اش را نذر کنم یارم بیاید.** (بختیاری)
۱۳۹۶۹. **ای خدا تا کی بخوابم جدا؟ نه مرد عزب می‌آید، نه کدخدا.** (سمنانی)
۱۳۹۷۰. **ای خدا، تا کی بخوابم جدا؟** (شکورزاده)
۱۳۹۷۱. **ای خدا، خدا کاشکی دوقلو بودی.** (لنجانی)
۱۳۹۷۲. **ای خدا، زیـر را مـی‌بینـی، رو را هـم مـی‌بینـی.** (جیرفتی)
۱۳۹۷۳. **ای خـدا شـر قافلـه را از تریـده (دزد) رد کـن.** (بختیاری)
۱۳۹۷۴. **ای خدا کاش خانم آب می‌خواست.** (گرمه‌ای)
۱۳۹۷۵. **ای خدا، مُردم از خوشی، غم برسان آشـی مَـشی.** (شکورزاده)
۱۳۹۷۶. **ای خدا، نون بده قاتق* جدا.** (بیرجندی)
۱۳۹۷۷. **ای خدا، نیلوفر خورده باشی و هـاجر هـم زنـت باشد.** (لری)
۱۳۹۷۸. **ای خدای رند، زیر را می‌بینی، رو را هم می‌بینی.** (جیرفتی)
۱۳۹۷۹. **ای خدای فلک، بـه همـه منقـل*دادی بـه مـن کلک*؟** (زرقانی)
۱۳۹۸۰. **ای خدای نرکشِ ماده پرور.** (لری)
۱۳۹۸۱. **ای خدایی که کرده‌ای داغم / گر سجودت کـنم قرُمساقم.** (شهرضایی)
۱۳۹۸۲. **ای خدایی که میخ را مسمار می کنی.** (آذری)
۱۳۹۸۳. **ای خر، به خران بنگر.** (بختیاری)
۱۳۹۸۴. **ای خر دم بریده خودت را باد نبرده.** (لری)
۱۳۹۸۵. **ای خرگر، اگر از ایـن‌جـا بزرگـت نکـنم، از آن سوی بزرگ نمی‌شوی.** (بختیاری)
۱۳۹۸۶. **ای خری کاین از تو خر باور کن.** (مولـوی؛ مثنـوی: ۳۶۹/۳ و۶۹۴/۳، بهمنیاری)
۱۳۹۸۷. **ای خواجه برو، به هرچه داری / یاری بخـر و بـه هیچ مفروش.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷۴، دهخدا)
۱۳۹۸۸. **ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست.** (حـافظ: ۴۴)
۱۳۹۸۹. **ای خواجه گر طبیب نباشد حبیـب هـست.** (کمـال خجندی، شکورزاده)
۱۳۹۹۰. **ای خواهر گل به سر، امسال که مهمان شما هستیم سال آینده هم مهمانم.** (قشقایی)
۱۳۹۹۱. **ای خواهرم، نازت به جهازت.** (بختیاری)
۱۳۹۹۲. **ای خورجین سرخ (سبز) درونت خودم را کشته و بیرونت مردم را.** (بختیاری)
۱۳۹۹۳. **ای خوش آن کس کـه مـست و بـی‌خبـر اسـت.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۱۱۹)
۱۳۹۹۴. **ای خوشا آن‌کس که زن ناکرده‌اسـت / و آن‌کـه زن دارد غلام و برده‌است.** (شیخ بهایی، شکورزاده)
۱۳۹۹۵. **ای خوشا خرقه و خوشا کشکول.** (شیخ بهـایی: ۱۵۸، شکورزاده، دهخدا، تهرانی، عوام، کوچه، کاوش)
۱۳۹۹۶. **ای خوشا در بوستان با دوسـتان.** (مـسعودسعدسلمان: ۶۱۹، شکورزاده)
۱۳۹۹۷. **ای خوشـا دوری کـه رسـمِ مـردم آزاری نبـود.** (طالب‌آملی: ۵۲۴)
۱۳۹۹۸. **ای خوش‌بخت سنگ‌انداز، سنگ هم وقتی دارد.** (آذری)
۱۳۹۹۹. **ای داد ز دست فلک شعبده‌باز / شه‌زاده به ذلـت و گدازاده به ناز.** (بهمنیاری)
۱۴۰۰۰. **ای در، به تو می گویم، دیوار تو هم بشنو.** (خزینـه، بختیاری)

۱۴۰۰۱. **ای دریغا گر بُدی پیه و پیاز / په پیازی* کردمی گر نان بدی.** (دهخدا)
۱۴۰۰۲. **ای دغا گندم نما و جو فروش.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۸۳/۵، امثال‌موزون)
۱۴۰۰۳. **ای دل به هرزه دانش و عمرت به باد رفت.** (حافظ: ۳۰۴)
۱۴۰۰۴. **ای دل چه بی‌حیایی، پیش گدا گدایی؟** (زرقانی)
۱۴۰۰۵. **ای دل خوشی نبینی، یا گاو نر را برانی یا سرش را بکشی.** (بختیاری)
۱۴۰۰۶. **ای دل صبور باش به سختی که گفته‌اند / فوآره چون بلند شود سرنگون شود.** (تهرانی)
۱۴۰۰۷. **ای دل عشاق به دام تو صید / ما به تو مشغول و تو با عمر و زید.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۲)
۱۴۰۰۸. **ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش.** (حافظ قدسی: ۳۲۸، بهمنیاری)
۱۴۰۰۹. **ای دندان‌های استخوان شکن من، آب هم آمد و از سر شما گذشت.** (قشقایی)
۱۴۰۱۰. **ای دوست بر جنازه‌ی دشمن چو بگذری / شادی مکن که بر تو هم این ماجرا رود.** (سعدی؛ کلیات: ۴۲۵، افغانی، بهمنیاری، آذری، کوچه)
۱۴۰۱۱. **ای دوست گل سرشته را آبی بس.** (شاهد، نامه‌ی‌داستان، کوچه)
۱۴۰۱۲. **ای دوست، گُلِ شکفته را بادی بس.** (نفثه‌المصدور، شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۱۴۰۱۳. **ای دوست همه خربزه می‌خورند ما پوست.** (تهرانی)
۱۴۰۱۴. **ای دهان خالی چه می‌گویی؟** (جیرفتی)
۱۴۰۱۵. **ای دیر به دست آمده، بس زود برفتی / آتش زدی اندر من و چون دود برفتی.** (انوری، دیوان س/۵۶۹)
۱۴۰۱۶. **ایذای مؤمن حرام.** (تاجیکی، افغانی)
۱۴۰۱۷. **ایراد بنی‌اسراییلی می‌گیرد.** (ریشه‌های تاریخی امثال و حکَم، ج ۱: ۱۱۰)
۱۴۰۱۸. **ایراد ک.. ترکی.** (فرهنگ‌نامه)
۱۴۰۱۹. **ای روزگار، به همه پخته دادی، به ما کال؟** (گیلکی)
۱۴۰۲۰. **ای روزگار، به همه موم دادی، به ما ازملَک*؟** (گیلکی)
۱۴۰۲۱. **ای روزگار پارسال انگور می‌فروخت امسال خیار.** (تهرانی)
۱۴۰۲۲. **ای روزگار! پارسال دوغ می‌فروخت، امسال آب زرشک.** (تهرانی)
۱۴۰۲۳. **ای روشنی طبع، تو بر من بلا شدی.** (دهخدا)
۱۴۰۲۴. **ای زالزالک عزیز، تو خوراک گراز هستی.** (لری)
۱۴۰۲۵. **ای زبردست زیر دست آزار / گرم تا کی بماند این بازار؟** (سعدی؛ گلستان: ۶۷، خزینه، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۱۴۰۲۶. **ایز*به گربه گم می‌کند.** (بهمنیاری)
۱۴۰۲۷. **ایزد به روی بنده نیارد گناه را.** (نظیری: ۲۸، امثال‌موزون)
۱۴۰۲۸. **ایزد خود امیدواری دهد.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۵۰)
۱۴۰۲۹. **ایزد، دعای سوختگان را بود مجیب.** (امیرمعزّی: ۶۵، دهخدا)
۱۴۰۳۰. **ایزد کند رحمت بر آن‌کس / که او رحمت کند بر مردم ممتحن.** (فرخی سیستانی، دهخدا)
۱۴۰۳۱. **ایزد نپسندد، ستم از هیچ ستمکار.** (مسعودسعدسلمان: ۲۳۷، دهخدا)
۱۴۰۳۲. **ایزد ندهد ملکِ جهان جز به سزاوار.** (امیرمعزی: ۲۶۶، شکورزاده، دهخدا)
۱۴۰۳۳. **ایزد هرگز دری نبندد بر تو / تا صد دیگر به بهتری نگشاید.** (اسرارالتوحید: ۳۳۲، دهخدا)
۱۴۰۳۴. **ایزد همه را هرچه کنند آرد پیش.** (فرخی: ۴۴۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۴۰۳۵. **ای زر تو خدا نه‌ای ولیکن به خدا، ستارعیوب و قاضی‌حاجاتی.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۱۴۰۳۶. **ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه باشی زود باش.** (خزینه)
۱۴۰۳۷. **ای زمین بر قامت رعنا نگر.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۴۰۳۸. **ای زن، ابله و متهور نشو چون هیچ کوهی بدون مرد نمی‌شود.** (لری)
۱۴۰۳۹. **ای زن این‌همه عاشق و معشوقی و ناز مکن که نه میوه‌ی پاییزه‌ات می‌ماند و نه دوغ بهاره‌ات.** (لری)
۱۴۰۴۰. **ای زن، تا می‌توانی زور بزن.** (بیرجندی)
۱۴۰۴۱. **ای زن، رندی مکن، تا شوهر تکنی پسر به دنیا نمی‌آوری.** (لری)
۱۴۰۴۲. **ای زن هیز، ریشخندم مکن که نه دوغ بهارانه برای تو می‌ماند و نه میوه‌ی‌پاییزی.** (لری)
۱۴۰۴۳. **ای زنی که جادوجنبل می‌کنی، ماه نو آمد برو فکری به حال خود بکن.** (شوشتری)
۱۴۰۴۴. **ای زور، جرأت هم لازم داری.** (لکی)
۱۴۰۴۵. **ای سال برنگردی، صد سال برنگردی، مردها را اخته کردی، زن‌ها را شلخته کردی، دکّان‌ها را تخته کردی.** (تهرانی، شکورزاده)
۱۴۰۴۶. **ایستادن سنگ را مشکل بود برروی آب.** (بیدل: ۱۵۸، امثال‌موزون)
۱۴۰۴۷. **ایستادن عروسی است و رفتن عید.** (ترکمنی)

۱۴۰۴۸. **ایستاده بپوش و نشسته بخور.** (افغانی)
۱۴۰۴۹. **ایستاده و ایستاده گفت: «شتر.»** (درگزی)
۱۴۰۵۰. **ای سر چه به سر داری؟** (تهرانی)
۱۴۰۵۱. **ای سلیم آب ز سر چشمه ببند / که چو پر شد نتوان بستن جوی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۱، دهخدا)
۱۴۰۵۲. **ای سلیمان در میان زاغ و باز / حلم حق شو با همه مرغان بساز.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۷۹/۴، دهخدا)
۱۴۰۵۳. **ای سیب برس و در دهانم بیفت.** (ترکمنی)
۱۴۰۵۴. **ای سیر تو را نان جوین خوش ننماید / معشوق من است آن‌که به نزدیک تو زشت است.** (سعدی؛ گلستان: ۶۵۰، شکورزاده، دهخدا)
۱۴۰۵۵. **ای شکم خیره به نانی بساز / تا نکنی پشت به خدمت دوتا.** (سعدی؛ گلستان: ۸۳، دهخدا)
۱۴۰۵۶. **ای شمر وفا و غیرتت کو؟** (دهخدا، از اشعار تعزیه)
۱۴۰۵۷. **ای شوخ ماه پاره از من مکن کناره / هرجا گلیست دارد جا در کنار خاری.** (افغانی)
۱۴۰۵۸. **ای شومی و نامبارکی برای کسی به ارمغان نیایی.** (ایلامی)
۱۴۰۵۹. **ای شیر دلاور، سخن بگو برابر.** (سیرجانی، گلبافی، نی‌ریزی)
۱۴۰۶۰. **ای صبر بگفتی که چو غم پیش آید / خوش باش که کار تو ز من بگشاید.** (مجیربیلقانی، فرهنگ‌نامه)
۱۴۰۶۱. **ای طمع چرا این‌قدر می‌بازی؟** (نهاوندی)
۱۴۰۶۲. **ای عبدالحسین دزد یاغی، سهم وجین تو باقی.** (سرخه‌ای)
۱۴۰۶۳. **ای عروس نازت به جهیزیه‌ات است؟** (لری)
۱۴۰۶۴. **ای عزراییل دیگ به سر / این تو و این هم پسر.** (شهربابکی)
۱۴۰۶۵. **ای عزیزان ز لب و لُنج شتر فیض برید / خاصه وقتی که بوَد مست اداها اشتر.** (شکورزاده)
۱۴۰۶۶. **ای عزیزان کارِ تن سهل است فکر دل کنید.** (جامی؛ دیوان: ۳۲۴، شکورزاده)
۱۴۰۶۷. **ای عزیز من، گنه (نه عیب) آن به که پنهانی بود.** (حافظ: ۱۴۸، دهخدا)
۱۴۰۶۸. **ای علی خوخو، کمی هم برای خودت بگو.** (سبزواری)
۱۴۰۶۹. **ای غریبی الهی ریشه‌ات چون پیاز هفت پوست از بین برود.** (لری)
۱۴۰۷۰. **ای غنّام بخور و بخواب.** (خوزستانی)
۱۴۰۷۱. **ای فاخته بادام تر و تازه است، امّا تا بید و بلوط جوانه نزند نمی‌گویم بهاراست.** (بختیاری)
۱۴۰۷۲. **ای فغان از یار ناجنس ای فغان / همنشین نیک جویید ای مهان.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۹۵۰/۶، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، دهخدا)
۱۴۰۷۳. **ای فقیه اوّل نصیحت‌گوی نفس خویش باش.** (سعدی؛ کلیات: ۳۱۱، شکورزاده، دهخدا)
۱۴۰۷۴. **ای فلانی، مرا سر جنگ است / در میان پای من زنگ است.** (گیلکی)
۱۴۰۷۵. **ای فلک از دست تو فریاد، از این شربتی که به ما می‌خورانی خودت هم قطره‌ای بچش.** (قشقایی)
۱۴۰۷۶. **ای فلک به همه منقل دادی به ما کَلَک*؟** (شکورزاده، تهرانی، عوام، کوچه، دهخدا)
۱۴۰۷۷. **ای فلک در جیب همه نخودچی و کشمش ریختی در جیب من اَزمَلَک (گیاه خاردار).** (رامسری)
۱۴۰۷۸. **ای قمری کوچک پر و بالت که شکسته‌است؟** (لاهیجانی)
۱۴۰۷۹. **ای قناعت توانگرم گردان / که ورای تو هیچ نعمت نیست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۹، فرهنگ‌نامه)
۱۴۰۸۰. **ای کاش آدم را گرگ فهمیده بخورد.** (آذری)
۱۴۰۸۱. **ای کاش آدمی را در محلّه‌ای آشنا گرگ بخورد.** (آذری)
۱۴۰۸۲. **ای کاش آن‌قدر می‌بود که بی‌بی بلیسد و مجبور نشود از این مال به آن مال بدود.** (لری)
۱۴۰۸۳. **ای کاش این خروس نخواند.** (لری)
۱۴۰۸۴. **ای کاش بود روغنی می‌پختم نیمرو.** (آذری)
۱۴۰۸۵. **ای کاش به اندازه‌ی کرایه‌ی خر، بارش بیارزد.** (تایبادی)
۱۴۰۸۶. **ای کاش پدرت آن شب خوابش برده‌بود.** (لری)
۱۴۰۸۷. **ای کاش پدرت زودتر رفته‌بود.** (لری)
۱۴۰۸۸. **ای کاش پسرم جوان‌مرد بار آید، امّا نه بر که خانه‌ام باشد.** (آذری)
۱۴۰۸۹. **ای کاش پیراهنی از پوست صورتت داشتم.** (بختیاری)
۱۴۰۹۰. **ای کاش تخم هندوانه مثل خربزه وسطش جمع بود.** (نهاوندی)
۱۴۰۹۱. **ای کاش جایی بروی که آب رفت و علف نروید.** (لری)
۱۴۰۹۲. **ای کاش خداوند سفتش می‌کرد.** (لری)
۱۴۰۹۳. **ای کاش شود خشک بُن تاک و خداوند / زین مایه‌ی شر حفظ کند نوع بشر را.** (ایرج‌میرزا: ۲۴۳، دهخدا)
۱۴۰۹۴. **ای کاش شوهر زنی باشی که به عروسی رفته، زن مردی باشی که از سفر برگشته.** (آذری)
۱۴۰۹۵. **ای کاشکی که پایش به سنگی برآمدی.** (حافظ: ۳۰۶)
۱۴۰۹۶. **ای کاش گوش من همه احول بُدی چو چشم / تا هرچه گفتی از تو مکرر شنیدمی.** (افغانی)

۱۴۰۹۷. **ای کاش مادرم مرا نمی‌زایید.** (آذری)
۱۴۰۹۸. **ای کاش مار بزنم امّا نمیرم تا یار بیاید به احوال پرسم و رویش ببینم.** (بویراحمدی)
۱۴۰۹۹. **ای کاش مرگ خر از خوردن جو می‌بود.** (لری)
۱۴۱۰۰. **ای کاش نامتان را شنیده‌بودم ولی خودتان را ندیده بودم.** (لری)
۱۴۱۰۱. **ای کام دلت دام کرده دین را.** (دهخدا)
۱۴۱۰۲. **ای کدخدای کوه و از خانه بی‌نصیب.** (بختیاری)
۱۴۱۰۳. **ای کُشته کرا کشتی تا کشته‌شدی زار / تا باز که او را بکشد آن‌که تورا کشت؟** (ناصرخسرو: ۵۱۹، دهخدا، شکورزاده، عوام، بهمنیاری)
۱۴۱۰۴. **ای کلاغ حرام‌زاده، اگر این‌همه کشک را دوست داری برو برای خودت گاو بخر.** (آذری)
۱۴۱۰۵. **ای کلگ، از کلگ و دوغ گذشتم بند تنبانم را رها کن.** (لری)
۱۴۱۰۶. **ای کم از کم، به کم قناعت کن.** (ابن‌حسام: ۵۷۷)
۱۴۱۰۷. **ای کوسه‌ی دو مو به چانه، خودت را عاقل می‌دانی، دیگران را بچّه؟** (بختیاری)
۱۴۱۰۸. **ای کوه سیاه دلم را به تو خوش کردم، بر تو هم برف بارید؟** (قشقایی)
۱۴۱۰۹. **ای که اندازی کلوخی سنگ را آماده باش / چون به سر خوردت ببین پاداش سنگ‌انداز را.** (فرهنگ‌نامه، شکورزاده)
۱۴۱۱۰. **ای که بد کردی، بترس ایمن مباش / زآن‌که تخم است و برویاند خداش.** (هزاره‌ای)
۱۴۱۱۱. **ای که بر مرکب تازنده سواری هشدار / که خر خارکش خسته اندر وحل*است.** (بهمنیاری)
۱۴۱۱۲. **ای که پنجاه رفت و در خوابی / مگر این پنج روزه دریابی.** (سعدی؛ گلستان: ۵۲، تهرانی)
۱۴۱۱۳. **ای که تو از ظلم چاهی می‌کَنی / از برای خویش دامی می‌تنی.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۳۱۱/۱، فرهنگ‌نامه)
۱۴۱۱۴. **ای که خوابی تو، بترس از چشم بیدارِ کسی.** (تهرانی)
۱۴۱۱۵. **ای که خواهی شاد و خندان بگذری از روی پُل / مست لایعقل و خواب‌آلود مرو در پشتِ رُل.** (کوچه)
۱۴۱۱۶. **ای که دانش به خلق‌آموزی / آن‌چه گویی به خلق، خود بنیوش.** (اوحدی، دهخدا)
۱۴۱۱۷. **ای که در پاییز هلو می‌پزی، بهار را به یاد داشته باش.** (آملی)
۱۴۱۱۸. **ای که در (از) کوچه‌ی معشوقه‌ی ما می‌گذری / برحذر باش که سر می‌شکند دیوارش.** (حافظ: ۱۸۸)
۱۴۱۱۹. **ای که در نسیه بری همچو گل خندانی / سببش چیست که در دادن آن گریانی؟** (فرهنگ‌نامه، کوچه)
۱۴۱۲۰. **ای که دستت می‌رسد کاری بکن / پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار.** (سعدی؛ کلیات: ۶۵۱، شکورزاده، عوام، تهرانی، بهمنیاری، دهخدا)
۱۴۱۲۱. **ای که رویت به قربت شاه است / چه روی که آبگینه در راه است.** (اوحدی مراغه‌ای: ۷۶۱، دهخدا)
۱۴۱۲۲. **ای که عاشق می‌شوی از خون‌دل‌خوردن منال.** (اهلی شیرازی: ۱۷۰)
۱۴۱۲۳. **ای که مشتاق منزلی مشتاب / پند من کار بند و صبر آموز.** (گلستان: ۱۵۱، فرهنگ‌نامه)
۱۴۱۲۴. **ای که مغروری به دنیا مردم‌آزاری مکن / گر تو انسانی به معنا مردم‌آزاری مکن.** (بیرجندی)
۱۴۱۲۵. **ای که می‌پرسی ز صحبت‌ها گریزانی چرا؟ / در بساطم وقت ضایع کردنی کم مانده‌است.** (صائب: ۵۸۱)
۱۴۱۲۶. **ای که نیامده رفتی، حوالت به چراغ نفتی.** (تهرانی)
۱۴۱۲۷. **ای که هستی نسیم صحراگرد / گر به گردش نمی‌رسی واگرد / حالا که شدی سرگردون / سر خر برگردون.** (میبدی)
۱۴۱۲۸. **ای گاو سیاه، مادرم، مادر تو را دوشیده‌است.** (بختیاری)
۱۴۱۲۹. **ای گاو کال (سیاه) امشب چهارده من بذر برایت وزن کرده‌ام، گفت: «من که نمی‌روم تو هرچه می‌خواهی کیل کن.»** (بختیاری)
۱۴۱۳۰. **ای گاو، کشت کن که کار پدرت است.** (لری)
۱۴۱۳۱. **ای گربه‌ی‌فیروزه رنگ، مهمان یک روز دو روز است.** (گیلکی)
۱۴۱۳۲. **ای گربه‌ی ناز، دُم تو دراز، مهمان یک روزه، مهمان دو روزه، نه سال دراز.** (سبزواری)
۱۴۱۳۳. **ای گِرده‌ی درازه، تو به سمنان چه می‌کردی؟** (تهرانی)
۱۴۱۳۴. **ای گرفتار و پای‌بند عیال / دگر آزادگی (آسودگی) مبند خیال.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۰، دهخدا، بهمنیاری)
۱۴۱۳۵. **ای گرگ ختایی، بگذار تا بزایی.** (بیرجندی)
۱۴۱۳۶. **ای گرگ نگفتمت که روزی / بیچاره شوی به دست یوزی؟** (سعدی؛ کلیات: ۷۵۲، بهمنیاری)
۱۴۱۳۷. **ای گل به تو خرسندم تو بوی کسی داری.** (افغانی)
۱۴۱۳۸. **ای گل‌فروش، گل چه فروشی به‌جای سیم / وز گل عزیزتر چه ستانی به سیمِ گل؟** (کسایی مروزی: ۸۷، شکورزاده)

۱۴۱۳۹. **ای گنجشک، بخور و جیک مزن.** (کرمانشاهی)
۱۴۱۴۰. **ایلاتی با کولی دعوا کرد، کولی از آبروریزی ترسید.** (مرندی)
۱۴۱۴۱. **ایل از پل شکسته بیزار است.** (ترکمنی)
۱۴۱۴۲. **ایل از دیوانه‌اش خوب محافظت می‌کند.** (آذری)
۱۴۱۴۳. **ایل به ایل می‌بخشد، ایل خانه را ویران نمی‌کند.** (آذری)
۱۴۱۴۴. **ایل به کجا می‌رود؟ تو هم همان‌جا برو.** (آذری، قشقایی)
۱۴۱۴۵. **ایل به ییلاق رسید، قیرقیر*تازه از خواب بیدار می‌شود.** (آذری)
۱۴۱۴۶. **ایلچی در امان است.** (قشقایی)
۱۴۱۴۷. **ایلچی را زوالی نیست (ندارد).** (دهخدا، افغانی، آذری)
۱۴۱۴۸. **ایلچی را کس نمی‌کشد.** (افغانی)
۱۴۱۴۹. **ایلچی را نه بند است و نه زندان.** (افغانی)
۱۴۱۵۰. **ایل در ایل می‌گنجد، خانه در خانه نمی‌گنجد.** (آذری)
۱۴۱۵۱. **ایل دیوانه‌اش را خوب می‌شناسد.** (آذری)
۱۴۱۵۲. **ایل دیوانه شود، تو هم دیوانه شو، ایل طغیان کرد تو هم طغیان کن.** (ترکمنی)
۱۴۱۵۳. **ایل دیوانه شود، دیوانه شو.** (گنبدکاووسی)
۱۴۱۵۴. **ایل دیوانه‌ی‌خود را بیرون نمی‌اندازد.** (آذری، قشقایی)
۱۴۱۵۵. **ایل کوچ کرده‌بود سگ هم‌چنان در کنار پرچین پرسه می‌زد.** (لکی)
۱۴۱۵۶. **ایل کوچ می‌کند، کدبانو لانه‌ی‌مرغ می‌سازد.** (کرمانشاهی)
۱۴۱۵۷. **ایل کوچیده، جایش مانده.** (اهری)
۱۴۱۵۸. **ایل نزد ما، ما پیش ایل.** (آذری)
۱۴۱۵۹. **ایل و تبار اگر اتّحاد داشته باشند، کوه را از جایش حرکت می‌دهند.** (آذری)
۱۴۱۶۰. **ایل و وطنم نباشد، ماه و خورشیدم طلوع نکند.** (گنبدکاووسی)
۱۴۱۶۱. **ایل هرجا برود دنباله‌اش هم، همان‌جا خواهد رفت.** (قشقایی)
۱۴۱۶۲. **ایلی قدرت نگه‌داری خانوار را دارد، امّا خانواری تحمّل رنج ایل را ندارد.** (بویراحمدی، بختیاری)
۱۴۱۶۳. **ای مادرشوهر، تا من آمدم تو مرخصی.** (بختیاری)
۱۴۱۶۴. **ای مادر کفنی حلال برایم بیاب.** (بختیاری)
۱۴۱۶۵. **ای ماده سگ، هرزه لوت را در خانه‌ام می‌خوری، عوعویت را پایین محله‌ی خانه‌ی کربلایی جان‌علی می‌کنی؟** (مازندرانی)
۱۴۱۶۶. **ای مار دم بریده، جعفری.** (لری)
۱۴۱۶۷. **ایمان آدمی‌زاد یک جو بیشتر نیست.** (رفسنجانی)
۱۴۱۶۸. **ایمان اگر باشد، مردن چیزی نیست، روغن اگر باشد مهمان چیزی نیست.** (هزاره‌ای)
۱۴۱۶۹. **ایمان درخت شفتالو نیست که در هر کرتی بروید.** (آذری)
۱۴۱۷۰. **ای ماندنی ای ماندنی خر را پیدا می‌کنی گاو را گم می‌کنی.** (بختیاری)
۱۴۱۷۱. **ایمان زیادی ندارم.** (زرقانی)
۱۴۱۷۲. **ایمان قوی و دروغ با هم جور درنمی‌آید.** (افغانی)
۱۴۱۷۳. **ایمان که مانند پنیرک (خرفه) نیست.** (لارستانی)
۱۴۱۷۴. **ایمان که مثل شبدر نیست.** (قشقایی)
۱۴۱۷۵. **ایمان ندارم شیطان ببرد مالی ندارم دیوان ببرد.** (آذری)
۱۴۱۷۶. **ای مبارک به قنبر بگو، که به یاقوت بگوید که به سائل بگوید چیزی در خانه نیست که به او بدهند.** (فرهنگ‌نامه)
۱۴۱۷۷. **ای متکا، دین عمر و عثمان و آسیابان و گمرکچی به گردنت اگر مرا صبح در فلان وقت بیدار نکنی.** (تهرانی)
۱۴۱۷۸. **ای محمّد آهنگر بیا بار دلم بنگر.** (دشتستانی)
۱۴۱۷۹. **ای مردان بکوشید یا جامه‌ی‌زنان بپوشید.** (سعدی؛ گلستان: ۶۰)
۱۴۱۸۰. **ای مرد درمانده جمع کن آن ک.. و خایه را.** (مازندرانی)
۱۴۱۸۱. **ای مردک بدسرشت در زمین مردم نهال منشان.** (سیستانی)
۱۴۱۸۲. **ای مردم‌آزار تا کی می‌ماند این بازار؟** (درگزی)
۱۴۱۸۳. **ای مردم، پس از دو ماه، این دوغ ماما.** (بختیاری)
۱۴۱۸۴. **ای مرده‌ی‌قبرستان، نمی‌دانم ریش داری یا پستان، مِهر (فلانی) را از دلِ (فلانی) بِستان.** (کوچه)
۱۴۱۸۵. **ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد.** (سعدی؛ گلستان: ۵۰)
۱۴۱۸۶. **ای مرغ سیاه، باز هم برای چیدن دانه به روستای ما سری می‌زنی.** (قشقایی)
۱۴۱۸۷. **ای مسلمان فغان از جور چرخ چنبری.** (شکورزاده)
۱۴۱۸۸. **ای مکّه وه که بس دوری.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۳۹، دهخدا)
۱۴۱۸۹. **ای مگس عرصه‌ی‌سیمرغ نه جولانگه توست.** (حافظ: ۳۱۳، بهمنیاری، عوام، هزاره‌ای، دهخدا، شکورزاده)
۱۴۱۹۰. **ایمن از زخمِ زبان شد ز خموشی صائب / نیست اندیشه‌ی‌سوزن، دهانْ دوخته را.** (صائب: ۱۱۹)

۱۴۱۹۱. **ایمن است از موج دریا هر که در بوزی (کشتی) نشست.** (خواجه عمید لوبکی، دهخدا)
۱۴۱۹۲. **ایمن بود از آب، ورق تا به کتاب است.** (امثال‌موزون)
۱۴۱۹۳. **ایمن ز دشمن مشو وقت خواب.** (عثمان‌مختاری؛ شهریارنامه)
۱۴۱۹۴. **ای من فدای آن که دلش با زبان یکی است.** (حافظ قدسی: ۱۰۹، دهخدا، بهمنیاری، عوام، شکورزاده)
۱۴۱۹۵. **ایمن مشو ز فتنه چو خود فتنه می‌کنی / کر چیره‌ای تو، چیره‌تر است از تو روزگار.** (پروین‌اعتصامی: ۱۳۸، شکورزاده، دهخدا)
۱۴۱۹۶. **ایمنی جستم ز ویرانی ندانستم که چرخ / گنج می‌خواهد به‌جای باج از ملک خراب.** (صائب: ۴۲۳، دهخدا)
۱۴۱۹۷. **ای موج‌شمار، موج‌های آمده را بیشتر از موج‌های رفته بشمار.** (خوزستانی)
۱۴۱۹۸. **این آب از این جو نمی‌گذرد.** (مازندرانی، گیلکی)
۱۴۱۹۹. **این آب این آسیاب را نمی‌چرخاند.** (مازندرانی)
۱۴۲۰۰. **این آب این آسیاب را می‌گرداند.** (رامسری)
۱۴۲۰۱. **این آب را این آبدنگ باید.** (مازندرانی)
۱۴۲۰۲. **این آب را، این بند می‌باید.** (مازندرانی)
۱۴۲۰۳. **این آب را خوردم کرمکی شدم.** (فرهنگ‌نامه)
۱۴۲۰۴. **این آبِ رفته باز نیاید به جوی خویش.** (صائب: ۲۴۴۵، امثال‌موزون)
۱۴۲۰۵. **این آب ز فرق برگذشته‌ست.** (انوری، دیوان س/۴۹۱)
۱۴۲۰۶. **این آب‌های مرده به‌جایی (دریا) نمی‌رسند.** (صائب: ۲۰۰۷، امثال‌موزون، دهخدا، کوچه)
۱۴۲۰۷. **این آبی نیست که با آن آبیاری کنی.** (کردی کلهری)
۱۴۲۰۸. **این آتش‌ها از گور فلانی می‌بارد.** (سیرجانی، رفسنجانی)
۱۴۲۰۹. **این آخری را بردار که عَرَق کردم.** (زرقانی)
۱۴۲۱۰. **این آرزو را به گور (خاک) خواهد برد.** (عوام، رفسنجانی، افغانی)
۱۴۲۱۱. **این آرزو مرا به لب گور می‌بَرَد.** (صائب: ۱۹۴۹)
۱۴۲۱۲. **این آروغ را بخور بزرگ‌تر بده.** (سمنانی)
۱۴۲۱۳. **این آسیاب است، این هم پوشال جلوی آن.** (دزفولی)
۱۴۲۱۴. **این آش ترش را این چغندر می‌خواست.** (مازندرانی)
۱۴۲۱۵. **این آش ترش سرپوش نمی‌خواهد.** (بهمنیاری)
۱۴۲۱۶. **این آش ترش قابل سرپوش اطلس را ندارد.** (عوام، شکورزاده، کوچه، فرهنگ‌نامه)
۱۴۲۱۷. **این آش ترش لایق این سرپوش نیست.** (لنجانی)
۱۴۲۱۸. **این آش کشکه یا آش پشمه؟** (تنکابنی)
۱۴۲۱۹. **این آش نعلبکی کجا، شکم خاله بی‌بی کجا؟** (شهربابکی)
۱۴۲۲۰. **این آش و این کاسه.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۱۴۲۲۱. **این آش و این نقاره.** (هبله‌رودی، شاهد، کوچه، عوام، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، مثمر، بهمنیاری)
۱۴۲۲۲. **این آشی است که خودم برای خودم پختم.** (شکورزاده، کوچه)
۱۴۲۲۳. **این آقا از آن آقاها نیست.** (آذری)
۱۴۲۲۴. **این آمدن از کجا و رفتن به کجاست؟** (خیام: ۷۹)
۱۴۲۲۵. **این آمدن و رفتنم از بهرِ چه بود؟** (خیام: ۸۶)
۱۴۲۲۶. **این ابر سیاه نشان باران است / بیچاره کسی که شوهرش چوپان است.** (لنجانی)
۱۴۲۲۷. **این ابره‌اش (قباش، قدکش) تا کَلّه قندش را بیاورم.** (کوچه)
۱۴۲۲۸. **ای ناتوان در راه رفتن تو برو بیاورش ولی سوارش نشوی.** (لری)
۱۴۲۲۹. **ای ناتوان شده به تن و برگزیده زهد / زاهد شدی کنون که شدی پیر و ناتوان.** (ناصرخسرو: ۵۰۰، شکورزاده، دهخدا)
۱۴۲۳۰. **این اداها لایق چشمِ سخنگوی تو نیست.** (صائب: ۶۵۴)
۱۴۲۳۱. **اینا دیگه ادا ک..نم می‌خاریه.** (سیرجانی)
۱۴۲۳۲. **این ارده به آن شیره.** (فرهنگ‌نامه)
۱۴۲۳۳. **این ارواح پدر است نه جان پدر.** (آشتیانی)
۱۴۲۳۴. **این از آن حساب‌هاست که دَمِ دروازه، کوره با ک..ش می‌کرد.** (کوچه، عوام)
۱۴۲۳۵. **این از آن دعاهاست که هیچ‌وقت مستجاب نمی‌شود.** (کوچه)
۱۴۲۳۶. **این از آن وعده‌هاست که حضرت سلیمان به قورباغه‌ها می‌داد.** (کوچه)
۱۴۲۳۷. **این از تخم و ترکه‌ی این پدر و مادر نیست.** (رامسری)
۱۴۲۳۸. **این از فلک است از حسن نیست.** (هبله‌رودی)
۱۴۲۳۹. **این اسب هم دیگر نمی‌تواند برود آن شتر را برگرداند.** (ساوه‌ای)
۱۴۲۴۰. **این استر چموش لگدزن از آن من.** (وحشی: ۲۳۵، دهخدا)
۱۴۲۴۱. **این است سخن تا ندهی نستانی.** (مجیربیلقانی: ۴۱۴)
۱۴۲۴۲. **این اشارت ز جهان گذران ما را بس.** (حافظ: ۱۸۲)
۱۴۲۴۳. **این اگر گربه‌ست، پس آن گوشت کو؟ / ور بود این گوشت، گربه کو؟ بجو.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴۱۸/۵)

۱۴۲۴۴. **این امّا گفتن یک چیزی هم به‌دنبالش خواهد داشت.** (قشقایی)
۱۴۲۴۵. **این امام‌زاده اگر کور نکند شفا نمی‌دهد.** (بیرجندی، آمره‌ای)
۱۴۲۴۶. **این امام‌زاده‌ای است که با هم ساخته‌ایم.** (بهمنیاری، تهرانی، کوچه، حییم، شکورزاده)
۱۴۲۴۷. **این امام‌زاده چانه‌ی کج را درمان نمی‌کند.** (مازندرانی)
۱۴۲۴۸. **این امام‌زاده کندلو، چند تا مرید می‌خواهد؟** (سیرجانی)
۱۴۲۴۹. **این امام‌زاده کور می‌کند که شفا نمی‌دهد.** (تهرانی، سمنانی)
۱۴۲۵۰. **این امام‌زاده مراد نمی‌دهد.** (آمره‌ای)
۱۴۲۵۱. **این امام‌زاده معجزه ندارد.** (مازندرانی)
۱۴۲۵۲. **این امام‌زاده نه کور می‌کند نه شفا می‌دهد.** (نهاوندی)
۱۴۲۵۳. **این امام‌زاده هم که معجزی نکرد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۴۲۵۴. **این اوّل رشته‌است، خدا می‌داند آخرش چگونه است؟** (خوزستانی)
۱۴۲۵۵. **این اولش است، صدای ترکیدن در پی است.** (مازندرانی)
۱۴۲۵۶. **این بابا مردنمان این جلو مردم بلند و کوتاه شدنمان.** (اصفهانی)
۱۴۲۵۷. **این باد از طرف (فلان) می‌آید.** (کوچه)
۱۴۲۵۸. **این باد، باد عاشقی است.** (بیرجندی)
۱۴۲۵۹. **این باد بی‌دلیل روی خاک پدرش نمی‌وزد.** (رامسری)
۱۴۲۶۰. **این بادی است که به همه‌ی درخت‌ها می‌خورد.** (بروجردی)
۱۴۲۶۱. **این باران جلوی خانه‌ی تو هم می‌بارد.** (رامسری)
۱۴۲۶۲. **این بارانی است که در همه‌ی شهرها می‌بارد.** (سیرجانی)
۱۴۲۶۳. **این بار در این بارخانه نمی‌ماند.** (نهاوندی)
۱۴۲۶۴. **این‌بار مرده را پاک شسته‌است.** (مازندرانی)
۱۴۲۶۵. **این بار نه آن بار است.** (هبله‌رودی)
۱۴۲۶۶. **این بار نه بار دیگر.** (کردی)
۱۴۲۶۷. **این بار هرزه، هرزه خر آسیا کشد.** (بهمنیاری)
۱۴۲۶۸. **این بازی‌ها، برای قاضیه.** (سیرجانی)
۱۴۲۶۹. **این باقلای دیرپز را این‌گونه دیگ باید.** (مازندرانی)
۱۴۲۷۰. **این باقلای ناپز و این دیگ زنگ‌زده.** (مازندرانی)
۱۴۲۷۱. **این بامت، این برف بامت.** (بروجردی)
۱۴۲۷۲. **این ببر بیان را تو بکشتی؟** (تهرانی)
۱۴۲۷۳. **این ببر بیان را که بکشته؟ / این شیر ژیان را که بکشته؟** (دهخدا، کوچه)
۱۴۲۷۴. **این بچّه است یا خر ماماچه است؟** (اصفهانی)
۱۴۲۷۵. **این بچّه پستان مادرش را هم گاز می‌گیرد.** (رفسنجانی)
۱۴۲۷۶. **این بچّه خیلی کُرکُری می‌خواند.** (رفسنجانی)
۱۴۲۷۷. **این بچّه‌های هفت‌تن، می‌رفتن و می‌گفتن ای وای سور تمام شد.** (کوچه)
۱۴۲۷۸. **این بچّه‌ی زن معشوقه است و آن بچّه‌ی زن اوّل؟** (گیلکی)
۱۴۲۷۹. **این بدانند که من زنده‌ام از بی‌کفنی.** (جودت)
۱۴۲۸۰. **این بددهنی بود که خوانده‌ای.** (عوام)
۱۴۲۸۱. **این بذر و این هم زمین.** (مازندرانی)
۱۴۲۸۲. **این برات را ببند دم کوزه و آبش را بخور.** (عوام)
۱۴۲۸۳. **این برات روی یخ نوشته‌شده.** (عوام)
۱۴۲۸۴. **این برای تو اکبر و اصغر نمی‌شود.** (سمنانی)
۱۴۲۸۵. **این برای ما مانده و شنبه برای یهودی.** (بهبهانی)
۱۴۲۸۶. **این بر شرفِ مناره افتد آن در بُنِ چاه آب‌خانه.** (مسعودسعدسلمان)
۱۴۲۸۷. **این برفی است که بر بام همه می‌بارد.** (سنگسری، گلبافی)
۱۴۲۸۸. **این بر کوه، آن بر کوه، بالا خدا و پایین عمر.** (فیروزکوهی)
۱۴۲۸۹. **این بز را تو بالای بام بردی، حالا پایین بیار.** (گیلکی)
۱۴۲۹۰. **این بز و این هم باغ.** (سیستانی)
۱۴۲۹۱. **این بزی نیست که به این گیدی گیدی‌ها حال بیاید.** (نطنزی)
۱۴۲۹۲. **این بسته‌های قیمتی را ببینم، یا این تشک لاغر را؟** (سمنانی)
۱۴۲۹۳. **این بشقاب این دوری، زینب خانم چه‌طوری؟** (لنجانی)
۱۴۲۹۴. **این بلا را صد بلا اندر پی است.** (شکورزاده)
۱۴۲۹۵. **این بلا را صد بلا اندر قفاست.** (افغانی)
۱۴۲۹۶. **این بوته و آن بوته می‌شود یک بغل.** (تایبادی)
۱۴۲۹۷. **این به آن در.** (دهخدا، بهمنیاری، کوچه، شکورزاده، عوام)
۱۴۲۹۸. **این بهاری است کز آن بوی خزان می‌آید.** (غیاث نقشبند یزدی، شکورزاده)
۱۴۲۹۹. **این به بیداری است یا خواب؟** (افغانی)
۱۴۳۰۰. **این به ک..نش، قافله او را جا گذاشت.** (دزفولی)
۱۴۳۰۱. **این به گرمابه ده.** (کشف‌المحجوب: ۴۶۵)

۱۴۳۰۲. **این بیشه مگر ریشه به دریا دارد؟** (نامه‌ی‌داستان)
۱۴۳۰۳. **این بیلم درون گُه، آن بیلم درون گُـه، تـا سـبیلم درون گُه.** (آمره‌ای)
۱۴۳۰۴. **این بیلی که تو دَستِه کردی درست نیست.** (قمی)
۱۴۳۰۵. **این پات را بردار حمّال، آن پات را بردار حمّال.** (دهخدا، کوچه)
۱۴۳۰۶. **این پاشنه برای این کفش.** (خوزستانی)
۱۴۳۰۷. **این پدر مردنـی اسـت ایـن گریـه هـم کردنـی.** (گیلکی، مازندرانی)
۱۴۳۰۸. **این پدر مردنی است، این غم خوردنی.** (آملی)
۱۴۳۰۹. **این پرچین، این خرمن.** (کازرونی)
۱۴۳۱۰. **این پسر کسی نیست که به بازار برود.** (رامسری)
۱۴۳۱۱. **این پشت من و چوب تو.** (کردی)
۱۴۳۱۲. **این پلو تو، این خورشت تو.** (گیلکی)
۱۴۳۱۳. **این پلوی تو، این خورشت تـو دسـت را بـشوی، جلویت را نگاه کن.** (آملی)
۱۴۳۱۴. **این پنبه به ما نمی‌چسبد.** (افغانی)
۱۴۳۱۵. **این پنبه را از گوشت درآر.** (کوچه، کرمانی، شیرازی)
۱۴۳۱۶. **ایـن پـول‌هـا، سـوراخ دلـو را هـم نمـی‌گیـرد.** (سیرجانی)
۱۴۳۱۷. **این پولی است که سکّه نخورده‌است.** (رامسری)
۱۴۳۱۸. **این پیاز را باید ریـز کنـی و ایـن اشـک را بایـد بریزی.** (دزفولی)
۱۴۳۱۹. **این تاج از کسی است که شق چـون قلـم شـود.** (صائب: ۴۲۶۹)
۱۴۳۲۰. **این تبر آن جنگل را کاری است.** (گیلکی)
۱۴۳۲۱. **این تجربت است آن‌که نه زر دارد خـوار اسـت.** (قاآنی: ۱۲۶، دهخدا)
۱۴۳۲۲. **این تخم‌مرغ سـفید، زاده‌ی مـرغ سـیاه اسـت.** (مازندرانی)
۱۴۳۲۳. **این تخم و این زمین.** (شکورزاده، هبلـه‌رودی، افغـانی، دهخدا، کوچه)
۱۴۳۲۴. **این تراشیدن ابـروی تـو از تنـدی خوسـت / تـا نگویند که بـالای دو چـشمت ابروسـت.** (درویـش دهکی؛ گنجینه سهیلی:۱/ ۷۸، شکورزاده)
۱۴۳۲۵. **این تشرها را به آب جوی بزن.** (شکورزاده، عوام)
۱۴۳۲۶. **این تفنگ این تپه‌ی گلی را نمی‌زند.** (گیلکی)
۱۴۳۲۷. **این تفنگ حسن موسی هـم کـه نـزد.** (شـکورزاده، کوچه)
۱۴۳۲۸. **این تفنگ، کی شلیکش کند؟** (لری)
۱۴۳۲۹. **این تک (محلّه) که نباشد، آن تک، آقا که نباشـد، نوکر.** (بیرجندی)
۱۴۳۳۰. **این تکّه از همان کنده‌است.** (لری)
۱۴۳۳۱. **این تکّه، تکّه‌ی ما نیست.** (کوچه)
۱۴۳۳۲. **این تکّه را (فلان) برای ما گرفت.** (کوچه)
۱۴۳۳۳. **این تمشک زار شغال دارد.** (مازندرانی)
۱۴۳۳۴. **این تنبـان پـاره پـاره دیگـه وصـله برنمـی‌داره.** (لنجانی)
۱۴۳۳۵. **این تنبان ناشور مایِه، هرکـی مـی‌خـواد بـشوره.** (لنجانی)
۱۴۳۳۶. **این تَنه این مَنه، این آسـتین ایـن ماسـتین، ایـن تیرز* این میرز.** (بیرجندی)
۱۴۳۳۷. **این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست.** (شکورزاده، دهخدا، تهرانی، کوچه)
۱۴۳۳۸. **این توبه‌ی گرگ است.** (شوشتری)
۱۴۳۳۹. **این ته بساط خرمن حسنت چکـی بـه چنـد؟ / تـا جان گرو گذارم و یک‌جا قپّان کنم.** (جودت)
۱۴۳۴۰. **این تیشه از آن بیشه است.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۴۳۴۱. **این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند / انگـور نـه از بهر نبید است به چرخُشت.** (رودکی: ۱۴۹۴)
۱۴۳۴۲. **این تیله از آن تغار است، سگ زرد بـرادر شـغال است.** (شکورزاده، سمنانی، دامغانی، مازندرانی)
۱۴۳۴۳. **این‌جا آب سفت (غلیظ) می‌کنی؟** (گیلکی)
۱۴۳۴۴. **این‌جا آدم را با پنبه ذبح می‌کنند.** (هزاره‌ای)
۱۴۳۴۵. **این‌جا آن‌جاست که حاجی حال ندارد.** (لری)
۱۴۳۴۶. **این‌جا آواز خر را به زر می‌گیرند.** (مشمر)
۱۴۳۴۷. **این‌جا آواز خروس را به زر می‌خرند.** (کوچه)
۱۴۳۴۸. **این‌جا آهو سم می‌اندازد و کلاغ پر.** (عوام، کوچه)
۱۴۳۴۹. **این‌جا آهو سم مـی‌انـدازد و الاغ دم.** (بهمنیـاری، هبله‌رودی، کوچه، دهخدا، شکورزاده)
۱۴۳۵۰. **این‌جا آهو سُم می‌اندازد.** (هبله‌رودی)
۱۴۳۵۱. **این‌جا اثر از مهر نمانده‌ست و وفا هم.** (طالب‌آملی: ۷۸۵)
۱۴۳۵۲. **این‌جا اردستان است کـه بـاج بـه شـغال بـدهم؟** (عوام)
۱۴۳۵۳. **این‌جا اردستان نیست که بـاج بـه شـغال بدهنـد.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۱۴۳۵۴. **این‌جا این‌قدر تنگ است که اگر دو تا موش هم دعواشان بشود یکی‌شان می‌میرد.** (مشهدی)
۱۴۳۵۵. **این‌جا بشکنم یار گله دارد، آن‌جا بشکنم یـار گلـه دارد.** (شکورزاده)
۱۴۳۵۶. **این‌جا بشکنم یار گله داره، اون‌جا بشکنم یار گلـه داره، این خـشتک پـاره چـه‌قـدر حوصـله داره.** (تهرانی)
۱۴۳۵۷. **این‌جا بغداد است.** (سرخه‌ای)
۱۴۳۵۸. **این‌جا بهای آب قاشقی یک چشم است.** (آذری)

۱۴۳۵۹. **این‌جا به باد گره می‌زنند.** (خوانساری)
۱۴۳۶۰. **این‌جا پشه را در هوا نعل می‌بندند (می‌کنند).** (مثمر، عوام، دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی، بهمنیاری)
۱۴۳۶۱. **این‌جا تن ضعیف و دل خسته می‌خرند.** (دهخدا)
۱۴۳۶۲. **این‌جا تهران است و گُرز رستم گرو نان.** (شکورزاده، کوچه)
۱۴۳۶۳. **این‌جا جای بستن خر تو نیست.** (مازندرانی)
۱۴۳۶۴. **این‌جا جو است که آن‌جا به خروار بخشند.** (هبله‌رودی)
۱۴۳۶۵. **این‌جا جُوجُو است که آن‌جا خروار خروار می‌بخشند.** (کوچه)
۱۴۳۶۶. **این‌جا چسیده‌اند، آرد آن‌ها را در شهمیرزاد، باد برده‌است.** (سنگسری)
۱۴۳۶۷. **این‌جا چمن سیّدآقا که نیست.** (سرابی)
۱۴۳۶۸. **این‌جا حسب نگنجد این‌جا نسب نباشد.** (خزینه)
۱۴۳۶۹. **این‌جا حسین کُرد از آب گذشته.** (آذری)
۱۴۳۷۰. **این‌جا خاک مکّه را چال کرده‌اند.** (آملی)
۱۴۳۷۱. **این‌جا خانه‌ی باد است، چراغ روشن نمی‌شود.** (گیلکی)
۱۴۳۷۲. **این‌جا خراسان است خر را با نمد داغ می‌کنند.** (خراسانی)
۱۴۳۷۳. **این‌جا خر را با نمد داغ می‌کنند.** (سیرجانی، عوام، بهمنیاری)
۱۴۳۷۴. **این‌جا خر زیر بار می‌خوابد.** (دزفولی)
۱۴۳۷۵. **این‌جا را می‌گویند همه‌دان (همدان) من تو را می‌شناسم، تو هم مرا می‌شناسی.** (مازندرانی)
۱۴۳۷۶. **این‌جا راه به دهی می‌برد.** (بهمنیاری، هبله‌رودی)
۱۴۳۷۷. **این‌جاست که گردون به کسی کار ندارد.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر)
۱۴۳۷۸. **این‌جا سرخه*نیست که باج به شغال بدهیم.** (سمنانی)
۱۴۳۷۹. **این‌جا سگ ریده؟ نه خودم ریده‌ام.** (تهرانی)
۱۴۳۸۰. **این‌جا سیمرغ پر می‌اندازد، پهلوان سپر.** (شکورزاده، کوچه)
۱۴۳۸۱. **این‌جا شپش ندارد، بنشنین دیگه.** (گیلکی)
۱۴۳۸۲. **این‌جا شتر را با نمد داغ می‌کنند.** (شکورزاده، حییم، هزاره‌ای، کوچه)
۱۴۳۸۳. **این‌جا شربت اندر شربت است.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۴۷/۲)
۱۴۳۸۴. **این‌جا شِکری است که چندین مگسانند.** (سعدی؛ گلستان: ۴۲۸، بهمنیاری)
۱۴۳۸۵. **این‌جا شمشیر می‌زند، در بغداد (عربستان) نوک آن می‌رقصد.** (آذری)
۱۴۳۸۶. **این‌جا شیر پنجه می‌اندازد.** (زرقانی)
۱۴۳۸۷. **این‌جا عرّ خر هم به خدا نمی‌رسه.** (شهربابکی)
۱۴۳۸۸. **این‌جا عقاب پر می‌زند.** (عوام)
۱۴۳۸۹. **این‌جا علما زانو بر زمین زده‌اند.** (آذری)
۱۴۳۹۰. **این‌جا عید کردی، نوروزت را ببر جای دیگر.** (کوچه)
۱۴۳۹۱. **این‌جا کاشان نیست که کُپه*با فعله باشد.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۱۴۳۹۲. **این‌جا کلاغ پر می‌ریزد.** (نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، بهمنیاری، خوانساری)
۱۴۳۹۳. **این‌جا کنیز به‌دنبال آب است غلام به‌دنبال هیزم.** (شهربابکی)
۱۴۳۹۴. **این‌جا ک..ن کَکْ را داغ می‌کنند.** (کوچه)
۱۴۳۹۵. **این‌جا گرز رستم گرو است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۱۴۳۹۶. **این‌جا گره به باد می‌زنند.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۴۳۹۷. **این‌جا مار، مُهره می‌اندازد.** (گیلکی)
۱۴۳۹۸. **این‌جا مَرمَت است، نه (کسی) عزت دارد نه حرمت.** (مازندرانی)
۱۴۳۹۹. **این‌جا مقام پر زدن جبرییل نیست.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۴۴۰۰. **این‌جا مگس را توی هوا نعل می‌کند.** (کوچه)
۱۴۴۰۱. **این‌جا من هستم و در بغداد خلیفه‌ی کور.** (مرندی)
۱۴۴۰۲. **این‌جا موسی دست به عصا می‌گردد.** (شکورزاده)
۱۴۴۰۳. **این‌جا موش با عصا راه می‌رود.** (تکمله، عوام، هزاره‌ای، هبله‌رودی، افغانی، کوچه، بهمنیاری)
۱۴۴۰۴. **این‌جامه به قد من رسا نیست.** (بهمنیاری)
۱۴۴۰۵. **این‌جامه، جامه‌ی تو نیست.** (اشتهاردی)
۱۴۴۰۶. **این‌جامه را بر قامت فلانی بریده‌اند.** (بهارعجم)
۱۴۴۰۷. **این‌جا می‌زنند نوکی، آن‌جا می‌زنند نوکی، چینه‌دان می‌شود لُکی*.** (یزدی)
۱۴۴۰۸. **این‌جا نبودم، یا حسین، کِرو*می‌کاشتم، یا حسین، حالا حسن، حالا حسین.** (سیرجانی)
۱۴۴۰۹. **این‌جا نتوان کرد به یک دل دو هوایی.** (خاقانی: ۴۳۵)
۱۴۴۱۰. **این‌جا ندارم خوش‌دلی، رحمت به شوهر اوّلی.** (تمثیل)
۱۴۴۱۱. **این‌جا نشد جایِ دگر، این خر نشد خرِ دگر.** (شکورزاده، عوام، خوانساری، کوچه، زرقانی، دهخدا)
۱۴۴۱۲. **این‌جا نمک درّه است.** (سرخه‌ای)
۱۴۴۱۳. **این‌جا (هرجا) که مرا خوش است، رِیْ پندارم.** (کوچه)
۱۴۴۱۴. **این‌جا هر قاشق آب یک کوزه آب است.** (آذری)
۱۴۴۱۵. **این‌جا هم راه به دهی می‌برد.** (هبله‌رودی)

۱۴۴۱۶. **این‌جا همیشه باد به دست است دام را.** (حافظ: ۳۰)
۱۴۴۱۷. **این‌جور بود.** (کرمانی)
۱۴۴۱۸. **این‌جور پول‌ها که قندیل نمی‌شود برود شاه چراغ آویزان بشود.** (تهرانی)
۱۴۴۱۹. **این‌جورش را نبین نصفش زیر زمین است.** (تهرانی)
۱۴۴۲۰. **این‌جور که باد می‌آید هیچ.** (کوچه)
۱۴۴۲۱. **این جهان بر کسی نخواهد ماند.** (سمک‌عیّار: ۵۰/۵)
۱۴۴۲۲. **این جهان به نیک و بد بگذرد.** (سمک‌عیّار: ۵۰/۵)
۱۴۴۲۳. **این جهان در جنب فکرت‌های ما / هم‌چو اندر جنب دریا ساغر است.** (ناصرخسرو: ۳۴، دهخدا)
۱۴۴۲۴. **این جهان کوه است و فعل ما ندا / بازگردد این نداها را صدا.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۵/۱، دهخدا، بهمنیاری، تهرانی، عوام)
۱۴۴۲۵. **این جهان کوه است و گفت‌وگو ی تو / از صدا هم باز آید سوی تو.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۸۸)
۱۴۴۲۶. **این جهان محنت‌سرایی بیش نیست.** (احمد جام، شکورزاده)
۱۴۴۲۷. **این جهان مزرعه‌ی آخرت است / هرچه خواهد دلت ای دوست بکار.** (ابن‌یمین)
۱۴۴۲۸. **این جهان یکسر دبستان است ما شاگرد او.** (افغانی)
۱۴۴۲۹. **این چارو (ساروج) شایسته‌ی‌این مستراح است.** (دزفولی)
۱۴۴۳۰. **این چاقو را باید آن وقت که به جورابت ریدم می‌کشیدی.** (کوچه)
۱۴۴۳۱. **این چاقو ماست راهم نمی‌برد.** (گلبافی)
۱۴۴۳۲. **این چانه‌ای که تو داری، با نی‌زدن جور درمی‌آید.** (مازندرانی)
۱۴۴۳۳. **این چاه که می‌کنم همه خود در تَکَم.** (ابومسلم‌نامه: ۱۱۳/۳)
۱۴۴۳۴. **این چاه و این ریسمان.** (دهخدا، افغانی، بهمنیاری، خزینه، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، کوچه)
۱۴۴۳۵. **این چاه و ریسمان از پنبه‌ی‌نرم.** (مثمر)
۱۴۴۳۶. **این چراغ روشن از همان گندیده روغن است.** (هزاره‌ای)
۱۴۴۳۷. **این چراغ نورش را از تو می‌گیرد.** (کوچه)
۱۴۴۳۸. **این چشم آدم به آن یکی چشمش فایده ندارد.** (ساوه‌ای، مازندرانی)
۱۴۴۳۹. **این چشم آن چشم را نمی‌تواند ببیند.** (تهرانی، سیستانی)
۱۴۴۴۰. **این چشم با آن چشم همراهی نمی‌کند.** (آمره‌ای)
۱۴۴۴۱. **این چشم به آن چشم اطمینان نمی‌کند.** (بروجردی)
۱۴۴۴۲. **این چشم به آن چشم روشنایی (نور) نمی‌دهد.** (سنگسری، رفسنجانی، کردی، همدانی)
۱۴۴۴۳. **این چشم به آن چشم روشنایی می‌دهد.** (بیرجندی)
۱۴۴۴۴. **این چشم به آن چشم سودی نمی‌رساند.** (ابهری)
۱۴۴۴۵. **این چشم به آن چشم وصال نمی‌دهد.** (بختیاری، قمی)
۱۴۴۴۶. **این چشم، به درد آن چشم نمی‌خورد.** (سمنانی)
۱۴۴۴۷. **این چشم چشم‌ها دیده.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۴۴۴۸. **این چشم را ببندی، چشم دیگر سو ندارد.** (فیروزکوهی)
۱۴۴۴۹. **این چشم را بگیری به (برای) آن چشم روشنایی نمی‌دهد.** (بروجردی، بیرجندی)
۱۴۴۵۰. **این چشمش به آن چشمش سلام می‌کند.** (شکورزاده، کوچه)
۱۴۴۵۱. **این چشم که کور شد به درد آن چشم نمی‌خورد.** (لری)
۱۴۴۵۲. **این چشم مباد به آن چشم احتیاج.** (عوام)
۱۴۴۵۳. **این چشم وسیله‌ی‌آن چشم نمی‌شود.** (شیرازی)
۱۴۴۵۴. **این چشمی که مادرشوهر دارد، زنده‌شدن را خیال دارد.** (مازندرانی)
۱۴۴۵۵. **این چغندر، باب این دیگ دارد.** (یزدی، بافقی)
۱۴۴۵۶. **این چنگ و دندان گرگه که گلّه را می‌ترساند نه خودش.** (تهرانی)
۱۴۴۵۷. **این چنین بهتان منه بر اهلِ حق / این خیالِ توست بر گردان ورق.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۳۰۷/۲)
۱۴۴۵۸. **این چنین خر به سال‌ها میرد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۴۴۵۹. **این چنین شد و آن چنان وسواس ماست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۹۷/۱)
۱۴۴۶۰. **این چنین مگذار ما را، یا رها کن یا ببند.** (کلیم کاشانی: ۲۵۵)
۱۴۴۶۱. **این چوب را روی آن چوب نمی‌گذارد.** (رامسری)
۱۴۴۶۲. **این چوبم و این هم انبانم.** (بویراحمدی)
۱۴۴۶۳. **این چهارده شاهی غیر از آن هفتصد دینار است.** (شکورزاده، حییم، کوچه)
۱۴۴۶۴. **این چه امام‌زاده‌ای است که گنبدش از پوست کدوست؟** (مازندرانی)
۱۴۴۶۵. **این چه عزایی است که مرده‌شوی هم گریه می‌کند؟** (شکورزاده)
۱۴۴۶۶. **این چه عُمری است که ناآمده در می‌گذرد؟** (عطّار؛ دیوان: ۱۵۱)
۱۴۴۶۷. **این چه گل بود که شکفت؟** (افغانی)
۱۴۴۶۸. **این چهل، این هم پنجاه، دیگر باید مرد.** (گیلکی)

۱۴۴۶۹. **این چیست؟ خاک است، دوستی من و تو پاک است.** (بختیاری)
۱۴۴۷۰. **این حرف به جوال نمی‌رود.** (لکی)
۱۴۴۷۱. **این حرف را لای نمد بگذار.** (رامسری)
۱۴۴۷۲. **این حرف را همین‌جا دفن کن.** (رامسری)
۱۴۴۷۳. **این حرف‌ها باد شمال اند.** (بختیاری)
۱۴۴۷۴. **این حرف‌ها برای حسنک نان نمی‌شود.** (کوچه)
۱۴۴۷۵. **این حرف‌ها برای فاطی تنبان نمی‌شود.** (شکورزاده، عوام، حییم، بهمنیاری)
۱۴۴۷۶. **این حرف‌ها برای ما نان نمی‌شود.** (خوزستانی)
۱۴۴۷۷. **این حرف‌ها را که تو می‌گویی نه به پل می‌رسد و نه به رباط.** (مازندرانی)
۱۴۴۷۸. **این حرف‌ها را میان ساز می‌گویند.** (نهاوندی)
۱۴۴۷۹. **این حرف‌ها را یواش هم می‌شود بزنی.** (تهرانی)
۱۴۴۸۰. **این حرف‌ها شام شب نمی‌شود.** (زرقانی)
۱۴۴۸۱. **این حرف‌ها مال عهد شاه وزوزک بود.** (امثال)
۱۴۴۸۲. **این حرف‌ها همین‌جا خاک بشه.** (تهرانی)
۱۴۴۸۳. **این حرف‌هایی که تو می‌زنی در کتاب توله‌سگ هم نوشته نشده‌است.** (لری)
۱۴۴۸۴. **این حساب‌ها را لر هم برای ک..ش می‌کند.** (آمره‌ای)
۱۴۴۸۵. **این حسابی است که کوره با ک..ش می‌کرد.** (کوچه، شیرازی، بهمنیاری)
۱۴۴۸۶. **این حُسن بی‌آواز نمی‌شود.** (بهمنیاری)
۱۴۴۸۷. **این حسن تا اون حسن، اعتقادیم شُل مسن*.** (تهرانی)
۱۴۴۸۸. **این حُسن کِرایه‌ی‌معصیت نمی‌کند.** (کرمانی)
۱۴۴۸۹. **این حکم چنان بود که کژدار و مریز.** (ابن‌یمین)
۱۴۴۹۰. **این حمّام چند تا اوسّا*و داسّی*دارد؟** (کاشانی)
۱۴۴۹۱. **این حنا از آن حنا نیست.** (آذری)
۱۴۴۹۲. **این حنا از آن حناهای دیگر نیست.** (میانه‌ای)
۱۴۴۹۳. **این حنا را (فلان) به ریش ما بست.** (کوچه)
۱۴۴۹۴. **این حوض خالی قورباغه‌ی‌دم‌دار نمی‌خواهد.** (بهمنیاری، کوچه)
۱۴۴۹۵. **این خارزار بدون خوک نیست.** (مازندرانی)
۱۴۴۹۶. **این خاک توده خانه‌ی‌پاداش و کیفر است.** (کافی بخارایی، شکورزاده، دهخدا)
۱۴۴۹۷. **این خاکی است که خودم بر سر خودم کردم.** (تهرانی)
۱۴۴۹۸. **این خانه از سلام تو دارالسلام شد.** (قاسم انوار: ۱۲۸)
۱۴۴۹۹. **این خانه بدان خوش است که آیند و روند.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر)
۱۴۵۰۰. **این خانه را به سیل مگر رُفت و رو کنند.** (صائب: ۲۰۳۲)
۱۴۵۰۱. **این خانه را تخم‌مرغی می‌کند و به دیوار می‌زند.** (کردی)
۱۴۵۰۲. **این خبر ک..ن همه‌ی خبرها را از بین برد.** (آمره‌ای)
۱۴۵۰۳. **این خرابات مغان است و در او رندانند.** (عصمت بخارایی، شکورزاده، کاوش، دهخدا)
۱۴۵۰۴. **این خر را چه کسی از گل و لای در بیاورد؟** (کردی کلهری)
۱۴۵۰۵. **این خر نشد خر دیگر، پالان می‌سازم (می‌دوزم) رنگ دیگر.** (شکورزاده، عوام، شیرازی، اصفهانی، کوچه، تهرانی، دهخدا)
۱۴۵۰۶. **این خری است که با هم امامزاده ساختیم.** (دهخدا)
۱۴۵۰۷. **این خطا از صد صواب اولی‌تر است.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۷۹۷/۲، شکورزاده)
۱۴۵۰۸. **این خط، این نشان، این هم شاهدش.** (سیرجانی)
۱۴۵۰۹. **این خط این هم سرکشی.** (جیرفتی)
۱۴۵۱۰. **این خط و این نشان، این هم کُلاه درویشان.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۱۴۵۱۱. **این خط و این نشان، باقیش گُلاب و ابریشم.** (کوچه)
۱۴۵۱۲. **این خط و این نشان.** (بهمنیاری، دهخدا)
۱۴۵۱۳. **این خط و این هم سر خط.** (کرمانی)
۱۴۵۱۴. **این خلا این چوره*را هم لازم دارد.** (دزفولی)
۱۴۵۱۵. **این خمارش به از خمار شکن.** (دهخدا)
۱۴۵۱۶. **این خمره‌ی‌گلی شکسته، بالای پرچین همه است.** (مازندرانی)
۱۴۵۱۷. **این خمیر خیلی آب می‌برد.** (اشتهاردی، کردی)
۱۴۵۱۸. **این خوابی که تو دیده‌ای هرگز تعبیر نخواهد شد.** (شکورزاده، عوام)
۱۴۵۱۹. **این خوبه که داداش الیاس است.** (کردی)
۱۴۵۲۰. **این خوبی ده روزه بسیار نمی‌ماند.** (هلالی: ۶۸)
۱۴۵۲۱. **این خوک را، این‌گونه خارزار باید.** (مازندرانی)
۱۴۵۲۲. **این دانه دامی‌دارد.** (سیستانی)
۱۴۵۲۳. **این دخترم این پسرم، که خاک عالم به سرم.** (شیرازی)
۱۴۵۲۴. **این در بر این ویرانه.** (خوزستانی)
۱۴۵۲۵. **این در به این پاشنه نمی‌ماند (نمی‌گردد).** (حییم، شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۴۵۲۶. **این درختِ خشک را وابستگی با ریشه نیست.** (صائب)
۱۴۵۲۷. **این درددلِ خودم این هم در زدنِ همسایه.** (کوچه)

۱۴۵۲۸. **این درد دلم، این هم بقچه‌ی زیر بغلم.** (لنجانی)
۱۴۵۲۹. **این دردِ مرا دوا که داند؟** (عراقی: ۶۵)
۱۴۵۳۰. **این در سلام اون در سلام، چلیکه (شلیته) به ک..ن علیک‌السلام.** (کوچه)
۱۴۵۳۱. **این درسی که تو خوانده‌ای ما هم خوانده‌ایم.** (عوام)
۱۴۵۳۲. **این درگه ما درگه نومیدی نیست / صد بار اگر توبه شکستی باز آ.** (تهرانی)
۱۴۵۳۳. **این در نه آن در دگر این خر نه آن خر دگر.** (گیلکی)
۱۴۵۳۴. **این دروغ مانند ک..ن بز آشکار است.** (اشتهاردی)
۱۴۵۳۵. **این دروغ هم روی پرکاه تو.** (رامسری)
۱۴۵۳۶. **این دزدها تمام شریکند با عسس.** (صائب: ۳۳۷۸، تکمله)
۱۴۵۳۷. **این دست به آن دست تکیه‌گاه است.** (آذری)
۱۴۵۳۸. **این دست به آن دست می‌گوید گُه زیادی نخور.** (بیرجندی، سمنانی، کوچه، کرمانی، سیرجانی، تهرانی، عوام)
۱۴۵۳۹. **این دست به اون دست می‌گه بیا به گُه خوردن.** (بیرجندی)
۱۴۵۴۰. **این دست چپ، این ریش.** (بیرجندی)
۱۴۵۴۱. **این دست را مباد بدان دست احتیاج.** (آصفی هروی: ۴۸، شکورزاده، تکمله، افغانی، حییم، خزینه، عوام، هبله‌رودی، دهخدا)
۱۴۵۴۲. **این دست سپر، آن دست شمشیر، پس آدم با فلانش بجنگد؟** (کوچه)
۱۴۵۴۳. **این دستم پارچه، آن دستم پارچه، هرکاری که انجام دادم دروغ بود.** (لکی)
۱۴۵۴۴. **این دعایی است که هرگز مستجاب نمی‌شود.** (شکورزاده، دهخدا)
۱۴۵۴۵. **این دغل دوستان که می‌بینی / مگسانند دور (گرد) شیرینی.** (سعدی؛ کلیات: ۷۳۹، شکورزاده، افغانی، تهرانی، بهمنیاری)
۱۴۵۴۶. **این دفعه شامتان را این‌جا بخورید، دهان گیره‌تان را جای دیگر بکنید.** (تهرانی)
۱۴۵۴۷. **این دل است گِل مُورکوه* که نیست.** (رامسری)
۱۴۵۴۸. **این دل گریخته (شورزاده) ما، این نصف شب در زدن شما.** (نامه‌ی‌داستان، بروجردی)
۱۴۵۴۹. **این دم را باش.** (دهخدا، کوچه)
۱۴۵۵۰. **این دَم را عشق است.** (کوچه)
۱۴۵۵۱. **این دَم را که در اویی منه دل / که دل بر باد ننهد هیچ عاقل.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۸۳۲)
۱۴۵۵۲. **این دم شیر است به بازی مگیر.** (سحابی، امثال‌موزون، عوام، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۱۴۵۵۳. **این دنیا آیینه است، هر آمده‌ای به آن نگاه می‌کند و می‌رود.** (آذری)
۱۴۵۵۴. **این دنیا نشد اون دنیا دامنش را می‌گیری.** (کوچه)
۱۴۵۵۵. **این دود از همه سوراخی بالا می‌رود.** (خوانساری)
۱۴۵۵۶. **این دوغ تازه، از همان مَشک گندیده‌است.** (هزاره‌ای)
۱۴۵۵۷. **این دو نان پرپری من بخورم یا اکبری؟** (عوام)
۱۴۵۵۸. **این دهان را نجّار سوراخ نکرده‌است.** (تایبادی)
۱۴۵۵۹. **این ده سیر بادام، آن نیم من را برداشته‌اند.** (سمنانی)
۱۴۵۶۰. **این دُهل، صبح آوازش بلند می‌شود.** (کوچه)
۱۴۵۶۱. **این دهن را خوب نخواندی.** (شکورزاده، حییم، بهمنیاری، کوچه، تهرانی، سبزواری، دهخدا)
۱۴۵۶۲. **این دیده‌ی‌شوخ می‌کشد دل به کمند / خواهی که به کس دل ندهی، دیده ببند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۵، دهخدا)
۱۴۵۶۳. **این دیگ دوغ برنجی نمی‌شود.** (بختیاری، لری)
۱۴۵۶۴. **این دیگر تر پس طهارت است.** (سروستانی)
۱۴۵۶۵. **این دیگر سهم حضرت قاضی است.** (شکورزاده، کوچه)
۱۴۵۶۶. **این دیگر کَمَر تنگ و گشاد نیست که دم به ساعت عوضش کنی.** (کوچه)
۱۴۵۶۷. **این دیگ و چغندر با هم است.** (یزدی)
۱۴۵۶۸. **این دیگ و کمچلی*بُم*هم دارند.** (یزدی)
۱۴۵۶۹. **این دیگ همین کلّه را می‌خواست.** (شهربابکی)
۱۴۵۷۰. **این‌را ببر مزد حمّام کن.** (سمنانی، الیکایی، سنگسری)
۱۴۵۷۱. **این‌را بچسبان به ریش خودت.** (آذری)
۱۴۵۷۲. **این‌را به دندان بگیر برو روی فله‌کوه*.** (گیلکی)
۱۴۵۷۳. **این‌را به کسی بگو که تو را نشناسد.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا، شاهد، تکمله، مثمر، خوانساری)
۱۴۵۷۴. **این‌رازِ سر به مُهر به عالم سَمَر شود.** (حافظ: ۱۵۳)
۱۴۵۷۵. **این‌راست می‌گوید!** (کوچه)
۱۴۵۷۶. **این‌را سگ هار گرفته، پاچه می‌گیرد.** (بیرجندی)
۱۴۵۷۷. **این‌را که آبجی سکینه هم می‌داند.** (کوچه)
۱۴۵۷۸. **این‌را که برای عزّتم باید بدهم، می‌خورم برای قوّتم.** (شوشتری)
۱۴۵۷۹. **این‌را که دلت می‌گوید، زبانت نمی‌گوید این‌را که زبانت می‌گوید دلت خبر ندارد.** (گیلکی)
۱۴۵۸۰. **این‌را که زاییده‌ای اوّل بزرگ کن.** (حییّم، کاوش)
۱۴۵۸۱. **این‌را که زاییده‌ای بزرگ کن، زاییدن دیگر پیشکشت.** (شکورزاده، کوچه)
۱۴۵۸۲. **این‌را که می‌بینی از سوراخ سوزن هم عبور می‌کند.** (گیلکی)

۱۴۵۸۳. **این‌را که می‌خواهی بگذاری در شکمت بگذار به حساب آبرو و آوازه‌ات.** (بویراحمدی)
۱۴۵۸۴. **این‌را که می‌دهی به طبیب، بده به بیمار.** (کوچه)
۱۴۵۸۵. **این‌را که ننه‌ی‌خانِ (ننه‌خانم، ننه صمد) شُله‌پَز هم بلد است.** (کوچه، شکورزاده، عوام)
۱۴۵۸۶. **این‌را مگس افتاده.** (گیلکی)
۱۴۵۸۷. **این‌را نخور حرام است، حرام کلاغ سیاه است.** (گیلکی)
۱۴۵۸۸. **این‌راه، این چاه.** (تهرانی)
۱۴۵۸۹. **این‌راه به دهی نمی‌رود.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۴۵۹۰. **این‌را هم ک..ن دادنی نام بگذار (یا کنید).** (هبله‌رودی، مثمر، شاهد)
۱۴۵۹۱. **این‌را هم گذاشتی گوشه‌ی‌لُپ خودت؟** (خوانساری)
۱۴۵۹۲. **این‌راهی است که کسی به تهش نمی‌رسد.** (تهرانی)
۱۴۵۹۳. **این‌راهی که تو می‌روی نه به ترکستان بلکه به قبرستان منتهی می‌شود.** (تهرانی)
۱۴۵۹۴. **این‌را یک بند سبزی ندهند.** (آذری)
۱۴۵۹۵. **این رسوایی را خوک (سگ) نمی‌خورد.** (مازندرانی)
۱۴۵۹۶. **این رسوایی را سگ نمی‌کشد.** (گیلکی)
۱۴۵۹۷. **این رشته سر دراز دارد.** (امیرخسرو: ۱۸۸، بهمنیاری، امثال‌موزون، تکمله، تهرانی، شکورزاده، کوچه)
۱۴۵۹۸. **این رطب بی‌استخوان خواهم گزید.** (خاقانی: ۱۶۹)
۱۴۵۹۹. **این رَگَم را بزن سه چهار مثقال خون بگیر.** (کوچه)
۱۴۶۰۰. **این رنگ به علم نیست.** (دزفولی)
۱۴۶۰۱. **این رنگ گلیم ما به گیلان کردند.** (فردوس‌المرشدیه: ۱۳۸، مرصاد: ۳۳۴)
۱۴۶۰۲. **این رودخانه، این بورکی*.** (دزفولی)
۱۴۶۰۳. **این روز چون گذشت دگر نیست روزِ کار.** (ابن‌یمین: ۴۱۷)
۱۴۶۰۴. **این روزها روز برّه‌کشی اوست.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۴۶۰۵. **این روزها زودی حوضش پر می‌شود.** (یزدی)
۱۴۶۰۶. **این روزها وقت خواندن توست وقت رقص ما هم می‌رسد.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۴۶۰۷. **این روزها هم بگذرد.** (تمثیل، هزاره‌ای)
۱۴۶۰۸. **این روغن به چرب کردن ناف فلانی هم نمی‌رسد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۴۶۰۹. **این رو نیست، چرم همدانی است.** (تهرانی)
۱۴۶۱۰. **این روی را بر من منه.** (کردی)
۱۴۶۱۱. **این رویی اندازه‌ی این زیری است.** (لری)
۱۴۶۱۲. **این ره که تو می‌روی به ترکستان است.** (سعدی؛ گلستان: ۸۸، امثال‌موزون، افغانی، کوچه، شکورزاده، حییم)
۱۴۶۱۳. **این ره که تو می‌روی سراب است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۳۱، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، خوانساری)
۱۴۶۱۴. **این ریخ، ریخ مزاح نیست.** (سیستانی)
۱۴۶۱۵. **این ریسمان باید از این چنبر بگذرد.** (اشتهاردی)
۱۴۶۱۶. **این ریسمان می‌بایست از میان این هَتَک بیرون آید.** (الیکایی)
۱۴۶۱۷. **این ریش به این ک..ن نمی‌خورد.** (عبید زاکانی، کوچه)
۱۴۶۱۸. **این ریش را در آسیاب سفید نکرده‌است.** (کرمانی، آذری)
۱۴۶۱۹. **این ریش و این قیچی.** (شکورزاده، کوچه)
۱۴۶۲۰. **این زانو را پسرزا نمی‌بینم.** (تهرانی)
۱۴۶۲۱. **این زال، رستم فراوان کشد.** (ابن‌یمین: ۳۹۹)
۱۴۶۲۲. **این زال شوی کُش چو تو بس دیده‌است / از وی بشوی دست زناشویی.** (ناصرخسرو: ۳۱۹، دهخدا)
۱۴۶۲۳. **این زبان است که گرفتاری برای جان است.** (شوشتری)
۱۴۶۲۴. **این زمان بگذار تا وقت دگر.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۳۱/۱، بهمنیاری)
۱۴۶۲۵. **این زمان پنج پنج می‌گیرد / تا شده عابد و مسلمانا.** (عبید زاکانی؛ موش و گربه: ۳۹۹، دهخدا، کوچه، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۴۶۲۶. **این زمان سودی نمی‌آرد پشیمانی مرا.** (سلمان‌ساوجی: ۶)
۱۴۶۲۷. **این زن آرا*دارد ولی بی‌راه*ندارد / بی‌راه دارد و آرا ندارد.** (دشتستانی)
۱۴۶۲۸. **این زن و زور و زر گذاشتنی است.** (اوحدی مراغه‌ای: ۲۳۹، شکورزاده)
۱۴۶۲۹. **این زور جرأت هم می‌خواست.** (لری)
۱۴۶۳۰. **این زیره را دیگر به کرمان بر.** (کلیم: ۲۴۸)
۱۴۶۳۱. **این سبد و آن سبد لعنت به هردو.** (شوشتری)
۱۴۶۳۲. **این سبزه که امروز تماشاگه ماست / تا سبزه‌ی‌خاک ما تماشاگه کیست؟** (خیام: ۶۷، دهخدا)
۱۴۶۳۳. **این سبو امروز اگر نشکست فردا بشکنند.** (صائب: ۱۲۶۰، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۱۴۶۳۴. **این سبو گر نشکند امروز، فردا بشکنند.** (تکمله، افغانی، کوچه، شکورزاده، دهخدا)
۱۴۶۳۵. **این ستون تا آن ستون یک فرجه.** (تمثیل)
۱۴۶۳۶. **این سخنان کال برای خانه‌های ساس‌دار خوب است.** (گیلکی)
۱۴۶۳۷. **این سخن باید به آبِ زر نوشت / گر رَوَد سر برنگردد سرنوشت.** (کوچه)

۱۴۶۳۸. **این سخن دارد جانا به دگر کوی دری.** (فرخی: ۳۷۹)

۱۴۶۳۹. **این سخن را در به کوی دیگر است.** (دهخدا)

۱۴۶۴۰. **این سخن نه از شنوده می‌گوییم.** (اسرارالتوحید: ۵۱)

۱۴۶۴۱. **این سخن‌های چو مار و کژدمت / مار و کژدم گردد و گیرد دُمت.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۲/۲، شکورزاده)

۱۴۶۴۲. **این سخن هرگز نمی‌باشد حرام / پله پله رفت باید سوی بام.** (مشهدی)

۱۴۶۴۳. **این سرا و باغ تو زندان توست / ملک و مال تو بلای جان توست.** (مولوی، دهخدا)

۱۴۶۴۴. **این سر بام تابستان، آن سر بام زمستان، میان بام گلستان.** (بافقی)

۱۴۶۴۵. **این سر بام گرما را، آن سر بام سرما را.** (دهخدا)

۱۴۶۴۶. **این سرت و اینک سندان.** (دهخدا)

۱۴۶۴۷. **این سرخر را که راه داد به بُستان؟** (بهمنیاری)

۱۴۶۴۸. **این سر را به گور نمی‌برد.** (نهاوندی)

۱۴۶۴۹. **این سر را در آسیاب سفید نکرده‌ام.** (نورآباد ممسنی)

۱۴۶۵۰. **این سرزمین ماندن ندارد.** (امثال)

۱۴۶۵۱. **این سر (کلّه‌ی) خری است که با هم خاک کردیم، حالا خودم را قسم می‌دهی؟** (عوام)

۱۴۶۵۲. **این سر من و آن شمشیر تیز تو.** (عوام، شکورزاده)

۱۴۶۵۳. **این سُرنا را برای تو می‌زنم.** (کردی)

۱۴۶۵۴. **این سر و صداها برای روباه است.** (کردی کلهری)

۱۴۶۵۵. **این سزای آن‌که از یاران برید.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۱۱/۲، شکورزاده، بهمنیاری)

۱۴۶۵۶. **این سزای آن‌که رویِ دستِ اخوان می‌خورد.** (صائب: ۱۱۸۱)

۱۴۶۵۷. **این سزای آن‌که شد یار خسان / یا کسی کرد از برای ناکسان.** (مولوی؛ مثنوی: ۶۳۷/۳)

۱۴۶۵۸. **این سطرهای چین که ز پیری به روی ماست / هر یک جدا جدا خط معزولی قواست.** (کلیم همدانی: ۲۹۵، دهخدا، تکمله)

۱۴۶۵۹. **این سفره که این دعا را نمی‌باید.** (اشتهاردی)

۱۴۶۶۰. **این سگ از آن سگ بدش می‌آید، صاحب‌خانه از هردو.** (سیستانی)

۱۴۶۶۱. **این سگ زرد همان توله‌ی‌شغال است.** (مازندرانی)

۱۴۶۶۲. **این سگ نیست که پارس می‌کند.** (رامسری)

۱۴۶۶۳. **این سنگ چارکی است که از شکستن آن سنگ یک‌من درست کرده‌اند.** (زرقانی)

۱۴۶۶۴. **این سنگ و این (آن) پاسنگ (پارسنگ).** (دهخدا، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)

۱۴۶۶۵. **این سوختن سزای دلِ غافلِ من است.** (طالب‌آملی: ۳۴۵)

۱۴۶۶۶. **این سو و آن سویت چاه است و به هر طرف رو کنی در چاه می‌افتی.** (نهاوندی)

۱۴۶۶۷. **این سوی پلوان (مرز) آن سوی پلوان دخترک بر تو حلال باد.** (افغانی)

۱۴۶۶۸. **این سیاه شبیه آن سیاه نیست.** (آذری)

۱۴۶۶۹. **این سیاهی از (مانند) آن سیاهی‌ها نیست.** (آذری)

۱۴۶۷۰. **ای نسیم صحراگرد، گر به گردش نمی‌رسی برگرد.** (زرقانی)

۱۴۶۷۱. **این سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را.** (حافظ، دهخدا، بهمنیاری)

۱۴۶۷۲. **این سی هم بالای غَمْسی.** (شکورزاده، مثمر، کوچه، عوام)

۱۴۶۷۳. **این سی هم روی نه سی.** (بختیاری)

۱۴۶۷۴. **این شاخه هم از آن ریشه (درخت) است.** (کرمانی، بختیاری)

۱۴۶۷۵. **این شانسی که از احمد است، هرجای برود ملامت است.** (هزاره‌ای)

۱۴۶۷۶. **این شتر را در خانه‌ی‌دیگری بخوابان.** (حییّم، شکورزاده، امثال، عوام)

۱۴۶۷۷. **این شتر زانو سیاه، جلوی خانه‌ی‌همه می‌خوابد.** (بویراحمدی)

۱۴۶۷۸. **این شُتر مست در خانه‌ی‌همه هست.** (کوچه)

۱۴۶۷۹. **این شتری است که درِ خانه‌ی‌همه‌کس خوابیده‌است.** (عوام، تهرانی، کوچه، قمی)

۱۴۶۸۰. **این شربت کم بهردو بیمار نباشد.** (کلیم: ۲۳۸، امثال‌موزون)

۱۴۶۸۱. **این شرط آدمیّت نیست / مرغ تسبیح‌خوان و من خاموش.** (سعدی؛ گلستان: ۹۷، دهخدا)

۱۴۶۸۲. **اینش رو اونش افتاده، ک..نش تو ک..ش افتاده.** (تهرانی)

۱۴۶۸۳. **این شش تا را قَلْیه کنیم توی طبقِ نقره کنیم / ببریم پهلوی یار او بُخوره، ما چه کنیم؟** (کوچه)

۱۴۶۸۴. **این شکم بی‌هنر پیچ پیچ / صبر ندارد که بسازد به هیچ.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲، بهمنیاری، دهخدا)

۱۴۶۸۵. **این شکم را داری، آب عدس نخور.** (لری)

۱۴۶۸۶. **این شِلْ*است که تنه‌ی درخت را شکاف می‌دهد نه تبر.** (رامسری)

۱۴۶۸۷. **اینش نعمت اینش نعمت خوارگان.** (ناصرخسرو. (؟)، دهخدا)

۱۴۶۸۸. **این شیر اگر پخته وگر خام سفید است.** (بیدل: ۳۵۲، امثال‌موزون)

۱۴۶۸۹. **این شیر ژیان را کی بکشته؟** (تهرانی)

۱۴۶۹۰. **این صلح، صلح گربه و موش است.** (کردی)

۱۴۶۹۱. **این طالع توست، حتّی اگر تو را در گل و لای غوطه‌ور کند، نرنج.** (خوزستانی)
۱۴۶۹۲. **این طرفی تو را می‌گویم، آن طرفی تو بشنو.** (هزاره‌ای)
۱۴۶۹۳. **این طفل، یک شبه ره صد ساله می‌رود.** (حافظ: ۱۵۲، بهمنیاری، عوام، شکورزاده، دهخدا)
۱۴۶۹۴. **این طناب را هرچه بیشتر بکشی سفت‌تر می‌شود.** (تهرانی)
۱۴۶۹۵. **این‌طور آدم است که سر کل را می‌بافد.** (افغانی)
۱۴۶۹۶. **این‌طور آدم را می‌بیند که سنگبقه* تخمش را.** (افغانی)
۱۴۶۹۷. **این‌طور تیر درکردن نشانه‌ی نزدن است.** (مازندرانی)
۱۴۶۹۸. **این طور رفت نادر رفت، گوز از ک..ن قاطر رفت.** (مازندرانی)
۱۴۶۹۹. **این‌طور کنم راست این‌طور کنم داس.** (تاجیکی)
۱۴۷۰۰. **این طور که بادش می‌آید هیچ.** (عوام)
۱۴۷۰۱. **این‌طور که باد می‌آید و کدو می‌جنبد.** (بجنوردی)
۱۴۷۰۲. **این‌طور که برای تو افتاد، برای شغال دابو*نیفتاد.** (آملی)
۱۴۷۰۳. **این‌طور که خان‌باجی تیز می‌دهد هیچ تنبانی دوام نکند.** (آذری)
۱۴۷۰۴. **این‌طور که نشسته‌اید خوب نشسته‌اید.** (آذری)
۱۴۷۰۵. **این‌طور هم نمی‌ماند.** (تمثیل)
۱۴۷۰۶. **این عادت از طبیعت خود دور چون کنم؟** (طالب‌آملی: ۷۴۴)
۱۴۷۰۷. **این عالم به یک دَم باز بسته‌ست.** (عطّار؛ الهی‌نامه: ۱۳۸)
۱۴۷۰۸. **این عجب نَبوَد که کور افتد به چاه/ بوالعجب افتادن بینای راه.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۵۹/۶)
۱۴۷۰۹. **این عجب نیست، رجب است.** (شکورزاده، عوام)
۱۴۷۱۰. **این عجوز، عروس هزار داماد است.** (حافظ: ۲۷، دهخدا)
۱۴۷۱۱. **این عروسی است که در عقد دو صد داماد است.** (خواجوی‌کرمانی، شکورزاده)
۱۴۷۱۲. **این عروسی حالا حالاها ادامه دارد.** (لکی)
۱۴۷۱۳. **این عسل، ولی او که انگشت بزند توش کیست؟** (بروجردی)
۱۴۷۱۴. **این عشق نیست جانا جنگ است و کارزار.** (فرخی، دهخدا)
۱۴۷۱۵. **این عید پلو، اون عید پلو.** (آشتیانی)
۱۴۷۱۶. **این غایبانه بازیِ ما کم نمی‌شود.** (باباافغانی: ۲۲۴)
۱۴۷۱۷. **این غم ما هم به بالای غم‌های دگر.** (شکورزاده)
۱۴۷۱۸. **این غم هم در (اندر) عاشقی بالای غم‌های دگر است.** (عوام، تهرانی، بهمنیاری)
۱۴۷۱۹. **این فتیله را از گوش خود به در کن (بیرون بیاور، بکش بیرون).** (عوام، کوچه، بهمنیاری، رفسنجانی)
۱۴۷۲۰. **این فردا به آن فردا میانداز.** (زلالی: ۶۷۲)
۱۴۷۲۱. **ای نفس به رسته‌ی‌قناعت شو / کانجا همه چیز نیک ارزان است.** (انوری: ۵۵۳، دهخدا)
۱۴۷۲۲. **این فطیر از آن خمیر است.** (شکورزاده)
۱۴۷۲۳. **این قاصد مرگ من است.** (دهخدا)
۱۴۷۲۴. **این قاضی بی‌ایمان، این سفره و نیم من نان.** (شیرازی)
۱۴۷۲۵. **این قاطر (استر) چموش لگدزن از آن من / آن گربه‌ی‌مصاحب بابا از آن تو.** (وحشی بافقی:۲۳۵، عوام، کوچه، تهرانی)
۱۴۷۲۶. **این قافله تا به حشر لنگ است.** (ملک‌الشعرابهار؛ ترجیع بند، شکورزاده، امثال‌موزون، بهمنیاری، تهرانی، حییم، کوچه)
۱۴۷۲۷. **این قبا اندازه‌ی‌تن فلانی است.** (لری)
۱۴۷۲۸. **این قبا برای قامت (فلان) بلند (دراز، کوتاه) است.** (کوچه، لری، عوام)
۱۴۷۲۹. **این قبا را برای قامت (تن) تو بریده‌اند (دوخته‌اند).** (عوام، تهرانی)
۱۴۷۳۰. **این قبایش تا قندش (قدکش) را مهیا کنم.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۱۴۷۳۱. **این قبایی است که برای همه دوخته‌اند.** (سیرجانی)
۱۴۷۳۲. **این قبری که بالاش یَخِه جِر می‌دهی، مرده تویش نیست.** (کوچه)
۱۴۷۳۳. **این قبری که سرش گریه می‌کنی مرده توش نیست.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۱۴۷۳۴. **این‌قدر آب دارد که بقه (قورباغه) تویش تیمم می‌کند.** (افغانی)
۱۴۷۳۵. **این‌قدر آش سرد بود که بازیچه‌ی‌بچّه‌ها شد.** (لارستانی)
۱۴۷۳۶. **این قدر آش و آب قاطی نکن.** (خوانساری)
۱۴۷۳۷. **این قدر احتیاط کرد آخر فرو رفت.** (گیلکی)
۱۴۷۳۸. **این‌قدر از تو می‌ترسم که ک..ن از آب چاییده.** (تهرانی)
۱۴۷۳۹. **این‌قدر اسب ندیده به خر می‌گوید یال مراد.** (لری)
۱۴۷۴۰. **این‌قدر استاد کارمان داده که مجال گریختنمان نیست.** (یزدی)
۱۴۷۴۱. **این‌قدر باد به غبغبش می‌اندازد، انگار تاج شاهی زده‌است.** (لنجانی)
۱۴۷۴۲. **این‌قدر بادنجان بدون روغن سرخ مکن.** (دوانی)

۱۴۷۴۳. **این‌قدر بپز که بتوانی بخوری.** (تهرانی)
۱۴۷۴۴. **این‌قدر برو که قربت نرود.** (کرمانشاهی)
۱۴۷۴۵. **این‌قدر بزنمت که الزینه را از بر کنی.** (افغانی)
۱۴۷۴۶. **این‌قدر بزنمت که خر را کسی نزده.** (افغانی)
۱۴۷۴۷. **این‌قدر بزنمت که نظرت به شیر خدا بیفتد.** (افغانی)
۱۴۷۴۸. **این‌قدر بمان تا گیس هایت رنگ دندان‌هایت بشود.** (تهرانی)
۱۴۷۴۹. **این‌قدر به تاج و تخت خود مبال، از شاه گدایی مطلوب است.** (آذری)
۱۴۷۵۰. **این‌قدر به کاه کهنه چارشاخ نینداز.** (رامسری)
۱۴۷۵۱. **این‌قدر بیا و برو، که حرمت و احترامت از بین نرود.** (لری، کردی، ایلامی)
۱۴۷۵۲. **این‌قدر بیچاره‌ام که پرنده‌ی گندم‌خوار، شخم‌زن من است.** (ایلامی)
۱۴۷۵۳. **این‌قدر پر می‌کنی، قرض داری.** (آملی)
۱۴۷۵۴. **این‌قدر پنج و شش نرو (مرو).** (افغانی، هزاره‌ای)
۱۴۷۵۵. **این قدر پول ندارد که باد آفک چشمش را بخواند.** (کرمانی)
۱۴۷۵۶. **این‌قدر پیدا نبود که توی چشمت بریزی.** (گلبافی)
۱۴۷۵۷. **این قدر ثمن (سمن) هست که یاسمن توش گُمه.** (کوچه، تهرانی، بهمنیاری)
۱۴۷۵۸. **این قدر جوش مزن جوش زدن بی‌ثمر است.** (ایرج‌میرزا: ۲۱۵)
۱۴۷۵۹. **این قدر جوهون (خوشگل) بود که آبله هم درآورده.** (بافقی)
۱۴۷۶۰. **این قدر چریدی کو دنبه‌ات؟** (دهخدا، کوچه، افغانی، عوام)
۱۴۷۶۱. **این‌قدر چُس و فِس دارد که بیا و بِسیل (نگاه کن).** (رفسنجانی)
۱۴۷۶۲. **این‌قدر چل‌چل زبانی مکن.** (کرمانی)
۱۴۷۶۳. **این قدر خر هست، ما چرا پیاده گَز می‌کنیم؟** (کوچه)
۱۴۷۶۴. **این‌قدر خر هست و ما پیاده می‌رویم.** (شکورزاده، عوام، افغانی، دهخدا)
۱۴۷۶۵. **این قدر خره که طویله‌ای نیست توش بره.** (شهربابکی)
۱۴۷۶۶. **این قدر خوردم روغن زرد / که هیچ جایم نمی‌کند درد.** (زرقانی)
۱۴۷۶۷. **این‌قدر خورده‌ام روغن زرد / که تا صد سال دیگر نکند دلم درد.** (لنجانی)
۱۴۷۶۸. **این‌قدر خوش چُس است که تو کُرت نعنا می‌چُسد.** (رفسنجانی)
۱۴۷۶۹. **این‌قدر دادی که کور به نواسه‌ی‌خود ندهد.** (افغانی)
۱۴۷۷۰. **این‌قدر دارم غم توشه که غم عاشقیم فراموشه.** (بهمنیاری، کوچه، کرمانی)
۱۴۷۷۱. **این‌قدر دماغش بالا رفته ک..نش را همراهش برنمی‌دارد.** (کرمانی)
۱۴۷۷۲. **این‌قدر دوستم دارد که می‌خواهد سر به تنم نباشد.** (تهرانی)
۱۴۷۷۳. **این قدر رو چیزی بیشترک نیستی، فلفل تیزی بیشترک نیستی.** (سیرجانی)
۱۴۷۷۴. **این قدر رودار است به مرغ در آسیاب می‌ماند.** (کرمانشاهی)
۱۴۷۷۵. **این‌قدر روی دست‌هایش سُر خورده که قدر پاهایش را می‌داند.** (میانه‌ای)
۱۴۷۷۶. **این قدر ریخت و پاش دارد دیگر یاد ندارد جارو کند.** (گیلکی)
۱۴۷۷۷. **این‌قدر ریه‌ی مرا ندوش.** (آملی)
۱۴۷۷۸. **این قدر سنگ این جهان و آن جهان را به هم زده تا ثروت پیدا کرده.** (خوانساری)
۱۴۷۷۹. **این‌قدر سواری تکن فکر پیاده هم باش.** (سرخه‌ای)
۱۴۷۸۰. **این‌قدر سیفال (کاه) به پالانش نکن.** (جیرفتی)
۱۴۷۸۱. **این‌قدر سینه نسوزان.** (رفسنجانی)
۱۴۷۸۲. **این قدر شاخ بهتر از این قدر دُمب است.** (کوچه)
۱۴۷۸۳. **این قدرش که رو زمین است، دو این قدرش زیر (توی) زمین است.** (کوچه، عوام)
۱۴۷۸۴. **این قدر شور بود که به تعارف نمی‌ارزید.** (راوری)
۱۴۷۸۵. **این‌قدر شور بود که خان هم فهمید.** (تهرانی)
۱۴۷۸۶. **این قدر صبر (حوصله) کن تا یک پیرزن صدمن (چهل مثقال) آهن را بجود.** (اصفهانی، شهرضایی)
۱۴۷۸۷. **این قدر صنم هست، که یاسمن به گَردش گم است.** (سیرجانی)
۱۴۷۸۸. **این‌قدر فتیله به آن نگذار.** (خوانساری)
۱۴۷۸۹. **این قدر قرض را هر زاغ بالای صخره دارد.** (هزاره‌ای)
۱۴۷۹۰. **این‌قدر کاسه را به کوزه نزن.** (افغانی)
۱۴۷۹۱. **این‌قدر کلاغ و کبوتر برای ما رو به راه نکن.** (خوانساری)
۱۴۷۹۲. **این‌قدر کوزه‌ی تازه می‌شکند که کوزه‌ی کهنه خبر ندارد.** (گیلکی)
۱۴۷۹۳. **این‌قدر ک..ن من و ک..ن همسایه کرد تا کار از کار گذشت.** (مشهدی)
۱۴۷۹۴. **این‌قدر که از فلانی می‌ترسی اگر از خدا بترسی جایت توی بهشته.** (تهرانی)

۱۴۷۹۵. **این قدر که برای تربیت تو سعی کردم، اگر برای سگ می‌کردم شکاری می‌شد.** (گیلکی)
۱۴۷۹۶. **این‌قدر گاو کشتم ولی از آن‌ها پیه به دست نیاوردم.** (لری)
۱۴۷۹۷. **این‌قدر گاو نر پیر آمد تا گوشت گوساله ماده بر پشت دارد.** (لری)
۱۴۷۹۸. **این‌قدر لی‌لی به لالاش مگذار.** (عوام)
۱۴۷۹۹. **این‌قدر مار خورده تا افعی شده.** (تهرانی)
۱۴۸۰۰. **این‌قدر مزّه توی آبگوشت‌هایت نکن.** (جیرفتی)
۱۴۸۰۱. **این قدر مستم که از چشمم شراب آید برون / زین دل پر حسرتم دودِ کباب آید برون.** (اراکی)
۱۴۸۰۲. **این قدر منبرها را روپوش گرفتم تا تو را گرفتم.** (گیلکی)
۱۴۸۰۳. **این‌قدر ناز کن که پا شود نه آن قدر که بخوابد.** (بهمنیاری)
۱۴۸۰۴. **این قدر نبود که کور بگه شفا.** (شهربابکی)
۱۴۸۰۵. **این‌قدر نجیب است که از ماهی توی حوض رو می‌گیرد.** (تهرانی)
۱۴۸۰۶. **این قدر هاره که خر را با خوره می‌خوره.** (شهربابکی)
۱۴۸۰۷. **این‌قدر هتکه و پتکه نگو؟** (افغانی)
۱۴۸۰۸. **این‌قدر هست به مدرسه به خیرو کَلْ نمی‌رسه.** (افغانی)
۱۴۸۰۹. **این‌قدر هست سگ لاس، که جای ما نیست رو پلاس.** (یزدی)
۱۴۸۱۰. **این قدر هست که از ما قدری در پیش است.** (فیضی: ۲۵۱)
۱۴۸۱۱. **این قدر هست نر و لاش (ماده، لاس)، که جای ما نیست لاپلاس (روی پلاس کهنه).** (بروجنی، شهربابکی)
۱۴۸۱۲. **این‌قدر هوشیار بودی چرا در خورد ترکیب‌هایت نمردی؟** (افغانی)
۱۴۸۱۳. **این قدکش تا قندش را بیاورم (مهیّا کنم، فراهم کنم).** (دهخدا، آذری، عوام، کاوش، شکورزاده)
۱۴۸۱۴. **این قر و غمزه را کی کشته؟ مکر زنان را کی کشته؟** (مازندرانی)
۱۴۸۱۵. **این قسمت کردن را از حاکم اردستان آموختم.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۴۸۱۶. **این قضا بر سر دیوانه و عاقل بگذشت.** (خواجوی‌کرمانی: ۳۸۶، تکمله)
۱۴۸۱۷. **این قضاست، این بلاست، این هم نعمت خداست.** (بختیاری)
۱۴۸۱۸. **این قفل را کلید دگر وا نمی‌کند.** (سالک‌قزوینی: ۱۴۰، تکمله)
۱۴۸۱۹. **این قفل‌ها راه دوست بستن است.** (آذری)
۱۴۸۲۰. **ای نَقلِ نظیر، به حلوا نمک نمی‌زنند به پالوده، سیر.** (بیرجندی)
۱۴۸۲۱. **این قورباغه‌ی گران‌مایه از همان لاک‌پشت است.** (مازندرانی)
۱۴۸۲۲. **این قوم اگرچه دین ندارد ولی قوتی هم به این ندارد.** (بهمنیاری، شاهرودی)
۱۴۸۲۳. **این کار از تو آید و مردان چنین کنند.** (خزینه، افغانی، کوچه)
۱۴۸۲۴. **این کار به خرقه نیست به حرقه است.** (کشف‌المحجوب: ۶۵)
۱۴۸۲۵. **این کار به سر نشود تا خواجه به در نشود.** (اسرارالتوحید: ۳۱۳، شکورزاده)
۱۴۸۲۶. **این کارِ دل است کار زبان نیست.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۴۵)
۱۴۸۲۷. **این کارد و این بالاپوش نمدین.** (مازندرانی)
۱۴۸۲۸. **این کار دولت (بخت) است کنون تا کرا رسد.** (خزینه، دهخدا)
۱۴۸۲۹. **این کاردها آب بر مسکه (کره) تراش است.** (بیرجندی)
۱۴۸۳۰. **این کار شلنگ دارد و خواب دمرو.** (قمی، آمره‌ای)
۱۴۸۳۱. **این کار ضرری به بزغاله و برّه‌ی کسی نمی‌رساند.** (سیرجانی)
۱۴۸۳۲. **این کار کار دل است، نه کار خشت و گِل است.** (کوچه، عوام)
۱۴۸۳۳. **این کار کار دل است، نه کُپّه‌ی گِل.** (کوچه، عوام)
۱۴۸۳۴. **این کار، کار عشق است دخلی به دین ندارد.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۱۴۸۳۵. **این کاروان کوچ کرده‌است.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۱۴۸۳۶. **این کار وصله بردار نیست.** (بروجردی)
۱۴۸۳۷. **این کارها حلوا آهکه، پختن داره، خوردن نداره.** (سیرجانی، شهربابکی)
۱۴۸۳۸. **این کارها سی بارها.** (زرقانی)
۱۴۸۳۹. **این کار هم ریشش درآمد.** (تهرانی)
۱۴۸۴۰. **این کاسه نیم کاسه‌ای در زیر دارد (زیرش هست).** (دهخدا، شکورزاده، تکمله، عوام، کوچه)
۱۴۸۴۱. **این کاسه‌های نقش و نگار، گل‌افروز بچین بغل دیوار.** (لنجانی)
۱۴۸۴۲. **این کاسه تنها به سرش شکسته.** (کوچه)
۱۴۸۴۳. **این کافر را سَر مسلمانی نیست.** (ابوسعید ابوالخیر: ۲۱)
۱۴۸۴۴. **اینک به سر راه برو خوش به سلامت.** (خزینه)
۱۴۸۴۵. **این کته با کشک گلوگیر همه شده‌است.** (رامسری)

۱۴۸۴۶. **اینک خر تو بیار افسار.** (جامی؛ لیلی و مجنون: ۷۵۸)
۱۴۸۴۷. **ای نکرده کار، کار به تو بیفتد.** (بختیاری)
۱۴۸۴۸. **این کَره از اون کَره‌ها نیست.** (تهرانی)
۱۴۸۴۹. **اینک سرت و اینک سندان.** (بهمنیاری)
۱۴۸۵۰. **این کِشته رها کن که در او گلّه چریده‌ست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۵)
۱۴۸۵۱. **این کشتی غرق شود من هم به جهنّم.** (خزینه)
۱۴۸۵۲. **این کشور خاکی وطنم نیست.** (طالب‌آملی: ۲۷۷)
۱۴۸۵۳. **اینک عصا، اینک ردا.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۷۷)
۱۴۸۵۴. **اینک فرس ای نگار و اینک میدان.** (سمک‌عیّار: ۲۹۰/۵)
۱۴۸۵۵. **اینک کن و تو هر آن‌چه دانی می‌کنی.** (افغانی)
۱۴۸۵۶. **اینک گز و اینک میدان.** (کمال‌خجندی: ۸۲۱)
۱۴۸۵۷. **این کلاغ از ک..ن ما پرید.** (تهرانی)
۱۴۸۵۸. **این کلاه، آن کلاه کردی مرا بی‌کلاه کردی.** (تنکابنی)
۱۴۸۵۹. **این کلاه برای سر من گشاد است.** (بهمنیاری)
۱۴۸۶۰. **این کلاه به اندازه‌ی‌سر (باب) حسین است.** (فرهنگ‌نامه، لری)
۱۴۸۶۱. **این کلاه را بر سر جبرئیل‌ات بگذار.** (آذری)
۱۴۸۶۲. **این کلاه نه تنها برای سرت گشاد است برای هفت پشت تو هم گشاد است.** (رامسری)
۱۴۸۶۳. **این کلاه و آن کلاه کردید، مرا بی‌کلاه کردید.** (رامسری)
۱۴۸۶۴. **این کمان هرگز به بازوی تو نیست.** (عطّار؛ دیوان: ۳۲۹)
۱۴۸۶۵. **این کمان هم در خورِ بازوی توست.** (مجیربیلقانی: ۲۰۷)
۱۴۸۶۶. **اینک من و تو چنان‌که دانی می‌کن.** (طوطی‌نامه: ۱۱۷۷، خزینه)
۱۴۸۶۷. **این کود به این گاله می‌آید.** (اصفهانی)
۱۴۸۶۸. **این کور به آن کور می‌گوید: «توی چشمت ریدم.»** (کوچه)
۱۴۸۶۹. **این کوزه گر دهر چنین جام لطیف / می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش.** (خیام: ۳۹)
۱۴۸۷۰. **این کوه آن بنه را ندارد.** (اوزی)
۱۴۸۷۱. **این کوه را برایش بگذاری روی آن کوه حالیش نمی‌شود.** (بروجردی)
۱۴۸۷۲. **این کوه شکار ندارد.** (کوچه، عوام، سیرجانی)
۱۴۸۷۳. **این کوه و آن کوه می‌زند.** (راوری)
۱۴۸۷۴. **این‌که از آب روشن‌تر است.** (سمنانی)
۱۴۸۷۵. **این‌که ببرم بدهم سهم امام، می‌برم می‌دهم چادر مادام.** (کوچه، عوام)
۱۴۸۷۶. **این‌که بدهم دوست بگیرم، می‌خورم گوشت بگیرم.** (کوچه)
۱۴۸۷۷. **این‌که برای تو آوردم، خودم داشتم از آرزوش می‌مردم.** (یزدی)
۱۴۸۷۸. **این‌که برای من آوردی ببر برای خاله‌ات.** (کرمانی، عوام، امثال)
۱۴۸۷۹. **این‌که به یک خال تره بسته‌است.** (سمنانی)
۱۴۸۸۰. **این‌که پُل نشد، بگو ره نیست و فارغ.** (فرهنگ‌نامه)
۱۴۸۸۱. **این‌که پیش‌درآمدش باشد وای به پس درآمدش.** (تهرانی)
۱۴۸۸۲. **این‌که تو بینی به زیر خرقه خزیده / کهنه حریفی است، چشم چرخ ندیده.** (قاآنی، دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۱۴۸۸۳. **این‌که جای حساب کتاب نشد! مگه بخوان زورتپون بکنن!** (تهرانی)
۱۴۸۸۴. **این‌که چاشتِ بَنِگش هم نمی‌شود.** (قمی)
۱۴۸۸۵. **این‌که حَدَث نبود، یک باره بگو ریدم؟** (تهرانی)
۱۴۸۸۶. **این‌که در عادت است گفتار است.** (انوری: ۴۹۲)
۱۴۸۸۷. **این‌که در عالم است، در عالم است.** (دشتستانی)
۱۴۸۸۸. **این‌که دلت می‌گوید زبانت نمی‌گوید، این‌که زبانت می‌گوید دلت خبر ندارد.** (گیلکی)
۱۴۸۸۹. **این‌که دیدی می‌دانی، آنی که ندیدی از کجا بدانی؟** (شهربابکی)
۱۴۸۹۰. **این‌که زاییده‌ای بزرگش کن.** (قمی، دامغانی)
۱۴۸۹۱. **این‌که شوهر نیست، شام غریبان است.** (زرقانی)
۱۴۸۹۲. **این‌که شوهر نیست، شامک است، وصله‌ی‌در ک..ک است.** (زرقانی)
۱۴۸۹۳. **این‌که فردا این کنم یا آن کنم؟** (مولوی؛ مثنوی: ۳۰۲۴/۵)
۱۴۸۹۴. **این‌که کبک و دارخیش است.** (جروق فارس)
۱۴۸۹۵. **این‌که گویی (فردا) این کنم یا آن کنم / این دلیل اختیار است ای صنم.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۰۲۴/۵، شکورزاده، دهخدا)
۱۴۸۹۶. **این‌که مادر من بگوید مادر او گریه کند.** (هبله‌رودی)
۱۴۸۹۷. **این‌که می‌بینم به بیداریست یارب یا به خواب؟** (انوری: ۷۰، حافظ: ۳۰۵، ابن‌یمین: ۱۸۷، شکورزاده، تهرانی، کوچه، دهخدا)
۱۴۸۹۸. **این‌که می‌بینی تنمه، حاصل گوز ننمه.** (شهربابکی)
۱۴۸۹۹. **این‌که می‌دهم دوست می‌گیرم، خودم می‌خورم گوشت می‌گیرم.** (عوام)
۱۴۹۰۰. **این‌که می‌دهی به طبیب بده به بیمار.** (حییّم، عوام)
۱۴۹۰۱. **این‌که می‌دهی حنا سرت رنگ بیاید، بده اوشن (آویشن) ترت بند بیاید.** (شیرازی)

۱۴۹۰۲. **این‌که می‌گویم به قدر فهم توست / مُردَم اندر حسرت فهم درست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۰۹۸/۳)
۱۴۹۰۳. **این کهنه جهان به کس نمانَد باقی.** (خیام: ۸۵)
۱۴۹۰۴. **این‌که همه چیزش به گاییدنه، پس ماست و سیاه‌دانه‌اش به چه روزه؟** (کرمانی)
۱۴۹۰۵. **این‌که هنر نیست، ننه قمر هم بلد است.** (گیلکی)
۱۴۹۰۶. **این ک.. و خایه هم ک.. و خایه‌ی آدمِ خدایی نمازی نیست.** (کوچه)
۱۴۹۰۷. **این کیسه که تو دوخته‌ای تا قیامت هم پر نمی‌شود.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۱۴۹۰۸. **این گاو، خواهرزاده‌ی آن یکی گاو است.** (آذری)
۱۴۹۰۹. **این گربه نه به بام می‌رود نه موش می‌گیرد.** (مازندرانی)
۱۴۹۱۰. **این گربه‌ی میومیوکن بابا از آن تو / وآن قاطر چموش لگدزن از آنِ من.** (وحشی بافقی:۲۳۵، شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۱۴۹۱۱. **این گردک و ده گردک، ده ده سر شاگردک.** (افغانی)
۱۴۹۱۲. **این گردنِ باریک ما و آن شمشیر تیز شما.** (شکورزاده، عوام)
۱۴۹۱۳. **این گرگ سال‌هاست که با گلّه آشناست.** (پروین‌اعتصامی، فرهنگ‌نامه)
۱۴۹۱۴. **این گروه همگی از علی تا ولی دیوانه‌اند.** (آذری)
۱۴۹۱۵. **این گره کن به مهربانی باز.** (عطار؛ دیوان: ۳۳۵)
۱۴۹۱۶. **این گریبان بگیرد آن دامن.** (افغانی)
۱۴۹۱۷. **این گَز و آن گَز، هَفصَنّار تفاوت معامله است.** (کوچه)
۱۴۹۱۸. **این گز و این پیمان.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۱۴۹۱۹. **این گز و این میدان.** (افغانی، دهخدا، کوچه)
۱۴۹۲۰. **این گل از باغ دیگر.** (تاجیکی)
۱۴۹۲۱. **این گل، دیگر نشکُفت.** (خزینه)
۱۴۹۲۲. **این گل نکرده‌اش باشد، گل کرده‌اش چه باشد؟** (فرهنگ‌نامه)
۱۴۹۲۳. **این گناهی است که در شهر شما نیز کنند.** (خواجوی‌کرمانی؛ کلیات: ۵۰۱، شکورزاده)
۱۴۹۲۴. **این گناهی است که مستوجب بخشیدن نیست.** (سلیم: ۷۶)
۱۴۹۲۵. **این گنجشکی که گرفتی به آن قورباغه که از دست دادی نمی‌ارزد.** (ساوه‌ای)
۱۴۹۲۶. **این گندمی که تو داری می‌کاری من آردش را هم بیخته‌ام، الکشم آویخته‌ام.** (تهرانی)
۱۴۹۲۷. **این گوزش باشه برای یک روز.** (بیرجندی)
۱۴۹۲۸. **این گوز ما صدا دارد، سر توی خانه‌ها دارد.** (تهرانی)
۱۴۹۲۹. **این گوسفند دست و پا سفید را یا برای عمّه‌ات ببر یا برای خاله‌ات.** (بروجردی)
۱۴۹۳۰. **این گوش است یا پاره‌ی سفال؟ بگیر و برو تا ملات.** (گیلکی)
۱۴۹۳۱. **این گوش بریده هم از آن چلاق چیزی کمتر نداشته.** (قشقایی)
۱۴۹۳۲. **این گوشت گاو با این آتش پخته نمی‌شود.** (سمنانی)
۱۴۹۳۳. **این گوش در و آن گوش دریچه.** (آملی)
۱۴۹۳۴. **این گوشش می‌گویی، از آن گوشش خارج می‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۴۹۳۵. **این گوی و این میدان.** (شکورزاده، افغانی، هبله‌رودی، بهمنیاری، دهخدا، عوام)
۱۴۹۳۶. **این گُهْ به آن گالـه*ارزانی.** (کوچه، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۱۴۹۳۷. **این لشکر بیداد عجب سخت کمانند.** (وحشی بافقی)
۱۴۹۳۸. **این لطف، رفته رفته به حدِ جفا رسید.** (صیدی: ۱۳۷)
۱۴۹۳۹. **این لقمه از گلوی ما پایین نمی‌رود.** (سیرجانی)
۱۴۹۴۰. **این لقمه برای دهانت زیادی است.** (تهرانی)
۱۴۹۴۱. **این لقمه به اندازه‌ی کام و دهنِ کیست؟** (صائب: ۱۰۶۸)
۱۴۹۴۲. **این لقمه به نافش هم نمی‌رسد.** (کوچه)
۱۴۹۴۳. **این لقمه گلوگیر است.** (خوانساری)
۱۴۹۴۴. **این لقمه‌ی چهل و شش شاهی است.** (کوچه)
۱۴۹۴۵. **این لقمه‌ی ما نیست.** (سیرجانی)
۱۴۹۴۶. **این لگد را اسب تحمّل نکند.** (آذری)
۱۴۹۴۷. **این لنگه‌اش جو آن لنگه‌اش جو.** (دزفولی)
۱۴۹۴۸. **این لولئین به ک..نم آشنا شده‌بود.** (تهرانی)
۱۴۹۴۹. **این مار افسون‌بردار نیست.** (سمنانی)
۱۴۹۵۰. **این مار سیرتان به ره آیند وقت مرگ / آید بلی به ره چو سر آید زمان مار.** (ابن‌یمین: ۴۱۹)
۱۴۹۵۱. **این ماست بدون مو نیست.** (کردی)
۱۴۹۵۲. **این ماست دوغی نمی‌شود تا با آن آش بپزی.** (مازندرانی)
۱۴۹۵۳. **این ماست نمی‌ماسد.** (تکمله)
۱۴۹۵۴. **این مال جانعلی را می‌دزدد، آن مال علیجان را.** (گیلکی)
۱۴۹۵۵. **این مال دیگر مال نمی‌شود.** (کوچه)
۱۴۹۵۶. **این مال من، این مال منبر، این‌هم مال ننه قنبر.** (حییم، عوام، دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۱۴۹۵۷. **این ماه که به روی ما (تو) نو نشده.** (تهرانی)
۱۴۹۵۸. **این ماه، مگر سرِ (روی) فلانی تنها نو شده؟** (کوچه)

۱۴۹۵۹. **این ماه و ماه نو، تا آخرهای گندم درو.** (افغانی)
۱۴۹۶۰. **این مایه خمیر از خدا برگشته.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۴۹۶۱. **این متاعی است که بر هر سر بازاری هست.** (کوثر همدانی، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۴۹۶۲. **این مَثَل چون واسطه‌ست اندر کلام.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۸/۳)
۱۴۹۶۳. **این محنتی که می‌کشم از تنگی قفس / کفران نعمتی است که در باغ کرده‌ام.** (حاجب شیرازی، کوچه)
۱۴۹۶۴. **این مردم دنیا بین (ببینید) که چه مجذوبند؟ / خندیده به هم می‌گفت دیوانه به دیوانه.** (افغانی)
۱۴۹۶۵. **این مردم سر امام حسین را بالای نیزه دیدند پرواشان نشد.** (کرمانی)
۱۴۹۶۶. **این مُردنه که چاره ندارد.** (تهرانی)
۱۴۹۶۷. **این مُرده به این شیون نمی‌ارزد.** (بهمنیاری، کوچه، تکمله، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۱۴۹۶۸. **این مرده به این عزا نیرزد.** (صاعد اصفهانی، تکمله)
۱۴۹۶۹. **این مُرده چه می‌کند کفن را؟** (بهمنیاری)
۱۴۹۷۰. **این مُرده‌شور مرده‌شوری نیست که هر مُرده‌ای را بشوید.** (رفسنجانی)
۱۴۹۷۱. **این مُرده کرایه‌ی گریه‌کردن نمی‌کند.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۴۹۷۲. **این مُرده و این گورستان، این فیل و این هندوستان.** (دامغانی)
۱۴۹۷۳. **این مُرده و این گورستان.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، مثمر، کوچه)
۱۴۹۷۴. **این مرگ دیگر ارزش شیون کردن ندارد.** (سرخه‌ای)
۱۴۹۷۵. **این مَرْوَزی، آن‌رازی؟** (کوچه، دهخدا)
۱۴۹۷۶. **این مشتِ پسِ خایه است.** (سروستانی)
۱۴۹۷۷. **این مشت خاک هم بر سر آن‌کس که بچه‌ی سراهی بزرگ کند.** (فرهنگ‌نامه)
۱۴۹۷۸. **این مشت گل، آخر چه‌قدر حوصله دارد؟** (بهمنیاری)
۱۴۹۷۹. **این ملعون چه کرده‌بود؟** (دهخدا، کوچه)
۱۴۹۸۰. **این منم، تی‌تیش مامانی به تنم؟** (شکورزاده، کوچه، تهرانی)
۱۴۹۸۱. **این منم زردی و سرخی به تنم؟** (تهرانی، شکورزاده)
۱۴۹۸۲. **این منم، سبد به سرم، آباش (آب‌هایش) می‌ریخت به سرم؟** (شکورزاده)
۱۴۹۸۳. **این منم طاووس علیین شده.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۲۲/۳، بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)
۱۴۹۸۴. **این منم طاووس علیین شدم / توی خم رفتم چنین رنگین شدم.** (مشهدی)
۱۴۹۸۵. **این منم، نه این منم، اگر منم خوش به حالم.** (تمثیل، زرقانی)
۱۴۹۸۶. **این من و آن هم من، این ببر خانه‌ی‌من.** (یزدی)
۱۴۹۸۷. **این موقع از آسیاب هم نمی‌روند (برنمی گردند).** (تهرانی)
۱۴۹۸۸. **این مویی است که عمو رفیع چیده.** (بروجردی)
۱۴۹۸۹. **این مهمان بود یا سمسار؟** (تهرانی)
۱۴۹۹۰. **این مهمان را چون آن مهمان فرض نکنی.** (سیستانی)
۱۴۹۹۱. **این میانه را، مگر خدا پر کند.** (هزاره‌ای)
۱۴۹۹۲. **این میّت باید شسته‌شود.** (آمره‌ای)
۱۴۹۹۳. **این میخ به این دیوار باید فرو برود.** (آذری)
۱۴۹۹۴. **این می‌گوید برو پیش ماراندرت، (مادراندرت) آن می‌گوید برو پیش بابای قلندرت.** (کدکنی)
۱۴۹۹۵. **این میوه‌ها کال و خام است.** (سمنانی)
۱۴۹۹۶. **این ناز به خانه‌ی‌پدر باید کرد.** (باباافضل: ۱۲۴)
۱۴۹۹۷. **این نازهای بی‌چربی را در میار.** (گلبافی، کرمانی)
۱۴۹۹۸. **این ناکسان که فخر بر اجداد می‌کنند / چون سگ به استخوان، دل خود شاد می‌کنند.** (صائب: ۲۰۳۳، دهخدا، شکورزاده، هزاره‌ای)
۱۴۹۹۹. **این نان به آن روغن.** (کردی کلهری)
۱۵۰۰۰. **این نان خوردن به این ریش جنباندن نمی‌ارزد.** (عوام، شکورزاده، کوچه، تهرانی)
۱۵۰۰۱. **این نان داخل آن ماست.** (سبزواری)
۱۵۰۰۲. **این نان فطیر از آن خمیر است.** (تکمله، شکورزاده، کوچه)
۱۵۰۰۳. **این نانی است که خودم برای خودم پخته‌ام.** (کوچه، قشقایی)
۱۵۰۰۴. **این نانی است که (فلانی) توی دامنش گذاشته.** (کوچه، تهرانی)
۱۵۰۰۵. **این نباشد دیگری، آقا نباشد نوکری.** (شاهرودی)
۱۵۰۰۶. **این نباشد دیگری، سرخ سفید بهتری.** (لنجانی)
۱۵۰۰۷. **این نخل ندامتی که من می‌بینم / گل چیدن من زحمت خارش پیداست.** (کرجی)
۱۵۰۰۸. **این نعمت و مُلک می‌رود دست به دست.** (شکورزاده)
۱۵۰۰۹. **این نفسِ ستیزه‌رو، چون بز بچه بالا جو / جز ریش ندارد او نامش چه کنم ریشو.** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۶۴۸)
۱۵۰۱۰. **این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار.** (خیام، نامه‌ی‌داستان)
۱۵۰۱۱. **این نگاه غلط انداز نمی‌دانم چیست؟** (محتشم: ۳۵۵)
۱۵۰۱۲. **این نمی‌آید از او، کارِ دگر فرمایش.** (کمال‌خجندی: ۶۲۴)

۱۵۰۱۳. **این نه آن خر است، این کار دیگر است.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۱۵۰۱۴. **این نه آن دیو است که به لاحول بشود.** (اسرارالتوحید: ۳۰۶)
۱۵۰۱۵. **این نه حرفی است که بر وی قلم رَد باشد.** (هلالی: ۴۷)
۱۵۰۱۶. **این نه دردی است که درمان بپذیرد ز حکیم.** (خواجوی‌کرمانی: ۳۰۵، شکورزاده)
۱۵۰۱۷. **این نه رباط باشد که یکی می‌آید و یکی می‌رود.** (عطار؛ تذکرةالاولیا: ۱۰۳)
۱۵۰۱۸. **این نه عیب است که در ملّت ما تحسین است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۸)
۱۵۰۱۹. **این نه وردی (درسی) است که محتاج به تکرار بود.** (صائب: ۱۷۱۷، امثال‌موزون)
۱۵۰۲۰. **این نیابد همی به رنج پلاس / وآن نپوشد همی ز ناز پرند.** (مسعودسعدسلمان: ۸۳۹، دهخدا)
۱۵۰۲۱. **این نیز بگذرد.** (ابن‌یمین: ۳۷۰، امثال، تهرانی، شکورزاده، عوام، کاوش)
۱۵۰۲۲. **این نیم گزش است، نیم گز دیگرش در عقب است.** (کوچه، امثال، شکورزاده)
۱۵۰۲۳. **این و آن دَه و نُه است.** (عوام)
۱۵۰۲۴. **این و آن گزی هفتصد دینار تفاوت دارند.** (شکورزاده، عوام)
۱۵۰۲۵. **این و آن نمی‌رود به‌جای گندم.** (مازندرانی)
۱۵۰۲۶. **ای نور چشم من به‌جز از کشته ندروی.** (حافظ: ۳۴۵، دهخدا، شکورزاده، تهرانی، بهمنیاری)
۱۵۰۲۷. **ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری.** (حافظ: ۳۱۵)
۱۵۰۲۸. **این وَرِش را می‌بینی، آن وَرِش را هم نگاه کن.** (کوچه)
۱۵۰۲۹. **این وسط، دنبه و کلّه‌پاچه‌اش هم مُفتِ ما.** (کوچه)
۱۵۰۳۰. **این وصله به این پیراهن نمی‌آید.** (رفسنجانی)
۱۵۰۳۱. **این وصله مناسب این کفش است.** (خوزستانی)
۱۵۰۳۲. **این وصله‌ها به ما نمی‌چسبد.** (اصفهانی، سیرجانی)
۱۵۰۳۳. **این وصله‌ی تن ما نیست.** (سیرجانی)
۱۵۰۳۴. **این وضو نَبوَد سَدِ اسکندر است.** (شیخ بهایی، نان و حلوا: ۲۷]، دهخدا، کاوش)
۱۵۰۳۵. **این وقت شب قِرَت برای چیست؟** (بهمنیاری، کوچه)
۱۵۰۳۶. **این وقت‌ها، موقع شتر کشتنشان است.** (کاشانی)
۱۵۰۳۷. **این‌ها آش‌خور بی‌دندانند.** (لری)
۱۵۰۳۸. **این‌ها از سوز ک..ن است نه از درد دندان.** (رفسنجانی)
۱۵۰۳۹. **این‌ها برای فاطی تنبان نمی‌شود.** (تهرانی)
۱۵۰۴۰. **این‌ها چراغ پشت سرند.** (زرقانی)
۱۵۰۴۱. **این‌ها چرک چغندر است.** (رفسنجانی)
۱۵۰۴۲. **این‌ها چشم‌شان گرسنه است نه شکمشان.** (لری)
۱۵۰۴۳. **این‌ها دیگه ادای ک..ن تنگیه.** (شهربابکی)
۱۵۰۴۴. **این‌ها دیگه چرک چغندره.** (شهربابکی)
۱۵۰۴۵. **این‌ها را که توی آسیاب سفید نکرده‌ام.** (تهرانی)
۱۵۰۴۶. **این‌ها که آمدند معنی‌اش این است که ما باید برویم.** (شکورزاده)
۱۵۰۴۷. **این‌ها که برای ما آورده‌ای ببر برای عمّه‌ات.** (رفسنجانی)
۱۵۰۴۸. **این‌ها که می‌گویی شعر است.** (رفسنجانی)
۱۵۰۴۹. **این‌ها گُل سیری است.** (کرمانی)
۱۵۰۵۰. **این‌ها هم درِ دبّه‌شان سفت است.** (یزدی)
۱۵۰۵۱. **این‌ها همه خیال است، مشکل‌گشا ریال است.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۵۰۵۲. **این هست که هست.** (کوچه، اهری)
۱۵۰۵۳. **این هسته‌است، بیخ ریشم بسته‌است.** (کوچه)
۱۵۰۵۴. **این هفتصد دینار دخلی به آن چهارده شاهی ندارد.** (عوام)
۱۵۰۵۵. **این هفتصد دینار غیر از آن چهارده شاهی است.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۱۵۰۵۶. **این هفته و آن هفته، جان از ک..نت در رفته.** (زرقانی)
۱۵۰۵۷. **اینه گفتم، بلا گفتم.** (کرمانی)
۱۵۰۵۸. **این هلو و این گلو.** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، هبله‌رودی، شکورزاده، کوچه)
۱۵۰۵۹. **این هم آب زیر کاهِ.** (هراتی)
۱۵۰۶۰. **این هم ارابه‌ی‌شیطان را چرخ می‌دهد.** (افغانی)
۱۵۰۶۱. **این هم از آن تخم و ترکه‌اش.** (سمنانی)
۱۵۰۶۲. **این هم از آن حساب‌هاست که کوره با فلانش می‌کرد.** (کوچه)
۱۵۰۶۳. **این هم از برکت برمکیان (برامکه) است.** (کوچه، کاوش)
۱۵۰۶۴. **این هم از روی دل است.** (کرمانی)
۱۵۰۶۵. **این هم از علّت پیری است.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، عوام، حییم)
۱۵۰۶۶. **این همان چشمه‌ی‌خورشید جهان افروز است / که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۲، دهخدا)
۱۵۰۶۷. **این هم اندر عاشقی بالای غم‌های دگر.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، مثمر، افغانی)
۱۵۰۶۸. **این همان زاغ پلید است که بود.** (شکورزاده)
۱۵۰۶۹. **این همان سر خری است که با هم خاک کردیم.** (کوچه)

۱۵۰۷۰. **این هم بالای غازهای لرستان.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۵۰۷۱. **این هم بالای قِرِ یار.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی)
۱۵۰۷۲. **این هم برای حاجی مسیح.** (لری)
۱۵۰۷۳. **این هم برای شیطان شیربرنج پخته می‌کنه.** (افغانی)
۱۵۰۷۴. **این هم برای من آب بیار (بازار برو) نمی‌شود.** (گیلکی)
۱۵۰۷۵. **این هم بر سر چهل تومان کوهدشت.** (لکی)
۱۵۰۷۶. **این هم به لنگش رید.** (گیلکی)
۱۵۰۷۷. **این هم تخمش را ریخته.** (گیلکی)
۱۵۰۷۸. **این هم تنبان برای خاله خدیجه نمی‌شود.** (بروجردی)
۱۵۰۷۹. **این هم ته گاودوشش ماستیه.** (یزدی)
۱۵۰۸۰. **این هم خاویارش را ریخته.** (گیلکی)
۱۵۰۸۱. **این هم روده‌ی کشالی داره.** (افغانی)
۱۵۰۸۲. **این هم روی پلو تو شیر نمی‌ریزد.** (گیلکی)
۱۵۰۸۳. **این هم روی صد تومان بدهی کلّه پاچّه‌ای.** (دیلم‌ولیراوی)
۱۵۰۸۴. **این هم روی گاوهای آب برده.** (بختیاری)
۱۵۰۸۵. **این هم ز خلافِ روزگار است.** (انوری: ۴۹۲)
۱۵۰۸۶. **این هم ز طالع شوریده‌ی‌من است.** (ابن‌یمین: ۳۳۱)
۱۵۰۸۷. **این هم ز کمالِ کاردانی است.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۶۱)
۱۵۰۸۸. **این هم سوراخ کهنه و قدیمی را باقلا فرو می‌کند (می‌کارد).** (گیلکی)
۱۵۰۸۹. **این هم شاخم.** (کوچه)
۱۵۰۹۰. **این هم شد تیشه‌ی‌درویش.** (تمثیل)
۱۵۰۹۱. **این هم شده سنگِ چاقو تیز کنی.** (تهرانی)
۱۵۰۹۲. **این هم شده مثل قلیان دهبوره.** (تمثیل)
۱۵۰۹۳. **این هم شیره‌ی‌گلوسوزی نیست.** (یزدی)
۱۵۰۹۴. **این هم طرز گرفتن غاز است.** (مشمر)
۱۵۰۹۵. **این هم عبرتی برای دزد باشد تا در کوه (باغ) نخوابد.** (قشقایی)
۱۵۰۹۶. **این هم عذاب قبر و گوز، این هم چُس زبیده‌ی کور.** (یزدی)
۱۵۰۹۷. **این هم علی بی‌غم است.** (بختیاری)
۱۵۰۹۸. **این هم غصّه‌ی امروزمان.** (زرقانی)
۱۵۰۹۹. **این هم غصّه‌ی یک سالت باشد.** (ایزدخواستی)
۱۵۱۰۰. **این هم فقیری، مادرمان نمی‌کند.** (دشتی)
۱۵۱۰۱. **این هم که شکمش یک ساعت از خودش جلوتر می‌آید.** (اهری)
۱۵۱۰۲. **این هم گناه ماست.** (هبله‌رودی)
۱۵۱۰۳. **این هم گوزید که نگویند لال است.** (کوچه)
۱۵۱۰۴. **این هم می‌گوید: «من مَردم.»** (بختیاری)
۱۵۱۰۵. **این‌همه آتش زیر آش را بیشتر می‌کنی خودت قاشقی از آن بخور.** (لارستانی)
۱۵۱۰۶. **این‌همه آفت که به تن می‌رسد / از نظر توبه‌شکن می‌رسد.** (هزاره‌ای)
۱۵۱۰۷. **این‌همه آوازه‌ها از شه بود / گرچه از حلقوم عبدالله بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۸/۱، تهرانی، دهخدا، بهمنیاری، کوچه)
۱۵۱۰۸. **این‌همه ادا، شلیته‌ی کوتاه؟** (ورامینی)
۱۵۱۰۹. **این‌همه از پی آن است که زر می‌خواهم.** (خزینه)
۱۵۱۱۰. **این‌همه افسانه‌ها آورده‌اند / تا شما گیرید از آن سرمشق و پند.** (مولوی؛ مثنوی)
در اصل: **کودکان افسانه‌ها آورده‌اند / درج در افسانه نشان بس سرّ و پند**
۱۵۱۱۱. **این‌همه بز بالای درخت رفت یک‌بار هم گوسفند برود.** (رامسری)
۱۵۱۱۲. **این‌همه تفنگ، کو تیرانداز؟** (لکی)
۱۵۱۱۳. **این‌همه تیرآوری تا کی کنی؟** (بهمنیاری)
۱۵۱۱۴. **این‌همه چریدی پس کو دنبه‌ات؟** (شکورزاده، کوچه، تهرانی، نیشابوری)
۱۵۱۱۵. **این‌همه چمچه زدی کو حلوا؟** (بهمنیاری، کوچه)
۱۵۱۱۶. **این‌همه حرف می‌زنی ماست نمی‌بندد.** (رامسری)
۱۵۱۱۷. **این‌همه خان است یکیش را بدین چراغ موشی.** (گلپایگانی)
۱۵۱۱۸. **این‌همه خر هست ما پیاده راه می‌رویم.** (شکورزاده، کوچه، آذری)
۱۵۱۱۹. **این‌همه را بنده‌ی‌درم نتوان کرد.** (تهرانی)
۱۵۱۲۰. **این‌همه سال که پرپهان*خروس نداشت، صبح نشد.** (کاشانی)
۱۵۱۲۱. **این‌همه فکر دور و دراز مکن.** (جامی؛ خردنامه: ۹۴۳)
۱۵۱۲۲. **این‌همه فکر محال چیست؟** (هلالی: ۳۰)
۱۵۱۲۳. **این‌همه قر به یک قران وای چه گران، وای چه گران.** (اصفهانی)
۱۵۱۲۴. **این‌همه کردیم چلنگری / نه دیگ داریم نه لنگری.** (شهرضایی)
۱۵۱۲۵. **این‌همه کمچه (کفچه) زدی کو حلوا؟** (هبله‌رودی، شاهد)
۱۵۱۲۶. **این همه که از گربه می‌ترسی، چرا از سوراخ بیرون می‌آیی؟** (آذری)
۱۵۱۲۷. **این‌همه لشکر برای کشتن یک تن؟** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۱۵۱۲۸. **این‌همه ماندی تا لب ورچینی، پس کی گریه می‌کنی؟** (رامسری)

۱۵۱۲۹. **این‌همه منصب از آن حورِ پری‌وش دارم.** (حافظ: ۲۲۲)
۱۵۱۳۰. **این‌همه ناز شست استاد و این هم مزد دست استاد.** (مازندرانی)
۱۵۱۳۱. **این‌همه نقش عجب بر در و دیوار وجود / هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار.** (سعدی؛ کلیات: ۴۶۴، دهخدا)
۱۵۱۳۲. **این‌همه نقش می‌زنم از جهتِ رضای تو.** (حافظ: ۲۸۴)
۱۵۱۳۳. **این‌همه هلو برای گلوی قنبر؟** (رامسری)
۱۵۱۳۴. **این هنر امروز در این خاک نیست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۷۵)
۱۵۱۳۵. **این هنوز از نتایج سحر است.** (عوام)
۱۵۱۳۶. **این هنوز اوّل عشق است اضطراب مکن.** (شکورزاده)
۱۵۱۳۷. **این هنوز اوّل نوروز (آذار) جهان افروز است / باش تا خیمه زند دولت نیسان و ایار.** (سعدی؛ کلیات: ۶۴۶، دهخدا)
۱۵۱۳۸. **این هنوز چِک‌چِک اوست، شُرشُرش از دنبال است.** (شهربابکی)
۱۵۱۳۹. **این هیچ تعلق به شب جمعه ندارد.** (اهلی: ۱۶۴)
۱۵۱۴۰. **این یارو این قدر که سورچرونه، صوراسرافیل هم می‌چرونه.** (اردکانی)
۱۵۱۴۱. **این یک تومان را بگیر جواب بده.** (تهرانی)
۱۵۱۴۲. **این یِک تیکّه نانِ بَربَری، من بخورم یا اکبری؟** (کوچه)
۱۵۱۴۳. **این یک چارکَشِ، سه چارکش توی توبره است.** (شهربابکی)
۱۵۱۴۴. **این یک دست رقص را هم برایت می‌کنم ببینم دیگرچه سازی می‌زنی؟** (تهرانی، کوچه)
۱۵۱۴۵. **این یک دم عاریت چه ادبار و چه بخت.** (عنصری، دهخدا، امثال‌موزون)
۱۵۱۴۶. **این یک دمِ عمر را غنیمت شمریم.** (خیام: ۱۰۱)
۱۵۱۴۷. **این یک دَم عمر را غنیمت می‌دان.** (شکورزاده، دهخدا)
۱۵۱۴۸. **این یک دهن را بد خواندی.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۱۵۱۴۹. **این یک عمر را به عشرت بگذار.** (خیام: ۲۱)
۱۵۱۵۰. **این یک گل دیگر که شکفت.** (افغانی)
۱۵۱۵۱. **این یک لقمه نانی که می‌خوریم از سنگ درمی‌آید.** (قشقایی)
۱۵۱۵۲. **این یک من روی آن نیم من است.** (قمی)
۱۵۱۵۳. **این یکی از خودشان است.** (کوچه)
۱۵۱۵۴. **این یکی‌اش را نخوانده‌بودم.** (بهمنیاری، کوچه)
۱۵۱۵۵. **این یکی بچّه را بزرگ کن.** (مازندرانی)
۱۵۱۵۶. **این یکی دستش به آن یکی می‌گوید گُه نخور.** (لکی)
۱۵۱۵۷. **این یکی دیگر تویش نبود.** (بهمنیاری)
۱۵۱۵۸. **این یکی را که زاییده‌ای بزرگ کن.** (شکورزاده، کوچه)
۱۵۱۵۹. **این یکی مانده‌است که قزقان در سرت نگذاری.** (اشتهاردی)
۱۵۱۶۰. **این ییلاق و قشلاق را از کجا آورده‌اید؟** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، کاوش)
۱۵۱۶۱. **ایوان بلند از گل و خشت، بچّه‌ی قشنگ از زن زشت.** (میمندی)
۱۵۱۶۲. **ایوان پی شکسته مرّمت نمی‌شود.** (نیمتاج خاکپور، شکورزاده)
۱۵۱۶۳. **ای وای از بخت بدم، نامم را گرگ گذاشته‌اند، ببرم یا نبرم می‌گویند بُرد.** (لری)
۱۵۱۶۴. **ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد / در دام مانده صیدی صیّاد رفته باشد.** (حزین لاهیجی؛ گنجینهٔ سهیلی: ۱۷۷، افغانی)
۱۵۱۶۵. **ای وای که به نشد بَتَر شد.** (شکورزاده، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۱۵۱۶۶. **ایوب گفت: «صبر کردم.» جواب شنید: «همان صبر هم که بهت داد که بکنی؟»** (تهرانی)
۱۵۱۶۷. **ای وقتِ تو خوش که وقت ما خوش کردی.** (خزینه)
۱۵۱۶۸. **ای یار عزیز، نه دوغ بهار می‌ماند و نه خیار پاییز.** (بختیاری)



۱۵۱۶۹. **با آب حمّام دوست (مهمان) می‌گیرد.** (شکورزاده، دهخدا، تهرانی)

۱۵۱۷۰. **با آب دهانش می‌چسباند.** (خوانساری)

۱۵۱۷۱. **با آب دهان محکم چسباندن هنر است.** (سمنانی)

۱۵۱۷۲. **با آب ریختن به چاه، آب درنمی‌آید.** (اهری)

۱۵۱۷۳. **با آب ریختن به چشمه، چشمه نخواهد شد خود باید به جوش در بیاید.** (ابهری)

۱۵۱۷۴. **با آب ریخته و کوزه‌ی شکسته چه شاید کردن؟** (سمک‌عیّار ۲۰۷/۴)

۱۵۱۷۵. **با آب، کدو سرخ می‌کند.** (مازندرانی)

۱۵۱۷۶. **با آب مرده‌شورخانه غسلش داده‌اند.** (تهرانی)

۱۵۱۷۷. **با آب مرده‌شوی خانه دست و رویش را شسته.** (خرّمی)

۱۵۱۷۸. **با آب نمی‌شود کلاغ سیاه را سفید کرد.** (همدانی)

۱۵۱۷۹. **با آتش اوّل خود را داغ کن، اگر نسوخت دیگران را.** (ترکمنی)

۱۵۱۸۰. **با آدم دهان شل و بی‌عقل وپرخنده رفاقت مکن.** (کرمانجی)

۱۵۱۸۱. **با آدم عاقل سنگ حمل کن، ولی با آدم جاهل، عسل هم نخور.** (آذری)

۱۵۱۸۲. **با آدم کور گُل یا پوچ بازی می‌کنی؟** (رامسری)

۱۵۱۸۳. **با آدم ناباب هم‌کلام بشوی، مانند این است که سیب نارس را گاز بزنی.** (رامسری)

۱۵۱۸۴. **با آدم سهل‌گوی دشوار مگوی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۲)

۱۵۱۸۵. **با آروغ صبحانه می‌کند.** (گیلکی)

۱۵۱۸۶. **با آش عاشوری دوست پیدا می‌کند.** (جیرفتی)

۱۵۱۸۷. **با آشنا سخن آشنا بگو.** (حافظ: ۲۸۷، شکورزاده)

در اصل: **با یار آشنا سخن آشنا بگو**

۱۵۱۸۸. **با آفتاب آمد با آفتاب رفت.** (بختیاری)

۱۵۱۸۹. **با آفتابه‌ی زن طهارت نمی‌توان گرفت.** (شکورزاده، کوچه)

۱۵۱۹۰. **با آقا آقا گفتن از خانه بیرون می‌رود.** (مازندرانی)

۱۵۱۹۱. **با آل علی که هرکه درافتاد بر افتاد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، کوچه، تهرانی)

۱۵۱۹۲. **با آمدن یمین برف هم شروع به باریدن گرفت.** (لکی)

۱۵۱۹۳. **با آن (این) همه راستی که میزان دارد / میل از طرفی کند (بُود) که آن بیشتر است.** (سعدی؛ مواعظ، کلیات: ۷۵۴، دهخدا)

۱۵۱۹۴. **با آن زبان خوشت یا پول فراوانت یا راه نزدیکت؟**(دهخدا، شکورزاده، کوچه)

۱۵۱۹۵. **با آن زبانی که تو می‌آیی یک گلوله کره هم داخلش می‌اندازم.** (میانه‌ای)

۱۵۱۹۶. **با آن که بدی کرد نکویی می‌کن.** (شکورزاده)

۱۵۱۹۷. **با آن که خداوند رحیم است و کریم / گندم ندهد بار چو جو می‌کاری.** (شکورزاده)

۱۵۱۹۸. **با آن که خصومت نتوان کرد بساز.** (سعدی؛ کلیات: ۸۴۴، شکورزاده، دهخدا)

۱۵۱۹۹. **با آن که در صلح زند جنگ مجوی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۲، شکورزاده)

۱۵۲۰۰. **با آن‌ها که می‌آیند دوست باش، و با آن‌ها که می‌روند برادر.** (قشقایی، ساوه‌ای)

۱۵۲۰۱. **با آن همه تاخت و تازش عاقبت سوار اسب چوبی شد.** (فرهنگ‌نامه)

۱۵۲۰۲. **با آن همه هوش و بوشت، پاشنه نداره کوشِت (کفشت).** (شکورزاده، دهخدا)

۱۵۲۰۳. **با آوازخوان آواز بخوان، با نمازخوان نماز.** (خوزستانی)

۱۵۲۰۴. **با آینده یار است با رونده برار.** (آذری)

۱۵۲۰۵. **با احمق و کسی که اسب تندرو دارد رفیق راه مشو.** (ترکمنی)

۱۵۲۰۶. **با اختیار حق چه بود اختیار ما؟** (صائب: ۳۷۲، تکمله)

۱۵۲۰۷. **باادب باش تا بزرگ شوی.** (شکورزاده، خزینه)

۱۵۲۰۸. **باادب باش تا بزرگ شوی / که بزرگی نتیجه‌ی ادب است.** (افغانی)

۱۵۲۰۹. **باادب باش که سرمشق جوانان ادب است.** (افغانی)

۱۵۲۱۰. **باادب باش که سرمشق جوانان ادب است / آیه آیه همه‌جا سوره‌ی قرآن ادب است.** (بیرجندی)

۱۵۲۱۱. **باادب باش گر تو زاده‌ی ناسی.** (خزینه)

۱۵۲۱۲. **باادب را ادب سپاه بس است / بی‌ادب با هزار کس تنهاست.** (شهیدبلخی؛ شاعران: ۲۸، شکورزاده، دهخدا)

۱۵۲۱۳. **باادب را به زر مگو که نکوست / ادب فرد بهتر از زر اوست.** (مکتبی؛ کلمات علیه: ۷۴)

۱۵۲۱۴. **با ارباب بساز، به ده بتاز.** (هزاره‌ای)

۱۵۲۱۵. **با ارمنی سمنی نگذار.** (اهری)

۱۵۲۱۶. **بااستکان بزرگ چای شیرین می‌خورد.** (آذری)

۱۵۲۱۷. **با اصلان تمام فصول، با نااصلان اصلاً.** (کردی)

۱۵۲۱۸. **با اگر و مگر کار درست نمی‌شود.** (شکورزاده)

۱۵۲۱۹. **با الان، الان گفتن شلوار وصله نمی‌شود.** (کلاردشتی)

۱۵۲۲۰. **با التماس سگ باران نمی‌بارد.** (لری)

۱۵۲۲۱. **با انبر دنبالت می‌گردند.** (خوزستانی)

۱۵۲۲۲. **با انجیر کلّه را می‌کوبد.** (گیلکی)

۱۵۲۲۳. **با انگشتان خود چشم‌های خودش را درآورده.** (قشقایی)

۱۵۲۲۴. **با انگشت دراز نمی‌شود عسل بخورد.** (طالقانی)

۱۵۲۲۵. **با انگشت درمی‌آورد، با تف تر می‌کند.** (لری)

۱۵۲۲۶. **با او بازی می‌کنم، گلّه‌هایمان هم آغل می‌شوند.** (بختیاری)

۱۵۲۲۷. **با او به یک جوال بروم.** (خوانساری)

۱۵۲۲۸. **با او خرمازه برک*می‌بازد.** (لری)

۱۵۲۲۹. **با او کنجد آفتاب نکردی.** (آملی)

۱۵۲۳۰. **با او می‌توان آبی گرم کرد؟** (نامه‌ی‌داستان)

۱۵۲۳۱. **با اهل زمانه صحبت از دور نکوست.** (خیام: ۱۶، شکورزاده، دهخدا، تکمله)

۱۵۲۳۲. **با اهل هنر جهان به کین است.** (ابوالفرج رونی، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۱۵۲۳۳. **با اهلِ هنرگویِ گریبان بگشای.** (حافظ: ۳۸۱)

۱۵۲۳۴. **با ایزد و تیغ و نیزه بر نتوان ساخت.** (ظهیر فاریابی: ۲۶۲، دهخدا)

۱۵۲۳۵. **با ایشالاّ ماشالاّ کار درست نمی‌شود.** (شکورزاده)

۱۵۲۳۶. **با این آهک‌ها، مویی کنده نمی‌شود.** (سیرجانی، کرمانی)

۱۵۲۳۷. **با این اکبر و اصغر بار تو بار نمی‌شود.** (سمنانی)

۱۵۲۳۸. **با این بند باریک خودش را خفه نمی‌کند.** (زرقانی)

۱۵۲۳۹. **با این بیل نمی‌تواند کنگر بکند.** (بروجردی)

۱۵۲۴۰. **با این پا می‌خواهی بری اندیکا*؟**(بختیاری)

۱۵۲۴۱. **با این پول دماغ آدم را هم نمی‌گیرند.** (تهرانی)

۱۵۲۴۲. **با این پیزی گشاد چه‌طور می‌خواهی بروی جهنّم؟**(تهرانی)

۱۵۲۴۳. **با این تک‌تک‌ها در باز نمی‌شود.** (زرقانی)

۱۵۲۴۴. **با این چس و پس‌ها قبر آخوند درست نمی‌شود.** (کوچه، عوام)

۱۵۲۴۵. **با این چُس و پس‌ها قبر بابا بسته (پر) نمی‌شود.** (عوام، کوچه، مازندرانی)

۱۵۲۴۶. **با این چس و فس قبر آقا سفید نمی‌شود.** (سمنانی)

۱۵۲۴۷. **با این چیزها قبر آقا درست نمی‌شود.** (دهخدا)

۱۵۲۴۸. **با این حرف‌ها بار ما بار نمی‌شود.** (سیرجانی)

۱۵۲۴۹. **با این حرف‌ها ممو آب‌آور نیست.** (آذری)

۱۵۲۵۰. **با این دست دادی دست دیگرت خبردار نشود.** (رامسری)

۱۵۲۵۱. **با این دست می‌دهدش، با آن دست می‌گیردش.** (لری)

۱۵۲۵۲. **با این دم گرفتن آهن سرد مکوب.** (عوام)

۱۵۲۵۳. **با این ریش برای دیدن تعزیه می‌رود.** (مازندرانی)

۱۵۲۵۴. **با این ریش، می‌روی تَجریش؟** (کوچه، دهخدا، شکورزاده، عوام، بهمنیاری)

۱۵۲۵۵. **با این زدن‌ها بچّه درست نمی‌شود.** (افغانی)

۱۵۲۵۶. **با این سر توی قبر نمی‌روی.** (لری)

۱۵۲۵۷. **با این سر و چادر به قیصریه هم می‌رود.** (کرمانی)

۱۵۲۵۸. **با این عقلت چرا بزی نشدی؟** (کرمانی)

۱۵۲۵۹. **با این قد نیم گزی افتاد تو چاه چهل گزی.** (گلبافی)

۱۵۲۶۰. **با این کلیدها قفل در باز نمی‌شود.** (زرقانی)
۱۵۲۶۱. **بـا ایـن ک..ن بـا پهلوانـان کـشتی مـی‌گیـری؟** (مازندرانی)
۱۵۲۶۲. **با این ک..ن گـشادی چـه‌طـور مـی‌روی جهـنّم؟** (شیرازی)
۱۵۲۶۳. **با این ک..ن مـی‌خـواهی بـروی جنـگ هـرات؟** (تهرانی)
۱۵۲۶۴. **با این ک..ن نمی‌توانی این تنبـان را پـاره کنـی.** (قشقایی)
۱۵۲۶۵. **با این ک..ن، هَلیلِه نمی‌خورند.** (کوچه)
۱۵۲۶۶. **با این‌که جان فقیر با آه و زاری درمی‌آید، تـا دم مرگ می‌گوید: «خدا کریم است.»** (آذری)
۱۵۲۶۷. **با این‌که نمی‌دهد آش دارد، با این‌کـه نمـی‌زنـد شمشیر.** (گنبدکاووسی)
۱۵۲۶۸. **با این گاو دُم کوتاه چه کار کنم کـه اصـلاً تکـان نمی‌خورد؟** (لری)
۱۵۲۶۹. **با این متر کرباس نمی‌دهند.** (آذری)
۱۵۲۷۰. **با این‌ها به جهنّم بروی بهتر است تا بـا آن‌هـا بـه بهشت.** (لری)
۱۵۲۷۱. **با این‌همه از سابقه نومید مشو.** (حافظ: ۲۸۸)
۱۵۲۷۲. **بـا ایـن‌همـه اطرافیـان، کفـشش پاشـنه نـدارد.** (دماوندی)
۱۵۲۷۳. **با این‌همه ترسی که از گربه داری، چرا از سوراخ خارج می‌شوی؟** (آذری)
۱۵۲۷۴. **با این‌همه خر پیاده رفتن غلط است.** (صادق سرمد، شکورزاده)
۱۵۲۷۵. **با این‌همه خُردی‌ای بزرگی تا کی / لالِ عجمـی این‌همه ترکی تا کی / در حمله گهی شـیر شـوی گاه پلنگ / زن قحبه، شغالی، چُس گرگی تا کی؟** (سیاستگران عصر قاجار، تهرانی)
۱۵۲۷۶. **با این‌همه خـری، راسـت گفتـی.** (قـابوس‌نامـه: ۹۶، کوچه، کاوش)
۱۵۲۷۷. **با این‌همه رتبه دنبه می‌دارد دوست.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۵۲۷۸. **با این‌همـه شُـکر مـی‌بایـد کـرد.** (ابوسـعیدابوالخیر: ۷۱)
۱۵۲۷۹. **با این‌همه که کبر نکوهیـده عادتیـست / آزاده را همی ز تواضع رسد بلا.** (سنایی: ۴۹، دهخدا)
۱۵۲۸۰. **با ایـن‌همـه مـستی ز تـو هوشیارتریم.** (خیّام: ۲۷، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۵۲۸۱. **با این هـوش چـرا خرگـوش نـشدی؟** (بهمنیـاری، کوچه، کرمانی)
۱۵۲۸۲. **بابـا از خوشـحالی تـو ک..ن ش عروسـی اسـت.** (سروستانی)
۱۵۲۸۳. **بابا اگر دستش را به ک.. ش هم ببرد، اولاد گمـان می‌کند چیزی برایش از جیبش در می‌آورد.** (تهرانی)
۱۵۲۸۴. **با بابا را یک بابا، بی‌بابا را صد بابا.** (گلپایگانی)
۱۵۲۸۵. **بابا به بهشت می‌ره کاکو مشکل.** (شیرازی)
۱۵۲۸۶. **بابات هم همین زبان‌درازی‌ها را کرد که مجبـور شدم بخورمش.** (تهرانی)
۱۵۲۸۷. **بابا حاتم من از این کار سرگردان و ماتم.** (قشقایی)
۱۵۲۸۸. **بابا، حرف گاومان را بزنید.** (لری)
۱۵۲۸۹. **بـا بـادبزن داخـل شـو و بـا لحـاف بیـرون بـرو.** (خوزستانی)
۱۵۲۹۰. **با باد جنوبی شوی جنـوبی بـا بـاد شـمالی شـوی شمالی.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۵۲۹۱. **با باد و بود حمّام گرم نمی‌شود.** (گیلکی)
۱۵۲۹۲. **با بـاران زمـین و بـا دعـای خیـر شـوهر سرسـبز می‌شود.** (ترکمنی)
۱۵۲۹۳. **با باز چه فن زند سمانه؟** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۱۴۱/۵)
۱۵۲۹۴. **با باز کجا تاب بَرَد بچّه‌ی فرفور*؟** (ابوشکور بلخـی؛ شاعران: ۸۶، دهخدا)
۱۵۲۹۵. **باباش آمده پیش چشمش.** (زرقانی)
۱۵۲۹۶. **باباش از بی‌خری سوار چینه می‌شد.** (تهرانی)
۱۵۲۹۷. **باباش از بی‌لحافی توی تنور می‌خوابیـد، پـسرش قالی کرمانی می‌خواست.** (بافقی)
۱۵۲۹۸. **باباش چه بود که بچّه‌اش باشد.** (تهرانی)
۱۵۲۹۹. **باباش شکم و ننه‌ش شکم.** (زرقانی)
۱۵۳۰۰. **با باغ در خـزان نفتـد کـار عنـدلیب.** (بیـدل: ۱۳۷، امثال‌موزون)
۱۵۳۰۱. **بابا که دو زن دارد چه غم دارد؟** (افغانی)
۱۵۳۰۲. **بابا گوشت نیار و کوفته طلب کن.** (زرقانی)
۱۵۳۰۳. **با بالانشینی کسی بزرگ نمی‌شود.** (قشقایی)
۱۵۳۰۴. **بابا ما خودمان شام غریبانیم، گریه‌کن نداریم.** (تهرانی)
۱۵۳۰۵. **بابام راست می‌گفت: «دسـت ننـه‌ات بـی‌برکـت است.»** (تهرانی)
۱۵۳۰۶. **بابام سیرش را کوبیده.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۱۵۳۰۷. **بابام گفته یک سوراخ هم بس است.** (نهبندانی)
۱۵۳۰۸. **بابام مُرد، حالا خواه از تـب گـرم خـواه از تـب سرد.** (شکورزاده، حییم، کوچه)
۱۵۳۰۹. **بابام مُرد خواه به تب، خواه به لرز.** (بروجردی)
۱۵۳۱۰. **بابام همچی وصیّتی نکرده.** (کوچه)
۱۵۳۱۱. **بابام چهارده شـتر داشـت، نـی مـی‌زد و اسـفناج می‌کاشت.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۱۵۳۱۲. **بابا نشد، وبا شد.** (آذری)
۱۵۳۱۳. **بابا و ننه‌ی کـسی را نمـی‌شـود در تـرازو کـشید.** (زرقانی)

۱۵۳۱۴. **باباهه از خاک گور سیراتی ندارد.** (لنجانی)

۱۵۳۱۵. **بابای چوبی‌ام را بد نگو تا بابای زریت را بد نگویم.** (زرقانی)

۱۵۳۱۶. **بابایی هستم کرندی.** (کردی)

۱۵۳۱۷. **با بچه بازی کرده‌ای؟** (لری)

۱۵۳۱۸. **با بچه به راه نیفت، خرش بیفتد، گریه می‌کند، خرت بیفتد، می‌خندد.** (آذری)

۱۵۳۱۹. **با بچه رفیق نشو چون این طرف می‌پرد، و به تو می‌خندد، آن طرف می‌پرد، بر تو می‌گرید.** (لری)

۱۵۳۲۰. **با بچه نکن بازی، چنان می‌زندت که برنخیزی.** (سبزواری)

۱۵۳۲۱. **با بخت جدل نمی‌توان کرد.** (طالب‌آملی: ۱۵۹، شکورزاده)

۱۵۳۲۲. **با بخت و طالعت بجنگ، نه با رفیقت.** (خوزستانی)

۱۵۳۲۳. **با بدان بد باش با نیکان نکو / جای گُل، گُل باش و جای خار، خار.** (سعدی؛ کلیات: ۷۲۵، دهخدا، عوام، بهمنیاری)

۱۵۳۲۴. **با بداندیش هم نکویی کن / دهن سگ به لقمه دوخته بِهْ.** (سعدی؛ گلستان: ۸۲، شکورزاده، دهخدا)

۱۵۳۲۵. **با بدان سر مکن که بد گردی.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)

۱۵۳۲۶. **با بدان صحبت مدار و به صحبت نیکان نیز قناعت مکن.** (دهخدا)

۱۵۳۲۷. **با بدان کم نشین که آخر کار / می‌شوی بدخصال و بدکردار.** (سنایی، بهمنیاری، هبله‌رودی)

۱۵۳۲۸. **با بدان کم نشین که بد (در) مانی / خوپذیر است نفس انسانی.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۵۰، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، افغانی)

۱۵۳۲۹. **با بدان کم نشین که همسر بد / گرچه پاکی تو را پلید کند.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۶۵، فرهنگ‌نامه، دهخدا، هزاره‌ای، شکورزاده)

مصرع اول در اصل: **منشین با بدان که صحبت بد**

۱۵۳۳۰. **با بَدان نیک‌مردی بَد است.** (سعدی؛ بوستان: ۱۱۲)

۱۵۳۳۱. **با بدان یار گشت همسر لوط / خاندان نبوتش گم شد.** (سعدی؛ گلستان: ۶۲، دهخدا)

۱۵۳۳۲. **با بد به‌جز بدی نکند چرخ نیلگون.** (پروین‌اعتصامی: ۲۴۶، دهخدا، شکورزاده)

۱۵۳۳۳. **با بددلی پادشاهی مکن.** (فردوسی، دهخدا)

۱۵۳۳۴. **با بدکار و بی‌جنبه نمی‌توان سازش کرد.** (آذری)

۱۵۳۳۵. **با بدگهر میامیز، تا بدگهر نگردی.** (صائب: ۱۰۸۷، تکمله)

۱۵۳۳۶. **با بدنام همراهی مکن.** (افغانی)

۱۵۳۳۷. **با بد نشینی، بد شوی با نیک نشینی نیک (گل) شوی.** (تاجیکی)

۱۵۳۳۸. **با بد و نیک وقت داد و ستد نکند هیچ نیک هرگز بد.** (دهخدا)

۱۵۳۳۹. **با برادر شیری به شکار مرو.** (ترکمنی)

۱۵۳۴۰. **با بُراق چگونه عنان زند خر لنگ؟** (رفیع‌الدین لنبانی، دهخدا)

۱۵۳۴۱. **با بُراقی لاشه نتوان تاختن.** (عطّار؛ مصیبت‌نامه: ۳۶۳)

۱۵۳۴۲. **با بزرگان احترام با خُردان شفقت.** (افغانی)

۱۵۳۴۳. **با بزرگان پیوند (وصلت) کرده‌ام.** (کوچه، دهخدا)

۱۵۳۴۴. **با بزرگان تواضع گیر با فرومایگان تکبّر کن.** (ابن‌یمین: ۴۸۲)

۱۵۳۴۵. **با بزرگان کم نشین، بیچارگان را یاد کن.** (بهمنیاری)

۱۵۳۴۶. **با بزرگ‌تر خود بازی نکن، برای این‌که به زمین می‌خوری و پهن خر می‌اندازی.** (نهبندانی)

۱۵۳۴۷. **با بزرگ و کوچک مزاح نباید کرد که بزرگ کینه‌ور گردد و کوچک دلیر شود.** (تاریخ گزیده، شکورزاده، دهخدا، کوچه)

۱۵۳۴۸. **با بزها برای چوپانی به کار نمی‌گیرمش.** (بویراحمدی)

۱۵۳۴۹. **با بستن چادرشب به کمر، ک..ن آدمی گنده نمی‌شود.** (رامسری)

۱۵۳۵۰. **با بسم‌الله گفتن آب رنگ نمی‌گیرد.** (تاجیکی)

۱۵۳۵۱. **با بسم‌الله می‌خواهد از پیشش بگذری.** (لری)

۱۵۳۵۲. **با بلا هم شکر کن.** (ترکمنی)

۱۵۳۵۳. **با بلای آسمانی پنجه کردن مشکل است.** (صائب: ۱۱۵۷، شکورزاده، تکمله)

۱۵۳۵۴. **بابُل نرسیده شلوار را می‌کند.** (مازندرانی)

۱۵۳۵۵. **با بند پوسیده‌ای به چاه نرو.** (شوشتری)

۱۵۳۵۶. **با بند دیگران تو چاه نرو.** (قشقایی)

۱۵۳۵۷. **با بند و دلو دیگری به چاه نرو.** (لارستانی)

۱۵۳۵۸. **با بهار بهار گفتن صحرا سبز نمی‌شود.** (لری)

۱۵۳۵۹. **با بهان رأی زن ز بهر بِهی / کز دو عقل از عقیله باز رهی.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۲، دهخدا)

۱۵۳۶۰. **با به‌به گفتن پلو درست نمی‌شود.** (درگزی)

۱۵۳۶۱. **بابه‌ی خارکش خار می‌کشد و منّت نه.** (افغانی)

۱۵۳۶۲. **با بی‌ادبان نان به ادب باید خورد.** (شاهرودی)

۱۵۳۶۳. **بابی (رسمی) نیست غمی هم نیست.** (شهربابکی)

۱۵۳۶۴. **با بی‌زنی فطیره تنها می‌زنی؟** (تاجیکی)

۱۵۳۶۵. **با بی‌میلی شوهر کند، پسر ناقص می‌زاید.** (قشقایی)

۱۵۳۶۶. **با بی‌هنران اخترِ بد، کار ندارد.** (صائب: ۲۱۲۸)

۱۵۳۶۷. **با پا پس می‌زند با دست پیش می‌کشد.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام)

۱۵۳۶۸. **با پا راه بروی کفش پاره می‌شود، با سر کلاه.** (شکورزاده، حییم، کوچه، دماوندی، عوام)

۱۵۳۶۹. **با پا راه رفتن، کفش پاره کردن، هم داره.** (دامغانی)

۱۵۳۷۰. **با پارس سگ مزد گدا کم نمی‌شود.** (رامسری)

۱۵۳۷۱. **با پای خود برفت به گوی که کنده بود.** (نیما یوشیج)

۱۵۳۷۲. **با پای خود به قبرستان رفت.** (سبزواری)

۱۵۳۷۳. **با پای خود به لب گور آمدی.** (هزاره‌ای)

۱۵۳۷۴. **با پای خودش آمده، با چوقی (تابوت) هم در می‌شه.** (شهربابکی)

۱۵۳۷۵. **با پایش آمده، با سرش خواهد رفت.** (آذری)

۱۵۳۷۶. **با پایش به بهشت می‌رود.** (هزاره‌ای)

۱۵۳۷۷. **با پدر بی‌پدر نمی‌شود، بی‌پدر با پدر نمی‌شود.** (آمره‌ای)

۱۵۳۷۸. **با پدر و مادر آن کن که از اولاد خود توقّع داری.** (افغانی)

۱۵۳۷۹. **با پرسیدن می‌شود از دنیا بیرون رفت.** (لری)

۱۵۳۸۰. **با پر مرغ، روغن تو را نمی‌شود گرفت.** (گیلکی)

۱۵۳۸۱. **با پر و بالش می‌خواستم بخورم.** (آذری)

۱۵۳۸۲. **با پری در شیشه کردن دیو را انصاف نیست.** (صائب: ۲۹۴۸، شکورزاده، امثال‌موزون)

۱۵۳۸۳. **با پستان خشک بزرگش کردم.** (دامغانی، رامسری)

۱۵۳۸۴. **با پسران در لشکر با دختران کار.** (کردی)

۱۵۳۸۵. **با پسر قول زشت و فحش مگوی / تا نگردد لئیم و فاحشه جوی.** (اوحدی مراغه‌ای، دهخدا)

۱۵۳۸۶. **با پشت، یا مشت.** (کوچه)

۱۵۳۸۷. **با پشّه عقاب را چه ناورد است؟** (خاقانی: ۷۵۲، امثال‌موزون، دهخدا)

۱۵۳۸۸. **با پف پلو نمی‌شود، روغن و برنج باید باشد.** (آذری)

۱۵۳۸۹. **با پلاس پلاس، با صاحب پلاس هم پلاس؟** (سیرجانی)

۱۵۳۹۰. **با پنبه حلال می‌کنه.** (افغانی)

۱۵۳۹۱. **با پنبه‌دانه مرغ شکار می‌کند، با تراشه‌ی‌چوب سگ را به دام می‌اندازد.** (مازندرانی)

۱۵۳۹۲. **با پنبه سر مردم را می‌برد.** (آمره‌ای)

۱۵۳۹۳. **با پنبه سر می‌برّد.** (بیرجندی، مازندرانی، قمی)

۱۵۳۹۴. **با پنج تومان قمه خریده‌ای، آن‌را برای چه نگاه داشته‌ای؟** (آذری)

۱۵۳۹۵. **با پنج من سریش هم نمی‌چسبد.** (کرمانی)

۱۵۳۹۶. **با پول جمع‌کردن از یک مسجد چند کور را می‌توان تأمین کرد.** (دزفولی)

۱۵۳۹۷. **با پول دادن نیست با نقش آوردن است.** (آذری)

۱۵۳۹۸. **با پول روی سبیل شاه هم می‌توان نقاره‌خانه زد.** (عوام، شکورزاده، کوچه، تهرانی، دهخدا)

۱۵۳۹۹. **با پول و بوسیدن سر؟** (خوزستانی)

۱۵۴۰۰. **باپول‌ها کباب بی‌پول‌ها دود کباب.** (عوام)

۱۵۴۰۱. **با په پلو نمی‌شود، برنج و روغن می‌خواهد.** (ساوه‌ای)

۱۵۴۰۲. **با پهن پلو درست نمی‌شود.** (میانه‌ای)

۱۵۴۰۳. **با پیر ازدواج کن گوشت بخور، با جوان ازدواج کن مشت بخور.** (مازندرانی)

۱۵۴۰۴. **با پیر ازدواج کن ناز بکن، با جوان ازدواج کن جست و خیز بکن.** (رامسری)

۱۵۴۰۵. **با پیراهن خودش هم سازگاری ندارد.** (قشقایی)

۱۵۴۰۶. **با پیراهن عروسی می‌روی با کفن سفید بر می‌گردی.** (کرمانی)

۱۵۴۰۷. **با پیر سنگ حمل کن، با بُرنا عسل هم مخور.** (آذری)

۱۵۴۰۸. **با پیر شوخی کنی، توفان می‌شود.** (ترکمنی)

۱۵۴۰۹. **با پیر گوشت نخور وبا بچّه گندم بریان.** (هزاره‌ای)

۱۵۴۱۰. **با پیغام، اسب جو نمی‌خورد.** (آملی)

۱۵۴۱۱. **با پیغام، حج قبول نمی‌شود.** (آذری)

۱۵۴۱۲. **با پیه خودش بدن خودش را چرب می‌کند.** (قشقایی)

۱۵۴۱۳. **با تاج خود کس ز مادر نزاد.** (دهخدا)

۱۵۴۱۴. **با تپانچه روی خود را سرخ می‌کند.** (تکمله)

۱۵۴۱۵. **با تَپ تَپ شلوار، فرار می‌کند.** (مازندرانی)

۱۵۴۱۶. **با تراشیدن موی زهار ک.. بزرگ نمی‌شود.** (گیلکی)

۱۵۴۱۷. **با تربیت و پرورش می‌توانی از برگ توت اطلس به دست آوری.** (آذری)

۱۵۴۱۸. **با تِرنجکو*صورت را سرخ کرده.** (گلبافی)

۱۵۴۱۹. **با تعریف همسایه دختر را بقاپ و فرار کن، با تعریف دختر، دختر را بینداز فرار کن.** (اهری)

۱۵۴۲۰. **با تقدیر یزدان هیچ نشاید کردن.** (سمک‌عیّار: ۱۶۶/۴)

۱۵۴۲۱. **با تمام مردم الله‌اکبر بگو.** (مرندی)

۱۵۴۲۲. **با تندرو هم‌سفر شوی، نه برایت اسب می‌ماند نه ک..ن.** (ترکمنی)

۱۵۴۲۳. **با تندرو هم سفر نشو، با کر هم‌صحبت.** (ترکمنی)

۱۵۴۲۴. **با تنگ‌ظرفان نشستن عمر ضایع کردن است.** (دهخدا، افغانی)

۱۵۴۲۵. **با تن‌ها باش و تنها باش.** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)

۱۵۴۲۶. **با توانایی و با جُود کم آمیزد حلم.** (فرخی، دهخدا)

۱۵۴۲۷. **با توانگران تکبّر کردن بهتر از تواضع.** (دهخدا، کوچه)

۱۵۴۲۸. **با توانگر برخوردی بکن و بگذر، از فقیر با احتیاط در گذر.** (آذری)

۱۵۴۲۹. **با تو باشم درست شش‌دانگم / بی‌تو باشم از آسیا بانگم.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۵۰، شکورزاده)
۱۵۴۳۰. **با توبره هم سازگار نیست.** (بختیاری)
۱۵۴۳۱. **با توبره‌ی خالی نمی‌توان اسب را به دام انداخت.** (مازندرانی، آذری)
۱۵۴۳۲. **با تو به من خوش نمی‌گذرد، بی‌تو آرام ندارم.** (دزفولی)
۱۵۴۳۳. **با توپال چه کار داری تا این‌که توپال سرت را بر کند؟** (آذری)
۱۵۴۳۴. **با توکّل زانوی اشتر ببند.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۷/۱، بهمنیاری)
۱۵۴۳۵. **با تو می‌آیم اگر از سُفت (سوراخ) سوزن می‌روی.** (بهمنیاری)
۱۵۴۳۶. **با تو نداریم سخنِ خیر و سلامت.** (حافظ: ۶۲)
۱۵۴۳۷. **با تهی پایان سراسر خار صحرا دشمن است.** (صائب: ۵۴۸، امثال‌موزون)
۱۵۴۳۸. **با ثروتمند هم‌زیستی کن تا سرمایه‌دار شوی.** (آذری)
۱۵۴۳۹. **با جادو جنبل خوک از مزرعه‌ی ارزن بیرون نیاید.** (آذری)
۱۵۴۴۰. **با جاش خانه آبادان.** (بهمنیاری)
۱۵۴۴۱. **با جان جان گفتن، به سوادکوه می‌رود.** (مازندرانی)
۱۵۴۴۲. **با جانم جانم جانت را می‌ستانم.** (لری)
۱۵۴۴۳. **با جان من از جسد برآید / خونی (خویی) که فرو شده ست با شیر.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷۳، دهخدا)
۱۵۴۴۴. **با جان هفتمش گریخت.** (خوزستانی)
۱۵۴۴۵. **با جاه، عزّ و فضل بباید به هر شمار.** (فرخی سیستانی: ۱۸۴، دهخدا)
۱۵۴۴۶. **با جاهل نرمی کنی تو را بیازارد.** (افغانی)
۱۵۴۴۷. **با جباری صحبت حق نتوان یافتن.** (شرح تعرف: ۱۷۲)
۱۵۴۴۸. **باج بدم، اونم به شغال؟** (همدانی)
۱۵۴۴۹. **باج به شغال نباید داد (نمی‌دهد).** (بهمنیاری، تهرانی، عوام، کاوش)
۱۵۴۵۰. **باج به مریخ نمی‌دهد.** (عوام)
۱۵۴۵۱. **باج به هم نمی‌دهند.** (بهمنیاری، حییم، کرمانی)
۱۵۴۵۲. **باج پشتش را می‌خورد.** (بختیاری)
۱۵۴۵۳. **باج‌دهنده فرار می‌کند، باج‌گیر باجش را می‌گیرد.** (آذری)
۱۵۴۵۴. **باج سبیل نمی‌دهد.** (کاوش)
۱۵۴۵۵. **باج‌گیر از باج دادن هراسی ندارد.** (بختیاری)
۱۵۴۵۶. **با جُل و پلاسش در چشمم درآمد.** (هزاره‌ای)
۱۵۴۵۷. **با جمع معاشرت کن.** (ترکمنی)
۱۵۴۵۸. **باجناق از دیدن باجناق خوشحال می‌شود، خر از دیدن خاکروبه.** (هزاره‌ای)
۱۵۴۵۹. **باجناق که باجناق را ببیند، خر که خاک را ببیند، گاو که کنجاره را ببیند، خوشحال می‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۵۴۶۰. **باجناق وقتی باجناق خودش را ببیند، خارش گیرد.** (آذری)
۱۵۴۶۱. **با جنس خریداری شده، شکم سیر نمی‌شود.** (مازندرانی)
۱۵۴۶۲. **با جوز خود باید بازی کرد.** (بهمنیاری)
۱۵۴۶۳. **باجه، باجه را دوست می‌دارد، گاو کنجاله را.** (تاجیکی)
۱۵۴۶۴. **باجه باجه را می‌شناسد و گاو کنجاره را.** (افغانی)
۱۵۴۶۵. **باجه که باجه را ببیند، سگ که خواجه را.** (افغانی)
۱۵۴۶۶. **باجه که باجه را دید، سگ کلّه و پاچه را دید.** (تاجیکی، افغانی)
۱۵۴۶۷. **با جهود سمنو گذاشته‌ام.** (ارومیه‌ای)
۱۵۴۶۸. **باجی باجی برخیز، ننه حلوا می‌پزد.** (قزوینی)
۱۵۴۶۹. **با جیب خالی عاشقی ممکن نمی‌شود.** (جیرفتی)
۱۵۴۷۰. **باجی (خواهر) خیرم ده.** (دهخدا، کاوش)
۱۵۴۷۱. **باجی خوش‌قدم بهتر از حاجی بد قدم باشد.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۵۴۷۲. **با جیغ زدن خروس، نمی‌شود روز.** (تاجیکی)
۱۵۴۷۳. **با جیمش برای جان‌علی نوشته‌شده.** (کردی‌کرمانشاهی)
۱۵۴۷۴. **با چادر سیاه رفتی باید با کفن سفید بیرون بیایی.** (حییّم، تهرانی)
۱۵۴۷۵. **با چرخ ستیزه چون توان کرد.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا، شکورزاده)
۱۵۴۷۶. **با چُس می‌خواهد آب را گرم کند.** (شوشتری، کاشانی، زرقانی، شهربابکی)
۱۵۴۷۷. **با چُس ناشتایی (صبحانه) می‌خورد.** (گیلکی)
۱۵۴۷۸. **با چشم ریز دنیا را می‌بیند، ولی با چشمان درشت کورمال کورمال می‌کند.** (شوشتری)
۱۵۴۷۹. **با چشمش جنگ کرد و گرفت.** (آملی)
۱۵۴۸۰. **با چشمش چراغ را خاموش می‌کند.** (سنگسری)
۱۵۴۸۱. **با چشم می‌بیند و با زبان می‌گوید.** (رامسری)
۱۵۴۸۲. **با چشم می‌بیند و باور نمی‌کند.** (کردی کلهری)
۱۵۴۸۳. **با چشم‌هایش می‌خواهد فلانی را قورت بدهد.** (تهرانی)
۱۵۴۸۴. **با چکیدن، برکه درست می‌شود، با چشیدن به هیچ می‌شود.** (آذری)

۱۵۴۸۵. **با چماق بنشین و به نوبت آرد کن.** (هبله‌رودی، کوچه)
۱۵۴۸۶. **با چنین آهن دل آتش سجاف / حق نشاید گفت جز زیر لحاف.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۵۱۵/۵، دهخدا)
۱۵۴۸۷. **با چنین چارپای لنگ (بند) بود / سوی هفت آسمان شدن دشوار.** (سنایی؛ دیوان: ۱۹۸، دهخدا)
۱۵۴۸۸. **با چنین خوردن و چنان آروغ / کی بری رخت خویش برعیّوق؟** (اوحدی، شکورزاده، دهخدا)
۱۵۴۸۹. **با چنین کج‌ها نشاید راست یافت.** (طالب‌آملی: ۳۹۵)
۱۵۴۹۰. **با چنین ک..ن هلیله نتوان خورد.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۸۷، فرهنگ‌نامه)
۱۵۴۹۱. **باچوب خوش‌بخت قاشق می‌سازند و قیماق می‌خورند، با چوب بدبخت چوب طویله می‌سازند و هر روز ضربه می‌خورد.** (ترکمنی)
۱۵۴۹۲. **با چوب کبریت شوربا به هم می‌زند.** (تبریزی)
۱۵۴۹۳. **با چون خودی در افکن اگر پنجه می‌کنی.** (سعدی؛ گلستان: ۳۵۰، دهخدا)
۱۵۴۹۴. **با چهار انگشت قد و بالا به من میخی فرو کرده‌ای که از سوزش آن به رقص آمده‌ام.** (فرهنگ‌نامه)
۱۵۴۹۵. **با چیز خودت حرف می‌زنی؟** (سنگسری)
۱۵۴۹۶. **با حالی‌کن باید حالیش کرد.** (تهرانی)
۱۵۴۹۷. **با حرّاف دیزی بخور، با کم‌حرف برو سینما.** (تهرانی)
۱۵۴۹۸. **با حرام‌زاده یا بزرگواری کن یا خودت را از او دور بدار.** (خوزستانی)
۱۵۴۹۹. **با حرف پلو نمی‌شود، روغن و برنج می‌خواهد.** (اهری)
۱۵۵۰۰. **با حرف خر از آسمان جو نمی‌بارد.** (شکورزاده)
۱۵۵۰۱. **با حرف طلا زنگ نمی‌گیرد.** (کرمانجی)
۱۵۵۰۲. **با حرف مجرد دختر نگیر، با حرف عروس کرباس.** (آذری)
۱۵۵۰۳. **با حرفی که از دیگران شنیده‌ای مست نشو.** (تالشی)
۱۵۵۰۴. **با حکم فلک کس بر نیاید.** (اعجوبه و محجوبه)
۱۵۵۰۵. **با حکم یزدان هیچ چاره و تدبیر نیست به جز ساختن.** (سمک‌عیّار: ۴۸۵/۵)
۱۵۵۰۶. **با حمله‌ی‌شمال* چه تاب آورد چراغ؟** (سلمان‌ساوجی: ۵۸۶، شکورزاده، دهخدا)
۱۵۵۰۷. **با حنا مالیدن اجل را نمی‌توان به تعویق انداخت.** (آذری)
۱۵۵۰۸. **باحیا باش (بودی) پادشاهی کن / بی‌حیا باش (بودی) هرچه خواهی کن.** (سپیدانی، افغانی)
۱۵۵۰۹. **باحیا که حیا کرد بی‌حیا گفت: «از من ترسید.»** (افغانی)
۱۵۵۱۰. **با خامان ستیزه خامکاری است.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۲۵۰)
۱۵۵۱۱. **با خانواده‌ی‌برادرت وصلت مکن و با خانواده‌ای که فامیل شدی در یک روستا نمان.** (ترکمنی)
۱۵۵۱۲. **با خانه به‌دوشان چه کند خانه خرابی؟** (صائب)
۱۵۵۱۳. **با خانه شدیم و پادشاهی گشتیم.** (عطار، مختارنامه)
۱۵۵۱۴. **با خایه ک..ن پاک می‌کند.** (هبله‌رودی، آملی)
۱۵۵۱۵. **با خایه‌هایش درگوشی حرف می‌زند.** (سمنانی)
۱۵۵۱۶. **با خبر باش که سر می‌شکند دیوارش.** (حافظ: ۱۸۸، بهمنیاری، شکورزاده)
۱۵۵۱۷. **با خدا باش تا خدا با تو باشد.** (هزاره‌ای)
۱۵۵۱۸. **با خدا باش خدا با توست.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۵۵۱۹. **با خدا باش و پادشاهی کن / بی‌خدا باش هرچه خواهی کن.** (دهخدا، بیرجندی، مجلسی، شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۱۵۵۲۰. **با خدا بگذار کار خویش را.** (تکمله)
۱۵۵۲۱. **با خدا جنگ نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۵۵۲۲. **با خدا دادگان ستیزه خطاست.** (امیرخسرو دهلوی؛ هشت بهشت: ۳۶، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۵۵۲۳. **با خدادادگان ستیزه مکن / که خداداده را خدا داده است.** (دهخدا، عوام، تهرانی، افغانی، بهمنیاری)
۱۵۵۲۴. **با خدا روراست نیست می‌خواهی با بنده‌ی‌خدا روراست باشد؟** (گیلکی)
۱۵۵۲۵. **با خداشناس زندگی کن ولی در جای بی‌حاکم زندگی نکن.** (آذری)
۱۵۵۲۶. **با خدا قهر است و با بنده کینه دارد.** (سرخه‌ای)
۱۵۵۲۷. **با خدا کار است ما را ناخدا در کار نیست.** (افغانی، خزینه)
۱۵۵۲۸. **با خدا کج، با رفیق راست.** (بختیاری، خوزستانی، لری)
۱۵۵۲۹. **با خدا گوی یا برای خدا.** (جامی؛ سلسلةالذهب: ۱۰۸)
۱۵۵۳۰. **با خداوندِ جهان آخر پلاس؟** (عطّار؛ مصیبت‌نامه: ۳۱۳)
۱۵۵۳۱. **با خداییت، خر را از گاو نمی‌شناسی؟** (بختیاری)
۱۵۵۳۲. **با خدایی یا برادرِ خدا.** (کوچه)
۱۵۵۳۳. **با خرت بیامیز، تا برایت گوساله بزاید.** (دشتستانی)
۱۵۵۳۴. **با خرت می‌آمیزم، گاوت سقط جنین می‌کند؟** (لری)
۱۵۵۳۵. **با خر خودم و هور (خور) خودم، گل می‌کشم برای گور خودم.** (بختیاری)
۱۵۵۳۶. **با خردمند ساز داد و ستد / که قوی تر شود خرد ز خرد.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۷۹، دهخدا)

۱۵۵۳۷. **با خردمند سنگ بکشی ولی با بی‌خرد عسل نخوری.** (آذری)
۱۵۵۳۸. **با خرد میل سوی مل چه کنی؟ / سپر خار برگ گل چه کنی؟** (سنایی؛ حدیقه: ۳۹۴، دهخدا)
۱۵۵۳۹. **با خُرد و مُردش کفواً احد.** (دهخدا، کاوش، کوچه)
۱۵۵۴۰. **با خرس در جوال رفته (افتاده، نرو، شد).** (هبله‌رودی، افغانی، شاهد، آذری، مثمر)
۱۵۵۴۱. **با خرس کشتی گرفتن کار کفتار است.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۱۵۵۴۲. **با خر لنگ همراه کاروان نشو.** (آذری)
۱۵۵۴۳. **با خرما، خار هم هست.** (کوچه)
۱۵۵۴۴. **با خرما خرما گفتن دهان شیرین نمی‌شود.** (شکورزاده)
۱۵۵۴۵. **با خرِ مردم تکن سواری که پایین می‌آوردندت با خفّت و خواری.** (شکورزاده، شیرازی)
۱۵۵۴۶. **با خر می‌شود زندگی کرد، با آدم خر نمی‌شود.** (کاشانی)
۱۵۵۴۷. **با خر نر می‌آمیزند.** (لری)
۱۵۵۴۸. **با خریت به‌جان ولایت افتاده‌است.** (کردی)
۱۵۵۴۹. **با خسان، خود نشست و خاست مکن.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۷۱)
۱۵۵۵۰. **با خصلت ذاتی چه کنم فطرتم این است.** (وحشی بافقی)
۱۵۵۵۱. **با خضاب، پیری زایل شود، ولی جوانی باز نگردد.** (تاریخ‌الوزرا: ۴۸، تکمله)
۱۵۵۵۲. **با خضر کس نگفت که عمرت دراز باد.** (شیدا، امثال‌موزون)
۱۵۵۵۳. **با خلق خدا ادب نگه‌دار.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۶، شکورزاده)
۱۵۵۵۴. **با خلق خدای کن نکویی.** (سعدی؛ کلیات: ۹۹، شکورزاده)
۱۵۵۵۵. **با خلق کرم کن که (چو) خدا با تو کرم کرد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۹، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۵۵۵۶. **با خلق می‌خوری مِیْ و با ما تلوتلو.** (شهریار: ۳۰۳)
۱۵۵۵۷. **با خلوص نیّت از سنگ سیاه نیز می‌توان مراد طلبید.** (آذری)
۱۵۵۵۸. **با خواب دیدن آبستن نشوند.** (دهخدا، کوچه)
۱۵۵۵۹. **با خوبان هم‌نشین باش تا بینندگان احسن بگویند.** (خلخالی)
۱۵۵۶۰. **با خود ز جهان جز کفنی نتوان برد.** (شکورزاده)
۱۵۵۶۱. **با خودش هم قهر است.** (تهرانی)
۱۵۵۶۲. **با خود کج و با من کج و با خلق خدا کج / آخر قدمی راست بنه ای همه‌جا کج.** (عوام، نامه‌ی‌داستان)
۱۵۵۶۳. **با خود گفتی الان قبای کود مرغی را به تو می‌دهند؟** (لری)
۱۵۵۶۴. **با خودم تلخ است با سگم خواهر.** (نمینی)
۱۵۵۶۵. **با خودم قهر، با فلانم آشتی.** (کوچه)
۱۵۵۶۶. **با خودم قهره با جیبم آشتی.** (کوچه)
۱۵۵۶۷. **با خودم قهری با پولم آشنا؟** (لری)
۱۵۵۶۸. **با خوردن پیاز سردیش می‌شود و با خوردن سیر گرمیش.** (نهاوندی)
۱۵۵۶۹. **با خوردن سیر نشدی با لیسیدن سیر نمی‌شوی.** (دهخدا، آذری، کوچه، شکورزاده)
۱۵۵۷۰. **با خوش‌آمدگویی می‌توان دل فقیر را به دست آورد.** (ترکمنی)
۱۵۵۷۱. **با خون او تعویذ می‌نویسد.** (هزاره‌ای)
۱۵۵۷۲. **با خویشاوند وصلت کن، با بیگانه داد و ستد.** (آذری)
۱۵۵۷۳. **باد آمد، خدا داد به خوشه چین.** (سیرجانی، جیرفتی، لری)
۱۵۵۷۴. **باد آمد و برف تا کمر بارید خرس یک گوشی هم بیرون آمد تا مرا بخورد.** (لری)
۱۵۵۷۵. **باد آمد و بوی عَنبَر آمد.** (کوچه)
۱۵۵۷۶. **باد آمده‌است و گل آورده‌است.** (عوام)
۱۵۵۷۷. **باد آمده و باران شد، خدا مراد خوشه‌چین را داد.** (شکورزاده، افغانی)
۱۵۵۷۸. **باد آورده را باد ببرد و سیل آورده را سیل.** (قشقایی، آذری)
۱۵۵۷۹. **باد آورده را بادش بَرَد باز.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۱۵۵۸۰. **باد آورده را باد می‌برد.** (بهمنیاری، کوچه، تهرانی، دهخدا، کرمانی)
۱۵۵۸۱. **باد آورده را باد می‌برد، آن‌چه با های می‌آید با هوی می‌رود.** (ترکمنی)
۱۵۵۸۲. **باد آورده را بوران می‌برد.** (گیلکی)
۱۵۵۸۳. **باد آورده را سیل می‌برد.** (اهری)
۱۵۵۸۴. **باد آورده را هم می‌برد باد.** (زلالی: ۶۴۳)
۱۵۵۸۵. **باد اردو توی سرش است.** (کرمانی)
۱۵۵۸۶. **باد از بس خوب است، بادبزن هم همراهی‌اش می‌کند.** (بختیاری)
۱۵۵۸۷. **باد از پوستین گذر نکند باران از نمد / مرد بی‌پوستین سفر نکند چوپان بی‌نمد.** (نیشابوری)
۱۵۵۸۸. **باد از دماغش بیرون رفت.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، افغانی)
۱۵۵۸۹. **باد از سر خود کم می‌کند.** (بیرجندی)
۱۵۵۹۰. **باد از سر دل کم می‌کند.** (افغانی، مشهدی)
۱۵۵۹۱. **باد از صخره چه می‌برد؟** (آذری)

۱۵۵۹۲. **باد از هر طرف که بیاید شانه می‌زند.** (کرمانی)
۱۵۵۹۳. **باد است هرچه دیدم جز باد می‌ندیدم.** (عطّار)
۱۵۵۹۴. **با داشتن همراهی مناسب، هیچ راهی دراز نیست.** (خرّمی)
۱۵۵۹۵. **با داشتن یک کاسه (غذا) مست و سرخوش است.** (مازندرانی)
۱۵۵۹۶. **باد اگر بر گل گذرد بوی گل گیرد و اگر بر پارگین (پشکل) گذرد بوی پارگین.** (فرهنگ‌نامه)
۱۵۵۹۷. **باد اگرچه خوش آمده و دلکش / از حدث بگذرد نیاید خوش.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۸۲، دهخدا)
۱۵۵۹۸. **باد اگر که بر گل گذرد بوی خوش گیرد، اگر بر پارگین گذرد بوی ناخوش.** (فرهنگ‌نامه)
۱۵۵۹۹. **بادام به از بید و سپیدار به بار است / هر چند فزون کرد سپیدار درازا.** (ناصرخسرو: ۵، دهخدا)
۱۵۶۰۰. **بادام تلخ جایش در جنگل است.** (بختیاری)
۱۵۶۰۱. **بادام تلخ شیرین نمی‌شود.** (شهربابکی)
۱۵۶۰۲. **بادام را اگرسرو ته بکارند تلخ می‌شود.** (کرمانی)
۱۵۶۰۳. **بادام سفید سردرآورده ز پوست / عالم خبرند که من تو را دارم دوست.** (مشهدی)
۱۵۶۰۴. **بادامش دو مغزی است.** (لارستانی)
۱۵۶۰۵. **بادام گفته«من هیچ‌وقت دنیا را خراب ندیدم.»** (مشهدی)
۱۵۶۰۶. **با دانا هم‌صحبت و هم‌خانه باش.** (بندرترکمنی)
۱۵۶۰۷. **با دایی به باغ برو، با عمو به کوه.** (آذری)
۱۵۶۰۸. **باد باران آرد و بازیچه جنگ / مرد، مهمان آرد و نامرد، ننگ.** (بیرجندی)
۱۵۶۰۹. **باد باران آوَرَد بازیچه جنگ.** (امثال‌موزون، حییم، دهخدا، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، بیرجندی)
۱۵۶۱۰. **باد باران آورد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۵۶۱۱. **باد باشه آسیاب تو می‌گرده، باد بسته کاکلا*تو می‌بنده.** (نهبندانی)
۱۵۶۱۲. **باد بافه (ساقه‌ی گندم) خراب‌کن است.** (دشتی)
۱۵۶۱۳. **بادبان کشتی‌اش کج شده‌است.** (آذری)
۱۵۶۱۴. **باد برایم آرد نمی‌آورد، اقلاً آردم را نبرد.** (آمره‌ای)
۱۵۶۱۵. **بادبر باشد چیزی که بُوَد بادآور.** (ایرج‌میرزا: ۲۲)
۱۵۶۱۶. **باد بر پوستی گذر نکند، باران بر نمد.** (کاشمری)
۱۵۶۱۷. **باد برخاست، بخت برای خوشه‌چین شد.** (هزاره‌ای)
۱۵۶۱۸. **باد بر دوش من، تو ناله می‌کنی؟** (بختیاری)
۱۵۶۱۹. **باد بُرده، باد بُرده.** (لری)
۱۵۶۲۰. **بادبزن عروسی و جاروی عزاست.** (بهبهانی)
۱۵۶۲۱. **باد بهاری به دوست بوزد و باد خزان به دشمن.** (مازندرانی)
۱۵۶۲۲. **باد به بروت خود افکنده.** (هبله‌رودی)
۱۵۶۲۳. **باد به بوداقش (پرچم) گرفته‌است.** (الیکایی)
۱۵۶۲۴. **باد به بیرقش (پشتش) خورد.** (عوام، حییم)
۱۵۶۲۵. **باد به چنبر نتوان بست.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۵۶۲۶. **باد به زخمش خورد.** (حییم، دهخدا، شیرازی)
۱۵۶۲۷. **باد به کمر آسیب نمی‌رساند.** (ملایری)
۱۵۶۲۸. **باد بیاید وای به کلوخ، باران بیاید وای به کلوخ.** (اصفهانی)
۱۵۶۲۹. **باد بینی‌اش نرود.** (یزدی)
۱۵۶۳۰. **باد پایین و بالا بهش نرسیده.** (هزاره‌ای)
۱۵۶۳۱. **باد پلشت آمد و گذشت.** (زرقانی)
۱۵۶۳۲. **باد پیمود آن‌کس که آسمان پیمود.** (دهخدا)
۱۵۶۳۳. **بادت به پرچم که می‌خورد.** (شیرازی)
۱۵۶۳۴. **باد تند زود فروکش می‌شود.** (ترکمنی)
۱۵۶۳۵. **با دجله نکوتر است بغداد.** (مجیربیلقانی: ۲۶۴)
۱۵۶۳۶. **باد چیست که به آب قلیان می‌گوید تو بدبویی؟** (گیلکی)
۱۵۶۳۷. **با ددان کم نشین که دد نشوی.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۳۵۶، بهمنیاری)
در اصل: **با ددانی، نگر که دد نشوی**
۱۵۶۳۸. **باد در بروت افکندن، غایت حماقت بود.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۸۰، تکمله)
۱۵۶۳۹. **باد در بوق کرده.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۵۶۴۰. **باد در چنبر نبندد هیچ‌کس.** (امثال‌موزون، شکورزاده)
۱۵۶۴۱. **باد در ک..نش نمی‌ماند.** (لری)
۱۵۶۴۲. **باد درّه به درّه می‌پیچد.** (بختیاری)
۱۵۶۴۳. **باد دست را همیشه باد به دست است.** (مثمر)
۱۵۶۴۴. **باد دستی ما زِ مستی مشمار.** (کوچه)
۱۵۶۴۵. **باد دلش را خالی می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۵۶۴۶. **باد دماغش آدم را می‌کشد.** (فیروزکوهی)
۱۵۶۴۷. **با در آجری پیوند می‌کند.** (دهخدا)
۱۵۶۴۸. **با درآجری معامله کردن حرام است.** (بهمنیاری)
۱۵۶۴۹. **باد را خاصیّت آن است که باران آرد.** (طالب‌آملی: ۴۳۱)
۱۵۶۵۰. **باد را خدا آورد که خوشه‌چین کارش را بکند.** (بختیاری)
۱۵۶۵۱. **باد را در مشت و در زنجیر کَس بو را ندید.** (افغانی)
۱۵۶۵۲. **با دربان خانه دوست مشو، سرّت را به زن مگو.** (ترکمنی)
۱۵۶۵۳. **با درد بساز تا به درمان برسی.** (دهخدا، حییم، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۵۶۵۴. **با درد کسی رسد که دردی دارد.** (دهخدا، حییم، مثمر، هبله‌رودی، بیرجندی، امثال‌موزون)

۱۵۶۵۵. **با دُردکشان هر که درافتاد برافتاد.** (حافظ: ۷۵، دهخدا، شکورزاده، عوام، افغانی، نامه‌ی‌داستان، کوچه، بهمنیاری)
۱۵۶۵۶. **با درشتی ساز تا نرمی‌رسد.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۰۱۱/۲)
۱۵۶۵۷. **با درفش پنجه زدن احمقی باشد.** (قابوس‌نامه: ۱۹۸، شکورزاده، دهخدا)
۱۵۶۵۸. **با درم خریدگان مزاح مکنید.** (دهخدا)
۱۵۶۵۹. **باد رنگین است شعر و خاکِ رنگین است زر.** (سنایی: دیوان، دهخدا، شکورزاده)
۱۵۶۶۰. **باد رنگین می‌فروشد.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۵۶۶۱. **با دروغ‌گو همسفر نشو، با دزد هم روستا.** (ترکمنی)
۱۵۶۶۲. **باد ریشِ این یاران نگر.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۲۶/۲)
۱۵۶۶۳. **با دزد دزدی می کنه، و به صاحب‌خانه می‌گوید هوشیار باش.** (افغانی)
۱۵۶۶۴. **با دزد دهان جوال را می‌گیرد.** (افغانی)
۱۵۶۶۵. **باد زده برای تو پر قو آورده؟** (گیلکی)
۱۵۶۶۶. **با دست بسته نمی‌توان کشتی گرفت.** (مازندرانی)
۱۵۶۶۷. **با دست بسته هیچ شناور شنا نکرد.** (صائب: ۴۸۶، شکورزاده، امثال‌موزون، تکمله)
۱۵۶۶۸. **با دست به دست دادن، می‌توان کوهی را روی کوه دیگر گذاشت.** (آذری)
۱۵۶۶۹. **با دست پُر رفت و با دست خالی برگشت.** (لری)
۱۵۶۷۰. **با دست پس می‌زند با پا پیش می‌کشد.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۱۵۶۷۱. **با دست پیش می‌کشد با پا عقب می‌زند.** (بهمنیاری)
۱۵۶۷۲. **با دست تقلاّ می‌کنم، دستم از بین می‌رود، با پا تلاش می‌کنم پایم.** (قشقایی)
۱۵۶۷۳. **با دست چهار مغز می‌شکند.** (افغانی)
۱۵۶۷۴. **با دست (خود) بده، با پای (خود) بدو.** (هزاره‌ای، بختیاری، تاجیکی، آذری)
۱۵۶۷۵. **با دست خود برایش شوی پیدا کن، و صدایش کن خودش می‌آید.** (خوزستانی)
۱۵۶۷۶. **با دست خود قبر خود را کنده.** (آذری)
۱۵۶۷۷. **با دست خودم آتش به موی خودم گذاشتم.** (لکی)
۱۵۶۷۸. **با دست خویش آتش به‌جان خویش افروخته‌است.** (کردی)
۱۵۶۷۹. **با دست دشمن مار را از سوراخ بیرون کن.** (کرمانجی)
۱۵۶۸۰. **با دست راست دست بده و به یتیم ستم مکن.** (خوزستانی)
۱۵۶۸۱. **با دستِ شکسته می‌شود کار کرد امّا با دلِ شکسته نمی‌شود.** (کوچه)
۱۵۶۸۲. **با دست مردم مار می‌گیرند.** (کردی کلهری)
۱۵۶۸۳. **با دستم زحمت می‌کشم، امّا از کسی منّت نمی‌کشم.** (دزفولی)
۱۵۶۸۴. **با دست من گنجشک می‌گیری؟** (ساوه‌ای)
۱۵۶۸۵. **با دست می‌دهم می‌خواهد با پا برایش بدوم.** (لری)
۱۵۶۸۶. **با دسته‌جمعی تلاش کردن کار پیش می‌رود.** (لری)
۱۵۶۸۷. **با دستی که داده‌ای بگیر.** (آذری)
۱۵۶۸۸. **باد سخت گیاه ضعیف را نیفکند بلکه درختان قوی را براندازد.** (کلیله‌ودمنه، شکورزاده)
۱۵۶۸۹. **باد سر خودش را دارد می‌خورد.** (گیلکی)
۱۵۶۹۰. **باد سردی که روی پل می‌وزد پوست آدم را می‌ترکاند، پرتقال ترش هم ک..ن آدم را پاره می‌کند.** (سوادکوهی)
۱۵۶۹۱. **بادش تند است، بر شیب بادش نمی‌شود بروی.** (گلبافی، کرمانی)
۱۵۶۹۲. **باد شریک دهقان است.** (افغانی)
۱۵۶۹۳. **بادش کن، بارش کن.** (سیرجانی)
۱۵۶۹۴. **بادش ما را هم بُرد.** (کوچه)
۱۵۶۹۵. **با دشمن خود روبه‌رو شدی سلام بلند و بالا کن.** (رامسری)
۱۵۶۹۶. **با دشمن و دوست فعل نیکو نیکوست.** (شکورزاده)
۱۵۶۹۷. **با دشمنی نتوانست کاری کند با دوستی (پیری) کشتم.** (لری)
۱۵۶۹۸. **باد صبا دمیده‌است کِکِه به ک..ن تپیده‌است.** (تهرانی)
۱۵۶۹۹. **با دعای خیر تو نیامده‌ام که حالا با نفرین تو بروم.** (رامسری)
۱۵۷۰۰. **با دعای کسی به دنیا نیامده‌ایم که با ناله‌اش از دنیا برویم.** (اهری)
۱۵۷۰۱. **باد غریبان بند است.** (یزدی)
۱۵۷۰۲. **باد فتق هنگام شنا آشکار می‌شود.** (گیلکی، مازندرانی)
۱۵۷۰۳. **با دکّانی که معامله نداری ناخنک نزن.** (دهخدا، حییم، عوام، شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۱۵۷۰۴. **باد کُلاک (باران) می‌آورد، مرد مهمان می‌آورد، نامرد ننگ.** (رامسری)
۱۵۷۰۵. **باد که آمد تو سوراخ موش هم می‌رود.** (زرقانی)
۱۵۷۰۶. **باد که از در خانه تو می‌آید؛ ضرر جارو است.** (کوچه، بهمنیاری، شکورزاده)
۱۵۷۰۷. **باد که بیا، مِلوتلخه* هم می‌جنبه.** (همدانی)
۱۵۷۰۸. **باد گرمی است که مجانی روی قبر پدرش هم نمی‌وزد.** (رامسری)

۱۵۷۰۹. **باد گنده، دل بنده، هرکه منعم بکنه کمر نبنده.** (زرقانی)
۱۵۷۱۰. **باد گندیده به شکم هر بنده، هرکسی بخندد، لعنت به آن بنده.** (هزاره‌ای)
۱۵۷۱۱. **با دل پاک مرا جامه‌ی‌ناپاک رواست / بد مر آن‌را که دل و جامه پلید است و پلشت.** (افغانی)
۱۵۷۱۲. **با دل پُر درد حرفِ شِکوه کمتر می‌زنم.** (کلیم: ۲۷۵)
۱۵۷۱۳. **بادم به دهانم است و سُرنایم به کمرم.** (بختیاری)
۱۵۷۱۴. **با دمش گردو می‌شکند.** (دهخدا، حییم، تهرانی، شیرازی، عوام، قمی)
۱۵۷۱۵. **با دُم شیری تو بازی می‌کنی؟** (مولوی؛ مثنوی: ۳۳۴۱/۲)
۱۵۷۱۶. **باد معده کمی بهتر از مدفوع معده است.** (قشقایی)
۱۵۷۱۷. **باد مکن می‌ترکی.** (عوام، کوچه)
۱۵۷۱۸. **باد می‌آید، نقصان جارو.** (اصفهانی)
۱۵۷۱۹. **باد می‌خورد، کف می‌ریند.** (گیلکی)
۱۵۷۲۰. **باد می‌داند جای خار زرد کجاست.** (دزفولی)
۱۵۷۲۱. **باد نباشد، سر درخت نمی‌جنبد.** (گنبدکاووسی)
۱۵۷۲۲. **با دنبال کردن بیش از حد نامرد را مرد نکن.** (قشقایی)
۱۵۷۲۳. **با دنبه سبیل (بروت) خود را چرب می‌کند.** (شکورزاده، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)
۱۵۷۲۴. **بادنجان ارزان است امّا خرجکی دارد (می‌خواهد).** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)
۱۵۷۲۵. **بادنجان ارزان است، امّا مُسَمّا خرج دارد.** (کوچه)
۱۵۷۲۶. **بادنجان ارزان خرجک‌ها دارد.** (تاجیکی)
۱۵۷۲۷. **بادنجان از بغداد می‌خواهد.** (بهمنیاری)
۱۵۷۲۸. **بادنجان باد دارد.** (بهمنیاری، کوچه، عوام)
۱۵۷۲۹. **بادنجان باد دارد بلی، ندارد بلی.** (دهخدا، کاوش)
۱۵۷۳۰. **بادنجان باد داره؟ بعله بعله باد داره؟ بعله بعله.** (کوچه)
۱۵۷۳۱. **بادنجان باد داره، بله بله قربان باد زیاد داره، بله بله قربان.** (شکورزاده)
۱۵۷۳۲. **بادنجان بد آفت ندارد.** (تهرانی، کوچه، افغانی، بهمنیاری، حییم، عوام، هبله‌رودی، مثمر، شاهد، قمی)
۱۵۷۳۳. **بادنجان بد را بلا نمی‌زند.** (افغانی)
۱۵۷۳۴. **بادنجانِ بم آفت ندارد.** (کوچه، دهخدا، تهرانی، شکورزاده)
۱۵۷۳۵. **بادنجان تخمه را آفت نرسد.** (سمک‌عیّار: ۱۳۲/۱، شکورزاده)
۱۵۷۳۶. **بادنجان دور قاب چین است.** (تهرانی، سبزواری، عوام، افغانی، دهخدا)
۱۵۷۳۷. **بادنجان دور قاپ‌چین‌ها نمی‌گذارند.** (جیرفتی)
۱۵۷۳۸. **بادنجان سیاه از چه چیزت بنالم؟** (بوشهری)
۱۵۷۳۹. **بادنجان کاشتم خورش نانم شود، آفتِ جانم شد.** (جیرفتی)
۱۵۷۴۰. **بادنجان که سیاه و سوخته‌است همه را مثل خودش می‌پندارد.** (لری)
۱۵۷۴۱. **بادنجان هرچه گنده‌تر می‌شه، تلخ‌تر می‌شه.** (آشتیانی)
۱۵۷۴۲. **بادنجان هندی چرا این‌قدر تندی؟** (بروجردی)
۱۵۷۴۳. **با دندانت سنگ را بجو.** (ترکمنی)
۱۵۷۴۴. **باد نمی‌تواند سنگ ثابت کوه را حرکت دهد.** (ملایری)
۱۵۷۴۵. **باد نوروز دو روز، خواه شب گردی، خواه روز.** (تاجیکی)
۱۵۷۴۶. **باد نوروزی پیدا بود از باد خزان.** (مسعودسعدسلمان، دهخدا)
۱۵۷۴۷. **با دنیا جنگ دارد.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۵۷۴۸. **با دو آفتابه هم پایین نمی‌رود.** (تهرانی)
۱۵۷۴۹. **با دو انگشت، آفتاب پت نمی‌شود.** (افغانی)
۱۵۷۵۰. **باد و بوران است رفع می‌شود.** (سمنانی)
۱۵۷۵۱. **با دو پا نمی‌شود روی دیوار رفت.** (مرندی)
۱۵۷۵۲. **با دود تو سوختم با آتشت گرم نشدم.** (لکی)
۱۵۷۵۳. **با دو دست روی شلوار پشمی می‌زند صدای گوزش شنیده نشود.** (آملی)
۱۵۷۵۴. **با دو زرع چیت آمده‌ای باید با دو زرع کفن بروی.** (بروجردی)
۱۵۷۵۵. **باد وزید خدا مراد به خوشه‌چین داد.** (افغانی)
۱۵۷۵۶. **باد وزید، خوشا به حال خوشه‌چین.** (بختیاری)
۱۵۷۵۷. **باد وزید و بخت برای خوشه‌چین شد.** (هزاره‌ای)
۱۵۷۵۸. **با دوستان بساز و بر دشمنان بتاز.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۱۵۷۵۹. **با دوستان بی‌عقل دوستی مکن.** (بلوچی)
۱۵۷۶۰. **با دوستان مروّت با دشمنان مدارا.** (حافظ: ۵، دهخدا، بهمنیاری، افغانی، تهرانی، عوام، شکورزاده)
۱۵۷۶۱. **با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست.** (حافظ: ۲۷۵، بهمنیاری)
۱۵۷۶۲. **با دوستان نان و پیاز.** (تاجیکی)
۱۵۷۶۳. **با دوست باش گر همه آفاق دشمنند.** (سعدی؛ کلیات: ۵۰۰، شکورزاده)
۱۵۷۶۴. **با دوست بخیلی نتوان کرد به‌جانی.** (فرخی سیستانی: ۳۴۷، دهخدا)
۱۵۷۶۵. **با دوستت مشورت کن امّا آن‌چه خود می‌دانی به آن عمل کن.** (ترکمنی)

۱۵۷۶۶. **با دوست چو بد کنی شود دشمن تو / با دشمن اگر نیک کنی گردد دوست.** (شاه سنجان، دهخدا، شکورزاده)
۱۵۷۶۷. **با دوست داد و ستد نکن.** (آذری)
۱۵۷۶۸. **با دوست کنج فقر بهشت است و بوستان.** (سعدی؛ کلیات: ۶۱۶، شکورزاده)
۱۵۷۶۹. **با دو عقل از عقیله‌ای برهی.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۲، شکورزاده، دهخدا)
۱۵۷۷۰. **با دولتی از تفاق، بی‌دولتی از نفاق.** (عوام)
۱۵۷۷۱. **با دولتیان نشین که خاری / در صحبت گل شود بهاری.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۱۵۷۷۲. **با دو مرتبه صبحانه خوردن شکم پاره نمی‌شود.** (قشقایی)
۱۵۷۷۳. **با دو من عسل هم خورده نمی‌شود.** (بختیاری، بهمنیاری)
۱۵۷۷۴. **باده از خم به قدر جوش گذشت.** (بیدل: ۲۹۷، امثال‌موزون)
۱۵۷۷۵. **باده از دست دلارام چه شیرین و چه تلخ.** (مولوی؛ مثنوی: ۱/۱۸۱۰، دهخدا، شکورزاده)
۱۵۷۷۶. **باده از ما مست شد، نی ما از او.** (مولوی؛ مثنوی)
۱۵۷۷۷. **با دهان خوش هوار می‌کند.** (کردی)
۱۵۷۷۸. **باده با فرعون خوری از جام عشق موسوی / با علی در بیعت آیی زهرپاشی بر حسن.** (سنایی؛ دیوان: ۹۸۷، دهخدا)
۱۵۷۷۹. **باده‌خواران به نیم جو نخرند / این دو قرص درست گردون را.** (مولوی؛ دیوان‌شمس)
۱۵۷۸۰. **باده‌خور غم مخور و پندِ مُقلد مَنیوش.** (حافظ: ۲۷۰)
۱۵۷۸۱. **باده شیرِ مرغ و جانِ آدم است.** (سلیم: ۱۰۳)
۱۵۷۸۲. **باده کم خور، خرد به باد مده.** (اوحدی، شکورزاده)
۱۵۷۸۳. **باده که اندر شیشه بهر ما نجوشد گو مجوش.** (هروی، امثال‌موزون)
۱۵۷۸۴. **بادِ همه صدا داره، بدنامی مال ما داره.** (شکورزاده)
۱۵۷۸۵. **باده می‌خورَد و سنگ به‌جام می‌زند.** (شکورزاده، دهخدا)
۱۵۷۸۶. **باده می‌گردد گران چون محتسب ساغر کشد.** (صائب: ۱۲۰۰)
۱۵۷۸۷. **باده نی در هر سری شر می‌کند / آن‌چنان را آن چنان‌تر می‌کند.** (مولوی، شکورزاده، دهخدابهمنیاری)
۱۵۷۸۸. **باده و شادی و راوی هر سه یک‌جا زاده‌اند.** (مسعودسعدسلمان، دهخدا)
۱۵۷۸۹. **باده‌ی تحقیق ندارد خمار.** (خواجوی‌کرمانی، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۵۷۹۰. **باده‌ی دُرد آلودتان مجنون کند / صاف اگر باشد ندانم چون کند.** (مولوی؛ مثنوی، دهخدا، بهمنیاری)
۱۵۷۹۱. **بادی از خر رها شد و بار آن به هم خورد.** (ایلامی)
۱۵۷۹۲. **بادی از ما خارج نشود، چون شحنه به درّه است.** (بختیاری)
۱۵۷۹۳. **بادی است در تنبان.** (خوزستانی)
۱۵۷۹۴. **بادیان را در عوض جو می‌دهد.** (آمره‌ای)
۱۵۷۹۵. **بادی تو غبغبه‌اش انداخته‌بود که نگو.** (رفسنجانی)
۱۵۷۹۶. **باد یخ از طرف جهنّم نمی‌آید.** (سیرجانی)
۱۵۷۹۷. **با دیده اعتبار نباشد شنفته را.** (قاآنی: ۷۳۱، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۵۷۹۸. **بادی که تند بوزد، زود باز می‌ایستد.** (سیستانی، شهربابکی)
۱۵۷۹۹. **بادی که شتر را ببرد، بز را به آسمان خواهد برد.** (قشقایی)
۱۵۸۰۰. **با دیگ بِمَنْشین که سیه برخیزی.** (فرخی سیستانی: ۴۴۸، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)
۱۵۸۰۱. **با دیوانه معاشرت مکن که بلاها بر سرت خواهد آمد.** (قشقایی)
۱۵۸۰۲. **با دیو فرشته نیست همبر.** (دهخدا)
۱۵۸۰۳. **بادیه افتاد توی چاه دنگی نکرد، صد تا خر ورش پرید یکیش عرّی نکرد.** (لنجانی)
۱۵۸۰۴. **بادیه جایی می‌ره که پیاله‌ای بیاره.** (شهربابکی)
۱۵۸۰۵. **بادیه‌ی‌خالی روی آب می‌گردد.** (کاشانی)
۱۵۸۰۶. **با رئیس بساز و ده بتاز.** (هبله‌رودی)
۱۵۸۰۷. **بار آخ بارش است.** (زرقانی)
۱۵۸۰۸. **بار از باج دادن نمی‌لنگد.** (نهاوندی)
۱۵۸۰۹. **بار از باج نمی‌نالد.** (دزفولی، آملی)
۱۵۸۱۰. **بار از بی‌صدایی به منزل می‌رسد.** (شهربابکی)
۱۵۸۱۱. **بار از دل برمی‌دارد.** (کرمانی)
۱۵۸۱۲. **بار از یزد برگشت.** (آباده‌ای)
۱۵۸۱۳. **بار اسب کج است، باربند را محکم می‌کند.** (مازندرانی)
۱۵۸۱۴. **با راستی آمده‌ای، با راستی برگرد، دختر آمدی، دختر برگرد.** (آذری)
۱۵۸۱۵. **بار اشتر به غلبیل گران نمی‌شه.** (افغانی)
۱۵۸۱۶. **بار افتاده را خداوند بلند می‌کند.** (لری)
۱۵۸۱۷. **بار افتاده را مرد بار کند نه نامرد.** (کردی)
۱۵۸۱۸. **بار افزون‌تر کشد چون مست باشد اشتری.** (ادیب پیشاوری، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۱۵۸۱۹. **بار الاغ اگر کج شود، صدمه‌اش را صاحبش می‌کشد.** (بختیاری)
۱۵۸۲۰. **بارالها، به حقّ هشت و چهار / گیوه پا را مکن به اسب سوار.** (کوچه، بهمنیاری، شکورزاده)

۱۵۸۲۱. **بار الها کم مگردان چار چیز از این اتاق / نان گرم و آب سرد و چایی و قلیانِ چاق.** (شکورزاده)
۱۵۸۲۲. **باران آمد (بارید)، تَرَک‌ها به هم رفت (آمد).** (شکورزاده، دهخدا، تهرانی، قمی، کرمانی)
۱۵۸۲۳. **باران از سنگ دریغ نیست و صحبت از ناپذیر دریغ است.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، دهخدا)
۱۵۸۲۴. **باران از هر ابری نمی‌بارد.** (کردی)
۱۵۸۲۵. **باران باران شمال است و راه رفتن راه رفتن شتر.** (خوزستانی)
۱۵۸۲۶. **باران (بارش) دو وقت آید به کار، پنبه بچین پنبه بکار.** (سیرجانی، کرمانی)
۱۵۸۲۷. **باران ببارد زمین زیر است.** (کرمانشاهی)
۱۵۸۲۸. **باران ببارد گل شود، رفتن یار مشکل شود.** (افغانی)
۱۵۸۲۹. **باران بر برگ نازک می‌بارد.** (ایلامی)
۱۵۸۳۰. **باران بر دریا می‌بارد.** (آمره‌ای)
۱۵۸۳۱. **باران برگ پاره پاره را خیس می‌کند.** (لری)
۱۵۸۳۲. **باران بر لباس‌های پاره می‌بارد.** (لکی)
۱۵۸۳۳. **باران بهار است، دمی می‌بارد و یک‌دم نمی‌بارد.** (بختیاری)
۱۵۸۳۴. **باران بهار بخورد توی سر من و گاو شخمی‌ام، باران پاییز بخورد توی سر سگم و مادر زنم.** (گیلکی)
۱۵۸۳۵. **باران بهار بخورد توی سر داماد و دخترم، باران پاییز بخورد توی سر پسرم و عروسم.** (گیلکی)
۱۵۸۳۶. **باران بهار تری است، نیم تری است، هر کسی بترسد خری است.** (بیرجندی)
۱۵۸۳۷. **باران بهار سر خر ببارد، دمِ خر خبر ندارد.** (بهمنیاری، کرمانی، کوچه)
۱۵۸۳۸. **باران بهار شبنم جوانان است.** (گیلکی)
۱۵۸۳۹. **باران بهار مانند دل‌درد کودک است.** (بختیاری)
۱۵۸۴۰. **باران بهاره، به تن همه می‌باره.** (شهربابکی)
۱۵۸۴۱. **باران بهار، همه‌جا نمی‌بارد.** (زرقانی)
۱۵۸۴۲. **باران بهار مثل دعوای زن و شوهر است.** (رامیانی، آمره‌ای، آذری)
۱۵۸۴۳. **باران به زمین جان و به کشت و کار، آب روان می‌دهد.** (تاجیکی)
۱۵۸۴۴. **باران بی‌محل ندهد نفع کشت را.** (صائب: ۲۰۱۹، امثال‌موزون، تکمله)
۱۵۸۴۵. **باران پیش برزگر گم نمی‌شود.** (گیلکی)
۱۵۸۴۶. **باران تند است و بام نااندوده.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۶۵)
۱۵۸۴۷. **باران تند، زود بند می‌آید.** (آذری، تهرانی)
۱۵۸۴۸. **باران جلوی در خانه‌ی‌همه کس می‌بارد.** (گیلکی، مازندرانی)
۱۵۸۴۹. **باران جوشید، ترک‌ها را پوشید.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۱۵۸۵۰. **باران چو بسیار شد بد بُوَد.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۴۰)
۱۵۸۵۱. **باران چو پیاپی شد گردند ملول از وی / وان‌گه که نبارد هیچ، وصلش به دعا خواهند.** (ابن‌یمین: ۴۰۳)
۱۵۸۵۲. **باران در عروسی نیک‌بخت و در ماتم شوربخت می‌بارد.** (ترکمنی)
۱۵۸۵۳. **باران در همه‌جا می‌بارد.** (افغانی)
۱۵۸۵۴. **باران دوشین، تَرَک‌ها را پوشید.** (بختیاری)
۱۵۸۵۵. **باران دیشبی و برازنده پوشی؟** (ایلامی)
۱۵۸۵۶. **باران را باد می‌آورد و دعوا را بازی.** (ترکمنی)
۱۵۸۵۷. **باران را گذرانده، کِپنک سر می‌کند.** (هزاره‌ای)
۱۵۸۵۸. **باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه‌جا کشیده.** (سعدی؛ گلستان: ۴۹)
۱۵۸۵۹. **باران رحمت می‌بارد، امّا بخیل دستش را رو به آسمان نگه می‌دارد.** (سراوانی)
۱۵۸۶۰. **باران‌زده، از چکّه چه باک دارد؟** (اهری)
۱۵۸۶۱. **باران سفید از ابر سیاه می‌بارد.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۱۵۸۶۲. **باران شبنم اومده تَرَک‌های همه هم اومده.** (شیرازی)
۱۵۸۶۳. **باران شنبه، قطع نمی‌شود.** (بختیاری)
۱۵۸۶۴. **باران صحرا یکسان می‌بارد.** (رامسری)
۱۵۸۶۵. **باران که ببارد، ردها گم می‌شوند.** (تایبادی)
۱۵۸۶۶. **باران که در لطافت طبعش خلاف نیست، در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس.** (سعدی، افغانی، دهخدا، عوام)
۱۵۸۶۷. **باران که می‌بارد آسیابم کار می‌کند، باران که نمی‌بارد گاوآهنم کار می‌کند.** (مهابادی)
۱۵۸۶۸. **باران مثل دُم اسب می‌بارد.** (بختیاری)
۱۵۸۶۹. **باران می‌آید شلخته (تند)، حسن کچل رو تخته.** (رفسنجانی)
۱۵۸۷۰. **باران می‌آید مثل لوله‌ی‌آفتاب.** (سمنانی)
۱۵۸۷۱. **باران می‌آید وای به کلوخ، برف می‌آید وای به کلوخ.** (اصفهانی)
۱۵۸۷۲. **باران می‌ایستد ولی بارانی که از درخت می‌چکد، نمی‌ایستد.** (سمنانی)
۱۵۸۷۳. **باران می‌بارد، بام چکه می‌کند، زنم می‌زاید، مهمان می‌آید.** (آذری، قشقایی)
۱۵۸۷۴. **باران می‌بارد تیره تیره بیوه می‌گردد دنبال میره (شوهر).** (بویراحمدی)

۱۵۸۷۵. **باران می‌بارد شبیه ریگ بیابان.** (گیلکی)
۱۵۸۷۶. **باران می‌خواهم به بَشنَم (تـنم) ببـاره، بـه گـورم می‌خواد بباره می‌خواد نباره.** (شهربابکی)
۱۵۸۷۷. **باران می‌خـواهم کـه بـر بـشنم*ببـارد نـه ببـرم.** (شیرازی)
۱۵۸۷۸. **باران نگو، دسته‌ی‌زنجیر.** (گیلکی)
۱۵۸۷۹. **بـاران نیامـده، شـولا*را بـر دوش گرفتـه‌اسـت.** (الیکایی)
۱۵۸۸۰. **باران نیامده، نمد کولش گرفته.** (مرودشتی)
۱۵۸۸۱. **باران وقتی ببارد، پشت بام همه می‌بارد.** (هزاره‌ای)
۱۵۸۸۲. **باران همیشه می‌بارد، امّا سیل یـک‌بـار مـی‌آیـد.** (مازندرانی)
۱۵۸۸۳. **بارانی که برای من نمی‌بارد، گو نبارد.** (شکورزاده)
۱۵۸۸۴. **بار اوّل لعنت بر گول زن، بار دوّم لعنت بر گـول خور.** (بافقی)
۱۵۸۸۵. **با راه رفتن، پاها محکم‌تر می‌شوند.** (آذری)
۱۵۸۸۶. **با راهنمایی عزب و با حرف عروس خـانم پارچـه مخر.** (قشقایی)
۱۵۸۸۷. **بار این کفّه‌اش جو است آن کفّه‌اش جو.** (دزفولی)
۱۵۸۸۸. **بار با وجود باج توقیف نمی‌شود.** (آمره‌ای)
۱۵۸۸۹. **بار بد باشد، چـو بـد باشـد نهـال.** (ناصرخـسرو: ۷۲، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۵۸۹۰. **بار بر پشت خر است ولی خر خـود خبـر نـدارد.** (لری)
۱۵۸۹۱. **بار بر پشت من است تو آه و ناله می‌کنی؟** (لری)
۱۵۸۹۲. **باربردار و بِردبارست.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۵۸۹۳. **بار بر دل‌ها بـود هـرکس کـه بـار مـردم اسـت.** (صائب: ۳۵۰، تکمله)
۱۵۸۹۴. **بار بر سر بارم می‌گذارد.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۵۸۹۵. **بار بر گاو و نالـه (بـر) گـردون.** (شـکورزاده، کوچـه، دهخدا)
۱۵۸۹۶. **باربند شتر، برای خر یک خروار است.** (مازندرانی)
۱۵۸۹۷. **بار به بار، سربار نفع است.** (افغانی)
۱۵۸۹۸. **بار به دوش من اسـت تـو نفس نفس مـی‌زنـی؟** (بختیاری)
۱۵۸۹۹. **بار بی‌رحمانه به منزل نمی‌رسد.** (لری)
۱۵۹۰۰. **بارت اگر سنگ آسیاب، باربرت کـرّه‌خـر، راهـت سنگلاخ به که رفیقت خر باشد.** (مهابادی)
۱۵۹۰۱. **بارت چون آرد شد به آسیا چه مانی؟** (دهخدا)
۱۵۹۰۲. **بارت چیست؟ قبا، یا امروز است یا فردا.** (قشقایی)
۱۵۹۰۳. **بارت چیست؟ یک تپاله داد و ستد کن تا بشود دو تپاله.** (اهری)
۱۵۹۰۴. **بارت را روی شانه‌ی‌دیگران نینداز.** (راوری)
۱۵۹۰۵. **بارت را که در ناودان آسیاب ریختی دیگر کاری به کار آسیابان نداشته باش.** (لری)
۱۵۹۰۶. **بارت روی بارم، گوزت روی کوله بارم.** (سبزواری)
۱۵۹۰۷. **بارَت که آرد شد در آسیا چه مانی؟** (شکورزاده)
۱۵۹۰۸. **بارت گران است و خـرت لنـگ.** (عطّار؛ الهـی‌نامـه: ۱۵۳)
۱۵۹۰۹. **بار تو بار باشد.** (آملی)
۱۵۹۱۰. **بار تو روی پهلو است.** (بختیاری)
۱۵۹۱۱. **بار چون افتد مکاری چوب بر استـر زنـد.** (وحیـد، امثال‌موزون)
۱۵۹۱۲. **بار چون بیش شود شاخ فـرود آرد سـر.** (کمـالی، شکورزاده)
۱۵۹۱۳. **بار خر را اذیت می‌کند ولـی خـر خـودش را بـه درخت می‌مالد.** (لری)
۱۵۹۱۴. **بار خر سیاه پای قپّان معلوم می‌شود.** (لارستانی)
۱۵۹۱۵. **بار خر، صاحب خر می‌داند.** (تاجیکی)
۱۵۹۱۶. **بار خر کوچک به زمین گیر می‌کند.** (لری)
۱۵۹۱۷. **بار خر هرچه سنگین می‌شود صاحبش مـی‌کـشد.** (اشتهاردی)
۱۵۹۱۸. **بار خریده، جال دریده.** (تاجیکی)
۱۵۹۱۹. **بارِ خود بر کس مَنِه بر خویش نِـهْ.** (مولـوی؛ مثنـوی: ۳۲۸/۶، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۵۹۲۰. **بار خود را به عهده‌ی‌همسایه ول نکن.** (نهبندانی)
۱۵۹۲۱. **بار دختر، بار نمک.** (آذری)
۱۵۹۲۲. **بار در (به) بارخانه گران (تر) است.** (بهمنیاری، حییم، تهرانی، دهخـدا، شـکورزاده، کرمـانی، سـیرجانی، سـمنانی، دامغانی، عوام)
۱۵۹۲۳. **بارِ درخت علم نباشد (ندانم) مگـر عمـل.** (سـعدی؛ گلستان: ۵۴، شکورزاده)
۱۵۹۲۴. **بار دزدها سنگین و خانه‌هایشان خراب است.** (کرمانجی)
۱۵۹۲۵. **بـار دل بـه ز صـبرننهادند / ظفـر و صـبرهردو همزادند.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۷۷، دهخدا)
۱۵۹۲۶. **بار دیگر، قاطر قاطرچی را رم نده.** (اهری)
۱۵۹۲۷. **بار را باربند (تنـگ) نگـه مـی‌دارد، زن را شـوهر (مرد).** (مازندرانی، گیلکی)
۱۵۹۲۸. **بار را با ریسمان سست و کهنه مبند.** (نیک‌شهری)
۱۵۹۲۹. **بار را پیش خر می‌برند یا خر را پیش بار؟** (بختیاری)
۱۵۹۳۰. **بار را خر می‌برد، گوز را یابو می‌کند.** (گیلکی)
۱۵۹۳۱. **بار را قاطر می‌برد زور را یابو می‌زند.** (الیکایی)
۱۵۹۳۲. **بار را قاطر مـی‌بـرد، عـرق را مادیـان مـی‌کنـد.** (رودسری)
۱۵۹۳۳. **بار را که خوب نگه داشته باشـی، بـار تـو را نگـه خواهد داشت.** (مازندرانی)

۱۵۹۳۴. **بار را مادیان برده، گوز را کرّه اسب می‌کند.** (رشتی)
۱۵۹۳۵. **بار را مرغ، خایه را اشتر.** (دهخدا، آذری)
۱۵۹۳۶. **بار رفتن بر اشتر است ولیک / ناله‌ی بیهده درای (زنگوله‌ی کاروان) کند.** (سنایی، دهخدا)
۱۵۹۳۷. **با رَز همه عشرت است و باقی حشو است.** (عبیدزاکانی؛ کلیات: ۱۰۲)
۱۵۹۳۸. **بارِ سبک از بهشت آمده‌است.** (شکورزاده، تهرانی، عوام، شوشی)
۱۵۹۳۹. **بار سبک زود به منزل می‌رسد.** (هبله‌رودی، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، حییم، افغانی، عوام)
۱۵۹۴۰. **بار سبک و قیمت گران.** (خوزستانی)
۱۵۹۴۱. **با رستم دستان بزند هر که در افتاد.** (سعدی؛ کلیات: ۴۶۹، شکورزاده، دهخدا)
۱۵۹۴۲. **با رسن او به چاه مرو، آهکی است و پاره می‌شود.** (سمنانی)
۱۵۹۴۳. **با رسن به آسمان نتوان رفت.** (تاریخ‌الوزرا: ۸ شکورزاده، تکمله، دهخدا)
۱۵۹۴۴. **با رسن غیر به چاه مرو.** (آذری)
۱۵۹۴۵. **با رسن فلان چیز را به او نتوان جست.** (دهخدا)
۱۵۹۴۶. **بار سنگین اسب را می‌کُشد و غیرت آدمی را.** (مازندرانی)
۱۵۹۴۷. **با رسیدن خر لنگ، قافله بار کرد.** (لری)
۱۵۹۴۸. **بارِش آمده، ترک‌ها هم آمده.** (بافقی)
۱۵۹۴۹. **بارش از جنس باروت است.** (رامسری)
۱۵۹۵۰. **بارش بر خر است و خرش بر بار.** (کرمانی)
۱۵۹۵۱. **بارش بهاری برای پسرت، بارش پاییزی برای عروست.** (مازندرانی)
۱۵۹۵۲. **بار شتر از چنبر غربالی گران نمی‌شود.** (سیستانی)
۱۵۹۵۳. **بار شتر را که روی خر بگذارند هم خر شَل می‌شود هم بار به مقصد نمی‌رسد.** (شکورزاده)
۱۵۹۵۴. **بارش را بار کرده.** (دهخدا، سبزواری، نامه‌ی‌داستان)
۱۵۹۵۵. **بارش زیر بار همه است.** (لری)
۱۵۹۵۶. **بارش کج است و راست به منزل نمی‌رسد.** (اخگر، امثال‌موزون)
۱۵۹۵۷. **بارش کن از آن بار، که کمتر ز خری نیست.** (قاسم انوار: ۹۶)
۱۵۹۵۸. **بارش نم نم آمده، تِرک‌ها هم آمده.** (شهربابکی)
۱۵۹۵۹. **بار شیشه است و ره یخ و خر لنگ.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۹۵)
۱۵۹۶۰. **بار طبیعت مکش ار خر نه‌ای.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۶۰، بهمنیاری)
۱۵۹۶۱. **بار عرب، در شکم عرب بهتر که در پشت عرب.** (بیرجندی)
۱۵۹۶۲. **با رعیّت صلح کن از جنگ خصم ایمن نشین.** (سعدی؛ گلستان: ۶۴، دهخدا)
۱۵۹۶۳. **بار غم عالم همه بر دوش من است.** (اهلی: ۶۹۴)
۱۵۹۶۴. **با رفتن روی یک درخت همه‌ی‌درختان را نشکن.** (ترکمنی)
۱۵۹۶۵. **با رفیقان سفر مقر* باشد / بی‌رفیقان سفر سقر* باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۱، دهخدا)
۱۵۹۶۶. **با رفیقان موافق سفر دور خوش است.** (صائب: ۷۳۰)
۱۵۹۶۷. **بار قرآن هم اگر کج باشد به منزل نمی‌رسد.** (قمی)
۱۵۹۶۸. **بارک‌الله برای کسی نان نمی‌شود.** (عوام، کوچه)
۱۵۹۶۹. **بارک‌الله به ابلهان گویند.** (آذری)
۱۵۹۷۰. **بارک‌الله به عظیم که سوار اسب چوبی شد.** (مازندرانی)
۱۵۹۷۱. **بارک‌الله به میمون گویند.** (آملی)
۱۵۹۷۲. **بارک‌الله پسم، بارک‌الله پیشم.** (تهرانی)
۱۵۹۷۳. **بارک‌الله حرف نشد بگو صابونش را بدهد.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۱۵۹۷۴. **بارک‌الله ران کسی را گُنده نمی‌کند.** (شکورزاده، عوام، حییم)
۱۵۹۷۵. **بارک‌الله قبای کسی را رنگین نکند.** (شکورزاده، دهخدا)
۱۵۹۷۶. **بارک اللّه ک..ن کسی را رنگین نمی‌کند.** (شیرازی)
۱۵۹۷۷. **بارک‌الله گفتن آقا شکم نوکر را پاره می‌کند.** (آذری)
۱۵۹۷۸. **بارک‌الله مرد را می‌کشد و سرباری خر را.** (عوام، کوچه، شکورزاده، قمی)
۱۵۹۷۹. **بارک‌اللّه میرزا مسعودخان.** (کوچه)
۱۵۹۸۰. **بارک‌الله و ماشاءالله ران کسی را چاق نمی‌کند.** (شکورزاده)
۱۵۹۸۱. **بارک‌الله و مرحبا برای تو تنبان نشد.** (لری)
۱۵۹۸۲. **بار کج به منزل نمی‌رسد.** (دهخدا، شکورزاده، تهرانی، عوام، تکمله، افغانی، کرمانی، بهمنیاری)
۱۵۹۸۳. **بار کرد و کرد، الک را که بارش کردند به گل نشست.** (خوزستانی)
۱۵۹۸۴. **بار کسی را بردار تا بار تو (بر زمین) نماند.** (بختیاری)
۱۵۹۸۵. **بارکش لابد فرو ماند چو بار از حد گذشت.** (حسن دهلوی: ۲۸، تکمله)
۱۵۹۸۶. **بار کشیدن ز یار عار نباشد / صحبت گل بی‌وجود خار نباشد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۵۹۸۷. **بارکشی کارِ صبوران بُوَد.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۶۱)

۱۵۹۸۸. **بار کند بار نکند، بارکش می‌کشد.** (سیرجانی)
۱۵۹۸۹. **بار گندم هم دانه‌دانه است.** (شکورزاده، عوام)
۱۵۹۹۰. **بار گوناگونست بر پشت خران / هین به یک چوب این خران را تو مران.** (مولوی؛ مثنوی:۴۵۷/۳، فرهنگ‌نامه)
۱۵۹۹۱. **با رمّال شاعر است، با شاعر رمّال، با هردو هیچ‌کدام، با هیچ‌کدام هردو.** (شکورزاده، دهخدا)
۱۵۹۹۲. **بار مانند تخم خویش بود.** (دهخدا)
۱۵۹۹۳. **بارم بر سر پشت خر است و پسرم را خواندن یاد بده.** (کردی)
۱۵۹۹۴. **بار محنت خود بِهْ که بار منّت خلق.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۰، شکورزاده، بهمنیاری، افغانی، دهخدا)
۱۵۹۹۵. **بار مردم بکش و بار به دل‌ها مگذار.** (صائب: ۲۲۵۳، تکمله)
۱۵۹۹۶. **بارم که از دوله‌ی آسیاب پایین رفت فلان فلان آسیابان.** (لری)
۱۵۹۹۷. **بار من به بار تو، گوز من هم سربار تو.** (تایبادی)
۱۵۹۹۸. **بار منّت بر نمی‌تابد دل آزادگان.** (صائب: ۲۹۰۳، امثال‌موزون)
۱۵۹۹۹. **با رمه رم کن، با شیون واویلا کن.** (لری)
۱۶۰۰۰. **بار می‌کشد، بادبزن نمی‌کشد.** (لارستانی)
۱۶۰۰۱. **بار ناهماهنگ به منزل نمی‌رسد.** (جیرفتی)
۱۶۰۰۲. **بارندگی که باز ایستد خر به چراگاه نمی‌رود.** (گیلکی)
۱۶۰۰۳. **بار نرم و سرازیری؟** (گیلکی)
۱۶۰۰۴. **با رنگ شکسته مومیایی چه کند؟** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۳۰)
۱۶۰۰۵. **بار و بر بید، سایه‌ی آن است، تو هم که شاخ و برگ آن‌را زدی.** (گیلکی)
۱۶۰۰۶. **باروتش کم بود، کلّه هم کرد.** (شکورزاده)
۱۶۰۰۷. **بار*و تو بیا، صاحاب بارو تو میا.** (بیرجندی)
۱۶۰۰۸. **بارها گفته‌ام بار دیگر هوس است.** (افغانی)
۱۶۰۰۹. **بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم / که من دل شده این ره نه به خود می‌پویم.** (حافظ: ۲۶۲، افغانی)
۱۶۰۱۰. **باری از دوشم برنمی‌داری، سربار چرا؟** (بهمنیاری)
۱۶۰۱۱. **باری از قسمت نمی‌باید گریخت / عین الطاف است ساقی هرچه ریخت.** (شهرضایی)
۱۶۰۱۲. **باری است افتاده، باری است بردنی.** (سمنانی)
۱۶۰۱۳. **باری بر بار افزود.** (خوزستانی)
۱۶۰۱۴. **باری برنمی‌داری، باری هم مباش.** (هراتی)
۱۶۰۱۵. **باری به هیچ خاطر خود شاد می‌کنم.** (خزینه، افغانی، مثمر، هبله‌رودی)
۱۶۰۱۶. **باری چو عسل نمی‌دهی، نیش مزن.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۴، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)
۱۶۰۱۷. **باری چو کشی بار تگاری باری.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۱۶۰۱۸. **باری چو گنه کنی، کبیره.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۶۰۱۹. **بارید به باغ ما تگرگی / وز گلبن ما نماند برگی.** (شکورزاده)
۱۶۰۲۰. **بارید به کته‌ام*نبارید به لته‌ام*.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۶۰۲۱. **بارید به کرتوم، نبارید به پرتوم.** (گلپایگانی)
۱۶۰۲۲. **باریده چاره چار.** (تاجیکی)
۱۶۰۲۳. **باری سبک نمی‌کنند که هیچ، سربار هم هستند.** (سمنانی)
۱۶۰۲۴. **با ریسمان پوت (خراب) او می‌افتی تو چاه.** (رفسنجانی)
۱۶۰۲۵. **با ریسمان پوسیده به چاه رفته.** (نامه‌ی‌داستان، مازندرانی)
۱۶۰۲۶. **با ریسمانی که زود پاره می‌شود به هیزم‌کشی مرو.** (سمنانی)
۱۶۰۲۷. **با ریش بر ریش می‌برم با گیس بر گیس.** (لری)
۱۶۰۲۸. **باریک آغا را داد به دمش (و رفت).** (کرمانی، شهربابکی)
۱۶۰۲۹. **باریک باریک‌تر می‌شود، امّا پاره نمی‌شود.** (قشقایی)
۱۶۰۳۰. **باریک‌تر آرد می‌کنیم و مزد هم کمتر می‌گیریم.** (رامسری)
۱۶۰۳۱. **باری که از هردو طرف کج است راست نمی‌شود.** (لری)
۱۶۰۳۲. **باری که افتاد، همه باید برای بار کردنش کمک کنند.** (فرهنگ‌نامه)
۱۶۰۳۳. **باری که خمیده می‌شود سنگ به غربت می‌افتد.** (مشکین‌شهری)
۱۶۰۳۴. **باری که راست باشد، از چپ و راست باشد.** (سیستانی)
۱۶۰۳۵. **باری که راست باشد طناب برای بستن لازم ندارد.** (کردی کلهری)
۱۶۰۳۶. **باریکی کار و کلفتی نان.** (یزدی)
۱۶۰۳۷. **باری مسلّم است که نزدیک عاقلان / دانا بُوَد بهشتی و نادان جهنّمی.** (ملک‌الشعرابهار)
۱۶۰۳۸. **باز آلولوی (مترسک) سر خرمن.** (تهرانی)
۱۶۰۳۹. **باز آمدنَت نیست، چو رفتی، رفتی.** (خیّام: ۱۱۱، شکورزاده، دهخدا)
۱۶۰۴۰. **باز آمدند و خرمگس طبع ما شدند.** (شکورزاده)
۱۶۰۴۱. **باز آمد و باز آمد، اردک بود و غاز آمد.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)

۱۶۰۴۲. **باز آن دُم بریده.** (مثمر، کوچه، هبله‌رودی)
۱۶۰۴۳. **بازار امیر آتش بگیرد یک دستمال برای من بماند.** (فرهنگ‌نامه، آذری)
۱۶۰۴۴. **بازار، باز آر.** (حییم، کرمانی)
۱۶۰۴۵. **بازار، بازار جان در بردن است.** (گیل و دیلم)
۱۶۰۴۶. **بازار بدون بقّال و جنگل بدون شغال نمی‌تواند باشد.** (آذری، قشقایی)
۱۶۰۴۷. **بازار بی‌پول کاهش جان است.** (هزاره‌ای)
۱۶۰۴۸. **بازار تحویل‌خانه‌ی خضر است.** (افغانی)
۱۶۰۴۹. **بازار چندان که آکنده‌تر / تهی‌دست را دل پراکنده‌تر.** (سعدی؛ بوستان: ۱۸۲، دهخدا)
۱۶۰۵۰. **باز ارچه گاه‌گاهی بر سر نهد کلاهی / مرغان قاف دانند آیین پادشاهی.** (حافظ: ۳۴۸، دهخدا)
۱۶۰۵۱. **بازار، خانه‌ی (لانه‌ی، آشیانه‌ی) شیطان است.** (آذری، قشقایی)
۱۶۰۵۲. **بازار خودفروشی از آن سوی دیگرست.** (حافظ: ۹۶)
۱۶۰۵۳. **بازار دراز و پیسه‌ی گرد.** (افغانی)
۱۶۰۵۴. **بازار را آتش گیرد تقصیر را باقلاپز دارد.** (گیلکی)
۱۶۰۵۵. **بازار سرپوشیده، دوستی را از بین می‌برد (بر می‌چیند، از بین می‌برد).** (آذری)
۱۶۰۵۶. **بازارش خوب گرم است.** (رفسنجانی، آمره‌ای، نامه‌ی‌داستان)
۱۶۰۵۷. **بازار شیطان تعطیل نمی‌شود.** (بختیاری)
۱۶۰۵۸. **بازار که بد می‌شود، مشتری زُحل می‌شود.** (تهرانی، شکورزاده)
۱۶۰۵۹. **بازار گاو افتاده‌است.** (گیلکی)
۱۶۰۶۰. **بازار ماهی آبه‌اش کم بود.** (لارستانی)
۱۶۰۶۱. **بازارِ مصطفی، خریدارِ خدا.** (خزینه، افغانی، کوچه)
۱۶۰۶۲. **بازار من بودم، خبر کشمش را تو داری؟** (مازندرانی)
۱۶۰۶۳. **بازار مهوه (مه یاوه)*کم دارد.** (لارستانی)
۱۶۰۶۴. **بازار هرج و مرج آب و گُه گاو است.** (گیلکی)
۱۶۰۶۵. **بازاری را نیازاری، اگر آزاری، چنان آزاری که باز آری.** (خزینه)
۱۶۰۶۶. **با زاغ بلدرچین می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۱۶۰۶۷. **با زاغ و بود*نه‌گیری؟** (افغانی)
۱۶۰۶۸. **با زاهدانِ خشک مکن گفت‌وگوی دل.** (صائب: ۲۵۳۹)
۱۶۰۶۹. **باز این چه گلیم و این چه رنگ است؟** (دهخدا)
۱۶۰۷۰. **باز این خداست که به ما روزی می‌دهد.** (آذری)
۱۶۰۷۱. **با زبان خودم به بلا افتادم.** (قشقایی)
۱۶۰۷۲. **با زبان خوشت یا پول فراوانت یا راه نزدیکت؟** (حییّم)
۱۶۰۷۳. **با زبان خوش جان را بگیر.** (مازندرانی)
۱۶۰۷۴. **با زبان خوش شیر را روباه می‌کنی.** (کردی)
۱۶۰۷۵. **با زبان خوش می‌توانی ماری را از سوراخ بیرون بیاوری و با زورگویی حتی نمی‌توانی دو ریالی را از دست بچّه بگیری.** (کرمانجی، شیروانی)
۱۶۰۷۶. **با زبان خوش می‌شود (می‌توان) مار را از سوراخ بیرون آورد (کشید، بکش).** (شکورزاده، کوچه، ایلامی، عوام)
۱۶۰۷۷. **با زبان خوشی، کوهی به مویی کشی.** (زرقانی، بندر دیلمی، میمندی)
۱۶۰۷۸. **با زبان درو بکنی، کمرت درد نمی‌کند.** (گنبدکاووسی)
۱۶۰۷۹. **با زبان سست، بگویید حرف‌های درست.** (خوانساری)
۱۶۰۸۰. **باز بچّه شد با گهش بازی کرد.** (تهرانی)
۱۶۰۸۱. **باز به کفن دزد اوّلی.** (تهرانی)
۱۶۰۸۲. **باز به گنه گنه.** (تهرانی)
۱۶۰۸۳. **باز ته خیار تلخ شد.** (تهرانی)
۱۶۰۸۴. **باز جای شکرش باقی است.** (شکورزاده، کوچه)
۱۶۰۸۵. **باز چرخ نخ‌ریسی کهنه را به کار انداخته‌ای؟** (تالشی)
۱۶۰۸۶. **بازِ چشمْ دوخته را به تدریج چشم باز کنند.** (تاریخ‌الوزرا: ۹۲، تکمله)
۱۶۰۸۷. **باز چون ز آشیان برون نپرد / بر شکارش کجا ظفر یابد؟** (ابن‌یمین: ۳۶۳، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۱۶۰۸۸. **باز خره است و همان یک پیمانه جو.** (کوچه)
۱۶۰۸۹. **باز خورد و پرید، کلاغ نخورد و گرفتار شد.** (بختیاری)
۱۶۰۹۰. **باز دارد تو را ز شعر شعیر.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۱۶۰۹۱. **باز دستم به زیر سنگ آورد.** (انوری: ۵۱۰)
۱۶۰۹۲. **باز دود از کنده برمی‌خیزد.** (نامه‌ی داستان)
۱۶۰۹۳. **باز دهانش گوزید.** (مشهدی، تهرانی)
۱۶۰۹۴. **باز دیگر مُرده شویِ کجا مُرده، که تو راه افتادی؟** (کوچه)
۱۶۰۹۵. **باز را بازداربودن به، جغد را جغد ساربودن به.** (خزینه)
۱۶۰۹۶. **باز را در قفس چه‌کار بود؟ / جای او دست شهریار بود.** (سنایی، دهخدا)
۱۶۰۹۷. **باز را عُمرِ کرکس مردار خوار نباشد.** (تکمله)
۱۶۰۹۸. **باز راه کیسه‌ی غلّه به آسیا می‌افتد.** (هزاره‌ای)
۱۶۰۹۹. **باز رجب خواهد آمد.** (هبله‌رودی)
۱۶۱۰۰. **با زردرویی ماندن بهتر از روسرخ مردن است.** (آذری)

۱۶۱۰۱. **بازرگان از آن‌چه در بارش هست حرف می‌زند.** (کردی کرمانشاهی)
۱۶۱۰۲. **باز زد به صحرای کربلا.** (تهرانی)
۱۶۱۰۳. **باز زمستان از راه رسید، کک درون شلوار رفته‌است.** (مازندرانی)
۱۶۱۰۴. **بازسازی خانه‌ی‌قدیمی و گرفتن زن بیوه تبریک ندارد.** (رامسری)
۱۶۱۰۵. **باز سفید کم ز کلاغ سیاه نیست.** (ابن‌یمین: ۳۴۱، شکورزاده)
۱۶۱۰۶. **باز سگرمه‌هایش توی هم رفت.** (تهرانی)
۱۶۱۰۷. **باز شاه، شتر قربانی.** (تهرانی)
۱۶۱۰۸. **باز شاهی از حسد گردد غراب (کلاغ).** (مولوی، امثال‌موزون)
۱۶۱۰۹. **با زشت روی دیبه و خز / گرچه خوب است خوب ننماید.** (ناصرخسرو: ۲۲۵، دهخدا)
۱۶۱۱۰. **باز شکاری، نوک منقارش کج است.** (سوادکوهی)
۱۶۱۱۱. **باز شمرانی‌ها باد ول کردند.** (تهرانی)
۱۶۱۱۲. **باز صد رحمت به کفن دزد قدیم.** (کوچه)
۱۶۱۱۳. **باز عید آمد بغل گیری به مینا کردم.** (افغانی)
۱۶۱۱۴. **باز فلانی مرغ خانگی را شکار می‌کند.** (افغانی)
۱۶۱۱۵. **باز فیلش یاد هندوستان کرد.** (تهرانی)
۱۶۱۱۶. **باز کرده، کور را می‌ماند.** (گیلکی)
۱۶۱۱۷. **باز گاو نر شاغوز* خورده‌شده.** (گیلکی)
۱۶۱۱۸. **باز گردد به اصل خود هر چیز.** (خزینه، افغانی، دهخدا، شکورزاده، حییم، کاوش، فرهنگ‌نامه)
۱۶۱۱۹. **بازگردد سوی مینا چو تهی شد ساغر.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۱۳۰)
۱۶۱۲۰. **باز گریز زد به صحرای کربلا.** (مشهدی)
۱۶۱۲۱. **بازگشت موش یا به آسیا یا به انبار است.** (افغانی)
۱۶۱۲۲. **باز گفته اگر خالویم سار نبود گوساله را به آسمان می‌کشیدم.** (آذری)
۱۶۱۲۳. **باز گندم ری براش تلخ شده.** (تهرانی)
۱۶۱۲۴. **باز گندمِ رِی برای (فلان) تلخ شده هوس ماست مسیّب به دلش افتاده.** (کوچه)
۱۶۱۲۵. **بازگو از نجد و از یاران نجد.** (شیخ بهایی؛ نان و حلوا: ۳، دهخدا، بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)
۱۶۱۲۶. **باز گوزش را برد سر دلش.** (مشهدی)
۱۶۱۲۷. **بازمانده‌ی‌آتش، خاکستر است.** (دیلم و لیراوی)
۱۶۱۲۸. **با زمانه پنجه در نتوان فکند.** (خاقانی: ۵۸۵)
۱۶۱۲۹. **با زمزمه‌ی شغال هوا بارانی نخواهد شد.** (مازندرانی)
۱۶۱۳۰. **باز ملک که بر دیوارسرای پیرزنی نشیند پر و بالش ببرند.** (کشف‌المحجوب، دهخدا)
۱۶۱۳۱. **باز می‌نشناسد ز فربهی آماس.** (ابن‌یمین: ۴۳۶)
۱۶۱۳۲. **با زنان راز گفتن نشاید.** (سمک‌عیّار: ۳۴۵/۱)
۱۶۱۳۳. **با زنان مشورت کن، ولی به حرفشان عمل نکن.** (کردی)
۱۶۱۳۴. **باز ناید تیر هرگز کز کمان بیرون شود.** (خواجه رستم خوریانی، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۱۶۱۳۵. **باز ناید چو تیر جست ز شست.** (اخگر، امثال‌موزون)
۱۶۱۳۶. **باز ناید رفته، یادِ آن هبا*ست.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۱۰/۲)
۱۶۱۳۷. **باز ناید سخن ز لب به دهان.** (اخگر، امثال‌موزون)
۱۶۱۳۸. **با زنِ خود دو کیسه مباش.** (اوحدی: ۵۲۴۰)
۱۶۱۳۹. **با زن درِ راز هرگز مزن.** (گرشاسب‌نامه، شکورزاده، دهخدا)
۱۶۱۴۰. **با زن در نیا، به سر می‌آورد بلا.** (میانه‌ای)
۱۶۱۴۱. **با زنده‌ها زنده، با مرده‌ها مرده‌است.** (آذری)
۱۶۱۴۲. **با زن راز نیست.** (دهخدا)
۱۶۱۴۳. **بازنشسته یعنی بازِ نشسته، نه با زن نشسته.** (تهرانی)
۱۶۱۴۴. **بازو بریدن به از دست برّانیدن است.** (خزینه)
۱۶۱۴۵. **بازو در پشت بازو می‌رود، ران در پشت ران.** (مشکین‌شهری)
۱۶۱۴۶. **بازو را از بازو قطع کرد.** (افغانی)
۱۶۱۴۷. **با زور بازو می‌توان از بزرک روغن گرفت.** (ابهری)
۱۶۱۴۸. **با زور مگر به مبارزه‌ی زور رفت.** (سیستانی)
۱۶۱۴۹. **با زوزه‌ی شغال باران نمی‌بارد، اگر ببارد زمین تر نمی‌شود.** (شهمیرزادی، مازندرانی)
۱۶۱۵۰. **باز و شاهین شکار کرکس نیست.** (بهمنیاری)
۱۶۱۵۱. **بازوی بخت به که بازوی سخت.** (سعدی؛ کلیات: ۷۵، امثال‌موزون، حییم، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۶۱۵۲. **بازوی خود را قطع کرد.** (افغانی)
۱۶۱۵۳. **بازویش طلاست.** (دزفولی، شوشتری)
۱۶۱۵۴. **بازوی شکسته وبال گردن است.** (آذری)
۱۶۱۵۵. **بازوی کرّار باید وقتِ کار.** (عطّار؛ مصیبت‌نامه: ۳۶۶)
۱۶۱۵۶. **بازویم را چرا می‌شکنی تا کج جوش بخورد؟** (آذری)
۱۶۱۵۷. **بازوی مصری باشد، شمشیر پنگاش*.** (دشتستانی)
۱۶۱۵۸. **بازویم کار می‌کند، دهانم می‌خورد.** (آذری)
۱۶۱۵۹. **بازوی همّت بِه از دستِ زور.** (سعدی؛ بوستان: ۳۱)
۱۶۱۶۰. **بازوی یکدیگر را دارند.** (سنگسری)
۱۶۱۶۱. **باز همان احمد پارینه.** (تاجیکی)
۱۶۱۶۲. **باز همان کفن کش قدیم.** (افغانی)
۱۶۱۶۳. **باز هم باز بود ورچه که او بسته‌بود.** (فرخی‌سیستانی: ۳۰۴، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۱۶۱۶۴. **باز هم برای جوشیدن، گوشت گاو.** (اهری)
۱۶۱۶۵. **باز هم بوی خودمان.** (شکورزاده، کوچه، امثال)
۱۶۱۶۶. **باز هم پیش کور، قیچ (لوچ) بهتره (بیناست).** (آشتیانی)
۱۶۱۶۷. **باز هم خطش.** (دهخدا، کاوش)
۱۶۱۶۸. **باز هم دسته گل به آب داد.** (رامسری)
۱۶۱۶۹. **باز هم سگ در سوراخ پرچین گیر افتاده.** (گیلکی)
۱۶۱۷۰. **باز هم مرا در فلاخن* کردی؟** (گیلکی)
۱۶۱۷۱. **باز هم یک چال برنج خود را آب دنگ (پادنگ) می‌زنی که؟** (گیلکی)
۱۶۱۷۲. **با زیاد دویدن کفش و جوراب پاره می‌شود.** (آملی)
۱۶۱۷۳. **بازیار*ناکار داس را خوب و بد می‌کند.** (کهگیلویه)
۱۶۱۷۴. **بازی اشکنک دارد، سر شکستنک دارد.** (دهخدا، حییم، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، قمی، دامغانی)
۱۶۱۷۵. **بازی بازی، انگلک هم بازی؟** (کردی)
۱۶۱۷۶. **بازی بازی، با چیز بابا هم بازی؟** (تهرانی)
۱۶۱۷۷. **بازی بازی، با ریش بابا هم بازی؟** (دهخدا، شکورزاده، عوام، قمی، کوچه، حییم)
۱۶۱۷۸. **بازی بازی، با ریش قاضی هم بازی؟** (کوچه)
۱۶۱۷۹. **بازی بازی، با فلان خر هم بازی؟** (عوام)
۱۶۱۸۰. **بازی بازی، با ک.. (کُند) بابا هم بازی؟** (نامه‌ی‌داستان، زرقانی)
۱۶۱۸۱. **بازی بازی، با مادرت هم بازی؟** (لری)
۱۶۱۸۲. **بازی بازی، سر می‌بازی.** (سیرجانی)
۱۶۱۸۳. **بازی بازی کاری با تو می‌کند که سر پایت نایستی.** (بختیاری)
۱۶۱۸۴. **بازیْ بازی، آخرش جدّی می‌شود.** (کوچه، دهخدا، شکورزاده)
۱۶۱۸۵. **بازی برادر روزی خواهر است.** (شهمیرزادی)
۱۶۱۸۶. **بازی بلد نبود می‌گفت زمین کج است.** (گلبافی، لری)
۱۶۱۸۷. **بازی بور خالوش را درآورده.** (جیرفتی)
۱۶۱۸۸. **بازی به بازار شد.** (هزاره‌ای)
۱۶۱۸۹. **بازی به کنار عرصه بهتر پیداست.** (واعظ قزوینی، دهخدا، شکورزاده)
۱۶۱۹۰. **بازی چرخ از این یک دو سه، کاری بکند.** (حافظ، بهمنیاری)
۱۶۱۹۱. **بازیِ چرخ را سهل مدان.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۳۱۹)
۱۶۱۹۲. **بازیچه‌ی‌دست روزگارم.** (فلکی: ۵۴)
۱۶۱۹۳. **بازی خر یا مشت است یا لگد.** (بروجردی)
۱۶۱۹۴. **بازی خود دیده‌ای شطرنج باز / بازی خصمت ببین پهن و دراز.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۹۰/۳، بهمنیاری، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)
۱۶۱۹۵. **بازی دور از گرده‌باشد.** (لری)
۱۶۱۹۶. **بازی را به بازار کشید.** (هزاره‌ای)
۱۶۱۹۷. **بازی را یاد نگرفته شلتاق (دبه) را یاد گرفته.** (گیلکی)
۱۶۱۹۸. **بازی سر ببازی.** (جیرفتی)
۱۶۱۹۹. **بازی شاه و لِله؟** (عوام)
۱۶۲۰۰. **بازی شتر ناساز باشد.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۱۶۲۰۱. **بازی شیخ و فخرو در آورده‌اند.** (کرمانی)
۱۶۲۰۲. **بازی شیر و فضه در آورده‌اند.** (کرمانی)
۱۶۲۰۳. **بازی کن ای موش مخنث، شهری است که بی‌گربه شده.** (خوزستانی)
۱۶۲۰۴. **بازیگر چابک و زرنگ خسته نمی‌شود، هر وقت هم خسته‌شد، نمی‌نشیند.** (قشقایی)
۱۶۲۰۵. **بازی گرم و گرمزیر*را درآورده‌اند.** (جیرفتی)
۱۶۲۰۶. **بازی‌گوشی کرّه‌خر، خر را از راه رفتن بازداشت.** (قشقایی)
۱۶۲۰۷. **بازی می‌کنم و می‌خندم ولی فاسقم از یادم نمی‌رود.** (قشقایی)
۱۶۲۰۸. **بازی نیست با شیر شکاری.** (ویس‌و رامین: ۱۳۴، دهخدا)
۱۶۲۰۹. **بازی و ظرافت به جوانان (ندیمان) بگذار.** (سعدی؛ گلستان: ۶۹، بهمنیاری)
۱۶۲۱۰. **با زنده پیل پشّه چو پهلو همی زند / گر جان به باد بر دهد الحق سزای اوست.** (ابن‌یمین: ۳۲۹، دهخدا)
۱۶۲۱۱. **با سایه‌اش نزاع دارد.** (هزاره‌ای)
۱۶۲۱۲. **با سایه‌ی خودش می‌رقصد.** (لری)
۱۶۲۱۳. **با سایه‌ی خودش هم دعوا دارد.** (رامسری)
۱۶۲۱۴. **با سایه‌ی‌خویش هم قهر است (جنگ دارد).** (بختیاری، اصفهانی)
۱۶۲۱۵. **با سبیل‌هایش می‌خندد.** (رامسری)
۱۶۲۱۶. **با سخت بازوان به ضرورت فروتنی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۹۷، امثال‌موزون)
۱۶۲۱۷. **با سخن‌چین راز مکن.** (گرشاسب‌نامه: ۴۶۳)
۱۶۲۱۸. **با سخن خوب مار از سوراخش بیرون می‌آید، با سخن بد مسلمان از دینش خارج می‌شود.** (ترکمنی، قشقایی)
۱۶۲۱۹. **با سر آمد و با ک..نش برگشت.** (فیروزکوهی، شوشتری)
۱۶۲۲۰. **با سر از چشمه آب مخور، شب مرو پشت بام.** (کرمانجی)

۱۶۲۲۱. **با سُراغ به عراق می‌توان رفت.** (شکورزاده)
۱۶۲۲۲. **با سُراغ سُراغ کردن آدم تا مکّه هم می‌رود.** (اشتهاردی)
۱۶۲۲۳. **با سر راه بروی کلاهت پاره می‌شود، با پا کفشت.** (کوچه، عوام)
۱۶۲۲۴. **با سر راه بروی کلّه‌ات زخم می‌شود، با پا کفشت پاره.** (کوچه)
۱۶۲۲۵. **با سر راه می‌روی کلاه کهنه می‌شود، با پا راه می‌روی کفش پاره می‌شود.** (بهمنیاری)
۱۶۲۲۶. **با سر سوزن جمع می‌کند، با سر چهار شاخ به باد می‌دهد.** (هزاره‌ای)
۱۶۲۲۷. **با سر صید است پیوند دگر شمشیر را.** (صائب، امثال‌موزون)
۱۶۲۲۸. **با سر کچل من چه کار داری بیا ببین بخت مرا.** (الیگودرزی)
۱۶۲۲۹. **با سرما و آتش و آب پهلوانی نیامده.** (کرمانجی)
۱۶۲۳۰. **با سریش به هم نمی‌چسبند.** (نامه‌ی داستان)
۱۶۲۳۱. **با سفله همان به که مدارا نکند کس.** (صائب: ۲۳۴۵، تکمله)
۱۶۲۳۲. **با سگ آبدوغ (نان و آبدوغ) می‌خوریم.** (آذری)
۱۶۲۳۳. **با سگ به جوال نمی‌توان رفت.** (شکورزاده، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)
۱۶۲۳۴. **با سگ دست به گردن (هم آغوش) شده‌ام.** (آذری)
۱۶۲۳۵. **با سگ دوست باش ولی چوبت را بر زمین نگذار.** (آذری، قشقایی)
۱۶۲۳۶. **با سگ گیلان عروسی کنی بهتر است تا با خان تهران.** (رامسری)
۱۶۲۳۷. **با سگی در جوال نتوان خفت.** (سنایی: ۶۳۹، دهخدا، شکورزاده)
۱۶۲۳۸. **با سلام و صلوات گراز از غلّه به درنمی‌رود.** (عوام)
۱۶۲۳۹. **با سلطان بساز، ده را بتاز.** (هزاره‌ای)
۱۶۲۴۰. **باسلیق* از برای سر نزنند.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۱۷، دهخدا)
۱۶۲۴۱. **با سنگ انداختن در دریا؛ دریا پر نخواهد شد.** (قشقایی)
۱۶۲۴۲. **با سنگ و خاک مخلوط کردم و به پانزده تومان فروختم.** (قشقایی)
۱۶۲۴۳. **با سوت زدن گاومیش از کشتزار بیرون نیاید.** (آذری)
۱۶۲۴۴. **با سوختگان حدیث پرهیز / روغن بود اندر آتش تیز.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۱۶۲۴۵. **با سوختگان هر که درافتاد ورافتاد.** (شکورزاده)
۱۶۲۴۶. **با سوزن خیاطی چاه می‌کند.** (قشقایی)
۱۶۲۴۷. **با سوزن قبر می‌کند.** (آذری، قشقایی)
۱۶۲۴۸. **با سه دسته نکن شناسایی: با لِک (کولی) و لولی و عطا الهی.** (سیرجانی)
۱۶۲۴۹. **با سه کس رفیق مباش: نافهم، تازه یافته، نوکر حاکم.** (کرمانجی)
۱۶۲۵۰. **با سه کس سودا مکن: مالِ جَدَّم، لاتَکَلُّم، وِز مَنَه.** (کوچه)
۱۶۲۵۱. **با سه کس سودا نکن: زاغْ چشم و کوسه ریش و قَدْ خِپل.** (کوچه)
۱۶۲۵۲. **با سیر داغ می‌کند، با روغن زرد چرب می‌کند.** (آذری)
۱۶۲۵۳. **با سیلی صورت خود را سرخ نگه می‌دارد.** (شکورزاده، دهخدا، تکمله، تهرانی، ایلامی)
۱۶۲۵۴. **با سینه‌ی‌خشک و بی‌شیر فرزند بزرگ می‌کند.** (دهخدا)
۱۶۲۵۵. **با سیه‌دل چه سود گفتن (خواندن) وعظ / نرود میخ آهنین در سنگ.** (سعدی؛ گلستان: ۹۳، خزینه، افغانی، هبله‌رودی، شکورزاده)
۱۶۲۵۶. **با شابوش ستیزه کرده، ازار*را نسوزان.** (تاجیکی)
۱۶۲۵۷. **با شاخ گاو سر را به جنگ می‌اندازد.** (دهخدا)
۱۶۲۵۸. **با شاخ‌های گلین می‌جنگی؟** (خوزستانی)
۱۶۲۵۹. **با شادی تن را جوان‌دار.** (اسدی)
۱۶۲۶۰. **با شاعر شاعر است، با رمّال رمّال، با هردو هیچ‌کدام با هیچ‌کدام هردو.** (شکورزاده)
۱۶۲۶۱. **با شاه خویشی ندارد کسی.** (دهخدا)
۱۶۲۶۲. **با شاه شله نمی‌خورد.** (سبزواری، اشتهاردی، گنابادی)
۱۶۲۶۳. **با شاه شله نمی‌خورد و با سگ استخوان.** (افغانی)
۱۶۲۶۴. **با شاه فالوده (پالوده) نمی‌خورد.** (بافقی، بیرجندی، دماوندی، کرمانی، نهاوندی، زرقانی)
۱۶۲۶۵. **باش باش قزلباش، پس‌مانده‌ی‌قزلباش.** (جروق فارس)
۱۶۲۶۶. **باش (بایست) تا به تو بگویم یک کوزه ماست را چه‌قدر تراز هست؟** (گیلکی)
۱۶۲۶۷. **با شبنم نمی‌شود استخری را پر از آب کرد.** (اوزی)
۱۶۲۶۸. **باش بیدار که خواب عجبی در پیش است.** (جهانگیرنامه: ۲۶۳، تکمله)
۱۶۲۶۹. **باش تا آب زلال شود.** (دزفولی)
۱۶۲۷۰. **باش تا صبح دولتت بدمد / کاین هنوز از نتایج سحر است.** (انوری: ۶۰، دهخدا، کوچه، کاوش، بهمنیاری، عوام، تهرانی)
۱۶۲۷۱. **باش تا قائم مقام از باغ درآید.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۶۲۷۲. **باش چون پرده رازدار کسان.** (شکورزاده، کوچه)

۱۶۲۷۳. **باش خود را جابه‌جا کنم، آن‌گاه ببین چه‌ها کنم؟** (نامه‌ی‌داستان)
۱۶۲۷۴. **باشد آشنایی، روشنایی.** (ویس‌و رامین: ۷۱/۳۶)
۱۶۲۷۵. **باشد از بی‌خانمانان برگ عیش اغنیا.** (واعظ، امثال‌موزون)
۱۶۲۷۶. **باشد از مادران ما بر ما / هم حجامت تکو و هم خرما.** (سنایی؛ حدیقه: ۸۵ دهخدا)
۱۶۲۷۷. **باشد برای دیروز.** (سمنانی)
۱۶۲۷۸. **باشد بعد تاریکیِ شب روز.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۱۳۸۰)
۱۶۲۷۹. **باشد به‌قدر همّت تو اعتبار تو.** (افغانی)
۱۶۲۸۰. **باشد بی‌امیر آشفته لشکر.** (ویس‌و رامین: ۲۶۲، دهخدا)
۱۶۲۸۱. **باشد پسر چنین چو پدر باشد آن‌چنان.** (سوزنی، شکورزاده)
۱۶۲۸۲. **باشد جنگ بر نظاره آسان.** (ویس‌و رامین: ۱۲۷، دهخدا)
۱۶۲۸۳. **باشد چو چنان پدر چنین است کُری*.** (امثال‌موزون، دهخدا)
۱۶۲۸۴. **باشد، چه‌ها کنم، نباشد چه کار کنم؟** (تاجیکی)
۱۶۲۸۵. **باشد، حتم نباشد، ختم.** (تاجیکی)
۱۶۲۸۶. **باشد دوستی بر جای تا باشد عتاب.** (ابن‌یمین، دهخدا)
۱۶۲۸۷. **باشد، دیده نمی‌تواند، نباشد، دیده نمی‌تواند.** (تاجیکی)
۱۶۲۸۸. **باشد رخ زشت در نقاب اولی‌تر.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۷۰۷)
۱۶۲۸۹. **باشد سخن گفتنِ راست تلخ.** (فردوسی: ۲۲۹۲، دهخدا)
۱۶۲۹۰. **باشد عَزَبی مایه‌ی‌راحت به جهان.** (فصاحت رازی، شکورزاده)
۱۶۲۹۱. **باشد کار هندو واژگونه.** (زلالی: ۵۰۵)
۱۶۲۹۲. **باشد که زین میانه یکی کارگر شود.** (حافظ: ۱۵۳، بهمنیاری)
۱۶۲۹۳. **باشد مستحق پیوسته محروم.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۲۰)
۱۶۲۹۴. **باشد هلاک مورچه چون پَر برآوَرَد / بدخواه توست مورچه‌ی‌پربرآمده.** (مجیربیلقانی؛ دیوان: ۱۸۶)
۱۶۲۹۵. **باشد، همان نُه صنّار (هجده شاهی) را بده.** (کوچه)
۱۶۲۹۶. **باشد هنرور هنرور پسند.** (دهخدا)
۱۶۲۹۷. **با شریر دوست نشو، با نامرد همسفر.** (ترکمنی)
۱۶۲۹۸. **با شستن نمدِ سیاه، سفید و سفید هم سیاه نمی‌شود.** (کرمانجی)
۱۶۲۹۹. **باش قانع که پادشه باشی.** (کلمات‌علیه: ۲۷۳)
۱۶۳۰۰. **با شکر شکر دهان شیرین نمی‌شود.** (سنگسری)
۱۶۳۰۱. **با شکم خالی بخواب، دست به سوی نامرد دراز مکن.** (بختیاری)
۱۶۳۰۲. **با شکمش نقاره می‌زند.** (زرقانی)
۱۶۳۰۳. **با شکم گرسنه سقز خالی می‌جوی؟** (آذری، قشقایی)
۱۶۳۰۴. **باش لیلی.** (تهرانی)
۱۶۳۰۵. **با شما نه علیک است و نه سلام.** (ناصرخسرو)
۱۶۳۰۶. **با شمشیر چوبین جنگ نتوان کرد.** (شکورزاده، حییم، دهخدا، کوه، عوام)
۱۶۳۰۷. **با شمشیر و کرباس پیش او رفت.** (دهخدا)
۱۶۳۰۸. **باشند در این جهان غدّار / شیطان اعوذگوی بسیار.** (اوحدی، شکورزاده)
۱۶۳۰۹. **با شنیدن زوزه، روباه‌ها جمع شدند.** (خوزستانی)
۱۶۳۱۰. **با شور بحر پنجه‌ی‌مرجان چه می‌کند؟** (صائب: ۲۰۲۰، امثال‌موزون)
۱۶۳۱۱. **باشه*چون پشه را شکار کند؟** (دهخدا)
۱۶۳۱۲. **باشه رفت و لاشه برد.** (نامه‌ی داستان)
۱۶۳۱۳. **باشه که بپاشه.** (کوچه)
۱۶۳۱۴. **با شید، چو پیوست الف شیدا شد.** (کمال‌خجندی: ۳۸۸)
۱۶۳۱۵. **با شیر اندرون شد و با جان به در رود (برون رود).** (حافظ قدسی: ۲۲۵، شکورزاده، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، تهرانی، کوچه، عوام، بهمنیاری)
۱۶۳۱۶. **با شیر خود چه پنجه تواند زدن شغال؟** (سلمان‌ساوجی: ۵۶۴، امثال‌موزون)
۱۶۳۱۷. **با شیر درآمدگی با جان می‌برآید.** (تاجیکی)
۱۶۳۱۸. **با شیر درنده کینه مساز.** (فردوسی: ۱۰۰۰، دهخدا)
۱۶۳۱۹. **با شیرده‌ها شیر می‌دهد و با گوسفندها پشمش چیده می‌شود.** (مرندی)
۱۶۳۲۰. **با شیر سر که ناگوار بوَد.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۶۱)
۱۶۳۲۱. **با شیرین زبانی فیلی را با مو کشانی.** (گرگانی)
۱۶۳۲۲. **با شیرینی بیا، با شیرینی برو.** (آذری)
۱۶۳۲۳. **با شیطان ارزن کاشته‌است.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، تهرانی)
۱۶۳۲۴. **با شیطان ارزن نباید کاشت (نمی‌توان کِشت).** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۱۶۳۲۵. **با شیطان از یک پستان شیر خورده.** (تهرانی)
۱۶۳۲۶. **با شیطان تخم می‌کارد.** (دهخدا)
۱۶۳۲۷. **با شیطان کنجد کاشتیم.** (کرمانی)
۱۶۳۲۸. **با شیطان گلوزه* می‌کارد.** (گلپایگانی)
۱۶۳۲۹. **با شیطان گندم شراکتی کاشت.** (رامسری)
۱۶۳۳۰. **با شیطان هویج‌کاری کرده‌ام.** (نهاوندی)
۱۶۳۳۱. **با صالحان نشین که صالح شوی.** (افغانی)

۱۶۳۳۲. **با صبر به مرادش می‌رسد.** (آذری)
۱۶۳۳۳. **با صدای ترنگ ترنگ بیل، سند و قباله خوانده می‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۶۳۳۴. **با صد تا مرد به جهنّم بروی، امّا با یک زن به بهشت نروی.** (قشقایی)
۱۶۳۳۵. **با صد دینار ماده سگ را اخته می‌کند، با یک شاهی سر خودش را می‌شوید.** (گیلکی)
۱۶۳۳۶. **با صد قاب، قابی از او نمی‌بری.** (کردی)
۱۶۳۳۷. **با صدقه سری زندگی می‌کند.** (کردی)
۱۶۳۳۸. **با صدمن شکر نمی‌شود او را خورد.** (نهاوندی)
۱۶۳۳۹. **با صدمن طناب پوسیده به چاه یک قدی نرو.** (سبزواری)
۱۶۳۴۰. **با صد تا چشم، یک ایراد از خلقتش نمی‌شود گرفت.** (کوچه)
۱۶۳۴۱. **با صلوات خر بار نمی‌شود.** (مازندرانی)
۱۶۳۴۲. **با صورت قهر است، با ک..ن آشتی است.** (رامسری)
۱۶۳۴۳. **با ضعیفان پنجه در پنجه مکن.** (شکورزاده)
۱۶۳۴۴. **باطل است آن چه مدّعی گوید / خفته را خفته کی کند بیدار؟** (سعدی؛ کلیات: ۵۹)
۱۶۳۴۵. **باطل نشود هرگز تأیید سمایی.** (منوچهری: ۹۶، دهخدا)
۱۶۳۴۶. **با طناب به او نتوان بست.** (دهخدا)
۱۶۳۴۷. **با طناب پاره (پوسیده) توی چاه نرو (رفته).** (قشقایی، دزفولی، تربت‌حیدریه‌ای)
۱۶۳۴۸. **با طناب پوسیده در چاه چهل ذرعی به عشق عمر مار گرفتن.** (دهخدا، شکورزاده، حییم)
۱۶۳۴۹. **با طناب پوسیده‌ی کسی به چاه مرو.** (شکورزاده، آذری)
۱۶۳۵۰. **با طناب پوسیده‌ی‌مردمی (شما) نمی‌شود توی چاه رفت.** (تهرانی، کاوش، مازندرانی)
۱۶۳۵۱. **با طناب دیگران مرو چاه که گندیده است.** (کرمانجی)
۱۶۳۵۲. **با طناب کلفت خودش را خفه می‌کند.** (ایزدخواستی)
۱۶۳۵۳. **با طناب هرکس، درون چاه می‌رود.** (آمره‌ای)
۱۶۳۵۴. **باطن راهزن از ظاهرش پیداست.** (ترکمنی)
۱۶۳۵۵. **باطنش دختر و ظاهرش پسر است.** (مثمر)
۱۶۳۵۶. **باطن‌شناس خداست.** (کرمانی)
۱۶۳۵۷. **باطنش همچو پشتِ آینه بود.** (کلیم: ۲۷۳)
۱۶۳۵۸. **باطن گرگ و ظاهر میش.** (افغانی)
۱۶۳۵۹. **باطنم با همه عالم خوب است.** (شفایی)
۱۶۳۶۰. **باطنم مرا می‌سوزاند، ظاهرم مردم را.** (گیلکی)
۱۶۳۶۱. **باطنی هم چو بنگه‌ی لولی / ظاهری هم چو کلبه‌ی‌عطّار (بزّاز).** (سنایی؛ حدیقه: ۲۹۹، دهخدا)
۱۶۳۶۲. **با عاریتی، عاریتی باید زیست.** (باباافضل: ۱۰۳)
۱۶۳۶۳. **با عاقل بروی گوشت می‌خوری، با جاهل بروی مشت.** (قشقایی)
۱۶۳۶۴. **با عاقل سنگ حمل کن امّا با جاهل عسل نخور.** (آذری)
۱۶۳۶۵. **با عالمِ گوز چُسی‌اش، بادِ لقوه هم ندارد.** (کوچه)
۱۶۳۶۶. **با عدو دَم جز از کَرَم نزنند.** (نثاری تونی)
۱۶۳۶۷. **با عزراییل پاسور (ورق) بازی می‌کند.** (اهری)
۱۶۳۶۸. **با عسل عسل گفتن، دهان شیرین نمی‌شود.** (آذری)
۱۶۳۶۹. **با عسل ک..نش را می‌شوید و با کره صورتش را.** (سوادکوهی)
۱۶۳۷۰. **با عقل خلق (مردم) نمی‌توان عاقل شد.** (ترکمنی)
۱۶۳۷۱. **با علم اگر عمل نکنی، شاخ بی‌بری.** (سعدی؛ کلیات: ۷۵۴، دهخدا، شکورزاده)
۱۶۳۷۲. **با علی بیعت کنی و زهر پاشی بر حَسن.** (سنایی؛ دیوان: ۵۳۰)
۱۶۳۷۳. **با عوعو کردن روباه باران نخواهد بارید.** (قشقایی)
۱۶۳۷۴. **با عیّار تا دم در برو.** (خوزستانی)
۱۶۳۷۵. **باغ ارباب و گاو ارباب.** (رامسری)
۱۶۳۷۶. **باغ، باغبان لازم دارد و گلّه چوپان.** (قشقایی)
۱۶۳۷۷. **باغ باقر و گاو باقر.** (رامسری)
۱۶۳۷۸. **باغ بالا و آسیای پایین ندارد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۶۳۷۹. **باغ بالا و آسیای پایین نشان می‌دهد.** (هزاره‌ای)
۱۶۳۸۰. **باغ بالا و پایینت را دیدیم.** (نامه‌ی داستان)
۱۶۳۸۱. **باغ بالا و پایین نداریم که.** (تهرانی)
۱۶۳۸۲. **باغبان امام رضا (ع) است.** (آملی)
۱۶۳۸۳. **باغبان بر چوب بندد گلبن نوخیز را.** (نظام‌شیرازی، امثال‌موزون)
۱۶۳۸۴. **باغبان به کار تره، چوپان به کار برّه.** (مازندرانی)
۱۶۳۸۵. **باغبان تا در گشاید موسم گل بگذرد.** (دانش، شکورزاده، امثال‌موزون)
۱۶۳۸۶. **باغبان تا مراقبت نکند میوه نمی‌چیند.** (لری)
۱۶۳۸۷. **باغبان چون در چمن گل دید، بلبل می‌شود.** (سلیم: ۲۴۸)
۱۶۳۸۸. **باغبان در باز کن من مرد گلچین نیستم.** (فرهنگ‌نامه)
۱۶۳۸۹. **باغبان را وقتِ میوه گوش‌ها کر می‌شود.** (هبله‌رودی، شکورزاده، حییم)
۱۶۳۹۰. **باغبان عجله می‌کند، امّا گلابی به وقت خود می‌رسد.** (آذری)
۱۶۳۹۱. **باغبان که بی‌عرضه می‌شود، شغال توی کُلُمدان (کلیندان، کلون) باغ بچّه می‌گذارد.** (آشتیانی)
۱۶۳۹۲. **باغبان وقت خیار گوشش کر می‌شود.** (عوام، بهمنیاری، افغانی، گناوه، بهبهانی)

۱۶۳۹۳. **باغبانی است و دریای عِلم، نه مُلاّیی و ورّ و ورّ.** (کوچه)
۱۶۳۹۴. **باغبانی که درخت مو می‌کارد بهتر است ریش نداشته‌باشد.** (شکورزاده)
۱۶۳۹۵. **باغ بخیل سبز نمی‌شود.** (افغانی)
۱۶۳۹۶. **باغ بخیل سبز نمی‌شود، اگر هم سبز شود میوه نمی‌دهد.** (ترکمنی، گنبدکاووسی)
۱۶۳۹۷. **باغ بلبل را قفس باشد چو بندد بار گل.** (کاتبی ترشیزی، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۶۳۹۸. **باغ به این بزرگی، غوره نصیب ما شد، دهِ به این بزرگی، کُوره نصیب ما شد.** (شکورزاده)
۱۶۳۹۹. **باغ به این بزرگی غوره‌اش به ما رسید / شهر به این بزرگی کورش به ما رسید.** (فرهنگ‌نامه)
۱۶۴۰۰. **باغ بهشت و سایه‌ی‌طوبی و قصر و حور / با خاک کوی دوست برابر نمی کنم.** (حافظ: ۲۴۲)
۱۶۴۰۱. **باغ بی‌باغبان، خانه‌ی‌بی‌خوش‌دامن.** (افغانی)
۱۶۴۰۲. **باغ بی‌باغبان نعمتی است و خزانه‌ی بی‌پاسبان دولتی.** (طوطی‌نامه)
۱۶۴۰۳. **باغْ بی‌گل، گلْ بی‌خار، سوراخ پلنگْ بی‌استخوان نمی‌شود.** (کرمانجی)
۱۶۴۰۴. **باغ‌بین را چه غم که شاخ شکست / باغبان راست غصّه‌ای گر هست.** (اوحدی: ۱۱۸، دهخدا)
۱۶۴۰۵. **باغ تفرّج است و بس، میوه نمی‌دهد به کس.** (سعدی؛ کلیات: ۵۲۹، دهخدا، کوچه، تهرانی)
۱۶۴۰۶. **باغ توت تر و تازه و جوان‌سال و چپر خشک، تو گاو باشی (بشوی) نمی‌خوری (نمی‌روی)؟** (گیلکی)
۱۶۴۰۷. **باغ جهان ز کثرت اشجار شد خراب.** (امثال‌موزون)
۱۶۴۰۸. **باغ چون بی‌برگ شد خواب فراغت می کند.** (صائب: ۱۲۴۹، امثال‌موزون)
۱۶۴۰۹. **باغچه می‌رم جو می‌بینم، طویله می‌رم گو می‌بینم، آستین خود نو می‌بینم.** (شهربابکی)
۱۶۴۱۰. **باغچه‌ی‌تره است، هرچه درو کنی بهتر می‌شود.** (شهمیرزادی)
۱۶۴۱۱. **باغچه‌ی تره دارد.** (سمنانی)
۱۶۴۱۲. **باغ حکمت خزان نخواهد دید.** (پروین‌اعتصامی: ۷۸، شکورزاده، امثال‌موزون)
۱۶۴۱۳. **باغ خندان، ز گل خندان است / خنده آیین خردمندان است.** (جامی، شکورزاده)
۱۶۴۱۴. **باغ خود را محصور بکن گاو مردم را دزد نگیر.** (رامسری)
۱۶۴۱۵. **باغ‌دار، داغ‌دار است.** (آذری)
۱۶۴۱۶. **باغ دارم، بوستان دارم، توقع از دوستان دارم.** (زرقانی)
۱۶۴۱۷. **باغ دیدن غذای روح بود.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۶۴۱۸. **باغ را باغبان لازم است و رمه را چوپان.** (آذری)
۱۶۴۱۹. **باغ را گذاشتیم روی کلون.** (گلپایگانی)
۱۶۴۲۰. **با غریب سگی نباید کرد.** (اسرارالتوحید: ۲۰۱، شکورزاده)
۱۶۴۲۱. **باغ زردآلو که تمام شد سلام‌علیک هم تمام شد.** (آذری)
۱۶۴۲۲. **باغ، سفره‌ی‌مرتضی‌علی (ع) است.** (رامسری)
۱۶۴۲۳. **باغ شاه رفتی، زیاد نیاوردی، کم برای چه؟** (بهمنیاری، تمثیل)
۱۶۴۲۴. **باغ فروخته، کوه خریده.** (آذری)
۱۶۴۲۵. **باغم است و کلیدش را دارم.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۱۶۴۲۶. **باغ مرو باغ میا، منّت باغبان مکش پول بده، ریشه‌ی‌تبّاف بکش.** (مهریزی)
۱۶۴۲۷. **باغ نخر، به بند می‌افتی، کوه نخر، داغ می‌خوری با خرید و فروش چرب می‌شوی.** (آذری)
۱۶۴۲۸. **باغ و بوستان، لایق دوستان.** (افغانی)
۱۶۴۲۹. **باغ و عمارت تو، بیلی و کلنگی من.** (تهرانی)
۱۶۴۳۰. **باغ‌های امام‌زاده، برگ‌های سبز، نذرم ادا بشود، بسوزانم چراغ‌ها را.** (سنقری)
۱۶۴۳۱. **باغ هرچند به صد رنگ بود آب یکیست.** (صائب: ۷۷۴)
۱۶۴۳۲. **باغی که بابا کافور دربانش باشد نخواهم.** (فرهنگ‌نامه)
۱۶۴۳۳. **با فاسقِ متواضع بهتر که با عابد متکبّر مصاحبت کردن.** (افغانی)
۱۶۴۳۴. **با فامیل شراکت مکن و از فامیل زن مگیر.** (خوزستانی)
۱۶۴۳۵. **بافت دنیا دراز است.** (لری)
۱۶۴۳۶. **بافته‌ای است که شکافته نمی‌شود.** (سمنانی)
۱۶۴۳۷. **با فرومایه روزگار مبر / کز نی بوریا شکر نخوری.** (سعدی؛ گلستان: ۶۱، بهمنیاری، هبله‌رودی)
۱۶۴۳۸. **با فرومایه قیل و قال مکن.** (ابن‌یمین: ۴۷۸)
۱۶۴۳۹. **با فرومایه هرکه یار شود / گر عزیز جهان که خوار شود.** (بهمنیاری)
۱۶۴۴۰. **با فشردن ک..ن ، کُ.. تنگ نخواهد شد.** (قشقایی، آذری)
۱۶۴۴۱. **بافنده برای مردم می‌بافد ولی خودش لخت است.** (دزفولی)
۱۶۴۴۲. **بافنده مُرد، کفن نبُرد.** (تاجیکی)
۱۶۴۴۳. **با فوت کردن پلو درست نمی‌شود روغن و برنج می‌خواهد.** (ابهری)

۱۶۴۴۴. **با فیل که دوستی کردی، فیل‌خانه بنا کن.** (هزاره‌ای، افغانی)
۱۶۴۴۵. **با قابله‌ی زیاد، بچه پاره پاره به دنیا می‌آید.** (اوزی)
۱۶۴۴۶. **با قاشق این، آش اون را می‌خورد.** (تهرانی)
۱۶۴۴۷. **با قاشق پدر و مادرت چیزی بخور.** (سبزواری)
۱۶۴۴۸. **با قاشق جمع می‌کند، با چمچه می‌بخشد.** (همدانی)
۱۶۴۴۹. **با قدرت بازوانم کار می‌کنم و با دندان‌های قوی‌ام می‌خورم.** (لری)
۱۶۴۵۰. **با قرآن خواندن خوک از جنگل بیرون نمی‌شود.** (کرمانجی)
۱۶۴۵۱. **باقر باشد و حلوا نخورد؟** (لری)
۱۶۴۵۲. **با قرب نهان قرب عیان را نبود سنگ.** (قاآنی، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۶۴۵۳. **باقرو تو را می‌گاید تو کهره‌ی (بزغاله‌ی) باقرو را.** (کرمانی)
۱۶۴۵۴. **باقر یزدی، همه‌جا غریبه.** (کرمانی)
۱۶۴۵۵. **با قسمت معاوضه و با طالع ستیزه نمی‌توان کرد.** (شکورزاده)
۱۶۴۵۶. **با قسمت نمی‌توان جنگید.** (شکورزاده)
۱۶۴۵۷. **با قضا بر نمی‌توان آمد / با قدر در نمی‌توان آویخت.** (جهانگیرنامه: ۱۲۹، تکمله)
۱۶۴۵۸. **با قضا کارزار نتوان کرد.** (تاریخ بیهقی: ۲۴۲، شکورزاده، دهخدا، تکمله، بهمنیاری، امثال‌موزون، عوام)
۱۶۴۵۹. **با قضا کارزار نتوان کرد / گله از روزگار نتوان کرد.** (امیر ارسلان: ۵۲)
۱۶۴۶۰. **با قضای آسمانی بر نتابد جهد مرد.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷۰، شکورزاده)
۱۶۴۶۱. **با قضای آسمانی چاره جز تسلیم نیست.** (صائب: ۲۹۰۲، تکمله)
۱۶۴۶۲. **با قضای آمده بر نتوان آمد.** (تاریخ بیهقی: ۷۰۵، دهخدا)
۱۶۴۶۳. **باقلا اگر اصفهان برود، نام خودش را صندلی‌السلطان می‌گذارد.** (شوشتری)
۱۶۴۶۴. **باقلاپز، شاگرد می‌گیرد.** (سرخه‌ای)
۱۶۴۶۵. **باقلاپز، نمک‌ساب دارد.** (مازندرانی)
۱۶۴۶۶. **باقلا را بخور از باغش سؤال نکن.** (رامسری)
۱۶۴۶۷. **باقلا کاشتم که قاتق نانم بشود قاتل جانم شد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۶۴۶۸. **باقلای کرمو خریدارش کور است.** (قشقایی)
۱۶۴۶۹. **باقلای کرمو، خریدار کرمو دارد.** (آذری)
۱۶۴۷۰. **با قلم تقدیر تدبیر برنیاید.** (سمک‌عیّار: ۴۷۵/۵، شکورزاده)
۱۶۴۷۱. **باقلوا به بوزینه دادن از خریّت است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۱۶۴۷۲. **باقلی بخور، کشتی بگیر، خوردی زمین دوباره بگیر.** (لنجانی)
۱۶۴۷۳. **با قند گفتن دهان شیرین نمی‌شود.** (تاجیکی)
۱۶۴۷۴. **با قوی‌تر ز خود ستیزه مجوی.** (ایرج‌میرزا: ۲۱۹، شکورزاده)
۱۶۴۷۵. **با قوی کشتی نگیر، با تیزپا مسابقه نده.** (ترکمنی)
۱۶۴۷۶. **باقی آی باقی*سکینه خانم و خوراک ماهی؟** (گیلکی)
۱۶۴۷۷. **باقیات و صالحات به‌جا گذاشته‌است.** (اصفهانی)
۱۶۴۷۸. **باقی‌اش را بده تا پاشنه‌کشت بدهم.** (عوام)
۱۶۴۷۹. **با قیچی کردن موی بز روستایی، می‌خواهد پشم‌چینی یاد بگیرد.** (قشقایی)
۱۶۴۸۰. **باقی داستان فردا شب.** (شاهد، خزینه، مثمر، افغانی)
۱۶۴۸۱. **باقیش را نگو که غیرتم اجازه نمی‌دهد.** (شکورزاده، کوچه)
۱۶۴۸۲. **باقی عمر ایستاده‌ام به غرامت.** (سعدی؛ کلیات: ۴۶۳، دهخدا، کوچه)
۱۶۴۸۳. **باقی ماندن بهتر از درمانده‌شدن است.** (نهبندانی)
۱۶۴۸۴. **با کاردان، کار آسان.** (تاجیکی)
۱۶۴۸۵. **با کارد کُند سر می‌برد.** (هزاره‌ای)
۱۶۴۸۶. **با کارد کند می‌شود سر برید؟** (گیلکی)
۱۶۴۸۷. **با کارد کُندی هم خودش را نمی‌کشد.** (شوشتری)
۱۶۴۸۸. **با کاسه پخش می‌کند، با قاشق جمع می‌کند.** (آذری)
۱۶۴۸۹. **با کافران چه کارت گر بت نمی‌پرستی؟** (حافظ: ۳۰۲)
۱۶۴۹۰. **با کافر و مسلمان بنشین و صلح کل کن.** (خزینه، افغانی)
۱۶۴۹۱. **با کبوتر، باز کی شد هم‌نفس؟** (مولوی، امثال‌موزون)
۱۶۴۹۲. **با کج‌روان بنشین ولی راست‌رو باش.** (ترکمنی)
۱۶۴۹۳. **باکچلی‌اش چه کار داری، به کارش نگاه کن.** (آذری)
۱۶۴۹۴. **با کچیله*سگ می‌گیرد (نمی‌شود سگ گرفت).** (مازندرانی)
۱۶۴۹۵. **با کدامین پا تو ای کِرمِ زمین / می‌روی بر بام چرخ هفتمین؟** (شکورزاده)
۱۶۴۹۶. **با کدخدا بساز، دِه را بتاز.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، عوام)
۱۶۴۹۷. **با کریمان کارها دشوار نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵/۱، بهمنیاری، شکورزاده)
۱۶۴۹۸. **با کسان آن کن که با خود می‌کنی.** (عطّار: ۱۶۱، دهخدا، شکورزاده)
۱۶۴۹۹. **با کس غمِ دل مگوی.** (ظهیرفاریابی)

۱۶۵۰۰. **با کسی آشنا نمی‌گردم، چون شدم آشنا، نمی‌گردم.** (دهخدا، حییم، کوچه، عوام، شکورزاده)
۱۶۵۰۱. **با کسی بدی نکن که خدا باز پس می‌دهد.** (سوادکوهی)
۱۶۵۰۲. **باکسی بنشین (راه برو) که تو را بگریاند، با کسی ننشین که تو را بخنداند.** (هزاره‌ای، آبادانی)
۱۶۵۰۳. **با کسی خوری نمک در روزگار / جان من حق نمک منظور دار.** (شهرضایی)
۱۶۵۰۴. **با کسی راه برو که تو را بگریاند نه با کسی که تو را بخنداند.** (آبادانی)
۱۶۵۰۵. **با کسی رفت و آمد کن که اگر آمد خانه‌ات اسیرش نباشی اگر هم رفتی خانه‌اش دَم در جایت نباشد.** (بروجردی)
۱۶۵۰۶. **با کسی که به حرف زنش است معامله نکن.** (کرمانجی)
۱۶۵۰۷. **با کسی که دفترش* یک ورقی است معامله مکن.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام، حییم)
۱۶۵۰۸. **با کسی که زن زیبا و اسب راهوار داشته‌باشد همراه نباش.** (آذری)
۱۶۵۰۹. **با کسی که فکر آشفته دارد، صحبت حرام است.** (ساوه‌ای)
۱۶۵۱۰. **با کسی که می‌آید رفیق، با کسی که می‌رود برادر.** (آذری)
۱۶۵۱۱. **با کسی که یا علی گفتی یا عُمَر نگو.** (کوچه، دهخدا، تهرانی، سیرجانی، عوام)
۱۶۵۱۲. **با کسی که یک پیراهن بیشتر از تو دارد دست به گریبان مشو.** (کوچه)
۱۶۵۱۳. **با کسی منشین که حرفش در قفا باید زدن.** (دانش مشهدی، تکمله)
۱۶۵۱۴. **با کشتی شکسته به دریا چه می‌روی؟** (شکورزاده، امثال‌موزون)
۱۶۵۱۵. **با کفش و کلاه هم نمی‌توان او را از خانه بیرون کرد.** (عوام)
۱۶۵۱۶. **با کلانان ستیز کردن، خون خود را به شمشیر تیز ریختن است.** (تاجیکی)
۱۶۵۱۷. **با کلاه پوستی هفت شبانه‌روز حرف می‌زند.** (رامسری)
۱۶۵۱۸. **با کُل چه برابری کند اجزا؟** (قاآنی، دهخدا)
۱۶۵۱۹. **باکم از ترکان تیرانداز نیست / طعنه‌ی تیرآورانم می‌کُشد.** (حافظ، عوام، تهرانی، بهمنیاری)
۱۶۵۲۰. **با کم از خود مصاحب مشو.** (جامی)
۱۶۵۲۱. **باکم از کشمکش تیرزنان این‌همه نیست.** (نیر تبریزی)
۱۶۵۲۲. **با کمال آشنایی زیستن بیگانه‌وار.** (صائب، امثال‌موزون)
۱۶۵۲۳. **با کمال احتیاج از خلق استغنا خوش است.** (صائب: ۵۱۳)
۱۶۵۲۴. **با کودکان مکن بازی، به مرگت می‌کند راضی.** (تاجیکی)
۱۶۵۲۵. **با کودک هم‌سفر مباش، اگر خر او بیفتد گریه می‌کند و اگر خرقه بیفتد می‌خندد.** (آذری)
۱۶۵۲۶. **با کوران شیر خط است.** (مرندی)
۱۶۵۲۷. **با کور شیر یا خط بازی کن، خدا را در میانه ببین.** (آذری)
۱۶۵۲۸. **با کورها آلو می‌خورد.** (آباده‌ای)
۱۶۵۲۹. **با کور هم‌سفر نشو، با کر هم‌صحبت.** (ترکمنی)
۱۶۵۳۰. **با کولی به جوال رفتن کار سگ است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۱۶۵۳۱. **با ک..ن بوسیدن، دهان نجس نمی‌شود.** (آذری)
۱۶۵۳۲. **با ک..ن تر و دست تهی برگردید.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۱۶۵۳۳. **با ک..نت گردو می‌شکنی؟** (اشتهاردی)
۱۶۵۳۴. **با ک..ن سُره راه می‌رود.** (آمره‌ای)
۱۶۵۳۵. **با ک..نش توی کاچی افتاده.** (آذری)
۱۶۵۳۶. **با ک..نش حرف می‌زند.** (نامه‌ی داستان)
۱۶۵۳۷. **با ک..نش در باز می‌کند.** (آذری)
۱۶۵۳۸. **با ک..نش کلوخ می‌اندازد.** (دامغانی)
۱۶۵۳۹. **با ک..نش لاله و مردنگی*می‌شکند.** (شیرازی)
۱۶۵۴۰. **با ک..نش لج می‌کند، به تنبانش می‌ریند.** (گیلکی)
۱۶۵۴۱. **با ک..ن کوچک گوز بزرگ می‌دهی؟** (اشتهاردی)
۱۶۵۴۲. **با کوه هر آن‌که راز گوید / کوه آن‌چه شنید باز گوید.** (کوچه)
۱۶۵۴۳. **با که گردون سازگاری کرد تا با ما کند؟** (کلیم کاشانی: ۱۵۳، شکورزاده)
۱۶۵۴۴. **با که گویم؟ در جهان یک گوش نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۳/۱)
۱۶۵۴۵. **با که گویم در همه ده زنده کو؟** (مولوی، بهمنیاری)
۱۶۵۴۶. **با که گویم که در جهان کس نیست؟** (سنایی؛ حدیقه: ۱۰۱، دهخدا)
۱۶۵۴۷. **با کهنه بساز که نو گرونه / کهنه‌ی ما به از نوی دیگرونه.** (بیرجندی)
۱۶۵۴۸. **با کهنه‌ی خود بساز که نو دیگران گران است.** (افغانی)
۱۶۵۴۹. **با که وفا کرد که با ما کند؟** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۴، شاهد)
۱۶۵۵۰. **با کیر دیگران داماد می‌شود.** (ترکی قشقایی، بختیاری)

۱۶۵۵۱. **با ک.. دیگری جماع می‌کنی؟** (اشتهاردی)
۱۶۵۵۲. **با ک.. قهر است با خایه بازی می‌کند.** (مازندرانی)
۱۶۵۵۳. **با ک.. مردم، بچّه درست می‌کنند.** (گلبافی)
۱۶۵۵۴. **با ک.. مردم عروسی نتوان کرد.** (کرمانی)
۱۶۵۵۵. **با ک.. مردم نمی‌توان داماد شد.** (قشقایی)
۱۶۵۵۶. **با ک.. مردم نمی‌شود کُ.. گایید.** (مازندرانی)
۱۶۵۵۷. **با ک..م قهری با خایه‌ام آشنا؟** (لری، بختیاری)
۱۶۵۵۸. **با کیشی آمد و با فیشی رفت.** (عوام، تهرانی)
۱۶۵۵۹. **با گاز و انبر از او حرف می‌کشد.** (بختیاری)
۱۶۵۶۰. **با گالش (چوپان) فریاد می‌زند و با گرگ برّه (بار) می‌برد.** (تنکابنی)
۱۶۵۶۱. **با گاو به شکار خرگوش می‌رود.** (کردی)
۱۶۵۶۲. **با گاو روانه‌اش کردم با گوساله برگشت.** (رامسری)
۱۶۵۶۳. **با گاوش می‌آمیزند، خرش سقط می‌شود.** (لری)
۱۶۵۶۴. **با گاو که به شخم‌زنی نرفته‌ام.** (هزاره‌ای)
۱۶۵۶۵. **با گاو ماده شخم زده‌ای؟** (قشقایی)
۱۶۵۶۶. **با گاییدن یک دفعه، آدم خراب نمی‌شود.** (سیرجانی)
۱۶۵۶۷. **با گپ نغز مار از خانه‌اش می‌برآید.** (تاجیکی)
۱۶۵۶۸. **با گرانان بـه از گرانـی نیست.** (سعدی، شکورزاده، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا)
۱۶۵۶۹. **با گرانجان هرگز راز مگوی.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸)
۱۶۵۷۰. **با گر برخیز و بنشین و بخور ولی با گر نخواب.** (لری)
۱۶۵۷۱. **با گرد برابر نبود ابر مطیر*.** (فرخی: ۱۸۵، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۶۵۷۲. **با گردنده، گرداننـده‌ای هست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۷، تکمله)
۱۶۵۷۳. **با گردوی مردم بازی می‌کند.** (شهربابکی)
۱۶۵۷۴. **با گرسنگی شوخی نمی‌توان کرد.** (آذری)
۱۶۵۷۵. **با گرسنگی قوّت پرهیز نماند / افلاس عنان از کف تقوا برباید.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۶، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۱۶۵۷۶. **با گرسنه احوال‌پرسی نکن، آدم سیر را به حرکت در نیاور.** (آذری)
۱۶۵۷۷. **با گرگ برّه می‌بری، با چوپان فریاد می‌زنی (هی‌هی می‌کنی)؟** (گیلکی، مازندرانی)
۱۶۵۷۸. **با گرگ تا قیامت می‌ماند.** (آذری)
۱۶۵۷۹. **با گرگ خطا باشد، گرگ آشتی میشان.** (حسن دهلوی: ۲۹۵، تکمله، لری)
۱۶۵۸۰. **با گرگ دنبه می‌خورد، با میش نوحه می‌خوانـد.** (هزاره‌ای)
۱۶۵۸۱. **با گرگ دنبه می‌خورد با چوپان گریـه مـی‌کنـد.** (دهخدا، کوچه، افغانی، شکورزاده، عوام، خرّمی)
۱۶۵۸۲. **با گرگ دنبه می‌خورد و با صاحب عزا شیون می‌کند.** (شیرازی)
۱۶۵۸۳. **با گرگ دنبه می‌کند و با چوپان فغان برمی‌آورد.** (سیستانی)
۱۶۵۸۴. **با گرگ فامیل نشو، با روباه برادر نشو.** (ترکمنی)
۱۶۵۸۵. **با گرگ گوشت خورد با گوسفندان دلتنگ زاری می‌کند.** (کردی)
۱۶۵۸۶. **با گرگ می‌برد با سگ می‌گیرد.** (جیرفتی)
۱۶۵۸۷. **با گروه کثیـری مـشورت کـن، خـود بـه آن‌چـه رسیدی عمل کن.** (ترکمنی)
۱۶۵۸۸. **با گروهی که بخندند و بخندانند چون کنم چون نه‌بخندم نه‌بخندانم؟** (دهخدا)
۱۶۵۸۹. **با گریه، انسان سیر، با حرف کسی شیر نمـی‌شـود.** (کرمانجی)
۱۶۵۹۰. **با گریه سکسکه می‌دهد.** (کردی)
۱۶۵۹۱. **با گریه نمودن مرده زنده نمی‌شود.** (کرمانجی)
۱۶۵۹۲. **با گز خودش پیمانه می‌کند.** (کرمانشاهی)
۱۶۵۹۳. **با گفتن آتش، زبان نمی‌سوزد.** (تاجیکی)
۱۶۵۹۴. **با گفتن آقاآقا خر را چه کسی ببرد چرا؟** (مازندرانی)
۱۶۵۹۵. **با گفتن، پلو نمی‌شود، روغن و بـرنج لازم اسـت.** (آذری)
۱۶۵۹۶. **با گل عمارت با نصیب زیارت.** (گنبدکاووسی)
۱۶۵۹۷. **با گلّه می‌رود با رمه می‌آید.** (تاتی)
۱۶۵۹۸. **با گوز خود به جنگ می‌آید.** (کردی)
۱۶۵۹۹. **با گوزش ما را خرید، با چُسش نمـی‌توانـد مـا را آزاد کند.** (زرقانی)
۱۶۶۰۰. **بـا گوسـفندان دوسـت اسـت و بـا گـرگ‌هـا دنبه‌ی‌گوسفندها را می‌کند.** (الیگودرزی)
۱۶۶۰۱. **باگوسفندان ماده دوشیده می‌شودو با گوسـفندان نر پشمش چیده می‌شود.** (آذری)
۱۶۶۰۲. **با گوسفند برای چریدن مـی‌رودو بـا گـرگ بـه طویله برمی‌گردد.** (رامسری)
۱۶۶۰۳. **بـا گوشـتِ ارزان نمـی‌شـود آبگوشـت (شـوربا) درست کرد.** (آذری)
۱۶۶۰۴. **با گوشتش آشتی و با شوربایش جنگی؟** (افغانی)
۱۶۶۰۵. **با گوشه‌نشینانِ جهان کار مدارید.** (صائب: ۳۶۳)
۱۶۶۰۶. **با گُه سگ افطار می‌کند.** (عوام)
۱۶۶۰۷. **با گیس سیاه آمده با گیس سفید باید برود.** (آذری)
۱۶۶۰۸. **با گیوه‌پوش حرف نمی‌زند.** (کردی)
۱۶۶۰۹. **بال آتش از خس و خاشاک می‌آید برون.** (صائب: ۲۹۸۴، امثال‌موزون)
۱۶۶۱۰. **بال آغا، به باغ رفـت کـه پرنـده‌ای شـکار کنـد، قورباغه‌ای شکار کرد.** (قشقایی)

۱۶۶۱۱. **بالا آن‌جاست که بزرگ نشسته باشد.** (شکورزاده، تهرانی)
۱۶۶۱۲. **بالا اگر جا می‌داشت پایین نمی‌آمد.** (گیلکی)
۱۶۶۱۳. **بالا بالا آب می‌خورد.** (زرقانی)
۱۶۶۱۴. **بالا بالا (بلند بلند) پاره می‌کند.** (زرقانی)
۱۶۶۱۵. **بالا بالا بنشین، حرف‌های گنده گنده بزن.** (تمثیل، کرمانی، تهرانی)
۱۶۶۱۶. **بالا بالا درو نکن.** (تالشی)
۱۶۶۱۷. **بالا بالا که تنگ است پایین پایین که ننگ است.** (اصفهانی)
۱۶۶۱۸. **بالا بالا مکن برایت خوب نیست، آسمان نیستی ابرت ببارد.** (بختیاری)
۱۶۶۱۹. **بالا بالاها جایش نیست پایین پایین‌ها راهش نیست.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه، مازندرانی)
۱۶۶۲۰. **بالا بالاها راهش نمی‌دادند، پایین پایین‌ها هم قابلش نیست.** (گیلکی)
۱۶۶۲۱. **بالا بالاها می‌نشیند بزرگ بزرگ حرف می‌زند.** (دهخدا، سبزواری)
۱۶۶۲۲. **بالا بدنام بدتر (بدبخت‌تر) از پایینْ بدنام است.** (کوچه)
۱۶۶۲۳. **بالا بروی پایین بیایی تو همان اعور (یک چشمی) که بودی هستی.** (خوزستانی)
۱۶۶۲۴. **بالا پوشش آسمونه، ته پوشش زمین.** (افغانی)
۱۶۶۲۵. **بالات (بالایت) را دیدیم، زیرت (پایینت) را هم دیدیم.** (شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)
۱۶۶۲۶. **بالاتر از استاد دکّان نتوان ساخت.** (کمال‌خجندی: ۱۰۲تکمله)
۱۶۶۲۷. **بالاتر از پاردم خود گوز می‌کند.** (قشقایی، آذری)
۱۶۶۲۸. **بالاتر از خودش را نمی‌تواند ببیند.** (خوانساری)
۱۶۶۲۹. **بالاتر از دوساق سه ساق که نیست؟** (گیلکی)
۱۶۶۳۰. **بالاتر از سیاهی رنگی نیست.** (طوطی‌نامه: ۴۰۲، شکورزاده)
۱۶۶۳۱. **بالاتر از سیاهی رنگ دِگر نباشد.** (خواجوی کرمانی: ۴۲۳۱، سعدی؛ کلیات: ۶۸۵، شکورزاده، خزینه، هبله‌رودی، کوچه، تهرانی، افغانی)
۱۶۶۳۲. **بالاتر از قشغونت*نگوز.** (قشقایی)
۱۶۶۳۳. **بالاتر بریزی سبیل است، پایین‌تر بریزی ریش، پس باید خورد.** (گیلکی)
۱۶۶۳۴. **بالاترین خوش‌بختی زن این است که مجبور نیست مانند مرد زن بگیرد.** (شکورزاده)
۱۶۶۳۵. **بالا تف کنی سبیل است پایین ریش.** (شکورزاده، کوچه، آذری)
۱۶۶۳۶. **بالا تف می‌کنم، روی چشمم، پایین تف کنم، به ریشم.** (آذری)
۱۶۶۳۷. **بالاتنه آقاست، پایین‌تنه خان.** (گیلکی)
۱۶۶۳۸. **بالاتنه که آباد شد پایین طغیان می‌کند.** (شکورزاده)
۱۶۶۳۹. **بالا جایش نیست (راهش نمی‌دهند)، پایین (هم) نمی‌شینه.** (افغانی، بهمنیاری)
۱۶۶۴۰. **بالاخانه را اجاره داده.** (کاشانی، آذری، کرمانی)
۱۶۶۴۱. **بالا خدا، پایین خدا هم می‌خواهد.** (بافقی)
۱۶۶۴۲. **بالا خدا را دارم و پایین شما را.** (هبله‌رودی، مثمر، کوچه)
۱۶۶۴۳. **بالاخره انگشت زد، عقلش بالا آمد.** (مشهدی)
۱۶۶۴۴. **بالاخره به این بهار بَز*می‌رسی.** (جیرفتی)
۱۶۶۴۵. **بالاخره تو را روی هرنی*گرگ خواهد خورد.** (لری)
۱۶۶۴۶. **بالاخره خون فلانی چشم‌هایش را کور خواهد کرد.** (لری)
۱۶۶۴۷. **بالاخره عمامه بر سرت زدند جانم؟** (آملی)
۱۶۶۴۸. **بالاخره گِلِ‌مان به هم نزدیک می‌شود.** (جیرفتی)
۱۶۶۴۹. **بالاخره متوجه نشدم تو به دین موسی (ع) هستی یا عیسی (ع)؟** (رامسری)
۱۶۶۵۰. **بالاخره نفهمیدم گاو کی هستم و گوساله‌ی کی؟** (رامسری)
۱۶۶۵۱. **بالاخره یک چیزی از میان تو بیرون می‌آید.** (لری)
۱۶۶۵۲. **بالاخره یک واوی بالایش می‌گذارد.** (لری)
۱۶۶۵۳. **بالا دست جا ندارم، پایین دست هم نمی‌نشینم.** (آذری)
۱۶۶۵۴. **بالا را باد برد و پایین را آب.** (افغانی)
۱۶۶۵۵. **بالا رفتن از درخت یک عیب دارد، و پایین آمدن هزار عیب.** (رامسری)
۱۶۶۵۶. **بالا زیر نقاب، پایین آفتاب مهتاب.** (تهرانی)
۱۶۶۵۷. **بال اسب باش نه بار اسب.** (فرهنگ‌نامه)
۱۶۶۵۸. **بالاسر ده قرارش دهی، جانور درنده وارد ده نمی‌شود.** (آمره‌ای)
۱۶۶۵۹. **بالا علی‌آقا، پایین میرزا علی، نصفش گالی، نصفش سفالی.** (لاهیجانی)
۱۶۶۶۰. **بالا کولا پایین کولا، آتش در دیگ افتاده، قحطی برنج است.** (مازندرانی)
۱۶۶۶۱. **بالا میرم ماه (جا) می‌بینم، پایین میام آه (جا، گاو) می‌بینم، منم که این‌ها می‌بینم؟** (شیرازی، یزدی، سمنانی)
۱۶۶۶۲. **بالا می‌روم قاطرچی است، پایین می‌آیم آسیابان است.** (زرقانی)
۱۶۶۶۳. **بالانشین کم خرج است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، کوچه)

۱۶۶۶۴. **بالانشین و گنده‌گوی.** (ایلامی)

۱۶۶۶۵. **بالانشینی خرج دارد.** (کوچه)

۱۶۶۶۶. **بالا نمی‌نشیند پایین هم جایش نیست.** (دزفولی)

۱۶۶۶۷. **بالا و پایین را یک بنّا ساخته‌است.** (اصفهانی)

۱۶۶۶۸. **بالای استاد دکّان می‌نهد.** (اهلی: ۱۷۷)

۱۶۶۶۹. **بالای باد می‌گردد.** (هبله‌رودی، خزینه)

۱۶۶۷۰. **بالای بامَت را دیدیم پایین بامَت را هم دیدیم.** (قمی)

۱۶۶۷۱. **بالای بام مردم نرو تا بالای تو نیایند.** (درگزی)

۱۶۶۷۲. **بالای بام هم خواسته باشی بروی از نردبان پلّه پله می‌روند.** (گیلکی)

۱۶۶۷۳. **بالای بریه*و پشم‌ریسی؟** (آملی)

۱۶۶۷۴. **بالای بیمار، آمد دیوار.** (رامهرمزی)

۱۶۶۷۵. **بالای پاردم می‌گوزد.** (هبله‌رودی، مشمر)

۱۶۶۷۶. **بالایت را دیده‌ایم پایینت را می‌بینیم.** (بختیاری، تهرانی)

۱۶۶۷۷. **بالای تیشه‌ی‌استاد، تیشه نزن.** (هزاره‌ای)

۱۶۶۷۸. **بالای چشمت ابروست.** (عوام)

۱۶۶۷۹. **بالای حاجی‌اش باید یک مرغ هم بدهد.** (خوزستانی)

۱۶۶۸۰. **بالای حقّش او را زد.** (خوزستانی)

۱۶۶۸۱. **بالای دراز را خِرد کم باشد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۷۹ تکمله، آذری، شکورزاده)

۱۶۶۸۲. **بالای درخت می‌بری، ارّه بر پای آن می‌گذاری؟** (بختیاری)

۱۶۶۸۳. **بالای ریسمانش ارزن پهن است.** (هزاره‌ای)

۱۶۶۸۴. **بالای زخم نمک پاش مده.** (افغانی)

۱۶۶۸۵. **بالای سبیلش نقاره می‌زنند.** (بهمنیاری)

۱۶۶۸۶. **بالای سخنش سخنی نیست.** (هراتی)

۱۶۶۸۷. **بالای سرش ابر نمی‌بیند.** (آملی)

۱۶۶۸۸. **بالای سرش ز هوشمندی / می‌تافت ستاره‌ی بلندی.** (سعدی؛ گلستان: ۶۳)

۱۶۶۸۹. **بالای سرش عدیله* می‌خواند.** (دهخدا)

۱۶۶۹۰. **بالای سر شیر ریخته، گریستن خطاست.** (افغانی)

۱۶۶۹۱. **بالای سرم خدا را دارم، و روی زمین تو را.** (آذری)

۱۶۶۹۲. **بالای سوخته و نمک آب؟** (تاجیکی، افغانی)

۱۶۶۹۳. **بالای سیاهی رنگی نیست.** (دهخدا، عوام، بهمنیاری)

۱۶۶۹۴. **بالای شاخه‌ی‌درخت رفته هزار و یکی را تکان می‌دهد.** (آذری)

۱۶۶۹۵. **بالایش را دیدم پسندیدم، پایینش را دیدم واچرتیدم.** (سیرجانی)

۱۶۶۹۶. **بالایش مهر را ندیده و پایینش آب را.** (خوانساری)

۱۶۶۹۷. **بالای صد درّه را یک پیچ قطع می‌کند.** (گرمه‌ای)

۱۶۶۹۸. **بالای گود (زورخانه) نشسته می‌گوید: «لِنگش کن.»** (شکورزاده، عوام)

۱۶۶۹۹. **بالای گور خود برآمده.** (هزاره‌ای)

۱۶۷۰۰. **بالای لانه‌ی جوجه تیغی باغ درست کرد.** (آملی)

۱۶۷۰۱. **بالای لانه‌ی شیر شکار می‌کند.** (آملی)

۱۶۷۰۲. **با لای‌لای به خواب نمی‌رود و با کیش کیش هم راه نمی‌رود.** (اهری)

۱۶۷۰۳. **بالای مرده صد چوب.** (تاجیکی)

۱۶۷۰۴. **بالای مرده گریبان پاره کردن سودی ندارد.** (افغانی)

۱۶۷۰۵. **بالای میخ فلان می‌زند.** (امثال)

۱۶۷۰۶. **بالایه آب برد، پایین را سیل.** (تاجیکی)

۱۶۷۰۷. **بالای یک شاخه رفته هزار شاخه را تکان نده.** (مرندی)

۱۶۷۰۸. **بالای یک گلیم هم دوست نشسته و هم دشمن.** (افغانی)

۱۶۷۰۹. **بال باش نه بار.** (سیرجانی)

۱۶۷۱۰. **بال بالک بالای بام، فسکی‌ها می‌کند کار را تمام.** (تاجیکی)

۱۶۷۱۱. **با لبی که دارم می‌بوسمت.** (لری)

۱۶۷۱۲. **بال چون بر هم خورد پرواز پیدا می‌کند.** (بیدل، شکورزاده، امثال‌موزون)

۱۶۷۱۳. **بالدار رفت و بی‌بال بر جای ماند.** (لری)

۱۶۷۱۴. **بالِ زمین اسب است.** (ترکمنی)

۱۶۷۱۵. **بالش او دو سر دارد.** (رامسری)

۱۶۷۱۶. **بالشتِ پَر، زیر سر خر.** (گلبافی)

۱۶۷۱۷. **بالش را از زیر سرش کشید.** (نامه‌ی داستان)

۱۶۷۱۸. **بالش زیر سر خشته.** (هراتی)

۱۶۷۱۹. **بالش زیر سرش کج است.** (آذری، قشقایی)

۱۶۷۲۰. **بالشش دو تا شده‌است.** (آمره‌ای)

۱۶۷۲۱. **بالش غریبان خشت است.** (زرقانی)

۱۶۷۲۲. **با لشکر یزید به جنگ معاویه می‌رود.** (کوچه)

۱۶۷۲۳. **بالش کودکان ز خفتن دان / بالش مرد سایه‌ی‌خفتان.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۷۴، دهخدا)

۱۶۷۲۴. **بالش نرم ز سر خواب پریشان نبرد.** (صائب: ۱۶۱۴، تکمله)

۱۶۷۲۵. **بالش نرم زیر سرش گذاشته‌اند.** (دامغانی، سرخه‌ای، اشتهاردی، نامه‌ی‌داستان)

۱۶۷۲۶. **بالش نرم زیر سر نهاده.** (هبله‌رودی)

۱۶۷۲۷. **بال عقاب شد سبب آفت عقاب.** (سلمان‌ساوجی: ۳۹۳، شکورزاده، دهخدا)

۱۶۷۲۸. **با لقمه‌ای دل گرسنه‌ای را بنواز، با جامه‌ای برهنه‌ای را بپوشان.** (فرهنگ‌نامه)

۱۶۷۲۹. **بال کرکس کی رسد در ذروه‌ی‌دو پیکری.** (ادیب پیشاوری، مثال‌موزون، دهخدا)
۱۶۷۳۰. **بالله ارخاک مرده باز کنند / نشناسی توانگر از درویش.** (سعدی؛ گلستان: ۸۰ دهخدا)
۱۶۷۳۱. **بال مرا چرخ شکست و دلم را زمانه.** (بختیاری)
۱۶۷۳۲. **بال من نیستی، قال من مباش.** (سمنانی)
۱۶۷۳۳. **با لنگ کردن‌های پی درپی کشتی‌گیر پهلوان می‌شود.** (آذری)
۱۶۷۳۴. **بال و پر گر جمع گردد آشیانی می‌شود.** (بیدل، امثال‌موزون)
۱۶۷۳۵. **بالی که منم، بیل خود را گم کرده‌ام.** (بیرجندی)
۱۶۷۳۶. **بالین زمین است و لحاف آسمان.** (افغانی)
۱۶۷۳۷. **بالین سر غریب خشتی باشد.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۱۶۷۳۸. **با ما بِهْ از این باش.** (دهخدا، کوچه)
۱۶۷۳۹. **با ما پشت و رویش کرده‌اند.** (کرمانی)
۱۶۷۴۰. **با ماده گاو جفت رفته.** (هزاره‌ای)
۱۶۷۴۱. **با مار توی یک سوراخ می‌رود.** (قشقایی)
۱۶۷۴۲. **با مار می‌جنگی؟ کشتن او بهتر است.** (کردی)
۱۶۷۴۳. **با مار هم الفت و دوستی داشته باش.** (قشقایی)
۱۶۷۴۴. **با ما کج و با خود کج و با خلق خدا کج / آخر قدمی راست بِنِهْ ای همه‌جا کج.** (شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)
۱۶۷۴۵. **با مال مردم مکن رعنایی که می‌کَنند از تنت (سرت) به رسوایی.** (کرمانی، راوری، جیرفتی)
۱۶۷۴۶. **با مال مردم نکن جوانی / ازت می‌گیرند خجل (حیران) می‌مانی.** (ورامینی، شهربابکی)
۱۶۷۴۷. **با ما منشین اگر نه بدنام شوی.** (حافظ: ۳۸۵)
۱۶۷۴۸. **با ماه نشینی ماه شوی، به دیگ خوری سیاه شوی.** (بیرجندی)
۱۶۷۴۹. **با ماه نشینی ماه شوی، با خورشید نشینی خورشید شوی.** (سراوانی)
۱۶۷۵۰. **با ماه نشینی ماه شوی، با زنگی (تابه) نشینی سیاه شوی.** (بختیاری)
۱۶۷۵۱. **با ماه نشینی ماه شوی، با کتّه نشینی سیاه شوی.** (گلبافی)
۱۶۷۵۲. **با ماه نشینی ماه شوی، با دیگ نشینی سیاه شوی.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، تاجیکی، افغانی، هزاره‌ای، بختیاری، بلوچی، شهربابکی)
۱۶۷۵۳. **بام بام، بالی بالی بامبا، نشکنی لوله‌ی لامپا.** (تهرانی)
۱۶۷۵۴. **بام بلند، پالتوی بلند.** (مازندرانی)
۱۶۷۵۵. **بام بنشست و آستان برخاست.** (خاقانی: ۶۰)
۱۶۷۵۶. **بام به سر باش، نام به سر نباش.** (آملی)
۱۶۷۵۷. **با متکبّر متکبّر باش و با متواضع متواضع.** (ترکمنی)
۱۶۷۵۸. **بام خانه‌ی‌دورازکن*پوشال ندارد.** (گیلکی)
۱۶۷۵۹. **با مدّعی مگویید اسرار عشق و مستی.** (حافظ: ۳۰۲، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۶۷۶۰. **بام را مانده، تنگی* را لگد می‌کند.** (افغانی)
۱۶۷۶۱. **بام را می‌رمبانی که برف بامت کم بشود؟** (بروجردی)
۱۶۷۶۲. **با مردم اصل پاک و عاقل آمیز / وز نااهلان هزار فرسنگ گریز.** (خیام، دهخدا)
۱۶۷۶۳. **با مردم، الله‌اکبر.** (آذری)
۱۶۷۶۴. **با مردمِ این زمانه نیکی نه نکوست.** (باباافضل)
۱۶۷۶۵. **با مردم بی‌هنر دوستی مکن که مردم بی‌هنر نه دوستی را شاید نه دشمنی زا.** (قابوس‌نامه، دهخدا)
۱۶۷۶۶. **با مردم دانا از در حیله درآمدن، آب در هاون کوبیدن است.** (افغانی)
۱۶۷۶۷. **با مردم زشت نام همراه مباش.** (سعدی؛ کلیات: ۸۴۲، شکورزاده)
۱۶۷۶۸. **با مردم زمانه سلامی و والسّلام.** (اشرف‌الدین، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، امثال‌موزون، حییم، عوام)
۱۶۷۶۹. **با مردم سهل گوی دشوار مگوی / با آن‌که در صلح زند جنگ مجوی.** (سعدی؛ کلیات: ۱۷۲، دهخدا)
۱۶۷۷۰. **با مردم مردم باش با آدمیان آدم.** (قابوس‌نامه، شکورزاده)
۱۶۷۷۱. **با مردمِ نااهل نباید صحبت / کز مرگ بتر صحبت نااهل بُوَد.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری؛ مواعظ)
۱۶۷۷۲. **با مردن ملاّ کارت درست نمی‌شود، اگر می‌خواهی مکتب نروی باید پدرت بمیرد.** (گیلکی)
۱۶۷۷۳. **با مردن یک میراب شهر بی‌آب نمی‌ماند.** (تهرانی)
۱۶۷۷۴. **با مرد نیک همراه باشی، کار سهل است.** (ترکمنی)
۱۶۷۷۵. **با مُرده زنا می‌کنی؟** (سنگسری)
۱۶۷۷۶. **با مُرده‌شوی تا قیامت خواهد ماند.** (آذری)
۱۶۷۷۷. **با مُرده که دارد آشنایی؟** (افغانی)
۱۶۷۷۸. **با مُرده نمی‌توان مرد.** (ترکمنی، آذری)
۱۶۷۷۹. **با مُرده‌ی‌در حال فرار لواط کرده.** (تهرانی)
۱۶۷۸۰. **با مردی دیگران نمی‌شود زن گرفت.** (تهرانی)
۱۶۷۸۱. **با مرغ به خانه‌اش می‌رود.** (رامسری)
۱۶۷۸۲. **با مرغ هوا مرغ سرا گر بپرد / بیش از سر دیوار نخواهد بودن.** (واعظ قزوینی، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۱۶۷۸۳. **با مرگ خواهش نیاید به کار.** (فردوسی، دهخدا)
۱۶۷۸۴. **با مرگ کجا سود کند قلعه‌ی‌محکم؟** (امیرمعزّی، دهخدا)
۱۶۷۸۵. **بام روی آدم بیفتد، نام نیفتد.** (شکورزاده، تابه)
۱۶۷۸۶. **بام روی ستون می‌ایستد.** (میانه‌ای)

۱۶۷۸۷. **با مسلمان مسلمان است، با یهودی یهودی، با هیچ‌کدام هردو، با هردو هیچ‌کدام.** (شکورزاده)
۱۶۷۸۸. **با مسمار به او نتوان بست.** (دهخدا)
۱۶۷۸۹. **با مشت نمی‌شود به جنگ سندان رفت.** (شکورزاده، کوچه)
۱۶۷۹۰. **با مشتی خاک کور می‌شود.** (کردی کلهری)
۱۶۷۹۱. **بامش زیاد، برفش زیاد.** (هزاره‌ای)
۱۶۷۹۲. **بامش طاقت لگد ندارد.** (عوام)
۱۶۷۹۳. **با مشک خالی آب می‌پاشد.** (کرمانی، سیرجانی)
۱۶۷۹۴. **بام کسان را چه عمارت کنی / چون‌که نبندی بن دیوار خویش؟** (ناصرخسرو: ۱۷۷، دهخدا)
۱۶۷۹۵. **بام که خالی شد، کدبانو را حالی شد.** (مازندرانی)
۱۶۷۹۶. **با ملامت نان مده کز ترشی پیشانیت / تلخ گردد در دهان میهمان خرما و شیر.** (همام تبریزی: ۵۴، فرهنگ‌نامه)
۱۶۷۹۷. **با ملایم طینتان گستاخی از حد مگذران / مرگ می‌آورد به سر وقتی که آب از سر گذشت.** (افغانی)
۱۶۷۹۸. **با ملک ده بساز، ده را بتاز.** (افغانی)
۱۶۷۹۹. **بام ما از بام همه کوتاه‌تر است.** (کرمانی)
۱۶۸۰۰. **بام ما توانایی لگد ندارد.** (لنجانی)
۱۶۸۰۱. **بام من چندان بلند نیست که دیوار تو را کوتاه کند.** (خرابات)
۱۶۸۰۲. **با من آن کن که اگر با تو رود، پسندی.** (بهمنیاری)
۱۶۸۰۳. **با من است، امّا با اوست.** (بختیاری)
۱۶۸۰۴. **بام نشدی لااقل بیرون باش.** (آذری)
۱۶۸۰۵. **با من هم پلاس؟** (شکورزاده، دهخدا)
۱۶۸۰۶. **با من یک شاخه‌ی خشک شکسته.** (گیلکی)
۱۶۸۰۷. **با موی سفید می‌روی نامه‌ی سیاه.** (باباافضل: ۱۶۷)
۱۶۸۰۸. **با مهر، ستاره کی نماید؟** (ابن‌عماد، امثال‌موزون)
۱۶۸۰۹. **با مهمان باید همراهی کرد.** (مشهدی)
۱۶۸۱۰. **با مهمان در حال حرکت، صحبت حرام است.** (آذری)
۱۶۸۱۱. **بام همسایه در مهتاب شب بزرگ می‌نماید.** (بیرجندی)
۱۶۸۱۲. **بامی از بام ما کوتاه‌تر ندیده (ندیدی، نیست)؟** (دهخدا، حییم، عوام، قمی، دامغانی)
۱۶۸۱۳. **بامیان را بی‌خواجه دیده.** (هزاره‌ای)
۱۶۸۱۴. **بامیان را بی‌صاحب دیده هرچه دلش می‌خواهد انجام می‌دهد.** (هزاره‌ای)
۱۶۸۱۵. **بامی با لگدی خراب نمی‌شود.** (شوشتری)
۱۶۸۱۶. **بامی به ناودان (ناسار)، رختی به وصله.** (کرمانی، گلبافی)
۱۶۸۱۷. **با می خمار و با گُل خار است.** (ارداویرافنامه: ۵۹)
۱۶۸۱۸. **بام یک لغته*هستیم.** (کرمانی)
۱۶۸۱۹. **بامی که از لگدی نیفتد، از دو تا هم نخواهد افتاد.** (بیرجندی)
۱۶۸۲۰. **بامی که فرو ریخت، گرد باد آن یک دم است.** (شوشتری)
۱۶۸۲۱. **با میومیوی گربه باران نمی‌آید.** (سنگسری)
۱۶۸۲۲. **با میهمان ز خانه صفا می‌رود برون.** (صائب: ۳۱۱۱، تکمله)
۱۶۸۲۳. **با ناخن نمی‌شود چاه کند.** (تالشی)
۱۶۸۲۴. **با نادان به آب نزن.** (قشقایی)
۱۶۸۲۵. **با نادان تواضع کردن آب به حنظل*دادن است.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۱۶۸۲۶. **با نادان سرّ دان نشو.** (تاجیکی)
۱۶۸۲۷. **با نادان عسل مخور، با دانا بار سنگ حمل کن.** (تالشی)
۱۶۸۲۸. **با نادان معاشرت مکن که صد هزار بلا بر سرت می‌آید.** (قشقایی، آذری)
۱۶۸۲۹. **با نادان نه شیون نه مهمانی.** (لری)
۱۶۸۳۰. **با ناز می‌آید و با ناز می‌رود، بهار می‌آید و پاییز می‌رود.** (لری)
۱۶۸۳۱. **با ناشناخته هم‌سفر مباش.** (خواجه عبدالله انصاری، دهخدا)
۱۶۸۳۲. **با نان و تَره، نه با نان و کره.** (کوچه)
۱۶۸۳۳. **با نجیب ازدواج بکن اگرچه زشت باشد، زیبای بداصل نگیر.** (آذری)
۱۶۸۳۴. **با نردبان به آسمان نتوان رفت (نمی‌شود رفت، نمی‌توان رسید).** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، عوام، خوانساری)
۱۶۸۳۵. **با نرمی و ملایمت می‌توان مار را از سوراخ بیرون کشید.** (افغانی)
۱۶۸۳۶. **با نصف کاسه‌ی‌برنج باز هم خانه‌ی‌خود آدمی بهتر است.** (رامسری)
۱۶۸۳۷. **با نغزان نغزی با گوزان گوزی.** (دهخدا)
۱۶۸۳۸. **با نغزی بدی.** (تاجیکی)
۱۶۸۳۹. **با نفرین خر، چاروادار نمی‌میرد.** (ساوه‌ای)
۱۶۸۴۰. **با نفس اگر برآیی دانم که شاطری.** (دهخدا)
۱۶۸۴۱. **با نفس خود ار برآمدی، مرد تویی.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۷۱۷)
۱۶۸۴۲. **بانگ بی‌وقت گوز فیل است.** (افغانی)
۱۶۸۴۳. **بانگ خروس نشنیده.** (آذری)
۱۶۸۴۴. **بانگِ دهل از تهی میانی است.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۶۱)
۱۶۸۴۵. **بانگ دهل از دور خوش‌تر.** (عطّار؛ خسرونامه)

۱۶۸۴۶. **بانگ دهل و کوس کجا داشت توان راز؟** (سوزنی، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۶۸۴۷. **بانگ سگ برای شتر چیزی نیست.** (بختیاری)
۱۶۸۴۸. **بانگ سگ ندهد نور ماه را تشویر*.** (بدرجا جرمی، دهخدا)
۱۶۸۴۹. **بانگ فاخته را نشنیده است.** (تالشی)
۱۶۸۵۰. **بانگ کردن گنجشکان شکمش.** (شاهد)
۱۶۸۵۱. **بانگ کوس از ضربت است و بوی عود از آذر است.** (قاآنی: ۱۱۸، شکورزاده، دهخدا)
۱۶۸۵۲. **بانگ گوساله معلوم است.** (ایلامی)
۱۶۸۵۳. **بانگ نماز بی‌شک باشد به از حراره*.** (عمادی شهریاری، دهخدا)
۱۶۸۵۴. **با نمک خودتان بخورید.** (دهخدا، آذری، سبزواری)
۱۶۸۵۵. **با نور آفتاب چه باشد شرار ما؟** (صائب: ۳۷۲، شکورزاده)
۱۶۸۵۶. **با نوک بینی به آدم نگاه می‌کند.** (بختیاری)
۱۶۸۵۷. **با نوک پا راه می‌رود.** (رامسری)
۱۶۸۵۸. **با نوک داس نمی‌توان ک..ن را نظافت کرد.** (رامسری)
۱۶۸۵۹. **با نوک گرز با من صحبت می‌کند.** (بختیاری)
۱۶۸۶۰. **بانو که دو شه (شود)، خانه نارو شه (شود).** (هراتی)
۱۶۸۶۱. **با نون و ماست نمی‌شود، آس را سر جایش گذاشت.** (نهبندانی)
۱۶۸۶۲. **با نیزه (هم) گه را نمی‌شود دم دماغش برد.** (عوام)
۱۶۸۶۳. **با نیزه‌ی ده (هفده) ذرعی هم نمی‌شود سِنده (گُه) را دَمِ (زیر) دماغش گرفت.** (کوچه)
۱۶۸۶۴. **با نیک نشینی نیک شوی، با دیگ نشینی سیاه شوی.** (عوام، دهخدا)
۱۶۸۶۵. **با نیکوان نیکویی کن که بدکردار را کردار بد وی کفایت کند.** (دهخدا، کیمیای سعادت، شکورزاده)
۱۶۸۶۶. **با نیک و بد جهان چه کارم؟** (عماد نقیه: ۱۶۲)
۱۶۸۶۷. **با نیک و بد زمانه می‌باید ساخت.** (خیام، شکورزاده)
۱۶۸۶۸. **باواق‌واق سگ باران نمی‌بارد.** (لری)
۱۶۸۶۹. **با وجود آفتاب اختر فناست.** (شکورزاده)
۱۶۸۷۰. **با وجودت ز من آواز نیاید که منم.** (سعدی، دهخدا)
۱۶۸۷۱. **با وجود تنگ چشمی، سوزن پرده‌پوش عالم است.** (افغانی)
۱۶۸۷۲. **با وحش کسی که انس گیرد / هم عادت وحشیان پذیرد.** (نظامی؛ لیلی و مجنون، دهخدا)
۱۶۸۷۳. **با ورجه و ورجه رفتن، خودش را به بالای اُجاق رساند.** (اهری)
۱۶۸۷۴. **باورکردن از مسلمانی است.** (بهمنیاری)
۱۶۸۷۵. **باور کسی رسد که دردی دارد.** (افغانی)
۱۶۸۷۶. **باور نکن به دوستت، کاه می‌زند به پوستت.** (تاجیکی)
۱۶۸۷۷. **باور نمی‌توان داشت سگ نان دهد گدا را.** (بیدل، امثال‌موزون)
۱۶۸۷۸. **باور نمی‌کرد خر سوار شود، اسب سوار شده‌است.** (ساوه‌ای)
۱۶۸۷۹. **باور نمی‌کردی عروس شوی، بر اسب هم سوارت کردند.** (آذری)
۱۶۸۸۰. **با وصله نمی‌شود دوخت.** (خوانساری)
۱۶۸۸۱. **با هام نامی هام سانی نبوَد.** (کشف‌الاسرار: ۲۵۵/۱)
۱۶۸۸۲. **با های آمده، با هوی هم می‌رود.** (اهری)
۱۶۸۸۳. **با هر آمده‌ای برادر است و با هر رونده‌ای همراه.** (آذری)
۱۶۸۸۴. **با هر پرنده نمی‌توان پرواز کرد.** (آذری)
۱۶۸۸۵. **با هر خمری خماری است.** (حییم، دهخدا)
۱۶۸۸۶. **با هر دست بدهی (دادی) از همان دست پس می‌گیری.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، کوچه)
۱۶۸۸۷. **با هر دستی که می‌دهی می‌ستانی.** (لری)
۱۶۸۸۸. **با هر دفته*می‌بافد.** (آذری)
۱۶۸۸۹. **با هردو گوش آمده.** (شاهد)
۱۶۸۹۰. **با هر ستم که مصلحتِ توست خو کنم.** (کلیم: ۲۶۱)
۱۶۸۹۱. **با هرکس باید به زبان خودش حرف بزنی.** (کردی)
۱۶۸۹۲. **با هرکس بر مزاج وقت سخن می‌گوید.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۴۱، تکمله)
۱۶۸۹۳. **با هرکس که بدی کردی از آن بیندیش.** (افغانی)
۱۶۸۹۴. **با هرکسی رفتی، همان می‌شوی.** (مازندرانی)
۱۶۸۹۵. **با هرکسی سلوک به نوعی است محترم.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۱۶۸۹۶. **با هرکه بدی کردی، تا مرگ بیندیش.** (کلیله‌ودمنه: ۲۹۹، تکمله)
۱۶۸۹۷. **با هرکه به قدر دوغ او پنبه بزن.** (فرهنگ‌نامه)
۱۶۸۹۸. **با هرکه دوستی خود را اظهار می‌کنم / خوابیده دشمنی است که بیدار می‌کنم.** (نافع، دهخدا)
۱۶۸۹۹. **با هرکه راست آید از چپ و راست آید.** (دهخدا، خزینه، حییم، کوچه، افغانی)
۱۶۹۰۰. **با هرکه گران است گران باش.** (صائب: ۶۱۴، تکمله)
۱۶۹۰۱. **با هرکه نتوانی آویختن گریختن به.** (داستان‌های بیدپای: ۱۷۶)
۱۶۹۰۲. **با هرکه نشانی از هنر هست / با محنت و رنج هم‌نشین است.** (ابوالفرج رونی، شکورزاده)
۱۶۹۰۳. **با هرکه هرچه گویی، سنجیده گوی.** (افغانی)
۱۶۹۰۴. **با هرکه هم پیاله شدی هم خمار باش.** (صائب: ۲۴۲۸، تکمله)

۱۶۹۰۵. **با هر که یک کم از تو جلوتر است در نیفت.** (سیرجانی)
۱۶۹۰۶. **با هر گلی خاریست.** (دهخدا، عوام)
۱۶۹۰۷. **با هزار اگر، از یوسف خوشگل‌تر است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۱۶۹۰۸. **با هزار من بمیرم تو بمیری.** (کوچه)
۱۶۹۰۹. **با هزار یا علی مدد.** (تهرانی، کوچه)
۱۶۹۱۰. **با هست بسازید و از نیست نناليد.** (لری)
۱۶۹۱۱. **با هفتاد مَنْ شِکَر نمی‌شود خوردش.** (کوچه)
۱۶۹۱۲. **با هم اُختشان نمی‌شود.** (عوام)
۱۶۹۱۳. **با هم پایشان را دراز کرده‌اند.** (کردی)
۱۶۹۱۴. **با هم پیرْ بِشین و از هَم سیرْ نَشین.** (کوچه)
۱۶۹۱۵. **با همّتِ باز باش و با کبر (رای) پلنگ.** (کلیله‌ودمنه: ۶۳، دهخدا)
۱۶۹۱۶. **با هم تلیت شب جمعه خورده‌اند.** (تهرانی)
۱۶۹۱۷. **با هم‌جنس مأنوس باش نه با ناجنس.** (عوام)
۱۶۹۱۸. **با هم چوب شکسته‌اند.** (نامه‌ی داستان)
۱۶۹۱۹. **با هم چون بادام دو مغزند.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۶۹۲۰. **با همسایه‌ات مشورت کن، آن‌چه را که خودت بهتر می‌دانی انجام بده.** (قشقایی)
۱۶۹۲۱. **با هم سر و سرّی دارند.** (قشقایی)
۱۶۹۲۲. **با هم‌سنّ و هم‌سال خودت بگرد.** (گیلکی)
۱۶۹۲۳. **با هم صنمی ندارند.** (تهرانی)
۱۶۹۲۴. **با هم که شیر نخورده‌ایم.** (تهرانی)
۱۶۹۲۵. **با هم که شیر نصف شب نخورده‌اند.** (تهرانی)
۱۶۹۲۶. **با همگان پلاس و کم با چو منی پلاس هم؟** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۲۰۹/۵)
۱۶۹۲۷. **با هم مانند گوشت و ناخن هستند.** (تالشی)
۱۶۹۲۸. **با هم مثل سگ و گربه می‌مانند.** (کندلوسی)
۱۶۹۲۹. **با هم مثل عسل و خربزه‌اند.** (بهمنیاری)
۱۶۹۳۰. **با هم مثل کارد و پنیر می‌مانند.** (تهرانی)
۱۶۹۳۱. **با هم مثل کارد و خیارند.** (بهمنیاری)
۱۶۹۳۲. **با همه آتش زبانی در تو گیراییم نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۶)
۱۶۹۳۳. **با همه افسردگی دل زنده‌تر از اخگریم.** (کلیم: ۲۷۰)
۱۶۹۳۴. **با همه بازی است با جان هم؟** (دهخدا)
۱۶۹۳۵. **با همه بازی، با ریش بابا هم بازی؟** (بهمنیاری، مثمر، تاجیکی)
۱۶۹۳۶. **با همه بازی بگیر ما هم بازی.** (خزینه)
۱۶۹۳۷. **با همه بَله، با ما هم بَله؟** (هبله‌رودی، امثال، کوچه)
۱۶۹۳۸. **با همه بلی، به من هم بلی؟ به شما دوبار بلی.** (آذری)
۱۶۹۳۹. **با همه بودن به که با یکی بودن.** (تکمله)
۱۶۹۴۰. **با همه پلاس، با صاحب پلاس هم پلاس؟** (بهمنیاری، رفسنجانی)
۱۶۹۴۱. **با همه پلاس با ما (من) هم پلاس؟** (دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه)
۱۶۹۴۲. **با همه تاخت و تاز آخرش سوار اسب چوبیه.** (تهرانی)
۱۶۹۴۳. **با همه خاکشیر باش.** (خوانساری)
۱۶۹۴۴. **با همه دیر آمدن‌ها زود از دل می‌رویم.** (کلیم)
۱۶۹۴۵. **با همه زشتی ز دنیا چشم بستن مشکل است.** (صائب: ۶۲۸، تکمله)
۱۶۹۴۶. **با همه سالوس و با ما نیز هم؟** (مولوی؛ مثنوی: ۳۵۶۱/۵، دهخدا)
۱۶۹۴۷. **با همه طاق باش جز با جفت.** (امیرخسرو؛ هشت بهشت: ۴۱)
۱۶۹۴۸. **با همه کج کلاه با ما هم؟** (خزینه، دهخدا، کوچه، افغانی)
۱۶۹۴۹. **با همه کج کلاه با ما هم کج کلاه؟** (شکورزاده)
۱۶۹۵۰. **با همه‌کس بازی، با ک.. بابا هم بازی؟** (شاهد، مثمر، کوچه، هبله‌رودی)
۱۶۹۵۱. **با همه‌کس بله با ما هم بله؟** (بهمنیاری)
۱۶۹۵۲. **با همه‌کس پلاس و با ما هم؟** (سنایی؛ دیوان: ۹۴۵)
۱۶۹۵۳. **با همه‌کس قاشق نمی‌توان رد و بدل کرد.** (کاشانی)
۱۶۹۵۴. **با همه‌کس همچو آب آمیخته.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۰۷)
۱۶۹۵۵. **با همه مزاق (مزاح)، با ریش بات (بابات) هم مزاق؟** (افغانی)
۱۶۹۵۶. **با همه ها با ما هم ها؟** (رفسنجانی)
۱۶۹۵۷. **با همه هستی شوی خسیس مزاج / شوی اگر تو چو قارون گدا شمارندت.** (ابن‌یمین: ۳۳۲)
۱۶۹۵۸. **با همه هم پیشه و هم بیشه باش.** (جامی؛ تحفة‌الاحرار: ۴۰۰)
۱۶۹۵۹. **با همه هَوش و بَوشِت پاشنه نداره کُوشِت.** (شکورزاده، زرقانی، دهخدا، شیرازی)
۱۶۹۶۰. **با همین پَرْ و پاچین می‌خواهی بِروی چین و ماچین؟** (کوچه، شکورزاده)
۱۶۹۶۱. **با همین دست و پای نازکت؟** (کوچه)
۱۶۹۶۲. **با همین دست و پای نرم و نازکش می‌خواهد از درخت سرکه شیره هم بالا برود.** (کوچه، شکورزاده)
۱۶۹۶۳. **با همین ریش می‌خواهی بِروی تجریش؟** (شکورزاده، کوچه)
۱۶۹۶۴. **با همین قد و قامتش خودش رفت، خودش هم برگشت.** (نهاوندی)

۱۶۹۶۵. **با هم یو*نیستند، هم‌یو نمی‌شوند.** (عوام)
۱۶۹۶۶. **با هنرهای دستم، هرکجام پاره می‌شد، زودی گره می‌بستم.** (اصفهانی)
۱۶۹۶۷. **با هیچ آبی خیس نمی‌شود.** (خوانساری)
۱۶۹۶۸. **با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست.** (حافظ: ۴۹، امثال‌موزون، دهخدا، افغانی)
۱۶۹۶۹. **با هیچ قانع می‌شود.** (دزفولی)
۱۶۹۷۰. **با هیچ‌کس معاشرتی ندارم ولی خبررسانم زیاد است.** (قشقایی)
۱۶۹۷۱. **با یابویی که پا به رکابش گذاشتی گوزید به منزل نمی‌رسی.** (تهرانی)
۱۶۹۷۲. **با یارِ آشنا سخنِ آشنا بگو.** (حافظ: ۲۸۶، شکورزاده)
۱۶۹۷۳. **باید آب باشد تا آسیاب بسازی.** (مازندرانی)
۱۶۹۷۴. **باید آن‌قدر بمانی تا گیسویت مانند دندان‌هایت سفید شود.** (آذری)
۱۶۹۷۵. **باید از هفت خوان رستم رد بشوی.** (رفسنجانی)
۱۶۹۷۶. **باید اندازه‌ی دانه‌ی برنج بشوی تا بتوانی برنج بکاری.** (آلاشتی)
۱۶۹۷۷. **باید با آب طلا (زر) نوشته‌شود.** (آذری، کردی)
۱۶۹۷۸. **باید با زمانه ساخت.** (آذری)
۱۶۹۷۹. **باید ببینی قلم‌زن چه قلم زده.** (تهرانی)
۱۶۹۸۰. **باید ببینیم آخرش، کُت تن کیه؟** (تهرانی)
۱۶۹۸۱. **باید برای آدم گرفتاری بیاید تا دوست و دشمن خود را بشناسد.** (لری)
۱۶۹۸۲. **باید برایت دعا گرفت.** (دهخدا، شیرازی)
۱۶۹۸۳. **باید برایت سر کتاب باز کرد.** (دهخدا)
۱۶۹۸۴. **باید بر سر آب بگذاری و از پایین هم بخوری.** (قشقایی)
۱۶۹۸۵. **باید برود غاز بچراند.** (رفسنجانی)
۱۶۹۸۶. **باید برون کشید از این ورطه رخت خویش.** (حافظ: ۱۹۷، دهخدا، شکورزاده)
۱۶۹۸۷. **باید بروی به چنار امامزاده صالح دخیل ببندی.** (تهرانی)
۱۶۹۸۸. **باید بگذاری در کوزه و آبش را بخوری.** (لری)
۱۶۹۸۹. **باید بند بازو برادر را شکست و خورد.** (سرخه‌ای)
۱۶۹۹۰. **باید به اندازه‌ی دانه‌های شالی شد تا شالی کاری کرد.** (مازندرانی)
۱۶۹۹۱. **باید پدرش را پیش چشمش آورد.** (تمثیل)
۱۶۹۹۲. **باید پسر جوان خوبی باشی تا ریش سفید خوبی از تو در آید.** (لری)
۱۶۹۹۳. **باید جنس خوب باشد، دکّان ز هر که می‌خواهد باشد.** (کوچه)
۱۶۹۹۴. **باید چراغ بردارد عقبش بگردد.** (تهرانی، کوچه)
۱۶۹۹۵. **باید چوب زیر دُمش بکنی.** (جیرفتی)
۱۶۹۹۶. **باید چه‌قدر مرده بدبخت باشد که مرده‌شور به حالش گریه کند؟** (تهرانی)
۱۶۹۹۷. **باید حرف گفته نشود.** (دهخدا)
۱۶۹۹۸. **(باید) حکیم باشی را دراز کنید (کرد).** (تهرانی، بهمنیاری)
۱۶۹۹۹. **باید خرش کنی بارش کنی.** (گلبافی)
۱۷۰۰۰. **باید خر کریم را نعل کرد.** (تهرانی)
۱۷۰۰۱. **باید خصیه‌اش را برسنجی.** (کردی)
۱۷۰۰۲. **باید خیلی خر باشد که یک من جو بخورد ولی عر نکند.** (سنگسری)
۱۷۰۰۳. **باید دَخُوَ را خبر کرد.** (کوچه)
۱۷۰۰۴. **باید در داروغه را بست.** (رفسنجانی)
۱۷۰۰۵. **باید در دهانش حرف بگذاری.** (بختیاری)
۱۷۰۰۶. **باید دزد را با لمس دست گرفت.** (آمره‌ای)
۱۷۰۰۷. **باید دست به زانوی خودت بگیری، تا برخیزی.** (بختیاری)
۱۷۰۰۸. **باید دندان (دنده) بر جگر گذاشت، تلخ را ریخت پایین، شیرین را بالا.** (گیلکی)
۱۷۰۰۹. **باید دود چراغ موشو بخوری تا آدم شوی.** (رفسنجانی)
۱۷۰۱۰. **باید دهان (فلان) را طلا گرفت.** (کوچه)
۱۷۰۱۱. **باید دیواری برُمبَد تا چاله‌ای پر شود.** (کوچه)
۱۷۰۱۲. **باید را بگذار دم (در) کوزه آبش را بخور.** (شکورزاده، کوچه)
۱۷۰۱۳. **باید راضی بود به رضای خدا.** (شکورزاده، کوچه)
۱۷۰۱۴. **باید رفت و عرق کرد.** (سمنانی)
۱۷۰۱۵. **باید رید به باغی که کلید درش چوب مو باشد.** (کوچه)
۱۷۰۱۶. **باید ز جان گذشت و پناباد (سکه‌ی نقره‌ای) خرده کرد.** (بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، کوچه، عوام)
۱۷۰۱۷. **باید ساقه‌ی گندم در آستینش (توی پالانش) آغست*.** (دلیجانی)
۱۷۰۱۸. **باید سخنان خودم را از دهان مردم بشنوم.** (آمره‌ای)
۱۷۰۱۹. **باید سلام ترازو رو به خودم باشد.** (بختیاری)
۱۷۰۲۰. **باید سنگ روی بافه* گذاشت.** (دلیجانی)
۱۷۰۲۱. **باید سه بار ک..نش را به زمین بزند.** (شوشتری)
۱۷۰۲۲. **باید شبحی باشد تا به آن چیزی پرتاب کنیم.** (قشقایی)
۱۷۰۲۳. **باید شتر شد و دورترها را در نظر گرفت.** (آذری)
۱۷۰۲۴. **باید شیر شکار کند تا شغال بخورد.** (مازندرانی)
۱۷۰۲۵. **باید فرار کردن از سه چیز، سبز چشم و سرخ‌روی و زردمو.** (اسکویی)

۱۷۰۲۶. **باید فلانی را به ک..ن خیک گره بزنیم.** (گلبافی)
۱۷۰۲۷. **باید قبایی پوشید که وصله‌اش در خانه هست.** (آذری)
۱۷۰۲۸. **باید کفچه‌ی گُه خوری سر کمرش باشد.** (بختیاری)
۱۷۰۲۹. **باید کلاه برای او بنهی.** (کردی)
۱۷۰۳۰. **باید کلاه قیمت طلا شود تا هرکس به سر نگذارد.** (بختیاری)
۱۷۰۳۱. **باید کوه‌ها بیفتد تا درّه‌ها پر شود.** (آذری)
۱۷۰۳۲. **باید که به گفتن دهن از هم نگشایی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۶)
۱۷۰۳۳. **باید که چندان بدانی که ندانی.** (کشف‌المحجوب: ۲۸)
۱۷۰۳۴. **باید که خویش را به سخن آشنا کنی.** (غنی‌کشمیری: ۱۶۵)
۱۷۰۳۵. **باید گذاشت درِ کوزه آبش را خورد.** (شکورزاده)
۱۷۰۳۶. **باید گربه را شب اوّل، پایِ حجله کُشت.** (کوچه)
۱۷۰۳۷. **باید گفت: «مُحرم‌المبارک و رمضان الحرام.»** (فرهنگ‌نامه)
۱۷۰۳۸. **باید لقمه را هم جوید و دهان (فلانی) گذاشت.** (کوچه)
۱۷۰۳۹. **باید لنگه کفش کُهنه‌اش را پیش حکیم بُرد.** (کوچه، شکورزاده)
۱۷۰۴۰. **باید متاع نیکو، از هر دکّان که باشد (خریدن).** (منتخب‌التّواریخ، هبله‌رودی، بهمنیاری، تکمله، دهخدا، هبله‌رودی، کاتبی، شکورزاده، مثمر)
۱۷۰۴۱. **باید مثل فیل توی سرش کوبید تا متوجّه بشود.** (درگزی)
۱۷۰۴۲. **باید مثل فیل همیشه (توی) سرش چکش بخورد.** (آذری)
۱۷۰۴۳. **باید مرد، رفت روی دوش چهار کس.** (مازندرانی)
۱۷۰۴۴. **باید مرده را تمیز شست.** (آمره‌ای)
۱۷۰۴۵. **باید نان را جویده به دهانش بگذاری.** (اهری)
۱۷۰۴۶. **باید نان کلو* بخوریم تا حالی‌اش کنیم.** (مازندرانی)
۱۷۰۴۷. **باید نرخی بین جو و گندم باشد.** (بختیاری)
۱۷۰۴۸. **باید نردبان شد پایه پایه.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت: ۱۵۱۵)
۱۷۰۴۹. **باید هزار مار خورد تا اژدها شد.** (گیلکی)
۱۷۰۵۰. **باید هم بخندی.** (فرهنگ‌نامه)
۱۷۰۵۱. **باید یک نان بخوری، ده تا نان صدقه بدهی.** (کوچه)
۱۷۰۵۲. **باید یک نفر را بگیرد، مُفش را پاک کند.** (بختیاری)
۱۷۰۵۳. **باید یکی من باشد دیگری نیم‌من.** (آمره‌ای)
۱۷۰۵۴. **بایرام آقا خوش آمدی امّا چرا بعد از عروسی و ساز و دهل؟** (قشقایی)
۱۷۰۵۵. **بایست تا زمین زیر پایت سبز شود.** (عوام، شکورزاده)
۱۷۰۵۶. **بایست تا قائم مقام از باغ درآید.** (دهخدا)
۱۷۰۵۷. **بایستی شتر کشت تا از شکمش بچّه شتر در بیاید.** (آذری)
۱۷۰۵۸. **با یقه‌ی خود دعوا دارد.** (خوزستانی)
۱۷۰۵۹. **با یک آلوچه سردی‌اش می‌کند و با یک مویز گرمی‌اش.** (سمنانی)
۱۷۰۶۰. **با یک اشرفی یک جوال پول سیاهت می‌دهند.** (سبزواری)
۱۷۰۶۱. **با یک بار دیدن دوست شو در بار دوّم برادر.** (خدابنده‌ای)
۱۷۰۶۲. **با یک بز بزداری نمی‌شود و با داماد هم مردم‌داری.** (سیستانی)
۱۷۰۶۳. **با یک بیل زمین‌های زیادی آب می‌خورد.** (دزفولی)
۱۷۰۶۴. **با یک بینی دو گوش.** (افغانی)
۱۷۰۶۵. **با یک پخ جا خالی کرد.** (شیرازی)
۱۷۰۶۶. **با یک پرستو تابستان نمی‌شود.** (خوانساری)
۱۷۰۶۷. **با یک پوتْ شِکَر نمی‌شود خوردش.** (کوچه)
۱۷۰۶۸. **با یک پیمانه مست است.** (نهاوندی)
۱۷۰۶۹. **با یک تیر، دو فاختک.** (هزاره‌ای)
۱۷۰۷۰. **با یک تیر دو فختک* زن.** (تاجیکی)
۱۷۰۷۱. **با یک تیر دو گردو می‌شکند.** (سمنانی)
۱۷۰۷۲. **با یک تیر دو نشان.** (شکورزاده)
۱۷۰۷۳. **با یک تیر دو نشانه زن.** (تاجیکی)
۱۷۰۷۴. **با یک تیر نمی‌توان به میدان جنگ رفت.** (رامسری)
۱۷۰۷۵. **با یک چوب‌دستی فقط یک الاغ می‌رانند نه هزار تا.** (قشقایی)
۱۷۰۷۶. **با یک خانه آبادی نمی‌شود یا یک نفر لشکر.** (هزاره‌ای)
۱۷۰۷۷. **با یک خیک عسل خورده نمی‌شود.** (سیرجانی)
۱۷۰۷۸. **با یک دریا آب، سگ با زبانش خود را می‌لیسد.** (مازندرانی)
۱۷۰۷۹. **با یک دست چند تا کرم بیزه* بلند می‌کنی؟** (اصفهانی)
۱۷۰۸۰. **با یک دست چند هندوانه می‌شود برداشت؟** (کوچه)
۱۷۰۸۱. **با یک دست دو خربزه گرفته نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۷۰۸۲. **با یک دست دو هنداونه بر نتوان داشت.** (دهخدا، تکمله، شکورزاده، عوام، کوچه، تهرانی)

۱۷۰۸۳. **بـا یـک دسـت قلـم را گـرفتن، خـط را میـزان نمی‌نویسد.** (لکی)
۱۷۰۸۴. **با یک دست کف کوبیده نمی‌شود.** (بی‌نشان)
۱۷۰۸۵. **با یک دست گره نمی‌توان بست (باز نمی‌شـود).** (تاجیکی، قشقایی)
۱۷۰۸۶. **با یک دسـت مـی‌دهـد بـا دو دسـت مـی‌گیـرد.** (گیلکی)
۱۷۰۸۷. **با یک دست نان سیر، با یک دسـت نـان گرسـنه.** (بیرجندی)
۱۷۰۸۸. **با یک دست نمی‌توان کف زد.** (سراوانی)
۱۷۰۸۹. **بـا یـک ذرّه مـی‌بخـشمت بـا یـک ذرّه نفرینـت می‌کنم.** (گنبدکاووسی)
۱۷۰۹۰. **با یک روز مجتهد نمی‌شوی.** (دهخدا، کوچه)
۱۷۰۹۱. **با یک زاغ زمستان نمی‌شود.** (افغانی)
۱۷۰۹۲. **با یک سنگ دو پرنده نمی‌توان زد.** (آذری)
۱۷۰۹۳. **با یک سنگ دیوار درست نمی‌شود.** (قشقایی)
۱۷۰۹۴. **با یک سیلی خوابت می‌کنم.** (خوانساری)
۱۷۰۹۵. **با یـک سـیلی صـورت دو نفـر آسـیب مـی‌بیننـد.** (هزاره‌ای)
۱۷۰۹۶. **با یک شال آخوندی هفت دختـر لبـاس عـروس پوشیدند.** (دشتستانی)
۱۷۰۹۷. **با یک شب سرما، زمستان می‌شود و پیر با یک تب می‌میرد.** (گیلکی)
۱۷۰۹۸. **با یک غوره سردیش می‌کند، با یک مویز گرمیش می‌کند.** (تهرانی)
۱۷۰۹۹. **با یک قاشق آب به شنا می‌افتد.** (کردی کرمانشاهی)
۱۷۱۰۰. **با یک کشمش گرمی‌اش می‌شود و با یـک غـوره سردی‌اش.** (عوام)
۱۷۱۰۱. **با یک کف آب خوردن و با نان طلبیده شکم سیر نخواهد شد.** (هزاره‌ای)
۱۷۱۰۲. **با یک کلاغ زمستان نمی‌آید.** (ترکمنی)
۱۷۱۰۳. **با یک کلام به نوک کوه می‌رود و با یک کلام بر ته درّه می‌افتد.** (لری)
۱۷۱۰۴. **با یک کلاه پوستی یک ساعت حـرف مـی‌زنـد.** (رامسری)
۱۷۱۰۵. **با یک کیش می‌آید و با یک فیش می‌رود.** (حییّم)
۱۷۱۰۶. **با یک گُل بهار نمی‌شود.** (شکورزاده، تهرانـی، دهخـدا، تاجیکی، عوام، کوچه)
۱۷۱۰۷. **با یک گل بهار نمی‌شود، با یک روبوسـی دیـدار.** (درگزی)
۱۷۱۰۸. **با یک ملاقه آب قورت داده می‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۷۱۰۹. **بـا یـک مـن آب گنديـده نمـی‌شـه خـوردش.** (دستجردی)
۱۷۱۱۰. **با یک‌من دو من، خر به آسیا نمی‌رود.** (بیرجندی)
۱۷۱۱۱. **با یک من سریش نمی‌چسبد.** (بهمنیاری)
۱۷۱۱۲. **با یک مَنْ شکَر نمی‌شود خوردش.** (کوچه)
۱۷۱۱۳. **با یک‌من گُه هم نمی‌شود قورتش داد.** (تهرانی)
۱۷۱۱۴. **با یک مو کاپشن درست نمی‌شود.** (درگزی)
۱۷۱۱۵. **با یک نخـودچی سـردی‌اش مـی‌شـود بـا یـک کشمش گرمی‌اش.** (اصفهانی)
۱۷۱۱۶. **با یک نقطـه، زبـان زیـان اسـت.** (ایـرج‌میـرزا: ۱۳۸، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۱۷۱۱۷. **با یهودی یهودی اسـت، بـا مـسلمان مـسلمان، بـا هردو هیچ‌کدام، با هیچ‌کدام هردو.** (شکورزاده)
۱۷۱۱۸. **بایی (ثروتمند) با بایی می‌پرد کاه در لایی (گل).** (تاجیکی)
۱۷۱۱۹. **ببار باران که باران داره رحمت / که آب از چـاه کشیدن داره زحمت.** (بیرجندی)
۱۷۱۲۰. **ببار ببار، فلان زن گندم‌دار.** (کرمانی)
۱۷۱۲۱. **بباشد همه بودنی بی‌گمان.** (فردوسی، دهخدا)
۱۷۱۲۲. **ببایـد چمیـد ار ببایـد چریـد.** (قـابوس‌نامـه: ۱۲۰، شکورزاده)
۱۷۱۲۳. **ببایـد داغ دوری روزکـی چنـد / پـس از دوری خوش آید مهر و پیوند.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۸۸)
۱۷۱۲۴. **بباید ساخت با آب و دانه‌ی خویش.** (شکورزاده)
۱۷۱۲۵. **ببایـد سـاخت بـا نـان و آب و کاسـه‌ی خـویش.** (شکورزاده)
۱۷۱۲۶. **بباید ساخت با هر ناپسندی.** (نظامی؛ خسرو و شـیرین، شکورزاده)
۱۷۱۲۷. **ببخش و زود فراموش کن.** (افغانی)
۱۷۱۲۸. **ببخش و منّت مَنِهْ.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۹، شکورزاده)
۱۷۱۲۹. **ببخشید خیال کردم مَلکه است!** (شکورزاده)
۱۷۱۳۰. **ببخشید ریسمان را کشیدند.** (عوام)
۱۷۱۳۱. **ببخشید کتک شما را حلاّج خورد.** (دهخـدا، کـاوش، کوچه، شکورزاده)
۱۷۱۳۲. **ببخشید و منّت منهید.** (فرهنگ‌نامه)
۱۷۱۳۳. **ببُرد گنج هرکه رنج بُـرد.** (نظامی؛ هفـت‌پیکـر: ۱۶، امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده)
۱۷۱۳۴. **ببر کاهی را می‌ماند.** (آملی)
۱۷۱۳۵. **ببُـرّم درد مـی‌آیـد، نبـرّم، آونـگ اسـت عـذابم می‌دهد.** (مازندرانی)
۱۷۱۳۶. **بِبُرّند پستان دایه‌ای را که پیش از مـادر بـه شـیر بیاید.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۱۷۱۳۷. **بِبُر و بدوز هردو تو بودی که.** (گیلکی)
۱۷۱۳۸. **بِبُرّی*درد مـی‌آیـد، سـر جـایش باشـد سـنگینی می‌کند.** (آملی)

۱۷۱۳۹. **بِبُرّی سوزش می‌کند، آویزان کنی سنگینی.** (گیلکی)

۱۷۱۴۰. **ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند / بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۸، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)

۱۷۱۴۱. **ببری و بدوزی تا بیاموزی.** (بروجردی)

۱۷۱۴۲. **ببستم اوّل ماه، دو لنگ چهارشنبه.** (سیستانی)

۱۷۱۴۳. **ببند به زبانم.** (آذری)

۱۷۱۴۴. **ببند در، ببر سر.** (زرقانی)

۱۷۱۴۵. **ببندد همی بر خرد دیو راه.** (فردوسی، دهخدا)

۱۷۱۴۶. **ببوسند دستی که نتوان برید.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۲۹)

۱۷۱۴۷. **ببوس و بگذار زمین.** (بهمنیاری)

۱۷۱۴۸. **ببویش مرده هم از گور برخاست.** (عطّار؛ خسرونامه: ۲۵۴)

۱۷۱۴۹. **ببین از کجا شکسته، از کجا صدا می‌دهد؟** (آذری)

۱۷۱۵۰. **ببین به پستان گاو چند تا کَنِه چسبیده است؟** (کوچه)

۱۷۱۵۱. **ببین به دیده‌ی‌مجنون جمال لیلی را.** (ابن‌یمین: ۹، شکورزاده)

۱۷۱۵۲. **ببین پدرت به مکّه می‌رسد یا از نصف راه برمی‌گردد؟** (آذری)

۱۷۱۵۳. **ببین تا چه بازی کند روزگار؟** (فردوسی، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۱۷۱۵۴. **ببین تا چه زاید، شب آبستن است.** (شکورزاده)

۱۷۱۵۵. **ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.** (حافظ: ۳، خزینه، هزاره‌ای، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام)

۱۷۱۵۶. **ببین جای را، باز بنه (بگذار) پای را.** (افغانی)

۱۷۱۵۷. **ببین چگونه بختم برگشت که شلغم به ماتحتم فرو رفت؟** (قشقایی)

۱۷۱۵۸. **ببین چه عزایی است که مرده شوی هم گریه می کند.** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)

۱۷۱۵۹. **ببین چه می‌گوید، نبین که می‌گوید؟** (کوچه، شکورزاده)

۱۷۱۶۰. **ببین خدا چه می‌کند، سرمه را به چشم باقلا می‌کشد؟** (گیلکی)

۱۷۱۶۱. **ببین دنیا چه فنده، کور به کچل می‌خنده.** (کوچه)

۱۷۱۶۲. **ببین دنیا چه فیسه، خرچُسونِه رئیسه.** (کوچه)

۱۷۱۶۳. **ببین دنیا چه گَنده چُسو به گُوزو می‌خنده.** (کوچه)

۱۷۱۶۴. **ببین رنگم و بپرس احوالم.** (لری)

۱۷۱۶۵. **ببین رود ارس به چه روز افتاده که قدمعلی با کرّه‌خر از آن می‌گذرد.** (اهری)

۱۷۱۶۶. **ببین سخن چیست، نه گوینده کیست؟** (فرهنگ‌نامه)

۱۷۱۶۷. **ببین سگ کجا می‌خوابد، دم خود را کجا می‌تکاند؟** (گیلکی)

۱۷۱۶۸. **ببین شهرچه‌قدر آشوبه، قورباغه هم تفنگ بسته.** (تهرانی)

۱۷۱۶۹. **ببین کجا تنور روشن است، پیراهنت را در آن تکان بده.** (سمنانی)

۱۷۱۷۰. **ببینم از این هم می‌توانید برایم حرفی درآورید.** (تهرانی)

۱۷۱۷۱. **ببینمت افتم، نبینم خفتم.** (کوچه، تهرانی)

۱۷۱۷۲. **ببین من چه‌طور دارم می‌میرم یار را ببین چگونه می‌خرامد؟** (قشقایی)

۱۷۱۷۳. **ببین نصیب چه‌ها کرد، کی وا کرد و کی جا کرد؟** (کوچه)

۱۷۱۷۴. **ببین و مپرس.** (بهمنیاری، کرمانی)

۱۷۱۷۵. **ببین و یاد بگیر، بشنو و حرف بزن.** (خوزستانی)

۱۷۱۷۶. **ببینیم مادر چه کسی پسر زاییده؟** (لری)

۱۷۱۷۷. **ببینیم و تعریف کنیم.** (دهخدا، عوام، لکی، امثال)

۱۷۱۷۸. **بپّا پرش نگیردت.** (عوام)

۱۷۱۷۹. **بپّا پوست خربزه زیر پایت نگذارند.** (شکورزاده، عوام، امثال)

۱۷۱۸۰. **بپّا کسی نباشه، خانم می‌خاد سوار شه.** (کوچه، بهمنیاری)

۱۷۱۸۱. **بپّا کوزه را نشکنی.** (تمثیل)

۱۷۱۸۲. **بپرس و بکش.** (لری، بختیاری)

۱۷۱۸۳. **بپُرس و قطعه قطعه کن.** (جیرفتی)

۱۷۱۸۴. **بپرهیز از نادانی که خود را دانا شمرد.** (قابوس‌نامه، شکورزاده، دهخدا، عوام، افغانی)

۱۷۱۸۵. **بپرهیز از هرچه ناکردنی است.** (شکورزاده)

۱۷۱۸۶. **بپرهیزید از سبزه‌ی روی زباله.** (هزاره‌ای)

۱۷۱۸۷. **بپز بپز که خامی، از چاشت نی‌ای، از شامی.** (بیرجندی)

۱۷۱۸۸. **بپز بپز ماهانه، بنشسته‌ام سالانه.** (بیرجندی)

۱۷۱۸۹. **بپوش بپوش، مبارکه، بِکَنْ بِکَنْ، امانته.** (شکورزاده، تهرانی)

۱۷۱۹۰. **بپوش که مبارکه، بکن که درید.** (کرمانی)

۱۷۱۹۱. **بپوش و بپاش، بنوش و بخور.** (فردوسی، دهخدا)

۱۷۱۹۲. **بپوشی رختی، بشینی تختی، تو را می‌بینم به چشم همان وقتی.** (شکورزاده)

۱۷۱۹۳. **بت‌پرست را در کعبه دیو گردد.** (افغانی، خزینه)

۱۷۱۹۴. **بت‌پرستی خداپرستی نیست.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۱۲۲)

۱۷۱۹۵. **بت پرستیدن بِه از مردم پرست.** (ابوسلیک گرگانی؛ اشعار پراکنده: ۲۱، دهخدا)

۱۷۱۹۶. **بت‌پرستی ز خودپرستی به.** (سلمان‌ساوجی: ۲۷۱)

۱۷۱۹۷. **بت‌پرستی ز می‌پرستی بِهْ.** (اوحدی: ۵۱۸، شکورزاده)
۱۷۱۹۸. **بت‌خانه را به قبله‌نما احتیاج نیست.** (صائب: ۱۰۰۰، تکمله)
۱۷۱۹۹. **بت‌خانه‌ی‌شاه را پدر تو می‌دزدد.** (مازندرانی)
۱۷۲۰۰. **بتّر از کاهلی ندانم چیز.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۳)
۱۷۲۰۱. **بتراش بخراش است.** (گیلکی)
۱۷۲۰۲. **بتراش سر و بگیر ناخن / روزی که از آن بتر نباشد.** (بهمنیاری، کرمانی، کوچه)
۱۷۲۰۳. **بترس از آتش بی‌دود.** (کرمانجی)
۱۷۲۰۴. **بترس از آن تون‌تابی که حمّامی شده باشد.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۱۷۲۰۵. **بترس از آه مظلومان که هنگام دعا گفتن / اجابت از در حقّ بهر استقبال می‌آید.** (افغانی)
۱۷۲۰۶. **بترس از آهی که درآید گاه‌به‌گاهی.** (بروجردی)
۱۷۲۰۷. **بترس از ابر سفید و آدم نرم / نترس از ابر سیاه و آدم گرم.** (مازندرانی)
۱۷۲۰۸. **بترس از بد مردم بدنهان.** (فردوسی: ۵۳۴، بهمنیاری)
۱۷۲۰۹. **بترس از چارواداری که راهدار شده باشد.** (بهمنیاری)
۱۷۲۱۰. **بترس از خدانترس.** (ترکمنی)
۱۷۲۱۱. **بترس از زبردستی روزگار.** (سعدی؛ بوستان: ۶۴، بهمنیاری)
۱۷۲۱۲. **بترس از سگی کو کند روبهی.** (ادیب پیشاوری، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون)
۱۷۲۱۳. **بترس از کسی کو نشد ترس‌کار.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۳۴، بهمنیاری)
۱۷۲۱۴. **بترس از کسی که از خدا نترسد.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده، دهخدا، آذری، عوام، افغانی، تایبادی)
۱۷۲۱۵. **بترس از کسی که تو را بزند و نتوانی او را بزنی.** (لری)
۱۷۲۱۶. **بترس از نترس، حیا کن از بی‌حیا.** (قشقایی)
۱۷۲۱۷. **بترسد دل سنگ و آهن ز مرگ.** (فردوسی، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۷۲۱۸. **بترسد ز ظلم آن‌که سالم هُش است/که نفرین مظلوم، ظالم‌کُش است.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۹۲۱)
۱۷۲۱۹. **بترسید از حمّامی که تون تاب، استادش شده باشد.** (بهمنیاری، کرمانی، کوچه)
۱۷۲۲۰. **بت عارفان، کرامات است.** (شرح تعرف: ۹۸۱)
۱۷۲۲۱. **بت که بتگر کندش دلبر نیست.** (عنصری: ۴۱، امثال‌موزون)
۱۷۲۲۲. **بُتَل*می‌کشد ادّعا می‌کند کژدم کشته.** (دزفولی)
۱۷۲۲۳. **بتوان دانست حشو نامه ز عنوان.** (ابوحنیفه‌اسکافی؛ تاریخ بیهقی: ۸۵۶، دهخدا، امثال‌موزون، تکمله)
۱۷۲۲۴. **بتوان ز جگر برید پیوند / دیدن نتوان خراش فرزند.** (امیرخسرو دهلوی، شکورزاده)
۱۷۲۲۵. **بتوان، نتوان دهان مردم بستن.** (ابو سعید ابوالخیر)
۱۷۲۲۶. **بتول را چی رام می‌کند؟ پول.** (تهرانی)
۱۷۲۲۷. **بِجَست، بجست، بجست، آخر به گُه خود وَرجست.** (بیرجندی)
۱۷۲۲۸. **بجل (بوجول) را خدا برای روز بازی آفریده‌است.** (هزاره‌ای)
۱۷۲۲۹. **بجوش بجوش که خامی، از چاشت نه‌ای از شامی.** (شهربابکی)
۱۷۲۳۰. **بجول* او با ما چپ افتاده‌است.** (تایبادی)
۱۷۲۳۱. **بجول او همیشه شک می‌آید.** (تایبادی)
۱۷۲۳۲. **بجول قاب سوچ* را می‌ماند.** (هراتی)
۱۷۲۳۳. **بجو و تف کن ولی از رفیق عقب نمان.** (آذری)
۱۷۲۳۴. **بجوی جات، بکش پات.** (رامهرمزی)
۱۷۲۳۵. **بچسبانش تو پیشانی‌ات، بنشین تو آفتاب تا دو تا بشود.** (سیرجانی)
۱۷۲۳۶. **بچقاریش* یک من آب زرد از ک..نش می‌آید.** (گلبافی)
۱۷۲۳۷. **بچگانم رسیدند، لقمه به کامم نرسید.** (بیرجندی)
۱۷۲۳۸. **بچّه آتش خاکستر است.** (سوادکوهی)
۱۷۲۳۹. **بچّه آخر بچّه نشد، کُ.. مادرش را گشاد کرد.** (مازندرانی)
۱۷۲۴۰. **بچّه آش می‌خواهد، برای مادرش می‌خواهد.** (بختیاری)
۱۷۲۴۱. **بچّه آن‌چه را که بیند برمی‌دارد.** (آذری)
۱۷۲۴۲. **بچّه‌ات را بزن تا دل همسایه بسوزد.** (سیستانی)
۱۷۲۴۳. **بچّه اردک چمان زود پرواز می‌آموزد.** (ترکمنی)
۱۷۲۴۴. **بچّه‌اردک فرزند آب است.** (مازندرانی)
۱۷۲۴۵. **بچّه از اونی می‌ترسد که بغلشه، هی بهش می‌گویند گریه نکن لولو می‌آید.** (کوچه)
۱۷۲۴۶. **بچّه از پدر یتیم است، از مادر اسیر.** (سیرجانی، شهربابکی)
۱۷۲۴۷. **بچّه از پدر یتیم نشود، از مادر یتیم شود.** (آذری)
۱۷۲۴۸. **بچّه، از سایه‌ی‌خودش هم می‌ترسد.** (خوانساری)
۱۷۲۴۹. **بچّه از گل نازک‌تر است، از سنگ سخت‌تر.** (بیرجندی)
۱۷۲۵۰. **بچّه از گهواره برود ولی سری از محلّه نرود.** (لری)
۱۷۲۵۱. **بچّه از مادرش جلو افتاده‌است.** (مازندرانی)
۱۷۲۵۲. **بچّه از موش اُستاتره*.** (بیرجندی)
۱۷۲۵۳. **بچّه‌اش به جیک‌جیک اومده تازه یادش افتاده که عروسی بگیره.** (بیرجندی)
۱۷۲۵۴. **بچّه‌اش را داده به دایه، خودش رفته به کلفتی دیگران.** (فرهنگ‌نامه، شیرازی)

۱۷۲۵۵. **بچّه‌اش را می‌زند (می‌کُشد) تا ک..ن همسایه خنک شود.** (زرقانی، شوشتری)

۱۷۲۵۶. **بچّه‌اش را نگه می‌دارد تا او گریه و زاری کند.** (بهشهری)

۱۷۲۵۷. **بچّه افتان و خیزان بزرگ می‌شود.** (آذری)

۱۷۲۵۸. **بچّه اگر تخمِ الاغِ نر است / نور دو چشم پدر و مادر است.** (کوچه)

۱۷۲۵۹. **بچّه اگر خوب بود خداوند فرزندی داشت.** (آملی)

۱۷۲۶۰. **بچّه اگر گریه نکند، پستان به او نمی‌دهند.** (ترکمنی)

۱۷۲۶۱. **بچّه اگر مال شاه باشد یا از آن گدا، همه را خدا آفریده است.** (لری)

۱۷۲۶۲. **بچّه الله و بسم‌الله.** (فرهنگ‌نامه)

۱۷۲۶۳. **بچّه‌ام پهلویم باشد، عقلم در سرم.** (شوشتری)

۱۷۲۶۴. **بچّه‌ام دو تا شد از گُه سیر نخوردم.** (کردی)

۱۷۲۶۵. **بچّه انتقامِ پدر و مادر است.** (کوچه)

۱۷۲۶۶. **بچّه‌ای پیش از نقاره.** (زرقانی)

۱۷۲۶۷. **بچّه‌ای را که تعریفش کنند، خودش را خراب می‌کند.** (ترکمنی)

۱۷۲۶۸. **بچّه‌ای را که سوغات می‌آورد باید دوست داشت.** (ترکمنی)

۱۷۲۶۹. **بچّه‌ای شود که یک بیل خاک روی آدم بریزد.** (شهربابکی)

۱۷۲۷۰. **بچّه‌ای که باهوش است، پشت چشمش باد دارد.** (فیروزکوهی)

۱۷۲۷۱. **بچّه‌ای که به درد پدر و مادر نخورد، گرگ او را بخورد.** (سبزواری)

۱۷۲۷۲. **بچّه‌ای که پدر ندارد به ناپدری هم باید بگوید: «بابا جان.»** (سرخه‌ای)

۱۷۲۷۳. **بچّه‌ای که شیر گرگ را بخورد نه هُش هُش*می‌فهمد و تی‌تی تی‌تی*.** (رامسری)

۱۷۲۷۴. **بچّه‌ای که گریه نکند، پستان مادر نصیبش نمی‌شود.** (ترکمنی)

۱۷۲۷۵. **بچّه‌ای که گریه نکند، شیر نمی‌خورد.** (ابهری)

۱۷۲۷۶. **بچّه‌ای که مادرش نخندد، نمی‌خندد.** (ترکمنی)

۱۷۲۷۷. **بچّه‌ای که می‌خواهد مرد شود، از ریدنش پیداست.** (بیرجندی)

۱۷۲۷۸. **بچّه با آب دهان و بینی خودش بزرگ می‌شود.** (بختیاری، کردی)

۱۷۲۷۹. **بچّه بازی می‌خواهد، گرگ گوسفند.** (ترکمنی)

۱۷۲۸۰. **بچّه بازی، ننه قاضی.** (زرقانی)

۱۷۲۸۱. **بچّه بازی هنر نمی‌باشد / دَکَلان* را اگر بَری مردی.** (کوچه)

۱۷۲۸۲. **بچّه باشی و از چیزی هم سر در نیاوری مردم به تو کود می‌مالند.** (لری)

۱۷۲۸۳. **بچّه، باید خوش فرمان باشد.** (بختیاری)

۱۷۲۸۴. **بچّه، باید یا از ریش پدر بترسد (حساب ببرد) یا از گیسوان (زلف) مادر.** (بختیاری، دیلم‌ولیراوی)

۱۷۲۸۵. **بچّه، باید یا شوقی باشد و یا خوفی.** (لری)

۱۷۲۸۶. **بچّه، بچّه است، حتّی اگر فرزند پیغمبر باشد.** (خوزستانی)

۱۷۲۸۷. **بچّه، بچّه‌وار، کلان، کلان‌وار.** (تاجیکی)

۱۷۲۸۸. **بچّه، بزرگ‌تر می‌خواهد.** (دهخدا)

۱۷۲۸۹. **بچّه بزرگ کردن مثل سنگ جویدن است.** (آذری)

۱۷۲۹۰. **بچّه، بلای جان است.** (افغانی)

۱۷۲۹۱. **بچّه، بندیل (وابسته‌ی) محبّت است.** (سیرجانی)

۱۷۲۹۲. **بچّه بنگائه (لیفه‌ی) تنبان مادر است.** (یزدی)

۱۷۲۹۳. **بچّه بودی چه خوب بودی، بزرگ شدی چه گُه شدی.** (سیرجانی)

۱۷۲۹۴. **بچّه به بازی، اما ننه به قاضی.** (مازندرانی)

۱۷۲۹۵. **بچّه به حور می‌رود یا پَری، یا به طایفه‌ی پدری.** (کوچه)

۱۷۲۹۶. **بچّه به دل عزیز، به چشم خوار.** (بیرجندی، شهربابکی)

۱۷۲۹۷. **بچّه به طایفه‌اش می‌رود و قطره‌های آب به جوی کوچک.** (گچسارانی)

۱۷۲۹۸. **بچّه به عروس می‌ماند.** (آملی)

۱۷۲۹۹. **بچّه به مادر خود باز می‌گردد.** (بهمنیاری)

۱۷۳۰۰. **بچّه به ماما ماند، سگ به پدر.** (افغانی)

۱۷۳۰۱. **بچّه، بیرون نرود، دایه را اماله می‌کنند.** (آذری)

۱۷۳۰۲. **بچّه، بی‌مادر بازی نمی‌کند دیگ بی‌سر نمی‌جوشد.** (ترکمنی)

۱۷۳۰۳. **بچّه پس‌انداختم تو کوچه انداختم، کارش را به خدا حواله ساختم.** (آذری)

۱۷۳۰۴. **بچّه، پسر و دختر ندارد.** (بختیاری)

۱۷۳۰۵. **بچّه، پشت به کتک کند بد است.** (فرهنگ‌نامه، کرمانی)

۱۷۳۰۶. **بچّه پیرانه‌سری باباست.** (گیلکی)

۱۷۳۰۷. **بچّه، تا برود بچّه شود، دل مادرش تشکچه شود.** (سمنانی)

۱۷۳۰۸. **بچّه، تا درد نداشته‌باشد چرا بگرید؟** (لری)

۱۷۳۰۹. **بچّه، تا زمین نخورد راه رفتن نمی‌آموزد.** (مازندرانی)

۱۷۳۱۰. **بچّه، تا گریه نکند، شیر نمی‌خورد.** (بهمنیاری)

۱۷۳۱۱. **بچّه تا می‌بینه، گدا تا می‌میره.** (شهربابکی)

۱۷۳۱۲. **بچّه، تا نگرید پستان در دهانش نمی‌گذارند.** (لری)

۱۷۳۱۳. **بچّه، تا نگرید مادر شیر ندهد.** (هبله‌رودی، مثمر، افغانی، خزینه)

۱۷۳۱۴. **بچّه جایش را دارد، کُچّه (عروسک) جایش را.** (هزاره‌ای)

۱۷۳۱۵. **بچّه جایی می‌رود، که چینه باشد نه کینه.** (دشتی)

۱۷۳۱۶. **بچّه چغوک است به سوراخ نمی‌رود چون کاکلش کج می‌شود.** (کاشانی)

۱۷۳۱۷. **بچّه، چیز از پدر و مادرش بدزدد خدا خنده‌اش می‌گیرد.** (کوچه)

۱۷۳۱۸. **بچّه، حکم پادشاه دارد.** (تاجیکی)

۱۷۳۱۹. **بچّه، حکم طوطی دارد.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)

۱۷۳۲۰. **بچّه، خمچه‌ی تر است.** (افغانی)

۱۷۳۲۱. **بچّه خمیره، خدا کریمه.** (تمثیل)

۱۷۳۲۲. **بچّه داری، بَر داری؛ بچّه نداری، سر نداری.** (دهخدا، کوچه، زرقانی، حییم، سیرجانی)

۱۷۳۲۳. **بچّه‌داری، ماتم داری.** (سیستانی، جیرفتی، شهربابکی)

۱۷۳۲۴. **بچّه دانه، نبیره (نوه) مغز دانه.** (تاجیکی)

۱۷۳۲۵. **بچّه، در بچگی.** (تاجیکی)

۱۷۳۲۶. **بچّه در (به،تو) شکم (سفر) و نامش مظفر؟** (دهخدا، شکورزاده، افغانی، کوچه، تاجیکی)

۱۷۳۲۷. **بچّه، در حکم گل است.** (آذری)

۱۷۳۲۸. **بچّه، در رفتار مثل پدرش می‌شود.** (آذری)

۱۷۳۲۹. **بچّه، درکوچکی مثل چوب تر است هر طرف بتابانی تاب می‌خورد.** (هزاره‌ای)

۱۷۳۳۰. **بچّه در گهواره، جهازش پاره پاره.** (بروجردی)

۱۷۳۳۱. **بچّه را از جوانی، زن را از اوّل سخت بگیر.** (ترکمنی)

۱۷۳۳۲. **بچّه را از چهل روز اوّل باید آموزش داد، عروس را از اوّل زندگی.** (لامردی)

۱۷۳۳۳. **بچّه را از شیر نمی‌گیرد، مبادا که نان خورد.** (کوچه)

۱۷۳۳۴. **بچّه را اگر به ترک اسب بگیری می‌گوید: «عمو کلاه را چند خریدی؟»** (مازندرانی)

۱۷۳۳۵. **بچّه را در بچگی‌اش، چوچه* سگ را به چوچگی‌اش.** (هزاره‌ای)

۱۷۳۳۶. **بچّه را قنداق می‌کند می‌گذارد بغل آدم.** (تهرانی، شوشتری)

۱۷۳۳۷. **بچّه را کارفرما (فرمودی)، از پسش (پیش) دو (رو).** (افغانی، تاجیکی، رامیانی)

۱۷۳۳۸. **بچّه را کیسه‌ی پدر و کاسه‌ی مادرباسواد می‌کند.** (آذری)

۱۷۳۳۹. **بچّه را گفتند باغ دل نه داغ دل.** (سیستانی)

۱۷۳۴۰. **بچّه را ملاّ کردم، بلای جانم کردم.** (مازندرانی)

۱۷۳۴۱. **بچّه را می‌خواهم چه کار، که بر سر گور من حلوا بخورد؟** (مازندرانی)

۱۷۳۴۲. **بچّه را می‌زنی دل همسایه بسوزه، ک..ن همسایه می‌سوزه.** (کرمانی)

۱۷۳۴۳. **بچّه را می‌کشم تا سرخی ک..نش را درآورم.** (دزفولی)

۱۷۳۴۴. **بچّه را نباید زد، برادر بزرگ‌تر را نباید ستود.** (ترکمنی)

۱۷۳۴۵. **بچّه را نه بزن و نه از خودت جدا کن، نان دستش را بگیر.** (تایبادی)

۱۷۳۴۶. **بچّه را یک متر اجازه دهی، صد متر می‌دود.** (قاینی)

۱۷۳۴۷. **بچّه را یکی نده تا دو تا نطلبد.** (بیرجندی)

۱۷۳۴۸. **بچّه، روده‌اش درمی‌آید با روده‌اش بازی می‌کند.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، دماوندی)

۱۷۳۴۹. **بچّه، روز به پیش* باشد از همان بچگی انش نختاب است.** (مازندرانی)

۱۷۳۵۰. **بچّه رید به یک جا، عروس مالید به همه‌جا.** (آذری)

۱۷۳۵۱. **بچّه زیب کوچه است.** (افغانی)

۱۷۳۵۲. **بچّه سوسکه از دیوار بالا می‌رفت، ننه‌اش می‌گفت: «قربان دست و پای بلوریت.»** (کوچه)

۱۷۳۵۳. **بچّه سوسکه به ننه‌اش گفت: «لانه‌مان بو می‌ده.» مادرش گفت: «بو از خودمان است.»** (شکورزاده، تهرانی)

۱۷۳۵۴. **بچّه شترها وقتی به جل خود نگاه می‌کنند، از خوش‌حالی می‌رقصند.** (قشقایی)

۱۷۳۵۵. **بچّه شتر همان‌جا می‌ایستد که مادرش بخوابد.** (بلوچی)

۱۷۳۵۶. **بچّه، طبع سگ را دارد.** (سیستانی)

۱۷۳۵۷. **بچّه عجله می‌کند، گلابی به وقتش می‌رسد.** (آذری، ترکمنی)

۱۷۳۵۸. **بچّه، عروسک پای نقّاره است.** (شکورزاده)

۱۷۳۵۹. **بچّه، عزیزه، تربیتش (ادبش) عزیزتره.** (دهخدا، عوام، کوچه، شکورزاده، ترکمنی، تاجیکی، افغانی، کرمانی، الیکایی)

۱۷۳۶۰. **بچّه، فرزند مادرش است.** (آملی)

۱۷۳۶۱. **بچّه کردیم دندان برد، دختر کردیم مردان برد، من ماندم قبا به سرگردان.** (افغانی)

۱۷۳۶۲. **بچّه کسی را قوی‌تر و نیرومندتر از پدرش نمی‌داند.** (آذری)

۱۷۳۶۳. **بچّه کم رزق باشه، کم ارث نیست.** (شهربابکی)

۱۷۳۶۴. **بچّه که آن آن بکند / مردی که زن زن بکند.** (بروجنی)

۱۷۳۶۵. **بچّه که بچگی نداشته‌باشد بچّه نیست.** (تهرانی)

۱۷۳۶۶. **بچّه که به حال خود رها شود، یا از سیری می‌ترکد، یا از گرسنگی می‌میرد.** (سوادکوهی)

۱۷۳۶۷. **بچّه که پانزده ساله شد یا باید صدای تفنگش بیاید یا صدای آلتش یا صدای کفگیرش.** (لری)

۱۷۳۶۸. **بچّه که دامنْ شناخت زمین نمی‌نشیند.** (کوچه، دهخدا، شکورزاده)

۱۷۳۶۹. **بچّه که در بغله، می‌گویند مگر سبد تمشک هستی؟** (بهشهری)

۱۷۳۷۰. **بچّه که راه افتاد، هاون سنگی (سِرکو) را هم باید گلِ میخ کرد.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، عوام)

۱۷۳۷۱. **بچّه که نافرمان است، کتک براش درمان است.** (مازندرانی)

۱۷۳۷۲. **بچّه، گاهی مانند گل است گاهی مانند بنفشه.** (مازندرانی)

۱۷۳۷۳. **بچّه‌گربه‌ای توی تنبونش است.** (کرمانی)

۱۷۳۷۴. **بچّه گربه، دُم جمع کردن را در کنار اُجاق از مادرش یاد می‌گیرد.** (مازندرانی)

۱۷۳۷۵. **بچّه‌گربه را به گاو آهن بستند، جوجه خروس را به جنگ شغال فرستادند.** (مازندرانی)

۱۷۳۷۶. **بچّه گربه را در شکمم انداخته.** (سرخه‌ای)

۱۷۳۷۷. **بچّه‌گربه و خرمن‌کوبی؟** (رامسری)

۱۷۳۷۸. **بچّه‌گربه، هرچه تلاش کند تا نیمه‌ی درخت بالا می‌رود.** (مازندرانی)

۱۷۳۷۹. **بچّه، گردو است و نواده مغز گردو.** (سبزواری)

۱۷۳۸۰. **بچّه، گربه‌کرد که‌نانش کوچک است، سگ آن‌را هم از دستش قاپید.** (نمینی)

۱۷۳۸۱. **بچّه، گریه می‌کند روز می‌گذرد، برّه صدا می‌کند سال می‌گذرد.** (ترکمنی)

۱۷۳۸۲. **بچّه گنجشک، از پدر و مادر خود جیک‌جیک یاد می‌گیرد.** (بیرجندی)

۱۷۳۸۳. **بچّه گنجشک، به مادر خود جیک‌جیک یاد می‌دهد.** (بیرجندی)

۱۷۳۸۴. **بچّه گنجشک صحرایی بلبل نمی‌شود.** (سنگسری)

۱۷۳۸۵. **بچّه، گُه می‌خورد و قی می‌کند.** (شاهد)

۱۷۳۸۶. **بچّه، مثل طوطی می‌ماند.** (کرمانی)

۱۷۳۸۷. **بچّه، مثل گل است.** (تاجیکی)

۱۷۳۸۸. **بچّه، مرغ محبّت است.** (زرقانی)

۱۷۳۸۹. **بچّه مگر از باد لحاف می‌شود؟** (بیرجندی)

۱۷۳۹۰. **بچّه مگو، حلواخورک روی قبرستان بگو.** (هزاره‌ای)

۱۷۳۹۱. **بچّه، میخِ میان قیچی است.** (شکورزاده، کوچه)

۱۷۳۹۲. **بچّه می‌خواهم، همین‌جا می‌خواهم.** (زرقانی)

۱۷۳۹۳. **بچّه، می‌داند بابا و ماما بگوید ولی در تنبان خود می‌ریند.** (شوشتری)

۱۷۳۹۴. **بچّه می‌رود به کوچه، بقچه نمی‌رود به کوچه.** (مشهدی)

۱۷۳۹۵. **بچّه می‌گوید: «اگر مادرم بداند دندان در می‌آورم، گهواره را می‌فروشد و برایم جشن دندان‌سری می‌گیرد.»** (مازندرانی)

۱۷۳۹۶. **بچّه می‌ماند برای مادر بچّه، گوز می‌ماند برای دایه.** (دیباجی)

۱۷۳۹۷. **بچّه نازادن به از شش ماهه افکندن جنین.** (منوچهری: ۸۰، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام، کوچه، نامه‌ی‌داستان)

۱۷۳۹۸. **بچّه نان‌دانه خالی می‌کند، گوساله کاهدانه.** (تاجیکی)

۱۷۳۹۹. **بچّه ندارم گهواره دارم.** (لری)

۱۷۴۰۰. **بچّه نگو، ستاره‌ی سرخ بگو.** (هزاره‌ای)

۱۷۴۰۱. **بچّه، نمی‌تواند برقصد می‌گوید زمینش کج است.** (لامردی)

۱۷۴۰۲. **بچّه ننه، چیزی نمی‌شود.** (بویراحمدی)

۱۷۴۰۳. **بچّه و چلّه، عروس و حجله.** (نهبندانی)

۱۷۴۰۴. **بچّه و زن که سوار خر می‌شوند خر تلْمْ می‌کند.** (کرمانی)

۱۷۴۰۵. **بچّه و سگ مثل همند؛ یک چوب باید روی سر سگ باشد، یک چوب روی سر بچّه.** (لری)

۱۷۴۰۶. **بچّه و سگ یک حال دارند.** (بختیاری)

۱۷۴۰۷. **بچّه و فاتحه‌خوانی؟** (لری)

۱۷۴۰۸. **بچّه‌ها بروید که برویم، آب کابل، اکنون گندیده‌است.** (هزاره‌ای)

۱۷۴۰۹. **بچّه‌ها به بازی، بزرگ‌ترها به قاضی.** (کوچه، بختیاری)

۱۷۴۱۰. **بچّه‌ها به بازی، مادران به قاضی.** (مازندرانی، افغانی، سیستانی، شیرازی)

۱۷۴۱۱. **بچّه‌ها بیایید تماشا، چوپان شده پادشاه.** (کردی)

۱۷۴۱۲. **بچّه‌ها را بدنام نکنید که این گوز کار پیرمرد است.** (لری)

۱۷۴۱۳. **بچّه‌ها نتیجه‌ی مرافعه‌ی اوّلِ پدر و مادرند.** (کوچه)

۱۷۴۱۴. **بچّه‌ها همدیگر را بزنند، فقط چشم هم را در نیاورند.** (کرمانجی)

۱۷۴۱۵. **بچّه‌های بلبل همه بلبل نمی‌شوند.** (آملی)

۱۷۴۱۶. **بچّه‌های مردم برای گوشت گریه می‌کنند، بچّه‌های ما برای روده.** (رودباری)

۱۷۴۱۷. **بچّه‌های مردم گنجشک می‌آورند، بچّه‌ی من جغد می‌آورد.** (شهرکردی)

۱۷۴۱۸. **بچه، هرچه هم که عزیز باشد، تربیت از او عزیزتر است.** (کوچه)
۱۷۴۱۹. **بچه، هست و نیست سرش نمی‌شود.** (آذری)
۱۷۴۲۰. **بچه، هفت رگش به دایی شباهت دارد.** (سوادکوهی)
۱۷۴۲۱. **بچه، هفت سال اوّل پادشاه است.** (شهربابکی)
۱۷۴۲۲. **بچه‌ی آتش، خاکستر می‌شود.** (سوادکوهی)
۱۷۴۲۳. **بچه‌ی آخر، نان زیر کباب است.** (همدانی)
۱۷۴۲۴. **بچه‌ی آخوند موقع تولّد دستش دراز است.** (لری)
۱۷۴۲۵. **بچه‌ی آدم فقیر یا پسر است یا دختر.** (کوچه، نهاوندی)
۱۷۴۲۶. **بچه‌ی‌افتاده، افتاده (افتان و خیزان) بزرگ می‌شود.** (آذری)
۱۷۴۲۷. **بچه‌ی امامزاده محلّه‌ی بالایی است.** (آملی)
۱۷۴۲۸. **بچه‌ی‌اولت را تربیت کن.** (لری)
۱۷۴۲۹. **بچه‌ی اوّل مال کلاغ است.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۱۷۴۳۰. **بچه‌ی (اهل) شوشی، این‌قدر باهوشی؟** (کوچه)
۱۷۴۳۱. **بچه‌ی (اهل) کجایی این‌قدر شجاعی؟** (کوچه)
۱۷۴۳۲. **بچه‌ی باخیر از همان روز اوّل بن‌تکه*آشکار است.** (مازندرانی)
۱۷۴۳۳. **بچه‌ی بار رفته، پایش جاست.** (اصفهانی، زرقانی)
۱۷۴۳۴. **بچه‌ی بازاری و ترکه‌ی انار.** (سمنانی)
۱۷۴۳۵. **بچه‌ی بد، پدرش را دزد می‌کند.** (کرمانجی)
۱۷۴۳۶. **بچه‌ی بز سرش را در آخور گاو نر قرار می‌دهد.** (مازندرانی)
۱۷۴۳۷. **بچه‌ی بسیار، بلای جان.** (تاجیکی)
۱۷۴۳۸. **بچه‌ی بط اگرچه باشد خُرد / آب دریاش کی تواند بُرد؟** (سنایی؛ حدیقه: ۱۵۴، فرهنگ‌نامه)
۱۷۴۳۹. **بچه‌ی بط اگرچه دینه* بود / آب دریاش تا به سینه بود.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۵۴، فرهنگ‌نامه، نامه‌ی‌داستان)
۱۷۴۴۰. **بچه‌ی بغلی روی زمین بند نمی‌شود (نمی‌نشیند).** (کرمانی)
۱۷۴۴۱. **بچه‌ی بی‌شعور، زنبور عسل است رو به دریا می‌رود.** (آملی)
۱۷۴۴۲. **بچه‌ی پاکار، کدخدا نمی‌شود.** (مازندرانی)
۱۷۴۴۳. **بچه‌ی پلنگ نر و ماده ندارد.** (مازندرانی)
۱۷۴۴۴. **بچه‌ی پیش از قباله است (به دنیا آمده).** (سیرجانی، بهمنیاری، کرمانی)
۱۷۴۴۵. **بچه‌ی ته تغاری تخم شیطان از آب درمی‌آید.** (شکورزاده)
۱۷۴۴۶. **بچه‌ی ته‌تغاری عزیز دل پدر و مادر است.** (شکورزاده)
۱۷۴۴۷. **بچه‌ی ته درستِ کفترباز مگر از چوب عود بتراشند.** (شیرازی)
۱۷۴۴۸. **بچه‌یتیم بزرگ می‌شود، روسیاهی‌اش در خانه‌ی‌دایی می‌ماند.** (بختیاری، کهکلویه)
۱۷۴۴۹. **بچه‌یتیم بزرگ می‌شود و روسیاهی به عزراییل می‌ماند.** (شهرضایی)
۱۷۴۵۰. **بچه‌ی چسنک از دیوار بالا می‌رفت، مادرش می‌گفت: «عزیزم بیّا نیفتی پایین دست و پای بلورت بشکند.»** (بروجردی)
۱۷۴۵۱. **بچه‌ی‌حاج‌المرادی؟** (سیرجانی)
۱۷۴۵۲. **بچه‌ی حلال‌زاده به خالویش می‌رود.** (شکورزاده)
۱۷۴۵۳. **بچه‌ی حلال‌زاده به دایی‌اش می‌رود (می‌کشد) برگ به ریشه‌اش.** (کوچه)
۱۷۴۵۴. **بچه‌ی حلال‌زاده یا به خاله‌اش می‌رود یا به خالوش (دایی).** (تهرانی)
۱۷۴۵۵. **بچه‌ی حلال‌زاده یا به عمو می‌رود یا به دایی.** (کوچه)
۱۷۴۵۶. **بچه‌ی خُرده توی دست و پا له می‌شود.** (زرقانی)
۱۷۴۵۷. **بچه‌ی خروس به پیشباز شغال می‌رود.** (آملی)
۱۷۴۵۸. **بچه‌ی خوب رحمت می‌آورد بچه‌ی بد (لعنت).** (تاجیکی)
۱۷۴۵۹. **بچه‌ی خودت با تو همدلی ندارد، توقع داری بچه‌ی دیگری به یاری تو بیاید؟** (رامسری)
۱۷۴۶۰. **بچه‌ی خودت چه کرد که بچه‌ی مردم برایت انجام دهد؟** (بختیاری)
۱۷۴۶۱. **بچه‌ی خود را می‌زند تا چشم همسایه بترسد.** (دهخدا، عوام، شکورزاده)
۱۷۴۶۲. **بچه‌ی خود را می‌زند که حرص همسایه‌اش را درآورد.** (تایبادی)
۱۷۴۶۳. **بچه‌ی خودم را کتک می‌زنم، پشت همسایه پاره می‌شود.** (بختیاری)
۱۷۴۶۴. **بچه‌ی خودم را می‌زنم تا چشم همسایه‌ام کور شود.** (لری)
۱۷۴۶۵. **بچه‌ی خوک، خوک می‌شود.** (مازندرانی، ترکمنی)
۱۷۴۶۶. **بچه‌ی دوّم لباس کهنه‌های بچه‌ی اوّل را می‌پوشد.** (گیلکی)
۱۷۴۶۷. **بچه‌ی روباه از ننه‌اش پرسید: «چه جوری توی ده بروم که از خطر دهاتی‌ها در امان بمانم؟» ننه‌اش گفت: «بهتر از همه‌اش این است که پا توی ده نگذاری.»** (تهرانی)
۱۷۴۶۸. **بچه‌ی زاغ، قرقی نمی‌شود.** (مازندرانی)
۱۷۴۶۹. **بچه‌ی زر زری، می‌گه من آمدم تو باید بری.** (شکورزاده، تهرانی)

۱۷۴۷۰. **بچه‌ی زیاد برای شاه خوب است یا لولی.** (سیرجانی)
۱۷۴۷۱. **بچه‌ی سادتی* موقع ییلاق راه می‌رود ولی موقع قشلاق سوار خر می‌شود.** (لری)
۱۷۴۷۲. **بچه‌ی سال و ماه قحطی است.** (سمنانی)
۱۷۴۷۳. **بچه‌ی سر بازار.** (کندلوسی)
۱۷۴۷۴. **بچه‌ی سر پیری زنگوله‌ی پای تابوت است.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، عوام، کوچه)
۱۷۴۷۵. **بچه‌ی سرراهی برداشتم پسرم بشود، آقابالاسرم (شوهرم) شد.** (کوچه، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۱۷۴۷۶. **بچه‌ی سقط شده همیشه پسر است.** (کرمانی)
۱۷۴۷۷. **بچه‌ی سگ، سگ می‌شود.** (آذری)
۱۷۴۷۸. **بچه‌ی سگ هم شیرین است.** (افغانی)
۱۷۴۷۹. **بچه‌ی سلمانی پس رفت می‌کند.** (لری)
۱۷۴۸۰. **بچه‌ی سنجاب زاید از سنجاب.** (ناصرخسرو: ۲۹، شکورزاده، دهخدا)
۱۷۴۸۱. **بچه‌ی شاه هم به ادب.** (شهربابکی)
۱۷۴۸۲. **بچه‌ی شتر برای خودش شیرین است.** (اهری، ماکویی)
۱۷۴۸۳. **بچه‌ی شتر برای شتر عزیز است گرچه لب و لوچه‌ی زشتی دارد.** (مازندرانی)
۱۷۴۸۴. **بچه‌ی شیر از زایمان تا چهل روز روی دستش می‌ایستد؛ چون می‌ترسد موری او را بخورد.** (لری)
۱۷۴۸۵. **بچه‌ی شیر شبیه شیر می‌شود.** (اهری، ترکمنی)
۱۷۴۸۶. **بچه‌ی عزیز دُردانه، یا هیز می‌شود یا دیوانه.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۱۷۴۸۷. **بچه‌ی عقرب را پروراندم، دندان درآورد مرا قورت داد.** (بختیاری)
۱۷۴۸۸. **بچه‌ی قنداق کرده را تو بغل (دامن) آدم می‌گذارند.** (شیرازی، زرقانی)
۱۷۴۸۹. **بچه‌ی کبوتر واری.** (افغانی)
۱۷۴۹۰. **بچه یک خشت طلا باید بخورد تا بزرگ شود.** (کوچه)
۱۷۴۹۱. **بچه‌ی کُرد را نوازش کنی پلو با دوشاب می‌خواهد.** (گیلکی)
۱۷۴۹۲. **بچه‌ی کلاغ برای کلاغ جلوه دارد.** (رامسری)
۱۷۴۹۳. **بچه‌ی کلاغ سیاه هم پیش خودش عزیز است.** (آذری)
۱۷۴۹۴. **بچه‌ی کلاغ عقاب نمی‌شود.** (آلاشتی)
۱۷۴۹۵. **بچه‌ی کم بغل*، نان خواب می‌بیند.** (تاجیکی)
۱۷۴۹۶. **بچه‌ی کوچک را اگر رو بدهی توی شلوارش می‌ریند.** (مازندرانی)
۱۷۴۹۷. **بچه‌ی کوچک مال خود ماست، دل ما پاک است.** (نهبندانی)
۱۷۴۹۸. **بچه‌ی کولی را ناز کنی، از تو کوزه‌ی دوشاب می‌خواهد.** (لاهیجانی)
۱۷۴۹۹. **بچه یکی‌اش کم نیست و صدتایش هم زیاد نیست.** (لری)
۱۷۵۰۰. **بچه‌ی گاومیش، دمش سفید.** (آذری)
۱۷۵۰۱. **بچه‌ی گدا تا برود پز بدهند، دماغش بیرون می‌آید.** (سنگسری)
۱۷۵۰۲. **بچه‌ی گدا را به طمع مینداز که با خسی به رقص آید.** (کردی)
۱۷۵۰۳. **بچه‌ی گدا را که کنی ناز، ادّعا می‌کند نان و پیاز.** (همدانی)
۱۷۵۰۴. **بچه‌ی گدازاده، گداست.** (گیلکی)
۱۷۵۰۵. **بچه‌ی گربه، پیش گربه عزیز است.** (مازندرانی)
۱۷۵۰۶. **بچه‌ی گربه، میومیو را از مادرش یاد می‌گیرد.** (بلوچی، سیستانی، مازندرانی، ایزدخواستی)
۱۷۵۰۷. **بچه‌ی گرگ، گرگ است.** (افغانی، تاجیکی)
۱۷۵۰۸. **بچه‌ی ما به آه یتیمان و چُس غریبان بنده.** (گلبافی)
۱۷۵۰۹. **بچه‌ی مار دشمن خود او است.** (آذری)
۱۷۵۱۰. **بچه‌ی مار عقرب می‌شود.** (تبریزی)
۱۷۵۱۱. **بچه‌ی مردم جای برادر را نمی‌گیرد.** (آملی)
۱۷۵۱۲. **بچه‌ی مردم را دَل*نکن، اوقات خودت را تلخ نکن.** (دماوندی)
۱۷۵۱۳. **بچه‌ی مُردنی از اَنَش پیداست.** (شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، کوچه، حییم، تهران، عوام، کرمانی، بهمنیاری)
۱۷۵۱۴. **بچه‌ی مرده خواب رفته، امّا شکم گرسنه نه.** (هزاره‌ای)
۱۷۵۱۵. **بچه‌ی مرده در آغوش (بغل) آدم می‌گذارد (نگه می‌دارد).** (لری، خوانساری، قشقایی)
۱۷۵۱۶. **بچه‌ی مرده همراه دارد.** (تالشی)
۱۷۵۱۷. **بچه‌ی مرغ آبی را شنا نباید آموخت.** (قابوس‌نامه: ۲۱۸)
۱۷۵۱۸. **بچه‌ی ملّانصرالدّین رویش شاشید، برخاست و روی بچه رید.** (لری)
۱۷۵۱۹. **بچه‌ی من است، حرف مرا می‌فهمد.** (خوزستانی)
۱۷۵۲۰. **بچه‌ی موش آخرش موش می‌شود.** (نامه‌ی داستان)
۱۷۵۲۱. **بچه‌ی میمون پیش میمون آهو می‌ماند.** (خرمشهری)
۱۷۵۲۲. **بچه‌ی نازدانه، لوس و ننر، یا خوار و ذلیل می‌شود یا دیوانه و هرزه.** (هزاره‌ای)
۱۷۵۲۳. **بچه‌ی نیک‌بخت بیدار که می‌شود بهانه می‌گیرد و بچه‌ی شوربخت به جنگ می‌رود.** (ترکمنی)

۱۷۵۲۴. **بچه‌ی ولایتمان است.** (فرهنگ‌نامه)
۱۷۵۲۵. **بچه‌ی همسایه زود بزرگ می‌شود.** (سیرجانی، درگزی، شکورزاده، شهربابکی)
۱۷۵۲۶. **بچه‌ی همسایه غربیل آسیابانی می‌نمایاند.** (خراسانی)
۱۷۵۲۷. **بچه‌ی هوو و مهربانی؟** (سمنانی)
۱۷۵۲۸. **بچه‌ی یتیم بهتر بزرگ می‌شود.** (بهمنیاری)
۱۷۵۲۹. **بچه‌ی یتیم تا آخر زیر سبد نمی‌ماند.** (هزاره‌ای)
۱۷۵۳۰. **بچه‌ی یتیم خودش پشتِ خودش را می‌خاراند.** (کوچه)
۱۷۵۳۱. **بچه‌ی یتیم دستش دراز است.** (شکورزاده)
۱۷۵۳۲. **بچه‌ی یتیم را که رو بدهی ادّعای میراث می‌کند.** (کوچه)
۱۷۵۳۳. **بچه‌ی یتیم را نه بزن، نه بکوب، نانش را بگیر.** (هزاره‌ای)
۱۷۵۳۴. **بچه‌ی یتیم که (تا) به نان برسد، لبش خون می‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۷۵۳۵. **بچه‌ی یتیم نگه ندار، که خود تو را می‌قاپد.** (خدابنده‌ای)
۱۷۵۳۶. **بچه‌ی یتیم هم نان خودش را می‌خورد هم منّت مرد را تحمّل می‌کند.** (ترکمنی)
۱۷۵۳۷. **بچه‌ی یکی یک‌دانه، خوراکش مروارید است.** (شهربابکی)
۱۷۵۳۸. **بچه‌ی یکی یک دانه یا خُل می‌شود یا دیوانه.** (کوچه)
۱۷۵۳۹. **بچه‌ی یکی یک دانه یا دزد می‌شود یا دیوانه.** (نیشابوری)
۱۷۵۴۰. **بچه‌ی یکی یک دانه، یا دَنگه* یا دیوانه.** (کوچه، شکورزاده)
۱۷۵۴۱. **بحث کج را جواب خاموشی است.** (عیسی یزدی، تکمله)
۱۷۵۴۲. **بحر را سر پنجه‌ی مرجان نیندازد ز جوش.** (صائب: ۱۳امثال‌موزون)
۱۷۵۴۳. **بحر نتواند گشودن عقده‌ی گرداب را.** (صائب: ۱۰، امثال‌موزون)
۱۷۵۴۴. **بحمدالله که آن حاجت روا شد.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۱۷۰)
۱۷۵۴۵. **بخارا دور، منزلش قریب.** (افغانی)
۱۷۵۴۶. **بخت آخوند که برگردد، یک شب، دوجا وعده‌اش می‌گیرند (دعوت شود).** (دهخدا، تکمله، کوچه، عوام)
۱۷۵۴۷. **بخت آن سوی بلاست.** (هزاره‌ای)
۱۷۵۴۸. **بخت اگر باشد نبات از بید می‌گیریم ما.** (صائب؛ متفرقات، امثال‌موزون)
۱۷۵۴۹. **بخت اگر برگردد، حلوای آرد برنج (گندم) دندان می‌شکند.** (گیلکی)
۱۷۵۵۰. **بخت اگر داری برو به پشت بخواب.** (هبله‌رودی، خزینه، کوچه)
۱۷۵۵۱. **بخت اگر داری بزن خواب.** (افغانی)
۱۷۵۵۲. **بخت اگر سستی کند دندان ز حلوا بشکند.** (هزاره‌ای)
۱۷۵۵۳. **بخت اگر یار شود نوبت ما هم برسد.** (اهلی شیرازی)
۱۷۵۵۴. **بخت اگر یاری کند دندان ز سندان بگذرد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۱۷۵۵۵. **بخت او از کوزه‌ی سر و دسته شکسته بیرون آمد.** (شوشتری)
۱۷۵۵۶. **بخت اوّل، تخت اوّل.** (بوشهری)
۱۷۵۵۷. **بخت، بخت اوّل است.** (اصفهانی، هزاره‌ای، کرمانی)
۱۷۵۵۸. **بخت، بخت اوّل است، تخت، تخت اوّل.** (بختیاری)
۱۷۵۵۹. **بخت بخت باشه، نه دنیایی رخت باشه.** (زرقانی)
۱۷۵۶۰. **بخت بد باشد، تخت طلا بساز.** (رامسری)
۱۷۵۶۱. **بخت بد با کسی که یار بوَد/سگ گَزد(ش) گر(ار) شترسوار بود.** (خزینه، شکورزاده)
۱۷۵۶۲. **بخت بد بین کز اجل هم ناز می‌باید کشید.** (اهلی: ۱۸۳، بهارعجم، بهمنیاری، هبله‌رودی)
۱۷۵۶۳. **بخت بد تا به کجا می‌برد آبشخور ما؟** (نزاری قهستانی: ۵۵۱، بهمنیاری)
۱۷۵۶۴. **بخت برگشته اگر روی شتر هم باشد، سگ او را می‌گیرد.** (ترکمنی)
۱۷۵۶۵. **بخت به‌جای این که اوّل روی آورد بهتر است آخر روی آورد.** (ترکمنی)
۱۷۵۶۶. **بخت بی‌بی گل، همه‌اش خاک و خُل.** (خمین)
۱۷۵۶۷. **بختت اگر مار سیاه هم بود، کمربند و راضی باش.** (ترکمنی)
۱۷۵۶۸. **بختت را در گردو بیازمای.** (آذری)
۱۷۵۶۹. **بختت را عوض کردی، پیشانی‌ات را چه کار می‌کنی؟** (سبزواری)
۱۷۵۷۰. **بختت را عوض کن.** (دهخدا، عوام، کوچه)
۱۷۵۷۱. **بختت عوض کردی، پیشانی‌ات که همراهت است.** (بوشهری)
۱۷۵۷۲. **بخت تیزرو بهتر از اسب تیزرو است.** (ترکمنی)
۱۷۵۷۳. **بخت جوان سیاه باشد و اسپش نی.** (افغانی)
۱۷۵۷۴. **بخت چو برگشت، فالوده دندان بشکند.** (هبله‌رودی، عوام، تکمله، دهخدا، شکورزاده، کرمانی)
۱۷۵۷۵. **بخت چون باشد چراغ از آب روشن می‌شود.** (صائب: ۱۳۲۷، تکمله)

۱۷۵۷۶. **بخت چون برگشت برگشتند یاران سر به سر.** (فرهنگ‌نامه)
۱۷۵۷۷. **بخت خود را در گردو بازی در پسر و دختر بیازمای.** (آذری)
۱۷۵۷۸. **بخت داماد که برگرده، شب اوّل عروس نر گرده.** (کرمانی)
۱۷۵۷۹. **بخت دختر مثلِ بختِ گوسفند نر است.** (لری)
۱۷۵۸۰. **بخت در بازار نفروشند.** (شاهد، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، کوچه)
۱۷۵۸۱. **بخت را بخت جنبانی می‌خواهد، کارگر را کار راه‌انداز می‌خواهد.** (تایبادی)
۱۷۵۸۲. **بخت را عوض کنم، طالع را چه کار کنم؟** (سنگسری، بیرجندی)
۱۷۵۸۳. **بخت رفته و بلندی مانده.** (نامه‌ی داستان)
۱۷۵۸۴. **بخت، روی سر آدم ژولیده مو است.** (تایبادی)
۱۷۵۸۵. **بخت سیاه به کوهستان رود، توفان کوهستان را فرا می‌گیرد.** (خلخالی)
۱۷۵۸۶. **بخت سیاه سفید نمی‌شود.** (آذری)
۱۷۵۸۷. **بخت (شوهر، خواستگار) اوّلم مانند تخت خان خوب و گرم و راحت است.** (آذری)
۱۷۵۸۸. **بخت صاحبش است که به خانه برمی‌گردد.** (کردی)
۱۷۵۸۹. **بخت کجاست؟ آن‌جا که خاکستر باد داده است.** (ترکمنی)
۱۷۵۹۰. **بخت کچل یا برف است یا باران.** (کرمانشاهی)
۱۷۵۹۱. **بخت کسی که برگردد، سوار شتر هم باشد، سگ او را گاز می‌گیرد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۷۵۹۲. **بخت که آمد برو بخواب.** (شکورزاده)
۱۷۵۹۳. **بخت که باز آید باد گاه نماز آید.** (دهخدا، لری)
۱۷۵۹۴. **بخت که برگردد، اسب تازی خر گردد.** (خزینه، عوام، شکورزاده)
۱۷۵۹۵. **بخت که برگردد، اسب در طویله خر گردد.** (قمی)
۱۷۵۹۶. **بخت که برگردد با زنجیر هم نمی‌ایستد.** (آذری)
۱۷۵۹۷. **بخت که برگردد (برگشت)، اسب در طویله خر گردد.** (بهمنیاری، افغانی)
۱۷۵۹۸. **بخت که برگردد (برگشت)، فالوده دندان می‌شکند.** (بهمنیاری، شیرازی، کوچه، هبله‌رودی، تهرانی، دهخدا)
۱۷۵۹۹. **بخت که برگردد سر بچّه کج گردد.** (سیستانی)
۱۷۶۰۰. **بخت که برگردد عروس در حجله نر گردد.** (شکورزاده، حبیم، کوچه، عوام)
۱۷۶۰۱. **بخت که برگردد، عطسه و گوز با هم می‌آیند.** (سبزواری)
۱۷۶۰۲. **بخت که برگشت، آب دماغ به چشم می‌چکد.** (آذری)
۱۷۶۰۳. **بخت که برگشت، پشت شتر آدم را سگ دندان می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۱۷۶۰۴. **بخت که بیاید، سگ کله‌پاچه می‌آورد.** (تایبادی)
۱۷۶۰۵. **بخت که بیدار شد، برو تخت بخواب.** (کوچه، عوام، شکورزاده)
۱۷۶۰۶. **بخت که در بازار نمی‌فروشند.** (سبزواری)
۱۷۶۰۷. **بختک هرجا برود، بختش دنبالش هست.** (دماوندی)
۱۷۶۰۸. **بخت که می‌آید وقت نمی‌پرسد.** (کوچه)
۱۷۶۰۹. **بخت که یار نیست خر تو لنگ می‌شود.** (کرمانجی)
۱۷۶۱۰. **بخت گر خندان بوَد دندان به سندان نشکند.** (شکورزاده)
۱۷۶۱۱. **بخت گر خندان نباشد فالوْده دندان بشکند.** (شکورزاده)
۱۷۶۱۲. **بخت گر یاری دهد دندانْت سندان بشکند.** (نامه‌ی پارسی، خزینه)
۱۷۶۱۳. **بخت گو روی کن و روی زمین لشکر گیر.** (حافظ: ۵۲۰، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۷۶۱۴. **بخت ما اگر بخت بود، دست خر برایمان درخت بود.** (بهمنیاری، کرمانی، زرقانی)
۱۷۶۱۵. **بخت ما اگر بختی بود، دُربُنه هم درختی بود.** (شهر بابکی)
۱۷۶۱۶. **بختِ ما دائم به صید مرغِ بی‌پر می‌رود.** (کلیم: ۲۰۱)
۱۷۶۱۷. **بختم بکند یاری، با سر کچلم چه کار داری؟** (لری)
۱۷۶۱۸. **بختم در هرچیزی سیاه بود ولی در هندوانه سفیدبود.** (لری، شوشتری)
۱۷۶۱۹. **بختم را بر سر تخم‌مرغ‌ها گذاشتم، همه خروس از آب درآمدند.** (خوزستانی)
۱۷۶۲۰. **بختم، شکنبه است.** (سیستانی)
۱۷۶۲۱. **بختِ ملّانصرالدین وقتی برگشت، که دوجا دعوت داشت.** (کوچه)
۱۷۶۲۲. **بخت من اگر بخت بود، اسفناج سر دماغم درخت بود.** (شکورزاده)
۱۷۶۲۳. **بخت من بد است مثل دوغ‌خَر*؛ زمستان به سر حد، پاییز به شوشتر.** (بختیاری)
۱۷۶۲۴. **بخت من مثل بخت مادرم است، کفش مادرم به پایم.** (رامهرمزی)
۱۷۶۲۵. **بخت من نامرد، زعفران کاشتم تپاله درآورد (درآمد).** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)
۱۷۶۲۶. **بخت مهمان می‌گرده که صاحب‌خانه را صلا* می‌کنه.** (افغانی)

۱۷۶۲۷. **بخت می‌آید درِ خانه‌ی آدم امّا آدم خانه نیست.** (شکورزاده، کوچه)
۱۷۶۲۸. **بخت نافرجام را پالوده دندان بشکند.** (آنندراج، شکورزاده)
۱۷۶۲۹. **بخت نان می‌خورد، خواب گریان می‌کند.** (افغانی)
۱۷۶۳۰. **بخت و اقبال ما، در دره‌ها دمرو افتاده‌است.** (رامسری)
۱۷۶۳۱. **بخت و اقبال مادر گوشه‌ی روسری دختر بسته‌است.** (مازندرانی)
۱۷۶۳۲. **بخت و دولت به کاردانی نیست / جز به تقدیر (تأیید) آسمانی نیست.** (سعدی؛ گلستان: ۸۴، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۱۷۶۳۳. **بخت و طالع را ببین، گردو را بشکن مغزش را ببین.** (رامسری)
۱۷۶۳۴. **بختی که خلیل دارد، شب مهتابی برف می‌بارد.** (قزوینی)
۱۷۶۳۵. **بخراش و بتراش است.** (گیلکی)
۱۷۶۳۶. **بخر بازار، نکش آزار.** (اصفهانی)
۱۷۶۳۷. **بخر شکسته‌ی‌ما را که سودها دارد.** (اهلی: ۱۵۲)
۱۷۶۳۸. **بخر و مفروش، چرم و آهن و کاه را.** (بختیاری)
۱۷۶۳۹. **بخر یک بار آن‌چه را در سال می‌فروشی.** (خوانساری)
۱۷۶۴۰. **بخشایشِ خیر دفعِ بلاست.** (سعدی؛ بوستان: ۷۹)
۱۷۶۴۱. **بخشش از بزرگ‌تر است گناه از کوچک‌تر.** (کوچه، حییم، شکورزاده، عوام، دهخدا)
۱۷۶۴۲. **بخشش از بزرگ‌تر است.** (بختیاری)
۱۷۶۴۳. **بخشش برگشت ندارد.** (تهرانی، زرقانی)
۱۷۶۴۴. **بخشش به خروار، حساب به مثقال (دینار).** (بهمنیاری، تهرانی، افغانی)
۱۷۶۴۵. **بخشش تو به قدر همّت توست.** (فرهنگ‌نامه)
۱۷۶۴۶. **بخشش، جلوی بلا را می‌گیرد.** (ترکمنی)
۱۷۶۴۷. **بخشش، راه سبزی برایت درست می‌کند.** (ترکمنی)
۱۷۶۴۸. **بخشش کرده، از غصّه‌اش می‌میرد.** (آذری)
۱۷۶۴۹. **بخشش، کلید در بسته‌است.** (ترکمنی)
۱۷۶۵۰. **بخشش، کُند کند دندان تیز.** (دهخدا)
۱۷۶۵۱. **بخشش لک‌لک، حساب یک‌یک.** (افغانی)
۱۷۶۵۲. **بخشش نیکو آن‌که تو را درویش نگرداند.** (فرهنگ‌نامه)
۱۷۶۵۳. **بخشش، وابخش ندارد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۷۶۵۴. **بخشندگی از دارندگیست.** (خوزستانی)
۱۷۶۵۵. **بخشنده آب است که هرچه بیاید ترکند.** (خزینه، افغانی)
۱۷۶۵۶. **بخشیدم اگرچه مصلحت ندیدم.** (سعدی؛ گلستان: ۶۲، دهخدا، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۱۷۶۵۷. **بخشیده بخشیده، قرض قرض.** (افغانی)
۱۷۶۵۸. **بخشیده را وانستانند.** (شکورزاده)
۱۷۶۵۹. **بُخل بخیل و طینت شیطان برابر است.** (بهمنیاری)
۱۷۶۶۰. **بُخل بهتر ز سخایی که به آوازه بود.** (صائب: ۱۷۰۶، تکمله)
۱۷۶۶۱. **بُخل به‌جا به همّت حاتم برابرست.** (صائب: ۹۲۸، تکمله)
۱۷۶۶۲. **بُخل نخلی است دخل آن همه خار.** (جامی: ۲۸۷)
۱۷۶۶۳. **بُخل نخلی است نوشِ آن همه نیش.** (جامی: ۲۸۷)
۱۷۶۶۴. **بخل و دوستی با هم نباشد.** (دهخدا)
۱۷۶۶۵. **بخند تا دنیا به روی تو لبخند بزند.** (شکورزاده، ایلامی)
۱۷۶۶۶. **بخند، چرا نخندی؟ مثل جواهر قالی می‌بری.** (آذری)
۱۷۶۶۷. **بخواب، خواب می‌بینی.** (بختیاری)
۱۷۶۶۸. **بخواب که جات است.** (دهخدا)
۱۷۶۶۹. **بخواب که زردآلوها در دهانت بیفتد.** (سمنانی)
۱۷۶۷۰. **بخواب که گرم هستی.** (سنگسری)
۱۷۶۷۱. **بخواب، تا بزرگ شوی.** (آملی)
۱۷۶۷۲. **بخوابید و چُس ولو کنید.** (سمنانی)
۱۷۶۷۳. **بخواهی یا نخواهی جُل (سربار) تو هستم.** (شوشتری)
۱۷۶۷۴. **بخور آش، برین جاش.** (شیرازی)
۱۷۶۷۵. **بخور آش، بشکن جاش.** (عوام، حییم، کوچه، شکورزاده)
۱۷۶۷۶. **بخور از این کاسه، بیفت از ترواسه* (تلواسه).** (سیرجانی)
۱۷۶۷۷. **بخور انجیر، پاره کُن زنجیر.** (کوچه)
۱۷۶۷۸. **بخور بخواب کارشه، الله نگهدارشه.** (شهربابکی)
۱۷۶۷۹. **بخور، بخوران؛ پس انداز کن.** (شهربابکی)
۱۷۶۸۰. **بخور بخور گنده بشی، مثل زن آخونده بشی.** (کوچه)
۱۷۶۸۱. **بخور به اندازه‌ای که سازگارت باشد، بپوش به اندازه‌ی‌که برازنده‌ات باشد.** (شوشتری)
۱۷۶۸۲. **بخور پیش از آن کِت خورد کرمِ گور.** (سعدی؛ بوستان: ۷۷)
۱۷۶۸۳. **بخور تلخ و بنوش تلخ و معاشرت نکن تلخ.** (آبادانی)
۱۷۶۸۴. **بخور تنها، بزن پهنا.** (سیرجانی)
۱۷۶۸۵. **بخور چنان‌که خر در بهار می‌خورد.** (بیرجندی)
۱۷۶۸۶. **بخور چیزی از مال و چیزی بده / ز بهر کسان نیز چیزی بنه.** (نظامی: شرف‌نامه: ۴۰۷)

۱۷۶۸۷. **بخورد باده‌ات و سنگ به‌جام اندازد.** (حافظ)
۱۷۶۸۸. **بخورد و بمرد به از آرمان به‌گور.** (دهخدا، حییم، کوچه)
۱۷۶۸۹. **بخور دوغ را و پیش بران دوران را.** (آذری)
۱۷۶۹۰. **بخورد یک شکم، بدزدد یک جیب.** (زرقانی)
۱۷۶۹۱. **بخور که بابات از اینه، ننه‌ات از اینه.** (تهرانی)
۱۷۶۹۲. **بخور که کم نمی‌خوری.** (تهرانی)
۱۷۶۹۳. **بخور گند و گُه، تا بگیری رنگ و روی.** (زرقانی)
۱۷۶۹۴. **بخور مال مرا، گردن‌کلفت کن.** (گیلکی)
۱۷۶۹۵. **بخورم که بخوابم که وخیزم که بخورم که بخوابم.** (کرمانی)
۱۷۶۹۶. **بخورم و بمیرم بهتر از نخورم و نمیرم است.** (شکورزاده)
۱۷۶۹۷. **بخورم و بمیرم به ز این‌که بنشینم و ببینم.** (زرقانی، شهربابکی)
۱۷۶۹۸. **بخورم یا نوش کنم یا خرج تنباکوش کنم؟** (شهرضایی)
۱۷۶۹۹. **بخور نان خود بر سرِ خوان خویش.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۳۳، شکورزاده)
۱۷۷۰۰. **بخور و اضافه‌اش را بگذار پیش سگ.** (بروجردی)
۱۷۷۰۱. **بخور و بخواب کار من است، الله (خدا) نگه‌دار من است.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، سنگسری، همدانی، دماوندی، تهرانی، بیرجندی)
۱۷۷۰۲. **بخور و بگو پدرم بزرگم کرد.** (بختیاری)
۱۷۷۰۳. **بخور و بگو خودم بزرگ شدم.** (لری)
۱۷۷۰۴. **بخور و بمیر بهتر است یا آرزو به دل ماندن؟** (مازندرانی)
۱۷۷۰۵. **بخور و سطل را بینداز در چاه.** (بروجردی)
۱۷۷۰۶. **بخور هرچه آید ز دست حبیب.** (سعدی؛ بوستان: ۹۵)
۱۷۷۰۷. **بخور هرچه داری به فردا مپای.** (شکورزاده)
۱۷۷۰۸. **بخور هرچه داری فزونی بده.** (فردوسی)
۱۷۷۰۹. **بخوری پایت حساب می‌شود و نخوری هم همین‌طور.** (دزفولی)
۱۷۷۱۰. **بخورید و دنبه تاب دهید.** (سمنانی)
۱۷۷۱۱. **بخوری گُه شود، بدهی رو شود.** (گنبدکاووسی)
۱۷۷۱۲. **بخیل ار بود زاهد بحر و بر / بهشتی نباشد به حکم خبر.** (سعدی، هزاره‌ای)
۱۷۷۱۳. **بخیل به بخل خود گرفتار است.** (افغانی)
۱۷۷۱۴. **بخیل جهنّم را اجاره کرده.** (سمنانی)
۱۷۷۱۵. **بخیل حرمت دارد.** (مرندی)
۱۷۷۱۶. **بخیل را از نعمت خویش تمتّع نباشد، چون کوری که زن نیکو دارد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۶، تکمله)
۱۷۷۱۷. **بخیل را چو گدا هیچ‌کس نمی‌داند.** (صائب: ۱۸۷۱، تکمله)
۱۷۷۱۸. **بخیل سیّمی را خدا بکشد*.** (بهمنیاری)
۱۷۷۱۹. **بخیل محترم نباشد.** (آذری)
۱۷۷۲۰. **بخیل مذموم، حریص محروم.** (بهمنیاری)
۱۷۷۲۱. **بخیل و حسود کثرت پیدا نکنند.** (آذری)
۱۷۷۲۲. **بخیلی مکن ایچ اگر مردمی.** (فردوسی: ۱۸۷۱/۴)
۱۷۷۲۳. **بخیه‌ی‌صد تا یک قاز می‌زند.** (تهرانی)
۱۷۷۲۴. **بخیه‌ی‌نر و ماده می‌زند.** (هبله‌رودی)
۱۷۷۲۵. **بد آن است که نباشد.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، کرمانی، نامه‌ی‌داستان)
۱۷۷۲۶. **بد آید بداندیش را کار پیش.** (فردوسی، دهخدا، شکورزاده)
۱۷۷۲۷. **بد آید به‌پیش بد از کار بد.** (فردوسی: ۸۵۷، دهخدا، شکورزاده)
۱۷۷۲۸. **بد آید به مردم (مرد بد) ز کردار (از کار) بد.** (فردوسی: ۱۶۸۹، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۱۷۷۲۹. **بد آید فال چون باشی بداندیش.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۴۷، بهمنیاری، شکورزاده)
۱۷۷۳۰. **بد از بدتر هم بسیاره.** (شهربابکی)
۱۷۷۳۱. **بد از بد خوشش می‌آید.** (هزاره‌ای)
۱۷۷۳۲. **بد از پیشِ خدا نیاید.** (شکورزاده، کوچه، حییم، دهخدا)
۱۷۷۳۳. **بد از خویشتن بین و نیک از خدای.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۵۱)
۱۷۷۳۴. **بد از خیلی بد، بهتر است.** (کوچه، شکورزاده)
۱۷۷۳۵. **بد از نیک نادر (کمتر) شناسد غریب.** (سعدی؛ بوستان: ۱۷۸، دهخدا، شکورزاده)
۱۷۷۳۶. **بد است بدتر نیاید.** (تمثیل)
۱۷۷۳۷. **بداصل وفا ندارد، اصل‌دار خطا ندارد.** (لری)
۱۷۷۳۸. **بد اصل وفا نکند و خوش اصل خطا نکند.** (شکورزاده، عوام)
۱۷۷۳۹. **بداصل ولو صدبار قربان صدقه‌اش بروی اصیل نشود.** (آذری)
۱۷۷۴۰. **بداقبال اگر به تپاله جمع کنی هم برود، گاو تپاله‌اش را توی آب می‌اندازد.** (تهرانی)
۱۷۷۴۱. **بدان ای برادر که تن مرگ راست.** (فردوسی، دهخدا)
۱۷۷۴۲. **بداندیش تو بدرود هرچه کشت.** (فردوسی: ۱۴۸۴، دهخدا)
۱۷۷۴۳. **بد اندیش را بد بود روزگار.** (فردوسی: ۱۷۶۰/۴، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۱۷۷۴۴. **بداندیش را خوار نتوان شمرد.** (فردوسی، دهخدا)

۱۷۷۴۵. **بداندیش مردم به جز بد ندید.** (نجف‌آبادی)
۱۷۷۴۶. **بدان را بد بود روزی سرانجام / بماند نامشان جاوید بدنام.** (ویس‌و رامین: ۳۶۷)
۱۷۷۴۷. **بدان را دوست دارید ای عزیزان / که خوبان هرکجا باشند عزیزند.** (شکورزاده)
۱۷۷۴۸. **بدان را صحبت نیکان به اصلاح آورد گاهی.** (صائب: ۱۳۷۴)
۱۷۷۴۹. **بدان را نیک‌دار، ای مرد هوشیار / که نیکان خود بزرگ و نیک روزند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۱، کاوش)
۱۷۷۵۰. **بدان گنج شو شاد کز رنج توست.** (فردوسی، دهخدا)
۱۷۷۵۱. **بدان منگر که دریا رام باشد / بدان گه بین که بی‌آرام باشد.** (ویس‌و رامین: ۱۶۸)
۱۷۷۵۲. **بد باش، بدگو نداشته باش.** (کرمانی)
۱۷۷۵۳. **بد بپز، خوب بِکش.** (کوچه)
۱۷۷۵۴. **بدبخت آزاری به کسی نمی‌رساند.** (خوزستانی)
۱۷۷۵۵. **بدبخت آن‌کسی که گرفتار عقل شد، خوش‌بخت آن‌که کُرّه خر آمد الاغ رفت.** (شکورزاده، تهرانی)
۱۷۷۵۶. **بدبخت از سر خود می‌گذراند، نیک‌بخت سر دیگران می‌بیند.** (هزاره‌ای)
۱۷۷۵۷. **بدبخت اگر به دریا رود می‌خشکد.** (نامه‌ی داستان)
۱۷۷۵۸. **بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد / یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید.** (شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، کوچه، عوام)
۱۷۷۵۹. **بدبختان را از دنبه خشکی گیرد.** (هبله‌رودی، دهخدا)
۱۷۷۶۰. **بدبخت به مستراح برود، خار به ک..نش می‌خلد.** (کردی)
۱۷۷۶۱. **بدبخت چیزی ندارد جز ظرف شکسته‌ی قیری.** (خوزستانی)
۱۷۷۶۲. **بدبخت را اگر توی خمره بیندازی رنگ برنمی‌دارد.** (فریدون‌شهری)
۱۷۷۶۳. **بدبخت را روی تخت نگذار.** (لری)
۱۷۷۶۴. **بدبخت روغنش می‌ریزد، می‌گوید اقبال من است.** (همدانی)
۱۷۷۶۵. **بدبخت کجا رود که نیک‌بخت شود؟** (افغانی)
۱۷۷۶۶. **بدبخت که خوشبخت شود، روز هم چراغ روشن می‌کند.** (اهری)
۱۷۷۶۷. **بدبخت نه خیری دید نه مال و شرفش از آسیب در امان ماند.** (خوزستانی)
۱۷۷۶۸. **بدبخت نیست چشم و دل هرکه باز نیست.** (وحیدقزوینی، شکورزاده)
۱۷۷۶۹. **بدبخت‌ها شیر را می‌زنند، خوشبخت‌ها می‌روند قارچ بیاورند.** (لری)
۱۷۷۷۰. **بدبخت همیشه مقصر است.** (کرمانی)
۱۷۷۷۱. **بدبختی آدم را بگیرد دیگر نمی‌گوید خانه‌ات کجاست.** (گیلکی)
۱۷۷۷۲. **بدبختی برایش آمد که به روزگار بد نشسته.** (بختیاری)
۱۷۷۷۳. **بدبختی را پیشباز نباید کرد.** (تکمله)
۱۷۷۷۴. **بدبختی را خدا داد موی زهار دراز را هم خدا داد؟** (لری)
۱۷۷۷۵. **بدبختی سواره می‌آید، پیاده می‌رود.** (شهربابکی)
۱۷۷۷۶. **بدبختی که بازآید، شب تاریک شاشت‌آید.** (بختیاری، لری)
۱۷۷۷۷. **بدبختی که باز آید، گوز وقت نماز آید.** (بهمنیاری، کوچه، تهرانی، شیرازی، کوچه، لکی)
۱۷۷۷۸. **بدبختی که به آدم روی آورد، قورباغه برایش دندان درمی‌آورد.** (لری)
۱۷۷۷۹. **بدبختی که روی آرد، پس از بول گهت گیرد.** (لری)
۱۷۷۸۰. **بدبختی که روی آرد، وقت باران گُهت گیرد.** (لری)
۱۷۷۸۱. **بدبختی که می‌آید عطسه و باد قاطی می‌آید.** (شکورزاده)
۱۷۷۸۲. **بدبختی و بدوقتی.** (بوشهری)
۱۷۷۸۳. **بدبختی همگانی، عید است.** (آذری)
۱۷۷۸۴. **بد، بد است.** (دهخدا، سبزواری، عوام)
۱۷۷۸۵. **بد، بد است هرچه نیک دان باشد.** (افغانی)
۱۷۷۸۶. **بد، بد است هرکه بکند.** (تهرانی)
۱۷۷۸۷. **بد، بد را پیدا می‌کند، آب چاله را.** (قشقایی، آذری)
۱۷۷۸۸. **بَد بده دوبار می‌دهد.** (عوام)
۱۷۷۸۹. **بد بسی کردی و تخم کین کاشتی / جای آشتی هیچ باقی نگذاشتی.** (شکورزاده)
۱۷۷۹۰. **بد بکنی، بد می‌بینی.** (سمنانی)
۱۷۷۹۱. **بد بگو، بلا نگو.** (بوشهری)
۱۷۷۹۲. **بد بگویی، بد می‌شنوی.** (سمنانی)
۱۷۷۹۳. **بد بود از کسی جفاکاری/که از او چشم دوستی داری.** (مکتبی؛ کلمات علیه: ۴۲۶)
۱۷۷۹۴. **بد بودن بِهْ که با بدان نشستن.** (نفایس‌الفنون، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، افغانی)
۱۷۷۹۵. **بدبوی*را خانه‌ی خویش نشان مده.** (خوزستانی)
۱۷۷۹۶. **بد به بدگو می‌ماند و زن به خانه‌ی شوی.** (لارستانی)
۱۷۷۹۷. **بد به سوی بد گراید / نیک با نیک آرمد.** (ناصرخسرو: ۳۱۱)
۱۷۷۹۸. **بد به نسبت باشد این‌را هم بدان.** (مولوی؛ مثنوی: ۶۵/۴، دهخدا)

۱۷۷۹۹. **بد بی‌بلا نیست.** (تاجیکی)
۱۷۸۰۰. **بد بی‌بلا نی، نیک بی‌بقا نی.** (تاجیکی)
۱۷۸۰۱. **بدبین همه‌جا در خور نفرین باشد.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، هبله‌رودی)
۱۷۸۰۲. **بدپسند از بدی نبهره* تر است.** (دهخدا، بهمنیاری)
۱۷۸۰۳. **بدپسند، چیز زشت را می‌پسندد.** (آمره‌ای)
۱۷۸۰۴. **بدت آمد، آب سرد بخور.** (آذری)
۱۷۸۰۵. **بدت بدانند، به از آن‌که خرت بخوانند.** (شهربابکی)
۱۷۸۰۶. **بدتر از بد هم هست.** (کرمانی، راوری)
۱۷۸۰۷. **بدتر از جنگ کار دیگر نیست.** (هلالی‌جغتایی)
۱۷۸۰۸. **بدتر از کوری، بی‌شعوری.** (شکورزاده، تهرانی)
۱۷۸۰۹. **بدتر از نماز وحشت.** (تهرانی)
۱۷۸۱۰. **بدتر از هیزم تر که نیست.** (لری)
۱۷۸۱۱. **بدتر ز هجر از غم هجران نمردن است.** (میرصیدی تهرانی؛ گنجینه‌ی‌سهیلی، جلد اول، ص ۱۱۳، دهخدا، شکورزاده)
۱۷۸۱۲. **بدترین بد آن است که عذر نپذیرد و کینه‌ی عذرخواه در دل گیرد.** (افغانی)
۱۷۸۱۳. **بدترین مردمان کسی است که دل دانشمندان به تیغ زبان مجروح کند.** (افغانی)
۱۷۸۱۴. **بدت می‌آید؟ رخت‌خوابت را جدا بینداز.** (میانه‌ای)
۱۷۸۱۵. **بدت نده که عیب است، خوبت نده که حیف است.** (سیرجانی)
۱۷۸۱۶. **بدجایی سرت شکسته‌است.** (کرمانی)
۱۷۸۱۷. **بدجنسی سرمایه نمی‌خواهد.** (آذری)
۱۷۸۱۸. **بدجوری در خودتان فرورفته‌اید!** (کوچه)
۱۷۸۱۹. **بدخواه کسان به هیچ مقصد (مطلب) نرسد.** (باباافضل: ۷۰، مشمر، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، بهارعجم، افغانی، تاجیکی، عوام، دهخدا، بهمنیاری)
۱۷۸۲۰. **بدخواه مباش، بدگمان باش / از فتنه‌ی‌خلق در امان باش.** (تهرانی)
۱۷۸۲۱. **بدخواه و بدآموز وبد اندیش مباش.** (باباافضل: ۱۴۶، بهمنیاری، شکورزاده)
۱۷۸۲۲. **بدخواهی و خوب می‌پسندی؟ / الحق که چه مردک دَبَنگی.** (تهرانی)
۱۷۸۲۳. **بد خودت را کجا شنیدی؟ آن‌جا که بد مردم را شنیدم.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۱۷۸۲۴. **بد خود را ببینم، بدی دیگران را نمی‌توانم ببینم.** (هزاره‌ای)
۱۷۸۲۵. **بد خودم از خوب مردم (بیگانه) بهتر.** (ایلامی، لکی، افغانی، بختیاری، لری، قشقایی، الشتری، کرمانشاهی)
۱۷۸۲۶. **بد خوری، بد مُردی.** (هزاره‌ای)
۱۷۸۲۷. **بدخوی باشد نگونسار بخت.** (سعدی؛ بوستان: ۱۱۰)
۱۷۸۲۸. **بدخوی در جنگی گرفتار است که هر کجا رود، عقوبت او خلاص نیابد.** (افغانی)
۱۷۸۲۹. **بدخوی در دست خوی بدِ خود اسیر است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۴، شکورزاده، کوچه)
در اصل: **بدخوی به دست دشمنی گرفتارست که هرجا رود از چنگ عقوبت وی خلاص نیابد.**
۱۷۸۳۰. **بدخویی با هیچ کس هرگز مکن.** (سیّدحسن‌غزنوی: ۳۲۰)
۱۷۸۳۱. **بدِ دانا ز نیک نادان بِه.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۱۹، شکورزاده، دهخدا)
۱۷۸۳۲. **بددل نباشد سزاوار گاه.** (فردوسی، دهخدا)
۱۷۸۳۳. **بددل نگردد به‌گیتی بلند.** (فردوسی، دهخدا)
۱۷۸۳۴. **بددل همه‌جا در خور نفرین باشد.** (عوام)
۱۷۸۳۵. **بددهنی‌های تو در فصل پاییز شالی پشت بامم نمی‌شود.** (مازندرانی)
۱۷۸۳۶. **بد را باید بد گفت خوب را خوب.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۱۷۸۳۷. **بد را بد گفته‌اند (گویند)، خوب را خوب.** (آذری)
۱۷۸۳۸. **بد را بدی خویش کفایت باشد.** (تکمله)
۱۷۸۳۹. **بد را به بد بسپار و هردو را به ذوالفقار / بنگر که حضرت شاه ولایت چه می‌کند؟** (هزاره‌ای)
۱۷۸۴۰. **بد را به بد سپار عدو را به ذوالفقار.** (بهمنیاری، کرمانی، شکورزاده، تهرانی)
۱۷۸۴۱. **بد را پیش گیر که نیک پیش آید.** (تاجیکی)
۱۷۸۴۲. **بد را حاجت نفرین نباشد.** (محیط قمی، دهخدا، شکورزاده)
۱۷۸۴۳. **بدر از هلال پا به رکاب است بیشتر.** (صائب: ۵۷۸)
۱۷۸۴۴. **بد را که گفت؟ آن‌که توی رو (روبه‌رو) گفت.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)
۱۷۸۴۵. **بدر بی‌نقصان و زر بی‌مار (بی‌عیب) و گل بی‌خار نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۴، امثال‌موزون، حییم، بهمنیاری)
۱۷۸۴۶. **بدر پیراهنی در نیک نامی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۸۹)
۱۷۸۴۷. **بدرّد خدا پرده‌ی پرده‌در.** (شکورزاده، افغانی)
۱۷۸۴۸. **بدرّد نار چون پر گرددش پوست.** (ویس‌و رامین: ۱۰/۲۸۴، دهخدا)
۱۷۸۴۹. **بد رقصیدنش به‌جای خود، زانوهایش هم خم می‌شود.** (آذری)
۱۷۸۵۰. **بدر کردی (بیرون کردی) شیطان را باز کردی میدان را.** (گیلکی)

۱۷۸۵۱. **بدر گردد مه چو با خورشید گردد ملتقا.** (سنایی؛ دیوان: ۴۵، امثال‌موزون)
۱۷۸۵۲. **بد رنگی هم یک رنگی است.** (حییّم، تهرانی، شکورزاده)
۱۷۸۵۳. **بدرنگی هم یک‌رنگی است؟** (عوام)
۱۷۸۵۴. **بد روز، بد روز را می‌خواهد.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۷۸۵۵. **بد روز هم روزی (روز) می‌خواهد.** (بهارعجم، هبله‌رودی، بهمنیاری)
۱۷۸۵۶. **بد روز هم روزی می‌خورد.** (افغانی، خزینه)
۱۷۸۵۷. **بد روی بد می‌آید.** (رامسری)
۱۷۸۵۸. **بدزبان هرجایی، آخر خودش را خونی می‌کند.** (کرمانجی)
۱۷۸۵۹. **بدزدی ز نعمت، بدزدم ز خدمت.** (شکورزاده)
۱۷۸۶۰. **بدسگال دیگر خواهد و کردگار دیگر.** (شکورزاده)
۱۷۸۶۱. **بد سوزد آن فتیله که از شعله داغ نیست.** (نظیری نیشابوری؛ غزل: ۱۰۲، امثال‌موزون)
۱۷۸۶۲. **بدشانسی وقتی به آدم رو کند، چُمه‌ی*خودش را هم می‌خورد.** (رامسری)
۱۷۸۶۳. **بد شد آخر چو اصل او بد بود.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۴۸۳)
۱۷۸۶۴. **بد شهامت*کجا برود تا نیک شهامت شود.** (هزاره‌ای)
۱۷۸۶۵. **بد علفی نیست اسفناج.** (کوچه)
۱۷۸۶۶. **بد عمل را دایم از نقصان مردم راحت است.** (اثر، امثال‌موزون)
۱۷۸۶۷. **بدقدم به خر پیشانی سفید می‌ماند.** (کرمانجی)
۱۷۸۶۸. **بَد قولی، از ندار می‌آید.** (سیرجانی)
۱۷۸۶۹. **بد قوم باش، بی‌قوم نباش.** (هزاره‌ای، تاجیکی، افغانی)
۱۷۸۷۰. **بدکار، بدگمان است.** (بختیاری، سبزواری)
۱۷۸۷۱. **بدکار نسبت به خودش بدگمان است.** (لری)
۱۷۸۷۲. **بدکاره باشی، تیز باشی.** (بختیاری)
۱۷۸۷۳. **بدک بمان این‌جا، تا پیدا شدن خوبک.** (آذری)
۱۷۸۷۴. **بدکردار بد اندیش است.** (بهمنیاری، افغانی، دهخدا)
۱۷۸۷۵. **بدکردار، بداندیش باشد.** (بهمنیاری)
۱۷۸۷۶. **بدکردار بدخیال می‌شود.** (شکورزاده)
۱۷۸۷۷. **بدکرده بدی کشد به پایان.** (ناصرخسرو: ۳۸۵، شکورزاده)
۱۷۸۷۸. **بد کردی، بد می‌بینی.** (هزاره‌ای)
۱۷۸۷۹. **بد کس را نخواهد هرکه خود را خوب می‌خواهد.** (سلیم تهرانی، تکمله)
۱۷۸۸۰. **بدکنان را به کردگار بسپار.** (خور و بیابانکی، نایینی)
۱۷۸۸۱. **بد کن، بچّه کن.** (زرقانی)
۱۷۸۸۲. **بدکننده را زندگی کوتاه باشد.** (تاریخ بیهقی: ۴۷۳)
۱۷۸۸۳. **بد که بخواهد بیاید از در و دیوار می‌آید.** (شکورزاده، کوچه)
۱۷۸۸۴. **بد گمان باش، حرامْ لقمه (سُفره) نباش.** (کوچه)
۱۷۸۸۵. **بد گمان باش در امان باش.** (حییّم، کوچه، شکورزاده، عوام)
۱۷۸۸۶. **بدگمان بی‌ایمان است.** (هزاره‌ای، افغانی، هزاره‌ای)
۱۷۸۸۷. **بدگمانی از عاقبت اندیشی است.** (بهمنیاری)
۱۷۸۸۸. **بدگو بد می‌شنود.** (اهری)
۱۷۸۸۹. **بدگویی و غیبت می‌کند، در صدر هم می‌نشیند.** (پاپی)
۱۷۸۹۰. **بد گهر با کسی وفا نکند.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۵۲، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، افغانی)
۱۷۸۹۱. **بد گهر را علم و فن آموختن / دادن تیغ است دست راهزن.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۴۳۶/۴)
۱۷۸۹۲. **بد گیرند مارِ نیم کشته.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۸۵)
۱۷۸۹۳. **بِدم، بمیر و بدم.** (تهرانی)
۱۷۸۹۴. **بدم را دشنام مده تا خوبت را دشنام ندهم.** (بختیاری)
۱۷۸۹۵. **بد مست بگریز که دیوانه آمد.** (نامه‌ی داستان)
۱۷۸۹۶. **بد معامله آشنای قاضی است.** (شاهد، نامه‌ی‌داستان، فرهنگ‌نامه، تکمله، کوچه)
۱۷۸۹۷. **بد معامله را بس معامله، خوش معامله را باز معامله.** (هزاره‌ای)
۱۷۸۹۸. **بد مکن ای دوست که کیفر بری.** (شکورزاده)
۱۷۸۹۹. **بد مکن تا روز بد نبینی.** (سیستانی)
۱۷۹۰۰. **بد مکن که بد افتی، چَهْ مَکَن که خود افتی.** (جوامع‌الحکایات، کلیله ودمنه، تکمله، عوام، شکورزاده، دهخدا، کوچه، بهمنیاری)
۱۷۹۰۱. **بد مکن که بد نبینی.** (افغانی)
۱۷۹۰۲. **بد مکن و از بد مترس.** (لری)
۱۷۹۰۳. **بد مکن و بد مبندیش / تا تو / تا تو را بد نیاید پیش.** (قرةالعین: ۲۰، دهخدا، کوچه، افغانی، شکورزاده)
۱۷۹۰۴. **بد مکن و به درگاه خدا منال.** (دزفولی)
۱۷۹۰۵. **بد مگوی و بد مکن با هیچ‌کس در هیچ حال.** (ابن‌یمین: ۴۳۵)
۱۷۹۰۶. **بد می‌کنی و نیک طمع می‌داری؟** (مولوی، امثال‌موزون، شکورزاده)
۱۷۹۰۷. **بد نام کننده‌ی نکونامی چند.** (نامه‌ی داستان، دهخدا)
۱۷۹۰۸. **بدنامی از ماه صفر به در رفته‌است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۷۹۰۹. **بدنامی او از آن سر دنیا گذشته‌است.** (بختیاری)
۱۷۹۱۰. **بدنامی به سیزده صفر به‌در شده، سیزده‌ها همه نحس است.** (بیرجندی)

۱۷۹۱۱. **بد نبود بدتر شد، کور نبود کچل شد.** (شوشتری)
۱۷۹۱۲. **بد نبیند ز کسی آن‌که نکرده‌ست بدی.** (میرنجات اصفهانی، لطایف‌الخیال، تکمله)
۱۷۹۱۳. **بدن تندرست و ک..ن تنگ تو را خوش نیاید.** (هزاره‌ای)
۱۷۹۱۴. **بدِ نزدیک خانه‌ات را به خوبِ جایِ نابلد عوض مکن.** (کرمانجی)
۱۷۹۱۵. **بدن زیک*چه‌قدر گوشت داره که کباب کنیم؟** (آملی)
۱۷۹۱۶. **بدن زیک چیزی ندارد که بتوان روغن گرفت.** (مازندرانی)
۱۷۹۱۷. **بدنش بوی جل می‌دهد.** (کرمانی)
۱۷۹۱۸. **بدنش به اندازه‌ی یک خرس پیه دارد.** (رامسری)
۱۷۹۱۹. **بدنش موی عزراییل داره.** (اهری)
۱۷۹۲۰. **بد نفس مباش بدگمان باش / وز فتنه‌ی خلق در امان باش.** (نظامی، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۷۹۲۱. **بدن که پوشیده‌شد، جامه چه کهنه چه نو / شکم که معمور شد، لقمه چه گندم چه جو.** (بیرجندی)
۱۷۹۲۲. **بدن گرم بی‌درد نی.** (تاجیکی)
۱۷۹۲۳. **بدنم را با جوالدوز سوراخ کنند مهم نیست، فقط به من بگویند زن کدخدا.** (کردی کرمانشاهی)
۱۷۹۲۴. **بدنیّت حریص و گرسنه چشم است هر چند شکمش سیر باشد.** (ترکمنی)
۱۷۹۲۵. **بدون مزد از کنار گلیم نمی‌گیرد.** (مرندی)
۱۷۹۲۶. **بدون مصلحت سر می‌تراشد.** (بختیاری)
۱۷۹۲۷. **بد و نیک بر ما همی بگذرد.** (فردوسی، دهخدا)
۱۷۹۲۸. **بد و نیک جهان گذران می‌گذرد.** (هاتف، دهخدا، شکورزاده)
۱۷۹۲۹. **بد و نیک را بذل کن سیم و زر.** (سعدی؛ بوستان: ۹۲، دهخدا)
۱۷۹۳۰. **بد و نیک زمانه گردان است.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۱۳)
۱۷۹۳۱. **بد و نیک ماند ز ما یادگار.** (شکورزاده)
۱۷۹۳۲. **بد و نیک هرگز نماند نهان.** (فردوسی، دهخدا)
۱۷۹۳۳. **بد و نیکی به‌جای دشمن و دوست / هر یکی در محل خود نیکوست.** (فرهنگ‌نامه)
۱۷۹۳۴. **بده بخورد، بپوشان بخوابد.** (آذری)
۱۷۹۳۵. **بده بخورم، بپّا نمیرم.** (کاشانی)
۱۷۹۳۶. **بده بستان، توی قبرستان.** (سیرجانی)
۱۷۹۳۷. **بده بستونِ بی‌آزار خوبه.** (بیرجندی)
۱۷۹۳۸. **بده بستون که در عالم رواج است، بد و خوب است که بستون ماجراست.** (فریدونی)
۱۷۹۳۹. **بِده بعد منّت بنه.** (کوچه)
۱۷۹۴۰. **بده تا پیدا کنی، اگر ندهی چی را پیدا می کنی؟** (تایبادی)
۱۷۹۴۱. **بده تا دمی عیب‌شویی کنیم / درون فارغ از عیب‌جویی کنیم.** (جامی؛ خردنامه‌ی‌اسکندری: ۹۳۳)
۱۷۹۴۲. **بد هستی؟ نه، بدگو داری؟ ها، بد عالمی.** (زرقانی)
۱۷۹۴۳. **بدهکار اگر روغنت داد، بریز تو کُلاهت.** (سیرجانی، کرمانی، شهربابکی)
۱۷۹۴۴. **بدهکار اگر سنگ به سرت زد سنگ را بگیر و از دست مده.** (شکورزاده)
۱۷۹۴۵. **بدهکار اگر لنگه کفش هم پرت کند آدم باید بردارد.** (تهرانی)
۱۷۹۴۶. **بدهکار را حرف (حرفش) نزنی طلبکار می‌شود.** (نامه‌ی‌داستان، تهرانی)
۱۷۹۴۷. **بدهکار را که به حال خود گذاشتی (رو بدهی) طلبکار می‌شود.** (حییم، کرمانی، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، دهخدا)
۱۷۹۴۸. **بدهکار را که حرفش نمی‌زنی بستانکار می‌شود.** (عوام، تهرانی)
۱۷۹۴۹. **بدهکار را که رو بدهی، بستانکار از آب در می‌آید (می‌شود).** (کوچه)
۱۷۹۵۰. **بدهکار و عاق والدین عاقبت یکی می‌شوند.** (آذری)
۱۷۹۵۱. **بدهکاری به گردن آویزان و بز در گلّه.** (بویراحمدی)
۱۷۹۵۲. **بدهکاری مال مرده‌است.** (تهرانی)
۱۷۹۵۳. **بدهم پاره (رشوه) بخرم خاله؟** (افغانی)
۱۷۹۵۴. **بد همسایه را همسایه داند.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۴۶، هبله‌رودی، مثمر، شکورزاده، کوچه، بیرجندی)
۱۷۹۵۵. **بد همسایه را همسایه داند / مزاج طفل بدخو دایه داند.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۶۴، افغانی)
در اصل: **سرشت طفل بد را دایه داند / بد همسایه را همسایه داند**
۱۷۹۵۶. **بده مضایقه نکن، بخواه شرم نکن.** (مشکین‌شهری)
۱۷۹۵۷. **بد همه را بد داند.** (دهخدا، افغانی)
۱۷۹۵۸. **بِدَهند بخوری، بپّایند نمیری.** (کوچه، تهرانی)
۱۷۹۵۹. **بِدَهند بخوری، ندهند بِدری.** (تهرانی)
۱۷۹۶۰. **بده نیمه، بده آجر، بده گچ / مکن با گفته‌ی استاد خود لج.** (ایرج‌میرزا: ۲۳۹، شکورزاده)
۱۷۹۶۱. **بده و بزن به دریا.** (لری)
۱۷۹۶۲. **بده وگرنه ستمگر به زور بستاند.** (سعدی؛ گلستان: ۹۴)
۱۷۹۶۳. **بده و منّت منه.** (دهخدا، شکورزاده)
۱۷۹۶۴. **بدهی‌ات را بپذیر، سال دیگر بپرداز.** (آمره‌ای)

۱۷۹۶۵. **بدهی بیابی، ندهی چه یابی؟** (بیرجندی)
۱۷۹۶۶. **بدهید که دیر آمدم.** (تهرانی)
۱۷۹۶۷. **بدهی که رسید به صد و بیست، بخور که دیگر پس دادنی نیست.** (زرقانی)
۱۷۹۶۸. **بدی بدتر از عمر کوتاه نیست.** (فردوسی، بهمنیاری)
۱۷۹۶۹. **بدی به بدخواه می‌رسد.** (بهمنیاری، دهخدا)
۱۷۹۷۰. **بدی در جهان بدتر از آز نیست.** (فردوسی، دهخدا، شکورزاده)
۱۷۹۷۱. **بدیدم تو را، یاد آمد مرا.** (فیروزکوهی)
۱۷۹۷۲. **بدی را بدی سهل باشد جزا / اگر مردی اَحسِن اِلی مَن اسا.** (سعدی؛ بوستان: ۹۳، خزینه، دهخدا، افغانی، کاوش)
۱۷۹۷۳. **بدی را بدی، نیکی را نیکی.** (تاجیکی)
۱۷۹۷۴. **بدی را هم بدی پاداش دادند.** (سلیمی: شیرین‌وفرهاد: بیت ۲۱۴۸)
۱۷۹۷۵. **بدی زن از شوهرش است، خوبی نان از ظرف آن.** (بختیاری)
۱۷۹۷۶. **بدی سازد کرا خوبی* نسازد.** (بهمنیاری)
۱۷۹۷۷. **بدی سگ از هم‌شأنی است.** (ترکمنی)
۱۷۹۷۸. **بدی قوم و خویش مثل رسوایی ناموسی است.** (قشقایی)
۱۷۹۷۹. **بدی کارش به خودش زد.** (بختیاری)
۱۷۹۸۰. **بدی کردی، خبردار باش.** (افغانی)
۱۷۹۸۱. **بدی، مار گرزه است از او دور باش.** (ناصرخسرو: ۲۷۳)
۱۷۹۸۲. **بد یمن خودش خوب است دست اندازش بد است.** (کردی)
۱۷۹۸۳. **بدیمنی از چهره‌اش می‌بارد.** (لری)
۱۷۹۸۴. **بدیِ نرفته که خوبی جایش را بگیرد.** (کوچه)
۱۷۹۸۵. **بدین شکستگی ارزد به صد هزار درست.** (نامه‌ی داستان، شکورزاده)
۱۷۹۸۶. **بدی نکن تا پشیمانی نکشی.** (آذری)
۱۷۹۸۷. **بدین مژده گر جان فشانم رواست / که این مژده آسایش جان ماست.** (فردوسی: ۸۰۶ عوام، شکورزاده، هبله‌رودی، مثمر، دهخدا، خزینه)
۱۷۹۸۸. **بدی نیکی هم دارد.** (تاجیکی)
۱۷۹۸۹. **بدی یک روز پیش آید بدان را.** (ویس‌و رامین: ۲۷۷، شکورزاده، دهخدا)
۱۷۹۹۰. **بذر برنج در آب ریخته.** (آملی)
۱۷۹۹۱. **بذر به بذر شباهت دارد، بادنجان به نشای خود.** (سوادکوهی)
۱۷۹۹۲. **بذر نکاشته از درو کردن حرف می‌زند.** (کردی)
۱۷۹۹۳. **بذل جاه و مال و ترک نام و ننگ / در طریق عشق اوّل منزل است.** (سعدی؛ غزلیات: ۳۷۲، دهخدا، بهمنیاری)
۱۷۹۹۴. **بر آب روان خانه نبایست بنا کرد.** (صائب: ۲۰۹۸، امثال‌موزون، شکورزاده)
۱۷۹۹۵. **بر آتش شب مرو و بر دود روز / بر کوکو* سگ برو و بر بانگ خروس.** (بهمنیاری)
۱۷۹۹۶. **بر آتش شب و دود روز مرو / بر عوعو سگ و بانگ خروس برو.** (فرهنگ‌نامه)
۱۷۹۹۷. **بر آتش نفت نریز.** (مازندرانی)
۱۷۹۹۸. **بر آدم ایرادبگیر درِ ایراد باز است.** (تهرانی)
۱۷۹۹۹. **بر آدم بد، دو سلام.** (بیرجندی)
۱۸۰۰۰. **بر آزادگان جز بلا می‌نیاید.** (انوری: ۵۳۵)
۱۸۰۰۱. **بر آستانه‌ی تسلیم سر بنه.** (حافظ: ۱۰۶)
۱۸۰۰۲. **بر آستین هم ز پیراهن است.** (فردوسی، دهخدا، شکورزاده)
۱۸۰۰۳. **بر آسمان شدن آسان بود به‌پای براق.** (ظهیر فاریابی: ۱۱۷، دهخدا، شکورزاده)
۱۸۰۰۴. **برآسیاب دیوانه حواله می کند.** (سبزواری)
۱۸۰۰۵. **بر آش سفید، نیمرو نگذار.** (مازندرانی)
۱۸۰۰۶. **برآمدنی فکر کن از رفته میندیش.** (کمال‌خجندی: ۸۷ تکمله)
۱۸۰۰۷. **بر آن بنده حق نیکویی خواسته ست / که با او دل و دست زن راستِ ست.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۳، فرهنگ‌نامه)
۱۸۰۰۸. **بر آن‌چه می‌گذرد دل مَنه که دجله بسی / پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۹۰، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۱۸۰۰۹. **بر آن کدخدا زار باید گریست / که دخلش بود نوزده خرج بیست.** (دهخدا، عوام، شکورزاده)
۱۸۰۱۰. **بر آن کس کز هنر یک‌سو نشسته/ خموشی، رخنه‌ی‌صد عیب بسته.** (وحشی بافقی؛ فرهاد و شیرین)
۱۸۰۱۱. **بر آن مرد کُند است دندان یوز / که مالد زبان بر پنیرش دو روز.** (سعدی؛ بوستان: ۸۸ فرهنگ‌نامه)
۱۸۰۱۲. **برآید به گِل چشمه از لای خویش.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۱۹)
۱۸۰۱۳. **برآید به نرمی ز سوراخ مار.** (فردوسی: ۳۸۶، شکورزاده)
در اصل: **به نرمی در آید ز سوراخ مار**
۱۸۰۱۴. **برآید ز پهلوی چپ، تیغ راست.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۴۳)
۱۸۰۱۵. **برآید ز مشرق به صبر آفتاب.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۰۶)
۱۸۰۱۶. **برابر خر جو پاک می کند.** (دهخدا، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، شهربابکی)
۱۸۰۱۷. **برابر دوغت پاغنده* بزن.** (افغانی)

۱۸۰۱۸. **برابر دوغت می‌زنم پنبه.** (ایلامی)
۱۸۰۱۹. **برابر قدش قبا می‌دوزه.** (افغانی)
۱۸۰۲۰. **برابر نشو به گنده، تو را می‌کند شرمنده.** (تاجیکی)
۱۸۰۲۱. **برات آسمانی باز گردیدن نمی‌داند.** (صائب: ۱۵۳۱، تکمله)
۱۸۰۲۲. **براتش را بر سر یخ نوشته‌اند.** (هبله‌رودی، مثمر، عوام، شاهد)
۱۸۰۲۳. **براتش را به شاخ آهو نوشته‌اند.** (عوام، (هبله‌رودی)
۱۸۰۲۴. **برات عاشقان بر شاخ آهوست.** (هبله‌رودی، مثمر، کوچه، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، افغانی)
۱۸۰۲۵. **برات عاشقان بنوشت بر یخ.** (ادیب‌الممالک فراهانی؛ قصیده: ۹۷)
۱۸۰۲۶. **برات عالی بر انبار خالی.** (بهمنیاری، کرمانی)
۱۸۰۲۷. **براثر صبر نوبت ظفر آید.** (حافظ قدسی: ۱۴۶)
۱۸۰۲۸. **بر احوال آن شخص باید گریست / که دخلش بود نوزده خرج بیست.** (بهمنیاری، تهرانی)
۱۸۰۲۹. **برادر آن بود کاو روز سختی / تو را یاری کند در نیکبختی.** (ناصرخسرو. (؟)، فرهنگ‌نامه)
۱۸۰۳۰. **برادر از آهن و خواهر از خمیر است.** (آذری)
۱۸۰۳۱. **برادر اگر با برادر لواط کند، کور می‌شود.** (بختیاری)
۱۸۰۳۲. **برادر اگر خوب باشد، خواهر بدش را به همسری بگیر.** (آذری)
۱۸۰۳۳. **برادر اگر خوب بود، خدا هم برادر داشت.** (رامسری)
۱۸۰۳۴. **برادر اگر شریک درد برادر باشد بازار شلوغ نمی‌شود.** (تالشی)
۱۸۰۳۵. **برادر اگر گوشت برادرش را بخورد، استخوان‌هایش را نمی‌شکند.** (قشقایی، کرمانشاهی، بختیاری)
۱۸۰۳۶. **برادران اگر گوشت همدیگر را بخورند استخوان همدیگر را دور نمی‌ریزند.** (تهرانی)
۱۸۰۳۷. **برادران به نداری هم راضی‌اند ولی به مرگ هم راضی نیستند.** (جیرفتی)
۱۸۰۳۸. **برادران جنگ (دعوا) کنند ابلهان باور کنند.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، ساوه‌ای، ایلامی، آذری)
۱۸۰۳۹. **برادران را ببین خواهر را خواستگاری کن.** (آذری)
۱۸۰۴۰. **برادران متّحد پرنده‌ی در حال پرواز را بر زمین می‌اندازند، برادران پراکنده، پرنده‌ی در دستشان را هم پرواز می‌دهند.** (ترکمنی)
۱۸۰۴۱. **برادران همدیگر را آزار می‌دهند امّا از هم بیزار نمی‌شوند.** (ترکمنی)
۱۸۰۴۲. **برادران هنگام تنگی شناخته می‌شوند.** (خوزستانی)
۱۸۰۴۳. **برادرانی که اتّحاد ندارند؛ خویشان دورند.** (آذری)
۱۸۰۴۴. **برادر با برادر پشت می‌گیرد، درخت با درخت رشد می‌کند.** (لری)
۱۸۰۴۵. **برادر با برادر زیبنده‌است نه با قبا.** (لری)
۱۸۰۴۶. **برادر، با جان برابر.** (بیرجندی)
۱۸۰۴۷. **برادر باید سپر برادر باشد.** (بختیاری)
۱۸۰۴۸. **برادر بد باش ولی بی‌برادر نباش.** (مازندرانی)
۱۸۰۴۹. **برادر بد چه در مهمان‌سرای منزل، چه در قبرستان.** (لری)
۱۸۰۵۰. **برادرِ بد شمشیرِ کند است.** (لری)
۱۸۰۵۱. **برادر برادر حسابش برابر.** (افغانی)
۱۸۰۵۲. **برادر برادر خودش را با کارد می‌زند، بعد او را بغل می‌کند.** (قشقایی)
۱۸۰۵۳. **برادر، برادر سختی و حادثه است.** (بختیاری)
۱۸۰۵۴. **برادر برای روز تنگ است، اسلحه برای روز جنگ.** (کرمانشاهی)
۱۸۰۵۵. **برادر بزرگ‌ترکه بالای درخت رود، برادر کوچک‌تربالای درختچه می‌رود.** (مازندرانی)
۱۸۰۵۶. **برادر بوقی به درد نمی‌خورد.** (بختیاری)
۱۸۰۵۷. **برادر به برادر، خواهر به خواهر.** (بختیاری)
۱۸۰۵۸. **برادر به جرمِ برادر مگیر.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۴۳)
۱۸۰۵۹. **برادر به ذلّت برادر راضی است ولی به مرگش نه.** (سنقری)
۱۸۰۶۰. **برادر به مرگ برادر راضی نیست، ولی به عقب ماندنش راضی است.** (نهاوندی)
۱۸۰۶۱. **برادر بی‌برادر، لنگه‌ی بارش افتاده‌است.** (بختیاری)
۱۸۰۶۲. **برادر بی‌زبانت را به کسی نده.** (مازندرانی)
۱۸۰۶۳. **برادر بی‌زبان در جیب داشته باشم، غصّه‌ای ندارم.** (رامسری)
۱۸۰۶۴. **برادر بیش، سهم اندک.** (بختیاری)
۱۸۰۶۵. **برادر پدری گوز هوایی، برادری می‌خواهم شیر مادرم را خورده‌باشد که مهرش در دلم بماند.** (اندیمشکی)
۱۸۰۶۶. **برادر پشت برادر باشد، مگر قضای خدا کاری بکند.** (کرمانشاهی)
۱۸۰۶۷. **برادر پشت، برادرزاده هم پشت / درخت بی‌برادر کِی کند رشد؟** (کوچه، سیرجانی، شکورزاده، اصفهانی)
۱۸۰۶۸. **برادر پشت، برادرزاده‌هم‌پشت؛ خواهرزاده را به زر بِخَر، به سنگ بُکُش.** (کوچه، سهیلی، جیرفتی، دهخدا)
۱۸۰۶۹. **برادر، پشت برادر مگر غضب خدا.** (سنقری)
۱۸۰۷۰. **برادر پول زیر بغلم است.** (مازندرانی)

۱۸۰۷۱. **برادر پیدا نمی‌شه، پسر و شوهر پیدا می‌شه.** (سیستانی)
۱۸۰۷۲. **برادرت سفیده تو چرا سیاهی؟ سیاها (مثل) تو نمیرن الهی.** (شکورزاده، تهرانی)
۱۸۰۷۳. **برادرت کسی است که حرف تو را تصدیق کند.** (خوزستانی)
۱۸۰۷۴. **برادرت کسی است که قدرت را بداند.** (ترکمنی)
۱۸۰۷۵. **برادر توبه ندارد، انسان شریر روستا ندارد.** (ترکمنی)
۱۸۰۷۶. **برادر توشه‌ی‌روز خشک‌سالی است.** (قشقایی)
۱۸۰۷۷. **برادر جای برادر، معامله هم جای معامله.** (گیلکی)
۱۸۰۷۸. **برادر جدا شده همانند همسایه‌ی بیگانه است.** (آذری)
۱۸۰۷۹. **برادر چون ستون پشت برادر است.** (لکی)
۱۸۰۸۰. **برادر، چو عمرت ز چهل درگذشت / مزن دست و پا آبت از سر گذشت.** (لنجانی)
۱۸۰۸۱. **برادر حاتم است.** (دهخدا، کرمانی)
۱۸۰۸۲. **برادر حاتم بر در خانه‌اش شاشیده است.** (کرمانی)
۱۸۰۸۳. **برادر حاتم شده‌است، به چاه زمزم می‌شاشد.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۸۰۸۴. **برادر حامی برادر است ولی اگر قدر هم را ندانند بلای همدیگرند.** (ترکمنی)
۱۸۰۸۵. **برادر، خداست.** (بختیاری)
۱۸۰۸۶. **برادر خدا کند تو خوب بشوی من دزد باشم.** (فرهنگ‌نامه)
۱۸۰۸۷. **برادر خُرده شیشه هم باشد باید قورتش داد.** (تهرانی)
۱۸۰۸۸. **برادر خرس، شکمش است.** (مازندرانی)
۱۸۰۸۹. **برادر خواهری به صحرای کربلا آمده (پدید آمده).** (گیلکی)
۱۸۰۹۰. **برادر خواهری هم اگر خوب می‌بود خدا هم یکی برای خود داشت.** (گیل و دیلم)
۱۸۰۹۱. **برادر خوب است رفیق باشد.** (شکورزاده، عوام)
۱۸۰۹۲. **برادر خوب غذای روز آخرت است.** (قشقایی)
۱۸۰۹۳. **برادرِ خوک است.** (مازندرانی)
۱۸۰۹۴. **برادر دارا به حقّ ندار.** (عوام)
۱۸۰۹۵. **برادردار و بی‌برادر در راهی رفتند، برادردار دست بی‌برادر را گرفت و او را درچاهی انداخت.** (بختیاری)
۱۸۰۹۶. **برادر دروغ‌گو یک بار نهار می‌خورد.** (کرمانجی)
۱۸۰۹۷. **برادر دیوانه، نصفه نخود دارد.** (رامسری)
۱۸۰۹۸. **برادر را ببین، خواهر را بگیر.** (شکورزاده، کوچه، افغانی، سیرجانی)
۱۸۰۹۹. **برادر را به‌جای برادر نمی‌کُشند.** (عوام، شکورزاده، قشقایی، آذری، کوچه، بهمنیاری)
۱۸۱۰۰. **برادر را به خاطر دوست زیر پا می‌گذارد.** (لری)
۱۸۱۰۱. **برادر رقیب برادر است.** (لری)
۱۸۱۰۲. **برادر روز قیامت من هستی.** (سمنانی)
۱۸۱۰۳. **برادرزاده از دل و جان زاده.** (بیرجندی)
۱۸۱۰۴. **برادرزاده که درویش شد، اوّلین دفعه می‌رود دم خانه‌ی‌عمّه خویش تا گدایی کند.** (آملی)
۱۸۱۰۵. **برادرزاده‌ی‌چوپان یاورست.** (ملایری)
۱۸۱۰۶. **برادر زمان سختی و شمشیر زمان جنگ نیاز است.** (لری)
۱۸۱۰۷. **برادرزنِ چوپان خان است.** (آملی، کلاردشتی)
۱۸۱۰۸. **برادر زنده برادر ندارد، چون بمیرد برادردار می‌شود.** (بختیاری)
۱۸۱۰۹. **برادرزن می‌خواهد، نمی‌داند که زن زر می‌خواهد.** (بویراحمدی)
۱۸۱۱۰. **برادر، زن نَبُرد، گوشت هم نخورد و مُرد.** (رامسری)
۱۸۱۱۱. **برادرش پشت پایش را لخت نمی‌بیند.** (کردی کلهری)
۱۸۱۱۲. **برادرش خیلی خوب نعش می‌شود.** (کوچه)
۱۸۱۱۳. **برادر شوهر مجرّد از طلبکار چندین ساله بدتر است.** (کرجی)
۱۸۱۱۴. **برادر صد باشد بگذار بد باشد.** (لری)
۱۸۱۱۵. **برادر طالب زن بود، به خواهر پیشنهاد می‌کرد تو شوهر نمی‌کنی؟** (گیلکی)
۱۸۱۱۶. **برادر فهمیده برادر را شیر می‌نماید.** (کرمانجی)
۱۸۱۱۷. **برادر قلعه‌ی‌برادر است، قدرش ندانند بلاست.** (گنبدکاووسی)
۱۸۱۱۸. **برادر که از مادرم نباشد، فرض کن که پسر عمویم است.** (بختیاری)
۱۸۱۱۹. **برادر که از مادرم نیست تا نیمه راه با من است.** (بختیاری)
۱۸۱۲۰. **برادر که با برادر درآمیزد مایه‌ی دل‌درد است.** (لری)
۱۸۱۲۱. **برادر که برادر را نگایه / از او بوی برادری نیایه.** (بیرجندی)
۱۸۱۲۲. **برادر که به درد نخورد، گرگ او را بخورد.** (سبزواری)
۱۸۱۲۳. **برادر که در بند خویش است، نه برادر است و نه خویش است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۶، دهخدا، کوچه، عوام، افغانی)
۱۸۱۲۴. **برادر گیر می‌آید امّا پدر و مادر کو؟** (کوچه)

۱۸۱۲۵. **برادر مار باشد، ولی بسیار باشد.** (بختیاری)
۱۸۱۲۶. **برادر مار باشد، هزار باشد.** (ایلامی)
۱۸۱۲۷. **برادرم اسم خوبیش نمی‌آمد، رفت توی چشمه شاشید.** (بختیاری)
۱۸۱۲۸. **برادر مانده نشوی گفت: «دارم ماش می‌کارم.»** (سیستانی)
۱۸۱۲۹. **برادر مانند دمی است که راستش کرده‌اند.** (ترکمنی)
۱۸۱۳۰. **برادرم پهلوان است خودم چرخ ریس دیگران.** (فرهنگ‌نامه)
۱۸۱۳۱. **برادر مثل چوب پشت شانه است، هرکس ندارد، پشتش خالی است.** (بروجردی)
۱۸۱۳۲. **برادرم جوالِ پُر است و بستگانم مَشک پر از روغن.** (ترکمنی)
۱۸۱۳۳. **برادر مرگ برادر را نمی‌خواهد تنزلش را می‌خواهد.** (بروجردی)
۱۸۱۳۴. **برادرم سالم باشد، زنش فخ*.** (آذری)
۱۸۱۳۵. **برادرم سلامت باشد، بزغاله‌ی خال‌دار مال تو.** (آذری)
۱۸۱۳۶. **برادرم کچل نیست، جز عقب و جلوی سر و اطراف دو گوش و دور و بر.** (گیلکی)
۱۸۱۳۷. **برادر من باشی، برابر من باشی.** (تاجیکی)
۱۸۱۳۸. **برادر نابرادر و نامرد سزایش با خدا.** (الشتری)
۱۸۱۳۹. **برادر ناتنی فامیل نیست.** (ترکمنی)
۱۸۱۴۰. **برادر، نان روز قیامت است.** (قشقایی)
۱۸۱۴۱. **برادر و خواهر ناتنی هر یک به راه خود می‌روند.** (رامسری)
۱۸۱۴۲. **برادر وقتی زن می‌گیرد می‌شود پسر عمو.** (زرقانی)
۱۸۱۴۳. **برادر هم آخر برادر بود.** (فردوسی، دهخدا)
۱۸۱۴۴. **برادر هم دوست بِهْ.** (قابوس‌نامه: ۱۳۹، شکورزاده)
۱۸۱۴۵. **برادری از غصه‌ی برادری، صد چهل من نمک خورد و مرد.** (ایلامی، کردی کلهری)
۱۸۱۴۶. **برادری با تملّق و چاپلوسی نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۱۸۱۴۷. **برادری، برابری.** (بهمنیاری، افغانی، دهخدا، تهرانی)
۱۸۱۴۸. **برادری به‌جا (سر جایش) بزغاله (از) یکی هفتصد دینار (کمتر نمی‌شود).** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، نامه‌ی داستان، عوام)
۱۸۱۴۹. **برادری به‌جای خود، جگر را یک قاز کمتر نمی‌دهم.** (سیرجانی)
۱۸۱۵۰. **برادریت را ثابت کن ارث پدرت را بگیر.** (آستارایی)
۱۸۱۵۱. **برادریت را ثابت کن بعد ادعای میراث (ارث) کن.** (شکورزاده، عوام، دهخدا)
۱۸۱۵۲. **برادری خوب است که شیر مادرم را خورده‌باشد.** (ماهشهری)
۱۸۱۵۳. **برادری سر جایش معامله بیگانه‌وار.** (لری)
۱۸۱۵۴. **برادری که از مادرت نیست بگو عموزاده‌ات است.** (لری)
۱۸۱۵۵. **برادری که از مادرم نیست انگار همسایه‌ام است.** (لری)
۱۸۱۵۶. **برادری که دور باشد، همسایه نزدیک از او بهتر.** (بهمنیاری)
۱۸۱۵۷. **برادری ما برادری، امّا حساب برابری.** (هزاره‌ای)
۱۸۱۵۸. **برادری ما برادری، قیمت، بُزم سه شاهی.** (هزاره‌ای)
۱۸۱۵۹. **برادری (مان) برجا، (قیمت) بزغاله یکی هفت صنّار.** (کوچه، کرمانی، تهرانی)
۱۸۱۶۰. **برادری‌مان به‌جا، جو بده آلو زرد ببر.** (شکورزاده، کوچه)
۱۸۱۶۱. **برادری‌مان سر جایش، کیسه‌مان جداست.** (اهری)
۱۸۱۶۲. **برادریم برادری، معامله ما بیگانه‌وار است.** (لری، لکی)
۱۸۱۶۳. **برادریم، جیب‌مان جدا.** (ساوه‌ای)
۱۸۱۶۴. **بر اسب سوار شدن کار هرکس نیست.** (افغانی)
۱۸۱۶۵. **بر افتادگان پا مزن زینهار.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۲۳ و ۹۴۲، تکمله)
۱۸۱۶۶. **بر الماس هیچ چیز کار نکند جز سرب که از همه کمتر است.** (تاریخ‌الوزرا: ۹، تکمله)
۱۸۱۶۷. **بر امید سوزنت گم شد کلند*.** (ناصرخسرو: ۴۳۵)
۱۸۱۶۸. **بر امید کارفرما کار کردن مشکل است.** (صائب: ۵۲۲)
۱۸۱۶۹. **برانداز بیخی که خار آورد.** (سعدی؛ بوستان: ۹۷، بهمنیاری)
۱۸۱۷۰. **برانداز جامه، پس آن‌گه بِبُر.** (بدایعی بلخی؛ شاعران: ۵۰۷)
۱۸۱۷۱. **بر اندازه باید به هر در سخن.** (فردوسی، دهخدا)
۱۸۱۷۲. **بر اندازه‌ی جام بخشند می.** (ادیب پیشاوری، مثال‌موزون، دهخدا)
۱۸۱۷۳. **بر او چون کیسه‌ای دوزم که هرگز / مرا بر کیسه دیناری نباشد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۸۱۷۴. **بر اهل فتنه عید است روزی که جنگ باشد.** (فرهنگ‌نامه)
۱۸۱۷۵. **برای آبادی است که گور را کنار گور می‌گذارند.** (کوچه)
۱۸۱۷۶. **برای آبش می‌فرستند، آتش می‌آورد.** (سراوانی)
۱۸۱۷۷. **برای آدم ایرادگیر درِ (راه) ایراد باز است.** (کوچه، تهرانی)

۱۸۱۷۸. **برای آدم با فهم و شعور، بنده بشوی.** (آذری)
۱۸۱۷۹. **برای آدم بدبخت از در و دیوار می‌بارد (می‌آید).** (کوچه، عوام، حییم، بهمنیاری، شکورزاده، تکمله، دهخدا)
۱۸۱۸۰. **برای آدم بدبخت مرگ خوشبختی است.** (عشقی، حییّم)
۱۸۱۸۱. **برای آدم بدبخت ناراحتی کوچک هم بزرگ است.** (لری)
۱۸۱۸۲. **برای آدم بهانه‌گیر بهانه بسیار است.** (افغانی)
۱۸۱۸۳. **برای آدم بیچاره از در و دشت می‌بارد.** (سبزواری)
۱۸۱۸۴. **برای آدم بی‌عار چه چوبه‌ی دار، چه منار، فرقی ندارد.** (لری)
۱۸۱۸۵. **برای آدم بی‌قواره‌ی درشت اندام، از آسمان شلوار می‌بارد.** (نیشابوری)
۱۸۱۸۶. **برای آدم پلوخور، پلو می‌رسد برای آدم غصّه‌خور غصّه.** (سمنانی)
۱۸۱۸۷. **برای آدم خوش‌شانس، خروس هم تخم می‌گذارد.** (شکورزاده)
۱۸۱۸۸. **برای آدم فتنه‌گر از حلوا شیرین‌تر جنگ در خانه‌ی دیگران.** (شکورزاده)
۱۸۱۸۹. **برای آدم فقیر (بی‌نوا) جگر سفید هم گوشت است.** (فرهنگ‌نامه، زابلی)
۱۸۱۹۰. **برای آدم فقیر سال سیزده ماه است.** (لری)
۱۸۱۹۱. **برای آدم کر نقاره می‌زنم.** (رامسری)
۱۸۱۹۲. **برای آدم کور شب و روز یکی است.** (شهربابکی)
۱۸۱۹۳. **برای آدم گردن‌کلفت و ک.. گنده جا هست امّا برای آدم آگاه و صبور جا نیست؟** (قشقایی)
۱۸۱۹۴. **برای آدم گرسنه پختن کماج راحت است، ولی سرد کردن آن سخت.** (رامسری)
۱۸۱۹۵. **برای آدم گرسنه نان ارزن مانند حلواست.** (مازندرانی)
۱۸۱۹۶. **برای آدم گرسنه، نان خالی پلوست.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۱۸۱۹۷. **برای آدم گرسنه، نان از حلوا هم شیرین‌تر است.** (قشقایی)
۱۸۱۹۸. **برای آدم لال دنیا به یک صلوات.** (شکورزاده، کوچه)
۱۸۱۹۹. **برای آدم نادان چه برینی چه نماز کنی.** (بیرجندی)
۱۸۲۰۰. **برای آدم نادان درّ و پنبه‌دانه یکی است.** (بیرجندی)
۱۸۲۰۱. **برای آدم ناکس هر کار بکنی نه می‌گوید خوب است و نه می‌گوید بس.** (بختیاری)
۱۸۲۰۲. **برای آدمی‌زاد یک حرف بس است.** (قشقایی)
۱۸۲۰۳. **برای آش بی‌مزه، نمک چه کار می‌تواند بکند؟** (لری)
۱۸۲۰۴. **برای آش حاضر قاشق سر پاست.** (ارومیه‌ای)
۱۸۲۰۵. **برای آن که دیده می‌گوید و برای ندیده پیغام می‌فرستد.** (گیلکی)
۱۸۲۰۶. **برای آینده‌ات پل بساز.** (رامسری)
۱۸۲۰۷. **برای ارزن هم ظرف دارم، هم خیلی نیازمندم.** (آذری)
۱۸۲۰۸. **برای ارّه، بیل و کلنگ، در را به روی همسایه‌ات مبند.** (لری)
۱۸۲۰۹. **برای اسب چه کالسکه‌ی طلا ببندی چه گاری.** (تهرانی)
۱۸۲۱۰. **برای اسبش جو پیدا نمی‌کند، نوکر تازه استخدام می‌کند.** (ترکمنی)
۱۸۲۱۱. **برای اسب لَنگ، پالان کج می‌دوزند.** (مازندرانی)
۱۸۲۱۲. **برای اسب نجیب یک شلاق بس است.** (ابهری)
۱۸۲۱۳. **برای اسم کار می‌کند.** (بختیاری)
۱۸۲۱۴. **برای انجام یک کار لایق نیستی دو کار می‌خواهی؟** (بلوچی)
۱۸۲۱۵. **برای انسان فهمیده بالا پایین وجود ندارد.** (ابهری)
۱۸۲۱۶. **برای انگشتی ماست یک خیک را پاره می‌کند.** (شوشتری)
۱۸۲۱۷. **برای او آبکشی و ریدن فرقی ندارد.** (مازندرانی)
۱۸۲۱۸. **برای او پول دادن، جان دادن است.** (سرخه‌ای)
۱۸۲۱۹. **برای او چه آب بیاوری، چه کوزه‌اش را بشکنی.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۸۲۲۰. **برای او چه کاهدان، چه کَپَر*.** (جهرمی)
۱۸۲۲۱. **برای او درخت توت و نارون فرقی ندارد.** (سرخه‌ای)
۱۸۲۲۲. **برای او زن برادر با برادر فرقی ندارد.** (رامسری)
۱۸۲۲۳. **برای او هنوز در درّه‌ها روز است.** (رامسری)
۱۸۲۲۴. **برای اهل فتنه روز جنگ عید است.** (شکورزاده)
۱۸۲۲۵. **برای اهل ماتم دل نسوزد شمع ماتم را.** (واعظ قزوینی: ۲۰، تکمله)
۱۸۲۲۶. **برای اِیل*انجیر خوردن دیر شد ولی زمان پختن انجیر هم معلوم است.** (رامسری)
۱۸۲۲۷. **برای این تو را برادر صدا می‌زنم که چالکه*را برایم شکار کنی.** (کردی‌کرمانشاهی)
۱۸۲۲۸. **برای این چنین چشم دردها تو مُرده‌ای.** (سمنانی)
۱۸۲۲۹. **برای بادی یقه‌ای را پاره می‌کنی؟** (لری)
۱۸۲۳۰. **برای باران گذشته، بارانی نمی‌پوشند.** (ساوه‌ای)
۱۸۲۳۱. **برای بار خر قبای مخمل نمی‌دهند.** (رامسری)

۱۸۲۳۲. **برای بچّه‌دار پلو مزه‌ای ندارد، برای گوسفنددار کوچ.** (ترکمنی)
۱۸۲۳۳. **برای بداصل جفا تکش، به زمین خشک تخم نپاش.** (ترکمنی)
۱۸۲۳۴. **برای بدبخت (دردمندان) از در و دیوار می‌بارد (می‌آید).** (دهخدا، کوچه)
۱۸۲۳۵. **برای برهنه، تابستان بهتر است.** (آذری)
۱۸۲۳۶. **برای برهنه هر پیراهنی اندازه است.** (شکورزاده)
۱۸۲۳۷. **برای بریدن دنبه‌ی گاو چاقویت را نشکن.** (ترکمنی)
۱۸۲۳۸. **برای بلبل قفس زندان است اگرچه از طلا باشد.** (آذری)
۱۸۲۳۹. **برای بوته‌ی گندم به دور خار می‌گردم.** (بیرجندی، مشهدی)
۱۸۲۴۰. **برای بویش هم فکری بکن.** (کوچه)
۱۸۲۴۱. **برای بهای بهتری، پیش خاله پری‌ام آمدم.** (بختیاری)
۱۸۲۴۲. **برای به دست آوردن دل مرد بچّه‌ام شبیه بابایش شد.** (ترکمنی)
۱۸۲۴۳. **برای بی‌کار بار، برای کاردار کار می‌رسد.** (رامسری)
۱۸۲۴۴. **برای بی‌کار، بی‌کاری و برای کاری کار پیدا می‌شود.** (مازندرانی)
۱۸۲۴۵. **برای بیمار، رفتی یخ بیاوری؟** (گیلکی)
۱۸۲۴۶. **برای بیمار مقدّم‌تر از دوا و حکیم، غذا و پرستار.** (تهرانی)
۱۸۲۴۷. **برای بیماری که تیمار دارد، طبیب ناخوانده می‌آید.** (شکورزاده)
۱۸۲۴۸. **برای بی‌ناموس هر روز عروسی است.** (ترکمنی)
۱۸۲۴۹. **برای پای خودش تله گذاشته‌است.** (رامسری)
۱۸۲۵۰. **برای پدرت احسان کن، امّا به گداها عادت نده که هر روز به خانه‌ات بیایند.** (آذری)
۱۸۲۵۱. **برای پُر دویده چه می‌ماند؟ ک..ن دریده.** (تهرانی)
۱۸۲۵۲. **برای پسرت هر وقت خواستی زن بگیر، دخترت را هر وقت توانستی شوهر بده.** (شکورزاده)
۱۸۲۵۳. **برای پسر شاهت مادر نباش، امّا برای شوهر کورت، زن باوفایی باش.** (رامسری)
۱۸۲۵۴. **برای پسرها در کودکی زن فراوان است.** (قشقایی)
۱۸۲۵۵. **برای پسری که زاده نشده، لباس ندوز. (پیراهن می‌دوزی؟)** (آذری)
۱۸۲۵۶. **برای پشه عزا می‌سازد.** (خوزستانی)
۱۸۲۵۷. **برای پلوی خودت بهانه‌ای برای خوردن پیدا کن.** (آملی)
۱۸۲۵۸. **برای پولش نیست، عادت می‌کند.** (کرمانی)
۱۸۲۵۹. **برای پیشرفت کارخرس را دایی خواندن مانعی ندارد.** (آذری)
۱۸۲۶۰. **برایت اشکنه‌ای بپزم که یک وجب روغن داشته‌باشد.** (سیستانی)
۱۸۲۶۱. **برای ترساندن موش، خانه را آتش نمی‌زنند.** (بیرجندی)
۱۸۲۶۲. **برای تقسیم‌کننده، سهم نمی‌ماند.** (آذری)
۱۸۲۶۳. **برای تقسیم‌کننده فقط انگشت باقی مانده‌است.** (مازندرانی)
۱۸۲۶۴. **برایت کله بار گذاشته‌اند.** (سمنانی)
۱۸۲۶۵. **برای تماشاگر از دور، زد و خورد آسان است.** (آذری)
۱۸۲۶۶. **برایت می‌نویسم نامه‌ای از بس که خون گریم / تو گویی کاغذ مکتوب من رنگ حنا دارد.** (کلیم کاشانی، کوچه)
در اصل: **نویسم نامه از بس که خون گریم از هجرت / تو گویی کاغذ مکتوب من رنگ حنا دارد**
۱۸۲۶۷. **برایت نه کک وجود دارد نه پشه.** (سرخه‌ای)
۱۸۲۶۸. **برای تو به کول گرفتن و بر روی زمین کشیدن یکی است.** (تالشی)
۱۸۲۶۹. **برای تو پابرهنه می‌خوابم.** (اشتهاردی)
۱۸۲۷۰. **برای تو پایم را به گل زدم وگرنه کدام خویش و قوم من مرده‌است؟** (گیلکی)
۱۸۲۷۱. **برای تو حرف زدن مثل گردو پاشیدن بر دیوار است.** (تالشی)
۱۸۲۷۲. **برای تو دوغ و دوشاب یکی است.** (اشتهاردی)
۱۸۲۷۳. **برای تو سگ ارزش سر دارد، سر هم ارزش سگ را.** (گیلکی)
۱۸۲۷۴. **برای تو شلغم هم خُرد نمی‌کنند.** (سمنانی)
۱۸۲۷۵. **برای تو که قند و قروت یکی است.** (بیرجندی)
۱۸۲۷۶. **برای توله‌سگ‌های اردبیل دختر ما نیز زرنگ است.** (آذری)
۱۸۲۷۷. **برای تو یک کلمه حرف، برای یک من یک سال راه است.** (آذری)
۱۸۲۷۸. **برای تیزپا، مجال بسیار است.** (ترکمنی)
۱۸۲۷۹. **برای ثروتمند آواز بخوانید و برای فقیر ناله کنید.** (خوزستانی)
۱۸۲۸۰. **برای ثواب آخرت بکار.** (بختیاری)
۱۸۲۸۱. **برای جانم از جان گذشته‌ای باید، چه می‌خواهم کسی را که از دور برایم دل بسوزاند؟** (آذری)
۱۸۲۸۲. **برای جدِّ غریبش گریه می‌کند.** (کاوش)

۱۸۲۸۳. **برای جن کلاه می‌دوزد، برای شیطان کفش.** (قشقایی)
۱۸۲۸۴. **برای جن کلاه می‌دوزد.** (اهری)
۱۸۲۸۵. **برای جواد چه آب بیاوری، چه کوزه را بشکنی.** (آباده‌ای)
۱۸۲۸۶. **برای جوان تخت می‌توان درست کرد امّا بخت نمی‌توان تدارک دید.** (رامسری)
۱۸۲۸۷. **برای جوان فهمیده سنتور بزنی به که به پیر نفهم حرف حالی کنی.** (آذری)
۱۸۲۸۸. **برای جوان هزار هنر هم اندک است.** (ترکمنی)
۱۸۲۸۹. **برای جوشیدن، گوشتِ گوسفند (گاو) پیر خوب است.** (آذری)
۱۸۲۹۰. **برای جهان عادت شد، برای ما نیز عبرت.** (آذری)
۱۸۲۹۱. **برای چوپان زمین خدا کوچک نیست.** (ترکمنی)
۱۸۲۹۲. **برای چون تو آدمی پیراهن نمی‌کَنم.** (گیلکی)
۱۸۲۹۳. **برای چه این‌قدر می‌دوشی؟ برای گوساله هم چیزی بگذار.** (گیلکی)
۱۸۲۹۴. **برای چه تشت طلا بخواهم تا در آن خون استفراغ کنم؟** (آذری)
۱۸۲۹۵. **برای چه کسی درددل کنم؟ اگر برای درخت دردم را بگویم برگ‌هایش می‌ریزد.** (آملی)
۱۸۲۹۶. **برای چهل و پنج روز (از زمستان) کاه خود را نگه‌دار، فریاد برنیاور.** (آذری)
۱۸۲۹۷. **برای چیدن یک گردو، هزار سنگ پرتاب می‌شود، تا نصیب چه کسی شود.** (آملی)
۱۸۲۹۸. **برای حرف حق گردنم از مو باریک‌تر است.** (ابهری)
۱۸۲۹۹. **برای حرف راستم هیچ‌کس چشم دیدنم را ندارد.** (لری)
۱۸۳۰۰. **برای حفظ احترام خاله.** (آذری)
۱۸۳۰۱. **برای خاراندن، ناخن (انگشت) لازم است.** (آذری)
۱۸۳۰۲. **برای خاطر آش اوماج قرآن ختم نکنند.** (آذری)
۱۸۳۰۳. **برای خاطر پیازی سر می‌برند.** (آذری)
۱۸۳۰۴. **برای خاطرها نمی‌توان مرد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۸۳۰۵. **برای خاطر یک گل صد خار باید آب بخورد.** (خراسانی)
۱۸۳۰۶. **برای خاطر یک گل منّت صد خار می‌باید کشید.** (شکورزاده)
۱۸۳۰۷. **برای خر استخوان می‌ریزند، برای سگ علف.** (گیلکی)
۱۸۳۰۸. **برای خران چه کاه باشد چه زعفران.** (شیرازی)
۱۸۳۰۹. **برای خر ترکی کوه و جای صاف فرقی نمی‌کند.** (برازجانی)
۱۸۳۱۰. **برای خر چه برقصی چه اسپند دود کنی.** (گلبافی)
۱۸۳۱۱. **برای خر حلوا درست می‌کنند.** (لری)
۱۸۳۱۲. **برای خر دارچین دَم می‌کنند، برای سگ حلوا کُلیچه.** (گلبافی)
۱۸۳۱۳. **برای خر سوره‌ی یس می‌خواند.** (آذری)
۱۸۳۱۴. **برای خر غایب جو نیست.** (گیلکی)
۱۸۳۱۵. **برای خر، کاه؟** (سمنانی)
۱۸۳۱۶. **برای خر کجا خوب است؟ یا خرمن یا دور خرمن.** (سنگسری)
۱۸۳۱۷. **برای خر کج (لنگ) پالان کج می‌دوزند.** (آملی، سنگسری، بندرگزی)
۱۸۳۱۸. **برای خر نبات ریز می‌کند.** (سبزواری)
۱۸۳۱۹. **برای خرید اسب، جوان را بفرست، برای خواستگاری پیر.** (آذری)
۱۸۳۲۰. **برای خری که راه نمی‌رود، چه یک فرسخ چه صد فرسخ.** (بروجردی)
۱۸۳۲۱. **برای خری لَنگ کاروان بار نیفکند.** (شکورزاده، دهخدا)
۱۸۳۲۲. **برای خوابیدن، سایه‌ی سنگ، اگر مار نباشد.** (آذری)
۱۸۳۲۳. **برای خوبی بدی، برای خر کور کاهدان.** (آذری)
۱۸۳۲۴. **برای خود بربری نمی‌تواند بپزد برای دیگران لواش می‌پزد.** (تالشی)
۱۸۳۲۵. **برای خودت چشم باش.** (آذری)
۱۸۳۲۶. **برای خودت صبحانه (ناهار) می‌خواهی برای برادرت عصرانه؟** (گیلکی)
۱۸۳۲۷. **برای خودت کار کن، تا محتاج نامردان نشوی.** (کلاردشتی)
۱۸۳۲۸. **برای خودت کار کن، در نظر دیگران پسندیده باش.** (ساوه‌ای)
۱۸۳۲۹. **برای خودت ننهاده بنه (بگذار).** (گیلکی)
۱۸۳۳۰. **برای خود حسن و حسین می‌گوید.** (رامسری)
۱۸۳۳۱. **برای خود دوست پیدا کن، دشمن در کنار اُجاق خودت نشسته.** (قشقایی)
۱۸۳۳۲. **برای خودش آب نمی‌تواند درست کند، برای دیگران پلو سرکج درست می‌کند.** (هزاره‌ای)
۱۸۳۳۳. **برای خودش آش بریده نمی‌تواند، برای دیگران سیمیان* می‌برد.** (افغانی)
۱۸۳۳۴. **برای خودش آمرزش گذاشت.** (مازندرانی)
۱۸۳۳۵. **برای خودش از لاشه‌ی گوسفند گوشت می‌گیرد، برای دیگری (همسایه) قلوه.** (آملی)
۱۸۳۳۶. **برای خودش اماج نمی‌تواند درست کند، برای دیگران رشته می‌برد.** (آذری)

۱۸۳۳۷. **برای خودش اُماچو درست نمی‌کند برای همسایه‌اش آش رشته می‌پزد.** (سیرجانی)
۱۸۳۳۸. **برای خودش بزرگ‌تری می‌کند.** (رامسری)
۱۸۳۳۹. **برای خودش دانا و بینا برای مردم کور نابینا.** (لارستانی)
۱۸۳۴۰. **برای خودش ریشی نیست برای مردم سبیل است.** (جیرفتی)
۱۸۳۴۱. **برای خودش عروسی کرد، برای پدرش خیرات.** (تالشی)
۱۸۳۴۲. **برای خودش کارت پستال می‌فرسته.** (تهرانی)
۱۸۳۴۳. **برای خودش گور سوزانی باقی گذاشت.** (آملی)
۱۸۳۴۴. **برای خودش گوشت می‌گیرد، برای همسایه جگر سفید.** (مازندرانی)
۱۸۳۴۵. **برای خودش مرگ می‌خواهد، برای صاحبش ضرر.** (آذری)
۱۸۳۴۶. **برای خودش می‌ریند، برای من چشم می‌درانْد.** (آذری)
۱۸۳۴۷. **برای خودش نان پختن نمی‌داند، برای دیگران پلو می‌پزد.** (بختیاری)
۱۸۳۴۸. **برای خودش نان جو نمی‌پزد، برای مردم آش و پلو می‌پزد.** (بختیاری)
۱۸۳۴۹. **برای خودش نگذاشت، برای بر و همسایه‌اش گذاشت.** (گیلکی)
۱۸۳۵۰. **برای خودش نمی‌تواند پاپوش بدوزد، برای دیگران تنبان می‌دوزد.** (مرندی، علمداری)
۱۸۳۵۱. **برای خودش نمی‌گوید برای مردم می‌گوید.** (بختیاری)
۱۸۳۵۲. **برای خودش هم نیست.** (سرخه‌ای)
۱۸۳۵۳. **برای خود گور به گوری گذاشت.** (مازندرانی)
۱۸۳۵۴. **برای خود گوشت و برای برادرش (همسایه) روده می‌خرد.** (مازندرانی)
۱۸۳۵۵. **برای خود لخشک*نمی‌تواند برای دیگران آش درست می‌کند.** (هزاره‌ای)
۱۸۳۵۶. **برای خودم کار نمی‌کنم امّا برای آقاجبّار توبره می‌بافم.** (قشقایی)
۱۸۳۵۷. **برای خود نماز نمی‌خواند، برای مردم پیش‌نماز می‌شود.** (بیرجندی)
۱۸۳۵۸. **برای خود نمی‌تواند آش بپزد برای مردم آش برگی می‌پزد.** (کرمانجی)
۱۸۳۵۹. **برای خود نمی‌تواند آش بلغور درست کند برای مردم پلو می‌پزد.** (کردی)
۱۸۳۶۰. **برای خوردن آش اوماج، قرآن ختم می‌کند.** (آذری)
۱۸۳۶۱. **برای خوردن پلو بلغور، خیرالنسا بشیر را کشت.** (دزفولی)
۱۸۳۶۲. **برای خوردن سپهسالار است، برای دعوا بُنه پا.** (شکورزاده، تمثیل)
۱۸۳۶۳. **برای خوردن سر و پا برای کار کردن بی‌دست و پا.** (اصفهانی)
۱۸۳۶۴. **برای خوردن سلامت است برای کار کردن بیمار است.** (هزاره‌ای)
۱۸۳۶۵. **برای خوردن طیّار.** (رفسنجانی)
۱۸۳۶۶. **برای خوردن گوشتش گرسنه است و به خونش تشنه.** (قشقایی)
۱۸۳۶۷. **برای خوردن نان ندارد، نام سگش را نقره گذاشته.** (آذری)
۱۸۳۶۸. **برای خوردن وسط بنشین و برای خوابیدن کنار.** (خوزستانی)
۱۸۳۶۹. **برای خوک دنبه گذاشته‌است.** (سرخه‌ای)
۱۸۳۷۰. **برای خوک کار بکن، برای شوهر نکن.** (آملی)
۱۸۳۷۱. **برای خویشان کار می‌کند و بر همسایه‌ها منّت می‌گذارد.** (خوزستانی)
۱۸۳۷۲. **برای دانا اشاره‌ای کافی است و برای نادان مناره هم کم است.** (قشقایی)
۱۸۳۷۳. **برای دانا سخنی بس است و برای احمق هزار سخن عبث است.** (ترکمنی)
۱۸۳۷۴. **برای دانا مثل روز روشن است امّا برای نادان چون شب تاریک.** (قشقایی)
۱۸۳۷۵. **برای دانشمند، هیچ کشوری بیگانه نیست.** (خرّمی)
۱۸۳۷۶. **برای دختر کاری، کار پیدا می‌شود و برای دختر دم بخت شوهر.** (رامسری)
۱۸۳۷۷. **برای دختر ما چهل تا در بومه، چهل تا هم در کوچه سرگردونه.** (بیرجندی)
۱۸۳۷۸. **برای درد بواسیر پیش حکیم بواسیری باید رفت.** (شکورزاده، تهرانی)
۱۸۳۷۹. **برای دردمندان از در و دیوار می‌آید.** (کوچه)
۱۸۳۸۰. **برای در مشک دوغ خوب است.** (سیرجانی)
۱۸۳۸۱. **برای دزد هم سنگی بینداز.** (نهاوندی)
۱۸۳۸۲. **برای دشمن در حال فرار، پلی از طلا بساز.** (خرّمی)
۱۸۳۸۳. **برای دفاع از مالم، زده به بالم.** (کردی)
۱۸۳۸۴. **برای دِل باز نه سفره‌ی باز.** (کوچه)
۱۸۳۸۵. **برای دل خوش هر لحظه بهار است.** (مهابادی)
۱۸۳۸۶. **برای دو تا پول اَنگک می‌اندازم.** (تهرانی)
۱۸۳۸۷. **برای دور ریختن همیشه وقت هست.** (اصفهانی)
۱۸۳۸۸. **برای دوستان جان را فدا کن.** (جامی؛ یوسف و زلیخا: ۷۴۲، شکورزاده، تاجیکی)

۱۸۳۸۹. **برای دوغ نوشیدن آمده‌ای یا اختلاف انداختن؟** (آذری)
۱۸۳۹۰. **برای دو مثقال شیر، گاو نگه نمی‌دارند.** (ابریشمی)
۱۸۳۹۱. **برای دو من نمک می‌خواهی خون راه بیندازی؟** (فرهنگ‌نامه)
۱۸۳۹۲. **برای ده شاهی، آب در سوراخ مورچه می‌کند.** (نایینی)
۱۸۳۹۳. **برای ده شاهی به کوفه می‌روم.** (دشتی)
۱۸۳۹۴. **برای ده قدیمی، رسم تازه.** (آذری)
۱۸۳۹۵. **برای دیگران اگر حاتم است، برای من ستم است.** (هزاره‌ای)
۱۸۳۹۶. **برای دیگران ماهر است، برای خودش بی‌دست و پا.** (خوزستانی)
۱۸۳۹۷. **برای دیوانه چه عید چه عروسی.** (میانه‌ای)
۱۸۳۹۸. **برای دیوانه، دیوانگی کافی است.** (آستارایی)
۱۸۳۹۹. **برای دیوانه عروسی نمی‌گیرند، ولگرد را احترام نمی‌گذارند.** (ترکمنی)
۱۸۴۰۰. **برای دیوانه هر روز عید است.** (آذری، قشقایی)
۱۸۴۰۱. **برای رزق مقدر، چه سعی در کار است؟** (بهمنیاری، هبله‌رودی)
۱۸۴۰۲. **برای رسیدن به نوک کوه باید فکرش را در پای کوه کنی.** (رامسری)
۱۸۴۰۳. **برای رفیقت یک نان بخواه، تا خودت دو نان داشته باشی.** (امرئی)
۱۸۴۰۴. **برای روباه چون شیر آماده باش.** (خوزستانی)
۱۸۴۰۵. **برای روز محنت یار باید.** (جامی؛ بهارستان:۷۱، شکورزاده)
۱۸۴۰۶. **برای روغن‌جوشی‌ها*می‌گریند نه برای مرده.** (بیرجندی)
۱۸۴۰۷. **برای روی زخم خر هم خوب نیست.** (شهربابکی)
۱۸۴۰۸. **برای زارع چه می‌ماند؟ پارو و دو شاخ.** (رامسری)
۱۸۴۰۹. **برای زخم، خر پیدا نمی‌شود.** (بیرجندی)
۱۸۴۱۰. **برای زمین خورده، راهنما زیاد است.** (آذری)
۱۸۴۱۱. **برای زن خود شریک داشته باشی بهتر است، تا شریک مال.** (گیلکی)
۱۸۴۱۲. **برای زنده عزّت قائل شو، برای مرده حرمت.** (ترکمنی)
۱۸۴۱۳. **برای زن زیبا یار می‌آید، برای زن زشت کار.** (دماوندی)
۱۸۴۱۴. **برای زنش کار می‌کند و به خواهرش منّت می‌گذارد.** (خوزستانی)
۱۸۴۱۵. **برای زن گرفتن پیر هم باشد دختر بهتر است، کج هم باشد راه بهتر است.** (ترکمنی)
۱۸۴۱۶. **برای زن ما از مال پدر، مادرش رسیده.** (مرندی)
۱۸۴۱۷. **برای سر خاراندن هم مجالی ندارد.** (آذری)
۱۸۴۱۸. **برای سر ما آب گرم می‌کنی؟** (سنگسری)
۱۸۴۱۹. **برای سرَم بلایی نیست جز زبانم.** (قشقایی)
۱۸۴۲۰. **برای سَرینِ اسب مُرده توبره تکان می‌دهد.** (رامسری)
۱۸۴۲۱. **برای سفر غربت، برای مُردن وطن.** (آذری)
۱۸۴۲۲. **برای سُفره‌ی‌خالی فاتحه هدیه نکنند.** (آذری)
۱۸۴۲۳. **برای سگ بر مزار ادرار کرده اتّفاقی نمی‌افتد.** (هزاره‌ای)
۱۸۴۲۴. **برای سگ‌داری ته استخوان می‌اندازی؟** (گیلکی)
۱۸۴۲۵. **برای سگ سایه‌ای پیدا شده و برای ابله زن.** (خوزستانی)
۱۸۴۲۶. **برای سگ مرده پایه (چوب دستی) برنمی‌دارد.** (رامسری)
۱۸۴۲۷. **برای سوخته، افسوس نمی‌خورند.** (آذری)
۱۸۴۲۸. **برای سوزن انداختن جایی نیست (اگر سوزن بیندازی به زمین نمی‌افتد).** (آذری)
۱۸۴۲۹. **برای شاه آس می‌آورد.** (آذری)
۱۸۴۳۰. **برایش بام و سرا یکی است.** (هزاره‌ای)
۱۸۴۳۱. **برای شبم سربند، برای روزم عمّامه، برای بازار بردنم زنبیل.** (گیلکی)
۱۸۴۳۲. **برایش بیل دسته می‌زند.** (آمره‌ای)
۱۸۴۳۳. **برای شپشی پوستینی را از دست ندهی.** (سیستانی)
۱۸۴۳۴. **برای شتر برگ مو، علف بدی نیست.** (سمنانی)
۱۸۴۳۵. **برایش دوغ و دوشاب یکی است.** (بیرجندی)
۱۸۴۳۶. **برایش شیراز شده‌است.** (کرمانی)
۱۸۴۳۷. **برایش فاتحه هم نمی‌خوانند.** (الیکایی)
۱۸۴۳۸. **برای شکارچی هیزم دیده می‌شود، برای هیزم‌شکن شکار.** (گنبدکاووسی)
۱۸۴۳۹. **برای شکم‌پرستی آتش به بیضه‌هایش افتاد.** (بختیاری)
۱۸۴۴۰. **برای شکمش حاضر است ک..ن (جان) بدهد.** (سوادکوهی، بختیاری)
۱۸۴۴۱. **برای شکم گرسنه، چه نان جو چه نان گندم.** (گیلکی)
۱۸۴۴۲. **برای شکمم نیست، برای عزّت دنیایی (قدر و احترامم) است.** (بروجردی، قشقایی)
۱۸۴۴۳. **برای شکم نمی‌گویم برای چشمم می‌گویم.** (قشقایی)
۱۸۴۴۴. **برایش کنجد توی آفتاب نریخته‌ای.** (آمره‌ای)
۱۸۴۴۵. **برایش گوشه‌ی‌رف*گذاشته‌ام.** (کاشانی)
۱۸۴۴۶. **برایش لقمه‌ای گرفته‌ام که تا زنده‌است از گلویش پایین نرود.** (کوچه)

۱۸۴۴۷. **برایش نانی پختی که تا قیامت بخورد سیر نشود.** (کوچه)
۱۸۴۴۸. **برای شوربا و دوغ مهمان گران نیست.** (افغانی)
۱۸۴۴۹. **برای شیر بسته روباه‌ها شیر می‌شوند.** (قشقایی)
۱۸۴۵۰. **برای شیشه‌ی امالـه، چه ک..ن عمّه، چه ک.. خاله.** (تهرانی)
۱۸۴۵۱. **برای شیطان شیربرنج می‌پزد.** (هراتی)
۱۸۴۵۲. **برای شیطان کلاه می‌دوزد و کلّه‌اش را سوراخ می‌گذارد.** (مرندی، علمداری)
۱۸۴۵۳. **برای شیطان ک..ن درست می‌کنه.** (شهربابکی)
۱۸۴۵۴. **برای شیطان هم پاپوش مـی‌دوزد.** (دهخدا، آذری، سبزواری)
۱۸۴۵۵. **برای صاحب خود چه کرده که برای مـن بکند؟** (بیرجندی، آذری)
۱۸۴۵۶. **برای صد کچل کلاه است، برای صد کـور عصا.** (گیلکی)
۱۸۴۵۷. **برای صد کلاغ سیاه یک هو را بس است.** (گیلکی)
۱۸۴۵۸. **برای صد کلاغ یک کلوخ بس است.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۸۴۵۹. **برای صنّار تنبک می‌زند.** (آذری)
۱۸۴۶۰. **برای صنّار قرعه می‌اندازد.** (دماوندی)
۱۸۴۶۱. **برای طلاق دادن زن وقت ندارم.** (ارومیه‌ای)
۱۸۴۶۲. **برای عاشق پشت و رویی نیست.** (آذری)
۱۸۴۶۳. **برای عاشق تا بغداد راه زیادی نیست (بغداد دور نیست).** (آذری)
۱۸۴۶۴. **برای عاشق، مجال بسیار است.** (ترکمانچی)
۱۸۴۶۵. **برای عاشق، یک غزل عاشقانه بس است.** (افغانی)
۱۸۴۶۶. **برای عاقل اشاره، برای احمق کتک.** (ترکمنی)
۱۸۴۶۷. **برای عرب هندوانه آرزوست.** (آملی)
۱۸۴۶۸. **برای عروس سیاه‌بخت دربان چه لازم است؟** (ساوه‌ای)
۱۸۴۶۹. **برای عشق‌بازی پُر بدک نیست.** (بهمنیاری)
۱۸۴۷۰. **برای عقلت دعا بنویسم؟** (اهری)
۱۸۴۷۱. **برای عید بوَد گوسفند قربانی.** (شکورزاده، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)
۱۸۴۷۲. **برای غَرَض خود ک..ن خر را بوسه باید داد.** (مثمر)
۱۸۴۷۳. **برای غریبه بسوز امّا لباست را پاره نکن.** (ترکمنی)
۱۸۴۷۴. **برای غمگین غم از راه می‌رسد برای کسی که طالب شادی است شادی.** (گیلکی)
۱۸۴۷۵. **برای فاطی تنبان نمی‌شود.** (دهخدا، عوام)
۱۸۴۷۶. **برای فرار از دود، وارد آتش نشو.** (آذری)
۱۸۴۷۷. **برای فرار دادن مگس، شمشیر نکش.** (خرّمی)
۱۸۴۷۸. **برای فراری، هم زمین هست هم آسمان.** (آذری)
۱۸۴۷۹. **برای فرزند ختنه‌سوران، برای قبیله منّت کـلان.** (آذری)
۱۸۴۸۰. **برای فلانی چه آب بیاوری، چه سبو بشکنی.** (یزدی)
۱۸۴۸۱. **برای فلانی چه برینی، چه اسپند دود کنی فرقی نمی‌کند.** (سیرجانی)
۱۸۴۸۲. **برای فلانی روزه می‌گیرند.** (لری)
۱۸۴۸۳. **برای قاپ‌بازها زمین جارو می‌کند.** (قشقایی)
۱۸۴۸۴. **برای قاطر و دلّال خبردار وضع نشده‌است.** (آذری)
۱۸۴۸۵. **برای قضاوت دعوا، قاضی باید خدا باشد.** (آذری)
۱۸۴۸۶. **برای قندخور قند پیش آید، برای غم‌خـور غـم.** (گیلکی)
۱۸۴۸۷. **برای کار بد بسیار خوب است.** (بهمنیاری)
۱۸۴۸۸. **بـرای کـار خودمـان پاشـنه‌ی‌پـایش تـرک خورده‌است.** (ده‌آباد کاشان)
۱۸۴۸۹. **برای کار کردن هیچ وقت دیر نیست.** (تهرانی)
۱۸۴۹۰. **برای کار، ک..ن و پشت ندارد.** (آمره‌ای)
۱۸۴۹۱. **برای کارگر کار پیدا می‌شود، بـرای سپیدگونه خواستکار.** (آملی)
۱۸۴۹۲. **برای کارگر کار می‌بارد، برای بی‌کار، بار.** (گیلکی)
۱۸۴۹۳. **برای کافر گزانگبین می‌بارد.** (نهاوندی)
۱۸۴۹۴. **بـرای کَـر چـه بزنـی، بـرای کـور چـه برقـصی.** (شکورزاده، تهرانی، بختیاری)
۱۸۴۹۵. **برای کسی بد مخواه تا خدا برایت بـد نخواهـد.** (بختیاری)
۱۸۴۹۶. **برای کسی بمیر که برایـت تـب کنـد.** (شکورزاده، دهخدا، تکمله، عوام، بهمنیاری، افغانی، بختیاری، کوچه، مازندرانی)
۱۸۴۹۷. **برای کسی غش کن که برایت لرز می‌کند، بـرای کسی بمیر که برایت تب کند.** (آباده‌ای)
۱۸۴۹۸. **برای کلّه ماهی‌خور، کلّه ماهی پیدا مـی‌شـود.** (شکورزاده، کوچه، عوام، حییم)
۱۸۴۹۹. **برای کننده، کار می‌بارد، بـرای عاشـق، معـشوقه، برای غمخوارغم.** (سنگسری)
۱۸۵۰۰. **برای کور برقص، برای کر بنواز.** (سمنانی)
۱۸۵۰۱. **برای کور، تاریک و روشن یکی است.** (عوام)
۱۸۵۰۲. **برای کور چه برقصی و بـرای کَـر چـه بخـوانی.** (عوام، سیرجانی)
۱۸۵۰۳. **برای کور چه سرخ و چه بور.** (افغانی)
۱۸۵۰۴. **برای کور چه شب و چه روز.** (افغانی، آذری)
۱۸۵۰۵. **برای کور رقص، برای کر کرنا*.** (رامسری)
۱۸۵۰۶. **برای کور سیاهی و روشنایی یکی است.** (لری)

۱۸۵۰۷+. **برای کور شب و روز یکی است.** (شکورزاده، تهرانی، بهمنیاری)
۱۸۵۰۸. **برای کوری ابلیس سایه گرد رسول نگردد.** (خزینه)
۱۸۵۰۹. **برای ک..ن خودت جا باز می‌کنی؟** (سنگسری)
۱۸۵۱۰. **برای ک..ن سیاه شلوار سفید؟** (درگزی)
۱۸۵۱۱. **برای ک..ن گوزو نانِ جُو بهانه است.** (کوچه)
۱۸۵۱۲. **برای ک..م جا باز می‌کنم، آن وقت می‌بینی چه بلایی سرت می‌آورم.** (آذری)
۱۸۵۱۳. **برای کینه‌ی شکم خرمنی را آتش زد.** (بیرجندی)
۱۸۵۱۴. **برای گاو خوابیده، علف نیست.** (آذری)
۱۸۵۱۵. **برای گاو ناتوان چه یک من چه صد من.** (بختیاری)
۱۸۵۱۶. **برای گاو نر چه یک جریب چه صد جریب.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۸۵۱۷. **برای گاو نمک آوردی؟** (آملی)
۱۸۵۱۸. **برای گاوی که نمی‌تواند شخم بزند زمین چه یک رگ چه صد رگ.** (لری)
۱۸۵۱۹. **برای گدا یک درهم بیشتر.** (ساوه‌ای)
۱۸۵۲۰. **برای گربه آش داغ ریخته.** (رامسری)
۱۸۵۲۱. **برای گرسنه گذشت معنی ندارد، برای کودک زمان.** (قشقایی)
۱۸۵۲۲. **برای گرسنه، میّت حلال است.** (مرندی)
۱۸۵۲۳. **برای گرفتن جو آمدیم، ارزن درآمد.** (آذری)
۱۸۵۲۴. **برای گرفتن دوغ خجالت نمی‌کشی، کاسه را پشت سر خود قایم می‌کنی؟** (خلخالی)
۱۸۵۲۵. **برای گرگ گرسنه شتر صالح و خر عیسی فرقی ندارد.** (آباده‌ای)
۱۸۵۲۶. **برای گل به پای خار می‌خلد.** (افغانی)
۱۸۵۲۷. **برای گلوله‌ی‌مفت همه‌کس سینه‌ی خود را جلو می‌آورد.** (اوزی)
۱۸۵۲۸. **برای گنج رنج بردیم ناگزیر مرا با اژدها جنگ افتاد.** (مازندرانی)
۱۸۵۲۹. **برای گندمِ انبار، میشِ گلّه و دختر خانه مشتری همیشه هست.** (لری)
۱۸۵۳۰. **برای گوساله‌ی‌بسته، زرنگ است.** (قشقایی)
۱۸۵۳۱. **برای لاک‌پشت بچّه‌ی خودش شیرین است.** (آذری)
۱۸۵۳۲. **برای لای جرز (پی) خوب است.** (عوام، سیرجانی)
۱۸۵۳۳. **برای لباست از تو استقبال کنند و برای کلامت تو را بدرقه خواهند کرد.** (خرّمی)
۱۸۵۳۴. **برای لخت، بهار خوب است.** (ترکمنی)
۱۸۵۳۵. **برای ما آب تپاله گرفته.** (گیلکی)
۱۸۵۳۶. **برای ما از بزرگی و اشرافیّت دیر شام خوردن مانده‌است.** (گیلکی)
۱۸۵۳۷. **برای ما خان تاتار شده.** (آذری)
۱۸۵۳۸. **برای ما خوشه، برای تو ترشنه*؟** (ارومیه‌ای)
۱۸۵۳۹. **برای ما دارد گوز پر می‌کند.** (گیل و دیلم)
۱۸۵۴۰. **برای ما سر آورده‌ای؟** (گیلکی)
۱۸۵۴۱. **برای ما سر خری پیدا شد (به هم رسید).** (هبله‌رودی)
۱۸۵۴۲. **برای ما شربتی از گُه گاو ساخته.** (گیلکی)
۱۸۵۴۳. **برای ما صابون سرشویی شد.** (گیلکی)
۱۸۵۴۴. **برای ما غش کن تا برایت بمیریم.** (تهرانی)
۱۸۵۴۵. **برای ما کلاه چرخ نده.** (مازندرانی)
۱۸۵۴۶. **برای ما نباشد برای بچّه‌های ما هم نباشد؟** (گیل و دیلم)
۱۸۵۴۷. **برای ما هم انگشت به بز بازی؟** (تهرانی)
۱۸۵۴۸. **برای مرد غیرت، برای خدا قدرت.** (گنبدکاووسی)
۱۸۵۴۹. **برای مردم آتشم، برای خودم لَشم.** (نهاوندی)
۱۸۵۵۰. **برای مردم اتّفاق ناگواری را نخواه تا برای خودت حادثه‌ی‌بدی اتّفاق نیفتد.** (اصفهانی)
۱۸۵۵۱. **برای مردم بدبخت مرگ خوش‌بختی است.** (میرزاده‌ی‌عشقی، شکورزاده)
۱۸۵۵۲. **برای مردم کار بکن، برای خودت یاد بگیر.** (رامسری)
۱۸۵۵۳. **برای مُرده‌شوی تفاوتی ندارد که مرده بهشتی باشد یا جهنّمی.** (رامسری)
۱۸۵۵۴. **برای مرده‌ها می‌رویم، به زندگان عزّت می‌گذاریم.** (بختیاری)
۱۸۵۵۵. **برای مُرده‌ی‌خودش قرآن نمی‌خواند.** (گیلکی)
۱۸۵۵۶. **برای مُرده‌ی‌من، هیچ‌کس بیشتر از خود من گریه نمی‌کند.** (گیلکی)
۱۸۵۵۷. **برای مرگ، بچّه‌ی همسایه.** (آذری)
۱۸۵۵۸. **برای مس‌ها گریه می‌کند نه برای نسا.** (بختیاری)
۱۸۵۵۹. **برای مصلحت بوسه به دُم خر زنند.** (شکورزاده، دهخدا، کاوش)
۱۸۵۶۰. **برای مصلحت روزگار زیر دُم خر را هم می‌بوسند.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۸۵۶۱. **برای مصلحت روزگار ک..ن خر را می‌توان بوسید.** (بهمنیاری)
۱۸۵۶۲. **برای مصلحت روزگار بوسه در ک..ن خر مردار می‌زند.** (، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۱۸۵۶۳. **برای مصلحتِ روزگار آدم باید در ک..ن خره را هم ماچ کند.** (کوچه)
۱۸۵۶۴. **برای مصلحت ک..ن خر را می‌بوید.** (هبله‌رودی)

۱۸۵۶۵. **برای مغز گردو مجبوری پوست گندش را بکنی.** (لری)
۱۸۵۶۶. **برای مقسّم، انگشت وسط می‌ماند.** (کندلوسی)
۱۸۵۶۷. **برای من آب ندارد برای تو هم نان ندارد؟** (دهخدا)
۱۸۵۶۸. **برای من آب ندارد (نداشته‌باشد)، برای تو نان که دارد.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۱۸۵۶۹. **برای من اتیتل*می‌شمارد.** (سمنانی)
۱۸۵۷۰. **برای من انگار سگ پارس کند.** (رامسری)
۱۸۵۷۱. **برای من بسوز تا من برای تو بسوزم.** (آذری)
۱۸۵۷۲. **برای من کله ژوره* ترتیب داده.** (سمنانی)
۱۸۵۷۳. **برای من نیست، پس گُه توی آن.** (آذری)
۱۸۵۷۴. **برای مورچه غمخوار درآمد.** (بجنوردی)
۱۸۵۷۵. **برای مورچه قوم و خویشی پیدا شد.** (آذری)
۱۸۵۷۶. **برای مورچه قوم و خویش پیدا شد، یک پایش لنگ.** (ارومیه‌ای)
۱۸۵۷۷. **برای مورچه کت می‌دوزد.** (مازندرانی)
۱۸۵۷۸. **برای مهمانی آماده شو، ولی ناهار دادن در خانه‌ات را فراموش نکن.** (ترکمنی)
۱۸۵۷۹. **برای ناچاری و معطّلی سر دوستی را با فتحعلی باز کردم.** (بختیاری)
۱۸۵۸۰. **برای نان دادن چلاقی، برای کشتن زرنگ هستی؟** (بختیاری)
۱۸۵۸۱. **برای نپختن آش است، یک غلش کمتر باشد.** (بوشهری)
۱۸۵۸۲. **برای نپختن خو، یه غُلش بیشتر.** (گناوه‌ای)
۱۸۵۸۳. **برای نپختن یک قلش کمتر.** (اهرم تنگستانی)
۱۸۵۸۴. **بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست.** (سعدی؛ کلیات: ۲۰۱، دهخدا، تهرانی، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۸۵۸۵. **برای نخود، حوضی آب خورد.** (تاجیکی)
۱۸۵۸۶. **برای نخوردن چه سنگ و چه زر.** (لری)
در اصل: **برای نهادن...**
۱۸۵۸۷. **برای نکاشتن چه یک‌من چه یک‌صد من.** (کهگیلویه)
۱۸۵۸۸. **برای نهادن چه سنگ و چه زر.** (سعدی؛ کلیات: ۲۷۴، هبله‌رودی، دهخدا، شکورزاده، عوام، حییم، تهرانی، تاجیکی، افغانی، کوچه، بهمنیاری)
۱۸۵۸۹. **برای نیکوکار، بدی آمده‌است.** (تالشی)
۱۸۵۹۰. **برای هر خری آخور ببندی، تا کناره‌ی کُرد (کرت) باید بست.** (بهمنیاری)
۱۸۵۹۱. **برای هر خری آخور نمی‌بندند (نباید بست).** (دهخدا، شکورزاده، حییم، عوام، کوچه، بهمنیاری)
۱۸۵۹۲. **برای هر خری زردک ریز نمی‌کنند.** (سمنانی)
۱۸۵۹۳. **برای هر ریشی شانه‌ای یافت می‌شود.** (خرّمی)
۱۸۵۹۴. **برای هر سرازیری، سربالایی است.** (آذری)
۱۸۵۹۵. **برای هر سگ چوب برداری، هیزم مازندران کم می‌آید.** (رامسری)
۱۸۵۹۶. **برای هر سگی آدم سنگ پرت نمی‌کند.** (رامسری)
۱۸۵۹۷. **برای هر عربده‌کش، آخور درست نمی‌کنند.** (هریسی)
۱۸۵۹۸. **برای هر عرعرکننده‌ای اگر آخور ببندی باید از این‌جا تا اصفهان آخور بسازیم.** (آذری)
۱۸۵۹۹. **برای هر کچل شانه‌ی‌رنگی.** (ارومیه‌ای)
۱۸۶۰۰. **برای هرکس سختی، برای تو چه به بختی.** (سیستانی)
۱۸۶۰۱. **برای هرکس نگاه می‌دارید کم است.** (کرمانی)
۱۸۶۰۲. **برای هرکس وطن خودش فرخار* است.** (افغانی)
۱۸۶۰۳. **برای هرکس وطنش کشمیر است.** (افغانی)
۱۸۶۰۴. **برای هرکسی فاطی است، برای ما آبجی فاطی است.** (تهرانی)
۱۸۶۰۵. **برای هر نخور یک بخور پیدا می‌شود.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه، عوام)
۱۸۶۰۶. **برای هشت اسب، نه میرآخور؟** (آذری)
۱۸۶۰۷. **برای هشت تا بز نُه تا پازن؟** (قشقایی)
۱۸۶۰۸. **برای هفتاد پشتم کفایت می‌کند.** (آملی)
۱۸۶۰۹. **برای هم پیسی باز می‌کنند.** (تهرانی)
۱۸۶۱۰. **برای همسایه‌ات خوبی بخواه تا با خوبی روبه‌رو شوی.** (آذری)
۱۸۶۱۱. **برای همسایه‌ات دو گاو بخواه، برای خودت یک گاو.** (نمینی)
۱۸۶۱۲. **برای همسایه خیر بخواه تا به سرت خیر بیاید.** (آذری)
۱۸۶۱۳. **برای همه آفتابه لگن در میاد برای ما هم سیرکوب.** (مرندی)
۱۸۶۱۴. **برای همه از خان و بیگ می‌آید، برای ما هم از خدای واحد.** (آذری)
۱۸۶۱۵. **برای همه از درمی‌آید، برای ما از روزن.** (اهری)
۱۸۶۱۶. **برای همه اوستاست، برای ما زنِ اوستا (استاد).** (شکورزاده، عوام)
۱۸۶۱۷. **برای همه باباست، برای ما ننه.** (تهرانی)
۱۸۶۱۸. **برای همه باباست، برای ما زن‌بابا.** (کوچه)
۱۸۶۱۹. **برای همه باز بلند می‌شود، برای ما شب جغد.** (گیلکی)
۱۸۶۲۰. **برای همه بلبل می‌خواند، برای ما جغد کور.** (تاتی)
۱۸۶۲۱. **برای همه پرنده‌ی‌خوش‌بختی می‌خواند، برای ما جغد.** (گیلکی)

۱۸۶۲۲. **برای همه جیمبو، برای ما هم جیمبو؟** (عوام، کوچه، شکورزاده)
۱۸۶۲۳. **برای همه خانم هستی، برای ما کلفت؟** (سرابی)
۱۸۶۲۴. **برای همه رواست، برای ما دمش به هواست.** (لنجانی)
۱۸۶۲۵. **برای همه سگ پارس می‌کند، برای ما شغال.** (قشقایی، آذری، میانه‌ای، تکابی)
۱۸۶۲۶. **برای همه ک..ن شدی، برای ما هم لااقّل خشتکی باش.** (آذری)
۱۸۶۲۷. **برای همه مادر است، برای خودش مادرشوهر.** (دماوندی)
۱۸۶۲۸. **برای همه مادر است برای من (ما) زن‌بابا.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، نامه‌ی‌داستان، عوام، سیرجانی، لری)
۱۸۶۲۹. **برای همه مادر بودم (هست)، برای خودم (خودش) زن پدر.** (بختیاری، لکی، آمره‌ای)
۱۸۶۳۰. **برای همه‌یار سیاه چشم و کمان ابرو نصیب می‌شود، ما را یک کچل و پاشنه ترک خورده قسمت می‌شود.** (آذری)
۱۸۶۳۱. **برای همه‌ی عالم عادت به حساب می‌آید، برای ما بدعت.** (آذری)
۱۸۶۳۲. **برای هیچ تاجری همیشه فایده نیست.** (تهرانی)
۱۸۶۳۳. **برای روی گشاده نزد کسی می‌روند، نه برای در گشاده.** (خراسانی)
۱۸۶۳۴. **برای یافتن دوست تلاش کن، دشمن سر اُجاق است.** (آذری)
۱۸۶۳۵. **برای یک انگشت شیره، خیک شیره را پاره می‌کند.** (دزفولی، بافقی)
۱۸۶۳۶. **برای یک انگشت عسل (کره) یک خیک را پاره نمی‌کنند.** (مازندرانی، آذری)
۱۸۶۳۷. **برای یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، تهرانی، بهمنیاری، کوچه)
۱۸۶۳۸. **برای یک پول، تا خانه‌ی خدا می‌دود.** (بهمنیاری)
۱۸۶۳۹. **برای یک تون تاب تخت حموم، تخت سلطنت است.** (شکورزاده، تهرانی)
۱۸۶۴۰. **برای یک خَر لَنگ، کاروان بار نمی‌اندازد.** (کوچه)
۱۸۶۴۱. **برای یک دستمال قیصریه را آتش می‌زند.** (دهخدا، شکورزاده، تهرانی، بهمنیاری، عوام، تمثیل)
۱۸۶۴۲. **برای یک دمه شهوت که خاک بر سر آن / زبون شدن آیین شیرمردان نیست.** (ملاّ محسن کاشفی، شکورزاده)
۱۸۶۴۳. **برای یکدیگر شاخ و شانه می‌کشند.** (مازندرانی)
۱۸۶۴۴. **برای یک رَمْ سر اسب را نمی‌بُرند.** (کوچه)
۱۸۶۴۵. **برای یک شاهی، تیر می‌اندازد.** (آذری)
۱۸۶۴۶. **برای یک شاهی، قرآن ختم می‌کند.** (آذری)
۱۸۶۴۷. **برای یک شاهی هفتاد معلق می‌زند.** (بهمنیاری)
۱۸۶۴۸. **برای یک شپش پیراهن را آتش نمی‌زنند.** (ترکمنی)
۱۸۶۴۹. **برای یک شپش، لحاف را بیرون نمی‌اندازند.** (کوچه، شکورزاده)
۱۸۶۵۰. **برای یک شپش، لحاف را به آتش می‌کشد.** (مازندرانی)
۱۸۶۵۱. **برای یک شکم خرما، بصره رفته‌است.** (اوزی)
۱۸۶۵۲. **برای یک شکم خرما خوردن، کسی جهرم نمی‌رود.** (بهمنیاری)
۱۸۶۵۳. **برای یک شکم دو منّت نکشند (نمی‌کشند).** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، عوام)
۱۸۶۵۴. **برای یک شکم، منّت دو کس را نمی‌توان کشید.** (بهمنیاری)
۱۸۶۵۵. **برای یک فضله موش که انبار را آتش نمی‌زنند.** (تهرانی)
۱۸۶۵۶. **برای یک کَک، گلیم را نمی‌سوزانند.** (کوچه، شکورزاده)
۱۸۶۵۷. **برای یک کوزه شیر، گاو نمی‌خرند.** (گیلکی، خوانساری)
۱۸۶۵۸. **برای یک لقمه پلو خیرنسا، بشیر را کشته.** (شوشتری)
۱۸۶۵۹. **برای یک مراد، صد هزار بی‌مراد نتوان کرد.** (بختیارنامه، شکورزاده)
۱۸۶۶۰. **برای یک نان دو پولی که اسب عربی نمی‌بندند.** (کرمانی)
۱۸۶۶۱. **برای یک نعل یک اسب نمی‌خرند.** (اصفهانی)
۱۸۶۶۲. **برای یکی غش بکن که برایت تب بکند.** (تهرانی)
۱۸۶۶۳. **بر باد دهد ناخلف، ارث پدری را.** (حزین لاهیجی: ۲۱۲، تکمله)
۱۸۶۶۴. **بر باد رود هر آن‌چه از باد آید.** (دهخدا، عوام، بهمنیاری، شکورزاده)
۱۸۶۶۵. **بر باد گره نمی‌توان زد.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۱۸۶۶۶. **بر بام خرابات چه جغدی چه همایی؟** (سنایی؛ دیوان: ۶۱۳، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۱۸۶۶۷. **بر بام می‌شوم، دو کار می‌کنم، هم یارم را می‌بینم، هم کشتمان را می‌پایم.** (بیرجندی)
۱۸۶۶۸. **بر بدکُنش بی‌گمان بد رسد.** (فردوسی: ۲۰۸۴/۵، دهخدا)
۱۸۶۶۹. **بر بدی‌ها، صبر کن، بر نیکی‌ها شکر.** (ترکمنی)
۱۸۶۷۰. **بر بسته دگر باشد و بر رسته دگر.** (مسامره‌الاخبار: ۱۴۹، بهمنیاری، حییم، شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی، دهخدا، تکمله)

۱۸۶۷۱. **بربط را همی گوشمالی شرط باشد تـا در آیـد در نوا.** (سنایی، دهخدا)

۱۸۶۷۲. **بر بوم که می‌شم دو کار من کـرده مـی‌شـه/هـم دیدن یار هم کشمو* نگه‌داشته می‌شه.** (بیرجندی)

۱۸۶۷۳. **بر بوی پیاز تره می‌روید.** (خوزستانی)

۱۸۶۷۴. **بر بی‌بدل چگونه (تـا چـه) گزینـد کـسی بـدل؟** (انوری: ۲۹۲، دهخدا، شکورزاده، کاوش، بهمنیاری)

۱۸۶۷۵. **بر بی‌خبری زن که چراغ حرمِ غیب / افروخته از شمع دلِ بی‌خبران است.** (طالب‌آملی: ۲۹۹)

۱۸۶۷۶. **بر بی‌زبان قلم نیست.** (تکمله)

۱۸۶۷۷. **بر بی‌گناهان نباید گزند.** (فردوسی، دهخدا)

۱۸۶۷۸. **بر پالان کهنه، خر مهره آویزان نکن.** (مازندرانی)

۱۸۶۷۹. **بر پدرِ زنِ خوب لعنت که خوب تویـشان نیست.** (تهرانی)

۱۸۶۸۰. **بر پدر هـرچـه زاینـده‌ی‌بچّـه و کارنـده‌ی‌بچّـه.** (گیلکی)

۱۸۶۸۱. **بر پشت اسب تازی نژاد / ندارد خرد آن‌که پالان نهاد.** (کردی)

۱۸۶۸۲. **بر پشت بشقاب قرارش بده.** (لکی)

۱۸۶۸۳. **بر پشت مرغابی آب می‌ریزد.** (مازندرانی)

۱۸۶۸۴. **بر پشتم سوار شو، پاهایت برهنه است (عرقت زیاد است).** (بختیاری)

۱۸۶۸۵. **بَر پنبه آتش نباید (نشاید) فروخت / که تا چشم بر هـم زنـی خانـه سـوخت.** (سـعدی؛ بوسـتان: ۱۶۴، فرهنگ‌نامه)

۱۸۶۸۶. **بر پیل شیران نگیرند راه.** (فردوسی، دهخدا)

۱۸۶۸۷. **بر تازی فرسان خیره خَر لنگ متاز.** (قطران: ۱۸۱)

۱۸۶۸۸. **بر تافتن محال است سرپنجه‌ی‌قـضا را.** (صـائب: ۱۲۱)

۱۸۶۸۹. **بر تبسّم‌های شیر ایمن مباش.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۸۷/۱، شکورزاده)

۱۸۶۹۰. **برتر شو از بر خورشید.** (دهخدا، کاوش)

۱۸۶۹۱. **بر تن ما پیراهن نمی‌افتد.** (مازندرانی)

۱۸۶۹۲. **بر تواضعِ مست، اعتمـاد نیـست.** (نقـی کمـره‌ای: ۱۹، تکمله)

۱۸۶۹۳. **بر تواضع‌های دشمن تکیه کـردن ابلهـی اسـت / پای بوس سیل از پا افکند دیـوار را.** (صـائب: ۴۱۷، تکمله، افغانی)

۱۸۶۹۴. **بَرج از خرج پیش است.** (گیلکی)

۱۸۶۹۵. **بـر جاهِـل اعتمـاد مکـن.** (خواجـه عبـدالله انـصاری، شکورزاده، دهخدا)

۱۸۶۹۶. **بر جای سالم سقز نمی‌چسبانند.** (قشقایی)

۱۸۶۹۷. **بر جای سوخته آب نمی‌پاشند.** (آذری)

۱۸۶۹۸. **بر جایی که یک روز در آن‌جا نمـک خـورده‌ای هزار روز سلام کن.** (ترکمنی)

۱۸۶۹۹. **بُرج را مردم می‌سازند فیسش را لک‌لک (لق لق) می‌کند.** (شکورزاده، کوچه)

۱۸۷۰۰. **برج زهرمار داری تروشه.** (هراتی)

۱۸۷۰۱. **برج مه باشد ولیکن ماه نی / نقش بت باشـد ولـی آگاه نی.** (مولوی؛ مثنوی)

۱۸۷۰۲. **بر جهان دل منه از مهر و مشو زان دلگـشاد / ایـن عروسـی اسـت کـه کـشته‌اسـت هـزاران دامـاد.** (فرصت، فرهنگ‌نامه)

۱۸۷۰۳. **بر جُهلا جهل نکوتر ز پند.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۵۹۵)

۱۸۷۰۴. **بر جهل جز جهل شکست نـارد.** (نظـامی؛ شـرف‌نامـه: ۱۰۷)

۱۸۷۰۵. **بر جهلِ خود او دهد گوایی.** (سنایی؛ دیوان: ۷۱۵)

۱۸۷۰۶. **برجی کهنه که خراب شد چند خانه آباد می‌کند.** (کرمانجی)

۱۸۷۰۷. **بر چاره‌گر کار گردد دراز.** (فردوسی، دهخدا)

۱۸۷۰۸. **بر چشم کسان دردِ کسان خوار.** (ویس‌و رامین: ۱۲۷)

۱۸۷۰۹. **بر چشم کور سرمه کـشیدن چـه حاجـت اسـت؟** (امثال‌موزون)

۱۸۷۱۰. **بر چشم کور سرمه کشیدن چـه فایـده؟** (بهمنیـاری، دهخدا، عوام، تکمله، شکورزاده)

۱۸۷۱۱. **بر چهره‌ی نـوعروس گـل ابـر بهـار / آب از لـب ولوچه‌اش سرازیر شده.** (فرهنگ‌نامه)

۱۸۷۱۲. **بر حذر است آدمی از آدمی.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۶)

۱۸۷۱۳. **بر حذر باش ز آب آتش رنگ.** (اوحدی: ۵۱۹)

۱۸۷۱۴. **برحذر باش صخره، برحذر باش سنگ، ببـین سـر شوم من چه‌ها می‌کشد؟** (آذری)

۱۸۷۱۵. **بر حذر باش که سر مـی‌شـکند دیـوارش.** (حـافظ: ۱۸۸، خزینه، هبله‌رودی، مثمر)

۱۸۷۱۶. **بـر حـسن و جـوانی ای پـسر غـرّه مـشو / بـس غنچـه‌ی‌ناشـکفته بـر خـاک بریخت.** (خیّام: ۷۶۴، شکورزاده)

۱۸۷۱۷. **بر خار چنان گذر که بر گل گذری.** (اهلی شیرازی، تکمله)

۱۸۷۱۸. **برخاسـته‌اسـت قبـا سـرخ، نـه مادرشـوهر را می‌خواهد، نه پدر شوهر را.** (کردی)

۱۸۷۱۹. **بر خاک، ز نقش پا نشان می‌مانـد.** (قدسـی‌مـشهدی؛ دیوان: ۷۳۶)

۱۸۷۲۰. **بر خاک شهیدان مدوان مرکب را / بر حذر بـاش که خون از سر زین می‌گذرد.** (شکورزاده)

۱۸۷۲۱. **بر خان پیش‌دستی نکن و از پس قاطر هـم نگـذر.** (ترکمنی)

۱۸۷۲۲. **بر خر خود سوار است.** (نامه‌ی داستان، سیرجانی، سبزواری، کرمانی، جیرفتی)
۱۸۷۲۳. **بر خر سوار است و دنبالش می‌گردد.** (لری)
۱۸۷۲۴. **بر خرمگس معرکه لعنت.** (عوام، دهخدا، بهمنیاری)
۱۸۷۲۵. **بر خسیس رحمت مکن.** (سعدی)
۱۸۷۲۶. **بر خفته قلم نیست.** (ویس‌و رامین: ۲۹۲، دهخدا، هراتی)
۱۸۷۲۷. **بر خفته نرانند قلم.** (قابوس‌نامه: ۹۱)
۱۸۷۲۸. **بر خوان تره هم به کار آید.** (تکمله)
۱۸۷۲۹. **بر خوانِ نانهاده آفرین واجب نشود (نیاید).** (قرةالعین: ۳۶، شکورزاده، دهخدا)
۱۸۷۳۰. **بر خودت لعنت، که منِ شیطان هم این یک چشمه‌اش را نخوانده‌بودم.** (کوچه)
۱۸۷۳۱. **بر خود زبان طعنه‌ی‌اغیار وامکن.** (غنی‌کشمیری: ۱۵۰)
۱۸۷۳۲. **بر خورشید گِل نتوانی اندود.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۳۵۶۶)
۱۸۷۳۳. **برخورنده و پوشنده، خدا می‌رساند.** (آذری)
۱۸۷۳۴. **بر خیالی صلحشان و جنگشان / وز خیالی فخرشان و ننگشان.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۱/۱، بهمنیاری)
۱۸۷۳۵. **برخیز به تدریج که از عالم اسباب / یک ره نتوان در نَفَس بازپسین خاست.** (صائب: ۱۰۳۳)
۱۸۷۳۶. **برخیز روی دستت بشاش.** (کرمانی)
۱۸۷۳۷. **بردار ببر زیر ناودان.** (کوچه)
۱۸۷۳۸. **بردارد ذم کن، نبردارد کم کن.** (تاجیکی)
۱۸۷۳۹. **بردارد کام هر که با کار بساخت.** (شکورزاده، دهخدا)
۱۸۷۴۰. **برد از شکر حلاوت جوشیدن مگس‌ها.** (بیدل، امثال‌موزون)
۱۸۷۴۱. **برداشتن از برای گذاشتن است.** (حاتم‌نامه: ۸۸/۱)
۱۸۷۴۲. **برداشته پشیمان، برنداشته پشیمان.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۱۸۷۴۳. **بر دامن کبریاش گرد ننشسته.** (نامه‌ی داستان)
۱۸۷۴۴. **برد اوّل به خانه نمی‌رسد.** (رامسری)
۱۸۷۴۵. **بُردبار شو (باش) تا ایمن شوی.** (مرزبان‌نامه: ۶۷، شکورزاده)
۱۸۷۴۶. **بردباری نشانه‌ی‌مرد است / هر که را صبر نیست نامرد است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۱۸۷۴۷. **بردباری هر کس به قدر حوصله بود.** (نظیری نیشابوری)
۱۸۷۴۸. **بر در ارباب بی‌مروّت دنیا / چند نشینی که خواجه کی به در آید؟** (حافظ: ۱۵۷، بهمنیاری)
۱۸۷۴۹. **بر دَرِ افلاس تجارت مکن.** (عبدالواسع جبلی: ۵۶۳)
۱۸۷۵۰. **بر در بسته چو بنشینی بسی / هیچ شک نبود که بگشاید کسی.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۲۱۹)
۱۸۷۵۱. **بر در توفیق چه دربان چه میر.** (خواجوی‌کرمانی، دهخدا)
۱۸۷۵۲. **بر درِ خانه هر سگی شیر است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۰۵، شکورزاده، عوام، دهخدا)
۱۸۷۵۳. **بر درخت آن به که بیند مرد عاقل چوب را.** (جامی؛ فاتحةالشباب، امثال‌موزون)
۱۸۷۵۴. **بر درد کسی رسد که دردی دارد.** (سمک‌عیّار: ۱۰۸/۱، شکورزاده)
۱۸۷۵۵. **بر درم قلب خطِ خوش چه سود؟** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۱۸۷۵۶. **بر در یاران تهی دست آمدن / هست بی‌گندم سوی طاحون* شدن.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۲۲۸/۱)
۱۸۷۵۷. **بر دریای آرام همه‌کس ملاّح است.** (شکورزاده)
۱۸۷۵۸. **بر دشمنت گرسنه بگذر ولی لخت نگذر.** (خوزستانی)
۱۸۷۵۹. **بر دشمن ضعیف مدار ایمنی.** (دهخدا)
۱۸۷۶۰. **برد قمار (قمارباز) باختن است.** (شاهزاده افسر: ۴۲۰، تکمله، کاوش، دهخدا، آذری، شکورزاده)
۱۸۷۶۱. **بَرَد کشتی آن‌جا که خواهد خدا / اگر جامه بر تن دَرَد ناخدا.** (سعدی؛ بوستان: بیت ۲۶۴۲، دهخدا، عوام)
در اصل: **قضا کشتی آن‌جا که خواهد برد / وگر ناخدا جامه بر تن درد**
۱۸۷۶۲. **بر دل آزادگان هم صلح و هم جنگ است بار.** (صائب: ۲۱۹۹)
۱۸۷۶۳. **بر دل گشاده مرد نگیرد زمانه تنگ.** (قاآنی: ۶۸۷، دهخدا)
۱۸۷۶۴. **بَرَدْ مرغ دون دانه از پیش مور.** (سعدی؛ بوستان: ۲۴)
۱۸۷۶۵. **بر دندان پیل باشد به که نزدیک احمق.** (طوطی‌نامه: ۳۲۱)
۱۸۷۶۶. **بُرد نو بهتر از کهن دیباست.** (مسعودسعدسلمان: ۶۸، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۸۷۶۷. **بر دوستان رفته چه افسوس می‌خوریم / ما خود مگر قرار اقامت نهاده‌ایم؟** (صائب: ۲۸۳۲، شکورزاده)
۱۸۷۶۸. **بر دوستی پادشاهان اعتماد نشاید کرد و بر آواز خوشِ کودکان غرّه نباید شد که آن به خیالی مبدّل شود و این به خوابی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۱، شکورزاده، دهخدا)
۱۸۷۶۹. **بر دوستی دوستان اعتماد نیست تا چه رسد به تملّق دشمنان.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۱، شکورزاده، عوام، افغانی)
۱۸۷۷۰. **بر دوشِ خلق مفکن زنهار بارِ خود را.** (صائب: ۱۲۷)
۱۸۷۷۱. **بر دوش ملایک نتوان بار گُنه بست.** (فیضی: ۲۳۸)

۱۸۷۷۲. **بر دولت متزلزل اعتماد نباشد.** (دهخدا)
۱۸۷۷۳. **برده پشیمان، نبرده پشیمان.** (تهرانی)
۱۸۷۷۴. **بُرده را دزد پس نخواهد داد.** (شکورزاده)
۱۸۷۷۵. **بر ده ویران خراج نیست.** (امیرخسرو دهلوی)
۱۸۷۷۶. **بر ده ویران خراج و عُشر* نیست (نباشد).** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴۳/۱، عوام، دهخدا، بهمنیاری، افغانی)
۱۸۷۷۷. **بُردی باشه، آوُردی باشه.** (بیرجندی)
۱۸۷۷۸. **بردیم به کوه آسماری*، دست از سرم برنمی‌داری؟** (بختیاری)
۱۸۷۷۹. **بر دیوانگان فرمان نیست.** (امیرخسرو: ۴۷)
۱۸۷۸۰. **بر دیوانه حرجی نیست.** (بیرجندی)
۱۸۷۸۱. **بر دیوانه حلوا، بر گیج عسل، به شکم پاره دده، مسعود چه کند؟** (مشکین‌شهری)
۱۸۷۸۲. **بر دیوانه قلم نبود.** (شاهد، نامه‌ی‌داستان، تکمله)
۱۸۷۸۳. **بر راه افتاده‌است، از راه نیفتاده‌است.** (اسرارالتوحید: ۱۴۱)
۱۸۷۸۴. **بر راه رفته‌ات سیر و پیاز بکاریم.** (گیلکی)
۱۸۷۸۵. **بر راهی که رفتی علف سبز شد (بالا آمد).** (گیلکی)
۱۸۷۸۶. **بر رُسته دگر باشد و بر بَسته دگر.** (اسرارالتوحید: ۳۳۳، شکورزاده)
۱۸۷۸۷. **بر رسولان پیام (بلاغ) باشد و بس.** (سعدی؛ گلستان: ۱۹۱، دهخدا، عوام، شکورزاده، افغانی)
۱۸۷۸۸. **بر رسولان ستم نباشد.** (سمک‌عیّار: ۹۹/۲)
۱۸۷۸۹. **بر رگ مرده که نیشتر زده‌است؟** (بیدل)
۱۸۷۹۰. **بر رگ مرده نیشتر زدن است / سخن عشق با خرد گفتن.** (صائب: ۱۰۸۲)
۱۸۷۹۱. **بر رگ مرده نیشتر نزنند.** (دهخدا، امثال‌موزون)
۱۸۷۹۲. **برروی شکم کسی می‌زدند، می‌گفت: «ای خدا پشتم.»** (رامسری)
۱۸۷۹۳. **برروی کاه آتش گرفته نشسته.** (کردی)
۱۸۷۹۴. **بر روی کوه‌هایش باد گرم می‌وزد.** (گیلکی)
۱۸۷۹۵. **بر روی کوی ریواس، ریواس قرض می‌کند.** (آمره‌ای)
۱۸۷۹۶. **بر روی نان دیگران می‌مالد.** (بیرجندی)
۱۸۷۹۷. **بر رَهِ مرغِ مُرده دام منه.** (سنایی؛ مثنوی‌ها: ۹۷)
۱۸۷۹۸. **بر ریش آدم پشیمان نجاست.** (قشقایی)
۱۸۷۹۹. **بر زبان بود مرا آن‌چه تو را در دل بود.** (حافظ: ۱۴۰)
۱۸۸۰۰. **بر زبان تسبیح و در دل گاو و خر.** (مولوی، امثال‌موزون، شکورزاده)
۱۸۸۰۱. **برزگر باران و گازر آفتاب.** (بهمنیاری)
۱۸۸۰۲. **برزگر در بهار گاو جفت جفت می‌خرد.** (الشتری)
۱۸۸۰۳. **برزگر فرومانده و کارفرما ناراضی.** (شوشی)
۱۸۸۰۴. **برزگر که خسته می‌شود وزن سنگ بیابان را می‌پرسد.** (کهگیلویه)
۱۸۸۰۵. **برزگر که خسته می‌شود، داس را کند و تیز می‌کند.** (بختیاری)
۱۸۸۰۶. **برزگر ناشی دسته‌ی‌بیل را می‌شکند.** (گلپایگانی)
۱۸۸۰۷. **برزگر نشده، خرمن سوزاندن بلد شدی؟** (گلپایگانی)
۱۸۸۰۸. **برزگر هفت سال بر زمین می‌خورد یک‌سال بر می‌خیزد.** (رفسنجانی)
۱۸۸۰۹. **برزگری که نمی‌تواند کاری انجام بدهد، داس را دست به دست می‌کند.** (بختیاری)
۱۸۸۱۰. **بر زمین راه می‌رود، منت خود را بر آسمان دارد.** (بیرجندی)
۱۸۸۱۱. **بر زمین ساکت (ساکن) نگردد طفل چون دامن شناخت.** (صائب: ۴۶۸، تکمله)
۱۸۸۱۲. **بر زمین فشار بیاور که خربزه آب است.** (لری)
۱۸۸۱۳. **بر زمین منّت می‌گذارد و راه می‌رود.** (قشقایی)
۱۸۸۱۴. **بر زمین منّت می‌نهد.** (بهارعجم)
۱۸۸۱۵. **بر زنخ سه چار مو بهر نمون / بهتر از سی خشت گرداگرد ک..ن.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۸۶۸/۶)
۱۸۸۱۶. **بر زنده فلک نکرد شیون.** (مجیربیلقانی: ۱۴۸)
۱۸۸۱۷. **بر ساق پای خود سیلی می‌زند.** (آملی)
۱۸۸۱۸. **بر سبزه تف کنی، به صورتت برمی‌گردد.** (ترکمنی)
۱۸۸۱۹. **برس بعد بپرس.** (بختیاری)
۱۸۸۲۰. **بر ستاره‌های آسمان ایراد می‌گیرد.** (بیرجندی)
۱۸۸۲۱. **بر سر آدم بی‌عار چه گل بنشانی و چه بلا بیاوری.** (قشقایی)
۱۸۸۲۲. **بر سر اسب رونده نمی‌زنند.** (آذری)
۱۸۸۲۳. **بر سر اسپان بدلجام کمند کنند.** (افغانی)
۱۸۸۲۴. **بر سر الاغی که عرعر بکند، چوب می‌زنند.** (آذری)
۱۸۸۲۵. **بر سر اولاد آدم هرچه آید بگذرد.** (امثال‌موزون، کوچه، افغانی، تهرانی، شکورزاده، دهخدا، خزینه، بهمنیاری، تاجیکی)
۱۸۸۲۶. **بر سرِ بازار مشتری کم نیست.** (طالب‌آملی: ۳۸۹)
۱۸۸۲۷. **بر سر بازار نیز کور بود مشتری.** (سنایی؛ دیوان: ۶۴۷، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۸۸۲۸. **بر سر برادر یکی تیر خورده و مرده‌بود، او می‌گفت: «خدایا شکر، اگر کمی پایین خورده‌بود کورش می‌کرد.»** (لری)
۱۸۸۲۹. **بر سرِ بنده رود آن‌چه خدا خواسته‌است.** (اهلی: ۸۳)
۱۸۸۳۰. **بر سر بینی‌اش اگر مگس بنشیند، بینی‌اش را می‌بُرد.** (هزاره‌ای)

۱۸۸۳۱. **بر سر پل نامرد مرو.** (کردی)
۱۸۸۳۲. **بر سر تُربت ما چون گذری همّت خواه / که زیارتگه رندان جهان خواهد بود.** (حافظ: ۱۳۹)
۱۸۸۳۳. **بر سرت شمشیر هم آید راست گوی.** (تاجیکی)
۱۸۸۳۴. **بر سر چشم کور بنهی، آن‌را خوب می‌کند.** (کردی)
۱۸۸۳۵. **بر سر چوپان دروغ‌گو بلا می‌آید.** (ترکمنی)
۱۸۸۳۶. **بر سر خر چوب مزن.** (دزفولی)
۱۸۸۳۷. **بر سر خر شیطان سوار است.** (هزاره‌ای)
۱۸۸۳۸. **بر سر خزینه ننشسته‌ام.** (کردی)
۱۸۸۳۹. **بر سر خوان تهی سرپوش دیدن مشکل است.** (صائب: ۵۲۶، تکمله، امثال‌موزون)
۱۸۸۴۰. **بر سر خود می‌توان کرد امتحان شمشیر را.** (بیدل، امثال‌موزون)
۱۸۸۴۱. **بر سر زبان من بند.** (بیرجندی)
۱۸۸۴۲. **بر سر سالم سقز می‌چسباند.** (آذری)
۱۸۸۴۳. **بر سر سفره دستت و در مجلس زبانت را نگه‌دار.** (ماکویی)
۱۸۸۴۴. **بر سر سگ بزنی روی سر فلان چیز خراب‌کاری می‌کند.** (قشقایی)
۱۸۸۴۵. **بر سرشان انگار خاکستر گرم ریخته‌اند.** (گیلکی)
۱۸۸۴۶. **بر سرش خورده، به دلش گرفته.** (هزاره‌ای)
۱۸۸۴۷. **بر سر قبر پدرش می‌رود، بر سر قبر مادرش احسان می‌کند.** (آمره‌ای)
۱۸۸۴۸. **بر سر قبر شهیدان گنبد گردون بس است.** (مراد بافقی، دهخدا)
۱۸۸۴۹. **بر سر قبری که گریه می‌کردیم، مرده‌ای نبود.** (مازندرانی)
۱۸۸۵۰. **بر سرِ قبه‌ی‌فلک کس نشود به نردبان.** (مجیربیلقانی: ۱۵۹)
۱۸۸۵۱. **بر سر کچل خود دست بکش.** (مازندرانی)
۱۸۸۵۲. **بر سر کوی عاشقی شاه و گدا یکی بود.** (سلمان‌ساوجی، دهخدا)
۱۸۸۵۳. **بر سر کوی قناعت گوشه‌ای باید گرفت / نیم نانی می‌رسد تا نیم جانی در تن است.** (ابن‌یمین: ۳۵۸)
۱۸۸۵۴. **بر سرم است و در زانویم نیست.** (لارستانی)
۱۸۸۵۵. **بر سر مالم سَکی*در بدنم.** (لری)
۱۸۸۵۶. **بر سر مال یک یهودی، دو تا مسلمان دعوا می‌کنند.** (ملایری)
۱۸۸۵۷. **بر سرم ریخته، بر برم ریخته، مجال خوردنم نیست.** (سبزواری)
۱۸۸۵۸. **بر سر نان پاره سگ دشمن بود درویش را.** (صائب: ۴۲، تکمله)
۱۸۸۵۹. **بر سر نمی‌زنند گُلی را که بو کنند.** (شاپورتهرانی، امثال‌موزون)
۱۸۸۶۰. **بر سرِ هر سخن به من پیچد.** (فیضی: ۲۹۷)
۱۸۸۶۱. **بر سر هر سفره‌ای رفتی قاشق و چنگال نبود، فوری با انبر بخور.** (شکورزاده)
۱۸۸۶۲. **بر سرِ هر لقمه بنوشته عیان / کز فلان بن فلان بن فلان.** (مولوی، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۸۸۶۳. **بر سر هیچ راهی نباشی، خواب‌های آشفته نمی‌بینی.** (کردی)
۱۸۸۶۴. **بر سر یک پای خود چهل چرخ می‌خورد.** (بیرجندی)
۱۸۸۶۵. **بر سر یک کیله عدس خودش ایستاده‌است.** (کندلوسی)
۱۸۸۶۶. **بر سفره، حسرت بَرَد روزه‌دار.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۶، دهخدا)
۱۸۸۶۷. **بر سفره نشان آن‌که تو را دشمن جان است / زنجیر سگ هرزه مرض لقمه‌ی نان است.** (بهمنیاری)
۱۸۸۶۸. **بر سفره هر آن‌که خورَد حلوا / چون سفره شود رسن به گردن.** (مجیربیلقانی: ۱۴۸)
۱۸۸۶۹. **بر سفره‌ی‌اعاظم کرمان چو بگذری کشک است و کشک و کشک و دگر کشک و باز کشک.** (فرهنگ‌نامه)
۱۸۸۷۰. **بر سماع راست هرکس چیر نیست / لقمه‌ی‌هر مرغکی انجیر نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۶۳/۱)
۱۸۸۷۱. **بَر سنگ، ترحم نبود شیشه گران را.** (بیدل: ۶۴، امثال‌موزون)
۱۸۸۷۲. **بر سنگ خاره قطره‌ی باران اثر کند.** (شکورزاده)
۱۸۸۷۳. **بر سنگ زد و تمام کرد.** (آذری)
۱۸۸۷۴. **بر سنگ هم از جوش شرر قافیه تنگ است.** (بیدل، امثال‌موزون)
۱۸۸۷۵. **بر سنگی که زورت نمی‌رسد، دست نزن.** (آذری)
۱۸۸۷۶. **بر سوگند کسی که بسیار سوگند می‌خورد اعتماد مکن.** (آذری)
۱۸۸۷۷. **برسید به غورُم، کچل گرفته دُورُم.** (جیرفتی)
۱۸۸۷۸. **بر سیران نیک‌بختی می‌بارد و بر گرسنگان محنت.** (ترکمنی)
۱۸۸۷۹. **بر سیه دل چه سود خواندن (گفتن) وعظ؟ (پند) / نرود میخ آهنین در سنگ.** (سعدی؛ بوستان: ۹۳، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام)
۱۸۸۸۰. **بر شاخ گل بلبل نشسته.** (افغانی)
۱۸۸۸۱. **بَرَش از پُشتَش گران‌تر می‌افتد.** (کردی)
۱۸۸۸۲. **برشته‌ای چسبید رو داغی، گفت: «جِز.»** (رفسنجانی)

۱۸۸۸۳. **برشته دور، برشته دور، از آردش هم گذشته دور.** (تهرانی)

۱۸۸۸۴. **برشتی هفت رنگ اکنون برآنی / که سازی مدخلی در ارغوانی.** (عصار تبریزی: مهر و مشتری: ۱۵۲۱)

۱۸۸۸۵. **بر شرار سنگ نتوان بست نام روشنی.** (بیدل، امثال‌موزون)

۱۸۸۸۶. **بُرش کم‌محلی، تیزتر (یا بدتر) از شمشیر است.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی، آرانی)

۱۸۸۸۷. **بر شلوار چوخا می‌کوبد تا صدای گوز محو شود.** (مازندرانی)

۱۸۸۸۸. **بر شما بگذشت و بر ما هم گذشت.** (انوری: ۵۷۵، شکورزاده)

۱۸۸۸۹. **بر شمع چه لازم است تاوان؟** (سعدی؛ کلیات: ۵۷۷)

۱۸۸۹۰. **بر شوربخت خواب غلبه می‌کند بر نیک‌بخت خنده.** (ترکمنی)

۱۸۸۹۱. **بَرشُوی، زن به که نزد پدر.** (گرشاسب‌نامه، دهخدا)

۱۸۸۹۲. **بر شیشه‌ی ناموس کسان سنگ مزن.** (اهلی شیرازی، شکورزاده)

۱۸۸۹۳. **بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست.** (حافظ: ۵۰، خزینه، افغانی)

۱۸۸۹۴. **بر صفحه‌ی دریا نتوان مشق شنا کرد.** (صائب: ۲۰۹۸، تکمله)

۱۸۸۹۵. **بر صورت خجالتی غربال می‌گیرند.** (آذری)

۱۸۸۹۶. **برضعیفان روا نباشد زور.** (اوحدی: ۱۴۳۱)

۱۸۸۹۷. **بر ضعیفان ظلم کردن ظلم بر خود کردن است.** (صائب: ۴۷۰، شکورزاده، تکمله)

۱۸۸۹۸. **بر ضعیفان قدر قوّت کار نِه.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۷/۱)

۱۸۸۹۹. **بر طاق ایوان کسری نوشته‌بود، بعد از هزار سال یهودی بُوَد یهود.** (تهرانی)

۱۸۹۰۰. **بر طبع عندلیب گران نیست خوی گل.** (سالک‌قزوینی: ۳۱۱، تکمله)

۱۸۹۰۱. **برطرف کی شود آن عیب که مادرزادست؟** (سلیم تهرانی: ۹۸، تکمله)

۱۸۹۰۲. **بر ظاهرش عیب نمی‌بینم و در باطنش غیب نمی‌دانم.** (سعدی؛ گلستان: ۸۶ دهخدا، شکورزاده)

۱۸۹۰۳. **بر عجز دشمن مرحمت مکن اگر قادر شود بر تو نبخشاید.** (افغانی)

۱۸۹۰۴. **بر عضو مرده مالش روغن چه می‌کند؟** (بیدل، امثال‌موزون)

۱۸۹۰۵. **برعکس نهند نام زنگی کافور.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه، بهمنیاری)

۱۸۹۰۶. **برعکس نهند نام زنگی کافور / بیهوده کنند نام کاکا الماس.** (ملک‌الشعرابهار؛ رُباعی ها)

۱۸۹۰۷. **بر عهد و وفای ترک اعتماد نشاید.** (دهخدا)

۱۸۹۰۸. **برف آب شد، سنده روی آب افتاده‌است.** (سمنانی)

۱۸۹۰۹. **برف آمده لحافِ گندم شده.** (بهمنیاری)

۱۸۹۱۰. **برف از تیزی خود زود فنا می‌شود.** (افغانی)

۱۸۹۱۱. **برف اگر دور باشد نام باعظمتی دارد ولی نزدیک باشد هیچ ارزشی ندارد.** (لری)

۱۸۹۱۲. **برف انبار به پای ما حساب نکن.** (خوانساری)

۱۸۹۱۳. **برف باران درگرفت، زرّین کلاهون را چه غم؟ عالمی بر هم خورد بی‌خانمون را چه غم؟** (لنجانی)

۱۸۹۱۴. **برف بارید و رد پا گم شد.** (آذری)

۱۸۹۱۵. **برف بارید و کوچه‌ها گل شد / رفتن ما به خانه مشکل شد.** (کوچه)

۱۸۹۱۶. **برف بام خود را سر بام دیگران پرتاب می‌کند.** (تاجیکی)

۱۸۹۱۷. **برف برای من بارید و پای من هم سوخت.** (رامسری)

۱۸۹۱۸. **برف به کوه می‌ره، شیرین می‌شه.** (شهربابکی)

۱۸۹۱۹. **برف به کوهی می‌زند که تاب آن‌را داشته‌باشد.** (جروقی)

۱۸۹۲۰. **برف پیری به هر سری که بخفت / نتوانند خلق عالم رُفت.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۳۷۴)

۱۸۹۲۱. **برف تابستان هم سرد است.** (لکی)

۱۸۹۲۲. **برف تا نزدیک است رویش نجاست می‌ریزند، تا دور می‌شود با الاغ به سراغش می‌روند.** (بختیاری)

۱۸۹۲۳. **بَرفُتد مرکبی که تند رود.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۴۷۶، امثال‌موزون، دهخدا)

۱۸۹۲۴. **برف تشنه را سیراب نمی‌کند، گندم برشته شکم را پر.** (قشقایی، آذری)

۱۸۹۲۵. **برف چون به کوه رسد، بامزه شود.** (تکابی)

۱۸۹۲۶. **برف در صحرا نمی‌نشیند بلکه بر کوه نور می‌نشیند.** (لری)

۱۸۹۲۷. **برف در نزدیکی ارزش ندارد.** (لری)

۱۸۹۲۸. **برف در نزدیکی منزلتی ندارد ولی تا از دسترس دور شد با خر و جوال می‌روند و از آن می‌آورند.** (لری)

۱۸۹۲۹. **برف دم خانه قرب ندارد.** (فرهنگ‌نامه)

۱۸۹۳۰. **برف را دید و گفت می‌بارد.** (تهرانی، بهمنیاری، شکورزاده)

۱۸۹۳۱. **بر فرستاده (ایلچی) زیان نیست.** (نامه‌ی‌داستان)

۱۸۹۳۲. **برف روی برف می‌بارد.** (قشقایی)

۱۸۹۳۳. **برف روی کوه سخت می‌ماند.** (کرمانشاهی)

۱۸۹۳۴. **برف زمین را زنده نگاه می‌دارد، درآمد هم مرد را.** (رامسری)

۱۸۹۳۵. **برف سفید است امّا هر سفیدی برف نیست.** (هزاره‌ای)
۱۸۹۳۶. **برف سفید، سگ روی آن می‌ریند.** (کرمانجی)
۱۸۹۳۷. **بر فقیران مرگ آسان‌تر بود از اغنیا.** (شکورزاده)
۱۸۹۳۸. **برف که آب می‌شود گُه سگ به دشت می‌افتد.** (گیلکی)
۱۸۹۳۹. **برف که در کوه بیفتد شیرین می‌شود.** (مازندرانی)
۱۸۹۴۰. **برف که روی زمین می‌افتد پا یخ می‌شود.** (بختیاری)
۱۸۹۴۱. **برف که می‌آید وای به کلوخ، باران هم که می‌آید وای به کلوخ.** (خوانساری)
۱۸۹۴۲. **برف گنده و سنگینی در خانه‌ی‌فلانی افتاد.** (شهرضایی)
۱۸۹۴۳. **برف گوَن‌کوه هر اندازه هم آب شده باشد، باز هم یک وعده برف خوراکی دارد.** (رامسری)
۱۸۹۴۴. **بر فلک چون بدر گردد کاستن گیرد قمر.** (امیرمعزّی: ۳۸۰، شکورزاده، دهخدا)
۱۸۹۴۵. **برف می‌آید چله چله، ارواح پدر بزرگ من.** (سمنانی)
۱۸۹۴۶. **برف می‌رود و روسیاهی به زمین می‌ماند.** (تاجیکی)
۱۸۹۴۷. **برف نمی‌گذارد ببینم هوا صاف است یا ابری.** (بختیاری)
۱۸۹۴۸. **برف و باران بود از گلّه نمی‌پرسیدی، حالا که وقت پنیر و لور* است یاد گله افتادی؟** (رامسری)
۱۸۹۴۹. **برف و باران می‌آید خاک بر سر کلوخ.** (بختیاری)
۱۸۹۵۰. **برف و شکوفه؟** (سرخه‌ای)
۱۸۹۵۱. **برف‌ها آب بشود گُه تو آشکار می‌شود.** (رامسری)
۱۸۹۵۲. **برف‌ها بارید و کوه‌ها را پوشاند.** (هزاره‌ای)
۱۸۹۵۳. **برف‌ها رفتند، حرف‌ها ماندند.** (بختیاری)
۱۸۹۵۴. **برف همیشه می‌بارد، سیل یک بار می‌آید.** (گیلکی)
۱۸۹۵۵. **برفی که در خانه افتاده‌است قرب ندارد.** (بهمنیاری)
۱۸۹۵۶. **برق است و خرمن.** (نامه‌ی داستان)
۱۸۹۵۷. **بر قبا از سر عباست.** (سبزواری)
۱۸۹۵۸. **بر قبر خود خار می‌کارد.** (قشقایی)
۱۸۹۵۹. **بر قدِ تو دوختند این قبا.** (کمال‌خجندی: ۴۹/۱)
۱۸۹۶۰. **بر قدِ خواجه بُود درزی قبا.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴۵/۳)
۱۸۹۶۱. **برق را هم طمع بارانِ رحمت باشد هم ترسِ از آتشِ صاعقه.** (کوچه)
۱۸۹۶۲. **برق زده را کافور چه سود؟** (خزینه)
۱۸۹۶۳. **برقص برقص، آب خمیرت می‌دهم.** (جیرفتی)
۱۸۹۶۴. **بر قوچ شاخش سنگینی نمی‌کند.** (آذری)
۱۸۹۶۵. **بر قوزکِ پایش لعنت.** (ریشه‌های تاریخی امثال و حکَم، ج ۱، ص ۱۷۴)
۱۸۹۶۶. **بر کارِ عمر اعتمادی نماند.** (جامی: ۹۳۳)
۱۸۹۶۷. **بر کاری که نفس را از ارتکاب آن منع نتوانی دیگری را عتاب مکن.** (افغانی)
۱۸۹۶۸. **بر کاغذ بی‌مُهره رود، کُند قلم.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۶۸۰)
۱۸۹۶۹. **برکت از اتّفاق می‌آید.** (افغانی)
۱۸۹۷۰. **برکت به خرمن بزرگ است.** (تایبادی)
۱۸۹۷۱. **برکت بیابان را می‌توان دید، برکت غذا را باید داد.** (ترکمنی)
۱۸۹۷۲. **برکت توی ارزانی است.** (تهرانی)
۱۸۹۷۳. **برکت خانه، مهمان است.** (قشقایی)
۱۸۹۷۴. **برکت در حرکت است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۸۹۷۵. **برکت در حرکت است، سعادت در مجاهدت.** (افغانی)
۱۸۹۷۶. **برکت ده تاست، نه تای آن لباس است.** (قشقایی)
۱۸۹۷۷. **برکت ده چیز است که هر ده تا هم در راستی خلاصه می‌شود.** (قشقایی)
۱۸۹۷۸. **برکت میش به ک..نش است.** (هزاره‌ای)
۱۸۹۷۹. **برکت یک پول حلال از صد پول حرام بیشتر است.** (افغانی)
۱۸۹۸۰. **بر کس مپسند آن چه تو را نیست پسند.** (بهمنیاری، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۱۸۹۸۱. **بر کشتیِ عمر تکیه کم کن / کان نیل نشیمن نهنگ است.** (رودکی: ۴۹۴)
۱۸۹۸۲. **بر کفم نه و بر درم نه.** (هبله‌رودی، مثمر، کوچه)
۱۸۹۸۳. **بر کلاغ‌های کور آسمان ایراد می‌گیرد.** (بیرجندی)
۱۸۹۸۴. **بر کلاه فقر بنوشته سه تَرک / ترک دنیا، ترک عُقبا، تَرک تَرک.** (شکورزاده)
۱۸۹۸۵. **برکنده به آن چشم که بدبین باشد.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، حییم، شکورزاده، عوام، بهمنیاری)
۱۸۹۸۶. **برکنده به (بیخ) آن ریش که در دست زنان است.** (افغانی، تاجیکی، حییم، عوام، دهخدا، بهمنیاری)
۱۸۹۸۷. **بر کن که مبارک است، در کن که درید.** (یزدی)
۱۸۹۸۸. **بر کن گدا، درکن گدا، آرزوی درکن گدا.** (بافقی)
۱۸۹۸۹. **بر ک..ن پشه مرهم می‌گذارد.** (سمنانی)
۱۸۹۹۰. **بر ک..نش نشسته و جو می‌خورد.** (فیروزکوهی)
۱۸۹۹۱. **بر کهنه بزن که نو گران است.** (هبله‌رودی، مثمر، کوچه، عوام، بهمنیاری، شکورزاده)

۱۸۹۹۲. **بر گام‌های خود اتّکا کن و بر زبان خود نه.** (خوزستانی)
۱۸۹۹۳. **برگ به بز نرسید.** (هزاره‌ای)
۱۸۹۹۴. **برگ بی‌بار و بقا را به حقارت منگر / کوزه‌ی بی‌دسته دیدی با دو دستت بردار.** (شهرضایی)
۱۸۹۹۵. **برگ بی‌برگی نداری، لاف درویشی مزن.** (سنایی؛ دیوان: ۹۱، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۸۹۹۶. **برگِ بید از بادِ هوا نمی‌ترسد.** (خواجوی‌کرمانی: ۴۴۳)
۱۸۹۹۷. **برگ خزان رسیده به بستان که می‌برد.** (صائب: ۱۹۵۰، امثال‌موزون)
۱۸۹۹۸. **برگ داد و ابریشم گرفت.** (تاجیکی)
۱۸۹۹۹. **برگ درختان سبز، پیش خداوند هوش / هر ورقی دفتری ست معرفت کردگار.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۹)
۱۹۰۰۰. **بر گدرگاه جوجه تیغی باغ درست کرد.** (مازندرانی)
۱۹۰۰۱. **بر گذشته افسوس نباید خورد.** (نامه‌ی‌داستان، عوام، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، افغانی)
۱۹۰۰۲. **بر گذشته تیمار مخورید.** (دهخدا، افغانی)
۱۹۰۰۳. **بر گذشته حسرت آوردن خطاست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۴۴/۴، دهخدا، عوام، شکورزاده، کاوش)
۱۹۰۰۴. **بر گذشته‌ها صلوات.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)
۱۹۰۰۵. **برگ را در بر گریز از خود فشاندن جود نیست.** (صائب: ۲۱۹۳، تکمله)
۱۹۰۰۶. **بر گرد می‌زنند و نمد چوب می‌خورد.** (آفرین، امثال‌موزون)
۱۹۰۰۷. **بر گردن او بماند و از ما بگذشت.** (بهمنیاری)
۱۹۰۰۸. **بر گریه‌ات اگر نبود دسترس بخند.** (بیدل، امثال‌موزون)
۱۹۰۰۹. **برگ سبزی است آسمان به کفم.** (طالب‌آملی: ۳۱۵)
۱۹۰۱۰. **برگِ سبزی است تحفه‌ی‌درویش / چه کند بی‌نوا همین دارد (ندارد بیش).** (وحشی بافقی، کوچه، شکورزاده، مثمر، تهرانی، بهمنیاری، دهخدا، افغانی، عوام، رفسنجانی)
۱۹۰۱۱. **برگ سفیدار تنکه شود.** (تاجیکی)
۱۹۰۱۲. **برگشتن کاروان به سگ لنگ منفعت کرد.** (اردبیلی)
۱۹۰۱۳. **برگ عیشی به گور خویش فرست / کس نیارد ز پس تو پیش فرست.** (سعدی؛ بوستان: ۵۲، شکورزاده، عوام)
۱۹۰۱۴. **بر گفتارش برو، بر کردارش نی.** (افغانی)
۱۹۰۱۵. **برگ قبل از موعد به زمین نمی‌افتد.** (آذری)
۱۹۰۱۶. **برگ کاهی چه‌قدر راه نوردی بکند؟** (صائب: ۱۷۵۵، امثال‌موزون)
۱۹۰۱۷. **برگ گل با آن لطافت آب از گل می‌خورد.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۱۹۰۱۸. **برگ گیاه را برّه می‌خورد، پلوی خانه را بچّه.** (رامسری)
۱۹۰۱۹. **بر گِل این و اون بنده.** (گلبافی)
۱۹۰۲۰. **بر گَل میخ است.** (سیرجانی)
۱۹۰۲۱. **برگ مو و شکمبه‌ی گاو؟** (بروجردی)
۱۹۰۲۲. **بر گنبد نخواهد ماند این گوز.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷۷)
۱۹۰۲۳. **برگِ نیل تا پوسیده نشد نیل نشود.** (قابوس‌نامه: ۲۰۲، شکورزاده)
۱۹۰۲۴. **بر گوینده بیش از گفتار نباشد.** (دهخدا)
۱۹۰۲۵. **بر گُه خود می‌گردد.** (کردی)
۱۹۰۲۶. **برگی در آب، کشتی صد مور می‌شود.** (ناظم هروی، تکمله، شکورزاده)
۱۹۰۲۷. **بر لاشه‌ی پلنگ گذر شغال نیست.** (مازندرانی)
۱۹۰۲۸. **بر لب آب حیات، تشنگیم کُشت.** (صبوحی، حیّم)
۱۹۰۲۹. **بر لب بام خطر نتوان به خواب امن رفت.** (صائب: ۲۹۴۹، امثال‌موزون)
۱۹۰۳۰. **بر لب جیحون کس تشنه نباشد.** (دهخدا)
۱۹۰۳۱. **بر لب سرود نیست چو در دل سرور نیست.** (شکورزاده)
۱۹۰۳۲. **بر مار سیاه و سفید لعنت.** (قشقایی)
۱۹۰۳۳. **بر ما کم کسی گرید چو ما زار.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۴۵)
۱۹۰۳۴. **بر مال حلال زوال نیست.** (اهری)
۱۹۰۳۵. **بر مال خودت چه خوش‌پسندی.** (کرمانی)
۱۹۰۳۶. **بر مال و جمال خویشتن غرّه مشو / کان را به شبی برند و این‌را به تبی.** (شکورزاده، عوام، دهخدا)
۱۹۰۳۷. **بر ما نبود کاه و کِرو*، همین که بود باد بردش.** (سیرجانی)
۱۹۰۳۸. **بر ما نبود یار سره، جز کر و کور و مسخره.** (سیرجانی)
۱۹۰۳۹. **بر مجنون قلم نیست.** (تکمله)
۱۹۰۴۰. **بر مُخنث سِلاح جنگ چه سود؟** (سعدی؛ گلستان: ۱۸، دهخدا)
۱۹۰۴۱. **بر مراد دل خود بال زدن نقصان است.** (واضح، امثال‌موزون)
۱۹۰۴۲. **بر مردم ناآزموده ایمن مباش.** (قابوس‌نامه، شکورزاده)
۱۹۰۴۳. **بر مرد ناآزموده اعتماد مکن.** (شکورزاده)

۱۹۰۴۴. **بر مرده، بالین چه دیبا چه خشت؟** (قدسی مشهدی؛ دیوان: ۹۴۳)
۱۹۰۴۵. **بر مُرده خُرده مگیر.** (شکورزاده)
۱۹۰۴۶. **بر مرده قلم نیست بر خفته هم قلم نیست.** (قابوس‌نامه: ۹۰، دهخدا)
۱۹۰۴۷. **بر مرده لگد، بر جراحت فلفل.** (بیرجندی)
۱۹۰۴۸. **بر مرده مزن ز بهر خون نشتر.** (کمالی، دهخدا)
۱۹۰۴۹. **بر مرده نباید لگد زد.** (شکورزاده)
۱۹۰۵۰. **بر مستان نباشد هیچ تکلیف.** (طالب‌آملی: ۳۰۶)
۱۹۰۵۱. **بر مستان هیچ گناه نیست.** (سمک‌عیّار: ۲۲۳/۵)
۱۹۰۵۲. **بر مست همان بِهْ که نگیرند خطا را.** (شکورزاده)
۱۹۰۵۳. **بر مشاطه عروس را آراستن بود.** (دهخدا، هبله‌رودی)
۱۹۰۵۴. **بر مقعد خوک سیب تلخ می‌زنند.** (مازندرانی)
۱۹۰۵۵. **برمکی نیستم.** (آذری)
۱۹۰۵۶. **بر مناره نشین و سر فرود آور که کسی تو را نبیند.** (ابومسلم‌نامه: ۱۶۴/۳)
۱۹۰۵۷. **بر من این دود از چراغِ من است.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۲۹۷)
۱۹۰۵۸. **بر من این رنج (درد) کوه پولاد است / چون تو زان فارغی تو را باد است.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۳۴، فرهنگ‌نامه)
۱۹۰۵۹. **بر منِ مسکین چرا خطِ خطا می‌کشد؟** (سلمان‌ساوجی: ۱۲۰)
۱۹۰۶۰. **بر من هر آن‌چه می‌رود از چرخِ دون رود.** (ابن‌حسام: ۳۳۵)
۱۹۰۶۱. **بر مورچه‌سواری سوار شده‌است.** (سمنانی)
۱۹۰۶۲. **بر ناچیز ننهد هیچ‌کس دل.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۹۵۲)
۱۹۰۶۳. **بر نادر حکم نتوان کرد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۵، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، حییم، عوام)
۱۹۰۶۴. **بر ناگزاینده ناید گزند.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۶۷)
۱۹۰۶۵. **برناورد هرگز از شاخ بید.** (فردوسی، دهخدا)
۱۹۰۶۶. **برنایان را آموزگار و مؤدّب گوشمال زمانه و حوادث است.** (تاریخ بیهقی: ۹۸۸، دهخدا)
۱۹۰۶۷. **بر ناید از خانه‌ی‌باز جغد.** (فردوسی، دهخدا)
۱۹۰۶۸. **بر ناید از هیچ ویرانه دود.** (نظامی: اقبال‌نامه: ۲۰، دهخدا)
۱۹۰۶۹. **بر نتابد کوه را یک برگ کاه.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۴۰/۱، امثال‌موزون)
۱۹۰۷۰. **برنج از برنج رنگ می‌گیرد همسایه از همسایه.** (گیلکی)
۱۹۰۷۱. **برنج، برنج را می‌بیند رنگ می‌گیرد، همسایه از همسایه فن (حقّه‌بازی).** (گیلکی)
۱۹۰۷۲. **برنج پخته می‌خورده و پیاز پوست‌کنده.** (مازندرانی)
۱۹۰۷۳. **برنج چمپا (نامرغوب) و پلو آبکش؟** (گیلکی)
۱۹۰۷۴. **برنج در انبار باشد پلو پختن کاری نیست.** (گیلکی)
۱۹۰۷۵. **برنج در دکّان را هزار نفر قیمت می‌زنند.** (رامسری)
۱۹۰۷۶. **برنج دون و رودرواسی ثقل می‌آورد.** (تهرانی)
۱۹۰۷۷. **برنج را تو آب کن، سفره را پهن کن، مهمان را خبر کن.** (کوچه)
۱۹۰۷۸. **برنج را خوک خورد، از زرا (علف هرز) نگهبانی می‌کند.** (رامسری)
۱۹۰۷۹. **برنج را دَم کُن، سفره را پهن کن.** (سیرجانی)
۱۹۰۸۰. **برنج را هر قدر بکوبی سفیدتر می‌شود.** (شکورزاده)
۱۹۰۸۱. **برنج زرد و عسل، روزیِ خداداد است.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)
۱۹۰۸۲. **برنج سیر شدن را از تو می‌شنوم.** (هزاره‌ای)
۱۹۰۸۳. **برنجش را خرس می‌برد و خودش برای آن نگهبانی می‌دهد.** (شهمیرزادی)
۱۹۰۸۴. **برنجش ری دارد.** (گیلکی)
۱۹۰۸۵. **برنج‌فروش لاشه‌ی برنج می‌خورد، خریدار، برنج سالم.** (مازندرانی)
۱۹۰۸۶. **برنج کَرتی، گندم ماتی*.** (لری)
۱۹۰۸۷. **برنج کلفت پلو نشده، زن بیوه عروس.** (هزاره‌ای)
۱۹۰۸۸. **برنج گفت: «چرا هرچه روغن به من می‌ریزند به پایینم نمی‌رسد؟» پلو گندمی گفت: «چه می‌گویی؟ گفت عرضم با تو نبود.»** (لری)
۱۹۰۸۹. **برنج‌گیر به دیگ می‌گوید: « ک .. ت سیاه است.»** (سرخه‌ای)
۱۹۰۹۰. **برنج مالمیری*برظرف شد، کدخدا معتبر شد.** (بهبهانی)
۱۹۰۹۱. **برنج و گندم نم کرده و خیسانده (فشکل) اش را آرد می‌کند.** (گیلکی)
۱۹۰۹۲. **برنج‌ها رشتی شدند، مردم‌ها مشتی شدند.** (کرمانی)
۱۹۰۹۳. **برنخاسته می‌خواهد با او بیامیزد.** (لری)
۱۹۰۹۴. **برند از برای دلی بارها / کشند از برای گُلی خارها.** (سعدی؛ بوستان: ۷۶)
۱۹۰۹۵. **برندگی تیشه به دلیل نرمی چوب بید است.** (بویراحمدی)
۱۹۰۹۶. **برنده پشیمان، گذارنده پشیمان.** (بهمنیاری)
۱۹۰۹۷. **بر نظاره جنگ آسان است.** (سمک‌عیّار: ۱۴۳/۵)
۱۹۰۹۸. **بر نقش خودت چه خوش‌پسندی، بر نقش حقیر من قُتینا.** (سیرجانی)
۱۹۰۹۹. **بر نکوکاری هرگز نکند خلق زیان.** (فرخی، دهخدا)

۱۹۱۰۰. **بر نمدپوشان غبار تهمت زنار نیست.** (بیدل، امثال‌موزون)

۱۹۱۰۱. **بر نمد چوبی اگر آن مرد زد / بر نمد آن‌را نزد بر گرد زد.** (فریدون تولّلی، فرهنگ‌نامه)

۱۹۱۰۲. **بر نمی‌آید دو کار از این دو مرد / مردی از نامرد و نامردی ز مرد.** (تهرانی، شکورزاده)

۱۹۱۰۳. **بر نمی‌آید ز دست شیشه گر آهنگری.** (سلیم: ۴۳۹)

۱۹۱۰۴. **بر نمی‌آید صدا از هیچ ظرفی در پُری.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۲۷۵)

۱۹۱۰۵. **بر نمی‌خیزد صدا از دست چون تنها بود.** (صائب: ۱۷۹، امثال‌موزون)

۱۹۱۰۶. **بر نیاید ز کشتگان (مردگان) آواز.** (سعدی؛ گلستان: ۵۰، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)

۱۹۱۰۷. **بر نیاید کس با مکر زنان هرگز.** (منوچهری: ۲۰۰، دهخدا)

۱۹۱۰۸. **بر نیاید نسیمِ عود از بید.** (ابن‌یمین: ۴۰۳)

۱۹۱۰۹. **بر نی شدن سوار به‌معنی حقیقت پیادگی است.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۱۹۱۱۰. **برو آبگوشتت را بار کن.** (کوچه)

۱۹۱۱۱. **برو آن‌جا که خوانندت، مرو آن‌جا که رانندت.** (اخگر، شکورزاده)

۱۹۱۱۲. **برو آن‌جا که دو کور رفت، دو برهنه.** (بختیاری)

۱۹۱۱۳. **برو از بالای تپّه نگاه کن، هر طرف بیشتر بود، به آن طرف برو.** (ترکمنی)

۱۹۱۱۴. **برو الاغت را بران.** (خوانساری)

۱۹۱۱۵. **برو ای طبیبم از سر که دوا نمی‌پذیرم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۵۷)

۱۹۱۱۶. **برو این پوفاب (پُفاب)ها را به آب دوغ بزن.** (عوام)

۱۹۱۱۷. **برو این دام بر مرغ دگر نِهْ / که عنقا را بلندست آشیانه.** (حافظ: ۲۹۷، شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، عوام، افغانی)

۱۹۱۱۸. **برو این شتر را درِ خانه‌ی دیگری بخوابان.** (شکورزاده)

۱۹۱۱۹. **برو با آلتت بازی کن.** (لری)

۱۹۱۲۰. **برو بابا که گندم جو نمی‌شه / بزرگی از قبای نو نمی‌شه.** (گلپایگانی)

۱۹۱۲۱. **برو بختت را عوض کن.** (شکورزاده، امثال)

۱۹۱۲۲. **برو بده برای سرت دعا بنویسند.** (آذری)

۱۹۱۲۳. **برو برقص تا من دوست و دشمنم را بشناسم.** (ساوه‌ای)

۱۹۱۲۴. **برو برو در ک..نت را بگذار.** (گیلکی)

۱۹۱۲۵. **برو برو، روی تَرَک خودت را بپوشان.** (گیلکی)

۱۹۱۲۶. **برو، برو، سوسک روی من نینداز.** (سنگسری)

۱۹۱۲۷. **برو بر یخ نویس این گرم کوشی / ز سردی چون فقع* تا چند جوشی؟** (عطّار؛ خسرونامه: ۳۱۱)

۱۹۱۲۸. **برو بشاش، دلت خنک شود.** (آملی)

۱۹۱۲۹. **برو بگو سلام بر حسین، لعنت بر شیخ بهایی.** (کوچه)

۱۹۱۳۰. **برو بمیر که نه دردت به درد آدمی‌زاد می‌ماند نه خوراکت.** (شکورزاده، کوچه)

۱۹۱۳۱. **برو بند بنداز.** (شیرازی)

۱۹۱۳۲. **برو به‌جا تا صبح قیامت.** (کرمانی، گلبافی)

۱۹۱۳۳. **برو به حوض توتیا، سرتو بشور زودی بیا.** (شکورزاده)

۱۹۱۳۴. **برو به روستای اسبو و اسکستان / مادر را ببین کره را بستان.** (تاتی)

۱۹۱۳۵. **برو به عمّه بیگم بگو با ترکه به بیضه‌ی‌سگم بزن.** (بختیاری)

۱۹۱۳۶. **برو به گاو کاه بده.** (سبزواری)

۱۹۱۳۷. **برو بیای شاهانه، زندگی سگانه.** (مازندرانی)

۱۹۱۳۸. **برو بیکاری، منشین به بی‌کاری.** (کردی، لری)

۱۹۱۳۹. **برو پنج نوبت بزن بر درت / چو یاری موافق بود در برت.** (سعدی؛ بوستان: ۱۵۸)

۱۹۱۴۰. **برو پیشانیت را عوض کن.** (کوچه)

۱۹۱۴۱. **برو تو گوش کسی بزن که ارزش داشته‌باشد.** (گلبافی)

۱۹۱۴۲. **برو توی حمّام آواز بخوان.** (سرخه‌ای)

۱۹۱۴۳. **برو چنان که شکمم رفت.** (بیرجندی)

۱۹۱۴۴. **برو چهار تا خشت بیاور که می‌خواهد بزاید.** (تهرانی)

۱۹۱۴۵. **برو خایه‌ات را حنا بگذار.** (بختیاری)

۱۹۱۴۶. **برو خر خودت را بران.** (عوام)

۱۹۱۴۷. **برو خود را نشان حکیم کوری بده که نترسد.** (بیرجندی)

۱۹۱۴۸. **برو داخل چشم من، نگاه کن به روی او.** (آذری)

۱۹۱۴۹. **برو دادگاه داد بکن، وکیل بگیر، باد بکن.** (رامسری)

۱۹۱۵۰. **برو دارستان، سماق مکیدن.** (تویسرکانی)

۱۹۱۵۱. **برو در چاه مار بگیر، آن هم به عشق عُمَر.** (عوام)

۱۹۱۵۲. **برو دست و رویت را بشور بیا مَنِ زنْ قحبه را بخور.** (کوچه)

۱۹۱۵۳. **برو دست و رویت را بشور بیا مرا هم بخور.** (شکورزاده، آذری)

۱۹۱۵۴. **برود کلاه بیاورد، سر و با کلاه می‌آورد.** (تهرانی)

۱۹۱۵۵. **برو دلا که تو را در حساب می‌گیرد؟** (سلمان ساوجی: ۱۴۵)

۱۹۱۵۶. **برو دوست بیاور، دشمن خود سر اُجاق است.** (آذری)

۱۹۱۵۷. **برو دهانت را آب بِکِش.** (عوام)

۱۹۱۵۸. **برو، راه تو مثل برف سفید می‌زند (می‌نماید).** (بیرجندی)

۱۹۱۵۹. **برو رفیق پیدا کن والاّ دشمن در خانه‌ی‌تو نشسته‌است.** (قشقایی)

۱۹۱۶۰. **برو زن دوستی را از خروس یاد بگیر.** (گلبافی)

۱۹۱۶۱. **برو زن کن ای خواجه هر نوبهار / که تقویم پارینه ناید به کار.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۴، شکورزاده، عوام، بهمنیاری)

۱۹۱۶۲. **برو سراغ حلاّل مشکلت.** (تهرانی)

۱۹۱۶۳. **برو سر قبر پدر خودت گریه کن.** (جیرفتی)

۱۹۱۶۴. **برو سر هر کوهی که از آن بلندتر نیست برایم آتش کن.** (ابیانه)

۱۹۱۶۵. **برو شادی کن ای یار دل‌افروز / غم فردا نشاید خوردن امروز.** (سعدی؛ بوستان: ۱۵۶)

۱۹۱۶۶. **برو شیر درّنده باش ای دغل (پسر).** (سعدی؛ بوستان: ۸۸ کاوش، نامه‌ی‌داستان)

۱۹۱۶۷. **برو عربستان مادیان را ببین، کرّه را بستان.** (لاهیجانی)

۱۹۱۶۸. **برو عرق بریز ببین یک من ماست چه‌قدر کره می‌دهد؟** (تهرانی)

۱۹۱۶۹. **برو عقلت را آب بِکِش.** (عوام، کوچه)

۱۹۱۷۰. **برو عقلت را عوض کن.** (شکورزاده، عوام)

۱۹۱۷۱. **بر وفای سپهر کیسه مدوز.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۳۷)

۱۹۱۷۲. **برو فکر نان کن که خربزه آب است.** (عوام، شکورزاده)

۱۹۱۷۳. **بر وقت کار و بر وقت بار دار.** (تاجیکی)

۱۹۱۷۴. **برو قوی شو اگر راحت جهان‌طلبی / که در نظام طبیعت ضعیف پامال است.** (گلشن آزادی، شکورزاده)

۱۹۱۷۵. **برو کارگر باش و امیّدوار / که از یأس جز مرگ ناید به بار.** (ملک‌الشعرابهار، مشهدی)

۱۹۱۷۶. **برو کتاب کلان را بیاور.** (بیرجندی)

۱۹۱۷۷. **برو کشکت را بساب.** (تهرانی)

۱۹۱۷۸. **برو کلوخ‌های گندم‌های خود را جمع کن، برای من کلاه‌دوز مشو.** (سیستانی)

۱۹۱۷۹. **برو کنگر بچین.** (مازندرانی)

۱۹۱۸۰. **برو کوره را فوت کن.** (سرخه‌ای)

۱۹۱۸۱. **برو که پنجه به گُه زنی.** (بیرجندی)

۱۹۱۸۲. **برو گاو بچران.** (سمنانی)

۱۹۱۸۳. **برو گلستان، مادیان را ببین و کرّه‌اش را بستان.** (سیستانی)

۱۹۱۸۴. **برو گنج قناعت جوی و کنج عافیت بنشین.** (حافظ قدسی: ۱۸۶، شکورزاده)

۱۹۱۸۵. **بروم بگویم یک من است؟** (بختیاری)

۱۹۱۸۶. **برو مقصود خود بردار و بگذر.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۲۹۰۰)

۱۹۱۸۷. **برومند باد آن همایون درخت / که در سایه‌ی او توان برد رخت.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۳۳)

۱۹۱۸۸. **برون آرند ماران را ز سوراخ / به افسون‌ها کنندش رام و گستاخ.** (ویس‌و رامین: ۱۲۱)

۱۹۱۸۹. **برون آمد ز گو، در چاه افتاد.** (عطّار؛ خسرونامه: ۳۱۱)

۱۹۱۹۰. **برو نان ارمنی بخور، تا زبانت باز شود.** (سمیرمی)

۱۹۱۹۱. **برون باغی آمد، درون باغی را راند.** (کردی)

۱۹۱۹۲. **برون (به در) نمی‌رود از خانقه یکی هشیار / که پیش شحنه بگوید که صوفیان مستند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳کوچه)

۱۹۱۹۳. **برون رفت اشترت از چشم سوزن.** (ناصرخسرو: ۴۰۰)

۱۹۱۹۴. **برون رو تو به هر راهی که خواهی.** (ویس‌و رامین: ۱۳۹)

۱۹۱۹۵. **برون‌ساز درون‌ساز نگردد هرگز.** (صائب: ۲۳۰۸)

۱۹۱۹۶. **برون شد را تصور کن ز اوّل.** (مهر و مشتری: ۱۰۴)

۱۹۱۹۷. **برونش قِرقِر می‌کند درونش قار و قور می‌کند.** (هزاره‌ای)

۱۹۱۹۸. **برو نظرت را عوض کن.** (شکورزاده)

۱۹۱۹۹. **برو نظرت را کیمیا کن.** (کوچه)

۱۹۲۰۰. **برون کردی شیطان را، باز کردی میدان را.** (گیلکی)

۱۹۲۰۱. **برو نوکر طالع خودت باش.** (هزاره‌ای)

۱۹۲۰۲. **برو هردو دستت از خودت.** (بختیاری)

۱۹۲۰۳. **بروی به آن رباط بچشی از آن نبات.** (افغانی)

۱۹۲۰۴. **بروید ایران، به‌دنبال قران.** (هزاره‌ای)

۱۹۲۰۵. **بروید بگویید به هدایت، موش رفته شکایت.** (رامسری)

۱۹۲۰۶. **بروید مگس‌ها، من زن خانَم.** (یزدی)

۱۹۲۰۷. **بر ویرانی خَراج نبوَد.** (نظامی؛ لیلی ومجنون: ۱۶۱)

۱۹۲۰۸. **برو یک کُجی جلوی کلاهت بدوز که چشم نخوری.** (فرهنگ‌نامه)

۱۹۲۰۹. **بروی وقت است، نمی‌روی جای خودت است.** (افغانی)

۱۹۲۱۰. **برّه‌اش در جای گرم می‌چرد.** (سرخه‌ای)

۱۹۲۱۱. **بُرهان قاطع.** (جامع‌التواریخ: ۷۰-۷۳)

۱۹۲۱۲. **برّه‌ای که زرنگ باشد میان آغل خود نمی‌ایستد.** (ایلامی)

۱۹۲۱۳. **برّه‌ای که گرگ می‌خواهد دم صبح ببرد، بهتر است سر شب ببرد.** (سیرجانی)
۱۹۲۱۴. **برّه بخر، قوچ می‌شود، قوچ نخر، پوچ می‌شود.** (شهر بابکی)
۱۹۲۱۵. **برّه بستن، کَره (بزغاله) جَستن.** (شهربابکی)
۱۹۲۱۶. **برّه بند این کار است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۱۹۲۱۷. **برّه به طرف مال رفت و کبک به سمت لانه.** (لری)
۱۹۲۱۸. **برّه به گرگ نمی‌دهد.** (لری)
۱۹۲۱۹. **برّه‌چران می‌گوید برّه‌ام رفته‌است، سگ کوزه‌فروش تو چه می‌گویی؟** (آذری)
۱۹۲۲۰. **بَره در شیر مستی خورد باید.** (نظامی؛ خسرو وشیرین: ۱۴۳)
۱۹۲۲۱. **برّه در هندوستان است، دل و جگرش را به تنور می‌بندیم.** (سمنانی)
۱۹۲۲۲. **بر هدف دستی ندارد تیر، بی‌زور کمان.** (صائب: ۱۱۵۰، تکمله)
۱۹۲۲۳. **برّه را از پای مادر باید بگیرند.** (بیرجندی)
۱۹۲۲۴. **برّه را به گرگ سپرده‌است.** (آذری)
۱۹۲۲۵. **برّه را به لار بردند، باز گفت: «مادرم را می‌خواهم.»** (کلاردشتی)
۱۹۲۲۶. **برّه را تیمار کن دنبه بخور، بچّه را تیمار کن چمبه (چوب رختشویی) بخور.** (تایبادی)
۱۹۲۲۷. **برّه را عادت به جو مده، بچّه را عادت به خواب.** (سیستانی)
۱۹۲۲۸. **برّه را که رها کنی خودش مادرش را می‌یابد.** (بختیاری)
۱۹۲۲۹. **برّه را می‌اندازد تا بخته*را بگیرد.** (سمنانی)
۱۹۲۳۰. **برّه را می‌بُرد گرگ و اُشتُلم* می‌کرد کُرد.** (ابن‌یمین، دهخدا)
۱۹۲۳۱. **بر هر انبانی، یک انبان‌بندی است.** (بیرجندی)
۱۹۲۳۲. **بر هرچه قلم رفت اثر نیست دعا را.** (انیسی شاملو، تکمله)
۱۹۲۳۳. **بر هر زری که سال نگردد زکات نیست.** (صائب: ۹۹۸، تکمله)
۱۹۲۳۴. **بر هر که بنگری به همین درد مبتلاست.** (ظهیر فاریابی: ۱۷، دهخدا، عوام، حییم، شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی، کوچه)
۱۹۲۳۵. **بر هر که نپرورده‌ای اعتماد مکن.** (دهخدا)
۱۹۲۳۶. **بر هر گلی که عطر ندارد، گداز نیست.** (صائب: ۱۰۰۷، تکمله)
۱۹۲۳۷. **بر هر یک جوی سالی حساب است.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۳۳۵۲)
۱۹۲۳۸. **برّه گفت از کشتنم باکی نیست، امان از مُشت پس خایه‌ام.** (سیرجانی)
۱۹۲۳۹. **برّه گفته است شکم را سیر کن و سرم را زیر برف‌ها کن.** (سیستانی)
۱۹۲۴۰. **بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود.** (حافظ: ۱۳۹)
۱۹۲۴۱. **بر همکار بد لعنت.** (بهمنیاری، دهخدا، کوچه)
۱۹۲۴۲. **برّه می‌گذارد و برّه‌ی پروار می‌گیرد.** (سرخه‌ای)
۱۹۲۴۳. **برهنه آمده‌ایم، برهنه نیز خواهیم رفت.** (تاریخ بیهقی، شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه، آذری، سبزواری)
۱۹۲۴۴. **برهنه از آب چه واهمه دارد؟** (ساوه‌ای)
۱۹۲۴۵. **برهنه از آب گود نمی‌ترسد.** (مازندرانی)
۱۹۲۴۶. **برهنه از آب نمی‌ترسد.** (ترکمنی)
۱۹۲۴۷. **برهنه از دزد و طرّار نمی‌ترسد.** (افغانی)
۱۹۲۴۸. **برهنه‌ای بر برهنه‌ای سوار شد و گفت: «یا مرتضی علی.»** (تایبادی)
۱۹۲۴۹. **برهنه‌ای سوار برهنه‌ای شده‌بود، گفت: «می‌خواهم ستر عورتش بکنم.»** (تهرانی)
۱۹۲۵۰. **برهنه‌ای که کفش پوشیده، گرسنه‌ای که آدامس می‌جود.** (خوزستانی)
۱۹۲۵۱. **برهنه ایمن است از دزد و طرّار.** (شکورزاده)
۱۹۲۵۲. **برهنه باک ندارد ز راهزن.** (قاآنی: ۴۹۰، دهخدا)
۱۹۲۵۳. **برهنه، برهنه را می‌گایید، گفتند: «چه کار می‌کنی.» گفت: «دارم حجابش را حفظ می‌کنم.»** (مازندرانی)
۱۹۲۵۴. **برهنه به برهنه می‌گوید: «عورتت را بپوشان.»** (سمنانی)
۱۹۲۵۵. **برهنه به دریده می‌خندد.** (تاجیکی)
۱۹۲۵۶. **برهنه به طرف نو دوید، گرسنه به طرف تنور.** (سبزواری)
۱۹۲۵۷. **برهنه چه چیزی دارد که به درمانده بدهد؟** (قشقایی)
۱۹۲۵۸. **برهنه خوشبخت است.** (مازندرانی)
۱۹۲۵۹. **برهنه فارغ است از دزد و طرار (طریده*).** (دهخدا، آذری، بهمنیاری، عوام)
۱۹۲۶۰. **برهنه نشاید به ساطور کشت.** (سعدی؛ بوستان: ۱۳۰)
۱۹۲۶۱. **برّه هرجا پیه گرفت سر می‌گذارد.** (شیرازی)
۱۹۲۶۲. **برّه هرچند لاغر، می‌شود خورد، سگ به هر چاقی نمی‌شود.** (زرقانی)
۱۹۲۶۳. **برّه‌ی آخری شیر مادرش را بهتر می‌خورد.** (قشقایی)
۱۹۲۶۴. **برّه‌ی اکبیری روزی قوچِ شاخ کج از آب درمی‌آید.** (آذری)
۱۹۲۶۵. **برّه‌ی بسته، گیر آوردند.** (سیرجانی)
۱۹۲۶۶. **برّه‌ی بی‌لیاقت قوچ نمی‌شود و گوساله‌ی خانه گاو نر.** (مشکین‌شهری)

۱۹۲۶۷. **برّه‌ی پروار یا مال گرگ است یا مال قصّاب.** (سیرجانی)
۱۹۲۶۸. **برّه‌ی جدا شده از رمه را گرگ می‌خورد.** (آذری)
۱۹۲۶۹. **برّه‌ی چابک دو میش را می‌مکد.** (افغانی)
۱۹۲۷۰. **برّه‌ی خوب را از پای مادر بگیر.** (تایبادی)
۱۹۲۷۱. **برّه‌ی خوب هفت مادر را می‌مکد، برّه‌ی گنده یکی را.** (افغانی)
۱۹۲۷۲. **برّه‌ی دو مادری شده.** (هبله‌رودی، مثمر، قمی، دهخدا)
۱۹۲۷۳. **برّه‌ی زبیده‌شده.** (آذری)
۱۹۲۷۴. **برّه‌ی زنده را کسی پوست نمی‌کَنَد.** (سمنانی)
۱۹۲۷۵. **برّه‌ی سیاه برای شما قربانی کرده‌ام.** (بختیاری)
۱۹۲۷۶. **برّه‌ی شیر مست بالای مادر خود میره.** (جیرفتی)
۱۹۲۷۷. **برّه‌ی غزاله است.** (بختیاری)
۱۹۲۷۸. **برّه‌ی قوچی اوّل به مادرش می‌جهد.** (قشقایی، آذری)
۱۹۲۷۹. **برّه‌ی کثیف، دماغ قوچ شاخدار می‌شود.** (آذری)
۱۹۲۸۰. **بره یک سنگ هم پشتش.** (تهرانی)
۱۹۲۸۱. **برّه‌ی کسی در آغل کسی دیگر نمی‌رود.** (لری)
۱۹۲۸۲. **برّه‌ی کسی در میان گلّه‌ی دیگران نمی‌ماند.** (لکی، لری)
۱۹۲۸۳. **برّه‌ی کوچک از کوچکی دنبه می‌کند.** (سمنانی)
۱۹۲۸۴. **برّه‌ی کوچک که شیر مست می‌شود، پشت مادرش سوار می‌شود.** (سمنانی)
۱۹۲۸۵. **برّه‌ی گم شده یا روی سیخ کباب است یا در کوزه‌ی‌قرمه.** (رامسری)
۱۹۲۸۶. **برّه‌ی ماده، نان و آبش آماده.** (زرقانی)
۱۹۲۸۷. **برّه‌ی نر برای قربانی خوب است.** (طالقانی، کرمانجی)
۱۹۲۸۸. **برّه‌ی نر برای کارد است.** (بختیاری، سبزواری)
۱۹۲۸۹. **برّه‌ی نر در آغل نمی‌خوابد.** (لری، بختیاری، دیلمی)
۱۹۲۹۰. **بّره‌ی نر را برای کارد (کشتن) آفریده.** (هزاره‌ای)
۱۹۲۹۱. **برّه‌ی یتیم از دو گوسفند شیر می‌خورد.** (قشقایی)
۱۹۲۹۲. **برّه‌ی یتیم را که بزرگ کنی، دهنت را پر روغن می‌کند، بچّه یتیم را که بزرگ کنی دهنت را پر خون می‌کند.** (هزاره ای)
۱۹۲۹۳. **برّه‌ی یتیم قوچ می‌شود.** (اهری)
۱۹۲۹۴. **برّه‌ی یتیم قوچ نخواهد شد.** (قشقایی)
۱۹۲۹۵. **برّه‌ی یک قوچ هستند.** (بیرجندی)
۱۹۲۹۶. **بر یخ نویس و در آفتاب نِهْ.** (شکورزاده)
۱۹۲۹۷. **بریده باد آن دو دستی که نتواند یک سر را نگه دارد.** (قشقایی)
۱۹۲۹۸. **بریده دست، از حال بریده دست باخبر می‌شود.** (آذری)
۱۹۲۹۹. **بریده سر نروید بار دیگر.** (ویس‌و رامین: ۳۱۸، دهخدا، شکورزاده)
۱۹۳۰۰. **بریز بریز استران، بار خران.** (سمنانی)
۱۹۳۰۱. **بریز و ببیز.** (سیستانی)
۱۹۳۰۲. **برین گنبد نپاید مر تو را گوز.** (ویس‌و رامین: ۴۴/۱۸۴)
۱۹۳۰۳. **بز آبله‌رو از سرچشمه آب می‌خورد.** (مراغه‌ای)
۱۹۳۰۴. **بز آمد و کوزه‌ی ماست آورد؟** (مازندرانی)
۱۹۳۰۵. **بز آن‌چه به برگ بنه می‌کند، برگ بنه به پوست بز می‌کند.** (فرهنگ‌نامه)
۱۹۳۰۶. **بزّاز از دست خیّاط دق کرد و مرد.** (لری)
۱۹۳۰۷. **بزّاز به رفیق خود می‌گوید: «تمام دکّان صدقه‌ی‌سرت امّا یک متر را پاره مکن.»** (افغانی)
۱۹۳۰۸. **بز از پیری می‌نالد، می‌گویند: «بادام* او را بریده‌است.»** (جروقی)
۱۹۳۰۹. **بز از ترس جان، قصّاب از ذوق (دنبال) پیه.** (لکی، آذری، کردی)
۱۹۳۱۰. **بز از ترس جان می‌دود و قصّاب از ترس نان.** (لری)
۱۹۳۱۱. **بز از شاخ خودش کسرش نمی‌کند.** (شهر بابکی)
۱۹۳۱۲. **بز از لاغری داشت می‌مرد، قصّاب می‌گفت: «بی‌پدر چه‌قدر چاق است.»** (سیستانی)
۱۹۳۱۳. **بز از لاغری و از سردی سقط جنین می‌کند.** (کرمانجی)
۱۹۳۱۴. **بز از ورثه پیه می‌کند.** (یزدی)
۱۹۳۱۵. **بز اگر بخورد، پیشواز گرگ می‌رود.** (بهمنیاری)
۱۹۳۱۶. **بز اگرچه حیوان است زیر پای خودش را تمیز می‌کند.** (بختیاری)
۱۹۳۱۷. **بز اگر خرمن کوبد (می‌کوفت)، حاجت گاو نیست (نبود).** (تاجیکی)
۱۹۳۱۸. **بز اگر شیر دهد میشِ من است / بیگانه اگر وفا کند خویش من است.** (باباافضل، کوچه)
۱۹۳۱۹. **بز اگر کارش پاک است، به چاشت چوپانش چه کار است؟** (فرهنگ‌نامه)
۱۹۳۲۰. **بز اگر هم کرم نزند، به کعبه می‌رسد.** (ترکمنی)
۱۹۳۲۱. **بز آلا پلنگ نمی‌شود.** (تاجیکی)
۱۹۳۲۲. **بز امام رضا (هم) تا غروب نمی‌چراند.** (کوچه)
۱۹۳۲۳. **بزان (سگان) از ناتوانی مهربانند، وگرنه کو بز (سگ) و کو مهربانی؟** (لنجانی)
۱۹۳۲۴. **بز او روی پشت بام است.** (سرخه‌ای)
۱۹۳۲۵. **بز با بز می‌جنگد پای گوسفند می‌شکند.** (افغانی، شکورزاده)
۱۹۳۲۶. **بز بادی در کرد، هفت روز با ک.. خودش قهر کرد.** (بختیاری)

۱۹۳۲۷. **بز بخت برگشته نان سفره‌ی چوپان را می‌خورد و ضایع می‌کند.** (آذری)
۱۹۳۲۸. **بز برای استراحت یک شبه‌اش خانه می‌سازد.** (آذری)
۱۹۳۲۹. **بز بز را می‌بیند و پلاخون (پلهم، پیلام*) می‌چرد.** (مازندرانی، گیلکی)
۱۹۳۳۰. **بز (بزک) از ناتوانی مهربان است.** (سیرجانی)
۱۹۳۳۱. **بز (بزک) به برگ نرسید.** (هزاره‌ای، سیستانی، بیرجندی)
۱۹۳۳۲. **بز (بزی) به جکی‌جکی (گدی گدی) فربه نمی‌شود.** (هبله‌رودی، مثمر، ابیانه، دهخدا، عوام، کوچه)
۱۹۳۳۳. **بز (بزی) که اجلش رسید، نهار چوپان را می‌خورد.** (دیلم‌ولیراوی)
۱۹۳۳۴. **بز بسته را نبین، اگر رها شود رقصش را ببین.** (دزفولی)
۱۹۳۳۵. **بز بسته‌ی ملانصرالدین است.** (دهخدا)
۱۹۳۳۶. **بز به بز نگاه می‌کند، پلِم می‌خورد (می‌چرد).** (مازندرانی، گیلکی)
۱۹۳۳۷. **بز به بلوط بچسبد، بلوط هم به پشم بز می‌چسبد.** (لنجانی)
۱۹۳۳۸. **بز به پازن می‌گوید: «تقصیر خودمان است چون شوره و گوگرد از خودمان به دست می‌آید.»** (لری)
۱۹۳۳۹. **بُز به پای خودش، بزغاله به پای خودش.** (کوچه، شکورزاده)
۱۹۳۴۰. **بز به پای خود، گوسفند به‌جای خود.** (کرمانجی)
۱۹۳۴۱. **بز به تقلید از بز دیگر آقطی*می‌چرد.** (رامسری)
۱۹۳۴۲. **بز به تک و پویه فربه نگردد.** (دهخدا، هبله‌رودی، تکمله)
۱۹۳۴۳. **بز به تو قربان، پوستش پنج قران.** (اهری)
۱۹۳۴۴. **بز به‌جای خودش، میش به‌جای خودش.** (هزاره‌ای)
۱۹۳۴۵. **بز به حرفش تو گلّه نمی‌رود.** (آمره‌ای)
۱۹۳۴۶. **بُز به (در) فکر (اندیشه‌ی) جان خودش است و قصّاب به فکر دنبه (چربی).** (شکورزاده، آذری، مازندرانی، الیکایی، هزاره‌ای، ایلامی)
۱۹۳۴۷. **بز به گوسفند خنده می‌کند.** (افغانی، تاجیکی)
۱۹۳۴۸. **بُز به میش می‌گوید: «آی (ته) دیدم دیدم.»** (شکورزاده، سمنانی، بویراحمدی، بهمنیاری)
۱۹۳۴۹. **بز بی‌آبروست که دمش هواست.** (مازندرانی)
۱۹۳۵۰. **بز بیچاره کناره می‌چره.** (افغانی)
۱۹۳۵۱. **بز بی‌شاخی گم شد، گوساله بی‌شاخی را آب بُرد، بد از بدتر را خدا می‌داند.** (بختیاری)
۱۹۳۵۲. **بز پا شکسته‌ی گلّه که رم کرد جلو می‌افتد.** (بختیاری)
۱۹۳۵۳. **بز پیر پنبه‌دانه در خواب می‌بیند.** (نیشابوری)
۱۹۳۵۴. **بُز پیر پنبه در خواب می‌بیند، برهنه کرباس.** (سبزواری)
۱۹۳۵۵. **بُز پیشاهنگ، آخرش توبره‌کش می‌شود.** (شکورزاده)
۱۹۳۵۶. **بز پیشاهنگ وقتی به رودخانه زد، همه‌ی گلّه به رودخانه می‌زند.** (قشقایی)
۱۹۳۵۷. **بز پیشِ قصّاب و خر نزد پالانگر رود.** (سیدحسن غزنوی)
۱۹۳۵۸. **بز تا بچّه‌اش را نبیند به چرای شب نمی‌رود.** (الیکایی)
۱۹۳۵۹. **بز تا دم نجنباند، تکه*رویش نمی‌رود.** (نامه‌ی داستان)
۱۹۳۶۰. **بز تا می‌گوزد تا هفت روز با ک..ن خود قهر است.** (لری)
۱۹۳۶۱. **بُزت به کوه بدر رفت.** (سبزواری)
۱۹۳۶۲. **بز تنها داخل گلّه‌ای گوسفند.** (شهمیرزادی)
۱۹۳۶۳. **بز تنها را گرگ می‌برد.** (فردوسی)
۱۹۳۶۴. **بُز حاضر، دزد هم حاضر.** (شکورزاده)
۱۹۳۶۵. **بز خرمن می‌کوفت حاجت به گاو نبود.** (تاجیکی)
۱۹۳۶۶. **بزخری کرد.** (ریشه)
۱۹۳۶۷. **بز خمره‌ی‌ماست آورده‌است؟** (رامسری)
۱۹۳۶۸. **بز خود را به رمه‌ی گِدی* کرده.** (افغانی)
۱۹۳۶۹. **بز خودش چیزی نیست، امّا خایه‌ی جانانه‌ای دارد.** (آملی)
۱۹۳۷۰. **بز خودش چیه که زیانش باشه؟** (دماوندی)
۱۹۳۷۱. **بز خیس، از آب نمی‌ترسد.** (ترکمنی)
۱۹۳۷۲. **بزداری کار سختیه، از آدم بدبختیه، گر غم نداری بز بخر.** (بیرجندی)
۱۹۳۷۳. **بز در بغداد است، کله‌پاچه را به سوغات می‌برند.** (مازندرانی)
۱۹۳۷۴. **بز در جای نمناک خواب نمی‌کند.** (هزاره‌ای)
۱۹۳۷۵. **بز در سمرقند کله‌پاچه یک من چند؟** (مازندرانی)
۱۹۳۷۶. **بز در شب سیاه باردار می‌شود و در روز می‌زاید.** (لری)
۱۹۳۷۷. **بز در غم جان، قصّاب در غم چربو.** (تاجیکی، افغانی)
۱۹۳۷۸. **بزدل را خطر یار است.** (تاجیکی)
۱۹۳۷۹. **بز را آب بر دست دمش هنوز بلند است.** (افغانی)
۱۹۳۸۰. **بز را ببند (بزن) که رشته*را نخورد.** (سمنانی)
۱۹۳۸۱. **بز را بگذار، گوسفند نر پرواری را بگیر.** (سیستانی)
۱۹۳۸۲. **بز را به پای خود (بز) آویزند.** (دهخدا، کوچه، عوام)
۱۹۳۸۳. **بز را به پای خود به قناره (چوبه دار) می‌آویزند و گوسفند به پای خود.** (کردی، تاجیکی، ایلامی، بختیاری)
۱۹۳۸۴. **بز را به زمستان نمی‌چینند.** (جیرفتی)

۱۹۳۸۵. **بز (را) به پای خودش آویزان می‌شود (می‌آویزند)، میش (را) به پای خودش.** (زرقانی، هزاره‌ای، آذری، دیلمی، افغانی، تایبادی، بهمنیاری)
۱۹۳۸۶. **بز را چراغ پا می‌کند.** (نامه‌ی داستان، دهخدا)
۱۹۳۸۷. **بز را دَردِ گَری می‌کُشد و مرد را درد غیرت.** (بختیاری)
۱۹۳۸۸. **بز را غم جان است، قصّاب را غم پیه.** (دهخدا، عوام، هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، سیستانی)
۱۹۳۸۹. **بز را گفتند: «زمستان آمد.» گفت: «برای لرزیدن ایستاده‌ام.»** (نهبندانی)
۱۹۳۹۰. **بز را گفتند: «صاحبت مرد.» گفت: «بی‌صاحب نمی‌مانم.»** (کردی)
۱۹۳۹۱. **بز را مبین بسته بازش کنی می‌رقصد.** (شوشی)
۱۹۳۹۲. **بز را می‌اندازد تا چپش* را بگیرد.** (سمنانی)
۱۹۳۹۳. **بز را می‌گیرند و چپش را می‌بندند.** (سمنانی)
۱۹۳۹۴. **بز را ندیدیم، پشکلش را دیدیم.** (سمنانی، رامسری)
۱۹۳۹۵. **بز را هم برای چراندن به دست او نمی‌دهند.** (رامهرمزی)
۱۹۳۹۶. **بزرگ آب بریزد، کوچک پایش سُر می‌خورد (یاد می‌گیرد).** (کردی، کرمانشاهی)
۱۹۳۹۷. **بزرگ آن که او را بسی دشمن است.** (فردوسی، عوام، دهخدا)
۱۹۳۹۸. **بزرگ آن که با نامداران بساخت.** (فردوسی، دهخدا)
۱۹۳۹۹. **بزرگ از درخت بالا می‌رود، کوچک از شاخه.** (کندلوسی)
۱۹۴۰۰. **بزرگان پس رفته نشتافتند.** (امیرخسرو دهلوی، امثال‌موزون، دهخدا)
۱۹۴۰۱. **بزرگان پلو می‌خورند و کوچک‌ترها عزاداری می‌کنند.** (مازندرانی)
۱۹۴۰۲. **بزرگان پل هم باشند نباید از روی آنان گذشت.** (آذری)
۱۹۴۰۳. **بزرگان خُرده بر خردان (طفلان) نگیرند.** (ابومسلم‌نامه: ۵۴۳/۱، شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی، دهخدا، افغانی)
۱۹۴۰۴. **بزرگان خرگوش را با ارّابه می‌گیرند.** (گرمه‌ای)
۱۹۴۰۵. **بزرگان سیه مهره بازی کنند.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۱۹۴۰۶. **بزرگان شناسند قدر بزرگان.** (مطلع‌السعدین، شکورزاده، دهخدا)
۱۹۴۰۷. **بزرگان قبیله می‌گویند: اقوام اگر گوشت هم بخورند، استخوان هم را جمع می‌کنند.** (کرمانجی)
۱۹۴۰۸. **بزرگان همه از سرما می‌ترسند سرما از بچّه.** (شاهرودی)
۱۹۴۰۹. **بزرگان دانند.** (کوچه)
۱۹۴۱۰. **بزرگ باش و مشو تنگدل ز خردی کار / که سال تا سال آرد گلی زمانه ز خار.** (تاریخ بیهقی: ۴۲۴)
۱۹۴۱۱. **بزرگ بخور، بزرگ نگو.** (هزاره‌ای)
۱۹۴۱۲. **بزرگ بزرگانی و کوچک خردسالانی.** (بختیاری)
۱۹۴۱۳. **بزرگ‌پا چوپان است، بزرگ‌سر سلطان.** (دماوندی)
۱۹۴۱۴. **بزرگت را ادب کن کوچکت ادب شده.** (سبزواری)
۱۹۴۱۵. **بزرگت را بیاموز کوچک یاد می‌گیرد.** (دزفولی، شوشتری، بختیاری)
۱۹۴۱۶. **بزرگت را تربیت کن که کوچکت تربیت شده خدایی است.** (لری، شوشتری، بختیاری)
۱۹۴۱۷. **بزرگ‌تر از حدّ می‌نشیند.** (آمره‌ای)
۱۹۴۱۸. **بزرگ‌تر از شتر فیل است.** (ترکمنی، آذری)
۱۹۴۱۹. **بزرگ‌تر اگر بخواهد خجالت بکشد، کوچک‌تر را آزار می‌دهد.** (ترکمنی)
۱۹۴۲۰. **بزرگ‌تر باید پُل بسازد تا کوچک‌تر از روی آن عبور بکند.** (رامسری)
۱۹۴۲۱. **بزرگ‌تر را نصیحت کن تا کوچک‌تر تقلید کند.** (شلالی، مسجدسلیمانی)
۱۹۴۲۲. **بزرگ‌تر کاری که می‌کند، کوچک‌تر یاد می‌گیرد.** (آلاشتی)
۱۹۴۲۳. **بزرگ‌تر که رفت بالای درخت، کوچک‌تر بالای پرچین می‌رود.** (آملی)
۱۹۴۲۴. **بزرگ‌تر ما که آمیز هدایت باشد، خاک بر سر ما جمله جماعت باشد.** (شیرازی)
۱۹۴۲۵. **بزرگ‌ترها به گوشه‌ای رفته‌اند و کوچک‌ترها وارد گود شده‌اند.** (آلاشتی)
۱۹۴۲۶. **بزرگ‌تری (بزرگم) که عمّه (خاله) شرف باشه، خاک تو سر هردو طرف باشه.** (زرقانی، شیرازی)
۱۹۴۲۷. **بزرگ‌تری گفته‌اند، کوچک‌تری گفته‌اند.** (خوانساری، کوچه)
۱۹۴۲۸. **بزرگ‌ترین خوش‌بختی زن‌ها این است که مثل مردها مجبور نیستند زن بگیرند.** (شکورزاده)
۱۹۴۲۹. **بزرگ خانواده، ستون خانه است.** (کردی)
۱۹۴۳۰. **بزرگ خان‌ها و جلودار خوک‌هاست.** (مازندرانی)
۱۹۴۳۱. **بزرگ را بزرگ گفته‌اند، کوچک را کوچک.** (آذری)
۱۹۴۳۲. **بزرگ‌زاده‌ای بودم، لوئینه آسیابی شدم.** (لکی)
۱۹۴۳۳. **بزرگ‌زاده‌ی نادان به شهروا*، ماند / که در دیار غریبش به هیچ نستانند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۱، فرهنگ‌نامه)
۱۹۴۳۴. **بزرگ سر سلطان، بزرگ پا چوپان.** (کندلوسی)

۱۹۴۳۵. **بزرگ شدی، گُه شدی.** (زرقانی)
۱۹۴۳۶. **بزرگش نخوانند اهل خِرد / که نام بزرگان به زشتی برد.** (سعدی؛ گلستان: ۸۵ کوچه، دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، هبله‌رودی، عوام)
۱۹۴۳۷. **بزرگ کار می‌کند کوچک یاد می‌گیرد.** (لری)
۱۹۴۳۸. **بزرگ که می‌شوی از یادت می‌رود.** (مشمر، هبله‌رودی، کوچه، الیکایی)
۱۹۴۳۹. **بزرگ مرده که نشتر زده‌است؟** (بیدل، امثال‌موزون)
۱۹۴۴۰. **بزرگ می‌شود از سرش می‌افتد.** (کوچه)
۱۹۴۴۱. **بزرگ نشده‌بودی بهتر بود چون کوچکیت بهتر از بزرگیت است.** (بوشهری)
۱۹۴۴۲. **بزرگواری در حاجت روایی است.** (بهمنیاری، افغانی)
۱۹۴۴۳. **بزرگ هر غلطی می‌کند، به کوچک مربوط نیست.** (بهمنیاری)
۱۹۴۴۴. **بزرگ هستی اگر بتوانی.** (لری)
۱۹۴۴۵. **بزرگی از خرد است نه به مال.** (ابن‌یمین)
۱۹۴۴۶. **بزرگی از قبای نو نمی‌شود.** (سیستانی)
۱۹۴۴۷. **بزرگی از مراد پسر مراد خان بود، پزش را مراد پسر میرمحمّد می‌داد.** (بختیاری)
۱۹۴۴۸. **بزرگی‌اش به نوّاب و گدایی‌اش به عباس دوس.** (تهرانی، عوام، کوچه)
۱۹۴۴۹. **بزرگی بایدت بخشندگی کن.** (سعدی؛ گلستان: ۷۲، خزینه، عوام، بهمنیاری، شکورزاده، کاوش، هبله‌رودی، افغانی)
۱۹۴۵۰. **بزرگی بایدت دل در سخا بند / سر کیسه به برگ گندنا* بند.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۷۵، بهمنیاری، دهخدا)
۱۹۴۵۱. **بزرگی به بخشش است و شیرمردی به شجاعت.** (قشقایی)
۱۹۴۵۲. **بزرگی به پیری نیست.** (افغانی)
۱۹۴۵۳. **بزرگی به خدا می‌برازد و بس.** (شکورزاده، کوچه، عوام، زرقانی، جیرفتی، سبزواری)
۱۹۴۵۴. **بزرگی به سر است نی به سال.** (افغانی)
۱۹۴۵۵. **بزرگی به عادت پسندیده‌است.** (تهرانی، افغانی)
۱۹۴۵۶. **بزرگی به عقل است نه به سال.** (سعدی؛ گلستان: ۶۳، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، عوام، کوچه، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، ایلامی، افغانی)
۱۹۴۵۷. **بزرگی به قبای نو نمی‌شه / گندم گندم است و جو نمی‌شه.** (کازرونی)
۱۹۴۵۸. **بزرگی به هیکل نیست وگرنه خر هم بزرگ است.** (بافقی)
۱۹۴۵۹. **بزرگیت باید، بزرگی مکن.** (شکورزاده)
۱۹۴۶۰. **بزرگی جز به دانایی مپندار.** (ناصرخسرو: ۵۱۴، شکورزاده)
۱۹۴۶۱. **بزرگی حمّام را باید از سربینه‌اش*تشخیص داد (شناخت).** (عوام، شکورزاده، کوچه)
۱۹۴۶۲. **بزرگی خرج دارد.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، کوچه، بختیاری، افغانی)
۱۹۴۶۳. **بزرگی خرجکی دارد، جوانی دردکی.** (سیرجانی، کرمانی، شهربابکی)
۱۹۴۶۴. **بزرگی در درویشی است و راحت در قناعت.** (عوام، افغانی)
۱۹۴۶۵. **بزرگی دست خود آدم است.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۱۹۴۶۶. **بزرگی ریخت و پاش دارد.** (شکورزاده)
۱۹۴۶۷. **بزرگی زغال می‌خواهد.** (ده‌آباد کاشان)
۱۹۴۶۸. **بزرگی سراسر به گفتار نیست / دوصد گفته چون نیم کردار نیست.** (فردوسی، دهخدا، بهمنیاری، عوام)
۱۹۴۶۹. **بزرگی سر نعمت است، بزرگی پا نکبت.** (آذری)
۱۹۴۷۰. **بزرگیشان نواب گودرز و کوچکی‌شان عباس دوز.** (یزدی)
۱۹۴۷۱. **بزرگیش به نوّاب* می‌ماند، گدایی‌اش به عباس دوس.** (بهمنیاری)
۱۹۴۷۲. **بزرگی طفل از ادب است.** (خزینه، افغانی)
۱۹۴۷۳. **بزرگ یک دمش آب است یک دمش آتش.** (دهخدا، بهمنیاری)
۱۹۴۷۴. **بزرگی کن، سخاوت کن، در خونت برابر کن، اگر سخاوت نداری افاده کمتر کن.** (گلبافی)
۱۹۴۷۵. **بزرگی گفتن، بزرگ‌تری گفتن، خری گفتن، کرّه‌خری گفتن.** (شهربابکی، سیرجانی)
۱۹۴۷۶. **بزرگیِ گنجشک از منار است.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۱۹۴۷۷. **بزرگی مالی (مال) و خرجی ندارد.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، دهخدا، کوچه)
۱۹۴۷۸. **بزرگی و کوچکی کجا مانده‌است؟** (آذری)
۱۹۴۷۹. **بزرگی‌هاش به شاه عبّاس می‌نماید گدایی‌هاش به عباس دبس.** (نامه‌ی داستان)
۱۹۴۸۰. **بزرگی‌ها طبق طبق، سگ‌ها به دورش وق و وق.** (عوام)
۱۹۴۸۱. **بز زیر خود را با دم می‌روبد.** (نامه‌ی داستان)
۱۹۴۸۲. **بز سربسته را نبین رهایش کن و رقصش را ببین.** (مازندرانی)
۱۹۴۸۳. **بز شاخش را دید و رفت برای چرای شب.** (فیروزکوهی)
۱۹۴۸۴. **بزش از کوه بالا رفت.** (بهمنیاری، کرمانی)

۱۹۴۸۵. **بزش از کوه چکیده.** (راوری)
۱۹۴۸۶. **بزش به بام رفته.** (اشتهاردی)
۱۹۴۸۷. **بزش به کوه رفته.** (نامه‌ی داستان)
۱۹۴۸۸. **بز شد، دمش بالا رفت.** (آملی)
۱۹۴۸۹. **بز شل، بچه‌اش سرکش نمی‌شود.** (بختیاری)
۱۹۴۹۰. **بز شل، پیش قراول نمی‌شود.** (بختیاری، ایذه‌ای)
۱۹۴۹۱. **بز شیرده، از شاخش پیداست.** (نیشابوری)
۱۹۴۹۲. **بز شیرده از کُ..ش پیداست.** (دامغانی)
۱۹۴۹۳. **بز علف خوردن بز دیگران را می‌بیند و علف می‌خورد.** (گیلانی)
۱۹۴۹۴. **بزغاله از دهان مادرش چراگر می‌شود.** (تایبادی)
۱۹۴۹۵. **بُزغاله‌ام از زمستان درآمد، انگشتم به فلان (ک..ن لق) کدخدا!** (تمثیل)
۱۹۴۹۶. **بزغاله‌ای که مادرش شل است، مثل گوسفند کوهی نمی‌تواند بدود.** (بختیاری)
۱۹۴۹۷. **بزغاله با علف سیر می‌شود نه با گفتار خوش.** (درگزی)
۱۹۴۹۸. **بزغاله (بز لنگ، بزگر، بز شَل) پیش‌قراول (پیش‌رو، پیشاهنگ، جلورو) گلّه نمی‌شود.** (کهگیلویه، لری، قشقایی، بختیاری)
۱۹۴۹۹. **بزغاله بع‌بع می‌کند، پیه* نمی‌کند.** (سبزواری)
۱۹۵۰۰. **بزغاله بلوط خوردن را از مادرش یاد می‌گیرد.** (لری)
۱۹۵۰۱. **بزغاله به صدا درآمد.** (رامسری)
۱۹۵۰۲. **بزغاله به نردبان و اُشتر به قفس.** (کوچه)
۱۹۵۰۳. **بزغاله در دلش به هوا می‌پرد.** (سبزواری)
۱۹۵۰۴. **بزغاله را که مست می‌کنی، سوار مادرش می‌شود.** (سبزواری)
۱۹۵۰۵. **بزغاله را یله کن، رقصش را ببین.** (افغانی)
۱۹۵۰۶. **بزغاله زیر سبد نمی‌ماند.** (رامسری)
۱۹۵۰۷. **بزغاله کور است و آب شور.** (شوشتری)
۱۹۵۰۸. **بزغاله که اجلش برسد نان چوپان را می‌خورد.** (تهرانی)
۱۹۵۰۹. **بزغاله گفت، پوست مرا کندند، دردم نیامد، آن مشتی که به پهلویم زدند یادم نمی‌رود.** (سنگسری)
۱۹۵۱۰. **بزغاله گفته است شکمم را سیر کن و سرم را زیر آتش خاکستر کن.** (سیستانی)
۱۹۵۱۱. **بزغاله وقتی پشکل در ک..نش جمع می‌شود، فکر می‌کند چربی است بع‌بع می‌کند.** (ده‌آباد کاشان)
۱۹۵۱۲. **بزغاله وقتی پیه در ک..نش جمع می‌شود، رقّاصی می‌کند.** (ده‌آباد کاشان)
۱۹۵۱۳. **بزغاله‌ی آدم کم‌اقبال را گرگ می‌خورد، آدم اقبال‌دار خبردار می‌شود.** (لری)
۱۹۵۱۴. **بزغاله‌ی بسته نبین، بازش کن و رقصش را ببین.** (گیلکی)
۱۹۵۱۵. **بزغاله‌ی دو مادری مُرد از لاغری.** (هزاره‌ای)
۱۹۵۱۶. **بزغاله‌ی روی برّه خواب.** (بختیاری)
۱۹۵۱۷. **بزغاله‌ی کوری هم ندارد، آغل برای بزغاله‌هایش می‌بندد.** (جیرفتی)
۱۹۵۱۸. **بزغاله‌ی لنجان در موسی‌آباد بند نمی‌شود.** (لنجانی)
۱۹۵۱۹. **بزغاله‌ی مرا بز بگیرد.** (مرزبان‌نامه: ۴۸)
۱۹۵۲۰. **بزغاله‌ی نازدانه بالای رخت‌خواب صاحبش می‌شاشد.** (هزاره‌ای)
۱۹۵۲۱. **بز غصّه‌ی قصّاب را دارد و قصّاب غصّه‌ی چربی.** (سنگسری)
۱۹۵۲۲. **بزک امروز ممیر فردا بهار می‌آید.** (مثمر)
۱۹۵۲۳. **بزک بزک نمیر بهار میاد خربزه و خیار میاد.** (افغانی)
۱۹۵۲۴. **بزک بزک نمیر که آب از کرمان برسد.** (افغانی)
۱۹۵۲۵. **بزک، بزک، نمیر که بهار می‌آید، وقت گل خار می‌آید.** (تاجیکی)
۱۹۵۲۶. **بزک بزک نمیر که جو لغمان*می‌رسد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۱۹۵۲۷. **بُزَک تا ناتوانه مهربانه.** (شیرازی، زرقانی)
۱۹۵۲۸. **بز کجا؟ کوه کجا؟** (مشکین‌شهری)
۱۹۵۲۹. **بزک را نبین بسته، بندش را باز کن رقصش را ببین.** (شوشتری، سیستانی)
۱۹۵۳۰. **بز کمتر چَه‌چَه (هی هی) کمتر.** (مازندرانی)
۱۹۵۳۱. **بز کم، چگی چگیش (چی‌چی) کم.** (تاجیکی، هزاره‌ای)
۱۹۵۳۲. **بزک ممیر (نمیر) بهار میاد، کنبیزه (کنبزه، کمبوزه) با خیار میاد.** (بهمنیاری، تهرانی، کوچه، لری)
۱۹۵۳۳. **بزک نمیر بهار میاد، خربزه با خیار میاد.** (شیرازی)
۱۹۵۳۴. **بزک نمیر بهار میاد، شیر و ماست به کار میاد.** (قمی)
۱۹۵۳۵. **بُزک نمیر بهار میاد، کمبوزه (کُمپوزه) با (و) خیار میاد.** (شکورزاده، کوچه، عوام، قمی)
۱۹۵۳۶. **بزک نمیر بهار میاد، پشم و پتت به کار می‌آید.** (شهربابکی)
۱۹۵۳۷. **بزک نمیر بهاره، پشم و پیلی به کاره.** (دامغانی)
۱۹۵۳۸. **بزک نمیر بهاره، گفت: «چگونه نمیرم که شروین (بهمن) ماه دنباله.»** (مازندرانی)
۱۹۵۳۹. **بزک نمیر که بهار می‌شود علف می‌خوری.** (تاجیکی)

۱۹۵۴۰. **بزک نمیر (ممیر)، بهار می‌آید.** (هبله‌رودی، تاجیکی)
۱۹۵۴۱. **بز کوچک و میش کوچک.** (آمره‌ای)
۱۹۵۴۲. **بز کور و کَرکَر رمه.** (هزاره‌ای)
۱۹۵۴۳. **بز کوزه‌ی ماست آورده.** (مازندرانی)
۱۹۵۴۴. **بز که بد آبی کند، از ته جوی آب می‌خورد.** (نهبندانی)
۱۹۵۴۵. **بز که بز است جایش را تمیز می‌کند می‌خوابد.** (هزاره‌ای)
۱۹۵۴۶. **بز که شیرده نباشد، به میش عبد با کرامت گویند.** (دزفولی)
۱۹۵۴۷. **بز که صاحبش بالا سرش نباشد نر می‌زاید.** (کوچه)
۱۹۵۴۸. **بز که علف می‌خوره، از دو طرف می‌خوره.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۱۹۵۴۹. **بُز که گَرگین شد از گلّه برون باید کرد.** (کوچه، شکورزاده، افغانی، دهخدا، هبله‌رودی، مثمر)
۱۹۵۵۰. **بز که میل به جفت‌گیری دارد شاخ به ک..ن نر می‌کنه.** (جیرفتی)
۱۹۵۵۱. **بز گر، از دهانه‌ی کاریز آب می‌خورد.** (بیرجندی)
۱۹۵۵۲. **بز گر از سرچشمه آب می‌خورد.** (بهمنیاری، شکورزاده، تهرانی، کرجی، دهخدا، مازندرانی، عوام، آذری، تالشی)
۱۹۵۵۳. **بُزگَر از گلّه به در (دور).** (شکورزاده، دامغانی)
۱۹۵۵۴. **بزگر است، نه می‌شود پیشش را خاراند و نه پشتش.** (دوانی)
۱۹۵۵۵. **بز گر دوبار رم می‌کند.** (نامه‌ی داستان)
۱۹۵۵۶. **بُز گر را شب در آغل می‌شمارند.** (شکورزاده)
۱۹۵۵۷. **بز گر رودخانه را قبول نمی‌کند.** (ساوه‌ای)
۱۹۵۵۸. **بُز گر گلّه را گَر می‌کند.** (شکورزاده)
۱۹۵۵۹. **بز گرگین و شاخ زرین؟** (افغانی)
۱۹۵۶۰. **بز گر و دهانه‌ی قنات.** (سبزواری)
۱۹۵۶۱. **بز گر و سرچشمه؟** (آمره‌ای)
۱۹۵۶۲. **بز، گَریش را از گلّه دارد.** (کوچه)
۱۹۵۶۳. **بز گفت: «من وسط شاخ‌های خودم هم می‌توانم سیر بخورم، می‌خواهم ک..ن مادر چوپان را پاره کنم.»** (بختیاری)
۱۹۵۶۴. **بز گوزید هفت روز با ک..ن خودش قهر کرد.** (بختیاری)
۱۹۵۶۵. **بز لنگ جلودار نمی‌شود.** (لری)
۱۹۵۶۶. **بزم‌آرایی ز شمع خاموش مخواه.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۷۲۵)
۱۹۵۶۷. **بز ماده را طعمه قرار می‌دهد تا بز نر را بگیرد.** (سمنانی)
۱۹۵۶۸. **بز مال نیست، دختر اولاد.** (شهربابکی)
۱۹۵۶۹. **بزم بزاید، کلگ و بلوطم بگیرد چه منّتم به شاه است؟** (بختیاری)
۱۹۵۷۰. **بُز مُرده و شاخ زرّین؟** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهارعجم، خزینه، هزاره‌ای، سیستانی، افغانی، کوچه)
۱۹۵۷۱. **بز مق مق تکند تکه (بز نر) بر او نمی‌جهد.** (آذری)
۱۹۵۷۲. **بز من از باغ آمده، چریده و چاق آمده.** (نامه‌ی داستان)
۱۹۵۷۳. **بزم نمیر بهار می‌آید کنگر و کلوس*بسیار می‌آید.** (بختیاری)
۱۹۵۷۴. **بُزم و مزدم زیر پل هیزه فرو رفته‌است.** (لکی)
۱۹۵۷۵. **بز می‌گفت از کشتن باک ندارم، وای بر مشت کوبیدن وقت بادکردن و پوست کندن.** (فیروزکوهی)
۱۹۵۷۶. **بز می‌گوید اگر سال خوب باشد شش بزغاله برای صاحبم می‌آورم.** (بهبهانی)
۱۹۵۷۷. **بز می‌گوید: «مرا گرم نگه‌دار، گرسنه نگه‌دار.» گوسفند می‌گوید: «مرا در برف نگه‌دار امّا سیر نگه‌دار.»** (رامسری)
۱۹۵۷۸. **بزن بالا قلبم خفه شد، بکش پایین بندم پاره شد.** (تهرانی)
۱۹۵۷۹. **بزن بر طبل بی‌عاری که آن‌هم عالمی دارد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، تهرانی، کوچه)
۱۹۵۸۰. **بزن بر طبل ملامت (ندامت) که قُلی رفت و نیامد.** (شهربابکی)
۱۹۵۸۱. **بزن برو یاالله در رو، کدخدا تخم توست.** (گیلکی)
۱۹۵۸۲. **بزن بزن همانی که هستی هستی.** (تهرانی)
۱۹۵۸۳. **بزن، بکش، بگو شیره‌ای بود خودش مُرد.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی)
۱۹۵۸۴. **بزن بکش بگو مُرد، خدا داد و خدا برد.** (کرمانی، بهمنیاری)
۱۹۵۸۵. **بزن به دیوار تا در بفهمد.** (لری)
۱۹۵۸۶. **بزن تا گاو شاخت نزند.** (برازجانی)
۱۹۵۸۷. **بز نداری، غم نداری.** (هزاره‌ای)
۱۹۵۸۸. **بزنر، بر بزتر گر بجهد من چه‌کنم؟** (نامه‌ی‌داستان)
۱۹۵۸۹. **بز نر بمیرد بز ماده هست، اگر یکی از آن‌ها بمیرد، چهار تای دیگر باقی می‌ماند.** (کلاردشتی)
۱۹۵۹۰. **بز نر چه در گلّه باشد و چه در گلّه‌ها.** (لری)
۱۹۵۹۱. **بز نر خودش در کوه است، خایه‌اش را در خانه کباب می‌کنند.** (لری)
۱۹۵۹۲. **بز نر وقتی بدبختی به سراغش می‌آید می‌رود و نان چوپان را می‌خورد.** (برازجانی)
۱۹۵۹۳. **بزن زیر دم این را سوراخ کن.** (بیرجندی)

۱۹۵۹۴. **بزن شیپورچی شیپور جنگ خویش را امشب / ولی آهسته زن ترسم که آزادخان خبر گردد.** (بهمنیاری، کوچه)
۱۹۵۹۵. **بزن مُهر را، بگیر پول را.** (آذری)
۱۹۵۹۶. **بزن میانه‌ی مرغ‌ها جل خروس را بکن.** (بهمنیاری)
۱۹۵۹۷. **بزنیدش که نیست خیبرگیر*.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۱۹۵۹۸. **بزنید که دُرست شد.** (کرمانی)
۱۹۵۹۹. **بز و بلوط؟** (بختیاری)
۱۹۶۰۰. **بزو به ساقت؟ به سُمت؟ به گُلالِک*سر دُمت؟** (سیرجانی)
۱۹۶۰۱. **بز و شمشیر هردو در کمرند.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۹۶۰۲. **بز وقت زاییدن توبه می‌کند، امّا وقت فهل*سر صف است.** (رامسری)
۱۹۶۰۳. **بزو که بدمستی کند، نری چه‌طور سُستی کند؟** (رفسنجانی)
۱۹۶۰۴. **بز و مکتب؟** (رامسری)
۱۹۶۰۵. **بز و میش جدا نکن.** (مازندرانی)
۱۹۶۰۶. **بزها و گوسفندانش بالاتر شاش کنند، پایین‌تر ما را آب می‌برد.** (گیلکی)
۱۹۶۰۷. **بزه بدون قالب گلوله می‌سازد.** (رامسری)
۱۹۶۰۸. **بزه تنش خارد، نان چوپان را می‌خورد.** (تاجیکی)
۱۹۶۰۹. **بزه خودش چه، که کارش باشد.** (تاجیکی)
۱۹۶۱۰. **بُز هر جور پنهانی کل* بدهد، باید آشکارا بزاید.** (اشتهاردی)
۱۹۶۱۱. **بز هم وقتی بخواهد بخوابد جایی برای خودش درست می‌کند.** (لکی)
۱۹۶۱۲. **بز همه‌کار کرده‌بود، چر به کلک نکرده‌بود.** (آمره‌ای)
۱۹۶۱۳. **بز همیشه پشتش پیداست.** (بختیاری)
۱۹۶۱۴. **بزه وقتش سر کند، نان چوپان را می‌خورد.** (تاجیکی)
۱۹۶۱۵. **بز هیچ ندارد جز یک جفت خایه.** (گیلکی)
۱۹۶۱۶. **بزی به بز دیگر نگاه می‌کند و پلم* می‌خورد.** (کلاردشتی)
۱۹۶۱۷. **بزیجه‌ی کسی در آغل کس دیگر نمی‌ماند.** (ایلامی)
۱۹۶۱۸. **بُزی را به پای خود آویزند.** (شکورزاده، کوچه)
۱۹۶۱۹. **بزی سر و صدا می‌کند که شیر بدهد.** (کرمانشاهی)
۱۹۶۲۰. **بزی که بختش برگشت، نهار چوپان را می‌خورد.** (بوشهری)
۱۹۶۲۱. **بزی که بدآبی کند، گندآب می‌خورد.** (الیکایی)
۱۹۶۲۲. **بزی که خارش دارد شاخ به ک..ن نر می‌کند.** (کرمانی)
۱۹۶۲۳. **بزی که خیس شد، از آب نمی‌ترسد.** (گنبد کاووسی)
۱۹۶۲۴. **بزی که در سمرقند است، می‌پرسی کلّه و پاچه‌اش منی چند؟** (رامسری)
۱۹۶۲۵. **بزی که شیرده، از دُمش پیداست.** (رامسری)
۱۹۶۲۶. **بزی که صاحبش بر (بالای) سر نباشد نر زاید.** (دهخدا، عوام، بختیاری، شکورزاده)
۱۹۶۲۷. **بزی که قید شاخش را می‌زند، سر داخل توبره چوپان می‌کند.** (شهر بابکی)
۱۹۶۲۸. **بُزی که مرض دارد خودش گردنش را به کارد می‌مالد.** (کوچه)
۱۹۶۲۹. **بزی که نباشد دو قازش با ما، چه در گلّه باشد چه در گلّه‌ها.** (زرقانی)
۱۹۶۳۰. **بزی که ندارد برای من بها، چه در طویله باشد چه در گله‌ها.** (بختیاری)
۱۹۶۳۱. **بزی که ندارد دو قازش (یک شاهی) بها، چه در گلّه باشد چه در گلّه‌دان (گلّه‌ها]).** (کازرونی، لنجانی)
۱۹۶۳۲. **بزی که یواشکی تکه بخورد، روز روشن می‌زاید.** (بیرجندی)
۱۹۶۳۳. **بسا بیگانه کز صاحب وفایی / ز خویشان بیش دارد آشنایی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۱۳)
۱۹۶۳۴. **بسا حلوای صابونی که زهرش در میان باشد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۵۸، شکورزاده)
۱۹۶۳۵. **بسا دولت که آید در گذرگاه / چو مرد آگه نباشد گم کند راه.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۸۰ حییم)
۱۹۶۳۶. **بسا روزگارا که بر کوه و دشت / گذشته‌است و بسیار خواهد گذشت.** (فردوسی، هزاره‌ای)
۱۹۶۳۷. **بسا روزگارا که سختی برد / پسر چون پدر نازکش پرورد.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۴، دهخدا، هزاره‌ای)
۱۹۶۳۸. **بساز با لبِ نانی و بیشتر مَطلب.** (طالب‌آملی: ۲۵۹)
۱۹۶۳۹. **بسازند از بد، بدترین.** (نامه‌ی داستان)
۱۹۶۴۰. **بسا سرا که در این کارخانه سنگ و سبوست.** (حافظ: ۴۱)
۱۹۶۴۱. **بسا سر کز زبان زیر زمین رفت.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۰۷، شکورزاده)
۱۹۶۴۲. **بسا سر که بریده‌ی زبان است.** (شاهد)
۱۹۶۴۳. **بسا سکبا* که سگبان پخت و سگ خورد.** (نظامی، بهمنیاری، شکورزاده)
۱۹۶۴۴. **بسا سگ لانیدنش را بلد نیست و بر تعداد مهمانان ده می‌افزاید.** (آذری)

۱۹۶۴۵. **بسا سوار که شلوار بستن نداند.** (ابوالهیثم گرگانی؛ اشعار پراکنده: ۵۶)

۱۹۶۴۶. **بسا شکست کز و کارها درست شود.** (صائب: ۸۴۲، تکمله، شکورزاده)

۱۹۶۴۷. **بسا شکسته بیابان که باغ خرم بود.** (رودکی، امثال‌موزون)

۱۹۶۴۸. **بسا طبیب که مایه نداشت، درد فزود.** (ادیب‌الممالک فراهانی، دهخدا)

۱۹۶۴۹. **بساط تو مثل بساط گرجی است.** (اشتهاردی)

۱۹۶۵۰. **بساط سبزه لگدکوب شد به پای نشاط / ز بس که عارف و عامی به رقص برجستند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۶، فرهنگ‌نامه)

۱۹۶۵۱. **بساط ماتم بی‌مرده برچین.** (زلالی: ۷۵۶)

۱۹۶۵۲. **بساطی چه باید برآراستن / کزان ناگزیر است برخواستن؟** (شرف‌نامه: ۳۳)

۱۹۶۵۳. **بسا فالا که از بازیچه برخاست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۴۷، شکورزاده، بهمنیاری)

۱۹۶۵۴. **بسا قفلا که بندش ناپدید است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۱۵)

۱۹۶۵۵. **بسا قفلا که ناپیدا کلید است.** (جامی؛ یوسف و زلیخا: ۷۰۹)

۱۹۶۵۶. **بسا کسا کز خمر ترک دین کند.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: حکایت شیخ صنعان، شکورزاده)

۱۹۶۵۷. **بسا کسا که به روز تو آرزومند است.** (رودکی، امثال‌موزون، شکورزاده، عوام)

۱۹۶۵۸. **بسا کس بر سر بیمار بگریست / که مُرد او ناخوش و بیمار خوش زیست.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۳۲۸۰)

۱۹۶۵۹. **بسا کس که داد از طمع جان به باد.** (اسدی، شکورزاده، دهخدا)

۱۹۶۶۰. **بسا (که بس) بیمار بر گشت از لب گور.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۱۴، بهمنیاری، شکورزاده)

۱۹۶۶۱. **بسا مالا که بر مردم وبال است.** (سعدی؛ کلیات: ۸۱۹، شکورزاده)

۱۹۶۶۲. **بسا محنت که دولت آخر اوست.** (خاقانی؛ قطعات، فرهنگ‌نامه)

۱۹۶۶۳. **بسا مراد که در ضمن نامرادی‌هاست.** (شکورزاده، عوام، افغانی، حییم، بهمنیاری)

۱۹۶۶۴. **بسا مردا که رویش زردیابی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۸۰)

۱۹۶۶۵. **بسا مردم که یک بد کرد و صد دید.** (ویس‌و رامین: ۹۹، شکورزاده)

۱۹۶۶۶. **بسا نام نیکوی پنجاه سال / که یک کار (نام) زشتش کند پایمال.** (سعدی؛ بوستان: ۵۱، شکورزاده، بهمنیاری، هزاره‌ای)

۱۹۶۶۷. **بسا نرمی که در زیرِ درشتی است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۴۲)

۱۹۶۶۸. **بس باد که در دیزباد است.** (اسرارالتوحید: ۸۴)

۱۹۶۶۹. **بستان بی سر خر.** (دهخدا)

۱۹۶۷۰. **بُستان بی‌سر خر نمی‌شود.** (قاآنی: قصاید، شکورزاده، کوچه)

۱۹۶۷۱. **بُستان سرخر یافت، هلا بار به خر نهْ.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۱۹۶۷۲. **بستانکار اگر سکوت کند، بدهکار می‌شود.** (ده‌آباد کاشان)

۱۹۶۷۳. **بستگان شوهر در بالای سفره و بستگان همسر در پایین سفره قرار می‌گیرند.** (مازندرانی)

۱۹۶۷۴. **بستم بستم، نیش مار و مور عقرب را بستم.** (اصفهانی)

۱۹۶۷۵. **بستند اگر دری، در دیگر نبسته‌است.** (شیخ علی نقی کمره‌ای: ۲۶، تکمله)

۱۹۶۷۶. **بستن درِ مَشک را همین جوری پیش خودش یاد گرفته.** (کوچه)

۱۹۶۷۷. **بستن لب خوش‌تر از مضمون رنگین بستن است.** (غنی کشمیری، امثال‌موزون)

۱۹۶۷۸. **بسته به مُرده‌اش است!** (خواندنیها)

۱۹۶۷۹. **بسته خر این سوی جوی حاضر است، بسته خر حاضر است، نبسته خر، واویلا.** (بختیاری)

۱۹۶۸۰. **بسته خرک هسته* خرک، وا ز (وازه) خرک وای (از) خرک.** (بهمنیاری، شهربابکی)

۱۹۶۸۱. **بسته خرم، هسته خرم.** (سمنانی)

۱۹۶۸۲. **بسته در زنجیر شادی چون کند؟** (مولوی؛ مثنوی: ۶۳۱/۱، امثال‌موزون)

۱۹۶۸۳. **بس خرابی‌ها که معماری بوَد.** (مولوی؛ مثنوی۹/۵)

۱۹۶۸۴. **بس خوش‌بو است دم خانه باد هم می‌نشیند.** (عوام)

۱۹۶۸۵. **بس خوش‌چادر است، تو خیابان هم راه می‌رود.** (عوام)

۱۹۶۸۶. **بس خوشگل بود آبله هم درآورد.** (عوام)

۱۹۶۸۷. **بس درد که درمان شود از کندن دندان.** (ملک‌الشعرابهار)

۱۹۶۸۸. **بس سر که بریده‌ی زبان است / با یک نقطه زبان زیان است.** (ایرج‌میرزا: ۱۳۸/۲۱۰، شکورزاده، دهخدا، کوچه، نامه‌ی‌داستان)

۱۹۶۸۹. **بس شنیع بُوَد حور در لباس پلاس.** (رضی‌الدین نیشابوری؛ دیوان: ۱۴۸)

۱۹۶۹۰. **بس شیرین بود حلوای بی‌درد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۹۶)

۱۹۶۹۱. **بس فسادی کز ضرورت شد صلاح.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۶/۲)
۱۹۶۹۲. **بس قامت خوش که زیر چادر باشد / چون باز کنی مادرِ مادر باشد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۷، دهخدا، حییم)
۱۹۶۹۳. **بس قفل چو بنگری کلید است.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۵۸، شکورزاده)
۱۹۶۹۴. **بس کس که گاه حمله چو میشی بوَد ضعیف / هرچند گاهِ لاف چو شیری بوَد ژیان.** (امیرمعزّی: ۵۰۸، شکورزاده)
۱۹۶۹۵. **بس که باد خوب بود، گردباد هم همراهش شد.** (بختیاری)
۱۹۶۹۶. **بس که خاموش نشستم سخن از یادم رفت.** (حییم، طغرای مشهدی، شکورزاده)
۱۹۶۹۷. **بس که خجالتی است پشتش را می‌کند.** (تهرانی)
۱۹۶۹۸. **بس که خوش بو است، دم (خانه) باد هم می‌نشیند.** (شیرازی، عوام، بهمنیاری)
۱۹۶۹۹. **بس که خوش دست و پنجه است از دیوار سفیدکاری هم بالا می‌رود.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۱۹۷۰۰. **بس که خوشگل است، هندوانه تو چله هم می‌خواهد.** (یزدی)
۱۹۷۰۱. **بس که دروغ گفته، کلاهش سوراخ شده.** (آذری)
۱۹۷۰۲. **بس که زخم برداشته، جراح شده.** (بهمنیاری)
۱۹۷۰۳. **بس که شور است خان هم آگه شد.** (اخگر، امثال‌موزون)
۱۹۷۰۴. **بس که صبر کردم صبردانم درآمد.** (تهرانی)
۱۹۷۰۵. **بس که غصّه‌ی ک.. مردم را خوردم، کُ.. خودم از دستم رفت.** (تهرانی)
۱۹۷۰۶. **بس که گفتم زبانم مو درآورد.** (کوچه، عوام، شکورزاده)
۱۹۷۰۷. **بس که گفتم زبان من فرسود.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، آذری)
۱۹۷۰۸. **بس که ماندم به غریبی وطن از یادم رفت.** (طغرای مشهدی، شکورزاده)
۱۹۷۰۹. **بس که ماندم به قفس رنگ گل از یادم رفت.** (تهرانی)
۱۹۷۱۰. **بس که نشستم آفتاب، آب از زیرم راه افتاد / بس که نشستم سایه نه ک.. دارم نه خایه.** (تهرانی)
۱۹۷۱۱. **بس که وایستادم علف زیر پایم سبز شد.** (تهرانی)
۱۹۷۱۲. **بس که یک‌رنگ است با دل‌ها دل غم پیشه‌ام / رنگ هرکس بشکند سنگی خورد بر سینه‌ام.** (کوچه)
۱۹۷۱۳. **بسم‌اللّه از سر.** (اطلاعات)
۱۹۷۱۴. **بسم‌الله اگر حریف مایی.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۲۱۳، شکورزاده)
۱۹۷۱۵. **بسم‌الله، برای نمک‌چشمی است نه برای کمک‌کردن.** (دزفولی)
۱۹۷۱۶. **بسم‌الله شو گفتی، تا والضالین خیلی راه است.** (کوچه)
۱۹۷۱۷. **بسم‌الله گفتن تو و الهی شکر گفتن تو یکی شد.** (رامسری)
۱۹۷۱۸. **بسم‌الله مهمان‌ها، نگذارید صاحب‌خانه‌ها.** (سیرجانی)
۱۹۷۱۹. **بسم‌الله نان تازه، لاک و مرزه*را جمع می‌کند.** (شهمیرزادی)
۱۹۷۲۰. **بسم‌الله و الهی شکر گفتن ما یک کفگیر است.** (گیلکی)
۱۹۷۲۱. **بس ماند از دور شیون به سور.** (گرشاسب‌نامه: ۳۳۵، دهخدا)
۱۹۷۲۲. **بسنج جایت، بگذار پایت.** (شهربابکی)
۱۹۷۲۳. **بس نکته غیر حُسن بباید که تا کسی/مقبول طبع مردم صاحب‌نظر شود.** (حافظ: ۲۱۶)
۱۹۷۲۴. **بس نیوشیدن که نوشیدن بود.** (دهخدا)
۱۹۷۲۵. **بسوزد پستان دایه‌ای که زودتر از مادر به شیر بیاید.** (سیرجانی)
۱۹۷۲۶. **بسوزد پیری و نداری.** (سیرجانی)
۱۹۷۲۷. **بسوزد خرمنی از یک شراره.** (اخگر، امثال‌موزون، شکورزاده)
۱۹۷۲۸. **بسوزد شهری که در آن کسی از رگ و ریشه‌ی‌تو نباشد.** (هزاره‌ای)
۱۹۷۲۹. **بسوزند چوب درختان بی‌بر / سزا خود همین است مر بی‌بری را.** (ناصرخسرو: ۱۴۲، دهخدا)
۱۹۷۳۰. **بسیار بد، باشد از بد بتر.** (دهخدا، شاهد)
۱۹۷۳۱. **بسیار تجربه باید تا پخته‌شود مرد.** (عوام)
۱۹۷۳۲. **بسیار جای باشد که زهر شفا دهد.** (تاریخ‌الوزرا: ۵۶۱، تکمله)
۱۹۷۳۳. **بسیار جای عقل وبال بود.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۶، تکمله)
۱۹۷۳۴. **بسیارخوار لاغر باشد.** (دهخدا، عوام، کوچه، شکورزاده)
۱۹۷۳۵. **بسیار خوش‌بوست دَمِ باد هم می‌نشیند.** (شکورزاده، دهخدا)
۱۹۷۳۶. **بسیار خون ریختن بود که از بسیار خون ریختن باز دارد.** (دهخدا)
۱۹۷۳۷. **بسیاردان بسیارگو باشد.** (عوام، افغانی، حییم، دهخدا، قابوس‌نامه، شکورزاده)
۱۹۷۳۸. **بسیار دان بسیار هم می‌کشد.** (آذری)
۱۹۷۳۹. **بسیار دان و کم‌گوی باش نه کم دانِ بسیار گوی.** (قابوس‌نامه: ۱۰۲، شکورزاده)

۱۹۷۴۰. **بسیار دان و کم گوی.** (تاجیکی)

۱۹۷۴۱. **بسیار دانی، اندکی گویی.** (تاجیکی)

۱۹۷۴۲. **بسیار دردمندی بوَد که به تندرستی رساند.** (مرزبان‌نامه: ۳۵، شکورزاده)

۱۹۷۴۳. **بسیار دویده‌ای، امّا تاکنون نیفتاده‌ای.** (هزاره‌ای)

۱۹۷۴۴. **بسیار دویدیم و به‌جایی نرسیدیم.** (نظیری نیشابوری، شکورزاده)

۱۹۷۴۵. **بسیار رفته و اندک مانده.** (طوطی‌نامه: ۳۶۴/۳۶۰/۲۵۰)

۱۹۷۴۶. **بسیار زن نیکو را طلاق دهند.** (تاریخ‌الوزرا: ۷۹، تکمله)

۱۹۷۴۷. **بسیار زهد باشد که از سر نفاق بود.** (تاریخ‌الوزرا: ۳۴۷، تکمله)

۱۹۷۴۸. **بسیار زیان باشد اندک نگرش.** (دهخدا)

۱۹۷۴۹. **بسیار سر که بر سر مهر و وفا رود.** (نامه‌ی‌داستان)

۱۹۷۵۰. **بسیار سفر باید تا پخته‌شود خامی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۳۴، حییم، هبله‌رودی، شکورزاده، عوام، کوچه، بهمنیاری، دهخدا، تهرانی، تاجیکی، افغانی)

۱۹۷۵۱. **بسیار شربت به امید صحّت باز خورند، و از آن درد و بیماری زیادت گردد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۳۶، تکمله)

۱۹۷۵۲. **بسیار غیر حسن بیاید که تا کسی / مطبوع طبع مردم صاحب‌نظر شود.** (تهرانی)

۱۹۷۵۳. **بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۹، بهمنیاری، دهخدا، عوام، افغانی)

۱۹۷۵۴. **بسیار کار به سوزن شاید کردن که به نیزه نتوان.** (کوچه)

۱۹۷۵۵. **بسیار کسا که اندرونش چون رعد / می‌نالد و چون برق لبش می‌خندد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۴۸، شکورزاده)

۱۹۷۵۶. **بسیار گفتن، دوّم بی‌خردی است.** (قابوس‌نامه، حییم، دهخدا)

۱۹۷۵۷. **بسیار مرگ بی‌بیماری باشد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۲، تکمله)

۱۹۷۵۸. **بسیار مگو که شرمساری نکشی.** (محبّ شیرازی، تکمله)

۱۹۷۵۹. **بسیار نزار است به از مردم فربه.** (دهخدا)

۱۹۷۶۰. **بسیار نعمت است که عین بلیّت است.** (شکورزاده)

۱۹۷۶۱. **بسیار هزیمت قائم‌مقام ظفر باشد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۲، تکمله)

۱۹۷۶۲. **بسیار هیزم خواهد تا پخته‌شود شامی.** (عوام)

۱۹۷۶۳. **بسیاری دزدان از مسامحه‌ی‌شحنه است.** (عوام، دهخدا)

۱۹۷۶۴. **بسی باشد سیه را نام کافور.** (ابوالفرج رونی، دهخدا، شکورزاده)

۱۹۷۶۵. **بسی تیر و دی‌ماه و اردیبهشت / بیاید که ما خاک باشیم و خشت.** (سعدی؛ کلیات: ۳۸۳، دهخدا، شکورزاده، هزاره‌ای، اصفهانی)

۱۹۷۶۶. **بسی جای زشتی به از نیکویی است.** (گرشاسب‌نامه: ۳۰۳، دهخدا)

۱۹۷۶۷. **بسی سرگشتگی‌ها آیدش پیش / چو افتد مرد از سر رشته‌ی‌خویش.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۲۲۱۳)

۱۹۷۶۸. **بسی می‌بایدش خون جگر خورد / ز سختی تا به آسانی رسد مرد.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۷۴۹)

۱۹۷۶۹. **بشاش تا چشم‌هایت باز بشود.** (سمنانی)

۱۹۷۷۰. **بشتاب که عمر در شتاب است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۱، شکورزاده)

۱۹۷۷۱. **بش (دیم) کاشتم سر به آسمان برداشتم.** (کرمانی)

۱۹۷۷۲. **بشقاب پلوی مرد فقیر دو تا بشود به فکر تجدیدفراش می‌افتد.** (رامسری)

۱۹۷۷۳. **بشقابی که شکست می‌گوییم فدایش می‌کنیم.** (خرمشهری)

۱۹۷۷۴. **بشکستن مردمان ز مردی نبود.** (بیرجندی)

۱۹۷۷۵. **بشکن انگشتان ماست، میراث هفت پشت ماست.** (سیستانی)

۱۹۷۷۶. **بشکن بُت و کعبه ساز این بتکده را.** (باباافضل: ۹۰)

۱۹۷۷۷. **بشکند از دو سپه‌دار سپاه.** (جامی؛ سبحة‌الابرار: ۴۷۳، امثال‌موزون)

۱۹۷۷۸. **بشکند قیمتِ خاتم چو نگین برخیزد.** (کلیم: ۲۳۴)

۱۹۷۷۹. **بشکنی، بپیچانی، له کنی، یک میخ چراغ نمی‌شود.** (گیلکی)

۱۹۷۸۰. **بشناس جایت را بگذار پایت را.** (کرمانی)

۱۹۷۸۱. **بشناس جای خود، بِنِه پای خود.** (بیرجندی)

۱۹۷۸۲. **بشنو الفاظ حکیم بُرده‌ای / سر همان‌جا نه که باده خورده‌ای.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴۲۱/۱)

۱۹۷۸۳. **بشنود یا نشنود من گفت‌وگویی می‌کنم.** (خزینه)

۱۹۷۸۴. **بشنو صدای توپ را.** (خزینه، افغانی)

۱۹۷۸۵. **بشنو و باور نکن.** (عوام، کوچه، دهخدا، سبزواری)

۱۹۷۸۶. **بشنو و بخور.** (خوزستانی)

۱۹۷۸۷. **بشود آبی، نشود دیمی.** (بیرجندی)

۱۹۷۸۸. **بشوی از سیاهی دلِ خویش را.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۰۶)

۱۹۷۸۹. **بشوی اوراق اگر هم‌درس مایی.** (حافظ: ۱۱۰، دهخدا، بهمنیاری)

۱۹۷۹۰. **بصر از هر که گرفتند بصیرت دادند.** (صائب: ۱۶۹۱، تکمله)

۱۹۷۹۱. **بصره دست کمی از بغدادِ ندارد.** (بوشهری)

۱۹۷۹۲. **بضاعت نیاوردم الاّ امید.** (دهخدا)

۱۹۷۹۳. **بط را از توفان چه باک؟** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۷، شکورزاده، دهخدا)
۱۹۷۹۴. **بط را به کشتی و پل و ساحل چه احتیاج؟** (امثال‌موزون)
۱۹۷۹۵. **بط را چه اگر جمله جهان غرق در آب است؟** (امثال‌موزون)
۱۹۷۹۶. **بط را چه زیان جهان اگر گیرد آب؟** (مرصادالعباد: ۶۷۱/۵۴۳)
۱۹۷۹۷. **بطِ شراب در این‌جا خروس بی‌محل است.** (صائب: ۸۴۲)
۱۹۷۹۸. **بعد آش یک‌دم نباش.** (تاجیکی)
۱۹۷۹۹. **بعد از آب، بیل می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۱۹۸۰۰. **بعد از آب خوردن، شُکر کردن لازم است.** (افغانی)
۱۹۸۰۱. **بعد از اتمام درو، داس را دست می‌گیرد.** (ایلامی)
۱۹۸۰۲. **بعد از افطار، وعده‌ی قطب‌آباد.** (شهربابکی)
۱۹۸۰۳. **بعد از این اگر از آسمان افتادی توی خانه‌ی خودت بیفت.** (شکورزاده، دهخدا، آذری)
۱۹۸۰۴. **بعد از این به سالی، زنم بافته جوالی / جوالش نقش و نگاری، اینم نیامد به کاری.** (شهربابکی)
۱۹۸۰۵. **بعد از این دستت را در جیب خودت گرم کن.** (آذری)
۱۹۸۰۶. **بعد از این شامَت را این‌جا بخور، مزمزه‌ات را ببَر خانه‌ی دشمنت.** (شکورزاده، کوچه)
۱۹۸۰۷. **بعد از این کنارِ چلوکباب دوغ نگذار.** (کوچه)
۱۹۸۰۸. **بعد از این گر ره روی، در پیش پای خود ببین.** (شاه نعمت‌الله ولی)
۱۹۸۰۹. **بعد از این ناهارت را این‌جا بخور ناخن زدنت را به منزلت ببر.** (آذری)
۱۹۸۱۰. **بعد از باران فرجی؟ *.** (لری)
۱۹۸۱۱. **بعد از باران لباس نمدی (گرم) می‌پوشد.** (لکی)
۱۹۸۱۲. **بعد از بارش (باران) کپنک؟** (کردی)
۱۹۸۱۳. **بعد از برف و باران به فکر کپر ساختن؟** (لری، اندیمشکی)
۱۹۸۱۴. **بعد از بلال مگر کسی اذان نگفت؟** (کوچه)
۱۹۸۱۵. **بعد از بهار به‌دنبال کرفس نر می‌گردد.** (لری)
۱۹۸۱۶. **بعد از بهار به‌دنبال کره و دوغ می‌گردد.** (لری)
۱۹۸۱۷. **بعد از بهار کره‌دان درست کن.** (لری)
۱۹۸۱۸. **بعد از بهار و کرفس؟** (بختیاری)
۱۹۸۱۹. **بعد از پاشنه‌ی شو*، غلور جو*.** (بیرجندی)
۱۹۸۲۰. **بعد از پایان فصل بلوط به‌دنبال جلد*درازی می‌گردی؟** (لری)
۱۹۸۲۱. **بعد از (پس از) مرگ سهراب، نوش‌دارو؟** (کوچه)
۱۹۸۲۲. **بعد از پنجاه سال گدایی شب جمعه را گم می‌کند.** (تهرانی)
۱۹۸۲۳. **بعد از پنج روز کیسه زاغه مال اهالی بالا لاریجان است.** (آملی)
۱۹۸۲۴. **بعد از پیری کلوس*؟** (شوشتری)
۱۹۸۲۵. **بعد از پیری و آسیابانی؟** (سمنانی)
۱۹۸۲۶. **بعد از تف و تیز، قیله (خرد) کن و ریز.** (تاجیکی)
۱۹۸۲۷. **بعد از تمام شدن قصّه تازه می‌پرسد لیلی مرد بود یا زن؟** (شکورزاده، کوچه)
۱۹۸۲۸. **بعد از تنه (تکیه) سرسّا (سرساب).** (کرمانی، یزدی)
۱۹۸۲۹. **بعد از تنه خبردار.** (عوام، کوچه، بهمنیاری، حییم، تهرانی، دهخدا، شکورزاده)
۱۹۸۳۰. **بعد از تنه سرحساب.** (عوام، قمی، نامه‌ی‌داستان، گلپایگانی)
۱۹۸۳۱. **بعد از ته دیگ کف دیگ است.** (آملی)
۱۹۸۳۲. **بعد از جنگ زناره*می‌زند.** (لری)
۱۹۸۳۳. **بعد از چپاول و غارت شدن از بی‌راهه می‌رود.** (قشقایی)
۱۹۸۳۴. **بعد از چند سال روزه گرفتن با گُه سگ افطار می‌کند.** (سیرجانی)
۱۹۸۳۵. **بعد از چندین سال خدایی، دو گره را از هم فرق نمی‌دهد.** (بهمنیاری)
۱۹۸۳۶. **بعد از چهل روز، آمدیم رخت بشویم باران آمد.** (شکورزاده)
۱۹۸۳۷. **بعد از چهل سال چارواداری، الاغ خودش را نمی‌شناسد.** (شکورزاده)
۱۹۸۳۸. **بعد از چهل سال گدایی، شب جمعه را گُم کرده‌است.** (عوام، حییم)
۱۹۸۳۹. **بعد از چهل سال گدایی، هنوز شب جمعه را نمی‌داند.** (شکورزاده)
۱۹۸۴۰. **بعد از چهل سال مهتری دیگر توبره گم نمی‌کند (نمی‌کنم).** (حییم، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۱۹۸۴۱. **بعد از حیاتش لاله بذار در مَقاتش*.** (قمی)
۱۹۸۴۲. **بعد از خرابی بصره، بغدادش خراب است.** (هبله‌رودی)
۱۹۸۴۳. **بعد از خرابی بصره؟** (تکمله، عوام، کرمانی، بهمنیاری، شکورزاده، افغانی)
۱۹۸۴۴. **بعد از خرابی بصره، خاتون به خر نشسته.** (شکورزاده، لری، تهرانی)
۱۹۸۴۵. **بعد از خروس کباب، جوجه نخواهم خورد، ثوابش فدای پدرش باد، خودش را جلوتر بفرست.** (لری)
۱۹۸۴۶. **بعد از خلاصی فرار؟** (خوزستانی)

۱۹۸۴۷. **بعد از خنده گریه است.** (افغانی)
۱۹۸۴۸. **بعد از خوردن شام عروسی رضا قلی کور است.** (مازندرانی)
۱۹۸۴۹. **بعد از خوردن شام کچه*فراوان می‌شود.** (مازندرانی)
۱۹۸۵۰. **بعد از خیار و خربزه، خیار زرد آمد مزّه.** (لاهیجانی)
۱۹۸۵۱. **بعد از رَم و رمچین* مَشکش را برداشته، می‌رود برای بنه چین.** (جیرفتی)
۱۹۸۵۲. **بعد از رنج، راحت است.** (بهمنیاری، خزینه، دهخدا، افغانی)
۱۹۸۵۳. **بعد از روز هفتم مرده، یخ می‌آورد.** (رامسری)
۱۹۸۵۴. **بعد از (سرِ) سیری، چهل (شصت) لقمه مباح است.** (کوچه، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۹۸۵۵. **بعد ازسَرِ سیری لقمه‌ی پنج سیری.** (عوام، سبزواری، هزاره‌ای، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۱۹۸۵۶. **بعد از سرم گیاهی نروید.** (تاجیکی)
۱۹۸۵۷. **بعد از سر من جهان را آب بگیرد.** (گلبافی)
۱۹۸۵۸. **بعد از سر من زاغ نپرد به هوا.** (تاجیکی)
۱۹۸۵۹. **بعد از سر من کن فَیکون شد، شده‌است.** (خزینه، افغانی)
۱۹۸۶۰. **بعد از سنه*سر سال.** (زرقانی)
۱۹۸۶۱. **بعد از سیاهی رنگ نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۵)
۱۹۸۶۲. **بعد از سیری چهل لقمه.** (دهخدا)
۱۹۸۶۳. **بعد از سی سال چارواداری، هنوز الاغ خودش را نمی‌شناسد.** (بهمنیاری)
۱۹۸۶۴. **بعد از شام از گرسنگی می‌میرد.** (کردی کرمانشاهی)
۱۹۸۶۵. **بعدازظهرها سگ می‌خوابد، بی‌دولت پس از او.** (ترکمنی)
۱۹۸۶۶. **بعد از عروسی اوّل ماه عسله، بعد ماه سر که و شیره، بعد ماه زغنبود.** (کوچه)
۱۹۸۶۷. **بعد از عروسی، پنج قران انداز، زیاد می‌شود.** (اهری)
۱۹۸۶۸. **بعد از عروسی حنا را به ک.. بندند.** (آذری)
۱۹۸۶۹. **بعد از عروسی دایره زدن، خوش آمدی آقا نوروز.** (آذری)
۱۹۸۷۰. **بعد از عروسی درنگ و دورونگ.** (قشقایی)
۱۹۸۷۱. **بعد از عروسی دنبال پوست انچوچک*می گردد.** (بهبهانی)
۱۹۸۷۲. **بعد از عروسی، دیگر پایکوبی ندارد.** (بوشهری)
۱۹۸۷۳. **بعد از عروسی، ساز و نقاره می‌زند.** (لری)
۱۹۸۷۴. **بعد از عروسی، نقاره خوش آمدی بایرام‌آقا.** (اهری)
۱۹۸۷۵. **بعد از عروسی، نقاره‌زنی؟** (آذری، کردی)
۱۹۸۷۶. **بعد از عروسی و تنبک؟** (همدانی)
۱۹۸۷۷. **بعد از عسر یسر آید پدید.** (سلیمی: شیرین‌وفرهاد: ۹۱۳)
۱۹۸۷۸. **بعد از عید حنا؟** (تاجیکی)
۱۹۸۷۹. **بعد از عید گذشته، کاکلی به خر نشسته.** (ورامینی)
۱۹۸۸۰. **بعد از غیبت نوبت زاییدن است.** (خوزستانی)
۱۹۸۸۱. **بعد از قرنی شنبه به نوروز می‌افتد.** (شکورزاده)
۱۹۸۸۲. **بعد از کوری چشم دردی نبینی.** (دامغانی)
۱۹۸۸۳. **بعد از کوری، درد چشم نشوی.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۱۹۸۸۴. **بعد از گاییدن، چی‌چی رو پاییدن؟** (سوادکوهی)
۱۹۸۸۵. **بعد از گوز چار زانو می‌نشیند.** (کرمانی، جیرفتی)
۱۹۸۸۶. **بعد از گوز دادن مربع[چهار زانو] نشستن[زدن] فایده‌ای ندارد (نمود ندارد، چه حاجت)؟** (هزاره‌ای، افغانی، تاجیکی)
۱۹۸۸۷. **بعد از گوزیدن، ک..ن بستن فایده ندارد.** (کردی)
۱۹۸۸۸. **بعد از گوزیدن ک..ن هم کشیدن.** (نامه‌ی داستان)
۱۹۸۸۹. **بعد از لخت شدن تشت طلا بر سر نه.** (کردی)
۱۹۸۹۰. **بعد از مجلس، رقص آموخته‌است.** (شوشتری)
۱۹۸۹۱. **بعد از مدّت طولانی در کعبه باز شده.** (سرخه‌ای)
۱۹۸۹۲. **بعد از مردن سهراب نوش‌دارو؟** (عوام، دهخدا، بهمنیاری، تهرانی)
۱۹۸۹۳. **بعد از مردنم آفتاب نبارد.** (تاجیکی)
۱۹۸۹۴. **بعد از مرگ سهراب عزاداری کردن است.** (باخترانی)
۱۹۸۹۵. **بعد از مرگ سهراب نوش‌دارو به کار نیاید.** (هزاره‌ای)
۱۹۸۹۶. **بعد از مرگ من، در کاسه‌ی کفل من گندم برشته کنید.** (آذری)
۱۹۸۹۷. **بعد از مرگ، واویلا.** (کوچه)
۱۹۸۹۸. **بعد از مرگ ورزاگاو، چاقوکش زیاد می‌شود.** (آذری)
۱۹۸۹۹. **بعد از ناهار می‌خواهم کله‌ی خان بترکد.** (کهگیلویه)
۱۹۹۰۰. **بعد از نود و بوق.** (تهرانی)
۱۹۹۰۱. **بعد از نوروز، چهل کنده را سوز.** (تاجیکی)
۱۹۹۰۲. **بعد از نوروز، زمستان یک روز.** (تاجیکی)
۱۹۹۰۳. **بعد از نوروز سلطانی، پیرزن چهل کُنده را هم سوزاند.** (رامسری)
۱۹۹۰۴. **بعد از نوروز سلطانی، صد و سی کُنده بسوزانی.** (بیرجندی)
۱۹۹۰۵. **بعد از نوروز، صد وسی کُنده بسوز، یکی در شب، دو تا در روز.** (بیرجندی)

۱۹۹۰۶. **بعد از نوروز نوغان*خاله قربان قد تو بروم.** (رامسری)

۱۹۹۰۷. **بعد از نوغان و خربزه زنبیل زنبیل خیار میده مزّه.** (گلیگی)

۱۹۹۰۸. **بعد از هر خنده‌ای گریه‌ای است بعد از هر گریه‌ای خنده‌ای است.** (سیرجانی)

۱۹۹۰۹. **بعد از هر شب تاریک، شب مهتابی هم هست.** (قشقایی)

۱۹۹۱۰. **بعد از هر شب، روز و پس از هر تاریکی روشنی است.** (افغانی)

۱۹۹۱۱. **بعد از هزار سال گدایی هنوز نمی‌داند شب جمعه کی است.** (شوشتری)

۱۹۹۱۲. **بعد از هفت تا کُرّه، ادّعای بکارت؟** (کوچه، شکورزاده، عوام، حییم، دهخدا)

۱۹۹۱۳. **بعد از هفت شکم زادن، باز می‌گوید دخترم.** (آذری)

۱۹۹۱۴. **بعد از یک عمر عرق‌خوری، به نجس و پاکی خون پشه فکر می‌کند.** (تهرانی)

۱۹۹۱۵. **بعد چندی که خواجه کاری ساخت / بر سر گنبدی مناری ساخت.** (شکورزاده، کوچه)

۱۹۹۱۶. **بعد حسنی، گور پدر دنیا و زت و زنگوله‌هایش.** (تهرانی)

۱۹۹۱۷. **بعد خوبی، بدی است.** (مرندی)

۱۹۹۱۸. **بعدِ دشواری است آسانی.** (ابن‌حسام: ۵۶۶)

۱۹۹۱۹. **بعد سالی می‌نماید روی خود یک‌بار گل.** (شاعر، امثال‌موزون)

۱۹۹۲۰. **بعد صد سال ز مژگان تو خوردم تیری / آن هم از طالع برگشته‌ی ما کاری نیست.** (بهمنیاری، کوچه)

۱۹۹۲۱. **بعد گذشت فصل خربزه بار، بار خیار می‌آید به بازار.** (گیلکی)

۱۹۹۲۲. **بعد مُردن عذاب تب نبوَد.** (کمال‌خجندی: ۴۵۳، شکورزاده)

۱۹۹۲۳. **بعد مردن گریه چه سود کند؟** (تاجیکی)

۱۹۹۲۴. **بعد منزل نبود در سفر روحانی.** (حافظ: ۳۳۴، امثال‌موزون، دهخدا، حییم)

۱۹۹۲۵. **بعد ناهار نارنگی؟** (زرقانی)

۱۹۹۲۶. **بعدِ نومیدی بسی امیدهاست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۹۲۵/۳، شکورزاده، دهخدا، افغانی، عوام، بهمنیاری)

۱۹۹۲۷. **بعد هرگز، خاله نرگس.** (زرقانی)

۱۹۹۲۸. **بعد هفت سال، گاو ماده شخم زد.** (بوشهری)

۱۹۹۲۹. **بعد یغما، بادبان را بالا کشید.** (خوزستانی)

۱۹۹۳۰. **بعد یک عمر گدایی هنوز شب جمعه را نمی‌داند.** (کوچه)

۱۹۹۳۱. **بعضی از سال‌ها به یک روز نمی‌ارزد، بعضی روزها به هزار سال می‌ارزد.** (قشقایی)

۱۹۹۳۲. **بعضی اولادها از هزار تومان قرض بی‌محل بدترند.** (شکورزاده، تهرانی)

۱۹۹۳۳. **بعضی بعضی وافر است، نیمچه‌ی ملاّ کافر است.** (تاجیکی)

۱۹۹۳۴. **بعضی چشم‌ها برای نظر قربانی خوب است.** (تهرانی)

۱۹۹۳۵. **بعضی شغال‌ها برای خوردن خروس پسرخاله می‌شوند.** (فرهنگ‌نامه)

۱۹۹۳۶. **بعضی عمویم، بعضی دایی‌ام، از همه‌شان سهم خود را گرفته‌ام.** (آذری)

۱۹۹۳۷. **بعضی گرگند ولی پوست میش جلوی روی خودشان می‌گیرند.** (لری)

۱۹۹۳۸. **بعضی نه برّه‌ی خیرات نه بزغاله‌ی‌عروسی‌اند.** (کرمانجی)

۱۹۹۳۹. **بعضی وقت‌ها آدم مجبور است ریشش را در ک..ن خر کند و بعد آن‌را با گلاب بشوید.** (شیرازی)

۱۹۹۴۰. **بعضی‌ها از عدس بزغاله می‌سازند.** (کرمانجی)

۱۹۹۴۱. **بعضی‌ها چون نان ساج دورو هستند.** (کرمانجی)

۱۹۹۴۲. **بعضی‌ها روی قبر خالی گریه می‌کنند.** (کرمانجی)

۱۹۹۴۳. **بعضی‌ها صاحب ساج می‌شوند، بعضی‌ها صاحب الک.** (آذری)

۱۹۹۴۴. **بعضی‌ها مار می‌روند مکّه، اژدها برمی‌گردند.** (کرمانجی)

۱۹۹۴۵. **بعضی‌ها وقتی پیر می‌شوند مثل ابریشم می‌شوند، بعضی‌ها مثل سگ پیر.** (آذری)

۱۹۹۴۶. **بغداد خراب است به کیرم.** (شاهد)

۱۹۹۴۷. **بغداد زیر دمش پیداست.** (جهرمی)

۱۹۹۴۸. **بغدادش خراب است.** (بهمنیاری، عوام، مثمر، هبله‌رودی، دهخدا، حییم، کرمانی)

۱۹۹۴۹. **بغر امّا نبار.** (بروجردی)

۱۹۹۵۰. **بغل بوته‌ی خار سبز شده‌است.** (سمنانی)

۱۹۹۵۱. **بغل دست هر کم‌فروشی، یک بی‌دین و ایمان هم نشسته‌است و او خود کم‌فروش است.** (گیلکی)

۱۹۹۵۲. **بغل ک.. مگر کبابی بود؟** (مازندرانی)

۱۹۹۵۳. **بفرما و بتمرگ یکی است.** (کرمانی)

۱۹۹۵۴. **بفرمایید نان خودتان است.** (آذری)

۱۹۹۵۵. **بفرمایید و بنشینید و بتمرگید یک معنی می‌دهد، کدامش بهتر است؟** (اصفهانی)

۱۹۹۵۶. **بفروش به یک دسته‌ی‌خس تره به بقّال.** (ناصرخسرو: ۲۵۵)

۱۹۹۵۷. **بقا را پدر عنین است و مادر عقیم.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۶۰، تکمله)
۱۹۹۵۸. **بقال از سنگ کسر کند (می‌بُرد)، موش (شیطان، جن) از کشمش (بقال، ترازو)، خداوند از هردوشان.** (آذری)
۱۹۹۵۹. **بقال بی‌کار، پله وزن می‌کند.** (کوچه، دهخدا، حییم، شکورزاده)
۱۹۹۶۰. **بقال پنیر را در شیشه می‌خورد.** (کوچه)
۱۹۹۶۱. **بقال تو میا، سفت (سَبَد) بقال تو بیا.** (کرمانی)
۱۹۹۶۲. **بقال سنگ را کسر می‌کند، شیطان خوردنی را.** (ارومیه‌ای)
۱۹۹۶۳. **بقال که بی‌کار ماند، خایه‌اش را وزن می‌کند.** (هزاره‌ای)
۱۹۹۶۴. **بقال که بی‌کار می‌شود، سنگ‌های ترازوی خود را وزن می‌کند.** (تهرانی، شکورزاده)
۱۹۹۶۵. **بقال نشده ترازوزنی آموخته‌است.** (نامه‌ی‌داستان)
۱۹۹۶۶. **بقال نگوید که ماست من ترش است.** (سمنانی)
۱۹۹۶۷. **بقال نیامیزد صابون به شکر بر.** (سوزنی: ۳۳، دهخدا)
۱۹۹۶۸. **بقال‌ها را رد کردم، شیخ عرب را رد کردم، گرفتار موش شدم.** (خوزستانی)
۱۹۹۶۹. **بقال هر اندازه دارو داشته‌باشد، باز هم طبیب نمی‌شود.** (رامسری)
۱۹۹۷۰. **بقالی که دکانش را آخر روز باز کند، دخلش معلوم است.** (کوچه)
۱۹۹۷۱. **بقالی که نسیه بدهد، بعد از یک سال می‌شود شغال.** (قشقایی)
۱۹۹۷۲. **بقالی که نسیه دهد، یک ساله، بیچاره می‌شود.** (آذری)
۱۹۹۷۳. **بقای سلطنت با کفر ممکن است، با ظلم و بیداد محال.** (عوام)
۱۹۹۷۴. **بقای هرچیزی از انسان بیشتر است.** (سیرجانی)
۱۹۹۷۵. **بقچه‌اش را زیر بغلش گذاشتند.** (تهرانی)
۱۹۹۷۶. **بقچه‌ای کرده و به تاقچه‌ای گذاشت.** (شوشتری)
۱۹۹۷۷. **بقچه کارک*خودش را پهن کرد.** (زرقانی)
۱۹۹۷۸. **بقچه کارک همه‌ی‌آن‌ها زیر بغل من است.** (شیرازی)
۱۹۹۷۹. **بقچه‌ی‌پیرزن و بدون زیره؟** (لکی)
۱۹۹۸۰. **بقچه‌ی‌دو تا هوو را می‌شود پهلوی هم پهن کرد، بقچه‌ی‌دو تا جاری را نمی‌شود.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۱۹۹۸۱. **بقعه به مردان عزیز شود، نه مردان به بقعه.** (شرح تعرّف: ۱۷۲)
۱۹۹۸۲. **بقه* به درون چاه، آسمان را به اندازه‌ی‌آب چاه می‌بیند.** (افغانی)
۱۹۹۸۳. **بَقه که تقلید مار کرد خود را افگار کرد.** (افغانی)
۱۹۹۸۴. **بقه گفت که پای مرا نعل کنید.** (افغانی)
۱۹۹۸۵. **بقه و یخ مالک؟** (افغانی)
۱۹۹۸۶. **بکاشتند و بخوردیم، کاشتیم و خورند، چو بنگری همه برزیگران یک‌دگریم.** (مرزبان‌نامه، شکورزاده، بهمنیاری)
۱۹۹۸۷. **بِکُش آتش خُرد پیش از گزند / که گیتی بسوزد چو گردد بلند.** (فردوسی: ۶۸۳، فرهنگ‌نامه)
۱۹۹۸۸. **بکش آزار کسان و مکن آزار کسی.** (هاتف، دهخدا)
۱۹۹۸۹. **بکش آن ور دوری.** (اصفهانی)
۱۹۹۹۰. **بکشد پشت بشقاب.** (قمی)
۱۹۹۹۱. **بکشدت قصابی که راه به گوشتت ببرد.** (بروجردی)
۱۹۹۹۲. **بکُش دَجالِ خود، مَهدیِّ خویشی.** (پوریای ولی، شکورزاده)
۱۹۹۹۳. **بکش زحمت، بخور نعمت.** (بیرجندی)
۱۹۹۹۴. **بکش که سنگین نیست.** (لری)
۱۹۹۹۵. **بکش که نگسلد.** (زرقانی)
۱۹۹۹۶. **بِکَش، تکَش.** (جیرفتی)
۱۹۹۹۷. **بکُشید و خوشگلم کنید.** (دهخدا، تهرانی، شکورزاده)
۱۹۹۹۸. **بکشیم به کشنده نمی‌دهیم، بخوریم به خورنده نمی‌دهیم.** (شاهرودی)
۱۹۹۹۹. **بکشی نکشی.** (سمنانی)
۲۰۰۰۰. **بکن تُرُش‌باله*تا آبش در برود.** (شیرازی)
۲۰۰۰۱. **بکن توی گوشت، مکن توی کوشت (دامن).** (کرمانی)
۲۰۰۰۲. **بکن ثابت برادر بودنت را / پس آن‌گه دعوی میراث می‌کن.** (فرهنگ‌نامه)
۲۰۰۰۳. **بکند مادر و پدر، بکشد فرزند بی‌خبر.** (شوشتری)
۲۰۰۰۴. **بکَنَش زیب سر ای دلبر من / یاد آیی که گذشت از سر من.** (ایرج‌میرزا: ۱۴۹)
۲۰۰۰۵. **بکن شیری آن‌جا که شیری سزد.** (فردوسی: ۲۳۴، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۲۰۰۰۶. **بکن کار و کرده به یزدان سپار.** (فردوسی: ۲۲۵۴، دهخدا)
۲۰۰۰۷. **بکن کار و مشو محتاج خویشان / که مردن به بود از طعن ایشان.** (مینابی)
۲۰۰۰۸. **بکنم به غم بمانم، تکنم چه‌طور کنم؟** (افغانی)
۲۰۰۰۹. **بکن نیکی و در دریاش انداز / که روزی گشته لولو یا بیش باز.** (ویس‌و رامین: ۳۷۵)
۲۰۰۱۰. **بکن هرآن‌چه بشاید نه هرچه بتوانی.** (سعدی: کلیات: ۶۰۳، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۲۰۰۱۱. **بکوب بکوب همان است که دیده‌ای.** (هبله‌رودی، دهخدا، بهمنیاری، کوچه)

۲۰۰۱۲. **بکوب سر زبان بنده.** (کوچه)
۲۰۰۱۳. **بکوبی، بویزی*همین است.** (سیرجانی)
۲۰۰۱۴. **بکوشید تا معجر زنان نپوشید.** (ابومسلم‌نامه۲/۴۸۶)
۲۰۰۱۵. **بگذار آب حوضش کمی پایین بره.** (تهرانی)
۲۰۰۱۶. **بگذار آن‌جا که خدا بیامرز می‌گذاشت.** (کوچه)
۲۰۰۱۷. **بگذار اوّل تو پیت حلبی بگوزم، بعد بگویم فلانم.** (تهرانی)
۲۰۰۱۸. **بگذار اوّل من روضه‌ام را بخوانم بعد گریه کن.** (شکورزاده، کوچه)
۲۰۰۱۹. **بگذار این زردی را فرو ببریم.** (مازندرانی)
۲۰۰۲۰. **بگذار این سه پی ساختمان خشک شود.** (مازندرانی)
۲۰۰۲۱. **بگذار این ننگ را گوشه‌ی کفن‌مان نبندیم.** (راوری)
۲۰۰۲۲. **بگذار این یکی بچّه را بزرگ کنی.** (مازندرانی)
۲۰۰۲۳. **بگذار ببارد، زمین در زیرش.** (لکی)
۲۰۰۲۴. **بگذار برسی، بخیسی، بعد درخواست چیزی کن.** (زرقانی)
۲۰۰۲۵. **بگذار برسی به نردبان، آن وقت برین به ریش مردمان.** (شهربابکی)
۲۰۰۲۶. **بگذار برنج و گندم را بکوبم تو بوجاری کن.** (گیلکی)
۲۰۰۲۷. **بگذار برّه را گرگ ببرد.** (خوزستانی)
۲۰۰۲۸. **بگذاربگوزم آن وقت بگو به ریشم (سبیلم، فلانم، ک..م).** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، بختیاری، کوچه، نطنزی، عوام، مازندرانی)
۲۰۰۲۹. **بگذار بگویند خان هم مرغ داشت، هم نوکر داشت هم الاغ.** (تهرانی)
۲۰۰۳۰. **بگذار به کربلا برسیم، خاکی به سر می‌کنیم.** (شهربابکی)
۲۰۰۳۱. **بگذار پیش از این‌که خسته شوی و بردار پیش از این‌که استراحت کنی.** (خوزستانی)
۲۰۰۳۲. **بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی.** (حافظ، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۰۰۳۳. **بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش.** (سعدی؛ کلیات: ۴۹۱، بهمنیاری، امثال‌موزون، تهرانی)
۲۰۰۳۴. **بگذار تا دستم را روی دردم بگذارم.** (لری)
۲۰۰۳۵. **بگذار تا زیر کاه بماند.** (بوشهری)
۲۰۰۳۶. **بگذار تا سال روی سرمان خوش شود.** (لری)
۲۰۰۳۷. **بگذار تنگ او را بکشم و سفت کنم.** (گیلکی)
۲۰۰۳۸. **بگذار تو انگِت (فک)، درپیاد به رنگِت.** (تهرانی)
۲۰۰۳۹. **بگذار حدیثِ دی و فردا را.** (ادیب‌صابر: ۴۲)
۲۰۰۴۰. **بگذار خداوند فرزند بدهد، کچل باشد.** (کرمانجی)
۲۰۰۴۱. **بگذار خداوند یار باشد، دشمن سگ هار باشد.** (کرمانجی)
۲۰۰۴۲. **بگذار خودم را جا کنم، آن وقت ببین چه‌ها کنم.** (بهمنیاری، دهخدا، تهرانی، شکورزاده، کوچه، حییم، عوام)
۲۰۰۴۳. **بگذار درخت باشد، برگ و سر شاخه‌اش بریزد.** (کرمانجی)
۲۰۰۴۴. **بگذار دردم در دلم باشد.** (نامه‌ی داستان)
۲۰۰۴۵. **بگذار در معامله (دیزی) گذاشته‌باشد.** (فرهنگ‌نامه، بروجردی)
۲۰۰۴۶. **بگذار دم (در) کوزه، آبش را بخور.** (شکورزاده، عوام، تهرانی)
۲۰۰۴۷. **بگذار دنده‌ات به زمین آید.** (شهرضایی)
۲۰۰۴۸. **بگذار دوزار هم ما کاسبی کنیم.** (تهرانی)
۲۰۰۴۹. **بگذار دهانم بسته بماند.** (آذری)
۲۰۰۵۰. **بگذار، روغن یعقوب را بکشد.** (نمینی)
۲۰۰۵۱. **بگذار ریش تو دراز شود و روی چانه‌ی تو برسد، آن وقت از سر کچل دیگران بگو.** (رامسری)
۲۰۰۵۲. **بگذار زیرِ سَرت (که) خوابِ آشفته نبینی.** (کوچه، زرقانی)
۲۰۰۵۳. **بگذار سبد به زیر بیاید، ببین انگور است یا انجیر؟** (گیلکی)
۲۰۰۵۴. **بگذار سر شکسته‌ام زیر کلاهم باشد.** (آمره‌ای)
۲۰۰۵۵. **بگذارش به گردن یک دانا و از آن سالم بیرون بیا.** (عرب خوزستانی)
۲۰۰۵۶. **بگذارش پشت بشقاب، قورباغه‌ای بگذار رویش.** (بروجردی)
۲۰۰۵۷. **بگذار فرامرز به مرز برسد.** (گیلکی)
۲۰۰۵۸. **بگذار کلنگ را بیابم، تو با ملاقه بیا.** (بختیاری)
۲۰۰۵۹. **بگذار، که باقیش را خودم می‌خواهم ابریشم بکارم.** (کوچه)
۲۰۰۶۰. **بگذار که دیگران تعریفت کنند.** (افغانی)
۲۰۰۶۱. **بگذار که نام ما دو تا نشود.** (رامسری)
۲۰۰۶۲. **بگذار لااقل بیردی را بگویم.** (هزاره‌ای)
۲۰۰۶۳. **بگذار لای سبیل، تابی هم بده رویش.** (سیرجانی)
۲۰۰۶۴. **بگذارمت تو تاقچه، بدهمت باد بقچه؟** (زرقانی)
۲۰۰۶۵. **بگذارم زبانم بگوزد؟** (بختیاری)
۲۰۰۶۶. **بگذار من بگوزم آن وقت بگو بد گوزیدی.** (بهمنیاری)
۲۰۰۶۷. **بگذار من بگویم بسم‌الله، تو بگو این هم سراغ آن دیگری برود.** (بختیاری)
۲۰۰۶۸. **بگذار من خرمن کنم (گندم را بکوبم) بعد تو بوجار (غربال) کن.** (مازندرانی)
۲۰۰۶۹. **بگذار من دزد باشم.** (سیستانی)

۲۰۰۷۰. **بگذار نری باشد خری باشد.** (لکی)

۲۰۰۷۱. **بگذار نفرین کند، نفرین کسی را کشته.** (لکی)

۲۰۰۷۲. **بگذار ننه‌ام بیاید، ببینم چه فکری می‌کند.** (تهرانی)

۲۰۰۷۳. **بگذارید تا صاحب خر با خر درآمیزد.** (لری)

۲۰۰۷۴. **بگذاری روی نان، سگ نمی‌خورد.** (کوچه)

۲۰۰۷۵. **بگذاریش تو چشم کور روشنش می‌کند.** (بروجردی)

۲۰۰۷۶. **بگذار یک جایی که صاحبش راضی باشد.** (کوچه)

۲۰۰۷۷. **بگذار یک دفعه هم جُو بخورد تا ببیند خر چه می‌کشد.** (کوچه)

۲۰۰۷۸. **بگذر از خود که تا خدا یابی.** (شاه نعمت‌الله ولی: ۲۷)

۲۰۰۷۹. **بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر / بار دگر روزگار چون شکر آید.** (حافظ قدسی: ۱۴۶، عوام، بهمنیاری)

۲۰۰۸۰. **بگذر ز زبان، جهان بسوزد.** (عطار؛ دیوان: ۱۸۰)

۲۰۰۸۱. **بگذر ز علم رسمی که تمام قیل و قال است.** (شیخ بهایی؛ کلیات: ۶۵)

۲۰۰۸۲. **بگذر ز هوا ای دل کو اصل هلاک آمد.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)

۲۰۰۸۳. **بگذشته گذشت زو مکن یاد / امروز مده به مفت بر باد.** (افغانی)

۲۰۰۸۴. **بگردان پی شیر از این بوستان / مده پیل را یاد هندوستان.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۳۷۷)

۲۰۰۸۵. **بگرداند گهر چون نو بُود رنگ / چه آن گوهر که بدرنگست و چه سنگ.** (ویس‌و رامین: ۳۶/۲۷۲)

۲۰۰۸۶. **بگرد تا بگردیم.** (دهخدا، تکمله، بهمنیاری، تهرانی، شکورزاده، عوام)

۲۰۰۸۷. **بگرد در ناسپاسان مگرد.** (دهخدا)

۲۰۰۸۸. **بگردد مهر نو با دلبر نو.** (ویس‌و رامین: ۳۷/۲۷۲)

۲۰۰۸۹. **بگردم مثل لک‌لک در بیابان / که قدرم را ندونست یار نادان.** (بیرجندی)

۲۰۰۹۰. **بگرد و واگرد و آب به شته*بده.** (اوزی)

۲۰۰۹۱. **بگزیده‌ی خویش را نباید رد کرد.** (سنایی؛ مکاتیب: ۱۶، تکمله)

۲۰۰۹۲. **بگسل طمع از وفای جاهل.** (ناصرخسرو: ۱۴۸)

۲۰۰۹۳. **بگفتا نیک‌مردی کن نه چندان / که گردد خیره گرگ تیز دندان.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۳)

۲۰۰۹۴. **بگم برایت از مردن؟ از گور به حجله رفتن.** (تهرانی)

۲۰۰۹۵. **بگو آش، به همین خیال باش.** (شکورزاده، کوچه)

۲۰۰۹۶. **بگو با درخت تا بشنود دیوار.** (قشمی)

۲۰۰۹۷. **بگو بادنجان که گربه نفهمد.** (شکورزاده)

۲۰۰۹۸. **بگو ببینم، شیری یا روباه؟** (بختیاری)

۲۰۰۹۹. **بگو بسم‌الله و از رودخانه بگذر.** (سیستانی)

۲۰۱۰۰. **بگو به خضر که جز مرگ دوستان دیدن / دگرچه حاصل از این عمر جاودان داری؟** (صائب، شکورزاده)

۲۰۱۰۱. **بگو بیا آفتاب از پشت بام خانه‌ام جمع کن.** (اوزی)

۲۰۱۰۲. **بگو پای من چهارمن (دو رِیَ) حساب بکند.** (تهرانی، کوچه)

۲۰۱۰۳. **بگو توبه‌ی نصّوح.** (لری)

۲۰۱۰۴. **بگو دوستت کیست؟ تا بگویم خودت کی هستی.** (کوچه، افغانی)

۲۰۱۰۵. **بگو دیده‌ای گربه گشنیز بخورد؟ گرسنه که باشد همه چیز می‌خورد.** (تهرانی)

۲۰۱۰۶. **بگو راه نیست خودت را راحت کن.** (بختیاری)

۲۰۱۰۷. **بگو راه نیست و بس.** (لری)

۲۰۱۰۸. **بگو رفیقم هم سوخت.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، کاوش)

۲۰۱۰۹. **بگوز و برو که تنها نباشی.** (کوچه)

۲۰۱۱۰. **بگو شهادت تا سرت را ز تن جدا سازم.** (از اشعار تعزیه، دهخدا)

۲۰۱۱۱. **بگو کمی سولفات دو زنگ هم قاطی‌اش کنند.** (تهرانی)

۲۰۱۱۲. **بگو کی هستی، بگویم چه هستی؟ (چی هستم)؟** (تهرانی)

۲۰۱۱۳. **بگو مبین، چشم بر می‌نهم، بگو مشنو، گوش کَر می‌کنم.** (عوام)

۲۰۱۱۴. **بگو مبین چشم بر هم می‌نهم، بگو مشنو پنبه به گوش می‌گذارم، لکن اگر بگویی نفهم نمی‌توانم.** (شکورزاده، حییم، دهخدا)

۲۰۱۱۵. **بگو محرّم المبارک و رمضان الحرام.** (تهرانی)

۲۰۱۱۶. **بگو مواجب شش ماهم را توقیف بکند.** (تهرانی)

۲۰۱۱۷. **بگو و بگو درخت را از ریشه می‌اندازد.** (رامسری)

۲۰۱۱۸. **بگو هان، هم جواب مردم را دادی هم خرت را راندی.** (تهرانی)

۲۰۱۱۹. **بگوید آب، باید لیوان آب دهانش باشد.** (آملی)

۲۰۱۲۰. **بگویم دلم می‌سوزد، نگویم جگرم می‌سوزد.** (تهرانی)

۲۰۱۲۱. **بگویند کلاه بیار، سر می‌آورد.** (کوچه)

۲۰۱۲۲. **بگویی «آری» رسوایی، بگویی «نه» هم رسوایی.** (سمنانی)

۲۰۱۲۳. **بگویی چشم، می‌گوید خشک شو (کور شو).** (دماوندی)

۲۰۱۲۴. **بگویی کلاه، می‌رود سر می‌آورد.** (کوچه)

۲۰۱۲۵. **بگویی و بد باشی بِهْ که نگویی و خر باشی.** (شکورزاده، کوچه، کرمانی، زرقانی، سیرجانی)

۲۰۱۲۶. **بگویی و نگویی همان خر است با دو کیلو جو.** (دزفولی)
۲۰۱۲۷. **بگیر آب دهانت راه افتاد.** (گیلکی)
۲۰۱۲۸. **بگیر، ببند، بده به دست پهلوان.** (تهرانی)
۲۰۱۲۹. **بگیر، خدا برکتش را می‌دهد.** (دهخدا، کوچه)
۲۰۱۳۰. **بگیرش که نگیردت.** (افغانی)
۲۰۱۳۱. **بگیر لقمه که اندازه‌ی دهان باشد.** (آتش اصفهانی، شکورزاده)
۲۰۱۳۲. **بگیر و ببند و امانش مده / به دست من پهلوانش بده.** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده، هبله‌رودی)
۲۰۱۳۳. **بگیر و ببند و بده به دست من شیردل.** (لری، زرقانی)
۲۰۱۳۴. **بگیر و ببند (و) بده دست پهلوان.** (حییم، دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۲۰۱۳۵. **بگیر و بده گفته‌اند، بگیر و بخور نگفته‌اند.** (آذری)
۲۰۱۳۶. **بگیر و بزن، نه ببین و بزن.** (جیرفتی)
۲۰۱۳۷. **بگیر و بستان، داشته باش.** (ایلامی)
۲۰۱۳۸. **بگیریدش تا نگیرد.** (هزاره‌ای)
۲۰۱۳۹. **بگیریش پرتک (پشه‌ی ریز) است، آزادش کنی مردک است.** (جروق فارس)
۲۰۱۴۰. **بگیریش جیغ می‌زند، رهایش کنی می‌پرد.** (شوشتری)
۲۰۱۴۱. **بلا از احمد، استفاده از محمّد.** (رامسری)
۲۰۱۴۲. **بلا از بوی گند خیزد.** (کردی)
۲۰۱۴۳. **بلا برای دوستان است، مثل آتش برای طلا.** (طوطی‌نامه: ۱۷۰)
۲۰۱۴۴. **بلا، بلای دیگرش را می‌گوید هذا اوخلی*.** (هزاره‌ای)
۲۰۱۴۵. **بلا بود و برکتش نی.** (افغانی)
۲۰۱۴۶. **بلا به آفت‌زده می‌رسد.** (آذری)
۲۰۱۴۷. **بلا به آن قطار بزند که پیش آهنگش خر باشد.** (کردی)
۲۰۱۴۸. **بلا به چشم از سر می‌آید.** (ترکمنی)
۲۰۱۴۹. **بلا به کوه نمی‌رود، خرس به همواری نمی‌آید.** (افغانی)
۲۰۱۵۰. **بلا چو عام بوَد دلکش است و مستحسن.** (قاآنی، شکورزاده، دهخدا)
۲۰۱۵۱. **بلا حمله‌ور گشت از چهار سوی.** (شکورزاده: ۲۸۴)
۲۰۱۵۲. **بلا در آمدن کس را نپرسد.** (امیرخسرو دهلوی، تکمله)
۲۰۱۵۳. **بلا در خانه‌ی خان نمی‌آید.** (ترکمنی)
۲۰۱۵۴. **بلا در رمضان فرود می‌آید ولی ماه صفر بدنام شده‌است.** (لری)
۲۰۱۵۵. **بلاست کار چو برعکس مدّعا افتد.** (سلیم تهرانی: ۲۰۶، تکمله)
۲۰۱۵۶. **بلا کجاس؟ زیر پاهاس.** (هزاره‌ای، افغانی)
۲۰۱۵۷. **بلا کجاس؟ زیر پلاس.** (گنبدکاووسی، ترکمنی)
۲۰۱۵۸. **بلا کفش نمدی پایش است.** (دامغانی)
۲۰۱۵۹. **بلا که در راه است نمدی هم به پایش هست.** (سمنانی)
۲۰۱۶۰. **بلاگردان جان و تن، دعای مستمندان است.** (حافظ: ۸۳ شکورزاده)
۲۰۱۶۱. **بلال که مُرد اذان‌گو پیدا نشد؟** (تهرانی)
۲۰۱۶۲. **بلال که مُرد اذان‌گو قحط (کم) نمی‌شود (شد).** (تکمله، شکورزاده، شیرازی، کوچه)
۲۰۱۶۳. **بلال که مرد دیگر کسی اذان نگفت؟ (اذان‌گو نیست؟)** (عوام)
۲۰۱۶۴. **بلال مُرد مؤذّن قحط آمد؟** (آملی)
۲۰۱۶۵. **بلال نخورده، دست و دهانش سیاه است.** (شیرازی)
۲۰۱۶۶. **بلا می‌خواهی به قندوز*برو.** (هزاره‌ای)
۲۰۱۶۷. **بلا نازل می‌شود و جلوی آن زنگوله‌ای به صدا درمی‌آید.** (دیلم و لیراوی)
۲۰۱۶۸. **بلا ندیده دعا را شروع باید کرد.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، تهرانی)
۲۰۱۶۹. **بلا و بدبختی، گندم کاشتم، چق‌چقه*سبز کرد.** (لری)
۲۰۱۷۰. **بلا وقتی بلا را دید گفت: «بَبو».** (هزاره‌ای)
۲۰۱۷۱. **بلا همیشه به‌جان آدم دردمند می‌ریزد.** (شکورزاده)
۲۰۱۷۲. **بلای آدمی آمد زبانش.** (ناصرخسرو: ۴۵۹، شکورزاده)
۲۰۱۷۳. **بلای آرد در سر کندو.** (افغانی)
۲۰۱۷۴. **بلای جان بود دزدی که با شبگرد می‌آید.** (صائب: ۱۴۶۰، تکمله)
۲۰۱۷۵. **بلای جان مار، بچّه‌اش است.** (تهرانی)
۲۰۱۷۶. **بلایِ چشم در راهی عظیم است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۹۹، شکورزاده)
۲۰۱۷۷. **بلای خر به یابو خورد.** (شکورزاده، بهمنیاری، بیرجندی، هراتی)
۲۰۱۷۸. **بلای درون از دهان است.** (ترکمنی)
۲۰۱۷۹. **بلای سفر به که در خانه جنگ.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۳، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۲۰۱۸۰. **بلای طویله بر بوزینه است.** (نامه‌ی داستان)
۲۰۱۸۱. **بلای طویله بر سر میمون.** (دهخدا، شکورزاده، افغانی، مثمر، هبله‌رودی)
۲۰۱۸۲. **بلای مرغ زیرک، دام زیر خاک می‌باشد.** (صائب: ۲۷۷۶، امثال‌موزون)
۲۰۱۸۳. **بلای من آمد همه دانش من.** (ابوالعلاء، شکورزاده)

۲۰۱۸۴. **بلایی آدمی را بدتر از شهرت نمی‌باشد.** (صائب: ۱۴۹۶، تکمله)

۲۰۱۸۵. **بلایی آمده‌بود ولی به خیر گذشت.** (افغانی)

۲۰۱۸۶. **بلایی به سرت بیاورم تا بفهمی از یک من آرد چند فطیر درست می‌شود؟** (کردی)

۲۰۱۸۷. **بلایی به سرت بیاورم که به گربه بگویی یوزپلنگ (آقا عمو).** (تهرانی)

۲۰۱۸۸. **بلایی به سرت می‌آورم که نمرود به سر خودش نیاورده‌بود.** (تمثیل)

۲۰۱۸۹. **بلایی به سرت می‌آورم که دبّاغ سر پوست نیاورده‌باشد.** (کوچه، عوام)

۲۰۱۹۰. **بلایی رسیده‌بود ولی به خیر تیر شد.** (افغانی)

۲۰۱۹۱. **بلایی کز حبیب آید هزارش مرحبا گویم (گفتیم).** (حافظ: ۲۵۵، شکورزاده)

۲۰۱۹۲. **بلایی که ازشکم خودم در آمده، به دادخواهی که بروم؟** (آذری)

۲۰۱۹۳. **بلایی که با پلو سرد رفع می‌شود با گمج*دور بریز.** (گیلکی)

۲۰۱۹۴. **بلایی محکم آمد خودپرستی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۱۶، بهمنیاری)

در اصل: **بلایی محکم آمد سرپرستی**

۲۰۱۹۵. **بلبک می‌دود لب‌لب بوم، فسکی می‌کند کار را تمام.** (تاجیکی)

۲۰۱۹۶. **بلبل آن است که گل بیند و فریاد کند.** (آشفته، شکورزاده)

۲۰۱۹۷. **بلبل آن‌جا بخروشد که گل و نسرین است.** (آتش اصغر، شکورزاده)

۲۰۱۹۸. **بلبل است و زادگاهش.** (لکی)

۲۰۱۹۹. **بلبلا مژده‌ی‌بهار بیار / خبر بد به بوم شوم (باز) گذار.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۴، خزینه، نامه‌ی‌داستان)

۲۰۲۰۰. **بلبلان خاموشند و خرچسنه*نی می‌زنه.** (دماوندی)

۲۰۲۰۱. **بلبلان خاموش و خر در عرعر است (عرعر کند).** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)

۲۰۲۰۲. **بلبلان خاموش و خر عرعر می‌کند / از صدای عرعرش گوش فلک کر می‌کند.** (کوچه، عوام، تهرانی)

۲۰۲۰۳. **بلبل باغی با خان و مانش.** (بهمنیاری، کوچه)

۲۰۲۰۴. **بلبل برداشت آشیان را، گل گفت: «خس کم و جهان پاک».** (مثمر)

۲۰۲۰۵. **بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته (ساخته) / هر کس به قدر همّت خود خانه ساخته.** (هلالی، عوام، بهمنیاری، هزاره‌ای، امثال‌موزون، تهرانی، دهخدا، کوچه، بیرجندی)

۲۰۲۰۶. **بلبل به گُل و گُل به بهار ارزانی.** (شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی)

۲۰۲۰۷. **بلبل بیدل (عاشق) تو عمر خواه که آخر / باغ شود سبز و سرخ (شاخ) گل به برآید.** (حافظ: ۱۵۷، فرهنگ‌نامه)

۲۰۲۰۸. **بلبل چاغاله تلخه.** (همدانی)

۲۰۲۰۹. **بلبل چه کند گر ز گلستان به درآید؟** (خواجوی کرمانی: ۲۳۲، تکمله)

۲۰۲۱۰. **بلبل چهل تا تخم می‌گذارد، یکی بلبل و بقیه پس پسی (هزار) می‌شود.** (مازندرانی)

۲۰۲۱۱. **بلبل حضرت اشرف همه شب در قفس است / تیسک* بیچاره‌ی‌من ویلان و سرگردان است.** (فرهنگ‌نامه)

۲۰۲۱۲. **بلبل خوش ندارد صحبت زاغ.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت۱۶۲۹)

۲۰۲۱۳. **بلبل درخت زردآلوست.** (نامه‌ی داستان)

۲۰۲۱۴. **بلبل در لانه‌ی‌ترنشک* است.** (شهربابکی)

۲۰۲۱۵. **بلبل را بردند باغ بهشت، گفت: «وطن وطن».** (شکورزاده)

۲۰۲۱۶. **بلبل روی درخت نارگیل.** (سیرجانی)

۲۰۲۱۷. **بلبل روی گل نشسته‌است.** (رامسری)

۲۰۲۱۸. **بلبل ز پی گل به کنار چمن آید.** (مرزبان‌نامه، دهخدا)

۲۰۲۱۹. **بلبل زمستان ندیده، قدر بهار نمی‌داند.** (آذری)

۲۰۲۲۰. **بلبل عرشند سخن پروران.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۰)

۲۰۲۲۱. **بلبل که پرید آشیانه‌اش از هم می‌پاشد.** (شکورزاده، کوچه)

۲۰۲۲۲. **بلبل نبود عاشق گل این کلاه را / ما دوختیم و بر سر بلبل گذاشتیم.** (صابر همدانی؛ گنجینه‌ی سهیلی، جلد اوّل، ص ۲۷۱، شکورزاده)

۲۰۲۲۳. **بلبل نَسبان قدر شناسند چمن را.** (فقیر، امثال‌موزون)

۲۰۲۲۴. **بلبل و جغد هم‌آواز نگردد هرگز.** (صائب: ۲۳۰۸، امثال‌موزون)

۲۰۲۲۵. **بلبل هزار جور بچّه می‌آورد.** (رامسری)

۲۰۲۲۶. **بلبل هزار داستان واری می‌خواند.** (افغانی)

۲۰۲۲۷. **بلبل هفت بچّه (جوجه) می‌آورد، شش تای آن‌ها سِسک*می‌شود، یکی بلبل.** (بهمنیاری، کوچه، تهرانی)

۲۰۲۲۸. **بلبل هفت بچّه می‌گذارد (می‌آورد) یکیش بلبل می‌شود.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)

۲۰۲۲۹. **بلبل هفت تا بچّه می‌آورد تا شش تا زردپرک (قناری) بشوند.** (دماوندی)

۲۰۲۳۰. **بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت / واندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت.** (حافظ: ۵۴، فرهنگ‌نامه)

۲۰۲۳۱. **بلبلی چون (را) که به دیدار ز گل قانع شد / در اگر بسته‌شود رخته‌ی دیواری است.** (صائب: ۷۸۲، فرهنگ‌نامه)
۲۰۲۳۲. **بلبلی در قفسی بِهْ که گلی در سبدی.** (نادم لاهیجانی، شکورزاده)
۲۰۲۳۳. **بلبلیش که بلبل است؛ یا لندوک*است پر در نیاورده؛ یا پیر است پرریزانده.** (کوچه، دهخدا، حییم، کاوش، شکورزاده)
۲۰۲۳۴. **بلبلی که خوراکش زردالوآنک (هلندر)* باشد بهتر از این نمی‌خواند.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۲۰۲۳۵. **بلبلی که سرمای زمستان را ندیده باشد قدر بهار را نمی‌داند.** (آذری، قشقایی، درگزی)
۲۰۲۳۶. **بلدرچین کجا می‌خواهد برود که از باقرآباد (جمال‌آباد، محمود آباد) بهتر باشد، چون آب و دانه‌اش در کنارش است.** (ساوه‌ای، آذری)
۲۰۲۳۷. **بلد (مطلع) را بزنی، اعتراف می‌کند.** (لری)
۲۰۲۳۸. **بلد نیست برقصد می‌گوید اتاق کج است.** (سمنانی)
۲۰۲۳۹. **بلد نیست سر خودش را ببندد، می‌خواهد برود سر عروس راببندد.** (کوچه)
۲۰۲۴۰. **بلد نیستم راحت (آرام) جان است.** (دهخدا، حییم، کوچه، امثال‌موزون، عوام، شکورزاده)
۲۰۲۴۱. **بلغار است، نَم پس نمی‌دهد.** (کوچه)
۲۰۲۴۲. **بلکه خانه دو در داشته‌باشد.** (کوچه)
۲۰۲۴۳. **بلکه دری به تخته‌ای بخورد.** (سیستانی)
۲۰۲۴۴. **بلکه را بکاری، شنبلیله درمی‌آید.** (ارومیه‌ای)
۲۰۲۴۵. **بلکه را کاشتند سبز نشد.** (دهخدا، شکورزاده، آذری، کوچه، قشقایی)
۲۰۲۴۶. **بلکه رمه‌هایمان هم کنار شوند.** (سیستانی)
۲۰۲۴۷. **بلکه سنگ توی آستینش باشد.** (تهرانی)
۲۰۲۴۸. **بلکه گاو گُه نکرد.** (کردی)
۲۰۲۴۹. **بلکه من کاریده‌بودم، بلکه شتر تو هم چریده‌بود.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه)
۲۰۲۵۰. **بلکه می‌خورد!** (آذری)
۲۰۲۵۱. **بلندآوازه و جاروی دسته چوبی؟** (مازندرانی)
۲۰۲۵۲. **بلند افتد چو مقطع، پست سازد حُسن مطلع را.** (بی‌خبر، امثال‌موزون)
۲۰۲۵۳. **بلندپروازانه منگر دون فرود می‌آیی.** (کردی)
۲۰۲۵۴. **بلند پریدن گردن انسان را می‌شکند.** (کردی)
۲۰۲۵۵. **بلندتر از آسمان هیچ نیست و پشت خم دارد.** (تاریخ‌الوزرا: ۵۰، تکمله)
۲۰۲۵۶. **بلند دست، دست دراز می‌کند، دست کوتاه، آه می‌کشد.** (بختیاری)
۲۰۲۵۷. **بلند قامتی شاه خانم، روی پهنای ماه خانم.** (بختیاری)
۲۰۲۵۸. **بلند قد مازندران، چغاله یک من یک قران.** (همدانی)
۲۰۲۵۹. **بلند نام نگردد کسی که در وطن است.** (صائب: ۸۴۸، شکورزاده)
۲۰۲۶۰. **بلند نیست صدا کاسه‌ی سفالی را.** (غنی، امثال‌موزون)
۲۰۲۶۱. **بلند و پست جهان در قفای یک‌دگر است.** (صائب: ۲۳۱۴، شکورزاده)
۲۰۲۶۲. **بلند و پست جهان هرچه هست در کار است / ز حکمت است که انگشت‌ها برابر نیست.** (کلیم، افغانی)
۲۰۲۶۳. **بلندی بلندترین کوه، سایه کوتاه‌ترین کوه.** (کازرونی)
۲۰۲۶۴. **بلندیت باید، بلندی مجوی.** (سعدی؛ بوستان: ۱۱۶، بهمنیاری)
۲۰۲۶۵. **بلندیت باید، تواضع گزین.** (سعدی؛ بوستان: ۱۱۶)
۲۰۲۶۶. **بلندی شمشیر بی‌فایده است، یک قدم جلو بیا.** (شکورزاده)
۲۰۲۶۷. **بلندی شمشیر چه باید گامی پیش نه.** (دهخدا)
۲۰۲۶۸. **بلندی صلوات بستگی به زور دارد.** (مرندی)
۲۰۲۶۹. **بلندی قداره فایده ندارد، یک قدم جلو.** (بهمنیاری، کوچه)
۲۰۲۷۰. **بلندی و پستی نمانَد به کس.** (فردوسی۵/۲۰۸۷)
۲۰۲۷۱. **بلندی و روشنی خورشید بیش از آنست که بر او حسد برند.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۹، تکمله)
۲۰۲۷۲. **بلندی‌ها همه در پستی است.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۷۲/۲)
۲۰۲۷۳. **بلّور*خرقه، نان جو و سرکه.** (شهر بابکی)
۲۰۲۷۴. **بلوط در دهانش گذاشت و دست بر دنبلانش نهاد.** (لری)
۲۰۲۷۵. **بله برون، خشتک درون.** (تهرانی)
۲۰۲۷۶. **بِلَه دیگ، بِلَه چغندر.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه، دهخدا، حییم، کاوش)
۲۰۲۷۷. **بله گفتم، بلا گفتم.** (تهرانی، شکورزاده)
۲۰۲۷۸. **بله گفتی گرفتار شدی، نه گفتی خلاص شدی.** (لری)
۲۰۲۷۹. **بله می‌افتد و لاف می‌زند.** (قشقایی)
۲۰۲۸۰. **بله نگو، نه ماه رو دل نکش.** (کوچه)
۲۰۲۸۱. **بلی با ماهرویان کینه‌ها باشد عجوزان را.** (طالب‌آملی: ۲۴۸، شکورزاده)
۲۰۲۸۲. **بلّی* بلّی دم دراز، مهمان را یک شب گفته، نه این‌که زمستان دراز.** (هزاره‌ای)
۲۰۲۸۳. **بلی به خاک فتد میوه چون رسیده‌شود.** (کلیم کاشانی: ۲۰۶، شکورزاده)

۲۰۲۸۴. **بلی بی‌دود نتوان پخت حلوا.** (جامی؛ دیوان، امثال‌موزون)
۲۰۲۸۵. **بلیتش برده شش ماه بچه‌داری بهش افتاده.** (تهرانی)
۲۰۲۸۶. **بلیت یک سره گرفتی همین‌جور می‌ری؟** (تهرانی)
۲۰۲۸۷. **بلی خودکرده را درمان نباشد.** (امیرخسرو دهلوی)
۲۰۲۸۸. **بلی قدر چمن را بلبل افسرده می‌داند / غم مرگ برادر را برادر مرده می‌داند.** (ناجی قمی، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام، حبیم، امثال‌موزون، بیرجندی)
۲۰۲۸۹. **بلی کم زور می‌گردد کمان آهسته آهسته.** (صائب: ۳۲۰۳، امثال‌موزون)
۲۰۲۹۰. **بلی گفتی فتادی در بلیّه.** (شکورزاده)
۲۰۲۹۱. **بلی میوه ز میوه رنگ گیرد.** (افغانی، خزینه)
۲۰۲۹۲. **بمالت ور تغار، بگذارمت ور کنار.** (کرمانی)
۲۰۲۹۳. **بمالش چون خمیر نرم یابی / بپز نان چون تنور گرم یابی.** (مهرومشتری: ۲۳۰)
۲۰۲۹۴. **بمان تا بتابد بر این آفتاب.** (فردوسی، دهخدا)
۲۰۲۹۵. **بمان تا گیست رنگ دندانت شود.** (تهرانی)
۲۰۲۹۶. **بماند نام بد تا جان بماند.** (ویس‌و رامین: ۲۲۵، امثال‌موزون)
۲۰۲۹۷. **بماند و دشمنان بخورند بهتر است تا محتاج دوست باشی.** (دزفولی)
۲۰۲۹۸. **بمرد آن‌که نام بزرگی نبرد.** (فردوسی، دهخدا)
۲۰۲۹۹. **بِمْ گا، مَمْ کُش*.** (بهمنیاری، عبیدزاکانی؛ اخلاق‌الاشراف: ۱۶۵)
۲۰۳۰۰. **بمیر امّا گدایی مکن.** (افغانی)
۲۰۳۰۱. **بمیر تا عزیز بشوی.** (تهرانی)
۲۰۳۰۲. **بمیرد اگر پادشاه ور گداست.** (خواجوی کرمانی، شکورزاده)
۲۰۳۰۳. **بمیرد تا پاچه نزند.** (زرقانی)
۲۰۳۰۴. **بمیرد زن مردی که خواهرزن ندارد.** (سیرجانی)
۲۰۳۰۵. **بمیرد کسی کو ز مادر بزاد.** (فردوسی، شکورزاده)
۲۰۳۰۶. **بمیرد هرکه در ماتم نشیند.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۱۴، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۰۳۰۷. **بمیرد همان بی‌گمان هرکه زاد.** (کوش‌نامه: بیت ۹۲۶۲)
۲۰۳۰۸. **بمیرم به نام و نمانم به ننگ.** (شکورزاده، عوام، زرقانی)
۲۰۳۰۹. **بمیر و بدم.** (دهخدا، بهمنیاری، کوچه)
۲۰۳۱۰. **بمیره سیاه‌دانه که از هنزیک چسو*وا بماند.** (کرمانی)
۲۰۳۱۱. **بمیری به نام و نمیری به ننگ.** (بختیاری)
۲۰۳۱۲. **بنا به استخاره شد، تسبیح آقا (آخوند) پاره شد.** (شکورزاده، تهرانی، شیرازی)
۲۰۳۱۳. **بنّا در خانه‌ی خرابه زندگی می‌کند.** (بروجردی)
۲۰۳۱۴. **بُن ازگیل را ازگیل می‌زند.** (سوادکوه)
۲۰۳۱۵. **بنازم آن دستی را که بوی خون می‌دهد.** (لری)
۲۰۳۱۶. **بنازم این سر را که تا به حال نشکسته.** (تمثیل)
۲۰۳۱۷. **بنازم به بزم محبّت که آن‌جا / گدایی به شاهی برابر نشیند.** (طبیب اصفهانی؛ گنجینه‌ی سهیلی، جلد اوّل، ص۶۷، دهخدا)
۲۰۳۱۸. **بنازم خداوند فیروز را / پریروز و دیروز و امروز را.** (شکورزاده، عوام، تهرانی، نامه‌ی‌داستان)
۲۰۳۱۹. **بنازم قدرت دسته را، که سرکو (هاون سنگی) پیش از دسته می‌آید.** (کاشانی)
۲۰۳۲۰. **بنازم مکر زنان، که می‌زنه وصله به نان.** (کازرونی)
۲۰۳۲۱. **بنّا که خشت می‌خواهد باید دستش داد.** (شکورزاده، اصفهانی، بروجردی)
۲۰۳۲۲. **بنالد جامه چون از هم بدرّی / بگرید رز چو شاخ او ببرّی.** (ویس‌و رامین: ۲۹۰)
۲۰۳۲۳. **بناهای آباد گردد خراب.** (فردوسی، بهمنیاری)
۲۰۳۲۴. **بنای آدمی خاکی و آبی است.** (امیرخسرو دهلوی؛ شیرین و خسرو: ۲۸۴)
۲۰۳۲۵. **بنای استادی بر شفقت است و بنای شاگردی بر حرمت.** (شرح تعرف: ۲۳۳)
۲۰۳۲۶. **بنای خانه را از خشت زیرین محکمی باشد.** (وحید، امثال‌موزون)
۲۰۳۲۷. **بنای عاشقی بر بی‌قراری است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۱۵)
۲۰۳۲۸. **بِنتِ غُندی را من باید بنویسم؟** (کوچه)
۲۰۳۲۹. **بنجشکی (گنجشکی) نقد به دان که طاووسی به نسیه.** (قابوس‌نامه: ۱۷۱)
۲۰۳۳۰. **بند از باریکی پاره می‌شود آدم از کلفتی.** (زرقانی)
۲۰۳۳۱. **بند، از بالا (پیش خدا) نبُرَد.** (کوچه)
۲۰۳۳۲. **بند بگسل باش آزاد ای پسر / چند باشی بندِ سیم و بندِ زر؟** (مولوی؛ مثنوی)
۲۰۳۳۳. **بند به پایش نمی‌بندم.** (بختیاری)
۲۰۳۳۴. **بند به جوی او نمی‌گذارند.** (بختیاری)
۲۰۳۳۵. **بند پاشنه‌ی‌دختر همسایه پشمالو است.** (آذری)
۲۰۳۳۶. **بند تنبانت را سفت کن برو به سربازخانه.** (قشقایی)
۲۰۳۳۷. **بند تنبان زن بیوه کوتاه است.** (کرمانی)
۲۰۳۳۸. **بند تنبانش شل است.** (آذری، قمی، سمنانی)
۲۰۳۳۹. **بند تنبان کوتاه، زود درمی‌رود.** (سخن)
۲۰۳۴۰. **بند چارق از مو درست نکن.** (کرمانجی)
۲۰۳۴۱. **بند چارقت از مو نباشد، رفیق راهت غلام.** (ترکمنی)
۲۰۳۴۲. **بند را آب بدی، بندت را آب می‌دم.** (تهرانی)

۲۰۳۴۳. **بند را به کفشی ببند که پاره نباشد.** (کردی)
۲۰۳۴۴. **بند را گذاشت قیطان را (نگذاشت) برداشت.** (گیلکی)
۲۰۳۴۵. **بندر جای قحطی و شلان و کوران است.** (لری)
۲۰۳۴۶. **بندِ ریگی را آب برده.** (افغانی)
۲۰۳۴۷. **بند ز تن بگسل و آزاده شو.** (جامی؛ تحفةالابرار: ۳۹۸)
۲۰۳۴۸. **بند سیاه و سفید در گردنش است.** (لارستانی)
۲۰۳۴۹. **بند شب را آب می‌برد.** (افغانی)
۲۰۳۵۰. **بندش به حلال و حرام باز نشده.** (حییم، عوام)
۲۰۳۵۱. **بند شلوار را محکم بست، از خشتک خبر ندارد که پاره است.** (آملی)
۲۰۳۵۲. **بند علی شدم.** (کرمانی)
۲۰۳۵۳. **بند کشتی کسی نزد به سریش.** (ابن‌یمین، دهخدا)
۲۰۳۵۴. **بندگان خدا را هرچه لیاقت دارند، داده‌اند.** (لارستانی)
۲۰۳۵۵. **بندگان گناه کنند و خداوندان در گذرند.** (ابوالفضل بیهقی: ۲۸۱، شکورزاده، دهخدا)
۲۰۳۵۶. **بندگی افکندگی می‌دان و بس.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۱۴۱، دهخدا)
۲۰۳۵۷. **بندگی باید (خواهد) پیمبرزادگی برکار (منظور) نیست.** (نظیری نیشابوری: ۹۶، دهخدا، شکورزاده، خزینه، افغانی)
۲۰۳۵۸. **بندگی بند و خداوندی صداع.** (مولوی، دهخدا)
۲۰۳۵۹. **بندگی بیچارگی.** (افغانی، دهخدا)
۲۰۳۶۰. **بندگی خر چه کار آید مرا؟** (شاه نعمت‌الله ولی: ۳۰۶)
۲۰۳۶۱. **بندگی کن تو را به حکم چه کار؟** (جامی؛ سلسلةالذهب: ۱۷۸، خزینه، افغانی)
۲۰۳۶۲. **بندگی و خواجگی به هم نتوان کرد.** (امثال‌موزون)
۲۰۳۶۳. **بند مفت هم اگر دیدی خودت را خفه کن.** (شیرازی)
۲۰۳۶۴. **بند و دلو چاه، همیشه از چاه سالم بیرون نمی‌آید.** (بهبهانی)
۲۰۳۶۵. **بند و غل، توبه‌ی نصوح بود.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۲۱، دهخدا)
۲۰۳۶۶. **بنده از گناه معصوم نباشد.** (دهخدا)
۲۰۳۶۷. **بنده باش، و از غم رستی.** (شرح تعرّف: ۴۱۳)
۲۰۳۶۸. **بنده به خیر و شر خود نمی‌فهمد.** (افغانی)
۲۰۳۶۹. **بنده به مناری بنده.** (دزفولی)
۲۰۳۷۰. **بنده پروردن بیاموز از عمید.** (منطق‌الطّیر، عطّار: ۱۵۳، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۱۶۵)
۲۰۳۷۱. **بنده تا رنج نبرد به سر گنج نرسد.** (کشف‌الاسرار: ۱۲/۴)
۲۰۳۷۲. **بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست.** (سعدی؛ گلستان: ۷۶، دهخدا، بهمنیاری)
۲۰۳۷۳. **بنده دید، خدا ندید؟** (بختیاری)
۲۰۳۷۴. **بنده را با خواست چه کار؟** (دهخدا)
۲۰۳۷۵. **بنده را نیز خدا مرگ دهد ملاّیم.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۲۰۳۷۶. **بنده‌شناس خداست.** (شکورزاده، عوام، زرقانی، بختیاری، دهخدا)
۲۰۳۷۷. **بنده کی گردد آن‌که باشد حُرّ؟** (سنایی؛ حدیقه: ۱۱۰، دهخدا)
۲۰۳۷۸. **بنده نیازمند و خدا فریادرس.** (بختیاری)
۲۰۳۷۹. **بنده و آن‌چه در دست تصرّف او بود خواجه راست.** (هبله‌رودی)
۲۰۳۸۰. **بنده هرگز بی‌گناه نبود و از گناه معصوم نتواند بود.** (تاریخ طبری: ۵۹۸)
۲۰۳۸۱. **بنده‌ی آن‌کسم که احترام مرا نگاه دارد.** (آذری)
۲۰۳۸۲. **بنده‌ی آنی که در بند آنی.** (اسرارالتوحید: ۳۱۲، خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده، دهخدا)
۲۰۳۸۳. **بنده‌ی امانت است.** (شهرضایی)
۲۰۳۸۴. **بنده‌ی بی‌دخل است.** (افغانی، تاجیکی)
۲۰۳۸۵. **بنده‌ی حلقه به گوش ار ننوازی برود.** (سعدی؛ گلستان: ۶۴، هبله‌رودی، مثمر، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۰۳۸۶. **بنده‌ی خدا به امان خدا.** (بهمنیاری، کرمانی، جیرفتی، افغانی، عوام، کوچه، شکورزاده)
۲۰۳۸۷. **بنده‌ی خدا را نیت، سبزه را باران.** (افغانی)
۲۰۳۸۸. **بنده‌ی خدا رنج خدا را می‌کشد.** (هزاره‌ای)
۲۰۳۸۹. **بنده‌ی درگاه، تا در (خانه) همراه.** (کوچه، افغانی)
۲۰۳۹۰. **بنده‌ی رنج باش و راحت بین.** (اوحدی، دهخدا، شکورزاده)
۲۰۳۹۱. **بنده‌ی روسیاه کجا و بی‌گناهی کجا؟** (کهگیلویه)
۲۰۳۹۲. **بنده‌ی زرخرید آزادتر از بنده‌ی شکم است.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، افغانی، عوام، کوچه)
۲۰۳۹۳. **بنده‌ی صبور به مقصدش می‌رسد.** (ترکمنی)
۲۰۳۹۴. **بنده‌ی طلعت آن باش که آنی دارد.** (حافظ: ۸۵، دهخدا، شکورزاده)
۲۰۳۹۵. **بندی که به چاه نمی‌رسد، دنبالش پاره می‌شود.** (لارستانی)
۲۰۳۹۶. **بندی که به چاه نمی‌رسد، یک وجب آن کمتر.** (دشتستانی)
۲۰۳۹۷. **بُن دیوار را می‌کند و بام می‌انداید*.** (عوام)
۲۰۳۹۸. **بُن دیوار کند و بام اندود.** (مرزبان‌نامه: ۵۲، دهخدا)
۲۰۳۹۹. **بنشین آرام آرام تا بختت بیاید خوب خوب.** (ایلامی)
۲۰۴۰۰. **بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین / کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس.** (حافظ: ۱۸۲)

۲۰۴۰۱. **بنشین به پیش پیری که قدش خمیده باشد / مشکن تو نان کس را که پدر ندیده باشد.** (بیرجندی)

۲۰۴۰۲. **بنشین به پیش پیری که قدش خمیده باشد / مگذر ز شست تیری که کمان کشیده باشد.** (نیشابوری)

۲۰۴۰۳. **بنشین به پیشم، بکن ریشم.** (هزاره‌ای)

۲۰۴۰۴. **بنشین به عزّت از پی کاری که کارِ توست.** (ابن‌یمین: ۴۹۸)

۲۰۴۰۵. **بنشین سنگین، تا بختت بیاید رنگین.** (لکی)

۲۰۴۰۶. **بنشین سنگین سنگین، شوهر کن رنگین رنگین.** (کردی کرمانشاهی)

۲۰۴۰۷. **بنشین که گدایی کنم و پیش تو آرم.** (مثمر، خزینه)

۲۰۴۰۸. **بنشینم پیشت، بکنم ریشت.** (افغانی)

۲۰۴۰۹. **بنشینم و صبر پیش گیرم.** (سعدی؛ کلیات: ۷۳۵، بهمنیاری)

۲۰۴۱۰. **بنشین و بفرما و بتمرگ* هر سه به یک معنی است.** (بهمنیاری)

۲۰۴۱۱. **بنشین و تکیه بر کرمِ کارساز کن.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۲۰۴۱۲. **بنشین و سفر کن که به غایت خوب است.** (هبله‌رودی)

۲۰۴۱۳. **بنگ از سرش پریده.** (نامه‌ی داستان، شاهد، هراتی، افغانی)

۲۰۴۱۴. **بنگر جا را، بگذار پا را.** (شکورزاده)

۲۰۴۱۵. **بنگر قلم‌تراش چه با خامه می‌کند / از همدمان خانه‌یکی در امان مباش.** (محسن تأثیر، فرهنگ‌نامه)

۲۰۴۱۶. **بنگر که چه می‌گوید (گفت)، منگر که که می‌گوید (گفت).** (خزینه، دهخدا، عوام، افغانی، کوچه، شکورزاده)

۲۰۴۱۷. **بنگر مادر که دختر کیست؟** (بختیاری)

۲۰۴۱۸. **بنگی به چاه افتاده‌است.** (تکمله، شاهد)

۲۰۴۱۹. **بنگی پرخوره، ملاّ بدنام.** (افغانی)

۲۰۴۲۰. **بنگیِ زدیم و سِرّ انا الحق شد آشکار.** (افغانی)

۲۰۴۲۱. **بنگی می‌ترسد و می‌ترساند.** (نامه‌ی داستان، شاهد)

۲۰۴۲۲. **بنگی همه را بنگی داند.** (هبله‌رودی، شکورزاده، کوچه، مثمر، هبله‌رودی)

۲۰۴۲۳. **بنمای گلی که ریختن را نشکفت.** (دهخدا)

۲۰۴۲۴. **بنوازدم به ناز و درانداز دم به قهر / درخواندم ز بام و برون رانَدَم ز در.** (قطران: ۱۳۱، فرهنگ‌نامه)

۲۰۴۲۵. **بنواز که جنگ در گرفت.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، کوچه، مثمر، نامه‌ی‌داستان، عوام)

۲۰۴۲۶. **بنوش و بپوش و ببخش و بده.** (فردوسی، شکورزاده)
در اصل: **بنوش و بناز و بپوش و بخور**

۲۰۴۲۷. **بنویس جو، ارزن.** (جیرفتی)

۲۰۴۲۸. **بنویس و بنویس، تا که شوی خوش نویس.** (افغانی)

۲۰۴۲۹. **بنه کشیدن حاصل است.** (لری)

۲۰۴۳۰. **بنی‌آدم از علم یابد کمال / نه از حشمت و جاه و مال و منال.** (هزاره‌ای)

۲۰۴۳۱. **بنی‌آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند.** (سعدی؛ گلستان: ۶۶، دهخدا، بهمنیاری، کوچه)

۲۰۴۳۲. **بنی‌آدم، بنی‌عادت است و عادت هم شربت موت.** (سیستانی)

۲۰۴۳۳. **بنی‌آدم ذاتاً حیله‌گر است و کسی از فوت و فن کارش سر در نمی‌آورد.** (آذری)

۲۰۴۳۴. **بنی‌آدم سرشت از خاک دارد / اگر خاکی نباشد آدمی نیست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۶)

۲۰۴۳۵. **بنیاد ظلم در جهان اوّل اندک بوده‌است و به مزید هرکس بدین درجه رسیده‌است.** (سعدی؛ گلستان: ۷۴)

۲۰۴۳۶. **بنیاد عمر برباد است.** (شکورزاده)

۲۰۴۳۷. **بنیادِ عمر محکم نیست.** (امیرخسرو)

۲۰۴۳۸. **بنیاد مُلک بی‌سر تیغ استوار نیست.** (دهخدا، افغانی، بهمنیاری)

۲۰۴۳۹. **بنی هاشمی از صغیر و کبیردلیرند و مردافکن و شیرگیر.** (نامه‌ی داستان)

۲۰۴۴۰. **بواسیر و حماقت را هرکسی دارد.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۲۰۴۴۱. **بوالعجب‌تر زین بیابان کس ندید.** (عطّار؛ دیوان)

۲۰۴۴۲. **بوالعلا، بکوب بکوب همان است که دیدی.** (نامه‌ی داستان)

۲۰۴۴۳. **بوالله تالله تو بروم یا دم خروست؟** (نامه‌ی‌داستان)

۲۰۴۴۴. **بو به لب نمی‌شود.** (تاجیکی، افغانی)

۲۰۴۴۵. **بوته‌های خیار بالاخره خیار به عمل می‌آورند ولی بچّه‌ها عجله دارند.** (لری)

۲۰۴۴۶. **بوته‌ی‌پنبه، گاو را به کتک می‌دهد.** (نیشابوری)

۲۰۴۴۷. **بوته‌ی‌تلخ، شیرین نمی‌شود.** (دیلم‌ولیراوی)

۲۰۴۴۸. **بوته‌ی‌تو از بوته‌ی‌من باخبر باشد، خیار زردنبو و کج و کوله نمی‌آورد.** (گیلکی)

۲۰۴۴۹. **بوته‌ی سر راه بزرگ نمی‌شود.** (هزاره‌ای)

۲۰۴۵۰. **بوته‌ی‌گشنیز با شاخه‌ی‌نعناع؟** (مازندرانی)

۲۰۴۵۱. **بوته‌ی‌نشاشیده نگذاشته.** (عوام)

۲۰۴۵۲. **بود آینه دوست را مزد دوست.** (کاوش)

۲۰۴۵۳. **بود با زیرکان زندان گلستان.** (ناصرخسرو، دهخدا)

۲۰۴۵۴. **بود بانگ دهل از دور خوش‌تر.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۳۳۷۰)

۲۰۴۵۵. **بود بر چشم سیران گرسنه مست.** (ویس‌و رامین: ۱۸۱)

۲۰۴۵۶. **بود بنده‌ی‌نازنین مشت زن.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۶، دهخدا)

۲۰۴۵۷. **بود به مار بد از یار بد.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۶۹/۳)

۲۰۴۵۸. **بود بی‌سود با تو پند چون در / چو دیگ سفله و چون کفش گازر.** (ویس‌و رامین: ۹۳/۲۱۶)

۲۰۴۵۹. **بود بیماری شب جان سپاری / ز بیماری بتر بیمارداری.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۹۲)

۲۰۴۶۰. **بوَد تا ابله اندر دهر، مفلس در نمی‌مانَد.** (شکورزاده)

۲۰۴۶۱. **بود ترّه به تخم خویش مانند.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۱۳)

۲۰۴۶۲. **بود جان یکی، گرچه باشد دو سر.** (کوش‌نامه: ۴۹۷۴)

۲۰۴۶۳. **بود جغد خرّم به ویران زشت / چو بلبل به خوش باغ اردیبهشت.** (فرهنگ‌نامه)

۲۰۴۶۴. **بود حرب را طعم در کام تلخ.** (ادیب پیشاوری، امثال‌موزون، دهخدا)

۲۰۴۶۵. **بُوَد حرمتِ هرکس از خویشتن.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۸، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، دهخدا)

۲۰۴۶۶. **بود درد کسان بر دیگران خوار.** (ویس‌و رامین: ۱۸۴، دهخدا)

۲۰۴۶۷. **بُوَد در زمین ریشه‌ی هر نهال.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۰۵)

۲۰۴۶۸. **بود در صبر کردن مرد را سود / که بتوان یافتن در صبر مقصود.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۱۱۸۱)

۲۰۴۶۹. **بُوَد دست بسیار بالای دست.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۸۸۵)

۲۰۴۷۰. **بود دشوار قطع راه دور از پشت پا کردن.** (غنی، امثال‌موزون)

۲۰۴۷۱. **بود دوست مردوست را چون سپر.** (امثال‌موزون)

۲۰۴۷۲. **بُوَد راست‌رو آب در جوی راست.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۵۱)

۲۰۴۷۳. **بود سایه از سایه ور مایه‌دار.** (ادیب پیشاوری، دهخدا، امثال‌موزون)

۲۰۴۷۴. **بود سرمایه‌داران را غم بار / تهی دست ایمن است از دزد و طرّار.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۰۵، شکورزاده)

۲۰۴۷۵. **بود سوزن به از تیغ برنده / که این دوزنده آمد آن درنده.** (حییم، دهخدا)

۲۰۴۷۶. **بُوَد شمع دزد خواب خوش پاسبان.** (مجیربیلقانی: ۱۷۱)

۲۰۴۷۷. **بود عمر مخلد نیک‌نامی.** (ابن‌یمین: ۵۳۴، دهخدا)

۲۰۴۷۸. **بود قطره‌ی آب توفان مور.** (امیرخسرو دهلوی، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۲۰۴۷۹. **بُوَد کاوش چشمه، مرگِ صفا.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۸۴۵)

۲۰۴۸۰. **بُوَد کُنده‌ی‌پای دهقان درخت.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۴۸)

۲۰۴۸۱. **بود کوچک‌دلی سرمایه‌ی‌عزت بزرگان را.** (شوکت، امثال‌موزون)

۲۰۴۸۲. **بود گستاخ‌تر دیرینه چاکر.** (امثال‌موزون، دهخدا)

۲۰۴۸۳. **بودم بودم بال نیست، هستم هستم بال است.** (ایزدخواستی)

۲۰۴۸۴. **بودم بودم حساب نیست، شدم شدم می‌گویند حالا.** (هزاره‌ای)

۲۰۴۸۵. **بودم بودم را ولش کن، هستم هستم را حساب کن.** (تهرانی)

۲۰۴۸۶. **بود مردن با یاران عید.** (کمال‌خجندی)

۲۰۴۸۷. **بوَد مُرده هرکس که نادان بوَد.** (گرشاسب‌نامه: ۳۱۶، شکورزاده)

۲۰۴۸۸. **بوَد مرگ خران را سگ عروسی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۶۸، شکورزاده)

در اصل: **که مرگ خر بود سگ را عروسی**

۲۰۴۸۹. **بود مصاف تو ای چرخ با شکسته‌دلان / همیشه شیر تو آهوی لنگ می‌گیرد.** (صائب: ۱۸۲۹، فرهنگ‌نامه)

۲۰۴۹۰. **بودم گدای دربه‌در خدا داده به یک نظر.** (افغانی)

۲۰۴۹۱. **بود ملال به مقدار مال هرکس را.** (صائب: ۱۸۳۷، تکمله)

۲۰۴۹۲. **بود مه بچّه در چشم خبزدو*.** (شمس فخری، دهخدا)

۲۰۴۹۳. **بُوَد مهر دل مردم چو گوهر.** (ویس‌و رامین: ۳۵/۲۷۲)

۲۰۴۹۴. **بوَد مهر زنان هم‌چون دُم خر.** (ویس‌و رامین: ۲۳۲، شکورزاده)

۲۰۴۹۵. **بود مهمان همیشه دلخوش این‌جا / نباشد مسجد مهمان‌کش این‌جا.** (تهرانی)

۲۰۴۹۶. **بُوَد میوه‌ی‌پخته را بند سست.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۵۳)

۲۰۴۹۷. **بودن به از نبودن است.** (کوچه)

۲۰۴۹۸. **بُوَد نخل افتاده را شعله بار.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۴۲)

۲۰۴۹۹. **بودنه به گیل در خریطه*می‌شود.** (افغانی)

۲۰۵۰۰. **بودنه*ی‌جنگی به روز میدان معلوم می‌شود.** (هزاره‌ای)

۲۰۵۰۱. **بودنی بوده‌است.** (تاریخ بیهقی: ۹)

۲۰۵۰۲. **بود و نبود بی‌هنر برابر است.** (بختیاری)

۲۰۵۰۳. **بُوَد هر آینه نزدیک عاقلان معذور / کسی که از پی مسکن اثاث خانه کند.** (سعدی؛ کلیات: ۷۹۱)

۲۰۵۰۴. **بود هرکار را مزدی معیّن.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۹۱۲)

۲۰۵۰۵. **بود هر گنج را ناچار ماری.** (جامی؛ یوسف و زلیخا: ۶۱۳، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۰۵۰۶. **بوده گویا، نابوده گمراه.** (تاجیکی)
۲۰۵۰۷. **بود هم پیشه با هم پیشه دشمن.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، افغانی، خزینه، عوام)
۲۰۵۰۸. **بود همواره جای کبک در کوه.** (ویس‌و رامین: ۲۸/۲۶۶)
۲۰۵۰۹. **بود یاقوت نیز از جنس احجار.** (عنصری، امثال‌موزون)
۲۰۵۱۰. **بود یک نوش را صد نیش از پی.** (هزاره‌ای)
۲۰۵۱۱. **بوره*اگر مرا بخوری کی صاحب تو می‌شود؟** (لری)
۲۰۵۱۲. **بوریا باف اگرچه بافنده‌است / نبرندش به کارگاه حریر.** (سعدی، عوام، بهمنیاری، افغانی)
۲۰۵۱۳. **بوریایت چند گزیست؟** (دهخدا)
۲۰۵۱۴. **بوریای مسجد جاوید است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۰۵۱۵. **بوریایی در گوشه‌ی خانه، بِهْ از زن نازاینده.** (شکورزاده)
۲۰۵۱۶. **بوزینه به چشم مادرش (ننه‌اش) غزال است.** (شکورزاده، حییم، عوام، کوچه)
۲۰۵۱۷. **بوزینه به نقل آدم انسان نشود.** (خزینه)
۲۰۵۱۸. **بوزینه را به درودگری (نجاری) چه کار؟** (شکورزاده، دهخدا، افغانی، عوام)
۲۰۵۱۹. **بوزینه‌ی هزار بازی.** (تهرانی)
۲۰۵۲۰. **بوس، پیک کُ.. است.** (لری)
۲۰۵۲۱. **بوستان بی‌سر خر نمی‌شود (نمی‌باشد).** (بهمنیاری، هبله‌رودی، شکورزاده)
۲۰۵۲۲. **بوستان زندان نماید مردم غمناک را.** (امیرخسرو دهلوی: ۳، تکمله)
۲۰۵۲۳. **بوستان کاری، بدون مترسک؟** (بختیاری)
۲۰۵۲۴. **بوستان هم به دوستان خوش‌تر.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۶۲)
۲۰۵۲۵. **بوستانی است که هرگز نزند باد خزانش.** (بهمنیاری)
۲۰۵۲۶. **بوس خودی به خودی تلخ است.** (لری)
۲۰۵۲۷. **بوس در عزای محرم می‌خواهی؟** (لری)
۲۰۵۲۸. **بوسه با پیغام نتواند برد (بود).** (عوام، دهخدا)
۲۰۵۲۹. **بوسه بعد انزال نمی‌باشد.** (خزینه)
۲۰۵۳۰. **بوسه بوسه به‌دنبال دارد، نقره نقره.** (قشقایی)
۲۰۵۳۱. **بوسه به پیغام می‌فرستد (می‌دهد).** (افغانی، هبله‌رودی، مثمر، عوام)
۲۰۵۳۲. **بوسه به پیغام نمی‌شود.** (بهمنیاری، بیرجندی، تاجیکی، شکورزاده، هزاره‌ای، شیرازی)
۲۰۵۳۳. **بوسه به من دادی و رنجیده‌ای / باز ستان گر نپسندیده‌ای.** (کوچه)
۲۰۵۳۴. **بوسه داد اوّل رکاب، آن کس که بر مرکب نشست.** (بیدل: ۲۲۹، امثال‌موزون)
۲۰۵۳۵. **بوسه ز ابروی عرقناک تو کردم گفتی / هر که آب از دم شمشیر خورد نوشش باد.** (افغانی)
۲۰۵۳۶. **بوسه‌ی بی‌منّت، لبش دراز است.** (بوشهری)
۲۰۵۳۷. **بوسه‌ی مار، نتیجه‌اش مرگ است.** (رودباری)
۲۰۵۳۸. **بوسه‌ی نامادری نیش دارد.** (هزاره‌ای)
۲۰۵۳۹. **بوعلی درودگر می‌تراشد.** (اسرارالتوحید: ۱۹۲)
۲۰۵۴۰. **بوق حمّام تجارت می‌کند.** (تهرانی)
۲۰۵۴۱. **بوق را باد کرده‌است.** (نامه‌ی داستان)
۲۰۵۴۲. **بوق روی حمّام است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، نامه‌ی‌داستان، کوچه)
۲۰۵۴۳. **بوق رویین در آن قبیله نهاد.** (سعدی (؟)، نامه‌ی‌داستان)
۲۰۵۴۴. **بوق زدن در هزیمت؟** (دهخدا)
۲۰۵۴۵. **بوقلمون به بوقلمون می‌گوید رویت سیاه است.** (مهابادی)
۲۰۵۴۶. **بوق می‌زنه، بوق می‌زنه، بخیه به آب‌دوغ می‌زنه.** (شکورزاده)
۲۰۵۴۷. **بوق و سوق، صندوقش نسازی.** (افغانی)
۲۰۵۴۸. **بو کن ببین، دلم از دستش بو گند گرفته.** (تهرانی)
۲۰۵۴۹. **بو گفتی، بشنو.** (گیلکی)
۲۰۵۵۰. **بولاماج*آش نمی‌شود و همسایه برادر.** (آذری)
۲۰۵۵۱. **بولاماج ماند به دیوانه.** (آذری)
۲۰۵۵۲. **بولاماج مدّتی که بماند زبان یاد می‌گیرد.** (آذری)
۲۰۵۵۳. **بول شتر و رفتن سرطان به پس افتاد.** (تکمله: تاریخ‌الوزرا: ۸۹)
۲۰۵۵۴. **بول و قولش یکی است.** (حییم، شکورزاده، شیرازی، عوام، دهخدا)
۲۰۵۵۵. **بولهب کی پا گذارد در مقام مصطفی؟** (صبای کاشانی، بهمنیاری)
۲۰۵۵۶. **بوم از تربیت هزاردستان نشود.** (دهخدا، افغانی، حییم، شکورزاده، عوام)
۲۰۵۵۷. **بوم شوم است.** (عوام)
۲۰۵۵۸. **بوی آب می‌گیرد.** (اصفهانی)
۲۰۵۵۹. **بوی الرّحمنش بلند شده.** (عوام)
۲۰۵۶۰. **بوی الرّحمن گرفته.** (شکورزاده)
۲۰۵۶۱. **بوی بد ول نکن تا مجبور نشوی عود بسوزانی.** (کوچه)
۲۰۵۶۲. **بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم.** (حافظ: ۱۱۷)
۲۰۵۶۳. **بوی پیاز از دهن خوبروی / خوب‌تر (نغزتر) آید که گل از دست زشت.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۱، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)

۲۰۵۶۴. **بوی پیاز پیش بوی سیر، بوی عنبر و عبیر است.** (شکورزاده)
۲۰۵۶۵. **بوی پیراهن غباری از دل ما برنداشت / جذبه‌ای خواهم که یوسف را به کنعان آورد.** (صائب: ۱۱۷۶، هزاره‌ای)
۲۰۵۶۶. **بوی تو گرفته‌بود، خوی تو گرفت.** (شکورزاده)
۲۰۵۶۷. **بوی چُس (گوز)، خودش را نمی‌شنود.** (کوچه)
۲۰۵۶۸. **بوی حرص و بوی کبر و بوی آز / در سخن گفتن بیاید چون پیاز.** (فرهنگ‌نامه)
۲۰۵۶۹. **بوی حلواش می‌آید.** (حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۲۰۵۷۰. **بوی خون می‌دهد.** (مازندرانی، زرقانی)
۲۰۵۷۱. **بوی در راه نبرده‌است.** (بختیاری)
۲۰۵۷۲. **بوی در زنجیر بسته نمی‌شود.** (افغانی)
۲۰۵۷۳. **بوی دماغ سوخته می‌آید.** (بویراحمدی، کوچه)
۲۰۵۷۴. **بوی روغن داغ او را هرگز کسی نمی‌فهمد.** (شوشتری)
۲۰۵۷۵. **بوی سلامت ندهد باغِ دهر.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۳۱۸)
۲۰۵۷۶. **بویش از بهشت می‌آید.** (رفسنجانی)
۲۰۵۷۷. **بوی شیر از دهانش می‌آید.** (عوام، حییم)
۲۰۵۷۸. **بُوی عرق هرکس به دماغ (مشامِ) خودش گلابه.** (کوچه)
۲۰۵۷۹. **بوی غذای مانده می‌دهد.** (گیلکی)
۲۰۵۸۰. **بوی کباب شنیده امّا نمی‌داند (رفت دید) خر داغ می‌کنند.** (عوام، کوچه، تهرانی)
۲۰۵۸۱. **بوی ک.. هرکس در تنهایی‌اش عطر مشک را دارد.** (مازندرانی)
۲۰۵۸۲. **بوی گل از گیا نشنیده‌ست هیچ‌کس.** (صائب: ۶۰۷)
۲۰۵۸۳. **بوی گل باشد دلیل گلبنان.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۰۸/۴)
۲۰۵۸۴. **بوی گل بی‌زکام کی باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۳۸، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۰۵۸۵. **بوی گل را از که جوییم از گلاب.** (مولوی، بهمنیاری، کوچه، عوام، شکورزاده)
۲۰۵۸۶. **بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.** (سعدی؛ گلستان: ۵۰)
۲۰۵۸۷. **بوی گل و لاله زخم خار نیرزد.** (سنایی؛ دیوان، دهخدا)
۲۰۵۸۸. **بوی گوز را از بوی دستنبو فرق نمی‌گذارد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۰۵۸۹. **بوی گوز و بوی شور ماهی را فرق نمی‌گذارد.** (فیروزکوهی)
۲۰۵۹۰. **بوی مادر بهتر از شیر دایه است.** (رامسری)
۲۰۵۹۱. **بوی مادرم از مادربزرگم می‌آید.** (بختیاری، فرهنگ‌نامه)
۲۰۵۹۲. **بوی ماده به دماغ هرکس خوش بود.** (سمک‌عیّار: ۲۱۵/۵)
۲۰۵۹۳. **بوی محبّت از نفسم می‌توان شنید.** (طالب‌آملی: ۶۶۳)
۲۰۵۹۴. **بوی مشک از کافور کم شود.** (دهخدا)
۲۰۵۹۵. **بوی مُشک پنهان نماند.** (تاریخ‌الوزرا: ۴۰، کوچه، تکمله، افغانی، هزاره‌ای، تاجیکی، دامغانی، شکورزاده، هبله‌رودی، دهخدا، بهمنیاری)
۲۰۵۹۶. **بوی مشک را به بستن نمی‌توان پنهان کرد.** (افغانی)
۲۰۵۹۷. **بوی وفا از گِل آدم مجوی.** (نظامی، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۰۵۹۸. **بوی هر هیزم پدید آید ز دود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۰۷/۱، امثال‌موزون)
۲۰۵۹۹. **بوی هریسه در تنور افتاد.** (هبله‌رودی)
۲۰۶۰۰. **به آبادی راهش نمی‌دادند، می‌گفت تفنگ و یراق مرا خانه‌ی کدخدا بگذارید.** (قمی)
۲۰۶۰۱. **به آب اندر شدن غرقه چو ماهی / از آن بِه کز وزغ زنهار خواهی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۴۷، دهخدا)
۲۰۶۰۲. **به آب بزن تا تو را ببرد، امّا به پل نامرد نزن.** (کردی)
۲۰۶۰۳. **به آب بشاش ماهی را کور کن.** (سمنانی)
۲۰۶۰۴. **به آب تکّیه نکن، از کافر قوّت نگیر.** (ترکمنی)
۲۰۶۰۵. **به آب خنجر و شمشیر نتوان کشت آتش را.** (بیدل: ۱۲۰، امثال‌موزون)
۲۰۶۰۶. **به آب دهان میان فرج می‌ماند.** (گیلکی)
۲۰۶۰۷. **به آب راکد رودخانه‌ی لنگرود می‌ماند، نه پایین می‌رود نه بالا.** (گیلکی)
۲۰۶۰۸. **به آب رودخانه گفتند: «چرا شر و شر (این‌همه سر و صدا) می‌کنی؟» گفت: «جایم (زیر پایم) ناهموار است.»** (بختیاری)
۲۰۶۰۹. **به آب زمزم غسل جنابت نشاید کردن.** (تاریخ‌الوزرا: ۸۹، تکمله)
۲۰۶۱۰. **به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد / گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه.** (حافظ: ۳۷۲، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، کوچه)
۲۰۶۱۱. **به آب زندگانی آسیای ما نمی‌گردد.** (صائب: ۱۳۹۹، تکمله)
۲۰۶۱۲. **به آب زیپو می‌ماند.** (گیلکی)
۲۰۶۱۳. **به آب فوت می‌کند، بعد آن‌را می‌خورد.** (قشقایی)
۲۰۶۱۴. **به آب گفتند: «چرا همیشه صدایت می‌آید؟» گفت: «هم‌نشینم سنگ است.»** (بروجردی)

۲۰۶۱۵. **به آبله‌ی پر آبی می‌ماند.** (بیرجندی)

۲۰۶۱۶. **به آب می‌برد و تشنه باز می‌آرد.** (صائب: ۲۴۱۷، امثال‌موزون)

۲۰۶۱۷. **به آب نارسیده موزه از پا می‌کشد (مکن، مکش).** (هبله‌رودی، دهخدا، شکورزاده)

۲۰۶۱۸. **به آب و پرده بنشین.** (هزاره‌ای)

۲۰۶۱۹. **به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را؟** (حافظ: ۳، شکورزاده)

۲۰۶۲۰. **به آتش خواستن آمده‌است.** (سمک‌عیّار: ۲۹/۲)

۲۰۶۲۱. **به آتش گفتند: «نامت چیست؟» گفت: «میازار.»** (بختیاری)

۲۰۶۲۲. **به آتش گفتند: «هووی تو دارد می‌آید.» از هول خاموش شد.** (آملی)

۲۰۶۲۳. **به آتش محال است آویختن.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)

۲۰۶۲۴. **به آتش نزدیک مشو که می‌سوزی، دور مرو که یخ می‌زنی.** (افغانی)

۲۰۶۲۵. **به آخونده گفتند: «بچه‌ها ازت نمی‌ترسند.» گفت: «من هم از آن‌ها نمی‌ترسم.»** (کوچه)

۲۰۶۲۶. **به آدم احمق از یک انبانچه‌ی زر، یک انبانچه‌ی باد بدهید.** (هزاره‌ای)

۲۰۶۲۷. **به آدم بد بلا نمی‌زند.** (افغانی)

۲۰۶۲۸. **به آدم بد دوبار باید سلام کرد.** (خراسانی)

۲۰۶۲۹. **به آدم بی‌پدر نمی‌شود اعتماد کرد.** (لری)

۲۰۶۳۰. **به آدم بی‌چشم و رو باید سلام بلند کنی تا کلاهش بیفتد.** (رامسری)

۲۰۶۳۱. **به آدم بی‌درد، درد را نگوی.** (تاجیکی)

۲۰۶۳۲. **به آدم بی‌رگ گفتند: «درِ ک..نت چنار سبز شده.» گفت: «زیر سایه‌اش صفا می‌کنم.»** (کوچه)

۲۰۶۳۳. **به آدم بی‌ریش اطمینان نداشته باش.** (قشقایی)

۲۰۶۳۴. **به آدم بی‌عار گفتند:« پشت سرت (پُشتت) درختی سبز شده»، گفت:«سایبان سرم خواهد شد».** (بیرجندی)

۲۰۶۳۵. **به آدم بی‌مایه که رو بدهی لایی و آستر هم می‌خواهد.** (شکورزاده)

۲۰۶۳۶. **به آدم پررو، سلام بده و بگذر.** (آذری)

۲۰۶۳۷. **به آدم پرمایه که رو بدهی لایی و آستر هم طلبکار می‌شود.** (کوچه)

۲۰۶۳۸. **به آدم پول‌دار بلی قربان می‌گویند، به آدم بی‌پول دیوانه.** (قشقایی)

۲۰۶۳۹. **به آدم تنبان کنده می‌ماند.** (گیلکی)

۲۰۶۴۰. **به آدم تنبل فرمان بده، هزار (دو هزار) نصیحت پدرانه بشنو.** (شکورزاده، عوام، کوچه)

۲۰۶۴۱. **به آدم حرام‌زاده باید دوبار سلام کرد.** (رفسنجانی)

۲۰۶۴۲. **به آدم حرف را یک‌بار می‌گویند.** (بیرجندی)

۲۰۶۴۳. **به آدم خسیس اگر سکّه‌ی طلا بدهید به‌جای آن نمی‌توانید یک صنّاری بگیرید.** (رامسری)

۲۰۶۴۴. **به آدم خوب می‌بندند، به آدم بد می‌خندند.** (بختیاری)

۲۰۶۴۵. **به آدم ک..ن پاره فرمان بده، نصیحت گوش کن.** (شهربابکی)

۲۰۶۴۶. **به آدم گدا چه دو ریال بدهی، چه پنج ریال بگیری.** (بختیاری)

۲۰۶۴۷. **به آدم گرسنه، میّت حلال است.** (آذری)

۲۰۶۴۸. **به آدم می‌گویند بفرما، ولی آدم خودش نمی‌خورد.** (میانه‌ای)

۲۰۶۴۹. **به آدم ناشی نمی‌شود داد، وقتی هم دادی نمی‌شود سیرش کرد.** (رامسری)

۲۰۶۵۰. **به آدم نفهم، نصیحت کارگر نمی‌شود.** (آذری)

۲۰۶۵۱. **به آدم نفهم، یک خروار بار باید بار کرد.** (ابهری)

۲۰۶۵۲. **به آدم‌های دارا کرنش می‌کند، به آدم‌های نادار پرخاش.** (مازندرانی)

۲۰۶۵۳. **به آدمی‌زاده خوبی نیامده.** (آذری)

۲۰۶۵۴. **به آدمی گفتند: «پاسبان رود فرات.» گفت: «خاک بر سر من قابل نیستم که به آن مقام برسم.»** (بویراحمدی)

۲۰۶۵۵. **به آرایشم بنگر، حالم را بپرس.** (آذری)

۲۰۶۵۶. **به آزادگی سرو بود سرفراز.** (خواجوی‌کرمانی؛ دیوان: ۳۰۰)

۲۰۶۵۷. **به آزار موری نیرزد جهان.** (فردوسی: ۲۴۹، بهمنیاری)

۲۰۶۵۸. **به آزموده استادی مکن.** (شکورزاده)

۲۰۶۵۹. **به آزموده برو نه طبیب.** (بهمنیاری، کرمانی)

۲۰۶۶۰. **به آسانی نوروز به شنبه نمی‌افتد.** (شوشتری)

۲۰۶۶۱. **به آسانی نیابی شادکامی / به بی‌رنجی نیابی نیک‌نامی.** (ویس‌و رامین: ۱۸۶، دهخدا)

۲۰۶۶۲. **به آسمان بروی از پایت می‌گیرم، در زمین بروی از مویت (گوش هایت).** (افغانی، هزاره‌ای)

۲۰۶۶۳. **به آسمان تف کنی، روی خودت می‌افتد.** (تاجیکی)

۲۰۶۶۴. **به آسمان ستاره و به زمین بوریا ندارد.** (افغانی)

۲۰۶۶۵. **به آسمان نگاه نمی‌کند مگر برای این‌که ستاره‌ها شکل یک‌قرانی و دوقرانی است.** (عوام)

۲۰۶۶۶. **به آسیاب اگر کلوخ ببری، خاک برمی‌گردانی.** (آذری)

۲۰۶۶۷. **به آسیابان گفتند: «در آسیاب را بزن.» گفت: «پایم برهنه است.»** (لری)

۲۰۶۶۸. **به آسیاب بار اندک نبر، به بیشه بچه.** (مازندرانی)
۲۰۶۶۹. **به آسیاب باید کم‌کم خوراک (دانه) داد.** (گیلکی)
۲۰۶۷۰. **به آسیاب می‌روم، نه خر دارد، و نه خور.** (بختیاری)
۲۰۶۷۱. **به آسیاب می‌روم با سر و صدا، بار چه‌قدر است؟ نیم پیمانه.** (مازندرانی)
۲۰۶۷۲. **به آسیابی شاشیده که نعره‌ی‌شیر می‌کند.** (سمنانی)
۲۰۶۷۳. **به آسیا چو شدی پاس‌دار نوبت را.** (صائب: ۲۸۹، شکورزاده، تکمله، دهخدا)
۲۰۶۷۴. **به آسیا نتوان گفت گَرد کمتر کن.** (صائب: ۳۰۸۶، تکمله)
۲۰۶۷۵. **به آش دیگری آب سرد نیامیز.** (آذری)
۲۰۶۷۶. **به آش ریخته، نخند.** (اهری)
۲۰۶۷۷. **به آش گرمم، آب سرد قاطی نکن.** (آذری)
۲۰۶۷۸. **به آشی می‌آیند و به شاشی می‌روند.** (فرهنگ‌نامه)
۲۰۶۷۹. **به آغاز اگر کار خود ننگری / به فرجام ناچار کیفر بری.** (فردوسی، دهخدا)
۲۰۶۸۰. **به آفتاب ستیزد ز کاهلی مزدور.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۱۳۱، تکمله)
۲۰۶۸۱. **به آفتاب سر کوه شبیه است.** (آذری)
۲۰۶۸۲. **به آفتاب می‌گوید: «تو غروب کردی که من درآیم.»** (سمنانی)
۲۰۶۸۳. **به آفتاب می‌نشینم تا سایه بالای سرم بیاید.** (بختیاری)
۲۰۶۸۴. **به آقا گوشت ندادند گفت: «ماهیچه بیاور.»** (کرمانشاهی)
۲۰۶۸۵. **به آقای غلامم فحش نده، به جد خانت فحش ندهم.** (آذری)
۲۰۶۸۶. **به آلو آلو دهان شیرین نمی‌شه.** (افغانی)
۲۰۶۸۷. **به آلو سیاه می‌ماند که هرچه بزرگ‌تر می‌شود گه‌تر می‌شود.** (بهمنیاری)
۲۰۶۸۸. **به آموختن بلند شوی.** (اوحدی: ۵۰۲)
۲۰۶۸۹. **به آموختن چون فروتن شوی / سخن‌های دانندگان بشنوی.** (فردوسی، دهخدا)
۲۰۶۹۰. **به آموختن گوهرِ جان بپرور.** (ناصرخسرو: ۳۰۷)
۲۰۶۹۱. **به آن برادرش نمی‌ماند.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۰۶۹۲. **به آن‌چه می‌گیری شاد و به آن‌چه می‌دهی غمگین نباش.** (ترکمنی)
۲۰۶۹۳. **به آن چیزی که ترسیدم رسیدم.** (زلالی: ۸۳۱)
۲۰۶۹۴. **به آن‌طرف آب رفتی چوب‌دست را به آب نده.** (گیلکی)
۲۰۶۹۵. **به آن‌کس که جانش ز حکمت تهیست / ستیهیدنت مایه‌ی‌ابلهیست.** (دهخدا)
۲۰۶۹۶. **به آن‌که از دور می‌آید، نخند یا مادرت است یا خواهرت.** (ترکمنی)
۲۰۶۹۷. **به آن‌که زورش می‌رسد، زور می‌زند (حسابش را می‌رسد)، به آن‌که نمی‌رسد، سنگ می‌اندازد.** (/ اذری)
۲۰۶۹۸. **به آن نان و نمکی که با هم خورده‌ایم.** (کوچه)
۲۰۶۹۹. **به آن نشان که خودم آمدم دوغم ندادی، نوکرم می‌آید ماستش بده.** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)
۲۰۷۰۰. **به آهن سرد چکش نزن.** (رامسری)
۲۰۷۰۱. **به آهو سوار شده.** (نامه‌ی داستان)
۲۰۷۰۲. **به آهو گفتند بار کن، دمش را تکان داد.** (لری)
۲۰۷۰۳. **به آهو می‌زند هی‌هی (می‌کند غوغا) که بگریز / به تازی امر فرمایی (هی زنی اندر) دویدن.** (منسوب به ناصرخسرو به نقل از بهارستان جامی، فرهنگ‌نامه)
۲۰۷۰۴. **به آهو می‌گوید بدو (بده) به تازی می‌گوید بگیر (بتاز).** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، گیلکی، عوام)
۲۰۷۰۵. **به آهو می‌گه بدو، به تازی می‌گه نمان.** (افغانی)
۲۰۷۰۶. **به آهو می‌ماند که در یک زمین می‌چرد و در زمین دیگر نافه می‌نهد.** (بهمنیاری)
۲۰۷۰۷. **به آهی می‌توان افلاک را زیر و زبر کرد.** (صائب: ۱۴۹۸، شکورزاده)
۲۰۷۰۸. **به آید مردن از خواری کشیدن / صبوری کردن و تلخی چشیدن.** (ویس‌و رامین: ۲۹۷)
۲۰۷۰۹. **به آیینه هرطور نگاه کنی خود را همان‌طور می‌یابی.** (ترکی)
۲۰۷۱۰. **به ابروی یار بر خورده‌است.** (کرمانی)
۲۰۷۱۱. **به ابریق رفته، از لوله‌اش نگاه می‌کند.** (بهمنیاری)
۲۰۷۱۲. **به ابله گویی سلّه* را بیار، کلّه را می‌بیارد.** (تاجیکی)
۲۰۷۱۳. **به ابوذر قسم، مطرب نادعلی هم مثل من نمی‌نوازد.** (لری)
۲۰۷۱۴. **به اتّفاق جهان می‌توان گرفت.** (حافظ: ۶۰، تاجیکی)
۲۰۷۱۵. **به احسان توان کرد وحشی به قید.** (سعدی؛ بوستان: ۸۷ شکورزاده)
۲۰۷۱۶. **به احسان شود کُند دندانِ تیز.** (سعدی؛ بوستان، بهمنیاری)
در اصل: **که احسان کند کُند دندان تیز**
۲۰۷۱۷. **به اخلاق با هر که بینی بساز.** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۹)
۲۰۷۱۸. **به اخلاق خوشَت؟ به مزد زیادت؟ یا به راه نزدیکت؟** (شکورزاده، کوچه)
۲۰۷۱۹. **به اذان آدم بیچاره کس نماز نمی‌خواند.** (هزاره‌ای)
۲۰۷۲۰. **به اذان مرغ، صبح نمی‌شود.** (افغانی)
۲۰۷۲۱. **به اذان ملای غریب کسی نماز نمی‌خواند.** (افغانی)

۲۰۷۲۲. **بهار آشتی چوپان‌ها و جنگ سگ‌هاست، پاییز آشتی سگ‌ها و جنگ چوپان‌هاست.** (گیلکی)
۲۰۷۲۳. **بهار آمد، مرد گیل (روستایی را) شیر پلو یاد آمد.** (گیلکی)
۲۰۷۲۴. **بهار، آهو به بچّه‌اش شیر نمی‌دهد.** (رامسری)
۲۰۷۲۵. **بهار از زمستان معلوم می‌شود، دختر از برادرش.** (آذری، قشقایی)
۲۰۷۲۶. **بهاران گل به باره من نمیرم / تابستان وقت کاره من نمیرم / پاییزان لاله‌زاره من نمیرم / زمستان عشق و یاره من نمیرم.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۲۰۷۲۷. **بهار با بهاری خودش، پاییز با پاییزی خودش.** (لری)
۲۰۷۲۸. **بهار باد، پاییز لحاف.** (مازندرانی)
۲۰۷۲۹. **بهار باغ، دل‌آسوده را به کار آید.** (خزینه)
۲۰۷۳۰. **بهار پارسال نبردیم لذّتی، بهار امسال، خدایا فرصتی.** (کوچه)
۲۰۷۳۱. **بهار حرکت، تیر ماه برکت (بهارگی حرکت، قوزگی برکت).** (تاجیکی)
۲۰۷۳۲. **بهار خرّمی بر کس نماند.** (ویس‌و رامین، دهخدا)
۲۰۷۳۳. **بهار خر نخر، نوروز زن نگیر.** (درگزی)
۲۰۷۳۴. **به اردک می‌ماند، زیر آب می‌رود و بیرون می‌آید، خشک است.** (گیلکی)
۲۰۷۳۵. **به اردک می‌ماند، هیچ آب به خودش نمی‌گیرد.** (گیلکی)
۲۰۷۳۶. **بهار دو شکم قصیل* بخورد خوب می‌شود.** (سمنانی)
۲۰۷۳۷. **به ارسبار رفتی پا بردار، به خاروانا رفتی نان ببر.** (اهری)
۲۰۷۳۸. **بهار قورباغه هم شیر می‌دهد.** (شهمیرزادی)
۲۰۷۳۹. **بهار کجا بودی که زمستان آمدی؟** (افغانی، تاجیکی)
۲۰۷۴۰. **بهار کرّه اسب دلش می‌خواهد و پاییز شالی جمع شده.** (آملی)
۲۰۷۴۱. **بهار که می‌آید، خرها به عَرعَر می‌آیند.** (بختیاری)
۲۰۷۴۲. **بهار که می‌شود دوغ دوغ می‌کنی، زمستان که می‌شود چوب چوب می‌کنی؟** (لنجانی)
۲۰۷۴۳. **بهار می‌آید بهار می‌آید ک..ن (خر) بور به کار می‌آید.** (بختیاری، لری)
۲۰۷۴۴. **بهار می‌آید، سختی لت‌ها هم می‌گذرد.** (گیلکی)
۲۰۷۴۵. **بهار می‌رسد، امّا روسیاهی به زمستان می‌ماند.** (قشقایی)
۲۰۷۴۶. **بهار نارسیده، نهال شانی می‌کنی؟** (افغانی)
۲۰۷۴۷. **بهار نیکوی بر کس نماند.** (ویس‌و رامین: ۲۷۳)
۲۰۷۴۸. **بهار و گل، دلِ افسرده را چه‌کار آید.** (افغانی)
۲۰۷۴۹. **بهار و ناهار؟** (رامسری)
۲۰۷۵۰. **بهاره پاییزه می‌کاره؟** (تهرانی)
۲۰۷۵۱. **بهار هر گل و گلشن مرا چه‌کار آید.** (افغانی)
۲۰۷۵۲. **بهار یک فصل است، نه چهار فصل.** (آملی)
۲۰۷۵۳. **به ازبک می‌ماند.** (گیلکی)
۲۰۷۵۴. **بِه از بی‌علم در عالَم نباشد/که بی‌دانش بنی‌آدم نباشد.** (صفا اصفهانی)
۲۰۷۵۵. **به از تجربه آموزگار نیست.** (دهخدا)
۲۰۷۵۶. **به از خدای که یار و معین تواند بود.** (ابوالفرج رونی، دهخدا)
۲۰۷۵۷. **به از خود بزرگ‌تر آقا بگو.** (تالشی)
۲۰۷۵۸. **به از خود پایین‌ترها نگاه کن، شکر کن.** (آذری)
۲۰۷۵۹. **به از خودش را نمی‌تواند ببیند.** (عوام)
۲۰۷۶۰. **بِه از دل توکل‌سرایی نبینم.** (خاقانی)
۲۰۷۶۱. **به از ده پرده‌داری نیست عقل روستایی را.** (صائب: ۲۲۴، امثال‌موزون، تکمله)
۲۰۷۶۲. **بِهْ از راستی در جهان کار نیست.** (فردوسی: ۸۴۷ شکورزاده، دهخدا)
۲۰۷۶۳. **بِهْ از روی خوب است آواز خوش.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۱، شکورزاده)
۲۰۷۶۴. **به از نیکی نباشد هیچ‌کاری.** (شاکرهندی، شکورزاده)
۲۰۷۶۵. **به ازین نَبُود که خاطری شاد کنی.** (افغانی)
۲۰۷۶۶. **به اسب تازی هرگز چگونه ماند خر؟** (عنصری، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۰۷۶۷. **به اسبت الاغ گفته‌ام، یا به شترت بچّه شتر؟** (آذری)
۲۰۷۶۸. **به اسب خسته اگر شلاق بزنی، جفتک می‌اندازد.** (آذری)
۲۰۷۶۹. **به اسب خوب یک کمچین*، به آدم دانا یک سخن.** (تاجیکی)
۲۰۷۷۰. **به اسب دیوشل*می‌ماند، موقع آمدن چرم دارد، رفتن پوست انار.** (گیلکی)
۲۰۷۷۱. **به اسب سیاه می‌زنند تا اسب سفید متوجّه شود.** (دزفولی)
۲۰۷۷۲. **به اسب شاه گفته است (گفته‌اند، گفتند) یابو (قاطر).** (شکورزاده، عوام، تهرانی، حییم، افغانی، زرقانی)
۲۰۷۷۳. **به اسب کمری (از کمر افتاده) می‌ماند.** (گیلکی)
۲۰۷۷۴. **به اسب گوشت می‌دهد و به سگ علف.** (قشقایی)
۲۰۷۷۵. **به اسب لاغر یابو می‌گویند، به جوان بی‌چیز دیوانه.** (ارومیه‌ای)
۲۰۷۷۶. **به اسب مرده لگد می‌زند.** (تالشی)
۲۰۷۷۷. **به اسب می‌گویند هی به گاو می‌گویند رج.** (مازندرانی)
۲۰۷۷۸. **به اسب نقّاره‌چی می‌ماند.** (گیلکی)

۲۰۷۷۹. **به اسب یاور یابو گفته‌ام.** (آذری)
۲۰۷۸۰. **به استاد بده دستت بکش، به ملّا بده زبانت بکش.** (گنبدکاووسی)
۲۰۷۸۱. **به استاد گفتند: «آب داری؟» گفت: «شیب دارم.»** (بیرجندی)
۲۰۷۸۲. **به است از روی (کام) نیکو نام نیکو.** (ویس‌و رامین: ۳۸۰، شکورزاده، دهخدا)
۲۰۷۸۳. **به است از روی نیکو خُلق (خوی) نیکو.** (ویس‌و رامین: ۳۸۰، عوام، حییم، دهخدا، شکورزاده)
۲۰۷۸۴. **به استخوان بی‌گوشت می‌ماند که آن‌را لیسیده باشند.** (سمنانی)
۲۰۷۸۵. **به استر گفتند: «پدرت کیست؟» گفت: «آقادایيم (مادرم، ننه‌ام، خاله‌ام) اسب (مادیان) است.»** (کوچه، آذری)
۲۰۷۸۶. **به استقبال آن‌چه می‌آید برو از آن‌چه رفته دست بردار.** (خوزستانی)
۲۰۷۸۷. **به اسم بچّه، مادر می‌خورد قند و کلوچه.** (شکورزاده)
۲۰۷۸۸. **به اسم حسنی به کام حسینی.** (عوام)
۲۰۷۸۹. **به اسمش باید تخم خر شکاند.** (تهرانی)
۲۰۷۹۰. **به اشتهای مردم نان نمی‌توان خورد.** (شکورزاده، دهخدا)
۲۰۷۹۱. **به اصرار آدمی را به هرکار توان واداشت.** (دهخدا)
۲۰۷۹۲. **به اصرار ک..ن آدم می‌توان گذاشت.** (بهمنیاری)
۲۰۷۹۳. **به اصرار همه‌کار می‌توان کرد.** (عوام، افغانی)
۲۰۷۹۴. **به اصفهانی گفتند: «تو چرا این‌قدر زرنگی؟» گفت: «یک شب دم دروازه‌ی قم خوابیدم.»** (شهرری)
۲۰۷۹۵. **به اصلش رجوع کرده‌است.** (امثال)
۲۰۷۹۶. **به افتاده چوب زدن دور از مردانگی است.** (رامسری)
۲۰۷۹۷. **به افتاده می‌گوید خدا زور بدهد، به برخاسته هم می‌گوید خدا زور بدهد.** (گیلکی)
۲۰۷۹۸. **به افسون نتوان چاره‌ی این دشمن کرد.** (کلیم: ۲۲۵)
۲۰۷۹۹. **به افعال ماننده شو مر پری را.** (ناصرخسرو: ۱۴۲)
۲۰۸۰۰. **به اقتضای قضا کارخویش را بگذار.** (سلیم: ۱۰۲)
۲۰۸۰۱. **به الف می‌گویم توتیاق.** (هراتی)
۲۰۸۰۲. **به الیکا* گفتند: «درخت به ک..نت.» گفت: «در حد و توان من.»** (رامسری)
۲۰۸۰۳. **به امام آب نمی‌دهد.** (سوادکوهی)
۲۰۸۰۴. **به امام خود سنگ میران.** (قشقایی)
۲۰۸۰۵. **به امانت نباید خیانت کرد.** (لری، قشقایی)
۲۰۸۰۶. **به امید آبگوشت همسایه، ترید خُرد کنی خشک می‌ماند.** (فرهنگ‌نامه)
۲۰۸۰۷. **به امید آش همسایه، ترب نتراش.** (تاجیکی)
۲۰۸۰۸. **به امید ارزن، از قافله‌ی میران نمانی.** (هزاره‌ای)
۲۰۸۰۹. **به امید بزکمان از دوغ همسایگان هم محروم ماندیم.** (کردی)
۲۰۸۱۰. **به امید بهاءالدین نشو و بتت را محکم کن.** (تاجیکی)
۲۰۸۱۱. **به امید به، بدتر شد.** (هزاره‌ای)
۲۰۸۱۲. **به امید پلو نشستم، ترک خو کردم / پلو نخوردم، گشنه خو کردم.** (شهربابکی)
۲۰۸۱۳. **به امید خایه‌ی‌قوچ نشسته‌است.** (آمره‌ای)
۲۰۸۱۴. **به امید خدا، پس از چیدن پشم گوساله.** (رامسری)
۲۰۸۱۵. **به امید خدا، دسته‌ی گرباز*سبز بشود.** (رامسری)
۲۰۸۱۶. **به امید خدا شو و بتت را محکم کن.** (تاجیکی)
۲۰۸۱۷. **به امید خدا، مَشک خدیجه.** (گلبافی)
۲۰۸۱۸. **به امید خدا نشو از پس کار رو.** (تاجیکی)
۲۰۸۱۹. **به امید خرامیدن کبک و جلوه‌ی طاووس، راه رفتن خودت را فراموش کردی.** (هزاره‌ای)
۲۰۸۲۰. **به امید دوغ همسایه نمی‌شود آش پخت.** (مازندرانی)
۲۰۸۲۱. **به امید دوغ همسایه (دیگران)، آش پخته مکن.** (هزاره‌ای)
۲۰۸۲۲. **به امید رسیدن به شاخ، حیات را باخت.** (هزاره‌ای)
۲۰۸۲۳. **به امید سر قبرستان، از پای علم ماند.** (هزاره‌ای)
۲۰۸۲۴. **به امید سوزن کند گُم کُلند (کلنگ).** (اخگر، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۰۸۲۵. **به امید شب هفت، دلکم از خود رفت.** (تاجیکی)
۲۰۸۲۶. **به امید طلبکار بی‌نان ماندم، به امید همسایه بی‌شام.** (گیلکی و دیلم)
۲۰۸۲۷. **به امید کاشتن گال از کوچ میرها باز نمانی.** (هزاره‌ای)
۲۰۸۲۸. **به امید کمال منشین، کمال باغ را آبیاری نخواهد کرد.** (آذری)
۲۰۸۲۹. **به امید ک..نت ننشین، دو تا زورم خودت بزن.** (تهرانی)
۲۰۸۳۰. **به امید گاو دیگران شخم نزن، به امید دوغ دیگران اگره* نکن.** (هزاره‌ای)
۲۰۸۳۱. **به امید ماده گاو امسال بدون دوغ ماندم.** (لری)
۲۰۸۳۲. **به امید مال همسایه نمی‌توان نشست.** (بهمنیاری)
۲۰۸۳۳. **به امید محسن منشین محسن آب‌آور نیست.** (دهخدا، کوچه)

۲۰۸۳۴. **به امید مملو (محمّد) خانه را کرده پُر فاطیو.** (شهربابکی)
۲۰۸۳۵. **به امید نانوا باش، گرسنه و بی‌نوا باش.** (مازندرانی)
۲۰۸۳۶. **به امید نانوا بی‌نان ماندم.** (سمنانی)
۲۰۸۳۷. **به امید نانوا بی‌نوا شدیم.** (سرخه‌ای)
۲۰۸۳۸. **به امید هزار دوست یک دشمن مکن.** (دهخدا)
۲۰۸۳۹. **به امید همسایه آش آدم بی‌روغن می‌ماند.** (هزاره‌ای)
۲۰۸۴۰. **به امیدی که ابرو را درست کند، چشم را کور کرد.** (هزاره‌ای)
۲۰۸۴۱. **به امیدی که بیفتم عقب محمل دوست / جای در جلد سگ قافله تا چند کنم؟** (شاطرعبّاس صبوحی، فرهنگ‌نامه)
۲۰۸۴۲. **به امیدی که شاخ دربیاورد، دُم را از دست داد.** (هزاره‌ای)
۲۰۸۴۳. **به انبار کاهش آب بستی.** (اشتهاردی)
۲۰۸۴۴. **به انترِ (میمون) ک..ن سرخ می‌ماند.** (گیلکی)
۲۰۸۴۵. **به انتظار علی نباشید که علی آب‌آور نیست.** (بهمنیاری)
۲۰۸۴۶. **به انتظار عیادت که یار (دوست) می‌آید / خوش است بر دل رنجور درد (عشق) بیماری.** (سعدی؛ کلیات: ۵۸۰، فرهنگ‌نامه)
۲۰۸۴۷. **به انتظار مصاب (معشوق) نشستن، از شوهر حلالی وا می‌دارد.** (سیرجانی)
۲۰۸۴۸. **به انجیر خیسانیده که آقا قهر به هم رسانده.** (شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۲۰۸۴۹. **به انجیر درخت خمیده می‌ماند.** (تالشی)
۲۰۸۵۰. **به اندازه‌ای که ابرویت را چرب کنی نمی‌شود.** (لری)
۲۰۸۵۱. **به اندازه‌ای که می‌دانی بکشی.** (میانه‌ای)
۲۰۸۵۲. **به اندازه‌ی آب روی بنک* تو را دوست دارم.** (بختیاری)
۲۰۸۵۳. **به اندازه‌ی ارزش یک دُو* نمی‌تواند کار کند.** (رامسری)
۲۰۸۵۴. **به اندازه‌ی اسب تند و تیز پا دراز کن.** (ترکمنی)
۲۰۸۵۵. **به اندازه‌ی بِه می‌آورد، به اندازه‌ی دِه می‌خواهد ببرد.** (مازندرانی)
۲۰۸۵۶. **به اندازه‌ی پدر مرده‌ای غذا خورد.** (نهاوندی)
۲۰۸۵۷. **به اندازه‌ی پولت اشکنه می‌خوری.** (نیشابوری)
۲۰۸۵۸. **به اندازه‌ی تخت جمشید عمر از او گذشته‌است.** (لری)
۲۰۸۵۹. **به اندازه‌ی تخم‌مرغت، سر و صدا راه انداز.** (اهری)
۲۰۸۶۰. **به اندازه‌ی تربی از آن سر درنمی‌آورد.** (کردی)
۲۰۸۶۱. **به اندازه‌ی جالیزمان باید بکاریم.** (قمی)
۲۰۸۶۲. **به اندازه‌ی جهیزیه‌ی یک دختر است.** (مازندرانی)
۲۰۸۶۳. **به اندازه‌ی چشم خرمگس است.** (مازندرانی)
۲۰۸۶۴. **به اندازه‌ی خر پالان دوختند.** (گیلکی)
۲۰۸۶۵. **به اندازه‌ی خودش برای همه شلوار می‌دوزد.** (شهمیرزادی)
۲۰۸۶۶. **به اندازه‌ی دسته‌ی تبر باقی مانده‌است.** (رامسری)
۲۰۸۶۷. **به اندازه‌ی دوغشان پنبه می‌زنیم.** (همدانی)
۲۰۸۶۸. **به اندازه‌ی دوکت پنبه بردار.** (شکورزاده)
۲۰۸۶۹. **به اندازه‌ی دهنت لقمه بردار.** (بهمنیاری)
۲۰۸۷۰. **به اندازه‌ی رگ هر کس خون می‌گیرند.** (ابهری)
۲۰۸۷۱. **به اندازه‌ی زبان بزرگش زبان کوچک هم دارد.** (ساوه‌ای)
۲۰۸۷۲. **به اندازه‌ی سطل شیر دوشی سفالی، هفت کفن آهنی را مگر پاره کنی.** (سیستانی)
۲۰۸۷۳. **به اندازه‌ی سهم ما، در دیگ، برنج بار گذاشتند.** (مازندرانی)
۲۰۸۷۴. **به اندازه‌ی شپش خون ندارد.** (سنگسری)
۲۰۸۷۵. **به اندازه‌ی فرش خود پایت را دراز کن.** (کرمانجی)
۲۰۸۷۶. **به اندازه‌ی قد خودت بپر.** (گیلکی)
۲۰۸۷۷. **به اندازه یک دهان جویدن سقز را هفت بار موم می‌زند.** (گیل و دیلم)
۲۰۸۷۸. **به اندازه‌ی کوپنت حرف بزن.** (تهرانی)
۲۰۸۷۹. **به اندازه‌ی کودی که داری بُستان بکار.** (مرندی)
۲۰۸۸۰. **به اندازه‌ی ک.. شوکول* ماده است.** (گیلکی)
۲۰۸۸۱. **به اندازه‌ی کیسه‌ات خرج کن.** (بختیاری)
۲۰۸۸۲. **به اندازه‌ی گلیم خود پایت را دراز کن.** (هبله‌رودی، خزینه، مشمر، افغانی، کرمانجی)
۲۰۸۸۳. **به اندازه‌ی گوساله هم نیست که خودش چشمه می‌رود و آب می‌خورد.** (هزاره‌ای)
۲۰۸۸۴. **به اندازه‌ی لحافت، پایت را دراز کن.** (آذری)
۲۰۸۸۵. **به اندازه‌ی لقمه‌ات، دهانت را باز کن.** (اشتهاردی)
۲۰۸۸۶. **به اندازه‌ی نان کشک ارّه بکش.** (یزدی)
۲۰۸۸۷. **به اندازه‌ی هیکل خر، پالان می‌دوزند.** (رامسری)
۲۰۸۸۸. **به اندازه‌ی یک بار تیر در کردن باروت داشتم، انداختم.** (آذری)
۲۰۸۸۹. **به اندازه‌ی یک خر سیاه خودش را گرفته.** (کاشانی)
۲۰۸۹۰. **به اندازه‌ی یک دهان سقز را می‌جود و پوک می‌کند.** (گیلکی)
۲۰۸۹۱. **به اندازه‌ی یک قرقه* باروت داشت، انداخت تمام شد.** (میانه‌ای)

۲۰۸۹۲. **به اندازه‌ی یک گاو جگر دارد.** (رامسری)
۲۰۸۹۳. **به اندازه‌ی یک گربه غذا می‌خورد.** (رامسری)
۲۰۸۹۴. **به اندازه‌ی یک مثقال چُس است.** (رامسری)
۲۰۸۹۵. **به انگشت سالم پارچه خونی نبند.** (بیرجندی)
۲۰۸۹۶. **بهانه آسان است.** (لری)
۲۰۸۹۷. **بهانه‌اش شاخ پیدا کرد.** (مثمر)
۲۰۸۹۸. **بهانه‌ای می‌خواست، آوردم.** (بختیاری)
۲۰۸۹۹. **بهانه بچّه شد، خوراکِ مادر شد.** (سیستانی)
۲۰۹۰۰. **بهانه، بهانه است.** (کوچه)
۲۰۹۰۱. **بهانه به دل باشد، جنگ کردن آسان است.** (بختیاری)
۲۰۹۰۲. **بهانه می‌گیرد یک بند، می‌گردد دنبال یک فند.** (زرقانی)
۲۰۹۰۳. **بهانه‌ی آدم بوگندو، نان جو خوردن است.** (شکورزاده)
۲۰۹۰۴. **بهانه‌ی آدم گوزو، نون جو و دوغ گو.** (شهربابکی)
۲۰۹۰۵. **بهانه‌ی بچّه جا تر کن آب هندوانه است.** (شکورزاده)
۲۰۹۰۶. **بهانه‌ی بچّه را نمی‌شود رفع کرد.** (لری)
۲۰۹۰۷. **بهانه‌ی پشت چسو آرد جوست.** (بختیاری)
۲۰۹۰۸. **بهانه‌ی ترک پشه نمی‌کنیم.** (یزدی)
۲۰۹۰۹. **بهانه‌ی چُس ترکی.** (یزدی، بختیاری)
۲۰۹۱۰. **بهانه‌ی زن پچل*بی‌جارویی.** (شیرازی)
۲۰۹۱۱. **بهانه‌ی زن چُسو، نان جوست.** (نامه‌ی داستان)
۲۰۹۱۲. **بهانه‌ی زنک نان جویی.** (تاجیکی)
۲۰۹۱۳. **بهانه‌ی زن لشواره*، آرد جو است.** (سیستانی)
۲۰۹۱۴. **بهانه‌ی سیر نان جو است.** (کردی)
۲۰۹۱۵. **بهانه‌ی شاشو، هندوانه است.** (گیلکی، آملی)
۲۰۹۱۶. **بهانه‌ی علی.** (سیستانی)
۲۰۹۱۷. **بهانه‌ی ک..ن گوزو آش جو.** (عوام)
۲۰۹۱۸. **بهانه‌ی ک..ن گوزو نان جو است و انگور اُلوقی*.** (اصفهانی)
۲۰۹۱۹. **بهانه‌ی ک..ن گوزو نان جُو (جوین) است.** (کوچه، سیرجانی، اشتهاردی، عوام، تهرانی، بهمنیاری)
۲۰۹۲۰. **بهانه‌ی کهره می‌روم به محلّه.** (فسایی)
۲۰۹۲۱. **بهانه‌ی گوزوک خوردن نان جو است.** (هزاره‌ای)
۲۰۹۲۲. **بهانه‌ی لِلو، شکم گلو.** (سیرجانی)
۲۰۹۲۳. **بهانه‌ی ناشدنی می‌گیری.** (لری)
۲۰۹۲۴. **بهانه‌ی نان جو، باد شکم است.** (کردی)
۲۰۹۲۵. **به او بگویند بینی نداری، دست می‌کنه دارد یا نه.** (سمنانی)
۲۰۹۲۶. **به او دست بزنی، جای انگشتانت می‌ماند.** (آملی)
۲۰۹۲۷. **به او قول لری داد.** (بختیاری)
۲۰۹۲۸. **به او گفتم: «چرا از باغ من دزدی می‌کنی؟» گفت: «برو برای زنت کفش بخر.»** (سمنانی)
۲۰۹۲۹. **به او گفتن این خر را از پنبه درآور.** (پاپی)
۲۰۹۳۰. **به او نگفته‌اند از آن‌جا پاشو این‌جا بنشین.** (دهخدا)
۲۰۹۳۱. **به او نمی‌شود گفت: «بالای چشمت ابرو است.»** (کوچه)
۲۰۹۳۲. **به اون نشانی که خودم آمدم ندادی، نوکرم را فرستادم بده بیاورد.** (تهرانی)
۲۰۹۳۳. **بهایت به جیب چپم است.** (هزاره‌ای)
۲۰۹۳۴. **بهای خون پدرش است.** (بختیاری)
۲۰۹۳۵. **بهای دیزی‌های شکسته از قیمت دیگ سر می‌زند.** (آذری)
۲۰۹۳۶. **بهایم خموشند و گویا بشر / زبان بسته بهتر که گُویا به شرّ.** (سعدی؛ بوستان: ۱۵۵)
۲۰۹۳۷. **بهای مرغی تخم‌مرغی.** (جیرفتی)
۲۰۹۳۸. **به این آهک‌ها پُتی*ول (سَر) نمی‌دهد.** (کرمانی، شهربابکی)
۲۰۹۳۹. **به این امید بنشین که قائم مقام از باغ در آید.** (بهمنیاری)
۲۰۹۴۰. **به این‌جا می‌گویند بهنمیر، داری بخور، نداری بمیر.** (مازندرانی)
۲۰۹۴۱. **به این حرف‌ها یک دسته سبزی هم نمی‌دهند.** (کوچه)
۲۰۹۴۲. **به این خاطر گویمت دایی که در توبره را برایم نگه‌داری.** (کردی)
۲۰۹۴۳. **به این ذلّت نان کسب کن آن‌را هم نورجهان بخورد و به‌جای جواب فحش دهد.** (آذری)
۲۰۹۴۴. **به این ریش و فَش*.** (خزینه)
۲۰۹۴۵. **به این زدن‌ها (سازها) بچّه نمی‌شود، اگر شود کُته* نمی‌شود.** (افغانی، تاجیکی)
۲۰۹۴۶. **به این سگ نمی‌بینم که این استخوان را بشکند.** (بختیاری)
۲۰۹۴۷. **به این سیاه‌دلان کم‌نشین و کم برخیز.** (صائب: ۶۰۶)
۲۰۹۴۸. **به این شکستگی ارزد به صد هزار درست.** (حافظ: ۲۱، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام)
۲۰۹۴۹. **به این صداها گاو نمی‌دوشی.** (بختیاری)
۲۰۹۵۰. **به این گز، کرباس نمی‌دهند.** (آذری)
۲۰۹۵۱. **به این گوشَت می‌گویی آن یکی گوشَت نشنود.** (کوچه)
۲۰۹۵۲. **به این لباس به محشر نمود خواهی کرد؟** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، دهخدا)
۲۰۹۵۳. **بهایی می‌شوی زبان درازی هم می‌کنی؟** (سنگسری)

۲۰۹۵۴. **به باد آتش تیز برتر شود.** (سعدی؛ بوستان: ۱۱۳، دهخدا)

۲۰۹۵۵. **به باد دست کلید خزانه را مسپار.** (مخزن‌الاسرار: ۱۶۰، تکمله)

۲۰۹۵۶. **به باد زیر شکم نمی‌شود اعتنا کرد.** (کهگیلویه)

۲۰۹۵۷. **به بادی که دانه و کاه به هم برد، خرمن نشاید فشاندن.** (تاریخ‌الوزرا: ۷، تکمله)

۲۰۹۵۸. **به بادی می‌آید و به بادی می‌رود.** (لری)

۲۰۹۵۹. **به بارک‌الله رانِ کسی گُنده نمی‌شود.** (کوچه)

۲۰۹۶۰. **به بارک‌الله شکم آدم سیر نمی‌شود.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۲۰۹۶۱. **به بازار برو و بخت خود را ببین.** (ترکمنی)

۲۰۹۶۲. **به بازار بروید و دستمال کتان بخرید، دهان مردم را ببندید.** (مازندرانی)

۲۰۹۶۳. **به بازار کس باتجربه بفرست، پول نفرست.** (تبریزی)

۲۰۹۶۴. **به باز شکاری عطاخان می‌مانی، از خانه شکار می‌کنی.** (گیلکی)

۲۰۹۶۵. **به باطل مده جان شیرین به باد.** (شکورزاده)

۲۰۹۶۶. **به باغ اگر خوش‌نما نباشیم، غنیمت است که خار پای کسی باشیم.** (مازندرانی)

۲۰۹۶۷. **به باغ برسی و خوب نگه‌داری کنی، باغ می‌شود، نرسی کوه می‌شود.** (آذری)

۲۰۹۶۸. **به باغ شاه که رسیدی انصاف نگه‌دار.** (بیرجندی)

۲۰۹۶۹. **به باغ شاه که رسیدی، زیاد که برنمی‌داری، کم چرا؟** (بیرجندی)

۲۰۹۷۰. **به باغ مادرت دزد افتاده‌بود؟** (گیلکی)

۲۰۹۷۱. **به باغ نگاه نمی‌کند، مار او را نمی‌گزد.** (ترکمنی)

۲۰۹۷۲. **به بالای سوخته نمک آب؟** (تاجیکی)

۲۰۹۷۳. **به بال دیگران پرواز نتوان کرد (می‌کند).** (دهخدا، خزینه، افغانی، شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی)

۲۰۹۷۴. **به بالش زیر سرم، به پاچه‌های تنبانم، به شوهر نجّارم، به لانه‌ی‌مرغم نگاه کن.** (رامسری)

۲۰۹۷۵. **به بال کرکس نتوان به چرخ کرد صعود.** (صائب: ۱۹۰۵، تکمله)

۲۰۹۷۶. **به بال مور کی پرواز عنقا می‌توان کرد؟** (زایر همدانی، شکورزاده)

۲۰۹۷۷. **به بال یا به پر دیگری می‌پرد.** (نامه‌ی داستان)

۲۰۹۷۸. **به بام بلند دست بر آسمان نتوان رسانید.** (خزینه)

۲۰۹۷۹. **به بچّگانم که رسید، گُه به دهانم نرسید.** (کرمانی)

۲۰۹۸۰. **به بچّه‌ای که نمی‌گرید، پستان (شیر) نمی‌دهند.** (آذری)

۲۰۹۸۱. **به بچّه بگویی قربانت شوم فوراً کلاهت را برمی‌دارد.** (مازندرانی)

۲۰۹۸۲. **به بچّه رو بدهی روی دوش دایی می‌پرد.** (مازندرانی)

۲۰۹۸۳. **به بچّه رو بدهی، سخت رو می‌شود.** (ترکمنی)

۲۰۹۸۴. **به بچّه فرمان بده، به‌دنبالش با شتاب برو.** (آذری)

۲۰۹۸۵. **به بچّه ک.. بدهی بهتر است تا گوشه‌ی چشم.** (کندلوسی)

۲۰۹۸۶. **به بچّه که رو دادند (بدهی) می‌گوید: «دایی دایی (بابا) کلاهت را چند خریدی؟»** (مازندرانی، شهمیرزادی)

۲۰۹۸۷. **به بچّه مرغابی شنا یاد نمی‌دهند.** (نامه‌ی داستان)

۲۰۹۸۸. **به بچّه‌ی شیطان گفتند: «خدا پدرت را بیامرزد.» گفت: «بی‌حرفِ پیش» (اگر حرفی نباشد).** (بختیاری)

۲۰۹۸۹. **به بچّه‌ی کُرد اگر محبّت زیاد کنی، از تو پلو شیرین می‌خواهد.** (رشتی)

۲۰۹۹۰. **به بچّه‌یکی نده، که دو تا می‌خواهد.** (تایبادی)

۲۰۹۹۱. **به بچّه‌ی هووی من می‌ماند.** (گیلکی)

۲۰۹۹۲. **به بچّه‌ی یتیم که رو بدهی، می‌گوید لباس‌هایت را هم در بیاور.** (کوچه)

۲۰۹۹۳. **به بخت دادم، به تخت دادم.** (ترکمنی)

۲۰۹۹۴. **به بد تا توانی به گیتی مکوش.** (فردوسی، دهخدا)

۲۰۹۹۵. **به بدرگ اگر خون شاهرگ دهی / ز بدرگ نیاید به جز بد رگی.** (افغانی)

۲۰۹۹۶. **به بدکردن مکن دل خوش که دوران / جزای بد دهد آخر دو چندان.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۳۳۴۹)

۲۰۹۹۷. **به بد گنگی گیر کرده.** (کاوش)

۲۰۹۹۸. **به بدهکار که هیچ نگویند (رو بدهی) طلبکار می‌شود.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، شیرازی، سمنانی)

۲۰۹۹۹. **به بدی بد نگاه مکن، حالش را بپرس.** (آذری)

۲۱۰۰۰. **به برفاب رحمت مکن بر خسیس / چو کردی مکافات بر یخ نویس.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲۵)

۲۱۰۰۱. **به برف بشاشد آب نمی‌شود.** (دهخدا، عوام)

۲۱۰۰۲. **به برگ افرا می‌ماند.** (مازندرانی)

۲۱۰۰۳. **به برّه گفتند: «سبزه‌ی کوه و صحرا بهتر است یا شیر کم مادر؟» گفت: «شیر کم مادر.»** (مازندرانی)

۲۱۰۰۴. **به بز بوران زده می‌ماند.** (گیلکی)

۲۱۰۰۵. **به بزرگوار بد گفتن شگون ندارد.** (کردی)

۲۱۰۰۶. **به بزرگی بزرگ شده‌است.** (بندرلنگه‌ای)

۲۱۰۰۷. **به بز گفتند: «چرا پستان‌هایت دو شاخه است؟» گفت: «در آن هم مطلبی است.»** (مرندی)

۲۱۰۰۸. **به بز گفتند: «چرا چیزت پس است؟» گفت: «چه چیزم مثل همه‌کس است؟»** (بروجنی)

۲۱۰۰۹. **به بز گفتند: «خایه‌ات چرا دوشاخه است؟» گفت: «کار دنیا برای خودش حساب دارد.»** (آملی)

۲۱۰۱۰. **به بز گفتند: «زمستان آمد،» گفت: «کار ما باشد لرزیدن.»** (بیرجندی)
۲۱۰۱۱. **به بز گفتند: «زمستان سرد می‌آید.» جواب داد: «برای لرزیدن حاضرم.»** (ترکمنی)
۲۱۰۱۲. **به بز می‌گویند«چرا دمت هواست؟» می‌گوید: «دنیا حساب و کتاب (صاحب) دارد.»** (مازندرانی)
۲۱۰۱۳. **به بزی بر گی می‌رسد.** (شهربابکی)
۲۱۰۱۴. **به بلای بی‌درمان، بند ماندیم.** (افغانی)
۲۱۰۱۵. **به بلای خدایی گرفتار بشوی، امّا به دست کور گرفتار نشوی.** (لکی)
۲۱۰۱۶. **به بلخ اندر به سنگی برنوشته ست / که دوزخ عاشقان را چون بهشت است.** (ویس‌و رامین، دهخدا)
۲۱۰۱۷. **به بلندی خیر و سلامت نشسته.** (هزاره‌ای)
۲۱۰۱۸. **به بلندی می‌گویم که دیوار بشنود.** (سیستانی)
۲۱۰۱۹. **به بلوچ خوشامد بگویی، با کفش و چیزهایی که همراهش هست می‌نشیند.** (سراوانی)
۲۱۰۲۰. **به بلور می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۰۲۱. **به بند تنبان کوتاه می‌مانی، هرچه گره می‌زنی، کوتاه‌تر می‌شوی.** (گیلکی)
۲۱۰۲۲. **به بند و دام نگیرند مرغ دانا را.** (حافظ: ۴شکورزاده)
۲۱۰۲۳. **به بو بچّه، مادر کلیچه می‌خورد.** (مشمر)
۲۱۰۲۴. **به بوته‌های تمشک کلوخ انداخت تا ابیا* ببرد.** (مازندرانی)
۲۱۰۲۵. **به بوته‌ی پلهم* هفت روز تبر می‌زند.** (تالشی)
۲۱۰۲۶. **به بوجار* لنجان می‌ماند، ازهرطرف باد می‌آید، (بیاید) باد می‌دهد.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، تهرانی، بهمنیاری)
۲۱۰۲۷. **به بوی شالی کرمک آب خورده.** (افغانی)
۲۱۰۲۸. **به بویش مرده هم از گور برخاست.** (عطّار؛ خسرونامه: ۲۵۴)
۲۱۰۲۹. **به بوی کباب رفت دید خر داغ می‌کنند.** (شکورزاده، بهمنیاری، عوام، کوچه، آذری)
۲۱۰۳۰. **به بوی کباب می‌رود.** (آذری)
۲۱۰۳۱. **به بوی هریسه درتنور افتاد.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۱۰۳۲. **به بویی مست است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۲۱۰۳۳. **به بَه از این آرد و از این بار، تراپ (ترپ) و تروپ پنج و فطیر چهار (چار).** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۲۱۰۳۴. **به بها نمی‌دهد به بهانه می‌دهد.** (افغانی)
۲۱۰۳۵. **به بهانه‌ی آب دادن به سیر، به پیاز آب می‌دهد.** (بهبهانی)
۲۱۰۳۶. **به بهانه‌ی آوردن گوسفند می‌خواهد برود توی کوچه.** (کازرونی)
۲۱۰۳۷. **به بهانه‌ی بچّه‌ام بیخ دهان خودم.** (جیرفتی)
۲۱۰۳۸. **به بهانه‌ی‌بچّه، خودش کلوچه می‌خورد.** (هزاره‌ای)
۲۱۰۳۹. **به بهانه‌ی بچّه دستی بلیسد.** (اوزی)
۲۱۰۴۰. **به بهانه‌ی بچّه، مادرِ بچّه.** (کوچه)
۲۱۰۴۱. **به بهانه‌ی‌بچّه، مادر بچّه می‌خورد قند (حلوا) و کلوچه.** (عوام، شهربابکی)
۲۱۰۴۲. **به بهانه‌ی‌بچّه مادر به مقصودش می‌رسد.** (مازندرانی)
۲۱۰۴۳. **به بهانه‌ی‌بچّه، مادر زند کچه*.** (رامسری)
۲۱۰۴۴. **به بهانه‌ی‌بچّه، مادر می‌خورد.** (خزینه)
۲۱۰۴۵. **به بهانه‌ی‌بچّه مادر (ننه) می‌خورد کلیچه (کلوچه).** (حییم، افغانی، کوچه، نامه‌ی‌داستان)
۲۱۰۴۶. **به بهانه‌ی‌بز می‌روند روضه.** (فریدونی)
۲۱۰۴۷. **به بهانه‌ی‌بوته‌ی‌برنج، زرا*هم آب می‌خورد.** (رامسری، آملی، رودسری)
۲۱۰۴۸. **به بهانه‌ی‌بیل، به آهنگری می‌روند.** (قمی، میمندی)
۲۱۰۴۹. **به بهانه‌ی‌حسنی، خانه را پر می‌کند، از چوسنی.** (اصفهانی)
۲۱۰۵۰. **به بهانه‌ی‌داسغاله، رفتن خانه‌ی‌خاله.** (بهمنیاری)
۲۱۰۵۱. **به بهانه‌ی‌دود، تا می‌توانی گریه کن.** (خوزستانی)
۲۱۰۵۲. **به بهانه‌ی‌دوشیدن گاو، آواز می‌خواند.** (نهاوندی)
۲۱۰۵۳. **به بهانه‌ی‌فوت کردن، در اُجاق را گرفته.** (نهاوندی)
۲۱۰۵۴. **به بهانه‌ی‌کفش، خودش را انداخت تو کوشا*.** (زرقانی)
۲۱۰۵۵. **به بهانه‌ی‌کفش می‌رود، توی حیاط.** (دشتی)
۲۱۰۵۶. **به بهانه‌ی‌کک، تنبان در نمی‌آورند.** (زرقانی)
۲۱۰۵۷. **به بهانه‌ی‌گوسفند، به تپّه می‌رود.** (اوزی)
۲۱۰۵۸. **بهبهانی به لر گفت: «فحشم بده، سنگم نینداز.»** (لری)
۲۱۰۵۹. **بهبهانی‌ها می‌گویند ما که غذا سیر خوردیم، طاعون به‌جان قوم لر بیفتد.** (لری)
۲۱۰۶۰. **به بهلول گفتند: «خانه‌ات کجاست؟» گفت: «هنوز زن نخواسته‌ام.»** (لری)
۲۱۰۶۱. **به بهلول گفتند: «ریش تو بهتر یا دُم سگ؟» گفت: «اگر از پل جستم ریش من، وگرنه دُم سگ.»** (کوچه، شکورزاده)
۲۱۰۶۲. **به بهلول گفتند: «عروسیه، » گفت: «به من چه؟» گفتند: «عروسی شماست؟» گفت: «به تو چه؟»** (روانسری)
۲۱۰۶۳. **به بیچارگان بر بباید گریست.** (بهمنیاری)
۲۱۰۶۴. **به بی‌حیا سلام بده و بگذر.** (آذری)
۲۱۰۶۵. **به بی‌حیا سلام بده و بگذار، با آبرومند کلمه‌ای هم حرف بزن.** (آذری)

۲۱۰۶۶. **به بی‌خیر می‌گویند خیرالله، به چلاق دست می‌گویند یدالله.** (آذری)
۲۱۰۶۷. **به بی‌دردان بیان دردِ دل، درد دگر باشد.** (ابوالحسن فراهانی، شکورزاده)
۲۱۰۶۸. **به بید گفتند: «آب رود می‌خواهد بیاید.» گفت: «من هم ایستاده‌ام به لرزیدن.»** (لری)
۲۱۰۶۹. **به بید می‌زند که چنار بفهمد.** (شکورزاده)
۲۱۰۷۰. **به بید می‌زنم چنار می‌لرزد.** (کوچه)
۲۱۰۷۱. **به بی‌دیده نتوان نمودن چراغ.** (نظامی؛ اسکندرنامه: ۳۹، شکورزاده، دهخدا)
۲۱۰۷۲. **به بی‌رغبتی شهوت انگیختن / به رغبت بود خون خود ریختن.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۸)
۲۱۰۷۳. **به بی‌زمین، زمین بدهی، صاحب زمین را بیرون می‌کند.** (ترکمنی)
۲۱۰۷۴. **به بیشه گفتند: «می‌خواهند تو را ریشه‌کن کنند.» گفت: «اگر از جنس خودم همراه دارند این عمل شدنی است.»** (دزفولی)
۲۱۰۷۵. **به بی‌عار گفتند: «زردکوه به ک..ن تو.» گفت: «کوه مُنار هم رویش.»** (بختیاری)
۲۱۰۷۶. **به بیل خود ماست مایه کرده.** (افغانی)
۲۱۰۷۷. **به بیمار گفتند:« شوربابرنج می‌خواهی؟»** (بیرجندی)
۲۱۰۷۸. **به بیمار می‌گویی آش می‌خوری؟** (مازندرانی)
۲۱۰۷۹. **به بینندگان آفریننده را / نبینی مرنجان دو بیننده را.** (فردوسی: ۱)
۲۱۰۸۰. **به بیهوده‌گویی (گفتن) مبر قدر خویش.** (سعدی؛ گلستان: ۶۸، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۱۰۸۱. **به پا اگر برسد آبله دویدن نیست.** (بیدل: ۳۴۰، امثال‌موزون)
۲۱۰۸۲. **به پاداش عمل گیتی به کار است.** (امیرخسرو)
۲۱۰۸۳. **به پاسبانی اوقات خویش مشغولم / به هیچ کارِ جهان هیچ کار نیست مرا.** (صائب: ۳۰۰)
۲۱۰۸۴. **به پاشیدن چه نقص آید به دریا؟** (نوایی، امثال‌موزون)
۲۱۰۸۵. **به پالیز گل نیست بی‌رنج خار.** (فردوسی: ۱۹۸۶، امثال‌موزون)
۲۱۰۸۶. **به پای اسب نعل زنند، قورباغه هم پای برداشته‌است.** (تاجیکی)
۲۱۰۸۷. **به پایان آمد این دفتر، حکایت هم چنان باقی.** (سعدی؛ گلستان: ۶۲۹)
۲۱۰۸۸. **به پایان تا رسد یک شمع، صد پروانه می‌سوزد.** (صائب: ۱۴۷۱، شکورزاده)
۲۱۰۸۹. **به پایان رسد کیسه‌ی‌سیم و زر / نگردد تهی کیسه‌ی‌پیشه‌ور.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۵، شکورزاده)
۲۱۰۹۰. **به پای جن پاپوش می‌دوزد.** (آذری)
۲۱۰۹۱. **به پای چون تویی نبافته‌اند.** (کوچه)
۲۱۰۹۲. **به پای خر گرفتن دست مردار نمی‌شه.** (افغانی)
۲۱۰۹۳. **به پای خود آویز هر میش را.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۴۳)
۲۱۰۹۴. **به پای خود تیشه می‌زند.** (ابن‌یمین، افغانی)
۲۱۰۹۵. **به پای خودش به سلاّخ‌خانه می‌رود.** (بهمنیاری)
۲۱۰۹۶. **به پای خود گرفتم کوره راهی / ندانستم که افتادم به چاهی.** (لنجانی)
۲۱۰۹۷. **به پای خود لب گور آمدی.** (افغانی)
۲۱۰۹۸. **به پای خویش کسی آمد چنین به گورستان؟** (رضی‌الدین نیشابوری؛ دیوان: ۹۲)
۲۱۰۹۹. **به پای راست سنگ نمی‌خورد.** (ابهری)
۲۱۱۰۰. **به پای روزگار گذشته، روزی نمی‌رسد.** (آذری)
۲۱۱۰۱. **به پای رهرو (گردنده) سنگ خواهد خورد (می‌خورد).** (آذری، قشقایی)
۲۱۱۰۲. **به پای شخصی چوب می‌زدند، می‌گفت: «آخ پشتم.»** (آملی)
۲۱۱۰۳. **به پای گل منشین آن‌قدر که خوار شوی.** (عبدالعزیزخان ترکستانی، شکورزاده، عوام، کوچه)
۲۱۱۰۴. **به پای مرد اگر سنگ بخورد می‌فهمد از چیست، امّا اگر گردن نامرد زیر سنگ بماند نمی‌فهمد.** (آذری)
۲۱۱۰۵. **به پتو بپیچ، با ایل برو.** (ماکویی)
۲۱۱۰۶. **به پدر آستین کهنه؟** (افغانی)
۲۱۱۰۷. **به پر شالش بر خورده‌است.** (کرمانی)
۲۱۱۰۸. **به پستان مادرش نیز رحم نمی‌کند.** (اهری)
۲۱۱۰۹. **به پسرخان بی‌احترامی نباید کرد.** (شکورزاده، بهمنیاری، کرمانی)
۲۱۱۱۰. **به پشت دستش بزنی از کف دستش آب نمی‌چکد.** (سنگسری)
۲۱۱۱۱. **به پشت‌دستش قندشکن بیندازی، مشت باز نمی‌کند.** (سنگسری)
۲۱۱۱۲. **به پشتِ دیگران خروار مسپار.** (امیرخسرو؛ خسرو و شیرین: ۲۰۱)
۲۱۱۱۳. **به پشتِ سر نگاه نکن چه‌قدر آمدی؟ به پیشِ رو نگاه کن چه‌قدر مانده؟** (کوچه)
۲۱۱۱۴. **به پشتش انگشت برسانی، حرف نمی‌زند.** (رامسری)
۲۱۱۱۵. **به پشتش پهن گاو بمالی، صدای گاو در می‌آورد.** (رامسری)
۲۱۱۱۶. **به پشت گوشش زردچوبه مالیده.** (آذری)
۲۱۱۱۷. **به پشت نهنگان گذشتن در آب / به آمد که در کار کردن شتاب.** (فردوسی)
۲۱۱۱۸. **به پشتیبانی برنج، علف هرز هم آب می‌خورد.** (مازندرانی)

۲۱۱۱۹. **بـه پشتی بـرنج، گـاورس هـم آب مـی‌خـورد.** (فیروزکوهی)
۲۱۱۲۰. **به پشه بند است که رقاص خداست.** (بهمنیاری)
۲۱۱۲۱. **به پشه گفتند: «چنار به ک..نت.» گفت: «چیزی بگو که بگنجد.»** (بیرجندی، دامغانی)
۲۱۱۲۲. **به پف کاسه‌گری بند است.** (هبله‌رودی، مثمر، عوام)
۲۱۱۲۳. **بـه پفـی مـشتعلند و بـه تفـی خاموشـند.** (دهخـدا، بهمنیاری)
۲۱۱۲۴. **به پفی مشتعل و به پُفی خاموش می‌شود.** (عوام)
۲۱۱۲۵. **به پل صراط مانده‌است.** (گیلکی)
۲۱۱۲۶. **به پلنگ گفتند: «چرا کجکـی مـی‌روی؟» گفـت: «این شأن بزرگی من است.»** (سرخه‌ای)
۲۱۱۲۷. **بـه پلنـگ گفتنـد: «چـرا مـی‌غـرّی؟» گفـت: «می‌ترسانم.» گفتنـد: «چـرا مـی‌لـرزی؟» گفـت: «می‌ترسم.»** (مازندرانی)
۲۱۱۲۸. **به پلو پلو گفتن شکم سیر نمـی‌شـود.** (بهمنیـاری، کوچه)
۲۱۱۲۹. **به پناه کسی نمی گریزد.** (شهربابکی)
۲۱۱۳۰. **به پنبه حلق جَرَس می‌توان گرفت.** (صائب: ۲۲۱)
۲۱۱۳۱. **به پـنج بیـضه کـه سـلطان سـتم روا دارد / زننـد لشکریانش هزار مرغ به سیخ.** (سـعدی: گلـستان: ۷۴، هزاره‌ای، عوام)
۲۱۱۳۲. **به پوست برنج خود بزن ولـی بـه بـرنج دیگـران کاری نداشته باش.** (گیلکی)
۲۱۱۳۳. **به پوستم فروشو، دردم را لمس کن.** (آذری)
۲۱۱۳۴. **به پوست من نماز می‌خواند.** (نهاوندی)
۲۱۱۳۵. **به پوستین (پوست) مـردم افتـاده‌اسـت.** (مثمـر، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، خزینه)
۲۱۱۳۶. **به پول‌دار بازار، به بی‌پول مزار.** (تاجیکی)
۲۱۱۳۷. **به پول‌دار بلی گویند و به بی‌پول فقیر و دیوانـه.** (آذری)
۲۱۱۳۸. **به پهلویش سنگ آسیاب بسته‌اند.** (آملی)
۲۱۱۳۹. **به پهنایمان هم می‌گوید، به درازیمان هم.** (آذری)
۲۱۱۴۰. **به پیاز احترام گذاشتند، پیاز شروع بـه عـر و تیـز کرد.** (لکی)
۲۱۱۴۱. **به پیازِ روی کورک می‌ماند.** (کردی کرمانشانی)
۲۱۱۴۲. **به پیاز که ناز می‌کنی، بوی گنـدش در مـی‌آیـد.** (بختیاری)
۲۱۱۴۳. **به پیرانه سر بد بود نیستی.** (نظـامی: شـرف‌نامـه: ۴۰۷، امثال‌موزون، حییم، دهخدا)
۲۱۱۴۴. **به پیراهن خودت هم مطمئن نباش.** (قشقایی)
۲۱۱۴۵. **به پیراهن سفید وصله‌ی‌سیاه نمی‌چسبد.** (قشقایی)
۲۱۱۴۶. **به پیر خودت سنگ می‌اندازی؟** (آذری)
۲۱۱۴۷. **به پیرزن گفتنـد: «چوپـان را بایـد نـان بـدهی.» گفت: «یا حق و یا خدا.»** (بختیاری)
۲۱۱۴۸. **به پیرسوک (چلچله) گفتند: «چرا زمستان بیـرون نمی‌روی؟» گفت: «تابستان چـه حرمتـی بـه مـن گذاشتند که زمستان بگذارند؟»** (شیرازی)
۲۱۱۴۹. **به پیر و جوان از می آید گناه.** (فردوسی، شکورزاده، دهخدا)
۲۱۱۵۰. **به پیری خود ز دلبر می‌گریزی.** (فرهنگ‌نامه)
در اصل: **جوانی گفت: پیری را چه تدبیر؟/ که یـار از من گریزد چـون شـوم پیـر/ جـوابش داد پیـر نغزگفتار/ که در پیری تـو خـود بگریـزی از یـار.** (نظامی گنجوی)
۲۱۱۵۱. **به پیری گر نبودی عشق شایست / مرا این عشق با این غم چه بایست؟** (ویس‌و رامین: ۱۵۹)
۲۱۱۵۲. **به پیشِ آب، تیمم کجا روا باشد؟** (شکورزاده)
۲۱۱۵۳. **به پیش خدای جهان روشن است / که همکـار بـه همکار خود دشمن است.** (فرهنگ‌نامه)
۲۱۱۵۴. **به پیش زنان راز هرگز مگوی.** (فردوسی، شکورزاده)
۲۱۱۵۵. **به پیشِ سگ انداز این استخوان را.** (صائب: ۲۴)
۲۱۱۵۶. **به پیش سـوزن جمـع کـرد و بـه شـاخه بـاد داد.** (تاجیکی)
۲۱۱۵۷. **به پیش ما ز بَد، بدتر نیاورد.** (کلیم: ۲۱۶)
۲۱۱۵۸. **به پیش معجـز موسـی چـه جـای نیرنـگ اسـت؟** (ظهیرفاریابی: ۱۸۸، شکورزاده، امثال‌موزون)
۲۱۱۵۹. **به پیغمبران کبر نیست.** (تهرانی)
۲۱۱۶۰. **به پیغمبری قبولش ندارند ادّعای خدایی می‌کند.** (کوچه)
۲۱۱۶۱. **به پیه‌ی خویشتن می‌سوز و می‌ساز.** (زلالی: ۸۶۱)
۲۱۱۶۲. **به تار خام بسته و گذاشته.** (هزاره‌ای)
۲۱۱۶۳. **بـه تـاریکی بنـشین و مواظـب روشـنایی بـاش.** (بختیاری)
۲۱۱۶۴. **به تاریکی درون آب حیـات اسـت.** (شـیخ محمـود شبستری، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۱۱۶۵. **به تاریکی سنگ می‌اندازد تا به روشنایی راه پیـدا کند.** (ابهری)
۲۱۱۶۶. **به تاریکی سنگ مینداز.** (اهری)
۲۱۱۶۷. **به تاریکی نشسته، روشنایی را مـی‌پایـد.** (بهمنیـاری، افغانی)
۲۱۱۶۸. **به تازگی پنبه‌ی‌پیرزن نم کشیده‌است.** (لارستانی)
۲۱۱۶۹. **بـه تـازگی دلاّکـی ظهـور کـرده کـه کاکـل را یک‌وری می‌گذارد.** (آذری)
۲۱۱۷۰. **به تازیانه جواب شمشیر می‌دهند.** (تاریخ‌الـوزرا: ۱۵۱، تکمله)

۲۱۱۷۱. **به تازی می‌گوید بگیر، به آهو می‌گوید بتاز (بدو).** (عوام، حییم)
۲۱۱۷۲. **به تاس دیوانه آب ریخته.** (گیلکی)
۲۱۱۷۳. **به تب می‌گیرد و به مرگ رضایت می‌کند.** (افغانی)
۲۱۱۷۴. **به تپانچه روی خود را سرخ نگه می‌دارد.** (مثمر، هبله‌رودی)
۲۱۱۷۵. **به تجربه رسید.** (بهمنیاری)
۲۱۱۷۶. **به تحفه سوی خوزستان شکر بُرد.** (عطّار؛ خسرونامه: ۳۷۴)
۲۱۱۷۷. **به تخت نگاه نکن، به بخت نگاه کن.** (قشقایی)
۲۱۱۷۸. **به تخم مرغت قهقهه کن.** (آذری)
۲۱۱۷۹. **به تخم‌مرغ فاسد رنگ کرده می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۱۸۰. **به تدبیر دریا را پل توان بست.** (طوطی‌نامه: ۳۱۶)
۲۱۱۸۱. **به تدبیر، رستم درآید به بند.** (سعدی؛ بوستان۷۳، شکورزاده)
۲۱۱۸۲. **به تدبیر و رأی زنان کار نکنید.** (نصیحةالملوک غزالی: ۲۸۳)
۲۱۱۸۳. **به تدبیر و رأی زن کار نکنید.** (فرهنگ‌نامه)
۲۱۱۸۴. **به تدریج گوهر خورد ریسمان را.** (صائب: ۴۱۱، امثال‌موزون)
۲۱۱۸۵. **بهتر آن است که با مردم بد ننشینی.** (حافظ: ۳۴۳، شکورزاده)
۲۱۱۸۶. **بهتر از خواندن بود، دیدن خط استاد را.** (صائب: ۲۸، امثال‌موزون، تکمله)
۲۱۱۸۷. **بهتر از رادیو حرف می‌زند.** (لری)
۲۱۱۸۸. **بهتر از سیری دهن‌بندی نباشد شیر را.** (صائب: ۳۵، امثال‌موزون)
۲۱۱۸۹. **بهتر است آدم به‌جای وعده به قصّاب و بقال، به شکم خود وعده دهد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۱۱۹۰. **بهتر است اوّل آدم یک سوزن به خودش فرو کند بعد با جوال‌دوز بیفتد به‌جان دیگران.** (کوچه)
۲۱۱۹۱. **بهتر است درباره‌اش بشنوی تا او را ببینی.** (خوزستانی)
۲۱۱۹۲. **بهتر است مرگ پسری را که از او فایده و خوبی ندیده‌ام، ببینم.** (آذری)
۲۱۱۹۳. **بهتر ز صبر یاری نیست.** (ناصرخسرو: ۱۶۷)
۲۱۱۹۴. **بهتر ز هزار کعبه باشد یک دل.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری؛ مخاطبات، دهخدا، شکورزاده)
۲۱۱۹۵. **به ترکستان نرو که راهش دوره / زن بیوه نگیر هر چند ضروره.** (هزاره‌ای)
۲۱۱۹۶. **به ترک فرع گو گر اصل خواهی.** (ناصرخسرو، دهخدا)
۲۱۱۹۷. **بهتر کند کار تیغ کهن.** (گرشاسب‌نامه، دهخدا)
۲۱۱۹۸. **به ترک*وارد شدی نان بردار، از ترک درآمدی دو بردار.** (میانه‌ای)
۲۱۱۹۹. **به ترکه می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۲۰۰. **بهتر نشد بدتر شد، خانه‌ی زمستانم کَپر شد.** (بوشهری)
۲۱۲۰۱. **به تریج قبایش برخورده.** (عوام، کرمانی، شیرازی)
۲۱۲۰۲. **بهترین آثار، آثار علم و ادب است.** (افغانی)
۲۱۲۰۳. **بهترین چاه چاهی است که آبش از خودش باشد، حالا تو به زمین بیل بزن تا جان در بدنت نماند.** (بوشهریی)
۲۱۲۰۴. **بهترین چیزی که به خود دهند، پند است.** (دهخدا)
۲۱۲۰۵. **بهترین حیوان اهلی، شتر ماده‌ی‌جوان است.** (ترکمنی)
۲۱۲۰۶. **بهترین درخت، درخت انگور است، بهترین جوان، کچل.** (ترکمنی)
۲۱۲۰۷. **بهترین سازها، آفتابه لگن.** (افغانی)
۲۱۲۰۸. **بهترین سازها ساز کفگیر است.** (افغانی)
۲۱۲۰۹. **بهترین سواران به بدترین صورت زمین می‌خورند.** (خرّمی)
۲۱۲۱۰. **بهترین عذر پذیرفتن اشتباه است.** (تهرانی)
۲۱۲۱۱. **بهترین گوهر گنجینه‌ی‌هستی سخن است / گر سخن جان نبود مرده چرا خاموش است؟** (افغانی)
۲۱۲۱۲. **بهترین مایه‌ی شخص را تقوا است.** (انوری: ۳۵۶)
۲۱۲۱۳. **بهترین مرتبت آن باشد / کان به فضل و هنر به‌دست آید.** (فرهنگ‌نامه)
۲۱۲۱۴. **بهترین موسیقی‌ها موسیقی آفتابه و لگن است.** (هزاره‌ای)
۲۱۲۱۵. **به تصوّر دزد همه دزدند، به تصوّر ولگرد همگان ولگردند.** (کردی)
۲۱۲۱۶. **به تصور فقرا، ثروتمندان هر شب پلو چلو می‌خورند.** (کردی)
۲۱۲۱۷. **به تعریف احتیاجی نیست آب زندگانی را.** (رضای مشهدی، تکمله)
۲۱۲۱۸. **به تعصّب، خودت را توی جهنّم نینداز.** (گلبافی)
۲۱۲۱۹. **به تَفی مشتعل، به پُفی خاموش.** (شکورزاده)
۲۱۲۲۰. **به تقدس بچّه و یورغه‌ی* کره خر، اعتمادی نیست.** (بهمنیاری، کوچه)
۲۱۲۲۱. **به تقلید دخترکان زن بیوه شوهر می‌کند.** (آملی)
۲۱۲۲۲. **به تکبّر می‌رود و با ناز برمی‌گردد.** (بختیاری)
۲۱۲۲۳. **به تک دانی که بز فربه نگردد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۵۵، هبله‌رودی)

۲۱۲۲۴. **به تکلم، به خموشی، به تبسم به نگاه / می‌توان بُرد به هر شیوه دل آسان از من.** (کلیم: ۲۹۴)
۲۱۲۲۵. **به تکی به توس نتوان شد.** (دهخدا)
۲۱۲۲۶. **به تکیه‌دار، تکیه مکن.** (آذری)
۲۱۲۲۷. **به تلنگری بند است.** (جیرفتی)
۲۱۲۲۸. **به تله‌ی همه‌کس پرنده‌ی بزرگ وحشی می‌افتد، به تله‌ی ما سهره‌ی بدآواز.** (گیلکی)
۲۱۲۲۹. **به تماشای میوه راضی شو / ای که دستت نمی‌رسد بر شاخ.** (سعدی؛ کلیات: ۱۸۸)
۲۱۲۳۰. **به تمام کوره‌ها تنوره نهاد (گذاشت).** (گیلکی)
۲۱۲۳۱. **به تمنای گوشت مردن به / که تقاضای زشت قصّابان.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۱، افغانی، شکورزاده، عوام، خزینه)
۲۱۲۳۲. **به تن بچّه‌های یتیم باید آتش پشکل ریخت.** (سمنانی)
۲۱۲۳۳. **به تنبل پای زردآلو گفتن زردآلو ببینم، گفت بذار بمیرم.** (لنجانی)
۲۱۲۳۴. **به تنبل خواستند زن بدهند گفت: «عروس شده‌اش را بیاورید (بدهید).»** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۲۱۲۳۵. **به تنبل فرمان مده که هزار نصیحت پدرانه می‌کند.** (عوام، افغانی)
۲۱۲۳۶. **به تنبل کار فرما هزار پند بشنو.** (شکورزاده، آذری، مازندرانی، عوام)
۲۱۲۳۷. **به تنبل گفتند: «ببین مگر باران است؟» گفت: «گربه را دیدم که دمش تر است.»** (لری)
۲۱۲۳۸. **به تنبل گفتند: «برو به سایه.» گفت: «سایه خودش می‌آیه.»** (شکورزاده، دامغانی، ایلامی)
۲۱۲۳۹. **به تنبل گفتند: «برو سنگ یک منی بیاور.» گفت: «وزن سر من یک من است.»** (قشقایی، میمندی)
۲۱۲۴۰. **به تنبل گفتند: «برو کیل*را بیار.» گفت: «کلاهم (هر هفت کلاهم) پیمانه‌ی برنج (کیل) است.»** (گیلکی، رامسری، لری)
۲۱۲۴۱. **به تنبل گفتند: «در را ببند.» گفت: «باد می‌آید بسته می‌شود (می‌بندد).»** (فرهنگ‌نامه، مازندرانی، آذری)
۲۱۲۴۲. **به تنبل گفتند: «کار کن.» گفت: «حرف دیگری ندارید؟»** (قشقایی)
۲۱۲۴۳. **به تنبل گفتند: «کار کن.» گفت: «سوزنم بدهید چاه بکنم، غربالم بدهید آب بکشم.»** (نجف‌آبادی)
۲۱۲۴۴. **به تنبل گفتند: «کاسه‌ی یک مَنی را بیاور.» گفت: «کلاهم از یک مَن یک مشت اضافه‌تر می‌گیرد.»** (کردی کلهری)
۲۱۲۴۵. **به تنبل گفتند کوچ، به خواب رفت.** (کوچه)
۲۱۲۴۶. **به تنبل گفتند: «مگس‌هایت را بزن.» گفت: «به زحمتش نمی‌ارزد.»** (فرهنگ‌نامه)
۲۱۲۴۷. **به تنبل یک فرمان بده، صد تا پند پدرانه یادت بدهد.** (تهرانی)
۲۱۲۴۸. **به تن فقیر هفت شلوار کردند، باز هم بدنش پیدا بود.** (رامسری)
۲۱۲۴۹. **به تنکی*آب می‌رود و کلفتی نان.** (لری)
۲۱۲۵۰. **به تنگ آمدی، به جنگ آمدی.** (هزاره‌ای)
۲۱۲۵۱. **به تن نگاه نکن، به پیراهن نگاه مکن، به‌جان درونش نگاه کن.** (آذری)
۲۱۲۵۲. **به تنور سرد نان نمی‌بندند.** (تهرانی، شکورزاده)
۲۱۲۵۳. **به تنهایی جهان را خورد نتوان.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۷۵)
۲۱۲۵۴. **به تنهایی یک ایلخی است.** (آذری)
۲۱۲۵۵. **به توبره‌ی‌خران، چه کاه چه زعفران.** (بافقی)
۲۱۲۵۶. **به تو بگویند برو برای مریض آب بیاور.** (تالشی)
۲۱۲۵۷. **به تو چه که خانه‌ی‌علی (قلی) صابون می‌پزند؟** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۲۱۲۵۸. **به تو خوش بگذرد، ما دردت را می‌خوریم.** (گیلکی)
۲۱۲۵۹. **به تو دل خوش کردم ای کوه سیاه، بر تو هم برف بارید.** (قشقایی)
۲۱۲۶۰. **به توشمال*گفتند: «ساز بزن.» گفت: «پایم می‌خارد.»** (بختیاری، فرهنگ‌نامه)
۲۱۲۶۱. **به توفیق خدا، پارسال مُردم.** (سیستانی)
۲۱۲۶۲. **به توکّل روند مردان راه.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۱۷، امثال‌موزون)
۲۱۲۶۳. **به تو گفتم برو گرم شو، نگفتم در اُجاق بیفت.** (مازندرانی)
۲۱۲۶۴. **به تو گفتند: «برو نان گرم بخور، نه که با سر داخل تنور بیفت.»** (مازندرانی)
۲۱۲۶۵. **به تو گفتند بفرما نان تازه، نگفتن که جمع کن لاک و مرزه.** (شهمیرزادی)
۲۱۲۶۶. **به توله‌ی‌خوک می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۲۶۷. **به توله‌ی‌نر علی آقا می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۲۶۸. **به تو می‌رسد سیر، به من نمی‌رسد پیاز.** (بهمنیاری، کوچه)
۲۱۲۶۹. **به تو می‌رسد یک درّه و دشت، به من نمی‌رسد یک دربند مشک*.** (برازجانی)
۲۱۲۷۰. **به تو می‌فهمانم که گربه کجا تخم می‌کند؟** (کوچه)
۲۱۲۷۱. **به تو می‌گذرد، به من نمی‌گذرد؟** (ساوه‌ای)

۲۱۲۷۲. **به تو می‌گویم داداش که برایم گنجشک بگیری.** (بروجردی)
۲۱۲۷۳. **به تو می‌گویم در برو، دیوار می‌شکنی؟** (مازندرانی)
۲۱۲۷۴. **به تو نشان می‌دهم، ته خیار تلخ است یا شیرین؟** (سنگسری)
۲۱۲۷۵. **به تو نشان می‌دهم که یک من ماست چند من کره دارد؟** (کوچه)
۲۱۲۷۶. **به تو نشان می‌دهم یک من آرد، چند تا کلوا*می‌دهد؟** (سنگسری)
۲۱۲۷۷. **به تو نمی‌شود گفت جُل خر را راست کن، بدتر آن‌را کج می‌کنی.** (اشتهاردی)
۲۱۲۷۸. **به توِی* روی، اشکمت را سیر کرده رو.** (تاجیکی)
۲۱۲۷۹. **به تیغ تیز حاجت نیست از دنیا بریدن را.** (صائب: ۲۱۰، امثال‌موزون)
۲۱۲۸۰. **به ثروت خود مناز که روزی به بدبختی دچار می‌شوی.** (قشقایی)
۲۱۲۸۱. **به ثروت خود نناز، سال میمون در پیش است.** (ترکمنی)
۲۱۲۸۲. **به ثروت رسیدی مست نشدی مَردی، به مکنت رسیدی پَست نشدی مَردی.** (قشقایی)
۲۱۲۸۳. **به‌جان ارزد آن رغبت که جانان / نخواهم گوید و خواهد به صد جان.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۴۶)
۲۱۲۸۴. **به‌جان جورت شاخک می شانی.** (افغانی)
۲۱۲۸۵. **به جان عمو رجب، از جایم نمی‌جنبم یک وجب.** (دهخدا، شکورزاده، تهرانی، کوچه، عوام)
۲۱۲۸۶. **به‌جان کندن آید برون زر ز سنگ.** (ادیب نیشابوری، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون)
۲۱۲۸۷. **به‌جان می‌گوید بیرون بیا، به پول می‌گوید بیرون نیا.** (نهاوندی)
۲۱۲۸۸. **به‌جان هم قسم می‌خورند.** (لری)
۲۱۲۸۹. **به‌جاهلی نتوان کرد مهتری.** (فرخی سیستانی: ۳۶۰، دهخدا)
۲۱۲۹۰. **به‌جاه و جلال پدرت نمان به سرفه‌ی سوات مادرت مان.** (تاجیکی)
۲۱۲۹۱. **به‌جای آب شیرین، چشمه‌ی‌شور است.** (لارستانی)
۲۱۲۹۲. **به‌جای آن‌که ابرویش را بیاراید چشمش را درآورد.** (آذری)
۲۱۲۹۳. **به‌جای آن‌که اندک باشی و دانا، بسیار باش و دیوانه.** (ترکمنی)
۲۱۲۹۴. **به‌جای آن‌که پدرت میراب باشد، شغلت در خانه باشد بهتر است.** (ترکمنی)
۲۱۲۹۵. **به‌جای آن‌که پسر مرد شوربخت باشی، غلام و بنده‌ی مرد نیک‌بخت باش.** (ترکمنی)
۲۱۲۹۶. **به‌جای آن‌که پیش ثروتمندان خسیس بروی، نزد کوه‌های پُر کَرَم برو.** (ترکمنی)
۲۱۲۹۷. **به‌جای آن‌که جوان‌مرد به نامی مشهورشود، (بهتر است) جانش در بیاید.** (آذری)
۲۱۲۹۸. **به‌جای آن‌که در مصر شاه باشی، در کنعان بنده باش.** (ترکمنی)
۲۱۲۹۹. **به‌جای آن‌که دستم را بگیرد، پایم را می‌گیرد تا زمین بزند.** (آذری)
۲۱۳۰۰. **به‌جای آن‌که شتر نق بزند، بارش به ولوله افتاده‌است.** (آذری)
۲۱۳۰۱. **به‌جای آن‌که گاو ناله کند گردونه ناله می‌کند.** (آذری)
۲۱۳۰۲. **به‌جای آن‌که مالم خراب شود، بگذار شکمم خراب شود.** (آذری)
۲۱۳۰۳. **به‌جای آن‌که یک سال گرسنه بمانی، یک ماه گرسنه بمان.** (ترکمنی)
۲۱۳۰۴. **به‌جای اسب، الاغ نمی‌بندند.** (آذری)
۲۱۳۰۵. **به‌جای اسب پرواری خر می‌بندی؟** (لری)
۲۱۳۰۶. **به‌جای اسب خر نشست.** (هزاره‌ای)
۲۱۳۰۷. **به‌جای اسب سلطانی توره*می‌بندد.** (استهبانی، فارس)
۲۱۳۰۸. **به‌جای این‌که بخوابی، یک‌بار شانست را امتحان کن.** (ترکمنی)
۲۱۳۰۹. **به‌جای این‌که برای پسرت دختر بجویی، برای دخترت، پسر (شوهر) بجو.** (آذری)
۲۱۳۱۰. **به‌جای این‌که به دوازده امام التماس کنی، یک دفعه به خداوند التماس کن.** (آذری، قشقایی، ساوه‌ای)
۲۱۳۱۱. **به‌جای این‌که به دوازده امام التماس کنی، یک دفعه به خدا بنال.** (تکابی)
۲۱۳۱۲. **به‌جای این‌که بی‌پول به بازار بروی، با کفن به گور برو.** (ترکمنی)
۲۱۳۱۳. **به‌جای این‌که پلوی نامرد را بخوری، نان مرد را بخور.** (ترکمنی)
۲۱۳۱۴. **به‌جای این‌که تن سرخم دیده‌شود، بگذار پنبه‌ی‌سفید لباسم دیده‌شود.** (ترکمنی)
۲۱۳۱۵. **به‌جای این‌که حرف‌های بزرگ بگویی، بهتر است که لقمه‌ی‌بزرگ بخوری.** (هزاره‌ای)
۲۱۳۱۶. **به‌جای این‌که خار شوی، به پا فرو شوی، گل باش به یقه بنشین.** (آذری)
۲۱۳۱۷. **به‌جای این که دستم در کار باشد، بهتر است بختم قوی باشد.** (ترکمنی)
۲۱۳۱۸. **به‌جای این‌که رئیس گروهِ زیاد باشی، لاشه‌ی‌خوک باش.** (ترکمنی)

۲۱۳۱۹. **به‌جای این‌که زن مرد شوربخت باشی، کنیز مرد نیک‌بخت باش.** (ترکمنی)
۲۱۳۲۰. **به‌جای این‌که سنگ زبرین آسیا بجنبد، سنگ زیرینش تکان می‌خورد.** (آذری)
۲۱۳۲۱. **به‌جای این‌که سنگِ سرد قبرم را در آغوش بگیری، سر گرم مرا در آغوش بگیر.** (آذری)
۲۱۳۲۲. **به‌جای این‌که سنگی از چشمه بیرون آرد، سنگ در آن می‌اندازد.** (کردی)
۲۱۳۲۳. **به‌جای این‌که شکمم درد بگیرد بگذار دهانم درد بگیرد.** (میانه‌ای)
۲۱۳۲۴. **به‌جای این‌که فجر سرخ بیاید، بهتر است راهزن فریادکنان بیاید.** (ترکمنی)
۲۱۳۲۵. **به‌جای این‌که قاتُق نانش شوی، بلای جانش شدی؟** (لری)
۲۱۳۲۶. **به‌جای این‌که کوه بنالد، ابدال* می‌نالد.** (آذری)
۲۱۳۲۷. **به‌جای این‌که کوه دلتنگ باشد، خرگوش دلتنگ می‌شود.** (ساوه‌ای)
۲۱۳۲۸. **به‌جای این‌که کوه غمناک شود، دشت غمگین می‌شود.** (قشقایی)
۲۱۳۲۹. **به‌جای این‌که گاو را هن و من کند، ارّابه جرجر می‌کند.** (ارومیه‌ای)
۲۱۳۳۰. **به‌جای این که مادرش زاییده باشدش، پدرش ریده.** (کوچه)
۲۱۳۳۱. **به‌جای این‌که مادرم مالی داشته‌باشد، خودم داشته باشم.** (ترکمنی)
۲۱۳۳۲. **به‌جای این‌که مالم به هدر رود، بگذار شکمم ضایع شود.** (آذری)
۲۱۳۳۳. **به‌جای این‌که متاعم متاع خوب شود، بازارم پر رونق شود.** (آذری)
۲۱۳۳۴. **به‌جای این‌که محتاج نامرد شوی، برو در دریای سیاه غرق شو.** (ترکمنی)
۲۱۳۳۵. **به‌جای این‌که مرگ دشمن را به دعا بخواهی، سلامتی خود را طلب کن.** (ترکمنی)
۲۱۳۳۶. **به‌جای این‌که هر روز با همسایه دعوا کنی، بهتر است جایت را عوض کنی.** (هزاره‌ای)
۲۱۳۳۷. **به‌جای بار شدن، یار باش.** (قشقایی، آذری)
۲۱۳۳۸. **به‌جای باز شکاری عقرب کوری مانده‌است.** (لکی)
۲۱۳۳۹. **به‌جای بازی مانده کلاغی.** (لری)
۲۱۳۴۰. **به‌جای بخت، بهتر است خوردنی داشته باشم.** (ترکمنی)
۲۱۳۴۱. **به‌جای برّه‌ی بور پرواری، خر ببندی.** (لری)
۲۱۳۴۲. **به‌جای پدر، ناپدری را می‌گویند آقاجان‌جان.** (مازندرانی)
۲۱۳۴۳. **به‌جای پسر شوربخت بهتر بود دختر نیک‌بخت داشتم.** (ترکمنی)
۲۱۳۴۴. **به‌جای چند بار مَص‌مَص گفتن، یک دفعه بگو مصطفی.** (آذری)
۲۱۳۴۵. **به‌جای خار بودن و به پا خلیدن، گل باش و به یقه نصب شو.** (آذری)
۲۱۳۴۶. **به‌جای خانم حوری، نشسته خرس بافوری.** (گرمساری)
۲۱۳۴۷. **به‌جای خبر کردن صاحب بار، آسیابان را خبر می‌کند.** (قمی)
۲۱۳۴۸. **به‌جای خربزه، کلوخ است.** (اوزی)
۲۱۳۴۹. **به‌جای خویش دهد هرچه کردگار دهد.** (ظهیر فاریابی، دهخدا)
۲۱۳۵۰. **به‌جای داشتن یک دنیا زیبایی، ذرّه‌ای شانس داشته باش.** (آذری)
۲۱۳۵۱. **به‌جای سالم سقز (وصله) نچسبان.** (قشقایی)
۲۱۳۵۲. **به‌جای سخن‌چینی، کوچه را عوض کن.** (هزاره‌ای)
۲۱۳۵۳. **به‌جای سفیداب و سرخاب، چرک‌های چشمت را پاک کن.** (خوزستانی)
۲۱۳۵۴. **به‌جای سقز، کاغذ می‌جود.** (کردی)
۲۱۳۵۵. **به‌جای سُم‌سُم، یک‌بار بگو سماق.** (آذری)
۲۱۳۵۶. **به‌جای شاهین، دالِ* دوغ‌خوری گرفتم.** (لری)
۲۱۳۵۷. **به‌جای شمع کافوری، چراغ نفت (پیه، سِنده) می‌سوزد.** (بهمنیاری، حبیم، شکورزاده، دهخدا، تهرانی، کوچه، عوام)
۲۱۳۵۸. **به‌جای شمع کافوری نشسته عقرب کوری.** (شیرازی)
۲۱۳۵۹. **به‌جای شهبازها، کلاغ‌ها را بنشانید.** (لری، کردی)
۲۱۳۶۰. **به‌جای شهرت بهتر است فرزند از آدم باقی بماند.** (ترکمنی)
۲۱۳۶۱. **به‌جای طرلان*سار آمد، به‌جای باران برف.** (آذری)
۲۱۳۶۲. **به‌جای عارم، بگذار ایمانم برود.** (ترکمنی)
۲۱۳۶۳. **به‌جای قلب، در سینه‌اش سنگ است.** (افغانی)
۲۱۳۶۴. **به‌جای کفش، کَتِلْ برمی‌گرداند.** (رامسری)
۲۱۳۶۵. **به‌جای کله‌پز سگ می‌نشیند.** (عوام)
۲۱۳۶۶. **به‌جای کهربا کاهی نشسته (نشیند) / به‌جای شیر روباهی نشسته (نشیند).** (نظامی، شکورزاده، بیرجندی، فرهنگ‌نامه، سیستانی)
۲۱۳۶۷. **به‌جای گل نشیند خار و آدور* (خار آورد).** (کرمانی، یزدی، بهمنیاری)
۲۱۳۶۸. **به‌جای گوشت و بادنجان، بگیر این تن‌پوش را ای عریان.** (خوزستانی)

۲۱۳۶۹. **به‌جای ماست، مهتاب می‌لیسد.** (افغانی)
۲۱۳۷۰. **به‌جای ماندن در بیم بلا، به چنگ بلا باش.** (هزاره‌ای)
۲۱۳۷۱. **به‌جای مکتبی یک مرد نادان / زند استاد چکش روی سندان.** (دشتستانی)
۲۱۳۷۲. **به‌جای مُهر می‌گذارن، به‌جای تسبیح برش می‌دارن.** (تهرانی)
۲۱۳۷۳. **به‌جای مَهْ نشیند عقرب کور.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۱۳۷۴. **به‌جای نازیدن به سبزی کشته‌ات به گور پدرت بناز.** (ترکمنی)
۲۱۳۷۵. **به‌جای ناف، ک..ش را بریدند.** (کردی)
۲۱۳۷۶. **به‌جای نان تفاله‌ی گاوی به دستش بده.** (جیرفتی)
۲۱۳۷۷. **به‌جای نمک یخ را نباید چشید.** (آذری)
۲۱۳۷۸. **به‌جای نمک یخ می‌لیسد.** (آذری)
۲۱۳۷۹. **به جای نهادن، چه زر باشد چه سنگ.** (بیرجندی)
۲۱۳۸۰. **به‌جای وای از آن سر، وای از این سر.** (آذری)
۲۱۳۸۱. **به‌جایی از خر سیخونت بزن که بدش می‌آید.** (سیستانی)
۲۱۳۸۲. **به‌جایی برو که روی وا ببینی نه درِ وا.** (کوچه)
۲۱۳۸۳. **به‌جایی روم که آشنایی نبینم.** (خاقانی: ۲۹۳)
۲۱۳۸۴. **به‌جایی که دست دراز شود، زبان دراز نمی‌شود.** (آذری)
۲۱۳۸۵. **به‌جایی که دعوت شده‌ای کاهلی نکن (بی‌بهانه برو)، درجایی که دعوت نشده‌ای دیده نشو.** (آذری، ترکمنی)
۲۱۳۸۶. **به‌جایی که دعوت شده‌ای فخر مفروش و برو، به‌جایی که دعوت نشده‌ای مرو و جای دعوت‌شدگان را تنگ مکن.** (قشقایی)
۲۱۳۸۷. **به‌جایی نخسبد عقاب دلیر / که آبی توان بست آن‌جا به زیر.** (نظامی؛ شفنامه: ۳۵۳، فرهنگ‌نامه)
۲۱۳۸۸. **به جذامی‌ها هم طمع می‌ورزد.** (کردی)
۲۱۳۸۹. **به جُرم جسارت به آب شاه.** (تهرانی)
۲۱۳۹۰. **به جرم زشتی یک رو هزار آیینه رسوا شد.** (بیدل: ۴۲۴، امثال‌موزون)
۲۱۳۹۱. **به جُرم عیسی، موسی را مگیر.** (عوام، دهخدا، شکورزاده)
۲۱۳۹۲. **به جرمی کآن ز فعل موسی آید / عقوبت کردن عیسی نشاید.** (مهرومشتری: ۱۱۵)
۲۱۳۹۳. **به جز از کشته ندروی.** (حافظ: ۳۴۵، دهخدا)
۲۱۳۹۴. **به جزای عمل خود گرفتار است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۱۳۹۵. **به‌جز پیر سالار لشکر مباد.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۲۱۳۹۶. **به جز ترقّیِ وارون ندیدم از طالع.** (کلیم: ۲۸۳)
۲۱۳۹۷. **به جز داننده‌ی بی‌چون نداند کس که من چونم؟** (عبدالواسع‌جبلی: ۵۵۸)
۲۱۳۹۸. **به جز سکوت نفهمیده‌ام جوابِ دگر.** (طالب‌آملی: ۶۰۷)
۲۱۳۹۹. **به جز شکر دهنی نکته‌ها (سایه‌ها) ست خوبی را.** (حافظ؛ قصاید، شکورزاده)
۲۱۴۰۰. **به جز غیب‌دان کس نداند کلید.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۶۹)
۲۱۴۰۱. **به جز کشته‌ی خویشتن ندروی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۴، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا)
۲۱۴۰۲. **به جز مرگ امید پیران چه چیز؟** (دهخدا)
۲۱۴۰۳. **به جز ویران سخن، ناید برون از خاطر ویران.** (ناصرخسرو: ۲۹۲، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۱۴۰۴. **به جست‌وجوی هنر در جهان بگرد.** (ابن‌یمین: ۳۳۱)
۲۱۴۰۵. **به جسم خشک، کرم نمی‌افتد.** (قشقایی)
۲۱۴۰۶. **به جغد بالای درخت می‌ماند، گورهای گورستان را نگاه می‌کند.** (گیلکی)
۲۱۴۰۷. **به جگرکی بند است.** (کرمانی)
۲۱۴۰۸. **به جلو که می‌روی فکر پشت‌سرت هم باش.** (رامسری)
۲۱۴۰۹. **به جمالت مناز به تبی بنده، به مالت مناز به شبی بنده.** (کرمانی)
۲۱۴۱۰. **به جن آهن نشان دادند.** (آذری)
۲۱۴۱۱. **به جنسش منّت منه که نفع به تو باز گردد.** (افغانی)
۲۱۴۱۲. **به جنگ بروم جنگجو شوم، شهید شوم ولی کشته نشوم.** (هزاره‌ای)
۲۱۴۱۳. **به جنگ خدا نمی‌توان رفت.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، سیرجانی، بیرجندی، کرمانی)
۲۱۴۱۴. **به جنگ زن و شوی، آستانه‌ی خانه می‌خندد.** (تاجیکی)
۲۱۴۱۵. **به جنگش بگیر تا به صلح راضی شود.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۲۱۴۱۶. **به جنگ شغال می‌روی؟ اسلحه‌ی شیر به کمرت ببند.** (رامسری)
۲۱۴۱۷. **به جنگش گرفتی، به صلحش بمان.** (بهمنیاری)
۲۱۴۱۸. **به جن و پری زیر درخت گردو می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۴۱۹. **به جن و پری می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۴۲۰. **به جوال خرس رفته.** (دزفولی)
۲۱۴۲۱. **به جوال گردو هرکس برسد دست می‌زند.** (بیرجندی)
۲۱۴۲۲. **به جوالی که ده‌من غوزه بگنجه، دومن ارزن هم جا می‌شه.** (افغانی)
۲۱۴۲۳. **به جوان لخت و فقیر می‌گویند دیوانه، به میش (گاو) لاغر می‌گویند پیر.** (قشقایی، آذری)
۲۱۴۲۴. **به جوانی چه بودی که به پیری باشی؟** (افغانی)

۲۱۴۲۵. **به جوانی نپرداخت، به پیری شوشکه انداخت.** (آباده‌ای)
۲۱۴۲۶. **به جو برابر به گندم دوتول*.** (افغانی)
۲۱۴۲۷. **به جوجه اردک لازم نیست شنا کردن یاد دهی.** (خرّمی)
۲۱۴۲۸. **به جوهر خالواش*می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۴۲۹. **به جوی آب می‌روی؟ سنگ مرا هم بردار ببر.** (سمنانی)
۲۱۴۳۰. **به جوی تر و آسیای کُند خودم گرفتارم (خودمان ساختیم).** (کرمانی، سیرجانی، گلبافی)
۲۱۴۳۱. **به جوی رفته دگر بار آب می‌آید.** (صائب: ۱۷۷۷)
۲۱۴۳۲. **به جوی کنار راه هر حیوان گذرنده دهان می‌زند (می‌گشاید).** (آذری)
۲۱۴۳۳. **به جوی که آبِ رفته‌بود باز می‌آید.** (افغانی)
۲۱۴۳۴. **به جویی (به‌جایی) که بگذشت یک‌بارآب / نسازد خردمند از او جای خواب.** (فردوسی: ۹۱۶فرهنگ‌نامه)
۲۱۴۳۵. **به جویی که آب آمد، امید است باز هم بیاید.** (آذری)
۲۱۴۳۶. **به جویی که آب باز رفته باز نمی‌گردد.** (افغانی، تاجیکی)
۲۱۴۳۷. **به جویی که آب رفت یک دوبار، آب باز آید.** (تاریخ بیهقی: ۷۴۳)
۲۱۴۳۸. **به جویی که آب نرفته باشد، آب می‌برد.** (رامسری)
۲۱۴۳۹. **به جهنم، پس پنیر بده.** (کوچه)
۲۱۴۴۰. **به جهنّم، چوب انداخته‌ام.** (نمینی)
۲۱۴۴۱. **به جیغ زدن خروسی نمی‌شود روز.** (تاجیکی)
۲۱۴۴۲. **به چابک‌تر از خود میانداز تیر.** (سعدی؛ بوستان: ۱۸۰، شکورزاده)
۲۱۴۴۳. **به چادر دادی به کفن برآمد.** (افغانی)
۲۱۴۴۴. **به چارق پدرت سلام بده.** (ساوه‌ای)
۲۱۴۴۵. **به‌چاره نگردد دگر نیست هست.** (دهخدا)
۲۱۴۴۶. **به چاه تف نکن شاید از وی آبی نوشی.** (تاجیکی)
۲۱۴۴۷. **به چاه چه ضرری می‌رسد، ک..ن سطل پاره می‌شود.** (تابیادی)
۲۱۴۴۸. **به چاه مستراح که سنگ انداختی بویش قطع نشود.** (آذری)
۲۱۴۴۹. **به چراغ آفتاب می‌جویی؟** (خاقانی، امثال‌موزون)
۲۱۴۵۰. **به چربی بر آید ز سوراخ مار.** (کوش‌نامه: ۱۵۹۴)
۲۱۴۵۱. **به چربی بیاور به تیزی بُبر.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۴۵)
۲۱۴۵۲. **به چرخ اندر چه جویی به ز خورشید؟** (ویس‌و رامین: ۱۵۹)
۲۱۴۵۳. **به چُس بند است به گوز پیوند.** (دامغانی)
۲۱۴۵۴. **به چُس خریده، به گوز زورش می‌آید آزاد کند.** (کوچه، شیرازی)
۲۱۴۵۵. **به چُس خریده به گوز نمی‌تواند آزادم کند.** (شیرازی)
۲۱۴۵۶. **به چُس‌دانش خُورد.** (بیذوی)
۲۱۴۵۷. **به چُس صبحدم می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۴۵۸. **به چس غریبان بند است.** (کرمانی، کاشانی)
۲۱۴۵۹. **به چُس مردگان و گوز زندگان بند است.** (سیرجانی)
۲۱۴۶۰. **به چشم آدم حلال‌زاده نمی‌آید.** (سیرجانی)
۲۱۴۶۱. **به چشم از دور هر دشتی بساط پرنگار آید.** (شکورزاده، امثال‌موزون)
۲۱۴۶۲. **به چشم ببین، به دل باور کن.** (کوچه، بهمنیاری)
۲۱۴۶۳. **به‌چشم برادری، به‌چشم خواهری.** (دهخدا)
۲۱۴۶۴. **به چشم بسته سنگی می‌پراند.** (اخگر، امثال‌موزون)
۲۱۴۶۵. **به چشم بی‌بصران توتیا نباید ریخت.** (صائب: ۸۱۳ تکمله)
۲۱۴۶۶. **به چشم، بیش از گوش اعتماد کن.** (خرّمی)
۲۱۴۶۷. **به چشمت اعتماد مکن.** (خرّمی)
۲۱۴۶۸. **به چشم ترسنده، خس و خاشاک می‌افتد.** (آذری، قشقایی)
۲۱۴۶۹. **به چشم خویش دیدم در بیابان / که آهسته سبق برد از شتابان.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۶)
۲۱۴۷۰. **به چشم‌داشت همسایه بنشینی گرسنگی می‌کشی.** (آملی)
۲۱۴۷۱. **به چشم دیده، به نعل گیوه.** (آمره‌ای)
۲۱۴۷۲. **به چشم شتر که شیشه نمی‌گذارند.** (بیرجندی)
۲۱۴۷۳. **به چشم کم مبین در هیچ ذره / که او را هم زخورشید است بهره.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۳۴۱۹)
۲۱۴۷۴. **به چشمِ کم مبین دیوانه را.** (کلیم: ۲۳۱)
۲۱۴۷۵. **به چشم کور سرمه کشیدن چه فایده؟** (تاجیکی)
۲۱۴۷۶. **به چشم کور سرمه می کشد.** (آذری)
۲۱۴۷۷. **به چشم کور شب و روز یکسان است.** (آذری)
۲۱۴۷۸. **به چشم کور ماله می‌کشند.** (لری)
۲۱۴۷۹. **به چشم کور می‌دهد، از چشم بینا می‌گیرد.** (بختیاری)
۲۱۴۸۰. **به چشم گم‌شدگان سرمه می‌نماید دود.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۴۲۹)
۲۱۴۸۱. **به چشم مار ارزن فرود می‌اندازد.** (اردبیلی)
۲۱۴۸۲. **به چشم من سیخ می‌کشد.** (رامسری)
۲۱۴۸۳. **به چشمی طیرگی کردن که برخیز / به دیگر چشم غمازی که مگریز.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۴۶)
۲۱۴۸۴. **به چشمی که بترسد (خیره‌شود) خار و خاشاک می‌افتد.** (قشقایی، ترکمنی، آذری)
۲۱۴۸۵. **به چغوت* گفتند: «چرا تخم نمی‌گذاری؟» گفت: «یکی گذاشتم ک..نم پاره شد.»** (سیرجانی)

۲۱۴۸۶. **به چموش تو، تخت (ته) نیست؟** (گیلکی)
۲۱۴۸۷. **به چنان دیگ، لایق این کمچه.** (دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۱۴۸۸. **به چنگر می‌ماند، میان گمج خورشت‌پزی هم نوک می‌زند.** (گیلکی)
۲۱۴۸۹. **به چنگ و دندان جمع باید کرد و با دهان باید خورد.** (آذری)
۲۱۴۹۰. **به چوب بید می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۴۹۱. **به چوب توسکا می‌ماند، فقط برای چاه آب خوب است.** (گیلکی)
۲۱۴۹۲. **به چوپان، مجلس حرام.** (گنبدکاووسی)
۲۱۴۹۳. **به چوگان همّت توان برد گوی.** (بهمنیاری، افغانی، شکورزاده، عوام، دهخدا)
۲۱۴۹۴. **به چهار چشم گریه می‌کند.** (آذری)
۲۱۴۹۵. **به چه چیزت دل خوش کنم؟ به سخنان خوبت؟ یا وقت نزدیکت؟** (سیستانی)
۲۱۴۹۶. **به چه چیزت قسم؟** (لری)
۲۱۴۹۷. **به چهره‌ی‌انسان توجّه نکن، به حرفش توجّه کن.** (قشقایی)
۲۱۴۹۸. **به چه کنم، چه کنم گرفتار شد.** (آمره‌ای)
۲۱۴۹۹. **به چهل برسد به پنجاه نمی‌رسد.** (گیلکی)
۲۱۵۰۰. **به چیز خشکیده و قدیمی می‌ماند، تا دست بزنی کج می‌شود.** (گیلکی)
۲۱۵۰۱. **به چیزی که کار نداری چه کار؟** (افغانی)
۲۱۵۰۲. **به چین ابروی دربان نیرزد / درون خانه گر خاقان چین است.** (هبله‌رودی)
۲۱۵۰۳. **به حاجتی که رَوی تازه روی و خندان باش.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۳، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۲۱۵۰۴. **به حاشیه‌اش نگاه کن بعد پارچه را بخر.** (درگزی)
۲۱۵۰۵. **به حاشیه‌اش نگاه کن و چلوارش را بخر، به مادر نگاه کن و دختر را بگیر.** (قشقایی)
۲۱۵۰۶. **به حال بیچاره‌ای می‌گریم که تو می‌خواهی همسایه‌اش شوی.** (سیستانی)
۲۱۵۰۷. **به حال خوابیده زور می‌زنی.** (سیستانی)
۲۱۵۰۸. **به حج رفته آمد، به ساج رونده نیامد.** (آذری)
۲۱۵۰۹. **به حج رفته‌ای امّا چشمانت مانند قبل است.** (ترکمنی)
۲۱۵۱۰. **به حدّ خویش هر نقصی کمالی است.** (قاآنی، شکورزاده، دهخدا)
۲۱۵۱۱. **به حدّ گلیمت بکن پا دراز.** (بهمنیاری)
۲۱۵۱۲. **به حرص ار شربتی خوردم بگیر از من که بد کردم / بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا.** (سنایی؛ دیوان: ۵۷)
۲۱۵۱۳. **به حرف ابله (روستایی، فضول، خبرچین) می‌گیرند، امّا وِل نمی‌کنند.** (کوچه، شکورزاده)
۲۱۵۱۴. **به حرف تو پیاز ریز نمی‌کنند.** (بیرجندی)
۲۱۵۱۵. **به حرف حلوا دهان شیرین نمی‌شود.** (هبله‌رودی)
۲۱۵۱۶. **به حرف روستایی، حاکم آدم را می‌گیرد امّا رها نمی‌کند.** (کوچه)
۲۱۵۱۷. **به حرف زن کسی مزن، به حرف مرد آسیا بگرد.** (نیشابوری)
۲۱۵۱۸. **به حرف زن و آفتاب زمستان اطمینان نکن.** (بختیاری)
۲۱۵۱۹. **به حرف سگ دُم بریده باران نمی‌بارد.** (بروجردی)
۲۱۵۲۰. **به حرف سگ و گربه باران نمی‌بارد.** (نهاوندی)
۲۱۵۲۱. **به حرف کسی شلغم ریز نمی‌کند.** (سبزواری)
۲۱۵۲۲. **به حرف ما نه خری وا می‌کنند نه خری می‌بندند.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۱۵۲۳. **به حرف مردم کارت بار نمی‌شود.** (بختیاری)
۲۱۵۲۴. **به حرف من شغال از نیزار بیرون نمی‌رود.** (آملی)
۲۱۵۲۵. **به حرف و صوت پلنگی نیاید از روباه.** (بیدل، امثال‌موزون)
۲۱۵۲۶. **به حساب شالی، ورمز (علف هرز) هم آب می‌خورد.** (مازندرانی)
۲۱۵۲۷. **به‌حسنت (حسن) مناز به‌یک تب بند است، به‌مالت (مال) مناز به‌یک شب بند است.** (دهخدا، کوچه)
۲۱۵۲۸. **به حُسن خُلق توان کرد صید اهل نظر / به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را.** (حافظ قدسی: ۱۲عوام، شکورزاده)
۲۱۵۲۹. **به حسن کچل گفتند: «برو کفن بیاور.» رفت و روز هفتم آمد.** (بهشهری)
۲۱۵۳۰. **به حسن گریه کنم یا به حسین یا به رضا؟** (اصفهانی)
۲۱۵۳۱. **به حسن می‌گویم، حسین تو بشنو.** (گیلکی)
۲۱۵۳۲. **به حُسن نازی تبی، به مال نازی، شبی.** (کوچه، عوام)
۲۱۵۳۳. **به حسن و لطف و امانیِ دهر غرّه مشو.** (قاسم انوار)
۲۱۵۳۴. **به حقّ چیزهای نشنیده.** (تهرانی، اصفهانی)
۲۱۵۳۵. **به حقّ همسایه به حقّ رفیق.** (لری)
۲۱۵۳۶. **به حقیقت چراغ را بکشد / اگر از حد برون رود روغن.** (مسعودسعدسلمان)
۲۱۵۳۷. **به حکم شیخ لطف‌الله، المفلس فی امان‌الله.** (شکورزاده)
۲۱۵۳۸. **به حکیم بروی دواست، به ملاّ بروی دعا.** (عوام، دهخدا، کوچه)
۲۱۵۳۹. **به حلزون‌شکن یخ زده می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۵۴۰. **به حلواپزی صد کس آتش پزد / به حلوا دهان را یکی خوش کند.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۵۱۳)

۲۱۵۴۱. **به حلوا حلوا گفتن، دهن شیرین نمی‌شود.** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)
۲۱۵۴۲. **به حلوا دهد طفل چیزی (دُری) ز دست.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۴۵، فرهنگ‌نامه)
۲۱۵۴۳. **به حلوا نمک نمی‌پاشند.** (آذری)
۲۱۵۴۴. **به حمّام رفت و از خزینه پرهیز کرد.** (سرخه‌ای)
۲۱۵۴۵. **به حمّام شاه چراغ قسم.** (زرقانی)
۲۱۵۴۶. **به حمّام می‌رود به خزینه نمی‌نشیند.** (گلبافی)
۲۱۵۴۷. **به حمّوم روان نرسی، به حجله روان می‌رسی.** (شهربابکی)
۲۱۵۴۸. **به حیل بر فلک توان رفتن / آن‌چه تدبیر کرد زور نکرد.** (طوطی‌نامه: ۳۱۶)
۲۱۵۴۹. **به حیله کوه را هامون توان کرد.** (طوطی‌نامه: ۳۱۶)
۲۱۵۵۰. **به خاتمی نتوان زد دم از سلیمانی.** (حافظ؛ قصاید، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۱۵۵۱. **به خاراندن و مالیدن او را به راه بیاور.** (بختیاری)
۲۱۵۵۲. **به خارپشت گفتند: «نرم‌تر از همه‌ی حیوانات چیست؟» گفت: «بچّه‌ی خودم.»** (اراکی)
۲۱۵۵۳. **به خار خشک خزان و بهار هردو یکی است.** (صائب: ۸۷۱ تکمله)
۲۱۵۵۴. **به خار و خس نتوان سیر کرد آتش را.** (صائب: ۱۹۱۶، تکمله)
۲۱۵۵۵. **به خاریدن نباشد احتیاجی پشت ناخن را.** (غنی، امثال‌موزون)
۲۱۵۵۶. **به خاطر آدم خوب زهر مار هم بخوری می‌ارزد.** (لری)
۲۱۵۵۷. **به خاطر ایشونه که زلف بی‌بی پریشونه.** (گلپایگانی)
۲۱۵۵۸. **به خاطر (برای) یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند.** (کرمانی، دامغانی، افغانی، دهخدا)
۲۱۵۵۹. **به خاطر تو بغداد رفتم.** (لری)
۲۱۵۶۰. **به خاطر تو (خاطرش) شب‌ها پابرهنه می‌خوابم.** (گیلکی، هزاره‌ای)
۲۱۵۶۱. **به خاطر تو قرآن به گردنم بیاویزم؟** (سنگسری)
۲۱۵۶۲. **به خاطر در تخته‌ای تو نمی‌توانم در هیزمی خودم را بسوزانم.** (مرندی)
۲۱۵۶۳. **به خاطر شپش پوستین را آتش می‌زند.** (شکورزاده)
۲۱۵۶۴. **به خاطر شکم نیست، بلکه به خاطر قدرم است.** (مرندی)
۲۱۵۶۵. **به خاطر شکمویی‌ام آتش بین دو پایم افتاد.** (لری)
۲۱۵۶۶. **به خاطر عقل سوخته.** (سنگسری)
۲۱۵۶۷. **به خاطر کاری که شالوده و اساس ندارد چرا خودمان را آلوده کنیم؟** (قشقایی)
۲۱۵۶۸. **به خاطر گل است که دور خار می‌گردم.** (سیستانی)
۲۱۵۶۹. **به خاطر مال دنیا برادر چشم برادر را در می‌آورد.** (شکورزاده)
۲۱۵۷۰. **به خاطر مرده، زنده را نرنجان.** (هزاره‌ای)
۲۱۵۷۱. **به خاطر موش چاه را کور نمی‌کنند.** (کرمانی)
۲۱۵۷۲. **به خاطر میش‌هاست که بی‌بی مشغول گل افشانی است.** (لری)
۲۱۵۷۳. **به خاطر نپار [خرپشته یا بالکن] بلند تو، کومه‌ی کوچک‌مان را آتش بزنیم؟** (مازندرانی)
۲۱۵۷۴. **به خاطر نجّار دست آهنگر را می‌برّند.** (بیرجندی)
۲۱۵۷۵. **به خاطر یک انگشت عسل، ته یک مشک را سوراخ می‌کند.** (ارومیه‌ای)
۲۱۵۷۶. **به خاطر یک انگشت کره، یک خمره را می‌شکند.** (آذری)
۲۱۵۷۷. **به خاطر یک بوته‌ی گل به هزار بوته‌ی علف هرز و تلخ آب می‌دهند تا آب به بوته‌ی گل برسد.** (آذری)
۲۱۵۷۸. **به خاطر یک بوته‌ی گل صد بوته‌ی خار (گندمک) آب می‌خورد.** (افغانی، لری)
۲۱۵۷۹. **به خاطر یک حرف، آدم، دوست را رها نمی‌کند.** (کهگیلویه)
۲۱۵۸۰. **به خاطر یک خوشه‌ی گندم، صد مُلور* آب می‌خورند.** (کردی)
۲۱۵۸۱. **به خاطر یک شپش، پوستین را جر نمی‌دهند.** (افغانی)
۲۱۵۸۲. **به خاطر یک شپش، نمی‌شود لحاف را سوزاند.** (آذری)
۲۱۵۸۳. **به خاطر یک گل باید آزار صد خار را تحمّل کرد.** (درگزی)
۲۱۵۸۴. **به خاطر یک گُل، صد تا خار آب می‌خورد.** (کوچه)
۲۱۵۸۵. **به خاک توده‌ی (خاکدان) مادر باش، به زر توده‌ی پدر نی.** (افغانی)
۲۱۵۸۶. **به خاک دست بزند برایش طلا می‌آورد.** (تهرانی)
۲۱۵۸۷. **به خاکِ سیه نشسته‌ایم (نشست).** (مازندرانی)
۲۱۵۸۸. **به خاک شراب‌خانه تیمم مکن، به عشق فاحشه خود را گم.** (افغانی)
۲۱۵۸۹. **به خاک میکده رندان مست محترمند.** (جرأت، امثال‌موزون)
۲۱۵۹۰. **به خالو گفتند: «خرت چند؟» گفت: «سوارم کن ببرم ده.»** (شیرازی)
۲۱۵۹۱. **به خاله گفتم به عالم گفتم.** (سیرجانی)
۲۱۵۹۲. **به خان کسان کدخدایی مکن.** (سعدی، حییّم)
۲۱۵۹۳. **به خانه‌ات آمدم دوغم ندادی، پشت سرم (دنبالم یا عقبم) ماست می‌فرستی؟** (شکورزاده، بختیاری، تربتی، کرمانی، بهمنیاری)

۲۱۵۹۴. **به خانه‌ات شاغی*راه مده و در باغچه‌ات آلو مکار.** (آذری)
۲۱۵۹۵. **به خانه‌اش بروی باید پاچه‌ها را بالا بزنی.** (سنگسری)
۲۱۵۹۶. **به خانه‌اش نان نی، نامش فتح‌الله خان (تُه تنور).** (افغانی)
۲۱۵۹۷. **به خانه‌ام نان نیست، نامم فتح‌الله خان.** (افغانی)
۲۱۵۹۸. **به خانه‌ای که پر آب است خواب دشوار است.** (بیدل: ۲۷۸، امثال‌موزون)
۲۱۵۹۹. **به خانه‌ای که مهمان زیاد آید زن و بچه زیر دست و پا می‌ماند.** (آذری)
۲۱۶۰۰. **به‌خانه درون خواب و در گور خواب / به بیداریت پس کی آید شتاب؟** (گرشاسب‌نامه: ۲۶۸، دهخدا)
۲۱۶۰۱. **به خانه می‌روم، پیر زال می کوبد (می‌زند)، بیرون می‌روم خدا می‌زند.** (آذری)
۲۱۶۰۲. **به خانه نشستن بود کار زن.** (گرشاسب‌نامه: ۲۷۳، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۱۶۰۳. **به خانه نشستن بی‌بی (مریم) از بی‌چادری است.** (کوچه، بهمنیاری)
۲۱۶۰۴. **به خانه‌ی بابیم صدمن آردِ ترمیده*، به من که نمی‌ده چه فایده؟** (افغانی)
۲۱۶۰۵. **به خانه‌ی تاریک بی‌چراغ نتوان زیست.** (افغانی)
۲۱۶۰۶. **به خانه‌ی خالی گیر کردند.** (افغانی)
۲۱۶۰۷. **به خانه‌ی‌خود آش نمی‌برد، به خانه‌ی‌دیگران سیمیان* می‌برد.** (افغانی)
۲۱۶۰۸. **به خانه‌ی خود بنشین، خانه‌ی همسایه‌ات را یاد کن.** (بختیاری)
۲۱۶۰۹. **به خانه‌ی خود صبر ایوب، به خانه‌ی دیگران مرتضی علی (ع).** (افغانی)
۲۱۶۱۰. **به خانه‌ی دایی‌ام رفتم تا خوشی ببینم، پنیرک بخورم و پهن گاو دفع کنم.** (بختیاری)
۲۱۶۱۱. **به خانه‌ی‌دخترش رفت، ران غاز خورد.** (آملی)
۲۱۶۱۲. **به خانه‌ی دروغ‌گو آتش افتاد، کس باور نکرد.** (آذری)
۲۱۶۱۳. **به خانه‌ی‌دشمن به چه‌کار (چرا) می‌روی؟ دوست در گرو دارم.** (سبزواری، هراتی)
۲۱۶۱۴. **به خانه‌ی‌دوست بسیار نرو، هر چند که عزیزی عاقبت خوارشوی.** (تاجیکی)
۲۱۶۱۵. **به خانه‌ی کدخدا راهش نمی‌دادند، می‌گفت: «اسب من را خانه‌ی کدخدا ببرید و آخورش را نقل بریزید.»** (خوانساری)
۲۱۶۱۶. **به خانه‌ی‌هر کس برود برمی‌گردد.** (گیلکی)
۲۱۶۱۷. **به خانه‌ی‌همسایه گُل بارد بوی آن به خانه‌ی ما خواهد آمد.** (ابهری)
۲۱۶۱۸. **به خدا ار به‌حقیقت نگری مه شعبان و صفر یکسان است.** (دهخدا)
۲۱۶۱۹. **به خدا زنده‌ای، خدا را شو.** (اوحدی: ۶۲۲)
۲۱۶۲۰. **به خدا ناس نه‌ای، نسناسی.** (جامی: ۴۵۹)
۲۱۶۲۱. **به خدا نان می‌برد.** (اهری)
۲۱۶۲۲. **به خدا نزدیکی، شفاعت ما را هم (دعایی هم در حق ما) بکن.** (کوچه)
۲۱۶۲۳. **به خدایی که خالق بشر است / همدم مهربان بِهْ از پدر است.** (شکورزاده، تهرانی)
۲۱۶۲۴. **به خدمت، تهمت.** (تاجیکی)
۲۱۶۲۵. **به خدمت منه دست بر کفش من / مرا نان ده و کفش بر سر بزن.** (سعدی؛ بوستان: ۸۹ فرهنگ‌نامه)
۲۱۶۲۶. **به خدمتی که امر کرده‌ای نگاه کن و به مزدی که داده‌ای.** (آذری)
۲۱۶۲۷. **به خرابه‌ی‌جمال‌آباد می‌ماند.** (قزوینی)
۲۱۶۲۸. **به خرابه‌ی کوفه می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۶۲۹. **به خر استخوان می‌خورانند و به سگ کاه.** (قشقایی)
۲۱۶۳۰. **به خر بزنی، چیز فراوانه.** (بیرجندی)
۲۱۶۳۱. **به خربزه‌ی شاه مرادی می‌مانند، یکی از یکی شیرین‌تر.** (گیلکی)
۲۱۶۳۲. **به خر بگو چهارشنبه کِی است؟** (قمی)
۲۱۶۳۳. **به خرج شدن پول نگاه مکن، به انجام کار توجه داشته باش.** (آذری، قشقایی)
۲۱۶۳۴. **به خرچنگ گفتند: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «از جلوداری.» گفتند: «به این دست و پا که تو داری؟»** (هبله‌رودی، کوچه)
۲۱۶۳۵. **به خرچنگ گفتند: «برو آبداری.» گفت: «هیهات از پایی که من دارم.»** (نوشهری)
۲۱۶۳۶. **به خرچنگ گفتند: «چرا از دو طرف (دوسو، پهلو) می‌روی؟» گفت: «پیشرفتم در این است.»** (کوچه)
۲۱۶۳۷. **به خرچنگ گفتند: «چرا یک وری راه (کج) می‌روی؟» گفت: «جوانی است و هزار چم و خم.»** (کوچه، شکورزاده، عوام، بهمنیاری)
۲۱۶۳۸. **به خرچنگ گفتند: «چرا کج و معوج راه می‌روی؟» گفت: «از نجابت من است.»** (آملی)
۲۱۶۳۹. **به خرچنگ گفتند: «چرا کج کج راه می‌روی؟» گفت: «نشانه‌ی‌جوان‌مردی است.»** (رامسری)
۲۱۶۴۰. **به خرچنگ گفتند: «چرا یک‌وری و چپ‌چپ می‌روی؟» گفت: «این هم یک راه پدرسوختگی است (پدرسوختگی).»** (آذری)

۲۱۶۴۱. **به خرچنگ گفتند: «چرا یک‌وری راه می‌روی؟» گفت: «این شگرد من است بزرگی چم و خم دارد.»** (مازندرانی)

۲۱۶۴۲. **به خرچنگ گفتند: «چرا دوسره راه می‌روی؟» گفت: «زمانه را دیدم.»** (افغانی)

۲۱۶۴۳. **به خرچنگ گفتند: «چرا کج می‌روی؟» گفت: «عالم جوانی است.»** (مشمر، هبله‌رودی)

۲۱۶۴۴. **به خرچنگ گفتند: «چه هنر داری؟» گفت: «رکاب‌داری.» گفتند: «عجب دست و پای قشنگی داری؟»** (بیرجندی)

۲۱۶۴۵. **به خرچنگ گفتند: «فدای راه رفتنت (زرنگیت)» گفت: «با هردو سر می‌روم.»** (ایلامی)

۲۱۶۴۶. **به خرچنگ گفتند: «کجا؟» گفت: «چین و ماچین.» گفتند: «با همین پر و پاچین؟»** (کوچه)

۲۱۶۴۷. **به خرچنگ می‌گویند: «چرا کج و معوج راه می‌روی؟» می‌گوید: «برای خودنمایی است.»** (مازندرانی)

۲۱۶۴۸. **به‌خر خبر دادند که زن تو کرّه‌ی خر نر زایید، گفت: «نه از بارم کم می‌شود نه از سیخونک.»** (رامسری)

۲۱۶۴۹. **به خرخسته و مانده، یک چُش بگویی وا می‌ایستد.** (آذری)

۲۱۶۵۰. **به خر خوش خیال می‌ماند.** (گیلکی)

۲۱۶۵۱. **به خُردان مفرمای کار درشت.** (سعدی؛ بوستان: ۷۵، عوام، بهمنیاری، دهخدا)

۲۱۶۵۲. **به خر دستش نمی‌رسد پالانِ خر را می‌زند (می‌کوبد).** (کوچه، عوام، دهخدا)

۲۱۶۵۳. **به خُردگی منگر دانه‌ی‌سپیدان را.** (ناصرخسرو: ۱۱۸، شکورزاده، دهخدا)

۲۱۶۵۴. **به خردمندی کارها بندید.** (افغانی)

۲۱۶۵۵. **به خردی چه بینی به دندان مار / به زهرش نگه کن به هنگام کار.** (افغانی)

۲۱۶۵۶. **به خر زورش نمی‌رسد، پالان را سوزن می‌زند.** (مراغه‌ای)

۲۱۶۵۷. **به خرس تیر خورده می‌ماند.** (سمنانی)

۲۱۶۵۸. **به خرس خوابیده چوب نده.** (جویباری)

۲۱۶۵۹. **به خرس (خوک) گفتند: «خانه‌ات خراب شد.» گفت: «زیر این درخت نشد، زیر آن درخت.»** (مازندرانی)

۲۱۶۶۰. **به خرس گفتند: «امروز چند شنبه است؟» گفت: «هفت شنبه.»** (بختیاری)

۲۱۶۶۱. **به خرس گفتند: «برف می‌بارد.» گفت: «من این‌جا هستم برای ترسیدن و لرزیدن.»** (گیلکی)

۲۱۶۶۲. **به خرس گفتند: «تو را می‌خواهند چوپان کنند.» گریه کرد و گفت: «نکند دروغ باشد.»** (مازندرانی)

۲۱۶۶۳. **به خرس گفتند: «چرا تاگ (بَن) نمی‌خوری؟» گفت: «زرم را به سنگ نمی‌زنم.»** (بختیاری)

۲۱۶۶۴. **به خرس گفتند: «حرف بزن.» گفت: «پمبلاپف.»** (بختیاری)

۲۱۶۶۵. **به خرس گفتند: «دوستت می‌دارم.» رید توی هاون.** (یزدی)

۲۱۶۶۶. **به خرس گفتند: «کدام فصل بهتر است.» گفت: «اگر بگویم پاییز، می‌گویند به شکم وابسته‌است.»** (مازندرانی)

۲۱۶۶۷. **به خرس گفتند: «معرفت.» گفت: «پف.»** (دزفولی، کوچه)

۲۱۶۶۸. **به خرس می‌گوید برو آهنگری کن.** (مازندرانی، شاهرودی)

۲۱۶۶۹. **به خر سوار شو، تا به اسب برسی.** (سرابی)

۲۱۶۷۰. **به خر شده‌ام راضی، خر هم می‌کند نازی.** (تهرانی، شکورزاده)

۲۱۶۷۱. **به خر کمانش کشیده.** (هبله‌رودی)

۲۱۶۷۲. **به خر که کار نداری چه حاجت به گفتن ایشّه؟** (هزاره‌ای)

۲۱۶۷۳. **به خر گاییدن مدد می‌دهند.** (هبله‌رودی)

۲۱۶۷۴. **به خر گفتند: «ادبت کو؟» دمش را نشان داد.** (تهرانی)

۲۱۶۷۵. **به خر گفتند: «بیا» گفت: «مشک‌هاتان خالی‌اند.»** (دزفولی)

۲۱۶۷۶. **به خر گفتند: «تا کجا بار می‌بری؟» گفت: «تا هرجا که آقا چماق بفرماید.»** (لری)

۲۱۶۷۷. **به خر گفتند: «تورا عروسی دعوت کردند، گفت: «یا می‌خواهند آب بکشند یا هیزم بارم کنند.»** (مازندرانی)

۲۱۶۷۸. **به خرگفتند: «چوچه*ات مبارک.» گفت: «چیزی از بار پشت من کم نشد.»** (افغانی)

۲۱۶۷۹. **به خر گفتند: «خرتر از خودت کیست؟» گفت: «کسی که برایم سوت می‌زند.»** (بروجردی)

۲۱۶۸۰. **به خر گفتند: «زنت پسر زاییدکه یاورت باشد.» گفت: «نه بار پشتم کم می‌شود نه سیخول رانم.»** (مازندرانی)

۲۱۶۸۱. **به خر گفتند: «فردا عید است.» گفت: «به حال من فرقی ندارد، یا می‌خواهند بروم به آب یا به هیزم.»** (لری)

۲۱۶۸۲. **به خر گفتند: «کرمانج.» دو روز از جو قهر کرد.** (کردی)

۲۱۶۸۳. **به خر گفتند: «کرّه‌ات مبارک.» گفت: «بار پشتم هست.»** (افغانی)

۲۱۶۸۴. **به خر گفتند: «کی می‌رسی به ده؟» گفت: «از سیخکی (سُکسُکی) بپرس.»** (کوچه، شکورزاده، دهخدا، عوام)

۲۱۶۸۵. **به خر گفتند: «معرفتت را نشان بده.» خوابید توی خاکستر (خاک) غلت زد.** (آذری)

۲۱۶۸۶. **به خرگوش گفتند: «برف می‌بارد.» گفت: «خدای ما کریم است.»** (آذری)

۲۱۶۸۷. **به‌خرگوش می‌گوید: «در رو.» به تازی می‌گوید: «بگیرش.»** (کردی‌کرمانشاهی، آذری)

۲۱۶۸۸. **به خر لگدانداز، بار سنگین می‌بندند.** (آذری)

۲۱۶۸۹. **به‌خرما چه یازی چو ترسی ز خار؟** (فردوسی: ۲۲۵۵، دهخدا، امثال‌موزون)

۲۱۶۹۰. **به خر می‌گوید: «سلام دایی.»** (لری)

۲۱۶۹۱. **به خر می‌گوید: «نُه شنبه چه وقت است؟»** (سمنانی)

۲۱۶۹۲. **به خر ناله کردن نمی‌آید.** (مازندرانی)

۲۱۶۹۳. **به خره، خره دنیا را خورد.** (کردی)

۲۱۶۹۴. **به خری که بار داری (نداری)، او را چه کار داری؟** (تاجیکی، افغانی)

۲۱۶۹۵. **به خری که کار نداری اوشه (هوشه، یوشه) مگوی.** (افغانی)

۲۱۶۹۶. **به خری که کار نداری، چه حاجت به هُش است؟** (هزاره‌ای)

۲۱۶۹۷. **به خسیس گفتند: «تبت را بده.» گفت: «نوبه‌ی‌خودم است.»** (شکورزاده)

۲۱۶۹۸. **به خط نکشیده بند است.** (اصفهانی)

۲۱۶۹۹. **به خط و خال گدایان مده خزینه‌ی دل / به دست شاه و شی ده که محترم دارد.** (حافظ: ۸۱، فرهنگ‌نامه)

۲۱۷۰۰. **به خُل گفتند: «در این‌جا بالاخانه بساز.» گفت: «اگر زن بگیرم پسر زاید و بمیرد چه کنم؟»** (اشتهاردی)

۲۱۷۰۱. **به خوابِ تشنه لبان دائم آب می‌آید.** (یحیی کاشانی، شکورزاده)

۲۱۷۰۲. **به خواب دادی، به گاو دادی.** (بیرجندی)

۲۱۷۰۳. **به خواب هیچ مسلمانی (کافری) نیایی (نیاید).** (کوچه)

۲۱۷۰۴. **به خواری مردن بهتر از خوار شدن نزد دونان.** (افغانی)

۲۱۷۰۵. **به خواستگاری دختر اللهیار می‌روی، برای دختر الیاس هم دستی بینداز.** (الیکایی)

۲۱۷۰۶. **به خواف ریده، حالا نوبت باخَزره؟** (مشهدی)

۲۱۷۰۷. **به خوانِ کسان کدخدایی مکن.** (گرشاسب‌نامه، شکورزاده، عوام، دهخدا)

۲۱۷۰۸. **به خواهش باد را نتوان گرفتن.** (ویس‌و رامین: ۳۲۴، شکورزاده)

۲۱۷۰۹. **به خوبان خوبی به بدان بدی.** (تاجیکی)

۲۱۷۱۰. **به خوبان نزدیک شو و از بدان دور.** (تاجیکی)

۲۱۷۱۱. **به خوب، خوب گفته‌اند و به بد، بد.** (آذری)

۲۱۷۱۲. **به خوبی، بدی، به خرِ کور، کاهدان.** (ابهری، مرندی)

۲۱۷۱۳. **به خوبی، خوبی کردن کار هر مردی است به بدی، خوبی‌کردن، کار جوان‌مرد است.** (ابهری)

۲۱۷۱۴. **به خودت خاری به دوستت جوال‌دوز.** (آذری)

۲۱۷۱۵. **به خود دراز مگردان زبان بدگو را.** (صائب: متفرقات)

۲۱۷۱۶. **به خود دیدی و به ما گفتی.** (هزاره‌ای)

۲۱۷۱۷. **به خودش حلوا نمی‌کند که به ما کاچی کند.** (شهربابکی)

۲۱۷۱۸. **به خودش کور است به دیگران بینا.** (هزاره‌ای)

۲۱۷۱۹. **به خود گمان نَبرد هیچ‌کس که نادانم.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۵)

۲۱۷۲۰. **به خودم کدخدا، به زنم، زنِ کدخدا بگویند.** (آذری)

۲۱۷۲۱. **به خود نناز که دنیا به تو بنازد.** (لنجانی)

۲۱۷۲۲. **به خوردن احمد بوری، به کار کردن نقد علی کوری.** (خمین)

۲۱۷۲۳. **به خوردن تیّار (زرنگ) به کار کردن عیّار.** (تاجیکی)

۲۱۷۲۴. **به خوردن خوب زرنگه، به کردن بز لنگه.** (لنجانی)

۲۱۷۲۵. **به خوردن سیر نشدی به لیسیدن سیر نمی‌شوی؟** (کوچه، افغانی)

۲۱۷۲۶. **به خورده بده که در جست‌وجوی آن است.** (بختیاری)

۲۱۷۲۷. **به خورشید می‌گوید در نیا که من درآمدم.** (لری)

۲۱۷۲۸. **به خوشه‌چینی خرمن نمی‌شود.** (زرقانی)

۲۱۷۲۹. **به خوک تیر خورده می‌ماند.** (هبله‌رودی، مشمر)

۲۱۷۳۰. **به خوک خوانسار می‌ماند.** (گیلکی)

۲۱۷۳۱. **به خوک می‌ماند، سرش را راست کند، بند خایه‌اش می‌گسلد.** (گیلکی)

۲۱۷۳۲. **به خونت تشنه‌ام، به گوشتت گرسنه.** (گیلکی)

۲۱۷۳۳. **به خون هم تشنه شدند شغال به مرغ و سگ به گرگ.** (نیشابوری)

۲۱۷۳۴. **به‌خویشاوندان کم از خویش محتاج بودن مصیبتی عظیم دان.** (دهخدا)

۲۱۷۳۵. **به خیالت توی کعتر (کرت) ریحان می‌روید؟** (اصفهانی)

۲۱۷۳۶. **به خیال دیوانه هر روز عید است.** (آذری)

۲۱۷۳۷. **به خیالش آب گل گندم را دارد کار می‌کند.** (لنجانی)

۲۱۷۳۸. **به خیالش برای خرس پلوی گرم ریخته.** (گیلکی)

۲۱۷۳۹. **به خیالش پشت تپه خیارستان است.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)

۲۱۷۴۰. **به خیالش تربیت کرم ابریشم فقط با پول است.** (گیلکی)

۲۱۷۴۱. **به خیالش خرس هم کدخداست.** (گیلکی)

۲۱۷۴۲. **به خیالش علی آباد هم شهری است.** (بهمنیاری، کوچه، کرمانی)

۲۱۷۴۳. **به خیالش می‌خواهد جیره‌ام را جو کند یا سَرخطم*را نو.** (لنجانی)

۲۱۷۴۴. **به خیالش نخودچی کشمش است.** (کوچه)

۲۱۷۴۵. **به خیال کچل (من، او) علی‌آباد خرابه هم شهری است.** (لری، لکی)

۲۱۷۴۶. **به خیالم بالاخانه انگور است، رفتم دیدم زنبور است.** (کوچه، عوام)

۲۱۷۴۷. **به خیالم پشت تل خیارزار است.** (کوچه)

۲۱۷۴۸. **به خیال خانم بود.** (کوچه)

۲۱۷۴۹. **به خیر نگو گفتند: «خیر بگو.» گفت: «بروی بر نگردی.»** (آذری)

۲۱۷۵۰. **به داد برس تا به دادت برسند.** (لری)

۲۱۷۵۱. **به داد کوش و به شب خُسب ایمن از همه بد / که مرد بیداد از بیم بد بود بیدار.** (تاریخ بیهقی: ۴۲۸)

۲۱۷۵۲. **به داده‌ات شکر، به نداده‌ات هم شکر.** (کوچه)

۲۱۷۵۳. **به دارو مرگ (را) باز نشاید داشتن.** (سمک‌عیّار۵/۲۶۰)

۲۱۷۵۴. **به دام (بند) و دانه نگیرند مرغ دانا را.** (حافظ: ۴، شکورزاده، بهمنیاری)

۲۱۷۵۵. **به دام صعوه، مرغابی نتوان گرفت.** (مرزبان‌نامه: ۴۴۵)

۲۱۷۵۶. **به دامنش آب بیفتد، خود را بالا می‌کشد.** (رامسری)

۲۱۷۵۷. **به دانا اشاره به نادان کتک.** (ساوه‌ای، تاجیکی)

۲۱۷۵۸. **به دانا یک اشارت بس.** (تاجیکی)

۲۱۷۵۹. **به دانا یک تکّه و به نادان هزار تکّه.** (مشکین‌شهری)

۲۱۷۶۰. **به دانایی ز دل پرداز غم را / که غم، غم می کِشد چون ریگ نم را.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۱۵)

۲۱۷۶۱. **به دانش بوَد بی‌گمان زنده مرد.** (فردوسی، شکورزاده، دهخدا)

۲۱۷۶۲. **به دانش بوَد زنده جان و روان.** (ادیب پیشاوری، شکورزاده)

۲۱۷۶۳. **به دانش خویش مغرور مباش.** (هراتی)

۲۱۷۶۴. **به‌دانش دل پیر برنا بود.** (فردوسی، دهخدا)

۲۱۷۶۵. **به‌دانش زنان کی نمایند راه؟** (دهخدا)

۲۱۷۶۶. **به دانش سخن گوی یا دم مزن.** (بوستان: ۱۵۴)

۲۱۷۶۷. **به دختر دل مده دل می‌تپاند / که دختر کی به مقصد می‌رساند؟** (هزاره‌ای)

۲۱۷۶۸. **به دختر می‌گویم، عروس تو بشنو (گوش کن).** (کوچه)

۲۱۷۶۹. **به دختر و نمک قحطی نیفتاده‌است.** (ترکمنی)

۲۱۷۷۰. **به دختر یتیم چشم ندوز.** (ترکمنی)

۲۱۷۷۱. **به دختری که سنگین است، هم وزن خودش طلا بده.** (قشقایی)

۲۱۷۷۲. **به دخل و خرج خود هردم نظر کن / چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن.** (شکورزاده)

در اصل: **چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن/که می‌گویند ملاحان سرودی/ اگر باران به کوهستان نبارد/ به سالی دجله گردد خشک رودی.** (سعدی؛ گلستان)

۲۱۷۷۳. **به درازی دمش، به فراخی گوشش، بدوشش، اگر نگذاشت بفروشش.** (لری)

۲۱۷۷۴. **به درازی ماه روزه است.** (لری)

۲۱۷۷۵. **به در باز به‌جایی نمی‌روند، به روی باز می‌روند.** (بیرجندی)

۲۱۷۷۶. **به در باز سگ هم سرک می‌کشد.** (اردبیلی)

۲۱۷۷۷. **به در بزن، تا کلیدون بشنود.** (نیشابوری)

۲۱۷۷۸. **به درخت آزاد تکیه داده است.** (رامسری)

۲۱۷۷۹. **به درخت باردار، سنگ می‌اندازند.** (آذری)

۲۱۷۸۰. **به درخت بید می‌زند که درخت چنار بلرزد.** (لنجانی)

۲۱۷۸۱. **به درخت توسکای بی‌حاصل می‌ماند.** (گیلکی)

۲۱۷۸۲. **به درخت توسکای دراز کنار رودخانه گفتند: «چرا قد تو این‌قدر دراز است؟» گفت: «غصّه‌ی اولاد مردم را نخوردم.»** (گیلکی)

۲۱۷۸۳. **به درخت خرما خبر دادند آب آمد، خرما گفت صاحب بیاید نه آب.** (بندرعبّاسی)

۲۱۷۸۴. **به درخت دیگری زدم تا درخت بید بلرزد.** (سرخه‌ای)

۲۱۷۸۵. **به درخت زالزالک می‌ماند.** (کردی کرمانشانی)

۲۱۷۸۶. **به درخت گفتند: «برای چه این‌قدر در برابر ارّه سستی؟» گفت: «دسته‌اش از خود من است.»** (لری، الشتری)

۲۱۷۸۷. **به درخت گفتند: «چرا کمرت کج است؟» گفت: «از داغِ برادر.»** (رامسری)

۲۱۷۸۸. **به درخت لیلکی*نمی‌شود تکیه کرد.** (رامسری)

۲۱۷۸۹. **به درخت میان تهی می‌ماند.** (گیلکی)

۲۱۷۹۰. **به درخت می‌نگرم، برگ ندارد، به توبره می‌نگرم، خالی است.** (بختیاری، لری)

۲۱۷۹۱. **به درخت میوه‌دار کلوخ پرتاب نکن.** (تاجیکی)

۲۱۷۹۲. **به درخت میوه سنگ پرتاب می‌کنند.** (آذری)

۲۱۷۹۳. **به درختی بند ببند که مراد بدهد.** (لری)

۲۱۷۹۴. **به درختی که زورت نمی‌رسد، در سایه‌اش بخواب.** (بروجردی)

۲۱۷۹۵. **به درد آب شوری نمی‌خورد.** (ایلامی)

۲۱۷۹۶. **به درد بی‌درمان گرفتار است.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)

۲۱۷۹۷. **به درد خدا پرده‌ی‌پرده در.** (نیشابوری، امثال‌موزون)

۲۱۷۹۸. **به دردِ دکّان عطّاری می‌خورد.** (شکورزاده)

۲۱۷۹۹. **به درد کشیده برو، مرو به طبیب.** (سیرجانی)

۲۱۸۰۰. **به درد ناهار سرتیپ نمی‌خورد.** (دهخدا، کرمانی)

۲۱۸۰۱. **به درد نخور را نگه‌دار، روزی به درد می‌خورد.** (آذری)

۲۱۸۰۲. **به در قلعه نمی‌گنجد، در پوست فندق می‌گنجد.** (آذری)

۲۱۸۰۳. **به در گفتن که دیوار بشنود (گوش کند).** (کوچه)

۲۱۸۰۴. **به در مسجد کهنه می‌ماند، نه کندنی است، نه فروختنی.** (کوچه)

۲۱۸۰۵. **به در می‌زند که دریچه بشنود.** (گنابادی)

۲۱۸۰۶. **به در می‌زند که دیوار بشنود.** (شکورزاده، کوچه، مازندرانی، عوام، بختیاری، تهرانی)

۲۱۸۰۷. **به در می‌گوید تا (می‌زند که) دیوار بشنود.** (هبله‌رودی، بیرجندی)

۲۱۸۰۸. **به در می‌گوید، دیوار تو گوش کن.** (شکورزاده)

۲۱۸۰۹. **به در می‌گویند تا دیوار بشنود، به زن می‌گویند تا مادرشوهر (مادرزن) بشنود.** (علی‌آباد کتول، مازندرانی)

۲۱۸۱۰. **به در نروم که دخترم، به بام نروم که دخترم، پس بمیرم که دخترم؟** (شاهرودی)

۲۱۸۱۱. **به درو راهت ندهند مِنگالت (داس) را که نمی‌گیرند.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، دهخدا، بیرجندی)

۲۱۸۱۲. **به دروغ‌گو دروغ بگو نصفی هم بالاتر.** (شکورزاده)

۲۱۸۱۳. **به درویش گفتند: «بساط برچین.» دست بر دهان گذاشت.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی، بهمنیاری، دهخدا، کرمانی)

۲۱۸۱۴. **به درویش گفتند: «چرا روزه نمی‌گیری؟» گفت: «قصدِ اقامت نکرده‌ام.»** (کوچه)

۲۱۸۱۵. **به درویش گفتند: «چرا نماز نمی‌خوانی؟» گفت: «نادعَلی می‌خوانم که پدر (جد) نماز است.»** (کوچه، شکورزاده، بهمنیاری)

۲۱۸۱۶. **به درویش نه چیزی بده، نه حرفی بگو.** (سیستانی)

۲۱۸۱۷. **به درویشی مردن بِهْ که حاجت پیش کسی بردن.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۰، شکورزاده)

۲۱۸۱۸. **به دریا پا می‌گذارد (می‌رود، رو کند، برود) خشک می‌شود.** (سیرجانی، قمی، کوچه، عوام، دهخدا)

۲۱۸۱۹. **به دریا چون رسد سیلاب آغاز سفر باشد.** (صائب: ۱۴۹۹، امثال‌موزون، تکمله)

۲۱۸۲۰. **به دریا در تیمم چون توان کرد؟** (عطّار؛ خسرونامه: ۱۵۶)

۲۱۸۲۱. **به دریا در گهر جفت نهنگ است.** (ویس و رامین: ۳۵۶، امثال‌موزون)

۲۱۸۲۲. **به دریا در منافع بی‌شمارست / وگر خواهی سلامت، بر کنارست.** (سعدی؛ گلستان: ۷۱، عوام)

۲۱۸۲۳. **به دریا رفته می‌داند مصیبت‌های دریا را.** (ابوالحسن ورزی، شکورزاده، امثال‌موزون)

۲۱۸۲۴. **به دریا سنگ بینداز یا خرسنگ.** (آذری)

۲۱۸۲۵. **به دریا قطره چون گردید گُم، مشکل شود پیدا.** (بیدل: ۵۷، امثال‌موزون)

۲۱۸۲۶. **به دریا که رسیدی هم انصاف کن.** (هزاره‌ای، بیرجندی، نهبندانی)

۲۱۸۲۷. **به دریا هم روانه‌اش کنی می‌گوید دریا خشکید.** (آمره‌ای)

۲۱۸۲۸. **به دریای آرام همه‌کس ملّاح و رهنماست.** (افغانی)

۲۱۸۲۹. **به دزد اعتماد کن، به زن مکن.** (نیشابوری)

۲۱۸۳۰. **به دزد خوبی می‌کند به کاروان نه.** (سیستانی)

۲۱۸۳۱. **به دزد می‌گوید بدو، به صاحب مال می‌گوید بگیر.** (لری، شیرازی)

۲۱۸۳۲. **به دزد می‌گوید دزدی کن، به صاحب‌خانه می‌گوید هوشیار باش.** (افغانی، سیستانی)

۲۱۸۳۳. **به دزدی شدن پیشِ دزدان خطاست.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۷۷، بهمنیاری)

۲۱۸۳۴. **به دست آوردن کره اسب بهاره و شالی کودشده‌ی پاییزی آرزوی همه است.** (مازندرانی)

۲۱۸۳۵. **به دست آهن تفته کردن خمیر / به از دست بر سینه پیش امیر.** (سعدی؛ گلستان: ۸۳، فرهنگ‌نامه، دهخدا)

۲۱۸۳۶. **به دستِ این و آن مگذار ما را.** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۷۳/۱)

۲۱۸۳۷. **به دست بداقبال مرغ به عمل نمی‌آید، اگر بیاید کُرچ نمی‌شود.** (مازندرانی)
۲۱۸۳۸. **به دست بده، به پای بدو.** (افغانی، بیرجندی، جیرفتی، شهربابکی)
۲۱۸۳۹. **به دست بدهی به دندان پس بگیری.** (شهربابکی)
۲۱۸۴۰. **به دست بینا بیفتم، به دست کور نیفتم.** (مرندی)
۲۱۸۴۱. **به دست پس می‌زند، با پا پیش می‌کشد.** (تهرانی)
۲۱۸۴۲. **به دستت حنا گذاشتی؟** (رامسری)
۲۱۸۴۳. **به دست تهی برنیاید امید.** (سعدی؛ بوستان: ۸۳ امثال‌موزون)
۲۱۸۴۴. **به دست خالی توپ می‌زند.** (نامه‌ی داستان)
۲۱۸۴۵. **به دست خانه نرسیده‌ای، که نیک خانه را یاد کنی.** (اصفهانی)
۲۱۸۴۶. **به دست خرس خفته چماق (چوب نمی‌دهند) نده.** (مازندرانی، گیلکی)
۲۱۸۴۷. **به دست خلق عالم کاسه‌ی‌در یوزه می‌بینم / گدا چون پادشه گردد جهانی را گدا سازد.** (واقف، افغانی)
۲۱۸۴۸. **به دست خود آتش به ریش (ریشه‌ی) خود می‌زند.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۱۸۴۹. **به دست خود به ریش خود بِریدم، از این ریدن خود خیری ندیدم.** (کوچه)
۲۱۸۵۰. **به دستِ خود تبر بر پای خود زد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۰۸)
۲۱۸۵۱. **به دست خودم، آتش زدم بر وجود خویش.** (ایلامی)
۲۱۸۵۲. **به دست خویش چاه خویش کندم.** (ویس‌و رامین: ۶۱/۲۸۹)
۲۱۸۵۳. **به دست دستاس*گردانم، به پا گهواره جنبانم، به چشم کشمان*نگهبانم.** (بیرجندی)
۲۱۸۵۴. **به دست دشمن مار می‌گیرد.** (نامه‌ی داستان)
۲۱۸۵۵. **به دستِ دیگران می‌گیر ماری.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۱۶)
۲۱۸۵۶. **به دست دیو مده خاتم سلیمان را.** (صائب، تکمله)
۲۱۸۵۷. **به دست راست شکر می‌آورد و به دست چپ تبر دارد.** (شکورزاده)
۲۱۸۵۸. **به دست سگ، سنگ نزن.** (سنگسری)
۲۱۸۵۹. **به دستش برگ حناست.** (ارومیه‌ای)
۲۱۸۶۰. **به دستش حنا گذاشته‌اند.** (آذری)
۲۱۸۶۱. **به دستش سوت سوتک داده‌اند.** (آذری)
۲۱۸۶۲. **به‌دستش شاشیده است.** (دهخدا)
۲۱۸۶۳. **به دست شغال، شکمبه‌ی گاو.** (مازندرانی)
۲۱۸۶۴. **به دست طفل سیبی بهتر از نارنج زر باشد.** (سالک‌قزوینی: ۲۰۷، تکمله)
۲۱۸۶۵. **به دست کردی به گردن بکش.** (افغانی)
۲۱۸۶۶. **به دست کسان مار باید گرفت.** (قابوس‌نامه: ۱۷۱، شکورزاده، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۲۱۸۶۷. **به دست کسی مگذار تا به رویت نیاورده.** (لارستانی)
۲۱۸۶۸. **به دست گراز چوب مده.** (آملی)
۲۱۸۶۹. **به دست مایه‌ات نگاه کن نه به همسایه‌ات.** (شکورزاده، خراسانی، الیکایی، کوچه)
۲۱۸۷۰. **به دست من، پیاز خام پاره نمی‌شود.** (گیلکی)
۲۱۸۷۱. **به دست می‌زنی کنار و به پا می‌کشی جلو؟** (بروجردی)
۲۱۸۷۲. **به دست هرکه مشتی سیم باشد / سگ او واجب‌التعظیم باشد.** (عمادی قزوینی، شکورزاده)
۲۱۸۷۳. **به دسته‌ی گراز دارد شیر می‌دهد.** (رامسری)
۲۱۸۷۴. **به دستی شیر می‌دوشد و به دستی می‌ریزد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۴۶، تکمله)
۲۱۸۷۵. **به دشت آهو نگرفته‌ای میخش کن.** (ابومسلم‌نامه: ۲۱۳/۴)
۲۱۸۷۶. **به دشت آهوی ناگرفته مبخش.** (فردوسی: ۸۷۸/۲ شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، کوچه)
۲۱۸۷۷. **به دشمنت نفرین نکن، او اولاد تو است.** (آذری)
۲۱۸۷۸. **به دشمن چنان سلام کن که کلاه از سرت بیفتد.** (گیلکی، مازندرانی)
۲۱۸۷۹. **به دشمن دهد یاوه‌گوی آبروی.** (امثال‌موزون)
۲۱۸۸۰. **به دعای تو به دنیا نیامدم که به نفرین تو بروم.** (سبزواری)
۲۱۸۸۱. **به دعای زارع، باران نمی‌شود.** (افغانی)
۲۱۸۸۲. **به دعای سگ، باران نمی‌بارد.** (قشقایی)
۲۱۸۸۳. **به دعای سگ، نان سوخته و ناخورا نمی‌شود.** (نیشابوری)
۲۱۸۸۴. **به دعای کسی نیامده‌ام تا با نفرین کسی بروم.** (عوام، دهخدا، کوچه، بهمنیاری، شکورزاده، جیرفتی)
۲۱۸۸۵. **به دعای کور موش هوا نمی‌بارد (باران نمی‌شود).** (افغانی)
۲۱۸۸۶. **به دعای گربه کوره طاق مبال پایین نمی‌آید.** (شکورزاده)
۲۱۸۸۷. **به دعای گربه‌ی سیاه باران نمی‌بارد (نمی‌آید).** (عوام، شیرازی، خزینه، هبله‌رودی، شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۲۱۸۸۸. **به دعای موش کور باران نمی‌بارد.** (تاجیکی)
۲۱۸۸۹. **به دکّان بسته کرایه نمی‌دهند.** (اهری)
۲۱۸۹۰. **به دکّان روسفیدان نشیند.** (بختیاری)

۲۱۸۹۱. **به دکّان ملاّ شمس می‌ماند.** (سبزواری)
۲۱۸۹۲. **به دلت انار شیرین نزن.** (مازندرانی)
۲۱۸۹۳. **به دل مادر روشن است.** (هزاره‌ای)
۲۱۸۹۴. **به دلمه عادت کرده‌ای شاید یک روز فراهم نشد.** (آذری، ساوه‌ای)
۲۱۸۹۵. **به دلو می‌ماند.** (کردی کرمانشانی)
۲۱۸۹۶. **به دُم جنبانک گفتند: «چرا لنگ‌هایت این‌قدر باریک است؟» گفت: «آخر من عروس عمه‌ام هستم.»** (شکورزاده)
۲۱۸۹۷. **به دُم‌دار نباید رحم کرد.** (آملی)
۲۱۸۹۸. **به دَم زنده‌است.** (گیلکی)
۲۱۸۹۹. **به دمش حلبی بستند.** (قشقایی)
۲۱۹۰۰. **به دُم مار خفته پا مگذار.** (هاتف اصفهانی، شکورزاده، کردی، دهخدا)
۲۱۹۰۱. **به‌دنبال آهوی لنگ می‌گردد.** (کرمانی)
۲۱۹۰۲. **به‌دنبال بز است.** (آملی)
۲۱۹۰۳. **به‌دنبال چوب نه کج و نه راست می‌گردد.** (لکی)
۲۱۹۰۴. **به‌دنبال راستان کج مرو.** (نجف‌آبادی)
۲۱۹۰۵. **به‌دنبال رفته‌ها آه نکشید، از چشمه‌ی فصلی باغ نکارید.** (کردی)
۲۱۹۰۶. **به‌دنبال سختی، آسانی است.** (آذری)
۲۱۹۰۷. **به‌دنبال سگ، استخوان جمع می‌کند.** (ایلامی)
۲۱۹۰۸. **به‌دنبال سوراخ می‌گردی که دست در آن فرو کنی؟** (لری)
۲۱۹۰۹. **به‌دنبال شکست‌ها باشی پشیمان شوی.** (کردی)
۲۱۹۱۰. **به‌دنبال طلا نباش، به‌دنبال دعای خیر باش.** (ترکمنی)
۲۱۹۱۱. **به‌دنبال کسی که خوابیده، بیدار هست.** (آذری)
۲۱۹۱۲. **به‌دنبال کلاه بفرستی، سر را می‌آورد.** (هزاره‌ای)
۲۱۹۱۳. **به‌دنبال گلفته*می‌گشت، حلوا گیرش آمد.** (لری)
۲۱۹۱۴. **به‌دنبال مرغ خودش می‌گردد.** (دزفولی)
۲۱۹۱۵. **به‌دنبال مرغ مادرشوهر می‌گردد.** (سرخه‌ای)
۲۱۹۱۶. **به‌دنبال نخود بگیر و بنشان رفته.** (کرمانی)
۲۱۹۱۷. **به‌دنبال نخود سیاه می‌فرستد.** (دهخدا)
۲۱۹۱۸. **به‌دنبال نعل اسب‌های مرده می‌گردد.** (تالشی)
۲۱۹۱۹. **به‌دنبال نعل خر مرده می‌گردد.** (هزاره‌ای)
۲۱۹۲۰. **به‌دنبال‌های و هو و پرتاب سنگ، چوب می‌آید.** (مازندرانی)
۲۱۹۲۱. **به‌دنبال هر تاریکی، روشنایی است.** (کردی، افغانی)
۲۱۹۲۲. **به‌دنبال هیچ خوابیده‌ای، بیداری مباد.** (آذری)
۲۱۹۲۳. **به دندان اسب پیش‌کشی نگاه نمی‌کنند.** (شکورزاده، عوام، کوچه، دهخدا)
۲۱۹۲۴. **به دندان اسبی که بیگ داده باشد نگاه نمی‌کنند.** (آذری)
۲۱۹۲۵. **به دندان پلنگ خون خورده‌است.** (مازندرانی)
۲۱۹۲۶. **به دندان گراز می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۹۲۷. **به دنگ دنگ قیامت.** (تهرانی)
۲۱۹۲۸. **به دنیا آه کرد و آه نگفت.** (فرهنگ‌نامه)
۲۱۹۲۹. **به دنیا بیش مانی بیش‌بینی.** (فرهنگ‌نامه)
۲۱۹۳۰. **به دنیا تا بُوَد ملاّ و مفتی / به روزِ بدتر از این هم می‌افتی.** (تهرانی)
۲۱۹۳۱. **به دنیا توان آخرت یافتن / به زر پنجه‌ی‌شیر بر تافتن.** (سعدی؛ بوستان: ۸۲ بهمنیاری)
۲۱۹۳۲. **به دنیا توانی که عقبی خری.** (سعدی؛ بوستان: ۶۲)
۲۱۹۳۳. **به دنیا دل مبند ای دل که دردِ سر شود پیدا.** (شکورزاده، افغانی)
۲۱۹۳۴. **به دنیا دل نبندد مرد دانا.** (صغیر اصفهانی)
۲۱۹۳۵. **به دنیا نخند که عاقبت به تو می‌خندد.** (لنجانی)
۲۱۹۳۶. **به دنیا نیست چیزی شرط چیزی.** (ایرج‌میرزا، شکورزاده)
۲۱۹۳۷. **به دو چیز نباید اطمینان کرد، یکی محبّت مرد، دیگری ک..ن بچّه.** (اصفهانی)
۲۱۹۳۸. **به دوزخ در افتادم از نردبان.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲۳، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)
۲۱۹۳۹. **به دوست اعتماد نکن که کاه در پوستت خواهد کرد.** (ترکمنی)
۲۱۹۴۰. **به دوستت یک سلام کن، به دشمنت دو سلام.** (بیرجندی)
۲۱۹۴۱. **به دوست حال بگو، به دشمن لاف بزن.** (افغانی)
۲۱۹۴۲. **به دوست خود اعتماد نکن کاه در پوستت می‌تپاند.** (آذری)
۲۱۹۴۳. **به دوست خود قرض مده که هم پول از بین می‌رود، هم دوستی.** (قشقایی)
۲۱۹۴۴. **به دوست رسیدی راز دل کن، به دشمن رسیدی لاف بزن.** (هزاره‌ای، افغانی)
۲۱۹۴۵. **به دوست گرچه عزیز است راز دل مگشای/که دوست نیز بگوید به دوستان عزیز.** (سعدی؛ کلیات: ۷۹۸)
۲۱۹۴۶. **به دوست گفتم رازم را، دشمن گرفت سرّم را.** (تاجیکی)
۲۱۹۴۷. **به دوستی دوستی از سرِ آدم می‌کَنَند پوستی.** (شکورزاده، تاجیکی، کوچه)
۲۱۹۴۸. **به دوستی کاری با تو می‌کند که با دشمنی نمی‌کند.** (بختیاری)
۲۱۹۴۹. **به دوشاب اربه (میوه) می‌مانی، هم میان عسل جا می‌گیری هم شیره.** (گیلکی)
۲۱۹۵۰. **به دوش توکّل منه بار خود را / ولی‌نعمت خویش کن کار خود را.** (صائب: ۴۱۰، تکمله)

۲۱۹۵۱. **به دوغ خود می‌گوید ترش است.** (نهاوندی)
۲۱۹۵۲. **به دوغ روی خودم را سفید دارم.** (شهربابکی)
۲۱۹۵۳. **به دوغ ندیده دوغ دادند، گفتند ماست است.** (آذری)
۲۱۹۵۴. **به دو قران سیر و به دو قران گرسنه است.** (بروجردی)
۲۱۹۵۵. **به دو گردوی پوچ نمی‌ارزد.** (آمره‌ای)
۲۱۹۵۶. **به دولت پنج روز، دل منه.** (سعدی)
۲۱۹۵۷. **به دولت مناز و به محنت مرنج.** (ابن‌حسام: ۵۶۴)
۲۱۹۵۸. **به دهاتی کوه‌نشین ک.. دادند، گفت مو دارد.** (آملی)
۲۱۹۵۹. **به دهان پرتی آب می‌شود.** (افغانی)
۲۱۹۶۰. **به دهان سگ استخوان بینداز.** (هزاره‌ای)
۲۱۹۶۱. **به دهانش، حرف نگذار.** (آذری)
۲۱۹۶۲. **به دهانش خرگوش با پوستش فرو نمی‌رود.** (اهری)
۲۱۹۶۳. **به دهانش قاووت انداخته.** (آذری)
۲۱۹۶۴. **به دهان کج چه کار داری؟ سخن معقول و سنجیده گوش کن.** (تایبادی)
۲۱۹۶۵. **به دهان گرگ، بچّه‌ی همسایه.** (اهری)
۲۱۹۶۶. **به دهان مزّه و به شکم ناله و فریاد.** (آذری)
۲۱۹۶۷. **به دهدار می‌ماند سر کوچه هم به شغال.** (نیشابوری)
۲۱۹۶۸. **به ده دینارم خرید و به صد دینار گرفتارم کرد.** (گلستان سعدی، باب دوّم، حکایت ۳۰)
۲۱۹۶۹. **به دِه راهت ندهند داسّت را که نمی‌گیرند.** (شکورزاده، کوچه)
۲۱۹۷۰. **به ده راهش نمی‌دادند، می‌پرسید خانه‌ی کدخدا کجاست؟** (بهمنیاری)
۲۱۹۷۱. **به دهر هیچ زمینی چو کنج عزلت نیست.** (مخلص کاشانی، شکورزاده)
۲۱۹۷۲. **به دهره‌ی*شاه‌مراد می‌ماند، همیشه پیش چشم آدم افتاده‌است.** (گیلکی)
۲۱۹۷۳. **به ده‌مان سلمانی آمده کاکل را یک‌وری می‌گذارد.** (آذری)
۲۱۹۷۴. **به دهن شیر می‌رود.** (دهخدا، بختیاری)
۲۱۹۷۵. **به دیدارت چنانم آرزومند / که بسطامی به آش زنگلاچو*.** (بهمنیاری)
۲۱۹۷۶. **به دیدارت چنانم آرزومند / که مشکل کور مشتاق جگربند*.** (بهمنیاری)
۲۱۹۷۷. **به دیدن دود پنداشت که بریان خواهند کرد، ندانست که داغ خواهند نهاد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۵۱تکمله)
۲۱۹۷۸. **به دیده کوری دختر نبیند / هم او داماد بی‌آهو گزیند.** (ویس‌و رامین، فرهنگ‌نامه)
۲۱۹۷۹. **به دیزی کوچک اگر یک چارک گوشت بار کنی، می‌ترکد.** (آذری)
۲۱۹۸۰. **به دیزی گفته است هرکاره.** (شکورزاده، دهخدا، حییم)
۲۱۹۸۱. **به دیگ پرتاب می‌کردم، به بز کوهی خورد.** (قشقایی)
۲۱۹۸۲. **به دیگ گفتند: «چرا حرف نمی‌زنی؟»، گفت: «از روسیاهی.»** (طالقانی)
۲۱۹۸۳. **به دیگ نزدیک شوی سیاه شوی، به شرور نزدیک شوی بلایش به تو می‌رسد.** (ترکمنی)
۲۱۹۸۴. **به دیوار زدند که دیگری بشنود.** (مازندرانی)
۲۱۹۸۵. **به دیوار کسی بالا مرو تا از دیوارت بالا نروند.** (بهمنیاری)
۲۱۹۸۶. **به دیوار گوشتی مبال.** (میانه‌ای)
۲۱۹۸۷. **به دیوار محکم تکیه بزن.** (رامهرمزی)
۲۱۹۸۸. **به دیوار می‌گویی، لبه‌ی‌پشت‌بام گوش می‌دهد.** (لکی)
۲۱۹۸۹. **به دیوار و زمین کشیده‌شده و نشست.** (سمنانی)
۲۱۹۹۰. **به دیوار ویران که گیرد پناه؟** (گرشاسب‌نامه: ۹۷، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۲۱۹۹۱. **به دیو (اژدها) می‌ماند.** (گیلکی)
۲۱۹۹۲. **به دیوانگی بده و به عاقلی بگیر.** (خوانساری)
۲۱۹۹۳. **به دیوانه باد بده (تعریف و تحریکش کن) به دستش بیل بده.** (آذری)
۲۱۹۹۴. **به دیوانه چه ک.. ی بدهی، چه ک.. ی بگیری؟** (سیرجانی)
۲۱۹۹۵. **به دیوانه راه بده، به دستش بیل.** (گرمه‌ای)
۲۱۹۹۶. **به دیوانه گفتند: «برای چه دیوانگی می‌کنی.» گفت: «ازم برمی‌آید.»** (کردی)
۲۱۹۹۷. **به دیوانه گفتند: «خرمن را آتش نزنی.» گفت: «چه خوب که یادم آوردی.»** (زابلی، سیستانی، سیرجانی، کرمانجی)
۲۱۹۹۸. **به دیوانه گفتند: «فرار کن که جاهل می‌آید.»** (مشهدی)
۲۱۹۹۹. **به دیوانه گفتند کُنج مسجد نرینی، گفت خوب یادم دادی.** (بیرجندی)
۲۲۰۰۰. **به دیوانه نمی‌شود ک..ن داد و نمی‌شود ک..نش گذاشت.** (نامه‌ی داستان)
۲۲۰۰۱. **به دیوانه نه بده نه بگیر.** (افغانی)
۲۲۰۰۲. **به دیوانه نه چیزی بده و نه چیزی بخواه.** (افغانی)
۲۲۰۰۳. **به ذوق ماست، مهتاب می‌لیسد.** (مثمر، هبله‌رودی)

۲۲۰۰۴. **به راحتی نرسید آن‌که زحمتی (محنتی) نکشید.** (حافظ: ۱۶۱، بهمنیاری، دهخدا، خزینه، شکورزاده، افغانی، عوام)
۲۲۰۰۵. **به را دیدی؟ صد رحمت به انجیر.** (گیلکی)
۲۲۰۰۶. **بهراسد ز عقاب ارچه هنر دارد باز.** (قطران: ۱۸۲، دهخدا)
۲۲۰۰۷. **بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر / دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟** (خیام، عوام)
۲۲۰۰۸. **به راه بادیه دانند قدر آب زلال.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۹)
۲۲۰۰۹. **به راه راست توانی رسید در مقصود.** (ابن‌یمین: ۳۳۵)
۲۲۰۱۰. **به راه علی (ع) می‌گیرم، در راه خدا می‌دهم.** (بختیاری)
۲۲۰۱۱. **به راه نزدیک؟ به بخشش کلانت؟ یا به زبان خوشت؟** (کوچه)
۲۲۰۱۲. **به راه نزدیکت؟ به زبان خوشت یا به پول زیادت؟** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۲۰۱۳. **به راهی رو که بر پای تو باشد.** (ویس‌و رامین: ۱۱۶)
۲۲۰۱۴. **به راهی که کسی نرفته مرو.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۴۷)
۲۲۰۱۵. **به ربابه‌ی‌عباس‌قلی می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۰۱۶. **به ربا می‌گیرد، قرض می‌دهد.** (آمره‌ای)
۲۲۰۱۷. **بهرجانی ترک جانان مذهب احباب نیست.** (امیرخسرو، دهخدا)
۲۲۰۱۸. **به رحمان گفتند: «نی بزن.» گفت: «پاشنه‌ی پایم ترکیده.»** (فرهنگ‌نامه)
۲۲۰۱۹. **به رختخوابش شاشیده چایی شیرین هم می‌خواهد.** (آذری)
۲۲۰۲۰. **بهر خدا را خورده و بهر پیغمبر را هم به کمر بسته‌است.** (لری)
۲۲۰۲۱. **بهرِ خود چه می کَنی؟ اندازه کَن.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۱/۱ شکورزاده)
۲۲۰۲۲. **بهر دادن کنگی*، به خم کشتن زرنگی.** (امثال)
۲۲۰۲۳. **بهرِ دو نان، منّتِ دونان چرا؟** (شکورزاده، دهخدا، حییم، عوام، کوچه)
۲۲۰۲۴. **بهر غیرت شمع آتش می‌زند پروانه را.** (امثال‌موزون)
۲۲۰۲۵. **به رقص کردن شتر هم کم مانده‌است.** (آذری)
۲۲۰۲۶. **به رقصیدن مجبور بودی، خوش رقصیت برای چه بود؟** (بهمنیاری)
۲۲۰۲۷. **بهر کمتر، برادر بیشتر.** (لری)
۲۲۰۲۸. **بهر کیکی تو گلیمی را مسوز / وز صداع هر مگس مگذار روز.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۸۹۲/۱)
۲۲۰۲۹. **بهرِ کیکی گلیم نتوان سوخت.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۱، شکورزاده)
۲۲۰۳۰. **بهر کیکی نو گلیمی سوختن / نیست لایق از تو، دیده دوختن.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۷۱/۲)
۲۲۰۳۱. **به رگ خوابش نشتر زد.** (افغانی)
۲۲۰۳۲. **به رگ مرده نیشتر نزنند.** (شکورزاده)
۲۲۰۳۳. **به رگ نگاه کرده، خون می‌گیرند.** (اهری)
۲۲۰۳۴. **بهر لختی جگرک، سفره قلمکار کنم؟** (ایرج‌میرزا: ۳۸)
۲۲۰۳۵. **بهر ما هیچ‌کسی رقعه‌ی‌دعوت ننوشت / قدغن شد که بیاییم به زور آمده‌ایم.** (روحانی، شکورزاده)
۲۲۰۳۶. **به‌رنج اندر بود راحت به خار اندر بود خرما.** (قطران: ۳، دهخدا)
۲۲۰۳۷. **به رنج در رنج توان افزود، در روزی نتوان افزود.** (شیخ ابوسعیدابوالخیر، دهخدا)
۲۲۰۳۸. **به رندان می‌ناب و معشوق مست / خدا می‌رساند ز هرجا که هست.** (بهمنیاری، تهرانی، کوچه)
۲۲۰۳۹. **بهر نقصان بدن آمد فرج.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵۴۱/۲)
۲۲۰۴۰. **به رنگ لاله و گل امتزاجی نیست شبنم را.** (بیدل: ۱۲۱، امثال‌موزون)
۲۲۰۴۱. **به رو آیینه، به پشت قیچی.** (گرمی‌ای)
۲۲۰۴۲. **به روباه (روبه) گفتند: «شاهدت کیست؟ (کو شاهدت؟)» گفت: «دُمبم (دمم، دنبم).»** (کوچه، دهخدا، هراتی، شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی)
۲۲۰۴۳. **به روباه گفتند: «پوستین پوشی؟» گفت: «آن‌چه پوشیده‌ام به من بگذارید.»** (خزینه)
۲۲۰۴۴. **به روباه گفتند: «چرا روزها از سوراخت بیرون نمی‌آیی؟» گفت: «از کردار شبم.»** (سیرجانی)
۲۲۰۴۵. **به روباه گفتند: «چرا دُمت در پشتت است؟» گفت: «چه چیزم مثل دیگران است؟»** (لری)
۲۲۰۴۶. **به روباه گفتند: «دوای چشمت خاک تپه‌ایست که بر آن نشاشیده باشی.» گفت: «چنین تپه‌ای یافت نمی‌شود.»** (فرهنگ‌نامه)
۲۲۰۴۷. **به روباه گفتند: «رختخواب را کجا بیندازیم؟» گفت: «پشت لانه‌ی‌مرغان.»** (لری)
۲۲۰۴۸. **به روباه گفتند: «صد تومان بگیر، نامه‌ای برای داروغه‌باشی ببر.» گفت: «پول بی‌صاحب می‌خواهم نباشد.»** (فسایی)
۲۲۰۴۹. **به روباه گفتند: «کی زمستان است؟» گفت: «تا باران است زمستان است.»** (لری)
۲۲۰۵۰. **به روباه گفتند: «لانه‌ی‌مرغ‌ها را کجا درست کنیم؟» گفت: «در صحرای آن طرفی.»** (لری)
۲۲۰۵۱. **به روباه گفتند: «لانه‌ی‌مرغان را کجا سازند؟» گفت: «در همین حاشیه‌ی مال.»** (لری)
۲۲۰۵۲. **به روباه گفتند: «مرغ بنداز.» گفت: «چی بردارم؟»** (سیرجانی)

۲۲۰۵۳. **به روباه گفتند: «می‌خواهند چوپان مرغ‌هایت کنند.» رفت سر کوه نشست به گریه کردن.** (سبزواری)

۲۲۰۵۴. **به روباه گفتند: «نگهبان مرغ‌هایت کنیم؟» گریه کرد که می‌ترسم دروغ باشد.** (سبزواری، لری)

۲۲۰۵۵. **به روح پدرش که چوب خشک حلقه‌دار کاشت.** (لری)

۲۲۰۵۶. **به روح پدرش می‌خندد.** (گیلکی)

۲۲۰۵۷. **به رودباری تعارف بکنی می‌گوید: «اسبم را کجا ببندم؟»** (رامسری)

۲۲۰۵۸. **به رودباری تعارف کنی، خرش را می‌برد بالای سرا می‌بندد.** (رامسری)

۲۲۰۵۹. **به رودخانه برود، ک..نش آب می‌دزدد.** (آذری)

۲۲۰۶۰. **به رودخانه که زدی، ک..ن سفید و سیاه معلوم می‌شود.** (شهرضایی)

۲۲۰۶۱. **به رودخانه گفتند: «چرا سر و صدا می‌کنی؟» گفت: «جایم ناهموار است.»** (لری)

۲۲۰۶۲. **به رودخانه نرسیده پیراهنش را می‌کند.** (مازندرانی)

۲۲۰۶۳. **به رودخانه نرسیده، آستین‌ها را بالا مزن.** (آذری)

۲۲۰۶۴. **به رودخانه نرسیده، شلوارش (ت) را در می‌آورد.** (آذری، اشتهاردی)

۲۲۰۶۵. **به رودخانه‌ی‌بی‌آب هم تور بکشد، ماهی می‌گیرد.** (رامسری)

۲۲۰۶۶. **به رودخانه‌ی‌روان می‌رود، بر می‌گردد می‌گوید خشک است.** (آذری)

۲۲۰۶۷. **به رود نیل رسیدی مخر غرور سراب.** (ابوالفرج رونی، دهخدا)

۲۲۰۶۸. **به روز آن چنگی افتادم که از دو عروسی باز ماندم.** (قشقایی)

۲۲۰۶۹. **به روز بد، هندو را دایی می‌گوید.** (هزاره‌ای)

۲۲۰۷۰. **به روز بی‌کسی جز سایه‌ی من نیست یار من.** (شکورزاده)

۲۲۰۷۱. **به روزگار تنگ‌دستی، آشنا بیگانه می‌گردد.** (صائب، شکورزاده)

۲۲۰۷۲. **به روزگار خوشی دوستان فراوانند.** (وحیددستگردی، شکورزاده)

۲۲۰۷۳. **به روزگار سلامت شکستگان دریاب.** (سعدی؛ گلستان: ۹۳، شکورزاده)

۲۲۰۷۴. **به روزگار شود مرد رسم‌دان.** (ابوالمعالی رازی، دهخدا)

۲۲۰۷۵. **به روزگار ندیدم رفیق یک‌رنگی.** (تهرانی)

۲۲۰۷۶. **به روزی بزادیم و روزی مُریم.** (فردوسی، امثال‌موزون، دهخدا)

۲۲۰۷۷. **به روستایی که رو بدهند با چارق می‌رود بالای اتاق.** (دامغانی)

۲۲۰۷۸. **به روشنگر چه از آیینه جز زنگار می‌ماند؟** (صائب: ۱۵۳۳، امثال‌موزون، کوچه، تکمله)

۲۲۰۷۹. **به روی باز کسی می‌روند نه به در باز کسی.** (تهرانی)

۲۲۰۸۰. **به روی بزرگی خود نمی‌آورد.** (هبله‌رودی، کردی، هزاره‌ای)

۲۲۰۸۱. **به رویت ماه نو دیدم، مبارک باد ماه من.** (افغانی)

۲۲۰۸۲. **به رویش بخندی، عین انتری که از کول لوطی بالا می‌ره، می‌پره روی کلّه‌ات.** (تهرانی)

۲۲۰۸۳. **به روی نان کنند (بمالی) سگ نخورد (نمی‌خورد، قبول نمی‌کند).** (دهخدا، هزاره‌ای، افغانی)

۲۲۰۸۴. **بهره‌ام را کم کن ولی بی‌نصیبم مکن.** (ایلامی)

۲۲۰۸۵. **بهره کن، بهره ندارد.** (گناوه)

۲۲۰۸۶. **به ره نیارد دیوانه را مگر زنجیر.** (امیرمعزّی: ۲۳۵، شکورزاده)

۲۲۰۸۷. **بهره‌ی‌مجمر ز عنبر دود آهی بیش نیست.** (صائب: ۶۴۵، دهخدا)

۲۲۰۸۸. **بهره‌ی‌همسایه را یا قبل از شام و یا بعد از شام باید تحویل داد.** (قشقایی)

۲۲۰۸۹. **به ریسمان پوت (پوسیده) کسی (همسایه) به چاه مَیُفت.** (کرمانی)

۲۲۰۹۰. **به ریسمان تو نمی‌شود هیزم بست.** (تالشی)

۲۲۰۹۱. **به ریسمان دیگری در چاه می‌رود.** (هبله‌رودی، مثمر)

۲۲۰۹۲. **به ریش بابا کلانت می‌خندی.** (افغانی)

۲۲۰۹۳. **به ریشت می‌توان خندید که از بد هم بدتر باشد.** (بیرجندی)

۲۲۰۹۴. **به ریش تو بسته‌ام.** (کوچه)

۲۲۰۹۵. **به ریش جناب عالی زیبنده نیست.** (قشقایی، آذری)

۲۲۰۹۶. **به ریش خود می‌خندد.** (امثال)

۲۲۰۹۷. **به ریش ما می‌خندی یا به پیش ما؟** (کوچه)

۲۲۰۹۸. **به ریش من پیاز خرد مکن.** (نمینی)

۲۲۰۹۹. **به ریشه‌ی درخت بریزند، درخت را از ریشه بیرون می‌کَند.** (آملی)

۲۲۱۰۰. **بهر یک گل زحمت (منّت) صد خار می‌باید کشید.** (جامی، دهخدا، تکمله، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، حییم، کوچه)

۲۲۱۰۱. **بهر یک گل منّت صد خار می‌باید کشید.** (هبله‌رودی)

۲۲۱۰۲. **به زانوی آل زده (جن‌زده) می‌ماند.** (گیلکی)

۲۲۱۰۳. **به زاری مردم حالا گوشت قلیه به دهان و لب من می‌گذاری؟** (خراسانی)
۲۲۱۰۴. **به زاری می‌آورد، به خواری می‌کشد.** (افغانی)
۲۲۱۰۵. **به زاغچه می‌مانی، نه گوشت تو را می‌شود خورد، نه تخم تو را.** (گیلکی)
۲۲۱۰۶. **به زاهد چاق و پزشک لاغر اعتماد نکن.** (کوچه)
۲۲۱۰۷. **به زاهد فربه پزشک نزار مگروید.** (حییم، شکورزاده، دهخدا)
۲۲۱۰۸. **به زبان آسان است.** (سیرجانی)
۲۲۱۰۹. **به زبان آوردن، به زیان آوردن است.** (سیرجانی)
۲۲۱۱۰. **به زبان خوشت؟ به پول (مزد) زیادت؟ به راه نزدیکت؟** (تهرانی، کوچه)
۲۲۱۱۱. **به زبان خوش، مار از سوراخ بیرون می‌آید.** (سمنانی)
۲۲۱۱۲. **به زبان خوش می‌شود مار را از سوراخ بیرون آورد.** (کوچه، بختیاری)
۲۲۱۱۳. **به زبان خوشی، موی از خمیر بکشی.** (افغانی)
۲۲۱۱۴. **به زبان زرگری حرف می‌زند.** (لری)
۲۲۱۱۵. **به زبان لاف از دل نامسلمان، منّت پوچ و خالی بر ما نگذار.** (بختیاری)
۲۲۱۱۶. **به زبان لال باش، به چشم کور.** (بیرجندی)
۲۲۱۱۷. **به زبان نگاهش داشته.** (نامه‌ی داستان)
۲۲۱۱۸. **به زخم خار نتوان داد از کف دامن گل را.** (صائب: ۱۹۷، تکمله)
۲۲۱۱۹. **به زخم خر پیدا نمی‌شود.** (بیرجندی)
۲۲۱۲۰. **به زخم خر دوا نیست.** (هزاره‌ای)
۲۲۱۲۱. **به زخم مار بود هم زبان مار افسای.** (عنصری: ۱۷۴، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۲۱۲۲. **به زر آسان شود دشوار عالم.** (وحشی: ۵۳۲، شکورزاده)
۲۲۱۲۳. **به زر برکنی چشم دیو سپید.** (سعدی؛ بوستان: ۸۳ امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده)
۲۲۱۲۴. **به زر خرید و به سنگ حلال کرد.** (افغانی)
۲۲۱۲۵. **به زردکوه گفتند: «چرا سردی؟» گفت: «سردی می‌بینم.»** (بختیاری)
۲۲۱۲۶. **به زر می‌توان لشکر آراستن.** (بهمنیاری، دهخدا، عوام)
۲۲۱۲۷. **به زر می‌خره به سنگ می‌کِشه.** (افغانی)
۲۲۱۲۸. **به زر می‌گیرد به زور می‌کشد.** (افغانی)
۲۲۱۲۹. **به زر می‌گیرد به شکر می‌کشد.** (افغانی)
۲۲۱۳۰. **به زر نخریده‌ای جان را، از آن قدرش نمی‌دانی.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۲۱۳۱. **به زر هر آن‌چه برآید به زور نتوان کرد.** (صائب: ۱۸۲۳، امثال‌موزون، تکمله)
۲۲۱۳۲. **به زلف یار بر می‌خورد.** (بهمنیاری، حییم)
۲۲۱۳۳. **به زمان امان نمی‌دهد.** (قشقایی)
۲۲۱۳۴. **به زمزم می‌شاشد.** (تهرانی)
۲۲۱۳۵. **به زمستان به سفر مرو.** (کردی)
۲۲۱۳۶. **به زمستان گفتند: «در کجا زمستان کردی؟» گفت: «در جان فقرا.»** (آذری)
۲۲۱۳۷. **به زمین افاده می‌فروشد که پای رو سرش است.** (کوچه)
۲۲۱۳۸. **به زمین بلند هیچ‌گاه آب سوار نمی‌شود.** (سمنانی)
۲۲۱۳۹. **به زمین خشک آبیاری می‌کند.** (افغانی)
۲۲۱۴۰. **به زمین خشک نشاشیدی تا ببینی که به تو ترشح می‌شود.** (سمنانی)
۲۲۱۴۱. **به زمین خورده‌است، منّتش را به آسمان دارد.** (بیرجندی)
۲۲۱۴۲. **به زمین خوردی، زمین را بگیر.** (ترکمنی)
۲۲۱۴۳. **به زمین سخت (سفت) نشاشیده‌است.** (دهخدا، بهمنیاری)
۲۲۱۴۴. **به زمین سفت نشاشیده‌است که به رویش ور پاشد (ور پاچ کند).** (عوام، کوچه، قمی)
۲۲۱۴۵. **به زمین می‌گه منّت‌دار باش که مه سرت راه می‌روم.** (افغانی)
۲۲۱۴۶. **به زمین ناز دارد.** (بهمنیاری)
۲۲۱۴۷. **به زن بیوه‌ای که شب گریه می‌کند و به ابر سیاهی که شب می‌رود و پایدار نمی‌ماند اعتماد نداشته باش.** (قشقایی)
۲۲۱۴۸. **به زنِ پا به ماه و ک..ن بچّه اعتباری نیست.** (کوچه)
۲۲۱۴۹. **به زن تازه زاییده (زائو) مانند‌است.** (گیلکی)
۲۲۱۵۰. **به زندگی آبم ندادی، به مردگی زر زر نهادی.** (بهمنیاری)
۲۲۱۵۱. **به زندگیش ندادند نان و حلوا، به مردگیش (مرده‌اش) می‌زنند دهل (ساز) و سرنا.** (گلبافی، شهربابکی)
۲۲۱۵۲. **به زندگی تکنم یاد، به مرگش کنم فریاد.** (افغانی)
۲۲۱۵۳. **به زن کولی می‌ماند، هرجا می‌رود دوک کج ریسی خود را با خودش می‌برد.** (گیلکی)
۲۲۱۵۴. **به زن نخند که پوزه‌ات می‌شناسد، و ریشت وجب می‌کند.** (لنجانی)
۲۲۱۵۵. **به زور، آن‌که بیش از تو، با او مکوش (مَشور).** (گرشاسب‌نامه، دهخدا)
۲۲۱۵۶. **به زور بازوی اقبال کاری بر نمی‌آید / نگه دارد مگر دست دعا دامان دولت را.** (صائب: ۱۸۱، تکمله)
۲۲۱۵۷. **به زور خود نتوان گوشه‌ی کلاه شکست.** (صیدی، امثال‌موزون)

۲۲۱۵۸. **به زور سیل نتوان راست کردن قامت پل را.** (بیدل: ۲۵، امثال‌موزون)
۲۲۱۵۹. **به زور و زر توان از هرگونه خطر گذشت.** (افغانی)
۲۲۱۶۰. **به زور و زر میّسر نیست این کار.** (حافظ: ۱۶۶، بهمنیاری)
۲۲۱۶۱. **به زوزه‌ی‌شغال باران نمی‌آید.** (سوادکوهی)
۲۲۱۶۲. **به زهار تراشیدن ک.. بزرگ نمی‌شود.** (هبله‌رودی، مشمر)
۲۲۱۶۳. **به زهر کشته هم شهید بود.** (تاریخ طبری: ۲۳۶)
۲۲۱۶۴. **به زیبایی دم خروس و به قسم خوردن روباه اطمینان نداشته باش.** (قشقایی)
۲۲۱۶۵. **به زیر این سپهر آبنوسی / بود یک جا عزا یک‌جا عروسی.** (اصفهانی)
۲۲۱۶۶. **به زیر بازویش هندوانه مده.** (اهری)
۲۲۱۶۷. **به زیر خاک غنی را ز مردم درویش / اگر زیادتی هست، حسرتی چندست.** (صائب: ۸۲۴ تکمله)
۲۲۱۶۸. **به زیرزمین آتش برنده‌است.** (گیلکی)
۲۲۱۶۹. **به زیر کاه آب جاری می‌کند.** (آذری)
۲۲۱۷۰. **به زیر لب سلامی کرده‌ای دوش / همه منزل سلام اندر سلام است.** (همام تبریزی)
۲۲۱۷۱. **به سائل کم بده کم مزن.** (افغانی)
۲۲۱۷۲. **به ساز زن گفتند: «ساز بزن.» گفت: «پاشنه‌ی‌پایم درد می‌کند.»** (بویراحمدی)
۲۲۱۷۳. **به ساق پای تو باید انبر انداخت.** (گیلکی)
۲۲۱۷۴. **به ساقت یا به سُمت یا به گاله‌های (گُلالک) زیر دُمت؟** (شهربابکی، گلبافی)
۲۲۱۷۵. **به سالش ساخته‌ایم به ماهش هم می‌سازیم.** (شکورزاده، حییم، عوام، کوچه)
۲۲۱۷۶. **به سالی دوباره نباشد خراج.** (گرشاسب‌نامه: ۴۳۷)
۲۲۱۷۷. **به سایه‌اش هم شک دارد.** (تهرانی)
۲۲۱۷۸. **به سایه‌ام سنگ می‌کوفت.** (افغانی)
۲۲۱۷۹. **به سبزه‌ای نتوان بست راه آهو را.** (بیدل: ۱۲۰، امثال‌موزون)
۲۲۱۸۰. **به ستاره‌ی‌آسمان می‌رسی و به نانِ ممسک نه.** (تاجیکی)
۲۲۱۸۱. **به سخن ابله گیرند، امّا رها نکنند.** (عوام، دهخدا، شکورزاده، تاجیکی، عوام)
۲۲۱۸۲. **به سخنان شب اعتماد نکنید.** (قشقایی)
۲۲۱۸۳. **به سخن بندها گشوده شود.** (جامی: ۳۰۳)
۲۲۱۸۴. **به سخن خشک میمون بازی نمی‌کند.** (گنبدکاووسی)
۲۲۱۸۵. **به سخن دوستانی گیرند، امّا نمی‌گذارند.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۲۱۸۶. **به سخن راست نیاید، به تمنا نشود.** (سیاستگران عصر قاجار)
۲۲۱۸۷. **به سخن، روستایی را می‌گیرند و نمی‌گذارند.** (مشمر، شاهد)
۲۲۱۸۸. **به سخن فقیر اهمیّتی نمی‌دهند، ولی هرچه او بگوید همان می‌شود.** (ترکمنی)
۲۲۱۸۹. **به سخنگو توجّه نداشته باش، به سخن توجّه کن.** (قشقایی)
۲۲۱۹۰. **به سخن نغز جان آدم سیر می‌شود.** (تاجیکی)
۲۲۱۹۱. **به سر آمده طبیب است.** (اصفهانی)
۲۲۱۹۲. **به سر افتادنی دارد به پشت پا دویدن‌ها.** (افغانی)
۲۲۱۹۳. **به سرای سپنج مهمان را / دل نهادن همیشگی نه رواست.** (تاریخ بیهقی: ۲۳۵)
۲۲۱۹۴. **به سر بریدن شمع است سرفرازی نار.** (تاریخ بیهقی: ۴۲۹)
۲۲۱۹۵. **به سرپوش سبزه میدان مانده‌است.** (گیلکی)
۲۲۱۹۶. **به سر ترکه‌ی من ترکه نزن.** (رامسری)
۲۲۱۹۷. **به سرت شمشیر بیاید هم راست بگو.** (تاجیکی)
۲۲۱۹۸. **به سر تو هم کنگر زدم.** (مازندرانی)
۲۲۱۹۹. **به سر خاریدن وقت ندارد.** (تاجیکی)
۲۲۲۰۰. **به سر خودش دیده، و به دل عبرت گرفته‌است.** (هزاره‌ای)
۲۲۲۰۱. **به سر درخت پر بار می‌گردند.** (اهری)
۲۲۲۰۲. **به سر راه‌ها خوابیدن، خواب آشفته بیند.** (کردی)
۲۲۲۰۳. **به سر رفته داناست.** (بختیاری)
۲۲۲۰۴. **به سر زلف سخن می‌گوید.** (هبله‌رودی، خزینه)
۲۲۲۰۵. **به سر زلف کمند می‌کند.** (مشمر)
۲۲۲۰۶. **به سرش می‌زند کلایش را راست می‌ماند.** (افغانی)
۲۲۲۰۷. **به سر طلایی امیدت را نبند.** (مرندی)
۲۲۲۰۸. **به سر کلاه زرّین، از ته خبر نداره.** (هزاره‌ای)
۲۲۲۰۹. **به سرما خورده لرزیدن میاموز.** (صائب: ۲۳۲۸، شکورزاده، تکمله)
۲۲۲۱۰. **به سرمایه‌ات نگاه کن نه به همسایه‌ات.** (جیرفتی)
۲۲۲۱۱. **به سرم ریز به برم ریز که مجال خوردنم نیست.** (کرمانی)
۲۲۲۱۲. **به سر مزار هزاره برو، به خانه نرو.** (هزاره‌ای)
۲۲۲۱۳. **به سر مناره اشتر بشد و فغان برآرد / که نهان شدم من این‌جا مکنید آشکارم.** (مولوی، غزلیات، بهمنیاری، دهخدا، کوچه)
۲۲۲۱۴. **به سر می‌زنند تا دست بیفتد.** (عوام)
۲۲۲۱۵. **به سُرناچی گفتند: «سُرنا بزن.» گفت: «کف پایم می‌خارد.»** (شکورزاده)
۲۲۲۱۶. **به سر نخوری هوشیار نمی‌شوی.** (افغانی)

۲۲۲۱۷. **به سر نرفت به طویله، به ک..ن ببر به طویله (به طویله‌اش می‌کنند).** (کرمانی)
۲۲۲۱۸. **به سرنوشت راضی شدم، او به من راضی نشد.** (خوزستانی)
۲۲۲۱۹. **به سری که درد نمی‌کرد سقز پهن کردم.** (مرندی)
۲۲۲۲۰. **به سفارش، حج قبول نشود.** (دهخدا، شکورزاده)
۲۲۲۲۱. **به سُفره‌ی آردی تو، دُم موش سفید نمی‌شه.** (افغانی)
۲۲۲۲۲. **به سَفَری رَوی، اوّل همراهت دان.** (تاجیکی)
۲۲۲۲۳. **به سَفَر یک‌روزه، آذوقه‌ی‌ده روزه.** (تاجیکی)
۲۲۲۲۴. **به سفلگان طریقه‌ی تسلیم، حکمت است.** (افغانی)
۲۲۲۲۵. **به سقز چسبنده شبیه است.** (گیلکی)
۲۲۲۲۶. **به سگ اعتنا نکنی بهتر است.** (اشتهاردی)
۲۲۲۲۷. **به سگ امیدوار شدیم، خودمان هم پارسی نکردیم.** (گرمی‌ای)
۲۲۲۲۸. **به سگ ایلیاتی می‌ماند، دلش را به آب پنیر خوش کرده‌است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۲۲۲۹. **به سگ بیگانه و آدم ناشناس اعتباری نیست.** (هزاره‌ای)
۲۲۲۳۰. **به سگ (چماچا)* می‌ماند هم صاحب‌خانه را می‌گیرد هم بیگانه.** (گیلکی)
۲۲۲۳۱. **به سگ دادند وفا، بر زن ندادند.** (بهمنیاری)
۲۲۲۳۲. **به سگ درگاه خانه بدهید، به خان جای دیگر ندهید.** (رامسری)
۲۲۲۳۳. **به سگ دستور دادند به دمش دستور داد.** (خوزستانی)
۲۲۲۳۴. **به سگ سوزن خورده می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۲۳۵. **به سگ قصّاب‌خانه همچنین پایی که به او داده نداده است.** (فرهنگ‌نامه)
۲۲۲۳۶. **به سگ قصّاب محلّه می‌ماند.** (گیل و دیلم)
۲۲۲۳۷. **به سگ (کلاغ) گفتند: «چرا پیر شدی؟» گفت: «بس که وَقِّ بی‌خودی زدم.»** (شکورزاده، تهرانی)
۲۲۲۳۸. **به سگ گفتند: «استخوان را ول کن.» گفت: «چی را بگیرم؟»** (کوچه، دزفولی، شکورزاده، خوانساری)
۲۲۲۳۹. **به سگ گفتند: «تو که دویت از گرگ بیشتره چرا به گرگ نمی‌رسی؟» گفت: «او به خودش می‌دوه من به صاحبم.»** (شهربابکی)
۲۲۲۴۰. **به سگ گفتند: «چرا پیر شدی؟» گفت: «بس که هرزه دویدم.»** (کوچه، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۲۲۴۱. **به سگ گفتند: «چه‌طور شد کدخدا شدی؟» گفت: «از دوندگی‌های بی‌جا که کردم.»** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)
۲۲۲۴۲. **به سگ گفتند: «خویش و قوم‌های تو چه کسانی هستند؟» گفت: «شغال خانه‌ی‌من است.»** (سمنانی)
۲۲۲۴۳. **به سگ گفتند:«روزی چند تا سنگ می‌خوری؟» گفت: «تا چند تا حروم‌زاده به من برسه.»** (بیرجندی)
۲۲۲۴۴. **به سگ گفتند: «روزی چه قدر کتک می‌خوری؟» گفت: «موقوف است به اندازه‌ی کرامت ولدزنا.»** (مرندی)
۲۲۲۴۵. **به سگ گفتند: «شاهدت کیست؟» گفت: «دُمم.»** (عوام)
۲۲۲۴۶. **به سگ لقمه نانی دهند به احترام صاحبش.** (آذری)
۲۲۲۴۷. **به سگ ماده فحل آمده می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۲۴۸. **به سگ مردم نان دادن دشوار است.** (لری)
۲۲۲۴۹. **به سگ مرگی به راه می‌رود.** (کردی)
۲۲۲۵۰. **به سگ می‌گوید بگیر، به گرگ می‌گوید بدو.** (بیرجندی)
۲۲۲۵۱. **به سگ می‌گوید بگیر، به روباه (شغال) می‌گوید فرار کن.** (گیلکی، رامسری)
۲۲۲۵۲. **به سگ می‌گویند: «چرا گُه می‌خوری؟» می‌گوید: «از ناعلاجی.»** (مازندرانی)
۲۲۲۵۳. **به سگ نازی‌آباد می‌ماند نه غریبه می‌شناسد نه خودی.** (کوچه)
۲۲۲۵۴. **به سگ نان دادم امّا سگ پای مرا گاز گرفت.** (مازندرانی)
۲۲۲۵۵. **به سگ هرچه کم‌محلّی و بی‌اعتنایی بکنی بهتر است.** (لنجانی)
۲۲۲۵۶. **به سگ هم نانی بدهکار است.** (آذری)
۲۲۲۵۷. **به سگی که در خواب است آزار نرسان.** (رامسری)
۲۲۲۵۸. **به سلامت از میان معرکه بیرون رفت.** (تکمله)
۲۲۲۵۹. **به سلامت روید و باز آیید / هم‌چو اردک روید و غاز آیید.** (فرهنگ‌نامه)
۲۲۲۶۰. **به سلام دیروزت نیازی نداشتم و لب تاقچه گذاشتم.** (زرقانی)
۲۲۲۶۱. **به سلمانی کچل و طبیب لاغر و زاهد تن‌پرور اعتماد نباید کرد.** (شکورزاده)
۲۲۲۶۲. **به سلمانی گفتند گردو بیاور، لیمو آورد.** (لری)
۲۲۲۶۳. **به سلیطه سلام بده و درگذر.** (آذری)
۲۲۲۶۴. **به سن تو بودم به اندازه‌ی‌تو می‌دانستم، دو برابر تو هستم دو برابر تو می‌دانم.** (مراغه‌ای)
۲۲۲۶۵. **به سنجد شیرینی می‌گوید.** (تبریزی)
۲۲۲۶۶. **به سنگ سرمه حاجت نیست هرگز چشم روشن را.** (غنی، امثال‌موزون)
۲۲۲۶۷. **به سنگ گفتند: «چرا سنگ شدی؟» گفت: «سنگ را دیدم سنگ شدم.»** (مرندی)

۲۲۲۶۸. **به سنگ گفته‌بودی سوراخ شده‌بود.** (رامسری)
۲۲۲۶۹. **به سنگینی گل است.** (آذری)
۲۲۲۷۰. **به سن من برس، به ریش من بخند.** (رامسری)
۲۲۲۷۱. **به سن و سال اسب پیشکشی نگاه نمی‌کنند.** (گیلکی، رامسری)
۲۲۲۷۲. **به سن و سال افراد نگاه مکن، بلکه به فکر و استعداد آن‌ها توجه کن.** (آذری)
۲۲۲۷۳. **به سوداگری به هشدرخان رفته‌است.** (ابومسلم‌نامه: ۳۸۷/۱)
۲۲۲۷۴. **به سوراخ مورچه هم سر می‌کشد.** (بختیاری)
۲۲۲۷۵. **به سوراخ موش ار رود پای خر / نخواهد همی‌رفت بار دگر.** (ادیب قاسمی؛ کلیات: ۳۰۲)
۲۲۲۷۶. **به سوفالی نمی‌شاشد.** (قمی)
۲۲۲۷۷. **به سوگند گفتن که زر مغربی است / چه حاجت محک خود بگوید که چیست؟** (سعدی؛ کلیات: ۱۰۲)
۲۲۲۷۸. **به سوی کعبه راه بسیار است.** (قاآنی، دهخدا)
۲۲۲۷۹. **به سوی کُلّ خود باشد همیشه جنبش اجزا.** (سلمان‌ساوجی، دهخدا)
۲۲۲۸۰. **به سه چیز کمر مبند اسب، زن، شمشیر.** (ساوه‌ای)
۲۲۲۸۱. **به سیب ترش دِلار* نزن.** (گیلکی)
۲۲۲۸۲. **به سی‌توره گفتند: «کو شاهدت؟» گفت: «دمم.»** (گناوه‌ای)
۲۲۲۸۳. **به سیرابی گوشت نگویند، به داماد دوست.** (سنگسری)
۲۲۲۸۴. **به سیردبیج*تو روغن می‌زنم.** (رامسری)
۲۲۲۸۵. **به سیر سرخ کرده روغن داده.** (گیلکی)
۲۲۲۸۶. **به سیری مُردن بهْ که به گرسنگی جان سپردن.** (سعدی، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، کوچه)
۲۲۲۸۷. **به سی سال گردد نهالی درخت / به بادش درآرد یکی باد سخت.** (سعدی، فرهنگ‌نامه)
در اصل: **نهالی به سی سال گردد درخت / زبیخش برآرد یکی باد سخت.** (سعدی؛ بوستان: ۱۹۴)
۲۲۲۸۸. **به سیلی روی خود را سرخ دارد (می‌کند، نگاه می‌دارد).** (بهمنیاری، افغانی، عوام)
۲۲۲۸۹. **به سیم دیگران زرین مکن کاخ.** (نظامی؛ خسرو و شیرین)
۲۲۲۹۰. **به سینه سرخ دیوانه می‌ماند، کرم را می‌بینند، تله را نمی‌بیند.** (گیلکی)
۲۲۲۹۱. **به شاخ آهو حواله کرد.** (افغانی)
۲۲۲۹۲. **به شاخت سیر مالیده‌اند و تو را به میدان انداخته‌اند.** (گیلکی)
۲۲۲۹۳. **به شاخش زد که سمش سوخت.** (هزاره‌ای)
۲۲۲۹۴. **به شاخش سیر مالیده است.** (رامسری)
۲۲۲۹۵. **به شاخش شیشه نزن.** (رامسری)
۲۲۲۹۶. **به شاخش می‌زنی، ریشش می‌جنبد.** (تاجیکی)
۲۲۲۹۷. **به شاخی چه باید در آویختن / که نتوان از آن میوه‌ای ریختن؟** (دهخدا)
۲۲۲۹۸. **به شادی خودت شیون نکن.** (ارومیه‌ای)
۲۲۲۹۹. **به شاش اسب می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۳۰۰. **به شاگردی قناعت کرد و استادی نمی‌خواهد.** (طالب‌آملی: ۵۸۱)
۲۲۳۰۱. **به شاگردی هر آن کس شاد گردد / شود روزی که وی استاد گردد.** (ناصرخسرو، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۲۲۳۰۲. **به شانس طایفه‌ی شایلو داماد خوب نمی‌آید.** (قشقایی)
۲۲۳۰۳. **به شانه چین نبَرَد هیچ‌کس برون ز جبین.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۱۵۸)
۲۲۳۰۴. **به شاه، شاه‌قلی نمی‌گوید.** (آذری)
۲۲۳۰۵. **به شاه هم دایی نمی‌گوید.** (رامسری)
۲۲۳۰۶. **به شب بخشش به روز چو چراغ می‌سوزد.** (لری)
۲۲۳۰۷. **به شب جغد می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۳۰۸. **به شب دزد است، به روز مرد.** (کردی)
۲۲۳۰۹. **به شب نمازی تو نگاه کنم یا به کمند درازت؟** (مازندرانی)
۲۲۳۱۰. **به شبوش (شپش) ستیزه کرده، ازار را نسوزان.** (تاجیکی)
۲۲۳۱۱. **به شب‌ها گریم و روزان بخندم / که تا دشمن نداند حال و دردم.** (جیرفتی)
۲۲۳۱۲. **بهشت آن‌جاست که آزاری نباشد / کسی را با کسی کاری نباشد.** (مفلح اصفهانی یا مصاحب (؟) تهرانی، مثمر، دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی، تکمله، عوام، کوچه، بهمنیاری، خوانساری)
۲۲۳۱۳. **بهشت آن کسی را که او نیک خوست.** (بوشکور بلخی؛ پیشاهنگان شعر: ۹۴)
۲۲۳۱۴. **بهشت اسطبل خر نیست.** (آملی)
۲۲۳۱۵. **بهشت اغنیا از دوزخ فقرا ساخته می‌شود.** (شکورزاده)
۲۲۳۱۶. **بهشت (بهشتی) به سرزنش (سرزنشی) نمی‌ارزد.** (تهرانی، بیرجندی، کوچه، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، کرمانی)
۲۲۳۱۷. **بهشت (بهشتی) را بهشتی، اگر دنیا (را) نهشتی.** (هبله‌رودی، بهمنیاری)
۲۲۳۱۸. **بهشت جای انسان داناست.** (کردی)
۲۲۳۱۹. **بهشت در (زیر) پای مادران باشد.** (دهخدا، شکورزاده، افغانی)
۲۲۳۲۰. **بهشت در قدمِ مرد عاقبت‌بین است.** (صائب: ۲۶۸)

۲۲۳۲۱. **بهشت را باید نادیده خرید.** (لری، رامسری، بختیاری)
۲۲۳۲۲. **بهشت را به بها نمی‌دهند، به بهانه می‌دهند.** (عوام، کوچه، حییم، دهخدا، شکورزاده)
۲۲۳۲۳. **بهشت را بهشتی اگر دنیا را نهشتی (بهشتی).** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، کوچه، نامه‌ی‌داستان)
۲۲۳۲۴. **بهشت را دیدن هست و خوردن نیست.** (تاجیکی)
۲۲۳۲۵. **بهشت را نتوان یافت رایگان.** (فرخی: ۲۷۱، دهخدا، شکورزاده)
۲۲۳۲۶. **به شتر در پیاله آب نمی‌دهند.** (آذری)
۲۲۳۲۷. **به شتر سوار شوی راه دور را اندیشه کن.** (تاجیکی)
۲۲۳۲۸. **به شتر علف لازم (درکار) باشد، خودش گردنش را دراز می‌کند.** (افغانی، تاجیکی)
۲۲۳۲۹. **به شتر گفتند: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «از حمّام.» گفتند: «آره، از پاشنه‌ی‌پایت پیداست.»** (کوچه)
۲۲۳۳۰. **به شتر گفتند: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «از ماچین.» گفتند: «از پر و پاچه‌ت می‌ریزد.»** (اهری)
۲۲۳۳۱. **به شتر گفتند: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «از قالی بافتن.» گفتند: «به دست و پایت نمی‌آید.»** (جلفایی)
۲۲۳۳۲. **به شتر گفتند: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «از حمّام.» گفتند: «از پاشنه‌ی پایت معلوم است.»** (هبله‌رودی، شکورزاده)
۲۲۳۳۳. **به شتر گفتند: «بار ببر.» گفت: «مگر کوهانم را نمی‌بینید؟»** (دستجردی)
۲۲۳۳۴. **به شتر گفتند: «بچه‌ایی زادی؟» گفت: «بار من همان است که هست.»** (بانه‌ای)
۲۲۳۳۵. **به شتر گفتند: «برادرت به دنیا آمد.» گفت: «بار من همان چهل من است.»** (کردی)
۲۲۳۳۶. **به شتر گفتند: «برقص.» پنبه زار را از آب انداخت.** (شهربابکی)
۲۲۳۳۷. **به شتر گفتند: «پسرت آمده.» گفت: «پسر یا دختر چه فایده باری که بر پشت دارم بر پشت دارم.»** (قشقایی)
۲۲۳۳۸. **به شتر گفتند: «چرا خایه‌ات پس است؟» گفت: «چه چیزم مثل همه‌کس است؟»** (شیرازی)
۲۲۳۳۹. **به شتر گفتند: «چرا دم از پشت داری؟» گفت: «هیچ چیزم مثل دیگران نیست.»** (لارستانی)
۲۲۳۴۰. **به شتر گفتند: «چرا شاشت پسه؟» گفت: «چه کارم به کسه؟»** (کوچه، عوام، تکمله)
۲۲۳۴۱. **به شتر گفتند: «چرا شاشت از پسه؟» گفت: «کدام رسمم به رسم هر کسه؟»** (شهربابکی)
۲۲۳۴۲. **به شتر گفتند: «چرا گردنت کج است؟» گفت: «چه چیزم رَج است که گردنم کج است؟»** (عوام، کوچه)
۲۲۳۴۳. **به شتر گفتند: «چرا گردنت کج است؟» گفت: «کجی‌اش را برای چه می‌خواهی؟ راه رفتنم را بگو.»** (اهری)
۲۲۳۴۴. **به شتر گفتند: «چرا گردنت کج است؟» گفت: «کجایم راست است؟ (کج نیست؟)»** (شکورزاده، کرمانی، بهمنیاری، تهرانی، عوام، هزاره‌ای)
۲۲۳۴۵. **به شتر گفتند: «چه‌قدر می‌خوری؟» گفت: «مال صاحب یک من مال خدا صد من.»** (زرقانی)
۲۲۳۴۶. **به شترگفتند: «چه‌قدر بارت کنیم؟» گفت: «اختیار دارید، مگر مهارم را به دُم خر مبندید.»** (افغانی)
۲۲۳۴۷. **به شتر گفتند: «چه کاره‌ای؟» گفت: «علاقه‌بندم.» گفتند: «آره، از دست و پنجه‌ی‌نرم و نازکت پیداست.»** (کوچه، شکورزاده، عوام)
۲۲۳۴۸. **به شتر گفتند: «چه کار می‌کنی؟» گفت: «ابریشم می‌بافم.» گفتند: «از دست و پایت می‌آید.»** (اهری)
۲۲۳۴۹. **به شتر گفتند: «چه کاره‌ای.» گفت: «خیّاط.»** (نایینی)
۲۲۳۵۰. **به شتر گفتند: «حرف بزن.» گفت: «پف.»** (گلپایگانی)
۲۲۳۵۱. **به شتر گفتند: «خار می‌خوری؟» گفت: «خار می‌خورم بلکه خار را با خون می‌خورم.»** (شوشتری)
۲۲۳۵۲. **به شترگفتند: «خدا بچه‌ای به تو داد.» گفت: «باری از گرده‌ام برمی‌دارد؟» گفتند: «نه.» گفت: «پس می‌خواهم نباشد.»** (شوشی)
۲۲۳۵۳. **به شتر گفتند: «خدا پسرت داد.» گفت: «من بارم بارُمه.» (همین‌که بارمه، بارمه).** (شیرازی، خراسانی)
۲۲۳۵۴. **به شتر گفتند: «خداوند بچّه‌ای به تو داد.» گفت: «بار گردن من است.»** (کرمانجی)
۲۲۳۵۵. **به شترگفتند: «سربالایی خوب است یا سرپایینی؟» گفت: «همراه لای (گل) شکل هر سه‌اش در گور.»** (افغانی)
۲۲۳۵۶. **به شتر گفتند: «شکمت در عقب است.» گفت: «چه چیز من مثل همه‌کس است؟»** (لری)
۲۲۳۵۷. **به شتر گفتند: «شوخی کن.» ورجس تو هاون.** (یزدی)
۲۲۳۵۸. **به شتر گفتند: «صاحب فرزند شده‌ای.» گفت: «بارم هم‌چنان بارم است.»** (قشقایی، کردی)
۲۲۳۵۹. **به شتر گفتند غمزه کن، زد پالیز را خراب کرد.** (شکورزاده)

۲۲۳۶۰. **به شتر گفتند: «غمزه کن.» غوزه‌زار را خراب کرد.** (تایبادی)

۲۲۳۶۱. **به شتر گفتند: «کار تو چیست؟» گفت: «ابریشم می‌بافم.»** (آذری)

۲۲۳۶۲. **به شتر گفتند: «لبو» پنبه‌زار را نابود کرد.** (فردوسی)

۲۲۳۶۳. **به شتر گفتند: «مادرت پسر آورده.» گفت: «من بارم، بارم است می‌خواهد پسر باشد یا دختر.»** (ماهشهری، بوشهری)

۲۲۳۶۴. **به شترمرغ گفتند: «بار ببر.» گفت: «مرغم.» گفتند: «پرواز کن.» گفت: «شترم.»** (دهخدا، حییم، عوام)

۲۲۳۶۵. **به شترمرغ گفتند: «بار ببر.» گفت: «پرنده‌ام.» گفتند: «بپر.» گفت: «اشترم.»** (افغانی)

۲۲۳۶۶. **به شترمرغ گفتند: «بپر.» گفت: «شترم.» گفتند: «بار ببر.» گفت: «مرغم.»** (تهرانی، کوچه، آذری، شکورزاده، عوام، حییم، بهمنیاری)

۲۲۳۶۷. **به شتر نگاه کردم خون استفراغ کردم، به گوسفند نگاه کردم دنبه خوردم.** (ترکمنی)

۲۲۳۶۸. **به شتر نیشکون چه کار می‌کند؟** (ابهری)

۲۲۳۶۹. **بهشت روی زمین است خطّه‌ی کرمان / به شرطِ آن‌که تکانش دهند در دوزخ.** (تهرانی)

۲۲۳۷۰. **به شتر هرچه بار کنی، اگر زور او برخاست می‌برد.** (کرمانجی)

۲۲۳۷۱. **بهشتی به سرزنشی نمی ارزه.** (شهربابکی)

۲۲۳۷۲. **به شخصی گفتند: «از خدا می‌ترسی یا از آدم بی‌حیا؟» گفت: «از آدم بی‌حیا.»** (آملی)

۲۲۳۷۳. **به شخم‌زن گفتند: «خسته نباشید.» گفت: «شخم می‌زنم.»** (کرمانشاهی)

۲۲۳۷۴. **بهش دست می‌دی باید انگشتایت را بشماری.** (تهرانی)

۲۲۳۷۵. **به شرط این‌که صمد بچراند و مادرش بدوشد.** (آذری)

۲۲۳۷۶. **به شرعم بردند قبول نکردم، به عرفم بردند قبول نکردم، به پای دار بردند قبول نکردم.** (شاهرودی)

۲۲۳۷۷. **به شطرنج اندرون هم شاه باشد.** (ابن‌یمین، دهخدا)

۲۲۳۷۸. **به شغال باج نمی‌دهد.** (بختیاری)

۲۲۳۷۹. **به شغال سیرابی گوسفند امانت نمی‌دهند.** (شهمیرزادی)

۲۲۳۸۰. **به شغال گفتند: «چه‌قدر می‌دوی؟» گفت: «به سگ نگاه می‌کنم.»** (رامسری)

۲۲۳۸۱. **به شغال گفتند: «خانه‌ات خراب.» گفت: «این جنگل نشد خارزار دیگر.»** (گیلکی)

۲۲۳۸۲. **به شغال گفتند: «سرعت تو چه‌قدر است؟» گفت: «باید ببینم فشار از پشت سر چه‌قدر است.»** (مازندرانی)

۲۲۳۸۳. **به شغال گفتند: «شاهدت کیست؟» گفت: «دُمم.»** (سنگسری)

۲۲۳۸۴. **به شغال می‌گوید بدو، به سگ می‌گوید بگیر.** (گیلکی، مازندرانی، آذری)

۲۲۳۸۵. **به شغل جهان رنج بردن چه سود؟ / که روزی، به کوشش نشاید فزود.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۴۸۴)

۲۲۳۸۶. **به شکار شغال رَوی، سامان شیر کن.** (دهخدا، کوچه)

۲۲۳۸۷. **به شکار می‌گوید بدو، به تازی می‌گوید بگیر.** (تهرانی)

۲۲۳۸۸. **به شکم ما رید.** (سمنانی)

۲۲۳۸۹. **بهش گفتم آقا، باورش شده.** (تهرانی)

۲۲۳۹۰. **به شَل گفتند: «چرا کج کج می‌رقصی؟» گفت: «اتاق کج است.»** (شکورزاده، کوچه، تهرانی)

۲۲۳۹۱. **به شل گفتند: «ک..نت کجه.» گفت: «قدم ده وجبه.»** (گیلکی)

۲۲۳۹۲. **به شما خوش بگذرد، ما پابرهنه می‌خوابیم.** (رامسری)

۲۲۳۹۳. **به شما گفتند همسایه‌ی‌ما باشی نه این‌که وکیل ما باشی.** (رامسری)

۲۲۳۹۴. **به شمشیر باید گرفتن جهان.** (فرخی، دهخدا)

۲۲۳۹۵. **بهش می‌گویی سلام، می‌گوید خانه‌ات کجاست تا بیایم؟** (نجف‌آبادی)

۲۲۳۹۶. **به شنا کس نتواند کس که ز عمّان گذرد.** (کلیم کاشانی: ۱۷۳، شکورزاده)

۲۲۳۹۷. **به شوخی زهر را چشیدن نشاید.** (آذری)

۲۲۳۹۸. **به شوخی شوخی می‌کَنَند از سر آدم پوستی.** (شکورزاده)

۲۲۳۹۹. **به شوره زمین تخم نیکی مکار.** (فردوسی، شکورزاده)

۲۲۴۰۰. **به شومی خشک، تر هم می‌سوزد.** (مثمر، هبله‌رودی، کوچه)

۲۲۴۰۱. **به شوهری نرساندنمان، از مصابیم*انداختنمان.** (گلبافی)

۲۲۴۰۲. **به شهر خود آمدیم، دیدیم عروسی است.** (آذری)

۲۲۴۰۳. **به شهر خود است آدمی شهریار.** (نظامی؛ اسکندرنامه: ۴۱۹، شکورزاده، بهمنیاری)

۲۲۴۰۴. **به شهر خود روم و شهریار خود باشم.** (حافظ: ۶۷۶، خزینه، هبله‌رودی، افغانی)

۲۲۴۰۵. **به شهر خویش درون بی‌خطر بود مردم.** (دهخدا)

۲۲۴۰۶. **به شهر خویش هر کس شهریار است.** (هبله‌رودی، افغانی، دهخدا، کوچه، عوام، شکورزاده، خزینه)

۲۲۴۰۷. **به شهر کلاغ که رسیدی مثل خودش قارقار کن.** (سیرجانی)

۲۲۴۰۸. **به شهر کوران رفتی، روی هردو چشمت دست بگذار (ببند، کورشو).** (رامسری، دزفولی، بختیاری، کوچه، شیرازی)

۲۲۴۰۹. **به شهر نی‌سواران نی سوار شو.** (قمی)
۲۲۴۱۰. **به شهر یک چشمان روی، یک چشمه شو.** (تاجیکی)
۲۲۴۱۱. **به شهر یک‌چشمی‌ها می‌روی، یک چشمت را ببند.** (کوچه)
۲۲۴۱۲. **به شهری مسافرت کن که یک پیرزن آشنا داشته باشی.** (لکی)
۲۲۴۱۳. **به شیراز ک..ن یکی گذاشتند، رفت آب رکناباد را بست.** (بختیاری)
۲۲۴۱۴. **به شیرازه محکم نشد شعر سست.** (قدسی مشهدی؛ دیوان: ۸۴۶)
۲۲۴۱۵. **به شیران توان کرد شیران شکار.** (گرشاسب‌نامه، امثال‌موزون)
۲۲۴۱۶. **به شیران طعمه از پهلوی خود گردون دهد امّا / اگر گاوی دهان را وا کند لوزینه می‌بارد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۲۴۱۷. **به شیر دایه، طفل از شیر مادر بر نمی‌گردد.** (صائب: ۱۴۰۱، تکمله)
۲۲۴۱۸. **به شیر مادر به رنج پدر.** (کردی کرمانشانی)
۲۲۴۱۹. **به شیر مادرش قناعت ندارد.** (هزاره‌ای)
۲۲۴۲۰. **به شیرین زبان دل مردم پیر گردد جوان.** (دهخدا)
۲۲۴۲۱. **به شیرین زبانی و لطف و خوشی / توانی که پیلی به مویی کشی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۳، شکورزاده، هزاره‌ای، عوام، بهمنیاری، تاجیکی)
۲۲۴۲۲. **به شیطان بگو صابونش را هم بدهد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۲۴۲۳. **به شیطان گفتند: «چرا صورتت زشت است؟» گفت: «چه کنم؟ قلم در دست دشمن است.»** (دماوندی)
۲۲۴۲۴. **به شیطان گفتند: «خاک می‌خوری؟» گفت: «روغن دارد؟»** (افغانی)
۲۲۴۲۵. **به شیطان گفتند: «خدا پدرت را بیامرزد.» گفت: «چیز نشدنی.»** (بختیاری)
۲۲۴۲۶. **به شیطان گفتند: «خدا پدرت را بیامرزد.» گفت: «چیزی که دروغ است همین.»** (فسایی)
۲۲۴۲۷. **به شیطان گفتند: «شاهدت کیست؟» گفت: «دمم.»** (نایینی)
۲۲۴۲۸. **به شیطان گفتند: «عاقبت به خیر.» گفت: «این کار مشکلی است.»** (شکورزاده، عوام)
۲۲۴۲۹. **به صابون من جامه نشستی.** (تاجیکی)
۲۲۴۳۰. **به صاحب خود چه کرده که برای من بکند؟** (بیرجندی)
۲۲۴۳۱. **به صاحب ردی و صاحب قبولی / نشاید کرد مهمان را فضولی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۱۷، فرهنگ‌نامه)
۲۲۴۳۲. **به صاحبش چه وفا کرد که به ما (من، شما) بکند؟** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، آذری)
۲۲۴۳۳. **به صبر از بند گردد مرد رَسته.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۵۰، شکورزاده)
۲۲۴۳۴. **به صبر از دانه آید خوشه بیرون.** (جامی؛ یوسف و زلیخا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۲۴۳۵. **به صبر از غوره حلوا می‌توان پخت.** (بهمنیاری، افغانی)
۲۲۴۳۶. **به صبر از لعل و گوهر کان شود پر.** (جامی؛ یوسف و زلیخا، امثال‌موزون)
۲۲۴۳۷. **به صبر اندر صدف باران شود دُر.** (جامی؛ یوسف و زلیخا، امثال‌موزون)
۲۲۴۳۸. **به صبر، مشکل عالم تمام بگشاید.** (صائب: ۱۹۲۳)
۲۲۴۳۹. **به صد آب زده پایش خیس نگشته.** (کردی)
۲۲۴۴۰. **به صدای آدم غریب کس نماز نمی‌خواند.** (افغانی)
۲۲۴۴۱. **به صد تومان تو را می‌خرد، به دو ریال می‌فروشد.** (بختیاری)
۲۲۴۴۲. **به صد دفتر نشاید گفت حسب‌الحال مشتاقی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۲۹)
۲۲۴۴۳. **به صد سال یک دوست آید به دست.** (گرشاسب‌نامه: ۲۳۷)
۲۲۴۴۴. **به صد قاضی کور آشنایش می کند.** (افغانی)
۲۲۴۴۵. **به صلح و جنگِ جهان اعتماد مکن.** (مجیربیلقانی: ۲۵۶)
۲۲۴۴۶. **به صورت خود زردچوبه مالیده‌است.** (رامسری)
۲۲۴۴۷. **به صورت سکّه‌ی یک پول سیاه درآورد.** (تهرانی)
۲۲۴۴۸. **به صورت نگاه نکن به سیرت نگاه کن.** (آذری)
۲۲۴۴۹. **به صورتی که تو در خواب غفلتی امروز / عجب که در تو قیامت اثر کند دَم صور.** (ایرانی)
۲۲۴۵۰. **به صیّاد (شکارچی) کوه را نشان می‌دهند نه آهو را.** (آذری)
۲۲۴۵۱. **به ضبط خویش افتد هر قدر در رشته تاب افتد.** (بیدل: ۴۳۳، امثال‌موزون)
۲۲۴۵۲. **به ضرب بیگلر، یا حسین.** (کرمانی)
۲۲۴۵۳. **به ضرب چماق برادر شده.** (مازندرانی)
۲۲۴۵۴. **به طاق ابروی مردانه‌اش می‌خورد.** (نامه‌ی داستان)
۲۲۴۵۵. **به طاقتی که ندارم کدام بار کشم؟** (سعدی؛ غزلیات: ۵۱۷، امثال‌موزون)
۲۲۴۵۶. **به طالقانی تعارف خانه کردند، خرش را هم با خودش برد.** (کرجی)
۲۲۴۵۷. **به طبع اندر چه یابی به ز امّید؟** (ویس‌و رامین: ۱۵۹)
۲۲۴۵۸. **به طبیب لاغر و سلمانی کچل اعتماد نباید کرد.** (کوچه، حییم، عوام)

۲۲۴۵۹. **به طبیب لاغر و سلمانی کچل و زاهد تن‌پرور اعتماد نباید کرد.** (شکورزاده)

۲۲۴۶۰. **به طراز قبایش برخورد.** (بختیاری)

۲۲۴۶۱. **به طرّه‌ی سقف‌خانه (ناودان) تیر می‌زند.** (مازندرانی)

۲۲۴۶۲. **به طعمه کی سگ دیوانه آشنا گردد؟** (صائب: ۱۷۷۳، تکمله)

۲۲۴۶۳. **به طفل که کار فرمودی، خودت هم پشت همان کار برو.** (افغانی)

۲۲۴۶۴. **به طفلی خدمت پیری نکردیم / به پیری خدمت طفلی ضرورست.** (ظهوری ترشیزی؛ کاروان هند: ۸۳۶، تکمله)

۲۲۴۶۵. **به طفیل شالی، ورمز*آب می‌خورد.** (آملی)

۲۲۴۶۶. **به طمع در خطر میفت و مکن.** (ابن‌یمین)

۲۲۴۶۷. **به طمع ک..ن، دست به سرت می‌کشد.** (مازندرانی)

۲۲۴۶۸. **به طویله راهش ندهند (نمی‌دهند)، که مبادا پاردم بدزدد.** (آذری)

۲۲۴۶۹. **به ظاهرجان جان‌گو زیاد است، امّا دلسوز واقعی کم است.** (ساوه‌ای)

۲۲۴۷۰. **به ظاهردوست، پشت‌سر دشمن، چنین دوستی را نمی‌خواهم.** (آذری)

۲۲۴۷۱. **به ظاهر طلا و به باطن مسم / غنی نام دارم ولی مفلسم.** (افغانی)

۲۲۴۷۲. **به ظاهر گل هستی و به باطن خار.** (افغانی)

۲۲۴۷۳. **به ظاهر ملنگ و به باطن پلنگ.** (افغانی، تاجیکی)

۲۲۴۷۴. **به ظاهر منگر، به باطن بنگر.** (کردی)

۲۲۴۷۵. **به ظاهر منگر، خبر از دل بگیر.** (کردی)

۲۲۴۷۶. **به ظاهر مهربان‌تر از گربه، در باطن درشت‌تر از خارپشت.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۴۶، تکمله)

۲۲۴۷۷. **به عاشق روی‌خوش نشان بدهی، کم بماند یک‌سال جا خوش می‌کند.** (آذری)

۲۲۴۷۸. **به عاقلان اشاره و به دیوانه با پتک.** (لکی)

۲۲۴۷۹. **به عالم چاق و طبیب لاغر، اعتقاد نداشته باش.** (بهمنیاری، کوچه)

۲۲۴۸۰. **به عالم هرکسی را آرزویی است.** (قاسم انوار: ۹۸)

۲۲۴۸۱. **به عالم هرکه را بینی تو داغی بر جگر دارد.** (مخفی‌زیب‌النسا، شکورزاده)

۲۲۴۸۲. **به عالمی نفروشیم مویی از سرِ دوست.** (حافظ: ۴۳، شکورزاده)

۲۲۴۸۳. **به عثمان لَنگ می‌ماند.** (گیلکی)

۲۲۴۸۴. **به عذر و توبه توان رستن از عذاب خدای / ولیک می‌نتوان از زبان مردم رست.** (سعدی؛ گلستان: ۹۶)

۲۲۴۸۵. **به عِرقِ مُرده مزن از برای خون نشتر.** (قاآنی: ۲۵۳، امثال‌موزون، دهخدا)

۲۲۴۸۶. **به عروس خودی خیلی اشکال می‌گیرند.** (دزفولی)

۲۲۴۸۷. **به عروس گفتند: «برقص.» گفت: «اتاق کج است.»** (شکورزاده)

۲۲۴۸۸. **به عروس گفتند: «چرا کج می‌رقصی؟» گفت: «اتاق کج است.»** (بهمنیاری)

۲۲۴۸۹. **به عروسی جن، بدون شلوار می‌رود.** (مرندی)

۲۲۴۹۰. **به عروسی رفتم، چشمم باز است و شکمم خالی.** (لری)

۲۲۴۹۱. **به عروسی، عروسی گفته‌اند، به سوگواری سوگواری.** (اهری)

۲۲۴۹۲. **به عروسی نرفته‌ایم، از بامش که بالا رفته‌ایم.** (خراسانی، بیرجندی)

۲۲۴۹۳. **به عزّت برو و به عزّت بیا.** (خوزستانی)

۲۲۴۹۴. **به عزراییل سقز داد.** (آذری)

۲۲۴۹۵. **به عسل گفتن، دهان شیرین نمی‌شود.** (افغانی)

۲۲۴۹۶. **به عشق شیطان برو توی چاه چهل ذرعی، مار درآور.** (شکورزاده)

۲۲۴۹۷. **به عشق شیطان توی چاه[چهل ذرعی] رفته افعی می‌گیرد.** (بهمنیاری، حییم، دهخدا)

۲۲۴۹۸. **به عشق عمر به چاه می‌رود و مار می‌گیرد.** (نامه‌ی داستان)

۲۲۴۹۹. **به عشق کی؟ به یاد کی؟** (بهمنیاری، کوچه)

۲۲۵۰۰. **به عشق معاویه از چاه چهل گزی مار می‌گیرد.** (دهخدا)

۲۲۵۰۱. **به عصمت نیست مربوط این طریقه / چه ربطی گوز دارد با شقیقه؟** (ایرج‌میرزا: ۸۴)

۲۲۵۰۲. **به عقب می‌روی می‌گویند: «گیج است.» به جلو می‌روی می‌گویند: «بیخ*است.»** (تکابی)

۲۲۵۰۳. **به عقرب گفتند: «چرا در زمستان در نمی‌آیی؟» گفت: «در تابستان چه گلی به سرم زدید؟»** (شیرازی)

۲۲۵۰۴. **به عقرب گفتند: «چرا نیش می‌زنی؟» گفت: «عادتم است.»** (لری)

۲۲۵۰۵. **به عقرب گفتند: «دُمت کج است.» گفت: «من کجایم راست است که دمم کج است؟»** (لری)

۲۲۵۰۶. **به عقرب گفتند: «زمستان چرا بیرون نمی‌آیی؟» گفت: «تابستان که بیرون می‌آیم غیر از لنگه کفش و لگد و چوب نمی‌بینم.»** (آملی)

۲۲۵۰۷. **به عقل شیطان هم نمی‌رسد.** (آملی)

۲۲۵۰۸. **به علی گفتند: «کلاس چندمی؟» گفت: «رضا دیپلم دارد.»** (لری)

۲۲۵۰۹. **به عمر ساختگی می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۵۱۰. **به عمل کار برآید به سخن‌دانی نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۸، شکورزاده، عوام، دهخدا)
۲۲۵۱۱. **به عموزاده‌ام شوهر بکنم، هفت سال گدایی بکنم.** (بختیاری)
۲۲۵۱۲. **به عناب و سپستون، بخواب دو زاری بستون.** (تهرانی)
۲۲۵۱۳. **به عنبرفروشان اگر بگذری / سراسر شود جامه‌ات عنبری.** (فردوسی، دهخدا)
۲۲۵۱۴. **به عنکبوت گفتند: «چرا کج کج راه می‌روی؟» گفت: «جوانی و چم و خم.»** (بختیاری)
۲۲۵۱۵. **به عوعوی سگ برو به روشنی چراغ نی.** (افغانی)
۲۲۵۱۶. **به عهد پیرزن پادشاه.** (بختیاری)
۲۲۵۱۷. **به عیّاری برای جن کفش می‌دوزد.** (شکورزاده)
۲۲۵۱۸. **به عیب خود بینا باش.** (خزینه، هبله‌رودی)
۲۲۵۱۹. **به عیب دیگران خواهی که عیب خویشتن پوشی؟** (صائب: از تک بیت ها، شکورزاده)
۲۲۵۲۰. **به عیبِ دیگران صدصد گشایی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۸۹)
۲۲۵۲۱. **به عیسیِ مریم خری می‌دهد / به ک..ن خری می‌دهد صد یراق.** (ابن‌یمین: ۴۵۰)
۲۲۵۲۲. **به عیش کوش که عالم دوباره نیست.** (بابر پادشاه، افغانی)
۲۲۵۲۳. **به غذای خورده و قی شده می‌ماند.** (سمنانی)
۲۲۵۲۴. **به غربال بده که ریخته ریخته بیاید.** (افغانی)
۲۲۵۲۵. **به غربتی گفتند خوش‌آمد، توبره‌اش را برداشت پیش آمد.** (بهمنیاری)
۲۲۵۲۶. **به غریب ک..ن می‌ده، آشنا را پَر.** (کندلوسی)
۲۲۵۲۷. **به غریبه جفا نکن، روزی مانند سگ به تو حمله می‌کند.** (ترکمنی)
۲۲۵۲۸. **به غریبی که می‌روی از دو چیز ناراحتم: مرده‌شویت نامحرم است؛ گورت ملک مردم.** (لری)
۲۲۵۲۹. **به غریبی مرو، رفتم و دیدم، غریبی چاه بی‌بُن است، آن‌را به سر کشیدم.** (لری)
۲۲۵۳۰. **به غلط هر که خورد، جان به سلامت نبرد.** (افغانی)
۲۲۵۳۱. **به غمت می‌میرم، شادیت نصیب دیگران.** (افغانی، تاجیکی)
۲۲۵۳۲. **به غم‌خوارگی چون سر انگشت من / نخارد کس اندر جهان پشت من.** (سعدی؛ کلیات: ۲۵۴، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۲۲۵۳۳. **به غم هر که خندیدی، نصیبت می‌شود.** (بختیاری)
۲۲۵۳۴. **به غورگی ترش است به مویزی شیرین.** (راوری، کرمانی)
۲۲۵۳۵. **به غیر از سنگ، دندان طمع را نیست درمانی.** (صائب: ۲۲۴۵)
۲۲۵۳۶. **به غیر از شب‌هایش صد سال دارد.** (اهری)
۲۲۵۳۷. **به غیر ظلم توقع مدار از ظالم.** (شهرت، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۲۵۳۸. **به غیر مصلحتش رهبری کند ایّام.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۲)
۲۲۵۳۹. **به فاخته گفتند: «بیضه‌ات کوچک است.» گفت: «چشم‌هایم درآمد تا همین را گذاشتم.»** (بختیاری)
۲۲۵۴۰. **به فال اعتقاد نداشته باش، بی‌فال هم نمان.** (آذری، گنبدکاووسی)
۲۲۵۴۱. **به فامیل گفتم: «بکش.» گفت: «نمی‌کشم چون فامیل است.»** (قشقایی)
۲۲۵۴۲. **به فحل آمده، سگ ماده را می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۵۴۳. **به فدای تخم پسری که هرگز نداشته‌ام.** (گیلکی)
۲۲۵۴۴. **به فدای نعره‌های آب تالار، که صدا می‌زند برادرش را.** (مازندرانی)
۲۲۵۴۵. **به فرجام بر بدکنش بد رسد.** (فردوسی، دهخدا)
۲۲۵۴۶. **به فرجام هر نیک و بد بگذرد.** (فردوسی، دهخدا)
۲۲۵۴۷. **به فردا ممان کار امروز را.** (فردوسی: ۱۷۱۵، بهمنیاری، دهخدا)
۲۲۵۴۸. **به فرزند باشد پدر شاد دل.** (فردوسی، فرهنگ‌نامه)
۲۲۵۴۹. **به فرزند خرّم شود روزگار.** (گرشاسب‌نامه، فرهنگ‌نامه)
۲۲۵۵۰. **به فرمان نادان مکن هیچ‌کار.** (گرشاسب‌نامه: ۴۶۳، دهخدا، شکورزاده)
۲۲۵۵۱. **به فروتنی سزوار کسی است که گیتی او را برتری داده.** (افغانی)
۲۲۵۵۲. **به فریاد آورد اندک نسیمی نیستانی را.** (صائب: ۲۲۱، امثال‌موزون)
۲۲۵۵۳. **به فریاد آورد خاموشی یوسف، زلیخا را.** (راهب نائینی؛ گنجینه‌ی سهیلی، ص۳۰۷، امثال‌موزون)
۲۲۵۵۴. **به فقیر خیار داده‌بودند که در جیب خود بگذارد، او برداشت در ک..نش گذاشت.** (لاهیجانی)
۲۲۵۵۵. **به فقیر شوهر کن، خدا بزرگ است.** (خوزستانی)
۲۲۵۵۶. **به فقیر می‌گویند: «از کجا برایت آوردند؟» به دولتمند می‌گویند: «مبارکت باد.»** (کردی)
۲۲۵۵۷. **به فکر آخور خری است که نخریده.** (لری)
۲۲۵۵۸. **به فکر مال بودم مایه‌ام رفت، به فکر ک.. بودم خایه‌ام رفت.** (جیرفتی)
۲۲۵۵۹. **به فکر نان گربه که باشی (هستی)، موش خانه‌ات را از جای می‌کند (خراب می‌کند).** (تربت‌حیدریه‌ای، نیشابوری)

۲۲۵۶۰. **به فلانی رو بدهی آستر هم می‌خواهد.** (فرهنگ‌نامه)

۲۲۵۶۱. **به فلانی سنگ آسیاب می‌کند.** (لری)

۲۲۵۶۲. **به فلانی گفتم خوش آمدی، می‌خواست داماد بار اوّلم شود.** (گلبافی)

۲۲۵۶۳. **به فوتی روشن و با تُفی خاموش می‌شود.** (کردی)

۲۲۵۶۴. **به فیل با ملاقه آب می‌خوراند.** (گیلکی)

۲۲۵۶۵. **به فیل صید نمایند فیل را.** (صائب: ۱۵۶)

۲۲۵۶۶. **به قاشق شربت می‌ده، با دسته‌اش چشمه می‌کشه.** (افغانی)

۲۲۵۶۷. **به قاطر گفتند: «پدرت کیست؟» گفت: «آقا دایی‌ام یابو (اسب) است.»** (عوام)

۲۲۵۶۸. **به قاطر گفتند: «پدرت کیست؟» گفت: «مادرم مادیان است.»** (لری، کهکیلویه)

۲۲۵۶۹. **به قاطر گفتند: «پدرت کیست؟» گفت: «مادرم اسب است.»** (تهرانی، آملی)

۲۲۵۷۰. **به قاطر گفتند: «پدرت کیست؟» گفت: «خاله‌ام مادیان است.» (پدرم یابوست).** (عوام، کوچه)

۲۲۵۷۱. **به قاطر گفتند: «پدرت کیست؟» گفت: «اسب آقا دایی‌ام است.»** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)

۲۲۵۷۲. **به قاطر گفتند: «سقط جنین کردی؟» گفت: «این دعای دور از اجابت است.»** (لری)

۲۲۵۷۳. **به قاطر گفتند: «فرزند کیستی؟» گفت: «اسب دایی‌ام است.»** (هزاره‌ای)

۲۲۵۷۴. **به قاطر گفتند: «کی بارت را می‌برد؟» گفت: «اگر مکری به کار نبرد، ورزا.»** (لری)

۲۲۵۷۵. **به قاطر گفتند: «ننه‌ات کیست؟» گفت: «بابام اسب است.»** (تهرانی)

۲۲۵۷۶. **به قامت بلند خویش می‌نگری، پهنای دیگران را نیز در نظر داشته باش.** (کردی)

۲۲۵۷۷. **به قبرستان مخواب تا خواب پریشان نبینی.** (بهمنیاری)

۲۲۵۷۸. **به قبرستان نه خواب شو و نه خواب خلاشور ببین.** (افغانی)

۲۲۵۷۹. **به قبر ما نرین، فاتحه‌خوانی پیش‌کشت.** (گیلکی)

۲۲۵۸۰. **به قدت نگاه کن، جامه بِبُر.** (تاجیکی)

۲۲۵۸۱. **به قدرآب روی خرما دوستت دارم.** (بختیاری)

۲۲۵۸۲. **به قدر آن‌چه فرمان می‌بری فرمانروا گردی.** (صائب: ۳۲۸۷، امثال‌موزون)

۲۲۵۸۳. **به قدر بلغور سماع باید کرد.** (هبله‌رودی، کوچه)

۲۲۵۸۴. **به قدر بنیچه‌ات*حرف بزن.** (نامه‌ی داستان)

۲۲۵۸۵. **به قدر پولت آش می‌خوری.** (عوام)

۲۲۵۸۶. **به قدر پولت می‌زنم پنبه.** (عوام، کوچه)

۲۲۵۸۷. **به قدر (حدّ) گلیمت بکن پا دراز.** (سعدی، عوام، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)

۲۲۵۸۸. **به قدر خس شرار از آتش سوزان شود پیدا.** (صائب: ۱۶۵، امثال‌موزون)

۲۲۵۸۹. **به قدر دانه دهد آرد آسیا بیرون.** (صائب: ۵۸۸)

۲۲۵۹۰. **به قدر دوغت (دوغش) مسکه می‌زنند (بزن مسکه).** (کوچه، دهخدا، بهمنیاری)

۲۲۵۹۱. **به قدر دوغت می‌زنم (می‌زنند) پنبه.** (شکورزاده، کوچه، حییم، دهخدا، افغانی)

۲۲۵۹۲. **به قدر دوغش می‌زند کمانچه.** (دماوندی)

۲۲۵۹۳. **به قدر روغن خود هر چراغ می‌سوزد.** (صائب: ۱۸۳۷، تکمله)

۲۲۵۹۴. **به قدر شغل خود باید زدن لاف / که زردوزی نداند بوریاباف.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۸۷، امثال‌موزون، بهمنیاری، تکمله)

۲۲۵۹۵. **به قدر طاقت خود هر دلی غمی‌دارد.** (فصیحی، امثال‌موزون، شکورزاده)

۲۲۵۹۶. **به قدر عقل هر کس گوی با وی.** (ناصرخسرو، شکورزاده)

۲۲۵۹۷. **به قدر لب و لوچه‌ات حرف بزن.** (کردی)

۲۲۵۹۸. **به قدر مال باشد سر گرانی.** (خزینه، افغانی)

۲۲۵۹۹. **به قدر ناهارت گَوَن کنده‌ام.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، کوچه)

۲۲۶۰۰. **به قدر هرچه شوی پست، سربلند شوی / گرفته‌ایم عیار بلند و پستی‌ها.** (صائب: ۳۲۸)

۲۲۶۰۱. **به قدر هنر جُست باید محل.** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۶)

۲۲۶۰۲. **به قدری آهسته راه می‌آید که انگار در پایش تیغ رفته باشد.** (رامسری)

۲۲۶۰۳. **به قدری تملّق گفت تا حریف را خام کرد و به تله انداخت.** (کرمانی)

۲۲۶۰۴. **به قدری شر است که اگر انگشتش را به دریا بزند، خون می‌شود.** (دوانی)

۲۲۶۰۵. **به قدر یک شاهی سنجد خورده‌ام و جا گرفته‌ام.** (آذری)

۲۲۶۰۶. **به قدری که تو از حریف گریخته‌ای، من به حریف لو داده‌ام.** (بهمنیاری)

۲۲۶۰۷. **به قدّکوتاهش نگاه نکن، نصفش زیر زمین است.** (تهرانی، هفشجانی)

۲۲۶۰۸. **به قربان بیخت، سرت را کی بُرده؟** (جیرفتی)

۲۲۶۰۹. **به قربانت روم ای دیگ قرمه / چقا*را گه زدی رفتی به سرمه*.** (فرهنگ‌نامه)

۲۲۶۱۰. **به قربان سرت، ک..نت کجایه؟** (سیرجانی)

۲۲۶۱۱. **به قربان سرت یارم تو باشی / که خرجم با خود و آقام تو باشی.** (بهمنیاری)

۲۲۶۱۲. **به قربان سر چنین نگاری که هر بریان‌پزی*را بریان خواری است.** (سیستانی)
۲۲۶۱۳. **به قرقاول نر می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۶۱۴. **به قرمساق یازدهمی.** (تهرانی)
۲۲۶۱۵. **به قصّاب گفتند: «استخوان‌هایت مانده.» گفت: «هنوز آشناها نیامده‌اند.»** (تهرانی، بروجردی، فرهنگ‌نامه)
۲۲۶۱۶. **به قفس بس که بماندم، چمن از یادم رفت.** (تهرانی)
۲۲۶۱۷. **به قلاوو*ر مُردنی می‌ماند.** (بیرجندی)
۲۲۶۱۸. **به قلعه گلو رفتم روغن گرفتم و قبضش را نگرفتم.** (لری)
۲۲۶۱۹. **به قلم رفته را چه درمان است؟** (قاسم انوار: ۶۱)
۲۲۶۲۰. **به قلندر گفتند: «کوچ.» پوست تختش را انداخت کولش.** (کوچه)
۲۲۶۲۱. **به قلندر گفتند: «کوچ است.» تخته پوستش را برداشت گفت: «کوچ بر کوچ است.»** (کوچه، عوام)
۲۲۶۲۲. **به قلیان گفتند: «حالت چه‌طور است؟» گفت: «اگر چپق اماله نکند.»** (مرندی)
۲۲۶۲۳. **به قمه‌بند خرسوار می‌خندد.** (اهری)
۲۲۶۲۴. **به قندیل یخ آتش درنگیرد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۳۳، بهمنیاری، شکورزاده)
۲۲۶۲۵. **به قورباغه گفتند: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «از چین.» گفتند: «از پای تو معلوم است.»** (ساوه‌ای)
۲۲۶۲۶. **به قورباغه گفتند: «لک‌لک خوبه؟» گفت: «احوالش را از پشت من بپرس.»** (همدانی)
۲۲۶۲۷. **به قورباغه گفتند: «خانه‌ات خراب شد.» گفت: «این سرِ بر که نباشد، آن سرش باشد.»** (آذری)
۲۲۶۲۸. **به قورباغه می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۶۲۹. **به قول زن، گوز بزن.** (گنبدکاووسی)
۲۲۶۳۰. **به قول مردم مست اعتبار نتوان کرد.** (حسن دهلوی: ۱۰۸، تکمله، شکورزاده)
۲۲۶۳۱. **به قید نان گربه شوی، موش خانه‌ات را خراب می‌کند.** (تایبادی)
۲۲۶۳۲. **به قیمت خون پدرش می‌گوید.** (عوام، آذری)
۲۲۶۳۳. **به کاج می‌گویند عین‌الله.** (کرمانی)
۲۲۶۳۴. **به کار آیدت آن چیز که خار آید.** (ادیب‌الممالک فراهانی)
۲۲۶۳۵. **به کار باش که هنگام کار می‌گذرد.** (عمعق بخارایی، دهخدا)
۲۲۶۳۶. **به کارخانه‌ی خدا دست نمی‌توان زد (برد).** (بهمنیاری، کوچه، دهخدا، شکورزاده)
۲۲۶۳۷. **به کار خود به پای خویش برخیز.** (نجاتی: ۳۱، تکمله)
۲۲۶۳۸. **به کار خودش که رسید درماند.** (گیلکی)
۲۲۶۳۹. **به کارد اومده.** (بیرجندی)
۲۲۶۴۰. **به کارد کُند می‌کُشدش.** (افغانی)
۲۲۶۴۱. **به کار نمی‌افزاید، به دندان می‌افزاید.** (آذری)
۲۲۶۴۲. **به کارهایت بنگرم یا به اشک‌هایت؟** (قشقایی)
۲۲۶۴۳. **به کارهای گران مردِ کاردیده فرست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۱، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۲۲۶۴۴. **به کاری که به فردا می‌ماند، برف می‌بارد.** (آذری)
۲۲۶۴۵. **به کاسمسا*گفتند: «تا کجا می‌روی؟» گفت: «جای دوری نمی‌روم می‌روم زودی برمی‌گردم.»** (لکی)
۲۲۶۴۶. **به کاسه‌ات تف نکن که خودت آب نوشی.** (تاجیکی)
۲۲۶۴۷. **به کاسه کم نتوان کرد آب دریا را.** (شوقی ساوجی، تکمله)
۲۲۶۴۸. **به کام اندرم لقمه زهر است و دَرد / چو بینم که درویش مسکین نخورد.** (سعدی؛ بوستان: ۵۸، فرهنگ‌نامه)
۲۲۶۴۹. **به کام خر اندر چه میده چه جو در؟** (ناصرخسرو: ۳۰۸، دهخدا)
۲۲۶۵۰. **به کام دل رسد یک روز صابر.** (ویس‌و رامین: ۱۸۰، شکورزاده، دهخدا)
۲۲۶۵۱. **به کان خویش بسی بی‌بها بود گوهر.** (انوری: ۲۱۰، دهخدا)
۲۲۶۵۲. **به کانی که گوهر نیابی مَکَن.** (فردوسی، دهخدا)
۲۲۶۵۳. **به کاهل کار فرما، پند بشنو.** (بهمنیاری، عوام، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۲۲۶۵۴. **به کاهل کاری بفرما و صد پند بشنو.** (هبله‌رودی)
۲۲۶۵۵. **به کاهل کاری فرمایی، او به تو عقل می‌آموزد.** (ترکمنی)
۲۲۶۵۶. **به کاهل گفتند: کوچ شد (کن)، خوابید.** (هبله‌رودی، مثمر، شکورزاده، دهخدا)
۲۲۶۵۷. **به کاه و کمای (کنگر) کسی زیان ندارد (ضرر نبخشد).** (دهخدا، کوچه)
۲۲۶۵۸. **به کجا چنین شتابان؟** (شفیعی کدکنی)
۲۲۶۵۹. **به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد؟** (سعدی؛ کلیات: ۴۸۱، امثال‌موزون، بهمنیاری، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۲۶۶۰. **به کجا می‌رود که ناله‌ی بلبل به گوش نرسد؟** (مازندرانی)
۲۲۶۶۱. **به کجی*نگاه نکن، به راست کشیدن دودش نگاه کن.** (خویی)
۲۲۶۶۲. **به کچل پلو نمی‌دادند، می‌گفت دوشاب آن کم است.** (جویباری)

۲۲۶۶۳. **به کچل پلو نمی‌دهند می‌گوید شیره‌ی خرمالو را بیشتر کن.** (مازندرانی)
۲۲۶۶۴. **به کچل شیربرنج می‌دهند، نمی‌خورد می‌گوید: «عسل می‌خواهم.»** (گرگانی)
۲۲۶۶۵. **به کچل گفتند: «چرا زلف نمی‌گذاری؟» گفت: «من از این قرتی‌گری‌ها خوشم نمی‌آید.»** (شکورزاده، کوچه)
۲۲۶۶۶. **به کچل گفتند: «چرا زلف نمی‌گذاری؟» گفت: «دوست نمی‌دارم.»** (عوام، حییم)
۲۲۶۶۷. **به کچل گفتند: «چرا زلف نمی‌گذاری؟» گفت: «بدم می‌آید.»** (عوام)
۲۲۶۶۸. **به کچل گفتند: «چرا سرت را لخت نمی‌کنی؟» گفت «از تکبّر خوشم نمی‌آید.»** (کرمانشاهی)
۲۲۶۶۹. **به کچل گفتند: «رِشتی؟» گفت: «بافتم.»** (عوام)
۲۲۶۷۰. **به کچل گفتند: «سر خودت را شستی؟» گفت: «هم شستم، هم شانه زدم.»** (مغانی)
۲۲۶۷۱. **به کچل گفتند: «کلاهت را آب برد.» گفت: «بگذار ببرد، برای سرم گشاد بود.»** (شکورزاده)
۲۲۶۷۲. **به کچل گفتند: «مو نمی‌گذاری؟» گفت: «من از قرتی بازی خوشم نمی‌آید.»** (مازندرانی)
۲۲۶۷۳. **به کچل گفتند: «موهایت را بتاب.» گفت: «شستم.»** (همدانی)
۲۲۶۷۴. **به کچل گفتن زلف‌علی.** (کوچه)
۲۲۶۷۵. **به کچل گفتن: «شستی؟» گفت: «بافتم.»** (سبزواری، کرمانی، شکورزاده، دماوندی، دهخدا)
۲۲۶۷۶. **به کچل می‌برازد کلاه رنگین؟** (تالشی)
۲۲۶۷۷. **به کچل می‌گویند زلف‌علی و به کور می‌گویند عین‌علی.** (رامسری، آذری)
۲۲۶۷۸. **به کچله می‌گویند زلف‌علی.** (شکورزاده، شیرازی)
۲۲۶۷۹. **به کچلی گفتند: «چرا زلف نمی‌گذاری؟» گفت: «مرا خوش نیاید.»** (سمنانی)
۲۲۶۸۰. **به کدام آهنگ تو برقصم؟** (کردی)
۲۲۶۸۱. **به کدام دنده بخوابانمت که بادت در نرود؟** (شکورزاده، عوام، بهمنیاری، کوچه)
۲۲۶۸۲. **به کدام دنده بیندازمت که نگوزی؟** (نامه‌ی داستان)
۲۲۶۸۳. **به کدام سازت برقصم؟** (بهمنیاری، حییم، شکورزاده، دهخدا)
۲۲۶۸۴. **به کدام سوراخ داخل شوم؟** (سرخه‌ای)
۲۲۶۸۵. **به کدوی سر باوار*می‌ماند.** (کرمانشاهی)
۲۲۶۸۶. **به کربلا برس آن‌وقت هر خاکی خواستی بر سرت کن.** (رفسنجانی)
۲۲۶۸۷. **به کربلا رسیدی، حسین حسین کن.** (سیرجانی)
۲۲۶۸۸. **به کربلا رفتم تا به شر گرفتار نشوم ولی شر و ظلم گرانی دامن‌گیرم شد.** (لری)
۲۲۶۸۹. **به کر تجاوز می‌کنند می‌گوید صدای تک تک می‌آید.** (لری)
۲۲۶۹۰. **به کُرد اگر رو بدهی، دوشاب و پلو می‌خواهد.** (گیلکی)
۲۲۶۹۱. **به کُرد، ک..ن نشان بده لیکن رو نشان نده.** (گیلکی)
۲۲۶۹۲. **به کُرده پیاز نمی‌دادند، دو تا دوتای آن‌را می‌خواست.** (کردی)
۲۲۶۹۳. **به کر کتک مفصّل بزن دست آخر می‌گوید چه صدایی می‌آید؟** (میانه‌ای)
۲۲۶۹۴. **به کرکس گفتند: «خوب قامت و بالی داری.» گفت: «خواهرزاده‌ی قوش هستم.»** (بختیاری)
۲۲۶۹۵. **به کرمانج بگویی خسته نباشی می‌گوید یک سر چپق برایم بخر.** (کردی)
۲۲۶۹۶. **به کرمانج بگویی مرحبا، پا بر خایه‌ی آدم می‌نهد.** (کردی)
۲۲۶۹۷. **به کرم پیله می‌ماند توانگر زاده‌ی نادان / که می‌پوشد قبا ابریشم و گم می‌کند خود را.** (افغانی)
۲۲۶۹۸. **به کرم شب‌تاب (ک.. سوکن) می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۶۹۹. **به کرم کدو می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۷۰۰. **به کر می‌گویند حالت چه‌طور است؟** (لری)
۲۲۷۰۱. **به کژدم گفتند: «چرا به زمستان درنیایی؟» گفت: «به تابستانم چه حُرمت است که در زمستان نیز بیرون آیم؟»** (شکورزاده)
۲۲۷۰۲. **به کژی مجوی از جهان آبروی.** (فردوسی، دهخدا)
۲۲۷۰۳. **به کسب کوش که کاسب بوَد حبیب‌الله.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۲۷۰۴. **به کس بیش از اندازه نیکی مکن.** (گرشاسب‌نامه: ۴۶۳)
۲۲۷۰۵. **به کس پناه نجویم پیِ گشایشِ کار.** (طالب‌آملی: ۴۹۰)
۲۲۷۰۶. **به کس چون رایگان چیزی نبخشند/ چه کبر است این خداوندان زر را.** (ایرج میرزا:۲۴۵)
۲۲۷۰۷. **به کَس کَسونش نمی‌دم، به همه کَسونش نمی‌دم / به کسی می‌دم که کس باشه، دور قباش اطلس باشه.** (تهرانی)
۲۲۷۰۸. **به کس مُلک پاینده نماند.** (زرتشت بهرام پژدو: ۶۰)
۲۲۷۰۹. **به کسوه‌ای برهنه، به لقمه‌ای گرسنه.** (ژیل بلاس: ۲۸۱، تکمله)
۲۲۷۱۰. **به کسی بند و باز نیست.** (هزاره‌ای)
۲۲۷۱۱. **به کسی چاه مکاو، خودت می‌افتی (می‌غلتی).** (تاجیکی)
۲۲۷۱۲. **به کسی سپار دل را که دلت نگاه دارد.** (سلمان‌ساوجی: ۱۲۴)

۲۲۷۱۳. **به کسی کـه دسـتش خمیـری باشـد، نـان قـرض نمی‌دهند.** (آذری)
۲۲۷۱۴. **به کسی که نگفته، مرده‌ی تو قبر است.** (زرقانی)
۲۲۷۱۵. **به کسی گفتند: «اهل کجایی؟» گفت: «هنـوز زن نگرفته‌ام.»** (اصفهانی)
۲۲۷۱۶. **به کسی گفتند: «برو کویت.» گفت: «مـی‌ترسـم شانسم از خودم جلوتر رفته باشد.»** (بختیاری)
۲۲۷۱۷. **بـه کـسی گفتنـد: «پـدرت از گـشنگی مُـرد.» گفت: «داشت که نخورد؟»** (بیرجندی)
۲۲۷۱۸. **به کسی گفتند: «کیستی؟» گفت: «آقای زیـادی.» گفتند: «تـو سـر بـه سـر بـرو، زیـادی تـو بـرای خودت.»** (بختیاری)
۲۲۷۱۹. **به کسی نگفت تف جای پایت.** (بختیاری)
۲۲۷۲۰. **به کشاورز یک هفتم محصول را می‌دهند.** (ترکمنی)
۲۲۷۲۱. **به کشت او بند نمی‌گذارم.** (بختیاری)
۲۲۷۲۲. **به کُشتی پدید آید از مرد، مرد.** (فردوسی، دهخدا)
۲۲۷۲۳. **به کشکینه و پشمینه‌ی خود بساز.** (شکورزاده)
۲۲۷۲۴. **به کِشی می‌آیند وبه فِشی می‌روند.** (بهمنیاری)
۲۲۷۲۵. **به کعبه چو می‌روی دلی را دریاب / بهتر ز هـزار کعبه باشد یک دل.** (تاجیکی)
۲۲۷۲۶. **به کفش کهنه‌ات می‌گویم.** (زرقانی)
۲۲۷۲۷. **به کک علوفه می‌دهد.** (رامسری)
۲۲۷۲۸. **به کک (کیک) بند اسـت کـه رقّـاص خداسـت.** (عوام، کوچه، حییم، تهرانی)
۲۲۷۲۹. **به کک هم خون نمی‌دهد.** (رامسری)
۲۲۷۳۰. **به کلاغ گفتند: «بچّه‌ت سیاه است.» گفت: «برای خودم شکر پاره است.»** (ساوه‌ای)
۲۲۷۳۱. **به کلاغ گفتند: «برو پرنده‌ای زیبـا بیـاور.» رفـت بچّه‌اش را آورد.** (اهری)
۲۲۷۳۲. **به کلاغ گفتند «چرا پیر شدی؟» گفـت: «بـس کـه قار بی‌خود زدم.»** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۲۲۷۳۳. **به کلاغ گفتند: «چرا پاهایت را آویزان کردی به تیر خانه؟» گفـت: «شـاید آسـمان خـراب شـد.»** (شیرازی)
۲۲۷۳۴. **بـه کـلاغ گفتنـد: «چـرا صـبح زود کثافـت می‌خوری؟» گفت: «بـرای سـینه منفعـت دارد.»** (مرندی)
۲۲۷۳۵. **به کلاغ گفتند: «حرف بزن.» گفت: «قـار قـار.»** (گیلکی)
۲۲۷۳۶. **به کلاغ گفتنـد: «رنگـت مـی‌کـنیم.» گفـت: «از سیاهی بالاتر چیست؟»** (بختیاری)
۲۲۷۳۷. **به کلاغ گفتند: «زیباترین بچّـه‌ی دنیـا کیـست؟» گفت: «بچّه‌ی خودم.»** (بختیاری)
۲۲۷۳۸. **به کلاغ گفتند: «سیاه‌تـر از تـو کیـست؟» گفـت: «زنی که از خانه‌ی شوهر برگردد.»** (شاهرودی)
۲۲۷۳۹. **به کلاغ گفتند: «منار به ک..نت.» گفت: «چیـزی بگو که بگنجد.»** (شیرازی)
۲۲۷۴۰. **به کلافی داخل خریداران یوسف می‌شود.** (عـوام، حییم)
۲۲۷۴۱. **به کلاه بردن قناعت نکـردی، سـر هـم بشکـستی؟** (تکمله)
۲۲۷۴۲. **به کلاهش پر زده‌است.** (سیستانی، افغانی)
۲۲۷۴۳. **به کل کلاه و به کور عصا.** (تاجیکی)
۲۲۷۴۴. **به کل گفتم: «جامه خـرم.» گفـت: «نـه، خربـزه خر.»** (تاجیکی)
۲۲۷۴۵. **به کلنگ استاد می‌رساند.** (بیرجندی)
۲۲۷۴۶. **به کلنگ*می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۷۴۷. **به کلّـه‌اش چـوب بزنـی دسـتش بـاز نمـی‌شـود.** (رامسری)
۲۲۷۴۸. **به کلّه پاچه نداریم چون که دسترسی / ضـرورت است بسازیم صبح با عدسـی.** (میرزا اشتها اصفهانی، فرهنگ‌نامه)
۲۲۷۴۹. **به کلّه‌ی لاک‌پشت می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۷۵۰. **به کلّه‌ی ماهی شور می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۷۵۱. **به کماج سِهِن* می‌گوید رده داری؟** (سیرجانی)
۲۲۷۵۲. **به کمال خاطر جمع نباش، کمال بـاغ را آبیـاری نمی‌کند.** (آذری)
۲۲۷۵۳. **به کما و کنگر کسی ضرر نمی‌زند.** (کوچه)
۲۲۷۵۴. **به کمترخورش بـس کـن از خـوردنی.** (فردوسـی، شکورزاده)
۲۲۷۵۵. **به کمتر کسی کارهای بزرگ برآید.** (تـاریخ‌الـوزرا: ۱۴۳تکمله)
۲۲۷۵۶. **به کم خوردن کسی را تب نگیرد.** (نظامی؛ خـسرو و شیرین: ۱۷۸، بهمنیاری، شکورزاده)
۲۲۷۵۷. **به کمر گفتند: «تو بمیری یا من؟» گفت: «مـن.»** (لری)
۲۲۷۵۸. **به کم قانع باش، زیادت (بیشتر) را از خدا بخـواه.** (آذری)
۲۲۷۵۹. **به کمک تو کشتی می‌گیرم.** (مازندرانی)
۲۲۷۶۰. **به کناره‌اش نگاه کن کرباس را بخر، بـه مـادرش نگاه کن دخترش را بگیر.** (آذری)
۲۲۷۶۱. **به کنج بندگی آزاد بنشین / که ملک مصر زندانی نیرزد.** (ابن‌یمین۳۸۵-۳۸۴)
۲۲۷۶۲. **به کندوی کال و نارس می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۷۶۳. **به کنیز جوانی گفتنـد: «دختـری (دوشـیزه‌ای)؟» گفت: «خدا گناهم را ببخشد، بودم.»** (فرهنگ‌نامه)

۲۲۷۶۴. **بــه کــوتهی و درازی مــدان کهــی و مهــی.** (ناصرخسرو: ۳۲۱، دهخدا)
۲۲۷۶۵. **به کوچکان تو مفرمای کارهای بزرگ.** (شکورزاده)
۲۲۷۶۶. **به کودک کار بسپار، خودت هم از پشت سرش روانه شو.** (آذری)
۲۲۷۶۷. **به کودک گفتم فدایت شوم، دست انداخت و کلاهم را گرفت.** (بندرانزلی)
۲۲۷۶۸. **به کورپه‌ات* نگاه کن پایته دراز کن.** (تاجیکی)
۲۲۷۶۹. **به کور چه مربوط که شمع گران است؟** (کوچه)
۲۲۷۷۰. **به کــور چیزی نــده کــه چیــز دیگــری خواهــد خواست، بــرای نشستن سکّو خواهــد خواسـت.** (قشقایی)
۲۲۷۷۱. **به کور رحم کنی می‌گویـد: «پارسنگ تـرازو را معیّن کن.»** (دزفولی)
۲۲۷۷۲. **به کور که رحم بکنی شاهین ترازو را مـی‌گیـرد.** (شکورزاده)
۲۲۷۷۳. **به کور گفتند راه برو، رقصید.** (لری)
۲۲۷۷۴. **به کور می‌گویند چراغ‌علی.** (شیرازی)
۲۲۷۷۵. **به کور می‌گویندکور را درس بده.** (لری)
۲۲۷۷۶. **به کوری چشم همسایه، ک.. بچّه‌اش را از بیخ می‌کَند.** (تهرانی)
۲۲۷۷۷. **به کوری گفتند: «مگر کـوری؟» گفت: «کـوری که کورم؟»** (لری)
۲۲۷۷۸. **به کوزه‌ات روغن افتاده؟** (گیلکی)
۲۲۷۷۹. **به کوزه فقاع (آب جو) تپانیده‌است.** (بهارعجم)
۲۲۷۸۰. **به کوس*می‌رود به چهار می‌آید.** (بختیاری)
۲۲۷۸۱. **به کوسه گفتند: «ریشت مبارک.» گفت: «حرفی بزنید که جور دربیاید.»** (مرندی)
۲۲۷۸۲. **بـه کوشـش نرویـد ز خـارا گیـا.** (فردوسی: ۱۰۲۳، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۲۲۷۸۳. **به کوشش نروید گل از شاخ بیـد / نـه زنگـی بـه گرمابه گردد سفید.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۱، دهخدا، شکورزاده، حییم)
۲۲۷۸۴. **به کولی که مقام بیگی بدهند، اوّل سر مادرش را می‌برد.** (ارومیه‌ای)
۲۲۷۸۵. **به ک..ن آدم بی‌عار ترب فـرو کردنـد، سـرش را برگرداند سرگرم خوردن برگ ترب شد (برگ را بی‌چاشنی می‌چرید).** (گیلکی، مازندرانی)
۲۲۷۸۶. **به ک..ن آدم بـی‌عـار گـاوه (گـوه)* مـی‌زدنـد، می‌گفت: «این صـدای تـک تـک از کجاسـت؟»** (کندلوسی)
۲۲۷۸۷. **به ک..ن اسپش دیدم دانستم که کدخدای نیست.** (هبله‌رودی، مشمر)
۲۲۷۸۸. **بـه ک..ن بچّـه مـی‌شـود اعتمـاد کـرد، بـه مـرد نمی‌شود.** (کوچه)
۲۲۷۸۹. **به ک..ن بز بمالی پیشواز گرگ می‌رود.** (کوچه)
۲۲۷۹۰. **به ک..ن بی‌شـلوار زنگوله‌دار، ایـل نخنـدد کـی بخندد؟** (قشقایی)
۲۲۷۹۱. **به ک..ن بی‌کار سـنگ مـی‌کوبیدنـد، مـی‌گفـت: «انگار صدای تق‌تق می‌آید.»** (قشقایی)
۲۲۷۹۲. **به ک..ن پشه مرهم می‌گذارد.** (سمنانی)
۲۲۷۹۳. **به ک..نت انگشت بکن تا چـشمانت روشـن شـود.** (گیل و دیلم)
۲۲۷۹۴. **به ک..ن خویش کلغر* می‌کند.** (هراتی)
۲۲۷۹۵. **به ک..نش پر مرغ فرو کردند.** (رامسری)
۲۲۷۹۶. **به ک.. شتر بمالند کـلاه از سـر سـاربان مـی‌پـرد.** (کوچه)
۲۲۷۹۷. **به ک..نش میامیز و از دل مترس.** (لری)
۲۲۷۹۸. **به ک..نش می‌گوید همراه (دنبال) مـن نیـا بـوی (گند، گُه) می‌دهی.** (بهمنیاری، سرخه‌ای، سنگسری، شیرازی، قمی، تهرانی، سیرجانی، دامغانی، شیرازی، عوام، زرقانی)
۲۲۷۹۹. **به ک..نش نشادر ریخته‌اند.** (آذری)
۲۲۸۰۰. **به ک..ن کـر بینـدازی صـدای دهـل مـی‌شـنود.** (هراتی)
۲۲۸۰۱. **به ک..ن کوربیلی*شمشیر می‌زند.** (مازندرانی)
۲۲۸۰۲. **به ک..ن گشاد یک فرمـان بـده صـد تـا نـصیحت فیلسوفانه بشنو.** (کوچه)
۲۲۸۰۳. **به ک..ن گوزو چه توبه؟** (اردبیلی)
۲۲۸۰۴. **به ک..ن مرده چلوار فرو مکن.** (قشقایی)
۲۲۸۰۵. **به کوه تهمت زدند، گردنش را خم کرد.** (قشقایی)
۲۲۸۰۶. **به کوه درد گوی، درد می‌شنوی.** (تاجیکی)
۲۲۸۰۷. **به کوه قبرستان می‌روی؟** (شهرکردی)
۲۲۸۰۸. **به کوه کدخدا، به خانه بی‌رجوع.** (بختیاری)
۲۲۸۰۹. **به کوه گرد در خانه نجاست می‌کند.** (بختیاری)
۲۲۸۱۰. **به کوه می‌خرد به برگ کاه می‌فروشد.** (بختیاری)
۲۲۸۱۱. **به کوه می‌روم خانه خراب است، به خانه می‌آیم کوه خراب است.** (بختیاری)
۲۲۸۱۲. **بـه کـوه نگـاه کـن آن‌گـاه چـادر بـه پـا کـن.** (فرهنگ‌نامه)
۲۲۸۱۳. **به که بد خلق نکویی بسی / تا بـد تـو نیـز نگویـد کسی.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۱۵۵، تکمله)
۲۲۸۱۴. **به کهره و برّه‌ی ما که ضرری ندارد.** (کرمانی)
۲۲۸۱۵. **به کهنه یا نو بودن آستین‌ها توجّهی مکن.** (قشقایی)
۲۲۸۱۶. **به کهنه‌ی‌خود بساز کـه نـو مـردم گـران اسـت.** (هزاره‌ای، افغانی)

۲۲۸۱۷. **به کی بگویم که یک دردم را چند تا نکند؟** (تهرانی)
۲۲۸۱۸. **به ک.. دیگران کان می‌کند.** (هبله‌رودی، مشمر)
۲۲۸۱۹. **به کیسه‌ی شما چه می‌رود؟** (گیل و دیلم)
۲۲۸۲۰. **به کیش صدق و صفا حرف عهد بی‌کار است.** (خان خانان، امثال‌موزون)
۲۲۸۲۱. **به کیشی آمد (می‌آیند) به فیشی رفت (می‌روند).** (شکورزاده، امثال، تهرانی)
۲۲۸۲۲. **به کیک بند است که خواهرزاده‌ی‌مگس است.** (خراسانی، تربتی)
۲۲۸۲۳. **به کیک بندمت که رقاص خداست.** (نامه‌ی داستان)
۲۲۸۲۴. **به گارو که رسیدی شلوارت را بکن.** (کردی کرمانشاهی)
۲۲۸۲۵. **به گال خود آب نارنج زدی؟** (گیلکی)
۲۲۸۲۶. **به گاو پیر گفتند: «تو چرا می‌دوی؟» گفت: «من از ترس جان خودم می‌دوم.»** (هزاره‌ای)
۲۲۸۲۷. **به گاو پیشانی سفید می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۸۲۸. **به گاو چشم‌بندکرده می‌مانَد.** (بیرجندی)
۲۲۸۲۹. **به گاو خرمایی می‌گویم تا گاو قرمز بفهمد.** (کلاردشتی)
۲۲۸۳۰. **به گاودار، چرم قرض می‌دهند.** (آذری)
۲۲۸۳۱. **به گاودار روز قرض دهند.** (آذری)
۲۲۸۳۲. **به گاو دم بریده گفتند: «نه کیز (کیلو) برنج در آب کرده‌ایم.» گفت: «من که برنمی‌خیزم ده کیز در آب کنید.»** (لری)
۲۲۸۳۳. **به گاو رها شده می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۸۳۴. **به گاو سر بازار می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۸۳۵. **به گاو شاخ‌زن خدا شاخ نمی‌دهد.** (آذری)
۲۲۸۳۶. **به گاو کار گفتند: «دزدت ببرد.» گفت: «هرجا بروم کار است.»** (سیرجانی)
۲۲۸۳۷. **به گاو گفتند: «دزدت ببرد.» گفت: «کار من کار کردن است.»** (لارستانی)
۲۲۸۳۸. **به گاو گفتند: «دُمت چرا پشتت است؟» گفت: «دُم برایم سنگین بود.»** (رامسری)
۲۲۸۳۹. **به گاو لاغر، پیر می‌گویند و به جوان فقیر دیوانه.** (ساوه‌ای)
۲۲۸۴۰. **به گاومیش نیشگون چه اثری دارد؟** (آذری)
۲۲۸۴۱. **به گاو می‌گویند اوّل ماه کی است؟** (کازرونی)
۲۲۸۴۲. **به گاو نردار، گون قرض می‌دهد.** (مرندی)
۲۲۸۴۳. **به گاو نر زرد رنگ چوب می‌زند، تا گاو سیاه رنگ را متنبه کند.** (کلاردشتی)
۲۲۸۴۴. **به گاو نر گفتند: «کار مادرت همین بود و هست، تو هم بکار.»** (گیلکی)
۲۲۸۴۵. **به گاو نُه مَن شیر می‌ماند.** (عوام)
۲۲۸۴۶. **به گاو و گوسفند کسی ضرر ندارد.** (شکورزاده، کاوش، حییم، کوچه، دهخدا)
۲۲۸۴۷. **به گاو همه سال زا می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۸۴۸. **به گاهِ فقر توانگرنما ز همّت باش.** (ابن‌یمین: ۳۳۲)
۲۲۸۴۹. **به گپ خود عاشق است.** (افغانی)
۲۲۸۵۰. **به گدا چه می‌رسد؟ خربزه‌ی کجک*.** (افغانی)
۲۲۸۵۱. **به گدا چه یک نان بدهی و چه یک نان بگیری.** (شیرازی)
۲۲۸۵۲. **به گدا کمک نمی‌کنی، دیگر هُلش نده.** (رامسری)
۲۲۸۵۳. **به گدا گفتند: «برو برای خودت کار پیدا کن.» گفت: «کو فرصت؟»** (شکورزاده)
۲۲۸۵۴. **به گدا گفتند خوش آمد، توبره‌اش را کشید پیش آمد.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه)
۲۲۸۵۵. **به گدا می‌گویی: «حالت چه‌طور است؟» می‌گوید: «امشب برای شام پیش تو هستم.»** (گیلکی)
۲۲۸۵۶. **به گدای سامره می‌ماند.** (بهمنیاری، دهخدا)
۲۲۸۵۷. **به گدای صد ساله شب جمعه یاد می‌دهد.** (آذری)
۲۲۸۵۸. **به گدایی که کمک نمی‌کنی دیگر کاسه‌اش را نشکن.** (رامسری)
۲۲۸۵۹. **به گذرگاه آب نرسیده، تنبانش را درمی‌آورد.** (کردی)
۲۲۸۶۰. **به گذشته توجّه کنی، آینده را می‌توانی حدس بزنی.** (خرّمی)
۲۲۸۶۱. **به گذشته، سرگذشت می‌گویند.** (آذری)
۲۲۸۶۲. **به گراز گفتند: «آیا تو گوارش می‌کنی؟» گفت: «از این دم بریده هرچه بگویی برمی‌آید.»** (لری)
۲۲۸۶۳. **به گربه‌اش پخ، به سگش چخ نمی‌توان گفت.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۲۸۶۴. **به گربه‌اش غذا نمی‌دهد.** (رامسری)
۲۲۸۶۵. **به گربه‌ای که موش نگیرد، غذا نمی‌دهند.** (رامسری)
۲۲۸۶۶. **به گربه‌ای می‌ماند که خود را به همه می‌ساید.** (سمنانی)
۲۲۸۶۷. **به گربه بگو، اگر منظوری نداری چرا از سوراخ زیر در می‌آیی؟** (نطنزی)
۲۲۸۶۸. **به گربه پیشت نگو که آبستن است.** (هزاره‌ای)
۲۲۸۶۹. **به گربه رو بدهی، می‌گوید: «بالاخانه‌تان کجاست؟»** (نجف‌آبادی)
۲۲۸۷۰. **به گربه‌شان پیشت نمی‌توان گفت.** (آذری)
۲۲۸۷۱. **به گربه شدم راضی گربه‌ام می‌کند نازی.** (تهرانی، شکورزاده)

۲۲۸۷۲. **به گربه که رو می‌دهی، خودش را شریک سفره می‌داند.** (نیشابوری، بیرجندی)
۲۲۸۷۳. **به گربه گفتند: «شاهدت کیه؟» گفت: «دمبم».** (شیرازی)
۲۲۸۷۴. **به گربه گفتند: «این چیست؟» گفت: «دست نزن رشته‌ی مروارید است.»** (مازندرانی)
۲۲۸۷۵. **به گربه گفتند: «پدرت خوب است یا مادرت؟» گفت: «نه این نه آن.»** (شوشی، آذری)
۲۲۸۷۶. **به گربه گفتند: «چرا دور و بر مرغ کُرچ می‌گردی؟» گفت: «از جیک جیک جوجه خوشم می‌آید.»** (مازندرانی)
۲۲۸۷۷. **به گربه گفتند: «فضلات درمان (دارو) است.» رویش خاک پاشید (خاکش کرد، به خاک کرد، پنهان کرد).** (کوچه، آذری، دهخدا، شکورزاده، هزاره‌ای)
۲۲۸۷۸. **به گربه گفتند: «فضلات دارو است.» فوراً پنهانش کرد.** (هزاره‌ای)
۲۲۸۷۹. **به گربه گفتند: «فضلات دواست.» روی آن خاک پاشید و گفت: «طلاست.»** (مازندرانی)
۲۲۸۸۰. **به گربه گفتند: «گهت برای دارو خوب است.» خاک رویش پاشید.** (بهمنیاری، گیلکی)
۲۲۸۸۱. **به گربه گفتند: «گُهت درمان است.» خاک رویش ریخت.** (تهرانی، قمی، اصفهانی، عوام)
۲۲۸۸۲. **به گربه گفتند گُهت درمان، رید و خاک کرد رویش.** (شیرازی)
۲۲۸۸۳. **به گُربه گفتند: نجاست تو دواست، خاک بر سرش کرد.** (شکورزاده، هبله‌رودی)
۲۲۸۸۴. **به گربه گفتند: «نیم‌من گوشت خورده‌ای؟» گفت: «مرا وزن کنید ببینید پانزده سیر می‌شود؟»** (سمنانی)
۲۲۸۸۵. **به گربه‌ی چه کسی، پیشته گفته‌ایم؟** (آذری)
۲۲۸۸۶. **به گربه‌ی‌حقیر گوشت نمی‌رسد می‌گوید: «حرام دور باد، حرام دور باد.»** (گیلکی)
۲۲۸۸۷. **به گربه‌ی دزد فرمان خلیفه هم دادند.** (امثال)
۲۲۸۸۸. **به گربه‌ی کور مانده‌است.** (گیلکی)
۲۲۸۸۹. **به گرد بلا تا توانی مگرد.** (فردوسی: ۱۳۸۳، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا)
۲۲۸۹۰. **به گرد دروغ آن‌که گردد بسی / از او راست باور ندارد کسی.** (گرشاسب‌نامه: ۲۴۳، فرهنگ‌نامه)
۲۲۸۹۱. **به گِرد طمع تا توانی مگرد.** (شکورزاده)
۲۲۸۹۲. **به گردن آن‌ها که می‌گویند.** (دهخدا، حییم، عوام)
۲۲۸۹۳. **به گردن شیطان یوغ می‌گذارند.** (آذری)
۲۲۸۹۴. **به گردو چشم دوختی تیله را گم کردی.** (تالشی، گیلکی)
۲۲۸۹۵. **به گردو کوره می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۸۹۶. **به گردوی از درخت ریخته می‌مانی.** (گیلکی)
۲۲۸۹۷. **به گرسنگان مکّه و به تشنگان روز قیامت حواله می‌دهند.** (قشقایی)
۲۲۸۹۸. **به گرسنگی مردن، بِهْ که حاجت به کسی بردن.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۰، شکورزاده)
۲۲۸۹۹. **به گرسنگی مردن بهتر که نان فرومایگان خوردن.** (دهخدا، افغانی)
۲۲۹۰۰. **به گرسنگی مردن به که زیر بار منّت دونان رفتن.** (عوام)
۲۲۹۰۱. **به گرسنگی مرده می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۹۰۲. **به گرسنه بده، برو به حج.** (آذری)
۲۲۹۰۳. **به گرسنه کاری نداشته باش و سیر را حرکت نده.** (ابهری)
۲۲۹۰۴. **به گرسنه گفتند: «از ماه چند است؟» گفت: «پانزده نان.»** (افغانی، شکورزاده)
۲۲۹۰۵. **به گرسنه گفتند: «جمع دو با دو چند می‌شود؟» گفت: «چهار نان.»** (افغانی)
۲۲۹۰۶. **به گرفتاری همسایه‌ات نخند که خودت هم روزی گرفتار می‌شوی.** (آذری، اهری)
۲۲۹۰۷. **به گرفتن پای سگ، دست چتل* نمی‌شود.** (افغانی)
۲۲۹۰۸. **به گرگ پند می‌دادند که دیگر گوسفند نخور، گفت: «بگذارید بروم الان گله می‌رود.»** (لری، بختیاری)
۲۲۹۰۹. **به گرگ دوختن را یاد بده، دریدن را خوب بلده.** (کوچه)
۲۲۹۱۰. **به گرگ زیر مه تار می‌مانی.** (گیلکی)
۲۲۹۱۱. **به گر گفتند: «برو حمّام.» گفت: «شانه‌ام همراهم نیست.»** (لری)
۲۲۹۱۲. **به گر گفتند: «چرا مو نداری؟» گفت: «من از این قرتی‌بازی‌ها خوشم نمی‌آید.»** (دامغانی)
۲۲۹۱۳. **به گرگ گفتند: «برای چه گردنت کلفته؟» گفت: «کارم به مَخ (اختیار) هیچ‌کس نگذاشتم.»** (گلبافی)
۲۲۹۱۴. **به گرگ گفتند تو را به چوپانی گرفته‌اند، گریه کرد.** (آذری)
۲۲۹۱۵. **به گرگ گفتند: «تو را چوپانی داده‌اند.» بگریست (بنا کرد گریه کردن)، گفتند، «چرا گریی؟» گفت: ترسم (می‌ترسم) دروغ باشد.** (شکورزاده، عوام، کوچه، دهخدا، بهمنیاری)
۲۲۹۱۶. **به گرگ گفتند: «چرا روزها از سوراخت بیرون نمی‌آیی؟» گفت: «از کردار شب، چشم روز ندارم.»** (شهربابکی)

۲۲۹۱۷. **به گرگ گفتند: «چرا گردنت کلفت است؟» گفت: «چون کار امروز را به فردا نینداختم.»** (تایبادی)
۲۲۹۱۸. **به گرگ گفتند: «چوپان گلّه شو.» گریه کرد و گفت: «پایم برهنه است.»** (لری)
۲۲۹۱۹. **به گرگ گفتند: «دست از گرگیت بردار.» گفت: «حالا وقتش نیست گلّه رفت.»** (سیرجانی)
۲۲۹۲۰. **به گرگ گفتند: «گوسفندها را نخور.» گفت: «ولم کنید گله رفت.»** (بختیاری)
۲۲۹۲۱. **به گرگ می‌گوید بِبَر، به سگ می‌گوید بگیر.** (سیرجانی)
۲۲۹۲۲. **به گرگی ز گرگان توانیم رست / که بر جهل جز جهل نارد شکست.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۰۷)
۲۲۹۲۳. **به گرمابه‌ی‌استاد حسنگل می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۹۲۴. **به گرمی فرق نتوان یافت رو از پشت آتش را.** (بیدل: ۱۱۹، امثال‌موزون)
۲۲۹۲۵. **به گرمی کلاه بگیر، به سیری نان.** (افغانی)
۲۲۹۲۶. **به گرنگه‌ی*خشک می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۹۲۷. **به گزاف مخر تا به گزاف نباید فروخت.** (دهخدا)
۲۲۹۲۸. **به گزنه‌ی بهاری شاش نمی‌زند.** (رامسری)
۲۲۹۲۹. **به گفتار بنگرید نه گوینده.** (آذری)
۲۲۹۳۰. **به گفتار زنان هرگز مکن کار.** (ناصرخسرو، شکورزاده)
۲۲۹۳۱. **به گفتار شیرین ز سوراخ مار / برون آمد و مردم هوشیار.** (کوش‌نامه: ۱۵۱۱)
۲۲۹۳۲. **به گفتار شیرین فریبنده مرد / کند آنچه نتوان به شمشیر کرد.** (گرشاسب‌نامه: ۹۲)
۲۲۹۳۳. **به گفتار ملاّ برو به کردارش نی.** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۲۹۳۴. **به گفتِ انبیا از خواب برخیز.** (شکورزاده)
۲۲۹۳۵. **به گفتِ غمّاز گیرند امّا رها نکنند.** (اسرارالتوحید، دهخدا، فرهنگ امثال)
۲۲۹۳۶. **به‌گفتن آتش، دهان (زبان) نمی‌سوزد.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، حییم، هبله‌رودی، مثمر، خزینه، افغانی)
۲۲۹۳۷. **به گفته‌اش برو به کرده‌اش نی.** (افغانی)
۲۲۹۳۸. **به گفته‌ی آخوند عمل کن، از کردارش تقلید مکن.** (ترکمنی)
۲۲۹۳۹. **به گفته‌ی آنان که گفته‌اند.** (کردی)
۲۲۹۴۰. **به گفته‌ی خود کار کن تا به گفته‌ی تو کار کنند.** (حییم، افغانی، دهخدا، عوام)
۲۲۹۴۱. **به گفته‌ی‌روباه هوا بارانی نمی‌شود.** (آملی)
۲۲۹۴۲. **به گفته‌ی سگ باران نمی‌آید.** (ورازان نور)
۲۲۹۴۳. **به گفته‌ی شغال باران نمی‌بارد.** (فریدونکناری)
۲۲۹۴۴. **به گُل آتش می‌ماند.** (گیلکی)
۲۲۹۴۵. **به گِل آفتاب چون پوشم؟** (انوری)
۲۲۹۴۶. **به گل، چشمه‌ی‌خور نشاید نهفت.** (سعدی؛ بوستان: ۱۳۳، دهخدا)
۲۲۹۴۷. **به گل چگونه توان روی آفتاب نهفت؟** (ابن‌یمین: ۲۰۸، دهخدا، شکورزاده)
۲۲۹۴۸. **به گلویت استخوان گیر کرده مگر؟** (گیلکی)
۲۲۹۴۹. **به گلّه می‌گوید بدو، به گرگ می‌گوید بگیر.** (گناوه‌ای)
۲۲۹۵۰. **به گله‌ی گاو رفتی، زود به آخور بیا.** (آذری)
۲۲۹۵۱. **به گلیم بپیچ با ایل حرکت کن.** (خلخالی)
۲۲۹۵۲. **به گمانت کفش به پای من تنگ کرده‌ای؟** (فرهنگ‌نامه)
۲۲۹۵۳. **به (گمان) جوان چنین است که پیر هیچ نمی‌داند.** (کردی)
۲۲۹۵۴. **به گمانش پشت تلّ خیارزاری است.** (شکورزاده)
۲۲۹۵۵. **به گمانش علی‌آباد هم شهری است.** (حییم، کوچه، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۲۲۹۵۶. **به گمانم خانم بود.** (دهخدا، کوچه)
۲۲۹۵۷. **به گمانم، ما از زن صیغه‌ای متولد شده‌ایم ولی تو از زن عقدی.** (آذری)
۲۲۹۵۸. **به گمانم نافمان را در (از) یک‌جا بریده‌اند.** (آذری)
۲۲۹۵۹. **به گمراه گفتند: «اسمت چیست؟» گفت: «رهبر.»** (کوچه، شکورزاده)
۲۲۹۶۰. **به گنج افتد از رنج مردم طبیب.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان: ۹۵۲، تکمله)
۲۲۹۶۱. **به گنج دوغت می‌زنی پنبه.** (شهربابکی)
۲۲۹۶۲. **به گنجشکان نشاید طعمه‌ی‌باز.** (ناصرخسرو، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۲۹۶۳. **به گنجشک (پشه) گفتند: «منار به فلانت (ک..ن ت).» گفت: «چیزی بگو که بگنجد.»** (شکورزاده، عوام، بهمنیاری، کوچه، دهخدا، بیرجندی، آذری)
۲۲۹۶۴. **به گنجشک گفتند: «برو یک ترکه از شاخه‌ی درخت بیاور که نه راست باشد و نه کج.»** (رامسری)
۲۲۹۶۵. **به گنجشک گفتند: «تخمت خرد است.» گفت: «چشمم درآمد تا آن‌را گذاشتم.»** (لری، بختیاری)
۲۲۹۶۶. **به گنجشک گفتند: «تیر در ک.. ت.» گفت: «گنجایش دارد؟»** (اشتهاردی)
۲۲۹۶۷. **به گنجشک گفتند: «سبکی یا سنگین؟» گفت: «سبک سنگینی‌ام دست خودم است.»** (بختیاری)
۲۲۹۶۸. **به گنجشکی عقابی کی شود سیر؟** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۲، بهمنیاری)

۲۲۹۶۹. **به گنج و به رنج و به مردان مرد / جز ایـن نیست آیین ننگ و نبرد.** (فردوسی، هزاره‌ای)
۲۲۹۷۰. **به گند (بیضه‌ی) فلانی می‌زند.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۲۲۹۷۱. **به گندم برابر به جو دوتول*.** (افغانی)
۲۲۹۷۲. **به گور پدرتان، دیگر نمی‌آیم خانه‌تان.** (اصفهانی)
۲۲۹۷۳. **به گورکن (کفتار) شبیه است.** (سمنانی)
۲۲۹۷۴. **به گوز آدم فقیر و تهی‌دست کـس نمـی‌خنـدد.** (هزاره‌ای)
۲۲۹۷۵. **به گوزِ تو که در هرات نوروز است.** (بیرجندی)
۲۲۹۷۶. **به گوز دَم صبح.** (سیرجانی)
۲۲۹۷۷. **به گوزش برخورد.** (رامسری)
۲۲۹۷۸. **به گوزو نمی‌گویند دو گوزو.** (لری)
۲۲۹۷۹. **به گوساله‌ی لاغر سبوس خورده کار نداشته باش، گاو نرِ جوان و علف خورده را بگیر.** (مازندرانی)
۲۲۹۸۰. **به گوسفند ترحّم نمی‌کنـد سـلاّخ.** (سـالک‌قزوینـی: ۱۲۰، تکمله)
۲۲۹۸۱. **به گوسفند دو مادره شباهت دارد.** (اوزی)
۲۲۹۸۲. **به گوسفند می‌مانم، هرجا بـروم روی پـشم خـود می‌خوابم.** (گیلکی)
۲۲۹۸۳. **به گوسفند می‌مانند؛ یکی خود را پرت کند، همـه خود را پرت می‌کنند.** (گیلکی)
۲۲۹۸۴. **به گوشت، گوشـت گفـتن آب گوشـت درسـت نمی‌شود.** (کردی)
۲۲۹۸۵. **به گوشت و به لباس نگاه نکن، بـه‌جـان درون آن نگاه کن.** (آذری)
۲۲۹۸۶. **به گوش خر نباید خواند یاسین.** (ایرج‌میرزا، عوام)
۲۲۹۸۷. **به گوش خر یاسین می‌خواند.** (قمی، دهخدا)
۲۲۹۸۸. **به گوشش نگاه می‌کنـی بـه لـواش قحـط سـالی شباهت دارد.** (مشکین‌شهری)
۲۲۹۸۹. **به گوش کر سخن حیف است.** (افغانی)
۲۲۹۹۰. **به گوش گفتند: «چرا چاق نمی‌شوی؟» گفت: «از بس حرف‌های عجیب و غریب می‌شنوم.»** (کوچه)
۲۲۹۹۱. **به گوش گفتند: «چرا فربه نشوی؟» گفت: «ز بس سخنان عجیب شنوم.»** (دهخدا)
۲۲۹۹۲. **به گوش (گوشت) زردچوبه مالیدی؟** (گیلکی)
۲۲۹۹۳. **به گوش و گردن آن‌ها که می‌گویند.** (سبزواری)
۲۲۹۹۴. **به گوش و گردن مردم.** (بیرجندی)
۲۲۹۹۵. **به گوشه‌ی ابروی یارو برخورد.** (اراکی)
۲۲۹۹۶. **به گوشه‌ی تنها نرسد آفت و بلا.** (افغانی)
۲۲۹۹۷. **به گَه آمد، اگرچه دیر آمد.** (سنایی)
۲۲۹۹۸. **به گُه خوک می‌ماند، نه برای باغ خوب است، نه برای برنجزار.** (گیلکی)
۲۲۹۹۹. **به گُه غلتان می‌ماند.** (گیلکی)
۲۳۰۰۰. **به گُهِ گرم دست می‌زند.** (هزاره‌ای)
۲۳۰۰۱. **به گیتی بِهْ از راستی پیـشه نیـست.** (فردوسـی: ۴۲۲، شکورزاده)
۲۳۰۰۲. **به گیتی به از راه کوتاه نیست.** (فردوسی، دهخدا)
۲۳۰۰۳. **بـه گیتـی بـیش مـانی، بـیش بینـی.** (ایـرج‌میـرزا، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۲۳۰۰۴. **به گیتی چو فرزند پیوند نیست.** (فردوسی، دهخدا)
۲۳۰۰۵. **به گیتی ز آب و آتش چیره‌تر نیست.** (دهخدا)
۲۳۰۰۶. **به گیتی زما جز فسانه نماند.** (فردوسی، دهخدا)
۲۳۰۰۷. **به گیتی عاشقی بی‌غـم نباشـد.** (ویـس‌و رامین: ۲۷۴، شکورزاده)
۲۳۰۰۸. **به گیتی کیمیا جز راستی نیست.** (ویـس‌و رامیـن: ۳۵، شکورزاده)
۲۳۰۰۹. **به گیتی نمانَد بـه جـز نـام نیـک.** (فردوسـی: ۱۷۰۸، دهخدا)
۲۳۰۱۰. **به گیتی نیز شب آبستن آید / نداند کس که فـردا زو چه زاید؟** (ویس‌و رامین: ۲۳۴)
۲۳۰۱۱. **به گیسوی جن می‌ماند.** (مازندرانی)
۲۳۰۱۲. **به گیلانی گاو آهن بده، به گالش داس، به ییلاقی هم پول.** (رامسری)
۲۳۰۱۳. **به لاشه‌ی پلنگ، خارپشت (جوجه تیغـی) نزدیـک نمی‌شود.** (مازندرانی)
۲۳۰۱۴. **به لاغر رسیدم دستم چرب شد، بـه یتـیم رسـیدم جگرم سوخت.** (قشقایی)
۲۳۰۱۵. **به لاک‌پشت گفتند: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «از همدان.» گفتند: «از پر و پایت معلوم است.»** (لکی)
۲۳۰۱۶. **به لاک‌پشت گفتند: «از تو چه برمی‌آید؟» گفـت: «چوبداری.» گفتند: «از بس که پاهای بلند و تیـز داری.»** (لردگانی)
۲۳۰۱۷. **به لاک‌پـشت گفتنـد: «چـه کـاری از دسـت تـو ساخته‌است؟» گفت: «هیچ کـاری جـز قاصـدی.»** (لری)
۲۳۰۱۸. **به لانه‌ی‌زنبور انگشت دراز نکن (می‌کند).** (آذری، گیلکی)
۲۳۰۱۹. **به لانه‌ی‌زنبور چوب فرو کرده‌ایم.** (اهری)
۲۳۰۲۰. **به لانه‌ی‌زنبور زرد می‌ماند.** (تالشی)
۲۳۰۲۱. **به لباس بر خود مناز کـه لبـاس پـاره مـی‌شـود و کتف تو آشکار می‌گردد.** (قشقایی)
۲۳۰۲۲. **به لباس تنت مناز، روزی تنت بـه زمـین خواهـد خورد.** (قشقایی)
۲۳۰۲۳. **به لباس کهنه پتک نزن.** (رامسری)
۲۳۰۲۴. **به لب بستن توان بیهوده گویان را زبـان بـستن.** (صائب: ۳۰۶، تکمله)

۲۳۰۲۵. **به لب شکری گفتند چراغ را فوت کن.** (آذری)
۲۳۰۲۶. **به لب و دهانم نرسد، به بچه‌هایم برسد.** (شاهرودی)
۲۳۰۲۷. **به لبه‌ی برجسته و سنگ‌چین بخاری دیواری دوشاب زدم.** (گیلکی)
۲۳۰۲۸. **به لبه‌ی کرباس نگاه کن آن‌را بخر، به مادر دختر نگاه کن، دختر را بگیر.** (ساوه‌ای)
۲۳۰۲۹. **به لت (تنبل) گفتند: کار کن، نصیحت پدرانه می‌کند.** (افغانی)
۲۳۰۳۰. **به لجن سنگ نینداز که روی خودت می‌ریزد.** (قشقایی، آذری)
۲۳۰۳۱. **به لر رو دادی، با گیوه می‌رود رو قالی.** (اراکی)
۲۳۰۳۲. **به لُر که رو دهی با کفش وارد اتاق می‌شود.** (نهاوندی)
۲۳۰۳۳. **به لر گفتند: «از کشاورزی چه یاد گرفتی؟» گفت: «خرمن کوفتن.»** (لری)
۲۳۰۳۴. **به لر گفتند بفرما، با گیوه وارد شد.** (بویراحمدی)
۲۳۰۳۵. **به لُر گفتند: «زردآلو بخور تا رنگت سرخ و سفید بشود.» گفت: «به رنگ خود چه کرده‌است که به رنگ من بکند!»** (شکورزاده)
۲۳۰۳۶. **به لر می‌گویند بفرما، با لِنگه گیوه می‌آید بالا.** (بختیاری)
۲۳۰۳۷. **به لشکر شکست خورده می‌مانند.** (گیلکی)
۲۳۰۳۸. **به لطف خوشت؟ یا پول زیادت؟ یا راه نزدیکت؟** (کرمانی)
۲۳۰۳۹. **به لعنتِ حق نِمی‌ارزد.** (قمی، تهرانی، حییم، عوام، دهخدا)
۲۳۰۴۰. **به لفظ خر، خر می‌فهمد.** (افغانی)
۲۳۰۴۱. **به لف‌لف سگ، دریا نجس نمی‌شود.** (کوچه)
۲۳۰۴۲. **به لق‌لق سگ دریا مردار نمی‌شود.** (افغانی)
۲۳۰۴۳. **به لقمان حکمت آموختن غلط است.** (کوچه، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۲۳۰۴۴. **به لقمان حکمت آموزی چه باشد (حاجت)؟** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، افغانی، عوام)
۲۳۰۴۵. **به لقمان گفتند: «ادب از که آموختی؟» گفت: «از بی‌ادبان.»** (کوچه)
۲۳۰۴۶. **به لقمه‌ی دشمن، خون‌خوار مهربان نشود.** (صائب: ۱۹۰۱، تکمله)
۲۳۰۴۷. **به لقمه‌ی نان بیگانه دهان باز مکن.** (افغانی)
۲۳۰۴۸. **به لک‌لک گفتند: «داروی درد چشم تو گل (لبه‌ی) استخری است که در آن نریده‌ای.» گفت: «مگر استخری مانده‌است که در لبه‌ی آن نریده‌ام؟»** (تالشی)
۲۳۰۴۹. **به لگد اسب، اسب تاب می‌آورد.** (اهری)
۲۳۰۵۰. **به لوطی گفتند: «بساطت را برچین.» گفت: «این دهانم که بستم.»** (سیستانی)
۲۳۰۵۱. **به لوطی گفتند: «شلوارت را دزدیدند.» گفت: «بگذار ببرند، توش تیز داده‌بودم.»** (شکورزاده)
۲۳۰۵۲. **به لوطی معلّق زدن نباید آموخت.** (شکورزاده)
۲۳۰۵۳. **به لوک گفتند: «زنت پسر آورده.» گفت: «بار من از صد من کمتر نمی‌شود.»** (شهربابکی)
۲۳۰۵۴. **بهلول و خرقه، نان جو و سرکه.** (تهرانی، سمنانی، کوچه، جهرمی، مشهدی، شهربابکی)
۲۳۰۵۵. **بهلول یک سوته و یک کچکول.** (افغانی)
۲۳۰۵۶. **به لولی گفتند: «حرف بزن.» گفت: «ماه به قدر یک کماچ از پشت کوه بیرون آمدم.»** (سیرجانی)
۲۳۰۵۷. **به لولی گفتند خوش آمد، توبره‌اش کشید پیش آمد.** (سیرجانی)
۲۳۰۵۸. **بهلولی نمک دارد، غلّه کمترک دارد، تابستان به هر حالی، زمستان حال سگ دارد.** (بیرجندی)
۲۳۰۵۹. **به مادرش نگاه کن دخترش را بگیر، به حاشیه‌ش نگاه کن کرباسش را.** (آذری)
۲۳۰۶۰. **به مادر نگاه کن دخترش را بگیر، به قامتش نگاه کن لباس برایش بخر.** (قشقایی)
۲۳۰۶۱. **به مادر و خواهر خودش هم نامحرم است.** (آذری)
۲۳۰۶۲. **به مار، بچّه‌ی (توله‌ی) خودش دشمن می‌شود.** (آذری)
۲۳۰۶۳. **به مار سفید هم لعنت، به مار سیاه هم.** (اهری)
۲۳۰۶۴. **به مارکُش چوب نمی‌دهد.** (اهری)
۲۳۰۶۵. **به مار ماهی ماند که نه مار است نه ماهی.** (فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)
۲۳۰۶۶. **به مارماهی مانی، نه این تمام و نه آنم / منافقی چه کنم، مار باش یا ماهی.** (سنایی؛ دیوان: ۷۱۱، شکورزاده، دهخدا)
۲۳۰۶۷. **به ماکیان گفتند: «روزی یک من گندم می‌دهیم، خاک‌بازی نکن.» گفت: «این صاحب‌مرده‌ها (پاهایم) عادت کرده‌اند.» (دست خودم نیست).»** (آذری)
۲۳۰۶۸. **به ماکی (مرغ خانگی) خواندن نیامده.** (تالشی)
۲۳۰۶۹. **به مالت مناز به یک شب بند است به حسنت مناز به یک تب بند است.** (دهخدا، تمثیل، کوچه، شکورزاده، عوام)
۲۳۰۷۰. **به مالش پدران است بالش پسران.** (ابوحنیفه‌ی اسکافی؛ بیهقی: ۴۲۹، شکورزاده)
۲۳۰۷۱. **به مال مردم نکن رعنایی، از تنت می‌کَنَند به رسوایی.** (راوری)
۲۳۰۷۲. **به مال مفت رسیدی هلاک کن خود را / که گاه‌گاه چنین اتّفاق می‌افتد.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، تهرانی، بهمنیاری، بیرجندی، عوام)

۲۳۰۷۳. **به مال نازی شبی، به حسن نازی تبی.** (حییم)

۲۳۰۷۴. **به مال و مکنتت؟ به حُسن صورتت؟ یا به کار و غیرتت؟** (شهربابکی)

۲۳۰۷۵. **به ماه آن‌قدر نگاه نمی‌کنم که می‌افتد زیر پایم.** (مرندی)

۲۳۰۷۶. **به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را؟** (ظهیرفاریابی، امثال‌موزون، دهخدا)

۲۳۰۷۷. **به ماه چهارده شبیه می‌ماند.** (آذری)

۲۳۰۷۸. **به ماه، خانم می‌گوید، اشتهای شاه خانم تحریک می‌شود.** (گیلکی)

۲۳۰۷۹. **به ماه، خانم می‌گوید، به شاه خانم می‌شنواند.** (گیلکی)

۲۳۰۸۰. **به ما هم هیزم تر می‌فروشی؟** (فرهنگ‌نامه)

۲۳۰۸۱. **به ماه می‌گوید تو درنیا من درمی‌آیم (درآمدم).** (عوام، حییم، شکورزاده، بهمنیاری، آذری، جیرفتی)

۲۳۰۸۲. **به ماهی اسپله‌ی*آب گل‌آلود می‌ماند.** (گیلکی)

۲۳۰۸۳. **به ماهی خشک غازیان می‌ماند.** (گیلکی)

۲۳۰۸۴. **به ماهی گفتند: «چرا حرف نمی‌زنی؟» گفت: «دهانم پرآب است.»** (شکورزاده)

۲۳۰۸۵. **به ماهی گفتند: «چرا گپ نمی‌زنی؟» گفت: «دهانم پر آب است.»** (افغانی)

۲۳۰۸۶. **به متکبّر زمین بدهی صاحب زمین را از آن بیرون می‌کند.** (ترکمنی)

۲۳۰۸۷. **به مجلس راهش نمی‌دادند، می‌گفت: «عصایم را بالا بگذارید.»** (تاتی)

۲۳۰۸۸. **به مجلس رفتن آسان است، برخاستن سخت.** (کردی کلهری)

۲۳۰۸۹. **به مجلسی که هواخواه نداری منشین.** (بختیاری)

۲۳۰۹۰. **به محمّد شوهر کرده‌ام، نه به محلّه.** (شهرضایی)

۲۳۰۹۱. **به مدفوع دست بزنی، مغزت از بوی بد پر می‌شود.** (ترکمنی)

۲۳۰۹۲. **به مدفوع سگ پا نزن، کفشت پاره می‌شود.** (گیلکی)

۲۳۰۹۳. **به مدفوع سگ دست نزن، بوی تعفن بلند می‌شود.** (رامسری)

۲۳۰۹۴. **به مدفوع سگ ماند، نه برای باغ مفید است نه بولاغ*.** (گیلکی)

۲۳۰۹۵. **به مردار کرکسان اولی‌تر باشند.** (کشف‌المحجوب: ۲۱۰، دهخدا)

۲۳۰۹۶. **به مرد بچّه ناموس و مرگ برابر.** (تاجیکی)

۲۳۰۹۷. **به مرد چل هنر کم است.** (تاجیکی)

۲۳۰۹۸. **به مرد خودش برنخورده.** (جیرفتی)

۲۳۰۹۹. **به مردِ دغا، نردِ دغا باید باخت.** (طوطی‌نامه، شکورزاده)

۲۳۱۰۰. **به مردم، سگ پارس می‌کند، به ما شغال.** (زنجانی، آذری)

۲۳۱۰۱. **به مردم سگ پارس می‌کند به ما هم گربه.** (مهابادی)

۲۳۱۰۲. **به مرده اگر رو نشان بدهی کفنش را می‌جود.** (گیلکی)

۲۳۱۰۳. **به مرده رحمت می‌رسد.** (آذری)

۲۳۱۰۴. **به مرده که رحم می‌کنند، به کفنش می‌رینند.** (عوام، حییم)

۲۳۱۰۵. **به مُرده که رو بدهند (مرده را که سنگین بردارند) به کفنش می‌رینند (به تخته و تابوت تِر می‌زند).** (کوچه)

۲۳۱۰۶. **به مرده که رو بدهی به کفنش خرابی می‌کند.** (شکورزاده)

۲۳۱۰۷. **به مرده که رو بدهی کُ.. مرده‌شور می‌گذارد.** (کوچه)

۲۳۱۰۸. **به مرده لگد زدن خطاست.** (افغانی، بهمنیاری)

۲۳۱۰۹. **به مرده‌ی چوبی‌ام فحش نده تا به مرده‌ی زری‌ات فحش ندهم.** (لری)

۲۳۱۱۰. **به مردی ز دام بلا کس نرست.** (فردوسی، دهخدا)

۲۳۱۱۱. **به مردی نیامدم که به نامردی بروم.** (سیستانی)

۲۳۱۱۲. **به مرشدت سنگ می‌پرانی؟** (آذری)

۲۳۱۱۳. **به مرغان هوا حرف بار می‌کند.** (آذری)

۲۳۱۱۴. **به مرغ تو کیش گفته‌اند؟** (سنگسری)

۲۳۱۱۵. **به مرغ خانگی می‌ماند، هرگز سیری ندارد (سیر نمی‌شود).** (گیلکی)

۲۳۱۱۶. **به مرغ رام می‌ماند، مرغی که با بخواب بخواب می‌خوابد.** (گیلکی)

۲۳۱۱۷. **به مرغشان، کیش نمی‌توان (نمی‌شود) گفت.** (دهخدا، سهیلی، عوام، حییم)

۲۳۱۱۸. **به مرغش بگویی«کیش.» قهر می‌کند.** (سمنانی)

۲۳۱۱۹. **به مرغ کسی کیش نمی‌شود کرد.** (کوچه)

۲۳۱۲۰. **به مرغ کسی کیش نگفته.** (آذری)

۲۳۱۲۱. **به مرغ کور همه چیز دانه می‌نماید.** (تاجیکی)

۲۳۱۲۲. **به مرغ گفتند: «این آبت، این دانه‌ات چرا فرار می‌کنی؟» گفت: «رفیقم را می‌بینم که به سیخ کشیده شده است.»** (لری)

۲۳۱۲۳. **به مرغ گفتند: «چرا دو تخم نمی‌گذاری؟» گفت: «با همان یکی ک..نم می‌سوزد.»** (نیشابوری)

۲۳۱۲۴. **به مرغ گفتند: «روزی سی سنگ گندم نفقه‌ات است.» گفت: «خدا از پهن و زباله‌ی کف طویله بازم نکند.»** (سیرجانی)

۲۳۱۲۵. **به مرغ می‌گویند: «تخمت سنگین است.» می‌گوید: «خودم آن‌را می‌کشم.»** (لری)

۲۳۱۲۶. **به مرغ‌ها حمله می‌کنی و جل خروس را می‌کنی؟** (بختیاری)

۲۳۱۲۷. **به مرغ همسایه نگو کیش.** (بیرجندی)

۲۳۱۲۸. **به مرغی گوشت می‌دهند، گوشت مرغ دیگری را می‌خورند.** (تالشی)

۲۳۱۲۹. **به مرگِ بَدان شادمانی رواست.** (فردوسی، شکورزاده)

۲۳۱۳۰. **به مرگ خر بوَد سگ را عروسی.** (شکورزاده، عوام، بهمنیاری)

۲۳۱۳۱. **به مرگش باید گرفت (بگیر) تا به تب راضی شود.** (هبله‌رودی، عوام، تهرانی، دهخدا، شکورزاده، مثمر، خزینه، افغانی، بهمنیاری)

۲۳۱۳۲. **به مرگ عدو شادمانی خطاست.** (بهمنیاری، شکورزاده، افغانی، فرهنگ‌نامه)

۲۳۱۳۳. **به مرگ عروس راضی نشو، مرگ داماد زودتر می‌رسد.** (آباده‌ای)

۲۳۱۳۴. **به مرگ گلّه راضی شو چو گرگی را شبان کردی.** (قاآنی، دهخدا)

۲۳۱۳۵. **به مرو گرفتیم هم به مرو از دست رفت.** (تاریخ بیهقی: ۹۷۳، دهخدا)

۲۳۱۳۶. **به مریض حرجی نیست.** (تهرانی)

۲۳۱۳۷. **به مریضی صدای کمانچه خوش نمی‌آمد، دیوانه می‌گفت: «دهل بزنید.»** (کرمانجی)

۲۳۱۳۸. **به مستراح افتاده، از بگی* که نیفتاده.** (شکورزاده، تمثیل)

۲۳۱۳۹. **به مست و به دیوانه مدهید پند.** (گرشاسب‌نامه، شکورزاده، دهخدا)

۲۳۱۴۰. **به مستی دادی، به هشیاری بگیر.** (شهربابکی)

۲۳۱۴۱. **به مشت خس نتوان بست راه توفان را.** (برهمن اکبرابادی، تکمله)

۲۳۱۴۲. **به مصلحت روزگار باید در ک.. خر را هم بوسید.** (شهربابکی)

۲۳۱۴۳. **به مطرب گفتند: «ساز بزن.» گفت: «پایم درد می‌کند.»** (لری)

۲۳۱۴۴. **به مطلب می‌رسد جویای کار آهسته آهسته / ز دریا می‌کشد صیاد دام آهسته آهسته.** (افغانی)

۲۳۱۴۵. **به مظنه‌ی دیروزی رفیق من هم می‌خواهد.** (آذری)

۲۳۱۴۶. **به مغزْ سبک، به وزنْ سنگین.** (کوچه)

۲۳۱۴۷. **به مفت نمی‌ارزد.** (دهخدا، عوام)

۲۳۱۴۸. **به مفلس فقط آرزو داده‌اند.** (شکورزاده، امثال‌موزون)

۲۳۱۴۹. **به مفلسی که ندارد به جیب یک دینار / چه سود اگر که فروشند بخت در بازار؟** (فرهنگ‌نامه)

۲۳۱۵۰. **به مقدار خود گفت باید سخن.** (امیرخسرو، دهخدا، امثال‌موزون)

۲۳۱۵۱. **به مقدارِ مصیبت جامه زن چاک.** (کمال‌خجندی: ۶۵۱)

۲۳۱۵۲. **به مگس پاییز می‌ماند.** (گیلکی)

۲۳۱۵۳. **به مُلاّ گفتند: «بچّه‌ها از تو نمی‌ترسند.» گفت: «باکی نیست، من هم از آن‌ها نمی‌ترسم.»** (شکورزاده)

۲۳۱۵۴. **به ملاّ گفتند: ملاّ خیر باشد، ملاّ افتاد و مرد.** (گچساران)

۲۳۱۵۵. **به ملاّنصرالدّین گفتند: «ماست رسید.» گفت: «به من چه؟» گفتند: «برای خودت رسید.» گفت: «به شما چه؟»** (لری)

۲۳۱۵۶. **به مُلاّ نصرالدّین گفتند: «در فلان خانه سور می‌دهند.» گفت: «به من چه؟» گفتند: «تو را هم دعوت کرده‌اند.» گفت: «به شما چه؟»** (شکورزاده)

۲۳۱۵۷. **به ملاّ نصرالدین گفتند: «زنت ولگرد است.» گفت: «اگر ولگرد بود یک روز هم سری به خانه‌ی‌خودم می‌زد.»** (بختیاری، لری)

۲۳۱۵۸. **به ملاّنصرالدین گفتند: «زنت هرجایی است.» گفت: «به خانه‌ی‌ماها نمی‌آید.»** (مرندی، علمداری)

۲۳۱۵۹. **به ملاّنصرالدین گفتند: «طنابت را بده.» گفت: «رویَش ارزن پهن کرده‌ام.»** (شکورزاده)

۲۳۱۶۰. **به ملاّنصرالدین گفتند: «طنابی بده برویم هیزم بیاوریم.» گفت: «رویش بلغور پهن کرده‌ام.» گفتند: «که روی طناب نمی‌شود بلغور ریخت.» گفت: «برای بهانه بس است.»** (آذری)

۲۳۱۶۱. **به ملاّنصرالدین گفتند: «عروسی است.» گفت: «به من چه؟» گفتند: «عروسی توست.» گفت: «به تو چه؟»** (بختیاری)

۲۳۱۶۲. **به ملاّی چاق و پزشک لاغر اعتماد نداشته باش.** (آذری)

۲۳۱۶۳. **به ملک غیر که نهال بنشانی صدای تبر می‌شنوی.** (هراتی)

۲۳۱۶۴. **بهمن آرد کن ده من، هیزم کن خرمن.** (تاجیکی)

۲۳۱۶۵. **به منار قم نوشته‌اند: هرکس عقلش به کارش می‌رسد.** (اصفهانی)

۲۳۱۶۶. **به من بده بلمبونم تا ننو رو بجمبونم.** (کوچه)

۲۳۱۶۷. **به من برخورد نکن تا به تو برخورد نکنم.** (آذری)

۲۳۱۶۸. **به من بگو با که معاشری تا بگویم کیستی.** (شکورزاده)

۲۳۱۶۹. **به من جیک‌جیک یاد مده.** (تکابی)

۲۳۱۷۰. **به من چه که خانه‌ی‌مهدی صابون می‌پزند؟** (سپیدانی)

۲۳۱۷۱. **به من چه که مشهدی کریم، تو کته* است؟** (امثال)
۲۳۱۷۲. **بهمن*زرد شد، جانم زرد شد؛ بار و بنه‌ام را جمع کنم، به‌جایم بروم.** (بختیاری)
۲۳۱۷۳. **به منزل رسید آن که پوینده‌بود.** (فردوسی: ۱۵۰۸، شکورزاده)
۲۳۱۷۴. **به من گردن نمی‌دهد.** (آملی)
۲۳۱۷۵. **به من می‌گویند: فلانی نه سطل آسیاب.** (تایبادی)
۲۳۱۷۶. **به من نگاه کن، تا من هم به تو نگاه کنم.** (آذری)
۲۳۱۷۷. **به من نگاه نکن، به سر نگاه کن.** (قشقایی)
۲۳۱۷۸. **به من نگوید کوچولو، من هم یواش یواش بزرگ می‌شوم.** (کوچه)
۲۳۱۷۹. **به مورچه شبنم، توفان است.** (افغانی)
۲۳۱۸۰. **به موش گفتند: «از این سوراخ در بیا به آن سوراخ برو.» گفت: «حکمتش چیست؟»** (آذری)
۲۳۱۸۱. **به موش می‌گوید بدو، به گربه می‌گوید بگیر.** (لری)
۲۳۱۸۲. **به مول ننه‌ات که دستت نرسید، خان داداش صداش کن.** (کوچه)
۲۳۱۸۳. **به مو می‌رسد امّا پاره نمی‌شود.** (قمی)
۲۳۱۸۴. **به مویی می‌رسد ولی پاره نمی‌شود.** (عوام)
۲۳۱۸۵. **به مهتر می‌گویند: «ساز بزن.» می‌گوید: «پایم ترک خورده‌است.»** (جروق فارس)
۲۳۱۸۶. **به مهر اندر کنم تدبیر فردا / که دی را در نیابد هیچ دانا.** (ویس‌و رامین: ۲۲/۳۱۳)
۲۳۱۸۷. **به مهریه‌ی‌مادر توکه نکرده‌اند.** (بیرجندی)
۲۳۱۸۸. **به مهمان احترام باید کرد، اگرچه کافر باشد.** (آذری، قشقایی)
۲۳۱۸۹. **به مهمان، پلو دادن گربه مربوط نیست.** (مازندرانی)
۲۳۱۹۰. **به مهمان خوب، میزبان بد.** (بختیاری)
۲۳۱۹۱. **به مهمان رو بدهی با چارق و پتاوه به رختخواب می‌رود.** (کرمانجی)
۲۳۱۹۲. **به مهمان روی خوش نشان دهی، دعوی خویشاوندی می‌کند.** (آذری)
۲۳۱۹۳. **به مهمان که رو بدهی صاحب‌خانه می‌شود.** (شکورزاده، کوچه)
۲۳۱۹۴. **به مهمان نان گرم و نرم و هندوانه نده، نان سرد و پیاز بده.** (ترکمنی)
۲۳۱۹۵. **به مهمان نمی‌گویند برو، پلاس را از زیرش می‌کشند.** (آذری)
۲۳۱۹۶. **به میخ طویله گفتند: «چه‌قدر فرو می‌روی؟» گفت: «تا کوبنده‌ی‌من چه کند؟»** (سمنانی)
۲۳۱۹۷. **به میخ می‌زند (زدند) که نعل بفهمد (نفهمد).** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۲۳۱۹۸. **به میخ می‌زند که نعل بفهمد.** (عوام)
۲۳۱۹۹. **به میدان‌شاه می‌گوید انگشتانه.** (اصفهانی، شیرازی)
۲۳۲۰۰. **بِهْ می‌دهد، دِه بگیرد.** (شکورزاده، عوام، کوچه، دهخدا، حییم)
۲۳۲۰۱. **به میش می‌گوید بدو به گرگ می‌گوید بگیر.** (لری، دیلم‌ولیراوی، بختیاری)
۲۳۲۰۲. **به میمون توت (توپ) خورده می‌ماند.** (هبله‌رودی، مشمر)
۲۳۲۰۳. **به میمون که زور آمد، بچّه را زیر پای می‌گذارد.** (افغانی)
۲۳۲۰۴. **به ناآزموده کار مفرما و به آزموده استادی مکن.** (دهخدا)
۲۳۲۰۵. **به ناآزموده مفرمای کار.** (سعدی؛ بوستان: ۵۳، بهمنیاری)
۲۳۲۰۶. **به نابودنی‌ها مدارید امید.** (فردوسی، دهخدا، شکورزاده)
۲۳۲۰۷. **به ناپاک‌زاده مدارید امید.** (فردوسی، بهمنیاری، دهخدا)
۲۳۲۰۸. **به ناپدری که زورت نرسد به او بگو حاج‌عمو.** (عوام، کوچه)
۲۳۲۰۹. **به ناچار، فریاد خیزد ز درد.** (سعدی؛ بوستان: ۱۳۶، شکورزاده)
۲۳۲۱۰. **به ناخن گندیده حسابش نمی‌کند.** (تهرانی)
۲۳۲۱۱. **به نادان آن (نادانان) چنان روزی رساند / که صد دانا در آن حیران بماند.** (سعدی؛ گلستان: ۸۴، بهمنیاری)
۲۳۲۱۲. **به نادانان نه شیون باد و نه سور.** (ویس‌و رامین: ۵۰۵)
۲۳۲۱۳. **به نادان نان می‌دهد، دانا حیران می‌ماند.** (سنگسری)
۲۳۲۱۴. **به نادان، هرچه بگویی (باز هم) نمی‌فهمد.** (آذری)
۲۳۲۱۵. **به نادانی خری بردم بر این بام / به دانایی فرود آرم سرانجام.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۵۷، فرهنگ‌نامه)
۲۳۲۱۶. **به نادانی گرفتم کوره راهی / ندانستم که می‌افتم به چاهی.** (بهمنیاری)
۲۳۲۱۷. **به ناز بزرگ شدن، به رنج مردن دارد.** (افغانی)
۲۳۲۱۸. **به ناکار دیده مفرمای کار.** (سعدی؛ بوستان: ۵۳، دهخدا، شکورزاده)
۲۳۲۱۹. **به ناکام مردن از آن بهتر که زیر منّت و زور رفتن.** (افغانی)
۲۳۲۲۰. **به ناگاه خری سگی را خورد.** (لری)
۲۳۲۲۱. **به ناگفتن و گفتن ایزد یکیست.** (فردوسی، دهخدا)
۲۳۲۲۲. **به نام آمد و به ننگ رفت.** (جیرفتی)

۲۳۲۲۳. **به نام احمد به کام محمود.** (شاهرودی)
۲۳۲۲۴. **به نام بچّه، مادر می‌خورد قند و کلوچه.** (کوچه)
۲۳۲۲۵. **به نام برادر باش، نه به نان برادر.** (هزاره‌ای)
۲۳۲۲۶. **به نامِ تقی به کامِ نقی.** (کوچه)
۲۳۲۲۷. **به نامِ حسن، به کامِ حسین.** (کوچه)
۲۳۲۲۸. **به نام حسنی به کام حسینی.** (حییم، بختیاری، عوام، شکورزاده)
۲۳۲۲۹. **به نامرد تکیه مکن.** (آذری)
۲۳۲۳۰. **به نامرد رو انداختن از مردن مشکل‌تر است.** (کردی)
۲۳۲۳۱. **به نام علی، به کام مادر علی.** (سبزواری)
۲۳۲۳۲. **به نام عیسی، به کام (شکم) موسی.** (شکورزاده، کوچه، گیلکی)
۲۳۲۳۳. **به نامِ قادر، به کامِ نادر.** (شکورزاده)
۲۳۲۳۴. **به نام ما کرد، ناهار و شام خودش کرد.** (آملی)
۲۳۲۳۵. **به نام ما (من)، به کام تو (شما، فلانی).** (دهخدا، عوام، گلبافی، شکورزاده، قشقایی)
۲۳۲۳۶. **به نام من و به کام او.** (سرخه‌ای)
۲۳۲۳۷. **به نام نیکو مردن بهْ که به ننگ زیستن.** (قابوس‌نامه: ۹۹، شکورزاده، دهخدا)
۲۳۲۳۸. **به نان بزنی، سگ نمی‌خورد.** (آملی)
۲۳۲۳۹. **به نانت عادت کرد، در خانه‌ات می‌آید.** (قشقایی)
۲۳۲۴۰. **به نان جو می‌گوید پپ.** (رفسنجانی)
۲۳۲۴۱. **به نانجیب بدهکار باشی، یا در عروسی می‌خواهد یا در مهمانی.** (آذری)
۲۳۲۴۲. **به نانجیب سلامی بده و درگذر، با نجیب کلمه‌ای حرف بزن.** (آذری)
۲۳۲۴۳. **به نانجیب شیپور بدهند، از سر گشادش می‌زند.** (مرندی)
۲۳۲۴۴. **به نان نرسید، به‌جان رسید.** (کوچه، عوام، تهرانی)
۲۳۲۴۵. **به نان و نمک ما عادت کرده و به خانه‌ی ما می‌آید.** (قشقایی)
۲۳۲۴۶. **به نانی تو سیری و هم گرسنه.** (فردوسی، دهخدا)
۲۳۲۴۷. **به نخل بارور سنگ از در و دیوار می‌بارد.** (صائب: ۱۸۱)
۲۳۲۴۸. **به ندار کسی نمی‌گوید عمّه.** (لری)
۲۳۲۴۹. **به نرخ برّه‌ی ماده‌ی دو ساله است.** (کردی)
۲۳۲۵۰. **به نرخ خاک بوَد دُرِّ شاهوار امروز.** (صائب: ۲۳۱۸، شکورزاده، امثال‌موزون)
۲۳۲۵۱. **به نرخ دوغت می‌زنم پنبه.** (تمثیل)
۲۳۲۵۲. **به نردبان بر فلک نشاید رفتن.** (تاریخ‌الوزرا: ۵۵، تکمله)
۲۳۲۵۳. **به نردبان پله پله باید رفت.** (بهمنیاری)
۲۳۲۵۴. **به نردبان، سفر آسمان میسّر نیست.** (صائب: ۸۸۵ شکورزاده)
۲۳۲۵۵. **به نردبان کسی بالا نشو، تا به بام تو بالا نشوند.** (تایبادی)
۲۳۲۵۶. **به نرمی در آید ز سوراخ مار.** (فردوسی: ۳۸۶، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام، افغانی)
۲۳۲۵۷. **به نرمی ز دشمن توان کند پوست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۰۵، بهمنیاری، شکورزاده)
۲۳۲۵۸. **به نرمی سیاه چادر است و به سفیدی تابه.** (لری)
۲۳۲۵۹. **به نرمی کارها پایان پذیرد خوش‌تر از تندی / بلی کاری که از نخ آید از سوزن نمی‌آید.** (فرهنگ‌نامه)
۲۳۲۶۰. **به نرمی کن زبان خصم کوتاه / که عاجز از نمد دندان مارست.** (صائب: ۱۰۹۳، تکمله)
۲۳۲۶۱. **به نزد جوان چنین است که پیر هیچ نمی‌داند.** (کردی)
۲۳۲۶۲. **به نزد خدای جهان روشن است / که همکار، همکار را دشمن است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۳۲۶۳. **به نزد کس برو که تو را بگریاند، به نزد کسی مرو که تو را بخنداند.** (آذری)
۲۳۲۶۴. **به نزد مردم بیمار ناخوش است شکر.** (ناصرخسرو، دهخدا، امثال‌موزون)
۲۳۲۶۵. **به نزدیک آتش که جوید پناه؟** (امثال‌موزون)
۲۳۲۶۶. **به نزدیک من صلح بهتر ز جنگ.** (سعدی؛ بوستان: ۷۳، افغانی، بهمنیاری، شکورزاده)
۲۳۲۶۷. **به نسبت گشادی رگ خون می‌گیرند.** (آذری)
۲۳۲۶۸. **به نسبت همپائیت*اظهار عقیده کن.** (آذری)
۲۳۲۶۹. **به نسیه مده نقد اگر چند نیز / به خرما بود وعده و نقد خار.** (ناصرخسرو: ۳۵۴، فرهنگ‌نامه)
۲۳۲۷۰. **بِه نشد، بدتر شد.** (افغانی)
۲۳۲۷۱. **به نصف جو هم نمی ارزد.** (عوام)
۲۳۲۷۲. **به نطق آدمی بهتر است از دواب / دواب از تو بهْ، گر نگویی صواب.** (سعدی؛ گلستان: ۵۶)
۲۳۲۷۳. **به نظاره بر، جنگ آسان بود.** (گرشاسب‌نامه: ۸۸، امثال‌موزون)
۲۳۲۷۴. **به نظرم ک.. آقا خوردی، بی‌بی شدی.** (لردگانی)
۲۳۲۷۵. **به نظرم مادرت تو را دست به کمر زاییده.** (آذری)
۲۳۲۷۶. **به نعره و غرّش من نگاه مکن، خورد و خوراک مرا زیاد کن.** (گیلکی)
۲۳۲۷۷. **به نعل می‌زند و به مسمار هم.** (کردی)
۲۳۲۷۸. **به نفهم اگر گویی بَرده‌ی‌توام، گوید بیا تا ببرم بفروشمت.** (آذری)
۲۳۲۷۹. **به نقّاش احتیاجی نیست دیوار گلستان را.** (کلیم، امثال‌موزون)

۲۳۲۸۰. **به نقد فرصتِ امروز را مده از دست.** (قاسم انوار)
۲۳۲۸۱. **به نگاه کردن، سگ، قصّاب نمی‌شود.** (رفسنجانی)
۲۳۲۸۲. **به نمد آب‌دار (خیس‌خورده) می‌ماند.** (گیلکی)
۲۳۲۸۳. **به نَمی زنده از دَمی مُرده.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۲۳۲۸۴. **به نوازنده گفتند: «ساز بزن.» گفت: «زمینش کج است.»** (بختیاری)
۲۳۲۸۵. **به نوازنده گفتند: «ساز بزن.» گفت: «کف پایم می‌خارد.»** (بختیاری)
۲۳۲۸۶. **به نوبت‌اند ملوک اندرین سپنج‌سرای.** (سعدی؛ کلیات: ۷۴۵)
۲۳۲۸۷. **به نوبت می‌دهد گردون پیاله.** (زلالی: ۸۴۵)
۲۳۲۸۸. **به نور از چشم رفته می‌ماند.** (گیلکی)
۲۳۲۸۹. **به نور چراغی صد نفر می‌نشینند.** (آذری)
۲۳۲۹۰. **به نی بچّه‌دار، کثافت نمی‌رسد.** (ترکمنی)
۲۳۲۹۱. **به نیک و بدِ کار خود گرفتارم.** (طالب‌آملی: ۳۲۹)
۲۳۲۹۲. **به نیکی لاجرم نیکی جزا بود.** (ویس‌و رامین: ۳۶۶)
۲۳۲۹۳. **به نیکی، نیکی به بدی، بدی.** (تاجیکی)
۲۳۲۹۴. **به نیم نان قناعت کنی می‌توانی ملک بخری، نان درسته وادارت می‌کند که ملک خود را بفروشی.** (آذری)
۲۳۲۹۵. **به وجود ایشان لعنت از ابلیس افتاد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۹، تکمله)
۲۳۲۹۶. **به ورم کی شود نزار سمین؟** (العراضه، دهخدا)
۲۳۲۹۷. **به وزنْ سبک، به قیمتْ سنگین.** (کوچه)
۲۳۲۹۸. **به وضوی دیگران نماز می‌خواند.** (افغانی)
۲۳۲۹۹. **به وطن خود برگشتم مثل این‌که ایمان خود را باز یافتم.** (آذری، قشقایی)
۲۳۳۰۰. **به وعده‌ی مرگ پدر، قرض می‌کند.** (نامه‌ی داستان)
۲۳۳۰۱. **به وقت بلا و قضا و قدر همه عاقلان کور گردند و کر.** (سیرجانی)
۲۳۳۰۲. **به وقت بلغور سماع باید کرد.** (مثمر)
۲۳۳۰۳. **به وقت پیری ختنه‌سوری؟** (افغانی)
۲۳۳۰۴. **به وقت تنگ‌دستی آشنا بیگانه می‌گردد.** (شکورزاده)
۲۳۳۰۵. **به وقت خوردن عیال‌دار هستم، به وقت کار تنها.** (افغانی)
۲۳۳۰۶. **به وقت دعوا، دعوا کن.** (بختیاری)
۲۳۳۰۷. **به وقت صبح شود از هریسه‌ات پیدا / که کفچه‌ی نیک زدی یا نه در شب دیجور.** (بسحاق اطعمه، دهخدا)
۲۳۳۰۸. **به وقت ضرورت باید آبریز رفت.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۴۴، تکمله)
۲۳۳۰۹. **به هدهد گفتند: «لانه‌ات بو می‌دهد، عوضش کن.» گفت: «این ک..ن بی‌صاحبی که من دارم هرجا بروم می‌گنداند.»** (همدانی)
۲۳۳۱۰. **به هر آب جاری، ارس نمی‌گویند.** (آذری)
۲۳۳۱۱. **به هر آش قتیق* و به هر نان جزّه نشو.** (تاجیکی)
۲۳۳۱۲. **به هر آش کِمچه*و به هر کاسه قاشق.** (تاجیکی)
۲۳۳۱۳. **به هر الفی الف قدّی برآید.** (باباطاهر، شکورزاده)
۲۳۳۱۴. **به هر انجمنی بی‌ادبی هست.** (طالب‌آملی: ۳۸۶)
۲۳۳۱۵. **به هر باد خرمن نشاید فشاند.** (گرشاسب‌نامه: ۹۵، دهخدا)
۲۳۳۱۶. **به هر برجی بود مه را یکی شب.** (امثال‌موزون)
۲۳۳۱۷. **به هر بلا که تصوّر کنی سزاوارم.** (بهمنیاری)
۲۳۳۱۸. **به هر بی‌پرده‌ای اظهار نتوان کرد راز خود.** (صائب: ۱۹۳، امثال‌موزون)
۲۳۳۱۹. **به هر پهلویی که بخوابی سیخ می‌رود توی پهلویت.** (گلبافی)
۲۳۳۲۰. **به هرجا کاتشی گردد زر اندود / به سوی نیکوان خوش‌تر رود دود.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۱۴)
۲۳۳۲۱. **به هرجایی که مجلس گرم کردیم / مچل از دور پیدا شد که من هم.** (شکورزاده)
۲۳۳۲۲. **به هر چشمی که می‌بینید ما را / همان چشم است می‌بیند شما را.** (شکورزاده، افغانی)
۲۳۳۲۳. **به هر چشمی که نگاهم کنی، به همان چشم نگاهت می‌کنم.** (عوام)
۲۳۳۲۴. **به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو.** (بهمنیاری، کوچه)
۲۳۳۲۵. **به هرچه حکم کنی نافذ است فرمانت.** (سعدی؛ کلیات: ۴۰۵، بهمنیاری، سعدی، شکورزاده)
۲۳۳۲۶. **به هرچه خدا به تو داد ناسپاسی مکن.** (بختیاری)
۲۳۳۲۷. **به هرچه شکر نکردیم، یاد آن کردیم.** (صائب: ۳۵۲۸، تکمله)
۲۳۳۲۸. **به هرچه می‌رسد از رزق سازگاری کن.** (صائب: ۳۰۷۷)
۲۳۳۲۹. **به هرچه می‌شنوی طمع مکن.** (طوطی‌نامه: ۷۳)
۲۳۳۳۰. **به هرچیزی عیب و ایراد بگیری بر سر خود آدم می‌آید الا ایراد گرفتن به نماز و روزه.** (رامسری)
۲۳۳۳۱. **به هر (خر) دادن کنگی (ناتوانی)، به خم (خودم) کشتن زرنگی.** (امثال)
۲۳۳۳۲. **به هر دادن کنگی، به خودم کشتن زرنگی؟** (کوچه)
۲۳۳۳۳. **به هر درختی نمی‌توان تکیه کرد.** (آذری)
۲۳۳۳۴. **به هر دست که بخوابانی می‌خوابد.** (بختیاری، لری)
۲۳۳۳۵. **به هر دست که می‌دهی، به همان دست باز می‌گیری.** (افغانی)

۲۳۳۳۶. **به هر دستی دادی پس می‌گیری.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، کوچه)

۲۳۳۳۷. **به هر دیار که بارندگی است ارزانی است.** (کلیم همدانی: ۲۴۵، تکمله)

۲۳۳۳۸. **به هر دیار که در چشم خلق خوار شدی / سبک سفر کن از آن‌جا برو به‌جای دگر.** (فرهنگ‌نامه)

۲۳۳۳۹. **به هر دیار که رفتم، به هر کجا که رسیدم / به آب دیده نوشتم که یار، جای تو خالی.** (کوچه)

۲۳۳۴۰. **به هر دیار که رفتیم آسمان پیداست.** (فایز قمی، تکمله)

۲۳۳۴۱. **به هر رفیق و آشنا اعتماد نکن، چون که آبرویت را به باد می‌دهد.** (بختیاری)

۲۳۳۴۲. **به هر رنگی که خواهی جامه می‌پوش / که من آن قدِ موزون (انداز قدّت را) می‌شناسم.** (شکورزاده، افغانی)

۲۳۳۴۳. **به هر زحمتی بود، بالای اُجاق نشست.** (آذری)

۲۳۳۴۴. **به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا می‌باش (نشوی).** (حافظ: ۱۸۶، شکورزاده، بهمنیاری)

۲۳۳۴۵. **به هر سازی می‌رقصد.** (بختیاری)

۲۳۳۴۶. **به هر سگی یک کُنجل سوخته بدهکار است.** (آذری)

۲۳۳۴۷. **به هر شکلی که خواهی جامه می‌پوشی / من از طرز خرامت می‌شناسم.** (هزاره‌ای)

۲۳۳۴۸. **به هر طرف بچرخد به ما می‌رسد.** (مازندرانی)

۲۳۳۴۹. **به هر طرف که باد باشد، چهار شاخ می‌زند.** (تایبادی)

۲۳۳۵۰. **به هر طرف که باد بوزد خرمن را باد می‌دهد.** (نهاوندی)

۲۳۳۵۱. **به هر طرف که نگه می‌کنم بیابان است.** (بهمنیاری، کوچه)

۲۳۳۵۲. **به هر قالب درست می‌آید.** (افغانی)

۲۳۳۵۳. **به هرکار با مرد دانا سگال.** (فردوسی: ۳۱۲/۸، دهخدا)

۲۳۳۵۴. **به هرکار بر نیک و بد چاره هست.** (گرشاسب‌نامه، دهخدا)

۲۳۳۵۵. **به هرکار بهتر درنگ از شتاب.** (گرشاسب‌نامه، شکورزاده، دهخدا)

۲۳۳۵۶. **به هرکاری که خواهی کردن اوّل / تعقّل کن، تعقّل کن، تعقّل.** (ابن‌یمین: ۴۵۵)

۲۳۳۵۷. **به هرکاری که همّت بسته گردد / اگر خاری بود گل‌دسته گردد.** (بدایع الوقایع: ۲۷۲/۱، تکمله، دهخدا، هبله‌رودی، بهمنیاری، مثمر، افغانی، کوچه، خزینه، نامه‌ی‌داستان، هزاره‌ای، شکورزاده، عوام)

۲۳۳۵۸. **به هر کامی است دامی در نهانی.** (ارداویرافنامه: ۵۹)

۲۳۳۵۹. **به هرکجا اثر سجده‌ایست مسجود است.** (بیدل: ۲۴۷، امثال‌موزون)

۲۳۳۶۰. **به هرکجا که درآمد یقین، گمان برخاست.** (دهخدا، عوام)

۲۳۳۶۱. **به هرکجا که روی آسمان همین رنگ است.** (بهمنیاری، تهرانی، کوچه، شکورزاده، حییم، دهخدا)

۲۳۳۶۲. **به هرکجا که نزدیک باشد، باید دور از خانه‌ی‌پادشاه باشد.** (آذری)

۲۳۳۶۳. **به هرکجا می‌روم دل وا نمی‌شه / اجل سنگ است و آدم مثل شیشه.** (کوچه)

۲۳۳۶۴. **به هرکجا می‌روی آتش جلو جلو می‌رود.** (مازندرانی)

۲۳۳۶۵. **به هرکجا شود دود قلیان بلند، سلام علیکم، منم شاهسون.** (کوچه)

۲۳۳۶۶. **به هرکس آن‌چه می‌بایست داده است.** (وحشی، دهخدا)

۲۳۳۶۷. **به هرکس آن دهد یزدان که شاید.** (ویس‌و رامین: ۱۶۶، شکورزاده، دهخدا)

۲۳۳۶۸. **به هرکس دوستی کردم شد آخر دشمن جانم.** (فیروزآبادی، شکورزاده)

۲۳۳۶۹. **به هرکس که بنگری به همین درد مبتلاست.** (افغانی)

۲۳۳۷۰. **به هرکس که بنگری، به اندازه‌ی یک داس کجی دارد.** (اهری)

۲۳۳۷۱. **به هرکس که شما صلاح بدانید.** (دهخدا)

۲۳۳۷۲. **به هرکس که کلاه داشته‌باشد مرد نمی‌گویند.** (هریسی)

۲۳۳۷۳. **به هرکس می‌رسد که می‌رسد، به هرکس که نمی‌رسد جفتک می‌زند.** (گرمی‌ای)

۲۳۳۷۴. **به هرکس می‌رسی می‌گویی و می‌خندی به من که می‌رسی صورت می‌بندی؟** (لنجانی)

۲۳۳۷۵. **به هرکس و ناکس نباید رو بزنی.** (بختیاری)

۲۳۳۷۶. **به هرکس هرچه قسمت بود دادند.** (هبله‌رودی، دهخدا، عوام، مثمر، شکورزاده، بهمنیاری)

۲۳۳۷۷. **به هرکس هرچه لایق دیدی دادی / بر گدایان ز نمد کسوت و بر شاهان تاج.** (هزاره‌ای)

۲۳۳۷۸. **به هر کوری عصایه، به هر کَلی کُلایه.** (شهربابکی)

۲۳۳۷۹. **به هرکه بنگری به همین درد مبتلاست.** (کرمانی)

۲۳۳۸۰. **به هرکه درویش است، الم بیش می‌رسد.** (ابومسلم‌نامه: ۳۳/۴)

۲۳۳۸۱. **به هرکه دندانش فرو رود گرد در می‌آورد.** (آذری)

۲۳۳۸۲. **به هرکه رو دادی باید ک.. هم بدهی.** (بختیاری)

۲۳۳۸۳. **به هر که زورت نمی‌رسد، باید بگویی نر بابا.** (بختیاری)
۲۳۳۸۴. **به هر که عقل دادی چه ندادی؟** (کرمانی)
۲۳۳۸۵. **به هر که می‌رسد، می‌رسد، و به هر که نمی‌رسد، سنگ پرت می‌کند.** (آذری)
۲۳۳۸۶. **به هر که نان بدادم دشمنم شد / مگر شتِ نمک بر نان من نیست؟** (گلبافی)
۲۳۳۸۷. **به هر که نعمت دادند اشتها ندهند.** (صائب: ۱۹۰۴، تکمله)
۲۳۳۸۸. **به هر که هرچه داده‌اند از توی گهواره داده‌اند.** (تهرانی)
۲۳۳۸۹. **به هر که هرچه سزاوار بود بخشیدند.** (صائب: ۹۰۰۲، تکمله)
۲۳۳۹۰. **به هر که هرچه ضرور است داده‌اند آن‌را.** (صائب: ۱۸۶)
۲۳۳۹۱. **به هر کی رسیده گفته، به هر کی نرسیده خط فرستاده.** (کوچه)
۲۳۳۹۲. **به هر گام دشواری پیشت آید/ نشاید رَه عشق آسان سپردن.** (جامی؛ خاتمة‌الحیاة)
۲۳۳۹۳. **به هر گِردی نشاید گفت گِردوست.** (ویس‌ و رامین، شکورزاده)
۲۳۳۹۴. **به هر نامش که خوانی سر برآرد.** (خزینه، افغانی)
۲۳۳۹۵. **به هر نویسنده ملاّ نمی‌گویند.** (میانه‌ای)
۲۳۳۹۶. **به هریس رفتی با خودت نان بردار، از هریس درآمدی سبک پا باش و زودتر به مقصد برس.** (هریسی)
۲۳۳۹۷. **به هزار و یک دلیل، اولّش (اوّل) آن‌که باروت نداشتم.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، حییم، کوچه)
۲۳۳۹۸. **به هزاره اگر جای دادی، بوی دامادی می‌آید.** (افغانی)
۲۳۳۹۹. **به هفتاد آب زده، مچ پایش هم خیس نشده.** (پاپی)
۲۳۴۰۰. **به هفتاد آب شسته نمی‌شود (می‌شویند).** (تاریخ‌الوزرا: ۱۴۱، بهمنیاری، تکمله)
۲۳۴۰۱. **به هفتادت بود آغاز سستی.** (رفسنجانی)
۲۳۴۰۲. **به هفتاد و دو ملّت آشنا باش / به هر ملّت که بودی با خدا باش.** (هزاره‌ای)
۲۳۴۰۳. **به هفت بار آبستن شده می‌ماند.** (گیلکی)
۲۳۴۰۴. **به هفت قاضی کور، آشنا می‌سازمت.** (افغانی)
۲۳۴۰۵. **به هفت کلگه* داری می‌روی مگر؟** (گیلکی)
۲۳۴۰۶. **به هفت نشد به هفتاد، حالا که چملکی* به رویم افتاد.** (افغانی)
۲۳۴۰۷. **به هفرا*نگفته‌اند بد، بد است.** (کرمانی)
۲۳۴۰۸. **به همان اندازه که بدجنس است نظرباز هم هست.** (آذری)
۲۳۴۰۹. **به همان نشانی که فرستادم برای روده‌های (گوسفند) ندادی، دست و دنده‌هایش را برایم بفرست.** (بختیاری)
۲۳۴۱۰. **به همّت کارها آسان برآید.** (صائب: ۲۱۷۹، تکمله)
۲۳۴۱۱. **به هم‌دیگر نان قرض می‌دهند.** (بیرجندی)
۲۳۴۱۲. **به همراه برّه‌ها پشمش را می‌چینند.** (آذری)
۲۳۴۱۳. **به همسایه‌ات منگر، به زندگیت بنگر.** (گنبدکاووسی)
۲۳۴۱۴. **به همسایه‌ات نخند که به سرت می‌آید.** (آذری، ترکمنی)
۲۳۴۱۵. **به همسایه‌ام سنگ خورد، مثل این‌که به جوال کاه خورد.** (اهری)
۲۳۴۱۶. **به همسایه گل ببارد بویش بر من آید.** (آذری)
۲۳۴۱۷. **به همسایه نگو تنبان ندارم، تنبان که نمی‌دهد آبرویت را هم می‌برد.** (همدانی)
۲۳۴۱۸. **به همه آشی هویجه.** (شهربابکی)
۲۳۴۱۹. **به همه بلی (بله) به من هم بلی (بله)؟** (دهخدا، تمثیل)
۲۳۴۲۰. **به همه چیز می‌ماند، به آدم نمی‌ماند.** (کندلوسی)
۲۳۴۲۱. **به همه روا دارد جز به ما.** (گیلکی)
۲۳۴۲۲. **به همه سگ پارس می‌کند، به ما توله‌سگ‌های چشم‌نترکانده.** (اهری)
۲۳۴۲۳. **به همه سگ حمله می‌کند، به من توله سگ.** (کلاردشتی)
۲۳۴۲۴. **به همه‌کس خدا می‌رساند به تو شیطان.** (گیلکی)
۲۳۴۲۵. **به همه مادره، به ما زن پدره.** (شهربابکی)
۲۳۴۲۶. **به هندوستان پیری از خر فتاد / پدر مرده‌ای را به چین گاو زاد.** (نظامی؛ اسکندرنامه: ۲۳۰، شکورزاده)
۲۳۴۲۷. **به هندوستان جنیبت می‌دواندی / غلط شد ره به بابل باز ماندی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۳۴)
۲۳۴۲۸. **به هندو گفتند: «دولت زیاد.» گفت: «خود را نگه دارد.»** (افغانی)
۲۳۴۲۹. **به هنر فخر کن نه بر اجداد.** (ادیب صابر: ۳۱۳، فرهنگ‌نامه)
۲۳۴۳۰. **به هنر کوش زان‌که در عالم / قیمت آن‌راست کاو هنر دارد.** (بهمنیاری)
۲۳۴۳۱. **به هنگام دیدن لِله، به هنگام ندیدن کوله‌بار.** (آذری)
۲۳۴۳۲. **به هنگام سختی مشو ناامید / کز ابر سیه بارد آب سفید.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۵۱، شکورزاده، عوام)
۲۳۴۳۳. **به هوای آقاچی، خانه را پر کرده از بی‌بی‌چی.** (شکورزاده)
۲۳۴۳۴. **به هوای آن کارهای خوبت؟** (لری)
۲۳۴۳۵. **به هوای بهار و ک..ن بچّه اعتبار نیست.** (تهرانی)

۲۳۴۳۶. **به هوای دل‌دار، دیزی مکن بربار.** (سبزواری)
۲۳۴۳۷. **به هوای شبی که صاف می‌شود خر به چراگاه نمی‌رود.** (گیلکی)
۲۳۴۳۸. **به هوای عرعر خرت، مردم می‌آیند برای دخترت.** (لری)
۲۳۴۳۹. **به هوای کفش ساغری مردم، چارق قاطری خودش را هم جا گذاشت.** (تهرانی)
۲۳۴۴۰. **به هوش باش دلی را به سهو نخراشی / به ناخنی که توانی گره‌گشایی کرد.** (امامقلی‌خان غارت: ۴۸۱، تکمله، فرهنگ‌نامه)
۲۳۴۴۱. **به هوش باش که سر در سر زبان نکنی.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۲۳۴۴۲. **به هوش باش که فرصت ز دست نگذاری.** (ابن‌یمین: ۵۲۷)
۲۳۴۴۳. **به هیچ آبی نمی‌خیسد.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۲۳۴۴۴. **به هیچ‌جا نرسد هر که همتش پست است.** (صائب: ۳۴۳، شکورزاده)
۲۳۴۴۵. **به هیچ چیز نباشند عاشقان خرسند.** (دهخدا)
۲۳۴۴۶. **به هیچ صراطی مستقیم نیست.** (عوام)
۲۳۴۴۷. **به هیچ قالب جور نمی‌آید.** (افغانی)
۲۳۴۴۸. **به هیچ کارِ جهان هیچ کار نیست مرا.** (صائب: ۱۰۲)
۲۳۴۴۹. **به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار.** (سعدی؛ کلیات: ۷۲۰، شکورزاده)
۲۳۴۵۰. **به یابنده‌ی مرغ خانگی، تخم‌مرغ مژدگانی می‌دهند.** (آذری)
۲۳۴۵۱. **به یابوی گیل جلگه‌ای می‌ماند، به مرگ خود رضاست، به ضرر صاحب.** (گیلکی)
۲۳۴۵۲. **به یاد دزد، سنگ بینداز.** (آذری)
۲۳۴۵۳. **به یاد فیل هندوستان چه آری؟** (نظامی، دهخدا)
۲۳۴۵۴. **به یادگار بمانی که بوی او داری.** (حافظ: ۳۱۱، دهخدا، شکورزاده)
۲۳۴۵۵. **به یادگار نوشتم خطی ز دل‌تنگی / به روزگار ندیدم رفیق یک‌رنگی.** (کوچه، تهرانی)
۲۳۴۵۶. **به یارو گفتند: «کجا مرد شدی؟» گفت: «آن‌جا که مردی نبود.»** (بوشهری)
۲۳۴۵۷. **به یتیم کلک و دوغ مده که با سنگ و چوب محاصره‌ات خواهد کرد.** (لری)
۲۳۴۵۸. **به یتیم گریه نیاموز.** (دزفولی)
۲۳۴۵۹. **به یخ آب ترشی می‌گیرد.** (هبله‌رودی)
۲۳۴۶۰. **به یخ می‌نویسد به آفتاب می‌گذارد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۲۳۴۶۱. **به یزدان خردمند نزدیک‌تر.** (فردوسی، دهخدا)
۲۳۴۶۲. **به یزدی گفتند: «چرا پی کار نمی‌روی؟» گفت: «اگر می‌خواستم کار بکنم، یزد خودمان بود.»** (کاشانی)
۲۳۴۶۳. **به یک انگور شیرین است و به یک غوره ترش.** (شیرازی)
۲۳۴۶۴. **به یک بانگ سپر و عَلَم میفکن.** (قرةالعین: ۲۲، دهخدا)
۲۳۴۶۵. **به یک پاپاسی هم نمی‌ارزد.** (عوام)
۲۳۴۶۶. **به یک پیسه به گپ می‌آید و به هزار پیسه چپ نمی‌شود.** (افغانی)
۲۳۴۶۷. **به یک تیر برگشتی از کارزار؟** (فردوسی: ۱۴۷۸، بهمنیاری، دهخدا، کوچه)
۲۳۴۶۸. **به یک جلغوزه* گرمی می‌کند، به یک آلو خنکی.** (هزاره‌ای)
۲۳۴۶۹. **به یک جوان‌مرد (آدم) چهل هنر کم است.** (تاجیکی)
۲۳۴۷۰. **به یک جو نمی‌ارزد.** (افغانی، عوام، دهخدا)
۲۳۴۷۱. **به یک حمله سپر میفکن.** (دهخدا)
۲۳۴۷۲. **به یک دست، دستک نتوان زد.** (طوطی‌نامه: ۳۱۵)
۲۳۴۷۳. **به یک دست دو خربزه نمی‌توان برداشت.** (شاهد)
۲۳۴۷۴. **به یک دست دو هندوانه نمی‌توان برداشت.** (شکورزاده، هبله‌رودی، بهمنیاری، خزینه)
۲۳۴۷۵. **به یک دستش شمشیر بوده به یک دستش سپر، با فلانش جنگ می‌کرد؟** (کوچه)
۲۳۴۷۶. **به یک دست گره نتوان بست.** (تاجیکی)
۲۳۴۷۷. **به یک دستم شمشیر به یک دستم غلاف شمشیر، با دندانم جنگ کنم؟** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۳۴۷۸. **به یک دست نتوان گرفتن دو به.** (امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، دهخدا)
۲۳۴۷۹. **به یک دل دو دوست نتوان داشت.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۹، شکورزاده)
۲۳۴۸۰. **به یک دل مهر پیوستن نشاید / چو خر کش بار بر یک سو نپاید.** (ویس و رامین: ۲۴۲/۱۲۱)
۲۳۴۸۱. **به یک دل نه به صد دل عاشق شد.** (تکمله)
۲۳۴۸۲. **به یک دویدن (دو) خرگوش نمی‌توان گرفت.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۳۴۸۳. **به یک روز کس ملاّ نمی‌شود.** (افغانی)
۲۳۴۸۴. **به یک زبان صد جور حرف می‌زند.** (دستجردی)
۲۳۴۸۵. **به یک سفر نشود پخته آدمی هرگز.** (صائب: ۸۷۶، تکمله)
۲۳۴۸۶. **به یک سنگ، آس (آسیاب) نتوان کرد.** (طوطی‌نامه: ۳۱۵)
۲۳۴۸۷. **به یک سنگ دو گنجشک.** (کوچه)
۲۳۴۸۸. **به یک سیلی چند روی افگار می‌شود.** (افغانی)
۲۳۴۸۹. **به یک سیلی صد رخساره آزرده می‌گردد.** (هراتی)
۲۳۴۹۰. **به یک سیلی صد روی مجروح می‌شود.** (افغانی)
۲۳۴۹۱. **به یک شکم غذا دو منّت.** (آذری)

۲۳۴۹۲. **به یک شوید هم نمی‌ارزد.** (زابلی)
۲۳۴۹۳. **به یک قاز کاشی نمی‌ارزد.** (عوام)
۲۳۴۹۴. **به یک قرار که در روزگار می‌ماند.** (صائب: ۱۸۷۶)
۲۳۴۹۵. **به یک کرشمه دو کار.** (شکورزاده، کوچه)
۲۳۴۹۶. **به یک کشمش گرمیش شود، به یک غوره سردی.** (کوچه)
۲۳۴۹۷. **به یک کف دست سیراست به یک کف دست گرسنه.** (کوچه، دهخدا)
۲۳۴۹۸. **به یک کلاه دو سر مشکل است پوشیدن.** (شکورزاده، امثال‌موزون)
۲۳۴۹۹. **به یک گاییدن کَس هیز نمی‌شود.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۳۵۰۰. **به یک گردش چرخ نیلوفری / نه نادر به‌جا ماند و نه نادری.** (کرمانی، نامه‌ی‌داستان)
۲۳۵۰۱. **به یک گز دو فاخته.** (شکورزاده)
۲۳۵۰۲. **به یک گل بهار نمی‌شود، با یک زن امورت نمی‌چرخد.** (کرمانجی)
۲۳۵۰۳. **به یک گل بهار نمی‌شود.** (شکورزاده، افغانی)
۲۳۵۰۴. **به یک مرغ هم دانه و هم آب.** (تاجیکی)
۲۳۵۰۵. **به یک مویز شیرین است به یک غوره ترش.** (سیرجانی)
۲۳۵۰۶. **به یک مویز گرمیش می‌کند، به یک غوره سردیش.** (قمی)
۲۳۵۰۷. **به یک ناتراشیده در مجلسی / برنجد دل هوشمندان بسی.** (سعدی؛ گلستان: ۸۸ بهمنیاری)
۲۳۵۰۸. **به یک نان سیر است، به یک نان گرسنه.** (کوچه)
۲۳۵۰۹. **به یک نفس گذرد از هزار جوشن موج.** (بیدل: ۳۷۳، امثال‌موزون)
۲۳۵۱۰. **به یک نفس نتوان بحر را تمام کشید.** (صائب: ۱۹۴۱، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۳۵۱۱. **به یک نقطه فیل، قیل شده.** (افغانی)
۲۳۵۱۲. **بهی کن، که بهی به.** (قرةالعین: ۲۰، دهخدا)
۲۳۵۱۳. **به یکی رو بزن که سرش به کلاهش بیارزد.** (کرمانجی)
۲۳۵۱۴. **به یکی گفتند: «آواز بخوان.» گفت: «پاشنه‌ی پایم ترکیده.»** (کرمانی)
۲۳۵۱۵. **به یکی گفتند: «از مال حرام تنبان به پا کرده‌ای؟» گفت: «خدا مرا لعنت کند اگر تا به حال تنبان به پا کرده باشم.»** (لری)
۲۳۵۱۶. **به یکی گفتند: «بابات از گشنگی مرد.» گفت: «داشت و نخورد؟»** (کوچه، عوام، دهخدا)
۲۳۵۱۷. **به یکی گفتند برو کلاه بیاور رفت سر آورد.** (کرمانجی)
۲۳۵۱۸. **به یکی گفتند: «به باغ نرسیدی؟» گفت: «دل و دماغی هم نداشتم.»** (کوچه)
۲۳۵۱۹. **به یکی گفتند: «به ده نرسیدی؟» گفت: «دست و دلی هم نداشتم.»** (عوام)
۲۳۵۲۰. **به یکی گفتند: «چند وقته کدخدا شدی؟» گفت: «سالی نشد، ماهی نشد، از صبح تا ظهری شد.»** (شهربابکی)
۲۳۵۲۱. **به یکی گفتند: «خدا کنه به خانه‌ات نرسی.» گفت: «دل گرمی هم ندارم.»** (شهربابکی)
۲۳۵۲۲. **به یکی گفتند: «خربزه می‌خواهی یا هندوانه؟» گفت: «هردووانه.»** (شکورزاده، تهرانی)
۲۳۵۲۳. **به یکی گفتند: «درد عشق بدتر است یا درد بی‌پولی؟» گفت: «اگر آدم تنگش بگیرد هردو از یادش می‌رود.»** (شکورزاده)
۲۳۵۲۴. **به یکی گفتند: «روباه تخم می‌گذاره یا بچّه می‌زاید؟» گفت: «از این دُم بریده هرچه بگی می‌آید.»** (شهربابکی)
۲۳۵۲۵. **به یکی گفتند: «سر که‌ی هفت ساله داری؟» گفت: «دارم و نمی‌دهم.» گفتند: «چرا؟» گفت: «اگر می‌دادم هفت ساله نمی‌شد.»** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۲۳۵۲۶. **به یکی گفتند: «سوار گاوت کردند؟» گفت: «گاو جوانی بود.» گفتند: «شهر به شهر گرداندندت؟» گفت: «کور دهی بود.»** (شهربابکی)
۲۳۵۲۷. **به یکی گفتند: «عزرایيل بچّه بخش می‌کند.» گفت: «این که ما داریم از ما نگیرد، ما بچّه نمی‌خواهیم.»** (شکورزاده)
۲۳۵۲۸. **به یکی گفتند: «کی آمدی؟ گفت: «پس فردا.» گفتند: «پس فردا که هنوز نیامده‌است.» گفت: «دستِ پیش می‌زنم که پس نیفتم.»** (شکورزاده)
۲۳۵۲۹. **به یکی گفتند: «مال چه داری؟» گفت: «از مال، سیاه ویگوله دارم و از چارپا کُرسی.»** (اشتهاردی)
۲۳۵۳۰. **به یکی نگاه کن و بیندیش و به دیگری نگاه کن و شکر خدا کن.** (قشقایی، آذری)
۲۳۵۳۱. **به یللی آمده به تللی برود.** (کوچه)
۲۳۵۳۲. **بهین مردمان مردمِ نیکخوست.** (ابوشکور بلخی؛ پیشاهنگان شعر: ۹۳)
۲۳۵۳۳. **به یورد* جدید رسیدی، قدر یورد قبلی را می‌فهمی.** (قشقایی)
۲۳۵۳۴. **به یوزپلنگ گفتند: «گرگ با تو چه نسبتی دارد؟» گفت: «مادر من پلنگ است.»** (مازندرانی)
۲۳۵۳۵. **به یوسف می‌توان بخشید جرم کاروانی را.** (صائب: ۲۲۱، تکمله)

۲۳۵۳۶. **به یونان این مثل مشهور باشد/ که رب‌النوع روزی کور باشد.** (ایرج؛ دیوان:۸۹)

۲۳۵۳۷. **بی‌آب، کس مسافر دریا نمی‌شود.** (کلیم همدانی: ۴۵۰، تکمله)

۲۳۵۳۸. **بی‌آهنگ حرکت می‌کند و بی‌دایره می‌رقصد.** (گنابادی)

۲۳۵۳۹. **بی‌آهو نیست اندر جهان / چه در آشکار و چه اندر نهان.** (بیرجندی)

۲۳۵۴۰. **بیا از نو فریدونی بسازیم.** (باباطاهر، شکورزاده، بهمنیاری)

۲۳۵۴۱. **بیا این ده شاهی را بگیر، جواب ما را بده.** (تهرانی)

۲۳۵۴۲. **بیابان آباد باشد، شهر هم آباد است.** (رامسری، گیلکی)

۲۳۵۴۳. **بیابان است و داروغه و چوب ارچن*.** (شهرضایی)

۲۳۵۴۴. **بیابان بدون شغال نمی‌شود، ایل بدون قحبه.** (قشقایی)

۲۳۵۴۵. **بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا.** (سنایی؛ دیوان: ۵۷، دهخدا، شکورزاده)

۲۳۵۴۶. **بیابان بی‌گرگ (گرگ ندارد)، میش شاه (آقا) عبدالکریم* است.** (یزدی، کوچه، بهمنیاری)

۲۳۵۴۷. **بیابانت را که تر کردی، آب را پایین کن بیاید.** (شهرضایی)

۲۳۵۴۸. **بیابان دیده و فراوان خورده.** (زرقانی)

۲۳۵۴۹. **بیابان را از چوپان بپرس، خانه را از عروس.** (درگزی)

۲۳۵۵۰. **بیابان‌نشین از زمین لرزه نترسد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۹۶، شکورزاده، تکمله)

۲۳۵۵۱. **بیابان و چماق ارچن*؟** (کرمانی)

۲۳۵۵۲. **بی‌ابر باران است، بی‌باد توفان.** (بیرجندی)

۲۳۵۵۳. **بی‌ابرش باران است.** (رفسنجانی)

۲۳۵۵۴. **بیا برویم به دُرمنه*، پته‌ها همه پیش منه.** (سیرجانی)

۲۳۵۵۵. **بیا برویم پس واپس، این‌جا نمی‌دهند زن به کس.** (لنجانی)

۲۳۵۵۶. **بیا برویم سر قبرش بگیریم گوش / حق سگ و حق حیوان و دوش وا دوش.** (بویراحمدی، بختیاری)

۲۳۵۵۷. **بیا برویم صحرا، درّه تو گل بچین من شاتره.** (گلپایگانی)

۲۳۵۵۸. **بیا بکوب سر زبان بنده.** (کوچه)

۲۳۵۵۹. **بیا به خانه‌ی‌ما و ببین چه رنگین است.** (کرمانی)

۲۳۵۶۰. **بیا به دوغ لیلی.** (کرمانی)

۲۳۵۶۱. **بیا به کار، بیمارم، بیا به چاشت، قوچاقم*.** (بیرجندی)

۲۳۵۶۲. **بیا به ک..ن من برو، سگ تو را گاز نگیرد.** (بختیاری)

۲۳۵۶۳. **بیا بیا که خوشم ز آمدنت / هزار جان گرامی فدای هر قدمت.** (افغانی)

۲۳۵۶۴. **بیا پالان خروسم دربیاور.** (دشتی)

۲۳۵۶۵. **بیا تا آب در سماور کهنه بریزیم.** (آملی)

۲۳۵۶۶. **بیا تا این جهان را باد داریم / ز روز رفته هرگز یاد ناریم.** (ویس‌و رامین: ۳۸/۲۹۹)

۲۳۵۶۷. **بیا تا کج نشینم راست گوییم.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۰۲، دهخدا، تاجیکی)

۲۳۵۶۸. **بیا ثواب کن به بچّه‌ی یتیم رو بده.** (کوچه)

۲۳۵۶۹. **بی‌احترامی به بزرگ‌ترها داستان تف و طاق است.** (فرهنگ‌نامه)

۲۳۵۷۰. **بیا خوبی کن، ک..ن بچّه‌یتیم بگذار.** (تهرانی)

۲۳۵۷۱. **بی‌ادبان را به ادب خویش کن.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۲۸۹)

۲۳۵۷۲. **بی‌ادب با هزار کس تنهاست.** (شهید بلخی؛ شاعران: ۲۸، دهخدا، کوچه، شکورزاده، حییم، کاوش)

۲۳۵۷۳. **بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد / بلکه آتش بر همه آفاق زد.** (مولوی؛ مثنوی: ۷/۱، دهخدا، بهمنیاری، تهرانی)

۲۳۵۷۴. **بی‌ادب را هرکجا یابی بکوب / خرس ملاّ می‌شود با ضرب چوب.** (تاجیکی)

۲۳۵۷۵. **بی‌ادب سیلی زمانه خوری.** (دهخدا)

۲۳۵۷۶. **بی‌ادب محروم ماند از لطفِ رب.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۸/۱، شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی، دهخدا)

۲۳۵۷۷. **بیا درخت‌های تاک مرا قطع کن.** (سمنانی)

۲۳۵۷۸. **بیا در راه مرد کم‌فهم، خودت را به کشتن بده.** (کردی‌کرمانشاهی)

۲۳۵۷۹. **بی‌اذان کس به مسجد نمی‌رود.** (افغانی)

۲۳۵۸۰. **بی‌اذن خدا برگ نیفتد ز درخت.** (شکورزاده)

۲۳۵۸۱. **بیار آن‌چه داری زمردیّ و زور / که دشمن به پای خود آمد به گور.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۱)

۲۳۵۸۲. **بیار تا ببینم چه داری؟** (عوام)

۲۳۵۸۳. **بیار کارد و ببر سر، از این مرحله بگذر.** (زرقانی)

۲۳۵۸۴. **بیا روی پشتم که پایت برهنه است.** (بختیاری)

۲۳۵۸۵. **بیا زبانم را بِبُر.** (تهرانی)

۲۳۵۸۶. **بیا زیر ابروی مرا بگیر.** (دهخدا)

۲۳۵۸۷. **بی‌اسب هم مگر می‌توان چارواداری کرد؟** (رامسری)

۲۳۵۸۸. **بی‌استا به کار رفتی، بی‌سگ به شکار رفتی.** (بروجنی)

۲۳۵۸۹. **بی‌استاد شدن، هم می‌شود مُرد، هم زندگی کرد.** (شکورزاده)

۲۳۵۹۰. **بیا سوته*دلان گرد هم آییم (با هم بنالیم).** (باباطاهر: ۲۷۸، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۳۵۹۱. **بی‌اشتها نخور.** (مازندرانی)
۲۳۵۹۲. **بیا شکمم را به شکمت بمالم.** (بیرجندی)
۲۳۵۹۳. **بی‌اشک می‌گرید.** (هزاره‌ای)
۲۳۵۹۴. **بیاض نکشیده، تیر تیر می‌کنی؟** (هزاره‌ای)
۲۳۵۹۵. **بی‌افسار، آب خورده.** (نامه‌ی داستان)
۲۳۵۹۶. **بی‌افسار جو خورد و بی‌توبره جو.** (مازندرانی)
۲۳۵۹۷. **بیا قسمت کنیم ارث پدر را / کلنگ و تیشه و پالان خر را.** (آرانی)
۲۳۵۹۸. **بیا کاین داوری‌ها را به پیشِ داور اندازیم.** (حافظ: ۲۵۸)
۲۳۵۹۹. **بیا که دست تو خوبه، پای تو سبک.** (بیرجندی)
۲۳۶۰۰. **بیا که ما سر انداختیم اگر جنگ است.** (نامه‌ی داستان)
۲۳۶۰۱. **بیا که نوبت صلح است و آشتی و عنایت / به شرط آن‌که نگوییم از آن‌چه رفت حکایت.** (سعدی؛ کلیات: ۴۰۶، شکورزاده)
۲۳۶۰۲. **بیا که یک دو سه روزِ دگر به هم باشیم.** (هلالی: ۱۳۳)
۲۳۶۰۳. **بیا مادر که از سر گذشته‌است.** (بیرجندی)
۲۳۶۰۴. **بی‌امانت خوار باشد.** (سمک‌عیّار: ۳۱۳/۱)
۲۳۶۰۵. **بی‌امر حق، برگی نمی‌افتد از درخت.** (مناقب العارفین)
۲۳۶۰۶. **بیا مویی از کف دست بیرون بیاور.** (بختیاری)
۲۳۶۰۷. **بیا نان بده سگ توله نگه دار.** (کوچه)
۲۳۶۰۸. **بیا نزد من بنشین، حرف بزن و از نان و نمک من هم استفاده کن.** (رامسری)
۲۳۶۰۹. **بیا و این‌قدر اسبی نتازان.** (سرخه‌ای)
۲۳۶۱۰. **بیاور لقمه‌ی‌نانی که تا تازه کنم جانی.** (از اشعار تعزیه، دهخدا)
۲۳۶۱۱. **بیا و مرا ببین، از دردم بمیر.** (آذری)
۲۳۶۱۲. **بیاید خوش آمد، نیاید هم خوش آمد.** (شوشتری)
۲۳۶۱۳. **بی‌بابا باشی و زین علی بابات نباشد.** (ملایری)
۲۳۶۱۴. **بی‌بادبان سفینه به ساحل نمی‌رسد.** (صائب: ۹۸۹، امثال‌موزون)
۲۳۶۱۵. **بی‌بادش باران است، اگر باد جفتش شد که واویلا.** (ایزدخواستی)
۲۳۶۱۶. **بی‌بار در آسیا و بی‌یاردر قافله.** (شیرازی)
۲۳۶۱۷. **بی‌باکی سرآغاز رسوایی است.** (آباده‌ای)
۲۳۶۱۸. **بی‌بخت کوشش نیرزد دو جو.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲۹)
۲۳۶۱۹. **بی‌برادر باشم، بهتر از این است که علی‌کِلو برادرم باشد.** (کرمانی)
۲۳۶۲۰. **بی‌بزان را بز مده، که فیت* بی‌جا می‌کشند.** (شهربابکی)
۲۳۶۲۱. **بی‌بُزان را بُز نده، سوت بی‌جا می‌زنند.** (شهربابکی، سیرجانی، رفسنجانی)
۲۳۶۲۲. **بی‌بزرگ، بی‌سرپرست.** (آذری)
۲۳۶۲۳. **بی‌بصر منتظر وعده‌ی‌فرداست هنوز.** (کمال‌خجندی: ۵۹۵)
۲۳۶۲۴. **بی‌بصیرت را عنان در دست نفس سرکش است / می‌برد هرجا که می‌خواهد عصاکش کور را.** (محمّد ظاهر نقّاش)
۲۳۶۲۵. **بی‌بند نگیرد آدمی پند.** (سعدی؛ کلیات: ۷۳۵، شکورزاده، دهخدا)
۲۳۶۲۶. **بی‌بوته‌ی هندوانه، هندوانه را بستان.** (نهبندانی)
۲۳۶۲۷. **بی‌بوق کسی حمّام نمی‌رود.** (کوچه)
۲۳۶۲۸. **بی‌بوی خوش چه عنبر چه سرگین؟** (ناصرخسرو: ۱۸، دهخدا)
۲۳۶۲۹. **بی‌بوی نه مشک است، مشک سارا.** (ناصرخسرو: ۴۰۵، دهخدا)
۲۳۶۳۰. **بی‌بی از بس که خوب بود، آبله‌ی پوک هم درآورد.** (بختیاری)
۲۳۶۳۱. **بی‌بی از بی‌چادری خانه‌نشین شده.** (شکورزاده)
۲۳۶۳۲. **بی‌بی از بی‌چادری مستور است.** (بهمنیاری، کوچه)
۲۳۶۳۳. **بی‌بی از راه رفتنش، شکم گرسنه از صدایش.** (بختیاری)
۲۳۶۳۴. **بی‌بی بالاخانه‌نشین، هم پایینت را دیدم هم بالایت را.** (لری)
۲۳۶۳۵. **بی‌بی، بکن بدوز.** (بیرجندی)
۲۳۶۳۶. **بی‌بی به کاری رفته‌بود، وقتی که آمد می‌خواست سر آقا را بشکند.** (لری)
۲۳۶۳۷. **بی‌بی، بی‌بی، معذور بدار، بالای بامت را دیدم، پایین بامت را هم دیدم.** (شهربابکی)
۲۳۶۳۸. **بی‌بی بیلر نباشد، یتیمی خودسر نباشد.** (فلاورجانی)
۲۳۶۳۹. **بی‌بی تیز می‌دهد، گوش غلام را می‌برّند.** (شکورزاده)
۲۳۶۴۰. **بی‌بی حلیمه از آب می‌آد، می‌ره به هیمه.** (شهر بابکی)
۲۳۶۴۱. **بی‌بی خیرم کن.** (کرمانی)
۲۳۶۴۲. **بی‌بی، دست به گِل نمی‌گذارد.** (لارستانی)
۲۳۶۴۳. **بی‌بی دلش خوش است، رنگ سرخش آتش است.** (دزفولی)
۲۳۶۴۴. **بی‌بی روزها بی‌کار است و شب‌ها غوزه می‌چیند.** (سرخه‌ای)
۲۳۶۴۵. **بی‌بی روزها نمی‌دید، شب‌ها غوزه می‌چید.** (کوچه)

۲۳۶۴۶. **بی‌بی سلطان سر خودش را نمی‌توانست (نمی‌تواند) ببندد، رفت (می‌رود) عروسی سر عروس را قجری ببندد.** (شکورزاده)
۲۳۶۴۷. **بی‌بی فاحشه نشد، مگر از دل رحیمش.** (شوشتری)
۲۳۶۴۸. **بی‌بی که دو شد، خانه نارو شد.** (افغانی)
۲۳۶۴۹. **بی‌بی که نُه شد، خانه پر از گُه شد.** (هزاره‌ای)
۲۳۶۵۰. **بی‌بی ک.. دید ولی کدو ندید.** (هبله‌رودی، کوچه)
۲۳۶۵۱. **بی‌بی گاییدن آسان است، خدایی در میان است.** (بختیاری)
۲۳۶۵۲. **بی‌بی‌گری ظاهر آراسته و انبار پر آرد می‌خواهد.** (بختیاری)
۲۳۶۵۳. **بی‌بی میان گِل گرفتار است.** (اوزی)
۲۳۶۵۴. **بی‌پایه به‌جا نماند بنیان.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)
۲۳۶۵۵. **بی پدرو* کنار اشکمبه.** (کرمانی)
۲۳۶۵۶. **بی‌پدر و مادر می‌توان زیست، بدون همسایه نه.** (مازندرانی)
۲۳۶۵۷. **بی‌پدری مایه و توبه (دارایی) نمی‌خواهد.** (زرقانی)
۲۳۶۵۸. **بی‌پرده گردد آن‌که درد پرده‌ی کسان.** (صائب: ۲۰۴۴، تکمله)
۲۳۶۵۹. **بی‌پول اگر رستم زال است ذلیل است.** (شکورزاده)
۲۳۶۶۰. **بی‌پول بازار را به گند می‌کشد.** (ترکمنی)
۲۳۶۶۱. **بی‌پول بازار را کنار خود دارد.** (ترکمنی)
۲۳۶۶۲. **بی‌پول با مرده‌ی‌قبرستان تفاوتی ندارد.** (رامسری)
۲۳۶۶۳. **بی‌پول به بازار بروی، دست خالی باز می‌گردی.** (ترکمنی)
۲۳۶۶۴. **بی‌پول به بازار رفتن مانند بی‌کفن به گور رفتن است.** (ترکمنی)
۲۳۶۶۵. **بی‌پول سخنت اثر دارد.** (تاجیکی)
۲۳۶۶۶. **بی‌پول مرو به بازار / هرچند سکندر زمانی.** (شکورزاده)
۲۳۶۶۷. **بی‌پول مرو به بازار که آشت ندهند / صد نعره زنی هیچ جوابت ندهند.** (شکورزاده، عوام)
۲۳۶۶۸. **بی‌پول مرو تو در خرابات.** (شیرازی)
۲۳۶۶۹. **بی‌پولی از یتیمی بدتر.** (نیشابوری)
۲۳۶۷۰. **بی‌پولی است و حلقه به گوش فلک کند.** (دهخدا، حییم، بهمنیاری، کوچه، عوام، شکورزاده)
۲۳۶۷۱. **بی‌پولی است و هزار عیب شرعی.** (عوام)
۲۳۶۷۲. **بی‌پولی یک عیب را صد تا می‌کند، پول‌داری صد عیب را یک عیب.** (تهرانی، شکورزاده)
۲۳۶۷۳. **بی‌پیر مرو به زندگانی / هر چند سکندر زمانی.** (کرمانی، سیرجانی)
۲۳۶۷۴. **بی‌پیر مرو تو در (پی) خرابات / هر چند سکندر زمانی.** (حییم، دهخدا، کوچه، خزینه، اصفهانی، شکورزاده، عوام، نامه‌ی‌داستان، جیرفتی، بهمنیاری)
۲۳۶۷۵. **بی‌پیر مرو که در امانی / هر چند سکندر زمانی.** (تاجیکی)
۲۳۶۷۶. **بی‌تاب عشق هرچه کند حق به دست اوست.** (خزینه)
۲۳۶۷۷. **بی‌تازی به شکار نمی‌رود.** (سیرجانی)
۲۳۶۷۸. **بیتالی*را از خر کولی یاد می‌گیرد.** (نجف‌آبادی)
۲۳۶۷۹. **بی‌تأمّل آستین افشاندن از دنیا خوش است.** (صائب: ۲۶۲)
۲۳۶۸۰. **بی‌تعصّب گَرد و بی‌تقلید شو.** (عطّار؛ مصیبت‌نامه: ۳۸)
۲۳۶۸۱. **بی‌تقدیر برگی نفتد از شاخ.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت۶۴۳)
۲۳۶۸۲. **بی‌تک تک بارش بار نمی‌شود.** (لری)
۲۳۶۸۳. **بی‌تکلف رشته را گر هست همتا سوزن است.** (بیدل: ۲۸۱، امثال‌موزون)
۲۳۶۸۴. **بی‌تکلّف یار کار افتاده‌ای چون من کجاست؟** (طالب‌آملی: ۳۳۷)
۲۳۶۸۵. **بی‌تنبان را تنبان نمی‌دهند، آبرویش می‌رود.** (آذری)
۲۳۶۸۶. **بی‌توبره خورد و بی‌افسار راه رفت.** (رامسری)
۲۳۶۸۷. **بی‌تو پل آمل را ساختند؟** (کندلوسی)
۲۳۶۸۸. **بی‌توجّه به دل خویش، نمی‌توان دل دیگران را به دست آورد.** (ترکمنی)
۲۳۶۸۹. **بی‌تو مرگ از زندگانی خوش‌تر است.** (مجیربیلقانی: ۲۹۲)
۲۳۶۹۰. **بی‌جامه بودن عیب مرد نیست، بی‌زیرجامه گشتن ننگ و درد است.** (شکورزاده)
۲۳۶۹۱. **بی‌جرأت جایش در بیشه نیست.** (لری)
۲۳۶۹۲. **بی‌جرأت روزی صد بار می‌میرد.** (لری)
۲۳۶۹۳. **بی‌جُرم دراز زبان بوَد و مُجرم کُند زبان.** (تفسیرابوالفتوح، شکورزاده)
۲۳۶۹۴. **بی‌جلد و بی‌بند، بشکن می‌زد.** (لری)
۲۳۶۹۵. **بی‌جلوه‌ی‌خورشید، جهان نامه‌ی‌سیاست.** (بیدل: ۲۶۲، امثال‌موزون)
۲۳۶۹۶. **بی‌جوز، جوز بازی می‌کرده حالا که جوز دارد، می‌رقصد.** (سیستانی)
۲۳۶۹۷. **بی‌جهت از کلاچای حصیر نمی‌آید.** (گیلکی)
۲۳۶۹۸. **بیچارگی از (مال) بی‌کاری است.** (لری، زرقانی)
۲۳۶۹۹. **بیچارگی را عیبش نیست، غری* و دزدی به عیبش هست.** (تاجیکی)
۲۳۷۰۰. **بیچارگی روی نان ریختند، سگ آن‌را نخورد.** (لنجانی)

۲۳۷۰۱. **بیچارگی و بخت بد و گردش ایّام / هر چند قدم بیش نهم باز پس افتم.** (تهرانی)
۲۳۷۰۲. **بیچاره آردش تمام شد، ثروتمند از ناراحتی می‌خواست سکته کند.** (قشقایی)
۲۳۷۰۳. **بیچاره آن کسی که صاحب روی نکو بوَد.** (شکورزاده)
۲۳۷۰۴. **بیچاره آن کسی که گرفتار عقل شد / خوشبخت آن‌که کرّه‌خر آمد الاغ رفت.** (تهرانی)
در اصل: **بیچاره آدمی که گرفتار عقل شد / خوش آن کسی که کره خر آمد الاغ رفت.** (ادیب‌الممالک فراهانی)
۲۳۷۰۵. **بیچاره آن‌که یاری ناسازگار دارد.** (عبیدزاکانی؛ کلیات: ۱۳۰)
۲۳۷۰۶. **بیچاره است مرد، چو زن گریه می‌کند.** (بیدل: ۴۲۹، امثال‌موزون)
۲۳۷۰۷. **بیچاره اگر بیچاره است برای هیزم و آب نباید محتاج باشد.** (قشقایی)
۲۳۷۰۸. **بیچاره اگر قالب خاگینه بسازد / یا گربه خورد او را یا مهمان ز درآید.** (خمین)
۲۳۷۰۹. **بیچاره اگر کوکوی خاگینه بسازد / یا خاک لق آید یا جوجه درآید.** (فیروزآبادی)
۲۳۷۱۰. **بیچاره باشد خداوند لاف.** (فردوسی، دهخدا)
۲۳۷۱۱. **بیچاره بد اشتهاست فقط قیمه و قرمه‌سبزی را دوست دارد با باقی خورشت‌ها.** (تهرانی)
۲۳۷۱۲. **بیچاره چه چاره؟** (زرقانی)
۲۳۷۱۳. **بیچاره حالش خیلی بد است، غیر پول هیچ کس را نمی‌شناسد.** (تهرانی)
۲۳۷۱۴. **بیچاره خر آرزوی دُم کرد / نایافته دُم دو گوش گم کرد.** (نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)
۲۳۷۱۵. **بیچاره خر ار چه بی‌تمیز است / چون بار برد همی عزیز است.** (بهمنیاری)
۲۳۷۱۶. **بیچاره کسی که نامش، به بدی، سر زبان‌ها بیفتد.** (خوزستانی)
۲۳۷۱۷. **بیچاره، کو چاره؟** (سیرجانی)
۲۳۷۱۸. **بیچاره گدا، طبع بزرگی (بزرگان) دارد.** (گلبافی، بهمنیاری)
۲۳۷۱۹. **بیچاره‌گری است و روم* دراز.** (زرقانی)
۲۳۷۲۰. **بیچاره مرغه که هم تو عروسی کشته می‌شود هم توی عزا.** (تهرانی)
۲۳۷۲۱. **بیچاره و نیازمند سر به خانه‌ی‌دشمن هم می‌کند.** (کردی)
۲۳۷۲۲. **بیچاره‌ی بیچاره آن کسی که در فکرِ چاره نیست.** (کوچه)
۲۳۷۲۳. **بی‌چشمداشت کار کردن، ایرادِ خایه بزرگ بودن.** (مازندرانی)
۲۳۷۲۴. **بی‌چشم و روییش مثل گربه است.** (تهرانی)
۲۳۷۲۵. **بی‌چوب چوب‌باز* است، بی‌دهل رقاص.** (بیرجندی)
۲۳۷۲۶. **بی‌چوپان مال نباشد، بی‌کدخدا ایل.** (گنبدکاووسی)
۲۳۷۲۷. **بی‌چیز را نباشد اندیشه از حرامی*.** (سعدی، بهمنیاری)
۲۳۷۲۸. **بی‌چیز، نه چیز، نه جای چیز.** (کرمانی)
۲۳۷۲۹. **بی‌چیز نه عروسیش باشد نه عیدش.** (ابهری)
۲۳۷۳۰. **بی‌چیزی می‌گذره، بی‌کسی نمی‌گذره.** (شهربابکی)
۲۳۷۳۱. **بی‌حرمت و ادب نرسد مرد هیچ‌جا / هرجا کسی رسید ز راه ادب رسید.** (شمس مغربی، دهخدا)
۲۳۷۳۲. **بی‌حساب از کسی کم مکن، بی‌جا هرگز قرض مکن.** (کرمانجی)
۲۳۷۳۳. **بی‌حقیقت نیست در عالم خیال.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۱۱/۲)
۲۳۷۳۴. **بی‌حلاوت بود آن‌کس که سخن‌چین آمد.** (بیدل: ۶۰۴، امثال‌موزون)
۲۳۷۳۵. **بی‌حیا اگر به کاری اقدام کرد عاقل باید بگذارد و فرار کند.** (درگزی)
۲۳۷۳۶. **بی‌حیایی، بدترین قبایح است.** (افغانی)
۲۳۷۳۷. **بی‌حیایی را تو می‌بینی نظر کن بر حمار / کره خر از بی‌نجابت پیش پیش مادر است.** (نهبندانی)
۲۳۷۳۸. **بی‌خار و حسد نیست گل فضل و هنر.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۳۷۳۹. **بیخ بد باریک است.** (افغانی)
۲۳۷۴۰. **بی‌خبر از نو شدن اندر بقا.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۴۴/۱)
۲۳۷۴۱. **بی‌خبر به حمّام می‌روند.** (تایبادی، بیرجندی)
۲۳۷۴۲. **بی‌خبر شاد و بینا فسرده‌است.** (دهخدا، کوچه)
۲۳۷۴۳. **بی‌خبری، خوش خبری.** (شکورزاده)
۲۳۷۴۴. **بیخته و به سبوسش آمیخته.** (آذری)
۲۳۷۴۵. **بی‌خدا را به خدا واگذار، تنبل را به زمستان.** (هزاره‌ای)
۲۳۷۴۶. **بیخ دولت، تن صحت.** (تاجیکی)
۲۳۷۴۷. **بی‌خرد آب کرد پاسخ نان.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۵۰، امثال‌موزون)
۲۳۷۴۸. **بی‌خرد را کجا ادب باشد؟** (ابن‌حسام: ۵۶۴)
۲۳۷۴۹. **بی‌خر در قافله، بی‌بار در آسیاب.** (بوشهری، زرقانی، شیرازی، لری)
۲۳۷۵۰. **بی‌خردی خادم دلیل، بی‌خردی مخدوم باشد.** (بختیارنامه: ۱۵۴)

۲۳۷۵۱. **بی‌خروس هم روز می‌آید.** (گیلکی، هزاره‌ای)
۲۳۷۵۲. **بی‌خری بهتر از جوجه‌تیغی بر آخور.** (بیرجندی)
۲۳۷۵۳. **بی‌خری را گر ببینی بر اسبی سوار / بز بُجل مانند که زیرش اسب و بالایش خر است.** (نیشابوری)
۲۳۷۵۴. **بیخ ریشم را می‌گیرد.** (اشتهاردی)
۲۳۷۵۵. **بی‌خریطه (خلیطه) شلیک می‌کند.** (هزاره‌ای، افغانی)
۲۳۷۵۶. **بی‌خضر مرو به زندگانی / هر چند سکندر زمانی.** (گلباف)
۲۳۷۵۷. **بی‌خضر مرو تو در خرابات / هر چند سکندر زمانی.** (مثمر)
۲۳۷۵۸. **بیخ کوه و چوب ارچن*.** (کرمانی)
۲۳۷۵۹. **بیخ گوشی حرف زدن، کار شیطان است.** (شکورزاده، کوچه)
۲۳۷۶۰. **بی‌خلیفه استاد نباشد، بی‌تقصیر ملاّ.** (گنبدکاووسی)
۲۳۷۶۱. **بی‌خمیدن از زمین نتوان گهر برداشتن.** (بیدل: ۱۸۰، امثال‌موزون)
۲۳۷۶۲. **بی‌خواستِ خدا برگ از درخت نمی‌افتد.** (کوچه)
۲۳۷۶۳. **بیخود چانه‌ات را شل و آویزان نکن.** (گیلکی)
۲۳۷۶۴. **بیخود حصیر مسجد را پاره می‌کند.** (دماوندی)
۲۳۷۶۵. **بیخود روغن خودت بر ریگ مریز.** (رفسنجانی)
۲۳۷۶۶. **بیخود زبان خود را آلوده کردم.** (گیلکی)
۲۳۷۶۷. **بیخود شاخ و شانه می‌کشد.** (کرمانی)
۲۳۷۶۸. **بیخود شود جُعل* که به مُشک ختن رسد.** (زلالی: ۱۲۸)
۲۳۷۶۹. **بیخود نیست که خدا به الاغ شاخ و به قورباغه دندان نداده است.** (سرخه‌ای)
۲۳۷۷۰. **بیخود، هاون خالی را می‌کوبد.** (گیلکی)
۲۳۷۷۱. **بیخودی لازمه‌ی بیمار است.** (صائب: ۲۸۸)
۲۳۷۷۲. **بی‌خیال اگر باشی، شب زفاف باید دنبالِ یکی بگردی.** (کوچه)
۲۳۷۷۳. **بی‌خیال باش، در دنیا باش.** (رامسری)
۲۳۷۷۴. **بی‌خیر عین سگ چوماچا* است هم خودی را می‌گیرد، هم غریبه را.** (گیلکی)
۲۳۷۷۵. **بید آن‌چنان بی‌ثمر است که یک گردو هم نمی‌دهد.** (قشقایی)
۲۳۷۷۶. **بیداد لطیفان همه لطف است و کرامت.** (حافظ: ۶۲، شکورزاده)
۲۳۷۷۷. **بی‌داد نتوان ز بیداد رَست.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۵۳)
۲۳۷۷۸. **بیداد نشانِ ناتوانی است.** (میسری؛ اشعار پراکنده: ۱۸۴)
۲۳۷۷۹. **بیدار به ناچار بر خفته بچربد.** (داستان‌های بیدپای: ۱۱۸)
۲۳۷۸۰. **بیدارِ علی باش که خوابت (چرتت) نبرد.** (شکورزاده، کرمانی، تهرانی، بهمنیاری، کوچه)
۲۳۷۸۱. **بیدار نقش پنبه باش.** (بهمنیاری)
۲۳۷۸۲. **بیداری پاسبان بی‌مزد گنجینه برد به شرکت دزد.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۲۳۷۸۳. **بی‌داریه می‌رقصد.** (عوام)
۲۳۷۸۴. **بید از بی‌حاصلی بر خویشتن خنجر کشید.** (صائب، امثال‌موزون)
۲۳۷۸۵. **بی‌داغ و درفش نمی‌شود.** (کرمانی، فرهنگ‌نامه)
۲۳۷۸۶. **بی‌دانشی جز عیب و عار نیست.** (جامی)
۲۳۷۸۷. **بی‌دانشی مایه‌ی کافری است.** (ناصرخسرو، شکورزاده)
۲۳۷۸۸. **بید به سبزی خود، عناب به خشکی خود.** (بیرجندی)
۲۳۷۸۹. **بید تلخ است، سایه‌اش شیرین.** (بختیاری)
۲۳۷۹۰. **بید را اگر بپرورند چو عود / بر نیاید نسیم عود از بید.** (ابن‌یمین: ۴۰۳)
۲۳۷۹۱. **بید را جز عرق بید نباشد ثمری.** (واعظ، امثال‌موزون)
۲۳۷۹۲. **بی‌درد تخم‌مرغ است، بدون عیب خداست.** (رامسری)
۲۳۷۹۳. **بی‌درد، درد را چه می‌داند، آدم ترشرو چشمک را؟** (مازندرانی)
۲۳۷۹۴. **بی‌درد را دوا و مرا درد می‌رسد / روزی به قدر حوصله‌ی مرد می‌رسد.** (افغانی)
۲۳۷۹۵. **بی‌دردسر نشسته‌بودم، پول دادم و دردسر خریدم.** (تاجیکی)
۲۳۷۹۶. **بی‌درد کجا لذّتِ دردی داند؟** (ابوسعیدابوالخیر)
۲۳۷۹۷. **بی‌درد مباش تا توانی یک دم.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)
۲۳۷۹۸. **بی‌در قابلمه، غلغل می‌کند.** (گیلکی)
۲۳۷۹۹. **بی‌دست از روی چپر می‌پرد.** (رامسری)
۲۳۸۰۰. **بی‌دست به چشم کج گفت: «به فلانِ چشم تو».** (کرمانجی)
۲۳۸۰۱. **بی‌دستِ شناور نتوان رفت به پایاب*.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۳۸۰۲. **بی‌دست شناور نتوان رَست ز غرقاب.** (خاقانی، شکورزاده، امثال‌موزون)
۲۳۸۰۳. **بی‌دست و پا زدن نشود راه طی در آب.** (عالی، امثال‌موزون)
۲۳۸۰۴. **بی‌دسته دست ندهد و کلبوزه* شاخ.** (تاجیکی)
۲۳۸۰۵. **بی‌دعوت به خانه‌ی خدا هم نمی‌روند.** (شکورزاده)
۲۳۸۰۶. **بی‌دفاع، دفاعی هم دارد.** (مرندی)
۲۳۸۰۷. **بی‌دف، دیوانه است.** (شوشتری)
۲۳۸۰۸. **بی‌دف و چنگ (نی) می‌رقصد.** (هبله‌رودی، مثمر، افغانی، خزینه، شکورزاده)

۲۳۸۰۹. **بید گفته از خود سبزتر ندیدم، عنّاب گفته از خودم خشک‌تر ندیدم.** (بیرجندی)
۲۳۸۱۰. **بی‌دل آن است که او را بوَد از دل خبری.** (عماد فقیه)
۲۳۸۱۱. **بی‌دل گمان مبر که نصیحت کند قبول.** (سعدی، دهخدا)
۲۳۸۱۲. **بی‌دل نی‌ام هنوز، ببینم چه می‌شود؟** (خزینه)
۲۳۸۱۳. **بی‌دلو و رسن ز چاه برناید آب.** (قدسی‌مشهدی، تکمله)
۲۳۸۱۴. **بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود / او نمی دیدش و از دور خدایا می‌کرد.** (حافظ: ۹۶)
۲۳۸۱۵. **بید میان ایشان افتاد.** (سمنانی)
۲۳۸۱۶. **بی‌دود چراغ برنیاید.** (امیرخسرو دهلوی، امثال‌موزون)
۲۳۸۱۷. **بی‌دوست خاک بر سر جاه و توانگری.** (سعدی؛ کلیات: ۶۱۶، شکورزاده)
۲۳۸۱۸. **بی‌دوست عمر بادِ هواست.** (خواجوی‌کرمانی: ۶۳۱)
۲۳۸۱۹. **بی‌دولت (بیچاره) اگر مسجد آدینه بسازد / یا طاق (سقف) فرو افتد یا قبله کج آید.** (هبله‌رودی، دهخدا، قمی، تهرانی)
۲۳۸۲۰. **بی‌دولتی اثر کند، کمان گیر و شکار کن.** (تاجیکی)
۲۳۸۲۱. **بی‌دُهُل مست است.** (هزاره‌ای)
۲۳۸۲۲. **بی‌دین را به دین حواله کن.** (آذری)
۲۳۸۲۳. **بیدی نیست که از این بادها بلرزد.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، عوام، شیرازی)
۲۳۸۲۴. **بی‌راه را به راه بسپار.** (آذری)
۲۳۸۲۵. **بی‌رُخت، آیینه‌ی ماه شکستن دارد.** (افغانی)
۲۳۸۲۶. **بی‌رضای حق نیفتد هیچ برگ.** (مولوی، شکورزاده)
۲۳۸۲۷. **بی‌رفیقان سفر سقر* باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۱، شکورزاده)
۲۳۸۲۸. **بی‌رَقَم قوشچی باشی* است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)
۲۳۸۲۹. **بی‌رنج کسی نیافت آرام.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)
۲۳۸۳۰. **بی‌رنج گنج میسّر نمی‌شود.** (افغانی)
در اصل: **نابُرده رنج، گنج میسّر نمی‌شود/ مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.** (سعدی؛ گلستان)
۲۳۸۳۱. **بی‌رنگی هم خودش یک رنگه.** (گناوه‌ای)
۲۳۸۳۲. **بی‌روغن افسرده باشد چراغ.** (قدسی مشهدی:۹۲۳)
۲۳۸۳۳. **بی‌روغن سرخ می‌کند.** (دهخدا، حییم، خوانساری، نهاوندی)
۲۳۸۳۴. **بیرون پیش‌نماز و خانه دُم دراز.** (شهمیرزادی)
۲۳۸۳۵. **بیرون حسن‌آقا، خانه حسن‌شکمی.** (مازندرانی)
۲۳۸۳۶. **بیرون خانه روباه است، در خانه شیر نر.** (آذری)
۲۳۸۳۷. **بیرون خانه مرغ، درون خانه گرگ.** (سنگسری)
۲۳۸۳۸. **بیرون (دَدَر) نرفتن عروس از بی‌چادری است.** (حییم، افغانی، عوام، کوچه)
۲۳۸۳۹. **بیرون روشن کن و خانه تاریک کن.** (شکورزاده، تهرانی، عوام)
۲۳۸۴۰. **بیرون ز وطن پا مگذارید که چاه است.** (صائب: ۲۰۲، شکورزاده)
۲۳۸۴۱. **بیرون سرخه‌ای نمک آورده‌است.** (سمنانی)
۲۳۸۴۲. **بیرونش حور و پری، درونش مثل پوست بی‌مو.** (مرندی)
۲۳۸۴۳. **بیرونش می‌درخشد، درونش قورقور می‌کند.** (قشقایی)
۲۳۸۴۴. **بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش.** (حافظ: ۱۹۷)
۲۳۸۴۵. **بیرون که می‌روی می‌گویی و می‌خندی، خانه که می‌آیی درش (دهان) را می‌بندی؟** (بختیاری)
۲۳۸۴۶. **بیرون گشنیز، درون خانه گزنه.** (مازندرانی، گیلکی)
۲۳۸۴۷. **بیرونگی آمد درونگی را کشید.** (افغانی)
۲۳۸۴۸. **بیرون‌مان مردم را می‌کشد، درون‌مان خودِ ما را.** (شکورزاده)
۲۳۸۴۹. **بیرون‌مان مردم را می‌سوزاند، درون‌مان خودمان را.** (بهمنیاری)
۲۳۸۵۰. **بیرون مثل انار چاک خورده (سرخ)، در خانه مثل برجِ زهرمار.** (مازندرانی)
۲۳۸۵۱. **بیرون نرفتن بی‌بی از بی‌چادری است.** (شیرازی، تهرانی)
۲۳۸۵۲. **بیرون نمی‌آید می‌ترسد باد به او بخورد.** (آملی)
۲۳۸۵۳. **بیرون همه سرسبز و درونم همه خون است / از حالت من برگ حنا را که خبر کرد؟** (فرهنگ‌نامه)
۲۳۸۵۴. **بیرونی آمد، درونی را بیرون کرد.** (ایلامی)
۲۳۸۵۵. **بیرون یلّار، یُولُور درون کلّار، کلّور.** (تاجیکی)
۲۳۸۵۶. **بی‌ریاضت نتوان شهره‌ی‌آفاق شدن.** (صائب: ۱۵۸۸، تکمله، شکورزاده)
۲۳۸۵۷. **بی‌ریاضت نیافت کس مقصود.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۶۰، شکورزاده)
۲۳۸۵۸. **بی‌ریسمان و افسار شخم می‌زند.** (مازندرانی)
۲۳۸۵۹. **بی‌ریش برای بی‌ریش می‌میرد و ریش‌دار برای هردو و کوسه برای هر سه.** (نامه‌ی داستان)
۲۳۸۶۰. **بی‌زاد راه، قافله بار سفر نبست.** (جامی؛ دیوان فاتحةالشباب: غزل۲۲۸، امثال‌موزون)
۲۳۸۶۱. **بیزار از طلایی که گوش را بیازارد.** (هزاره‌ای)
۲۳۸۶۲. **بیزار از گوشواره‌ای که گوش را بچکاند.** (افغانی)

۲۳۸۶۳. **بی‌زبانان را زبانی دیگرست.** (حسن دهلوی: ۷۷، تکمله)
۲۳۸۶۴. **بی‌زبان نرم کی صورت پذیرد کارها؟** (واعظ، امثال‌موزون)
۲۳۸۶۵. **بی‌زبانی بر زبان خواهم گزید.** (خاقانی: ۱۷۰)
۲۳۸۶۶. **بی‌زبانی پست را در خنده می‌دارد مدام.** (غنی، امثال‌موزون)
۲۳۸۶۷. **بی‌زبانی زبانِ حالِ من است.** (فیضی: ۲۵)
۲۳۸۶۸. **بی‌زبانی همه زبان‌دانی است.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۵۲)
۲۳۸۶۹. **بی‌زبانی بهتر از بدزبانی است.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه، تهرانی)
۲۳۸۷۰. **بی‌زحمتِ چاشت، کس به شامی نرسید.** (قدسی مشهدی:۷۰۵)
۲۳۸۷۱. **بی‌زحمت، راحت نیست.** (افغانی)
۲۳۸۷۲. **بی‌زحمت عسل به دست نمی‌آید.** (آذری)
۲۳۸۷۳. **بی‌زحمت ماهی به دست نمی‌آید.** (افغانی)
۲۳۸۷۴. **بی‌زران از دستبرد رهزنان آسوده‌اند.** (صائب: ۱۱۴۶، شکورزاده)
۲۳۸۷۵. **بی‌زر با زر است، وای که زر ورقش بزند.** (افغانی)
۲۳۸۷۶. **بی‌زر بی‌پر.** (دهخدا، خزینه، افغانی، شکورزاده، عوام، کوچه)
۲۳۸۷۷. **بی‌زر مرغ بی‌بال و پر است.** (شکورزاده)
۲۳۸۷۸. **بی‌زر نتوان رفت به زور از دریا / ور زر داری به زور محتاج نه‌ای.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۳، شکورزاده، دهخدا)
۲۳۸۷۹. **بی‌زر نتوانی که کنی با کس زور.** (سعدی: ۱۲۳، دهخدا، حییم)
۲۳۸۸۰. **بی‌زر و ارزه، دستش که زدی دختر علی زرگره.** (شیرازی)
۲۳۸۸۱. **بی‌زری کرد به من آن‌چه به قارون زر کرد.** (واعظ قزوینی: ۱۶۱، تکمله، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۲۳۸۸۲. **بی‌زمین آمد، زمین‌دار فرار کن.** (آذری)
۲۳۸۸۳. **بی‌زن منشین، فکر زن کن / دختر، خانه ننشان و شیون کن.** (شهربابکی)
۲۳۸۸۴. **بی‌زور حیدری چه برآید ز ذوالفقار؟** (قاآنی: ۳۱۲، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۲۳۸۸۵. **بیژن اسم نداشت چاهی خراب کرد مشهور شد.** (لری)
۲۳۸۸۶. **بیژن را از چاه برآورده.** (دهخدا، عوام)
۲۳۸۸۷. **بیژن نام نداشت، در چاه رید و نام‌دار شد.** (لکی)
۲۳۸۸۸. **بی‌ساز می‌رقصد، حالا که دهل هم هست.** (بختیاری)
۲۳۸۸۹. **بی‌ساز و نقاره می‌رقصد.** (دامغانی)
۲۳۸۹۰. **بی‌سبب از خلق نباید رمید.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)
۲۳۸۹۱. **بی‌سبب اسبِ جدایی زین مکن.** (عبدالواسع جبلی: ۵۶۵)
۲۳۸۹۲. **بی‌سبب اضطراب بی‌نمک است.** (طالب‌آملی: ۳۰۴)
۲۳۸۹۳. **بی‌سبب بدنام می‌سازم شرابِ ناب را.** (طالب‌آملی: ۲۳۵)
۲۳۸۹۴. **بی‌سبب هرگز نمی‌گردد کسی یار کسی / یار بسیار است تا گرم است بازار کسی.** (پرتوبیضایی، فرهنگ‌نامه)
۲۳۸۹۵. **بیست پا را بس است یک موزه.** (سعدی، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا)
۲۳۸۹۶. **بیست مصباح از یکی روشن‌تر است.** (مولوی، دهخدا)
۲۳۸۹۷. **بیست من کشک را کی می‌ساید.** (تمثیل)
۲۳۸۹۸. **بیستون آوازه‌ای گر داشت از فرهاد بود.** (صائب: ۱۲۷۹، تکمله)
۲۳۸۹۹. **بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد.** (امثال‌موزون، کوچه، عوام، تهرانی، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۳۹۰۰. **بی‌سرپوش پخته، بی‌نمک جوشیده.** (مازندرانی)
۲۳۹۰۱. **بی‌سعی نخورد مرغ دانه.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)
۲۳۹۰۲. **بی‌سلام آمد، بی‌خداحافظی رفت.** (زرقانی)
۲۳۹۰۳. **بی‌سلام عزیز است.** (زرقانی)
۲۳۹۰۴. **بی‌سنگی ما ز بی‌زر و سیمی ماست.** (قمی، دهخدا)
۲۳۹۰۵. **بی‌سواد از کور بدتر است.** (هزاره‌ای)
۲۳۹۰۶. **بی‌سواد کور است.** (عوام، دهخدا)
۲۳۹۰۷. **بی‌سوزن و مقراض نباشد درزی.** (قدسی مشهدی:۷۴۳)
۲۳۹۰۸. **بی‌سیم ز بازار تهی آید مرد.** (قابوس‌نامه: ۸۱ شکورزاده، دهخدا)
۲۳۹۰۹. **بی‌سیم و زر به کوچه‌ی سیمبران مرو.** (افغانی)
۲۳۹۱۰. **بیش آن کسی است کاو کمِ دنیا گرفته‌است.** (صائب: کلیات: ۲۸۲)
۲۳۹۱۱. **بیش از آن‌که به گرفتن عادت کنی، در بخشیدن پیش‌رو باش.** (ترکمنی)
۲۳۹۱۲. **بیش از پخل*خود گاو در خرمن دارد.** (بیرجندی)
۲۳۹۱۳. **بیش از رزق مقسوم، نمی‌شود خورد.** (آذری)
۲۳۹۱۴. **بیش از نصفش زیر زمین است.** (آمره‌ای)
۲۳۹۱۵. **بی‌شام می‌خوابیم، بی‌غم نمی‌خوابیم.** (آذری)
۲۳۹۱۶. **بیشتر از ربیعه و مضر*.** (دهخدا)

۲۳۹۱۷. **بیشتر از روزیِ خود کس نخورد.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۰۵)
۲۳۹۱۸. **بیشتر از قسمت نمی‌توان خورد.** (آذری)
۲۳۹۱۹. **بیشتر از قسمت نمی‌توان نصیب داشت.** (آذری)
۲۳۹۲۰. **بیشتر اصحاب جنّت ابلهند.** (شکورزاده)
۲۳۹۲۱. **بیشتر اهلِ بهشت ابلهند / تا ز شرّ فیلسوفی می‌رهند.** (کوچه)
۲۳۹۲۲. **بیشتر بیماری مردم ز مهمانی بود.** (صائب: ۳۴۶۰، تکمله)
۲۳۹۲۳. **بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را.** (صائب: ۳۵، دهخدا)
۲۳۹۲۴. **بیشترش رفت و کمتر ماند.** (سوادکوهی)
۲۳۹۲۵. **بیشتر قرض می‌گیرد و کمتر پس می‌دهد.** (قشقایی)
۲۳۹۲۶. **بیشتر کوزه توی راه انبار می‌شکنند.** (تهرانی)
۲۳۹۲۷. **بیشتر مانع کم چیدن گل خار شود.** (نظام دستغیب شیرازی، تکمله)
۲۳۹۲۸. **بیش خوردن قوی کند گردن / لیک زیرک شوی ز کم خوردن.** (دهخدا)
۲۳۹۲۹. **بیش دارد سایه دیواری که مایل می‌شود.** (بیدل: ۳۸۴، امثال‌موزون)
۲۳۹۳۰. **بیش ده تا کمتر لابه کنی.** (آذری)
۲۳۹۳۱. **بی‌شرابی کجا توان شد مست؟** (اوحدی: ۶۰۵)
۲۳۹۳۲. **بی‌شک، علی امام است.** (بوشهری)
۲۳۹۳۳. **بی‌شلوار از آب نمی‌ترسد.** (گیلکی)
۲۳۹۳۴. **بی‌شلوار خواب دو متر کرباس می‌بیند.** (پیرانشهری)
۲۳۹۳۵. **بی‌شلواری کشیدی؟** (کوچه)
۲۳۹۳۶. **بی‌شمال، درخت نمی‌جنبد.** (تاجیکی)
۲۳۹۳۷. **بی‌شوهر می‌نالد، با شوهر می‌نالد، عروس پشت پرده هم می‌نالد.** (بروجردی)
۲۳۹۳۸. **بیشه از شیر خالی بوده است.** (سمک‌عیّار: ۱۴۵/۱)
۲۳۹۳۹. **بیشه‌ای که بیندش روباه باشد و بازکنش موش، قابل اقامت نیست.** (عوام)
۲۳۹۴۰. **بیشه‌ای که بی‌شیر شود، روباه‌ها بازی کنند.** (بختیاری)
۲۳۹۴۱. **بیشه بی‌شغال نبود.** (کردی، آذری)
۲۳۹۴۲. **بیشه بی‌شیر نی، دریا بی‌ماهی.** (تاجیکی)
۲۳۹۴۳. **بیشی ز هنر طلب نه از مال.** (انوری: ۴۷۳)
۲۳۹۴۴. **بی‌ضربه زر و بی‌نقره طلا.** (یزدی)
۲۳۹۴۵. **بیضه‌اش نُه مَن آب برداشت.** (بختیاری)
۲۳۹۴۶. **بیضه هر گه شکند رُستن پر نزدیک است.** (بیدل: ۲۵۶، امثال‌موزون)
۲۳۹۴۷. **بیضه‌ی امروز از ماکیان فردا بهتر.** (افغانی)
۲۳۹۴۸. **بیطار ناشی به‌جای سم اسب، ک..ن اسب را داغ می‌کند.** (رامسری، گیلکی)
۲۳۹۴۹. **بیطاری از خر کور یاد گرفته.** (تمثیل)
۲۳۹۵۰. **بی‌طالع به خانه‌ی مادر رفت و اسیر برف و باران شد.** (مازندرانی)
۲۳۹۵۱. **بی‌طالع (بی دولت) اگر مسجد آدینه بسازد / یا طاق فرو افتد و یا قبله کج آید.** (بهار: ۱۷۳/۱، تکمله، کوچه)
۲۳۹۵۲. **بی‌طالع کشت کند آب نیاید / باطالع کشته و ناکشته برابر.** (تاجیکی)
۲۳۹۵۳. **بی‌طالع همیشه خوار است.** (افغانی)
۲۳۹۵۴. **بی‌طالعی اهل هنر رسم قدیم است.** (غروری کاشانی، تکمله)
۲۳۹۵۵. **بی‌طالعیِ طفل ز تقصیرِ پدر نیست.** (کلیم کاشانی: ۱۱۶)
۲۳۹۵۶. **بی‌طالعیم نگر که چون همسایه / از وصل تو بی‌نصیب و پهلوی توام.** (رحیم‌یزدی، فرهنگ‌نامه)
۲۳۹۵۷. **بی‌طالعی نگر که من و یار چون دو چشم / همسایه‌ایم و خانه‌ی هم را ندیده‌ایم.** (صیدی: ۱۹۹)
۲۳۹۵۸. **بی‌طلب زنهار بر خوان کسی مهمان مشو / گوهر بی‌قیمتی، سنگ ته دندان مشو.** (صائب: ۳۱۵۴، افغانی، هزاره‌ای)
۲۳۹۵۹. **بی‌طلب کاه و جو گاو سر افکنده نیست.** (بیدل: ۳۳۸، امثال‌موزون)
۲۳۹۶۰. **بی‌طمع کس را نخواهی داد نان بی‌عوض / کفش مهمان چون بخواهی برد مهمانی چه سود؟** (اوحدی مراغه‌ای: ۲۳۷، فرهنگ‌نامه)
در اصل: **بی‌غرض کس را نخواهی داد فانی در جهان**
۲۳۹۶۱. **بی‌طمع نشنیده‌ام از خاص و عام / من سلامی ای برادر والسلام.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۹۱/۲)
۲۳۹۶۲. **بی‌طناب می‌روم ته چاه.** (بروجردی)
۲۳۹۶۳. **بی‌عار باش، هزار سال عمر می‌کنی.** (شوشتری)
۲۳۹۶۴. **بی‌عار چه کند که کار ندارد، اگر هم داشته‌باشد تعصّب و عار است.** (سرخه‌ای)
۲۳۹۶۵. **بی‌عار درد و پشت گوش پهن است.** (کازرونی)
۲۳۹۶۶. **بی‌عار را بردند به جهنّم، گفت: «هیزمم تر است.»** (لری)
۲۳۹۶۷. **بی‌عار را به جهنّم انداختند، گفت: «سرماست.»** (کردی)
۲۳۹۶۸. **بی‌عار را به جهنّم بردند، گفت: «عجب جایی!»** (لری)

۲۳۹۶۹. **بی‌عار را چه بر سرش بزنی و چه بر درش، به حالش فرقی ندارد.** (لری)
۲۳۹۷۰. **بی‌عار را چه یک چوب حواله‌اش کنی و چه صد چوب.** (لری)
۲۳۹۷۱. **بی‌عار را گفتند: «مناره فلان جایت.» گفت: «این سایه، صبح و پسین است.»** (لری)
۲۳۹۷۲. **بی‌عار را می‌زدند از چپ و راست / دست دراز می‌کرد، سنجد می‌خواست.** (نهاوندی)
۲۳۹۷۳. **بیع از بیع بدتر را خدا می‌داند.** (بختیاری)
۲۳۹۷۴. **بی‌عرضگی من از پابرهنگی‌ام است.** (بروجردی)
۲۳۹۷۵. **بی‌عرضه دهانی باز کرده‌است.** (سیستانی)
۲۳۹۷۶. **بی‌عرق، حمّام هرگز دیده‌ای؟** (اخگر، امثال‌موزون)
۲۳۹۷۷. **بی‌عرق، مست و بی‌شراب، شوریده‌است.** (گلبافی)
۲۳۹۷۸. **بی‌عزت شود ناخوانده مهمان.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۲۸۲۱)
۲۳۹۷۹. **بی‌عزیزان چه تمتع بوَد از عمر عزیز؟** (سعدی؛ کلیات: ۵۸۹، شکورزاده)
۲۳۹۸۰. **بی‌عشق محال است بود رونق هستی.** (بیدل: ۲۶۲، امثال‌موزون)
۲۳۹۸۱. **بی‌عشق هرچه بینی امر مجاز باشد.** (قاسم انوار: ۱۲۴)
۲۳۹۸۲. **بی‌عصا راه دهان معلوم باشد کور را.** (بیدل: ۹۵، امثال‌موزون، افغانی، تاجیکی)
۲۳۹۸۳. **بی‌عصا کش چون بود احوال کور؟** (مولوی؛ مثنوی: ۳۵/۱، دهخدا)
۲۳۹۸۴. **بی‌عصمتی مادرم از بی‌چادریست.** (بختیاری)
۲۳۹۸۵. **بی‌عقل مرد، سنگ بُوَد خاره.** (ناصرخسرو: ۲۹۷)
۲۳۹۸۶. **بی‌علت قمی و بی‌مکر خراسانی.** (دهخدا)
۲۳۹۸۷. **بی‌علّت کس از کس نرنجد.** (افغانی)
۲۳۹۸۸. **بی‌علّت قمی.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، بهمنیاری، دهخدا)
۲۳۹۸۹. **بی‌علم روزگار مبر.** (اوحدی)
۲۳۹۹۰. **بی‌عَلَم و کتل و مشعل سینه می‌زند.** (گیلکی)
۲۳۹۹۱. **بی‌علم یکیست تازی و رازی.** (ناصرخسرو: ۳۹۷، دهخدا)
۲۳۹۹۲. **بی‌عیب خداست.** (دهخدا، بختیاری، افغانی، شکورزاده، عوام، کوچه)
۲۳۹۹۳. **بی‌عیب خداست، مرد مرتضی علی (ع).** (نامه‌ی‌داستان)
۲۳۹۹۴. **بی‌غیرت را توی جوال کردند، گفت: پاهایم بیرون است.** (نجف‌آبادی)
۲۳۹۹۵. **بی‌غیرتی است بی‌زبانی.** (نظامی؛ لیلی ومجنون: ۴۵، بهمنیاری)
۲۳۹۹۶. **بی‌غیرتی، پرنعمتی.** (تهرانی)
۲۳۹۹۷. **بی‌فایده هر که عمر درباخت / چیزی نخرید و زر بینداخت.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۰)
۲۳۹۹۸. **بی‌فرزند اگر پسردار شود، وسط روز چراغ روشن می‌کند.** (ترکمنی)
۲۳۹۹۹. **بی‌فرزند فرزند می‌خواهد، بی‌مادر مادر.** (ترکمنی)
۲۴۰۰۰. **بی‌فکر مباش تا توانی یک دم.** (هبله‌رودی، بهمنیاری)
۲۴۰۰۱. **بی‌قراری حاصلی غیر از پریشانی ندارد.** (صائب: ۱۵۷)
۲۴۰۰۲. **بی‌قرض، بی‌پول می‌ماند.** (خوانساری)
۲۴۰۰۳. **بی‌قسم، قبول دارم.** (کوچه)
۲۴۰۰۴. **بی‌کار است، دل به افتاده‌ها و رفته‌ها دارد.** (خوزستانی)
۲۴۰۰۵. **بی‌کارالدوله، حاکم خندق است.** (قمی)
۲۴۰۰۶. **بی‌کار به مژه‌هایش می‌تازد.** (سیستانی)
۲۴۰۰۷. **بی‌کار کشورش را می‌چاپد.** (آذری)
۲۴۰۰۸. **بی‌کار نشینی، الم یابی.** (تاجیکی)
۲۴۰۰۹. **بی‌کار نمی‌توان نشستن.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۷، دهخدا، شکورزاده)
۲۴۰۱۰. **بی‌کار نیستم، کارم هم پیدا نیست.** (لری)
۲۴۰۱۱. **بی‌کاره جوال‌دوز به تخمش می‌زند داد می‌زند.** (تهرانی)
۲۴۰۱۲. **بی‌کار هستی؟ شاهد بشو.** (درگزی)
۲۴۰۱۳. **بی‌کاری، باعث بیماری.** (تهرانی)
۲۴۰۱۴. **بی‌کاری باعث خلاف‌کاری است.** (خرّمی)
۲۴۰۱۵. **بی‌کاری برو تنبانت (آب) را بکن تو هاون و بکوب.** (شهربابکی)
۲۴۰۱۶. **بی‌کاری بی‌دندانی است.** (آذری)
۲۴۰۱۷. **بی‌کاری بی‌عاری بار آورد.** (هبله‌رودی)
۲۴۰۱۸. **بی‌کاری بیماری می‌آورد.** (قشقایی)
۲۴۰۱۹. **بی‌کاری؟ سنگ به خندق بینداز.** (افغانی)
۲۴۰۲۰. **بی‌کاری شاهد شو، پول‌داری ضامن.** (آذری)
۲۴۰۲۱. **بی‌کاری عین بی‌عاری است.** (لری)
۲۴۰۲۲. **بی‌کاری کاهلی بار آورد.** (بهمنیاری)
۲۴۰۲۳. **بی‌کاری کلید فقر است.** (آذری)
۲۴۰۲۴. **بی‌کاری مادر فسادهاست.** (افغانی)
۲۴۰۲۵. **بی‌کاری و بی‌عاری و مشتی پس گوش.** (زرقانی)
۲۴۰۲۶. **بی‌کس باش و خود کس باش.** (قمی)
۲۴۰۲۷. **بی کُ.. به جَلَبی*رفته.** (شاهد)
۲۴۰۲۸. **بی‌کسی بهتر ز عشوه‌ی‌ناکسان.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۶۱/۲)
۲۴۰۲۹. **بی‌کشش، کوشش عاشق به مقامی نرسد.** (صائب: ۷۱۶)

۲۴۰۳۰. **بی‌کفشی از کفش تنگ بهتره، بی‌شوهری از شوهر ننگ.** (نیشابوری)
۲۴۰۳۱. **بی‌کلاهان چه غم از فوطه‌ربایان* دارند؟** (صائب: ۱۷۰۰، تکمله، امثال‌موزون)
۲۴۰۳۲. **بی‌کلاهی عار نیست.** (شکورزاده)
۲۴۰۳۳. **بی ک.. و خایه گاییدتم.** (کرمانی)
۲۴۰۳۴. **بیگاری به از بی‌کاری.** (بهمنیاری، بیرجندی، شکورزاده، کوچه، کرمانی، عوام)
۲۴۰۳۵. **بیگاری چله‌ی تابستان دست یخ می‌کند.** (شیرازی)
۲۴۰۳۶. **بیگاری خرما بهتر از نول*کشتی.** (برازجانی)
۲۴۰۳۷. **بیگاری کشی به که بی‌کار باشی.** (هبله‌رودی، مشمر، بهمنیاری، کوچه)
۲۴۰۳۸. **بیگاری کن، بی‌کار نباش.** (دزفولی، مازندرانی)
۲۴۰۳۹. **بیگانه اگر وفا کند خویش من است / ور خویش جفا کند بداندیش من است.** (باباافضل: ۲۴، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، تاجیکی، عوام، خوانساری)
۲۴۰۴۰. **بیگانه اگر وفا کند خویش من است / گرگی که به من شیر دهد میشِ من است.** (کوچه)
۲۴۰۴۱. **بیگانه با کسی نکند آن‌چه خویش کرد.** (اهلی: ۱۳۳)
۲۴۰۴۲. **بیگانه پیوند سر زانو است.** (هزاره‌ای)
۲۴۰۴۳. **بیگانه تا خویش شود، بیگانه می‌گردد.** (آذری)
۲۴۰۴۴. **بیگانه تا نیمه‌ی راه، خویشاوند تا پایانش.** (آذری)
۲۴۰۴۵. **بیگانه دروغکی گریه می‌کند.** (تبریزی)
۲۴۰۴۶. **بیگانه دزد را به کمین می‌توان گرفت.** (پروین‌اعتصامی: ۱۵، امثال‌موزون)
۲۴۰۴۷. **بیگانه دوست نمی‌شود، اشکمبه گوشت.** (تاجیکی، افغانی)
۲۴۰۴۸. **بیگانه را به عفو حاجت نیست.** (ابن‌یمین: ۳۲۸)
۲۴۰۴۹. **بیگانه را دور کن، مرده‌ات را گور کن.** (افغانی)
۲۴۰۵۰. **بیگانه زن (دختر) جلوه می‌کند، بیگانه مزرعه‌ی هموار دیده می‌شود.** (مراغه‌ای)
۲۴۰۵۱. **بیگانه، سگ دیوانه.** (تاجیکی، افغانی، هزاره‌ای)
۲۴۰۵۲. **بیگانه، وصله‌ی‌سر زانو است.** (هزاره‌ای)
۲۴۰۵۳. **بیگانه وفا کند بَهْ از خویش است.** (تمثیل، شکورزاده)
۲۴۰۵۴. **بیگانه‌ی‌دوست روی بهتر از خویش دشمن خوی.** (طوطی‌نامه: ۳۰۸)
۲۴۰۵۵. **بیگانه‌ی وفادار، از خویشاوند بی‌وفا بهتر است.** (آذری)
۲۴۰۵۶. **بی‌گدار به آب نزن، بی‌اسلحه به سوار.** (لری)
۲۴۰۵۷. **بی‌گرمی شعله کی به جوش آید آب؟** (قدسی‌مشهدی، تکمله)
۲۴۰۵۸. **بیگ کولی هم کولی است.** (آذری)
۲۴۰۵۹. **بیگ گفتنت چیست؟ نپسندیدنت چیست؟** (آذری)
۲۴۰۶۰. **بی‌گناهان دلیر می‌باشند.** (شکورزاده، بهمنیاری، عوام)
۲۴۰۶۱. **بی‌گناه باش تا بهتر باشی.** (افغانی)
۲۴۰۶۲. **بی‌گنه از دِرّه (تازیانه) ی عمر نباید ترسید.** (خزینه)
۲۴۰۶۳. **بی‌گنه را به عفو حاجت نیست.** (ابن‌یمین: ۳۲۸، دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۲۴۰۶۴. **بی‌گوهر گوهری ز گوهر نشود.** (دهخدا)
۲۴۰۶۵. **بی‌گُه خر آتش بر (الو) نمی‌شود؟** (بیرجندی)
۲۴۰۶۶. **بی‌گُه‌خر فراوان آتش آرکردم*.** (بیرجندی)
۲۴۰۶۷. **بیل از بس کار کرد، چوب در ک..ن او کردند.** (سمنانی)
۲۴۰۶۸. **بیل اگر کار به کار زمین نداشت چوب به ک..نش نمی‌کردند.** (تهرانی، شکورزاده، جیرفتی)
۲۴۰۶۹. **بیل بگذاری می‌گوید کلنگ را بردار، کلنگ را زمین بگذاری می‌گوید بیل را بردار.** (فرهنگ‌نامه)
۲۴۰۷۰. **بیل به کمرم نخورده‌است.** (اصفهانی)
۲۴۰۷۱. **بیلت را بده تا آبت را قطع کنم.** (لکی، بختیاری، لری، نهاوندی)
۲۴۰۷۲. **بیل چوبی و پیرزن، برای هم‌زدن حلیم خوبند.** (شکورزاده)
۲۴۰۷۳. **بیل‌دار بیلش را برداشت خرچنگ دمش را.** (مرودشتی)
۲۴۰۷۴. **بیل را به بام نزن.** (رامسری)
۲۴۰۷۵. **بیل زنی؟ باغچه‌ی خودت را بیل بزن.** (تهرانی)
۲۴۰۷۶. **بیلش گِلی بر نداشت.** (شهربابکی)
۲۴۰۷۷. **بیلش هزار من گِل می‌گیرد.** (عوام، سهیلی)
۲۴۰۷۸. **بیل کار، زمین نرم.** (آذری)
۲۴۰۷۹. **بی‌لگام آب‌خورده، بی‌توبره جو.** (مازندرانی)
۲۴۰۸۰. **بی‌لگام بر اسب سرکش نشست.** (تاریخ‌الوزرا: ۹۶، تکمله)
۲۴۰۸۱. **بیل ما گِل تو را برنمی‌دارد.** (عوام)
۲۴۰۸۲. **بیلم را پارو کن.** (تمثیل)
۲۴۰۸۳. **بیل من (اینک سر) انگشت من.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۶ بهمنیاری)
۲۴۰۸۴. **بیل منو نسونی‌ها!** (تمثیل)
۲۴۰۸۵. **بیل نداری گِل صحرا مخار / آب نیابی جو دهقان مکار.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۷ فرهنگ‌نامه)
۲۴۰۸۶. **بیل نزده، چاه کنده.** (شکورزاده)
۲۴۰۸۷. **بیل و کلنگی مَنَه، باغ و عمارت سَنَه.** (شکورزاده)
۲۴۰۸۸. **بیله تیر، بیله طویله.** (شکورزاده)
۲۴۰۸۹. **بیله دیگ، بیله چغندر.** (شکورزاده)
۲۴۰۹۰. **بیله دیگ، بیله ملاقه.** (ترکمنی)
۲۴۰۹۱. **بیل هرچه کار کند، جوهر می‌گیرد.** (سمنانی)
۲۴۰۹۲. **بی‌لیاقتی برگی نیست که در نشیمنگاه آدم سبز شود.** (لری)

۲۴۰۹۳. **بیم آن دارم هم از خرمای عراق بیفتی هم از ازگیل ترش گیلان.** (گیلکی)
۲۴۰۹۴. **بی‌مادر، دختر نمی‌شود، بی‌مادرشوهر عروس.** (آذری)
۲۴۰۹۵. **بی‌مادر و بانژاد و زیبا باش، ولی بی همسایه نباش.** (مازندرانی)
۲۴۰۹۶. **بیمار از شب می‌ترسد، بدهکار از روز.** (فرهنگ‌نامه)
۲۴۰۹۷. **بیمار است رأی مرد بیمار.** (عوام)
۲۴۰۹۸. **بیمار باش در ک..ن خر باش.** (رامسری)
۲۴۰۹۹. **بیمار باش هزار سال عمرت.** (شوشتری)
۲۴۱۰۰. **بیمار باشی امّا تیماردار نباشی.** (دزفولی)
۲۴۱۰۱. **بیمار باشی به که بی‌کار باشی.** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی)
۲۴۱۰۲. **بیمار باشی پرستار بیمار نباشی.** (بویراحمدی، لری)
۲۴۱۰۳. **بیمار بهبود یافت و وارثان ناامید شدند.** (خوزستانی)
۲۴۱۰۴. **بیمار به سامره و درمان به بدخشان.** (ناصرخسرو: ۴۸۶، شکورزاده)
۲۴۱۰۵. **بیمار، تیمار می‌خواهد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، مازندرانی)
۲۴۱۰۶. **بیمار حاله، گِرده می‌ماله.** (شهربابکی)
۲۴۱۰۷. **بیمار خوش اشتها بهتر از سلامتِ بی‌اشتها.** (شکورزاده، تهرانی)
۲۴۱۰۸. **بیماردار تیماردار است.** (شکورزاده)
۲۴۱۰۹. **بیمار را باید توی لحاف کرد.** (سنگسری)
۲۴۱۱۰. **بیمار را گویند شوله* می‌خواهی؟** (هراتی)
۲۴۱۱۱. **بیمار عجب نیست اگر کم سخن افتد.** (کلیم، امثال‌موزون)
۲۴۱۱۲. **بیمار عشق را به طبیب (دوا) احتیاج نیست.** (صائب: ۹۹۹، دهخدا، بهمنیاری، کوچه، شکورزاده، عوام)
۲۴۱۱۳. **بیمار که پزشک مهربانی ببیند، آش ترش درخواست می‌کند.** (مازندرانی)
۲۴۱۱۴. **بیمار که طبیب را مظلوم گیر بیاورد، آش ترش میل می‌کند.** (آملی)
۲۴۱۱۵. **بیمارمشتهی به صحت نزدیک‌تر از تن‌درست بی‌اشتها که آن صحت می‌افزاید و این رنج.** (تاریخ گزیده، دهخدا)
۲۴۱۱۶. **بیمار نالش داره، نه نان زیر بالش داره.** (افغانی)
۲۴۱۱۷. **بیمار و طبیب، قاضی شریف.** (افغانی)
۲۴۱۱۸. **بیمار هرچه بنالد رنگش زردتر می‌شود.** (بافقی)
۲۴۱۱۹. **بیماری آسان‌تر از بیمارداری است.** (بهمنیاری)
۲۴۱۲۰. **بیماری باشد، بی‌زاری نباشد.** (قشقایی)
۲۴۱۲۱. **بیماری به از بی‌کاری.** (دهخدا، بهمنیاری، آذری، افغانی، کوچه، عوام)
۲۴۱۲۲. **بیماری، به تو مزّه‌ی تندرستی را می‌چشاند.** (خرّمی)
۲۴۱۲۳. **بیماری پیر مانند قیر.** (کردی)
۲۴۱۲۴. **بیماری جوان، مانند چکّه‌ی بام.** (کردی)
۲۴۱۲۵. **بیماری خر سلمانی.** (لری)
۲۴۱۲۶. **بیماری سواره می‌آید، پیاده می‌رود.** (بیرجندی)
۲۴۱۲۷. **بیماری کوه را می‌غلتاند.** (لری)
۲۴۱۲۸. **بیماری که بر ناله می‌شود، آزارش مستولی می‌شود.** (بیرجندی)
۲۴۱۲۹. **بیماری که تیمار دارد، طبیبش ناخوانده آید.** (شکورزاده، دهخدا)
۲۴۱۳۰. **بیماری که رو به بهبود است، پزشکش سر راه است.** (مازندرانی)
۲۴۱۳۱. **بیماری که زود بنالد، دیر خوب می‌شود.** (یزدی، نایینی)
۲۴۱۳۲. **بیماری که مصلحت خداوند در شفای اوست حکیم هم سر راه پیدا خواهد شد.** (مازندرانی)
۲۴۱۳۳. **بیماری و پیری، چاره‌اش این است که بمیری.** (کوچه، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۴۱۳۴. **بیماری هر شهر به مقدار حکیم (طبیب) است.** (صائب: ۱۰۴۸، تکمله، افغانی)
۲۴۱۳۵. **بیم از آن دارم که دودِ من بگیرد دامنش.** (سلمان‌ساوجی: ۱۹۸)
۲۴۱۳۶. **بیم از سگ شبان نبود گوسفند را.** (صائب: ۳۳۸، تکمله)
۲۴۱۳۷. **بیم افتادن نمی‌باشد ز پا افتاده را.** (صائب: ۱۰۲، تکمله)
۲۴۱۳۸. **بی‌مایه اگر رستم زال است ذلیل.** (روحانی خراسانی، شکورزاده)
۲۴۱۳۹. **بی‌مایه، صد من خمیر ترش است.** (بهمنیاری، خرّمی)
۲۴۱۴۰. **بی‌مایه، فطیر است.** (دهخدا، تهرانی، کوچه، بهمنیاری، شکورزاده)
۲۴۱۴۱. **بی‌مایه نان نمی‌شود.** (کرمانجی)
۲۴۱۴۲. **بی‌محبّت مگذران عمر عزیز خویش را.** (صائب: ۶۲۳)
۲۴۱۴۳. **بی‌محلّی کردن از صد تا چوب بدتره.** (گلبافی، کوچه)
۲۴۱۴۴. **بی محنت راحتی نیست.** (تاجیکی)
۲۴۱۴۵. **بی‌محنت عذاب یابد.** (تاجیکی)
۲۴۱۴۶. **بیم رسوایی نباشدنامه‌ی‌ننوشته را.** (صائب: ۱۰۱، امثال‌موزون، شکورزاده، تکمله)
۲۴۱۴۷. **بی‌مزد، تخم نمی‌کند.** (سیرجانی)
۲۴۱۴۸. **بی‌مزدِ کار، کار میسّر نمی‌شود.** (طالب‌آملی: ۵۰۵)
۲۴۱۴۹. **بیم سفتن نیست چون دُر قطره‌های آب را.** (غنی، امثال‌موزون)
۲۴۱۵۰. **بی‌مصلحت خدا برگ از درخت نمی‌ریزد.** (هزاره‌ای)
۲۴۱۵۱. **بی‌معبر به آب می‌زند.** (کردی)
۲۴۱۵۲. **بی‌مکر خراسانی بی‌وتوره* قزوینی.** (هبله‌رودی)
۲۴۱۵۳. **بی‌مکر خراسانی.** (هبله‌رودی، بهمنیاری)

۲۴۱۵۴. **بی‌مگس هرگز نماند عنکبوت.** (صائب: ۲۱۷۵، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)
۲۴۱۵۵. **بی‌مناسبت نیست که مرد پیر و زن بیوه با هم ازدواج کنند.** (قشقایی)
۲۴۱۵۶. **بی‌منّت بودن، با سربرهنه بار بُردن است.** (مازندرانی)
۲۴۱۵۷. **بی‌منّت خرداران، بار خود را خودم بردارم.** (بیرجندی، نهبندانی)
۲۴۱۵۸. **بی‌منت خلق یا علیین اعلا؟** (شیرازی)
۲۴۱۵۹. **بی‌من و تو تو من بُوی من تو.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۴۵)
۲۴۱۶۰. **بی‌مِی مست است و بی‌سرکه ترش.** (شکورزاده، افغانی، هراتی، تایبادی)
۲۴۱۶۱. **بی‌مِی مست است و بی‌شراب دیوانه.** (شکورزاده، راوری، کرمانی، افغانی، شهربابکی)
۲۴۱۶۲. **بی‌می مست است.** (هبله‌رودی، خزینه، مثمر)
۲۴۱۶۳. **بین آن دو، پهن گاو می‌سوزد.** (رامسری)
۲۴۱۶۴. **بی‌ناخن نباش.** (آذری)
۲۴۱۶۵. **بینا، عصاکش کور است.** (تکمله)
۲۴۱۶۶. **بینا مسئولِ نابیناست.** (کوچه)
۲۴۱۶۷. **بی‌نان توان زیست و بی‌آب نتوان.** (خزینه)
۲۴۱۶۸. **بینای خفته با کور یکسان است.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۴۶، تکمله)
۲۴۱۶۹. **بین این‌ها یک حلال حرامی در میان است.** (بیرجندی)
۲۴۱۷۰. **بین بول و غایط دعوا شده.** (کوچه)
۲۴۱۷۱. **بین جمع بسیار نمی‌توان زمین تقسیم کرد.** (ترکمنی)
۲۴۱۷۲. **بین چشم و ابرو.** (آذری)
۲۴۱۷۳. **بین چهل لوطی افتاده.** (آذری)
۲۴۱۷۴. **بین حرف تا عمل فاصله زیاد است.** (اصفهانی)
۲۴۱۷۵. **بین حق و ناحق یک وجب است.** (بختیاری)
۲۴۱۷۶. **بین خدا و خرما گیر کرده‌ایم.** (لری)
۲۴۱۷۷. **بین خر و قاطر گرفتارم.** (گچسارانی)
۲۴۱۷۸. **بینداز به گردنت.** (کرمانی)
۲۴۱۷۹. **بینداز و بینداز تا که شوی تیرانداز.** (افغانی، لری)
۲۴۱۸۰. **بیند بازی، نبیند دزدی.** (تاجیکی)
۲۴۱۸۱. **بیند تو را چنان که شتر سوی نعل‌بند.** (اخگر، امثال‌موزون)
۲۴۱۸۲. **بین دردها، چشم درد، و در شخصیت، متانت خود مرد مهم است.** (آذری)
۲۴۱۸۳. **بین دردها درد چشم، هر مردی را درد خودش.** (آذری)
۲۴۱۸۴. **بین دو پلاس بر زمین است.** (شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا)
۲۴۱۸۵. **بین دو رودخانه تشنه مانده‌است.** (آذری، قشقایی)
۲۴۱۸۶. **بین دو عزیز مداخله نشاید.** (آذری)
۲۴۱۸۷. **بیندیش و آن‌گه برآور نفس.** (سعدی؛ گلستان: ۵۶، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۴۱۸۸. **بین زمین و آسمان سرگردان.** (مشهدی)
۲۴۱۸۹. **بین زن و شوی میانجی‌گری (کلان کاری) نکنید.** (افغانی)
۲۴۱۹۰. **بین سلاح‌ها شلاق.** (آذری)
۲۴۱۹۱. **بین سمن سمن‌ها، یاسمن‌ها هم هست.** (آذری)
۲۴۱۹۲. **بینش اعمی به مقدار عصایی بیش نیست.** (وحیدقزوینی، دهخدا)
۲۴۱۹۳. **بی‌نقاره عروسی گرم است.** (زرقانی)
۲۴۱۹۴. **بین گرسنه و سیر، یک قرص نان فاصله است.** (آذری)
۲۴۱۹۵. **بین گوش تا چشم چهار انگشت است.** (لری)
۲۴۱۹۶. **بی‌نماز سمنانی، پیش‌نماز کهلا*.** (سمنانی)
۲۴۱۹۷. **بی‌نماز و روزه، گوز چه کسی است؟** (رامسری)
۲۴۱۹۸. **بین مال جمع‌کن و مال‌خور هفت نسل فاصله است.** (تالشی)
۲۴۱۹۹. **بین مرد و نامرد یک قدم فاصله است.** (افغانی)
۲۴۲۰۰. **بی‌نمک است، مثل گوشت تن (جان).** (گیلکی)
۲۴۲۰۱. **بی‌نمک‌پز کدبانوست، شورپز را شوهر آرزوست.** (گیلکی)
۲۴۲۰۲. **بی‌نمکی، سنگ نمک.** (تاجیکی)
۲۴۲۰۳. **بین (میان) آوازه‌خوان‌ها یکی می‌شه قمر*.** (تهرانی)
۲۴۲۰۴. **بی‌نوا از سر شب می‌خوابد تا خواب ثروتمند شدن ببیند.** (کردی)
۲۴۲۰۵. **بی‌نوا در دو جهان روسیاه است.** (شکورزاده)
۲۴۲۰۶. **بی‌نوا را گندم بریان ز مروارید به / بر سر عریان نمد بهتر که تاج آهنین.** (فرهنگ‌نامه)
۲۴۲۰۷. **بی‌نوایان را خدا رزق هوایی می‌دهد.** (افغانی)
۲۴۲۰۸. **بی‌نوایی بِه از مذلّتِ خواست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۳)
۲۴۲۰۹. **بی‌نوایی در گدایی است.** (دهخدا)
۲۴۲۱۰. **بی‌نوایی نتیجه‌ی شرمگینی است.** (قابوس‌نامه، شکورزاده، دهخدا)
۲۴۲۱۱. **بین هر تخمی یک تخم گندیده هم پیدا می‌شود.** (رامسری)
۲۴۲۱۲. **بین هفت پسر، مادر را گرگ درید.** (رامسری)
۲۴۲۱۳. **بی‌نیازی باعث توبه است و آزمندی سبب دعوا.** (آذری)
۲۴۲۱۴. **بی‌نیازی پیشه‌ی خود کن به عالم ناز کن.** (صائب: ۲۹۴۶، تکمله)
۲۴۲۱۵. **بی‌نیازی و سرافرازی.** (تهرانی)
۲۴۲۱۶. **بینی‌اش به آسمان می‌خورد.** (هزاره‌ای)
۲۴۲۱۷. **بینی‌اش به چیز بودار نمی‌رسد.** (ترکمنی)
۲۴۲۱۸. **بینی‌اش پناه چشمش است.** (بوشهری)
۲۴۲۱۹. **بینی‌اش را بگیری جانش (نفسش) درمی‌آید (درمی‌رود، می‌میرد).** (عوام، سبزواری، هزاره‌ای، تاجیکی، حییم، دهخدا)

۲۴۲۲۰. **بینی‌اش را پاک کرد و دور انداخت.** (بختیاری)
۲۴۲۲۱. **بینی‌اش رفت روی سرش.** (لری)
۲۴۲۲۲. **بینی باید چنان باشد که در دوغ نیفتد.** (لری)
۲۴۲۲۳. **بینی پاک کن، پس حدیث ما کن.** (اسرارالتوحید: ۳۰۷، دهخدا)
۲۴۲۲۴. **بینی تو پر داره، خدا توره ورداره.** (افغانی)
۲۴۲۲۵. **بینی خر هم سفید است.** (ایلامی)
۲۴۲۲۶. **بینی خود را بر زمین بکش که جو، ارزان می‌شود.** (قشقایی)
۲۴۲۲۷. **بینی خود را به دندان گرفته‌است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۴۲۲۸. **بینی خود را سیاه کرد و نام خود را آهنگر (گذاشت).** (افغانی)
۲۴۲۲۹. **بینی را از میان دو چشم می‌دزدد.** (لری)
۲۴۲۳۰. **بینی را گَنده گفته بریدن نمی‌شود.** (تاجیکی)
۲۴۲۳۱. **بینی سر سینی می‌گذارد.** (مشهدی)
۲۴۲۳۲. **بی‌نیشِ مگس کم انگبین است.** (اردا ویرافنامه: ۶۲، فرهنگ‌نامه)
۲۴۲۳۳. **بینی کسی خون نشد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۴۲۳۴. **بینی که گنده‌شده، بریده نمی‌شود.** (افغانی)
۲۴۲۳۵. **بینی گاو گندیده‌است، امّا دور انداخته (پرتاب) نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۲۴۲۳۶. **بینی گنده گفته، بریده پر تافته نمی‌شود.** (تاجیکی)
۲۴۲۳۷. **بینی گندیده دور انداخته نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۲۴۲۳۸. **بی‌نی‌لبک می‌زد، حالا نی‌لبک هم دارد.** (کردی)
۲۴۲۳۹. **بینی نباشد، یک چشم چشم دیگر را می‌خورد.** (تاجیکی)
۲۴۲۴۰. **بینی یک بز هم خونی نشد.** (هزاره‌ای)
۲۴۲۴۱. **بی‌واسطه، کار راست نیاید.** (تاریخ بیهقی: ۵۰۳)
۲۴۲۴۲. **بی‌وزیر، کار راست نیاید.** (دهخدا)
۲۴۲۴۳. **بی‌وطن، بلبل بی‌چمن.** (تاجیکی)
۲۴۲۴۴. **بی‌وفا به وفا انتقام باید کرد.** (دهخدا)
۲۴۲۴۵. **بی‌وفایی دیدن و گرمی نمودن مشکل است.** (دهخدا، شکورزاده)
۲۴۲۴۶. **بی‌وفایی مگرچه عیبی داشت / که پشیمان شدی وفا کردی؟** (تهرانی)
۲۴۲۴۷. **بیوه از بی‌شوهری نالید، دختر خانه هم نالید، زن شوهردار دو دستی به سر خود زد و یقه پاره کرد.** (هزاره‌ای)
۲۴۲۴۸. **بیوه بود و شوهر کردنش.** (لری)
۲۴۲۴۹. **بیوه، بی‌سر (بی‌قید و بند، بی‌سرپرست) می‌شود، یتیم خودسر.** (شکورزاده، هزاره‌ای، بختیاری)
۲۴۲۵۰. **بیوه خواست آواز بخواند، مرگ شوهر را بهانه کرد.** (ایلامی)
۲۴۲۵۱. **بیوه دهان بسته پشت مال گذاشته‌شده‌است.** (لری)
۲۴۲۵۲. **بیوه را که دست به بند بری، درد دلش باز می‌شود.** (دهخدا، عوام)
۲۴۲۵۳. **بیوه‌زن از ک.. سیر نمی‌شود، شالی‌کار از آب.** (مازندرانی)
۲۴۲۵۴. **بیوه زن اگر ناودان خانه‌اش طلا باشد واجب‌الرعایه است.** (نامه‌ی داستان)
۲۴۲۵۵. **بیوه‌زن بعد از ازدواج با شوهردوّم، نیم‌شب پشیمان می‌شود.** (آذری)
۲۴۲۵۶. **بیوه زن را می‌خواهند برای میوه‌اش.** (کوچه)
۲۴۲۵۷. **بیوه‌زن، سرانجام اهل شوهرکردن بود، فرزند زاییدنش را عقب انداخت.** (مازندرانی)
۲۴۲۵۸. **بیوه‌زنِ کُره‌دار خانه را خراب می‌کند، بیوه‌زنِ مایه‌دار جگر را کباب.** (کوچه، تهرانی)
۲۴۲۵۹. **بیوه‌زن مگیر، همراهش کره اسب می‌آورد.** (آذری)
۲۴۲۶۰. **بیوه‌زنی گفت: «کجاست آن خوشبختی که وقت جارو زدن، ک..ی بیابم؟»** (کردی)
۲۴۲۶۱. **بیوه گشتن بهتر از شوهر به درد نخور است.** (لری)
۲۴۲۶۲. **بیوه گفت از شوهر کردن خلاصی نیافتم که خانه درست کنم.** (لری)
۲۴۲۶۳. **بیوه می‌خواهد بگرید، شوهر مرده‌اش را بهانه می‌کند.** (لری)
۲۴۲۶۴. **بیوه و دختر باکره چون پُل هستند.** (سیستانی)
۲۴۲۶۵. **بیوه و شوهر؟** (خوزستانی)
۲۴۲۶۶. **بیوه و میوه.** (یزدی)
۲۴۲۶۷. **بیوه یا پسر نمی‌خواست یا دوقلو می‌خواست.** (لری)
۲۴۲۶۸. **بی‌همرهی این راه به سر نتوان برد.** (بهمنیاری)
۲۴۲۶۹. **بی‌هنر آن کس که حاسد نیستش.** (ابن‌یمین: ۴۳۷، دهخدا)
۲۴۲۷۰. **بی‌هنر را به هیچ‌کس مشمار.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۴)
۲۴۲۷۱. **بی‌هنر را چه شرف از نسب خویش و تبار؟** (ابن‌یمین: ۴۲۴)
۲۴۲۷۲. **بیهوده بود بر آهن سرد زدن.** (عطّار؛ مختارنامه: ۱۵۹)
۲۴۲۷۳. **بیهوده دری مزن که نگشایندت.** (شکورزاده)
۲۴۲۷۴. **بیهوده سخن بدین درازی نبوَد.** (آصف کرمانی، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، دهخدا، حییم، کوچه)
۲۴۲۷۵. **بیهوده کس دارو چرا، در دیده‌ی کور افکند؟** (محتشم کاشانی: ۳۹۶، تکمله)
۲۴۲۷۶. **بیهوده گوهر گران‌بهای خود را بر سنگ مزن.** (قشقایی)
۲۴۲۷۷. **بیهوده مگو که بارِ تو بر خرِ توست.** (باباافضل: ۱۰۸)
۲۴۲۷۸. **بیهوده هیچ‌کس نشود یار هیچ‌کس.** (حالت، امثال‌موزون)
۲۴۲۷۹. **بی‌یار وفادار نه از عمر لذّتی و نه از زندگانی راحتی.** (افغانی)

۲۴۲۸۰. **پا از گلیم خود چرا پیشتر کشیم؟** (حافظ: ۲۵۹، بهمنیاری)

۲۴۲۸۱. **پا از گلیم خویش فراتر نهاده‌ای.** (جامی)

۲۴۲۸۲. **پا از گلیم خویش نباید دراز کرد.** (صائب: ۵۲۲، امثال‌موزون)

۲۴۲۸۳. **پا اگر بر سنگ بگذاریم در گِل می‌رویم.** (کلیم کاشانی/۲۷۳)

۲۴۲۸۴. **پا اگر راه نرفته باشد، رد پا نمی‌گذارد.** (آذری)

۲۴۲۸۵. **پا بر سرگنج، دست بر دُم مار.** (فرهنگ‌نامه)

۲۴۲۸۶. **پابرهنگی من از کفش تَنگ توست.** (لری)

۲۴۲۸۷. **پابرهنه از کفش به منّت بهتر.** (رستم میرزا، تکمله)

۲۴۲۸۸. **پابرهنه به دنیا آمده‌ام و پابرهنه از دنیا می‌روم.** (هزاره‌ای)

۲۴۲۸۹. **پابرهنه نپر تو حرفم.** (اصفهانی)

۲۴۲۹۰. **پا بزرگ غلام می‌شود، سر بزرگ آقا.** (هزاره‌ای)

۲۴۲۹۱. **پا به اندازه‌ی گلیم دراز باید کرد.** (دهخدا، شکورزاده)

۲۴۲۹۲. **پا به پا می‌شوم، در وا نمی‌شود، چه غمزه‌ها می‌کنم که دل تازه می‌شود.** (بیرجندی)

۲۴۲۹۳. **پا به دامان توکّل کش، دویدن بهرِ چیست؟** (طالب‌آملی)

۲۴۲۹۴. **پا به دامان عافیت در کن.** (امیرخسرو؛ هشت بهشت: ۳۹)

۲۴۲۹۵. **پا به دُم بگذار، سمّش را ببین.** (لنجانی)

۲۴۲۹۶. **پا به رزق و روزی خودت نزن.** (بختیاری)

۲۴۲۹۷. **پا پایِ خر، دست دستِ یاسه*به این کار عقلم نمی‌ماسه.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، کاوش، کوچه)

۲۴۲۹۸. **پاپتی اُرسی پا نشود.** (زرقانی)

۲۴۲۹۹. **پاپوش برای شیطان می‌دوزد.** (حییم، دهخدا، خوانساری)

۲۴۳۰۰. **پاپیچ سفیدم سلامت باشد، مقنعه‌ی سفیدم اینک می‌آید.** (آذری)

۲۴۳۰۱. **پاتابه‌اش به هند باز می‌شود.** (کرمانی، زرقانی)

۲۴۳۰۲. **پاتاوه‌پوش سوار زین شد، بشقاب چلوخور اتاق‌دار شد.** (مازندرانی)

۲۴۳۰۳. **پات جین کُرپه دراز کن.** (تاجیکی)

۲۴۳۰۴. **پا ترقیده را خدا موزه ندهد و نادیده را پیسه.** (افغانی)

۲۴۳۰۵. **پاتوق سر برهنه دکّان کلاه‌دوز است.** (آذری)

۲۴۳۰۶. **پا تُوی کفش مردم نکن.** (جیرفتی)

۲۴۳۰۷. **پا تهی گشتن به است از کفش تنگ.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۹/۱ چاپ رمضانی، حییم، عوام، شکورزاده، دهخدا)

۲۴۳۰۸. **پاتیل به پاتیل می‌گوید رویت سیاه.** (دشتی)

۲۴۳۰۹. **پاتیل به سه پایه گفت: «خاک بر سرت ای سه پایه سیاه.»** (لری)

۲۴۳۱۰. **پاتیل روی زمین می‌کشد.** (بویراحمدی)

۲۴۳۱۱. **پاتیل هرچه هم سفت باشد، باز می‌تراشند.** (تهرانی)

۲۴۳۱۲. **پاتیلی که در آن سهم ندارم رهایش کن تا آب رود آن‌را ببرد.** (لری)
۲۴۳۱۳. **پا جایی می‌رود که دل برود.** (شکورزاده، کوچه، افغانی)
۲۴۳۱۴. **پاج* نخورده و پیاده نگشته، کسی نیست.** (هزاره‌ای)
۲۴۳۱۵. **پاجی (فرومایه) به طواف کعبه حاجی نشود.** (خزینه)
۲۴۳۱۶. **پاچه‌ی‌بی‌حیاگری را زده بیخ قدش.** (شهربابکی)
۲۴۳۱۷. **پاداران را خوردم، بی‌پایان سر جاش است.** (کاوش، دهخدا)
۲۴۳۱۸. **پادار به انتظار گاودار (بی‌پا) نایستد.** (لری)
۲۴۳۱۹. **پادارها را می‌خورم، بی‌پاهاشان جایی نمی‌روند.** (کوچه، ایلامی)
۲۴۳۲۰. **پاداره را بگیر بی‌پاهه به‌جاست.** (کرمانی)
۲۴۳۲۱. **پاداش کلوخ‌انداز سنگ است.** (کوچه)
در اصل: **کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است.** (سعدی)
۲۴۳۲۲. **پاداش نیکی، بدی است؟** (ایلامی)
۲۴۳۲۳. **پاداش نیکی، نیکی.** (قرةالعین: ۱۱)
۲۴۳۲۴. **پادشاها من ز عشقت گوسفندی می‌خورم، گفت: «اگر دیدی گاو بندی را بخور.»** (هراتی، سیرجانی)
۲۴۳۲۵. **پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند.** (انوری: ۶۲۶، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا)
۲۴۳۲۶. **پادشاهان به غلط یاد گدا نیز کنند.** (سعدی؛ کلیات: ۵۰۱، بهمنیاری، شکورزاده)
۲۴۳۲۷. **پادشاهان به نصیحت خردمندان محتاج‌ترند، تا خردمندان به صحبت پادشاهان.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۰، دهخدا)
۲۴۳۲۸. **پادشاهان پاسبانانند مر درویش را.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۹)
۲۴۳۲۹. **پادشاهان تخت توانند داد امّا بخت نی.** (شکورزاده، دهخدا)
۲۴۳۳۰. **پادشاهان تعزیت بسیار ندارند.** (سمک‌عیّار: ۹۷/۲)
۲۴۳۳۱. **پادشاهان چند زن دارند.** (سمک‌عیّار: ۱۴۹/۲)
۲۴۳۳۲. **پادشاهان خون کنند از مصلحت.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۲۲/۲)
۲۴۳۳۳. **پادشاهان را پاسبانی است.** (افغانی)
۲۴۳۳۴. **پادشاهان را سوگ داشتن محال باشد.** (تاریخ بیهقی: ۶۹۹، دهخدا)
۲۴۳۳۵. **پادشاهان سخن به صلابت گویند و باشد که در نهان صلح جویند.** (سعدی، دهخدا)
۲۴۳۳۶. **پادشاهان و گدایان دو گروه عجبند.** (وحشی: ۱۴۰، نامه‌ی‌داستان)
۲۴۳۳۷. **پادشاهان هر لحظه به لونی باشند.** (سمک‌عیّار: ۸۱/۲)
۲۴۳۳۸. **پادشاه به خاطر شکم خود شمشیر می‌زند.** (بیرجندی)
۲۴۳۳۹. **پادشاه، پادشاهی‌اش را از دست می‌دهد، دختر دخترگی‌اش را نه.** (هزاره‌ای)
۲۴۳۴۰. **پادشاه جمله‌ی‌جهان زر است.** (سمک‌عیّار: ۲۴۳/۵)
۲۴۳۴۱. **پادشاه حقیقی خداست.** (هزاره‌ای)
۲۴۳۴۲. **پادشاه درندگان شیر است.** (ابهری)
۲۴۳۴۳. **پادشاه دلت خود تو هستی.** (رامسری)
۲۴۳۴۴. **پادشاه را دبیر چیست؟ زبان.** (دهخدا)
۲۴۳۴۵. **پادشاه را فتوح کم ناید.** (تاریخ بیهقی: ۵۱۷)
۲۴۳۴۶. **پادشاه را هم پشت سرش دو می‌زنند.** (افغانی)
۲۴۳۴۷. **پادشاه‌زادگان جنگ بسیار نکنند.** (سمک‌عیّار: ۴۰۸/۲)
۲۴۳۴۸. **پادشاه زیاد که غضبناک شود خروه*ی خود را می‌برد.** (سیستانی)
۲۴۳۴۹. **پادشاه شبی هفت بالین را می‌پردازد*.** (بیرجندی)
۲۴۳۵۰. **پادشاه که خیلی خشمگین شود، مرغش را مرغ می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۲۴۳۵۱. **پادشاه که غضب کند، خروس خود را می‌ستاند.** (بیرجندی، نهبندانی)
۲۴۳۵۲. **پادشاه ماند و خایه‌ی من.** (هبله‌رودی)
۲۴۳۵۳. **پادشاهِ موش، پشک است.** (افغانی)
۲۴۳۵۴. **پادشاه وقت خویش است.** (هراتی)
۲۴۳۵۵. **پادشاهی با کبوتر بازی دیر نماند.** (تاریخ سیستان، دهخدا)
۲۴۳۵۶. **پادشاهی بلوچ فقط بهار است.** (زاهدانی)
۲۴۳۵۷. **پادشاهی بنده‌ی‌درویشی است.** (مولوی، بهمنیاری)
۲۴۳۵۸. **پادشاهی بود و هیچ ثروتی نداشت.** (لکی)
۲۴۳۵۹. **پادشاهی به انبازی نتوان (نشاید) کرد.** (تاریخ بیهقی: ۴۷۹، سمک‌عیّار: ۱۴۸/۵)
۲۴۳۶۰. **پادشاهی به هزل نتوان کرد.** (تاریخ سیستان، دهخدا)
۲۴۳۶۱. **پادشاهی بی‌حضور قلب بار خاطر است.** (صائب: ۲۳۶۲)
۲۴۳۶۲. **پادشاهی چهار دانگ و نیم حیلت است و مکر، دانگی و نیم دیگر طرّاری است.** (سمک‌عیّار: ۲۸۷/۵، شکورزاده)
۲۴۳۶۳. **پادشاهی خرمگس تا چهل روز است.** (فرهنگ‌نامه، لری)
۲۴۳۶۴. **پادشاهی عقیم است.** (سخن)
۲۴۳۶۵. **پادشاه یک دیگ آتش زیر پایش است، یک دیگ آتش روی سرش.** (هزاره‌ای)

۲۴۳۶۶. **پادشاهی کرده، باری، پاسبانی چون کند؟** (کوچه)
۲۴۳۶۷. **پادشاهی کرده باشم، پاسبانی چون کنم؟** (سنایی؛ دیوان: ۹۴۱، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۲۴۳۶۸. **پادشاهی که طرح ظلم افگند / پای دیوار ملک خویش بکند.** (سعدی؛ گلستان: ۶۴)
۲۴۳۶۹. **پادشاهی محتاج تپاله‌ی گاوی شد.** (جیرفتی)
۲۴۳۷۰. **پادشاهی یک ساعته هم غنیمت است.** (بیرجندی، هراتی)
۲۴۳۷۱. **پادشه پاسبان درویش است.** (سعدی؛ گلستان: ۸۰، دهخدا، کاوش)
۲۴۳۷۲. **پادو که ترقی بکند پاچال‌دار می‌شود.** (کرمانی)
۲۴۳۷۳. **پادیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه.** (بیرجندی)
۲۴۳۷۴. **پا را به اندازه‌ی گلیمت دراز کن (گلیم باید دراز کرد).** (عوام، دهخدا، بهمنیاری)
۲۴۳۷۵. **پا را در آب حرکت نده و آب را گل‌آلود نکن.** (دوانی)
۲۴۳۷۶. **پا را روی دم سگ نگذار، تا گاز نگیرد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۴۳۷۷. **پاربودی حیدر و امسال گشتی حیدرک / سال دیگر، گر بمانی، قطبِ دینْ حیدر شوی.** (شکورزاده)
۲۴۳۷۸. **پار بودی قُطبک و امسال گشتی قطبِ دین / سال دیگر، گر بمانی، قطبِ دینْ حیدر شوی.** (کوچه، بهمنیاری، عوام، خزینه)
۲۴۳۷۹. **پارچه را متر کن و ببُر، گردو را پیمانه کن و بِبر.** (قشقایی)
۲۴۳۸۰. **پارچه را متر کن و بگیر، به مادر نگاه کن و دخترش را انتخاب کن.** (آذری)
۲۴۳۸۱. **پارچه روی مادر خود نمی‌اندازد.** (جیرفتی)
۲۴۳۸۲. **پارچه که نکوست از کنارش پیداست / خواهر که نکوست از برارش پیداست.** (قاینی)
۲۴۳۸۳. **پارچه‌های پوسیده‌ی تو روی چپر هیچ کس نیست.** (رامسری)
۲۴۳۸۴. **پارچه‌ی خاصه‌ی خوافی، کم‌پهنا بود به تو نرسید.** (تایبادی)
۲۴۳۸۵. **پارچه‌ی سفید به دختر حمّامی می‌ماند، تا سر حمّام نشسته قشنگ است.** (دماوندی)
۲۴۳۸۶. **پارچه‌ی سیاه با شستن سفید نمی‌شود.** (تالشی)
۲۴۳۸۷. **پارچه‌ی شُل با آهار سفت نمی‌شود.** (کوچه، تهرانی، شکورزاده)
۲۴۳۸۸. **پارچه‌ی کهنه‌ات را بر سر دیوار کسی مگذار.** (لاهیجانی)
۲۴۳۸۹. **پارچه‌ی کهنه برای روشن کردن اُجاق ندارد.** (رامسری)
۲۴۳۹۰. **پارچه‌ی کهنه به آهار نو نمی‌شود.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۲۴۳۹۱. **پارچه‌ی کهنه پاک، آتش می‌گیرد.** (سمنانی)
۲۴۳۹۲. **پارچه‌ی نجس، آتش نمی‌گیرد.** (آذری، شوشتری، قشقایی، بختیاری)
۲۴۳۹۳. **پاردمش دراز باد، آن حیوان خوش علف.** (حافظ: ۲۰۱، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)
۲۴۳۹۴. **پارسا باش و نسبت از خود کن / پارسازادگی ادب نبود.** (قرةالعین، دهخدا)
۲۴۳۹۵. **پارسا بین که خرقه در بر کرد / جامه‌ی کعبه را جُلِ خر کرد.** (سعدی؛ گلستان: ۸۸)
۲۴۳۹۶. **پارسازادگی، ادب نبود.** (دهخدا)
۲۴۳۹۷. **پارسال ای‌مَحَل* سوزی می‌پختم/امسال ای‌محل بر روی تختم.** (بیرجندی)
۲۴۳۹۸. **پارسال بابا می‌خواست، امسال صدف حلزون.** (مازندرانی)
۲۴۳۹۹. **پارسال دوست، امسال آشنا.** (بهمنیاری، تکمله، کوچه، دهخدا، عوام، شکورزاده)
۲۴۴۰۰. **پارسال رفته و امسال آمده.** (مازندرانی)
۲۴۴۰۱. **پارسال صنّار، امسال دینار.** (سرخه‌ای)
۲۴۴۰۲. **پارسال غم و غصّه‌ها را می‌ریختیم روی گِل، امسال می‌ریزیم روی دل.** (گیلکی)
۲۴۴۰۳. **پارسال گاز می‌گرفت، امسال لگد (جفتک) می‌زند.** (شکورزاده، تهرانی، بهمنیاری)
۲۴۴۰۴. **پارسال گوزیدی، بویش امسال وزیده؟** (گیلکی)
۲۴۴۰۵. **پارسایی به خرقه‌پوشی نیست.** (عماد فقیه: ۲۲۸، شکورزاده)
۲۴۴۰۶. **پارسی گو، گرچه تازی خوش‌تر است.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۸۴۲/۳، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)
۲۴۴۰۷. **پارگی در رفته‌بود و می‌رفت، سوزن رفت آن‌را برگرداند.** (ساوه‌ای)
۲۴۴۰۸. **پار مرده‌ام، پیرار مرده‌ام، به عهد احمد مختار مرده‌ام.** (تهرانی)
۲۴۴۰۹. **پار، نه پیرار، نه پسینی پیرار، به مرغ گفته کیش.** (همدانی)
۲۴۴۱۰. **پارو را تابستان بگیرید، و سبد را زمستان.** (نجف‌آبادی)
۲۴۴۱۱. **پا رو سر صبر گذاشت.** (سیرجانی)
۲۴۴۱۲. **پا رو ک..ن خِج دار (خیش، گاو آهن) گذاشته.** (شهربابکی)
۲۴۴۱۳. **پا روی پا، کشمش توی قندان، نشسته بالای پتار*، صغرا کنارت، با کیف تمام.** (مازندرانی)
۲۴۴۱۴. **پا روی حرف نمی‌گذارد.** (بختیاری)

۲۴۴۱۵. **پا روی خر کسی نگذار.** (شیرازی)
۲۴۴۱۶. **پا روی دُم سگ نگذار* تا گاز نگیرد.** (بهمنیاری)
۲۴۴۱۷. **پا روی سر بچّه‌اش می‌گذاره تا بالا برود.** (تهرانی)
۲۴۴۱۸. **پا روی مار مگذار تا مار پایت را نیش نزند.** (بختیاری)
۲۴۴۱۹. **پاره پوره زیاد داریم، وصله کم.** (گیلکی)
۲۴۴۲۰. **پاره سفالی از کُونک*می‌آورد و ک..ش را خراش می‌دهد.** (شوشتری)
۲۴۴۲۱. **پاره سنگ خارا آب کرده‌ای؟** (تاجیکی)
۲۴۴۲۲. **پاره می‌کنم و می‌دوزم تا یاد بگیرم.** (نهاوندی، ایلامی، الشتری)
۲۴۴۲۳. **پاره یک ذرع، پینه نیم ذرع.** (مازندرانی)
۲۴۴۲۴. **پا ز حد خویشتن بیرون نمی‌باید نهاد.** (مغربی: ۱۵۱، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۲۴۴۲۵. **پازن به بز می‌گوید: «بگذار سیر بچرم.» بز می‌گوید: «ای پیر نادان، باد ریش تو را بر کمر صیّادان تکان خواهد داد.»** (بختیاری)
۲۴۴۲۶. **پازن کوه را می‌بخشد.** (بختیاری)
۲۴۴۲۷. **پازن نر جلوی گلّه.** (لکی)
۲۴۴۲۸. **پاس آداب، شرط اهل حیاست.** (بیدل: ۳۱۸، امثال‌موزون)
۲۴۴۲۹. **پاسبان خود گردید خانه‌ای که بی‌در شد.** (بیدل: ۴۱۷، امثال‌موزون)
۲۴۴۳۰. **پاسبان دین و ملک را تیغ است.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۳۳، دهخدا)
۲۴۴۳۱. **پاس تو به ز تو ندارد کس.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا، شکورزاده)
۲۴۴۳۲. **پاسخِ بد، مرگ مفاجا بود.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۲۹۲)
۲۴۴۳۳. **پاسخ خاک را چه خواهی داد؟** (رامسری)
۲۴۴۳۴. **پاسِ سخن دار که آن است گنج.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۱۳)
۲۴۴۳۵. **پاسِ شبان پابند گرگ است.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۵۰)
۲۴۴۳۶. **پاس گوهر نیست ممکن رشته‌ی‌بگسسته را.** (بیدل: ۱۳۰، امثال‌موزون)
۲۴۴۳۷. **پاش توی پوست گردو است.** (تهرانی)
۲۴۴۳۸. **پاشسته در خار و خاشاک، پانشسته در رختخواب.** (سوادکوه)
۲۴۴۳۹. **پاشکسته کار می‌کند دل‌شکسته کار نمی‌کند.** (بیرجندی)
۲۴۴۴۰. **پاشنه‌اش را یواش کشیدم.** (دهخدا، آذری)
۲۴۴۴۱. **پاشنه‌ی‌در (خانه) مان را کنده‌اند.** (الیکایی، اصفهانی، تهرانی)
۲۴۴۴۲. **پاشنه‌ی‌در را از جا می‌کند.** (آمره‌ای)
۲۴۴۴۳. **پاشنه‌ی‌در میان چشمم بچرخد، امّا بچّه‌ی شوهرم پیش چشمم راه نرود.** (نهاوندی)
۲۴۴۴۴. **پاشنه‌ی دهانش را کشیده‌اند.** (عوام)
۲۴۴۴۵. **پاشنه‌ی ریشخندی او را برداشتند.** (بیرجندی)
۲۴۴۴۶. **پاشنه‌ی‌کفّاش‌ها پاره است.** (کرمانجی)
۲۴۴۴۷. **پاشو نمک‌های اعراب را ریختی.** (دزفولی)
۲۴۴۴۸. **پا فشردی، بردی.** (بهمنیاری، افغانی، حییم، دهخدا، عوام)
۲۴۴۴۹. **پاقدم عروسم، روباه می‌برد خروسم.** (فرهنگ‌نامه)
۲۴۴۵۰. **پاک‌بازی کن چون راه عشق پویی/ عشق‌بازی را باید پاک‌بازی.** (ملک‌الشعرای بهار)
۲۴۴۵۱. **پاک باش، بی‌باک باش.** (افغانی)
۲۴۴۵۲. **پاک باید که پاک را بیند.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۷۶، دهخدا)
۲۴۴۵۳. **پاک‌بین از نظر پاک به مقصود رسید.** (حافظ قدسی: ۲۲۴، بهمنیاری)
۲۴۴۵۴. **پاک‌چشمان را نظر بر عالم اسباب نیست.** (صائب:۶۲۵)
۲۴۴۵۵. **پاک‌دامانی دلیلش روی نورانی بوَد.** (اهلی: ۲۳۰)
۲۴۴۵۶. **پاک را یک دستی ور داشتی.** (کرمانی)
۲۴۴۵۷. **پاک شلوار باش که پاک شلواری پاک‌دینی است.** (قابوس‌نامه: ۲۷۷، شکورزاده)
۲۴۴۵۸. **پاک شو اوّل و پس دیده بر آن پاک انداز.** (حافظ: ۱۷۹، بهمنیاری)
۲۴۴۵۹. **پاک کن از صفحه‌ی‌خاطر غبارِ کینه را.** (صائب: ۸۴)
۲۴۴۶۰. **پاک کن از غیبتِ مردم دهانِ خویش را.** (صائب: ۳۸۳)
۲۴۴۶۱. **پا کمی از ک..ن ندارد.** (حییم)
۲۴۴۶۲. **پاک نشستیم، پاک سوختیم.** (افغانی)
۲۴۴۶۳. **پاک نگردد زن بد جز به خاک.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۲۴۴۶۴. **پا که کج باشد، جای نیز کج است.** (اردبیلی)
۲۴۴۶۵. **پاکیزگی توی یقه‌ی چرکین است.** (تهرانی)
۲۴۴۶۶. **پاکیِ ظاهر و باطن هنرِ مردان است.** (صائب: ۲۲۴)
۲۴۴۶۷. **پا گرفته‌است، راه می‌رود.** (آذری)
۲۴۴۶۸. **پالان امیرعلی شیر.** (امثال و حکم تاریخی: ۱۷۸)
۲۴۴۶۹. **پالان بزنی چو بر نیابی با خر.** (فرخی سیستانی: ۴۴۶، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۴۴۷۰. **پالان، پالان، آخرش دروغ.** (سرابی)
۲۴۴۷۱. **پالانت را انداختی در علفزار؟** (گیلکی)
۲۴۴۷۲. **پالان ترمه، خر را عوض نمی‌کند.** (شکورزاده، کوچه)

۲۴۴۷۳. **پالان خر برایش سنگین نیست.** (مازندرانی)
۲۴۴۷۴. **پالان خر دجّال است، شب می‌دوزی صبح پاره است.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۲۴۴۷۵. **پالان خر دجّال است.** (دهخدا)
۲۴۴۷۶. **پالان خر دجّال شده هرچه بدوزی پاره می‌شود.** (عوام)
۲۴۴۷۷. **پالان خر را زیرپا می‌اندازیم ما رو نمی‌دهیم.** (شهر بابکی)
۲۴۴۷۸. **پالان خرِ لُخت را بردار.** (کوچه)
۲۴۴۷۹. **پالان‌دوز جای سوزن خود را نگه می‌دارد (می‌گذارد).** (گیلکی)
۲۴۴۸۰. **پالان‌دوز زردوز نمی‌شود.** (شکورزاده، تایبادی)
۲۴۴۸۱. **پالان‌دوز که به بیضه‌ی‌خودش سوزن نمی‌زند.** (گیلکی)
۲۴۴۸۲. **پالان دوز هم اهل بخیه است.** (بهمنیاری)
۲۴۴۸۳. **پالان‌دوزی از خود هنر دارد.** (افغانی)
۲۴۴۸۴. **پالان‌دوزی است ودریای علم، ملایی نیست و ور ور*.** (بهمنیاری، کوچه، مثمر، هبله‌رودی)
۲۴۴۸۵. **پالان‌دوزی خوب به از خیاطی بد است.** (نامه‌ی داستان)
۲۴۴۸۶. **پالان‌دوزی هزار علم می‌خواهد، ملآیی نیست هی زمزمه کنی.** (کرجی)
۲۴۴۸۷. **پالان‌دوزی هم سابقه می‌خواهد.** (نایینی)
۲۴۴۸۸. **پالان را آفتاب داد.** (مازندرانی)
۲۴۴۸۹. **پالان سیاه هیچ‌گاه سفید نمی‌شود.** (لارستانی)
۲۴۴۹۰. **پالانش را پر مکن.** (قشقایی)
۲۴۴۹۱. **پالانش را جلوی آفتاب گذاشتند.** (ذیل بلاس: ۵۵، تکمله، آذری، بختیاری)
۲۴۴۹۲. **پالانش را کاه و کلش* می‌دهد.** (آملی)
۲۴۴۹۳. **پالانش را گیر بیار، خر فراوان است.** (کوچه، تهرانی)
۲۴۴۹۴. **پالانش را لوخ* زد.** (هراتی)
۲۴۴۹۵. **پالانش را نو کرده.** (کرمانی)
۲۴۴۹۶. **پالانش زیر شکمش رفته.** (عوام)
۲۴۴۹۷. **پالانش کج است.** (آذری، بافقی، بهمنیاری، حییم، خوانساری، رامسری، عوام، کوچه)
۲۴۴۹۸. **پالان عوض کردن شهرت نیست، خر که همان خر است.** (رامسری)
۲۴۴۹۹. **پالان قاطر را اگر بار طلا کنی، باز بهش می‌گویند قاطر طلایی.** (تهرانی)
۲۴۵۰۰. **پالانگری‌ای به غایت خود / بهتر ز کلاه دوزی بد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۷، فرهنگ‌نامه)
۲۴۵۰۱. **پالانگری خوب، بهتر از قلاّب‌دوزی بد است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۴۵۰۲. **پالان نکرده، سوار نباش.** (مازندرانی)
۲۴۵۰۳. **پالان و پوست خودت را جمع کن برو.** (سنگسری)
۲۴۵۰۴. **پالانی و یک جفت سبیل.** (نهاوندی)
۲۴۵۰۵. **پالتو ماهوتی پوش زیادند، تو برو آقای خودت را پیدا کن.** (آذری)
۲۴۵۰۶. **پالتوی بلند و بام خالی.** (مازندرانی)
۲۴۵۰۷. **پالوده اگر نگه‌دار بود خودش را نگه می‌داشت.** (سخن)
۲۴۵۰۸. **پالوده دندان می‌شکند.** (ابومسلم‌نامه)
۲۴۵۰۹. **پالوده و نعناع داغ؟** (سمنانی)
۲۴۵۱۰. **پامالِ خسان شده چو دامان.** (مجیربیلقانی: ۳۲۴)
۲۴۵۱۱. **پا مکش از کار آن خود در پی است.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۸۷/۲)
۲۴۵۱۲. **پانزده روز ماه، شب مهتابی و پانزده روز هم شب تاریک است.** (قشقایی)
۲۴۵۱۳. **پانشسته (افراد نالایق) رفته بالا، پاشسته (افراد لایق) رفته پایین.** (مازندرانی)
۲۴۵۱۴. **پا و تاوه زهم واکردیم.** (ایرج؛ دیوان:۱۲۵)
۲۴۵۱۵. **پاورچین پاورچین (دامن، دامن) می‌کنند.** (سرخه‌ای)
۲۴۵۱۶. **پاورقِ با سر صفحه مطابق نیامد.** (ذیل بلاس: ۲۰۴، تکمله)
۲۴۵۱۷. **پاها را در یک کفش کرد.** (عوام، ایلامی)
۲۴۵۱۸. **پاهایت نرسیده سرت برگشت.** (بختیاری)
۲۴۵۱۹. **پاهایش را رها کرده، روی دست‌هایش راه می‌رود.** (بلوچی)
۲۴۵۲۰. **پاهای ندید بدید برهنه، رنگ شلوار را دید.** (گیلکی)
۲۴۵۲۱. **پاهای هرزه گردان ننگ می‌آورند، به هرجایی روند جنگ می‌آورند.** (ابیانه)
۲۴۵۲۲. **پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم؟** (حافظ: ۲۵۹، بهمنیاری)
۲۴۵۲۳. **پای از گلیم خویش نباید دراز کرد.** (صائب: ۱۹۵۵)
۲۴۵۲۴. **پای استدلالیان چوبین بود / پای چوبین سخت بی‌تمکین بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۲۸/۱، افغانی، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، خزینه)
۲۴۵۲۵. **پای افزار خود را بیهوده به آب مزن.** (قشقایی)
۲۴۵۲۶. **پای امید ما همه‌جا می‌خورد به سنگ / سرّیست در مجاذبت سنگ و پای لنگ.** (ملک‌الشعرابهار، فرهنگ‌نامه)
۲۴۵۲۷. **پای امید من همه‌جا می‌خورد به سنگ / گویا میان من و سنگ الفتی است.** (مشهدی)
۲۴۵۲۸. **پای انبار برنج بخوابی بهتر که در خانه‌ی‌مادرزنت.** (گیلکی)

۲۴۵۲۹. **پایان بی‌کاری افسردگیست.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۶۱، دهخدا)
۲۴۵۳۰. **پایان پیری، نغمه‌ی امیری؟** (افغانی)
۲۴۵۳۱. **پایان شب سیه سپید (سفید) است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۸۷، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، افغانی، تهرانی، کوچه، دهخدا)
۲۴۵۳۲. **پای انکر و منکر را به این دنیا کشانده.** (تهرانی)
۲۴۵۳۳. **پایان گلّه‌اش را چشم نمی‌تواند ببیند.** (لری)
۲۴۵۳۴. **پایان نمی‌نشیند، بالا کس نمی‌مانیش.** (افغانی)
۲۴۵۳۵. **پای او را تا حال گاو لگد نکرده.** (هراتی)
۲۴۵۳۶. **پای او روی زمین بند نیست.** (رامسری)
۲۴۵۳۷. **پای بر سر گنج است و دست بر دم مار.** (ظهیر فاریابی: ۹۳، دهخدا)
۲۴۵۳۸. **پای برهنه بهتر از کفش تنگ.** (ایلامی)
۲۴۵۳۹. **پای برهنه و زینگ‌زینگ گوشواره.** (مازندرانی)
۲۴۵۴۰. **پای بز آن‌جا در خاک دارد.** (نامه‌ی داستان)
۲۴۵۴۱. **پای بز را به دُم گرگ بسته‌اند.** (هزاره‌ای)
۲۴۵۴۲. **پای بز را گرفته‌است.** (هبله‌رودی)
۲۴۵۴۳. **پای بزرگ محنت است، مغز بزرگ دولت / کُردی پای بزرگ و کفش کوچک.** (گیلکی)
۲۴۵۴۴. **پای بست آمده ست و پس دیوار.** (سعدی؛ کلیات: ۹)
۲۴۵۴۵. **پای‌بند آهنینش بزنی، بند نمی‌شود.** (کردی)
۲۴۵۴۶. **پای بند به خر، جو می‌دهی؟** (سنگسری)
۲۴۵۴۷. **پای به خواب رفته به آهو نمی‌رسد.** (صائب: ۱۹۷۱، امثال‌موزون)
۲۴۵۴۸. **پای به خواب رفته به منزل نمی‌رود.** (صائب: ۲۰۴۶، تکمله، سالک‌قزوینی: ۲۶۹)
۲۴۵۴۹. **پای بی‌بی دانه شده، برای بی‌بی بهانه شده.** (گرگانی، افغانی)
۲۴۵۵۰. **پای پتی به از کفش تنگه / بی‌شوهری به از شوهر ننگه.** (شیرازی)
۲۴۵۵۱. **پای پُر خود را بگذار، جای پای خالی‌ات.** (نورآباد ممسنی)
۲۴۵۵۲. **پای پیش آید (آمد) و دست پس دیوار.** (خزینه، افغانی)
۲۴۵۵۳. **پای پیل را بر قدر تن او آفریدند.** (تاریخ‌الوزرا: ۳۰، تکمله)
۲۴۵۵۴. **پای تاپو* خوابیده‌است.** (عوام)
۲۴۵۵۵. **پای تا در راه ننهی کی شود منزل به سر؟** (سنایی؛ دیوان: ۳۰۲، امثال‌موزون)
۲۴۵۵۶. **پایت بکش، منّت نکش.** (رامهرمزی)
۲۴۵۵۷. **پایت به حنا نگار بود؟** (کرمانی)
۲۴۵۵۸. **پایت را از روی آجر برداری، روی خشت خام بگذاری؟** (شهربابکی)
۲۴۵۵۹. **پایت را از کفش من، بیرون بکش.** (تهرانی)
۲۴۵۶۰. **پایت را از گلیم پدرت درازتر نکن.** (هزاره‌ای، شیرازی، افغانی)
۲۴۵۶۱. **پایت را برابر گلیمت دراز کن.** (افغانی)
۲۴۵۶۲. **پایت را بکش، مسئله مکش.** (لری)
۲۴۵۶۳. **پایت را به اندازه‌ی گلیم پدرت دراز کن.** (هزاره‌ای، ساوه‌ای)
۲۴۵۶۴. **پایت را به اندازه‌ی گلیمت دراز کن.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، شیرازی، درگزی، قشقایی، بندرعباسی)
۲۴۵۶۵. **پایت را جای پای او نگذار.** (رامسری)
۲۴۵۶۶. **پایت را روی کفش هیچ‌کس نگذار.** (کردی)
۲۴۵۶۷. **پایت را زیر لحاف بیمار دراز مکن.** (هزاره‌ای)
۲۴۵۶۸. **پایت سوخت لب آب؟** (افغانی)
۲۴۵۶۹. **پایت گرگ دارد مگر؟** (گیلکی)
۲۴۵۷۰. **پای تو هم روی پای او.** (هزاره‌ای)
۲۴۵۷۱. **پای چراغ را تاریک دید، کارش را کرد.** (بختیاری)
۲۴۵۷۲. **پای چراغ (شمع) همیشه تاریک (تاریکی) است.** (کوچه، افغانی، بهمنیاری، تکمله، تهرانی، دهخدا، لری، هبله‌رودی، حییم، شکورزاده، عوام)
۲۴۵۷۳. **پای چوبین سخت بی‌تمکین بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۳۰/۱، امثال‌موزون)
۲۴۵۷۴. **پای چون لغزید، امید از هواداران مدار.** (صائب: ۲۲۰۱، تکمله، فرهنگ‌نامه)
۲۴۵۷۵. **پای خروست را ببند، مرغ همسایه را هیز مخوان.** (دهخدا، حییم، عوام، کوچه)
۲۴۵۷۶. **پای خر یک‌بار به پل فرو می‌رود.** (هراتی، افغانی)
۲۴۵۷۷. **پای خر یک بار به چاله (سوراخ) می‌رود.** (کوچه، شکورزاده، عوام، حییم، دهخدا، شیرازی)
۲۴۵۷۸. **پای خر یک‌بار به چاله می‌رود.** (دهخدا، حییم، هزاره‌ای)
۲۴۵۷۹. **پای خر یک‌دفعه به ته جو می‌ره.** (افغانی)
۲۴۵۸۰. **پای خر یک دفعه توکت*موش می‌رود.** (رفسنجانی)
۲۴۵۸۱. **پای خواب‌آلود را افسانه‌ای در کار نیست.** (صائب: ۶۳۲، تکمله)
۲۴۵۸۲. **پای خواب‌آلود را منزل کنار دامن است.** (صائب: ۵۳۱، تکمله)
۲۴۵۸۳. **پای خوابیده به فریاد نگردد بیدار.** (صائب: ۳۴۰۱، تکمله، شکورزاده)
۲۴۵۸۴. **پای خوابیده چه در خواب تواند دیدن؟** (صائب: ۳۰۴۴، تکمله)

۲۴۵۸۵. **پای خود از گلیم خود بیشتر دراز نکن.** (هراتی)
۲۴۵۸۶. **پای خودت را به پای خوک بند نکن.** (مازندرانی)
۲۴۵۸۷. **پای خودت را به پای من مبند.** (کردی)
۲۴۵۸۸. **پای خود را به اندازه‌ی گلیمت (حصیرت) دراز کن.** (مازندرانی)
۲۴۵۸۹. **پای خود را چون تواند داشتن روشن چراغ؟** (صائب: ۶۳۹، امثال‌موزون)
۲۴۵۹۰. **پای خود را محکم کرده.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۲۴۵۹۱. **پای خودی را می‌گیرد و دست غریبه را.** (رامسری)
۲۴۵۹۲. **پای دراز بنشین، دست دراز بخور.** (افغانی)
۲۴۵۹۳. **پای در این بحر نهادن که چه؟** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۲۶)
۲۴۵۹۴. **پای درخت گردو را زودتر از زالزالک آب می‌دهند.** (تهرانی)
۲۴۵۹۵. **پای درختِ گُل‌تنه / هاجر می‌ره خور آمِنه*.** (بیرجندی)
۲۴۵۹۶. **پای در ره نه، مزن دَم، لب بدوز.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۵۹، شکورزاده)
۲۴۵۹۷. **پای در زنجیر پیش (نزد) دوستان / به که با بیگانگان در بوستان.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۰، خزینه، بهمنیاری، افغانی، شکورزاده، عوام)
۲۴۵۹۸. **پای دوغش می‌زند چوبش.** (بروجردی)
۲۴۵۹۹. **پای دیوار کندن و ساکت نشستن کار خردمندان نیست.** (افغانی، عوام)
۲۴۶۰۰. **پای دیواری که کندی نایست.** (خوانساری)
۲۴۶۰۱. **پای را بگذار، با سر می‌روم.** (هزاره‌ای)
۲۴۶۰۲. **پای راست زن جوان با پای چپش دشمن است.** (آذری)
۲۴۶۰۳. **پای ساج*از ساج جلوتر است.** (آذری)
۲۴۶۰۴. **پای سگ را اگر زیر پایت بگیری گاز می‌گیرد.** (آذری)
۲۴۶۰۵. **پای سگِ مرا گوساله دندان گرفته.** (افغانی)
۲۴۶۰۶. **پای سگ می‌شکنند، دستش را می‌بندند.** (لری)
۲۴۶۰۷. **پای سیاه و سفید در گذر از رودخانه معلوم شود.** (کردی)
۲۴۶۰۸. **پایش بر سر گنج است.** (نامه‌ی داستان)
۲۴۶۰۹. **پایش به پای ملایکه بسته.** (قمی)
۲۴۶۱۰. **پایش به پوست خربزه بند است.** (هراتی، دهخدا)
۲۴۶۱۱. **پایش به پهن گاو فرو رفت.** (بختیاری)
۲۴۶۱۲. **پایش به تخم‌هایش می‌گیرد و می‌افتد.** (خوزستانی)
۲۴۶۱۳. **پایش به دور شهر است، شهردور پایش.** (بوشهری)
۲۴۶۱۴. **پایش به رکاب، آسیایش می‌چرخد.** (هزاره‌ای)
۲۴۶۱۵. **پایش به زمین سفت است.** (بختیاری)
۲۴۶۱۶. **پایش به سنگ آمده.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد، خوانساری، شیرازی، سرخه‌ای، هزاره‌ای)
۲۴۶۱۷. **پایش به شاخه‌ی گلبونه (گلبن) بسته‌است.** (قمی)
۲۴۶۱۸. **پایش به قطب بند است.** (بهمنیاری)
۲۴۶۱۹. **پایش به گنج فرو رفته.** (نامه‌ی داستان)
۲۴۶۲۰. **پایش به گودال فرو رفت.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۴۶۲۱. **پایش به گور دراز نیست.** (شهربابکی)
۲۴۶۲۲. **پایش به میدان آمده.** (افغانی)
۲۴۶۲۳. **پای شتر برای گل لگد کردن پهن است، ولی لگد نمی‌کند.** (شهرکردی)
۲۴۶۲۴. **پای شتر و علاقه‌بندی؟** (یخچالیه: ۴۲، تکمله، بهمنیاری، کوچه)
۲۴۶۲۵. **پایش تو سوراخ موش نرفته.** (بهمنیاری، خرّمی)
۲۴۶۲۶. **پایش در حناست.** (نامه‌ی‌داستان، هزاره‌ای)
۲۴۶۲۷. **پایش درد می‌کند، سرش را می‌بندد.** (لری)
۲۴۶۲۸. **پایش در شکمش است.** (آذری)
۲۴۶۲۹. **پایش در گُه افتاده‌است.** (کردی)
۲۴۶۳۰. **پایش را از خط بیرون گذاشته.** (کرمانی)
۲۴۶۳۱. **پایش را بالا گرفته، نعل می‌خواهد.** (شهربابکی)
۲۴۶۳۲. **پایش را به خیک (روغن) فرو کنید.** (بختیاری)
۲۴۶۳۳. **پایش را به کلّی دم تبر قرار داد.** (آملی)
۲۴۶۳۴. **پایش را پشت سنگ گذاشته.** (قشقایی)
۲۴۶۳۵. **پایش را توی حنا گذاشته‌اند.** (کرمانی)
۲۴۶۳۶. **پایش را توی گُه کرگدن زده.** (زرقانی)
۲۴۶۳۷. **پایش را توی یک کفش کرد.** (عوام)
۲۴۶۳۸. **پایش را روی پایش گذاشته و دستش را روی دستش.** (لری)
۲۴۶۳۹. **پایش را می‌گذارد روی سر بچّه‌اش.** (تهرانی)
۲۴۶۴۰. **پایش را (هنوز) گاو لگد نکرده (است).** (هزاره‌ای، افغانی)
۲۴۶۴۱. **پایش روی بیل رفت.** (عوام)
۲۴۶۴۲. **پایش روی پا بند نیست.** (لکی، حییم، دهخدا)
۲۴۶۴۳. **پایش روی پوست خربزه (خیار) است.** (تهرانی، بهمنیاری، سیرجانی، حییم)
۲۴۶۴۴. **پایش روی گنج است.** (بهمنیاری)
۲۴۶۴۵. **پایش روی مار باشد، برنمی‌دارد.** (اصفهانی، تهرانی، خوانساری)
۲۴۶۴۶. **پایش روی مار کور باشد، بلند نمی‌کند.** (سمنانی)
۲۴۶۴۷. **پایش سنگین (سیاه) است.** (گیلکی)
۲۴۶۴۸. **پایش قد گور بچّه‌ی هفت ساله است.** (شیرازی)
۲۴۶۴۹. **پای شکسته راه می‌رود، دل شکسته کار نمی‌کند.** (افغانی)

۲۴۶۵۰. **پای شکم خود افتاده.** (بیرجندی)
۲۴۶۵۱. **پایش که به چوب نبود.** (نامه‌ی داستان)
۲۴۶۵۲. **پایش لب گور است (رسیده).** (دهخدا، هزاره‌ای، افغانی)
۲۴۶۵۳. **پایش لنگ است.** (نامه‌ی داستان)
۲۴۶۵۴. **پای شَل همیشه به سنگ می‌خورد.** (لری)
۲۴۶۵۵. **پایش مثل پای شتر است.** (دشتی)
۲۴۶۵۶. **پایش مثل گور بچّه است.** (سیرجانی)
۲۴۶۵۷. **پای شمع تاریک است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، لری)
۲۴۶۵۸. **پای شوهرت را بشوی و آبش را دور نریز.** (رامسری)
۲۴۶۵۹. **پای صاحب خر خسته می‌شود، گوش مردی که دو زن دارد خسته می‌شود.** (ترکمنی)
۲۴۶۶۰. **پای طاووس از پر طاووس رسوا می‌شود.** (صائب: ۱۳۱۱، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۴۶۶۱. **پای طاووس باشد از طاووس.** (امانی کرمانی، تکمله)
۲۴۶۶۲. **پایِ طاووس چشم‌زخم پَر است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۸۵)
۲۴۶۶۳. **پای عروس لنگ بود می‌گفت: «خانه‌ی پدر (مادر) شوهر ناهموار است.»** (آسیابری، دیلمانی، گیلکی)
۲۴۶۶۴. **پای عروس و تکیه‌ی چوپان.** (گرمی‌ای)
۲۴۶۶۵. **پای فقیر لنگ نیست، کنج دنیا تنگ نیست.** (کوچه)
۲۴۶۶۶. **پای فقیر لنگ نیست، ملک خدا تنگ نیست / گر بدهی ننگ نیست، گر ندهی جنگ نیست.** (کوچه، بهمنیاری)
۲۴۶۶۷. **پای فقیر لنگ نیست / ملک خدا تنگ نیست.** (تاجیکی، افغانی، بهمنیاری، شکورزاده)
۲۴۶۶۸. **پای فلانی بوی کربلا می‌دهد.** (لاهیجانی)
۲۴۶۶۹. **پای قیامت را می‌شود دید.** (گیلکی)
۲۴۶۷۰. **پای کاه تخم‌مرغ پیدا کرد.** (گیلکی)
۲۴۶۷۱. **پای کته خمیر کرده.** (دهخدا، عوام)
۲۴۶۷۲. **پای کژ را کفش کژ بهتر بوَد.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۴۳/۲، شکورزاده)
۲۴۶۷۳. **پای کلاغ از خانه‌ام افتاد، یک گردو استفاده‌ام شد.** (شهربابکی)
۲۴۶۷۴. **پای کلّه پاچه را بگیر و نگذار فرار کند.** (قشقایی)
۲۴۶۷۵. **پای کوه بنشینی، فارغ می‌شود.** (زرقانی)
۲۴۶۷۶. **پای کوه که رفتی، حساب کوه دستت می‌آید.** (فرهنگ‌نامه، لری)
۲۴۶۷۷. **پای کوه هم بنشینی و از آن برداری تمام می‌شود.** (فرهنگ‌نامه، تهرانی)
۲۴۶۷۸. **پا یکی‌یکی به نردبان گذارده می‌شود.** (آذری)
۲۴۶۷۹. **پای گاو است نگهبان سر گاو به کار / پا چو بشکست به ناچار سرش را ببرند.** (ابن‌یمین: ۳۸۰)
۲۴۶۸۰. **پای گاو درد می‌کند به شاخش چه ربط دارد؟** (گیلکی)
۲۴۶۸۱. **پای گوسفند لاغر (نازک) می‌شود و پای برّه جان می‌گیرد.** (قشقایی)
۲۴۶۸۲. **پای لنگ در دامان.** (افغانی)
۲۴۶۸۳. **پای لنگ و راه دور و تن ضعیف و توشه‌ی کم.** (صغیر اصفهانی)
۲۴۶۸۴. **پای لنگ و کفش تنگ.** (شکورزاده، کوچه)
۲۴۶۸۵. **پای مار داخل شکمش است.** (ارومیه‌ای)
۲۴۶۸۶. **پای مار و چشم مور و خیر (نان) ملاّ کس ندید.** (حییم، کوچه، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۴۶۸۷. **پای مار و شیر مرغ و نان ملاّ کس ندید.** (تاجیکی)
۲۴۶۸۸. **پای مال دیگران که بیاد به میان، فلانی حاتم طاییه.** (همدانی)
۲۴۶۸۹. **پای ما لنگ است و منزل بس دراز / دست ما کوتاه و خرما بر نخیل.** (حافظ: ۲۱۰، دهخدا، عوام، بهمنیاری)
۲۴۶۹۰. **پایمان سر بیل آمد.** (بختیاری)
۲۴۶۹۱. **پایِ ماهی در آب، بالَش بس.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۸۳۲)
۲۴۶۹۲. **پایم برهنه به ز پای افزار تنگ، غریبیم به ز میدان جنگ، تنهاییم به ز رفیق دو رنگ.** (کردی)
۲۴۶۹۳. **پایم به زمین چسبید.** (آذری)
۲۴۶۹۴. **پایم به ک..ن مرد دوزنه، آفتاب به خانه‌اش نزنه.** (بختیاری)
۲۴۶۹۵. **پایم به ک..ن مرد دو زنه، شادی به خانه‌اش نَمونه.** (بختیاری)
۲۴۶۹۶. **پای مبین، پایه‌ی طاووس بین.** (فرهنگ‌نامه، خواجوی‌کرمانی، دهخدا)
۲۴۶۹۷. **پای مرا ببندند و دست تو را.** (بروجردی)
۲۴۶۹۸. **پای مرا می‌خواهد به درخت نعناع ببندد؟** (گیلکی)
۲۴۶۹۹. **پای مرغت را ببند، خروس همسایه را بدنام نکن.** (تهرانی)
۲۴۷۰۰. **پای مرغت را ببند، همسایه را دزد مکن.** (کوچه، لکی، افغانی، شیرازی)
۲۴۷۰۱. **پای مرغت را محکم ببند، خروس همسایه را هیز مخوان.** (شکورزاده)
۲۴۷۰۲. **پای مرغ توی جیبش پیداست و پی دزد می‌گردد.** (خور و بیابانکی، نایینی)
۲۴۷۰۳. **پای مرغ را می‌شود بست، ولی پای خروس را نمی‌شود بست.** (میمندی)

۲۴۷۰۴. **پای مرغ یکتا.** (تاجیکی)
۲۴۷۰۵. **پایم رفته رو بیل.** (اصفهانی)
۲۴۷۰۶. **پایمزد دزد جاروب است.** (کرمانی)
۲۴۷۰۷. **پای ملخ پُر بُود از دست مور.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۷۶، دهخدا)
۲۴۷۰۸. **پای ملخ پیش سلیمان می‌برد.** (دهخدا، خرّمی)
۲۴۷۰۹. **پای ملخی نزد سلیمان نتوان برد.** (عماد فقیه: ۱۴۴)
۲۴۷۱۰. **پای ملخی نزد سلیمان بردن / عیب (زشت) است ولیکن هنر است از موری.** (سعدی؛ کلیات: ۷۵۱، بهمنیاری)
۲۴۷۱۱. **پای ملخی نزد سلیمان که بَرَد؟** (ابن یمین:۷۹)
۲۴۷۱۲. **پایم می‌رود، دلم نمی‌رود.** (تهرانی)
۲۴۷۱۳. **پای منبر نان، هزار دیده گریان.** (یزدی)
۲۴۷۱۴. **پای منبر نه سوختنی است نه کندنی.** (شهربابکی)
۲۴۷۱۵. **پای من پای پشه، این کار تا فردا نکشه.** (مشهدی)
۲۴۷۱۶. **پای منطق لنگ نمی‌شه.** (افغانی)
۲۴۷۱۷. **پای من نشکند پای کلاغ بشکند، شمشیر بابایم در راه عراق نشکند.** (بیرجندی)
۲۴۷۱۸. **پای ناقه‌ی‌صالح را پای می‌شکند.** (تکمله)
۲۴۷۱۹. **پای و پَرَت را بگذار جای پای برهنه.** (لری)
۲۴۷۲۰. **پایه پایه رفت باید سوی بام.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۸/۱، دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، هزاره‌ای)
۲۴۷۲۱. **پای هر خفته‌ای بیداری است.** (بهمنیاری)
۲۴۷۲۲. **پای هر گُلی خاریست.** (سیستانی)
۲۴۷۲۳. **پای همه را از این‌جا بریده است.** (خوانساری)
۲۴۷۲۴. **پایه‌ی‌امنیّت از هر منصبی بالاترست.** (صائب: ۶۸۸، تکمله)
۲۴۷۲۵. **پایه‌ی بهار شَره، هرکه بترسه خره، هرکه نترسه هم خره.** (بیرجندی)
۲۴۷۲۶. **پایه‌ی‌بهار یک شاخ بز را می‌گیرد، یک شاخش را نمی‌گیرد.** (بیرجندی)
۲۴۷۲۷. **پایه‌ی عمر گرانمایه بر آب است بر آب.** (فروغی بسطامی)
۲۴۷۲۸. **پایه‌ی‌عزّت بلندی گیرد از افتادگی.** (صائب: ۳۲۶۳، تکمله)
۲۴۷۲۹. **پاییز برای فقیر آمد.** (کردی)
۲۴۷۳۰. **پاییز که پلو می‌پزی به فکر بهار هم باش که زنبیل به دوش از این خانه به آن خانه باید بروی.** (مازندرانی)
۲۴۷۳۱. **پاییز که زیاد می‌پزی، بهار را به یاد داشته باش.** (سوادکوهی)
۲۴۷۳۲. **پاییز گرده (نان) بخور و کَردگری (کرت بندی) کن، بهار شِنگ بخور و آبیاری کن.** (ملایری)
۲۴۷۳۳. **پاییزون لاله‌زاره من نمیرُم / زمستون عشق و یاره من نمیرُم.** (تهرانی)
۲۴۷۳۴. **پایی که بر آن داده بر سگ دَم قصّاب‌خانه هم نداده.** (ایزدخواستی)
۲۴۷۳۵. **پایی که به راه راست برود، به سنگ نمی‌خورد.** (آذری)
۲۴۷۳۶. **پایی که زیاد این طرف و آن طرف می‌رود، روی نجاست می‌رود.** (ترکمنی)
۲۴۷۳۷. **پایی که زیاد بگردد، به آن سنگ می‌خورد.** (آستارایی)
۲۴۷۳۸. **پایی که شب گشت به گُه مالیده می‌شود.** (کرمانجی)
۲۴۷۳۹. **پایی که عجله بکند، پیچ می‌خورد.** (آذری)
۲۴۷۴۰. **پایین ابرو، چشم است.** (لری)
۲۴۷۴۱. **پایین بروی شیربرنجه، بالا هم بروی شیربرنجه.** (گلبافی)
۲۴۷۴۲. **پایین پا خوابیده، گوز توی سرش خورده.** (فرهنگ‌نامه، کوچه، تهرانی)
۲۴۷۴۳. **پایین پایین جا نیست، بالا بالا راه نیست.** (کوچه)
۲۴۷۴۴. **پایین پایین‌ها نمی‌نشیند (نمی‌خوابد)، بالا بالاها هم جا (راه) نیست.** (کوچه، دهخدا، شکورزاده، عوام، گیلکی، بهمنیاری)
۲۴۷۴۵. **پایین‌تر از ته‌دیگ، دیگ است.** (مازندرانی)
۲۴۷۴۶. **پایینت را هم دیدیم بالات را هم دیدیم.** (دهخدا)
۲۴۷۴۷. **پایین‌تر پایین‌تر، از روده‌ی سگ هم پایین‌تر؟** (آذری)
۲۴۷۴۸. **پایین‌ترها نمی‌نشینم، بالاترها هم، جایی برای من نیست.** (آذری)
۲۴۷۴۹. **پایین تف کنی ریش است، بالا سبیل.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه)
۲۴۷۵۰. **پایین حسین‌آباد دلبر، بالا حسین‌آباد دلبر.** (سیستانی)
۲۴۷۵۱. **پایین خودش نمی‌نشیند، بالا دیگران نمی‌گذارند.** (هزاره‌ای)
۲۴۷۵۲. **پایین که نمی‌شینم، بالا که جایی نیست / اطلس که نمی‌پوشم، خارا (کمخام) که متاعی نیست.** (دامغانی، کرمانی، شهربابکی)
۲۴۷۵۳. **پایین نشسته دلش روی بالکن است.** (رامسری)
۲۴۷۵۴. **پایین نمی‌نشیند بالا هم جا نیست.** (بهمنیاری)
۲۴۷۵۵. **پپ*گوشت نمی‌شود و دشمن هم دوست.** (سیستانی)
۲۴۷۵۶. **پپلس*خانه‌ی‌خود، به از حلیم غیر.** (اوزی)
۲۴۷۵۷. **پت‌پت کاچی را می‌خواهم نفس برآمد، قاب پلو را نمی‌خواهم قمچی (شلاق) به‌دنبالش.** (بیرجندی)

۲۴۷۵۸. **پُتکش پر است.** (عوام)
۲۴۷۵۹. **پتک و سندان.** (بختیاری)
۲۴۷۶۰. **پُت گربه آزار، مراق (استفراغ) می‌آورد.** (کرمانی)
۲۴۷۶۱. **پتوی و لب جوی پودینه دارند.** (افغانی)
۲۴۷۶۲. **پته‌اش به آب دریا (عند) می‌خورد.** (عوام)
۲۴۷۶۳. **پته*اش (پته‌ام) روی آب افتاد.** (لکی، اصفهانی)
۲۴۷۶۴. **پته‌اش را رو آب ریخت.** (شیرازی)
۲۴۷۶۵. **پته‌اش را نمی‌خوانند.** (عوام)
۲۴۷۶۶. **پته‌ای (حواله) بود گاو جوید.** (بیرجندی)
۲۴۷۶۷. **پته پوته را روی داریه ریختند.** (تهرانی)
۲۴۷۶۸. **پُتی از خرس گر کنی مفت است.** (کرمانی)
۲۴۷۶۹. **پچ پچ خانه‌ی ملاّ را خراب کرد.** (همدانی)
۲۴۷۷۰. **پچ پچ زن‌ها و کشمکش مردها.** (بختیاری، بروجردی)
۲۴۷۷۱. **پچ‌پچ کننده را گردن می‌پیچد.** (گیلکی)
۲۴۷۷۲. **پخت باید زر را تا تاج را در خور شود.** (عنصری: ۴۷، دهخدا)
۲۴۷۷۳. **پختگی انگور را زندانی خم کرده‌است.** (بیدل: ۲۴۰، امثال‌موزون)
۲۴۷۷۴. **پختم و گذاشتم دم بکشد، خوش به حال خورنده‌اش.** (آذری)
۲۴۷۷۵. **پختن دیگ نیک‌خواهان را / هرچه رخت سراست سوخته به.** (فرهنگ‌نامه)
۲۴۷۷۶. **پختن نان را به دست نانوا بده، یک نان هم کمتر.** (رامسری)
۲۴۷۷۷. **پختن یک چارک برنج کدبانو نمی‌خواهد و مردِ راه به‌جاده نیازی ندارد.** (کلاردشتی)
۲۴۷۷۸. **پخته پنیر و نان خمیر.** (خزینه)
۲۴۷۷۹. **پخته‌خور و کناره‌گرد.** (بیرجندی)
۲۴۷۸۰. **پخته مردی و سخته سخنی است.** (نامه‌ی داستان)
۲۴۷۸۱. **پخته نتوان کرد ز آتش آرزوی خام را.** (بیدل: ۷۲، امثال‌موزون)
۲۴۷۸۲. **پخته نشده از دیگ می‌کشد.** (لری)
۲۴۷۸۳. **پخته و ساخته می‌خواهد.** (نامه‌ی داستان)
۲۴۷۸۴. **پخته‌ی کار عشق را فکر زیان و سود نیست.** (صفا، امثال‌موزون)
۲۴۷۸۵. **پدر آدم را می‌کشد، بعد به آدم تسلیت می‌گوید.** (لری)
۲۴۷۸۶. **پدر آدم یک بار می‌میرد.** (سوادکوهی)
۲۴۷۸۷. **پدر آزاله*، مادر تپاله، تو از کجا درآمدی گل لاله؟** (همدانی)
۲۴۷۸۸. **پدر آهسته آهسته می‌کند، هفت مرتبه می‌کند.** (مازندرانی)
۲۴۷۸۹. **پدر از همسایه‌ها برای درو کردن یاور خبر می‌کند، پسر داس پنهان می‌کند.** (آذری، گیلکی)
۲۴۷۹۰. **پدر اسب، جو است.** (ترکمنی)
۲۴۷۹۱. **پدرانمان در یک مسجد نماز نخوانده‌اند.** (نهاوندی)
۲۴۷۹۲. **پدر بداخلاق پسرها را دلگیر می‌کند، پسر بد پدر را زمین‌گیر.** (کرمانجی)
۲۴۷۹۳. **پدر بد چه در قبرستان چه در اتاق پذیرایی.** (لری)
۲۴۷۹۴. **پدر برای کسی میراث نمی‌شود.** (کهگیلویه)
۲۴۷۹۵. **پدر بشو تا قدر پدر بدانی، مادر بشو قدر مادر را.** (آذری)
۲۴۷۹۶. **پدر به خاطر نداشتن تنبان خوشه‌چینی نمی‌کرد ولی دختر کذیر*بهبهانی می‌خواست.** (لری)
۲۴۷۹۷. **پدر به فرزندش باغ می‌بخشد، امّا پسر خوشه‌ای را از پدر دریغ می‌کند.** (قشقایی، آذری)
۲۴۷۹۸. **پدر به قاضی، بچّه به بازی.** (هزاره‌ای)
۲۴۷۹۹. **پدر بیامرز یک عباسی می‌خواهد تا جواب سلام بدهد.** (خوانساری)
۲۴۸۰۰. **پدر بی‌برادر پسر عمو (عمو، عموزاده) فراوان (بسیار).** (لری، کردی، روانسری، بختیاری، نهاوندی)
۲۴۸۰۱. **پدرِ پدرت از پدرِ پدرم طلب داشت.** (بختیاری)
۲۴۸۰۲. **پدر، پسر، روح‌القدس، آشه را بخور هیچی نپرس.** (تهرانی)
۲۴۸۰۳. **پدر پیشه، تبر تیشه.** (دهخدا، لارستانی، شکورزاده، کوچه)
۲۴۸۰۴. **پدرت از گرسنگی مرد، داشت و نخورد؟** (نامه‌ی‌داستان)
۲۴۸۰۵. **پدرت اسب یدک داشت چه به من؟ / پدرم باغ ونک داشت چه به تو؟** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۲۴۸۰۶. **پدرت بسوزد آش کشک پدنه (پونه).** (شهربابکی)
۲۴۸۰۷. **پدرت بسوزد اشکنه، آمدی توی گلّه‌ی هزار میش هم پیدایم کردی.** (شهربابکی)
۲۴۸۰۸. **پدرت بسوزد کچلی، از همه دردی بدتری.** (گلبافی)
۲۴۸۰۹. **پدرت بمیرد به تو بی‌توجّهی می‌کنند، مادرت بمیرد به تو محبّت می‌کنند.** (ترکمنی)
۲۴۸۱۰. **پدرت بود کدخدا مَردی / تو به قربان گوز او گردی.** (شیرازی)
۲۴۸۱۱. **پدرت، پدربیامرزی درست نکرد که خودت درست کنی.** (لری)
۲۴۸۱۲. **پدرت، پشت سرت.** (بختیاری)
۲۴۸۱۳. **پدرت پیاز، مادرت سیر، از کجا شکرخند بار آمدی؟** (آذری)
۲۴۸۱۴. **پدرت پیاز، مادرت سیر، تو از کجا شده‌ای گل نیشکر؟** (آذری)

۲۴۸۱۵. **پدرت پیاز و مادرت سیر است پس این بوی خوب را از کجا آورده‌ای؟** (خوزستانی)
۲۴۸۱۶. **پدرت داشت و نخورد؟** (کردی)
۲۴۸۱۷. **پدرت را اگر ندیده‌بودی، می‌گفتی چکمه‌ی او را سگ برده‌است.** (لنگرودی)
۲۴۸۱۸. **پدرت را دیده‌بودی؟** (سمنانی، گیلکی)
۲۴۸۱۹. **پدرت را سماور گنده سوخت؟** (کرمانی)
۲۴۸۲۰. **پدرت سیاه مادرت سیاه، چه‌طور تو سفید به دنیا آمدی؟** (ترکمنی)
۲۴۸۲۱. **پدرت سیر، مادرت پیاز، تو از کجا آمدی گل و ریحان؟** (ارومیه‌ای)
۲۴۸۲۲. **پدرت که پیر شد از او بگریز.** (ترکمنی)
۲۴۸۲۳. **پدرت که پیر شد نوکر نمی‌خواهی، زنت که پیر شد سگ نیاز نداری.** (ترکمنی)
۲۴۸۲۴. **پدرت که پیر شده برده نگیر، مادرت که پیر شد کنیز نگیر.** (ترکمنی)
۲۴۸۲۵. **پدرت کیست که مادرت باشد؟** (قمی)
۲۴۸۲۶. **پدر تلیت کرده و پسر خورده؟.** (آذری)
۲۴۸۲۷. **پدرت مرده‌باشد و آزاردهنده هم داشته باشی.** (لری)
۲۴۸۲۸. **پدر تو مرده، پدر شناس تو باشد.** (تایبادی)
۲۴۸۲۹. **پدر چوبی‌ام را نگو تا پدر طلایی‌ات را دشنام ندهم.** (بختیاری)
۲۴۸۳۰. **پدر چوپان، مادر قوتان*.** (هزاره‌ای)
۲۴۸۳۱. **پدر چه قصّاب پسر چه گوشت‌خوار.** (کرمانی، کوچه، سیرجانی)
۲۴۸۳۲. **پدر خطا باش، مادر خطا نی (نباش).** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۴۸۳۳. **پدر خوب است و مادر نازنین است / برادر میوه‌ی‌روی زمین است.** (اصفهانی)
۲۴۸۳۴. **پدر خوبه که مادر خیلی بهتر / نهال عمر ما باشد برادر.** (هزاره‌ای)
۲۴۸۳۵. **پدر خوش‌حال است (که) پسر (ش) بقّال است.** (مازندرانی، رامسری، گیلکی)
۲۴۸۳۶. **پدر خویش باش اگر مردی.** (دهخدا، بهمنیاری، حییم، هبله‌رودی، مثمر)
۲۴۸۳۷. **پدر خویش و مادر خویش، شوهر خویش خویش خویش.** (یزدی)
۲۴۸۳۸. **پدردار خطا نمی‌کند، بی‌پدر وفا نمی‌کند.** (بختیاری)
۲۴۸۳۹. **پدردار را شب اوّلش بس است.** (هزاره‌ای)
۲۴۸۴۰. **پدردار و بی‌پدر همگی می‌گویند بابا (بابا بابا می‌گویند).** (دزفولی، لری)
۲۴۸۴۱. **پدر در اندیشه‌ی‌نگاه‌داری کشت است، پسر در غم پیمانه‌کردن.** (رامسری)
۲۴۸۴۲. **پدر دنگ دنگ، پسر خیک خیک.** (شکورزاده)
۲۴۸۴۳. **پدر را به فرزند باشد توان.** (فردوسی: ۱۹، دهخدا، بهمنیاری)
۲۴۸۴۴. **پدر راضی باشد، خدا راضی است، مادر راضی باشد پیامبر راضی است.** (ترکمنی)
۲۴۸۴۵. **پدر راضی، خدا راضی.** (تاجیکی)
۲۴۸۴۶. **پدر را عسل بسیار است، امّا فرزند گرمی‌دار است.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰، عوام، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، حییم، کوچه)
۲۴۸۴۷. **پدر را کک و مادر را شپش می‌خورد، آن‌وقت نام دختر هست گلی خانم.** (رامسری)
۲۴۸۴۸. **پدر را می‌کند رسوا، پسر چون ناخلف باشد.** (آفرین لاهوری، شکورزاده)
۲۴۸۴۹. **پدر زر است و برادر زر است و مادر زر.** (افغانی، بیرجندی)
۲۴۸۵۰. **پدرزن خوب از دو جو رعیتی بهتر است.** (بختیاری)
۲۴۸۵۱. **پدرزن یا مادرزنت دوستت دارد.** (لری)
۲۴۸۵۲. **پدر سگ (را) ببین زیرزمین را کجا ساخته؟** (کوچه)
۲۴۸۵۳. **پدر سگی دست‌مایه نمی‌خواهد.** (شهربابکی)
۲۴۸۵۴. **پدرسوختگی مایه نمی‌خواهد.** (شکورزاده)
۲۴۸۵۵. **پدرش از بی‌خری سوار چینه می‌شد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۴۸۵۶. **پدرش با پدرم در یک مسجد نماز نخوانده‌است.** (هزاره‌ای)
۲۴۸۵۷. **پدرش بز کوهی شکار کرده که خودش شکار کند.** (اندیمشکی)
۲۴۸۵۸. **پدرش بسم‌الله بلد نیست، امّا پسرش یاسین می‌خواند.** (اهری)
۲۴۸۵۹. **پدرش خوب است که خودش خوب است.** (بختیاری، لری)
۲۴۸۶۰. **پدرش در توبره می‌خوابد، پسرش کاروان‌سرا قیمت می‌کند.** (شیروانی)
۲۴۸۶۱. **پدرش را حراج کرد.** (بختیاری)
۲۴۸۶۲. **پدرش را گم کرده (از یاد برده).** (سمنانی)
۲۴۸۶۳. **پدرش را می‌فروشد امّا به قیمتی که خریدار ندارد.** (نامه‌ی داستان)
۲۴۸۶۴. **پدرش را ندیده‌بود، ادعّای پادشاهی می‌کرد.** (سمنانی)
۲۴۸۶۵. **پدرش را ندیده که می‌گوید من دختر شاه هستم.** (مازندرانی)

۲۴۸۶۶. **پدرش را نمی‌شناسد.** (الیکایی، تایبادی)
۲۴۸۶۷. **پدرش را نمی‌شناسد، ادّعای شاهزادگی می‌کند.** (بهمنیاری)
۲۴۸۶۸. **پدرش، شکمش است.** (بختیاری)
۲۴۸۶۹. **پدرش گوز، مادرش گوز، خودش بچّه‌ی امروز.** (سیرجانی)
۲۴۸۷۰. **پدرش نجدی (است) مادرش عربی (است).** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۲۴۸۷۱. **پدرشو قدر پدر را بدان، مادرشو قدر مادر را بدان.** (آذری)
۲۴۸۷۲. **پدر صد تومان می‌داد پسرش یک شب بیرون نماند، وقتی که ماند چه یک شب چه صد شب.** (تهرانی)
۲۴۸۷۳. **پدرِعشق بسوزد که درآمد پدرم.** (شهریار؛ غزلیات: ۱۴۵، شکورزاده)
۲۴۸۷۴. **پدر عشق بسوزد که مرا رسوا کرد.** (تهرانی)
۲۴۸۷۵. **پدر عمری نان به فرزند می‌دهد، فرزند یک روز نمی‌تواند نان به پدر بدهد.** (لارستانی)
۲۴۸۷۶. **پدر، فرزند خود را می‌شناسد.** (کردی کلهری)
۲۴۸۷۷. **پدر فرزند را روی طلا و مادر روی پوسته‌ی‌برنج نگاه می‌دارد.** (رامسری)
۲۴۸۷۸. **پدر فقیرم (گدایم) را (ناسزا) نگو تا پدر شاهت را (ناسزا) نگویم.** (بختیاری، نامه‌ی‌داستان)
۲۴۸۷۹. **پدر قباله‌ی‌کسی نمی‌شود.** (بختیاری)
۲۴۸۸۰. **پدر قصّاب و بچّه‌ی گوشت نخور.** (بوشهری، کردی)
۲۴۸۸۱. **پدر قمی مادر قمی، بچّه‌اش می‌شه آقُمقمی.** (یزدی)
۲۴۸۸۲. **پدر کار می‌کند، ولی پسر با داس هدر می‌دهد.** (مازندرانی)
۲۴۸۸۳. **پدر کش پادشاهی را نشاید / اگر شاید به شش ماه هم نپاید.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۱۳، تاجیکی)
در اصل: **کزین کودک جهانداری نیاید/ پدرکُش پادشاهی را نشاید**
۲۴۸۸۴. **پدر کشته را کی بوَد آشتی.** (فردوسی، شکورزاده، بهمنیاری، افغانی، تهرانی، دهخدا)
۲۴۸۸۵. **پدر کُشتی و تخم کین کاشتی.** (فردوسی، فرهنگ‌نامه، نامه‌ی‌داستان، افغانی، تهرانی)
۲۴۸۸۶. **پدر کلبه‌ی‌نی ای دارد، دختر شال ترمه به سر می‌کند.** (آملی)
۲۴۸۸۷. **پدر کمک می‌آورد، پسر داس برنج‌بری را مخفی می‌کند.** (گیلکی)
۲۴۸۸۸. **پدر که زن گیرد (کرد)، پدر اندر است.** (افغانی، تاجیکی، شکورزاده)
۲۴۸۸۹. **پدر که ناخلف افتد، پسر چه کار کند؟** (عوام، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۴۸۹۰. **پدر که نبود به پدرخوانده باید گفت بابا.** (مازندرانی)
۲۴۸۹۱. **پدر که نبود، به شوهرمادر باید گفت آقا جان.** (یوشی)
۲۴۸۹۲. **پدر گدای من (نوکرم) را فحش نده، تا پدر پادشاه (خان) تو را فحش ندهم.** (تایبادی، آذری)
۲۴۸۹۳. **پدر گرچه باشد تو را شهریار / همان نسل خالو بیاید به کار.** (هزاره‌ای)
۲۴۸۹۴. **پدر گُنه کند و فرزند گیر افتد.** (کردی)
۲۴۸۹۵. **پدر گوشت نخورد (نخور)، فرزند (پسر) قصّاب است.** (کرمانشاهی، بختیاری)
۲۴۸۹۶. **پدرم آشغاله، ننه‌ام زباله به من چه؟ خودم مثل گل لاله.** (تویسرکانی)
۲۴۸۹۷. **پدرم آمد پیش چشمم.** (آذری)
۲۴۸۹۸. **پدر مال تو، پول مال من.** (گیل و دیلم)
۲۴۸۹۹. **پدرم با پدرش در یک مسجد نماز نخوانده.** (هزاره‌ای)
۲۴۹۰۰. **پدرم بمیرد بهتر است تا مادرم / دستم بشکند بهتر است تا پایم.** (بختیاری)
۲۴۹۰۱. **پدرم تب کرد و مرد.** (بیرجندی)
۲۴۹۰۲. **پدرم چنان عیّار بود چونه‌های خمیر را می‌شمرد، مادرم این چنین عیّار بود از چونه‌ها می‌برید (را زیاد می‌کرد).** (آذری)
۲۴۹۰۳. **پدرم، خدا.** (بختیاری)
۲۴۹۰۴. **پدرم خدا و مادرم کدخداست.** (ایذه‌ای)
۲۴۹۰۵. **پدرم را با پدرت می‌خواهی چه‌کار؟ خودم را با خودت بگو.** (اهری)
۲۴۹۰۶. **پدرم را کشتم که به روح پدرم قسم بخورم.** (ساوه‌ای)
۲۴۹۰۷. **پدرمردن راست باشد، صورت خراشیدن آسان است.** (آملی)
۲۴۹۰۸. **پدر مردن میراث است، آب دیده ضایع مکن.** (افغانی)
۲۴۹۰۹. **پدرمرده آرام گرفته (تحمّل داشت)، آش و گوشت‌خور آرام نمی‌گیرد (تحمّل ندارند).** (کردی کلهری، کرمانشاهی، لکی)
۲۴۹۱۰. **پدر مرده‌ای را به چین گاو زاد.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۳۰)
۲۴۹۱۱. **پدر مرده بیدار شده، امّا اونی که مشغول خوردن است بیدار نشده.** (سنقری)
۲۴۹۱۲. **پدرمرده را سایه بر سر فکن.** (سعدی، شکورزاده)

۲۴۹۱۳. **پدرمرده، مردم‌آزار می‌شود.** (آذری)
۲۴۹۱۴. **پدرم روضه‌ی رضوان به دو گندم بفروخت / ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم.** (حافظ: ۲۳۴)
۲۴۹۱۵. **پدرم زن گرفت و دعوا را خرید.** (آذری)
۲۴۹۱۶. **پدرم فقط جلوی مادرم شیر است.** (آبادانی)
۲۴۹۱۷. **پدرم قصّاب، من نعلبندی، یعنی چه؟** (مازندرانی)
۲۴۹۱۸. **پدرم که مرد، بیماری‌اش چه غُده چه دُمل.** (نهاوندی)
۲۴۹۱۹. **پدرم گفته کور باش، هرکه آمد بزن.** (آذری)
۲۴۹۲۰. **پدرم مُرد؛ حالا چه از تبِ سرد چه از تبِ گرم.** (کوچه)
۲۴۹۲۱. **پدرم مرد و بخت از من برگشت.** (لری، ایلامی)
۲۴۹۲۲. **پدرم می‌زند که لاغرم، مادرم می‌زند که پرخورم.** (فرهنگ‌نامه، بختیاری، لری)
۲۴۹۲۳. **پدرم نوکر اربابش، من هم نوکر اربابم.** (آذری)
۲۴۹۲۴. **پدرم همچین وصیتی نکرده.** (کوچه)
۲۴۹۲۵. **پدر می‌بیند، پسر عاشق می‌شود.** (گیلکی)
۲۴۹۲۶. **پدر می‌کند، فرزند می‌کشد.** (لری، بختیاری)
۲۴۹۲۷. **پدر نان جو خست* می‌کند، پسر لب ور می‌چیند.** (مازندرانی)
۲۴۹۲۸. **پدر ندیده‌ای، گمان داری شاه‌قلی هم پدر است؟** (آذری)
۲۴۹۲۹. **پدر و پسر، مادر و دختر.** (آملی)
۲۴۹۳۰. **پدر و مادر باشند، دهان خوردن نداشته باشند.** (ترکمنی)
۲۴۹۳۱. **پدر و مادر به اولاد بسته‌اند، اولاد به سگ.** (دهخدا، حییم، عوام، شکورزاده، کوچه)
۲۴۹۳۲. **پدر و مادر پیدا نمی‌شوند.** (هزاره‌ای)
۲۴۹۳۳. **پدر و مادر پیری باشد سیری نیست.** (گیلکی)
۲۴۹۳۴. **پدر و مادر تخت آفریده‌اند، بخت نیافریده‌اند.** (آذری)
۲۴۹۳۵. **پدر و مادر جواهر (میوه‌های) نایابند.** (کوچه)
۲۴۹۳۶. **پدر و مادر درِ مسجد هستند، نه می‌توان کند نه می‌شود سوخت.** (بیرجندی)
۲۴۹۳۷. **پدر و مادر، در یک شب می‌میرند.** (سرخه‌ای)
۲۴۹۳۸. **پدر و مادر دوست بدون رشوه هستند.** (تبریزی)
۲۴۹۳۹. **پدر و مادرش را به یک پول کاشی می‌فروشم.** (سمنانی)
۲۴۹۴۰. **پدر و مادرش را ندیده.** (آملی، دامغانی)
۲۴۹۴۱. **پدر و مادرش را نشناسی گویی لایق پادشاهی و بیگ شدن است.** (آذری)
۲۴۹۴۲. **پدر و مادر، عاشقِ بی‌عارند.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه، عوام)
۲۴۹۴۳. **پدر و مادر، عاشقِ کورند.** (کرمانی)
۲۴۹۴۴. **پدر و مادر میوه‌ی بهشتی است.** (هزاره‌ای)
۲۴۹۴۵. **پدر و مادر میوه‌ی‌نایابند.** (دهخدا، شکورزاده، هزاره‌ای)
۲۴۹۴۶. **پدر و مادر نوکری بی‌جیره و مواجبند.** (آذری)
۲۴۹۴۷. **پدر و مادر نیاموخته را، روزگار می‌آموزد.** (گیل و دیلم)
۲۴۹۴۸. **پدر و مادر هر چند پیر باشند، بودنشان از نبودشان بهتر است.** (کردی)
۲۴۹۴۹. **پدر و مادر هر چند پیر باشند، روحشان جوان است.** (کردی)
۲۴۹۵۰. **پدره می‌گه یاعلی، پسره می‌زنه فرق علی.** (تهرانی)
۲۴۹۵۱. **پدر و مادر دوستانی بی‌رشوه هستند.** (آذری)
۲۴۹۵۲. **پدر نیاموخته را، روزگار می‌آموزد.** (گیلکی)
۲۴۹۵۳. **پدر یتیمان است و شوهر بیوه‌زنان.** (سیرجانی)
۲۴۹۵۴. **پدر یتیمان بودم، مادر بیوه زنان.** (بختیاری)
۲۴۹۵۵. **پدری که افتاد به مردن، خوب است زودتر بمیرد.** (لری)
۲۴۹۵۶. **پدری که زن گرفت، برای فرزندانش پدرخوانده می‌شود.** (مازندرانی)
۲۴۹۵۷. **پدری که فحش نمی‌خورد، مثل اسبی است که قُشقُن*ندارد.** (نهاوندی)
۲۴۹۵۸. **پدری که گوشت نمی‌خورد فرزند قصّاب پس می‌اندازد.** (کردی کلهری)
۲۴۹۵۹. **پدری که می‌خواهد بمیرد، یک روز زودتر.** (لری)
۲۴۹۶۰. **پُدُند* قحبه و قِچّ* قرمساق / بَنه*مرد است ظالم کُنده‌ی تاق (تاک).** (بیرجندی)
۲۴۹۶۱. **پدید آید آن‌گه که مس یا زرند؟** (سعدی؛ بوستان: ۱۳۳)
۲۴۹۶۲. **پدید است مقدار هرکس ز دور.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۲۴۹۶۳. **پذیرایی از مهمان وظیفه‌ی‌مرد است.** (ترکمنی)
۲۴۹۶۴. **پراکنده روزی پراکنده دل.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۳، بهمنیاری، حییم، افغانی، دهخدا، خزینه)
۲۴۹۶۵. **پُر بالا مپر که پَر و بالت می‌سوزد.** (شکورزاده)
۲۴۹۶۶. **پر به کلاهش زد و رفت.** (هزاره‌ای)
۲۴۹۶۷. **پَرپَر، آسمان پَر.** (املی)
۲۴۹۶۸. **پر پرواز بدهی یا ندهی پرواز می‌کنم.** (آذری)
۲۴۹۶۹. **پُر پُر هم برادر خالی است.** (کرمانی)
۲۴۹۷۰. **پرپره‌ی چرخ آسیاب، شوهردو روزه‌ای.** (آذری)
۲۴۹۷۱. **پر پیشه و کم روزی است.** (مهابادی)
۲۴۹۷۲. **پرتقال آخرش قال است.** (رامسری)
۲۴۹۷۳. **پرتو خورشید را آیینه سازد گرم‌تر.** (اقدس، امثال‌موزون)

۲۴۹۷۴. **پرتو خورشید را از خانه‌ی‌ویران چه باک؟** (صائب: ۲۵۰۵، امثال‌موزون)

۲۴۹۷۵. **پرتو خورشید را نتوان به زیر پا گرفت / عشق اگر رو بر زمین ماند همان تاج سراست.** (بیدل: ۳۲۴، افغانی، امثال‌موزون)

۲۴۹۷۶. **پرتو مهتاب با دزدان کند کار عسس.** (صائب: ۲۳۳۱، تکمله)

۲۴۹۷۷. **پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بد است / تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است.** (سعدی؛ گلستان: ۶۱، دهخدا)

۲۴۹۷۸. **پر جبرییل دارد.** (تهرانی)

۲۴۹۷۹. **پر جیره در خانه است.** (افغانی)

۲۴۹۸۰. **پر چشمیِ غربال از تنگ‌چشمی آسیاب است.** (کوچه، عوام، خزینه، شکورزاده)

۲۴۹۸۱. **پرچیم شخ* ستون آسمان است.** (مازندرانی)

۲۴۹۸۲. **پرچین را پرچین دزد می‌برد، وای به حال چلکاچین*.** (مازندرانی)

۲۴۹۸۳. **پرچین (زمین) کناره دارد، آدم تبار دارد.** (مازندرانی)

۲۴۹۸۴. **پرحرفی به قرآن خوش است.** (بهمنیاری)

۲۴۹۸۵. **پر خام مباش می‌پزندت / پر پخته مباش می‌خورندت.** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)

۲۴۹۸۶. **پُرخوار لاغر است.** (شکورزاده)

۲۴۹۸۷. **پر خوردن راه اجل را نمی‌گیرد.** (افغانی)

۲۴۹۸۸. **پر خوردن ماهی تپیدن، کم خوردن آهو پریدن.** (افغانی)

۲۴۹۸۹. **پر خورده، پر آرمان*.** (تاجیکی)

۲۴۹۹۰. **پر خوردی به سر و کلّه‌ات زد.** (گیلکی)

۲۴۹۹۱. **پرخور صوفی، بدنام بنگی.** (تاجیکی)

۲۴۹۹۲. **پرخور که پشت بشقاب برنج می‌نشیند، نمی‌داند کی تمام می‌شود؟** (بویراحمدی)

۲۴۹۹۳. **پرخور ملاّ، بدنام چرسی.** (افغانی)

۲۴۹۹۴. **پرخور و میان خواب.** (لری)

۲۴۹۹۵. **پرخوری آدم را از کم خوردن هم محروم می‌کند.** (ارومیه‌ای)

۲۴۹۹۶. **پرخوری آفت جان است.** (افغانی)

۲۴۹۹۷. **پرخوری، درمانی.** (افغانی)

۲۴۹۹۸. **پرخوری ژنده پیل باشی تو / کم‌خوری جبرییل باشی تو.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۹۰، شکورزاده)

در اصل: **چون خوری بیش، پیل باشی تو**

۲۴۹۹۹. **پُر دان و کم گوی.** (تاجیکی)

۲۵۰۰۰. **پردرد پرگو (هم) می‌شود.** (گیلکی، رامسری)

۲۵۰۰۱. **پر در نیاورده پرواز کردن گرفته‌است.** (گیلکی)

۲۵۰۰۲. **پر دَمَد از مور چو مرگش رسد.** (کوچه)

۲۵۰۰۳. **پَردَمَد از مورچه چو مرگش در رسد.** (شکورزاده)

۲۵۰۰۴. **پُر دویدن، کفش و جوراب پاره می‌کند.** (کندلوسی)

۲۵۰۰۵. **پرده از روی کار برنگرفت.** (انوری: ۵۰۰)

۲۵۰۰۶. **پرده برروی دیگران بکشید، تا خدا پرده به کارتان بیندازد.** (هزاره‌ای)

۲۵۰۰۷. **پرده‌پوشی بر خطای خود خطای دیگر است.** (خوشدل، شکورزاده)

۲۵۰۰۸. **پرده‌ی حشمت برنا داشته بهتر.** (تاریخ بیهقی: ۷۲۸)

۲۵۰۰۹. **پرده‌ی خوابش ز بیداری فزون‌تر می‌شود/ هرکه ترک عالم اسباب نتوانست کرد.** (صائب:۱۱۵۶)

۲۵۰۱۰. **پرده‌ی‌دیگران بکن تا پرده‌ات را خدا کند.** (افغانی)

۲۵۰۱۱. **پرده‌ی‌شب را فروغ صبح سازد تار و مار.** (صائب: ۵۸۱، امثال‌موزون)

۲۵۰۱۲. **پرده‌ی‌کس را (مردم) مدر تا پرده‌ات ماند به‌جای.** (دهخدا، بهمنیاری، حییم، شکورزاده، هبله‌رودی)

۲۵۰۱۳. **پرده‌ی‌مردم دریدن، پرده‌ی‌عیب خودست.** (صائب: ۲۳۷۰، تکمله)

۲۵۰۱۴. **پرده‌ی‌هفت رنگ در مگذار / تو که در خانه بوریا داری.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۷)

۲۵۰۱۵. **پر را بیختم، کم را آویختم.** (شهربابکی)

۲۵۰۱۶. **پررو به بهشت می‌رود، کم‌رو به جهنّم می‌ماند.** (آذری)

۲۵۰۱۷. **پُرزرنگی، مایه‌ی جوان‌مرگی است.** (کرمانی)

۲۵۰۱۸. **پرسان پرسان به کعبه بتوان (می‌توان، توان) رفتن.** (دهخدا، بهمنیاری، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، آذری)

۲۵۰۱۹. **پرسان، پرسان به مکّه رفتن آسان.** (افغانی)

۲۵۰۲۰. **پُرسان پُرسان تا استانبول می‌توان رفت.** (آذری)

۲۵۰۲۱. **پرسان پرسان می‌روند (به) هندوستان.** (حییم، دهخدا، شکورزاده، کوچه، تهرانی)

۲۵۰۲۲. **پرسان پرسان می‌شود به انتهای دنیا رفت.** (لری)

۲۵۰۲۳. **پُرس بنی‌اسراییلی می‌کنی.** (لری)

۲۵۰۲۴. **پرس (پرسش) همسایه را از همسایه می‌کنند.** (حییم، کوچه)

۲۵۰۲۵. **پرستارزاده نیاید به کار / اگرچه بوَد زاده‌ی‌شهریار.** (فردوسی، خزینه)

۲۵۰۲۶. **پرستو پر بزن آهنگر گاو می‌دوشد.** (مازندرانی)

۲۵۰۲۷. **پرستو فکر نمی‌کرد روزی در ایوانی بلند خانه کند و برای بچّه‌اش گهواره ببندد.** (سیرجانی)

۲۵۰۲۸. **پُر سخن گفتن نشان جاهلی است.** (شکورزاده)

۲۵۰۲۹. **پرسش تلخ کردی، منتظر جواب شیرین و خوب نباش.** (ترکمنی)

۲۵۰۳۰. **پرسش شب اوّل قبر را از همسایه می‌کنند.** (خوانساری)
۲۵۰۳۱. **پرسش کلید دانش است.** (شکورزاده)
۲۵۰۳۲. **پرسش و کشش.** (نامه‌ی داستان)
۲۵۰۳۳. **پرسون پرسون رفتیم، خانه‌ی‌عمّه (خاله) کلثوم.** (اصفهانی، گرمساری)
۲۵۰۳۴. **پرس همسایه را از خر بکن.** (لری)
۲۵۰۳۵. **پرسه می‌روم به عوضی، عروسی می‌روم به هر هوسی.** (یزدی)
۲۵۰۳۶. **پرسه‌هایمان را زدیم امّا نشدیم.** (تهرانی)
۲۵۰۳۷. **پرسید: «از بد بالاتر چیست؟» گفتند: «بدتر.»** (شکورزاده)
۲۵۰۳۸. **پرسید: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «از امام‌زاده عبّاس.» گفت: «از بوی دهانت پیداست.»** (فرهنگ‌نامه، تهرانی)
۲۵۰۳۹. **پرسید: «اسب‌های بزرگان چه‌طور شد؟» گفت: «آدم‌های بزرگ سوار شدند و رفتند.»** (تهرانی)
۲۵۰۴۰. **پرسید: «بدی؟ یا بدگو داری؟» گفت: «بد نیستم بدگو دارم.»** (تهرانی)
۲۵۰۴۱. **پرسید: «دیشب چی داشتید؟» گفت: «هیچ چی.» گفت: «باز به شما، ما هیچ هیچ چی نداشتیم.»** (تهرانی)
۲۵۰۴۲. **پرسید: «رُبع داری؟» جواب داد: «داریم امّا نه به این غلیظی.»** (تهرانی)
۲۵۰۴۳. **پرسید: «شیخ‌الاسلام خانه است؟» گفت: «شیخش هست، امّا اسلامش نمی‌دانم.»** (تهرانی)
۲۵۰۴۴. **پرسیدم از هلال که چرا قامتت خم است؟ / آهی کشید و گفت که ماه مُحرم است.** (هزاره‌ای)
۲۵۰۴۵. **پرسیدم: «حال شغال شالکو، * چه‌طوره؟» گفت: «اگر سگ‌های رشت بگذارند.»** (گیلکی)
۲۵۰۴۶. **پرسیدند: «از بد بالاتر چیست؟» جواب داد: «بدتر.»** (تهرانی)
۲۵۰۴۷. **پرسیدند: «بچّه‌ات از چی خراب شد؟» جواب داد: «از کم‌رویی.»** (تهرانی)
۲۵۰۴۸. **پرسیدند: «حرف حساب را کجا دیدی؟» گفت: «بغل زور آویزان بود داشت می‌رفت.»** (الیکایی)
۲۵۰۴۹. **پرسیدند: «رفیق بهتر است یا برادر؟» گفت: «برادری که رفیق باشد.»** (تهرانی)
۲۵۰۵۰. **پرسیدند: «شغال می‌دود، یا زوزه می‌کشد؟» گفتند: «از این دُم بریده هرچه بگویی برمی‌آید.»** (اصفهانی)
۲۵۰۵۱. **پرسیدند: «صالح چگونه امام‌زاده‌ای است؟» گفت: «نگاه کن به زوآرش.»** (آذری)
۲۵۰۵۲. **پرسیدند: «عاقل‌تر از همه‌ی‌شما کدام است؟» جواب داد: «آن یکی که جلوتر از همه است و غل و زنجیر به پا دارد.»** (آذری)
۲۵۰۵۳. **پرسیدند: «مادرزن، زن می‌شود؟» گفت: «ما کردیم و شد.»** (بهمنیاری، کوچه)
۲۵۰۵۴. **پرسیدن عیب نیست (نباشد).** (تاجیکی، هزاره‌ای، افغانی)
۲۵۰۵۵. **پرسیدن یاران کهن، رسم قدیم است.** (کمال‌خجندی)
۲۵۰۵۶. **پرسیده به کعبه می‌توان رفت.** (مثمر، هبله‌رودی)
۲۵۰۵۷. **پرسیده پرسیده مکّه را یافته‌اند.** (تاجیکی)
۲۵۰۵۸. **پر سیمرغ به آتش می‌مالم تا جانانه‌ام بیاید.** (افغانی)
۲۵۰۵۹. **پرشده را حوصله از سر مریز.** (زلالی: ۱۷۹)
۲۵۰۶۰. **پُرش رفته و کمش مانده.** (عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، بهمنیاری)
۲۵۰۶۱. **پرشک* که شام نمی‌شه، داماد که پشت نمی‌شه.** (تفرشی)
۲۵۰۶۲. **پر شکمش نان دوغ است ولی نمی‌داند باوانش* کجاست.** (کرمانشاهی)
۲۵۰۶۳. **پرشِ گربه تا در انبار است.** (آمره‌ای)
۲۵۰۶۴. **پرش ما را هم گرفت.** (اراکی)
۲۵۰۶۵. **پرش می‌سوزد که این‌جا بیاید.** (افغانی)
۲۵۰۶۶. **پر طاووس است جانش را وبال.** (صفایی، امثال‌موزون)
۲۵۰۶۷. **پرطاووس بُوَد آفت جان طاووس.** (عطار، شکورزاده)
۲۵۰۶۸. **پر طاووس گردد جدول اوراق دیوان‌ها.** (بیدل: ۸۱ امثال‌موزون)
۲۵۰۶۹. **پر طاووس محال است مگس ران نشود.** (صائب: ۱۷۴۳، تکمله)
۲۵۰۷۰. **پر طاووس می‌خواهی؟ رنج سفر هندوستان بکش.** (افغانی)
۲۵۰۷۱. **پرطاووس وبال طاووس است.** (شکورزاده، دهخدا)
۲۵۰۷۲. **پر طمع را دروغ‌گو بازی می‌دهد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۵۰۷۳. **پر عقاب، آفت عقاب شد.** (خاقانی: ۱۵۶، دهخدا، تکمله، حییم، عوام، شکورزاده)
۲۵۰۷۴. **پر غاز قانون می‌نویسد.** (آذری)
۲۵۰۷۵. **پر کاهی که وزن او عیان است / چو در چشم اوفتد کوهی گران است.** (روشنی همدانی، تکمله)
۲۵۰۷۶. **پَر کرکس، دشمن کرکس.** (هزاره‌ای)
۲۵۰۷۷. **پُرکس، پُر غم.** (مازندرانی)
۲۵۰۷۸. **پُرکس و بی‌کسیم.** (اصفهانی)

۲۵۰۷۹. **پر کهنه شد تیمم اکنون وضو به دریا.** (بیدل: ۱۱۷، امثال‌موزون)
۲۵۰۸۰. **پُر گفتن به قرآن می‌برازد.** (تهرانی)
۲۵۰۸۱. **پُر گفتن مایه‌ی خودستایی است.** (افغانی)
۲۵۰۸۲. **پُرگفتن به قرآن خوش است.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، کوچه)
۲۵۰۸۳. **پُرگو، خطاگو.** (خور و بیابانکی، نایینی)
۲۵۰۸۴. **پُرگو غلط‌گو می‌شود.** (بیرجندی)
۲۵۰۸۵. **پُرگوی، بیشتر گیر می‌افتد.** (آذری)
۲۵۰۸۶. **پُرگوی، دشمن کام است.** (دهخدا، شکورزاده)
۲۵۰۸۷. **پُرگویی ابله اثر طبع سقیم است.** (بیدل: ۱۷۶، امثال‌موزون)
۲۵۰۸۸. **پُرگویی به قرآن خدا خوش است.** (بختیاری، آملی، کردی، کرمانشاهی)
۲۵۰۸۹. **پُرگویی دشمن کار است.** (افغانی، بهمنیاری)
۲۵۰۹۰. **پُرگویی، گوساله را به گرگ می‌دهد.** (آذری)
۲۵۰۹۱. **پُر مپر که پر و بالت می‌سوزد.** (بهمنیاری)
۲۵۰۹۲. **پر مذبذب مباش و سرگردان.** (اوحدی)
۲۵۰۹۳. **پُرمشتری است امّا تنهایی می‌خوابد.** (مازندرانی)
۲۵۰۹۴. **پُر معده باشد ز حکمت تهی.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۶)
۲۵۰۹۵. **پر مگس را که نمی‌توان بست و در کوزه‌ی عسل را رویش گذاشت.** (سمنانی)
۲۵۰۹۶. **پر من است که بر من است.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۲۵۰۹۷. **پر نخور ک.. تَرَک*می کنی (می گیری).** (گیلکی)
۲۵۰۹۸. **پرندگان از منقار به دام می‌افتند، آدم از زبان.** (آذری، قشقایی)
۲۵۰۹۹. **پرنده از بالِ خود کرایه نمی‌گیرد.** (ترکمنی، گنبدکاووسی)
۲۵۱۰۰. **پرنده از پروازش پیداست، احمق از سخن گفتنش.** (ترکمنی)
۲۵۱۰۱. **پرنده از قِبَل گرگ سیر می‌شود.** (ترکمنی)
۲۵۱۰۲. **پرنده از لانه پرواز می‌کند.** (مرندی)
۲۵۱۰۳. **پرنده‌ای است گوشت می‌خورد، پرنده‌ای است گوشتش را می‌خورند.** (آذری، کردی)
۲۵۱۰۴. **پرنده‌ای که از دست گریخت، باز نمی‌گردد.** (ترکمنی)
۲۵۱۰۵. **پرنده‌ای که تو گرفتی، من قبلاً بال و پرش را کنده‌بودم.** (قشقایی)
۲۵۱۰۶. **پرنده‌ای که دهانش باز است، گرسنه نمی‌ماند.** (قشقایی)
۲۵۱۰۷. **پرنده با بالش پرواز می‌کند.** (آذری)
۲۵۱۰۸. **پرنده باید بال داشته‌باشد و آدمی اسب.** (قشقایی)
۲۵۱۰۹. **پرنده به بال، آدمی‌زاد همّت.** (شوشتری)
۲۵۱۱۰. **پرنده را از دستش پرانده و حالا به‌به می‌گوید.** (آذری)
۲۵۱۱۱. **پرنده را باید در لانه‌اش گرفت.** (آذری)
۲۵۱۱۲. **پرنده روی درخت پیر یک بار می‌نشیند.** (ترکمنی)
۲۵۱۱۳. **پرنده همراه با گله‌ی پرنده‌ها زیباتر است.** (لکی)
۲۵۱۱۴. **پرنده‌ی آسمان را می‌فروشد.** (خوزستانی)
۲۵۱۱۵. **پرنده‌ی اصیل که در دام افتاد، دیگر پر و بال نمی‌زند.** (دیلم‌ولیراوی)
۲۵۱۱۶. **پرنده‌ی امیدوار به خانه‌ی کعبه می‌رسد.** (گنبدکاووسی، ترکمنی)
۲۵۱۱۷. **پرنده‌ی اهلی صاحبش را می‌زند.** (ترکمنی)
۲۵۱۱۸. **پرنده‌ی بهار سنگ بیابان است.** (مرندی)
۲۵۱۱۹. **پرنده‌ی تنها لانه نمی‌سازد.** (آذری)
۲۵۱۲۰. **پرنده‌ی (حیوان) شکاری، نوکش (ناخنش) کج است.** (کرمانجی)
۲۵۱۲۱. **پرنده‌ی دانا از نوکش به دام می‌افتد.** (گرمی‌ای)
۲۵۱۲۲. **پرنده‌ی زیرک از منقارش به تله می‌افتد.** (آذری)
۲۵۱۲۳. **پرنده‌ی شوم (بد) همیشه روی درخت بی‌خاصیّت (بد) می‌نشیند.** (دیلم‌ولیراوی، دشتستانی)
۲۵۱۲۴. **پرنده‌ی کوچک وقتی به تله می‌افتد، می‌گوید: «استخوانم و پوست.» وقتی آزاد می‌شود، می‌گوید: «وزن کنید پیه‌ام را.»** (گیلکی)
۲۵۱۲۵. **پرنده‌ی گوشت‌خوار (میوه‌خوار) منقارش (نوکش) خمیده (کج) است.** (لری، بویراحمدی، سنقری، بختیاری، ایلامی، کرمانشاهی)
۲۵۱۲۶. **پروا چه از محک، زر کامل عیار را؟** (امثال‌موزون)
۲۵۱۲۷. **پروازبندی کرده‌است.** (کرمانی)
۲۵۱۲۸. **پرواز را به خاطر بسپار، پرنده مردنی است.** (فروغ فرخزاد، کوچه)
۲۵۱۲۹. **پرواز گنجشک تا لب بام است.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۲۵۱۳۰. **پرواز نمی‌خواهد شاهین ترازوها.** (بیدل: ۱۷، امثال‌موزون)
۲۵۱۳۱. **پروانه‌ام و عادت من سوختن خویش.** (وحشی، امثال‌موزون)
۲۵۱۳۲. **پروانه چراغ حرم و دیر نداند.** (عرفی، امثال‌موزون)
۲۵۱۳۳. **پروانه چون برآید هرگز به چرخ پروین؟** (ناصرخسرو: ۲۳۸، دهخدا)
۲۵۱۳۴. **پروانه را چه حاجتِ پروانه‌ی دخول؟** (سعدی؛ کلیات: ۵۴۰، امثال‌موزون)
۲۵۱۳۵. **پروانه‌ی پر سوخته، محتاج کفن نیست.** (فرقتی، امثال‌موزون، شکورزاده)

۲۵۱۳۶. **پروای باد نیست چراغ مزار را.** (صائب: ۳۴۸، تکمله، امثال‌موزون)

۲۵۱۳۷. **پروای خار و خس نبود گردباد را.** (صائب: ۳۳۶، امثال‌موزون)

۲۵۱۳۸. **پروای سیل نیست زمین بلند را.** (صائب، شکورزاده)

۲۵۱۳۹. **پر و بال در خود جمع کرده‌است.** (مازندرانی)

۲۵۱۴۰. **پر و بالش شکسته (ریخته).** (هراتی، قمی)

۲۵۱۴۱. **پر و بالی باز کرده.** (نامه‌ی داستان)

۲۵۱۴۲. **پر و پا برایش چیده‌اند.** (کرمانی)

۲۵۱۴۳. **پر و پاچه‌ی‌خیلی سفیدی دارد، شلیته‌ی‌کوتاه هم می‌پوشد.** (گیلکی)

۲۵۱۴۴. **پر و پای لاک‌پشت برای قاصدی خوب است.** (لکی)

۲۵۱۴۵. **پروردگارا در درّه نگه دارش.** (کهگیلویه)

۲۵۱۴۶. **پرورده را دسترنج بیاموز.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۰)

۲۵۱۴۷. **پَروَرَک* دِه سگک را تا بگیره لنگک را.** (بیرجندی)

۲۵۱۴۸. **پَرهای کلاغ را پیش کلاغ هم نمی‌کنند.** (شوشتری)

۲۵۱۴۹. **پرهیز ارمنی را می‌خورد و روزه مسلمان را.** (آذری)

۲۵۱۵۰. **پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت / بگریز از آن مگس که بر مار نشست.** (دیوان شمس: رباعیات، دهخدا، فرهنگ‌نامه، نامه‌ی‌داستان)

در اصل: **پرهیز از آن گلی که با خار نشست**

۲۵۱۵۱. **پرهیز، برخیز.** (افغانی)

۲۵۱۵۲. **پرهیز کن از جهل به آموختن.** (ناصرخسرو: ۸۷)

۲۵۱۵۳. **پرهیز کن از صحبت پیمان‌شکنان.** (حافظ: ۲۶۷، دهخدا، بهمنیاری، عوام، شکورزاده، افغانی)

۲۵۱۵۴. **پرهیزگار بی‌دانش را زاهد مدان.** (قابوس‌نامه: ۵۴)

۲۵۱۵۵. **پرهیز نصف علاج است.** (افغانی)

۲۵۱۵۶. **پری با آدمی دمساز کی شد؟** (نظامی: ۸۷ شکورزاده)

۲۵۱۵۷. **پری با دیو کی کرد آشنایی؟** (عبید: ۱۵۷، امثال‌موزون)

۲۵۱۵۸. **پری با دیو کی گردد هم آغوش؟** (شکورزاده، عوام)

۲۵۱۵۹. **پری بلنده هم زیاد پول داشت.** (تهرانی)

۲۵۱۶۰. **پری، پری، من هم هستم.** (سنگسری)

۲۵۱۶۱. **پریدن گربه تا سر چینه است.** (بروجردی)

۲۵۱۶۲. **پری‌رو تابِ مستوری ندارد / چو بندی در، سر از روزن درآرد.** (جامی؛ یوسف و زلیخا: ۵۹۲، کوچه، شکورزاده، جامی، امثال‌موزون، نامه‌ی‌داستان)

۲۵۱۶۳. **پریشان دل، پریشان می‌کند هم‌صحبت خود را.** (میرزا باقراصفهانی، شکورزاده)

۲۵۱۶۴. **پریشان کرده‌ای زلف دو تا را / مگر کوری، نمی‌بینی خلا را؟** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)

۲۵۱۶۵. **پریشان می‌شود لشگر، علم چون سرنگون گردد.** (صائب: ۱۳۸۰)

۲۵۱۶۶. **پریشان می‌نویسد کلک موج احوال دریا را.** (بیدل: ۱۲۷، امثال‌موزون)

۲۵۱۶۷. **پریشان نیستی می‌گو پریشان / از ایشان نیستی می‌گو از ایشان.** (بهمنیاری)

۲۵۱۶۸. **پری طلبیده‌بودند، دیو پدیدار شد.** (ابومسلم‌نامه: ۴۵۳/۴)

۲۵۱۶۹. **پری قسمت (نصیب) حبشی می‌شود.** (شکورزاده)

۲۵۱۷۰. **پُز دادن و خودنمایی آدمی را قولنج می‌کند.** (آذری)

۲۵۱۷۱. **پزد گور سوزد، دیگ قلندر جوشد.** (تاجیکی)

۲۵۱۷۲. **پزش عالی است ولی نصف شکمش خارک نرسیده است.** (خوزستانی)

۲۵۱۷۳. **پزشک که در خانه باشد، همه بیمار می‌شوند.** (خرّمی)

۲۵۱۷۴. **پزشکی که باشد به تن دردمند / ز بیمار چون باز دارد گزند؟** (فردوسی: ۲۰۳۵، شکورزاده)

۲۵۱۷۵. **پزشکی نه خوب آید از میزبان.** (گرشاسب‌نامه: ۲۸، دهخدا، حییم)

۲۵۱۷۶. **پز عالی، جیب خالی.** (بهمنیاری، دهخدا، عوام، تهرانی، شکورزاده، کوچه، افغانی)

۲۵۱۷۷. **پُز عالی جیب خالی، به فدات جان و سرم / قدّ صنّار چی میخای نسیه برایت بخرم؟** (شکورزاده، کوچه)

۲۵۱۷۸. **پزم ببین چه عالیه، افسوس که جیبم خالیه.** (یزدی)

۲۵۱۷۹. **پز می‌دهد و شپش می‌کشد.** (بختیاری)

۲۵۱۸۰. **پس، اخ و تف.** (دهخدا)

۲۵۱۸۱. **پس از الفت قفس هم آشیان است.** (کلیم همدانی: ۲۵۸، تکمله)

۲۵۱۸۲. **پس از باد، باران است.** (ترکمنی)

۲۵۱۸۳. **پس از باران برای چوپان کپنک (نمد) می‌برد.** (آمره‌ای)

۲۵۱۸۴. **پس از پایان کار ابریشم، قربان سوراخ ک..نت.** (گیلکی)

۲۵۱۸۵. **پس از پاییز، کرفس تر؟** (بختیاری)

۲۵۱۸۶. **پس از پیری فرستادنش مکتب.** (خوزستانی)

۲۵۱۸۷. **پس از تو جهان را چه ماتم چه سور؟** (فردوسی: ۲۱۷۸، دهخدا)

۲۵۱۸۸. **پس از خندیدن بسیار، گریستن را مترصّد باید بود.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۴، تکمله)

۲۵۱۸۹. **پس از خوردن آش، چمچه فراوان می‌شود.** (مازندرانی)
۲۵۱۹۰. **پس از دشواری آسانی است ناچار.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۰، شکورزاده)
۲۵۱۹۱. **پس از رفتنت نام ماند به‌جای.** (فردوسی، دهخدا)
۲۵۱۹۲. **پس از رنگ سیه، رنگی دگر نیست.** (عطار؛ خسرونامه: ۱۵۱)
۲۵۱۹۳. **پس از سال‌ها و ماه‌ها خواستیم نمازی بگزاریم آن‌را هم شیطان نگذاشت.** (آذری)
۲۵۱۹۴. **پس از سختی به آسانی رسد تن.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت۹۱۲)
۲۵۱۹۵. **پس از سی سال این معنی محقق شد به خاقانی / که سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی.** (خاقانی: ۴۱۴، خزینه)
۲۵۱۹۶. **پس از سی سال چاروداری الاغ خود را نشناخته‌است.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، کاشمری)
۲۵۱۹۷. **پس از شب‌نشینی عروسی (داستان‌گویی) عروسی مادرِکور اوغلی است.** (مازندرانی)
۲۵۱۹۸. **پس از صد، گاه رفتن پیش آمد / سفر را مرد دوراندیش باید.** (رفسنجانی)
۲۵۱۹۹. **پس از عروسی تنبک؟** (فرهنگ‌نامه)
۲۵۲۰۰. **پس از عروسی، نقاره؟** (کوچه)
۲۵۲۰۱. **پس از قرنی شنبه به نوروز می‌افتد.** (کوچه، دهخدا، عوام)
۲۵۲۰۲. **پس از گذشتن سال، سلام علیک.** (کردی)
۲۵۲۰۳. **پس از گل در چمن بلبل مخواناد.** (سعدی؛ کلیات: ۶۸۶)
۲۵۲۰۴. **پس از گناه کردن چارزانو زدن چه حاجت؟** (تاجیکی)
۲۵۲۰۵. **پس از گوزیدن تنگی ک..ن چه فایده؟ پس از ریدن، شستن؟** (ترکمنی)
۲۵۲۰۶. **پس از ما گو جهان را آب گیرد.** (دهخدا، بهمنیاری، حییم)
۲۵۲۰۷. **پس از مردن، از کوری می‌ترسی؟** (گیلکی)
۲۵۲۰۸. **پس از مرده گریه چه فایده؟** (لری)
۲۵۲۰۹. **پس از مرگ جوانان گل مماناد.** (سعدی؛ کلیات: ۶۸۶، بهمنیاری، شکورزاده)
۲۵۲۱۰. **پس از مرگ سهراب، نوش‌دارو؟** (کوچه، جیرفتی)
۲۵۲۱۱. **پس از مرگ عدو خوش می‌توان زیست.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۵۲۱۲. **پس از من گو جهان را آب گیرد (بگیرد).** (شکورزاده، کرمانی، عوام)
۲۵۲۱۳. **پس از هفتاد، برفی افتاد.** (بختیاری)
۲۵۲۱۴. **پس از یک عمر گدایی، هنوز نمی‌داند شب جمعه کی است.** (کوچه)
۲۵۲۱۵. **پس‌انداز امروز، دستگیر فرداست.** (افغانی)
۲۵۲۱۶. **پس‌انداز یک ساله‌ی مورچه را بقّال یک‌بار به ترازو می‌گذارد.** (آذری)
۲۵۲۱۷. **پس‌اندازی که از آن استفاده نشود نصیب دیگران می‌شود.** (سیستانی)
۲۵۲۱۸. **پسا (نوبت) رقص ما هم می‌شود.** (عوام)
۲۵۲۱۹. **پس این که هست، (این‌را) گاو ریده؟** (هبله‌رودی، کوچه)
۲۵۲۲۰. **پسِ بار بیشتر از پیشِ بار است.** (لری)
۲۵۲۲۱. **پس بد مطلق نباشد در جهان / هم به نسبت باشد این‌را هم بدان.** (مولوی؛ مثنوی: ۶۵/۴، بهمنیاری)
۲۵۲۲۲. **پس برآمد پوستین رنگین شده / که منم طاووس علیین شده.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۲۲/۳)
۲۵۲۲۳. **پس بگو یک عمر وراجی کرد.** (کوچه)
۲۵۲۲۴. **پس بگویند یوزباشی مُرده‌است دیگر.** (کوچه)
۲۵۲۲۵. **پس بیایید سرکچل را شانه کنید.** (لری)
۲۵۲۲۶. **پسِ پایش را باید داغ کنند.** (جیرفتی)
۲۵۲۲۷. **پس‌پسکی آدم را بالای درخت می‌فرستد.** (رامسری)
۲۵۲۲۸. **پس‌پسکی از بام به زیر افتاد.** (سمنانی)
۲۵۲۲۹. **پس پس‌ها، زن مگس‌ها.** (جیرفتی)
۲۵۲۳۰. **پسِ پیری، ختنه‌سوری؟** (افغانی)
۲۵۲۳۱. **پس پیری، خیال امیری؟** (افغانی)
۲۵۲۳۲. **پسِ پیری، نقل‌خوردن؟** (افغانی)
۲۵۲۳۳. **پستان در قبرستان، پیش بی‌باغ و بوستان.** (افغانی)
۲۵۲۳۴. **پستانش از گریبانش بیرون زده‌است.** (زرقانی)
۲۵۲۳۵. **پستانش شیردار شده.** (قشقایی)
۲۵۲۳۶. **پستانش مثل خایه‌ی قوچ است.** (سیرجانی)
۲۵۲۳۷. **پستانش مثل کیسه‌ی خاکشیر است.** (سیرجانی)
۲۵۲۳۸. **پستانک، برای بچّه پستان شیردار نمی‌شود.** (گیل و دیلم)
۲۵۲۳۹. **پستان مادرش را گاز گرفته است.** (حییم، دهخدا، بهمنیاری، سهیلی، شیرازی، خوانساری، خوزستانی، کردی، قشقایی، تهرانی)
۲۵۲۴۰. **پستان‌هایش را به کتف ریخته‌است.** (سمنانی)
۲۵۲۴۱. **پستان‌های مادر را ول کرده، تخم‌های پدر را چسبیده‌است.** (آذری)
۲۵۲۴۲. **پست سازد شعله را خاکستر از افتادگی.** (صائب: ۳۲۶۳، امثال‌موزون)
۲۵۲۴۳. **پست فطرت هوس گوشه‌ی عزلت نکند.** (کلیم، امثال‌موزون)

۲۵۲۴۴. **پستو بپّا، پیشتو بپّا، گوزتو رها.** (تهرانی)
۲۵۲۴۵. **پَست و بلند زمانه سوهان است.** (صائب: ۸۴۷ تکمله)
۲۵۲۴۶. **پُست و مقام مانند لُنگ حمّام است.** (رامسری)
۲۵۲۴۷. **پسته‌ای را که نباشد لب خندان پوچ است.** (ناصح، امثال‌موزون)
۲۵۲۴۸. **پسته بگذار، گُل بچین.** (گیلکی)
۲۵۲۴۹. **پسته که بی‌موقع بخندد، پوک می‌شود.** (سمنانی)
۲۵۲۵۰. **پسته‌ی بی‌مغز اگر (چون) لب وا کند رسوا شود.** (عوام، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۵۲۵۱. **پس جواب احمق، اولی‌تر سکوت.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۸۶۶/۴)
۲۵۲۵۲. **پس‌خانه را به پیش‌خانه باخته.** (تهرانی)
۲۵۲۵۳. **پس‌خوان را به پیش‌خوان زد و رفت.** (عوام)
۲۵۲۵۴. **پس‌خیز پیش‌رو است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مشمر)
۲۵۲۵۵. **پس دست کم بگو ساعت چند است؟** (کوچه)
۲۵۲۵۶. **پس دیگر نورِ علی نور.** (کوچه)
۲۵۲۵۷. **پسر آن است که در بندر عربده بکشد.** (لری)
۲۵۲۵۸. **پسر آن باشد که دیگ روغن را پیدا کند، دیگ دلده (نوعی غذا) را هرکس می‌تواند پیدا کند.** (هزاره‌ای)
۲۵۲۵۹. **پسر آوردن بسیار، پسر داشتن دشوار.** (نهاوندی)
۲۵۲۶۰. **پسر، ابریشم خام است.** (هزاره‌ای)
۲۵۲۶۱. **پسر اُتُل خانِ پشکل فروش.** (بختیاری)
۲۵۲۶۲. **پسر از بی‌کسی خوار می‌شود، دختر از بی‌کسی هار.** (نهاوندی)
۲۵۲۶۳. **پسر از پدر تأسی کند و سفره باز نماید.** (آذری)
۲۵۲۶۴. **پسر از خانه‌ی پدر قهر کند زن می‌خواهد و دختر قهر کند شوهر.** (سیستانی)
۲۵۲۶۵. **پسر اصل دولت و نیک‌بختی است و دختر دل‌خوشی.** (ترکمنی)
۲۵۲۶۶. **پسر اگر به پدر نبرد اُجاق کور است.** (بختیاری)
۲۵۲۶۷. **پسر اگر مشت‌زدن را بلد بود، نمی‌پرسید پدر کجای حریف را بزنم؟** (گیلکی)
۲۵۲۶۸. **پسر با پسر، قند و عسل، دختر با دختر، کپه خاکستر.** (کوچه)
۲۵۲۶۹. **پسر بادام را خرد می‌کند و دختر آدم را.** (قشقایی)
۲۵۲۷۰. **پسر با شعور و بی‌شعور مال پدر را چه خواهد؟** (آذری)
۲۵۲۷۱. **پسر باهمّت تحفه‌ی قوم است.** (افغانی)
۲۵۲۷۲. **پسر باید باروت و سرب از جیبش بیرون آید.** (کردی)
۲۵۲۷۳. **پسر باید با ریش پدر بزرگ شود.** (بختیاری)
۲۵۲۷۴. **پسر باید عصای دست پدرش باشد.** (بختیاری)
۲۵۲۷۵. **پسر باید کمال داشته‌باشد و دختر جمال.** (قشقایی)
۲۵۲۷۶. **پسر بچّه‌ای است که پیغمبر پیدا کرده.** (رامسری)
۲۵۲۷۷. **پسر بد به‌جای پدر نماند که کمان می‌فروشد و سه قاب می‌خرد.** (لری)
۲۵۲۷۸. **پسر بدت را به آسیاب بفرست و پسر خوبت را به مجلس بزرگان.** (بختیاری)
۲۵۲۷۹. **پسر بد را به نتیجه‌اش نگاه کن، پسر خوب را به شمشیرش.** (بختیاری)
۲۵۲۸۰. **پسر بد و خوب به مال و ثروت نیازی ندارد.** (لکی، لری)
۲۵۲۸۱. **پسر برای بردن تابوت، دختر برای شیون کردن دنبال مرده خوب است.** (همدانی)
۲۵۲۸۲. **پسر بزا با هاوهوس، بدهش به دست خرمگس، خرمگس ببردش کنج قفس.** (اصفهانی)
۲۵۲۸۳. **پسر بزرگ پدر میان اُجاق پدر ریده.** (لکی)
۲۵۲۸۴. **پسر بزرگ رفت و شاگرد آسیابان شد و پسر کوچک رفت و بادام‌کش شد.** (لری)
۲۵۲۸۵. **پسر بزن*، منتظر دایی‌اش نمی‌ماند.** (آذری)
۲۵۲۸۶. **پسر به پدرش زن داد.** (لری)
۲۵۲۸۷. **پسر به پدرش گفت: «خرگوش در درزه‌ی‌ما لانه کرده.» پدر گفت: «این از کارآمدی تازه‌ی ماست.»** (کردی)
۲۵۲۸۸. **پسر به پدر نماند حرام‌زاده است.** (گیلکی)
۲۵۲۸۹. **پسر به پسر می‌رسد می‌گوید صدای دهل می‌آید.** (بختیاری)
۲۵۲۹۰. **پسر به جست و جو، دختر به شست و شو.** (بختیاری)
۲۵۲۹۱. **پسر به خانه پا گرفت، نان به سفره‌ام جا گرفت.** (بختیاری)
۲۵۲۹۲. **پسر به دایی خود می‌برد.** (بختیاری)
۲۵۲۹۳. **پسر به دست می‌آید، برادر به دست نمی‌آید (نمی‌افتد).** (آذری)
۲۵۲۹۴. **پسر بی‌لیاقت به درد نمی‌خورد، زنش بدهید تا مرد شود.** (لری)
۲۵۲۹۵. **پسر پادشاه است و دختر کاسه‌گر.** (لری)
۲۵۲۹۶. **پسر پدر بی‌عرضه، معمولاً با کمال درمی‌آید.** (رامسری)
۲۵۲۹۷. **پسرِ پدر دیده، رشید میدان جنگ، دخترِ مادر دیده، کدبانوی خوب.** (درگزی)
۲۵۲۹۸. **پسر پدر ندیده است.** (کردی)
۲۵۲۹۹. **پسرِ پسرت مال توست، ولی پسر دخترت نه.** (خوزستانی)
۲۵۳۰۰. **پسر، پسر من است، تو از او تعریف می‌کنی؟** (کردی، ایلامی)

۲۵۳۰۱. **پسر پشته‌ی‌خاکستر است و دختر تلنبار فضولات حیوانی.** (ایوانی)
۲۵۳۰۲. **پسر پول‌دار، شیرین است.** (ترکمنی)
۲۵۳۰۳. **پسر پیدا می‌شود، برادر نه.** (آذری)
۲۵۳۰۴. **پسر تخم دایی‌اش است.** (بختیاری)
۲۵۳۰۵. **پسر تنبل خوراک پلنگ می‌شود.** (بختیاری)
۲۵۳۰۶. **پسر تیرانداز باشد، چشم پدرش را در می‌آورد.** (کردی)
۲۵۳۰۷. **پسر جان، مثل ریش گاو باش.** (تویسرکانی)
۲۵۳۰۸. **پسر چراغ روشن می‌کند، دختر به درد دل پدر و مادر می‌رسد.** (دماوندی)
۲۵۳۰۹. **پسر چو ناخلف افتد پدر زند چوبش / پدر چو ناخلف افتد پسر کند ک..نش.** (شیرازی)
۲۵۳۱۰. **پسر چون کند با پدر کارزار؟** (فردوسی: ۲۲۹۵، دهخدا)
۲۵۳۱۱. **پسر چه از پشت اسب بیفتد و بمیرد و چه از پشت پدر.** (لری)
۲۵۳۱۲. **پسرِ خاله‌ی‌دسته دیزی.** (عوام، دهخدا، شهرضایی)
۲۵۳۱۳. **پسرِ خاله‌ی‌دسته دیزی، همسایه‌ی‌نجّار دهشان است.** (تهرانی)
۲۵۳۱۴. **پسرِ خاله‌ی‌عمّه‌ی گاو پدرش است.** (کرمانی)
۲۵۳۱۵. **پسرِ خوار شد چون بمیرد پدر.** (فردوسی، شکورزاده)
۲۵۳۱۶. **پسرِ خوب از زن خوب به دنیا می‌آید.** (لری)
۲۵۳۱۷. **پسرِ خوب از کودکی‌اش پیداست.** (بختیاری)
۲۵۳۱۸. **پسرِ خوب برای هر که باشد سرمایه نمی‌خواهد.** (الیگودرزی)
۲۵۳۱۹. **پسرِ خوب به پایش می‌بندند.** (بختیاری)
۲۵۳۲۰. **پسرِ خوب به دایی‌اش می‌رود.** (لری)
۲۵۳۲۱. **پسرِ خوب به دایی می‌رود و دختر خوب به عمّه.** (آذری)
۲۵۳۲۲. **پسرِ خوب ثروت پدری (مال و میراث) را برای چه می‌خواهد؟ پسر بد (تنبل) برای چه؟** (آذری، بختیاری، کردی)
۲۵۳۲۳. **پسرِ خوب خودش از دور پیداست.** (بختیاری)
۲۵۳۲۴. **پسرِ خوب را در سایه‌ی‌معرفتش بنشین که پسر بی‌لیاقت صدتایش یک ریال است.** (لری)
۲۵۳۲۵. **پسرِ خوش‌خوی یک تیکی* می‌خورد و پسر بدخوی نیم تیکی.** (هزاره‌ای)
۲۵۳۲۶. **پسردار شدی بپوش، دختردار شدی لخت شو.** (آذری)
۲۵۳۲۷. **پسرِ در پشت پدر، نامش امیرمظفّر.** (تاجیکی)
۲۵۳۲۸. **پسر در کشت‌کار، دختر در شیرخواری.** (آذری)
۲۵۳۲۹. **پسر دیگری، پسر نمی‌شود.** (آذری)
۲۵۳۳۰. **پسر را اگر تن‌پرور بار آورند درمانده می‌شود و دختر هار.** (دره‌شهری)
۲۵۳۳۱. **پسر را اگر عزیز و لوس بار آوری، عاقبت خوار و بیچاره می‌شود.** (آبدانانی)
۲۵۳۳۲. **پسر را اوّل می‌آزمایند سپس زن می‌دهند.** (بختیاری)
۲۵۳۳۳. **پسر را باید نگه‌داری نه این‌که از خود برانی.** (لری)
۲۵۳۳۴. **پسر را پدرش می‌شناسد، اسب را صاحبش.** (ترکمنی)
۲۵۳۳۵. **پسر را داشتند ختنه می‌کردند، دختر جیغ می‌کشید، گفتند: «چرا جیغ می‌زنی؟» گفت: «برای من دارند تیز می‌کنند.»** (مازندرانی)
۲۵۳۳۶. **پسر را نمی‌توان از چشم (دور) انداخت، دختر را نمی‌توان در بازار فروخت.** (آذری)
۲۵۳۳۷. **پسر روزی (هر روز) به اندازه‌ی‌دانه‌ی‌گندمی بزرگ می‌شود، دختر به اندازه‌ی‌دانه جوی.** (کردی، هزاره‌ای، بیرجندی)
۲۵۳۳۸. **پسر رو قدر مادر دان که دائم / کشد رنج پسر بیچاره مادر.** (مشهدی)
۲۵۳۳۹. **پسر ریزه برای ما شاخ درآورده.** (لری)
۲۵۳۴۰. **پسر ریشه‌ی فرز* است.** (بیرجندی)
۲۵۳۴۱. **پسر ریگ ته جوی است و دختر آب گُذار.** (فریدونی)
۲۵۳۴۲. **پسر زاییدم برای رندان، دختر زاییدم برای مردان، خودم مانده‌ام سفیل* و سرگردان.** (عوام، دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۲۵۳۴۳. **پسر زاییدم سرمایه‌ام باشد، نشد، قالی بافتم، کهنه و کرکی شد.** (قشقایی)
۲۵۳۴۴. **پسر سر پیری، فرزند ناتنی است.** (مازندرانی)
۲۵۳۴۵. **پسر سوگلی ته تغاری می‌شود و دخترِ سوگلی، دیوانه.** (ترکمنی)
۲۵۳۴۶. **پسر سیاه در چاه رفت، پسر سفید جرأت (زهره) ندارد.** (بختیاری)
۲۵۳۴۷. **پسر شاه طهماسب‌خانِ هندی است.** (سمنانی)
۲۵۳۴۸. **پسرِ شکم گُنده و کرّه‌خرِ کرک‌دار خوبند.** (لری)
۲۵۳۴۹. **پسر، شوربخت می‌میرد و عروس، نیک‌بخت.** (ترکمنی)
۲۵۳۵۰. **پسر، طبل است.** (ایلامی)
۲۵۳۵۱. **پسر، عصای پیری است.** (کوچه)
۲۵۳۵۲. **پسر عمو، دختر عمو، نه شیخ می‌خواهد نه قاضی.** (قشقایی)
۲۵۳۵۳. **پسر عمو را می‌بُریدند دختر عمو گریه می‌کرد علّت را پرسیدند، «گفت: «آخه برای من تیز می‌کنند.»** (تهرانی)

۲۵۳۵۴. **پسرعمو گُه در چشمش است.** (شوشتری)
۲۵۳۵۵. **پسر عمو مثل بچّه خوک است، موفقیّت تو را نمی‌تواند ببیند و در مرگ تو بی‌تاب است.** (ترکمنی)
۲۵۳۵۶. **پسر قوطی عطّار است، دختر کول حمّال.** (کاشانی)
۲۵۳۵۷. **پسر کاروان مصر نیست که هرآن بار اندازد.** (آذری)
۲۵۳۵۸. **پسر کدخدا شد، کدخدا اوّل ریش پدرش را برید.** (کردی)
۲۵۳۵۹. **پسر کدخدا شد و دختر کدبانو.** (لری)
۲۵۳۶۰. **پسر کو میان قلندر نشست / پدر گو، ز خیرش فرو شوی دست.** (فرهنگ‌نامه)
۲۵۳۶۱. **پسر کو ندارد نشان از پدر / تو بیگانه خوانش مخوانش پسر.** (فردوسی، بهمنیاری، کوچه، افغانی، تهرانی)
در اصل: **گر او بفکند فرو نام پدر / تو بیگانه خوانش مخوانش پسر.** (پادشاهی کی کاووس: ۱۱)
۲۵۳۶۲. **پسر که داشته باشم، زن هرجا باشد پیدا می‌شود.** (مازندرانی)
۲۵۳۶۳. **پسر که دانا باشد، بر از پدر بخورد.** (فرخی: ۱۱۴، دهخدا)
۲۵۳۶۴. **پسر که نااهل شد، پدر گوید چه کار کنم؟ / پدر که نااهل شد، پسر گوید فرار کنم.** (فسایی)
۲۵۳۶۵. **پسر که ناخلف آید، پدر چه سود کند؟** (انوری: ۵۲۳)
۲۵۳۶۶. **پسر که ناخلف افتاد، چیست جُرم پدر؟** (پروین‌اعتصامی، شکورزاده)
۲۵۳۶۷. **پسر که ناخلف افتد پدر چه کار کند؟** (شکورزاده، دهخدا)
۲۵۳۶۸. **پسر که ناخلف افتد، پدر زند چوبش / پدر که ناخلف افتد، پسر چه کار کند؟** (کوچه، امثال‌موزون، شکورزاده، سیستانی)
۲۵۳۶۹. **پسر کی هستی؟ پسر روز.** (شهربابکی)
۲۵۳۷۰. **پسر گردو، پسرِ پسر (نوه) مغز گردو است.** (بختیاری)
۲۵۳۷۱. **پسر گرز پشت شانه‌ی والدین است.** (بختیاری)
۲۵۳۷۲. **پسر گُندخور، جرأتمند نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۲۵۳۷۳. **پسر لایق، خودکار است.** (بختیاری)
۲۵۳۷۴. **پسر ما با دختر شما عقد و عروسی داره / آبادی ما با آبادی شما فاصله داره.** (بویراحمدی)
۲۵۳۷۵. **پسر مادرش است.** (سمنانی)
۲۵۳۷۶. **پسرم است، تا زن گرفت دامادم است، تا از من جدا شد همسایه‌ام است.** (لری)
۲۵۳۷۷. **پسرم، اگر کار دیگری پیدا می‌کنی، برو، برای خان نوکر پیدا می‌شود.** (ترکمنی)
۲۵۳۷۸. **پسرم بزرگ شد و خانه‌ام سر و سامانی یافت.** (لری)
۲۵۳۷۹. **پسرم، به شغل نیاکانت برو.** (میانه‌ای)
۲۵۳۸۰. **پسرم پسر خوبی باشد، خانه‌ام زیر درخت باشد.** (اهری)
۲۵۳۸۱. **پسر مثل دایی‌اش می‌شود و دختر مثل خاله‌اش.** (قشقایی)
۲۵۳۸۲. **پسرم سلامت باشد دختران پشت سر هم می‌آیند.** (آذری)
۲۵۳۸۳. **پسر مگر سر آوردی؟** (بختیاری)
۲۵۳۸۴. **پسر من درس می‌خواند، رضاخان قبول می‌شود.** (لری)
۲۵۳۸۵. **پسر من شده‌است عین جوجه خروس غریبه، هرکس می‌آید به سرش می‌زند.** (رامسری)
۲۵۳۸۶. **پسر مهربان‌تر بُد از شهریار.** (فردوسی)
۲۵۳۸۷. **پسر ناخلف، دختر بهتر.** (افغانی)
۲۵۳۸۸. **پسر نایی و نازی، دختر شیشتی و مشتی.** (گلبافی)
۲۵۳۸۹. **پسر نداره، خوشبخت نیست / زن نداره، عشرت نیست.** (گنبدکاووسی)
۲۵۳۹۰. **پسر نصفی، دختر ربعی، مرد نانی و زن هرچه دلش بخواهد می‌برد.** (لکی)
۲۵۳۹۱. **پسر نعمت، دختر رحمت.** (کرمانی، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۲۵۳۹۲. **پس رنگی، پیش رنگی، خانه کلنگی.** (بویراحمدی)
۲۵۳۹۳. **پسر نوح با بدان بنشست / خاندان نبوّتش گم شد / سگ اصحاب کهف روزی چند / پی نیکان گرفت و مردم شد.** (سعدی؛ گلستان: ۲۴۷، افغانی، عوام، بهمنیاری، دهخدا، تهرانی)
۲۵۳۹۴. **پسر نوح با بدان بنشست / دو لگد خورد و دنده‌اش بشکست.** (اصفهانی)
۲۵۳۹۵. **پسر نوح با بدان بنشست/ تخم‌مرغ برادرش بشکست.** (همدانی)
۲۵۳۹۶. **پسر نه ماه و نازی، دختر شش ماه و مشتی.** (کرمانی، سیرجانی، شهربابکی)
۲۵۳۹۷. **پسر و دختر آتش و پنبه‌اند.** (آملی)
۲۵۳۹۸. **پسر و دختر خیار سر نبریده‌اند.** (زرقانی)
۲۵۳۹۹. **پسر و دختر نیک دولت است، پسر و دختر بد محنت.** (ترکمنی)
۲۵۴۰۰. **پسر و دختر هندوانه‌ی‌سربسته‌اند.** (عوام، شکورزاده، حییم، کوچه)
۲۵۴۰۱. **پسرها پل هستند و دختران راه گذر.** (رامهرمزی)

۲۵۴۰۲. **پسره دعا کرد ننه‌اش بمیرد، باباش زن بیاورد با اون رو هم بریزد، باباش مُرد، ننه‌اش شوهر کرد، زنِ شوهر ننه‌اش درآمد.** (تهرانی)
۲۵۴۰۳. **پسره رفت دختر را ببیند، دختره رفت جنگل کنس*بچیند.** (آملی)
۲۵۴۰۴. **پسری به ننه‌اش گفت: «آخ ننه جونم ننه، موسم عیش منه، فکر زنی کن ننه که وقت زن بردنه.»** (لنجانی)
۲۵۴۰۵. **پسری که دست بزن داشته‌باشد با پدرش مشورت نمی‌کند.** (رامسری)
۲۵۴۰۶. **پسری که می‌تواند بزند، شمشیر بزرگ و کوچک برایش اهمیّت ندارد.** (علمداری)
۲۵۴۰۷. **پسری که می‌خواهد زن بگیرد بایستی دختر کمر باریک انتخاب کند.** (کازرونی)
۲۵۴۰۸. **پسر یکی باشد ولی لطفعلی باشد.** (لری)
۲۵۴۰۹. **پسری می‌خواهم پسر باشد، در آسیاها نوبت بر باشد، وگرنه به اندازه‌ی اناری در بن چنگش گرد شود.** (کردی)
۲۵۴۱۰. **پسری هست که نقله، با گفتن تمام نمی‌شه.** (ارومیه‌ای)
۲۵۴۱۱. **پس زانو منشین و غم بیهوده مخور / که ز غم خوردن تو رزق نگردد کم و بیش.** (حافظ قدسی: ۳۳۴، شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی، شهرضایی، کازرونی)
۲۵۴۱۲. **پس زانو نشسته.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۲۵۴۱۳. **پس زبان محرمی خود دیگر است / همدلی از هم‌زبانی بهتر است.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۲۰۷/۱)
۲۵۴۱۴. **پسِ سرِ خود (را) خاریده رفت.** (افغانی)
۲۵۴۱۵. **پسِ سر کسی نمی‌نشیند.** (هبله‌رودی)
۲۵۴۱۶. **پسِ سر می‌خارد.** (مثمر)
۲۵۴۱۷. **پس سلامِ الله عَلَی‌الحُسَیْن.** (کوچه)
۲۵۴۱۸. **پسش به پیشش می‌گوید هاتوتو*.** (تهرانی)
۲۵۴۱۹. **پَسش رو کرده انبونه، پیشش رو گذاشته نمونه.** (کوچه، تهرانی)
۲۵۴۲۰. **پس شُعرا آمد و پیش انبیا.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۴۱)
۲۵۴۲۱. **پسش کلوش*است.** (کردی)
۲۵۴۲۲. **پسِ شیر رفته میناز سنگ.** (گرشاسب‌نامه: ۲۳۷، دهخدا)
۲۵۴۲۳. **پس فتد آن بز که پیشاهنگ بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۱۹/۳، دهخدا، امثال‌موزون، بهمنیاری)
۲۵۴۲۴. **پَسک* او را بالو* زد.** (شیرازی)
۲۵۴۲۵. **پس کجاست سنگ شپش‌کش و چوب گربه زن او؟** (خوانساری)
۲۵۴۲۶. **پس کدامین شهر از آن‌ها خوش‌تر است / گفت آن شهری که در وی دلبر است.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۸۰۹/۳)
۲۵۴۲۷. **پس کّله‌ی‌تورا که نمی‌زنند.** (بیرجندی)
۲۵۴۲۸. **پس ک.. خر، پیش کوره‌ی‌آهنگری.** (افغانی)
۲۵۴۲۹. **پس گردن را هر چند خم بکنی پس‌گردنی می‌زنند.** (آذری)
۲۵۴۳۰. **پس گوشش فراخ است.** (زرقانی)
۲۵۴۳۱. **پس ماندنش بی‌اشکلی نیست.** (مثمر، هبله‌رودی)
۲۵۴۳۲. **پس مانده‌ی‌خوراک اسب را به گاو می‌دهند.** (قشقایی)
۲۵۴۳۳. **پس‌مانده‌ی خوک به کفتار می‌رسد.** (آذری)
۲۵۴۳۴. **پس‌مانده‌ی‌سگ قابل طهارت نیست.** (خزینه، مثمر، هبله‌رودی)
۲۵۴۳۵. **پس‌مانده‌ی غذای بهار، خورشت زمستان است.** (هزاره‌ای)
۲۵۴۳۶. **پس‌مانده‌ی‌گاو را به خر باید داد.** (دهخدا، کرمانی، کوچه، شکورزاده، هبله‌رودی، افغانی)
۲۵۴۳۷. **پس مانده‌ی‌گاو را خر را می‌خورد.** (سیرجانی)
۲۵۴۳۸. **پس مانده‌ی سگ هم سگ را شاید.** (خزینه، افغانی)
۲۵۴۳۹. **پس مثل بشنو که در افواه خاست / کاین چه بر ماست، ای برادر هم ز ماست.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴۲۹/۶)
۲۵۴۴۰. **پس مردان شدن مردی نباشد / زن آن به کِش جوانمردی نباشد.** (نظامی؛ خسرو و شیرن: ۲۱۱)
۲۵۴۴۱. **پسند تو ما را پسندیده‌است.** (خواجوی‌کرمانی: ۳۸۶، تکمله)
۲۵۴۴۲. **پسند در کار عاشقان بند است / بی‌دلان را چه کار با پند است؟** (طوطی‌نامه: ۳۸۴)
۲۵۴۴۳. **پسند کن همه‌کس را و خودپسند مباش.** (خواجه‌زاده‌ی‌کابلی، تکمله)
۲۵۴۴۴. **پسندم آن‌چه را جانان پسندد.** (باباطاهر: ۲۶۵، شکورزاده، تهرانی)
۲۵۴۴۵. **پسند مادر و خواهر جاش در گوشه، پسند پسر جاش تو آغوشه.** (آذری)
۲۵۴۴۶. **پسندیده‌ی‌تو پسندیده باشد.** (آصفی هروی، تکمله، بهمنیاری)
۲۵۴۴۷. **پَس نشین دست و دل فراخ است.** (قمی)
۲۵۴۴۸. **پس نظرگاه خدا دل، نی تن است.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۳۸/۲)
۲۵۴۴۹. **پس نمی‌دانید روزه هم دارم، خادم مسجد هم هستم.** (شکورزاده)
۲۵۴۵۰. **پس و پیشش خراب است.** (کرمانی)
۲۵۴۵۱. **پس و پیشش را از دست داد.** (گیلکی)
۲۵۴۵۲. **پس و پیش، یک قیمت است.** (سمنانی)
۲۵۴۵۳. **پسو نام اناری شده ننه، شکمم تغاری شده ننه.** (رفسنجانی)

۲۵۴۵۴. **پس هر روز روز دیگر آید.** (ویس‌و رامین: ۳۴۰)
۲۵۴۵۵. **پس همه‌ی خوبی‌ها بدی است.** (کردی)
۲۵۴۵۶. **پس یک خشت هم بگذار درش.** (کوچه)
۲۵۴۵۷. **پشتِ آبِ رفته بیل را برندار.** (افغانی)
۲۵۴۵۸. **پشت آدم به برادر گرم می‌شود نه به قبا.** (لری)
۲۵۴۵۹. **پشت اردک هرچه آب بریزی بند نمی‌شود.** (مازندرانی)
۲۵۴۶۰. **پُشتِ اسب، خیال‌انگیز، سر کوه، توفان خیز و روی دارِ قالی بادخیز است.** (ترکمنی)
۲۵۴۶۱. **پشت او به کوه گرو است.** (نهاوندی)
۲۵۴۶۲. **پشت او به کوه لار است.** (بختیاری)
۲۵۴۶۳. **پشت باران و برف آفتاب است.** (مازندرانی)
۲۵۴۶۴. **پشت‌بام را به خاطر پشه ترک نمی‌کنیم.** (یزدی)
۲۵۴۶۵. **پشت بام را خراب کردم تا برف پارو نکنم.** (ساوه‌ای)
۲۵۴۶۶. **پشت بام رندان و دزدی بوستان؟** (هبله‌رودی، خزینه، مثمر)
۲۵۴۶۷. **پشت برادر را برادر به زمین می‌گذارد.** (هزاره‌ای)
۲۵۴۶۸. **پشت بر برف بده، بر مرد نده.** (یزدی)
۲۵۴۶۹. **پشت بز، پای بز.** (مازندرانی)
۲۵۴۷۰. **پشت بندش آس* است.** (بهمنیاری، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۲۵۴۷۱. **پشت به پشت، روز آمدنی است.** (افغانی)
۲۵۴۷۲. **پشت به پشت هم داده‌اند.** (نامه‌ی داستان)
۲۵۴۷۳. **پشت به در، گوش به کلیدان.** (تایبادی)
۲۵۴۷۴. **پشت به روشنایی دارد.** (رامسری)
۲۵۴۷۵. **پشت به شاه‌کوه دارد.** (سیاستگران عصر قاجار)
۲۵۴۷۶. **پشت به شوهرت (مردت) کن، نمک توی آشت کن (بریز).** (فرهنگ‌نامه، کوچه)
۲۵۴۷۷. **پشت به کوه احد دارد.** (نامه‌ی داستان)
۲۵۴۷۸. **پشت به میر (مرد) کن، نمک توی خمیر کن.** (شهرضایی)
۲۵۴۷۹. **پشت پا بر عرشِ اعلا می‌زنم.** (احمد جام: ۳۰۰)
۲۵۴۸۰. **پشت پا بر مسند و تاج امیری می‌زنیم.** (افغانی)
۲۵۴۸۱. **پشت پا به عالم زده‌است.** (نامه‌ی داستان)
۲۵۴۸۲. **پشت پایت را نگاه کن و راه برو.** (آملی)
۲۵۴۸۳. **پشت پای تو را گاو که لگد نکرده.** (بیرجندی)
۲۵۴۸۴. **پشت پایش سیاه است.** (لری)
۲۵۴۸۵. **پشت پایش هنوز ساییده (مالیده) نشده.** (هزاره‌ای)
۲۵۴۸۶. **پشت پایم را سگ سیاه لیسیده.** (افغانی)
۲۵۴۸۷. **پشت پایی زدیم و وارستیم.** (مثمر، هبله‌رودی)
۲۵۴۸۸. **پشت پشک چه می‌دوی؟ بینی‌ات را قایم بگیر.** (افغانی)
۲۵۴۸۹. **پشت تاپو بزرگ شده.** (حییم، دهخدا)
۲۵۴۹۰. **پشت تاریکی روشنیست.** (افغانی)
۲۵۴۹۱. **پشتت به مرد کن، نمک تو دیگ کن.** (یزدی)
۲۵۴۹۲. **پشتت را به شوکن، نمک چشو کن.** (کرمانی)
۲۵۴۹۳. **پشتت را به ما کن، رویت را با خدا.** (هزاره‌ای)
۲۵۴۹۴. **پشت تلو* خیار است.** (کرمانی)
۲۵۴۹۵. **پشت تو گاو خوابیده.** (سنگسری)
۲۵۴۹۶. **پشت جوی دیم است.** (بختیاری)
۲۵۴۹۷. **پشت چشم خویش را نگاه کن.** (هراتی)
۲۵۴۹۸. **پشت چشم نازک می‌کنند.** (نامه‌ی‌داستان، شیرازی، دماوندی)
۲۵۴۹۹. **پشت چشم‌هایم باز می‌ماند.** (دهخدا، شکورزاده)
۲۵۵۰۰. **پشت خر او را سوار نمی‌کنند، می‌جهد و جلوی خر می‌نشیند.** (سمنانی)
۲۵۵۰۱. **پشت خط شخم راه می‌رود.** (مازندرانی)
۲۵۵۰۲. **پشتِ خم از مرگ رسانَد سلام.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۹۴)
۲۵۵۰۳. **پشتِ خم خاصیّت پُرباری است.** (شکورزاده، کوچه)
۲۵۵۰۴. **پشت خودت را جلوی شاخ گاو نگذار.** (بختیاری)
۲۵۵۰۵. **پشت خودم سوارش کردم، دست کرد تو جیبم.** (خوزستانی)
۲۵۵۰۶. **پشت دستت را ماچ کن که سرخچه (سرخک) نشوی.** (سیستانی)
۲۵۵۰۷. **پشت دستش داغ گذاشت.** (هزاره‌ای)
۲۵۵۰۸. **پشت دستش را جوید.** (هزاره‌ای)
۲۵۵۰۹. **پشت دستش را داغ کنی، مشتش باز نمی‌شود.** (مازندرانی)
۲۵۵۱۰. **پشت دستم را داغ کردم (گذاشتم) که دیگر نروم.** (کرمانی، قمی، آذری، آملی، کردی، سنگسری)
۲۵۵۱۱. **پشت دستم را که بو نکرده‌بودم.** (قشقایی)
۲۵۵۱۲. **پشت دست‌هایش مثل پشت سوسمار است.** (سیرجانی)
۲۵۵۱۳. **پشت دستی بر زمین نهاد.** (مثمر، هبله‌رودی)
۲۵۵۱۴. **پشت دلش خالی است.** (هزاره‌ای)
۲۵۵۱۵. **پشت دوری بکش.** (تهرانی، حییم)
۲۵۵۱۶. **پشت دیوار هم غربت است.** (آذری)
۲۵۵۱۷. **پشت را نقره باشد، لیکن نقره را پشت نباشد.** (نامه‌ی‌پارسی، خزینه)
۲۵۵۱۸. **پشت سپه‌گران سواری دارد.** (عوفی، دهخدا)
۲۵۵۱۹. **پشت سرت را مدام نگاه مکن.** (کرمانجی)
۲۵۵۲۰. **پشت‌سر خان چماقدار زیاد است.** (قشقایی)
۲۵۵۲۱. **پشت‌سر خان، کُ.. زن خان.** (تهرانی، کوچه)
۲۵۵۲۲. **پشت‌سر خر رفتن یا گوز نصیب می‌شود یا لگد.** (مازندرانی)

۲۵۵۲۳. **پشت‌سر دزد، سست است.** (کلاردشتی)
۲۵۵۲۴. **پشت سر شاه، فلانِ زنِ صدراعظم.** (کوچه)
۲۵۵۲۵. **پشتِ سرِ شاه، کُ.. زن اعتمادالدوله.** (کوچه)
۲۵۵۲۶. **پشت سر شاه، کُ.. (فلان) زن شاه.** (شیرازی، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، کوچه)
۲۵۵۲۷. **پشت سر شاه، گور پدر شاه.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۲۵۵۲۸. **پشت سر شاه هم بدگویی می کنند (خیلی حرف می‌زنند).** (آذری)
۲۵۵۲۹. **پشت سرش، خرده پنبه‌های روی پیرهنش را می‌چیند.** (مازندرانی)
۲۵۵۳۰. **پشت سرش را خاریده رفت.** (هزاره‌ای)
۲۵۵۳۱. **پشت سرش لگد می‌زند.** (هزاره‌ای)
۲۵۵۳۲. **پشت سرش نماز می‌خوانم.** (آذری)
۲۵۵۳۳. **پشت سرش هم چشم دارد.** (رامسری)
۲۵۵۳۴. **پشت سر گفتن، پشت سر خوردنه.** (گلبافی)
۲۵۵۳۵. **پشت سر ما چهارتایی می‌آیند.** (تهرانی)
۲۵۵۳۶. **پشت‌سر ماست بگویی ماست سفید است که بد نیست.** (رامسری)
۲۵۵۳۷. **پشت سر مردم حرف نزن که به آن بلا مبتلا می‌شوی.** (کهنوجی)
۲۵۵۳۸. **پشت سر مردم صفحه می‌گذارد.** (اصفهانی، دامغانی)
۲۵۵۳۹. **پشت سرِ مرده بد نباید گفت (مگو، حرف می‌زند).** (شکورزاده، بهمنیاری، اصفهانی)
۲۵۵۴۰. **پشت سر مُرده دروغ می‌گویند.** (کوچه، عوام، دهخدا، بیرجندی)
۲۵۵۴۱. **پشت سر مرده سرده.** (شهربابکی)
۲۵۵۴۲. **پشت سر مرده می‌شود دروغ زد.** (آذری)
۲۵۵۴۳. **پشت سرم می‌نشینی، می‌گویی از جلویم برخیز؟** (بختیاری)
۲۵۵۴۴. **پشت سر هیچ خفته‌ای بیداری نیست.** (کوچه)
۲۵۵۴۵. **پشت سر بز دنبه ندیدم.** (بختیاری)
۲۵۵۴۶. **پشت سنگ نگهش داشته‌اند.** (قشقایی)
۲۵۵۴۷. **پشت سیاه و سفید کنار مرده‌شورخانه معلوم می‌شود.** (بختیاری)
۲۵۵۴۸. **پشت سیاهی سفیدی است.** (رامسری)
۲۵۵۴۹. **پشت سیر را ببین، روی گرسنه را نه.** (تاجیکی، افغانی، هزاره‌ای)
۲۵۵۵۰. **پشتش باد خورده.** (قمی، سنگسری، بیرجندی، شیرازی، دهخدا)
۲۵۵۵۱. **پشتش به خاک نمی‌رسد.** (خرّمی، بهمنیاری)
۲۵۵۵۲. **پشتش به خم جنگل است.** (هزاره‌ای)
۲۵۵۵۳. **پشتش به سنگ سفت است، حریف را نمی‌بیند.** (بختیاری)
۲۵۵۵۴. **پشتش به شاه‌کوه بند (پیوند) است.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، بیرجندی)
۲۵۵۵۵. **پشتش به صحراست.** (قمی)
۲۵۵۵۶. **پُشتش به کِرْتِه*است.** (جیرفتی)
۲۵۵۵۷. **پشتش به کوه ابوقبیس است.** (تهرانی، کرمانی)
۲۵۵۵۸. **پشتش به کوه احد است.** (تهرانی)
۲۵۵۵۹. **پشتش به کوه است.** (دهخدا، اراکی، جیرفتی، افغانی، هزاره‌ای)
۲۵۵۶۰. **پشتش به کوه دماوند گرم است.** (دماوندی)
۲۵۵۶۱. **پشتش تَر است، خشتکش خیس.** (جیرفتی)
۲۵۵۶۲. **پشتش را به زمین نمی‌دهد.** (جیرفتی)
۲۵۵۶۳. **پشتش را به سنگ بزرگ تکیه داده.** (قشقایی)
۲۵۵۶۴. **پشتش را به کوه تکیه داده.** (آذری)
۲۵۵۶۵. **پشت شغال مرده را کتک می‌زند.** (تنکابنی)
۲۵۵۶۶. **پشتش فراخ است.** (زرقانی)
۲۵۵۶۷. **پشت قباله‌ی‌مادرش انداخته‌اند (افتاد).** (دهخدا، عوام، شکورزاده)
۲۵۵۶۸. **پشت قمارباز را ببین، روی تاجر ممسک را نی.** (افغانی)
۲۵۵۶۹. **پشت کاغذ در نظر چپ می‌نماید نقش راست.** (بیدل: ۱۸۰، امثال‌موزون)
۲۵۵۷۰. **پشت کفتر سبز است.** (شکورزاده، بهمنیاری، کرمانی)
۲۵۵۷۱. **پشت کوه، چوب ارچنگ*.** (گلبافی)
۲۵۵۷۲. **پشت گپ چه می‌گردی؟** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۵۵۷۳. **پشت گردن را می‌خارانَد (مخار).** (مازندرانی، هزاره‌ای)
۲۵۵۷۴. **پشت گردنش گود است.** (قشقایی)
۲۵۵۷۵. **پشت‌گوش او زردچوبه مالیده‌شده.** (رامسری)
۲۵۵۷۶. **پشت گوش او«ملا میدان» است.** (سرخه‌ای، سمنانی)
۲۵۵۷۷. **پشت گوش پهن نباش.** (بختیاری)
۲۵۵۷۸. **پشت گوش خود را داغ گذاشت.** (هزاره‌ای)
۲۵۵۷۹. **پشت گوش خود را دیدی آن‌را هم می‌بینی.** (آذری)
۲۵۵۸۰. **پشت گوشش را می‌خاراند.** (سرخه‌ای، سمنانی)
۲۵۵۸۱. **پشت گوشش فراخ است.** (بهمنیاری، شیرازی، حییم)
۲۵۵۸۲. **پشت گوشم را اندازه گرفت.** (رامهرمزی)
۲۵۵۸۳. **پشت گهواره برایش غریبی است.** (سمنانی)
۲۵۵۸۴. **پشت لاک‌پشت اگر چوب نمی‌خواهد، چرا به شالی‌زار می‌رود؟** (آملی)
۲۵۵۸۵. **پشتم چاق و پیشم لاغر است.** (لری)
۲۵۵۸۶. **پشتم را سگ می‌کِشد، جلویم را قورباغه.** (مازندرانی)
۲۵۵۸۷. **پشت مسجد شاه داد زده‌است: «آی سیب‌زمینی.»** (شکورزاده، کوچه)

۲۵۵۸۸. **پشت من و تبر قصاب.** (تاجیکی)
۲۵۵۸۹. **پشت موش گاوآهن بسته.** (رامسری)
۲۵۵۹۰. **پشت مهر مادرش انداخته‌بودند.** (کرمانی)
۲۵۵۹۱. **پشت میر، بدخور میر.** (افغانی)
۲۵۵۹۲. **پشت نام (نان) پدر چه می‌گردی؟ پدر خویش شو اگر مردی.** (افغانی)
۲۵۵۹۳. **پشت نخود سیاه روانش کرد (فرستادش).** (افغانی)
۲۵۵۹۴. **پشت ندارد همگی روست عشق.** (صفا اصفهانی)
۲۵۵۹۵. **پشت و رو باشد یکی، آیینه‌ی بی‌سیم را.** (وحید، امثال‌موزون)
۲۵۵۹۶. **پشت و رو ندارد.** (هزاره‌ای)
۲۵۵۹۷. **پشت و روی جنس دیدن بر خریدن حجّت است.** (صائب، تکمله)
۲۵۵۹۸. **پشت و روی دست خود را نمی‌شناسد.** (اهری)
۲۵۵۹۹. **پشت و روی دست را بشناس و حرف بزن.** (تاتی)
۲۵۶۰۰. **پشت و روی دستش هردو می‌بُرّد.** (اردبیلی)
۲۵۶۰۱. **پشت و روی سخن نگاه باید داشت.** (قابوس‌نامه: ۴۵)
۲۵۶۰۲. **پشت و رویشان کرده‌اند.** (کرمانی)
۲۵۶۰۳. **پشت و رویش معلوم نیست.** (دهخدا، هزاره‌ای، افغانی، شکورزاده، خوانساری، حییم)
۲۵۶۰۴. **پشت و روی کار عالم هیچ که دلخواه نیست.** (کلیم: ۱۴۶)
۲۵۶۰۵. **پشت و روی‌نامه‌ی ما هردو یک مضمون بود.** (صائب: ۲۳۳۵، تکمله، امثال‌موزون)
۲۵۶۰۶. **پشت و روی یک سکّه هستند.** (خوانساری)
۲۵۶۰۷. **پشتو زبان را اگر سلام دادی، یک تنگه تاوان دادی.** (هزاره‌ای)
۲۵۶۰۸. **پشته بیا به پشتم، دق مادرشوهر کشتم.** (لری)
۲۵۶۰۹. **پشت هر تاریکی روشنایی است.** (افغانی)
۲۵۶۱۰. **پشت هر خنده گریه و پشت هر گریه خنده‌است.** (افغانی)
۲۵۶۱۱. **پشت هفت تپّه آن هم در دل.** (لری)
۲۵۶۱۲. **پشت هفت کوه سیاه.** (بختیاری)
۲۵۶۱۳. **پشت یابو تمام شد.** (بهمنیاری)
۲۵۶۱۴. **پشت یک درخت هم پشت یک درخت است.** (سرخه‌ای)
۲۵۶۱۵. **پشتی که باد خورد، خاک نمی‌خورد.** (مازندرانی)
۲۵۶۱۶. **پشتی نرم زیر سرش است.** (اصفهانی)
۲۵۶۱۷. **پشک است و قولنج.** (هبله‌رودی، مشمر)
۲۵۶۱۸. **پشک باش به پا و قدم.** (افغانی)
۲۵۶۱۹. **پشک با مُشک برابر نمی‌شود.** (ابن‌یمین)
۲۵۶۲۰. **پشکِ تو بِه ز مُشک بیگانه.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۷۲)
۲۵۶۲۱. **پشک چون مُشک نارد بها.** (ابن‌یمین: ۳۱۵)
۲۵۶۲۲. **پشک دم سوخته واری.** (افغانی)
۲۵۶۲۳. **پشک رفیق استخوان است.** (افغانی، تاجیکی)
۲۵۶۲۴. **پشکش خوب افتاده.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۵۶۲۵. **پشک‌کُشی، شب اوّل؟** (افغانی)
۲۵۶۲۶. **پشکل بُز پشکل میش، خدای خویش، قبله به پیش، الله‌اکبر.** (کرمانی)
۲۵۶۲۷. **پشکل بز، خدا بیامرز، قبول می‌کنی قبول، قبولت نیست گلّه‌ام رفت.** (زرقانی)
۲۵۶۲۸. **پشکل بز، گه کبوتر، چوبم را بده گله‌ام رفت.** (دشتستانی)
۲۵۶۲۹. **پشکل به تنور می‌ریزد.** (کرمانی، سمنانی)
۲۵۶۳۰. **پشکل به‌جایگاه گوسفندان نمی‌برد.** (بختیاری)
۲۵۶۳۱. **پشکل (پشک) هم داخل مویز شده‌است.** (شکورزاده، بهمنیاری، شیرازی)
۲۵۶۳۲. **پشکل ترکیده، جوز درآمده‌است.** (عوام)
۲۵۶۳۳. **پشکل خر را نصف کرده‌اند.** (سمنانی)
۲۵۶۳۴. **پشکل خشک، پشکل تر، الله‌اکبر.** (سرخه‌ای)
۲۵۶۳۵. **پشکل را در شکم گوسفند گلوله کرده.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۵۶۳۶. **پشکل صد ساله را دود می‌کند.** (سرخه‌ای)
۲۵۶۳۷. **پشکل میش، پشکل بز، الله‌اکبر.** (بختیاری)
۲۵۶۳۸. **پشکل میش، پشکل بُز، الله‌اکبر، قبله به پس، قبله به پیش، الله‌اکبر، احمد نور، خاک تنور، الله‌اکبر.** (شهربابکی)
۲۵۶۳۹. **پشکل‌ها همه در جیبم، همه در فکر آجیلم.** (نهبندانی)
۲۵۶۴۰. **پشکل هم داخل مویز شده.** (سخن)
۲۵۶۴۱. **پشکلی می‌خواهد زیر کلاهش دود کند.** (بهمنیاری)
۲۵۶۴۲. **پشک، موشه از بهر خدا نمی‌گیره.** (افغانی)
۲۵۶۴۳. **پشک‌واری هر شب دنبه خواب می‌بینی؟** (افغانی)
۲۵۶۴۴. **پُشک و مشک پیش اخشمی / هردو یکسان است، چون نبود شمی.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۸۲/۲)
۲۵۶۴۵. **پشک و مشک پیشش یکی است.** (شیرازی، عوام)
۲۵۶۴۶. **پشک‌ها روی در روی، ایور زن‌ها موی دموی.** (افغانی)
۲۵۶۴۷. **پشک هفت بار جان می‌ده (دم داره).** (افغانی)
۲۵۶۴۸. **پشم از پنبه جداست.** (طوطی‌نامه، شکورزاده)
۲۵۶۴۹. **پشمالو به چاه وارد شد، دنبه‌دار به طویله رفت.** (آذری)
۲۵۶۵۰. **پشم‌اندازش بد نیست.** (عوام)
۲۵۶۵۱. **پشم برگی‌اش هنوز با خودش است.** (هزاره‌ای)

۲۵۶۵۲. **پشم پرچین نمی‌شود.** (آلاشتی)
۲۵۶۵۳. **پشم (پشمی) در کلاه ندارد (نیست).** (نامه‌ی‌داستان، خزینه، شاهد، هبله‌رودی، افغانی، نظامی، آمره‌ای، بهمنیاری)
۲۵۶۵۴. **پشمِ چی؟ کشکِ چی؟** (کوچه، خفری)
۲۵۶۵۵. **پشم را جای پنبه به کار می‌بری.** (رامسری)
۲۵۶۵۶. **پشم سیاه با شستن سفید نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۲۵۶۵۷. **پشمش بار است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۵۶۵۸. **پشمش بدان.** (نامه‌ی‌داستان، حییم)
۲۵۶۵۹. **پشمش کم شده.** (مثمر)
۲۵۶۶۰. **پشمش را باد بروت برده.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۵۶۶۱. **پشم کفلش ریخته.** (آذری)
۲۵۶۶۲. **پشم ک..ن پرچین نمی‌شود.** (مازندرانی)
۲۵۶۶۳. **پشمِ کهنه بهتر از حریر نو.** (آبادانی)
۲۵۶۶۴. **پشم گوسفند برادر پشم برّه است.** (کردی)
۲۵۶۶۵. **پشم گوسفند را که می‌چینند، بز از ترس خود را خراب می‌کند.** (اهری)
۲۵۶۶۶. **پشم (موی) او را بکشی تا آن سر محلّه می‌رود.** (گیلکی)
۲۵۶۶۷. **پشم میش آبی، لبه‌ی‌چارقد کدبانوآبی، سسبو (حشره)، تو مرا نگز تا سال نو.** (بختیاری)
۲۵۶۶۸. **پشم و پیله‌اش ریخته‌است (به باد داد).** (عوام)
۲۵۶۶۹. **پشمی از خایه (اش) کم.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد)
۲۵۶۷۰. **پشمی از خایه‌های رندان کم.** (خزینه، هبله‌رودی، مثمر)
۲۵۶۷۱. **پشمی از خایه‌ی‌رندان صفاهان کم.** (مثمر)
۲۵۶۷۲. **پشمی از خایه‌ی‌قلندر کم.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، بیرجندی)
۲۵۶۷۳. **پشمی از کُ.. مادرِ کُجی کم.** (کوچه، مثمر)
۲۵۶۷۴. **پشمی در کلاه ندارد.** (خزینه)
۲۵۶۷۵. **پشه، آقا را سیلی زده.** (گیلکی)
۲۵۶۷۶. **پشه از پیل کم زید بسیار / زان که کوته بقا بود خون‌خوار.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۴۳، فرهنگ‌نامه)
۲۵۶۷۷. **پشه‌ای به فرمان، به که فیلی نافرمان.** (بیرجندی)
۲۵۶۷۸. **پشه‌ای بیخ گوششان زنگی نمی‌کند.** (سیرجانی، گلبافی)
۲۵۶۷۹. **پشه‌ای را مناری می‌کنند.** (بیرجندی)
۲۵۶۸۰. **پشه‌ای نشست روی آرنجم، برای کار مردم زرنگم.** (لری، ایلامی)
۲۵۶۸۱. **پشه‌ای هم یک سال در خم سرکه تاب می‌آورد (صبر می‌آورد).** (بیرجندی، کرمانی)
۲۵۶۸۲. **پشّه با شب زنده‌داری خون مردمْ می‌خورد.** (صائب: ۲۹۴۹، امثال‌موزون، شکورزاده، افغانی)
۲۵۶۸۳. **پشه به پشگی چهل روز سر خم سرکه صبر می‌کند.** (رفسنجانی، سیرجانی)
۲۵۶۸۴. **پشه به خداقلی کاری نمی‌کند.** (کوچه)
۲۵۶۸۵. **پشّه به شتر گفت: «چه‌قدر ازت سواری گرفتم؟» شتر گفت: «نه از آمدنت خبر شدم، نه از رفتنت.»** (شهربابکی)
۲۵۶۸۶. **پشه پر زده نمی‌تواند (نمی‌توانست).** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۵۶۸۷. **پشه توی دماغش رفته.** (جیرفتی)
۲۵۶۸۸. **پشه توی کلاهم افتاد.** (دلیجانی)
۲۵۶۸۹. **پشّه چو پر شد بزند پیل را / با همه تندی (مردی) و صلابت که اوست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۴، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه، همدانی، رفسنجانی، هبله‌رودی)
۲۵۶۹۰. **پشه چه بر درخت بنشیند و چه برخیزد.** (نامه‌ی داستان)
۲۵۶۹۱. **پشه چیست که عطسه‌اش باشد؟** (لامردی)
۲۵۶۹۲. **پشه خودش چیزی نیست، حال آدم را به هم می‌زند.** (لری)
۲۵۶۹۳. **پشه خیست گوش مه گزید.** (افغانی)
۲۵۶۹۴. **پشه در دهانش نمی‌میرد (می‌میرد).** (قشقایی، آذری، لری، ایلامی)
۲۵۶۹۵. **پشه در شیره می‌نشیند.** (تاجیکی)
۲۵۶۹۶. **پشه در مقابل باد تاب نیارد.** (شکورزاده)
۲۵۶۹۷. **پشه را به لاغریش نگاه نکن، برو تو بحر نیشش.** (شکورزاده، کوچه)
۲۵۶۹۸. **پشه را در (میان، روی) هوا نعل می‌کند (می‌اندازد).** (افغانی، گیلکی، تهرانی، سیرجانی، هبله‌رودی)
۲۵۶۹۹. **پشه را در هوا تور می‌بندد.** (نامه‌ی داستان)
۲۵۷۰۰. **پشه را عشق باشه گیر کند.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۹)
۲۵۷۰۱. **پشه را کی بود مهابت پیل؟** (ظهیرفاریابی: ۲۱۴، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۲۵۷۰۲. **پشه روی نخل می‌نشیند، می‌گوید: «خودت را محکم بگیر.»** (دشتستانی)
۲۵۷۰۳. **پشه زیر دم گاو شریک می‌جوید.** (لری)
۲۵۷۰۴. **پشه کاری نمی‌کند، دل می‌شوراند.** (سیرجانی)
۲۵۷۰۵. **پشّه کی جولان کند جایی که باد صرصر است؟** (امیرمعزّی: ۹۴، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۵۷۰۶. **پشّه کی داند که این باغ از کی است؟ / کو بهاران زاد و مرگش در دی است.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۳۲۱/۲، شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۲۵۷۰۷. **پشّه کی مرد پای پیل بُوَد؟** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۹۳)
۲۵۷۰۸. **پشّه گاه افتد که خون‌آلود سازد شیر را.** (نجاتی: ۱۴، تکمله)

۲۵۷۰۹. **پشه گیرد چو باشه* گردد پیر.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۲۱، دهخدا، فرهنگ‌نامه، امثال‌موزون)

۲۵۷۱۰. **پشه لَقَتَش زده یا از تُشک ورزمین خورده.** (فرهنگ‌نامه، گلبافی)

۲۵۷۱۱. **پشه لگدش زده.** (شکورزاده، تهرانی، حییم، دهخدا، عوام)

۲۵۷۱۲. **پشه (مگس) بر (روی) دستان چرب می‌نشیند.** (لکی، ایلامی، لری)

۲۵۷۱۳. **پشه و باد؟** (شکورزاده، بهمنیاری)

۲۵۷۱۴. **پشه و پیل و مور و شیر.** (نامه‌ی داستان)

۲۵۷۱۵. **پشه و گوشت کبابی؟** (کوچه)

۲۵۷۱۶. **پشه‌ها دور سرش، به خیالش لشکرش، شاخ بز پر قدش، به خیالش خنجرش، مشک آب دور قدش، به خیالش هست شالش.** (لری)

۲۵۷۱۷. **پشه‌ها همگی پا را بالا گرفتند، پشه‌کوره هم پا را بالا گرفت.** (ایلامی)

۲۵۷۱۸. **پشه هم چهل روز سر خُم سرکه صبر می‌کند.** (سیرجانی، کرمانی)

۲۵۷۱۹. **پشه هم نمی‌تواند جایی برای نشستن کنارش پیدا کند.** (رامهرمزی)

۲۵۷۲۰. **پشه‌ی بامِ دیگران را می‌بیند، فیلِ بام خود را نه.** (افغانی)

۲۵۷۲۱. **پشه‌ی کوچک گفت: «من از چشم بزرگم می‌ترسم.»** (لری)

۲۵۷۲۲. **پشه‌ی مرده در دهانش پرواز می‌کند.** (بختیاری)

۲۵۷۲۳. **پشه‌ی‌نر روی دامنش ننشسته.** (لری)

۲۵۷۲۴. **پشیمان ز گفتن بسی دیده‌ام / ندیدم پشیمان کس از خامُشی.** (کوچه)

۲۵۷۲۵. **پشیمان، سگ سلیمان.** (افغانی)

۲۵۷۲۶. **پشیمان شود مرد بیهوده کوش.** (فردوسی: ۷۰۷، دهخدا)

۲۵۷۲۷. **پشیمان نشد هرکه نیکی گزید.** (فردوسی: ۱۸۹۵، شکورزاده، دهخدا)

۲۵۷۲۸. **پشیمان نگردد کس از کار نیک.** (گرشاسب‌نامه: ۲۳۶، شکورزاده)

۲۵۷۲۹. **پشیمان نگشت از خموشی کسی.** (امیرخسرو دهلوی، شکورزاده)

۲۵۷۳۰. **پشیمانی آرد دلت را شتاب.** (فردوسی، دهخدا)

۲۵۷۳۱. **پشیمانی از کرده یک‌بار بس / هلاهل دوباره نخورده‌است کس.** (ابو شکوربلخی؛ شاعران: ۹۵، فرهنگ‌نامه، امثال‌موزون)

۲۵۷۳۲. **پشیمانی اگر شاخ داشت، شاخ من حالا به آسمان رسیده‌بود.** (عوام)

۲۵۷۳۳. **پشیمانی بود در هرزه گردی.** (شمس مغربی: ۳۶۷، دهخدا، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، نجف‌آبادی)

۲۵۷۳۴. **پشیمانی به دو اقچه*.** (هبله‌رودی)

۲۵۷۳۵. **پشیمانی چه سود آخر، چو در (چرا) اوّل خطا کردی؟** (شکورزاده، بهمنیاری، تاجیکی، عوام، افغانی)

۲۵۷۳۶. **پشیمانی چه سود اکنون که کار از دست رفت.** (شکورزاده)

۲۵۷۳۷. **پشیمانی‌خوری سودی ندارد.** (ویس‌و رامین: ۵۴)

۲۵۷۳۸. **پشیمانی در دام چه سود؟** (شکورزاده، دهخدا)

۲۵۷۳۹. **پشیمانی سودی ندارد.** (بهمنیاری، افغانی، تکمله، دهخدا، عوام، کوچه)

۲۵۷۴۰. **پشیمانی (که) شاخ و دُم ندارد.** (آمره‌ای، عوام)

۲۵۷۴۱. **پشیمانی ندارد سودت اکنون.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۷۳)

۲۵۷۴۲. **پشیمانی ندارد هیچ سودی.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۷۳۸)

۲۵۷۴۳. **پف استادی را نمی‌داند.** (بیرجندی)

۲۵۷۴۴. **پفتال در پرده‌ی‌شال، دلمه در قابلمه، ماست به بغلی، کوچ به دولاب کاکلی.** (کلیات ادیب قاسمی: ۳۰۲)

۲۵۷۴۵. **پفش توی لُپش است وسُرنایش هم بیخ کمرش.** (کرمانی)

۲۵۷۴۶. **پُفش کُنی می‌افتد.** (سیرجانی)

۲۵۷۴۷. **پف کاسه‌گریش مانده.** (نامه‌ی داستان)

۲۵۷۴۸. **پف کاشی‌گری را بلد نیست.** (کرمانی)

۲۵۷۴۹. **پُف کردن پاچه‌اش.** (نهاوندی)

۲۵۷۵۰. **پف کنی بادش می‌برد.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)

۲۵۷۵۱. **پُف و سنگریزه؟** (بختیاری)

۲۵۷۵۲. **پفی کرد تو چشم‌مان.** (راوری)

۲۵۷۵۳. **پفی و صبری.** (بهمنیاری)

۲۵۷۵۴. **پل آن‌سوی (سر، طرف) جوی (رود، آب) است.** (دهخدا، تکمله، جیرفتی، بختیاری، بهمنیاری)

۲۵۷۵۵. **پل آن طرف (تا) رودخانه است.** (قشقایی، لری، زرقانی، کهکیلویه، آذری)

۲۵۷۵۶. **پل آن طرف رودخانه (رود) می‌ماند.** (ساوه‌ای، آذری)

۲۵۷۵۷. **پُل آن‌قدر دور است که هنوز هم نرسیده؟** (تمثیل)

۲۵۷۵۸. **پل آهنی نیازمند پل چوبی است.** (تالشی)

۲۵۷۵۹. **پلاس برخود بپیچ، پشت سر ایل افتان و خیزان برو (حرکت کن).** (آذری)

۲۵۷۶۰. **پلاس پلاس، پیشِ (خود) صاحب پلاسم پلاس.** (شهربابکی، جیرفتی)

۲۵۷۶۱. **پلاسِ تیره نگردد به سعی، آبِ سفید.** (محمّد باقر کاشی، شکورزاده، تکمله)

۲۵۷۶۲. **پلاس را با شُشتَری* پینه نکنند.** (کوچه، دهخدا)
۲۵۷۶۳. **پلاس را نتوان جای پرنیان برداشت.** (تکمله)
۲۵۷۶۴. **پلاس سیاه با (به) شستن سفید نمی‌شود.** (بیرجندی، اهری، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۵۷۶۵. **پلاس (گلیم) به خود بپیچان، با جماعت خود را بکشان.** (آذری)
۲۵۷۶۶. **پلاسین پوشد آن کو نیست سنجاب و پرندینش.** (قاآنی: ۴۰۷، دهخدا، امثال‌موزون)
۲۵۷۶۷. **پل او آن سر آب است.** (دهخدا، تهرانی، نامه‌ی‌داستان، کردی)
۲۵۷۶۸. **پل بر دریا نتوان بست.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۲۵۷۶۹. **پل خر بگیری.** (عوام، حییم، نامه‌ی‌داستان)
۲۵۷۷۰. **پل در آن طرف رودخانه می‌ماند.** (اهری)
۲۵۷۷۱. **پل را می‌بینی سوراخش را نمی‌بینی؟** (ترکمنی)
۲۵۷۷۲. **پُل را نشانش بدهید.** (امثال)
۲۵۷۷۳. **پل شایسته آن است که از آن زیاد بگذرند.** (ترکمنی)
۲۵۷۷۴. **پل شکسته به سیلاب بر نمی‌آید.** (صائب: ۸۹۷)
۲۵۷۷۵. **پل شکسته در انتظار آدم بداقبال است.** (مازندرانی، گیلکی)
۲۵۷۷۶. **پل شکسته نبودنش از بودنش بهتر است.** (ترکمنی)
۲۵۷۷۷. **پل قیامت گسسته نشده.** (کردی)
۲۵۷۷۸. **پلک، بالای چشم سنگینی نمی‌کند.** (هزاره‌ای)
۲۵۷۷۹. **پلکه‌اش*پنبه شد.** (شوشتری)
۲۵۷۸۰. **پَلِم*روی قبر ما را بز می‌چرد.** (آملی)
۲۵۷۸۱. **پل نامردی زود فرو می‌ریزد.** (کردی)
۲۵۷۸۲. **پلنگ، ابر را بالا سر خود نمی‌تواند ببیند.** (عوام)
۲۵۷۸۳. **پلنگ از خشم به دام می‌افتد.** (مازندرانی)
۲۵۷۸۴. **پلنگ از روی من (تو) پرید و رد شد.** (گیلکی، مازندرانی)
۲۵۷۸۵. **پلنگ از زدن کینه‌ورتر شود.** (سعدی؛ بوستان: ۹۸، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)
۲۵۷۸۶. **پلنگ از گرسنگی از کوه بالا نمی‌رفت، گفتند پدر سوخته زیاد خورده.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۲۵۷۸۷. **پلنگ از گرسنگی زده‌بود به کوه، گفتند پر خورده قدم می‌زند هضمش کند.** (شکورزاده، کوچه)
۲۵۷۸۸. **پلنگ اگر نعره می‌زند دم خودش را هم به زمین می‌زند.** (رامسری)
۲۵۷۸۹. **پلنگ بالای سر خود ستاره نتواند دید.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۵۷۹۰. **پلنگ به لَم*پناه برد، شغال میدان‌دار شد.** (مازندرانی)
۲۵۷۹۱. **پلنگ پیر، گربه بخورد جوان می‌شود.** (خرم‌آبادی)
۲۵۷۹۲. **پلنگ تیر خورده‌است.** (نامه‌ی داستان)
۲۵۷۹۳. **پلنگ در اطراف محلّ زندگی‌اش شکار نمی‌کند.** (سوادکوهی)
۲۵۷۹۴. **پلنگ در بیشه می‌غرّد، بچّه مادرش را گم می‌کند.** (مازندرانی)
۲۵۷۹۵. **پلنگ در سایه‌ی (کوه) خوابیده فکر می‌کند سایه‌ی‌دمش است.** (الیکایی)
۲۵۷۹۶. **پلنگ، در لباس ملنگ.** (افغانی)
۲۵۷۹۷. **پلنگ روی دیواره‌ی سنگی است.** (رامسری)
۲۵۷۹۸. **پلنگ ژیان ارچه باشد دلیر / نیارد شدن پیش چنگال شیر.** (فردوسی: ۳۵۸، فرهنگ‌نامه)
۲۵۷۹۹. **پلنگ که عصبانی شد بچّه‌اش را زیر ک..ن می‌گیرد.** (مازندرانی)
۲۵۸۰۰. **پلنگ می‌گوید اگر دمم نباشد، خودم را پشت پشکل پنهان می‌کنم.** (لری)
۲۵۸۰۱. **پلنگ می‌گوید اگر محض خاله‌ی روسیاهم نبود، نعره می‌زدم که زمین و زمان بلرزد.** (شیرازی)
۲۵۸۰۲. **پلنگ نمی‌تواند خال‌هایش را عوض کند.** (شکورزاده، کوچه)
۲۵۸۰۳. **پلنگ و شیر را خانه نباشد.** (نظامی (؟)، بهمنیاری)
۲۵۸۰۴. **پلنگ و گربه دایی و خواهرزاده هستند.** (مازندرانی)
۲۵۸۰۵. **پلنگ هم اگر لجبازی کند گرفتارمی‌شود.** (مازندرانی)
۲۵۸۰۶. **پلنگی که گردن کشد بر وحوش / به دام افتد از بهر خوردن چو موش.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۶، فرهنگ‌نامه)
۲۵۸۰۷. **پلو آوازه داره، قروت مزّه داره.** (نهبندانی، بیرجندی)
۲۵۸۰۸. **پلو از شکم می‌گذرد، امّا محبّت نمی‌گذرد.** (گیلکی)
۲۵۸۰۹. **پلو از هضم رابع می‌گذرد، فقط محبّت است که در دل باقی می‌ماند.** (گیلکی)
۲۵۸۱۰. **پلو بدهم، اصرار هم بکنم؟** (رامسری)
۲۵۸۱۱. **پلو پختم دونه‌دونه، همچی که همسایه ندونه.** (فرهنگ‌نامه)
۲۵۸۱۲. **پلوخور را پلو می‌رسد.** (سمنانی)
۲۵۸۱۳. **پلو خورشت را که دیدی، چنگول بزن.** (آملی)
۲۵۸۱۴. **پلو را با پوست ماهی خورده، ولی چنان آروغ می‌زند که انگار زعفران میل کرده.** (گیلکی)
۲۵۸۱۵. **پلو را باد نزنی دهانت می‌سوزد.** (امیرکلایی)
۲۵۸۱۶. **پلو را به گرسنه بده دختر را به عاشقش.** (ترکمنی)

۲۵۸۱۷. **پلو را در منزلش خورد و دستش را کنار دریا شست.** (رامسری)
۲۵۸۱۸. **پلو را دَم کن، سفره را پهن کن.** (سخن)
۲۵۸۱۹. **پلو را می‌خورد، بشقاب را به پشت می‌اندازد.** (سبزواری)
۲۵۸۲۰. **پلو زیاد باشد، ظرف زیاد است.** (ترکمنی)
۲۵۸۲۱. **پلوشناس، خدانشناس است.** (آملی)
۲۵۸۲۲. **پلو شیری خوب است، ولی یک دفعه خانه‌ی‌شما یک دفعه خانه‌ی‌ما.** (گرمه‌ای)
۲۵۸۲۳. **پلو که پلو است، امّا خورشت بلای جان است.** (گیلکی)
۲۵۸۲۴. **پلو گفتم و دچار دردسر شدم.** (رامسری)
۲۵۸۲۵. **پلو مال کیسه‌ی عبدالرحمن، خانه آبادان مال کیسه‌ی کربلایی هاشم.** (کرجی)
۲۵۸۲۶. **پلو ماهی (پلو مایه‌ی) خود را درمی‌آورد.** (گیلکی)
۲۵۸۲۷. **پلوی او پر چرب است.** (آذری)
۲۵۸۲۸. **پلوی با شیر را خوردم و سوختم، حالا پلوی با ماست را فوت می‌کنم و می‌خورم.** (رامسری)
۲۵۸۲۹. **پلوی بی‌نمک و کماجدان سرد؟** (گیلکی)
۲۵۸۳۰. **پلوی پخته به دیگ برنمی‌گردد.** (آملی)
۲۵۸۳۱. **پلوی پدر را می‌خورد، دستش را هم با ریش پدر پاک می‌کند.** (گیلکی)
۲۵۸۳۲. **پلویت را آفتاب می‌پزد، خورشت را مهتاب.** (گیلکی)
۲۵۸۳۳. **پلوی تو دیگر دم نمی‌کشد.** (گیلکی)
۲۵۸۳۴. **پلوی خالی برای مهمان.** (مازندرانی)
۲۵۸۳۵. **پلوی خالی را بخور و آروغ غذای خوب را بده.** (رامسری)
۲۵۸۳۶. **پلوی خالی می‌خورد، آروغ هزار تومانی می‌زند.** (گیلکی)
۲۵۸۳۷. **پلوی خودم را بخورم و از تو بترسم؟** (گیلکی)
۲۵۸۳۸. **پلوی خودم را می‌خورم گوز تو را برچینم؟** (گیلکی)
۲۵۸۳۹. **پلوی داغ آدمی را می‌سوزاند تو چرا در پلوی سرد می‌دمی؟** (گیلکی)
۲۵۸۴۰. **پلوی دم کشیده، با روغن چرب می‌شود.** (ایلامی)
۲۵۸۴۱. **پلوی سرد دهان را می‌سوزاند چه برسد به پلوی گرم.** (سوادکوهی)
۲۵۸۴۲. **پلوی سرد و پیاز باشد، پیشانی صاحب‌خانه درهم کشیده نباشد.** (مازندرانی)
۲۵۸۴۳. **پلوی شب عید و آب در زمستان مزّه‌ی دیگری دارد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۵۸۴۴. **پلویش را این‌جا می‌خورد، دستش را در محلّه می‌شوید.** (گیلکی)
۲۵۸۴۵. **پلوی شل خوردی مگر؟** (گیلکی)
۲۵۸۴۶. **پلوی عروسی از خود عروسی بهتر است.** (ترکمنی)
۲۵۸۴۷. **پلوی کُرد محلّه، بخوری پاته نخوری پاته.** (گیلکی)
۲۵۸۴۸. **پلوی گرم دهان را می‌سوزاند، تو داری پلوی سرد را فوت می‌کنی؟** (گیلکی)
۲۵۸۴۹. **پلوی گرم مرا سوزانده، پلوی سرد و یخ کرده را فوت می‌زنم می‌خورم.** (گیلکی)
۲۵۸۵۰. **پلوی گیلانی نرم است و کار در گیلان دشوار.** (رامسری)
۲۵۸۵۱. **پلوی معاویه چرب‌تر است.** (حییم، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، عوام)
۲۵۸۵۲. **پلویی درست کرده تا درعوض چلویی ببرد.** (کردی‌کرمانشاهی)
۲۵۸۵۳. **پلویی که با انار دانه می‌پزند، پلو نیست، خانواده‌ای که با خانواده دیگر وصلت کرده فامیل نیست.** (ترکمنی)
۲۵۸۵۴. **پلویی که خورده، از برنجی است که شلتوک‌کش در مزرعه روی زمین افتاده‌بود.** (آملی)
۲۵۸۵۵. **پلّه به بام کس مگذار تا به بامت ننهند.** (لارستانی)
۲۵۸۵۶. **پلّه پلّه رفت باید سوی بام.** (شکورزاده)
۲۵۸۵۷. **پلّه چو پرگشت ببوسد زمین.** (امیرخسرو دهلوی، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۵۸۵۸. **پلّه‌ی ترازو را می‌بیند.** (افغانی)
۲۵۸۵۹. **پلّه‌ی عاقبت سَر دار است.** (صائب: ۲۸۵)
۲۵۸۶۰. **پلید جفت پلید است و پاک همسر پاک.** (قاآنی، شکورزاده)
۲۵۸۶۱. **پلیکان خبر خوش به گیلان نمی‌آورد.** (گیلکی)
۲۵۸۶۲. **پلی که از آن گذشته‌ای، ویران مکن.** (خرّمی)
۲۵۸۶۳. **پلی که زن ساخته‌باشد اردک از آن عبور نمی‌کند.** (آملی)
۲۵۸۶۴. **پمبه‌بقوها*به در آیه ما بهار خَم‌کرد* / اگر به‌در نیایه ما چه‌کار خم‌کرد.** (بیرجندی)
۲۵۸۶۵. **پمبه‌زنونِ میرو، از گشنگی بمیرو.** (بیرجندی)
۲۵۸۶۶. **پناه بر خدا مثل این‌که موی عزراییل دارد.** (مشهدی)
۲۵۸۶۷. **پناه بر خدای بی‌تقصیر، مرده تو گور می‌رقصید.** (زرقانی)
۲۵۸۶۸. **پناه به خدا، کوفت گرفت مُرد.** (شیرازی)
۲۵۸۶۹. **پنبه از دو برگی معلوم است.** (اوزی)
۲۵۸۷۰. **پنبه‌اش را خوب تکاند.** (هزاره‌ای)
۲۵۸۷۱. **پنبه‌ای که شیدا، از دو برگی‌اش پیدا.** (جهرمی)
۲۵۸۷۲. **پنبه با آتش کجا یارد چخید*؟** (مسعودسعدسلمان: ۸۴۶ دهخدا، امثال‌موزون)

۲۵۸۷۳. **پنبه‌جای ریشت می‌گذارم و می‌گویم عجب ریش پرپشتی داری.** (بویراحمدی، لری)
۲۵۸۷۴. **پنبه‌دانه به شبدر می‌نماید.** (بهمنیاری)
۲۵۸۷۵. **پنبه‌دانه پیش سگ گذاشته، استخوان پیش شتر.** (زرقانی)
۲۵۸۷۶. **پنبه‌دانه در شب مانند دُر می‌تابد.** (خراسانی، رفسنجانی)
۲۵۸۷۷. **پنبه دزد دست به ریشش می‌کشد.** (کوچه، بهمنیاری، شکورزاده، تربتی، افغانی)
۲۵۸۷۸. **پنبه‌دزد دست به کلاهش می‌زند.** (مشهدی)
۲۵۸۷۹. **پنبه دزد، دستش را ریش ریش می‌کند.** (تایبادی)
۲۵۸۸۰. **پنبه‌ی دیگری ریسمان می‌سازد.** (بهارعجم)
۲۵۸۸۱. **پنبه را با آتش چه سلام و علیکی؟** (آستارایی)
۲۵۸۸۲. **پنبه را نزدیک آتش می‌گذارند؟** (افغانی)
۲۵۸۸۳. **پنبه‌زار گاو افتاده.** (مازندرانی)
۲۵۸۸۴. **پنبه کِشتی، طمع به ماش مدار / جو بکاری عدس نیارد بار.** (اوحدی: ۵۳۰)
۲۵۸۸۵. **پنبه که شیره*است از دو برگیش.** (شیرازی)
۲۵۸۸۶. **پنبه و آتش است.** (بهمنیاری)
۲۵۸۸۷. **پنبه وارش می‌پوشاند.** (هبله‌رودی)
۲۵۸۸۸. **پنبه هنوز از غوزه در نیامده، عروس دارد نخ می‌تابد.** (ابهری)
۲۵۸۸۹. **پنبه‌ی پوسیده‌ی لحاف پدری را باد می‌دهد.** (تهرانی)
۲۵۸۹۰. **پنبه‌ی تو را باید حلاّج کرد.** (خوانساری)
۲۵۸۹۱. **پنبه‌ی جیبم درآمد.** (آذری)
۲۵۸۹۲. **پنبه‌ی کهنه باد می‌دهد.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۵۸۹۳. **پنبه‌ی کهنه کرباس نمی‌شود، دشمن دیرینه هم دوست.** (آذری)
۲۵۸۹۴. **پنج انداختم، شش بازی کردم، باز هم فلک مرا زمین زد.** (آذری)
۲۵۸۹۵. **پنج انگشت برابر (یکی) نیست (نمی‌باشد).** (افغانی، عوام، هبله‌رودی، بهمنیاری)
۲۵۸۹۶. **پنج انگشت (پنجه، ناخن) برادر هستند (برادرند)، برابر نیستند.** (هزاره‌ای، افغانی، دهخدا، بهمنیاری)
۲۵۸۹۷. **پنج انگشتت را عسل کنی، تو دهانش بگذاری آخرش انگشتانت را گاز می‌گیرد.** (تهرانی)
۲۵۸۹۸. **پنج انگشت خود را به دهان می‌اندازد.** (تاجیکی، افغانی)
۲۵۸۹۹. **پنج انگشت خود را به عسل کرده در دهانش بگذاری می‌گوید تلخ است.** (آذری)
۲۵۹۰۰. **پنج انگشت را هر کدام بِبرّی خون درمی‌آید.** (تهرانی)
۲۵۹۰۱. **پنج انگشت هم، یک نوع خلق نشده‌اند.** (آذری)
۲۵۹۰۲. **پنج انگشت یکی (یکسان، یک‌اندازه، مانند هم) نمی‌شود.** (تهرانی، دهخدا، الیکایی، سنگسری، لارستانی، کوچه)
۲۵۹۰۳. **پنجاه دِرَم آب گرم می‌کند.** (فرهنگ‌نامه)
۲۵۹۰۴. **پنجاه سال است که گدایی می‌کند، هنوز شب جمعه را نمی‌شناسد.** (اهری)
۲۵۹۰۵. **پنجاه سال اوّلش سخت است.** (کوچه)
۲۵۹۰۶. **پنجاه سال بندیق بودیم و نمی‌دانستیم.** (تهرانی)
۲۵۹۰۷. **پنج بار اندازه بگیر، یک بار ببر.** (آذری)
۲۵۹۰۸. **پنج پنجه‌ات را عسل کنی دهانش بگذاری، انگشت‌هایت را از بیخ می‌کند.** (کوچه، گیلکی)
۲۵۹۰۹. **پنج پنجه برابر نمی‌شود.** (تاجیکی، افغانی)
۲۵۹۱۰. **پنج پنجه به دهان میندار.** (تاجیکی)
۲۵۹۱۱. **پنج پنجه را برایش شمع می‌کند.** (نامه‌ی داستان)
۲۵۹۱۲. **پنج پنجه را به دهان بردن مشکل است.** (افغانی)
۲۵۹۱۳. **پنج پنجه و خلقی نه پنج پنجه و حلقی.** (کرمانی، رفسنجانی)
۲۵۹۱۴. **پنج پنجه (ی‌خود) را همراهش می‌خورد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۲۵۹۱۵. **پنج پنج یکی حساب نمی‌یابد.** (تاجیکی)
۲۵۹۱۶. **پنج تا ناخنش را یک دفعه کرد تو حلقش.** (سیرجانی)
۲۵۹۱۷. **پنج روز کبیسه، نه روز سال است.** (آملی)
۲۵۹۱۸. **پنج سیر برنج کرایه‌ی ته‌دیگ نمی‌کند.** (گلپایگانی)
۲۵۹۱۹. **پنج شش پیراهن بیشتر پاره کرده.** (اهری)
۲۵۹۲۰. **پنج‌شنبه به آید از شنبه.** (امیرخسرو دهلوی؛ هشت بهشت: ۳۳)
۲۵۹۲۱. **پنج‌شنبه نفاق، جمعه طلاق.** (کوچه)
۲۵۹۲۲. **پنج‌شنبه و بازی‌ها، جمعه روز شادی‌ها، روز شنبه چون آمد، چوب بر سر خر آمد.** (بیرجندی)
۲۵۹۲۳. **پنج ناخن مثل هم نمی‌شوند.** (رفسنجانی)
۲۵۹۲۴. **پنج ناخن یک دفعه در دهان جا نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۲۵۹۲۵. **پنج نفر گفتند مریضی، بگیر و بخواب.** (هریسی)
۲۵۹۲۶. **پنجه‌اش را گشاد کردند.** (آذری)
۲۵۹۲۷. **پنجه‌ای و خلقی، نه پنجه‌ای و حلقی.** (شهربابکی، رفسنجانی)
۲۵۹۲۸. **پنجه با پنجه برابر نیست.** (تاجیکی)
۲۵۹۲۹. **پنجه با ساعد سیمین چو نیندازی به.** (دهخدا)
۲۵۹۳۰. **پنجه با غالب انداختن از مصلحت نیست و پنجه‌ی مغلوب شکستن از مروّت.** (افغانی)
۲۵۹۳۱. **پنجه بر رویش می‌زند.** (نامه‌ی داستان)

۲۵۹۳۲. **پنجه در سر پنجه‌ی تقدیر کردن مشکل است.** (صائب: ۵۲۳، تکمله)
۲۵۹۳۳. **پنجه کردن با بلای آسمانی مشکل است.** (صائب: ۵۲۸، تکمله)
۲۵۹۳۴. **پنجه نهان کن چو به شیران رسی.** (خواجوی کرمانی: ۳۱، دهخدا)
۲۵۹۳۵. **پنجه‌ی آفتاب و مهتاب است.** (افغانی)
۲۵۹۳۶. **پنجه‌ی بی کار دائم در حناست.** (بیدل: ۲۸۳، امثال موزون)
۲۵۹۳۷. **پنجه‌ی بی کار هم خاریدن سر داشته‌است.** (بیدل: ۲۹۰، امثال موزون)
۲۵۹۳۸. **پنجه‌ی پلنگ بند نمی‌شود.** (مازندرانی)
۲۵۹۳۹. **پنجه‌ی جرأت نداری آستین بالا مزن.** (صائب: ۲۹۴۲، تکمله)
۲۵۹۴۰. **پنجه‌ی شیران نداری سر شیران مخار.** (لامعی: ۴۱، فرهنگ‌نامه)
۲۵۹۴۱. **پنجه‌ی کوشش کلید رزق را دندانه است.** (صائب: ۵۳۹، تکمله)
۲۵۹۴۲. **پنج انگشت همه‌یک جور نیستند.** (آذری، بختیاری)
۲۵۹۴۳. **پند ارچه هزار سودمند است / چون عشق آمد چه جای پند است.** (نظامی، لیلی و مجنون)
۲۵۹۴۴. **پندارد او به هایَم، پندارد این به هویَم / غافل که در میانه، سرگرم شاپ و شوپم.** (آذری)
۲۵۹۴۵. **پندارد این به‌هایم پندار این به‌هویم/ غافل که در میانه سرگرم شاپ و شوپم.** (بهمنیاری)
۲۵۹۴۶. **پندارد که خرس کدخدایی است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۵۹۴۷. **پندار که هرچه نیست در عالم هست.** (خیام: ۷۸)
۲۵۹۴۸. **پندارم سگ خورد.** (دهخدا)
۲۵۹۴۹. **پندارم که آبش برده.** (دهخدا، شاهد، نامه‌ی‌داستان)
۲۵۹۵۰. **پندار می کنی که زیر قافله‌ی عرب خوابیده‌ای؟** (کاشانی)
۲۵۹۵۱. **پندارند کباب می‌پزند، نمی‌دانند الاغ داغ می کنند.** (آذری)
۲۵۹۵۲. **پنداری آب پنج و شش می‌خورد.** (بیرجندی)
۲۵۹۵۳. **پنداری آسودگی او را عذاب می‌دهد.** (بیرجندی)
۲۵۹۵۴. **پنداری آیه نازل شده.** (بیرجندی)
۲۵۹۵۵. **پنداری برای سگ ته استخوان می‌اندازد.** (گیلکی)
۲۵۹۵۶. **پنداری بر پس کلّه‌اش می‌زنند.** (بیرجندی)
۲۵۹۵۷. **پنداری بر دل من برات شده‌بود.** (بیرجندی)
۲۵۹۵۸. **پنداری بر من سر که برات دارد.** (بیرجندی)
۲۵۹۵۹. **پنداری بلال فرنگی (چس فیل) برشته می کنند.** (گیلکی)
۲۵۹۶۰. **پنداری به آتش بردن آمده‌بود.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۰۷، تکمله)
۲۵۹۶۱. **پنداری به پالوده خوردن می‌روند.** (دهخدا)
۲۵۹۶۲. **پنداری به سفر عتبات می‌رود.** (بیرجندی)
۲۵۹۶۳. **پنداری پسر شاهرخ شاه هند است.** (بیرجندی)
۲۵۹۶۴. **پنداری تخم کاجیره* کاشته‌اند.** (بیرجندی)
۲۵۹۶۵. **پنداری تُو* می‌تَنَد*.** (بیرجندی)
۲۵۹۶۶. **پنداری تیر در پشت سر دارد.** (بیرجندی)
۲۵۹۶۷. **پنداری روزی خود را می‌خورد.** (بیرجندی)
۲۵۹۶۸. **پنداری سنگ توی خلا انداخته‌اند.** (دلیجانی)
۲۵۹۶۹. **پنداری شش ماهه به دنیا آمده.** (بیرجندی)
۲۵۹۷۰. **پنداری صبح تا شام میش می‌چراند.** (بیرجندی)
۲۵۹۷۱. **پنداری کلّه گنجشک خورده.** (بیرجندی)
۲۵۹۷۲. **پنداری گُلِ قالی می‌چیده‌است.** (بیرجندی)
۲۵۹۷۳. **پنداری نیم‌شیر شده.** (بیرجندی)
۲۵۹۷۴. **پند از کسی شنو که ندارد ز تو طمع.** (فرهنگ‌نامه)
۲۵۹۷۵. **پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد / بر گردن او بماند و بر ما بگذشت.** (سعدی؛ گلستان: ۸۱ فرهنگ‌نامه)
۲۵۹۷۶. **پند به نادان باران است در شورستان.** (نفایس‌الفنون، حییم، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۲۵۹۷۷. **پند به هزار دینار ارزان است.** (بهمنیاری)
۲۵۹۷۸. **پند پدر مانع نشد رسوای مادرزاد را.** (دهخدا، کوچه، شاهد، عوام، مثمر، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، افغانی)
۲۵۹۷۹. **پند پیر از جان شیرین خوش‌تر است.** (صفایی)
۲۵۹۸۰. **پند پیران تلخ باشد بشنو و بدخو مباش.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۹ شکورزاده)
۲۵۹۸۱. **پندِ پیران هیچت زیان ندارد.** (حافظ: ۸۶)
۲۵۹۸۲. **پند پیشینیان نقش است بر دیوار.** (کردی)
۲۵۹۸۳. **پند حکیم عین (محض) صواب است و خیر محض.** (حافظ: ۱۶۵، شکورزاده)
۲۵۹۸۴. **پند در کار عاشقان بند است / بی‌دلان را چه کار با پند است؟** (طوطی‌نامه:۳۸۴)
۲۵۹۸۵. **پند ده، پند می‌داد، خودش می‌رفت کون می‌داد.** (بختیاری)
۲۵۹۸۶. **پند را به پندپذیر بده، آن که بگیرد و به جیب اندازد (به گوش گیرد)، جیبش سوراخ نباشد که آن‌را هم در راه بریزد.** (آذری)
۲۵۹۸۷. **پند زن در زن مؤثر است.** (آذری)
۲۵۹۸۸. **پندش دادم از پِندش در رفت.** (شکورزاده، عوام)
۲۵۹۸۹. **پند عاقل، کی کند دیوانه گوش؟** (شکورزاده)
۲۵۹۹۰. **پند عاقل نکند سود که در بند فراق / دل دیوانه ندیدیم که عاقل می‌شد.** (خواجو؛ دیوان:۴۱۹)

۲۵۹۹۱. **پند که گویند به دل سوزی‌ام / سوخته‌تر می‌کند.** (امیرخسرو دهلوی)

۲۵۹۹۲. **پند کی گیرد فرزند تو ای خواجه ز تو / چون رباب است به دستت در و بر سَرْت شراب؟** (ناصرخسرو، فرهنگ‌نامه)

۲۵۹۹۳. **پند گفتن با جهول خوابناک / تخم افکندن بود در شوره خاک.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۶۴/۴)

۲۵۹۹۴. **پند گیر از مصائب دگران / تا نگیرند دیگران به تو پند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۷، فرهنگ‌نامه)

۲۵۹۹۵. **پند گیر و کار بند و گوش دار.** (ابوسلیک گرگانی؛ پیشاهنگان شعر: ۴)

۲۵۹۹۶. **پندم را به یاد خواهی آورد.** (هزاره‌ای)

۲۵۹۹۷. **پندِ من کار بند و صبر آموز.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۱)

۲۵۹۹۸. **پند نپذیری، خیز و دهل زن.** (دهخدا)

۲۵۹۹۹. **پند و اندرز مادر حسن خان است و لای لمبرین تو.** (گیلکی)

۲۶۰۰۰. **پند و نصیحت گفتن کار پیران است و کمک کردن کار جوانان.** (قشقایی)

۲۶۰۰۱. **پندهای مرا یاد خواهی کرد.** (دهخدا، هزاره‌ای)

۲۶۰۰۲. **پندی به صد تومان.** (حییم)

۲۶۰۰۳. **پنهان از چشم عزراییل می‌گردد.** (کردی)

۲۶۰۰۴. **پنهان خورید باده که تکفیر می‌کنند.** (حافظ: ۱۳۶، بهمنیاری)

۲۶۰۰۵. **پنهان‌کاری دلیل عیب است.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۲۶۰۰۶. **پنهان نمی‌توان کرد رازی که برمَلا شد.** (کلیم کاشانی: ۱۵۹، شکورزاده)

۲۶۰۰۷. **پنیر از خودش کرم در می‌آورد.** (دماوندی)

۲۶۰۰۸. **پنیر بو کرد و بچه‌ها مردند.** (بختیاری)

۲۶۰۰۹. **پنیر به بویی، شیره به توکی، خرما کلّه کلّه.** (زرقانی)

۲۶۰۱۰. **پنیر خوب از خیک پر پشم معلوم می‌شود.** (گیلکی)

۲۶۰۱۱. **پنیر خورده‌اند سنگین نشسته‌اند.** (بیرجندی)

۲۶۰۱۲. **پنیر را اگر دم دروازه بگذاری، کلاغ هم نوک می‌زند می‌برد.** (گیلکی)

۲۶۰۱۳. **پنیر را خورده‌اند، حالا تشنه‌شان شده.** (تهرانی)

۲۶۰۱۴. **پنیر را مُتال (خیک) نگاه می‌دارد و زن را شوهرش.** (آذری)

۲۶۰۱۵. **پنیرش تمام شده.** (امثال)

۲۶۰۱۶. **پنیر مایه‌ی سی سه لالنگ* خورده‌است.** (فرهنگ‌نامه، کرمانی)

۲۶۰۱۷. **پنیری پخته‌ام بس بی‌نظیر است / که دورش سوخته و مغزش خمیر است.** (بیرجندی)

۲۶۰۱۸. **پوت (کیلو) پوت می‌دهد، مثقال مثقال حساب می‌کند.** (رامسری)

۲۶۰۱۹. **پوچ، پوچ مرتضی علی است.** (جیرفتی)

۲۶۰۲۰. **پوزش به علف سبز خورده.** (شهربابکی)

۲۶۰۲۱. **پوز و دهانت بسته، پشت دیوار نشسته.** (بختیاری)

۲۶۰۲۲. **پوزه‌ی لُری، فرسنگ روستایی است.** (بختیاری)

۲۶۰۲۳. **پوزی که مشت بغل چانه‌اش نباشد، آب از کینو* می‌خورد.** (بختیاری)

۲۶۰۲۴. **پوست از سر من دست برنمی‌دارد.** (کاوش)

۲۶۰۲۵. **پوست باز کرده.** (دهخدا)

۲۶۰۲۶. **پوست باقلا، شیطان را بازی (فریب) داده‌بود.** (گیلکی، رامسری)

۲۶۰۲۷. **پوست به استخوان بند مانده‌است.** (هزاره‌ای)

۲۶۰۲۸. **پوست بی‌شرمی بر خود کشیده.** (کردی)

۲۶۰۲۹. **پوست پلنگ اگر شگون (میمنت) داشت، اوّل به تن صاحبش دوام می‌کرد (می‌ماند).** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری، کوچه)

۲۶۰۳۰. **پوست پلنگ اگر مبارکی (میمنت) داشت، برای صاحبش داشت.** (جیرفتی، سیرجانی)

۲۶۰۳۱. **پوست پلنگ اگر وفادار بود، پشت پلنگ می‌ماند.** (مازندرانی)

۲۶۰۳۲. **پوست پلنگ برای پشت پلنگ خوب است.** (آشتیانی)

۲۶۰۳۳. **پوست پوشی نه چو طبل از پی آواز کنیم.** (واعظ قزوینی)

۲۶۰۳۴. **پوست پیازی، ابروی بازی.** (زابلی)

۲۶۰۳۵. **پوستت (پوستش) را به (در) چرمگری* (دستگاه بخور، دبّاغی) می‌شناسم.** (افغانی، هزاره‌ای)

۲۶۰۳۶. **پوستت، پوست گرگ است.** (افغانی)

۲۶۰۳۷. **پوستِ تختِ حسن صبّاح.** (ریشه‌ها)

۲۶۰۳۸. **پوست تخت زیر ک..ن صفیّه.** (کندلوسی)

۲۶۰۳۹. **پوست تختش خوب جایی پهن شده.** (تهرانی)

۲۶۰۴۰. **پوست حیوان ماده‌کش می‌آید.** (فیروزکوهی)

۲۶۰۴۱. **پوست خربزه را دهان برّه می‌گذاشت از آن‌ور هم دستش را زیر دنبه‌اش می‌گرفت سبک سنگینیش را امتحان می‌کرد.** (کوچه)

۲۶۰۴۲. **پوست خربزه زیر پایت گذاشته‌است (می‌گذارند).** (گیلکی، تهرانی)

۲۶۰۴۳. **پوست خربزه و دوای چشم؟** (هزاره‌ای)

۲۶۰۴۴. **پوست خر را می‌کند.** (خوانساری)

۲۶۰۴۵. **پوست خرس را پیش می‌فروشد.** (بهمنیاری)

۲۶۰۴۶. **پوست خرس شکار نکرده مفروش.** (کوچه)

۲۶۰۴۷. **پوست خرس نزده می‌فروشد.** (دهخدا)

۲۶۰۴۸. **پوست خر، کفن خر.** (هزاره‌ای)

۲۶۰۴۹. **پوست خرگوش یک سال دوام می‌یابد.** (فریدون‌شهری)

۲۶۰۵۰. **پوست خر و دندان سگ.** (شکورزاده، کوچه، بختیاری، هبله‌رودی، هزاره‌ای)
۲۶۰۵۱. **پوست خوب است که ماست خوب است.** (لری، لکی)
۲۶۰۵۲. **پوست خود را به دوش گرفته‌است.** (رامسری)
۲۶۰۵۳. **پوست خوک به صورت گرفت.** (مازندرانی)
۲۶۰۵۴. **پوست خیار که افتاد زمین، برو به فکر زمستان باش.** (سیرجانی)
۲۶۰۵۵. **پوست را به خرس دادند که دبّاغی کند (انبان درست کنند) آن‌را جای مزدش برداشت (خورد).** (لری)
۲۶۰۵۶. **پوست روباهِ سیاه، گران است.** (بختیاری)
۲۶۰۵۷. **پوست زبانم رفت.** (آذری)
۲۶۰۵۸. **پوست سگ به دبّاغی پاک نگردد.** (کردی)
۲۶۰۵۹. **پوست سگ به رویش (سرش) کشیده.** (بهمنیاری، شکورزاده، هبله‌رودی، بختیاری، افغانی، سنگسری، الیکایی)
۲۶۰۶۰. **پوست سگ، دبّاغت نپذیرد.** (تاریخ‌الوزرا: ۸ تکمله)
۲۶۰۶۱. **پوست سگ، لایق دندان سگ.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۶۰۶۲. **پوست شپش را می‌کند.** (لکی)
۲۶۰۶۳. **پوست شتر بار خر است.** (دهخدا، شکورزاده، آذری، ساوه‌ای)
۲۶۰۶۴. **پوست شتر و بار خر؟** (گیلکی)
۲۶۰۶۵. **پوستش را کاه آغشته می‌کنند.** (دماوندی، جیرفتی)
۲۶۰۶۶. **پوستش را کنده، به دمش که رسیدی مردارش نکن.** (آذری)
۲۶۰۶۷. **پوست شکار نزده را پیش‌فروش نمی‌کنند.** (تهرانی)
۲۶۰۶۸. **پوستش کلفت است.** (زرقانی)
۲۶۰۶۹. **پوست شلتوک خود را با چوب بکوب، برنج همسایه را مکوب.** (گیلکی)
۲۶۰۷۰. **پوستش مانند پوست سگ است.** (رامسری)
۲۶۰۷۱. **پوست صورتش خیلی کلفت است.** (بختیاری)
۲۶۰۷۲. **پوست صورتش مثل کفش است.** (بختیاری)
۲۶۰۷۳. **پوست کک پوستین نمی‌شود.** (فرهنگ‌نامه)
۲۶۰۷۴. **پوست کلفت‌تر از خر است.** (افغانی)
۲۶۰۷۵. **پوست‌کنده می‌گوید (حرف می‌زند).** (خزینه، هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی‌داستان، افغانی)
۲۶۰۷۶. **پوست کنم بارش می‌رود، رنده کنم آبش می‌رود، گرده‌مال کن، زهر مار کن.** (بیرجندی)
۲۶۰۷۷. **پوست ک..ت را بخور، منّت قصّاب را نکش.** (گیلکی، مازندرانی)
۲۶۰۷۸. **پوست گاو به روی خود دوخت.** (هزاره‌ای)
۲۶۰۷۹. **پوست گاو را چه کسی کند؟ همان کسی که پوست دمش را کند.** (جیرفتی)
۲۶۰۸۰. **پوست گاو را کندی و به دمش رسیدی.** (رامسری)
۲۶۰۸۱. **پوست گراز است، دباغیش نمی‌آید.** (کردی)
۲۶۰۸۲. **پوست نیست، سنگ‌پاست.** (تهرانی)
۲۶۰۸۳. **پوست هندوانه زیر پایش گذاشتند.** (اصفهانی)
۲۶۰۸۴. **پوست یک پیر گاو، به صد جوانه گاو بار است.** (تاجیکی)
۲۶۰۸۵. **پوستین بهرِ دی آمد نی بهار.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)
۲۶۰۸۶. **پوستین به کاریز داده.** (نامه‌ی داستان)
۲۶۰۸۷. **پوستین (پوست) کک، پوتین نمی‌شه.** (سورمقی)
۲۶۰۸۸. **پوستین‌پوش را بزن تا برهنه بترسد.** (ترکمنی)
۲۶۰۸۹. **پوستینش را چپه (وارونه) پوشیده.** (افغانی، کرمانی)
۲۶۰۹۰. **پوستین‌مان را نگه‌دار، روزی لازم می‌شود.** (آذری)
۲۶۰۹۱. **پوستین و تابستانست.** (نامه‌ی داستان)
۲۶۰۹۲. **پوشاکم وصله برمی‌دارد، امّا شکمم وصله برنمی‌دارد.** (آذری)
۲۶۰۹۳. **پوشال اگر هوو باشد، سر می‌شکنند.** (آذری)
۲۶۰۹۴. **پوشال (پوش) توی پالانش می‌کند.** (کرمانی، لری)
۲۶۰۹۵. **پوشال (جگن خشک) میان آش!** (گیلکی)
۲۶۰۹۶. **پوش*سست زیر کنده‌اش سنگ.** (افغانی)
۲۶۰۹۷. **پوشش گندم، برفِ زمستان / اگر برف نباره گندم نیست در تابستان.** (بیرجندی)
۲۶۰۹۸. **پوشیدن آخر چون توان دریا به دامن با بیش از این؟** (مجیر بیلقانی؛ دیوان:۲۳۶)
۲۶۰۹۹. **پوشیدن چشم از دو جهان یک مژه خواب است.** (اوجی، امثال‌موزون)
۲۶۱۰۰. **پوشیدن عیب، باشد هنر.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۹۳۹)
۲۶۱۰۱. **پوشیده زیر زبان است مرد.** (سعدی؛ بوستان: ۱۵۵، دهخدا)
۲۶۱۰۲. **پوشیدی مبارک باشد، درآور که مال دیگری است.** (آذری)
۲۶۱۰۳. **پول آب از آب است.** (افغانی)
۲۶۱۰۴. **پولِ آب در آب می‌رود و از شیر در شیر.** (افغانی)
۲۶۱۰۵. **پولِ آخوند و لوطی، خیر و برکت ندارد.** (گیلکی)
۲۶۱۰۶. **پول، آدم را پیدا می‌کند، آدم پول را پیدا نمی‌کند.** (کوچه)
۲۶۱۰۷. **پول، آدم را خوش‌سلیقه می‌کند.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی)
۲۶۱۰۸. **پول، آدم را می‌رقصاند.** (تهرانی، شکورزاده، کوچه)
۲۶۱۰۹. **پول، آدم مؤمن را هم خرس‌الدنیا و خوک‌الآخره می‌کند.** (شکورزاده)
۲۶۱۱۰. **پول ازدواج جوان‌ها لب تاقچه است.** (کرمانجی)
۲۶۱۱۱. **پول است که حاجی را به مکّه می‌برد.** (سیستانی)

۲۶۱۱۲. **پول است نه آن است که آسانش توان داد.** (نامه‌ی داستان)

۲۶۱۱۳. **پول است نه جان است که آسان بتوان داد.** (دهخدا، حبیم، ابوالقاسم حالت، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، کوچه، تهرانی)

۲۶۱۱۴. **پول اگر وفایی داشت، دست به دست نمی‌گشت.** (آذری)

۲۶۱۱۵. **پولِ او صدای خروس نشنیده‌است.** (آذری)

۲۶۱۱۶. **پول، بار خر است.** (لارستانی)

۲۶۱۱۷. **پول باشد، خاکستر می‌شود.** (ترکمنی)

۲۶۱۱۸. **پول باشد در جنگل شوربا.** (تاجیکی، افغانی)

۲۶۱۱۹. **پول باشد سنگ را نرم می‌کند.** (افغانی)

۲۶۱۲۰. **پول بالا زردآلو می‌دهی، لازم نیست آشنا باشی.** (شهربابکی)

۲۶۱۲۱. **پول بده، آش بخور.** (شکورزاده، کوچه)

۲۶۱۲۲. **پول بده پول بخر نه که کال و کول بخر.** (آذری)

۲۶۱۲۳. **پول بده، حرف بشنو.** (تهرانی)

۲۶۱۲۴. **پول بده، حلوای بورانی بخور، پول نده، بورانی بخور.** (آذری)

۲۶۱۲۵. **پول بده، دردسر بخر.** (بهمنیاری)

۲۶۱۲۶. **پول بده، رو سبیل شاه نَقاره بزن.** (کوچه، شکورزاده، عوام، حبیم)

۲۶۱۲۷. **پول بده، مفت بخور.** (سنگسری)

۲۶۱۲۸. **پول بدهی ملاّ را از مسجد بیرون می‌کنی.** (کردی)

۲۶۱۲۹. **پول، برادری است که زبان ندارد.** (رامسری)

۲۶۱۳۰. **پول، برای تو خوب است و گلابی برای بیمار.** (سمنانی)

۲۶۱۳۱. **پول برای خود داری، آبرو پیش خلق.** (هزاره‌ای)

۲۶۱۳۲. **پول برای کسب احترام است نه حرمت برای کسب پول.** (آذری)

۲۶۱۳۳. **پول برای آدم، عقل هم می‌آورد.** (آذری)

۲۶۱۳۴. **پول، برگ درخت نیست که هرجا ریخته‌باشد.** (مازندرانی)

۲۶۱۳۵. **پول برنج پخته‌شده‌است.** (آملی)

۲۶۱۳۶. **پول برود، آدم هست، آدم برود، پول نیست.** (شیرازی)

۲۶۱۳۷. **پول بگذاری، آش چرب می‌خوری.** (کردی)

۲۶۱۳۸. **پول بنّایی و عروسی را خدا می‌دهد.** (آشتیانی)

۲۶۱۳۹. **پول بنایی و عروسی را خدا می رساند.** (آشتیانی)

۲۶۱۴۰. **پول به پلوی کال می‌ماند.** (گیلکی)

۲۶۱۴۱. **پول به پول جمع می‌شود، شپش به یقه‌ی چرک‌دار.** (لری)

۲۶۱۴۲. **پول به پیاز دادم، می‌خورم تا کور شوم.** (تایبادی)

۲۶۱۴۳. **پول به‌جانش بسته (است).** (قمی، کاشانی)

۲۶۱۴۴. **پول به‌جانش بنده، گُه به ک..نش.** (تهرانی)

۲۶۱۴۵. **پول به خود داری آبرو به مردم (خلق).** (افغانی، هزاره‌ای)

۲۶۱۴۶. **پول بی‌زبان را به آدم زبان‌دار می‌دهد.** (دهخدا، حبیم، عوام، بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)

۲۶۱۴۷. **پول، پشتیبان مرد است.** (لری)

۲۶۱۴۸. **پول، پلوی پخته‌است.** (آملی)

۲۶۱۴۹. **پول، پول پیدا می‌کند.** (یزدی، تکمله، حبیم، شکورزاده، کوچه، آذری، عوام)

۲۶۱۵۰. **پول، پول‌دار را می‌رقصاند.** (فرهنگ‌نامه)

۲۶۱۵۱. **پول، پول را جمع می‌کند.** (الشتری)

۲۶۱۵۲. **پول پول را می‌یابد، بی‌پول دردسر.** (تاجیکی)

۲۶۱۵۳. **پول، پول می‌آورد، دلاور احمق بیل می‌زند.** (اهری)

۲۶۱۵۴. **پول، پول می‌آورد (می‌زاید).** (تهرانی، قمی، کردی، بیرجندی)

۲۶۱۵۵. **پول پیدا کردن آسان است، ولی نگاه‌داشتن آن دشوار.** (عوام، کوچه، شکورزاده، حبیم، دهخدا)

۲۶۱۵۶. **پول پیدا می‌شود دوست نی.** (افغانی)

۲۶۱۵۷. **پول پیش آدم پول‌دار می‌رود.** (شکورزاده)

۲۶۱۵۸. **پولت به پنجاه رسید، مشهور شدی، به صد رسید، میانش شنا کن.** (آذری)

۲۶۱۵۹. **پولت را آفتاب بگذار، خودت به سایه برو.** (بختیاری، بیرجندی، خوزستانی)

۲۶۱۶۰. **پولت را بده شام چراغ بخر.** (ترکمنی)

۲۶۱۶۱. **پولت را به ما قرض بده، زمستان بیا در خانه‌ی ما بلرز.** (همدانی)

۲۶۱۶۲. **پولت را چه کسی می‌خواهد بخورد؟** (گیلکی)

۲۶۱۶۳. **پولت را ده و دردسر خر.** (تاجیکی)

۲۶۱۶۴. **پول تراشه‌ی‌جان است.** (آذری)

۲۶۱۶۵. **پول، ثروتمند را شاباش می‌کند، فقیر را رسوا.** (ترکمنی)

۲۶۱۶۶. **پولِ جای لحاف نداده، وسط می‌خوابد.** (بختیاری)

۲۶۱۶۷. **پول، جن شده، ما بسم‌الله.** (آذری)

۲۶۱۶۸. **پول چرکِ (کفِ) دست است.** (کوچه، ایلامی)

۲۶۱۶۹. **پول چنگه*با چپاله*از دست می‌رود.** (دزفولی)

۲۶۱۷۰. **پول چیه؟ جان بطلب، کیه که بده؟** (تهرانی)

۲۶۱۷۱. **پولِ حرام بهای شراب شور و جنده‌ی کور است.** (حبیم، گیلکی)

۲۶۱۷۲. **پولِ حرام در راه حرام خرج می‌شود.** (آذری)

۲۶۱۷۳. **پولِ حرام یا خرج شراب (شور) می‌شود یا شاهد کور.** (شکورزاده، عوام، بهمنیاری)

۲۶۱۷۴. **پول حلال، خرج (صرف) شراب شور می‌شود یا شاهد* کور.** (دهخدا، کوچه)
۲۶۱۷۵. **پولِ حلال، صد دینار.** (آذری)
۲۶۱۷۶. **پول، حلّال مشکلات است.** (آذری، کوچه، حییم، شکورزاده، عوام)
۲۶۱۷۷. **پول خار کن و خودت را عزیز.** (رفسنجانی)
۲۶۱۷۸. **پول، خانه تنگ می‌کند، زن زشت می‌کند.** (زرقانی)
۲۶۱۷۹. **پولِ خواب گرفته‌است.** (سرخه‌ای)
۲۶۱۸۰. **پول، خوشگلی می‌آورد.** (تهرانی)
۲۶۱۸۱. **پولِ خون، پایدار نیست.** (بختیاری)
۲۶۱۸۲. **پول دادم به آمل، نان استدم از ساری.** (حییم، کوچه، شکورزاده)
۲۶۱۸۳. **پول دادم، پیاز خرید.** (افغانی)
۲۶۱۸۴. **پول دادم، تنبور خریدم.** (لنجانی)
۲۶۱۸۵. **پول دادم، ماچ که ندادم.** (شیرازی)
۲۶۱۸۶. **پول دادن و زردآلو خریدن، خونه‌خواه نمی‌خواهد.** (کاشانی)
۲۶۱۸۷. **پول داده‌ام، می‌خورمش (می‌خورم).** (دهخدا، آذری، عوام، تهرانی)
۲۶۱۸۸. **پول داده‌ایم تا پای آخور سواره خواهیم رفت.** (آذری)
۲۶۱۸۹. **پول داده سخن خوب و پندآمیز گرفته، پشیمان نمی‌شود.** (آذری)
۲۶۱۹۰. **پول داده، غم خریده.** (سنگسری)
۲۶۱۹۱. **پول دادی به قمه نگه داشتی برای چی؟** (ابهری)
۲۶۱۹۲. **پول دادیم و درد خریدیم.** (افغانی)
۲۶۱۹۳. **پول‌داران بیش‌تر اشتهای پول دارند.** (گیلکی)
۲۶۱۹۴. **پول‌دار به بازار، بی‌پول به مزار.** (تاجیکی، افغانی)
۲۶۱۹۵. **پول‌دار خورد کباب، بی‌پول خورد دود کباب.** (تاجیکی)
۲۶۱۹۶. **پول دارد ما را می‌خورد.** (گیلکی)
۲۶۱۹۷. **پول‌دار کار دارد، گدا فرصت ندارد.** (سمنانی)
۲۶۱۹۸. **پول دارم، قرض نمی‌دهم، ممنون هم باش.** (دهخدا، کوچه)
۲۶۱۹۹. **پولِ داروغه کیسه را پاره می‌کند.** (کوچه)
۲۶۲۰۰. **پول‌دارها (به) کباب، بی‌پول‌ها (به) بوی (دود) کباب.** (کوچه، دهخدا، شکورزاده، تهرانی، کرمانی، بهمنیاری، سیستانی، بیرجندی)
۲۶۲۰۱. **پول‌دارها به کباب خوشند، بی‌پول‌ها به بوی کباب.** (عوام)
۲۶۲۰۲. **پول‌داره پولش، بی‌پوله دعایش.** (افغانی)
۲۶۲۰۳. **پول‌دار هرچه بگوید درست است، ندار هرچه بگوید فضولی است.** (رامسری)
۲۶۲۰۴. **پول‌داره کبابش، بی‌پوله (کبابی را) دودش.** (افغانی)
۲۶۲۰۵. **پول داری، آب‌نبات می‌خوری.** (مثمر، هبله‌رودی)
۲۶۲۰۶. **پول داری، درآویز، پول نداری، بپرس.** (آذری)
۲۶۲۰۷. **پول‌داری ضامن شو، بی کاری شاهد شو.** (کوچه، شکورزاده، افغانی)
۲۶۲۰۸. **پول داری، همه بنده‌ی‌تواند، پول نداری راهت باز است.** (آذری)
۲۶۲۰۹. **پول داشته باش روی سبیل شاه نقاره بزن.** (شیرازی)
۲۶۲۱۰. **پول داشته باش، زهر مار داشته باش.** (شکورزاده)
۲۶۲۱۱. **پول داشته باش، کوفت داشته باش.** (کوچه، تهرانی، شکورزاده، شیرازی)
۲۶۲۱۲. **پول داشته باشی، پلو زیاد است.** (ترکمنی)
۲۶۲۱۳. **پول داشته باشی، می‌توانی سوار فیل شوی.** (ترکمنی)
۲۶۲۱۴. **پول داشته باشی، همه‌جا، جای توست.** (سمنانی)
۲۶۲۱۵. **پول در آوردن آسان است، نگه‌داشتنش مشکل.** (آذری)
۲۶۲۱۶. **پول در دستش، گل آتش پشت دستش، پول را نمی‌اندازد.** (سمنانی)
۲۶۲۱۷. **پول در کمر، زن در کمر.** (هزاره‌ای)
۲۶۲۱۸. **پول در کیسه و گاو در بازار.** (نایینی)
۲۶۲۱۹. **پول در مشت، شهوت در پشت.** (فرهنگ‌نامه)
۲۶۲۲۰. **پول، دنبال عقل است.** (رامسری)
۲۶۲۲۱. **پولِ دنیا، چرک دنیا.** (افغانی)
۲۶۲۲۲. **پول دنیا یافت می‌شود، آدم یافت نمی‌شود.** (تاجیکی)
۲۶۲۲۳. **پول، دو می‌آورد، فقر، خواب.** (سمنانی)
۲۶۲۲۴. **پول، دهانِ آدم را می‌بندد.** (گیلکی)
۲۶۲۲۵. **پول را آدم پیدا می‌کند (ولی) آدم را پول پیدا نمی‌کند.** (عوام، دهخدا)
۲۶۲۲۶. **پول را از سر راه هم اگر یافتی بشمار.** (هزاره‌ای، کردی)
۲۶۲۲۷. **پول را از کاغذ نمی‌بُرّند.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، کوچه)
۲۶۲۲۸. **پول را اگر روی سنگ بگذاری، سنگ آب می‌شود.** (دزفولی)
۲۶۲۲۹. **پول را بار خر کردند، خر شروع به جفتک زدن کرد.** (رامسری)
۲۶۲۳۰. **پول را بارِ خر هم می‌کنند.** (شکورزاده، حییم، کوچه، عوام)
۲۶۲۳۱. **پول را باید به ابوتراب سپرد.** (سیاست و اقتصاد عصر صفوی: ۴۹۱، حاشیهی ۹۷)

۲۶۲۳۲. **پول را باید سپرد دست حاج ابوتراب.** (شکورزاده، کوچه)

۲۶۲۳۳. **پول را برای خودِ پول دوست دارد.** (تهرانی)

۲۶۲۳۴. **پول را به پول بده، به کال و کول مده.** (آذری)

۲۶۲۳۵. **پول را به دُم گربه ببندی، می‌رود خرید می‌کند و می‌آید.** (سمنانی)

۲۶۲۳۶. **پول را به ک..ن گرگ مالیدند، رفت از لار گوسفند آورد.** (رودسری)

۲۶۲۳۷. **پول را بیگانه نکن.** (هزاره‌ای)

۲۶۲۳۸. **پول را خرج کنی تمام می‌شود، علم را خرج کنی زیاد می‌شود.** (ترکمنی)

۲۶۲۳۹. **پول را خوار کن، زیر سبیل شاه، برایت نقاره می‌زنند.** (مشهدی)

۲۶۲۴۰. **پول را روی بند ابریشمی شلوار زن شاه بگذاری باز می‌شود.** (شهربابکی)

۲۶۲۴۱. **پول را روی تابوت مرده بگذاری، مرده برایت ابوعطا می‌خواند.** (شکورزاده، تهرانی)

۲۶۲۴۲. **پول را روی سنگ بگذاری، آب می‌شود.** (بختیاری، لری)

۲۶۲۴۳. **پول را سر سنگ بگذاری، سنگ صدا می‌دهد.** (افغانی)

۲۶۲۴۴. **پول را که از چرم نچیده‌اند.** (کرمانی)

۲۶۲۴۵. **پول را گردن سگ ببند و بفرست.** (مشهدی)

۲۶۲۴۶. **پول رو پول می‌آید، بدبختی رو بدبختی.** (سیرجانی)

۲۶۲۴۷. **پول روی پول می‌رود، خاک روی خاک.** (عوام، کوچه، حییم، سمنانی، لری)

۲۶۲۴۸. **پول روی پول می‌رود.** (کوچه)

۲۶۲۴۹. **پول روی پول می‌رود و مگس روی چشم کور.** (شوشتری)

۲۶۲۵۰. **پول زن مثل ک.. خر به سر دره، می روی و می‌آیی می‌خوره توی پیشانیت.** (شهربابکی، دامغانی)

۲۶۲۵۱. **پول زیاد بده چیز خوب بخر.** (ترکمنی)

۲۶۲۵۲. **پول زیاد بده، کم‌تر التماس کن.** (آذری)

۲۶۲۵۳. **پول زیرش گذاشت.** (سرخه‌ای)

۲۶۲۵۴. **پول ستّارالعیوب است.** (کوچه)

۲۶۲۵۵. **پول سفید برای روز سیاه خوب است.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی، هزاره‌ای، قشقایی، بهمنیاری)

۲۶۲۵۶. **پول سنگ را سوراخ می‌کند.** (سمنانی)

۲۶۲۵۷. **پول سنگ را نرم می‌کند.** (افغانی)

۲۶۲۵۸. **پول سواره است و ما پیاده.** (قشقایی، آذری)

۲۶۲۵۹. **پول سیاه را در هوا می‌زند.** (رامسری)

۲۶۲۶۰. **پول سیاه سکّه داره، مادرشوهر مکّه داره.** (آباده‌ای)

۲۶۲۶۱. **پولش از پارو بالا می‌رود.** (دهخدا، حییم)

۲۶۲۶۲. **پولش تو جیبش سنگینی می‌کند.** (عوام، حییم، سمنانی)

۲۶۲۶۳. **پولش خوبست و خودش بد.** (دهخدا)

۲۶۲۶۴. **پول شد گرگ و ما شدیم گون.** (دماوندی)

۲۶۲۶۵. **پول شده علفِ خرس.** (کوچه)

۲۶۲۶۶. **پولش را اگر سگ بخورد، سرطان می‌گیرد می‌میرد.** (کوچه)

۲۶۲۶۷. **پولش را با پارو بالا می‌زنند.** (سمنانی)

۲۶۲۶۸. **پولش را باید با پارو پارو کنی.** (آذری)

۲۶۲۶۹. **پولش زمین را پایین می‌برد.** (هزاره‌ای)

۲۶۲۷۰. **پولش کیل پیمانه است.** (مازندرانی)

۲۶۲۷۱. **پول شمرده‌شده برکت ندارد.** (قشقایی، آذری)

۲۶۲۷۲. **پول (شیربهای) دختر، آب برف.** (ترکمنی)

۲۶۲۷۳. **پول شیر به شیر می‌رود، پول آب به آب.** (هزاره‌ای)

۲۶۲۷۴. **پول صدا کرد دختر را از مادرش جدا کرد.** (سیرجانی)

۲۶۲۷۵. **پول عاشقی به کیسه بر نمی‌گردد.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، دزفولی)

۲۶۲۷۶. **پول علف خرس نیست.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه، عوام، سوادکوهی)

۲۶۲۷۷. **پول غول است، غول هم تو بیابان.** (سیرجانی)

۲۶۲۷۸. **پول غول است و من بسم‌الله.** (ایرج‌میرزا: ۱۸۷، شکورزاده، تهرانی، عوام، بهمنیاری، کوچه، کرمانی)

۲۶۲۷۹. **پول فدای پول نمی‌شود.** (قشقایی)

۲۶۲۸۰. **پول، قاضی الحاجات است.** (کوچه)

۲۶۲۸۱. **پولِ قحبگی خرجِ سرخاب سفیداب می‌شود.** (کوچه، شکورزاده، دزفولی)

۲۶۲۸۲. **پول قرض کن ازدواج کن، قرض را می‌دهی زن را داری.** (نهاوندی)

۲۶۲۸۳. **پولِ قلب* به هرجا رود باز گردد.** (دهخدا، عوام، بهمنیاری، حییم، شکورزاده)

۲۶۲۸۴. **پول قمار، سر قمار.** (افغانی)

۲۶۲۸۵. **پول کار می‌کند، پول‌دار لاف می‌زند.** (کوچه، شکورزاده)

۲۶۲۸۶. **پول کاسه‌ی‌همسایه نمی‌شود.** (دهخدا، کوچه)

۲۶۲۸۷. **پول کم، سلیقه‌ی‌بسیار (زیاد).** (عوام، دهخدا، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)

۲۶۲۸۸. **پول ک..ن دادن خرج آزار (باد) بواسیر می‌شود.** (بهمنیاری، کرمانی، سبزواری)

۲۶۲۸۹. **پول ک..ن دادن (ک..ن کشی) خرج بواسیر می‌شود.** (حییم، عوام، شیرازی، کوچه، شهربابکی، بختیاری)

۲۶۲۹۰. **پول که از خودت نیست حاتم طایی بشو.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۶۲۹۱. **پول که به جیب راه یافت، عقل از سرت درمی‌رود.** (اصفهانی)
۲۶۲۹۲. **پول که دادی بالای سبیلت نقاره می‌زنند.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۶۲۹۳. **پول که زیاد شد، خانه تنگ می‌شود (و) زن زشت.** (کوچه، عوام، حییم)
۲۶۲۹۴. **پول که هست، مگر کیسه‌ام قحطی کُ.. است.** (مازندرانی)
۲۶۲۹۵. **پول گرد (است و) بازار دراز.** (اصفهانی، کوچه، دهخدا، شکورزاده، آذری، بهمنیاری، تهرانی، شاهرودی، عوام، افغانی)
۲۶۲۹۶. **پول ما سکه‌ی عمر دارد.** (دهخدا، عوام، حییم)
۲۶۲۹۷. **پول مانند گنجشک است اگر پرید دیگر باز نمی‌آید.** (کردی)
۲۶۲۹۸. **پول مثل چرک دست می‌ماند.** (تهرانی، اصفهانی، مازندرانی)
۲۶۲۹۹. **پول مثل قحبه می‌ماند، هر ساعت رو دامن یکی می‌نشیند.** (تهرانی، کوچه)
۲۶۳۰۰. **پول مثل گوشت پخته‌است.** (سمنانی)
۲۶۳۰۱. **پولم خرج شده.** (هزاره‌ای)
۲۶۳۰۲. **پولم در بغلم و عقلم در سرم.** (نهاوندی، آذری، قشقایی)
۲۶۳۰۳. **پولم را بردند ان‌شاءالله لعنت به پدرشان.** (تهرانی)
۲۶۳۰۴. **پول، مرد را معروف می‌کند، جو خر را چاق و چله.** (بختیاری)
۲۶۳۰۵. **پولم رفت، کبوترم رفت وای به حال جوجه کبوترهایم.** (گیلکی)
۲۶۳۰۶. **پولِ مفت را قاضی هم می‌خورد.** (کردی)
۲۶۳۰۷. **پولِ مفت کیسه پاره می‌کند.** (بیرجندی)
۲۶۳۰۸. **پول مگر ازگیل کال (نارس) است؟** (گیلکی)
۲۶۳۰۹. **پول مگر علف خرس است؟** (تهرانی)
۲۶۳۱۰. **پول من خوب است خودم بد؟** (آملی)
۲۶۳۱۱. **پول من سکّه ندارد.** (رامسری)
۲۶۳۱۲. **پول، مول*را لاپوشانی می‌کند.** (رامسری)
۲۶۳۱۳. **پول می‌دهد، دعوا می‌خرد.** (بختیاری)
۲۶۳۱۴. **پول می‌گوید (گفت) کجایت زشت است من خوشگلش کنم؟** (کرمانی، سیرجانی)
۲۶۳۱۵. **پول ناروا مانند دشنام است به هرکس بدهی پس می‌دهد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۶۳۱۶. **پول، نان پخته‌است.** (هزاره‌ای)
۲۶۳۱۷. **پول نداده میان (وسط) لحاف خوابیده.** (عوام، شکورزاده، دهخدا)
۲۶۳۱۸. **پول نداده می‌خواهد وسط لحاف هم بخوابد.** (کوچه)
۲۶۳۱۹. **پول ندارد می‌گوید هیزم تر است نمی‌سوزد.** (گیلکی)
۲۶۳۲۰. **پول نداری، جان (قوّت) نداری.** (خراسانی)
۲۶۳۲۱. **پول نداری، سگ بزن.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۲۶۳۲۲. **پول نزول برکت ندارد.** (قشقایی، آذری)
۲۶۳۲۳. **پول نصیب آدم پول‌دار می‌شود.** (شکورزاده)
۲۶۳۲۴. **پول نقره در گل و لای بیفتد، دو روزه تبدیل به مس می‌شود.** (ترکمنی)
۲۶۳۲۵. **پول نمی‌دهی معرکه بر هم مزن.** (شکورزاده، کوچه، شاهد)
۲۶۳۲۶. **پول نیست، عشق است.** (افغانی)
۲۶۳۲۷. **پولِ واویلا خرج وامصیبتا می‌شود.** (کوچه، شکورزاده، عوام)
۲۶۳۲۸. **پول وصله‌ی‌شکم نمی‌شود.** (ابریشمی)
۲۶۳۲۹. **پول‌ها رفت زیر فرشو.** (کرمانی، فرهنگ‌نامه)
۲۶۳۳۰. **پول‌هایش صدای (بانگ) خروس دارد.** (کرمانی، سیرجانی)
۲۶۳۳۱. **پول‌هایش مال خودش، فیس و افاده‌اش مال ما.** (نیشابوری)
۲۶۳۳۲. **پول هرجا باشد خود را نشان می‌دهد.** (نامه‌ی داستان)
۲۶۳۳۳. **پول هم زینت مرده است هم زینت زنده.** (آذری)
۲۶۳۳۴. **پول همیشه جلو است و سخن در پی آن.** (رامسری)
۲۶۳۳۵. **پول داری، آب‌نبات می‌خوری.** (کوچه)
۲۶۳۳۶. **پول تراشه‌ی‌جان است.** (آذری)
۲۶۳۳۷. **پولی را که پیدا کردی آن‌را بشمار.** (رامسری)
۲۶۳۳۸. **پولی که به امان امان بیایه، به دلی دلی می‌ره.** (افغانی)
۲۶۳۳۹. **پولی که لایق گدای لال است.** (کندلوسی)
۲۶۳۴۰. **پول یکی از اسم‌هایش هم ستارالعیوبه.** (تهرانی، کوچه، شکورزاده)
۲۶۳۴۱. **پول یکی برای مراد است، یکی هم برای عناد.** (آذری)
۲۶۳۴۲. **پونه از مار بدش می‌آید، مار می‌خزد و می‌رود زیرش.** (لری)
۲۶۳۴۳. **پونه‌ی‌باغ ما بود، نعناع باغ شما شده.** (بروجنی)
۲۶۳۴۴. **پونه‌ی (پودنه) دم در خانه، بو ندارد.** (گیلکی)
۲۶۳۴۵. **پونه‌ی روی آشش نمی‌شود.** (یزدی)
۲۶۳۴۶. **پهلوان ارنوا*مندوا*.** (یزدی)
۲۶۳۴۷. **پهلوان از پُرفندی (فن، زور خودش) به زمین می‌خورد.** (شکورزاده، بهمنیاری، حییم، دهخدا، عوام، کوچه، کرمانی)

۲۶۳۴۸. **پهلوان از دور پر فند (فن) است.** (آشتیانی)
۲۶۳۴۹. **پهلوان پنبه.** (کاشانی، دهخدا، تهرانی، عوام)
۲۶۳۵۰. **پهلوان زنده خوش است.** (کوچه، افغانی، مثمر، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۲۶۳۵۱. **پهلوان زنده را عشق است.** (بهمنیاری)
۲۶۳۵۲. **پهلوان سر دیگ آش است.** (بهمنیاری)
۲۶۳۵۳. **پهلوان فک و چانه و دهان است.** (گیلکی)
۲۶۳۵۴. **پهلوان مادرش است.** (کرمانی)
۲۶۳۵۵. **پهلوان نیستم ولی با یک مشت و دو مشت هم زمین نمی‌خورم.** (رامسری)
۲۶۳۵۶. **پهلوان (هم) از پوست خربزه زمین می‌خورد.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۲۶۳۵۷. **پهلوانی نتوان کرد به زور دگران.** (عماد فقیه، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۲۶۳۵۸. **پهلوانی ننه است.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۶۳۵۹. **پهلو بگرد که صبح شد.** (افغانی)
۲۶۳۶۰. **پهلو به فلانی داده.** (هبله‌رودی)
۲۶۳۶۱. **پهلو تهی نمودنت از ابلهی چراست؟** (طالب‌آملی: ۳۴۸)
۲۶۳۶۲. **پهلوی بوته‌ی‌خار بزرگ شده.** (سمنانی)
۲۶۳۶۳. **پهلوی چربی دارد.** (هبله‌رودی)
۲۶۳۶۴. **پهلوی خود را می‌لیسم.** (رامسری)
۲۶۳۶۵. **پهلوی راستش را کسی نمی‌یابد.** (افغانی)
۲۶۳۶۶. **پهلوی شتر مخواب و خواب آشفته مبین.** (شیرازی)
۲۶۳۶۷. **پهلویش چه هست تا کلیه‌اش باشد؟** (گیلکی)
۲۶۳۶۸. **پهلویش خوابید، به گل فرو رفت.** (آذری)
۲۶۳۶۹. **پهلوی ماه بنشینی ماه شوی پهلوی دیگ بنشینی سیاه شوی.** (هزاره‌ای)
۲۶۳۷۰. **پهلوی ماه ستاره نباشد، روشنی ندارد.** (اشتهاردی)
۲۶۳۷۱. **پهلویِ هر گل نهاده (نشسته) است خاری.** (فرخی سیستانی: ۳۷۵، شکورزاده، دهخدا)
۲۶۳۷۲. **پهنا را به پهنا می‌گیریم، درازا را به درازا، اگر زیاد شد پاره می‌کنیم.** (میانه‌ای)
۲۶۳۷۳. **پهنایِ شاه‌خانم به درازی ماه‌خانم در.** (کوچه)
۲۶۳۷۴. **پهنای گلیم را می‌نماید تا از خواب بیدار شود.** (تاریخ بیهقی: ۲۱۵، دهخدا)
۲۶۳۷۵. **پِهن به کلاه کسی اندازه نمی‌گیرد.** (همدانی)
۲۶۳۷۶. **پَهنش کردی بیل می‌شود، درازش کردی میل.** (شکورزاده، بهمنیاری، کرمانی، شهربابکی، تهرانی)
۲۶۳۷۷. **پَهنش کنی بیله، باریکش کنی میله.** (تهرانی)
۲۶۳۷۸. **پهنش کنی کفگیر است، جمعش کنی چمچه‌ای است.** (دزفولی)
۲۶۳۷۹. **پهن گاو، آدم را به زمین می‌زند.** (گیلکی)
۲۶۳۸۰. **پهنی‌اش را پهن کرد، درازیش را دراز.** (هزاره‌ای)
۲۶۳۸۱. **پی‌ات آمدم نیامدی، جُل‌چی*به سر خوش آمدی.** (اصفهانی)
۲۶۳۸۲. **پیاده است و دارد سوار را مسخره می‌کند.** (لری)
۲۶۳۸۳. **پیاده‌اش فرزین شده.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۶۳۸۴. **پیاده به سوار نمی‌رسد (نخواهد رسید).** (کردی، قشقایی)
۲۶۳۸۵. **پیاده به سواره نخندد، زهره‌اش می‌ترکد.** (گرمه‌ای)
۲۶۳۸۶. **پیاده ره چو به پایان بَرَد، شود فرزین.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۱۵۸)
۲۶۳۸۷. **پیاده شو با هم برویم.** (اصفهانی، عوام، همدانی)
۲۶۳۸۸. **پیاده شو با هم راه برویم.** (دهخدا، بهمنیاری، حییم، سیرجانی)
۲۶۳۸۹. **پیاده، مثل چاپار است.** (سمنانی)
۲۶۳۹۰. **پیاده مرا زان فرستاد توس / که تا اسب بستانم از اشکبوس.** (فردوسی: ۸۱۸)
۲۶۳۹۱. **پیاده می‌داند سوار تنگش را بریده.** (کردی)
۲۶۳۹۲. **پیاده ندیدی که جنگ آورد / سر سرکشان زیر سنگ آورد؟** (فردوسی: ۸۱۸، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری، فردوسی)
۲۶۳۹۳. **پیاده و سوار معامله‌شان سر نمی‌گیرد.** (آذری)
۲۶۳۹۴. **پیاده یک سهم دارد (و) سواره دو سهم.** (لری، بختیاری)
۲۶۳۹۵. **پیاز آبروی خانه، آبروی خانه هم ایوان است.** (کرمانجی)
۲۶۳۹۶. **پیازِ آدم شیّاد کونه نمی‌بندد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۶۳۹۷. **پیازِ آدمِ هرجایی، کونه نمی‌بندد.** (کوچه، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۲۶۳۹۸. **پیاز از دستش پوست نمی‌شود.** (سمنانی)
۲۶۳۹۹. **پیاز از سر می‌گندد.** (دزفولی، شوشتری)
۲۶۴۰۰. **پیاز اندرونش اندرون است و بیرونش بیرون.** (ترکمنی)
۲۶۴۰۱. **پیاز این‌ها یک جا نمی‌ماند.** (گیلکی)
۲۶۴۰۲. **پیاز باشد ولی پیشانیش باز و گشاده باشد.** (آملی)
۲۶۴۰۳. **پیاز برایش خرد نمی‌کنند.** (نامه‌ی داستان)
۲۶۴۰۴. **پیاز برداشته، دنبال نان مردم می‌گردد.** (ده‌آباد کاشان)
۲۶۴۰۵. **پیاز به دست دارد تا قبر پدرش بو نیفتد.** (گیلکی)
۲۶۴۰۶. **پیاز به زیر دُمت.** (کندلوسی)
۲۶۴۰۷. **پیاز به سیر می‌گوید تو چه‌قدر بدبویی.** (مازندرانی)
۲۶۴۰۸. **پیاز به کمرش بسته و پی نان می‌گردد.** (جیرفتی، شهربابکی)

۲۶۴۰۹. **پیاز به موسیر می‌گوید: «از پیشم برخیز که بویت می‌آید.»** (لری)
۲۶۴۱۰. **پیازت آن‌جا ریشه نمی‌گیرد.** (رامسری، گیلکی)
۲۶۴۱۱. **پیاز تا چغندر، شکر.** (فرهنگ‌نامه)
۲۶۴۱۲. **پیاز توی ریش هم خُرد می‌کنند.** (قشقایی)
۲۶۴۱۳. **پیازخوردن جوان‌مردی نمی‌خواهد.** (آملی)
۲۶۴۱۴. **پیاز خوردن نشانه‌ی پهلوانی نیست.** (مازندرانی)
۲۶۴۱۵. **پیاز خوردی و ادّعای جوان‌مردی می‌کنی؟** (مازندرانی)
۲۶۴۱۶. **پیازخور هرکجا برود پیاز جلوی اوست.** (ده‌آباد کاشان)
۲۶۴۱۷. **پیاز دو نام ندارد پهلوان زنده خوش است.** (کرمانجی)
۲۶۴۱۸. **پیاز را پدرم خورده، ریسه‌اش را انداخته گردن من.** (گیلکی)
۲۶۴۱۹. **پیاز را خورد ریسه‌ی (رِشته‌ی) خالی آن‌را به گردنم آویخت.** (رامسری)
۲۶۴۲۰. **پیاز رشکلا*، دمت دراز باد.** (آملی)
۲۶۴۲۱. **پیازش از خودش بو نمی‌کند.** (بختیاری)
۲۶۴۲۲. **پیازش بیخ کرده.** (بهمنیاری)
۲۶۴۲۳. **پیازش بیخ نکرد.** (هزاره‌ای)
۲۶۴۲۴. **پیازش تازه شروع به رشد کرده‌است.** (خوانساری)
۲۶۴۲۵. **پیازش را برداشته دنبال نان می‌گردد.** (شهربابکی)
۲۶۴۲۶. **پیازش ریشه نمی‌کند.** (زفره‌ای)
۲۶۴۲۷. **پیازش کونه کرده‌است.** (اراکی، نامه‌ی‌داستان)
۲۶۴۲۸. **پیازش کونه نمی‌کند.** (عوام)
۲۶۴۲۹. **پیاز غلتان بیخ نمی‌گیرد (نمی‌کند).** (شکورزاده، کوچه)
۲۶۴۳۰. **پیاز قاطی میوه‌ها.** (کوچه)
۲۶۴۳۱. **پیاز که بیرون آمد، دیگر کرم هم نان خالی نمی‌خورد.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۶۴۳۲. **پیاز کی می‌خورد؟ مریض حال، کی عیب‌جویی می‌کند؟ معیوب.** (آذری)
۲۶۴۳۳. **پیاز نخورده احساس سوزش زبان می‌کنی؟** (قشقایی)
۲۶۴۳۴. **پیاز نخورده‌ام از گند پیاز خفه شده‌ام.** (سمنانی)
۲۶۴۳۵. **پیاز نخورده‌ای برای چه (چرا) داری می‌سوزی (جنب‌وجوش می‌کنی)؟** (تالشی، آذری)
۲۶۴۳۶. **پیاز نخورده‌ای چرا دلت می‌سوزد؟** (آذری)
۲۶۴۳۷. **پیاز نخورده، قاصدی مکن.** (قشقایی)
۲۶۴۳۸. **پیاز نخوردیم تا نیاز خواب ببینیم.** (مازندرانی)
۲۶۴۳۹. **پیاز نمی‌خورد امّا همین‌که چشمش به پیاز افتاد، با پوست می‌خورد.** (قشقایی)
۲۶۴۴۰. **پیاز هم خودش را داخل (قاطی) میوه‌ها کرده (است).** (حییم، گیلکی، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی، عوام)
۲۶۴۴۱. **پیازه یک نفر دیگر خورد، بویش گرفته ما را.** (گیلکی)
۲۶۴۴۲. **پیازی به دهانش خرد نمی‌کند.** (جیرفتی)
۲۶۴۴۳. **پیازی دارد و دنبال نانی می‌گردد.** (فرهنگ‌نامه، کرمانی)
۲۶۴۴۴. **پیازی داره ور دنبال نونشه / درازی داره ور دنبال گردشه.** (کرمانی)
۲۶۴۴۵. **پیاله با ک..ش برمی‌دارد.** (لارستانی)
۲۶۴۴۶. **پیاله کن که لب یار نازک است.** (نامه‌ی داستان)
۲۶۴۴۷. **پیاله هست اگر هم‌پیاله نیست.** (طالب‌آملی: ۲۶۴)
۲۶۴۴۸. **پیاله‌ی‌خالی را به پیاله‌ی‌پر نتوان زد.** (آذری)
۲۶۴۴۹. **پیاله‌ی‌گداییش سر دستش است.** (کرمانی)
۲۶۴۵۰. **پیاله‌ی‌نخستین و دُرد؟** (سمنانی)
۲۶۴۵۱. **پیامبر باش ولی به‌جان خودت دعا کن.** (آذری)
۲۶۴۵۲. **پیامیست از مرگ موی سفید.** (فردوسی: ۱۶۱۵، دهخدا، امثال‌موزون، عوام، حییم، شکورزاده)
۲۶۴۵۳. **پی‌بست خراب و قفل زرین؟** (خاقانی؛ تحفةالعراقین: ۱۱۰)
۲۶۴۵۴. **پی به گربه گم می‌کنم.** (دهخدا)
۲۶۴۵۵. **پیت حلبی هم چشم و رو ندارد.** (کوچه)
۲۶۴۵۶. **پیِ تقلید رفتن از کوری است.** (اوحدی: ۲۲۶، شکورزاده، دهخدا)
۲۶۴۵۷. **پیتِ*وسط دل است.** (رامسری)
۲۶۴۵۸. **پیته‌ی آب‌آورده و کنگر بادآورده.** (مازندرانی)
۲۶۴۵۹. **پیچ‌پیچک و گندم و زور.** (بویراحمدی)
۲۶۴۶۰. **پیچ دهان زن هرز است.** (شکورزاده)
۲۶۴۶۱. **پیچش دست خودمان است.** (امثال)
۲۶۴۶۲. **پیچش مار از کج‌روی اوست.** (خزینه، افغانی)
۲۶۴۶۳. **پیچ و تاب جاده هرجا محو گردد منزل است.** (بیدل، امثال‌موزون)
۲۶۴۶۴. **پیچی بر روی سواریست.** (ایلامی)
۲۶۴۶۵. **پیخالش* این‌جا، قت قتش* دیگر جا.** (افغانی)
۲۶۴۶۶. **پی خرگوش را بایستی در برف دنبال کرد.** (لری)
۲۶۴۶۷. **پی خر مرده می‌گردد تا (که) نعلش را بکشد (بکند).** (عوام، حییم، دهخدا، شکورزاده)
۲۶۴۶۸. **پی خُمِ شیره می‌گردید.** (همدانی)
۲۶۴۶۹. **پیداتر از خال برروی نکو (است).** (حییم، دهخدا)
۲۶۴۷۰. **پیداست از ادا که دلش مایلِ من است.** (طالب آملی)
۲۶۴۷۱. **پیداست که زین جرعه چه مستی خیزد.** (مرزبان‌نامه: ۶۷۶، بهمنیاری، شکورزاده)

۲۶۴۷۲. **پیر، آستینِ کهنه بسوزد.** (کوچه، بهمنیاری)
۲۶۴۷۳. **پیر، آفتابِ سر کوه است.** (افغانی)
۲۶۴۷۴. **پیر، آفتاب لَب بام است و آب ته جام.** (کرجی)
۲۶۴۷۵. **پیر آمد به صحبت کمک کند، جوان آمد به کار.** (هزاره‌ای)
۲۶۴۷۶. **پیر آن‌چه می‌بیند از پیری نیست از گذشت عمر اوست.** (لکی، نهاوندی)
۲۶۴۷۷. **پیر از در زدنش پیداست.** (لری)
۲۶۴۷۸. **پیر از رفتن، جوان از ماندن.** (بیرجندی)
۲۶۴۷۹. **پیر از مردن خود می‌ترساند، جوان از رفتن خود.** (افغانی)
۲۶۴۸۰. **پیر از همه‌کس حریص‌تر است.** (اهلی شیرازی: ۷۲۶)
۲۶۴۸۱. **پیر اگر تجربه‌اش نباشد، خودش به دو تا پول نمی‌ارزد.** (تهرانی)
۲۶۴۸۲. **پیر اگر شیر هم بود پیر است.** (سنایی، امثال‌موزون)
۲۶۴۸۳. **پیر اگر می‌لرزد به صد جوان می‌ارزد.** (رامسری)
۲۶۴۸۴. **پیر اگر نداری، زیر درخت کهن‌سال بنشین.** (رامسری)
۲۶۴۸۵. **پیر، (امام‌زاده) خاشاک.** (بختیاری)
۲۶۴۸۶. **پیرامون خورِ، در میانْ‌خواب.** (ایلامی)
۲۶۴۸۷. **پیران به گور نزدیکند و جوانان به یار.** (ترکمنی)
۲۶۴۸۸. **پیران به هوس جاهلان ورپس.** (دزفولی)
۲۶۴۸۹. **پیران تلاش رزق فزون از جوان کنند / حرص گدا شود طرف شام بیشتر.** (صائب: ۲۲۸۲، فرهنگ‌نامه)
۲۶۴۹۰. **پیران جهان دیده باشند و کارها دانند که جوانان ندانند.** (سمک‌عیّار: ۲۵۸/۲)
۲۶۴۹۱. **پیران را تبی، زمستان را شبی.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۲۶۴۹۲. **پیران را حرمت دار.** (قابوس‌نامه: ۵۸)
۲۶۴۹۳. **پیران را مدارید خوار تا همه گُل شوید، بی‌خار.** (شکورزاده)
۲۶۴۹۴. **پیران قد خمیده کمان کباده‌اند.** (عالی، امثال‌موزون)
۲۶۴۹۵. **پیراهن از قرآن بپوشد باور مکن.** (نامه‌ی داستان)
۲۶۴۹۶. **پیراهنِ بعد از عید (عروسی) برای گل منار خوب است.** (کوچه، شکورزاده)
۲۶۴۹۷. **پیراهن بی‌درز و دوز، مریم است.** (شیرازی، فرهنگ‌نامه، تهرانی)
۲۶۴۹۸. **پیراهن پار و پیرار به تن کرده.** (کندلوسی)
۲۶۴۹۹. **پیراهن پاره، در فکر دوختن پیراهنش است.** (بختیاری)
۲۶۵۰۰. **پیراهنت کرباس باشد، استخوانت الماس باشد.** (گرمساری)
۲۶۵۰۱. **پیراهن تن آدم (من) دشمن آدم (من) است.** (گیلکی، بیرجندی)
۲۶۵۰۲. **پیراهن تنت هم محرم اسرار تو نیست.** (رامسری)
۲۶۵۰۳. **پیراهن تن من دشمنم است.** (بیرجندی)
۲۶۵۰۴. **پیراهن خارا*صدا می‌کند و روده‌هایت هم صدا می‌کند.** (مرندی)
۲۶۵۰۵. **پیراهن خودش را علم مزار درست کرده‌است.** (هزاره‌ای)
۲۶۵۰۶. **پیراهن دران داریم و پیراهن کشان.** (زرقانی)
۲۶۵۰۷. **پیراهن دریده، عیبِ ترقنید*کرد.** (دزفولی)
۲۶۵۰۸. **پیراهن را اگر دو روز بپوشی دشمن تو می‌شود.** (رامسری)
۲۶۵۰۹. **پیراهن زرین می‌نمایاند، شکم خالی قارقور می‌کند.** (کردی)
۲۶۵۱۰. **پیراهن سفید، پیراهن سفید است.** (میانه‌ای)
۲۶۵۱۱. **پیراهن سفید، وصله‌ی‌سیاه؟** (فرهنگ‌نامه)
۲۶۵۱۲. **پیراهن سوخته دارد.** (رامسری)
۲۶۵۱۳. **پیراهن شرم را پاره کرده.** (سمنانی)
۲۶۵۱۴. **پیراهن عثمان کردند (شده).** (سمنانی، آذری، کاوش)
۲۶۵۱۵. **پیراهنِ عشّاق و کفن هردو یکی است.** (طالب‌آملی: ۳۳۴)
۲۶۵۱۶. **پیراهن کهنه را از تن ما در می‌آورد.** (سرخه‌ای)
۲۶۵۱۷. **پیراهن کهنه‌ی‌خود پوشیدن، بهتر از جامه‌ی‌نوی دیگران را قرض گرفتن.** (سیستانی)
۲۶۵۱۸. **پیراهن گشاد را آدم نمی‌پوشد.** (قمی)
۲۶۵۱۹. **پیراهنِ مراد می‌دوزد، سوزنش می‌رود پای ما.** (کوچه)
۲۶۵۲۰. **پیراهن من، بد پاره شد.** (مازندرانی)
۲۶۵۲۱. **پیراهنِ مان، شان در یک آفتاب خشک شده.** (کوچه، حییم، عوام، کرمانی، شکورزاده)
۲۶۵۲۲. **پیراهن یوسف آورده.** (بهمنیاری)
۲۶۵۲۳. **پیرایه‌ی‌عاشقان نیازست نیاز.** (سنایی: ۱۱۴۳، تکمله)
۲۶۵۲۴. **پیرایه‌ی‌عشق روی زرد است.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۲۶۵۲۵. **پیرایه‌ی‌ملک، پیران باشند.** (تاریخ بیهقی: ۴۷)
۲۶۵۲۶. **پیرایه‌ی‌نامه، حرفِ نامه است.** (امیرخسرو دهلوی؛ مجنون و لیلی: ۴۵، تکمله)
۲۶۵۲۷. **پیربازار*را ندیده، از بادکوبه حرف می‌زند.** (گیلکی)
۲۶۵۲۸. **پیر بازی، سر بازی.** (هزاره‌ای)
۲۶۵۲۹. **پیر باشد نردبانِ آسمان.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۱۰/۶)
۲۶۵۳۰. **پیر برنا کجا شود به خضاب؟** (قطران: ۴۲، دهخدا، شکورزاده)

۲۶۵۳۱. **پیر بوده، میر نبوده.** (جیرفتی)
۲۶۵۳۲. **پیر به خریدن نفرست، جوان به زن گرفتن.** (افغانی)
۲۶۵۳۳. **پیر بی‌دندان و گرگِ درّنده در خوراک یکیست.** (افغانی)
۲۶۵۳۴. **پیر پنبه است.** (نامه‌ی داستان)
۲۶۵۳۵. **پیر پنبه را می‌شکند.** (بوشهری)
۲۶۵۳۶. **پیر، پیر است اگرچه شیر باشد.** (شکورزاده)
۲۶۵۳۷. **پیر، پیر بُوَد؛ اگرچه خود شیر بُوَد.** (کوچه، تهرانی)
۲۶۵۳۸. **پیر، پیرِ عقل باشد ای پسر / نه سپیدی موی اندر ریش و سر.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۶۳/۴)
۲۶۵۳۹. **پیر جَنّی (کولی) را دیدم که بر خر سبزی نشسته بود، بر زمین کبرو (شوره‌زار) می‌رفت، سنجد می‌خورد.** (بیرجندی)
۲۶۵۴۰. **پیر چون شد می‌خورد از سایه‌ی‌خود بر زمین.** (طغرای مشهدی، امثال‌موزون)
۲۶۵۴۱. **پیر چون گشتی گران‌جانی مکن.** (شیخ بهایی؛ نان و حلوا: ۹، تکمله)
۲۶۵۴۲. **پیر خر اگر بار نَبَرد راه به خانه بَرَد.** (شکورزاده)
۲۶۵۴۳. **پیر خود را گور وان گرفتیم.** (افغانی)
۲۶۵۴۴. **پی رد بزن ببین کجاست؟** (گلبافی)
۲۶۵۴۵. **پیر دختر جامانده به گردن دایی‌اش می‌افتد.** (آذری)
۲۶۵۴۶. **پیردختر عروس شد، دلش خنک شد.** (آذری)
۲۶۵۴۷. **پیر دختر قصد ازدواج نداشت، وقتی شوهر کرد، دلش می‌خواست دو تا دو تا پسر بیاورد.** (بختیاری)
۲۶۵۴۸. **پیر دختر قصد ازدواج نداشت، وقتی که ازدواج کرد با گهواره ازدواج کرد.** (بختیاری)
۲۶۵۴۹. **پیر دختر گفت ازدواج نمی‌کنم، وقتی ازدواج کنم می‌دانم چه کنم.** (بختیاری)
۲۶۵۵۰. **پیر را برای اسب خریدن و جوان را برای زن گرفتن نفرست.** (آذری)
۲۶۵۵۱. **پیر را به خر خریدن و جوان را به زن گرفتن مفرست.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۲۶۵۵۲. **پیر را تعلیم دادن مشکل است.** (ادیب پیشاوری، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون)
۲۶۵۵۳. **پیر را درددل چرا ز کس است؟ / پیریش درد بی‌علاج بس است.** (مکتبی شیرازی؛ کلمات‌علّیه‌ی غرّا: ۳۳۶)
۲۶۵۵۴. **پیر را درددل چو از کس است/ پیریش درد بی‌علاج بس است.** (مکتبی شیرازی؛ کلمات علّیه غرّا:۳۶۶)
۲۶۵۵۵. **پیر را کم بده، هردم بده.** (سیستانی، نهبندانی)
۲۶۵۵۶. **پیر را نفرست پیِ خر خریدن، جوان را نفرست پیِ دختر دیدن.** (کوچه)
۲۶۵۵۷. **پیر رعنا بتر از جوان نارعنا.** (قابوس‌نامه: ۵۹، دهخدا)
۲۶۵۵۸. **پیرزال پینَکی* می‌زنه / سَردیک* به زمین می‌زنه / پنداره جوون خواهدشد / لاف عاشقی می‌زنه.** (بیرجندی)
۲۶۵۵۹. **پیر زال در زمستان سیب می‌خواهد.** (سراوانی)
۲۶۵۶۰. **پیرزال نگو، مایه‌ی‌فسادش بگو.** (هزاره‌ای)
۲۶۵۶۱. **پیرزن از بیوه‌زن شوهر قرض می‌کند.** (سمنانی)
۲۶۵۶۲. **پیرزن از درد مادرش را صدا می‌زند، جوان هم همین‌طور.** (دشتستانی)
۲۶۵۶۳. **پیرزن بر خود مزن، پیرمرد مردی ندارد.** (رفسنجانی)
۲۶۵۶۴. **پیرزن به بمبئی رفت، نزدیکی می‌کرد، زور می‌زد و نمی‌زایید.** (بختیاری)
۲۶۵۶۵. **پیرزن به روباه می‌گوید: «شیرم را بده.» روباه به پیرزن می‌گوید: «دُمَم را بده.»** (بختیاری)
۲۶۵۶۶. **پیرزن چون هار شود، دختر خودش را می‌برد.** (آذری)
۲۶۵۶۷. **پیرزن دستش بگیر، سرش بزن.** (افغانی)
۲۶۵۶۸. **پیرزن دستش بگیر گردن بزن، پیرمرد دستش بگیر گِردش بگرد.** (افغانی)
۲۶۵۶۹. **پیرزن دستش به آلو نمی‌رسید گفت: «ترش است.»** (شکورزاده)
۲۶۵۷۰. **پیرزن دستش به درخت گوجه نمی‌رسد، می‌گوید: «ترشی به من نمی‌سازد.»** (سهیلی)
۲۶۵۷۱. **پیرزن دوغ ریخته.** (بختیاری، لری)
۲۶۵۷۲. **پیرزن را چون مقنعه از سر بیفتد، و اَقرع (مرد تمام موی) را کلاه، محابا نکنند.** (تاریخ‌الوزرا: ۹۰، تکمله)
۲۶۵۷۳. **پیرزن را خوزی بریخت، گفت: «مرا خود آرزوی نان تهی بود.»** (دهخدا)
۲۶۵۷۴. **پیرزن را دست به درخت آلو نرسید، گفت: «ترشی به من سازگار نیست.»** (عوام، دهخدا)
۲۶۵۷۵. **پیرزن را زلف سفید می‌شود، دلش سیاه.** (آذری)
۲۶۵۷۶. **پیرزن را کنار اُجاق یخ می‌زند، کره را در شکم مادیان.** (هزاره‌ای)
۲۶۵۷۷. **پیرزن را نزدیک ده راه نمی‌دادند، می‌گفت تیر و کمانم را بگذارید بالا.** (لری)
۲۶۵۷۸. **پیرزن صحرا نمی‌رود که از بیرون خبر داشته‌باشد، گرگ هم در خانه نیست تا ازکار خانه سر در بیاورد.** (مازندرانی)
۲۶۵۷۹. **پیرزن فرهادکُش.** (کردی، لری)

۲۶۵۸۰. **پیرزن قوز داشت، دستش به سیب نمی‌رسید می‌گفت: «دوست ندارم.»** (ده‌آباد کاشان)
۲۶۵۸۱. **پیرزن کردن به غسلش نمی‌ارزد.** (لاری)
۲۶۵۸۲. **پیرزن که به جنگل نمی‌رود، گرگ هم که به محلّه نمی‌آید.** (بابلی)
۲۶۵۸۳. **پیرزن که طبع خود را می‌داند، از خوردن آب هندوانه پرهیز می‌کند.** (تایبادی)
۲۶۵۸۴. **پیرزن گفت من که مُردم، می‌خواهم قبرکن من برنگردد.** (بختیاری)
۲۶۵۸۵. **پیرزن گیوه‌ات مبارک، به دوشم بگیر و مرا به زیارت ببر.** (شیرازی)
۲۶۵۸۶. **پیرزن مو سفید عاشق شده.** (قشقایی)
۲۶۵۸۷. **پیرزن می‌گوید: «خواهم مرد.» دختر می‌گوید: «به خانه‌ی‌شوهر می‌روم.» زمستان می‌آید نه پیرزن می‌میرد و نه دختر به خانه‌ی‌شوهر می‌رود.** (خویی)
۲۶۵۸۸. **پیرزن نمرد تا روز بارانی.** (شکورزاده، کوچه، حییم، عوام، بهمنیاری)
۲۶۵۸۹. **پیرزن و دهل و سرنا؟** (گیلکی)
۲۶۵۹۰. **پیرزن‌های کوه منار.** (بختیاری)
۲۶۵۹۱. **پیرزن هرچه آرایش کند، دختر جوان نمی‌شود.** (مازندرانی)
۲۶۵۹۲. **پیرزن هوس خواندن داشت، مرگ شوهرش را بهانه کرد.** (لری)
۲۶۵۹۳. **پیرزن هوس شوهر کرد.** (مازندرانی)
۲۶۵۹۴. **پیر سرش سفید است و قلبش سیاه، امّا جوان قلبش سفید است و زلفش سیاه.** (قشقایی)
۲۶۵۹۵. **پیر شد، خر شد.** (گیلکی، رامسری)
۲۶۵۹۶. **پیر شدم، بچّه نگفت بابا.** (سیستانی)
۲۶۵۹۷. **پیر شد، میر نشد.** (شهربابکی)
۲۶۵۹۸. **پیر شدن عیب نیست، کور عصاگیر ترس است.** (گیلکی)
۲۶۵۹۹. **پیر شده عقلش را خورده.** (گیلکی، رامسری)
۲۶۶۰۰. **پیر شدی، پیشه‌ی‌پیران پذیر.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۳۰۰)
۲۶۶۰۱. **پیر شدی حافظ از میکده بیرون شدی.** (تاجیکی)
۲۶۶۰۲. **پیر شدی، ریس نشدی.** (هزاره‌ای)
۲۶۶۰۳. **پیر شدی، شیوه‌ی‌پیرانه گیر.** (جامی: ۴۲۸)
۲۶۶۰۴. **پیر شدی، گریزی نزدی (نکردم).** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه، نامه‌ی‌داستان، کوچه)
۲۶۶۰۵. **پیر شدی، میر نشدی.** (شکورزاده، هزاره‌ای، افغانی، آشتیانی)
۲۶۶۰۶. **پیر شصت ساله، حالا به معراج می‌رود؟** (آذری)
۲۶۶۰۷. **پیر شکسته را نفرستند بهر کار.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)
۲۶۶۰۸. **پیر شوی، همزاد زن میر شوی، یک لقمه بخوری سیر شوی.** (بیرجندی)
۲۶۶۰۹. **پیر قدیم چیزی ناگفته نگذاشته.** (بیرجندی)
۲۶۶۱۰. **پیر کوزه می‌سازد، مریدان دسته می‌نهند.** (شکورزاده)
۲۶۶۱۱. **پیر که می‌شوی، آرزویت مرگ است.** (بختیاری)
۲۶۶۱۲. **پیر گفته‌اند و آخور.** (بیرجندی)
۲۶۶۱۳. **پیرم آزادت کرد آن‌گه بده.** (فرهنگ‌نامه)
۲۶۶۱۴. **پیر ما خس است ما را بس.** (افغانی)
۲۶۶۱۵. **پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت.** (حافظ: ۷۲، بهمنیاری)
۲۶۶۱۶. **پیرمال من است، کرامتش را می‌شناسم.** (آذری)
۲۶۶۱۷. **پیر ما (من) هرچه کند عین عنایت باشد.** (حافظ: ۱۰۸، خزینه)
۲۶۶۱۸. **پیر ماندنی نیست، ثروتمند بخشش ندارد.** (ترکمنی)
۲۶۶۱۹. **پیرم پیرم می‌لرزم، به صد جوان می‌ارزم.** (بیرجندی، تهرانی، سیرجانی)
۲۶۶۲۰. **پیرمرد ریش کوزری*ریشت را بکن، بیوه را طلاق بده و دختر بگیر.** (لری)
۲۶۶۲۱. **پیرمردم، دردمندم، اشتهایم صاف نیست / چل تا کلّه خورده ام، پاچه‌هایش بال (حساب) نیست*.** (شهربابکی)
۲۶۶۲۲. **پیر مردن آسان است، خدا رخنه‌ی‌مرگ را باز نکند.** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۶۶۲۳. **پیرمرد ناتوان و فلان کاره، خایه‌هایش تا زیر ران آویخته.** (گیلکی)
۲۶۶۲۴. **پیر مُردنی است و غریب رفتنی.** (شکورزاده، کوچه، سیرجانی، تهرانی)
۲۶۶۲۵. **پیر مُردنی، غریب رفتنی.** (بیرجندی)
۲۶۶۲۶. **پیرمرد هیز تا ندیده نمی‌کند.** (مازندرانی)
۲۶۶۲۷. **پیرمردی ز نزع می‌نالید / پیرزن صندلش همی مالید.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۰)
۲۶۶۲۸. **پیر مستم، کپ تو.** (افغانی)
۲۶۶۲۹. **پیر مسخره‌ی‌جوان است.** (رامسری)
۲۶۶۳۰. **پیر من، خدای من.** (بهمنیاری، جیرفتی)
۲۶۶۳۱. **پیر من خس است، اعتقاد من بس است.** (دهخدا، کوچه، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، تاجیکی)
۲۶۶۳۲. **پیر من، کپ تو.** (افغانی)
۲۶۶۳۳. **پیر می‌داند جوانی چیست، دیگ می‌داند مهمان کیست؟** (کرمانجی)
۲۶۶۳۴. **پیر می‌سازد، مریدان دسته می‌نهند (می‌گذارند).** (دهخدا، حییم، عوام، کوچه)

۲۶۶۳۵. **پیر می‌گوید: «جوانی یادت بخیر.»** (بختیاری)
۲۶۶۳۶. **پیر نابالغ.** (خزینه، دهخدا)
۲۶۶۳۷. **پیر نگردد جوان به غازه و زیور.** (قاآنی: ۴۵۴، دهخدا)
۲۶۶۳۸. **پیر نمی‌پرد مریدان (مریدها) می‌پرانند.** (دهخدا، هبله‌رودی، خزینه، شکورزاده، کوچه، شاهد، مثمر)
۲۶۶۳۹. **پیر نیست، تدبیر نیست.** (تاجیکی)
۲۶۶۴۰. **پیروزی از اتّفاق خیزد.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۱۱۷)
۲۶۶۴۱. **پیروز یزدان بود جاودان.** (فردوسی)
۲۶۶۴۲. **پیر ولی بیاموز.** (افغانی)
۲۶۶۴۳. **پیر و مراد خود را چوپان گاوها گرفته‌است.** (هزاره‌ای)
۲۶۶۴۴. **پیر و مرشد نداری، برو زیر درخت پیردار بنشین.** (گیلکی)
۲۶۶۴۵. **پیرها به گور نزدیک، جوان‌ها به یار نزدیک.** (گنبدکاووسی)
۲۶۶۴۶. **پیرها به هوس جوان‌ها به قفس.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۲۶۶۴۷. **پیرهن خاکستر آمد آتش افسرده را.** (امثال‌موزون)
۲۶۶۴۸. **پیری آمد به روزگار شباب / نگرفته بیا به پای حساب.** (تهرانی)
۲۶۶۴۹. **پیری است و هزار عیب (و علّت).** (کوچه، شکورزاده، دهخدا، کاوش، افغانی، بیرجندی)
۲۶۶۵۰. **پیری الهی بمیری.** (تهرانی، شکورزاده)
۲۶۶۵۱. **پیری به تبی و زمستان به شبی.** (شکورزاده)
۲۶۶۵۲. **پیری به سر و ریش نیست.** (بختیاری)
۲۶۶۵۳. **پیری به هزار علّت آراسته‌است.** (امثال‌موزون، حییم، دهخدا، تکمله، شکورزاده، عوام، کوچه، سرخه‌ای)
۲۶۶۵۴. **پیری پای بر کارم نهاده‌ست.** (مجیربیلقانی: ۲۵۷)
۲۶۶۵۵. **پیری دردیست که به آرزو خواهند.** (تاریخ‌الوزرا: ۴۹، تکمله)
۲۶۶۵۶. **پیری سیری ندارد.** (رامسری)
۲۶۶۵۷. **پیری کجا بَرَد ز تو گرمابه و خضاب (گلاب)؟** (ناصرخسرو: ۲۶۹، فرهنگ‌نامه)
۲۶۶۵۸. **پیری، کسادی است.** (آملی)
۲۶۶۵۹. **پیری که جوانی کند، او شرم ندارد.** (افغانی)
۲۶۶۶۰. **پیری که جوانی کند در هزیمت بوق زدن باشد.** (قابوس‌نامه: ۵۹، شکورزاده)
۲۶۶۶۱. **پیری که دم ز عشق زند بس غنیمت است / از شاخ کهنه میوه‌ی‌نورس غنیمت است.** (خزینه)
۲۶۶۶۲. **پیری که معجزه ندارد به پابوسش نمی‌روند.** (بختیاری)
۲۶۶۶۳. **پیری مرگی است بی‌دفن.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۹۵، تکمله)
۲۶۶۶۴. **پیری نداری؟ پیری بخر.** (کوچه، بهمنیاری، شکورزاده)
۲۶۶۶۵. **پیری و خر تازی؟** (تاجیکی)
۲۶۶۶۶. **پیری و صد عیب.** (ایلامی، تاجیکی، هبله‌رودی)
۲۶۶۶۷. **پیری و صد عیب، چنین گفته‌اند.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۹۴، شکورزاده، کوچه، خزینه، دهخدا)
۲۶۶۶۸. **پیری وفادارتر است که جوانی.** (تاریخ‌الوزرا: ۴۹، تکمله)
۲۶۶۶۹. **پیری و فقر و دردسر و قرض و درد پای.** (سلمان‌ساوجی، شکورزاده)
۲۶۶۷۰. **پیری و کوری به سن و سال، علّتش یا باد نزله است یا عیال‌واری.** (لری)
۲۶۶۷۱. **پیری و هزار افسوس.** (تهرانی)
۲۶۶۷۲. **پیری و هزار علّت، جوانی و هزار قوت.** (تاجیکی)
۲۶۶۷۳. **پیری و هزار عیب شرعی و ناشرعی.** (سیرجانی)
۲۶۶۷۴. **پیری و هزار (هزار و یک) عیب شرعی.** (بهمنیاری، هزاره‌ای)
۲۶۶۷۵. **پیری و هنگامه‌گیری؟** (لارستانی)
۲۶۶۷۶. **پیری هزار عیب دارد.** (هزاره‌ای)
۲۶۶۷۷. **پیزُر*به پالانش گذاشت.** (شیرازی)
۲۶۶۷۸. **پیزر و کاه پالان خود را هم خورده‌است.** (سمنانی)
۲۶۶۷۹. **پیزی دزد، شل است.** (مازندرانی)
۲۶۶۸۰. **پیس، پیس را در شب تار پیدا می‌کند.** (هراتی)
۲۶۶۸۱. **پیسه‌ام* سر سود، اوقات به توت.** (افغانی)
۲۶۶۸۲. **پیسه بده، تجربه بخر.** (افغانی)
۲۶۶۸۳. **پیسه دادیم و دردسر خریدیم.** (افغانی)
۲۶۶۸۴. **پیسه‌دار، کفشش تنگ می‌شود.** (افغانی)
۲۶۶۸۵. **پیسه‌ی*آب در آب می‌رود و پیسه‌ی شیر در شیر.** (افغانی)
۲۶۶۸۶. **پیسه‌ی‌گرد، بازار دراز.** (افغانی)
۲۶۶۸۷. **پیش آفتاب ذرّه کجا برآید؟** (تاریخ بیهقی: ۱۹۹)
۲۶۶۸۸. **پیش‌آمد خبر نمی‌کند.** (بروجردی)
۲۶۶۸۹. **پیش‌آهنگِ قطار خر باشد، از این بهتر نمی‌شود.** (کردی)
۲۶۶۹۰. **پیش آید، خوش آید.** (تاجیکی)
۲۶۶۹۱. **پیشِ آیینه در این عهد سخن نتوان کرد.** (صائب: ۵۳۸)
۲۶۶۹۲. **پیش اَجَل چه صاحبِ قران، چه رضا کچل.** (کوچه، فرهنگ‌نامه، تهرانی، شکورزاده)
۲۶۶۹۳. **پی شاخ شد، گوش بر باد داد.** (ادیب پیشاوری، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۶۶۹۴. **پیش از آب پاتاوه وا مَکَنْ (می‌کند).** (شکورزاده، بهمنیاری، جیرفتی)
۲۶۶۹۵. **پیش از آب، جوی را لایروبی کن.** (لارستانی)

۲۶۶۹۶. **پیش از آب موزه مکش (کشید).** (شکورزاده، شاهد)
۲۶۶۹۷. **پیش از آخوند منبر مرو (نرو، می‌رود).** (دهخدا، نیشابوری، رفسنجانی، شکورزاده)
۲۶۶۹۸. **پیش از آن‌که (بر من) چاشت خورند من بدیشان شام خورم.** (سمک‌عیّار: ۲۹۲/۵)
۲۶۶۹۹. **پیش از آن‌که بمیری قبر خود را بکن.** (لری)
۲۶۷۰۰. **پیش از آن‌که دشمن بر تو شام (چاشت) خورد تو بر وی چاشت (شام) خور.** (سمک‌عیار: ۲۹۲/۵، دهخدا)
۲۶۷۰۱. **پیش از آن‌که عسل به زنبور وحی بشود.** (کوچه)
۲۶۷۰۲. **پیش از آن‌که فیل بخری فیل‌خانه جور کن.** (افغانی)
۲۶۷۰۳. **پیش از آن‌که کسی بر وی شام خورد، او بر دیگران چاشت خورد.** (تاریخ‌الوزرا: ۶۹، تکمله)
۲۶۷۰۴. **پیش از آن‌که نان در گلوی تو ببندد، فکر آب کن.** (بیرجندی)
۲۶۷۰۵. **پیش از اجل به گور نمی‌توان رفت.** (شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا)
۲۶۷۰۶. **پیش از اجل کس نمیرد.** (عوام)
۲۶۷۰۷. **پیش از اسب خریدن طویله‌اش را بساز.** (آذری)
۲۶۷۰۸. **پیش از استاد دکّان مگیر.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، هبله‌رودی، خوانساری)
۲۶۷۰۹. **پیش از استاد دکّان گرم می‌کند.** (بهمنیاری، شکورزاده، هبله‌رودی، خوانساری)
۲۶۷۱۰. **پیش از این اگر در غربال آورده‌ای، بعد از آن در چغیل (سرند) بیاور.** (هزاره‌ای)
۲۶۷۱۱. **پیش از این‌که بجنگد می‌گوید سرم را ببندید.** (خوزستانی)
۲۶۷۱۲. **پیش از این‌که موش انبان‌را به صدا در آورد انبان صدا می‌دهد.** (بختیاری)
۲۶۷۱۳. **پیش از این من هم (هم من) در این باغ آشنایی داشتم.** (خزینه)
۲۶۷۱۴. **پیش از باددَم* آغل را ببند.** (بیرجندی)
۲۶۷۱۵. **پیش از باران، بارانی پشمی پوشیده.** (بختیاری)
۲۶۷۱۶. **پیش از باران باید تلاش کرد.** (لری)
۲۶۷۱۷. **پیش از باران نمد، پس از باران نمد.** (بختیاری)
۲۶۷۱۸. **پیش از پاده چنگ باد.** (تاجیکی)
۲۶۷۱۹. **پیش از پاده*خاکباد.** (افغانی)
۲۶۷۲۰. **پیش از پوده، جنگ نکن.** (تاجیکی)
۲۶۷۲۱. **پیش از تو آفرید قضا روزی تو را.** (فارغ، امثال‌موزون)
۲۶۷۲۲. **پیش از توی نقاره.** (تاجیکی، افغانی)
۲۶۷۲۳. **پیش از چوب شاه‌الله.** (شکورزاده، امثال)
۲۶۷۲۴. **پیش از چوب غش و ریسه می‌رود.** (شکورزاده)
۲۶۷۲۵. **پیش از خواندنِ ذاکر، گریه مکن.** (هزاره‌ای)
۲۶۷۲۶. **پیش از خوردن چوب، آه نکش.** (لری)
۲۶۷۲۷. **پیش از خوردن، شکر به‌جا آوردن خوب نیست.** (هزاره‌ای)
۲۶۷۲۸. **پیش از دهل زدن رقص می‌کند.** (افغانی)
۲۶۷۲۹. **پیش از رسیدن گله‌ی‌گاو، گرد و خاک راه نینداز.** (هزاره‌ای)
۲۶۷۳۰. **پیش از رود، رود بند کن.** (کرمانی)
۲۶۷۳۱. **پیش از روضه‌خوان گریه می‌کند.** (بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا)
۲۶۷۳۲. **پیش از سخن حرفت را بسنج، همان‌طور که زمین را شخم می‌زنی.** (فرهنگ‌نامه)
۲۶۷۳۳. **پیش از سیل، سنگ می‌آید.** (هزاره‌ای)
۲۶۷۳۴. **پیش از طفل ایزد پُر کند پستان مادر را.** (کوچه)
۲۶۷۳۵. **پیش از عاشق‌ها، در پشت شپش‌ها.** (افغانی)
۲۶۷۳۶. **پیش از عروسی، گهواره نگیرند.** (افغانی)
۲۶۷۳۷. **پیش از عید به مصلاّ می‌رود (رفت، نمی‌روند).** (عوام، شکورزاده، هبله‌رودی، یزدی، شاهد)
۲۶۷۳۸. **پیش از لقمه، دهان باز مکن.** (شکورزاده)
۲۶۷۳۹. **پیش از مؤذن، بر مناره مرو (مشو).** (قرةالعین: ۱۶، دهخدا، عوام)
۲۶۷۴۰. **پیش از مرگ، عزا نمی‌گیرند.** (فیروزکوهی)
۲۶۷۴۱. **پیش از مرگ، گریبان دریدن خوب نیست.** (هزاره‌ای)
۲۶۷۴۲. **پیش از مرگ، گریبان پاره می‌کند.** (شکورزاده، افغانی، هزاره‌ای)
۲۶۷۴۳. **پیش از مرگ، واویلا.** (شکورزاده، افغانی، بهمنیاری، خزینه، کوچه)
۲۶۷۴۴. **پیش از مرگ، وای وای مکن.** (سیستانی)
۲۶۷۴۵. **پیش از ملاّ به منبر می‌رود.** (بهمنیاری، هبله‌رودی)
۲۶۷۴۶. **پیش از من و تو لیل و نهاری بوده‌ست.** (خیّام: ۵۵، تکمله)
۲۶۷۴۷. **پیش از نان نیفتی در تنورش.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۲۰)
۲۶۷۴۸. **پیش افتاده، عقب نیفتد.** (نامه‌ی‌داستان، بروجردی، حییم)
۲۶۷۴۹. **پیشانی‌اش تمیز است، پس گردن پر از شپش.** (آملی)
۲۶۷۵۰. **پیشانی‌اش سال که دوازده ماه است، ابری است.** (آملی)
۲۶۷۵۱. **پیشانی‌اش مدام گره خورده‌است.** (آملی)
۲۶۷۵۲. **پیشانی تو از جلو، ما از دنبال.** (شهربابکی)

۲۶۷۵۳. **پیشانی، مرا کجا نشانی؟ روی تخت زر می‌نشانی یا به خاکستر می‌نشانی؟** (دهخدا، عوام، حییم، کوچه، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)

۲۶۷۵۴. **پیشانی نو به نو کن.** (مازندرانی)

۲۶۷۵۵. **پیشانی نوشته‌است.** (جیرفتی، بختیاری)

۲۶۷۵۶. **پیش او اگر خروس روی مرغ برود همه می‌دانند.** (رامسری)

۲۶۷۵۷. **پیش او خوابید در گل فرو رفت.** (آذری)

۲۶۷۵۸. **پیش او گاو سر ندارد.** (سرخه‌ای)

۲۶۷۵۹. **پیش بچّه حولی نگو، حلوا می‌فهمد.** (تاجیکی)

۲۶۷۶۰. **پیش بچّه نگو باد که بادام می‌خواهد.** (بیرجندی، نهبندانی)

۲۶۷۶۱. **پیش بگذشته ز خود، یکسان بود سود و زیان.** (نظام وفا، دهخدا)

۲۶۷۶۲. **پیش بلوا و آشوب، باز حکومت تو سری و چوب؟** (تهرانی)

۲۶۷۶۳. **پیش‌بند را قایم می‌کند.** (مازندرانی)

۲۶۷۶۴. **پیش بی‌دردان گریبان پاره کردن (چاک کردن) مشکل است.** (بهمنیاری، شکورزاده، شاهرودی، تاجیکی)

۲۶۷۶۵. **پیش بیفتی گاز می‌گیرد، پس بیفتی لگد می‌زند.** (گیلکی)

۲۶۷۶۶. **پیش بیگانه راز دل نگو.** (هزاره‌ای)

۲۶۷۶۷. **پیش‌بینی پشیمانی به‌دنبال ندارد.** (کردی)

۲۶۷۶۸. **پیش‌بینی مردم، پیش‌بینی حق است.** (آذری)

۲۶۷۶۹. **پیش پا بود آن‌چه ما را در نظر نایاب شد.** (بیدل، امثال‌موزون)

۲۶۷۷۰. **پیش پایت را ریش (زخم) کن، نون سالت را پیش کن.** (تفتی)

۲۶۷۷۱. **پیش پایت سنگی بیندازم که برداشته نتوانی.** (افغانی)

۲۶۷۷۲. **پیش پای جن، کوه قاف رفتن چیست؟** (هزاره‌ای)

۲۶۷۷۳. **پیش پای خویش دیدن شمع را مقدور نیست.** (صائب: ۲۷۹، امثال‌موزون)

۲۶۷۷۴. **پیش پای خویش را روشن نمی‌سازد چراغ.** (شکورزاده)

۲۶۷۷۵. **پیش پای فلک افتاده‌است.** (هزاره‌ای)

۲۶۷۷۶. **پیش پای مهمان یک قطره آب می‌شوند.** (کردی)

۲۶۷۷۷. **پیش پزشک مرو، پیش آن که آزموده‌ای برو.** (شوشتری، سیستانی، هزاره‌ای)

۲۶۷۷۸. **پیش پنج هم پنج، پیش صاحب پنج هم پنج؟** (افغانی)

۲۶۷۷۹. **پیش پیر می‌رود دنبه می‌خورد، پیش جوان مشت.** (میانه‌ای)

۲۶۷۸۰. **پیش پیش، خوابِ ندیده را تعبیر نکن.** (شکورزاده)

۲۶۷۸۱. **پیش تازی فرسان خیره خر لنگ متاز.** (قطران، دهخدا)

۲۶۷۸۲. **پیشت بمیرم، پشتت بترقم (بدرم).** (افغانی)

۲۶۷۸۳. **پیشت بنشینم، ریشت را بکنم.** (افغانی)

۲۶۷۸۴. **پیشتر بدون سرنا می‌زد، حالا سرنا هم به دست دارد.** (کردی)

۲۶۷۸۵. **پیشتر کلش بگویم تا کلمه نگوید.** (افغانی)

۲۶۷۸۶. **پیشت می‌خندم وپشتت تهمت می‌زنم.** (بختیاری)

۲۶۷۸۷. **پیش توپچی ترقّه در می‌کند.** (خرّمی)

۲۶۷۸۸. **پیش توپچی ترقه نزن.** (اصفهانی)

۲۶۷۸۹. **پیش تو می‌گویم عیبی نداری، پشتت می‌گویم سر بر نداری.** (بختیاری)

۲۶۷۹۰. **پیش تو یک کلمه حرف، برای من راه دور و دراز.** (آذری)

۲۶۷۹۱. **پیش جالینوس، نام طب مبر.** (صفایی، شکورزاده)

۲۶۷۹۲. **پیش جانانه‌ی‌ما کشمش و پندانه* یکیست.** (کوچه، افغانی، امثال‌موزون)

۲۶۷۹۳. **پیش جانانه‌ی‌من قند و قُروت هردو یکی است.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۲۶۷۹۴. **پیش جانانه‌ی‌من، کشمش و پنبه‌دانه‌ی‌من.** (بیرجندی)

۲۶۷۹۵. **پیش جبین گرفته مکن عرض احتیاج / ای نابلد مکوب دری را که باز نیست.** (فرهنگ‌نامه)

۲۶۷۹۶. **پیش (جلوی) آدم گوزو نرینی، می‌گه سوراخ ک..ن نداره.** (کوچه)

۲۶۷۹۷. **پیشِ (جلوی) بچّه بگذاری قهر می‌کند.** (کوچه)

۲۶۷۹۸. **پیش جن شرق و غرب چیزی نیست.** (افغانی)

۲۶۷۹۹. **پیش جن کوه قاف رفتن چه است؟** (افغانی)

۲۶۸۰۰. **پیش چشم، بینی را می‌رباید.** (مازندرانی)

۲۶۸۰۱. **پیش چشمت داشتی شیشه‌ی کبود / زان سبب عالم کبودت می‌نمود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۳۲۹/۱)

۲۶۸۰۲. **پیش حکیم نرو، پیش سروارفته*برو.** (گلپایگانی)

۲۶۸۰۳. **پیش‌خانه را به پس‌خانه باخت.** (تهرانی)

۲۶۸۰۴. **پیش خدا توپ شهان بی‌صداست.** (شکورزاده)

۲۶۸۰۵. **پیش خداوند نه یکی کم است و نه هزار زیاد.** (آذری)

۲۶۸۰۶. **پیش خداوند و رسول روشن است / نان‌دار با بی‌نان دشمن است.** (شهرکردی)

۲۶۸۰۷. **پیش خدا هرکار آسان است.** (هزاره‌ای)

۲۶۸۰۸. **پیش‌خدمت نگاییده است.** (نامه‌ی داستان)

۲۶۸۰۹. **پیشِ خر استخوان، پیشِ سگ علف.** (گیلکی)

۲۶۸۱۰. **پیش خران، چه کاه بود چه زعفران.** (بختیاری، راوری، کوچه، دزفولی، شیرازی، سیرجانی، کرمانی، شهربابکی، کوچه)

۲۶۸۱۱. **پیش خر چه بریند، چه گِشته*بر دود کنند.** (کرمانی)
۲۶۸۱۲. **پیش خر، خرمُهره و گوهر یکی است.** (مولوی؛ مثنوی: ۳/۳۳۰، شکورزاده)
۲۶۸۱۳. **پیش خرِ خود جو بریز تا معلوم شود دندان دارد.** (سیستانی)
۲۶۸۱۴. **پیش خرس، طبق مس.** (افغانی)
۲۶۸۱۵. **پیش خر شنبه و آدینه یکی است.** (شکورزاده)
۲۶۸۱۶. **پیش خم‌ها، کوزه‌ها بشکند.** (آذری)
۲۶۸۱۷. **پیش خود برپاست.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۶۸۱۸. **پیش خودش دیگی به بار دارد.** (بهمنیاری)
۲۶۸۱۹. **پیشِ دانا زمانِ شدّتِ دی / قصّه‌ی راحت بهار کند.** (مرزبان‌نامه: ۷۸، شکورزاده)
۲۶۸۲۰. **پیش دانشمند چه می‌روی؟ پیش کارافتاده رو.** (تاجیکی)
۲۶۸۲۱. **پیش دایی‌اش کار می‌کند.** (اراکی)
۲۶۸۲۲. **پیش‌درآمدش که این است (این باشد) وای به پس درآمدش (پس‌درآمدش چه می‌تواند باشد؟).** (کوچه، تهرانی، شکورزاده)
۲۶۸۲۳. **پیش‌درآمدش که این است، وای به رِنگش.** (کوچه)
۲۶۸۲۴. **پیش دروغ‌گو همه‌کس بی‌جواب است.** (دهخدا، عوام، حییم، افغانی)
۲۶۸۲۵. **پیش دستی کن که نبوَد دست پیشین را بَدل.** (جامی؛ دیوان: ۴۹۳)
۲۶۸۲۶. **پیش دشمن لاف بزن، پیش دوست راست بگو.** (افغانی)
۲۶۸۲۷. **پیش دشمن می‌روی به چه کار (چه می‌روی)؟ چون دوستم در گرو است.** (شاهرودی، افغانی)
۲۶۸۲۸. **پیش دهانش اختیار ندارد.** (هزاره‌ای)
۲۶۸۲۹. **پیش دهانش باز است.** (جیرفتی)
۲۶۸۳۰. **پیش دیگ مرو سیاه می‌زند، به آدم گنده نزدیک نشو.** (تاجیکی)
۲۶۸۳۱. **پیش دیوار آنچه گویی هوش دار / تا نباشد در پس دیوار گوش.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۲)
۲۶۸۳۲. **پیشِ راه سیل را نتوان به مشتی گِل گرفت.** (سلیم: ۱۳۲)
۲۶۸۳۳. **پیش راه سیل را نتوان به مشتی گِل گرفت.** (سلیم: ۱۳۲)
۲۶۸۳۴. **پیش راهی مرده که چغندر و شلغم باشد، مردم در عوض فاتحه گوز می‌دهند.** (گلبافی)
۲۶۸۳۵. **پیشرفت آن ور جرأت است.** (تهرانی)
۲۶۸۳۶. **پیشرفت نداشتن من از پا برهنگی‌ام است.** (بروجردی)
۲۶۸۳۷. **پیش رو آینه است و پشت سرقیچی.** (ارکواز ملکشاهی)
۲۶۸۳۸. **پیش رو آینه، پشت سر مقراض.** (جیرفتی)
۲۶۸۳۹. **پیش رو جانِ من و جانِ تو، پشت سر کارد من و استخوان تو.** (کوچه، فرهنگ‌نامه)
۲۶۸۴۰. **پیش رو خاله، پشت سر چاله.** (عوام، شکورزاده، کوچه، حییم، دهخدا)
۲۶۸۴۱. **پیشرو کاروان هرجا رفت بقیّه‌ی کاروان هم به هم‌آن‌جا خواهد رفت.** (قشقایی)
۲۶۸۴۲. **پیش رو لخشان لخشان، پشت سر لانه‌ی شپشان.** (سیستانی)
۲۶۸۴۳. **پیش رویش نمی‌گذارند نان سوخته، پشت سرش می‌گذارند خطیر*جفته.** (زرقانی)
۲۶۸۴۴. **پیش روی ظالم و پشت سر قاطر دور نزن.** (هزاره‌ای)
۲۶۸۴۵. **پیش روی مهمان، آدم گربه‌ی خویش را پیشت نمی‌گوید.** (هراتی)
۲۶۸۴۶. **پیش ره نتوان گرفتن لشکر برگشته را.** (صائب: ۱۰۱، تکمله)
۲۶۸۴۷. **پیش‌زاده‌ی تو که نیستم.** (بیرجندی)
۲۶۸۴۸. **پیش زبان کوتلی*نیست.** (خزینه)
۲۶۸۴۹. **پیش زرگر بی‌خطر باشد کُلال (کوزه‌گر).** (ناصرخسرو: ۷۴، دهخدا)
۲۶۸۵۰. **پیش زرگر نقره دزدی کی رواست؟** (جامی)
۲۶۸۵۱. **پیش زرگر نقره دزدی؟** (افغانی، تاجیکی)
۲۶۸۵۲. **پیش زنان راز هرگز مگوی.** (فردوسی، دهخدا)
۲۶۸۵۳. **پیشِ زن سلیطه و پسِ قاطر چرخ مخور.** (شکورزاده)
۲۶۸۵۴. **پیش زنش نشسته و به ک..نش فوت می‌کند.** (سمنانی)
۲۶۸۵۵. **پیش زن گرامی‌تر از شوی نیست.** (تاریخ طبری: ۱۷۸)
۲۶۸۵۶. **پیش سبک‌روان سفر بحر و بر یکی است.** (رشیدای عباسی، تکمله)
۲۶۸۵۷. **پیش سر از عاشقان، پشت سر از شپش‌ها.** (هزاره‌ای)
۲۶۸۵۸. **پیشِ سرِ ما بزرگی ندارد.** (سرخه‌ای)
۲۶۸۵۹. **پیش سگ، از دورانداز استخوان.** (مولوی)
۲۶۸۶۰. **پیش سگ از عقب رد بشو، پیش اسب از جلو.** (آذری)
۲۶۸۶۱. **پیش سگ استخوان به دندان می‌کشی؟** (آذری)
۲۶۸۶۲. **پیش سگ بیندازی لب نمی‌زند.** (بهمنیاری)
۲۶۸۶۳. **پیش سگ مانند بیگ، پیش بیگ مانند سگ باید بود.** (آذری)

۲۶۸۶۴. **پیش سگ مثل بیگ، پیش بیگ مثل سگ.** (آذری)
۲۶۸۶۵. **پیش سگ و کله‌پزی؟** (آذری)
۲۶۸۶۶. **پیشش آب دست گرفته نمی‌تواند.** (هزاره‌ای)
۲۶۸۶۷. **پیشش بروی گاز می‌گیرد، پشتش بروی لگد می‌زند.** (بختیاری)
۲۶۸۶۸. **پیش شتر و برگ مو؟** (سمنانی)
۲۶۸۶۹. **پیشش دوغ و دوشاب یکی است.** (تهرانی)
۲۶۸۷۰. **پیشش را لُر گرفته‌است، پسش را بختیاری.** (عوام)
۲۶۸۷۱. **پیش شرم یک توته*چرم.** (افغانی)
۲۶۸۷۲. **پیشش کاه و کوه یکی است.** (رفسنجانی)
۲۶۸۷۳. **پیش شمشیر قضا سینه سپر نتوان کرد.** (صائب: ۱۶۲۵، تکمله)
۲۶۸۷۴. **پیش صاحب گوز رویمان سفید است.** (بهمنیاری)
۲۶۸۷۵. **پیش صاحب‌نظران آیینه خشت لحد است.** (شوکت، امثال‌موزون)
۲۶۸۷۶. **پیش صاحب‌نظران ملک سلیمان باد است.** (خواجوی‌کرمانی: ۳۷۹، شکورزاده)
۲۶۸۷۷. **پیش طبیب چه می‌روی؟ از کار افتاده پرس.** (تاجیکی، افغانی)
۲۶۸۷۸. **پیش طبیب چه می‌روی؟ (می‌کنی) پیش کارافتاده (سرگذشته، دردمند) برو.** (افغانی، تاجیکی، نامه‌ی‌داستان)
۲۶۸۷۹. **پیش طبیب (حکیم) منجّم، پیش منجّم طبیب، پیش هردو هیچ‌یک، پیش هیچ‌یک هردو.** (عوام، دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۲۶۸۸۰. **پیش طبیب مرو، پیش آزموده برو.** (حییم، دهخدا، عوام، شکورزاده، خزینه)
۲۶۸۸۱. **پیش طبیب ملاّ، پیش ملاّ طبیب.** (افغانی)
۲۶۸۸۲. **پیش طبیب نرو، پیش دردمند برو.** (هزاره‌ای)
۲۶۸۸۳. **پیش ظالم و پسِ قاطر چرخ مخور.** (شکورزاده، هزاره‌ای)
۲۶۸۸۴. **پیشِ عقربِ جرارّه، باز (رحمت) به مارِ غاشیه.** (کوچه، تهرانی)
۲۶۸۸۵. **پیش غازی، (بندباز) معلّق (ملّق) بازی؟** (کوچه، تهرانی، شکورزاده)
۲۶۸۸۶. **پیش غمّاز دهن باز نمی‌باید کرد.** (صائب: ۱۶۲۳، تکمله)
۲۶۸۸۷. **پیش کر بربط زدن بی‌حاصل است.** (فرهنگ‌نامه)
۲۶۸۸۸. **پیش کر بربط سرای و نزد کور آیینه دار.** (سنایی؛ دیوان: ۱۸۳)
۲۶۸۸۹. **پیش کسی رو که خریدار توست.** (بهمنیاری)
۲۶۸۹۰. **پیش کسی رو که طلبکار توست / ناز بر آن کن که خریدار توست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۸، افغانی، هبله‌رودی، خزینه)
۲۶۸۹۱. **پیشِ کلاغ چشم را از کاسه درمی‌آوری؟** (لری)
۲۶۸۹۲. **پیشِ کلاغ چشم مکن.** (خمین)
۲۶۸۹۳. **پیشِ کلّه‌ی خر دمبره*مزن (دنبره می‌زند).** (تاجیکی)
۲۶۸۹۴. **پیش کلّه‌ی خر یاسین نخوان (می‌خواند).** (تاجیکی، افغانی)
۲۶۸۹۵. **پیشِ کور چه برقصی، پیش کر چه بگوزی.** (مازندرانی)
۲۶۸۹۶. **پیشِ کور چه چراغ چه نور.** (افغانی، شکورزاده، کوچه، هزاره‌ای)
۲۶۸۹۷. **پیشِ کوره، لوچه*.** (کوچه، حییم، قمی)
۲۶۸۹۸. **پیشِ کور چه سُرخ چه بور.** (شکورزاده، کوچه، افغانی، هزاره‌ای)
۲۶۸۹۹. **پیشِ کوری، باز هم لوچی؟** (کوچه، تهرانی)
۲۶۹۰۰. **پیشِ کوری ده سواد اعظم است / موش را خانه فضای عالم است.** (درویش جاوید قزوینی، تکمله)
۲۶۹۰۱. **پیشِ کور یک چشم پادشاه است.** (شکورزاده، تهرانی)
۲۶۹۰۲. **پیشِ کور، یک چشمی.** (کوچه)
۲۶۹۰۳. **پیش کولی، کلّه معلق؟** (بیرجندی)
۲۶۹۰۴. **پیشِ کولی معلّق می‌زند.** (بهمنیاری، هبله‌رودی، مثمر)
۲۶۹۰۵. **پیش کولی و پشتک و وارو؟** (شکورزاده)
۲۶۹۰۶. **پیشکی سراسیمه کور زاییده است.** (تاجیکی)
۲۶۹۰۷. **پیشگاه فاضل‌تر از درگاه.** (دهخدا)
۲۶۹۰۸. **پیش گرفتی که پس نمانی؟** (افغانی)
۲۶۹۰۹. **پیش گرگ می‌رود که قرض باباش را بگیرد.** (افغانی)
۲۶۹۱۰. **پیش گوساله نشاید که تو قرآن خوانی.** (ناصرخسرو: ۴۳۶، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۶۹۱۱. **پیش‌گیری را زوالی نیست.** (مازندرانی)
۲۶۹۱۲. **پیش لوطی معلق نزن (می‌زند).** (آذری، بختیاری)
۲۶۹۱۳. **پیش لوطی و کلّه معلّقی (مَلّقی)؟** (دامغانی)
۲۶۹۱۴. **پیش لوطی و معلّق؟** (دهخدا، شکورزاده)
۲۶۹۱۵. **پیش لولی پوست خر کُت می‌کند.** (کرمانی)
۲۶۹۱۶. **پیش ما به انجیر دشنام می‌دهی؟** (خوزستانی)
۲۶۹۱۷. **پیش ما جمعه و آدینه یکیست.** (سخن)
۲۶۹۱۸. **پیشِ ما سود و زیانِ دو جهان هردو یکیست.** (صیدی: ۱۸۴)
۲۶۹۱۹. **پیش مانده‌ی خر را می‌دهند به گاو.** (تهرانی)
۲۶۹۲۰. **پیش محرم برهنه باید راز.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۳، دهخدا)
۲۶۹۲۱. **پیش مردان چه گندم و چه جو.** (شاهد، نامه‌ی‌داستان)

۲۶۹۲۲. **پیش مردم شمع در بر می‌کشد پروانه زا.** (امثال‌موزون)
۲۶۹۲۳. **پیش مرغ کور هر دانه گندم است.** (افغانی)
۲۶۹۲۴. **پیش‌مرگ گوسفند کیست؟ بز.** (گیلکی)
۲۶۹۲۵. **پیش ملاّ به منبر می‌رود.** (هبله‌رودی)
۲۶۹۲۶. **پیش من کج نشین و راست بگوی.** (اوحدی، امثال‌موزون)
۲۶۹۲۷. **پیش مورچه چند قطره آب سیل است.** (خرّمی)
۲۶۹۲۸. **پیش مهمان پیشکت را پیشت مگو.** (تاجیکی)
۲۶۹۲۹. **پیشِ مهمان پیشک (گربه) را نمی‌گوید.** (تاجیکی)
۲۶۹۳۰. **پیش مهمان، مرغ سر می‌برد.** (آذری)
۲۶۹۳۱. **پیش‌میا که دیده ندارم، دور مرو که گرگ می‌خوردت.** (افغانی)
۲۶۹۳۲. **پیش میمون و معلّق بازی؟** (تهرانی)
۲۶۹۳۳. **پیش ناظم، ناثر (نثرنویس) و پیش ناثر، ناظم و پیش هردو هیچ و پیش هیچ هردو.** (خزینه)
۲۶۹۳۴. **پیش نغز نشینی، نغز شوی.** (تاجیکی)
۲۶۹۳۵. **پیش نقاره‌چی، نفیر می‌زنی؟** (رامسری)
۲۶۹۳۶. **پیش‌نماز که بگوزد، پَس نماز می‌رینند.** (کرمانی، قمی، کوچه، بهمنیاری)
۲۶۹۳۷. **پیش‌نماز که به نون و پنیر خوردن سیره، پس‌نماز به قاطر خریدن میره.** (کرمانی)
۲۶۹۳۸. **پیش‌نماز که سرفه کند، تکلیف پس نماز معلوم است.** (شکورزاده)
۲۶۹۳۹. **پیش‌نماز که قر بدهد، پس‌نماز چه خواهد کرد؟** (عوام، حییم)
۲۶۹۴۰. **پیش‌نماز که قوز کند پس نماز چلغوز کند.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۲۶۹۴۱. **پیش نیا که چشم دیدنت را ندارم؛ دور نرو که گرگ می‌خوردت.** (کوچه، شهربابکی)
۲۶۹۴۲. **پیشواز گرگ مرگ است.** (سیرجانی)
۲۶۹۴۳. **پیشوا کن عقلِ صبراندیش را.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۰۶/۶)
۲۶۹۴۴. **پیشوایی را بلاها در قفاست.** (صائب: ۲۱۷۵، تکمله)
۲۶۹۴۵. **پیش و پس خود را می‌بیند (نمی‌بیند).** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۶۹۴۶. **پیش و پسِ کارها باید نگریست.** (باباافضل: ۱۰۱)
۲۶۹۴۷. **پیش هرکس رو سیاه باشم، پیش صاحب گوز رو سفیدم.** (تهرانی)
۲۶۹۴۸. **پیش هرکسی دلش سفره است.** (تهرانی)
۲۶۹۴۹. **پیشِ هر مرغی که باشد دانه می‌ریزیم ما.** (صائب: ۱۴۳)
۲۶۹۵۰. **پیشه‌کاران، راست مردانند.** (دهخدا)
۲۶۹۵۱. **پیشه‌گر کامل شود از پیشه‌گر.** (مولوی، دهخدا)
۲۶۹۵۲. **پیش همه فن، پیش صاحب فن هم فن؟** (افغانی)
۲۶۹۵۳. **پیشی پیشی، زن من می‌شی؟** (شکورزاده)
۲۶۹۵۴. **پیشی صفر، بیشی رقم است.** (مسامرةالاخبار: ۱۴۹، تکمله)
۲۶۹۵۵. **پیش یک خُم شکسته، صد خم نو می‌رود.** (افغانی)
۲۶۹۵۶. **پیش یک خُم صد کوزه‌ی‌شکسته.** (افغانی)
۲۶۹۵۷. **پیشی ناز، سر دم تو دراز، مهمان یک روز، دو روز است، نه که یک سال تمام.** (بیرجندی)
۲۶۹۵۸. **پیشین، لب دیگ شین.** (تاجیکی)
۲۶۹۵۹. **پیشینیان، پشیمان، پسینیان به حرمان.** (هزاره‌ای)
۲۶۹۶۰. **پیغام آشنا نفس روح‌پرور است.** (حافظ)
۲۶۹۶۱. **پیغام به دشمن فحش و ناسزاست.** (گیلکی)
۲۶۹۶۲. **پیغمبر آتش به کُماج خودش کرده.** (بیرجندی)
۲۶۹۶۳. **پیغمبران را تکبّری (افاده) نیست.** (شکورزاده، عوام، حییم، دهخدا، کوچه، آذری)
۲۶۹۶۴. **پیغمبران شکسته نفس باشند، اگر کوه نیامد من می‌روم.** (آذری)
۲۶۹۶۵. **پیغمبر اوّل خود را دعا کرده.** (مثمر، خزینه، هبله‌رودی)
۲۶۹۶۶. **پیغمبر اوّل دعا به‌جان خودش کرد، بعد به‌جان فرزندانش.** (گیلکی، جیرفتی)
۲۶۹۶۷. **پیغمبر به خوشگل‌ها رسید، صلوات فرستاد، به زشت‌ها رسید، گفت: «خدا به شما شانس بدهد.»** (اصفهانی)
۲۶۹۶۸. **پیغمبر بی‌امّت.** (افغانی)
۲۶۹۶۹. **پیغمبر خدا از دنیا رفت، دنیا ناگرد نماند.** (مشهدی)
۲۶۹۷۰. **پیغمبر (خدا هم) حُکم به ظاهر می‌کرد.** (کوچه، دهخدا)
۲۶۹۷۱. **پیغمبر دست ما زن‌ها را بست؛ گذاشت توی دست مردها.** (شهربابکی)
۲۶۹۷۲. **پیغمبر دیده را نادیده کرد (گرفت).** (گلبافی، شکورزاده، کرمانی، دهخدا)
۲۶۹۷۳. **پیغمبر فرمود: با سه کس وصلت تکنید غسّال، چاروادار و دلاک.** (لاهیجانی)
۲۶۹۷۴. **پیغمبر مأمور به ظاهر بود.** (دهخدا)
۲۶۹۷۵. **پیغمبر ما هم با ستیزه‌گری کار خود را پیش نبرد.** (لری)
۲۶۹۷۶. **پیغمبری‌اش را قبول ندارند، ادّعای خدایی می‌کند.** (عوام، شکورزاده)
۲۶۹۷۷. **پیکار با ژنده پیل، غوطه خوردن به دریای نیل.** (دهخدا)
۲۶۹۷۸. **پیکان آه بگذرد از کوه آهنین.** (سعدی؛ کلیات: (قطعه‌ها) ۸۰۵ شکورزاده)

۲۶۹۷۹. **پیکان از جراحت به در آید و آزار بماند.** (افغانی)
۲۶۹۸۰. **پیکان به تیر جا کند آن‌گاه بر نشان.** (دهخدا)
۲۶۹۸۱. **پیک ملاّ علی است.** (ایلامی)
۲۶۹۸۲. **پیِ گور کنده می‌گردد که توش بخوابد.** (شکورزاده)
۲۶۹۸۳. **پی گور کنده می‌گردد.** (هبله‌رودی)
۲۶۹۸۴. **پیلبان از سر پیل دور شد.** (تاریخ بیهقی: ۳۹۷)
۲۶۹۸۵. **پیل در بیشه است یا در پیش شه؟** (دهخدا، کاوش)
۲۶۹۸۶. **پیلِ در گل مانده را شه پیل باید تا کشد.** (امثال طبع هند، شکورزاده، حییم، دهخدا، امثال‌موزون، عوام)
۲۶۹۸۷. **پیل را از پشه صد رنج است.** (شکورزاده)
۲۶۹۸۸. **پیل را از خوف پشه مقام نباید گذاشت.** (طوطی‌نامه: ۲۵۰)
۲۶۹۸۹. **پیل را با پیل و بق را جنس بق.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۸۰/۶)
۲۶۹۹۰. **پیل را چهارپا باشد و پشه را شش پای.** (تاریخ‌الوزرا: ۳۵، تکمله)
۲۶۹۹۱. **پیل فربه بود ضعیف آواز.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۵، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۶۹۹۲. **پیله‌ور آن‌چه را که در توبره دارد فروشد.** (آذری)
۲۶۹۹۳. **پیل یاد هندوستان کرده‌است.** (دهخدا، عوام)
۲۶۹۹۴. **پیمان‌شکن هر آینه گردد شکسته دل.** (بهمنیاری)
۲۶۹۹۵. **پیمانه از قطره‌ی‌آخر لبریز می‌شود.** (شکورزاده، کوچه)
۲۶۹۹۶. **پیمانه‌اش پر شده.** (افغانی، خزینه، هبله‌رودی، عوام، نامه‌ی‌داستان، تهرانی، حییم، هبله‌رودی)
۲۶۹۹۷. **پیمانه بردار و شیر پیدا کن، بذر بردار و زمین پیدا کن.** (اهری)
۲۶۹۹۸. **پیمانه چو پر شود، بگردانندش.** (مسامره‌الاخیار: ۱۲۹، تکمله)
۲۶۹۹۹. **پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ.** (خیام: ۴۵، بهمنیاری، دهخدا، امثال‌موزون)
۲۷۰۰۰. **پیمانه که پر شد، چه یک سال و چه صد سال.** (لکی)
۲۷۰۰۱. **پیمانه که پر شد باید رفت.** (دامغانی، رفسنجانی)
۲۷۰۰۲. **پیمانه که پُر شود، چه بغداد و چه بلخ.** (خیام: ۴۵، کوچه)
۲۷۰۰۳. **پیمانه که لبریز شود می‌ریزد.** (بهمنیاری)
۲۷۰۰۴. **پیمانه نکرده، بیست و هفت.** (لری)
۲۷۰۰۵. **پیمانه‌ی‌او را در جوالش گذاشتم.** (نهاوندی)
۲۷۰۰۶. **پیمانه‌ی عمر به سر آمد.** (سیرجانی)
۲۷۰۰۷. **پیمانه‌ی‌ما بر سرِ بازار شکسته.** (باباافغانی: ۳۷۹)
۲۷۰۰۸. **پی مصلحت مجلس آراستند / نشستند و گفتند و برخاستند.** (فردوسی، عوام، دهخدا)
۲۷۰۰۹. **پی مور بر هستی او گواست.** (فردوسی: ۱۹۷۴، دهخدا)
۲۷۰۱۰. **پیِ نام و نانند خلق زمانه.** (فرخی سیستانی: ۳۷۰، شکورزاده، دهخدا)
۲۷۰۱۱. **پینه‌ات را ببینند، بهتر از این است که تنت را ببینند.** (سیرجانی)
۲۷۰۱۲. **پینه‌دوز به حرف ارسی‌دوز نمی‌شود.** (عوام، شکورزاده، کوچه)
۲۷۰۱۳. **پینه‌دوز، پایش برهنه.** (بختیاری)
۲۷۰۱۴. **پینه‌دوزِ جنّ‌ها را تسخیر کرده.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۷۰۱۵. **پینه‌دوز چکمه‌ی‌خودش را نمی‌دوزد.** (ترکمنی)
۲۷۰۱۶. **پینه‌دوز کفش خودش نیم تخت ندارد.** (تهرانی، کوچه)
۲۷۰۱۷. **پینه‌دوز همیشه کفشش پاره است.** (زرقانی)
۲۷۰۱۸. **پینه‌دوزی موقوف می‌شود.** (نامه‌ی‌داستان، امثال)
۲۷۰۱۹. **پینه‌ی (وصله‌ی) سیاه، سفید نمی‌شود.** (بیرجندی)
۲۷۰۲۰. **پیوسته امیدم به خدای متعال است.** (شکورزاده)
۲۷۰۲۱. **پیوسته تلخی بَرد تندروی.** (سعدی، بوستان: ۱۰۹)
۲۷۰۲۲. **پیوسته روی، تازه نباشد عروس را.** (تاریخ گیلان، امثال‌موزون)
۲۷۰۲۳. **پیوسته‌شد چو مور به هم، مار می‌شود.** (صائب: ۲۰۵۸، تکمله)
۲۷۰۲۴. **پیوسته مزاجِ آدمی یکسان نمی‌ماند.** (امیرخسرو دهلوی: ۱۴۳)
۲۷۰۲۵. **پیوسته مستقیم رو و بر صراط باش.** (ابن‌یمین: ۴۳۷)
۲۷۰۲۶. **پیوند بر خرقه هم پینه است.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۹۱۷)
۲۷۰۲۷. **پیوند گُل و چنار آمد نیامد دارد.** (شکورزاده)
۲۷۰۲۸. **پیه‌اش به تنت نخورده.** (تهرانی)
۲۷۰۲۹. **پیه‌اش را به دلش مالیده.** (کاشانی)
۲۷۰۳۰. **پیه اندر شکم گنجشک نباشد، اندر شکم گاو گِرد آید.** (تاریخ سیستان: ۲۶۸)
۲۷۰۳۱. **پیه بُزی، جو خری.** (بیرجندی)
۲۷۰۳۲. **پیه به سرِ دنبه می‌مالد.** (فرهنگ‌نامه، کرمانی)
۲۷۰۳۳. **پیه به گربه نتوان سپرد.** (قابوس‌نامه، دهخدا)
۲۷۰۳۴. **پیه در دهان، به از دنبه در دیگ است.** (جیرفتی)
۲۷۰۳۵. **پیه (دنبه) را داده دهان (دست) گربه.** (کرمانی، بختیاری)
۲۷۰۳۶. **پیه را جلوی لانه‌ی مورچه مگذار.** (اوزی)
۲۷۰۳۷. **پیه را می‌خورد، مرمکه (حلوا) ضماد می‌کند.** (آملی)
۲۷۰۳۸. **پی هر مستی‌ای باشد خماری.** (شبستری، دهخدا، امثال‌موزون)

۲۷۰۳۹. **پیه روی دنبه می‌گذاره.** (شهربابکی)
۲۷۰۴۰. **پی هست و حیدر نیست.** (تاجیکی)
۲۷۰۴۱. **پیه که به دهان گربه افتاد پس نمی‌دهد.** (جیرفتی)
۲۷۰۴۲. **پیه که زیاد شد، گربه دَم ک..نش می‌ماله.** (شهربابکی)
۲۷۰۴۳. **پیه می‌رود بالای (روی) دنبه.** (کوچه)
۲۷۰۴۴. **پیه و فتیله بدهید، عروس چراغ روشن می‌کند.** (آذری)
۲۷۰۴۵. **پیه همه چیز را به خود (تنش) مالیده.** (ایلامی، جیرفتی)
۲۷۰۴۶. **پیه‌ی اندر شکم گنجشک نباشد، اندر شکم گاو گرد آید (باشد).** (دهخدا، کوچه)
۲۷۰۴۷. **پیه‌ی این کار را به‌جانت بمال.** (کرمانی، سروستانی)
۲۷۰۴۸. **پی هیچ خفته بیداری نیست.** (افغانی)
۲۷۰۴۹. **پیه‌ی خود را درمان خود می‌کند.** (لری)
۲۷۰۵۰. **پیه‌ی زیادی را بر ک..ن الاغ می‌مالند.** (فرهنگ‌نامه)
۲۷۰۵۱. **پیه‌ی زیادی را به پاشنه‌ی پا می‌مالند.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، کوچه)
۲۷۰۵۲. **پیه‌ی زیادی را به (در) ک..ن [کُ...، تخم] می‌مالند.** (شیرازی، تهرانی، کوچه)
۲۷۰۵۳. **پیه‌ی گرگ، به‌جانت مالیدند مگر؟** (گیلکی)
۲۷۰۵۴. **پیه‌ی گرگ به خود مالیده.** (فرهنگ‌نامه، کوچه)
۲۷۰۵۵. **پیه‌ی مادر شوهر را به تن عروس خانم مالیدند.** (رامسری)



۲۷۰۵۶. **تـا آبـادی اُتـراق دارد، از ایـن درخـت بریـده می‌شود.** (بویراحمدی)

۲۷۰۵۷. **تا آب بـه مـال نزدیـک شـود، مـشک‌هـا خـشک می‌شود.** (لری)

۲۷۰۵۸. **تا آب تو این سوراخ بریـزی عقـرب درمـی‌آیـد.** (تهرانی)

۲۷۰۵۹. **تا آب دهان خشک نشده برگرد.** (سرخه‌ای)

۲۷۰۶۰. **تا آبرو نریزی این آسیا نگردد.** (غنی کشمیری، افغانی، شکورزاده)

۲۷۰۶۱. **تا آب زیرش نرود، از جایش بلند نمی‌شود.** (تهرانی)

۲۷۰۶۲. **تا آبش بوده شنایش بوده.** (زرقانی)

۲۷۰۶۳. **تا آب کم است، بایستی از گدار گذشت.** (الشتری)

۲۷۰۶۴. **تا آب کم است، بزن برو.** (لری)

۲۷۰۶۵. **تـا آب گِـل‌آلـود اسـت، بایـد مـاهی گرفـت.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۲۷۰۶۶. **تا آب گل آلود نشود، ماهی گیر نمی‌آیـد.** (حییم، عوام)

۲۷۰۶۷. **تا آب نباشد، علف نمی‌روید.** (لری)

۲۷۰۶۸. **تا آب‌ها ته نشین و صاف بشوند.** (شوشتری)

۲۷۰۶۹. **تا آب هست کوزه را پر کن.** (اصفهانی)

۲۷۰۷۰. **تا آتش نسوزد، دود بلند نمی‌شود.** (قشقایی، ترکمنی)

۲۷۰۷۱. **تا آتشی نسوزد، خاکستری نباشد.** (آذری)

۲۷۰۷۲. **تا آدم بیاید ثابـت کنـد کـه خـر نیـست پـالانش کرده‌اند.** (کوچه)

۲۷۰۷۳. **تـا آدم خـودش نمیـرد نـان و حلـوای سـیری نمی‌خورد.** (بروجردی)

۲۷۰۷۴. **تا آدم عاقل بخواهـد، دیوانـه بـرای پـسرش زن گرفته.** (قشقایی)

۲۷۰۷۵. **تا آدم گدا بخواهد بـه آرزویـش برسـد، تلـنگش درمی‌آید.** (رامهرمزی)

۲۷۰۷۶. **تا آدم‌ها به هم نزدیـک نـشوند، بـا هـم برخـورد نمی‌کنند.** (لری)

۲۷۰۷۷. **تا آدم هست، ارتباط و هم‌نشینی است.** (ترکمنی)

۲۷۰۷۸. **تا آزار نکشی، راحت کجا؟** (تاجیکی)

۲۷۰۷۹. **تا آسمان گریه نکند، زمین نمی‌خندد.** (آذری)

۲۷۰۸۰. **تا آش داری، کلّه‌جوش نخور.** (عوام)

۲۷۰۸۱. **تا آشنا هست، سر غریبه کلاه نمی‌رود.** (گیلکی)

۲۷۰۸۲. **تا آمده دنبال ماما، بچّه گفت بابا.** (شهر بابکی)

۲۷۰۸۳. **تـا آن انـدازه وامانـده نـشدم کـه سـقز نجـوم.** (رامسری)

۲۷۰۸۴. **تا آن وقت شـتر پـشت خـودش را دیـده اسـت.** (کرمانی)

۲۷۰۸۵. **تا آن وقت کی مرده کی زنده؟** (سیرجانی، دامغانی، کرمانی)

۲۷۰۸۶. **تا آهنت گرم است بکوب.** (ژیل بـلاس: ۴۵۴، تکملـه، عوام)

۲۷۰۸۷. **تا آه و ناله، دنبال خاله، وقتی ساز و نقـاره، خالـه خبر نداره.** (مازندرانی)

۲۷۰۸۸. **تا آینه دارد به چمن رو، چمن است.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۶۷۲)
۲۷۰۸۹. **تا آینه باقیست همان عکس جمال است.** (بیدل: ۱۳۵، امثال‌موزون)
۲۷۰۹۰. **تا ابد جوجه زیر سبد نمی‌ماند.** (هراتی)
۲۷۰۹۱. **تا ابر نباشد، باران نمی‌شود.** (افغانی)
۲۷۰۹۲. **تا ابله در جهان باقی است مفلس در نمی‌ماند.** (حییم، دهخدا، بهمنیاری، تاجیکی، افغانی، عوام، کرمانی، شکورزاده، کوچه)
۲۷۰۹۳. **تا اراده‌ی خدا نباشد برگ از درخت نمی‌ریزد.** (افغانی)
۲۷۰۹۴. **تا از پل بگذری به خوک بگو دایی.** (ترکمنی، آذری، گنبد کاووسی)
۲۷۰۹۵. **تا از پل رد نشدی، خوش‌حال نباش.** (رامسری)
۲۷۰۹۶. **تا از تو می‌خرند، بفروش.** (بختیاری)
۲۷۰۹۷. **تا از تو نخریده‌اند نفروش.** (بختیاری)
۲۷۰۹۸. **تا از غلاف چه بیرون آید؟** (عوام، نامه‌ی‌داستان)
۲۷۰۹۹. **تا از گلوی آسیا نگذرد، از گلوی تو نمی‌گذرد.** (کرمانجی)
۲۷۱۰۰. **تا از محاسبه‌ی‌خود نپرداخته‌ای، به محاسبه‌ی‌دیگران آغاز مکن.** (دهخدا)
۲۷۱۰۱. **تا اسب اسب شود، صاحبش مات می‌شود.** (آذری، ترکمنی)
۲۷۱۰۲. **تا اسب داری راه را بشناس، تا پدر داری دوست را.** (ترکمنی)
۲۷۱۰۳. **تا اسب را نفروختی، طویله را خراب نکن.** (مازندرانی)
۲۷۱۰۴. **تا اسم آدم حلال‌زاده را آوردند، حاضر می‌شود.** (لری)
۲۷۱۰۵. **تا اسم گرگ را آوردی، گوش‌هایش پیدا می‌شود.** (قشقایی)
۲۷۱۰۶. **تا اسم گرگ را می‌بری، حاضر است.** (کردی کلهری)
۲۷۱۰۷. **تا افتیدن آن، یا الله و یا نصیب.** (افغانی)
۲۷۱۰۸. **تا افسار نرود، کُره‌خر هم نمی‌رود.** (شهربابکی)
۲۷۱۰۹. **تا امر خدا نباشد، مرگ کسی نمی‌رسد.** (میانبی)
۲۷۱۱۰. **تا امیدت نشود یأس، به راحت نرسی.** (کلیم: ۱۷۱)
۲۷۱۱۱. **تا انار کُنار گیرد، خرزهره میوه‌ی‌بلوط می‌گیرد.** (دزفولی، شوشتری)
۲۷۱۱۲. **تا اندازه نگرفته پُرش نکن.** (چغانی، لارستان)
۲۷۱۱۳. **تا او بخواهد یک قدم بردارد، زیر قدم دیگرش علف سبز می‌شود.** (رامسری)
۲۷۱۱۴. **تا این آب می‌رود، من نیز نان می‌خورم (خواهم خورد).** (دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۲۷۱۱۵. **تا این آب می‌رود نانی تر می‌کند.** (کرمانی)
۲۷۱۱۶. **تا این درخت هست، همین مار هست.** (ایلامی)
۲۷۱۱۷. **تا این سگ در خانه‌ی‌ماست، بچه‌مان هر شب بلغور می‌ریند.** (کوچه)
۲۷۱۱۸. **تا این سگ دَمِ این چادر می‌خوابد، بچه هر شب دَمیِ باقلا می‌ریند.** (کوچه)
۲۷۱۱۹. **تا این فرد این کار را انجام دهد، شتر عقبه‌ی‌خود را دیده‌است.** (لری)
۲۷۱۲۰. **تا این قاتق می‌رود، ما از این نان می‌خوریم.** (کوچه)
۲۷۱۲۱. **تا این ک.. پر آفته، هرجا بِری کَثافته.** (کوچه)
۲۷۱۲۲. **تا با بیگانه دوست بشوی، دوست از دست می‌رود.** (بهمنیاری)
۲۷۱۲۳. **تا با تو بودم شادم نکردی، رفتم ز کویت یادم نکردی.** (کوچه)
۲۷۱۲۴. **تا با چشم راست بتوان دید، با چشم چپ نباید نگرید.** (شکورزاده)
۲۷۱۲۵. **تا بادام دو مغزه نباشه، سنگ رویش نمی‌زنند.** (شهربابکی)
۲۷۱۲۶. **تا بادامی دو مغز نداشته، نمی‌شکنند.** (لارستانی، شهربابکی)
۲۷۱۲۷. **تا باد به بیرقش می‌وزد، از هیچ‌کس مترس.** (نامه‌ی داستان)
۲۷۱۲۸. **تا باد قوروق*مانده باشد، باز نیایم.** (کردی)
۲۷۱۲۹. **تا باد نباشد، شاخه نمی‌جنبد.** (افغانی)
۲۷۱۳۰. **تا باد نجنبد، نفتد میوه ز اشجار.** (مسعودسعدسلمان: ۲۰۹، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۷۱۳۱. **تا باد نخیزد، درخت (بوته) شور نمی‌خورد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۷۱۳۲. **تا باد نزند، بوته نجنبد.** (هزاره‌ای)
۲۷۱۳۳. **تا باد نگرده، خَس نجُنبه.** (افغانی)
۲۷۱۳۴. **تا باد نوزد، خاشاکی نمی‌جنبد.** (قشقایی)
۲۷۱۳۵. **تا باد نوزد (نیاید) درخت (خس) تکان نمی‌خورد.** (کرمانجی، قشقایی، هزاره‌ای، درگزی)
۲۷۱۳۶. **تا باده‌بود، غم به کسی کار ندارد.** (قدسی، امثال‌موزون)
۲۷۱۳۷. **تا بادی ندهد، چهارزانو نمی‌نشیند.** (بختیاری)
۲۷۱۳۸. **تا باران است، زمستان است.** (لری)
۲۷۱۳۹. **تا باران می‌بارد، بیا زیر بالکن.** (لری)
۲۷۱۴۰. **تا بارش به دوله (دَلو آسیاب)، چشمش به گوده (گود آسیا).** (شهربابکی)
۲۷۱۴۱. **تا بار کج نشده باشد، سنگ به غربت نمی‌افتد.** (آذری)

۲۷۱۴۲. **تا بارم به دوله (دلو) کارم به گوله*.** (جیرفتی)
۲۷۱۴۳. **تا باز چه اندیشه کند رأی صوابت؟** (حافظ: ۱۲، بهمنیاری)
۲۷۱۴۴. **تا باز کنی بند قبا صبح دمیده ست.** (صائب: ۱۰۵۹)
۲۷۱۴۵. **تا با سر نروی، قدر پا را نمی‌دانی.** (شهر بابکی)
۲۷۱۴۶. **تا باشد برگ از درخت بپاشد.** (بیرجندی)
۲۷۱۴۷. **تا باشد پسر زیاد باشد، دختر که فراوان است.** (گلبافی)
۲۷۱۴۸. **تا باشد شاخ از درخت بشکنه، تنه بر جا باشد.** (بیرجندی)
۲۷۱۴۹. **تا باشد شاخه بشکند، ریشه باقی بماند.** (دامغانی)
۲۷۱۵۰. **تا باشه بریز و بپاشه.** (گلبافی)
۲۷۱۵۱. **تا باغ ثمر می‌ده، باغبان دورش می‌چرخه.** (میانبی)
۲۷۱۵۲. **تا باغ، میوه داشت مَنَش باغبان بُدم / حالا که شد خزان به شغالان گذاشتم.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۷۱۵۳. **تا با کسی خرید و فروش نکنی، هم‌سفر و هم‌غذا نشوی، نمی‌شناسی.** (کرمانجی)
۲۷۱۵۴. **تا بال و پرم بود ز دامم نرهاندی / امروز رهاندی که مرا بال و پری نیست.** (دهقان ساماتی؛ گنجینه‌ی سهیلی: ۱/ ۲۷۶، کوچه)
۲۷۱۵۵. **تا بامش بود، این نردبانش بود.** (شهرضایی)
۲۷۱۵۶. **تا ببیند مؤمن و گبر و یهود / که در این صندوق به جز لعنت نبود.** (مولوی؛ مثنوی ۶/۴۴۸۸)
۲۷۱۵۷. **تا ببینم از پرده چه آید بیرون؟** (عوام)
۲۷۱۵۸. **تا ببینی از آب چه دربیاید؟** (تهرانی)
۲۷۱۵۹. **تا ببینیم بوریایت چند گزی است؟** (کوچه)
۲۷۱۶۰. **تا ببینیم سرانجام چه خواهد بودن؟** (بهمنیاری)
۲۷۱۶۱. **تا ببینیم که از غیب چه آید بیرون؟** (دهخدا، شکورزاده، خزینه)
۲۷۱۶۲. **تاب تحمّل سوزن را نداری، سوزن جوالدوز فرو می‌کنی؟** (آملی)
۲۷۱۶۳. **تا بتوانی سخن کم و بیش مگو.** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، هبله‌رودی)
۲۷۱۶۴. **تا بچه در شکم دارم خونم را می‌خورد، بیرون که آمد جانم را می‌خورد، بعد از مردن مالم را.** (آذری)
۲۷۱۶۵. **تا بچه را کار نفرمودی، خودت کن.** (تاجیکی)
۲۷۱۶۶. **تا بچه گریه نکند آچه‌اش سینه (یا شیر) نمی‌دهد.** (تاجیکی)
۲۷۱۶۷. **تا بچه گریه نکند پستان به دهانش نمی‌گذارند.** (کردی، ایلامی)
۲۷۱۶۸. **تا بچه گریه نکند، مادر او را شیر نمی‌دهد.** (افغانی، گیلکی، سرخه‌ای، تاجیکی)
۲۷۱۶۹. **تا بچه نگرید، مادرش پستان به دهانش نمی‌گذارد.** (بختیاری، لری، عوام)
۲۷۱۷۰. **تا بچه‌هایم رسیدند لقمه به کام من نرسید.** (نهبندانی)
۲۷۱۷۱. **تا بچه‌ی کرد (دامدار) را ناز می‌دهی، کوزه‌ی‌دوشاب از آدم می‌خواهد.** (گیلکی)
۲۷۱۷۲. **تا بخواهد شمشیر ببندد، جنگ تمام شده.** (کوچه)
۲۷۱۷۳. **تا بخواهد کاری را انجام دهد، دل آدم را خون می‌کند.** (سرخه‌ای)
۲۷۱۷۴. **تا بخواهی آگاهش بکنی شش‌هایت لک می‌زند.** (رامسری)
۲۷۱۷۵. **تا بخواهی بگی خر نیستم، صد خروار بار ازت کشیده‌اند.** (تهرانی)
۲۷۱۷۶. **تا بخواهی (یا بیایی) ثابت کنی خر نیستی (یا شتری) نعلت کرده‌اند.** (کوچه)
۲۷۱۷۷. **تا بخوای کاری بکنی، دُم اشتر به زمین رسیده.** (همدانی)
۲۷۱۷۸. **تاب خور ندارد چشم خفاش.** (شیخ محمود شبستری: ۷۱، دهخدا)
۲۷۱۷۹. **تا بدان جا رسید دانش من / که بدانم همی که نادانم.** (ابو شکور بلخی؛ شاعران: ۸۸ شکورزاده)
۲۷۱۸۰. **تا بداند که چاه چند سر آب دارد؟** (بختیاری)
۲۷۱۸۱. **تا بدانی که غیرت، غیرت خریست.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۷۱۸۲. **تا بدانی که غیرت، غیرت عرب است.** (شاهد)
۲۷۱۸۳. **تا بدانی که یک من ماست چه‌قدر مسکه می‌دهد؟** (کرمانی)
۲۷۱۸۴. **تا بد نکنی، بد نبینی.** (افغانی)
۲۷۱۸۵. **تا بد نکنی به بد گرفتار نمی‌شوی.** (لری)
۲۷۱۸۶. **تا بد نکنی ز بد میندیش.** (تاجیکی)
۲۷۱۸۷. **تا بد نگویی، نیک پیش نمی‌آید.** (تاجیکی، افغانی)
۲۷۱۸۸. **تا بدی نبینی، از نیکی نمی‌کنی یاد.** (ایلامی، کردی)
۲۷۱۸۹. **تا بذر نیفشانی خرمن برداشت نکنی.** (کردی)
۲۷۱۹۰. **تا بذل و بخشش نداشته باشی، به نان و نوا نمی‌رسی.** (قشقایی)
۲۷۱۹۱. **تا برابری، برادری.** (لارستانی)
۲۷۱۹۲. **تا برادر دوستدار برادر بود خدا هم دوستدار او می‌شود.** (لری)
۲۷۱۹۳. **تا برادر زنده‌است، برادر ندارد، چون مُرد، برادردار می‌شود.** (بختیاری)
۲۷۱۹۴. **تا برای نانوا منفعت نداشته‌باشد، با سر توی تنور نمی‌رود.** (سوادکوه)
۲۷۱۹۵. **تا بر خر لاغر جل کالونی*پوشیدی، چاق به نظر می‌رسد.** (لری)

۲۷۱۹۶. **تا بر سر مار پا نگذاری، دُم خود را تکان نمی‌دهد.** (قشقایی)
۲۷۱۹۷. **تا برگ چنار به شکل پای اردک نشود، سرما نمی‌رود و هوا خوش نمی‌شود.** (سمنانی)
۲۷۱۹۸. **تا برگش نپیرایی، نبالد سرو بستانی.** (قاآنی، دهخدا)
۲۷۱۹۹. **تا بروی بز نر بیاوری، کَل جفت‌گیری کرده.** (بویراحمدی)
۲۷۲۰۰. **تا برویم گِرد کنیم درازمان کرده‌اند.** (شکورزاده، کوچه)
۲۷۲۰۱. **تا بز دُم دُم نکند، چپش (بُز نر) دنبالش نمی‌افتد.** (بختیاری)
۲۷۲۰۲. **تا بز را گرگ نخورد، به کربلا نخواهی رفت.** (درگزی)
۲۷۲۰۳. **تا بزرگش کنی، قبول است.** (بختیاری)
۲۷۲۰۴. **تا بزرگ نگوید، کوچک نمی‌گوید.** (بختیاری)
۲۷۲۰۵. **تا بز علامت ندهد، بز نر بالایش نمی‌پرد.** (تایبادی)
۲۷۲۰۶. **تا بزک دُمش را نجنباند، تکه نمی‌پرد به پشتش.** (همدانی)
۲۷۲۰۷. **تا بُز نکند بز بازی، تَکّه (بز نر) نکند دست درازی.** (بختیاری، اراکی)
۲۷۲۰۸. **تابستان است و بازو بالین است.** (کرمانی)
۲۷۲۰۹. **تابستان بخوابد مست مست، زمستان بگردد سبد به دست.** (کردی)
۲۷۲۱۰. **تابستان به دنیا آمد، زمستان غروب کرد.** (ترکمنی)
۲۷۲۱۱. **تابستان به نان معطّل مشو، زمستان بدون نان مرو.** (هزاره‌ای)
۲۷۲۱۲. **تابستان، پدر یتیمان است.** (شکورزاده، عوام، کوچه، دهخدا، ایلامی)
۲۷۲۱۳. **تابستان تبریز زمستان است و زمستانش مزاحم.** (آذری)
۲۷۲۱۴. **تابستان تندرستی، زمستان زیر کرسی.** (تهرانی، کوچه)
۲۷۲۱۵. **تابستان کجا بودی پای بوته‌ها / زمستان چه می‌پوشی پشم خایه‌ها.** (بیرجندی)
۲۷۲۱۶. **تابستان کجا بودی، تک توت بی‌دانه؟** (تاجیکی)
۲۷۲۱۷. **تابستان کجا بودی که زمستان سایه می‌کنی؟** (افغانی)
۲۷۲۱۸. **تابستان کوشی (کوش)، زمستان نوشی (نوش).** (تاجیکی، افغانی)
۲۷۲۱۹. **تابستان می‌رود قارقار می‌کند، زمستان می‌آید دار دار می‌کند.** (تکابی)
۲۷۲۲۰. **تابستان می‌شود حیران و مستم / زمستان می‌شود غربال به دستم.** (نهاوندی)
۲۷۲۲۱. **تابستان و کلاه پوستین؟** (رامسری)
۲۷۲۲۲. **تابستان و گندم شاه‌دانه؟** (بروجردی)
۲۷۲۲۳. **تابستانی، زمستانی، زمستانی، تابستانی.** (تاجیکی)
۲۷۲۲۴. **تا بع‌بع نکند، نمی‌شود گوشتش را خورد.** (آذرشهری)
۲۷۲۲۵. **تابع دشمن نامرد مباش، گرچه تو را سیل ببرد.** (قشقایی)
۲۷۲۲۶. **تا بفرما زدی، سفره را به دوش گرفته.** (گیلکی)
۲۷۲۲۷. **تا بفهمد یک من ماست چه قدر کره می‌دهد؟** (حییم)
۲۷۲۲۸. **تا بفهمی (بفهمد) گربه کجا تخم می‌کند؟** (کوچه)
۲۷۲۲۹. **تا بفهمی یک‌من ماست (دوغ) چندمن کَره دارد؟** (کوچه)
۲۷۲۳۰. **تا بگوید که من ته مانده‌ی‌خرمن نیستم او را کوبیده‌اند.** (شوشتری)
۲۷۲۳۱. **تا بگوید«هان» آدم (همه) باید بگوید«هون».** (کوچه)
۲۷۲۳۲. **تا بگویم خر نیستم، نُه من بار از من کشیده‌اند.** (لری)
۲۷۲۳۳. **تا بگویی اشد و مشد از جا در می‌رود.** (کوچه)
۲۷۲۳۴. **تا بگویی (بگویند) غوره، ترش می‌کند.** (کوچه)
۲۷۲۳۵. **تا بگویی چه کنم؟ بهش بر می‌خوره.** (شهربابکی)
۲۷۲۳۶. **تا بگویی چه کنم؟ می کنه می‌گذاره روی سرش.** (شهربابکی)
۲۷۲۳۷. **تا بگویی خرتم، می‌گوید دولآشو سوارت بشَم (سواری بده).** (کوچه)
۲۷۲۳۸. **تا بگویی خر مال خودم نیست، صد من گچ بر او کشیده‌اند.** (لری)
۲۷۲۳۹. **تا بگویی خر، هم نعلش می‌کند هم بارش.** (تهرانی)
۲۷۲۴۰. **تا بگویی«ف» به فرح‌زاد رسیده و از یونجه‌زارش هم گذشته.** (کوچه)
۲۷۲۴۱. **تا بِگویی«ف» می‌فهمم که می‌خواهی بگویی فرح‌زاد.** (قمی)
۲۷۲۴۲. **تا بگویی کِش از کشمش، بهش برمی‌خورد.** (کوچه)
۲۷۲۴۳. **تا بگویی کشمش دم دارد، می‌زند به گریه.** (هراتی)
۲۷۲۴۴. **تا بگویی نیستم صدمن بارت کرده‌اند.** (جیرفتی)
۲۷۲۴۵. **تا بگویی هُش وا می‌ایسته، تا بگویی هِن می‌ره.** (شهربابکی)
۲۷۲۴۶. **تا بِکی دِنگی، برداشته لِنگی.** (کوچه)
۲۷۲۴۷. **تا بلا را به روی نزنی، به پشت نمی‌توانی زد.** (افغانی، تاجیکی)

۲۷۲۴۸. **تا بلال نباشد، اذان نمی‌گویند؟** (شیرازی)
۲۷۲۴۹. **تا بلبلی نباشد، بستان صفا ندارد.** (شکورزاده)
۲۷۲۵۰. **تا بلندی فرو نریزد، گودالی پر نمی‌شود.** (دیلم‌ولیراوی)
۲۷۲۵۱. **تاب مقراض ندارد ورق نازک گل.** (بیدل، شکورزاده)
۲۷۲۵۲. **تا بمیری، نیاسایی.** (کردی)
۲۷۲۵۳. **تا بنّا آجر نخواهد، دستش نمی‌دهند.** (بختیاری)
۲۷۲۵۴. **تا بناگوش می‌خندید.** (مازندرانی)
۲۷۲۵۵. **تا بند آب نبستی، آب رها مکن.** (کرمانجی)
۲۷۲۵۶. **تا بند قبا باز کند (کنی)، صبح دمیده‌است.** (صائب: ۱۰۵۹، امثال‌موزون)
۲۷۲۵۷. **تابوت، برادر گهواره است.** (خرّمی)
۲۷۲۵۸. **تابوتش را هم به دوش (روی شانه‌اش) او نمی‌گذارم.** (دهخدا، حییم، عوام، کاشانی، شهربابکی)
۲۷۲۵۹. **تابوت مرکبی است که همه سوارش خواهند شد.** (آذری)
۲۷۲۶۰. **تابوتِ ناخدا را دریا به دوش دارد.** (سلیم: ۱۵۴)
۲۷۲۶۱. **تا بود چنین بود و چنین است جهان.** (وحشی: ۲۸۷)
۲۷۲۶۲. **تا بود چنین بود و چنین خواهد بود.** (هلالی‌جغتایی: ۲۱۶، تکمله)
۲۷۲۶۳. **تا بود فلک، شیوه‌ی‌او پرده‌دری بود.** (حافظ: ۱۴۶، امثال‌موزون)
۲۷۲۶۴. **تا بوَد گربه مِهتر بازار / نبوَد موش جَلد و دکّان‌دار.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۳۳، شکورزاده)
۲۷۲۶۵. **تا بودم کفش نبود به پا کنم، اکنون که نیستم دو جفت دو جفت کنارم افتاده.** (کردی)
۲۷۲۶۶. **تا بوَد مهر، ز مَه نور گرفتن ستم است.** (صائب: ۷۳۶، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۷۲۶۷. **تا بوده چنین بوده و تا باد (هست) چنین باد (هست).** (شکورزاده، بهمنیاری، امثال موزون)
۲۷۲۶۸. **تا بوده همین (همان) بوده.** (کوچه، الیگودرزی)
۲۷۲۶۹. **تا بوقِ سگ بیدار است.** (قمی)
۲۷۲۷۰. **تا بو گندش نکند، آن‌را نمی‌خورد.** (کردی)
۲۷۲۷۱. **تا به آب خود را نیندازی آب باز نمی‌شوی.** (افغانی)
۲۷۲۷۲. **تا به آب نزنی شناگر نمی‌شوی (نشوی).** (دهخدا، عوام، حییم، شکورزاده، کوچه)
۲۷۲۷۳. **تا به آتش نرود کوزه، به آبی نرسد.** (صائب: ۱۶۵۳، تکمله)
۲۷۲۷۴. **تا بهار تمام نشود، تابستان نمی‌آید.** (ارومیه‌ای)
۲۷۲۷۵. **تا بهار نشود، چربی یافت نمی‌شود.** (ترکمنی)
۲۷۲۷۶. **تا به اسب برسی، سوار خر شو.** (ارومیه‌ای)
۲۷۲۷۷. **تا به او سُک*نزنی، حالی نمی‌شود.** (کردی)
۲۷۲۷۸. **تا به بچّه جانم جانم گفتی، می‌گوید: «بیا تا بر سرت برینم.»** (لری)
۲۷۲۷۹. **تا به بلا نزنی، به بخت نمی‌رسی.** (هزاره‌ای)
۲۷۲۸۰. **تابه به دیگ گفت: «رویت سیاه.» دیگ گفت: «تو هردو رویت سیاه.»** (شهربابکی)
۲۷۲۸۱. **تابه به دیگ گفت: «رویت سیاه.» گفت: «سبحان‌الله اگر من یک رویم سیاه است، تو دو رویت سیاه است.»** (آباده‌ای)
۲۷۲۸۲. **تابه به گمج*می‌گوید: «روی تو از روی من سیاه‌تر است.»** (گیلکی)
۲۷۲۸۳. **تا به پای خود روان گشتیم سرگردان شدیم.** (افغانی)
۲۷۲۸۴. **تابه، پشت و رویش یکی است.** (سیستانی)
۲۷۲۸۵. **تا به ترکمن سیخونک نزنی سیر نمی‌شود.** (ترکمنی)
۲۷۲۸۶. **تابه چون گرم شود، دانه نگیرد آرام.** (صائب: ۲۷۱۳، تکمله)
۲۷۲۸۷. **تا به حال هرچه را روی بشقاب می‌ریختی، از حالا پشت بشقاب بریز.** (آمره‌ای)
۲۷۲۸۸. **تا به حال هفت تا کفن پوسانده‌است.** (قشقایی)
۲۷۲۸۹. **تا به خانه برسد غاز می‌گوید ناز.** (مازندرانی)
۲۷۲۹۰. **تا به خُمره نکرده‌ای مگو ناب است.** (اوزی)
۲۷۲۹۱. **تا به دکّان (و) خانه در گروی / هرگز ای خام، آدمی‌نشوی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۰، خزینه)
۲۷۲۹۲. **تا به دیوار بلا ناید سرش / نشنود پند دل آن گوش کرش.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۰۶۳/۵)
۲۷۲۹۳. **تا به سگ آزار نرسانی گاز نمی‌گیرد.** (رامسری)
۲۷۲۹۴. **تا به کی از سال دزدیدن توان ماندن جوان؟ / بخیه‌ی‌پیری به روی افتاد از موی سفید.** (صائب (؟)، فرهنگ‌نامه)
۲۷۲۹۵. **تا به کی دست نِگَر دیگران باشی؟** (افغانی)
۲۷۲۹۶. **تا به مالم نیایی به حالم خبردار نخواهی شد.** (لری)
۲۷۲۹۷. **تا به نان رسید، جان داد.** (افغانی)
۲۷۲۹۸. **تا به نایت (گلویت) زور می‌آوری، به پایت زور می‌آوری.** (بختیاری)
۲۷۲۹۹. **تا به نفع تو بود زر بود، حالا که به نفع من است کاه زرد؟** (تمثیل)
۲۷۳۰۰. **تا به نقد جان بت خباز من نان می‌دهد / عاشق بیچاره نان می‌گوید و جان می‌دهد.** (افغانی)
۲۷۳۰۱. **تا به همواری برآید کار، در تندی مکوش.** (صائب، تکمله)

۲۷۳۰۲. **تابه‌ی ساجی پشت و رو ندارد.** (زرقانی)

۲۷۳۰۳. **تابه‌ی سیاه به درد می‌خورد، هر کس که دارد بیاورد.** (لری)

۲۷۳۰۴. **تابه‌ی نان‌پزی تا گرم نشود، نان پخته نمی‌شود.** (قشقایی)

۲۷۳۰۵. **تابه‌ی نان‌پزی و چشم بقه*؟** (افغانی)

۲۷۳۰۶. **تا بیایی بگویی این خر، آن خر نیست، صد بار سنگ بارت کرده‌اند.** (بختیاری)

۲۷۳۰۷. **تا بیایی ثابت کنی خر نیستی، صد من بارت کرده‌اند.** (شکورزاده، کوچه)

۲۷۳۰۸. **تا بیایید، شما بیایید.** (دهخدا)

۲۷۳۰۹. **تا بیاییم داد و بیداد کنیم، سیلی که از رحمت‌آباد می‌آید همه را غرق خواهد کرد.** (ایذه‌ای)

۲۷۳۱۰. **تا بی‌بی‌ها شدند بی‌بی، خدا برگشت از بی‌بی قدیمی.** (فرهنگ‌نامه، کوچه)

۲۷۳۱۱. **تا بیچاره نشوی، بی‌کاره نمی‌شوی.** (فسایی)

۲۷۳۱۲. **تا بی‌راه نروی، قدر راه راست را نمی‌دانی.** (مازندرانی)

۲۷۳۱۳. **تا بیگاری نکشی، بی‌کار نخواهی نشست.** (لری)

۲۷۳۱۴. **تا بیل نزنی گزر (هویج) نیابی.** (قمی)

۲۷۳۱۵. **تا بین*نداشته (ندارد) می‌گوید سه صف بایستید.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۲۷۳۱۶. **تا پارسال تپاله را عوض نان تافتون می‌گرفت و اخ تف را عوض شاهی سفید.** (تهرانی، کوچه)

۲۷۳۱۷. **تا پا روی دم سگ نگذاری گاز نمی‌گیرد.** (بهمنیاری، حبیم)

۲۷۳۱۸. **تا پا روی دُم سگ نگذاری واق (وقی) نمی‌کند.** (سیرجانی، راوری، شهربابکی)

۲۷۳۱۹. **تا پا روی دُم سگ نگذارید (نگذاری)، سگ صدا نمی‌کند.** (شکورزاده)

۲۷۳۲۰. **تا پا روی دُم مار نگذاری، نیش نمی‌زند (نمی‌گزد).** (بختیاری، قشقایی)

۲۷۳۲۱. **تا پا روی دُم مار نگذاری سرش را بالا نمی‌گیره.** (شهربابکی)

۲۷۳۲۲. **تا پا روی مار نگذاری، مار با تو کاری ندارد.** (لری)

۲۷۳۲۳. **تا پازن در مال نیست، بز صاحب کمال است.** (لری)

۲۷۳۲۴. **تا پا شدی کاری بکنی، صد کار یادت می‌آید.** (کردی)

۲۷۳۲۵. **تا پای بر دم سگ ننهند نگزد.** (دهخدا، شکورزاده)

۲۷۳۲۶. **تا پایت نسوزد با سیخ تنور ندانی ز گرمای تنور.** (کردی)

۲۷۳۲۷. **تا پای کوه نروی هوای کوه دستت نمی‌آید.** (شهربابکی)

۲۷۳۲۸. **تا پایه به خارا نرسد، دیوار نمی‌ایستد.** (کردی)

۲۷۳۲۹. **تا پدرت زیر سنگ‌های گران بر خود بجنبده باشد، پدر من به بهشت رسیده باشد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۲، فرهنگ‌نامه)

۲۷۳۳۰. **تا پدرم را دید، مدّعی شد، چون پدرش هم ریش داشت.** (گیلکی)

۲۷۳۳۱. **تا پدر نشوی قدر پدر ندانی.** (شکورزاده، عوام، تاجیکی، سیستانی، قشقایی)

۲۷۳۳۲. **تا پر از جرم و مو نشود، صاف نمی‌شود.** (نهبندانی)

۲۷۳۳۳. **تا پریشان نشود کار به سامان نرسد.** (باقی یزدی، شاه نعمت‌الله ولی، شکورزاده، دهخدا، افغانی، بهمنیاری، تهرانی، تکمله، امثال‌موزون، عوام، کوچه)

۲۷۳۳۴. **تا پسرم تاجر شد، دکّان‌دار را سیر کرد، تا دخترم نان‌پز شد، سگ را سیر کرد.** (قشقایی)

۲۷۳۳۵. **تا پسین (عصر) خاکستر خُنَک می‌کند.** (شهربابکی)

۲۷۳۳۶. **تاپش* پنج و نانش چهار، من حیرانم از این کار.** (تمثیل)

۲۷۳۳۷. **تا پلو هست کسی آب‌گوشت نمی‌خورد.** (بروجردی)

۲۷۳۳۸. **تا پنجه‌کش* از تنور در بیاید، قرصه* می‌سوزد.** (آشتیانی)

۲۷۳۳۹. **تاپو، پشت و رو ندارد.** (دهخدا، عوام، شکورزاده)

۲۷۳۴۰. **تاپو، چشم و رو ندارد.** (ایزدخواستی)

۲۷۳۴۱. **تا پول دارم مهمانتم، تا ندارم چوپانتم.** (لری)

۲۷۳۴۲. **تا پول داری رفیقتم، قربان بند کیفتم (یا جیبتم).** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، عوام)

۲۷۳۴۳. **تا پول داری، کلّه‌جوش بخور.** (شکورزاده)

۲۷۳۴۴. **تا پول داشت در راه می‌رفت، پول‌ها را که گرفتند بی‌راهه رفت.** (لری)

۲۷۳۴۵. **تا پول ندهی، آش نخوری.** (شکورزاده، عوام، کوچه)

۲۷۳۴۶. **تا پیر حالش برنگردد، مرید حالش بر نمی‌گردد.** (ترکمنی)

۲۷۳۴۷. **تا پیرزن خودش را جنبانده، باد آمده و کپرش را خراب کرده.** (دشتی)

۲۷۳۴۸. **تا پیر نشد مرد، نداند خطر عمر.** (کسایی مروزی؛ پیشاهنگان شعر: ۱۴۳)

۲۷۳۴۹. **تا پیر نیست، تدبیر نیست.** (تاجیکی)

۲۷۳۵۰. **تا پیره سسته، تا جوانه مسته، پس کی خداپرسته؟** (سمنانی)

۲۷۳۵۱. **تا پیش دیوانه ننشینی، ارزش عاقلان نمی‌دانی.** (کرمانجی)

۲۷۳۵۲. **تا پیش من بودی سنجد بودی، این‌جا آمدی قُبیده بادام شدی؟** (شکورزاده)
۲۷۳۵۳. **تا تابستان کلّه‌ات نجوشد، زمستان دیگت نمی جوشد.** (ترکمنی)
۲۷۳۵۴. **تا تاپو آرد دارد، خالو (هالو) کار دارد.** (نهاوندی، بروجردی)
۲۷۳۵۵. **تا تات را نزنی، با تو دوست نمی‌شود.** (ترکمنی)
۲۷۳۵۶. **تاتار که سوار بر اسب شد خدا را هم نمی‌شناسد.** (میانه‌ای)
۲۷۳۵۷. **تا، تار مو است پاره کن و تبدیل به ریسمان نکن.** (سنگسری)
۲۷۳۵۸. **تات با آشنا ازدواج می‌کند.** (ترکمنی)
۲۷۳۵۹. **تا تبر از آسمان می‌آید، کنده به امان خدا.** (هزاره‌ای)
۲۷۳۶۰. **تا تبر به کنده می‌زند (می‌آید)، کنده دَم می‌گیرد (می‌آساید).** (تاجیکی)
۲۷۳۶۱. **تا تبر به هوا رود و فرود آید، کنده‌استراحتی کند، دم غنیمت است.** (سیستانی)
۲۷۳۶۲. **تا تبر در هواست، کنده‌استراحت می‌کند.** (زابلی)
۲۷۳۶۳. **تات به چکمه‌اش روغن می‌زند، چکمه‌اش به پشت او.** (ترکمنی)
۲۷۳۶۴. **تا تپه‌ای (تلی) خراب نشود، گودالی پر نمی‌شود (نخواهد شد).** (بوشهری، شیرازی)
۲۷۳۶۵. **تات چاق شود، ساختمان خراب می‌شود.** (ترکمنی)
۲۷۳۶۶. **تا تخم چشمش قرمز شد.** (حییّم)
۲۷۳۶۷. **تا تخم نپاشی کشت، سبز نمی‌شود.** (ایلامی)
۲۷۳۶۸. **تات را بکوبی پول درآید و سنبل را بکوبی گندم.** (آذری)
۲۷۳۶۹. **تا تر است به آب دهان (تف)، خشک که شد به آب رودخانه.** (بختیاری)
۲۷۳۷۰. **تا ترس نباشد، ایمانی نیست.** (رامسری)
۲۷۳۷۱. **تا تریاق* از عراق آورند، مارگزیده مرده‌باشد.** (سعدی؛ گلستان: ۲۴، شکورزاده، هبله‌رودی، کوچه، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، هزاره‌ای)
۲۷۳۷۲. **تا تریاک از هرات رسد، مار گزیده هلاک (مرده‌بود) شود.** (افغانی)
۲۷۳۷۳. **تات سوار اسب شود، خدای خود را نمی‌شناسد.** (اهری)
۲۷۳۷۴. **تا تعداد گلهایت به صد برسد، پوستین‌گوسفندان به هزار خواهد رسید.** (ترکمنی)
۲۷۳۷۵. **تا تق تق گفتن گشتن شفتالو گو.** (تاجیکی)
۲۷۳۷۶. **تات که سوار بر اسب شد، خالقش (خدای خود) را نشناخت.** (آذری)
۲۷۳۷۷. **تا تنبان پایم کرده بودم، چنین چیزی ندیده‌بودم.** (تهرانی)
۲۷۳۷۸. **تا تنبل تفنگ و یراق کند، جنگ تمام شده.** (فرهنگ‌نامه)
۲۷۳۷۹. **تات نپرسند، همی باش گنگ / تات نخوانند همی باش لنگ.** (مسعودسعدسلمان: ۴۲۱، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۷۳۸۰. **تا تنور داغ (گرم) است، باید نان را بست (چسباند، بچسبان).** (کوچه، دهخدا، عوام، تهرانی، سنگسری)
۲۷۳۸۱. **تا تنور داغ است، نان بهش می‌چسبد.** (کوچه، گلبافی)
۲۷۳۸۲. **تا تنور را گرم دید، نان خود را چسباند.** (آذری)
۲۷۳۸۳. **تا تنور گرم است، نان توان پخت (باید پخت).** (هبله‌رودی، عوام، حییم، بهمنیاری، افغانی)
۲۷۳۸۴. **تا تنور گرم است، نان در بند.** (دهخدا، تکمله، رفسنجانی، شیرازی)
۲۷۳۸۵. **تا تنیکو* هست، چرا دستم را بسوزانم؟** (شهربابکی)
۲۷۳۸۶. **تا تو آدم شوی، من خر شده‌ام.** (هبله‌رودی، خزینه، کوچه، مثمر)
۲۷۳۸۷. **تا تو از بغداد بیرق آوری / در کلاته کِشت نگذارد کلاغ.** (شکورزاده، هراتی، افغانی)
۲۷۳۸۸. **تا توانستم خوردم، سهم رفیقم را هم به کمرم بسته‌ام.** (بویراحمدی)
۲۷۳۸۹. **تا توانستم ندانستم، چون (همین که، وقتی که) دانستم نتوانستم.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده، دهخدا، عوام، بهمنیاری)
۲۷۳۹۰. **تا توانستم ندانستم؛ چه سود؟ / چون که دانستم توانستم نبود.** (کوچه، شکورزاده)
۲۷۳۹۱. **تا توان گل در گریبان ریختن از ذکر خیر / خار پیراهن مشو آسودگان خاک را.** (صائب: ۵۴، تکمله)
۲۷۳۹۲. **تا توانی با خرد بیگانه باش/ عقل را غارت کن و دیوانه باش.** (عطار؛ مصیبت‌نامه)
۲۷۳۹۳. **تا توانی با سه کس سودا مکن / مال جدّم، لاتکلّم، چوق (چوخ) دمه*.** (دهخدا، شکورزاده)
۲۷۳۹۴. **تا توانی با سه کس سودا مکن / کوسه ریش و چشم زاغ و قد خپل.** (شیرازی)
۲۷۳۹۵. **تا توانی بنده شو، سلطان مباش.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۴/۱)
۲۷۳۹۶. **تا توانی به جهان همدم محتاجان باش / به دَمی، یا درمی، یا قلمی، یا قدمی.** (پوریای ولی، شکورزاده، تهرانی)
۲۷۳۹۷. **تا توانی به گِرد درد مگرد.** (ابن‌یمین: ۳۶۷)

۲۷۳۹۸. **تا توانی به گِرد عامه مگرد.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۵۰)
۲۷۳۹۹. **تا توانی پا منه اندر فراق.** (مولوی؛ مثنوی ۱/۳۴۲)
۲۷۴۰۰. **تا توانی پرده‌ی کس را مدر / تا ندرّد پرده‌ات را پرده‌دار.** (شکورزاده، عوام)
۲۷۴۰۱. **تا توانی تخمِ نیکی می‌فشان.** (همام: ۱۶۷)
۲۷۴۰۲. **تا توانی چهار چیز ماده خر / ماکیان و ماهیان و ماده میش و ماده خر.** (عشایری)
۲۷۴۰۳. **تا توانی حذر از صحبت سر گوشی کن.** (سلیم تهرانی: ۳۶۹، تکمله)
۲۷۴۰۴. **تا توانی درون کس مخراش.** (سعدی: ۸۳ بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)
۲۷۴۰۵. **تا توانی دلِ خلق ریش مکن.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲)
۲۷۴۰۶. **تا توانی دلی به دست آور / دل شکستن هنر نمی‌باشد.** (بهمنیاری، دهخدا، کوچه، تهرانی، شکورزاده، عوام)
۲۷۴۰۷. **تا توانی رفع غم از چهره‌ی‌غمناک کن / در جهان گریاندن آسان است، اشکی پاک کن.** (کوچه)
۲۷۴۰۸. **تا توانی سعی کن بر ظرف آش / لقمه‌ات بردار و سبزی را بخور دنباله‌اش.** (دزفولی)
۲۷۴۰۹. **تا توانی سعی کن در کار (باب) آش / کاسه گر چینی نباشد گو مباش.** (هبله‌رودی، مثمر، دهخدا، حییم، بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)
۲۷۴۱۰. **تا توانی سعی کن در کار آش / کاسه، گر چینی نباشد چو (چوب) تراش.** (گلپایگانی)
۲۷۴۱۱. **تا توانی ضمان مشو کس را.** (ابن‌یمین، شکورزاده)
۲۷۴۱۲. **تا توانی گوش مفلس را مبر.** (فرهنگ‌نامه)
۲۷۴۱۳. **تا توانی مکش ز مردی دست.** (مسعودسعدسلمان: ۶۴)
۲۷۴۱۴. **تا توانی می‌گریز از یار بد / یار بد بدتر بود از مار بد.** (هزاره‌ای، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۷۴۱۵. **تا توانی ناتوان را دستگیر.** (رفسنجانی)
۲۷۴۱۶. **تا توانی هیز*باش و زنده باش.** (بهمنیاری)
۲۷۴۱۷. **تا توانی یار باش، بیگانه مباش.** (آذری)
۲۷۴۱۸. **تا تو این‌جاه و جای را بینی / به خدا ار خدای را بینی.** (اوحدی: ۸)
۲۷۴۱۹. **تا تو این طالعی، منم وای کرم.** (بوشهری)
۲۷۴۲۰. **تا تو این کار را انجام دهی، دم نره خر به زمین می‌رسد.** (ایلامی)
۲۷۴۲۱. **تا تو باشی که دگر آروغ (جفتک) بی‌جا نزنی.** (عوام، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۲۷۴۲۲. **تا تو بخواهی لب تر کنی، من از یونجه‌زار هم گذشته‌ام.** (شکورزاده)
۲۷۴۲۳. **تا تو بخواهی لب تَر کنی، تا تهِ مطلب را خوانده.** (کوچه)
۲۷۴۲۴. **تا تو بد نباشی، کسی بد نیست.** (افغانی)
۲۷۴۲۵. **تا تو برگردی، سنگ می‌ترکد.** (رامسری)
۲۷۴۲۶. **تا تو برگردی، شتر برگشته و پشت خودش را لیسید.** (بختیاری)
۲۷۴۲۷. **تا تو بروی سراغ ماما، بچّه افتاده به راه.** (بروجردی)
۲۷۴۲۸. **تا تو بزنی به پشت و پهلویت (ک..ت)، ایل‌ها رفته‌اند به اندیکا*.** (بختیاری)
۲۷۴۲۹. **تا تو بگویی غوره، انگور آمده به بازار.** (نهاوندی)
۲۷۴۳۰. **تا تو بگویی«ف» من به فرح‌زاد رسیده‌ام.** (شکورزاده)
۲۷۴۳۱. **تا تو به داد من رسی، من به خدا رسیده‌ام.** (رهی معیری، شکورزاده)
۲۷۴۳۲. **تا تو به من می‌رسی، من به خدا می‌رسم.** (خزینه)
۲۷۴۳۳. **تا تو بیایی، آب به آبدان رفته و کاه به کاهدان.** (لری)
۲۷۴۳۴. **تا تو بیایی، خروس علی بانگ می‌زند.** (مازندرانی)
۲۷۴۳۵. **تا تو بیایی، غاز می‌گوید ناز.** (مازندرانی)
۲۷۴۳۶. **تا تو بیایی، کار از کار گذشته‌است.** (لکی)
۲۷۴۳۷. **تا تو بیایی، کاه به کاه رفته‌است و دانه به دانه.** (لری)
۲۷۴۳۸. **تا تو بیایی، گوساله بزرگ می‌شود، دوش اوّل تمام می‌شود و دوشیدن بعدی فرا می‌رسد.** (بختیاری)
۲۷۴۳۹. **تا تو تفنگ و یراق ببندی، دعوا تمام شده.** (شکورزاده، عوام)
۲۷۴۴۰. **تا تو تکان بخوری، قرقی از سبلان رد می‌شود.** (آذری)
۲۷۴۴۱. **تا تو چموش هستی، بارت می‌کنند.** (رامسری)
۲۷۴۴۲. **تا تو چنین و چنان بکنی، کُنار انار می‌شود.** (ایلامی)
۲۷۴۴۳. **تا تو حجله خانه شیرش بده.** (زرقانی)
۲۷۴۴۴. **تا تو خاکساری بدان که سروری.** (شکورزاده)
۲۷۴۴۵. **تا تو در بندِ قلیه و نانی / کی رسی در بهشت رحمانی؟** (اوحدی، شکورزاده)
۲۷۴۴۶. **تا تو را آرند مرا برند.** (حییّم)
۲۷۴۴۷. **تا تو را دارم صد تا خر دارم.** (بهمنیاری)
۲۷۴۴۸. **تا تو را دعوت نکرده‌اند به خواستکاری مرو.** (بختیاری)
۲۷۴۴۹. **تا تو را مثل خود گدا نکنم دست از دامنت (سرت) رها نکنم.** (نامه‌ی‌داستان)

۲۷۴۵۰. **تا تو را من دیده‌ام، شل دیده‌ام.** (بهمنیاری)
۲۷۴۵۱. **تاتوره (سَم) در هوا پاشیده‌اند.** (عوام، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)
۲۷۴۵۲. **تا تو سوت‌زدن یاد بگیری، گاودار توله‌سگ را می‌برد.** (مازندرانی)
۲۷۴۵۳. **تا تو عقلت کامل شود، دم الاغ به زمین می‌رسد.** (قروه‌ای)
۲۷۴۵۴. **تا تو فکر خر بکنی ننه، من را دربه‌در می‌کنی ننه.** (سهیلی)
۲۷۴۵۵. **تا تو فکر رخت بکنی ننه، مرا سیاه‌بخت می‌کنی ننه.** (عوام، شکورزاده، حییم، بهمنیاری)
۲۷۴۵۶. **تا تو فکر قبا کنی، زمستان رفته.** (بروجردی)
۲۷۴۵۷. **تا تو کوک کنی، ما رنگش را هم زده‌ایم.** (حییم، شکورزاده، عوام)
۲۷۴۵۸. **تا تو گونی بود سنجد بود، رفت تو گالِه شد قُبیدَه بادام.** (کوچه، تهرانی)
۲۷۴۵۹. **تا تو مرا نصیحت کردی بیست و چهار مگس از سر و گوش خرت شمردم.** (کردی)
۲۷۴۶۰. **تا تو نگاه می‌کنی کار من آه کردن است / ای به فدای چشمِ تو این چه نگاه کردن است؟** (کوچه)
۲۷۴۶۱. **تا تو نگویی من به اسب شاهی نمی‌خندم.** (لری)
۲۷۴۶۲. **تا تو یار خویش باشی یار نتوان داشتن.** (سنایی؛ دیوان: ۴۶۵، دهخدا)
۲۷۴۶۳. **تاتی تاتی یادم نده.** (سمنانی)
۲۷۴۶۴. **تا تیغ از اصفهان می‌آید مردان جوانند و تا سرخاب از فرنگ می‌آید زنان خوشگل.** (دهخدا)
۲۷۴۶۵. **تا تیغ از فرنگ می‌آید مَردها جوانند؛ تا سرخاب (سفیداب) از تبریز می‌آید، زَن‌ها خوشگل.** (کوچه، تهرانی)
۲۷۴۶۶. **تا تیغ و سرخاب از فرنگ می‌آید هم مردها خوشگلند هم زن‌ها.** (شکورزاده)
۲۷۴۶۷. **تا تیل* نشه صاف نمی‌شه.** (کرمانی)
۲۷۴۶۸. **تاتیه (ماما) بیشتر، سر بچّه خَلتَر*.** (بوشهری)
۲۷۴۶۹. **تا ثابت شود، دم لوک پایین آمده‌است.** (لری)
۲۷۴۷۰. **تا ثابت کنی که ساقی نیستی، صد دلو آب روی دوشت خالی کرده‌اند.** (لری)
۲۷۴۷۱. **تأثیر کی کند به تنم مشتِ روزگار / خم می‌کنم به همّتِ خود پشتِ روزگار.** (کوچه)
۲۷۴۷۲. **تا جامه‌ی تنش دشمنش است.** (زرقانی)
۲۷۴۷۳. **تا جان از تن به در نرفته، امید هست.** (ترکمنی)
۲۷۴۷۴. **تا جان باقی است، امید باقی است.** (کوچه)
۲۷۴۷۵. **تا جان بر خطر ننهی، بر دشمن ظفر نیابی.** (عوام، افغانی، شکورزاده)
۲۷۴۷۶. **تا جان به تن است، جان بکن (کندن) است.** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۷۴۷۷. **تا جان به تن است، دل به امید زنده‌است.** (سیرجانی)
۲۷۴۷۸. **تا جان دارم، وفا دارم.** (ترکمنی)
۲۷۴۷۹. **تا جان در اثر است، دل در امید است.** (لری)
۲۷۴۸۰. **تا جان در تن است، امید صد راحت و فرج.** (تاریخ بیهقی: ۲۳۲، دهخدا)
۲۷۴۸۱. **تا جان نبری (نکنی)، به وصل جانان نرسی.** (افغانی)
۲۷۴۸۲. **تا جان نکنی، جانان کجاست؟ (به دست نیاید).** (تاجیکی)
۲۷۴۸۳. **تا جان نکنی، سنگ سیاه لعل نگردد.** (تاجیکی)
۲۷۴۸۴. **تا جان هست، امید هست.** (کوچه، حییم، شکورزاده، عوام، لری)
۲۷۴۸۵. **تا جای ندانی، پای منه.** (بهمنیاری، افغانی، شکورزاده، عوام)
۲۷۴۸۶. **تاج بزرگی نماند به کس.** (فردوسی، دهخدا)
۲۷۴۸۷. **تاج خروس بی‌محل را می‌برند.** (لری)
۲۷۴۸۸. **تا جدایی نباشد یار قدر یار را نمی‌داند.** (آذری)
۲۷۴۸۹. **تاجرِ ترسنده طبعِ شیشه‌جان (ترسنده‌ی‌لرزنده‌جان)/در طلب (جهان) نی سود بیند نی زیان.** (مولوی؛ مثنوی، بهمنیاری، دهخدا)
۲۷۴۹۰. **تاجر ترسو نه سود می‌برد نه زیان می‌کند.** (لری)
۲۷۴۹۱. **تا جرس فریاد دارد کاروان آسوده نیست.** (بیدل: ۲۴۹، امثال‌موزون)
۲۷۴۹۲. **تاجر که امانت نبود در کارش / آتش به تجارت خود انداخته‌است.** (مفتون، فرهنگ‌نامه)
۲۷۴۹۳. **تاجر ورشکسته، (که ورمی‌شکنه) میز و صندلی‌اش را رنگ می‌کند.** (تهرانی، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۲۷۴۹۴. **تاجری نان و پنیر بخور، عاملی می‌توانی مرغ پلو بخوری.** (آذری)
۲۷۴۹۵. **تاج زر، حسرت مو از سر کچل نمی‌بَرَد.** (کوچه، هبله‌رودی، شکورزاده)
۲۷۴۹۶. **تا جفا نبینی به صفا و آسودگی نخواهی رسید.** (لکی)
۲۷۴۹۷. **تا جفا نکشی، راحت نمی‌یابی.** (تاجیکی)
۲۷۴۹۸. **تاج کیان بین که کیان می‌نهند؟ / جای کیان را به کیان می‌دهند؟** (خواجوی‌کرمانی، حییم)
۲۷۴۹۹. **تا جگر خود را نخوری، جگر صید را نمی‌توانی بخوری.** (سیستانی)
۲۷۵۰۰. **تا جلوی چشمش هستی، تو را دوست دارد.** (بختیاری)

۲۷۵۰۱. **تا جمعی گرد نیایند، پلی ساخته نمی‌شود.** (ترکمنی)
۲۷۵۰۲. **تا جنباندی لب را، فهمیدم گپ را.** (هزاره‌ای)
۲۷۵۰۳. **تا جنینی کار خون‌آشامی است.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۳/۲، شکورزاده)
۲۷۵۰۴. **تا جوال پر است، شهربانو شهربانوست / تا جوال خالی است شهربانو پشت پا زد.** (نیشابوری)
۲۷۵۰۵. **تا جوان هستم مستم، تا پیر شدم از پای می‌افتم.** (لری)
۲۷۵۰۶. **تا جوانه مسته، پیر که شد شکسته، پس کی خداپرسته؟** (شوشتری)
۲۷۵۰۷. **تا جوانه‌یار می‌گیره، پیر که شد فال می‌گیره.** (شوشتری)
۲۷۵۰۸. **تا جوانی جوان باش، چون پیر شدی پیری کن.** (قابوس‌نامه: ۵۷، شکورزاده)
۲۷۵۰۹. **تا جوانی، دم را غنیمت دان.** (بهمنیاری، افغانی)
۲۷۵۱۰. **تا جوجه جیک‌جیک نکند، خروس جوان به طرفش نمی‌رود.** (سوادکوهی)
۲۷۵۱۱. **تا جوجه خروس نخواند، صبح نمی‌شود؟** (بهمنیاری)
۲۷۵۱۲. **تا جوجه‌مرغ نگوید بیک، خروس نمی‌گوید چیک.** (مازندرانی)
۲۷۵۱۳. **تا جوی تنگ است از روی آن بپّر (باید پرید).** (لری، بختیاری، ایلامی، رامهرمزی)
۲۷۵۱۴. **تا جهان است، این بوده‌است.** (تاریخ بیهقی: ۸۷۴)
۲۷۵۱۵. **تا جهان است، کارش این بوده‌است.** (سنایی؛ مثنوی‌ها: ۱۶۱)
۲۷۵۱۶. **تا جهان بُود و بُوَد، مرغ بود طعمه‌ی باز.** (فرخی: ۲۰۴، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون)
۲۷۵۱۷. **تا جهان بوده هرگز کَس زن به دو شوهر در یک زمان ندیده و نشنیده‌است.** (سمک‌عیّار: ۱۸۰/۳)
۲۷۵۱۸. **تاجیک باشی و ملاّ نباشی.** (فسایی)
۲۷۵۱۹. **تاجیک بدون توت و هزاره بدون کوله‌پشتی دیده نشد.** (هزاره‌ای)
۲۷۵۲۰. **تاجیک سوار اسب شود، خود را نمی‌شناسد.** (ترکمنی)
۲۷۵۲۱. **تاجیکک که نفهمید به چنگال گرگ افتاد.** (هزاره‌ای)
۲۷۵۲۲. **تاجیک و سگ را کتک بزنی آشناتر می‌شوند.** (قشقایی)
۲۷۵۲۳. **تاجیک‌ها پسان، پسان بر سر عقل آیند.** (هزاره‌ای)
۲۷۵۲۴. **تا چاق لاغرشود، لاغر جانش درمی‌آید (از پا درمی‌آید).** (آذری، قشقایی)
۲۷۵۲۵. **تا چپ نکنی راست نخوانند نگین را.** (نظیری نیشابوری؛ غزل: ۳۹، امثال‌موزون)
۲۷۵۲۶. **تا چراغ روشن است، بچّه به دنیا می‌آید.** (کرمانی)
۲۷۵۲۷. **تا چراغ روشن است، بی‌بی می‌زاید.** (تهرانی)
۲۷۵۲۸. **تا چراغ روشن است، جانوران (از لانه) بیرون آیند.** (دهخدا، کوچه، حبیم، عوام، شکورزاده)
۲۷۵۲۹. **تا چراغ روشن است، فامیل فراوان است.** (مازندرانی)
۲۷۵۳۰. **تا چراغ روشن است، گاو می‌زاید.** (دهخدا، شکورزاده)
۲۷۵۳۱. **تا چراغ می‌سوزد زائو (ماما، بی‌بی) می‌زاید.** (کوچه، عوام، بختیاری، شاهرودی)
۲۷۵۳۲. **تا چراغی خانه را باید، به مسجد کی رواست؟** (شکورزاده)
۲۷۵۳۳. **تا چَرچَر مستانت بود، یاد زمستانت نبود؟** (شکورزاده)
۲۷۵۳۴. **تا چرخ (چراغ) فلک بر سر دور است، هر شب (و روز) همین طور است.** (عوام، کوچه، دهخدا، شکورزاده)
۲۷۵۳۵. **تا چرخ فکر دانه نکرد آسیا نساخت.** (فارغ، امثال‌موزون)
۲۷۵۳۶. **تا چشم او کلاپیسه بشود، من پاک کور شده‌ام.** (کوچه)
۲۷۵۳۷. **تا چشم باز است، دل به امید است.** (بروجردی)
۲۷۵۳۸. **تا چشم به راه است، دل به امید است.** (شهر بابکی)
۲۷۵۳۹. **تا چشم به هم زدی گذشت (رفت).** (اهلی: ۶۹۱، بهمنیاری)
۲۷۵۴۰. **تا چشم به هم نهیم خاکیم.** (ارتیمانی: ۷۶)
۲۷۵۴۱. **تا چشمت نبیند زبانت نگوید، زنهار.** (لری)
۲۷۵۴۲. **تا چشمش باز شده فقط خودش را دیده.** (آذری)
۲۷۵۴۳. **تا چشمش به آب روغن می‌افتد، درد زایمانش می‌گیرد.** (سیرجانی)
۲۷۵۴۴. **تا چشمش را به تیله دوخت، گردو را کم کرد.** (گیلکی)
۲۷۵۴۵. **تا چشم کند کار، نشیب است و فراز است.** (طالب‌آملی: ۲۹۳)
۲۷۵۴۶. **تا چشم نبیند، دل نشکند.** (بیرجندی)
۲۷۵۴۷. **تا چشم نبیند، دل نگرید.** (سمنانی)
۲۷۵۴۸. **تا چشم نترکیده، روی آن دست بگذار.** (رامسری)
۲۷۵۴۹. **تا چشم نخواهد، مژه آرام نگیرد.** (دانش مشهدی، تکمله)
۲۷۵۵۰. **تا چشم‌هایت چهارتا بشود.** (قمی)
۲۷۵۵۱. **تا چغندر بیخ (ریشه) نکرده، فکری بکن.** (شهربابکی)

۲۷۵۵۲. **تا چلانده می‌شود آن‌را بفشار.** (کرمانی)
۲۷۵۵۳. **تا چند به افسون جهان بند توان کرد؟** (افغانی، امثال‌موزون)
۲۷۵۵۴. **تا چند به هر کوچه دَوَم در طلبِ خویش؟** (طالب‌آملی)
۲۷۵۵۵. **تا چند توان گفت که این آمد و آن رفت؟** (شفایی: ۳۰۶)
۲۷۵۵۶. **تا چند خورند سگان خران را / ناگه زقضا سگی خری خورد.** (بهمنیاری)
۲۷۵۵۷. **تا چند کُنجِ دل را سازی کتابخانه؟** (حلّاج: ۱۷۸)
۲۷۵۵۸. **تا چند ما را بمیر و پاره شو می‌دهی؟** (گیلکی)
۲۷۵۵۹. **تا چند وقت پیش نمی‌توانست مگس‌هایش را بزند.** (گلبافی)
۲۷۵۶۰. **تا چوب به دُهُل نخورَد، مرده روی آب نیاید (نمی‌آید، نیفتد).** (شکورزاده، کوچه، عوام، بختیاری)
۲۷۵۶۱. **تا چوب در دهان سگ نگذاری، بانگ نمی‌کند.** (بختیاری)
۲۷۵۶۲. **تا چوبکی گشاد گشاد راه برود، تفنگچی قلعه را گرفته.** (لری)
۲۷۵۶۳. **تا چون از آب برآید.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۷۵۶۴. **تا چون از غلاف برآید.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۷۵۶۵. **تا چه آید از پس پرده برون؟** (عطّار؛ استرنامه: ۵۰، شکورزاده، دهخدا)
۲۷۵۶۶. **تا چه از آب بیرون (بر) آید؟** (تکمله، عوام، دهخدا)
۲۷۵۶۷. **تا چه اندیشه کند رأی جهان آرایت؟** (سعدی؛ کلیات: ۳۸۳، دهخدا)
۲۷۵۶۸. **تا چه بازی رخ نماید، بیدقی خواهیم راند.** (حافظ: ۵۰، بهمنیاری)
۲۷۵۶۹. **تا چه دارد زمانه زیر گلیم؟** (ابوحنیفه اسکافی؛ تاریخ بیهقی: ۴۸۸، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۲۷۵۷۰. **تا چه شکلی تو در آیینه همان خواهی دید.** (سعدی؛ کلیات: ۶۰۶، شکورزاده، دهخدا)
۲۷۵۷۱. **تا چهل خانه، همسایه است.** (حییم)
۲۷۵۷۲. **تا چهل و پنج روز بعد از عید، کاه زرد نگه‌دار و دردسر نکش.** (آذری)
۲۷۵۷۳. **تا چیزی را نفهمیدی، خودت را وسط نینداز.** (تاتی)
۲۷۵۷۴. **تا حاضر نباشم به شراکت من قمار نباز.** (فرهنگ‌نامه)
۲۷۵۷۵. **تا حالا از این گرده بر زمین نخورده‌بود.** (بیرجندی)
۲۷۵۷۶. **تا حالا برام می‌کردی توی قاب، حالا بکن پشت قاب.** (شهربابکی)
۲۷۵۷۷. **تا حالا دو کلاته را در خواب دیده‌است.** (بیرجندی)
۲۷۵۷۸. **تا حالا سیصد و شصت و شش مگس به ک.. خره نشست و پا شد.** (تهرانی)
۲۷۵۷۹. **تا حالا می‌گفتم آری، حالا می‌گویم نه.** (شکورزاده)
۲۷۵۸۰. **تا حالا هفت کفن پوسانیده است.** (آذری)
۲۷۵۸۱. **تا حالا هفت موش را خواب دیده.** (گلپایگانی)
۲۷۵۸۲. **تا حال یک غصّه داشتم که چرا ندارم؟ حالا همه‌اش تو فکرم که چه‌طور نگه‌اش دارم؟** (کوچه)
۲۷۵۸۳. **تا حدّی به خانه‌ی پدرت آمد و شد کن که گلیمی زیرت بیندازند.** (کردی)
۲۷۵۸۴. **تا حرف خوب هست، چرا آدم حرف بد بزند؟** (لری)
۲۷۵۸۵. **تا حرف گنده می‌زنی، لقمه‌ی‌گنده بگیر.** (هزاره‌ای)
۲۷۵۸۶. **تا حرف می‌زنی، آب در کُ.. گربه می‌اندازد.** (سبزواری)
۲۷۵۸۷. **تا حرف می‌زنی، گله بنیاد می‌کنند.** (بهمنیاری)
۲۷۵۸۸. **تا حرکت می‌کند، بگذار که حرکت کند.** (گلبافی)
۲۷۵۸۹. **تا حرکت نکنی، برکت نیابی.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۲۷۵۹۰. **تا حرمت می‌بینند، می‌گویند وظیفه‌ات است.** (مرندی)
۲۷۵۹۱. **تا حساب کار دستت است، قاشقت را پس بکش.** (ترکمنی)
۲۷۵۹۲. **تا حشر هر شبی شبِ دامادیِ من است.** (طالب‌آملی: ۳۰۲)
۲۷۵۹۳. **تا حکم از خدا نباشد برگ از درخت نیفتد.** (هزاره‌ای)
۲۷۵۹۴. **تا حلوا را دید، قرآن‌را فراموش کرد.** (آذری)
۲۷۵۹۵. **تا حوله را فشار ندهی، آب به خود نمی‌گیرد.** (لری)
۲۷۵۹۶. **تا حیاتی هست ما را روزی می‌رسد.** (امین کاشانی، شکورزاده)
۲۷۵۹۷. **تا خاکساری تو به‌جا، سروری به‌جاست.** (دهخدا)
۲۷۵۹۸. **تا خانه‌ای ویران نشود، خانه‌ی‌دیگری آباد نگردد.** (شکورزاده، عوام)
۲۷۵۹۹. **تا خانه هست به مسجد حرام است.** (کردی)
۲۷۶۰۰. **تا خبر دادند که پسر به دنیا آمد، پسر را جانور برد.** (لری)
۲۷۶۰۱. **تاخت و تاز گربه تا دم (جلوی) کاهدان است.** (سیستانی، بختیاری، شوشتری)
۲۷۶۰۲. **تاخت و تاز موش تا جلوی انبار آرد است.** (بختیاری)
۲۷۶۰۳. **تا خدا خداست، چُسنک کدخداست.** (بروجردی)
۲۷۶۰۴. **تا خدا خدایی‌اش را می‌کند بنده هم به مصلحت دید خود عمل می‌کند.** (لری)

۲۷۶۰۵. **تا خدا خدایی می‌کند.** (حییم، عوام)

۲۷۶۰۶. **تا خدا می‌دهد بنده به اشتباه می‌افتد.** (آذری)

۲۷۶۰۷. **تا خدا نخواهد، برگ (برگی) از درخت نمی‌افتد (نمی‌ریزد).** (اصفهانی، گیلکی)

۲۷۶۰۸. **تا خدا نگشود صد در، بر کسی یک در نبست.** (اهلی شیرازی: ۴۳، شکورزاده)

۲۷۶۰۹. **تا خدا یار است، با (بر) سلطان بپیچ (مپیچ) / گر (چون) خدا برگشت، صد سلطان به هیچ.** (افغانی، بیرجندی، کوچه، بهمنیاری)

۲۷۶۱۰. **تا خدایی است، دشمنی خار است.** (بروجردی)

۲۷۶۱۱. **تا خراب نشود، آباد نمی‌شود.** (کوچه، آذری، تهرانی)

۲۷۶۱۲. **تا خراب نکنی، یاد نمی‌گیری.** (لری)

۲۷۶۱۳. **تا خر از شیراز زار زار کند.** (دزفولی)

۲۷۶۱۴. **تا خرت از پل رد شود، به خوک بگو دایی.** (ترکمنی)

۲۷۶۱۵. **تا خر توی میدان است، بار زمین نمی‌ماند.** (تهرانی، کوچه)

۲۷۶۱۶. **تا خرج نکنی، دخل نخواهی داشت.** (ترکمنی)

۲۷۶۱۷. **تا خر در جهان است، مفلس در نمی‌ماند.** (تهرانی)

۲۷۶۱۸. **تا خر شده‌ای بار گذارند به پشتت.** (شکورزاده)

۲۷۶۱۹. **تا خر شده‌بود همچه سواری ندیده‌بود.** (بهمنیاری)

۲۷۶۲۰. **تا خر کسی را ندزدی، خرت را نمی‌دزدند.** (لری)

۲۷۶۲۱. **تا خرمنت نسوزد تشویش ما ندانی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۴۰، امثال‌موزون، شکورزاده)

۲۷۶۲۲. **تا خر نباشد، خرسواری وجود ندارد.** (کردی کرمانشانی)

۲۷۶۲۳. **تا خر نر را خر نری نگاید، نمی‌داند ک..ی بالای ک..ش هست.** (بهمنیاری، بختیاری)

۲۷۶۲۴. **تا خروس صدا کرد، مرغ فهمید صحبت از چه قرار است.** (کرمانجی)

۲۷۶۲۵. **تا خر هست، هیچ‌کس پیاده نمی‌رود.** (شهربابکی)

۲۷۶۲۶. **تا خری از شیراز زار زار نکند، او را رها نمی‌کند.** (شوشتری)

۲۷۶۲۷. **تا خضر زنده‌است، مدینه بنده‌است.** (دشتی)

۲۷۶۲۸. **تا خطر نکنی خطیر نشوی.** (شکورزاده)

۲۷۶۲۹. **تا خمره نکرده‌ای مگو ناب است.** (اوزی)

۲۷۶۳۰. **تا خم شده‌ای بار گذارند به پشتت.** (شکورزاده، حییم، عوام، امثال‌موزون، دهخدا، کوچه)

۲۷۶۳۱. **تا خوابید، انگار مادر نزاییدش.** (گیلکی)

۲۷۶۳۲. **تا خواست خدا نباشد، برگ از درخت نمی‌افتد.** (کوچه)

۲۷۶۳۳. **تا خواست خدا نباشد، برگ به درخت نمی‌جنبد.** (کوچه)

۲۷۶۳۴. **تا خواست مو را از چشمش بیرون بکشد، کورش کرد.** (لری)

۲۷۶۳۵. **تا خود به چه زاید این شب آبستن؟** (مرزبان‌نامه: ۴۰)

۲۷۶۳۶. **تا خود به کجا رسد سرانجام تو را.** (بهمنیاری)

۲۷۶۳۷. **تا خود پدر نباشی قدر پدر ندانی.** (صفایی، امثال‌موزون)

۲۷۶۳۸. **تا خودت محنت نکنی، به قدر محنت کس نرسی.** (تاجیکی)

۲۷۶۳۹. **تا خود چه شود عاقبت کار آخر.** (بهمنیاری)

۲۷۶۴۰. **تا خود چه کند بخت و فلک چون گردد؟** (مسامره‌الاخبار: ۱۹۹، تکمله)

۲۷۶۴۱. **تا خود را بیارایی، عروسی تمام است.** (دماوندی)

۲۷۶۴۲. **تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون؟** (باباافضل: ۱۶۳، حییم، بهمنیاری، تکمله، دهخدا، شکورزاده، خزینه، امثال‌موزون، عوام، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، مرزبان‌نامه: ۹۵)

۲۷۶۴۳. **تا خود که زیان کند، که را دارد سود؟** (مسامره‌الاخبار: ۱۵۰، تکمله)

۲۷۶۴۴. **تا خود نشوی شانه، به زلفش نزنی چنگ.** (فروغی بسطامی، امثال‌موزون)

۲۷۶۴۵. **تا خوردی آب انگور (مشروب) را، ریختی آب رویت را.** (آذری)

۲۷۶۴۶. **تا خون‌جگر نشوی، جگرِ خونین نخواهی خورد.** (لری)

۲۷۶۴۷. **تأخیر را فتنه‌ها در قفاست.** (کاشف شیرازی، شکورزاده)

۲۷۶۴۸. **تا داد تو به ما برسد، فریاد من به خدا می‌رسد.** (گیلکی)

۲۷۶۴۹. **تا داره بهمن بوره، وقتی نداره سگ کوره.** (جیرفتی)

۲۷۶۵۰. **تا داری بیداد می‌کنی وقتی که نداری پیچ و تاب می‌کنی.** (بختیاری)

۲۷۶۵۱. **تا داری قدرش را ندانی وقتی نداری قدرش را می‌دانی.** (گیلکی)

۲۷۶۵۲. **تا دانا عقل خود را به کار گیرد، نادان از رود می‌گذرد.** (آذری)

۲۷۶۵۳. **تا دانه به خود چشم گشودست نهال است.** (بیدل: ۱۶۵، امثال‌موزون)

۲۷۶۵۴. **تا دانه نیفشانی (نپاشی، نیفکنی) خرمن برنگیری.** (عوام، افغانی)

۲۷۶۵۵. **تا دانه نیفکنی نروید.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۷، امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده)

۲۷۶۵۶. **تا دختردار شدی، پیراهن قرمزت را در بیاور.** (آذری)

۲۷۶۵۷. **تا دختر دستمالی نکند، پسر او را نمی‌بوسد.** (لری)
۲۷۶۵۸. **تا دختر را به گهواره انداختی، جهازیه‌اش را بکش بیرون.** (آذری)
۲۷۶۵۹. **تا دختر راضی نباشد، پسر هرگز به وصال نمی‌رسد.** (بختیاری)
۲۷۶۶۰. **تا دختر سنگ اندازی نکند، پسر نیشگون نمی‌گیرد.** (لری)
۲۷۶۶۱. **تا دختر نکند عشوه و نازی، پسر نکند دست‌درازی.** (شکورزاده، عوام، بختیاری)
۲۷۶۶۲. **تا دختر نگوید بیابیا، پسر نمی‌کند کار زوری.** (لری)
۲۷۶۶۳. **تا در آتش ننهی، بوی نیاید ز عبیر.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۷، امثال‌موزون، دهخدا، حییم، شکورزاده)
۲۷۶۶۴. **تا در آسیابی به آسیابان بگو دایی عزیز، تا رفتی بگو گوزیدم به قبر بابات.** (لری)
۲۷۶۶۵. **تا در آشپزخانه همه چیز هست، آشپز هم جلد است.** (نیشابوری)
۲۷۶۶۶. **تا در باغ زردآلو بود، سلام علیک هم بود.** (خلخالی)
۲۷۶۶۷. **تا در به این پاشنه می‌گردد.** (کوچه)
۲۷۶۶۸. **تا در جنگ نیستی، چابکی.** (لری)
۲۷۶۶۹. **تا در جوانی توبه نکنی، در پیری کعبه برایت کاری نمی‌کند.** (ترکمنی)
۲۷۶۷۰. **تا درخت سدر ثمر دهد، کسی چوب و سنگش نمی‌زند.** (بندرعبّاسی)
۲۷۶۷۱. **تا درخت نو ننشانید، درخت کهن بر مکنید.** (تاریخ گزیده، دهخدا)
۲۷۶۷۲. **تا در دامن کوه قرار نگیری، نسیم کوه را حس نکنی.** (کردی)
۲۷۶۷۳. **تا درد داشتم، کسی دردم را نفهمید.** (اصفهانی)
۲۷۶۷۴. **تا دُرد نشود، صاف نمی‌شود.** (نهبندانی)
۲۷۶۷۵. **تا درستکار شناخته نشود، نادرست شناخته نمی‌شود.** (آذری)
۲۷۶۷۶. **تا در سفره‌ات نانی است، همه دوستند، وقتی نباشد، همه دشمن.** (رامسری)
۲۷۶۷۷. **تا در شکمم بود خونم را می‌خورد، از وقتی بیرون آمد جانم را.** (آذری)
۲۷۶۷۸. **تا در لانه‌ی‌زنبور چوب فرو نکنی، زنبور تو را نمی‌گزد.** (گیلکی)
۲۷۶۷۹. **تا در میانه خواسته‌ی کردگار چیست؟** (حافظ: ۴۶، دهخدا)
۲۷۶۸۰. **تا در نرسد وعده‌ی هر کار که هست / سودی نکند یاری هر یار که هست.** (ابو سعید ابوالخیر، خزینه)
۲۷۶۸۱. **تا در نظری، درونشان جا داری.** (بهمنیاری)
۲۷۶۸۲. **تا در نگرفت شمع، پروانه نسوخت.** (قدسی‌مشهدی، تکمله)
۲۷۶۸۳. **تا دروغ هست، هیچ کس پی راست نمی‌رود.** (لنجانی)
۲۷۶۸۴. **تا درّه ویران است، روباه سلطان است.** (لری)
۲۷۶۸۵. **تا دزد چاه نکند، مناره ندزدد.** (هبله‌رودی)
۲۷۶۸۶. **تا دستت به کود نخورد، به پیه نمی‌خورد.** (لری)
۲۷۶۸۷. **تا دستت تکان نخورد، دهانت تکان نمی‌خورد.** (کرمانجی)
۲۷۶۸۸. **تا دستت می‌جرد، دهنت می‌جرد.** (ابریشمی)
۲۷۶۸۹. **تا دست توی سفره هست، خیانت نکنی.** (تاتی)
۲۷۶۹۰. **تا دستش به آش رسید، سرش به سنگ خورد.** (قشقایی، رامهرمزی)
۲۷۶۹۱. **تا دست شور نخورد، دهان شور نمی‌خورد.** (افغانی)
۲۷۶۹۲. **تا دست عُمَر به آسیا نرسد، آسیا نگردد.** (عوام)
۲۷۶۹۳. **تا دستم به آش رسید، خون دماغ شدم.** (قشقایی)
۲۷۶۹۴. **تا دست نجنبد، دهن نمی جنبد.** (شهربابکی)
۲۷۶۹۵. **تا دشمن مال خودت نشوی، دوست مال مردم نمی‌شوی.** (لری)
۲۷۶۹۶. **تا دشمنی و بدیت با من چه کند / خوبیت که‌اَم به الامان آورده.** (تهرانی)
۲۷۶۹۷. **تا دل انسان خوش نباشد، لب‌هایش نمی‌خندد.** (قشقایی)
۲۷۶۹۸. **تا دلت چاک چو گندم نشود، نان مطلب.** (صائب: ۴۴۵)
۲۷۶۹۹. **تا دلت خون نشود، دلی را خونین نکنی.** (لری)
۲۷۷۰۰. **تا دلت نشکست، اشکت رونقی پیدا نکرد.** (تهرانی، شکورزاده)
۲۷۷۰۱. **تا دل جای نرود، پای نمی‌رود.** (افغانی)
۲۷۷۰۲. **تا دل دوستان به دست آری / باغ و مِلک پدر فروخته به.** (سعدی؛ گلستان: ۸۲)
۲۷۷۰۳. **تا دل را نشکافی، تویش را نمی‌فهمی.** (تهرانی)
۲۷۷۰۴. **تا دل مادرش نخواهد، خار به پایش نرود.** (بختیاری)
۲۷۷۰۵. **تا دل مرد خدا نامد به درد / هیچ قومی را خدا رسوا نکرد.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۲۱/۱، بهمنیاری)
۲۷۷۰۶. **تا دل نباشد بریان، چشم نگردد گریان.** (فرهنگ‌نامه)
۲۷۷۰۷. **تا دل ندهی، دل نیابی.** (افغانی، تاجیکی)
۲۷۷۰۸. **تا دل نشکند، پا به سویی نرود.** (بیرجندی)
۲۷۷۰۹. **تا دل و جرأت نباشد، تیری پرتاب نمی‌شود.** (ترکمنی)

۲۷۷۱۰. **تا دلو صاف نشود، آب بالا نمی‌آید.** (بختیاری)
۲۷۷۱۱. **تا دل هم‌دل نشود، رو هم رو نمی‌شود.** (سیرجانی)
۲۷۷۱۲. **تا دلی آتش نگیرد حرف جان‌سوزی نگوید.** (نظام وفا، شکورزاده، امثال‌موزون، عوام)
۲۷۷۱۳. **تا دل نسوزد، اشک نمی‌ریزد.** (بختیاری، آذری، ایلامی)
۲۷۷۱۴. **تا دَم است، غم است.** (هزاره‌ای، افغانی، تاجیکی)
۲۷۷۱۵. **تا دَم باقی است، امید باقی است.** (شکورزاده، حییم، دهخدا، عوام، کوچه، سمنانی)
۲۷۷۱۶. **تا دمد یک دانه چندین آبرو ریزد سحاب.** (بیدل: ۱۵۷، امثال‌موزون)
۲۷۷۱۷. **تا دم مار را لگد نکنی، با تو کاری ندارد.** (درگزی)
۲۷۷۱۸. **تا دُم مار را لگد نکنند، مار نمی‌گزد.** (بیرجندی)
۲۷۷۱۹. **تا دمی دیگر، کی مرده کی زنده.** (اصفهانی)
۲۷۷۲۰. **تا دِنگش نرم باشه.** (سیرجانی)
۲۷۷۲۱. **تا دنیا دنیاست.** (دهخدا، کوچه، عوام)
۲۷۷۲۲. **تا دنیا هست، دختر هم هست.** (مازندرانی)
۲۷۷۲۳. **تا دوا از عراق آورده‌شود، مار گزیده مرده‌شود.** (تاجیکی)
۲۷۷۲۴. **تا دو تا دست به هم نخورد، تق و توق بلند نمی‌شود.** (آشتیانی)
۲۷۷۲۵. **تا دود چراغ نخوری به‌جایی نمی‌رسی.** (کرمانی)
۲۷۷۲۶. **تا دور نشوی قدر دوست را نمی‌فهمی.** (بختیاری)
۲۷۷۲۷. **تا دو زار نگیرد یک قران نمی‌دهد.** (رامسری)
۲۷۷۲۸. **تا دوست که را خواهد و میلش به که باشد؟** (شکورزاده)
۲۷۷۲۹. **تا دوغ‌دار، دوغ می‌دهد، کاسه‌ات را بگیر.** (بختیاری)
۲۷۷۳۰. **تا دوغ هست هم عمّه و هم خاله، دوغ که تمام شد نه عمّه و نه خاله.** (لری)
۲۷۷۳۱. **تا دول چاه‌کن تره، اشکمش پُره.** (سیرجانی)
۲۷۷۳۲. **تا دولم (دولش، دلوش، دلو) تر است، شکمم پُر (سیر) است.** (بهمنیاری، عوام، جیرفتی)
۲۷۷۳۳. **تا دهانت باز است، نوکرم غلام‌علی را هم صدا کن.** (کوچه)
۲۷۷۳۴. **تا دهانش به غذا رسید، سرش به سنگ خورد.** (قشقایی)
۲۷۷۳۵. **تأدیب معلّم به کسی ننگ ندارد / تیغی که به صیقل بخورد زنگ ندارد.** (افغانی، بهمنیاری)
۲۷۷۳۶. **تأدیب معلّم به کسی ننگ ندارد / سیبی که سهیلش نزند رنگ ندارد.** (وحیدقزوینی، شکورزاده)
۲۷۷۳۷. **تا دیدم نان گندم، کفش‌هایم را کندم و ماندم.** (بختیاری)
۲۷۷۳۸. **تا دیروز دستش به دهانش نمی‌رسید.** (گلبافی)
۲۷۷۳۹. **تا دیروز نان نداشت بخورد، حالا برای ما آدم شده.** (گلبافی)
۲۷۷۴۰. **تا دیروز نذر و نیاز مردم را جمع می‌کرد.** (قشقایی)
۲۷۷۴۱. **تا دیگر نتواند استر، استردار را برماند.** (آذری)
۲۷۷۴۲. **تا دیگ سیاه روی اُجاق است، قوم و خویش بسیار است.** (نیشابوری)
۲۷۷۴۳. **تا دیواری نیفتد این گودال پر نمی‌شود.** (نامه‌ی داستان)
۲۷۷۴۴. **تا دیوانه، دیوانگی کرد، عاقل دو پسر زایید.** (ایلامی)
۲۷۷۴۵. **تا دیوانه هست، عاقل در نمی‌ماند.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۷۷۴۶. **تا راه‌رو نباشی، کی راه‌بر شوی؟** (حافظ: ۳۴۶، شکورزاده)
۲۷۷۴۷. **تا راه گم نگشت، خضر راهبر نشد.** (کلیم: ۱۶۷)
۲۷۷۴۸. **تا راه نروی، زمین نمی‌خوری.** (بختیاری)
۲۷۷۴۹. **تا راهی نروی، مرد را آزمایش نمی‌کنی.** (بختیاری)
۲۷۷۵۰. **تارِ پیری (است) و پودِ مرگ.** (کوچه)
۲۷۷۵۱. **تار پیری و پود مرگ یکی است.** (هبله‌رودی، خزینه، افغانی)
۲۷۷۵۲. **تا رخ می‌نماید می‌رباید.** (زلالی: ۸۴۲)
۲۷۷۵۳. **تار خود را به تنبک دادم.** (قشقایی)
۲۷۷۵۴. **تارِ دراز و سخنِ کوتاه خوب است.** (افغانی)
۲۷۷۵۵. **تار دوستی، رشته‌ی‌محبّت.** (افغانی)
۲۷۷۵۶. **تا رسیدی به نزدیکی ده، مال مردم را بکن بده.** (بختیاری)
۲۷۷۵۷. **تار عمر نازک است.** (افغانی)
۲۷۷۵۸. **تار عنکبوت واریست.** (افغانی)
۲۷۷۵۹. **تا رفتم تپاله جمع کنم، گاوها در آب ریدند.** (سمنانی)
۲۷۷۶۰. **تا رفتیم شش‌دانگ کنیم، دوازده دانگ شد.** (نامه‌ی داستان)
۲۷۷۶۱. **تا رفتیم گرگ بشویم روز شد.** (مازندرانی)
۲۷۷۶۲. **تارک‌الصلوه شهر، پیش‌نماز روستاست.** (آملی)
۲۷۷۶۳. **تا رگ خامی بود در باده ننشیند ز جوش.** (صائب: ۲۳۷۰، امثال‌موزون)
۲۷۷۶۴. **تا رگی جبند نشاید آرمید.** (همام: ۱۰۰)
۲۷۷۶۵. **تار مویی از پشت پلنگ کنده‌است.** (سورکی)
۲۷۷۶۶. **تا رنج تحمّل نکنی گنج نبینی.** (سعدی؛ کلیات: ۴۸۲، دهخدا، شکورزاده)
۲۷۷۶۷. **تا رنجِ کهتری بر خویشتن ننهی به آسایش مهتری نرسی.** (قابوس‌نامه: ۲۰۲، شکورزاده، دهخدا)

۲۷۷۶۸. **تا رنج نبری، سنگ سیاه لعل نگردد.** (تاجیکی)
۲۷۷۶۹. **تا رنج نبری گنج بر نداری.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۵، عوام)
۲۷۷۷۰. **تا رنج نبری گنج نیابی.** (افغانی، بهمنیاری)
۲۷۷۷۱. **تا رنج نکشی، آش برنج نخوری (نمی‌خوری).** (فرهنگ‌نامه، بختیاری)
۲۷۷۷۲. **تا رنگ دارد آب می‌بندد (توش می‌کند).** (تهرانی، عوام)
۲۷۷۷۳. **تا رنگ داشته، آب درش کرده‌اند.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۷۷۷۴. **تا روباه رفت سراغ قباله، پوست از سرش کنده‌شد.** (لری)
۲۷۷۷۵. **تا روباه، روباه بودنش را ثابت کند، پوستش را از حلقومش در می‌آورند.** (آذری)
۲۷۷۷۶. **تا روباه شده‌بود به چنین راه آبی (سوراخی) گیر نکرده (درنمانده) بود.** (بهمنیاری، تهرانی، کوچه، دهخدا، شکورزاده)
۲۷۷۷۷. **تا روباه قباله‌ی‌خود را خواند، پوستش را کندند.** (کردی)
۲۷۷۷۸. **تا روباه وق وق می‌کند، می‌گویند خیر باشد.** (لری)
۲۷۷۷۹. **تا روباهه (روباهه تا) تِه چاه است کرباس خِیر (خیرات) می‌کند.** (کوچه)
۲۷۷۸۰. **تار و پود این جهان یک‌سر به هم پیوسته‌است / می‌خورد بر هم جهانی چون‌که یک دل بشکند.** (صائب: ۱۲۶۱، شکورزاده)
در اصل: **تار و پود این دریا به هم پیوسته‌است / می زند بر هم جهان را هر که یک دل بشکند**
۲۷۷۸۱. **تار و پود من محکم است.** (گیلکی)
۲۷۷۸۲. **تا روز است باید به فکر شب بود.** (کاشانی)
۲۷۷۸۳. **تا روز است مانند گوز است.** (رامسری)
۲۷۷۸۴. **تا روز قیامت سیبم را خوردی، ابریشم بده.** (اصفهانی)
۲۷۷۸۵. **تا روغن باقی است، چراغ نمی‌میرد.** (کوچه، دهخدا، عوام، شکورزاده)
۲۷۷۸۶. **تا روغن می‌بیند، زایمانش می‌گیرد.** (آشتیانی)
۲۷۷۸۷. **تا رونق اوّلین برجای ماند.** (دهخدا)
۲۷۷۸۸. **تا روی سر تو باران ببارد، روی سر ما نیز آب چِکِ می‌نماید.** (کرمانجی)
۲۷۷۸۹. **تاریخ تکرار می‌شود.** (ابریشمی)
۲۷۷۹۰. **تا ریش در نیاورده‌ای کسی را کوسه قلمداد نکن.** (شکورزاده)
۲۷۷۹۱. **تا ریش درنیاورده‌ای، به کسی نگو کوسه.** (کوچه، شهربابکی)
۲۷۷۹۲. **تا ریش درنیاورده‌ای به کوسه نخند.** (ایزدخواستی)
۲۷۷۹۳. **تا ریش روی سینه‌ات درنیامده، نگو کوسه کچل است.** (رامسری)
۲۷۷۹۴. **تا ریش نه برآری، به کوسه نخند.** (تاجیکی)
۲۷۷۹۵. **تا ریشه‌اش را به آب نرساند ول نمی‌کند.** (سمنانی)
۲۷۷۹۶. **تا ریشه در آب است امید ثمری هست.** (عرفی: ۲۱۶، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، تاجیکی، افغانی، تهرانی، شیرازی، سیرجانی، کوچه، سمنانی، امثال‌موزون)
۲۷۷۹۷. **تاریک است مثل گور.** (گیلکی)
۲۷۷۹۸. **تاریک‌خاطران همه در ناز و نعمتند / ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی.** (افغانی)
۲۷۷۹۹. **تاریکی را می‌بیند، سنگ چارکی پرت می‌کند.** (گیلکی)
۲۷۸۰۰. **تاریکی روز از فغان است.** (دهخدا، بهمنیاری)
۲۷۸۰۱. **تاریکی شب از همان غروبش معلوم است.** (تکابی)
۲۷۸۰۲. **تاریکی شب، روشنیِ ماه را زیان ندارد.** (تاریخ‌الوزرا: ۲، تکمله)
۲۷۸۰۳. **تاریکی شب سرمه‌ی‌چشم کور موش است.** (حییم، کوچه، دهخدا، افغانی، عوام، شکورزاده)
۲۷۸۰۴. **تاریکی ماه از دم غروب آشکار است.** (کردی)
۲۷۸۰۵. **تاریکی نشسته (ایستاده) روشنایی را می‌پاید.** (شکورزاده، دهخدا، بختیاری)
۲۷۸۰۶. **تاریکی و اشاره‌ی‌ابرو؟** (هبله‌رودی، مثمر، کوچه، عوام، افغانی)
۲۷۸۰۷. **تاریکی و چشمک‌زدن؟** (رامسری)
۲۷۸۰۸. **تا زان میانه خواسته‌ی کردگار چیست.** (نامه‌ی داستان)
۲۷۸۰۹. **تا زبان عوض می‌کنی، کوچه عوض کن.** (هزاره‌ای)
۲۷۸۱۰. **تا زحمت نباشد، راحت کجاست؟** (افغانی)
۲۷۸۱۱. **تا زحمت نکشی به راحت نرسی.** (افغانی)
۲۷۸۱۲. **تا زر داری به زور محتاج نه‌ای.** (بهمنیاری)
۲۷۸۱۳. **تا زر در کیسه داری، جرأت داری.** (کرمانی)
۲۷۸۱۴. **تا زشت آرایش بکند، عروسی تمام می‌شود.** (آذری)
۲۷۸۱۵. **تازگی سبزی، به باران است.** (خوانساری)
۲۷۸۱۶. **تازگی سرو و گل ز باران است.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۱)
۲۷۸۱۷. **تازگی، گروی سلامتی.** (تاجیکی)
۲۷۸۱۸. **تا زمستان شُل شُلی نیاید، بهار گُل گُلی نمی‌آید.** (بختیاری)
۲۷۸۱۹. **تا زمستان نگذرد، بهاری در کار نیست.** (مازندرانی)
۲۷۸۲۰. **تا زمین نخوری، سواری یاد نمی‌گیری.** (لری)

۲۷۸۲۱. **تا زنار ازمیان نگشایی مسلمان نگردی.** (شرح تعرف: ۱۰۵)
۲۷۸۲۲. **تا زنبور بمیرد، انگور هم تمام می‌شود.** (سمنانی)
۲۷۸۲۳. **تا زن چراغ سبز نشان ندهد، مرد به او دست درازی نمی‌کند.** (لری)
۲۷۸۲۴. **تا زند چرخ سکّه‌ای بر زر / گم کند نقش سکّه‌ی دیگر.** (مکتبی؛ کلمات علیه: ۳۰۱)
۲۷۸۲۵. **تا زنده‌است از دهنش آتش درمی‌آید، وقتی مرد از گورش.** (شکورزاده، کوچه)
۲۷۸۲۶. **تا زنده‌ام، بدارم، وقتی مُردم، بذارم.** (سیرجانی)
۲۷۸۲۷. **تا زنده‌ای دنیا بین.** (تاجیکی)
۲۷۸۲۸. **تا زنده‌ای شریکِ جانت هستم وقتی مُردی شریکِ مالت.** (کوچه)
۲۷۸۲۹. **تا زنده‌ایم، باید دوست‌دار هم باشیم، نه پس از مرگ.** (بختیاری)
۲۷۸۳۰. **تا زنده‌ایم لطف خود از ما مکن دریغ / بعد از وفات کس به کس احسان نمی‌کند.** (افغانی)
۲۷۸۳۱. **تا زنده بود شمع، تنزّل دارد.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۶۸۷)
۲۷۸۳۲. **تا زنده‌بودم آبم ندادی، حالا که مُرده‌ام گلاب بر مزارم نهادی؟** (شکورزاده، کوچه)
۲۷۸۳۳. **تا زنده‌بودم به من نمی‌دادی خرما، حالا که مرده‌ام سرِ قبرم می‌زنی سُرنا؟** (شکورزاده)
۲۷۸۳۴. **تا زنده‌بودم جو برشته هم به من نمی‌دادند، حالا که مرده‌ام جفت جفت برایم سُرنا می‌نوازند.** (بختیاری)
۲۷۸۳۵. **تا زنده‌بودم کاه و جوام ندادی، حالا که مرده‌ام توبره بر سرم نهادی؟** (شکورزاده)
۲۷۸۳۶. **تا زنده هستم یک نان سوخته به من نمی‌دهند، وقتی که مردم برایم دلاک‌ها را برای خدمت در فاتحه‌ام استخدام می‌کنند.** (بوشهری)
۲۷۸۳۷. **تا زنده هستی از دهانت آتش ببارد، وقتی مردی از گورت آتش ببارد.** (مازندرانی)
۲۷۸۳۸. **تا زنده هستی، چون زنده‌ها باش.** (هزاره‌ای)
۲۷۸۳۹. **تا زور نگویی، زور نمی‌بینی.** (بختیاری)
۲۷۸۴۰. **تازه آمد به بازار، کهنه افتاد از نظر.** (ابهری)
۲۷۸۴۱. **تازه آمد به بازار، کهنه چشمش سفید شد.** (میمندی)
۲۷۸۴۲. **تازه آمد به میدان، کهنه رود پشت بام.** (تالشی)
۲۷۸۴۳. **تازه اوّل کار است.** (کوچه)
۲۷۸۴۴. **تازه باد به زخمش خورده.** (کوچه)
۲۷۸۴۵. **تازه بار گرفته‌است.** (سمنانی)
۲۷۸۴۶. **تازه برای تو صبح سرخ دمیده؟** (گیلکی)
۲۷۸۴۷. **تازه بهارا ورقت زرد شد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۸، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۷۸۴۸. **تازه به تازه، کهنه به خندق.** (یزدی)
۲۷۸۴۹. **تازه به تازه، نو به نو.** (بهمنیاری)
۲۷۸۵۰. **تازه به دوران رسیده فرزندار شد، کشید خایه‌اش را کند.** (ابهری)
۲۷۸۵۱. **تازه به دولت رسیده، زنش زشت می‌شود و خانه‌اش تنگ.** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)
۲۷۸۵۲. **تازه پوسته‌ی شالی او خیس خورده.** (آملی)
۲۷۸۵۳. **تازه چوب فراهم کرده تا پل بسازد.** (مازندرانی)
۲۷۸۵۴. **تازه دَنْ، بسم‌الله.** (شکورزاده، دهخدا)
۲۷۸۵۵. **تازه سر از تخم درآورده.** (شکورزاده)
۲۷۸۵۶. **تازه سر تیشه را بند کرده.** (اصفهانی)
۲۷۸۵۷. **تازه سرش را پایین کرد، دید زیر ک..ش سوراخ است.** (مازندرانی)
۲۷۸۵۸. **تازه سوراخ تنورش تر شده.** (سمنانی)
۲۷۸۵۹. **تازه شاخ‌ها را بند کرده.** (سمنانی)
۲۷۸۶۰. **تازه شیر پهلوی من افتاده‌بود که خبر آوردند شیر گاوش را درید.** (مازندرانی)
۲۷۸۶۱. **تازه کار که به زور شکار می‌رود، خوب می‌زند.** (بختیاری)
۲۷۸۶۲. **تازه کردنِ غم، کارِ عقل نیست.** (ابن‌یمین: ۳۳۸)
۲۷۸۶۳. **تازه مسلمان در دینداری تقیه می‌کند.** (کردی کرمانشانی)
۲۷۸۶۴. **تازه من پاک بودم باید پول حمامم را هم بدهی.** (کوچه)
۲۷۸۶۵. **تازه می‌پرسد، لیلی مرد بود یا زن؟** (شکورزاده)
۲۷۸۶۶. **تازه می‌پرسد، لیلی نر بوده یا ماده؟** (دهخدا، بهمنیاری، حییم، کوچه، کاوش)
۲۷۸۶۷. **تازه می‌گوید، آقا یعقوب چانه‌ات چه شد؟** (مازندرانی)
۲۷۸۶۸. **تازه نیم‌دانه‌ات ور آمد؟** (مازندرانی)
۲۷۸۶۹. **تازه وقتی سگ رفته، پارس می‌کند.** (گیلکی)
۲۷۸۷۰. **تازیان بتازید که تاز تازِ شماست.** (آشتیانی)
۲۷۸۷۱. **تازی بد، وقت شکار شاشش می‌گیرد.** (هزاره‌ای، قشقایی، عوام، کوچه)
۲۷۸۷۲. **تازی به توزم می‌زنی، چنبله* به قوزم می‌زنی.** (شکورزاده)
۲۷۸۷۳. **تازی به زور شکار نمی‌کند.** (بهمنیاری)
۲۷۸۷۴. **تازیِ خوب*وقت شکار بازیش می‌گیرد.** (شکورزاده، حییم، کوچه، عوام)
۲۷۸۷۵. **تازی، درِ خانه‌ی‌صاحبش شیر می‌شود (پارس می‌کند).** (کوچه)
۲۷۸۷۶. **تازی را به زور به شکار نتوان برد.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه)

۲۷۸۷۷. **تازی را که به زور ببرند شکار، وسط (وقت) کار ریدنش می‌گیرد.** (کوچه، بهمنیاری)
۲۷۸۷۸. **تازی را که به زور ببرند شکار، مُردار می‌آورد.** (کوچه، حییم، شکورزاده، عوام)
۲۷۸۷۹. **تازی را هنگام شکار گُه می‌گیرد.** (هراتی، افغانی)
۲۷۸۸۰. **تازی (سگ) را با قلاده‌اش می‌شناسند.** (اهری)
۲۷۸۸۱. **تازی شکاری‌ام، می‌گیرم و ول نمی‌کنم.** (کردی)
۲۷۸۸۲. **تازی شما شکار ما را نمی‌گیرد.** (لری)
۲۷۸۸۳. **تازی که پیر شد، از آهو حساب می‌برد.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۲۷۸۸۴. **تازی که نیستم با گردن‌بند (قلاده) مرا بشناسند.** (لری، آذری)
۲۷۸۸۵. **تازی موقع (وقت) شکار گُهش (عنش، ادرارش، شاشش، ریدنش) می‌گیرد.** (قمی، تهرانی، لری، شیرازی، بختیاری، کوچه، بهمنیاری)
۲۷۸۸۶. **تا زین را به خانه نبردی به آن دل نبند.** (مازندرانی)
۲۷۸۸۷. **تا ساچمه و باروت داره، می‌ناله.** (شهربابکی)
۲۷۸۸۸. **تا ساغرت پر است بنوشان و نوش کن.** (حافظ: ۲۷۵، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۲۷۸۸۹. **تاس اگر راست (نیک) نشیند، همه‌کس نرّاد است.** (دهخدا، امثال‌موزون، عوام، بهمنیاری، شکورزاده، حییم، کوچه)
۲۷۸۹۰. **تا سال دگر می که خُورَد، زنده کِه مانَد؟** (دهخدا، حییم، خزینه، امثال‌موزون، شکورزاده، افغانی)
۲۷۸۹۱. **تا سال دیگر یاالله، یا نصیب، که مرده که زنده؟** (هزاره‌ای)
۲۷۸۹۲. **تا سال دیگر، یا کریم.** (افغانی)
۲۷۸۹۳. **تا سال دیگه خدا بزرگه.** (افغانی)
۲۷۸۹۴. **تا سبکی نباشد، سنگینی معلوم نیست.** (بختیاری)
۲۷۸۹۵. **تاس به حمّام افتاد.** (هراتی)
۲۷۸۹۶. **تا ستاره‌ی سهیل دیده نشود، ثمر نخل را نمی‌چینند.** (قشقایی)
۲۷۸۹۷. **تاسَت از بام به زیر افتاد و صدایش برآمد.** (اشتهاردی)
۲۷۸۹۸. **تا سختی را تحمّل نکنی، آرامش نمی‌بینی.** (ایلامی، لری)
۲۷۸۹۹. **تا سخن دوست شکستنه، گردن شیطان شکند.** (تاجیکی)
۲۷۹۰۰. **تا سخن را از تو نپرسیده‌اند نگوی.** (هزاره‌ای)
۲۷۹۰۱. **تاس خوب است که ماست خوب است.** (قشقایی)
۲۷۹۰۲. **تاس را اسم مبر که کچل در حمّام است.** (سمنانی)
۲۷۹۰۳. **تا سر به لحد نخورد نمی‌داند که مرده‌است.** (مازندرانی)
۲۷۹۰۴. **تا سر بیاید سامان بگیرد، اجل می‌آید دامان می‌گیرد.** (نی‌ریزی)
۲۷۹۰۵. **تا سرخاب از فرنگ آرند زنان خوشگلند.** (دهخدا)
۲۷۹۰۶. **تا سرخ‌روده توی تنهاخوارو (طحال) هست زن و شوهر مهربانند.** (کرمانی)
۲۷۹۰۷. **تا سر دارم، سر می‌شکنم.** (تهرانی)
۲۷۹۰۸. **تا سردت نشود، قدر گرما را نمی‌دانی.** (لری)
۲۷۹۰۹. **تا سردش نشود، دستش را تو جیبش نمی‌کند.** (تهرانی)
۲۷۹۱۰. **تا سرش از بوی می‌شد مست خم‌ها را شکست / هیچ‌کس در دور ما چون محتسب بدمست نیست.** (غنی کشمیری؛ گنجینه‌ی‌سهیلی:۲۰۲/۱، فرهنگ‌نامه)
۲۷۹۱۱. **تاس رفت، ماست هم رفت.** (شکورزاده)
۲۷۹۱۲. **تا سر کج نباشد، کلاه کج نمی‌شود.** (کندلوسی)
۲۷۹۱۳. **تا سرگین گاو نسوزد، نیمرو درست نمی‌شود.** (قشقایی)
۲۷۹۱۴. **تا سرما تکان بخورد، میش می‌میرد.** (بختیاری)
۲۷۹۱۵. **تا سرم به سنگ مزار بخورد، از یادم نمی‌رود.** (لری، افغانی)
۲۷۹۱۶. **تا سرِ مَشک را نگیری، نمی‌فهمی چه جوری کَره می‌دهد.** (کوچه، تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۲۷۹۱۷. **تا سر میخ نکوبند، خیمه مستقیم نشود.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۵۲، تکمله)
۲۷۹۱۸. **تا سر نرود، خیالش از سر نرود.** (بهمنیاری)
۲۷۹۱۹. **تا سر نشکند، خونی درنمی‌آید.** (شهربابکی)
۲۷۹۲۰. **تا سر نشود شکسته پا را بشکن.** (رشدی رستمداری، تکمله)
۲۷۹۲۱. **تا سر و سامان گرفت، اجل دامانش گرفت.** (زرقانی)
۲۷۹۲۲. **تاسش از بام افتاد، صدایش را همه شنیدند.** (اهری)
۲۷۹۲۳. **تاسش از بام افتاد.** (عوام)
۲۷۹۲۴. **تأسّف ندارد در این کار سود.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۱۷)
۲۷۹۲۵. **تا سگ آن‌جاست، بچّه (رمه) می‌رینند.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۷۹۲۶. **تا سگ بزرگ نغرّد، سگ‌بچّه عوعو نمی‌کند.** (مازندرانی)
۲۷۹۲۷. **تا سگ به خودش نبیند، استخوان نمی‌خورد.** (بروجردی)
۲۷۹۲۸. **تا سگ پیر سیاه، دَم در است، بچّه عدس خواهد رید.** (آذری)
۲۷۹۲۹. **تا سگ دم این چادر است، بچّه هر شب دمپختک باقالی می‌رینند.** (تهرانی)

۲۷۹۳۰. **تا سگ دمش تکان می‌خورد و بچّه چشمش می‌بیند، باید به آن‌ها داد.** (لری)
۲۷۹۳۱. **تا سگ دنبال استخوان است، دنبالت می‌کنم.** (لری)
۲۷۹۳۲. **تا سگ را نزنی آدم را نمی‌گیرد.** (گیلکی)
۲۷۹۳۳. **تا سگ زوزه نکشد، ایل آرام نمی‌خوابد.** (ترکمنی)
۲۷۹۳۴. **تا سگ سر خود اعتبار نداشته‌باشد استخوان نمی‌خورد.** (افغانی)
۲۷۹۳۵. **تاس گفت: «شکسته شوم بهتر است از این‌که صدای افتادنم را همه بشنوند.»** (کردی کلهری)
۲۷۹۳۶. **تا سگ ماده ناز و کرشمه نکند، سگ نر نمی‌داند باید به کدام راه برود.** (گیلکی)
۲۷۹۳۷. **تاس گم شده؟ (گم کردی؟).** (دهخدا، عوام، مازندرانی)
۲۷۹۳۸. **تاس گوید شکسته شوم نه به زنگ درآیم.** (کردی)
۲۷۹۳۹. **تا سگِ هندوستان هم روی ما رید.** (زرقانی)
۲۷۹۴۰. **تا سگی در یورد هست، بی‌بی سوار است.** (لری)
۲۷۹۴۱. **تا سلمان تکان بخورد، میش مردار شده‌است.** (بختیاری، لری)
۲۷۹۴۲. **تا سمند زمانه در دوش است / کس نگوید که دوغ من ترش است.** (افغانی)
۲۷۹۴۳. **تا سمند زمانه در دوش است / هرکسی در بهانه تیزهوش است.** (افغانی)
۲۷۹۴۴. **تا سند و مدرک روباه خوانده شود، پوستش را از گلویش در می‌آورند.** (آذری)
۲۷۹۴۵. **تا سنگ سخت نباشد، راست نمی‌گوید.** (کردی)
۲۷۹۴۶. **تا سنگ نخندیده است، دختر نباید بخندد.** (سرخه‌ای)
۲۷۹۴۷. **تا سنگ نزنی، کلوخ نمی‌خوری.** (شاهرودی)
۲۷۹۴۸. **تا سنگی توی گُه نیاندازی، به تو نمی‌پاشد.** (شوشتری)
۲۷۹۴۹. **تا سوراخی را می‌گیری، صد سوراخ در تو ایجاد می‌شود.** (کردی)
۲۷۹۵۰. **تا سو می‌زند، این چوب می‌زند.** (گیلکی)
۲۷۹۵۱. **تا سه نشه، بازی نشه.** (کوچه، شکورزاده، کرمانی)
۲۷۹۵۲. **تاسی آب بخور و سالی وفا کن.** (بلوچی)
۲۷۹۵۳. **تا سیاهی مرا زیر نگرفته‌بود، من سیاهی را زیر گرفتم.** (آذری)
۲۷۹۵۴. **تا سیاهی و سفیدی چشم یکی نشوند، این کار تمام‌شدنی نیست.** (رامسری)
۲۷۹۵۵. **تا سیر خود را تکان ندهد، گرسنه سیر نمی‌شود.** (ترکمنی)
۲۷۹۵۶. **تا سیر نخورده باشی، دهانت بوی سیر نمی‌دهد.** (افغانی)
۲۷۹۵۷. **تا سیره سنگینه، تا گشنه غمگینه.** (گلبافی)
۲۷۹۵۸. **تاسی سرم را چه می‌خواهی، به نوشته‌اش نگاه کن.** (آذری)
۲۷۹۵۹. **تا سیل می‌خرامد ویرانه را عروسی است.** (بیدل، امثال‌موزون)
۲۷۹۶۰. **تا سی و سه تا خشت بر روی کلّه‌ام می‌چینند یادم نمی‌رود.** (گلبافی)
۲۷۹۶۱. **تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد.** (حافظ: ۱۰۸، دهخدا)
۲۷۹۶۲. **تا شاخ بز نخاره، نان چوپان را نمی‌خوره.** (افغانی)
۲۷۹۶۳. **تا شاگردی نکنی استاد نمی‌شوی.** (لری)
۲۷۹۶۴. **تا شانسم مثل شانس مادرم است، کفش کهنه‌ی‌مادرم پایم است.** (بختیاری)
۲۷۹۶۵. **تا شاهرگم می‌جنبد.** (دهخدا، عوام)
۲۷۹۶۶. **تا شب نرود، صبح پدیدار نباشد.** (سعدی؛ کلیات: ۷۱۲)
۲۷۹۶۷. **تا شب نروی (حرکت نکنی) روز به‌جایی (منزل) نرسی.** (دهخدا، افغانی، هبله‌رودی، بهمنیاری، عوام، امثال‌موزون، بیرجندی، شکورزاده، کرمانی، کوچه، نامه‌ی‌داستان، بوشهری)
۲۷۹۶۸. **تا شب نشده، از روز شکایت نداشته باش.** (رامسری)
۲۷۹۶۹. **تا شب نشود، ارزش روز را نمی‌دانی.** (بویراحمدی)
۲۷۹۷۰. **تا شب نگذرد، روز نمی‌شود.** (بختیاری)
۲۷۹۷۱. **تا شب هست، ماه‌نسا می‌زاید.** (قمی)
۲۷۹۷۲. **تا شِتا را یخ بود، عریان ز سرما مضطر است.** (امیرعلی‌شیرنوایی، امثال‌موزون)
۲۷۹۷۳. **تا شتر خواب نکند بوتله‌اش خواب نمی‌کند.** (افغانی)
۲۷۹۷۴. **تا شربت صاف در قدح هست / در سر که چرا کسی زند دست؟** (امیرخسرو دهلوی؛ مجنون و لیلی: ۴۰، تکمله)
۲۷۹۷۵. **تا شر نگفتنی خیر نمی‌آید.** (آذری)
۲۷۹۷۶. **تا شسته‌شود کدورت از دل / یک دم ز سرِ صفا بگریید.** (سیف فرغانی)
۲۷۹۷۷. **تا شغال را نگرفتی چو مزن.** (رامسری)
۲۷۹۷۸. **تا شغال شده‌بود به (توی) چنین راه آبی گیر نکرده‌بود.** (دهخدا، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، حییم، کوچه)
۲۷۹۷۹. **تا شغال شده‌بودم به هم‌چو کُنگی (تنبوشه‌ای) گیر نکرده‌بودم.** (قمی)
۲۷۹۸۰. **تا شف شف گویی، شفتالو بگو.** (هزاره‌ای)
۲۷۹۸۱. **تا شکار سر تیر است باید زد.** (شکورزاده)
۲۷۹۸۲. **تا شما اسلحه کنید، شاه از قندهار گذشته.** (قمی)

۲۷۹۸۳. **تا شمال نباشد، بته شور نمی‌خورد.** (افغانی)
۲۷۹۸۴. **تا شمال نباشد، شاخ (برگ) درخت (بته) نمی‌جنبد.** (تاجیکی)
۲۷۹۸۵. **تا شمع جلوه دارد، پروانه را عروسی است.** (بیدل: ۲۴۸، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۷۹۸۶. **تا شود جسم فربه‌ای لاغر / لاغری مرده‌باشد از سختی.** (سعدی؛ گلستان: ۹۱، حییم)
۲۷۹۸۷. **تا شیر در مال نیست، روباه صاحب کمال است.** (لری)
۲۷۹۸۸. **تا صاحب این قطعه خواجه رجب است / دیوار این قلعه یک وجب است.** (زواره‌ای، اصفهانی)
۲۷۹۸۹. **تا صاحب‌خانه دزد را بگیرد، دزد صاحب‌خانه را گرفته.** (کردی)
۲۷۹۹۰. **تا صبح با او صحبت کنی، انگار با دیوار صحبت کرده‌ای.** (رامسری)
۲۷۹۹۱. **تا صبح بار هویج بردن، بعدازظهر بار ترب.** (گیلکی)
۲۷۹۹۲. **تا صبح به چشمم فتیله گذاشتم.** (آذری)
۲۷۹۹۳. **تا صبح چاقو دسته کرده‌ایم.** (آذری)
۲۷۹۹۴. **تا صبح کنجد سفید می‌کردیم.** (لارستانی)
۲۷۹۹۵. **تا صبح مثل بید لیلی لرزیدم.** (گلبافی)
۲۷۹۹۶. **تا صبح مثل خایه‌ی کچو لرزیدم.** (گلبافی)
۲۷۹۹۷. **تا صدایت نزنند جواب نده.** (لری)
۲۷۹۹۸. **تا صد سال به‌جای اسبم خری نمی‌بندم.** (سیستانی)
۲۷۹۹۹. **تا صدف قانع نشد پر دُر نشد.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱/۱، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، افغانی، عوام، امثال‌موزون)
۲۸۰۰۰. **تا صلح توان کرد در جنگ مکوب.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، امثال‌موزون، عوام، بهمنیاری، افغانی)
۲۸۰۰۱. **تا صلح شود به جنگ آهنگ مکن.** (فرخی یزدی)
۲۸۰۰۲. **تا ضخیم باریک شود، باریک پاره می‌شود.** (ساوه‌ای)
۲۸۰۰۳. **تا ضرر نکنی به نفع نمی‌رسی.** (بختیاری)
۲۸۰۰۴. **تا طیبی*لنگ لنگان راه برود، بویراحمدی راه را گرفته‌است.** (لری)
۲۸۰۰۵. **تا ظرف خود را آب‌گیری نکند، آب را هرز نمی‌کند.** (عوام)
۲۸۰۰۶. **تا ظهر با امام‌حسین (ع) و بعدازظهر با یزید.** (رامسری)
۲۸۰۰۷. **تا ظهر جلو می‌رود و بعد از ظهر عقب‌نشینی می‌کند.** (رامسری)
۲۸۰۰۸. **تا ظهر سر اصلاح می‌کند، بعد از ظهر پالان‌دوزی می‌کند و شب‌ها هم دندان می‌کشد.** (رامسری)
۲۸۰۰۹. **تا عاقل به جست‌وجوی پل می‌گردید، دیوانه پابرهنه از آب گذشت.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۸۰۱۰. **تا عاقل به عاقبت کار بنگرد، دیوانه پسرش را دوبار داماد کرده.** (ترکمنی)
۲۸۰۱۱. **تا عاقل راهی پیدا کند، دیوانه از آب رد شده.** (سنقری)
۲۸۰۱۲. **تا عاقل رفت پل را بیابد، دیوانه از آب گذشت.** (عوام)
۲۸۰۱۳. **تا عاقل فکر می‌کند، دیوانه از آب می‌گذرد.** (بهمنیاری)
۲۸۰۱۴. **تا عاقل می‌آید به حساب برسد، دیوانه برای پسرش عروسی می‌کند.** (قشقایی)
۲۸۰۱۵. **تا عاقله فکری کند، دیوانه می‌زند درمی‌رود.** (دامغانی)
۲۸۰۱۶. **تا عالم است امیدِ کسی زو وفا نشد / تا خاک بود دردِ دلی را دوا نشد.** (مجیربیلقانی)
۲۸۰۱۷. **تا عذاب نبینی، راحت نبینی.** (تاجیکی)
۲۸۰۱۸. **تا عرق نریزی، نان نمی‌خوری.** (لری)
۲۸۰۱۹. **تا عروس آرایش کند، جشن عروسی خاتمه می‌یابد.** (خلخالی)
۲۸۰۲۰. **تا عروس آرایش کند، ساززن دست کشیده.** (بروجردی)
۲۸۰۲۱. **تا عروسِ گفتار را به پیرایه‌ی کردار بر نبندی، آرایش او تمام نگردد.** (داستان‌های‌بیدپای: ۲۱۴)
۲۸۰۲۲. **تا عریضه‌ی روباه خوانده شود، پوستش کنده شود (یک‌جا درمی‌آید).** (آذری)
۲۸۰۲۳. **تا علی را دیدم، خلطو*دیدم.** (بیرجندی)
۲۸۰۲۴. **تا عمر باقی است، بکوشم به جست‌وجوی.** (عماد فقیه: ۲۸۹)
۲۸۰۲۵. **تا عیشی نباشد، عشرتی نیست.** (کمال‌خجندی: ۲۶۴/۱)
۲۸۰۲۶. **تا غمت پیش نیاید؛ غم مردم نخوری.** (سعدی؛ کلیات: ۶۱۴، شکورزاده)
۲۸۰۲۷. **تا غم که خورد نواله بر لب که برد؟** (بیرجندی)
۲۸۰۲۸. **تا غم نخوری به غمگساری نرسی.** (باباافضل کاشانی، بهمنیاری، امثال‌موزون، عوام، بختیاری، بیرجندی، دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی)
۲۸۰۲۹. **تا غنچه نشکفد به کسی بو نمی‌دهد.** (شکورزاده)
۲۸۰۳۰. **تافته‌ی‌جدا بافته‌است.** (هزاره‌ای)
۲۸۰۳۱. **تا فردا چون بوَد سرانجام؟** (سنایی؛ دیوان: ۹۲۰)
۲۸۰۳۲. **تا فردا کی مرده، کی زنده؟** (تهرانی)
۲۸۰۳۳. **تا فرق سر در زیر قرض گم شده.** (هزاره‌ای)
۲۸۰۳۴. **تا فریاد تو به من برسد، فریاد من به خدا رسیده.** (گیلکی)
۲۸۰۳۵. **تا فریب نخوری، فنی را یاد نمی‌گیری.** (بختیاری)
۲۸۰۳۶. **تا فشار کک نباشد، روباهه شنا یاد نمی‌گیرد.** (کوچه، تهرانی، فرهنگ‌نامه)

۲۸۰۳۷. **تا فضول باشد، کور هم می‌تواند قماربازی کند.** (کرمانجی)
۲۸۰۳۸. **تا فکر آب نکردی درخت نکار.** (کرمانجی)
۲۸۰۳۹. **تا فکر لباس بکنی مادر، مرا سیاه‌بخت می‌کنی مادر.** (همدانی)
۲۸۰۴۰. **تا فکر مس مکنی ننه، من را چس و فس مکنی ننه.** (یزدی)
۲۸۰۴۱. **تا فلاخن را نساید، نیست تسکین سنگ را.** (بیدل: ۱۰۸، امثال‌موزون)
۲۸۰۴۲. **تا فلان کار بشود دم شتر به زمین می‌آید (رسیده).** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۲۸۰۴۳. **تا فلان کس فلان کار کند، شتر دُم خود را دیده.** (زرقانی)
۲۸۰۴۴. **تا فلان کوک کند، بهمان رِنگش را هم زده.** (کوچه)
۲۸۰۴۵. **تا فلانی بیاید، صور اسرافیل می‌دمد.** (بختیاری)
۲۸۰۴۶. **تا فیل کلنگ توی سرش نباشد، راه خودش را نمی‌رود.** (تهرانی)
۲۸۰۴۷. **تاق آسمان پاره شد، افتاده پایین.** (زرقانی)
۲۸۰۴۸. **تا قاتق دارم، نان می‌خورم.** (زرقانی)
۲۸۰۴۹. **تا قافله‌ی‌عرصه تنگ شد، رفت.** (بختیاری)
۲۸۰۵۰. **تا قبر، همه‌اش چهار انگشت راه است.** (کوچه)
۲۸۰۵۱. **تاق چارسو، سوراخ شد.** (اراکی)
۲۸۰۵۲. **تاقچه بالا گذاشته.** (اصفهانی، کاشانی)
۲۸۰۵۳. **تاقچه بقچه را گشتم.** (آذری)
۲۸۰۵۴. **تاقچه‌چی به‌جای باغچه‌چی.** (شکورزاده، عوام)
۲۸۰۵۵. **تاقچه فراهم شد، بقچه پیدا نمی‌شود.** (آذری)
۲۸۰۵۶. **تاقچه کجا، باغچه کجا.** (سیرجانی)
۲۸۰۵۷. **تاقچه گردی می‌کند.** (سمنانی)
۲۸۰۵۸. **تاقچه و بقچه را ریخته‌است.** (آذری)
۲۸۰۵۹. **تا قدر خودش را نداند به قدر کس نمی‌رسد.** (تاجیکی)
۲۸۰۶۰. **تا قضیه‌ای در کار نباشد، دنبه داخل شیار چه کار می‌کند؟** (تایبادی)
۲۸۰۶۱. **تا قطره شد گهر، عرق انفعال رفت.** (بیدل: ۲۶۴، امثال‌موزون)
۲۸۰۶۲. **تا قلب اسب را در توبره نگذاری، نمی‌توانی دلش را به دست آوری.** (ترکمنی)
۲۸۰۶۳. **تا قیامت گر زنی بر تاس دست / کار ناشایستِ او زین بیش است.** (سیاستگران عصر قاجار)
۲۸۰۶۴. **تا قیام قیامت، گاو آدم نمی‌شود.** (لری)
۲۸۰۶۵. **تاقی* را آب برد، خوب شد که به سرم تنگ بود.** (تاجیکی)
۲۸۰۶۶. **تاقینت*را آب برده، بگو به ارواح پدرم.** (افغانی)
۲۸۰۶۷. **تا کار به دست این دبنگ است / این قافله تا به حشر لنگ است.** (ایرج‌میرزا، شکورزاده، تهرانی)
۲۸۰۶۸. **تا کار نکنی، نمی‌توانی دندان زنی.** (میانه‌ای)
۲۸۰۶۹. **تاک از انگور شد گرامی / وز بی‌هنری بید شد رسوا.** (ناصرخسرو: ۴۰۵، فرهنگ‌نامه)
۲۸۰۷۰. **تا کاسه‌ی‌آب نشکند، آب از آن نمی‌چکد.** (کوچه، تهرانی)
۲۸۰۷۱. **تا کج نروی پیش پای نخوری.** (تاجیکی، افغانی)
۲۸۰۷۲. **تا کچل بیاید شمشیر ببندد، جنگ تمام شده.** (کوچه)
۲۸۰۷۳. **تا کچل فکر غنج بکند، عروسی تمام است.** (حییم، شکورزاده، حییم)
۲۸۰۷۴. **تا کچل فکر کلاه‌گیس بکند، عروس دو تا کُرّه هم پس‌انداخته.** (کوچه)
۲۸۰۷۵. **تا کچل (کل، کور) آرایش (بزک) کند، عروسی (سور) تمام (خاموش) می‌شود.** (سیرجانی، بافقی، آذری، سبزواری، شاهرودی، همدانی، شهربابکی)
۲۸۰۷۶. **تاک داده و چرخُشت خریده.** (شکورزاده، دهخدا)
۲۸۰۷۷. **تا کدخدای ده مرغابی باشد، به آن ده چه رسوایی باشد.** (خراسانی)
۲۸۰۷۸. **تا کدو خشک نگرید، می ناب نیافت.** (غنی کشمیری، امثال‌موزون)
۲۸۰۷۹. **تا کرباس ارزان است، برو بمیر.** (زرقانی)
۲۸۰۸۰. **تا کردار ثابت شود، دیدار موفّق شده‌است.** (لری)
۲۸۰۸۱. **تا کرکس بچّه‌دار شد، مردار سیر نخورد.** (سهیلی)
۲۸۰۸۲. **تا کرّه اسب بزرگ شود، صاحبش سگ شود.** (ترکمنی)
۲۸۰۸۳. **تا کسی پدر یا مادر نشود، ارزش پدر و مادر را نمی‌داند.** (آذری)
۲۸۰۸۴. **تا کسی چیزی از تو نخواسته‌است به او مده.** (لری)
۲۸۰۸۵. **تا کسی مفلس نباشد، کی فروشد خانه را؟** (غنی، شکورزاده)
۲۸۰۸۶. **تا کش به کشمش بخورد (می‌خورد).** (کوچه)
۲۸۰۸۷. **تا کلاغ بچّه‌دار شد، مردار سیر نخورد.** (دهخدا، عوام)
۲۸۰۸۸. **تا کلاغ بچّه‌دار شد، یک شکم سیر به خود ندید.** (شکورزاده)
۲۸۰۸۹. **تا کلاغ قار قار می‌کند، چوپان گلّه را فراموش می‌کند، تا گرگ دنبه می‌خورد، چوپان هم سیلی می‌خورد.** (لری)
۲۸۰۹۰. **تا کلاغه بچّه‌دار شد، یک گِه سیر نخورد.** (کوچه)

۲۸۰۹۱. **تا کلاهت را بگردانی، شنبه است.** (خوانساری)
۲۸۰۹۲. **تا کلاه را بگردانی، پاییز از راه خواهد رسید.** (مازندرانی)
۲۸۰۹۳. **تا کلفت نازک شود، نازک پاره می‌شود.** (آذری)
۲۸۰۹۴. **تا کَله نگوید، پاچه نمی‌گوید، تا بزرگ نگوید، بچّه نمی‌گوید.** (سیرجانی)
۲۸۰۹۵. **تاکنون جنگ برّه و بزغاله بود، حالا جنگ قوچ‌هاست.** (بختیاری)
۲۸۰۹۶. **تاکنون مرده به این پاکی نشسته‌بود.** (زواره‌ای)
۲۸۰۹۷. **تاک نه سایه‌ی‌خودش را خوش داره، نه سایه‌ی‌همسایه را.** (افغانی)
۲۸۰۹۸. **تا کوچک‌تر بزرگ گردد، روی قبر بزرگ‌تر هفت قد گیاه آقطی*رشد می‌کند.** (رامسری)
۲۸۰۹۹. **تا کوچکی نکنی، بزرگی نکنی.** (لری)
۲۸۱۰۰. **تا کودکان برآوردم، دیگر کودکی نکردم.** (سعدی؛ کلیات: ۱۰۷، دهخدا)
۲۸۱۰۱. **تا کور آرایش کند، سور تمام شده.** (شهربابکی)
۲۸۱۰۲. **تا کور بخواهد اسلحه کند، جنگ تمام شده.** (کوچه)
۲۸۱۰۳. **تا کور بیاید کمر شمشیر ببندد، جنگ تمام شده.** (کوچه)
۲۸۱۰۴. **تا کور رخت بپوشد، عیش به آخر رسیده.** (لری)
۲۸۱۰۵. **تا کور شود دو چشم حاسد.** (جمال‌الدین عبدالرزاق: ۱۱۷)
۲۸۱۰۶. **تا کور شود هر آن‌که نتواند دید.** (ابوسعیدابوالخیر: ۴۲، کلیله‌ودمنه، سالک‌قزوینی: ۷۱۶، شکورزاده، تکمله، بهمنیاری، تهرانی، دهخدا، عوام، کوچه، امثال‌موزون)
۲۸۱۰۷. **تا کور نشود، صاف نمی‌شود.** (آذری)
۲۸۱۰۸. **تا کوره تفنگ و یراق ببندد، دعوا تمام شده.** (کوچه)
۲۸۱۰۹. **تا کور یراق کرده، عروسی تمام می‌شود.** (سیرجانی، شیرازی، فرهنگ‌نامه)
۲۸۱۱۰. **تا کور یراق کند، سگ از دنبال گرگ برگشته.** (شهربابکی)
۲۸۱۱۱. **تا کوزه که را برآید از آب، درست؟** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۶۲۹)
۲۸۱۱۲. **تا ک..ن بز نخارد، نان چوپان نخورد.** (هزاره‌ای)
۲۸۱۱۳. **تا کوهی فرو نریزد (خراب نشود)، درّه‌ای (خندقی، شطی) پر نمی‌شود.** (ایلامی، کردی، لری، تهرانی)
۲۸۱۱۴. **تا که احمق باقی است اندر جهان / مرد مفلس کی شود محتاج نان؟** (مولوی، دهخداعوام)
۲۸۱۱۵. **تا که از جانب معشوقه نباشد کششی / کوشش عاشق بیچاره به‌جایی نرسد.** (حییم، عوام، کوچه)
۲۸۱۱۶. **تا که از خود نگذری، از دیگران نتوان گذشت.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، امثال‌موزون، لنجانی)
۲۸۱۱۷. **تا که باد نخیزد سر بته نمی‌جنبد.** (افغانی)
۲۸۱۱۸. **تا که باغم خالی از انگور شد / نام من برگشت و صادق کور شد.** (قمی)
۲۸۱۱۹. **تاکه (تاقه) باشد و شیر دهد.** (تاجیکی)
۲۸۱۲۰. **تا که جوانی و توانی بکوش.** (افغانی)
۲۸۱۲۱. **تا که چرخ زمانه در یورش است / کس نگوید که دوغ ما ترش است.** (اصفهانی)
۲۸۱۲۲. **تا که (چه) قبول افتد و چه در نظر آید؟** (حافظ: ۱۵۷، بهمنیاری، عوام)
۲۸۱۲۳. **تا که دختر خوبم بیاید، عروس بدم مرا از زمین بلند می‌کند.** (میانه‌ای)
۲۸۱۲۴. **تا که را بخت و تا که را روزی؟** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۸۱۲۵. **تا کهربا توان شدن، آهن‌ربا مباش.** (اسیراصفهانی؛ گنج سخن: ۱۰۶/۳)
۲۸۱۲۶. **تاک، هر چند که بی‌بار بُود خم باشد.** (غنی‌کشمیری: ۹۴)
۲۸۱۲۷. **تا که میچلد بچلان، اگه نچلد یا شاه مردان.** (افغانی)
۲۸۱۲۸. **تا کی از بهرِ هیچ رنج بری؟** (نثاری: ۱۰۱)
۲۸۱۲۹. **تا کی از پندار باشم خودپرست؟** (عطّار؛ دیوان: ۴۱)
۲۸۱۳۰. **تا کی ای سر در هوا در آسمان جویی خدا؟** (طالب‌آملی: ۱۰۱)
۲۸۱۳۱. **تا کی بَری (کَنی) عذاب و کَنی ریش را خضاب؟** (رودکی: ۵۲۰، شکورزاده)
۲۸۱۳۲. **تا کی بهانه‌سازی بخت سیاه را؟** (طالب‌آملی: ۲۳۱)
۲۸۱۳۳. **تا کی؟ تا هنگام میوه‌ی جالیزی؟** (مازندرانی)
۲۸۱۳۴. **تا کی حسنک غصّه‌خور باشیم؟** (مازندرانی)
۲۸۱۳۵. **تا کی خُسبی که کاروان رفت؟** (عطّار: ۱۰۶)
۲۸۱۳۶. **تا کی خیال کج ز سرِ ما به در شود؟** (ابن‌حسام: ۳۳۳)
۲۸۱۳۷. **تا کی ز انتظار پلو ترک خو (خواب) کنیم.** (بهمنیاری، کرمانی)
۲۸۱۳۸. **تا کیسه پر از پوله و سفره پر از نون / قوم قوم است و زن مونس جون.** (شهربابکی)
۲۸۱۳۹. **تا کیشی به فیشی می‌خورد، به تریج قبایش بر می‌خورد.** (تهرانی)
۲۸۱۴۰. **تا کی غمِ آن خورم که دارم یا نه؟ / وین باقیِ عمر خوش گذارم یا نه؟** (خیام، کوچه)
۲۸۱۴۱. **تا کی غمِ دنیای دنی ای دلِ دانا.** (حافظ: ۳۰۳)
۲۸۱۴۲. **تا کی کنه؟ تا کی خوره؟** (یزدی)
۲۸۱۴۳. **تا کی نان پدرم را بخورم و به تو کار یاد بدهم؟** (فیروزکوهی)

۲۸۱۴۴. **تا کی نان خود خورم، تو را پند دهم.** (هزاره‌ای)
۲۸۱۴۵. **تا گاو از فشار شخم ننالد، داس نمی‌نالد.** (دزفولی)
۲۸۱۴۶. **تا گاوت بزاید، گوساله‌ی من هم می‌زاید.** (سمنانی)
۲۸۱۴۷. **تا گاو سیاه پا روی پای تو نگذارد، از زمانه چیزی نمی‌فهمی.** (کرمانجی)
۲۸۱۴۸. **تا گاو، ماهی را می‌برد.** (عوام)
۲۸۱۴۹. **تا گدا بر سر راه نیست، دلش خرم نیست.** (امثال‌موزون)
۲۸۱۵۰. **تا گردوش مغز نداشته‌باشد، سنگ روش نمی‌زند.** (سیرجانی)
۲۸۱۵۱. **تا گِرده‌ی‌نان بپزد، کلوچه می‌سوزد.** (همدانی)
۲۸۱۵۲. **تا گرسنگی نکشی قدر خورپر*را نمی‌دانی.** (لری)
۲۸۱۵۳. **تا گرسنه سیر نشود، سیر آروغ نمی‌زند.** (ترکمنی)
۲۸۱۵۴. **تا گرسنه نشوی، قدر سیری را نمی‌دانی.** (ایلامی)
۲۸۱۵۵. **تا گرفتار بد نشود، قدر خوب را نمی‌داند.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۸۱۵۶. **تا گرگ را یاد کنی، سوت را به دست نگیر.** (افغانی)
۲۸۱۵۷. **تا گرم بوَد تنور، نان باید بست.** (یحیی اصفهانی، شکورزاده)
۲۸۱۵۸. **تا گرواز*توی گل فرو می‌رود، فرو می‌کنیم.** (مازندرانی)
۲۸۱۵۹. **تا گشنه‌ای غمگینی، تا سیر میشی سنگینی.** (شکورزاده)
۲۸۱۶۰. **تا گفت تیز باید تیز باشد.** (سمنانی)
۲۸۱۶۱. **تا گفتند گوزو، گوزو بر خود می‌لرزد.** (لری)
۲۸۱۶۲. **تا گفته‌ای غلام توام می‌فروشنَت / با مردم زمانه سلامیّ والسّلام.** (شکورزاده، تهرانی، دهخدا)
۲۸۱۶۳. **تا گفتی بفرما، سر سفره‌ی‌غذا می‌نشیند.** (رامسری)
۲۸۱۶۴. **تا گفتی پیشاب، لنگ خود را بالا گرفته‌است.** (گیلکی)
۲۸۱۶۵. **تا گفتی پیشت، با تو گلاویز می‌شود.** (رامسری)
۲۸۱۶۶. **تا گفتی چی؟ سر بی‌پناه است و شلاق.** (مازندرانی)
۲۸۱۶۷. **تا گفتی دِنگی برمی‌دارد لِنگی.** (شکورزاده، دهخدا)
۲۸۱۶۸. **تا گفتی «ف» می‌داند فرح‌زاد است.** (شکورزاده، عوام، دهخدا)
۲۸۱۶۹. **تا گفتی هِنگو، می‌گیرد گِلِ لِنگو.** (شهر بابکی)
۲۸۱۷۰. **تا گفتی (هنوز نگفته) غلامتم می‌گوید قیمت چند؟** (بهمنیاری، خرّمی)
۲۸۱۷۱. **تا گل‌آلود نشود، پاک و زلال (صاف) نمی‌شود.** (آذری، قشقایی)
۲۸۱۷۲. **تا گِلِ کربلا نباشد، لانه‌ی‌چلچله ساخته نمی‌شود.** (رامسری)
۲۸۱۷۳. **تا گل نسوزد گلاب به دست نمی‌آید.** (رامسری، لاهیجانی)
۲۸۱۷۴. **تا گل نکنی، گل نمی‌خوری.** (گچسارانی)
۲۸۱۷۵. **تا گَله است، دوستی است.** (دزفولی)
۲۸۱۷۶. **تا گلّه رم کرد، بز شل پیشرو می‌شود.** (لری)
۲۸۱۷۷. **تا گنجشک سزاوار نباشد، منار نمی‌رود توی ک..ن اجدادش.** (بروجردی)
۲۸۱۷۸. **تا گنده به بازار نرود، گنده به سودا نرود.** (افغانی)
۲۸۱۷۹. **تا گنده‌خر نباشد، گنده فروش به‌جایی نمی‌رسد.** (کرمانی)
۲۸۱۸۰. **تا گنده‌خر نباشد، وای به حال گنده‌فروش.** (شیرازی)
۲۸۱۸۱. **تا گودال، سرش زیر قرض است.** (سیرجانی)
۲۸۱۸۲. **تا گوز ندهد چهار زانو نمی‌نشیند.** (رامهرمزی)
۲۸۱۸۳. **تا گوزن را نزنند بانگ نزند.** (آملی)
۲۸۱۸۴. **تا گوساله آمدن، گاو آسوده است.** (تاجیکی)
۲۸۱۸۵. **تا گوساله را پای گاو دیدم، شستم خبر شد که گاو زاییده‌است.** (تایبادی)
۲۸۱۸۶. **تا گوساله گاو شود، دل صاحب بیچاره خون شود.** (تالشی)
۲۸۱۸۷. **تا گوساله گاو شود، دل بی‌بی خون شود.** (سیستانی)
۲۸۱۸۸. **تا گوساله گاو شود، دلِ صاحبش آب شود.** (کوچه، دهخدا، عوام، شکورزاده، بهمنیاری، دامغانی، بیرجندی، بختیاری، تهرانی، نیشابوری)
۲۸۱۸۹. **تا گوساله گاو شود، دل خاوند آو شود.** (افغانی)
۲۸۱۹۰. **تا گوساله گاو شود، دل جگرها آب شود.** (تاجیکی)
۲۸۱۹۱. **تا گوسفند بشود صد، پوست آن می‌شود هزار.** (کرمانجی)
۲۸۱۹۲. **تاگوشت مرغابی را نخوری، لذتش را نمی‌دانی.** (آذری)
۲۸۱۹۳. **تا گوشت نگندد، نمکش نمی‌زنند.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۸۱۹۴. **تا گول نخوری، گول نمی‌زنی.** (لری)
۲۸۱۹۵. **تا گولی نخوری، فندی یاد نمی‌گیری.** (لری)
۲۸۱۹۶. **تا گوید غوره، انگور رسد.** (کردی)
۲۸۱۹۷. **تا گهر دارد صدف تلخی ز دریا می‌کشد.** (صائب: ۱۲۰۱، امثال‌موزون)
۲۸۱۹۸. **تا گیوه‌هایت تخت دارد، باید بروی و بیایی.** (اصفهانی)
۲۸۱۹۹. **تا لب گور آدم چیز یاد می‌گیرد.** (بهمنیاری)
۲۸۲۰۰. **تا لبِ نانی عطا فرمود، دندان را گرفت.** (کلیم کاشانی، شکورزاده)
۲۸۲۰۱. **تا لقمه‌ی تو در لپم بود، مهر تو در دلم بود.** (یزدی)

۲۸۲۰۲. **تاله، تاله*را می‌شکند.** (زرقانی)
۲۸۲۰۳. **تا ما بار چنان گرگی نکشیم، شیری چنین بار ما نکشد.** (تذکرةالاولیا: ۶۶۷)
۲۸۲۰۴. **تا ما دزد شدیم، روشنایی شد.** (آذری)
۲۸۲۰۵. **تا ماده سگ دم تکان ندهد، سگ نر سراغش نمی‌آید.** (هزاره‌ای)
۲۸۲۰۶. **تا ماده سگ تکند ناز و کرشمه (قر و غمزه)، سگ نر نمی‌داند باید به کدام راه برود.** (گیلکی)
۲۸۲۰۷. **تا ماده گاو جوان چشمک نزد، گاو نر جوان نمی‌جهد.** (آذری)
۲۸۲۰۸. **تا مادیان دُم تکان ندهد، یابو سُم نمی‌کوبد.** (مازندرانی)
۲۸۲۰۹. **تا مادیان دُم نزند، اسب نر به او نزدیک نمی‌شود (جفت‌گیری نمی‌کند).** (آملی)
۲۸۲۱۰. **تا مار دندان دارد از او بترس و زن را تا دندانش ریخت.** (لری)
۲۸۲۱۱. **تا مار راست نشود، به (توی) سوراخ نرود (نخزد).** (شکورزاده، عوام، بهمنیاری، دهخدا، بیرجندی، هبله‌رودی، کوچه)
۲۸۲۱۲. **تا ماستش سفیدی داشته‌باشد، در آن آب می‌کند.** (فرهنگ‌نامه)
۲۸۲۱۳. **تا ما عروس شدیم، از بخت بد شب هم زد و کوتاه شد.** (گیلکی)
۲۸۲۱۴. **تا مال آقا را ببرند، نوکر جان کنده.** (مرندی)
۲۸۲۱۵. **تا مال (خانوار) به این منزلگا (یورد) هست، ارّه پای این درخت است.** (بختیاری، لری)
۲۸۲۱۶. **تا مال من این واره / ارّه‌ی‌من این داره.** (نورآباد ممسنی)
۲۸۲۱۷. **تا ماه در آسمونه، آفتاب بیش از بارونه.** (بختیاری)
۲۸۲۱۸. **تا ماه هست، ستاره نیست.** (بختیاری)
۲۸۲۱۹. **تا مایلی به مال، بلا هم‌نشین توست/کز بهر میوه سنگ خورد شاخ میوه‌دار.** (مجیر بیلقانی؛ دیوان:۳۱۱)
۲۸۲۲۰. **تا مثل ملخ به برف سر نزنی، مجاب نمی‌شوی.** (لری)
۲۸۲۲۱. **تا مثل ملخ سرش به برف نخورد، قانع نمی‌شود.** (رامهرمزی)
۲۸۲۲۲. **تا مجبور شدی ریشت را در ک..ن خر کن و چون اوضاعت سر و سامانی یافت آن‌را در بیاور و بشوی.** (لری)
۲۸۲۲۳. **تا مجرب نشود مردم، دانا نشود.** (منوچهری: ۱۱، دهخدا)
۲۸۲۲۴. **تا مچ پاش، روده است.** (اصفهانی)
۲۸۲۲۵. **تا محنت نکنی، راحت نبینی.** (تاجیکی)
۲۸۲۲۶. **تا محنت نکنی، سنگ سیاه لعل نمی‌بندد.** (تاجیکی)
۲۸۲۲۷. **تا مخزن، آرد دارد، دایی کار دارد.** (ایلامی)
۲۸۲۲۸. **تا مرا دُم، تو را پسر یاد است / دوستی من و تو بر باد است.** (بهمنیاری، کوچه، نامه‌ی‌داستان)
۲۸۲۲۹. **تا مربّی نباشد، مربا درست نمی‌شود.** (شکورزاده، کوچه، تربت‌حیدریه‌ای)
۲۸۲۳۰. **تا مرد سخن نگفته باشد / عیب و هنرش نهفته باشد.** (سعدی؛ گلستان: ۵۲، شکورزاده، خزینه، بهمنیاری، افغانی)
۲۸۲۳۱. **تا مرغ پشت ندهد، خروس پشتش (سوارش) نمی‌رود.** (حییم، عوام، کوچه، شکورزاده)
۲۸۲۳۲. **تا مرغ یک جوجه بزرگ کند، باید هزار تا نوک به زمین بزند.** (آمره‌ای)
۲۸۲۳۳. **تا مژه بر هم نیاید هیچ‌کس بیدار نیست.** (بیدل، امثال‌موزون)
۲۸۲۳۴. **تا مسافر نشوی، مسلمان نشوی.** (تاجیکی)
۲۸۲۳۵. **تا مست نباشی نبری بار غم یار.** (سعدی؛ کلیات: ۴۱۷، شکورزاده)
۲۸۲۳۶. **تا معارض نبود، کار ترقی نکند.** (امثال‌موزون)
۲۸۲۳۷. **تا مفت باشد می‌خورد، وقتی مفت نباشد سیر است.** (فرهنگ‌نامه)
۲۸۲۳۸. **تا مگس را جان شیرین در تن است/گرد آن گردد که حلوا می‌کند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۴۳، فرهنگ‌نامه)
۲۸۲۳۹. **تا ملخ در این زمین است، حال و کار ما همین است.** (زرقانی)
۲۸۲۴۰. **تأمل کن، تأمل کن، تأمل کن / که آب بی‌تأمل بشکند پل.** (هزاره‌ای)
۲۸۲۴۱. **تا مناره بالا رفتند تا لجن‌زار پایین آمدند.** (خوزستانی)
۲۸۲۴۲. **تا من بخواهم تو را آدم کنم، خودم رفته‌ام طویله و خر شده‌ام.** (بروجردی)
۲۸۲۴۳. **تا من بروم هفت تن*، مرده‌ها از گور در رفتند.** (زرقانی)
۲۸۲۴۴. **تا من داشتمت سنجد بودی / از دست من که رفتی میرزا قبیدا شدی؟** (لنجانی)
۲۸۲۴۵. **تا منزل در این منزلگاه است، این روز و این روزگار است.** (بختیاری)
۲۸۲۴۶. **تا منو داری پشت بده گرز بخور.** (تهرانی)
۲۸۲۴۷. **تا موش شده‌بود توی چنین سوراخی گیر نکرده (درنمانده) بود.** (کوچه، عوام، اصفهانی)
۲۸۲۴۸. **تا موش گربه را نبیند می‌گوید من ابوالقاسم هستم.** (لری)

۲۸۲۴۹. **تا موش نیفتد میان انبان، خرت خرت گردوها نمی‌آید.** (کرمانجی)
۲۸۲۵۰. **تا مهر علی (ع) را در دل دارم با مال دنیا چه کار دارم؟** (لری)
۲۸۲۵۱. **تا مهمان آب خواست از عاقبتش نترس.** (لری)
۲۸۲۵۲. **تا می‌بینمت سال قحط یادم می‌آید.** (لری)
۲۸۲۵۳. **تا می‌تواند از مالم استفاده می‌کند، اگر نتواند خودم را از بین می‌برد.** (قشقایی)
۲۸۲۵۴. **تا می‌توانستم بخورم، ندادی، وقتی نمی‌توانم بخورم می‌دهی؟** (کردی)
۲۸۲۵۵. **تا می‌توانی بار خر مکن و هم‌نشینی با گیوه‌دوز.** (ایلامی)
۲۸۲۵۶. **تا می‌توانی وَرجه، تا نمی‌توانی فُروجه.** (عوام، حییم، دهخدا، شکورزاده)
۲۸۲۵۷. **تا می‌خرند بفروش، فردا که شد کسادی اوضاع نامرادی.** (کرمانی، فرهنگ‌نامه)
۲۸۲۵۸. **تا می‌خواست که آب روی تریدم بیاید، خشک شد.** (بختیاری)
۲۸۲۵۹. **تا میخی در کمرتان فرو نکنم.** (بختیاری)
۲۸۲۶۰. **تا می‌روی اسلحه ببندی، جنگ تمام شده.** (نطنزی)
۲۸۲۶۱. **تا می‌روی بگویی خر نیستم، از گوش تا دُم بارت کرده‌اند.** (کوچه، بهمنیاری)
۲۸۲۶۲. **تا می‌ریزه برگ از درخت بریزه.** (شهربابکی)
۲۸۲۶۳. **تا می‌سوزد، پنبه‌ی پاک می‌سوزد.** (لری)
۲۸۲۶۴. **تا میش در مال*نیست بز خواجه کمال است.** (لری)
۲۸۲۶۵. **تا می‌کن لِنگی، تو ورمی‌داری شِلِنگی.** (همدانی)
۲۸۲۶۶. **تا می‌گویی بفرما، سفره را کول می‌گیرد.** (گیلکی)
۲۸۲۶۷. **تا می‌گویی خدا، قهر می‌کند.** (سیرجانی)
۲۸۲۶۸. **تا می‌گویی قربان چشم‌های انگوری تو، می‌گوید: «مادر انگور می‌خواهم.»** (گیلکی)
۲۸۲۶۹. **تا می‌گویی «هالو خرت چند؟» می‌گوید: «سوار شو برویم ده.»** (زرقانی)
۲۸۲۷۰. **تا می‌گویی هل، لنگ برمی‌دارد چک لنگ.** (زرقانی)
۲۸۲۷۱. **تا می‌گه «هَه» باس بگن «مَه».** (کوچه)
۲۸۲۷۲. **تا می‌میری، نمی‌دانی چه بر سرت می‌آید.** (کردی)
۲۸۲۷۳. **تا ناز آمد بناز، تا جور آمد بساز.** (بروجردی)
۲۸۲۷۴. **تا ناز آمد بناز، وقتی که جفا آمد بساز.** (لری، الشتری)
۲۸۲۷۵. **تا نازکش داری نازکن، نداری پایت را دراز کن.** (حییم، کوچه، دهخدا)
۲۸۲۷۶. **تا ناله گل کند ز جرس، کاروان گذشت.** (بیدل: ۲۶۶، امثال‌موزون)
۲۸۲۷۷. **تا نان پخته‌شود، کلوچه‌ی‌نازک می‌سوزد.** (درگزی)
۲۸۲۷۸. **تا نان جو نخوری، ارزش نان گندم نمی‌دانی.** (کرمانجی)
۲۸۲۷۹. **تا نان داری، نام داری.** (بیرجندی)
۲۸۲۸۰. **تا نان در سفره است آدم شکمو پایش نشسته‌است.** (بختیاری)
۲۸۲۸۱. **تا نان ریز می‌کنی بخور، تا پاره کردی بپوش.** (آذری)
۲۸۲۸۲. **تا نان زیر بغل نداشته باشی، سگ دزد دنبالت نخواهد آمد.** (ایلامی)
۲۸۲۸۳. **تا نانوا برایش صرف نداشته‌باشد، در هوای گرم سرش را توی تنور نمی‌کند.** (کوچه)
۲۸۲۸۴. **تا ناهار هم‌دست شمر هستی، بعدازظهر هم‌دست امام حسین (ع).** (رشتی)
۲۸۲۸۵. **تا نباشد از دو سر محکم، صدا در تار نیست.** (بیدل: ۲۰۵، امثال‌موزون)
۲۸۲۸۶. **تا نباشد امر حق کی کَنده گردد (ریزد) برگ درخت؟** (لری، جیرفتی)
۲۸۲۸۷. **تا نباشد بهانه‌ای، نمی‌شه بری به خانه‌ای.** (فسایی، شهربابکی)
۲۸۲۸۸. **تا نباشد چوب تر فرمان نبرد (نگیرد) گاو و خر.** (عوام، بهمنیاری، عوام، کوچه، شکورزاده، دهخدا، دامغانی، افغانی)
۲۸۲۸۹. **تا نباشد چیزکی، مردم نَبندَن شیشکی.** (کوچه)
۲۸۲۹۰. **تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، تهرانی، افغانی، عوام، امثال‌موزون)
۲۸۲۹۱. **تا نباشد راست، کی باشد دروغ؟** (مولوی؛ مثنوی: ۴۱۰/۱)
۲۸۲۹۲. **تا نباشد زمستان شل شلی، نیاید بهار گل گلی.** (برآفتابی، بویراحمدی)
۲۸۲۹۳. **تا نباشد فندی به کار گربه، چه مایه موش یلّه؟** (هراتی)
۲۸۲۹۴. **تا نبافند بریشم، خز و دیبا نشود.** (منوچهری: ۱۳، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۸۲۹۵. **تا نَبُری، خون ندود (نمی‌آید).** (دهخدا، ترکمنی)
۲۸۲۹۶. **تا نبیند رنج و سختی مرد کی گردد تمام؟** (ناصرخسرو (؟)، شکورزاده، امثال‌موزون)
۲۸۲۹۷. **تا نبینی سخت و سست، کی شوی (هرگز نشی) مرد درست؟** (هزاره‌ای، بیرجندی، افغانی، نهبندانی)
۲۸۲۹۸. **تا نبینی سخت و سست، نمی‌شه آدم درست.** (افغانی)
۲۸۲۹۹. **تا نپاشی (نریزی)، جمع نمی‌کنی.** (دامغانی، مازندرانی)

۲۸۳۰۰. **تا نپرسندت مگو از هیچ باب.** (ابن‌یمین: ۴۲۶، بهمنیاری، شکورزاده، هبله‌رودی، عوام)
۲۸۳۰۱. **تا نپرسند دم مزن به سخن.** (ابن‌یمین: ۵۰۳)
۲۸۳۰۲. **تا نپرسند مگو، تا نخواهند مرو.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا)
۲۸۳۰۳. **تا نچشی، ندانی.** (انتهانامه: ۴۹)
۲۸۳۰۴. **تا نخوانندت مرو از (در، به) هیچ در (جای).** (شکورزاده، افغانی، بهمنیاری، عوام)
۲۸۳۰۵. **تا نخوانند، مرو.** (دهخدا)
۲۸۳۰۶. **تا نخوردم غمگینم، همین که خوردم سنگینم.** (زرقانی)
۲۸۳۰۷. **تا نخورد، نخسبد.** (تهرانی)
۲۸۳۰۸. **تا نخورده چوب تر فرمان نبرده گاو و خر.** (افغانی)
۲۸۳۰۹. **تا نخورم، نخسبم.** (تمثیل)
۲۸۳۱۰. **تا ندانی که سخن عین صواب است مگو.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۹، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۲۸۳۱۱. **تا ندانی که کیست همسایه / به عمارت تلف مکن مایه.** (اوحدی: ۸۳، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۲۸۳۱۲. **تا ندهی، نستانی.** (مجیربیلقانی: ۴۱۴، دهخدا، تکمله، عوام)
۲۸۳۱۳. **تا ندهی، نمی‌خوردی.** (لری)
۲۸۳۱۴. **تا ندیده‌ای، پاک است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۸۳۱۵. **تا ندیدی، بترس.** (تابیادی)
۲۸۳۱۶. **تا نروی چادر عقبی، ارزش چادر جلویی را نمی‌دانی.** (کرمانجی)
۲۸۳۱۷. **تا نزاید، دلبر است، چون بزاید مادر است.** (افغانی)
۲۸۳۱۸. **تا نزدیک آتش برادرم را همراهی می‌کنم، اگر بخواهد خود را به آتش بیفکند برمی‌گردم.** (درگزی)
۲۸۳۱۹. **تا نزدی، می‌خوری.** (رفسنجانی)
۲۸۳۲۰. **تا نزنی، نمی‌خوری.** (بهمنیاری)
۲۸۳۲۱. **تا نسوزد، برنیاید بویِ عود.** (شکورزاده)
۲۸۳۲۲. **تا نسوزد، نسازد.** (بیرجندی)
۲۸۳۲۳. **تا نسوزی تو را چه بید و چه عود؟** (سنایی؛ حدیقه: ۱۶۰، دهخدا، امثال‌موزون)
۲۸۳۲۴. **تا نشان سُمّ اسبت گم کنند / ترکمانا نعل را وارونه زن.** (قاآنی: ۴۹۹، فرهنگ‌نامه)
۲۸۳۲۵. **تا نشود مادرک، کی شود برابرک.** (افغانی)
۲۸۳۲۶. **تا نشوی پیر ندانی که چیست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۹۵، شکورزاده، بهمنیاری، عوام)
۲۸۳۲۷. **تا نشوی همسالم، خبر نمی‌شوی از حالم.** (کوچه، شکورزاده، افغانی)
۲۸۳۲۸. **تا نشوی همسایه، خریدار مشو.** (کرمانجی)
۲۸۳۲۹. **تا نعمتی را نخوری، شکرش را به‌جای میاور.** (شکورزاده، عوام، امثال‌موزون)
۲۸۳۳۰. **تا نفس آخر می‌گفت حلال است.** (بیرجندی)
۲۸۳۳۱. **تا نفس است، غم است.** (هزاره‌ای)
۲۸۳۳۲. **تا نفس باقی است، امید باقی است.** (بهمنیاری)
۲۸۳۳۳. **تا نَفَس باقی است، راه زندگی هموار نیست.** (خزینه)
۲۸۳۳۴. **تا نفس باقیست، ظالم نیست بی‌فکر فساد.** (بیدل، امثال‌موزون)
۲۸۳۳۵. **تا نفس هست، آرزو باقی است.** (دهخدا، حییم، عوام، کوچه، امثال‌موزون)
۲۸۳۳۶. **تا نفس هست، امید هست.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۲۸۳۳۷. **تا نفس هست و نفس، کاری کن.** (اوحدی: ۶۴۵، دهخدا)
۲۸۳۳۸. **تا نفهمیدی، سخن نگو.** (ابهری)
۲۸۳۳۹. **تا نقدی ندهی، بضاعتی نستانی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۴، شکورزاده)
۲۸۳۴۰. **تا نقش است، بخش* است.** (عوام، هبله‌رودی، دهخدا، مثمر، حییم، بهمنیاری، کوچه، نامه‌ی‌داستان)
۲۸۳۴۱. **تا نقش تو آیه خوش بخندی، تا نقش من آیه قرقطینا؟** (شکورزاده)
۲۸۳۴۲. **تا نکاری، ندروی.** (بهمنیاری)
۲۸۳۴۳. **تا نکشد رنج بنده کی شود آزاد؟** (ناصرخسرو: ۳۰۱، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۸۳۴۴. **تا نکشی، جفا نبینی صفا.** (لری)
۲۸۳۴۵. **تا نکشی زحمت، نمی‌خوری نعمت.** (برازجانی)
۲۸۳۴۶. **تا نکند پدر، هیچ نکند پسر.** (افغانی، تاجیکی)
۲۸۳۴۷. **تا نکند حبیب، چه کند طبیب؟** (افغانی)
۲۸۳۴۸. **تا نکنی چیزکی، مردم نگویند چیزها.** (تاجیکی)
۲۸۳۴۹. **تا نکنی در جوال، هرگز نگویی بیست و چهار.** (قاینی)
۲۸۳۵۰. **تا نکوبی گندم اندر آسیا / کی شود آراسته از آن خوان ما؟** (مولوی؛ مثنوی: ۲۳۷۲/۲، فرهنگ‌نامه)
۲۸۳۵۱. **تا نگردد زبان خموش از لاف / آب در روغن است دل‌ها را.** (صائب: ۴۱۳)
۲۸۳۵۲. **تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی.** (حافظ: ۱۹۴)
۲۸۳۵۳. **تا نگرید ابر کی خندد چمن؟** (مولوی؛ مثنوی: ۱۳۴/۵، افغانی، بهمنیاری)
۲۸۳۵۴. **تا نگرید طفل کی جوشد لبن / تا نگرید ابر، کی خندد چمن.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱/۳، دهخدا، بهمنیاری)
۲۸۳۵۵. **تا نگرید طفل کی نوشد لبن.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۳۴/۵، بهمنیاری، امثال‌موزون، دهخدا، قشقایی، شکورزاده، کوچه)

۲۸۳۵۶. **تا نگرید کودک حلوافروش / دیگ (بحر) بخشایش (رحمت) نمی‌آید به جُوش.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۴۲/۲، فرهنگ‌نامه، شهرضایی، بهمنیاری)

۲۸۳۵۷. **تا نگوزی، ولت نخواهم کرد.** (نامه‌ی داستان)

۲۸۳۵۸. **تا نگویی دِنگی، برنمی‌دارد لِنگی.** (شکورزاده، کوچه)

۲۸۳۵۹. **تا نلیسیدم سیر نشدم، تا وصله نزدم لباس نپوشیدم.** (قشقایی)

۲۸۳۶۰. **تا نمکدان برسد، غذا تمام شده.** (همدانی)

۲۸۳۶۱. **تا نمیرد یکی به ناکامی / دگری شادکام ننشیند.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۳، کوچه، شکورزاده، بهمنیاری، عوام)

۲۸۳۶۲. **تا نوبت تو می‌شود خوش می‌خندی، تا نوبت من می‌شود (کارها را) قاطی پاتی می‌کنی.** (خراسانی)

۲۸۳۶۳. **تا نوش دارو به سهراب رسد، سهراب مرده‌باشد.** (افغانی)

۲۸۳۶۴. **تا نوک دماغ کلاه سرش گذاشت.** (تمثیل)

۲۸۳۶۵. **تا نوک سهل*به ک..نت نرسد برادرت را نمی‌خواهی.** (لری)

۲۸۳۶۶. **تا نهال تر است، باید راست کرد.** (حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)

۲۸۳۶۷. **تا نهمی را اهمیّت ندادم، ولی در دهمی گریه کردم.** (خوزستانی)

۲۸۳۶۸. **تا نیابد باد و باران گل کجا بویا شود؟** (ناصرخسرو، امثال‌موزون)

۲۸۳۶۹. **تا نیامد سوی هندوستان حنا، رنگین نشد.** (سلیم، امثال‌موزون)

۲۸۳۷۰. **تا نیاید زمستانِ شُل‌شُلی، نمی‌آید بهارِ گُل گُلی.** (کوچه)

۲۸۳۷۱. **تا نیست غیبتی نبوَد (ندهد) لذّت حضور.** (حافظ: ۱۷۲، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)

۲۸۳۷۲. **تا نیفتاده به مردم کار تو یار تواند / بی‌شک ار افتاد کارت جمله خونخوار تواند.** (فرهنگ‌نامه)

۲۸۳۷۳. **تا نیفتی، بسم‌الله نمی‌گویی.** (افغانی)

۲۸۳۷۴. **تا نیفتی به گردش گردون / مرو از کنج عافیت بیرون.** (مکتبی؛ کلمات‌علّیه‌ی‌غرّا: ۲۶۱)

۲۸۳۷۵. **تا نیک‌بخت از آسیاب باز گردد و شوربخت از تنور.** (ترکمنی)

۲۸۳۷۶. **تا نیکو نیندیشی مگوی.** (افغانی)

۲۸۳۷۷. **تا وارد دهی شدی و دیدی همه پلک چیده هستند، تو هم پلک چیده شو.** (آذری)

۲۸۳۷۸. **تاوان، طوق لعنت است.** (سیرجانی)

۲۸۳۷۹. **تاوان قمار را سر سفره‌ی (میز) قمار می‌گیرند.** (تهرانی، کوچه)

۲۸۳۸۰. **تاوان قمار را، قمار می‌دهد.** (دهخدا، حییم)

۲۸۳۸۱. **تاوان مردن خر، کرایه‌ی‌اوست.** (دزفولی)

۲۸۳۸۲. **تاوان نصفه می‌رسد.** (دهخدا، شکورزاده)

۲۸۳۸۳. **تا وقتی آدمه که حرف نزده باشد.** (تهرانی)

۲۸۳۸۴. **تا وقتی پیرزن یک من آهن را بجود.** (قمی)

۲۸۳۸۵. **تا وقتی شرایط آماده‌است قاشق را بردار.** (ترکمنی)

۲۸۳۸۶. **تا وقتی که انسان خر است باید رنج کشید.** (افغانی)

۲۸۳۸۷. **تا وقتی که برخیزد، نُه خر می‌زاید.** (بیرجندی)

۲۸۳۸۸. **تا وقتی که چوپان نشسته، گوسفند دورتر می‌شود.** (آذری)

۲۸۳۸۹. **تا وقتی یابو جو می‌خواست، جو را برایش نبردی، حالا که یابو دارد می‌میرد جو را به ک.. او بریز.** (تایبادی)

۲۸۳۹۰. **تاول کف پا، سوز دل را می‌ریزد.** (شهربابکی)

۲۸۳۹۱. **تا ولگرد دنبال ولگردی بود، خواب آلود، خانه‌ای ساخت.** (ایلامی)

۲۸۳۹۲. **تا ولگرد دوری زد، خواب‌آلود ثروتی اندوخت.** (لکی)

۲۸۳۹۳. **تا ولگرد، ولگردی کرد، خواب‌آلود سر و سامانی پیدا کرد.** (ایلامی)

۲۸۳۹۴. **تا ویران نشود کار به سامان نرسد.** (کوچه)

۲۸۳۹۵. **تا ویران نکنی آباد نمی‌شود.** (افغانی)

۲۸۳۹۶. **تا هِچ گفتم کیسه‌ام پر شد، تا هُر گفتم کیسه‌ام پر شد.** (بختیاری)

۲۸۳۹۷. **تا هرجا که تیغ ببرد.** (کوچه)

۲۸۳۹۸. **تا هرچه جان در جسم باشد، دل امیدوار است.** (بختیاری)

۲۸۳۹۹. **تا هست چنین باشد و تا بود چنین بود.** (قاسم انوار: ۱۴۷)

۲۸۴۰۰. **تا هست سگ، کجا به هُماستخوان رسد؟** (صائب: ۱۹۶۳، تکمله)

۲۸۴۰۱. **تا هست فرصتم ادبِ خویش می‌کنم.** (عرفی: ۳۳۷)

۲۸۴۰۲. **تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم / روزی سراغِ وقتِ من آیی که نیستم.** (شهریار: ۱۶۹/۱، کوچه)

۲۸۴۰۳. **تا هستم به ریشت بستم (بسته‌ام).** (شکورزاده، دهخدا، حییم، عوام)

۲۸۴۰۴. **تا هستم و زنده‌ام نمی‌دهی جوی برشته / وقتی مردم می‌زنی سورنای جفته.** (لنجانی)

۲۸۴۰۵. **تا هستی از باغ درویش سیر نچین.** (مازندرانی)

۲۸۴۰۶. **تا هفت کوه و هفت دریا دور باشد.** (گیلکی)

۲۸۴۰۷. **تا همسایه‌ات را نشناسی منزل نساز.** (خوانساری)

۲۸۴۰۸. **تا همسایه‌ات سرش را تراشید، ریش خودت را تر کن.** (لری)

۲۸۴۰۹. **تا همسایه‌ام دیوانه است، حال خودم خوش‌تر است.** (لری)
۲۸۴۱۰. **تا همسایه حسود نباشد، باغ به دیوار احتیاج ندارد.** (همدانی)
۲۸۴۱۱. **تا هم فیها خالدون.** (دهخدا)
۲۸۴۱۲. **تا هم فیها خالدونش را گفت.** (امثال)
۲۸۴۱۳. **تا هُم فیها خالدون می‌رود.** (کرمانی)
۲۸۴۱۴. **تا هوشیار به فکر پل شه، دیوانه از او تیر* می‌شه.** (افغانی)
۲۸۴۱۵. **تا هوشیار پل بسازد، دیوانه به آب می‌زند.** (بیرجندی)
۲۸۴۱۶. **تا هیزم برجاست، آتش نمی‌میرد.** (بهمنیاری، شکورزاده، افغانی، عوام، کوچه)
۲۸۴۱۷. **تا یار (بخت) که را خواهد و میلش به که باشد؟** (دهخدا، افغانی، آگاه قاجار، امثال‌موزون، اصفهانی، بهمنیاری، تهرانی، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی)
۲۸۴۱۸. **تا یار که را خواهد، تا عشق که را شاید؟** (ملک‌الشعرای‌بهار؛ غزلیات)
۲۸۴۱۹. **تا یار که را خواهد و تا یار که دارد؟** (سلمان‌ساوجی: ۱۳۱)
۲۸۴۲۰. **تا یار یار است یارش باش، آزار که شد، خارش باش.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی)
۲۸۴۲۱. **تا یتیم نشوی قدر پدر و مادر ندانی.** (کرمانجی)
۲۸۴۲۲. **تا یک خم بشکند، چند تا خمچه می‌شکند.** (آذری)
۲۸۴۲۳. **تا یک سر چوب تو آتش نباشد، از آن سرش آب می‌چکد.** (تهرانی، کوچه)
۲۸۴۲۴. **تا یک گوسفند از گودال جست همه می‌جهند.** (عوام، شکورزاده)
۲۸۴۲۵. **تا یک مرتبه زمین نخورد، پیش پای خود را نگاه نخواهد کرد.** (هزاره‌ای)
۲۸۴۲۶. **تا یک مرغ سیاه نگیرد نمی‌گوید.** (تهرانی)
۲۸۴۲۷. **تا یکی از کرسی برنخیزد، دیگری بر آن ننشیند.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۲۹، تکمله)
۲۸۴۲۸. **تا یکی نمیرد، دیگری زنده نمی‌شود.** (آذری)
۲۸۴۲۹. **تب از پاها می‌آید.** (خوزستانی)
۲۸۴۳۰. **تب تند زود عرقش می‌آید (عرق می‌آورد).** (دهخدا، حییم، شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، عوام)
۲۸۴۳۱. **تب تو کدام است که مرگت باشد؟** (سمنانی)
۲۸۴۳۲. **تب خودش را به کسی نمی‌دهد.** (جیرفتی، سیرجانی)
۲۸۴۳۳. **تب خیلی گرم، عرقش زود در می‌آید.** (بهمنیاری)
۲۸۴۳۴. **تب دارد، مرگ ندارد.** (مازندرانی)
۲۸۴۳۵. **تب‌داری، حالیت نیست.** (کوچه)
۲۸۴۳۶. **تب داغ، زود عرق می‌کند.** (سیرجانی)
۲۸۴۳۷. **تبدیل ذائقه، مضایقه ندارد.** (خزینه)
۲۸۴۳۸. **تب را با سر کنتل*اندازه می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۲۸۴۳۹. **تبر او دسته ندارد.** (رامسری)
۲۸۴۴۰. **تبر بود از دسته افتاد.** (جیرفتی)
۲۸۴۴۱. **تبر به درخت زدند، گفت: «دسته‌اش از خودم است.»** (آذری)
۲۸۴۴۲. **تبر به گردنش کارگر نیست.** (لری، دامغانی)
۲۸۴۴۳. **تبر پشمین، کنده‌ی آهنین.** (افغانی)
۲۸۴۴۴. **تبر تاوان دارد، امّا شش لا.** (هزاره‌ای)
۲۸۴۴۵. **تبر خانه و شکر بیرون.** (سبزواری)
۲۸۴۴۶. **تبر داده و سوزن خریده است.** (شکورزاده)
۲۸۴۴۷. **تبردار مازندرانی هم گردنش را نمی‌تواند بزند.** (کوچه)
۲۸۴۴۸. **تبردار هم گردن او را نمی‌زند (نمی‌تواند بزند).** (عوام)
۲۸۴۴۹. **تبر دسته‌ی‌خودش را خودش می‌تراشد.** (دامغانی، مازندرانی)
۲۸۴۵۰. **تَبَر دسته‌ی خودش را نمی‌برد.** (کوچه)
۲۸۴۵۱. **تبر دم خود را نمی‌تراشد.** (کردی کلهری)
۲۸۴۵۲. **تبر را از ریشه نمی‌زنند.** (آذری)
۲۸۴۵۳. **تبر را به درزش می‌زند.** (افغانی)
۲۸۴۵۴. **تبر را گم کرده (داده) پیِ سوزن می‌گردد (می‌خرد).** (شکورزاده، دهخدا)
۲۸۴۵۵. **تبرش به در درز برابر شد.** (هزاره‌ای)
۲۸۴۵۶. **تبرش به سنگ خورد.** (ترکمنی)
۲۸۴۵۷. **تبرش دسته‌یافت.** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۸۴۵۸. **تبرش را تیز کردم.** (رامسری)
۲۸۴۵۹. **تبر شما را دسته هست؟** (گیلکی)
۲۸۴۶۰. **تبر که به طرف آسمان برود، کُنده‌استراحتی می‌کند.** (سیستانی)
۲۸۴۶۱. **تبر گردنش را نمی‌اندازد.** (لری، جیرفتی، خوانساری، دماوندی)
۲۸۴۶۲. **تبر مرد باید دسته داشته‌باشد.** (رامسری)
۲۸۴۶۳. **تبر مردم، زیر کنده‌اش از سنگ است.** (افغانی، تاجیکی)
۲۸۴۶۴. **تبر هنوز دسته‌ی‌خودش را پیدا نکرده.** (رامسری)
۲۸۴۶۵. **تبریزی را دم درت ببینی.** (مرندی)
۲۸۴۶۶. **تبری که خانه بسازد، در بیرون خانه می‌ماند.** (آذری)
۲۸۴۶۷. **تب سوزان، مرگ آسان.** (افغانی)
۲۸۴۶۸. **تب فقط صاحبش را می‌آزارد.** (خوزستانی)
۲۸۴۶۹. **تب کرد و مرد.** (تهرانی)

۲۸۴۷۰. **تب نکرد، شفا یافت.** (افغانی)
۲۸۴۷۱. **تب و لب.** (مازندرانی)
۲۸۴۷۲. **تبهکار، همه را مانند خود می‌داند.** (لری)
۲۸۴۷۳. **تبه گردد از بی‌شبانی رمه.** (فردوسی: ۱۰۷۷، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۲۸۴۷۴. **تب هم داشته‌باشد به کسی نمی‌دهد.** (عوام)
۲۸۴۷۵. **تپاله را ماند، نه بو دارد و نه دم.** (سمنانی)
۲۸۴۷۶. **تپاله روی تپاله است.** (مازندرانی)
۲۸۴۷۷. **تپاله‌ی گاو است نه بو (گند) دارد نه خاصیت (سو).** (حییم، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۲۸۴۷۸. **تپانچه سرخ دارد روی کارم.** (فرهادنامه)
۲۸۴۷۹. **تپانچه‌ی روزگار نخورده‌است.** (خزینه)
۲۸۴۸۰. **تپه‌ی پاک نگذاشته‌است.** (دهخدا)
۲۸۴۸۱. **تپّه‌ی (تل) نریده نگذاشته‌است.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۸۴۸۲. **تپیا تو ک..نت، لحاف روسرت.** (شیرازی)
۲۸۴۸۳. **تجارت، بی‌نفع و ضرر نمی‌شود.** (بهمنیاری)
۲۸۴۸۴. **تجربت، عقل مستفاد بود.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۱۴، دهخدا)
۲۸۴۸۵. **تجربه زاج و مازو نمی‌خواهد.** (نامه‌ی داستان)
۲۸۴۸۶. **تجربه‌کار، حکیم است.** (بهمنیاری)
۲۸۴۸۷. **تجربه، مجرب را موجب پشیمانی است.** (اخگر، امثال‌موزون)
۲۸۴۸۸. **تجرّد، پادشاهی است.** (آذری)
۲۸۴۸۹. **تجمل امروز احتیاج فرداست.** (دهخدا)
۲۸۴۹۰. **تحت‌الحنک، افسار و قلمدانش قشو شد.** (بهمنیاری)
۲۸۴۹۱. **تحصیل حاصل است و حدیث مکرر.** (افغانی)
۲۸۴۹۲. **تحصیل حاصل محال است.** (تکمله، حییم، دهخدا، عوام)
۲۸۴۹۳. **تحصیل راستی را هیچ نباید مگر غرضی راست.** (ژیل بلاس: ۴۰۳، تکمله)
۲۸۴۹۴. **تحصیل کامِ دل به تکاپوی خوش‌تر است.** (سعدی: ۴۳۷، شکورزاده)
۲۸۴۹۵. **تحفه به هند می‌برد.** (تهرانی)
۲۸۴۹۶. **تحفه و هدیه را رد نکنند.** (آذری)
۲۸۴۹۷. **تحفه‌ی‌چوپان، مورچالیق* است.** (آذری)
۲۸۴۹۸. **تحفه‌ی‌شاهچراغ.** (سیرجانی)
۲۸۴۹۹. **تحفه‌ی شاه خراسان است.** (کرمانی)
۲۸۵۰۰. **تحفه‌ی مور پای ملخ است.** (بهمنیاری)
۲۸۵۰۱. **تحفه‌ی‌نطنز است.** (کرمانی، سیرجانی، دامغانی)
۲۸۵۰۲. **تحفه‌ی‌همسایه، آدم را با یک نان به جلو می‌اندازد و با یک نان به عقب.** (شاهین‌دژی)
۲۸۵۰۳. **تحمّل چو زهرت نماید نخست.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲۴)
۲۸۵۰۴. **تحمّلِ داغ مرده آسان‌تر از تحمّلِ داغ زنده‌است.** (قشقایی)
۲۸۵۰۵. **تحمّل درویشی بهتر از تحمّل بذل از ناکسان است.** (دهخدا)
۲۸۵۰۶. **تحمل کند هر که را عقل هست/ نه عقلی که خشمش کند زیردست.** (سعدی؛ بوستان:۵۱)
۲۸۵۰۷. **تحمّل کن، نرم هم خرد کن مانند آسیاب.** (بختیاری)
۲۸۵۰۸. **تحمّل لگد قاطر برای انسان آسان‌تر از تحمّلِ لگد خر شَل است.** (مازندرانی)
۲۸۵۰۹. **تحمّلِ نشستن پشه روی صورتش را ندارد.** (بویراحمدی)
۲۸۵۱۰. **تخت است یا تابوت؟** (هزاره‌ای)
۲۸۵۱۱. **تخت به سلیمان نماند، گنج به قارون.** (افغانی، تاجیکی، هزاره‌ای)
۲۸۵۱۲. **تخت، تختِ اوّل است، بخت، بختِ اوّل.** (لری)
۲۸۵۱۳. **تخت خورشید اگر نَه تیغ زند/بر سر چارم آسمان ننهند.** (مجیر بیلقانی؛ دیوان:۳۰۸)
۲۸۵۱۴. **تخت را من می‌دهم بخت را خدا بدهد.** (افغانی)
۲۸۵۱۵. **تخت سیاه، بخت سیاه.** (سیرجانی)
۲۸۵۱۶. **تختِ کفشش هم نباید تَر بشود.** (کوچه)
۲۸۵۱۷. **تختِ مردان ز عزّت است و سکون.** (اوحدی: ۶۲۳)
۲۸۵۱۸. **تخته از زیر پایش کشیده‌شد.** (کرمانی، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۲۸۵۱۹. **تخته‌اش روی آب افتاده.** (نامه‌ی داستان)
۲۸۵۲۰. **تخته‌ام که از بام افتاد، آوازه‌ام به کرمان افتاد.** (آمره‌ای)
۲۸۵۲۱. **تخته بر سر استاد زده.** (صائب: ۲۰۲۶، سلیم تهرانی: ۲۵۵، تکمله، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، مثمر)
۲۸۵۲۲. **تخته‌بندش کرده‌اند.** (نامه‌ی داستان)
۲۸۵۲۳. **تخته به تخته راست آید، نجّار (دستگیره) پشت در ماند.** (افغانی)
۲۸۵۲۴. **تخته شلنگ می‌زند.** (نامه‌ی داستان)
۲۸۵۲۵. **تخته که (اگر) به تخته جور آید، حاجت به نجّار نیست.** (هزاره‌ای)
۲۸۵۲۶. **تخته‌ی تخت یا تخته‌ی تابوت؟** (خزینه)
۲۸۵۲۷. **تخته‌ی‌مشق اطبّا شده‌است.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۸۵۲۸. **تخته‌ی‌میخ‌کوب نشده را باد می‌برد.** (آذری)
۲۸۵۲۹. **تخم آن در دریا افتاده.** (سرخه‌ای)
۲۸۵۳۰. **تخم آن‌را ملخ خورده.** (عوام)
۲۸۵۳۱. **تخم از تخم، بادنجان از نشایش ارث می‌برد.** (مازندرانی)
۲۸۵۳۲. **تخم از خرمن جدا نمی‌شود (بیرون نمی‌رود).** (گرگانی، نهبندانی)

۲۸۵۳۳. **تخم اسب آبی است یا سگ آبی؟** (نامه‌ی داستان)
۲۸۵۳۴. **تخم اگر جو بود جو آرد بار / بچّه‌ی سنجاب زاید از سنجاب.** (ناصرخسرو: ۲۹، فرهنگ‌نامه، امثال‌موزون)
۲۸۵۳۵. **تخم بادنجان را بکاری، همان بادنجان بیرون می‌آید.** (زواره‌ای، اصفهانی)
۲۸۵۳۶. **تخم بپاش، تا تخم برداری.** (آذری)
۲۸۵۳۷. **تخم بخوری هر روز، مرغ بخوری یک روز.** (افغانی)
۲۸۵۳۸. **تخمِ بد در زمین شوره چه سود؟** (اوحدی: ۵۳۱)
۲۸۵۳۹. **تخم بد در زمین نیک چه سود؟** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۴۸۳، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۲۸۵۴۰. **تخم بدی مکار که همان برگ و بر دهد.** (ابن‌یمین)
۲۸۵۴۱. **تخم بردار و به زمین برو اگر سبز نشود، نزد من بیا.** (ترکمنی)
۲۸۵۴۲. **تخم بفروشد، زرده ندارد.** (نامه‌ی داستان)
۲۸۵۴۳. **تخم به تخم می‌رود، بادنجان به نشایش.** (مازندرانی)
۲۸۵۴۴. **تخم به تخم می‌نشیند (می‌رود)، شلغم به ریشه‌اش.** (تنکابنی، گیلکی)
۲۸۵۴۵. **تخم بی‌آب حاصلش آه است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۸۵۴۶. **تخمِ بیداد، بد سرانجام است.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۵۷)
۲۸۵۴۷. **تخم بی‌مغز، بس ثمر ندهد.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۱، امثال‌موزون)
۲۸۵۴۸. **تخم پیری است، اگر نازپرورده‌اش کنی عیب نیست.** (خوزستانی)
۲۸۵۴۹. **تخم تا شیر، صحبت اثر دارد.** (افغانی)
۲۸۵۵۰. **تخم تخم پدر است، مادر رهگذر است.** (لری)
۲۸۵۵۱. **تخم جای دیگر نهی، قرقر این‌جا کنی؟** (هزاره‌ای)
۲۸۵۵۲. **تخم چشمش سفید است.** (سمنانی)
۲۸۵۵۳. **تخم چُمه‌ی*خود را خورد.** (رامسری)
۲۸۵۵۴. **تخم چون در شوره‌کاری، ضایع و بی‌بر شود.** (عنصری، دهخدا)
۲۸۵۵۵. **تخم چون نیک بود نیک پدید آید بر.** (فرخی: ۱۲۱، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۲۸۵۵۶. **تخم چهارشنبه است.** (آذری)
۲۸۵۵۷. **تخم خر است.** (نامه‌ی داستان)
۲۸۵۵۸. **تخم خر وارونه افتاده.** (نامه‌ی داستان)
۲۸۵۵۹. **تخم خیار تلخ است.** (هندیجانی، خوزستان)
۲۸۵۶۰. **تخم در خارا میفشان، خشت بر دریا مزن.** (قاآنی: ۴۹۷)
۲۸۵۶۱. **تخم درشت، مال مرغ ک..ن گشاد است.** (تهرانی)
۲۸۵۶۲. **تخم در شکم ماکیان، روغن به کوه ارغوان، ما در این‌جا خاگینه می‌پزیم.** (افغانی)
۲۸۵۶۳. **تخم دزد، شتر دزد می‌شود.** (تاجیکی، کوچه)
۲۸۵۶۴. **تخم دزدک، شتر دزدک.** (هراتی)
۲۸۵۶۵. **تخم دستش بدهی زرده ندارد.** (عوام)
۲۸۵۶۶. **تخم دلدل است.** (نامه‌ی‌داستان، سبزواری)
۲۸۵۶۷. **تخم دو زرده‌ای روی خایه را گرفته.** (بختیاری)
۲۸۵۶۸. **تخم دو زرده می‌کند؟** (حییم، دهخدا)
۲۸۵۶۹. **تخم را به دندان زده‌است.** (کرمانشاهی)
۲۸۵۷۰. **تخم را خوک خورده، خزانه که هست.** (مازندرانی)
۲۸۵۷۱. **تخم را یک عمر حمّالی می‌کنند برای چنین وقت‌هایی.** (تهرانی)
۲۸۵۷۲. **تخمِ زن در جهان پراکنده.** (سعدی، بهمنیاری)
۲۸۵۷۳. **تخم سرخ گذاشته.** (طبسی)
۲۸۵۷۴. **تخمش برعکس افتاده.** (آذری)
۲۸۵۷۵. **تخمش جای دیگر، قدقدش این‌جا.** (سیرجانی، سمنانی، شهربابکی)
۲۸۵۷۶. **تخمش را جای دیگر گذاشته، قدقدش (وقت قتاسش) مال ماست.** (فرهنگ‌نامه، کرمانی)
۲۸۵۷۷. **تخمش را ملخ خورده.** (هزاره‌ای، دماوندی، سیرجانی)
۲۸۵۷۸. **تخمش را می‌کشند (می‌فشارند).** (نامه‌ی‌داستان)
۲۸۵۷۹. **تخمشم باد کرده‌بود، یک ذرع کفن زیادتر می‌خواست.** (تهرانی)
۲۸۵۸۰. **تخم شِوید، ارزان می‌شود.** (گیلکی)
۲۸۵۸۱. **تخم ضایع شود آن‌جا که زمین قابل نیست.** (امثال‌موزون)
۲۸۵۸۲. **تخم علف هرز در باران است.** (تایبادی)
۲۸۵۸۳. **تخم علم را باید در دل پاک پاشید.** (اقبال لاهوری، شکورزاده)
۲۸۵۸۴. **تخم قابل در زمین پاک گوهر می‌شود.** (صائب: ۳۱۴۵، تکمله)
۲۸۵۸۵. **تخم کاشته را هم در نیاورد.** (لری)
۲۸۵۸۶. **تخمک‌خوری هر روز، مرغک‌خوری یک روز.** (تاجیکی)
۲۸۵۸۷. **تخم کشک و شنبلیله‌اند.** (سمنانی)
۲۸۵۸۸. **تخمک هم از کرتک (باغچه) است.** (بیرجندی)
۲۸۵۸۹. **تخم گاو می‌طلبد.** (هزاره‌ای)
۲۸۵۹۰. **تخم گذاشت، زردی نداشت.** (گیلکی)
۲۸۵۹۱. **تخم گرمک که به زمین آمد، به فکر زمستانت باش.** (کرمانی)
۲۸۵۹۲. **تخم گشنیز در ظرف است.** (مازندرانی)
۲۸۵۹۳. **تخم گنجشک خوردی؟** (گیلکی)
۲۸۵۹۴. **تخم لق به (در) دهانش شکسته.** (نامه‌ی‌داستان، شیرازی، عوام)

۲۸۵۹۵. **تخم لق به دهان بچه مگذار.** (جروق فارس)
۲۸۵۹۶. **تخم محنت هر که کارد رنج دل بار آورد.** (بهمنیاری، افغانی)
۲۸۵۹۷. **تخم مرد و نامرد را جدا نکاشتند.** (زرقانی)
۲۸۵۹۸. **تخم‌مرغ از او بخری زرده ندارد.** (کوچه)
۲۸۵۹۹. **تخم مرغ امروز از جوجه‌ی فردا بهتر است.** (کردی، آذری، خوزستانی)
۲۸۶۰۰. **تخم‌مرغ او را به دندان زده‌ام.** (آذری)
۲۸۶۰۱. **تخم‌مرغ به آدم می‌دهد، زرده ندارد.** (گلپایگانی)
۲۸۶۰۲. **تخم‌مرغ به چانه می‌بندد.** (تهرانی)
۲۸۶۰۳. **تخم‌مرغ پخته را برای شب عید نگه می‌دارد.** (مازندرانی)
۲۸۶۰۴. **تخم مرغ خام در دهانش شکسته‌اند.** (قشقایی)
۲۸۶۰۵. **تخم‌مرغ خریدیم شصت تا یک پول، زن طلاق ندادیم.** (کوچه، شکورزاده)
۲۸۶۰۶. **تخم‌مرغ خوردیم صد تا یک قاز، زن طلاق ندادیم.** (کوچه)
۲۸۶۰۷. **تخم مرغ در تخمدان، برّه در آغل.** (بختیاری)
۲۸۶۰۸. **تخم مرغ درشت، مال تخمدان گشاد است.** (شکورزاده)
۲۸۶۰۹. **تخم‌مرغ در ک..ن مرغ، مرغ در شهر هرات، تو برای خودت نیمرو درست می‌کنی؟** (تایبادی)
۲۸۶۱۰. **تخم‌مرغ دزد (آخرش) شتر دزد می‌شود.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، تهرانی)
۲۸۶۱۱. **تخم‌مرغ دزد، مناره دزد می‌شود.** (سرخه‌ای)
۲۸۶۱۲. **تخم مرغ دوزرده‌است.** (عوام)
۲۸۶۱۳. **تخم‌مرغ را اندازه‌گیری می‌کند.** (رامسری)
۲۸۶۱۴. **تخم‌مرغ را برای دیگری می‌کنی قدقدش را برای ما می‌زنی؟** (گیلکی)
۲۸۶۱۵. **تخم مرغ را زیر مرغ می‌نهند، تخم غاز را هم زیر غاز.** (گیلکی)
۲۸۶۱۶. **تخم‌مرغ را شب عید رنگ می‌کنند.** (رامسری)
۲۸۶۱۷. **تخم‌مرغ را صبح خودت بخور، ظهر بده به رفیقت، شب بده به دشمنت.** (اصفهانی)
۲۸۶۱۸. **تخم‌مرغ را گره بزن یا به نفهم حرف حالی کن.** (آذری)
۲۸۶۱۹. **تخم مرغ رنگ کرده، برای روز اوّل عید خوبست (به دست می‌گیرند).** (کلاردشتی، بابلی)
۲۸۶۲۰. **تخم مرغ سرخ روز سال نو درخشش دارد.** (کندلوسی)
۲۸۶۲۱. **تخم مرغ سفید از آن مرغ سیاه است.** (مازندرانی)
۲۸۶۲۲. **تخم مرغش زرده ندارد.** (دهخدا، حییم، سمنانی، عوام، نهاوندی، آذری)
۲۸۶۲۳. **تخم مرغ شکسته داخل قطار شتر نیست.** (لری)
۲۸۶۲۴. **تخم‌مرغ شکسته، هم داخل ردیف شترهاست.** (نهاوندی)
۲۸۶۲۵. **تخم‌مرغ کن به دیوار بزن.** (تهرانی، هزاره‌ای)
۲۸۶۲۶. **تخم‌مرغ که در آخور عیب کند یا بچّه برداشته یا ننه‌ی‌بچّه.** (لنجانی)
۲۸۶۲۷. **تخم مرغ کی ستون داشت که رف داشته‌باشد؟** (سمنانی)
۲۸۶۲۸. **تخم مرغ گُنده مال مرغی است که ک..ش گشاد است.** (شکورزاده)
۲۸۶۲۹. **تخم مرغ لق دهانش نشکن.** (الیکایی، کرمانی، دماوندی)
۲۸۶۳۰. **تخم مرغ می‌خرد یک ریال، رنگ می‌کند می‌فروشد ده شاهی.** (آمره‌ای)
۲۸۶۳۱. **تخم‌مرغ می‌فروشد[از او بخری] زرده ندارد.** (تهرانی)
۲۸۶۳۲. **تخم مرغ نارس در دهانش شکسته‌شد.** (آمره‌ای)
۲۸۶۳۳. **تخم مرغ نمی‌کنی، چرا رَمه را می‌خوری؟** (بروجردی)
۲۸۶۳۴. **تخم‌مرغ نیاورده، سراغ خاگینه می‌گیرد.** (تهرانی، کوچه)
۲۸۶۳۵. **تخم‌مرغ‌ها جای دگر، سر و صداها پیش من.** (سیستانی)
۲۸۶۳۶. **تخم‌مرغ‌هایی شمرده در انبانی بسته.** (خوزستانی)
۲۸۶۳۷. **تخم‌مرغی در دست یتیم.** (خوزستانی)
۲۸۶۳۸. **تخم مشروطه‌ی‌مستبد، که از این بهتر نمی‌شود.** (تهرانی)
۲۸۶۳۹. **تخم ملخ کُرک*، و تخم آن‌ها مشک درک*.** (شوشتری)
۲۸۶۴۰. **تخم نردبان چرخ چاه می‌افتد.** (بروجردی)
۲۸۶۴۱. **تخم نطنز.** (سبزواری)
۲۸۶۴۲. **تخم نکاشته درو می‌کند.** (بهمنیاری)
۲۸۶۴۳. **تخم نکرد روزی (وقتی، حالا) هم که کرد در کاهدان.** (حییم، کوچه، دهخدا، سیرجانی، بیرجندی، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۸۶۴۴. **تخم نکرده که هیچی، فال خود را هم خورده (قورت داده).** (آذری)
۲۸۶۴۵. **تخم نکردی حالا هم کردی، روی کاسه کردی.** (نجف‌آبادی)
۲۸۶۴۶. **تخم نکرد یکی هم که کرد زرده نداشت.** (رامسری)
۲۸۶۴۷. **تخم نگذاشت، خاگینه را هم خورد.** (آذری)
۲۸۶۴۸. **تخم نمی‌گذارد وقتی هم می‌گذارد در کاهدان می‌گذارد.** (عوام)

۲۸۶۴۹. **تخم و ترکه‌اش هم به خودش رفته.** (تهرانی)
۲۸۶۵۰. **تخم‌های بلبل همه بلبل از آب درنمی‌آیند.** (سوادکوهی)
۲۸۶۵۱. **تخمه بو می‌دهد.** (عوام)
۲۸۶۵۲. **تخمه تلخ است.** (نامه‌ی داستان)
۲۸۶۵۳. **تخمه شکستن (تخمه خربزه، تخم خیار)، زن (ها) را بی‌شوهر می‌کند (از شوهر باز می‌کند).** (کوچه، تهرانی، دلیجانی، فرهنگ‌نامه، کرمانی)
۲۸۶۵۴. **تخم، هیچ‌وقت دور از خرمن نمی‌افتد.** (کوچه)
۲۸۶۵۵. **تخم از خرمن دور نیست.** (سیستانی)
۲۸۶۵۶. **تخمی است که نصف شده.** (خوزستانی)
۲۸۶۵۷. **تخمی بگذار که زرده داشته‌باشد.** (گیلکی)
۲۸۶۵۸. **تخمی کزو بری نرسد کاشتن چه سود؟** (حسن دهلوی: ۱۷۴، تکمله)
۲۸۶۵۹. **تخمی که بدون بردن نام خدا (بسم‌الله) کاشته‌شود کج و معوج می‌روید.** (آذری)
۲۸۶۶۰. **تخمی که به جوجه تبدیل می‌شود از ظاهرش پیداست.** (قشقایی، آذری)
۲۸۶۶۱. **تخمی که کاشته به اندازه‌ی دانه‌هایی است که برایش مانده.** (شوشتری)
۲۸۶۶۲. **تخمی که هرگز نروید مکار.** (فردوسی: ۱۴۵۰، دهخدا)
۲۸۶۶۳. **تدبیر از پیر، جنگ از جوان.** (دهخدا، حییم، عوام، کوچه، شکورزاده)
۲۸۶۶۴. **تدبیر انسانی دگر و تقدیر آسمانی دگر است.** (شکورزاده)
۲۸۶۶۵. **تدبیر تو چیست؟ ترک تدبیر.** (سعدی؛ کلیات: ۵۲۲، بهمنیاری)
۲۸۶۶۶. **تدبیر جز بازیچه‌ی تقدیر نیست.** (سنایی؛ دیوان: ۹۳)
۲۸۶۶۷. **تدبیر دگر باشد و تقدیر دگر.** (شکورزاده)
۲۸۶۶۸. **تدبیر شب، مانند خواب کمتر به روز می‌رسد.** (کردی)
۲۸۶۶۹. **تدبیر صواب از دل خوش باید جست.** (سعدی؛ کلیات: ۷۱۶، دهخدا)
۲۸۶۷۰. **تدبیر کند بنده، تقدیر کند خنده.** (کوچه، شکورزاده، افغانی)
۲۸۶۷۱. **تدبیر کند بنده و تقدیر نداند.** (دیوان شمس؛ غزل: ۶۴۷، شکورزاده)
۲۸۶۷۲. **تدبیر محال است به تقدیر برآید.** (صائب: ۲۱۳۰، تکمله)
۲۸۶۷۳. **تذروگیر (قرقاول) داس به دست می‌افتد.** (مازندرانی)
۲۸۶۷۴. **ترازو از صاحب خود هم حساب نمی‌برد.** (ابهری)
۲۸۶۷۵. **ترازو باید سلام داشته‌باشد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۸۶۷۶. **ترازو خسیس است که هر سو زیادت یافت سر فرود آرد.** (خزینه)
۲۸۶۷۷. **ترازو دو سر دارد.** (شکورزاده، افغانی، مثمر)
۲۸۶۷۸. **ترازو را به خرمن‌کش نیارید / طلبکاران به دورم چونه کرده.** (سیرجانی)
۲۸۶۷۹. **ترازو را به دو سر می‌جنباند.** (افغانی)
۲۸۶۸۰. **ترازو شرم نمی‌کند.** (شوشتری)
۲۸۶۸۱. **ترازوی تُرکی شده، از آن سر هم پارسنگ برمی‌دارد.** (شکورزاده، عوام)
۲۸۶۸۲. **ترازوی راست نهاده بگشت.** (تاریخ بیهقی: ۱۵۴)
۲۸۶۸۳. **ترازوی زُهره از گرانی ستارگان نشکند.** (خزینه، افغانی)
۲۸۶۸۴. **ترازویش را زمین می‌زند.** (هزاره‌ای)
۲۸۶۸۵. **ترازوی قیامت را سنگ کم نیست (ندارد).** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۲۸۶۸۶. **ترازوی هردو سر قافست.** (نامه‌ی داستان)
۲۸۶۸۷. **ترازوی هردو سر قلب است.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، افغانی)
۲۸۶۸۸. **تراشه‌ی نی زیر ناخنش نمی‌رود.** (زرقانی)
۲۸۶۸۹. **ترانه رفیق آدم است.** (گنبدکاووسی)
۲۸۶۹۰. **ترانه‌ی اَرنی، لن ترانی آرد باز.** (حکیم شفایی اصفهانی: ۵۴۸، تکمله)
۲۸۶۹۱. **ترب پرورش یافته‌ی تخم خود و بادنجان به بوته‌ی نشاست.** (مازندرانی)
۲۸۶۹۲. **تَرَب* پنج و نان (فطیر) چهار، من حیرانم به (در) این کار.** (هزاره‌ای، طبسی)
۲۸۶۹۳. **تَر بُر و سَر بُر هیچی نمی شه.** (شهربابکی)
۲۸۶۹۴. **تربزه خود را به پالیز چه کار؟** (دهخدا)
۲۸۶۹۵. **ترب سر بازار شیرین‌تر است.** (رامسری)
۲۸۶۹۶. **ترب (شلغم) هم قاطی مرکّبات شده (اند).** (کوچه)
۲۸۶۹۷. **تر بعد از طهارت؟** (نامه‌ی داستان)
۲۸۶۹۸. **ترب کاشت قاتق نانش شود، قاتل جانش شد.** (عوام)
۲۸۶۹۹. **ترب می‌خورد آروغ قیمه می‌زند.** (گیلکی)
۲۸۷۰۰. **تُرب ندارد (نداشت) بخورد آروغِ قیمه می‌زند.** (شکورزاده، کوچه، گیلکی)
۲۸۷۰۱. **ترب نداشت بخورد، صدایش را سرش کشیده‌بود من قیمه می‌خواهم.** (گیلکی)
۲۸۷۰۲. **ترب و شلغم در جالیز می‌کارد.** (دهخدا)
۲۸۷۰۳. **تَرب‌ها به ته جوال است.** (هراتی)
۲۸۷۰۴. **ترب هرچه تنگ‌تر، بناه‌اش بهتر.** (آملی)
۲۸۷۰۵. **ترب هم جزء مرکبات شده.** (دهخدا، حییم، عوام، بهمنیاری، شکورزاده، نهاوندی)

۲۸۷۰۶. **تربیت از بچه عزیزتر است.** (بهمنیاری)
۲۸۷۰۷. **تربیت سگ از کوچکی باید داد.** (کرمانجی)
۲۸۷۰۸. **تربیت شده‌ی غذای (برنج) بی‌روغن است.** (خوزستانی)
۲۸۷۰۹. **تربیت‌شده‌ی مادر به کار مادر می‌خورد و تربیت‌شده‌ی مادرشوهر به کار مادر شوهر.** (مازندرانی)
۲۸۷۱۰. **تربیت فرزند با مادر است.** (بختیاری)
۲۸۷۱۱. **تربیت‌کننده‌ی‌آدم پیر در بغداد است.** (مازندرانی)
۲۸۷۱۲. **تربیت نااهل را چون گردکان* بر گنبد است.** (سعدی؛ گلستان: ۸۴ هبله‌رودی، عوام، کوچه، شکورزاده، بهمنیاری، افغانی، تهرانی)
۲۸۷۱۳. **تربیت یکسان است ولیکن استعداد مختلف.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۷، دهخدا، تاجیکی)
۲۸۷۱۴. **تربیزه مایه‌ی گوزه.** (شیرازی)
۲۸۷۱۵. **ترتیزک کاشتم قاتق (خورشت) نانم بشود، قاتل (آفت) جانم شد.** (شکورزاده، کوچه، عوام، شیرازی، حییم، الیکایی، آشتیانی)
۲۸۷۱۶. **ترجمان دلست نطق و زبان.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۱۲، دهخدا)
۲۸۷۱۷. **ترجمان گریه‌ی‌طفلان به غیر از دایه نیست.** (سالک‌قزوینی: ۸۸ تکمله)
۲۸۷۱۸. **ترحم بر پلنگ تیزدندان / ستمکاری بُود بر گوسفندان.** (سعدی؛ بوستان: ۱۷۹، بهمنیاری، عوام، قشقایی، افغانی، کوچه)
۲۸۷۱۹. **ترخان شده‌است.** (هبله‌رودی)
۲۸۷۲۰. **ترخینه بسم‌الله ندارد.** (ایلامی)
۲۸۷۲۱. **ترخینه‌ی*بی‌طعم، در برابرت پا نشدم.** (کردی)
۲۸۷۲۲. **تر را در تری درست کن، پیر را با هرچه که می‌خواهی.** (لری)
۲۸۷۲۳. **ترسِ از بلا بدتر از خود بلاست.** (کوچه، شکورزاده)
۲۸۷۲۴. **ترس از بهشت آمده.** (بهمنیاری، کوچه)
۲۸۷۲۵. **ترس از عقل است.** (بهمنیاری، بیرجندی)
۲۸۷۲۶. **ترس از عقله، صبر از جبر.** (بیرجندی)
۲۸۷۲۷. **ترسان بود مرد کوتاه بین.** (دهخدا)
۲۸۷۲۸. **ترسان دل را چه پَری چه عفریت.** (خزینه)
۲۸۷۲۹. **ترساندن اطفال، ز مهر است نه کین.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۷۱۲)
۲۸۷۳۰. **ترس باشد برادر مردن.** (اخگر، امثال‌موزون، شکورزاده)
۲۸۷۳۱. **ترس برادر مرگ است.** (بهمنیاری، تاجیکی، افغانی، تهرانی، حییم، عوام، کوچه، بیرجندی، ایلامی)
۲۸۷۳۲. **ترس برادر هول است.** (بیرجندی، تایبادی)
۲۸۷۳۳. **ترس برای بچه‌ی آدم نعمتی است.** (بهمنیاری)
۲۸۷۳۴. **ترس بلای جان است.** (تاجیکی، سنگسری)
۲۸۷۳۵. **ترس بلای سر است.** (ترکمنی)
۲۸۷۳۶. **ترس توی آستین نیست که دور بریزند.** (فرهنگ‌نامه)
۲۸۷۳۷. **ترسِ سگ جلویی از سگ دنبالیه که می‌دود.** (جیرفتی)
۲۸۷۳۸. **ترس شیر، از مورچه است.** (آذری)
۲۸۷۳۹. **ترس گرگم در شکم است.** (کردی)
۲۸۷۴۰. **ترسم آزرده شوی ورنه سخن بسیار است.** (سعدی، شکورزاده، فرهنگ‌نامه، کوچه)
۲۸۷۴۱. **ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست.** (حافظ: ۳۴)
۲۸۷۴۲. **ترسم که چو بیدار شوی، روز بُود.** (تاریخ گزیده، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۲۸۷۴۳. **ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود / تسبیح شیخ و خرقه‌ی‌رند شرابخوار.** (حافظ: ۱۶۷، بهمنیاری)
۲۸۷۴۴. **ترسم که سر به باد دهی در ره زبان.** (فرهنگ‌نامه)
۲۸۷۴۵. **ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی / کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است.** (سعدی؛ گلستان: ۸۸ بهمنیاری، عوام، افغانی، کوچه)
۲۸۷۴۶. **ترس نباشد، ایمان نباشد.** (آملی)
۲۸۷۴۷. **ترسنده (ترسو) را چه پری چه عفریت؟** (دهخدا)
۲۸۷۴۸. **ترسنده (ترسو) هرگز به مراد خود نمی‌رسد.** (فرهنگ‌نامه، کوچه، شکورزاده، افغانی، بهمنیاری، عوام)
۲۸۷۴۹. **ترسنده همواره تندرست باشد.** (دهخدا، شکورزاده، فرهنگ‌نامه، کوچه)
۲۸۷۵۰. **ترسو از یک یخ هم می‌ترسد.** (بختیاری)
۲۸۷۵۱. **ترسو اوّل از همه مشت خود را بلند می‌کند.** (افغانی)
۲۸۷۵۲. **ترسو باش و تندرست.** (نهاوندی)
۲۸۷۵۳. **ترسو خودکشی می‌کند، شجاع زندگی.** (کرمانی)
۲۸۷۵۴. **ترسو را از پیش خود برانی، دلاور می‌شود.** (ترکمنی)
۲۸۷۵۵. **ترسو را چه بزنی چه بترسانی.** (کوچه)
۲۸۷۵۶. **ترسو معامله‌گر نمی‌شود.** (سبزواری)
۲۸۷۵۷. **ترسو هرگز به مراد نمی‌رسد.** (عوام)
۲۸۷۵۸. **ترسو همه چیز را دو تا می‌بیند.** (ترکمنی)
۲۸۷۵۹. **ترسو همیشه سالم است.** (تهرانی، کوچه)
۲۸۷۶۰. **ترسیده چشم دارد.** (گیلکی)
۲۸۷۶۱. **ترش است، مثل سماق.** (گیلکی)
۲۸۷۶۲. **ترش بالا (آبکش) به آفتابه می‌گوید: «دوکت (کتو)*داری.»** (بافقی، سیرجانی)
۲۸۷۶۳. **ترش باله به اسم می‌گوید نُه سوراخی.** (شیرازی)

۲۸۷۶۴. **ترش‌باله (صافی) بـه کفگیـر مـی‌گویـد بـرو نُـه سوراخی.** (شیرازی)
۲۸۷۶۵. **ترش بود پـس هفتـاد شـرک، اسـتغفار.** (مختـاری، امثال‌موزون، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)
۲۸۷۶۶. **تُرش تُرش، بچّه‌ای دارم بهانه می‌گیـره، مهمـونی دارم عجلـه داره، شـوهری دارم نـق مـی‌زنـه.** (جیرفتی)
۲۸۷۶۷. **ترش را زیر می‌چیند، شیرین را رو.** (گیلکی)
۲۸۷۶۸. **تَرش کردی بدتِرش کردی، شب کـلاه قرمـز بـر سرش کردی.** (تهرانی)
۲۸۷۶۹. **ترشی‌پالا (ترش بالا، صافی) به آفتابه می‌گوید: دو (تا) سوراخه (سوراخ داری).** (یزدی، بهمنیاری)
۲۸۷۷۰. **ترشی نخورده زکام شده‌ایم.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۸۷۷۱. **ترشی نخوری یه چیزی می‌شی.** (تهرانی)
۲۸۷۷۲. **تُرعلی را گرگ برد، همه‌ی‌درها را بستند.** (اهری)
۲۸۷۷۳. **تِرقو* خورده، پَرقو آورده.** (شهربابکی)
۲۸۷۷۴. **ترقه جلوی پای توپچی می‌اندازد.** (شیرازی)
۲۸۷۷۵. **ترقی بی‌جا باعث جوان‌مرگـی اسـت.** (بهمنیـاری، کوچه)
۲۸۷۷۶. **ترقی در تنزّل می‌توان کرد.** (طالب‌آملی: ۴۶۷)
۲۸۷۷۷. **ترقّی گربه (شغال) شبیه گربه است.** (گیلکی)
۲۸۷۷۸. **ترقّی می‌کنند مردم به بالا / من از بـالا بـه پـایین می‌ترقم.** (کوچه)
۲۸۷۷۹. **ترقّـی همـه، در پـی تنزّلـی دارد.** (صـائب: ۱۸۰۶، تکمله)
۲۸۷۸۰. **تُرک آن‌چه خود آورده نمی‌خورد.** (تالشی)
۲۸۷۸۱. **تَرک احسان از بزرگان است احسان دگر.** (صائب: ۵۸۸، امثال‌موزون)
۲۸۷۸۲. **تُرک از ترکی افتاد از قلتـی ملتـی* کـه نیفتـاد؟** (رامسری)
۲۸۷۸۳. **تُـرک از ده مـی‌رفـت، آخـور بـرای اسـبش می‌ساخت.** (کوچه، بهمنیاری)
۲۸۷۸۴. **ترک جان اندر ره جانان نخستین منزل اسـت.** (نادری کازرونی، شکورزاده)
۲۸۷۸۵. **تُرک چه می‌داند انگور عسکری چیست؟** (لری)
۲۸۷۸۶. **تُرک داره ترکی می‌گه، تو نان خود چِش گیـر کن*.** (یزدی)
۲۸۷۸۷. **تَرک دنیا به مردم آموزند / خویشتن سـیم و غلّـه اندوزند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۳، شکورزاده)
۲۸۷۸۸. **تَـرکِ دوسـتانِ مهربـان از دوسـت چـون آیـد؟** (امیرخسرو؛ دیوان: ۱۳۲)
۲۸۷۸۹. **تُرک را اسـب از پـا درآورد و تـات را گوشـت.** (آذری)
۲۸۷۹۰. **تر کردیم، بدتر شد.** (یزدی)
۲۸۷۹۱. **ترک سر کن تا درد سر نبینی.** (سیرجانی)
۲۸۷۹۲. **ترک سر می‌کنم لیکن ترک دردسـر نمـی‌کـنم.** (گیلکی)
۲۸۷۹۳. **تَرک شادی به نقد حال مکن.** (ابن‌یمین: ۴۷۸)
۲۸۷۹۴. **تَرکِ شکم گیر که بـار از وی اسـت.** (امیـرخسـرو؛ مطلع‌الانوار: ۳۱۱)
۲۸۷۹۵. **تَرک شـهوت آزادی نفـس اسـت.** (تـاریخ گزیـده، شکورزاده، دهخدا)
۲۸۷۹۶. **تَرکِ شهوت‌ها و لذّت‌ها سخاست.** (مولـوی؛ مثنـوی: ۳۱۶/۲)
۲۸۷۹۷. **تَرک عادت امر محال.** (تاجیکی)
۲۸۷۹۸. **تَرک عادت موجب مرض است.** (تهرانی، بهمنیـاری، شـکورزاده، دهخـدا، عـوام، کوچـه، افغـانی، حیـیم، نامه‌ی‌داستان)
۲۸۷۹۹. **تَرکِ عادت نتوان مِهرِ بُتـان خـوی مـن اسـت.** (طالب‌آملی: ۳۵۶)
۲۸۸۰۰. **تَرک عادت همه گر زهر بود دشوارست.** (صـائب: ۷۲۱، تکمله)
۲۸۸۰۱. **تُـرک کـه پیـر مـی‌شـود خرچـران مـی‌شـود.** (فرهنگ‌نامه)
۲۸۸۰۲. **ترکمانی نام جنّت چـون شـنید، گفـت: «آن‌جـا غارت و تاراج هست؟»** (فرهنگ‌نامه)
۲۸۸۰۳. **تَرک*مزه، دارد حلوا نامی‌دارد.** (جیرفتی)
۲۸۸۰۴. **تُرک مفلس چو شـود، تیـغ بـه بـازار بـرد.** (کلـیم همدانی: ۴۳۷، امثال‌موزون)
۲۸۸۰۵. **ترکمن پول‌دار شود زن مـی‌گیـرد، تـات زمـین می‌خرد.** (ترکمنی)
۲۸۸۰۶. **ترکمن را نزن، فحشش نده، به حـرف زدن وادار.** (ترکمنی)
۲۸۸۰۷. **ترکمن که نیستی، که یک کلام باشی.** (بجنوردی)
۲۸۸۰۸. **ترکمن مشتاق گور است.** (ترکمنی)
۲۸۸۰۹. **ترکنده (گوزنده) تـاوانش را مـی‌خواهـد، قـسط حلوای سوهانش را می‌خواهد.** (شیرازی)
۲۸۸۱۰. **تر کن و گل کن.** (افغانی)
۲۸۸۱۱. **تَـرک واجـب کـرده، سُـنّت بـه‌جـا مـی‌آورد.** (شکورزاده)
۲۸۸۱۲. **تَرک واجـب کـرده، مـستحب بـه‌جـا مـی‌آورد.** (بهمنیاری)
۲۸۸۱۳. **تَرک واجب نتوان کرد به این نافلـه‌هـا.** (صـائب: ۲۸۰، تکمله، شکورزاده، امثال‌موزون)
۲۸۸۱۴. **تُرک و حدیث دوستی، قصّه‌ی آب وآتش اسـت.** (بهمنیاری، شکورزاده، امثال‌موزون، کوچه، عوام)

۲۸۸۱۵. **تَرک وطن کسی به ارادت نمی‌کند.** (شکورزاده)
۲۸۸۱۶. **تَرکه از ایشان و گرده از ما.** (شوشتری)
۲۸۸۱۷. **تَرکه باید وقتی نورس است، پیچ بخورد.** (تالشی)
۲۸۸۱۸. **تَرکه برایت در آب انداخته‌اند.** (سمنانی)
۲۸۸۱۹. **تَرکه به پشتش بزنی، صدای گاو در می‌آورد.** (رامسری)
۲۸۸۲۰. **تَرکه به لانه‌ی زنبور فرو می‌برد.** (آذری)
۲۸۸۲۱. **تَرکه پاک‌کن، برادر سبد باف است.** (کردی)
۲۸۸۲۲. **تَرکه تا تره خَم برمی‌داره.** (شهربابکی)
۲۸۸۲۳. **تَرکه تا نرم است، خم می‌شود.** (گلپایگانی)
۲۸۸۲۴. **تَرکه خورده جیغ می‌زند، چوب خورده آرام است.** (ترکمنی)
۲۸۸۲۵. **تَرکه در نهالی می‌چمد.** (کردی کرمانشانی)
۲۸۸۲۶. **تَرکه را تا تر است، باید خم کرد.** (آذری)
۲۸۸۲۷. **تَرکه‌گیر، از تیغ‌زن افزون است.** (آذری)
۲۸۸۲۸. **تَرک هوا و آرزو هست سّرِ پیمبری.** (مولوی؛ دیوان‌شمس غزلیات: ترجیع بند)
۲۸۸۲۹. **تَرکه‌های انار را روی درخت دیده است.** (سمنانی)
۲۸۸۳۰. **تَرکه‌ی پشت دهل نباش.** (لری)
۲۸۸۳۱. **تَرکه‌ی‌تر با یک تبر، آخ به بخت سیّد نظر.** (لری)
۲۸۸۳۲. **تَرکه‌ی تر و دل بی‌رحم.** (زرقانی، شیرازی)
۲۸۸۳۳. **تَرکه‌ی تو در آب‌نمک خوابیده‌است (خواباندم).** (مازندرانی)
۲۸۸۳۴. **تَرکه‌ی کج با آتش راست می‌شه.** (شهربابکی)
۲۸۸۳۵. **تَرکه‌ی معلّم از درخت بهشت است.** (شکورزاده)
۲۸۸۳۶. **تُرکی (ترک) را به ده راه نمی‌دادند، گفت: «تیر و ترکش (اسب و اسباب) مرا به خانه‌ی‌رئیس (کدخدا) برید.** (دهخدا، کوچه، عوام، شکورزاده، هبله‌رودی، بهمنیاری)
۲۸۸۳۷. **تُرکی تمام شد.** (خزینه، بهمنیاری، مثمر، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۲۸۸۳۸. **تُرکی تو (ترک است) نه دوغ ترکمانی.** (دهخدا، کوچه)
۲۸۸۳۹. **تُرکی تو و هرگز نبود ترک وفادار.** (سنایی؛ قصاید، بهمنیاری)
۲۸۸۴۰. **ترکید تا یک کلمه حرف زد.** (رامسری)
۲۸۸۴۱. **تُرکی را از ده بیرون می‌کردند، برای اسبش آخور می‌بست.** (شکورزاده)
۲۸۸۴۲. **تُرکی را به ده راه نمی‌دادند، آدم خود را به خانه‌ی‌رئیس می‌فرستاد.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۸۸۴۳. **تُرکی مغولی برایت می‌گویم؟** (بختیاری)
۲۸۸۴۴. **تُرکی هنر است.** (خزینه)
۲۸۸۴۵. **تُرکی هنره، فارسی شکره، باقی دیگه‌اش گوز خره.** (تهرانی)
۲۸۸۴۶. **ترمزش را بپیچ.** (دهخدا)
۲۸۸۴۷. **ترمه اگر کهنه شود، پینه‌ی‌چارق نشود.** (یوشی)
۲۸۸۴۸. **ترمه را هرقدر هم کهنه باشد پاپیچ نمی‌سازند.** (گیلکی)
۲۸۸۴۹. **ترمه که کهنه شد قاب دعا می‌کنند.** (قمی)
۲۸۸۵۰. **ترمه کهنه هم بشود، آن‌را پاردم خر نمی‌کنند.** (شهربابکی)
۲۸۸۵۱. **ترمه هرچه کهنه باشد منگوله‌ی‌کلاه نشود.** (فیروزکوهی، مازندرانی)
۲۸۸۵۲. **ترمه هرچه کهنه شود چراغ سر*نمی‌شود.** (آملی)
۲۸۸۵۳. **ترمه هرچه کهنه شود، در پاپوش چرمی نمی‌رود.** (سوادکوهی)
۲۸۸۵۴. **ترند (پرنده) هفت بچّه می‌گذارد یکی‌اش بلبل می‌شود.** (عوام، دهخدا)
۲۸۸۵۵. **تِرنقلی نوه‌ی نادر.** (شیرازی)
۲۸۸۵۶. **ترنگبین از خار برخیزد.** (تاریخ‌الوزرا: ۵۴، تکمله)
۲۸۸۵۷. **تر و خشک باهم می‌سوزند.** (بهمنیاری، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۲۸۸۵۸. **تر و خشک نمی‌کند.** (لری)
۲۸۸۵۹. **تر و خشکی آن در حد آب دهان است.** (بویراحمدی)
۲۸۸۶۰. **تر و نمش می‌کند.** (بختیاری)
۲۸۸۶۱. **تره‌ات (ردت) به تره‌ی‌بابایت برود.** (شیرازی)
۲۸۸۶۲. **تره از تخم به درنمی‌رود، دانه از خرمنگاه.** (نیشابوری)
۲۸۸۶۳. **تَره به تُخمش می‌رود (می‌ره)، حَسَنی به باباش.** (کوچه، شکورزاده، تهرانی، عوام، دهخدا، دماوندی)
۲۸۸۶۴. **تره به تخمش می‌ره، بچّه به بابایش.** (افغانی)
۲۸۸۶۵. **تره به تولکش*می‌رود و بادنجان به بوته‌اش.** (شوشتری)
۲۸۸۶۶. **تره به تیره‌اش می‌رود، پیاز به ریشه.** (دزفولی)
۲۸۸۶۷. **تره به تیره‌اش می‌رود، بادنجان به بوته.** (دزفولی)
۲۸۸۶۸. **تره به قفایش نمی‌زنند.** (شوشتری)
۲۸۸۶۹. **تره خریدم (کاشتم) قاتق نانم بشود قاتل جانم شد.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه، بهمنیاری، تهرانی، کرمانی)
۲۸۸۷۰. **تره خور هم به بهار می‌رسد، کره خور هم.** (آذری)
۲۸۸۷۱. **تره‌دارساز می‌زند، توبره‌دار می‌رقصد.** (آذری)
۲۸۸۷۲. **تره، در کوه مرغ بریان است.** (کوچه، دهخدا)
۲۸۸۷۳. **تره رو تیمه می‌بره، کتل رو هیمه می‌برّه.** (زرقانی)
۲۸۸۷۴. **تره (سبزی) از باغبان، برّه (گوسفند) از چوپان.** (گیلکی)

۲۸۸۷۵. **تر هم به آتش خشک می‌سوزد.** (آذری)
۲۸۸۷۶. **تره موقع خوردنش می‌روید، کره هنگام مشک به هم زدن در می‌آید.** (آذری)
۲۸۸۷۷. **تره هم بارش نمی‌کنند.** (عوام)
۲۸۸۷۸. **تره هم به قفایش نمی‌زنند.** (شوشتری)
۲۸۸۷۹. **تریاک از دست تو می‌خورم.** (نامه‌ی داستان)
۲۸۸۸۰. **تریاک دوای همه‌ی دردهاست، امّا خودش دردی است که دوا ندارد.** (کوچه)
۲۸۸۸۱. **تریاک را من می‌کشم، چرت را برادرم می‌زند.** (آذری)
۲۸۸۸۲. **تریاکش رسیده، تا چه از غلاف بیرون آید؟** (هبله‌رودی)
۲۸۸۸۳. **تریاکش گل کرده (رسیده).** (نامه‌ی‌داستان)
۲۸۸۸۴. **تریاک کشید کمرش سفت بشود، غیرتش شُل شد.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۲۸۸۸۵. **تریاک کم کسی را نکشته‌است.** (آرانی)
۲۸۸۸۶. **تریاک مفت را قاضی خورد تا (و) مرد.** (شکورزاده، عوام)
۲۸۸۸۷. **تریاکی باید همیشه بیخِ کامش تلخ باشد، بیخِ دندانش شیرین.** (کوچه)
۲۸۸۸۸. **تری به (و) تفی و خشکی به (و) مَشکی.** (لری، نهاوندی)
۲۸۸۸۹. **تریج ماده، بدن با هردو آستین.** (لری)
۲۸۸۹۰. **ترید دوباره مزّه ندارد.** (کردی کرمانشاهی)
۲۸۸۹۱. **ترید شیر را تو می‌خوری ولی گوارش من بد شده.** (لری)
۲۸۸۹۲. **ترید گوشت خیلی خیلی غلیظه، محمّد قلی خورده و طبع من گشته.** (لری)
۲۸۸۹۳. **ترید نخورده، دشنام را خورده.** (بختیاری)
۲۸۸۹۴. **ترید و دوقور ماج* یکی هستند.** (بختیاری)
۲۸۸۹۵. **تریشه‌ی همان کنده.** (حییّم)
۲۸۸۹۶. **تسبیح آب می‌کشد.** (مازندرانی، دامغانی، سرخه‌ای)
۲۸۸۹۷. **تسبیحت را بشمار، بکن داخل جیبت.** (جیرفتی)
۲۸۸۹۸. **تسبیح را دو لایه می‌گرداند.** (هزاره‌ای)
۲۸۸۹۹. **تسبیح، قربانت بروم که کسی به من مظنون و مشکوک نمی‌شود.** (آذری)
۲۸۹۰۰. **تسبیحِ هزار دانه در دست مپیچ.** (باباافضل: ۱۱۲، بهمنیاری)
۲۸۹۰۱. **تسلی دل بیمار، الله.** (افغانی)
۲۸۹۰۲. **تسلیم شو وز دار مندیش.** (عطّار؛ دیوان: ۳۶۲)
۲۸۹۰۳. **تسلیم گشتگان را بیم از بلا نباشد.** (عبید: ۹۵، امثال‌موزون)
۲۸۹۰۴. **تسلیم و رضا پیشه کن و شاد بزی.** (ابوسعیدابوالخیر؛ سخنان منظوم: ۲۰)
۲۸۹۰۵. **تسمه از پشت گردنت می‌کشم.** (هزاره‌ای)
۲۸۹۰۶. **تسمه‌ی‌بارش را سفت کرد.** (رامسری)
۲۸۹۰۷. **تشت از پشت بام افتاد، حالا صدا بدهد یا ندهد.** (قمی)
۲۸۹۰۸. **تشت او از بام افتاد.** (هبله‌رودی، تهرانی، عوام، افغانی)
۲۸۹۰۹. **تشت بدنامی ما از بام افتاد.** (افغانی)
۲۸۹۱۰. **تشت به تابه می‌گوید روت سیاه.** (دزفولی)
۲۸۹۱۱. **تشت در حمّام انداخته.** (سبزواری)
۲۸۹۱۲. **تشتِ رسواییت فتد از بام.** (جامی؛ سلسلة‌الذهب: ۹۳)
۲۸۹۱۳. **تشت رسوایی ما بر سر بازار زدند.** (تهرانی)
۲۸۹۱۴. **تشت رسوایی ما بود که از بام افتاد.** (عارف قزوینی)
۲۸۹۱۵. **تشت زر (طلا) به سرت بگیر و برو.** (دهخدا، شکورزاده)
۲۸۹۱۶. **تشت زرّینم و پیوند نگیرم به سریش.** (سعدی؛ بوستان، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۲۸۹۱۷. **تشتش از بام افتاد و گفت جِلنگ.** (رفسنجانی)
۲۸۹۱۸. **تشت طلا به سریش نمی‌چسبد.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۸۹۱۹. **تشت طلا چه خواهم که در آن خون استفراغ کنم؟** (آذری، ساوه‌ای)
۲۸۹۲۰. **تشت طلا روی سر می‌توان گذاشت و رفت.** (عوام)
۲۸۹۲۱. **تشت طلاست، سرم را در آن می‌برند.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۸۹۲۲. **تشت گفت: «شکسته شوم بهتر از آن است که به صدا درآیم.»** (تالشی)
۲۸۹۲۳. **تشت وآب خواه.** (دهخدا)
۲۸۹۲۴. **تشت و تاس به گرو رفته.** (اصفهانی)
۲۸۹۲۵. **تشت و خایه می‌بازد.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۸۹۲۶. **تشت و لگن و ظرف چوبی و دیگ مسی مال تو، قاطر چموش مادر قحبه مال من.** (مازندرانی)
۲۸۹۲۷. **تشخیص نصف علاج است.** (افغانی)
۲۸۹۲۸. **تشک را برگردنت می‌اندازند.** (سرخه‌ای)
۲۸۹۲۹. **تشنگان را نماید اندر خواب / همه عالم به چشم، چشمه‌ی آب.** (سعدی؛ گلستان:۱۶۴)
۲۸۹۳۰. **تشنگی آب شور ننشاند.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۶۹، فرهنگ‌نامه)
۲۸۹۳۱. **تشنگی بسیار دارد آن‌که ماهی خورده‌است.** (آفرین، امثال‌موزون)
۲۸۹۳۲. **تشنگی ننشاند ارچه آب را مانَد سراب.** (ابن‌یمین: ۱۹، امثال‌موزون، دهخدا)
۲۸۹۳۳. **تشنه، آب به خواب می‌بیند.** (کردی، هزاره‌ای، تکمله، افغانی)
۲۸۹۳۴. **تشنه آب در خواب بیند، برهنه کرباس.** (سبزواری)

۲۸۹۳۵. **تشنه آب و خواجه زر، سگ استخوان بیند به خواب.** (صائب: ۴۳۵، تکمله)
۲۸۹۳۶. **تشنه آب و گشنه نان خواب می‌بیند.** (تاجیکی)
۲۸۹۳۷. **تشنه اگر به ک..ن گرسنه در آمد، دل هردو ضعف کرد.** (هزاره‌ای)
۲۸۹۳۸. **تشنه باش، دریا باش.** (کوچه)
۲۸۹۳۹. **تشنه بمیر و از زمانه آب طلب مکن.** (سلیم: ۴۱)
۲۸۹۴۰. **تشنه به‌جان گرسنه پیله کرده.** (هزاره‌ای)
۲۸۹۴۱. **تشنه به دریا بردیش و پس آوردیش؟** (افغانی)
۲۸۹۴۲. **تشنه تا تواند آب جوید.** (ویس‌و رامین: ۵/۲۶۵)
۲۸۹۴۳. **تشنه تا سر چشمه می‌ره.** (آشتیانی)
۲۸۹۴۴. **تشنه چشمان را ز نعمت سیر کردن مشکل است.** (صائب: ۶۲۶، تکمله)
۲۸۹۴۵. **تشنه چون یک جرعه خواهد، کوزه و دریا یکی است.** (کلیم کاشانی: ۱۱۷، شکورزاده، امثال‌موزون)
۲۸۹۴۶. **تشنه خون من و گرسنه گوشت من است.** (رامسری)
۲۸۹۴۷. **تشنه در خواب آب می‌بیند.** (صائب: ۱۸۹۲و ۱۶۳۱، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، تکمله، افغانی)
۲۸۹۴۸. **تشنه در خواب به جز آب نبیند هرگز.** (تاریخ نگارستان: ۳۲۸، تکمله)
۲۸۹۴۹. **تشنه را آب بهتر که گلاب.** (تاریخ‌الوزرا: ۵۸، تکمله)
۲۸۹۵۰. **تشنه را آب دهان سیر نسازد هرگز.** (میرعبدالرحمن قمی، شکورزاده)
۲۸۹۵۱. **تشنه را آب محال است که از یاد رود.** (کلیم کاشانی: ۴۲۷، تکمله، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون، حییم)
۲۸۹۵۲. **تشنه را آتش یاقوت به از آب بقاست.** (علی، امثال‌موزون)
۲۸۹۵۳. **تشنه مُرد آن‌کس که در دشت طلب بی‌آرزوست.** (روشنی، امثال‌موزون)
۲۸۹۵۴. **تشنه می‌برد و تشنه برمی‌گرداند.** (ترکمنی)
۲۸۹۵۵. **تشنه می‌گوید که یا رب آب کو؟ / آب گوید تشنه‌ی بی‌تاب کو؟** (بهمنیاری)
در اصل: **تشنه می‌نالد که کو آب گوار / آب هم نالد که کو آن آب خوار.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۵۱/۲)
۲۸۹۵۶. **تشنه همان تشنه از سراب برآید.** (صائب: ۲۱۶۶، تکمله)
۲۸۹۵۷. **تشنه‌ی آفت است مال بخیل / خون فاسد هلاک نیشترست.** (صائب: ۱۰۸۰، تکمله)
۲۸۹۵۸. **تشنه‌ی بادیه قدر لب جو می‌داند.** (حسن دهلوی: ۱۳۱، تکمله)
۲۸۹۵۹. **تشنه یقه‌ی گشنه را چسبیده.** (هزاره‌ای)
۲۸۹۶۰. **تشویق مال یک نفره، تنبیه مال همه.** (تهرانی)
۲۸۹۶۱. **تصدیق بلا تصوّر می‌کند.** (نامه‌ی داستان)
۲۸۹۶۲. **تصنیف را مصنّف نیکو کند بیان.** (نامه‌ی‌داستان، خزینه، شاهد)
۲۸۹۶۳. **تعارف آب حمّامی خرجی ندارد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۸۹۶۴. **تعارف آب حمّامی می‌کند (است).** (دهخدا، کرمانی)
۲۸۹۶۵. **تعارف آمد و نیامد دارد.** (بهمنیاری، کوچه، تهرانی، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۲۸۹۶۶. **تعارف از تعارف خیزد.** (آذری)
۲۸۹۶۷. **تعارف بی‌جا معنی دشنام دارد.** (هزاره‌ای)
۲۸۹۶۸. **تعارف تنگستانی است.** (بوشهری)
۲۸۹۶۹. **تعارف تو مثل تعارف مردم سِیادیَه است.** (اشتهاردی)
۲۸۹۷۰. **تعارف حربه‌ی‌نامردست، زدی و گرفت.** (نامه‌ی داستان)
۲۸۹۷۱. **تعارف خر یا گوز است یا لگد.** (شیرازی)
۲۸۹۷۲. **تعارف درچمبه‌ای (کاه‌کشی)*.** (بختیاری)
۲۸۹۷۳. **تعارف در شهری می‌کنی؟** (اصفهانی)
۲۸۹۷۴. **تعارف دهاتی یک به، توقّعش یک ده.** (تهرانی)
۲۸۹۷۵. **تعارف روستایی است، یک به می‌آورد، یک دِه می‌خواهد.** (سخن)
۲۸۹۷۶. **تعارف زرقانی.** (زرقانی)
۲۸۹۷۷. **تعارف سر پیمانه را پر نمی‌کند.** (بختیاری)
۲۸۹۷۸. **تعارف سمرقندی.** (هزاره‌ای)
۲۸۹۷۹. **تعارف شاه عبدالعظیمی است.** (دهخدا)
۲۸۹۸۰. **تعارف شاه‌عبدالعظیمی راه ضررش بسته‌است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۸۹۸۱. **تعارفش با آب حمّام است.** (عوام)
۲۸۹۸۲. **تعارف فنودی*می‌کند.** (بیرجندی)
۲۸۹۸۳. **تعارف قمشه‌ای می‌کند.** (ایزدخواستی)
۲۸۹۸۴. **تعارف کرد برای خودش دردسر درست کرد.** (رامسری)
۲۸۹۸۵. **تعارف کم کن و بر مبلغ افزا.** (شکورزاده، عوام، امثال‌موزون، دهخدا، کوچه، بهمنیاری، حییم)
۲۸۹۸۶. **تعارف لیلی برگ چغندر است.** (شاهرودی)
۲۸۹۸۷. **تعارف تکنی نمی‌شود، می‌نشیند هم بلند نمی‌شود.** (سمنانی)
۲۸۹۸۸. **تعارف‌های روزنگی می‌کند.** (راوری)
۲۸۹۸۹. **تعارف یکیش خیر است یکیش شر.** (شیرازی، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، عوام)
۲۸۹۹۰. **تعجیل بد است، لیک در کار خیر نکوست.** (نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، عوام، هبله‌رودی، افغانی، دهخدا، شکورزاده)

۲۸۹۹۱. **تعجیل در کار خیر است.** (بهمنیاری)
۲۸۹۹۲. **تعجیل کار شیطان است.** (عوام)
۲۸۹۹۳. **تعجیل کننده پیرو شیطان است.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۲۸۹۹۴. **تعجیل نکو نیست مگر درعمل خیر.** (بهمنیاری)
۲۸۹۹۵. **تعجیل نیک نیست مگر در دو مقام: نواختن مهمان و پرداختن وام.** (افغانی)
۲۸۹۹۶. **تعجیل و شتاب را خسران بی‌شمار است.** (افغانی)
۲۸۹۹۷. **تعجیل و شتاب را ضرر بسیار است.** (بهمنیاری، هبله‌رودی)
۲۸۹۹۸. **تعریف آن است که دشمن بکند.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام، کوچه، افغانی)
۲۸۹۹۹. **تعریفِ خود کردن، پنبه خاییدن است.** (شکورزاده، کوچه، حییم، دهخدا، افغانی، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۲۹۰۰۰. **تعریف خود کردن، پهن خاییدن است.** (عوام)
۲۹۰۰۱. **تعریف خود کردن، گه خوردن است.** (بهمنیاری، کوچه، تهرانی، سیرجانی، شیرازی)
۲۹۰۰۲. **تعریف دختر را که می‌کند؟ مادرش و مشاطه‌اش.** (شوشتری)
۲۹۰۰۳. **تعریفِ زیاد از دشنام بدتر است.** (امثال طبع هند، شکورزاده، افغانی، عوام، حییم، خزینه، دهخدا، کوچه، گیلکی)
۲۹۰۰۴. **تعریفش را کردیم، گوزو درآمد.** (گیلکی)
۲۹۰۰۵. **تعریف شوهر و ک.. بچّه نکن.** (سیرجانی)
۲۹۰۰۶. **تعریف طلا کردند، زنگ آورد.** (اوزی)
۲۹۰۰۷. **تعریف عروس را از مادر شوهر باید شنید.** (مازندرانی)
۲۹۰۰۸. **تعریف‌گر آشناست.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۹۰۰۹. **تعریف نکن، تعریف سوز می‌شی.** (شهربابکی)
۲۹۰۱۰. **تعریفی در تاریکی رفت.** (افغانی)
۲۹۰۱۱. **تعزیه‌خوان سال‌های گذشته.** (مازندرانی)
۲۹۰۱۲. **تعزیه‌ی حرّ گرفته.** (کازرونی)
۲۹۰۱۳. **تعصب خواهر و مادرت را بکش که زنت بچّه‌ی مردم است.** (شهربابکی)
۲۹۰۱۴. **تعصّب را روی نان نهادند و جلوی سگ گذاشتند نخورد.** (اشتهاردی)
۲۹۰۱۵. **تعظیم خر می‌کنم که بار می‌برد.** (بیرجندی)
۲۹۰۱۶. **تعظیم صاحب‌خانه کردن پنبه از ریش حلّاج برداشتن است.** (خزینه)
۲۹۰۱۷. **تعظیم مصحف از پی نقش طلا کنند.** (صائب: ۲۰۳۰، امثال‌موزون)
۲۹۰۱۸. **تعقیب‌گر و فراری هردو خدا را خوانند.** (آذری)
۲۹۰۱۹. **تعلیم (تأدیب) معلّم به کسی ننگ ندارد / سیبی که سهیلش نزند رنگ ندارد.** (عوام)
۲۹۰۲۰. **تغار از پدر نزدیک.** (تاجیکی)
۲۹۰۲۱. **تغار را شکسته، طلاق هم می‌خواهد.** (بافقی)
۲۹۰۲۲. **تغارش را کاشی می‌شکند، تاوانش را قمی می‌دهد.** (کوچه، عوام)
۲۹۰۲۳. **تغار شکست و بار کاسه لیسان بست.** (خرابات)
۲۹۰۲۴. **تغار و کاسه‌ی‌او به هم خورده‌است.** (شوشتری)
۲۹۰۲۵. **تغاره را پر کن، هزاره را دعوت کن.** (هزاره‌ای)
۲۹۰۲۶. **تغاری بشکند ماستی بریزد / جهان گردد (شود دنیا) به کام کاسه لیسان.** (تهرانی، بهمنیاری، تاجیکی، حییم، شکورزاده، دهخدا، کوچه، بیرجندی)
۲۹۰۲۷. **تغاری نشکسته‌است که ماستی ریخته‌باشد.** (سمنانی)
۲۹۰۲۸. **تغای بچّه‌ی هفت پدر.** (تاجیکی)
۲۹۰۲۹. **تغییر اسم، تغییر مسمّا نمی‌دهد.** (عوام، دهخدا)
۲۹۰۳۰. **تغییر نام، تغییر ماهیّت نخواهد داد.** (هزاره‌ای)
۲۹۰۳۱. **تف آخر، ریش را خیس نمی‌کند.** (ترکمنی)
۲۹۰۳۲. **تف آسمان روی زمین است.** (کرمانشاهی)
۲۹۰۳۳. **تف است و طاق.** (خوانساری)
۲۹۰۳۴. **تفاق* است آن‌که هر دشوار آسان می‌کند.** (بیدل: ۳۹۳، امثال‌موزون)
۲۹۰۳۵. **تفاق سگ به سلاخانه (سلاخ‌خانه) می‌افتد.** (سیرجانی)
۲۹۰۳۶. **تفاق کاسه‌ی چینی به کاسه‌ی گِلی می‌افتد.** (سیرجانی)
۲۹۰۳۷. **تفاق گرگ به گلّه می‌افتد.** (دامغانی)
۲۹۰۳۸. **تفأل را باور نکن، بی‌تفأل هم نمان.** (آذری)
۲۹۰۳۹. **تفاوت از زمین تا آسمان است.** (بهمنیاری، تهرانی، عوام)
۲۹۰۴۰. **تفاوت است ز آب حیات تا غسلین.** (بدرجاجرمی، دهخدا)
۲۹۰۴۱. **تفاوت کند هرگز آب زلال / گرش کوزه زین بود یا سفال.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲۰، نامه‌ی‌داستان)
۲۹۰۴۲. **تفاوت‌ها بوَد از عمر تا عمر.** (طالب‌آملی: ۵۹۷)
۲۹۰۴۳. **تف بالا بیندازی، روی خودت می‌افتد.** (کردی)
۲۹۰۴۴. **تف بر دست تهی اگر پسر شاهی / چون قران شاه سلیمان ناروایی.** (ایلامی)
۲۹۰۴۵. **تف بر ملایتان که این سرمشق را یادتان داد.** (لری)
۲۹۰۴۶. **تف به پاشنه.** (آذری)
۲۹۰۴۷. **تف به خاک خسرو.** (کرمانشاهی)
۲۹۰۴۸. **تف به دست خالی و بی‌چیز، اگر پسر شاه باشی.** (پاپی)
۲۹۰۴۹. **تُف به دست و پا بدو.** (جیرفتی)
۲۹۰۵۰. **تف به دهانش خشک شد.** (افغانی)

۲۹۰۵۱. **تف به زمین، زَهره در دل.** (بختیاری)
۲۹۰۵۲. **تف به کاری که خیر و برکت ندارد.** (بهمنیاری)
۲۹۰۵۳. **تُف به هوا انداختن به چشم خود برگردد.** (کردی)
۲۹۰۵۴. **تف بی‌لب نمی‌شود.** (افغانی، تاجیکی)
۲۹۰۵۵. **تفت را که بالا اندازی، روی خودت می‌آید.** (افغانی)
۲۹۰۵۶. **تفتِ نفس پیر استخوان را پوت*می‌کند.** (کرمانی)
۲۹۰۵۷. **تف توی یقه‌ی‌خود می‌اندازد.** (بهمنیاری)
۲۹۰۵۸. **تف حاشاکار به ریش بدحساب.** (فرهنگ‌نامه)
۲۹۰۵۹. **تف خود را می‌لیسد (پس لیسید).** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۹۰۶۰. **تف خودش، دهان خودش.** (افغانی)
۲۹۰۶۱. **تف در ک..نش خشک شد.** (تهرانی، اراکی)
۲۹۰۶۲. **تف در گلویش ماسید.** (بختیاری)
۲۹۰۶۳. **تف در مسجد جمعه افتاده.** (یزدی)
۲۹۰۶۴. **تُف دهانش جای گلوله کار می‌کند.** (ساوه‌ای)
۲۹۰۶۵. **تف را به زمین انداز و پس به دهان بردار.** (افغانی)
۲۹۰۶۶. **تُف را جای دوقرانی برمی‌دارد.** (گیلکی، رامسری)
۲۹۰۶۷. **تف را جای یک قرانی می‌بیند.** (خوزستانی)
۲۹۰۶۸. **تف را که بالا اندازی به ریش خودت می‌افتد.** (افغانی)
۲۹۰۶۹. **تف را هم باید صاحب ک.. بزند.** (بختیاری)
۲۹۰۷۰. **تفرقه بینداز و حکومت کن.** (شکورزاده، افغانی، کوچه)
۲۹۰۷۱. **تف سربالا به ریش برمی‌گردد.** (دهخدا، بهمنیاری، افغانی)
۲۹۰۷۲. **تف سربالا به ریش (روی) خود آدم برمی‌گردد.** (عوام، کوچه، هزاره‌ای)
۲۹۰۷۳. **تُف سربالا به صورت صاحبش می‌خورد.** (لری)
۲۹۰۷۴. **تف سربالاست.** (کرمانی، شیرازی)
۲۹۰۷۵. **تف سربالا یا به ریش می‌افتد یا به سبیل.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۹۰۷۶. **تف! سَنه گِسّی آدمی‌زاد.** (تهرانی)
۲۹۰۷۷. **تفش بکنی سیلش می‌برد.** (نامه‌ی داستان)
۲۹۰۷۸. **تفش بنداز چشمش نکنی.** (زرقانی)
۲۹۰۷۹. **تف کرده‌ی خود را بخور.** (افغانی)
۲۹۰۸۰. **تف کن که خشمت فرو نشیند.** (سمنانی)
۲۹۰۸۱. **تف کنم آسمان، می‌افتد تو صورت خودم.** (بروجردی)
۲۹۰۸۲. **تف کنی بر زمین نیفتد.** (آذری)
۲۹۰۸۳. **تف کنی، به رویت می‌افتد.** (تاجیکی)
۲۹۰۸۴. **تف که از دهان بیرون آمد با شمشیر هم نمی‌توان آن‌را به دهان برگرداند.** (لری)
۲۹۰۸۵. **تفکه‌ی* توی دهان همند.** (زرقانی)
۲۹۰۸۶. **تفکه‌ی رو زمین را خیال می‌کند دوزاریست.** (سروستانی)
۲۹۰۸۷. **تف (گوز، تیز) نعناع ترخانی به ریش زال زالکی.** (دهخدا، کوچه)
۲۹۰۸۸. **تُف ندارد، کباب کند.** (سیرجانی)
۲۹۰۸۹. **تف نرسید، جوش آمد.** (افغانی)
۲۹۰۹۰. **تف نرسید شارید*.** (افغانی)
۲۹۰۹۱. **تفنگ آدم نمی‌کشد، این آدم است که با تفنگ آدم می‌کشد.** (شکورزاده)
۲۹۰۹۲. **تفنگ آماده‌است، تیرانداز کو؟** (دزفولی)
۲۹۰۹۳. **تفنگ اگر به اندازه‌ی‌تار مویی تکان بخورد، به کوهی هم نمی‌خورد.** (لری)
۲۹۰۹۴. **تفنگ او در بئوده*می زند.** (آملی)
۲۹۰۹۵. **تفنگ به اوز مبر و پیاز به کوره*.** (اوزی)
۲۹۰۹۶. **تفنگ به دوش، یک دست شمشیر، یک دست خنجر چه‌طور دفاع (جنگ) کنم؟** (فرهنگ‌نامه)
۲۹۰۹۷. **تفنگ بی‌باروت صدا نمی‌کند.** (هزاره‌ای)
۲۹۰۹۸. **تفنگچی باید پاشکسته باشد.** (لری)
۲۹۰۹۹. **تفنگچی پای کوه که رفت، هوای کوه دستش می‌آید.** (لری)
۲۹۱۰۰. **تفنگچی فرار کرده و علف چین ایستاده و می‌جنگد.** (لری)
۲۹۱۰۱. **تفنگچی لاری، سوخته نانش را ندیده.** (فرهنگ‌نامه)
۲۹۱۰۲. **تفنگچی لاری هم، نمی‌تواند یک قرانی‌اش را بزند.** (زرقانی)
۲۹۱۰۳. **تفنگچی ناتوان در تیراندازی، کوه را هم دور می‌بیند.** (لری)
۲۹۱۰۴. **تفنگ حسن موسی هم نزَد.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۲۹۱۰۵. **تفنگ را بیرون پر کردی، آمدی شکار خانگی بکنی؟** (گیلکی)
۲۹۱۰۶. **تفنگ را در تاریکی شلیک می‌کند.** (کردی)
۲۹۱۰۷. **تفنگ را روی دوش خر بگذارد، گرگ خر را می‌خورد.** (لری، فرهنگ‌نامه)
۲۹۱۰۸. **تفنگ را گردن خر انداختند، رفت گرگ او را خورد.** (بختیاری)
۲۹۱۰۹. **تفنگش از دور بلند می‌کند و از نزدیکی کوتاه می‌کند.** (لری)
۲۹۱۱۰. **تفنگش از راه گوش در رفت.** (بهمنیاری)
۲۹۱۱۱. **تفنگِ کار قُلی است هیچ‌کس نخورده که بگوید خیرش را ببینی.** (کوچه)
۲۹۱۱۲. **تفنگ و فشنگ داری و قافله را غارت کرده‌اند؟** (لری)
۲۹۱۱۳. **تفنگ وقت جنگ به کار می‌آید، برادر وقت تنگ.** (لکی)

۲۹۱۱۴. **تفنگی که صد ضرب را زد، یک ضرب را هم می‌زند.** (اصفهانی)
۲۹۱۱۵. **تفنگی که نود و نه متر را می‌زند، صد متر را هم می‌زند.** (شهرکردی)
۲۹۱۱۶. **تُف و آسمان؟** (سیرجانی، راوری، کرمانی)
۲۹۱۱۷. **تفو بر تو ای چرخ گردون پیر / که روباه بنشانده‌ای جای شیر.** (فرهنگ‌نامه)
۲۹۱۱۸. **تف هر قدر که بالا پرتوی (پرتاب شود)، پس به رخت می‌افتد.** (افغانی)
۲۹۱۱۹. **تف هرکس به دهان خودش مزّه می‌دهد.** (شکورزاده، سیستانی)
۲۹۱۲۰. **تف هرکس به دهن خودش شیرین است.** (بهمنیاری، هزاره‌ای، سیرجانی)
۲۹۱۲۱. **تف هم بدهد، ک..ن هم بدهد؟** (کردی)
۲۹۱۲۲. **تفی که به زمین انداختی، نباید از زمین برداری.** (جیرفتی، سیستانی، کردی کلهری)
۲۹۱۲۳. **تقاص برگ زیری، از برگ رویی گرفته می‌شود.** (گلبافی)
۲۹۱۲۴. **تقاص به آن دنیا [قیامت] نمی‌ماند (نمی‌رود).** (کوچه، لری)
۲۹۱۲۵. **تقاص به آن دنیا نمی‌رود.** (لری)
۲۹۱۲۶. **تقاص به قیامت نمی‌ماند، دنیا دار مکافات است.** (کوچه، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۲۹۱۲۷. **تقاضای کُ.. ترکی کرده.** (نورآباد ممسنی)
۲۹۱۲۸. **تقدیر آرزوی دل را تغییر می‌دهد.** (شکورزاده)
۲۹۱۲۹. **تقدیر ایزد کار خود می‌کند.** (تاریخ بیهقی: ۶۹۵)
۲۹۱۳۰. **تقدیر به تقدیر، جهان در کار.** (تاجیکی)
۲۹۱۳۱. **تقدیر تقسیم نمی‌شود.** (تایبادی)
۲۹۱۳۲. **تقدیر چو سابق است، تدبیر چه سود؟** (بهمنیاری، عوام، تکمله، دهخدا، هبله‌رودی، شکورزاده)
۲۹۱۳۳. **تقدیر خداوندی را بنده نمی‌تواند حک و اصلاح کند.** (آذری)
۲۹۱۳۴. **تقدیر را تدبیر نمی‌توان کرد.** (شکورزاده، قشقایی)
۲۹۱۳۵. **تقدیر را تدبیر نیست.** (افغانی)
۲۹۱۳۶. **تقدیر را تقدیرگردانی هم می‌خواهد.** (بیرجندی)
۲۹۱۳۷. **تقدیر سرم، علامت پیشانی.** (شاهرودی)
۲۹۱۳۸. **تقدیر غالب است بر تدبیر.** (حاتم‌نامه: ۱۹۷/۲)
۲۹۱۳۹. **تقدیر کار خود را می‌کند، پریشانی و شوریدگی برای ما می‌ماند.** (آذری)
۲۹۱۴۰. **تقدیر مخالف با تدبیر است.** (عوام)
۲۹۱۴۱. **تقدیر و سرنوشت دروغ نیست.** (آذری)
۲۹۱۴۲. **تقش بعد بلند می‌شود (درمی‌آید).** (کوچه)
۲۹۱۴۳. **تقش صدا داد.** (گلبافی، حییم)
۲۹۱۴۴. **تقصیر از ماست است.** (تمثیل)
۲۹۱۴۵. **تقصیر تو نیست، بختم این است.** (بهمنیاری)
۲۹۱۴۶. **تقصیر ز دل بود، گناه از دیده.** (سعدی، دیوان رباعیات)
۲۹۱۴۷. **تقصیر گذشته را قضا کن.** (سنایی؛ دیوان: ۹۷۷)
۲۹۱۴۸. **تقصیر همیشه به گردن غایب می‌شکند.** (شکورزاده)
۲۹۱۴۹. **تقصیری اگر می‌رود از جانبِ ما نیست.** (سلمان‌ساوجی: ۵۷)
۲۹۱۵۰. **تقلید از امیران نکن، خانه‌ی‌خودت را ویران مکن.** (نهبندانی)
۲۹۱۵۱. **تقلید انسان را به جهنّم می‌برد.** (قشقایی)
۲۹۱۵۲. **تقلید، کار میمون است.** (ایلامی)
۲۹۱۵۳. **تکان نخور، تخم‌هایت سرد می‌شود.** (آذری)
۲۹۱۵۴. **تکبّر بود مایه‌ی‌مدبری / تکبّر بود اصل بدگوهری.** (هزاره‌ای)
۲۹۱۵۵. **تکبّر به خاک اندر اندازدت.** (سعدی؛ بوستان: ۱۱۶، شکورزاده)
۲۹۱۵۶. **تکبّر، عزراییل (عزازیل، شیطان) را خوار کرد.** (سعدی (؟)، شکورزاده، حییم، دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون، مشهدی)
۲۹۱۵۷. **تک‌تک‌زن کنارِ آسیاب.** (مازندرانی)
۲۹۱۵۸. **تک‌تک ساعت چه گوید گوش دار / گویدت بیدار باش ای هوشیار.** (افغانی)
۲۹۱۵۹. **تکرار باعث عادت می‌شود.** (افغانی)
۲۹۱۶۰. **تک*روزگار دراز است.** (بهمنیاری، عوام، کوچه)
۲۹۱۶۱. **تکش نوری* درآمد.** (بهمنیاری)
۲۹۱۶۲. **تُک کلاهش سوراخ است.** (قمی)
۲۹۱۶۳. **تکلّف برطرف، از خویش رفتم.** (افغانی)
۲۹۱۶۴. **تکلّف گر نباشد، خوش توان زیست.** (انسی جامی، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام، افغانی، تکمله)
۲۹۱۶۵. **تکلم قرینه‌ی استثناست.** (دهخدا)
۲۹۱۶۶. **تکّه از دهان می‌افتد، حقّ دامن است.** (فریدنی)
۲۹۱۶۷. **تکه‌ای می‌خوره، لُکه‌ای می‌رود.** (شهربابکی)
۲۹۱۶۸. **تکّه بزرگ برای نخوردن است و سنگ بزرگ نشانه نزدن.** (لری)
۲۹۱۶۹. **تکّه به قدر دهانت بگیر.** (شیرازی)
۲۹۱۷۰. **تکّه پارچه‌ی‌نجس آتش نمی‌گیرد.** (شوشتری)
۲۹۱۷۱. **تکّه پوست انداخته‌است.** (هزاره‌ای)
۲۹۱۷۲. **تکّه‌تکّه پشم قالی می‌شود، ذرّه ذرّه خانه خالی می‌شود.** (لنجانی)
۲۹۱۷۳. **تکّه، تکّه را کمک است.** (آذری)
۲۹۱۷۴. **تکّه چوب در چشمت فرو کن.** (لری)
۲۹۱۷۵. **تکّه دور سر می‌گرداند.** (اصفهانی)

۲۹۱۷۶. **تکّه را کلان گیر و گپ را کلان نزن.** (تاجیکی)
۲۹۱۷۷. **تکّه، شکم را سیر نمی‌کند، محبّت زیـاد مـی‌کـند.** (بهمنیاری، کوچه، اصفهانی، عوام)
۲۹۱۷۸. **تکّه، قفل دهن است.** (مازندرانی)
۲۹۱۷۹. **تکّه لب‌بند است، وصله ک.. بند است.** (مازندرانی)
۲۹۱۸۰. **تکّه نخی که با آن می‌توان سر یک کیسه را بست.** (نهبندانی)
۲۹۱۸۱. **تکّه‌ی بزرگ‌تر از دهانت برندار.** (اصفهانی، شیرازی)
۲۹۱۸۲. **تکّه‌ی بزرگش گوشش بود.** (حییم، آذری)
۲۹۱۸۳. **تکّه‌ی‌بزغاله‌ی‌نر که پیر می‌شود بز پیر هم شـاخش می‌زند.** (آمره‌ای)
۲۹۱۸۴. **تکـّه‌ی چهـل و شـش شـاهی اسـت.** (دهخـدا، نامه‌ی‌داستان)
۲۹۱۸۵. **تکّه‌ی‌سیاه، چادر سفید نمی‌شود.** (بختیاری)
۲۹۱۸۶. **تکّه‌ی گِل رُس.** (سبزواری)
۲۹۱۸۷. **تکّه‌ی (لقمه‌ی) تو درخِرُم (گِلویم) رفـت (بـود) / مهر تو از دلم رفت (بود).** (شیرازی)
۲۹۱۸۸. **تکّه‌ی*نذر امام را با هر شسته و ناشسته برابر مکن.** (هزاره‌ای)
۲۹۱۸۹. **تکّه‌ی همسایه روغن غاز دارد.** (حییم، کوچه، عوام)
۲۹۱۹۰. **تکیه بر اخترِ شبگرد مکن.** (حافظ: ۲۸۱)
۲۹۱۹۱. **تکیه بر تقوا و دانـش در طریقـت کـافری اسـت.** (حافظ: ۱۸۷)
۲۹۱۹۲. **تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بـه گـزاف.** (حـافظ: ۳۴۱، شکورزاده، عوام، خزینه، تهرانـی، افغـانی، بهمنیـاری، کوچه، هبله‌رودی)
۲۹۱۹۳. **تکیه بر دوستیِ اهلِ هـوس نتـوان کـرد.** (صـائب: ۵۶۷)
۲۹۱۹۴. **تکیه بر دولت بیدار نمی‌باید کـرد.** (صـائب: ۱۶۲۲، تکمله)
۲۹۱۹۵. **تکیه بـر دیـوار کـردم خـاک بـر فـرقم نشست.** (بهمنیاری، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۲۹۱۹۶. **تکیه بر عهد تو و باد صبا نتـوان کـرد.** (حـافظ: ۹۲، افغانی)
۲۹۱۹۷. **تکیه به جبّار کـن تـا برسـی بـر مـرام.** (بهمنیـاری، شکورزاده)
۲۹۱۹۸. **تکیه به دیوار سنگی داری.** (لارستانی)
۲۹۱۹۹. **تکیه به فال مکن، بی‌فال مباش.** (افغانی)
۲۹۲۰۰. **تکیه‌گه رحمتِ خدای، بس است.** (سـنایی؛ حدیقـه: ۱۰۸)
۲۹۲۰۱. **تگرگ ریزه شد و بر سر گردنه فرو بارید.** (لکی)
۲۹۲۰۲. **تگرگ سر کچل را شکست، گفت: "اگـر مـردی سر دسته هونگ را بشکن".** (تهرانی)
۲۹۲۰۳. **تگرگ همیـشه در مزرعـه‌ی‌آدم فقیـر مـی‌بـارد.** (خرّمی)
۲۹۲۰۴. **تلاش از تقدیر جلو افتاده‌است.** (قشقایی)
۲۹۲۰۵. **تلاش بـسیار کفـش را پـاره مـی‌کـند.** (شکورزاده، بختیاری)
۲۹۲۰۶. **تلاش بی‌جا و بیش از حد چـارق پـاره مـی‌کـند.** (آذری)
۲۹۲۰۷. **تلاش کن که طلبکار باشی نه بدهکار.** (لری)
۲۹۲۰۸. **تلاش موج چه خرمن کند به غیـر حبـاب؟** (بیـدل، امثال‌موزون)
۲۹۲۰۹. **تلافی باشد، گله‌ای نباشد.** (دشتی)
۲۹۲۱۰. **تلافی در کمین‌گاه نهاده‌است.** (گیلکی)
۲۹۲۱۱. **تلافی غوره را سر کوره در می‌آورد.** (سهیلی، حییم، لارستانی)
۲۹۲۱۲. **تلافی کرها را از کورها می‌گیرند.** (جیرفتی)
۲۹۲۱۳. **تلافی گلایه ندارد.** (سنگسری)
۲۹۲۱۴. **تلتین*باش، چرکین نی.** (افغانی)
۲۹۲۱۵. **تلخ از شیرین لبان خوش می‌شود.** (مولـوی؛ مثنـوی: ۳۱/۲)
۲۹۲۱۶. **تلخ با تلخان یقین ملحق شود.** (مولوی)
۲۹۲۱۷. **تلخ با شیرین کجـا انـدر خـورد؟** (مولـوی؛ مثنـوی: ۱۵۹/۱)
۲۹۲۱۸. **تلخ بخور و تلخ بنوش ولی با تلخ معاشرت مکـن.** (خوزستانی)
۲۹۲۱۹. **تلخ را می‌بلعند، به خاطر شیرینی.** (آذری)
۲۹۲۲۰. **تلخ گیرم و شیرین عوض دهم.** (طالب‌آملی: ۷۱۸)
۲۹۲۲۱. **تلخ و شور همه عالم بر مـا شـیرین اسـت.** (شـمس مغربی، بهمنیاری)
۲۹۲۲۲. **تلخه*جا به گندم تنگ کرده.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۲۹۲۲۳. **تلخه در سایه‌ی‌گندم آب مـی‌خـورد.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، عوام)
۲۹۲۲۴. **تلخه را اگر به دریا هـم بـشوری، بـاز هـم تلخـه.** (کاشانی)
۲۹۲۲۵. **تلخ هرچه تلخ است، خاصیّت دارد.** (تایبادی)
۲۹۲۲۶. **تلـخ هـستی تُفـت مـی‌کننـد، شـیرین هـستی می‌خورندت.** (مرندی، علمداری)
۲۹۲۲۷. **تلخه نباشد چرخه.** (سیرجانی)
۲۹۲۲۸. **تلخی از دل نبرد قرب حرم زمزم را.** (صائب: ۲۵۲، امثال‌موزون)
۲۹۲۲۹. **تلخی بادام را شکر تلافی می‌کند.** (صائب؛ متفرقات، امثال‌موزون)
۲۹۲۳۰. **تلخی باده بـه از قنـد مکـرر باشد.** (صـائب: ۱۶۶۳، تکمله، امثال موزون)

۲۹۲۳۱. **تلخی جان کندن را دیدم.** (هزاره‌ای)
۲۹۲۳۲. **تلخی را شیرینی از بین می‌بُرَد.** (ترکمنی)
۲۹۲۳۳. **تلخی قوم و خویش، مانند تلخی خربزه است.** (آذری)
۲۹۲۳۴. **تلخی کم محلّی از همه بیش است مرا.** (اهلی: ۱۴)
۲۹۲۳۵. **تلخی که از زبانِ تو آید شنیدنی است.** (طالب‌آملی: ۳۲۱)
۲۹۲۳۶. **تلخی که شیرینی بار آورد به از شیرینی که تلخی بار آورد.** (افغانی)
۲۹۲۳۷. **تلخی ماتم کجا شیرین به حلوا می‌شود؟** (صائب: ۱۳۱۲، تکمله)
۲۹۲۳۸. **تلخی مرگ پسر از دل عرب به در نمی‌رود و تلخی دم بریدگی از دل مار.** (آذری)
۲۹۲۳۹. **تلخی می‌کند.** (آملی)
۲۹۲۴۰. **تلخی و شیرینی عالم به هم آمیخته‌ست.** (صائب: ۳۲۶۰، تکمله)
۲۹۲۴۱. **تل را آورد و گذاشت روی مل (تل).** (لری)
۲۹۲۴۲. **تلف*نیست که بر آدم بچسبد.** (بافقی)
۲۹۲۴۳. **تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است.** (حافظ: ۲۴۲، دهخدا)
۲۹۲۴۴. **تِلکو وَر پلکو خورد، قهر کرد.** (سیرجانی)
۲۹۲۴۵. **تلگراف فلانی صدا کرده.** (بیرجندی)
۲۹۲۴۶. **تلّی و یلّی می‌خواند.** (نامه‌ی داستان)
۲۹۲۴۷. **تلمیت* از قندعلی است پزش از گل بی‌بی است.** (بختیاری)
۲۹۲۴۸. **تلمیذ بی‌ارادت، عاشق بی‌زر است و رونده‌ی بی‌معرفت، مرغ بی‌پَر.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۳)
۲۹۲۴۹. **تُل نریده نگذاشته.** (شیرازی، زرقانی)
۲۹۲۵۰. **تلنگ بر گونه‌هایش بزنی خون می‌ترکاند.** (سیرجانی)
۲۹۲۵۱. **تِلنگ بر لپش بزنی خون درمی‌آید.** (گلبافی)
۲۹۲۵۲. **تلنگر بزنی، خونش در می‌آید.** (آذری)
۲۹۲۵۳. **تلواسه می‌کند.** (هبله‌رودی، سمنانی)
۲۹۲۵۴. **تله از جایش در رفت.** (مازندرانی)
۲۹۲۵۵. **تله‌ای از نوع لاک‌پشت گذاشته‌است.** (رامسری)
۲۹۲۵۶. **تَلَه*چرا بخورمت که به ریشم بمالی؟** (بختیاری، ایلامی)
۲۹۲۵۷. **تله را بر سرش چکاند، از ماشه رها کرد.** (دزفولی)
۲۹۲۵۸. **تله را سرش چکانیدند.** (شوشتری)
۲۹۲۵۹. **تله‌ی‌بعد از کبک؟** (خمین)
۲۹۲۶۰. **تله‌ی ما خرس گرفت.** (شیرازی)
۲۹۲۶۱. **تلی پاک نگذاشته.** (دهخدا)
۲۹۲۶۲. **تلیت*روغنش، کاه تیلیت شد.** (استهبانی)
۲۹۲۶۳. **تلی* را نارین (نریده) نگذاشته.** (شهربابکی)
۲۹۲۶۴. **تلی نمانده که نریده باشد.** (بهمنیاری)
۲۹۲۶۵. **تلی نیست که چیزی را تحمّل کند.** (قشقایی)
۲۹۲۶۶. **تماته‌ی*گندیده، از کی تا حالا گوجه‌کباب شده‌ای؟** (لری)
۲۹۲۶۷. **تماشابین، عقل چهل وزیر داره.** (افغانی)
۲۹۲۶۸. **تماشاچی کلان‌باز است.** (آذری)
۲۹۲۶۹. **تماشا در چشم نمی‌ماند.** (آذری)
۲۹۲۷۰. **تماشا را خدا حلال کرده.** (گیلکی)
۲۹۲۷۱. **تماشا سر تنور است.** (گنبدکاووسی)
۲۹۲۷۲. **تماشاگر، پهلوان است.** (لری)
۲۹۲۷۳. **تماشا وَر رخ خوبان حلال است.** (جیرفتی)
۲۹۲۷۴. **تماشا هم تماشاست، سرگردانی هم تماشاست.** (هزاره‌ای)
۲۹۲۷۵. **تماشای دل آن‌جاست که دلدار آن‌جاست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۶۲، شکورزاده)
۲۹۲۷۶. **تمام آتش را به طرف دیزی خود می‌کشد.** (آمره‌ای)
۲۹۲۷۷. **تمام آن‌گه شود به حقیقت که پسندیده آید.** (سعدی؛ گلستان: ۵۲)
۲۹۲۷۸. **تمام بلاها زیر سر زنان است.** (آبادانی)
۲۹۲۷۹. **تمام توله‌سگ‌ها نجسند.** (لارستانی)
۲۹۲۸۰. **تمام جانم را سوزن آجین کنید، فقط به من بگویید زن کدخدا.** (کرمانشانی)
۲۹۲۸۱. **تمام حرفاش چُسی، چسشم تولا جُلی، جُلشم تو سوراخ دیوار.** (راوری)
۲۹۲۸۲. **تمام دردها فراموش شود، مگر درد شکم.** (هزاره‌ای)
۲۹۲۸۳. **تمام دعواها سر لحاف ملّانصرالدین است.** (بهمنیاری)
۲۹۲۸۴. **تمام دلخوشیِ روزگار در عشق است.** (صائب: ۶۳۴)
۲۹۲۸۵. **تمام دنیا را آب بگیرد، کف پایمان را آب نمی‌گیرد.** (کاشانی)
۲۹۲۸۶. **تمام دنیا را به زن پیر دادند باز هم گفت: «باغ سیر ندارم.»** (رامسری)
۲۹۲۸۷. **تمام دنیا مال خودت باشد به یک روز ناخوشی نمی‌ارزد.** (لری)
۲۹۲۸۸. **تمام روز باشد حسرت شب روزه‌داران را.** (اشرف، امثال‌موزون)
۲۹۲۸۹. **تمام سال، پیراهن بی‌آستین.** (بختیاری)
۲۹۲۹۰. **تمام سوخته دودی نداشت بر سر آتش.** (بهمنیاری، نشاط)
۲۹۲۹۱. **تمام شد کار پوستین، مانده پس و پیش و هردو آستین.** (شکورزاده)

۲۹۲۹۲. **تمام شد کار پوستین، طرازش مانده و هردو آستین.** (نامه‌ی‌داستان، کوچه)

۲۹۲۹۳. **تمام شد کار پوستین / تنه‌ش مانده و آستین.** (شهربابکی)

۲۹۲۹۴. **تمامش کن، چو بنیادش نهادی.** (نظامی، شکورزاده، امثال‌موزون)

۲۹۲۹۵. **تمامِ عمر فریبِ سراب نتوان خورد.** (طالب‌آملی: ۴۰۰)

۲۹۲۹۶. **تمام غرق گناهیم و یک حسین داریم.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۲۹۲۹۷. **تمام گلّه قربان تو ولی بزغاله را از هشت ریال کمتر نمی‌دهم.** (آذری)

۲۹۲۹۸. **تمام لذّت دنیا به‌جان کندن نمی‌ارزد.** (بیرجندی)

۲۹۲۹۹. **تمام نا بی‌بی‌یان گشتند بی‌بی / فلک برگشته از بی‌بی قدیمی.** (شهربابکی)

۲۹۳۰۰. **تمر می‌خرد خرما می‌فروشد.** (خوزستانی)

۲۹۳۰۱. **تمشک، قبایم را رها کن.** (لری)

۲۹۳۰۲. **تمنّای شه آن‌که آید به دست / که بر روی دریا توان پُل ببست.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۹۴)

۲۹۳۰۳. **تموم شد و تموم شد، گربه زن عموم شد.** (شکورزاده، کوچه)

۲۹۳۰۴. **تمون (تنبان) داران تمون سوختند، بی‌تمون‌ها تمون دوختند.** (شهربابکی)

۲۹۳۰۵. **تمیز برداشته‌شده.** (امثال)

۲۹۳۰۶. **تمیز خوب و بد اسب را زجل نکنید.** (افغانی)

۲۹۳۰۷. **تمیز کن، تمیز کن، بنشین، ادرار کن.** (هزاره‌ای)

۲۹۳۰۸. **تمیز گندم و جو از هم آسیا نکند.** (صائب: ۱۹۰۱، تکمله)

۲۹۳۰۹. **تمیز مردم این روزگار در گوش است.** (صائب: ۸۳۴، تکمله)

۲۹۳۱۰. **تمیز نیک و بد روزگار کار تو نیست.** (صائب: ۲۴۱۱، تکمله)

۲۹۳۱۱. **تمیزی از بهشت آمده.** (بیرجندی)

۲۹۳۱۲. **تن آدم تنبل برای مار و مور زیرزمین خوب است.** (نایینی)

۲۹۳۱۳. **تن آدمی شریف است به جان آدمیّت / نه همین لباس زیباست نشان آدمیّت.** (سعدی؛ کلیات: ۷۸۹، عوام، بهمنیاری)

۲۹۳۱۴. **تن آسان زید هرکه زر خوار کرد (کرد خوار).** (فردوسی:۱۶۳۸، امثال موزون، دهخدا)

۲۹۳۱۵. **تن‌آسانی آرد روان را گزند.** (ادیب پیشاوری، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)

۲۹۳۱۶. **تن‌آسایی بوَد بنیادِ خواری.** (شکورزاده)

۲۹۳۱۷. **تنِ آسوده چه داند که دلِ خسته چه باشد؟** (سعدی؛ کلیات: ۶۲۲، شکورزاده)

۲۹۳۱۸. **تن، آن‌را می‌خواهد که پوشیده، دهان آن‌را می‌خواهد که نوشیده.** (کوچه)

۲۹۳۱۹. **تن ار دوا نپذیرد طبیب را چه گناه؟** (تاریخ نگارستان: ۱۱۱، تکمله)

۲۹۳۲۰. **تن از تو، جهنّم از خدا.** (آذری)

۲۹۳۲۱. **تن از هوا زنده‌است و جان از هو.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۷۷، شکورزاده)

در اصل: **جان تن هست و جان دین هردو / زنده این از هوا و آن از هو.**

۲۹۳۲۲. **تنباکو که زیاد شد، هم حسن قلیان می‌کشد هم حسین.** (آذری)

۲۹۳۲۳. **تنبان، باد را نگه نمی‌دارد.** (لری)

۲۹۳۲۴. **تنبان برای پایش تنگ شده.** (دزفولی)

۲۹۳۲۵. **تنبان به پای او تنگ شد و جست.** (شوشتری)

۲۹۳۲۶. **تنبانت را بده مادر سلیم / خودت نشین لای گلیم.** (لری)

۲۹۳۲۷. **تنبانت را در هاون بکوب.** (کرمانی)

۲۹۳۲۸. **تنبانت زیر رانت افتاده.** (گیلکی)

۲۹۳۲۹. **تنبانش به پاها افتاد.** (کردی)

۲۹۳۳۰. **تنبانش دو تا شد.** (بیرجندی)

۲۹۳۳۱. **تنبان قرمزم برق می‌زند، روده‌هایم غرغر می‌کند.** (آذری)

۲۹۳۳۲. **تُنبان کرباسی عاطفه ندارد.** (سیرجانی)

۲۹۳۳۳. **تنبان گشاد، در ک..ن گنده‌است.** (نیشابوری)

۲۹۳۳۴. **تنبان مرد را ز مرد، کمتر مگیر.** (سیستانی)

۲۹۳۳۵. **تنبان مرد که نو شود دنبال (فکر) زن نو می‌گردد (می‌کند).** (سیرجانی، رفسنجانی)

۲۹۳۳۶. **تن بز اگر نخارد، نان چوپان را نمی‌خورد.** (کرمانجی)

۲۹۳۳۷. **تن بز و پیه بز؟** (مازندرانی)

۲۹۳۳۸. **تنبک بیند می‌رقصد، عنبر بیند می‌گرید.** (قشقایی)

۲۹۳۳۹. **تنبک دو طرف صورت می‌زند.** (اوزی)

۲۹۳۴۰. **تنبکش زیر بغلش، داغ خوراک بر دل داشت.** (شوشتری)

۲۹۳۴۱. **تنبل، با فکر می‌شود.** (اهری)

۲۹۳۴۲. **تنبل بخیز و کار کن، بگذار تا من بمیرم / تنبل پاشو ناهار خور (اگر وقت نهار است)، برو بگذار ببینم.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)

۲۹۳۴۳. **تنبل به آب نرفت (نمی‌رفت)، وقتی که رفت (می‌رفت) خُمره برد (می‌برد).** (کوچه، شکورزاده، آذری)

۲۹۳۴۴. **تنبل به‌جایی نخواهد رسید.** (لری)
۲۹۳۴۵. **تنبل پا درخت شاتوت، امروت، زردآلو.** (بیرجندی)
۲۹۳۴۶. **تنبل پای درخت زردآلوست.** (نامه‌ی‌داستان، فرهنگ‌نامه، بختیاری، افغانی، سیرجانی)
۲۹۳۴۷. **تنبل خر را می‌بیند، پیاده راه نمی‌گردد.** (تاجیکی)
۲۹۳۴۸. **تنبل در خوردن چو نهنگ / در کار کردن چون بز لنگ.** (تاجیکی)
۲۹۳۴۹. **تنبل را خواستند زن بدهند گفت: «عروس شده‌اش را بیاورید.»** (تهرانی، کوچه)
۲۹۳۵۰. **تنبل را گفتند: "جارو بیار" گفت: "دم گربه" گفتند: "سنگ کیسه بیار" گفت: " خایه‌ی گربه".** (مازندرانی)
۲۹۳۵۱. **تنبل را گفتند: «برخیز در را ببند.» گفت: «باد خودش می‌بندد.»** (گیلکی)
۲۹۳۵۲. **تنبل را یک کار (بهش) بگو، هزار نصیحتِ پدرانه بشنو.** (کوچه)
۲۹۳۵۳. **تنبل شاه عبّاسی.** (بیرجندی)
۲۹۳۵۴. **تنبل گوید: «قدرت ندارم.»** (آذری)
۲۹۳۵۵. **تنبل مرو (نرو) به سایه، سایه خودش می‌آیه.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، کوچه، نیشابوری، عوام، تهرانی، اصفهانی، سیرجانی)
۲۹۳۵۶. **تنبل می‌گوید ایستادن از راه رفتن، نشستن از ایستادن، دراز کشیدن از نشستن، بهتر است.** (آذری)
۲۹۳۵۷. **تنبلی، خانه خراب می‌کند.** (آذری)
۲۹۳۵۸. **تنبلی دام شیطان است.** (افغانی)
۲۹۳۵۹. **تنبلی را بار گاو کرده‌ای؟** (لری)
۲۹۳۶۰. **تن به‌جان جنبد نمی‌بینی تو جان / لیک از جنبیدن تن جان بدان.** (مولوی؛ مثنوی، هزاره‌ای)
۲۹۳۶۱. **تن به‌جان زنده‌است و جان زنده به علم.** (ناصرخسرو: ۳۳، دهخدا، شکورزاده)
۲۹۳۶۲. **تن به دود چراغ و بی‌خوابی / ننهادی هنر کجا یابی؟** (اوحدی: ۱۲۲، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)
۲۹۳۶۳. **تن بی‌درد دل جز آب و گل نیست.** (جامی، دهخدا)
۲۹۳۶۴. **تن بی‌دل جوالِ گِل باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۳۹، دهخدا، شکورزاده)
۲۹۳۶۵. **تن بیمار دارد، شکم سالم.** (مازندرانی)
۲۹۳۶۶. **تن‌بیماری بهتر از کیسه‌بیماری است.** (کوچه، شکورزاده، دهخدا)
۲۹۳۶۷. **تن بی‌وفا مَرد چون دوک باد / همه سور او شیون و سوگ باد.** (ادیب نیشابوری، دهخدا)
۲۹۳۶۸. **تنبیه کردن برای خمره و کوزه ضرر دارد.** (رامسری)
۲۹۳۶۹. **تن پروران از هنر لاغرند.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۵)
۲۹۳۷۰. **تنت به ناز طبیبان نیازمند مباد.** (حافظ: ۷۲)
۲۹۳۷۱. **تنت سلامت باشد، نفست می‌خواهد بیاید می‌خواهد نیاید.** (کرمانی)
۲۹۳۷۲. **تنت لباس نخواهد، شکمت غذا می‌خواهد.** (آذری)
۲۹۳۷۳. **تن‌خواه ناخورده، سفر قندهار.** (افغانی)
۲۹۳۷۴. **تُند از بر ما می‌گذری شرط وفا نیست.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۲۹۳۷۵. **تند بر خاک شهیدان مدوان مرکب را.** (بهمنیاری)
۲۹۳۷۶. **تند بروم، گویند: «تندرویی.» آهسته بروم، گویند: «آهسته‌رویی.» چگونه بروم که تو را خوش آید؟** (گیلکی)
۲۹۳۷۷. **تند بروی شیطانی (نطفه‌ی حرامی)، آهسته بروی خنگی (گیجی).** (گیلکی)
۲۹۳۷۸. **تند بروی مستی، آهسته بروی اُوستی*.** (سیرجانی)
۲۹۳۷۹. **تند بروی، می‌گویند: «اُغر به خیر.» کُند بروی می‌گویند: «خدا بد ندهد.»** (فرهنگ‌نامه، گیلکی، کوچه، تهرانی)
۲۹۳۸۰. **تند بروی می‌گویند، سست بروی می‌گویند.** (گیلکی)
۲۹۳۸۱. **تند (تیز) می‌روی جانا، ترسمت فرو مانی.** (حافظ: ۳۳۵، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده، کوچه)
۲۹۳۸۲. **تندخویی با خلایق، مهر را کین کردن است.** (صائب: ۵۴۰، تکمله)
۲۹۳۸۳. **تندرستان را نباشد دردِ ریش.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۴، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، خزینه، عوام)
۲۹۳۸۴. **تندرست، نگذارد مریض بنالد.** (کردی)
۲۹۳۸۵. **تندی نشان داد و رفت.** (مازندرانی)
۲۹۳۸۶. **تندگو، غلط‌گو است.** (بیرجندی)
۲۹۳۸۷. **تن دل شد، دل جان شد و جان، جانان گشت.** (هروی)
۲۹۳۸۸. **تند مگو، تلخ نفهمی.** (دزفولی)
۲۹۳۸۹. **تُند می‌روی فلانی، ترسم به سردرآیی.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۲۹۳۹۰. **تند می‌روی می‌گویند: «ناکس است.» آهسته می‌روی می‌گویند: «خنگ است.»** (مشکین‌شهری)
۲۹۳۹۱. **تند نرو، زمین می‌خوری.** (هزاره‌ای)
۲۹۳۹۲. **تندور سخی است، هر که کلچه‌ی خود را می‌پزد.** (افغانی)
۲۹۳۹۳. **تندورک خود سازی، خود رقصک و خود بازی.** (افغانی)
۲۹۳۹۴. **تندی سر که تا آن‌جاست که آب نبیند.** (رامسری)
۲۹۳۹۵. **تندی سیل به دریاچه تواند کردن.** (صائب: ۳۰۴۰)

۲۹۳۹۶. **تندی کردن از طبع زنانست.** (ویس‌و رامین: ۱۵۴/۱۱۷)

۲۹۳۹۷. **تندی نه خوب آید از نامدار.** (فردوسی: ۱۲۵۵، دهخدا)

۲۹۳۹۸. **تن رها کن تا نخواهی پیرهن.** (قاآنی: ۴۹۸، شکورزاده، بهمنیاری)

۲۹۳۹۹. **تن سالم باشد، اگرچه در باتلاق باشد.** (مازندرانی)

۲۹۴۰۰. **تنش به تن فلان خورده‌است.** (حییم، عوام)

۲۹۴۰۱. **تن عور و آتش‌بازی.** (دهخدا، حییم، کوچه)

۲۹۴۰۲. **تنِ فتنه‌انگیز در گور بِهْ.** (ادیب پیشاوری، شکورزاده، حییم، دهخدا)

۲۹۴۰۳. **تنفس بهانه و معیشت غنمیت است.** (تاجیکی)

۲۹۴۰۴. **تنکی*تاله* از کم گردی است.** (افغانی)

۲۹۴۰۵. **تنگ آمد به جنگ آمد.** (افغانی)

۲۹۴۰۶. **تنگ است مثل دودولی*.** (گیلکی)

۲۹۴۰۷. **تنگ باشد یکی جهان و دو شاه.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۸۸)

۲۹۴۰۸. **تنگ‌تر از قافیه‌ی‌بنفشه.** (نامه‌ی داستان)

۲۹۴۰۹. **تنگت نگرفته که عاشقی از یادت برود.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۲۹۴۱۰. **تنگ چشمان از طمع نان بر سرِ نان می‌نهند.** (کشمیری: ۹۴)

۲۹۴۱۱. **تنگ حوصله را انتظار فردا نیست.** (فیضی: ۲۶۷)

۲۹۴۱۲. **تنگ خرم را وارونه می‌بندد.** (زرقانی)

۲۹۴۱۳. **تنگ خلقی کفش پیش پای مهمان ماندن است.** (صائب: ۵۴۱، امثال‌موزون)

۲۹۴۱۴. **تنگ‌خویی نشانِ ادبیری است.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۷۳)

۲۹۴۱۵. **تنگدستی باز می‌دارد ز قلقل شیشه را / مفلسان را بیدل از مشق خموشی چاره نیست.** (بیدل: ۱۳۱، افغانی)

۲۹۴۱۶. **تنگ‌دستی مایه‌ی‌دیوانگی است.** (کلیم: ۲۰۴)

۲۹۴۱۷. **تنگ‌دستی مرگ را در کام شیرین می‌کند.** (صائب: ۱۳۵۲، شکورزاده)

۲۹۴۱۸. **تنگ را بدون زور، کس نتواند بکشد.** (کردی)

۲۹۴۱۹. **تَنگ را نمی‌توان خرد کرد.** (عوام)

۲۹۴۲۰. **تن گرم به درد نه.** (تاجیکی)

۲۹۴۲۱. **تنگزش*گُل کرده.** (زرقانی)

۲۹۴۲۲. **تنگز*گل کرد، امّا او وعده‌اش را به‌جا نیاورد.** (کردی)

۲۹۴۲۳. **تنگ عرب* چوب بیاری، زنهار به خانه‌ات نیاری.** (بهمنیاری)

۲۹۴۲۴. **تنگ می‌گیرد فلک بر مردمان سخت‌گیر.** (هبله‌رودی، عوام)

۲۹۴۲۵. **تنگ*و سگگ به هم رسیدند.** (آملی)

۲۹۴۲۶. **تنگه‌اش*را نمی‌شود (نمی‌توان) خُرد کرد.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، خرمی، حییم)

۲۹۴۲۷. **تُنگی خودش خورد کرد.** (گلبافی)

۲۹۴۲۸. **تن لخت وآتش بازی؟** (بهمنیاری، شکورزاده)

۲۹۴۲۹. **تن ما و تقدیر خدا.** (سیستانی)

۲۹۴۳۰. **تن میپوشانید از باد بهار.** (صائب: ۷۳۳)

۲۹۴۳۱. **تنم را باید چرب کنم.** (کرمانی)

۲۹۴۳۲. **تنم را سگ خورد، یقه‌ام را شپش.** (آذری)

۲۹۴۳۳. **تن مردار نپوشند به دیبای طمیم.** (ناصرخسرو: ۳۵۷، دهخدا)

۲۹۴۳۴. **تنِ مرد بی‌آز بهتر که گنج.** (فردوسی: ۱۹۸۴/۴، دهخدا)

۲۹۴۳۵. **تن مرده سرد است.** (آملی)

۲۹۴۳۶. **تنِ مرده و جانِ نادان یکی است.** (گرشاسب‌نامه: ۱۸۲، شکورزاده، دهخدا)

۲۹۴۳۷. **تنم گر پیر شد مهرم نشد پیر / نوای نو توان زد بر کهن زیر.** (ویس‌و رامین: ۳۱۲)

۲۹۴۳۸. **تن می‌گوید پنجاه سال من تو را نگاه می‌دارم، پنجاه سال تو مرا نگه‌داری کن تا صد سال به خوبی زندگی کنم.** (آملی)

۲۹۴۳۹. **تنور است بچین و برچین.** (سمنانی)

۲۹۴۴۰. **تنور تا داغ است نان می‌پزد (درمی‌آورد).** (کردی، آذری)

۲۹۴۴۱. **تنور تا داغ نباشد نان بیرون نمی‌دهد.** (اشتهاردی)

۲۹۴۴۲. **تنور تا داغه، نون داره.** (شهربابکی)

۲۹۴۴۳. **تنور تا گرم است نان توان (باید) بست.** (خزینه، سمنانی، هبله‌رودی، مشمر)

۲۹۴۴۴. **تنور را گرم دید، نانش را پخت.** (شوشتری)

۲۹۴۴۵. **تنور را گرم دیدی، نانت را بزن.** (ایلامی)

۲۹۴۴۶. **تنورسازی یک تن‌آسا و گِل فراوان.** (خوزستانی)

۲۹۴۴۷. **تنور سرد، سزاوار بستن نان نیست.** (صائب: ۸۸۹ تکمله)

۲۹۴۴۸. **تنورشان گربه بچّه زاییده.** (زفره‌ای)

۲۹۴۴۹. **تنور شاه را هم آرایش کنی، قشنگ می‌شود.** (بروجردی)

۲۹۴۵۰. **تنور شکم دم به دم تافتن / مصیبت بُود روز نایافتن.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۷، بهمنیاری، عوام)

۲۹۴۵۱. **تنور که افتاد، نان نمی‌توان پخت.** (سمنانی)

۲۹۴۵۲. **تنور که داغه، شاطر دستش چلاقه.** (تهرانی)

۲۹۴۵۳. **تنور که گرم آمد، تر و خشک می‌سوزد.** (افغانی)

۲۹۴۵۴. **تنور که گرم شد، خمیر را بچسبان.** (ترکمنی)

۲۹۴۵۵. **تنور کهنه، نان در نمی‌آورد.** (هریسی)

۲۹۴۵۶. **تنور گرم نان می‌دهد، تنور سرد جان می‌دهد.** (آمره‌ای)

۲۹۴۵۷. **تنور نانوایی نیست که سر دو شاخ را بگذارند توی فلان آدم.** (شکورزاده)

۲۹۴۵۸. **تنور همیشه دود می‌کند.** (آمره‌ای)

۲۹۴۵۹. **تنوری بی‌پور نیست، قبیله بی‌کور نیست.** (نهبندانی)

۲۹۴۶۰. **تنوری چنین گرم، در بند نان.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۶۶)

۲۹۴۶۱. **تنوری چنین گرم نانی نبست.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۲۹۴۶۲. **تنوری که یک نان در آن باشد، اگر آن نان را برداری تمام می‌شود.** (سرخه‌ای)

۲۹۴۶۳. **تنوری گرم، نان چون درنبندیم؟** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۳۳)

۲۹۴۶۴. **تَنوشانه*خودش را نمی‌بیند، پیشنه*مردم را می‌بیند.** (نهاوندی)

۲۹۴۶۵. **تنوی فلانی هم یک لا شده.** (هراتی)

۲۹۴۶۶. **تنها باشی به که با همسایه‌ی‌بد.** (خوزستانی)

۲۹۴۶۷. **تنها بخیل، آدم کریم را رد می‌کند.** (خوزستانی)

۲۹۴۶۸. **تنها بنشین که سود بسیار کنی.** (عطّار؛ مختارنامه: ۸۵)

۲۹۴۶۹. **تنها بودن بوی مشک می‌دهد.** (کندلوسی)

۲۹۴۷۰. **تنها بودن بهتر که با رفیق بد.** (افغانی)

۲۹۴۷۱. **تنها بودن بهْ که با بدان نشستن.** (شکورزاده)

۲۹۴۷۲. **تنها بودی، ناپرهیزی کردی.** (سیرجانی)

۲۹۴۷۳. **تنها به داد خواستن رفته‌است.** (سمک‌عیّار: ۸۷/۴)

۲۹۴۷۴. **تنها به قاضی (داور) رفته‌است (می‌رود).** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا، شاهد، هبله‌رودی)

۲۹۴۷۵. **تنها به قاضی رفته، خوشحال برمی‌گردد.** (کوچه، بهمنیاری)

۲۹۴۷۶. **تنها به قاضی رفته، سرفراز است.** (لری)

۲۹۴۷۷. **تنها به قاضی می‌روی، راضی برمی‌گردی.** (عوام، هبله‌رودی، افغانی)

۲۹۴۷۸. **تنها به وقت حاجت، دارم فراق از خلق / تا دارم احتیاجی، یک آشنا ندارم.** (فرهنگ‌نامه)

۲۹۴۷۹. **تنها تو خوشی و سگ‌های چمچمال.** (کردی کرمانشانی)

۲۹۴۸۰. **تنها تو خیار نوبَر به بازار نیاورده‌ای.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)

۲۹۴۸۱. **تنها چوب از پس دیوانه برمی‌آید.** (ترکمنی)

۲۹۴۸۲. **تنها خدا عالم به غیب است.** (خوزستانی)

۲۹۴۸۳. **تنها خسته‌شدن چانه، برایت می‌ماند.** (کردی)

۲۹۴۸۴. **تنهاخوار، برادر شیطان است.** (دهخدا، حییم، کرمانی، عوام، کوچه)

۲۹۴۸۵. **تنهاخوار (خور) تنهامیر باشد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۷۵، شکورزاده، بهمنیاری)

۲۹۴۸۶. **تنها خوردن آسان است، تنها مردن سخت است.** (هزاره‌ای)

۲۹۴۸۷. **تنهاخور دیده‌ایم، روبه‌روخور ندیده‌ایم.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۲۹۴۸۸. **تنهاخور شریک (برادر) شیطان است.** (شکورزاده)

۲۹۴۸۹. **تنهاخوری کار شیطان است.** (شکورزاده)

۲۹۴۹۰. **تنها رازدار زن، شوی اوست.** (افغانی)

۲۹۴۹۱. **تنها زبان تر می‌خواهد که آن‌را هم نمی‌خواهی بخری.** (لری)

۲۹۴۹۲. **تنها زندگی کردن، تنها مردن است.** (افغانی)

۲۹۴۹۳. **تنها سرکوفت و عیب من ازدواج با کی رضاست.** (لری)

۲۹۴۹۴. **تنها کسی که نمی‌داند خواجه حافظ شیرازی است.** (عوام، کوچه)

۲۹۴۹۵. **تنها مانی چو یار بسیار کشی (بسیارکسی).** (دهخدا، عوام، بهمنیاری، افغانی، کوچه)

۲۹۴۹۶. **تنها و بی‌دوست بگرد، امّا دوست کج راه و مضر مگیر.** (کردی)

۲۹۴۹۷. **تنهایی به بسی ز هم جالس بد.** (قابوس‌نامه: ۱۴۰، دهخدا)

۲۹۴۹۸. **تنهایی بهتر از هم‌نشین بد.** (شکورزاده)

۲۹۴۹۹. **تنهایی بهتر است از رفیق ناموافق.** (افغانی)

۲۹۵۰۰. **تنهایی به خدا می‌برازد و بس.** (شکورزاده، افغانی، حییم، عوام، کوچه، دهخدا)

۲۹۵۰۱. **تنهایی به خدا می‌زیبد.** (هزاره‌ای، حییم، آذری، مازندرانی، کردی)

۲۹۵۰۲. **تنهایی خاص خداوند است.** (ایلامی، آذری، قشقایی)

۲۹۵۰۳. **تنهایی دوست‌تر دار از همنشین بد.** (قابوس‌نامه: ۱۴۰)

۲۹۵۰۴. **تنهایی و بی‌بلایی.** (تهرانی)

۲۹۵۰۵. **تن هرچه پوشیده (بپوشد)، لب هرچه نوشیده (بنوشد).** (بهمنیاری، سیرجانی، شهربابکی)

۲۹۵۰۶. **تن هر چی پوشیده می‌خواهد، لب هر چی نوشیده.** (یزدی، حییم)

۲۹۵۰۷. **تن همه‌جان، جان همه‌جانان شده‌ست.** (قاسم انوار)

۲۹۵۰۸. **تو آب از چاه درآور، من می‌خورم.** (مازندرانی)

۲۹۵۰۹. **تو آب زیرکاهی و من کاهِ زیر آب.** (خاقانی؛ دیوان: ۵۵۴)

۲۹۵۱۰. **تو آبستن بکن، او هر وقت باشه می‌زاید.** (تایبادی)

۲۹۵۱۱. **تو آتش به نی درزن و درگذر / که در بیشه نی خشک ماند نه تر.** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۲، فرهنگ‌نامه)

۲۹۵۱۲. **تو آفتاب بگذاری راه می‌افتد.** (کوچه)

۲۹۵۱۳. **تو آقا من آقا، برای اسب باید چه کسی جو بریزد؟** (گیلکی)
۲۹۵۱۴. **تو آقا، من آقا، پس گوسفندها را که می‌دوشد؟** (نامه‌ی داستان)
۲۹۵۱۵. **تو آقا، من هم آقا، پس ماده گاوها را که بدوشد؟** (ساوه‌ای، آذری)
۲۹۵۱۶. **تو آقا و من آقا، خر لنگ را کی برد به چرا؟** (مازندرانی)
۲۹۵۱۷. **تو آق می‌کنی، من هم عوق می‌کنم.** (دامغانی)
۲۹۵۱۸. **تو آن (این) طرفِ آب، من این (آن) طرفِ آب.** (کوچه)
۲۹۵۱۹. **تو آن‌جا نشسته‌ای، خرت را چه کسی باید به چراگاه ببرد؟** (رامسری)
۲۹۵۲۰. **تو آن طرف جو، من این طرف جو.** (عوام، شکورزاده)
۲۹۵۲۱. **تو آن‌قدر کوزه‌ی کاروان‌سرا پشتت شکسته و عار نکردی؟** (بختیاری)
۲۹۵۲۲. **تو آنِ کسی باش که او آنِ تو باشد.** (سلمان‌ساوجی: ۱۶۵)
۲۹۵۲۳. **تو آن کن که بتوانی، نه آن کُن که چون خر در گِل بمانی.** (کوچه، شکورزاده)
۲۹۵۲۴. **تو آن گندم‌نمای جوفروشی/که در گندم جو پوسیده پوشی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین:۱۱۰)
۲۹۵۲۵. **تو آن وَر جوب (جوق)، من این ور جوب، فحش بده فحش بستون.** (کوچه، اصفهانی)
۲۹۵۲۶. **تو آن ور جو من این ور جو.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه، تهرانی)
۲۹۵۲۷. **تو آن‌وقت که در تدارک عروسی بودی، من ظرف و ظروف را جمع می‌کردم.** (مازندرانی)
۲۹۵۲۸. **تو آن‌وقت که فرمان می‌دادی، مرغان خانگی نی‌لبک می‌زدند.** (گیلکی)
۲۹۵۲۹. **تو آنی کزان یک مگس رنجه‌ای / که امروز سالار و سرپنجه‌ای.** (سعدی؛ بوستان: ۱۷۲، کوچه)
۲۹۵۳۰. **تو آوازت را بخوان، نوبت رقص من هم می‌رسد.** (شکورزاده، کوچه)
۲۹۵۳۱. **تو ابریشم خود را بریس.** (گیلکی، رامسری)
۲۹۵۳۲. **تو اجازه بده سبد انگور از کول من پایین بیاید، بعد بگو انگورت ترش است.** (گیلکی)
۲۹۵۳۳. **تو احمد آب‌گرم‌کن نیستی.** (لری)
۲۹۵۳۴. **تو از آب حمّام تعارف به جا می‌آوری.** (اشتهاردی)
۲۹۵۳۵. **تو از آز باشی همیشه به رنج.** (فردوسی: ۲۱۹۵/۵)
۲۹۵۳۶. **تو از آسمان بی‌ریسمان نیامده‌ای.** (هزاره‌ای)
۲۹۵۳۷. **تو از تو، من از بیرون.** (شکورزاده، کوچه، سهیلی، امثال‌موزون)
۲۹۵۳۸. **تو از تیرگی روشنایی مجوی.** (فردوسی: ۲۰۰۸، شکورزاده)
۲۹۵۳۹. **تو از تیزی نمی‌افتی؟** (بختیاری)
۲۹۵۴۰. **تو از جیب درآورده‌ای، من از هوا می‌گیرم.** (هبله‌رودی)
۲۹۵۴۱. **تو از چنگال گرگم در ربودی / چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۵، فرهنگ‌نامه)
۲۹۵۴۲. **تو از دارایی افتادی، از گدایی نمی‌افتی؟** (بختیاری)
۲۹۵۴۳. **تو از درخت افتادی، من چرا باید پای درخت بنشینم؟** (آملی)
۲۹۵۴۴. **تو از در، من از خانه، می‌کُنیمش کُل ویرانه.** (بختیاری)
۲۹۵۴۵. **تو از روزی که در گهواره بودی، کِ.. و ک..ن پاره بودی.** (افغانی)
۲۹۵۴۶. **تو از زمین من از خانه، خانه را بکن مسگرخانه.** (همدانی)
۲۹۵۴۷. **تو از زیر ک..ن خودت فال می‌بینی؟** (هزاره‌ای)
۲۹۵۴۸. **تو از کار بدزدی من از مزد کار / خدا چه سازه میان این دو دزد؟** (شهربابکی)
۲۹۵۴۹. **تو از کار می‌دزدی من از مزد کار / خدا را چه لطف است برای دو دزد؟** (نهبندانی)
۲۹۵۵۰. **تو از گوهر همی مانی به استر / که چون پرسند فخر آرد به مادر.** (ویس‌و رامین: ۱۴۷)
۲۹۵۵۱. **تو از لیلاج (لیلا کوهی) برتر شدی (سرآمدتری)؟** (گیلکی)
۲۹۵۵۲. **تو از مرگ خود هیچ، غمگین مشو / که آن در جهان نیست، قانون نو.** (فردوسی، هزاره‌ای)
۲۹۵۵۳. **تو از مُشک بویش نگه کن نه رنگ.** (گرشاسب‌نامه: ۴۵، شکورزاده)
۲۹۵۵۴. **تو از من جان بخواه.** (آذری)
۲۹۵۵۵. **تو از من گریزان، من به تو آویزان (دلنگان).** (هزاره‌ای)
۲۹۵۵۶. **تو از من مشق کردن بخواه.** (آذری)
۲۹۵۵۷. **تو اسمش را روی سنگ بگذار، تا من صداش کنم.** (کوچه)
۲۹۵۵۸. **تواضع آب حمّام است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۲۹۵۵۹. **تواضع بود با بزرگان ادب / بُود با فرومایگان مسکنت.** (ابن‌یمین: ۳۴۹)
۲۹۵۶۰. **تواضع بود کار صاحب‌دلان / تواضع بود پیشه‌ی مقبلان.** (هزاره‌ای)
۲۹۵۶۱. **تواضع به گردون رسانَد سرت.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۹۰۵)

۲۹۵۶۲. **تواضع پیشه‌ی بزرگان است، تکبّر شیوه‌ی فرومایگان.** (افغانی)

۲۹۵۶۳. **تواضع دو سر دارد.** (هبله‌رودی، خزینه)

۲۹۵۶۴. **تواضع ز گردن فرازان نکوست / گدا گر تواضع کند خوی اوست.** (سعدی؛ بوستان: ۳۸، افغانی، خزینه، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، عوام)

۲۹۵۶۵. **تواضع سر رفعت افرازدت / تکبر به خاک اندر اندازدت.** (سعدی؛ بوستان: ۱۱۶، هبله‌رودی، بهمنیاری، عوام، شکورزاده)

۲۹۵۶۶. **تواضع کم کن و بر مبلغ افزا.** (صائب: ۳۵۰۵، هبله‌رودی، خزینه، نامه‌ی‌داستان، افغانی، تاجیکی، تکمله)

۲۹۵۶۷. **تواضع کن که یابی ارجمندی / فروتن شو که یابی سربلندی.** (هلالی‌جغتایی؛ صفات العاشقین، شکورزاده)

۲۹۵۶۸. **تواضع کنی به کمال می‌رسی، منم منم کنی زوال می‌یابی.** (ترکمنی)

۲۹۵۶۹. **تواضع مکن صرف، جای درم.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۹۴۳)

۲۹۵۷۰. **تواضع‌های دشمن مکر صیّادی بود / که خم‌خم رفتن صیّاد بهر قتل مرغان است.** (بیدل: ۴۸۵، افغانی)

۲۹۵۷۱. **تو اگر امام‌زاده‌بودی، هیچ کس را شفا نمی‌دادی.** (لری)

۲۹۵۷۲. **تو اگر جای من بودی کوه به کوه می‌گریختی.** (کاوش)

۲۹۵۷۳. **تو اگر چکش کج می‌زنی، حق می‌کنه راست.** (شهربابکی)

۲۹۵۷۴. **تو اگر کلوخ شوی، کسی ک..ش را با تو پاک نمی‌کند.** (هزاره‌ای)

۲۹۵۷۵. **تو اگر گردو بشوی، پسرت مغز است، اگر چراغ باشی پسرت روشنایی آن.** (گیلکی)

۲۹۵۷۶. **تو اگر گردوی تازه‌ای، من چاقوی نوک کج هستم.** (کندلوسی)

۲۹۵۷۷. **تو اگر می‌توانستی کاری انجام دهی، برای خودت می‌کردی.** (لری)

۲۹۵۷۸. **تو اگر هفتی، من هفتادم.** (کندلوسی)

۲۹۵۷۹. **تو امام‌زاده طاهر که صیغه‌ی داداشی نخوانده‌ایم.** (تهرانی)

۲۹۵۸۰. **توام می‌خواهی بخوری برو بخور، امروز کسی به کسی نیست.** (تهرانی)

۲۹۵۸۱. **توان آب آوردن نداشتی، راه آب را هم نجس کردی.** (آذری)

۲۹۵۸۲. **توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل پیر برنا بود.** (فردوسی: ۱/۱، افغانی، دهخدا، شکورزاده، عوام)

۲۹۵۸۳. **تواناتر از تو هم آخر کسی است.** (سعدی؛ بوستان: ۶۷)

۲۹۵۸۴. **توانا را ز دانایی چه عیب است؟** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۷، امثال‌موزون)

۲۹۵۸۵. **تواناست بر دانش خویش دانا / نه داناست آن کو تواناست بر زر.** (ناصرخسرو: ۳۰۷، دهخدا، بهمنیاری)

۲۹۵۸۶. **توان به حلق فرو برد استخوان درشت / ولی شکم بدرّد چون بگیرد اندر ناف.** (سعدی؛ گلستان: ۷۵، افغانی)

۲۹۵۸۷. **توان به همّت مردان دو صد سپاه شکست.** (صیدی، امثال‌موزون، شکورزاده)

۲۹۵۸۸. **توان دانست ریحان از دو برگی*.** (سعدی؛ کلیات: ۸۴۰، بهمنیاری)

۲۹۵۸۹. **توان، دل را نگه می‌دارد.** (لری)

۲۹۵۹۰. **توان کردن به زور ناتوانی پهلوانی‌ها.** (بلگرامی، امثال‌موزون)

۲۹۵۹۱. **توانگران دخل مسکینانند.** (سعدی، حییم)

۲۹۵۹۲. **توانگر بوَد تار و درویش پود.** (فردوسی: ۱۹۹۴/۴)

۲۹۵۹۳. **توانگر به فکر مرغ است و درویش به فکر سرما.** (آذری)

۲۹۵۹۴. **توانگرتر آن کس که خرسندتر.** (گرشاسب‌نامه: ۱۴۷)

۲۹۵۹۵. **توانگرتر آن کس که درویش‌تر.** (نظامی؛ شرف‌نامه، شکورزاده، بهمنیاری)

۲۹۵۹۶. **توانگر جاهل مس اندود است و فقیر عارف گوهر خاک‌آلود.** (افغانی)

۲۹۵۹۷. **توانگر شد آن‌کس که خرسند گشت.** (فردوسی، حییم، نجف‌آبادی)

۲۹۵۹۸. **توانگر شدی، گرد بیشی مگرد.** (فردوسی: ۱۹۰۸، بهمنیاری، شکورزاده)

۲۹۵۹۹. **توانگری به دل است نه به مال / بزرگی به عقل است نه به سال.** (سعدی؛ گلستان: ۶۳، هزاره‌ای، نامه‌ی‌داستان، افغانی، خزینه، حییم، دهخدا)

۲۹۶۰۰. **توانگری به قناعت است نه به بضاعت.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۵، دهخدا، شکورزاده، عوام)

۲۹۶۰۱. **توانگری به هنر است نه به مال.** (سعدی؛ گلستان: ۶۳، شکورزاده، دهخدا، عوام)

۲۹۶۰۲. **توانگری در درویشی و بی‌نیازی است.** (شکورزاده، دهخدا)

۲۹۶۰۳. **توانگری نه به مال است، نزد اهل کمال.** (سعدی؛ کلیات: ۷۲۰، شکورزاده)

۲۹۶۰۴. **توانگری و درویشی به دست است نه به سیم.** (تاریخ‌الوزرا: ۹۰، تکمله)

۲۹۶۰۵. **توانگری همیشه دستت نمی‌آید.** (بهمنیاری، خرمی)

۲۹۶۰۶. **تو انگور خور، از باغ مپرس.** (جامی؛ دیوان: ۳۱۱، شکورزاده، تکمله، دهخدا، کوچه)

۲۹۶۰۷. **توانم آن که نیازارم اندرون کسی / حسود را چه کنم کو ز خود به رنج دُرُست؟** (سعدی؛ کلیات: ۶۳)

۲۹۶۰۸. **تو اوّل بگو با کیان دوستی / من آن گه بگویم که تو کیستی.** (شکورزاده)

۲۹۶۰۹. **تو اهل دانش و فضلی، همین گناهت بس.** (حافظ: ۱۸۳، بهمنیاری)

۲۹۶۱۰. **تو این قدر از خواب محظوظی، چرا نمی‌روی؟** (مثمر)

۲۹۶۱۱. **تو این هیر و ویر قلم‌تراش بیار، ابرویم را بردار.** (اصفهانی)

۲۹۶۱۲. **تو این هیرو ویر می‌گوید زیر ابرویم را بگیر.** (تهرانی)

۲۹۶۱۳. **تو با این دو انگشت چیز، یک همچو چیز به من کردی.** (امثال)

۲۹۶۱۴. **تو با این قیافه، راهی قبر نمی‌شوی.** (لری)

۲۹۶۱۵. **تو با خدای خود انداز کار و خوش‌دل باش.** (حافظ: ۱۲۶)

۲۹۶۱۶. **تو با روباه چه کار داشتی، که روباه تو را رم بدهد؟** (مرندی)

۲۹۶۱۷. **تو باز خاص بُدی در سرای پیرزنی.** (کاوش)

۲۹۶۱۸. **تو باز هم پسر همان نفت‌فروشی.** (گیلانی)

۲۹۶۱۹. **تو باغی برای دیگری بخواه تا خدا خانه‌ای گلی برای تو بخواهد.** (بروجردی)

۲۹۶۲۰. **تو با ما چه کردی که با او کنی؟** (امثال‌موزون)

۲۹۶۲۱. **تو باید آن‌قدر مار بخوری تا اژدها شوی.** (مازندرانی)

۲۹۶۲۲. **تو باید چند کندو نان بخوری تا این چیزها را بدانی.** (درگزی)

۲۹۶۲۳. **تو باید سگ ماده را که شش پستان دارد بگیری.** (گیلکی)

۲۹۶۲۴. **تو باید که باشی، درم گو مباش.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۴۸۶، شکورزاده، دهخدا)

۲۹۶۲۵. **تو با یک یا علی می‌بری، آن‌چه من با هزار یاحسین جمع کرده‌ام.** (کاوش)

۲۹۶۲۶. **تو بِبُر، بخواب بِبُر.** (جیرفتی)

۲۹۶۲۷. **تو بجنبان لب را، من بفهمم گپ را.** (هراتی، افغانی)

۲۹۶۲۸. **تو بخواب من مخفی شوم، ببین طلبکار شاخ که را طناب می‌کند (می‌بندد)؟** (گیلکی)

۲۹۶۲۹. **تو بِدَم، بشین بِدَم، بخواب بِدَم.** (سیرجانی)

۲۹۶۳۰. **تو بده، مستیش پای خودم.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، آذری، کوچه)

۲۹۶۳۱. **تو بر اوج فلک چه دانی چیست / چون ندانی که در سرای تو کیست؟** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۱، بهمنیاری)

۲۹۶۳۲. **تو برای پدرت چه کرده‌ای که پسرت برای تو کند؟** (بختیاری)

۲۹۶۳۳. **تو برایم کار نیستی، سر بارم شده‌ای.** (مازندرانی)

۲۹۶۳۴. **تو برای من باشی، من هم برای تو هستم.** (رامسری)

۲۹۶۳۵. **تو برای من، که من برای تو؟** (سیستانی)

۲۹۶۳۶. **تو برای من گاو ورزا نمی‌شوی.** (مازندرانی)

۲۹۶۳۷. **تو برای وصل کردن آمدی / یا خود از بهر بریدن آمدی؟** (مولوی؛ مثنوی: ۱۷۵۱/۲)

۲۹۶۳۸. **تو برای همه پدر بودی، برای ما مادر.** (لری)

۲۹۶۳۹. **تو بر دنبه چرا پیه می‌گذاری؟** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۳۸)

۲۹۶۴۰. **تو برزیگری بیلت آید به کار / تو را با نبرد دلیران چه کار؟** (بهمنیاری، دهخدا)

۲۹۶۴۱. **تو برس به میمند آن‌گاه بگو وای بر من.** (اوزی)

۲۹۶۴۲. **تو برق آفتاب، کار می‌کند.** (اصفهانی)

۲۹۶۴۳. **تو برو تکیه و شامت را بخور، چه‌کار داری که عاشورا کی است؟** (مازندرانی)

۲۹۶۴۴. **تو برو جان را فدای آدم اصلی نما / آدم بداصل آخر بی‌وفایی می‌کند.** (بیرجندی)

۲۹۶۴۵. **تو برو خود را از کوه پایین بینداز، بگو خواست خداست.** (بختیاری)

۲۹۶۴۶. **تو برو فکر قِرتَت باش، چه کار داری که حاج میرزا آقاسی معزول است؟** (شکورزاده)

۲۹۶۴۷. **تو برو لقمه‌ی خود گاز زن / کَم پُشت خلق ساز زن.** (تفرشی)

۲۹۶۴۸. **توبره‌اش بالا آمده.** (سبزواری)

۲۹۶۴۹. **توبره‌اش سنگین است، سر خودش است.** (بهمنیاری)

۲۹۶۵۰. **توبره به پشت و خایه به مُشت.** (کوچه)

۲۹۶۵۱. **توبره، توبره خورد و بدون افسار راه رفت.** (رامسری)

۲۹۶۵۲. **توبره را بر سر خر می‌زنند نه بر ک.. خر.** (کرمانی، شهربابکی)

۲۹۶۵۳. **توبره نو باشد، داخلش نان نباشد بهتر است از کهنه باشد داخلش نان باشد.** (درگزی)

۲۹۶۵۴. **توبره‌ی پشکل جمع‌کن را دزدیده‌اند.** (سمنانی)

۲۹۶۵۵. **توبره‌ی پشکل سیاه همیشه پر است.** (آذری)

۲۹۶۵۶. **توبره‌ی تعصب کشی، ته آن سوراخ است.** (شهربابکی)

۲۹۶۵۷. **توبره‌ی خرِ کولی را دزدیده.** (بهمنیاری)

۲۹۶۵۸. **توبره‌ی‌خرگدا را دزدیده‌اند.** (سمنانی)
۲۹۶۵۹. **توبره‌ی‌سر خر سنگینه، خودش می‌کِشه.** (شهربابکی)
۲۹۶۶۰. **توبره‌ی گداهاست.** (دهخدا، حییم)
۲۹۶۶۱. **توبره‌ی گدایی، گردنم را ببرد.** (کردی)
۲۹۶۶۲. **توبره‌ی‌ملّا را دزدیدند، گفت: «ماتم ندارد؛ یک خورجینم را از وسط می‌بُرّم، دو تا توبره می‌شود.»** (آشتیانی)
۲۹۶۶۳. **تو بزرگی و در آیینه‌ی کوچک ننمایی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۱۱، بهمنیاری)
۲۹۶۶۴. **تو بزن تا من برقصم.** (اصفهانی)
۲۹۶۶۵. **تو بزن جا من هم می‌زنم، جابه‌جا.** (تهرانی)
۲۹۶۶۶. **تو بزن زارِ خود، من می‌کنم کارِ خود.** (شکورزاده، شیرازی، کوچه)
۲۹۶۶۷. **تو بزنی آب درمی‌آید، من بزنم خون درمی‌آید؟** (آذری)
۲۹۶۶۸. **تو بقچه دست خر دارم، هرچه دارم به بر دارم.** (زرقانی)
۲۹۶۶۹. **تو بکش من هم می‌کشم، آخر یک‌جایی پاره می‌شود.** (راروی)
۲۹۶۷۰. **تو بگا، من بگا.** (تهرانی، رامسری)
۲۹۶۷۱. **تو بگو برو کلاه بیاور تا من کلاه را با سر بیاورم.** (شکورزاده، کوچه)
۲۹۶۷۲. **تو بگیر، یک لقمه‌اش را بده من.** (کوچه)
۲۹۶۷۳. **تو بلبل چمنی از صدایت معلومه / گمان کنم نری از خایه‌هایت معلومه.** (تهرانی، شکورزاده، کوچه)
۲۹۶۷۴. **تو بمیری، ک..نت بمیرد که خرج تو را می‌کشد.** (گیلکی)
۲۹۶۷۵. **تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن.** (حافظ: ۱۲۰، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۹۶۷۶. **تو به آن حد نرسیده‌ای، که الاغ را با نمد داغ کنی.** (هزاره‌ای)
۲۹۶۷۷. **توبه از برای شکستن است.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)
۲۹۶۷۸. **توبه از سیری برمی‌خیزد، دعوا از نداری.** (آذری، قشقایی)
۲۹۶۷۹. **توبه از شبوشیِ* (شپش) دستار و ریگ پیزار* (پاافزار).** (هراتی)
۲۹۶۸۰. **توبه از می وقتِ گل دیوانه باشم گر کنم.** (حافظ)
۲۹۶۸۱. **توبه‌اش توبه‌ی‌بز است.** (قشقایی)
۲۹۶۸۲. **تو به این خریت فهمیدی و ما نفهمیدیم؟** (کوچه، امثال‌موزون)
۲۹۶۸۳. **توبه، به شاخم.** (تمثیل)
۲۹۶۸۴. **تو به پنبه آب می‌زنی، من هم از سنگ کم می‌کنم.** (رامسری)
۲۹۶۸۵. **تو به تاریکی علی را دیده‌ای.** (مولوی، بهمنیاری)
۲۹۶۸۶. **تو بهتر بلدی (می‌دانی) یا بَره؟** (کوچه، شیرازی)
۲۹۶۸۷. **تو بهتر دانی یا پیغمبر خدا؟** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کاوش، کوچه، آذری)
۲۹۶۸۸. **تو بهتر می‌دانی یا جناب حکیم باشی؟** (شکورزاده، کوچه)
۲۹۶۸۹. **تو بهتر می‌دانی یا درویش خدا؟** (زرقانی)
۲۹۶۹۰. **تو بهتر می‌دانی یا طبیب؟** (بهمنیاری، خرمی)
۲۹۶۹۱. **تو به تویی نباشد شهری را یک شوهر بس است.** (عوام، اصفهانی)
۲۹۶۹۲. **تو به‌جای پدر چه کردی خیر / که همان چشم داری از پسرت؟** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۱، شکورزاده، کاوش)
۲۹۶۹۳. **تو به جو درو کردن چه کار داری، تعریفت را بکن و نانت را بِجُو.** (نیشابوری)
۲۹۶۹۴. **تو به خیر و ما به سلامت.** (دهخدا، کوچه)
۲۹۶۹۵. **توبه در جوانی نیکو است.** (هزاره‌ای)
۲۹۶۹۶. **توبه در رهِ عشق آبگینه بر سنگ است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۴۴، شکورزاده)
۲۹۶۹۷. **توبه در عاشقی گنه‌کاری است.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۳۰۵)
۲۹۶۹۸. **تو به دنیا بخند که دنیا به تو بخنده.** (افغانی)
۲۹۶۹۹. **تو به ریش و به جبّه معتبری.** (اوحدی: ۵۸۶)
۲۹۷۰۰. **توبه‌فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟** (حافظ: ۱۳۵، امثال‌موزون، بهمنیاری، خزینه، شکورزاده، هبله‌رودی، شاهد، مثمر، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، افغانی)
۲۹۷۰۱. **تو به کار بریدن شالی مشغول باش.** (رامسری)
۲۹۷۰۲. **توبه کردم اگر، گنه کردم.** (سنایی؛ دیوان: ۹۲۶)
۲۹۷۰۳. **توبه کردم که دگر می‌نخورم ای یاران / به جز امشب و فردا شب و شب‌های دگر.** (فرهنگ‌نامه)
۲۹۷۰۴. **توبه کرده، بندش به حرام باز شده.** (تهرانی)
۲۹۷۰۵. **تو به کک که رقاص خداست، بند هستی.** (اصفهانی)
۲۹۷۰۶. **تو به من کره بده، در ظرفی از تپاله.** (آذری)
۲۹۷۰۷. **تو به من کره هم بده، کره‌دان هم بده.** (آذری)
۲۹۷۰۸. **تو به من نگاه کن و من هم به تو، مادرمان هم از گرسنگی بمیرد.** (آذری، قشقایی)
۲۹۷۰۹. **تو به میخانه نمی‌آیی من به مسجد، پس همدیگر را کجا ببینیم؟** (آذری)
۲۹۷۱۰. **توبه، نعوذ بالله.** (هزاره‌ای)
۲۹۷۱۱. **توبه و وصیّت، مرگ نمی‌آورد.** (رامسری)
۲۹۷۱۲. **توبه‌ی‌اجباری دارد.** (لارستانی)
۲۹۷۱۳. **توبه‌ی پشک* تا دیدن گوشت است.** (افغانی)

۲۹۷۱۴. **توبه‌ی‌تو مثل توبه‌ی‌بز است.** (شهرکردی)
۲۹۷۱۵. **توبه‌ی‌سگ مرگ است.** (گیلکی)
۲۹۷۱۶. **توبه‌ی قحبه.** (دهخدا)
۲۹۷۱۷. **توبه‌ی قمارباز بی‌پولی، توبه‌ی گرگ مرگ.** (افغانی)
۲۹۷۱۸. **توبه‌ی‌قمارباز، بی‌پولی است.** (بهمنیاری، خرمی، عوام، شکورزاده، حییم، کوچه، دهخدا)
۲۹۷۱۹. **توبه‌ی گرگ، گلوله‌ی تفنگه.** (دلیجانی، کاشانی)
۲۹۷۲۰. **توبه‌ی گرگ، مرگ است.** (بهمنیاری، تهرانی، حییم، دهخدا، شکورزاده، کوچه، ایلامی)
۲۹۷۲۱. **توبه‌ی گرگ مرگ است و توبه‌ی‌قمارباز بی‌پولی.** (اصفهانی)
۲۹۷۲۲. **توبه‌ی‌می، دست از جان شستن است.** (کلیم کاشانی)
۲۹۷۲۳. **توبه‌ی نصوح.** (دهخدا)
۲۹۷۲۴. **تو بیالایی و من برچینم؟** (گیلکی)
۲۹۷۲۵. **تو بی‌دردی که بر پشت سمندی / تو بی‌دردی که بر دردم می‌خندی.** (سیستانی)
۲۹۷۲۶. **تو بیرون می‌آیی، ماه باید غروب کند.** (خوانساری)
۲۹۷۲۷. **تو بی‌منت برآید، من می‌خوابم تا آفتاب درآید.** (عوام، کوچه)
۲۹۷۲۸. **تو بینداز، من بردارم.** (کوچه)
۲۹۷۲۹. **تو پاک باش و ز ناپاک هیچ باک مدار.** (ناصرخسرو، دهخدا)
۲۹۷۳۰. **تو پاک باش و مدار ای برادر از کس باک.** (گلستان:۷۰، بهمنیاری، افغانی، عوام، مثمر، دهخدا، هبله‌رودی، خزینه، شکورزاده، کوچه)
۲۹۷۳۱. **تو پا می‌بینی و من پر طاووس.** (وحشی بافقی، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۲۹۷۳۲. **تو پای به راه در نه و هیچ مپرس / خود راه بگویدت که چون باید رفت.** (عطار؛ دیوان: ۹۳)
۲۹۷۳۳. **توپ تو در بغل من است.** (کندلوسی، بابلی)
۲۹۷۳۴. **توپ جلودارش نیست.** (سمنانی)
۲۹۷۳۵. **توپ را درکنید، امّا آهسته درکنید.** (سخن)
۲۹۷۳۶. **تو پرنده‌ی‌کوچک، داماد لاشخور هستی.** (بویراحمدی)
۲۹۷۳۷. **تو پس پرده چه دانی که، که خوب است و که زشت؟** (حافظ:۵۶)
۲۹۷۳۸. **تویش پراست تا کی خالی شود.** (بهمنیاری، تهرانی، آذری)
۲۹۷۳۹. **تویش خالی است.** (عوام)
۲۹۷۴۰. **تویش را گم کرد.** (آملی)
۲۹۷۴۱. **تو پُل شو، دیگران بگذرند.** (هزاره‌ای)
۲۹۷۴۲. **تو پلو بیاور، من در هاون هم می‌خورم.** (سبزواری)
۲۹۷۴۳. **تو پنداری که بدگو رفت و جان برد؟ / حسابش با کرام‌الکاتبین است.** (حافظ: ۳۹)
۲۹۷۴۴. **توپوزی نخورده تا ادب بشود.** (اصفهانی)
۲۹۷۴۵. **تو پولاد، من پولاد، زیر یک سقف (آلاچیق) جایمان نمی‌شود.** (لکی، الشتری)
۲۹۷۴۶. **تو پهلوان‌تر از آنی که در کمند من افتی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۰۸، بهمنیاری)
۲۹۷۴۷. **تو پیره‌زنی دوکت آید به کار.** (دهخدا)
۲۹۷۴۸. **تو پیشانی شما و تو اقبال ما ریدن.** (سیرجانی)
۲۹۷۴۹. **توت آب برده، ارزش ندارد.** (نهبندانی)
۲۹۷۵۰. **تو تا بنویسی و بلیسی بابای ما را درآورده.** (تمثیل)
۲۹۷۵۱. **تو تا فی را به زبان بیاوری، من به فی‌آباد رسیدم.** (رامسری)
۲۹۷۵۲. **توت تیشکان*آب پشکان.** (افغانی)
۲۹۷۵۳. **تو تخم بدی تا توانی مکار / چو کاری همان بر دهد روز کار.** (فرهنگ‌نامه)
۲۹۷۵۴. **تو تخم پاشیدی کی این سبز کند؟** (هزاره‌ای)
۲۹۷۵۵. **توت دانه‌دار پدر همه توت‌هاست.** (کرمانجی)
۲۹۷۵۶. **توت ده مشت، پوستین ده پشت.** (تاجیکی)
۲۹۷۵۷. **تو تر کنی ما را زنی؟** (گناوه‌ای)
۲۹۷۵۸. **توتش را گنجشک خورده.** (خوانساری)
۲۹۷۵۹. **توتویش (پرنده) پر دارد از همه‌جا خبر دارد.** (بیرجندی)
۲۹۷۶۰. **توت هم جزو میوه‌ها شده؟** (سیرجانی)
۲۹۷۶۱. **تو تیراندازی لنگه ندارد، فقط تیرش آن طرف‌تر می‌خورد.** (تهرانی، شکورزاده)
۲۹۷۶۲. **تو جوالی که گردو هست، شصت منی گاورس جا می‌گیرد.** (قاینی)
۲۹۷۶۳. **تو جهنم هم جای پولدار سواست.** (تهرانی)
۲۹۷۶۴. **تو چادر دل ما را بردی، بی‌چادر کاشکی می‌مردی.** (سیرجانی)
۲۹۷۶۵. **تو چاه برو افعی بگیر، به یاد عُمَر.** (تهرانی)
۲۹۷۶۶. **تو چاهم بینداز، به راهم نینداز.** (بافقی)
۲۹۷۶۷. **تو چرا هیزم‌کش آتش شده‌ای؟** (تهرانی)
۲۹۷۶۸. **تو چشم زاغ بین نه پای طاووس.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۸۹)
۲۹۷۶۹. **تو چلوندنش فرق می‌کند.** (امثال)
۲۹۷۷۰. **تو چنگال شیران کجا دیده‌ای؟** (مرزبان‌نامه: ۴۰۳، هزاره‌ای، شکورزاده)
۲۹۷۷۱. **تو چو آن کوزه‌گر بوالهوسی/ که کند موزه به هر روز بسی/ خوب چون سازد و آماده کند/ به زمین کوبد و درهم شکند.** (ایرج؛ دیوان:۱۲۶)

۲۹۷۷۲. **تو چوپان بزهای نازا و از شیر افتاده هستی که به هیچ چیز دست نمی‌زنی؟** (گیلکی)
۲۹۷۷۳. **تو چون طبلی که بانگت سهمناکست.** (ویس‌و رامین: ۵/۳۲۵)
۲۹۷۷۴. **تو چه خیالی داری، من چه خیالی دارم.** (آذری)
۲۹۷۷۵. **تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت؟** (حافظ: ۵۵، دهخدا)
در اصل: **که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟**
۲۹۷۷۶. **تو چه دانی که پس پرده که خوب است و که زشت؟** (حافظ: ۵۷، دهخدا، امثال‌موزون، افغانی)
۲۹۷۷۷. **تو چه دانی که در کجاست فتوح؟** (ابن‌حسام:۳۲۴)
۲۹۷۷۸. **تو چه کار داری که خانه‌ی قلی صابون می‌پزند؟** (شکورزاده)
۲۹۷۷۹. **تو چه می‌دانی دنیا با کیست؟** (نامه‌ی داستان)
۲۹۷۸۰. **تو چه می‌دانی دنیا چند باب (در) خانه دارد؟** (مازندرانی)
۲۹۷۸۱. **تو چه می‌دانی قبله‌ی ک..نت کدام طرف است؟** (لری)
۲۹۷۸۲. **تو چه می‌دانی که غاز کجا تخم می‌گذارد؟** (مازندرانی)
۲۹۷۸۳. **تو چه می‌دانی که کود چه چیزی حلال است؟** (لری)
۲۹۷۸۴. **تو چه می‌دانی گربه کجا تخم می‌کند؟** (نامه‌ی‌داستان، آذری)
۲۹۷۸۵. **تو چه می‌دانی لاک‌پشت کجا تخم می‌گذارد؟** (مازندرانی)
۲۹۷۸۶. **تو چه می‌دانی نان از کجا درمی‌آید؟** (آملی)
۲۹۷۸۷. **تو چه می‌دانی یک من ماست چه‌قدر روغن (کره) دارد؟** (مازندرانی)
۲۹۷۸۸. **تو چیزی گفتی ما خوشمان آمد، ما هم چیزی نوشتیم تا تو را خوش آید.** (دهخدا، تمثیل)
۲۹۷۸۹. **تو حالا زره پوشیده‌ای، ما چشم نداریم که برایت گریه کنیم.** (سنگسری)
۲۹۷۹۰. **تو حال تشنه ندانی که بر لبِ (کناره) جویی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۲۱، شکورزاده)
۲۹۷۹۱. **تو حرف نزن، شب می‌افتد.** (گیلکی)
۲۹۷۹۲. **تو حرفی زدی من خوشم آمد، من هم حرفی زدم تو خوشت بیاید.** (کوچه)
۲۹۷۹۳. **تو حساب کار خود را داشته باش فلک هم حساب کار خود را دارد.** (قشقایی)
۲۹۷۹۴. **تو حسن آب گرم‌کن نیستی.** (گچسارانی)
۲۹۷۹۵. **تو حمّام زنانه مَرده.** (دامغانی)
۲۹۷۹۶. **تو حمّام شلوغ، تاس و دولچه گم می‌شود.** (تهرانی)
۲۹۷۹۷. **تو حوضی که ماهی نباشد، قورباغه سپه‌سالار است.** (کوچه)
۲۹۷۹۸. **تو حیوان‌ها کدام‌شان از همه بیش‌تر می‌داند؟ روباه، / پوست کدامشان را بیش‌تر تو بازار می‌برند؟ روباه.** (تهرانی)
۲۹۷۹۹. **تو خاکی چو آتش مشو تند و تیز.** (فردوسی، دهخدا)
۲۹۸۰۰. **تو خاموشی بیاموز از بهایم.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۷)
۲۹۸۰۱. **تو خان باشی من هم خان، پس چه کسی این کوچ و بار را براند؟** (لکی)
۲۹۸۰۲. **تو خانهٔ هر چی، مهمانْ هر کی.** (کوچه)
۲۹۸۰۳. **تو خانه‌ی دشمن به چه کار می‌روی؟ دوستی به گرو دارم.** (گلبافی)
۲۹۸۰۴. **تو خانه‌ی‌عروس دامبول و دیمبوله، تو خانه‌ی‌داماد هیچ خبری نیست.** (تهرانی)
۲۹۸۰۵. **تو خانه‌ی‌قاضی خرما (گردو) بسیاره، امّا حسابی هم دارد.** (گلبافی)
۲۹۸۰۶. **تو خانه‌ی‌قاضی گردو بسیاره، امّا به شمارشه.** (تهرانی)
۲۹۸۰۷. **تو خانه‌ی‌همسایه کماچه، به ما چه؟** (سیرجانی، راوری، کرمانی)
۲۹۸۰۸. **تو خبر نداری، چاله چند سرآب دارد.** (لنجانی)
۲۹۸۰۹. **تو خدا را دستپاچه کرده‌ای.** (سمنانی)
۲۹۸۱۰. **تو خراب می‌کنی، مرا کتک می‌زنی؟** (بویراحمدی)
۲۹۸۱۱. **تو خربزه بخور، تو را با فالیز (جالیز) چه کار؟** (شاهد، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، مثمر)
۲۹۸۱۲. **تو خربزه خوری یا بستان جوی؟** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا، کوچه)
۲۹۸۱۳. **تو خر خودت را بران.** (شکورزاده)
۲۹۸۱۴. **تو خرده‌یاب و درشت گُم کنی؟** (بختیاری)
۲۹۸۱۵. **تو خر را به انجیل عیسی مخر.** (سعدی؛ بوستان: ۱۳۸)
۲۹۸۱۶. **تو خر را به جلش می‌شناسی.** (لری)
۲۹۸۱۷. **تو خر گلّه‌ی کجا هستی؟** (بیرجندی)
۲۹۸۱۸. **تو خرما می‌خوری و دیگران هسته‌های تو را می‌شمارند.** (خوزستانی)
۲۹۸۱۹. **تو خری من خرسوار، من می‌شاشم تو بردار.** (سیرجانی)
۲۹۸۲۰. **تو خفته‌ای و بر خفته نیست قلم.** (قابوس‌نامه: ۹۱)
۲۹۸۲۱. **تو خواب هم این را می‌بینند که ارث بهش رسیده.** (تهرانی)
۲۹۸۲۲. **تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال.** (سعدی؛ کلیات: ۷۳۰، بهمنیاری)

۲۹۸۲۳. **تو خواه راضی باش ای عزیز و خواه مباش / بلی قضاست که وارونه می‌کند هنری.** (نامه‌ی‌داستان)
۲۹۸۲۴. **تو خواه گرگ شُمر، خواه گوسپند مرا.** (طالب‌آملی: ۲۵۸)
۲۹۸۲۵. **تو خواهی کنی راست کارِ جهان را؟** (صائب: ۲۳)
۲۹۸۲۶. **تو خواهی وفا دار و خواهی مدار.** (مسرور طالقانی؛ گنج سخن: ۱۵۰/۱)
۲۹۸۲۷. **تو خوب نیستی که دهی را خوب نمی‌دانی.** (تمثیل)
۲۹۸۲۸. **تو خوبی کن، انسان اگر نداند، خدا می‌داند.** (سنقری)
۲۹۸۲۹. **تو خوبی کن بینداز دریا، بالِق (ماهی) نداند خالق می‌داند.** (کوچه، شکورزاده، آذری)
۲۹۸۳۰. **تو خوبی، مادرت تلخ.** (خوزستانی)
۲۹۸۳۱. **تو خودت خوب باش، با مردم چه کار داری؟** (ایلامی)
۲۹۸۳۲. **تو خود چون کنی اختر خویش را بد / مدار از فلک چشم نیک اختری را.** (ناصرخسرو: ۱۴۲، فرهنگ‌نامه)
۲۹۸۳۳. **تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز.** (حافظ: ۱۸۱، بهمنیاری)
۲۹۸۳۴. **تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.** (عمان سامانی، بهمنیاری، امثال‌موزون، افغانی، تهرانی، عوام، شکورزاده، بهمنیاری)
۲۹۸۳۵. **تو خود دانی که بر خفته قلم نیست.** (ویس‌و رامین: ۲۱۹)
۲۹۸۳۶. **تو خود را به دهان شیر بیفکن، بگو قسمت است.** (بختیاری)
۲۹۸۳۷. **تو خوی نیک خویش از دست مگذار.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۸)
۲۹۸۳۸. **تو خیرِ خود از وی توقّع مدار.** (سعدی؛ بوستان: ۱۵۵)
۲۹۸۳۹. **تو خیر (خیرات) بده باش، شب جمعه زیاده.** (همدانی، آشتیانی)
۲۹۸۴۰. **تو داد و دهش کن، فریدون تویی.** (فردوسی: ۶۳بهمنیاری)
۲۹۸۴۱. **تو دالان ک..نش رخت می‌شویند.** (تهرانی)
۲۹۸۴۲. **تو دانی حساب کم و بیش را / سپردم به تو مایه‌ی‌خویش را.** (نظامی؛ شرف‌نامه، هزاره‌ای)
۲۹۸۴۳. **تو دبه‌ات را آوردی که من روغنش نکردم؟** (شکورزاده، امثال‌موزون، کوچه)
۲۹۸۴۴. **تو در حق، بند دل تا رسته گردی/ چو دل در خلق بندی خسته گردی.** (عطار؛ الهی‌نامه)
۲۹۸۴۵. **تو در خانه‌ی‌خودت، من در خانه‌ی‌خودم.** (کردی، عوام)
۲۹۸۴۶. **تو در خواب ماندی خرت رفت.** (بهمنیاری، خرمی)
۲۹۸۴۷. **تو درد دل شنیده‌ای امّا ندیده‌ای.** (امثال‌موزون، افغانی)
۲۹۸۴۸. **تو در درو هستی امّا با داس شکسته.** (خوزستانی)
۲۹۸۴۹. **تو دُرست باش، اُرُس باش.** (کوچه)
۲۹۸۵۰. **تو درست مانند خرِ جارویی‌ها هستی.** (اشتهاردی)
۲۹۸۵۱. **تو در نی بسته‌ای آتش میناز.** (سعدی؛ کلیات: ۸۳۴)
۲۹۸۵۲. **تو دزد باش، شب سیاه بسیار هست.** (لری)
۲۹۸۵۳. **تو دزد و من دزد، میان دو دزد، خدا کی دهد مزد؟** (شهربابکی، زرقانی)
۲۹۸۵۴. **تو دستک، تنبک می‌گذاری.** (اشتهاردی)
۲۹۸۵۵. **تُو دست مثل موم و مرهمه، تُو امتحان مثل سنگ جهنّمه.** (تهرانی)
۲۹۸۵۶. **تو دست و پایش آتش ریخته.** (قشقایی)
۲۹۸۵۷. **تو دلت جا همه چیز هست الاّ جای حرف؟** (زرقانی)
۲۹۸۵۸. **تو دل جای هزار لک و لجنه، جای چند کلمه حرف نیست؟** (شیرازی)
۲۹۸۵۹. **تو دلش فقط یک غمه، اون هم غم شکمه.** (تهرانی)
۲۹۸۶۰. **تو دلش قند آب می‌کند.** (تهرانی)
۲۹۸۶۱. **تو دنیا یک خوبی می‌ماند، یک بدی.** (تهرانی)
۲۹۸۶۲. **تو دوست بگیر، دشمن را مادرت می‌زاید.** (تالشی)
۲۹۸۶۳. **تو را آن‌چنان فراری دهم که سگ را از مسجد.** (سیستانی)
۲۹۸۶۴. **تو را اسفند نمکی هم نمی‌خواهد.** (بیرجندی)
۲۹۸۶۵. **تو را اگر در کوزه‌ی‌روغن بیندازند همانی که هستی.** (کندلوسی)
۲۹۸۶۶. **تو را با پول ابریشم خریده مگر؟** (گیلکی)
۲۹۸۶۷. **تو را با سخن‌های شاهان چه کار؟** (فردوسی، دهخدا)
۲۹۸۶۸. **تو را با سینه‌ی‌خشک بزرگ کرده‌ام.** (کندلوسی، دامغانی)
۲۹۸۶۹. **تو را با کارد کُند سر می‌برّم.** (بیرجندی)
۲۹۸۷۰. **تو را با گازران ری چه کار است / که جامه خوب شویند یا نشویند؟** (مثمر)
۲۹۸۷۱. **تو را با نبرد دلیران چه کار؟ / تو پیرزنی دوکت آید به کار.** (شکورزاده، دهخدا)
۲۹۸۷۲. **تو را با نبرد دلیران چه کار؟ / تو برزگری بیلت آید به کار.** (عوام، کوچه)
۲۹۸۷۳. **تو را بر سر بازار شاش نیفتاده (نگرفته).** (گیلکی)
۲۹۸۷۴. **تو را بگیرم، تا من را نگیری.** (هزاره‌ای)
۲۹۸۷۵. **تو را به آب می‌برم (برد) و تشنه می‌آرم (آورد).** (افغانی، خزینه، مثمر، هبله‌رودی)

۲۹۸۷۶. **تو را به این حضرت، شب می‌مانی یا برمی‌گردی؟** (تهرانی، کوچه)

۲۹۸۷۷. **تو را به حلقه‌ی‌بیچارگان خدا آورد.** (طالب‌آملی: ۴۸۷)

۲۹۸۷۸. **تو را به خدا برای گدا افاده نکن.** (مازندرانی)

۲۹۸۷۹. **تو را به خدا، تو را به علی، تو را به امام اوّلی، اتاق خالی سراغ داری؟** (تهرانی)

۲۹۸۸۰. **تو را به خیر و ما را به سلامت.** (افغانی، تهرانی، عوام)

۲۹۸۸۱. **تو را به شال می‌دوزم.** (بیرجندی)

۲۹۸۸۲. **تو را به فالیز چه‌کار؟** (افغانی)

۲۹۸۸۳. **تو را به کاه بزنند، گاو نمی‌خورد.** (بیرجندی)

۲۹۸۸۴. **تو را به گور من (فلان) نمی‌گذارند.** (دهخدا، کوچه، عوام، شکورزاده)

۲۹۸۸۵. **تو را بی‌دست و پایی مصلحت نیست.** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۲۰۶/۱)

۲۹۸۸۶. **تو را بیرونش کشته، مرا درونش.** (افغانی)

۲۹۸۸۷. **تو را پرسند هنرت چیست و نگویند پدرت کیست؟** (سعدی، حییم، عوام، شکورزاده)

۲۹۸۸۸. **تو را پیش مهمان سیر می‌اندازم.** (ده‌آباد کاشان)

۲۹۸۸۹. **تو را ترک اسب نمی‌گیرند، در بغل سوار می‌خواهی بنشینی؟** (مازندرانی)

۲۹۸۹۰. **تو را تیشه دادم که سنجد بکن / نگفتم که دیوار مسجد بکن.** (افغانی)

۲۹۸۹۱. **تو را تیشه دادم که هیزم شکن[کنی] / ندادم که دیوار مسجد بکن.** (سعدی؛ بوستان: ۱۷۳، شکورزاده، افغانی، دهخدا، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، فرهنگ‌نامه)

۲۹۸۹۲. **توراج*از زبان خود گرفتار بلاست.** (ترکمنی)

۲۹۸۹۳. **تو را چه غم؟ گاوت در طویله است و بخت در کیسه.** (گیلکی)

۲۹۸۹۴. **تورا چه کار به این و آن، نانت را بخور خَرَت را بران.** (شکورزاده)

۲۹۸۹۵. **تو را چه کار که این دست کیست که در کار است؟** (بهمنیاری)

۲۹۸۹۶. **تو را چه کسی می‌برد؟ تو را چه کسی می‌آورد؟** (سنگسری)

۲۹۸۹۷. **تو را خاموشی ای خداوند هوش / وقار است و نااهل را پرده پوش.** (سعدی؛ بوستان: ۱۵۵)

۲۹۸۹۸. **تو را خانم زاییده، ما را کلفت؟** (تهرانی)

۲۹۸۹۹. **تو را خری بدهم که به دُم خر راضی شوی.** (بیرجندی)

۲۹۹۰۰. **تو را خواب بُرد و مرا آب بُرد.** (فیضی: ۳۰۶)

۲۹۹۰۱. **تو را خیلی هم دوست دارم، امّا دلم می‌خواهد یک چشم نداشته باشی.** (قشقایی، آذری)

۲۹۹۰۲. **تو را داد و فرزند را هم دهد.** (فردوسی: ۶۶۲، دهخدا)

۲۹۹۰۳. **تو را دارم مثل این است که شاخه‌ی درخت را دارم.** (آملی)

۲۹۹۰۴. **تو را دامن همی سوزد مرا جان.** (ویس‌و رامین: ۴۶/۱۸۷)

۲۹۹۰۵. **تو را در آسمان می‌جستم در زمین یافتم.** (فرهنگ‌نامه)

۲۹۹۰۶. **تو را در سوراخ سوزن می‌کند و بیرون می‌آورد.** (رامسری)

۲۹۹۰۷. **تو را در قریه کس نمی‌گذارد، می‌گویی اسپت را در خانه‌ی‌ملک بسته کنند؟** (افغانی)

۲۹۹۰۸. **تو را در گور خودت می‌نهند.** (گیلکی)

۲۹۹۰۹. **تو را در گور من نمی‌گذارند.** (خوانساری)

۲۹۹۱۰. **تو را دشمن اندر جهان خود دل است.** (فردوسی: ۹، دهخدا)

۲۹۹۱۱. **تو را دیده این قد شده، من را که ببینه این قد می‌شود.** (تهرانی)

۲۹۹۱۲. **تو را دیدیم و یوسف را شنیدیم / شنیدن کِی بود مانندِ دیدن؟** (کوچه)

۲۹۹۱۳. **تو را راه، مرا راه.** (هزاره‌ای)

۲۹۹۱۴. **تو را روی چُل*سرد نشانده.** (بختیاری)

۲۹۹۱۵. **تو را ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صفیر.** (حافظ: ۲۷)

۲۹۹۱۶. **تو را ز کوی (دست) اجل، کی فرار خواهد بود؟ / که جایگاه (فرارگاه) تو دارالقرار خواهد بود.** (سعدی؛ کلیات: ۶۴۳، هزاره‌ای)

۲۹۹۱۷. **تو را زور هست، ولی در ولایت هم حاکم هست.** (گیلکی)

۲۹۹۱۸. **تو را سعادت و تأیید آسمانی هست.** (قطران: ۴۶۲)

۲۹۹۱۹. **تو را سگ گاز گرفته مگر؟** (گیلکی)

۲۹۹۲۰. **تو را شوربا به کار است یا حرف.** (هزاره‌ای)

۲۹۹۲۱. **تو را شیطان دخل و تصرّف کرده مگر؟** (گیلکی)

۲۹۹۲۲. **تو را صاحب سلامت گفتم و خود را دعا کردم.** (نامه‌ی داستان)

۲۹۹۲۳. **تو راضی من راضی، به چه رویم پیش قاضی.** (افغانی)

۲۹۹۲۴. **تو راضی من راضی، گور پدر قاضی.** (عوام، آذری)

۲۹۹۲۵. **تو راضی و من راضی، فلان زن قاضی.** (بهمنیاری، افغانی)

۲۹۹۲۶. **تو را عزّت مرا حرمت، تو را قرطی (هرتی) مرا پرتی.** (کرمانی، گلبافی)

۲۹۹۲۷. **تو را کوبیده، کباب می‌کنم.** (بیرجندی)

۲۹۹۲۸. **تو را که به قبر من نخواهند گذاشت.** (آذری)

۲۹۹۲۹. **تو را که خانه نئین است، بازی نه این است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۹، حییم، دهخدا، عوام، شکورزاده)
۲۹۹۳۰. **تو را که خوش است، مرا هم خواب خوش است.** (بیرجندی)
۲۹۹۳۱. **تو را که درد نباشد کجا دوا بخشند؟** (ابن‌حسام: ۳۲۵)
۲۹۹۳۲. **تو را که دست بلرزد گُهرچه دانی سُفت؟** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۳، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۲۹۹۳۳. **تو را که روی به خلق است از خدا چه خبر؟** (صائب: ۵۸۶)
۲۹۹۳۴. **تو را که گفت که بگشا دهان به غیبت مردم؟** (کمال‌خجندی: ۶۹۶)
۲۹۹۳۵. **تو را که همّت و اقبال و بخت و فرّ این است / به هرچه سعی کنی همتّت دهد یاری.** (سعدی؛ کلیات: ۶۷۹، فرهنگ‌نامه)
۲۹۹۳۶. **تو را گرمابه خوش می‌دارد آواز.** (حسن دهلوی، تکمله)
۲۹۹۳۷. **تو را گزد مرا چه غم؟** (تاجیکی)
۲۹۹۳۸. **تو را گفتند بزن، نگفتند بکش.** (آذری)
۲۹۹۳۹. **تو را گفتند همسایه، نگفتند وکیل ک.. و خایه.** (مازندرانی)
۲۹۹۴۰. **تو را گه‌خور نکرده‌اند.** (لری)
۲۹۹۴۱. **تو را لاف و مرا غریبی کُشته.** (افغانی)
۲۹۹۴۲. **تو را لای چین شلوارش می‌گذارد.** (رامسری)
۲۹۹۴۳. **تو را مار عراق گزیده، گرفته‌ای مار بی‌آزار گیلان را؟** (گیلکی)
۲۹۹۴۴. **تو را مثل خوشه‌ی‌انگور پیچ می‌دهم.** (گیلکی)
۲۹۹۴۵. **تو را مثل شتری که بچّه‌اش را لگدمال می‌کند، زیر پاهایم لگدمال می‌کنم.** (آذری)
۲۹۹۴۶. **تو را ملاّ بخورد.** (آملی)
۲۹۹۴۷. **تو را ملاّ سوار شود.** (آملی)
۲۹۹۴۸. **تو را ملّا گیر آورده.** (آملی)
۲۹۹۴۹. **تو را من زاییده‌ام، می‌خواهی به من نیرنگ بیاموزی؟** (لری)
۲۹۹۵۰. **تو را من می‌شناسم، بهتر از خویش.** (ایرج؛ دیوان:۷۶)
۲۹۹۵۱. **تو را می‌برم به سرچشمه و تشنه بر می‌گردانم.** (سنگسری)
۲۹۹۵۲. **تو را نگهبان دنیا که نکرده‌اند.** (بیرجندی)
۲۹۹۵۳. **تو را ننه زاییده، ما را زن بابا؟** (تهرانی)
۲۹۹۵۴. **تو را یک سقای شل و یک نانوای کور کم است.** (فیروزکوهی)
۲۹۹۵۵. **تو رعنا من رعنا، گاوها را کی برد صحرا؟** (افغانی، هراتی)
۲۹۹۵۶. **تورک*به چشمت می‌افتد؟** (فرهنگ‌نامه)
۲۹۹۵۷. **تورنگ (قرقاول) را می‌خواهد درون کمج (ظرف گلی) شکار کند.** (گیلکی)
۲۹۹۵۸. **تورهای*روی درخت از هر طرف که بریزند بر سر آدم ندار می‌ریزد.** (رامسری)
۲۹۹۵۹. **توره دستش به انگور نمی‌رسد، می‌گوید ترش است.** (گناوه‌ای)
۲۹۹۶۰. **توره (روباه) همیشه مرغ تخمی را می‌برد.** (فرهنگ‌نامه)
۲۹۹۶۱. **توره موقع انگور خوردن، آوازه‌خوانی می‌کند.** (سورمقی)
۲۹۹۶۲. **تو زمستان، یک جُل به از یک دسته گل.** (کوچه)
۲۹۹۶۳. **تو ز من راه راست رفتن خواه.** (سنایی؛ حدیقه: ۸۳)
۲۹۹۶۴. **تو سخن را نگر که جایش چیست / برگزارنده‌ی سخن منگر.** (شکورزاده، آذری)
۲۹۹۶۵. **تو سر بنما، کلاه بسیار بود.** (امثال‌موزون)
۲۹۹۶۶. **تو سر پیاز، ک..ن پیاز، چی؟** (افغانی، هزاره‌ای)
۲۹۹۶۷. **تو سر تخت نشسته‌ای.** (بختیاری)
۲۹۹۶۸. **تو سر خرگیر هستی یا ک..ن خرکن؟** (لری)
۲۹۹۶۹. **تو سر سیری یا دم (بن) پیازی؟** (کرمانشاهی، لری)
۲۹۹۷۰. **توسری بزن، نانش را بگیر.** (آذری)
۲۹۹۷۱. **تو سوار بر اسب، من با پای پیاده.** (آذری)
۲۹۹۷۲. **تو سواره را بزن، پیاده سر جای خود ایستاده‌است.** (بیرجندی)
۲۹۹۷۳. **تو سوت سوتک را زدی.** (آذری)
۲۹۹۷۴. **تو سوزنی برای رفیقت بخواه تا خدا جوال‌دوزی برای تو بخواهد.** (بروجردی)
۲۹۹۷۵. **تو سوزنی، من سوزنی، نوک به دل هم می‌زنیم.** (فرهنگ‌نامه، اصفهانی)
۲۹۹۷۶. **تو سیال* و من سیال در کلّه‌ی تو چه خیال؟** (افغانی)
۲۹۹۷۷. **تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد؟** (حافظ: ۷۹، امثال‌موزون، شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی)
۲۹۹۷۸. **تو سیب خود را بالا پرتاب کن، نصیب و قسمت کار خود را خواهد کرد.** (قشقایی)
۲۹۹۷۹. **تو سیب خوردی، به من مزه بده.** (سنگسری)
۲۹۹۸۰. **توسی خودت، من سی خودم.** (دهخدا، شکورزاده)
۲۹۹۸۱. **توشبیره*را می‌شمرد.** (تاجیکی)
۲۹۹۸۲. **توش‌ترش هم پیداست.** (عوام)
۲۹۹۸۳. **توش خودش را می‌کُشد، بیرونش مردم را.** (شکورزاده، حییم، دهخدا)
۲۹۹۸۴. **تو شده حیض و من به گرمابه.** (سنایی، شکورزاده)
۲۹۹۸۵. **تو شکر نمی‌کنی (کن) که من پرهیزم را شکستم.** (بهمنیاری)

۲۹۹۸۶. **تو شکستی جام و ما را می‌زنی؟** (مولوی؛ مثنوی: ۲۹۴/۳، دهخدا)
۲۹۹۸۷. **تو شمارشت را بکن، ببین فلک چه می‌شمارد.** (آذری)
۲۹۹۸۸. **توشمال را که ساز یاد می‌دهی، دهل را بر شانه‌ات می‌گذارد.** (بختیاری)
۲۹۹۸۹. **تو شنبه برو مدرسه جمعه پیش‌کشت.** (سمنانی)
۲۹۹۹۰. **تو شوخ دیده مگس بین که برکشیده طنین را.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۵، امثال‌موزون)
۲۹۹۹۱. **توشه بردار که وقت سفر است.** (بهمنیاری)
۲۹۹۹۲. **توشه بر شکم بهتر ز پشتهِ / شاید تا فردا خدا ما را کشته.** (بهبهانی)
۲۹۹۹۳. **توشه به کار آید.** (حاتم‌نامه: ۳۳۶/۲)
۲۹۹۹۴. **توشه را بخوری بهتر است؛ تا این‌که آرزویش به دلت بماند.** (بویراحمدی)
۲۹۹۹۵. **تو شهرِ سُنّی‌ها مُهرِ نماز نمی‌خرند.** (کوچه، تهرانی)
۲۹۹۹۶. **تو شهر کورها یک چشمی پادشاست.** (تهرانی، کوچه)
۲۹۹۹۷. **تو شهر نِی‌سوارها، باید سوار نِی شد.** (کوچه)
۲۹۹۹۸. **تو شهر یک پاها رسیدی، یک پا راه برو.** (گلبافی)
۲۹۹۹۹. **تو شهری که همه کورند، تو هم کور شو.** (کوچه)
۳۰۰۰۰. **توشه‌ی در شکم بهتر از توشه‌ی روی دوش است.** (لری)
۳۰۰۰۱. **توشه‌ی راه در انبار شناور باد است.** (سلیم تهرانی: ۶۶)
۳۰۰۰۲. **توشه‌ی فردای خود اکنون فرست.** (بهمنیاری)
۳۰۰۰۳. **توشه‌ی کم، چه در پشت و چه در شکم.** (افغانی)
۳۰۰۰۴. **توشه‌ی مردم، گرسنگی را رفع نمی‌کند دوستی را زیاد می‌کند.** (کردی)
۳۰۰۰۵. **توشه‌ی یک روزه چه به پشت چه به مشت چه به شکم.** (هزاره‌ای)
۳۰۰۰۶. **تو شیره‌ای که من نخورم موش بیفته.** (شکورزاده، کوچه)
۳۰۰۰۷. **تو شیشه‌اش هم بکنی نم خودش را پس می‌دهد.** (تهرانی)
۳۰۰۰۸. **تو شیون به صاحب عزا یاد نده.** (بختیاری)
۳۰۰۰۹. **تو صورتش تف کنی می‌گوید باران می‌آید.** (کوچه)
۳۰۰۱۰. **توصیف زیاد، بدتر از دشنام است.** (افغانی)
۳۰۰۱۱. **تو طلایی، من شیشه، همه هستیم از یک ریشه.** (لری)
۳۰۰۱۲. **تو عرقش را بده، بد مستیش با من.** (تهرانی)
۳۰۰۱۳. **تو عمر خواه و صبوری.** (حافظ: ۱۰۶)
۳۰۰۱۴. **تو عوعویت را بکن.** (گیلکی)
۳۰۰۱۵. **توغولی (گوسفند جوان) گرد و خاک نکن.** (قشقایی)
۳۰۰۱۶. **توفان به چشم من نگر از این و آن مپرس.** (قاآنی: ۷۳۱)
۳۰۰۱۷. **توفان بیا، گَرد و خاکَش فرو می‌نشیند.** (جیرفتی)
۳۰۰۱۸. **توفان رسیده را ز کنار و میان مپرس.** (صائب: ۲۳۴۲، تکمله)
۳۰۰۱۹. **توفان ز تنور پیره‌زن خاست.** (خاقانی: ۱۰۷۷، دهخدا، تکمله)
۳۰۰۲۰. **توفان شیطان، الله نگهبان.** (افغانی)
۳۰۰۲۱. **توفان نمی‌کند گوش تعلیم ناخدا را.** (صائب: ۱۲۱، امثال‌موزون)
۳۰۰۲۲. **توفان نوح و واقعه‌ی کربلا گذشت، اما چه گذشت؟** (بهمنیاری، کرمانی)
۳۰۰۲۳. **توفان نوح و واقعه‌ی کربلا گذشت.** (سخن)
۳۰۰۲۴. **تو فعلاً روده‌ی خودت را تو بگذار به من کارت نباشد.** (اشتهاردی)
۳۰۰۲۵. **تو فقط بولکه‌ی خود را دیدی از چهار قفلی مردم خبر نداری.** (گلپایگانی)
۳۰۰۲۶. **تو فکر قرت باش، چه کار داری که حاج میرزا آقاسی معزول است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۰۰۲۷. **توفیق اجباری شد.** (بهمنیاری)
۳۰۰۲۸. **توفیق رفیقی است به هرکس ندهند.** (نامه‌ی داستان، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۰۰۲۹. **توفیق کودک درکیسه‌ی پدر و کاسه‌ی مادر است.** (آذری)
۳۰۰۳۰. **توفیق و رفیق.** (افغانی)
۳۰۰۳۱. **تو قبای قِره مندول، من هم قبای قره مندول؟** (لکی)
۳۰۰۳۲. **تو قدر آب چه دانی که بر کنار فراتی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۶۲، حییم، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، افغانی)
۳۰۰۳۳. **تو قدر آب چه دانی که بر لب جویی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۶۲، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، هزاره‌ای)
۳۰۰۳۴. **توقّع آسایش از جهان مکن.** (صائب: ۱۶۳)
۳۰۰۳۵. **توقّع به درگاهِ دونان مبر.** (ابن‌یمین: ۴۰۹)
۳۰۰۳۶. **توقّعت را فراموش کن و دیده‌هایت را مگو.** (آذری)
۳۰۰۳۷. **توقع خدمت از کسی دار که توقع نعمت از تو دارد.** (سعدی؛ گلستان، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۳۰۰۳۸. **توقع داره بگذاریش توی سینی، حلوا حلواش کنی.** (شهربابکی)

۳۰۰۳۹. **توقع مدار ای پسر گر کسی / که بی‌سعی هرگز به‌جایی رسی.** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۶، هزاره‌ای)

۳۰۰۴۰. **تو قوطی هیچ عطّاری پیدا نمی‌شود.** (تهرانی)

۳۰۰۴۱. **تو کار خود مده از دست و می به ساغر کن.** (بهمنیاری)

۳۰۰۴۲. **تو کار زمین را نکو ساختی / که بر آسمان‌ها بپرداختی.** (اقبال لاهوری؛ پیام شرق، شاهد، هبله‌رودی، بهمنیاری، مثمر)

۳۰۰۴۳. **تو کاری انجام بده، من هم کاری تا روزگار بچرخد.** (بویراحمدی)

۳۰۰۴۴. **تو کاری، من کاری، تا بشود زندگی.** (لری)

۳۰۰۴۵. **توکا و ربّ آلوچه؟** (مازندرانی)

۳۰۰۴۶. **توکای خاکستری هوا (که) سرد است در دام می‌افتد.** (رامسری)

۳۰۰۴۷. **تو کدام چشمت را بیشتر دوست داری؟** (لری)

۳۰۰۴۸. **تو کدخدای دهی، من کدخدای مزرعه.** (تمثیل)

۳۰۰۴۹. **تو کُرت آخری می‌کارمت.** (جیرفتی)

۳۰۰۵۰. **تو کردی من دیدم، من هم می‌کنم تو ببین.** (رامسری)

۳۰۰۵۱. **تو کز جفا بخروشی، خموش باش که خامی.** (بهمنیاری)

۳۰۰۵۲. **تو کز محنت دیگران بی‌غمی / نشاید که نامت نهند آدمی.** (سعدی؛ گلستان: ۶۶، شکورزاده، عوام)

۳۰۰۵۳. **تو کشک خودت را بساب.** (کرمانی)

۳۰۰۵۴. **توکّل با خدا نزدیک رسیده / شیرین جانم بینی ماجد رسیده.** (هزاره‌ای)

۳۰۰۵۵. **توکّل بر خدا کن مرد ساده / توکّل نر بود، اندیشه ماده.** (هزاره‌ای)

۳۰۰۵۶. **توکّلتُ سرش را گرفته، عَلَی‌الله دُمش را.** (بهمنیاری)

۳۰۰۵۷. **توکّل کن که یابی رستگاری.** (شکورزاده، افغانی، نامه‌ی‌داستان، عوام، هبله‌رودی، بهمنیاری)

۳۰۰۵۸. **توکّل کن و بزن به دریا.** (لری)

۳۰۰۵۹. **توکّل نر بود، اندیشه ماده.** (تاجیکی)

۳۰۰۶۰. **توکّل نر بود اندیشه ماده/ سوار ک.. خر به ز پیاده.** (آباده‌ای)

۳۰۰۶۱. **تو کلنگی و من تیشه، همه‌ایم از یک ریشه.** (لری)

۳۰۰۶۲. **تو کنار جوی بخواب، من روی پشت‌بام، ببینم طلبکار چه کسی را می‌برد؟** (سنگسری)

۳۰۰۶۳. **تو کَندی جوی، آبش دیگری برد.** (ویس‌و رامین: ۵۴، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)

۳۰۰۶۴. **تو کوچه عسل، تو خانه حنظل.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)

۳۰۰۶۵. **تو ک..نش را نداری.** (گیلکی)

۳۰۰۶۶. **تو که از آسیابانی بیرونت کرده‌اند، چه کار با چارک‌ها داری.** (جیرفتی)

۳۰۰۶۷. **تو که از آسیا می‌روی (از آسیابانی در شدی) چه کار به سنگ یک من داری؟** (بهمنیاری)

۳۰۰۶۸. **تو که از این دیگ نداری بهره، خواه کهره خواه برّه.** (جیرفتی)

۳۰۰۶۹. **تو که اسب عربی بودی، چه کُرّه‌ای پَس انداختی، که فلانی بیندازد؟.** (شکورزاده، کوچه)

۳۰۰۷۰. **تو که اسب نخریده‌ای چرا پالان دوخته‌ای؟** (مازندرانی)

۳۰۰۷۱. **تو که اوّل‌الاوّلینت این‌است، وای به‌آخرآخرینت.** (کوچه)

۳۰۰۷۲. **تو که اوّل اوّلینت این باشد، آخر آخرینت چه خواهد بود؟** (شکورزاده)

۳۰۰۷۳. **تو که این آواز را داشتی، چرا پیش جنازه‌ی‌مرحوم پدرت نخواندی؟** (عوام، امثال‌موزون)

۳۰۰۷۴. **تو که این شکم را داری، این آش کارده*را مخور.** (لری)

۳۰۰۷۵. **تو که این‌طور اهل چریدن بودی، پس چرا لاغر مانده‌ای؟** (آذری)

۳۰۰۷۶. **تو که این قدر از خواب محظوظی، چرا نمی‌میری؟** (هبله‌رودی، خزینه)

۳۰۰۷۷. **تو که این‌قدر جرأت را داری چرا توپچی نشده‌ای؟ (برو توپچی شو).** (آذری)

۳۰۰۷۸. **تو که این‌قدر خوش صحبت هستی تا حالا کجا بودی؟** (مازندرانی)

۳۰۰۷۹. **تو که این‌قدر رو داری، چرا گدایی نمی‌کنی؟** (افغانی)

۳۰۰۸۰. **تو که بار خودت را بار کردی.** (سنگسری)

۳۰۰۸۱. **تو که باری ز دوشم برنداری / چرا سربار بر بارم گذاری؟** (باباطاهر: ۲۸۰، شکورزاده، بهمنیاری)

۳۰۰۸۲. **تو که باشی، دیگران را صبر است.** (هزاره‌ای)

۳۰۰۸۳. **تو که با مادر خودت وفا نمی‌کنی با بیگانه چه‌طور وفا می‌کنی؟** (لری)

۳۰۰۸۴. **تو که بر بار (در بام) خود آبگینه (آیینه) داری/ چرا بر بار (بام) مردم می‌زنی سنگ؟** (شکورزاده، کوچه، حییم، شهربابکی، بهمنیاری)

۳۰۰۸۵. **تو که بر سرعت خود می‌نازی / گر به مقصد برسی استادی.** (کوچه)

۳۰۰۸۶. **تو که بزدلی چرا کنار شیر می‌گردی؟** (مازندرانی)

۳۰۰۸۷. **تو که به حرف من نمی‌دهی گوش/ چه حرف من چه گوز خرگوش.** (لری)

۳۰۰۸۸. **تو که به دلمه عادت کرده‌ای، اگر یک روز نباشد چه کار می‌کنی؟** (خوی)

۳۰۰۸۹. **تو که بیل داری برای پدر و برادران خودت است.** (لری)

۳۰۰۹۰. **تو که پشت در هستی مرا کجا می‌بری؟** (بختیاری)

۳۰۰۹۱. **تو که پول نداری، چرا توی مستراح چراغ دستی گذاشته‌ای؟** (اصفهانی)

۳۰۰۹۲. **تو که پیش‌درآمدت این است، پس‌درآمدت چی می‌تواند باشد؟** (شکورزاده)

۳۰۰۹۳. **تو که تنباکو نداشتی، چرا زدی یک نفر را کُشتی؟** (سده‌ای)

۳۰۰۹۴. **تو که تنبانت را می‌کندند خارها، نمی‌دانی که کنگر سرشیب سبز می‌شود یا سربالا؟** (فرهنگ‌نامه)

۳۰۰۹۵. **تو که جو نمی‌توانی بخوری چرا ادّعای خریّت می‌کنی؟** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، خرّمی)

۳۰۰۹۶. **تو که چراغ نبینی با چراغ چه بینی؟** (سعدی، حییم، دهخدا، کوچه، شکورزاده)

۳۰۰۹۷. **تو که چنین آوازی داشتی، چرا جلوی جنازه‌ی پدرت نخواندی؟** (شکورزاده)

۳۰۰۹۸. **تو که چوب نداشتی، سگ را بزنی.** (سمنانی)

۳۰۰۹۹. **تو که چیزی از دستت برنمی‌آید، کمتر سخنان بزرگانه بگو.** (لری)

۳۰۱۰۰. **تو که حال خودت را می‌دانی، چرا آب کلّه پاچه می‌خوری؟** (قشقایی)

۳۰۱۰۱. **تو که حسن کاسه سیاه هستی.** (لری)

۳۰۱۰۲. **تو که خدا خدا می‌گفتی، پس حالا قهر خدا را هم تحمّل کن.** (گیلکی)

۳۰۱۰۳. **تو که خوب باشی، همسایه‌ات هم خوب است.** (ایلامی)

۳۰۱۰۴. **تو که خودت را نمی‌توانی نگه داری، من را چه‌طور نگه خواهی داشت؟** (نامه‌ی‌داستان)

۳۰۱۰۵. **تو که داری سر کَل، چرا لاله (لاله چرا) می‌سوزی؟** (سخن، بهمنیاری)

۳۰۱۰۶. **تو که در خواب هم از آمدنت بود عجیب/ در شگفتم که به ناگاه چرا آمده‌ای؟** (مشهدی)

۳۰۱۰۷. **تو که درد خود داری، من می‌اندازم تو برداری.** (سیرجانی)

۳۰۱۰۸. **تو که در لار چریدی، دنبه‌ات کو؟** (مازندرانی)

۳۰۱۰۹. **تو که در نداری دربان می‌خواهی چه کار کنی؟** (کوچه، عوام)

۳۰۱۱۰. **تو که دست آب نداری، بالای درخت گردو می‌روی چه کنی؟** (بهمنیاری)

۳۰۱۱۱. **تو که دل ما را خون کردی.** (رامسری)

۳۰۱۱۲. **تو که دندان نداشتی، ترب چرا کاشتی؟** (مازندرانی)

۳۰۱۱۳. **تو که دِه را می‌بینی، راه چرا می‌پرسی؟** (کوچه)

۳۰۱۱۴. **تو که راست می‌گویی، امّا روی دروغ‌گو تا کجایش سیاه؟** (هزاره‌ای)

۳۰۱۱۵. **تو که راه را درست نکردی، پس چرا جوی را خراب کردی؟** (لری)

۳۰۱۱۶. **تو که راه را می‌دانی، از فرسخ سؤال مکن.** (بختیاری)

۳۰۱۱۷. **تو که رو بسته‌ای مگر زشتی؟** (تهرانی)

۳۰۱۱۸. **تو که روغن نداشتی، چرا بادنجان کاشتی؟** (مازندرانی)

۳۰۱۱۹. **تو که زورت زیاد است، دیگر روی حرفت حرفی نیست.** (آذری)

۳۰۱۲۰. **تو که زورت نبود، جنگت چه بود؟** (نامه‌ی‌داستان)

۳۰۱۲۱. **تو که زور نداری، به دعوا چه کار داری؟** (سبزواری)

۳۰۱۲۲. **تو که زور و زر داری، حرفت هم به کُرسی می‌نشیند.** (قشقایی)

۳۰۱۲۳. **تو که سال را پاییدی، ماه را هم بپا.** (لری)

۳۰۱۲۴. **تو که سالی را ساختی، ماهی هم بساز.** (سیرجانی، شهربابکی)

۳۰۱۲۵. **تو که سالی را صبر کردی، ماهی را هم صبر کن.** (بختیاری، سیستانی)

۳۰۱۲۶. **تو که سخنی نمی‌گویی، چه تو و چه کُنده‌ای.** (بختیاری)

۳۰۱۲۷. **تو که سنگینی، خود را سبک مگردان.** (قشقایی)

۳۰۱۲۸. **تو که سوار شتر نشده‌ای، کج کج راه مرو.** (قشقایی)

۳۰۱۲۹. **تو که شام نداری چرا مهمان می‌گیری؟** (لری)

۳۰۱۳۰. **تو که طاقت سوزن نداری، چرا به دیگران جوالدوز می‌زنی؟** (مازندرانی)

۳۰۱۳۱. **تو که عار و درد نداری چه مشت بخوری، چه قلوه سنگ.** (بختیاری)

۳۰۱۳۲. **تو که کار کرده‌ای، تو که کار نکرده‌ای، بیایید شام بخورید.** (نهاوندی)

۳۰۱۳۳. **تو که ک..نش را نداری، چرا حریره (هلیله) می‌خوری؟** (کوچه)

۳۰۱۳۴. **تو که ک..نش نداری، آب عدس چرا می‌خوری؟** (لکی)

۳۰۱۳۵. **تو که گندم نداشتی، چرا گندم قرض کردی؟** (لری)

۳۰۱۳۶. **تو که گوسفندت مرده، دیگر شیر و شیرواره‌ات* می‌گوید چه؟** (بروجردی)

۳۰۱۳۷. **تو که لالایی بلدی، چرا خوابت نمی‌برد؟** (تهرانی، شیرازی، عوام، اصفهانی، قمی، کوچه)

۳۰۱۳۸. **تو که لالایی بلدی، گریه چرا می‌کنی؟** (کرمانشاهی)

۳۰۱۳۹. **تو که لشکرت نبود جنگ کردنت چه بود؟** (شکورزاده، عوام، کوچه، آذری)

۳۰۱۴۰. **تو که مار کشتی، می‌خواستی سرش را هم له کنی.** (لری)

۳۰۱۴۱. **تو که مثل مردم دُم داری، شعرت را بگو چه کار به مردم داری؟** (گلبافی)

۳۰۱۴۲. **تو که مرا نو نمی‌کنی، خواه این طرف جوی باشی، خواه آن طرف.** (بختیاری)

۳۰۱۴۳. **تو که مرد نبودی چرا مادیان دنبال می‌کردی؟** (مازندرانی)

۳۰۱۴۴. **تو که میل ک..ن دادن نداری، چرا در ویرانه می‌گردی؟** (مشهدی)

۳۰۱۴۵. **تو که میوه‌ی‌جنگلی می‌خوردی، دیگراره کشیدنت برای چه بود؟** (عوام، کوچه)

۳۰۱۴۶. **تو که نداری خود را پروری، چندی هزینه‌ی‌دیگران را بر گردن می‌گیری؟** (لری)

۳۰۱۴۷. **تو که نشستی، کی تو را دعوت کرده‌است؟** (دماوندی)

۳۰۱۴۸. **تو که نمی‌توانی بپری، بجّه.** (بروجردی)

۳۰۱۴۹. **تو که نمی‌گذاری ما نمدی به آفتاب کنیم.** (گلبافی)

۳۰۱۵۰. **تو که نمی‌مُردی چرا مرا سرگردان کردی؟** (سنگسری)

۳۰۱۵۱. **تو که نوشم نه‌ای نیشم چرایی؟** (باباطاهر: ۲۸۰، شکورزاده)

۳۰۱۵۲. **تو که نه پدرت نعلبند بوده نه مادرت، چه کارت به نعلبندی؟** (فرهنگ‌نامه)

۳۰۱۵۳. **تو که نه پشم می‌دهی، نه مو.** (سنگسری)

۳۰۱۵۴. **تو که نی‌زن بودی، چرا آقادایی‌ات از حصبه مرد؟** (شکورزاده، دهخدا)

۳۰۱۵۵. **تو که هاپ و هوپ داری، ریگی هم در کفشت هست.** (بختیاری)

۳۰۱۵۶. **تو که همچی توپ و توپ‌خانه‌ای داشتی، چرا با شاه یاغی نشدی؟** (تهرانی، کوچه)

۳۰۱۵۷. **تو که همچی صدایی داشتی، چرا سر قبر بابت نخواندی؟** (تهرانی)

۳۰۱۵۸. **تو که هیچ، ننه‌ی‌پوریایی ولی هم بهش می‌گفت: بچّه‌ام.** (تهرانی)

۳۰۱۵۹. **تو که یارم نیستی، کارم نیفزا.** (بختیاری)

۳۰۱۶۰. **تو که یوسف نیستی، یعقوب باش.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۶/۱)

۳۰۱۶۱. **تو کیستی که به ز خدا بنده‌پروری؟** (مثمر، امثال‌موزون)

۳۰۱۶۲. **تو کیستی که گرمی تو زیاده از من است؟** (هبله‌رودی، مثمر)

۳۰۱۶۳. **تو کیستی؟ من کیستم؟ خر لنگ را چه کسی به چرا می‌برد؟** (مازندرانی)

۳۰۱۶۴. **تو کی گور داشتی، که حالا کفن طلب می‌کنی؟** (لنجانی)

۳۰۱۶۵. **تو کی مُردی (خواستی بمیری) که ما تابوت حاضر نکردیم؟** (دهخدا، حییم، کوچه، شکورزاده، عوام، بهمنیاری)

۳۰۱۶۶. **تو کی مُردی که ما پای تابوتت سینه نزدیم؟** (شکورزاده، کوچه)

۳۰۱۶۷. **تو گاو باش، شاخ بزن.** (شاهرودی)

۳۰۱۶۸. **تو گر بر من زنی مشت مبارک / حوالت می‌کنم سنگ سه چارک.** (جیرفتی)

۳۰۱۶۹. **تو گر نباشی یار من، خدا بسازد کارِ من.** (کوچه، جیرفتی)

۳۰۱۷۰. **تو گرو بردی، اگر جفت و اگر طاق آید.** (سعدی؛ کلیات: ۴۴۷، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)

۳۰۱۷۱. **تو گر همواره باشی آسمان هموار می‌گردد.** (صائب: ۴۱۱، تکمله)

۳۰۱۷۲. **تو گفتی علی علی، ما گفتیم یا علی.** (تهرانی)

۳۰۱۷۳. **تو گفتی«ف» من از فرحزاد هم رد شدم.** (کوچه)

۳۰۱۷۴. **تو گفتی «ف» من رفتم فرح‌آباد.** (مازندرانی)

۳۰۱۷۵. **تو گفتی «ف» من فهمیدم فرحزاد.** (عوام)

۳۰۱۷۶. **تو گفتی که بهرام هرگز نبود.** (فردوسی: ۷۴۸، کوچه، دهخدا)

۳۰۱۷۷. **توگفتی که یوسف ز مادر نزاد.** (فردوسی، دهخدا، هزاره‌ای)

۳۰۱۷۸. **تو گفتی گوز بر گنبد همی شاند/ و یا در بادیه کشتی همی راند.** (ویس و رامین: ۸۸)

۳۰۱۷۹. **تو گفتی و من هم باور کردم.** (آذری)

۳۰۱۸۰. **تو گل خودت را ببر به بام.** (تهرانی)

۳۰۱۸۱. **تو گَلش را چیدی که من گلابش را بگیرم؟** (لری)

۳۰۱۸۲. **تو گمان می‌بری که داغ در دل یخ می‌نهی؟** (مازندرانی)

۳۰۱۸۳. **تو گوشت بیاور من سر سبیل شاه نقاره‌خانه درست کنم.** (رامسری)

۳۰۱۸۴. **تو گوشش پنبه است.** (تهرانی)

۳۰۱۸۵. **تو گویی آتشست این درد دوری/ که خود چیزی نسوزد جز صبوری.** (ویس‌و رامین: ۲۶۲)

۳۰۱۸۶. **تو گویی از آسیاب خرابه آمده‌ای.** (اشتهاردی)
۳۰۱۸۷. **تو گویی درخت زالزالک هستی که سنگ به خود می‌گیری.** (بختیاری)
۳۰۱۸۸. **تو گویی سگ جلوی خانه‌ی آدمِ دیوثی.** (بختیاری)
۳۰۱۸۹. **تو لب باشی، من دندان هستم.** (مازندرانی)
۳۰۱۹۰. **تو لنگ، من چلاق، اسب را باید چه کسی آب بدهد؟** (گیلکی)
۳۰۱۹۱. **توله از سگ هم نجس‌تر است.** (گرمی‌ای)
۳۰۱۹۲. **توله‌ای زاییدم که پاچه‌ی‌مرا گاز می‌گیرد.** (مازندرانی)
۳۰۱۹۳. **توله‌ای که از باغ انگور قهر کرد، دو من نیم انگور منفعت باغبان.** (راوری)
۳۰۱۹۴. **توله‌ای که به زور به شکار برود، لنگ شکاربان را گاز می‌گیرد.** (تالشی)
۳۰۱۹۵. **توله‌سگ باش، کوچک منزل نباش.** (ترکمنی)
۳۰۱۹۶. **توله سگ به پارس، سگ پارسی می‌شود.** (بختیاری)
۳۰۱۹۷. **توله سگ به درد قربانی کردن نمی‌خورد.** (ترکمنی)
۳۰۱۹۸. **توله سگ به دست صاحب‌خانه نگاه می کند.** (گیلکی)
۳۰۱۹۹. **توله سگ به دمش می‌بندد.** (آمره‌ای)
۳۰۲۰۰. **توله‌سگ به سگ می‌رود.** (لری)
۳۰۲۰۱. **توله سگت را بزرگ کن، آقایت بشود.** (خوزستانی)
۳۰۲۰۲. **توله سگِ خوک نزده، ترس نمی‌شناسد.** (رامسری)
۳۰۲۰۳. **توله سگ ددری و دله، سگ چوپانی نمی‌شود.** (گیلکی)
۳۰۲۰۴. **توله سگِ دزد، گوشه‌ی‌مشک را می‌جود.** (لری)
۳۰۲۰۵. **توله سگ را وقتی که توله است تربیت کن و عروس را زمانی که عروس است.** (رامسری)
۳۰۲۰۶. **توله سگ کاکا سیاه، همراه کاسه بهره‌اش می‌آید.** (لری)
۳۰۲۰۷. **توله‌سگ، گرگ نمی‌کشد.** (مازندرانی)
۳۰۲۰۸. **توله سگِ ماده‌ی‌ولگرد، سگ نمی‌شود.** (رامسری)
۳۰۲۰۹. **توله سگ می‌گوید: «ای کاش صاحبم زیاد شود.» مرغ می‌گوید: «ای کاش صاحبم نابود شود.»** (لری)
۳۰۲۱۰. **توله سگ نزد سگ کلان عوعو کردن را می‌آموزد.** (سیستانی)
۳۰۲۱۱. **توله سگ هم روی بلندی می‌رود و پارس می‌کند.** (لری)
۳۰۲۱۲. **توله‌ی سگ گیل، مگر رمه رو (سگ گلّه) می‌شود؟** (گیلکی)
۳۰۲۱۳. **تولی (خرگوش) پاهایش را به‌جانب آسمان بلند گرفته، می‌خوابد.** (هزاره‌ای)
۳۰۲۱۴. **تو مؤمنش هستی وای به حال غیر مؤمنش.** (لری)
۳۰۲۱۵. **تو مادرمُرده را شیون میاموز.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۰۵، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون)
۳۰۲۱۶. **تو ما را گُه کرده‌ای و به دیوار زدی.** (سنگسری)
۳۰۲۱۷. **تو مار را بگیر، من به چشمش آتش فرو می‌کنم.** (مرندی)
۳۰۲۱۸. **تو مانده‌ای و من مانده‌ام و رجب بیک.** (بیرجندی)
۳۰۲۱۹. **تو مانند جغدی که شب تا صبح شُکر می‌کند و صبح یک قطره خون از دهانش می‌چکد و همه‌ی‌شُکرها را باطل می‌کند.** (لری)
۳۰۲۲۰. **تو مانند خود بر تابه ندیده‌ای.** (نامه‌ی داستان)
۳۰۲۲۱. **تو مانند کلشک*به خودت مشکوک هستی.** (الشتری)
۳۰۲۲۲. **تو مپندار که خون ریزی و پنهان ماند.** (سعدی؛ کلیات: ۲۱۷، دهخدا، شکورزاده)
۳۰۲۲۳. **تو مرا دل ده و دلیری بین / روبه خویش خوان و شیری بین.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۳، خزینه)
۳۰۲۲۴. **تو مرا رنگ نزن، من خودم از قدیم تا حالا رنگرز بوده‌ام.** (سنگسری)
۳۰۲۲۵. **تو مرا صدا بزن قلی‌آقا، من هم در جوابت بگویم بله آقا.** (رامسری)
۳۰۲۲۶. **تو مرا می‌خواهی به اندازه‌ی‌یک مو، من تو را خواهم خواست به اندازه‌ی‌یک کوه.** (تالشی)
۳۰۲۲۷. **تو مرا یا من تو را؟** (تهرانی)
۳۰۲۲۸. **تو مربای همان آلو هستی.** (مازندرانی)
۳۰۲۲۹. **تو مُرده را بشوی چه کار داری که به بهشت می‌رود یا جهنّم؟** (اشتهاردی)
۳۰۲۳۰. **تو مَرو در دهانِ اژدرها.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۲)
۳۰۲۳۱. **تو مزارت کنده نمی‌شود.** (لری)
۳۰۲۳۲. **تو مسجدش را بساز، گدا خودش پیدا می‌شود.** (شکورزاده، کوچه)
۳۰۲۳۳. **تو معذوری که تو همچون سواری/ ز رنج رهرو آگاهی نداری.** (ویس‌و رامین: ۴۹/۱۸۴)
۳۰۲۳۴. **تو مگر زن پسرت هستی؟** (گیلکی)
۳۰۲۳۵. **تو مگس سر خودت را بزن.** (مازندرانی)
۳۰۲۳۶. **تو مگو کوری که می‌دانم خالی در چشمم هست.** (بختیاری)
۳۰۲۳۷. **تو منِ خام‌طمع بین که چه سودا دارم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۲)
۳۰۲۳۸. **تو مو می‌بینی و من (مجنون) پیچش مو/ تو ابرو من اشارت‌های ابرو.** (وحشی بافقی: ۴۲۶، عوام، کوچه، شکورزاده، تهرانی، بهمنیاری، کاوش)

۳۰۲۳۹. **تو می‌بردی، بختم نمی‌برد.** (خرّمی، بهمنیاری)
۳۰۲۴۰. **تو می‌خواهی برای دو من نمک دو خون کنی؟** (تمثیل)
۳۰۲۴۱. **تو می‌خواهی هم از توبره بخوری هم از آخور؟** (بختیاری، اشتهاردی)
۳۰۲۴۲. **تو می‌دانی و آهنگ آخرتت.** (هزاره‌ای)
۳۰۲۴۳. **تو می‌دانی و عملت.** (سمنانی)
۳۰۲۴۴. **تو می‌رسی که نمی‌زنی، من می‌زنم که نمی‌رسم.** (لری)
۳۰۲۴۵. **تو می‌زنی آب درمی‌آید، ما می‌زنیم خون.** (آذری)
۳۰۲۴۶. **تو می‌گوزی، به من برمی‌گردی؟** (شوشتری)
۳۰۲۴۷. **تو می‌گوزی به من غر می‌زنی؟** (لری)
۳۰۲۴۸. **تو می‌گوزی، به من نگاه می‌کنی؟** (دزفولی)
۳۰۲۴۹. **تو می‌گویی تخمش را ملخ خورده؟** (گلبافی)
۳۰۲۵۰. **تو می‌گویی «ف»، او می‌رود فرحزاد.** (بهمنیاری)
۳۰۲۵۱. **تو نام بگذار (نامگذاری کنی) من صدایش کنم (بخوانم).** (گیلکی، مازندرانی، تالشی)
۳۰۲۵۲. **تو نان را به دریا بینداز اگر ماهی نداند، خالق ماهی خواهد دانست.** (آذری)
۳۰۲۵۳. **تو نباشی دگری، آقا نباشد نوکری.** (بیرجندی)
۳۰۲۵۴. **تو نباشی دیگری، سرخ و سفید بهتری، افسار می‌بندم بر خری، بر یک خر رنگین‌تری.** (سیرجانی، گلبافی)
۳۰۲۵۵. **تو نباشی، صنم جان است.** (ترکمنی)
۳۰۲۵۶. **تو نباشی، کاکای تو.** (آشتیانی)
۳۰۲۵۷. **تو نباشی یار من، خدا بسازد کار من.** (دهخدا، حییم، سیرجانی، شکورزاده، عوام، کوچه)
۳۰۲۵۸. **تون‌تاب که حمّامی‌شود، به منصب رسیده‌است.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، کرمانی)
۳۰۲۵۹. **تو نجنبانی باوُلین*می‌جنباند.** (کردی کلهری، لکی)
۳۰۲۶۰. **تو نخندی و من بخندم؟** (تهرانی)
۳۰۲۶۱. **تو نخواهی ما نخواهیم، ای نگارا جنگ نیست.** (سیرجانی، مشهدی)
۳۰۲۶۲. **تون سوز اگر حمّامی‌شود، پادشاه شده.** (شهربابکی)
۳۰۲۶۳. **تون سوز که حمّامی‌شد، دیگر خودشه نمی‌شناسه.** (شهربابکی)
۳۰۲۶۴. **تو نشنیدی که شد کردار مردم/ نکوهیده پی گفتار مردم.** (ویس‌و رامین: ۳۳۱)
۳۰۲۶۵. **تو نمازخوان باش، قبله راست است.** (گیلکی)
۳۰۲۶۶. **تو نماز همه چیز هست، غیر از جل شتر.** (اسفرجانی)
۳۰۲۶۷. **تو نمی‌دانی مرغابی (مرغ) کجا تخم می‌گذارد؟** (آملی، سمنانی)
۳۰۲۶۸. **تو نور چشم منی از کلات* پیدایه.** (بهمنیاری، کوچه)
۳۰۲۶۹. **تو نوشته داری، من هم چوب‌دستی برشته.** (رامسری)
۳۰۲۷۰. **تو نیز اگر بخفتی به که در پوستین خَلق اُفتی.** (سعدی؛ گلستان: ۸۹، دهخدا)
۳۰۲۷۱. **تو نیستی که مرا دشنام می‌دهی، بلکه جای بلندی است که ایستاده‌ای.** (فرهنگ‌نامه)
۳۰۲۷۲. **تو نیک باش و از بدان مندیش.** (ابن‌یمین: ۳۷۶)
۳۰۲۷۳. **تو نیکو روش باش تا بدسگال / نیابد به نقص تو گفتن، مجال.** (سعدی؛ بوستان: ۱۳۳، بهمنیاری، عوام)
۳۰۲۷۴. **تو نیکی طلب کن نه زودی کار.** (گرشاسب‌نامه: ۷۰، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۳۰۲۷۵. **تو نیکی (نیکویی) می‌کن و در دجله انداز/ که ایزد در بیابانت دهد باز.** (سعدی؛ گلستان: ۹۶، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، کوچه، هبله‌رودی، دامغانی)
۳۰۲۷۶. **تو نی‌لبکت را نواختی.** (آذری)
۳۰۲۷۷. **تو نی‌لبک زیر لبت است.** (فرهنگ‌نامه)
۳۰۲۷۸. **تو وامانده، من درمانده، به هم رسیدیم و خندیدیم.** (بختیاری)
۳۰۲۷۹. **تو و دنگ دنگ آخرت تو.** (هزاره‌ای)
۳۰۲۸۰. **تو وصله‌ی یهودی‌نشان روی دوشم شدی.** (مازندرانی)
۳۰۲۸۱. **تو وقتی خرگوش شدی، بیا قلمه‌های ما را گاز بگیر (بخور).** (اهری)
۳۰۲۸۲. **تو و منی در کار نباشد، یک شهر را یک شوهر بس است.** (کوچه)
۳۰۲۸۳. **تو ها (هی) کنی، من هو کنم، تو زن کنی من شو کنم.** (شکورزاده، آملی، بروجردی، بیرجندی، کرمانی، گلبافی)
۳۰۲۸۴. **تو هرجا سنگی بگذاری، من هم آن‌جا سر می‌گذارم.** (قشقایی)
۳۰۲۸۵. **تو هرچه حساب می‌کنی بکن تا فلک چه‌ها بشمارد.** (آذری)
۳۰۲۸۶. **تو هرچه رشتی من واکردم.** (اشتهاردی)
۳۰۲۸۷. **تو هر حرفی بگویی بر گِل می‌نشیند، او هرچه می‌گوید بر دل می‌نشیند.** (سیرجانی)
۳۰۲۸۸. **تو هزار بار جر دادی، من یک‌بار.** (آذری)
۳۰۲۸۹. **تو هزار تا کَر (گر)، یکی زیادتر.** (تهرانی، کوچه)
۳۰۲۹۰. **تو هم آقا، من هم آقا، پس گاومیش‌ها را کی بدوشد؟** (اهری)
۳۰۲۹۱. **تو هم اگر کاری بودی، خانه‌ی‌شوهر اوّل باری بودی.** (کرمانی)

۳۰۲۹۲. **تو هم بخور از این کاسه، تـا بیفتـی از تلواسـه*.** (شهربابکی)

۳۰۲۹۳. **تو هم برای خودت پیر می‌شوی.** (گیلکی)

۳۰۲۹۴. **تو هم بزن به سر کل من هم می‌زنم.** (افغانی)

۳۰۲۹۵. **تو هم به کُرت خودت می‌چری.** (کرمانی، گلبافی)

۳۰۲۹۶. **تو هم به گدار*دوغ‌آباد خواهی رسید.** (بیرجندی)

۳۰۲۹۷. **تو هم به مطلب (مقصد) خـود مـی‌رسی شـتاب مکـن.** (حکـیم ظهـوری تبریـزی، مجمع‌الخـواص: ۲۵۹، تکمله، امثال‌موزون، میـرزاده‌ی‌عـشقی، دهخـدا، شـکورزاده، نامه‌ی‌داستان، کوچه، بهمنیاری)

۳۰۲۹۸. **تو هم جای رئیس علی را می‌گیری.** (دشتستانی)

۳۰۲۹۹. **تو هم حق داری.** (کوچه)

۳۰۳۰۰. **تو هم خواهی رسید به آن رباط، خواهی چـشید از آن نبات.** (بیرجندی)

۳۰۳۰۱. **تو هم داخل سگی؟** (گیلکی)

۳۰۳۰۲. **تو هم در آینه حیرانِ حُسنِ خویشتنی / زمانـه‌ای است که هرکس به خـود گرفتـار اسـت.** (سـعدی؛ کلیات: ۵۹۷، کوچه)

در اصـل: **عجب در آن نه که آفاق در تو حیراننـد/ تو هم در آینه حیران حُسن خویشتنی**

۳۰۳۰۳. **تو هم در میانِ ما تلخی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۰)

۳۰۳۰۴. **تو هم ریشی بجنبان.** (آذری)

۳۰۳۰۵. **تو هم ستاره‌ی‌سهیل شده‌ای.** (بیرجندی)

۳۰۳۰۶. **تو هم سگ داشتی که هـی کـیش کـیش کنـی؟** (مازندرانی)

۳۰۳۰۷. **تو هَم صاحب‌اختیاری.** (تمثیل)

۳۰۳۰۸. **تو هم که ملاّ خسته‌کن شدی.** (مهریزی)

۳۰۳۰۹. **تو هم گورش را گچی می‌کنی.** (دشتستانی)

۳۰۳۱۰. **تو هم مثل مرغ سربار شدی.** (بختیاری)

۳۰۳۱۱. **تو هم می‌خواهی بخوری برو بخور، امروز کـسی به کسی نیست!** (تهرانی)

۳۰۳۱۲. **تو هم می‌خوری از این کاسه، مـی‌افتـی از ایـن تلواسه.** (کرمانی)

۳۰۳۱۳. **تو همه‌ی‌گل‌ها، رفته گل سگ چیده.** (زرقانی)

۳۰۳۱۴. **تو هم یک تنبان قرمز پـیش خـدا داری.** (دهخـدا، کوچه، شکورزاده)

۳۰۳۱۵. **تو هـم یـک‌مـن خـودت را آرد کـردی.** (راوری، کرمانی)

۳۰۳۱۶. **تو هم یک نخودی توی آش انداز.** (بیرجندی)

۳۰۳۱۷. **تو هنجی* من هنجی، کـ..نت به من می‌جنبـانی.** (نطنزی)

۳۰۳۱۸. **تو هنوز از کوت میان می‌خوری؟** (بیرجندی)

۳۰۳۱۹. **تو هنوز از میوه‌ها به توتش رسیدی.** (کرمانی)

۳۰۳۲۰. **تو هنوز با کـ..ن و کپل (دست‌هـای پُرپـشت) در خانه را باز نکردی؟** (گیلکی)

۳۰۳۲۱. **تو هنوز جوانی، بـاد بـه زخمـت نخـورده‌اسـت.** (رامسری)

۳۰۳۲۲. **تو هنوز روی زمین سفت نشاشیده‌ای.** (سنگسری)

۳۰۳۲۳. **تو هنوز روی کته را می‌خوری؟** (رامسری)

۳۰۳۲۴. **تو هنوز کالی (کرکی).** (گلبافی، سیرجانی)

۳۰۳۲۵. **تو هنوز نمی‌دانی، چاه چند کله آب دارد.** (اصفهانی)

۳۰۳۲۶. **تو هوا بُل می‌گیرد.** (سمنانی)

۳۰۳۲۷. **توی آب افتاد گفت: «گرمازده‌شده‌بودم.»** (لری)

۳۰۳۲۸. **توی آب رفتن تر شدن (هم) دارد.** (تهرانی)

۳۰۳۲۹. **توی آب ریدن کار (خواجه) روباه است.** (زرقـانی، سیرجانی)

۳۰۳۳۰. **توی آب مردن بـه ز امـان خواسـتن از قورباغـه است.** (کوچه)

۳۰۳۳۱. **توی آتش بودن، بِه زِ بیرون آتش.** (کوچه)

۳۰۳۳۲. **توی آش ترشاله (ترش) هم پیداسـت.** (گلپایگـانی، شهرضایی)

۳۰۳۳۳. **توی آش شله، کوبیده جسته‌ای؟** (لنجانی)

۳۰۳۳۴. **توی آشم عدس نمی‌ریختم، ببـین چـه بـر سـرم آمد؟** (قشقایی)

۳۰۳۳۵. **توی آفتاب بگذاری راه می‌افتد.** (عوام، کوچه)

۳۰۳۳۶. **توی آفتابه که آواز نمی‌خوانم.** (تهرانی)

۳۰۳۳۷. **تـوی آن بـاغی بـشاشند کـه کلیـدش عـسل مـا (میوانه)*است.** (مازندرانی)

۳۰۳۳۸. **توی آن همه حیوانات گذرگاه، می‌خـواهی خـر خودت را پیدا کنی؟** (سوادکوهی)

۳۰۳۳۹. **توی آهنگری خیار سبز هم که دیدی باید با انبـر برش داری.** (تهرانی)

۳۰۳۴۰. **تـوی ابریـق رفتـه و از لولـه‌اش نگـاه مـی‌کنـد.** (شکورزاده)

۳۰۳۴۱. **توی احمدآباد گرگ کم بود، یکی هم با کـشتی آمد.** (خویی)

۳۰۳۴۲. **توی اردستان است که باج بـه شـغال مـی‌دهنـد.** (کوچه)

۳۰۳۴۳. **تو یار کسی باش که او یار تو باشد.** (شکورزاده)

۳۰۳۴۴. **تو یا کتل*تراش میانلات*می‌شوی یا آسیاب‌بـان فی‌لیک‌دم*.** (رامسری)

۳۰۳۴۵. **توی الفبا می‌گردد، حرف نون پیدا کند.** (لاری)

۳۰۳۴۶. **توی این آبشارها، شاشیدن کار آقـا روبـاه اسـت.** (لنجانی)

۳۰۳۴۷. **تـوی ایـن خانـه اشـتر بـا بـارش گـم مـی‌شـود.** (سیرجانی)

۳۰۳۴۸. **توی این خانه شیر مایه نمی‌بندد.** (بیرجندی)
۳۰۳۴۹. **توی این قبر که بالاش زار می‌زنی مرده نیست.** (تهرانی)
۳۰۳۵۰. **توی این هوا خوک برای خوردن شالی به شالیزار نمی‌رود.** (آملی)
۳۰۳۵۱. **توی این هیر و بیر، سبد بیار بچّه بگیر.** (کرمانی)
۳۰۳۵۲. **توی این هیر و ویر، بیا زیر ابروم را بگیر.** (عوام، دهخدا، حییم، شکورزاده)
۳۰۳۵۳. **توی* باشد، تماشاچی زیاد است.** (افغانی)
۳۰۳۵۴. **توی برنجش شیر افتاد.** (مازندرانی)
۳۰۳۵۵. **توی بلا بودن بهتر از کنار بلا بودن است.** (تهرانی)
۳۰۳۵۶. **توی (به) شهر کورها که رسیدی، دست بگذار روی چشمت.** (گناوه‌ای، بیرجندی)
۳۰۳۵۷. **توی پالانش جوالدوز است.** (آملی)
۳۰۳۵۸. **توی پلوی او همیشه فضله‌ی موش پیدا می‌شود.** (رامسری)
۳۰۳۵۹. **توی پودنه‌ها را باید پایید.** (کرمانی)
۳۰۳۶۰. **توی پوست شیر رفته.** (عوام)
۳۰۳۶۱. **توی پول غلت می‌خورد.** (تهرانی)
۳۰۳۶۲. **توی پیت که تار نمی‌زنیم.** (تهرانی)
۳۰۳۶۳. **توی تخم‌مرغ دنبال مو می‌گردی؟** (سنگسری)
۳۰۳۶۴. **توی تنبانش تخم ندارد.** (سیرجانی)
۳۰۳۶۵. **توی تنبانش خاکستر ریختند.** (مازندرانی)
۳۰۳۶۶. **توی تنبانش رید.** (حییم، عوام)
۳۰۳۶۷. **توی تنش حتّی یک شپش هم نیست.** (رامسری)
۳۰۳۶۸. **توی تورهمه ماهی آزاد می‌افتد، توی تور ما ماهی خرسر*.** (رامسری)
۳۰۳۶۹. **توی تیغ‌ها مار است.** (سوادکوهی)
۳۰۳۷۰. **توی جالیز خربزه‌ی آقا، نبات سبز شده.** (شکورزاده، عوام)
۳۰۳۷۱. **توی جگرکی هم دل زیاده.** (تهرانی)
۳۰۳۷۲. **توی جنگ خرما قسمت نمی‌کنند.** (کوچه)
۳۰۳۷۳. **توی جوال گذاشتنش، گفت: «پاهایم بیرون است.»** (دزفولی)
۳۰۳۷۴. **توی جیبش شپش بالا و پایین می‌رود.** (رامسری)
۳۰۳۷۵. **توی جیبش شپش چارقاپ می‌اندازد.** (دامغانی)
۳۰۳۷۶. **توی چادر گوشت بودی و دُنبه، بیرون چادر نخ بودی و پنبه.** (تهرانی)
۳۰۳۷۷. **توی چشم آدم نگاه می‌کند دروغ می‌گوید.** (گیلکی)
۳۰۳۷۸. **توی چشم او خایه سبز شده.** (سنگسری)
۳۰۳۷۹. **توی چشمش درخت سبز شده.** (سنگسری)
۳۰۳۸۰. **توی چشم من چه می‌بینی؟** (بیرجندی)
۳۰۳۸۱. **توی حمّام دیوانه است.** (آذری)
۳۰۳۸۲. **توی حمّام رفته، پای خزینه نمی‌نشیند (نمی‌ره).** (کرمانی، شهربابکی)
۳۰۳۸۳. **توی حمّام شلوغ تاس و دولچه گم می‌شود.** (فرهنگ‌نامه)
۳۰۳۸۴. **توی حمّام گم کرده، توی مسجد دنبالش می‌گرده.** (شهربابکی)
۳۰۳۸۵. **توی حوض تخم داده‌ای، توی پاشور داری پیش می‌گردی؟** (کاشانی)
۳۰۳۸۶. **توی خانه‌ات آمدم دوغم ندادی، برو که از پشت ماست می‌فرستم.** (گلبافی)
۳۰۳۸۷. **توی خانه عبا نداری، توی فکرت هوای کدخدایی داری؟** (تبریزی)
۳۰۳۸۸. **توی خانه قربان، جان، بیرون خانه حساب ده‌شاهی، یک‌قران.** (تهرانی)
۳۰۳۸۹. **توی خانه، محسن کچلم، بیرون آقامحسن.** (رامسری)
۳۰۳۹۰. **توی خریدن گول می‌خوریم، توی فروختن گول می‌خوریم، میان این دو نان می‌خوریم.** (اصفهانی)
۳۰۳۹۱. **توی خزینه، همه‌کس خوش‌آواز است.** (شکورزاده)
۳۰۳۹۲. **توی خلا هم بیفتد دست از کمرش بر نمی‌دارد.** (شیرازی)
۳۰۳۹۳. **توی دالان می‌خوابم، صاحب‌خانه نگذار برم، زیر پالان می‌خوابم، صاحب‌خانه نگذار برم.** (دهخدا، کوچه)
۳۰۳۹۴. **توی دامن مار دارد.** (مازندرانی)
۳۰۳۹۵. **توی درخت انجیر هم آدم هست.** (آملی)
۳۰۳۹۶. **توی درّه شورا*خرک پیدا شد مانند نر و ماده‌اش.** (سرابی)
۳۰۳۹۷. **توی دعوا حلوا پخش (خیرات تقسیم) نمی‌کنند.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کرمانی)
۳۰۳۹۸. **توی دلش برّه بازی می‌کنه.** (شهربابکی)
۳۰۳۹۹. **توی دلش میش شسته می‌شود.** (سیستانی)
۳۰۴۰۰. **توی دلم را خالی کرد.** (اصفهانی)
۳۰۴۰۱. **توی ده اذان‌گو نبود، به خروس گفتند شیخ ابوالقاسم.** (کازرونی)
۳۰۴۰۲. **توی دهانش ماست مایه کرده‌اند.** (نامه‌ی‌داستان، سیرجانی)
۳۰۴۰۳. **توی ده راهش نمی‌دادند، سراغ خانه‌ی کدخدا را می‌گرفت.** (شیرازی)
۳۰۴۰۴. **توی ده راهش نمی‌دادند: گفت: «خورجینم را ببرید خانه‌ی کدخدا.»** (شهربابکی)

۳۰۴۰۵. **توی دهن اژدها بیفتی، بهتر از آن است که توی دهن خلق بیفتی.** (شهربابکی)
۳۰۴۰۶. **توی دهنت ماست بسته‌بودند؟** (کرمانی)
۳۰۴۰۷. **توی دهن شیر می‌رود.** (دهخدا، شیرازی)
۳۰۴۰۸. **توی دیگ آدم وسواسی، موش می‌افتد.** (شکورزاده)
۳۰۴۰۹. **توی رانده چو از دِه روستایی/ که آن ده را سگالد کدخدایی.** (ویس‌و رامین: ۳۲۰)
۳۰۴۱۰. **توی رو آینه است و پشت‌سر مقراض.** (سیرجانی)
۳۰۴۱۱. **توی رود خشکیده خاکستر می‌ریزند.** (تهرانی)
۳۰۴۱۲. **توی رویت می‌گوید: «جان من و جان تو.» پشت سرت می‌گوید: «کارد من و استخوان تو.»** (کرمانی)
۳۰۴۱۳. **توی سر سگ بزنی عوض ونگ ونگ، زن، زن می‌کند.** (تهرانی)
۳۰۴۱۴. **توی شکم مادرش (ت) چه‌طور تاب آورده‌ای؟** (بیرجندی)
۳۰۴۱۵. **توی شُله زرد می‌خواهد کوفته پیدا کند.** (شکورزاده، کوچه)
۳۰۴۱۶. **توی شهر شما چند مُرده را در یک قبر می‌گذارند.** (بیرجندی)
۳۰۴۱۷. **توی شهری که نعل بندش دندان‌ساز باشد پالان‌دوز هم خیّاطش است.** (شکورزاده، کوچه)
۳۰۴۱۸. **توی شیره‌ای که من نخورم، موش بیفتد.** (تهرانی)
۳۰۴۱۹. **توی شیشه‌اش کرده که یک مثقال آب نمی‌گیرد.** (عوام)
۳۰۴۲۰. **توی صورتت موی شیطان است.** (ارومیه‌ای)
۳۰۴۲۱. **توی صورتش نمی‌شود نگاه کرد.** (خوانساری)
۳۰۴۲۲. **توی عروسی تو با غربال آب خواهم آورد.** (بیرجندی)
۳۰۴۲۳. **توی فال افتاده.** (سمنانی)
۳۰۴۲۴. **توی قالب است.** (دهخدا، حییم)
۳۰۴۲۵. **توی قبرستان سیاه.** (سیرجانی)
۳۰۴۲۶. **توی قوطی هیچ عطّاری پیدا نمی‌شود.** (شیرازی)
۳۰۴۲۷. **تو یقین دان که هرکه بدعمل است/ آفتاب گریوه‌ی اجل است.** (مکتبی؛ کلمات علیه: ۲۲۵)
۳۰۴۲۸. **توی کتش (کتفش) کرد.** (عوام)
۳۰۴۲۹. **تو یک تن نشان دادی که جامه‌اش را قواره نکردیم؟** (تهرانی)
۳۰۴۳۰. **تو یک چشمه نشانم بده تا من سی و سه چشمه نشانت بدهم.** (اصفهانی)
۳۰۴۳۱. **توی کشتی نشسته، با کشتی‌بان دعوا می‌کند.** (آذری)
۳۰۴۳۲. **توی کفش‌هایش نمک ریختند.** (کرمانی)
۳۰۴۳۳. **توی کلاهش پشم نیست.** (مازندرانی)
۳۰۴۳۴. **توی کلاهش کک است.** (آملی)
۳۰۴۳۵. **تو یک مرد، من هم یک مرد.** (اهری)
۳۰۴۳۶. **توی ک..ن الاغ می‌رود.** (آمره‌ای)
۳۰۴۳۷. **توی ک..ن دشمنت که نمی‌کنی.** (تهرانی)
۳۰۴۳۸. **توی ک..نش عروسیه.** (تهرانی)
۳۰۴۳۹. **توی ک..نش فلفل ریخته‌اند.** (مازندرانی، دامغانی)
۳۰۴۴۰. **توی ک..نش کرم است.** (رامسری)
۳۰۴۴۱. **تو یکیش را می‌دانی و دوتاش را نمی‌دانی.** (بروجردی)
۳۰۴۴۲. **تو یکی، من یکی.** (شکورزاده)
۳۰۴۴۳. **توی گورم نرین، از فاتحه خواندنت گذشتم.** (سمیرمی)
۳۰۴۴۴. **توی گوشش آب نمی‌رود.** (سنقری)
۳۰۴۴۵. **توی گوش گاو خوابیده.** (آمره‌ای)
۳۰۴۴۶. **توی گُه خودش فرو رفته.** (شوشتری)
۳۰۴۴۷. **توی گُه دنبال عدس می‌گردی؟** (سنگسری)
۳۰۴۴۸. **توی گُه صابی‌ها غلط می‌خورد.** (شوشتری)
۳۰۴۴۹. **توی لته*ریحان نمی‌رود.** (عوام)
۳۰۴۵۰. **توی‌مان خودمان را می‌کشد، بیرونمان مردم را.** (عوام، اصفهانی، بهمنیاری، تهرانی)
۳۰۴۵۱. **توی مبال افتاده‌ام، از بزرگی که نیفتاده‌ام.** (بهمنیاری، کوچه)
۳۰۴۵۲. **توی مزار فلانی سنگ درآمد.** (شیرازی)
۳۰۴۵۳. **توی هر آشی سیر نمی‌رود، توی هر کُ..ی ک.. نمی‌رود.** (مازندرانی)
۳۰۴۵۴. **توی هر دسته خوب و بد دارد.** (تهرانی)
۳۰۴۵۵. **توی هردو کفه‌ی ترازو قرار می‌گیرد.** (آذری)
۳۰۴۵۶. **توی هر غال ترنشکی*یکیش بلبل در میاد.** (کرمانی)
۳۰۴۵۷. **توی هفت آسمان یک ستاره ندارد.** (شیرازی، تهرانی، قمی)
۳۰۴۵۸. **توی همه‌ی پرنده‌ها شاپرک را انتخاب کرد.** (بهبهانی)
۳۰۴۵۹. **توی همه‌ی پیغمبرها جرجیس را پیدا کرده.** (شیرازی)
۳۰۴۶۰. **توی همه‌ی دنیا یک چیله* مهک* ندارد.** (سروستانی)
۳۰۴۶۱. **توی هوا می‌قاپد.** (سمنانی)
۳۰۴۶۲. **توی دعوا حلوا بخش نمی‌کنند.** (کوچه)
۳۰۴۶۳. **تویی به کِله نمی‌شود.** (تاجیکی)
۳۰۴۶۴. **تویی (عروسی) خزینه‌ی خداست.** (تاجیکی)

۳۰۴۶۵. **توی یک انبار گردوی او، یکی مغز ندارد.** (مازندرانی)

۳۰۴۶۶. **توی یک دیگ، ده تا کلّه جا نمی‌گیرد.** (آملی)

۳۰۴۶۷. **توی یک ظرف سفالی لوت* می‌خورند.** (مازندرانی)

۳۰۴۶۸. **توی یک قبر چند تا مرده جا می‌گیرد؟** (آملی)

۳۰۴۶۹. **توی یک کاسه آب غرق می‌شود.** (مازندرانی)

۳۰۴۷۰. **تویی که خاطرِ من لحظه لحظه می‌شکنی.** (حلاج: ۲۱۰)

۳۰۴۷۱. **ته آسمان ترکید، همین یکی بیرون آمد.** (گیلکی)

۳۰۴۷۲. **ته‌اش پاره شده.** (مازندرانی)

۳۰۴۷۳. **تهِ انبان را درست پُشت رو کن.** (اشتهاردی)

۳۰۴۷۴. **ته این کاسه دُرد است.** (سمنانی)

۳۰۴۷۵. **تَه بزنی بالا بزنی همین است.** (سیرجانی، شهربابکی)

۳۰۴۷۶. **ته پاتیلش در رفته.** (کرمانی)

۳۰۴۷۷. **ته پیاز تلخ شد؟** (آذری)

۳۰۴۷۸. **ته ترازو را به زمین می‌زند.** (آذری)

۳۰۴۷۹. **ته جمعش درست نیست.** (تهرانی)

۳۰۴۸۰. **ته جیبش از ک..ن ملاّ (آیینه‌ی‌عروس) پاک‌تر است.** (عوام)

۳۰۴۸۱. **ته جیبش را واجبی کشیده‌اند.** (عوام)

۳۰۴۸۲. **ته جیبش سوراخ است.** (تهرانی، افغانی)

۳۰۴۸۳. **ته خیار تلخ است.** (بهمنیاری)

۳۰۴۸۴. **ته درخت را می‌برد، سر درخت خبر ندارد.** (گیلکی)

۳۰۴۸۵. **ته درستی مجوی در عالم/ کاسه‌ی‌آسمان ترک دارد.** (عوام)

۳۰۴۸۶. **ته دنیا دراز است.** (جیرفتی)

۳۰۴۸۷. **ته‌دیگ، خبر مرگ پلو را می‌آورد.** (اردستانی)

۳۰۴۸۸. **ته دیگ، در کف دیگ بسته می‌شود.** (سمنانی)

۳۰۴۸۹. **ته‌دیگ را از ته دیگ درآورده.** (آملی)

۳۰۴۹۰. **ته‌دیگ را روغن‌مالی می‌کند.** (مازندرانی)

۳۰۴۹۱. **ته دیگ روی چلو را هرچه گرفتی مفت است.** (مازندرانی)

۳۰۴۹۲. **تهِ دیگ همیشه چرب‌تر است.** (کوچه)

۳۰۴۹۳. **تهران جاییه که رستم گرزشو واسه‌ی‌نان سنگک گرو گذاشت.** (کوچه، تهرانی)

۳۰۴۹۴. **تهران چه‌قدر بلاست؟ هر که رفت دیگر نمی‌آید.** (بختیاری)

۳۰۴۹۵. **تهران خاک دامن‌گیر دارد.** (تهرانی)

۳۰۴۹۶. **تهران رفتی برای من گالش پشت گلی بخر.** (مازندرانی)

۳۰۴۹۷. **ته روی (صورت) او را بشویند یک سگ سیر می‌شود.** (بیرجندی)

۳۰۴۹۸. **ته روی (صورت) این به ته روی سگ می‌ماند.** (بیرجندی)

۳۰۴۹۹. **ته روی (صورت) این‌را بشویند یک خویدی* آباد می‌شود.** (بیرجندی)

۳۰۵۰۰. **ته ریسمان در دستش هست.** (رامسری)

۳۰۵۰۱. **ته سرنا را رها کرده و از جلو می‌دمد.** (آذری)

۳۰۵۰۲. **تهش را لیسیده است.** (لری)

۳۰۵۰۳. **ته کلاهش سوراخ دارد.** (بیرجندی)

۳۰۵۰۴. **ته کلّه‌اش خر دندان کنده.** (سیرجانی)

۳۰۵۰۵. **ته ک..ن هاونش سوراخ شد.** (مازندرانی)

۳۰۵۰۶. **ته کیسه‌اش سوراخ است.** (شهربابکی)

۳۰۵۰۷. **ته کیسه‌اش قرص است.** (نامه‌ی داستان)

۳۰۵۰۸. **ته گاله‌ای شده، باید چکی بفروشد.** (تهرانی)

۳۰۵۰۹. **ته گرز نعمت خداست.** (سرخه‌ای)

۳۰۵۱۰. **ته‌مانده‌ی‌تابستان، روزی (خورشت) زمستان است.** (آذری)

۳۰۵۱۱. **تهمت به سرزنشش نمی‌ارزد.** (بختیاری)

۳۰۵۱۲. **تهمت به کوه بزنی، سر زیر می‌کند.** (فیروزآبادی)

۳۰۵۱۳. **تهمت را یا به گربه می‌زنند یا به مرده.** (ابریشمی)

۳۰۵۱۴. **تهمت ناحق از خون ناحق بدتر است.** (هزاره‌ای)

۳۰۵۱۵. **تهمتِ نَحس بر زُحل منهید.** (خاقانی: ۱۷۳)

۳۰۵۱۶. **تهّور، دوّمِ جاهلی است.** (قابوس‌نامه: ۱۲۰، شکورزاده)

۳۰۵۱۷. **ته هاون‌ها را سوراخ کردم تا دردم را دوا کردم.** (قمی)

۳۰۵۱۸. **تهی آی تا پُر معانی رَوی.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲۸، دهخدا)

۳۰۵۱۹. **تهی پای رفتن به از کفش تنگ.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۳، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۳۰۵۲۰. **تهی‌دست از کم سیر نمی‌شود و ثروتمند از بسیار قانع.** (خوزستانی)

۳۰۵۲۱. **تهی‌دستان را دست دلیری بسته‌است و پنجه‌ی‌شیری شکسته.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۵)

۳۰۵۲۲. **تهی‌دست ایمن است از دزد و طرّار.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۰۵، شکورزاده، بهمنیاری)

۳۰۵۲۳. **تهی‌دست بالای شتر رفته و سگ گازش گرفت.** (خوزستانی)

۳۰۵۲۴. **تهی‌دست چهل دولتمند باشی، نه دولتمند چهل تهی‌دست.** (الشتری)

۳۰۵۲۵. **تهی‌دست را دل نباشد به‌جای.** (امثال‌موزون)

۳۰۵۲۶. **تهی‌دست را نیست زور و هنر.** (فردوسی: ۲۴۷۶، دهخدا، شکورزاده)

۳۰۵۲۷. **تهی‌دست روسیاه است.** (شکورزاده، کوچه، افغانی، خزینه، دهخدا)

۳۰۵۲۸. **تهی‌دستی است و روسیاهی.** (کوچه، هزاره‌ای)
۳۰۵۲۹. **تهی غاری بهْ از پُر گرگ غاری.** (ناصرخسرو: ۲۷۱، شکورزاده، دهخدا)
۳۰۵۳۰. **تهی کیسه را از گره‌بُر چه باک؟** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۳۰۵۳۱. **تهی کیسه شرمنده باشد ز دزد.** (قدسی مشهدی، تکمله)
۳۰۵۳۲. **تی‌بند را ول کرد.** (شیرازی)
۳۰۵۳۳. **تیپا از باران سیراب کننده بیشتر می‌شود.** (کردی)
۳۰۵۳۴. **تیپا تو ک..ن، کلاه رو بون*.** (سیرجانی، شهربابکی)
۳۰۵۳۵. **تیپا می‌خوری از فیل بخور، نه از هر سگ سیل*.** (رامسری)
۳۰۵۳۶. **تی‌پایی بهت می‌زنم که بروی به آسمان با برف قوس پایین بیایی.** (فرهنگ‌نامه)
۳۰۵۳۷. **تِیتَرُون*موقع خوابیدن دو تا پاشه هوا می‌کنه، می‌گوید تا آسمان روم نریزه.** (بوشهری)
۳۰۵۳۸. **تی‌تی تی‌تی*کن یکی را پیدا کن.** (لکی)
۳۰۵۳۹. **تی‌تیش مامانی پوشیده.** (اصفهانی)
۳۰۵۴۰. **تیر آخر به جگر کافر.** (شاهد، خزینه، نامه‌ی‌داستان)
۳۰۵۴۱. **تیر اجل شصت گره بردارد.** (افغانی)
۳۰۵۴۲. **تیر اجل یکی است و دو تا نیست.** (آذری)
۳۰۵۴۳. **تیر از آن عبور نمی‌کند.** (لری)
۳۰۵۴۴. **تیر از پی تیر می‌فرست.** (مشمر، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۳۰۵۴۵. **تیر از خودم رد شود به برادرم بخورد، مثل این است به جوال کاه بخورد.** (نامه‌ی‌داستان، فرهنگ‌نامه، هفشجانی)
۳۰۵۴۶. **تیر از شست رفته باز نیاید.** (سعدی؛ کلیات: ۴۲۶)
۳۰۵۴۷. **تیر از کمان برآمد (برفت).** (تاریخ بیهقی: ۸۷۰، تاجیکی)
۳۰۵۴۸. **تیراز کمان جسته بر نمی‌گردد.** (تاجیکی)
۳۰۵۴۹. **تیر از کمان چو رفت نیاید به شست باز.** (سعدی؛ کلیات: ۷۵۶، شکورزاده)
۳۰۵۵۰. **تیر از گور رفت و گور از بیابان.** (بختیاری)
۳۰۵۵۱. **تیر از هدف نشان ندهد چون کمان شکست.** (امثال‌موزون)
۳۰۵۵۲. **تیرانداز مراقب و دزد کمین کننده‌ی‌مال را بردند.** (لری)
۳۰۵۵۳. **تیر اندازی و کمان پنهان کنی؟** (ابومسلم‌نامه: ۵۵/۳)
۳۰۵۵۴. **تیر بر برج اعلا زد.** (سیرجانی)
۳۰۵۵۵. **تیر بر چرخ میناداز که برمی‌گردد.** (صائب: ۱۵۸۹، تکمله)
۳۰۵۵۶. **تیر بزنی در نمی‌شود.** (سیرجانی)
۳۰۵۵۷. **تیر بعد از جنگ را باید به سینه‌ی خود زد.** (شکورزاده)
۳۰۵۵۸. **تیر بگذشته چون توان دریافت؟** (سنایی؛ حدیقه: ۵۵۳، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۰۵۵۹. **تیر به پَر دیگری پرد.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۶۱تکمله)
۳۰۵۶۰. **تیر به نشانه نخورد، نشانه به تیر خورد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۰۵۶۱. **تیر بیار، تخته بیار، شاه خانم می‌خواهد آش بکند.** (سیرجانی)
۳۰۵۶۲. **تیر پرّان پیش از تیرش گیر می‌افتد.** (بختیاری)
۳۰۵۶۳. **تیر پرتاب شده از دور باز نمی‌گردد.** (ترکمنی)
۳۰۵۶۴. **تیرت در زانوی راستم.** (لری)
۳۰۵۶۵. **تیر تفنگ را درست زمان شکار خالی کن.** (سوادکوهی)
۳۰۵۶۶. **تیر تو تاریکی می‌اندازد.** (شیرازی)
۳۰۵۶۷. **تیر توی بوته (بته)* خورد.** (کرمانی، بهمنیاری)
۳۰۵۶۸. **تیر جاهل، برش ندارد.** (افغانی)
۳۰۵۶۹. **تیر چرخ را، کمان چرخ باید.** (خزینه)
۳۰۵۷۰. **تیر چون تر (کج، کره) شود کمان گردد.** (خزینه، کوچه، مثمر، هبله‌رودی، افغانی، امثال‌موزون)
۳۰۵۷۱. **تیر چون کژ شود کمان گردد.** (امثال‌موزون)
۳۰۵۷۲. **تیر چون گشت خطا، پشت کمان می‌لرزد.** (امثال‌موزون)
۳۰۵۷۳. **تیر چهارپَر آفت است در پرتاب.** (محیر بیلقانی؛ دیوان:۲۶)
۳۰۵۷۴. **تیر در رفته دوباره بر نمی‌گردد.** (آذری)
۳۰۵۷۵. **تیر را باید در کمینگاه، به‌موقع از کمان رها کرد.** (مازندرانی)
۳۰۵۷۶. **تیر را به شیر می‌اندازند نه به گربه.** (عوام)
۳۰۵۷۷. **تیر را پنهان می‌کند.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۳۰۵۷۸. **تیر را در چشم خودش نمی‌بیند، سوزن (خار، مو) را در چشم مردم می‌بیند.** (تهرانی، عوام، نامه‌ی‌داستان، آذری)
۳۰۵۷۹. **تیر را در ک..ن خود نمی‌بینی، سوزن را در ک.. دیگری می‌بینی؟** (اشتهاردی)
۳۰۵۸۰. **تیر را قیمت از هدف باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۷۷، امثال‌موزون)
۳۰۵۸۱. **تیر را می‌زند، پیکان را نگه می‌دارد.** (بیرجندی)
۳۰۵۸۲. **تیر را می‌زند، کمان را پنهان می‌کند.** (کوه‌سرخی، افغانی)
۳۰۵۸۳. **تیر را نزدیک آرند تا دور اندازند.** (تاریخ‌الوزرا: ۶۰، تکمله)
۳۰۵۸۴. **تیر رفته باز کی آید به‌جای؟** (افغانی)

۳۰۵۸۵. **تیر رفته به کمان نمی‌آید.** (افغانی)
۳۰۵۸۶. **تیر رفته، نیاید باز.** (افغانی)
۳۰۵۸۷. **تیر روی ترکش کرده (می‌اندازد، است).** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۳۰۵۸۸. **تیر سخن را بیند، کمان آن‌را نگه‌دار.** (آذری)
۳۰۵۸۹. **تیر سقف را تیر میان‌بند نگه می‌دارد.** (مازندرانی)
۳۰۵۹۰. **تیرش به خاک نشسته.** (سمنانی)
۳۰۵۹۱. **تیرش به سنگ آمد.** (عوام، هبله‌رودی، افغانی، تهرانی، حییم، قمی)
۳۰۵۹۲. **تیرش به نشانه خورده.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۰۵۹۳. **تیرش به هدف خورد.** (افغانی)
۳۰۵۹۴. **تیرش را می‌اندازد، کمانش را پنهان می‌کند.** (آذری)
۳۰۵۹۵. **تیرش شکست و سر شاخه‌هایش گسیخته‌شد.** (آمره‌ای)
۳۰۵۹۶. **تیرش ور عرش می‌خورد.** (کرمانی)
۳۰۵۹۷. **تیر شو که باد قبله بیاید.** (افغانی)
۳۰۵۹۸. **تیرش به خاک خورد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۳۰۵۹۹. **تیر کج باعث رسوایی تیرانداز است.** (کلیم کاشانی: ۱۲۵، شکورزاده)
۳۰۶۰۰. **تیرکج پرد چو کج باشد کمان.** (عوام)
۳۰۶۰۱. **تیر کج چون از کمان بیرون رود رسوا شود.** (صائب: ۱۲۹۷، امثال‌موزون)
۳۰۶۰۲. **تیر کور است، گرفت یا نگرفت.** (کردی)
۳۰۶۰۳. **تیر کوری است که به خرگوشی خورده.** (خوزستانی)
۳۰۶۰۴. **تیر که از کمان رفت برنمی‌گردد.** (نامه‌ی داستان)
۳۰۶۰۵. **تیر که به دزد می‌رسد، تیر از چله‌ی کمان برمی‌دارد.** (کوچه)
۳۰۶۰۶. **تیر که می‌رود از زور کمان است.** (افغانی)
۳۰۶۰۷. **تیرگی بهٔ ز چراغی است که فریاد کند.** (صائب: ۱۷۰۶، شکورزاده، امثال‌موزون، تکمله)
۳۰۶۰۸. **تیر ماه و شُلانک*؟** (طالقانی)
۳۰۶۰۹. **تیرم به کُلش خورد.** (اشتهاردی)
۳۰۶۱۰. **تیرم تمام شده، گلوله می‌اندازم.** (تهرانی)
۳۰۶۱۱. **تیر مزن به خزانه‌ی خویش.** (کردی)
۳۰۶۱۲. **تیر مشقی، آدم زخمی.** (شهربابکی)
۳۰۶۱۳. **تیر می‌اندازد (انداخت) و کمان پنهان می‌کند (کرد).** (حییم، عوام، کردی، دهخدا، هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۰۶۱۴. **تیر و تبر دارد، از عالم خبر دارد.** (گلبافی)
۳۰۶۱۵. **تیر وقتی حمایت کند که از ترکش سلطان ستانند.** (مرصادالعباد: ۲۷۴)
۳۰۶۱۶. **تیر و کمان سلاح بددلان است و گرز سلیح مردان.** (سمک‌عیّار: ۴۵۳/۵)
۳۰۶۱۷. **تیره آن دل که در او نور محبّت نبوَد.** (حافظ: ۱۴۱، شکورزاده)
۳۰۶۱۸. **تیره‌بخت بالای کوه رفت مه غلیظ کوه را گرفت.** (آذری)
۳۰۶۱۹. **تیره‌روزان جهان را به چراغی دریاب.** (صائب: ۱۶۷۱، تکمله)
۳۰۶۲۰. **تیره روز را خاک روزی است.** (خاقانی؛ تحفةالعراقین: ۱۶)
۳۰۶۲۱. **تیره‌روزی سنگ محک دوستی است.** (شکورزاده)
۳۰۶۲۲. **تیره روزی مانع عرض کمالات دل است.** (خالص، امثال‌موزون)
۳۰۶۲۳. **تیر همیشه به نشانه نمی‌آید.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۳۰۶۲۴. **تیری به تاریکی انداخت.** (هبله‌رودی، مثمر، کرمانی)
۳۰۶۲۵. **تیری به تاریکی می‌اندازد و تیر از پی تیر می‌فرستد.** (هبله‌رودی)
۳۰۶۲۶. **تیری در چشم او خالی نمی‌کند.** (دزفولی)
۳۰۶۲۷. **تیری قضا، تیری بلا.** (جیرفتی)
۳۰۶۲۸. **تیر یک لحظه در آغوش کمان می‌باشد.** (صائب: ۱۶۷۴، امثال‌موزون)
۳۰۶۲۹. **تیری که از خودم رد بشود برای همسایه گلوله‌ی‌پنبه‌ای است.** (شوشتری)
۳۰۶۳۰. **تیری که از شست بر شد وای وای نگو.** (هزاره‌ای)
۳۰۶۳۱. **تیری که از شست رها شد برنمی‌گردد.** (بهمنیاری، دهخدا، هزاره‌ای، شکورزاده)
۳۰۶۳۲. **تیری که از شست و ماهی‌ای که از شست رفت باز نگردد.** (عوام)
۳۰۶۳۳. **تیری که از کمان پرید باز نمی‌آید.** (افغانی، شکورزاده، عوام، کوچه)
۳۰۶۳۴. **تیری که از کمان در رفت، خواه به دل دوست خورد خواه به دل دشمن.** (بهمنیاری)
۳۰۶۳۵. **تیری که از ما خورد به جوال کاه خورد.** (افغانی)
۳۰۶۳۶. **تیری که از من خطا خورد، چه به برادر خورد و چه به جوال کاه.** (افغانی، ایلامی)
۳۰۶۳۷. **تیری که به خانه‌ی‌همسایه‌ام می‌خورد، گویی به آخور کاهی اصابت کرده.** (لری)
۳۰۶۳۸. **تیری که به من نخورد، چه به همسایه بخورد چه به جَوال کاه.** (بختیاری)
۳۰۶۳۹. **تیری که جست از شَست کی دیگر به شَست آید؟** (ابن‌یمین، شکورزاده)
۳۰۶۴۰. **تیری که کند جامه‌ی‌ناوک نشانه یافت.** (بلگرامی، امثال‌موزون)

۳۰۶۴۱. **تیری که پرتاب شد، برنمی‌گردد.** (آذری)
۳۰۶۴۲. **تیز باش، هیز نباش.** (بختیاری)
۳۰۶۴۳. **تیزِ به‌جا، بهتر از خنده‌ی بی‌جاست.** (شکورزاده)
۳۰۶۴۴. **تیز به ک..نش گیر نمی‌کند.** (هزاره‌ای)
۳۰۶۴۵. **تیز به‌موقع به از خنده‌ی بی‌موقع.** (زرقانی)
۳۰۶۴۶. **تیز بی‌بی (کدبانو) صدا ندارد.** (شکورزاده، گیلکی)
۳۰۶۴۷. **تیزتر آید به آزمایش پولاد.** (بهار، دهخدا)
۳۰۶۴۸. **تیز داده تاوان هم می‌خواهد.** (شکورزاده، هبله‌رودی)
۳۰۶۴۹. **تیزدو، زود خسته می‌شود.** (آذری)
۳۰۶۵۰. **تیز رفتن به سَر خوردن است.** (افغانی)
۳۰۶۵۱. **تیز کدبانو بی‌صداست.** (شکورزاده، گیلکی)
۳۰۶۵۲. **تیزک کاشتیم که قاتق نان‌مان بشود، آفت جان‌مان شد.** (کوچه)
۳۰۶۵۳. **تیز گفت، تیز ک..نم باور کرد.** (زرقانی)
۳۰۶۵۴. **تیز مده عود مسوزان.** (شکورزاده)
۳۰۶۵۵. **تیز می‌روی جانا ترسمت فرو مانی.** (حافظ: ۳۳۵)
۳۰۶۵۶. **تیز نقلی و گوز بهاری؟** (زرقانی)
۳۰۶۵۷. **تیزی پشیمانی آرد به بن.** (فردوسی، دهخدا)
۳۰۶۵۸. **تیزی پشیمانی آرد به جنگ.** (فردوسی: ۱۱۱۱، دهخدا)
۳۰۶۵۹. **تیزی تیشه به خاطر سستی بید است.** (لری)
۳۰۶۶۰. **تیزی درفش به سر درفش است.** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، شکورزاده، کوچه، حییم، نامه‌ی‌داستان، تهرانی، بیرجندی)
۳۰۶۶۱. **تیزی دندان‌هایش را گم کرده.** (آذری)
۳۰۶۶۲. **تیزی سرشار سازد پاک‌دامان تیغ را.** (صائب: ۴۷، امثال‌موزون)
۳۰۶۶۳. **تیزی قیچی و گیجی عقل تو.** (مازندرانی)
۳۰۶۶۴. **تیزی کارد در نوک کارد.** (تاجیکی)
۳۰۶۶۵. **تیزی کارد، نوکش (در دم است).** (افغانی)
۳۰۶۶۶. **تیسک هفتا تخم می‌گذارد، یکیش بلبل می‌شود.** (شیرازی)
۳۰۶۶۷. **تیشه است و رو به خود می‌تراشد.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۰۶۶۸. **تیشه‌اش به سنگ خورد.** (رامسری)
۳۰۶۶۹. **تیشه به پای (ریشه‌ی) خود می‌زند (زد).** (صائب: ۵۴۲ و ۲۰۰۳، هبله‌رودی، مثمر، شاهد، نامه‌ی‌داستان)
۳۰۶۷۰. **تیشه به خودتراش است که رنده تراشه پاش.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۰۶۷۱. **تیشه به ریشه‌ی‌خود می‌زند.** (قمی، تهرانی، افغانی)
۳۰۶۷۲. **تیشه به نخل می‌گوید: «خودت را بگیر که می‌خواهم بلند شوم.»** (لری)
۳۰۶۷۳. **تیشه بی‌بازوی فرهاد به خارا چه کند؟** (صائب: ۱۷۰۹، امثال‌موزون)
۳۰۶۷۴. **تیشه، حرفش پیشه.** (کوچه)
۳۰۶۷۵. **تیشه، دسته‌ی‌خود را نمی‌تراشد.** (بختیاری، ایلامی)
۳۰۶۷۶. **تیشه را با تراش کار است، خواه عود پیش آید خواه چوب.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۳۰۶۷۷. **تیشه را بتراش کار است.** (افغانی)
۳۰۶۷۸. **تیشه را بگیر راه را کوتاه کن.** (افغانی)
۳۰۶۷۹. **تیشه را به پای خود می‌زند.** (افغانی)
۳۰۶۸۰. **تیشه را یک پهلو می‌زنی؟** (بختیاری)
۳۰۶۸۱. **تیشه گر مُقبل است و رسن تاب مُدبِر.** (خزینه)
۳۰۶۸۲. **تیشه گم بشود، پیشه گم نمی‌شود.** (لری، لکی)
۳۰۶۸۳. **تیشه نباش خود بتراش، ارّه باش به هر طرف بپاش.** (لری، لکی)
۳۰۶۸۴. **تیشه‌ی‌بنّا به هرکجا که گیر کند، خرابی راه می‌اندازد.** (مشهدی)
۳۰۶۸۵. **تیشه‌ی‌بی‌دسته را بردار و بر توبره بنه، من درین فکر و خیالم یا علی موسی رضا.** (افغانی)
۳۰۶۸۶. **تیشه‌ی‌رو به خود.** (دهخدا، قمی، کاوش، لارستانی، حییم)
۳۰۶۸۷. **تیغ از جوهر خود سلسله جنبان دارد.** (صائب: ۱۶۰۳، امثال‌موزون)
۳۰۶۸۸. **تیغ اگر در آب و آتش رفت بی‌جوهر نشد.** (آشنا، امثال‌موزون)
۳۰۶۸۹. **تیغ برّان به دست زنگی مست سپردن، کار عاقلان نیست.** (شکورزاده)
۳۰۶۹۰. **تیغِ بُرّان گر به دستت داد دستِ روزگار/ هرچه می‌خواهی ببُر امّا مبُر نانِ کسی.** (کوچه)
۳۰۶۹۱. **تیغ بر خارا زدن بازوی خود رنجاندن است.** (صائب: ۵۴۲، تکمله)
۳۰۶۹۲. **تیغ بُرّد غلاف خود اوّل.** (مکتبی؛ کلمات علیه: ۲۲۷)
۳۰۶۹۳. **تیغ بهتر (خوش‌تر) ز طعنه‌ی‌دشمن/ مشت بهتر ز سنگ مشتا سنگ.** (شطرنجی، دهخدا، امثال‌موزون)
۳۰۶۹۴. **تیغ به خایه‌ی‌خودمان می‌زنیم و می‌نشینیم گریه می‌کنیم.** (خوانساری)
۳۰۶۹۵. **تیغ جاهل بُرش ندارد.** (افغانی)
۳۰۶۹۶. **تیغ چون بشکست خنجر می‌شود/ زاده‌ی‌ظالم ستمگر می‌شود.** (شکورزاده، امثال‌موزون، عوام)
۳۰۶۹۷. **تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۴۵/۱، بهمنیاری)
۳۰۶۹۸. **تیغ خودش، گردن خودش.** (افغانی)
۳۰۶۹۹. **تیغ خورشید تبه کی شود از زنگاری؟** (رفیع الدین لبنانی، دهخدا)

۳۰۷۰۰. **تیغ دائم آب در جو دارد و خون می‌خورد.** (راقم، امثال‌موزون)
۳۰۷۰۱. **تیغ دادن در کف زنگی مست / به که آید علم ناکس را به دست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۴۳۷/۴، عوام، بهمنیاری، کوچه)
۳۰۷۰۲. **تیغ دوست، از خنجر دشمن بدتر است.** (خرّمی)
۳۰۷۰۳. **تیغ را جز شجاع محرم نیست.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۸۸، دهخدا)
۳۰۷۰۴. **تیغ را دندانه می‌سازد سپر انداختن.** (صائب: ۱۳۵، امثال‌موزون)
۳۰۷۰۵. **تیغ سنگک به پایش رفت.** (همدانی)
۳۰۷۰۶. **تیغش بالای تیغ عبدالله قطب شاه است.** (بهمنیاری)
۳۰۷۰۷. **تیغش بُراست.** (عوام)
۳۰۷۰۸. **تیغش را این‌جا می‌زند، نوکش در حلب ظاهر می‌شود.** (آذری)
۳۰۷۰۹. **تیغش نمی‌بّرد.** (سرخه‌ای)
۳۰۷۱۰. **تیغ عاقل، سر جاهل.** (افغانی)
۳۰۷۱۱. **تیغ غلاف (دسته‌ی) خود را نمی‌برد.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۰۷۱۲. **تیغ قاتل رهرو ملک عدم را جاده است.** (غالب، امثال‌موزون)
۳۰۷۱۳. **تیغ کج را نیام کج می‌باید.** (ناصرخسرو: ۵۷، امثال‌موزون، حییم، دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه، طوطی‌نامه: ۶۴، حسن دهلوی: ۹۱)
۳۰۷۱۴. **تیغ* که پایین بیاد، به سفر خواهیم رفت.** (بیرجندی)
۳۰۷۱۵. **تیغ کهنه جوهر دارد.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، عوام)
۳۰۷۱۶. **تیغم بر او کاری نیست.** (ایلامی)
۳۰۷۱۷. **تیغم چیزی از او نمی‌برّد.** (لری)
۳۰۷۱۸. **تیغ من در پای ده نفر است.** (رامسری)
۳۰۷۱۹. **تیغ می‌گوید جوابِ مرغ ناهنگام را.** (صائب: ۶۵، تکمله)
۳۰۷۲۰. **تیغ‌ها را کند می‌سازد سپر انداختن.** (صائب: ۵۰۶، تکمله)
۳۰۷۲۱. **تیغی است زبان کشیده هموار/ زین تیغ کشیده سَر نگه‌دار.** (فرهنگ‌نامه)
۳۰۷۲۲. **تی کا*هرچه زرنگ‌تر باشد زودتر به دام می‌افتد.** (مازندرانی)
۳۰۷۲۳. **تیک*را از پای خودش درآورده و کرد توی چشم ما.** (ایزدخواستی)
۳۰۷۲۴. **تیکه (رشوه) دهان را می‌بندد.** (مازندرانی)
۳۰۷۲۵. **تیکه‌ی‌چهل و نه شی است.** (کرمانی)
۳۰۷۲۶. **تیکه‌ی‌دهانش را بیرون آورد و به ما داد.** (خوانساری)
۳۰۷۲۷. **تیکه‌ی سر پیری، لقمه‌ی روی امامزاده.** (رامهرمزی)
۳۰۷۲۸. **تیل از خانه‌ی سر کار ریزد دامن خود را بگیر.** (افغانی)
۳۰۷۲۹. **تیل (نفت) اگر از ناحیه‌ی‌دولت برایت داده‌شد، به دامنت بگیر.** (هزاره‌ای)
۳۰۷۳۰. **تیله را بر موم گرفته.** (گیلکی)
۳۰۷۳۱. **تیله را گم کرده با هسته‌ی‌هلو بازی می‌کند.** (گیلکی)
۳۰۷۳۲. **تیله را گم کرده، دنبال گردوی ریز می‌گردد.** (گیلکی)
۳۰۷۳۳. **تیماج*هر کسی در نظر خودش شبروه.** (تهرانی، کوچه)
۳۰۷۳۴. **تیمار غریبان، سبب ذکر جمیل است.** (حافظ: ۴۸، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۳۰۷۳۵. **تیمم باطل است آن‌جا که آب است.** (صائب: ۶۱۹، دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، امثال‌موزون، شکورزاده، تکمله، عوام)
۳۰۷۳۶. **تیمم می‌کنم با پوست پسته/ نماز بی‌وضو، ک..ن نشُسته.** (شیرازی، تهرانی)
۳۰۷۳۷. **تین*به پادینگ*می‌گوید «چه‌قدر سیاهی؟»** (سراوانی)
۳۰۷۳۸. **تین سوز*اگر حمّامی‌شود، پادشاه شده.** (شهربابکی)

۳۰۷۳۹. **ثابت شدن گواه به دست قاضی است.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، افغانی)

۳۰۷۴۰. **ثابت قدم ار باشد، ناکام نمی‌ماند.** (امثال‌موزون)

۳۰۷۴۱. **ثابت قدم باش و غم روزی مخور.** (بهمنیاری، افغانی، عوام، شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی)

۳۰۷۴۲. **ثابت قدم به حرف کسی بد نمی‌شود.** (هبله‌رودی، افغانی، مثمر، خزینه)

۳۰۷۴۳. **ثابت‌قدم به صحبت بد، بد نمی‌شود.** (بهمنیاری، افغانی، شکورزاده، هبله‌رودی)

۳۰۷۴۴. **ثابت قدم به صحبت تیره نشود.** (نامه‌ی داستان)

۳۰۷۴۵. **ثابت قدم نلغزد.** (هبله‌رودی، مثمر)

۳۰۷۴۶. **ثانی اثنین عوج بن عنق است.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، نامه‌ی‌داستان)

۳۰۷۴۷. **ثانی از اوّل هم بدتر.** (خزینه، افغانی)

۳۰۷۴۸. **ثانی این و آن نباشد آن.** (هبله‌رودی)

۳۰۷۴۹. **ثبات خانه از دیوار است.** (شکورزاده، هبله‌رودی)

۳۰۷۵۰. **ثبات رأی نماید خیالِ درست.** (شکورزاده، افغانی)

۳۰۷۵۱. **ثبات رعیّت از عدالت است.** (شکورزاده، هبله‌رودی)

۳۰۷۵۲. **ثبات زیباترین صفت است.** (افغانی)

۳۰۷۵۳. **ثبات عدالت از عقل است.** (شکورزاده، هبله‌رودی)

۳۰۷۵۴. **ثبات قدم از پیش می‌برد.** (آذری)

۳۰۷۵۵. **ثبات ملک، از رعیّت است.** (هبله‌رودی)

۳۰۷۵۶. **ثبات ملک، به عدل است.** (خرّمی)

۳۰۷۵۷. **ثباتی ندارد این دنیا.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۰۸)

۳۰۷۵۸. **ثروت آدم نخور، برای آدم بخور است.** (قشقایی)

۳۰۷۵۹. **ثروت آدم نخور را میش می‌خورد، جلوی هردو چشمش می‌خورد.** (آملی)

۳۰۷۶۰. **ثروت باد آورده به کَفش آمده، پایین و بالا ریخت و پاش می‌کند.** (هزاره‌ای)

۳۰۷۶۱. **ثروت برادر، تقسیم نشده‌است.** (لری)

۳۰۷۶۲. **ثروت به سویی می‌رود، ایمان به هزار سو.** (آذری)

۳۰۷۶۳. **ثروت به کار آید نه نداری و فقر.** (سوادکوهی)

۳۰۷۶۴. **ثروتت از ثروتم افزون است، جانت که بر جانم افزون نیست.** (لری، لکی)

۳۰۷۶۵. **ثروت تحرّک می‌آورد، نکبت خواب.** (گیلکی)

۳۰۷۶۶. **ثروت، ثروت می‌آوَرد، نکبت، نکبت.** (شکورزاده)

۳۰۷۶۷. **ثروت چرک دست است، اگر زیاد شود از میان می‌رود.** (ترکمنی)

۳۰۷۶۸. **ثروت چرک دست است، می‌آید و می‌رود.** (کهگیلویه)

۳۰۷۶۹. **ثروت خدادادی زوال‌پذیر نیست.** (آذری)

۳۰۷۷۰. **ثروت ریشه‌ی‌صاحبش را می‌کند.** (آذری)

۳۰۷۷۱. **ثروت زن به ک.. خر می‌ماند، هر بار به سر آدم می‌خورد.** (گیلکی)

۳۰۷۷۲. **ثروت زن، تخماق سر است.** (آذری)

۳۰۷۷۳. **ثروت فراوان چشم را کور می‌کند.** (گیلکی)

۳۰۷۷۴. **ثروت فقیر سلامتی جانش است.** (گنبدکاووسی)

۳۰۷۷۵. **ثروت گفت: «نگاهم‌دار تا نگهت دارم وگرنه از روی چشم و هم‌چشمی ور می‌دارمت.»** (بختیاری)

۳۰۷۷۶. **ثروت متمول، چانه‌ی‌فقیر را می‌کند.** (آذری)
۳۰۷۷۷. **ثروتمند از بلا، فقیر از پلو.** (ترکمنی)
۳۰۷۷۸. **ثروتمند اگر سفال لازمش باشد، فقیر سبویش را می‌شکند.** (اهری)
۳۰۷۷۹. **ثروتمندان از ثروت سیرمونی ندارند.** (گیلکی)
۳۰۷۸۰. **ثروتمند به دردنخور مثل چای بی‌نان است.** (ترکمنی)
۳۰۷۸۱. **ثروتمند پول دارد، بی‌چیز خدا را دارد.** (ابهری)
۳۰۷۸۲. **ثروتمند چیزی خرید، فقیر گفت: «مبارکت باد.» فقیر چیزی خرید ثروتمند گفت: «از کجا آوردی؟»** (کردی)
۳۰۷۸۳. **ثروتمند، خروسش هم تخم می‌گذارد.** (آذری)
۳۰۷۸۴. **ثروتمند دست دادن ندارد.** (ترکمنی)
۳۰۷۸۵. **ثروتمند را مال غرق می‌کند، فقیر را غم.** (ترکمنی، گنبدکاووسی)
۳۰۷۸۶. **ثروتمند سگش بیدار است (نمی‌خوابد)، فقیر ک..نش.** (قشقایی، آذری)
۳۰۷۸۷. **ثروتمند محتاج فقیر می‌شود.** (ترکمنی)
۳۰۷۸۸. **ثروتمند و دولتمند را با ناهار وبیچاره با خواهش.** (لری)
۳۰۷۸۹. **ثروت می‌جنباند، فقر می‌نشاند.** (مازندرانی)
۳۰۷۹۰. **ثروت می‌گوید کجایت زشت است که من خوشگلش کنم؟** (کرمانی)
۳۰۷۹۱. **ثروت و مال را یا زورگو می‌خورد یا قسم‌خور.** (ایلامی)
۳۰۷۹۲. **ثروت همسایه، شکم پر نمی‌کند.** (اصفهانی)
۳۰۷۹۳. **ثروتی که از راه ظلم به دست آمده ماندنی نیست.** (تاتی)
۳۰۷۹۴. **ثروتی که در اندک مدّت به دست آید، بس دیر نپاید.** (آذری)
۳۰۷۹۵. **ثمرات را از شجرات شناسند.** (مقامات حمیدی، شکورزاده)
۳۰۷۹۶. **ثمر از بوته‌ی‌خودرو تو مپندار که هست.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۰۷۹۷. **ثمر از درخت بید مخور.** (مثمر)
۳۰۷۹۸. **ثمر از درخت بید نباید امیّد داشت.** (افغانی)
۳۰۷۹۹. **ثمر از درخت بید نباید جست.** (هبله‌رودی، دهخدا، حییم، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۰۸۰۰. **ثمر از زندگانی در وصال است.** (بهمنیاری، خرّمی)
۳۰۸۰۱. **ثمر از فلانی نبرده‌ایم.** (هبله‌رودی)
۳۰۸۰۲. **ثمر پخته نگیرد به سر شاخ قرار.** (صائب: ۱۷۱۷، شکورزاده، امثال‌موزون)
۳۰۸۰۳. **ثمر چندان که سرسبز است خام است.** (بیدل: ۱۷۴، امثال‌موزون)
۳۰۸۰۴. **ثمر چون پخته گردد خود به خود از دار می‌ریزد.** (صائب: ۱۴۸۴، امثال‌موزون، تکمله، شکورزاده)
۳۰۸۰۵. **ثمر را وقت شیرینی چو آید استخوان گیرد.** (وحید، امثال‌موزون)
۳۰۸۰۶. **ثمر علم ای پسر عمل است.** (شیرازی، امثال‌موزون)
۳۰۸۰۷. **ثمر کینه دهد مهر به طبع ظالم.** (بیدل: ۱۹۶، امثال‌موزون)
۳۰۸۰۸. **ثمر گر نباشد چه حاصل ز شاخ؟** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۹۴۸)
۳۰۸۰۹. **ثمر نیکو نیاید تا نگردد باغبان پیدا.** (نظیری نیشابوری)
۳۰۸۱۰. **ثمره‌ی‌دنیا سرور است.** (بهمنیاری، خرّمی، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۳۰۸۱۱. **ثمره‌ی‌دنیا نتیجه بخشد (نبخشد).** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۳۰۸۱۲. **ثمره‌ی‌زندگی فرزند است.** (بهمنیاری، خرّمی)
۳۰۸۱۳. **ثنای خویش گفتن بود از تهی میانی.** (نظامی؛ دیوان: ۱۷۹، شکورزاده، دهخدا)
۳۰۸۱۴. **ثواب از ثواب خیزد.** (بهمنیاری، خرّمی)
۳۰۸۱۵. **ثواب است بر نیک، مر نیک را.** (ناصرخسرو، امثال‌موزون)
۳۰۸۱۶. **ثواب است خود را نگه داشتن.** (بهمنیاری)
۳۰۸۱۷. **ثوابت باشد ای دارای خرمن/ اگر رحمت کنی بر خوشه‌چینی.** (حافظ: ۳۴۲، عوام، دهخدا، بهمنیاری)
۳۰۸۱۸. **ثواب را به خانه‌ی خود می‌برند.** (بهمنیاری)
۳۰۸۱۹. **ثواب راه به خانه صاحب خود (صاحبش) می‌برد.** (دهخدا، بهمنیاری، حییم، خزینه، عوام، هبله‌رودی، شکورزاده، کوچه، افغانی)
۳۰۸۲۰. **ثواب ریخته‌شده، جمع‌کننده‌ای نیست.** (آذری)
۳۰۸۲۱. **ثواب کردم، کباب شدم.** (تهرانی)
۳۰۸۲۲. **ثواب کن فلانِ بچّه‌یتیم بگذار.** (بهمنیاری)
۳۰۸۲۳. **ثواب‌کننده، گناهکار است.** (بهمنیاری)
۳۰۸۲۴. **ثواب مکن، کباب می‌شی.** (حییم)
۳۰۸۲۵. **ثواب میان خانه است، کربلا بهانه است.** (سنگسری)
۳۰۸۲۶. **ثوابی کرده و به شرش درمانده.** (بهمنیاری)
۳۰۸۲۷. **ثور بی‌سبز (بی‌سر) نیست (نه)، جوزا بی‌درو.** (افغانی، تاجیکی)

۳۰۸۲۸. **جا افتاده بهتر از چاه افتاده‌است.** (شکورزاده، حییم، عوام)

۳۰۸۲۹. **جا به‌جا کنعبد جا به‌جا کنستعین.** (حییّم، بهمنیاری، شکورزاده، تهرانی، کوچه، دهخدا)

۳۰۸۳۰. **جا پسند دل باشد وگرنه زمین بسیار هست.** (لری)

۳۰۸۳۱. **جات بین و پات مان.** (تاجیکی)

۳۰۸۳۲. **جا تر است و بچّه نیست.** (بهمنیاری، تهرانی، تکمله، حییم، دهخدا، شکورزاده، کوچه)

۳۰۸۳۳. **جات (کولی) را که رو می‌دهند، می‌رود به زن خواستن.** (بیرجندی)

۳۰۸۳۴. **جاتنگی باشد، دل‌تنگی نباشد.** (کوچه)

۳۰۸۳۵. **جاجیم پوش با جامعه بجوش.** (آذری)

۳۰۸۳۶. **جا خواستیم، جانشین نخواستیم.** (همدانی، دامغانی، قمی، شهربابکی)

۳۰۸۳۷. **جا خوش و درویش آسوده.** (زرقانی)

۳۰۸۳۸. **جا داشتم جانشین نداشتم، خانه داشتم مستأجر نداشتم.** (گیلکی)

۳۰۸۳۹. **جادو رفتار زن است.** (دهخدا)

۳۰۸۴۰. **جادو زبان آدمی (زن) است.** (دهخدا)

۳۰۸۴۱. **جادو همان رفتار آدمی است.** (کوچه، دهخدا)

۳۰۸۴۲. **جادویی است که فیلِ شاه را می‌غلتاند.** (کوچه)

۳۰۸۴۳. **جاده از افتادگی کوه بالا می‌رود نه به جست و خیز اسب.** (دلیجانی)

۳۰۸۴۴. **جاده را گذارده از بی‌راهه می‌رود.** (عوام)

۳۰۸۴۵. **جاده وجب نگردد، دشمن دوست.** (کردی)

۳۰۸۴۶. **جاده‌ی دزدزده تا چهل روز ایمن است.** (شکورزاده، کوچه، عوام، دهخدا)

۳۰۸۴۷. **جادّه‌ی هراز و ردّپای گراز.** (مازندرانی)

۳۰۸۴۸. **جاذب جنسست هرجا طالبی ست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۶۷۱/۴، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۰۸۴۹. **جاذب هر جنس را هم جنس دان.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۶۶۷/۴، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۳۰۸۵۰. **جا را بجو، پا را بنه.** (ایلامی)

۳۰۸۵۱. **جار جاری بود شنبه به نوروز.** (فرهنگ‌نامه)

۳۰۸۵۲. **جار جوی شاؤ*است؟** (نهاوندی)

۳۰۸۵۳. **جارچیِ جهنم است.** (آملی)

۳۰۸۵۴. **جار خانه‌ی خود، اگرچه گلخن باشد.** (افغانی)

۳۰۸۵۵. **جارزدن چهار بازار، هرکه خود داند و چهار دیوار.** (زرقانی)

۳۰۸۵۶. **جار سفره‌ی خود اگرچه ارزن باشد.** (افغانی)

۳۰۸۵۷. **جارو اگر مستحق نبود چوب به ک..نش نمی‌کردند.** (نامه‌ی‌داستان)

۳۰۸۵۸. **جاروبند دو بند چه قرب و منزلت دارد تا چه رسد به شما؟** (تمثیل)

۳۰۸۵۹. **جاروب، وقت شام پریشانی آورد.** (آشنا، امثال‌موزون)

۳۰۸۶۰. **جارو به پارو خورده.** (بهمنیاری)

۳۰۸۶۱. **جارو به خش‌خش خود می‌ارزد.** (تایبادی)

۳۰۸۶۲. **جارو پشتِ دَر می‌رود، خواهرزاده پُشت دایی.** (مازندرانی)

۳۰۸۶۳. **جارو تا مستحق نباشد، چوب توی ک..نش نمی‌کنند.** (لنجانی)

۳۰۸۶۴. **جار و جیر و شیون است، صد تا گنجشک یک‌من است.** (فرهنگ‌نامه)

۳۰۸۶۵. **جاروکش آستانه خواهد شد.** (رامسری)

۳۰۸۶۶. **جارو که کوتاه می‌شود می‌گذارندش گوشه‌ی مستراح.** (بروجردی)

۳۰۸۶۷. **جاروگر (نظافتچی) که دوتا می‌شود، خانه تمیز نمی‌شود.** (نیشابوری)

۳۰۸۶۸. **جاروی پشمی‌آورده و پاروی مسی.** (گیلکی)

۳۰۸۶۹. **جاروی تیغ‌دار*کشید.** (آملی)

۳۰۸۷۰. **جاروی کهنه را پشت دیوار حیاط خانه (بام) می‌اندازند.** (آذری)

۳۰۸۷۱. **جاری به‌جاری کار یاد می‌دهد، هوو به هوو راه رفتن.** (آذری)

۳۰۸۷۲. **جاری جاری را نمی‌تواند ببیند، مادرشوهر جفتشان را.** (تهرانی)

۳۰۸۷۳. **جاری‌ها از هم زرنگی یاد می‌گیرند، هووها خودآرایی.** (قشقایی)

۳۰۸۷۴. **جاری‌ها سر چادر سیاه، جوراب بقچه با هم نزاع می‌کنند.** (آذری)

۳۰۸۷۵. **جا سگ می‌دارد، گربه کلیددان.** (بیرجندی)

۳۰۸۷۶. **جاسوخته‌ی‌شیر با ک.. سیّد گاییدن خوب نمی‌شود.** (مازندرانی)

۳۰۸۷۷. **جاسوسی، جاپیچی است.** (کوچه، دهخدا، حییم)

۳۰۸۷۸. **جاش به جُم نیست.** (جیرفتی)

۳۰۸۷۹. **جاکش است یا لحاف کش.** (نامه‌ی داستان)

۳۰۸۸۰. **جالیز برای شیطان کاشته.** (دلیجانی)

۳۰۸۸۱. **جام است ولی جهان نما نیست.** (امامی هروی: ۲۲۶)

۳۰۸۸۲. **جا مال کسی است که بنشیند، حرف مال کسی است که بردارد.** (اهری)

۳۰۸۸۳. **جام (تاس) گدایی را به دست گرفته.** (کرمانی)

۳۰۸۸۴. **جام درآوردن از این آبگیر/طعمه گرفتن بود از کام شیر.** (ایرج؛ دیوان:۱۳۲)

۳۰۸۸۵. **جام در راه است.** (فرهنگ‌نامه، دهخدا)

۳۰۸۸۶. **جامع سفیان می‌شود از درازی.** (تاریخ بیهقی: ۹۲۲)

۳۰۸۸۷. **جامعه دیوانه‌اش را طرد نمی‌کند.** (آذری)

۳۰۸۸۸. **جام که از بالا افتاد، اگر بشکند بهتر تا صدا کند.** (نهاوندی)

۳۰۸۸۹. **جام می‌از دست بیفکن که نیست / حاصل آن‌جام مگر وای مام.** (ناصرخسرو: ۳۹۱، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۳۰۸۹۰. **جام می‌و خون دل هر یک به کسی دادند.** (حافظ: ۱۰۹، دهخدا، امثال‌موزون، بهمنیاری)

۳۰۸۹۱. **جامه‌ات را بده به ملاّسلیم، خودت برو لای گلیم.** (لری)

۳۰۸۹۲. **جامه از قرآن پوشیده‌است.** (هزاره‌ای)

۳۰۸۹۳. **جامه‌اش سوخت، گمنه*پخت.** (دیری)

۳۰۸۹۴. **جامه‌اش کر و فر می‌زند، درونش قور.** (هزاره‌ای)

۳۰۸۹۵. **جامه‌اش نمازی نیست.** (نامه‌ی داستان)

۳۰۸۹۶. **جامه‌ای که به سیاهی بریدن، سفید نمی شه.** (شهربابکی)

۳۰۸۹۷. **جامه‌ای که به عید نرسد برای میراث است.** (لری)

۳۰۸۹۸. **جامه با مصلحت کوتاه نمی‌آید.** (تاجیکی، افغانی)

۳۰۸۹۹. **جامه با مصلحت نمی‌درد.** (تاجیکی)

۳۰۹۰۰. **جامه با مصلحت نه دراز می‌آید نه کوتاه.** (تاجیکی)

۳۰۹۰۱. **جامه برابر قودغو*.** (هزاره‌ای)

۳۰۹۰۲. **جامه به اتّفاق نمی‌درد.** (افغانی)

۳۰۹۰۳. **جامه به اندازه‌ی‌تن باید دوخت.** (خزینه، افغانی، مثمر)

۳۰۹۰۴. **جامه به اندازه‌ی‌قامت خوش است.** (حییّم، دهخدا، کوچه، شکورزاده، عوام)

۳۰۹۰۵. **جامه به اندام است.** (کردی کرمانشاهی)

۳۰۹۰۶. **جامه به دندان گرفت.** (نامه‌ی داستان)

۳۰۹۰۷. **جامه به نیک‌نامی دریده.** (هبله‌رودی، مثمر)

۳۰۹۰۸. **جامه‌دار حمّام مخروبه.** (مازندرانی)

۳۰۹۰۹. **جامه دریده، به پیراهن شکافته خرده می‌گرفت.** (شوشتری)

۳۰۹۱۰. **جامه را فوطه (قبا) کرد.** (نامه‌ی‌داستان)

۳۰۹۱۱. **جامه کی زینت دهد اندام نازیبنده را.** (شکورزاده)

۳۰۹۱۲. **جامه مفکن بر آتش از کیکی.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۱، امثال‌موزون، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۳۰۹۱۳. **جامه ندارم دامن از کجا آرم؟** (مثمر، خزینه، افغانی)

۳۰۹۱۴. **جامه‌ی‌بخت من است، این‌که دریدی نخ نخ.** (بهمنیاری، کوچه)

۳۰۹۱۵. **جامه‌ی‌تصویر از روغن مصفاتر شود.** (اشرف، امثال‌موزون)

۳۰۹۱۶. **جامه‌ی خونی بر سر چوب کرده.** (نامه‌ی داستان)

۳۰۹۱۷. **جامه‌ی‌خونین شهیدان را به پهلو بستر است.** (فانی، امثال‌موزون)

۳۰۹۱۸. **جامه‌ی‌زبر و خشن بپوش و با مردم بجوش.** (قشقایی)

۳۰۹۱۹. **جامه‌ی‌سرخ مایه‌ی‌شادی است، سال و مه بخت از او به آزادی است.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۲۲، دهخدا)

۳۰۹۲۰. **جامه‌ی‌سرو ز موزونی او کوتاه است.** (سلیم، امثال‌موزون)

۳۰۹۲۱. **جامه‌ی‌شیر اگر بپوشد خر، او همان خر بود نه شیر عرین.** (طوطی‌نامه: ۲۶۳)
۳۰۹۲۲. **جامه‌ی‌غم کبود نیک آید.** (سنایی، دهخدا)
۳۰۹۲۳. **جامه‌ی کوتاه رعنا می‌کند کوتاه را.** (صائب: ۹۹، تکمله)
۳۰۹۲۴. **جامه‌ی‌مصلحتی کوتاه نمی‌شود.** (گنبدکاووسی)
۳۰۹۲۵. **جامه‌ی نو ز دولت انبوه هست.** (دهخدا)
۳۰۹۲۶. **جامه‌ی‌نو زندگان را باید.** (تاریخ طبری: ۴۲۳)
۳۰۹۲۷. **جامه‌ی‌نو یک فیس دارد تا وصله خورد دو فیس دارد.** (لری)
۳۰۹۲۸. **جامه‌ی نیمی اطلس و نیمی پلاس.** (مولوی، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۰۹۲۹. **جامی که به دست توست کج دار و مریز.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۳۰۹۳۰. **جامی یافتی ز دست مده / تو خودت نوش کن به مست مده.** (اوحدی، دهخدا)
۳۰۹۳۱. **جان آدم و شیر مرغ پیدا می‌شود.** (افغانی)
۳۰۹۳۲. **جان آدمی یک دهان باد است.** (لری)
۳۰۹۳۳. **جان از پدر و مادر عزیزتر است.** (خوزستانی)
۳۰۹۳۴. **جان از تو، جهنّم از خدا.** (آذری)
۳۰۹۳۵. **جان از جان جدا است.** (افغانی، هزاره‌ای)
۳۰۹۳۶. **جان از جانداران دریغ نیست، اگر به تو بدهم اندازه‌ی خودم نیست.** (بختیاری)
۳۰۹۳۷. **جان از شیشه است، از سنگ نیست.** (صائب)
۳۰۹۳۸. **جان از قالبش زیاد است.** (زرقانی)
۳۰۹۳۹. **جان آست، بادنجان نیست.** (شکورزاده، کوچه، افغانی، آذری، بیرجندی)
۳۰۹۴۰. **جان است که جانان است.** (افغانی)
۳۰۹۴۱. **جان است که جهان است.** (افغانی)
۳۰۹۴۲. **جان است و از محبّت جانان دریغ نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۵۲۶)
۳۰۹۴۳. **جانَ آست و زبان است و زبان دشمنِ جان است.** (مسعودسعدسلمان)
۳۰۹۴۴. **جانا سخن از زبان ما می‌گویی.** (هبله‌رودی، دهخدا، شکورزاده، حییم، عوام، کوچه، تهرانی، بهمنیاری، مثمر، امثال‌موزون)
۳۰۹۴۵. **جانا سخن راست ز دیوانه بپرس.** (خواجوی‌کرمانی: ۵۴۰، شکورزاده)
۳۰۹۴۶. **جانا که تو هستی یار پس دستی.** (شاهرودی)
۳۰۹۴۷. **جانا گناه طالع وجرم ستاره نیست.** (حافظ: ۵۱، بهمنیاری)
۳۰۹۴۸. **جانا مرو به کوفه، کوفی وفا نداره.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۳۰۹۴۹. **جانانه سر کفتار، در عمری چنین افتاد.** (بیرجندی)
۳۰۹۵۰. **جانانه گل گندم، بیا تا بار خود را بر بار تو بندم.** (بیرجندی)
۳۰۹۵۱. **جانانه گل گندم، کور خود بینای مردم.** (افغانی)
۳۰۹۵۲. **جانانه‌ی‌من سرای نو می‌سازد/ از عشق سرا به من نمی‌پردازد.** (بیرجندی)
۳۰۹۵۳. **جان باید در رود، چه از گلو چه از پهلو.** (عوام، حییم، کوچه)
۳۰۹۵۴. **جان باید که ماند، مال آید و شود.** (تاریخ بیهقی: ۷۴۳، فرهنگ‌نامه، دهخدا، خوانساری، شکورزاده، کوچه)
۳۰۹۵۵. **جان بخشی از جان ستانی به است.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا، شکورزاده)
۳۰۹۵۶. **جان برای جان می‌سوزد، جامه دور از جان می‌سوزد.** (جیرفتی)
۳۰۹۵۷. **جان برای مردن است.** (بلوچی)
۳۰۹۵۸. **جان برای هرکس شیرین است.** (هزاره‌ای)
۳۰۹۵۹. **جان بر باد دادن، کار عاقلان نیست.** (سمک‌عیّار: ۲۹۰/۴، شکورزاده)
۳۰۹۶۰. **جان بز را ندارد امّا سر و صدا دارد.** (رامسری)
۳۰۹۶۱. **جان بط را هر پری از بال شاهین خنجر است.** (فانی، امثال‌موزون)
۳۰۹۶۲. **جان بگو، جان بشنو.** (اردبیلی، آذری)
۳۰۹۶۳. **جان به تلخی دادن از ناز طبیبان خوش‌تر است.** (فغانی، شکورزاده)
۳۰۹۶۴. **جان به‌جانش بکنی همان‌که بوده هست.** (کرمانی)
۳۰۹۶۵. **جان به‌جانش کنی خره.** (حییّم)
۳۰۹۶۶. **جان به‌جانش کنی کار خودش را می‌کند.** (کرمانی)
۳۰۹۶۷. **جان به‌جان می‌کشد.** (بیرجندی)
۳۰۹۶۸. **جان به در کن که مال فراوان است.** (لری)
۳۰۹۶۹. **جان به عزراییل نمی‌دهد.** (بهمنیاری، حییم، هزاره‌ای، بیرجندی، دهخدا، سبزواری، قمی، افغانی)
۳۰۹۷۰. **جان به عزراییل نمی‌دهد، نان به میکاییل.** (تهرانی)
۳۰۹۷۱. **جان به قربانش کنی، همین است.** (سیرجانی)
۳۰۹۷۲. **جان به لب رسیده.** (افغانی)
۳۰۹۷۳. **جان به ملک‌الموت نمی‌دهد.** (بختیاری)
۳۰۹۷۴. **جان بی‌بی خان بی‌بی، این‌را دیدی آن‌را ندیدی؟** (کرمانی)
۳۰۹۷۵. **جان بی‌علم بی‌نوا باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۱، دهخدا)
۳۰۹۷۶. **جان بی‌علم تن بمیراند.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۱۵، شکورزاده، دهخدا)
۳۰۹۷۷. **جان بیگانه در کنار دیوار ویرانه.** (آذری)
۳۰۹۷۸. **جان بی‌نان به کس نداد خدای.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۰۶، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۳۰۹۷۹. **جانِ پدر، تو چهره‌ی‌خوبان ندیده‌ای.** (تهرانی)

۳۰۹۸۰. **جان پدر تو سفره‌ی‌بی‌نان ندیده‌ای.** (دهخدا)

۳۰۹۸۱. **جان تازه کند صحبت یاران موافق.** (صائب: ۲۵۰۴، تکمله)

۳۰۹۸۲. **جانت بوی جُل می‌دهد.** (کرمانی)

۳۰۹۸۳. **جانت را با تن بـه پـروردن قـرین و راسـت دار/ نیست عادل هرکـه رغبـت زی یکـی تنهـا کنـد.** (ناصرخسرو: ۳۸۸، دهخدا)

۳۰۹۸۴. **جان تو جانه، جان دیگران بادنجانه؟** (تهرانی، کوچه)

۳۰۹۸۵. **جانِ تو نانی نیرزد، والسلام.** (عطّار؛ دیوان: ۳۷۴)

۳۰۹۸۶. **جـان تـو و جـان او، جـان مـن و جـان شـما.** (نامه‌ی‌داستان)

۳۰۹۸۷. **جان توی خِرش قل قل می‌کند.** (زرقانی)

۳۰۹۸۸. **جان، جامه نیست.** (زرقانی)

۳۰۹۸۹. **جان‌جان گل ابریشم، نرمـک نرمـک مـی‌ریشم.** (افغانی)

۳۰۹۹۰. **جان، جان گل گندم.** (افغانی)

۳۰۹۹۱. **جان چو درتن نبود، درد و دوا هردو یکی است.** (امثال‌موزون)

۳۰۹۹۲. **جان چه باشد کز برای یار از آن نتوان گذشـت؟** (فصیحی، امثال‌موزون)

۳۰۹۹۳. **جان خالو احمدم، همین‌طور کـه رفتم، آمـدم.** (بوشهری)

۳۰۹۹۴. **جـان خانـه‌ی خـود، دل جـان خانـه‌ی خـود.** (تاجیکی)

۳۰۹۹۵. **جان خانه‌ی دیگران، نـه نـان مـی‌بایـد نـه الاو*.** (افغانی)

۳۰۹۹۶. **جان خانـه‌ی مـردم، نـه غـم آب نـه غـم هیـزم.** (تاجیکی)

۳۰۹۹۷. **جان خانه‌ی‌مـن، گـر همـه گلخـن باشـد/ جـان سفره‌ی‌من، گر همه ارزن باشد.** (هراتی)

۳۰۹۹۸. **جـان خـود را دوسـت دارد هرکـسی.** (اخگـر، امثال‌موزون)

۳۰۹۹۹. **جان خود را هـرزه بـر بـاد نـشاید دادن.** (زلالـی: ۱۲۱/۴)

۳۱۰۰۰. **جان خوش، جهان خوش.** (هزاره‌ای)

۳۱۰۰۱. **جان داده‌ام که گشته میّسر وصال دوست.** (خزینـه، مثمر)

۳۱۰۰۲. **جا ندارد وسط هم می‌خوابد.** (پاپی)

۳۱۰۰۳. **جان در خزانه‌ی‌خدایی است.** (تـاریخ بیهقـی: ۹۲۸، دهخدا، کوچه)

۳۱۰۰۴. **جـان در ک..ـنش سـوره‌ی ابـوبکر مـی‌خوانـد.** (شیرازی)

۳۱۰۰۵. **جان در میان است.** (هبله‌رودی، مثمر)

۳۱۰۰۶. **جان در یک قالب (جـسم).** (دهخـدا، حییم، تکملـه، کاشانی، نامه‌ی‌داستان)

۳۱۰۰۷. **جان دلم پدرشـوهر، اگـر گذاشـت مادرشـوهر.** (کرمانی، سیرجانی، زرقانی)

۳۱۰۰۸. **جان دهد بنده چون دهی نـانش.** (اوحـدی، حییّم، دهخدا)

۳۱۰۰۹. **جان دهد، جان ده، جا دهد، جا ده.** (تاجیکی)

۳۱۰۱۰. **جان ده و جان‌ستان کس دیگری است.** (بیرجندی)

۳۱۰۱۱. **جان را چه خوشی باشد بی‌صحبت جانانه؟** (مولوی؛ غزلیات: ۶۹۳، شکورزاده)

۳۱۰۱۲. **جان را خدا می‌گیـرد، خایـه را طلبکـار.** (تهرانـی، سیرجانی)

۳۱۰۱۳. **جان زنده امید دارد.** (تاجیکی)

۳۱۰۱۴. **جان سپردن به عشق آسـان اسـت.** (مولـوی؛ دیـوان شمس)

۳۱۰۱۵. **جانشان روی هم است.** (زرقانی)

۳۱۰۱۶. **جانش بگیر، مالش نگیر.** (سیرجانی)

۳۱۰۱۷. **جانش بوی جُل می‌دهد.** (کرمانی)

۳۱۰۱۸. **جانش به خداست.** (لری)

۳۱۰۱۹. **جانش به لب آمد.** (نامه‌ی داستان)

۳۱۰۲۰. **جانش را به دندانش گرفته.** (آذری)

۳۱۰۲۱. **جانش را خدا گرفته.** (آذری)

۳۱۰۲۲. **جان شما جانِ خانه، علی‌الخصوص صندوق‌خانـه.** (قمی، تهرانی، دماوندی، کوچه)

۳۱۰۲۳. **جان شیرین خوش است.** (دهخدا)

۳۱۰۲۴. **جان عزیز است.** (دهخدا، زرقانی، گیلکی)

۳۱۰۲۵. **جـان عزیـز اسـت هـرزه بـر بـاد نتـوان دادن.** (سمک‌عیّار: ۲۷/۴)

۳۱۰۲۶. **جـان عمـو رجـب، پـا برنمـی‌دارم یـک وجـب.** (زرقانی)

۳۱۰۲۷. **جان غریب را بگیر، نانش را نی.** (افغانی)

۳۱۰۲۸. **جان کافر به سختی ارزانی.** (شاهد، کوچه)

۳۱۰۲۹. **جان کردی می‌کَنَد.** (دهخدا)

۳۱۰۳۰. **جان کندن از سگان جهنّم هم دریغ نیست.** (مثمـر، بهارعجم)

۳۱۰۳۱. **جان کندنِ خر، خوردنِ یابو.** (کوچه، کرمانی)

۳۱۰۳۲. **جان کندن لقمـان، خـوردن (خـوراک) مغـول.** (شکورزاده، هزاره‌ای، افغانی، کوچه، تاجیکی)

۳۱۰۳۳. **جان کندن موزی، شام غازی.** (افغانی)

۳۱۰۳۴. **جـان کندنیـست، بـستن جـان انـدر انتظـار.** (مسعودسعدسلمان، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۱۰۳۵. **جان کند و جامه کرد.** (هبله‌رودی، شکورزاده)

۳۱۰۳۶. **جان که بادنجان نیست.** (کرمانی)

۳۱۰۳۷. **جان که باید در رود، چه از گلو چه از پهلو.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۳۱۰۳۸. **جان که پنیرک نیست دوباره سبز شود.** (لارستانی)

۳۱۰۳۹. **جان گرگان و سگان از هم جداست/ متحد جان‌های مردان (شیران) خداست.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۱۴/۴، دهخدا، عوام، هزاره‌ای، بهمنیاری، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)

۳۱۰۴۰. **جان گرو، جامه گرو.** (هبله‌رودی، خزینه، شاهد، افغانی)

۳۱۰۴۱. **جان گرو روزی است.** (نامه‌ی داستان)

۳۱۰۴۲. **جان گفته و جان می‌شنوند.** (آذری)

۳۱۰۴۳. **جان گل گندم، کور خود بینای مردم.** (افغانی)

۳۱۰۴۴. **جان‌گو فراوان پیدا می‌شود، جان‌دهنده کم.** (آذری)

۳۱۰۴۵. **جانم آتش، جانم دود، برادر عزیز نه به قدرشوی.** (بختیاری)

۳۱۰۴۶. **جانماز آب می‌کشد.** (کاشانی، کرمانی، آذری)

۳۱۰۴۷. **جان مال تو، جهنّم مال خدا.** (آذری)

۳۱۰۴۸. **جانم برود به که مالم برود.** (قشقایی)

۳۱۰۴۹. **جانم بور، جانم کَهَر.** (هبله‌رودی)

۳۱۰۵۰. **جانم به فدای آن‌که او اهل بود/ از هرچه بتر صحبت نااهل بود.** (مشهدی)

۳۱۰۵۱. **جانم به نوک دماغم رسید.** (آذری)

۳۱۰۵۲. **جانم بی‌زنی، یک نان را تنها می‌زنی.** (هزاره‌ای)

۳۱۰۵۳. **جان متاعی است که هر بی‌سر و پایی دارد.** (شکورزاده)

در اصل: **سر چه باشد که نثار قدم دوست کنی؟/ این متاعی است که هر بی‌سر و پایی دارد**

۳۱۰۵۴. **جانم گوشتش، اجلم پوستش.** (بختیاری)

۳۱۰۵۵. **جان من خود کرده‌ای، خود کرده را تدبیر نیست.** (ناصرخسرو، بهمنیاری، شکورزاده، افغانی)

۳۱۰۵۶. **جانم و جانت دریغ نیست، بهر تو که دادم بهر خودم نیست.** (زرقانی)

۳۱۰۵۷. **جانم و جانت، کاردم و خونت.** (تهرانی، زرقانی)

۳۱۰۵۸. **جان می‌دهد، جامه نمی‌دهد.** (حییّم، عوام، آذری)

۳۱۰۵۹. **جان می‌کند تا چیزی بدهد.** (نامه‌ی داستان)

۳۱۰۶۰. **جان نادان در عذاب.** (تاجیکی)

۳۱۰۶۱. **جان نباشد کرا نباشد نان؟** (قطران: ۲۵۶، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۱۰۶۲. **جان نکنده، (همیشه) به تن است.** (دهخدا، قمی، تهرانی، کاشانی، حییم، عوام، کوچه، دلیجانی)

۳۱۰۶۳. **جان نکنی، جانانه کنی.** (تاجیکی)

۳۱۰۶۴. **جانور بیرون بیاید تا شود پیدا چراغ.** (اخگر، امثال‌موزون)

۳۱۰۶۵. **جانوری که از سر که خیزد اندرهرچه افتد بمیرد.** (کشف‌المحجوب، دهخدا)

۳۱۰۶۶. **جان‌ها فدای مردم نیکو نهاد باد.** (حافظ: ۷۱)

۳۱۰۶۷. **جانی بهتر است یا جهانی؟** (بیرجندی)

۳۱۰۶۸. **جان، یک دهان بادی است.** (لری)

۳۱۰۶۹. **جانی که به زر توان خرید، ارزان است.** (شاه‌کبود جامه، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۱۰۷۰. **جانی نکنده به تن است.** (اصفهانی)

۳۱۰۷۱. **جاوید نه موسم بهار است.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)

۳۱۰۷۲. **جا هست و لباس ما نیست.** (سیستانی)

۳۱۰۷۳. **جاهل از خواب محال است که دانا خیزد.** (صائب: ۳۶۹)

۳۱۰۷۴. **جاهل از زمره‌ی هُمُ‌الکفره است.** (خاقانی: ۸۳۳)

۳۱۰۷۵. **جاهلان اهل جهان را تیر روی ترکشند.** (اشرف، امثال‌موزون)

۳۱۰۷۶. **جاهلان بگویند، عاقلان تمیز کنند.** (افغانی)

۳۱۰۷۷. **جاهلان (جوانان) در قفس، پیران به (در) هوس.** (بختیاری، لنجانی)

۳۱۰۷۸. **جاهلان چون به دلیل از خصم فرو مانند، سلسله ی خصومت بجنبانند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۶، دهخدا)

۳۱۰۷۹. **جاهلان را پیش دانا، جای استکبار نیست.** (ناصرخسرو: ۳۱۳، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۳۱۰۸۰. **جاهل بازی، شمشیر بازی.** (نهاوندی)

۳۱۰۸۱. **جاهلِ بداندیش، هرجا می‌زند نیش.** (شکورزاده، افغانی)

۳۱۰۸۲. **جاهل جاهل را ستاید و از عام نفرت نماید.** (افغانی)

۳۱۰۸۳. **جاهل چون درخت خشک است.** (افغانی)

۳۱۰۸۴. **جاهل ذلیل و غمخوار است.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۹۷)

۳۱۰۸۵. **جاهل را بر عالم بحثی نیست.** (دهخدا، شکورزاده)

۳۱۰۸۶. **جاهل را غنی‌تر می‌رسد روزی.** (حافظ، شکورزاده)

۳۱۰۸۷. **جاهل سنگی به چاه می‌اندازد، صد تا عاقل نمی‌تواند آن‌را در بیاورد.** (آذری)

۳۱۰۸۸. **جاهل عدوی فاضل است.** (شکورزاده)

۳۱۰۸۹. **جاهل گردد اندر عشق عاقل.** (منوچهری: ۵۴، دهخدا)

۳۱۰۹۰. **جاهل ملبّس اشتری است زیر جُبّه.** (خزینه)

۳۱۰۹۱. **جاهلی کفر و عاقلی دین است / عیب‌جو آن و عیب‌پوش این است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۰۶، دهخدا)

۳۱۰۹۲. **جای آتش خاکستر می‌ماند.** (هزاره‌ای)
۳۱۰۹۳. **جای آدم عوض می‌شود، سرنوشت آدم هیچ‌وقت عوض نمی‌شود.** (مراغه‌ای)
۳۱۰۹۴. **جای آشتی بگذار.** (کهگیلویه)
۳۱۰۹۵. **جایِ آشتی رنگی نمانده‌ست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۰۳)
۳۱۰۹۶. **جای آن است که خون موج زند در دل لعل/ زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش.** (حافظ: ۱۸۷)
۳۱۰۹۷. **جای آن است که عالم همه ویران گردد.** (امثال‌موزون)
۳۱۰۹۸. **جای آینه سر بخاری، جای کفش دمِ در.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۳۱۰۹۹. **جای اجتماع الاغ‌ها شده.** (سرخه‌ای)
۳۱۱۰۰. **جای ارزن نیست.** (دهخدا، حییم)
۳۱۱۰۱. **جای اسب خر نشست.** (هزاره‌ای)
۳۱۱۰۲. **جای اسب، خر نمی‌بندند.** (آذری)
۳۱۱۰۳. **جای استاد خالی است.** (مثمر، شاهد، خزینه)
۳۱۱۰۴. **جای است و جولا نه.** (هزاره‌ای، افغانی)
۳۱۱۰۵. **جای اگر تنگ است، دل تنگ نیست.** (افغانی)
۳۱۱۰۶. **جای بازرا کلاغ گرفته.** (افغانی)
۳۱۱۰۷. **جای برای سوزن انداختن نیست.** (افغانی)
۳۱۱۰۸. **جای بزرگ پیوند کرده‌است.** (آملی)
۳۱۱۰۹. **جای بلبل را زاغ گرفت.** (افغانی)
۳۱۱۱۰. **جای بلند آب نخورد.** (کردی)
۳۱۱۱۱. **جای بیل را پیدا کن، بعد بیل را به زمین بزن.** (مهابادی)
۳۱۱۱۲. **جای پای بچه‌ام را خودم می‌خورم.** (بختیاری)
۳۱۱۱۳. **جای پایت را باز می‌کنی، جای سرت نیست جای سرت را باز می‌کنی جای پایت نیست.** (کردی)
۳۱۱۱۴. **جای پای تو را باید نقره گرفت.** (گیلکی)
۳۱۱۱۵. **جای پایش قد تابوت توست.** (گیلکی)
۳۱۱۱۶. **جای پلو دور است، ولی با یک قدم می‌روی.** (تاجیکی)
۳۱۱۱۷. **جایت را بجوی (پیدا کن، ببین)، پایت را بگذار.** (بختیاری، کهکیلویه، لری، سیرجانی)
۳۱۱۱۸. **جایت را عوض می‌کنی، پیشانیت را چه‌کار می‌کنی؟** (گلبافی، سیرجانی، شهربابکی، رامسری)
۳۱۱۱۹. **جایت را محکم نگه دار که قرص گندم آمد.** (لری)
۳۱۱۲۰. **جایت گرم است و برف دوست دارد.** (قشقایی)
۳۱۱۲۱. **جایت گیرم و صلایت کنم.** (افغانی)
۳۱۱۲۲. **جای تنگ است و مردمان بسیار.** (شکورزاده، افغانی)
۳۱۱۲۳. **جای جعل پارگین به از گلزار.** (مجیر بیلقانی؛ دیوان:۱۰۴)
۳۱۱۲۴. **جای جو زیر کلاهش نیست.** (نهاوندی)
۳۱۱۲۵. **جای چوب‌ها خوب می‌شود، امّا جای حرف‌ها سیاه می‌شود.** (کرمانجی)
۳۱۱۲۶. **جای حرف بد خوب نمی‌شود، ولی جای چاقو خوب می‌شود.** (خوانساری)
۳۱۱۲۷. **جای خالی بهتر که پُر از گرگ.** (شکورزاده)
۳۱۱۲۸. **جای خربزه کلوخ بود.** (کاشانی)
۳۱۱۲۹. **جای خر بستن این‌جا نیست.** (هبله‌رودی، مثمر، مازندرانی، خزینه)
۳۱۱۳۰. **جای خرس، کفتار نشسته.** (گیلکی)
۳۱۱۳۱. **جای خرش را بلد نیست، جلش را خریدند.** (دیری)
۳۱۱۳۲. **جای خوبی باشد، خودم بنشینم.** (ایلامی)
۳۱۱۳۳. **جای خود را عوض کردی، شانس خود را چه می‌کنی؟** (قشقایی)
۳۱۱۳۴. **جای خود را گرم کرده.** (مثمر، هبله‌رودی، خزینه، افغانی)
۳۱۱۳۵. **جای خود را می‌داند.** (نامه‌ی داستان)
۳۱۱۳۶. **جای خودش را خوش دیده.** (آذری)
۳۱۱۳۷. **جای خودش را خوش (شیرین) می‌کند.** (آذری)
۳۱۱۳۸. **جای خودش را کرده، حالا نوبت خواهرش خجولک است.** (شوشتری)
۳۱۱۳۹. **جای دزد ترسو در شیرین بهار نیست.** (بختیاری)
۳۱۱۴۰. **جای دندان سخت چون گردید، دندان می‌شود.** (سابق، امثال‌موزون)
۳۱۱۴۱. **جای دور نرو طاقت نمی‌آورم، نزدیک هم نیا نمی‌توانم ببینمت.** (ابهری)
۳۱۱۴۲. **جای را دیده، پای بمان.** (افغانی)
۳۱۱۴۳. **جای زخم نمی‌ماند، نشان حرف می‌ماند.** (مازندرانی)
۳۱۱۴۴. **جایزه‌ی‌برنده‌ی کُشتی گیله مردی بر سر مشت است.** (گیلکی)
۳۱۱۴۵. **جای سالمش زیر بغلش است.** (آذری)
۳۱۱۴۶. **جای سفت نشاشیده که روش ور بپاشد.** (کوچه)
۳۱۱۴۷. **جای سوزن انداختن نیست.** (حییّم، دهخدا، سبزواری، افغانی)
۳۱۱۴۸. **جای سوزن انداز ندارد.** (تهرانی، قمی)
۳۱۱۴۹. **جای سیاه خوابیده، خواب سیاه در سیاه دیده‌ای.** (آذری)
۳۱۱۵۰. **جای شاهین‌ها، کرکس‌ها می‌آیند.** (لکی)
۳۱۱۵۱. **جای شب‌نشینی را باقی نگذاشت.** (شهمیرزادی)
۳۱۱۵۲. **جایش خالی است.** (عوام، افغانی)
۳۱۱۵۳. **جای شکرش باقی است.** (دهخدا)

۳۱۱۵۴. **جای شمشیر خوب می‌شود ولی جای سخن بهبود نمی‌یابد.** (لری)

۳۱۱۵۵. **جای شوخی توی رختخواب است.** (زرقانی)

۳۱۱۵۶. **جای شهباز را سار نمی‌گیرد.** (آذری)

۳۱۱۵۷. **جای شیران را روباه گرفته‌است.** (اشتهاردی)

۳۱۱۵۸. **جای شیران، شغالان لانه دارند.** (دهخدا، شکورزاده)

۳۱۱۵۹. **جای شیر، روباه غلت می‌زند.** (خوزستانی)

۳۱۱۶۰. **جای ضربه‌ی چوب خوب می‌شود، جای حرف خوب نمی‌شود.** (ایلامی، قشقایی)

۳۱۱۶۱. **جای غاز کلاغ نشست.** (درگزی)

۳۱۱۶۲. **جای قفل از کار استاد است، بیرون در است.** (کلیم کاشانی)

۳۱۱۶۳. **جای قهرکن پشت (کنار) کله مرز*است.** (گیلکی)

۳۱۱۶۴. **جای کفش جلوی در است، دختر هم جای مادراست.** (خوافی)

۳۱۱۶۵. **جای گاو کار بکنی، جای گوساله بخوابی؟** (بروجردی)

۳۱۱۶۶. **جای گربه روی آتش، جوجه گنجشک خوراک مار است.** (کرمانجی)

۳۱۱۶۷. **جای گرم بخار می‌کند.** (تبریزی)

۳۱۱۶۸. **جای گرمت را سرد نکن.** (ترکمنی، تایبادی)

۳۱۱۶۹. **جای گرم و نرم نشسته، هفت جریب زمین را شخم می‌زند.** (رامسری)

۳۱۱۷۰. **جای گرمی داری هوس خوردن یخ می‌کنی؟** (فرهنگ‌نامه)

۳۱۱۷۱. **جای گل سرخ بنشیند خار زردی.** (لری)

۳۱۱۷۲. **جای گُل، گُل باش، جای خار، خار.** (سعدی؛ کلیات: ۷۲۵، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام، حییم، افغانی، خزینه، کردی)

۳۱۱۷۳. **جای گنج ویرانه است.** (دهخدا، کوچه)

۳۱۱۷۴. **جای گوز به از بازار مسگران نیست.** (شاهد، نامه‌ی‌داستان)

۳۱۱۷۵. **جای مار، نشسته عقرب کور.** (گناوه‌ای)

۳۱۱۷۶. **جای مردان کنار تنور است.** (کردی)

۳۱۱۷۷. **جای مرد دو زنه، در کاهدانه.** (افغانی)

۳۱۱۷۸. **جای مرد دو زنه در مسجد است.** (حیّم، کوچه، شکورزاده)

۳۱۱۷۹. **جایم زیر بوته باشد، امّا دهانم شیرین.** (قشقایی)

۳۱۱۸۰. **جای منزلگاه کهنه که می‌روی، می‌دانی که خانوار از آن بار کرده‌است.** (بختیاری)

۳۱۱۸۱. **جای مهر نماز گذاشت.** (کرمانی)

۳۱۱۸۲. **جای مُهری باقی گذاشت.** (عوام)

۳۱۱۸۳. **جای مهمان ناخواسته و پررو کجاست؟ پشت اُجاق.** (گیلکی)

۳۱۱۸۴. **جای ناشناخته پا نگذار.** (قشقایی)

۳۱۱۸۵. **جایِ نان، سنگ نمی‌توان گذاشت.** (شکورزاده، حییم، عوام، کوچه)

۳۱۱۸۶. **جای نان، طلا نمی‌توان گذاشت.** (کوچه)

۳۱۱۸۷. **جای نشستن نداشتم، جانشین پیدا کردم که شب‌نشینی آمده.** (مازندرانی)

۳۱۱۸۸. **جای نو از بهار نو بهتر است.** (ایلامی)

۳۱۱۸۹. **جای نیزه را سارق می‌داند.** (آذری)

۳۱۱۹۰. **جای هست و جولای نه.** (هزاره‌ای، افغانی)

۳۱۱۹۱. **جای هموار بخوابی سیل می‌برد، جای بلند بخوابی باد.** (قشقایی)

۳۱۱۹۲. **جای دزد زده تا چهل روز ایمن است.** (دهخدا)

۳۱۱۹۳. **جایی است که خر را با نمد داغ می‌کنند.** (بهمنیاری)

۳۱۱۹۴. **جایی است که موش با عصا راه می‌رود.** (نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)

۳۱۱۹۵. **جایی باشد که خار باید، دیوانگی به کار آید.** (نظامی؛ لیلی و مجنون:۵۳)

۳۱۱۹۶. **جایی برو که بخرندت نه بفروشندت.** (زرقانی)

۳۱۱۹۷. **جایی برو، که بخواندت.** (زرقانی)

۳۱۱۹۸. **جایی برو که تو را بخوانند، نه جایی که از در برانند.** (عوام)

۳۱۱۹۹. **جایی برو که دعوتت کنند نه به گرز تو را برانند.** (بختیاری)

۳۱۲۰۰. **جایی بنشین که آب به زیرت نرسد.** (اهری)

۳۱۲۰۱. **جایی بنشین که برنخیزی، طوری بنشین که بر نتیزی.** (تهرانی)

۳۱۲۰۲. **جایی بنشین که برنخیزی (ثابت بمانی).** (افغانی)

۳۱۲۰۳. **جایی بنشین که بر نخیزانندت.** (سلیم تهرانی: ۶۲۹، بهمنیاری، کوچه، تکمله، شکورزاده، هبله‌رودی، دهخدا، خزینه، عوام)

۳۱۲۰۴. **جایی بنشین که بلندت نکنند.** (آذری)

۳۱۲۰۵. **جایی بنشین که بلندت نکنند، حرفی بزن که منعت نکنند.** (جیرفتی)

۳۱۲۰۶. **جایی بیفت که دستت بشکند نه گردنت.** (کرمانجی)

۳۱۲۰۷. **جایی پاک باشد، خودم بنشینم.** (لری)

۳۱۲۰۸. **جایی حرف بزن که ارّه‌ات ببرد.** (مازندرانی)

۳۱۲۰۹. **جایی در بگذار که پاشنه‌اش بچرخد.** (سمنانی)

۳۱۲۱۰. **جایی را آباد و خراب نمی‌کند.** (رفسنجانی)

۳۱۲۱۱. **جایی رسیده که شتر را به نمد داغ می‌کنند.** (هبله‌رودی، مشمر، بردسکنی)

۳۱۲۱۲. **جایی رفت که عرب نی انداخت.** (بهمنیاری، حییم، شکورزاده، دهخدا)

۳۱۲۱۳. **جایی رید که نمی‌شود ماله کشید.** (مازندرانی)
۳۱۲۱۴. **جایی قمپز در کن* که نشناسندت.** (بهمنیاری)
۳۱۲۱۵. **جایی قمپز در کن که هم ولایتیت نباشد.** (کرمانی)
۳۱۲۱۶. **جایی قورت* بکن، که هم‌ولایتی نداشته باشی.** (سیرجانی)
۳۱۲۱۷. **جایی که آب است، تیمم روا نیست.** (کوچه)
۳۱۲۱۸. **جایی که آب است، جو نیست، جایی که جو است، آب نیست.** (هزاره‌ای)
۳۱۲۱۹. **جایی که آب است زندگیست.** (افغانی)
۳۱۲۲۰. **جایی که آب نباشد، تیمم واجب است.** (آذری)
۳۱۲۲۱. **جایی که آب نیست، شناگر خوبی است.** (بهمنیاری)
۳۱۲۲۲. **جایی که آب هست، تیمم بر طرف.** (بیرجندی)
۳۱۲۲۳. **جایی که آب هست تیمم باطل است.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۱۲۲۴. **جایی که آدم نیست او آدم است.** (اهری)
۳۱۲۲۵. **جایی که آدم هست، مگس هم هست.** (گنبدکاووسی)
۳۱۲۲۶. **جایی که آفتاب نتابد طبیب می‌آید.** (بهمنیاری، حییم، خرمی، عوام، افغانی)
۳۱۲۲۷. **جایی که اسب است علف نیست، جایی که علف فراوان است، اسب نیست.** (قشقایی)
۳۱۲۲۸. **جایی که اسب را نعل می‌کنند، خر پا بلند نمی‌کند.** (سمنانی)
۳۱۲۲۹. **جایی که اسب نعل می‌کنند، شپش پایش را هوا نمی‌کند.** (رامسری)
۳۱۲۳۰. **جایی که با ظلم آباد شده، آخرالامر بر باد می‌شود.** (اهری)
۳۱۲۳۱. **جایی که باید گنده باشه کوچک است، جایی که باید کوچک باشد گنده‌است.** (تهرانی)
۳۱۲۳۲. **جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد/ ما را چگونه زیبد دعوی بی‌گناهی؟** (حافظ: ۳۴۸، دهخدا، هزاره‌ای)
۳۱۲۳۳. **جایی که بزرگ بایدت بود/ فرزندی کس نداردت سود.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۴۶)
۳۱۲۳۴. **جایی که بود گردی، اُمید سواری هست.** (ابن‌یمین، امثال‌موزون)
۳۱۲۳۵. **جایی که پا نگنجد، سر نمی‌گنجد.** (آذری)
۳۱۲۳۶. **جایی که پای آدم دراز شود.** (هزاره‌ای)
۳۱۲۳۷. **جایی که پدر می‌شود عمو نمی‌شود.** (آملی)
۳۱۲۳۸. **جایی که پشک* و مشک به یک نرخ است/ عطّار گو ببندد دکّان را.** (قاآنی: ۷۳، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا)
۳۱۲۳۹. **جایی که پول می‌شمارند، غیبت نمی‌شود.** (شکورزاده، کوچه)
۳۱۲۴۰. **جایی که پیری نیست، تدبیری نیست.** (هزاره‌ای، بیرجندی)
۳۱۲۴۱. **جایی که تبر وارد نشده باشد، جنگل می‌شود.** (آذری)
۳۱۲۴۲. **جایی که ترس نباشد، نظم نباشد.** (قشقایی، آذری)
۳۱۲۴۳. **جایی که تویی، او کدام سگ است؟** (نامه‌ی داستان)
۳۱۲۴۴. **جایی که جلوه کرد حقیقت مجاز نیست.** (نظیری: ۷۳، امثال‌موزون، تکمله)
۳۱۲۴۵. **جایی که چشم می‌شود، ابرو نمی‌شود.** (آملی)
۳۱۲۴۶. **جایی که حرفت را نمی‌پذیرند، اگر گُه بخوری بهتر است تا حرف بزنی.** (لری)
۳۱۲۴۷. **جایی که حسین (ع) تشنه بمیرد، اگر بر یزید باران لعنت بارد جای آن دارد.** (خزینه)
۳۱۲۴۸. **جایی که درد نیست درمان نیست.** (افغانی)
۳۱۲۴۹. **جایی که دست دراز شود، زبان دراز نمی‌شود.** (آذری)
۳۱۲۵۰. **جایی که دعوت نشده‌ای، دیده نشو، جایی که دعوت شده‌ای، سستی نکن.** (آذری)
۳۱۲۵۱. **جایی که دل برود، پای هم می‌رود.** (افغانی)
۳۱۲۵۲. **جایی که دود نیست، سود نیست.** (افغانی)
۳۱۲۵۳. **جایی که دوست در گرو است، دشمنی نکن.** (هزاره‌ای)
۳۱۲۵۴. **جایی که دوستی است، تکلّف چه حاجت است؟** (سعدی، شکورزاده)
۳۱۲۵۵. **جایی که راز گویند، گوش مدارید.** (دهخدا)
۳۱۲۵۶. **جایی که زور است، راه هم کج است.** (بلوچی)
۳۱۲۵۷. **جایی که زوره، قباله بد حاله.** (لری)
۳۱۲۵۸. **جایی که سلطان خیمه زد، غوغا نماند عام را.** (سعدی؛ کلیات: ۴۱۷، دهخدا)
۳۱۲۵۹. **جایی که سوخته علف سبز نمی‌شود.** (مرندی)
۳۱۲۶۰. **جایی که سوزن نمی‌رود، جوال‌دوز داخل می‌کند.** (هزاره‌ای، افغانی)
۳۱۲۶۱. **جایی که سوزن نمی‌رود جوالدوز (میخ طویله) می‌زند.** (هزاره‌ای)
۳۱۲۶۲. **جایی که سیّد باشد، هزاره را صبر است.** (هزاره‌ای)
۳۱۲۶۳. **جایی که شاهین چنگ زند، پای کبک به رقص برنخیزد.** (خزینه)
۳۱۲۶۴. **جایی که شاهین چنگ زند، کبک ازپای (رقص) می‌ماند.** (افغانی)
۳۱۲۶۵. **جایی که شتر بود به یک قاز (یکی دو قاز است) / خر قیمت واقعی ندارد.** (دهخدا، حییم، تهرانی، شکورزاده، کوچه، عوام، شیرازی)

۳۱۲۶۶. **جایی که شیر باشد، شغال چه‌کاره است؟** (گیلکی)
۳۱۲۶۷. **جایی که طمع نیست، بخیل هم نیست.** (خوانساری)
۳۱۲۶۸. **جایی که عربده می‌کشند، فلوت مزن.** (خرّمی)
۳۱۲۶۹. **جایی که عطّار نیست، به مُورد* می‌گویند گل‌گاوزبان.** (فسایی)
۳۱۲۷۰. **جایی که عقاب پر بریزد/ از پشه‌ی لاغری چه خیزد؟** (نظامی؟)، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)
۳۱۲۷۱. **جایی که قدردان نبود قدر خود بدان.** (کرمانی)
۳۱۲۷۲. **جایی که قند و قروت به یک نرخ است، گدازه سخت است.** (افغانی)
۳۱۲۷۳. **جایی که کال است بار نیست، جایی که بار است کال نیست.** (بیرجندی)
۳۱۲۷۴. **جایی که کچل است، اسم تاس نمی‌شود (نمی‌توان) برد.** (عوام، شکورزاده، کوچه، شیرازی، کاشانی)
۳۱۲۷۵. **جایی که کشک نباشد، چغندر سالار است.** (کازرونی)
۳۱۲۷۶. **جایی که کودک باشد، غیبت نمی‌شود.** (آذری)
۳۱۲۷۷. **جایی که گربه‌ای نباشد، موش‌ها به شکار برمی‌خیزند.** (آذری)
۳۱۲۷۸. **جایی که گلابی نیست، چغندر سالار است.** (کاشانی)
۳۱۲۷۹. **جایی که گل است، بلبل است.** (افغانی، تاجیکی)
۳۱۲۸۰. **جایی که گل است خار است.** (افغانی)
۳۱۲۸۱. **جایی که گندم نباشد، جو را به چشم می‌تپانند.** (آذری)
۳۱۲۸۲. **جایی که گودال هست، هیزم نیست.** (گنابادی)
۳۱۲۸۳. **جایی که گوسفند نباشد، بز تحفه می‌گردد.** (آذری)
۳۱۲۸۴. **جایی که گوسفند نباشد، به بز کرم آقا (آقا عبدالکریم) می‌گویند.** (آذری)
۳۱۲۸۵. **جایی که گوشت نباشد (نیست)، چغندر پهلوان (تهمتن، سالار) است.** (کوچه، حییم، عوام، دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون)
۳۱۲۸۶. **جایی که مار مخفی شده، ترس حاکم است.** (خرّمی)
۳۱۲۸۷. **جایی که مرغ خوش‌خوان نیست، قورباغه بلبلی خوش‌خوان است.** (تاجیکی)
۳۱۲۸۸. **جایی که مشورت است، بلا و مصیبت نیست.** (هزاره‌ای)
۳۱۲۸۹. **جایی که میوه نباشد، چغندر سلطان المرکّبات است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه)
۳۱۲۹۰. **جایی که میوه نیست، چغندر تهمتن است.** (اخگر، شکورزاده)
۳۱۲۹۱. **جایی که نان و نمک خوردی، به نمکدان تف مکن.** (تاجیکی)
۳۱۲۹۲. **جایی که نظر عنایت الهی نباشد، سعی مخلوق چه اثر کند؟** (دهخدا)
۳۱۲۹۳. **جایی که نفع نبود، اندیشه‌ی ضرر نیست.** (کشمیری)
۳۱۲۹۴. **جایی که نمک خوردی، ضرر مرسان (بدی نکن).** (ترکمنی)
۳۱۲۹۵. **جایی که نمک خوردی نمکدان مشکن.** (هبله‌رودی، امثال‌موزون، افغانی، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۳۱۲۹۶. **جایی که نمک خوردی، وفا نیکو کن.** (مثمر)
۳۱۲۹۷. **جایی که نمی‌توانی ورجی، فروجه.** (گلپایگانی)
۳۱۲۹۸. **جایی که نمی‌شود ورجست، باید فروجست.** (لنجانی)
۳۱۲۹۹. **جایی که وفا هست غم از جور و جفا نیست.** (اهلی: ۱۰۱)
۳۱۳۰۰. **جایی که یخ می‌تراشیدند، گَردی نمک نپاشیدند.** (سیرجانی)
۳۱۳۰۱. **جایی که یک روز نمکش را خوردی، هزار روز سلام کن.** (گنبدکاووسی)
۳۱۳۰۲. **جایی که یک روز نمک خوردی، نکمدان نشکن.** (سخن)
۳۱۳۰۳. **جایی منشین، که برخیزانندت.** (شکورزاده)
۳۱۳۰۴. **جایی می‌خوابد که آب زیرش نرود.** (لکی)
۳۱۳۰۵. **جایی می‌خورد و جای دیگر می‌ریند.** (خوزستانی)
۳۱۳۰۶. **جایی می‌رود که گه‌اش را سگ گه‌خور نمی‌تواند پیدا کند.** (مازندرانی)
۳۱۳۰۷. **جایی می‌روم که پیله‌وران نیز خبرم را نیاورند.** (آذری)
۳۱۳۰۸. **جایی می‌نشینند که گرده‌اش نم نگیرد.** (سیستانی)
۳۱۳۰۹. **جایی ناز کن که نازکش داشته باشی.** (بختیاری)
۳۱۳۱۰. **جایی نمی‌خوابد که آب زیر بغلش سنگ بیاید.** (افغانی)
۳۱۳۱۱. **جایی نمی‌خوابد که آب زیرش (زیر پایش) برود (آید، بگردد، باشد).** (بهمنیاری، مازندرانی، ایلامی، عوام، دهخدا، آذری، جیرفتی، شکورزاده، حییم، افغانی، دماوندی)
۳۱۳۱۲. **جایی نمی‌خوابد که آب زیرش تر شود.** (عوام، حییم)
۳۱۳۱۳. **جایی نیست که به آن‌جا سر نزده باشد.** (قشقایی)
۳۱۳۱۴. **جبهه‌ی شیر به ناخن و خراشی درد نیاید.** (کوچه)
۳۱۳۱۵. **جت*از سیال خود می‌شرمه.** (افغانی)
۳۱۳۱۶. **جت باش، انسان باش.** (افغانی)

۳۱۳۱۷. **جَت* را که راه دادی به آبادی، بنا کرده به دامادی.** (بیرجندی)

۳۱۳۱۸. **جت را گفتی خوش‌آمدی، توبره را گرفته پیش می‌آید.** (افغانی)

۳۱۳۱۹. **جِت*کرده یک چیزی می‌خواهد.** (گلبافی)

۳۱۳۲۰. **جثه‌اش چیه، تا چربیش باشد.** (گیلکی)

۳۱۳۲۱. **جثهی بزرگ و آوازِ بلند دلیلِ بزرگی نیست.** (کلیله و دمنه: ۱۳۱)

۳۱۳۲۲. **جدایی از دوست بلاست.** (ترکمنی)

۳۱۳۲۳. **جدایی از مرگ بالاتر است.** (قشقایی، تاجیکی، آذری)

۳۱۳۲۴. **جدایی تا نیفتد دوست قدر دوست کی داند.** (صائب، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون، افغانی)

۳۱۳۲۵. **جدایی تلخ است.** (ترکمنی)

۳۱۳۲۶. **جدایی‌های یوسف را، دل یعقوب می‌داند.** (افغانی)

۳۱۳۲۷. **جَدشان سوار دیوار می‌شده، دیوار راه می‌رفته.** (شهربابکی)

۳۱۳۲۸. **جدّش تند است.** (گیلکی)

۳۱۳۲۹. **جدل با سخنِ حق نکنیم.** (حافظ: ۲۶۱)

۳۱۳۳۰. **جدّمان قصاب بوده، ما را به نعل‌بندی چه‌کار؟** (تمثیل، شکورزاده)

۳۱۳۳۱. **جد و جهدی به کار می‌باید/ آن‌که را وصلِ یار می‌باید.** (اوحدی: ۲۰۴، دهخدا)

۳۱۳۳۲. **جدّه را کوفت.** (گلبافی)

۳۱۳۳۳. **جذامی بودن از مقروض بودن بهتر است.** (کردی)

۳۱۳۳۴. **جذبه‌ی عاشق اثر در سنگ خارا می‌کند.** (صائب: ۲۴۷، امثال‌موزون)

۳۱۳۳۵. **جرأت مرغ کجاست تا سینه (هردو پا) به آب بزند؟** (گیلکی)

۳۱۳۳۶. **جرأت ندارم که به او بگویم بالای چشمت ابروست.** (قمی)

۳۱۳۳۷. **جرأت نداری به او بگویی این خر را از این سبزه بیرون کن؟** (بروجردی)

۳۱۳۳۸. **جرأت نداری که بگویی ماست سفید است؟** (رامسری)

۳۱۳۳۹. **جرأت نیست که به او بگویند اِشکِلِنگ دِنگ.** (جیرفتی)

۳۱۳۴۰. **جراحات سنان آید فراهم / ولی زخم زبان را نیست مرهم.** (هزاره‌ای)

۳۱۳۴۱. **جراحتی بتر از زخمِ مستمندی نیست.** (اهلی شیرازی: ۳۴)

۳۱۳۴۲. **جر بزنی جر نزنی برده‌ای/ خوب رخی هرچه کنی کرده‌ای.** (ایرج‌میرزا: ۱۰۴، دهخدا، شکورزاده)

۳۱۳۴۳. **جرت و فرتش* حلال، دگیش* گوشت خوک.** (افغانی)

۳۱۳۴۴. **جرجر چراغ از تریست / آدمی دماغ از خریست.** (نهبندانی)

۳۱۳۴۵. **جَر خیش، آشتی خرمنه.** (گناوه‌ای)

۳۱۳۴۶. **جِر زدن بچّه در بازی، از بی‌بُجُلی*است.** (تربت‌حیدریه‌ای)

۳۱۳۴۷. **جرس از ناله گلوگیر نگردد هرگز.** (کشمیری، امثال‌موزون)

۳۱۳۴۸. **جرعه خاک آلودتان مجنون کند/ مر شما را صاف آن تا چون کند.** (مولوی، دهخدا)

۳۱۳۴۹. **جُرغات*را اگر به خواب ببینی چاییده می‌شوی.** (افغانی)

۳۱۳۵۰. **جرم از تو نباشد، گنه از بخت من است.** (بهمنیاری، سعدی)

۳۱۳۵۱. **جرم ازغیر وعقوبت متوجه بر من.** (ایرج‌میرزا: ۷۰، امثال‌موزون، تکمله)

۳۱۳۵۲. **جرم او کُند و غدر مرا باید خواست.** (اسرارالتوحید: ۳۰۶)

۳۱۳۵۳. **جرم بر خود نه، که تو خود کاشتی.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۹۵/۳، بهمنیاری)

۳۱۳۵۴. **جُرم بر دیده‌ی خفّاش نه برخورشید است.** (ابن‌یمین: ۳۲۸، شکورزاده)

۳۱۳۵۵. **جرم خود را بر کس دیگر منه.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۲۶/۶)

۳۱۳۵۶. **جُرمِ خود را چون نهی بر دیگران؟** (مولوی؛ مثنوی: ۲۹۴/۶)

۳۱۳۵۷. **جرم دزد، جارویه.** (گلبافی)

۳۱۳۵۸. **جُرم ناکرده را عفو لازم نیست.** (شکورزاده)

۳۱۳۵۹. **جر و دعوای صبحگاهان بهتر از خیر و برکت غروب است.** (قشقایی)

۳۱۳۶۰. **جریده*رو که گذرگاه عافیت تنگ است.** (حافظ: ۳۲، بهمنیاری، افغانی)

۳۱۳۶۱. **جریمه‌ی‌مرغ تخم مرغه، ولیمه‌ی‌مرغ جوجه.** (گلبافی)

۳۱۳۶۲. **جرینگ جرینگ قاپ و گریه‌ی‌بچّه.** (تایبادی)

۳۱۳۶۳. **جزء، تابع کل است.** (دهخدا، افغانی)

۳۱۳۶۴. **جزء خریداران یوسف است.** (بهمنیاری)

۳۱۳۶۵. **جز آدمی نزاد ز آدم در این جهان/ وین‌ها ز آدمند چرا جملگی خرند؟** (ناصرخسرو: ۲۴۴، دهخدا)

۳۱۳۶۶. **جز از بد نباشد مکافات بد.** (فردوسی: ۲۵۰۶، حییّم، دهخدا)

۳۱۳۶۷. **جز از تو یکی داور دیگر است.** (فردوسی: ۱۷۹۶، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۱۳۶۸. **جز از راستی را نباید شنود.** (فردوسی: ۹، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۱۳۶۹. **جزامی به خود یار می‌خواهد.** (افغانی)
۳۱۳۷۰. **جز اندوه نزاید خاطر اندهگنی.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۳۱۳۷۱. **جز انفعال ندارد هلاک مور تلافی.** (بیدل، امثال‌موزون)
۳۱۳۷۲. **جزای احمق، سکوت.** (افغانی)
۳۱۳۷۳. **جزای حسن عمل بین که روزگارهنوز/ خراب می‌تکند بارگاه کسری را.** (ظهیر فاریابی: ۳۴۰، عوام)
۳۱۳۷۴. **جزای (سزای) گران‌فروشان (گران‌فروشی) نخریدن است.** (دهخدا، عوام، تهرانی، شکورزاده، قمی)
۳۱۳۷۵. **جزای سِنمار*.** (نظامی، هفت پیکر: ۶۰)
۳۱۳۷۶. **جزای عمل ماند و نامِ نیک.** (سعدی؛ بوستان: ۴۸)
۳۱۳۷۷. **جزای قروت*، آب گرم.** (افغانی)
۳۱۳۷۸. **جزای قصد به قیامت نمی‌ماند.** (ترکمنی)
۳۱۳۷۹. **جزای لامذهبه بد مذهب میته.** (افغانی)
۳۱۳۸۰. **جزای مردمی جز مردمی نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۱)
۳۱۳۸۱. **جز این تیر در ترکش نداشت.** (نامه‌ی داستان)
۳۱۳۸۲. **جز این‌جا، وز این‌جا، کجا بروم بهتر از این‌جا؟** (زرقانی)
۳۱۳۸۳. **جزای نکویی است نام نکویی.** (خاقانی: ۴۱۸)
۳۱۳۸۴. **جزای نیک و بد خلق با خدا انداز.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۹، بهمنیاری)
۳۱۳۸۵. **جز باد به دستِ باد زن نیست.** (کلیم: ۱۲۶)
۳۱۳۸۶. **جز باد به کف ندارم.** (ادیب‌صابر: ۴۱۴)
۳۱۳۸۷. **جز باد چیزی به مشت ندارم.** (ایرانشاه ابی‌الخیر: بیت: ۷۳۰۵)
۳۱۳۸۸. **جز به آب، آب کی تواند رفت؟** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۱)
۳۱۳۸۹. **جز به آتش نگردد آهن نرم.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۱۹۵، تکمله)
۳۱۳۹۰. **جز به اندازه‌ی خویش پای مکش.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۷۹)
۳۱۳۹۱. **جز به تدبیر پیر کار مکن.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۲۲، شکورزاده)
۳۱۳۹۲. **جز به خردمند مفرمای کار.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۰، شکورزاده)
۳۱۳۹۳. **جز به دست آشنا نفروخت قصّاب استخوان.** (افغانی)
۳۱۳۹۴. **جز به ضد، ضد را همی نتوان شناخت.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۹۹/۵)
۳۱۳۹۵. **جز به موضع به‌جا نیاید جود.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۱۵، امثال‌موزون)
۳۱۳۹۶. **جز به وزن ذرّه کم دید آفتاب.** (بیدل: ۱۶۰، امثال‌موزون)
۳۱۳۹۷. **جز به همدردی نگویم درد خویش.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۴)
۳۱۳۹۸. **جز بی‌کسی نتیجه‌ی‌عمر دراز چیست؟** (دانش، شکورزاده)
۳۱۳۹۹. **جز پشیمانی سخن‌چینی ندارد حاصلی.** (صائب: ۴۰، تکمله)
۳۱۴۰۰. **جز پنهان مرد؛ مرد را نتوان زد.** (مسعودسعدسلمان؛ رباعیات، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۱۴۰۱. **جز ترش‌رویی نبینند شربت از بیمارها.** (واعظ، امثال‌موزون)
۳۱۴۰۲. **جزجِز پیاز از تریه، فیس آدمی از خریه.** (دزفولی)
۳۱۴۰۳. **جز خار و خس، زمانه به بالا نمی‌برد.** (کلیم: ۲۳۶)
۳۱۴۰۴. **جز خرعیسی، گور پدر هرچه خر است.** (ایرج‌میرزا: ۶۶، دهخدا، شکورزاده)
۳۱۴۰۵. **جز خم و پیچ از بزرگی حاصل دستار نیست.** (بیدل: ۲۶۹، امثال‌موزون)
۳۱۴۰۶. **جز در کف کلیم عصا کی شود چو مار؟** (امیرمعزّی: ۲۹۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۱۴۰۷. **جز راست نباید، گفت و هر راز (راست) نشاید گفت.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده)
۳۱۴۰۸. **جز سایه کسی همرهِ من نیست.** (خاقانی: ۵۶)
۳۱۴۰۹. **جزش چیست تا وزش باشد؟** (گیلکی)
۳۱۴۱۰. **جِزقو به دیگ ندیده بودی، گُرده به میخ ندیده‌بودی، کوکو به چشم ندیده‌بودی، خایه به سیخ ندیده‌بودی، کاشکی باباش نمرده‌بود، دوران رودش* دیده‌بود.** (سیرجانی)
۳۱۴۱۱. **جز کودن نباشد یار کودن.** (زلالی: ۷۳)
۳۱۴۱۲. **جز کوری، چشم سرخی هم دارد.** (دزفولی)
۳۱۴۱۳. **جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای/ در کف شیر نری خونخواره‌ای.** (مثنوی: ۵۷۷/۶)
۳۱۴۱۴. **جز محبّت کی نشانَد خشم را.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۷/۳)
۳۱۴۱۵. **جز محض خری و عین نادانی نیست.** (باباافضل: ۹۳)
۳۱۴۱۶. **جز مرگ را کس ز مادر نزاد.** (فردوسی: ۹۴، دهخدا)
۳۱۴۱۷. **جز مویی بر در سوراخی دیگر چیزی نمی‌بینم.** (رفسنجانی)
۳۱۴۱۸. **جز ناله انیس دل بیمار کسی نیست.** (لسانی، امثال‌موزون)
۳۱۴۱۹. **جز نام زنامور ندارم.** (عطّار: ۴۲۶)
۳۱۴۲۰. **جز نام نیک و زشت نماند ز کارها.** (پروین‌اعتصامی، شکورزاده، امثال‌موزون)

۳۱۴۲۱. **جز نکوییِ اهلِ کَرم نخواهد ماند.** (حافظ: ۱۲۲)
۳۱۴۲۲. **جز نور چراغ نیست، رهبر به چراغ.** (قدسی مشهدی؛ دیوان: ۶۸۰)
۳۱۴۲۳. **جز نیام کژ نشاید چون بود شمشیر، کج.** (جامی؛ واسطةالعقد)
۳۱۴۲۴. **جز نیم نفس مسافتی نیست.** (ابن‌یمین: ۳۲۵)
۳۱۴۲۵. **جزو بیرون ز حلقه‌ی کل نیست.** (امثال‌موزون)
۳۱۴۲۶. **جزو چهارتایی است.** (نامهی داستان)
۳۱۴۲۷. **جز یادِ دوست هرچه کنی عمر ضایع است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۲، شکورزاده)
۳۱۴۲۸. **جسارت زیاد جوان‌مرگی می‌آورد.** (شکورزاده)
۳۱۴۲۹. **جست آب را سکندر و شد خضر کامیاب.** (صائب: ۳۲۹، تکمله)
۳۱۴۳۰. **جستن گوگرد احمر عمر ضایع کردن است / زور بر خاک سیه‌آور که یک‌سر کیمیاست.** (ابن‌یمین: ۳۳۴، دهخدا، امثال‌موزون)
۳۱۴۳۱. **جست و خیز پسرانه (دخترانه) می‌کند.** (آملی)
۳۱۴۳۲. **جست و خیز گربه تا گلوگاه درخت است.** (مازندرانی)
۳۱۴۳۳. **جست و خیز موش‌ها تا محل خاکروبه‌هاست.** (خرّمی)
۳۱۴۳۴. **جست و خیز نکن، شلوارت پاره می‌شود.** (رامسری)
۳۱۴۳۵. **جسته جسته، تَرَکی هم دارد.** (نامه‌ی داستان)
۳۱۴۳۶. **جشن عروسی را دید، تماشا از یادش رفت.** (آذری)
۳۱۴۳۷. **جعده (جاده) از افتادگی از کوه بالاتر رود/ بلبل از بالانشینی رتبه‌ای پیدا نکرد.** (نجف‌آبادی)
۳۱۴۳۸. **جعده (جاده) کوبی می‌کند.** (اصفهانی)
۳۱۴۳۹. **جعفر بی‌عین و ف جَر می‌شود / نقطه‌ای رویش رود خر می‌شود.** (زرقانی)
۳۱۴۴۰. **جعفر جولان گرمازده‌شد از بس که شبگردی کرد.** (لری)
۳۱۴۴۱. **جعفر خان از فرنگ آمده (برگشته).** (کوچه)
۳۱۴۴۲. **جعفر را باید بفروشند نخودچی کشمش بگیرند بگردانند دور سر محمود بدهند گدا.** (فرهنگ‌نامه)
۳۱۴۴۳. **جعفری دیدم که بر جعفر سوار / جعفری می‌خورد و از جعفر گذشت.** (زرقانی)
۳۱۴۴۴. **جعل*از بوی خوش می‌میرد.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۱۴۴۵. **جُعل*، خود را جزو شاخ‌داران می‌داند.** (گیلکی)
۳۱۴۴۶. **جغد آن بِهْ که آبادی نبیند.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۱۹۷، شکورزاده، دهخدا)
۳۱۴۴۷. **جغد آوای ناخوش سر داده است.** (آذری)
۳۱۴۴۸. **جغد از ویرانی (خرابه) خوشش می‌آید.** (آذری)
۳۱۴۴۹. **جغد است یا بوم؟** (نامه‌ی داستان)
۳۱۴۵۰. **جغد بر آن می‌خواند.** (لری)
۳۱۴۵۱. **جغد در مرتبه‌ی‌خویش کم از عنقا نیست.** (صائب: ۷۸۸، تکمله)
۳۱۴۵۲. **جغد را دنبال کن، تو را به ویرانه می‌رساند.** (خوزستانی)
۳۱۴۵۳. **جغد را گفتند: «تخم‌هایت کوچک است.» گفت: «چشمم درآمد تا همین را گذاشتم.»** (فرهنگ‌نامه)
۳۱۴۵۴. **جغد شایسته‌تر آمد به خراب.** (ادیب صابر، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۱۴۵۵. **جغد کجا را خوش کرد؟ لانه و آشیانه‌ی‌خودش را.** (نایینی)
۳۱۴۵۶. **جغد که توی شکمت نیست.** (دشتی)
۳۱۴۵۷. **جغد نوروز، نوروز می‌کند، وقتی نوروز آمد، به خواب می‌رود.** (آرانی)
۳۱۴۵۸. **جغد ویرانه را دوست دارد.** (آذری)
۳۱۴۵۹. **جغیدن باش، چرکین نی.** (افغانی)
۳۱۴۶۰. **جفا بیند هرکس، که جفا کرد.** (ابوالفرج رونی، دهخدا، شکورزاده)
۳۱۴۶۱. **جفا دیده، کفّاش می‌شود.** (آذری)
۳۱۴۶۲. **جفا نکن که جفایت می‌کنند.** (آذری)
۳۱۴۶۳. **جفتش را بیار، مفتش را ببر.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه، افغانی، نامه‌ی‌داستان)
۳۱۴۶۴. **جفتکار (کشاورز) هوای بارانی را طالب است، رهنورد آفتابی را.** (آذری)
۳۱۴۶۵. **جفتک تو از ابر می‌گذرد.** (گیلکی)
۳۱۴۶۶. **جفتکش به ابر کارگر است (از ابر می‌گذرد).** (گیلکی)
۳۱۴۶۷. **جفت گاو یکی نمی‌شود.** (کرمانجی)
۳۱۴۶۸. **جفت و طاق می‌بازد.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۳۱۴۶۹. **جفت هیچ‌کس را گرگ نخورده.** (تایبادی)
۳۱۴۷۰. **جگربند پیش زاغ نهاده.** (نامه‌ی داستان)
۳۱۴۷۱. **جگر بند*میراث است.** (سمنانی)
۳۱۴۷۲. **جگر جگر است، دگر دگر.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، مازندرانی، خزینه، افغانی، مثمر، تاجیکی)
۳۱۴۷۳. **جگر خوار ترک عادت توانسته، آموخته خوار ترک عادت نتوانسته.** (هزاره‌ای)
۳۱۴۷۴. **جگرخور حوصله کرده، ولی آموخته‌خور نه.** (هزاره‌ای)
۳۱۴۷۵. **جگر خوردن پنهان تا چند؟** (سعدی؛ کلیات: ۴۹۳)
۳۱۴۷۶. **جگر خویش مخور گر ثمری نیست تو را.** (صائب: ۵۲)
۳۱۴۷۷. **جگر دوست زیر دندان دشمن افتاده‌است.** (تهرانی)

۳۱۴۷۸. **جگر سفید روی شکمبه.** (بختیاری)
۳۱۴۷۹. **جگر سفیدش می‌خندد.** (بختیاری)
۳۱۴۸۰. **جگر سفید، گوشت نمی‌شود داماد هم، دوست.** (بختیاری)
۳۱۴۸۱. **جگر سوراخ کن است.** (سیرجانی)
۳۱۴۸۲. **جگر سوزه‌ی ننه‌ی‌پرویز را دارد.** (قمی)
۳۱۴۸۳. **جگرش برای فلان چیز لک زده.** (دهخدا، حییم، عوام)
۳۱۴۸۴. **جگر شیر نداری، به شکار نرو.** (تاجیکی)
۳۱۴۸۵. **جگر شیر نداری، سفر عشق مکن.** (افغانی، تاجیکی، هزاره‌ای)
۳۱۴۸۶. **جگر عسل نمی‌شود، داماد هم پسر.** (رامسری)
۳۱۴۸۷. **جگرفروش چه می‌داند قدر و بهای لعل درخشان را؟** (قاآنی، شکورزاده، دهخدا)
۳۱۴۸۸. **جگرک امروز بهتر از دنبه‌ی فرداست.** (کوچه)
۳۱۴۸۹. **جگر کلفت کرده‌است.** (بختیاری)
۳۱۴۹۰. **جگرم بر گَل میخ است.** (سیرجانی)
۳۱۴۹۱. **جگرم، تکه‌تکه (دلم تکه‌تکه شود).** (بختیاری)
۳۱۴۹۲. **جگر مرغ سعادت خورده.** (بروجردی)
۳۱۴۹۳. **جگرم گُل داغ آتش است.** (سیرجانی)
۳۱۴۹۴. **جگرم لخت است، لخته‌ی‌اسکناس.** (سیرجانی)
۳۱۴۹۵. **جگر و دل به خواب گنج بود.** (دهخدا)
۳۱۴۹۶. **جگرها خون شد، گوساله‌ها گاو شد.** (تاجیکی)
۳۱۴۹۷. **جگرها خون شود تا نهالی به ثمر رسد.** (کوچه)
۳۱۴۹۸. **جگرها خون شود تا یک پسر مثل پدر گردد.** (دهخدا، افغانی، حییم، بهمنیاری، شکورزاده، امثال‌موزون، عوام)
۳۱۴۹۹. **جگن*اگر آتش بگیرد خشک و تر را با هم می‌سوزاند.** (مازندرانی)
۳۱۵۰۰. **جلای وطن، به از بلای وطن.** (جیرفتی)
۳۱۵۰۱. **جُل بر گاو بست.** (هبله‌رودی، عوام، مثمر، خزینه)
۳۱۵۰۲. **جُلت از خودت بزرگ‌تر است.** (بختیاری)
۳۱۵۰۳. **جُل تازی به دوشت.** (ایلامی)
۳۱۵۰۴. **جُلت بر دوش من.** (ایلامی)
۳۱۵۰۵. **جُلت به پشت شتر الامان ترک رفت.** (بختیاری)
۳۱۵۰۶. **جُل خر را باید در خاکدان جست.** (لری، قشقایی)
۳۱۵۰۷. **جُل خر را بر کره خر می‌گذاری؟ (می‌گذارند).** (بختیاری، بوشهری)
۳۱۵۰۸. **جُل خر کازرونی توی هیچ قافله‌ای نیفته.** (کازرونی)
۳۱۵۰۹. **جلدی و دست‌پاچگی جوانمرگی می‌آورد.** (آذری)
۳۱۵۱۰. **جُل ز سگ و توبره از خر به است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۱۲)
۳۱۵۱۱. **جُلش از آب برآمده.** (افغانی)
۳۱۵۱۲. **جُلش به کوهان شتر افتاد.** (بختیاری)
۳۱۵۱۳. **جُلش به کُرده خر بسته‌شده.** (بروجردی)
۳۱۵۱۴. **جُل شد، پالان شد، همه‌اش دروغ شد.** (آذری)
۳۱۵۱۵. **جلش را آزاد نمی‌گذارد.** (بختیاری)
۳۱۵۱۶. **جُلش را از آب بیرون کشید (می‌کشد).** (عوام، هزاره‌ای، بهمنیاری)
۳۱۵۱۷. **جُلش را در قاطرخانه‌ی‌شاهی می‌اندازد.** (فیروزکوهی)
۳۱۵۱۸. **جلق، بی‌منّت خلق.** (خزینه)
۳۱۵۱۹. **جل ماده واری ریز می‌کنه.** (افغانی)
۳۱۵۲۰. **جل مرغش را برمی‌دارند؟** (فرهنگ‌نامه)
۳۱۵۲۱. **جلو افتادن بز نر، دنبال ماندن هم دارد.** (کرمانجی)
۳۱۵۲۲. **جلو افتاده، به پشت سر نگاه نمی‌کند.** (مازندرانی)
۳۱۵۲۳. **جلو افتادی پشت سرت را نگاه کن.** (مازندرانی)
۳۱۵۲۴. **جلو بچّه بگذاری، قهر می‌کند.** (سیرجانی)
۳۱۵۲۵. **جلو بوده عقب افتادی، ک..ن بوده مقعد افتاده.** (مازندرانی)
۳۱۵۲۶. **جلو پایت را نگاه کن راه برو.** (رامسری)
۳۱۵۲۷. **جُل و پلاست را به دوش بگیر با ایل همراه باش.** (قشقایی)
۳۱۵۲۸. **جل و پلاس‌مان را جمع کنیم که این جا جای خر بستن نیست.** (مازندرانی)
۳۱۵۲۹. **جل و پوستکش را بیرون کرد.** (افغانی)
۳۱۵۳۰. **جلوتر از این که مشک همبونه بزند، همبونه خرخر می‌کند.** (بوشهری)
۳۱۵۳۱. **جلوتر از فردا راه می‌رود.** (لری)
۳۱۵۳۲. **جلو تمیز و پشت کثیف است.** (مازندرانی)
۳۱۵۳۳. **جل و جوف جافش، دو گوز بزن میان نافش.** (کردی)
۳۱۵۳۴. **جلو چشمش را پیه گرفته.** (بهمنیاری، خرّمی)
۳۱۵۳۵. **جلو خانه‌ی دیو و آتش؟** (سمنانی)
۳۱۵۳۶. **جلو خواهر، پشت سر کافر.** (مازندرانی)
۳۱۵۳۷. **جلودار گله، حیوانات جوان هستند.** (بوشهری)
۳۱۵۳۸. **جلودار مرغ که خروس باشد، داخل طویله می‌روند.** (نهبندانی)
۳۱۵۳۹. **جل ورزا به بر گوساله می‌پوشانند.** (لری، نادانی)
۳۱۵۴۰. **جلو رفته عقب مانده را زیر نظر دارد.** (مازندرانی)
۳۱۵۴۱. **جلو رو آینه، پشت سر قیچی.** (سیرجانی)
۳۱۵۴۲. **جلو رو امام جعفر است، پشت سر آدم دروغ‌گو.** (گیلکی)
۳۱۵۴۳. **جلو سرم لیز و ملیز، پشت سرم کرمنه‌خیز*.** (دماوندی)

۳۱۵۴۴. **جلو سگ استخوان به دندان می‌کشد.** (آذری)
۳۱۵۴۵. **جلو که بیفتی با ترکه سیخ می‌زند، دنبال که بیفتی بوی گندش آدم را می‌کشد.** (مازندرانی)
۳۱۵۴۶. **جلو می‌افتد که عقب نیفتد.** (دهخدا، عوام)
۳۱۵۴۷. **جلو می‌روی پارس می‌کند عقب می‌روی با جفتک می‌زند.** (ابهری)
۳۱۵۴۸. **جلو می‌روی پشت سرت را نگاه کن.** (سوادکوهی)
۳۱۵۴۹. **جلو می‌روی، می‌گویند فرزند پدرش نیست، عقب می‌مانی، می‌گویند گیج است.** (آذری)
۳۱۵۵۰. **جلو و عقبش به هم سلام می‌کنند.** (نهاوندی)
۳۱۵۵۱. **جلوه خانه‌ی‌شهباز جای تیهو نیست.** (مجیر بیلقانی:۲۸۷)
۳۱۵۵۲. **جلوه‌ی آیینه طوطی را شکرخا می‌کند.** (قاآنی: ۷۴۲، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۱۵۵۳. **جلوی آب اگر محکم باشد جمع می‌شود.** (تبریزی)
۳۱۵۵۴. **جلوی آب بگذاری وا می‌ایستد.** (کرمانی)
۳۱۵۵۵. **جلوی آب رودخانه را می‌شود گرفت (بست) جلوی دهان مردم را نمی‌شود (نمی‌توان).** (لری، بختیاری، دزفولی)
۳۱۵۵۶. **جلوی آب می‌خواهد آب‌بندی کند.** (بوشهری)
۳۱۵۵۷. **جلوی آدمِ گوزو نرینی، می‌گوید سوراخِ ک..ن نداری.** (کوچه)
۳۱۵۵۸. **جلوی آفتاب بنشین تا سایه بر سرت آید.** (ایلامی)
۳۱۵۵۹. **جلوی اسب استخوان می‌ریزد، جلوی سگ علف.** (گیلکی)
۳۱۵۶۰. **جلوی الاغ چه کاه بگذاری چه زعفران.** (شوشتری)
۳۱۵۶۱. **جلوی باد را می‌توان گرفت، جلوی دهان مردم را نمی‌توان گرفت.** (قشقایی)
۳۱۵۶۲. **جلوی بچّه بگذاری قهر می‌کند.** (تهرانی، دامغانی، شهربابکی)
۳۱۵۶۳. **جلوی پایت را نگاه کن، پشت پایت را دیده‌ای.** (لری)
۳۱۵۶۴. **جلویتان کلک می‌گذارم، پشتتان تخم توله سگ.** (بختیاری)
۳۱۵۶۵. **جلوی تیر سرخ بیفتی، جلوی زبان سرخ نیفتی.** (بختیاری)
۳۱۵۶۶. **جلوی چشم آدم دماغ لازم است.** (مازندرانی)
۳۱۵۶۷. **جلوی چشم بینی را می‌دزدد.** (آملی)
۳۱۵۶۸. **جلوی چشمش را خون گرفته‌است.** (رامسری)
۳۱۵۶۹. **جلوی چشمم (همه)، دماغم را می‌دزدد (می‌کند).** (مازندرانی، سنگسری)
۳۱۵۷۰. **جلوی چهل درّه را یک تپه نگه می‌دارد.** (آذری)
۳۱۵۷۱. **جلوی خدا نمی‌شه چینه*بگذاری (بکشی).** (شهربابکی)
۳۱۵۷۲. **جلوی خروس همسایه را نمی‌توانی بگیری، پای مرغت را ببند.** (تهرانی)
۳۱۵۷۳. **جلوی دریا را می‌شود بست، جلوی دهن مردم را نمی‌شود.** (شکورزاده، کوچه، تاجیکی)
۳۱۵۷۴. **جلوی دهن آمیرزا بقا را می‌بندد.** (کوچه، تمثیل، آذری)
۳۱۵۷۵. **جلوی رود ولگا را می‌شود بست، دهن ول‌گو را نمی‌شود.** (تهرانی)
۳۱۵۷۶. **جلوی زبانِ مردم را نمی‌توانی بگیری درِ گوشتِ را بگیر.** (کوچه، تهرانی)
۳۱۵۷۷. **جلوی سگ بگذاری (بیندازی) بو (پوز) نمی‌زند.** (آملی، سیرجانی)
۳۱۵۷۸. **جلویشان می‌روی چون سگ بانگ می‌زنند، پشتشان می‌روی چون خر باد در می‌کنند.** (بختیاری)
۳۱۵۷۹. **جلویش بگذاری خورده، نگذاری مُرده.** (کوچه)
۳۱۵۸۰. **جلویش می‌روی گاز می‌گیرد، پشت سرش می‌روی لگد می‌اندازد.** (بختیاری)
۳۱۵۸۱. **جلوی صد درّه را یک سراشیب می‌گیرد.** (آذری)
۳۱۵۸۲. **جلوی ضرر را از نیمه بگیری، سود کرده‌ای.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۳۱۵۸۳. **جلوی ضرر را از هرجا بگیرند منفعت است (فایده می‌کنی).** (شکورزاده، تهرانی، افغانی، عوام)
۳۱۵۸۴. **جلوی غار گرگ پوست و استخوان زیاد است.** (الیکایی)
۳۱۵۸۵. **جلوی فضول، دهنت اگر خونی هم شد تف نکن.** (تهرانی)
۳۱۵۸۶. **جلوی فلان ول شده‌است.** (حییّم)
۳۱۵۸۷. **جلوی فلانی مرغ را هم نمی‌شود کیش کنی.** (زرقانی)
۳۱۵۸۸. **جلوی کسی که می‌گوزه، اگر نرینی می‌گوید: «ک..ن نداره.»** (تهرانی)
۳۱۵۸۹. **جلوی کلاغ، از سر چشم می‌کند.** (نهاوندی)
۳۱۵۹۰. **جلوی کورچه اسب بور چه مادیان کور.** (دامغانی)
۳۱۵۹۱. **جلوی لانه‌ی‌پلنگ می‌خوابد.** (کردی)
۳۱۵۹۲. **جلوی لوطی نمی‌توان پشتک زد.** (عوام)
۳۱۵۹۳. **جلوی لوطی و معلّق؟** (شکورزاده)
۳۱۵۹۴. **جلوی مردم سینه سرخه هستی، جلو ما نیرومند و کاردان (گاو نر)؟** (گیلکی)
۳۱۵۹۵. **جلویم گندم ناب می‌ده، پشتم کاه را باد می‌ده.** (آذری)

۳۱۵۹۶. **جلویم می‌گوید: «عمّه گلی» پشت سرم می‌گوید: «چاق و گنده»** (بختیاری)
۳۱۵۹۷. **جلویم می‌گیرد انگشت، پشت سرم می‌گوید: «انگشت کوتاه.»** (بختیاری)
۳۱۵۹۸. **جلوی من را بگیرید والا از کوه بالا می‌روم.** (فرهنگ‌نامه)
۳۱۵۹۹. **جلوی مهمان پلو بگذار و دو دستش را خالی بگذار.** (ترکمنی)
۳۱۶۰۰. **جلویی پُلِ پشت سری است.** (آملی)
۳۱۶۰۱. **جُلی که ننه پهن می‌کند، دختر جمع می‌کند.** (ملایری)
۳۱۶۰۲. **جماع با آلت خود باید کرد.** (شاهد)
۳۱۶۰۳. **جماعت رحمت است.** (هبله‌رودی، کوچه، مثمر، افغانی)
۳۱۶۰۴. **جماعتی که به افتادگان نپردازند/ اگر به عرش برآیند همچنان پستند.** (صائب: ۱۸۸۱)
۳۱۶۰۵. **جمال، جمال است کمال، کمال.** (کوچه)
۳۱۶۰۶. **جمال، جمال انتره، اگر نبینی بهتره.** (کوچه، شکورزاده)
۳۱۶۰۷. **جمال، جمال مهتره، هرچه نبینی بهتره.** (تهرانی، کرمانی، بهمنیاری، افغانی، قمی)
۳۱۶۰۸. **جمال خوب و آواز نیک، هر یک لذّتی دارند.** (بختیاری)
۳۱۶۰۹. **جمال دانا در جوال کم نشود.** (شکورزاده، دهخدا)
۳۱۶۱۰. **جمال را بسیار چیز می‌باید تا نیکو باشد.** (سمک‌عیّار: ۱۸۱/۴)
۳۱۶۱۱. **جمال شخص نه چشم است و زلف و عارض و خال.** (حافظ: ۴۶، شکورزاده)
۳۱۶۱۲. **جمال مرد به علم و هنر است.** (افغانی)
۳۱۶۱۳. **جمال مرد مهتر، هرچه نبینی بهتر.** (سیرجانی)
۳۱۶۱۴. **جمال مردمی در حلم باشد/ کمال آدمی در حلم باشد.** (ناصرخسرو. (؟)، دهخدا، امثال‌موزون)
۳۱۶۱۵. **جمال نیکوان در نیکوان سرمایه‌ی اندوه سرمدی.** (طوطی‌نامه:۲۶۶)
۳۱۶۱۶. **جمجک به راه رفتن غاز تقلید کند، چنتش (ک..ن) می‌درد.** (تاجیکی)
۳۱۶۱۷. **جمشید به خورشید می‌گوید، سامان مُلک به شمشیر است.** (بختیاری)
۳۱۶۱۸. **جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد.** (حافظ: ۳۴۵، امثال‌موزون)
۳۱۶۱۹. **جمع اگر با هم متّحد باشند، یکی که با آن‌ها نیست هیچ است.** (ترکمنی)
۳۱۶۲۰. **جمع با ثروت دنیا نشود خاطرِ جمع/مال چون جمع شود خواب پریشان باشد.** (واعظ قزوینی)
۳۱۶۲۱. **جمع با زینت نگردد جوهر مردانگی/ از برش عاری بود گر سازی از زر تیغ را.** (بیدل: ۵۳)
۳۱۶۲۲. **جمع بین ضدین محال است.** (بهمنیاری)
۳۱۶۲۳. **جمعتان جمع است، خرجیتان کم است.** (بختیاری)
۳۱۶۲۴. **جمع دل در عالم اسباب کردن مشکل است/ حفظ خرمن در رَهِ سیلاب کردن مشکل است.** (صائب:۵۲۱)
۳۱۶۲۵. **جمع سازد مرغ در پرواز پای خویش را.** (وحید، امثال‌موزون)
۳۱۶۲۶. **جمع کردن خِسیس و خوردن غازی.** (هزاره‌ای)
۳۱۶۲۷. **جمع کردن موذی، خوردن غازی.** (هزاره‌ای)
۳۱۶۲۸. **جمع کرده و چاپیده، همه‌اش را برد.** (هزاره‌ای)
۳۱۶۲۹. **جمع‌مان جمع است، یکی‌مان کم است.** (کوچه)
۳۱۶۳۰. **جمع نباشد، پل ساخته نمی‌شود.** (ترکمنی)
۳۱۶۳۱. **جمعه بارد، شنبه ماند، شنبه بارد، کی ماند؟** (تاجیکی، گنبدکاووسی)
۳۱۶۳۲. **جمعه جلوتر از شنبه است.** (رامسری)
۳۱۶۳۳. **جمعه عاشق، شنبه فارغ.** (فرهنگ‌نامه، یزدی)
۳۱۶۳۴. **جمعه کدام گورستان بوده‌ای، که شنبه رفتی حمّام؟** (لاری)
۳۱۶۳۵. **جمعه کوری که شنبه حمّام می‌کنی؟** (لری)
۳۱۶۳۶. **جمعه و آدینه یکی است.** (دهخدا، خوانساری، شکورزاده)
۳۱۶۳۷. **جمعیّت خاطر نصیبِ ما نشد.** (کلیم: ۲۳۵، تکمله)
۳۱۶۳۸. **جمعیت کفر از پریشانی ماست.** (خیام، دهخدا)
۳۱۶۳۹. **جمله جهان نیم درم نیرزد.** (عطّار: ۳۷۸)
۳۱۶۴۰. **جمله چون بادی ز عالم می‌رویم.** (عطّار؛ دیوان: ۱۹۳، شکورزاده)
۳۱۶۴۱. **جمله عالم آکل و مأکول دان.** (مولوی؛ مثنوی: ۴/۳)
۳۱۶۴۲. **جن از چشم‌هایش می‌جوشد.** (تهرانی)
۳۱۶۴۳. **جنازه زیر گل نمی‌ماند.** (مازندرانی)
۳۱۶۴۴. **جنازه‌ی دخترم را بر کولش نمی‌دهم.** (گلبافی)
۳۱۶۴۵. **جنازه‌ی مرده‌ات دیگر بو نمی‌گیرد؟** (گیلکی)
۳۱۶۴۶. **جناغ دلخواه می‌شکنند.** (هراتی)
۳۱۶۴۷. **جناغ دلخواه نکشیده‌ایم (نبسته‌ایم، کشیده‌ایم).** (دهخدا، حییم، نامه‌ی‌داستان)
۳۱۶۴۸. **جن اگر ده داشت که تو کدخدای آن بودی.** (کوچه)
۳۱۶۴۹. **جن او را گرگ خورده.** (آملی)
۳۱۶۵۰. **جنایت بکن ولی قانون را اجرا کن.** (آذری)
۳۱۶۵۱. **جنایت‌های این نُه شیشه‌ی تنگ/ همه در شیشه کن بر شیشه زن سنگ.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۲۹)
۳۱۶۵۲. **جنبش گهواره خواب طفل را سازد گران.** (صائب: ۱۲۵، امثال‌موزون)

۳۱۶۵۳. **جنب کوه آتشفشان می‌رقصد.** (کردی)
۳۱۶۵۴. **جن به جن می‌خندد، آسیابان به هردو.** (خمین)
۳۱۶۵۵. **جن، پینه‌دوز (پاره‌دوز) تسخیر کرده‌است.** (بهمنیاری، خرّمی، دهخدا)
۳۱۶۵۶. **جنت به فراخور زحمت.** (تهرانی)
۳۱۶۵۷. **جنّت زیر پای مادران است.** (افغانی، سلمان‌ساوجی؛ جمشید و خورشید: ۲۴)
۳۱۶۵۸. **جن تو را گرگ خورده.** (مازندرانی)
۳۱۶۵۹. **جن تو ک..نش رفته.** (تهرانی)
۳۱۶۶۰. **جن خورده‌هایش از سر رمیده‌اند.** (لکی)
۳۱۶۶۱. **جنده باشی، گَنده نی.** (افغانی، هزاره‌ای)
۳۱۶۶۲. **جنده، جنده را می‌جوید، آبِ گنده گودال را.** (شهرضایی)
۳۱۶۶۳. **جن را گول می‌زند.** (لری)
۳۱۶۶۴. **جنس ابریشم با جنس پاتاوه*؟** (رامسری)
۳۱۶۶۵. **جنس ارزان را پول‌دارها می‌خرند.** (تهرانی، کوچه)
۳۱۶۶۶. **جنس از جنس باز دارد رنج.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۰، امثال‌موزون)
۳۱۶۶۷. **جنس از جنس متأذّی نیست.** (هبله‌رودی، خزینه)
۳۱۶۶۸. **جنس با جنس تواند بودن.** (سمک‌عیّار: ۴۲/۵)
۳۱۶۶۹. **جنس با جنس هم‌قفس خوش‌تر.** (ابن‌یمین: ۴۱۶)
۳۱۶۷۰. **جنس بدت را به دیگران مده که از تو عیب‌جویی کنند، بلکه خوبت را به مردم بده تا حسرت نیکی‌ات را بخورند.** (لری)
۳۱۶۷۱. **جنسِ جلب، هند برود برمی‌گردد.** (کوچه، شکورزاده)
۳۱۶۷۲. **جنس خودت را تا ارزش نگذاشتی به کسی وامگذار.** (کرمانجی)
۳۱۶۷۳. **جنس را به گرانیش می‌شناسد.** (شوشتری)
۳۱۶۷۴. **جنسش بد بوده آبِ رفته.** (کوچه)
۳۱۶۷۵. **جنسش خرده‌شیشه دارد.** (عوام، کاشانی، گلبافی، دامغانی)
۳۱۶۷۶. **جنسش (ذاتش) آن قدر خراب است، کلاف‌زن هم بازش نمی‌کند.** (گیلکی)
۳۱۶۷۷. **جنس‌شناس جنس خوب را به هر قیمتی باشد می‌خرد.** (بهمنیاری)
۳۱۶۷۸. **جنس که جلب*باشد از هند بر می‌گردد.** (بهمنیاری)
۳۱۶۷۹. **جنس مادینه پوستش از جنس نرینه کلفت‌تر است.** (شکورزاده)
۳۱۶۸۰. **جنس نامرغوب رویش به طرف صاحب است.** (بختیاری)
۳۱۶۸۱. **جنسیت علت ضَمّ است.** (هبله‌رودی)
۳۱۶۸۲. **جنسی که گران‌بهاست، کم مشتری است.** (میرزاصادق، تکمله)
۳۱۶۸۳. **جن کم بود که یکی هم از مجمر درآمد.** (آذری)
۳۱۶۸۴. **جن کم بود، یکی هم از دیوار پرید.** (شکورزاده)
۳۱۶۸۵. **جنگ آخر مرد را نامرد می‌کند.** (بختیاری)
۳۱۶۸۶. **جنگ از الفاظ خیزد و ز معانی آشتی.** (ادیب پیشاوری، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۱۶۸۷. **جنگ از بی‌کاری بهتر است.** (کردی)
۳۱۶۸۸. **جنگ از سر شخم، آشتی از سر خرمن.** (عوام، شکورزاده، دهخدا، حییم، کوچه)
۳۱۶۸۹. **جنگ از کین گذشته برخیزد.** (کردی)
۳۱۶۹۰. **جنگ اوّل، آشتی آخر.** (تاجیکی)
۳۱۶۹۱. **جنگ اوّل به از صلح آخر است.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، تهرانی، افغانی، امثال‌موزون، کوچه)
۳۱۶۹۲. **جنگ اوّل شکست خورد.** (تهرانی)
۳۱۶۹۳. **جنگ اوّل کشته‌شد.** (دهخدا، کوچه)
۳۱۶۹۴. **جنگ با اسلحه می‌شود، و تنگ با غلّه.** (هزاره‌ای)
۳۱۶۹۵. **جنگ با زن است.** (نامه‌ی داستان)
۳۱۶۹۶. **جنگ با شمشیر، معامله با پول.** (افغانی)
۳۱۶۹۷. **جنگ با نهنگ کردن و در دریا ماندن؟** (حییم، دهخدا)
۳۱۶۹۸. **جنگ برای تماشاچی آسان است.** (هزاره‌ای)
۳۱۶۹۹. **جنگ بر سر ماست در گرفت، گیس بریده گفت من دوغ می‌خواهم.** (بختیاری)
۳۱۷۰۰. **جنگ بر نظاره آسان است.** (دهخدا، حییم، شکورزاده)
۳۱۷۰۱. **جنگ بروی و کشته نشوی.** (هزاره‌ای)
۳۱۷۰۲. **جنگ بود سر سبزی*، سبزی رفته‌بود به بازی.** (لری)
۳۱۷۰۳. **جنگ به جوباره*افتاد.** (دهخدا، کوچه، نامه‌ی‌داستان)
۳۱۷۰۴. **جنگ به کین برخاستن شود.** (کردی)
۳۱۷۰۵. **جنگ بی‌خون‌ریزی نمی‌شود.** (ترکمنی)
۳۱۷۰۶. **جنگ تمام شده، خلمو* (ترسو) دنبال چوب می‌گردد.** (کردی)
۳۱۷۰۷. **جنگ، جنگ تا روز قیامت.** (تهرانی)
۳۱۷۰۸. **جنگ، جنگ سنگ است.** (لری)
۳۱۷۰۹. **جنگ حمّالان برای بار بین/ این چنین است اجتهاد کار بین.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۸۳۵/۲)
۳۱۷۱۰. **جنگ خر شب است و پشکل خر خام.** (کاشانی)
۳۱۷۱۱. **جنگ خرمن وقت شخم زنی.** (هزاره‌ای)
۳۱۷۱۲. **جنگ خود خوشایند، نیست، جنگ‌نامه کجایش خوش بُوَد؟** (کردی)
۳۱۷۱۳. **جنگ خوش نیست، جنگ‌نامه خوش است.** (کرمانشاهی)

۳۱۷۱۴. **جنگ در گردنِ مردم احمق و نادان است.** (کهگیلویه)

۳۱۷۱۵. **جنگ در نظر بغل آفتاب‌نشین، مزاح آید.** (هزاره‌ای)

۳۱۷۱۶. **جنگ (دعوای) میان بول و غایط.** (کوچه)

۳۱۷۱۷. **جنگ دوباره را رستم نکرده.** (بیرجندی)

۳۱۷۱۸. **جنگ دوستان تا خشک شدن داغه.** (تاجیکی)

۳۱۷۱۹. **جنگ دو سر دارد.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، مثمر، هبله‌رودی، عوام)

۳۱۷۲۰. **جنگ را با پول می‌خرد.** (هزاره‌ای، افغانی)

۳۱۷۲۱. **جنگ را باشد دو سر؛ یا فتح باشد یا شکست.** (اخگر، امثال‌موزون، شکورزاده)

۳۱۷۲۲. **جنگ را باید در محل وقوع انجام داد.** (لکی)

۳۱۷۲۳. **جنگ را به پیسه می‌خرد.** (افغانی)

۳۱۷۲۴. **جنگ را به زور بنگر نه به داد و فریاد.** (لری)

۳۱۷۲۵. **جنگ را در جنگ‌گاه بجوی.** (لری)

۳۱۷۲۶. **جنگ را در میدان جنگ بگذار، وقتی به جنگ رفتی راه بازگشت هم بگذار.** (هزاره‌ای)

۳۱۷۲۷. **جنگ را شمشیر می‌کند سودا (معامله) را پول.** (دهخدا، حییم، کرمانی، عوام، کوچه، افغانی، بهمنیاری، شکورزاده)

۳۱۷۲۸. **جنگ را ما کردیم، غارت را لرها بردند.** (بختیاری)

۳۱۷۲۹. **جنگ را نظاره کردن آسان است.** (کوچه)

۳۱۷۳۰. **جنگ را یک تن می‌کند، شکست را یک تن می‌خورد.** (دهخدا)

۳۱۷۳۱. **جنگ رو در رو را دیده بودم، خوردن رو در رو را نه.** (هزاره‌ای)

۳۱۷۳۲. **جنگ روی خیش، بهتر از صلح سر خرمن.** (بختیاری)

۳۱۷۳۳. **جنگ روی لحاف ملاست.** (بختیاری)

۳۱۷۳۴. **جنگ زرگری میانجی نمی‌خواهد (لازم ندارد).** (حییّم، دهخدا، کوچه، خوانساری، عوام)

۳۱۷۳۵. **جنگ زرگری می‌کند.** (هبله‌رودی، خزینه، دهخدا، سبزواری)

۳۱۷۳۶. **جنگ زنان، قتل مردان.** (افغانی)

۳۱۷۳۷. **جنگ، سر حرف جفنگ.** (تهرانی، کوچه)

۳۱۷۳۸. **جنگِ سرِ شخم بهتر از آشتیِ سرِ تُخم.** (شرح زندگانی من: ۱۵۳/۱، شکورزاده)

۳۱۷۳۹. **جنگ سر شخم بهتراز دعوای سر خرمن است.** (مستوفی، تکمله)

۳۱۷۴۰. **جنگ سر شیار، آشتی سر خرمن.** (افغانی، کردی)

۳۱۷۴۱. **جنگش را رستم کرد، کشته‌اش را افراسیاب داد.** (شکورزاده)

۳۱۷۴۲. **جنگ شیار، سر شیار.** (افغانی)

۳۱۷۴۳. **جنگ کردن اظهار مردی است و نان دادن اظهار جوان‌مردی.** (کاوش)

۳۱۷۴۴. **جنگ کردن، جنگ جا را بگذار، رفتی پس پای را بگذار.** (هزاره‌ای)

۳۱۷۴۵. **جنگ کردی، راه آشتی را بمان.** (افغانی)

۳۱۷۴۶. **جنگ کن و جنگ کن امّا راه آشتی برای خود بگذار.** (هزاره‌ای)

۳۱۷۴۷. **جنگ که بیاید، ننگ هم می‌آید.** (کوچه)

۳۱۷۴۸. **جنگ که در گِرفت تر و خشک می‌سوزد.** (افغانی)

۳۱۷۴۹. **جنگل بی‌خرس نیست.** (افغانی)

۳۱۷۵۰. **جنگل بی‌دنگال (مشکل) نمی‌شود، دیار بی‌دشمن.** (تاجیکی)

۳۱۷۵۱. **جنگل بی‌شغال نیست.** (افغانی، آذری)

۳۱۷۵۲. **جنگل تر و خشک دارد.** (هزاره‌ای)

۳۱۷۵۳. **جنگل داروغه ندارد.** (گیلکی)

۳۱۷۵۴. **جنگل دور و گلبانگ.** (مازندرانی)

۳۱۷۵۵. **جنگل گوش دارد، دیوار چشم.** (تاجیکی)

۳۱۷۵۶. **جنگل مولاست.** (دهخدا، سبزواری، حییم)

۳۱۷۵۷. **جنگل هیچ وقت از شیر و قلعه از مردان خالی نمی‌ماند.** (کرمانجی)

۳۱۷۵۸. **جنگلی شتر دیده است.** (شهمیرزادی)

۳۱۷۵۹. **جنگ، مادر مادر ندارد.** (لری)

۳۱۷۶۰. **جنگ ماهی سر شخم.** (هزاره‌ای)

۳۱۷۶۱. **جنگ ندیده دلیر است، مهمان ندیده جوان‌مرد.** (هزاره‌ای)

۳۱۷۶۲. **جنگ نیست که، جواب است.** (بیرجندی)

۳۱۷۶۳. **جنگ و دعوا سر غُر حاجی نانوا.** (تهرانی)

۳۱۷۶۴. **جنگ و مبارزه در محل آن خوش است.** (کردی کلهری)

۳۱۷۶۵. **جنگه به سگ فرمودگی.** (تاجیکی)

۳۱۷۶۶. **جنگه زیر تغاره کو؟** (افغانی)

۳۱۷۶۷. **جنگ هفتاد و دو ملّت همه را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.** (حافظ: ۱۲۵، عوام)

۳۱۷۶۸. **جُنگه*محمّد صالح شده.** (آذری)

۳۱۷۶۹. **جن‌گیر بداقبال، جن هم که بگیرد پنبه‌دوز جن‌ها از کار درمی‌آید.** (فرهنگ‌نامه)

۳۱۷۷۰. **جن‌گیر جن خودش را نمی‌تواند بگیرد.** (آملی)

۳۱۷۷۱. **جنگی که در میدان اتّفاق نیفتاد، هرگز شروع نمی‌شود.** (لری)

۳۱۷۷۲. **جنگی هر چند زورمند از حیله مستغنی نگردد.** (حییّم)

۳۱۷۷۳. **جن و بسم‌الله.** (افغانی، سیرجانی)

۳۱۷۷۴. **جنون را فنونی است.** (کوچه)
۳۱۷۷۵. **جنون شاخ و دُم ندارد.** (کوچه)
۳۱۷۷۶. **جن (ها) دعایش را آورده‌است(اند).** (شکورزاده، دهخدا)
۳۱۷۷۷. **جن‌هایش رم کرده‌اند (رفتند).** (هزاره‌ای، دهخدا، آذری)
۳۱۷۷۸. **جو آن قدر بی‌حیاست که اگر دانه‌اش زیر دُم خر بیفتد باز هم سبز می‌شود.** (شکورزاده)
۳۱۷۷۹. **جو آورده، گوشت گاو می‌خواهد.** (شهربابکی)
۳۱۷۸۰. **جواب آن (این) جفنگت این (آن) جفنگ* است / کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است.** (عوام، کوچه، بهمنیاری)
۳۱۷۸۱. **جواب ابلهان آمد خموشی.** (زلالی: ۵۰۴، شکورزاده، امثال‌موزون، هبله‌رودی)
۳۱۷۸۲. **جواب ابلهان خاموشی است.** (قابوس‌نامه: ۳۳، شکورزاده، عوام، حییم، تهرانی، بهمنیاری، افغانی، کوچه، دهخدا)
۳۱۷۸۳. **جواب احمقان باشد خموشی.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت۳۴۳۸)
۳۱۷۸۴. **جواب احمقان خاموشی است.** (دهخدا، تاجیکی)
۳۱۷۸۵. **جواب احمق، سکوت.** (تاجیکی)
۳۱۷۸۶. **جواب است ای برادر این نه جنگ است / کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است.** (سعدی (؟)، دهخدا، مشمر، هبله‌رودی)
۳۱۷۸۷. **جواب است، جنگ نیست.** (هزاره‌ای)
۳۱۷۸۸. **جواب بی‌پیر را بد مذهب می‌دهد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۳۱۷۸۹. **جواب پادشاهان را باید با اندیشه داد.** (سمک‌عیار: ۱۹۲/۳)
۳۱۷۹۰. **جواب تُرکی به تُرکی.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، هزاره‌ای، خزینه)
۳۱۷۹۱. **جواب تلخ ز شیرین مقابل شکرآید.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۳، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)
۳۱۷۹۲. **جواب تلخ شگفت است از آن لب شیرین.** (معزّی، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۳۱۷۹۳. **جواب جاهلان باشد خموشی.** (دهخدا، امثال‌موزون، افغانی، شکورزاده)
۳۱۷۹۴. **جوابِ خدا را چه می‌دهی؟** (کوچه)
۳۱۷۹۵. **جواب خصم به زبان تیغ توان داد نه به سپر سلامت‌جویی.** (قابوس‌نامه، دهخدا)
۳۱۷۹۶. **جواب دادن، دعوا ندارد.** (قشقایی)
۳۱۷۹۷. **جواب دُهُلی را سرناچی می‌دهد.** (شکورزاده)
۳۱۷۹۸. **جواب را جنگی نیست.** (سیستانی)
۳۱۷۹۹. **جواب زور را زور می‌دهد.** (حییّم، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۳۱۸۰۰. **جواب سؤال جنگ نیست.** (هزاره‌ای)
۳۱۸۰۱. **جواب ساززن را دهلی می‌دهد.** (بیرجندی)
۳۱۸۰۲. **جواب سربالا هم از کارسازی است.** (کوچه)
۳۱۸۰۳. **جواب سگ را سگ‌کش می‌دهد.** (هزاره‌ای)
۳۱۸۰۴. **جواب سلام علیک است.** (لری، کرمانی، جیرفتی، ایزدخواستی، گلبافتی)
۳۱۸۰۵. **جواب سلام لر را که می‌دهی با کفش سر قالی هجوم می‌آورد.** (بختیاری)
۳۱۸۰۶. **جواب سنگ را سنگ شکن می‌دهد.** (افغانی)
۳۱۸۰۷. **جواب سنگ، کلوخ است.** (کرمانی، قمی، بافقی)
۳۱۸۰۸. **جواب صاف، خرجی شش‌ماهه.** (هبله‌رودی)
۳۱۸۰۹. **جواب طلبکار یا زر است یا زاری.** (شیرازی)
۳۱۸۱۰. **جواب غول بیابان چیست؟ چوب چماق.** (مازندرانی)
۳۱۸۱۱. **جواب کوفت، قولنج است.** (زرقانی)
۳۱۸۱۲. **جواب کهتر بر مهتر باشد.** (دهخدا، اسرارالتوحید: ۳۳۷/ ۳۸۶)
۳۱۸۱۳. **جواب گفتن هم مُهِم‌سازی است.** (هبله‌رودی، مشمر، دهخدا)
۳۱۸۱۴. **جواب مار را جوجه‌تیغی می‌دهد.** (شهری)
۳۱۸۱۵. **جواب مهربانان مهربانی است.** (همام: ۷۷، شکورزاده)
۳۱۸۱۶. **جواب ناخدا با ناخدا توپ است در دریا.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، کوچه، امثال‌موزون)
۳۱۸۱۷. **جواب نادان خودش جواب است.** (سیرجانی، کرمانی)
۳۱۸۱۸. **جواب نادان طفره رفتن است.** (کردی)
۳۱۸۱۹. **جواب نیکی را نیکی بدهید جواب بدی را مشابه بدی.** (هزاره‌ای)
۳۱۸۲۰. **جواب های هوی است، جواب کوفت مرگ.** (مشهدی)
۳۱۸۲۱. **جواب های، هوی است.** (دهخدا، حییم، تهرانی، شکورزاده، عوام، کوچه، شهربابکی)
۳۱۸۲۲. **جواب هم جزو کارسازی است.** (دهخدا)
۳۱۸۲۳. **جو از جوانه و گندم به وقت خوشه، محصولش مشخص است.** (بویراحمدی)
۳۱۸۲۴. **جو از خر می‌دزدد.** (هبله‌رودی، مشمر)
۳۱۸۲۵. **جو*از دیوار بالا می‌رود.** (زرقانی)
۳۱۸۲۶. **جو از وقت دو برگی معلوم است که خوب است یا بد و گندم هنگام خوشه بستن.** (لری، گچسارانی)
۳۱۸۲۷. **جو اسب عرق کرده را می کشد.** (درگزی)
۳۱۸۲۸. **جوال بر شکمم ننهاده‌ام.** (کردی)

۳۱۸۲۹. **جوال پر می‌شود، ولی توبره پر نمی‌شود.** (دوانی)
۳۱۸۳۰. **جوال خالی با پا راست نمی‌شود.** (تاجیکی)
۳۱۸۳۱. **جوال خالی راست نمی‌ایستد.** (تاجیکی، آذری، قشقایی)
۳۱۸۳۲. **جوال‌دوز بسازد مغزش چوب است.** (کوچه)
۳۱۸۳۳. **جوال‌دوز چشم باز نکرده‌است.** (نامهی داستان)
۳۱۸۳۴. **جوالدوز چوبی عمو بهرام؟** (گیلکی)
۳۱۸۳۵. **جوال‌دوز حسین کهلایی*است.** (سمنانی)
۳۱۸۳۶. **جوال‌دوز را بر جان مردم میزنه، سوزن را در جان خود.** (افغانی)
۳۱۸۳۷. **جوالدوزش چوب دارد (چوبی است).** (بهمنیاری)
۳۱۸۳۸. **جوالِ سیاه با شستن سفید نمی‌شود.** (شکورزاده)
۳۱۸۳۹. **جوال سیاه هرگز سفید نمی‌شود.** (بهمنیاری، کرمانی، شهربابکی)
۳۱۸۴۰. **جوالش خیلی گُشاد است.** (زرقانی)
۳۱۸۴۱. **جوالش را روی سر فلانی تکان داد.** (دشتی)
۳۱۸۴۲. **جوال کاه است.** (افغانی)
۳۱۸۴۳. **جوال‌ها پر شد ولی انبان‌ها پر نمی‌شوند.** (آذری)
۳۱۸۴۴. **جوالی که بوی نان ندهد، به عزایش ببرند بهتر است.** (آملی)
۳۱۸۴۵. **جوان از رفتن خود می‌ترساند پیر از مردن خود.** (هزاره‌ای)
۳۱۸۴۶. **جوان از مردن و پیر از رفتن خود، مردم را می‌ترساند.** (افغانی)
۳۱۸۴۷. **جوان است و جویای نام آمده ست.** (فردوسی: ۲۷۰، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، اصفهانی، امثال‌موزون، تهرانی، عوام)
۳۱۸۴۸. **جوانا سر متاب از پند پیران / که پند (رای) پیر از بخت جوان به.** (حافظ: ۲۹۰، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۱۸۴۹. **جوان اگر در جیب پولی نداشته‌باشد، دوستی نخواهد داشت.** (ترکمنی)
۳۱۸۵۰. **جوان امیدها دارد.** (افغانی)
۳۱۸۵۱. **جوانان از مزه‌ی‌سیب و پیران از سرخی آن تعریف می‌کنند.** (افغانی)
۳۱۸۵۲. **جوانان این زمانه چه‌قدر مستند، مثل گاو پیر می‌خورند و به‌دنبال لانه‌ی‌گرم می‌گردند.** (لری)
۳۱۸۵۳. **جوانان دانای دانش پذیر / سزد گر نشینند بر جای پیر.** (فردوسی: ۱۷۰۴، فرهنگ‌نامه)
۳۱۸۵۴. **جوانان در کار کمک هستند و پیران در سخن.** (هزاره‌ای)
۳۱۸۵۵. **جوانان نابینا هستند.** (لری)
۳۱۸۵۶. **جوان باید خندان و گشاده‌رو باشد.** (ترکمنی)
۳۱۸۵۷. **جوان باید مانند چهره‌ی‌اسب و لب شمشیر باشد.** (ترکمنی)
۳۱۸۵۸. **جوان بزن بهادر حرف داییش را گوش نمی‌کند.** (قشقایی)
۳۱۸۵۹. **جوان به فکر آینده، و پیر به فکر گذشته.** (افغانی)
۳۱۸۶۰. **جوان‌تری است اگر توی جوی بیفتد.** (عوام)
۳۱۸۶۱. **جوان تهدید به رفتن می‌کند و پیر تهدید به مردن.** (ترکمنی)
۳۱۸۶۲. **جوان جاهل، باغ بی‌در.** (تایبادی)
۳۱۸۶۳. **جوان جوانی نمی‌دانست، پا به پا راه می‌رفت.** (لکی)
۳۱۸۶۴. **جوان در جنگ شناخته می‌شود.** (ترکمنی)
۳۱۸۶۵. **جوان در جنگ معلوم، پیر در مصلحت.** (گنبدکاووسی)
۳۱۸۶۶. **جوان دلیر و شجاع را از سخنانش می‌شناسند.** (قشقایی)
۳۱۸۶۷. **جوان دیدم دلم رفت تِر کندن از یادم رفت.** (شیرازی)
۳۱۸۶۸. **جوان را اگرچه سخن سودمند / ز پیران نکوتر پذیرند پند.** (گرشاسب‌نامه: ۳۵۶، فرهنگ‌نامه)
۳۱۸۶۹. **جوان را به زن گرفتن مفرست و پیر را به خر خریدن.** (شکورزاده)
۳۱۸۷۰. **جوان را چو گل نعل بر ابرش است/ چو پیری رسد نعل بر آتش است.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۱)
۳۱۸۷۱. **جوان را ره و رأی گردان بود / دلش بردن از راه آسان بود.** (گرشاسب‌نامه: ۹۲، فرهنگ‌نامه)
۳۱۸۷۲. **جوان را فقیر نشمار، می‌تواند کشت کند و درو کند.** (ترکمنی)
۳۱۸۷۳. **جوان را مفرست به زن گرفتن (دختر پسندیدن) پیر را مفرست به خر خریدن.** (دهخدا، عوام، کوچه)
۳۱۸۷۴. **جوان را هم جوان و پیر را پیر.** (ویس‌و رامین: ۵۶، دهخدا)
۳۱۸۷۵. **جوان رشید و برازنده به دایی خود می‌کشد.** (آذری)
۳۱۸۷۶. **جوان روان، پیر* بوده.** (بیرجندی)
۳۱۸۷۷. **جوان زرنگ به دایی‌اش می‌رود.** (ابهری)
۳۱۸۷۸. **جوان زمین افتادنش هم خوب است.** (لری)
۳۱۸۷۹. **جوان زن می‌گیرد و پیرمرد الاغ.** (بهبهانی)
۳۱۸۸۰. **جوان شب شنبه.** (بیرجندی)
۳۱۸۸۱. **جوان شبیه دایی‌اش است.** (ترکمنی)
۳۱۸۸۲. **جوان شجاع، کباب خونی.** (قشقایی)
۳۱۸۸۳. **جوان صبور به مقصد خود می‌رسد.** (ترکمنی)
۳۱۸۸۴. **جوان عاشق سگ هم می‌شود.** (آذری)

۳۱۸۸۵. **جوان عقلش فرق سرش است و زن پاشنه‌ی پایش.** (بختیاری)

۳۱۸۸۶. **جوان کور است، اگر خر مادینه را هم ببیند به آن دل می‌بندد.** (لری)

۳۱۸۸۷. **جوان که جوان است، پیر باید خودش را آراسته و پیراسته بکند.** (گیلکی)

۳۱۸۸۸. **جوان که عارف شد، از اصل و نسبش مپرس.** (ترکمنی)

۳۱۸۸۹. **جوان که قادر گردد درازدست شود.** (فرخی: ۳۲۸، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۱۸۹۰. **جوان که هستی بانگ ورزاگونه بزن، سپس مثل گاو ماده باش.** (مازندرانی)

۳۱۸۹۱. **جوانکی، خرجکی دارد.** (یزدی)

۳۱۸۹۲. **جوان گر به دانش بود بی‌نظیر/ نیاز آیدش هم به گفتار پیر.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۵۰۷، فرهنگ‌نامه)

۳۱۸۹۳. **جوان‌مرد آن است که از اسب پیاده‌شده، سوار شود.** (آذری)

۳۱۸۹۴. **جوان‌مرد آن است که به هر زخمی خم گردد.** (آذری)

۳۱۸۹۵. **جوان‌مرد از کرم مفلس نگردد.** (فانی، امثال‌موزون)

۳۱۸۹۶. **جوان‌مرد اگر بی‌چیز باشد، از او حرف می‌کشند و به وی می‌خندند.** (آذری)

۳۱۸۹۷. **جوان‌مرد اگر راست خواهی ولیست.** (سعدی؛ کلیات: ۲۵۹، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۱۸۹۸. **جوان‌مردان تهی‌دست را دیوانه می‌خوانند و گوسفند لاغر را پیر.** (قشقایی)

۳۱۸۹۹. **جوان‌مردان دروغ نگویند و اگر سر ایشان در آن کار برود.** (سمک‌عیّار: ۴۸)

۳۱۹۰۰. **جوان‌مرد باید پستی و بلندی روزگار را ببیند.** (قشقایی)

۳۱۹۰۱. **جوان‌مرد برای نام می‌میرند و نامردان برای لقمه‌ی نان.** (زاهدانی)

۳۱۹۰۲. **جوان‌مرد به دایی‌اش می‌رود.** (آذری)

۳۱۹۰۳. **جوان‌مرد پاداش اعمال پسندیده را فراموش نمی‌کند.** (قشقایی)

۳۱۹۰۴. **جوان‌مرد، حق صحبت یا زحمت را گم نمی‌کند.** (آذری)

۳۱۹۰۵. **جوان‌مرد خوبی را فراموش نمی‌کند.** (آذری)

۳۱۹۰۶. **جوان‌مرد را از سخنانش می‌شود شناخت.** (قشقایی)

۳۱۹۰۷. **جوان‌مرد را از سر راه بردار، نانش را از خدا بخواه.** (اهری)

۳۱۹۰۸. **جوان‌مرد را به کشتن خوانند (اجابت کند).** (تاریخ طبری: ۱۵۶)

۳۱۹۰۹. **جوان‌مرد را تنگدستی مباد.** (سعدی؛ بوستان: ۶۳، بهمنیاری)

۳۱۹۱۰. **جوان‌مرد را مرگ بهتر ز خواری.** (طالب‌آملی: ۱۵۴)

۳۱۹۱۱. **جوان‌مرد کسی است که نمی‌گوید و می‌کند.** (شکورزاده، حییم، عوام، افغانی)

۳۱۹۱۲. **جوان‌مرد کسی است که کلاهش را به زمین نزند.** (نمینی)

۳۱۹۱۳. **جوان‌مرد که بخورد و بدهد، به از عابد که روزه دارد و بنهد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۰، فرهنگ‌نامه)

۳۱۹۱۴. **جوان‌مرد می‌میرد نامش می‌ماند.** (آذری)

۳۱۹۱۵. **جوان‌مرد و خوش‌خوی و بخشنده باش.** (سعدی؛ کلیات: ۲۱۴، شکورزاده)

۳۱۹۱۶. **جوان‌مرد وقتی بی‌چیز شد، به استهزا و تمسخر گرفته می‌شود.** (آذری)

۳۱۹۱۷. **جوان مرده، به که زنده در ننگ.** (بیرجندی)

۳۱۹۱۸. **جوان‌مردی از کارها بهتر است / جوان‌مردی از خوی پیغمبر است.** (عنصری، دهخدا، عوام)

۳۱۹۱۹. **جوان‌مردی از مردان مانده‌است.** (بهمنیاری، خرّمی)

۳۱۹۲۰. **جوان‌مردی در نمک خوردن ظاهر می‌شود.** (بهمنیاری)

۳۱۹۲۱. **جوان‌مردی شوخ پنهان کردن است.** (دهخدا)

۳۱۹۲۲. **جوان مست است و پیر سست.** (قشقایی)

۳۱۹۲۳. **جوان می‌گوید: وقتی رسیدم به بیست، هیچ خری مثل من نیست.** (نجف‌آبادی)

۳۱۹۲۴. **جوان نادانی با چماق روی لنگه‌ی بار شیشه‌فروشی زد و گفت: «این بارت چیست؟» پیر گفت: «اگر یک چماق دیگر روی آن لنگه‌اش بزنی، هیچ.»** (لری)

۳۱۹۲۵. **جوان ناشده، پیر شد.** (افغانی)

۳۱۹۲۶. **جوان نمی‌دانست جوانی بکند گشادگشاد (کج) راه می‌رفت.** (لری)

۳۱۹۲۷. **جوان نیک به ایل می‌پیوندد، جوان بد راه خویش در پیش می‌گیرد.** (ترکمنی)

۳۱۹۲۸. **جوان‌ها در قفس، پیرها در هوس.** (شیرازی، تهرانی، اصفهانی، کوچه)

۳۱۹۲۹. **جوان‌ها را بفرست برای اسب سواری، پیران را بفرست برای کدخدایی.** (الیگودرزی)

۳۱۹۳۰. **جوان‌ها کار از دستشان ساخته‌است، پیران حرف.** (هزاره‌ای)

۳۱۹۳۱. **جوان هستی که مستی، پیر شدی شکستی، پس کی خداپرستی؟** (نامه‌ی داستان)

۳۱۹۳۲. **جوان هفت مصیبت در پیش دارد.** (ترکمنی)

۳۱۹۳۳. **جوانه‌ی جو را از همان ابتدا می‌توان شناخت.** (قشقایی)

۳۱۹۳۴. **جوان یا باید نیرومند باشد یا لال.** (ترکمنی)
۳۱۹۳۵. **جوانی‌ات هم همین گُه بودی.** (تهرانی)
۳۱۹۳۶. **جوان یا دیوانه می‌شود یا با عقل و خرد.** (ترکمنی)
۳۱۹۳۷. **جوانی است و نادانی.** (تهرانی)
۳۱۹۳۸. **جوانی است و هزار چم و خم.** (بهمنیاری، حییم، دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۳۱۹۳۹. **جوانی برای قودی* هم می‌گوید.** (شهربابکی)
۳۱۹۴۰. **جوانی بهار زندگیست.** (افغانی)
۳۱۹۴۱. **جوانی پوشاننده‌ی هر عیبی است.** (آذری)
۳۱۹۴۲. **جوانی تا پیری، پیری تا بمیری؟** (شیرازی)
۳۱۹۴۳. **جوانی تا پیری پیری تا کی.** (اهلی: ۲۰۰)
۳۱۹۴۴. **جوانی جاودانی نماند.** (بهرام پژدو: ۵۹)
۳۱۹۴۵. **جوانی جاهلی است.** (سیرجانی)
۳۱۹۴۶. **جوانی جاهلی نکن از این کارها، تو مرد عاقلی نرو از این راه‌ها.** (تهرانی)
۳۱۹۴۷. **جوانی چه خوب و طلای ناب چه زرد است.** (مازندرانی)
۳۱۹۴۸. **جوانی حالت خر را دارد که ولی‌عمو هم افسارش را در دست دارد.** (رامسری)
۳۱۹۴۹. **جوانی دیوانگی است که پیری درمان آن است.** (خوانساری)
۳۱۹۵۰. **جوانی را به خضاب، ثروت را به آرزو و علم را به دعا حاصل نتوان کرد.** (افغانی)
۳۱۹۵۱. **جوانی را قاتق*نکردیم.** (اصفهانی)
۳۱۹۵۲. **جوانی شعبه‌ای است از جنون و دیوانگی.** (سندبادنامه، شکورزاده)
۳۱۹۵۳. **جوان یک بار در تور جوان دیگر می‌افتد.** (ترکمنی)
۳۱۹۵۴. **جوانی کجایی که یادت به خیر.** (شکورزاده، کوچه، امثال‌موزون، تهرانی، عوام، افغانی، ایلامی)
۳۱۹۵۵. **جوانی که بی‌ادب باشد/ گر به پیری رسد عجب باشد.** (شهمیرزادی)
۳۱۹۵۶. **جوانی گلستان است و پیری زمستان.** (ترکمنی)
۳۱۹۵۷. **جوانی مستی، پیری سستی، پس کی خداپرستی؟** (تهرانی، کوچه)
۳۱۹۵۸. **جوانی نوبهاری بود بگذشت / بسی پیران کنند یاد جوانی.** (کرمانی)
۳۱۹۵۹. **جوانی و نادانی.** (بختیاری)
۳۱۹۶۰. **جوانی هم بهاری بود و بگذشت.** (بابا طاهر: ۲۸۶، شکورزاده، افغانی، شکورزاده)
۳۱۹۶۱. **جوانی یک گلستان، پیری یک زمستان.** (گنبدکاووسی)
۳۱۹۶۲. **جوانی یک گل سرخ است.** (گنبدکاووسی)
۳۱۹۶۳. **جو او بدون ریگ است.** (نیشابوری)
۳۱۹۶۴. **جو او زیاد شده‌است.** (بافقی)
۳۱۹۶۵. **جواهر باشد، لب نمی‌زنم.** (کوچه)
۳۱۹۶۶. **جواهر بشود، نگاهش نمی‌کنم.** (سیرجانی)
۳۱۹۶۷. **جواهر توی پارچه کهنه می‌شود.** (مرندی)
۳۱۹۶۸. **جواهر خری باشد از جُو فروش.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۴۴)
۳۱۹۶۹. **جواهر در زیر لباس پاره‌پوره (کهنه) پیدا می‌شود (می‌پیچند).** (آذری)
۳۱۹۷۰. **جواهر میان آشغال پیدا می‌شود.** (تبریزی)
۳۱۹۷۱. **جواهر و خاک در نظر مردمان پاک یکی است.** (بهمنیاری، خرمی)
۳۱۹۷۲. **جواهرهایش می‌ریزد؟** (کوچه)
۳۱۹۷۳. **جو بِده، منزل عوض کن.** (شکورزاده، حییم، تهرانی، عوام، کوچه)
۳۱۹۷۴. **جو بریشت*، گندم بریشت، آقا به خیالش خانم بریشت.** (دماوندی)
۳۱۹۷۵. **جو بکار تا بزرگ شوی، بزرگ که شدی باز هم جو بکار.** (بختیاری، لری)
۳۱۹۷۶. **جو بکار، گندم بکار، تخم تِرتِر نکار.** (بیرجندی)
۳۱۹۷۷. **جو بکاری جو می‌برداری، گندم بکاری گندم.** (افغانی)
۳۱۹۷۸. **جو بکاری عدس نیارد بار.** (اوحدی: ۹۸)
۳۱۹۷۹. **جو بکاری گندم درو نمی‌کنی.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۳۱۹۸۰. **جو بله، گندم بله، ارزن ریزه، تو هم بله؟** (بختیاری)
۳۱۹۸۱. **جو به درزش نمی‌رود.** (قمی)
۳۱۹۸۲. **جو بیار، زردآلو ببر.** (کرمانی)
۳۱۹۸۳. **جو پای (پایه‌ی) خودش را روشن نمی‌کند.** (کوچه)
۳۱۹۸۴. **جو پای کُتَل به کار نمی‌آید.** (هبله‌رودی)
۳۱۹۸۵. **جو پای کتل سودی ندهد.** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان، کرمانی، هراتی، بهمنیاری، هبله‌رودی)
۳۱۹۸۶. **جو پای گدار بی‌ثمر (بی‌فایده) است (ندارد).** (کوچه، نهبندانی)
۳۱۹۸۷. **جو پای گردنه فایده‌ای ندارد.** (سبزواری)
۳۱۹۸۸. **جُو تو غربال شده نیست.** (مازندرانی)
۳۱۹۸۹. **جو تو گوری می‌کنیم، گندم تو قوری می‌کنیم.** (دشتستانی)
۳۱۹۹۰. **جو توی توبره اسب یزید می‌ریزه.** (شهربابکی)
۳۱۹۹۱. **جو، جو است.** (افغانی)
۳۱۹۹۲. **جوجو، جوال گندم، کور خود بینای مردم.** (شیرازی)
۳۱۹۹۳. **جو جو، حساب است.** (هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی‌داستان)

۳۱۹۹۴. **جوجو شدم، جوجو هستم.** (افغانی)
۳۱۹۹۵. **جو جوشید، گندم جوشید، ارزن کله‌خور هم بر پت‌پت افتاد.** (سیرجانی)
۳۱۹۹۶. **جوجه از مادرش شیر ندیده (نمی‌بیند).** (آذری)
۳۱۹۹۷. **جوجه‌ای که بعد از همه از تخم بیرون می‌آید.** (ایلامی)
۳۱۹۹۸. **جوجه به دویدن رشد می‌کند و بچه به خوابیدن.** (بختیاری)
۳۱۹۹۹. **جوجه تازه سر از تخم درآورده داره چیز یادِش می‌ده.** (کوچه)
۳۲۰۰۰. **جوجه تخم غاز نمی‌گذارد.** (سمنانی)
۳۲۰۰۱. **جوجه‌تیغی به بچه‌اش می‌گوید: «تو نرمی ننه، نه مثل خرگوش درشت.»** (طبسی)
۳۲۰۰۲. **جوجه‌تیغی پشت بچه‌اش دست می‌کشد و می‌گوید: «چه‌قدر نرم است (چه پشت نرمی‌داری)».** (مازندرانی، دامغانی)
۳۲۰۰۳. **جوجه‌تیغی سر در پوستین.** (بیرجندی)
۳۲۰۰۱. **جوجه تیغی گوید از بچه‌ی من نرمتر نبود.** (کردی، لری)
۳۲۰۰۵. **جوجه جیک‌جیک کردن را از مادرش یاد می‌گیرد.** (مازندرانی)
۳۲۰۰۶. **جوجه‌خروس به پیشباز شغال نمی‌رود.** (مازندرانی)
۳۲۰۰۷. **جوجه خروس پاییزه است.** (مازندرانی)
۳۲۰۰۸. **جوجه خروس جلوی خانه‌ی‌خود جنگی می‌شود (زور دارد).** (رامسری، گیلکی)
۳۲۰۰۹. **جوجه دیروزی به مرغ پارسالی می‌گوید: قدقد این‌طوری تخم بکن.** (رامسری)
۳۲۰۱۰. **جوجه را آخر پاییز می‌شمرند که جُو ترش به دست می‌آید.** (نطنزی)
۳۲۰۱۱. **جوجه را بعد از لؤلؤ بشمار.** (مشکین‌شهری)
۳۲۰۱۲. **جوجه را در آخر پاییز می‌باید شمرد.** (صابر همدانی: ۹۳، تکمله)
۳۲۰۱۳. **جوجه را می‌کشد روی تخم می‌نشیند.** (کردی)
۳۲۰۱۴. **جوجه را هم در عروسی سر می‌برند هم در عزا.** (کوچه)
۳۲۰۱۵. **جوجه کبوتر وقتی که عمرش به سر رسید، رو به دریا می‌رود.** (درگزی)
۳۲۰۱۶. **جوجه کلاغم و اگر تو خرما را با هسته می‌خوری من با هسته‌اش بازی می‌کنم.** (خوانساری)
۳۲۰۱۷. **جوجه که از تخم درآمد نمی‌شود دوباره به تخم برگرداند.** (شکورزاده)
۳۲۰۱۸. **جوجه که تخم گذاشت از مادرش بزرگ‌تر است (هم‌سن مادرش است).** (بختیاری)
۳۲۰۱۹. **جوجه گنجشک به گنجشک چرچر یاد می‌دهد.** (افغانی)
۳۲۰۲۰. **جوجه گنجشک را پروردیم، دندان درآورد مرا لِه کرد.** (بختیاری)
۳۲۰۲۱. **جوجه (مرغ) از مادرشیر ندیده، نخواهد دید.** (آذری)
۳۲۰۲۲. **جوجه مرغ تا آخر زیر سبد نمی‌ماند.** (هزاره‌ای)
۳۲۰۲۳. **جوجه مرغ تا تخم گذاشت اندازه‌ی‌مادرش است.** (لری)
۳۲۰۲۴. **جوجه مرغ می‌خوابد، برای آینده خواب می‌بیند.** (رامسری)
۳۲۰۲۵. **جوجه (ها) را آخر پاییز می‌شمارند.** (شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی، کوچه، شیرازی، حییم، عوام، تکمله، دهخدا)
۳۲۰۲۶. **جوجه (ها) را به تیر ماه می‌شمارند (شمار).** (هراتی، تاجیکی)
۳۲۰۲۷. **جوجه (ها) را در عروسی و عزا، هردو سر می‌برند.** (بهمنیاری)
۳۲۰۲۸. **جوجه‌ها را هم در عزا سر می‌برند هم در عروسی.** (عوام)
۳۲۰۲۹. **جوجه‌های بلبل همه بلبل نمی‌شوند، دم جنبانک هم می‌شوند.** (مازندرانی)
۳۲۰۳۰. **جوجه همیشه زیر سبد نمی‌ماند.** (بهمنیاری، حییم، دهخدا، عوام، کوچه)
۳۲۰۳۱. **جوجه هنوز زرده به ک..ن نگرفته، قدقد می‌کند.** (سمنانی)
۳۲۰۳۲. **جوجه‌ی‌امسال به جوجه‌ی‌پارسال می‌گوید: «جینجیره جیس.» *.** (گیلکی)
۳۲۰۳۳. **جوجه‌ی امساله، جوجه‌ی پارساله را درس می‌دهد.** (کوچه)
۳۲۰۳۴. **جوجه‌ی‌به درد بخور (زیبا) داخل تخم‌مرغ جیک‌جیک می‌کند.** (آذری)
۳۲۰۳۵. **جوجه‌ی‌پاییزه می‌خواهد سر جوجه‌ی‌بهاره کلاه بگذارد.** (حییم، کوچه، شکورزاده، عوام)
۳۲۰۳۶. **جوجه‌ی پاییزی می‌خواهد جوجه‌ی بهاری را گول بزند.** (نامه‌ی داستان)
۳۲۰۳۷. **جوجه‌ی‌تازه از تخم جسته، ک..ن نیمچه را نوک می‌زد.** (گیلکی)
۳۲۰۳۸. **جوجه‌ی چغک به مادر خود جیک جیک یاد میده.** (افغانی)
۳۲۰۳۹. **جوجه‌ی‌چند روزه را اجل فرا رسیده‌بود به ک..ن نیمچه (جوجه‌ی کبابی) نوک می‌زد.** (گیلکی)

۳۲۰۴۰. **جوجه‌ی خروس به استقبال شغال رفته‌است.** (مازندرانی)
۳۲۰۴۱. **جوجه‌ی‌خوب در تخم شناخته‌شود.** (آذری)
۳۲۰۴۲. **جوجه‌ی زرنگ زودتر به تنور می‌افتد.** (آذری)
۳۲۰۴۳. **جوجه‌ی زیبا، درون تخم صدا می‌کند.** (اهری)
۳۲۰۴۴. **جوجه‌ی‌زیرک در تخم جیک‌جیک می‌کند.** (اهری)
۳۲۰۴۵. **جوجه‌ی‌سیاه هم مثل جوجه‌ی‌سفید است.** (آرانی)
۳۲۰۴۶. **جوجه‌ی کچل است که هر مرغی به آن نُک می‌زند.** (آملی)
۳۲۰۴۷. **جوجه‌ی گرسنه در خانه‌ی سیران.** (کندلوسی)
۳۲۰۴۸. **جوحی از خدوک* چرخه‌ی‌مادر شکست.** (انوری: ۹۲، دهخدا)
۳۲۰۴۹. **جوحی خر نداشت.** (دهخدا)
۳۲۰۵۰. **جُوحی کاری نداشت، جوال‌دوز به خایه‌ی‌خود زد.** (شاهد، نامه‌ی‌داستان)
۳۲۰۵۱. **جوحی کاری نداشت درفشی بر بیضه‌ی (خایه‌ی) خود زد.** (هبله‌رودی، شکورزاده)
۳۲۰۵۲. **جوحی کاری نداشت کاردی به خودش زد.** (بهمنیاری)
۳۲۰۵۳. **جو، خر را چاق و پول، مرد را نامی می‌کند.** (بختیاری)
۳۲۰۵۴. **جو خر را مصری می‌کند، شوهر، زن را اصلی کند (اسیر کند).** (گلپایگانی)
۳۲۰۵۵. **جو، خر را مصری می‌کنه و پول، مرد را اسمی.** (بویراحمدی، لری، شهربابکی)
۳۲۰۵۶. **جو، خر را می‌کند مصری / نان، آدم (شوهر، زر) را می‌کند اسمی (اصلی).** (آباده‌ای، ایزدخواستی، بندرعباسی)
۳۲۰۵۷. **جود از ابر و لاف بر رعد است.** (سنایی: ۸۹، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۲۰۵۸. **جودان مودان را صاف کرده.** (کرمانی)
۳۲۰۵۹. **جو دانه‌ی‌زر و کاه سیم است.** (آذری)
۳۲۰۶۰. **جو در برابر خر پاک مکن.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۲۰۶۱. **جو درو، بچّه گرو.** (افغانی، سیستانی)
۳۲۰۶۲. **جو دزد از جو دزدیدن خیری نمی‌بیند.** (بهبهانی)
۳۲۰۶۳. **جودزد به جوکار هیچ‌کاری نمی‌کند (نمی‌رسد).** (بروجنی، کردی، کلهری، لری، بختیاری)
۳۲۰۶۴. **جو دزدی از خرمن به صاحب جو ضرری نمی‌رساند.** (دزفولی)
۳۲۰۶۵. **جود کن و منّت منه تا نام نیک بری.** (افغانی)
۳۲۰۶۶. **جود ناخواسته دادن است، و پس از خواستن، دادنِ پاداش.** (افغانی)
۳۲۰۶۷. **جو دو خر را از هم نمی‌تواند سوا کند.** (بهمنیاری)
۳۲۰۶۸. **جود و منّت نهی بود ز خری.** (مکتبی، دهخدا، امثال‌موزون)
۳۲۰۶۹. **جو دوید، گندم دوید، ارزنک هم دوید، گفت: «منم داخل رزقم.»** (یزدی)
۳۲۰۷۰. **جو را از دیوار راست بالا می‌برد.** (دهخدا، آذری، فرهنگ‌نامه)
۳۲۰۷۱. **جو را بچین تا مرد شوی.** (بختیاری)
۳۲۰۷۲. **جو را خورده، توبره را گذاشت و آمد.** (مازندرانی)
۳۲۰۷۳. **جور از حبیب خوش‌تر کز مدعی رعایت.** (حافظ: ۶۶، امثال‌موزون)
۳۲۰۷۴. **جور استاد به ز مهر پدر.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۶، امثال‌موزون، دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، عوام، افغانی)
۳۲۰۷۵. **جور بازار بهتر از عدل خانه است.** (بهمنیاری، خرمی، کوچه)
۳۲۰۷۶. **جور خود و نه جور مردم.** (خوزستانی)
۳۲۰۷۷. **جور دلدار و جفای روزگار/ گرچه دشوار است، آسان می‌کشم.** (عراقی؛ غزل: ۱۷۶)
۳۲۰۷۸. **جورش را نمی‌توان کشید.** (عوام، خفری)
۳۲۰۷۹. **جورِ گاو وحشی سرش را گذاشته سه کنجی زور می‌آورد.** (تهرانی)
۳۲۰۸۰. **جور گل بلبل کشید و فیض گل را باد برد.** (شکورزاده)
۳۲۰۸۱. **جور یار بهتر از مهر یار.** (افغانی)
۳۲۰۸۲. **جوری که خدا برای او ساخته برای سگ سلاخ‌خانه نساخته.** (تهرانی، کوچه)
۳۲۰۸۳. **جوری که من تو را شناخته‌ام، صرّاف سکّه را نشناخته.** (تهرانی)
۳۲۰۸۴. **جوری لباس بپوش، که خانه‌ات تکّه‌اش پیدا شود.** (مرندی)
۳۲۰۸۵. **جوز است و شماره.** (هبله‌رودی)
۳۲۰۸۶. **جوز بابا عَمْر است.** (مثمر)
۳۲۰۸۷. **جوز بشکن و طالع ببین.** (خزینه، هبله‌رودی، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، کوچه)
۳۲۰۸۸. **جوز به گنبد می‌اندازد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۲۰۸۹. **جوزِ پوسیده‌ست گفتار دغل.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵/۲)
۳۲۰۹۰. **جوز حاضر گنبد هم حاضر.** (شاهرودی)
۳۲۰۹۱. **جوزدار با جوزدار، شتردار با شتردار.** (بیرجندی)
۳۲۰۹۲. **جوزش آخر پوچ برآمد.** (مثمر)
۳۲۰۹۳. **جوز که بشکنی صدایش را خدا می‌شنود.** (شاهرودی)
۳۲۰۹۴. **جوز می‌گلد به کرت خود.** (بیرجندی)

۳۲۰۹۵. **جوزها همه پوچ برآمد.** (افغانی)
۳۲۰۹۶. **جوش دریا کم نمی‌گردد به سرپوش حباب.** (صائب: ۱۲۴۱، امثال‌موزون)
۳۲۰۹۷. **جُوش زیاد شده؛ پارسال لگد می‌زد، امسال جفتک می‌اندازد.** (کوچه)
۳۲۰۹۸. **جوش زیاد شده‌است.** (نامه‌ی‌داستان، سرخه‌ای)
۳۲۰۹۹. **جوش نزن شیرت خشک می‌شود.** (حییّم، تهرانی، عوام، کوچه)
۳۲۱۰۰. **جوغن رفته پیشواز دسته.** (کرمانی)
۳۲۱۰۱. **جوفروش، گندم‌نما.** (دهخدا، عوام، تهرانی، بهمنیاری)
۳۲۱۰۲. **جوکار جز جو همی ندرود.** (ناصرخسرو: ۲۷۳)
۳۲۱۰۳. **جو کاری جو می‌گیری، گندم کاری گندم.** (تاجیکی)
۳۲۱۰۴. **جو کاشتم، ارزن درآمد.** (آذری)
۳۲۱۰۵. **جو کاشته، گندم نمی‌توانی درو کنی.** (ترکمنی)
۳۲۱۰۶. **جو کِشته گندم نخواهی درود.** (سعدی؛ کلیات: ۳۴۴)
۳۲۱۰۷. **جوک واری خود را چسبانده.** (افغانی)
۳۲۱۰۸. **جو که سبز می‌شود از تژ* آن معلوم است.** (سیستانی)
۳۲۱۰۹. **جوکی توبره بر زمین می‌کوبد.** (مازندرانی)
۳۲۱۱۰. **جوکی (جوحی) بی‌کار ماند، درفشی بر خود زد.** (دهخدا، کوچه)
۳۲۱۱۱. **جوکی را میر شکار کنند، سینه‌ی مادرش را می‌بُرد.** (مازندرانی)
۳۲۱۱۲. **جوکی کار نداشت کاردی بر خود زد.** (هبله‌رودی، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)
۳۲۱۱۳. **جوکی که به‌جاه و مقام برسد، نخست از مادر و خواهرش چشم‌زهره می‌گیرد.** (مازندرانی)
۳۲۱۱۴. **جُو کلید، گندم کلید، نوبت به گاگلون*رسید.** (گلبافی)
۳۲۱۱۵. **جُولا که مُرد، مُرد.** (نهاوندی)
۳۲۱۱۶. **جولاه (=نساج) بی‌کفن می‌میرد.** (آذری)
۳۲۱۱۷. **جولاه، آستینش پوستی است.** (اوزی)
۳۲۱۱۸. **جولاه نشده، کلافه دزدی یاد گرفته.** (نامه‌ی‌داستان، افغانی)
۳۲۱۱۹. **جولایی را بهت آموختم مکویم* را هم می‌دزدی.** (کردی)
۳۲۱۲۰. **جول شد و پالان شد، همه‌اش دروغ شد.** (آذری)
۳۲۱۲۱. **جو مخر گندم بخر، هرچند جو ارزان بود.** (افغانی، شکورزاده)
۳۲۱۲۲. **جو می‌خوری، کاه می‌خوری، راه نمی‌روی؟** (آذری)
۳۲۱۲۳. **جو می‌ریزند گندم درو می‌کنند.** (کاشانی)
۳۲۱۲۴. **جون به جونتان کنند غریب‌نواز و خودی گدازید.** (شیرازی)
۳۲۱۲۵. **جون خودت که گوشت خر ارزان بشه.** (تهرانی)
۳۲۱۲۶. **جون دلم پدرشوهر، اگر بذاره مادرشوهر.** (کرمانی)
۳۲۱۲۷. **جُون را خدا می‌گیرد، خایه را طلبکار.** (کوچه)
۳۲۱۲۸. **جو نصف، گندم پاکاپاک.** (نهاوندی)
۳۲۱۲۹. **جونمو و جونت، کاردمو خونت.** (کوچه)
۳۲۱۳۰. **جون نکنده به تنه و عیش فروخته غصّه خریدنه.** (کوچه)
۳۲۱۳۱. **جو و گندم، خر و ختو برابر.** (هزاره‌ای)
۳۲۱۳۲. **جوهر اگر در خلاب افتد هم‌چنان نفیس است و غبار اگر به فلک رسد همان خسیس است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۹)
۳۲۱۳۳. **جوهر این کار ندارد.** (بهارعجم)
۳۲۱۳۴. **جوهر بلوچ غیرت است.** (زاهدانی)
۳۲۱۳۵. **جوهر به گداختن ز فولاد نریخت.** (قدسی مشهدی؛ دیوان: ۶۷۰)
۳۲۱۳۶. **جوهر دیگر بود در دست حیدر تیغ را.** (بیدل: ۱۰۶، امثال‌موزون)
۳۲۱۳۷. **جوهر ذاتی درون پرده نماند.** (صائب: ۲۱۶۵، امثال‌موزون)
۳۲۱۳۸. **جوهر را تیغِ کهنه دارد.** (کوچه)
۳۲۱۳۹. **جوهر را نباشد قدر در کان.** (مهرومشتری: ۱۸۹)
۳۲۱۴۰. **جوهر علم همچو زر باشد.** (اوحدی: ۴۹۰)
۳۲۱۴۱. **جوهر مردی اگر هست عصا شمشیر است.** (صائب: ۲۳۵۰، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)
۳۲۱۴۲. **جوهر مردی نداری، چون زنان در خانه باش.** (صائب: ۲۳۵۰)
۳۲۱۴۳. **جوهر و خاک در نظر مردمان پاک یکی است.** (شکورزاده)
۳۲۱۴۴. **جوهری که آب مروارید در چشمش فرود آمده باشد مروارید را کی بیند.** (خزینه)
۳۲۱۴۵. **جو همان جو است، گندم همان گندم.** (لری)
۳۲۱۴۶. **جو هیچی، کلوزه پنجاه.** (شهرضایی)
۳۲۱۴۷. **جوی آب دریا را گل‌آلود نمی‌کند.** (کردی)
۳۲۱۴۸. **جوی آب را درست نکرد و راه را هم خراب کرد.** (لری)
۳۲۱۴۹. **جوی آن جوی است، آب آن آب نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۶۲/۳، بهمنیاری)
۳۲۱۵۰. **جوی از مردی کم کن و آسوده بنشین.** (افغانی)
۳۲۱۵۱. **جوی او پاک بوده، پالان را به شکمش انداخته‌است.** (سمنانی)

۳۲۱۵۲. **جوی او سنگ زده‌است.** (آملی)

۳۲۱۵۳. **جوی اوّل تا خود آب نخورد نگذارد آب از او بگذرد.** (کوچه)

۳۲۱۵۴. **جویای احوال شغالان شالکو*شدم، گفت: «با اجازه سگ‌های رشت حالشان خوب است.»** (گیلکی)

۳۲۱۵۵. **جویای کمک به کار نمی‌آید.** (مشمر)

۳۲۱۵۶. **جویبار دریا را کدر نمی‌کند.** (کردی)

۳۲۱۵۷. **جویبار دوبار لبریز آب می‌شود.** (مازندرانی)

۳۲۱۵۸. **جوی به جوی می‌ریزد تا رود درست شود.** (لری)

۳۲۱۵۹. **جوی به خاطر آرزوی خویش روان است.** (کردی)

۳۲۱۶۰. **جوی پاک کرده خورده لگد می‌اندازد.** (تهرانی)

۳۲۱۶۱. **جوی پای کتل سودی (فایده) ندارد.** (هبله‌رودی، شاهد، عوام)

۳۲۱۶۲. **جوی تا سیر نشود آب از آن نمی‌تواند بگذرد.** (فرهنگ‌نامه)

۳۲۱۶۳. **جوی تر و دستاس کُند؟** (سیستانی)

۳۲۱۶۴. **جوی تو بوجار شده‌است.** (آملی)

۳۲۱۶۵. **جوی خر را نمی‌توان به کرّه‌خر (خرو) داد.** (ده‌آباد کاشان، نایینی، بیابانکی)

۳۲۱۶۶. **جوی خر که زیاد شد به صاحبش لگد می‌پراند.** (قشقایی)

۳۲۱۶۷. **جوی دو الاغ را نمی‌تواند قسمت کند.** (شکورزاده)

۳۲۱۶۸. **جوی دوتا خر را نمی‌تواند بخش کند.** (عوام، کوچه، دهخدا، افغانی، حییم، هزاره‌ای)

۳۲۱۶۹. **جویده‌ی‌سگ بهتر از جویده‌ی‌آدم است.** (رامسری)

۳۲۱۷۰. **جوی را، کندیم آبش را دیگری برد.** (فرهنگ‌نامه)

۳۲۱۷۱. **جوی زر بهتر از پنجاه من زور.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۵، امثال‌موزون، دهخدا کوچه، حییم، شکورزاده، عوام)

۳۲۱۷۲. **جوی سوخته از دستش بیرون نمی‌آید.** (لری)

۳۲۱۷۳. **جویش پاک کرده‌است.** (هبله‌رودی، مشمر، زرقانی، کوچه)

۳۲۱۷۴. **جویش را کشیدم، آبش هم بیاید.** (مشکین‌شهری)

۳۲۱۷۵. **جوی طالع ز خرواری هنر به.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، هزاره‌ای، امثال‌موزون، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، عوام، افغانی)

۳۲۱۷۶. **جوی که آب دارد نم پس می‌دهد.** (یزدی)

۳۲۱۷۷. **جوی ما هم می‌رسد، کار تو هم به ما می‌افتد.** (ترکمنی)

۳۲۱۷۸. **جُوی مشک بهتر که یک توده گِل.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۷)

۳۲۱۷۹. **جوینده، بیننده‌است.** (لری)

۳۲۱۸۰. **جوینده می‌یابد خوابیده آن‌را در خواب می‌بیند.** (آذری)

۳۲۱۸۱. **جوینده یابنده‌است.** (سمک‌عیّار: ۲۶۹/۱، ابومسلم‌نامه: ۵۳۳/۲، بهمنیاری، افغانی، تهرانی، شکورزاده، عوام، کوچه، هبله‌رودی، آذری، تاجیکی، خزینه)

۳۲۱۸۲. **جوینده، یابنده گفتی.** (تاجیکی)

۳۲۱۸۳. **جَوین و دوغ و زردآلو و دلبند*/هر چهار را بخور، خر را به جِل بَند.** (بیرجندی)

۳۲۱۸۴. **جویه کن و آب بخور.** (تاجیکی)

۳۲۱۸۵. **جویی که از آن آبِ رفته باشد عاطل نمی‌ماند.** (هزاره‌ای)

۳۲۱۸۶. **جهاد برای زن حرام است.** (آذری)

۳۲۱۸۷. **جهازت که روی آب نیست.** (دشتی)

۳۲۱۸۸. **جهاز شترت اگر پنهان شد، باید آذوقه‌ی‌یک ماه را برداری.** (شهربابکی)

۳۲۱۸۹. **جهاز صنّاری را ببین و ناز عروسه را ببین.** (گیلکی)

۳۲۱۹۰. **جهان آبِ شور است چون بنگری.** (بلخی؛ پیشاهنگان شعر: ۹۷)

۳۲۱۹۱. **جهان‌آفرین را جهان تنگ نیست.** (عوام)

۳۲۱۹۲. **جهان آن نیرزد بر پُرخرد/ که دانایی از بهر آن غم خورد.** (گرشاسب‌نامه: ۳۸۴، فرهنگ‌نامه)

۳۲۱۹۳. **جهان از بدو نیک آبستن است / برون دوست است و درون دشمن است.** (گرشاسب‌نامه، دهخدا)

۳۲۱۹۴. **جهان از پی راستی شد به پای.** (ابوشکوربلخی، شکورزاده)

۳۲۱۹۵. **جهانا شگفتی ز کردار توست/ شکسته هم از تو هم از تو درست.** (فردوسی، فرهنگ‌نامه)

۳۲۱۹۶. **جهانا همانا فسوسی و بازی/ که بر کس نپایی و با کس نسازی.** (مصعبی؛ پیشاهنگان شعر: ۷۱)

۳۲۱۹۷. **جهان ای برادر نماند به کس / دل اندر جهان آفرین بند و بس.** (سعدی؛ گلستان: ۵۸، افغانی)

۳۲۱۹۸. **جهان این است و چونین بود تا بود.** (رودکی؛ پیشاهنگان: ۲۱)

۳۲۱۹۹. **جهان باد است و مردم خاک.** (امیرخسرو؛ خسرو و شیرین: ۲۶۷)

۳۲۲۰۰. **جهان با سرد مهران گرم کین است.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۳۴۸)

۳۲۲۰۱. **جهان با کسی جاودان رام نیست.** (گرشاسب‌نامه: ۳۰۱)

۳۲۲۰۲. **جهان بر سلاطین گردد.** (دهخدا)

۳۲۲۰۳. **جهان بگردد لیکن نگرددش احوال.** (قطران: ۲۰۸، امثال‌موزون، شکورزاده)

۳۲۲۰۴. **جهان به آدمی آباد و او ز حیوان شاد.** (اخگر، امثال‌موزون)

۳۲۲۰۵. **جهان به چشم تنگدلان شد چو چشمه‌ی سوزن.** (ادیب‌الممالک فراهانی)

۳۲۲۰۶. **جهان بهر هنر مَثَل همی زن و من/از بهر رزقِ جهان، گرد گشته هم چو مَثَل.** (رضی‌الدین نیشابوری:۸۴، دهخدا)

۳۲۲۰۷. **جهان بی‌درم در تباهی بود.** (دهخدا)

۳۲۲۰۸. **جهان پر ز گنج است و پر تاج و تخت / نیابد کسی بهره جز نیکبخت.** (فردوسی، فرهنگ‌نامه)

۳۲۲۰۹. **جهان تار شد از بی‌نمازان، خدا بیزار شد از بی‌نمازان.** (زرقانی)

۳۲۲۱۰. **جهان تمام بگندد چو گنده‌شد نمکش.** (نجاتی، تکمله)

۳۲۲۱۱. **جهان چندان که داری بیش باید/ ولیک از بهر جان خویش باید.** (ویس‌و رامین: ۲۵۰)

۳۲۲۱۲. **جهان چون خط و خال و چشم ابروست/ که هرچیزی به‌جای خویش نیکوست.** (شیخ محمودشبستری، حییّم، امثال‌موزون، عوام، تهرانی، دهخدا)

۳۲۲۱۳. **جهان چون من و چون تو بسیار دید.** (فردوسی: ۱۰۷، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۳۲۲۱۴. **جهان چیست جز خواب آشفته‌ای.** (ادیب پیشاوری، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۲۲۱۵. **جهان خواب است و ما در وی خیالیم.** (ویس‌و رامین: ۳۷۱، شکورزاده، امثال‌موزون)

۳۲۲۱۶. **جهان خواستن عین نادانی است.** (شکورزاده)

۳۲۲۱۷. **جهان خوش است ولیکن حیات می‌باید/ اگرحیات نباشد جهان چه کار آید.** (افغانی)

۳۲۲۱۸. **جهاندار بخشی که کردست پیش/ از آن بخش کمتر نه گردد نه بیش.** (گرشاسب‌نامه: ۲۶۷، فرهنگ‌نامه)

۳۲۲۱۹. **جهان دار مکافات است دارد طبع آیینه / به هرنگی که خواهی صورتِ خود را همان بینی.** (افغانی)

۳۲۲۲۰. **جهان در چشم دانا هست بازی/ نباشد هیچ بازی را درازی.** (ویس‌و رامین: ۹۵/۱۱۵)

۳۲۲۲۱. **جهان دیدن به از جهان خوردن است.** (حییّم، دهخدا، شکورزاده)

۳۲۲۲۲. **جهان دیدن ز خوردن به نهد مرد.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت۳۰۲)

۳۲۲۲۳. **جهان دیده بسیار گوید دروغ.** (سعدی؛ کلیات: ۲۰۶، خزینه، هبله‌رودی، دهخدا، بهمنیاری، افغانی، عوام، کاوش)

۳۲۲۲۴. **جهان را بلندی و پستی تویی/ ندانم چه‌ای هرچه هستی تویی.** (فردوسی: ۸۶۵ فرهنگ‌نامه)

۳۲۲۲۵. **جهان را به امید خورده‌اند.** (دهخدا، بهمنیاری، هراتی)

۳۲۲۲۶. **جهان را به چشم جوانی مبین.** (فردوسی: ۴۸، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)

۳۲۲۲۷. **جهان را به غفلت سپردن خطاست.** (ادیب پیشاوری، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)

۳۲۲۲۸. **جهان را جهاندار دارد خراب / فسانه است کاووس و افراسیاب.** (تهرانی، دهخدا، عوام، امثال‌موزون)

۳۲۲۲۹. **جهان را ز خود وارهان.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۲۱)

۳۲۲۳۰. **جهان را صاحبی باشد خدا نام.** (دهخدا، امثال‌موزون)

۳۲۲۳۱. **جهان را فریب بسیار است.** (ناصرخسرو: ۱۹۹)

۳۲۲۳۲. **جهان را کارهای شگفت است.** (ویس‌و رامین)

۳۲۲۳۳. **جهان را گوهر و آیین چنین است/ که باهم‌گوهران خود به کین است.** (ویس‌و رامین: ۱۷۸)

۳۲۲۳۴. **جهان را می‌توان تسخیر کرد از تیغ استغنا.** (کلیم)

۳۲۲۳۵. **جهان را نباید سپردن به بد.** (فردوسی: ۲۰۴۸، امثال‌موزون)

۳۲۲۳۶. **جهان را نیست کاری جز دو رنگی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۶۸، بهمنیاری، شکورزاده)

۳۲۲۳۷. **جهان روزی دهد روزی ستانَد.** (ویس‌و رامین: ۲۷۰، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون، عوام)

۳۲۲۳۸. **جهان زیر شمشیر تیز اندر است.** (فردوسی: ۲۸۹، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۲۲۳۹. **جهان سر به سر حکمت و عبرت است.** (فردوسی؛ داستان سیاوش: ۹۴، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، عوام)

۳۲۲۴۰. **جهان سفله‌نواز است و فلک خس‌پرور.** (رضی‌الدین نیشابوری؛ دیوان:۶۹)

۳۲۲۴۱. **جهان سوزد، کباب من.** (تاجیکی)

۳۲۲۴۲. **جهان شود (شود جهان) لب پر خنده‌ای اگر مردم / کنند دست یکی در گره‌گشایی هم.** (صائب: ۲۷۹۲، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۳۲۲۴۳. **جهانِ عاشقی، پایان ندارد.** (انوری: ۵۳۸)

۳۲۲۴۴. **جهانِ عشق را پای و سری نیست.** (عطّار؛ الهی‌نامه: ۲)

۳۲۲۴۵. **جهان (فلک) به مردم نادان دهد زمام مراد.** (حافظ: ۱۸۲، فرهنگ‌نامه)

۳۲۲۴۶. **جهان کشتزاریست با رنگ و بوی/ در او عمر ما آب و ما کشتِ اوی.** (گرشاسب‌نامه، ۳۲۷)

۳۲۲۴۷. **جهان گرچه آرامگاهی خوش است/ شتابنده را نعل در آتش است.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۰۷)

۳۲۲۴۸. **جهان گردد به کام کاسه لیسان.** (بهمنیاری)

۳۲۲۴۹. **جهانگردی از جهان‌خواری بهتر است.** (بختیاری)

۳۲۲۵۰. **جهان گرگ کهن است و آدمی بی‌وفای دیرینه.** (طوطی‌نامه: ۳۶۱)

۳۲۲۵۱. **جهان گشتن به از آفاق خوردن.** (وحشی بافقی؛ ناظر و منظور)
۳۲۲۵۲. **جهان گشتن به از جهان خوردن است.** (دهخدا، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، افغانی، عوام)
۳۲۲۵۳. **جهان گو ممان چون جوانی نماند.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۳۳، شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۳۲۲۵۴. **جهان، مفت گران است.** (خوانساری)
۳۲۲۵۵. **جهان ملکِ جاوید نیست.** (سعدی؛ بوستان: ۴۰)
۳۲۲۵۶. **جهان نوکیسه است و خرج بسیار.** (زلالی: ۸۶۶)
۳۲۲۵۷. **جهان نیست بر مرد هشیار تنگ.** (فردوسی، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۳۲۲۵۸. **جهان نیست جز فسانه و باد.** (رودکی: ۴۹۵، دهخدا، شکورزاده)
۳۲۲۵۹. **جهان و کارِ جهان جمله هیچ بر هیچ است.** (حافظ: ۲۰۲، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۲۲۶۰. **جهان و هرچه در او هست واگذاشتنی است.** (صائب؛ کلیات: ۳۰۱)
۳۲۲۶۱. **جهان هرگز به حالی بر نیاید.** (ویس و رامین: ۳۴۰، امثال‌موزون، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۳۲۲۶۲. **جهان همیشه به کام کسی نیست.** (لکی)
۳۲۲۶۳. **جهان یادگار است و ما رفتنی/ به مردم نماند به جز گفتنی.** (فردوسی: ۱۴۷۳، فرهنگ‌نامه)
۳۲۲۶۴. **جهان یک دم است و آن دم هیچ.** (خواجوی‌کرمانی: ۴۱۶)
۳۲۲۶۵. **جهد آن کن که خود کسی باشی.** (اوحدی، شکورزاده)
۳۲۲۶۶. **جهدِ بی‌توفیق جان کندن بوَد.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۴۷/۲، شکورزاده، بهنیاری)
۳۲۲۶۷. **جهد کردن، چارق پاره می‌کند.** (آذری)
۳۲۲۶۸. **جهد کن تا ز نیست هست شوی.** (سنایی؛ حدیقه: ۹۸)
۳۲۲۶۹. **جهد کن تا که خود کسی باشی.** (اوحدی: ۶۱۴)
۳۲۲۷۰. **جهد کن دوست به دست آوری، دشمن به دست آوردن آسان است.** (اهری)
۳۲۲۷۱. **جهد کن دوست پیدا کن، دشمن سر اُجاق است.** (مرندی)
۳۲۲۷۲. **جهد نما، (بکن) تا که به‌جایی رسی / درد بکش، تا به دوایی رسی.** (اوحدی مراغه‌ای: غزل: ۸۰۰ هبله‌رودی، خزینه، مثمر)
۳۲۲۷۳. **جهل آید عقل می‌گریزد.** (تاجیکی)
۳۲۲۷۴. **جهل باشد با جوانان پنجه کردن پیر را.** (سعدی؛ کلیات: ۳۴۴، بهمنیاری)
۳۲۲۷۵. **جهل بر عیب زهر عیب که داری بتر است.** (اخگر، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۲۲۷۶. **جهل بسیط از جهل مرکب به.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۲۲۷۷. **جهل به عیب خود از همه‌ی‌عیب‌ها بیش است.** (کیمیای سعادت، حییّم، دهخدا، کوچه)
۳۲۲۷۸. **جهل خواب و علم بیداری است.** (اوحدی: ۴۸۹، شکورزاده)
۳۲۲۷۹. **جهل، عقل را کُند می‌کند.** (تاجیکی)
۳۲۲۸۰. **جهل من و علم تو فلک را چه تفاوت.** (بهمنیاری)
۳۲۲۸۱. **جهنّم آن‌قدر هم سرد نیست.** (سمنانی، خرّمی)
۳۲۲۸۲. **جهنم آن‌قدر هم گرم نیست.** (الیکایی)
۳۲۲۸۳. **جهنّم اگر خلق نمی‌شد دنیا هم بهشتی بوده‌است.** (مثمر)
۳۲۲۸۴. **جهنّم اندر درب آن برگردی به که اندرون آن.** (کردی)
۳۲۲۸۵. **جهنّم باید پر شود.** (بختیاری)
۳۲۲۸۶. **جهنّمت را با گِل انباشتی؟** (گیلکی)
۳۲۲۸۷. **جهنّم ترکمن برای تات‌ها شام است.** (ترکمنی)
۳۲۲۸۸. **جهنم را برای خودش با جوالی خرید.** (لکی)
۳۲۲۸۹. **جهنّمش از این‌جا شروع شده.** (تهرانی)
۳۲۲۹۰. **جهنّم لری، خوراک (نان) یک سال روستایی است.** (بختیاری)
۳۲۲۹۱. **جهنم مفتی نباید رفت.** (ایزدخواستی)
۳۲۲۹۲. **جهنم هم به این گرمی (داغی) نباشد (نیست).** (اخگر، امثال‌موزون، حییم، دهخدا، کوچه، تهرانی، عوام، شکورزاده)
۳۲۲۹۳. **جهود از خانه در نیامد، وقتی هم که در آمد شنبه بود.** (شیرازی)
۳۲۲۹۴. **جهود بودن (فلانی) هم از مقوله‌ی‌مسلمانی بودن بهمانی است.** (کوچه)
۳۲۲۹۵. **جهود خون دیده‌است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، تهرانی، کوچه)
۳۲۲۹۶. **جهود دعایش را آورده‌است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۳۲۲۹۷. **جهود را چه بزنی چه بترسانی.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۳۲۲۹۸. **جهود رنگ خون دیده.** (گیلکی)
۳۲۲۹۹. **جهود روزه‌دار و خدا ناراضی.** (آمره‌ای)
۳۲۳۰۰. **جهود قدّاره‌کش نمی‌خواهد.** (تهرانی)
۳۲۳۰۱. **جهود کاغذ آورده‌است.** (اصفهانی)
۳۲۳۰۲. **جهود گیر آوردی؟** (شیرازی)
۳۲۳۰۳. **جهود هم خیلی پول (پول زیاد) دارد.** (دهخدا، قشقایی، شکورزاده، عوام، کوچه)
۳۲۳۰۴. **جهود، هم می‌زند، هم داد می‌زند.** (تهرانی)
۳۲۳۰۵. **جهوده هر چی تو توبره‌ی‌خودشه به خیالش تو توبرّه‌ی همه هست.** (کوچه)

۳۲۳۰۶. **جهود یراق‌بند*نمی‌خواهد (می‌خواهد).** (بهمنیاری، کوچه)

۳۲۳۰۷. **جهیز دختر آب برف است.** (افغانی)

۳۲۳۰۸. **جهیز دختر آبروی مادر است.** (شکورزاده)

۳۲۳۰۹. **جهیزیه‌ی خوبی آورده، رونما هم توقّع دارد.** (گیلکی)

۳۲۳۱۰. **جیب آخوندی است.** (لری)

۳۲۳۱۱. **جیب‌بر از دلاّله‌زن کم نمی‌شود.** (آذری)

۳۲۳۱۲. **جیب به جیب می‌شود.** (آمره‌ای)

۳۲۳۱۳. **جیب خالی، پز عالی.** (عوام)

۳۲۳۱۴. **جیب خالی ترس ندارد.** (رامسری)

۳۲۳۱۵. **جیب خالی و پُز عالی نمی‌شود.** (جیرفتی)

۳۲۳۱۶. **جیب خود را هوش کن.** (افغانی)

۳۲۳۱۷. **جیبش از خانه‌ی‌خدا پاک‌تر است.** (لری)

۳۲۳۱۸. **جیبش از دامن (ک..ن) ملاّ پاک‌تر است.** (حییّم، بهمنیاری)

۳۲۳۱۹. **جیبش از ک..ن آخوندها پاک‌تر است.** (خمین)

۳۲۳۲۰. **جیبش از ک..ن دلاّک‌ها پاک‌تر است.** (تهرانی)

۳۲۳۲۱. **جیبش از کیسه‌ی‌ملاّ پاک‌تر است.** (افغانی)

۳۲۳۲۲. **جیبش پرده‌ی تار عنکبوت گرفته (بسته، زده).** (لامردی، گیلکی، افغانی، حییم، دهخدا، کرمانی)

۳۲۳۲۳. **جیبش تار عنکبوت بسته.** (سهیلی)

۳۲۳۲۴. **جیبش ته ندارد.** (تهرانی)

۳۲۳۲۵. **جیبش خالی، پزش عالی.** (آذری)

۳۲۳۲۶. **جیبش را پوپنک* زده.** (افغانی)

۳۲۳۲۷. **جیبش مثل درِ ک..ن ملاّهاست.** (قمی)

۳۲۳۲۸. **جیب که پر باشد، دل پر است.** (هزاره‌ای)

۳۲۳۲۹. **جیب که خالی بود، دل خالی است.** (هزاره‌ای)

۳۲۳۳۰. **جیب گدا ته ندارد.** (تهرانی، کوچه)

۳۲۳۳۱. **جیب‌هایت را چهار مغز پوچ پر کردند.** (افغانی)

۳۲۳۳۲. **جیره‌اش را رویخ بنویس (بگذار جلو آفتاب).** (کوچه)

۳۲۳۳۳. **جیره‌اش (ما) را بر یخ نوشته (نوشته‌اند).** (نامه‌ی‌داستان، خرمی)

۳۲۳۳۴. **جیره‌ام جو می‌کُنه، روانه‌ی کلّه‌ی گو*می‌کنه؟** (زرقانی)

۳۲۳۳۵. **جیره‌ام را بر یخ بنویس و مواجبم را به سرکه‌شیره.** (عوام، کوچه)

۳۲۳۳۶. **جیره‌ی جو را ارزن کن.** (کرمانی)

۳۲۳۳۷. **جیره‌ی زن پدری می‌دهد.** (نامه‌ی داستان)

۳۲۳۳۸. **جیره‌ی ما را به یخ نوشته‌اند.** (بهمنیاری، خرمی)

۳۲۳۳۹. **جیغ زد که خروس پایم را لگد کرد.** (بختیاری)

۳۲۳۴۰. **جیک بزند جیک‌دانش را درمی‌آورم.** (زرقانی، تهرانی، کوچه)

۳۲۳۴۱. **جیک جیک را به گنجشک‌ها نشان می‌دهی؟** (بختیاری)

۳۲۳۴۲. **جیک‌جیک مستان که بودی، یاد زمستان نبودی؟** (کوچه، تهرانی، شیرازی)

۳۲۳۴۳. **جیک و بُکش با اوست (با هم یکی است).** (نامه‌ی‌داستان، تهرانی، عوام)

۳۲۳۴۴. **جیگر جیگر و دیگر دیگر.** (تاجیکی)

۳۲۳۴۵. **جیمبو جیمبو با خودمان هم جیمبو؟** (بختیاری)

چ

۳۲۳۴۶. **چابک‌سواری پیش کِشت، قاچ (قاش) زین را محکم نگه‌دار (بگیر) که نیفتی.** (عوام، حییم)

۳۲۳۴۷. **چاپیده چه دارد تا به گسیخته بدهد.** (اهری)

۳۲۳۴۸. **چاخ‌چاخی* سرش را به زمین می‌کوبد، آسیاب کار خودش را می‌کند.** (آذری)

۳۲۳۴۹. **چادر بکشونی داریم، چادر بدرونی داریم.** (فرهنگ‌نامه، کرمانی)

۳۲۳۵۰. **چادر به سر، کفش به پا، فاطمه نسا خانه‌ام بیّا.** (گیلکی، مازندرانی)

۳۲۳۵۱. **چادر به سر، نیم ساق به پا، دختر کوچک خانه را بیّا.** (رشتی)

۳۲۳۵۲. **چادر چاقچور کرده و آمده.** (آذری)

۳۲۳۵۳. **چادر دو تا هوو تو یک سارُق جا می‌گیرد، چادر دو تا جاری جا نمی‌گیرد.** (سیرجانی)

۳۲۳۵۴. **چادر دو تا یایه را اگر در یک صندوق بگذارند دعوایشان می‌شود.** (قمی)

۳۲۳۵۵. **چادر را از جا کنده‌است.** (مازندرانی)

۳۲۳۵۶. **چادر رسوایی را سرش کرد.** (دماوندی)

۳۲۳۵۷. **چادر روی مادرش نمی‌کشد.** (سیرجانی)

۳۲۳۵۸. **چادر زن، حصار زن.** (هراتی)

۳۲۳۵۹. **چادر ستّارالعیوب است.** (شکورزاده)

۳۲۳۶۰. **چادر سکّه‌ی زن است.** (زرقانی)

۳۲۳۶۱. **چادر، سنگر زن است.** (فرهنگ‌نامه)

۳۲۳۶۲. **چادر سیاه تحمّل تابش آفتاب را دارد.** (بختیاری)

۳۲۳۶۳. **چادر سیاه، سفید نمی‌شود.** (بلوچی)

۳۲۳۶۴. **چادر شب، پشمی است.** (مازندرانی)

۳۲۳۶۵. **چادر شب، چهار گوشه دارد.** (مازندرانی)

۳۲۳۶۶. **چادرشب (و جوراب) دو جاری، در بقچه هم دعوا دارند.** (آذری)

۳۲۳۶۷. **چادرش پشت در است.** (قمی)

۳۲۳۶۸. **چادرش تو کُتِ کِلیدانِه.** (راوری، ایزدخواستی)

۳۲۳۶۹. **چادرش سر دروازه است.** (دماوندی)

۳۲۳۷۰. **چادرش سنگین شد.** (رامسری)

۳۲۳۷۱. **چادرش همیشه ته سرشه.** (شهربابکی)

۳۲۳۷۲. **چادر، قلعه‌ی زن است.** (دهخدا، شکورزاده، افغانی)

۳۲۳۷۳. **چادرِ مادر (ننه) رو سر دختر.** (سیرجانی، زرقانی، شهربابکی)

۳۲۳۷۴. **چادرنشین از چشم گرم شود و شهرنشین از زانو.** (آذری)

۳۲۳۷۵. **چار باید زیستن، ناچار باید زیستن.** (افغانی)

۳۲۳۷۶. **چار باید ناچار باید.** (افغانی)

۳۲۳۷۷. **چاربند ترازو که درست بشود باید رفت.** (رفسنجانی)

۳۲۳۷۸. **چارپادار نشده، کفر گفتن را یاد گرفته‌است.** (گیلکی)

۳۲۳۷۹. **چارپاداری نماند بر زمین/ گر دعای خری مستجاب شود.** (اهری)

۳۲۳۸۰. **چارپا را تو چهار روز امتحان می‌کنند (آزمایند)، دو پا را تو دو روز.** (کوچه، افغانی، شکورزاده)

۳۲۳۸۱. **چارپا را چهار روز، دو پا را دو روز.** (افغانی)
۳۲۳۸۲. **چارپای چرا کرده در چمنزار، کنارِ رودِ کوهستانی، (در باغ) نمی‌ماند.** (گیلکی)
۳۲۳۸۳. **چارپایش سگ است و خرده کاسه‌اش کللاره*.** (کردی)
۳۲۳۸۴. **چارپایی بر او کتابی چند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۰)
۳۲۳۸۵. **چارپایی بیگانه تا نصف شب است.** (افغانی)
۳۲۳۸۶. **چارپایی که با علفچر لات پرورده‌شده سنگ را هم می‌چرد.** (گیلکی)
۳۲۳۸۷. **چار پیر و چار تدبیر.** (تاجیکی)
۳۲۳۸۸. **چار تا چارک یک من است.** (شیرازی)
۳۲۳۸۹. **چارچارگویی (چار اندر چا) می‌کند (می‌گوید).** (هبله‌رودی، شاهد، نامه‌ی‌داستان)
۳۲۳۹۰. **چار چشم که یک‌جا شود، دویش می‌شرمد.** (افغانی)
۳۲۳۹۱. **چار چشم یک‌جا، دو چشم خجالت.** (افغانی)
۳۲۳۹۲. **چارچوب در و پیکرش از طلاست.** (گیلکی)
۳۲۳۹۳. **چارخایه است.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۳۲۳۹۴. **چار درز بدن مانده و آستین سر کول.** (سیرجانی)
۳۲۳۹۵. **چاردیواری اختیاری (اختیارداری).** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، سیرجانی)
۳۲۳۹۶. **چار دیواری، اختیاری.** (تهرانی، ایلامی)
۳۲۳۹۷. **چارقاپ بیار و بازی را ببر.** (کوچه)
۳۲۳۹۸. **چارق بی‌گل نمی‌تواند باشد.** (آذری)
۳۲۳۹۹. **چارق پوش چکمه پوش هم دارد.** (مرندی)
۳۲۴۰۰. **چارق غریبی را در جایی باز می‌کند.** (کردی)
۳۲۴۰۱. **چارک آشنا هشت (هفت سیر و نیم) سیر است.** (حییّم، عوام، شکورزاده، کوچه)
۳۲۴۰۲. **چاروادارن رم کردند، گاو زرد دمش را علم کرد و دنبالشان افتاد.** (بختیاری)
۳۲۴۰۳. **چاروادار خر و قاطر شب‌هنگام در یک کاروان‌سرا اُتراق می‌کنند.** (رامسری)
۳۲۴۰۴. **چاروادار صاحب‌خانه نمی‌شود، درد همسایه‌اش را می‌کشد.** (میانه‌ای)
۳۲۴۰۵. **چاروادار قمی است، خرش را دو سره کرایه می‌دهد.** (شکورزاده)
۳۲۴۰۶. **چاروادار قمی است، دوسره بار می‌کند.** (شکورزاده)
۳۲۴۰۷. **چاروادار نمی‌تواند راهدار باشد.** (قشقایی)
۳۲۴۰۸. **چاروادار هستم از گوز خر باکی ندارم.** (مازندرانی)
۳۲۴۰۹. **چارودار و بفرما؟** (رامسری)
۳۲۴۱۰. **چاره‌اش ناچار شد.** (بختیاری)
۳۲۴۱۱. **چاره (اقبال) چاره‌نویس بسوزد چاره‌ام را سوخت.** (لکی)
۳۲۴۱۲. **چاره‌ای اکنون به جز مردن نمی‌دانم.** (ساوجی؛ دیوان: ۲۰۲)
۳۲۴۱۳. **چاره‌ای جز انتخاب یکی ندارد، طمع به هردو بسته.** (تالشی)
۳۲۴۱۴. **چاره‌ای غیر رضا و صبر نیست.** (شاه نعمت‌الله ولی؛ دیوان: ۵۰)
۳۲۴۱۵. **چاره‌ای نبود شکست شیشه را جز انفعال.** (وحیدقزوینی، امثال‌موزون)
۳۲۴۱۶. **چاره‌ای نیست به جز خوردن انگور دگر.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۲۴۱۷. **چاره‌ای نیست به جز دیدن و حسرت خوردن.** (سعدی؛ کلیات: ۵۸۴، شکورزاده، دهخدا)
۳۲۴۱۸. **چاره‌ای نیست در این مسئله (واقعه) الاّ تسلیم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۰، مثمر، هبله‌رودی، خزینه، بهمنیاری، تکمله، افغانی)
۳۲۴۱۹. **چاره با سخت بازوان این است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۴۳)
۳۲۴۲۰. **چاره بسی جای بهتر ز زور.** (گرشاسب‌نامه: ۳۶۰، دهخدا)
۳۲۴۲۱. **چاره جز پیرهن دریدن نیست.** (سعدی: ۳۷۰، بهمنیاری)
۳۲۴۲۲. **چاره جز تسلیم نبود در کمند افتاده را.** (عهدی خراسانی، قاضی عبدالرزاق، تکمله)
۳۲۴۲۳. **چاره‌جویی‌های غمخواران مرا بیچاره کرد.** (صائب: ۱۱۴۲)
۳۲۴۲۴. **چاره خاکست، چو آتش نشد از آب خموش.** (صائب: ۲۴۰۴، تکمله)
۳۲۴۲۵. **چاره‌سازان بیشتر در کار خود درمانده‌اند/ سیل نتواند ز رخ شستن غبار خویش را.** (تهرانی، افغانی)
۳۲۴۲۶. **چاره‌سازان در علاج کار خود بی‌چاره‌اند / مومیایی چاره نتواند (ننماید) شکست شیشه را.** (بیدل: ۱۳۱، افغانی، تهرانی)
۳۲۴۲۷. **چاره صبر است که آن هم نه تو داری و نه من.** (شجاع کاشی، شکورزاده)
۳۲۴۲۸. **چاره مرگ است اگر کار به ناکس افتد.** (اصلی، امثال‌موزون)
۳۲۴۲۹. **چاره نباشد ز عشق خاصه جوان را.** (ظهیر فاریابی، دهخدا)
۳۲۴۳۰. **چاره نبود اسب کودن را ز پالان داشتن.** (سنایی؛ دیوان: ۴۶۴، حییّم، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۲۴۳۱. **چاره نبود کالبدی را ز روانی.** (فرخی: ۳۶۸)
۳۲۴۳۲. **چاره، یا مرگ یا فرار بود.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۲۹۶)
۳۲۴۳۳. **چاره‌ی این کار همین است و بس.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۲۰)

۳۲۴۳۴. **چاره‌ی بیچارگان سفر است.** (خواجوی کرمانی؛ دیوان: ۴۶۹)
۳۲۴۳۵. **چاره‌ی بیچارگان مرگ است و بس.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۲۴۳۶. **چاره‌ی خطرات محیط از پل گذشتن است.** (افغانی)
۳۲۴۳۷. **چاره‌ی درد سر ما کی به ساغر می‌شود؟** (صیدی؛ دیوان: ۱۲۷)
۳۲۴۳۸. **چاره‌ی دوست کردم، چاره‌ی دشمن کردم، چاره‌ی دشمن دوست‌نما را نکردم.** (زرقانی)
۳۲۴۳۹. **چاره‌ی سر کُن که کُلَه رفتنی است.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۳۱۲)
۳۲۴۴۰. **چاره‌ی سیاه‌دانه نمی‌کند، پای بادنجان را می‌شکند.** (بهبهانی)
۳۲۴۴۱. **چاره‌ی شکمو را کردم، چاره‌ی گوزو را کردم، چاره‌ی گردو را نکردم.** (شیرازی)
۳۲۴۴۲. **چاره‌ی عشق بیچارگی است.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۴)
۳۲۴۴۳. **چاره‌ی کژدم‌زده، کُشته‌ی کژدم بود.** (منوچهری: ۱۳۵، عوام)
۳۲۴۴۴. **چاره‌ی گرگ مرگ است.** (تهرانی)
۳۲۴۴۵. **چاره‌ی گرمی زده مِی بُوَد.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۶۱)
۳۲۴۴۶. **چاره‌ی ناتوانی فرارکردن است.** (لری)
۳۲۴۴۷. **چاره‌ی هجران توان کردن به صبر.** (نظامی، امثال‌موزون)
۳۲۴۴۸. **چاری باغین مال من است.** (کرمانی)
۳۲۴۴۹. **چاشت به منزلگاه کن.** (بختیاری)
۳۲۴۵۰. **چاشت خوار از هار بدتر است.** (کردی)
۳۲۴۵۱. **چاشت را این‌جا خورد، دست را در خانه‌ی او می‌شوید.** (مازندرانی)
۳۲۴۵۲. **چاشت یک بنگی است.** (بهمنیاری، دهخدا، کرمانی)
۳۲۴۵۳. **چاشت یک بنگی هم نیست.** (شکورزاده، کرمانی)
۳۲۴۵۴. **چاشت یک نفر شکم دو نفر را سیر نمی‌کند.** (آذری)
۳۲۴۵۵. **چاشنی غوره؟ سرکه.** (تهرانی)
۳۲۴۵۶. **چاشنی‌گیر آسمان زمینست.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۳۵۶)
۳۲۴۵۷. **چاشنی ناکرده شاهان شربتی کمتر خورند.** (امیرخسرو دهلوی: ۴۰۵، تکمله)
۳۲۴۵۸. **چاشنی وصل ز دوری بود.** (ایرج‌میرزا: ۱۱۸، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۲۴۵۹. **چاغاله بادام هم داخل آدم شده‌است.** (کردی کرمانشانی)
۳۲۴۶۰. **چاق چاقو*هر قدر چاق و چاق کند آسیاب آن‌چه که می‌داند از دست نخواهد داد.** (آذری)
۳۲۴۶۱. **چاق سلامتی پیمانه را پر نمی‌کند.** (لکی)
۳۲۴۶۲. **چاقو دسته‌ی خود را نمی‌بُرد.** (هزاره‌ای، دهخدا، افغانی، تهرانی، عوام، شکورزاده)
۳۲۴۶۳. **چاقو را برای دشمنانت نگه‌دار.** (بختیاری)
۳۲۴۶۴. **چاقو را بر فَسَن*سای، منّت زن گیوه‌کش نبر.** (کردی)
۳۲۴۶۵. **چاقو را کشید و گفت: «اگر مردی از پشت بام پایین بیا.» گفت: «مرد هستم و نمی‌آیم.»** (فرهنگ‌نامه)
۳۲۴۶۶. **چاقو را ندیده تلوار* می‌کشد.** (افغانی)
۳۲۴۶۷. **چاقو را نمی‌تواند دسته کند.** (عوام)
۳۲۴۶۸. **چاقو را نمی‌شود دسته کرد.** (سخن)
۳۲۴۶۹. **چاقو سر سنگ را نمی‌برد.** (مازندرانی)
۳۲۴۷۰. **چاقو که تیز است، قورمه*در انبان تکان می‌خورد.** (بجنوردی)
۳۲۴۷۱. **چاقوهای ما یکدیگر را نمی‌برند.** (گیلکی)
۳۲۴۷۲. **چاقوی خون آلود را در جیب دیگری گذاشت.** (مازندرانی)
۳۲۴۷۳. **چاقوی دو لبه است.** (قمی)
۳۲۴۷۴. **چاقویش تیز است، از هرجای دنبه که چرب‌تر است می‌بُرد.** (شهربابکی)
۳۲۴۷۵. **چاقوی صنّاری جز دسته‌ی چاقو نیست (فقط دسته‌است).** (گیلکی)
۳۲۴۷۶. **چاقوی کُند دست را می‌برد.** (ترکمنی)
۳۲۴۷۷. **چاقوی کُند که نمی‌تواند کار داس را بکند.** (گیلکی)
۳۲۴۷۸. **چاقوی گمشده دسته‌اش از طلا است.** (ترکمنی، قشقایی)
۳۲۴۷۹. **چاقوی ما کار لیغه*را هم نمی‌کند.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۳۲۴۸۰. **چاک چیویلش دررفته‌است.** (عوام)
۳۲۴۸۱. **چاکِ حُمق و جهل نپذیرد رفو.*** (مولوی؛ مثنوی: ۴۱۱/۲، بهمنیاری)
۳۲۴۸۲. **چاکران را چاکری، اسب‌شان را نوکری.** (افغانی)
۳۲۴۸۳. **چاکر بی‌نوا نباید.** (بیهقی: ۲۱۰)
۳۲۴۸۴. **چاکرپیشه را پیرایه‌ی بزرگ‌تر راستی است.** (بیهقی: ۷۱)
۳۲۴۸۵. **چاکر که خانم شد، روز برفی می‌گوید مرا با بادبزن خنک کنید.** (مازندرانی)
۳۲۴۸۶. **چاکر مرد بد نکو نبود.** (سنایی؛ دیوان: ۵۷۷)
۳۲۴۸۷. **چاک فلان را می‌خارد.** (تهرانی)
۳۲۴۸۸. **چال اگر خوش نشیند همه‌کس نرّاد است.** (افغانی)
۳۲۴۸۹. **چالت در جانم نمی‌خورد.** (افغانی)

۳۲۴۹۰. **چاله‌ای از گِل درست می‌کند تا لگد کند.** (سرخه‌ای)

۳۲۴۹۱. **چاله را هرچه بیشتر هم بزنند بوی گندش بیشتر می‌شود.** (عوام، اصفهانی)

۳۲۴۹۲. **چاله که آب ندارد نمی‌توان با ریختن آب دستی آب‌دارش کرد.** (دلیجانی)

۳۲۴۹۳. **چاله تکنده، منارش را دزدیده.** (تهرانی)

۳۲۴۹۴. **چاله‌ی پس گردن را دیدی.** (رامسری)

۳۲۴۹۵. **چالیا* گشت، به سگ‌ها خدا داد.** (افغانی)

۳۲۴۹۶. **چانه‌ات انگار چانه‌ی چارپایان حلال گوشت است که همیشه می‌جنبد.** (گیلکی)

۳۲۴۹۷. **چانه، از مشت می‌ترسد.** (آذری، آستارایی)

۳۲۴۹۸. **چانه‌اش بوی الرحمن گرفته‌است (می‌دهد).** (شیرازی، سیرجانی)

۳۲۴۹۹. **چانه‌اش بوی حلوا می‌دهد.** (دماوندی)

۳۲۵۰۰. **چانه‌اش تا زیر گوشش باز می‌شود.** (رامسری)

۳۲۵۰۱. **چانه‌اش خیس خورده‌است.** (آملی)

۳۲۵۰۲. **چانه‌اش را لق کرده، عربی حرف می‌زند.** (مشکین‌شهری)

۳۲۵۰۳. **چانه‌اش را می‌چاید که حسین کار کند.** (نامه‌ی داستان)

۳۲۵۰۴. **چانه‌اش رهاست.** (رامسری)

۳۲۵۰۵. **چانه‌اش کج است.** (رامسری)

۳۲۵۰۶. **چانه‌اش لق شده‌است.** (شیرازی، رامسری)

۳۲۵۰۷. **چانه‌اش مثل سگ است.** (رامسری)

۳۲۵۰۸. **چانه‌اش همیشه به زمین کشیده می‌شود.** (رامسری)

۳۲۵۰۹. **چانه‌ام مو درآورد.** (هزاره‌ای)

۳۲۵۱۰. **چانه بر میخ می‌کند.** (سبزواری)

۳۲۵۱۱. **چانه پیچیده به لب و لوچه و کوج می‌گوید: «چانه‌اش را ببین.»** (گیلکی)

۳۲۵۱۲. **چانه (خمیر) تو اندازه‌ی سر خری است مگر مال کافری است؟** (بختیاری)

۳۲۵۱۳. **چانه خورک گرفته‌است.** (لکی)

۳۲۵۱۴. **چانه‌هایش را شل می‌کند و گَپ می‌زند.** (رامسری)

۳۲۵۱۵. **چانه‌ی بزرگ، نان کوچک پهنش نکرد و به چوب زدش.** (بختیاری)

۳۲۵۱۶. **چاه آب بی‌سرپوش و آفتابه‌ی برنجی.** (مازندرانی)

۳۲۵۱۷. **چاه آب گیلان هم بی‌چوب آب نمی‌دهد.** (گیلکی)

۳۲۵۱۸. **چاه از سنگ پر می‌شود، دل از سخن.** (شهربابکی)

۳۲۵۱۹. **چاه از سوزن پر نمی‌شود.** (دارابی)

۳۲۵۲۰. **چاه از کوه آب می‌خورد.** (حییّم، دهخدا، شکورزاده، کوچه)

۳۲۵۲۱. **چاه با آب ریختن، آب‌دار نمی‌شود.** (فرهنگ‌نامه، آذری)

۳۲۵۲۲. **چاه باید از بنه‌ی خودش آب بدهد.** (بروجردی)

۳۲۵۲۳. **چاه باید از خودش آب داشته‌باشد (در آورد، بالا بیاورد).** (شکورزاده، کوچه، همدانی، لری)

۳۲۵۲۴. **چاه باید از خودش آب داشته‌باشد، نه دستی آب در آن بریزی.** (لری)

۳۲۵۲۵. **چاه برای دیگران بکنی خود در آن می‌افتی.** (قشقایی)

۳۲۵۲۶. **چاه بر کَنْ سپس بدزد چنار.** (حکیم سوری، شکورزاده)

۳۲۵۲۷. **چاه بزرگ، آب تهش است.** (کرمانی)

۳۲۵۲۸. **چاه به اندازه‌ی خویش باید کند.** (تکمله)

۳۲۵۲۹. **چاه به شبنم پر نمی‌شود.** (نامه‌ی داستان)

۳۲۵۳۰. **چاه بی‌آب با آب دستی آب‌دار نمی‌شود.** (اراکی)

۳۲۵۳۱. **چاه بی‌داد، چاه بی‌فریاد، چاه بی‌فغان.** (دهخدا)

۳۲۵۳۲. **چاه تاریک است و راه (جادّه) باریک.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، شکورزاده، بختیاری، لری، عوام)

۳۲۵۳۳. **چاه در راه مسلمانان.** (نامه‌ی داستان)

۳۲۵۳۴. **چاه را با سوزن می‌کند.** (خوزستانی)

۳۲۵۳۵. **چاه را چه زیان، ک..ن (ته) دلو دریده (پاره) شود.** (دهخدا، شکورزاده)

۳۲۵۳۶. **چاه را چه می‌شود، پدر دول* در می‌آید.** (بهمنیاری)

۳۲۵۳۷. **چاه را چه می‌شه؟ ک..ن (ته) سطل پاره می‌شه.** (کوچه، خراسانی)

۳۲۵۳۸. **چاه را خاک پر می‌کند، دل را سخن سرد و ناسزا.** (بیرجندی)

۳۲۵۳۹. **چاه را می‌دانی، راه را می‌دانی، پُرس فرسخش را می‌کنی؟** (لری)

۳۲۵۴۰. **چاهش پهلوی (کنار) دریاست.** (تهرانی، کرمانی)

۳۲۵۴۱. **چاهش را کنار (لب) دریا کنده (زده) است.** (بهمنیاری، شکورزاده، اوزی، جیرفتی)

۳۲۵۴۲. **چاه عمیق کس ندیده حفر می‌کنی.** (لری)

۳۲۵۴۳. **چاه کلان، آب ته آن.** (بیرجندی)

۳۲۵۴۴. **چاه‌کن آسودگی ز چاه ندارد.** (ایرج‌میرزا: ۲۶۰، حییّم)

۳۲۵۴۵. **چاه کن به چاه می‌افتد.** (تاجیکی، لری)

۳۲۵۴۶. **چاه‌کن تا دلوش تر است، شکمش هم تر است.** (شهربابکی)

۳۲۵۴۷. **چاه‌کن تک (ته، در، جایش) چاه است.** (دهخدا، افغانی، هزاره‌ای)

۳۲۵۴۸. **چاه کن جایش در چاه است.** (هزاره‌ای)

۳۲۵۴۹. **چاه کن در چاه خودش است.** (هزاره‌ای)
۳۲۵۵۰. **چاه‌کن در چاه و محتسب به بازار.** (افغانی)
۳۲۵۵۱. **چاه کندم به‌جای آب، ماسه بیرون آمد، عروس آوردم بیوه در آمد.** (قشقایی)
۳۲۵۵۲. **چاه کنده را چاه در پیش.** (تاجیکی)
۳۲۵۵۳. **چاه‌کن را بفرست ته چاه و زنش را عروس کن.** (کاشمری)
۳۲۵۵۴. **چاه‌کن را چاه در پیش.** (افغانی، خزینه، مثمر، تاجیکی)
۳۲۵۵۵. **چاه‌کن زیر چاه.** (تاجیکی)
۳۲۵۵۶. **چاه‌کن هرچه بیشتر بکند بیشتر ته چاه می‌رود.** (تهرانی)
۳۲۵۵۷. **چاه کن همیشه ته چاه است.** (بهمنیاری، تهرانی، شکورزاده، شیرازی، کرمانی، کوچه، تکمله، عوام، هبله‌رودی، خزینه)
۳۲۵۵۸. **چاه مبال را هرچه بیشتر هم بزنند بویش بیشتر می‌شود (درمی‌آید).** (شکورزاده، کوچه)
۳۲۵۵۹. **چاه مکن بهر کسی، اوّل خودت دوّم کسی.** (شکورزاده، بهمنیاری، عوام، افغانی)
۳۲۵۶۰. **چاه مَکَن که خود افتی، بد مکن که بد افتی.** (بهمنیاری)
۳۲۵۶۱. **چاه می‌ماند، راه نمی‌ماند.** (بختیاری)
۳۲۵۶۲. **چاه می‌نماید و راه نمی‌نماید.** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، دهخدا)
۳۲۵۶۳. **چاه نکنده منار مدزد.** (شکورزاده، عوام)
۳۲۵۶۴. **چاه و راه را نمی‌داند.** (نامه‌ی داستان)
۳۲۵۶۵. **چاهی را که از آن آب نمی‌خوری پر مکن.** (لری)
۳۲۵۶۶. **چاهی زده صد گز، خودش در آن مانده.** (جیرفتی)
۳۲۵۶۷. **چاهی کَنی بهر کسی، اوّل خودت به ته رسی.** (کرمانی)
۳۲۵۶۸. **چاهی که آب ندارد آب هم توش بریزی آب‌دار نمی‌شود.** (عوام، شکورزاده، دهخدا، حییم، کوچه)
۳۲۵۶۹. **چای آب رودخانه و قند مال کارخانه.** (گیلکی)
۳۲۵۷۰. **چای است چینی، روی است بینی.** (افغانی)
۳۲۵۷۱. **چای دوّم را نخورده، پسرخاله می‌شه.** (تهرانی)
۳۲۵۷۲. **چای را به خاطر قندش می‌خورند.** (لری)
۳۲۵۷۳. **چای زن بیوه برای دردِ دندان خوب است.** (شکورزاده، خراسانی)
۳۲۵۷۴. **چای سرد و پلوی سرد چاره دارند ولی نگاه سرد و حرف سرد چاره ندارد.** (رامسری)
۳۲۵۷۵. **چای سرد و نان سرد را می‌توان تحمّل کرد ولی نگاه سرد و سخن سرد را نه.** (افغانی)
۳۲۵۷۶. **چای شما مثل عروس بی‌جهاز است.** (رامسری)
۳۲۵۷۷. **چای که دیشلمه شد، تو هم بنشین، کار مکن.** (آذری)
۳۲۵۷۸. **چای نخورده جنگ نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۳۲۵۷۹. **چپ بجُمبی دعوا، راست بجمبی دعوا.** (کوچه)
۳۲۵۸۰. **چپ‌انداز تحت‌انداز است.** (مثمر)
۳۲۵۸۱. **چپانه‌ی سر تُنُک است.** (مازندرانی)
۳۲۵۸۲. **چپ اوفکند و از راست شد.** (بهمنیاری، سعدی)
۳۲۵۸۳. **چپ چشم پیش کور، خمار چشم است.** (کردی)
۳۲۵۸۴. **چپ دست، از چپ بهتر می‌زند.** (آذری)
۳۲۵۸۵. **چپش ایاز خاص.** (تمثیل)
۳۲۵۸۶. **چپُش (بزغاله) به پیه نرسه، گنده به ثروت نرسه.** (جیرفتی)
۳۲۵۸۷. **چپق را جامه‌داری چاق می‌کند.** (سمنانی)
۳۲۵۸۸. **چپقش را کشیده‌اند (چاق کردند).** (کرمانی، تهرانی)
۳۲۵۸۹. **چپله به دستی زده نمی‌شود.** (کردی)
۳۲۵۹۰. **چپلی بی‌وفا، گاه به دست و گاه به پا.** (افغانی)
۳۲۵۹۱. **چپ ما (من) و راست خدا.** (هزاره‌ای)
۳۲۵۹۲. **چپ می‌رود راست می‌آورد.** (تهرانی)
۳۲۵۹۳. **چپ می‌روی، راست می‌زنی.** (بختیاری)
۳۲۵۹۴. **چَتَلی* را هرچه شور دهند بد بوتر شود.** (تاجیکی، افغانی)
۳۲۵۹۵. **چتی (گربه) آمد پتی (خوراک) را برد، بی‌بی نگفت چت.** (شهربابکی)
۳۲۵۹۶. **چخماقش برق نمی‌دهد.** (تهرانی، اراکی)
۳۲۵۹۷. **چخم گرفت، هِخم گرفت، سگ پاچه‌ام گرفت.** (شهربابکی)
۳۲۵۹۸. **چدربا* تلخ است امّا صفرا را می‌برد.** (بختیاری)
۳۲۵۹۹. **چدن به دیگ می‌گوید: «رویت سیاه.»** (درگزی)
۳۲۶۰۰. **چرا آدم از تنگ‌موری (جایی) برود که دزد بزندش؟** (فرهنگ‌نامه، شیرازی)
۳۲۶۰۱. **چرا آدم زیر دیوار خرابه بخوابد که خواب آشفته ببیند؟** (شکورزاده، عوام)
۳۲۶۰۲. **چرا آدم نان خودش را تو سفره‌ی‌مردم بخورد؟** (زرقانی)
۳۲۶۰۳. **چرا آزموده آزمایم؟** (ویس‌و رامین: ۲۱۲/۲۰۵)
۳۲۶۰۴. **چرا ارّه بینم و فرسنگ پرسم؟** (دهخدا)
۳۲۶۰۵. **چرا از خرس جستم دلگشایی؟** (ویس‌و رامین: ۱۴/۲۱۳)
۳۲۶۰۶. **چرا از دیو جستم مهربانی؟** (ویس‌و رامین: ۱۳/۲۱۳)
۳۲۶۰۷. **چرا از غول جستم رهنمایی؟** (ویس‌و رامین: ۱۴/۲۱۳)
۳۲۶۰۸. **چرا از کور جستم دیدبانی.** (ویس‌و رامین: ۱۳/۲۱۳)
۳۲۶۰۹. **چرا اسب نرشدیم تا از مادیان لگد بخوریم؟** (رامسری)

۳۲۶۱۰. **چرا استخوان توی گوشت می‌شکنی؟** (راوری)
۳۲۶۱۱. **چرا اصول دین از ما می‌پرسی؟** (سنگسری)
۳۲۶۱۲. **چرا ایراد بنی‌اسراییلی می‌گیری.** (اشتهاردی)
۳۲۶۱۳. **چرا ایمن خسبد کسی که با پادشاه آشنایی دارد؟** (قابوس‌نامه: ۵۱، دهخدا)
۳۲۶۱۴. **چرا این‌قدر حرف صدمن یک قاز می‌زنی؟** (رامسری)
۳۲۶۱۵. **چرا این‌قدر دست و صورتت نشسته‌است؟** (خوانساری)
۳۲۶۱۶. **چرا این‌قدر سنگ تو کم است؟** (خوانساری)
۳۲۶۱۷. **چرا این همه دُم تکان می‌دهی؟** (رامسری)
۳۲۶۱۸. **چرا با این همه هوش نشده‌ای خرگوش؟** (بروجردی)
۳۲۶۱۹. **چرا با بی‌وفا پیوند جستم.** (ویس‌و رامین: ۱۳/۲۹۲)
۳۲۶۲۰. **چرا باد تو هاون نکوفتی، چرا زیر سبیلامو نروفتی؟** (شکورزاده)
۳۲۶۲۱. **چرا باد کرده لوسِت*، نمی‌خواند خروست؟** (سیرجانی)
۳۲۶۲۲. **چرا باریک می‌ریسی؟** (کرمانی)
۳۲۶۲۳. **چرا باید تصرف در زمین دیگران کردن؟** (غنی کشمیری؛ دیوان: ۱۵۵)
۳۲۶۲۴. **چرا بر خویش مشکل می‌کنی این کار آسان را؟** (امیرخسرو دهلوی؛ دیوان: ۲۵)
۳۲۶۲۵. **چرا بر گمان زهر باید چشید؟** (فردوسی: ۵۳۳، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۲۶۲۶. **چرا بر یکدگر منّت گذارند/ چو محتاجند مردم یکدگر را؟** (ایرج‌میرزا: ۱۶۵، حییّم)
۳۲۶۲۷. **چرا بزغاله را به خنده می‌اندازد؟** (سنگسری)
۳۲۶۲۸. **چرا بشکند که کج جوش بخورد؟** (فرهنگ‌نامه)
۳۲۶۲۹. **چرا بهر دشمن ز چاکر بریدی؟** (مولوی؛ دیوان شمس: ۹/۷)
۳۲۶۳۰. **چرا به سرنوشت روغن‌دزد دچار شدی؟** (مازندرانی)
۳۲۶۳۱. **چرا بی‌قیمتم چون خار داری؟** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۲۸)
۳۲۶۳۲. **چرا پیش شرانگیز بروم که با من ستیزه کند؟** (لری)
۳۲۶۳۳. **چرا تارو پود می‌سازی؟** (سمنانی)
۳۲۶۳۴. **چرا تخم‌مرغ ریز است؟ گفت: «از ناتوانی خروس است.»** (رامسری)
۳۲۶۳۵. **چرا ترسم ز ناکرده گناهی؟** (ویس‌و رامین: ۱۴۵، شکورزاده، امثال‌موزون)
۳۲۶۳۶. **چرا تف کنی که زنبور نیشت بزند فوت کنی؟** (بختیاری)
۳۲۶۳۷. **چرا تله*بخورم که بگیرد به ریشم؟** (لری)
۳۲۶۳۸. **چرا توپچی نشدی؟** (دهخدا، حییم، شکورزاده)
۳۲۶۳۹. **چرا جهنّم را مفت بخرم؟** (بختیاری)
۳۲۶۴۰. **چرا چراغ شب می‌سوزد؟** (زرقانی)
۳۲۶۴۱. **چرا چربی را روی دنبه می‌گذاری؟** (سنگسری)
۳۲۶۴۲. **چرا حرف آخرت را نمی‌زنی.** (گیلکی)
۳۲۶۴۳. **چرا خایه توی چشم آدم می‌کند؟** (سنگسری)
۳۲۶۴۴. **چرا خم گشته می‌گردند پیران جهان‌دیده / به زیر خاک می‌گردند ایّام جوانی را.** (شکورزاده)
۳۲۶۴۵. **چرا در جای تاریک بخوابم که خواب پریشان ببینم.** (آذری)
۳۲۶۴۶. **چرا درد از طبیب خویش پوشم / بلا بیش آورد گر بیش کوشم.** (ویس‌و رامین: ۲۹۳، شکورزاده)
۳۲۶۴۷. **چرا در سردابه می‌خوابی که خواب آشفته ببینی؟** (سمنانی)
۳۲۶۴۸. **چرا درِ گنجه بازه؟ چرا دُم خر (گربه) درازه؟** (شکورزاده، تهرانی)
۳۲۶۴۹. **چرا در نجاست سنگ پرت می‌کنی که نجاست به تو بپرد؟** (بختیاری)
۳۲۶۵۰. **چرا دست روی هم گذاشته، نشسته‌ای؟** (سنگسری)
۳۲۶۵۱. **چرا دعوی چارپایی کنی؟** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۰۵)
۳۲۶۵۲. **چرا دنیا نشود خراب، که گربه هم می‌خورد شراب؟** (شکورزاده، عوام)
۳۲۶۵۳. **چرا دور و بر قاطر می‌پلکی که جفتک بزند؟** (آلاشتی)
۳۲۶۵۴. **چرا دوست خوانی کسی را که دشمن دوستان تو باشد؟** (قابوس‌نامه: ۵۱)
۳۲۶۵۵. **چرا دِه بینم و فرسنگ پرسم؟** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۰۸، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۲۶۵۶. **چرا دِه بینی و فرسنگ پرسی؟** (شکورزاده)
۳۲۶۵۷. **چرا روباه را ببیند که صد تا سگ جمع شود روباه را نگیرد.** (بختیاری)
۳۲۶۵۸. **چرا زرد و ضعیفی؟ از این که می‌چقارم*/ چرا چاق و گُترمی*؟ از این که می‌پتارم*.** (کرمانی)
۳۲۶۵۹. **چرااستخوان لای زخم می‌گذاری؟** (تهرانی)
۳۲۶۶۰. **چرا سوره را یک رو می‌خوانی؟** (جیرفتی)
۳۲۶۶۱. **چرا سوسن از غصّه نمیرد که نرگس تاج سلطانی به سر زد؟** (بی‌نشان)
۳۲۶۶۲. **چرا شعری بگویی که در قافیه‌اش لنگ بمانی؟** (شکورزاده، عوام)
۳۲۶۶۳. **چرا شغال‌وار زوزه می‌کشی؟** (سمنانی)
۳۲۶۶۴. **چرا طرف کفه‌ی مغز بادام غش می‌کنی؟** (تهرانی)
۳۲۶۶۵. **چرا طعن بر بخت وارون زنیم؟** (صائب: ۶۹۹)

۳۲۶۶۶. **چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟** (محتشم کاشانی؛ قصاید، امثال‌موزون، هبله‌رودی، افغانی، بهمنیاری، تهرانی، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)

۳۲۶۶۷. **چرا عاقل کند کاری که باید/ سرانگشت پشیمانی گزیدن؟** (فیض کاشانی)

۳۲۶۶۸. **چراغ آدم ستم‌کار تا صبح نمی‌سوزد.** (شکورزاده)

۳۲۶۶۹. **چراغ آن‌جا و دود این‌جا.** (عرفی شیرازی: ۲۰۶، تکمله)

۳۲۶۷۰. **چراغ آن‌گاه میرد که خوش خندد.** (تکمله: ۶۹)

۳۲۶۷۱. **چراغ آن‌ها خوب نمی‌سوزد.** (سرخه‌ای)

۳۲۶۷۲. **چراغ از بهر تاریکی نگه‌دار.** (سعدی؛ کلیات: ۸۵۴، زلالی: ۷۵۰، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، اصفهانی)

۳۲۶۷۳. **چراغ از چراغ گیرد نور.** (مکتبی؛ کلمات علیه غرّا: بیت ۴۰۶، دهخدا)

۳۲۶۷۴. **چراغ از روغن نور گیرد و باز از زیادتی روغن بمیرد.** (دهخدا، حییم، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)

۳۲۶۷۵. **چراغ الله رسیده است.** (نامه‌ی داستان)

۳۲۶۷۶. **چراغان بُوَد عید پروانه را.** (قدسی مشهدی؛ دیوان)

۳۲۶۷۷. **چراغ اندر دل شب آفتاب است.** (طوطی‌نامه، شکورزاده)

۳۲۶۷۸. **چراغ اوّل را که روشن می‌کند.** (نامه‌ی داستان)

۳۲۶۷۹. **چراغ این خانه به آن خانه نمی‌افتد.** (ترکمنی)

۳۲۶۸۰. **چراغ با باد پایدار نماند.** (تکمله: ۶۹)

۳۲۶۸۱. **چراغ بخت کسی تا سحر نمی‌سوزد.** (سالک‌قزوینی: ۳۳، تکمله)

۳۲۶۸۲. **چراغ به پای خود روشنایی ندهد.** (شکورزاده، دهخدا)

۳۲۶۸۳. **چراغ به ته خود نور نمی‌دهد.** (افغانی، ساوه‌ای، آذری)

۳۲۶۸۴. **چراغ به مسجد و شمع به مدینه.** (دماوندی)

۳۲۶۸۵. **چراغ بی‌زوال آفرینش.** (صائب: ۲۶۰)

۳۲۶۸۶. **چراغ پادشاه از پنبه‌ی دهقان بود روشن.** (وحیدقزوینی؛ از لطایف‌الخیال، تکمله)

۳۲۶۸۷. **چراغ پای (زیر، پیش پای) خود را روشن نمی‌کند.** (افغانی، شکورزاده، عوام، کرمانی، بهمنیاری، گیلکی)

۳۲۶۸۸. **چراغ پرده‌در را پیش پا تاریک می‌باشد.** (صائب: ۱۵۳۸)

۳۲۶۸۹. **چراغ پشت در گذاشتی؟** (عوام)

۳۲۶۹۰. **چراغ پشت روشنایی نبخشد.** (حییّم، دهخدا)

۳۲۶۹۱. **چراغ پشت و رو ندارد.** (بهمنیاری)

۳۲۶۹۲. **چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد.** (سعدی؛ گلستان: ۵۶، دهخدا، شکورزاده، عوام، بهمنیاری)

۳۲۶۹۳. **چراغ پیغمبر را دخترش روشن نگه داشته.** (آذری)

۳۲۶۹۴. **چراغ تو تا صباح خواهد سوخت.** (هبله‌رودی، مثمر)

۳۲۶۹۵. **چراغ تو دیگر به تاریکی ما نمی‌تابد؟** (گیلکی)

۳۲۶۹۶. **چراغ تو روشن شد، چراغ خانه‌ی‌من خاموش شد.** (آذری)

۳۲۶۹۷. **چراغ توی باد است.** (عوام)

۳۲۶۹۸. **چراغ، چراغ، با تو می‌گویم دختر عمو جان تو گوش کن.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۳۲۶۹۹. **چراغ حسودان نسوزد که آرزوی بد آوردن همسایه را دارند.** (کردی)

۳۲۷۰۰. **چراغ خاموش است و آسیا می‌گردد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، حییم، یزدی، آذری، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، تهرانی)

۳۲۷۰۱. **چراغ خاموش می‌شود و سوراخ دراز و باریک باقی می‌ماند.** (سمنانی)

۳۲۷۰۲. **چراغ خانه را با دست خود باید روشن کرد.** (مازندرانی)

۳۲۷۰۳. **چراغ خدا همیشه روشن است.** (بهمنیاری، خرمی، شکورزاده)

۳۲۷۰۴. **چراغ خود سوز و انجمن افروز است.** (نامه‌ی داستان)

۳۲۷۰۵. **چراغ داند که روغنش از کجاست؟** (بهمنیاری، هراتی)

۳۲۷۰۶. **چراغ در پس در گذاشت.** (مثمر)

۳۲۷۰۷. **چراغ در خانه‌ی‌خود روشن می‌سوزد.** (تاجیکی)

۳۲۷۰۸. **چراغ در خانه‌ی کور قدر ندارد.** (افغانی)

۳۲۷۰۹. **چراغ در دست کور.** (تکمله: ۳۰)

۳۲۷۱۰. **چراغ در رهگذار باد نهاده.** (نامه‌ی داستان)

۳۲۷۱۱. **چراغ دروغ بی‌فروغ است.** (عوام، خرمی، شکورزاده، بهمنیاری، افغانی)

۳۲۷۱۲. **چراغ دروغ فروغ ندارد.** (دهخدا، حییم، شکورزاده)

۳۲۷۱۳. **چراغ دروغ‌گو تا وقت نماز خفتن روشن است.** (آذری)

۳۲۷۱۴. **چراغ دروغ نگیرد فروغ.** (فرهنگ‌نامه)

۳۲۷۱۵. **چراغ درویشان است.** (نامه‌ی داستان)

۳۲۷۱۶. **چراغ دزدان است.** (نامه‌ی داستان)

۳۲۷۱۷. **چراغ دزد خواب پاسبان است.** (بهمنیاری، تکمله، امثال‌موزون، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)

۳۲۷۱۸. **چراغ دست بگیر و او را پیدا کن.** (سمنانی)

۳۲۷۱۹. **چراغ دلِ زن، شوهر اوست.** (شکورزاده)

۳۲۷۲۰. **چراغ دنبال تابوت.** (کردی)

۳۲۷۲۱. **چراغ را باید جلوجلو روشن کرد.** (آملی)

۳۲۷۲۲. **چراغ را بکشد چون ز حد شود روغن.** (فرهنگ‌نامه، دهخدا، مسعودسعدسلمان)

۳۲۷۲۳. **چراغ را پشت سر روشن کرد.** (رامسری)

۳۲۷۲۴. **چراغ را پیش پای خویش انداز، نه پشت پایت.** (کردی)

۳۲۷۲۵. **چراغ را در دالانش نگاه‌دار.** (سمنانی)

۳۲۷۲۶. **چراغ را سر نفت* کرد.** (آملی)

۳۲۷۲۷. **چراغ را نتوان دید جز به نور چراغ.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۳، امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، فرهنگ‌نامه)

۳۲۷۲۸. **چراغ را یک قاچ پیه بهتر از صد بوسه است.** (آذری)

۳۲۷۲۹. **چراغ روز چراغ زیر دامن.** (شاهد)

۳۲۷۳۰. **چراغ روشن، مراد حاصل.** (خزینه)

۳۲۷۳۱. **چراغ روشن می‌کنم، جن مرا نزند.** (بروجردی)

۳۲۷۳۲. **چراغ زنبوری و چراغ موشی.** (مازندرانی)

۳۲۷۳۳. **چراغ زیر دامن دارد.** (نامه‌ی داستان)

۳۲۷۳۴. **چراغ ستمکار تا بامداد نسوزد.** (دهخدا، حییم، عوام)

۳۲۷۳۵. **چراغش تا صبح با کسی نمی‌سوزد.** (شیرازی، آشتیانی)

۳۲۷۳۶. **چراغش سیلی خور باد شده‌است.** (نامه‌ی داستان)

۳۲۷۳۷. **چراغ ظالم تا صبح نمی‌سوزد.** (بهمنیاری، آذری، افغانی)

۳۲۷۳۸. **چراغ ظلم ظالم تا دم محشر نمی‌سوزد/ اگر سوزد شبی سوزد شب دیگر نمی‌سوزد.** (افغانی)

۳۲۷۳۹. **چراغ عاریتی تیرگی زیاده کند.** (ظهوری ترشیزی: ۱۰۳، تکمله)

۳۲۷۴۰. **چراغ عاقل روشن نمی‌کند در روز.** (اخگر، امثال‌موزون)

۳۲۷۴۱. **چراغ عمر نهاده‌است بر دریچه‌ی باد.** (بهمنیاری)

۳۲۷۴۲. **چراغ فلانی کور شده.** (هبله‌رودی، مثمر)

۳۲۷۴۳. **چراغ کارگاه روغن‌ساز هم تا سحر نمی‌سوزد.** (دزفولی)

۳۲۷۴۴. **چراغ کذب را نبود فروغی.** (ابن‌یمین، سعدی، خواجه‌نصیر توسی، امثال‌موزون، تکمله، دهخدا، افغانی، بهمنیاری، شکورزاده)

۳۲۷۴۵. **چراغ کسی تا روز (صباح، صبح) نمی‌سوزد.** (هبله‌رودی، تکمله، دهخدا، حییم)

۳۲۷۴۶. **چراغ کش است.** (هبله‌رودی، مثمر)

۳۲۷۴۷. **چراغ کنج‌نشین، همیشه روشن است.** (سیستانی)

۳۲۷۴۸. **چراغ کوره و آسیا می‌گردد (گردان).** (گلپایگانی، رامهرمزی)

۳۲۷۴۹. **چراغ که در دم واپسین مردن باشد نورش زیادت شود.** (سمک‌عیّار: ۳۵۳/۳، شکورزاده)

۳۲۷۵۰. **چراغ که روشن شد جانوران بیرون آیند.** (اخگر، دهخدا، شکورزاده، عوام)

۳۲۷۵۱. **چراغ که روشن شود چه یک نفر پایش بنشیند، چه ده نفر.** (تهرانی، لری)

۳۲۷۵۲. **چراغ که روشن شود کسی که لقمه‌ی‌درشت برداشته روسیاه می‌شود.** (الیگودرزی)

۳۲۷۵۳. **چراغ که ندارم فرش و قالی را می‌خواهم چه کنم؟** (آملی)

۳۲۷۵۴. **چراغ که همیشه تا صبح نمی‌سوزد.** (زرقانی)

۳۲۷۵۵. **چراغ گوشه‌نشینان مدام (به صبح، صبح و شام) می‌سوزد.** (اهلی شیرازی؛ کلیات: ۱۷۳، بهمنیاری، امثال‌موزون، افغانی، شکورزاده، شهربابکی، زرقانی)

۳۲۷۵۶. **چراغ گوشه‌نشین ماهتاب می‌باشد.** (حزین لاهیجی؛ غزل: ۳۴۱)

۳۲۷۵۷. **چراغ ما خاموش شد، چراغ شما روشن.** (آذری)

۳۲۷۵۸. **چراغ ما کور است.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۲۳۴)

۳۲۷۵۹. **چراغم چه باید چو خورشید هست.** (اسدی؛ گرشاسب‌نامه: ۲۳۱، شکورزاده، دهخدا)

۳۲۷۶۰. **چراغ مرده چه پرتو دهد؟** (اهلی؛ کلیات: ۱۳)

۳۲۷۶۱. **چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا؟** (حافظ: ۳، خزینه، امثال‌موزون، حییم، شکورزاده)

۳۲۷۶۲. **چراغ مسجد از تاریکی میخانه افروزد.** (صائب: ۲۲۴۵، تکمله)

۳۲۷۶۳. **چراغِ مصطفوی با شرارِ بولهبی است.** (حافظ: ۳۵)

۳۲۷۶۴. **چراغ مفلسان (مفلسی) نوری ندارد.** (شکورزاده، خزینه، هبله‌رودی، خرمی، عوام، امثال‌موزون، دهخدا، عوام، افغانی)

۳۲۷۶۵. **چراغ مقبلان هرگز نمیرد.** (خزینه)

۳۲۷۶۶. **چراغم مهتاب، قاتقم مرچآو*است.** (افغانی)

۳۲۷۶۷. **چرا غم می‌خوری از بهر مردن/ که هم غم می‌خوری هم خواهی مردن.** (بهمنیاری، اصفهانی)

۳۲۷۶۸. **چرا غم می‌خوری تو که شب شلغم و ظهر شلغم می‌خوری؟** (فرهنگ‌نامه)

۳۲۷۶۹. **چراغ موشه که تنها ماند چراغ زنبوری می‌شود.** (کرمانجی)

۳۲۷۷۰. **چراغ موشی به ز خاموشی.** (کوچه، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)

۳۲۷۷۱. **چراغ مهر عالم‌تاب مستغنی است از روغن.** (هاتف: ۵۶، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۳۲۷۷۲. **چراغ می‌برد و شمع می‌نهد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۷، تکمله)

۳۲۷۷۳. **چراغ می‌داند که روغنش از کجاست.** (هبله‌رودی، شکورزاده، عوام، دهخدا)

۳۲۷۷۴. **چراغ نتوان دید جز به نور چراغ.** (دهخدا)

۳۲۷۷۵. **چرا غنچه غنچم* می‌کنی یک‌باره پرچین و شقه.** (امثال)

۳۲۷۷۶. **چراغ نفتی پای خودش، روشنی نمی‌اندازد.** (آذری)
۳۲۷۷۷. **چراغ و دم (در خانه‌ی) باد؟** (بهمنیاری، خرمی)
۳۲۷۷۸. **چراغ وقت خاموش شدن یک روشنی آخری دارد.** (فرهنگ‌نامه)
۳۲۷۷۹. **چراغ وقت مردن خانه روشن می‌کند.** (خزینه)
۳۲۷۸۰. **چراغ هیچ‌کس تا صبح روشن نمی‌ماند الاّ آسیابان.** (ابهری)
۳۲۷۸۱. **چراغ هیچ‌کس تا صبح نسوزد.** (عوام، بهمنیاری، افغانی، تهرانی، دهخدا، شکورزاده، سمنانی، آذری، بختیاری)
۳۲۷۸۲. **چراغ هیچ‌کس نفروخت تا روز.** (زلالی: ۶۷۷)
۳۲۷۸۳. **چراغی در معرض آفتاب.** (تاریخ‌الوزرا: ۳۰، تکمله)
۳۲۷۸۴. **چراغی را که ایزد افروزد، روغن نیاز ندارد.** (آذری)
۳۲۷۸۵. **چراغی را که ایزد برفروزد/ هر آن‌کس (چو احمق) پُف کند ریشش بسوزد.** (حیدرهروی، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، کوچه، دهخدا، افغانی)
۳۲۷۸۶. **چراغی را که دودی هست در سر زود درگیرد (زودتر گیرد).** (نظیری: ۱۰۱، امثال‌موزون، تکمله)
۳۲۷۸۷. **چراغی را که روغن آب باشد، زنده چون ماند؟** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۵۸۲)
۳۲۷۸۸. **چراغی کان ز بهر خانه باید/ مثل باشد که مسجد را نشاید.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۳۴۲۴)
۳۲۷۸۹. **چراغی کان شبم را برفروزد / به از شمعی که رختم را بسوزد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۴۰، بهمنیاری، حییم)
۳۲۷۹۰. **چراغ یک حلقه بسوخته (می‌سوخت) می‌خفتیم.** (گیلکی)
۳۲۷۹۱. **چراغی که او خانه روشن کند/ به رخت اوفتد کار دشمن کند.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا، حییّم، فرهنگ‌نامه)
۳۲۷۹۲. **چراغی که باشد به منزل روا/ حرام است بر مسجد پارسا.** (فرهنگ‌نامه)
۳۲۷۹۳. **چراغی که به پشت پرده سوزد/ به بیرون کی دهد او روشنایی؟** (لنجانی)
۳۲۷۹۴. **چراغی که به خانه رواست (فرض است) به مسجد حرام است.** (بهمنیاری، دهخدا، تکمله، بیرجندی، تهرانی، شکورزاده، سنگسری)
۳۲۷۹۵. **چراغی که به خانه رواست، مسجد را با دودگاه نگاه می‌دارند.** (مازندرانی)
۳۲۷۹۶. **چراغی که به خانه لازم است، به مسجد روا نیست.** (هزاره‌ای)
۳۲۷۹۷. **چراغی که خانه را باید، مسجد را حرام است.** (سمنانی)
۳۲۷۹۸. **چراغی که در خانه بسوزد در مسجد روا نیست.** (افغانی)
۳۲۷۹۹. **چراغی که در خانه بسوزد، مسجد را صبر است.** (افغانی)
۳۲۸۰۰. **چرا کاری کند عاقل که باز آرد پشیمانی؟** (مخفی‌زیب‌النسا، خزینه)
۳۲۸۰۱. **چرا کوزه‌ی کوچک می‌سازی؟** (سمنانی)
۳۲۸۰۲. **چرا که از پس مرگ اعتبار می‌یابند.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۴۶۳)
۳۲۸۰۳. **چراگاه پهلوی کَلّه است.** (سنگسری)
۳۲۸۰۴. **چرا گشت باید در اندیشه کوز.** (بهمن‌نامه: ۱۰۱۰۴)
۳۲۸۰۵. **چرا گوز تو هونگ نکوفتی؟ زیر سبیلامو نروفتی؟** (تهرانی)
۳۲۸۰۶. **چرا گوز خودت را به دیگران مبارک می‌کنی؟** (کندلوسی)
۳۲۸۰۷. **چرا گوید آن چیز در خُفیه مرد/ که گر فاش گردد شود روی زرد.** (سعدی؛ بوستان: ۲۵۶)
۳۲۸۰۸. **چرا لقمه را از پس کلّه‌ات به دهان می‌بری؟** (اوزی)
۳۲۸۰۹. **چرا لقمه را پشت‌کلّه‌ات می‌چرخانی؟** (سنگسری)
۳۲۸۱۰. **چرا مثل آدم‌های اُجاق کور رفتار می‌کنی؟** (گیلکی)
۳۲۸۱۱. **چرا مثل گی‌گردن*درون مدفوع می‌چرخی؟** (رامسری)
۳۲۸۱۲. **چرا مثل مگسِ شُل بال تویِ دست و پایی؟** (جیرفتی)
۳۲۸۱۳. **چرا مردمان از کاری پشیمانی خورند که از آن کار دیگری پشیمانی خورده‌باشد؟** (قابوس‌نامه: ۵۱)
۳۲۸۱۴. **چرا مرغ خودت را نمی‌خوری؟** (کرمانی)
۳۲۸۱۵. **چرا مزه‌مزه می‌کنی، مگر برای گربه کته‌ی‌داغ ریختند؟** (رامسری)
۳۲۸۱۶. **چرا من دشمنش باشم، دشمنش شپش‌های توی سرش.** (مشهدی)
۳۲۸۱۷. **چرا می‌گی پنج تا؟ بگو دو تا.** (تهرانی)
۳۲۸۱۸. **چراندم و گرفتم، به زور گرفتم.** (ترکمنی)
۳۲۸۱۹. **چرا نشود عالم خراب؟ شپشک خورده شراب.** (بهمنیاری)
۳۲۸۲۰. **چرا نگفتی زرد آلو؟** (بهمنیاری)
۳۲۸۲۱. **چرا نمی‌سوزی دنیا را پاک کنی؟** (کندلوسی)
۳۲۸۲۲. **چرا وقتی آرد الک می‌کنی بنت می‌جنبد؟** (شوشتری)
۳۲۸۲۳. **چرب بوده گربه آن‌را برده‌است.** (بروجردی)
۳۲۸۲۴. **چرب زبان حرف را در دل نگه نمی‌دارد.** (کردی)

۳۲۸۲۵. **چرب‌زبان و چاپلوس است، در حالی که خسیس و بخیل است.** (قشقایی)

۳۲۸۲۶. **چرب سخنی دویم جادویی است.** (قابوس‌نامه، شکورزاده، دهخدا، حییم)

۳۲۸۲۷. **چربش کنی می‌نالد، نرمش کنی می‌نالد.** (رفسنجانی)

۳۲۸۲۸. **چرب کن، از مغز سر کفِ پا را.** (سلیم؛ دیوان: ۲۰)

۳۲۸۲۹. **چربو* از پولاد نیاید.** (دهخدا)

۳۲۸۳۰. **چربو نشوی که پشک می‌بردت.** (افغانی)

۳۲۸۳۱. **چربوی سر شکمبه.** (افغانی)

۳۲۸۳۲. **چربی از سنگ بر نمی‌آید.** (دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده، هبله‌رودی، عوام)

۳۲۸۳۳. **چربی بالای شکمبه.** (هزاره‌ای)

۳۲۸۳۴. **چربی بخور، برهنه بخواب.** (ترکمنی)

۳۲۸۳۵. **چربی بود، گربه برد.** (آذری)

۳۲۸۳۶. **چرت می‌زند بهتر از خودم.** (کرمانی)

۳۲۸۳۷. **چرت می‌زند بهتر از مرشد.*** (دهخدا، حییم، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۳۲۸۳۸. **چرت نسیه می‌زند.** (کرمانی)

۳۲۸۳۹. **چرتی چنگی، خوابی پنج من.** (شهربابکی)

۳۲۸۴۰. **چَرچَرش به راه است.** (تهرانی)

۳۲۸۴۱. **چرچرک بام به بام، خاموشک کار تمام.** (افغانی، تاجیکی)

۳۲۸۴۲. **چرخ از پس ارابه می‌گردد.** (تاجیکی)

۳۲۸۴۳. **چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است.** (خیام؛ رباعیات: ۸۳)

۳۲۸۴۴. **چرخ او را چنبر کردند.** (جیرفتی)

۳۲۸۴۵. **چرخ بازیگر ازین بازیچه‌ها بسیار دارد.** (قائم‌مقام، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده، بهمنیاری)

۳۲۸۴۶. **چرخ تازه، طناب تازه می‌خواهد.** (خرّمی)

۳۲۸۴۷. **چرخ چاه را چه می‌شود، ک..ن دلو (دول) پاره می‌شود.** (تربت‌حیدریه‌ای، کرمانی)

۳۲۸۴۸. **چرخ را این بهانه بسیار است.** (شفایی؛ دیوان: ۲۱۲)

۳۲۸۴۹. **چرخ ریسندگی دستی خانه‌ی کدخدا یکی برو، یکی بیا.** (سیستانی)

۳۲۸۵۰. **چرخش چنبر شد.** (تهرانی)

۳۲۸۵۱. **چرخش را چنبر کرد.** (افغانی، اراکی، مشهدی، نامه‌ی‌داستان)

۳۲۸۵۲. **چرخ فلک یک مرتبه به کام همه می‌گردد، امّا چشم می‌خواهد که آن‌را بشناسد.** (فرهنگ‌نامه، تهرانی)

۳۲۸۵۳. **چرخم را چرخیدن حلواپز کرده‌است.** (لری)

۳۲۸۵۴. **چرخ هفتم را مساحت کی توان کردن به گام؟** (امیرمعزّی: ۴۳۸، دهخدا)

۳۲۸۵۵. **چرسی پرخور، بنگی بدنام.** (افغانی)

۳۲۸۵۶. **چرک از درز (لای) ناخنش بیرون نمی‌آید.** (بهمنیاری)

۳۲۸۵۷. **چرک با چرک از بین می‌رود.** (لری)

۳۲۸۵۸. **چرک دندان شکم را سیر نکند.** (آذری)

۳۲۸۵۹. **چرک دنیا که در دستت بود، همه تو را دوست دارند.** (هزاره‌ای)

۳۲۸۶۰. **چرک را چرک از میان می‌برد، کینه را سخن.** (ترکمنی)

۳۲۸۶۱. **چرک کف دست است.** (سیرجانی، افغانی)

۳۲۸۶۲. **چرک کهنه بسته‌است.** (مازندرانی)

۳۲۸۶۳. **چرک و ناخن را با هم می‌گیرند.** (تهرانی)

۳۲۸۶۴. **چرمت را بیّا تا سگ نبرد.** (زرقانی، بختیاری، دشتستانی)

۳۲۸۶۵. **چرم (چرب) بود، سگ بُردش.** (بختیاری)

۳۲۸۶۶. **چرم خام است، نه دریده می‌شود، نه از هم باز می‌شود.** (کردی)

۳۲۸۶۷. **چرم خایه‌ی خودت را بخور و منّت قصّاب را نکش.** (کردی)

۳۲۸۶۸. **چرم خر، دندان سگ.** (بختیاری، دزفولی، شوشتری)

۳۲۸۶۹. **چرم را در دبّاغ خانه می‌شناسند.** (آذری)

۳۲۸۷۰. **چرم سر، زین ساز می‌خواهد.** (ایلامی)

۳۲۸۷۱. **چرم کهنه را خیس کرده‌است.** (گیلکی)

۳۲۸۷۲. **چرم گاو به دندان می‌گیرد.** (خزینه، مثمر، هبله‌رودی، افغانی)

۳۲۸۷۳. **چرم گاو را نگه‌دار، روزش می‌رسد.** (آذری)

۳۲۸۷۴. **چرم همدانی شش ماه کار می‌کند.** (عوام، اصفهانی)

۳۲۸۷۵. **چروق*صحرایی آمده، چروق توی ده را می‌خواهد بیرون کند.** (ایزدخواستی)

۳۲۸۷۶. **چره نزن به گُندم، که به ناز پرورندم.** (شیرازی)

۳۲۸۷۷. **چریدن* را چمیدن باید.** (دهخدا)

۳۲۸۷۸. **چزّ به زیر دُمش بگذار.** (بیذوی)

۳۲۸۷۹. **چسان پرّد مگس جایی/که ریزد بال و پر عنقا؟** (هاتف، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۳۲۸۸۰. **چسان رهبر شود آواره را آواره‌ی‌دیگر؟** (صائب: ۲۲۴۸، تکمله)

۳۲۸۸۱. **چس او برای خودش بو ندارد.** (رامسری)

۳۲۸۸۲. **چُس او را با پنبه می‌گیرند.** (گیلکی)

۳۲۸۸۳. **چُس این‌ور خلا، گوز تو قرابه، دستش نزنین حالش خرابه.** (شیرازی)

۳۲۸۸۴. **چُس باعث نجاته، گوز مایه‌ی‌فساده.** (تهرانی)

۳۲۸۸۵. **چُس به احوال پرسی گوز رفت.** (مازندرانی)

۳۲۸۸۶. **چُس به دود قلیان می‌گوید بو می‌دهی.** (بهمنیاری، مازندرانی)

۳۲۸۸۷. **چسبیده به سیخ که من کبابم.** (اراکی)
۳۲۸۸۸. **چُس پَس طهارت.** (تهرانی)
۳۲۸۸۹. **چُس پوست می‌کند.** (سمنانی)
۳۲۸۹۰. **چُستی کردی بردی، سستی کردی مُردی.** (افغانی)
۳۲۸۹۱. **چُس را ببین که به آب قلیان می‌گوید بوی گند می‌دهی.** (عوام)
۳۲۸۹۲. **چُس رفته گوز آمده، حاکم دهان‌دوز آمده.** (شیرازی، کوچه، عوام)
۳۲۸۹۳. **چُسش خیلی خشک است.** (لری)
۳۲۸۹۴. **چُس شغال را برای تو کلاه بدوزم.** (گیلکی)
۳۲۸۹۵. **چُسش غذای پیش از ناهارش است.** (گیلکی)
۳۲۸۹۶. **چسش نداره اشکنه، گوزش درخته می‌شکنه.** (کرمانی)
۳۲۸۹۷. **چُس عبّاسی.** (کاشانی)
۳۲۸۹۸. **چُس قسم قسم‌خوری، گوز خنده و خوشحالی.** (رامسری)
۳۲۸۹۹. **چُس گاو است نه بو دارد نه خاصیّت.** (نامه‌ی‌داستان، عوام)
۳۲۹۰۰. **چُس مَحَلی از صد تا چوب هم بدتره.** (کوچه)
۳۲۹۰۱. **چُس می‌دهد و عود می‌سوزاند.** (دزفولی)
۳۲۹۰۲. **چُس ناشتا می‌کند.** (شیرازی)
۳۲۹۰۳. **چُس ناشتا و گوز فندقی.** (شیرازی)
۳۲۹۰۴. **چُس نده چُس گیر آمد، گوز نده قاصد میر آمد.** (سیرجانی)
۳۲۹۰۵. **چُس نفس آن است که از عروسی آمده‌است.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۲۹۰۶. **چُس نفس است.** (تهرانی، سنگسری، دامغانی)
۳۲۹۰۷. **چُسنک به بچّه‌اش گفت: «مادر قربان دست و پای سفیدت بشوم.»** (خوانساری)
۳۲۹۰۸. **چُسو از چُسو ایراد می‌گیرد تابه از ماهی‌تابه.** (رامسری)
۳۲۹۰۹. **چسو باد ول کن را نصیحت می‌کند.** (گیلکی)
۳۲۹۱۰. **چُسو را ببین که دود قلیان را قبول ندارد.** (تهرانی)
۳۲۹۱۱. **چُسو عیب گوزو را می‌گوید و کسی که گال*دارد عیب هردوی آنان را.** (رامسری)
۳۲۹۱۲. **چُسو فیسو را پند می‌دهد.** (گیلکی)
۳۲۹۱۳. **چُس هرکس به دماغ خودش بوی گلابی نطنز می‌دهد.** (تهرانی)
۳۲۹۱۴. **چُس هم خودش را آدم کرده‌است.** (سبزواری)
۳۲۹۱۵. **چُس هم غسل دارد؟** (آباده‌ای)
۳۲۹۱۶. **چس، خودش بو نمی‌شنود.** (کوچه)
۳۲۹۱۷. **چُسی بده، به دست خر کُ..ی بده.** (شکورزاده، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، کوچه)
۳۲۹۱۸. **چُسی به نفس، دیدار به قیامت.** (تهرانی)
۳۲۹۱۹. **چُسی پَر جلی، جلش هم تابدار، توی سوراخ دیوار.** (کرمانی، شهربابکی)
۳۲۹۲۰. **چُسی وَر پِر جِلی، جِلش تاب داده.** (سیرجانی، جیرفتی)
۳۲۹۲۱. **چشته‌خوار* (چشته‌خور، چاشته‌خور، چاشت‌خور، چشته‌خوردن) بدتر از میراث‌خوار است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، تهرانی، کوچه، هبله‌رودی، خزینه، مثمر)
۳۲۹۲۲. **چشته‌خوری شغال را می‌خواهی بگیری، بوته را بکش.** (مازندرانی)
۳۲۹۲۳. **چشم آبی و سبیل بور، از خدا و رسول دور.** (ابریشمی)
۳۲۹۲۴. **چشم آخربین تواند دید راست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵۹/۱، دهخدا)
۳۲۹۲۵. **چشمِ آخور بین غرور است و خطاست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵۹/۱)
۳۲۹۲۶. **چشم آدم پر طمع همیشه گرسنه است.** (آذری)
۳۲۹۲۷. **چشم آدم در بیاد، اسمش بد در نیاد.** (الیکایی)
۳۲۹۲۸. **چشم آدم را سرمه می‌کشد.** (گیلکی)
۳۲۹۲۹. **چشم آدم سگ را ببیند امّا فلانی را نبیند.** (آمره‌ای)
۳۲۹۳۰. **چشم آدم عکس و دستش گل.** (تاجیکی)
۳۲۹۳۱. **چشم آدمی را مگر خاک پر کند.** (تمثیل)
۳۲۹۳۲. **چشم آدمی‌زاد را گور سیر می‌شود.** (تاجیکی)
۳۲۹۳۳. **چشم آدمی‌زاد سنگ را می‌ترکاند.** (تایبادی)
۳۲۹۳۴. **چشم آدمی نامرد و دستش مرد باشد.** (آذری)
۳۲۹۳۵. **چشم آزمندی آدمی‌زاد را چیزی جز خاک پر نخواهد کرد.** (خوزستانی)
۳۲۹۳۶. **چشم آسمان میان سرش است.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۳۲۹۳۷. **چشم آشنا عیوب را می‌پوشاند.** (خوانساری)
۳۲۹۳۸. **چشم آن‌چه را بر انسان می‌آید می‌بیند.** (ترکمنی)
۳۲۹۳۹. **چشم آن‌چه را می‌بیند، باور می‌کند.** (قشقایی)
۳۲۹۴۰. **چشم آورده، دل برده.** (زرقانی)
۳۲۹۴۱. **چشم آهو را به سرمه حاجت نبود.** (تکمله: ۳۵، کوچه)
۳۲۹۴۲. **چشم، آیینه‌ی‌بدن است.** (افغانی)
۳۲۹۴۳. **چشم از چشم می‌سوزد.** (افغانی)
۳۲۹۴۴. **چشم از چشم می‌شرمد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۳۲۹۴۵. **چشم از چه می‌ترسد؟ از آن چه دیده.** (آذری، قشقایی)
۳۲۹۴۶. **چشم از خودش سیاه بود، سرمه هم تویش کشید.** (پاپی)

۳۲۹۴۷. **چشم از دیدن سیر نمی‌شود، انسان از دانستن.** (ترکمنی، قشقایی، لری)

۳۲۹۴۸. **چشم از روی دوستان روشن شود نه از باغ و بوستان.** (خزینه)

۳۲۹۴۹. **چشم از عیب دوختن هنر است.** (صائب: ۲۷۴)

۳۲۹۵۰. **چشم است یا استخوان؟** (افغانی، هراتی)

۳۲۹۵۱. **چشم است یا چقوری؟** (افغانی)

۳۲۹۵۲. **چشم است یا صابون عراقی؟** (هراتی)

۳۲۹۵۳. **چشم است یا کلوخ؟** (افغانی)

۳۲۹۵۴. **چشم افعی چو زمرّد نگرد کور شود.** (شکورزاده، امثال‌موزون)

۳۲۹۵۵. **چشم اگر بینا بود هر روز، روزِ محشر است.** (صائب تبریزی)

۳۲۹۵۶. **چشم اگر بیناست یا نابیناست جایش در سر است.** (افغانی)

۳۲۹۵۷. **چشم اگر مستی کند از کاسه بیرونش بکن / عاشق بی‌پول اگر مستی کند از شهر بیرونش بکن/ حلقه‌ی‌دیوانگی بر گوش مجنونش بکن.** (دشتستانی)

۳۲۹۵۸. **چشم الاغ به جوال‌دوز افتاد.** (نهاوندی)

۳۲۹۵۹. **چشمِ امید ما کور است.** (امیرخسرو دهلوی؛ دیوان: ۱۱۶)

۳۲۹۶۰. **چشمان باز دارد، سو ندارد.** (مازندرانی)

۳۲۹۶۱. **چشمان بزرگ در ک..ن خر.** (خوزستانی)

۳۲۹۶۲. **چشمان به دست نگاه می‌کنند.** (گیلکی)

۳۲۹۶۳. **چشمانت بر بالای کلّه‌ات ننهاده‌است مگر؟** (گیلکی)

۳۲۹۶۴. **چشمان خریدار به دست فروشنده دوخته‌است.** (آذری)

۳۲۹۶۵. **چشمان دشمن همیشه عیب می‌بیند.** (خوانساری)

۳۲۹۶۶. **چشمان سُرمه‌دار به تو می‌آید؟** (ساوه‌ای)

۳۲۹۶۷. **چشمانش برای آلوچه چیدن رفته.** (اهری)

۳۲۹۶۸. **چشمانش طلب می‌کند ارث پدر از من.** (ایرج؛ دیوان:۱۹۶)

۳۲۹۶۹. **چشمانش مثل کالک است.** (بختیاری)

۳۲۹۷۰. **چشمانش مثل ک..ن خروس هستند.** (سمنانی)

۳۲۹۷۱. **چشم انعام مدارید ز اَنعامی چند.** (حافظ: ۱۲۴، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری، شکورزاده)

۳۲۹۷۲. **چشمان ما پیش تو (از سوی تو)، روشنایی می‌کند.** (گیلکی)

۳۲۹۷۳. **چشمان من تیزی نمی‌کند.** (گیلکی)

۳۲۹۷۴. **چشم او با آب رودخانه‌ی بزروی*شسته‌شده‌است.** (مازندرانی)

۳۲۹۷۵. **چشم اوّل‌بین غرور است و خطاست.** (مولوی؛ مثنوی، دهخدا)

۳۲۹۷۶. **چشم ایل و تبار، میزان و تراز است، نیک و بد مردم را به درستی تشخیص می‌دهد.** (آذری)

۳۲۹۷۷. **چشم بازار را خریدی.** (افغانی)

۳۲۹۷۸. **چشم بازار را در آورده‌است.** (دهخدا، آذری، همدانی)

۳۲۹۷۹. **چشم باز ترکیده‌است.** (گیلکی)

۳۲۹۸۰. **چشم باز را نه از مذلّت دوزند.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۴۳، تکمله)

۳۲۹۸۱. **چشم باز غیب می‌گوید.** (دهخدا، شکورزاده)

۳۲۹۸۲. **چشم باز کرد، سیاه‌چال مرا دید.** (رامسری)

۳۲۹۸۳. **چشم باشد، کو ارزان باشد.** (شهربابکی)

۳۲۹۸۴. **چشم بالا و شکم پایین است، این دو چه ربطی به هم دارند؟** (اردستانی)

۳۲۹۸۵. **چشم بچه‌اش کج (کاج) می‌شود.** (جیرفتی، کرمانی)

۳۲۹۸۶. **چشم بخوابان که در آن است سود.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۲۸۸)

۳۲۹۸۷. **چشم بد، آدمی‌زاد را به ریگ می‌برد، شتر را به دیگ.** (کوچه)

۳۲۹۸۸. **چشم بداندیش که بر کنده باد / عیب نماید هنرش در نظر.** (سعدی؛ کلیات: ۱۳۲، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)

۳۲۹۸۹. **چشمِ بد بلای روی نیکوست.** (عطّار؛ خسرونامه: ۶۸)

۳۲۹۹۰. **چشم بد در پی نباشد دولت بیدار را.** (سالک‌قزوینی: ۲۲، تکمله)

۳۲۹۹۱. **چشم بد را اثر بود در سنگ.** (تکمله)

۳۲۹۹۲. **چشم بد را گفتم الحمدی بدَم پیرامنش.** (سعدی)

۳۲۹۹۳. **چشم بد، کند در سنگ کار.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۲۷۳)

۳۲۹۹۴. **چشم بدید، دل ندید.** (جیرفتی)

۳۲۹۹۵. **چشم برای نظر قربانی خوب است.** (تهرانی)

۳۲۹۹۶. **چشم برداشتن از روی عزیزان، صعب است.** (یوسف جویباری، شکورزاده)

۳۲۹۹۷. **چشم بر در دوخت.** (سیرجانی)

۳۲۹۹۸. **چشم برده و چشم آورده.** (لارستانی)

۳۲۹۹۹. **چشم بر راه دارد.** (هبله‌رودی)

۳۳۰۰۰. **چشم بر سرت، چاه جلویت.** (لری)

۳۳۰۰۱. **چشم بر کاسه و کیسه‌ی‌مردمان داشتن، تخم ادبار و مذلّت کاشتن است.** (بختیارنامه: ۵۹)

۳۳۰۰۲. **چشم برگشته، نمی‌تواند مرا ببیند.** (سمنانی)

۳۳۰۰۳. **چشم بر هم می‌نهی تا چشم بر هم می‌زنی.** (آصفی هروی، تکمله)

۳۳۰۰۴. **چشم بزرگان تنگ است.** (کوچه، دهخدا)

۳۳۰۰۵. **چشم بزرگ، کم نور است.** (آذری)

۳۳۰۰۶. **چشم بسته غیب می‌گوید.** (هزاره‌ای، بیرجندی، دامغانی)

۳۳۰۰۷. **چشم بسته کاری را انجام نده.** (رامسری)
۳۳۰۰۸. **چشم بلای چشم است، سر بلای سر.** (ترکمنی)
۳۳۰۰۹. **چشم بند کودکان شیرینی افسانه است.** (صائب: ۵۹۳، تکمله)
۳۳۰۱۰. **چشم به چشم افتد رخ به رخ.** (کردی)
۳۳۰۱۱. **چشم به چشم می‌افتد شرم می‌کند.** (آذری)
۳۳۰۱۲. **چشم به خاطر نگاه کردن کرایه می‌خواهد.** (قشقایی)
۳۳۰۱۳. **چشم به دست خلق.** (کردی)
۳۳۰۱۴. **چشم به‌دنبال چیزی می‌گردد و مورچه دنبال پیه.** (لارستانی)
۳۳۰۱۵. **چشم به‌دنبال سرش است.** (لارستانی)
۳۳۰۱۶. **چشم به دهان دیگران دارد.** (سیرجانی)
۳۳۰۱۷. **چشم به راه بودم که مهدی بیاید، مهدی که آمد قحطی آمد.** (لری)
۳۳۰۱۸. **چشم به راه دارد.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۳۳۰۱۹. **چشم به راه ماندن از غارت کردن بدتر است.** (بختیاری)
۳۳۰۲۰. **چشم به گردو داده (دوخته) و تیله (تیره) را گم کرده‌است.** (گیلکی)
۳۳۰۲۱. **چشم به یک راه، دل به صد راه.** (شکورزاده، عوام، دامغانی)
۳۳۰۲۲. **چشم بی‌اشک، ابر بی‌باران.** (صائب: ۱۰۸۰، امثال‌موزون)
۳۳۰۲۳. **چشم بیرون بیاید، نام در نیاید.** (رامسری)
۳۳۰۲۴. **چشم بینا بهتر از سیصد عصا.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۷۸۵/۶، شکورزاده، بهمنیاری، ایزدخواستی)
۳۳۰۲۵. **چشم‌بین از خواب‌بین بهتره.** (شهربابکی)
۳۳۰۲۶. **چشم بین دل مخواه، چشم دید دل کشید.** (افغانی)
۳۳۰۲۷. **چشم پاره است.** (افغانی)
۳۳۰۲۸. **چشم پُر، بهتر از دست پُر است.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۳۳۰۲۹. **چشم پرنده کور است.** (ترکمنی)
۳۳۰۳۰. **چشم پوشیدن ز اوضاع جهان دشوار نیست.** (صائب: ۶۳۱، تکمله)
۳۳۰۳۱. **چشم پول‌دار کم‌سوست.** (خرّمی)
۳۳۰۳۲. **چشمت آب می‌خورد؟** (رامسری)
۳۳۰۳۳. **چشم تا گوش چهار انگشت است.** (زرقانی)
۳۳۰۳۴. **چشم تا نترکید باید رویش دست گذاشت.** (رامسری)
۳۳۰۳۵. **چشمت به آبادی افتاده‌است.** (لارستانی)
۳۳۰۳۶. **چشمت به پشت پایت.** (افغانی)
۳۳۰۳۷. **چشمت به شبان سرخ افتاده‌است.** (اصفهانی)
۳۳۰۳۸. **چشمت به کاسه‌ی‌خودت باشد.** (قشقایی)
۳۳۰۳۹. **چشمت بیرون بیاید، نه این که نامت در بیاید.** (کرمانجی)
۳۳۰۴۰. **چشمت ته پایش.** (بختیاری)
۳۳۰۴۱. **چشمت را باز کن خدا را ببین.** (کردی)
۳۳۰۴۲. **چشمت را پاک کن، آدمت را بشناس.** (آذری)
۳۳۰۴۳. **چشمت را پت* کن دهانت را باز.** (افغانی)
۳۳۰۴۴. **چشمت را درویش کن.** (دهخدا، شکورزاده، تهرانی، اصفهانی، آذری)
۳۳۰۴۵. **چشمت را سرمه بکش به انتظار آبله.** (لری)
۳۳۰۴۶. **چشمت را شیطان ریده.** (گیلکی)
۳۳۰۴۷. **چشمت را واکن و ک..ن مرا بو کن.** (رامسری)
۳۳۰۴۸. **چشم ترسو، دست دلیر.** (گنبدکاووسی)
۳۳۰۴۹. **چشم ترسوست، بنده دلاور.** (ترکمنی)
۳۳۰۵۰. **چشمت روز بد نبیند.** (سخن)
۳۳۰۵۱. **چشمت کور، دندت نرم.** (بختیاری)
۳۳۰۵۲. **چشمت مثل چشم باز است.** (لری)
۳۳۰۵۳. **چشمت مرساد و دست و بازو.** (سعدی؛ کلیات: ۵۸۹)
۳۳۰۵۴. **چشم تنگ دنیادوست را/ یا قناعت پر کند یا خاک گور.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۹، دهخدا)
۳۳۰۵۵. **چشم‌تنگی، رسوایی آورد.** (کردی)
۳۳۰۵۶. **چشم تو تاب دارد.** (بیرجندی)
۳۳۰۵۷. **چشم تو در آید نه نام تو.** (کرمانجی)
۳۳۰۵۸. **چشم تو را زیان است در خور به خیره دیدن.** (دهخدا)
۳۳۰۵۹. **چشمِ تو سیری نمی‌داند که چیست؟** (صائب؛ کلیات: ۱۰)
۳۳۰۶۰. **چشم توله سگ به دست صاحب‌خانه است.** (گیلکی)
۳۳۰۶۱. **چشم جای دگر چرا داری؟** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۷/۳۱)
۳۳۰۶۲. **چشم جغد در می‌آورد.** (لری)
۳۳۰۶۳. **چشم جلوتر درآمد یا دندان؟** (بختیاری)
۳۳۰۶۴. **چشم جنس (مال) را کندی.** (گیلکی)
۳۳۰۶۵. **چشم چپ اگر بداند چشم راست نمی‌بیند، می‌گه بگذار زودتر کور شود.** (شهربابکی)
۳۳۰۶۶. **چشم چپش از راستش خبر نمی‌شود.** (لارستانی)
۳۳۰۶۷. **چشم چپش (برای تو) می‌پرد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۳۰۶۸. **چشم، چراغ بدن است.** (افغانی)
۳۳۰۶۹. **چشم‌چرانی مثل شاش خر بو کردن است.** (یزدی)
۳۳۰۷۰. **چشم چرم همدان نیست.** (زرقانی)
۳۳۰۷۱. **چشم چشم را ببیند، آب می‌افتد.** (رامسری)
۳۳۰۷۲. **چشم، چشم را می‌نگرد، خداوند سخن را.** (ترکمنی)

۳۳۰۷۳. **چشم، چشم را نمی‌بیند.** (دهخدا، تهرانی، آملی، زرقانی، سیرجانی)
۳۳۰۷۴. **چشم حریص سیر نخواهد شد.** (قشقایی)
۳۳۰۷۵. **چشم حسد پدید کند عیب ناپدید.** (سعدی، عوام، شکورزاده)
۳۳۰۷۶. **چشم حسود سنگ را هم می‌شکند.** (لری)
۳۳۰۷۷. **چشم خاراندیم تا گوساله‌مان بشود.** (کرمانی)
۳۳۰۷۸. **چشم خالی را خاک قبرستان پر نمی‌کند.** (بیرجندی)
۳۳۰۷۹. **چشم خانم‌جان درد می‌کند، محمّدرضا می‌چروکد*.** (مازندرانی)
۳۳۰۸۰. **چشم خر به جوال‌دوز افتاد.** (بیرجندی)
۳۳۰۸۱. **چشم خر کور زیر پایش است.** (نامه‌ی داستان)
۳۳۰۸۲. **چشم خریدار به دست فروشنده‌است.** (قشقایی، آذری)
۳۳۰۸۳. **چشم خسیس را خاک گور پر می‌کند.** (افغانی)
۳۳۰۸۴. **چشم خود را قوی‌دار و حلوا بخور.** (خوزستانی)
۳۳۰۸۵. **چشم خود را کور کرده.** (نامه‌ی داستان)
۳۳۰۸۶. **چشم خود را گره کرده‌است.** (هبله‌رودی)
۳۳۰۸۷. **چشم خودش را با دست خودش بیرون می‌آورد.** (لارستانی)
۳۳۰۸۸. **چشم خودش را در جانش میخ کرده.** (افغانی)
۳۳۰۸۹. **چشم خودش سیاه بود، سرمه هم به آن مالید.** (ایلامی)
۳۳۰۹۰. **چشم خود کور کن، راه خود کور مکن.** (کرمانجی)
۳۳۰۹۱. **چشمِ خوردن دارد، چشمِ دادن ندارد.** (بختیاری)
۳۳۰۹۲. **چشم دارد پیاله، ابرو دارد مثل قله.** (تایبادی)
۳۳۰۹۳. **چشم دارد مثل تیرنشان.** (گلبافی)
۳۳۰۹۴. **چشم داره نُخودچی، ابرو نداره هیچی.** (کوچه، دهخدا)
۳۳۰۹۵. **چشم‌داشت به چشمش داشت (ندارد، نداشته باش).** (هبله‌رودی، بهمنیاری، عوام، خرمی)
۳۳۰۹۶. **چشم دانا بی‌غرض بین است و بس.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۳۳۰۹۷. **چشم در خود نمی‌بیند.** (رامسری)
۳۳۰۹۸. **چشم در راه دارد.** (خزینه)
۳۳۰۹۹. **چشم در راه که مرد جوینده یابنده‌است.** (مثمر)
۳۳۱۰۰. **چشم درست به چشمش دارد.** (مثمر)
۳۳۱۰۱. **چشم درشت، پیاله را نمی‌بیند.** (لکی، لری)
۳۳۱۰۲. **چشم درشت، نور ندارد.** (آذری)
۳۳۱۰۳. **چشم دریده ادب نگاه ندارد.** (حافظ: ۸۷، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۳۳۱۰۴. **چشم دریده‌است.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، مازندرانی)
۳۳۱۰۵. **چشم دریده، بی‌حیاست.** (لری)
۳۳۱۰۶. **چشم دزد به پای بز.** (افغانی)
۳۳۱۰۷. **چشم دزد به سم خر است.** (سیستانی)
۳۳۱۰۸. **چشم دشمن همه بر عیب افتد.** (کیمیای سعادت، دهخدا، امثال‌موزون، عوام، شکورزاده)
۳۳۱۰۹. **چشم دکّان‌دار را کشید.** (افغانی)
۳۳۱۱۰. **چشم دل باز کن که جان بینی/ آن چه نادیدنی است آن بینی.** (هاتف اصفهانی: ۲۷)
۳۳۱۱۱. **چشم دنیا (دوست) را خاک لحد پر می‌کند.** (تاجیکی)
۳۳۱۱۲. **چشم‌دوز آمده‌است.** (سمنانی)
۳۳۱۱۳. **چشم دوستان روشن.** (خزینه)
۳۳۱۱۴. **چشم دوست عیب‌پوش، چشم دشمن عیب بین.** (افغانی)
۳۳۱۱۵. **چشم دید، دل خواست.** (بختیاری)
۳۳۱۱۶. **چشم دید، دل میل کرد (کشید (.** (هزاره‌ای، افغانی)
۳۳۱۱۷. **چشمِ دیدن فاسقش را ندارد، بدون فاسق هم نمی‌تواند بماند.** (گیلکی)
۳۳۱۱۸. **چشم دیدن کسی را ندارد.** (سخن)
۳۳۱۱۹. **چشمِ دیدن کوه لاش را ندارم، نه سرازیریش و نه سربالاش.** (بویراحمدی)
۳۳۱۲۰. **چشم را آب داده.** (هبله‌رودی)
۳۳۱۲۱. **چشم را چون ابر، اشک‌افروز دار.** (مولوی؛ مثنوی:۵/ ۱۱)
۳۳۱۲۲. **چشم را خدا برای دیدن داده.** (بیرجندی)
۳۳۱۲۳. **چشم را خوابانیده است.** (هبله‌رودی)
۳۳۱۲۴. **چشم را در روشنایی خوی کن.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۵۵/۲)
۳۳۱۲۵. **چشم را رو می‌کند.** (گلبافی)
۳۳۱۲۶. **چشم راست اگر بداند چشم چپ نمی‌بیند، می‌گه بگذار زودتر کور شود.** (شهر بابکی)
۳۳۱۲۷. **چشم راست را ببندی چشم چپ برایش کار نمی‌کند.** (قشقایی)
۳۳۱۲۸. **چشم راست محتاج به چشم چپ نشود.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، عوام، آذری)
۳۳۱۲۹. **چشم را که بپاییدی، شاخ و برگ کور می‌کند.** (ساروی)
۳۳۱۳۰. **چشم را گُل بدتر از خار است.** (خزینه)
۳۳۱۳۱. **چشم راهدار کور می‌کند.** (زرقانی)
۳۳۱۳۲. **چشم رسیده است.** (افغانی)
۳۳۱۳۳. **چشم روباه که به دُمب گرگ (سگ) بیفتد حساب (فکر) پیه و دنبه‌ی خودش را می‌کند.** (شکورزاده، نیشابوری)

۳۳۱۳۴. **چشم روز باز شد.** (بیرجندی)
۳۳۱۳۵. **چشم روشنی تازه داماد سیر و پیاز می‌تواند باشد.** (نهاوندی)
۳۳۱۳۶. **چشم‌زخم میرزا مهدی‌خانی.** (دهخدا)
۳۳۱۳۷. **چشم زشتی هر کس را بکنی، داخل اُجاقت سبز می‌شود.** (شهربابکی)
۳۳۱۳۸. **چشم، زغال افروخته را نمی‌بیند.** (آذری)
۳۳۱۳۹. **چشم زمستان کور است.** (سمنانی)
۳۳۱۴۰. **چشم سبز و رنگ سرخ و موی زرد / این چنین آدم به کس نیکی نکرد.** (افغانی)
۳۳۱۴۱. **چشم سرم کور شود تا سرایت را نبیند.** (لری)
۳۳۱۴۲. **چشم سرمه نمالیده مثل آش بی‌نمک است.** (آذری)
۳۳۱۴۳. **چشم سیاه‌رنگمان، کم‌رنگ شد.** (کردی)
۳۳۱۴۴. **چشم سیر آبرومند است.** (کردی)
۳۳۱۴۵. **چشمِ سیر بهتر از شکم سیر است.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۳۳۱۴۶. **چشمش آلبالو گیلاس می‌چیند.** (حییّم)
۳۳۱۴۷. **چشمش از استخوان است.** (افغانی)
۳۳۱۴۸. **چشمش از چشم شیر نمی‌ترسد.** (افغانی)
۳۳۱۴۹. **چشم‌شان بر روغن گاو افتاده.** (گلبافی)
۳۳۱۵۰. **چشم شاه به تپه‌ای از پهن گاو افتاد.** (مازندرانی)
۳۳۱۵۱. **چشمش باز است و روشنایی ندارد.** (سوادکوهی)
۳۳۱۵۲. **چشمش برای گورستان دارد در می‌آید.** (رامسری)
۳۳۱۵۳. **چشمش برای نظر قربانی خوب است.** (سخن)
۳۳۱۵۴. **چشمش به اندازه‌ی یک پیاله‌ی گِلی بزرگ است.** (رامسری)
۳۳۱۵۵. **چشمش به‌جانش مانده.** (افغانی)
۳۳۱۵۶. **چشمش به خواب، دلش بیدار.** (افغانی)
۳۳۱۵۷. **چشمش به دبه‌ی روغن افتاد، زاییدنش گرفت.** (کوچه، اراکی)
۳۳۱۵۸. **چشمش به دست شماست.** (حییّم)
۳۳۱۵۹. **چشمش به روشنایی افتاده‌است.** (دهخدا، حییم، اراکی، شیرازی، آذری، خوانساری)
۳۳۱۶۰. **چشمش به روغن گاو (روشنایی) افتاد، درد زاییدنش گرفت.** (جیرفتی، کرمانی، دلیجانی)
۳۳۱۶۱. **چشمش به طاق افتاده.** (نامه‌ی داستان)
۳۳۱۶۲. **چشمش به مار تیر می‌زند.** (رامسری)
۳۳۱۶۳. **چشمش به ماما افتاد، زاییدنش گرفت.** (شکورزاده)
۳۳۱۶۴. **چشمش به من و دلش جای دیگر است.** (تهرانی)
۳۳۱۶۵. **چشمش پشت سرش است.** (سنگسری)
۳۳۱۶۶. **چشمش پیش پایش افتاد.** (هزاره‌ای)
۳۳۱۶۷. **چشمش، چشم‌ها دیده‌است.** (دهخدا، تکمله، مثمر، هبله‌رودی، افغانی)
۳۳۱۶۸. **چشمش چشم‌ها دیده، ک..نش تیپا خورده.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۳۱۶۹. **چشمش (چشم‌هایش) سگ دارد.** (عوام)
۳۳۱۷۰. **چشمش، چشم‌های فراوانی دیده و ک..نش قالیچه‌های زیاد را.** (شهمیرزادی)
۳۳۱۷۱. **چشمش درخت آزاد را از پا در می‌آورد.** (گیلکی، رامسری)
۳۳۱۷۲. **چشمش در فرق سرش است.** (سرخه‌ای، هزاره‌ای)
۳۳۱۷۳. **چشمش در کاسه‌ی‌سرش فرو رفته‌است.** (هزاره‌ای)
۳۳۱۷۴. **چشمش در گرو قنداق است.** (لارستانی)
۳۳۱۷۵. **چشمش دید و دلش خرید (کشید).** (افغانی)
۳۳۱۷۶. **چشمش دید و دهانش نی.** (افغانی)
۳۳۱۷۷. **چشمش را با گُه سگ شستند.** (دامغانی)
۳۳۱۷۸. **چشمش را ببین، دلش را بخوان.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، عوام، افغانی)
۳۳۱۷۹. **چشمش را ببینی دل و فکرش را می‌خوانی.** (خوانساری)
۳۳۱۸۰. **چشمش را بسته، دهانش را باز کرده‌است.** (آذری)
۳۳۱۸۱. **چشمش را پیه گرفته‌است.** (عوام)
۳۳۱۸۲. **چشمش را چهار تا کن.** (جیرفتی)
۳۳۱۸۳. **چشمش را خون گرفته.** (آذری)
۳۳۱۸۴. **چشمش را مگر خاک پر کند.** (کوچه، تهرانی)
۳۳۱۸۵. **چشمش را می‌گذاره روی هم، دهانش را باز می‌کنه.** (شهربابکی)
۳۳۱۸۶. **چشمش روشنی دیده.** (زرقانی)
۳۳۱۸۷. **چشم شسته‌شده دارد.** (آملی)
۳۳۱۸۸. **چشمش سخنگوست.** (افغانی)
۳۳۱۸۹. **چشمش عیار است.** (آذری)
۳۳۱۹۰. **چشمش کرایه می‌خواهد.** (دهخدا، تهرانی)
۳۳۱۹۱. **چشمش گرسنه است.** (قشقایی، آذری)
۳۳۱۹۲. **چشمش گیرنده‌است.** (سنگسری)
۳۳۱۹۳. **چشمش مثل ته اسفناج است.** (فسایی)
۳۳۱۹۴. **چشمش مثل چشم جغد است.** (رامسری، دشتی)
۳۳۱۹۵. **چشمش مثل چشم گربه‌ای است که قرمه خورده‌باشد.** (سنگسری)
۳۳۱۹۶. **چشمش مثل چشم گربه می‌گردد.** (آملی)
۳۳۱۹۷. **چشمش محک است.** (دهخدا)
۳۳۱۹۸. **چشمش می‌بیند ولی دلش نمی‌بینه.** (شهربابکی)
۳۳۱۹۹. **چشمش میخ است و دلش سیخ.** (گیلکی)
۳۳۲۰۰. **چشمش نمی‌بیند و حیا نمی‌کند.** (ساوه‌ای)
۳۳۲۰۱. **چشم شور، شتر را به دیگ می‌کند، آدم را به گور.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۳۲۰۲. **چشم شور (فلان) به سوراخ کس بی‌نمکِ (بهمان).** (کوچه)

۳۳۲۰۳. **چشمش هزار کار می‌کند که ابروش نمی‌داند.** (دهخدا، سهیلی، حییم، عوام)
۳۳۲۰۴. **چشمش هشت (چهار) تا بشود.** (کرمانی، دامغانی)
۳۳۲۰۵. **چشم صاحب دارد.** (لری، افغانی)
۳۳۲۰۶. **چشم صاحب‌درد اثری دارد که چشم دیگری ندارد.** (تاجیکی، امثال‌موزون، عوام)
۳۳۲۰۷. **چشم صاحب مال اثر دیگری دارد.** (عوام)
۳۳۲۰۸. **چشم، صورت بین است.** (عراقی؛ کلیات: ۳۰۹)
۳۳۲۰۹. **چشم طمع به کیسه‌ی‌نو کیسه‌گان مدوز.** (شکورزاده، امثال‌موزون)
۳۳۲۱۰. **چشم عاشق کور است.** (هزاره‌ای، افغانی، مازندرانی، ترکمنی)
۳۳۲۱۱. **چشم عاشق نتوان بست که معشوق نبیند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۴۴، شکورزاده)
۳۳۲۱۲. **چشم عیان‌بین نبیند نهان را.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۰)
۳۳۲۱۳. **چشم فلک در میان سر است.** (دهخدا، خزینه، مثمر، هبله‌رودی، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۳۲۱۴. **چشم فلک کور است.** (هبله‌رودی، بهمنیاری)
۳۳۲۱۵. **چشم کاکا سیاه به خون افتاد.** (آذری)
۳۳۲۱۶. **چشم کلاغ درد می‌کرد رفت پیش شغال.** (گیلکی)
۳۳۲۱۷. **چشم کلاغ را پیش کلاغ می‌کنی؟** (بختیاری)
۳۳۲۱۸. **چشم کلاغ را کنده.** (کرمانی)
۳۳۲۱۹. **چشم کلان، چشم خر است، آدمی (باید) نمک داشته‌باشد.** (بیرجندی)
۳۳۲۲۰. **چشم کنده‌ی گرگ را دیده‌است.** (لری)
۳۳۲۲۱. **چشم کور اشک ندارد.** (لری)
۳۳۲۲۲. **چشم کور با سرمه، سر کل با لاله.** (تاجیکی)
۳۳۲۲۳. **چشم کور بینا شد.** (آملی)
۳۳۲۲۴. **چشم کور حیا ندارد.** (نطنزی)
۳۳۲۲۵. **چشم کور را روز و شب یکی باشد.** (تکمله: ۱۲۱)
۳۳۲۲۶. **چشم کور سرمه مزن.** (کرمانجی، عوام)
۳۳۲۲۷. **چشم کور که اشک بریزد، شکر است.** (بختیاری)
۳۳۲۲۸. **چشم کور، گوش کر، زبان لال.** (کاشانی)
۳۳۲۲۹. **چشم کور و درد.** (نامه‌ی داستان)
۳۳۲۳۰. **چشم که بسته‌شود ک..ن باز می‌شود.** (سمنانی)
۳۳۲۳۱. **چشم که به چشم افتد شرم کند.** (دهخدا)
۳۳۲۳۲. **چشم که تو چشم بیفتد حیا می‌کند.** (عوام، شکورزاده)
۳۳۲۳۳. **چشم که توی صورتش نیست، شیشه است.** (شهربابکی)
۳۳۲۳۴. **چشم که نباشد با مژه چه را می‌توان دید؟** (افغانی)
۳۳۲۳۵. **چشم که نباشد، پیشانیش هیچ‌جا را نمی‌برآید.** (تاجیکی)
۳۳۲۳۶. **چشم که نداری، دندان که داری.** (بیرجندی)
۳۳۲۳۷. **چشم که نمی‌بیند، دل ماتم نمی‌گیرد.** (دزفولی)
۳۳۲۳۸. **چشم که نیست، استخوان هم هیچ جا را نمی‌بیند.** (سیرجانی، تایبادی، دامغانی، شهربابکی)
۳۳۲۳۹. **چشم که نیست جان در عذاب است.** (سیرجانی)
۳۳۲۴۰. **چشم گربه بشود چوب پنبه‌دانه / که هیچ‌وقت ندیده این سال و زمانه.** (کازرونی)
۳۳۲۴۱. **چشم گر بینا بود هر روز، روز محشر است.** (خزینه)
۳۳۲۴۲. **چشم گرسنه در لب نان، چشم سیر در لب بام.** (افغانی)
۳۳۲۴۳. **چشم گرسنه را خدا سیر کند.** (افغانی)
۳۳۲۴۴. **چشم گرگ را داغ می‌کردند گفت: «ول کن برّه رفت.»** (قشقایی)
۳۳۲۴۵. **چشم گریان چشمه‌ی‌فیض خداست.** (مولوی؛ به نقل از دهخدا: ۶۱۵، امثال‌موزون، شکورزاده، کازرونی)
۳۳۲۴۶. **چشم گشایش از فلک نیست.** (کلیم؛ دیوان: ۱۶۰)
۳۳۲۴۷. **چشم گفتن بی‌اشکل است.** (هبله‌رودی)
۳۳۲۴۸. **چشم گفته اگر روزی چیزی نبینم کور می‌شوم.** (گیلکی)
۳۳۲۴۹. **چشم، گوشه‌ها را می‌بیند، عقل دل را.** (ترکمنی)
۳۳۲۵۰. **چشم گهرشناس نداری.** (فیضی؛ دیوان: ۲۶۳)
۳۳۲۵۱. **چشمم آب نمی‌خورد.** (حییم، بختیاری، مازندرانی)
۳۳۲۵۲. **چشم ما را کلاغ سیاه درآورده.** (آملی)
۳۳۲۵۳. **چشمم از چشمت قطع شود.** (ایلامی)
۳۳۲۵۴. **چشمم از روی دوستان روشن شود نه از باغ و بوستان.** (سخن)
۳۳۲۵۵. **چشم ما شور بود (است)؟** (دهخدا، کاشانی، عوام)
۳۳۲۵۶. **چشمم افتاد به پر و پات / دلم رمید از همه‌جات.** (گلبافی)
۳۳۲۵۷. **چشم مالک (صاحب) اثر دیگری دارد.** (سخن)
۳۳۲۵۸. **چشم ماند و دماغ.** (سوادکوهی)
۳۳۲۵۹. **چشممان دید، دهانمان ندید.** (بختیاری)
۳۳۲۶۰. **چشم ماهی از سواد موج دریا روشن است.** (بیدل، امثال‌موزون)
۳۳۲۶۱. **چشمم برای تو می‌پرد.** (هبله‌رودی)
۳۳۲۶۲. **چشمم به این نمی‌بیند.** (لری)
۳۳۲۶۳. **چشمم به در سفید شد.** (اصفهانی، بختیاری)
۳۳۲۶۴. **چشمم به صخره بود، صخره هم آب در آورد.** (بختیاری)
۳۳۲۶۵. **چشمم به طاق سرم رفت.** (لارستانی)
۳۳۲۶۶. **چشمم مبین و دل مخواه.** (بهمنیاری، عوام)
۳۳۲۶۷. **چشمم دید ولی دهانم ندید، شکم گفت: «این قرقر چه بود؟»** (شوشتری، دزفولی)

۳۳۲۶۸. **چشمم دیده و شکمم نچشیده.** (لکی)
۳۳۲۶۹. **چشم مرد بسته باشد، پایش باز.** (هزاره‌ای)
۳۳۲۷۰. **چشم مرد بی‌زن، قرمز است.** (نیشابوری)
۳۳۲۷۱. **چشمم سپید شده‌است.** (آملی)
۳۳۲۷۲. **چشم مکن باز به نادیدنی.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۴۰۵)
۳۳۲۷۳. **چشم ممسک از خاک لحد سیر نیست.** (تاجیکی)
۳۳۲۷۴. **چشم من آب نمی‌خورد.** (الیکایی)
۳۳۲۷۵. **چشم من است واسطه‌ی چشم زخم من.** (سلمان‌ساوجی: ۳۹۳)
۳۳۲۷۶. **چشم من پرید، شوهر تو آمد.** (بندرماهشهری)
۳۳۲۷۷. **چشم من پیش تو روشن است، چشم تو پس کلّه‌ات.** (رامسری)
۳۳۲۷۸. **چشم من سر در است.** (رامسری)
۳۳۲۷۹. **چشمم نمی‌بیند که حرف بزنم.** (لری)
۳۳۲۸۰. **چشم مورچه را می‌زند.** (نامه‌ی داستان)
۳۳۲۸۱. **چشم مور و پای مار و خیر (نان) ممسک را که دید (کس ندید).** (هبله‌رودی، مثمر، افغانی)
۳۳۲۸۲. **چشم مور و پای مار و نان ملاّ کس ندید.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۳۳۲۸۳. **چشم موری را سلیمان سیر نتوانست کرد.** (صائب: ۱۱۵۷، امثال‌موزون)
۳۳۲۸۴. **چشم می‌بیند، دل باور نمی‌کند.** (سنقری)
۳۳۲۸۵. **چشم می‌بیند، دل مزدش را می‌خواهد.** (شهمیرزادی)
۳۳۲۸۶. **چشم می‌بیند، دل می‌پسندد.** (آذری)
۳۳۲۸۷. **چشم می‌بیند، دل می‌خواهد.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۳۲۸۸. **چشم می‌بیند و دست یاد می‌گیرد.** (قشقایی، آذری)
۳۳۲۸۹. **چشم می‌بیند و دل اعتقاد ندارد.** (بروجردی)
۳۳۲۹۰. **چشم می‌بیند و دل می‌سوزد.** (قشقایی، آذری)
۳۳۲۹۱. **چشم می‌خواد که نِقودشک* بینه.** (بیرجندی)
۳۳۲۹۲. **چشم می‌خواهم روشنایی‌ام بدهد وگرنه می‌کَنم می‌اندازمش بیرون.** (راوری، سیرجانی، فرهنگ‌نامه)
۳۳۲۹۳. **چشم می‌گذارد که او راه برود؟** (سرخه‌ای)
۳۳۲۹۴. **چشم نابینا را سرمه و میل هردو یکی باشد.** (تکمله)
۳۳۲۹۵. **چشم نباشد، پیشانی چه را می‌بیند؟** (تاجیکی)
۳۳۲۹۶. **چشم نباشد، چهره دگرگون می‌شود.** (ترکمنی)
۳۳۲۹۷. **چشم نداری، دندان که داری.** (بیرجندی)
۳۳۲۹۸. **چشم نمی‌بیند، رو شرم نمی‌کند.** (آذری)
۳۳۲۹۹. **چشم نیست، چقوریست*.** (افغانی)
۳۳۳۰۰. **چشم نیست، کلوخ است.** (افغانی)
۳۳۳۰۱. **چشم و ابرویش دارد آسمان را جارو می‌کند.** (تبریزی)
۳۳۳۰۲. **چشم وا کن عمل صالح بین.** (شکورزاده)
۳۳۳۰۳. **چشم و چراغ دنیا را کور کرده‌است.** (نامه‌ی داستان)
۳۳۳۰۴. **چشم و چراغ را کنده و آورده.** (خوانساری)
۳۳۳۰۵. **چشم و چراغ طایفه است.** (نامه‌ی داستان)
۳۳۳۰۶. **چشم و دل پرخورده بیشتر می‌دود.** (گیلکی)
۳۳۳۰۷. **چشم و دل ترسیده است.** (مازندرانی)
۳۳۳۰۸. **چشم و دلش (دل) سیر است.** (زرقانی، شیرازی، حییم، عوام، آذری، دهخدا)
۳۳۳۰۹. **چشم و دلش می‌دود.** (عوام)
۳۳۳۱۰. **چشم و دل گرسنه را جز خاک گور پرنمی‌کند.** (بهمنیاری)
۳۳۳۱۱. **چشم و دل گشنه است.** (تهرانی)
۳۳۳۱۲. **چشم و روی در هم آورد.** (هبله‌رودی)
۳۳۳۱۳. **چشم و رویش تو هم است.** (زرقانی)
۳۳۳۱۴. **چشم و صورت به هم می‌کشد.** (لارستانی)
۳۳۳۱۵. **چشم و هم‌چشمی، جهنم پر می‌شود.** (کوچه)
۳۳۳۱۶. **چشم و هم چشمی کردن، ک..ن خود را به تبعیّت پاره کردن است.** (کرمانشاهی)
۳۳۳۱۷. **چشمه آن است که از خود بجوشد.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، کوچه)
۳۳۳۱۸. **چشمه (استخر) لای شود، جیب گداها بی‌پول نمی‌شود.** (کرمانجی)
۳۳۳۱۹. **چشم‌هاش آلبالو بازی می‌کند.** (هزاره‌ای)
۳۳۳۲۰. **چشمه‌اش*را گم کرده‌است.** (سمنانی)
۳۳۳۲۱. **چشم‌ها کور شود، که بجد*را بگذارد به القور*شود.** (بیرجندی)
۳۳۳۲۲. **چشم‌ها که رفته مژگان هم بالایش.** (زابلی، سیستانی)
۳۳۳۲۳. **چشم‌هایت به رخت‌هایت، رخت‌هایت به تنت.** (لنجانی)
۳۳۳۲۴. **چشم‌هایت را برای کی گُلیک*می‌کنی.** (گلبافی)
۳۳۳۲۵. **چشم‌هایش آلبالو گیلاس می‌چیند.** (بهمنیاری، تهرانی، دهخدا، عوام، نهاوندی، کرمانی، افغانی)
۳۳۳۲۶. **چشم‌هایش بر آدم می‌دود.** (گلبافی)
۳۳۳۲۷. **چشم‌هایش بو می‌شنوند.** (سمنانی)
۳۳۳۲۸. **چشم‌هایش به سرش (کلّه‌اش) رفته‌است.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه، جیرفتی)
۳۳۳۲۹. **چشم‌هایش به کاسه‌ی سرش رفته.** (افغانی)
۳۳۳۳۰. **چشم هایش پیه گرفته‌است.** (کرمانی)
۳۳۳۳۱. **چشم‌هایش چهار تا شد.** (نهاوندی)
۳۳۳۳۲. **چشم‌هایش دله و حریص است.** (گیلکی)
۳۳۳۳۳. **چشم‌هایش دنبالش بود.** (بختیاری)
۳۳۳۳۴. **چشم‌هایش را از تو کاسه درآورد.** (گلبافی)
۳۳۳۳۵. **چشم‌هایش را بسته و دهانش را گشوده.** (قشقایی)

۳۳۳۳۶. **چشم‌هایش روی صورتش می‌دود.** (زرقانی)
۳۳۳۳۷. **چشم‌هایش سگ دارد.** (اراکی)
۳۳۳۳۸. **چشم‌هایش سنگ را می‌ترکاند.** (شهربابکی)
۳۳۳۳۹. **چشم‌هایش سوسک دارد.** (گیلکی)
۳۳۳۴۰. **چشم‌هایش شسته‌شده‌اند.** (سمنانی)
۳۳۳۴۱. **چشم‌هایش کنگر می‌کند.** (بختیاری)
۳۳۳۴۲. **چشم‌هایش گرم شدند.** (بختیاری)
۳۳۳۴۳. **چشم‌هایش گویی که بر گور کهنه‌ی پای گاو فرورفته.** (مشکین‌شهری)
۳۳۳۴۴. **چشم‌هایش لب دریاست.** (سیرجانی)
۳۳۳۴۵. **چشم‌هایش مثل ارزق شامی است.** (کرمانی)
۳۳۳۴۶. **چشم‌هایش مثل دو تا جادکمه است.** (سیرجانی)
۳۳۳۴۷. **چشم‌هایش مثل دو تا کاسه خون بود.** (گلبافی، سیرجانی)
۳۳۳۴۸. **چشم‌هایش مثل سپیده‌ی صبح شد.** (نهاوندی)
۳۳۳۴۹. **چشم‌هایش مثل ک..ن خروس است.** (سیرجانی)
۳۳۳۵۰. **چشم‌هایش مثل گدوسک*است.** (رفسنجانی)
۳۳۳۵۱. **چشمه‌ای که آبش را می‌خوری، گِل‌آلودش مکن.** (بختیاری)
۳۳۳۵۲. **چشمه‌ای که آب ندارد، آب‌دستی بی‌فایده‌است.** (بختیاری)
۳۳۳۵۳. **چشمه‌ای که از آن آب خورند نشاید که بینبارند.** (تکمله)
۳۳۳۵۴. **چشم‌هایم از کلّه‌ی سرم درآمد.** (بافقی)
۳۳۳۵۵. **چشم‌های من اشک بریزند، پسر دیگران فرزند نخواهد شد.** (فرهنگ‌نامه)
۳۳۳۵۶. **چشمه‌ای نریده نگذاشته.** (بیرجندی)
۳۳۳۵۷. **چشمه‌ای نگذاشته که آبش بخورد.** (آذری)
۳۳۳۵۸. **چشمه باش نه مرداب.** (بختیاری)
۳۳۳۵۹. **چشمه باید از خودش آب داشته‌باشد.** (بختیاری، خوانساری)
۳۳۳۶۰. **چشمه باید از خودش بجوشد، با آب ریختن چشمه نمی‌شود.** (ساوه‌ای)
۳۳۳۶۱. **چشمه، چوب در پشت آبش حرام است.** (بختیاری)
۳۳۳۶۲. **چشمه را چون لای گیرد، نم کجا بیرون دهد؟** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۴۹۱)
۳۳۳۶۳. **چشم هر چیزی را دید کرایه می‌خواهد.** (رامسری)
۳۳۳۶۴. **چشم هرقدر بزرگ باشد جایش زیر ابروست.** (افغانی)
۳۳۳۶۵. **چشم هزار کار می‌کند، ابرو متوجه نمی‌شود.** (آذری)
۳۳۳۶۶. **چشمه که از سرچشمه لای شد دیر صاف می‌شود.** (کرمانجی)
۳۳۳۶۷. **چشم همراهی مدار از کس، که در روز سیاه/ خضر نتواند به آبی دست اسکندر گرفت.** (صائب: ۶۹۲، تکمله)
۳۳۳۶۸. **چشم هم می‌گذارد دهانش را باز می‌کند.** (تهرانی)
۳۳۳۶۹. **چشم هنربین بود از عیب پاک.** (نظامی، بهمنیاری)
۳۳۳۷۰. **چشمه‌ی آب نور چشم بود.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۲۰، امثال‌موزون)
۳۳۳۷۱. **چشمه‌ی تقدیر و قسمت، آب دیگری دارد.** (آذری، قشقایی)
۳۳۳۷۲. **چشمه‌ی حیوان ز قناعت بجوی.** (خواجوی‌کرمانی: ۷۸۶، دهخدا)
۳۳۳۷۳. **چشمه‌ی خور به گِل نشاید نهفت.** (سعدی؛ دیوان: ۳۲۹)
۳۳۳۷۴. **چشمه‌ی خورشید چو پنهان شود/ شب‌پره بازیگر میدان شود.** (شکورزاده، حییم)
۳۳۳۷۵. **چشمه‌ی خورشید را به گل نشاید اندود.** (دهخدا)
۳۳۳۷۶. **چشم هیزم‌شکن همیشه به پشته‌ی هیزم دوخته‌است.** (آذری)
۳۳۳۷۷. **چشم یتیم دنبال قاشق است و چشم دزد دنبال جنس خوب.** (ترکمنی)
۳۳۳۷۸. **چش می‌خواهم روشناییم بده وگرنه می‌کَنَم می‌اندازم بیرون.** (کرمانی)
۳۳۳۷۹. **چشمی که با آن نمی‌بینی، بیرون بیاور و دورش بینداز.** (بختیاری)
۳۳۳۸۰. **چشمی که باید از تو روشن بشود، بهتر است کور شود.** (تالشی)
۳۳۳۸۱. **چشمی که بر تو کار کند، کور شود.** (بیرجندی)
۳۳۳۸۲. **چشمی که بزرگ باشد ولی نور ندهد به چه درد می‌خورد؟** (مازندرانی)
۳۳۳۸۳. **چشمی که بود خودبین، کی روی خدا بیند؟** (نسیمی؛ دیوان: ۱۰۸)
۳۳۳۸۴. **چشمی که به انتظار کاسه‌ی همسایه نشسته، باید کور شود.** (مازندرانی)
۳۳۳۸۵. **چشمی که به در بیگانه باشد، خاک به سر است.** (کرمانجی)
۳۳۳۸۶. **چشمی که بیش از صاحب عزا بگرید برای نان و حلواست.** (شیرازی، کوچه، شکورزاده)
۳۳۳۸۷. **چشمی که تیزی کرد از کاسه بکش.** (افغانی)
۳۳۳۸۸. **چشمی که دلی برد به تاراج/ دانی که به سرمه نیست محتاج.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۳۳۳۸۹. **چشمی که دید ندارد بگذار تا کور بشه.** (شهربابکی)
۳۳۳۹۰. **چشمی که دیده ندارد، کور است (شود).** (افغانی)

۳۳۳۹۱. **چشمی که روشنایی ندارد می‌خواهم از کاسه درآید.** (بروجردی)
۳۳۳۹۲. **چشمی که کور شد، کور شد، چگونگی‌اش فرقی ندارد.** (لری)
۳۳۳۹۳. **چشمی که لایق کوری است.** (جیرفتی)
۳۳۳۹۴. **چشمی که می‌بینی مرا، منم می‌بینم تو را.** (شهربابکی)
۳۳۳۹۵. **چشمی که می‌ترسد، خاشاک در آن خواهد افتاد.** (آذری)
۳۳۳۹۶. **چشمی که ندارد نظری، حلقه‌ی دام است / هر لب که سخن‌سنج نباشد، لب بام است.** (بیدل؛ غزل ۲۲۸، افغانی)
۳۳۳۹۷. **چشیدنی است نه سیرشدنی.** (آذری)
۳۳۳۹۸. **چغل*به چلو صاف می‌گوید: «به گور سوراخ‌هایت.»** (افغانی)
۳۳۳۹۹. **چغل‌های راه نی اگر نمی‌بودند چه کس می‌فهمید که بین دو کوه بندانی هم هست.** (سیستانی)
۳۳۴۰۰. **چغندر این چنین، دیگ این چنین است.** (اخگر، امثال‌موزون)
۳۳۴۰۱. **چغندر با کسی بکار، آن بر سر تو و تو بر سر آن بزنی.** (کردی)
۳۳۴۰۲. **چغندر با گوشت به از کدویه، غریب مهربان به از خودیه.** (گلبافی)
۳۳۴۰۳. **چغندر بد آفت ندارد.** (شهرضایی)
۳۳۴۰۴. **چغندر بزرگ (کلان، گنده) ته دیگ (توبره) است.** (بهمنیاری، شکورزاده، کرمانی، بیرجندی، گلبافی، راوری)
۳۳۴۰۵. **چغندر به هرات می‌بَرَد، زیره به کرمان.** (شکورزاده، شاهرودی)
۳۳۴۰۶. **چغندر تا پیاز شکر خدا.** (زرقانی، شیرازی)
۳۳۴۰۷. **چغندر تُنُک بهتر ریشه می‌کند.** (آملی)
۳۳۴۰۸. **چغندر تُنُک‌تر، سرش بزرگ‌تر.** (لری)
۳۳۴۰۹. **چغندر تو ریشه کرده‌است.** (آملی)
۳۳۴۱۰. **چغندر چال می‌کنند.** (رامسری)
۳۳۴۱۱. **چغندر خودش چیه که آبش چی باشه.** (گلپایگانی)
۳۳۴۱۲. **چغندر داخل میوه شده‌است.** (بهمنیاری)
۳۳۴۱۳. **چغندر سر و ک..ن ندارد.** (بهمنیاری)
۳۳۴۱۴. **چغندرش بن ندارد.** (قشقایی)
۳۳۴۱۵. **چغندرش ک..نه. (ریشه)*ببندد.** (مازندرانی)
۳۳۴۱۶. **چغندر کاشتم، زردک برآمد.** (خزینه، مثمر، هبله‌رودی)
۳۳۴۱۷. **چغندر کاشتن پس گردنی دارد.** (لری)
۳۳۴۱۸. **چغندر گوشت می‌شود ناپسری پسر نمی‌شود.** (لارستانی)
۳۳۴۱۹. **چغندر گوشت نشود و دشمن دوست.** (شکورزاده، بهمنیاری، عوام، دهخدا، حییم)
۳۳۴۲۰. **چغندر ما چغندر است.** (قمی)
۳۳۴۲۱. **چغندرهای بزرگ زیر توبره است.** (نهبندانی)
۳۳۴۲۲. **چغندر هرچه قدر لاغرتر باشد، سرش بزرگ‌تر است.** (کرمانشاهی)
۳۳۴۲۳. **چغندر هم جزو میوه‌ها شده، گاخر* هم جزو دخانیات؟** (گلبافی)
۳۳۴۲۴. **چغندر هم جزو میوه‌ها شده‌است.** (شکورزاده، عوام، کرمانی)
۳۳۴۲۵. **چغندر هم خود را جزو میوه‌جات حساب می‌کند.** (حییّم)
۳۳۴۲۶. **چغندر هم گُل کرد.** (شهربابکی)
۳۳۴۲۷. **چغندر همیشه ریشه در مدفوع حیوانات دارد.** (مازندرانی)
۳۳۴۲۸. **چغوکِ به دست، بهتر از کبوتر در هواست.** (شهربابکی)
۳۳۴۲۹. **چغوک*گفته چلم*، توت تو دلم.** (یزدی)
۳۳۴۳۰. **چغوک هرچه می‌خواهد جیس جیس کند، انگور (توت) به وقتش می‌رسه.** (شهربابکی)
۳۳۴۳۱. **چفت در از زنِ بچّه شیرده رم می‌کند.** (تهرانی)
۳۳۴۳۲. **چق‌چق اُورسی، آهسته قدم بردار که نگوزی.** (لکی)
۳۳۴۳۳. **چق (چمچق)*چیه و شوربای چق چیه.** (افغانی)
۳۳۴۳۴. **چکان از هر دو رخ آب جوانی.** (ویس و رامین)
۳۳۴۳۵. **چکاوک خودش چیست که جوجه‌اش چه باشد؟** (لری)
۳۳۴۳۶. **چکاوک وقتی که می‌خواهد بخوابد پایش را به سینه‌ی کمر می‌زند، می‌گوید: «مبادا کمر رویم بیفتد.»** (لری)
۳۳۴۳۷. **چک‌چک بوسه را کجا برم، گوشت را بیاور قلیه کنم.** (سمنانی)
۳۳۴۳۸. **چک چک مستانت که بود فکر زمستانت نبود؟** (بهمنیاری)
۳۳۴۳۹. **چک دهانت ول نباشد.** (سروستانی)
۳۳۴۴۰. **چکش است و آهن سرد.** (لارستانی)
۳۳۴۴۱. **چکّش‌خورش محکم است.** (عوام)
۳۳۴۴۲. **چکش همتای سندون.** (دشتستانی)
۳۳۴۴۳. **چکک دل شیر را آب می‌کند.** (افغانی)
۳۳۴۴۴. **چکم به فلانت.** (فرهنگ‌نامه)
۳۳۴۴۵. **چکمه به گردن آمد.** (زرقانی)

۳۳۴۴۶. **چکمه به گردن پیش کسان می‌رود.** (سخن)
۳۳۴۴۷. **چکمه‌پوش*که نمی‌آید و ارزه‌پوش * هم در چشم من جلوه‌ای ندارد.** (اوزی)
۳۳۴۴۸. **چکمه‌ی رخ‌رخ*گوز پامال کن.** (مازندرانی)
۳۳۴۴۹. **چک نقد به از حلوای نسیه.** (شیرازی)
۳۳۴۵۰. **چک و چانه‌اش بوی الرّحمن گرفته‌است.** (حیّم)
۳۳۴۵۱. **چکّه بالای همگان است.** (هزاره‌ای)
۳۳۴۵۲. **چکّه چکّه گودال شود، با باریدن سیل شود.** (آذری)
۳۳۴۵۳. **چکّه را پیش از باران مهار کنند.** (کردی)
۳۳۴۵۴. **چکّه‌ی آب به او خورده‌است.** (آملی)
۳۳۴۵۵. **چکّه‌ی آبی شد و به زمین فرو رفت.** (فیروزکوهی)
۳۳۴۵۶. **چکیده چکیده دریا شود، اگر نچکد بیابان شود.** (ترکمنی)
۳۳۴۵۷. **چکیده‌ی کار را با چسبیده‌ی کار چه نسبت؟** (تکمله)
۳۳۴۵۸. **چگونه‌ای، سلامتی شما و آن هم مال شماست.** (خوزستانی)
۳۳۴۵۹. **چگونه پارسا باشد کسی کاو پادشاه باشد؟** (فرخی؛ دیوان: ۴۲۰)
۳۳۴۶۰. **چگونه پرد مرغی که بسته دارد پر؟** (عنصری: ۸۳)
۳۳۴۶۱. **چگونه ترک کنم عادتی که معهود است؟** (ساوجی؛ دیوان: ۵۲)
۳۳۴۶۲. **چگونه دلی است که در شب چهارشنبه به زیارت اهل قبور می‌رود؟** (مازندرانی)
۳۳۴۶۳. **چگونه دود جدا از کباب می‌گردد؟** (صائب، امثال‌موزون)
۳۳۴۶۴. **چگونه دوستی باشد که جانم در رعنا داری؟** (عراقی؛ کلیات: ۲۷۸)
۳۳۴۶۵. **چگونه دیو لعین پاک چون فرشته‌شود؟** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۹۰)
۳۳۴۶۶. **چگونه سازگار آید مزاج آب با روغن؟** (امثال‌موزون، دهخدا)
۳۳۴۶۷. **چگونه شکر این نعمت گذارم/ که زور مردم‌آزاری ندارم؟** (حافظ: ۲۲۱، دهخدا، عوام)
۳۳۴۶۸. **چگونه کسی تخم در شوره کارد؟** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۴۰۵)
۳۳۴۶۹. **چُلاس*روزی دوبار چاشت می‌خورد.** (رامسری)
۳۳۴۷۰. **چُلاق نیست امّا کمی می‌لنگد.** (کردی)
۳۳۴۷۱. **چُلاق و لی‌لی بازی؟** (گیلکی)
۳۳۴۷۲. **چُلاق به شَل می‌گوید یا علی.** (گیلکی)
۳۳۴۷۳. **چل (الک) به آفتابه می‌گوید: «دو سوراخه»** (تربت‌حیدریه‌ای)
۳۳۴۷۴. **چل بند به تن کرده‌است.** (سمنانی)
۳۳۴۷۵. **چلپاسه رفت خود را مثل مارکنه، گزی بزنه و خودش را تیار کنه.** (هراتی)
۳۳۴۷۶. **چلپاسه*هم خور به جمع مار داره.** (هراتی)
۳۳۴۷۷. **چلچلاورد*مرد می‌سازد و آش و برنج چمپا گه.** (لری)
۳۳۴۷۸. **چل‌چل‌زبونی می‌کند.** (کرمانی)
۳۳۴۷۹. **چلچله تو می‌رود و گنجشک بیرون می‌آید.** (سمنانی)
۳۳۴۸۰. **چل چیز کیه*به صاحب کیه می رود.** (ابیانه)
۳۳۴۸۱. **چل سال بِدی مردی، یه بار ندی نامردی.** (تهرانی)
۳۳۴۸۲. **چِل که رفت به بام، عاقل باید بیاید خانه و در را ببندد.** (بروجردی)
۳۳۴۸۳. **چلنی با کنری گفت: «سوراخ‌هایت (شکاف‌هایت) به گور.»** (افغانی)
۳۳۴۸۴. **چلو صافش از آب برآمد.** (افغانی)
۳۳۴۸۵. **چلو صافی به آفتابه می‌گوید: «برو دو سوراخه.»** (سیرجانی)
۳۳۴۸۶. **چلو صافی (ترشی‌پالا) به کفگیر می‌گوید: «نه سوراخ داری.»** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۳۳۴۸۷. **چلوصافی به آفتابه می‌گوید دو سوراخه.** (بیرجندی، کرمانی، قاینی)
۳۳۴۸۸. **چلوکباب را به ناز می‌خورد.** (آمره‌ای)
۳۳۴۸۹. **چلوکباب هیچی، آفتابه لگن (قاشق چنگال) هفت دست.** (شاهرودی، فرهنگ‌نامه)
۳۳۴۹۰. **چلّه‌اش را می‌اندازد (می‌کشد) تیرش را پنهان می‌کند.** (آذری)
۳۳۴۹۱. **چلّه کَلون (بزرگ) گفته کنم یا تکنم، چلّه کوچک گفته آرد بیار دو صد من، هیزم بیار دو خرمن، اگر برادران آهمن و واهمن (دی و بهمن) نکرده، عُدّه‌ی هر دو با من.** (بیرجندی)
۳۳۴۹۲. **چلّه کوچک گفت: «اگر پشتم به بهار نبود بچّه را در گهواره خشک می‌کردم.»** (شکورزاده، تهرانی، مازندرانی)
۳۳۴۹۳. **چلّه کوچکه گفت: «من برادر کوچک‌ترم ولی از برادر بزرگ‌تر ظالم ترم.»** (گیلکی)
۳۳۴۹۴. **چلّه نشستی که تقویم بیرون بدهی (استخراج کنی)؟** (گیلکی)
۳۳۴۹۵. **چلّه و خربزه.** (افغانی)
۳۳۴۹۶. **چلّه‌ی زمستان از تو یخ نمی‌شود گرفت.** (گیلکی)
۳۳۴۹۷. **چلّه‌ی زمستان، اگر یخ بخواهم هوا آفتاب می‌کند.** (گیلکی)
۳۳۴۹۸. **چلّه‌ی کوچک، پشتش به بهار است.** (شکورزاده، کوچه)

۳۳۴۹۹. **چماق بر سر آدم ضعیف می‌خورد.** (قشقایی)
۳۳۵۰۰. **چماق بر سر مریض آید.** (آذری)
۳۳۵۰۱. **چماق بگذار آفتابه بیاور.** (کلیّات عبید زاکانی مکتوب قلندران: ۳۱۱)
۳۳۵۰۲. **چماق به دردمند می‌خورد و درد و بلا به سر یک‌دانه می‌آید.** (مرندی)
۳۳۵۰۳. **چماق به دست خرس دادن آسان، ولی پس گرفتنش مشکل (شرط) است.** (شکورزاده، کوچه)
۳۳۵۰۴. **چماقت را بزن و در سایه‌اش بنشین.** (لری)
۳۳۵۰۵. **چماق توی پوستین اوست.** (نامه‌ی داستان)
۳۳۵۰۶. **چماق دست دیوانه، جارو دست عروس خانه.** (آذری)
۳۳۵۰۷. **چماقش را آب داده است.** (آمره‌ای)
۳۳۵۰۸. **چماقش هفده من جو می‌خورد.** (بهمنیاری، خرّمی، شکورزاده)
۳۳۵۰۹. **چماقی که به پشت من نمی‌خورد، انگار به پنبه‌ی خورجین می‌خورد.** (مازندرانی)
۳۳۵۱۰. **چم او را به دست بگیر.** (سنگسری)
۳۳۵۱۱. **چُمْبُل*خشک انعطاف نمی‌پذیرند.** (رامسری)
۳۳۵۱۲. **چمپا برنج و آبکش؟** (گیلکی)
۳۳۵۱۳. **چمچه به دست هوادار تو است.** (آذری)
۳۳۵۱۴. **چمچه حرکت می‌کند و ظرفش را پیدا می‌نماید.** (میاندوابی)
۳۳۵۱۵. **چمچه‌گیر و چمچه‌دار طرفدار شماست.** (آذری)
۳۳۵۱۶. **چمش می‌شود، خمش می‌شود، دلش می‌خواهد، رویش نمی‌شود.** (یزدی)
۳۳۵۱۷. **چمن، جلوی سیل را سد نخواهد کرد.** (آذری)
۳۳۵۱۸. **چَمی خَمی، *خدا نکرده آدمی.** (شکورزاده، بهمنیاری، کرمانی)
۳۳۵۱۹. **چنار از خودش آتش می‌گیرد.** (بهمنیاری، شاهرودی)
۳۳۵۲۰. **چنار اگر غیرت داشت چنین تن فربه‌ای پیدا نمی‌کرد.** (کرمانی)
۳۳۵۲۱. **چنار در خانه‌شان (اش، خود) را نمی‌بیند (ندیده).** (دهخدا، عوام، سهیلی، نامه‌ی‌داستان، تهرانی)
۳۳۵۲۲. **چنار در خانه‌مان سبز شده.** (زرقانی)
۳۳۵۲۳. **چنار که به هزار رسیدف آتش می‌گیرد.** (کرمانی)
۳۳۵۲۴. **چنار و منار می‌گوید.** (نامه‌ی داستان)
۳۳۵۲۵. **چنازی و کدویی.** (انوری: ۳۲۷، دهخدا، کاوش)
۳۳۵۲۶. **چنان (آن‌جا) برو که بابام رفت.** (دهخدا)
۳۳۵۲۷. **چنان او را شناخته‌ام که فرنگی ساعتش را نشناخته.** (دهخدا)
۳۳۵۲۸. **چنان او را می‌شناسم که مردک کوهی در حی*خر خود را.** (بیرجندی)
۳۳۵۲۹. **چنان باران می‌بارد که یک رشته‌اش را بگیری به آسمان می‌روی.** (گیلکی)
۳۳۵۳۰. **چنان با نیک و بد سر (خو) کن که بعد از مردنت عرفی/ مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند.** (عرفی، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، افغانی)
۳۳۵۳۱. **چنان بچّه را قنداق می‌کنه می‌ده بغلت که صد تا قابله باید جلویش بزایند.** (تهرانی)
۳۳۵۳۲. **چنان بخور که همیشه بتوانی بخوری.** (اهری)
۳۳۵۳۳. **چنان بد نواخت که سرنایی هم فهمید.** (دهخدا، کوچه، عوام)
۳۳۵۳۴. **چنان بدو که جا نمانی، چنان نان بخور که درنمانی.** (بختیاری)
۳۳۵۳۵. **چنان بر سرش آمده که به هرجای سفید می‌گوید دوغ.** (قشقایی)
۳۳۵۳۶. **چنان بر سرش بزن که بند خایه‌اش بگسلد.** (گیلکی)
۳۳۵۳۷. **چنان بر سرم آمده که در ک..نم شلغم فرو رفته.** (قشقایی)
۳۳۵۳۸. **چنان بر سر من است که از خود بیزارم.** (بیرجندی)
۳۳۵۳۹. **چنان برو خانه‌ی هالو (خالو) / که زیر پایت بکند جارو.** (نهاوندی)
۳۳۵۴۰. **چنان برو که بابام رفت.** (بهمنیاری)
۳۳۵۴۱. **چنان برو که سرگین روی آب رفت.** (بختیاری)
۳۳۵۴۲. **چنان بروی به خانه‌ی خالویت که جلی بیندازد زیر نشیمنت.** (لری)
۳۳۵۴۳. **چنان بروی که بلبل عمو رفت.** (فومنی)
۳۳۵۴۴. **چنان بزنمت که گوزت در جوال جا نشود.** (هزاره‌ای)
۳۳۵۴۵. **چنان بزنمت که مادرت را بابا بگویی.** (هزاره‌ای)
۳۳۵۴۶. **چنان بلایی بر سرت بیاورم که دباغ بر سر پوست نیاورد.** (عوام)
۳۳۵۴۷. **چنان بلایی به سرت بیاورم که بدانی روغن از ماست است.** (قشقایی)
۳۳۵۴۸. **چنان بُود پدری کِش چنین بُود فرزند.** (عنصری، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۳۵۴۹. **چنان به پشت گوشت می‌زنم که مثل مس صدا کند.** (سرخه‌ای)
۳۳۵۵۰. **چنان به خود دارد (از خود راضی است) که کاه خشک نمی‌خورد.** (بیرجندی)
۳۳۵۵۱. **چنان به طرفم می‌بینی که سنگ بقه، طرف تخم خود ببینه.** (افغانی)
۳۳۵۵۲. **چنان به من نگرد که گاو به چرمگر نگرد.** (دهخدا)
۳۳۵۵۳. **چنان پندار کافتد بارت از دوش.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۱۵)

۳۳۵۵۴. **چنان تشنه شوی که از آب، شیرین یا شوری را نپرسی.** (آبدانانی)
۳۳۵۵۵. **چنان توی آن ریده که سگ بر سر دوراهی نریده.** (بیرجندی)
۳۳۵۵۶. **چنان تیز است که در ک..ن آدم فرو می‌رود.** (هزاره‌ای)
۳۳۵۵۷. **چنان جایی خوابیده که آب زیرش نمی‌رود.** (آذری)
۳۳۵۵۸. **چنان‌چه به گرگر*هرچه بیشتر شَتْ بزنی بیشتر به دوران خود ادامه می‌دهد.** (رامسری)
۳۳۵۵۹. **چنان حرف می‌زند که مرغ بریان خنده‌اش می‌گیرد.** (آذری)
۳۳۵۶۰. **چنان خوابت بیاید که از بالشت زیر سرت نپرسی.** (آبدانانی)
۳۳۵۶۱. **چنان دوید مثل کره‌خری که از گلّه جدا شود.** (تهرانی)
۳۳۵۶۲. **چنان راه می‌رود که آب در شکمش تکان نخورد.** (قشقایی، آذری)
۳۳۵۶۳. **چنان رُست باید که یزدان بکِشت.** (فردوسی: ۴۱۶)
۳۳۵۶۴. **چنان روزی به نادانان رساند / که صد دانا در آن حیران بماند.** (سعدی، دهخدا)
۳۳۵۶۵. **چنان رو گرفته، انگار می‌خواهد از آقا مسأله بپرسد.** (تهرانی)
۳۳۵۶۶. **چنان زد توی پَر طرف که هیچ کولی‌ای در ک..ن بچه‌اش نمی‌زند.** (تهرانی)
۳۳۵۶۷. **چنان زعفران می‌خورد که لب‌هایش زرد نمی‌شود.** (هراتی)
۳۳۵۶۸. **چنان زی با رخ خورشید نورش / که پیش از نان نیفتی در تنورش.** (فرهنگ‌نامه)
۳۳۵۶۹. **چنان زی که مور از تو نبود به درد / نه بر کس نشیند ز باد تو گرد.** (گرشاسب‌نامه: ۳۸۴، دهخدا)
۳۳۵۷۰. **چنان سرد است که نقش از روی آدم می‌پرد.** (بیرجندی)
۳۳۵۷۱. **چنان سوختم که روغن در چراغ‌ها.** (بیرجندی)
۳۳۵۷۲. **چنان شناگر شده، که عدس را در تندی آب می‌گیرد.** (بختیاری)
۳۳۵۷۳. **چنان شیر ما را سوزانده که از دوغ هم می‌ترسیم.** (بختیاری)
۳۳۵۷۴. **چنان صحبت کن که خریدار داشته‌باشد.** (کرمانجی)
۳۳۵۷۵. **چنان ضعیفی که گاو دوجل هستی.** (بختیاری)
۳۳۵۷۶. **چنان قحط‌سالی شد اندر دمشق/ که یاران فراموش کردند عشق.** (سعدی؛ بوستان: ۲۲۸، دهخدا، بهمنیاری)
۳۳۵۷۷. **چنان کآمدی آن چنان بگذری.** (فردوسی)
۳۳۵۷۸. **چنان کاو گذارد باید گذاشت.** (فردوسی: ۴۲۵)
۳۳۵۷۹. **چنان کچلی نیست که شوره‌ی سرش به زمین ریزد.** (هریس)
۳۳۵۸۰. **چنان کز اندرون هستید در بازار بنمایید.** (عطّار؛ دیوان: غزل۳۸۳)
۳۳۵۸۱. **چنان کن تا هندوانه‌فروش باز هم بدرت بیاید.** (مشکین‌شهری)
۳۳۵۸۲. **چنان کن که این نیمه‌کاره خاکستر را هم باد بگیرد و برود.** (سمنانی)
۳۳۵۸۳. **چنان‌که آب بر آتش.** (بیرجندی)
۳۳۵۸۴. **چنان‌که آمد از این دست می‌رود زان دست.** (اهلی؛ کلیات: ۳۳)
۳۳۵۸۵. **چنان‌که آمدی آن چنان بگذری.** (فردوسی، امثال‌موزون)
۳۳۵۸۶. **چنان‌که اسب بی‌نعل است عاجز شتر با نعلبندی خو ندارد.** (فرهنگ‌نامه)
۳۳۵۸۷. **چنان‌که افتد و دانی.** (سعدی؛ کلیات: ۱۳۴، دهخدا)
۳۳۵۸۸. **چنان‌که در پی الحمد، لفظِ آمین رفت.** (سیف‌فرغانی؛ دیوان: ۵۶)
۳۳۵۸۹. **چنان‌که مو از خمیر بیرون آورند.** (بیرجندی)
۳۳۵۹۰. **چنان گاو کشتیم و چربی نگرفتیم.** (بختیاری)
۳۳۵۹۱. **چنان گرسنه شوی که از نان نپرسی چه‌طور است.** (آبدانانی)
۳۳۵۹۲. **چنان گو راز خود با بهترین دوست/ که پنداری که دشمن تر کسی اوست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۸۸)
۳۳۵۹۳. **چنان می‌روی که گویی به کشتنت می‌برند.** (هبله‌رودی، دهخدا)
۳۳۵۹۴. **چنان می‌زنم در دهانت که هیچ لولی در ک..ن بچه‌اش نزده.** (نامه‌ی‌داستان، سیرجانی)
۳۳۵۹۵. **چنان می‌زنم به گوشت که کلاهت در خانه‌ی قاضی افتد.** (نامه‌ی داستان)
۳۳۵۹۶. **چنان می‌زنم، که به خر بگویی دایی.** (سرخه‌ای)
۳۳۵۹۷. **چنان می‌شناسم که جیب خودم را می‌شناسم.** (آذری)
۳۳۵۹۸. **چنان می‌گذرد مثل گذشتن سیخ از کباب.** (نهاوندی)
۳۳۵۹۹. **چنان می‌گیرم که گویی از خر پالان گیرند.** (آذری)
۳۳۶۰۰. **چنان ناراحت شدم که اگر تیرم می‌زدی، خون نمی‌ریخت.** (بختیاری)
۳۳۶۰۱. **چنان نخور تا بترکی.** (بختیاری)

۳۳۶۰۲. **چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند.** (حافظ؛ دیوان: ۱۲۱، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، خزینه)
۳۳۶۰۳. **چنان هول زده‌ام که پُک* خود را گم کرده‌ام.** (بیرجندی)
۳۳۶۰۴. **چنان برو که بابام رفت.** (دهخدا)
۳۳۶۰۵. **چنبر دف را به طنز، آینه‌ی چین مخوان.** (مجیر بیلقانی:۱۶۸)
۳۳۶۰۶. **چنبرروی چنبر می‌آید.** (گیلکی)
۳۳۶۰۷. **چنته‌اش پر است.** (کرمانی، شیرازی)
۳۳۶۰۸. **چنته‌اش خالی شده‌است.** (تهرانی، حییم، شیرازی)
۳۳۶۰۹. **چندان حرکت بکن که از روی قیاس/ معلوم شود که مرده‌ای یا زنده.** (دهخدا)
۳۳۶۱۰. **چندان دوشاب گلوسوزی نیست.** (کرمانی)
۳۳۶۱۱. **چندان دُهُلی است که به سُرنایی نمی‌رسد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۳۶۱۲. **چندان سمن است که یاسمن پیدا نیست.** (هبله‌رودی، دهخدا، افغانی، عوام، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)
۳۳۶۱۳. **چندان که چشم کار کند.** (صائب؛ کلیات: ۵۶۸)
۳۳۶۱۴. **چندان که خدا غنی است، من محتاجم.** (ابوسعیدابوالخیر؛ سخنان منظوم: ۵۹)
۳۳۶۱۵. **چندان منوش می که شود بر تو مِی سوار.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۱۱۲۴)
۳۳۶۱۶. **چندان نر هم نبود.** (کاوش)
۳۳۶۱۷. **چند باشی ز معاصی مزه کش/ توبه هم بی‌مزه‌ای نیست، بچش.** (جامی؛ سبحة الابرار: ۴۸۳، تکمله)
۳۳۶۱۸. **چند پالان دوزی‌ای پالان پرست؟** (مولوی؛ مثنوی: ۲۸۶/۲)
۳۳۶۱۹. **چند پیچی پشک در نافه که مشک اذفر است؟** (جامی؛ سبحةالابرار، امثال‌موزون)
۳۳۶۲۰. **چند تا آب بریز و مرده‌شوی دارد.** (گیلکی)
۳۳۶۲۱. **چند تا لَن ترانی گفت و رفت.** (بختیاری)
۳۳۶۲۲. **چند تومانش را بده به گلیم.** (کوچه)
۳۳۶۲۳. **چند جا آرد می‌کنی؟** (بختیاری)
۳۳۶۲۴. **چند چون دیگ کنم ناله‌ی‌سر پوشیده.** (فرغانی؛ دیوان: ۵۴۰)
۳۳۶۲۵. **چند چیز است اگر خُرد است بزرگ باید داشت: آتش، بیماری و دشمن.** (سیر الملوک، دهخدا)
۳۳۶۲۶. **چند چیز را مگیر، خر پیر، پیرزن و کهنه جوال.** (سیستانی)
۳۳۶۲۷. **چند خوانم به گوش خر یاسین؟** (ایرج؛ دیوان:۲۰)
۳۳۶۲۸. **چند خواهی پیرهن از بهر تن؟/ تن رها کن تا نخواهی پیرهن.** (قاآنی: ۴۹۸، دهخدا، تهرانی)
۳۳۶۲۹. **چند خواهی که بینی ستمش/ نه بخواه و نه ببر رنج غمش.** (تهرانی)
۳۳۶۳۰. **چند در راه تو با خاک برابر باشم / چند پیش تو به قدر از همه کمتر باشم.** (وحشی، افغانی)
۳۳۶۳۱. **چند روز جُوی پاک کرده خورده حالا جُفتک می‌اندازد.** (کوچه)
۳۳۶۳۲. **چند روزی پیش و پس شد، ور نه از دور سپهر/ بر سکندر نیز بگذشت آن چه بر دارا گذشت.** (ادیب‌الممالک فراهانی، دهخدا)
۳۳۶۳۳. **چند زین داخل برده‌است.** (شوشتری)
۳۳۶۳۴. **چند سال است خر سواری می‌کند، آسیاب میرزا زکی را نمی‌شناسد.** (ارومیه‌ای)
۳۳۶۳۵. **چند سال است روزه است با نان جو افطار می‌کند.** (کردی)
۳۳۶۳۶. **چند کلمه از مادر عروس بشنو.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، تهرانی)
۳۳۶۳۷. **چند گویی که چنین رفت و چنان خواهد شد؟** (حافظ: ۱۱۲)
۳۳۶۳۸. **چند لنگی، چند آری عذر لنگ.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۵۰)
۳۳۶۳۹. **چند مرده حلاج.** (امثال)
۳۳۶۴۰. **چند مَرده حلاّجم (است).** (عبیدزاکانی؛ کلیات: ۲۲۴، تکمله، دهخدا، بهمنیاری)
۳۳۶۴۱. **چندی آب داغ خورده که آب سرد را هم پف می‌کند.** (سبزواری)
۳۳۶۴۲. **چندی آفتاب، چندی مهتاب.** (افغانی)
۳۳۶۴۳. **چندی به زبانِ همه‌کس چون خبر افتم.** (کلیم؛ دیوان: ۲۶۰)
۳۳۶۴۴. **چندین بار پول دادن و لولهنگ خریدن و شکستن، بهای آفتابه مسی درمی‌آید.** (آذری)
۳۳۶۴۵. **چندین چراغ دارد و بی‌راهه می‌رود/ بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش.** (سعدی؛ کلیات: ۷۹۷، امثال‌موزون، تهرانی)
۳۳۶۴۶. **چندین خربزه پزی گذشت.** (تاجیکی)
۳۳۶۴۷. **چنگالش و پنگالش.** (بختیاری)
۳۳۶۴۸. **چنگت را داغ می‌کنند.** (سیرجانی)
۳۳۶۴۹. **چنگ را بر کنار جا برای زدن سازند.** (تاریخ‌الوزرا: ۶۰، تکمله)
۳۳۶۵۰. **چنگ را تا نزنند نغمه‌ی‌طرب برنیارد.** (تاریخ‌الوزرا: ۷۵، شکورزاده، تکمله)
۳۳۶۵۱. **چنگر* را جفتی هفت‌صد دینار بخر و پشت مرداب دولا دولا نرو.** (گیلکی)
۳۳۶۵۲. **چنگر که چاق می‌شود، هوس دور پروازی می‌کند.** (سیستانی)
۳۳۶۵۳. **چنگ زد و جمع کرد.** (آملی)

۳۳۶۵۴. **چنه‌اش بند مانده.** (افغانی)
۳۳۶۵۵. **چُنه مهربان است.** (بهمنیاری)
۳۳۶۵۶. **چنه و پوزشه نداره.** (افغانی)
۳۳۶۵۷. **چنین آتشی چنین هیزمی می‌خواست.** (رامسری)
۳۳۶۵۸. **چنین ابرو نمی‌توان دید.** (مثمر)
۳۳۶۵۹. **چنین است رسم سرای درشت / گهی پشت زین و گهی زین به پشت.** (فردوسی: ۳۸۵، دهخدا، عوام)
۳۳۶۶۰. **چنین باشد دل فرزند آدم/ نیارد یاد رفته شادی و غم.** (ویس‌و رامین: ۱۷۳/۲۱۹)
۳۳۶۶۱. **چنین بود تا بود گردان سپهر / گهی پر ز درد و گهی پر ز مهر.** (فردوسی: ۱۷۲۹، دهخدا)
۳۳۶۶۲. **چنین تخمی که در شوره فشانی/ هم از تخم و هم از بر، دور مانی.** (ویس و رامین:۷۳/ ۱۸)
۳۳۶۶۳. **چنین داد پاسخ که پیری و درد / در آرد دو صدگونه آهو به مرد.** (فردوسی، فرهنگ‌نامه)
۳۳۶۶۴. **چنین دیگ چنین چغندر.** (دهخدا)
۳۳۶۶۵. **چنین دیگی چنین چغندری می‌خواهد.** (درگزی)
۳۳۶۶۶. **چنین فاسقی چنین فاجری را هم می‌خواهد.** (کرمانی)
۳۳۶۶۷. **چنین کنند بزرگان چو کرد باید کرد.** (عنصری: ۷۸۰، امثال‌موزون، بهمنیاری، عوام، شکورزاده)
۳۳۶۶۸. **چنین که جام می‌لعل اوست مرد افکن / در این زمانه کسی نیست مرد میدانش.** (فرهنگ‌نامه)
۳۳۶۶۹. **چنین گفت پیغمبر راست‌گوی/ ز گهواره تا گور دانش بجوی.** (افغانی)
۳۳۶۷۰. **چنین گفت رستم خداوند تاش / چو دشمن تراشیدی ایمن مباش.** (تهرانی)
۳۳۶۷۱. **چنین گفت رستم خداوند رخش/ به دشت آهوی ناگرفته مبخش.** (تهرانی)
۳۳۶۷۲. **چنین نیست که حمّام بروی و عرق نکنی.** (رامسری)
۳۳۶۷۳. **چو آب آمد تیمم نیست در کار/ چو روز آمد چراغ از پیش بردار.** (پوریای ولی، شکورزاده، عوام، دهخدا، امثال‌موزون)
۳۳۶۷۴. **چو آب استاده‌شد، یابد عفونت.** (ایرج‌میرزا: ۷۵، فرهنگ‌نامه)
۳۳۶۷۵. **چو آشفتی، الف بی‌تی ندانی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۵)
۳۳۶۷۶. **چو آمد خزان بریزد برگ.** (مکتبی شیرازی؛ کلمات‌علیه غرا: بیت ۳۵۱)
۳۳۶۷۷. **چو آن‌جا رسیدی، خموشی به است.** (جامی؛ خردنامه‌اسکندری: ۹۲۱)
۳۳۶۷۸. **چو آهنگ رفتن کند جان پاک / چه بر تخت مردن چه برروی خاک.** (سعدی؛ کلیات: ۳۸، دهخدا، فرهنگ‌نامه، عوام)
۳۳۶۷۹. **چو آید به مویی توانش کشید/ چو برگشت زنجیرها بگسلد.** (ابن‌یمین: ۳۸۴، تهرانی، عوام)
۳۳۶۸۰. **چو ابر آید تو از بارانش مستیز/ به زودی از گذار سیل برخیز.** (ویس‌و رامین: ۸۹/۱۴۲)
۳۳۶۸۱. **چو احمق در جهان باقی است مفلس در نمی‌ماند.** (خزینه)
۳۳۶۸۲. **چو ادبار آمد، همه تدبیرها خطا شود.** (دهخدا)
۳۳۶۸۳. **چو از راستی بگذری خم بُود/ چه مردی بُود کز زنی کم بُود.** (عنصری، تهرانی، دهخدا، امثال‌موزون)
۳۳۶۸۴. **چو از رنج تو گنج آید پدید/ ببر رنج ای جوان و گنج بردار.** (سلیمی؛ شیرین و فرهاد:۳۴۲۷)
۳۳۶۸۵. **چو از ظن گذشتی رسی در یقین.** (ادیب پیشاوری، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۳۶۸۶. **چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد، نه که را منزلت مانَد نه مِه را.** (سعدی؛ گلستان: ۷۳، خزینه)
۳۳۶۸۷. **چو اسباب باشد تنعّم خوش است.** (جامی؛ دیوان: ۵۲، تکمله)
۳۳۶۸۸. **چو استاده‌ای دستِ افتاده گیر.** (سعدی؛ گلستان: ۲۵۹، دهخدا، عوام)
۳۳۶۸۹. **چو استعداد نبود کار از اعجاز نگشاید / مسیحا کی تواند ساخت بینا چشم سوزن را؟** (افغانی)
۳۳۶۹۰. **چو اسم اعظم باشد، چه باک از اهرمن دارم؟** (حافظ؛ دیوان: ۲۲۳)
۳۳۶۹۱. **چو افتادی، تپیدن مصلحت نیست.** (افغانی)
۳۳۶۹۲. **چو ایران نباشد تن من مباد.** (فردوسی)
۳۳۶۹۳. **چو ایستاده‌ای، دست افتاده گیر.** (افغانی)
۳۳۶۹۴. **چو ایوان بیابی نگار آن توست.** (فردوسی: ۱۷۴۳، امثال‌موزون)
۳۳۶۹۵. **چوب آخوند (استاد) گُل است، هر که نخورد خُل است.** (بهمنیاری، دهخدا)
۳۳۶۹۶. **چوب آورنده، قبل ازدیگران کتک می‌خورد.** (آذری)
۳۳۶۹۷. **چو باد اندر شکم پیچد فرو هل / که باد اندر شکم باریست بر دل.** (سعدی؛ گلستان: ۸۷ دهخدا، شکورزاده)
۳۳۶۹۸. **چوب ادب بِه ز لوح زر است.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۹۰۴)
۳۳۶۹۹. **چو با دوست سختی کنی، دشمن اوست.** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۹)
۳۳۷۰۰. **چو باران رفت بارانی میفکن / چو میوه سیر خوردی شاخ مشکن.** (سعدی؛ کلیات: ۸۵۴ دهخدا، شکورزاده)
۳۳۷۰۱. **چو بارم آرد شد، دیگر چرا در آسیا باشم (مانم)؟** (صائب: ۲۶۹۳، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۳۷۰۲. **چو باری فتادی نگه‌دار پای/ که یک بار دیگر نلغزد ز جای.** (فرهنگ‌نامه)
۳۳۷۰۳. **چوب از انبار کاه بیرون آوردی.** (سرخه‌ای)
۳۳۷۰۴. **چو باز باش که سودی بری و لقمه (صیدی کنی و طعمه) دهی.** (شکورزاده)
۳۳۷۰۵. **چوب از بهشت آمده‌است.** (بهمنیاری، حییم، دهخدا، کوچه، هبله‌رودی، شکورزاده)
۳۳۷۰۶. **چوب از تفنگ خالی بهتر است.** (کرمانجی)
۳۳۷۰۷. **چوب از زیر پلاس بیرون آورده‌است.** (سمنانی)
۳۳۷۰۸. **چو باشد درم، دل نباشد دژم.** (فردوسی: ۱۶۴۰، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۳۷۰۹. **چو باشد هنر بخت نبود چه سود.** (گرشاسب‌نامه: ۱۱۶، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۳۳۷۱۰. **چو بالش زر نیست بسازیم به خشتی.** (حافظ: ۳۰۳، بهمنیاری)
۳۳۷۱۱. **چو بالش نیست با خشتی به سر بر.** (عطار؛ اسرارنامه: ۱۵۸)
۳۳۷۱۲. **چو بام بلندش بود خودپرست/ کند بول و خاشاک بر بام پَست.** (سعدی؛ بوستان: ۶۷، فرهنگ‌نامه)
۳۳۷۱۳. **چوب با چوب، ریسمان با ریسمان، گیاه با گیاه.** (گیلکی)
۳۳۷۱۴. **چوب بازی*نه گاو بازی.** (سیستانی)
۳۳۷۱۵. **چوب باقلاست.** (لری)
۳۳۷۱۶. **چوب بخور تا بدانی بر سر خر چه می‌آید.** (نامه‌ی داستان)
۳۳۷۱۷. **چوب برای خر و گاو است.** (بختیاری)
۳۳۷۱۸. **چوب بر خر می‌زنند و استخوان سگ را دهند.** (اخگر، امثال‌موزون)
۳۳۷۱۹. **چوب برداری سگ دزد معلوم است.** (کردی)
۳۳۷۲۰. **چوب بر زمین نمی‌آید.** (مازندرانی، سمنانی)
۳۳۷۲۱. **چوب بر سر چوب نمی‌نهد.** (گیلکی)
۳۳۷۲۲. **چوب بر سگ بزنی، می‌رینند.** (سیرجانی، شهربابکی)
۳۳۷۲۳. **چوب بلند به جوال نمی‌گنجد.** (آذری)
۳۳۷۲۴. **چوب بلند، جای دزد را می‌دالد.** (آذری)
۳۳۷۲۵. **چوب بوته پنبه را داخل سوراخ زنبور کرد.** (سرخه‌ای)
۳۳۷۲۶. **چوب به آستینش می‌کنند.** (سمنانی)
۳۳۷۲۷. **چوب به پالان زدم تا خر بفهمد.** (نطنزی)
۳۳۷۲۸. **چوب به پشت سگ بزنی، آدم را می‌خورد.** (کردی)
۳۳۷۲۹. **چوب به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو.** (کردی)
۳۳۷۳۰. **چوب به ته کیسه خورده‌است.** (مازندرانی)
۳۳۷۳۱. **چوب به چشم ترسو می‌افتد.** (ساوه‌ای)
۳۳۷۳۲. **چوب به چوب، ریسمان به ریسمان، بوریا به بوریا، به گور پدر هرچه دورغگو تو برینی.** (گیلکی)
۳۳۷۳۳. **چوب به خر و گاو می‌زنند.** (عوام)
۳۳۷۳۴. **چوب به دست خرس دادن آسان است و پس گرفتن مشکل (مکافات).** (دهخدا، کوچه، عوام، حییم، شکورزاده)
۳۳۷۳۵. **چوب به دندانم مزن.** (اوزی)
۳۳۷۳۶. **چوب به دهان سگ می‌کند.** (کازرونی، مازندرانی)
۳۳۷۳۷. **چوب به زمین نمی‌رسد.** (سمنانی، آملی)
۳۳۷۳۸. **چوب به سوراخِ دودکشت، کاهش را بده، جو پیش‌کشت.** (کوچه)
۳۳۷۳۹. **چوب به سوراخ (لانه‌ی) زنبور می‌کند (می‌زند).** (دهخدا، هزاره‌ای، هبله‌رودی)
۳۳۷۴۰. **چوب به ک..ن برنگشته‌است.** (کردی)
۳۳۷۴۱. **چوب به ک..ن زده نامش را، کشمش گذاشته‌اند.** (هزاره‌ای)
۳۳۷۴۲. **چوب به لانه‌ی‌زنبور کرده‌اند.** (سخن)
۳۳۷۴۳. **چوب به لباس، خانه به پلاس.** (تاجیکی)
۳۳۷۴۴. **چوب پرتاب کنی به زمین نمی‌افتد.** (آذری)
۳۳۷۴۵. **چوب پشت شانه‌ی فلانی را می‌شکند.** (ایلامی)
۳۳۷۴۶. **چوب پوسیده را نمی‌توان منبّت کرد.** (خرّمی)
۳۳۷۴۷. **چوب پوک آب‌آورده و کنگر بادآورده نیستم.** (مازندرانی)
۳۳۷۴۸. **چوب تا تر است راست می‌شود، وقتی خشکید راست نخواهد شد.** (عوام، قشقایی)
۳۳۷۴۹. **چوبت را خوردی و پایت را هم زیر پهن کردی.** (یزدی)
۳۳۷۵۰. **چوب تر را چنان‌که خواهی پیچ/ نشود خشک جز به آتش راست.** (سعدی؛ کلیات: ۱۱۱، دهخدا، امثال‌موزون، عوام، افغانی)
۳۳۷۵۱. **چوب تر را کرم می‌خورد.** (بهمنیاری)
۳۳۷۵۲. **چوب تری برایش تراشیده‌ام.** (لری)
۳۳۷۵۳. **چوب تلخ است، جان شیرین.** (آذری)
۳۳۷۵۴. **چوب تنور ما با این سبز است.** (سیستانی)
۳۳۷۵۵. **چوب تو سر سگ بزنی (فلان چیز) می‌ریند.** (شیرازی، کوچه)
۳۳۷۵۶. **چوب توی آستین آدم می‌کند.** (گلبافی، ایلامی)
۳۳۷۵۷. **چوب توی ک..ن خرسِ خوابیده نمی‌کنند.** (آملی)
۳۳۷۵۸. **چوب توی گوشش خورده‌است.** (کرمانی)
۳۳۷۵۹. **چوب ته خورجین.** (بختیاری)
۳۳۷۶۰. **چوب چه کنم؟ به دست گرفته‌ام.** (نهاوندی)
۳۳۷۶۱. **چوب حاکم صدا ندارد.** (بهمنیاری)
۳۳۷۶۲. **چو بخت با تو است خوش می‌خندی / چو بخت با من است قت‌قوتینا*.** (بیرجندی)

۳۳۷۶۳. **چو بخت یار نباشد دعا چه سود کند؟** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۲۳۲/۲، شکورزاده)

۳۳۷۶۴. **چوب خدا بی‌صداست، اگر بزند بی‌دواست.** (گیلکی)

۳۳۷۶۵. **چوب خدا بی‌صدا نیست.** (بختیاری)

۳۳۷۶۶. **چوب خدا صدا ندارد.** (تکمله، دهخدا، بختیاری، ایلامی، آذری)

۳۳۷۶۷. **چوب خدا صدا ندارد، هرکس (وقتی) بخورد (زد) دوا ندارد.** (شکورزاده، افغانی، کرمانی، عوام، حییم، بهمنیاری، دهخدا، تهرانی، سمنانی)

۳۳۷۶۸. **چوب خشک از برای سوختن است.** (مکتبی؛ کلمات علیه غرا: ۸۱، امثال‌موزون)

۳۳۷۶۹. **چوب خشک است.** (آملی)

۳۳۷۷۰. **چوب خشک را هر آن‌چه خواهی نشود به آتش راست.** (افغانی)

۳۳۷۷۱. **چوب خشک سبد نمی‌شود.** (آملی)

۳۳۷۷۲. **چو بخشنده باشی گرامی شوی/ به دانایی و دادنامی شوی.** (فردوسی: ۶۱۶، شکورزاده)

۳۳۷۷۳. **چوب خطش پر شده‌است.** (تهرانی)

۳۳۷۷۴. **چوب خطشه ور می‌تراشم.** (کرمانی)

۳۳۷۷۵. **چوب خط گذاشته.** (نامه‌ی داستان)

۳۳۷۷۶. **چوب خم شده راست نمی‌شود، شیر شتر ماست نمی‌شود.** (مازندرانی)

۳۳۷۷۷. **چوب خودت بلای جان خودت است.** (لری)

۳۳۷۷۸. **چوب خورد به سر باقلاپز.** (گیلکی)

۳۳۷۷۹. **چوب خوردن یکیش ننگ و عار است و دیگری لطمه به ناموس، بقیه‌اش صدای چوب.** (آذری)

۳۳۷۸۰. **چوب‌دار چوب‌دار را می‌شناسد.** (بختیاری)

۳۳۷۸۱. **چوبِ دار و منبر را از یک درخت می‌بُرند.** (عوام)

۳۳۷۸۲. **چو بد باشد اختر به مردی مکوش.** (فردوسی: ۵۶۹، بهمنیاری)

۳۳۷۸۳. **چوب در بند می‌زند.** (لری)

۳۳۷۸۴. **چوب در تاریکی نینداز.** (لری)

۳۳۷۸۵. **چوب درخت صندل که بو نداشته‌باشد هیزم است.** (مازندرانی)

۳۳۷۸۶. **چوب در درخت واویلا می‌کند.** (طبسی)

۳۳۷۸۷. **چوب در دست شد از دور سر خر پیدا.** (بیدل: ۱۱۲، امثال‌موزون)

۳۳۷۸۸. **چوب در سوراخ مار مکن.** (قشقایی)

۳۳۷۸۹. **چوب در ک..ن بی‌عار می‌کردند، می‌گفت: «صدای تک تک از کجاست؟»** (فیروزکوهی)

۳۳۷۹۰. **چوب در لانه‌ی‌زنبوران می‌زند.** (ایلامی، رامهرمزی)

۳۳۷۹۱. **چوب در لانه‌ی‌مار می‌نهی.** (مازندرانی)

۳۳۷۹۲. **چوب در محتاج چوب طلایی و چوب طلایی محتاج چوب در معمولی.** (رامسری)

۳۳۷۹۳. **چوب دست دو سر دارد.** (هزاره‌ای)

۳۳۷۹۴. **چوب‌دست را من زدم، گنجشک را تو گرفتی؟** (گیلکی)

۳۳۷۹۵. **چوب‌دستم روی شانه‌ام، هرجا بروم خانه‌ام.** (هزاره‌ای)

۳۳۷۹۶. **چوب‌دستی خود را به شبح پرتاب می‌کند.** (قشقایی)

۳۳۷۹۷. **چوب‌دستی سفت است، گوشت نرم.** (ترکمنی)

۳۳۷۹۸. **چوب‌دستی را از پی چوبدستی آماده تکن.** (مازندرانی)

۳۳۷۹۹. **چو بد کردی مباش (مشو) ایمن ز آفات.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۴۳، ناصرخسرو؛ دیوان: ۶۳۳، بهمنیاری، عوام، تکمله)

۳۳۸۰۰. **چوب دو سر دارد.** (شکورزاده)

۳۳۸۰۱. **چوب دو سر طلاست.** (دماوندی، دهخدا، بهمنیاری)

۳۳۸۰۲. **چوب دو سر گُه‌ای.** (تهرانی)

۳۳۸۰۳. **چوب دو سر نجس.** (بهمنیاری)

۳۳۸۰۴. **چوب را آب فرو نمی‌برد.** (بهمنیاری، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)

۳۳۸۰۵. **چوب را از بغل می‌تراشند.** (مازندرانی)

۳۳۸۰۶. **چوب را از بهشت آورده‌اند.** (کوچه، دهخدا)

۳۳۸۰۷. **چوب را برای زدن دشمن چرب کرده‌بودیم، بر سر خودمان خورد.** (الیکایی)

۳۳۸۰۸. **چوب را بلند ببر، آهن را کوتاه.** (بختیاری)

۳۳۸۰۹. **چوب را بلند کن، سگ دزد پیداست.** (کرمانشاهی)

۳۳۸۱۰. **چوب را به خر و گاو می‌زنند.** (دهخدا، حییم)

۳۳۸۱۱. **چوب را به درخت دیده‌اید، به کف پای‌تان ندیده‌اید؟** (آشتیانی)

۳۳۸۱۲. **چوب را به زمین بیندازی به زمین نمی‌خورد.** (سوادکوهی)

۳۳۸۱۳. **چوب را چون بشکنی گوید طراق / این طراق از چیست؟ از درد فراق.** (مولوی؛ مثنوی، شکورزاده)

۳۳۸۱۴. **چوب را داده، گیاه سرخس گرفته.** (مازندرانی)

۳۳۸۱۵. **چوب را در چشم خود نمی‌بیند و مو را در چشم دیگری می‌بیند.** (ترکمنی)

۳۳۸۱۶. **چوب را دهان گراز فرو مکن.** (آملی)

۳۳۸۱۷. **چوب راست را در اُجاق نسوزانند.** (آذری، قشقایی)

۳۳۸۱۸. **چوب راست را زیر دیگ نیندازید.** (افغانی)

۳۳۸۱۹. **چوب راست کج نمی‌شود.** (خرم‌درّه‌ای)

۳۳۸۲۰. **چوب را که از پهنا پرت نمی‌کنند.** (خوانساری)

۳۳۸۲۱. **چوب را که بالا ببری (بلند کنی) گربهٔ دزده فرار می‌کند.** (کوچه)

۳۳۸۲۲. **چوب را که برداری، آقا دزده حساب کار خودش را می‌کند.** (کوچه)
۳۳۸۲۳. **چوب را که برداشتی (برمی‌داری) گربه دزد (سگ‌دزد) حساب کار خودش را می‌کند.** (کرمانی، بهمنیاری)
۳۳۸۲۴. **چوب را که برداشتی سگ و دزد حساب کار خودشان را می‌کنند.** (کرمانی)
۳۳۸۲۵. **چوب را که برداشتی گربه‌ی‌دزد می‌گریزد.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، تهرانی)
۳۳۸۲۶. **چوب را که برمی‌داری سگ (گربه) به راه خود می‌رود.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۳۸۲۷. **چوب را که برمی‌داری سگ دزد بلند می‌شود (فرار می‌کند، می‌جهد، درمی‌رود).** (لری، بختیاری)
۳۳۸۲۸. **چوب را که بزنی تو گُه بویش بیشتر بلند می‌شود.** (بروجردی)
۳۳۸۲۹. **چوب را مظلوم می‌خورد.** (بهمنیاری)
۳۳۸۳۰. **چوب را هوا بیندازی پایین نمی‌آید.** (مازندرانی)
۳۳۸۳۱. **چو برای کر زنی ساز و برای کور رقصی / چه تفاوتی به حالش؟ تن خویش خسته کردی.** (فرهنگ‌نامه)
۳۳۸۳۲. **چو بر تسلیم دل دادی، گلستان می‌شود دوزخ.** (امثال‌موزون)
۳۳۸۳۳. **چو بر چمن شد دو برگ روی دهد ضیمران.** (مسعودسعدسلمان؛ دیوان: ۵۷۸)
۳۳۸۳۴. **چو برداری از آب دریا به موی/ شود خشک اگر چشمه ناید بدوی.** (کوش‌نامه: ۵۴۳۱)
۳۳۸۳۵. **چو برگردد فلک کَجکول* سازد تاج شاهی را.** (خزینه)
۳۳۸۳۶. **چو برگردد مزاج از استقامت/ به دشواری بدست آید سلامت.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۷۸، تکمله)
۳۳۸۳۷. **چو برگردید روز نیکبختی/ در و دیوار با او نیش گردند.** (سعدی؛ کلیات: ۷۹۰)
۳۳۸۳۸. **چو برگشت اختر ز کوشش چه سود؟** (ادیب پیشاوری، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۳۸۳۹. **چو برگشت، زنجیرها بگسلد.** (ابن‌یمین: ۳۸۴)
۳۳۸۴۰. **چو برگیری از کوه و ننهی به‌جای/ سرانجام کوه اندر آید ز پای.** (عوام)
۳۳۸۴۱. **چوب‌زن باید چوب‌خور باشد.** (کرمانی)
۳۳۸۴۲. **چوب زیر توپه‌اش* گیر کرده.** (زرقانی)
۳۳۸۴۳. **چوبِ سر تنور.** (بیرجندی)
۳۳۸۴۴. **چوب سر دو شاخ می‌خواهد برای زیرش.** (خوانساری)
۳۳۸۴۵. **چوبِ سفید، کار شمشیر زرنگار نمی‌کند.** (سورمقی)
۳۳۸۴۶. **چوب سنجد دسته‌ی بیل هم نمی‌شود.** (بیرجندی)
۳۳۸۴۷. **چوبش توی آب نمک است.** (مازندرانی)
۳۳۸۴۸. **چوبش توی گوش خودت می‌خوره.** (شهربابکی)
۳۳۸۴۹. **چوبش توی آب است.** (حییّم، نامه‌ی‌داستان)
۳۳۸۵۰. **چوبش در نم است.** (مثمر)
۳۳۸۵۱. **چوبش را می‌خورد.** (الیکایی)
۳۳۸۵۲. **چوبش سر شانه‌اش است.** (الیکایی)
۳۳۸۵۳. **چو بشکنند سر شاخ را، زند خرمن.** (قدسی مشهدی؛ دیوان: ۱۷۱)
۳۳۸۵۴. **چوب شوهر گُل است، هر زنی نخورد خُل است.** (شکورزاده، آذری، تهرانی)
۳۳۸۵۵. **چوب شوهر گُله، هر کی نخوره خُله.** (تهرانی)
۳۳۸۵۶. **چوب صندل بو ندارد هیزم است.** (عظیمی: ۱۴۳)
۳۳۸۵۷. **چوب عزراییل به تن خورده‌است.** (تهرانی)
۳۳۸۵۸. **چوب فلانی را توی دستت می‌دهم.** (جیرفتی)
۳۳۸۵۹. **چوبِ کبریت هم ندارد که لای دندانش را پاک کند.** (قشقایی)
۳۳۸۶۰. **چوب کج به آتش می‌شود راست.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۱۴۹۳)
۳۳۸۶۱. **چوبِ کَج را تا به آتش نبرند راست نمی‌شود.** (بهمنیاری، خرمی)
۳۳۸۶۲. **چوبِ کَج راست نمی‌شود.** (مازندرانی)
۳۳۸۶۳. **چوبِ کج راست و شیر تُرش ماست نمی‌شود.** (رامسری)
۳۳۸۶۴. **چوب کَج را ستون نمی‌کنند.** (خوانساری، دهخدا)
۳۳۸۶۵. **چوب کج شایستگی ستونی ندارد.** (نظام‌الملک، دهخدا)
۳۳۸۶۶. **چوب کج کمانم است، هرکس را که ببینم دایـیم است.** (آذری)
۳۳۸۶۷. **چوب کردند تو ک..ن مویز، اسمش گذاشتند شاه شیرین‌کام.** (سیرجانی)
۳۳۸۶۸. **چوب کلفت و سر شاخه به درد کارش نمی‌خورد.** (آمره‌ای)
۳۳۸۶۹. **چوب کم‌محلی از چوب دیوان بدتر است.** (کرمانی)
۳۳۸۷۰. **چوب که برداشتی سگ خودش می‌گریزد.** (بختیاری)
۳۳۸۷۱. **چوب که یک جا بماند موریانه می‌زند.** (کوچه)
۳۳۸۷۲. **چوب گاو آهن عقبش صدا می‌کند.** (بختیاری)
۳۳۸۷۳. **چو بگذشت آب از سر ناخدا / نهد بچّه‌ی خویشتن زیر پا.** (سعدی، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری، شکورزاده، بیرجندی)
۳۳۸۷۴. **چوب گربه‌زنی به او ندادند.** (اصفهانی)

۳۳۸۷۵. **چوب گز دستش است.** (ملایر)
۳۳۸۷۶. **چوب لای چرخش گذاشت.** (خرّمی)
۳۳۸۷۷. **چوب لای چرخ قرار می‌دهد و گردنِ کج می‌گیرد.** (لکی)
۳۳۸۷۸. **چوب لباس‌کوبی، گندم‌کوب نمی‌شود.** (سمنانی)
۳۳۸۷۹. **چوبم از دستم افتاده‌است.** (آذری)
۳۳۸۸۰. **چوب محکم، هاون می‌شود.** (گنبدکاووسی)
۳۳۸۸۱. **چوبم را به من بده که گلّه‌ام رفت.** (بوشهری)
۳۳۸۸۲. **چوب مرگ به پایش خورده‌است.** (سمنانی)
۳۳۸۸۳. **چوب معلّم گُل است، هرکه نخورد خُل است.** (شکورزاده، عوام، بهمنیاری، شیرازی)
۳۳۸۸۴. **چوب معلّم (ملاّ) از بهشت (درخت) آمده‌است.** (عوام، شکورزاده، آذری، کوچه، مثمر)
۳۳۸۸۵. **چوب ملایم را کرم می‌خورد.** (تاجیکی)
۳۳۸۸۶. **چوب میانجی‌گری را می‌خوره.** (شهربابکی)
۳۳۸۸۷. **چوب می‌بری بلند ببر، آهن می‌بری کوتاه ببر.** (ترکمنی)
۳۳۸۸۸. **چوبِ ناصروا*را حواله می‌کند.** (آملی)
۳۳۸۸۹. **چوب نجس است، نمی‌شود دستش بزنی.** (زرقانی)
۳۳۸۹۰. **چوب نخورد به من، بخورد به جوال کاهی.** (زرقانی)
۳۳۸۹۱. **چوب ندارم سگ بزنم، جار حسن بگ بزنم.** (شیرازی)
۳۳۸۹۲. **چوب نداشت که سگ بزند.** (الیکایی)
۳۳۸۹۳. **چوب نداشتی سگ را بزنی، این را کی به تو داد؟** (سمنانی)
۳۳۸۹۴. **چوب نرم را کِرم (مور، موریانه) می‌خورد.** (هبله‌رودی، مثمر، بهمنیاری، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، بختیاری، شکورزاده، عوام)
۳۳۸۹۵. **چوب نگه‌دار، از چوب زن بیشتر است.** (قشقایی)
۳۳۸۹۶. **چوب نیاور بهرکسی، اوّل خودت دوّم کسی.** (اصفهانی)
۳۳۸۹۷. **چوب نیم‌سوخته را روی آتش می‌گذارد.** (شهمیرزادی)
۳۳۸۹۸. **چوب نیم‌سوخته (نیم‌سوز) را هم آرایش بکنند قشنگ می‌شود.** (عوام، شکورزاده)
۳۳۸۹۹. **چوب و گوشت با هم آشنایی ندارند.** (بهمنیاری، خرمی، جیرفتی، زرقانی، فرهنگ‌نامه)
۳۳۹۰۰. **چوب هر چند گران است به آب فرو نمی‌رود.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، فرهنگ‌نامه)
۳۳۹۰۱. **چوب هرچه خشک‌تر باشد، زودتر می‌شکند.** (آذری، شکورزاده، هبله‌رودی، هزاره‌ای، کوچه)
۳۳۹۰۲. **چوب هردو سر گیر.** (دزفولی)
۳۳۹۰۳. **چوب هردوسر نجس.** (عوام)
۳۳۹۰۴. **چوب هزاره را انداخته‌ایم.** (کرمانشاهی)
۳۳۹۰۵. **چو به گَردش نمی‌رسی واگرد.** (عوام، بهمنیاری)
۳۳۹۰۶. **چو به گشتی طبیب از خود میازار / چراغ از بهر تاریکی نگه‌دار.** (سعدی؛ کلیات: ۸۵۴، عوام، بهمنیاری، افغانی، دهخدا، شکورزاده، بختیاری)
۳۳۹۰۷. **چو به گشتی طبیب از خود میازار/ که بیماری توان بودن دگر بار.** (سعدی؛ کلیات: ۸۵۷)
۳۳۹۰۸. **چو بهمن به زابلستان خواست شد / چپ افکند آوازه و ز راست شد.** (سعدی؛ بوستان: ۷۸، دهخدا)
۳۳۹۰۹. **چوبی بر سر تو، چوبی بر سر سگ.** (کردی، مازندرانی)
۳۳۹۱۰. **چوبی به سر خرش زد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۳۹۱۱. **چوبی را به سگ می‌زند، چوبی را به او.** (لری)
۳۳۹۱۲. **چوبی را که با کمکش غرق نمی‌شدی، آب برد.** (لری)
۳۳۹۱۳. **چو بیشه شود خالی از نرّه شیر/ شغالان درآیند چُست و دلیر.** (ادیب‌الممالک؛ مثنوی ایران، بهمنیاری)
در اصل: **چو بیشه تهی ماند از نره شیر/ شغالان درآیند در وی دلیر**
۳۳۹۱۴. **چوبی که آن‌ها خوردند اگر شما می‌خوردید عوض دوپا چهارپا می‌شدید.** (شکورزاده، کوچه)
۳۳۹۱۵. **چوبی که به پشت برادر نواخته می‌شود، انگار به جوال پنبه (کاه) نواخته می‌شود.** (مازندرانی، قشقایی)
۳۳۹۱۶. **چوبی که به پشت من نمی‌خورد، (انگار) به پنبه‌ی‌خورجین می‌خورد.** (مازندرانی)
۳۳۹۱۷. **چوبی که خم نگیرد، راستی هم نپذیرد.** (داستان‌های‌بیدپای: ۱۲۲)
۳۳۹۱۸. **چوبی که کاشتی، اگر بگیرد از سر شاخه‌اش پیداست.** (رامسری)
۳۳۹۱۹. **چوب یکیش عار است، یکیش ناموس، باقی دیگر ترپ و تروپ.** (همدانی)
۳۳۹۲۰. **چو بینی زبردست را زوردست/ نه مردی بود پنجه‌ی‌خود شکست.** (سعدی؛ بوستان: ۱۷۹، دهخدا)
۳۳۹۲۱. **چو بینی که یاران نباشند یار/ هزیمت ز میدان غنیمت شمار.** (سعدی؛ بوستان: ۷۶)
۳۳۹۲۲. **چوبی به چشم خودش نمی‌کند.** (بختیاری)
۳۳۹۲۳. **چوپان از چوپانی خود عارش نمی‌شود، از نانی که به او می‌دهند عارش می‌شود.** (لری)
۳۳۹۲۴. **چوپان از چوپانیش دست بکشد، صاحب گلّه که از گلّه‌اش دست نمی‌کشد.** (بروجردی)
۳۳۹۲۵. **چوپان از چوپانی عار ندارد، از نان جمع کردن عار دارد.** (کردی)

۳۳۹۲۶. **چوپان از ماستی که خود سوغات آورده‌است، نمی‌خورد.** (تالشی)
۳۳۹۲۷. **چوپان اگر بخواهد، از تخم قوچ، آغوز درست می کند.** (ایلامی)
۳۳۹۲۸. **چوپان اگر بخواهد، از خایه‌ی‌قوچ پنیر درست می کند.** (کردی)
۳۳۹۲۹. **چوپان اگر بخواهد بدوشد، چپش را هم می‌دوشد.** (عوام، کازرونی، آذری، گناوه‌ای، شهربابکی)
۳۳۹۳۰. **چوپان اگر دلش بخواهد از شاخ بز هم پنیر درست می کند.** (تایبادی)
۳۳۹۳۱. **چوپانان دوغ، باغبان‌ها چغندر.** (سرخه‌ای)
۳۳۹۳۲. **چوپان با چوب‌دستی‌اش، عروس با روبندش.** (آذری، قشقایی)
۳۳۹۳۳. **چوپان با چوبش، عروس با قدمش.** (ایلامی)
۳۳۹۳۴. **چوپان با سایه‌اش، عروس با پایش.** (بختیاری)
۳۳۹۳۵. **چوپان بدخلق سگش به خودش می‌ارزد.** (آباده‌ای)
۳۳۹۳۶. **چوپان بد در خانه می‌نشیند.** (ترکمنی)
۳۳۹۳۷. **چوپان بسیار شود گوسپند حرام می‌میرد.** (تاجیکی)
۳۳۹۳۸. **چو پا نبود چه یک فرسخ چه یک گام.** (وحشی‌بافقی: ۴۱۴، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۳۳۹۳۹. **چوپان به بُز گفت: «گوشتَ را می‌گیرم و دورِ این میدان می‌چرخانم.» بُز گفت: «خودت هم با من می‌چرخی.»** (شکورزاده، خراسانی)
۳۳۹۴۰. **چوپان به سگی می‌نازد.** (مرندی)
۳۳۹۴۱. **چوپان بی‌مزد شد.** (نامه‌ی‌داستان، سیرجانی)
۳۳۹۴۲. **چوپان پیر شد و شغال دور چوپان می‌گردد.** (رامسری)
۳۳۹۴۳. **چوپان تا پا روی میخ نگذارد، گرسنه‌اش نمی‌شود.** (بختیاری)
۳۳۹۴۴. **چوپان تا چوب را برمی‌دارد، سگ چوپان خودش را می‌شناسد.** (تاتی)
۳۳۹۴۵. **چوپان تا چهل ساله نشود، کدخدا نمی‌شود.** (ترکمنی)
۳۳۹۴۶. **چوپان تا ظهر با سگ راه می‌رود و از بعد از ظهر سگ با چوپان.** (رامسری)
۳۳۹۴۷. **چوپان تنها خودش است و چوب‌دستی‌اش.** (لری)
۳۳۹۴۸. **چوپان خائن بدتر از گرگ است.** (ایزدخواستی)
۳۳۹۴۹. **چوپان خائن، خود گرگِ گوسفند است.** (افغانی)
۳۳۹۵۰. **چوپان خائن، گرگ است.** (سعدی؛ کلیات: ۶۹۴، دهخدا، عوام، بهمنیاری)
۳۳۹۵۱. **چوپان خوب که گلّه را ول کرد، صاحب بدش نمی‌تواند ول کند.** (شهربابکی، کرمانجی، بختیاری)
۳۳۹۵۲. **چوپان خودش است و چوبش.** (بختیاری)
۳۳۹۵۳. **چوپان در خانه بد و زشت نماست، ملاّ در عروسی.** (ترکمنی)
۳۳۹۵۴. **چوپان دروغ‌گو.** (بهمنیاری، کوچه)
۳۳۹۵۵. **چوپان دست در رفته را به گوسفند نفرست.** (آذری)
۳۳۹۵۶. **چوپان دنبال گلّه نمی‌رفت اگر هم می‌رفت، پای بز نر را می‌شکست.** (لری، اندیمشک)
۳۳۹۵۷. **چوپان را با طلا بخر و میش را با پنیرک.** (لری)
۳۳۹۵۸. **چوپان رفتنی بود و عصا کوفتنی.** (هزاره‌ای)
۳۳۹۵۹. **چوپانِ عاشق، گلّه را به گرگ می‌دهد و نامزدبازی را از دست نمی‌دهد.** (نیشابوری)
۳۳۹۶۰. **چوپان که بخوابد کسی مزدش نمی‌دهد.** (بختیاری)
۳۳۹۶۱. **چوپان که بر جای خود نشست، موجب خانه خرابی ارباب می‌شود.** (تایبادی)
۳۳۹۶۲. **چوپان که بنشیند، گلّه‌اش دور می‌شود.** (بختیاری، اندیمشکی)
۳۳۹۶۳. **چوپان که گلّه را ول کرد، یا گرگ می‌خوره یا بُر می‌خوره.** (شهربابکی)
۳۳۹۶۴. **چوپان گاو شد و تپای گوساله.** (گیلکی)
۳۳۹۶۵. **چوپان گاوی که سال نزاییدنش است.** (کندلوسی)
۳۳۹۶۶. **چوپان گلّه شد، رمه یله.** (افغانی)
۳۳۹۶۷. **چوپان گلّه شد، گوسفندان رها شدند.** (نهبندانی)
۳۳۹۶۸. **چوپان من، چوپان شاه را می‌زند.** (تمثیل)
۳۳۹۶۹. **چوپان نمد سیاه برّه‌ها، پشت به کوه و رو به خانه.** (بختیاری)
۳۳۹۷۰. **چوپان نمی‌گوید که دوغ من ترش است.** (مازندرانی، سمنانی)
۳۳۹۷۱. **چوپان و بالش؟** (رامسری، گیلکی)
۳۳۹۷۲. **چوپان هرچه بنشیند گلّه‌اش از او دورتر می‌شود.** (کردی، لکی)
۳۳۹۷۳. **چوپان هرچه‌قدر هم گاو و گوسفندش زیاد باشد باز هم چوپان است.** (رامسری)
۳۳۹۷۴. **چوپان هر ساله، دهقان صد ساله.** (بیرجندی)
۳۳۹۷۵. **چوپانی برای چهل تا یا چهار تا تفاوتی ندارد.** (رامسری)
۳۳۹۷۶. **چوپانی به غیر ازهیس‌هیس سی صد و شصت و شش روش دارد.** (مازندرانی)
۳۳۹۷۷. **چوپانی چهل تا و چهار تا ندارد.** (گیلکی)
۳۳۹۷۸. **چوپانی دایی و خواهرزاده.** (بختیاری)
۳۳۹۷۹. **چوپانی دَه قلق دارد یکیش چوب روی دوش گذاردن است.** (سخن)
۳۳۹۸۰. **چوپانی را که دستش در رفته، به نگهبانی گوسفندان نگمار.** (آذری)

۳۳۹۸۱. **چوپانی هزار تا فوت و فن دارد، یکی از آن‌ها هسیو هسیو است.** (طالقانی)
۳۳۹۸۲. **چوپانی هزار و یک مقام دارد غیر از«هاها.» و«هوهو.»** (آملی)
۳۳۹۸۳. **چو پرخاش بینی تحمّل بیار/ که سهلی ببندد در کارزار.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۳، دهخدا)
۳۳۹۸۴. **چوپی را به دست سگ دارند، همه را رو به خوانچه کشید.** (کردی)
۳۳۹۸۵. **چو پیرایه دان بند بر پای مرد.** (فردوسی: ۱۹۵۳)
۳۳۹۸۶. **چو پیر کهن گردد آزرده پشت/ ز نیزه عصا به که گیرد به مُشت.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۷۹)
۳۳۹۸۷. **چو پیری رسد نعل بر آتش است.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۱)
۳۳۹۸۸. **چو پیش مردمان بسیار گردی / اگرچه بس عزیزی خوار گردی.** (شکورزاده)
۳۳۹۸۹. **چو پی کرده خری در گل فرو ماند.** (ویس‌و رامین: ۳۶/۵۴)
۳۳۹۹۰. **چو پیلان باش پیشانی گشاده.** (امیرخسرو دهلوی؛ شیرین و خسرو: ۴۸)
۳۳۹۹۱. **چو تابستان رسید و شد هوا گرم/ کدو افتاد و بادنجان برآمد.** (کمال‌خجندی، شکورزاده)
۳۳۹۹۲. **چو تازی بود اسب یک تازیانه.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۴۱، امثال‌موزون)
۳۳۹۹۳. **چو ترک گرسنه خرد گم کند / کله در ته دیگ هیزم کند.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۳۳۹۹۴. **چو تن درست بود هیچ دل‌شکسته مدار.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۷۳)
۳۳۹۹۵. **چو تنهایی نیابی هیچ یاری.** (عطّار؛ خسرونامه: ۱۰۲)
۳۳۹۹۶. **چو توسن گوش خواباند لگدها در قفا دارد.** (صائب: ۱۴۱۴، تکمله)
۳۳۹۹۷. **چو تو هستی همه دولت مرا هست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۱۴)
۳۳۹۹۸. **چو تیر از کمان جست ناید به شست (دست، مشت).** (هبله‌رودی، بهمنیاری، مثمر، عوام، دهخدا، شکورزاده)
۳۳۹۹۹. **چو تیر از کمان رفت ناید به شست.** (دهخدا)
۳۴۰۰۰. **چو تیره‌شود مرد را روزگار / همه آن کند کِش نیاید به کار.** (سعدی، خزینه، بهمنیاری، تکمله، عوام، مثمر، هبله‌رودی، دهخدا)
۳۴۰۰۱. **چو تیزی کنی، تن به خواری بود.** (امثال‌موزون)
۳۴۰۰۲. **چو جاده سر به هم آورد، هردو راه یکی است.** (سالک‌قزوینی: ۵۵، تکمله)
۳۴۰۰۳. **چو جای خواب را پر آب یابم/ به آب اندر چگونه خواب یابم؟** (ویس‌و رامین: ۲۳/۳۵۳)
۳۴۰۰۴. **چو جنگ‌آوری با کسی در ستیز/ که از وی گزیرت بود یا گریز.** (سعدی؛ گلستان: ۵۳، دهخدا)
۳۴۰۰۵. **چو چرخ آورد کین تو آرام گیر.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۳۴۰۰۶. **چو چشمه بر ژرف دریا بری/ به دیوانگی ماند این داوری.** (فردوسی: ۸۲۶، فرهنگ‌نامه)
۳۴۰۰۷. **چو چل آمد فرو ریزد پر و بال.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۹، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۳۴۰۰۸. **چوچوله‌اش پَر دارد، از همه‌جا خبر دارد.** (تهرانی)
۳۴۰۰۹. **چوچه‌ها (کودک) که به دورم رسید، لقمه به دهانم نرسید.** (افغانی)
۳۴۰۱۰. **چوچه*ی گرگ، نشود بزرگ.** (افغانی)
۳۴۰۱۱. **چوچی به مکتب نمی‌رفت، بردندش.** (مثمر)
۳۴۰۱۲. **چو حاصل شد مراد از مرگ غم نیست.** (امیرخسرو دهلوی؛ شیرین و خسرو: ۲۸۶)
۳۴۰۱۳. **چو حکّه* غالب آید ماکیان را/ زند منقار بر ک..ن خروسان.** (شاهد)
۳۴۰۱۴. **چو حلوا به یک بار خوردن، بس.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۰، خزینه)
۳۴۰۱۵. **چو حلوا خام باشد، علّت آرد.** (جامی؛ یوسف و زلیخا: ۷۴۱، دهخدا، امثال‌موزون)
۳۴۰۱۶. **چو حمّامی به حمّامی‌رسد صندوق می‌بوسد.** (اخگر، امثال‌موزون)
۳۴۰۱۷. **چو خدا خواهد که پرده‌ی‌کس درد / میلش اندر طعنه‌ی‌پاکان درد.** (مولوی؛ مثنوی، بهمنیاری)
۳۴۰۱۸. **چو خر بر جو نباید بود خرسند.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۸۴)
۳۴۰۱۹. **چو خر بر یخ بماند.** (مولوی؛ مثنوی:۳/ ۱۸۲)
۳۴۰۲۰. **چو خر خودت را می‌دزدی.** (لری)
۳۴۰۲۱. **چو خر خود نیاید به نزدیک بار/ تو بار گران را به نزد خر آر.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۴۰۲۲. **چو خر در گل افتد کسی نیک‌تر/ نکوشد به زور از خداوند خر.** (گرشاسب‌نامه: ۲۲۵، دهخدا)
۳۴۰۲۳. **چو خر در گِل فرو ماند.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۸۲)
۳۴۰۲۴. **چو خر، گوش افکند در بردباری/ کند هر کودکی بر وی سواری.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۴۳، فرهنگ‌نامه)
۳۴۰۲۵. **چو خر مانده در راه خدا!؟** (رضی‌الدین نیشابوری؛ دیوان:۴۳)
۳۴۰۲۶. **چو خرمن برگرفتی گاو مفروش.** (سعدی؛ کلیات: ۸۵۴ امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۳۴۰۲۷. **چو خرمن پاک شد در دامن صحرا نمی‌ماند.** (صائب: ۱۵۳۴، تکمله)

۳۴۰۲۸. **چو خس تمام شود شعله هم ز پا افتد.** (کلیم: ۲۱۷، امثال‌موزون)

۳۴۰۲۹. **چو خسرو شوی بندگی را بکوش.** (فردوسی: ۳۲)

۳۴۰۳۰. **چو خشنود باشی تن آسان شوی.** (فردوسی: ۱۷۳۴، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۳۴۰۳۱. **چو خواجه عنین باشد، چه لذّت از عذراش.** (سنایی؛ دیوان، دهخدا)

۳۴۰۳۲. **چو خواهد بود روز برف و باران / پدید آید نشان از بامدادان.** (ویس‌و رامین: ۲/۵۳، دهخدا)

۳۴۰۳۳. **چو خواهد بود سال بد به کیهان/ پدید آید ز خشکی در زمستان.** (ویس‌و رامین: ۳۴، دهخدا)

۳۴۰۳۴. **چو خواهی (دوزی) صد قبا در شادکامی/ بدر یک پیرهن در نیک‌نامی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۸۹، عوام، کوچه)

۳۴۰۳۵. **چو خواهی وام کردن، از شکم کن.** (اخگر، امثال‌موزون)

۳۴۰۳۶. **چو خود کردم مرا تاوان نباشد/ بلی خودکرده را درمان نباشد.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۳۲۹۷)

۳۴۰۳۷. **چو خود کرده‌ام با که گویم گِله؟** (کوش‌نامه: ۵۲۶۷)

۳۴۰۳۸. **چو خوش گفت دین آور تا زبان / که خشم پدر بر تو آرد زیان.** (مشهدی)

۳۴۰۳۹. **چو خوی بد تو را روزی بد آرد.** (ویس‌و رامین: ۵۵/۷۱)

۳۴۰۴۰. **چو داری یار تو بشنو سخن را/ مبر از یاد یار کهن را.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۸۶۱۰)

۳۴۰۴۱. **چو دانا تو را دشمن جان بود/ به از دوست مردی که نادان بود.** (فردوسی: ۲۰۲۱، دهخدا)

۳۴۰۴۲. **چو دانا، یکی گوی و پرورده گوی.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۷)

۳۴۰۴۳. **چو دانه هست مرغ آید فرا دام.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۷۰)

۳۴۰۴۴. **چو دخلت نیست، خرج آهسته‌تر کن.** (سعدی؛ کلیات: ۱۵۶، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، افغانی، عوام)

۳۴۰۴۵. **چو در امضای کاری متردد باشی، طرف بی‌آزار اختیار کن.** (افغانی)

۳۴۰۴۶. **چو در بسته باشد چه داند کسی/ که گوهر فروش است یا پیله‌ور.** (سعدی؛ گلستان: ۵۳، بهمنیاری)

۳۴۰۴۷. **چو در تاس لغزنده افتاد مور/ رهاننده را چاره باید، نه زور.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۹۱، شکورزاده، حییم، بهمنیاری، عوام، فرهنگ‌نامه، نامه‌ی‌داستان)

۳۴۰۴۸. **چو در خانه بود دشمن تو را یار / چنان باشد که داری باستین مار.** (ویس‌و رامین: ۵۶)

۳۴۰۴۹. **چو در زنجیر باشد شیر شرزه / زند فریاد بر وی سگ به هرزه.** (مهرومشتری؛ بیت ۲۰۲۸)

۳۴۰۵۰. **چو در کشت و کار جهان بنگریم/ همه ده کشاورز یکدیگریم.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۵۱۴)

۳۴۰۵۱. **چو در گور تنگ استوارت کنند / همه نیک و بد در کنارت کنند.** (فردوسی: ۱۱۵، شکورزاده)

۳۴۰۵۲. **چو در لشکر دشمن افتد خلاف / چرا تیغ باید کشید از غلاف؟** (سعدی؛ بوستان: ۷۶، فرهنگ‌نامه)

در اصل: **تو بگذار شمشیر خود در غلاف**

۳۴۰۵۳. **چو درویش بیند توانگر به ناز / دلش بیش سوزد به داغ نیاز.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۰، فرهنگ‌نامه)

۳۴۰۵۴. **چو دریا خشک شد با یک دیگر پیوست ساحل‌ها.** (امثال‌موزون)

۳۴۰۵۵. **چو دریا خشک گردد، گَرد از ساحل شود پیدا.** (امثال‌موزون)

۳۴۰۵۶. **چو دزد افتاد در باری، نه خر ماند و نه پالانش.** (خاقانی: ۲۱۱، امثال‌موزون)

۳۴۰۵۷. **چو دزدان به هم افتند کالا ظاهر شود.** (سخن)

۳۴۰۵۸. **چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر بَرَد کالا.** (سنایی؛ دیوان: ۵۵، شکورزاده، بهمنیاری، امثال‌موزون، دهخدا، تهرانی، افغانی)

۳۴۰۵۹. **چو دستت رسد، مغز دشمن برآر.** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۶)

۳۴۰۶۰. **چو دستی نتانی (نشاید) گزیدن ببوس.** (سعدی؛ کلیات: ۲۴۸، امثال‌موزون، حییم، شکورزاده، عوام)

۳۴۰۶۱. **چو دشمن از خانه خیزد/ با بیگانه جنگ بالا گیرد.** (بیهقی، دهخدا)

۳۴۰۶۲. **چو دشمن بترسد، شود چاپلوس.** (فردوسی: ۱۷۱۶)

۳۴۰۶۳. **چو دشمن خراشیدی، ایمن مباش.** (سعدی؛ گلستان: ۷۷، دهخدا)

۳۴۰۶۴. **چو دشمن را در بند یافتی، امانش مده.** (افغانی)

۳۴۰۶۵. **چو دشنام گویی ثنا نشنوی.** (سعدی؛ کلیات: ۳۴۴، شکورزاده)

۳۴۰۶۶. **چو دل به‌جای نباشد، چگونه خواب آید؟** (امثال‌موزون)

۳۴۰۶۷. **چو دل خوش نیست، گل خار است و مسمار.** (وحشی، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۳۴۰۶۸. **چو دل دادی به دلبندی نکو دِه.** (پوریای ولی، شکورزاده)

۳۴۰۶۹. **چو دلو آبی از چَه نیارد فراز/ رسن خواه کوتاه و خواهی دراز.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۲۹۰)

۳۴۰۷۰. **چو دندان نیست نتوان لب گزیدن.** (شکورزاده)

۳۴۰۷۱. **چو دوزی صد قبا در شادکامی/ بدر پیراهنی در نیکنامی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۸۹)

۳۴۰۷۲. **چو دولت بر تو می‌آید زهرجای/ به استقبال دولت پیش نِه پای.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۳۴۲)

۳۴۰۷۳. **چو دولت خواهد آمد بنده‌ای را/ همه بیگانگانش خویش گردند.** (ابن‌یمین: ۳۷۸)

۳۴۰۷۴. **چو دولت نباشد دلیری (تهور) چه سود؟** (سعدی؛ کلیات: ۳۲۴، دهخدا)

۳۴۰۷۵. **چو دولت یار باشد غم نباشد.** (عبیدزاکانی؛ کلیات: ۱۵۸، شکورزاده، امثال‌موزون)

۳۴۰۷۶. **چو دونان برای دونان حیف باشد / اگر جز به درگاه ایزد پناهی.** (فرهنگ‌نامه)

۳۴۰۷۷. **چو دیدم عاقبت گرگم تو (خود گرگ) بودی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۰، دهخدا)

۳۴۰۷۸. **چو دی رفت و فردا نیامد به دست / حساب از همین یک نفس کن که هست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۸۲، دهخدا)

۳۴۰۷۹. **چو رسی به طور سینا آرنی مگوی و بگذر/که نیرزد این تمنّا به جواب لن ترانی.** (رضی‌الدین نیشابوری:۳۲، دهخدا)

۳۴۰۸۰. **چو رفت انصاف می‌گو هرچه خواهی.** (امیرخسرو دهلوی؛ شیرین و خسرو: ۳۲)

۳۴۰۸۱. **چو روباهی که گرفتار روز شده‌است.** (نهاوندی)

۳۴۰۸۲. **چو روز آمد، چراغ از پیش بردار.** (پوریای ولی، شکورزاده)

۳۴۰۸۳. **چو روزت نصفه شد، نصف دلت خوش.** (زلالی: ۷۹)

۳۴۰۸۴. **چو روزی نباشد، دویدن چه سود؟** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۵۱۴، بهمنیاری)

۳۴۰۸۵. **چو روی دوست نبینی جهان ندیدن بِهْ.** (سعدی، شکورزاده)

۳۴۰۸۶. **چو روی نکو داری اندُه مخور.** (سعدی؛ کلیات: ۳۴۱، شکورزاده)

۳۴۰۸۷. **چو ریزد شیر را دندان و ناخن/ خورَد از روبهان لنگ سیلی.** (جامی؛ بهارستان، شکورزاده، دهخدا)

۳۴۰۸۸. **چو زنبیل در یوزه‌ی هفتاد رنگ.** (سعدی؛ کلیات: ۳۱۰، دهخدا)

۳۴۰۸۹. **چو زن یار کسان شد، مار از او به / چو تردامن بود، گل خار از او به.** (رهی‌معیری، فرهنگ‌نامه)

۳۴۰۹۰. **چو سختی پیش آید سهل گیرد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۱)

۳۴۰۹۱. **چو سخن نیک بود مختصر آید.** (فرخی: ۴۰، دهخدا)

۳۴۰۹۲. **چو سر پنجه‌ات نیست شیری مکن.** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۵)

۳۴۰۹۳. **چو سر خواهی سلامت سِر نگه دار.** (جامی؛ یوسف و زلیخا: ۶۳۴)

۳۴۰۹۴. **چو سگ بر گرگ غالب شد، شبان بر خویش می‌بالد.** (صائب: ۳۴۸، فرهنگ‌نامه)

۳۴۰۹۵. **چو سگ در رمه گشت بزغاله گیر/ شبان گو به سگ زن نه بر گرگ پیر.** (امیرخسرو، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۳۴۰۹۶. **چو سگ صداع کند، تن مزن برآور سنگ.** (مولوی؛ کلیات شمس: ۱۴۳/۳، دهخدا)

۳۴۰۹۷. **چو سیر شد شکمت، بیهده است غم خوردن.** (اخگر، امثال‌موزون)

۳۴۰۹۸. **چو سیل از سرگذشت آن‌را چه می‌ترسانی از باران؟** (سعدی؛ کلیات: ۵۷۹)

۳۴۰۹۹. **چو شادی بکاهد، بکاهد روان.** (فردوسی: ۱۷۳۴، حیّم)

۳۴۱۰۰. **چو شاهین باز ماند از پریدن/ ز گنجشکی لگد باید چشیدن.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۳۴۱۰۱. **چو شد تدبیر با تقدیر صادق/ زنی در هرچه دست آید موافق.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۲۷۲۸)

۳۴۱۰۲. **چو شد زهر عادت، مضرّت نبخشد.** (صائب: ۴۱۱، تکمله، خزینه)

۳۴۱۰۳. **چو شد طمع، کوته زبان شد دراز.** (گرشاسب‌نامه: ۴۵۰)

۳۴۱۰۴. **چو شرمت نیست رو آن کن که خواهی.** (ویس‌و رامین: ۹۷، شکورزاده، دهخدا)

۳۴۱۰۵. **چو شصت آمد شکست آمد به دیوار.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۹، امثال‌موزون، افغانی، خزینه، شکورزاده)

در اصل: **چو شصت آمد نشست آمد پدیدار**

۳۴۱۰۶. **چو شمع از پی علم باید گداخت/ که بی‌علم نتوان خدا را شناخت.** (افغانی)

۳۴۱۰۷. **چو شوخی‌ای که نصف بیشترش جدی نباشد.** (حیّم)

۳۴۱۰۸. **چو شود معده پر تفاوت نیست / که ز گندم پر است یا از جو.** (ابن‌یمین: ۵۰۶، دهخدا)

۳۴۱۰۹. **چو شه شد سپه چون تن بی‌سر است.** (اسدی؛ گرشاسب‌نامه: ۹۳)

۳۴۱۱۰. **چو شیر از بیشه پا بیرون گذارد / ز هر سو روبهی بانگی برآرد.** (نجاتی: ۱۲۱، تکمله)

۳۴۱۱۱. **چو صبح آید که جوید وصل انجم/ چو آید آب برخیزد تیمم.** (عطّار؛ خسرونامه: ۲۵۸)

۳۴۱۱۲. **چو صیدی جست صیادش ز اوّل سخت‌تر گیرد.** (نظیری: ۱۰۱، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۴۱۱۳. **چو طالع نباشد هنر هیچ نیست.** (عبیدزاکانی؛ کلیات: ۱۲۰، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۳۴۱۱۴. **چو طفل گریه کند، بهر کدخدایی نیست.** (وحید قزوینی، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۴۱۱۵. **چو عشق آمد از عقل دیگر مگوی.** (سعدی؛ کلیات: ۲۸۷، شکورزاده)

۳۴۱۱۶. **چو عشق نو کند دیدار در دل / کهن را کم شود بازار در دل.** (ویس و رامین:۳۱۶/ ۳۶)

۳۴۱۱۷. **چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷، دهخدا، عوام، افغانی)

۳۴۱۱۸. **چو عمر می‌گذرد، ما چرا شتاب کنیم؟** (کلیم)

۳۴۱۱۹. **چو عنقا را بلند است آشیانه/ قناعت کن به تخم‌مرغ خانه.** (افغانی)

۳۴۱۲۰. **چو عیبِ تن خویش داند کسی / ز عیبِ کسان برنگوید بسی.** (فردوسی: ۱۹۴۹)

۳۴۱۲۱. **چو عیسی گر توانی خفت بی‌جفت / مده نقد تجرد را ز کف مفت.** (خمامی، دهخدا)

۳۴۱۲۲. **چوغانت*را به پیراهنم پاشیده‌ام.** (قشقایی)

۳۴۱۲۳. **چو فردا برآید بلند آفتاب/ من و گرز و میدان افراسیاب.** (فردوسی: ۵۱۲، دهخدا، تهرانی)

۳۴۱۲۴. **چو فردا رسد کار (شود فکر) فردا کنیم.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۴۸۴، هبله‌رودی، مثمر، تکمله، تهرانی، دهخدا، بهمنیاری، عوام)

۳۴۱۲۵. **چو فرمان دو گردد، نماند به‌جای.** (فردوسی: ۲۱۴۵/۵)

۳۴۱۲۶. **چو فقر از در درآید، برون شد عشق از روزن.** (دهخدا، شکورزاده)

۳۴۱۲۷. **چوقا* پس از باران نمی‌خواهم.** (بختیاری)

۳۴۱۲۸. **چو قانع شدی سنگ و سیمت یکی است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۳۹، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۴۱۲۹. **چو قضای بد بیاید سود کی دارد حذر؟** (امیرمعزّی: ۲۶۲)

۳۴۱۳۰. **چوق و گوشت آشتی نداره.** (سورمقی)

۳۴۱۳۱. **چو کار از دست بیرون شد، چه سود از دادنِ پندم؟** (سعدی؛ کلیات: ۵۵۰)

۳۴۱۳۲. **چو کار از دست رفت، ندامت چه سود؟** (خزینه، مثمر، هبله‌رودی، شکورزاده)

۳۴۱۳۳. **چو کار ز دست رفت فریاد چه سود؟** (افغانی)

۳۴۱۳۴. **چو کام آید نماند هیچ تندی/ چو آز آید نماند هیچ کندی.** (ویس‌و رامین: ۱۸/۳۱۵)

۳۴۱۳۵. **چو کردی با کلوخ‌انداز پیکار/ سر خود را به نادانی شکستی.** (سعدی؛ گلستان: ۷۶، دهخدا)

۳۴۱۳۶. **چو کردی بدی، از بد ایمن مباش.** (قدسی مشهدی:۹۳۸)

۳۴۱۳۷. **چو کردی مشورت با زن / خلاف زن کن ای نادان.** (مولوی؛ کلیات شمس: ش ۲۲۹، شکورزاده)

۳۴۱۳۸. **چو کشته‌شد از بهر ما چند چیز/ ز بهر کسان ما بکاریم نیز.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۵۱۴)

۳۴۱۳۹. **چو کفر از کعبه برخیزد کجا مانَد مسلمانی.** (امثال طبع هند، شکورزاده، افغانی)

۳۴۱۴۰. **چو کمر میان گزین.** (خاقانی؛ تحفةالعراقین: ۲۰۱)

۳۴۱۴۱. **چو کوک با کاک است.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۵۳)

۳۴۱۴۲. **چو کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است؟** (حافظ: ۲۴، شکورزاده)

۳۴۱۴۳. **چوکی*حکومت لنگ حمّام است یا ریش هندوست.** (افغانی)

۳۴۱۴۴. **چو گاوی که عصار چشمش ببست / دوان تا شب و شب همان‌جا که هست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۳۱، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۳۴۱۴۵. **چو گربه در تله افتاد، عید موشان است.** (سالک‌قزوینی: ۵۱، تکمله)

۳۴۱۴۶. **چو گربه نوازی کبوتر برد (درد) / چو فربه شود گرگ یوسف درد.** (سعدی؛ کلیات: ۹۸، حییّم، فرهنگ‌نامه)

۳۴۱۴۷. **چو گردد ماکیان را حکّه پیدا (غالب) / زند منقار بر ک.. خروسان.** (مثمر، هبله‌رودی)

۳۴۱۴۸. **چو گشتی تمام آمدت کاستی.** (گرشاسب‌نامه: ۴۶۹)

۳۴۱۴۹. **چو گفتی دلیلش بیار.** (سعدی؛ کلیات: ۳۶۴)

۳۴۱۵۰. **چو گِل بسیار شد پیلان بلغزند.** (سعدی؛ کلیات: ۱۴۰، شاهد، بهمنیاری، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)

۳۴۱۵۱. **چو گل شکفته‌شد از وی گلاب می‌گیرند.** (سالک‌قزوینی: ۲۵۱، تکمله)

۳۴۱۵۲. **چو گل شکفته‌شود در چمن نمی‌ماند.** (صائب: ۱۸۷۷، امثال‌موزون)

۳۴۱۵۳. **چو گل نباشد در باغ هم خوش است خوید.** (قاآنی: ۱۹۱، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۴۱۵۴. **چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال؟** (سعدی؛ کلیات: ۶۵۵، شکورزاده، دهخدا، عوام)

۳۴۱۵۵. **چو لؤلؤ گرفتی، صدف گو بمیر.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)

۳۴۱۵۶. **چولمَح*شکست و کوفته ریخت.** (مرندی)

۳۴۱۵۷. **چوله*را بگیر برو آسمان.** (املش گیلان)

۳۴۱۵۸. **چو ما از رفتگان گیریم اخبار/ ز ما فردا خبر گیرند ناچار.** (ویس‌و رامین: ۵۲/۳۷۳)

۳۴۱۵۹. **چو ما باشیم هردو سنگ ده من/ شماتت باشد ای جان کار دشمن.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۲۴۲۵)

۳۴۱۶۰. **چو مادر هست، شیر دایه بگذار.** (عطّار؛ دیوان: ۳۱۶)

۳۴۱۶۱. **چو مار آبی بود، زخمش سلیم است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۴۹)

۳۴۱۶۲. **چو محرم شدی ایمن از خود مباش/ که مَحرم به یک نقطه مجرم شود.** (اسیری مشهدی، شکورزاده، دهخدا)

۳۴۱۶۳. **چو مرا نیست از فلک بهره / ک.. مرّیخ در کُ.. زهره.** (مثمر)

۳۴۱۶۴. **چو مرد آگه نباشد گم کند راه.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۸۰ شکورزاده، امثال‌موزون)

۳۴۱۶۵. **چو مرد رفت ز میدان چه خود و چه معجر.** (قاآنی، دهخدا)

۳۴۱۶۶. **چو مردی نمودی مخنث مباش.** (سعدی؛ بوستان: ۱۳۳، شکورزاده)

۳۴۱۶۷. **چو مرغ زیرک افتد نفتد به هیچ دامی.** (حافظ: ۳۲۹)

۳۴۱۶۸. **چو مرگ آمد ندارد هیچ سودی.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۳۵۲)

۳۴۱۶۹. **چو مرگ افکند افسری از سری/ نهد آسمان بر سر دیگری.** (ظفرنامه‌هاتفی: ۲۱، تکمله)

۳۴۱۷۰. **چو مرهم می‌نسازی، نیش کم زن.** (ناصرخسرو؛ سمنانی: ۱۵۱، امثال‌موزون، شکورزاده، عوام)

۳۴۱۷۱. **چو مستولی شود درد جدایی تن به‌مردن ده.** (امثال‌موزون، سخن)

۳۴۱۷۲. **چو معشوق درون خانه پیداست/ چرا جان و دلت این جای شیداست.** (عطار؛ جوهرالذات)

۳۴۱۷۳. **چو مقصود تو در خانه‌ست مشتاب.** (مهر و مشتری: ۳۳۰۵)

۳۴۱۷۴. **چو من باشم، مرا دلدار کم نیست.** (ویس‌و رامین: ۳۳۲)

۳۴۱۷۵. **چو مه به هاله نشیند، دلیل باران است.** (فرجام: ۲۱، دهخدا، شکورزاده)

۳۴۱۷۶. **چو مهر آید، خرد در دل نماند.** (ویس‌و رامین: ۸۴ شکورزاده، دهخدا)

۳۴۱۷۷. **چو مه گرفت بدو بیش‌تر کنند نگاه.** (فرخی؛ دیوان: ۳۵۶، امثال‌موزون)

۳۴۱۷۸. **چو مهمان آیدت دلشاد می‌باش/ ز هر بند غمی آزاد می‌باش.** (فرهنگ‌نامه)

۳۴۱۷۹. **چو می‌خواهی که یابی روی درمان/ مکن درد از طبیب خویش پنهان.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۶۸)

۳۴۱۸۰. **چو میدان فراخ است گویی بزن.** (سعدی؛ کلیات: ۳۸۰، هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، افغانی، شاهد، دهخدا)

۳۴۱۸۱. **چو میدان نبینی نگه‌دار گوی.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۰)

۳۴۱۸۲. **چو میرد مبتلا میرد، چو خیزد مبتلا خیزد.** (خزینه)

۳۴۱۸۳. **چو میوه سیر خوردی شاخ مشکن.** (سعدی؛ کلیات: ۸۵۴ شکورزاده، فرهنگ‌نامه، دهخدا)

۳۴۱۸۴. **چون آب آمد ترش از سرکه رفت.** (سمک‌عیّار: ۳۸۵/۱)

۳۴۱۸۵. **چون آب، کسی سفال را نشناسد.** (قدسی مشهدی:۶۶۲)

۳۴۱۸۶. **چون آتش برخیزد تیزی نکند خار.** (منوچهری؛ دیوان: ۱۵۲، امثال‌موزون)

۳۴۱۸۷. **چون آسان گرفته آید آسان گردد.** (تاریخ بیهقی: ۶۷۷، دهخدا)

۳۴۱۸۸. **چون آستین دراز کنی دست کوته است.** (بیدل: ۲۸۷، امثال‌موزون)

۳۴۱۸۹. **چون آسمان بدرد به رقعه درست نشود.** (نامه‌ی داستان)

۳۴۱۹۰. **چون آویشن برفی است.** (بختیاری)

۳۴۱۹۱. **چون اجل آید طبیب ابله شود.** (شکورزاده)

۳۴۱۹۲. **چون اجل رسید چه بیمار و چه تندرست؟** (سمک‌عیّار: ۴۶۳/۵)

۳۴۱۹۳. **چون اجل فرا رسد دارو سود ندارد.** (شکورزاده)

۳۴۱۹۴. **چون ادبار آمد همه تدبیرها خطا شود.** (بیهقی: ۲۶۱)

۳۴۱۹۵. **چون ارباب سیر است برای نوکر یک نان هم اضافه است.** (آذری)

۳۴۱۹۶. **چون از زخمت آب راه افتاد، پشیمانی چه سود؟** (ترکمنی)

۳۴۱۹۷. **چون از کسی وام خواهی کرد، از شکم خویش وام کن.** (کیمیای سعادت، شکورزاده، دهخدا)

۳۴۱۹۸. **چون از گلو فرو رفت چه حلوا و چه زهر.** (خزینه)

۳۴۱۹۹. **چون اسب نماند برنهم زین به خران.** (زیدری، دهخدا، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)

۳۴۲۰۰. **چو ناکُشته‌ای خرس، مفروش پوست.** (ایرج میرزا؛ دیوان:۱۴۴)

۳۴۲۰۱. **چو نام سگ بری چوبی به کف گیر (به دست آر).** (عوام، دهخدا، خزینه، بهمنیاری، شکورزاده، هبله‌رودی، کوچه)

۳۴۲۰۲. **چو نام شَه بری قالیچه انداز / چو نام سگ بری چوبی به دست گیر.** (مشهدی)
۳۴۲۰۳. **چون امید زیست باشد زهر قاتل خورده را؟** (جامی؛ فاتحةالشباب: غزل۴۶)
۳۴۲۰۴. **چون انار از پوست خود آب می‌خورد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۴۲۰۵. **چون اوّل خُنب (خُم) دُردیّ بود، آخرش چگونه باشد؟** (کشف‌المحجوب هجویری: ۲۴۴۷، دهخدا)
۳۴۲۰۶. **چون بار تو کاغذست بر آب مزن.** (شمس تیشی شیرازی، تکمله)
۳۴۲۰۷. **چون باز مَلک بر دیوارسرای پیرزنی نشیند پر و بالش ببرند.** (کشف‌المحجوب هجویری: ۱۲)
۳۴۲۰۸. **چون بالش زر نیست، بسازیم به خشتی.** (حافظ: ۳۰۳، شکورزاده)
۳۴۲۰۹. **چون با مرغ افتد بال خود نشان دهد و چون با موش دندان خود.** (آذری)
۳۴۲۱۰. **چون باید مرد، غم چرا باید خورد؟** (جامی صفوی، ابوالفتح ابراهیم میرزا، تکمله)
۳۴۲۱۱. **چون بخت تیره گشت بپوشد رخ هنر.** (جمال عبدالرزاق؛ دیوان: ۳۵۵)
۳۴۲۱۲. **چون بخت نباشد به چه کار آید تخت؟** (ابومسلم‌نامه: ۲۵/۳)
۳۴۲۱۳. **چون بخواهد رست، تخم بد مکار.** (مولوی؛ مثنوی: ۳/ ۲۵۲، دهخدا)
۳۴۲۱۴. **چون بد آید هرچه آید بد شود/ یک بلا (بدی) ده گردد و ده صد شود.** (وثوق‌الدوله: ۶۵، شکورزاده، کوچه)
۳۴۲۱۵. **چون بدر تمام شد هلالم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۶۲)
۳۴۲۱۶. **چون بد نکرده‌ای ز کسان چشم بد مدار.** (ظفرنامه: ۴۲/۲، تکمله)
۳۴۲۱۷. **چون بدی پیش آید از بدتر بترس.** (مرزبان‌نامه: ۶۰، شکورزاده، دهخدا)
۳۴۲۱۸. **چون بدیدی صبح، شمع آن‌گه بکُش.** (مولوی؛ مثنوی، شکورزاده)
۳۴۲۱۹. **چون برآید آفتاب استاد شیطان است کل.** (افغانی)
۳۴۲۲۰. **چون براقی نداری اندر ده/ لاشه‌ی خر به دست دزد مده.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۹۵، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۳۴۲۲۱. **چون بر پخته آتش نهی بسوزد اما از بوی دود وی کسی آگاه نگردد و چون خام بر آتش نهی از بوی دود او هرکه در جهان با خبر شود.** (سمک‌عیّار: ۲۸۹/۲)
۳۴۲۲۲. **چون برجیس را روز بد آید، در کشت عُطارِد خوشه چیند.** (خزینه)
۳۴۲۲۳. **چون برد (بود) آب شور و استسقا.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۶۹، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۴۲۲۴. **چون برشته، نوشته خان است.** (آملی)
۳۴۲۲۵. **چون برون رفت از تو حرص آن‌گه درآید در تو دین.** (سنایی؛ دیوان: ۴۸۷، حییّم)
۳۴۲۲۶. **چون برون رفت جان زدروازه / دل کهنه از او شود تازه.** (سنایی، حدیقه: ۱۵۷)
۳۴۲۲۷. **چون بزه خواهی کردن باری بزه‌ی بی‌مزه مکن.** (قابوس‌نامه: ۷۳، دهخدا)
۳۴۲۲۸. **چون بستگی رسد به نهایت گشادگی است.** (وحید، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۴۲۲۹. **چون بسته شود خون، به جگر مانند است.** (قدسی مشهدی:۶۸۴)
۳۴۲۳۰. **چون بسی ابلیس آدم‌روی هست/ پس به هر دستی نشاید داد دست.** (مولوی؛ مثنوی:۱/ ۳۱۶، دهخدا)
۳۴۲۳۱. **چون بشورد بحر کشتی را سکون لنگر دهد.** (معزی، امثال‌موزون)
۳۴۲۳۲. **چون بکاری جو نروید غیر جو/ قرض تو کردی ز که خواهی گرو.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۲۵/۶)
۳۴۲۳۳. **چون بکاری درختی شود، چون بخوری مردی شود.** (مرصادالعباد: ۱۵۱)
۳۴۲۳۴. **چون بلای ناگهان آید، ز بالا می‌کشد.** (حلاج؛ دیوان: ۵۹)
۳۴۲۳۵. **چون بنگری گلو بُر بز، جز مویز نیست.** (خاقانی؛ دیوان: ۸۳۱)
۳۴۲۳۶. **چو نبود دست خالی بد نما باشد دعا کردن.** (جامی؛ دیوان: ۱۳۹، غنی، امثال‌موزون)
۳۴۲۳۷. **چو نبود قرب روحانی، چه سود از قطع منزل‌ها؟** (جامی؛ دیوان:۱۳۹، امثال‌موزون)
۳۴۲۳۸. **چون بوق زدن باشد هنگام در وقت هزیمت/ مردی که جوانی کند اندر گَه پیری.** (فرهنگ‌نامه؛ قابوس‌نامه: ۵۳)
۳۴۲۳۹. **چون به ترک خر بگفتی آتش اندر بار زن.** (سنایی، دهخدا)
۳۴۲۴۰. **چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند.** (حافظ؛ دیوان:۱۳۵)
۳۴۲۴۱. **چون به دریا رسی ز جوی مگوی.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۱۵، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۳۴۲۴۲. **چون به دست آمدی ای لقمه، از حوصله بیش؟** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۵)
۳۴۲۴۳. **چون به سستی می‌شود مایل خوش آهنگ است آب.** (بیدل)

۳۴۲۴۴. **چون به شکار شغال روی سامان شیر کن.** (دهخدا)
۳۴۲۴۵. **چون به فرمان زن کنی ده و گیر / نام مردی مبر به ننگ بمیر.** (آذری)
۳۴۲۴۶. **چون به گَردش نمی‌رسی واگرد.** (شکورزاده، دهخدا، مثمر، هبله‌رودی)
۳۴۲۴۷. **چون به گلو رفت، چه زهر و چه حلوا.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۴۲۴۸. **چون به یک جا می‌شود ساکن زبون می‌گردد آب.** (بیدل، امثال‌موزون)
۳۴۲۴۹. **چون به یک شهردو کدخدای بود/ بوم ایشان نماند به پای.** (فردوسی، دهخدا)
۳۴۲۵۰. **چون بیشه از شیر خالی باشد، سیاه‌گوش هرچه خواهد کند.** (سمک‌عیّار: ۱۴۱، شکورزاده)
۳۴۲۵۱. **چون بیند که ناقابل است.** (هبله‌رودی)
۳۴۲۵۲. **چون پای دیوار کَندی، مأیست.** (دهخدا)
۳۴۲۵۳. **چون پر آشوب بود شهر، دکّان نگشایند.** (آشنای شاه جهان‌آبادی، تکمله، امثال‌موزون)
۳۴۲۵۴. **چون پرده در افتد نه تو مانی و نه من.** (ابوسعیدابوالخیر؛ سخنان منظوم: ۷۹)
۳۴۲۵۵. **چون پرده ز روی کارها بردارند/ معلوم شود که در چه کاریم همه.** (مثمر، هبله‌رودی، دهخدا)
۳۴۲۵۶. **چون پیر شدی حافظ، از گردنه آن سو شو.** (بیرجندی)
۳۴۲۵۷. **چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون شو (آی).** (حافظ: ۳۲۸، حییّم، افغانی، عوام، تهرانی، رفسنجانی)
۳۴۲۵۸. **چون پیشگاه آمد، راه آفت گردد.** (کشف‌المحجوب: ۳۷۰)
۳۴۲۵۹. **چون پیش‌نماز گوزد وای به حال مأمومین.** (لری)
۳۴۲۶۰. **چون پیمبر نه‌ای، ز امت باش.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۰۴، امثال‌موزون، دهخدا
۳۴۲۶۱. **چون تخم نمی‌کنم دلیل نمی‌شود مزه‌ی تخم‌مرغ را ندانم.** (کوچه)
۳۴۲۶۲. **چون تن پوشیده گشت اندوه برهنگی مَبَر.** (مرزبان‌نامه: ۱۹۷، شکورزاده)
۳۴۲۶۳. **چون تن‌درستی تیمار بیمار دارد، پزشک ناخوانده آید.** (ابو حنیفه اسکافی: بیهقی: ۳۷۰، دهخدا)
۳۴۲۶۴. **چون تنورت گرم شد، آن به که بر بندی فطیر.** (سنایی؛ دیوان: ۲۸۸، امثال‌موزون)
۳۴۲۶۵. **چون توانستم ندانستم چه سود؟/ چون که دانستم توانستم نبود.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۴۴۲، شکورزاده، دهخدا)
۳۴۲۶۶. **چو نتوانی نشاندن گوز و خرما/ نباید بید و سنجد را فکندن.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۹۹، دهخدا)
۳۴۲۶۷. **چون تو با بد، بد کنی پس حرف چیست؟** (مولوی؛ مثنوی: ۹۶/۱)
۳۴۲۶۸. **چون تو دارم، همه دارم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۱)
۳۴۲۶۹. **چون تو را نوح است کشتیبان ز توفان غم مخور.** (حافظ: ۱۷۳، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۳۴۲۷۰. **چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۵۱۹، رودکی، شکورزاده، امثال‌موزون)
۳۴۲۷۱. **چون جامه نباشد به چه کار آید آهار؟** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۶۵، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۴۲۷۲. **چون جان به‌جای است، مال فراوان است.** (سمک‌عیّار: ۱۹/۴)
۳۴۲۷۳. **چون جشنی بود مرگی به انبوه.** (ویس‌و رامین: ۹۴/۲۰۴)
۳۴۲۷۴. **چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد.** (حافظ: ۱۰۵)
۳۴۲۷۵. **چون جواب احمق آمد خامشی/ این درازی در سخن چون می‌کشی.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۴۸۸/۴)
۳۴۲۷۶. **چون جوی بود کج نرود آب روان راست.** (صائب: ۱۰۳۳، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۴۲۷۷. **چون چشیدی تو لذّت (حلاوت) گادن / بچش (بکش) اکنون مشقّت زادن.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۸۷، نامه‌ی‌داستان)
۳۴۲۷۸. **چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد.** (کمال‌خجندی؛ دیوان: ۱ -۵۴۳/۲)
۳۴۲۷۹. **چون چنین خواهی خدا خواهد چنین.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۸/۲، شکورزاده)
۳۴۲۸۰. **چون حباب از خود کند قالب تهی دریا شود.** (صائب: ۱۲۹۸، امثال‌موزون)
۳۴۲۸۱. **چون خاک یافت، مراغه دانست کرد.** (تاریخ بیهقی: ۲۱۰)
۳۴۲۸۲. **چون خامه به حرفِ همه، انگشت نهادم.** (کلیم؛ دیوان: ۲۸۵)
۳۴۲۸۳. **چون خانه بسوزانی به هیمه درنمانی.** (سخن)
۳۴۲۸۴. **چون خدا خواهد که مردی بفسرد/ سردی از صد پوستین هم بگذرد.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۷۰۵/۵)
۳۴۲۸۵. **چون خر با دم می‌زند و چون گاو با شاخ.** (لری)
۳۴۲۸۶. **چون خر ماست‌فروش، کتک خورد.** (نهاوندی)
۳۴۲۸۷. **چون خزان زرد شد، فرو ریزد.** (مکتبی؛ کلمات‌علیّه غرّا: بیت ۳۵۵)
۳۴۲۸۸. **چون خس باد گیری چشم اگر بر هم نهی بهتر.** (رضی‌الدین نیشابوری؛ دیوان:۶۶)
۳۴۲۸۹. **چون خسته خواب می‌کند، امید راحت است.** (کرمانی، امثال‌موزون)
۳۴۲۹۰. **چون خشت به آسیا بری خاک آری.** (عنصری، شکورزاده، امثال‌موزون)

۳۴۲۹۱. **چون خشم زند شعله تر و خشک بسوزد.** (بهمنیاری، افغانی، شکورزاده، عوام)

۳۴۲۹۲. **چون خطایی از تو سر زد در پشیمانی گریز.** (صائب: ۵۰۶، امثال‌موزون، شکورزاده، تکمله)

۳۴۲۹۳. **چون خوان نهی بد منه.** (بهمن‌نامه: ۱۱۵۷)

۳۴۲۹۴. **چون خوبِ کم، از بَدِ فزون بِه/ذی‌فن به جهان ز ذی‌فنون به.** (ایرج؛ دیوان:۱۳۹)

۳۴۲۹۵. **چون خود بدون تفنگ است، صدا می‌کند تیر بزنید.** (خوزستانی)

۳۴۲۹۶. **چون خود همه عیبی چه کنی عیب کسان فاش؟** (قاآنی، شکورزاده)

۳۴۲۹۷. **چون دام ببیند بتپد قلب کبوتر.** (صفی، امثال‌موزون)

۳۴۲۹۸. **چون دانه خوشه گشت رجوعش به خرمن است.** (صائب: ۸۴۶، تکمله)

۳۴۲۹۹. **چون درآمد جبرییل آن‌گه برون شد اهرمن.** (شکورزاده)

۳۴۳۰۰. **چون درگذر است، درگذر باید کرد.** (مثمر)

۳۴۳۰۱. **چو ندروی به جز از کشته هرچه خواهی کار.** (ناصرخسرو، دهخدا)

۳۴۳۰۲. **چون دزدان به هم افتند، کالا ظاهر شود (پدید آید).** (دهخدا، افغانی، شاهد، شکورزاده، حییم، عوام، فرهنگ‌نامه، نامه‌ی‌داستان)

۳۴۳۰۳. **چون دشمن را در بند یافتی امانش مده.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)

۳۴۳۰۴. **چون دف لولی درید از بهر میمون چنبر است.** (فانی، امثال‌موزون، علی شیرنوایی، دهخدا)

۳۴۳۰۵. **چون دل پاک است، زبان بی‌باک است.** (سخن)

۳۴۳۰۶. **چون دل دانا نداری، رهبر مردم مباش.** (همام تبریزی، شکورزاده)

۳۴۳۰۷. **چون دلم در آتش عشق اوفتاد/ مبتلای دردِ بی‌درمان شدم.** (عطار؛ دیوان:۴۱۰)

۳۴۳۰۸. **چون دوست در نظر بود، از دشمنت چه غم؟ / چون گل به دست باشدت، از خار غم مخور.** (خواجوی کرمانی: ۴۴۴، تکمله)

۳۴۳۰۹. **چون دوست دشمن است برای که می‌کشی؟** (حلاج؛ دیوان: ۲۱۴)

۳۴۳۱۰. **چون دوست دشمن است شکایت کجا برم؟** (سعدی؛ کلیات:۵۷۳، شکورزاده، فرهنگ‌نامه، اظهری، امثال‌موزون)

۳۴۳۱۱. **چون دوستی زشت کند چه چاره از باز گفتن.** (تاریخ بیهقی: ۲۳۴)

۳۴۳۱۲. **چون دهانم زخمی است، نمی‌توانم به اسب آب بدهم.** (آذری)

۳۴۳۱۳. **چون دید نوازنده مجانی است، تازه‌گاه (قبرنو) پدرش را به کار می‌اندازد.** (بختیاری)

۳۴۳۱۴. **چون دیوانگان غذا بخور و قبل از همه بلند شو.** (خوزستانی)

۳۴۳۱۵. **چون رخنه فتد به بام خانه/ بر ابر سیه نهد بهانه.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)

۳۴۳۱۶. **چون رد و قبول همه در پرده‌ی‌غیب است/ زنهار کسی را نکنی عیب که عیب است.** (غزالی مشهدی، دهخدا)

۳۴۳۱۷. **چون رسد پیری، دو صد علّت شود.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/ ۴۲۰)

۳۴۳۱۸. **چون رسد در دیگری هرکس که از خود باز ماند.** (صائب: ۱۲۱۰، امثال‌موزون)

۳۴۳۱۹. **چون رسیدی به مال مفت / زندگی را وداع باید گفت.** (مشهدی)

۳۴۳۲۰. **چون رشته گسست می‌توان بست/ لیکن به میان گره بماند.** (افغانی)

۳۴۳۲۱. **چون رشته گسست می‌توان بست/ لیکن گرهیش در میان هست.** (امیرخسرو دهلوی، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، امثال‌موزون، عوام، دهخدا)

۳۴۳۲۲. **چو نرمی کنی خصم گردد دلیر.** (سعدی؛ بوستان:۲۹۲، شکورزاده، افغانی، امثال‌موزون، دهخدا، مثمر، هبله‌رودی، عوام)

۳۴۳۲۳. **چون رنج تو بری کوش که بَر هم تو خوری.** (قابوس‌نامه، دهخدا)

۳۴۳۲۴. **چون روان شد کی به پیش پا نظر می‌دارد آب.** (بیدل، امثال‌موزون)

۳۴۳۲۵. **چون روباه مباش، تپّه‌ای نگه‌دار.** (کرمانجی)

۳۴۳۲۶. **چون روز کوتاه شود، شب دراز گردد.** (تکمله: ۲۳۴)

۳۴۳۲۷. **چون روشنی رسد ز چراغی که مرده‌است؟** (پروین‌اعتصامی: ۱۶، امثال‌موزون)

۳۴۳۲۸. **چون روغن چراغ واپس می‌رود.** (هبله‌رودی)

۳۴۳۲۹. **چون ره تمام گشت جرس بی‌زبان شود.** (کلیم: ۲۰۵، امثال‌موزون)

۳۴۳۳۰. **چون ریش در نیاورده‌ام حرفم برو نیست.** (آذری)

۳۴۳۳۱. **چون ریش ندارم سخنم را نمی‌پذیرند.** (قشقایی)

۳۴۳۳۲. **چون زخم در شیشه آید باده بزم آرا شود/ در سفر کیفیت صاحب هنر پیدا شود.** (آفرین لاهوری، فرهنگ‌نامه)

۳۴۳۳۳. **چون زر قلب در کیسه است.** (مثمر)

۳۴۳۳۴. **چون زعفران به نزدیک درازگوش.** (جهان‌گشا، دهخدا)

۳۴۳۳۵. **چون زلف و خط، درستی ما در شکست ماست.** (صائب: ۹۱۵)

۳۴۳۳۶. **چون زن آمد همه‌ی‌دانش رفت.** (سمک‌عیّار: ۲۵۲/۵)

۳۴۳۳۷. **چون زندگی به کام بود مرگ مشکل است.** (صائب: ۳۴۱، تکمله)

۳۴۳۳۸. **چون زندگی کن که همیشه زندگی کنی.** (نهاوندی)

۳۴۳۳۹. **چون زنی ملک بود، کار مملکت چنین بود.** (تاریخ طبری: ۴۲۲)

۳۴۳۴۰. **چون ساغرت پر است بنوشان و نوش کن.** (حافظ: ۲۷۵)

۳۴۳۴۱. **چون سال نیک باشد پیدا بود اثر.** (امیرمعزّی: ۲۷۹، امثال‌موزون)

۳۴۳۴۲. **چون سایه قدم پیش نهد وقت زوال است.** (صائب: ۱۰۴۵، تکمله)

۳۴۳۴۳. **چون سرِ آزار داری، بهانه بسیار داری.** (شکورزاده)

۳۴۳۴۴. **چون سر آید کلاه کم ناید.** (سنایی؛ مثنوی‌ها: ۲۳۱)

۳۴۳۴۵. **چون سر به‌جای بود کلاه کم نیاید.** (داستان‌های‌بیدپای: ۲۴۷)

۳۴۳۴۶. **چون سگ درنده گوشت یافت نپرسد/ کاین شتر صالح است یا خر دجال؟** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۶، فرهنگ‌نامه، عوام)

۳۴۳۴۷. **چون سگ و فقیرند، یا چون موش و پشک.** (افغانی)

۳۴۳۴۸. **چون سگی در خان و مانی پیر شد/ پشم و پیله رفته و اکبیر شد.** (ایرج؛ دیوان:۱۳۶)

۳۴۳۴۹. **چون سنگ را معرفت باشد، زر پیش او سر فرود آرد.** (خزینه)

۳۴۳۵۰. **چون سوار اسب گردد سفله چشمانت ببند/ دیده می‌پوشند هرگه گرد بر گردون رود.** (فرهنگ‌نامه)

۳۴۳۵۱. **چون سوزت می‌دهد هرچه می‌خواهی بگو.** (جیرفتی)

۳۴۳۵۲. **چون سیاهی شد ز مو، هشیار می‌باید شدن.** (صائب: ۲۹۳۴، امثال‌موزون، شکورزاده)

۳۴۳۵۳. **چون شاخ خلاف بالا رود، همه‌ی شجر بار آورد.** (افغانی)

۳۴۳۵۴. **چون شاه زنان بنشین، بختت ناگهان می‌رسد.** (بختیاری)

۳۴۳۵۵. **چون شبان بیدار باشد گله گو در خواب باش.** (صائب: ۶۵۴، تکمله)

۳۴۳۵۶. **چون شتر به عقب می‌شاشد.** (هبله‌رودی، مثمر)

۳۴۳۵۷. **چون شجاعت نبود تیغ کند کار نیام.** (صائب: ۷۲۸، امثال‌موزون)

۳۴۳۵۸. **چون شد تهی زیاده مبین خوار شیشه را.** (صائب: ۳۶۱، امثال‌موزون)

۳۴۳۵۹. **چون شد ز گلو فرو چه حلوا و چه زهر.** (حییّم، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۴۳۶۰. **چون شدنی می‌شود، زحمت بی‌جا مکش.** (جسمی همدانی، تکمله)

۳۴۳۶۱. **چون شدی پای‌بند اهل و عیال / دگر آسودگی مبند خیال.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۰، فرهنگ‌نامه)

در اصل: **ای گرفتار پای بند اهل و عیال/ دیگر آسودگی مبند خیال**

۳۴۳۶۲. **چون شعله شد ضعیف به خس التجا برد.** (صائب: ۱۹۴۶، امثال‌موزون)

۳۴۳۶۳. **چون شغلی فرمایی دو کس را مفرمای.** (قابوس‌نامه: ۱۵۰)

۳۴۳۶۴. **چون شکم سیر باشد غمِ گرسنگی مخور.** (مرزبان‌نامه: ۱۹۷، شکورزاده)

۳۴۳۶۵. **چون شمع، به رشته شعله بر خویش مبند.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۶۳۳)

۳۴۳۶۶. **چون شناور نیستی پیرامن جیحون مگرد.** (شمس مغربی، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون)

۳۴۳۶۷. **چون شود خود نمک تباه چه علاج.** (خسروانی، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۴۳۶۸. **چون شود دشمن قوی پس چاره جز تسلیم نیست.** (دهخدا)

۳۴۳۶۹. **چون شود دشمن ملایم (هموار) احتیاط از کف مده / مکرها در پرده‌باشد آب زیرکاه را.** (صائب:۱۰۰، تکمله، افغانی)

۳۴۳۷۰. **چون شود معزول عامل، سبحه‌گردانی کند.** (صائب: ۱۲۴۶، تکمله)

۳۴۳۷۱. **چون شود منزل نمایان، گرد راه افشاندنی است.** (بیدل: ۳۳۵، امثال‌موزون)

۳۴۳۷۲. **چون شوی هموار دشمن، احتیاط از کف مده.** (صائب:۱۰۰)

۳۴۳۷۳. **چون شه و فرزین نباشد خاک بر سر پیل را.** (سنایی؛ دیوان: ۷۹۵، بهمنیاری)

۳۴۳۷۴. **چون شیر به خود سپه‌شکن باش/ فرزند خصال خویشتن باش.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۶، شکورزاده، دهخدا)

۳۴۳۷۵. **چون شیر در بیشه نباشد روباهان نیز چیره توانند شد.** (سمک‌عیّار: ۴۳۵/۳)

۳۴۳۷۶. **چون شیشه شکست، کار شمشیر کند.** (حیران نصرآبادی اصفهانی: ۴۲۲، تکمله)

۳۴۳۷۷. **چون شیشه شکست، کیست کو داند بست.** (مولوی؛ دیوان‌شمس)
۳۴۳۷۸. **چون شیشه شکست کی شود باز درست؟** (اهلی شیرازی)
۳۴۳۷۹. **چون صفحه تمام شد، ورق برگردد.** (قدسی مشهدی:۶۵۹)
۳۴۳۸۰. **چون صورتم را آردی می‌بینی، نامم را آسیابان صدا می‌کنی.** (ساوه‌ای)
۳۴۳۸۱. **چون ضرورت بود روا باشد.** (افغانی)
۳۴۳۸۲. **چون طفلان مُهر بر دهان باش.** (خاقانی؛ تحفةالعراقین: ۴۶)
۳۴۳۸۳. **چون طفل دوان در پی گنجشکِ پریده.** (سعدی؛ کلیات: ۵۵۷، بهمنیاری)
۳۴۳۸۴. **چون طمع بریده گشت، کار آسان شد.** (قابوس‌نامه: ۲۶۱)
۳۴۳۸۵. **چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست/ نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود.** (حافظ: ۱۴۱، افغانی)
۳۴۳۸۶. **چون عاشقی و معشوقی آمد، مالکی و مملوکی از میان برخاست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۴، حیّم)
۳۴۳۸۷. **چون عروسی گذشت، صد کاسه به نانی.** (دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی)
۳۴۳۸۸. **چون عزیزش کرده‌ای خوارش مکن.** (سلمان‌ساوجی؛ دیوان: ۲۴۹)
۳۴۳۸۹. **چون عشق عنان گیر شود در ره معشوق / محمود غلامی ز غلامان ایاز است.** (افغانی)
۳۴۳۹۰. **چون عطا عمده بود، دست گدا می‌لرزد.** (امثال‌موزون)
۳۴۳۹۱. **چون عَلَم شد سرنگون لشکر پریشان می‌شود.** (صائب: ۵۹۴، شکورزاده، امثال‌موزون)
۳۴۳۹۲. **چون عمر به سر رسد چه بغداد و چه بلخ.** (خیام:۴۵، امثال‌موزون)
۳۴۳۹۳. **چون عمر به سر رسد چه شیرین و چه تلخ / پیمانه چو پر شود چه بغداد و چه بلخ.** (خیام؛ درباره‌ی‌رباعیات: ۴۵، تهرانی، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، دهخدا)
۳۴۳۹۴. **چون عمر نمی‌ماند گو هیچ ممان.** (سلمان طغرل، دهخدا)
۳۴۳۹۵. **چون عمل در تو نیست نادانی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۰)
۳۴۳۹۶. **چون عنکبوت بر هر دری می‌تند.** (تکمله)
۳۴۳۹۷. **چون عود نبود، چوب بید آوردم.** (شکورزاده)
۳۴۳۹۸. **چون غرض آمد، هنر پوشیده‌شد.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۳۴/۱، شکورزاده، بهمنیاری، امثال‌موزون، دهخدا، عوام)
۳۴۳۹۹. **چون غلّه سپید گشت، اگر ندروند خود بریزد.** (قابوس‌نامه:۵۹، شکورزاده)
۳۴۴۰۰. **چون فتد در شیر خالص موی، رسوا می‌شود.** (صائب: ۱۳۱۱، امثال‌موزون)
۳۴۴۰۱. **چون فضول افتاد مهمان، یار صاحب‌خانه است.** (صائب: ۵۹۳، تکمله)
۳۴۴۰۲. **چون فلک برگشت چشم یاری از یاران مدار.** (صائب: ۵۹۴، فرهنگ‌نامه)
۳۴۴۰۳. **چون فلک یار خود نشاید ساخت/ با بد و نیک او بباید ساخت.** (مکتبی؛ کلمات علّیه غرّا: بیت ۱۶۷)
۳۴۴۰۴. **چون قافله کوچ کرد، بیدار شدم.** (قدسی مشهدی:۷۴۸)
۳۴۴۰۵. **چون قافیه تنگ آید، شاعر به جفنگ آید.** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده، تهرانی)
۳۴۴۰۶. **چون قصاص افزون فتد، عادت شود جلّاد را.** (امیرخسرو دهلوی: ۱۸۳، تکمله)
۳۴۴۰۷. **چون قصد (عشق) حرم باشد سهل است بیابان‌ها.** (سعدی؛ کلیات: ۳۵۰، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۴۴۰۸. **چون قضا آید، چه سود از احتیاط؟** (مولوی؛ مثنوی: ۵۱۶/۲، شکورزاده، امثال‌موزون)
۳۴۴۰۹. **چون قضا آید شود دانش به خواب/ مه سیه گردد، بگیرد آفتاب.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۲۳۲/۱)
۳۴۴۱۰. **چون قضا آید طبیب ابله شود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۷۰۷/۵، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، افغانی، خزینه)
۳۴۴۱۱. **چون قضا آید فرو پوشد بصر/ تا نداند عقل ما را پا ز سر.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۴۴۰/۱)
۳۴۴۱۲. **چون قضا آید نبینی غیر پوست/ دشمنان را باز نشناسی ز دوست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۹۴/۱)
۳۴۴۱۳. **چون قضا بیاید عاقل غافل گردد.** (سندبادنامه، شکورزاده)
۳۴۴۱۴. **چون قضا کار کرد ملامت سود ندارد.** (قرةالعین: ۵۰)
۳۴۴۱۵. **چون قضا نازل شود چشم خرم بسته ماند.** (مرزبان‌نامه: ۶۶۵)
۳۴۴۱۶. **چون قلم در دست غدّاری بود/ لاجرم منصور بر داری بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۲۲/۱عوام، دهخدا)
۳۴۴۱۷. **چون کار از دست رفت فریاد چه سود؟** (خزینه)
۳۴۴۱۸. **چون کار کردنی است، همین روز خوش‌ترست/ این کاهلان ز فرصت فردا چه دیده‌اند؟** (صائب: ۱۹۹۸، تکمله)
۳۴۴۱۹. **چون کار معامله به مماسکه رسید، انجام شده گیر.** (فرهنگ‌نامه)

۳۴۴۲۰. **چون کار نداشت، کاردی بر خـود زد.** (بهمنیـاری، خرّمی)

۳۴۴۲۱. **چون کافر درویش نه دنیـا و نـه دیـن.** (بهمنیـاری، شکورزاده)

۳۴۴۲۲. **چون کالا خواهی خرید، نخست مایه نگر و چون زن خواهی خواست، دایه نگر چون خانه خواهی خرید، همسایه نگر.** (احمدبن محمّدبن زیدتوسی، شکورزاده)

۳۴۴۲۳. **چونک اوّل دیده شد آخر ببین.** (مولوی)

۳۴۴۲۴. **چونک بنـده نیسـت شـه سـلطان شـدی.** (مولـوی؛ مثنوی:۲/ ۳۱۸)

۳۴۴۲۵. **چون کبوتر منشین بر لبِ بـامِ همـه‌کـس.** (سـلیم؛ دیوان: ۲۹۳)

۳۴۴۲۶. **چون کته*خمیر کرده.** (زرقانی)

۳۴۴۲۷. **چون کرّه خر نمک بر سرش آمده.** (اوزی)

۳۴۴۲۸. **چونک زر بیش از مِس آمد آن زر است.** (مولـوی؛ مثنوی: ۳۲۳/۲)

۳۴۴۲۹. **چون کسی قدر احسان نداند، سزاوار بـد کـردن است.** (سمک‌عیّار: ۳۸۸/۳، شکورزاده)

۳۴۴۳۰. **چون کشیدنِ خطّی برروی آب است.** (سیستانی)

۳۴۴۳۱. **چونک کوری سر مکش، از راه بین.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۵۵/۲)

۳۴۴۳۲. **چون کند سلطان سیاست، ناله از جـلاّد چیسـت؟** (امیرخسرو دهلوی: ۳۷۴، تکمله)

۳۴۴۳۳. **چون کنم، دستم در میان روغن است.** (مثمر)

۳۴۴۳۴. **چون کنی در راه شـیران خـوش تگـی.** (مولـوی؛ مثنوی: ۱۷۷/۱)

۳۴۴۳۵. **چون کور پا به کاسه.** (بختیاری)

۳۴۴۳۶. **چون ک ..ن خران همه سرانند / دست از دم خـر بباید آویخت.** (ابولفرج رونی، دهخدا)

۳۴۴۳۷. **چون کوی دوست هست به صـحرا چـه حاجـت است؟** (حافظ: ۲۴)

۳۴۴۳۸. **چون‌که آب دیده داری از ضعیفی بـاک نیسـت.** (امثال‌موزون)

۳۴۴۳۹. **چون که آید سـال نـو گـویم دریـغ از پارسـال.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، عوام)

۳۴۴۴۰. **چون که باشد دل دیوانه گرو/ نیست چشمش نـه به کاه و نه به جو.** (مشهدی)

۳۴۴۴۱. **چون که با کودک سر و کارت فتـاد/ هـم زبـان کودکی باید گشاد.** (مولوی؛ مثنـوی: ۲۵۷۷/۴، دهخـدا، عوام، بهمنیاری)

۳۴۴۴۲. **چون که بد کردی بـر او (بتـرس) ایمـن مبـاش/ زآن که تخـم اسـت و برویانـد خـداش.** (مولـوی؛ مثنوی: ۲۸۷/۲، بهمنیاری)

۳۴۴۴۳. **چون که بی‌تمییزیان‌مان سرورند/ صاحب خـر را به‌جای خر برند.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۵۴۵/۵)

۳۴۴۴۴. **چون که بی‌رنگی اسیر رنـگ شـد/ موسـی‌ای بـا موسی‌ای در جنگ شد.** (دهخدا: ۲۴۶۷/۱)

۳۴۴۴۵. **چون که پای غرض آمد، مرض آمـد بـه وجـود.** (ملک‌الشعرابهار؛ قطعات، شکورزاده)

۳۴۴۴۶. **چون که جِـد آیـد، روَد هـزل و مـزاح.** (مولـوی، شکورزاده، بهمنیاری)

۳۴۴۴۷. **چون که دسـتت در میـان روغـن اسـت/ دسـت چربی بر سرِ درویـش مـال.** (هبلـه‌رودی، شـکورزاده، مثمر)

۳۴۴۴۸. **چون کـه دنـدان تـو را کـرمش اوفتـاد/ نیسـت دندان، برکَنَش ای اوستاد.** (مولـوی؛ مثنـوی: ۱۳۳۵/۳، دهخدا)

۳۴۴۴۹. **چون که زورت نمی‌رسد سر خر/ گرد پالان چـرا همی گردی؟** (بهمنیاری، شکورزاده)

۳۴۴۵۰. **چون که سرکه، سِرکِگی افزون کند/ پس شـکر را واجب افزونی بُود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۷/۶)

۳۴۴۵۱. **چون که صد آمد نود هم پـیش ماسـت.** (مولـوی؛ مثنوی: ۱۱۰۶/۱، دهخدا، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، عوام، امثال‌موزون، حییم)

۳۴۴۵۲. **چون که گل رفت و گلستان شد خراب/ بوی گل را از کـه جـوییم از گـلاب.** (مولـوی؛ مثنـوی:۱/ ۴۲، بهمنیاری، عوام)

۳۴۴۵۳. **چون که گلّه باز گردد از ورود* / پس فتد آن بز که پیشاهنگ بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۱۹/۳، بهمنیاری)

۳۴۴۵۴. **چـون کـه مـؤمن آیینـه مـؤمن بـود/ روی او ز آلودگی ایمن بود.** (۳۰/۲)

۳۴۴۵۵. **چون‌که من در آتش افتادم جهـانی گـو مبـاش.** (امثال‌موزون)

۳۴۴۵۶. **چون گاو نر قلی از جلو بالا می‌روی.** (بختیاری)

۳۴۴۵۷. **چون گدا کور شود، برگ و نوا مـی‌بینـد.** (کلیم؛ دیوان:۲۴۴)

۳۴۴۵۸. **چون گدایی چیز دیگر نیـست جـز خواهنـدگی/ هرکه خواهـد گـر سـلیمان اسـت و گـر قـارون گداست.** (انوری؛ قطعات، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۳۴۴۵۹. **چون گذارد خشت اوّل بر زمین معمار کـج/ گـر رساند بر فلک، باشد همان دیوار کج.** (صائب: ۱۱۰۹)

۳۴۴۶۰. **چون گذارد کس قـدم بـالای ظـل پـل در آب.** (کشمیری، امثال‌موزون)

۳۴۴۶۱. **چون گز کنی و نبری، وجب کنـی و نـدری/ نـه آن کنـی کـه‌بایـد، نـه آن شـوی کـه شـاید.** (فرهنگ‌نامه)

۳۴۴۶۲. **چون گسست از رشته سوزن، زود خود را گم کند.** (صائب: ۳۱۸۶)

۳۴۴۶۳. **چون گِل بر دیوار زنی اگر درنگیرد نقش آن لامحاله بماند.** (مرزبان‌نامه: ۱۳۴، شکورزاده، فرهنگ‌نامه، دهخدا)

۳۴۴۶۴. **چون گلوی تنوره گیرد خار/ آب جای دگر رود ناچار.** (مکتبی؛ کلمات علیه غرّا: بیت ۶۸۱)

۳۴۴۶۵. **چون گلّه را برگردانند، بُزِ لنگ پیش رو باشد.** (کوچه)

۳۴۴۶۶. **چون گوسپند را بکشند از مُثله کردن و پوست باز کردن دردش نیاید.** (تاریخ بیهقی: ۲۳۷، شکورزاده)

۳۴۴۶۷. **چون گوش روزه‌دار بر الله‌اکبر است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۵، شکورزاده، افغانی، هبله‌رودی، دهخدا)

۳۴۴۶۸. **چون مادر در آب غرقه شود فرزند خویش در زیر پای می‌گیرد.** (سمک‌عیّار: ۱۴۴/۵، شکورزاده)

۳۴۴۶۹. **چون ما فرود آمدیم، هر که خواهد گو سوار شو.** (نفحات‌الانس: ۳۸۰)

۳۴۴۷۰. **چون ماکیان را حکه غالب آید، منقار بر گردن خروسان زند.** (دهخدا)

۳۴۴۷۱. **چون مالی بیابی زود خور زود.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۸۷)

۳۴۴۷۲. **چون مخبط شد اعتدالِ مزاج/ نه عزیمت اثر کند نه علاج.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۰)

۳۴۴۷۳. **چون مرائی* سیر خورده کلوخ بر لب مالی.** (اعجوبه و محجوبه: ۸۹)

۳۴۴۷۴. **چون مَرد شوربخت شود و روز کور / خشکی و دردسر کُند از روغنش.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۴۳۹، فرهنگ‌نامه)

۳۴۴۷۵. **چون مرغ از دام جست دشوار باز آید به دست.** (سمک‌عیّار، شکورزاده)

۳۴۴۷۶. **چون مرغ مباش، در کارها نام خدا بر زبان ببر.** (کرمانجی)

۳۴۴۷۷. **چون معانی جمع گردد، شاعری آسان بود.** (عنصری: ۵۱، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا، هبله‌رودی، مثمر)

۳۴۴۷۸. **چون ملخ را در هوا رگ می‌زنی؟** (مولوی؛ مثنوی: ۲۳۲۴/۱)

۳۴۴۷۹. **چون می‌خواستم طلاق بگیرم، اسمش را نپرسیدم.** (آذری)

۳۴۴۸۰. **چون ناز دو شد، طلاق خیزد.** (مولوی؛ کلیات شمس: ۹۳/۲)

۳۴۴۸۱. **چون نام سگ بری، چوبی به دست گیر.** (هبله‌رودی، افغانی)

۳۴۴۸۲. **چون نباشد چو خر سرافکنده / تیز خر به ز ریش خربنده.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۱۸، دهخدا)

۳۴۴۸۳. **چون نجس، تَر شود، نجس‌تر شود.** (شکورزاده، عوام، دهخدا)

۳۴۴۸۴. **چون نداری در، به دربانت چه کار.** (اخگر، امثال‌موزون)

۳۴۴۸۵. **چون نداری مایه از لاف سخن خاموش (آزرده) باش.** (صائب: ۲۳۴۹، شکورزاده)

۳۴۴۸۶. **چون ندانی دانش آهنگری/ ریش و مو سوزد چون آن‌جا بگذری.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۳۸۱/۵)

۳۴۴۸۷. **چون ندانی در عذاب، پای شدّت در رکاب.** (تاجیکی)

۳۴۴۸۸. **چون ندیدند حقیقت رهِ افسانه زدند.** (حافظ: ۱۲۴، شکورزاده، امثال‌موزون)

۳۴۴۸۹. **چون نقش تو آید خوش بخندی/ چون نقش من آید قدقدینا؟** (بیرجندی۱۴۴)

۳۴۴۹۰. **چون نکرد آن کار مزدش هست لا / لیس للانسان الاّ ما سعی.** (مثنوی:۴/ ۲۵۴۵)

۳۴۴۹۱. **چون نمک شاه را چشیدم از سرآن گذشتم.** (فرهنگ‌نامه)

۳۴۴۹۲. **چون نمک گنده شود او را به چه درمان کنند؟** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۵۰)

۳۴۴۹۳. **چون نه‌ای کامل دکّان تنها مگیر.** (مولوی؛ مثنوی:۲/ ۴۴۱)

۳۴۴۹۴. **چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند.** (حافظ: ۱۳۶، شکورزاده)

۳۴۴۹۵. **چون و چرا در کار حکیم کردن خطاست.** (نامه‌ی داستان)

۳۴۴۹۶. **چون و چرا در میان ایشان نیست.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)

۳۴۴۹۷. **چون ورق برگشت، چشم یاری از یاران مدار.** (صائب: ۲۲۰۲، تکمله)

۳۴۴۹۸. **چو نوشیدن از دست جانان بود/ هر آبی که هست آب حیوان بود.** (امیرخسرو، فرهنگ‌نامه، دهخدا)

۳۴۴۹۹. **چون هرچه می‌رسد به تو از کرده‌های توست/ جرم فلک کدام و گناه ستاره چیست؟** (صائب: ۹۹۵، تکمله)

۳۴۵۰۰. **چون هست رفیق نیک، بد را مپسند.** (دهخدا)

۳۴۵۰۱. **چون هست عیان تکیه چه باید به خبر بر.** (عنصری: ۱۱۸، امثال‌موزون)

۳۴۵۰۲. **چون همای، قانع باش.** (ابن‌یمین: ۵۰۶)

۳۴۵۰۳. **چون هوا از هرزه گردی منفعل شد شبنم است.** (بیدل، امثال‌موزون)

۳۴۵۰۴. **چون یار اهل است، کار سهل است.** (اوحدی مراغه‌ای، کازرونی، دهخدا، عوام، امثال‌موزون)

۳۴۵۰۵. **چون یار (دوست) موافق است سعدی/ سهل است جفای جمله عالم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۲۰، فرهنگ‌نامه)

۳۴۵۰۶. **چون یار شد، جهان همگی مهربان شوند.** (عرفی؛ دیوان: ۳۰۸، فرهنگ‌نامه)

۳۴۵۰۷. **چو نیکی کنی نیکی آید بَرَت.** (فردوسی: ۲۴۹، شکورزاده)

۳۴۵۰۸. **چو نیکی می‌کنی نیک آیدت پیش/ بکن تا می‌توانی نیک با خویش.** (مهرومشتری: بیت ۳۸۷۷)

۳۴۵۰۹. **چو وقت مرگِ مار آید، به گردِ رهگذر گردد.** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان، شاهد، شکورزاده، حییم)

۳۴۵۱۰. **چُوه‌لی* دستِ زنه، به از کُپُک*دست ننه.** (اوزی)

۳۴۵۱۱. **چو یافت یک لب نان، دعوی خدایی کرد.** (کلیم)

۳۴۵۱۲. **چو یک بار گفتی مگو باز پس/ که حلّوا چو یک بار خوردند بس.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۹)

۳۴۵۱۳. **چو یک در بسته گردد، صد در دیگر شود پیدا.** (امثال‌موزون)

۳۴۵۱۴. **چو یک عیان نبود در جهان هزار خبر.** (قطران: ۳۱۱، امثال‌موزون)

۳۴۵۱۵. **چو یک مرد جنگی، چو یک دشت مرد.** (عوام)

۳۴۵۱۶. **چه آب از پس نار و چه زهر از دم مار.** (کازرونی)

۳۴۵۱۷. **چه آب بیاری، چه کوزه بشکنی.** (کوچه)

۳۴۵۱۸. **چه آسایش در آن کشور که ده فرمانروا دارد؟** (صائب: ۱۴۱۴، تکمله)

۳۴۵۱۹. **چه آش باشد که لایق قدح باشد.** (اخگر، امثال‌موزون، حییم، افغانی، دهخدا، عوام، کوچه)

۳۴۵۲۰. **چه آن پندی که من بر تو بخوانم/ چه آن تخمی که بر شوره فشانم.** (ویس‌و رامین: ۱۹۹)

۳۴۵۲۱. **چه آن‌جا کَن کز آن آبی برآید/ رگ آن‌جا زن کز آن خونی گشاید.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۳۵، حییم، شکورزاده)

۳۴۵۲۲. **چه آن‌را ترید کنی و چه با نان بخوری.** (بختیاری)

۳۴۵۲۳. **چه آید ز پایی که خوابیده باشد؟** (صائب: ۲۱۶۹، تکمله)

۳۴۵۲۴. **چهار اسبه می‌تازد.** (تهرانی)

۳۴۵۲۵. **چهارپا، چهارقدم می‌رود و دوپا، دو قدم.** (سیستانی)

۳۴۵۲۶. **چهارپا را باید با چهار چشم پایید، دو پا را با دو چشم.** (مازندرانی)

۳۴۵۲۷. **چهارپا را چهار روز می‌آزمایند و دوپا را دو روز.** (هبله‌رودی، مثمر، شکورزاده، دهخدا)

۳۴۵۲۸. **چهار پا و یک کلّه مرا فریب داده است.** (بختیاری)

۳۴۵۲۹. **چهارپایان دامداران کم می‌شوند، امّا نابود نمی‌شوند.** (قشقایی)

۳۴۵۳۰. **چهارپایان را داشتند نعل می‌زدند، پشه از راه رسید گفت: «مرا هم نعل کنید.»** (لری، اندیمشکی)

۳۴۵۳۱. **چهار تا چشمه که یکی شود، رودخانه جاری می‌شود.** (مازندرانی)

۳۴۵۳۲. **چهارتا چهارشنبه به هم برخورد کردند.** (رامسری)

۳۴۵۳۳. **چهار تا کف زدن و دو تا کِل کشیدن.** (نهاوندی)

۳۴۵۳۴. **چهارتا کوزه هم در یک‌جا باشند، صدایشان درمی‌آید.** (رامسری)

۳۴۵۳۵. **چهار تکبیر به عالم زده‌است.** (نامه‌ی داستان)

۳۴۵۳۶. **چهار جا هست که دارد از جهنّم ریشه / فردوس و طبس و سه قلعه و سر بیشه.** (بیرجندی)

۳۴۵۳۷. **چهار جا هست که دم می‌زند از باغ بهشت/ بهدان و خراشاد و بهلگرد، هریوند و چنشت.** (بیرجندی)

۳۴۵۳۸. **چهار جوال یک خروار است.** (مازندرانی)

۳۴۵۳۹. **چهار چارک مساوی با یک‌من.** (بوشهری)

۳۴۵۴۰. **چهار چشم که به هم نگاه هم می‌کنند، دو تا را شرم می‌آید.** (بیرجندی)

۳۴۵۴۱. **چهار چیز است که از آن نام نیکوست: اول سخاوت، دوم مستوری، سیم دروغ نگفتن، چهارم حق همه کس بشناختن.** (سمک عیار:۲/ ۲۲۴-۲۲۳)

۳۴۵۴۲. **چهار چیز است که ندارد روز خوش؛ تَربُر و سَربُر و ریشه‌کَن و صیاد.** (بیرجندی)

۳۴۵۴۳. **چهار چیز قابلیت عودت ندارد: قضای‌رفته، سخن گفته، تیر انداخته، عمر گذشته.** (طوطی‌نامه:۲۳۵)

۳۴۵۴۴. **چهار چیزند قاتل فقرا: ایت، بیت، یساول و ملاّ.** (بهمنیاری)

۳۴۵۴۵. **چهار خایه است.** (مثمر)

۳۴۵۴۶. **چهار خواهر، خانه‌ای برای برادر نگذاشتند.** (بختیاری)

۳۴۵۴۷. **چهاردانگ سپاهی‌گری گاو تازی است.** (هبله‌رودی، مثمر)

۳۴۵۴۸. **چهار درز بالایش مانده، تریزهای* یقه‌اش مانده.** (زرقانی)

۳۴۵۴۹. **چهار درز بدنش مانده‌است و آستین‌های کولش.** (کرمانی)

۳۴۵۵۰. **چه ارزد بر آب آموی موی.** (عنصری: ۱۸۶، دهخدا)

۳۴۵۵۱. **چه ارزد شهی کش ز سر تاج رفت.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)

۳۴۵۵۲. **چهار ساعت است تنباکو می‌سوزد، می‌گوید: «چه بویی می‌آید.»** (مرندی)
۳۴۵۵۳. **چهار شاهش به چهار آس خورد.** (بهمنیاری، حییم، دهخدا)
۳۴۵۵۴. **چهارشنبه‌ات روی میخ آویخته‌است؟** (گیلکی)
۳۴۵۵۵. **چهارشنبه سوری و سیزده صفر باهم جمع نمی‌شوند.** (کرمانی)
۳۴۵۵۶. **چهارشنبه کنم فکری، پنج‌شنبه کنم ذِکری، جمعه می‌کنم بازی، ای شنبه‌ی ناراضی، پا در فلک اندازی.** (تهرانی)
۳۴۵۵۷. **چهارشنبه گوساله بران.** (لری)
۳۴۵۵۸. **چهارشنبه مرو رو به شمال / که نه سر آری، نه مال*.** (بیرجندی)
۳۴۵۵۹. **چهارشنبه‌ها هم غش می‌کند.** (شکورزاده)
۳۴۵۶۰. **چهارشنبه‌ی آخر ماه، اگر برای یکی سازگار باشد، برای دیگری ناسازگار خواهد بود.** (آذری)
۳۴۵۶۱. **چهارشنبه یکی پول گم می‌کند یکی پیدا می‌کند.** (شکورزاده)
۳۴۵۶۲. **چهارصد درم را یک من کنید.** (بختیاری)
۳۴۵۶۳. **چهار طرفت قبله.** (افغانی، هزاره‌ای)
۳۴۵۶۴. **چهار قاب را بیار بازی را ببر.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۴۵۶۵. **چهار کس از خدا نداره مُراد، تَربُر، سربُر، تخته گر* و صیاد.** (شهربابکی)
۳۴۵۶۶. **چهارم، چهاردهم و بیست و چهارم، رو به قبله مرا نبر، ستاره دارم.** (بختیاری)
۳۴۵۶۷. **چهار نعل نتاز تا سکندری نخوری.** (شکورزاده، کوچه)
۳۴۵۶۸. **چهار و پنج به تو می‌دهم تا جان بگیری، یک و دو از تو می‌گیرم تا خود بمیری.** (بختیاری)
۳۴۵۶۹. **چهاریار را بگو.** (هزاره‌ای)
۳۴۵۷۰. **چه از این به ارمغانی که تو خویشتن بیابی؟** (سعدی؛ کلیات: ۵۹۹)
۳۴۵۷۱. **چه اشپشی روی نانت کُشتم.** (کرمانی)
۳۴۵۷۲. **چه انتظاری از خواهرت داری؟ خودش ازگرسنگی جان می‌دهد.** (قشقایی، مرندی)
۳۴۵۷۳. **چه او را بر دوشت سوار کنی و چه بر زمینش بزنی.** (قشقایی)
۳۴۵۷۴. **چه این کار را کنم چه یک لیوان آب بخورم.** (لری)
۳۴۵۷۵. **چه این کار شود، چه مرغ نوکش را در آب فرو برد.** (لری)
۳۴۵۷۶. **چه با اژدها دوستی گرفتن و چه با مردم سفله مردمی کردن.** (سمک‌عیّار: ۱۴/۲)
۳۴۵۷۷. **چه با تره چه با کره، روزگار می‌گذرد.** (آذری)
۳۴۵۷۸. **چه باشد چه نباشد باید ناهار چوپان نه نان باشد.** (لری، فرهنگ‌نامه، بویراحمدی)
۳۴۵۷۹. **چه باک از موج بحر آن‌را که دارد نوح کشتی‌بان.** (سعدی؛ کلیات: ۲۹، شکورزاده، دهخدا، عوام، افغانی)
۳۴۵۸۰. **چه باکم هست؟ پولم هست.** (کردی)
۳۴۵۸۱. **چه باید بیهده اندوه خوردن؟** (ویس‌و رامین: ۲۹۶)
۳۴۵۸۲. **چه باید رفته را اندوه خوردن؟** (ویس‌و رامین: ۱۷۵/۲۱۹)
۳۴۵۸۳. **چه باید کور را جز چشم بینا.** (عطّارنیشابوری؛ خسرونامه: ۱۸۰))
۳۴۵۸۴. **چه با یک دست دو مرتبه بر سر خود بزنی، چه با دو دست.** (قشقایی)
۳۴۵۸۵. **چه بترسی، چه بمیری.** (بختیاری)
۳۴۵۸۶. **چه بختیار کسی کو به اختیار خودست.** (خواجوی‌کرمانی: ۶۳۵، تکمله)
۳۴۵۸۷. **چه برای آوردن آب و چه برای هیزم از خر تاجیک استفاده کنیم.** (قشقایی)
۳۴۵۸۸. **چه برایش بمیری چه برایش برینی.** (زرقانی، لری)
۳۴۵۸۹. **چه برای کر بزنی چه برای کور برقصی.** (اخگر، دهخدا، عوام، کوچه، امثال‌موزون، کرمانی، ایزدخواستی)
۳۴۵۹۰. **چه برای ناکس کار کنی، چه سگ اخته کنی.** (لری)
۳۴۵۹۱. **چه بر تخت مردن چه بر روی خاک.** (سعدی؛ گلستان: ۵۹، بهمنیاری، هبله‌رودی، مشمر)
۳۴۵۹۲. **چه بر سر کلاه، چه سر بر کلاه.** (اخگر، امثال‌موزون)
۳۴۵۹۳. **چه بر سرم شده که خدیجه کهنه‌چین کلانترم شده.** (میمندی)
۳۴۵۹۴. **چه برکت بود در میان دو سارق.** (رشید وطواط، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۴۵۹۵. **چه بر من زن چه بر انبان.** (حییّم، عوام)
۳۴۵۹۶. **چه بر من گو چه بر همبان، چه بر اُستای ک..ن جنبان.** (زرقانی)
۳۴۵۹۷. **چه بر من گو چه به سندان، که منم آهن پولاد.** (افغانی)
۳۴۵۹۸. **چه بز چه بهای بز.** (افغانی)
۳۴۵۹۹. **چه بسا گاو چهل ساله به گوساله محتاج شود.** (شکورزاده)
۳۴۶۰۰. **چه بسیار بد باشد از بد بَتَر.** (زیدری: ۱۰۱، شکورزاده)
۳۴۶۰۱. **چه بسیار پیره گاو آمد تا گوشت گوساله بار کند.** (لری)
۳۴۶۰۲. **چه بگویم به که بگویم؟** (کرمانی)

۳۴۶۰۳. **چه به بی‌اصل زر و زور دهی/ چه چراغی به دست کور دهی.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۷۸، دهخدا)

۳۴۶۰۴. **چه بهتر کور را از چشمِ روشن.** (جامی؛ یوسف و زلیخا: ۷۱۱، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۴۶۰۵. **چه به در بگویی چه به دیوار، چه به آدم بی‌عار.** (لری)

۳۴۶۰۶. **چه به من بگویی، چه به در، چه به خر.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، عوام، دهخدا)

۳۴۶۰۷. **چه به من گو، چه به در گو، چه به خر گو.** (حییّم)

۳۴۶۰۸. **چه به من گوید چه به انبان، منم خرسک ک..ن جنبان.** (کاشانی)

۳۴۶۰۹. **چه بی‌پولی است که یک تومان در جیبش نداشته‌باشد.** (امثال)

۳۴۶۱۰. **چه بیرون و چه صحرا، چه خاک خاله زهرا.** (فرهنگ‌نامه)

۳۴۶۱۱. **چه بیشی ز یک حرف در دفتری / چه نقصان ز یک مرغ در خرمنی.** (منوچهری؛ دیوان: ۱۴۶، دهخدا)

۳۴۶۱۲. **چه پای به کفش و چه کفش به پای.** (افغانی)

۳۴۶۱۳. **چه پشم سگ، چه خود سگ.** (شکورزاده، تهرانی)

۳۴۶۱۴. **چه پیچیم در عالِم پیچ پیچ؟** (نظامی، شرف‌نامه: ۴۸۴)

۳۴۶۱۵. **چه پیر، چه عصای پیر.** (افغانی)

۳۴۶۱۶. **چه پیشانی سیاهی داشتم.** (مشهدی)

۳۴۶۱۷. **چه تابوت و چه تخت.** (عنصری؛ دیوان: ۳۱۰)

۳۴۶۱۸. **چه تاس و چه حمّامی.** (گیلکی)

۳۴۶۱۹. **چه تبر را نباشد و چه دسته‌ی آن‌را.** (شوشتری)

۳۴۶۲۰. **چه ترسد ز سر آن را که سامانش نیست.** (ادیب پیشاوری، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۴۶۲۱. **چه تریدش کنی و چه با نان بخوری فرق ندارد.** (لری)

۳۴۶۲۲. **چه توان کرد، این‌چنین افتاد.** (هبله‌رودی؛ خزینة الامثال: ۷۰، مشمر)

۳۴۶۲۳. **چه توان یافت به از خاموشی.** (کلیم؛ دیوان: ۳۲۰)

۳۴۶۲۴. **چه توقع ز جهان گذران می‌داری؟** (حافظ: ۳۱۴)

۳۴۶۲۵. **چه تیر از کمان، چه حرف از دهان.** (تهرانی، کوچه)

۳۴۶۲۶. **چه جا باید آن شمع افروخته/ که نیمیش جای دگر سوخته.** (قدسی‌مشهدی، تکمله)

۳۴۶۲۷. **چه جای زرگری آن‌را که کیمیا آموخت؟** (امیرخسرو دهلوی: ۶۲۵، تکمله)

۳۴۶۲۸. **چه جمعه، چه آدینه.** (دهخدا، حییم، کوچه)

۳۴۶۲۹. **چه جنبانی به دَستان دُم؟** (مولوی؛ دیوان‌شمس:۵/ ۱۳۴)

۳۴۶۳۰. **چه جور برقصم که قُنبُلم نگرده.** (زرقانی)

۳۴۶۳۱. **چه جویی مهربانی از پدر کُش.** (ناصرخسرو، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۳۴۶۳۲. **چه چراغی به دست کور دهی؟** (سنایی؛ حدیقه: ۵۷۸/۵۷۷)

۳۴۶۳۳. **چه چُس افاده‌ای، انگار پسر نمیرالملکه.** (شیرازی)

۳۴۶۳۴. **چه چشم و دل پوک است.** (بهبهانی)

۳۴۶۳۵. **چه چکه کند، چه سوراخ باشد.** (خوزستانی)

۳۴۶۳۶. **چه چوب بر خوره کاه بخورد، چه بر پهلوی همسایه.** (شهربابکی)

۳۴۶۳۷. **چَه چون کَندی فزون ز اندازه‌ی‌خویش؟** (فرخی؛ دیوان: ۴۴۶)

۳۴۶۳۸. **چه چیز پیاز از رطوبت آن است، تکبّر آدمی از خریّت اوست.** (شوشتری)

۳۴۶۳۹. **چه حاجت است بگوید شکر که شیرینم.** (سعدی؛ کلیات: ۶۳۲)

۳۴۶۴۰. **چه حاجت است به مشّاطه روی زیبا را.** (سعدی؛ کلیات:۶۸۶، دهخدا، شکورزاده)

۳۴۶۴۱. **چه حاجت است عیان را به استماع بیان.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۹، امثال‌موزون، دهخدا، حییم، شکورزاده)

۳۴۶۴۲. **چه حاجت است که بنمایم آفتاب مبین را.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۵، امثال‌موزون)

۳۴۶۴۳. **چه حاجت بود می، چو مستی بود.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا، امثال‌موزون)

۳۴۶۴۴. **چه حاجت به تندی و گردن‌کشی؟** (سعدی؛ بوستان: ۵۶)

۳۴۶۴۵. **چه حاجت به گفتن که زُر مغربیست/ محک در میانست و گوید که چیست.** (سعدی؛ گلستان: ۸۳ دهخدا)

۳۴۶۴۶. **چه حاجت که نُه کرسی آسمان/ نهی زیر پای قزل ارسلان.** (سعدی؛ کلیات: ۲۰۹، دهخدا، عوام)

۳۴۶۴۷. **چه حاصل ز بادام نابسته مغز؟** (قدسی مشهدی:۹۴۴)

۳۴۶۴۸. **چه حرف فلانی، چه گوز خر بهار.** (لری)

۳۴۶۴۹. **چه حرف یوز، چه خرده گوز.** (کازرونی)

۳۴۶۵۰. **چه حسن کچل، چه کچل حسن.** (شکورزاده)

۳۴۶۵۱. **چه حسنی که کچل است، چه کچلی که نامش حسن است.** (آذری)

۳۴۶۵۲. **چه حکم‌های نادری می‌کند.** (بیرجندی)

۳۴۶۵۳. **چه حمّام، چه تاس.** (مرندی)

۳۴۶۵۴. **چه حیوانی برای بارکشی داری؟ دامادی.** (جیرفتی)

۳۴۶۵۵. **چه خاکستری ترکردی؟** (اشتهاردی)

۳۴۶۵۶. **چه خاکی بر سر می‌کنم، از خیک خود در می‌کنم، بر خیک دیگر می‌کنم.** (مشهدی)

۳۴۶۵۷. **چه خاکی به (بر) سرم شد که حاج بی‌بی (حاجی) کلانترم شد.** (شیرازی، مشهدی)
۳۴۶۵۸. **چه خاکی به سرم شد، مهین لته‌شور بزرگ‌ترم شد.** (شیرازی)
۳۴۶۵۹. **چه خبر است مثل این‌که فتح خیبر کرده‌است.** (مشهدی)
۳۴۶۶۰. **چه خبر دارد از پیاده سوار؟** (سعدی؛ کلیات: ۸۳۷)
۳۴۶۶۱. **چه خدایی است که به کک دندان نداد، به شپش استخوان.** (مازندرانی)
۳۴۶۶۲. **چه خدمت به آدم ناکس کنی چه سگ اخته کنی.** (بویراحمدی)
۳۴۶۶۳. **چه خر بخورد چه خوک.** (مازندرانی)
۳۴۶۶۴. **چه خر داشته‌باشد چه نداشته‌باشد به معدن نمک رود.** (کردی)
۳۴۶۶۵. **چه خرم به گل خوابیده‌است.** (دهخدا، حییم)
۳۴۶۶۶. **چه خفته و چه مرده، هیچ دو را از عالم آگاهی نیست.** (قابوس‌نامه: ۹۰)
۳۴۶۶۷. **چه خلاف دیدی از من که درِ سرای بستی؟** (فروغی بسطامی؛ دیوان: غزل ۴۵۷، فرهنگ‌نامه)
۳۴۶۶۸. **چه خواجه علی، چه علی خواجه.** (هبله‌رودی، شکورزاده، افغانی)
•۳۴۶۶۹. **چه خواهد کور جز دو چشم بینا.** (ویس‌و رامین: ۲۴/۳۲۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۴۶۷۰. **چه خواهی که مهمان به ناز آوری/ پنیر و فطیر و پیاز آوری.** (شهرضایی)
۳۴۶۷۱. **چه خوب است بی‌زنی، فطیره‌پزی، خودت زنی.** (تاجیکی)
۳۴۶۷۲. **چه خوب است بی‌مردی، کسی نمی‌گوید چه کردی.** (بختیاری)
۳۴۶۷۳. **چه خوب است کمک بسیار، چه در خوردن چه در کار.** (دماوندی)
۳۴۶۷۴. **چه خوب است که سایه‌ی‌مردی بالای سرت نباشد و کسی نپرسد چه کردی.** (لری)
۳۴۶۷۵. **چه خوب است وصلتی که هردو طرف میرزا باشند.** (لری)
۳۴۶۷۶. **چه خوبه یک دست به کاری، ده دست به کاسه.** (شوشتری)
۳۴۶۷۷. **چه خورده‌ای آش ترش.** (آذری)
۳۴۶۷۸. **چه خوردی که هضم کرده نمی‌توانی.** (افغانی)
۳۴۶۷۹. **چه خوش است بی‌زنی، که یک نان سنگک را تنها بزنی.** (شکورزاده)
۳۴۶۸۰. **چه خوش است بیوه‌زنی، گِرده کنی سینه زنی.** (زرقانی)
۳۴۶۸۱. **چه خوش است حال مرغی که قفس ندیده باشد.** (صادق سرمد، شکورزاده)
۳۴۶۸۲. **چه خوش است دست بسیار / هم در خوردن و هم در کار.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۳۴۶۸۳. **چه خوش است دوشاب فروشی، گر کس نخرد خودت بنوشی.** (حییّم، عوام، دهخدا، شکورزاده)
۳۴۶۸۴. **چه خوش است شیون کنی، دلت نسوزد.** (بوشهری، لری)
۳۴۶۸۵. **چه خوش است نکته‌دانی که سخن نگفته داند.** (فرجام: ۲۷۷شکورزاده، دهخدا)
۳۴۶۸۶. **چه خوش باشد به دل یار نخستین.** (ویس‌و رامین: ۱۲۱)
۳۴۶۸۷. **چه خوش باشد که بعد از انتظاری / به امیدی رسد امیدواری.** (جامی، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، افغانی)
۳۴۶۸۸. **چه خوش باشد که در کاشانه‌ی‌غم/ دو همدم دردِ دل گویند با هم.** (شکورزاده)
۳۴۶۸۹. **چه خوش باشد نیستی، هرجا بخواهی بایستی، کسی نگوید کیستی.** (بختیاری)
۳۴۶۹۰. **چه خوش باغی است باغ زندگانی/ گر ایمن بودی از باد خزانی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۹۸)
۳۴۶۹۱. **چه خوش بوَد دو دلارام دست در گردن/ به هم نشستن و حلوای آشتی خوردن.** (شکورزاده)
۳۴۶۹۲. **چه خوش بود که بر آید به یک کرشمه دو کار/ زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار.** (بهمنیاری)
۳۴۶۹۳. **چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دو کار.** (دهخدا، افغانی، تکمله، امثال‌موزون، هبله‌رودی)
۳۴۶۹۴. **چه خوش بی‌مهربانی هردو سر بی/ که یک سر مهربانی دردسر بی.** (باباطاهر: ۲۷۰، عوام، کوچه، بهمنیاری، دهخدا)
۳۴۶۹۵. **چه خوش‌تر ز آن‌که بعد از انتظاری/ به امّیدی رسد امّیدواری.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۰۷)
۳۴۶۹۶. **چه خوش، چرا نباشد.** (خزینه)
۳۴۶۹۷. **چه خوش گفت آن گلابی با گلستان/ که هر چت باز باید داد نستان.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۵۷)
۳۴۶۹۸. **چه خوش گفت آن نهاوندی (لهاوری) به توسی / که مرگ خر بود سگ را عروسی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۶۸، دهخدا، افغانی)
۳۴۶۹۹. **چه خوش گفت دانا که در خانه کس/ چو باشد ز گوینده یک حرف بس.** (جامی؛ خردنامه: ۹۲۳)
۳۴۷۰۰. **چه خوش گفت دل او گنج عرفان/ که باشد روزه داری صرفه‌ی‌نان.** (جامی؛ یوسف و زلیخا: ۷۴۵)
۳۴۷۰۱. **چه خوش گفته است حافظ در گلستان/ گلیم از بام قیل*افتاد و نشکست.** (افغانی)

۳۴۷۰۲. **چه خوش گفته است سعدی در زلیخا/ اَلا یا ایُّهاالساقی اَدِرْکأساً و ناوِلْها.** (خزینةالامثال: ۷۰)

۳۴۷۰۳. **چه خوش گفت یک روز داروفروش / شفا بایدت، داروی تلخ نوش.** (سعدی؛ بوستان: ۷۰)

۳۴۷۰۴. **چه خوش می‌بود درو در سایه می‌بود.** (بیرجندی)

۳۴۷۰۵. **چه خوش وقت است و خرّم روزگاری/ که یاری برخورد از وصل یاری.** (جامی؛ یوسف و زلیخا: ۶۴۸، فرهنگ‌نامه)

۳۴۷۰۶. **چه خوشه عزا کنی دلت نسوزه.** (گناوه‌ای)

۳۴۷۰۷. **چه خونی بریزد چه آبی بنوشد.** (دزفولی)

۳۴۷۰۸. **چه خیال کرده‌ای، در عروسی‌ات با آبکش آب می‌آورم.** (گیلکی)

۳۴۷۰۹. **چه خیر از رویت دیدم که از پشتت ببینم؟** (قمی)

۳۴۷۱۰. **چه خیری بیاید (فرغی نماند) از آن خاندان/ که بانگ خروس آید از ماکیان.** (سعدی، شکورزاده)

۳۴۷۱۱. **چه دار قالی بزرگی بر پا کنی چه کوچک.** (کردی کلهری)

۳۴۷۱۲. **چه داند آن که اشتر می‌چراند.** (دهخدا، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)

۳۴۷۱۳. **چه داند استخوان نشکسته قدر مومیایی را.** (بیدل، امثال‌موزون)

۳۴۷۱۴. **چه داند جُعَل* بوی مشک و گلاب؟** (ظفرنامه، تکمله)

۳۴۷۱۵. **چه داند کور مادرزاد قدر چشم روشن را.** (شکورزاده، حبیم، دهخدا)

۳۴۷۱۶. **چه داند که پاهای الاغ در کجا خلق می‌شود؟** (قشقایی)

۳۴۷۱۷. **چه داند که چون باشد سرانجام؟** (سلیمی؛ شیرین و فرهاد: ۸۲۰)

۳۴۷۱۸. **چه داند که قبله‌ی کفلش کجاست؟** (قشقایی)

۳۴۷۱۹. **چه دانی که با تو چه خواهند کرد؟** (فردوسی: ۷۴۰/۲)

۳۴۷۲۰. **چه در دبّه، چه در دنبه.** (تایبادی)

۳۴۷۲۱. **چه در صحرا، چه در خانه‌ی‌خاله زهرا.** (بویراحمدی، لری)

۳۴۷۲۲. **چه دشت پناه، چه کوه پناه.** (افغانی)

۳۴۷۲۳. **چه دلاور است دزدی که به کف (شب) چراغ دارد.** (حافظ قدسی: ۱۷۵، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)

۳۴۷۲۴. **چه دویی است که به سه نرسد؟** (عوام)

۳۴۷۲۵. **چه دیدار دیوش چه رخسار حور؟** (سعدی؛ بوستان: ۱۳۷)

۳۴۷۲۶. **چه دیده و چه خواهد دیدنی ای کله‌ی‌پوسیده.** (سیستانی)

۳۴۷۲۷. **چه رفاقت با صاحب منصب چه انگشت توی سوراخ عقرب.** (تهرانی)

۳۴۷۲۸. **چه روزی به روزم آمد غوز بالا غوزم آمد.** (کرمانی، راوری)

۳۴۷۲۹. **چه رویش را ببوسند چه بر دهانش بزنند.** (بیرجندی)

۳۴۷۳۰. **چهره‌اش را با غربیل پوشانده‌است.** (خوزستانی)

۳۴۷۳۱. **چهره به چهره می‌افتد.** (بختیاری)

۳۴۷۳۲. **چهره‌ی‌امروز در آیینه‌ی‌فردا خوش است.** (صائب؛ دیوان:۵۱۳، دهخدا)

۳۴۷۳۳. **چهره‌ی چوپان سیاه و دست دیگ‌دار هم سیاه.** (ترکمنی)

۳۴۷۳۴. **چهره‌ی‌خندان شمع آفت پروانه شد.** (حافظ: ۱۵۵)

۳۴۷۳۵. **چهره‌ی‌سرو ز بیداد خزان زرد نشد.** (صائب: ۱۶۵۹، امثال‌موزون)

۳۴۷۳۶. **چهره‌ی نازک همان بهتر که باشد با نقاب.** (صائب: ۴۳۴)

۳۴۷۳۷. **چه زاید ز خورشید جز روشنی.** (ادیب پیشاوری، دهخدا، امثال‌موزون)

۳۴۷۳۸. **چه زند به پای پیران الچوق ترکمانی.** (شاهد)

۳۴۷۳۹. **چه زنهاری، چه مرده چه فراری.** (اخگر، امثال‌موزون)

۳۴۷۴۰. **چه زنی حلقه بر آن در که ز بیرون بسته‌است؟** (صائب: ۳۴۸۷، تکمله)

۳۴۷۴۱. **چه زود برای حرف آدم دسته و مسته* می‌گذارند.** (شیرازی)

۳۴۷۴۲. **چه زیان آفتاب را از ابر.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۵۶، امثال‌موزون)

۳۴۷۴۳. **چه زید به پای پیلان الچوق (آلاچیق) ترکمانی.** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان)

۳۴۷۴۴. **چه سازد با تو فرزندت، بیندیش/ همان بیند ز فرزندان پسِ خویش.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۶)

۳۴۷۴۵. **چه سازیم درمان خود کرده را.** (فردوسی: ۱۶۹۱، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۴۷۴۶. **چه سر به کلاه، چه کلاه به سر.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، کرمانی، هرمزی)

۳۴۷۴۷. **چه سرکه‌ای باشد که از آب ترش‌تر نباشد.** (کوچه)

۳۴۷۴۸. **چه سری بشکنیم جای سر تو.** (شهربابکی)

۳۴۷۴۹. **چه سفیدی است در سیه‌کاری.** (مکتبی، امثال‌موزون، دهخدا)

۳۴۷۵۰. **چه سلامی، چه علیکی.** (تهرانی)

۳۴۷۵۱. **چه سنگی هستی که کلوخ را بشکنی؟** (بختیاری)
۳۴۷۵۲. **چه سواره رود چه از بار.** (کردی)
۳۴۷۵۳. **چه سود آب ناموس برروی کار؟** (سعدی؛ بوستان: ۱۳۵)
۳۴۷۵۴. **چه سود آن‌گه که ماهی مرده‌باشد/ که باز آید به جوی رفته آبی.** (ابن‌یمین: ۵۴۴، دهخدا)
۳۴۷۵۵. **چه سود آه ندامت، چو فوت شد فرصت؟** (صائب: ۲۲۷، تکمله)
۳۴۷۵۶. **چه سود از پُل آن سوی آب؟** (قدسی مشهدی:۹۲۷)
۳۴۷۵۷. **چه سود از دزدی آن‌گه توبه کردن/ که نتوانی کمند انداخت بر کاخ.** (سعدی؛ کلیات: ۱۴۵، شکورزاده)
۳۴۷۵۸. **چه سود از هنرها، که برگشت روز.** (فردوسی: ۹۲۸، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۴۷۵۹. **چه سود است مردن نشاید به زور/ که پیش از اجل رفت و نتوان به گور.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۱۷، فرهنگ‌نامه)
۳۴۷۶۰. **چه سود افتد آن‌را که سرمایه خورد.** (سعدی؛ بوستان: ۱۸۵، امثال‌موزون)
۳۴۷۶۱. **چه سودت دهد از قضا احتراز.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۳۴۷۶۲. **چه سوراخ گوش، چه سوارخِ موش.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۹۲۲)
۳۴۷۶۳. **چه سیری است که چهل لقمه می‌خورد.** (ده‌آباد کاشان)
۳۴۷۶۴. **چه سیری که نمی‌تواند چهل لقمه بخورد.** (بختیاری)
۳۴۷۶۵. **چه شاخه‌هایی که به خاطر ریشه‌ها قطعه قطعه شده‌اند.** (آذری)
۳۴۷۶۶. **چه شاخی به گُرده‌ی‌تو می‌زند.** (شهربابکی)
۳۴۷۶۷. **چه شاید کرد با سیر ستاره.** (ناصرخسرو، دهخدا)
۳۴۷۶۸. **چه شپشی روی نانش کُشته.** (شهربابکی)
۳۴۷۶۹. **چه شد که چناق* داغ‌تر از آش شد.** (اهری)
۳۴۷۷۰. **چه شده؟ نازک آرد می‌کنی؟** (رامسری)
۳۴۷۷۱. **چه شف شف؟ پاک و پوست کنده بگو شفتالو.** (هزاره‌ای)
۳۴۷۷۲. **چه شوخی‌ای است که نصف بیشترش جدّی نباشد؟** (عوام)
۳۴۷۷۳. **چه شود تا محک تجربه آید به میان/ تا سیه‌روی شود هرکه دروغش باشد.** (شهرضایی)
۳۴۷۷۴. **چه شود گر به سلامی دلِ ما شاد کنی؟** (انوری: ۵۸۰)
۳۴۷۷۵. **چه صد سال کُنج زندان، چه یک ساعت با آدم نادان.** (زرقانی)
۳۴۷۷۶. **چه‌طور جوال‌خوری* باشد که صد من ارزن نگیرد.** (بهمنیاری، کوچه)
۳۴۷۷۷. **چه‌طور خدا بر فرقش زد.** (گلبافی)
۳۴۷۷۸. **چه‌طور خری باشد که از خری وا بماند.** (کرمانی)
۳۴۷۷۹. **چه‌طور در شکم مادرت بودی؟** (آملی)
۳۴۷۸۰. **چه‌طور دیدی فاطمه را، گوزید و طناب را پاره کرد.** (آذری)
۳۴۷۸۱. **چه‌طور شاشه به تنبان تو افتاد.** (فیروزکوهی)
۳۴۷۸۲. **چه‌طور شد به فکر ما افتادی لابد یا چیزت ورخستاده یا آرد تموم کردی.** (کرمانی)
۳۴۷۸۳. **چه‌طور شد پیش ما آمدی، معلوم می‌شود تو نانت خُرو مرویی بوده.** (کرمانی)
۳۴۷۸۴. **چه‌طور شد؟ گربه از سگ جلو شد.** (سیرجانی)
۳۴۷۸۵. **چه‌طور نگه‌دارم آقا را که خایه‌هایش تکان نخورد.** (رامسری)
۳۴۷۸۶. **چه‌طوری؟ مثل پلو تو دوری.** (تهرانی)
۳۴۷۸۷. **چه ظفر چه نه نفر.** (لری)
۳۴۷۸۸. **چه عجب بازار بسته نشده‌است.** (آذری)
۳۴۷۸۹. **چه عجب خوش آمدید، برگ گل آورده باد.** (اصفهانی)
۳۴۷۹۰. **چه عجب شد که یاد ما کردی.** (ایرج‌میرزا: ۲۰۴، شکورزاده)
۳۴۷۹۱. **چه عزایی است که امام‌جمعه گریه می‌کند.** (دزفولی)
۳۴۷۹۲. **چه عزایی است که عمر گریه می‌کند.** (دزفولی)
۳۴۷۹۳. **چه عزایی است که مرده‌شور هم گریه می‌کند.** (دهخدا، خوانساری، عوام)
۳۴۷۹۴. **چه علمی دارد که بحرالعلومش می‌گویند؟** (کوچه)
۳۴۷۹۵. **چه علی خالو، چه خالو علی.** (آرانی)
۳۴۷۹۶. **چه علی خواجه، چه خواجه علی.** (دهخدا، بهمنیاری، تاجیکی، تهرانی، شکورزاده، عوام، خزینه)
۳۴۷۹۷. **چه عید و چه نوروز چه روزهای هر روز.** (دزفولی)
۳۴۷۹۸. **چه غربت گونگی درآورد.** (بختیاری)
۳۴۷۹۹. **چه غلط‌های ناشتا؟** (کرمانی)
۳۴۸۰۰. **چه غم ار غواص را پاچیله* نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴۳/۱، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۴۸۰۱. **چه غم از حیله‌ی دشمن چو دوست جانب ماست.** (بهمنیاری)
۳۴۸۰۲. **چه غم از دشمنی مردم نادان ما را؟** (کلیم؛ دیوان: ۱۰۰)
۳۴۸۰۳. **چه غم دارد ز خار آن کس که آتش زیر پا دارد؟** (صائب: ۱۴۱۴، تکمله)

۳۴۸۰۴. **چه غم دارم چه غصّه، مرغی دارم می‌چسّه.** (بیرجندی)
۳۴۸۰۵. **چه غم دارم که غیر از غم ندارم.** (نشاط اصفهانی، بهمنیاری)
۳۴۸۰۶. **چه غم دارند امروز اهل غفلت / سر می‌خواره فردا می‌کند درد.** (تنهای قمی، تکمله)
۳۴۸۰۷. **چه غم دروازه گر پست و بلند است؟** (زلالی: ۸۲۲)
۳۴۸۰۸. **چه غم ز بی‌کُلَهی که آسمان کلاه من است.** (قاآنی: ۷۳۵، شکورزاده)
۳۴۸۰۹. **چه غم ز حیله‌ی‌دشمن چو دوست جانب ماست.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۳۴۸۱۰. **چه غم گر همه عالم مُردند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۷)
۳۴۸۱۱. **چه غم می‌خوری بر جهان خنده کن.** (اشرف مازندرانی: ۲۲۴، تکمله)
۳۴۸۱۲. **چه فارغند ز بیم فشار تنگی قبر/ کسان که تنگی مسکن کشیده‌اند امروز.** (صائب: ۲۳۱۷، تکمله)
۳۴۸۱۳. **چه فایده وقتی آمدی که عباس دست نداشت.** (شکورزاده)
۳۴۸۱۴. **چه فرمان یزدان چه فرمان شاه.** (عوام)
۳۴۸۱۵. **چه فروغت دهد چراغِ کسان؟** (اوحدی؛ دیوان: ۶۱۳)
۳۴۸۱۶. **چه قابل دارد برگ چغندر؟** (آشتیانی)
۳۴۸۱۷. **چه قدر باید گور مسلمان بکند.** (یزدی)
۳۴۸۱۸. **چه‌قدر بند تنبانت کوتاهه.** (کاشانی)
۳۴۸۱۹. **چه‌قدر پاس از ک..ن افتاده‌ای؟** (سنگسری)
۳۴۸۲۰. **چه‌قدر پیش مستراح رودربایستی دارید.** (خوانساری)
۳۴۸۲۱. **چه‌قدر ترشی می‌خوری، بیفتی نمی‌توانی برخیزی.** (گیلکی)
۳۴۸۲۲. **چه‌قدر تند بروی که تندتر از قاطر زرد رنگ بروی.** (بوشهری)
۳۴۸۲۳. **چه‌قدر خاک روی گهش می‌پاشد.** (گلبافی)
۳۴۸۲۴. **چه‌قدر خال و میل روی آن می‌گذاری؟** (دلیجانی)
۳۴۸۲۵. **چه‌قدر خایه‌های سرمازده و یخ کرده‌ات را بر سر ما می‌زنی؟** (گیلکی)
۳۴۸۲۶. **چه‌قدر خوب است غلّه‌ای که گراز از آن قهر می‌کند.** (لری)
۳۴۸۲۷. **چه قدر در سرنا شکسته‌ات می‌دمی؟** (گیلکی)
۳۴۸۲۸. **چه‌قدر سر به زیرگیر است.** (سمنانی)
۳۴۸۲۹. **چه‌قدر سُنب و ساب می‌دهی، سنبه می‌زنی و می‌سایی.** (گیلکی)
۳۴۸۳۰. **چه‌قدر شور بود که خان هم فهمید.** (عوام)
۳۴۸۳۱. **چه‌قدر ک..نت را بالای بام عمو علی می‌گذاری.** (گیلکی)
۳۴۸۳۲. **چه‌قدر ک..ن جنبانی می‌کنی.** (گیلکی)
۳۴۸۳۳. **چه‌قدر گرقلا*باشد تا برای شکم گاو کافی باشد.** (دشتستانی)
۳۴۸۳۴. **چه‌قدرگوهر شکم بوده که چنین بچّه‌ای زاییده.** (گلبافی)
۳۴۸۳۵. **چه‌قدرگیرقلا*زیاد باشه که زیادی اشتهای گاو را کند.** (بوشهری)
۳۴۸۳۶. **چه‌قدر لاله تیشه* به قدش می‌بُری؟** (دلیجانی)
۳۴۸۳۷. **چه‌قدر لب برگردان می‌دهی.** (گیلکی)
۳۴۸۳۸. **چه‌قدر لی‌لی به لالاش می‌گذارد.** (تهرانی)
۳۴۸۳۹. **چه قدر مثل سگ عوعو می‌کنی.** (گیلکی)
۳۴۸۴۰. **چه‌قدر مثل گاوبند* و شاه‌بنده* می‌روید و می‌آیید.** (دلیجانی)
۳۴۸۴۱. **چه‌قدر می‌خوابی، برزگر خُسب*است مگر؟** (گیلکی)
۳۴۸۴۲. **چه قدر هیز و هرزه‌ای که هرزه‌های عالم به تو بخندند.** (لری)
۳۴۸۴۳. **چه قسم شد که مهتاب بالای شیره‌ی خار تابید.** (افغانی)
۳۴۸۴۴. **چه قندقندی داره، چه لندلندی داره.** (سورمقی)
۳۴۸۴۵. **چه قیمت آرد آن چیز کش بها باشد.** (اسرارالتوحید: ۳۱۳، دهخدا)
۳۴۸۴۶. **چه کار برایم کرد؟ سر کلم چاق کرد یا چشم کورم دوا کرد؟** (سیرجانی)
۳۴۸۴۷. **چه کارت با سنگ یک من و نیم؟** (کرمانی)
۳۴۸۴۸. **چه کارت به این کارا که حسنعلی خرش به چند فروخته؟** (گلبافی)
۳۴۸۴۹. **چه کار دارم به سر چنار* که خان بگه گچ سیم بیار.** (نورآباد ممسنی)
۳۴۸۵۰. **چه کار دارم که مادرم جو داد گردو خرید، زیاد خرید یا کم خرید.** (آذری)
۳۴۸۵۱. **چه کار داری با جو درو، راهی داری بکش برو.** (شهربابکی)
۳۴۸۵۲. **چه کار داری با سیاور* (جوجه تیغی) بجنگی/ زند سیخی که تا صد سال بلنگی.** (جیرفتی، شهربابکی)
۳۴۸۵۳. **چه کار داری با سیخار* بجنگی، سیخار سیخی می‌زنه عمری بلنگی.** (شهربابکی)
۳۴۸۵۴. **چه کار داری به آرد رو، نانی بخور، راهی برو.** (شهرضایی)
۳۴۸۵۵. **چه کار داری به آسیا، تو آرد نرم از من بخواه.** (کرمانجی)

۳۴۸۵۶. **چه کار داری به جودرو/ نانی بخور راهی برو.** (بهمنیاری، سیرجانی، فرهنگ‌نامه، جیرفتی، شکورزاده، کوچه)

۳۴۸۵۷. **چه‌کار داری به چند و چون، خرت را بران.** (کرمانی)

۳۴۸۵۸. **چه کار داری به چند و چون/ چوبی بزن خرت برون.** (سیرجانی)

۳۴۸۵۹. **چه کار داری به کار دیگران، نانی بخور خرَت را بران.** (شکورزاده)

۳۴۸۶۰. **چه کار داری به هن و هون / نونت بخور، خرت برون.** (شهربابکی، کرمانی)

۳۴۸۶۱. **چه کار داری خر قاضی نره یا ماده.** (شهربابکی)

۳۴۸۶۲. **چه‌کار داری که بابام گدایه/ دو چشم نرگسم کار خدایه.** (تهرانی، مازندرانی، بهمنیاری، شاهرودی)

۳۴۸۶۳. **چه کار داری که خانه‌ی‌قلی صابون می‌پزند.** (شکورزاده، عوام)

۳۴۸۶۴. **چه کار کرد؟ کاری که با فاسق ننه‌اش کرد.** (مشهدی)

۳۴۸۶۵. **چه کار کردی؟ سر کچلم را چاق کردی.** (سخن)

۳۴۸۶۶. **چه‌کار کردی؟ ک.. غول را شکستی؟** (کرمانی)

۳۴۸۶۷. **چه کارم می‌کنی؟ سنگ توی چرخه‌ی‌نخ‌ریسی‌ام*را گرو برمی‌داری؟** (زرقانی)

۳۴۸۶۸. **چه کار می‌کنی؟ شکر خدا دعا به باران.** (سیرجانی)

۳۴۸۶۹. **چه کاره است؟ رقاص پای نقاره.** (تهرانی، سیرجانی)

۳۴۸۷۰. **چه کاره بودی؟ حلاج گرگ.** (تهرانی)

۳۴۸۷۱. **چه کاسه بشکند، چه صدا بکند.** (بختیاری)

۳۴۸۷۲. **چه کردی به مردم، همان چشم دار.** (ادیب پیشاوری، شکورزاده، دهخدا)

۳۴۸۷۳. **چه کس تعریف دختر را می‌کند، مادر و آرایشگرش.** (دزفولی)

۳۴۸۷۴. **چه کسی از آن دنیا سرشکسته آمد.** (مازندرانی)

۳۴۸۷۵. **چه کسی از پول بدش می‌آید؟** (بختیاری)

۳۴۸۷۶. **چه کسی از خوشی می‌نالد؟** (بختیاری)

۳۴۸۷۷. **چه کسی از دنیا خوشی می‌بیند؟** (بختیاری)

۳۴۸۷۸. **چه کسی از فردای خودش خبر دارد؟** (بختیاری)

۳۴۸۷۹. **چه کسی برای شکمش جایی می‌رود؟** (بختیاری)

۳۴۸۸۰. **چه کسی بر سر آن آمد؟** (کردی)

۳۴۸۸۱. **چه کسی به تو گفته است سگ، که هاپ‌هاپ می‌کنی؟** (رامسری)

۳۴۸۸۲. **چه کسی به دعا خوب شد، که به نفرین بمیرد؟** (بختیاری)

۳۴۸۸۳. **چه کسی چوب به ک..ن از مزار برگشته‌است؟** (آمره‌ای)

۳۴۸۸۴. **چه کسی داس زد، چه کسی بهره برد؟** (سوادکوهی)

۳۴۸۸۵. **چه کسی را گرفتند که تو آزاد شدی؟** (جروق فارس)

۳۴۸۸۶. **چه کسی رو داد که داماد شود؟** (رامسری)

۳۴۸۸۷. **چه کسی زحمت بکشد و حق دیگران ضایع کند چه کسی با دهان کثیفش بخورد.** (خاشی)

۳۴۸۸۸. **چه کسی زنگوله به گردن گربه می‌اندازد؟** (بختیاری)

۳۴۸۸۹. **چه کسی شاهد اوست؟ دم خودش.** (شوشتری)

۳۴۸۹۰. **چه کسی شکست می‌خورد؟ زیان‌کار.** (کردی)

۳۴۸۹۱. **چه کسی هست که به حلوایش شور بگوید.** (درگزی)

۳۴۸۹۲. **چه کشکی؟ چه پشمی.** (تهرانی)

۳۴۸۹۳. **چه کلاه به سر، چه سر به کلاه.** (شکورزاده، سیرجانی)

۳۴۸۹۴. **چه کلفت، کلفت پاره می‌کند.** (خوانساری)

۳۴۸۹۵. **چه کلیسا، چه کعبه؟** (عراقی؛ کلیات: ۲۹۶)

۳۴۸۹۶. **چه کلیله دمنه‌ای در آورده‌ای.** (بختیاری)

۳۴۸۹۷. **چه کن؟ چمچاره کن.** (تهرانی)

۳۴۸۹۸. **چه کند بنده که بر نفس خودش فرمان نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۶)

۳۴۸۹۹. **چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را.** (سعدی، امثال‌موزون، بهمنیاری)

۳۴۹۰۰. **چه کند بی‌نوا همین دارد.** (وحشی بافقی؛ دیوان: ۵۲، هبله‌رودی، مثمر، خزینه، افغانی)

۳۴۹۰۱. **چه کند جبرییل مرکب و زین.** (سنایی؛ دیوان: ۵۶۲، امثال‌موزون)

۳۴۹۰۲. **چه کند دانه چو دام از کف صیاد رود؟** (کلیم: ۲۳۵)

۳۴۹۰۳. **چه کند سُرمه‌ی‌صفاهانی.** (اهلی؛ کلیات: ۵۱۱)

۳۴۹۰۴. **چه کند عید به آن‌کس که مُحرم با اوست.** (صائب: ۷۴۹، امثال‌موزون)

۳۴۹۰۵. **چه کند کسی که در کف به جز از دعا ندارد.** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۱۳۰/۲)

۳۴۹۰۶. **چه کند گوی که عاجز نبود چوگان را.** (نامه‌ی‌داستان)

۳۴۹۰۷. **چه کند هیمه دود اگر نکند.** (نیمایوشیج؛ مجموعه آثار)

۳۴۹۰۸. **چه کنم با دعوای مهمان و همسایه.** (خوزستانی)

۳۴۹۰۹. **چه کنم با مشتی خاک جز آمرزیدن.** (سخن)

۳۴۹۱۰. **چه کنم بخت سازگارم نیست.** (فلکی‌شروانی؛ گنج سخن: ۲۱/۲)

۳۴۹۱۱. **چه کنم تا نکند مصلحت خویش تباه.** (خزینه)

۳۴۹۱۲. **چه کنم چشم آسمان کور است.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، افغانی)
۳۴۹۱۳. **چه کنم؟ چه کنی چمچاره کن شب بریس و روز چاره کن.** (گلپایگانی)
۳۴۹۱۴. **چه کنم؟ در سرشتِ من این است.** (سعدی، جامی؛ هفت‌اورنگ: ۶۶)
۳۴۹۱۵. **چه کنم عشق جوان است اگر من پیرم / می‌برد گوی ز جولانگه باتدبیرم.** (شهرکردی)
۳۴۹۱۶. **چه کنم؟ کز ازل این نقش به پیشانی بود.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۲۴۰)
۳۴۹۱۷. **چه کنم که اسفناج نبود؟** (کوچه)
۳۴۹۱۸. **چه کنم که بخت نکرد یاری، بزنم به طبل بی‌عاری.** (کرمانی)
۳۴۹۱۹. **چه کنم که بخت نکرد یاری، زنم به مشک مرواری.** (کرمانی)
۳۴۹۲۰. **چه کنم وَ عروسم، روباه برده خروسم.** (بوشهری)
۳۴۹۲۱. **چه کوبی بیهده سرد آهنی را؟** (قطران؛ دیوان: ۴۵۴)
۳۴۹۲۲. **چه کور، چه عصای کور.** (افغانی)
۳۴۹۲۳. **چه کور چه نابلد.** (لری، دزفولی)
۳۴۹۲۴. **چه کوزه‌اش را بشکنی و چه برایش آب کنی، برایش یکی است.** (تایبادی)
۳۴۹۲۵. **چه کوله‌اش کنند چه بر روی زمین بکشندش.** (لارستانی)
۳۴۹۲۶. **چه کوه زرین پیشش، چه دانه‌ی ارزن.** (عمعق بخاری)
۳۴۹۲۷. **چه (که) آفت‌هاست در تأخیر و طالب را زیان دارد.** (حافظ:۸۱)
۳۴۹۲۸. **چه کهری* است کم از کبود باشد؟** (بهمنیاری)
۳۴۹۲۹. **چه کین است با من فلک را؟** (مسعودسعدسلمان: ۶۰۹)
۳۴۹۳۰. **چه گاله‌ای است که یک من ارزن نگیرد.** (کوچه)
۳۴۹۳۱. **چه گاله‌وار گردویی است که یک‌من ارزن نگیرد.** (عوام)
۳۴۹۳۲. **چه گران باشد چه ارزان باید نهار چوپان نه تا نان باشد.** (لری)
۳۴۹۳۳. **چه گشاید ز کوشش مردم، کارها منتظم به بخت شود.** (طوطی‌نامه: ۲۲۵)
۳۴۹۳۴. **چه گُلی از آب گرفتی (گرفتم).** (تهرانی)
۳۴۹۳۵. **چه گنج‌ها بنهادند دیگری برداشت/ چه رنج‌ها که کشیدند و دیگری آسود.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۴، فرهنگ‌نامه)
۳۴۹۳۶. **چه گوزی از ک..ن خر در بیاید، چه حرفی از دهان آدم بی‌تعصّب.** (راوری)
۳۴۹۳۷. **چه گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال؟** (سعدی؛ کلیات: ۷۳۱)
۳۴۹۳۸. **چه گویم، چون نه هشیارم نه مستم.** (عطّار؛ دیوان: ۳۹۱)
۳۴۹۳۹. **چه گویم، که ناگفتنم بهتر است.** (امثال‌موزون، مثمر، هبله‌رودی، خزینه، زرقانی)
۳۴۹۴۰. **چه گویم، که ناگفتنم بهتر است/ زبان در دهان پاسبان سر است.** (تهرانی)
۳۴۹۴۱. **چهل، از چهار می‌گوید.** (نامه‌ی داستان)
۳۴۹۴۲. **چه لازم است کنی ختم میهمانی را/ به مجمعی که روی ختم کن تلاوت را.** (صائب: ۱۸۹، تکمله)
۳۴۹۴۳. **چه لازم است که خود را سبک کنم چون کاه/ چو رنگ جاذبه در کهربا نمی‌بینم.** (صائب: ۲۷۸۸، فرهنگ‌نامه)
۳۴۹۴۴. **چه لازم است که دردسر خمار کشم؟** (صائب: ۶۹۴)
۳۴۹۴۵. **چهل است، یکی کمتر نیست.** (آذری)
۳۴۹۴۶. **چهل بار گز کن، یک بار پاره کن.** (کرمانی)
۳۴۹۴۷. **چهل برادر شهری داشته باشی، اُجاق پدرت کور است.** (لکی)
۳۴۹۴۸. **چهل بر جل*، خجل بر جا، شصت بنشست، هفتاد بیفتاد، هشتاد بشتاب، نود لحد.** (بیرجندی)
۳۴۹۴۹. **چهل پسر خاله را در چهل درّه (بیابان) گرگ خورد هیچ‌کدام از یکدیگر خبر نشدند.** (هزاره‌ای)
۳۴۹۵۰. **چهل پسر داشته باشی، یکی دیوانه باشد.** (ترکمنی)
۳۴۹۵۱. **چهل تا بچّه هم داشته باشی، یکی را چوپان نکن.** (ترکمنی)
۳۴۹۵۲. **چهل تا چُقُک با زاقّ و زوقّش نیم‌من است.** (شکورزاده)
۳۴۹۵۳. **چهل تا خر به یک گاو می‌بندد.** (لامردی)
۳۴۹۵۴. **چهل تا هم‌ریش (باجناق) را تو یک باغ شغال خورد.** (شهربابکی)
۳۴۹۵۵. **چهل چوب خورده.** (نامه‌ی داستان)
۳۴۹۵۶. **چهل چیز درمی‌آید همه‌اش به صاحبش می‌رود (می‌ماند).** (یزدی)
۳۴۹۵۷. **چهل در کوچه، چهل در بام، چهل در خانه سرگردان.** (بیرجندی)
۳۴۹۵۸. **چه لذّت از نشاط عید باشد روزه‌خواران را.** (ناصر علی مهرندی، امثال‌موزون)
۳۴۹۵۹. **چه لذّت است ز عمر دراز نادان را.** (صائب: ۲۴، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۳۴۹۶۰. **چهل را بِکِشم چهار را نمی‌توانم بکشم؟** (گیلکی)
۳۴۹۶۱. **چهل روز حرف بزند، نمی‌شود یک کلمه از سخنانش را نقل بکنی.** (آمره‌ای)

۳۴۹۶۲. **چهل روز ریاضت کشید تا بیلش را پارو کرد.** (فرهنگ‌نامه)
۳۴۹۶۳. **چهل سال است باغبانی می‌کند، باز هم هندوانه را کال و نارس می‌چیند.** (رامسری)
۳۴۹۶۴. **چهل سال است گدایی می‌کند، هنوز شب جمعه را نمی‌داند.** (بهمنیاری)
۳۴۹۶۵. **چهل سال بدهی مردی، یک بار ندهی نامردی.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۳۴۹۶۶. **چهل سال پریهان*خروس نداشت صبح نشد؟** (کاشانی)
۳۴۹۶۷. **چهل سال چون شتر جوان ماده گشته‌ای، یک سال هم چون شتر نر بگرد.** (ترکمنی)
۳۴۹۶۸. **چهل سال عمر عزیزت گذشت، مزاج تو از حال طفلی نگشت.** (افغانی)
۳۴۹۶۹. **چهل سالگی مرد، اوّل چلچلی‌اش است.** (شیرازی)
۳۴۹۷۰. **چهل شتر از مکر زن بار است.** (افغانی)
۳۴۹۷۱. **چهل صوفی و یک پیراهن.** (اوحدی: ۳۷، تکمله)
۳۴۹۷۲. **چهل طاق و چهل نیم طاق، چهل دروازهِ باز.** (بی‌نشان)
۳۴۹۷۳. **چه لطف بزرگان، چه ابر بهار.** (لری)
۳۴۹۷۴. **چهل کلاغ را با یک سنگ می‌توان پراند.** (دزفولی)
۳۴۹۷۵. **چهل کلاغ و یک سنگ‌پاره.** (دزفولی)
۳۴۹۷۶. **چهل کمال جوانی است، شصت کمال مردی.** (تاجیکی)
۳۴۹۷۷. **چهل گنجشک با زاق و زوقش نیم من است/ گاو بکش که تای رانش یک من است.** (بهمنیاری)
۳۴۹۷۸. **چهل گنجشک با زاق و زوقش نیم من است، گاو بکش که تای رانش یک من است.** (سخن)
۳۴۹۷۹. **چهل گوز و چهل تا توله گوز به نخود دادند، باز هم دماغش کج بود.** (لری)
۳۴۹۸۰. **چهل ماه شکم‌بند خر بباف، برو در محله بر خود بناز و بخر.** (آذری)
۳۴۹۸۱. **چهل ملاّ خری را بار می‌کردند باز می‌گفتند خدایا یاورم کو؟** (شهمیرزادی)
۳۴۹۸۲. **چهل ملاّ یک الاغ را بار نمی‌توانستند می‌گفتند: «وای از بی‌کسی.»** (هزاره‌ای)
۳۴۹۸۳. **چهل ملاّ یک جوال گندم را بار کرده نمی‌توانند.** (افغانی)
۳۴۹۸۴. **چه لُنده لُنده دارد، چه ک..ن گنده دارد.** (تهرانی)
۳۴۹۸۵. **چهل (نفر) رفتیم، چهار آمدیم، الحمدالله شاد آمدیم.** (بختیاری)
۳۴۹۸۶. **چهل و نه نباشد، پنجاه باشد.** (قمی)
۳۴۹۸۷. **چه مادری که از دایه مهربان‌تر نباشد.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۳۴۹۸۸. **چه ماده چه نر شیر روز نبرد.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۸۷)
۳۴۹۸۹. **چه مار بزنندت چه دست‌هایت ترک بخورد.** (لری)
۳۴۹۹۰. **چه ماند از کار پوستین؟ یک برگه و دو آستین.** (شکورزاده، دهخدا)
۳۴۹۹۱. **چه ماند؟ نام زشت و نام نیکو.** (سعدی؛ کلیات: ۸۳۵)
۳۴۹۹۲. **چه مجلس است کز او های و هو نمی‌آید.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۶)
۳۴۹۹۳. **چه محلّی از اعراب دارد؟** (عوام)
۳۴۹۹۴. **چه مردن دگر جا چه در شهر خویش.** (گرشاسب‌نامه: ۲۱۲، امثال‌موزون)
۳۴۹۹۵. **چه مرده چه غایب.** (لری)
۳۴۹۹۶. **چه مرده چه گریخته چه به زنهار آمده.** (قابوس‌نامه: ۱۴۷، دهخدا)
۳۴۹۹۷. **چه مردی بود کز زنی کم بود.** (ابومسلم‌نامه: ۱۳۶/۴، عنصری، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون، هبله‌رودی، عوام، بختیاری، ادیب صابر؛ دیوان: ۴۴۶)
۳۴۹۹۸. **چه مستأجری، چه مستأجر داری.** (تهرانی)
۳۴۹۹۹. **چَه مَکَن بهر کسی، اوّل خودت دوّم کسی.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۳۵۰۰۰. **چَه مکن تا نیفتی اندر چاه.** (طوطی‌نامه، شکو زاده)
۳۵۰۰۱. **چه مکن که خود افتی بد مکن که بد افتی.** (دهخدا، آذری)
۳۵۰۰۲. **چه من از تو ناامید باشم، چه دختر از ک.. پدرش.** (لری)
۳۵۰۰۳. **چه منّت است به ابر بهار دریا را.** (صائب، امثال‌موزون)
۳۵۰۰۴. **چه منّتی از دلّاک (سلمانی) دارم.** (بختیاری)
۳۵۰۰۵. **چه مور خورَد به گور و چه گرگ به دشت.** (خیام؛ رباعیات: ۷۷)
۳۵۰۰۶. **چه مه کرد که این که کند.** (نامه‌ی‌داستان، خزینه)
۳۵۰۰۷. **چه می‌خوانی؟ پارینگی.** (تاجیکی)
۳۵۰۰۸. **چه می‌دانی گربه کجا تخم می‌کند.** (نامه‌ی داستان)
۳۵۰۰۹. **چَه‌ناخ*مردم را سر من خرد تکن.** (مرندی)
۳۵۰۱۰. **چه ناکس پرورد چه گرگ پرور/ به کوشش به نگردد هیچ گوهر.** (ویس‌و رامین: ۹/۳۲۴)
۳۵۰۱۱. **چه نان بالای شیراز، چه شیراز بالای نان.** (افغانی)
۳۵۰۱۲. **چه نان را با آن بخوری، چه نان را در آن ترید کنی.** (کردی کلهری)
۳۵۰۱۳. **چه نانش بگیری چه جانش بگیری.** (زرقانی)
۳۵۰۱۴. **چه نانی ببخشد، چه گاوی.** (کردی کلهری)

۳۵۰۱۵. **چه نسبت خاک را با رب‌ارباب.** (شبستری: ۹۸، دهخدا)
۳۵۰۱۶. **چه نسبت خاک را با عالم پاک؟** (شکورزاده، افغانی، بهمنیاری، عوام)
۳۵۰۱۷. **چه نسبت ذرّه را با آفتاب است.** (اخگر، امثال‌موزون)
۳۵۰۱۸. **چه نسبت نغمه را با روی نیکو؟** (مثمر)
۳۵۰۱۹. **چه نقصان ز سیلاب، ویرانه را.** (قدسی مشهدی: ۹۴۵)
۳۵۰۲۰. **چه نقصان ز یک مرغ در خرمنی.** (منوچهری؛ دیوان: ۱۴۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۵۰۲۱. **چه نقصان کعبه را از بت‌پرستی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۶۵، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۵۰۲۲. **چه نماز باشد آن‌را، که تو در خیال باشی؟** (سعدی؛ کلیات: ۴۸۱)
۳۵۰۲۳. **چه نیاز است سیه موی جوان را به خضاب؟** (فرخی سیستانی؛ دیوان: ۱۵، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۵۰۲۴. **چه نیکو داستانی زد خردمند / هلیله با هلیله قند با قند.** (مشهدی)
۳۵۰۲۵. **چه نیکوست کار از دست، حرف از زبان، پسر از کمر، زن از ایل.** (قشقایی)
۳۵۰۲۶. **چه نیکو متاعی است کاراگهی.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۶۲)
۳۵۰۲۷. **چه وقت جو آید، بکن در جوال.** (شکورزاده)
۳۵۰۲۸. **چه‌وقت چه‌وقت می‌کنند تا سر زمین بگذارم و غارت کنند.** (خوانساری)
۳۵۰۲۹. **چه وقت؟ روز عزای قاسم؟** (گیلکی)
۳۵۰۳۰. **چه وقت سرنا زدن است.** (رامسری)
۳۵۰۳۱. **چه وقت می‌خواهی آب بزغاله‌ای به ما بدهی؟** (بختیاری)
۳۵۰۳۲. **چه هاون نباشد، چه دسته‌اش.** (شوشتری)
۳۵۰۳۳. **چه هست، چه پیش آمد، همیشه برای تو برف می‌بارد.** (گیلکی)
۳۵۰۳۴. **چه هم صحبت نفهم، چه بغل خواب سوزاکی.** (تهرانی)
۳۵۰۳۵. **چه هندو چه مسلمان، پیسه است و ایمان.** (افغانی)
۳۵۰۳۶. **چه هیزم تری به شما فروختم؟** (سیرجانی)
۳۵۰۳۷. **چه یک سال نامزد بازی، چه صد سال خانه‌داری.** (جهرمی)
۳۵۰۳۸. **چه یک مرد جنگی چه یک دشت مرد.** (دهخدا، بختیاری)
۳۵۰۳۹. **چی بگم به کی بگم از کی بگم.** (کرمانی)
۳۵۰۴۰. **چیت‌ها ارزان شد که به شهربانو هم رسید.** (سیستانی)
۳۵۰۴۱. **چی‌چیِ چوپان به گوش بزها نشسته‌است.** (هزاره‌ای)
۳۵۰۴۲. **چی خوردی که هضم کرده نمی‌تانی.** (افغانی)
۳۵۰۴۳. **چی در صندوق رختم است، مهم بختم است.** (شهربابکی)
۳۵۰۴۴. **چیز آن‌قدر که به تازگی دوام می‌آورد، آن‌قدر هم با وصله و پینه می‌ایستد.** (کردی)
۳۵۰۴۵. **چیز از جمع کردن است.** (سیستانی)
۳۵۰۴۶. **چیز اندک کجا می‌روی؟ نزد چیز زیاد.** (آذری)
۳۵۰۴۷. **چیز باشه، جا بسیاره.** (افغانی)
۳۵۰۴۸. **چیز بد*تو بمان تا من چرخی بزنم.** (لری)
۳۵۰۴۹. **چیز بد نگهدار، برای روز بد.** (کرمانجی)
۳۵۰۵۰. **چیز به چشم ندیده.** (لری)
۳۵۰۵۱. **چیز به چیز بسیار ماند.** (دهخدا، عوام)
۳۵۰۵۲. **چیز بی‌ارزش را ریزتر کرد.** (خوانساری)
۳۵۰۵۳. **چیز چربی است وبال گردن توست.** (قشقایی)
۳۵۰۵۴. **چیز خوب به تبعیّت از صاحب خود است.** (لری)
۳۵۰۵۵. **چیز خوب به درد فرد نالایق نمی‌خورد.** (بندرعباسی)
۳۵۰۵۶. **چیز خوب، جای (راه) بد نمی‌رود.** (گیلکی)
۳۵۰۵۷. **چیز خوب خودش از دور بانگ می‌زند.** (لری)
۳۵۰۵۸. **چیز خوب در خوبستان می‌روید.** (گیلکی)
۳۵۰۵۹. **چیز خودت محکم بگیر، همسایه‌ات را دزد نکنی.** (تاجیکی)
۳۵۰۶۰. **چیز خودت و دیدار دوستان خوشه/ اگه نداری گورستان خوشه.** (جیرفتی)
۳۵۰۶۱. **چیز خود دور ریختن باعث نابودی است.** (کرمانجی)
۳۵۰۶۲. **چیز خوردن هم جویدن دارد.** (تهرانی)
۳۵۰۶۳. **چیز داغ ندیدی به آب‌دوغ می‌دمی.** (خوانساری)
۳۵۰۶۴. **چیز در دیگ بودگی، در کالیز برآید.** (تاجیکی)
۳۵۰۶۵. **چیز دیدم و چیزها دیدم، ترشی در کلّه‌پاچه و نمک در حلوا دیدم.** (لری)
۳۵۰۶۶. **چیز را قیمت کن، بعد آن‌را بخر.** (کردی)
۳۵۰۶۷. **چیز را موقعی جمع کن که نیاز نداری.** (سیستانی)
۳۵۰۶۸. **چیز رایگان سر می‌شکند.** (بختیاری)
۳۵۰۶۹. **چیز زور شور است.** (رامهرمزی)
۳۵۰۷۰. **چیز سفید را دوغ و گُه خشک را کشک می‌نامد.** (قشقایی)
۳۵۰۷۱. **چیزش رودخانه‌سرا، خودش رود کاروان‌سرا.** (دلیجانی)
۳۵۰۷۲. **چیز فراوان بی‌قدر است.** (هزاره‌ای)

۳۵۰۷۳. **چیز کسان ز آن کسان است.** (ویس‌و رامین: ۲۴۲، شکورزاده، دهخدا)

۳۵۰۷۴. **چیز کم ارزش به از شجاعت.** (ایلامی)

۳۵۰۷۵. **چیز کم باارزش مثل بوی خوب گلاب است.** (کرمانجی)

۳۵۰۷۶. **چیز کم را راحت بخور، چیز زیاد را با چرک زخم بخور.** (آذری)

۳۵۰۷۷. **چیز کم را نمی‌شود خورد.** (اصفهانی)

۳۵۰۷۸. **چیز کنار آتش ارزش ندارد.** (لری)

۳۵۰۷۹. **چیز گرم را اوّل به خودت بزن، اگر اثر نکرد به دیگری بزن.** (ترکمنی)

۳۵۰۸۰. **چیز گمشده را از دختر خانه پرس.** (تاجیکی)

۳۵۰۸۱. **چیزگم کرده، زیر بغل مادرش را هم می‌گردد.** (ترکمنی)

۳۵۰۸۲. **چیز مفت بد نمی‌شود.** (فرهنگ‌نامه)

۳۵۰۸۳. **چیز مفت دندان می‌شکند.** (بروجردی)

۳۵۰۸۴. **چیز مفت را چه باید گفت؟** (افغانی)

۳۵۰۸۵. **چیز مفت شکم پاره می‌کند.** (لری)

۳۵۰۸۶. **چیز ملخ چه خفته و چه بیدار، چه به سوراخ دیوار.** (هراتی)

۳۵۰۸۷. **چیز ناموجود کی جوید حکیم.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۹۵، امثال‌موزون)

۳۵۰۸۸. **چیز نخورده گند سوخته.** (بهبهانی)

۳۵۰۸۹. **چیز ندیده نبیند، لِنگ دراز به خر ننشیند.** (آشتیانی)

۳۵۰۹۰. **چیز نواش نغز، دوست کهنه‌اش.** (تاجیکی)

۳۵۰۹۱. **چیز و فرزند دشمن آدمند.** (بهمن‌نامه: ۵۹۹۱)

۳۵۰۹۲. **چیزها خورده می‌شود، سال‌ها گفته می‌شود.** (دماوندی)

۳۵۰۹۳. **چیزها را جایگاهست.** (ویس‌و رامین: ۲۲/۳۵۶)

۳۵۰۹۴. **چیزها می‌گوید قیصر، چشم‌ها می‌رود مغز سر.** (تهرانی)

۳۵۰۹۵. **چیزهای دیگه سرنوشتم بود، این یکی پاشنه نوشتم بود.** (کوچه)

۳۵۰۹۶. **چیز همسایه در آفتاب، کلان به نظر می‌رسد.** (خراسانی)

۳۵۰۹۷. **چیزی آسیا کند است، چیزی گندم‌ها تر است.** (هراتی)

۳۵۰۹۸. **چیزی است، به توبه نزدیک.** (سیرجانی)

۳۵۰۹۹. **چیزی است هر آینه در این زیر جوال.** (سمک‌عیّار: ۹۱/۴)

۳۵۱۰۰. **چیزی بارش نیست.** (دهخدا، حییم، بهمنیاری، شیرازی، عوام)

۳۵۱۰۱. **چیزی بخواه که گم نکرده باشی.** (خوانساری)

۳۵۱۰۲. **چیزی بخور، چیزی بده، چیزی بِنِه.** (شکورزاده، افغانی، بهمنیاری، عوام، دهخدا)

۳۵۱۰۳. **چیزی بخور خودپسند، چیزی بپوش خلق پسند.** (افغانی)

۳۵۱۰۴. **چیزی بده درویش را، چیزی مگو درویش را.** (سخن)

۳۵۱۰۵. **چیزی بگذار تا چیزی پیدا کنی.** (خوزستانی)

۳۵۱۰۶. **چیزی بگو که بگنجد.** (شکورزاده، عوام، دهخدا)

۳۵۱۰۷. **چیزی به‌جا نمانده غیر از گلیم پاره/ برروی خود بپوشم از درد بی‌نوایی.** (دهخدا)

۳۵۱۰۸. **چیزی به چچ*می‌دادی، چیزی به غلبیل بدهی.** (افغانی)

۳۵۱۰۹. **چیزی تو گفتی (زدی) مرا خوش آمد، چیزی من گفتم تو را خوش آمد.** (تهرانی، انوری)

۳۵۱۱۰. **چیزی توی دلش (دهانش) بند نمی‌شود.** (سخن)

۳۵۱۱۱. **چیزی چه طلب کنی که گم کرده نه‌ای.** (باباافضل کاشانی، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون)

۳۵۱۱۲. **چیزی دارم که شاه ندارد.** (نامه‌ی داستان)

۳۵۱۱۳. **چیزی در بارش نیست غضب باد به قهرش.** (هزاره‌ای)

۳۵۱۱۴. **چیزی در بار ندارد.** (دهخدا)

۳۵۱۱۵. **چیزی در چنته ندارد، چیزی در چنته‌اش نیست.** (امثال)

۳۵۱۱۶. **چیزی در دیگ باشد، به کفلیز برآید.** (تاجیکی)

۳۵۱۱۷. **چیزی در میان چیزها ندارد.** (لری)

۳۵۱۱۸. **چیزی را بخور چیزی را نخور، چیزی را بگو چیزی را نگو.** (آذری)

۳۵۱۱۹. **چیزی را بخور که تو آن‌را بخوری نه او تو را.** (بختیاری)

۳۵۱۲۰. **چیزی را چندی می‌سازد.** (هراتی)

۳۵۱۲۱. **چیزی را که با دست بدهی، باید با پا بروی دنبالش.** (تهرانی)

۳۵۱۲۲. **چیزی را که برای رودربایستی باید بدهم نمی‌دهم، می‌خورم قوّت پاهایم باشد.** (سیرجانی)

۳۵۱۲۳. **چیزی را که پای تو می‌داند، سر من نمی‌داند.** (بویراحمدی)

۳۵۱۲۴. **چیزی را که توفان می‌آورد، سیل می‌برد.** (تهرانی)

۳۵۱۲۵. **چیزی را که جوان در آینه ببیند، پیر در تابیده*می‌بیند.** (آذری)

۳۵۱۲۶. **چیزی را که خدا می‌داند، بنده‌اش نمی‌داند.** (هزاره‌ای)

۳۵۱۲۷. **چیزی را که خواسته‌ای فامیلت از بین می‌برد.** (ترکمنی)

۳۵۱۲۸. **چیزی را که در حسرت به دست آوردنش شدی نایاب می‌شود.** (هزاره‌ای)

۳۵۱۲۹. **چیزی را که سیّد ببرد، با چیزی که خدا ببرد یکی است.** (هزاره‌ای)

۳۵۱۳۰. **چیزی را که ماما آورده، مرده‌شوی می‌برد.** (آذری)

۳۵۱۳۱. **چیزی را که من نکشتم، حلال نیست.** (آلاشتی)

۳۵۱۳۲. **چیزی را که نداشت سود آن‌را مطلب / خربزه بود آب، برو در پی نان.** (مشهدی)

۳۵۱۳۳. **چیزی را که نمی‌دانی مگو.** (لری)

۳۵۱۳۴. **چیزی زیر کلاهش است.** (ایلامی)

۳۵۱۳۵. **چیزیست هر آینه درین زیر گلیم.** (اعجوبه و محجوبه: ۱۷۸)

۳۵۱۳۶. **چیزی شنیده فهمیده ولی معنی آن‌را نیافته.** (لکی، دزفولی)

۳۵۱۳۷. **چیزی کان بهایش نیست بفروش.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۲۰۲۹)

۳۵۱۳۸. **چیزی کز نظر شد رفت از دل.** (وحشی بافقی؛ ناظر و منظور)

۳۵۱۳۹. **چیزی که آن‌را نیابی مجوی.** (بدایعی بلخی؛ شاعران: ۵۰۷)

۳۵۱۴۰. **چیزی که از خدا پنهان نیست از بنده‌ی‌خدا چه پنهان.** (دهخدا، عوام، حییم، آذری)

۳۵۱۴۱. **چیزی که از زبان برآید، به صد بیان برآید.** (بیرجندی)

۳۵۱۴۲. **چیزی که از زبان برآید از دست ناید.** (قشقایی)

۳۵۱۴۳. **چیزی که این اوّل آن است، آخرش را باید رها کرد.** (خوزستانی)

۳۵۱۴۴. **چیزی که با دهان خواسته‌شود، با چه خورده‌شود.** (افغانی)

۳۵۱۴۵. **چیزی که با ضربه‌ی‌یک تار مو شکسته‌شود با طناب هم بسته نمی‌شود.** (قشقایی)

۳۵۱۴۶. **چیزی که با ظلم آباد شود، با عدالت نابود می‌گردد.** (آذری)

۳۵۱۴۷. **چیزی که بدون توجّه کاشته‌شود، بدون تربیت داشته می‌شود.** (ترکمنی)

۳۵۱۴۸. **چیزی که برای ما می‌ماند، راه رفته و تنبان پاره است.** (تایبادی)

۳۵۱۴۹. **چیزی که بر سر زبان‌ها بیفتد دروغ نیست.** (گیلکی)

۳۵۱۵۰. **چیزی که بز را می‌رقصاند پستان‌هایش است.** (مرندی)

۳۵۱۵۱. **چیزی که به تقدیر نوشته‌شود با تدبیر پاک نمی‌شود.** (آذری)

۳۵۱۵۲. **چیزی که به‌جا مانده همان ک..ن دریده است.** (بهمنیاری)

۳۵۱۵۳. **چیزی که به‌جا مانده همین چکمه‌ی زرد است.** (نامه‌ی داستان)

۳۵۱۵۴. **چیزی که به جا مانده همان... دریده است.** (بهمنیاری)

۳۵۱۵۵. **چیزی که به‌جایی نرسد چند توان گفت.** (هبله‌رودی، مثمر، بهمنیاری)

۳۵۱۵۶. **چیزی که به خاطر نمی‌رسد تویی.** (هبله‌رودی، مثمر)

۳۵۱۵۷. **چیزی که به خود نمی‌پسندی، به دیگران مپسند.** (کوچه، افغانی)

۳۵۱۵۸. **چیزی که به دست خواجه سلمان افتاد/ چون سوزنی است که توی کاهدان افتاد.** (بیرجندی)

۳۵۱۵۹. **چیزی که به دشمنان ماند، بهتر که از دوستان خواهی.** (قابوس‌نامه: ۱۰۳، دهخدا)

۳۵۱۶۰. **چیزی که به دلش هست، به دهانش است.** (افغانی)

۳۵۱۶۱. **چیزی که به سه نشود به چهار هم نمی‌شود.** (دستجردی)

۳۵۱۶۲. **چیزی که به سیری نرسد مایه‌ی‌لسکییه*.** (سیرجانی)

۳۵۱۶۳. **چیزی که به من نرسد، بلا و آفت بگیرد.** (گیلکی)

۳۵۱۶۴. **چیزی که جوان در آینه می‌بیند پیر در آجر می‌بیند.** (سرابی)

۳۵۱۶۵. **چیزی که جو می‌دهد می‌فروشی و چیزی که جو می‌خواهد می‌خری.** (فرهنگ‌نامه)

۳۵۱۶۶. **چیزی که چاق نمی‌کند چرا لاغر کند؟** (نامه‌ی‌داستان، تهرانی)

۳۵۱۶۷. **چیزی که خود آدم را در کار است، همسایه‌ی‌آدم را گله‌ای نمی‌رسد.** (بیرجندی)

۳۵۱۶۸. **چیزی که داخل جوال رفت، وارد تغار نمی‌شود.** (سبزواری)

۳۵۱۶۹. **چیزی که در آیینه توان دید مثال است.** (بیدل، امثال‌موزون)

۳۵۱۷۰. **چیزی که در بیابان یافتم، مال پدرم است.** (مازندرانی)

۳۵۱۷۱. **چیزی که در دلش است (دارد) بر زبانش است (می‌آید).** (هزاره‌ای، افغانی)

۳۵۱۷۲. **چیزی که در دیگ است با ملاقه بیرون می‌شود.** (هزاره‌ای)

۳۵۱۷۳. **چیزی که در دیگ است به کف‌ریز (کاسه) است.** (افغانی)

۳۵۱۷۴. **چیزی که در عالم است، در آدم است.** (هزاره‌ای)

۳۵۱۷۵. **چیزی که در ویرانه دیدی در آبادی مگو.** (افغانی، هزاره‌ای)

۳۵۱۷۶. **چیزی که دست ازو نتوان شست، آبروست.** (یکتای کشمیری، محمّد اشرف، تکمله)

۳۵۱۷۷. **چیزی که دل گوید دشمن نمی‌گوید.** (افغانی)

۳۵۱۷۸. **چیزی که دو شد، سه هم می‌شود.** (افغانی)

۳۵۱۷۹. **چیزی که رفت، رفت، از او یاد مکن.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۳۸)

۳۵۱۸۰. **چیزی که رفتنی است، نگه‌داشتن چه سود؟** (حسن دهلوی: ۱۷۵، تکمله)

۳۵۱۸۱. **چیزی که ز حق نیست نهان از تو چه پنهان.** (اخگر، امثال‌موزون)

۳۵۱۸۲. **چیزی که سر عام است سر مام.** (افغانی)

۳۵۱۸۳. **چیزی که شده پاره، وصله برنمی‌داره.** (شکورزاده، عوام، حییم)

۳۵۱۸۴. **چیزی که شده، نمی‌توان اصلاحش کرد.** (ترکمنی)

۳۵۱۸۵. **چیزی که صاحب‌خانه را به آن نیاز است، همسایه را جای گلایه نیست.** (سیستانی)

۳۵۱۸۶. **چیزی که عوض دارد، گله ندارد.** (ایلامی، عوام، شکورزاده، دهخدا، افغانی، تهرانی، حییم)

۳۵۱۸۷. **چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است؟** (جامی، احمد جام؛ دیوان: ۹۸، باباافضل، شکورزاده، کوچه، کرمانی)

۳۵۱۸۸. **چیزی که کشت می‌کنی آن‌را می‌دروی.** (افغانی)

۳۵۱۸۹. **چیزی که گذشت آن‌را فراموش کن.** (افغانی)

۳۵۱۹۰. **چیزی که گربه قورت بده، پلنگ هم نمی‌تواند از گلویش دربیاورد.** (تهرانی)

۳۵۱۹۱. **چیزی که مانده‌است، غم جاودانه است.** (اهلی؛ کلیات: ۵۱)

۳۵۱۹۲. **چیزی که مشکل به دست آید، قدرش بلند است.** (افغانی)

۳۵۱۹۳. **چیزی که می‌خواهی بگویی اوّل زبان خود را هفت‌بار دور دهان خود بگردان.** (بیرجندی)

۳۵۱۹۴. **چیزی که می‌دانی، بدان ولی به حرف همسایه هم گوش کن.** (همدانی)

۳۵۱۹۵. **چیزی که می‌یابی (نیابی) مجوی.** (مثمر، خزینه، افغانی، دهخدا، هبله‌رودی، گرشاسب‌نامه)

۳۵۱۹۶. **چیزی که نپرسند تو از پیش مگو.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۲، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، حییم)

۳۵۱۹۷. **چیزی که نداری به چیزی هم نمی‌ارزی.** (سیستانی)

۳۵۱۹۸. **چیزی که نداری تو در این عصر، نظیر است.** (وحشی؛ دیوان: ۲۱)

۳۵۱۹۹. **چیزی که نمی‌خاره مخار.** (افغانی)

۳۵۲۰۰. **چیزی که نیابی مجوی.** (سخن)

۳۵۲۰۱. **چیزی که نیست صحبت یاران جانی است.** (وحشی؛ دیوان: ۲۱)

۳۵۲۰۲. **چیزی که هرگز نیابی مجوی.** (گرشاسب‌نامه: ۲۳۰)

۳۵۲۰۳. **چیزی گاو کج و چیزی گاو دوشه کج، چیزی بی‌بی کج می‌دوشه.** (افغانی)

۳۵۲۰۴. **چیزی گفتم برای این‌که چیزی گفته باشم.** (تهرانی)

۳۵۲۰۵. **چیزی گندمانم داده، چیزی هم آسیا کنده.** (هراتی)

۳۵۲۰۶. **چیزی گندم نم (تو) دارد چیزی آسیا کند است.** (افغانی)

۳۵۲۰۷. **چیزی مجوی که اندر جهان کم است.** (مجیربیلقانی: ۲۵۴)

۳۵۲۰۸. **چیزی مده درویش را / چیزی مگو درویش را.** (گنبدکاووسی)

۳۵۲۰۹. **چیزی مفتی ارزش ندارد.** (لری)

۳۵۲۱۰. **چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم.** (حافظ: ۲۳۲، کاوش، دهخدا، شکورزاده)

۳۵۲۱۱. **چیزی می‌خواهد که در قوطی هیچ عطّاری پیدا نمی‌شود.** (تهرانی)

۳۵۲۱۲. **چیزی ندارد به خانه، گوز ترکی می‌خوانه.** (بهمنیاری)

۳۵۲۱۳. **چیزی ندارم به خانه، ک..م ترکی می‌خوانه.** (بندرعبّاسی)

۳۵۲۱۴. **چیزی ندارم جز اشکنه، امّا گوزم درخت را می‌شکنه.** (رامسری)

۳۵۲۱۵. **چیزی نداره اندرهین، لاف می‌زند صبح تا پسین.** (مرودشتی)

۳۵۲۱۶. **چیزی نداری به خانه، اخلاق خوش کن با زبانت.** (بختیاری)

۳۵۲۱۷. **چیزی نداشتن و سینی چوبی زدن.** (ساروی)

۳۵۲۱۸. **چیزی نکرد و بیضه‌اش را هم از دست داد.** (لری)

۳۵۲۱۹. **چیزی نمی‌دهی، کیسه را پاره نکن.** (مازندرانی)

۳۵۲۲۰. **چیزی نمی‌شود اگر هم بشود چیز هجوی* می‌شود.** (بهمنیاری)

۳۵۲۲۱. **چیزی نیست که چشم ندیده باشد.** (رامسری)

۳۵۲۲۲. **چیست در سینه‌ی مکتوب که در عنوان نیست.** (صائب، امثال‌موزون)

۳۵۲۲۳. **چیست قیمت مردم، هر آن چه می‌جویند.** (مولوی)

۳۵۲۲۴. **چیغ*به سوی خدا نهاده‌است.** (کردی)

۳۵۲۲۵. **چی کم داشتی که توی لانه‌ی‌شغال دنبال آن هستی.** (تهرانی)

۳۵۲۲۶. **چیکی*به چیکی، کِلی*به کِلی.** (شوشتری)

۳۵۲۲۷. **چیله افتاد، خدا به سگ‌ها داد.** (افغانی)

۳۵۲۲۸. **چی مونده از کار پوستین؟ یه بلگه و دو آستین.** (کوچه)

۳۵۲۲۹. **چین ابرو، چوب دربان است صاحب‌خانه را.** (افغانی)

۳۵۲۳۰. **چین ابرو نمی‌توان دیدن.** (هبله‌رودی، خزینه)

۳۵۲۳۱. **چیندری* چیندر است، نه دست چپ نه دست راست.** (تهرانی)

۳۵۲۳۲. **چینه‌اش را این‌جا می‌خورد تخمش را جای دیگر می‌گذارد (می‌اندازد).** (شکورزاده، بهمنیاری)

۳۵۲۳۳. **چینه‌دانت را باد نکن.** (گیلکی)

۳۵۲۳۴. **چینه‌دان تو بزرگ است، توبره‌ی‌من خالی.** (مازندرانی)

۳۵۲۳۵. **چینه‌دانش، او را خبر کرد.** (آملی)

۳۵۲۳۶. **چینه‌دانش پر است.** (زرقانی، آذری، کرمانی)

۳۵۲۳۷. **چینه‌دان صاف دارد.** (هزاره‌ای)

۳۵۲۳۸. **چینه‌دان ندارد.** (زرقانی)

۳۵۲۳۹. **چینه را جل*می‌خورد، تو سری را کرک*.** (نیشابوری)

۳۵۲۴۰. **چینی شکسته صدا نمی‌کند.** (هبله‌رودی، مشمر، خزینه، افغانی)

۳۵۲۴۱. **چینی‌ها ته رفته‌است، کاشی‌ها رو آمدند.** (زرقانی)

۳۵۲۴۲. **چینی‌ها زیر شده، چوبی‌ها سر.** (افغانی)

۳۵۲۴۳. **چیه تِربُنَکیت*سرِ پا کِرْدِه.** (جیرفتی)



۳۵۲۴۴. **حاتم طایی از در خانه‌اش گذشته‌است.** (بهمنیاری، خرمی، تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۳۵۲۴۵. **حاتم طایی از در کوچه‌ات رد شد.** (شهمیرزادی)
۳۵۲۴۶. **حاتم طایی اهل آن‌جا بود.** (تهرانی)
۳۵۲۴۷. **حاتم طایی بر در خانه‌ی پدرش ریده است.** (کرمانی، سمنانی)
۳۵۲۴۸. **حاتم طایی شده.** (افغانی)
۳۵۲۴۹. **حاتم که می‌بینی از قُنداقی حاتم بود.** (تهرانی)
۳۵۲۵۰. **حاتمی از کیسه‌ی غیر می کند.** (آذری)
۳۵۲۵۱. **حاتم یک نون خرج می کنه، خسیس دو نون.** (بیرجندی)
۳۵۲۵۲. **حاج آقا موش گرفته، عبا را به دوش گرفته.** (تهرانی)
۳۵۲۵۳. **حاجت به بیان نیست عیان را.** (بابا فغانی: ۲)
۳۵۲۵۴. **حاجت به پهن گاو افتاد، پهن گاو میان آب افتاد.** (هزاره‌ای)
۳۵۲۵۵. **حاجت به تاج دوز نباشد خروس را.** (وحیدقزوینی، تکمله)
۳۵۲۵۶. **حاجت به تغافل زدن و تندیِ خو نیست.** (وحشی: ۳۶)
۳۵۲۵۷. **حاجت به تقاضا نبود اهل کرم را.** (مثمر)
۳۵۲۵۸. **حاجت به کلاه تتری داشتنت نیست / درویش صفت باش و کلاه تتری دار.** (سعدی؛ گلستان: ۹۲، فرهنگ‌نامه)
۳۵۲۵۹. **حاجت به معلّم نبود مشق جنون را.** (صائب: ۳۹۶، تکمله)
۳۵۲۶۰. **حاجت ترشی ندارد نان شیخ/ ترشی رویش کفایت می کند.** (تاجیکی، افغانی)
۳۵۲۶۱. **حاجتِ تعلیم نبود مردم فهمیده را.** (سلیم: ۱۸)
۳۵۲۶۲. **حاجت ز که می‌خواهی جایی که خدا باشد.** (واعظ قزوینی، شکورزاده)
۳۵۲۶۳. **حاجت صاحب صد بز به صاحب یک بز هم بند می‌شود.** (هزاره‌ای)
۳۵۲۶۴. **حاجت طاعت می‌خواهد، رحمت زحمت.** (تهرانی)
۳۵۲۶۵. **حاجت گاو چهل ساله به گوساله افتاد.** (بهمنیاری)
۳۵۲۶۶. **حاجت گردش پرگار نشد مانی را.** (عالی، امثال‌موزون)
۳۵۲۶۷. **حاجت ما روا تو خواهی کرد.** (عماد فقیه: ۱۵۲)
۳۵۲۶۸. **حاجت مرا به غیر توکّل نمانده‌است.** (امثال‌موزون)
۳۵۲۶۹. **حاجت مشاطه نیست روی (زلف) دلارام را.** (سعدی؛ گلستان: ۵۶، بهمنیاری، دهخدا، حییم، هبله‌رودی، شکورزاده، عوام، افغانی)
۳۵۲۷۰. **حاجتمند ژاژخای باشد و عاشق کور.** (طوطینامه، شکورزاده)
۳۵۲۷۱. **حاجتمندی، دوّم اسیری است.** (قابوس‌نامه: ۱۵۴، دهخدا، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۳۵۲۷۲. **حاجت نبود کلاته را دروازه.** (سمنانی)

۳۵۲۷۳. **حاجت نبود که ز خورشید کسی طالب احسان باشد.** (سلمان‌ساوجی، دهخدا)
۳۵۲۷۴. **حاجتی نبود بام چرخ را به یتاق (محافظت).** (رفیع الدین لنبانی، دهخدا)
۳۵۲۷۵. **حاج قاسم چشم راستم.** (بختیاری)
۳۵۲۷۶. **حاجی آن است که از آن سر برگردد.** (شاهرودی)
۳۵۲۷۷. **حاجی ارزانی را خبر کن.** (شکورزاده)
۳۵۲۷۸. **حاجی از مکّه برگشت ولی آورنده‌ی‌غذا بر نگشت.** (قشقایی)
۳۵۲۷۹. **حاجی آقا هم شریک.** (کوچه، خرّمی، بهمنیاری)
۳۵۲۸۰. **حاجی برو، کربلایی بیا.** (شکورزاده، کوچه)
۳۵۲۸۱. **حاجی به ره کعبه و ما طالب دیدار.** (شیخ بهایی: ۷۷، بهمنیاری)
۳۵۲۸۲. **حاجی به مکّه، درویش به تکیه.** (آذری)
۳۵۲۸۳. **حاجی به هرزه راهِ بیابان گرفته‌است.** (رضی‌الدین ارتیمانی: ۵۰)
۳۵۲۸۴. **حاجی، پس من روغن نداشتم؟** (فرهنگ‌نامه)
۳۵۲۸۵. **حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک/ بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد.** (سعدی: ۱۵۹، دهخدا، کاوش، فرهنگ‌نامه)
۳۵۲۸۶. **حاجی، حاجی را به مکّه می‌بیند، کرد، کرد رابه آسیاب.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۵۲۸۷. **حاجی، حاجی را در مکّه بیند (یابد).** (هبله‌رودی، افغانی، عوام، تهرانی، تاجیکی، گیلکی)
۳۵۲۸۸. **حاجی، حاجی را کجا ببیند، مکّه و مدینه.** (دماوندی)
۳۵۲۸۹. **حاجی، حاجی مکّه.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۵۲۹۰. **حاجی، حاجی نوکّه*را ببین، بر گردو پنبه را ببین.** (سمنانی)
۳۵۲۹۱. **حاجی حجّت تسبیح دراز، سگ را می‌زند به‌جای گراز.** (لری)
۳۵۲۹۲. **حاجی را از شکمش باید شناخت.** (تهرانی)
۳۵۲۹۳. **حاجی را باید در حاجی‌کلا*دید.** (آملی)
۳۵۲۹۴. **حاجی را کجا دیدی؟ مکّه.** (شکورزاده)
۳۵۲۹۵. **حاجی را کجا دیدی؟ مکه، گاو نر را کجا دیدی؟ مزرعه.** (گیلکی)
۳۵۲۹۶. **حاجی را (مگر) در مکّه، گبر را (مگر) در لیوک*بیابی.** (مازندرانی)
۳۵۲۹۷. **حاجی را هرچه بکوبی پول پس مده، کوزل* را هرچه بکوبی گندم.** (دماوندی)
۳۵۲۹۸. **حاجی ستم به خلق خدا بیشتر کند.** (صائب: ۲۰۰۹، تکمله)
۳۵۲۹۹. **حاجی شتر است که بار می‌کشد و خار می‌خورد.** (بهمنیاری)
۳۵۳۰۰. **حاجی شریک کرمانی.** (کرمانی)
۳۵۳۰۱. **حاجی فیروز رفت ریش بیاورد، سبیل را هم گذاشت آمد.** (تکابی)
۳۵۳۰۲. **حاجی که از حج برگشت، مار بود اژدر گشت.** (افغانی)
۳۵۳۰۳. **حاجی که به حج می‌رود، راه خود را می‌گذارد و کج می‌رود.** (سیستانی)
۳۵۳۰۴. **حاجی که به حج می‌ره، لنگش کج می‌ره.** (افغانی)
۳۵۳۰۵. **حاجی که ز مکّه و منا برگشته/ این خانه خراب از خدا بر گشته.** (بهمنیاری)
۳۵۳۰۶. **حاجی گشتی، ولی مسلمان نشدی.** (مؤمن یزدی، تکمله)
۳۵۳۰۷. **حاجی لک‌لک تو هوا زنگوله به پاش بود، رفتم خونه‌شون دیدم غراش بود، عزای بچّه‌هاش بود.** (لنجانی)
۳۵۳۰۸. **حاجی لک‌لک توی دریا.** (کندلوسی)
۳۵۳۰۹. **حاجی ما هم شریکیم.** (امثال، تهرانی، عوام)
۳۵۳۱۰. **حاجی مُرد، شتر خلاص.** (دهخدا، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، لری)
۳۵۳۱۱. **حادثه یک روز رخ می‌دهد.** (بختیاری)
۳۵۳۱۲. **حارس بوستان در خانه سرخر به که پای بیگانه.** (دهخدا)
۳۵۳۱۳. **حارس، می‌زنی وارس.** (شکورزاده)
۳۵۳۱۴. **حارسی از گرگ جستن شرط نیست/ جستن از غیرمحل ناجستنی است.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۹۷۴/۴)
۳۵۳۱۵. **حاسدان دوست را بر یک رأی نمی‌گذارند.** (خوزستانی)
۳۵۳۱۶. **حاسد غیب‌گوی و عیب‌جوی باشد.** (بختیارنامه: ۱۴۶، شکورزاده)
۳۵۳۱۷. **حاشا از آن خونی که شب در میانش بیفتد.** (کردی)
۳۵۳۱۸. **حاشا از خون ریخته‌ای که انتقامش به فردا موکول شود.** (کردی)
۳۵۳۱۹. **حاشا، قلعه‌ی فولادین است.** (نهاوندی)
۳۵۳۲۰. **حاشا کردن از کوه بلند هم بلندتر است.** (قشقایی)
۳۵۳۲۱. **حاشا که با تو بر سرِ دل گفت‌وگو کنم.** (کلیم: ۲۶۱)
۳۵۳۲۲. **حاشا که من از جور و جفای تو بنالم.** (حافظ: ۶۲، شکورزاده)
۳۵۳۲۳. **حاشاگر بهتر از بدحساب است.** (الیکایی)
۳۵۳۲۴. **حاشی پستان مادرش را می‌مکد، لوک بدش می‌آید.** (جیرفتی)
۳۵۳۲۵. **حاشیه بیش‌تر از متن.** (کوچه)
۳۵۳۲۶. **حاشیه‌نشین پر مدعا می‌شود.** (بهمنیاری)

۳۵۳۲۷. **حاشیه‌نشین تند دهان می‌شود.** (نامه‌ی داستان)
۳۵۳۲۸. **حاشیه‌نشین دلش گشاد است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۳۵۳۲۹. **حاشیه‌نشین (واسطه) دست و دلش باز است.** (بهمنیاری)
۳۵۳۳۰. **حاصل این است که من بر هیچم.** (اوحدالدین کرمانی: ۱۵۵)
۳۵۳۳۱. **حاصل تحصیل ما، تحصیل حاصل بوده‌است.** (افغانی)
۳۵۳۳۲. **حاصلِ خاک آن‌چه هست از خشک و تر/ چون بینی جمله بر باد آمده‌ست.** (مجیربیلقانی: ۲۵۷)
۳۵۳۳۳. **حاصلش افسوس باشد دانه را چون زنگ زد.** (صائب: ۱۱۸۴، امثال‌موزون)
۳۵۳۳۴. **حاصلِ عمر گرانمایه همین یک دو دم است.** (فیضی: ۲۵۸)
۳۵۳۳۵. **حاصلِ کارِ تو فراموشی است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۷۰)
۳۵۳۳۶. **حاصلِ ما هیچ نیست جز گنه اندوختن.** (سعدی؛ کلیات: ۵۸۱)
۳۵۳۳۷. **حاصلِ میراث به فرزند نیست.** (رودکی؛ محیط زندگی: ۵۱۳)
۳۵۳۳۸. **حاصلِ نیک و بد دوران یکی است.** (صیدی:۱۰۸)
۳۵۳۳۹. **حاضراست به مرده‌شور فلان قدر بدهد، ولی به آب ریزنده یک ریال هم ندهد.** (گیلکی)
۳۵۳۴۰. **حاضر به جنگ باش اگر صلحت آرزوست.** (ارفع الدوله، دهخدا، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، افغانی)
۳۵۳۴۱. **حاضر خور و حاشیه‌نشین.** (کردی)
۳۵۳۴۲. **حاضر را حضور، غایب را معذور.** (تاجیکی)
۳۵۳۴۳. **حاضر را لقمه، غایب را تکبیر.** (افغانی)
۳۵۳۴۴. **حاضر شدیم به نان و پیاز، او نشد قطع نیاز.** (تفرشی)
۳۵۳۴۵. **حاضری را عشق است.** (تهرانی)
۳۵۳۴۶. **حافظا شیرازیا پندی مده بد ذات را/ بدذات اگر قاضی شود گردن زند استاد را.** (هزاره‌ای)
۳۵۳۴۷. **حافظ منم و برادرم می‌خواند.** (تاجیکی، افغانی)
۳۵۳۴۸. **حافظ وظیفه‌ی تو دعا گفتن است و بس.** (حافظ: ۱۶۴، عوام، افغانی)
۳۵۳۴۹. **حاکمان در زمان معزولی / همه شبلی و بایزید شوند.** (سعدی. (؟)، دهخدا، شکورزاده)
۳۵۳۵۰. **حاکم بابلت نخواهم کرد/ تا نگوزی ولت نخواهم کرد.** (تهرانی)
۳۵۳۵۱. **حاکم بغداد حُکمی کرده می‌باید شنید/ تا که او باشد نباید کرد لعنت بر یزید.** (فرهنگ‌نامه)
۳۵۳۵۲. **حاکم به حرف روستایی می‌گیرد، به حرف روستایی ول نمی‌کند.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی)
۳۵۳۵۳. **حاکم بیابان سنگ است.** (تهرانی)
۳۵۳۵۴. **حاکم بی‌عدالت خیر ندارد.** (تاجیکی)
۳۵۳۵۵. **حاکم تمام گوش است.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، خزینه)
۳۵۳۵۶. **حاکم، خدای روی زمین مردم است.** (بختیاری)
۳۵۳۵۷. **حاکم در خورد شهریان باید.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۲۸، دهخدا)
۳۵۳۵۸. **حاکم شهری که مرغابی بود/ بر سر آن شهر رسوایی بود.** (شیرازی، کوچه، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۳۵۳۵۹. **حاکم مرده، وضع لیگوش*خراب است.** (کرمانشاهی)
۳۵۳۶۰. **حاکم معزول شب فرار می‌کند.** (شکورزاده)
۳۵۳۶۱. **حالا آهو هم بچّه‌اش را شیر نمی‌دهد.** (گیلکی)
۳۵۳۶۲. **حالا ارّه بیاور و ریش بتراش.** (کلاردشتی)
۳۵۳۶۳. **حالا از ک..ن خر دود نباید نمی‌شود؟** (تهرانی)
۳۵۳۶۴. **حالا اگر بمیره بوش از بهشت میاد.** (شهربابکی)
۳۵۳۶۵. **حالا اگر ک..ن خوبی داری بده به دهانش.** (آذری)
۳۵۳۶۶. **حالا اول دُرد و پیاله‌اش است.** (دلیجانی)
۳۵۳۶۷. **حالا این بواسیر را به ک..ن بگیر.** (مازندرانی)
۳۵۳۶۸. **حالا با شیطان کنجد بکارم؟** (بختیاری)
۳۵۳۶۹. **حالا ببین کسی که بز می‌دهد کرباس قبول می‌کند؟** (ساوه‌ای)
۳۵۳۷۰. **حالا ببینیم بزفروش می‌تواند کرباس بخرد؟** (آذری)
۳۵۳۷۱. **حالا ببینیم خر می‌گوزد یا بیطار؟** (رفسنجانی)
۳۵۳۷۲. **حالا برای من والذاریات می‌خواند.** (آذری)
۳۵۳۷۳. **حالا برای نمک آوردن به کوه می‌رود.** (قشقایی)
۳۵۳۷۴. **حالا بر تن شلوار پوشیده است.** (مازندرانی)
۳۵۳۷۵. **حالا به تو نمی‌رسم وای به این که قرضت بدهم.** (تمثیل)
۳۵۳۷۶. **حالا به خود آمدم که دست بر زانو نهادم.** (قشقایی)
۳۵۳۷۷. **حالا بیا این کاه مخلوط شده با شل را جدا کن.** (بوشهری)
۳۵۳۷۸. **حالا بیا با لیلی سفر کن.** (بیرجندی)
۳۵۳۷۹. **حالا بیا وادار بَلادار.** (بیرجندی)
۳۵۳۸۰. **حالا بیا و با زینب سفر کن.** (کوچه)
۳۵۳۸۱. **حالا بیایم سراغ کرچک و پنبه.** (آمره‌ای)
۳۵۳۸۲. **حالا تا روز قیامت، کرّ و وری می‌آمد.** (یزدی)
۳۵۳۸۳. **حالا تخته بر سر استاد می‌زند.** (مثمر، هبله رودی، خزینه)

۳۵۳۸۴. **حالا تو بخوان پسا نوبت رقص من هم می‌شود.** (کوچه)
۳۵۳۸۵. **حالا تو، قاشق کاچی را خوب پنهان کن.** (آذری)
۳۵۳۸۶. **حالا چرا زود سر می‌بری و می‌اندازی توی دیگ؟** (تهرانی)
۳۵۳۸۷. **حالا چند کلمه از مادر عروس بشنو.** (شکورزاده، دهخدا)
۳۵۳۸۸. **حالا حسن، حالا حسین.** (سیرجانی، کرمانی، یزدی)
۳۵۳۸۹. **حالا خر بیار، باقلای دیرپز بار کن.** (مازندرانی)
۳۵۳۹۰. **حالا خمیر آب زیاد می‌برد.** (آذری)
۳۵۳۹۱. **حالا خوب شد که بیگم رید به هونگ ملاّکاظم.** (بهمنیاری، تهرانی)
۳۵۳۹۲. **حالا خودش دیده، مردم را مهمان کند.** (کرمانجی)
۳۵۳۹۳. **حالا خودمانیم شیخ‌های گلبار (عبّاس، ممو).** (لری)
۳۵۳۹۴. **حالا دوره‌ی برّه‌کشان اوست.** (شوشتری)
۳۵۳۹۵. **حالا دو کلام از مادر عروس بشنو.** (کوچه، دهخدا، شکورزاده)
۳۵۳۹۶. **حالا دیده و می‌گوید مو دارد.** (کرمانجی)
۳۵۳۹۷. **حالا دیگر این دلو را ول کن اون دلو را بگیر.** (زرقانی)
۳۵۳۹۸. **حالا دیگر این دول را بگیر.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۵۳۹۹. **حالا دیگر باید بریم خُم های داراب را آب کنیم.** (شهربابکی)
۳۵۴۰۰. **حالا دیگر بده دست مادر عروس.** (اصفهانی)
۳۵۴۰۱. **حالا دیگر برایم دست از قندان درآورده‌است.** (شیرازی)
۳۵۴۰۲. **حالا دیگر بی‌دیگ کوکو می‌کنیم.** (مازندرانی)
۳۵۴۰۳. **حالا دیگرچه می‌گویی؟ هیچ چیزا!** (تهرانی)
۳۵۴۰۴. **حالا دیگر حسابی نداریم.** (فرهنگ‌نامه)
۳۵۴۰۵. **حالا دیگر خاله گردن دراز آمده‌است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۳۵۴۰۶. **حالا دیگر خبر از ما.** (بهمنیاری)
۳۵۴۰۷. **حالا دیگر ریش ما سفید شد، ماست که نزدیم.** (مازندرانی)
۳۵۴۰۸. **حالا دیگر گلپایگان آن طرف خونسار افتاد.** (بختیاری)
۳۵۴۰۹. **حالا دیگر معلوم نیست کدام خندق و چاله را پر کند.** (مازندرانی)
۳۵۴۱۰. **حالا دیگر ملاّ با این ریش سفیدش دروغ می‌گوید؟** (امثال)
۳۵۴۱۱. **حالا دیگر نمی‌توانم زینت را به داخل بکشم.** (فرهنگ‌نامه)
۳۵۴۱۲. **حالا دیگر نورعلی نور شد.** (شکورزاده)
۳۵۴۱۳. **حالا دیگر های‌های او تمام شد، وای‌وای او باقی مانده‌است.** (آملی)
۳۵۴۱۴. **حالا دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند زینش را وتو کند.** (کرمانی)
۳۵۴۱۵. **حالا ریش داشتم یا نه؟** (مازندرانی)
۳۵۴۱۶. **حالا زاییده‌ی خود را بزرگ کن.** (آذری)
۳۵۴۱۷. **حالا زنبیل بگذار، گل بچین.** (گیلکی)
۳۵۴۱۸. **حالا سر افتاده که همه جاش در افتاده.** (زرقانی)
۳۵۴۱۹. **حالا سگ از خانه‌اش بیرون نمی‌رود.** (گیلکی)
۳۵۴۲۰. **حالا سیب من را خوردی، ابریشم بده.** (اصفهانی)
۳۵۴۲۱. **حالا شاش تو هم کف کرده.** (مازندرانی)
۳۵۴۲۲. **حالا شد پنج تا صنّاری.** (تهرانی)
۳۵۴۲۳. **حالا شدی مرغ حسابی.** (آذری)
۳۵۴۲۴. **حالا شلوارش بالا رفت.** (آملی)
۳۵۴۲۵. **حالا عین علی و غین علی‌اش باقی مانده‌است.** (آمره‌ای، هزاره‌ای)
۳۵۴۲۶. **حالا غربال خود را سر میخ آویزان کردم.** (هزاره‌ای)
۳۵۴۲۷. **حالا قلقلکش بدی، سال دیگه خبر می‌شود.** (شکورزاده، تهرانی، عوام)
۳۵۴۲۸. **حالا کو نان جو؟** (کرمانی)
۳۵۴۲۹. **حالا که آب نیست خمیر درست کنی شل شلی درست کن.** (لری)
۳۵۴۳۰. **حالا که آش خوردی، همان‌جا بتمرگ.** (آملی)
۳۵۴۳۱. **حالا که آشِ خیالی می‌پزیم، بگذار چرب‌تر باشد.** (امثال)
۳۵۴۳۲. **حالا که از من قهر کرد، مگر نانم / را از نان‌خانه و گوشتم را از قصابخانه می اندازد.** (دلیجانی)
۳۵۴۳۳. **حالا که باید مرد، جان کندن چه مانعی دارد؟** (آذری)
۳۵۴۳۴. **حالا که برای ما شب است.** (خوانساری)
۳۵۴۳۵. **حالا که بز را می‌پایم، رمه را می پایم.** (مازندرانی)
۳۵۴۳۶. **حالا که به جهنم می‌روم چرا ک.. خیزه بروم؟** (مازندرانی)
۳۵۴۳۷. **حالا که به لاک*رسید ما بی‌لاک شدیم.** (مازندرانی)
۳۵۴۳۸. **حالا که به ما رسید، حرف است.** (آملی)
۳۵۴۳۹. **حالا که پوستین ور افتاد، خانم باجی سر افتاد.** (شیرازی)
۳۵۴۴۰. **حالا که پول نمی‌دهی، نماز نمی‌خوانم.** (سیستانی)
۳۵۴۴۱. **حالا که تالان تالان* (تاخت و تالانه) است صدی (صد تومان) هم لای پالان است.** (کوچه، دهخدا، بهمنیاری، حییم، عوام، شکورزاده، کاوش، تهرانی)

۳۵۴۴۲. **حالا که تخت تالونه، صد تومان دیگر هم تو پالونه.** (شهربابکی)
۳۵۴۴۳. **حالا که حاجیش نیست، کربلائیش نباشد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۵۴۴۴. **حالا که خانه آتش گرفته بگذارید پای‌مان را گرم کنیم.** (حییّم)
۳۵۴۴۵. **حالا که خدا می‌دهد، زنبیل زنبیل می‌فرستد.** (مازندرانی)
۳۵۴۴۶. **حالا که خیال پلو است بگذار چرب باشد.** (شکورزاده)
۳۵۴۴۷. **حالا که داد می‌زنی اقلاً بگو دو نفریم.** (شکورزاده)
۳۵۴۴۸. **حالا که داری می‌روی، افتضاحت را زیاد کن.** (خوزستانی)
۳۵۴۴۹. **حالا که دست مردک را بریدند، دیگر آب نمی‌خواهم، دیگر آب نمی‌خواهم.** (کوچه، کاوش)
۳۵۴۵۰. **حالا که دیگر از خلیفه خط آورده.** (شکورزاده، کوچه)
۳۵۴۵۱. **حالا که روی خرمنت نیامده‌ام.** (لری)
۳۵۴۵۲. **حالا که زدی به سبزه، هر چی بگی می‌ارزه.** (سیرجانی)
۳۵۴۵۳. **حالا که زور است، سال سیزده ماه دارد.** (ممسنی فارس، لری)
۳۵۴۵۴. **حالا که زور است، یا حسین.** (ایلامی، لری، بیرجندی، زرقانی)
۳۵۴۵۵. **حالا که سازش خارج از دستگاه (مقام) است.** (بختیاری)
۳۵۴۵۶. **حالا که سنگش بر کرده، او نگوید کی بگوید؟** (افغانی)
۳۵۴۵۷. **حالا که شدیم بدنام، از صبح می‌خوابیم تا شام.** (بی‌نشان)
۳۵۴۵۸. **حالا که عمّه را داری، آسوده خاطری.** (بختیاری)
۳۵۴۵۹. **حالا که کُرچ شده‌ای دلت هوای من کرده و آمده‌ای سراغ من؟** (گیلکی)
۳۵۴۶۰. **حالا که لجه، کلاهش کجه.** (شکورزاده)
۳۵۴۶۱. **حالا که ماست نشد شیر بده.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۵۴۶۲. **حالا که موقع خوردن است خدا دهان مرا بسته‌است.** (لری)
۳۵۴۶۳. **حالا که می‌خواهم بهت بدهم گیرت نمی‌آورم، وای به وقتی که بخواهم ازت پس بگیرم.** (تهرانی)
۳۵۴۶۴. **حالا که نسیه است، با دو دستت بخور.** (خوزستانی)
۳۵۴۶۵. **حالا که نمی‌شه شیره بده.** (امثال‌موزون، تهرانی، بهمنیاری)
۳۵۴۶۶. **حالا که هردو تا خوب با هم ساخته‌اند که من یکی را از میان بردارند.** (حییّم)
۳۵۴۶۷. **حالا که یک چارک ماست سختم است پنج سیر پنیر بده.** (کوچه)
۳۵۴۶۸. **حالا که یک‌من تنباکو سوخته، تازه می‌گوید کی مرده.** (اردکانی)
۳۵۴۶۹. **حالا کی محمّد زکی را می‌خواست؟** (لری)
۳۵۴۷۰. **حالا گِل بیار و اشترو بار کن.** (کرمانی)
۳۵۴۷۱. **حالا گل بیاور و اشترک درست کن.** (سیستانی)
۳۵۴۷۲. **حالا گل بیاور و کراشی*نر و ماده درست کن.** (بیرجندی)
۳۵۴۷۳. **حالا گورت را بکن برو توش.** (شهربابکی)
۳۵۴۷۴. **حالا ما شدیم بَدِ عالم.** (کوچه)
۳۵۴۷۵. **حالا ماش و عدس تو پخت.** (مازندرانی)
۳۵۴۷۶. **حالا مرغش روی میخ طویله تخم می‌کند.** (آملی)
۳۵۴۷۷. **حالا مگر از گشنگی دهانش بو کرده.** (شهربابکی)
۳۵۴۷۸. **حالا مگر این‌قدر نانش در تابه سوخته.** (شهربابکی)
۳۵۴۷۹. **حالا مگرچه سری از میدان آورده؟** (شهربابکی)
۳۵۴۸۰. **حالا مگر گرگ ماده را دوانده؟** (شهربابکی)
۳۵۴۸۱. **حالا من میو.** (دهخدا، حییم، تهرانی، کاوش)
۳۵۴۸۲. **حالا موش با چوب راه می‌رود.** (گیلکی)
۳۵۴۸۳. **حالا میان مرغ و خروس‌ها بزن و جل خروس بزرگ را در بیاور.** (بختیاری)
۳۵۴۸۴. **حالا می‌توانید این را هم برای من چیزی درست کنید؟** (دهخدا، کاوش)
۳۵۴۸۵. **حالا میرزا محمّد جواد را می‌خواست.** (لری)
۳۵۴۸۶. **حالا می‌گوید پسر اتابک اعظم هستم.** (آملی)
۳۵۴۸۷. **حالا نوبت گوهر خانم است، گوهر خانم چرک و کثیف.** (کندلوسی)
۳۵۴۸۸. **حالا وقتشه.** (تمثیل)
۳۵۴۸۹. **حالا وقت گردو دادن است، موقع خِر خِر جان‌کندن نیست.** (سنگسری)
۳۵۴۹۰. **حالا های های او تمام شد، وای وای باقی مانده‌است.** (مازندرانی)
۳۵۴۹۱. **حالا هر کس نگوزیده، آجیر* است.** (شهربابکی)
۳۵۴۹۲. **حالا هم نوبت رقّاصی من است.** (عوام، شکورزاده، کاوش، رامسری، حییم)
۳۵۴۹۳. **حالا همین را که زاییدیم بزرگش کنیم.** (کرمانی)
۳۵۴۹۴. **حالا (هنوز) آتش من به او نتابیده (نسوزانده‌اش).** (گیلکی)
۳۵۴۹۵. **حالا (هنوز) با پشت، در حیاط را باز نکردی.** (گیلکی)
۳۵۴۹۶. **حال این است آشنا را، وای بر بیگانه.** (نامه‌ی‌داستان)

۳۵۴۹۷. **حال باطن را قیاس از حال ظاهر می‌کنند.** (صائب: ۱۵۲، تکمله)
۳۵۴۹۸. **حال برادرشوهر مثل حال برادرزن است.** (لری)
۳۵۴۹۹. **حال برده‌ای را دارد، تا فحشش ندهند بارش را زمین نمی‌گذارد.** (شیرازی)
۳۵۵۰۰. **حال بلبل از دل دیوانه پرس/ قصه‌ی دیوانه از دیوانه پرس.** (رهی معیری، ساز محجوبی)
۳۵۵۰۱. **حال بیمار که داند به جز از بیماری.** (رفیع‌الدین لنبانی، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۵۵۰۲. **حال خاک‌شیر را دارد، به هر مزاج سازگار است.** (عوام)
۳۵۵۰۳. **حال خوش، بهتر از پادشاهی است.** (لری)
۳۵۵۰۴. **حال در جا، گه سخنی.** (افغانی)
۳۵۵۰۵. **حال درون خانه نمایان ز روزنست.** (صائب: ۹۴۶، تکمله، امثال‌موزون)
۳۵۵۰۶. **حال درویش، همان بِهْ که پریشان باشد.** (شکورزاده)
۳۵۵۰۷. **حال دست بریده را، دست بریده می‌داند.** (تهرانی)
۳۵۵۰۸. **حالِ دل‌سوخته، کی سوخته دامن داند؟** (عماد فقیه: ۱۳۱)
۳۵۵۰۹. **حال دلش را از رنگ روش بپرس.** (عوام)
۳۵۵۱۰. **حالِ دلِ شمع ز پروانه پرس.** (خواجوی‌کرمانی. (؟)، دهخدا، شکورزاده)
۳۵۵۱۱. **حال دیوانه نداند، که ندیده‌است پری.** (سعدی؛ کلیات: ۵۷۲، بهمنیاری)
۳۵۵۱۲. **حال را که دیدی احوال را چه می‌پرسی؟** (تاجیکی)
۳۵۵۱۳. **حال سال تنگ از درویش پرس.** (نامه‌ی داستان)
۳۵۵۱۴. **حال سرسرش برشته نشده‌است.** (گیلکی)
۳۵۵۱۵. **حال سعدی تو چه دانی که نداری دردی.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۹، شکورزاده)
در اصل: **حال سعدی تو چه دانی که تو را دردی نیست**
۳۵۵۱۶. **حالش خوب است، کبکش هم مسقطی می‌خواند.** (بوشهری)
۳۵۵۱۷. **حالش را از رنگ و رویش بپرس.** (هبله‌رودی)
۳۵۵۱۸. **حالش گردو و سنجد است.** (آمره‌ای)
۳۵۵۱۹. **حالش مانند کلاف سردرگمی است.** (شوشتری)
۳۵۵۲۰. **حالش مثل حال سگ (کافران) باشد.** (بختیاری)
۳۵۵۲۱. **حالِ صورت زمان زمان دگر است.** (جامی)
۳۵۵۲۲. **حال عروس امساله را سال دیگر می‌پرسند.** (آملی)
۳۵۵۲۳. **حالِ عیسی ز خر چه می‌پرسی؟** (شاه نعمت‌الله ولی: ۵۶۲)
۳۵۵۲۴. **حال غرقه در دریا نداند خفته در ساحل.** (شکورزاده)
۳۵۵۲۵. **حال فاطو (فاطی)، حال سگ.** (کرمانی، سیرجانی، راوری، بهمنیاری)
۳۵۵۲۶. **حال که آش ندادی چرا کاسه را شکستی؟** (لری)
۳۵۵۲۷. **حال که زورگویی است، سال دوازده ماه را به سیزده ماه قبول کرده‌ایم.** (بوشهری)
۳۵۵۲۸. **حال که کار به لاوک رسید، بی‌لاوک می‌رقصیم.** (مازندرانی)
۳۵۵۲۹. **حال که من آسیابان شدم، صدا کن دانه بیاورد.** (آذری)
۳۵۵۳۰. **حال متکلم از کلامش پیداست.** (شیخ بهایی: ۸۲، امثال‌موزون)
۳۵۵۳۱. **حالم را می‌دانم امّا چه کنم که رودربایستی دارم.** (ترکمنی)
۳۵۵۳۲. **حال تکو در قفای فال تکوست.** (حافظ: ۴۱، دهخدا)
۳۵۵۳۳. **حال نه قال است که گفتن توان.** (خواجوی‌کرمانی، دهخدا)
۳۵۵۳۴. **حال نیست آشنا را وای بر بیگانه.** (شاهد)
۳۵۵۳۵. **حال و احوال را می‌بینم امّا رودربایستی دارم.** (ترکمنی)
۳۵۵۳۶. **حال و روز بد بهبود یافته، آدم بد نه.** (هزاره‌ای)
۳۵۵۳۷. **حال و قصه‌ی فردا ندانی.** (سنایی؛ دیوان: ۱۱۰۴)
۳۵۵۳۸. **حال هرکس موافق فال است.** (بهمنیاری، هبله رودی)
۳۵۵۳۹. **حال هرکس موافق قال است.** (دهخدا، امثال‌موزون، نامه‌ی‌داستان، عوام، هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۵۵۴۰. **حال هیچ آشنا نمی‌پرسی یا فقط حال ما نمی‌پرسی؟** (کوچه)
۳۵۵۴۱. **حالی ار جورکشی جور نگاری باری.** (دهخدا)
۳۵۵۴۲. **حالی ز دو خر پیاده باشیم.** (عطّار؛ دیوان:۵۰۳)
۳۵۵۴۳. **حالی شد که سگ صاحب خود را گم کرد.** (افغانی)
۳۵۵۴۴. **حالی که تو داری سگ ندارد.** (تاجیکی)
۳۵۵۴۵. **حالی که من دارم رحمان جهود ندارد.** (افغانی)
۳۵۵۴۶. **حالی گل بیار، شتر درست کن.** (افغانی)
۳۵۵۴۷. **حالی نه مالی.** (شوشتری)
۳۵۵۴۸. **حامی مهربان خداست.** (آملی)
۳۵۵۴۹. **حایض او، من شده به گرمابه/ ماهی او، من تپیده در تابه.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۲۵، دهخدا)
۳۵۵۵۰. **حباب تاج سر بحر از سبک‌باری است.** (صائب: ۸۶۸، امثال‌موزون)
۳۵۵۵۱. **حباب را نفس سرد خویش جلاد است.** (بیدل، امثال‌موزون)

۳۵۵۵۲. **حب ثروت باعث ذلّت خود شخص است.** (آذری)
۳۵۵۵۳. **حب دنیا پای‌بند است ار همه‌یک سوزن است.** (سنایی؛ دیوان: ۸۵ دهخدا)
۳۵۵۵۴. **حب دنیا هست رأس هر خطا.** (شیخ بهایی:۱۰)
۳۵۵۵۵. **حبذا خانه‌ی خود گر همه گلخن باشد.** (مشمر، دهخدا، حییم، امثال‌موزون، هبله رودی، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۵۵۵۶. **حُبِّ لولی گر از شکر باشد/ حَبّه‌القلب*را تبر باشد.** (اوحدی، شکورزاده)
۳۵۵۵۷. **حب وطن از ایمان است.** (افغانی)
۳۵۵۵۸. **حُبِ وطن از دل بیرون نتوان کرد.** (کلیم: ۹۲)
۳۵۵۵۹. **حب وطن از ملک سلیمان خوش‌تر.** (افغانی)
۳۵۵۶۰. **حبّه‌ای را جانب کان چون برم/ قطره‌ای را سوی عمان کی برم.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۱۹۴/۱)
۳۵۵۶۱. **حبّه بین دبّه*باز می‌شود.** (بهمنیاری، کوچه)
۳۵۵۶۲. **حبّه بین و دبّه باز.** (کرمانی)
۳۵۵۶۳. **حبّه را قوببا* می‌خواند.** (آذری)
۳۵۵۶۴. **حبّه ندارد که به دبّه بزند.** (بهمنیاری، خراسانی)
۳۵۵۶۵. **حتّا و حوتّا، دراز و کوتاه.** (یزدی)
۳۵۵۶۶. **حتماً به زیر کاسه بُود نیم کاسه‌ای.** (تهرانی)
۳۵۵۶۷. **حتّی چیزی که روزه را بشکند ندارد.** (خوزستانی)
۳۵۵۶۸. **حجاب اگر پر کاه است کوه الوند است.** (نظیری، امثال‌موزون)
۳۵۵۶۹. **حجامت خودمانی می‌کند.** (شهربابکی)
۳۵۵۷۰. **حج برهنه، حج در خانه.** (جیرفتی)
۳۵۵۷۱. **حجب ز اندازه فزون‌تر بد است.** (ایرج‌میرزا: ۱۷۶، دهخدا)
۳۵۵۷۲. **حج بهانه است، کربلا در خانه است.** (بوشهری)
۳۵۵۷۳. **حج به سفارش قبول نمی‌شود.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۵۵۷۴. **حجّت خر، لگد زدن است.** (افغانی)
۳۵۵۷۵. **حج را بدل به عمره کرد.** (بهمنیاری، خوانساری)
۳۵۵۷۶. **حجره‌ای رختِ دو سلطان بر نتافت.** (مجیر بیلقانی؛ دیوان:۲۱۲)
۳۵۵۷۷. **حج کجا؟ حاجی کجا؟ یا پَر کِلک ماجی کجا؟** (جیرفتی)
۳۵۵۷۸. **حجله‌ی‌دامادی زورکی، عزاست.** (بیرجندی)
۳۵۵۷۹. **حج مرو، مؤمنی را آزار مده.** (افغانی)
۳۵۵۸۰. **حدّ امکان ما همین قدر است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۶)
۳۵۵۸۱. **حدِ خود بشناس و بر بالا مپر.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵۳/۵)
۳۵۵۸۲. **حدِ زده، بِه بود که بیم زده.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۸۷)
۳۵۵۸۳. **حدّش به شارع می‌خورد.** (قمی)
۳۵۵۸۴. **حد وسط را گاو می‌شناسد.** (آذری)
۳۵۵۸۵. **حدّ هرکس نیست این هستند خاصانِ خدا.** (سلمان‌ساوجی:۱۰)
۳۵۵۸۶. **حد همین است سخندانی و زیبایی را.** (سعدی؛ کلیات: ۴۱۸)
۳۵۵۸۷. **حدیث آرزومندی به صد دفتر نمی‌گنجد.** (نظامی، امثال‌موزون)
۳۵۵۸۸. **حدیث بزرگان خود نکنند.** (اسرارالتوحید: ۱۴۶)
۳۵۵۸۹. **حدیثِ جان مگو با نقشِ دیوار.** (حافظ: ۱۶۶)
۳۵۵۹۰. **حدیث دوست با دشمن نگویند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۲۷، بهمنیاری)
۳۵۵۹۱. **حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست.** (سعدی؛ کلیات: ۵۵۴، شکورزاده)
۳۵۵۹۲. **حدیثِ دوستی، از دوستان باور نمی‌آید.** (کلیم: ۱۸۶)
۳۵۵۹۳. **حدیث رستم است و رخش رستم.** (انوری، امثال‌موزون)
۳۵۵۹۴. **حدیث زلف خوبان حرف مار است.** (مشمر، هبله رودی)
۳۵۵۹۵. **حدیث زنده بشنو مرده در گور/ حذر کن ز آبی که سر زند ز تنور.** (افغانی)
۳۵۵۹۶. **حدیث کلک دگر دان و کار تیغ دگر.** (دهخدا)
۳۵۵۹۷. **حدیثِ نیک و بد چیست؟** (قاسم انوار: ۸۱)
۳۵۵۹۸. **حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد ماند.** (پروین، امثال‌موزون)
۳۵۵۹۹. **حذر از گردش چشم سیهی باید کرد.** (نشاط اصفهانی، بهمنیاری)
۳۵۶۰۰. **حذر چه سود کند هرکجا قضا باشد.** (ادیب صابر)
۳۵۶۰۱. **حذر زین زالِ ابرو وسمه کرده.** (امیرخسرو دهلوی؛ خسرو و شیرین: ۳۵۲)
۳۵۶۰۲. **حذر کن از زن سلیطه و دیوار شکسته.** (دزفولی)
۳۵۶۰۳. **حذر کن زینهار از اتّفاق دشمن عاجز / که چون پیوسته گردد مور با هم مار می‌گردد.** (صائب: ۱۳۸۵، تکمله)
۳۵۶۰۴. **حرارتش فرو نشست.** (خزینه، هبله رودی، مشمر)
۳۵۶۰۵. **حرارتی با یک دانه انار، رطوبتی با عطّاری.** (بهبهانی)
۳۵۶۰۶. **حرّاف نادان است و دانا کم‌حرف.** (آذری)
۳۵۶۰۷. **حرام از هر راهی که بیاید از همان راه می‌رود.** (حییم، افغانی، شکورزاده، بهمنیاری، خرمی، عوام، کوچه)
۳۵۶۰۸. **حرام است عیشی که حیدر نباشد، آسیه مرضیه گلوگر* نباشد.** (لنجانی)
۳۵۶۰۹. **حرامْ بخور، شلغم؛ غربتْ بخواب، کنگور*.** (کوچه، بهمنیاری)
۳۵۶۱۰. **حرام بخورم شلغم، غربت بروم نهاوند.** (کردی کرمانشانی)

۳۵۶۱۱. **حرام براده‌ی آهن است، دندان در آن فرو نمی‌رود.** (آذری)
۳۵۶۱۲. **حرام برکت ندارد.** (بهمنیاری، خرّمی)
۳۵۶۱۳. **حرام بقا ندارد.** (افغانی)
۳۵۶۱۴. **حرام بود به راه حرام رفت.** (شکورزاده)
۳۵۶۱۵. **حرامت بود نان آن کس چشید/ که چون سفره ابرو به هم درکشید.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲۳، فرهنگ‌نامه)
۳۵۶۱۶. **حرام حلالش را نمی‌دانم، برای خنکی‌اش می‌خورم.** (تهرانی)
۳۵۶۱۷. **حرام خورم (خوردی) آن هم شلغم؟** (تکمله، بهمنیاری، افغانی، شاهد، دهخدا)
۳۵۶۱۸. **حرام‌خوری آن هم پیاز.** (فرهنگ‌نامه)
۳۵۶۱۹. **حرام خون شپش.** (بیرجندی)
۳۵۶۲۰. **حرام روزی از تنگ سال کی ترسد.** (اخگر، امثال‌موزون)
۳۵۶۲۱. **حرام روزی را با تنگی سال چه کار؟** (دهخدا، هبله رودی، بهمنیاری، عوام، شکورزاده)
۳۵۶۲۲. **حرام‌زادگی، سرمایه‌ی زیادی نمی‌خواهد.** (جیرفتی)
۳۵۶۲۳. **حرام‌زادگی مایه نمی‌خواهد.** (حییّم، عوام، شکورزاده، کرمانی)
۳۵۶۲۴. **حرام‌زاده که تخمش برافتد از عالم / نمی‌شود که نباشد گزنده و بدذات.** (ناظم هروی، شکورزاده)
۳۵۶۲۵. **حرام‌زاده که در کار نباشد، باغ دیوار نمی‌خواهد.** (سیرجانی)
۳۵۶۲۶. **حرام‌زاده مسجد نمی‌سازد.** (شکورزاده)
۳۵۶۲۷. **حرامزاده نه رحم دارد نه انصاف.** (بهمنیاری)
۳۵۶۲۸. **حرام‌زاده یک زا دارد، زنوزی دو تا.** (آذری)
۳۵۶۲۹. **حرامست تیمم به دریم (لب).** (امیرمعزّی، رودکی، عنصری، دهخدا)
۳۵۶۳۰. **حرام می‌خوری مرغ خودت را بخور.** (بهمنیاری، شکورزاده، کرمانی)
۳۵۶۳۱. **حرام و حلال چیست، توبره باید پر شود.** (رامسری)
۳۵۶۳۲. **حرام وفا ندارد.** (افغانی)
۳۵۶۳۳. **حرامی از محتسب و دزد از شحنه*می‌ترسد.** (بهمنیاری، خرمی)
۳۵۶۳۱. **حرامی باش، حرامیِ سفره مباش.** (شکورزاده، حییم، دهخدا، عوام)
۳۵۶۳۵. **حرامی راه بشو، حرامی رفیق راه نشو.** (اهری)
۳۵۶۳۶. **حرص آب نمی‌کند.** (تهرانی)
۳۵۶۳۷. **حرص آدمی پایان ندارد.** (عطّار؛ خسرونامه: ۴۷، تکمله)
۳۵۶۳۸. **حرص، پیری ندارد.** (افغانی)
۳۵۶۳۹. **حرصت گرفته پشتت را بزن به آب سرد.** (آذری)
۳۵۶۴۰. **حرص تو است این‌که همه چیز تو را نایاب است.** (کمال‌الدین، امثال‌موزون)
۳۵۶۴۱. **حرص تو چون آتش است اندر جهان.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۹۲/۴)
۳۵۶۴۲. **حرص دانی چیست؟ روبه بازیِ طبعِ خسیس.** (جمال‌الدین عبدالرزاق: ۱۶۳)
۳۵۶۴۳. **حرص در ایّام پیری می‌فزاید بیشتر.** (صائب:۲۲۲۴)
۳۵۶۴۴. **حرص در صد سالگی دندان برون می‌آورد.** (صائب: ۱۱۷۸)
۳۵۶۴۵. **حرص زدن روزی نمی‌شود.** (لری)
۳۵۶۴۶. **حرص زیاد، جوان‌مرگی می‌آورد.** (تهرانی)
۳۵۶۴۷. **حرص شوم است و حریص محروم.** (افغانی)
۳۵۶۴۸. **حرصِ شهوت، مار و منصب اژدهاست.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴/۵)
۳۵۶۴۹. **حرص کور و احمق و نادان کند.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۸/۵، بهمنیاری)
۳۵۶۵۰. **حرصِ گدا شود طرف شام بیشتر.** (صائب: ۵۷۸، تکمله)
۳۵۶۵۱. **حرصم قوی است، اختیارم نیست.** (کردی)
۳۵۶۵۲. **حرص و شَره، دوزخ پُر آتش است.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۴۰۴)
۳۵۶۵۳. **حرص هر که بیش باشد ریش بیش.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۳/۵)
۳۵۶۵۴. **حرف آخر را همان اوّل می‌زند.** (لری)
۳۵۶۵۵. **حرف آدم آستین کهنه اثر دارد.** (ایزدخواستی)
۳۵۶۵۶. **حرف آدم بی‌گاو را کس گوش نمی‌دهد.** (هزاره‌ای)
۳۵۶۵۷. **حرف آرد حرف و آرد باد برف.** (اخگر، امثال‌موزون)
۳۵۶۵۸. **حرف آموز و از حرقت مفلسی مسوز.** (عوام)
۳۵۶۵۹. **حرف از حرف برمی‌خیزد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۵۶۶۰. **حرف از دهان در می‌آید نه از ک..ن خر.** (زرقانی)
۳۵۶۶۱. **حرف از (روی) حرف برمی‌خیزد، سرما از (روی) برف.** (شاهرودی، تایبادی، شهربابکی)
۳۵۶۶۲. **حرف از زبان چو سوی لب آمد مکرر است.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۲۵۷)
۳۵۶۶۳. **حرف از سی و دو دندان که بیرون رفت همه‌جا پُر است.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۳۵۶۶۴. **حرف اگر یکی باشد، ضربه‌ش خر پا (تیرستون) می‌شکند.** (آذری)
۳۵۶۶۵. **حرف الف دنباله دارد.** (آملی)
۳۵۶۶۶. **حرف امروز، پل فرداست.** (لری، آذری)

۳۵۶۶۷. **حرف امروز، گواه فرداست.** (لری)
۳۵۶۶۸. **حرف اوّل، اوّل است، حرف دوّم گُه خوردن است.** (بیرجندی، کرمانی، سیرجانی)
۳۵۶۶۹. **حرف اوّل، اوّل است.** (دهخدا، کرمانی، کوچه)
۳۵۶۷۰. **حرف او مانند بادی است که از من در رفته باشد.** (رامسری)
۳۵۶۷۱. **حرف او و چاقوی جیب سگ یکیست.** (حییم، دهخدا، عوام، شکورزاده)
۳۵۶۷۲. **حرف، بادِ هواست.** (کوچه، شکورزاده، عوام)
۳۵۶۷۳. **حرف باید از میان سی و سه دندان تا بشه، بعد بر زبان آورده بشه.** (سیرجانی)
۳۵۶۷۴. **حرف باید زد به حدّ خویشتن درویش را.** (وحشی)
۳۵۶۷۵. **حرف باید گفته نشود.** (دهخدا، عوام)
۳۵۶۷۶. **حرف بچّه از نادانی است.** (بختیاری)
۳۵۶۷۷. **حرف بچّه و دیوانه دل‌خوری ندارد.** (بختیاری)
۳۵۶۷۸. **حرف بچّه‌ی لال را باید از ننه‌اش پرسید.** (تهرانی)
۳۵۶۷۹. **حرف بد بر زبان بد باشد.** (مثمر، هبله رودی، بهمنیاری، خزینه، افغانی، شکورزاده)
۳۵۶۸۰. **حرف بد تا لحد با آدمه.** (تهرانی)
۳۵۶۸۱. **حرف بدون عمل مثل کمان بدون تیر است.** (دشت آزادگانی)
۳۵۶۸۲. **حرف بزرگان شنیدن، ادب است.** (عوام، شکورزاده)
۳۵۶۸۳. **حرف بزرگ‌ترهاست که بازیچه کوچک‌ترها شده‌است.** (لری)
۳۵۶۸۴. **حرف بزرگ زدن مال آدم بی‌بوته است.** (لری)
۳۵۶۸۵. **حرف بزرگ و خانه‌ی ویرانه.** (لری)
۳۵۶۸۶. **حرف بزرگ و شکم خالی.** (لری)
۳۵۶۸۷. **حرف بسیار است اگر گوش گران پیدا شود.** (صائب: ۳۳۸)
۳۵۶۸۸. **حرف بسیار، فقط زیبنده‌ی قرآن است.** (تایبادی)
۳۵۶۸۹. **حرف بگو بهر صواب، نه سیخ بسوزد و نه کباب.** (افغانی)
۳۵۶۹۰. **حرف، به دل اثر می‌کند، چماق به پشت.** (گیلکی)
۳۵۶۹۱. **حرف به دهانت گل باشد.** (سیستانی)
۳۵۶۹۲. **حرف به وقتش می‌آید.** (سبزواری)
۳۵۶۹۳. **حرف به وقتش می‌کُشد.** (عوام، اهری)
۳۵۶۹۴. **حرفِ بی‌ربط ز دیوانه شنیدن دارد.** (کلیم:۱۷۹)
۳۵۶۹۵. **حرف بی‌مصلحت خوی تو نتوانم زد.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۴۴۰)
۳۵۶۹۶. **حرف پدر و مادر خاری است که بر دل آدم می‌خورد.** (بیرجندی)
۳۵۶۹۷. **حرف پَر دارد.** (کوچه، شکورزاده)
۳۵۶۹۸. **حرف پنهان نمی‌ماند.** (عوام، دهخدا)
۳۵۶۹۹. **حرف، پوست پیاز می‌ماند، لایه لایه از روی هم بلند می‌شود.** (کرمانجی)
۳۵۷۰۰. **حرف پول را نزن، جان بطلب.** (تهرانی)
۳۵۷۰۱. **حرف پیام آورنده بگیر و ببند نمی‌آورد.** (گیلکی)
۳۵۷۰۲. **حرف پیشکی مایه‌ی شیشکی است.** (حییّم، تهرانی، شکورزاده، عوام، کردی)
۳۵۷۰۳. **حرفِ پیش، گوزِ توی ریش.** (کوچه)
۳۵۷۰۴. **حرفت آموز تا (آموزی) از حرفت مفلسی نسوزی.** (هبله‌رودی، شکورزاده، حییم، بهمنیاری، دهخدا)
۳۵۷۰۵. **حرفت آموز که حرفت افلاس نشوی.** (افغانی)
۳۵۷۰۶. **حرفتان را با شکر قطع می‌کنم.** (آذری)
۳۵۷۰۷. **حرفت را اوّل بجّو، بعد بگو.** (شهربابکی)
۳۵۷۰۸. **حرفت را بپز، سپس بگو.** (آذری)
۳۵۷۰۹. **حرفت را تف کن و سنگی رویش بگذار.** (قشقایی)
۳۵۷۱۰. **حرفت مرد زینت مرد است.** (دهخدا، هبله رودی، عوام، حییم، خوانساری)
۳۵۷۱۱. **حرف تو بالاتر از حرف من قرار گرفت.** (رامسری)
۳۵۷۱۲. **حرف تو حرف مرا زیر کند.** (رامسری)
۳۵۷۱۳. **حرف تو دلت کنگره می‌کنه؟** (زرقانی)
۳۵۷۱۴. **حرف تو سایه‌ی صبح و عصر است.** (لری)
۳۵۷۱۵. **حرف تو مثل حباب داخل آب است.** (آملی)
۳۵۷۱۶. **حرف تو، محل آفتابی تا سایه اعتبار ندارد.** (سنگسری)
۳۵۷۱۷. **حرف توی دهنش بند نمی شه.** (شهربابکی)
۳۵۷۱۸. **حرف تو یک من ناردان* می‌گیرد.** (آملی)
۳۵۷۱۹. **حرفت یاوه و باد هواست.** (گیلکی)
۳۵۷۲۰. **حرف، جزء هواست.** (عوام، حییم)
۳۵۷۲۱. **حرف حرف اوّل است، بقیه‌اش حرف مفت است.** (خوانساری)
۳۵۷۲۲. **حرف، حرف اوّل است.** (هبله‌رودی)
۳۵۷۲۳. **حرف، حرف اوّله، حرف دوّم گوز خره.** (بختیاری)
۳۵۷۲۴. **حرف، حرف (دیگر) می‌آورد.** (آذری، بهمنیاری، تهرانی)
۳۵۷۲۵. **حرف، حرف می‌آرد و باد برف.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، سیرجانی، کوچه)
۳۵۷۲۶. **حرف حرف می‌آورد، گندم برشته آب.** (ایلامی)
۳۵۷۲۷. **حرف، حرف می‌آورد، متر، کرباس.** (آذری)
۳۵۷۲۸. **حرف، حرف می‌آورد، وجب کردن بز.** (آذری)
۳۵۷۲۹. **حرف حرف می‌آورد و حرف هم هست که مشت باز می‌کند.** (آذری)
۳۵۷۳۰. **حرف، حرف می‌کشد، گربه کله ماهی را.** (گیلکی، مازندرانی)
۳۵۷۳۱. **حرف حرف می‌کشد، گندم بو داده آب.** (بختیاری)

۳۵۷۳۲. **حرف، حرف می‌کشد و حبوبات آب.** (دوانی)

۳۵۷۳۳. **حرف حساب، تسویه حساب.** (لری)

۳۵۷۳۴. **حرف حساب تودهنی ندارد.** (شیرازی)

۳۵۷۳۵. **حرف حساب، جواب (جوابی) ندارد.** (بهمنیاری، کرمانی، هزاره‌ای، حییم، افغانی، ایلامی، کوچه، تاجیکی، عوام، دهخدا، شکورزاده)

۳۵۷۳۶. **حرف حساب دندان شاه را می‌کشد.** (زرقانی)

۳۵۷۳۷. **حرف حساب دندان قاضی را می‌شکند.** (قشقایی)

۳۵۷۳۸. **حرف حساب دو کلام است.** (سیرجانی، کاشانی، کرمانی)

۳۵۷۳۹. **حرف حساب شاه را جواب می‌کند.** (مازندرانی)

۳۵۷۴۰. **حرف حساب می‌خواهی یا جان آدم؟** (زرقانی)

۳۵۷۴۱. **حرف حسابی دندان شاه را می‌شکند.** (شیرازی)

۳۵۷۴۲. **حرف حسابی زود به نتیجه می‌رسد.** (کردی)

۳۵۷۴۳. **حرف حساب یک کلمه است.** (بهمنیاری)

۳۵۷۴۴. **حرف حسابی که اوقات تلخی ندارد.** (امثال)

۳۵۷۴۵. **حرف حسن، پشم کُ..م.** (تهرانی)

۳۵۷۴۶. **حرف حق آب را نگه می‌دارد.** (فرهنگ‌نامه)

۳۵۷۴۷. **حرف حق بر زبان شود جاری.** (امثال‌موزون، حییم، خزینه، دهخدا، عوام)

۳۵۷۴۸. **حرف حق بوی مشک می‌دهد.** (آذری)

۳۵۷۴۹. **حرف حق به اندازه‌ی ماست لکّه باقی می‌گذارد.** (آذری)

۳۵۷۵۰. **حرف حق تلخ است، امّا برای درمان باید خورده‌شود.** (ابهری)

۳۵۷۵۱. **حرف حق تلخ است.** (دهخدا، بهمنیاری، افغانی، ایلامی، عوام، شکورزاده، تهرانی، کوچه، کرمانی)

۳۵۷۵۲. **حرف حق تلخ هم که باشد بهتر است.** (ترکمنی)

۳۵۷۵۳. **حرف حق خیار است که ک..نش تلخ است.** (قمی)

۳۵۷۵۴. **حرف حق در آتش نمی‌سوزد در آب هم غرق نمی‌شود.** (شکورزاده)

۳۵۷۵۵. **حرف حق را از دیوانه بشنو.** (ایلامی)

۳۵۷۵۶. **حرف حق را بر زمین انداختن بی‌حرمتی است.** (صائب تبریزی: ۲۹۶۲، تکمله)

۳۵۷۵۷. **حرف حق را بود در دل اثر.** (قاآنی)

۳۵۷۵۸. **حرف حق که به زبان رانده‌شد آب روان را از رفتن باز دارد.** (آذری)

۳۵۷۵۹. **حرف حق مانند گل سرخ تیغ دارد.** (رامسری)

۳۱ ۳۵۷۶۰. **حرف حق مزن، سر تو را می‌برند.** (عوام، حییم، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۳۵۷۶۱. **حرف حق نباید مایه‌ی دل‌آزردگی شود.** (خوزستانی)

۳۵۷۶۲. **حرف حلال‌زاده را می‌زنند، فوراً حاضر می‌شود.** (لری)

۳۵۷۶۳. **حرف خانه باید در خانه بماند.** (قشقایی)

۳۵۷۶۴. **حرف، خانه‌ی چند نفر را ویران کرده.** (تالشی)

۳۵۷۶۵. **حرف ختم صفحه، تاج صفحه‌ی آینده‌است.** (بلگرامی، امثال‌موزون)

۳۵۷۶۶. **حرف خوب را باید گفت.** (نامه‌ی داستان)

۳۵۷۶۷. **حرف خوب، کهنه نمی‌شود.** (نامه‌ی داستان)

۳۵۷۶۸. **حرف خوب مثل طلاست، از دهن سگ هم افتاد بگیرش.** (شهربابکی)

۳۵۷۶۹. **حرف خوب و بدش به صاحبش برمی‌گردد.** (کردی)

۳۵۷۷۰. **حرف خود با یار خود چندان که بتوانی مگو (نگو).** (هبله‌رودی، مثمر)

۳۵۷۷۱. **حرف خودت را کجا شنیدی؟ آن‌جا که حرف مردم را.** (دهخدا، عوام، فرهنگ‌نامه، کرمانی، هراتی، بهمنیاری، آذری، سیستانی، شهربابکی)

۳۵۷۷۲. **حرف خود را به خواهرت مگو، خواهرت هم خواهری دارد.** (ابهری)

۳۵۷۷۳. **حرف داری حرف بزن، به حلوا نمک نمی‌زنند.** (ابهری)

۳۵۷۷۴. **حرف داری حرف بزن، نُه تا نان قرض نمی‌شود.** (ساوه‌ای)

۳۵۷۷۵. **حرف در جا نمی‌ماند.** (آذری)

۳۵۷۷۶. **حرف در دهانش گذاشته‌اند.** (آذری، قشقایی)

۳۵۷۷۷. **حرف درست زبان سست.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، خوانساری)

۳۵۷۷۸. **حرف درست و حسابی ردخور ندارد.** (افغانی)

۳۵۷۷۹. **حرف در صندوق محفوظ نمی‌ماند.** (میانه‌ای، آذری)

۳۵۷۸۰. **حرف در ملاّ، عقل در کلّه.** (گنبدکاووسی)

۳۵۷۸۱. **حرف دروغ سکّه‌ی قلب است به گوینده‌اش برمی‌گردد.** (آذری)

۳۵۷۸۲. **حرف دروغ، فروغ ندارد.** (تهرانی)

۳۵۷۸۳. **حرف درون سینه‌اش نمی‌ماند.** (رامسری)

۳۵۷۸۴. **حرف دشمنی می‌آورد.** (آذری)

۳۵۷۸۵. **حرف دلت چون دُرّه، بیرون که آمد گرّه (گوز).** (رامسری)

۳۵۷۸۶. **حرف دلت را برای زنت نزن.** (گیلکی)

۳۵۷۸۷. **حرف دل را خوش می‌دارد، خانه را ویران.** (دماوندی، رامسری)

۳۵۷۸۸. **حرف دل را خوش ولی خانه‌ی شوهر را مختل می‌سازد.** (مازندرانی)

۳۵۷۸۹. **حرف دل‌سوز دل انسان را می‌سوزاند.** (کردی)

۳۵۷۹۰. **حرف دنیا را نمی‌شود بزنی.** (کرمانی)

۳۵۷۹۱. **حرف دنیا مثل روغن زرد می‌ماند.** (شهربابکی)

۳۵۷۹۲. **حرف دهان مرا گربه‌ام بازگو می‌کند.** (گیلکی)
۳۵۷۹۳. **حرف را از این سو به آن سو می‌برد.** (آملی)
۳۵۷۹۴. **حرف را اوّل باید مزه مزّه کرد بعد زد.** (تهرانی)
۳۵۷۹۵. **حرف را اوّل تو دهانت بپز، بعد بر زبانت جاری کن.** (اهری)
۳۵۷۹۶. **حرف را باد می‌برد.** (بختیاری، لری)
۳۵۷۹۷. **حرف را باید با کارد و چنگال از حلقش بیرون کشید.** (بهمنیاری)
۳۵۷۹۸. **حرف را باید با منقاش از حلقش بیرون کشید.** (کرمانی)
۳۵۷۹۹. **حرف را باید تنقیه‌اش کرد.** (تهرانی)
۳۵۸۰۰. **حرف را باید توی دهان پخت.** (مازندرانی)
۳۵۸۰۱. **حرف را باید در جای مناسب خودش زد.** (رامسری)
۳۵۸۰۲. **حرف را باید هفت بار در دهان چرخاند.** (شکورزاده)
۳۵۸۰۳. **حرف را باید هفت دفعه قورت داد.** (دهخدا، حییم، شکورزاده)
۳۵۸۰۴. **حرف را باید هفت دفعه قورت داد تا یک دفعه گفت.** (عوام)
۳۵۸۰۵. **حرف را به آدم یک دفعه می‌زنند.** (حییّم)
۳۵۸۰۶. **حرف را به دیوار می‌زنم، گربه تو گوش بگیر.** (لری)
۳۵۸۰۷. **حرف را به زمین بینداز، صاحبش برمی‌دارد.** (آذری، اهری)
۳۵۸۰۸. **حرف را پوست‌کنده باید گفت.** (افغانی، خزینه)
۳۵۸۰۹. **حرف را در دهانت بپز، آن‌گه بگو.** (آذری)
۳۵۸۱۰. **حرف راست آن‌هم یکی.** (آذری)
۳۵۸۱۱. **حرف راست از بچّه و آدم مست بشنو.** (سیرجانی)
۳۵۸۱۲. **حرف راست بدون قسم باور نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۳۵۸۱۳. **حرف راست به زبانش نمی‌آید.** (اهری)
۳۵۸۱۴. **حرف راست جواب ندارد.** (آذری)
۳۵۸۱۵. **حرف راست را از بچّه بپرس.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۵۸۱۶. **حرف راست را از بچّه باید شنید.** (تهرانی)
۳۵۸۱۷. **حرف راست را از (دَهان بچّه) بشنو.** (بهمنیاری، کوچه)
۳۵۸۱۸. **حرف راست را از دیوار بشنو.** (دامغانی)
۳۵۸۱۹. **حرف راست را از دیوانه بپرسید.** (افغانی)
۳۵۸۲۰. **حرف راست را از دیوانه باید شنید.** (بهمنیاری، دهخدا، تکمله، شکورزاده، کوچه)
۳۵۸۲۱. **حرف راست را از نادان (کودک) بپرس.** (هزاره‌ای)
۳۵۸۲۲. **حرف راست را یا بچّه می‌زند یا کچه*.** (مازندرانی)
۳۵۸۲۳. **حرف راست، سر می‌شکند.** (تالشی)
۳۵۸۲۴. **حرف راست کرّه ندارد.** (لری)
۳۵۸۲۵. **حرف راست که قسم ندارد.** (تهرانی)
۳۵۸۲۶. **حرف راست نیازی به سوگند ندارد.** (مهابادی)
۳۵۸۲۷. **حرف را قاطی حرف دیگر مکن، آبِ رفته دیگر برنمی‌گردد.** (ابهری)
۳۵۸۲۸. **حرف را مثل بچّه قنداق می‌کنه می‌ده بغلت.** (تهرانی)
۳۵۸۲۹. **حرف را هفت دفعه باید قورت داد، یک دفعه باید گفت.** (کوچه)
۳۵۸۳۰. **حرف زدن اگر از نقره باشد، حرف نزدن از طلاست.** (ساوه‌ای)
۳۵۸۳۱. **حرف زدن برای تو، مثل تنبور زدن برای خر است.** (تالشی)
۳۵۸۳۲. **حرف زدن بَلد نیستی، نزدنش را که بلدی.** (تهرانی)
۳۵۸۳۳. **حرف زدن به او مثل آب ریختن به پشت اردک است.** (تالشی)
۳۵۸۳۴. **حرف زدن زیاد انسان را سبک می‌کند.** (کرمانجی)
۳۵۸۳۵. **حرف زشت، بهل*لای خشت.** (زرقانی)
۳۵۸۳۶. **حرف زشت را زیر خشت بگذار.** (فیروزآبادی)
۳۵۸۳۷. **حرف زشت را که گفت؟ آن کس که توی رو گفت.** (سیرجانی)
۳۵۸۳۸. **حرف زشت زیر خشت.** (حییّم)
۳۵۸۳۹. **حرف زن را بشنو، در گوش نگیر.** (بختیاری)
۳۵۸۴۰. **حرف زور را آسمان هم برنمی‌تابد.** (لری)
۳۵۸۴۱. **حرف زور شکم پاره می‌کند.** (سیرجانی)
۳۵۸۴۲. **حرفِ زور قبض و برات نمی‌خواهد.** (شکورزاده)
۳۵۸۴۳. **حرف زیاد خوشایند است امّا خانه را خراب می‌کند.** (آلاشتی)
۳۵۸۴۴. **حرف زیاد، کار کم.** (خوزستانی)
۳۵۸۴۵. **حرف زیاد، وقت تنگ است.** (آذری)
۳۵۸۴۶. **حرف سبک اگر همه نسبت به دشمن است/ چندان مگو که بار دل دوستان شود.** (یحیی کاشانی، تکمله)
۳۵۸۴۷. **حرف سربالا، جواب سربالا دارد.** (بختیاری)
۳۵۸۴۸. **حرف سرد مثل درفش است که می‌کنند در دلِ آدم.** (بروجردی)
۳۵۸۴۹. **حرفِ سرد، مهر از دل بیرون (کم) کند.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۵۸۵۰. **حرف سرد، مهر و محبت گرم را می‌برد.** (آملی، بروجردی)
۳۵۸۵۱. **حرفشان به گلوی هم نمی‌نشیند.** (لری)

۳۵۸۵۲. **حرف شایع شده، دروغ نیست.** (گیلکی)
۳۵۸۵۳. **حرف شب را روز پاک می‌کند (فراموش می‌کند).** (خوزستانی، کهگیلویه‌ای)
۳۵۸۵۴. **حرف شب را روز نمی‌زنند.** (فرهنگ‌نامه)
۳۵۸۵۵. **حرف شب، صبح ندارد.** (کرمانی)
۳۵۸۵۶. **حرف شب، صدا دارد.** (رامسری)
۳۵۸۵۷. **حرف، شب و روز ندارد.** (بهمنیاری، خرّمی)
۳۵۸۵۸. **حرفش به آفتابه لگن کشید.** (افغانی)
۳۵۸۵۹. **حرفش را با ده‌من عسل نمی‌شود خورد.** (گیلکی)
۳۵۸۶۰. **حرفش را به کرسی می‌نشاند.** (نامه‌ی داستان)
۳۵۸۶۱. **حرفش شعره، ولش کن.** (تهرانی)
۳۵۸۶۲. **حرف شما متین ولی گوش آقا ناشنواست.** (مازندرانی)
۳۵۸۶۳. **حرفش مفته، گوزش جفت.** (شهربابکی)
۳۵۸۶۴. **حرفش موی زهار دارد، نمی‌گوید موی زهار خودش دراز است.** (لری)
۳۵۸۶۵. **حرفش نشان است که بر سکّه‌ی یک ریالی می‌خورد.** (آمره‌ای)
۳۵۸۶۶. **حرف شنیدن ادب است.** (افغانی، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۳۵۸۶۷. **حرف شنیدن از گوش نکردن بهتر است.** (شکورزاده)
۳۵۸۶۸. **حرف شنیدن مایه‌ی دولت است.** (افغانی)
۳۵۸۶۹. **حرفش یکه، چوبش دو.** (جیرفتی)
۳۵۸۷۰. **حرف صد پول خرید را صد مرد نمی‌تواند بزند.** (آذری)
۳۵۸۷۱. **حرف عروس چون کوه است و حرف داماد چون روغن.** (ترکمنی)
۳۵۸۷۲. **حرف فامیل از تازیانه‌ی بیگانه بدتر است.** (کردی)
۳۵۸۷۳. **حرف فقیر خریدار ندارد.** (گیلکی)
۳۵۸۷۴. **حرف فلان کس و هارّه‌ی خر یکی است.** (زرقانی)
۳۵۸۷۵. **حرف فلان نقل مجلس‌هاست.** (مثمر، هبله رودی)
۳۵۸۷۶. **حرف فلانی، راه می‌رود.** (مازندرانی)
۳۵۸۷۷. **حرف فلانی، نمازی نیست.** (هبله‌رودی)
۳۵۸۷۸. **حرف قرآن هم غلط می‌شود.** (افغانی)
۳۵۸۷۹. **حرف قرص، از بچّه پرس.** (بیرجندی، شکورزاده)
۳۵۸۸۰. **حرفِ کج، راست به زور رگ گردن نشود.** (صائب: ۱۷۴۴، شکورزاده، امثال‌موزون)
۳۵۸۸۱. **حرف کسی اعتبار دارد که به گوشش گوشواره‌ی طلا باشد.** (رامسری)
۳۵۸۸۲. **حرف کلّه است که پاچه به سر می‌زند.** (شیرازی)
۳۵۸۸۳. **حرف کم، خریدار بهتر داره.** (شهربابکی)
۳۵۸۸۴. **حرف کُوپّا*نمی‌شود، ولی دسته‌های شالی کُوپّا می‌شود.** (رامسری)
۳۵۸۸۵. **حرف که از دهان بیرون شد، جهان پر شد.** (هزاره‌ای)
۳۵۸۸۶. **حرف که از دهانت درآمد چون گلوله برگشت ندارد.** (کرمانجی)
۳۵۸۸۷. **حرف که از سی و دو دندان بیرون رفت، همه‌جا پُر است.** (شکورزاده)
۳۵۸۸۸. **حرف که از سی و دو دندان گذشت، از سی و دو شهر می‌گذرد.** (شکورزاده)
۳۵۸۸۹. **حرف که از سی و سه دندان گذشت، به سی و سه نفر می‌رسد.** (سیرجانی)
۳۵۸۹۰. **حرف که بخر ندارد تنها در خانه بنشینی و ریشت را کوتاه کنی بهتر است.** (مازندرانی)
۳۵۸۹۱. **حرف که به دهانی افتاد به شهری افتد.** (کردی)
۳۵۸۹۲. **حرف که مالیات ندارد.** (اصفهانی)
۳۵۸۹۳. **حرف کهنه، غم تازه می‌آورد.** (مازندرانی)
۳۵۸۹۴. **حرف گذشته را نباید زد.** (دهخدا، عوام، حییم)
۳۵۸۹۵. **حرف گرگ زدیم، گوشش پیدا شد.** (ابهری)
۳۵۸۹۶. **حرف، گرو وقت است.** (بهمنیاری)
۳۵۸۹۷. **حرف، گفتنش بهتر است.** (هزاره‌ای)
۳۵۸۹۸. **حرف گنده گفتن، هنر گنجشکان است.** (کردی)
۳۵۸۹۹. **حرف گوشه‌دار می‌زند.** (نامه‌ی داستان)
۳۵۹۰۰. **حرف، لق‌لق دهنه.** (تهرانی)
۳۵۹۰۱. **حرف ما انگار شپش کلاه پوستش است.** (رامسری)
۳۵۹۰۲. **حرف ما خریدار ندارد، برای این‌که آستین ما کهنه است.** (مشهدی)
۳۵۹۰۳. **حرف مار کشال* است.** (افغانی)
۳۵۹۰۴. **حرف مار که بالا شد به پایان نمی‌رسد.** (افغانی)
۳۵۹۰۵. **حرف ما مثل گردویی است که بالای گنبدی اندازی.** (نشلجی)
۳۵۹۰۶. **حرف مانند پوست پیاز است.** (کردی کلهری)
۳۵۹۰۷. **حرف مانند تخمه‌ی علف است وقتی روی زمین بیفتد یک دانه‌اش هزار دانه می‌شود.** (آمره‌ای)
۳۵۹۰۸. **حرف مثل توپ می‌پُکد.** (لری)
۳۵۹۰۹. **حرف مثل روغن زرده زود پهن می‌شود.** (سیرجانی)
۳۵۹۱۰. **حرفم را بشنو و باور مکن.** (خوزستانی)
۳۵۹۱۱. **حرف مرا، پسر زنم تکرار می‌کند.** (گیلکی)
۳۵۹۱۲. **حرفم را سبز کردم.** (گیلکی)
۳۵۹۱۳. **حرف مرا گربه‌ام تکرار می‌کند.** (گیلکی)
۳۵۹۱۴. **حرف مرد به قبا می‌زند، حرف زن به استخوان.** (ملایری)
۳۵۹۱۵. **حرف مرد زینت مرد است.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، شکورزاده، افغانی)

۳۵۹۱۶. **حرف مردم تمامی ندارد.** (تهرانی)
۳۵۹۱۷. **حرف مرد یک کلمه است.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام)
۳۵۹۱۸. **حرف مرد یک کلمه است، تا حالا گفتم بله حالا می‌گویم نه.** (حییم، شکورزاده، کوچه)
۳۵۹۱۹. **حرف مرد یکی است.** (دهخدا، بهمنیاری، تهرانی، شکورزاده، قمی، افغانی، آذری)
۳۵۹۲۰. **حرف مفته، سنگش کم.** (طالقانی)
۳۵۹۲۱. **حرفم که بزنی روی معده‌اش می‌ماند.** (گیلکی)
۳۵۹۲۲. **حرف من برای تو مثل باد کوه‌های یوربند است.** (تالشی)
۳۵۹۲۳. **حرف من تلگراف است.** (بیرجندی)
۳۵۹۲۴. **حرف من ریش سفید را قبول نمی‌کنی (گذاشته‌ای)، عرعر الاغ را قبول (باور) می‌کنی؟** (کوچه)
۳۵۹۲۵. **حرف می‌آید حرف را قطع می‌کند.** (کردی کرمانشاهی)
۳۵۹۲۶. **حرف می‌زنم با معنی، اگر خر نیستی می‌فهمی.** (بختیاری، سیرجانی، فرهنگ‌نامه)
۳۵۹۲۷. **حرف می‌زنی که کف دست آدم مو در می‌آورد.** (لری)
۳۵۹۲۸. **حرف می‌ماند و وقت نمی‌ماند.** (افغانی)
۳۵۹۲۹. **حرف ناسزا، مانند خوردن آش بر لب او جاری است.** (مازندرانی)
۳۵۹۳۰. **حرف نداره، فتیله داره نفت نداره، سوزن داره نخ نداره.** (تهرانی)
۳۵۹۳۱. **حرف، نردبانِ راه است.** (سیرجانی)
۳۵۹۳۲. **حرف نزد، حرف نزد یک دفعه هم که حرف زد گفت: «گُه.»** (گیلکی)
۳۵۹۳۳. **حرف نزده چوب را به دست می‌گیرد.** (رامسری)
۳۵۹۳۴. **حرفِ نزده را همیشه می‌توان زد.** (بهمنیاری، شکورزاده، تهرانی)
۳۵۹۳۵. **حرف نزن، دهانت یخ می‌زند.** (راوری)
۳۵۹۳۶. **حرف نزنی می‌گویند گنگی.** (سیرجانی)
۳۵۹۳۷. **حرف نشخوار آدمی‌زاد است.** (حییّم)
۳۵۹۳۸. **حرف نگفته و نزده مگر این همه شایعه در پی دارد؟** (رامسری)
۳۵۹۳۹. **حرف نمی‌زند، می‌ترسد زبانش کهنه شود (مُهر زبانش بشکند).** (سیرجانی)
۳۵۹۴۰. **حرف نمی‌زند نمی‌زند، امّا زمانی که حرف می‌زند کوه را خراب می‌کند.** (رامسری)
۳۵۹۴۱. **حرف نمی‌زند وقتی هم که حرف زد از سیزدهم ماه می‌گوید.** (ارومیه‌ای)
۳۵۹۴۲. **حرف نو، غم کهنه می‌آورد.** (آملی)
۳۵۹۴۳. **حرف نه آتش است که مرا بسوزاند، نه آب که مرا غرق کند.** (خوزستانی)
۳۵۹۴۴. **حرف و سخن نزد ملاّ و عقل در سر است.** (ترکمنی)
۳۵۹۴۵. **حرف و صوت و گفت را برهم زنم/ تا که بی‌این هر سه با تو دَم زنم.** (مولوی؛ مثنوی: ۱/۱۷۳۰)
۳۵۹۴۶. **حرف و صوتی بیش نیست.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۵۹۴۷. **حرف و نقل خود را آن‌جا بشنو که حرف همسایه‌ات را می‌گویند.** (بختیاری)
۳۵۹۴۸. **حرف‌هات مفت، کفش‌هات جفت.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۳۵۹۴۹. **حرف‌ها زدم به دیوار، دیوار بغلتد یک‌بار.** (لنجانی)
۳۵۹۵۰. **حرف‌ها می‌زند از دهانش گنده‌تر.** (تهرانی)
۳۵۹۵۱. **حرف‌های بالاخانه‌ای می‌زنی.** (لری)
۳۵۹۵۲. **حرف‌های بیخ گوشی خانه بر باد ده است.** (آذری)
۳۵۹۵۳. **حَرف‌های پا چرخو* قدیمی‌ها.** (سیرجانی)
۳۵۹۵۴. **حرف‌های پاک مرا بر دل ناپاک خود نگیرید.** (بیرجندی)
۳۵۹۵۵. **حرف‌هایت را باید با آب طلا نوشت و از سر در طویله آویزان کرد.** (تهرانی)
۳۵۹۵۶. **حرف‌هایت را مزمزه کن و بگو.** (رامسری)
۳۵۹۵۷. **حرف‌های خانه، نباید به بازار برود.** (گیلکی)
۳۵۹۵۸. **حرف‌های سال گذشته در کنار آبدنگ.** (مازندرانی)
۳۵۹۵۹. **حرف‌هایش آن‌قدر زننده‌است که رو نان بکنی سگ نمی‌خورد.** (زرقانی)
۳۵۹۶۰. **حرف‌های شاه‌طهماسبی می‌زند.** (بهمنیاری)
۳۵۹۶۱. **حرف‌های شبانه‌روزه، صدتاش به یک گوزه.** (دیباجی)
۳۵۹۶۲. **حرف‌های شب را روز بازگو نمی‌کنند.** (سمنانی)
۳۵۹۶۳. **حرف‌هایش پاورقی ندارد.** (قمی)
۳۵۹۶۴. **حرف‌هایش تار است، پودی ندارد.** (بیرجندی)
۳۵۹۶۵. **حرف‌هایش تار و پودی ندارد.** (بیرجندی)
۳۵۹۶۶. **حرف‌هایش، حرف نیست.** (قمی)
۳۵۹۶۷. **حرف‌هایش، عین چاقو تو جیب سگ.** (آباده‌ای)
۳۵۹۶۸. **حرف‌هایش، مثل تف سربالاست.** (بهمنیاری)
۳۵۹۶۹. **حرف‌های شیرین، موجب خرابی خانه است.** (رامسری)
۳۵۹۷۰. **حرف‌های کشکی پشکی می‌زند.** (راوری)
۳۵۹۷۱. **حرف‌های کنار اُجاقی.** (لری)
۳۵۹۷۲. **حرف‌های ک..م به طاقی.** (تهرانی)
۳۵۹۷۳. **حرف‌های گوزی می‌زند.** (گیلکی)
۳۵۹۷۴. **حرف‌های نه تا یک قاز می‌زند.** (کرمانی)

۳۵۹۷۵. **حرف‌های هشت من نه شاهی.** (تهرانی)
۳۵۹۷۶. **حرف‌هایی که تو می‌زنی، سگ من هم نمی‌زند.** (رامسری)
۳۵۹۷۷. **حرف‌هایی می‌زند که استخوان می‌شکند.** (رامسری)
۳۵۹۷۸. **حرف‌هایی می‌زند که پشت‌زار اسفناج سبز می‌شود.** (سمنانی)
۳۵۹۷۹. **حرف‌هایی می‌زند که شپش سر آدم می‌میرد.** (گیلکی)
۳۵۹۸۰. **حرف‌هایی می‌زند که مرغ پخته به خنده می‌افتد.** (سمنانی)
۳۵۹۸۱. **حرف‌هایی می‌شنویم قیصر، کُ.. میره کلّه‌ی سر.** (همدانی)
۳۵۹۸۲. **حرف هرچه باشد همان را می‌شنوی.** (سمنانی)
۳۵۹۸۳. **حرف هرزه، جواب هرزه دارد.** (آذری)
۳۵۹۸۴. **حرف هست، از شمشیر بدتر.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه)
۳۵۹۸۵. **حرف هست که پلو می‌آورد، حرف هست که بلا.** (آملی)
۳۵۹۸۶. **حرف، هشت پهلو دارد.** (کوچه)
۳۵۹۸۷. **حرف همسایه، زنگوله دارد.** (سرخه‌ای)
۳۵۹۸۸. **حرف هم نر و ماده دارد.** (رامسری)
۳۵۹۸۹. **حرفی از ماست‌بندان یزد است.** (سیرجانی)
۳۵۹۹۰. **حرفی است که معمولاً کنار اُجاق گرم زده می‌شود.** (رامسری)
۳۵۹۹۱. **حرفی است که می‌زنیم.** (آذری)
۳۵۹۹۲. **حرف یاوه به فرفر شاش.** (فرهنگ‌نامه)
۳۵۹۹۳. **حرفی بزن، بخوانندت، نه چوب بردارند برانندت.** (باباحیدری)
۳۵۹۹۴. **حرفی بزن بهر صواب، نه سیخ بسوزد نه کباب.** (بهمنیاری)
۳۵۹۹۵. **حرفی بزن که ده شاهی بیرزد.** (لری)
۳۵۹۹۶. **حرفی بگو که خریدار داشته‌باشد.** (بختیاری)
۳۵۹۹۷. **حرفی بود، گذشت.** (هبله‌رودی، مشمر)
۳۵۹۹۸. **حرفی بود و پرید هوا.** (خوزستانی)
۳۵۹۹۹. **حرفی بود و گذشت و پیرزنی بود و مرد.** (خوزستانی)
۳۶۰۰۰. **حرفی به دل می‌نشیند که از دل در بیاید.** (تهرانی)
۳۶۰۰۱. **حرفی داری حرف بزن، به حلوا نمک نمی‌زنند.** (آذری)
۳۶۰۰۲. **حرفی را که با عقلت درست درنمی‌آید باور نکن.** (مرندی)
۳۶۰۰۳. **حرفی را که در خانه گفته می‌شود، در بیرون صحبت نکن.** (هزاره‌ای)
۳۶۰۰۴. **حرفی را که صد دینار می‌زند، صد مرد نمی‌تواند بزند.** (آذری)
۳۶۰۰۵. **حرفی را که نمی‌توانی بشنوی مگو.** (بهمنیاری)
۳۶۰۰۶. **حرفی زدم به معنی، اگه خر نیستی بفهمی.** (شهربابکی)
۳۶۰۰۷. **حرفی سرکن که مهمان راخاموشی میزبان جواب است.** (فرهنگ‌نامه)
۳۶۰۰۸. **حرف یک بار مزه دارد.** (بیرجندی)
۳۶۰۰۹. **حرف یک مرد پیر از چشم تا ابروست.** (خوزستانی)
۳۶۰۱۰. **حرفی که از دهان برآمد، تیری که از شست خطا خورد پس نیاید.** (افغانی)
۳۶۰۱۱. **حرفی که از دهان بر آید، گرد جهان بر آید.** (بهمنیاری، افغانی، همدانی، دزفولی، هزاره‌ای)
۳۶۰۱۲. **حرفی که از دهان بیرون شد، جهان پُر شد.** (هزاره‌ای)
۳۶۰۱۳. **حرفی که از دهان درآید گرد جهان برآید.** (دهخدا، شکورزاده، خرّمی)
۳۶۰۱۴. **حرفی که از سی و سه دندان گذشت، از سی و سه دروازه هم رد می‌شه.** (شهربابکی)
۳۶۰۱۵. **حرفی که از لابه‌لای سی و سه دندان بیرون می‌آید از سی و سه ولایت سر بیرون می‌کند.** (نیشابوری)
۳۶۰۱۶. **حرفی که از میان سی و سه دندان درآمد به سی صد و سی و سه گوش می‌رسد.** (بافقی)
۳۶۰۱۷. **حرفی که به‌جایی نرسد، چند توان گفت؟** (بهمنیاری)
۳۶۰۱۸. **حرفی که به سی و سه دندان برسد به سی و سه کس می‌رسد.** (سیستانی)
۳۶۰۱۹. **حرفی که پشت سر بزنند مثل چیزی است که در هوا در کرده باشند.** (خوزستانی)
۳۶۰۲۰. **حرفی که خریدار نداشته‌باشد گفتن ندارد.** (بندرگزی)
۳۶۰۲۱. **حرفی که دل بیازارد، بگذار تا دیگران گویند.** (افغانی)
۳۶۰۲۲. **حرفی که دو تا باشد، گفتارش چرا باشد.** (سیرجانی)
۳۶۰۲۳. **حرفی که سرش نون (نه) است، راحت جان است.** (آملی)
۳۶۰۲۴. **حرفی که صنّار طلا می‌زند صد مرد نتواند بگویند.** (آذری)
۳۶۰۲۵. **حرفی که گفتنش چاقت نمی‌کند، چرا بگویی که لاغرت کند.** (سبزواری، تهرانی)

۳۶۰۲۶. **حرفی که گفته‌شد، زود فراموش می‌شود.** (رامسری)
۳۶۰۲۷. **حرفی می‌زند که خر به تخم می‌آید ومرغ از تخم می‌افتد.** (دلیجانی)
۳۶۰۲۸. **حرفی می‌زند که ک..ن آدم آب ترش می‌کند.** (لری)
۳۶۰۲۹. **حرفی می‌زنم به کنایه، خر اگر نیستی می‌فهمی.** (بختیاری)
۳۶۰۳۰. **حرفی می‌زنم دردت کنه / روزی باشه مردت کنه.** (مشهدی، نیشابوری)
۳۶۰۳۱. **حرفی می‌زنی که مرغ پخته به آواز می‌آید.** (تالشی)
۳۶۰۳۲. **حرفی نزن لاغر شوی، چیزی بگو که چاق شوی.** (کردی‌کرمانشاهی)
۳۶۰۳۳. **حرفی هست دل می‌برد، حرفی هست دل می‌آورد.** (بختیاری)
۳۶۰۳۴. **حرفی هست که می‌آید و می‌گذرد، حرفی هست که می‌آید و سوراخ می‌کند.** (مرندی، علمداری)
۳۶۰۳۵. **حرکت از تو، برکت از خدا.** (دهخدا، کوچه، عوام، شکورزاده)
۳۶۰۳۶. **حرکت، برکت است.** (بهمنیاری، کوچه)
۳۶۰۳۷. **حرکتش بدهی بی‌برکت می‌شود.** (کرمانی)
۳۶۰۳۸. **حرکت کن تا برکت یابی.** (عوام)
۳۶۰۳۹. **حرکت کن، خدا برکت کند.** (افغانی)
۳۶۰۴۰. **حرکت نکنی، برکت از کجا می‌بینی؟** (تاجیکی)
۳۶۰۴۱. **حرکت و برکت.** (تاجیکی)
۳۶۰۴۲. **حرمت امام‌زاده با متولّی است.** (عوام، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۶۰۴۳. **حرمت پیر مغان بر همه‌کس واجب است.** (شکورزاده، زرقانی)
۳۶۰۴۴. **حرمت چای، محض ریش سفید قند است.** (فسایی)
۳۶۰۴۵. **حرمت ریش سفید بر همه‌کس لازم است.** (تهرانی)
۳۶۰۴۶. **حرمت کنی، حرمت می‌بینی.** (تاجیکی)
۳۶۰۴۷. **حرمت گذاشتند به پیاز، پیاز آمد به غمزه و ناز.** (شکورزاده)
۳۶۰۴۸. **حرمت مهمان به اندازه‌ی فهم میزبان است.** (گیلکی)
۳۶۰۴۹. **حرمت هرکس دست خودش است.** (تهرانی)
۳۶۰۵۰. **حرمله از شمر بدتر است.** (شکورزاده)
۳۶۰۵۱. **حرمله‌ای است که دوّمی نداره، سومیش هم اگر باشد خودشه.** (تهرانی)
۳۶۰۵۲. **حریر جامه بر بیمار بار است.** (ایماق، امثال‌موزون)
۳۶۰۵۳. **حریر مهربانی ناید از سنگ/ نبید ارغوانی ناید از سنگ.** (ویس‌و رامین: ۲/۳۲۱)
۳۶۰۵۴. **حریره چه‌قدر خودش را نگه می‌دارد، که دل را نگه دارد.** (شهربابکی)
۳۶۰۵۵. **حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر.** (سعدی، شکورزاده، افغانی، عوام، خرّمی)
۳۶۰۵۶. **حریص دائم در غم است، هر قدر دارد پندارد کم است.** (بهمنیاری، افغانی، آذری، خرّمی)
۳۶۰۵۷. **حریص در آتش می‌سوزد.** (افغانی)
۳۶۰۵۸. **حریص را دروغ‌گوی می‌فریبد.** (افغانی)
۳۶۰۵۹. **حریص را نکند نعمت دو عالم سیر.** (صائب: ۳۶۶، تکمله، شکورزاده، افغانی)
۳۶۰۶۰. **حریص، مأیوس است.** (شهر بابکی)
۳۶۰۶۱. **حریص و بد طینت یک دهانش در آب است و یک دهانش در آتش.** (ترکمنی)
۳۶۰۶۲. **حریص همیشه محروم است.** (بهمنیاری، عوام، افغانی)
۳۶۰۶۳. **حریف باخته، از بخت خویش نالان (محروم) است.** (بهمنیاری، خرّمی، شکورزاده، افغانی)
۳۶۰۶۴. **حریف باخته، با بخت خویش در جنگ است.** (کوچه، عوام)
۳۶۰۶۵. **حریف باخته، با خود همیشه در جنگ است.** (دهخدا، حییم، هبله رودی، مثمر، افغانی)
۳۶۰۶۶. **حریف بی‌دین، بی‌ایمان باید.** (آذری)
۳۶۰۶۷. **حریف جاهل، هفت جفت گاو ورزا نیست.** (هزاره‌ای)
۳۶۰۶۸. **حریف چه کسی هستی؟ زن خودم.** (سنگسری)
۳۶۰۶۹. **حریف، حریف خود را شناسد.** (مثمر، تهرانی، هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام)
۳۶۰۷۰. **حریف خر نمی‌شود، به پالان خر دست‌درازی می‌کند.** (کلاردشتی)
۳۶۰۷۱. **حریف خر نمی‌شود پای کره خر را می‌شکند.** (لری)
۳۶۰۷۲. **حریف خر نیست، پالان را کتک می‌زند.** (تالشی)
۳۶۰۷۳. **حریف خر نیست، گوشه‌ی پالان را می‌گیرد.** (مازندرانی)
۳۶۰۷۴. **حریف را به دو پیمانه می‌توان دانست.** (صائب: ۸۸ تکمله)
۳۶۰۷۵. **حریف‌رنجان است.** (نامه‌ی داستان، هبله رودی)
۳۶۰۷۶. **حریف گاله و جوال نیستی، گوشه‌اش را می‌چسبی.** (کندلوسی)
۳۶۰۷۷. **حریف مجلس ما خود همیشه دل می‌برد/ علی‌الخصوص که پیرایه‌ای بر او بستند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۶، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، کوچه)

۳۶۰۷۸. **حریفی ناید از دیوانه‌ی‌مست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۴۱)
۳۶۰۷۹. **حزم باید ناچار عزم را رهبر.** (امیرمعزّی، / دهخدا)
۳۶۰۸۰. **حساب آمد و بی‌حساب برخاست.** (مثمر)
۳۶۰۸۱. **حساب از بغداد آمده (پس گشته).** (هزاره‌ای، افغانی)
۳۶۰۸۲. **حساب از سر کوه برمی‌گردد.** (شهربابکی)
۳۶۰۸۳. **حساب از همین یک نفس کن که هست.** (سعدی؛ بوستان: ۱۸۷)
۳۶۰۸۴. **حسابِ اشتباه، از بغداد برمی‌گردد.** (آذری)
۳۶۰۸۵. **حسابایی نکن که کورو برای ک..ش می‌کرد.** (سیرجانی)
۳۶۰۸۶. **حساب بازار با خانه دو تاست.** (بهمنیاری، کوچه)
۳۶۰۸۷. **حساب برادری را بگذار روی تاقچه بیا تا با هم معامله کنیم.** (لری)
۳۶۰۸۸. **حساب بز گر را جلوی آغل کف دستش می‌گذارند.** (قشقایی)
۳۶۰۸۹. **حساب بز گر را در آغل می‌کنند (می‌شمارند).** (دهخدا، عوام، شکورزاده)
۳۶۰۹۰. **حساب به این نقدی، چرا نخندی؟** (شهربابکی)
۳۶۰۹۱. **حساب به بغداد می‌رود و برمی‌گردد.** (لری)
۳۶۰۹۲. **حساب به دینار، بخشش به خروار.** (دهخدا، عوام، کوچه، شکورزاده، آذری، تهرانی، افغانی، بهمنیاری)
۳۶۰۹۳. **حساب به مثقال، دوستی به خروار.** (عوام، شکورزاده)
۳۶۰۹۴. **حساب بیابان، چوب و چماق است.** (نجف‌آبادی)
۳۶۰۹۵. **حساب پول عرق، پای بساط عرق.** (تهرانی)
۳۶۰۹۶. **حساب پیش پیش نکن شاشت می‌گیرد.** (زرقانی)
۳۶۰۹۷. **حساب پیش، گوزی تو ریش.** (سیرجانی)
۳۶۰۹۸. **حساب تو خانه، تو بازار کسر می‌آید.** (زرقانی)
۳۶۰۹۹. **حساب جو جو*بخشش لک لک. (گاوگاو)*.** (تاجیکی، افغانی)
۳۶۱۰۰. **حساب چه مربوط به جمعه و پنج‌شنبه است؟** (سمنانی)
۳۶۱۰۱. **حساب حاجی هادی زغالی.** (امثال‌موزون)
۳۶۱۰۲. **حساب حساب (است)، کاکا برادر.** (کوچه، دهخدا، عوام، هبله‌رودی، شکورزاده، افغانی، بهمنیاری، بیرجندی)
۳۶۱۰۳. **حساب حساب روانداختنه نه بند انداختن.** (تهرانی)
۳۶۱۰۴. **حساب خانه با (حساب) بازار راست نیاید.** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، کوچه، آذری، سیرجانی)
۳۶۱۰۵. **حساب خودت را پیش خودت بکن.** (دهخدا)
۳۶۱۰۶. **حساب خود نه کم گیر و نه افزون / منه پای از گلیم خویش بیرون.** (پروین‌اعتصامی، دهخدا، حییم)
۳۶۱۰۷. **حساب دوستان در دل.** (افغانی، تاجیکی، شاهد، دهخدا، خزینه، نامه‌ی‌داستان، هبله رودی، مثمر)
۳۶۱۰۸. **حساب دیر می‌شود ولی پیر (فراموش) نمی‌شود.** (لری، بختیاری)
۳۶۱۰۹. **حساب زندگیت را می‌خواهی؟ دست همسایه است.** (فرهنگ‌نامه، تهرانی)
۳۶۱۱۰. **حسابش با کرام‌الکاتبین* است.** (حافظ: ۳۹، بهمنیاری، دهخدا، عوام، شکورزاده)
۳۶۱۱۱. **حسابِ عشق از این دفتر برون است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۱۴)
۳۶۱۱۲. **حساب علی زغالی است.** (تهرانی)
۳۶۱۱۳. **حساب قلتاق کهنه است.** (عوام)
۳۶۱۱۴. **حساب قمارخانه در قمارخانه باید پاک شود.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۶۱۱۵. **حساب کل، تا نیم روز.** (افغانی)
۳۶۱۱۶. **حساب کن، مهمان‌دار نمی‌شود.** (نامه‌ی‌داستان، آملی)
۳۶۱۱۷. **حساب که پاک است از محاسبه چه باک است؟** (دهخدا، عوام، هبله رودی)
۳۶۱۱۸. **حساب کهنه را شاه هم می‌بخشد (بخشیده‌است).** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۶۱۱۹. **حساب کهنه‌ها را شاه بخشید.** (کوچه)
۳۶۱۲۰. **حساب گاو زردی آن‌را کردی؟** (تمثیل)
۳۶۱۲۱. **حساب ماست‌بندان یزد را می‌کند.** (بهمنیاری، هبله‌رودی)
۳۶۱۲۲. **حساب مال مردم کردن از بی‌کاری است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۶۱۲۳. **حساب منفعت‌ها را می‌کنی، می‌خندی.** (فرهنگ‌نامه)
۳۶۱۲۴. **حساب منفعت‌هایش را می‌کند.** (عوام، کاوش)
۳۶۱۲۵. **حساب می‌خواهی یا جان آدم؟** (دهخدا)
۳۶۱۲۶. **حساب می‌دانی یا ک..ت چوب نخورده؟** (آذری)
۳۶۱۲۷. **حساب نفع کردم مایه‌ام رفت/ حساب ک.. کردم، خایه‌ام رفت.** (آباده‌ای)
۳۶۱۲۸. **حساب نمی‌دانی یا قازوق نخورده‌ای؟** (آذری)
۳۶۱۲۹. **حساب نوزده و بیست را یافته.** (افغانی)
۳۶۱۳۰. **حساب‌هایی است که کوره می‌کرد.** (کاوش)
۳۶۱۳۱. **حسابی آب علفش گرفته.** (دشتی)
۳۶۱۳۲. **حسابی است که کوره با کیرش می‌کرد.** (بهمنیاری)
۳۶۱۳۳. **حسابی است که لره با کلاهش می‌کرد.** (بهمنیاری، خرّمی)
۳۶۱۳۴. **حسابی که با خود برانداختی/ چنان نیست، بازی غلط باختی.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۹۴)
۳۶۱۳۵. **حسابی نیست در پیش فرنگی سال هجرت را.** (آرزو، امثال‌موزون)

۳۶۱۳۶. **حسادت دوست، از ضعف دوستی است.** (افغانی)
۳۶۱۳۷. **حسب حالی ننوشتیم و شد ایّامی چند/ محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند.** (حافظ: ۱۲۳، تهرانی)
۳۶۱۳۸. **حسد آتشی است که چون برافروزد تر و خشک بسوزد.** (افغانی، عوام)
۳۶۱۳۹. **حسد آن است که هرگز نپذیرد درمان.** (فرخی سیستانی: ۳۰۳، دهخدا)
۳۶۱۴۰. **حسد اوّل حسودان را بسوزد.** (لنجانی)
۳۶۱۴۱. **حسد باشد آن‌را که باشد جسد.** (فردوسی، دهخدا، امثال‌موزون)
۳۶۱۴۲. **حسد چه می‌بری ای دل به کُشتگانِ غمش/ تو هم به مطلبِ خود می‌رسی شتاب مکن.** (تهرانی)
۳۶۱۴۳. **حسد در حاسدان نار درون است / دل حاسد همیشه پر ز خون است.** (مشهدی)
۳۶۱۴۴. **حسد درد بی‌درمانی است.** (عنصری، شکورزاده، دهخدا، حییم، عوام، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۶۱۴۵. **حسد را به خود راه بر بسته دار.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۴۲)
۳۶۱۴۶. **حسد، سنگ را می‌ترکاند.** (هزاره‌ای)
۳۶۱۴۷. **حسد مرد را دل به درد آورد.** (نظامی: ۱۴۲، بهمنیاری)
۳۶۱۴۸. **حسد می‌برم مردگان را.** (ادیب‌صابر: ۳۱۶)
۳۶۱۴۹. **حسرت آبرنگ آن در چشمت.** (دزفولی)
۳۶۱۵۰. **حسرت آن‌را کش به دوزخ از سر منبر برند.** (سنایی؛ دیوان: ۱۵۵، امثال‌موزون)
۳۶۱۵۱. **حسرت به دلم کچل خدیجه.** (دماوندی، دهخدا)
۳۶۱۵۲. **حسرت به دلم کچل خدیجه، مُردم ندیدم نوه و نتیجه.** (شکورزاده، تهرانی)
۳۶۱۵۳. **حسرت به گور برده.** (هزاره‌ای)
۳۶۱۵۴. **حسرت دنیا را که کشید؟ اون که ناهار خورد و دراز نکشید.** (تهرانی)
۳۶۱۵۵. **حسرت شوهرهای همه را قدسی خانم می‌خورد.** (تهرانی)
۳۶۱۵۶. **حسرت و آرمان به دلت نگذار.** (هزاره‌ای)
۳۶۱۵۷. **حسن اخلاق به رفتار خوب است نه گفتار مرغوب.** (افغانی)
۳۶۱۵۸. **حسن از دهان می‌درآید.** (تاجیکی)
۳۶۱۵۹. **حُسن است که از راه برد پیر و جوان را.** (فیضی: ۱۹۴)
۳۶۱۶۰. **حسن انسان در محنت.** (تاجیکی)
۳۶۱۶۱. **حسن بلاکش است، این وربکِش، آن ور بکِش.** (مازندرانی)
۳۶۱۶۲. **حسن پای بزرگ دارد، هیزم پشته‌ی سنگینی بر می‌دارد.** (مازندرانی)
۳۶۱۶۳. **حسن تدبیر نصف معاش است.** (افغانی، عوام، شکورزاده، کوچه)
۳۶۱۶۴. **حُسنِ تو دائم بدین قرار نمانَد.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۴، شکورزاده)
۳۶۱۶۵. **حسن جان غمکش.** (افغانی)
۳۶۱۶۶. **حسن چندین دل رباید تا به زیر چادر است.** (فرهنگ‌نامه)
۳۶۱۶۷. **حسن چون بی‌پرده‌شد زنهار گرد او مگرد.** (صائب: ۶۳۶، تکمله، خزینه، شکورزاده)
۳۶۱۶۸. **حسن حسنات است، ریسمان پل صراط است، انگور میوه‌ی بهشت است.** (کردی)
۳۶۱۶۹. **حسن خامه، نطق تامه، زیب جامه، قبول عامه.** (افغانی)
۳۶۱۷۰. **حُسنِ خدا داده را حاجت مشّاطه نیست.** (سعدی، شکورزاده، عوام)
۳۶۱۷۱. **حسن خودش تنها نیست.** (لری)
۳۶۱۷۲. **حسن دو بهری است.** (لری)
۳۶۱۷۳. **حَسن دوغ خورده، حسین ورم کرد (بالا آورد).** (مازندرانی)
۳۶۱۷۴. **حُسن رخ ویس ز رامین بپرس.** (خواجوی‌کرمانی، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۶۱۷۵. **حسن رفت به چوماقسون*.** (گیلکی)
۳۶۱۷۶. **حسن زام و حسین زام و محمّد در قپونه*، عروس نیامده صد گز زبونه.** (تهرانی)
۳۶۱۷۷. **حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از شام/ ز خاک مکّه ابوجهل این چه بوالعجبی است؟** (فرهنگ‌نامه)
۳۶۱۷۸. **حسن سهل است ز معشوقه ادا می‌باید.** (صائب: ۱۷۵۵، امثال‌موزون)
۳۶۱۷۹. **حسن سینه‌باز شده‌ای.** (شهرکردی)
۳۶۱۸۰. **حسنش را من می‌گویم، حسینش را تو بگو.** (آمره‌ای)
۳۶۱۸۱. **حسن شیرین عذر مرد کوه کن.** (اقبال، امثال‌موزون)
۳۶۱۸۲. **حسن‌علی جعفر.** (کلوش)
۳۶۱۸۳. **حَسن‌غصّه‌خور.** (مثل و تمثیل)
۳۶۱۸۴. **حسن غلام آمد.** (تمثیل)
۳۶۱۸۵. **حسن غم مخور.** (افغانی)
۳۶۱۸۶. **حسنک بخت‌سوخته، از خام می‌خورد تا سوخته.** (دزفولی)
۳۶۱۸۷. **حسنک به هیمه نمی‌رفت* بردنش.** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، شکورزاده)

۳۶۱۸۸. **حسنک پاسوخته، از خام می‌خورد تا سوخته.** (شوشتری)
۳۶۱۸۹. **حسن کچل شاد شده چون یاد گذشته‌ها افتاده‌است.** (مازندرانی)
۳۶۱۹۰. **حسن کچل فوت کرده، حرف‌های پیرارسال را یاد کرده.** (نوری)
۳۶۱۹۱. **حسنک داماد بشود، چه چیزی به من.** (شوشتری)
۳۶۱۹۲. **حسن‌کل را حسن کردی تو ای جو/ حسن را آحسن کردی تو ای جو.** (فرهنگ‌نامه)
۳۶۱۹۳. **حسن که موش گرفته، کتش به دوش گرفته.** (رفسنجانی)
۳۶۱۹۴. **حَسَنَک هیمه نمی‌رفت، بردندش به زور.** (کوچه)
۳۶۱۹۵. **حسن کیاده و زیتون؟** (گیلکی)
۳۶۱۹۶. **حُسنم بَر و رو باشد، کچلیم زیر مو باشد.** (شکورزاده، حییم، کوچه)
۳۶۱۹۷. **حُسنم به رو باشد و کچلی‌ام به زیر مو.** (عوام)
۳۶۱۹۸. **حسن مرد، حسین غم از دلم برد.** (تهرانی)
۳۶۱۹۹. **حسن من در ناز و نعمت است، حسین من به جست و خیز (شنگول و شاد).** (گیلکی، رامسری)
۳۶۲۰۰. **حسن نگو شُل مُشل، فن حسن زیر جُل.** (رفسنجانی)
۳۶۲۰۱. **حسن نه زاد و نه مرد، از بالا (سوراخ) بام ته افتاد و مرد.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه، یزدی، شهربابکی)
۳۶۲۰۲. **حُسن نه نیکویی رنگ است و بوست.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۸۴)
۳۶۲۰۳. **حسن و حسین را به خاطر تو می‌گویم، یزید که از من، کسی را نکشته‌است.** (رامسری)
۳۶۲۰۴. **حسن و زیبایی مطرب را هرکسی نبیند بهتر است.** (لری)
۳۶۲۰۵. **حسن و عشق از یک گریبان سر برون آورده‌اند.** (صائب: ۳۹۲، تکمله)
۳۶۲۰۶. **حسن هفت رنگ است.** (گیلکی)
۳۶۲۰۷. **حسن هم قلیان کشد، حسین هم قلیان کشد، تنباکو که فراوان شد، نشین هم قلیان کشد.** (آذری)
۳۶۲۰۸. **حسنی بزاد، حسینی بزاد، سخن در بیاد.** (مهریزی)
۳۶۲۰۹. **حسنی بود پسر بر دوش چکه چکه‌ی بام را به شُره‌های مداوم تبدیل کرد.** (لکی)
۳۶۲۱۰. **حسنی به مکتب نرفت روزی هم که رفت آدینه بود.** (شکورزاده)
۳۶۲۱۱. **حسنی خیلی خوشگل هم بود، آبله هم در کرد.** (تهرانی)
۳۶۲۱۲. **حُسنی که سفید است ندارد مزّه چندان/ هم رنگِ نمک هست ولیکن نمکین نیست.** (کشمیری)
۳۶۲۱۳. **حسنی که مُرد و دهانش از خاک گور پر شد، ابلی پیراهن کتان پوشید.** (زرقانی)
۳۶۲۱۴. **حسنی مثل گزگال*است.** (رامسری)
۳۶۲۱۵. **حسن یوسف، دم عیسی، ید بیضا (ید موسی) داری / آن‌چه خوبان همه دارند تو تنها داری.** (امیرخسرو، افغانی)
۳۶۲۱۶. **حسود از نعمت حق بخیل است، و مردم بی‌گناه را دشمن.** (دهخدا، افغانی، عوام)
۳۶۲۱۷. **حسود اگر نگوید به فلانم از غصّه می‌میرد.** (راوری)
۳۶۲۱۸. **حسودان عیبی هم که نباشد عیب می‌کنند.** (خوانساری)
۳۶۲۱۹. **حسود به‌جایی نخواهد رسید.** (لری)
۳۶۲۲۰. **حسود به مقصود (مقصد) نرسد.** (عوام، افغانی، بهمنیاری، خرّمی، سمنانی)
۳۶۲۲۱. **حسود، حسود، حسود، هرگز نیاسود.** (کوچه)
۳۶۲۲۲. **حسود را چه کنم کاو ز خود به رنج در است.** (سعدی)
۳۶۲۲۳. **حسود نه کام بیند نه مراد.** (دزفولی)
۳۶۲۲۴. **حسود، هرگز آقا و بزرگ نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۳۶۲۲۵. **حسود، هرگز عید ندارد.** (افغانی)
۳۶۲۲۶. **حسود، هرگز نیاسود.** (افغانی، دهخدا، تهرانی، شکورزاده، عوام)
۳۶۲۲۷. **حسود، همیشه بیمار است.** (خوزستانی)
۳۶۲۲۸. **حسودی هیچ‌گاه مردمی را ثروتمند نمی‌سازد.** (کردی)
۳۶۲۲۹. **حسین رو خواب برده، گردو را آب برده.** (تهرانی)
۳۶۲۳۰. **حسین علی چاخانه، هر روز در یک خانه مهمانه.** (میانه‌ای)
۳۶۲۳۱. **حسین قلی‌خانی است.** (تهرانی)
۳۶۲۳۲. **حسین کُرد روی پا نشست و گربه را خورد.** (نهاوندی)
۳۶۲۳۳. **حسین نوجوانم، خشک خشک است.** (سیرجانی)
۳۶۲۳۴. **حُش حُش، خرم بُش.** (تهرانی)
۳۶۲۳۵. **حشر است یا موسی.** (کردی)
۳۶۲۳۶. **حشر غلامان علی با علی، حشر غلامان عمر با عمر.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۶۲۳۷. **حشک* نزد و نخورد، از بام پایین افتاد و مرد.** (شاهرودی)
۳۶۲۳۸. **حشک نمی‌رفت به سیستان او را می‌بردند.** (بیرجندی)
۳۶۲۳۹. **حصارت گوشتین است.** (امیرخسرو)
۳۶۲۴۰. **حصبه به مال ملاّ ولی هم رفت.** (لری)
۳۶۲۴۱. **حصبه نداری، که عرق کنی و خوب شوی.** (تایبادی)

۳۶۲۴۲. **حصه به قدر جثه.** (افغانی)
۳۶۲۴۳. **حصیر است و محمّد نصیر.** (دهخدا، عوام)
۳۶۲۴۴. **حصیر مسجد پاره می‌کند.** (نامه‌ی داستان)
۳۶۲۴۵. **حصیر می‌دزدد و آن‌را فرش مسجد می‌کند.** (مازندرانی)
۳۶۲۴۶. **حصیر می‌زند، لولیین می‌رقصد.** (ابهری)
۳۶۲۴۷. **حصیر و پشتکش*، آس او را که بردارد.** (لارستانی)
۳۶۲۴۸. **حصیری که به خانه لازم باشد، به مسجد حرام است.** (گیلکی)
۳۶۲۴۹. **حضرت افیون ما بر همه دردی دواست/ لیک چو عادت شود خود مرضی بی‌دواست.** (کرمانی)
۳۶۲۵۰. **حضرت خضر را دیدم، جریمه‌اش را کشیدم.** (مرندی)
۳۶۲۵۱. **حضرت خضر را دیدیم و بیلمان را پارو کردیم.** (بهمنیاری)
۳۶۲۵۲. **حضرت رسول به خوشگل‌ها که رسید صلوات فرستاد، به بدگل‌ها که رسید گفت: «خدا اقبالتان بدهد.»** (کرمانی)
۳۶۲۵۳. **حضرت مریم خاکش را آورده، موسی خشتش را زده، عیسی آن‌را ساخته.** (تهرانی)
۳۶۲۵۴. **حضرت موسی هرچه دید از کوه طور دید.** (گیلکی)
۳۶۲۵۵. **حضور خلوت اُنس است و دوستان جمعند.** (حافظ:۱۶۵، شکورزاده)
۳۶۲۵۶. **حضور دائمی، از هجر دائمی بدترست.** (صائب:۳۱۲، تکمله)
۳۶۲۵۷. **حضورِ دلبر و دیدارِ دوستان خوش‌تر.** (همام:۱۰۸)
۳۶۲۵۸. **حظ کور از شاهدان خوش‌نوا بیش از کر است.** (جامی، امثال‌موزون)
۳۶۲۵۹. **حفظ اسرار و پرده‌پوشی را یاد باید گرفت از پرده.** (شکورزاده)
۳۶۲۶۰. **حفظ جان واجب است و حفظ وطن از آن واجب‌تر.** (افغانی)
۳۶۲۶۱. **حق آب به آب، حق شیر به شیر.** (افغانی)
۳۶۲۶۲. **حق آب و گل دارد.** (نامه‌ی داستان)
۳۶۲۶۳. **حق آخر جای خود را می‌گیرد.** (افغانی)
۳۶۲۶۴. **حق آن‌جاست که زور آن‌جا نباشد.** (شکورزاده)
۳۶۲۶۵. **حق از بهر باطل نشاید نهفت.** (سعدی؛ بوستان: ۱۷۹، دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون، شکورزاده)
در اصل: **حق ز اهل باطل بباید نهفت.**
۳۶۲۶۶. **حق از حق جلوه‌گر شد، باطل از باطل.** (بیدل)
۳۶۲۶۷. **حق از دهان توپ بیرون می‌آید.** (شکورزاده)
۳۶۲۶۸. **حق است و دین است و باید داد / ندارم و نمی‌دهم و نخواهم داد.** (بهمنیاری)
۳۶۲۶۹. **حق است ولی ندارم، خانه خراب شود هر که انکار کند.** (آذری)
۳۶۲۷۰. **حقا سفره رنگین است اگر بخوری و بمیری جای ملامت نیست.** (آذری)
۳۶۲۷۱. **حقا که با عقوبت دوزخ برابر است رفتن به پایمردی همسایه در بهشت.** (دهخدا، افغانی)
۳۶۲۷۲. **حقا که بر ستم، ستم و بر جفا، جفاست.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۲۹۸)
۳۶۲۷۳. **حقا که جبرئیل نزیبد امین مرا.** (حلاج: ۲۳)
۳۶۲۷۴. **حقا که کار خویش بتر می‌کنی، مکن.** (سنایی؛ دیوان: ۹۸۶)
۳۶۲۷۵. **حق اگر بندد دری، ده در گشاید در عوض.** (صائب، تکمله، کوچه)
۳۶۲۷۶. **حق اگر سوزی ندارد، حکمت است.** (افغانی)
۳۶۲۷۷. **حق‌الناس بدتر از حق‌الله است.** (حییم، دهخدا، کوچه)
۳۶۲۷۸. **حقّ ایاّک نستعین این است.** (اوحدی: ۵۸۶)
۳۶۲۷۹. **حق با امام حسین (ع) بود، امّا آش یزید چرب است.** (نورآباد ممسنی)
۳۶۲۸۰. **حق با شمشیر است.** (نامه‌ی داستان)
۳۶۲۸۱. **حق با علی است.** (شکورزاده)
۳۶۲۸۲. **حق با علی است، ولی پلوی معاویه چرب‌تر است.** (عوام، کوچه، شکورزاده)
۳۶۲۸۳. **حق با قوی است.** (شکورزاده)
۳۶۲۸۴. **حق بالاتر از دوستی با افلاطون است.** (شکورزاده)
۳۶۲۸۵. **حق بالای زاغ باشد، زاغ زنده باشد.** (هزاره‌ای)
۳۶۲۸۶. **حق با لیلی است.** (هبله‌رودی)
۳۶۲۸۷. **حق با یکه.** (تهرانی)
۳۶۲۸۸. **حق بده، حق بگیر، آشنایی‌ات مفت.** (افغانی)
۳۶۲۸۹. **حق بده، حق بگیر، حق بشنو.** (تهرانی)
۳۶۲۹۰. **حق بده حق بگیر، صاف برو قبرستان.** (کاشانی)
۳۶۲۹۱. **حق بده، حق (حقی) بستان.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۶۲۹۲. **حق بز بدون شاخ (کیک، گر) پیش بز شاخ‌دار نمی‌ماند.** (کردی کلهری، لری، بروجردی)
۳۶۲۹۳. **حقِ بُز شاخ‌دار پیش گرگ نمی‌ماند.** (شکورزاده)
۳۶۲۹۴. **حق بگو اگرچه تلخ باشد.** (شکورزاده)
۳۶۲۹۵. **حق به‌جانب یزید است.** (شاهد، هبله‌رودی)
۳۶۲۹۶. **حق به‌جای خود قرار گرفت.** (افغانی)
۳۶۲۹۷. **حق به حق‌دار، اشتر به قطار.** (سیستانی)
۳۶۲۹۸. **حق به حق‌دار، بجول به کفتار.** (سیستانی)
۳۶۲۹۹. **حق به حق‌دار رسید، کچل به بغداد رسید.** (مشهدی)
۳۶۳۰۰. **حق به حق‌دار، زور به زوردار، پا در گودال.** (بختیاری)

۳۶۳۰۱. **حق به حق‌دار می‌رسد، ملک به وارث.** (بختیاری)
۳۶۳۰۲. **حق به حق‌دار می‌رسد.** (دهخدا، بیرجندی، افغانی، تاجیکی، شکورزاده، خزینه، بهمنیاری، عوام، ایلامی)
۳۶۳۰۳. **حق به حق‌دار می‌رسه کلّه به کفتار می‌رسه.** (جیرفتی)
۳۶۳۰۴. **حق به حق، نانی سفت.** (کردی)
۳۶۳۰۵. **حق به طرف زور است.** (بهمنیاری، خرمی)
۳۶۳۰۶. **حق به گردن من دارد.** (حیّیم)
۳۶۳۰۷. **حق به مرکز خود قرار گرفت.** (هبله‌رودی، افغانی، نامه‌ی‌داستان، تکمله، صائب)
۳۶۳۰۸. **حق تایی را از دولابی می‌گیرد.** (کردی)
۳۶۳۰۹. **حق تلخ است (باشد).** (سمک‌عیّار: ۱۱/۳بهمنیاری، هزاره‌ای)
۳۶۳۱۰. **حق جوی را ز دیر و حرم مدعا یکی است.** (قوسی، امثال‌موزون)
۳۶۳۱۱. **حق چو آمد، نمود باطل پشت.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۰۸)
۳۶۳۱۲. **حق خدا و حق همسایه.** (افغانی، آذری)
۳۶۳۱۳. **حق خواستن کم از گدایی نیست.** (افغانی)
۳۶۳۱۴. **حق خود طلبیدن کم از گدایی نیست.** (صائب: ۲۸۱، تکمله)
۳۶۳۱۵. **حق‌داران حق می‌زنند، بی‌حق‌ها سق می‌زنند. (جان می‌کنند).** (بختیاری)
۳۶۳۱۶. **حق‌دار بیرون خانه می‌نالد و بی‌حق داخل خانه می‌مالد.** (لری، بختیاری)
۳۶۳۱۷. **حق‌دار شیر میش برّه‌اش است.** (لری)
۳۶۳۱۸. **حق در زیر ناحق در حال باد رها کردن است.** (کردی)
۳۶۳۱۹. **حق درست نگردد چو بی‌گوا باشد.** (ادیب صابر، دهخدا)
۳۶۳۲۰. **حق دست و پا دارد.** (شیرازی)
۳۶۳۲۱. **حق را به حق‌دار باید داد.** (افغانی)
۳۶۳۲۲. **حق را حق بگو و ناحق را ناحق کن.** (شکورزاده)
۳۶۳۲۳. **حق را گفتی زورش می‌دهد.** (افغانی)
۳۶۳۲۴. **حق را ناحق نکن، زیر لحد وق وق نکن.** (آملی)
۳۶۳۲۵. **حق ز حق خواه و باطل از باطل.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۱۰، دهخدا، کاوش، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۶۳۲۶. **حق، زور است.** (افغانی)
۳۶۳۲۷. **حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن.** (سنایی؛ دیوان: ۴۶۹، دهخدا، شکورزاده)
۳۶۳۲۸. **حق سزاوار حقور است.** (دهخدا)
۳۶۳۲۹. **حقش بود پدرت اسم تو را بگذارد«آدم.»** (شکورزاده)
۳۶۳۳۰. **حق شرم دارد ز موی سفید.** (سعدی؛ بوستان: ۲۰۰، دهخدا)
۳۶۳۳۱. **حق، شمشیر بُرّان است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۶۳۳۲. **حق‌شناسی را یک لقمه.** (آذری)
۳۶۳۳۳. **حقِ شیر تا پشتِ دَر، حق کیر تا مغز سر.** (کوچه)
۳۶۳۳۴. **حقِّ صحبت و نان و نمک را نگاه باید داشت.** (تاریخ بیهقی:۴۴، شکورزاده)
۳۶۳۳۵. **حق علی را از عمر ابولولو می‌گیرد.** (خمین)
۳۶۳۳۶. **حقِ علی واصلِ علی.** (شکورزاده)
۳۶۳۳۷. **حقّ غارت شده را غارت کن.** (خوزستانی)
۳۶۳۳۸. **حق کجا هم‌رازِ هر احمق شود؟** (مولوی؛ مثنوی: ۳۷۴/۲)
۳۶۳۳۹. **حق کس شکاف می‌کند.** (تاجیکی)
۳۶۳۴۰. **حق که نه بی‌حجتیست مشتبه و عاطل است.** (شهریاری، دهخدا)
۳۶۳۴۱. **حق گرفتنی است نه دادنی.** (شکورزاده، افغانی، عوام، آذری، تهرانی)
۳۶۳۴۲. **حق گوی، اگرچه تلخ باشد.** (دهخدا، عوام، افغانی، بهمنیاری، خرّمی)
۳۶۳۴۳. **حق‌گوی را زبان ملامت بوَد دراز.** (سعدی؛ کلیات: ۶۸۲، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۶۳۴۴. **حق‌گوی را کس نتواند خموش کرد.** (سیدای نسفی)
۳۶۳۴۵. **حق لرزیده لرزیده در جای خود قرار می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۳۶۳۴۶. **حق مادر نگاه‌داشتن بهتر از حج کردن است.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۶۳۴۷. **حق مادر، همانند حق خداست.** (آذری)
۳۶۳۴۸. **حقم را کف دستم گذاشت.** (آذری)
۳۶۳۴۹. **حقم را می‌گیرم با یخ و ترشی.** (اصفهانی)
۳۶۳۵۰. **حق مهتران سخت واجب‌تر است.** (فردوسی، دهخدا)
۳۶۳۵۱. **حق می‌بیند و می‌پوشد، همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد.** (سعدی، افغانی، دهخدا، عوام، حییم)
۳۶۳۵۲. **حق می‌کنم، ناحق می‌کنم، زیر پل واق‌واق می‌کنم.** (مازندرانی)
۳۶۳۵۳. **حق نازک می‌شود ولی پاره نمی‌شود.** (آذری)
۳۶۳۵۴. **حق نان و نمک بسیار باشد.** (نزاری قهستانی، دهخدا، زرقانی، خوانساری، امثال‌موزون، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۳۶۳۵۵. **حق نان و نمک تبه کردن / بشکند مرد را سر و گردن.** (سمک‌عیّار: ۲۳۸/۴)
۳۶۳۵۶. **حق نان و نمک حق دین است / همه سوگند بخرادان این است.** (سمک‌عیّار: ۲۳۸/۴)
۳۶۳۵۷. **حقِ نان و نمک را نباید فراموش کرد.** (شکورزاده)
۳۶۳۵۸. **حق نباید گفتن، الا آشکار.** (سعدی؛ کلیات: ۶۵۲، دهخدا)

۳۶۳۵۹. **حق نشاید گفت جز زیر لحاف.** (کاوش)
۳۶۳۶۰. **حقِ نعمت شناختن در کار/ نعمت افزون دهد به نعمت خوار.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۳۳۱)
۳۶۳۶۱. **حق نگیر امّا بی‌کار هم نمان.** (ابهری)
۳۶۳۶۲. **حق نمک فزون از هزار سوگند است.** (اهلی: ۲۹)
۳۶۳۶۳. **حق و حساب جایی نمی‌رود.** (مشمر)
۳۶۳۶۴. **حقوقم را به سر برج محوّل کرده‌ای، جیره‌ام را چرا می‌خوری؟** (آذری)
۳۶۳۶۵. **حقوق و مواجب من و خان روی هم شصت و پنج تومان است.** (کندلوسی)
۳۶۳۶۶. **حق و ناحق روی زبان می‌چرخد.** (بختیاری)
۳۶۳۶۷. **حق و ناحق می‌کند.** (اصفهانی)
۳۶۳۶۸. **حق‌ها دهان می‌خواهند.** (خوزستانی)
۳۶۳۶۹. **حق، هشت تا دست و پا دارد.** (لری)
۳۶۳۷۰. **حق همان‌جاست که اندر پی آن شمشیری است.** (شکورزاده، عوام)
۳۶۳۷۱. **حق همسایگان بزرگ شمار / باطلی گر کنند یاد میار.** (اوحدی: ۵۲۱، فرهنگ‌نامه)
۳۶۳۷۲. **حقّ همسایه با حق خدا برابر است.** (تاجیکی)
۳۶۳۷۳. **حق همیشه حق باشد، باطل باطل.** (تاریخ بیهقی: ۸۸۵ خوانساری، شکورزاده، دهخدا)
۳۶۳۷۴. **حُقّه‌ی مِهر بدان مُهر و نشان است که بود.** (حافظ: ۱۴۴، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۶۳۷۵. **حقّ یتیم، تیر خداست.** (ترکمنی)
۳۶۳۷۶. **حقیقت احتیاجی به تعریف و توصیف ندارد.** (خرّمی)
۳۶۳۷۷. **حقیقت پنهان نمی‌ماند.** (افغانی)
۳۶۳۷۸. **حقیقت را با بهتان، آفتاب را با دامن پوشاندن ممکن نیست.** (تاجیکی)
۳۶۳۷۹. **حقیقت را بین شوخی‌ها باید پیدا کنی.** (قشقایی)
۳۶۳۸۰. **حقیقت‌گوی، تلخ‌گوی است.** (افغانی)
۳۶۳۸۱. **حقیقت و گل سرخ هردو خار دارند.** (گنبدکاووسی، افغانی)
۳۶۳۸۲. **حقیقت همیشه آواره‌ی بی‌سرپناه است.** (خرّمی)
۳۶۳۸۳. **حقیقتی پسِ هر مجازی هست.** (وحشی)
۳۶۳۸۴. **حقّی که غمگین سازد بهتر از باطلی است که شاد کند.** (افغانی)
۳۶۳۸۵. **حکایت آن مرد است که می‌گفت: «از دست مهمان مرده‌ام.»** (دشتی)
۳۶۳۸۶. **حکایت از مثل بی‌مثل شود.** (خزینه)
۳۶۳۸۷. **حکایت بر سرش زدن و بند خایه پاره‌شدن است.** (گیلکی)
۳۶۳۸۸. **حکایت بر مزاج مستمع‌گوی / اگر دانی (خواهی) که دارد با تو میلی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۵، شکورزاده)
۳۶۳۸۹. **حکایت به در افتاد.** (سعدی)
۳۶۳۹۰. **حکایت پدر را به بازار بردن است.** (گیلکی)
۳۶۳۹۱. **حکایت را به قم‌آباد چه کار.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۶۳۹۲. **حکایت کار دهل زن است.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۶۳۹۳. **حکایت گاو سیّد اشرف.** (رشتی)
۳۶۳۹۴. **حکایت گربه رجب دیوانه.** (تهرانی)
۳۶۳۹۵. **حکایت گوساله‌ی‌ملاّنصرالدین کرده.** (لری، نورآباد ممسنی، جروق فارس)
۳۶۳۹۶. **حکایت ماست بندان شیراز (یزد) است.** (دهخدا، هبله‌رودی، کرمانی)
۳۶۳۹۷. **حکایت مرد پا زنگوله هست.** (دشتی)
۳۶۳۹۸. **حکایت من و تو، حکایت باز و خروس است.** (مازندرانی)
۳۶۳۹۹. **حکایت موشه است و قالب پنیر.** (امثال)
۳۶۴۰۰. **حکایت مهمانی این بابا شده حکایت مهمانی کلاغ و روباه.** (تمثیل)
۳۶۴۰۱. **حکایت‌ها که می‌پرسد ز من نشنیده می‌گیرد.** (صیدی)
۳۶۴۰۲. **حکایتی است که معلومِ ترک و تاجیک است.** (سلمان‌ساوجی: ۴۴)
۳۶۴۰۳. **حکایت یک شاهی و صنّار نیست.** (کرمانی)
۳۶۴۰۴. **حکایتی که نکه می‌کند زبان نکند.** (وحشی بافقی: ۹۱)
۳۶۴۰۵. **حکایت ییلاق رفتن هادی شده‌است.** (رامسری)
۳۶۴۰۶. **حکم‌آباد دور است، باغچه‌اش نزدیک.** (مرندی)
۳۶۴۰۷. **حکم آن‌چه تو فرمایی من بنده‌ی‌فرمانم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۲۲، شکورزاده)
۳۶۴۰۸. **حکم است و زور.** (زرقانی)
۳۶۴۰۹. **حکم بچّه، ازحکم پادشاه زور.** (تاجیکی)
۳۶۴۱۰. **حکم بچّه از حکم شاه روان‌تر است.** (حییّم، دهخدا، کوچه، شکورزاده، عوام)
۳۶۴۱۱. **حکم بچّه از شاه رواج‌تره.** (کرمانی)
۳۶۴۱۲. **حکم بچّه را شاه ندارد.** (دماوندی)
۳۶۴۱۳. **حکم بچّه روان است.** (دهخدا)
۳۶۴۱۴. **حکم بچّه و حکم حاکم یکی است.** (سیستانی)
۳۶۴۱۵. **حکم بر غالب است.** (عوام، دهخدا، حییم)
۳۶۴۱۶. **حکم پادشاه مگر مفاجا.** (تاجیکی، افغانی)
۳۶۴۱۷. **حکم پادشاه واجب است.** (تاجیکی)
۳۶۴۱۸. **حکمت آموز تا حکیم شوی.** (سنایی؛ مثنوی‌ها: ۱۴۸)
۳۶۴۱۹. **حکمت آموز و کم آرار و نکو گو.** (ناصرخسرو: ۲۲)

۳۶۴۲۰. **حکمت از قطع و برید جامه نیست / مانع علم و هنر، عمامه نیست.** (اقبال لاهوری؛ کلیات:۵۴۲)

۳۶۴۲۱. **حکمت از لقمان آموختن صواب‌تر است.** (مثمر)

۳۶۴۲۲. **حکمتِ ایزد ندانم چیست در ایجاد من.** (عرفی: ۳۵۲)

۳۶۴۲۳. **حکمت به لقمان آموختن بی‌ادبی است.** (بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، افغانی)

۳۶۴۲۴. **حُکمت روان، گوزت پهلوان.** (فیروزآبادی)

۳۶۴۲۵. **حکمت روی حکمت می‌رود، نکبت روی نکبت.** (شیرازی)

۳۶۴۲۶. **حکمت شنیدن از لقمان صواب‌تر است.** (خزینه، شاهد، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)

۳۶۴۲۷. **حکمت، کسی به خطه‌ی یونان نمی‌برد.** (صائب: ۱۹۵۱، امثال‌موزون)

۳۶۴۲۸. **حکمت کمال نفس است و زر زیور تن.** (افغانی)

۳۶۴۲۹. **حکمت همچو ناقه‌ی ضاله است.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۳۸/۲)

۳۶۴۳۰. **حکم حاکم است و مرگ مفاجات.** (شیرازی، دهخدا، حییم، سرخه‌ای، بهمنیاری، هبله‌رودی، تهرانی)

۳۶۴۳۱. **حکم حاکم و مرگ ناگهانی مثل هم هستند.** (بختیاری)

۳۶۴۳۲. **حکم خدا را چو شوی کار بند/ فتحْ بیابی نشود کار، بند.** (بسطامی فروغی، فرهنگ‌نامه)

۳۶۴۳۳. **حکم زن روان است.** (دهخدا)

۳۶۴۳۴. **حکم شاه نو شده/ عُمر سوار گاو شده.** (یزدی)

۳۶۴۳۵. **حکم شب با حضرت سلیمان است.** (آذری)

۳۶۴۳۶. **حکمش روان است گوزش پهلوان است.** (فرهنگ‌نامه، همدانی، زرقانی)

۳۶۴۳۷. **حکم قاضی سدوم است.** (شکورزاده، دهخدا)

۳۶۴۳۸. **حکم قضا مرگ مفاجت ندارد.** (افغانی)

۳۶۴۳۹. **حکم کودک، از شاه برنده‌تر است.** (آذری)

۳۶۴۴۰. **حکمی است که بر ما ملک‌العرش قضا کرد.** (عبدالواسع جبلی: ۵۱۷)

۳۶۴۴۱. **حُکمی نبود بر سرِ دیوانه قلم را.** (کمال‌خجندی: ۵۸/۱)

۳۶۴۴۲. **حک نشود سایه به خنجر ز خاک.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۲۴۸)

۳۶۴۴۳. **حکومت چشم دارد و گوش نی.** (افغانی)

۳۶۴۴۴. **حکومت را دادند دست زن، گفت برین پشم بکارین.** (شهربابکی)

۳۶۴۴۵. **حکومت روم بر مهروم*است.** (خوزستانی)

۳۶۴۴۶. **حکومت (ریاست) به دست کسانی خطاست/ که از دست‌شان دست‌ها بر خداست.** (سعدی، افغانی)

۳۶۴۴۷. **حکیم آن است که (به) سرِ خودش (سرش) آمده باشد.** (کوچه، بهمنیاری، دهخدا، عوام، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)

۳۶۴۴۸. **حکیمان خواب را موت‌الاصغر خوانند.** (قابوس‌نامه، شکورزاده)

۳۶۴۴۹. **حکیم‌باشی را دراز کنید.** (دهخدا، بهمنیاری، کاوش، حییم، خوانساری، شکورزاده)

۳۶۴۵۰. **حکیم بروی دوا می‌دهد، مُلاّ بروی دعا.** (شکورزاده، تهرانی)

۳۶۴۵۱. **حکیم جایی می‌رود که آفتاب نباشد*.** (شکورزاده، کوچه)

۳۶۴۵۲. **حکیم جوجه خروسش فرموده است.** (دهخدا، حییم، شکورزاده)

۳۶۴۵۳. **حکیمِ حکیمان خداست.** (شکورزاده)

۳۶۴۵۴. **حکیم را اماله نمی‌کنند.** (دماوندی)

۳۶۴۵۵. **حکیم را به وصیت کردن حاجت نیست.** (دهخدا)

۳۶۴۵۶. **حکیم روی دوا، ملاّ روی دعا.** (بهمنیاری)

۳۶۴۵۷. **حکیم فرموده.** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان، افغانی)

۳۶۴۵۸. **حکیم، کار غلط نمی‌کند.** (نامه‌ی داستان)

۳۶۴۵۹. **حکیم محرم است.** (ایلامی، دهخدا، بویراحمدی، آذری)

۳۶۴۶۰. **حکیم می‌روی دوا می‌دهد، ملاّ می‌روی دعا می‌دهد.** (عوام)

۳۶۴۶۱. **حکیم نرو، سراغ آزموده برو.** (دزفولی)

۳۶۴۶۲. **حکیم و گوشت گاو.** (رامسری)

۳۶۴۶۳. **حکیمی را پرسیدند: «که دوست بهتر یا برادر؟» گفت: «برادر نیز دوست به.»** (قابوس‌نامه: ۱۳۹، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)

۳۶۴۶۴. **حکیمی که با جهّال درافتد توقع عزّت ندارد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۹، شکورزاده، افغانی)

۳۶۴۶۵. **حلاّج از پنبه‌ی‌حلاّجی شده‌ی‌خودش لا نمی‌دهد*.** (بروجردی)

۳۶۴۶۶. **حلاّج را به خانه راه نمی‌دادند گفت: «چک و کمانم را ببر بالا خانه.»** (اراکی)

۳۶۴۶۷. **حلاّج را به خانه نمی‌گذارند ولی آن ترخماقی که در دست دارد در هوای خانه آویزان می‌کند.** (اهری)

۳۶۴۶۸. **حلاّجش کرد.** (نامه‌ی‌داستان)

۳۶۴۶۹. **حلاّج گرگ شده.** (کاوش)

۳۶۴۷۰. **حلاّج نبافد هرگز دیبا.** (دهخدا)

۳۶۴۷۱. **حلاّج هفتاد نفر، مو (پشم) نیم من.** (مازندرانی)

۳۶۴۷۲. **حلاّجی دو بیت است، یک کلمه آری یک کلمه نه.** (بختیاری)

۳۶۴۷۳. **حلاّجی دو بیت است، یا پشم است یا پنبه.** (شکورزاده، عوام، کوچه)

۳۶۴۷۴. **حلاّجی دو سر دارد، پشم و پنبه.** (زرقانی)
۳۶۴۷۵. **حلال اسراف نپذیرد.** (دهخدا)
۳۶۴۷۶. **حلال بر عقلا و حرام بر جهال.** (حیم، بهمنیاری، دهخدا)
۳۶۴۷۷. **حلال بکن، هزار بکن.** (شکورزاده، مشهدی)
۳۶۴۷۸. **حلال‌تر از شیر مادر است.** (تهرانی)
۳۶۴۷۹. **حلال چه وفایی دارد که حرام داشته‌باشد.** (بهمنیاری)
۳۶۴۸۰. **حلال، حرامش به آسمان رفته‌است.** (نامه‌ی داستان)
۳۶۴۸۱. **حلال حلالش به آسمان رفت.** (بهمنیاری، عوام، دهخدا، کرمانی، کوچه)
۳۶۴۸۲. **حلال (را) حساب، حرام (را) عذاب.** (هبله‌رودی، عوام، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۶۴۸۳. **حلال‌زادگی مایه نمی‌خواهد.** (شکورزاده)
۳۶۴۸۴. **حلال‌زاده آشتی ده است و حرام‌زاده دو به‌هم‌زن.** (آذری)
۳۶۴۸۵. **حلال‌زاده از راه می‌رسد.** (ایلامی)
۳۶۴۸۶. **حلال‌زاده است، هرجا برود برمی‌گردد.** (مازندرانی)
۳۶۴۸۷. **حلال‌زاده به خالو (دایی‌اش) می‌رود.** (کرمانی، بختیاری)
۳۶۴۸۸. **حلال‌زاده به هم می‌آورد، حرام‌زاده به هم می‌زند.** (زرقانی)
۳۶۴۸۹. **حلال‌زاده موقعی که حرفش را بزنند.** (سیستانی)
۳۶۴۹۰. **حلال‌زاده و حرام‌زاده به همین معنی می‌توان شناخت.** (مثمر، هبله‌رودی)
۳۶۴۹۱. **حلال‌زاده یا به دایی‌اش می‌رود یا به عمه‌اش.** (سمنانی)
۳۶۴۹۲. **حلال، سی سال ماند.** (فرهنگ‌نامه، کرمانی)
۳۶۴۹۳. **حلالش چه وفا دارد که حرامش داشته‌باشد.** (شکورزاده، حیم، دهخدا)
۳۶۴۹۴. **حلالش می‌کنم، می‌خورم.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۶۴۹۵. **حلاّل مشکلات را به کار بینداز همه‌ی کارها درست می‌شود.** (مشهدی)
۳۶۴۹۶. **حلال می‌خورد، امّا از بی‌دست و پایی است.** (لکی)
۳۶۴۹۷. **حلال نیست نگاهش کنی.** (سیرجانی)
۳۶۴۹۸. **حلزون خودش را هم جزو شاخ‌داران می‌داند.** (مازندرانی، گیلکی)
۳۶۴۹۹. **حلزون شاخ درآورده.** (مازندرانی)
۳۶۵۰۰. **حلزون هم برای خودش شاخدار شد.** (رامسری)
۳۶۵۰۱. **حلق خشک و لب خشک.** (هزاره‌ای)
۳۶۵۰۲. **حلقه بر حلقه چو افزود دگر زنجیر است.** (مظهرالعجایب، امثال‌موزون)
۳۶۵۰۳. **حلقه بر دَر چون زنم چون در درون دَیّار نیست.** (عطّار؛ دیوان: غزل ۱۰۶)
۳۶۵۰۴. **حلقه‌ی‌جمع مردم دلگیر/ هست برتر ز حلقه‌ی‌زنجیر.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۹۲۹)
۳۶۵۰۵. **حلقه‌ی‌دراز درون خانه باشد بی‌خبر.** (صائب، تکمله، امثال‌موزون)
۳۶۵۰۶. **حلقه‌ی‌زنجیر نومید است از شیون در آب.** (بیدل: ۱۵۱، امثال‌موزون)
۳۶۵۰۷. **حلقه‌ی گرداب کشتی را کند سرگشته‌تر.** (صائب، امثال‌موزون)
۳۶۵۰۸. **حلک رفت و ولک*در جا.** (کردی)
۳۶۵۰۹. **حلم احنف و جود حاتم.** (نامه‌ی داستان)
۳۶۵۱۰. **حلم بهتر از علم است.** (لری، کردی)
۳۶۵۱۱. **حِلم پیش آور به هنگام غضب.** (لاهیجی؛ اسرار الشهود: ۲۹۴)
۳۶۵۱۲. **حلم حق با تو مداراها کند / چون که از حد بگذرد رسوا کند.** (مولوی، بهمنیاری)
۳۶۵۱۳. **حلم حق شو با همه مرغان بساز.** (مولوی، دهخدا، شکورزاده)
۳۶۵۱۴. **حلمش با کوه‌های عالم برابر است.** (عوام)
۳۶۵۱۵. **حلم کز قدرت نبود، نبود مرد حلیم.** (ابو حنیفه اسکافی، دهخدا)
۳۶۵۱۶. **حلوا با بیل پخش می‌کنند، که با خاک‌انداز.** (شیرازی)
۳۶۵۱۷. **حلوا با بیل تقسیم می‌کنند.** (لری)
۳۶۵۱۸. **حلوا با طبع سگ سازگار نیست.** (لری)
۳۶۵۱۹. **حلوا بپز، به دهانم بیفت.** (آذری)
۳۶۵۲۰. **حلوا بخش می‌کند.** (هبله‌رودی)
۳۶۵۲۱. **حلوا برای خر درست می‌کنند.** (بختیاری)
۳۶۵۲۲. **حلوا به کسی ده که محبّت نچشیده‌است.** (سعدی؛ کلیات: ۵۴۰، دهخدا، امثال‌موزون، هبله‌رودی، عوام، کاوش، مثمر، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، بهمنیاری، مشهدی)
۳۶۵۲۳. **حلوا پخش نمی‌کنند، سنده دفع می‌کنند.** (زرقانی)
۳۶۵۲۴. **حلوا چو یک بار خوردند، بس.** (دهخدا، خوانساری)
۳۶۵۲۵. **حلوا حلوا دهن شیرین نمی‌شود.** (دهخدا)
۳۶۵۲۶. **حلوا حلوا گفتن دهان را شیرین نمی‌کند.** (عوا[م]، شکورزاده،)
۳۶۵۲۷. **حلوا خوب است تا ته‌اش شیرین باشد.** (سیرجانی)
۳۶۵۲۸. **حلوا خوراک پای تابوت.** (افغانی)
۳۶۵۲۹. **حلوا خوراک سر قبر.** (افغانی)
۳۶۵۳۰. **حلوا خوردن را روی باید.** (دهخدا)
۳۶۵۳۱. **حلواخور سر گور است.** (گیلکی، فیروزکوهی)

۳۶۵۳۲. **حلوا را به‌جای پهن اسب گرفت.** (رامسری)
۳۶۵۳۳. **حلوا را حاکم خورد، کلتک*یتیم.** (تاجیکی)
۳۶۵۳۴. **حلوا را حکیم می‌خورد، شلاّق (کتک) را یتیم.** (شکورزاده، بجنوردی، مازندرانی)
۳۶۵۳۵. **حلوا را خوردی خر را هم سوار شده‌ای.** (ساوه‌ای)
۳۶۵۳۶. **حلوا را در پشتش می‌گرداند.** (ارومیه‌ای)
۳۶۵۳۷. **حلوا را محمدرضا درست کرد، دایی با خواهرزاده‌اش می‌خورد.** (رامسری)
۳۶۵۳۸. **حلوا شیرین و نفس کافر (ظالم).** (آذری، افغانی)
۳۶۵۳۹. **حلوا گفتن خالی دهان شیرین نمی‌شود.** (تاجیکی)
۳۶۵۴۰. **حلوا گفتن، دهان را شیرین نمی‌سازد.** (افغانی)
۳۶۵۴۱. **حلوا نخورد چو جو بیابد خر.** (ناصرخسرو، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۶۵۴۲. **حلوا نمک ندارد.** (بختیاری)
۳۶۵۴۳. **حلوا نه آن خورد که او را انگشت دراز باشد، آن کس خورد که او را دست دراز باشد.** (سمک‌عیّار: ۴۶۴/۵، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)
۳۶۵۴۴. **حلوا هم یک انگشتش شیرین و خوب است.** (نایینی)
۳۶۵۴۵. **حلوای آهک را می‌توان پخت امّا نمی‌توان خورد.** (حیّم، عوام، کوچه، شکورزاده)
۳۶۵۴۶. **حلوای آهکه، پختن داره، خوردن نداره.** (شهربابکی)
۳۶۵۴۷. **حلوای باباعمرو است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۶۵۴۸. **حلوای بی‌فضله‌ی موش.** (سمنانی)
۳۶۵۴۹. **حلوای تعریفی به کام می‌چسبد.** (افغانی)
۳۶۵۵۰. **حلوای تن‌تنانی* (لن ترانی) تا نخوری ندانی.** (هبله‌رودی، مثمر، بهمنیاری، عوام، کوچه، شکورزاده، دهخدا، اصفهانی، سیرجانی)
۳۶۵۵۱. **حلوای حکیم خور و غلتک (شاتّه) یتیم.** (تاجیکی)
۳۶۵۵۲. **حلوای شور و بی‌نمک از خود می‌کند.** (بیرجندی)
۳۶۵۵۳. **حلوای شیرین و دل کافر.** (شکورزاده)
۳۶۵۵۴. **حلوای علی نوچه است.** (سمنانی)
۳۶۵۵۵. **حلوای علی نوچه است.** (سمنانی)
۳۶۵۵۶. **حلوای علی نوچه بی‌فضله‌ی موش نمی‌شود.** (سمنانی)
۳۶۵۵۷. **حلوا یک بار مزه می‌دهد.** (بهمنیاری، خرّمی، کوچه)
۳۶۵۵۸. **حلوای مردان به صبر پخته می‌شود.** (افغانی)
۳۶۵۵۹. **حلوای مرده‌هاست هم خورش زنده‌ها.** (شکورزاده)
۳۶۵۶۰. **حلیمه جو نمی‌خورد، کسادی که افتاد، تلخه می‌خورد.** (مازندرانی)
۳۶۵۶۱. **حلیمه جویباری گندم نمی‌خورد حالا که قحطی شده، علف هرز می‌خورد.** (مازندرانی)
۳۶۵۶۲. **حلیمه گاودوش نبود می‌گفت: «شیردان کج است.»** (مازندرانی)
۳۶۵۶۳. **حمال ارزان مزد، لغزنده‌بود.** (جوامع‌الحکایات عوفی)
۳۶۵۶۴. **حمّالی و یک ذرع طناب.** (بروجردی)
۳۶۵۶۵. **حمّام آقا تراب دلاّکش از مشتریش بیشتر است.** (بروجردی)
۳۶۵۶۶. **حمّام بروی، تر نشوی.** (افغانی)
۳۶۵۶۷. **حمّام بروی عرق می‌کنی. (حمّام رفتن عرق کردن دارد).** (تهرانی)
۳۶۵۶۸. **حمّام به این گرمی نیست.** (عوام)
۳۶۵۶۹. **حمّام به حمّامی می‌رسد صندوق (دخل) را می‌بوسد.** (عوام)
۳۶۵۷۰. **حمّام بی‌عرق نمی‌شود.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، گیل و دیلم، بختیاری، مازندرانی، دزفولی)
۳۶۵۷۱. **حمّام بی‌عرق نمی‌شود و آسیا بی‌کلت کلت*.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۳۶۵۷۲. **حمّام جای خر بستن نیست.** (حییم، دهخدا، عوام، هبله رودی، شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۳۶۵۷۳. **حمّام جن است.** (دهخدا)
۳۶۵۷۴. **حمّام خرابه، جامه‌دار می‌خواهد چه کار؟ (جامه‌دار نمی‌خواهد).** (کوچه)
۳۶۵۷۵. **حمّام داشتیم بچّه‌ها خوردند.** (دهخدا، کاوش)
۳۶۵۷۶. **حمّام ده، برق می‌خواهد چه کار؟** (کوچه)
۳۶۵۷۷. **حمّام دِه را به بوق چه کار؟** (شکورزاده)
۳۶۵۷۸. **حمّام ده را چه به بوق؟** (کوچه، عوام، دهخدا)
۳۶۵۷۹. **حمّام را خاک انداخته‌اند*.** (بیرجندی)
۳۶۵۸۰. **حمّام را زنانه کرده‌اند.** (سمنانی)
۳۶۵۸۱. **حمّام را ندیده، لنگ را به کمرش بست.** (رامسری)
۳۶۵۸۲. **حمّام رفتن، بی‌عرق نمی‌ماند.** (افغانی)
۳۶۵۸۳. **حمّام رفتی (می‌روی) بمال، مسجد رفتی (می‌روی) بنال.** (فرهنگ‌نامه، همدانی)
۳۶۵۸۴. **حمّام روستایی را خوش آمد.** (دهخدا، بهمنیاری)
۳۶۵۸۵. **حمّام زنانه را می‌ماند.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۶۵۸۶. **حمّام زنانه شده‌است.** (دهخدا، بهمنیاری، تکمله، عوام، هبله‌رودی، کاشانی، افغانی)
۳۶۵۸۷. **حمّامش جوق (جوی آب) است و شربتش دوغ.** (ایزدخواستی)
۳۶۵۸۸. **حمّامش جوی است، شربتش دوغ است.** (زرقانی)
۳۶۵۸۹. **حمّام کتوش* کرده‌اند.** (کرمانی)

۳۶۵۹۰. **حمّامک مورچه دارد بنشین و پاشو.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۶۵۹۱. **حمّام که به ما رسید زنانه شد.** (بهمنیاری، کرمانی، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)
۳۶۵۹۲. **حمّام کهنه، تاس کهنه.** (آذری)
۳۶۵۹۳. **حمّام گربه شوی.** (بختیاری)
۳۶۵۹۴. **حمّام گرم، زود عرق می‌آورد.** (بهمنیاری)
۳۶۵۹۵. **حمّام مالیدن، مسجد نالیدن.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۶۵۹۶. **حمّام می‌رود از گرم‌خانه پرهیز می‌کند.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۳۶۵۹۷. **حمّام می‌روی پا خزینه نمی‌نشینی؟** (بروجردی)
۳۶۵۹۸. **حمّام نرفتن بی‌بی (عروس) از بی‌چادری است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه، بختیاری، دماوندی)
۳۶۵۹۹. **حمّام هفته، بهتر از مرغ برشته.** (لاری)
۳۶۶۰۰. **حمّامی آی حمّامی، تاس و دلوچه‌ام را بردند.** (تهرانی)
۳۶۶۰۱. **حمّامی برایت بسازم چهل ستون و چهل پنجره توش بنشیند خانم عروس با طلسم سلسله.** (دشتستانی)
۳۶۶۰۲. **حمّامی به حمّامی می‌رسد صندوق (تخته) می‌بوسد.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)
۳۶۶۰۳. **حمّامی حمّامی را نمی‌تواند ببیند.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۶۶۰۴. **حمّامی را صد من آب گنده به کار.** (افغانی)
۳۶۶۰۵. **حمّامی که به حمّامی برسد برایش لنگ می‌اندازد.** (تهرانی)
۳۶۶۰۶. **حمدونه* را با درودگری چه کار؟** (داستان‌های‌بیدپای: ۷۴)
۳۶۶۰۷. **حمزه جای دیگر بند است.** (شیرازی)
۳۶۶۰۸. **حمله کردن از عقب کار نامردان است.** (افغانی)
۳۶۶۰۹. **حمله‌ی‌شیر عَلَم باشد ز باد.** (مولوی، شکورزاده)
۳۶۶۱۰. **حمّونه*خالی سرپا نمی‌ایستد.** (میمندی)
در اصل: ما همه شیران، ولی شیر علم/ حمله‌مان از باد باشد دم به دم. (مثنوی:۱/ ۶۳۰)
۳۶۶۱۱. **حنا از حنا رنگ می‌پذیرد همسایه از همسایه خود فهم و شعور فرا می‌گیرد.** (مازندرانی)
۳۶۶۱۲. **حنا اگر زیاد شد به صورت نمی‌بندند.** (لری)
۳۶۶۱۳. **حنا برای تو خوبه که پدر داری.** (شیرازی)
۳۶۶۱۴. **حنا بر پا داری مشوی.** (بهمنیاری)
۳۶۶۱۵. **حنابندان خوش است که پدر، پسر را داماد کند.** (مازندرانی)
۳۶۶۱۶. **حنا بودی، جناب بودی، این هم تمام شد.** (گیلکی)
۳۶۶۱۷. **حنا به دست نمی‌آید، دنیا به کس نمی‌ماند.** (آملی)
۳۶۶۱۸. **حنا تلخ است و رنگین/ پلو چرب است و شیرین.** (دماوندی)
۳۶۶۱۹. **حنا که زیاد شد دم خر با آن رنگ می‌کنند.** (دشتستانی)
۳۶۶۲۰. **حنا که زیاد شد (زیادی را) به ک..ن می‌مالند (می‌زنند، می‌کشند).** (نامه‌ی‌داستان، بختیاری، قشقایی، آذری، شیرازی، لری، همدانی)
۳۶۶۲۱. **حنا که زیاد شد هم به سر می‌مالند و هم به ابرو.** (آذری)
۳۶۶۲۲. **حنا می‌خری، ریشت رنگ بگیرد، آویشن بگیر گوزت بند بگیرد.** (نطنزی)
۳۶۶۲۳. **حلّاوه*برای آن کس است که حلوا بدهد.** (خوزستانی)
۳۶۶۲۴. **حنای او دگر رنگی ندارد.** (اخگر، امثال‌موزون)
۳۶۶۲۵. **حنای بعد از عید را به ک..ن می‌مالند.** (هزاره‌ای)
۳۶۶۲۶. **حنای دست می‌رود، ولی کینه‌ی دل نمی‌رود.** (همدانی)
۳۶۶۲۷. **حنای زیادی را به پاشنه می‌مالند.** (کوچه، شکورزاده، دهخدا، عوام، حییم)
۳۶۶۲۸. **حنای زیادی را به پشت می‌بندند.** (اراکی)
۳۶۶۲۹. **حنای زیادی را می‌مالند به تخم‌شان.** (کوچه)
۳۶۶۳۰. **حنایش پیش من رنگ ندارد.** (تهرانی)
۳۶۶۳۱. **حنایش رنگی ندارد.** (دهخدا، بختیاری، عوام)
۳۶۶۳۲. **حنایش ماند در تاس*.** (لری)
۳۶۶۳۳. **حنای من دیگر رنگ نمی‌گیرد.** (اشتهاردی)
۳۶۶۳۴. **حنجره از پنجره بیرون نرود.** (کردی)
۳۶۶۳۵. **حنظل از سعی انگبین نشود.** (سنایی، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۶۶۳۶. **حنظل هرچند آب خورَد تلخ‌تر گردد.** (اسرارالتوحید: ۲۴۵، شکورزاده)
۳۶۶۳۷. **حوّا خوابید هوا کرد مردم را مبتلا کرد.** (تهرانی)
۳۶۶۳۸. **حواست جمع است و بوته‌ی باقلایت هم به گل نشسته.** (بوشهری)
۳۶۶۳۹. **حواست کجاست؟ تو اسکناس.** (تهرانی)
۳۶۶۴۰. **حواسش سر جایش نیست.** (رامسری)
۳۶۶۴۱. **حواله به کوکزاموس*می‌کند.** (کندلوسی)
۳۶۶۴۲. **حواله‌ی روی یخ است.** (دهخدا)
۳۶۶۴۳. **حواله‌ی سر خرمن است.** (دهخدا، آذری)
۳۶۶۴۴. **حواله‌ی سر خرمن نده.** (رفسنجانی)
۳۶۶۴۵. **حوت اگر حوتی*کند کمپیر (موش)*در قوطی (کوتی) کند.** (تاجیکی، افغانی)
۳۶۶۴۶. **حوت* بچّه از بی‌بجلیه.** (افغانی)

۳۶۶۴۷. **حوران بهشتی را دوزخ بوَد اَعراف، از دوزخیان پرس که اَعراف بهشت است.** (سعدی، خزینه، عوام)

۳۶۶۴۸. **حور با گنده پیر کی سازد.** (سنایی، دهخدا، امثال‌موزون)

۳۶۶۴۹. **حور و جنّت ای زاهد بر تو باد ارزانی.** (شیخ بهایی؛ کلیات: ۱۱۴)

۳۶۶۵۰. **حوری به بام درآری، ببین مرد ناشرعی یکی است یا یک گله؟** (آذری)

۳۶۶۵۱. **حوریه، حوریه برو پشت‌بام را پارو بکن، فاسق یکی می‌شود، نه یک گله.** (آذری)

۳۶۶۵۲. **حوصله به خرج دهی، کیسه‌ی تو را پر از دوغ می‌کنم.** (رامسری)

۳۶۶۵۳. **حوصله‌ی او نوک بینی‌اش است.** (آملی)

۳۶۶۵۴. **حوصله‌ی نان شش ماه آدم است.** (لنجانی)

۳۶۶۵۵. **حوصله‌ی یک ساعت نان صد سال است.** (کردی)

۳۶۶۵۶. **حوض بی‌آب به قورباغه چه حاجت دارد؟** (اخگر، امثال‌موزون، گیلکی)

۳۶۶۵۷. **حوض بی‌آب ماهی لازم ندارد.** (بهمنیاری)

۳۶۶۵۸. **حوض خالی قورباغه‌ی دُم‌دار نمی‌خواهد.** (شکورزاده)

۳۶۶۵۹. **حوض را که ساختی قورباغه خودش پیدا می‌شود.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، عوام)

۳۶۶۶۰. **حوض سوراخ، با کوزه پر آب نمی‌شود.** (هزاره‌ای)

۳۶۶۶۱. **حوض که پُر شد سر می‌رود (می‌زند).** (کوچه، افغانی)

۳۶۶۶۲. **حوض نساخته، قورباغه پیدایش شد.** (شکورزاده، عوام)

۳۶۶۶۳. **حوض نمی‌تواند بی‌ماهی باشد.** (کوچه)

۳۶۶۶۴. **حوضی را که آب نباشد غوک چه باید.** (شکورزاده، دهخدا)

۳۶۶۶۵. **حوضی که آب ندارد، ماهی (قورباغه) نمی‌خواهد (هم ندارد).** (حییم، تهرانی، عوام، اراکی، همدانی، گیلکی، سیرجانی)

۳۶۶۶۶. **حوضی که ماهی ندارد قورباغه در آن سپهسالار است.** (سیرجانی)

۳۶۶۶۷. **حوضی که ماهی ندارد، قورباغه تویش قزل‌آلاست.** (تهرانی)

۳۶۶۶۸. **حولی* نخر، همسایه خر.** (تاجیکی)

۳۶۶۶۹. **حیا باارزش‌تر از پول است.** (قشقایی)

۳۶۶۷۰. **حیا به چشم است تو که چشم نداری.** (بروجردی، لری، شهربابکی)

۳۶۶۷۱. **حیا به چشم است چشم‌هایت را هم که گرفته‌ای.** (گیلکی)

۳۶۶۷۲. **حیا به (میان) چشم (چشمان) است.** (بهمنیاری، کردی، سمنانی)

۳۶۶۷۳. **حیات در هزیمت بهتر از مرگ بر سر غنیمت.** (دهخدا، شکورزاده)

۳۶۶۷۴. **حیا، حصار ایمان است.** (دهخدا، بهمنیاری، افغانی، شکورزاده، عوام، مشمر)

۳۶۶۷۵. **حیادار حیا می‌کند، بی‌حیا می‌گوید که از من می‌ترسند.** (ایلامی، بختیاری، دیلم‌ولیراوی)

۳۶۶۷۶. **حیا دار را اشاره‌ای و بی‌حیا را مناره‌ای.** (سمنانی)

۳۶۶۷۷. **حیا داره از حیاش می‌ترسه، بی‌حیا می‌گه از من می‌ترسه.** (همدانی، بختیاری)

۳۶۶۷۸. **حیا در چشم است وقتی چشم نباشد حیا کجاست؟** (کردی)

۳۶۶۷۹. **حیا در چشم (چشمان) است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، مازندرانی، کوچه، کردی)

۳۶۶۸۰. **حیا را از کلاغ یاد بگیر.** (شهربابکی)

۳۶۶۸۱. **حیا را خورده، آبرو را فروخته.** (سیرجانی)

۳۶۶۸۲. **حیا را خورده، آبرو را به کمرش بسته‌است.** (آذری، کرمانی)

۳۶۶۸۳. **حیا را خورده آبرو را قی کرده‌است.** (عوام، تهرانی، دماوندی، شیرازی)

۳۶۶۸۴. **حیا را خورده، آبرو را ریده‌است.** (سمنانی)

۳۶۶۸۵. **حیا را خورده‌ای و پی آبرو می‌گردی؟** (اشتهاردی)

۳۶۶۸۶. **حیا را خورده، مهمان آبرو شده.** (آذری)

۳۶۶۸۷. **حیا را خورده یک کاسه آب هم رویش.** (قمی)

۳۶۶۸۸. **حیا روزی را تنگ می‌کند.** (شکورزاده)

۳۶۶۸۹. **حیاش را با نان و ماست خورده‌است.** (حییم)

۳۶۶۹۰. **حیا (ش) را خورده آبرو (ش) را قورت داده.** (شکورزاده، دهخدا)

۳۶۶۹۱. **حیا مانع روزی (رزق، فسق) است.** (بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، عوام، افغانی)

۳۶۶۹۲. **حیای آدم توی چشم‌هایش است.** (سروستانی)

۳۶۶۹۳. **حیای خود را در دست خود نگاه‌دار.** (دهخدا)

۳۶۶۹۴. **حیای خودش را کنده زده به پیشانیش.** (جیرفتی)

۳۶۶۹۵. **حیدر است، هنوز هست.** (گیلکی)

۳۶۶۹۶. **حیدر هستم، پیشت هستم.** (گیلکی)

۳۶۶۹۷. **حیران مانده‌ام از چنین کاری، گندم می‌کارم گاودانه سبز می‌کند.** (لکی)

۳۶۶۹۸. **حیض است همیشه دشمن مردان.** (سوزنی، دهخدا)

۳۶۶۹۹. **حیض بر حور و جنابت بر ملایک بستن.** (دهخدا)

۳۶۷۰۰. **حیض مرد، دیدار طلبکار (وامخواه) است.** (شکورزاده، حییم، عوام، دهخدا)

۳۶۷۰۱. **حیف آن‌ها که مردند و آواز تو را نشنیدند.** (دهخدا، عوام)

۳۶۷۰۲. **حیف آیدم که با تو کسی هم نشین شود.** (همام: ۹۷)
۳۶۷۰۳. **حیف آیدم که زهر در آبِ بقا کنم.** (کلیم: ۲۸۱)
۳۶۷۰۴. **حیف از آب«سَررز» که آب«معدن» قاطی آن باشد.** (بختیاری)
۳۶۷۰۵. **حیف از آب‌های ته جو.** (شهر بابکی)
۳۶۷۰۶. **حیف از آن که مردان بمیرند و نامردان جای ایشان گیرند.** (شکورزاده)
۳۶۷۰۷. **حیف از آن مسجد که در سمنان بود/ یوسفی مانَد که در زندان بُود.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۳۶۷۰۸. **حیف از آن‌ها که مردند و آواز تو را نشنیدند.** (شکورزاده)
۳۶۷۰۹. **حیف از اجل که کور است.** (اهلی: ۵۳)
۳۶۷۱۰. **حیف از امام رضا اگر اهل خراسان نبود.** (تهرانی)
۳۶۷۱۱. **حیف از این جوان که سر ندارد.** (بهمنیاری)
۳۶۷۱۲. **حیف از این شترها اگر گردن‌بندش نبود.** (تهرانی)
۳۶۷۱۳. **حیف از این همه بازی که سر دروغ بود.** (بختیاری)
۳۶۷۱۴. **حیف از پیر که جوانی‌اش را از یاد برده‌است.** (کندلوسی، مازندرانی)
۳۶۷۱۵. **حیف از تو که ارباب وفا را نشناسی.** (دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده، اراکی، نامه‌ی‌داستان)
۳۶۷۱۶. **حیف از تو که خط داری و سواد نداری.** (دهخدا)
۳۶۷۱۷. **حیف از چراغِ عمر که تنها بسوختیم.** (طالب‌آملی: ۷۲۳)
۳۶۷۱۸. **حیف از شعورِ مردم این روزگار، حیف.** (صیدی: ۱۶۲)
۳۶۷۱۹. **حیف از شما که خرج مشّما کند کسی.** (شکورزاده)
۳۶۷۲۰. **حیف از طلا که به گردن خر آویزی.** (رفسنجانی)
۳۶۷۲۱. **حیف از طلا که خرج مطّلا* کند کسی.** (قصّاب کاشانی، شکورزاده، امثال‌موزون، بهمنیاری، حییم، دهخدا، عوام)
۳۶۷۲۲. **حیف از هیزم کیلویی دو تومان که آدم را در جهنّم با آن بسوزانند.** (شکورزاده)
۳۶۷۲۳. **حیف است، برنج صدری را به درازگوش داد.** (مهابادی)
۳۶۷۲۴. **حیف است به انار بگویی بدمذهب.** (کردی)
۳۶۷۲۵. **حیف است ز خوبی که شود عاشق زشتی.** (حافظ: ۳۳۰، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۶۷۲۶. **حیف است که آدم نان خودش را زیر دندان دیگری بخورد.** (نطنزی)
۳۶۷۲۷. **حیف است که ارباب وفا را نشناسی.** (بهمنیاری)
۳۶۷۲۸. **حیف است که با چون تو گلی بوی وفا نیست.** (اهلی: ۱۰۱)
۳۶۷۲۹. **حیف است که زیبا بشود عاشق زشتی.** (فرهنگ‌نامه)
۳۶۷۳۰. **حیف اوقات که یک‌سر به بطالت برود.** (حافظ: ۱۵۰، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۶۷۳۱. **حیف این آب که زیر آبش چیزی نیست.** (لری)
۳۶۷۳۲. **حیف بابا بزرگ من بود که مرد.** (آذری)
۳۶۷۳۳. **حیف بابام (ت) بود که مرد.** (دهخدا، کوچه، تهرانی، عوام، شهربابکی)
۳۶۷۳۴. **حیف بابایت که آواز تو را نشنید و مُرد.** (اخگر، امثال‌موزون، دهخدا، عوام)
۳۶۷۳۵. **حیف باشد به دشواری یاری به دست آوردن و به آسانی از دست دادن.** (افغانی)
۳۶۷۳۶. **حیف باشد چو تو شهباز اسیر قفسی.** (حافظ: ۳۱۸، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۳۶۷۳۷. **حیف باشد چو تو مرغی که اسیرِ قفسی.** (حافظ: ۳۱۹)
۳۶۷۳۸. **حیف باشد خسروی بر دستِ کنّاسی اسیر.** (همام: ۵۴)
۳۶۷۳۹. **حیف باشد دل دانا که مشوّش باشد.** (حافظ: ۱۰۸، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۶۷۴۰. **حیف باشد روح‌القدس به سگبانی.** (دهخدا)
۳۶۷۴۱. **حیف باشد که تو در ظاهر اغیار آیی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۹۶)
۳۶۷۴۲. **حیف باشد که تو یارِ من و من یارِ تو باشم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۵۹)
۳۶۷۴۳. **حیف باشد که خاکِ خاک شوی.** (اوحدی: ۶۲۶)
۳۶۷۴۴. **حیف باشد که ز کارِ همه غافل باشی.** (حافظ: ۳۱۹)
۳۶۷۴۵. **حیف باشد که محبّت غرضِ آلود بوَد.** (اهلی: ۱۹۹)
۳۶۷۴۶. **حیف باشد که همه عمر به باطل گذرد.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۴، شکورزاده)
۳۶۷۴۷. **حیف تو و حیف تخته‌ی دم منزلت*.** (سیستانی)
۳۶۷۴۸. **حیف تیر که در چشم او فرو کنم.** (شوشتری)
۳۶۷۴۹. **حیف دانا که می‌میرد و افسوس نادان که می‌ماند.** (افغانی)
۳۶۷۵۰. **حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن.** (دهخدا، تکمله، بهمنیاری، عوام، شکورزاده، هبله‌رودی)
۳۶۷۵۱. **حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن.** (مثمر، افغانی)
۳۶۷۵۲. **حیف ز عمری که صرف مهر و وفا شد.** (رضی‌الدین ارتیمانی:۵۸)
۳۶۷۵۳. **حیف، صد حیف.** (جیرفتی)
۳۶۷۵۴. **حیف فشنگ دانه‌ای صد تومان نیست که خرج تو کنندش؟** (لری)
۳۶۷۵۵. **حیف کآیینِ مروّت یک سر سوزن نماند.** (کلیم: ۱۵۶)

۳۶۷۵۶. **حیف که افتخار (خانم) شوهر کرد.** (شکورزاده، کوچه)

۳۶۷۵۷. **حیف که بابات مُرد و صدای تو را نشنید.** (شکورزاده)

۳۶۷۵۸. **حیف که چشم نداری تا کمال مرا ببینی.** (کاوش)

۳۶۷۵۹. **حیف که در ایران قدردان نیست.** (بهمنیاری، کوچه)

۳۶۷۶۰. **حیف مورت موشِنگِن*.** (جیرفتی)

۳۶۷۶۱. **حیکم آن است که به سرش آمده باشد.** (تهرانی)

۳۶۷۶۲. **حیّل بگذار و مشنو از حیّل ساز.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۰۷)

۳۶۷۶۳. **حیلت و افسون کنند گردان در جنگ.** (فرخی سیستانی: ۲۷۲، دهخدا)

۳۶۷۶۴. **حیله با عقل آمیخته‌است.** (شکورزاده)

۳۶۷۶۵. **حیله‌جو را بهانه بسیار است.** (دهخدا، خزینه، حییم، افغانی، عوام، امثال‌موزون)

۳۶۷۶۶. **حیله‌جو را، بهانه، سخت کج است.** (کوچه)

۳۶۷۶۷. **حیله حیله را می‌برد، مرتضی علی هردو را.** (آذری)

۳۶۷۶۸. **حیله، حیله را می‌برد، راست را هردو.** (تبریزی)

۳۶۷۶۹. **حیله کار زن است و روباه.** (شکورزاده)

۳۶۷۷۰. **حیله کم کن کار اقبال است و بخت.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۶۷/۵، بهمنیاری)

۳۶۷۷۱. **حیله‌ی رزق بهانه‌ی موت.** (خزینه)

۳۶۷۷۲. **حیله‌ی روباه.** (شاهد)

۳۶۷۷۳. **حیوان از گرگ و دزد می‌ترسد.** (لری)

۳۶۷۷۴. **حیوان از لاغری تلف می‌شود و انسان از چاقی.** (آذری، ترکی قشقایی)

۳۶۷۷۵. **حیوان اگر به صاحبش نرود حرام است.** (درگزی)

۳۶۷۷۶. **حیوان امانت زورش زیاد می‌شود.** (کرمانجی)

۳۶۷۷۷. **حیوان بوی حیوان را می‌شناسد.** (رامسری)

۳۶۷۷۸. **حیوان به بو، انسان به گفت‌وگو.** (آذری)

۳۶۷۷۹. **حیوان پی صاحبش می‌رود.** (افغانی)

۳۶۷۸۰. **حیوان تنها را گرگ می‌درد.** (مازندرانی)

۳۶۷۸۱. **حیوان چه می‌داند که ریحان چیست؟** (رامسری)

۳۶۷۸۲. **حیوان دست و پایت را جمع کن، رفتنی شدی.** (آذری)

۳۶۷۸۳. **حیوان صفت است هر که را نیست غمی.** (اهلی، فرهنگ‌نامه)

۳۶۷۸۴. **حیوان صفتی گر نشد آدم، چه توان کرد؟** (اهلی:۱۳۷)

۳۶۷۸۵. **حیوانک سایید تا تمام شد.** (بهمنیاری)

۳۶۷۸۶. **حیوان گفت: «به‌دنبالم بگرد تا به‌دنبالت بگردم.»** (لری)

۳۶۷۸۷. **حیوانی را که می‌خواهند سر ببّرند اوّل خوب چاقش می‌کنند.** (شکورزاده)

۳۶۷۸۸. **حیوون نبسته و صاحب وارسته.** (بوشهری)

۳۶۷۸۹. **حی هم از قرآن مجید است.** (نمینی)

خ

۳۶۷۹۰. **خائن همیشه خائف است.** (عوام، افغانی، آذری، شکورزاده)

۳۶۷۹۱. **خاتم ملک سلطان است علم.** (مولوی؛ مثنوی: ۶۴/۱)

۳۶۷۹۲. **خاتون خوب صورت پاکیزه خوی را/ نقش و نگار و خاتم فیروزه گو مباش.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۲، فرهنگ‌نامه)

۳۶۷۹۳. **خاتی خاتی*فیروزه، مهمان یک روزه دو روزه.** (شهرضایی)

۳۶۷۹۴. **خادمِ کعبه بولهب نبُوَد.** (کمال‌خجندی: ۴۵۳/۱)

۳۶۷۹۵. **خار از جایی که فرو رفته بیرون می‌آید.** (گنبدکاووسی)

۳۶۷۹۶. **خار از خردیش تیز است.** (افغانی)

۳۶۷۹۷. **خار از خردیش که تیز نبود، درش بده.** (افغانی)

۳۶۷۹۸. **خار از زمین تیز برمی‌آید.** (افغانی، هزاره‌ای)

۳۶۷۹۹. **خار است نخست بار خرما.** (سعدی؛ غزلیات: یغمایی: ۶۷۳، دهخدا، امثال‌موزون)

۳۶۸۰۰. **خار با خرماست.** (مسعودسعدسلمان: ۵۲، انوری:۲۸، حییم، عوام، دهخدا، قرةالعیون، شکورزاده)

۳۶۸۰۱. **خار بالانشین دیوار است.** (صائب: ۱۰۷۹)

۳۶۸۰۲. **خار بگذار لای پالانش.** (دماوندی)

۳۶۸۰۳. **خار به بن دُمش داده است.** (کردی)

۳۶۸۰۴. **خار به پیری رسید، گل به جوانی بمرد.** (عمعق بخارایی، شکورزاده)

۳۶۸۰۵. **خار بی گل در صفا کم از گل بی‌خار نیست.** (صائب: ۶۳۱)

۳۶۸۰۶. **خار پا مانع جولان نشود آتش را.** (بیدل: ۱۱۵، امثال‌موزون)

۳۶۸۰۷. **خار پدرت به ک..ن کیست؟** (سمنانی)

۳۶۸۰۸. **خارپشت به پشت بچه‌اش دست می‌کشد، می‌گوید چه‌قدر نرم است.** (مازندرانی)

۳۶۸۰۹. **خارپشت به جوجه‌اش گفته «مخمل بچه‌ام.»** (تاجیکی)

۳۶۸۱۰. **خارپشتک به بچه‌اش گفت: «ای بچه مخملی‌ام.»** (هزاره‌ای)

۳۶۸۱۱. **خارپشتک به بچه‌اش گفته: «پنبه بچیم، دنبه بچیم.»** (افغانی)

۳۶۸۱۲. **خارپشت می‌گوید: «بچه‌ای از بچه من چرب‌تر و نرم‌تر نیست.»** (لکی)

۳۶۸۱۳. **خارپشت و روی درخت لانه گذاشتن؟** (گیلکی)

۳۶۸۱۴. **خار پیراهن آرام بود موی سفید.** (صائب: ۱۶۸۲، امثال‌موزون)

۳۶۸۱۵. **خار تیز از روز اول معلوم است.** (افغانی)

۳۶۸۱۶. **خار تیز از نودیش*معلوم.** (افغانی)

۳۶۸۱۷. **خارج از خانه همه‌کاره در خانه بی‌کاره.** (مازندرانی)

۳۶۸۱۸. **خار جفت گل است و خمار جفت نبید.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۷۹، دهخدا، شکورزاده)

۳۶۸۱۹. **خار خار دل نه خار پاست تا بیرون کنم.** (شهیدی، اویسی: ۴۵۰)

۳۶۸۲۰. **خار خرما و خاره زر گردد.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۲۹۲)
۳۶۸۲۱. **خار خسک هر طرف که بیفتد فرو می‌رود.** (کرمانی)
۳۶۸۲۲. **خارد ار پشت مرا انگشت من/ خم شود از بار منت پشت من.** (اویسی)
۳۶۸۲۳. **خار در دیده چو افتاد کم از سوزن نیست.** (صائب: ۷۹۳، شکورزاده، امثال‌موزون)
۳۶۸۲۴. **خار در ره پاکان نروید.** (کردی)
۳۶۸۲۵. **خار را آتش توان زد تا نگیرد دامنی.** (رفیع، امثال‌موزون)
۳۶۸۲۶. **خار را از جایی که فرو رفته باید بیرون کشید.** (قشقایی)
۳۶۸۲۷. **خار را در چشم دیگران می‌بیند و شاه تیر را در چشم خود نمی‌بنید.** (دهخدا، عوام، شکورزاده)
۳۶۸۲۸. **خار را در وصل آتش پیرهن گلناری است.** (بیدل، امثال‌موزون)
۳۶۸۲۹. **خار را قرب گل از خوی بد خود نرهاند.** (صائب: ۷۲۹، امثال‌موزون)
۳۶۸۳۰. **خار زرد هیزم نمی‌شود و داماد پشتیبان.** (قشقایی)
۳۶۸۳۱. **خار سر راه مسلمانان است.** (نامه‌ی داستان)
۳۶۸۳۲. **خارسوش*دوستش دارد.** (عوام)
۳۶۸۳۳. **خارسوی*بیمار عروس غیرتی را دوست می‌دارد.** (عوام)
۳۶۸۳۴. **خار عروس است، شب بیرون نیاید.** (کردی)
۳۶۸۳۵. **خار کارنده کجا سیسنبر و سوسن چرد.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۳۶۸۳۶. **خار کشته، گل ندرود.** (اهری)
۳۶۸۳۷. **خارکش خار بَرَد، طالب گُل، گُل چیند.** (جامی)
۳۶۸۳۸. **خار که از زمین بیرون می‌آید، سرش تیز است.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۳۶۸۳۹. **خار که از زمین تند و تیز بیرون شود تیز است.** (هزاره‌ای)
۳۶۸۴۰. **خار که سبز می‌شود با نیشش سبز می‌شود.** (سیستانی)
۳۶۸۴۱. **خار که سر می‌زنه نیشی تیزه.** (هراتی)
۳۶۸۴۲. **خار گمشده از دختر خانه پرس.** (تاجیکی)
۳۶۸۴۳. **خار مدرو تا نگردد دست و انگشتت فگار.** (ناصرخسرو: ۵۲)
۳۶۸۴۴. **خارم ولی گلاب ز من می‌توان گرفت.** (ادیب نیشابوری، امثال‌موزون)
۳۶۸۴۵. **خار نپوشد کسی به زیر خز و لاد*.** (ناصرخسرو: ۳۰۲، امثال‌موزون)
۳۶۸۴۶. **خار و خس را زودتر دریا به ساحل می‌برد.** (صائب: ۱۱۵۰، امثال‌موزون)
۳۶۸۴۷. **خار و خلاشه، شکم پُر باشه.** (سیرجانی، جیرفتی)
۳۶۸۴۸. **خار و سمن هردو به نسبت گیاست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۰۴)
۳۶۸۴۹. **خار و گل آب از بهارستان وحدت می‌خورند.** (صائب: ۲۵۵۱، امثال‌موزون)
۳۶۸۵۰. **خار و گل این باغ ز یک چشمه خورد آب.** (تائب تفرشی، فخرا، تکمله)
۳۶۸۵۱. **خار (همین) که از زمین بیرون می‌آید، سرش تیز است.** (بهمنیاری، تایبادی)
۳۶۸۵۲. **خاریدن گوش را یک انگشت بس است.** (کلیم همدانی: ۵۷۶، تکمله)
۳۶۸۵۳. **خاری شد بر دل من.** (بیرجندی)
۳۶۸۵۴. **خاری که به پایی نخلد، مرهم ریش است.** (بیدل، امثال‌موزون)
۳۶۸۵۵. **خاری که گلی دهد عزیزست چو گل/ گلبن که گلی نیاورد خار بود.** (اهلی شیرازی: ۷۲۲، تکمله)
۳۶۸۵۶. **خاری نیافتم که به پای شکسته نیست.** (افغانی)
۳۶۸۵۷. **خاری همی نیابم و گلزارم آرزوست.** (نظامی، امثال‌موزون)
۳۶۸۵۸. **خاشاک به گاله ارزانی، شنبه به جهود.** (دهخدا، شکورزاده، سهیلی)
۳۶۸۵۹. **خاشاک در ک..نش نمی‌ماند.** (لری)
۳۶۸۶۰. **خاشاک سیل آمد هیزم نمی‌شود، عروسک هم عروس.** (قشقایی)
۳۶۸۶۱. **خاشاک نیز بر در (دل) دریا گذر کند.** (حییم، دهخدا، شکورزاده)
۳۶۸۶۲. **خاشاکی ندارد که لای دندانش را پاک کند.** (قشقایی)
۳۶۸۶۳. **خاشک خاشک می‌آید روی تشک.** (ایزدخواستی)
۳۶۸۶۴. **خاشه به دُمش گیر نکرد.** (هراتی)
۳۶۸۶۵. **خاصان حق همیشه بلیّت کشیده‌اند.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۲، شکورزاده)
۳۶۸۶۶. **خاص*، خاص رید به تاس.** (قشقایی)
۳۶۸۶۷. **خاصه بادام، نواسه (نوه)*مغز بادام.** (بیرجندی)
۳۶۸۶۸. **خاصیّت خر کبود دارد.** (اشتهاردی)
۳۶۸۶۹. **خاصیت سرو است که پیوند نگیرد.** (واعظ، امثال‌موزون)
۳۶۸۷۰. **خاصیّت کافور مجویید ز فلفل (پلپل).** (سلمان‌ساوجی: ۵۶۰، امثال‌موزون، عوام)
۳۶۸۷۱. **خاطر آیینه را آهی مکدّر می‌کند.** (محتشم کاشانی)
۳۶۸۷۲. **خاطرجمع باش گُه به او نمی‌کنی.** (کردی)
۳۶۸۷۳. **خاطرجمعی جوانمرگی می‌آورد.** (دلیجانی)
۳۶۸۷۴. **خاطر خُرم به زیر گُل خوش است.** (زلالی: ۲۵۰)

۳۶۸۷۵. **خاطرخواهی، پول می‌خواهد دایی.** (تهرانی)
۳۶۸۷۶. **خاطر زیاده‌گو را، شخص کر پاره می‌کند.** (آذری)
۳۶۸۷۷. **خاطر مور به دست آر و سلیمانی کن.** (صائب: ۳۰۴۹، امثال‌موزون)
۳۶۸۷۸. **خاطی پیش یار است بی‌گناه سر به دار.** (کردی)
۳۶۸۷۹. **خاک آدم را می‌خورد بدون برو برگرد.** (لری)
۳۶۸۸۰. **خاک از توده‌ی کلان بردار.** (ابن‌یمین، دهخدا، مشمر، شکورزاده، افغانی)
۳۶۸۸۱. **خاک از دیوار پایین می‌ریزه، از این دختر نمی‌ریزه.** (شهربابکی)
۳۶۸۸۲. **خاک از دیوار می‌ریزد ازفلانی گرد بلند نمی‌شود.** (راوری، کرمانی)
۳۶۸۸۳. **خاک است که تحمّل می‌کند.** (هزاره‌ای)
۳۶۸۸۴. **خاک اطلس‌پوش گردد تیغ چون عریان شود.** (صائب: ۱۳۰۷، امثال‌موزون)
۳۶۸۸۵. **خاک‌اندازهایش را دسته کرده.** (قمی)
۳۶۸۸۶. **خاک او را به خود نمی‌گیرد.** (سمنانی)
۳۶۸۸۷. **خاکِ او عمر تو بادا که بدو می‌مانی.** (شکورزاده، دهخدا)
۳۶۸۸۸. **خاک این کوچه بر آن کوچه حرام است.** (جهرمی)
۳۶۸۸۹. **خاک‌بازی*پاک‌بازی می‌خواهد.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۶۸۹۰. **خاک باش، تا از تو گل به بار بیاید.** (خلخالی، اردبیلی)
۳۶۸۹۱. **خاک باشد آن‌کس که در این خاک زیست.** (شکورزاده)
۳۶۸۹۲. **خاک باید مراغه داند کرد.** (دهخدا)
۳۶۸۹۳. **خاک بخور و آب نگاه دار.** (تاجیکی)
۳۶۸۹۴. **خاک بر آن خورده که تنها خوری.** (حییّم، دهخدا، امثال‌موزون)
۳۶۸۹۵. **خاک برایش خبر نبرد.** (دهخدا، عوام، زرقانی، قمی، شهربابکی)
۳۶۸۹۶. **خاک بر سر آلو که برابر شفتالو نباشد.** (درگزی)
۳۶۸۹۷. **خاک بر سر این روزگار می‌خواهم.** (کلیم: ۲۶۱)
۳۶۸۹۸. **خاک بر سرت ای کاچنی*، کارد نداری که ببری، کندوک*نداری که بچینی.** (مینابی)
۳۶۸۹۹. **خاک بر سر جو که زردآلو با آن یک قیمت دارد.** (نهبندانی)
۳۶۹۰۰. **خاک بر سر حلوا که زردآلو قاطی نان شد.** (بختیاری)
۳۶۹۰۱. **خاک بر سر خاله حلیمه، یک کار از دستش برآمد، آن هم به درد نمی‌خوره.** (لری)
۳۶۹۰۲. **خاک بر سر دو تا دست که یک صورت را نشویند.** (تایبادی)
۳۶۹۰۳. **خاک بر سر سیاه‌دانه که به پای ساس نرسد.** (شهربابکی)
۳۶۹۰۴. **خاک بر سرش شد و جُل به تنش.** (لری)
۳۶۹۰۵. **خاک بر سر کند شهی کاو را نبود در زمانه حکم روا.** (فرهنگ‌نامه)
۳۶۹۰۶. **خاک بر سر کن که آبِ رفته باز آمد به جو.** (بهمنیاری)
۳۶۹۰۷. **خاک بر سر گاومیشان، هرکه رسید دوشیدشان.** (لری)
۳۶۹۰۸. **خاک بر فرق مهتری کاو را/ آلت خواجگی پدر باشد.** (شمس‌الدین جوینی، دهخدا)
۳۶۹۰۹. **خاک بهار، نقل زمستان است.** (نجف‌آبادی)
۳۶۹۱۰. **خاک به سرم، کدبانو بود، مادر مادرم.** (تمثیل)
۳۶۹۱۱. **خاک به هم زن، (خاک‌کن) خاک به هم می‌زند (می‌کند) به سر خودش می‌ریزد.** (گیلکی)
۳۶۹۱۲. **خاک بینی زکعب تا زانو / خانه‌ای را که دوست کدبانو.** (دهخدا)
۳۶۹۱۳. **خاک پاک بی‌گندم.** (دهخدا)
۳۶۹۱۴. **خاک پای همه شو تا که بیابی مقصود.** (نظامی، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)
۳۶۹۱۵. **خاک تاریک به خورشید شود رخشان.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۴۱۱، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۳۶۹۱۶. **خاکت به سر، ترقّی معکوس کرده‌ای.** (سمنانی)
۳۶۹۱۷. **خاک تنور، خالق تنور، الله‌اکبر.** (لکی)
۳۶۹۱۸. **خاک توی ک..ن مورچه می‌کند.** (سیرجانی، راوری)
۳۶۹۱۹. **خاک جای خرها، بازیگاه بچّه‌ها.** (بختیاری)
۳۶۹۲۰. **خاک چگونه او را در آغوش می‌گیرد؟** (سنگسری)
۳۶۹۲۱. **خاک چون در سایه‌ی‌خورشید خوابد، زر شود.** (بیدل: ۵۴۰، امثال موزون)
۳۶۹۲۲. **خاک چون یاقوت گردد، سنگ خارا می‌شود.** (اقدس، امثال‌موزون)
۳۶۹۲۳. **خاکِ خالی به ز آبِ خالی است.** (کوچه)
۳۶۹۲۴. **خاک خانه‌ی‌مادرزن سنگین است.** (سرخه‌ای)
۳۶۹۲۵. **خاک خدا، بنده‌ی خدا.** (افغانی)
۳۶۹۲۶. **خاک خشک به دیوار نمی‌چسبد.** (شکورزاده، هزاره‌ای)
۳۶۹۲۷. **خاک خشک به دیوار نمی‌چسبد، ولی خاکبادش همه را کور می‌کند.** (افغانی)
۳۶۹۲۸. **خاک خور، خاک خوردنش را ترک نمی‌کند.** (آذری)

۳۶۹۲۹. **خاک خور و نان بخیلان مخور.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۹۷، دهخدا، شکورزاده، کردی، بهمنیاری)
۳۶۹۳۰. **خاک در آن خورده که تنها خوری.** (افغانی)
۳۶۹۳۱. **خاک در امانت خیانت نمی‌کند.** (دهخدا، تهرانی)
۳۶۹۳۲. **خاک در خواب مایه روزیست / بزرگر را دلیل بهروزیست.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۲۰، دهخدا)
۳۶۹۳۳. **خاک در دنیا خیلی هست، ولی مار به قناعت می‌خورد.** (نجف‌آبادی)
۳۶۹۳۴. **خاک در عزیزان آسایش دیده‌ی مشتاقان است.** (خزینه)
۳۶۹۳۵. **خاک دکّان زرگر طلاست.** (تهرانی)
۳۶۹۳۶. **خاکِ دیوار خویش لیسی بِهْ / که ز پالوده‌ی کسان انگشت.** (سعدی، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۳۶۹۳۷. **خاک را آسودگی از پهلوی همواری است.** (بیدل، امثال‌موزون)
۳۶۹۳۸. **خاک را بر سر زنی سر نشکند/ آب را بر سر زنی ور نشکند/ گر تو می‌خواهی که سر را بشکنی/ آب را و خاک را برهم زنی.** (مولوی؛ مثنوی: ۶/۵-۳۴۲۵)
۳۶۹۳۹. **خاک را توتیا کرده و برده‌است.** (سرخه‌ای)
۳۶۹۴۰. **خاک را در جوش می‌آرد شراب.** (فانی، امثال‌موزون)
۳۶۹۴۱. **خاک رمه چشم گرگ روشن دارد.** (سجزی، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۶۹۴۲. **خاک‌روب، خاک را هوا می‌کند و روی سر خود می‌ریزد.** (گیلکی)
۳۶۹۴۳. **خاک زده‌اند به لانه‌ی‌زنبورها (آن‌ها).** (شوشتری)
۳۶۹۴۴. **خاک زن و شوهررا از یک‌جا برداشته‌اند.** (قشقایی)
۳۶۹۴۵. **خاکساران بیشتر از فیض قسمت می‌برند.** (کلیم، امثال‌موزون)
۳۶۹۴۶. **خاکساران جهان را به حقارت منگر.** (اوحدی: ۳۳۸، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، شاهد)
۳۶۹۴۷. **خاکساری پرده‌ی‌تزویر باشد دام را.** (صائب: ۶۰، امثال‌موزون)
۳۶۹۴۸. **خاکساری حصار عافیت است.** (صائب؛ کلیات:۲۸۵)
۳۶۹۴۹. **خاکستر اُجاق را بخوری بهتر است تا محتاج نامرد شوی.** (گیلکی)
۳۶۹۵۰. **خاکستر از آتش به عمل می‌آید.** (بختیاری)
۳۶۹۵۱. **خاکستر از آتش یادگار است.** (خاقانی: ۸۳۴)
۳۶۹۵۲. **خاکستر، خاکستری و آرد آردی، شکر تلخ و تو شیرین.** (بختیاری)
۳۶۹۵۳. **خاکستر را از ویرانه برمی‌دارند.** (آذری)
۳۶۹۵۴. **خاکستر صد چیز به یک رنگ بود.** (دستور قزوینی؛ میر رفیع، تکمله)
۳۶۹۵۵. **خاکستر مجمر بلند را بر سرت بریز، اگر خاکسترش برود، ریگش می‌ماند.** (آذری)
۳۶۹۵۶. **خاک سرملکت را بخور، زر ملک مردم را نخور.** (مازندرانی)
۳۶۹۵۷. **خاک سنو* از دیگ‌دان خشو*.** (افغانی)
۳۶۹۵۸. **خاک سیه، خاک سیه می‌کشد.** (زلالی: ۱۸۱)
۳۶۹۵۹. **خاکش از خون فلان بهتر است.** (بهارعجم، خزینه)
۳۶۹۶۰. **خاکشان از یک‌جا برداشته‌شده.** (آمره‌ای)
۳۶۹۶۱. **خاکش به سر که زنده به نام پدر بُوَد.** (صائب: ۳۳۴)
۳۶۹۶۲. **خاک شد آن کس که در این خاک زیست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۴، بهمنیاری)
۳۶۹۶۳. **خاک شد حاتم و نامش به نکویی علم است/ مرد اندیشه سخا در دو جهان محترم است.** (شهرضایی)
۳۶۹۶۴. **خاک شد و باد برداشت بردش.** (گیلکی)
۳۶۹۶۵. **خاک شو، پیش از آن‌که خاک شوی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۵، بهمنیاری، خوانساری، دهخدا، حییم، شکورزاده، افغانی)
۳۶۹۶۶. **خاک شو تا گُل بروید (در وجودت) رنگ، رنگ.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۶/۱، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۶۹۶۷. **خاکشی (خاکشیر) نبات به حلقم نکرده‌ای.** (دهخدا، عوام، حییم، شکورزاده)
۳۶۹۶۸. **خاکشیر است به همه مزاج می‌سازد.** (نامه‌ی داستان)
۳۶۹۶۹. **خاک عالم بر سر نادان بود.** (صفایی)
۳۶۹۷۰. **خاک عالم به سرم، آن از پسر و این هم از دخترم.** (نهاوندی)
۳۶۹۷۱. **خاک عالم به سرم شد، فلانی نوکرم بود شوهرم شد.** (فسایی)
۳۶۹۷۲. **خاک عروس را از در خانه‌ی مادرشوهر برداشته‌اند.** (کرمانی، شاهرودی)
۳۶۹۷۳. **خاک عمل از عبیر معزولی به.** (نفایس‌الفنون، دهخدا)
۳۶۹۷۴. **خاک غربیل را نشاید و خشت آسیا را.** (خزینه)
۳۶۹۷۵. **خاک غریب پست است.** (افغانی)
۳۶۹۷۶. **خاک قبرستان چشمش پر نمی‌شود.** (یزدی)
۳۶۹۷۷. **خاک (قبر) سرد می‌شود.** (آذری)
۳۶۹۷۸. **خاک کاهو بر سرت.** (نهاوندی)
۳۶۹۷۹. **خاک کربلا دامن‌گیر است.** (مازندرانی)
۳۶۹۸۰. **خاک کرمان دامن‌گیر است.** (کرمانی)
۳۶۹۸۱. **خاک کلید نیکی‌هاست.** (تاریخ طبری: ۴۴۵)
۳۶۹۸۲. **خاک کوچه برای باد سودا خوب است.** (حییّم، دهخدا، کوچه، عوام، سهیلی)
۳۶۹۸۳. **خاک کوچه، برای سودا خوب است.** (شکورزاده)

۳۶۹۸۴. **خاک کوچه را به توبره‌ی‌اسبش کشید.** (سیرجانی)
۳۶۹۸۵. **خاک که خاک است، به امانت خیانت نمی‌کند.** (هزاره‌ای)
۳۶۹۸۶. **خاک گدایی کی لگد می‌خورد از پای شَل؟** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۸۳۱)
۳۶۹۸۷. **خاک (گرد) گلّه، توتیای چشم گرگ.** (شیخ بهایی؛ کلیات: نان و حلوا: ۱۱، فرهنگ‌نامه)
۳۶۹۸۸. **خاک گلشن چشم نرگس را به‌جای توتیاست.** (وحیدقزوینی، امثال‌موزون)
۳۶۹۸۹. **خاک گیر از خاک توده بلند.** (تاجیکی)
۳۶۹۹۰. **خاک گیری از خاک توده‌ی‌بلند گیر.** (تاجیکی)
۳۶۹۹۱. **خاک ما را از گِل بیت‌الحزن برداشتند.** (صائب: ۶۴۰، امثال‌موزون)
۳۶۹۹۲. **خاک مرده سرد است.** (قشقایی، گیلکی)
۳۶۹۹۳. **خاک مکّه در این‌جاست.** (آملی)
۳۶۹۹۴. **خاک، مهر را می‌برد.** (حییم، سرخه‌ای)
۳۶۹۹۵. **خاک میدان بازی را باد برد.** (ایلامی)
۳۶۹۹۶. **خاک میفکن به ترازوی خویش.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۲۷۶)
۳۶۹۹۷. **خاک می‌کشد (می‌دواند).** (دهخدا، آذری، شکورزاده، حییم)
۳۶۹۹۸. **خاک می‌گوید: «تو به من تری بده، من به تو زری.»** (قشقایی)
۳۶۹۹۹. **خاکِ نامرد، آدمی‌خوار است.** (طالب‌آملی:۳۶۸)
۳۷۰۰۰. **خاک وطن، از ملک سلیمان خوش‌تر.** (امثال طبع هند، شکورزاده، دهخدا، حییم، امثال‌موزون)
۳۷۰۰۱. **خاکِ وطن بِه از همه عالم غریب را.** (فضولی: ۲۶۰)
۳۷۰۰۲. **خاک و گل خورده بی‌گِل ایستادن نمی‌تواند.** (گیلکی)
۳۷۰۰۳. **خاک‌ها را سرمه کرده.** (بیرجندی)
۳۷۰۰۴. **خاک هم بر سرت می‌ریزی پای بلندی.** (کرمانی)
۳۷۰۰۵. **خاک هم به امانت خیانت نمی‌کند.** (کوچه، عوام، شکورزاده)
۳۷۰۰۶. **خاک هم به سر می‌کنی پای تل‌بلند.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۳۷۰۰۷. **خاک زن و شوهر را از یک محل برداشته‌اند.** (آذری)
۳۷۰۰۸. **خاک یابی ز پای تا زانو / خانه‌ای را که دوست کدبانو.** (دهخدا)
۳۷۰۰۹. **خاکی به کفم به که کلنگی*به هوا.** (مثمر)
۳۷۰۱۰. **خاگینه را خاتون می‌خورد، مشت را یتیم.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۷۰۱۱. **خال از میان دو ابرو می‌برد.** (قمی)
۳۷۰۱۲. **خالت بر ما نمی‌چرخد.** (کرمانی)
۳۷۰۱۳. **خال خوب است که روی صورت باشد، نه روی ک..ن آدم.** (راسری)
۳۷۰۱۴. **خالد بر بستر خز است و بز / جعفر در آرزوی بوریاست.** (ناصرخسرو: ۹۹، دهخدا)
۳۷۰۱۵. **خال سبز پای سفید در آب دیاره پیداست.** (بی‌نشان)
۳۷۰۱۶. **خال سیاه زینت چهره‌ی‌سفید است، خال سفید نکبت چهره‌ی‌سیاه.** (قشقایی)
۳۷۰۱۷. **خال محرم، خطاط محرم تا سرمه هم نامحرم؟** (شهرکردی)
۳۷۰۱۸. **خال محرم، سرمه محرم، من چرا نامحرمم (من بیچاره نامحرم)؟** (بهمنیاری، یزدی، فرهنگ‌نامه، گرمساری)
۳۷۰۱۹. **خالم نیامد، نصف نان فایده ماند.** (افغانی)
۳۷۰۲۰. **خالِ موزون هرکجا بر چهره افتد خوش‌نماست.** (صائب: ۲۴۲)
۳۷۰۲۱. **خال مهرویان سیاه و دانه‌ی‌فلفل سیاه / هردو جان‌سوز است امّا این کجا و آن کجا.** (دهخدا، عوام، حییم، بهمنیاری، شکورزاده)
در اصل: **دانه‌ی‌فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه.** (حیدر طهماسبی کاشی)
۳۷۰۲۲. **خالو به خیال که خواهرزاده، گلّه را مفت می‌چراند.** (لری)
۳۷۰۲۳. **خالوت کیه؟ داییت رجب، تو کُج می‌ری درازیه وجب.** (گلبافی)
۳۷۰۲۴. **خالو خر را شناخت.** (هبله‌رودی، شاهد)
۳۷۰۲۵. **خالو را سرازیر آب می‌برد، خواهرزاده سربالا سراغش را می‌گرفت.** (لری)
۳۷۰۲۶. **خالو گرگه‌ی سگمان است.** (قشقایی)
۳۷۰۲۷. **خالو نیامد و انارو به هم نیاورد.** (شیرازی)
۳۷۰۲۸. **خالو یاراحمد فردا معلوم می‌شود.** (لکی)
۳۷۰۲۹. **خالوی دم‌دمی مزاج و نیم عاقل، گاوی داشت و آن‌را داد و خری گرفت و یک خر بارنبری.** (لری، لکی)
۳۷۰۳۰. **خالوی دور از من تو را با من چه کار است؟** (لکی)
۳۷۰۳۱. **خاله آمد، خانه‌ی‌خاله، خاله خودش چاله به چاله*.** (گچسارانی)
۳۷۰۳۲. **خاله آن‌چنان مال تو شد که راه بوسه دادن و بوسه گرفتن نیست؟** (گیلکی)
۳۷۰۳۳. **خاله از روستا آمده، بر سرم بلا آمده.** (آذری)
۳۷۰۳۴. **خاله‌اش را ببین، همه‌اش را بخور.** (نیشابوری)

۳۷۰۳۵. **خاله اگر خایه داشت دایی می‌شد.** (مازندرانی)
۳۷۰۳۶. **خاله اگر می‌خواست کُلو* (نان کوچک) بده، همان سر کرنو (تنور) می‌داد.** (شهربابکی)
۳۷۰۳۷. **خاله‌ام زاییده، خاله‌زام (خاله‌زاده‌ام) هو کشیده.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۳۷۰۳۸. **خاله‌ام فهمید، عالم فهمید.** (قشقایی، آذری)
۳۷۰۳۹. **خاله‌ای که از مادر مهربان‌تر است باید پایش را داغ کنی.** (همدانی)
۳۷۰۴۰. **خاله این‌طور، این از او بدتر، او از این بدتر.** (همدانی)
۳۷۰۴۱. **خاله‌ای و چاله‌ای*.** (لری)
۳۷۰۴۲. **خاله به قربان خواهرزاده بروم.** (رامسری)
۳۷۰۴۳. **خاله پس فردا.** (بیرجندی)
۳۷۰۴۴. **خاله‌جان و خواهرزاده‌اند.** (گیلکی)
۳۷۰۴۵. **خاله حلیمه، از آب بیا برو هیمه.** (زرقانی)
۳۷۰۴۶. **خاله خاک‌انداز.** (دهخدا، اصفهانی)
۳۷۰۴۷. **خاله، خاله بیا تا بی‌خودی جنگ کنیم.** (سیستانی)
۳۷۰۴۸. **خاله خاله، بیا جَنگَکی کَنین.** (جیرفتی)
۳۷۰۰۰. **خاله خاله زنم، دورت بگردم/ اگه کلاه سرت ندارم، آخر نامردم.** (شهربابکی)
۳۷۰۵۰. **خاله خاله کُ.. دادن هم به طالع.** (کرمانی، بهمنیاری، سیرجانی)
۳۷۰۵۱. **خاله دلش هم مرغ می‌خواهد هم کوکو.** (بابلسری)
۳۷۰۵۲. **خاله را به شوی رساند.** (افغانی)
۳۷۰۵۳. **خاله را خایه بُدی، خالو شدی.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۱۱/۴، بهمنیاری، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)
۳۷۰۵۴. **خاله را می‌خوا برای درز و دوز، اگر نه چه خاله چه گِرده گوز.** (شهربابکی)
۳۷۰۵۵. **خاله را می‌خواهم برای درز و دوز، وگرنه به یک گوز.** (خور و بیابانکی، نایینی)
۳۷۰۵۶. **خاله را می‌خواهند برای درز و دوز، اگر نه چه خاله و چه یوز.** (دهخدا، عوام، حییم، شکورزاده)
۳۷۰۵۷. **خاله زایمان می‌کند، خاله‌زاده گریه و زاری می‌کند.** (سنقری)
۳۷۰۵۸. **خاله ز ننه چو مهربان‌تر باشد/ باید به مثل تا لب او داغ کنند.** (فرهنگ‌نامه)
۳۷۰۵۹. **خاله ستاره، تو را چه کاره؟** (شیرازی، نطنزی)
۳۷۰۶۰. **خاله سوسکه از دیوار بالا می‌رفت، ننه‌اش می‌گفت: «قربان دست و پای بلوریت.»** (کوچه)
۳۷۰۶۱. **خاله سوسکه به بچه‌اش می‌گوید: «قربان دست و پای نازکت (بلوریت).»** (عوام، دهخدا، شکورزاده)
۳۷۰۶۲. **خاله سه کار به یک کار کن، آب انداز، هیزم جمع کن و حال و احوال کن.** (بختیاری)
۳۷۰۶۳. **خاله شترت را از کنار ما رد کن.** (لری)
۳۷۰۶۴. **خاله شرف گاهی این طرف گاهی آن طرف.** (فرهنگ‌نامه، امثال، شکورزاده)
۳۷۰۶۵. **خاله شرفم هم این طرفم، هم آن طرفم.** (دیباجی)
۳۷۰۶۶. **خاله که نداره پوره*، چه خاله و چه توره*.** (شهربابکی)
۳۷۰۶۷. **خاله که نده یک خوشه غوره/می‌خواهم نه خاله باشه نه سگ توره.** (دلیجانی)
۳۷۰۶۸. **خاله گردن دراز آمده‌است.** (امثال، سخن)
۳۷۰۶۹. **خاله لُمبُر زیر ک..ن است.** (دماوندی)
۳۷۰۷۰. **خاله مادر نمی‌شود و عمو پدر.** (خویی)
۳۷۰۷۱. **خاله میمون، این که اوّلته، آخرت کدامه؟** (الیگودرزی)
۳۷۰۷۲. **خاله نرگس گوشت را من می‌خورم استخوان را تو بلیس.** (آملی)
۳۷۰۷۳. **خاله، نصف مادر است.** (همدانی)
۳۷۰۷۴. **خاله، ننه نمی‌شه، عمو، بابا.** (همدانی)
۳۷۰۷۵. **خاله نونی بود، خاله جونی نبود.** (شهربابکی)
۳۷۰۷۶. **خاله و خواهرزاده، کچل حرام‌زاده.** (زرقانی، شیرازی)
۳۷۰۷۷. **خاله هر چی دورتر، چُس و گوزش کمتر.** (همدانی)
۳۷۰۷۸. **خاله هم زن می‌شود؟** (هراتی)
۳۷۰۷۹. **خاله‌ی خر، عمّه‌ی گاو.** (تایبادی، شاهرودی)
۳۷۰۸۰. **خاله‌ی خوب مادرم است، حرفش را نزن که عارم است.** (دماوندی)
۳۷۰۸۱. **خاله‌ی همه‌کاره، همه‌ی کارهایش نیم‌کاره.** (شکورزاده، تاجیکی)
۳۷۰۸۲. **خالی است کیسه از زر پیوسته آستین را.** (غنی کشمیری، امثال‌موزون)
۳۷۰۸۳. **خالی دست رو سیاه.** (خزینه، افغانی)
۳۷۰۸۴. **خام از عذاب سوختگان بی‌خبر بود.** (سعدی؛ کلیات: ۵۰۴، بهمنیاری)
۳۷۰۸۵. **خام بوده پخته‌شده، نزد همسایه‌ها آموخته‌شده.** (ایزدخواستی)
۳۷۰۸۶. **خام بود هر که در و سوز نیست.** (حسن دهلوی: ۵۸، تکمله)
۳۷۰۸۷. **خام خوردن، علّت آرد در بشر.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/ ۲۸۷)
۳۷۰۸۸. **خامشی از کلامِ بیهده بِه.** (ناصرخسرو: ۷۷، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۷۰۸۹. **خامشی از گفت نکوتر بسی.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۱۴)

۳۷۰۹۰. **خامشی به که ضمیر دل خویش / به کسی گفتن و گفتن که مگو.** (سعدی؛ گلستان:۱۷۱)
۳۷۰۹۱. **خامشی را ز پریشان سخنان می‌دانم.** (صائب: ۲۷۵۲)
۳۷۰۹۲. **خامشی را هر که سازد پیشه‌ای / گردد ایمن نَبوَدش اندیشه‌ای.** (عطار؛ مجموعه آثار)
۳۷۰۹۳. **خامشی گنجی است، خود را لال کن.** (طالب‌آملی: ۸۲۰)
۳۷۰۹۴. **خامشی محترم به کنج ادب/ به که گوینده سقط باشی.** (سعدی؛ کلیات: ۸۰۷)
۳۷۰۹۵. **خامشی مرا خواهد کشت.** (اهلی)
۳۷۰۹۶. **خامشی موجب رضا باشد.** (اخگر، امثال‌موزون)
۳۷۰۹۷. **خامشی نیست خالی از نمکی.** (طالب‌آملی: ۳۰۴)
۳۷۰۹۸. **خام‌طمع دو جیب دارد، هردو خالی.** (کرمانجی)
۳۷۰۹۹. **خام‌طمع را خانه‌اش از دو سر خراب است.** (افغانی)
۳۷۱۰۰. **خام گو و پخته شنو.** (تاجیکی)
۳۷۱۰۱. **خاموش، این است مشت.** (کردی)
۳۷۱۰۲. **خاموشک کار تمام چرچرک بام به بام.** (افغانی)
۳۷۱۰۳. **خاموش نشین و فارغ از عالم باش.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۳۷۱۰۴. **خاموشی ادب است.** (بهمنیاری)
۳۷۱۰۵. **خاموشی، بزرگ‌ترین گنج است.** (ابن‌یمین)
۳۷۱۰۶. **خاموشی به که جواب سخت.** (بهمنیاری، عوام، افغانی)
۳۷۱۰۷. **خاموشی به مرغان نیز نیکوست.** (ویس‌و رامین: ۳۳۵)
۳۷۱۰۸. **خاموشی پروانه کند کار خود آخر/ ای شمع بیندیش و نگه‌دار زبان را.** (فرهنگ‌نامه، کلیم کاشانی)
۳۷۱۰۹. **خاموشی دلیل جهل باشد.** (ملک‌الشعرای بهار)
۳۷۱۱۰. **خاموشی دوّم سلامت است.** (کلیم کاشانی، دهخدا، قابوس‌نامه: ۴۷، شکورزاده)
۳۷۱۱۱. **خاموشی را شعار خود کن.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)
۳۷۱۱۲. **خاموشیِ زبان سوسنِ غمّاز آزادگی اوست.** (خزینه)
۳۷۱۱۳. **خاموشی ز نادان سخت نیکوست.** (ویس‌و رامین: ۴۶۴، دهخدا)
۳۷۱۱۴. **خاموشی علامت رضاست.** (عوام، خزینه، افغانی)
۳۷۱۱۵. **خاموشی عین ثواب است.** (افغانی)
۳۷۱۱۶. **خاموشی عین جواب است.** (بهمنیاری، عوام، خرّمی)
۳۷۱۱۷. **خاموشی، فراموشی می‌آورد.** (قشقایی)
۳۷۱۱۸. **خاموشی گل پرده در مرغ چمن شد.** (وقوعی، امثال‌موزون)
۳۷۱۱۹. **خاموشی نشان رضاست.** (دهخدا)
۳۷۱۲۰. **خاموشی نیم رضاست.** (مثمر)
۳۷۱۲۱. **خاموشی هم پرده‌ی‌عورت جهل است و هم شکوه عظمت دانایی.** (مرزبان‌نامه: ۲۹۳، شکورزاده)
۳۷۱۲۲. **خاموشی هم داستانی است.** (نامه‌ی داستان)
۳۷۱۲۳. **خامه در دست هنرور تیر ترکش است.** (صائب، امثال‌موزون)
۳۷۱۲۴. **خامه‌ی تصویر نتواند کشیدن ناله را.** (بیدل، امثال‌موزون)
۳۷۱۲۵. **خامه‌ی فولاد هرگز لایق تصویر نیست.** (اقدس، امثال‌موزون)
۳۷۱۲۶. **خان، ادعّای خان بودن نمی‌کند ولی رعیّت ادعّای خان بودن می‌کند.** (مشکین‌شهری)
۳۷۱۲۷. **خان از خانم است.** (کرمانشاهی، کردی کلهری)
۳۷۱۲۸. **خان اگر نمی‌فرمودید ما با پرهایش می‌خوردیم.** (آذری)
۳۷۱۲۹. **خان اِنّا اَنزَلنا، تو هم اِنّا اَنزَلنا؟** (کوچه)
۳۷۱۳۰. **خان بخشید، نوکر نبخشید.** (آذری)
۳۷۱۳۱. **خان بخشیده، خان‌زاده نمی‌بخشد.** (شکورزاده)
۳۷۱۳۲. **خان بودن به پول است و تفنگ پنج تیر که من هردو را دارم.** (فرهنگ‌نامه)
۳۷۱۳۳. **خان به تو توجّه کرده، خدا به تو توجّه کرده‌است.** (ترکمنی)
۳۷۱۳۴. **خان تو مرا بزن، من می‌روم زن شاه علی شاه را می‌زنم.** (بختیاری)
۳۷۱۳۵. **خان، تو مگر مرغابی هستی؟** (فرهنگ‌نامه)
۳۷۱۳۶. **خان، خانه‌نشین است.** (آذری)
۳۷۱۳۷. **خاندان (به زن) به سلامت باشد هر چند فرزند نزاید.** (دهخدا)
۳۷۱۳۸. **خاندان حسن همگی سگ هستند ولی سگ‌تر از همه‌شان امین‌بگ است.** (لری)
۳۷۱۳۹. **خاندان‌ها و ملک‌ها و شهرها به مردی باز بسته می‌باشد.** (دهخدا)
۳۷۱۴۰. **خاندانی که تو باشی محرم / خاک عالم به سر اهل حرم.** (یزدی)
۳۷۱۴۱. **خان دایی، کاش یک دانه از نخودها عقل بود.** (فرهنگ‌نامه)
۳۷۱۴۲. **خان در خانه جایش نبود، تیروکمان به دیوار آویزان کرد.** (کرمانی)
۳۷۱۴۳. **خان، دوغ ترش نمی‌توانست بگیرد به نوکر می‌گفت: «تو برو برای من روغن کره بگیر.»** (گیلکی)
۳۷۱۴۴. **خان‌زاده از خان‌زاده شود.** (کردی)
۳۷۱۴۵. **خان‌علی به این دل‌خوش است که خان خر به او می‌دهد تا برایش کود بیاورد.** (لری)

۳۷۱۴۶. **خان‌علی خرمافروش شد، بچّه‌ها گدا صفت.** (فرهنگ‌نامه، قشقایی)

۳۷۱۴۷. **خانعلی نه درد داشت نه بیماری جوالدوز به تخمش می‌زد می‌نالید.** (تهرانی)

۳۷۱۴۸. **خانم آن نیست که جانانه و دلبر باشد/ خانم آنست که باب دل شوهر باشد.** (ملک‌الشعرابهار: ۴۵۹، شکورزاده)

۳۷۱۴۹. **خان، ما از درون گرم شدیم.** (آذری)

۳۷۱۵۰. **خانم از بی‌چادری در خانه مانده‌است.** (آذری)

۳۷۱۵۱. **خانم از ته خرابه، آقا آب توبه به سرش می‌ریزد.** (تهرانی)

۳۷۱۵۲. **خانم از لولهنگ روی می‌گیرد.** (شوشتری)

۳۷۱۵۳. **خانم املش است و آقای شلمان.** (گیلکی)

۳۷۱۵۴. **خانم بالایت را دیدم و پایینت را هم دیدم.** (نامه‌ی‌داستان)

۳۷۱۵۵. **خانم بخواد کُ.. بده، به ریش آقا چُس میده.** (تهرانی)

۳۷۱۵۶. **خانم بودنم دروغ در آمده.** (آذری)

۳۷۱۵۷. **خانم پاشنه ترکیده، آقا طلبیده.** (دهخدا)

۳۷۱۵۸. **خانم پاشنه ترکیده، به ما رسیده پیراهن یزدی طلبیده.** (گرمساری)

۳۷۱۵۹. **خانم حریف کنیز نشد، گربه را دو شقه کرد.** (تالشی)

۳۷۱۶۰. **خانم، خانم، صدقه‌ام بدهید.** (آملی)

۳۷۱۶۱. **خانم دختر دهراب، پسرش مهراب بود.** (لری)

۳۷۱۶۲. **خانم در تهران است.** (گیلکی)

۳۷۱۶۳. **خانم دوستی بده یک بوسی.** (شیرازی)

۳۷۱۶۴. **خانم رفت عقب دوغ به او ندادند کنیز را فرستاد عقب ماست.** (حییّم)

۳۷۱۶۵. **خان مرو شده، چنار جلو منزلش را نمی‌بینند.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۳۷۱۶۶. **خانم سر چپر*سگ دنبه را به در برد.** (کردی)

۳۷۱۶۷. **خانم که روزگاری شلوار نداشت حالا که کار و بارش خوب شد هفت شلوار را یک‌جا می‌پوشد.** (آملی)

۳۷۱۶۸. **خانم نداره اشکنه گوزش درختُ می‌شکنه.** (کوچه)

۳۷۱۶۹. **خان می‌بخشد، شیخ (خان) علی‌خان نمی‌بخشد.** (تهرانی، لری)

۳۷۱۷۰. **خان می‌شود که از خان بودن خلع شود ولی ممکن نیست که شنبه از شنبه بودن خود خارج شود.** (لری)

۳۷۱۷۱. **خانمی که از گل فروختن عار داشت، دیدمش روزی که بُنَتک*می‌فروخت.** (جیرفتی)

۳۷۱۷۲. **خانواده‌ای بدون بزرگ و بدون سرپرست مباد.** (دزفولی)

۳۷۱۷۳. **خانواده‌ی پدر شوهر خبر ندارد، خانواده‌ی عروس منجوق می‌دوزد.** (بختیاری)

۳۷۱۷۴. **خانواده‌ی کانعلی عده‌ای از دست می‌نالند و عدّه‌ای دیگر از پهلو.** (لری)

۳۷۱۷۵. **خانه آباد به مهمان باشد.** (تکمله)

۳۷۱۷۶. **خانه آبادکن، زن است.** (قشقایی)

۳۷۱۷۷. **خانه آتش زدن چراغان نیست.** (بیدل، امثال‌موزون)

۳۷۱۷۸. **خانه آتش گرفته، آب می‌خواهد نه نفت.** (آملی)

۳۷۱۷۹. **خانه‌ات آمدم دوغم ندادی برو از عقبت ماست می‌فرستم.** (دهخدا)

۳۷۱۸۰. **خانه‌ات آمدم دوغم ندادی، پشت‌سرم ماست می‌فرستی؟** (شکورزاده)

۳۷۱۸۱. **خانه‌ات احتیاط کن، همسایه‌ات دزد نگو.** (تاجیکی)

۳۷۱۸۲. **خانه‌ات به لانه‌ی‌گبر می‌ماند، نمی‌شود دید که.** (گیلکی)

۳۷۱۸۳. **خانه‌ات تخته سنگی باشد، ولی شوهرت مرد باشد.** (لری)

۳۷۱۸۴. **خانه‌ات خانه مرغ، دبدبه‌ات از حد بیرون.** (هزاره‌ای)

۳۷۱۸۵. **خانه‌ات را تمیز نگه‌دار، یک باره مهمان می‌رسد، خودت را تمیز نگه‌دار، یک باره مرگ می‌رسد.** (ساوه‌ای، آذری)

۳۷۱۸۶. **خانه‌ات را در نزدیکی سوراخ مار نساز.** (کردی کلهری)

۳۷۱۸۷. **خانه‌ات زیر سنگی باشد شوهرت شیر زردی باشد.** (بختیاری)

۳۷۱۸۸. **خانه‌ات ناهموار است؟** (رامسری)

۳۷۱۸۹. **خانه از آن ما و سر از آن ما.** (آذری)

۳۷۱۹۰. **خانه از باد پیش ویران بود باد بهانه شد.** (هزاره‌ای)

۳۷۱۹۱. **خانه از پای بست ویران است/ خواجه در بند (فکر) نقش ایوان است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۰، افغانی، دهخدا، عوام)

۳۷۱۹۲. **خانه از روزن روشن است.** (تکمله)

۳۷۱۹۳. **خانه از طاعت است و خیرآباد / وین دوگر نیست نام خانه مباد.** (اوحدی:۸۴ فرهنگ‌نامه)

۳۷۱۹۴. **خانه از همخانه، صحرا می‌شود.** (مولوی؛ مثنوی: ۳/ ۳۱)

۳۷۱۹۵. **خانه از همسایه‌ی‌بد در خطر است.** (خرّمی، بهمنیاری، شکورزاده)

۳۷۱۹۶. **خانه‌اش آن‌قدر شلوغ است که شتر با بارش گم می‌شود.** (رامسری)

۳۷۱۹۷. **خانه‌اش از بس که تمیز است، عسل بریزی روغن می‌گیری.** (اصفهانی)
۳۷۱۹۸. **خانه‌اش از خانه‌ی خدا پاک‌تر است.** (نامه‌ی داستان)
۳۷۱۹۹. **خانه‌اش (ام) را آتش می‌زند (نم) تا دودش همسایه‌اش را کور کند.** (فرهنگ‌نامه، لری)
۳۷۲۰۰. **خانه‌اش به پشتش، کلیدش هم توی مشتش است.** (بهمنیاری)
۳۷۲۰۱. **خانه‌اش به دوشش (شانه‌اش) است.** (زرقانی، هزاره‌ای)
۳۷۲۰۲. **خانه‌اش جدا، دردش جدا.** (الیکایی)
۳۷۲۰۳. **خانه‌اش خر به پشت می‌افتد.** (سبزواری)
۳۷۲۰۴. **خانه‌اش، دُم موش در آن آغشته به آرد نمی‌شود.** (کردی)
۳۷۲۰۵. **خانه‌اش را آخر سیر و پیاز می‌کارد.** (مثمر، بستکی)
۳۷۲۰۶. **خانه‌اش را به خروس بار کرده.** (هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی‌داستان، بُستکی، هرمزگان)
۳۷۲۰۷. **خانه‌اش را می‌کند و به آب می‌رسد.** (مثمر)
۳۷۲۰۸. **خانه‌اش مسجد است.** (عوام)
۳۷۲۰۹. **خانه‌ام از گونی درست شده، اسم فرزندم هم که یار است.** (قشقایی)
۳۷۲۱۰. **خانه‌ام به پشتم، کلیدش تو مُشتم.** (شکورزاده)
۳۷۲۱۱. **خانه‌ام تنگ باشد هم دلم وسیع.** (تاجیکی)
۳۷۲۱۲. **خانه‌ام را زده دزد، هیچی ندارم بدهم دستمزد.** (سیرجانی)
۳۷۲۱۳. **خانه‌ام را کنده زد، یک چیزی می‌خواهد دستمزد.** (سیرجانی)
۳۷۲۱۴. **خانه‌ام قازه*باشد دلم تازه باشد.** (تاجیکی)
۳۷۲۱۵. **خانه‌ام کازه باشد، دلم تازه باشد.** (تاجیکی)
۳۷۲۱۶. **خان‌ها می‌جنگند، خلق زخمی می‌شود.** (قشقایی)
۳۷۲۱۷. **خانه‌ای بدون کدخدا نباشد، محمّد می‌رود و محمّد می‌آید.** (بختیاری، مسجد سلیمان)
۳۷۲۱۸. **خانه‌ای داریم و خانه‌ای نداریم.** (زرقانی)
۳۷۲۱۹. **خانه‌ای را که به ظلم سازی سگ در آن کند بازی.** (شکورزاده)
۳۷۲۲۰. **خانه‌ای را که تو باشی محرم / وای بر عصمت آن اهل حرم.** (فرهنگ‌نامه)
۳۷۲۲۱. **خانه‌ای را که چون تو همسایه است ده درم سیم بی‌عیار ارزد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۰، فرهنگ‌نامه)
۳۷۲۲۲. **خانه‌ای را که دو است کدبانو / خاک یابی ز پای تا زانو.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۰۹، شکورزاده، دهخدا)
۳۷۲۲۳. **خانه‌ای را که زن خراب نماید، فلک نیز آن‌چنان نمی‌تواند.** (آذری)
۳۷۲۲۴. **خانه‌ای را که زن خراب کند، هیچ‌کس نمی‌تواند آباد کند.** (اراکی)
۳۷۲۲۵. **خانه‌ای کز خود برآرد آب جای خواب نیست.** (صائب: ۶۲۶، امثال‌موزون)
۳۷۲۲۶. **خانه‌ای کز ظلم آبادش کنی (کنند) / آه مظلومان خرابش می‌کند.** (فرهنگ‌نامه، ایزد خواستی)
۳۷۲۲۷. **خانه‌ای که با دو کدبانو باشد، خاکروبه تا به زانو باشد.** (عوام)
۳۷۲۲۸. **خانه‌ای که با شوربا ویران خواهد شد، برنج بپز، بگذار بر باد بشود.** (اهری)
۳۷۲۲۹. **خانه‌ای که با ظلم آباد شود، به زودی ویران می‌گردد.** (آذری)
۳۷۲۳۰. **خانه‌ای که بچّه باشد، غیبت نمی‌شود.** (کوچه)
۳۷۲۳۱. **خانه‌ای که بچّه دارد، بازار است، خانه‌ای که بچّه ندارد، گور است.** (آذری، ترکمنی)
۳۷۲۳۲. **خانه‌ای که بچّه در آن نیست غیبت و بدگویی درآن است.** (لری)
۳۷۲۳۳. **خانه‌ای که بزرگ‌تر نداشته‌باشد خیر و برکت نخواهد داشت.** (قشقایی)
۳۷۲۳۴. **خانه‌ای که بی‌ستون باشد می‌رمبد.** (لری)
۳۷۲۳۵. **خانه‌ای که خشک و خالی است پر از فضله موش است.** (لری)
۳۷۲۳۶. **خانه‌ای که دارا بوده، نادار نمی‌شود.** (لارستانی)
۳۷۲۳۷. **خانه‌ای که در آن کوزه‌های بزرگ و کوچک باشد به یکدیگر برخورد می‌کنند.** (آملی)
۳۷۲۳۸. **خانه‌ای که در ندارد، سگ از آن شرم ندارد.** (خوانساری)
۳۷۲۳۹. **خانه‌ای که در ندارد، گرگ هم شرف ندارد.** (خوانساری)
۳۷۲۴۰. **خانه‌ای که دو تا سگ داشته باشد، هیچ‌کدام دنبال شغال نمی‌روند.** (گیلکی)
۳۷۲۴۱. **خانه‌ای که دو زن باشد نارُفته ماند.** (آذری)
۳۷۲۴۲. **خانه‌ای که دو سر از آن درآید، باید یک سر آن را زد.** (قمی)
۳۷۲۴۳. **خانه ای که دو کدبانو دارد، ناروب می‌ماند.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۷۲۴۴. **خانه‌ای که دو کدبانوست، خاک تا زانوست.** (شکورزاده)
۳۷۲۴۵. **خانه‌ای که زن (در آن) نباشد، شست و رُفت ندارد.** (گیلکی)
۳۷۲۴۶. **خانه‌ای که زن ویران کند، هرکس نمی‌تواند آباد کند.** (کرمانجی)
۳۷۲۴۷. **خانه‌ای که صاحب داشته‌باشد، بهتر است تا این‌که سفال بر سر باشد.** (رامسری)

۳۷۲۴۸. **خانه‌ای که قرص نانی ویرانش کند، از آن دو قرص بگیر.** (خوزستانی)
۳۷۲۴۹. **خانه‌ای که قمار ویران کند، خدا خبر ندارد.** (میانه‌ای)
۳۷۲۵۰. **خانه‌ای که کفاف خانه‌ای را نمی‌دهد.** (لنجانی)
۳۷۲۵۱. **خانه‌ای که مرد در آن نیست، سگ و گربه‌اش هم زور می‌گویند.** (نهاوندی)
۳۷۲۵۲. **خانه‌ای که مرد نباشد، نه چراغش نور دارد و نه پلویش بو.** (شهمیرزادی)
۳۷۲۵۳. **خانه‌ای که مهمان نمی‌آید، خراب بشود.** (مرندی)
۳۷۲۵۴. **خانه‌ای که ویران، ویران است پر از لانه‌ی سمور است.** (لری)
۳۷۲۵۵. **خانه با دو چراغ؟** (ملایری)
۳۷۲۵۶. **خانه با فرش زیباست و آدم با لباس.** (آمره‌ای، افغانی)
۳۷۲۵۷. **خانه با فرش و انسان با لباس زیباست.** (افغانی)
۳۷۲۵۸. **خانه بالایی را اجاره داده است.** (آملی)
۳۷۲۵۹. **خانه بخر آباد، ملک بخر خراب.** (بافقی)
۳۷۲۶۰. **خانه بدون حرف، گل بدون خار و گور بدون عذاب نمی‌شود.** (کهگیلویه‌ای)
۳۷۲۶۱. **خانه بدون کدخدا مباد، احمد که برود محمّد به‌جایش.** (بختیاری)
۳۷۲۶۲. **خانه بر دوشم اگر چون گیسو/ نیست سودا به سرم یک سر مو.** (افغانی)
۳۷۲۶۳. **خانه بسته‌است به آب و جارو، زن بسته‌است به چشم و ابرو.** (اصفهانی)
۳۷۲۶۴. **خانه بشکست، سر طاق نماند.** (افغانی)
۳۷۲۶۵. **خانه بنشینی، هنر داری کوچه ببینی، خبر داری.** (کوچه)
۳۷۲۶۶. **خانه بهار لله.** (ترکی)
۳۷۲۶۷. **خانه به پلاس است و آدم به لباس.** (شکورزاده)
۳۷۲۶۸. **خانه به تنهایی نمی‌تواند ایل را نگه دارد، ولی ایل می‌تواند خانه را نگه دارد.** (بختیاری)
۳۷۲۶۹. **خانه به خانه، چوبک سیاه‌دانه.** (افغانی)
۳۷۲۷۰. **خانه به خداوند مانَد.** (سمک‌عیّار: ۳۶۴/۱، شکورزاده)
۳۷۲۷۱. **خانه به دوش است.** (هبله‌رودی، مثمر، افغانی)
۳۷۲۷۲. **خانه به دوش، یک بینی و دو گوش.** (افغانی، تاجیکی)
۳۷۲۷۳. **خانه به دو کدبانو نارفته‌بود.** (دهخدا، قابوس‌نامه: ۱۵۰، شکورزاده)
۳۷۲۷۴. **خانه به کام جاروب بماند.** (ابومسلم‌نامه: ۲۲۱/۴)
۳۷۲۷۵. **خانه به گاز* بند است، عروس به ناز.** (شهربابکی)
۳۷۲۷۶. **خانه به مرگ بز خراب.** (سیستانی)
۳۷۲۷۷. **خانه به نان نیست، نام کوچکت مرجان.** (تاجیکی)
۳۷۲۷۸. **خانه به نوزاد و سفره به مهمان مشابهت دارد.** (قشقایی)
۳۷۲۷۹. **خانه به هندو که سپرده‌است؟** (شکورزاده)
۳۷۲۸۰. **خانه بی‌حرف، قبر بی‌عذاب نمی‌شود.** (آذری)
۳۷۲۸۱. **خانه بی‌خوش‌دامن خوش است.** (مثمر)
۳۷۲۸۲. **خانه بی‌سرپرست و مملکت بی‌شاه نمی‌شود.** (آذری)
۳۷۲۸۳. **خانه بی‌صحبت خوبان گور است.** (حسن دهلوی)
۳۷۲۸۴. **خانه بی‌گفت وگو (بگومگو) نمی‌شود، گور بدون عذاب.** (آذری)
۳۷۲۸۵. **خانه پر از دشمن باشد بهتر است تا خالی باشد.** (دهخدا، عوام، الیکایی، کوچه، شهربابکی)
۳۷۲۸۶. **خانه پر از زن، بدنام پیرزن.** (هزاره‌ای، افغانی)
۳۷۲۸۷. **خانه پر برّه، مرد می‌خواهد که سر ببرّد.** (بیرجندی)
۳۷۲۸۸. **خانه پرداز محنتِ کهن است.** (صائب: ۲۲۱)
۳۷۲۸۹. **خانه پر دشمن باشد، خالی نباشد.** (تهرانی)
۳۷۲۹۰. **خانه پر دیوانه، یکی دیگر هم دست زد و تو آمد.** (یزدی)
۳۷۲۹۱. **خانه پر گند و بو، نام خانم گل‌بانو.** (مازندرانی)
۳۷۲۹۲. **خانه پرورده نازنین باشد.** (اوحدی: ۱۹۹، امثال‌موزون)
۳۷۲۹۳. **خانه پسردار را شب نمی‌گیرد.** (بختیاری)
۳۷۲۹۴. **خانه پس کوه دارد.** (اسرارالتوحید: ۱۶۶)
۳۷۲۹۵. **خانه پیش از باد ویرانه، باد بهانه می‌شود.** (افغانی)
۳۷۲۹۶. **خانه تاریک و کوچه روشن کن.** (شهربابکی)
۳۷۲۹۷. **خانه تنگ است و من بیمار، بیرونم برید.** (شکورزاده)
۳۷۲۹۸. **خانه تنگ و روزی فراخ.** (افغانی)
۳۷۲۹۹. **خانه تیر می‌خواهد، زن شوهر.** (کردی کرمانشاهی)
۳۷۳۰۰. **خانه جدا، گور جدا.** (خزینه)
۳۷۳۰۱. **خانه چِک‌چِک، بچّه رِغ‌رِغ، سازنده هم دمِ در، درم درم.** (همدانی)
۳۷۳۰۲. **خانه چون بقعه‌ای متبرک است و زن مجاور آن.** (ترکمنی)
۳۷۳۰۳. **خانه چون تاریک شد، بینا و نابینا یکی است.** (صائب: ۶۰۰، تکمله)
۳۷۳۰۴. **خانه چون خالی بود گو پاسبان در خواب باش.** (کلیم)
۳۷۳۰۵. **خانه خالی به که پر از شیر و گرگ.** (ناصرخسرو: ۲۸۱، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۷۳۰۶. **خانه خالی هستی یا شکم خالی؟** (لری)
۳۷۳۰۷. **خانه خانه‌ی شماست.** (مثمر)
۳۷۳۰۸. **خانه خراب‌کن است.** (گیلکی)

۳۷۳۰۹. **خانه خری، اوّل همسایه‌ات دان.** (تاجیکی)
۳۷۳۱۰. **خانه، خیر پسر شد.** (نامه‌ی داستان)
۳۷۳۱۱. **خانه‌دار را یک خانه، بی‌خانه را صد خانه.** (افغانی)
۳۷۳۱۲. **خانه‌داری را از مورچه بیاموز.** (بروجردی)
۳۷۳۱۳. **خانه‌داری غیرت می‌خواهد، میان دیزی گوشت می‌خواهد.** (میمندی)
۳۷۳۱۴. **خانه داری، ماتم داری است.** (شهربابکی)
۳۷۳۱۵. **خانه در چشم تو سازد چو مگس ره (رو) یابد.** (صائب: ۳۳۲۳، امثال‌موزون)
۳۷۳۱۶. **خانه در خُست، کشت در لوگر*.** (هزاره‌ای)
۳۷۳۱۷. **خانه در دشت، آشپز به گشت وگذار.** (هزاره‌ای)
۳۷۳۱۸. **خانه در کوچه‌ای مگیر به مزد/ که در آن کوچه شحنه باشد دزد.** (نظامی؛ گنجه گنجوی: ۴۹)
۳۷۳۱۹. **خانه در کوی بختیاران کن/ دوستی با لطیف‌کاران کن.** (اوحدی مراغه‌ای: ۸۳ دهخدا)
۳۷۳۲۰. **خانه دزد، پایدار نمی‌شود.** (لری)
۳۷۳۲۱. **خانه دزد، جلوتر از بقیّه کوچ نمی‌کند.** (لری)
۳۷۳۲۲. **خانه را از مهمانِ غافل و نادان خوب نگه‌دار.** (خویی)
۳۷۳۲۳. **خانه را بساز، به بیگانه بتاز.** (دهخدا)
۳۷۳۲۴. **خانه را به خانه خدا (صاحب‌خانه) بگذار.** (بهمنیاری)
۳۷۳۲۵. **خانه را به خروس بار کرد.** (هبله‌رودی، بهمنیاری)
۳۷۳۲۶. **خانه را به خود نمی‌گیرد.** (سیرجانی)
۳۷۳۲۷. **خانه را به سرش گرفته‌بود.** (آذری)
۳۷۳۲۸. **خانه را به همسایه بخر.** (کرمانی)
۳۷۳۲۹. **خانه را پشت خروس بار کرده‌است.** (دامغانی)
۳۷۳۳۰. **خانه را پلاس، آدمی را لباس.** (افغانی، تاجیکی)
۳۷۳۳۱. **خانه را تمیز نگه دار مهمان ناخوانده می‌آید خود را تمیز نگه دار مرگ ناغافل می‌آید.** (ابهری)
۳۷۳۳۲. **خانه را توان فروخت و همسایه را نتوان.** (خرابات)
۳۷۳۳۳. **خانه را روشن نمی‌سازد چراغ پشت بام.** (صائب: ۲۵۴۷، تکمله)
۳۷۳۳۴. **خانه را گنده کرده، خایه گذاشت.** (هبله‌رودی)
۳۷۳۳۵. **خانه را هم چهار حد باید.** (خاقانی: ۸۳۰)
۳۷۳۳۶. **خانه را یار (راه) و راه را یاران.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۱، امثال‌موزون)
۳۷۳۳۷. **خانه روشن‌کن است روزن‌ها.** (بیدل: ص ۶۰، امثال‌موزون)
۳۷۳۳۸. **خانه روشن می‌کند.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، تهرانی)
۳۷۳۳۹. **خانه ساختن از بچّه جمع کردن آسان‌تر است.** (هزاره‌ای)
۳۷۳۴۰. **خانه سفیدکاری شده، بی‌بی ناشتا.** (لری)
۳۷۳۴۱. **خانه سوخته امّا صاحب‌خانه خبر ندارد.** (بلوچی)
۳۷۳۴۲. **خانه عشق در خرابات است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۹۷)
۳۷۳۴۳. **خانه کج است، عروس نمی‌تواند برقصد.** (آذری)
۳۷۳۴۴. **خانه که با دو کدبانوست، خاک تا زانوست.** (بهمنیاری، هبله‌رودی)
۳۷۳۴۵. **خانه که بدون کدخدا باشد، احمد می‌رود محمّد می‌آید.** (بختیاری، لری)
۳۷۳۴۶. **خانه که به ظلم سازی، سگ در آن کند بازی.** (بهمنیاری)
۳۷۳۴۷. **خانه که پر است، بی‌بی (خانم) کم‌خور است.** (فرهنگ‌نامه، اصفهانی)
۳۷۳۴۸. **خانه که پر پیمونه، بی‌بی به سر سامونه.** (افغانی)
۳۷۳۴۹. **خانه که خالی شد موش به صدا در می‌آید.** (قمی)
۳۷۳۵۰. **خانه که خانه است گاهی اوقات تق تق پیاله و کاسه شنیده می‌شود.** (هزاره‌ای)
۳۷۳۵۱. **خانه که دو تا باشد زن (هم) زشت می‌شود.** (کرمانی)
۳۷۳۵۲. **خانه که دو کیوانو*، خاکش به سر زانو.** (دامغانی)
۳۷۳۵۳. **خانه که ساخته‌شد، بنّا فراموش می‌شود.** (خرّمی)
۳۷۳۵۴. **خانه که می‌روی سیاه گلیمی، بیرون که می‌روی حلیم سلیمی.** (فریدونی)
۳۷۳۵۵. **خانه گاه خالی می‌شود گاه پر.** (خوزستانی)
۳۷۳۵۶. **خانه، لانه‌ی مورچه گشته.** (امری)
۳۷۳۵۷. **خانه لر فقط همین است که حور و پری داشته‌باشد.** (لری)
۳۷۳۵۸. **خانه مال خودت است، امّا برو پشت بام آن بخواب.** (ساوه‌ای)
۳۷۳۵۹. **خانه‌مان پر از بادیان کوهی است از فرط دل درد می‌میریم.** (کردی)
۳۷۳۶۰. **خانه‌مان دزد زده.** (سیرجانی)
۳۷۳۶۱. **خانه ماندن عروس از بی‌چادری است.** (تهرانی)
۳۷۳۶۲. **خان همان هنگام خر شد که داماد آهنگر شد.** (بختیاری)
۳۷۳۶۳. **خانه نباید اگر نپاید بنیاد.** (بهار: ۱۸، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۷۳۶۴. **خانه نتوان کرد در کوی قیاس.** (مولوی؛ مثنوی: ۴/ ۲۱۸ رمضانی، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۷۳۶۵. **خانه نخود، دانه نخود.** (سبزواری)
۳۷۳۶۶. **خانه نداره اشکنه، گوزش ترّق می‌شکنه.** (اشتهاردی)
۳۷۳۶۷. **خانه نروفتگی به مهمان آید.** (تاجیکی)
۳۷۳۶۸. **خانه نشستن بی‌بی از بی‌چادری است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، افغانی)

۳۷۳۶۹. **خانه‌نشین و بغداد خبر است.** (نامه‌ی داستان)

۳۷۳۷۰. **خانه‌نشین هنر دارد، کوچه‌گرد خبر دارد.** (سنگسری)

۳۷۳۷۱. **خانه‌نشینی هنر داری کوچه بینی خبر داری.** (کرمانی)

۳۷۳۷۲. **خانه نماند بی کدخدا، احمد رود محمود به‌جا.** (فرهنگ‌نامه، بختیاری)

۳۷۳۷۳. **خانه و اموالت را محفوظ دار و همسایه را دزد مپندار.** (کردی)

۳۷۳۷۴. **خانه و زندگی را باید زن نگه دارد.** (گیلکی)

۳۷۳۷۵. **خانه ویران بود و حسرت مهمان دارم.** (ایرج‌میرزا: ۷۰، امثال‌موزون)

۳۷۳۷۶. **خانه ویران می‌شود چون طفل گردد خانه‌دار.** (دهخدا، حییم، شکورزاده)

۳۷۳۷۷. **خانه‌ها ز افتادنِ دیوار می‌گردد خراب.** (بیدل، امثال‌موزون)

۳۷۳۷۸. **خانه‌ها ویران شد و در طاق یا رواقی نماند.** (هراتی)

۳۷۳۷۹. **خانه هر قدر تاریک باشد، کور خوش‌تر است.** (افغانی)

۳۷۳۸۰. **خانه هزار تومان، همسایه‌ی‌خوب صد هزار تومان است.** (کرمانجی)

۳۷۳۸۱. **خانه‌ی آدم از دشمن پُر باشد بهتر از این که خالی باشد.** (قمی)

۳۷۳۸۲. **خانه‌ی آدم مست که رفتید دم حوض آن‌جا نروید.** (خوانساری)

۳۷۳۸۳. **خانه‌ی آسودگی قفلش کریست.** (بیدل، امثال‌موزون)

۳۷۳۸۴. **خانه‌ی آقا دروازه داره، از درون ویرانه، از بیرون آوازه داره.** (مازندرانی)

۳۷۳۸۵. **خانه‌ی آقا گردو هست ولی دانه‌دانه شمرده‌است.** (آملی)

۳۷۳۸۶. **خانه‌ی آن نفر سوخت که از پشت بچّه‌اش درآمد.** (کرمانجی)

۳۷۳۸۷. **خانه‌ی آن‌ها سگ بستند.** (آملی)

۳۷۳۸۸. **خانه‌ی‌آیینه در بند در و دیوار نیست.** (بیدل، امثال‌موزون)

۳۷۳۸۹. **خانه‌ی‌آیینه را روشنی از روزن نیست.** (صائب: ۷۹۲، امثال‌موزون)

۳۷۳۹۰. **خانه‌ی آیینه را سقف و ستون در کار نیست.** (امثال‌موزون)

۳۷۳۹۱. **خانه‌ی‌آیینه را هرگز نبندد در کسی.** (فیاض لاهیجی قمی: ۳۳۳، تکمله)

۳۷۳۹۲. **خانه‌ی آیینه یک دیوار است.** (بیدل، امثال‌موزون)

۳۷۳۹۳. **خانه‌ی‌ارمنی بخواب، خانه‌ی‌کرد بخور.** (فرهنگ‌نامه)

۳۷۳۹۴. **خانه‌ی‌استاد درفش پیدا نمی‌شود.** (هزاره‌ای)

۳۷۳۹۵. **خانه‌ی التماس به‌جایی نمی‌رسد.** (لری)

۳۷۳۹۶. **خانه‌ی‌اهل کرم روشن ز مهمان می‌شود.** (صائب: ۱۳۲۴، تکمله)

۳۷۳۹۷. **خانه‌ی‌بابا (پدر) نان و پسته، خانه‌ی‌شوهر غم و غصّه.** (کوچه، دماوندی)

۳۷۳۹۸. **خانه‌ی‌بابا ناز و نیاز، خانه‌ی‌شوهر نان و پیاز.** (سیرجانی)

۳۷۳۹۹. **خانه‌ی‌بابا نان (خرما) و انجیر، خانه‌ی شوهر چوب و زنجیر.** (کوچه، شکورزاده، زرقانی، شهربابکی)

۳۷۴۰۰. **خانه‌ی‌بابیم آرد ترمیده* به من نمی‌رسد چه فایده.** (افغانی)

۳۷۴۰۱. **خانه‌ی‌بچّه‌دار بازار، خانه بی‌بچّه مزار.** (تاجیکی، آذری)

۳۷۴۰۲. **خانه‌ی بچّه‌دار بی‌غیبت.** (تاجیکی)

۳۷۴۰۳. **خانه‌ی‌بچّه‌دار خندان، خانه‌ی‌بی‌بچّه زندان.** (تاجیکی، افغانی)

۳۷۴۰۴. **خانه‌ی‌بچّه‌داری سرکو را هم باید گل میخ کرد.** (دهخدا)

۳۷۴۰۵. **خانه‌ی بدون زن مثل چاه بدون آب است.** (کردی)

۳۷۴۰۶. **خانه‌ی بدون سگ.** (مازندرانی)

۳۷۴۰۷. **خانه‌ی بدون مادر مثل قبرستان است.** (تکابی)

۳۷۴۰۸. **خانه‌ی بدون مهمان خیر و برکتی نخواهد داشت.** (آذری)

۳۷۴۰۹. **خانه‌ی بدون مهمان مانند آسیاب بدون دانه است.** (کردی)

۳۷۴۱۰. **خانه‌ی‌بزرگان سو ندارد و مرگ تهیدستان سر و صدا.** (مازندرانی)

۳۷۴۱۱. **خانه‌ی بنگ خراب.** (شاهد)

۳۷۴۱۲. **خانه‌ی‌بود نابود نمی‌شود.** (شیرازی)

۳۷۴۱۳. **خانه‌ی‌بی بام و در را پاسبان در کار نیست.** (صائب: ۶۳۵)

۳۷۴۱۴. **خانه‌ی‌بی‌حرف و گور بی‌عذاب وجود ندارد.** (قشقایی)

۳۷۴۱۵. **خانه‌ی بی‌در جایی برای لانه کردن سگان است.** (خوزستانی)

۳۷۴۱۶. **خانه‌ی بی‌در، عاشق بی‌زر.** (افغانی)

۳۷۴۱۷. **خانه‌ی بی‌زن به گورستان مانَد.** (شکورزاده)

۳۷۴۱۸. **خانه‌ی بی‌زن دوزخ است.** (افغانی)

۳۷۴۱۹. **خانه‌ی‌بی‌مهمان خیر و برکتی ندارد.** (قشقایی)

۳۷۴۲۰. **خانه‌ی بی‌مهمان، یمن خوشی ندارد.** (آذری)
۳۷۴۲۱. **خانه‌ی بی‌نماز ویران است.** (اوحدی: ۵۲۱، شکورزاده)
۳۷۴۲۲. **خانه‌ی بی‌نوا چه پنج و چه شش.** (هبله‌رودی، مثمر)
۳۷۴۲۳. **خانه‌ی پادشاه هم دیر و زود دارد.** (شهربابکی)
۳۷۴۲۴. **خانه‌ی پاییزی لّله.** (آذری)
۳۷۴۲۵. **خانه‌ی پدر الله الله، خانه شوهر بسم‌الله بسم‌الله.** (بیرجندی)
۳۷۴۲۶. **خانه‌ی پدرت در و دروازه نداشت؟** (رامسری)
۳۷۴۲۷. **خانه‌ی پدر را ویران کردیم تا از پارو کردن خلاص شویم.** (آذری)
۳۷۴۲۸. **خانه‌ی پدرش را برروی آب دید، خود را به عمد به خواب زد.** (لکی)
۳۷۴۲۹. **خانه‌ی پدرم آرد نرم، وقتی نصیب من نشود چه فایده.** (تایبادی)
۳۷۴۳۰. **خانه‌ی پدرم سرمرغ می‌خوردم، خانه‌ی شوهرم هم، سرمرغ می‌خورم.** (آذری)
۳۷۴۳۱. **خانه‌ی پدرم کشک و دوغ است، خانه‌ی شوهرم جنگ و چوب است.** (لکی)
۳۷۴۳۲. **خانه‌ی پدر نان و پسته، خانه‌ی شوهر غم و غصّه.** (دماوندی)
۳۷۴۳۳. **خانه‌ی پردشمن بهتر است از خانه‌ی خالی.** (افغانی)
۳۷۴۳۴. **خانه‌ی پر شهد می‌خواهی برو زنبور باش.** (صائب: ۲۳۴۶، تکمله، امثال‌موزون)
۳۷۴۳۵. **خانه‌ی پرشیشه را سنگی بس است.** (زلالی خوانساری: ۲۵۰، شکورزاده، بهمنیاری، حییم، عوام، هبله‌رودی، خزینه، دهخدا، افغانی)
۳۷۴۳۶. **خانه‌ی پر مهمان، پر برکت خواهد شد.** (قشقایی)
۳۷۴۳۷. **خانه‌ی پسره خبری نیست، خانه‌ی دختره عروسی (بزن و بکوب) است.** (آذری)
۳۷۴۳۸. **خانه‌ی پُشت کُ..ی.** (تهرانی)
۳۷۴۳۹. **خانه‌ی پوشالگر گالی* ندارد (نیست).** (گیلکی)
۳۷۴۴۰. **خانه‌ی پیرزن زهرا، نصفش به صحرا.** (بختیاری)
۳۷۴۴۱. **خانه‌ی تاریک و مرد بی‌مایه/ سایه‌ای باشد از بر سایه.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۲۷، دهخدا)
۳۷۴۴۲. **خانه‌ی تنگ و روزی فراخ.** (دهخدا)
۳۷۴۴۳. **خانه‌ی توانگر خانه‌ی کرم است خانه‌ی درویش خانه‌ی درد و ورم.** (آذری)
۳۷۴۴۴. **خانه‌ی تو خانه‌ی من، مثل حسنک دیوانه.** (گیلکی)
۳۷۴۴۵. **خانه‌ی توره یک خانه بی‌خانه ره صد خانه.** (هزاره‌ای)
۳۷۴۴۶. **خانه‌ی تو ستون ندارد.** (رامسری)
۳۷۴۴۷. **خانه‌ی جمجمه سلطان.** (کردی)
۳۷۴۴۸. **خانه‌ی جوز بسیار است امّا حساب دارد.** (افغانی)
۳۷۴۴۹. **خانه‌ی جولا و مگس؟** (فرهنگ‌نامه)
۳۷۴۵۰. **خانه‌ی جهودها آبگوشت بار کرده‌اند.** (شکورزاده)
۳۷۴۵۱. **خانه‌ی حاکم بچّه شد، دیگ لیتی‌اش* چپه شد.** (افغانی)
۳۷۴۵۲. **خانه‌ی خاله کماچه، به ما چه.** (شهربابکی)
۳۷۴۵۳. **خانه‌ی خالی بِهْ که پر از شیر و پلنگ.** (ناصرخسرو:۲۸۱، شکورزاده)
۳۷۴۵۴. **خانه‌ی خالی را دیو می‌گیرد.** (افغانی، خزینه، هزاره‌ای)
۳۷۴۵۵. **خانه‌ی خان دعوتش نکرده، او هم لج‌بازی کرده نرفته.** (زرقانی)
۳۷۴۵۶. **خانه‌ی خدا آباد است.** (رامسری)
۳۷۴۵۷. **خانه‌ی خدا به خانه‌ی خودم نرسد.** (افغانی)
۳۷۴۵۸. **خانه‌ی خدا که مهمان را نخواهد، جل زیر پایش را می‌کشد.** (بختیاری)
۳۷۴۵۹. **خانه‌ی خدا و گوز؟** (سمنانی)
۳۷۴۶۰. **خانه‌ی خدا هم یک‌روزه ساخته نشد.** (خوزستانی)
۳۷۴۶۱. **خانه‌ی خدایش هم سر جای خودش نیست.** (دزفولی)
۳۷۴۶۲. **خانه‌ی خرس، باطیه‌ی*مس.** (بهمنیاری، حییم)
۳۷۴۶۳. **خانه‌ی خرس و آب انگور؟** (گیلکی، قشقایی)
۳۷۴۶۴. **خانه‌ی خرس و انگور آویزان، خر کج خورجین و قالی گران.** (مشکین‌شهری)
۳۷۴۶۵. **خانه‌ی خرس و انگور آونگ.** (دهخدا، بهمنیاری، کوچه، هبله‌رودی، شاهد، کرمانی، آذری، دامغانی)
۳۷۴۶۶. **خانه‌ی خرس و بادیه‌ی مس؟** (شکورزاده، دهخدا، دماوندی، تهرانی)
۳۷۴۶۷. **خانه‌ی خرس و دیگ (سینی، کاسه) مس.** (لکی، آمره‌ای، خوانساری)
۳۷۴۶۸. **خانه‌ی خوب از زن است.** (بختیاری)
۳۷۴۶۹. **خانه‌ی خود آش نمی‌تواند درست کند، خانه‌ی دیگران آش شله‌قلمکار درست می‌کند.** (هزاره‌ای)
۳۷۴۷۰. **خانه‌ی خودت نشسته‌ای حرف مردم را چرا می‌زنی؟** (دهخدا، شکورزاده)
۳۷۴۷۱. **خانه‌ی خودشان اُماج نمی‌تواند بپزد، می‌رود خانه‌ی همسایه رشته بپُرد.** (کوچه)
۳۷۴۷۲. **خانه‌ی خودم، تشکی که در آن می‌میرم.** (ترکمنی)
۳۷۴۷۳. **خانه‌ی خودم را آتش می‌زنم، تا دودش همسایه‌ام را کور کند.** (بختیاری)
۳۷۴۷۴. **خانه‌ی خویش مرد را بند است.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۵۲، امثال‌موزون)
۳۷۴۷۵. **خانه‌ی خیر به سر شد.** (شاهد)

۳۷۴۷۶. **خانه‌ی خیر چهار روز پیشتر خراب می‌شود.** (افغانی)
۳۷۴۷۷. **خانه‌ی‌دارا خانه‌ی کرم، خانه‌ی‌ندار خانه‌ی‌غم و غصّه است.** (ابهری، آذری)
۳۷۴۷۸. **خانه‌ی‌داماد پرآشوب و شر/ قوم دختر را نبوده زین خبر.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۵۵۳/۶)
۳۷۴۷۹. **خانه‌ی‌داماد پوست نقاره شده پاره، خانه‌ی‌عروس کسی خبر نداره.** (رامسری)
۳۷۴۸۰. **خانه‌ی‌داماد خبری نیست، در خانه‌ی‌عروس ک..ن لگن پاره شد.** (مازندرانی)
۳۷۴۸۱. **خانه‌ی‌داماد خبری نیست، خانه‌ی‌عروس دنبل و دینبو راه انداخته‌اند.** (بهمنیاری)
۳۷۴۸۲. **خانه‌ی‌داماد خبری نیست، خانه‌ی‌عروس هویج می‌کوبند.** (مینابی)
۳۷۴۸۳. **خانه‌ی داماد عروسی است، خانه‌ی عروس هیچ خبری نیست.** (عوام، دهخدا)
۳۷۴۸۴. **خانه‌ی‌داماد هیچ خبری نیست، خانه‌ی‌عروس بزن و بکوب است.** (کوچه)
۳۷۴۸۵. **خانه‌ی دختردار، همیشه تر و تازه.** (تاجیکی)
۳۷۴۸۶. **خانه‌ی‌دروغ‌گو آتش گرفت کسی باور نکرد.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، عوام، شکورزاده، دهخدا، تاجیکی، بختیاری)
۳۷۴۸۷. **خانه‌ی‌درویش از دزد ایمن است.** (پروین‌اعتصامی: ۲۵۳، امثال‌موزون)
۳۷۴۸۸. **خانه‌ی‌درویش را شمعی به از مهتاب نیست.** (امیرخسرو دهلوی، امثال‌موزون، بهمنیاری، شاهد، عوام، دهخدا، هبله‌رودی، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)
۳۷۴۸۹. **خانه‌ی دزد و گرگ همیشه خراب است.** (کرمانی)
۳۷۴۹۰. **خانه‌ی‌دزد و گرگ همیشه خالی است.** (شهربابکی)
۳۷۴۹۱. **خانه‌ی‌دزد همیشه خالی است.** (ایزدخواستی)
۳۷۴۹۲. **خانه‌ی‌دشمن خانه است و چشم دشمن چشم.** (ترکمنی)
۳۷۴۹۳. **خانه‌ی‌دشمن می‌روی به چه کار (چه کار داری)؟ دوستی گروگان دارم.** (سیرجانی، کرمانی، شهربابکی)
۳۷۴۹۴. **خانه‌ی‌دشمن ناخن بگیر، خانهِ دوست سر بتراش.** (شفتی، هزاره‌ای)
۳۷۴۹۵. **خانه‌ی دو زنه پر از هیاهو است و کاسه‌شان شکسته و کوزه‌شان گم می‌شود.** (لکی)
۳۷۴۹۶. **خانه‌ی‌دو زنه، خدا نابودش کند.** (لکی)
۳۷۴۹۷. **خانه‌ی‌دو زنی برکت ندارد.** (قشقایی)
۳۷۴۹۸. **خانه‌ی‌دوستان بروب و درِ دشمنان مکوب.** (سعدی؛ گلستان: ۹۲، شکورزاده، دهخدا، تاجیکی، عوام، هبله‌رودی، بهمنیاری، مثمر، کاوش، خرّمی)
۳۷۴۹۹. **خانه‌ی‌دیگ سرپوشیده‌است.** (هزاره‌ای)
۳۷۵۰۰. **خانه‌ی‌دیو و آتش؟** (گیلکی)
۳۷۵۰۱. **خانه‌ی رضاقندی و زرْبندی؟** (شکورزاده)
۳۷۵۰۲. **خانه‌ی رمضان سیاه رز و رزبندی*؟** (کرمانی، فرهنگ‌نامه)
۳۷۵۰۳. **خانه‌ی‌رمضان سیاه (قندی)، و رزبندی.** (بهمنیاری، کوچه، کرمانی)
۳۷۵۰۴. **خانه‌ی‌روزگار آبادان.** (سلیم: ۳۷۵)
۳۷۵۰۵. **خانه‌ی روی پل است.** (نامه‌ی داستان)
۳۷۵۰۶. **خانه‌ی‌زرّین نیاز به خانه‌ی چوبین دارد.** (خوزستانی)
۳۷۵۰۷. **خانه‌ی زنبور را شور می‌دهی؟** (افغانی)
۳۷۵۰۸. **خانه‌ی زن‌پدر و بچه‌داری.** (خوانساری)
۳۷۵۰۹. **خانه‌ی ساخته جامه‌ی دوخته.** (دهخدا)
۳۷۵۱۰. **خانه‌ی ساخته و جامه‌ی دوخته به آدم نمی‌چسبد.** (شکورزاده)
۳۷۵۱۱. **خانه‌ی سر در آجری دارد.** (تهرانی)
۳۷۵۱۲. **خانه‌ی‌سگ و آرد گندم بهاری.** (امری)
۳۷۵۱۳. **خانه‌ی سه طبقه‌ای هست (با) ستون انجیر.** (گیلکی)
۳۷۵۱۴. **خانه‌ی‌سیاه خود را به هوای خانه سفید همسایه خراب نکن.** (تایبادی)
۳۷۵۱۵. **خانه‌ی‌شان آب کشیده است.** (سرخه‌ای)
۳۷۵۱۶. **خانه‌ی‌شاه (داماد) خبر ندارد، خانه‌ی‌عروس دنگ دونگ است.** (افغانی)
۳۷۵۱۷. **خانه‌ی‌شاه داماد خبری نبود، خانه عروس حنا می‌بستند.** (سیستانی)
۳۷۵۱۸. **خانه‌ی‌شاه را که دیدی، خانه‌ی‌خودت را خراب مکن.** (بختیاری)
۳۷۵۱۹. **خانه‌ی‌شلوغ اوّلش آبادان و آخرش خراب است.** (آذری)
۳۷۵۲۰. **خانه‌ی‌شما چند سرم*دارد؟** (بیرجندی)
۳۷۵۲۱. **خانهی شماست هرگاه خواهید، بیایید.** (هبله‌رودی)
۳۷۵۲۲. **خانه‌ی شوهر، خانه‌ی ادب.** (آذری)
۳۷۵۲۳. **خانه‌ی‌شوهر ساج داغ است، می‌خواهی بنشینی، ک..نت را فشار بده.** (آذری)
۳۷۵۲۴. **خانه‌ی‌شوهر هفت خمره‌ی‌زرداب (سرکه) دارد.** (دهخدا، عوام، شکورزاده)
۳۷۵۲۵. **خانه‌ی‌شیر عرین را کدخدا زیبد عرین.** (فرخی سیستانی: ۳۰۰، دهخدا، امثال‌موزون)
۳۷۵۲۶. **خانه‌ی شیر میدان غریب.** (تاجیکی)
۳۷۵۲۷. **خانه‌ی‌صیّاد عشرتگاه صید لاغرست.** (وحیدقزوینی، تکمله)
۳۷۵۲۸. **خانه‌ی ظالمان نه دیر که زود / به فضیحت خراب خواهد بود.** (اوحدی، فرهنگ‌نامه)

۳۷۵۲۹. **خانه‌ی ظالم به آه مظلوم خراب است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۷۵۳۰. **خانه‌ی‌ظالم به آه مظلوم بر پا (گرم) است.** (هبله‌رودی، عوام، مشمر، کوچه)
۳۷۵۳۱. **خانه‌ی‌ظالم به اندک فرصتی ویران شود.** (صائب: ۱۳۰۷، شکورزاده، امثال‌موزون)
۳۷۵۳۲. **خانه‌ی ظالم (ظلم) خراب است.** (نامه‌ی‌داستان، کرمانی)
۳۷۵۳۳. **خانه‌ی‌ظلم خراب است، تو هم می‌دانی/ مثل کف بر سر آب است، تو هم می‌دانی.** (شکورزاده)
۳۷۵۳۴. **خانه‌ی ظلم خراب، بعد خانه‌ی همه.** (زرقانی)
۳۷۵۳۵. **خانه‌ی‌ظلم ظالم خراب است.** (گلبافی، هزاره‌ای)
۳۷۵۳۶. **خانه‌ی‌عاشق را دروغ خراب کرده، خانه‌ی‌ملاّ را قرآن.** (مشکین‌شهری)
۳۷۵۳۷. **خانه‌ی‌عروس بزن و بکوب (دامبل و دیمبله) است، خانه‌ی‌داماد خبری نیست.** (کوچه، شکورزاده، تهرانی)
۳۷۵۳۸. **خانه‌ی‌عروس خبری نیست، خانه‌ی‌داماد ته نقاره سوراخ می‌شود.** (گیلکی)
۳۷۵۳۹. **خانه‌ی‌عروس ساز و نقاره خانه‌ی‌داماد خبر ندارد.** (بهمنیاری)
۳۷۵۴۰. **خانه‌ی‌عروس عروسی است، خانه‌ی داماد خبری نیست.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، شهربابکی)
۳۷۵۴۱. **خانه‌ی عشق در خرابات است.** (سعدی؛ کلیات:۴۹۷)
۳۷۵۴۲. **خانه‌ی عطّار پرید و از بین رفت.** (خوزستانی)
۳۷۵۴۳. **خانه‌ی علی بخور، برمالی*.** (دماوندی)
۳۷۵۴۴. **خانه‌ی فامیل در تاریکی هم پیداست.** (ترکمنی)
۳۷۵۴۵. **خانه‌ی فلانی عروسیه، به من چه، تو را دعوت کردند، به تو چه.** (تهرانی)
۳۷۵۴۶. **خانه‌ی‌قاضی گردو بسیار است، امّا شماره دارد (شمارش در کار است).** (شکورزاده، بهمنیاری، عوام، کوچه، تهرانی، دهخدا، سیرجانی)
۳۷۵۴۷. **خانه‌ی‌قاضی گردو زیاد است امّا حساب هم دارد.** (بهمنیاری)
۳۷۵۴۸. **خانه‌ی‌قرض‌دار هرجا هست/ ملک‌الموت را نظرگاهست.** (مکتبی؛ کلمات علّیه غرّا: ۱۰۱۴، دهخدا)
۳۷۵۴۹. **خانه‌ی‌قلی صابون می‌پزند به من چه به تو چه.** (عوام، شکورزاده)
۳۷۵۵۰. **خانه‌ی‌کدخدا دروازه ندارد.** (رامسری)
۳۷۵۵۱. **خانه‌ی‌کدخدا زنبور دارد.** (رامسری)
۳۷۵۵۲. **خانه‌ی‌کدخدا گردو فراوانه ولی حساب در کنارشه.** (شهربابکی)
۳۷۵۵۳. **خانه‌ی کدخدا نیست که یک چای می‌خوری.** (نطنزی)
۳۷۵۵۴. **خانه‌ی کرایه و زن صیغه؟** (شکورزاده)
۳۷۵۵۵. **خانه‌ی‌کرایه و زن صیغه، هیچ‌کدام اعتبار ندارند.** (شکورزاده)
۳۷۵۵۶. **خانه‌ی کلوخی جور کرده.** (افغانی)
۳۷۵۵۷. **خانه‌ی‌کلیمی بخور، خانه‌ی ارمنی بخواب.** (شیرازی)
۳۷۵۵۸. **خانه‌ی کلیمی نرفتم وقتی هم رفتم شنبه رفتم.** (سهیلی، عوام)
۳۷۵۵۹. **خانه‌ی‌کم آزاران در کوی مردمی است.** (قابوس‌نامه: ۳۷، دهخدا)
۳۷۵۶۰. **خانه‌ی‌کوچنده برروی کولش است.** (ابهری)
۳۷۵۶۱. **خانه‌ی کهنه را توک*نگاه می‌دارد، آدم پیر را لوک.** (آملی)
۳۷۵۶۲. **خانه‌ی‌گدا آبگوشت پخته‌اند (بار کرده‌اند).** (عوام، اراکی)
۳۷۵۶۳. **خانه‌ی‌گرگ بدون استخوان ریزه نیست.** (نیشابوری، بهمنیاری)
۳۷۵۶۴. **خانه‌ی‌گرگ بی‌استخوان نمی‌شود (نیست).** (کوچه، شکورزاده، تاجیکی، افغانی، تایبادی، هزاره‌ای)
۳۷۵۶۵. **خانه‌ی گرگ خراب است.** (بهمنیاری، گلبافی)
۳۷۵۶۶. **خانه‌ی گرگ همیشه خالی است.** (عوام)
۳۷۵۶۷. **خانه‌ی‌لر خراب شود که خرما در آن باشد و خوابش ببرد.** (رامهرمزی)
۳۷۵۶۸. **خانه‌ی‌ما آن‌قدر سرد است که می‌شود در آن گبر شکار کرد.** (رامسری)
۳۷۵۶۹. **خانه‌ی‌ما اندرون ابر است و بیرون آفتاب.** (صائب: ۴۳۱، شکورزاده)
۳۷۵۷۰. **خانه‌ی‌ما پا انداز شما، قربان ابروی باز شما.** (سیستانی)
۳۷۵۷۱. **خانه‌ی‌مادرمیران، دختر ازدواج‌کنان.** (بختیاری)
۳۷۵۷۲. **خانه‌ی‌ما دور است همه بلور است، خانه‌ی‌شما نزدیک همه آب دماغ است.** (گیلکی)
۳۷۵۷۳. **خانه‌ی‌محتکر خراب شد.** (افغانی)
۳۷۵۷۴. **خانه‌ی محمود را مسعود باشد کدخدای.** (فرهنگ‌نامه)
۳۷۵۷۵. **خانه‌ی‌مرا سیل برد؟ کلیدش نزد من است.** (رامسری)
۳۷۵۷۶. **خانه‌ی‌مردمان خراب مکن.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۴۸۵)
۳۷۵۷۷. **خانه‌ی ملاّ بی‌پشتی نیست.** (جیرفتی)
۳۷۵۷۸. **خانه‌ی‌ملاّ، دیگ بلا.** (افغانی، هزاره‌ای)
۳۷۵۷۹. **خانه‌ی ممدلی‌خان از یک جرقه آتش گرفت.** (تهرانی)
۳۷۵۸۰. **خانه‌ی‌موران و نُه دبه. (پیمانه)* نمک.** (کردی)

۳۷۵۸۱. **خانه‌ی‌مورچه را آب برد، خیال کرد دنیا را آب برده‌است.** (شهربابکی)
۳۷۵۸۲. **خانه‌ی نادیده بچّه شد، دیگ لیتی‌اش چپه شد.** (افغانی)
۳۷۵۸۳. **خانه‌ی‌نارفته، مهمان آمد.** (افغانی)
۳۷۵۸۴. **خانه‌ی‌ناروب، مهمان عزیز می‌آید.** (شهربابکی)
۳۷۵۸۵. **خانه‌ی‌ناکرده نباید فروخت/ شمع نیاورده ندانیش سوخت.** (خواجوی کرمانی، دهخدا)
۳۷۵۸۶. **خانه‌ی نردست دنیا منزل آرام نیست/ چون کسی برخاست بر جایش کس دیگر نشست.** (سالک‌قزوینی: ۹۰)
۳۷۵۸۷. **خانه‌ی نزدیکِ دریا، زود ویران می‌شود.** (افغانی)
۳۷۵۸۸. **خانه‌ی وحشت و غم زیر و زبر خواهد شد.** (مجیربیلقانی)
۳۷۵۸۹. **خانه‌ی‌وسی* بی‌دل‌واپسی.** (دهخدا)
۳۷۵۹۰. **خانه‌ی‌ویران چه غم از زلزله دارد.** (شکورزاده)
۳۷۵۹۱. **خانه‌ی‌هرکس برای او قیامت است.** (رامسری)
۳۷۵۹۲. **خانه‌ی‌همسایه آش (کماچ) می‌پزند به تو (ما، من) چه.** (شکورزاده، عوام، بهمنیاری، کرمانی)
۳۷۵۹۳. **خانه‌ی همسایه یک بار یا دوبار.** (هبله‌رودی)
۳۷۵۹۴. **خانی پول است و تفنگ پنج تیر، که من هردو را دارم.** (لری)
۳۷۵۹۵. **خاور*خودش چیست که ملکی خیاطش باشد؟** (لری)
۳۷۵۹۶. **خایه‌اش را توی تاس گذاشته.** (دلیجانی)
۳۷۵۹۷. **خایه‌اش لای در گیر نکرده.** (دلیجانی)
۳۷۵۹۸. **خایه به مایه می‌زند.** (دلیجانی)
۳۷۵۹۹. **خایه پیش از کیر به ک..ن می‌رود.** (مشمر)
۳۷۶۰۰. **خایه توی تنبانش نیست.** (عوام)
۳۷۶۰۱. **خایه، خایه می‌زند راه می‌رود.** (گیلکی)
۳۷۶۰۲. **خایه داریم تا خایه.** (لری)
۳۷۶۰۳. **خایه را داخل خاکستر اُجاق کرد.** (آملی)
۳۷۶۰۴. **خایه کندن سگ موقعی دارد.** (مشهدی)
۳۷۶۰۵. **خایه مالی کار هر نامرد نیست / مرد می‌خواهد که مالد خایه را.** (فرهنگ‌نامه)
۳۷۶۰۶. **خایه‌های بز نر است که او را به سر و صدا و جنب و جوش وا می‌دارد.** (آذری)
۳۷۶۰۷. **خایه‌هایش را بگیر، صدای بلبل می‌دهد.** (سیرجانی)
۳۷۶۰۸. **خایه‌هایش را چهار تا کرد.** (سمنانی)
۳۷۶۰۹. **خایه‌ی‌خر همسایه ورم کرد، غم و غصّه‌اش به سراغ من آمد.** (قشقایی)
۳۷۶۱۰. **خایه‌ی‌خود را از بی‌کاری وزن می‌کند.** (هزاره‌ای، نامه‌ی‌داستان)
۳۷۶۱۱. **خایه‌ی‌کسی را پف آب نمی‌تواند بزند (ماست نمی‌تواند بمالد).** (نامه‌ی‌داستان)
۳۷۶۱۲. **خایه‌ی کسی را غم نیست.** (شیرازی)
۳۷۶۱۳. **خایه‌ی گُنده پس از آب زدن معلوم می‌شود.** (کندلوسی)
۳۷۶۱۴. **خبث نفس نگردد به سال‌ها معلوم.** (دهخدا)
۳۷۶۱۵. **خبر آر و خبر بر، کلیل کُم قنبر.** (زرقانی)
۳۷۶۱۶. **خبر آمد که دربند بهار است، کجاوه بسته و لیلی سوار است.** (لری)
۳۷۶۱۷. **خبر آمد که مجنون غم ندارد / که اردستان دگر شلغم ندارد.** (اصفهانی)
۳۷۶۱۸. **خبرآور، دل را به درد می‌آورد.** (مازندرانی)
۳۷۶۱۹. **خبر از بی‌خبر چه می‌پرسی؟** (شاه نعمت‌الله ولی: ۵۶۲)
۳۷۶۲۰. **خبر از درد ندارند طبیبان.** (صیدی: ۱۰۸)
۳۷۶۲۱. **خبر از دزدِ خانه‌یافته‌ام.** (کمال‌خجندی: ۶۷۲/۲)
۳۷۶۲۲. **خبر از سر خود دارد.** (آملی)
۳۷۶۲۳. **خبر از شب شنبه دارد؟** (دماوندی)
۳۷۶۲۴. **خبر از قیمت گوهر نبود دریا را.** (دیوانه، امثال‌موزون)
۳۷۶۲۵. **خبر انسان درستکار را انسان هرزه می‌دهد.** (ترکمنی)
۳۷۶۲۶. **خبر با واگون عقبی است.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۷۶۲۷. **خبر بد برایت بیاید ولی کاسه‌ی بهره‌ی بی‌ارزش برایت نیاید.** (لری)
۳۷۶۲۸. **خبر بد به بوم بازگذار.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۴، شکورزاده، آذری)
۳۷۶۲۹. **خبر بد پنهان نمی‌ماند.** (عوام)
۳۷۶۳۰. **خبر بد تیزرو باشد.** (شکورزاده)
۳۷۶۳۱. **خبر بد را بگذار که دیگران گویند.** (افغانی)
۳۷۶۳۲. **خبر بد زود منتشر می‌شود.** (شکورزاده)
۳۷۶۳۳. **خبِر بد، زود می‌رسد.** (کوچه، حییم)
۳۷۶۳۴. **خبر بد، زود همه‌جا پخش می‌شود.** (آذری)
۳۷۶۳۵. **خبر بد یا خبر مرگ پنهان نمی‌ماند.** (دهخدا، عوام، کوچه)
۳۷۶۳۶. **خبر بیابان را از چوپان بپرس، خبر خانه را از عروس خانه.** (ترکمنی)
۳۷۶۳۷. **خبرچی خبر، در دهِ چه خبر؟** (شکورزاده)
۳۷۶۳۸. **خبرچین چو خواهد بگوید خبر/ مپندار که او درد دل می‌کند.** (مشهدی)
۳۷۶۳۹. **خبرچین به چه ماند؟ سگ ماده.** (گیلکی)
۳۷۶۴۰. **خبرچینی کردن از چپاول بدتر است.** (بختیاری)
۳۷۶۴۱. **خبر خضر، همه معتبر.** (خزینه)

۳۷۶۴۲. **خبر صحیح را از دیوانه بشنو.** (آذری)
۳۷۶۴۳. **خبر عروس امسال را باید سال دیگر گرفت.** (مازندرانی)
۳۷۶۴۴. **خبرکش، خبرکش، لِنگ مادرِت وَرکَش.** (جیرفتی)
۳۷۶۴۵. **خبر کشو، گُه ور کِشو.** (سیرجانی)
۳۷۶۴۶. **خبر کنید خاله‌ام را، بر هم زند عالم را.** (آمره‌ای)
۳۷۶۴۷. **خبر محلّه را که دارد؟ محلّه‌گرد.** (گیلکی)
۳۷۶۴۸. **خبر مرگ تیزرو باشد.** (آذری)
۳۷۶۴۹. **خبر مرگ زود شایع می‌شود و به همه‌جا می‌رسد.** (قشقایی)
۳۷۶۵۰. **خبر می‌برد خدیجه، خدیجه‌ای که زبان دارد، به اندازه یک وجب.** (رامسری)
۳۷۶۵۱. **خبر ناگوار را باد با خود می‌برد.** (لکی)
۳۷۶۵۲. **خبر نداری از خبر، خاله‌ات آمده از سفر.** (آذری)
۳۷۶۵۳. **خبر هرگز نه مانند عیانست.** (ویس‌و رامین: ۴۲)
۳۷۶۵۴. **خبری از بالا آمده نگرانم کرده: تفنگچیی شاگرد آسیابان شده.** (جیرفتی)
۳۷۶۵۵. **خبری که دانی دل بیازارد / تو خاموش تا دیگری بیارد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۲، شکورزاده، دهخدا، عوام، افغانی)
۳۷۶۵۶. **خبیث همیشه خبیث است.** (شکورزاده)
۳۷۶۵۷. **خبیصی*است و خبیصی با هسته می‌خورد.** (نهبندانی)
۳۷۶۵۸. **خپک* از بند پا قپک*.** (تاجیکی)
۳۷۶۵۹. **خپک زیر بوریا.** (افغانی)
۳۷۶۶۰. **خپ ما و خپ تو.** (افغانی)
۳۷۶۶۱. **ختنه سوران قاضی است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۳۷۶۶۲. **ختنه فرض است نه از بیخ.** (کردی)
۳۷۶۶۳. **ختنه‌گر نبود، زد ک..ش را ناقص کرد.** (مازندرانی)
۳۷۶۶۴. **خجالت برگ چه درختی است؟** (کازرونی)
۳۷۶۶۵. **خجالت پیشش شرمندگی دارد.** (بیرجندی)
۳۷۶۶۶. **خجالت دادن یک چوب است و بقیّه‌اش سر و صدای اضافی است.** (لری)
۳۷۶۶۷. **خجالت را آب کنی به صورت او نمی‌گیرد.** (رامسری)
۳۷۶۶۸. **خجالت را بز بکشد که دُمِش هوا است.** (کوچه، سنگسری)
۳۷۶۶۹. **خجالت را خورده، آبرو را قی کرده.** (عوام)
۳۷۶۷۰. **خجالت کشید، زمین گِل شد.** (مازندرانی)
۳۷۶۷۱. **خجالت، مایه‌ی فلاکت.** (تهرانی)
۳۷۶۷۲. **خجالت می‌کشد، عارش می‌آید، حالا پیاله را هم پشت ک..نش گرفته.** (گیلکی)
۳۷۶۷۳. **خجالت تکش، غربال را جلو چشمت بگیر.** (اصفهانی)
۳۷۶۷۴. **خجالت هم به آدمی‌زاد خوب چیزیه.** (شهربابکی)
۳۷۶۷۵. **خجسته زنی کو ز مادر نزاد.** (فردوسی، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۷۶۷۶. **خجلت رسد درویش را، چو مهمان در رسد.** (تاریخ نگارستان: ۱۰۴، جهانگیرنامه: ۱۳۳۲)
۳۷۶۷۷. **خدا آدم بد را همسایه‌ی گورت نکند.** (سیستانی)
۳۷۶۷۸. **خدا آدم بی‌مال را خلق نکند.** (جیرفتی)
۳۷۶۷۹. **خدا آدم را از چشم کور و کاسه‌ی خشک*حفظ کند.** (بهمنیاری)
۳۷۶۸۰. **خدا آدم را از گوشه‌ی اُجاق خودش نگذارد.** (هزاره‌ای)
۳۷۶۸۱. **خدا آدم را از نان خشک خودش ناامید نکند.** (سنقری)
۳۷۶۸۲. **خدا آدم را با دست و پا ببرد.** (هزاره‌ای)
۳۷۶۸۳. **خدا آدم را بی‌خریدار نکند.** (هزاره‌ای)
۳۷۶۸۴. **خدا آدم را پرخور نکند، چارپا را کم‌خور.** (هزاره‌ای)
۳۷۶۸۵. **خدا آدم را پشت دروازه‌ی مردم نگذارد.** (هزاره‌ای)
۳۷۶۸۶. **خدا آدم را پشت دست نکند.** (هزاره‌ای)
۳۷۶۸۷. **خدا آدم را خُرد مسلمان و کلان هندو نسازد.** (افغانی)
۳۷۶۸۸. **خدا آدم را داده برای درد و رنج.** (بیرجندی)
۳۷۶۸۹. **خدا آدم را دو گوش داده و یک زبان، که دوبار بشنود و یک بار بگوید.** (افغانی)
۳۷۶۹۰. **خدا آدم را دیده می‌دهد.** (هزاره‌ای)
۳۷۶۹۱. **خدا آدمی را دو چشم داده که به دو چشم نگاه کند.** (آذری)
۳۷۶۹۲. **خدا آدمی را دور نیندازد، آدمی را که آدمی دور انداخته‌است خدا بلند می‌کند.** (گیلکی)
۳۷۶۹۳. **خدا آسان کند دشوار ما را.** (نامه‌ی داستان)
۳۷۶۹۴. **خدا آن بخت را به هیبت*نداد که حیاط خانه را کیش خال بزند و شوهر پیدا کند.** (گیلکی)
۳۷۶۹۵. **خدا آن روز را نیاورد که قاطرچی راهدار شود.** (گیلکی)
۳۷۶۹۶. **خدا آن روز را نیاورد که گیلک گدا بشود و گالش مفعول.** (گیلکی)
۳۷۶۹۷. **خدا آورده غصّه را شاه‌مراد کشته گوساله را.** (سیستانی)
۳۷۶۹۸. **خدا ارّه و تیشه را به خانه‌ی کس نیارد.** (افغانی)
۳۷۶۹۹. **خدا از بهر نر کرده‌ست ماده.** (ویس‌و رامین: ۱۲۷/۱۱۶)
۳۷۷۰۰. **خدا از بی‌کار بیزار است.** (ترکمنی)

۳۷۷۰۱. **خدا از پدر و مادر مهربان‌تر است.** (شکورزاده)
۳۷۷۰۲. **خدا از پر قنداق به آدم شانس بدهد.** (کوچه)
۳۷۷۰۳. **خدا از (ته) دلت بپرسد.** (دهخدا، عوام)
۳۷۷۰۴. **خدا از حقّ خود می‌گذرد از حق‌النّاس نمی‌گذرد.** (شکورزاده، زرقانی)
۳۷۷۰۵. **خدا از دلت خبر دارد.** (کرمانی)
۳۷۷۰۶. **خدا از دل زخمی او مسلمانان را نگاه کند.** (افغانی)
۳۷۷۰۷. **خدا از دهنت (زبانت) بشنود.** (دهخدا، عوام، کرمانی، کاشانی، آذری، هزاره‌ای)
۳۷۷۰۸. **خدا از رگ گردن به بنده نزدیک‌تر است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۷۷۰۹. **خدا از سر مهر می‌دهد، از سر قهر می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۳۷۷۱۰. **خدا از سلطان محمود بزرگ‌تر است.** (تمثیل)
۳۷۷۱۱. **خدا از عقلش گرفته بر قدش انداخته.** (افغانی)
۳۷۷۱۲. **خدا از عمر آدم بردارد، بگذارد روی عقلش.** (کوچه، بهمنیاری، کرمانی)
۳۷۷۱۳. **خدا از قدّت بردارد، روی عقلت بگذارد.** (شکورزاده، کوچه)
۳۷۷۱۴. **خدا از قرض دادن آب و سر شستن شب نگه دارد.** (افغانی)
۳۷۷۱۵. **خدا از گرفتن کور و زدن کر نجات دهد.** (افغانی)
۳۷۷۱۶. **خدا از من نگردد گر فلک برگشت، برگردد.** (افغانی)
۳۷۷۱۷. **خدا از موی سپید شرم دارد.** (حییم، دهخدا، شکورزاده، هزاره‌ای)
۳۷۷۱۸. **خدا افکنده را خلق نمی‌تواند بردارد.** (گیلکی)
۳۷۷۱۹. **خدا اقبال دهد با نان گندم، سرم گرد باشد دستمال می‌بندم.** (کاشانی)
۳۷۷۲۰. **خدا اگر از یک جا ببندد، از جای دیگر باز می‌کند.** (آذری)
۳۷۷۲۱. **خدا اگر باری را بار بنده‌اش کرد، باید ببره.** (شهربابکی)
۳۷۷۲۲. **خدا اگر بخواهد از نر هم می‌دهد.** (شکورزاده، دهخدا)
۳۷۷۲۳. **خدا اگر بخواهد بدهد نمی‌پرسد پسر کیستی.** (بختیاری)
۳۷۷۲۴. **خدا اگر بخواهد بدهد، برابر جماران هم می‌دهد.** (سمنانی)
۳۷۷۲۵. **خدا اگر برساند گردنه‌ی«جماران.» هم می‌رساند، خدا اگر نرساند تمام دشت و بیابون هم نمی‌رساند.** (یوشی)
۳۷۷۲۶. **خدا اگر می‌خواست بدهد ریش، می‌داد سال پیش.** (بهمنیاری)
۳۷۷۲۷. **خدا اگر می‌خواست جان تازه بدهد، جان کهنه را نمی‌گرفت.** (خراسانی)
۳۷۷۲۸. **خدا اگر یک طرف را نداد، طرف دیگر را می‌دهد.** (آملی)
۳۷۷۲۹. **خدا انگشت در چشم کسی نمی‌کند، چوب بی‌صدا می‌زند.** (بروجردی)
۳۷۷۳۰. **خدا اوّل حلال کرد بعد حرام.** (کوچه، دهخدا، شکورزاده)
۳۷۷۳۱. **خدا اوّل دل او را دید بعداً در کاسه‌اش آش ریخت.** (گیلکی)
۳۷۷۳۲. **خدا اوّل دلت را دید بعد به اندازه‌ی لیاقتت در بشقابت پلو ریخت.** (گیلکی)
۳۷۷۳۳. **خدا اوّل زمین را می‌بیند بعد از آن باران می‌دهد.** (اشتهاردی)
۳۷۷۳۴. **خدا ایمان را خطا نکند.** (هزاره‌ای)
۳۷۷۳۵. **خدا ایمان می‌خواهد و عزراییل جان و زن و فرزند نان.** (ابریشمی)
۳۷۷۳۶. **خدا این چشم را به آن چشم محتاج نکند.** (تهرانی، شکورزاده، دهخدا، حییم، عوام، آذری)
۳۷۷۳۷. **خدا این دست را محتاج آن دست نکند.** (عوام، شکورزاده، افغانی، هزاره‌ای)
۳۷۷۳۸. **خدا با خلق و خلق با خدا.** (خزینه)
۳۷۷۳۹. **خدا با دست خود او را ساخت.** (رامسری)
۳۷۷۴۰. **خدا با رحمت به او نداده است.** (کردی)
۳۷۷۴۱. **خدا با زنبیل پایین نمی‌کند.** (عوام، کوچه)
۳۷۷۴۲. **خدا باشد قالی‌نشین باشید نه قالی‌باف.** (شهر بابکی)
۳۷۷۴۳. **خدا باطن‌شناس است.** (جیرفتی)
۳۷۷۴۴. **خدا بالای سر است.** (بختیاری)
۳۷۷۴۵. **خدا باید بخت را سفید کند وگرنه با وسمه کشیدن کار درست نمی‌شود.** (گیلکی)
۳۷۷۴۶. **خدا بچّه را به چه بی‌سروپاهایی می‌دهد.** (تهرانی)
۳۷۷۴۷. **خدا بخت بدهد.** (دهخدا)
۳۷۷۴۸. **خدا بختت را سیاه نکند، سیاهی صورت عیبی ندارد.** (گیلکی)
۳۷۷۴۹. **خدا بخواهد، از بز نر هم می‌دهد.** (کوچه)
۳۷۷۵۰. **خدا بخواهد بدهد نگاه نمی‌کند ننه بابات کیه.** (تهرانی)
۳۷۷۵۱. **خدا بخواهد پدر آدم را بسوزاند، به او می‌گوید برو هیزم خشک بکن.** (سمنانی)
۳۷۷۵۲. **خدا بخواهد سعادت دهد ز کس نپرسد کیستی.** (کردی)

۳۷۷۵۳. **خدا بخیل نیست، بنده بخیل است.** (بیرجندی)
۳۷۷۵۴. **خدا بد را به بد گرفتار می‌کند.** (افغانی)
۳۷۷۵۵. **خدا بدهد روز خوش را، آفتاب گرم شپش‌کش را.** (تایبادی)
۳۷۷۵۶. **خدا بدهد مرگم، که داماد بدهد خرجم.** (بروجردی)
۳۷۷۵۷. **خدا بِده، را، خدا بِده.** (کوچه)
۳۷۷۵۸. **خدا برابر قدّش خمچه را نشکناند.** (افغانی)
۳۷۷۵۹. **خدا برای آدم بی‌کار دو تا پیراهن می‌دوزد و برای آدم کوشا یکی.** (رامسری)
۳۷۷۶۰. **خدا برای آدم کور ترید می‌کند.** (اوزی، شیرازی، بوشهری)
۳۷۷۶۱. **خدا برای او زده زیر توبه.** (زرقانی)
۳۷۷۶۲. **خدا برایش جفت شش آورده.** (تهرانی)
۳۷۷۶۳. **خدا برایش چنان برابر کرد که سر زخمش مرهم شد.** (افغانی)
۳۷۷۶۴. **خدا برای کلاغ کور، شتری می‌کشد.** (بیرجندی)
۳۷۷۶۵. **خدا برای گنجشک کور لانه می‌سازد.** (بروجردی)
۳۷۷۶۶. **خدا برای ما خارپشت آفریده است.** (سیستانی)
۳۷۷۶۷. **خدا برای نانجیب آبله‌رویی بدهد، ناخن ندهد.** (خویی)
۳۷۷۶۸. **خدا، برای همه حمّام قسمت می‌کند، برای ما واجبی‌خانه.** (گیلکی)
۳۷۷۶۹. **خدا برای همه‌کس پدری کرده، ولی برای من حتّی شوهر نَنِگی هم نکرده.** (گیلکی)
۳۷۷۷۰. **خدا برف به قدر بام می‌دهد.** (دهخدا)
۳۷۷۷۱. **خدا برف را بر کوهی می‌بارد که توانش را داشته‌باشد.** (لری)
۳۷۷۷۲. **خدا برف را به قدر بام (آدم) می‌دهد.** (کوچه، عوام، شکورزاده)
۳۷۷۷۳. **خدا برکت بدهد به آبگوشت، اگر سیر نشدی گوشت کوبیده هم هست.** (همدانی)
۳۷۷۷۴. **خدا برکت را به خاکروبه داده.** (هزاره‌ای)
۳۷۷۷۵. **خدا برگندمی شکافی داده.** (بیرجندی)
۳۷۷۷۶. **خدا برّه‌ی نر را برای قربانی خلق کرده‌است.** (هزاره‌ای)
۳۷۷۷۷. **خدا بزرگ است و ملکش وسیع.** (آذری)
۳۷۷۷۸. **خدا بزرگ‌تر از سلطان محمود است.** (زرقانی)
۳۷۷۷۹. **خدا بزندت بنده که خر شِله به تو بخندد.** (بروجردی)
۳۷۷۸۰. **خدا بعد از کوری چشم خرابی نیاورد.** (گلبافی)
۳۷۷۸۱. **خدا بگیرد جانت را که من بگیرم جایت را.** (شکورزاده، افغانی)
۳۷۷۸۲. **خدا بنده‌اش را آزمایش می‌کند.** (هزاره‌ای)
۳۷۷۸۳. **خدا بنده‌هایش را می‌شناسد که با نقص عضو خلق می‌کند.** (مازندرانی)
۳۷۷۸۴. **خدا بنویسد، قلم کار را بکند، زن برای مرد پیر، دختر برای مرد جوان.** (کردی)
۳۷۷۸۵. **خدا به آدم بخت و طالع بدهد.** (هزاره‌ای)
۳۷۷۸۶. **خدا به آدم چشم داده.** (دهخدا، هزاره‌ای، اراکی)
۳۷۷۸۷. **خدا به آدم حسود مال و ثروت (عسل) نمی‌دهد، اگر هم بدهد، از آن خیر نخواهد دید.** (آذری)
۳۷۷۸۸. **خدا به آدم دست داده است.** (هزاره‌ای، خوانساری، دهخدا)
۳۷۷۸۹. **خدا به آدم روزی می‌دهد امّا نان را با زنبیل از آسمان نمی‌فرستد.** (شکورزاده)
۳۷۷۹۰. **خدا به آدم شعور داده، خدا به آدم عقل داده، خدا به آدم هوش داده.** (دهخدا)
۳۷۷۹۱. **خدا به آدم عقل داده است.** (هزاره‌ای)
۳۷۷۹۲. **خدا به آدم گدا نه شادی بدهد نه شیون.** (بروجردی)
۳۷۷۹۳. **خدا به آدم گدا نه عزا بدهد نه عروسی (عیشی).** (عوام، شیرازی)
۳۷۷۹۴. **خدا به ابابیل بال داده.** (قمی)
۳۷۷۹۵. **خدا به ابابیل پوستین داده است.** (عوام، شکورزاده، کوچه)
۳۷۷۹۶. **خدا به الاغ شاخ ندهد به مورچه لنگ.** (تالشی)
۳۷۷۹۷. **خدا به بال و بازوی من برکت دهد تا منّت آدم‌های گازو چون شما را نکشم.** (گیلکی)
۳۷۷۹۸. **خدا به بختت قسم نخورده.** (سیرجانی)
۳۷۷۹۹. **خدا به بخیل سهم نمی‌دهد، اگر هم بدهد کفاف نمی‌کند.** (اهری)
۳۷۸۰۰. **خدا به بنده از رگ گردن نزدیک‌تر است.** (هبله‌رودی، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۳۷۸۰۱. **خدا به بی‌کس و کار بودن من رحم کرد.** (رامسری)
۳۷۸۰۲. **خدا به پیغمبر هم دختر داده.** (تهرانی)
۳۷۸۰۳. **خدا بهتر می‌داند.** (کوچه)
۳۷۸۰۴. **خدا به تو ببخشد که مرا نعمت دادی، امّا می‌ترسم زن بگیری و من را فراموش کنی.** (خوزستانی)
۳۷۸۰۵. **خدا به تو کمی عقل بدهد به من پول.** (تالشی)
۳۷۸۰۶. **خدا به تو گوش داد هوش داد، یک زنبیل هم روی دوش داد.** (رامسری)
۳۷۸۰۷. **خدا به جبر راضی نیست.** (هزاره‌ای)
۳۷۸۰۸. **خدا به جونش گذاشته، مرده به ک..نش گذاشته.** (تهرانی)

۳۷۸۰۹. **خدا به حقّ چو دری از کسی فرو بندد / ز راه لطف و کرم دیگری گشاید باز.** (ظهیر فاریابی، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۳۷۸۱۰. **خدا به حیله‌گر و مکّار نمی‌دهد.** (آذری)
۳۷۸۱۱. **خدا به خر (دشمن) دَستَغاله (داس) داده.** (شکورزاده، عوام)
۳۷۸۱۲. **خدا به خودم بدهد ننه‌ام می‌رود صندوق‌خانه دیر می‌آید.** (فرهنگ‌نامه، نهاوندی)
۳۷۸۱۳. **خدا به خیر و صلاح بنده‌اش کار می‌کند.** (هزاره‌ای)
۳۷۸۱۴. **خدا به داد اعیان‌ها برسد، فقرا می‌توانند گدایی کنند.** (کرمانی)
۳۷۸۱۵. **خدا به دست نمانده، فهم به کس نمانده.** (گرمساری)
۳۷۸۱۶. **خدا به دور بلا نزدیک.** (تهرانی)
۳۷۸۱۷. **خدا به دور قضا به نزدیک.** (زرقانی)
۳۷۸۱۸. **خدا به زین‌الدین روزی داده امّا دندان خوردن نداده.** (قشقایی)
۳۷۸۱۹. **خدا به شخص ندید بدید پسری داد او مقطوع‌النسلش کرد.** (نهاوندی)
۳۷۸۲۰. **خدا به قدر قلب هرکس می‌دهد.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۷۸۲۱. **خدا به کسی پول می‌دهد که خورده نتواند.** (هزاره‌ای)
۳۷۸۲۲. **خدا به کلاغ هم کُ..ی داده.** (شهربابکی)
۳۷۸۲۳. **خدا به کلاه پاره‌اش داد.** (هزاره‌ای)
۳۷۸۲۴. **خدا به کوه نگاه می‌کند، بر سرش برف می‌ریزد.** (مازندرانی)
۳۷۸۲۵. **خدا به گدا چیزی می‌دهد، امّا جا و مکانش را به او نمی‌دهد.** (تایبادی)
۳۷۸۲۶. **خدا به گربه کُ..ی داده و به تو هم (فلان چیز را).** (کرمانی)
۳۷۸۲۷. **خدا به گربه گُه داده.** (سیرجانی، گلبافی)
۳۷۸۲۸. **خدا به گرگِ کور روزی می‌دهد.** (سنگسری)
۳۷۸۲۹. **خدا به ما داده مالی*، یک خر مانده و سه تا نالی*.** (شکورزاده)
۳۷۸۳۰. **خدا به مار پا ندهد.** (کردی)
۳۷۸۳۱. **خدا به مرغ آن قدر جرأت نداد که هردو پایش را درون آب بگذارد.** (رامسری)
۳۷۸۳۲. **خدا به مریدم بده که مریدم به من بده.** (هزاره‌ای)
۳۷۸۳۳. **خدا به مور غضب می‌کند به او بال می‌دهد.** (شوشتری)
۳۷۸۳۴. **خدا به همسایه‌ام گاوی بدهد تا گوساله‌اش گیر من بیاید.** (بروجردی)
۳۷۸۳۵. **خدا به همه داده سهم ما را نگه داشته‌است.** (شهمیرزادی)
۳۷۸۳۶. **خدا به همه مردم گاوی می‌دهد، به ما بزی بدهد.** (بروجردی)
۳۷۸۳۷. **خدا بیامرز پدرم بیخود نمی‌گفت: «دست ننه‌ات بی‌برکت است.»** (شکورزاده)
۳۷۸۳۸. **خدا بیامرزد مردم قدیم را، حرف نگفته نگذاشتند.** (بختیاری)
۳۷۸۳۹. **خدا بیامرزد مرده را، پوشش داد زنده را.** (مازندرانی)
۳۷۸۴۰. **خدا بیامرزد مرده‌ها را که کفن می‌کنند زنده‌ها را.** (کاشانی)
۳۷۸۴۱. **خدا بیامُرز مُرده‌ها رو که آباد می‌کُنن زنده‌ها رو.** (کوچه، شکورزاده)
۳۷۸۴۲. **خدا بیامرزه و ببره.** (شهربابکی)
۳۷۸۴۳. **خدا بیاورد یک روز گاو به اسطبل را، یک نم باران، یک خواب سیری.** (بختیاری)
۳۷۸۴۴. **خدا بیخ خِرش گرفته.** (سیرجانی، افغانی)
۳۷۸۴۵. **خدا بی‌دسته را دست نده، و کل بزه را شاخ.** (افغانی)
۳۷۸۴۶. **خدا بی‌عیب است.** (مثمر، هبله‌رودی، افغانی)
۳۷۸۴۷. **خدابین شو که خود دیدن هنر نیست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۳۵، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۷۸۴۸. **خدابینی از خویشتن‌بین مخواه.** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۱، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون)
۳۷۸۴۹. **خدا پاک را به دهان پیس ندهد.** (کردی)
۳۷۸۵۰. **خدا پاک‌مان کند و خاک‌مان کند.** (دهخدا، حییم، عوام، شکورزاده)
۳۷۸۵۱. **خدا پاک می‌کند و خاک می‌کند.** (کوچه)
۳۷۸۵۲. **خدا پدرش را بیامرزد که گفت: «خدا پدرش را بیامرزد که شنفت.»** (تهرانی)
۳۷۸۵۳. **خدا پدر شوشتری را بیامرزد، که زن یک چشم را لباس ابریشم پوشاند.** (خوزستانی)
۳۷۸۵۴. **خدا پدر (صاحبِ) خر را بیامرزد.** (کوچه، شکورزاده)
۳۷۸۵۵. **خدا پدر کرده را خوار نسازد.** (افغانی)
۳۷۸۵۶. **خدا پدر کفن دزد اوّلی را بیامرزد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۷۸۵۷. **خدا پدرهرکسی را بخواهد بسوزاند، هیزمش را با دست خودش می‌آورد.** (سخن)
۳۷۸۵۸. **خدا پراو*را دیده، برف بالایش گذاشته.** (کلهری)
۳۷۸۵۹. **خداپرست، شکم‌پرست نباشد.** (بهمنیاری، دهخدا، حییم، شکورزاده)

۳۷۸۶۰. **خداپرست شوی آن زمان که خود نپرستی.** (صعیر اصفهانی، شکورزاده)
۳۷۸۶۱. **خدا پشت سر هیچ خوابی بیداری نکند.** (مرندی)
۳۷۸۶۲. **خدا پشه‌ای را مخالف فیلی نکند.** (سیستانی)
۳۷۸۶۳. **خدا پلوخور را پلو می‌دهد، و شوربا‌خور را شوربا.** (افغانی)
۳۷۸۶۴. **خدا پنج انگشت را یکسان (یک اندازه) نیافریده.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه)
۳۷۸۶۵. **خدا پنج تا پنجه را همسر خلق نکرده.** (شهربابکی)
۳۷۸۶۶. **خدا پول زیادی به من بدهد، عقل کمی به تو.** (کوچه)
۳۷۸۶۷. **خدا پیراهنش را کنده‌است.** (گیلکی)
۳۷۸۶۸. **خدا پیشانی بدهد.** (بروجردی)
۳۷۸۶۹. **خدا تا خری نیاورد خری را نمی‌برد.** (تهرانی)
۳۷۸۷۰. **خدا تا ده انگشتی نزند که چشم را کور نمی‌کند.** (گیلکی)
۳۷۸۷۱. **خدا تاق تاق گردو را می‌شنود.** (گلپایگانی)
۳۷۸۷۲. **خدا تخته تراش نیست، به هم انداز است.** (کوچه، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۷۸۷۳. **خدات در نَفَسِ آخرین بیامرزاد.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۵)
۳۷۸۷۴. **خدا تکه‌تکه را خوب به هم انداخته‌است.** (سمنانی)
۳۷۸۷۵. **خدا تنبک شکسته‌ای به غلام‌کور داد و ک..ن پاره‌ای هم به تو.** (شیرازی)
۳۷۸۷۶. **خدا تنگ روزی می‌کند امّا قحط روزی نمی‌کند.** (حییّم، کوچه، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۳۷۸۷۷. **خدا تو را خیر و برکت بدهد.** (گیلکی)
۳۷۸۷۸. **خدا تو را دیوان و قصاص کند.** (کردی، دیلمی)
۳۷۸۷۹. **خدا تو را شفا بدهد، بگذار ما هم دزد باشیم.** (تمثیل)
۳۷۸۸۰. **خدا تو را عقل بدهد، مرا دولت.** (مازندرانی)
۳۷۸۸۱. **خدا تو را محتاج حکیم ظالم نکند.** (کردی)
۳۷۸۸۲. **خدا توی بیابان شتری را به خاطر کلاغ کوری کشت.** (گلبافی)
۳۷۸۸۳. **خدا تـه پـاره را جـوری درست کـرده کـه مورچه‌ای هم لعنت نکند.** (راوری)
۳۷۸۸۴. **خدا تیر و تخته را روی هم تراشیده.** (شهربابکی)
۳۷۸۸۵. **خدا جامه دهد کو اندام؟ نان دهد کو دندان؟** (دهخدا، کوچه، عوام، حییم، شکورزاده)
۳۷۸۸۶. **خدا جان آدم را بگیرد، عقل او را نگیرد.** (تهرانی، شکورزاده)
۳۷۸۸۷. **خدا جان می‌گیرد، طلبکار خایه.** (زرقانی)
۳۷۸۸۸. **خدا جای حق نشسته‌است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۳۷۸۸۹. **خدا جای شکرش را گذاشت.** (زرقانی)
۳۷۸۹۰. **خدا چاره‌ساز است.** (عوام)
۳۷۸۹۱. **خدا چرا به خر شاخ نداده است؟** (تاجیکی)
۳۷۸۹۲. **خدا چشم را برای دیدن داده.** (افغانی، شکورزاده، آذری)
۳۷۸۹۳. **خدا چشم را داده، چاه را هم داده.** (عوام، شهرضایی)
۳۷۸۹۴. **خدا چشم راست را به چشم چپ محتاج نکند.** (شکورزاده)
۳۷۸۹۵. **خدا چیزی به تو داده، چیزی از تو نگرفته‌است.** (بختیاری)
۳۷۸۹۶. **خدا چیزی که می‌دهد، خود آن چیز می‌آید.** (کلاردشتی)
۳۷۸۹۷. **خدا چیزی ندارد بدهد به کسی، حواله می‌کند.** (زرقانی)
۳۷۸۹۸. **خداحافظ که دعوا ندارد.** (اصفهانی، قشقایی، زرقانی، بوشهر)
۳۷۸۹۹. **خدا حـقِ بُـز بـی‌شـاخ را بـه بُـز شـاخ‌دار وا نمی‌گذارد.** (شکورزاده)
۳۷۹۰۰. **خدا حق بز بی‌شاخ را از بز شاخ‌دار می‌گیرد.** (کردی کرمانشانی)
۳۷۹۰۱. **خدا، حق نام دارد.** (هزاره‌ای)
۳۷۹۰۲. **خدا خاک زن و شو را از یک جا گرفته‌است.** (تاجیکی)
۳۷۹۰۳. **خدا خانه‌ی‌فضول را خراب کند.** (هزاره‌ای، افغانی)
۳۷۹۰۴. **خدا خدا باشد تو را به حال خود بگذارند.** (کردی)
۳۷۹۰۵. **خدا خداست، کدخدا جداست.** (زرقانی)
۳۷۹۰۶. **خدا خدا کنم و کس به داد من نرسد.** (سخن)
۳۷۹۰۷. **خدا خدا که می‌کنی در راه خدا هم حرفی بزن.** (رامسری)
۳۷۹۰۸. **خدا خدا گفتن ایرادی ندارد.** (رامسری)
۳۷۹۰۹. **خدا، خدا می‌کند.** (تهرانی)
۳۷۹۱۰. **خدا خدا می‌کنم که جنگ برپا شود، کَلّه‌ی کچل بشکند و رسوا شود.** (بیرجندی)
۳۷۹۱۱. **خدا خدا می‌کنی بگو خدا هم می‌میراند.** (مازندرانی)
۳۷۹۱۲. **خدا، خدای اربابان است.** (آملی)
۳۷۹۱۳. **خدا، خدایی بکند، کچل پادشاهی می‌کند.** (سنگسری)
۳۷۹۱۴. **خدا خدایی کرده، قدرت‌نمایی کرده.** (تهرانی)
۳۷۹۱۵. **خدا خراب کند خانه‌ای که بر لب آب است.** (شکورزاده)
۳۷۹۱۶. **خدا خر را دید شاخش نداد، گاو را دید یالش نداد.** (شهربابکی)

۳۷۹۱۷. **خدا خر را دید (شناخت) شاخش نداد.** (دهخدا، شکورزاده، تهرانی، شیرازی، افغانی، دیلمی، ایلامی، عوام، بهمنیاری، سیستانی)

۳۷۹۱۸. **خدا خر را شاخ نداد، ما را مژه.** (گیلکی)

۳۷۹۱۹. **خدا خر لنگ را برای گرگ لنگ قرار داده است.** (مازندرانی)

۳۷۹۲۰. **خدا خرما را توی دهن خر گذاشته.** (دلیجانی)

۳۷۹۲۱. **خدا خری را می‌کُشه برای کلاغ گری.** (شهربابکی)

۳۷۹۲۲. **خدا خطا می‌بیند، عطا قطع نمی‌کند.** (شکورزاده)

۳۷۹۲۳. **خدا خوابش را دیر نسازد.** (افغانی)

۳۷۹۲۴. **خدا خواسته اگر حضرت عبّاس بگذارد.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)

۳۷۹۲۵. **خدا خواسته باشد خانه‌ی هر کس را برچیند، تیشه و کلنگ را دست او می‌دهد.** (گیلکی)

۳۷۹۲۶. **خدا خواسته خر کار کند، گاو بخورد.** (شهربابکی)

۳۷۹۲۷. **خدا خواسته را گرگ نمی‌خورد.** (آذری)

۳۷۹۲۸. **خداخواه را دوستی باید نه خودخواه را.** (شکورزاده)

۳۷۹۲۹. **خدا خودش بالای سر ایستاده.** (آملی)

۳۷۹۳۰. **خدا خودش به داد مظلوم می‌رسد.** (آذری)

۳۷۹۳۱. **خدا خودش در یک حال است بنده‌اش در هزار حال.** (هزاره‌ای)

۳۷۹۳۲. **خدا خودش راه را به آدم نشان می‌دهد.** (بختیاری)

۳۷۹۳۳. **خدا خودش مبین حقّه.** (گلبافی)

۳۷۹۳۴. **خدا خودش می‌دانست که قورباغه را دندان نداد.** (آملی)

۳۷۹۳۵. **خدا خودم را بیامرزه.** (افغانی)

۳۷۹۳۶. **خدا خو گره نمی‌دهد.** (افغانی)

۳۷۹۳۷. **خدا خیر (برکت) داد امّا لاوک نداد.** (فیروزکوهی)

۳۷۹۳۸. **خدا خیر را پیش کند.** (افغانی)

۳۷۹۳۹. **خدا داد، پادشاه داد، شاه میرگل نمی‌دهد.** (افغانی)

۳۷۹۴۰. **خدا داد و ما کشیدیم.** (افغانی)

۳۷۹۴۱. **خدا داده اگه بنده نگیره.** (شهربابکی)

۳۷۹۴۲. **خدا داده بهانه، بنده داده طعنه.** (افغانی)

۳۷۹۴۳. **خدا داده به علی‌کور، خر مفت و زن زور.** (بختیاری)

۳۷۹۴۴. **خدا داده به عینی (عین‌الله)، دندان ندارد بجود.** (ابهری)

۳۷۹۴۵. **خدا داده به ما مالی، یک خر مانده سه پا نالی*.** (عوام)

۳۷۹۴۶. **خداداده را خدا داده است.** (شکورزاده، جیرفتی، افغانی)

۳۷۹۴۷. **خدا داده، مصطفی تراشیده.** (بیرجندی)

۳۷۹۴۸. **خدا داده، ولی جا نداده.** (گرگانی)

۳۷۹۴۹. **خدا داری، ایمان نی.** (افغانی)

۳۷۹۵۰. **خدا داری چه غم داری.** (افغانی، خزینه)

۳۷۹۵۱. **خدا دانسته، به الاغ شاخ نداده، وگرنه شکم همه را پاره می‌کرد.** (آذری)

۳۷۹۵۲. **خدا در خور هر کوهی برف فرو ریزد.** (آذری)

۳۷۹۵۳. **خدا درد به بنده‌ی عزیزش می‌دهد.** (زرقانی)

۳۷۹۵۴. **خدا درد داده درمان (دوا) هم داده.** (دهخدا، بختیاری، شکورزاده، عوام، سورمقی)

۳۷۹۵۵. **خدا درد را به اندازه‌ی طاقت می‌دهد.** (بهمنیاری، دهخدا، کوچه، شکورزاده، عوام)

۳۷۹۵۶. **خدا درد را به دوستانش می‌دهد.** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، بیرجندی)

۳۷۹۵۷. **خدا درد را به کسی دهد که تحمّلش را داشته‌باشد.** (آذری)

۳۷۹۵۸. **خدا درد هم می‌دهد، درمان هم می‌دهد.** (کردی، هزاره‌ای)

۳۷۹۵۹. **خدا در عوضش بچّه شتر بدهد.** (اهری)

۳۷۹۶۰. **خدا در و پنجره (تخته) را برای هم می‌سازد (به هم جفت می‌کند).** (بختیاری، عوام، بهمنیاری)

۳۷۹۶۱. **خدا در و تخته را روی هم مُهر می‌کند.** (زرقانی، شهربابکی)

۳۷۹۶۲. **خدا در و درگرده*را مناسب هم ساخته.** (اوزی)

۳۷۹۶۳. **خدا دری را نبست که در دیگری را نگشاید.** (مازندرانی)

۳۷۹۶۴. **خدا در یک اوبه*نام دو سگ را یکی نکند.** (آذری)

۳۷۹۶۵. **خدا دست راست را به دست چپ محتاج نسازد.** (افغانی)

۳۷۹۶۶. **خدا دست نارس را دست ندهد.** (هزاره‌ای)

۳۷۹۶۷. **خدا دغل را بال*ندهد اگر هم داد خیرش را نخواهد دید.** (آذری)

۳۷۹۶۸. **خدا دلت را دیده به بشقابت پلو ریخته.** (گیلکی)

۳۷۹۶۹. **خدا دل تو را دید، کاسه‌ی تو را پر آش کرد.** (گیلکی)

۳۷۹۷۰. **خدا دلش دید، به کاسه‌اش رید.** (گیلکی)

۳۷۹۷۱. **خدا دل‌های شکسته را دوست دارد.** (شکورزاده)

۳۷۹۷۲. **خدا دلی نداره که به کسی بسوزه.** (شهربابکی)

۳۷۹۷۳. **خدا دماغ نانجیب را چاق نکند.** (آذری)

۳۷۹۷۴. **خدا دندان را به که داده و اشتها را به که.** (آذری)

۳۷۹۷۵. **خدا دندان و نان را یک‌جا به هیچ‌کس نمی‌دهد.** (رامسری)

۳۷۹۷۶. **خدا دنیا را در شش روز خلق کرده‌است.** (شکورزاده)

۳۷۹۷۷. **خدا دو جا از بنده‌اش خنده‌اش می‌گیره؛ یکی وقتی باری را بار می‌کند بنده می‌خواهد بیندازد، دیگر وقتی بنده می‌خواهد باری را بار کند، خدا می‌خواهد بیندازد.** (شهربابکی)

۳۷۹۷۸. **خدا دو سر نیکه* یک‌جا کرده.** (افغانی)

۳۷۹۷۹. **خدا دو شب سیاه را روبه‌روی هم نمی‌اندازد.** (سیستانی)

۳۷۹۸۰. **خدا دو کوه را یک‌جا کند، دو سیاه سر را نی.** (افغانی)

۳۷۹۸۱. **خدا دولت را به که می‌دهد؟ اشتها را به که؟** (فرهنگ‌نامه)

۳۷۹۸۲. **خدا دو مشت را به یک سر نزند.** (آذری)

۳۷۹۸۳. **خدا دو وقت خنده‌اش می‌گیرد.** (عوام)

۳۷۹۸۴. **خدا دهان (پاره) را که داده روزیش را هم می‌دهد.** (هزاره‌ای، افغانی)

۳۷۹۸۵. **خدا ده انگشت را برابر خلق نکرده‌است.** (شکورزاده، کوچه)

۳۷۹۸۶. **خدا دهن باز را بی‌روزی نمی‌گذارد.** (شکورزاده، کوچه، اصفهانی)

۳۷۹۸۷. **خدا دید که بالت رید.** (کوچه)

۳۷۹۸۸. **خدا دیده کار می‌کند.** (هزاره‌ای)

۳۷۹۸۹. **خدا دیده، کی دیده.** (افغانی)

۳۷۹۹۰. **خدا دیده و داده.** (تایبادی، هزاره‌ای)

۳۷۹۹۱. **خدا دیرگیر است امّا سخت‌گیر است.** (شکورزاده، هبله‌رودی، عوام، بهمنیاری، حییم، آملی، افغانی)

۳۷۹۹۲. **خدا دیرگیر است امّا شیرگیر است.** (نهاوندی، شوشتری)

۳۷۹۹۳. **خدا دیر می‌کند، درست می‌کند.** (سنگسری)

۳۷۹۹۴. **خدا دیر می‌گیرد، (امّا) محکم می‌گیرد.** (آذری)

۳۷۹۹۵. **خدا دیگت را دیگچه نکند و شوهرت را بچّه.** (سیستانی)

۳۷۹۹۶. **خدا دیگر چها کُند، ماسوره ک..ن کلاغ کند.** (دلیجانی)

۳۷۹۹۷. **خدا دیوار هیچ کس را کوتاه نکند.** (آذری)

۳۷۹۹۸. **خدا را اگر ندیدی باید به قدرتش بشناسی.** (سیستانی)

۳۷۹۹۹. **خدا را ای خدا را، یک بام و دو هوا را.** (بختیاری)

۳۸۰۰۰. **خدا را بالای سرت ناظر و حاضر ببین.** (قشقایی)

۳۸۰۰۱. **خدا را بر آن بنده بخشایش است / که خلق از وجودش در آسایش است.** (سعدی؛ بوستان: ۸۹ دهخدا)

۳۸۰۰۲. **خدا را بندگی نمی‌کند.** (آذری، قشقایی)

۳۸۰۰۳. **خدا را به چشم ندیدم، به دلیل شناختم.** (شهربابکی)

۳۸۰۰۴. **خدا را به گدایی نباید عادت داد.** (تهرانی)

۳۸۰۰۵. **خدا را تماشا چه‌کار می‌کند؟ سرمه را به چشم باقلی می‌کشد.** (گیلکی)

۳۸۰۰۶. **خدا را حاجت به پیغام نیست.** (کرمانی، گلبافی، شهربابکی)

۳۸۰۰۷. **خدا را خدا بگویند کفر نیست.** (شکورزاده، دهخدا)

۳۸۰۰۸. **خدا را، خدا بگویی بدش می‌آید؟** (آذری)

۳۸۰۰۹. **خدا را دانی ار خود را بدانی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۱۱)

۳۸۰۱۰. **خدا رازق است و آخوند ناطق.** (شیرازی)

۳۸۰۱۱. **خدا را زین معما پرده بردار.** (حافظ: ۱۶۶)

۳۸۰۱۲. **خدا را سپاس، در فکر مانده‌ام دختر حامله، مادرش هنوز بکر (است).** (بختیاری)

۳۸۰۱۳. **خدا را شکر که چشمش کور نشد.** (بیرجندی)

۳۸۰۱۴. **خدا را صدا کن، تازی را رها کن.** (آذری)

۳۸۰۱۵. **خدا را کسی ندیده، به دلیل عقل (حق) شناخته‌اند.** (دهخدا، هبله‌رودی، بهمنیاری، خرّمی، نامه‌ی‌داستان، عوام، افغانی)

۳۸۰۱۶. **خدا را که نمی‌شناسی به دلیل عقل بشناس.** (افغانی، کردی)

۳۸۰۱۷. **خدا را می‌خواهد، خرما را هم می‌خواهد.** (بختیاری، بهمنیاری، بیرجندی)

۳۸۰۱۸. **خدا را می‌خواهد، خرما را می‌خواهد از حلوا هم سهمی دارد.** (راوری)

۳۸۰۱۹. **خدا را می‌خواهی یا خرما را، فوتت کنم نترسی‌ها.** (تهرانی)

۳۸۰۲۰. **خدا را ندیدم مگر به دلیل عقل.** (رفسنجانی)

۳۸۰۲۱. **خدا را ندیده‌اند با عقل می‌شناسند.** (آذری، هبله‌رودی، مشمر، خزینه، شیرازی)

۳۸۰۲۲. **خدا را نردبانی است یکی‌را به اوج یکی را به زیر آورد.** (کردی)

۳۸۰۲۳. **خدا را نشاید در اندیشه جُست.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۱۱)

۳۸۰۲۴. **خدا را نمی‌شود گول زد.** (آملی)

۳۸۰۲۵. **خدا را ول کرده چسبیده به بنده‌اش.** (تهرانی)

۳۸۰۲۶. **خدا را هرجور عادت بدهی، همان‌جور بهت میده.** (تهرانی)

۳۸۰۲۷. **خدا را (هزار بار) شکر که ما فکرِ بد نکردیم.** (مثنوی ۵/ ۲۴۹۷)
۳۸۰۲۸. **خدا را هم، بنده نیست.** (آذری)
۳۸۰۲۹. **خدا را هم به خدایی قبول ندارد.** (بیرجندی)
۳۸۰۳۰. **خدا را هم فریب می‌دهی؟** (بختیاری)
۳۸۰۳۱. **خدا رحمت کرد، خونش را گرفتیم.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، عوام)
۳۸۰۳۲. **خدا رحمت کند خوب آدمی بود.** (شکورزاده)
۳۸۰۳۳. **خدا رحمت کُند خیرالنسا را / شبِ جمعه سفید می‌کرد کُ..ا را.** (تهرانی)
۳۸۰۳۴. **خدا رحمت کند مرحوم حاج میرزا آقاسی را.** (ادیب‌الممالک، شکورزاده)
۳۸۰۳۵. **خدا رحم کرد به چشمش نخورد.** (بیرجندی)
۳۸۰۳۶. **خدا رحم کرد خری که بارش چغندر بود باز ماند.** (نهاوندی)
۳۸۰۳۷. **خدا رزّاق است.** (شکورزاده، عوام)
۳۸۰۳۸. **خدا رزق توی زنبیل نمی‌کند.** (سورمقی)
۳۸۰۳۹. **خدا رزق و روزی را از روزنه‌ی خانه آدم نمی‌اندازد.** (هزاره‌ای)
۳۸۰۴۰. **خدا رزق و روزی را کم می‌کند، امّا قطع نمی‌کند.** (مازندرانی)
۳۸۰۴۱. **خدا روز بدت بیاره، طلبکار بدت نیاره.** (شهربابکی)
۳۸۰۴۲. **خدا روز نادیده را روز ندهد، پای چاک پا را موزه.** (هزاره‌ای)
۳۸۰۴۳. **خدا روزی‌ات را جای دیگر حواله کند.** (کوچه، تهرانی)
۳۸۰۴۴. **خدا روزی به نادانان رساند / که صد دانا در او حیران بمانند.** (کاوش، شهرضایی)
۳۸۰۴۵. **خدا (روزی) داده به زینی، دندان ندارد بجود.** (آذری)
۳۸۰۴۶. **خدا روزی را با زنبیل از آسمان برای کسی نمی‌فرستد.** (شکورزاده)
۳۸۰۴۷. **خدا روزی را به احمق می‌دهد.** (کوچه، شکورزاده)
۳۸۰۴۸. **خدا روزی‌رسان است، امّا اهنّی هم می‌خواهد.** (شکورزاده، کوچه)
۳۸۰۴۹. **خدا روزی رسان است.** (هزاره‌ای، شکورزاده)
۳۸۰۵۰. **خدا روزی‌یی هم به ما قرض‌دار است.** (کردی)
۳۸۰۵۱. **خدا روغن را روی روغن می‌ریزد، بلغور را بدون روغن می‌گذارد.** (اهری)
۳۸۰۵۲. **خدا روی خجالت را سیاه کند.** (اصفهانی)
۳۸۰۵۳. **خدا زان خرقه بیزار است صد بار/ که صد بُت باشدش در آستینی.** (حافظ: ۳۴۲، شکورزاده)
۳۸۰۵۴. **خدا زخم هیچ کس را، در مقابل چشم او قرار ندهد.** (آذری)
۳۸۰۵۵. **خدا زده باشی و ارواح زده نی.** (افغانی)
۳۸۰۵۶. **خدا زده، پیغمبر هم با عصایش رانده.** (اهری)
۳۸۰۵۷. **خدازده، خدا داده نمی‌شود و خدا داده هم خدا زده نمی‌شود.** (سیستانی)
۳۸۰۵۸. **خدا زده را بنده هم می‌زند.** (تاجیکی)
۳۸۰۵۹. **خدا زدیش، پیغمبرماندیش.** (افغانی)
۳۸۰۶۰. **خدا زرگر نیست ولی زرگرشناس است.** (لنجانی)
۳۸۰۶۱. **خدا زشتت کرده گفته دماغت هم نگیرد.** (نامه‌ی داستان)
۳۸۰۶۲. **خدا زن را گور به گور بگرداند شوهر به شوهر نکند.** (هزاره‌ای)
۳۸۰۶۳. **خدا زیر ک..ن تنبل صندلی گذاشته‌است.** (رامسری)
۳۸۰۶۴. **خدا ساخته اگر حضرت عباس بگذارد.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۳۸۰۶۵. **خدا سبب ساز است.** (هزاره‌ای)
۳۸۰۶۶. **خدا ستاره‌ها را نیک گرداند.** (بیرجندی)
۳۸۰۶۷. **خدا سر بدهد کُلاه بسیار است.** (قمی، بیرجندی)
۳۸۰۶۸. **خدا سر را می‌بیند کلاه می‌گذارد.** (تالشی)
۳۸۰۶۹. **خدا سَرسای*را نگه دارد.** (رامسری)
۳۸۰۷۰. **خدا سرش آسان کند.** (افغانی)
۳۸۰۷۱. **خدا سرش را با آب قرا*شسته‌است.** (فرهنگ‌نامه)
۳۸۰۷۲. **خدا سرما را به قدر بالاپوش می‌دهد.** (شکورزاده، حییم، دهخدا، کوچه، عوام، تهرانی)
۳۸۰۷۳. **خدا سرما را به کُنج (اندازه) لباس می‌دهد.** (بهمنیاری، حییم، سیرجانی، یزدی، کردی، رفسنجانی)
۳۸۰۷۴. **خدا سرما را در خور پوشاک می‌دهد.** (بیرجندی)
۳۸۰۷۵. **خدا سَرما را قَدّ بالاپوش می‌دهد.** (کوچه)
۳۸۰۷۶. **خدا سرمه را به چشم باقلا کشیده.** (گیلکی)
۳۸۰۷۷. **خدا سرمه را می‌کشد به چشم باقلا، نخود می‌ماند حیران و سرگردان.** (خلخالی، اردبیلی)
۳۸۰۷۸. **خدا سگ را بازاری نکند و آدم ابله گرد.** (افغانی)
۳۸۰۷۹. **خدا سگم را مثل او نکند.** (سیستانی)
۳۸۰۸۰. **خدا سنگ هزارمن را کم نخواهد کرد.** (دلیجانی)
۳۸۰۸۱. **خدا سوز داده، سازم داده.** (سیرجانی)
۳۸۰۸۲. **خدا سوسک آفریده برای مار و عقرب.** (کاشانی)
۳۸۰۸۳. **خدا سوسک را بالای سر عقرب قرار داده است.** (آرانی)
۳۸۰۸۴. **خدا سهم خود را می‌بخشد و سهم مردم را نمی‌بخشد.** (بختیاری)
۳۸۰۸۵. **خدا سیّمی را به خیر بگذراند.** (دهخدا، عوام)
۳۸۰۸۶. **خدا شاخ به خر ندهد اگر بدهد شکم آدم را پاره می‌کند.** (لکی)

۳۸۰۸۷. **خدا شاه خل‌ها را بیامرزد.** (دهخدا، عوام، کوچه، شکورزاده)
۳۸۰۸۸. **خدا شاه دیواری* را خراب کند این چاله‌ها پر شود.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۳۸۰۸۹. **خدا شتر لوک را نصیب کلاغ کور می‌کند.** (یزدی)
۳۸۰۹۰. **خدا شتری را می‌کشد به خاطر کلاغ کوری.** (راوری، کرمانی)
۳۸۰۹۱. **خداش خیر دهد، آن‌چه هست می‌گوید.** (هبله‌رودی)
۳۸۰۹۲. **خدا شرّی بدهد که خیر ما در آن باشد.** (شکورزاده، افغانی، تهرانی)
۳۸۰۹۳. **خدا شکم‌پرست نبود.** (هبله‌رودی)
۳۸۰۹۴. **خدا صاحبِ خر را بیامرزد.** (شکورزاده)
۳۸۰۹۵. **خدا صدای گردوها را می‌شنود.** (اصفهانی)
۳۸۰۹۶. **خدا صد هزار صد هزار می‌بخشد.** (هزاره‌ای)
۳۸۰۹۷. **خدا ضامن روزی خوران است.** (آذری)
۳۸۰۹۸. **خدا طالع بده با نان گندم، اگر سرم گر لچک می‌بندم.** (یزدی)
۳۸۰۹۹. **خدا طالع بده با نان گندم/ سرم کل باشه و دستمال ببندم.** (شهربابکی)
۳۸۱۰۰. **خدا طالع بی‌مُلّایی بده.** (سیرجانی)
۳۸۱۰۱. **خدا طرفش را دارد.** (پاپی)
۳۸۱۰۲. **خدا عاقبت‌اش را به خیر کند.** (تهرانی)
۳۸۱۰۳. **خدا عزیز کرده را خوار نکند.** (افغانی)
۳۸۱۰۴. **خدا عقل را به کَس می‌دهد دولت را به ناکس.** (هزاره‌ای)
۳۸۱۰۵. **خدا عقلی به فرزندت بدهد.** (لکی)
۳۸۱۰۶. **خدا عمری امیری را لکنت زبان دهد تا روزی شاعری فقیر را مکنت فراوان دهد.** (فرهنگ‌نامه)
۳۸۱۰۷. **خدا غریب را که می‌دهد خورده نمی‌تواند.** (افغانی)
۳۸۱۰۸. **خدا فقط تو را دید و بهزاد برکوهی*را.** (لری)
۳۸۱۰۹. **خدا فقیرت کرده، خلوکت* که نکرده.** (شهربابکی)
۳۸۱۱۰. **خدا فقیر کرده، کِی کثیف کرده؟** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۸۱۱۱. **خدا قالبش را گم کرد.** (کاشانی)
۳۸۱۱۲. **خدا قشلاقی را بازاری (شهری) نکند و کته (آدم بزرگ) را شکاری.** (افغانی)
۳۸۱۱۳. **خدا (قضا) کشتی آن‌جا که خواهد برد / وگر ناخدا جامه بر تن درد.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۲، دهخدا، هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، مثمر، نامه‌ی‌داستان)
۳۸۱۱۴. **خدا کاسه‌اش را دید، آش ریخت.** (گیلکی)
۳۸۱۱۵. **خدا کاه را به کوه می‌زند، کوه را به کاه.** (گیلکی)
۳۸۱۱۶. **خدا کاه را جلوی سگ می‌ریزد و استخوان را جلوی شتر.** (لری)
۳۸۱۱۷. **خدا کت هیچ مردی را دو تا نکند.** (سنقری)
۳۸۱۱۸. **خدا کرده (خواسته) خر کار کنه، گاو بخوره.** (شهربابکی)
۳۸۱۱۹. **خدا کریم است اگر متهم بی‌گناه باشد شمشیر پولادین چوب می‌شود.** (فرهنگ‌نامه)
۳۸۱۲۰. **خدا کریم است، چاهش هم عمیق است.** (آذری)
۳۸۱۲۱. **خدا کریم است.** (عوام)
۳۸۱۲۲. **خدا کژ حسابی دید، پای سند و برات را به میان آورد.** (نامه‌ی داستان)
۳۸۱۲۳. **خدا کس بی‌کسان است.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، عوام، کوچه)
۳۸۱۲۴. **خدا کسی را به نامرد محتاج نکند.** (آذری)
۳۸۱۲۵. **خدا کسی را بی‌برادر و بچّه‌ی کاکا نکند.** (افغانی)
۳۸۱۲۶. **خدا کسی را که بخواهد بزند با چوب خودش می‌زند.** (تهرانی)
۳۸۱۲۷. **خدا کسی را که بخواهد بسوزاند، خودش را عقب هیزمش می‌فرستد.** (تهرانی)
۳۸۱۲۸. **خدا کشته را به قربانی حساب کند.** (افغانی)
۳۸۱۲۹. **خدا کفن‌کش قدیم را بیامرزد.** (افغانی)
۳۸۱۳۰. **خدا کلاغ نیست که چشم آدم رادرآورد.** (تهرانی، آذری)
۳۸۱۳۱. **خدا کلاه برای بلوط درست کرده‌است.** (کردی)
۳۸۱۳۲. **خدا کمی به تو عقل بدهد به من هم پول.** (آذری)
۳۸۱۳۳. **خدا کند آدم در چشم و زبان مردم نباشد.** (آمره‌ای)
۳۸۱۳۴. **خدا کند از سر شکمت راست نشی.** (شهربابکی)
۳۸۱۳۵. **خدا کند این دست محتاج آن دست نشود.** (کردی، شهربابکی)
۳۸۱۳۶. **خدا کند باری روی دست باشد، روی دل نباشه.** (شهربابکی)
۳۸۱۳۷. **خدا کند بدنامی هیچ‌کس به بدی در نرود.** (شهربابکی)
۳۸۱۳۸. **خدا کند براتی باشد، شب جمعه بسیاره.** (شهربابکی)
۳۸۱۳۹. **خدا کند بیوه کوچه گرد نشود، یتیم خودسر.** (شهربابکی)
۳۸۱۴۰. **خدا کند پاتابه‌اش در خانه‌ی‌هیچ‌کس باز نشه.** (شهربابکی)
۳۸۱۴۱. **خدا کند پیاز ک..ه نکند.** (زرقانی)

۳۸۱۴۲. **خدا کند پیشانی نوشت او خوب باشه.** (شهربابکی)
۳۸۱۴۳. **خدا کند توره از باغ انگوری قهر کند، سالی چند من انگور به نفع باغبان.** (شیرازی)
۳۸۱۴۴. **خدا کند تـه گـورش پـاک باشـه، روی گـورش سگ‌ها هم می‌رینند.** (شهربابکی)
۳۸۱۴۵. **خدا کند ته گورش پُر باشد، روی گورش سگ‌ها هم می‌دوند.** (شهربابکی)
۳۸۱۴۶. **خدا کند چادر هیچ زنی را باد نبرد.** (شهربابکی)
۳۸۱۴۷. **خدا کند چهار چشم روشن بروی بـه رختخـواب.** (شهربابکی)
۳۸۱۴۸. **خدا کند خدا آدم را از نظر نیندازد، بلکه آدم از نظر انداخته را دوباره مورد عنایـت قـرار بدهـد.** (گیلکی)
۳۸۱۴۹. **خدا کند خر خانه رفته باشد.** (سیستانی)
۳۸۱۵۰. **خدا کند خلیفه ور نماند.** (کرمانی)
۳۸۱۵۱. **خدا کند دانه پربرکت باشد.** (شهربابکی)
۳۸۱۵۲. **خـدا کنـد دم دروازه بنـد تنبـانش پـاره‌شـود.** (فرهنگ‌نامه)
۳۸۱۵۳. **خدا کند دهاتی ک..ی نشود.** (سیرجانی)
۳۸۱۵۴. **خدا کند دیوار کسی کوتاه نباشد.** (کرمانی)
۳۸۱۵۵. **خدا کند زنم نر بزاید گاوم ماده.** (شهربابکی)
۳۸۱۵۶. **خدا کند شما بتوانید نان بدهید، شب جمعه زیـاد است.** (جیرفتی)
۳۸۱۵۷. **خدا کند قالی‌نشین باشی، نه قالی‌باف.** (شهربابکی)
۳۸۱۵۸. **خدا کند کلاه به سر باشد، مقنعه بـه سـرک بـسیار است.** (کرمانی، شهربابکی)
۳۸۱۵۹. **خدا کند که پانگ*، از سنگ ترازو زیـاده شـود.** (افغانی)
۳۸۱۶۰. **خدا کند کهره (بزغاله) بـه جنگـل نرسـد، زن بـه محفل.** (شهر بابکی)
۳۸۱۶۱. **خدا کند گاوی نیفتد قصّاب زیاد است.** (سیرجانی)
۳۸۱۶۲. **خدا کند گورت کنار گور او نباشد.** (شهربابکی)
۳۸۱۶۳. **خـدا کنـد گـه خـر دهـاتی در خانـه‌ات نریـزد.** (سیرجانی)
۳۸۱۶۴. **خـدا کنـد مـار دو سـر بیـاری، دختـر نیـاری.** (شهربابکی)
۳۸۱۶۵. **خدا کند مالت نصیب خودت نشه، کـسی بخـوره که نه حق داشته‌باشد نه بهره.** (شهربابکی)
۳۸۱۶۶. **خـدا کنـد مـرد از زانـو نیفتـه و مـیش از شـکم.** (شهربابکی)
۳۸۱۶۷. **خدا کند موری به‌دنبال ماری نباشد.** (شهربابکی)
۳۸۱۶۸. **خدا کند میش افلیج و مرد مُفلس نشه.** (شهربابکی)
۳۸۱۶۹. **خدا کند نگاهمان به دست خودمان باشد.** (زرقانی)
۳۸۱۷۰. **خـدا کنـد هرچـه بـه دل مهمـان اسـت بـه دل صاحب‌خانه هم باشد.** (کرمانی)
۳۸۱۷۱. **خدا کند هرکس چراغ را روشن می‌کند خودش پای نورش بنشیند.** (تهرانی)
۳۸۱۷۲. **خـدا کنـد هـیچ سـفره‌ای بـی‌کلّـو* نـشه، هـیچ خونه‌ای بی‌بُلوّ*** (شهر بابکی)
۳۸۱۷۳. **خـدا کنـد هـیچ کـس سـرش دو بـالین نگـردد.** (زرقانی)
۳۸۱۷۴. **خـدا کنـد یتـیم خودسـر نـشود، بیـوه ولگـرد.** (سیرجانی)
۳۸۱۷۵. **خدا کور را دید که چشمش نداد.** (بختیاری، لری)
۳۸۱۷۶. **خدا کوه را دید که برف روی آن باریـده اسـت.** (شوشتری)
۳۸۱۷۷. **خـدا کـوه را مـی‌بینـد و بـرفش را مـی‌فرسـتد.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، ایلامی، کردی)
۳۸۱۷۸. **خدا کوهی را به مویی می‌بخشد.** (کوچه)
۳۸۱۷۹. **خدا که بخواهد پدر کسی را بسوزاند خـودش را می‌فرستد پی هیزم.** (شکورزاده)
۳۸۱۸۰. **خدا که بدهد بنده کسی نیست.** (پاپی)
۳۸۱۸۱. **خدا که بدهد (یا می‌دهد)؛ نمی‌پرسد کی هستی.** (کوچه)
۳۸۱۸۲. **خدا که جان داده، نان داده.** (زرقانی)
۳۸۱۸۳. **خدا که جوال آرد را بدهد، سی سیر نمک را هم می‌دهد.** (بیرجندی)
۳۸۱۸۴. **خدا که چوب و ریـسمان را برنمـی‌دارد و بیایـد پایین.** (سرخه‌ای)
۳۸۱۸۵. **خدا که خواهد پدر کسی را بسوزاند خـودش را می‌فرستد پیِ هیزم.** (کوچه)
۳۸۱۸۶. **خـدا کـه روزی بدهـد، پیغمبـر هـم یـک مـشت می‌گذارد رویش.** (اراکی)
۳۸۱۸۷. **خدا که سه لک بدهد، که سریکیش بنـشینی، و از دویش خورده بری.** (افغانی)
۳۸۱۸۸. **خـدا کـه غریبـه (میتـه) مـی‌دهـد، خـورده نمی(تانه)تواند.** (افغانی)
۳۸۱۸۹. **خدا که کدخدا زاده را بخواهد سرنگون کنـد او را به افعال بد راهنمایی می‌کند.** (لری)
۳۸۱۹۰. **خـدا کـه گلـو را سـوراخ کـرده روزی را هـم می‌رساند.** (هزاره‌ای)
۳۸۱۹۱. **خدا که گمراهت خواهد تو را همراه خر و گـاو کند.** (سیستانی)
۳۸۱۹۲. **خدا که می‌خواهد بدهـد، کلنـگ نـزده، کـاریز کنده‌شده.** (تایبادی)
۳۸۱۹۳. **خدا که میده به نذر بنده میده، کلنگ نزده کاریز کنده میده.** (هراتی)

۳۸۱۹۴. **خدا که می‌دهد بدون دم اسب می‌دهد.** (مازندرانی)
۳۸۱۹۵. **خدا که می‌دهد، راه می‌افتد می‌آید.** (مازندرانی)
۳۸۱۹۶. **خدا که می‌دهد روزی به بنده، نمی‌پرسد کجایی جنبنده؟** (شکورزاده)
۳۸۱۹۷. **خدا که می‌دهد روزی به بنده کلنگی نازده، کاریزی کنده.** (بیرجندی)
۳۸۱۹۸. **خدا که می‌دهد، قوچ کبود هم می‌زاید.** (الیکایی)
۳۸۱۹۹. **خدا که می‌دهد نمی‌پرسد که کیستی.** (خزینه، هبله‌رودی، مشمر)
۳۸۲۰۰. **خدا که می‌ده نمی‌گه بچّه‌ی کیستی؟** (افغانی)
۳۸۲۰۱. **خدا که ندهد سلیمان که دهد.** (افغانی)
۳۸۲۰۲. **خدا که یک من آرد را می‌دهد، یک سیر نمکش را هم می‌دهد.** (تایبادی)
۳۸۲۰۳. **خدا کی می‌دهد عمر دوباره؟** (شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون، حییم، عوام)
۳۸۲۰۴. **خدا گاومیش را دید، بالش نداد، چون به هر پشت‌بامی که می‌افتاد آن‌را فرو می‌ریخت.** (آذری)
۳۸۲۰۵. **خدا گدات کرده، خِل و پوزوت* کی کرده؟** (کرمانی، فرهنگ‌نامه)
۳۸۲۰۶. **خدا گر بندد دری، گشاید در دیگری.** (گیلکی)
۳۸۲۰۷. **خدا گربه را شناخت که پر نداد.** (بیرجندی)
۳۸۲۰۸. **خدا گر ز حکمت ببندد دری / به چفتش زند قفل محکم‌تری.** (شکورزاده)
دراصل چنین است: **خدای ار به حکمت ببندد دری/به رحمت گشاید در دیگری.**
۳۸۲۰۹. **خدا گر ز حکمت ببندد دری / ز رحمت گشاید درِ دیگری.** (سعدی؛ بوستان: ۸۷ شکورزاده، کوچه، عوام، بهمنیاری، تهرانی)
در اصل: **خدای ار به حکمت ببندد دری/ گشاید به فضل و کرم دیگری**
۳۸۲۱۰. **خدا گفت: «کلوواشربوا.» نگفت: «کلوا تا گلو.»** (افغانی)
۳۸۲۱۱. **خدا گل‌چین است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۸۲۱۲. **خدا گلویش تنگ آفریده.** (افغانی)
۳۸۲۱۳. **خدا گندم را خط کشیده.** (دلیجانی)
۳۸۲۱۴. **خداگو به سوی خدا تاختند.** (بهمنیاری)
۳۸۲۱۵. **خداگیر شده‌است.** (هبله‌رودی، مشمر)
۳۸۲۱۶. **خداگیر شوی و بنده‌گیر نشو.** (لری)
۳۸۲۱۷. **خدا لباس داده اندام نداده، نان داده دندان نداده.** (همدانی)
۳۸۲۱۸. **خدا لت و در را جفت کرد.** (آملی، دامغانی)
۳۸۲۱۹. **خدا لعنت کند آن سگی را که مشروب می‌خورد.** (عوام)
۳۸۲۲۰. **خدا لک* بخش است.** (افغانی)
۳۸۲۲۱. **خدا لوت‌خور را لوت می‌دهد و غم‌خور را غم.** (هراتی)
۳۸۲۲۲. **خدا ما را اسب آفریده که لگد مادیان را بخوریم.** (گیلکی)
۳۸۲۲۳. **خدا مار را دیده به او پا نداده.** (کردی)
۳۸۲۲۴. **خدا مار را شناخت که برایش پا نگذاشت.** (شکورزاده، کرمانشاهی، کوچه)
۳۸۲۲۵. **خدا مبین حق است.** (کرمانی)
۳۸۲۲۶. **خدا مبینه، زردک تو زمینه.** (شهرضایی)
۳۸۲۲۷. **خدا مرا ثروت دهد شما را دندان.** (گیلکی)
۳۸۲۲۸. **خدا مراد دوگوشی، تو بز و بو فروشی*/ فردا که بهار می‌آد بز و بو به کار می‌آد.** (لری)
۳۸۲۲۹. **خدا مراد شکم را زود می‌دهد.** (اصفهانی)
۳۸۲۳۰. **خدا مرا متقال* (متخال) دهد، فی‌الحال دهد.** (آذری)
۳۸۲۳۱. **خدا مرد را بی‌غیرت نسازد.** (افغانی)
۳۸۲۳۲. **خدا مردم را یکی یکی خلق کرده‌است.** (لارستانی)
۳۸۲۳۳. **خدا منِ روسیاه را هم پاک کند و خاک کند.** (کوچه)
۳۸۲۳۴. **خدا مورچه را دید، بالش نداد.** (بیرجندی)
۳۸۲۳۵. **خدا مورچه را دید، کمرش را بست.** (کرمانی، سیرجانی، جیرفتی)
۳۸۲۳۶. **خدا مورچه را دیده که کمرش را بند انداخته‌است.** (هراتی)
۳۸۲۳۷. **خدا مورچه را دیده گِرندی (گره‌ای) انداخته وَر کمرش.** (سیرجانی)
۳۸۲۳۸. **خدا مور را دیده که گرهی در قدش انداخته.** (زرقانی)
۳۸۲۳۹. **خدا مور را شناخت، کمرش را باریک آفرید.** (ترکمنی)
۳۸۲۴۰. **خدا مهمانی برساند تا نانی بخوریم.** (بختیاری)
۳۸۲۴۱. **خدا میان دانه‌ی گندم خط گذاشته‌است.** (حییّم، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۳۸۲۴۲. **خدا می‌بخشد اگر میلک*نگیرد.** (سیستانی)
۳۸۲۴۳. **خدا می‌بخشد، مردم نمی‌بخشند.** (بختیاری)
۳۸۲۴۴. **خدا می‌بیند و می‌پوشد، همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد.** (سعدی، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۳۸۲۴۵. **خدا می‌خواهد بار را به منزل برساند من نه، یک خر دیگر.** (عوام)
۳۸۲۴۶. **خدا می‌خواهد که ما چیزی از آن‌ها ندانیم.** (خوزستانی)

۳۸۲۴۷. **خدا میخ و تخته را جفت می‌کند.** (گلبافی)
۳۸۲۴۸. **خدا می‌داند پس پرده کی زشته، کی جوانه.** (شهربابکی)
۳۸۲۴۹. **خدا می‌داند چه کسی به کف می‌آورد، چه کسی می‌خورد، ابله آن کس است که در این دنیا غم می‌خورد.** (آذری)
۳۸۲۵۰. **خدا می‌داند که خر را شاخ نمی‌دهد.** (شاهد)
۳۸۲۵۱. **خدا می‌داند که داستان کله‌ی گاو از کجا آب می‌خورد.** (مازندرانی)
۳۸۲۵۲. **خدا می‌داند که دل کی می‌سوزد.** (امثال)
۳۸۲۵۳. **خدا می‌داند که سر چوبش را کجا سگ می‌جود.** (جیرفتی)
۳۸۲۵۴. **خدا می‌داند و می‌تواند.** (افغانی، بهمنیاری)
۳۸۲۵۵. **خدا می‌دانست که به خرشاخ نداد، به غوک دندان.** (مازندرانی، دزفولی)
۳۸۲۵۶. **خدا می‌دانست که به زالوچشم نداد و به قورباغه دندان.** (نوشهری)
۳۸۲۵۷. **خدا می‌دانست که به قورباغه شاخ نداد و به کک دندان.** (شهمیرزادی)
۳۸۲۵۸. **خدا می‌رساند ز هرجا که هست.** (شکورزاده)
۳۸۲۵۹. **خدا می‌فهمد پدر چه کسی را بیامرزد.** (سیستانی)
۳۸۲۶۰. **خدا می‌گوید: «از تو حرکت، از من برکت.»** (تهرانی، تاجیکی)
۳۸۲۶۱. **خدا می‌ماند و ملکش.** (بختیاری)
۳۸۲۶۲. **خدا می‌ماند و ملکش گربه نماند کُرکش.** (کردی)
۳۸۲۶۳. **خدا ناخن دراز به او ندهد.** (دزفولی، نامه‌ی‌داستان، دماوندی)
۳۸۲۶۴. **خدا نادیده را روز نده و پای (پاشنه) ترقیده را موزه.** (افغانی)
۳۸۲۶۵. **خدا ناراست نیست درست است.** (ترکمنی)
۳۸۲۶۶. **خدا نان دهد کو دندان؟ جامه دهد کو اندام.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۳۸۲۶۷. **خدا نان و نمک بعد از اینت را به ما حلال کند.** (کوچه، حییم)
۳۸۲۶۸. **خدا نبض هرکسی را گرفته و دوایش داده.** (شیرازی)
۳۸۲۶۹. **خدا نترس سر سلامت، نمی‌برد.** (افغانی)
۳۸۲۷۰. **خدا نجاّر خوبی است.** (کرمانی)
۳۸۲۷۱. **خدا نجاّر نیست امّا لت*را با لت جور می‌کند.** (مازندرانی)
۳۸۲۷۲. **خدا نجاّر نیست امّا در و تخته را خوب با هم جفت (جور) می‌کند. (به هم می‌اندازد).** (دهخدا، بختیاری، شکورزاده، کوچه، عوام، بهمنیاری، تهرانی)
۳۸۲۷۳. **خدا نجاّر نیست ولی خوب تخته پاره‌ها را با هم جور می‌کند.** (سنگسری)
۳۸۲۷۴. **خدا نجاّر نیست ولی لنگه‌ی در به لت انداز خوبی است.** (شاهرودی)
۳۸۲۷۵. **خدا نجاّر نیست ولی تخته به تخته می‌زند.** (گیلکی)
۳۸۲۷۶. **خدا نخواست که باشد چراغ ما خاموش.** (صابر، اویسی)
۳۸۲۷۷. **خدا نخواهد بنده نمی‌تواند بخواهد.** (قشقایی)
۳۸۲۷۸. **خدا ندهد، سلیمان دهد.** (خزینه)
۳۸۲۷۹. **خدا ندهد سلیمان کی دهد؟** (دهخدا)
۳۸۲۸۰. **خدا نصیب گرگ بیابان (کافر) نکند.** (کوچه)
۳۸۲۸۱. **خدا نصیب مرغ کور را به لانه‌اش می‌فرستد.** (آذری)
۳۸۲۸۲. **خدا نعوذبالله کلاغ نیست که چشم بکند.** (آذری)
۳۸۲۸۳. **خدا نکشته را کسی نکشته.** (بروجردی)
۳۸۲۸۴. **خدا نکشته نمی‌میرد.** (کردی)
۳۸۲۸۵. **خدا نکشد، خلق خدا کاری از پیش نمی‌برد.** (رامسری)
۳۸۲۸۶. **خدا نکند آدم گدا به چیزی برسد.** (شیرازی)
۳۸۲۸۷. **خدا نکند از او شپشی به کسی بخزد.** (بیرجندی)
۳۸۲۸۸. **خدا نکند این دست به آن دست محتاج بشود.** (بهمنیاری، عوام)
۳۸۲۸۹. **خدا نکند بگویند پالان خر را درست کن.** (بهمنیاری)
۳۸۲۹۰. **خدا نکند پارچه کهنه‌ی‌آدم روی چپر (پرچین) تو بچسبد.** (گیلکی)
۳۸۲۹۱. **خدا نکند پیراهن آدم بد دریده شود.** (مازندرانی)
۳۸۲۹۲. **خدا نکند پیراهن مرد دو تا بشود.** (کردی)
۳۸۲۹۳. **خدا نکند خوشه‌چین خرمن‌دار شود.** (ایزدخواستی)
۳۸۲۹۴. **خدا نکند دل کسی بسوزد.** (خوانساری)
۳۸۲۹۵. **خدا نکند سر خفته‌ای بیداری باشد.** (کوچه)
۳۸۲۹۶. **خدا نکند کسی به او بگوید پالان خرت را راست کن.** (فرهنگ‌نامه)
۳۸۲۹۷. **خدا نکند کسی به مرغش بگوید کیش.** (سخن)
۳۸۲۹۸. **خدا نکند که بد به بدتر بکشد.** (لری)
۳۸۲۹۹. **خدا نکند که پرده‌ی‌حیای کسی پاره‌شود.** (لری)
۳۸۳۰۰. **خدا نکند که خرس کدخدا شود.** (گنبدکاووسی)
۳۸۳۰۱. **خدا نکند که عروسی کند، عروسی کند دنیا را گُه می‌زند.** (شوشتری)
۳۸۳۰۲. **خدا نکند، گاو پارچه خور شود.** (گیلکی)
۳۸۳۰۳. **خدا نکند گوسفندی رو زمین بیفتد، همه قصاّب می‌شوند.** (گلبافی)
۳۸۳۰۴. **خدا نکند گُه خر روستایی در خانه‌ی‌آدم بیفتد.** (کرمانی)

۳۸۳۰۵. **خدا نکند گیل گدا شود، پشت کوهی (چوپان) مفعول.** (گیلکی)
۳۸۳۰۶. **خدا نکند هیچ بیداری پشت سر خوابیده‌ای باشد.** (بروجردی)
۳۸۳۰۷. **خدا نگوی و بتّه‌ی گیر.** (تاجیکی)
۳۸۳۰۸. **خدا ننگت کرده، خِلوت*کی کرده.** (سیرجانی)
۳۸۳۰۹. **خدا ننه‌ات را حفظ کند که بابا زیاده.** (تهرانی)
۳۸۳۱۰. **خدا ننه را ببرد روضه، استکان نعلبکی بدوزد.** (اصفهانی)
۳۸۳۱۱. **خدا نه عزایت بدهد نه عروسی.** (عوام)
۳۸۳۱۲. **خدا نیاورد روزی را که گیل‌مرد گدا شود.** (رامسری)
۳۸۳۱۳. **خدا نیاورد روزی را که گیلک گدا بشود و گالش (کوه‌نشین) پولدار و اعیان.** (گیلکی)
۳۸۳۱۴. **خدا نیاورد روزی را که آدم بی‌شلوار به‌جایی برسد.** (رامسری)
۳۸۳۱۵. **خدا نیاورد لوسر*حریف گاو شاخ‌دار شود.** (رامسری)
۳۸۳۱۶. **خدا نیکی دهد استاد ما را.** (جامی: ۱۶۹)
۳۸۳۱۷. **خدا و راستی.** (هزاره‌ای)
۳۸۳۱۸. **خدا وسعت قلب تو را دید به کاسه‌ات پلو ریخت.** (گیلکی)
۳۸۳۱۹. **خدا وسیله ساز است.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۸۳۲۰. **خدا وقتی بخواهد بدهد، از جای میخ خروس هم می‌دهد.** (نهاوندی)
۳۸۳۲۱. **خدا وقتی بخواهد به کسی برساند همه‌جوره و همه طرفه می‌رساند.** (گیلکی)
۳۸۳۲۲. **خدا وقتی بخواهد خانه‌ی کسی را خراب کند، پدر خانواده اختیار خانه‌اش را دست پسرش می‌دهد.** (رامسری)
۳۸۳۲۳. **خدا وقتی می‌دهد نمی‌پرسد کیستی.** (امثال طبع هند، شکورزاده، عوام، رفسنجانی، دهخدا، حییم، گیلکی)
۳۸۳۲۴. **خدا وقتی نگه‌دار کسی باشد، منّتی ندارد.** (رامسری)
۳۸۳۲۵. **خدا وقتی هامیده ورور جماران هم هامیده.** (دهخدا)
۳۸۳۲۶. **خداوند آدمی را محتاج شما نکند.** (آملی)
۳۸۳۲۷. **خداوند آشیانه‌ی پرنده‌ی غریب و بیگانه را می‌سازد.** (آذری)
۳۸۳۲۸. **خداوند آن‌چه روز نهم داده روز هشتم پس نمی‌گیرد.** (قشقایی)
۳۸۳۲۹. **خداوند آن غلّه‌ای را دید که گراز از آن قهر کند.** (لری)
۳۸۳۳۰. **خداوند آن کس را دید که وعده‌ی روز قیامت به او داد.** (لری)
۳۸۳۳۱. **خداوندا اگر آتش جهنّم این طور است مرا از آن بی‌نصیب نکن.** (لری)
۳۸۳۳۲. **خداوندا بده یک پایه رحمت/ که آب از چاه کشیدن داره زحمت.** (سیرجانی)
۳۸۳۳۳. **خداوندا بده یک نون مفتی / پناه بادی و یک چالم بیفتی.** (آباده‌ای)
۳۸۳۳۴. **خداوندا تو صبری در دلم ده، تو که اوّل ندادی آخرم ده/ تو که اوّل ندادی آب خوردن، خلاصم کن از این خونابه خوردن.** (لنجانی)
۳۸۳۳۵. **خداوندا جهاندارا، ز خانان دوستی ناید / که بی‌رسمند و بدقولند و بدعهدند و بدپیمان.** (فرهنگ‌نامه)
۳۸۳۳۶. **خداوند از آن بنده خرسند نیست/ که راضی به قسم خداوند نیست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۹)
۳۸۳۳۷. **خداوند ازآن‌که درمی‌آورد و خرج نمی‌کند، می‌گیرد و به خورنده‌اش می‌دهد.** (آذری)
۳۸۳۳۸. **خداوند از پیر زناکار، ثروتمند ستمکار و فقیر متکبّر بیزار است.** (افغانی)
۳۸۳۳۹. **خداوند از دلت بپرسد.** (ایلامی)
۳۸۳۴۰. **خداوند از سلطان محمود محکم‌تر است.** (ایلامی، لری)
۳۸۳۴۱. **خداوند از صدای حرکت مور سرخ نیز با خبر است.** (لری)
۳۸۳۴۲. **خداوندا سه درد آمد به یک‌بار: خر لنگ و زن زشت و طلبکار / خداوندا زن زشت را تو بردار، خودم دانم خر لنگ و طلبکار.** (تهرانی، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، دهخدا، سیستانی)
۳۸۳۴۳. **خداوندا، شر قافله را از غارتگر کم کن.** (لری)
۳۸۳۴۴. **خداوندا غریبان خوار و زارند / به نزد هیچ کس قُربی ندارند.** (از اشعار تعزیه، شکورزاده)
۳۸۳۴۵. **خداوند اگر بخواهد بدهد، از درک‌دون*هم می‌دهد.** (لری)
۳۸۳۴۶. **خداوند اگر گوشه‌ی نظری به یتیم داشت پدرش را نمی‌کشت.** (لری)
۳۸۳۴۷. **خداوند اگر نجّار نیست امّا خوب می‌تراشد.** (لری)
۳۸۳۴۸. **خداوندا مرا آن دِه که آن بِهْ.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۸۳۴۹. **خداوندا مگر این برایت برّه آورده‌است.** (لری)
۳۸۳۵۰. **خداوندان چون شبان باشند و کهتران چون رمه.** (قابوس‌نامه: ۲۲۹)
۳۸۳۵۱. **خداوند او را دیده هیچ بهش نداده است.** (لری)
۳۸۳۵۲. **خداوند اوّل هیچ کس را عزیز و آخرش را ذلیل نکند.** (آذری)

۳۸۳۵۳. **خداوند این ده را به آن ده محتاج نکند.** (آذری)
۳۸۳۵۴. **خداوند با دست خودش برای مرغ کور ارزن می‌کارد.** (قشقایی)
۳۸۳۵۵. **خداوند بخواهد بدهد، از هیچ می‌آفریند.** (قشقایی)
۳۸۳۵۶. **خداوند برای کشتن چابک‌تر است تا برای گشایش.** (لری)
۳۸۳۵۷. **خداوند برای لک‌لک کور خانه می‌سازد.** (لری)
۳۸۳۵۸. **خداوند برف را همه‌جا به اندازه نمی‌بارد.** (لری)
۳۸۳۵۹. **خداوند بنده‌اش را می‌کشد ولی بنده بر این نامی می‌نهد.** (لری)
۳۸۳۶۰. **خداوند به آدم گدا نه عزا بدهد نه عروسی.** (لری)
۳۸۳۶۱. **خداوند به انسان یک‌جان داده و هزار درد.** (قشقایی)
۳۸۳۶۲. **خداوند به تو هوش داده، زنبیل را بر دوش داده.** (مازندرانی)
۳۸۳۶۳. **خداوند به حسود ثروت نمی‌دهد، اگر هم بدهد خیری از آن مال نخواهد دید.** (قشقایی)
۳۸۳۶۴. **خداوند به خودم بده نه به برادرم / می‌رود توی خانه نمی‌آید دیارم*.** (دشتستانی)
۳۸۳۶۵. **خداوند به عینی داده دندان ندارد که بجود.** (آذری)
۳۸۳۶۶. **خداوند به کج و کوله عطا کرده، که از این سر تا آن سر (مثل مرغ) آواز سر بدهد.** (آذری)
۳۸۳۶۷. **خداوند به کوهش نگاه می‌کند، برف می‌دهد.** (آذری)
۳۸۳۶۸. **خداوند به گدا دست و پا ندهد.** (آملی)
۳۸۳۶۹. **خداوند به مورچه می‌نگرد و هفت بند در بدن او می‌دهد.** (آملی)
۳۸۳۷۰. **خداوند به ولی کور بسی نعمت داده است، آب تلخ و نان شور.** (لری)
۳۸۳۷۱. **خداوند بیست انگشت را به اندازه‌ی هم نیافریده است.** (لری)
۳۸۳۷۲. **خداوند پنج انگشت را مثل هم نمی‌سازد.** (اوزی)
۳۸۳۷۳. **خداوند تا همسر نکند، همبر نمی‌کند.** (لری)
۳۸۳۷۴. **خداوندِ تب را آسایش تن آن گاه بود که تبش بگذارد.** (داستان‌های‌بیدپای: ۲۰۱)
۳۸۳۷۵. **خداوند تو را به کدام طرف هدایت می‌کند؟** (قشقایی)
۳۸۳۷۶. **خداوند تو را دردی دهد که درمانش نزد خدیجه طاهر باشد.** (لری)
۳۸۳۷۷. **خداوند تو را دید و گاو چران دیل*را.** (لری)
۳۸۳۷۸. **خداوند تو را فرزند خود خوانده.** (قشقایی)
۳۸۳۷۹. **خداوند جفت می‌کند و پرت می‌کند.** (شوشتری)
۳۸۳۸۰. **خداوند چوب راست را خم نمی‌کند.** (تکابی)
۳۸۳۸۱. **خداوند حق را می‌بیند و شانس و اقبال می‌دهد.** (رامسری)
۳۸۳۸۲. **خداوند خانه‌ی‌حرام‌زاده*را ویران کند.** (لری)
۳۸۳۸۳. **خداوند خرمن زیان می‌کند/ که بر خوشه‌چین سر گران می‌کند.** (سعدی؛ بوستان: ۸۶ فرهنگ‌نامه)
۳۸۳۸۴. **خداوند خودش وسیله‌ساز است.** (قشقایی)
۳۸۳۸۵. **خداوند درد داده، درمانش را هم داده.** (آذری)
۳۸۳۸۶. **خداوند درد را به کسی می‌دهد که صبور باشد.** (قشقایی)
۳۸۳۸۷. **خداوند در درّه نگاهش دارد.** (لری)
۳۸۳۸۸. **خداوند دردی داده است و درمانی در کنارش.** (لری)
۳۸۳۸۹. **خداوند در هنگام عطا و بخشش نمی‌گوید پسر که هستی.** (آذری)
۳۸۳۹۰. **خداوند دریچه‌ی (پشت‌بام) را که سوراخ کرده نمی‌ریزد.** (آذری)
۳۸۳۹۱. **خداوند دوباره از اوّل داد.** (نمینی)
۳۸۳۹۲. **خداوند دوتا سرکوفت را، به یک سر نمی‌زند.** (آذری)
۳۸۳۹۳. **خداوند دو چیز را به دو چیز می‌بخشد: عموزاده به عموزاده، همسایه به همسایه.** (بختیاری)
۳۸۳۹۴. **خداوند دور می‌نماید، دروغ نمی‌نماید.** (کرمانجی)
۳۸۳۹۵. **خداوند دیرگیر است ولی شیر گیر است.** (لری)
۳۸۳۹۶. **خداوند روغن را روی روغن می‌گذارد، بلغور را خالی.** (آذری)
۳۸۳۹۷. **خداوند روی چشم باقلا سرمه کشیده است.** (مازندرانی)
۳۸۳۹۸. **خداوند روی هر دزدی چهل روز پرده می‌کشد.** (تبریزی)
۳۸۳۹۹. **خداوند زیرک، زیرآب هم می‌بیند.** (خاشی)
۳۸۴۰۰. **خداوند سخی را عطا فرماید ابله از فکر و خیال هلاک می‌شود.** (آذری)
۳۸۴۰۱. **خداوند سر بی‌روزی به دنیا نمی‌آورد.** (بروجردی)
۳۸۴۰۲. **خداوند سرما را به قدر لباس می‌دهد.** (جیرفتی)
۳۸۴۰۳. **خداوند سرمه را برده‌است و به چشم باقلا کشیده‌است.** (نمینی)
۳۸۴۰۴. **خداوند سزا را به سزاوار دهد.** (سنایی؛ دیوان: ۱۶۳، دهخدا)
۳۸۴۰۵. **خداوند شنبه را به جهود قسمت کند.** (آذری)
۳۸۴۰۶. **خداوند عالم تخته را به تخته وصل کند.** (آذری)
۳۸۴۰۷. **خداوند قورباغه را دیده که دندان به او نداده است.** (ایلامی)

۳۸۴۰۸. **خداوند کاری بکند که خواهرزاده به دایی حلال شود که با هم ازدواج کنند.** (کردی کلهری)

۳۸۴۰۹. **خداوند کشته چیز دیگری است.** (بختیاری)

۳۸۴۱۰. **خداوند کلاغ نیست که چشم‌ها را در بیاورد.** (قشقایی)

۳۸۴۱۱. **خداوند کور را دیده و به او چشم نداده است.** (سیستانی)

۳۸۴۱۲. **خداوند کوه‌ها را می‌بیند که برف در آن‌ها می‌بارد.** (کرمانجی)

۳۸۴۱۳. **خداوند مال به گبر می‌دهد و بچّه به خفاش.** (لارستانی)

۳۸۴۱۴. **خداوند مرا به مراد خود رساند، چون تو شوهرت مرده و من هم زنم.** (قشقایی)

۳۸۴۱۵. **خداوند مردم را تک تک آفریده است.** (لارستانی)

۳۸۴۱۶. **خداوند مکنت به حق مشتغل/ پراکنده روزی پراکنده دل.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۳)

۳۸۴۱۷. **خداوند می‌دانست که به قورباغه دندان و به مار کور چشم نداد.** (مازندرانی)

۳۸۴۱۸. **خداوند نان دهنده را از چشمانش می‌شناسد.** (بیله‌سوار - اردبیل)

۳۸۴۱۹. **خداوند نان هیچ‌کس را در سفره یک قرص (کم) نکند.** (آذری)

۳۸۴۲۰. **خداوند نجّار نیست امّا تخته را به تخته می‌اندازد.** (لری)

۳۸۴۲۱. **خداوند ندهد نیره چه کند.** (قشقایی)

۳۸۴۲۲. **خداوند نعمت را به کسی می‌دهد که قدرش را بداند.** (لری)

۳۸۴۲۳. **خداوند نفرین‌کرده‌اش را با عصای پیغمبرش می‌زند.** (آذری)

۳۸۴۲۴. **خداوند نقل را توی توبره خر و گاو می‌ریزد.** (فسایی)

۳۸۴۲۵. **خداوند وقتی به بنده‌ها عقل می‌داد، تو کجا بودی؟** (آذری)

۳۸۴۲۶. **خداوند وقتی می‌خواهد مورچه را آواره کند به او بال می‌دهد.** (سخن)

۳۸۴۲۷. **خداوند وقتی می‌دهد نمی‌پرسد که هستی.** (سخن)

۳۸۴۲۸. **خداوند وقتی نان می‌دهد، دهان نمی‌دهد.** (آذری)

۳۸۴۲۹. **خداوند هر سری را که داد روزی‌اش را هم می‌دهد.** (لری)

۳۸۴۳۰. **خداوند هرکس را سر داد روزی می‌دهد.** (آملی)

۳۸۴۳۱. **خداوند هرکس را که دید، دید و هرکس را که ندید به او وعده روز قیامت داد.** (لری)

۳۸۴۳۲. **خداوند همه‌چیز را به یک بنده نمی‌دهد.** (شکورزاده)

۳۸۴۳۳. **خداوند هیچ خانه‌ای را بی‌سرپرست نکند.** (آذری)

۳۸۴۳۴. **خداوند هیچ خانه‌ای را بی‌مهمان نکند.** (آذری)

۳۸۴۳۵. **خداوند هیچ‌کسی را اوّل عزیز و آخر ذلیل نکند.** (قشقایی)

۳۸۴۳۶. **خداوندی بوَد آمرزگاری.** (امیرخسرو؛ خسرو و شیرین: ۲۴۱)

۳۸۴۳۷. **خداوند یک در را می‌بندد و چهل دروازه را باز می‌کند.** (لکی)

۳۸۴۳۸. **خداوند یک در نبست که صد در نگشود.** (لری)

۳۸۴۳۹. **خداوند یک زبان داده و دو گوش.** (قشقایی)

۳۸۴۴۰. **خداوند یک گناه و دو گناه را پای آدم نمی‌گیرد.** (لری)

۳۸۴۴۱. **خداوندی که جان را داد، نان را هم می‌دهد.** (لری)

۳۸۴۴۲. **خداوند یکی را می‌کشد و بخت یکی دیگر را می‌گشاید.** (لری)

۳۸۴۴۳. **خدا و وسع خانه.** (هزاره‌ای)

۳۸۴۴۴. **خدا هرچه داده پس می‌گیرد، سرفه و عطسه را عوض می‌دهد.** (دهخدا، کوچه)

۳۸۴۴۵. **خدا هر رنج را درمان نهاد.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۲۰/۲)

۳۸۴۴۶. **خدا هرکسی را به قدر اعمالش می‌دهد.** (کرمانی)

۳۸۴۴۷. **خدا هزار چشم به من بدهد، چشم دیدنش را ندارم.** (گیلکی)

۳۸۴۴۸. **خدا هفت جو فقر بکارد یکیش در نیاید.** (سیرجانی)

۳۸۴۴۹. **خدا هفت در را به روی بنده‌اش می‌بندد و یک در را بازمی‌گذارد.** (بروجردی)

۳۸۴۵۰. **خدا هم از بی‌کار، بیزار است.** (ترکمنی)

۳۸۴۵۱. **خدا هم از موی سفید شرم می‌کند.** (شکورزاده، عوام)

۳۸۴۵۲. **خدا همان خداست، عقیده‌ها عوض شده.** (بیرجندی)

۳۸۴۵۳. **خدا همان خداست، ولی روز همان روز نیست.** (رامسری)

۳۸۴۵۴. **خدا همان‌قدر که بنده‌ی‌بد دارد، بنده‌ی‌خوب هم دارد.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)

۳۸۴۵۵. **خدا همتاتراش است.** (آمره‌ای)

۳۸۴۵۶. **خدا هم، کار تو را نمی‌تواند جور دربیاورد.** (گیلکی)

۳۸۴۵۷. **خدا همه چیز را به یک بنده (نفر) نمی‌دهد.** (دهخدا، عوام، کوچه، سهیلی، هزاره‌ای)

۳۸۴۵۸. **خدا هم هرجا را که نازک‌تر ببیند، درست همان‌جا را می‌گسلد.** (گیلکی)

۳۸۴۵۹. **خدا هم هیچ اطّلاعی از وجود لر ندارد.** (لری)
۳۸۴۶۰. **خدا همیشه ز چشم بدت نگه دارد.** (کمال خجندی: ۴۲۳/۱)
۳۸۴۶۱. **خدا همین حالم را برنگرداند جای شکر است.** (افغانی)
۳۸۴۶۲. **خدا هیچ تنابنده‌ای را به گرسنگی امتحان نکند.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۳۸۴۶۳. **خدا هیچ جاهلی رابی سر نکنه، هیچ رباطی را بی‌در.** (افغانی)
۳۸۴۶۴. **خدا هیچ دیگ را بی‌سرپوش نکند.** (افغانی)
۳۸۴۶۵. **خدا هیچ عزیزی را ذلیل نکند.** (شکورزاده)
۳۸۴۶۶. **خدا هیچ کافری را کُرّه‌دار نکند.** (شکورزاده، خراسانی)
۳۸۴۶۷. **خدا هیچ‌کس را بخور و بخواب نیافریده.** (شکورزاده)
۳۸۴۶۸. **خدا هیچ‌کس را به چه‌کنم چه‌کنم گرفتار نکند.** (آذری)
۳۸۴۶۹. **خدا هیچ کس را بی‌بازو نسازد.** (افغانی)
۳۸۴۷۰. **خدا هیچ‌کس را دست به راه نکند.** (رامسری)
۳۸۴۷۱. **خدا هیچ کس را معطل نمی‌گذارد.** (کردی)
۳۸۴۷۲. **خدایا آن‌را که عقل دادی چه ندادی و آن‌را که عقل ندادی چه دادی؟** (خواجه عبدالله انصاری، شکورزاده)
۳۸۴۷۳. **خدایا اربابم از من آب خوردن بخواهد.** (آذری)
۳۸۴۷۴. **خدایا از«زرتم ال.» تو بدتر بود.** (آذری)
۳۸۴۷۵. **خدایا اوّل خفتن، دوّم رفتن.** (بیرجندی)
۳۸۴۷۶. **خدایا این بلا و فتنه از توست.** (ناصرخسرو، بهمنیاری)
۳۸۴۷۷. **خدایا، این‌را به سر ملاتکت بگذار.** (آذری)
۳۸۴۷۸. **خدایا برای تاس به سر کوبیدن گوش شنوا داری، ولی برای پر از سکّه‌ی طلا کردن آن کری.** (فرهنگ‌نامه)
۳۸۴۷۹. **خدایا بر ندار این ظلم سنگین / کلانترزاده را دادند به کهکین.** (سیرجانی)
۳۸۴۸۰. **خدایا بنده‌پروری را از عمید بیاموز.** (کاوش)
۳۸۴۸۱. **خدایا به خودم بده، ننه‌ام تو می‌رود دیر در می‌آید.** (زرقانی)
۳۸۴۸۲. **خدایا به خود مشغولش کن.** (اصفهانی)
۳۸۴۸۳. **خدایا به داده‌هایت شکر، برای آن‌چه خواهی داد صبر می‌کنم.** (ترکمنی)
۳۸۴۸۴. **خدایا به هر امید پیش تو آمدم، ناامیدم نکن.** (اصفهانی)
۳۸۴۸۵. **خدایا به هرکه عقل ندادی چه دادی؟** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، بهمنیاری)
۳۸۴۸۶. **خدایا بی‌بزان را بز مده که فیت* بی‌جا می‌کشند.** (سیرجانی)
۳۸۴۸۷. **خدایا بیل من پارو شود.** (تمثیل)
۳۸۴۸۸. **خدایا تو شبرو به آتش مسوز/ که ره می‌زند سیستانی به روز.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۱، فرهنگ‌نامه)
۳۸۴۸۹. **خدایا تو یک کریم و من یک کریم و آن‌که مشغول کشیدن قلیان نقره است یک کریم.** (فرهنگ‌نامه)
۳۸۴۹۰. **خدایا خارشش بده، ناخنش نده.** (سخن)
۳۸۴۹۱. **خدایا خوشه‌چین سر کارگر درو نشود.** (سمنانی)
۳۸۴۹۲. **خدایا در این دنیا و آن دنیا از آتش دورم تکن.** (بختیاری)
۳۸۴۹۳. **خدایا درد اگر می‌دهی درمانش هم بده.** (ترکمنی)
۳۸۴۹۴. **خدایا دو عاشق به هم نزدیک باشند، دور نباشند.** (ترکمنی)
۳۸۴۹۵. **خدایا راست گویم فتنه از تو است.** (ناصرخسرو، دهخدا)
۳۸۴۹۶. **خدا یار بی‌کسان است.** (شکورزاده)
۳۸۴۹۷. **خدا یار تنبل‌هاست.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۸۴۹۸. **خدا یار شلخته‌هاست.** (دهخدا)
۳۸۴۹۹. **خدا یار مظلومان است.** (شکورزاده، عوام، لری)
۳۸۵۰۰. **خدایا زین معمّا پرده بردار.** (حافظ: ۱۶۶، دهخدا)
۳۸۵۰۱. **خدایا شکرت، شکر ما شکر الهی شده، دیگه حالا روشلواری پاش می‌کنه.** (گلبافی)
۳۸۵۰۲. **خدایا صبر از من و داد از تو.** (اصفهانی)
۳۸۵۰۳. **خدایا صد سال است خدایی می‌کنی هنوز گره‌ی کار و گره‌ی بقچه را نشناسی.** (فرهنگ‌نامه)
۳۸۵۰۴. **خدایا طاقت مردی ندارم، زنم کن.** (دهخدا)
۳۸۵۰۵. **خدایا گر دل من پر امیدست/ ز طاعت نیست از موی سپید است.** (عطار، الهی‌نامه)
۳۸۵۰۶. **خدایا مار خوار نشوی، زبان‌خوار نشوی.** (لری)
۳۸۵۰۷. **خدایا، مرگ حق است بنابراین دیگر مرغ جانم را آزاد کن.** (لری)
۳۸۵۰۸. **خدایا مگر آدم بدهکار بودی؟** (لری)
۳۸۵۰۹. **خدایا من را از شرّ مردم خلاص کن و مردم را از شرّ من.** (تهرانی)
۳۸۵۱۰. **خدایا مُنعمم گردان به درویشی و خرسندی.** (حافظ: ۳۰۷)
۳۸۵۱۱. **خدایا من می‌گذرم تو نگذر.** (اصفهانی)
۳۸۵۱۲. **خدایا نرسد روزی که مردی پیراهنش دو تا بشود.** (رامسری)
۳۸۵۱۳. **خدایان سکوت می‌کنند، میمون‌ها وراجی.** (سبزواری)

۳۸۵۱۴. **خدایا، نگفتی برّه‌ی من کجا بود؟** (لری)
۳۸۵۱۵. **خدایا، هرچه از تو به ما رسد الحمدلله، هرچـه از ما به تو رسد استغفرالله.** (شکورزاده)
۳۸۵۱۶. **خدایا هیچ عاقل را مبادا بختِ بَـد روزی.** (حـافظ: ۳۱۷)
۳۸۵۱۷. **خدایا، هیچ‌کس مادر نشود.** (لری)
۳۸۵۱۸. **خدایا هیچ گوری بدون نور نباشد.** (رامسری)
۳۸۵۱۹. **خدایا هیچ نداری دارا و هیچ دارایی ندار نـشود.** (رامسری)
۳۸۵۲۰. **خدایا، یا بُکُش یا بُکُش.** (لری)
۳۸۵۲۱. **خدای بندد کار و خدای بگشاید.** (سـنایی؛ دیـوان: ۱۰۷۱)
۳۸۵۲۲. **خدای جهان را جهان تنگ نیست / کُمیت مرا نیز پالنگ نیست.** (خزینه، بهمنیاری، هبله‌رودی)
۳۸۵۲۳. **خدای داند و من دانم و تو هم دانـی / کـه یـک فلوس ندارد عبید زاکانی.** (عبیدزاکانی، شکورزاده)
۳۸۵۲۴. **خدای را به مِی‌ام شست و شوی خرقه کنید / کـه من نمی‌شنوم بوی خیر از این اوضاع.** (حافظ: ۴۲۵، فرهنگ‌نامه)
۳۸۵۲۵. **خدای را نیاز به پیغام نیست.** (سیستانی)
۳۸۵۲۶. **خدای عزّوجّل جمله را بیـامرزاد.** (عثمـان مختـاری، شکورزاده)
۳۸۵۲۷. **خدای عزّوجل حالِ من همی‌داند.** (انوری: ۵۱۹)
۳۸۵۲۸. **خدای کار چو بر بنده‌ای فرو بنـدد / بـه هـرچـه دست برد رنج او بیفزاید.** (انـوری: ۶۳۷، فرهنـگ‌نامـه، شکورزاده)
۳۸۵۲۹. **خـدا یـک بنـده دارد کـه کـارش خنـده دارد.** (رامسری)
۳۸۵۳۰. **خدا یک جان می‌دهد با هزار بلا.** (رامسری)
۳۸۵۳۱. **خدا یک جو بخت بدهد.** (شکورزاده، دهخـدا، عـوام، حیم، کوچه)
۳۸۵۳۲. **خدا یک جو عقل به تو بدهد یـک پـول زیـادی هم به من.** (شکورزاده، اصفهانی)
۳۸۵۳۳. **خدا یک در را کـه مـی‌بنـده، صـد تـا در را بـاز می‌کنه.** (شهربابکی)
۳۸۵۳۴. **خدا یک دست را به دست دیگـر محتـاج نـسازد.** (افغانی)
۳۸۵۳۵. **خدا یک زبان داده و دو گـوش یکـی بگـوی دو بنیوش.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۳۸۵۳۶. **خدا یک عقل زیاد به تو بدهد، یک پول زیاد بـه من.** (عوام، کوچه)
۳۸۵۳۷. **خدا یک قرار، بنده بی‌قرار.** (زرقانی)
۳۸۵۳۸. **خدا یک و بنده دو تاست.** (بختیاری)
۳۸۵۳۹. **خدای که دندان دهد نان دهد.** (افغانی)
۳۸۵۴۰. **خدا یکی است و بنده صد هزار.** (بیرجندی، زرقانی)
۳۸۵۴۱. **خدا یکی است و حرف یکـی.** (حـاجی بابـا، تکملـه، قشقایی)
۳۸۵۴۲. **خدا یکی را می‌کشد، بخت یکـی را مـی‌گـشاید.** (بختیاری)
۳۸۵۴۳. **خدا یکی زیاد یار یکی.** (تکمله)
۳۸۵۴۴. **خدا یکی و بنده هزارتا.** (لنجانی)
۳۸۵۴۵. **خدا یکی و محبّت یکی و یار یکی.** (نامـه‌ی داسـتان، هبله‌رودی، مشمر)
۳۸۵۴۶. **خدا یکی، یار یکی، خانه یکی.** (عوام، بهمنیاری)
۳۸۵۴۷. **خدا یکی، یار یکی، دل یکی دل‌دار یکی.** (افغانی)
۳۸۵۴۸. **خدا یکی یار یکی.** (دهخدا، شکورزاده، بختیاری)
۳۸۵۴۹. **خدا یکی، یار یکی، سخن یکی.** (افغانی)
۳۸۵۵۰. **خدای ما را بنده نیست.** (رامسری)
۳۸۵۵۱. **خدای ما که با عدل است و دادست / همه چیزی به یک بنده ندادست.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۸۵۵۲. **خدای ملک نبخشد به ناسزاواری.** (امیرمعـزّی: ۶۳۸، امثال‌موزون)
۳۸۵۵۳. **خدای نر کُش و مادینه پرور.** (زرقانی)
۳۸۵۵۴. **خدای نسل حسود از جهان براندازد.** (شکورزاده)
۳۸۵۵۵. **خدای نعمت ما را ز بهر خوردن داد.** (فرخی: ۱۳۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۸۵۵۶. **خدای هرچه کسی را دهد غلط ندهـد.** (عنـصری: ۱۳۸، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده، حیم)
۳۸۵۵۷. **خدایی بگو ولی کمی طرف من.** (افغانی)
۳۸۵۵۸. **خدایی جدا، کدخدایی جداست.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۳۰، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۸۵۵۹. **خدایی دیگرست و کدخدایی دیگـر.** (طـوطی‌نامـه: ۱۷۲)
۳۸۵۶۰. **خدایی عیب است.** (بهمنیاری)
۳۸۵۶۱. **خدایی قراره، بنده بی‌قرار نیست.** (شیرازی)
۳۸۵۶۲. **خدایی که بـالا و پـست آفریـد / زبـردستِ هـر دست، دست آفریـد.** (سـلطان آتـسز بـن قطب‌الـدین محمّد، خزینه)
۳۸۵۶۳. **خدایی که دندان دهد نان دهد.** (خزینه)
در اصل: **همان کس که دنـدان دهـد نـان دهـد.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۹)
۳۸۵۶۴. **خدایی که فرعون باشد، پـس پـشکل غلتـان هـم بنده‌اش است.** (گیلکی)
۳۸۵۶۵. **خدایی هست که میخ کوچک را به مـیخ بـزرگ تبدیل می‌کند.** (ارومیّه‌ای)
۳۸۵۶۶. **خدر و راه شوشتر.** (امثال)

۳۸۵۶۷. **خدمتِ اهلِ وفا مغتنم است.** (جامی؛ دیوان: ۲۴۱)
۳۸۵۶۸. **خدمت بر باد، گناه لازم.** (افغانی)
۳۸۵۶۹. **خدمت به خر، مزدش تیز است و لگد.** (شکورزاده)
۳۸۵۷۰. **خدمت به ناکس کردن مثل خدمت به درخت بید است.** (کردی کرمانشاهی)
۳۸۵۷۱. **خدمت پدران کردن واجب است.** (سمک‌عیّار: ۴۲۵/۵)
۳۸۵۷۲. **خدمت خان جوان و تیمار یابو، دیوانگی است.** (آذری)
۳۸۵۷۳. **خدمت خانه (امروز) با فضه است.** (دهخدا، شکورزاده، خرّمی، بهمنیاری)
۳۸۵۷۴. **خدمت خر کردن گوز است و لگد.** (بهمنیاری، کرمانی، سیرجانی، کرمانی)
۳۸۵۷۵. **خدمت دور به نزدیک نمی‌فرمایند.** (صائب: ۲۵۳۰، تکمله)
۳۸۵۷۶. **خدمت زیاد، ناسپاسی می‌آورد.** (مازندرانی)
۳۸۵۷۷. **خدمت زیاد یا به‌جان می‌زند یا به مال.** (لری)
۳۸۵۷۸. **خدمت سلطان بیم است و امید (خطر).** (فرخی: ۱۸۴، فرهنگ‌نامه)
۳۸۵۷۹. **خدمتکار خانه که خانم شد روز برفی خودش را باد می‌زند.** (آملی)
۳۸۵۸۰. **خدمت کردن شرفِ آدمی است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۱۰)
۳۸۵۸۱. **خدمت کرده را، گناه لازم.** (افغانی)
۳۸۵۸۲. **خدمتِ ما عرضه‌کن باشد که فرماید قبول.** (سلمان‌ساوجی: ۲۱۰)
۳۸۵۸۳. **خدمت ناکس نکن ای دوست امان.** (لری)
۳۸۵۸۴. **خدمتی که حرمت در آن نباشد ترک گفتن بهتر.** (سمک‌عیّار: ۱۲۲/۵، شکورزاده)
۳۸۵۸۵. **خدنگ مارکش با مار شد جفت.** (بهمنیاری)
۳۸۵۸۶. **خدیجه خبرچین (چاهی) است.** (عوام، اصفهانی)
۳۸۵۸۷. **خدیجه را اگر عمر باشد، نوه و نتیجه را هم می‌بیند.** (آذری)
۳۸۵۸۸. **خدیجه کچل حسرت به دل، بالاخره بی‌آن‌که نوه نتیجه‌هایش را ببیند مرد.** (گیلکی)
۳۸۵۸۹. **خدیجه نمیرد و دور و درجه‌ی تو را ببیند.** (سرخه‌ای)
۳۸۵۹۰. **خدیجه هست و فاطمه کوره هم هست.** (شکورزاده)
۳۸۵۹۱. **خدیجه‌ی ته‌چای.** (سیرجانی)
۳۸۵۹۲. **خر آب می‌خورد.** (کاشانی)
۳۸۵۹۳. **خر آبی را می‌زنم که خر سیاه بفهمد.** (بختیاری)
۳۸۵۹۴. **خر آخری بارش سنگین‌تر است.** (بختیاری)
۳۸۵۹۵. **خر، آخور خود را گم نمی‌کند.** (دهخدا، سهیلی، کوچه، حییم، عوام، شکورزاده)
۳۸۵۹۶. **خرِ آدم بِهْ از آدمِ خر.** (شکورزاده، خرمی، بهمنیاری، کرمانی، فرهنگ‌نامه، کوچه)
۳۸۵۹۷. **خر آدم بیچاره را بار کرده.** (قشقایی)
۳۸۵۹۸. **خر آدم را لگد زد، آدم برنمی‌گردد خر را لگد بزند.** (دماوندی)
۳۸۵۹۹. **خر آرام روغن بارش می‌کنند.** (جیرفتی)
۳۸۶۰۰. **خر آرد و ز این بصره خرما بَرد.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۹)
۳۸۶۰۱. **خر آسیابان است، راه خود را می‌داند.** (شکورزاده، دهخدا، سمنانی)
۳۸۶۰۲. **خر آمد، خواجه نیامد.** (بختیاری، لری)
۳۸۶۰۳. **خر آمد، گاو رفت.** (تهرانی)
۳۸۶۰۴. **خر آمده و خر رفت.** (آذری)
۳۸۶۰۵. **خر آمیزی که تا سبزی بروید.** (دهخدا)
۳۸۶۰۶. **خر آن است که در چارراه عرعر کند.** (سیستانی، بختیاری)
۳۸۶۰۷. **خر آن است که سر گردنه عرعر کند نه در کاروان‌سرا.** (بختیاری، لکی)
۳۸۶۰۸. **خر آن خر است که میان گلّه (کاروان‌سرا) عرعر می‌کند.** (هزاره‌ای، لکی)
۳۸۶۰۹. **خراب اگر توی شیشه زندانی بشود خراب است.** (سیرجانی)
۳۸۶۱۰. **خراب باد (شود) باغی که کلید آن از چوب مو باشد.** (عوام، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۸۶۱۱. **خراب چون نشود خانه‌ای که بر سرِ آب است؟** (نسیمی هروی، شکورزاده)
۳۸۶۱۲. **خراب را خراج نباشد.** (شکورزاده)
۳۸۶۱۳. **خراب شود آسیابی که او پره‌اش باشد.** (همدانی)
۳۸۶۱۴. **خراب شوی محمودآباد، یک‌بام (روستا) و دو هوا!** (آذری)
۳۸۶۱۵. **خراب کردن آسان است، آباد کردن سخت.** (لری)
۳۸۶۱۶. **خراب کرده‌ی خوبان نمی‌شود معمور.** (شاه عباس صفوی)
۳۸۶۱۷. **خراب و تراب هستیم.** (افغانی)
۳۸۶۱۸. **خرابی ایران، آبادی وزیران (اعیان، تهران).** (بهمنیاری، کوچه)
۳۸۶۱۹. **خرابی بصره، آبادی بغداد.** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)
۳۸۶۲۰. **خرابی چون که از حدّ بگذرد آباد می‌گردد.** (شکورزاده، افغانی)

۳۸۶۲۱. **خرابی (خراجی) که گیری ازین کهنه ده / ز بی‌کس مگیر و به ناکس مده.** (افغانی)
۳۸۶۲۲. **خرابی درخت از خود درخت است.** (عوام)
۳۸۶۲۳. **خرابی را بود تاوان کشیدن / چه کار داری به گوش خر بریدن.** (لنجانی)
۳۸۶۲۴. **خرابی را جوجه‌تیغی می‌رساند، بدنامیش برای گراز است.** (دلیجانی)
۳۸۶۲۵. **خرابی نداری، اگر خراب شدی آبادی نداری.** (افغانی)
۳۸۶۲۶. **خرابی همه عالم ز خوردنِ می ناب است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۳۸۶۲۷. **خرابی یک دقیقه است و آبادی همیشه.** (لری)
۳۸۶۲۸. **خرابی یک دقیقه است، آباد کردن مشکل است و مشکل است و مشکل.** (لری)
۳۸۶۲۹. **خرا تو زی که تا سبزه بروید.** (ویس‌و رامین: ۲۵۴، فرهنگ‌نامه، امثال‌موزون)
۳۸۶۳۰. **خراج از خراب نخواهند.** (شکورزاده، عوام)
۳۸۶۳۱. **خراجی که گیری از این کهنه ده/ ز بی‌کس مگیر و به ناکس مده.** (حیدری تبریزی، تکمله)
۳۸۶۳۲. **خر اخته‌شده فضل‌علی.** (لری)
۳۸۶۳۳. **خر ادّعای شناگری می‌کند، به آب که می‌رسد فراموش می‌کند.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۸۶۳۴. **خر ار جُل ز اطلس بپوشد خر است.** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۶، دهخدا، بهمنیاری، عوام، هبله‌رودی، تهرانی، کوچه، شکورزاده، شاهد، افغانی، تاجیکی)
۳۸۶۳۵. **خر ارزش آویشن را چه می‌داند.** (نمینی)
۳۸۶۳۶. **خر از این حرف کرّه می‌اندازد.** (لری)
۳۸۶۳۷. **خر از بار بردن وامانده، امّا از باد بیرون دادن نیفتاده.** (اوزی)
۳۸۶۳۸. **خر از بارکشیدن شد ولی از گوز دادن دست برنداشت.** (جروق فارس)
۳۸۶۳۹. **خر از بیخ خوابید.** (هزاره‌ای)
۳۸۶۴۰. **خر از پاسر (لگد) خر دیگر نمی‌میرد.** (رامسری)
۳۸۶۴۱. **خر از پالان خودش، سنگینی‌اش می‌کند؟** (شهربابکی)
۳۸۶۴۲. **خر از پس خر بر نمی‌آید، پالانش را پاره می‌کند.** (ایلامی، لکی)
۳۸۶۴۳. **خر از پی کلّه‌ی گاو.** (نیشابوری)
۳۸۶۴۴. **خر از جفتک خر نمی‌میرد.** (گیلکی)
۳۸۶۴۵. **خر از خدا چش خواست.** (فیروزکوهی)
۳۸۶۴۶. **خر از خرابی سیر نمی‌شه، آدم از چاپلوسی.** (شهربابکی)
۳۸۶۴۷. **خر از خر پس ماند بینی‌اش از بریدن است.** (افغانی)
۳۸۶۴۸. **خر از خر عقب بماند گوش و دماغش را بُرند.** (کردی، سنقری)
۳۸۶۴۹. **خر از خر ماند گوشش را می‌برند.** (تاجیکی)
۳۸۶۵۰. **خر از خرمن جای به در کرد.** (بختیاری)
۳۸۶۵۱. **خر از خواجه، خرمن از خواجه.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، آذری، عوام)
۳۸۶۵۲. **خر از خودم، خرمن هم از خودم.** (جیرفتی)
۳۸۶۵۳. **خر از دست من رفت آتش بارش.** (کردی کلهری)
۳۸۶۵۴. **خر از زیر پالان درآید درست.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۱۳، بهمنیاری)
۳۸۶۵۵. **خر از سیاهی می‌ترسد، زن از سفیدی.** (هزاره‌ای)
۳۸۶۵۶. **خر از طویله‌ی گرم نمی‌گذرد.** (ده‌آباد کاشان)
۳۸۶۵۷. **خر از کسی بخر، که پدرش گاوی فروخته‌باشد.** (بختیاری)
۳۸۶۵۸. **خر از کفه دور.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۸۶۵۹. **خر از گاو پس ماند یال و دمش می‌ریزد.** (افغانی)
۳۸۶۶۰. **خر از گاو فرق نمی‌کند (نکرده).** (دهخدا، شاهر، عوام، مشمر، هبله‌رودی)
۳۸۶۶۱. **خر از گوز کندن عارش نمی‌شود ولی از بار بردن عارش می‌شود.** (لری)
۳۸۶۶۲. **خر، از لگد خر رنجه نشود.** (دهخدا، شکورزاده، مازندرانی)
۳۸۶۶۳. **خر از من، خرمن از خواجه.** (شکورزاده)
۳۸۶۶۴. **خر از همه زشت‌تر (گنده‌تر)، آب خوردنش از همه بالاتر.** (تایبادی، افغانی)
۳۸۶۶۵. **خر از یالش پیر می‌شود، سگ از چشمش.** (ترکمنی)
۳۸۶۶۶. **خر از یک سو بز از یک سو؟** (دهخدا)
۳۸۶۶۷. **خراسان دور باشد، پایگاه‌اش قریب.** (افغانی)
۳۸۶۶۸. **خراسان مردم باهوش دارد/ خراسانی دو لب دَه گوش دارد.** (تهرانی)
۳۸۶۶۹. **خراسانی، خر ثانی، ندارد خوی انسانی.** (تهرانی)
۳۸۶۷۰. **خراسانیم و خراسانی بچّه، نه از شیر می‌ترسم نه از شیر بچّه، از همان می‌ترسم که توی آب کُرکُر* منه. (به آب می‌زند خرخر می‌کند).** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)
۳۸۶۷۱. **خر اسب نمی‌شود به زور شلاق.** (امثال‌موزون)
۳۸۶۷۲. **خر است سیخش هر ساعت باید زد.** (نامه‌ی داستان)
۳۸۶۷۳. **خر است و همان یک کیله جو.** (بهمنیاری)
۳۸۶۷۴. **خراسی*استانست*با خراسی بغداد دشمنی دارد.** (بیرجندی)
۳۸۶۷۵. **خراشیده را هست قصد خراش.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۸۶۷۶. **خر اگر از سر به خانه نرود او را از ک..ن به خانه می‌کنند (جاش می‌کنند).** (تایبادی، سیرجانی)

۳۸۶۷۷. **خر اگر از سر توی طویله نرفت از ته می‌کنندش.** (تهرانی)
۳۸۶۷۸. **خر اگر با سر به اسطبل نرود به عقب عقب برندش.** (کردی)
۳۸۶۷۹. **خر اگر بگوزد هوا آفتابی می‌شود.** (مازندرانی)
۳۸۶۸۰. **خر اگر بیفتد، هیچ‌کس را به اندازه‌ی صاحب خر، زور و نیرو نیست.** (گیلکی)
۳۸۶۸۱. **خر اگر خرمن کند، دیگر مردم پول خرج نمی‌کنند که اسب بخرند.** (رامسری)
۳۸۶۸۲. **خر اگر سیر خورد، عرعر می‌کند.** (کردی)
۳۸۶۸۳. **خر اگر قربانی نشود، بهایش قربانی می‌شود.** (هزاره‌ای، آذری)
۳۸۶۸۴. **خر اگر می‌زید، می‌آساید.** (کردی)
۳۸۶۸۵. **خر امانتی را یک وری (با یک پا) سوار می‌شوند.** (سیرجانی، دماوندی)
۳۸۶۸۶. **خرامیدن موران، موجب عرض اندام شل و کورها می‌شود.** (بختیاری)
۳۸۶۸۷. **خر اندر وحل ماند و بار اوفتاد.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۳۸۶۸۸. **خران را چه معرفتی است به خوردن زنجبیل؟** (خوزستانی)
۳۸۶۸۹. **خران را خنده می‌آید بدین کار.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۶۹)
۳۸۶۹۰. **خران را کسی در عروسی نخواند / مگر وقت آن کآب و هیزم نماند.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۰۸، دهخدا، خزینه، شاهد، شکورزاده)
۳۸۶۹۱. **خران نشابور.** (شاهد)
۳۸۶۹۲. **خر او به آن طرف پل رفته‌است.** (سرخه‌ای)
۳۸۶۹۳. **خر او در نسار، گاو من در بر آفتاب.** (بختیاری)
۳۸۶۹۴. **خر با بار سبک از راه رد نمی‌شود.** (کرمانشاهی)
۳۸۶۹۵. **خر با پیغام آب نمی‌خورد.** (لری)
۳۸۶۹۶. **خر با خر بگردد یا رنگ پیدا می‌کند یا رخسار.** (سنگسری)
۳۸۶۹۷. **خر با دایی شریک است.** (رامسری)
۳۸۶۹۸. **خر باربر از آدم بی‌کار بهتر است.** (قشقایی)
۳۸۶۹۹. **خر بار بر بهْ که شیر مردم در.** (سعدی؛ گلستان: ۷۲، دهخدا، حییم، بهمنیاری، عوام، شکورزاده، کاوش، افغانی)
۳۸۷۰۰. **خر بارش تفنگ هم باشد گرگ او را می‌خورد.** (کردی کلهری)
۳۸۷۰۱. **خرِ بارکش را هِی بار می‌کنند.** (حییم، عوام، شکورزاده، کوچه)
۳۸۷۰۲. **خر با زار زار از چنگ گرگ در نمی‌رود.** (بختیاری)
۳۸۷۰۳. **خربازی، در خرابه.** (آذری)
۳۸۷۰۴. **خر با سر خود می‌چرد.** (لری)
۳۸۷۰۵. **خر باشد، نر باشد.** (آملی)
۳۸۷۰۶. **خر باش که این طایفه از فرط خری/ آنان که خرند عاقلش می‌خوانند.** (عظیمی)
۳۸۷۰۷. **خر باشی موت به رنگ مخمل بزند.** (اهری)
۳۸۷۰۸. **خر با عر و تیز، جان سالم از حمله‌ی گرگ در نمی‌برد.** (لکی، بختیاری)
۳۸۷۰۹. **خر با کاروان چاق نمی‌شود.** (کرمانشاهی)
۳۸۷۱۰. **خر با لگد خر دیگر نمی‌میرد.** (سوادکوهی، کندلوسی)
۳۸۷۱۱. **خر بانگ کرد، ابله سر جنباند.** (کوچه، شکورزاده)
۳۸۷۱۲. **خر باید زیر پای صاحبش نلنگد.** (کرمانی)
۳۸۷۱۳. **خر با یک سُک*راه نمی‌رود.** (لری)
۳۸۷۱۴. **خر ببرم و افاده بار کنم.** (بروجردی)
۳۸۷۱۵. **خر بد آب، آب لجنی می‌خورد.** (یزدی)
۳۸۷۱۶. **خر برای سوار شدن است.** (افغانی)
۳۸۷۱۷. **خر برای کرایه‌اش می‌رود (می‌میرد).** (شوشتری)
۳۸۷۱۸. **خر برفت و خر برفت و خر برفت.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۳۶/۲، بهمنیاری، شکورزاده، تمثیل)
۳۸۷۱۹. **خر برون برچیان*است، سگ هیچ دهی به او عوعو نمی‌کند.** (کردی)
۳۸۷۲۰. **خربرهنه را پالان نتوان گرفت (برنمی‌دارند).** (دهخدا، عوام، شکورزاده، دلیجانی)
۳۸۷۲۱. **خر بزرگ در اسطبل (طویله) است.** (مازندرانی)
۳۸۷۲۲. **خر بزرگ شد و به او گفتند: «هُش.»** (خوزستانی)
۳۸۷۲۳. **خر بزرگ و جل کوچک؟** (قشقایی)
۳۸۷۲۴. **خر بزرگ‌اش توی دالان است.** (شکورزاده)
۳۸۷۲۵. **خربزه آب است جای نان را نمی‌گیرد.** (افغانی)
۳۸۷۲۶. **خربزه آب است فکر نان باید کرد.** (عوام)
۳۸۷۲۷. **خربزه آب بود، خود تو برو از پی نان.** (اخگر)
۳۸۷۲۸. **خربزه‌ات را بخور، تو را چه کار به‌جالیز.** (کوچه، تربت‌حیدریه‌ای)
۳۸۷۲۹. **خربزه از خربزه رنگ می‌گیرد، همسایه از همسایه پند سحر خیزی را.** (افغانی)
۳۸۷۳۰. **خربزه از خربزه رنگ می‌گیرد همسایه از همسایه.** (تاجیکی)
۳۸۷۳۱. **خربزه از شیرینی می‌ترکد.** (آذری)
۳۸۷۳۲. **خربزه از کشتزار می‌رود ولی روسیاهی می‌ماند.** (مشکین‌شهری)
۳۸۷۳۳. **خربزه بخور تو را با فالیز چه کار.** (خزینه)
۳۸۷۳۴. **خربزه بخور تو را به پالیز چه‌کار.** (افغانی، تاجیکی)
۳۸۷۳۵. **خربزه بزرگ‌تر از پالیز.** (ابومسلم‌نامه: ۵۲۵/۳)
۳۸۷۳۶. **خربزه بود آب، برو و در پی نان.** (اخگر، امثال‌موزون)

۳۸۷۳۷. **خربزه تا زمستان بی‌لک نمی‌ماند.** (تهرانی، شکورزاده)

۳۸۷۳۸. **خربزه خربزه را دیده، رنگ می‌گیرد، آدم، آدم را دیده پند.** (افغانی)

۳۸۷۳۹. **خربزه خود در غایت شیرینی، به سنجد وه چه شیرین می‌گوید.** (آذری)

۳۸۷۴۰. **خربزه خور تو را به پالیز چه کار؟** (تکمله، دهخدا، عوام)

۳۸۷۴۱. **خربزه خورده‌ای امّا گیر باغبان نیفتاده‌ای.** (گیلکی)

۳۸۷۴۲. **خربزه خوردی، (اما) از دست باغبان نخوردی.** (مازندرانی)

۳۸۷۴۳. **خربزه خوری سحرخور سخر نخوری، زهر خوری.** (تاجیکی)

۳۸۷۴۴. **خربزه خوری یا بوستان چین؟** (کردی)

۳۸۷۴۵. **خربزه خوری یا جالیز غارت کن؟** (آذری)

۳۸۷۴۶. **خربزه زخم صد ساله را تازه می‌کند.** (افغانی)

۳۸۷۴۷. **خربزه کار خربزه‌ی گندیده می‌خورد.** (بروجردی)

۳۸۷۴۸. **خربزه کاشتم، رنگش را ندیدم، مگر نوغان*اروپاست؟** (رامسری)

۳۸۷۴۹. **خربزه که آید، هندوانه خوار می‌شود.** (شهری)

۳۸۷۵۰. **خربزه که خوردی باید پای لرزش هم بنشینی (بایستی).** (شکورزاده، عوام)

۳۸۷۵۱. **خربزه که رسید به کارد نیازمند است.** (لارستانی)

۳۸۷۵۲. **خربزه که شیرین شد البتّه ترک دارد.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۳۸۷۵۳. **خربزه می‌خواهی (می‌خوری) یا هندوانه؟ هردوانه.** (دهخدا، شکورزاده، تهرانی، عوام)

۳۸۷۵۴. **خربزه و عسل با هم نمی‌سازند.** (عوام)

۳۸۷۵۵. **خربزه‌ی پخته نصیب شغال می‌شود.** (آملی)

۳۸۷۵۶. **خربزه‌ی پخته نصیب شغال می‌شود.** (مازندرانی)

۳۸۷۵۷. **خربزه‌ی پخته هم نشدی تو را شغال بخورد.** (گیلکی)

۳۸۷۵۸. **خربزه‌ی خراب از دو برگش پیداست.** (زرقانی)

۳۸۷۵۹. **خربزه‌ی خوب را شغال می‌خورد.** (هزاره‌ای)

۳۸۷۶۰. **خربزه‌ی خوب (شیرین) نصیب کفتار می‌شود.** (عوام، بهمنیاری، حییم، شکورزاده، افغانی)

۳۸۷۶۱. **خربزه‌ی رسیده خورده، گیر باغبان نیفتاد.** (مازندرانی)

۳۸۷۶۲. **خربزه‌ی رسیده، نصیب شغال است.** (مازندرانی)

۳۸۷۶۳. **خربزه‌ی شیرین را کُکنه*می‌خورد.** (درگزی)

۳۸۷۶۴. **خربزه‌ی شیرین مال (نصیب) شغال است.** (هبله‌رودی، عوام)

۳۸۷۶۵. **خربزه‌ی گرمه واریست.** (افغانی)

۳۸۷۶۶. **خربزه‌ی نارس از بوته کنده را می‌ماند.** (گیلکی)

۳۸۷۶۷. **خربزه‌ی نبریده‌است.** (اصفهانی)

۳۸۷۶۸. **خربزه‌ی یک بوته است.** (هزاره‌ای)

۳۸۷۶۹. **خرِبسته بهتر اگرچه دزد آشنا باشد.** (خزینه)

۳۸۷۷۰. **خر بسته چوب می‌زنی.** (سیستانی)

۳۸۷۷۱. **خر بسته در جای خود هست.** (سمنانی)

۳۸۷۷۲. **خر بسته در جای خود هست ولی در گرفتن خری که دهانه‌اش باز است درمانده خواهی شد.** (سمنانی)

۳۸۷۷۳. **خر بسته، دلواپسی ندارد.** (ایلامی)

۳۸۷۷۴. **خر بسته و صاحبش هم نشسته.** (لری)

۳۸۷۷۵. **خر بمیرد و بار بیفتد.** (مازندرانی)

۳۸۷۷۶. **خر بندر دیلمی صاحب پیدا کرد.** (بهبهانی)

۳۸۷۷۷. **خرِ بندری را از دُمش شناسند.** (شکورزاده)

۳۸۷۷۸. **خربنده به خانه‌ی شتربان آید.** (فرخی سیستانی؛ دیوان: ۴۲۳، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)

۳۸۷۷۹. **خر بنده ز خر واپس بُوَد.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴۸/۲)

۳۸۷۸۰. **خر بُود کز پی خوید آید.** (عطّار؛ دیوان: ۲۸۳)

۳۸۷۸۱. **خر بودن، نعمت بزرگی است.** (آذری)

۳۸۷۸۲. **خر بوده، شده کره خر.** (شهربابکی)

۳۸۷۸۳. **خر بوی زعفران را چه کار دارد؟** (کردی)

۳۸۷۸۴. **خر به آب انداز.** (بختیاری)

۳۸۷۸۵. **خر به آدم لگد بزند، آدم به خر لگد نمی‌زند.** (عوام)

۳۸۷۸۶. **خر به این کار می‌خندد.** (نامه‌ی داستان)

۳۸۷۸۷. **خر به این کوچکی و گوز به این بزرگی.** (فیروزآبادی)

۳۸۷۸۸. **خر به بازار ری فراوان است / با خبر باش تا تنه نخوری.** (دهخدا، شکورزاده)

۳۸۷۸۹. **خر به باغ گل رفت وگفت: «عرعر کنگر.»** (مازندرانی)

۳۸۷۹۰. **خر به بام کردن آسان، پایین کردنش مشکل.** (افغانی)

۳۸۷۹۱. **خر به بغداد رفته، استر شده‌است.** (کردی)

۳۸۷۹۲. **خر به بوسه و پیغام آب می‌خورد.** (کوچه)

۳۸۷۹۳. **خر به بوسه و پیغام (سفارش) آب نخورد.** (دهخدا، شکورزاده، تهرانی، عوام)

۳۸۷۹۴. **خر به پیغام آبستن نمی‌شود.** (جیرفتی)

۳۸۷۹۵. **خر به‌جان خر افتاد.** (کاشانی)

۳۸۷۹۶. **خر، به چوب و تَرکِه اسب نمی‌شود.** (کوچه)

۳۸۷۹۷. **خر به خاکستر و زن به عزا.** (تاجیکی)

۳۸۷۹۸. **خر به خایه‌اش می‌نازد، سگ به سایه‌اش.** (هزاره‌ای)
۳۸۷۹۹. **خر به خرابی می‌رود، گوش و دُم گاو را می‌برند.** (قمی)
۳۸۸۰۰. **خر به خر بیند آب به گندش آید.** (دهخدا، بختیاری)
۳۸۸۰۱. **خر به خریش پایش یک بار توی سوراخ موش می‌رود.** (کرمانی، شهربابکی)
۳۸۸۰۲. **خر به خریش هر وقت به خری می‌رسد پوزه‌اش را تکان می‌دهد.** (اراکی)
۳۸۸۰۳. **خر به دنیا آمده، خر هم از دنیا خواهد رفت.** (آذری)
۳۸۸۰۴. **خر به دهان خرکار نگاه می‌کند.** (هراتی، افغانی)
۳۸۸۰۵. **خر به راه جو بمیرد، شهید است.** (دهخدا)
۳۸۸۰۶. **خر به روپالونی، زن به چادر.** (بیرجندی)
۳۸۸۰۷. **خر، به‌زدن (کُتک) اسب نمی‌شود.** (کوچه، عوام)
۳۸۸۰۸. **خر به سعی آدمی نخواهد شد.** (سعدی؛ کلیات: ۶۹۲، شکورزاده)
۳۸۸۰۹. **خر به سفال گندم بستند.** (شاهرودی)
۳۸۸۱۰. **خر به عرعر از جلوی گرگ فرار نمی‌کند.** (دره‌شهری)
۳۸۸۱۱. **خر به فکر جو است و خربنده به فکر دو.** (شکورزاده)
۳۸۸۱۲. **خر به قصیل بسته‌اند.** (کرمانی)
۳۸۸۱۳. **خر به کارد رسیده‌است.** (بهمنیاری)
۳۸۸۱۴. **خر به کاروان نگردد سمین.** (کردی)
۳۸۸۱۵. **خر به کرایه گیر و از منّت برآ.** (سخن)
۳۸۸۱۶. **خر به کرایه، منت به چی؟** (مازندرانی)
۳۸۸۱۷. **خر به کرایه و صاحبش به حسرت.** (لری)
۳۸۸۱۸. **خر به گاو می‌گوید تو نفهمی.** (کردی کلهری)
۳۸۸۱۹. **خر به مکّه می‌رود، امّا حاجی نمی‌شود.** (ترکمنی)
۳۸۸۲۰. **خر به نالش سزاتر از پالان.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۱۴)
۳۸۸۲۱. **خر به نسار و گاو به بر آفتاب.** (بختیاری)
۳۸۸۲۲. **خر به نمک چه می‌فهمد.** (افغانی)
۳۸۸۲۳. **خر بیار، تمشک بار کن.** (ایلامی)
۳۸۸۲۴. **خر بیار و باقلی (باقلا، رسوایی، معرکه) بار کن.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی، اشتهاردی، عوام)
۳۸۸۲۵. **خر بیار و معرکه بار کن.** (دهخدا، بهمنیاری، کرمانی، اهری)
۳۸۸۲۶. **خر بیارید رسوایی بار کنید.** (جیرفتی)
۳۸۸۲۷. **خر بی‌بار می‌دَوَد.** (آملی)
۳۸۸۲۸. **خر بی‌بار یورغه (خرامان) می‌رود.** (افغانی)
۳۸۸۲۹. **خر بی‌جوال‌دوز راه نمی‌رود.** (مشمر، شکورزاده، هبله‌رودی، کوچه)
۳۸۸۳۰. **خر بی‌سیخونک راه نمی‌رود.** (بروجردی)
۳۸۸۳۱. **خر بی‌کار، سواری بچّه‌ها.** (افغانی، هزاره‌ای)
۳۸۸۳۲. **خر بیمار و سگ بی‌عار.** (جیرفتی)
۳۸۸۳۳. **خر بی‌یال و دم.** (دهخدا)
۳۸۸۳۴. **خر پالانش را دراسطبل قاطر می‌اندازد.** (آملی)
۳۸۸۳۵. **خر پایش یک بار به چاله می‌رود.** (دهخدا، عوام، کوچه، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۸۸۳۶. **خر پدر نداشت، گریه می‌کرد عمویش را می‌خواست.** (کرمانی)
۳۸۸۳۷. **خر پزا بیاور باقلای ناپزا بار کن.** (مازندرانی)
۳۸۸۳۸. **خر پست و ضعیف ولی لگدش محکم.** (لری)
۳۸۸۳۹. **خر پشتش خارید، به ته‌ی بار دوّمه.** (افغانی)
۳۸۸۴۰. **خرپشته‌ها را خراب می‌کند تا پله‌ها را بسازد.** (دزفولی)
۳۸۸۴۱. **خر پناه بر خدا را گرگ می‌خورد.** (ایزدخواستی)
۳۸۸۴۲. **خر پنج ریالی، کرّه‌خر دو ریالی می‌زاید.** (آذری، کردی)
۳۸۸۴۳. **خر پوچاقه به خاک مالیده می‌خورد.** (افغانی)
۳۸۸۴۴. **خر پی دُم می‌گشت دو گوشش را هم از دست داد.** (عوام، شکورزاده)
۳۸۸۴۵. **خر پیر، افسار نو.** (لری)
۳۸۸۴۶. **خر پیر اگر بار به منزل نمی‌برد راه را به منزل می‌برد.** (بهمنیاری)
۳۸۸۴۷. **خر پیر، اُوسار رنگین.** (گناوه‌ای، تهرانی)
۳۸۸۴۸. **خر پیر بار نمی‌کشد، ره می‌کشد.** (تاجیکی)
۳۸۸۴۹. **خر پیر تعلیم بر نمی‌دارد.** (کرمانی، فرهنگ‌نامه)
۳۸۸۵۰. **خر پیر توبره گم نمی‌کند.** (کرمانی)
۳۸۸۵۱. **خر پیر (زرد) افسار (پالان) رنگی.** (بختیاری، شاهرودی، لکی، بوشهر، فارسانی)
۳۸۸۵۲. **خر پیر، گله‌ای نیبو.** (گناوه‌ای)
۳۸۸۵۳. **خر پیر و افسار رنگی، بی‌سرمایه وآدم بنگی مثل همند.** (کرمانجی)
۳۸۸۵۴. **خر پیر و افسار رنگین.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، ایلامی، گیلکی)
۳۸۸۵۵. **خر پیر و اوچو اُچو؟** (رامسری)
۳۸۸۵۶. **خر پیر و پالان ابلق.** (هزاره‌ای)
۳۸۸۵۷. **خر پیر و توبره‌ی رنگین.** (شاهد، شکورزاده، کوچه)
۳۸۸۵۸. **خر پیر و توبره‌ی نگار*.** (گرگانی)
۳۸۸۵۹. **خر پیر و جل نو؟** (قشقایی)
۳۸۸۶۰. **خر پیر و جل و افسار رنگین.** (بختیاری)
۳۸۸۶۱. **خر پیر و سر افسار رنگین است.** (هبله‌رودی)
۳۸۸۶۲. **خر پیش بار، یا بار پیش خر؟** (افغانی)
۳۸۸۶۳. **خر پیشش افلاطون است.** (شیرازی)
۳۸۸۶۴. **خر پیشش انشتین (پروفسور) است.** (تهرانی)

۳۸۸۶۵. **خر پیشش ملاّباشی است.** (نامه‌ی داستان)
۳۸۸۶۶. **خر پیشین خر پسین را پل بود.** (دهخدا، حییم، شکورزاده)
۳۸۸۶۷. **خر پیشین راهنمای خر پسین است.** (بهمنیاری، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۳۸۸۶۸. **خرِ پیشینه پل باشد پسین را.** (شکورزاده، امثال‌موزون)
۳۸۸۶۹. **خر تا پلنگ را ندیده می‌گوید اسمم عبدالکریم است.** (بلوچی، ملوران نیک‌شهر)
۳۸۸۷۰. **خر تا پوست را به خاک نمالد نمی‌خورد.** (هراتی)
۳۸۸۷۱. **خر تا جو نخورد نمی‌تواند کار کند.** (لری)
۳۸۸۷۲. **خر تا چشمش به خر می‌افتد عرعر می‌کند.** (گیلکی)
۳۸۸۷۳. **خرت ار نیست، گو شعیر مباش.** (سنایی؛ دیوان: ۳۲۴، دهخدا)
۳۸۸۷۴. **خرت از پل گذشته‌است.** (سنگسری)
۳۸۸۷۵. **خر تا سر گدار خر می‌شه.** (سورمقی)
۳۸۸۷۶. **خرت اگر از خر دیگر عقب بماند گوش و بینی‌اش را ببر.** (ترکمنی)
۳۸۸۷۷. **خر تا گرگ را ندیده، عبدالکریم است.** (کرمانی، شهربابکی)
۳۸۸۷۸. **خر تا نزاییده، کُرّه است.** (کرمانی، شهربابکی)
۳۸۸۷۹. **خر تا نزاییده کُریه، وقتی که زایید کُر کُریه.** (شیرازی)
۳۸۸۸۰. **خر تا هرجا که بار ببرد کرایه دارد.** (لری)
۳۸۸۸۱. **خرت بسته بِهْ گرچه دزد آشناست.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۹۰، شکورزاده، امثال‌موزون، حییم، دهخدا، کوچه، فرهنگ‌نامه)
۳۸۸۸۲. **خر تب کرده، سگ سینه پهلو.** (شاهرودی، سرخه‌ای، سمنانی)
۳۸۸۸۳. **خر تب می‌کند.** (دهخدا، حییم، کاشانی، قمی)
۳۸۸۸۴. **خر تب می‌کند، سگ سرفه‌سیاه.** (عوام)
۳۸۸۸۵. **خرت به این بار، بارت به این خر.** (بختیاری)
۳۸۸۸۶. **خرت به پیام آب نمی‌خورد.** (بختیاری)
۳۸۸۸۷. **خرت بیا، خورت بیا، خودت نیا، بلای بَد میا.** (سیرجانی)
۳۸۸۸۸. **خرت را از سوراخ کلیدان ما وا کن.** (شهربابکی)
۳۸۸۸۹. **خرت را بده به کراه، خودت بنشین سر راه.** (افغانی)
۳۸۸۹۰. **خرت را بده طایی، خودت برو گدایی.** (خوانساری)
۳۸۸۹۱. **خرت را بران، دیری* بخور.** (لری)
۳۸۸۹۲. **خرت را بردار، گاوم بچرد.** (بختیاری)
۳۸۸۹۳. **خرت را به طرف ارابه بکش، اگر نیامد، ارابه را به طرف خرت بکش.** (ترکمنی)
۳۸۸۹۴. **خرت را به کدو بده، خودت بنشین و گریه کن.** (لری)
۳۸۸۹۵. **خرت را به کرایه می‌دهی، خودت هم بر ترکش سواری؟** (جیرفتی)
۳۸۸۹۶. **خرت را می‌خواهی، با خر شیخ شهریار برانی؟** (بوشهری)
۳۸۸۹۷. **خر تنبل خون به دل صاحبش می‌کند.** (بختیاری)
۳۸۸۹۸. **خر تنبل منتظر یک چُش (هُش، ایش) است.** (بهمنیاری، شکورزاده، خراسانی، کرمانی، هفشجانی)
۳۸۸۹۹. **خر توبره‌فروش مرده.** (آملی)
۳۸۹۰۰. **خر تو تب می‌کند، مشهدی الو می‌کند.** (شیرازی)
۳۸۹۰۱. **خر تونتاب و افسار گلابتون.** (آذری)
۳۸۹۰۲. **خر توی خر لر انداخت.** (اردکانی)
۳۸۹۰۳. **خر توی کاسه‌ی‌چینی راه می‌رود.** (اردستانی، اصفهانی)
۳۸۹۰۴. **خر توی کلم‌ها می‌کند.** (کاشانی)
۳۸۹۰۵. **خر توی گِل را می‌زند.** (لری)
۳۸۹۰۶. **خر توی گلّه‌ی گاو شد.** (آملی)
۳۸۹۰۷. **خر ته‌ی پام عقب خر می‌گردم.** (افغانی)
۳۸۹۰۸. **خر تیزید (تیز داد) کرایه باطل.** (شکورزاده)
۳۸۹۰۹. **خرج از خدا، مرگ از خدا.** (مازندرانی)
۳۸۹۱۰. **خرج از کیسه‌ی‌خلیفه است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)
۳۸۹۱۱. **خرج الواطِ محلّه با کاسب محلّه است.** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۳۸۹۱۲. **خر جایی کشته (سقط) می‌شود که فریز* (هریز) خورده‌است.** (بهمنیاری، کرمانی)
۳۸۹۱۳. **خر جایی که نچریده، عر نمی‌کند.** (شهر بابکی)
۳۸۹۱۴. **خرج با دخل برابر صفت مرد است.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۳۸۹۱۵. **خرج با دخل برابر هنر است.** (عوام)
۳۸۹۱۶. **خرج به اندازه‌ی‌دخل باید کرد (است).** (بهمنیاری، هبله‌رودی)
۳۸۹۱۷. **خرج بی‌رویه، باعث خانه خرابی می‌شود.** (آذری)
۳۸۹۱۸. **خرج بی‌عار محل با کاسب محل است.** (شکورزاده، تهرانی)
۳۸۹۱۹. **خرجت را به آب ببر، مزد بگیر.** (افغانی)
۳۸۹۲۰. **خرج دروغ نمی‌شود.** (دهخدا)
۳۸۹۲۱. **خرج را از کیسه‌ی‌خلیفه می‌کند.** (هبله‌رودی، بهمنیاری)
۳۸۹۲۲. **خرجش به درآمد و فایده‌اش نمی‌ارزد.** (جیرفتی)
۳۸۹۲۳. **خرجش روی دوش آقا یاره، لِنگش روی دوش اغیاره.** (تهرانی)

۳۸۹۲۴. **خرجش نوزده و دخلش هیجده.** (تفتی)
۳۸۹۲۵. **خر جفت خلق شده.** (تهرانی)
۳۸۹۲۶. **خرج کن به اندازه که از لنگ و پای نیندازه.** (افغانی)
۳۸۹۲۷. **خرج، کور است.** (دهخدا، عوام)
۳۸۹۲۸. **خرج که از کیسه‌ی‌مهمان بوَد / حاتم طایی شدن آسان بوَد.** (سعدی، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، تاجیکی، تهرانی)
۳۸۹۲۹. **خرجم با خودم، مرگم با خدا.** (کرجی)
۳۸۹۳۰. **خرج ممسک دو چند می‌شود.** (افغانی، تاجیکی)
۳۸۹۳۱. **خرج منار، توی (زیر) مناره.** (بافقی، شهربابکی)
۳۸۹۳۲. **خر جوخور که زیر بار افتاد روی بار باید سوار شد.** (کرمانجی)
۳۸۹۳۳. **خرج و دخل همه از کیسه‌ی توست.** (زلالی: ۳۳۲)
۳۸۹۳۴. **خر جویی، کاه نیز بجو.** (دهخدا، حییم، عوام)
۳۸۹۳۵. **خر چابک جوی خود را زیاد می‌کند.** (بختیاری)
۳۸۹۳۶. **خر چاق شود صاحبش را به دندان می‌گیرد (لگد می‌زند).** (ترکمنی)
۳۸۹۳۷. **خر چراندن به خرسواریش می‌ارزد.** (دلیجانی)
۳۸۹۳۸. **خر چراندن عار نیست، گرفتن اجرت آن عار است؟** (آذری)
۳۸۹۳۹. **خرچران را فقط خرسواری می‌ماند.** (آذری)
۳۸۹۴۰. **خرچُسنه به دیوار می‌رود، مادرش قربان دست و پای بلورینش می‌شود.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۸۹۴۱. **خرچسونه، به بچّه‌ی خودش می‌گوید: «قربان بروم آن پاهای مرمرینت را.»** (آذری)
۳۸۹۴۲. **خرچسونه را جزء شاخ‌داران حساب می‌کنند.** (گیلکی)
۳۸۹۴۳. **خر، چشته‌خور شد.** (فیروزکوهی)
۳۸۹۴۴. **خر چموش به ضرر صاحبش و مرگ خودش راضی است.** (کرمانی)
۳۸۹۴۵. **خر چموش را می‌بندند.** (کاشانی)
۳۸۹۴۶. **خرچنگ چوله چوله راه می‌رود و آب گِل می‌خورد.** (شکورزاده، عوام)
۳۸۹۴۷. **خرچنگ شود اردک گر راه رود چون غاز.** (اهری)
۳۸۹۴۸. **خرچنگ که کج راه می‌رود، آبِ گل‌آلود می‌خورد، ولی ماهی که راست می‌رود، آبِ پاک می‌خورد.** (شوشتری)
۳۸۹۴۹. **خرچنگ گفت: «می‌خواهم بروم هندوستان.» گفتند: «با همین دست و پای کج و کوله؟»** (شکورزاده)
۳۸۹۵۰. **خرچنگ نشو، دو سر راه برو.** (خمین)
۳۸۹۵۱. **خرچنگ یک‌ور یک‌ور می‌رود.** (عوام)
۳۸۹۵۲. **خر چو کژ افتاده‌است کژ به پالان او.** (خاقانی: ۳۶۵)
۳۸۹۵۳. **خر چون خر را دید عرعرش آمد.** (لری)
۳۸۹۵۴. **خر چه داند بهای قند و نبات.** (دهخدا، امثال‌موزون، هبله‌رودی، شکورزاده)
۳۸۹۵۵. **خر چه داند خوردن قند و نبات / توبره‌ی‌کاه باشد و کنج رباط.** (افغانی، تاجیکی)
۳۸۹۵۶. **خر چه داند قدر پارچه‌ی‌اطلس را.** (آذری)
۳۸۹۵۷. **خر چه داند قدر حلوا و نمک.** (افغانی)
۳۸۹۵۸. **خر چه داند قدر حلوای نبات (حلوا و نبات).** (شکورزاده، تاجیکی)
۳۸۹۵۹. **خرچه داند قیمت بزّ و زعفران، بَبَر چه داند لذّت چریدن در کوه بابران؟** (رامسری)
۳۸۹۶۰. **خر چه داند قیمت قند و نبات / کیسه‌ی‌جو خواهد و کنج رباط.** (بیرجندی)
۳۸۹۶۱. **خر چه داند قیمت نقل و نبات.** (گلچین معانی، تکمله، دهخدا، هبله‌رودی، اصفهانی، بهمنیاری)
۳۸۹۶۲. **خر چه داند قیمت نقل و نبات/ بر سرش نِه توبره‌ای کنج رباط.** (تهرانی)
۳۸۹۶۳. **خر چه داند که زعفران پلو چیست؟** (قشقایی، شبستری)
۳۸۹۶۴. **خر چه داند که زعفران چه بود.** (شیخ محمود شبستری: ۱۷۷)
۳۸۹۶۵. **خر چهل ببرد چهل و پنج هم می‌برد.** (کرمانشاهی)
۳۸۹۶۶. **خر چه می‌داند پالان رنگین چیست.** (تالشی)
۳۸۹۶۷. **خر چه می‌داند حلوا.** (کرمانجی)
۳۸۹۶۸. **خرچی خبرچی، در ده چه خبر؟** (دهخدا)
۳۸۹۶۹. **خر حاجی حمّال است.** (افغانی)
۳۸۹۷۰. **خرخاسکی چند پهلو است.** (اصفهانی)
۳۸۹۷۱. **خر خاک می‌خورد، دل خودش به درد می‌آید.** (بختیاری، اصفهانی)
۳۸۹۷۲. **خر خاک می‌خورد، کوری‌اش به چشم خودش می‌رود (است).** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۸۹۷۳. **خر خاک هوار (آوار) دیده‌است.** (گیلکی)
۳۸۹۷۴. **خر خالو را شناخت.** (مثمر، دهخدا، بهمنیاری)
۳۸۹۷۵. **خر خالی، چل من بار.** (دماوندی)
۳۸۹۷۶. **خر خالی دیده تب کرده.** (شهربابکی)
۳۸۹۷۷. **خر خالی یورغه (یرقه، یرغه) می‌رود.** (شاهد، بهمنیاری، عوام، دهخدا، خزینه، هبله‌رودی، شکورزاده، افغانی)
۳۸۹۷۸. **خرخانه‌ی‌استاد برادرم.** (خوزستانی)
۳۸۹۷۹. **خر، خانه‌ی‌صاحب خود را گم نمی‌کند.** (افغانی)

۳۸۹۸۰. **خر، خانه‌ی‌صاحبش را پیدا می‌کند.** (آملی)
۳۸۹۸۱. **خر، خبر است.** (کرمانی، بیرجندی)
۳۸۹۸۲. **خر خدا و رعیّت پادشاه.** (بروجردی)
۳۸۹۸۳. **خر خرابی می‌رساند، از چشم گاو می‌بینند.** (دهخدا، عوام)
۳۸۹۸۴. **خر خرابی می‌کند گوش گاو را می‌برند.** (بهمنیاری، شکورزاده، سیرجانی، عوام، کوچه، آمره‌ای)
۳۸۹۸۵. **خر، خر است، اصلان خر بزرگ است.** (رامسری)
۳۸۹۸۶. **خر، خر است تا چشمش کور شود.** (بهمنیاری)
۳۸۹۸۷. **خر، خر است حتی اگر جلش ترمه باشد.** (سورمقی)
۳۸۹۸۸. **خر، خر است حتّی اگر خزانه‌ی‌پادشاهی را حمل کند.** (خوزستانی)
۳۸۹۸۹. **خر، خر است گر همه امیر اکبر است.** (کازرونی)
۳۸۹۹۰. **خر، خر ببیند آب به کُندش آید.** (شکورزاده، عوام)
۳۸۹۹۱. **خر، خرخرکی*غلّه را می‌خورد گاو پراشکفتی*را می‌برند.** (لری)
۳۸۹۹۲. **خرخُرد و گوز درشت.** (جروق فارس)
۳۸۹۹۳. **خرخُرد و گوشت درشت.** (لری)
۳۸۹۹۴. **خر خُرده بار می‌کشه، زن خُرده کار.** (شهربابکی)
۳۸۹۹۵. **خر، خر را آهسته می‌خارد.** (آذری)
۳۸۹۹۶. **خر، خر را خورد، کاروان‌سرادار را خبر کنید.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۸۹۹۷. **خر، خر را دید جفتک زد.** (لری)
۳۸۹۹۸. **خر، خر را دید شاشش آمد کس، کس را دید خنده‌اش آمد.** (لری)
۳۸۹۹۹. **خر، خر را دید شاشش آمد.** (رامهرمزی، بویراحمدی)
۳۹۰۰۰. **خرخِرش کلفت شده.** (همدانی)
۳۹۰۰۱. **خر، خرکدار پالون دریده / نان حسین قلی را خدا بریده.** (خرم‌آبادی)
۳۹۰۰۲. **خر خرما رین است.** (لری)
۳۹۰۰۳. **خر خرما رینده آمده؟** (ایلامی)
۳۹۰۰۴. **خرخِر مرگ مادرزن، از چهچهه‌ی بلبل بهتر (خوش‌تر) است.** (دهخدا، شکورزاده، حییم)
۳۹۰۰۵. **خر (خرم) مرده، سرش از طلا.** (آذری)
۳۹۰۰۶. **خرخره اگر چلش (جُلش) ترمه بشه.** (سورمقی)
۳۹۰۰۷. **خر خره تا جانش در رود.** (تهرانی)
۳۹۰۰۸. **خرخره کن، خرخره کن، خرخره.** (افغانی)
۳۹۰۰۹. **خرخره‌ی گربه را هنگام خوردن کته ماست می‌گیرند.** (مازندرانی)
۳۹۰۱۰. **خر خریدم استر برآمد.** (هبله‌رودی)
۳۹۰۱۱. **خر خریدم و دوغ خوردم.** (لری)
۳۹۰۱۲. **خر خریدیم و از خر استر شد.** (تکمله)
۳۹۰۱۳. **خر خسته از خدا خواسته.** (عوام)
۳۹۰۱۴. **خر خسته به امید چُش است.** (کردی)
۳۹۰۱۵. **خر خسته به چُشی بند است.** (بختیاری)
۳۹۰۱۶. **خر خسته را چُشی بس است.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۳۹۰۱۷. **خر خسته معطّل هُشه.** (دزفولی، الیکایی، اشتهاردی، بختیاری)
۳۹۰۱۸. **خر خسته و صاحب خر ناراضی.** (حییم، عوام، شکورزاده، تهرانی، بهمنیاری)
۳۹۰۱۹. **خر خسته و نارضا خداوند (خداوند ناراضی).** (بهمنیاری، دهخدا، سیرجانی)
۳۹۰۲۰. **خر خفته جو ندارد.** (شهربابکی)
۳۹۰۲۱. **خرِ خفته (خوابیده) جُو نمی‌خورد.** (دهخدا، حییم، کوچه، شکورزاده، عوام، مثمر، هبله‌رودی)
۳۹۰۲۲. **خر خلاص، نورعلی خلاص.** (سنگسری)
۳۹۰۲۳. **خر خلاص و قصّه کوتاه.** (سیرجانی)
۳۹۰۲۴. **خر خنده‌اش می‌گیرد، شتر به رقص می‌آید.** (نهاوندی)
۳۹۰۲۵. **خر خوابید، کلاغ باور کرد که مرده‌است.** (لری)
۳۹۰۲۶. **خر خوابیده جو ندارد.** (سنگسری)
۳۹۰۲۷. **خر خوابیده کلاغ باور کرد.** (قشقایی)
۳۹۰۲۸. **خر خواجه، خرمن خواجه.** (خزینه، مثمر، هبله‌رودی، دهخدا، شاهد)
۳۹۰۲۹. **خر خواست چون گاو نشخوارکند، فکش پیچید.** (بختیاری)
۳۹۰۳۰. **خر خواست مثل گاو گوارش کند، زبانش را گاز گرفت.** (لری)
۳۹۰۳۱. **خر خوب از اسطبل در نمی‌رود، زن خوب از قبیله.** (شهداد، کرمانی)
۳۹۰۳۲. **خر خوب را از طویله بیرون نمی‌کنند، دختر خوب را از قبیله.** (شهر بابکی)
۳۹۰۳۳. **خر خوب یا زن خوب را از دِه به‌در نمی‌برند.** (بیرجندی)
۳۹۰۳۴. **خر خو بیند که غرقه شد پالانگر.** (فرخی: ۴۴۶، دهخدا)
۳۹۰۳۵. **خر خودت پُر دراز بستی.** (گلبافی)
۳۹۰۳۶. **خر خود دهد تا ستاند خیار.** (فرهنگ‌نامه)
۳۹۰۳۷. **خر خود را بران و برو، و کاه خود را بفروش.** (قشقایی)
۳۹۰۳۸. **خر خود را بند دراز بسته‌است.** (تایبادی)
۳۹۰۳۹. **خر خود را در کله‌سی*بسته‌است.** (مازندرانی)
۳۹۰۴۰. **خر خودش را دراز بسته.** (شهربابکی)
۳۹۰۴۱. **خر خودش را هم داخل خرها می‌راند.** (لری)
۳۹۰۴۲. **خر خودش یک شاهی ارزش دارد، پالانش دوازده شاهی.** (بختیاری)

۳۹۰۴۳. **خر خودم است می‌خواهم از پشت سوار شوم.** (مازندرانی)
۳۹۰۴۴. **خر خودم کجا ببندم که اسب نفر باشد.** (نطنزی)
۳۹۰۴۵. **خر خودمون به گله، خر یکی دیگه را از گِل بیرون بیاریم.** (گلبافی)
۳۹۰۴۶. **خر خورد زمین و کرایه باطل شد.** (شیرازی)
۳۹۰۴۷. **خر خورده، تب کرده.** (سخن)
۳۹۰۴۸. **خر خوش باری پیدا کردی.** (جیرفتی)
۳۹۰۴۹. **خر خوشحال است که گوشش دراز است.** (گیلکی)
۳۹۰۵۰. **خر خویش را یافته.** (تکمله)
۳۹۰۵۱. **خُرد آسیاب کرده، مزد برنداشتم.** (بختیاری)
۳۹۰۵۲. **خر داخل گلّه گاو است.** (لری)
۳۹۰۵۳. **خر داده و خیار خریده است.** (شکورزاده)
۳۹۰۵۴. **خر داده و زر داده و سر هم داده.** (نفثةالمصدور، دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام)
۳۹۰۵۵. **خر داری؟ نه، داماد داری، ها.** (زرقانی)
۳۹۰۵۶. **خر داشگر*روز جمعه سنگ‌کشی می‌کند.** (بهمنیاری)
۳۹۰۵۷. **خر داغ می‌کنند، کبابی در کار نیست.** (شکورزاده)
۳۹۰۵۸. **خرد اندر سر است بر سر نیست.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۶۴، امثال‌موزون)
۳۹۰۵۹. **خرد بر همه نیکویی‌ها سر است.** (فردوسی: ۱۹۲۳/۴، دهخدا)
۳۹۰۶۰. **خرد به کار نیایدچو بخت بد باشد.** (کلیات، گلستان:۷۳)
۳۹۰۶۱. **خِرد ببین گوهر است.** (اسدی)
۳۹۰۶۲. **خر دجّال ظهور کرده.** (عوام، شکورزاده، دهخدا)
۳۹۰۶۳. **خرد خام گفتارها را پزد.** (فردوسی؛ ج ا: ۲۰۸، دهخدا)
۳۹۰۶۴. **خِرد خلعت ایزدی است.** (فردوسی: ۲۱۲۳/۵)
۳۹۰۶۵. **خر در آن ره طلب که گم کردی.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۵۴، امثال‌موزون، دهخدا)
۳۹۰۶۶. **خرد را می‌ببندد، چشم را خواب.** (ویس‌و رامین: ۱۷۱، دهخدا)
۳۹۰۶۷. **خر در بازار و دِرهم در آستین.** (شکورزاده)
۳۹۰۶۸. **خر در جایگاه اسب عرعر نمی‌کند.** (قشقایی)
۳۹۰۶۹. **خر در خورد پالان، بچّه در خورد پدر و مادر.** (بیرجندی)
۳۹۰۷۰. **خر در طلب شاخ رفت، بدون گوش برگشت.** (خوزستانی)
۳۹۰۷۱. **خر در فکند خرقه چو شد پالانگر.** (فرخی؛ دیوان: ۴۲۳، امثال‌موزون)
۳۹۰۷۲. **خر در قافله چاق نمی‌شود.** (لری)
۳۹۰۷۳. **خر در گِل؟** (شاهد)
۳۹۰۷۴. **خر در گل فرو مانده یال و دمش را بکنید.** (لکی)
۳۹۰۷۵. **خر درمی‌آورد و اسب می‌خورد.** (گرمی‌ای)
۳۹۰۷۶. **خر در نمک چه می‌فهمد.** (افغانی)
۳۹۰۷۷. **خر درودگر*دوره‌گرد را بچران و مزدت را بگیر.** (سیستانی)
۳۹۰۷۸. **خُردش کرد، روی سنگی گذاشت.** (بختیاری)
۳۹۰۷۹. **خر دشمن را هم بکایی غزاست.** (کردی)
۳۹۰۸۰. **خُرد شوی، گر نشوی خُرده‌بین.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۶۸، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۹۰۸۱. **خر دعا کرد که بارش ببرند / سیل بگرفت و خر و بار ببرد.** (سعدی؛ کلیات: ۶۹۱، شکورزاده)
۳۹۰۸۲. **خرد کار نیاید چو بخت بد باشد.** (سعدی؛ کلیات. (گلستان): ۷۳، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۳۹۰۸۳. **خر دم افراشته ملای دست به کمربند.** (لکی)
۳۹۰۸۴. **خِرد مایه‌ی‌زندگانی شناس.** (فردوسی: ۲/۱)
۳۹۰۸۵. **خرد مرد را خلعت ایزدی است.** (فردوسی: ۱۳۹/۸، شکورزاده)
۳۹۰۸۶. **خِرد معدنِ خیر و عدل است و احسان.** (ناصرخسرو: ۸۴)
۳۹۰۸۷. **خرد معزول و عشق اندر تصرّف / عسس بیرون و دزد اندر حصار است.** (فرهنگ‌نامه)
۳۹۰۸۸. **خردمند آن کسی را مرد خواند / که رازِ دل نهفتن بِه تواند.** (ویس‌و رامین: ۱۳۷)
۳۹۰۸۹. **خردمند از خِرد چاره جوید.** (ویس‌و رامین: ۱۳۷)
۳۹۰۹۰. **خردمند اگرچه عاقل بود از مشورت مستغنی نباشد.** (دهخدا)
۳۹۰۹۱. **خردمند با بی‌خرد پیکار نکند و هوشیار با مست کارزار.** (افغانی)
۳۹۰۹۲. **خردمند باش و بی‌آزار باش.** (فردوسی: ۱۲۴۱، شکورزاده)
۳۹۰۹۳. **خردمند باشید تا توانگر باشید.** (دهخدا، قابوس‌نامه، شکورزاده، افغانی)
۳۹۰۹۴. **خردمند خامش بُوَد چون صدف.** (ابن‌یمین: ۳۳۵)
۳۹۰۹۵. **خردمند را جاه باید نه مال.** (ابن‌یمین: ۳۴۹)
۳۹۰۹۶. **خردمند را در همه روزگار دوباره نگیرد ز سوراخ مار.** (بهمن‌نامه: ب۹۱۱۱)
۳۹۰۹۷. **خردمند طالب کمال است، و جاهل طالب مال.** (افغانی)
۳۹۰۹۸. **خردمند گردن نپیچد ز راست.** (فردوسی: ۹۳۶/۹، دهخدا)
۳۹۰۹۹. **خردمند مردم، چرا غم خورَد؟** (فردوسی: ۶۹۲/۲)
۳۹۱۰۰. **خردمندی نباشد تکیه بر باد.** (امیرخسرو؛ خسرو و شیرین:۳۵۲)

۳۹۱۰۱. **خُرد نگرش*بزرگ (بسیار) زیان باشد.** (قابوس‌نامه: ۱۶۷، شکورزاده، دهخدا، افغانی)
۳۹۱۰۲. **خر دوده* میان گلّه‌ی خر بدیمن و شوم است.** (قشقایی)
۳۹۱۰۳. **خر دور می‌رود و شما سگ انتظارکش.** (سیرجانی)
۳۹۱۰۴. **خر دوره‌گرد آن‌ها به یک راه نرفته.** (لری)
۳۹۱۰۵. **خر دو ریال، پالان سه ریال.** (کردی)
۳۹۱۰۶. **خرد و سرمایه برادر هم هستند.** (کرمانجی)
۳۹۱۰۷. **خرده بر مرده مگیر.** (ظهیرفاریابی: ۳۶۰)
۳۹۱۰۸. **خُرده بینانند در عالم بسی / واقفند از کار و بار هر کسی.** (شیخ بهایی؛ نان و حلوا: ۱۵، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۹۱۰۹. **خرده بینانند درعالم بسی/ خرده‌ها گیرند ز کار هر کسی.** (مشهدی)
۳۹۱۱۰. **خرده‌بین، درشت پنهان می‌شود.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۹۱۱۱. **خرده‌بین، درشت زیان است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۹۱۱۲. **خرده بین، لُچه باز*.** (افغانی)
۳۹۱۱۳. **خرده‌بینی بزرگان، زیان است.** (افغانی)
۳۹۱۱۴. **خُرده‌چین همه را چید، بیهوده دو هیچ چیز نچید.** (بختیاری)
۳۹۱۱۵. **خرده‌ریز برنج برای جوجه، دختر برای پسر.** (مازندرانی)
۳۹۱۱۶. **خرده قابش کلاره*، چهار پایش سگ.** (کردی)
۳۹۱۱۷. **خرده‌گیری عاقبت تخم عداوت می‌شود.** (صائب: ۱۳۱۶، تکمله، امثال‌موزون)
۳۹۱۱۸. **خُرد همّت همیشه خوار بود.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۷۴)
۳۹۱۱۹. **خرده‌یاب، درشت گم کن.** (بختیاری)
۳۹۱۲۰. **خرده‌ی‌بزرگت گوشت خواهد بود.** (بهمنیاری، خرمی)
۳۹۱۲۱. **خرده‌ی چوب و آشغال جمع می‌کند.** (بویراحمدی)
۳۹۱۲۲. **خردی را قبول کن نه پستی را.** (تاجیکی، افغانی)
۳۹۱۲۳. **خر دیزه* است به مرگ خود راضی است تا ضرر به صاحبش بخورد.** (عوام، دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۳۹۱۲۴. **خر دیزه است مرگ خود را خواهد برای زیان صاحبش.** (دهخدا)
۳۹۱۲۵. **خردیزه، خودش را به چاه اندازه.** (دلیجانی)
۳۹۱۲۶. **خر دیزه* خودش را سقط می‌کند تا به صاحبش ضرر برساند.** (اقلیدی)
۳۹۱۲۷. **خُردی که به روی کلان بخیزه، چنان بزنیش که برنخیزه.** (افغانی)
۳۹۱۲۸. **خر را آن‌قدر بارش کن تا بتوانی به منزل برسانی.** (تهرانی)
۳۹۱۲۹. **خر را از پالانش نمی‌شناسند.** (عوام، شکورزاده، کوچه)
۳۹۱۳۰. **خر را از خاطرجَمعی گرگ می‌خوره.** (جیرفتی)
۳۹۱۳۱. **خر را از خایه‌اش می‌شناسد، بز را از مایه.** (لنجانی)
۳۹۱۳۲. **خر را از خایه (دُم) می‌شناسد.** (دامغانی، قهرودی، فیروزکوهی)
۳۹۱۳۳. **خر را از خایه می‌شناسد، قورباغه را از دندان.** (مازندرانی)
۳۹۱۳۴. **خر را از گاو فرق نمی‌کند (نمی‌شناسد). (کاوش، نامه‌ی‌داستان)**
۳۹۱۳۵. **خر را اگر طلا بار کنند بر قیمتش نیفزاید.** (آذری)
۳۹۱۳۶. **خر را انداختند توی باغ گل، گفت: «جان دلم، کنگر.»** (یوشی)
۳۹۱۳۷. **خر را با آخور می‌خورد مرده را با گور.** (حییّم)
۳۹۱۳۸. **خر را با بار به چرا می‌بر.** (قشقایی)
۳۹۱۳۹. **خر را با بارش می‌دزدند و خبردار نمی‌شود.** (لری)
۳۹۱۴۰. **خر را با بار می‌خورد.** (بیرجندی)
۳۹۱۴۱. **خر را با پودینه چه‌کار؟** (سخن)
۳۹۱۴۲. **خر را با توبره دعوا می‌اندازد، قفل را با در.** (نیشابوری)
۳۹۱۴۳. **خر را با جوال (توبره) می‌خورد، مرده را با گور.** (کردی‌کرمانشاهی، خوانساری، همدانی)
۳۹۱۴۴. **خر را با چُش و هُشش کرایه می‌دهد.** (تهرانی)
۳۹۱۴۵. **خر را با خایه می‌شناسند قورباغه را با دندان.** (مازندرانی)
۳۹۱۴۶. **خر را با خورجین، مرده را با گور.** (تهرانی)
۳۹۱۴۷. **خر را با خورش می‌خورد.** (مفشجانی)
۳۹۱۴۸. **خر را با خور* می‌خورد مرده را با گور.** (فرهنگ‌نامه، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، اصفهانی، حییم، زرقانی، شهرضایی)
۳۹۱۴۹. **خر را با دستش می‌بندند و مرد را با قولش.** (لری)
۳۹۱۵۰. **خر را با ک..ن توی طویله می‌کند.** (دلیجانی)
۳۹۱۵۱. **خر را با ملاقه آب می‌دهی؟** (لری)
۳۹۱۵۲. **خر را با نمد داغ می‌کند.** (دهخدا، عوام، تهرانی)
۳۹۱۵۳. **خر را باید تا زمانی که در گِل مانده کارش را کرد.** (رامسری)
۳۹۱۵۴. **خر را باید جایی بست (جایی می‌بندند) که صاحب خر راضی باشد.** (عوام، حییم، بهمنیاری، شکورزاده، تهرانی، دهخدا)
۳۹۱۵۵. **خر را برای آبدنگ و آسیاب نگه می‌دارد.** (مازندرانی)
۳۹۱۵۶. **خر را برای آبکشی می‌خواهند.** (دزفولی)
۳۹۱۵۷. **خر را برای چه نگه‌داری می‌کنند؟ برای هیزم کشی و آب آوردن.** (آذری)

۳۹۱۵۸. **خر را بردند به باغ گل، عرعرمی کرد: «های کنگر.»** (مازندرانی)

۳۹۱۵۹. **خر را بردند به باغ گل، گفت: «آه کنگل، آه کنگل*.»** (رامسری)

۳۹۱۶۰. **خر را بردند جنگل، می گوید: «دریغ از کنگر، دریغ از کنگر.»** (آملی)

۳۹۱۶۱. **خر را بردند لاله‌زار، گفت: «کنگرزار، کنگرزار.»** (فرهنگ‌نامه)

۳۹۱۶۲. **خر را بردند یونجه‌زار، عر می کشیدو می گفت: «ای کاش آن کنگر بزرگ.»** (سنگسری)

۳۹۱۶۳. **خر را بزنی پول (ماشین، خیار) می‌ریند.** (لری)

۳۹۱۶۴. **خر را به باغ پر از گل بردند، داد می‌زد و می‌گفت: «فدای کنگر بشوم.»** (سوادکوهی)

۳۹۱۶۵. **خر را به پایان عقبه جو دهی کار نکند.** (قرةالعین: ۱۴)

۳۹۱۶۶. **خر را به تعلیم، افلاطون توان کرد.** (تکمله)

۳۹۱۶۷. **خر را به‌جای اسب نمی‌بندند.** (لری)

۳۹۱۶۸. **خر را به‌جایی می‌برند، دُمش را به حساب نمی‌آورند.** (آذری)

۳۹۱۶۹. **خر را به خایه می‌شناسند، سگ را به دندان.** (آملی)

۳۹۱۷۰. **خر را به خر انداز و دوال را به در انداز.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۳۹۱۷۱. **خر را به دُم می‌شناسد و گاو را به سُم.** (ابیانه ای)

۳۹۱۷۲. **خر را به زدن اسب نتوان کرد.** (شکورزاده، عوام، نامه‌ی‌داستان، کوچه)

۳۹۱۷۳. **خر را به سر و کوپال می‌شناسی؟** (بختیاری)

۳۹۱۷۴. **خر را به شب‌نشینی چه؟** (بروجردی)

۳۹۱۷۵. **خر را به عروسی برای چه می‌برند؟ برای این که هیزم بارش کنند.** (تهرانی)

۳۹۱۷۶. **خر را به عروسی برای چه می‌برند؟** (نامه‌ی داستان)

۳۹۱۷۷. **خر را به عروسی می‌برند تا آب و هیمه بارش کنند.** (عوام)

۳۹۱۷۸. **خر را به عروسی می‌برند که بارش کنند.** (بهمنیاری)

۳۹۱۷۹. **خر را به علف‌زار بردند، امّا او تقاضای کنگر کرد.** (کلاردشتی)

۳۹۱۸۰. **خر را به گدار نمی‌رساند.** (لکی)

۳۹۱۸۱. **خر را به گِل درآورده.** (جیرانی)

۳۹۱۸۲. **خر را به گلستان بردند، گفت: «وای به کنگر من.»** (آملی)

۳۹۱۸۳. **خر را به هرجا دعوت کنند، برای حمل گِل است یا نمک.** (سمنانی)

۳۹۱۸۴. **خر را پالان نگاه دارد و اردو (دنیا) را دروغ.** (آذری، قشقایی، گنبد کاووسی)

۳۹۱۸۵. **خر را پرسیدند: «از تو خرتر کیست؟» گفت: «آن که وقتی آب می‌خورم سوت می‌زند.»** (نامه‌ی‌داستان)

۳۹۱۸۶. **خر را پیش خر وامی‌دارند هم‌رنگ نمی‌شوند همبو می‌شوند.** (حییم)

۳۹۱۸۷. **خر را تب گرفت.** (آملی)

۳۹۱۸۸. **خر را تحویل‌دار جو مقرر کرده‌اند.** (افغانی)

۳۹۱۸۹. **خر را توی تالار نمی‌بندند.** (تهرانی)

۳۹۱۹۰. **خر را جای خر می‌بندند، اسب را جای اسب.** (مازندرانی)

۳۹۱۹۱. **خر را جایی می‌بندند که صاحب خر راضی باشد (بخواهد).** (شکورزاده، کوچه، دلیجانی)

۳۹۱۹۲. **خر را جو کند مصری و مرد را زر کند اصلی.** (سیستانی)

۳۹۱۹۳. **خر را چو تب گرفت بمیرد به اتّفاق.** (سوزنی: ۸۳ امثال‌موزون)

۳۹۱۹۴. **خر را چه به روغن زرد.** (افغانی)

۳۹۱۹۵. **خر را چه به شبچره*؟** (بهمنیاری)

۳۹۱۹۶. **خر را خدا شاخ نمی‌دهد.** (خزینه، افغانی)

۳۹۱۹۷. **خر را خربین و زر را زرگر می‌شناسد.** (ترکمنی)

۳۹۱۹۸. **خر را خرده بار می کشد زن را خرده کار.** (کرمانی)

۳۹۱۹۹. **خر را خورده‌اند و مانده پالانش.** (بروجردی)

۳۹۲۰۰. **خر را در پوست شیر هم می‌توانند بشناسند.** (مشهدی)

۳۹۲۰۱. **خر را در فلان کوی گم کرده.** (دهخدا)

۳۹۲۰۲. **خر را در گل و لای به کار می گیرد.** (دزفولی)

۳۹۲۰۳. **خر را در محل سیر خوردگی‌اش گرگ می‌خورد.** (هزاره‌ای)

۳۹۲۰۴. **خر را رنگ کرده می‌فروشد.** (افغانی)

۳۹۲۰۵. **خر را رنگ می کنند می گویند این گورخر است.** (لری)

۳۹۲۰۶. **خر را ریسمان می‌بندند و انسان را حرف.** (سیستانی)

۳۹۲۰۷. **خر را سر بار می کُشد، بارک‌الله مرد را.** (عوام، کوچه)

۳۹۲۰۸. **خر را سربار می کشد، جوان را ماشاءالله.** (بهمنیاری، شکورزاده، حییم، دهخدا)

۳۹۲۰۹. **خر را سرباری می کشد، بچّه را بارک‌الله (زبان خوش).** (خراسانی، بیرجندی)

۳۹۲۱۰. **خر را سوار است، دنبال آن می گردد.** (گیلکی)

۳۹۲۱۱. **خر را سوار شده و حلوا را هم خورده‌است.** (آذری)

۳۹۲۱۲. **خر را شاخ نمی‌دهد.** (مشمر)

۳۹۲۱۳. **خر را کجا ببندم؟** (لری)
۳۹۲۱۴. **خر را کجا کشتند؟ آن‌جا که یک مشت علف را خورده‌است.** (نهبندانی)
۳۹۲۱۵. **خر را کجا گرگ می‌کشد؟ آن‌جا که فریز خورده‌است.** (فرهنگ‌نامه)
۳۹۲۱۶. **خر را که با پالان نمی‌شناسند.** (رامسری)
۳۹۲۱۷. **خر را که به عروسی می‌برند برای خوشی نیست، برای آب‌کشی است.** (دهخدا، عوام، کوچه، شکورزاده)
۳۹۲۱۸. **خر را که به کنار بار نمی‌رود، بار را به کنار خر ببر.** (مازندرانی)
۳۹۲۱۹. **خر را که پالان کنند به عروسی نمی‌برند.** (الیکایی)
۳۹۲۲۰. **خر را که داغ می‌کنند می‌گوید بوی کباب می‌آید.** (قشقایی)
۳۹۲۲۱. **خر را که رو بدهی پشتش را به آخور می‌کند.** (نیشابوری)
۳۹۲۲۲. **خر را که شراب دهی پالانش را به آب می‌بخشد.** (آذری)
۳۹۲۲۳. **خر را گرفتار خایه‌اش کردند.** (هزاره‌ای)
۳۹۲۲۴. **خر را گرگ خورد، کرّه‌خر را جانور.** (بختیاری، فریدونی)
۳۹۲۲۵. **خر را گم کرده پی‌نعلش (افسارش، پالانش) می‌گردد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۳۹۲۲۶. **خر را ماچ می‌کند، می‌گوید آقادایی.** (سخن)
۳۹۲۲۷. **خر را می‌برند پای بار، بار نمی‌آورند پای خر.** (دلیجانی)
۳۹۲۲۸. **خر را می‌برند عروسی که آب و هیزم بارش کنند.** (کوچه)
۳۹۲۲۹. **خر را می‌برند عروسی، قالی نمد بارش کنند.** (یزدی)
۳۹۲۳۰. **خر را می‌فروشیم بی‌کار نباشیم.** (گلبافی)
۳۹۲۳۱. **خر را نتوانست بگاید، از علف خوردن انداختش.** (بهمنیاری)
۳۹۲۳۲. **خر را نخریده آخورش را بسته.** (بختیاری)
۳۹۲۳۳. **خر را نمی‌توان قربانی کرد، امّا به قیمت خر می‌توان قربانی کرد.** (مازندرانی، رامسری)
۳۹۲۳۴. **خر را نمی‌شود بست و جو توی آخورش ریخت، بلکه سوارش باید شد.** (کاشانی)
۳۹۲۳۵. **خر را نه با دست، بلکه با جو تیمار بزن.** (آذری)
۳۹۲۳۶. **خر را ول کرده پالانش را چسبیده.** (تهرانی، گلپایگانی)
۳۹۲۳۷. **خر را هرجا صاحبش می‌گوید ببند یک ضربه هم به دنده‌اش بزن.** (قشقایی)
۳۹۲۳۸. **خر را هرکجا صاحبش گفت باید ببندی.** (جیرفتی)
۳۹۲۳۹. **خر را هُش کن، اگر نایستاد رَمِش بده برود.** (شهربابکی)
۳۹۲۴۰. **خر راهی که یک‌بار رفت می‌شناسد.** (راوری)
۳۹۲۴۱. **خر رحمت را سوار شد.** (سنگسری، مازندرانی)
۳۹۲۴۲. **خر رفت، بار رفت افسوس بند جوال‌دوز را می‌خوری.** (بویراحمدی)
۳۹۲۴۳. **خر رفت تو کلم.** (زرقانی)
۳۹۲۴۴. **خر رفت، خوره*هم رفت، حیف در و دوز درش*.** (شهر بابکی)
۳۹۲۴۵. **خر رفت سُرو آرد بنهاد دو گوش.** (بختیارنامه: ۶۱)
۳۹۲۴۶. **خر رفت شاخ در بیاورد گوشش را هم از دست داد.** (کردی‌کلهری، افغانی)
۳۹۲۴۷. **خر رفت و به عاقبت رَسن بُرد.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۶۴)
۳۹۲۴۸. **خر رفت و رسن بِبُرد در دل گفت/ من در پی گِرد او چه گردم.** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۲۹۳/۳)
۳۹۲۴۹. **خر رفت و رَسَن را برد.** (قابوس‌نامه:۸۲، کمال‌خجندی:۱/ ۳۲۴، شکورزاده، کوچه، عوام، دهخدا، بهمن‌نامه: بیت ۵۸۷)
۳۹۲۵۰. **خر رفته الاغ برگشته.** (کرمانی)
۳۹۲۵۱. **خر رمید طناب را با خودش برد.** (اهری)
۳۹۲۵۲. **خر رنگ ماسه دیده، دارد خر غلت می‌زند.** (گیلکی)
۳۹۲۵۳. **خر رو به طویله (آخور) تند می‌رود.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه، عوام، کرمانی)
۳۹۲۵۴. **خر رودباری را گرگ گرفته‌است.** (رامسری)
۳۹۲۵۵. **خر روی سپیدار می‌چرد.** (لری)
۳۹۲۵۶. **خر زاد و خری زید و خری مرد.** (نامه‌ی داستان)
۳۹۲۵۷. **خر زایید و کرّه قاطر زایید.** (مازندرانی)
۳۹۲۵۸. **خر زاییده‌است و کره (کره الاغ) بارش شده‌است.** (سیستانی)
۳۹۲۵۹. **خر ز بزّاز جو نه از خبّاز.** (نجف‌آبادی)
۳۹۲۶۰. **خر ز روباه می‌بنشناسند/ اینت ک..ن خران و بی‌خبران.** (انوری: ۷۰۱)
۳۹۲۶۱. **خر زنده صاحب ندارد، خر مرده چهل و چهار صاحب دارد.** (بختیاری)
۳۹۲۶۲. **خر زور خر را نداشت، زورش به پالانش می‌رسید.** (ایلامی)
۳۹۲۶۳. **خر زهره، رطب بار نیارد.** (سعدی؛ کلیات: ۱۵، شکورزاده)
۳۹۲۶۴. **خر زیاد است امّا طویله کم است.** (کردی کرمانشاهی)
۳۹۲۶۵. **خر زیر این بار کرّه می‌اندازد.** (لری)

۳۹۲۶۶. **خر زیر پای خود را نمی‌شمارد.** (بختیاری)
۳۹۲۶۷. **خر زیر پای صاحبش نلنگد.** (زرقانی)
۳۹۲۶۸. **خر زین کرده دید، دلش میل سفر کرد.** (دشتی)
۳۹۲۶۹. **خرس آمده آهنگری.** (شیرازی)
۳۹۲۷۰. **خرس آن‌را بخورد موهایش می‌ریزد.** (رامسری)
۳۹۲۷۱. **خرس از بیشه قهر کرد، بیشه خبر ندارد.** (آذری)
۳۹۲۷۲. **خرس از در گلشن نه و خوک از در گلزار.** (منوچهری: ۱۵۴، دهخدا)
۳۹۲۷۳. **خرس از وقتی که بچّه‌دار شد در آرزوی خوردن یک وعده غذای سیر است.** (رامسری)
۳۹۲۷۴. **خرس الدنیا و خوک‌الاخره.** (کرمانی)
۳۹۲۷۵. **خرس انسان می‌شود از ضرب چوب.** (افغانی)
۳۹۲۷۶. **خرس با صلوات از آدم جدا نمی‌شود.** (لری)
۳۹۲۷۷. **خرس با صلوات از باغ بیرون نمی‌رود.** (. (جروق فارس)
۳۹۲۷۸. **خرس با میمون، به یکدیگر مناسب و دم سازند.** (آذری)
۳۹۲۷۹. **خرس بچّه می‌کند یا تخم می‌گذارد؟ از این دُم بریده هرچه بگویی برمی‌آید.** (سخن)
۳۹۲۸۰. **خرس بد جانوری است.** (آذری)
۳۹۲۸۱. **خرس برای باغبان قهر کرده‌است.** (تالشی)
۳۹۲۸۲. **خرس، برای خودش جا ندارد، برای روباه مهمانی می‌کند.** (گیلکی)
۳۹۲۸۳. **خرس بر بالای درخت می‌بری؟** (بختیاری)
۳۹۲۸۴. **خر سبز هم پوستش سفید است.** (لری)
۳۹۲۸۵. **خرس به این سادگی‌ها آدم را رها نمی‌کند.** (لری)
۳۹۲۸۶. **خرس به بازار آمده.** (لری)
۳۹۲۸۷. **خرس به کوه رفت و فرشم*آورد، لعنت به او که کم آورد.** (تایبادی)
۳۹۲۸۸. **خر سپس جو دوید و تو سپس نان.** (ناصرخسرو: ۲۵۸)
۳۹۲۸۹. **خرس پهلوی کفتار، بزرگ به نظر می‌رسد.** (طالقانی)
۳۹۲۹۰. **خرس پیر، افسار رنگی، تو چه کار داری بچّه فرنگی؟** (بوشهری)
۳۹۲۹۱. **خرس تب کرده مگر؟** (گیلکی)
۳۹۲۹۲. **خرس تخم می‌گذارد یا بچّه می‌زاید؟ از این دُم بریده هرچه بگویی برمی‌آید.** (شکورزاده، دهخدا)
۳۹۲۹۳. **خرس ترکید، گوشت ارزان می‌شود.** (شکورزاده)
۳۹۲۹۴. **خرس جلو خودش است امّا رد آن‌را گم می‌کند.** (اهری)
۳۹۲۹۵. **خرس چه داشت که پاتابه داشته‌باشد.** (عوام)
۳۹۲۹۶. **خرس چه می‌داند به کال است.** (ابهری)
۳۹۲۹۷. **خرس چه می‌داند که سلام و علیک چیست.** (رامسری)
۳۹۲۹۸. **خرس چیه که شپش باشه.** (هراتی)
۳۹۲۹۹. **خرس حرف نزد وقتی هم زد گفت: «پَف»** (شکورزاده، عوام)
۳۹۳۰۰. **خرس خالو را شناخت.** (بهمنیاری)
۳۹۳۰۱. **خرس خدا، غول بیابان.** (مازندرانی)
۳۹۳۰۲. **خرس خوابیده (خفته) را بیدار نمی‌کنند (تکن).** (تهرانی، مازندرانی)
۳۹۳۰۳. **خرس خوانسار است.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۹۳۰۴. **خرس در بیشه کدخدای دِه است.** (شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی)
۳۹۳۰۵. **خرس در پیری استاد نمی‌شود.** (گنابادی)
۳۹۳۰۶. **خرس در کنام خود به کسی کار ندارد.** (آذری)
۳۹۳۰۷. **خرس در کوه، بوعلی‌سیناست.** (دهخدا، هبله‌رودی، عوام، شکورزاده، کوچه)
۳۹۳۰۸. **خرس دهانش به گلابی نرسید گفت: «تلخ است.»** (کردی‌کرمانشاهی)
۳۹۳۰۹. **خرس دیده دارم، تو را نی.** (افغانی)
۳۹۳۱۰. **خرس را با پوست می‌خورد.** (رامسری)
۳۹۳۱۱. **خرس را بر سر لاشه‌ی تیر می‌زند.** (فیروزکوهی)
۳۹۳۱۲. **خرس را به آهنگری واداشته‌است.** (زرقانی، تمثیل، شیرازی، کوچه)
۳۹۳۱۳. **خرس را به ارّه‌کشی چه کار؟** (عوام، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۹۳۱۴. **خرس را به جوال کردند، گفت: «یک پایم بیرون است.»** (سخن)
۳۹۳۱۵. **خرس را به رقّاصی می‌برند.** (لری)
۳۹۳۱۶. **خرس را به رقص آوردند (آوردیم)، دمش را به دست آوردند (آوردیم).** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۹۳۱۷. **خرس را تا به تمام رسیدن کار خودت، دایی خطاب کن.** (آذری)
۳۹۳۱۸. **خرس را چه به آهنگری؟** (شکورزاده، بهمنیاری، سیرجانی)
۳۹۳۱۹. **خرس را چه به پاتابه؟** (کوچه)
۳۹۳۲۰. **خرس را در جوال کردند گفت: «یک پایم بیرون مانده.»** (بختیاری)
۳۹۳۲۱. **خرس را روز برفی شکار می‌کنند.** (آملی)
۳۹۳۲۲. **خرس را شکار نکرده، پوستش را مفروش (نمی‌فروشند).** (شکورزاده، امثال‌موزون، تاجیکی، عوام، آذری، دلیجانی)
۳۹۳۲۳. **خرس را کدخدا کردند.** (دماوندی)

۳۹۳۲۴. **خرس را که یاد کردی، سوته را در دست بگیر.** (افغانی)
۳۹۳۲۵. **خرس رام را می‌رقصانند.** (آذری)
۳۹۳۲۶. **خرس را می‌بردند آهنگری.** (بختیاری)
۳۹۳۲۷. **خرس را می‌بینی و نی‌لبک می‌زنی؟** (لری)
۳۹۳۲۸. **خرس را می‌کشد، پلنگ را بالای درخت می‌برد.** (مازندرانی)
۳۹۳۲۹. **خرس را می‌گویید، بد حیوانی است.** (سخن)
۳۹۳۳۰. **خرس را یاد کن دانگ را به دست بگیر.** (افغانی)
۳۹۳۳۱. **خر سربه‌راه به ز آدم بی‌راه.** (کوچه، شکورزاده، بهمنیاری)
۳۹۳۳۲. **خر سر جُو بمیرد، شهید است.** (افغانی)
۳۹۳۳۳. **خر سرخ سواری را هر کس می‌رسد بر آن سوار می‌شود.** (لری)
۳۹۳۳۴. **خر سر موسی* است.** (رامسری)
۳۹۳۳۵. **خر سرو جست و گوش داد به باد.** (بختیارنامه: ۶۱)
۳۹۳۳۶. **خرس سر به راه بهتر از آدم بی‌راه.** (بهمنیاری)
۳۹۳۳۷. **خرس صد بازی دارد برای به دست آوردن یک گلابی نارس.** (اهری)
۳۹۳۳۸. **خرس طعمه‌اش را گَنده می‌کند و می‌خورد.** (سخن)
۳۹۳۳۹. **خرس عجب حیوان بدی است.** (فرهنگ‌نامه)
۳۹۳۴۰. **خرس عجله می‌کند، گلابی به‌موقعش می‌رسد.** (مرندی، علمداری)
۳۹۳۴۱. **خرس فکر می‌کند باز هم در رز*انگور باقی است.** (گیلکی)
۳۹۳۴۲. **خر سقا مشک‌ها را پاره نمی‌کند.** (شوشتری)
۳۹۳۴۳. **خرسک از دو دست می‌برآید.** (تاجیکی)
۳۹۳۴۴. **خرسک از دو طرف.** (تاجیکی)
۳۹۳۴۵. **خرس کدخدا شده‌است.** (گیلکی)
۳۹۳۴۶. **خرس کومسار*را ماند.** (گیلکی)
۳۹۳۴۷. **خرس کوه بابران*است.** (رامسری)
۳۹۳۴۸. **خرس که ادای انسان درآورد خود را آتش می‌زند.** (کرمانجی)
۳۹۳۴۹. **خرس که به غیظ افتاد به روی بچّه‌اش می‌افتد.** (فیروزکوهی)
۳۹۳۵۰. **خرس که پیر شد بزغاله‌چران میش می‌شود.** (جهرمی)
۳۹۳۵۱. **خرس که پیر شد، کمان‌کش روباه می‌شود.** (آباده‌ای)
۳۹۳۵۲. **خرس که در کوه آدم ندید، چوب سوار می‌شود.** (هزاره‌ای)
۳۹۳۵۳. **خرس که صاحب خود را دید، به دو پای ایستاده می‌شود.** (افغانی)
۳۹۳۵۴. **خرس که ناراحت شد، بچّه‌ی خود را زیر پا می‌گذارد.** (آذری)
۳۹۳۵۵. **خرسکی از دو جانب.** (تاجیکی)
۳۹۳۵۶. **خرس کی پاتابه داشت.** (عوام)
۳۹۳۵۷. **خر (سگ) بر آن آدمی شرف دارد / که چو خر دیده بر علف دارد.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۴۰، حییم، عوام، شکورزاده)
۳۹۳۵۸. **خر (سگ) برآن آدمی شرف دارد / که چو خر دیده بر علف دارد.** (نظامی؛ هفت‌پیکر:۴۰)
۳۹۳۵۹. **خرس گرسنه نمی‌تواند برقصد.** (قشقایی)
۳۹۳۶۰. **خرس گمان می‌کند (می‌پندارد) کدخدایی است.** (سخن)
۳۹۳۶۱. **خرس، ملاّ می‌شود از ضرب چوب / بی‌ادب را هر کجا یابی بکوب.** (تاجیکی)
۳۹۳۶۲. **خرسند به نیک و بد خود باید بود.** (سوزنی، شکورزاده)
۳۹۳۶۳. **خرسند شود گاو به کنجاره‌ی فلخود*.** (شمس فخری، دهخدا، امثال‌موزون)
۳۹۳۶۴. **خرسند همیشه نازنین است.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۲۰۲)
۳۹۳۶۵. **خرسندی از گنج ایزد عطاست.** (ناصرخسرو: ۴۲۹، دهخدا)
۳۹۳۶۶. **خرسندی، دوّم توانگری است.** (قابوس‌نامه: ۱۰۴، حییم، دهخدا)
۳۹۳۶۷. **خرسندیِ عاشقان ضروری باشد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۸۰)
۳۹۳۶۸. **خر سنگ‌کش فرصت داره، ما نداریم.** (افغانی)
۳۹۳۶۹. **خرس و آسیابانی؟** (مازندرانی)
۳۹۳۷۰. **خرس و آیت‌الکرسی؟** (رامسری)
۳۹۳۷۱. **خرسوار خر را گم کرده‌است.** (افغانی)
۳۹۳۷۲. **خر سوار خمره شد، خمره پُکید و سفره شد.** (زرقانی)
۳۹۳۷۳. **خر سوارِ خُمره شد، خمره دوید خر پاره شد.** (کوچه)
۳۹۳۷۴. **خر سوار خمره شده.** (دهخدا)
۳۹۳۷۵. **خرسواری بال نیست؟** (عوام)
۳۹۳۷۶. **خرسواری به که پیاده ماندن.** (آذری)
۳۹۳۷۷. **خرسواری، به گم شدنِ یک خر نمی‌ارزد.** (کوچه)
۳۹۳۷۸. **خرسواری دریای علم است.** (افغانی)
۳۹۳۷۹. **خر سواری را حساب نمی‌کند (نمی‌شمارد).** (دهخدا، عوام، حییم، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، آذری)
۳۹۳۸۰. **خرسواری را می‌خواهد با خر چرچری یاد بگیرد.** (بروجردی)

۳۹۳۸۱. **خرسواری عیب، از خر زمین خوردن دو عیب.** (سخن)

۳۹۳۸۲. **خرسواری کردم، سرگین چسباندم، دلم پس آرزوی تو در چه مانده‌است؟** (آذری)

۳۹۳۸۳. **خرسواری و چکمه.** (لری)

۳۹۳۸۴. **خرسواری (یک) عیب از خر زمین خوردن دو عیب.** (عوام، دهخدا، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)

۳۹۳۸۵. **خرس و انبان.** (لری)

۳۹۳۸۶. **خرس و پالیز کاشتن؟** (هزاره‌ای)

۳۹۳۸۷. **خرس و چتری، مرغ و نکتابی.** (افغانی)

۳۹۳۸۸. **خر سوزه (کبود) لنگه؟ یا راه کوپایه بنده، شکست که شکست.** (سده اصفهان، دهخدا)

۳۹۳۸۹. **خرس و عینک؟** (سیاهکلی)

۳۹۳۹۰. **خرس و مرس هم باشد شوهرم است، کلبه ملبه هم باشد، خانه‌ام است.** (آذری)

۳۹۳۹۱. **خرسه بد جانوری است.** (آذری)

۳۹۳۹۲. **خرسه به رقص آوردیم، دلشه به دست آوردیم.** (راوری)

۳۹۳۹۳. **خرسه حرف نزد حرف نزد، وقتی هم که زد گفت: «پف.»** (کوچه)

۳۹۳۹۴. **خرسه را می‌گویید؟ بد حیوانی است.** (دهخدا، کوچه، کاوش)

۳۹۳۹۵. **خرس هر اندازه هم چاق و پروار باشد باز هم قربانی‌اش نمی‌کنند.** (رامسری)

۳۹۳۹۶. **خر سه شاهی، پالان سه قرآن.** (کردی کلهری، کرمانی)

۳۹۳۹۷. **خرس هم خود را کدخدا می‌داند.** (تالشی)

۳۹۳۹۸. **خرسی است که بودن در تله را تجربه کرده.** (رامسری)

۳۹۳۹۹. **خر سیاوش است از جوش نمی‌افتد.** (اهری)

۳۹۴۰۰. **خر سیاه، استاد خر خاکستری است.** (سنگسری)

۳۹۴۰۱. **خر سیاه با دهنه‌ی‌اسب، اسب نمی‌شود.** (قشقایی)

۳۹۴۰۲. **خر سیاه به آسیاب نمی‌رود، مبادا گَرد آسیا به رویش بنشیند.** (شکورزاده، عوام، کوچه)

۳۹۴۰۳. **خر سیاه خر سیاه است.** (دهخدا، شکورزاده)

۳۹۴۰۴. **خر سیاه، خور (خورجین) سیاه، چی چی بارشه؟ مویز (انگور) سیاه.** (یزدی، شیرازی)

۳۹۴۰۵. **خر سیاه، خوره سیاه، بادنجان بارش سیاه.** (بوشهری)

۳۹۴۰۶. **خر سیاه و جُل قرمز؟** (قشقایی)

۳۹۴۰۷. **خر سیاه و زنگوله؟** (قشقایی)

۳۹۴۰۸. **خر سیاه و سر سه‌راه.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۳۹۴۰۹. **خر سیاه و کوچک و بالا رفتن از لبه کوه و کمر.** (برازجانی)

۳۹۴۱۰. **خر سیاه و یک پیمانه جو.** (نهاوندی)

۳۹۴۱۱. **خر سیاه و پیِ کله جو.** (همدانی، تویسرکانی)

۳۹۴۱۲. **خر سیاهه جلوِ در است.** (کوچه)

۳۹۴۱۳. **خر، سی شاهی پالان دو قران.** (کرمانی)

۳۹۴۱۴. **خر سی شاهی، پالان دو هزار.** (دهخدا، شیرازی، شکورزاده، بهمنیاری، شاهرودی، سهیلی، آملی)

۳۹۴۱۵. **خر سیصد دینار (سی‌صنّار)، پالان هفتصد دینار (هفت‌صنّار).** (حییم، کوچه)

۳۹۴۱۶. **خرش آخر استر برآمد.** (مثمر، هبله‌رودی)

۳۹۴۱۷. **خر شاخ درنمی‌آورد می‌گوید: «کره‌آم.»** (تالشی)

۳۹۴۱۸. **خرش از پل گذشت (جسته، تیرشد).** (دهخدا، عوام، قمی، جیرفتی، کرمانی، نامه‌ی‌داستان، افغانی)

۳۹۴۱۹. **خرش از پل گذشته، دیگر نی نمی‌آورد.** (ایذه‌ای)

۳۹۴۲۰. **خرش از دم خانه‌ی میرزا فتحعلی‌خان گذشته‌است.** (کرمانی)

۳۹۴۲۱. **خرش از لای (گِل) گذشت.** (تاجیکی)

۳۹۴۲۲. **خرش با خر امیران می‌رقصد.** (ایلامی)

۳۹۴۲۳. **خرش بر بار، بارش بر خر.** (گلبافی)

۳۹۴۲۴. **خرش به این گِل‌ها نخوابیده‌است.** (شهرضایی)

۳۹۴۲۵. **خرش به گِل افتاده.** (عوام، دهخدا)

۳۹۴۲۶. **خرش بیا، خوره‌اش بیا، خودش نیا.** (شهربابکی)

۳۹۴۲۷. **خرش جلوتر از قافله بار می‌اندازد.** (لری)

۳۹۴۲۸. **خرش داده کرایه خودش بر پشتش چسبیده.** (سیرجانی، کرمانی، گلبافی)

۳۹۴۲۹. **خر شد که خواهد ز گاوان سرو/ به یک باره گم کرد گوش از دو سو.** (فردوسی: ۲۲۹۲)

۳۹۴۳۰. **خرش را از آب (پل) گذرانده‌است.** (هزاره‌ای)

۳۹۴۳۱. **خرش را بالا (دراز) بسته‌است.** (بهمنیاری، تهرانی)

۳۹۴۳۲. **خرش را توی خر علاف‌ها می‌راند.** (سیرجانی، بهمنیاری، کرمانی، گلبافی)

۳۹۴۳۳. **خرش را دو سره کرایه می‌دهد.** (شکورزاده)

۳۹۴۳۴. **خرش را روی خرمن من انداخته‌است.** (لارستانی)

۳۹۴۳۵. **خرش را روی علف‌ها می‌راند.** (فرهنگ‌نامه)

۳۹۴۳۶. **خر شریکی را گرگ می‌کشد.** (بیرجندی)

۳۹۴۳۷. **خَرَش کرد.** (تمثیل)

۳۹۴۳۸. **خرش کن، افسار بیار سرش کن.** (شکورزاده، کوچه، جیرفتی، عوام)

۳۹۴۳۹. **خرش کن و بارش کن.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، عوام، بهمنیاری)

۳۹۴۴۰. **خرش که از پل گذشت* چهار بیتی می‌خواند.** (بختیاری)

۳۹۴۴۱. **خرش که از پل گذشت، *دیگر کسی را نمی‌شناسد.** (بهمنیاری)

۳۹۴۴۲. **خر شَل کرایه ندارد.** (عوام)
۳۹۴۴۳. **خر شَل، منتظر چوش است.** (جیرفتی)
۳۹۴۴۴. **خرش مرده، صاحبش بار می‌کند.** (مشمر)
۳۹۴۴۵. **خر شن را دید غلت می‌زند.** (گیلکی)
۳۹۴۴۶. **خرش هنوز مدفوع نینداخته.** (لری)
۳۹۴۴۷. **خر صاحبش را می‌شناسد.** (بهمنیاری)
۳۹۴۴۸. **خر صد من، پالان سیصد من.** (رامهرمزی)
۳۹۴۴۹. **خر طعم کوفته را نمی‌داند.** (کردی)
۳۹۴۵۰. **خر، طویله‌ی خود را پیدا می‌کند.** (ترکمنی)
۳۹۴۵۱. **خر عاریه را یک‌وری (یک‌لنگی) سوار می‌شوند.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۳۹۴۵۲. **خر عاقل به از آدم خر است.** (مشمر، هبله‌رودی)
۳۹۴۵۳. **خر عرعرکننده را سرکوب تکن.** (آذری)
۳۹۴۵۴. **خر عیسی به آسمان نرود (نرسد).** (امثال طبع هند، دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام)
۳۹۴۵۵. **خر عیسی رود مکّه و مدینه، باز آید همان خر قدیمه.** (تاجیکی)
۳۹۴۵۶. **خر عیسی گرش به مکّه برند/ چون بیاید هنوز خر باشد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۴، هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام، حییم، کوچه، افغانی)
۳۹۴۵۷. **خر غربتی را آب بده مزد بگیر.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۳۹۴۵۸. **خرفتو کله*خوردی.** (راوری)
۳۹۴۵۹. **خر فرار می‌کند و طناب پایش درازتر می‌شود.** (قشقایی)
۳۹۴۶۰. **خر فکر جو می‌کند و خربنده فکر دو.** (سخن)
۳۹۴۶۱. **خرفه که مورد غضب خدا قرار می‌گیرد، خار در می‌آورد.** (بختیاری)
۳۹۴۶۲. **خر، قابل کنگر، شغال قابل کلاه پوست.** (کندلوسی)
۳۹۴۶۳. **خر قاضی تگاییده‌ایم.** (شاهد)
۳۹۴۶۴. **خر قافله چاق نمی‌شود.** (لری)
۳۹۴۶۵. **خر قربانی نمی‌شود، پولش هم نمی‌شود.** (کرمانی)
۳۹۴۶۶. **خر قربانی نمی‌شود، پولش می‌شود.** (نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، طالقانی، کوچه)
۳۹۴۶۷. **خرِ قِرشمال*را آب بده، مزد بگیر.** (شکورزاده)
۳۹۴۶۸. **خر قمی اگر کارگر باشد، در قم هم کار هست.** (میمندی)
۳۹۴۶۹. **خرقه‌پوش نوپوش نمی‌شود، جوخور گندم‌خور نمی‌شود.** (گرمساری)
۳۹۴۷۰. **خرقه و لقمه.** (جیرفتی)
۳۹۴۷۱. **خر قیمت زعفران را نمی‌داند.** (گیلکی)
۳۹۴۷۲. **خر کارش حلال، خودش حرام.** (تاجیکی)
۳۹۴۷۳. **خر کار می‌کند، اسب می‌خورد.** (آذری، قشقایی)
۳۹۴۷۴. **خر کاروان چاق نخواهد شد.** (قشقایی)
۳۹۴۷۵. **خر کاریست و دریای علم (هنر).** (نامه‌ی‌داستان، هزاره‌ای، شاهد، افغانی)
۳۹۴۷۶. **خر کبود گفت: «گر سور و گر سوگ بود بهره‌ام بارکشی است.»** (کردی کرمانشانی)
۳۹۴۷۷. **خر کجا افتاده و مشک کجا پاره شده‌است.** (کردی)
۳۹۴۷۸. **خر کجا، تشک کجا.** (ابهری، آذری)
۳۹۴۷۹. **خر کجا گردد به جد و جهد اسب.** (عطّار، مصیبت‌نامه: ۷۱)
۳۹۴۸۰. **خر کجا گرگ می‌کُشد؟ جایی که فریز خورده.** (بهمنیاری، کرمانی)
۳۹۴۸۱. **خر کجا می‌میرد، جایی که علف خورده.** (نایینی)
۳۹۴۸۲. **خر کجا ناموس و تقوا از کجا؟** (مولوی؛ مثنوی: ۳۸۶۰/۶، بهمنیاری)
۳۹۴۸۳. **خر کچل، بچّه‌ای رشید و قوی دارد.** (نهبندانی)
۳۹۴۸۴. **خرک دجال را می‌ماند.** (مازندرانی)
۳۹۴۸۵. **خر کرایه‌ای را تا در خانه باید سوار شد.** (حییّم)
۳۹۴۸۶. **خرکرایه‌ای را کاه نمی‌دهند.** (شکورزاده، عوام)
۳۹۴۸۷. **خر کرایه چه آشنا و چه بیگانه.** (مشمر، هبله‌رودی، کوچه، شکورزاده)
۳۹۴۸۸. **خرِ کرایه را تا دالان خانه سوار می‌شوند.** (شکورزاده، عوام)
۳۹۴۸۹. **خر کرّه‌دار را کسی به درو نمی‌برد.** (تربت‌حیدریه‌ای، شکورزاده)
۳۹۴۹۰. **خر کرّه‌دار مبرش به کار / می‌خوره نهار نمی‌کنه کار.** (خور و بیابانکی، نایینی)
۳۹۴۹۱. **خر کرّه کند یا راه زنگان رود.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۶۷)
۳۹۴۹۲. **خر کریم (آکریم) را نعلش کن (باید نعل کرد).** (عوام، تهرانی، سمنانی، بهمنیاری)
۳۹۴۹۳. **خر کُ.. گفت و ابله باور کرد.** (هبله‌رودی)
۳۹۴۹۴. **خرک سیاه بر در است.** (دهخدا، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، مشمر)
۳۹۴۹۵. **خرک سیاه، یک پیمانه جو.** (مازندرانی)
۳۹۴۹۶. **خر کسی را درون چاه نینداز تا خرت را درون چاه نیندازند.** (لری)
۳۹۴۹۷. **خر کسی را سوار مشو.** (بهمنیاری)
۳۹۴۹۸. **خر کلان، کره کلان.** (بیرجندی)
۳۹۴۹۹. **خر کمتر، جو ارزان‌تر.** (قشقایی)
۳۹۵۰۰. **خرک مرد و دیدار هم قطع شد.** (خوزستانی)
۳۹۵۰۱. **خرکن، رکاب بزن.** (مازندرانی)
۳۹۵۰۲. **خر کنگر و گلِ محمّدی که دید؟** (رامسری)
۳۹۵۰۳. **خرک نمیر بهار میاد، خربزه با خیار میاد.** (لری)

۳۹۵۰۴. **خرک نمیر بهارمیاد، کنگرخوری قوی شوی.** (ایلامی، لری)

۳۹۵۰۵. **خرک نمیر بهار میاد، کنگر و خار چون درخت (به بار) میاد.** (کردی‌کرمانشاهی، لری)

۳۹۵۰۶. **خرک نمیر بهاره، خار وکنگر بسیاره.** (بختیاری)

۳۹۵۰۷. **خرک نمیر بهاره، شکوفه‌ی کُما آشکاره.** (کردی)

۳۹۵۰۸. **خرکوچک و سرگین بزرگ؟** (بروجردی)

۳۹۵۰۹. **خر کورم، با چشم بادامی.** (اهری)

۳۹۵۱۰. **خر کور، محتاج هش.** (کردی کلهری)

۳۹۵۱۱. **خر کور و آغل تنگ.** (تاجیکی)

۳۹۵۱۲. **خر کور و جو ندیده.** (بندرلنگه‌ای)

۳۹۵۱۳. **خر کور و لگد و تیز.** (لری)

۳۹۵۱۴. **خر کوره‌پزی است از شنبه تا پنج‌شنبه گچ می‌کشد، روز جمعه هم از کوه سنگ می‌آورد.** (عوام، شکورزاده)

۳۹۵۱۵. **خر کوفی و جوال هردو از پشمند، لیک در ارزش کجا این باشد و آن در کجا؟** (فرهنگ‌نامه)

۳۹۵۱۶. **خر که از خر پس ماند گوش و بینی‌اش (یال و دمش) از بریدن است.** (افغانی)

۳۹۵۱۷. **خر که از خر عقب بماند دم و دو گوشش را می‌بری؟** (سیستانی)

۳۹۵۱۸. **خر که از خر ماند یال و دمش می‌ریزد.** (تاجیکی)

۳۹۵۱۹. **خر که از خری وا بماند باید یال و دُمش را برید.** (شکورزاده، بیرجندی)

۳۹۵۲۰. **خر که از دستم درآمد بارش آتش بگیرد.** (لری، ایلامی)

۳۹۵۲۱. **خر که از راهی رفت اگر به مانعی برخورد تا صد سال دیگر از آن‌راه نمی‌رود.** (لری)

۳۹۵۲۲. **خر که از سر به طویله نمی‌رود از ک..ن ببر.** (مازندرانی)

۳۹۵۲۳. **خر که از من رفت، آتش بارش باشد.** (لری)

۳۹۵۲۴. **خر که افتاد توی گل، از صاحبش پرزورتر کسی نیست.** (کرمانجی)

۳۹۵۲۵. **خر، که بار می‌برد کاه و جو خودش را زیاد می‌کند.** (بختیاری)

۳۹۵۲۶. **خر که بر پشت خری می‌رود، دستی بزن تا بالاتر برود.** (سمنانی)

۳۹۵۲۷. **خر که به آدم لگد بزند آدم به خر لگد نمی‌زند.** (عوام، شکورزاده)

۳۹۵۲۸. **خر که به خر می‌رسد، همدیگر را بو می‌کشند.** (زفره‌ای)

۳۹۵۲۹. **خر که به کرایه است منّت برای چیست.** (هبله‌رودی)

۳۹۵۳۰. **خر که پایش را روی قرآن گذاشت، نباید پایش را برید.** (نجف‌آبادی)

۳۹۵۳۱. **خر که پیر شد او را به آسیابانی می‌برند.** (سرخه‌ای)

۳۹۵۳۲. **خر که جو دید کاه نمی‌خورد.** (مشمر، دهخدا، عوام، کوچه، هبله‌رودی، کرمانی، هزاره‌ای، افغانی)

۳۹۵۳۳. **خر که جُوش زیاد شد لگد و جفتک می‌پراند.** (شکورزاده)

۳۹۵۳۴. **خر که جو (غلّه) دید، کاه نمی‌خورد.** (شکورزاده)

۳۹۵۳۵. **خر که حریف خر نباشد، گوشه‌ی پالانش را گاز می‌گیرد.** (رامسری)

۳۹۵۳۶. **خر که خاک می‌خورد، دل خودش درد می‌گیرد.** (گلپایگانی)

۳۹۵۳۷. **خر که خاک می‌خورد، کوریش به چشم خودش است.** (بهمنیاری، لنجانی)

۳۹۵۳۸. **خر که خره، وقتی به هم می‌رسند همدیگر را بو می‌کشند.** (جیرفتی)

۳۹۵۳۹. **خر که خوابیده می‌خواند سر گوشش را می‌برند.** (بهمنیاری)

۳۹۵۴۰. **خر که در باتلاق گیر کند، صاحبش زورمند می‌شود.** (مازندرانی)

۳۹۵۴۱. **خر که در راه جُوْ بمیرد، قربانی به حساب می‌آید.** (کوچه، شکورزاده)

۳۹۵۴۲. **خر که در گِل بماند زوری به زور صاحبش نمی‌رسد.** (سبزواری)

۳۹۵۴۳. **خر که دنبال خود کرّه‌ای نمی‌بیند خود را خر زایمان نکرده‌ای می‌انگارد.** (سیستانی)

۳۹۵۴۴. **خر که راه می‌اُفته، خرمن‌کوب هم راه می‌اُفته.** (دلیجانی)

۳۹۵۴۵. **خر که رم کرد جوی، خود را کم کرد.** (سیستانی)

۳۹۵۴۶. **خر که رویش نهند کمتر بار/ بی‌شک آسوده‌تر کند رفتار.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۲، فرهنگ‌نامه)

۳۹۵۴۷. **خر که زمستان می‌میرد، نوروز ماه صاحبش خبردار می‌شود.** (نطنزی)

۳۹۵۴۸. **خر که سر جو بمیرد، شهید است.** (افغانی)

۳۹۵۴۹. **خر که سقط شد، پالانش را می‌اندازند روی دیوار.** (شهربابکی)

۳۹۵۵۰. **خر که سیر می‌شود، ک..ن خود را به آخور می‌کند.** (بیرجندی)

۳۹۵۵۱. **خر که عرعر می‌کند، ک..ن سگ می‌سوزد.** (تایبادی)

۳۹۵۵۲. **خر که علف دید گردن دراز می‌کند.** (عوام، لری)

۳۹۵۵۳. **خر که قربانی نمی‌شود، بهای خر که قربانی می‌شود.** (بیرجندی)

۳۹۵۵۴. **خر که کرایه است منّت از برای چیست؟** (مثمر)
۳۹۵۵۵. **خر که کمتر نهند بر وی بار/ بی‌شک آسوده تر کند رفتار.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۲)
۳۹۵۵۶. **خر که گرگ را می‌بیند صدا می‌زند: «بیا قرضی‌ات را بگیر».** (هزاره‌ای)
۳۹۵۵۷. **خر که گرگ را نمی‌بیند، خودش را عبدالکریم می‌داند.** (شکورزاده)
۳۹۵۵۸. **خر که گوزید، قافله را لنگ نمی‌کنند.** (نطنزی)
۳۹۵۵۹. **خر که گوزید، ک..نش را پاره نمی‌کنند.** (دلیجانی)
۳۹۵۶۰. **خر که مانده که بخنده؟** (افغانی)
۳۹۵۶۱. **خر که مانده می‌شود به بی‌راه می‌رود.** (سیستانی)
۳۹۵۶۲. **خر که می‌گوزد دُمش را می‌بُرند؟** (دزفولی)
۳۹۵۶۳. **خر که نتوانست بگاید، از علف خوردن هم انداختش.** (کوچه)
۳۹۵۶۴. **خر که نشسته آواز بخواند سر و گوشش را می‌بُرّند.** (شکورزاده)
۳۹۵۶۵. **خر که یک بار پایش به چاله رفت دیگر از آن‌راه نمی‌رود.** (شکورزاده)
۳۹۵۶۶. **خر که یک بار پایش به گودال رفت دیگر از آن‌راه نمی‌رود.** (عوام، دهخدا، کوچه)
۳۹۵۶۷. **خرکی بار کرده.** (دهخدا)
۳۹۵۶۸. **خرکی، خرت بران چه کار داری به نرخ نان.** (زرقانی)
۳۹۵۶۹. **خرکی خرش برداشته، گوکی*گاوش.** (زرقانی)
۳۹۵۷۰. **خر کی داند قدر حلوای نبات/ توبره کاهی می‌خواهد کُنج رباط.** (شهربابکی)
۳۹۵۷۱. **خرکی گفت و ابله باور کرد.** (مثمر)
۳۹۵۷۲. **خر گایم و نرگایم و آن‌گاه چنین زشت.** (قاآنی، دهخدا، بهمنیاری)
۳۹۵۷۳. **خر گچْ کِش، روز جمعه از کوه سنگ می‌آورد.** (کوچه، حییم، عوام، سهیلی، شکورزاده)
۳۹۵۷۴. **خر گچی هرچه بارش است جارش است.** (کوچه)
۳۹۵۷۵. **خر گرگ را که می‌بیند به استقبالش می‌رود.** (کردی کلهری)
۳۹۵۷۶. **خر گرگ را که می‌بیند گوشش را می‌بندد.** (کردی کلهری)
۳۹۵۷۷. **خر گرگی را ندیده، گفته من عبدالکریم هستم.** (نیک‌شهری)
۳۹۵۷۸. **خر گریزد از خداوند، از خری.** (بهمنیاری)
۳۹۵۷۹. **خر گفت: «سنگ بارم باشد زن سوارم نباشد.»** (فرهنگ‌نامه، شاهرودی)
۳۹۵۸۰. **خر گفته اگر من دست داشتم، تو* می‌بافتم.** (بیرجندی)
۳۹۵۸۱. **خر گنگ بهتر از گویا.** (سهیلی)
۳۹۵۸۲. **خر گوزو به دو قاز (پول).** (کرمانی، بیرجندی)
۳۹۵۸۳. **خر گوزید، فردا آفتاب است.** (گیلکی)
۳۹۵۸۴. **خر گوزید کرایه باطل شد.** (شکورزاده، کرمانی، شیرازی، کوچه، تهرانی)
۳۹۵۸۵. **خر گوزید مال برگشت.** (لری)
۳۹۵۸۶. **خر گوزید و صورت کر سوخت.** (سمنانی)
۳۹۵۸۷. **خرگوش با جل در دهانش نمی‌گنجد.** (آذری)
۳۹۵۸۸. **خرگوش با چماق روبه‌رو شده‌است.** (آذری)
۳۹۵۸۹. **خرگوش به تازی گفت: «من برای خودم می‌دوم تو برای صاحبت.»** (کردی)
۳۹۵۹۰. **خرگوش به قدر دویدن می‌خوابد.** (نامه‌ی داستان، آذری)
۳۹۵۹۱. **خرگوش به همان اندازه که خوابیده می‌دود.** (قشقایی)
۳۹۵۹۲. **خر، گوشتش قربانی نمی‌شود، پولش قربانی می‌شود.** (شهربابکی)
۳۹۵۹۳. **خرگوش در کوه است آب برای پختنش روی اُجاق.** (قشقایی)
۳۹۵۹۴. **خرگوش دم بریده را ماند.** (مثمر)
۳۹۵۹۵. **خرگوش دُم‌بریده را نمی‌خورند.** (هبله‌رودی، خزینه، افغانی)
۳۹۵۹۶. **خرگوش را با ارّابه می‌گیرد.** (کردی)
۳۹۵۹۷. **خرگوش را با دف و تنبور صید نمی‌توان دید.** (شکورزاده)
۳۹۵۹۸. **خرگوش را با سگ همان محل باید شکار کرد.** (آذری)
۳۹۵۹۹. **خرگوش را در جایی که خوابیده شکار می‌کنند.** (قشقایی)
۳۹۶۰۰. **خرگوش را شکار نکرده سنگ را در کنار آتش قرار داده است.** (خاشی)
۳۹۶۰۱. **خرگوش را ندیده، تیر نینداز.** (میانه‌ای)
۳۹۶۰۲. **خرگوش را هفت سوار می‌گیرند.** (بختیاری)
۳۹۶۰۳. **خرگوش سرکوه قهر است، کوه نمی‌فهمد.** (افغانی)
۳۹۶۰۴. **خرگوش کم خورد و کِز کرد و خوابید، گرگ زیاد خورد و خفت درّه را دوید.** (هزاره‌ای)
۳۹۶۰۵. **خرگوش کم خورده، آسوده و آرام خوابیده.** (افغانی)
۳۹۶۰۶. **خرگوش گیرچماق افتاد.** (مرندی)
۳۹۶۰۷. **خرگوش گیر خرسوار می‌افتد.** (بختیاری)
۳۹۶۰۸. **خرگوش محلی را، تازی محلی می‌تواند بگیرد.** (آذری)

۳۹۶۰۹. **خرگوش نکشته، آتش نیفروز.** (هزاره‌ای)
۳۹۶۱۰. **خرگوش و درخت شاتوت.** (مازندرانی)
۳۹۶۱۱. **خرگوش هر مرز را بی‌شگفت/ سگ آن ولایت تواند گرفت.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۰۶، دهخدا، شکورزاده)
۳۹۶۱۲. **خرگوش هم ادای حلال گوشتان را درمی‌آورد و می‌گوید من حلال گوشت هستم.** (ساوه‌ای)
۳۹۶۱۳. **خرگوشی را که اصلاً وجود ندارد، جست‌وجو می‌کند.** (قشقایی)
۳۹۶۱۴. **خرگه لیلی بلند و دست مجنون کوته است.** (افغانی)
۳۹۶۱۵. **خرلابالی را گرگ می‌خورد.** (ساوه‌ای)
۳۹۶۱۶. **خر لاغر محکم‌تر لگد می‌زند.** (قشقایی)
۳۹۶۱۷. **خر لجباز خری است که برای خودش مرگ می‌خواهد و برای صاحبش ضرر.** (ساوه‌ای)
۳۹۶۱۸. **خر لختِ پالانش را برمی‌دارند.** (تهرانی)
۳۹۶۱۹. **خر لخت را پالان برنمی‌دارند.** (شکورزاده، حییم، عوام، آذری)
۳۹۶۲۰. **خر لخت را شالشه برمی‌دارند؟** (راوری)
۳۹۶۲۱. **خر لگدش زده پای کُرّه خر را می‌شکند.** (شکورزاده)
۳۹۶۲۲. **خر لنگ است و معطل هش.** (سروستانی)
۳۹۶۲۳. **خر لنگ بهانه گیر، معطل هُشه.** (شهربابکی)
۳۹۶۲۴. **خر لنگ بیاور و باقلا بار کن.** (مازندرانی)
۳۹۶۲۵. **خر لنگ، پالان کج می‌خواهد.** (کردکوهی)
۳۹۶۲۶. **خر لنگ پی چوش می‌گردد.** (دماوندی)
۳۹۶۲۷. **خر لنگ خودت را با اسب تیز من مسابقه نده.** (لری)
۳۹۶۲۸. **خر لنگ در راه گذرگاه معلوم می‌شود.** (لری)
۳۹۶۲۹. **خر لنگ را نعل‌بند کور شایسته‌است.** (آذری)
۳۹۶۳۰. **خر لنگ، زن شلخته، مرد بی‌غیرت مانند طوق بندگی به‌جانم افتاده‌اند.** (بختیاری)
۳۹۶۳۱. **خر لنگ نزدیک قافله.** (لری)
۳۹۶۳۲. **خر لنگ وا (با) آخور خود رود.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۶۴، تکمله)
۳۹۶۳۳. **خر لنگ‌واری سرش کار می‌کند.** (افغانی)
۳۹۶۳۴. **خر لنگ و زن ننگ و راه سنگ.** (نیشابوری)
۳۹۶۳۵. **خر لنگ و کاروان‌سرای نزدیک.** (لری)
۳۹۶۳۶. **خر لَنگ هم مشتری دارد.** (شهربابکی)
۳۹۶۳۷. **خر لوله را آب ده و پولش را گیر.** (تاجیکی)
۳۹۶۳۸. **خر لیاقت کنگر*و شغال لیاقت پوستین دارد.** (مازندرانی)
۳۹۶۳۹. **خرّم آن کس که سخن پیشه‌ی اوست.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۴۶۳)
۳۹۶۴۰. **خر ما از کُرّگی دُم نداشت.** (حییم، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، عوام، تهرانی، بهمنیاری، قمی، دهخدا، ایلامی)
۳۹۶۴۱. **خر ما بارداره، خبر از خودش نداره.** (شهربابکی، جیرفتی، دشتی)
۳۹۶۴۲. **خر ما با وجود حیوانی، نخورد آب ریگ عمرانی*.** (بیرجندی)
۳۹۶۴۳. **خرما بخور و خر را بران.** (شوشتری، دزفولی)
۳۹۶۴۴. **خرما بخور و کشتی بگیر، اگر به زمین زدت باز هم بگیر.** (لری)
۳۹۶۴۵. **خرما بدون هسته نمی‌شود.** (سیستانی، بیرجندی)
۳۹۶۴۶. **خرما به بصره بردن باشد ز احمقی.** (امامی‌هروی، امثال‌موزون)
۳۹۶۴۷. **خرما به بصره زیره به کرمان همی برند.** (همام: ۹۳)
۳۹۶۴۸. **خرما به بصره می‌برد، پولاد به هند.** (شکورزاده)
۳۹۶۴۹. **خُرما به خُم درش گِل.** (کرمانی)
۳۹۶۵۰. **خرما به دانه دانه و شیره به انگشت انگشت، روی زن خانه را سیاه کرد.** (بندرعبّاسی)
۳۹۶۵۱. **خرما به دهان خر می‌دهد.** (آمره‌ای)
۳۹۶۵۲. **خُرما چهل منه.** (جیرفتی)
۳۹۶۵۳. **خرما (حلوا) به کسی ده که محبّت نچشیده.** (سعدی؛ کلیات: ۳۳۹)
۳۹۶۵۴. **خرما خور، خر بران.** (دزفولی)
۳۹۶۵۵. **خُرما خورده منع خرما نکند.** (شکورزاده، عوام)
۳۹۶۵۶. **خرما خورده و سرما خورده.** (لری)
۳۹۶۵۷. **خرما خوردی کو هسته‌اش؟** (شهربابکی)
۳۹۶۵۸. **خرما خورم بخندم، پولِش را بدهم بگریم.** (شهربابکی)
۳۹۶۵۹. **خرما دانه دانه، روغن انگشت انگشت.** (لری)
۳۹۶۶۰. **خرما در بصره فراوان است.** (لکی، بختیاری، ایلامی)
۳۹۶۶۱. **خرما در بند بسیار است، خری بران و باری از آن‌را بیاور.** (لری)
۳۹۶۶۲. **خرما در جهان با خار باشد.** (ویس‌و رامین: ۲۰۲)
۳۹۶۶۳. **خرما در خانه‌ی لر باشد و خوابش ببرد؟** (لری، فرهنگ‌نامه)
۳۹۶۶۴. **خر ماده از عقبه‌اش معلوم است.** (لری)
۳۹۶۶۵. **خرما را پوست به از مغز.** (خزینه)
۳۹۶۶۶. **خرما را خبیصی* خورده.** (شهربابکی)
۳۹۶۶۷. **خرما را هم می‌خواهد، هسته را هم می‌خواهد.** (بیرجندی)
۳۹۶۶۸. **خر ما زاییده‌است یک خر کرّه.** (شاهرودی)
۳۹۶۶۹. **خرم از لای گذشت.** (تاجیکی)
۳۹۶۷۰. **خر ما سال‌ها این بار را برده‌است.** (افغانی)
۳۹۶۷۱. **خُرما سلینکی. (سلوکی)* هم دارد.** (جیرفتی)

۳۹۶۷۲. **خرما شیرین است و در دل ایمانی نیست.** (دزفولی)

۳۹۶۷۳. **خرما شیرین است و دل کافر بی‌رحم.** (لری، کرمانی، لکی، کردی کلهری، دزفولی)

۳۹۶۷۴. **خرما کشی بی‌مزد، بهتر از سنگ‌کشی بامزد است.** (بوشهری)

۳۹۶۷۵. **خرما کله، کله، روغن انگشت، انگشت.** (شیرازی، دارابی)

۳۹۶۷۶. **خرما که خورم خندم، پولش که دهم گریم.** (راوری، بویراحمدی)

۳۹۶۷۷. **خرما که زیاد تو کلوک* ماند، ترشیده می‌شود.** (جهرمی)

۳۹۶۷۸. **خر مال اونیه که سواره.** (شهربابکی)

۳۹۶۷۹. **خر مال خواجه، خرمن از خواجه.** (تمثیل)

۳۹۶۸۰. **خرمان آن‌قدر بار می‌برد که زیر سه کیلو گندم می‌غلطد.** (لری)

۳۹۶۸۱. **خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم.** (سعدی؛ کلیات: ۷۹۹، دهخدا، عوام، حییم، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، مشمر، بهمنیاری)

۳۹۶۸۲. **خرِ مانده کز ریش نالان بُود/ چه سود ار که پالانش دیبا بُود.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)

۳۹۶۸۳. **خرمان زایید، کرّه‌خر آورده.** (زرقانی)

۳۹۶۸۴. **خرماهایی که خورده‌ای، هسته‌هایش در جیب من است.** (بویراحمدی، فرهنگ‌نامه، بختیاری)

۳۹۶۸۵. **خرمای بغداد بیا دهان ما.** (رامسری)

۳۹۶۸۶. **خرمای بیرون، هسته‌ی خانه.** (شکورزاده، کوچه)

۳۹۶۸۷. **خرمای تلخ در بصره ندیدم.** (بختیاری)

۳۹۶۸۸. **خرمای خوبی بود، داخل آب هم افتاد.** (قشقایی)

۳۹۶۸۹. **خرما یک بار مزّه می‌دهد.** (بیرجندی)

۳۹۶۹۰. **خرمای لشت، همیشه به گشت.** (سیرجانی)

۳۹۶۹۱. **خرمای مرا می‌خورید و نافرمانی می‌کنید.** (هزاره‌ای)

۳۹۶۹۲. **خرمای نارس خوب است.** (خوزستانی)

۳۹۶۹۳. **خرمایی که تو خورده‌ای، من با هسته‌اش بازی کرده‌ام.** (ایلامی، بوشهری، بختیاری)

۳۹۶۹۴. **خرمایی که تو خوردی، یک سال پیش هسته‌اش توی جیبم بود.** (بهبهانی)

۳۹۶۹۵. **خرم باشه روان، کو (ولو) کم بَرد بار/ زنم باشه جوان، کو نکنه کار.** (شهربابکی)

۳۹۶۹۶. **خرم بسته و غمی ندارم.** (لری)

۳۹۶۹۷. **خرم به گل نخوابیده است.** (حییم، عوام)

۳۹۶۹۸. **خرم تویی، گاوم تویی، گوسفندم تویی.** (دهخدا، کاوش، شکورزاده)

۳۹۶۹۹. **خرم چاق است و گوشتش خوردنی است.** (شاهرودی)

۳۹۷۰۰. **خُرّم دل آنکِ مال دارد.** (عبدالواسع جبلی: ۵۲۳)

۳۹۷۰۱. **خُرّم دلی که در طلب مِلک و مال نیست.** (عبیدزاکانی؛ کلیات: ۱۲۶، شکورزاده)

۳۹۷۰۲. **خرم را آب دادی؟ بله با آب گرم، ای وای دهانش سوخت / خرم را آب دادی؟ بله با آب سرد، ای وای دهانش یخ کرد.** (آذری)

۳۹۷۰۳. **خرم را فروشم، بی‌کار نباشم.** (شهربابکی، سیرجانی)

۳۹۷۰۴. **خر مردم را باید نیم‌برکی (کجکی، یک وری) سوار شد.** (کرمانی، خرّمی، دامغانی، شهربابکی)

۳۹۷۰۵. **خر مُرد و خبر ماند.** (شکورزاده)

۳۹۷۰۶. **خر مرده است ولی بهایش زنده‌است.** (لری)

۳۹۷۰۷. **خر مُرده‌اش هم صدمن چربی دارد.** (آلاشتی)

۳۹۷۰۸. **خر مرده بارش بر زمین ریخته‌است.** (آملی)

۳۹۷۰۹. **خر مرده بار نمی‌برد.** (کردی)

۳۹۷۱۰. **خر مرده بهایش گران است.** (زرقانی)

۳۹۷۱۱. **خر مرده، پالان زرّین.** (افغانی)

۳۹۷۱۲. **خر مرده خواهد که نعلش را بکند.** (هبله‌رودی، مشمر)

۳۹۷۱۳. **خر مرده را به قربانی مجری می‌کند.** (هزاره‌ای)

۳۹۷۱۴. **خر مرده را نعل می‌کابد.** (تاجیکی)

۳۹۷۱۵. **خر مرده، صاحب ناراضی.** (مشمر، هبله‌رودی، عوام)

۳۹۷۱۶. **خر مرده، قاطر می‌شود.** (ارومیه‌ای)

۳۹۷۱۷. **خر مرده، قیمتش زنده‌است.** (دوانی، بختیاری)

۳۹۷۱۸. **خر مرده گیاه کمایش برای چه است؟** (کردی)

۳۹۷۱۹. **خر مرض‌شناس است.** (کرمانی)

۳۹۷۲۰. **خرم رفت و خورم رفت، حیفم برای نخ در دوز خور.** (لری، زرقانی)

۳۹۷۲۱. **خرم رو جوال، حیف دردوزی*.** (جیرفتی)

۳۹۷۲۲. **خرم زاییده و دو کرّه آورده‌است.** (لارستانی)

۳۹۷۲۳. **خر مزه‌ی‌خرما را نمی‌فهمد.** (قشقایی)

۳۹۷۲۴. **خر مست زیاد بار می‌کشد.** (کرمانجی)

۳۹۷۲۵. **خرم سفید است، دماغش سیاه.** (درگزی)

۳۹۷۲۶. **خَر مشتی صفرم، جو نخورم راه نمیرم.** (کوچه، تهرانی)

۳۹۷۲۷. **خر معامله‌گر، لنگ است.** (بیرجندی)

۳۹۷۲۸. **خر مُفت به سوارشدنش می‌ارزد.** (دلیجانی)

۳۹۷۲۹. **خرم کره خر دیگری زایید.** (خوانساری)

۳۹۷۳۰. **خرم که از دستم رفت، آتش به بارش بگیرد.** (دزفولی)

۳۹۷۳۱. **خرمگس انگبین چه داند خورد.** (اوحدی، شکورزاده)

در اصل: **هر مگس انگبین چه داند کرد؟ / جُز مگس انگبین تواند خورد؟**

۳۹۷۳۲. **خرمگس را چه اباء*چه دیگ‌دان.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۶۳۴/۶، امثال‌موزون)
۳۹۷۳۳. **خر ملانصرالدین شش روز هفته را کار می‌کرد و روز جمعه می‌رفت به سنگ‌کشی.** (شکورزاده)
۳۹۷۳۴. **خرم مُرد و بار و بنه‌ام را سیل برد.** (سبزواری)
۳۹۷۳۵. **خرم مرده، سرش از طلا.** (آذری)
۳۹۷۳۶. **خر ممکن است بار نبرد ولی ممکن نیست که گوز نکند.** (لری)
۳۹۷۳۷. **خرم میزی که تا سبزی برآید.** (ویس‌و رامین، دهخدا)
۳۹۷۳۸. **خرمن بزرگ‌دار از گرسنگی مرده.** (کردی کرمانشاهی)
۳۹۷۳۹. **خرمن به کار می‌گیرند دهانش را نمی‌بندند.** (نهاوندی)
۳۹۷۴۰. **خرمنت پاک چو گردید به صحرا مگذار.** (صائب: ۲۲۵۳، تکمله)
۳۹۷۴۱. **خرمنت را بردار، گله‌ام می‌خواهد عبور کند.** (بویراحمدی)
۳۹۷۴۲. **خر من چندان نر هم نبود.** (مثمر، شکورزاده)
۳۹۷۴۳. **خرمن در نسار، گاو در بر آفتاب.** (بختیاری)
۳۹۷۴۴. **خرمن دشت از ما گذشت.** (هزاره‌ای)
۳۹۷۴۵. **خرمن را که به دست آوردی گاوت را مفروش.** (خوانساری)
۳۹۷۴۶. **خرمن ری (برکت) نکند، برزگر هیچ نبرد.** (لری)
۳۹۷۴۷. **خرمن ز مرغ گرسنه خالی کجا بود.** (منوچهری؛ دیوان: ۱۲۸، دهخدا، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)
۳۹۷۴۸. **خرمن زند آن نخل که بشکست سرش.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۷۵۹)
۳۹۷۴۹. **خرمن سوخته از برق چه پروا دارد.** (صائب: ۲۷۵)
۳۹۷۵۰. **خرمن‌سوخته را از برق چه هراس.** (صائب: ۲۷۰، دهخدا)
۳۹۷۵۱. **خرمن سوخته، سوخته خرمن داند.** (افغانی، بهمنیاری، عوام)
۳۹۷۵۲. **خرمن سوخته، سوخته خواهد خرمن.** (قرةالعین: ۱۳)
۳۹۷۵۳. **خرمن‌سوخته همه (مردم، هرکس) را خرمن سوخته خواهد.** (کشف‌الاسرار: ۳۱۹/۱، دهخدا، عوام، بختیاری، نامه‌ی‌داستان، حییم، بهمنیاری، شکورزاده)
۳۹۷۵۴. **خرمن فدای سرت، خرت را دور بند.** (سیستانی)
۳۹۷۵۵. **خرمن‌کوب‌سواری چه خوب است، خودت می‌روی و می‌آیی، مزدت را هم داری.** (بختیاری)
۳۹۷۵۶. **خرمن کوفتن (کوبیدن) کار بز نیست.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، بختیاری، لری)
۳۹۷۵۷. **خرمن کهنه بر باد مده.** (الیکایی، آذری)
۳۹۷۵۸. **خرمن کهنه، پوسیده باد می‌دهد.** (نامه‌ی داستان)
۳۹۷۵۹. **خرمن که یک من شد، ته خرمنی دیگر ندارد.** (شهربابکی)
۳۹۷۶۰. **خرم نمیر بهار رسد، سنبله کنگر به تو خواهم داد تا به کام دل برسی.** (لری)
۳۹۷۶۱. **خرم نمیر بهار میاد، یونجه تا سر زانو میاد.** (ترکمنی)
۳۹۷۶۲. **خرم نمیر بهار می‌یاد، یونجه می‌روید، غاز می‌یاد.** (آذری)
۳۹۷۶۳. **خرم نمیر تا سبز شدن جو، جو زرد نشو تا دوختن توبره.** (آذری)
۳۹۷۶۴. **خرم نمیر تا یونجه در بیاید، یونجه خشک (زرد) نشو تا توبره دوخته‌شود. (کیسه بدوزم).** (آذری)
۳۹۷۶۵. **خرم نمیر، یونجه میاد.** (آذری)
۳۹۷۶۶. **خرمن نقاط دور را با خروس می‌کوبند.** (آذری)
۳۹۷۶۷. **خر من و زن من.** (سیستانی)
۳۹۷۶۸. **خرمن‌های هفت ساله را باد نده.** (مرندی، آذری)
۳۹۷۶۹. **خر من هم نَرنَر نبود یا آن‌قدرها هم نر نبود.** (کوچه)
۳۹۷۷۰. **خرم نیفتاده و خیکم هم پاره نشده.** (اشتهاردی)
۳۹۷۷۱. **خرمنی که هرکس در راه خدا آن‌را می‌کوبد.** (لری)
۳۹۷۷۲. **خر موشه به مرگ خودش و نقصان صاحبش راضیه.** (شهربابکی)
۳۹۷۷۳. **خرموشه*خود را به چاه می‌اندازد تا صاحبش ضرر کند.** (شهر بابکی)
۳۹۷۷۴. **خر موشه نمی‌تواند هم کرّه بدهد هم بار بکشد هم راه ده زنگو را برود.** (کرمانی)
۳۹۷۷۵. **خرم و گاوم و زنم با هم زاییده‌اند.** (بروجردی)
۳۹۷۷۶. **خرمهره را با در برابر کردن است.** (افغانی)
۳۹۷۷۷. **خر میان ده است.** (دهخدا، سمنانی)
۳۹۷۷۸. **خر میان گرد و خاک و خاکستر است.** (کردی کلهری)
۳۹۷۷۹. **خر میان گلّه‌ی گوسفند.** (علی‌آباد کتول)
۳۹۷۸۰. **خر می‌بندد، تاستر پیدا بشود.** (نطنزی)
۳۹۷۸۱. **خرمی بی‌غم نمی‌باشد در این باغ خراب.** (واعظ، امثال‌موزون)
۳۹۷۸۲. **خر می‌جوری کاه و جوشم بجور.** (کوچه، کردی)
۳۹۷۸۳. **خر می‌خواست مثل گاو نشخوار کند دهانش پاره شد.** (بختیاری)
۳۹۷۸۴. **خر می‌دهد و خیار می‌خواهد.** (سخن)
۳۹۷۸۵. **خر می‌کارد و گاو می‌خورد.** (لری)
۳۹۷۸۶. **خر می‌کَند می‌رود پیش خر.** (کوچه، حییم)

۳۹۷۸۷. **خر می‌گوزد تو حرف مزن.** (لری)
۳۹۷۸۸. **خر می‌گوید سنگ سوارم باشد، زن نباشد.** (تهرانی)
۳۹۷۸۹. **خر می‌گوید: «هزار من بار رویم بگذار یک زن سوارم نکن.»** (بختیاری)
۳۹۷۹۰. **خر ناخنکی صاحب سلیقه می‌شود.** (حییم، شکورزاده، تهرانی، عوام، دهخدا)
۳۹۷۹۱. **خر نبیند، فرشته معذور است.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۸۰، امثال‌موزون)
۳۹۷۹۲. **خر نبیند هیچ هندستان به خواب.** (مثنوی:۱/ ۴۵۹، شکورزاده)
۳۹۷۹۳. **خر نبینند و به پالان بر زنند.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۲۳/۲، امثال‌موزون)
۳۹۷۹۴. **خر نخریدم ان‌شاءالله!** (عبید زاکانی، رسالهی دلگشا: ۹۱)
۳۹۷۹۵. **خر نخریده، آخور بسته (مبند، می‌بندد).** (شکورزاده، عوام، سُرنابادی، بوشهری)
۳۹۷۹۶. **خر نخریده آخورش را درست می‌کنی؟** (لری)
۳۹۷۹۷. **خر نخریده، افسارش آماده.** (لری)
۳۹۷۹۸. **خر نخریده افسار نمی‌بندند.** (شیرازی)
۳۹۷۹۹. **خر نخریده برای چه آخورش را بسته‌اند؟** (بختیاری)
۳۹۸۰۰. **خر نخریده کاهدانش را درست می‌کند.** (لارستانی)
۳۹۸۰۱. **خر نداری چه ترسی از خرگیر.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۹۷، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۳۹۸۰۲. **خر نداری، داماد بگیر.** (بویراحمدی)
۳۹۸۰۳. **خر نداشتی، خانه‌ی میرزی.** (افغانی)
۳۹۸۰۴. **خر ندامت کرده داری.** (افغانی)
۳۹۸۰۵. **خرند زیاد کن، نخرند کم کن.** (تاجیکی)
۳۹۸۰۶. **خرند، هرچه بارشان کنی می‌برند.** (سخن)
۳۹۸۰۷. **خر نر با کرّه‌اش راه نمی‌رود.** (قشقایی)
۳۹۸۰۸. **خر نر چه می‌آورد بارشین* تر.** (شوشی)
۳۹۸۰۹. **خر نر را به (از) خایه‌اش (تخمش) می‌شناسد (می‌شناسی).** (بهمنیاری، تهرانی، شکورزاده، جروق فارس، سهیلی، دامغانی، لری، کهگیلویه‌ای)
۳۹۸۱۰. **خر نر طناب خود را به میخ می‌پیچد.** (کرمانجی)
۳۹۸۱۱. **خر نر، کرّه ندارد.** (زرقانی، شیرازی)
۳۹۸۱۲. **خر نر و بچّه جلگه زمین بوته خار دارد.** (کرمانجی)
۳۹۸۱۳. **خر نر همراه با کرّه‌خر.** (آذری)
۳۹۸۱۴. **خر نزاییده همیشه (هنوز) کرّه است.** (لری، عوام)
۳۹۸۱۵. **خر نشود ار جُل دیبا فقیه.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۹۹، شکورزاده)
۳۹۸۱۶. **خر نعره زد، ابله سر جنبانید.** (هبله‌رودی)
۳۹۸۱۷. **خر نگونسار گشت و بار افتاد.** (عطّار؛ دیوان: ۱۱۶)
۳۹۸۱۸. **خر نمی‌خورد خیار، دهاتی می‌گوید بهار.** (دامغانی)
۳۹۸۱۹. **خر نوازش را نمی‌فهمد گاو تکان خوردن را.** (ترکمنی)
۳۹۸۲۰. **خر نه‌ای، خرس را کلاه مده.** (اوحدی؛ دیوان: ۵۷۱)
۳۹۸۲۱. **خر نه‌ای، کاهدان چه خواهی کرد.** (سنایی؛ مثنوی‌ها: ۲۹۲)
۳۹۸۲۲. **خر نیستم که چشمم به آب و علف باشد.** (حییَم، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۳۹۸۲۳. **خر نیستم یک فرسنگ به تو سوار می‌شوند.** (کرمانجی)
۳۹۸۲۴. **خر نیستی بدانی چه‌قدر بافهمم.** (نامه‌ی‌داستان)
۳۹۸۲۵. **خروار نمک است، مثقال هم نمک است.** (عوام، دهخدا، شکورزاده)
۳۹۸۲۶. **خرواری برای اهالی یک دِه سنگین نیست.** (بیرجندی)
۳۹۸۲۷. **خر و اسب را که یک‌جا بندند، اگر هم بو (هم‌رنگ) نشوند هم‌خو شوند.** (دهخدا، شکورزاده)
۳۹۸۲۸. **خر وامانده معطّل چُش است.** (شکورزاده، عوام، فرهنگ‌نامه، دهخدا، تهرانی، بختیاری)
۳۹۸۲۹. **خر و تشک؟** (اهری)
۳۹۸۳۰. **خروج باد راحت شکم است.** (شکورزاده)
۳۹۸۳۱. **خر و خرس و خلج هر سه برادرند.** (نامه‌ی‌داستان، عوام)
۳۹۸۳۲. **خر و خرس و خلَج*هر سه برارند/ به هر باغی رسند ریشه‌اش برآرند.** (شکورزاده)
۳۹۸۳۳. **خر و خرما با هم نمی‌شود.** (تهرانی)
۳۹۸۳۴. **خِرو خِرو تمیزی، تا بار می‌بری عزیزی.** (شهربابکی)
۳۹۸۳۵. **خر و خورجین پس فرستاده.** (یزدی)
۳۹۸۳۶. **خر و خورجین یکسان است.** (هزاره‌ای)
۳۹۸۳۷. **خر و خورش می‌آید خودش نمی‌آید.** (سیرجانی)
۳۹۸۳۸. **خر و خوره‌ای در کار نیست.** (شهربابکی)
۳۹۸۳۹. **خروس آتقی رفته به هیزم / که از بوی دلاویز تو مستم / کلنگ از آسمان افتاد و نشکست/ وگرنه من همان خاکم که هستم.** (کوچه، دهخدا)
۳۹۸۴۰. **خروس آتقی رفته به هیزم / وگرنه من کجا و سِر که شیره.** (شکورزاده)
۳۹۸۴۱. **خروس است در عمر یک تخم می‌گذارد.** (نامه‌ی داستان)
۳۹۸۴۲. **خروس اگر خروس باشد توی راه هم می‌خوانَد.** (شکورزاده، تمثیل)

۳۹۸۴۳. **خروس اگر نخواند آیا آفتاب طلوع نمی‌کند؟** (کردی)

۳۹۸۴۴. **خروس باید لال باشد تا بی‌موقع آواز نخواند.** (رامسری)

۳۹۸۴۵. **خروس بچّه پیشواز شغال (روباه) می‌رود.** (آملی)

۳۹۸۴۶. **خروس بخواند، نخواند، آفتاب در می‌آید.** (مازندرانی)

۳۹۸۴۷. **خروس بر محل، ملای بی‌محل.** (تاجیکی)

۳۹۸۴۸. **خروس بزرگ شد، اوّل سر مادرش می‌پرد.** (طالقانی)

۳۹۸۴۹. **خروس بعد از سالی تخم کرد، آن هم گندیده.** (بیرجندی)

۳۹۸۵۰. **خروس به خانه‌اش نمی‌برد.** (زفره‌ای)

۳۹۸۵۱. **خروس بی‌محل را می‌کشند.** (بختیاری)

۳۹۸۵۲. **خروس بی‌محل هر زمانی می‌خواند.** (رامسری)

۳۹۸۵۳. **خروس بی‌وقت اذان می‌گوید.** (افغانی)

۳۹۸۵۴. **خروس بی‌وقت عمر خودش را فنا می‌دهد.** (مازندرانی)

۳۹۸۵۵. **خروس پدر و برادر کسی نیست.** (کردی کرمانشاهی)

۳۹۸۵۶. **خروس پول‌دارها تخم می‌گذارد.** (رامسری)

۳۹۸۵۷. **خروس جوجه است، تا پا به گل کشید خروس است.** (لری)

۳۹۸۵۸. **خروس چشمش را روی هم می‌گذارد تا شعر از حفظ بخواند.** (لری)

۳۹۸۵۹. **خروس‌خوان بیدار شده.** (آملی)

۳۹۸۶۰. **خروس‌خون می‌رود، شغال‌خون می‌آید.** (بافقی، شهربابکی)

۳۹۸۶۱. **خروس در جمع سوار مرغ می‌شود، می‌گوید بنی‌آدم کور است.** (سخن)

۳۹۸۶۲. **خروس در همه‌جا یک جور جیغ می‌زند.** (تاجیکی)

۳۹۸۶۳. **خروس را در عزا و عروسی هردو سر می‌برند.** (دهخدا، شکورزاده)

۳۹۸۶۴. **خروس را کشتی، لای در نرو.** (آملی)

۳۹۸۶۵. **خروس را ول کرده چسبیده به بنده‌اش.** (تهرانی)

۳۹۸۶۶. **خروس را یک شاهی سر می‌برّند، شتر را یک تومان.** (تهرانی)

۳۹۸۶۷. **خر و سربار، زن و شلوار.** (دشتی)

۳۹۸۶۸. **خروس روی مرغ می‌رود، خیال می‌کند آدمی‌زاد کور است.** (لری، فرهنگ‌نامه)

۳۹۸۶۹. **خروس سفید در محله‌ی یهودی‌ها گیر کرده.** (بهمنیاری)

۳۹۸۷۰. **خروس شمال، ببر جنوب را می‌زند.** (افغانی)

۳۹۸۷۱. **خروس عابدین به هیزم‌شکنی رفته‌است (رفته به هیزم).** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)

۳۹۸۷۲. **خروس عابدین رفته به هیزم/ وگرنه من همان خاکم که هستم.** (شکورزاده)

۳۹۸۷۳. **خروس ک..ن مرغ را می‌گذارد و می‌گوید: «آدم‌ها کورند و نمی‌بینند.»** (بویراحمدی)

۳۹۸۷۴. **خروس که از دهان روباه خلاص شد، شوهر چهل زن است.** (کرمانجی)

۳۹۸۷۵. **خروس که بی‌وقت اذان بدهد، سرش برای بریدن است.** (افغانی)

۳۹۸۷۶. **خروس که در منزل آواز خواند، مهمان می‌خواهد.** (کرمانجی)

۳۹۸۷۷. **خروس که سرشب بخواند کارد پیدا می‌شود.** (کرمانجی)

۳۹۸۷۸. **خروس که نیست (نباشد) مرغ سالار است.** (مازندرانی)

۳۹۸۷۹. **خروس گرسنه، خرمن جا خواب می‌بیند.** (لری، لکی، الشتری)

۳۹۸۸۰. **خروس لاری بانگ نزده و نمی‌زند، آدم نفهم، نفهمیده و نمی‌فهمد.** (اهری)

۳۹۸۸۱. **خروس لاری جایش که روی شانه نیست.** (تهرانی)

۳۹۸۸۲. **خروس لاری نصف شب بانگ نمی‌زند.** (اهری)

۳۹۸۸۳. **خروسمان تخم بزرگی گذاشت.** (لری)

۳۹۸۸۴. **خروسم گم شده کی پیدایش می‌کند؟** (خوزستانی)

۳۹۸۸۵. **خروس موقع خواندن به مرغ‌ها می‌گوید: «شوهر شما هستم.» موقع آمدن قره‌قوش می‌گوید: «من هم یکی از شما هستم.»** (اهری)

۳۹۸۸۶. **خروس نباشد سحر نمی‌شود؟** (شکورزاده، قشقایی، آذری)

۳۹۸۸۷. **خروس ندارد که بانگ بزند، مادرشوهر ندارد که او را نصیحت کند.** (مرندی)

۳۹۸۸۸. **خروس نوجوان سربام آهسته راه می‌رود.** (افغانی)

۳۹۸۸۹. **خروس وقتی می‌خواهد بخواند، چشم‌هایش را می‌بندد.** (تهرانی)

۳۹۸۹۰. **خروس هر پشت‌بام بزرگ‌تری پیدا کند، بالا می‌پرد.** (سنگسری)

۳۹۸۹۱. **خروس هرچه چاق‌تر می‌شود ک..نش تنگ‌تر می‌شود.** (نامه‌ی داستان)

۳۹۸۹۲. **خروسی را که شغال صبح ببرد، بگذار سر شب ببرد.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)

۳۹۸۹۳. **خروسی که اجلش برسد بی‌وقت می‌خوانَد.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۳۹۸۹۴. **خروسی که بالغ شد، می‌پرد اوّل روی ننه‌اش.** (شهرضایی)

۳۹۸۹۵. **خروسی که بی‌وقت بانگ دهد از پشت باید سر برید.** (هزاره‌ای)
در اصل: **خروسی که بی‌گه نوا بر کشید/ سرش را بگه باز باید برید.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۷۹)
۳۹۸۹۶. **خروسی که شغال می‌برد بگذار سر شب ببرد.** (عوام)
۳۹۸۹۷. **خر وقتی از سر به طویله وارد نمی‌شود، او را از دُم به طویله می‌کنند.** (سخن)
۳۹۸۹۸. **خر و کرّه‌خر نر.** (لری)
۳۹۸۹۹. **خر و گاو را از هم تمیز نمی‌دهد.** (حییم)
۳۹۹۰۰. **خر و گاو را با یک چوب می‌راند (می‌زنند، نباید راند).** (بهمنیاری، دهخدا، سیرجانی، عوام، شکورزاده)
۳۹۹۰۱. **خر و گاو را که در یک طویله ببندند، هم‌بو (هم‌رنگ) نشوند، هم‌خو خواهند شد.** (عوام)
۳۹۹۰۲. **خر و گاو را می‌زنند.** (دهخدا)
۳۹۹۰۳. **خر و گاو هم نمی‌شناسد.** (زرقانی)
۳۹۹۰۴. **خر و گوله با همند.** (یزدی)
۳۹۹۰۵. **خرها را برای بار، دهقان را برای کار، زن‌ها را برای آتش روشن کردن می‌خواهند.** (کرمانجی)
۳۹۹۰۶. **خرها را نعل می‌کردند، شتره هم پایش را بلند کرد.** (کوچه)
۳۹۹۰۷. **خَره پیِ دُم می‌گشت، گوش‌هایش را هم گذاشت رویش.** (کوچه)
۳۹۹۰۸. **خره خرابی بار می‌آورد، از چشم گاو می‌بینند.** (کوچه)
۳۹۹۰۹. **خره‌خره گفتم، انگار جدّی پالان به دوش گرفت.** (گیلکی)
۳۹۹۱۰. **خره‌خره گفتم، حسابی خر شد و پالان را به شوندزار انداخت.** (گیلکی)
۳۹۹۱۱. **خره خوابیده، کلاغه باورش آمده.** (لنجانی)
۳۹۹۱۲. **خر هرچه بیشتر بار ببرد کرایه‌اش بیشتر است.** (لری)
۳۹۹۱۳. **خر هرچه پروار بشود، گوشتش از آن گرگ است.** (مازندرانی)
۳۹۹۱۴. **خره کلتک خوریش آید به مسجد می‌درآید.** (تاجیکی)
۳۹۹۱۵. **خره که یک دفعه پایش تو چاله رفت، دیگه از اون طرف نمی‌رود.** (تهرانی)
۳۹۹۱۶. **خر همان خر است، پالانش (پاردمش، جلش) دیگر (عوض، نو) شده.** (شکورزاده، هبله‌رودی، شاهد، دهخدا، بهمنیاری، بیرجندی، حییم، آذری، بختیاری، گیلکی، افغانی، رفسنجانی، لری، اشتهاردی، شهربابکی)
۳۹۹۱۷. **خر همان خر (خره) است و یک کیله جو.** (شکورزاده)
۳۹۹۱۸. **خر همان خر سیاه، راه همان راه آسیا.** (بهمنیاری)
۳۹۹۱۹. **خر همان خره، شکلش فرق داره.** (تهرانی)
۳۹۹۲۰. **خر هم اندازه‌ی خود را می‌خارد.** (ترکمنی، مشمر)
۳۹۹۲۱. **خر همان و توکومش* (تکامش) دیگر.** (تاجیکی)
۳۹۹۲۲. **خر هم خرمن می‌کوبد و هم بار می‌کشد.** (سمنانی)
۳۹۹۲۳. **خر هم خیلی زور دارد.** (شکورزاده، عوام)
۳۹۹۲۴. **خر همدان، افسار آبی و زرد (گلابتون)!** (آذری)
۳۹۹۲۵. **خر هم دستش دوبار در یک سوراخ نمی‌رود.** (عوام)
۳۹۹۲۶. **خر همراه قافله چاق نمی‌شود.** (بختیاری)
۳۹۹۲۷. **خر همسایه زاییده دُم ندارد.** (سیرجانی)
۳۹۹۲۸. **خر همیشه خرما نمی‌اندازد.** (نهاوندی، بختیاری)
۳۹۹۲۹. **خر همیشه خرما و گردو نمی‌ریند.** (سیرجانی)
۳۹۹۳۰. **خر همیشه خر نمی‌ماند.** (شیرازی)
۳۹۹۳۱. **خر همیشه دو تاست.** (تهرانی)
۳۹۹۳۲. **خر هندو را او بده و مزد بستان.** (هراتی)
۳۹۹۳۳. **خر هنگی از سبزه‌ی بهار می‌ماند.** (فرهنگ‌نامه)
۳۹۹۳۴. **خری از دشمنی بکشی، غنیمت است.** (ایلامی)
۳۹۹۳۵. **خری افتاد، کوفته‌ی نیم قاز شد.** (شیرازی)
۳۹۹۳۶. **خر یا کرّه می‌دهد یا راه زنگو (ده زنگی، زنجان) را می‌رود (گز می‌کند).** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه، کرمانی)
۳۹۹۳۷. **خر یا کرّه می‌کند یا بار می‌برد.** (نامه‌ی داستان)
۳۹۹۳۸. **خری به بام شد، که صدای عرعرش تا کابل می‌رود.** (تایبادی)
۳۹۹۳۹. **خری به تو بدهم که خر خودت را یاد کنی.** (بختیاری، نطنزی، ایزدخواستی)
۳۹۹۴۰. **خری بیفتاد، خیکی بدرید.** (خزینه، هبله‌رودی)
۳۹۹۴۱. **خریّت ارثی نیست، بهره‌ی خدادادی (خدابخش، بخشش خدایی) است.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه، دهخدا، سهیلی، نامه‌ی‌داستان، حییم، عوام، کوچه)
۳۹۹۴۲. **خریت ارثی نیست به لیاقته (خداییه).** (تهرانی)
۳۹۹۴۳. **خریّت شاخ و دُم لازم ندارد.** (تکمله)
۳۹۹۴۴. **خریّتش بس نیست حکمت هم می‌کند (می‌گوید).** (شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۳۹۹۴۵. **خریت نه تنها علف خوردن است.** (اصفهانی، شکورزاده)
۳۹۹۴۶. **خری خوب است که در میان صد خر عرعر کند.** (لری)
۳۹۹۴۷. **خری خیره مده مستان خیاری.** (ناصرخسرو: ۲۷۳، امثال‌موزون)
۳۹۹۴۸. **خریداران اگر در زُهد کوشند/ بهشتی را به سیبی می‌فروشند.** (هبله‌رودی)

۳۹۹۴۹. **خریدار برنج، پلو می‌خورد، برنج فروش، نیم‌دانه.** (مازندرانی)

۳۹۹۵۰. **خریدار جنس را می‌خرد و صاحب کالا می‌گردد، امّا فروشنده فریب خورده‌است.** (قشقایی)

۳۹۹۵۱. **خریدار خود را می‌بندد، فروشنده داغ زده می‌شود.** (آذری)

۳۹۹۵۲. **خریدار غلّه همیشه سراغ پیمانه‌ی من بگیرد.** (کردی)

۳۹۹۵۳. **خریدار گوهر بوَد گوهری.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۲۸۶، شکورزاده، بهمنیاری)

۳۹۹۵۴. **خریدار و فروشنده پشیمانند.** (آذری)

۳۹۹۵۵. **خرید چند دیگ سفالی به بهای دیگ مسی تمام می‌شود.** (آذری)

۳۹۹۵۶. **خری در کاهدان افتاد ناگاه / نگویم وای بر خر وای بر کاه.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۸۸، شکورزاده)

۳۹۹۵۷. **خریدم گردو، فروختم گردو.** (آذری)

۳۹۹۵۸. **خرید و فروش پسری نامی دارد.** (آذری)

۳۹۹۵۹. **خرید و فروش کن و نامت پابرجا می‌ماند.** (خوزستانی)

۳۹۹۶۰. **خرید و فروش گفته‌اند، خرید و خور نگفته‌اند.** (آذری)

۳۹۹۶۱. **خرید هم در خانه‌ی خودت، فروش هم در خانه‌ی خودت.** (الیکایی)

۳۹۹۶۲. **خریدی، بردی، فروختی، سوختی (باختی).** (تاجیکی، شهربابکی)

۳۹۹۶۳. **خری را بسته‌ام و دنبال اسبی می‌گردم.** (اوزی)

۳۹۹۶۴. **خری را که با دادن یک خیار بخریم مرگ او نزدیک است.** (نهبندانی)

۳۹۹۶۵. **خری را که تشنه نیست به زور نمی‌توان لب آب بُرد.** (شکورزاده)

۳۹۹۶۶. **خری زاد و خری زید* (خورد، برد) و خری مرد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، حییم، بهمنیاری، هبله‌رودی)

۳۹۹۶۷. **خری سوار خری شد، نام قاطر را دایی گذاشت.** (خوزستانی)

۳۹۹۶۸. **خر یک بار از یک‌جا غرق می‌شود.** (قشقایی)

۳۹۹۶۹. **خر یک بار پاش تو کت موش رفته، دیگه نمی‌رود.** (گلبافی)

۳۹۹۷۰. **خر یک بار پایش به چاله (گودال، تو پل) می‌رود.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، زرقانی)

۳۹۹۷۱. **خر یک بار خرما می‌ریزد.** (مازندرانی)

۳۹۹۷۲. **خر یک تومان، پالان پانزده زار (دو ریال و نیم).** (تهرانی، فرهنگ‌نامه، لری)

۳۹۹۷۳. **خر یک شاهی، پالان هفت‌هزار و ده شاهی.** (شیرازی)

۳۹۹۷۴. **خر یک عباسی که پالان ابریشم دوزی شده نمی‌خواهد.** (گیلکی)

۳۹۹۷۵. **خری کو شصت من برگیرد آسان/ ز شصت و پنج من نبود هراسان.** (حییم، شکورزاده)

۳۹۹۷۶. **خری که از این نردبان بالا بردیم پایین هم می‌آوریم.** (بهمنیاری)

۳۹۹۷۷. **خری که از خران دیگر کمتر است پوستش را بکن و وارد گلّه گاوش کن.** (لری)

۳۹۹۷۸. **خری که از خر دیگر کمتر است، جل را می‌اندازد و غلت می‌خورد.** (شوشتری)

۳۹۹۷۹. **خری که از خر واماند یال و دمش کمه.** (شیرازی)

۳۹۹۸۰. **خری که از خری کمتر باشد، باید دمش را برید.** (بختیاری، دوانی)

۳۹۹۸۱. **خری که از خری وا مانَد باید یال و دُمش را برید.** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، تهرانی، عوام، دهخدا، شهربابکی)

۳۹۹۸۲. **خری که از دستم رفت، آتش ببارش.** (دزفولی)

۳۹۹۸۳. **خری که از سر توی طویله نمی‌رود باید از ک..ن توی طویله‌اش کرد.** (کاشانی، شهربابکی، شیرازی)

۳۹۹۸۴. **خری که از کُرّگی به کار نیاید، باید یال و دمش را بکنی.** (لری)

۳۹۹۸۵. **خری که او به اردو لبی ترکند، چهل روز آواز استر کند.** (شاهد، شکورزاده)

۳۹۹۸۶. **خری که با پیازی بخری، درگل‌ولای (باتلاق) گیرمی‌کند (خفه می‌شود).** (ایلامی، الشتری، بختیاری، کردی کلهری)

۳۹۹۸۷. **خری که با خیاری بخری، در گل می‌ماند.** (لری، لکی)

۳۹۹۸۸. **خری که بار ببرد، لانه‌ی‌مرغ‌ها بارش است.** (بختیاری)

۳۹۹۸۹. **خری که بار بر پشت دارد، منتظر هُش است.** (لری)

۳۹۹۹۰. **خری که بار ما بارش نیست / هون هون ما کارش نیست.** (بافقی)

۳۹۹۹۱. **خری که بار نبرد از خانه بیرونش می‌کنند.** (راوری)

۳۹۹۹۲. **خری که بار نیست احتیاج به هی زدن ندارد.** (سیستانی)

۳۹۹۹۳. **خری که با سود خیار بخری، در آب غرق می‌شود.** (مرندی، زنوزی)

۳۹۹۹۴. **خری که بالا می‌بری باید پایین آوری.** (هبله‌رودی)

۳۹۹۹۵. **خری که بالای بام برده‌ای بیار پایین.** (کوچه، عوام)
۳۹۹۹۶. **خری که بالای بام می‌بری، فکر پایین آوردنش را هم بکن.** (بهمنیاری، بیرجندی)
۳۹۹۹۷. **خری که بر پل نمی‌رود، نزن که بر کُل نمی‌رود.** (شاهرودی)
۳۹۹۹۸. **خری که به بام برده‌ای به زیر آر.** (مثمر، هبله‌رودی، دهخدا)
۳۹۹۹۹. **خری که به خوردن زراعت دیگران عادت کرده گوش و دمش را می‌برند.** (قشقایی)
۴۰۰۰۰. **خری که به خیار بخری، مرگش به آب است.** (کرمانی، بهمنیاری، آذری، فرهنگ‌نامه، گلبافی)
۴۰۰۰۱. **خری که به خیار بخری، آب می‌برد.** (شهربابکی)
۴۰۰۰۲. **خری که به سر به طویله نرفت، به ک..ن او را می‌برند.** (شهربابکی)
۴۰۰۰۳. **خری که به شنگی (خیار چمبر) خریدی به بالنگی*بفروش.** (سیرجانی، شهربابکی)
۴۰۰۰۴. **خری که بی‌وقت عرعر کند، یال و دُمش را باید برید.** (شکورزاده)
۴۰۰۰۵. **خری که پالان نداشته‌باشد، گم می‌شود.** (رامسری)
۴۰۰۰۶. **خری که پناه بر خدایی (شانسی) بخری، گرگ می‌خورد.** (بختیاری)
۴۰۰۰۷. **خری که پیر شد توبره‌کش قاطر می‌شود«بیچاره خری که پدر قاطر بوده.»** (ایزدخواستی)
۴۰۰۰۸. **خری که پیش اسب ببندی، اگر هم رنگ نشود، هم خو می‌شود.** (خدابنده‌ای)
۴۰۰۰۹. **خری که جلش را بگیری، بارش به منزل نمی‌رسد.** (دشتی)
۴۰۰۱۰. **خری که جو نخورده، کُروکُرو چه دونه (می‌فهمه).** (افغانی، بیرجندی)
۴۰۰۱۱. **خری که چموش است، به درد کار نمی‌خورد.** (رامسری)
۴۰۰۱۲. **خری که خاک می‌خورد، به کوری چشم خودش است.** (دلیجانی)
۴۰۰۱۳. **خری که خاک می‌خورد، دل درد او را به هم می‌پیچاند.** (سمنانی)
۴۰۰۱۴. **خری که خاک می‌خورد، دل خودش درد می‌آید.** (بروجردی)
۴۰۰۱۵. **خری که خاک می‌خورد، کوریش را خودش می‌کشد.** (قمی)
۴۰۰۱۶. **خری که خایه‌اش سنگین شد، خودش حملش می‌کند.** (لری)
۴۰۰۱۷. **خری که خسته‌است، به چُشی بنده.** (همدانی)
۴۰۰۱۸. **خری که در پیری سُوغانش* بکشند، برای بازار محشر خوب است.** (قمی)
۴۰۰۱۹. **خری که در طویله است، کشت مردم را نمی‌تواند بخورد.** (هزاره‌ای)
۴۰۰۲۰. **خری که زور خر دیگر را نداشته‌باشد، یال و دمش را می‌کند.** (ایلامی)
۴۰۰۲۱. **خری که سر پیری نعل‌بندی کنند برای صحرای محشر خوب است.** (دماوندی)
۴۰۰۲۲. **خری که سوار است حساب نمی‌کند.** (بهمنیاری)
۴۰۰۲۳. **خری که شصت من بار می‌برد، از شصت و پنج من باکش نیست.** (کوچه، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۰۰۲۴. **خری که عرعر کند، خود را گرفتار بلا می‌کند.** (قشقایی)
۴۰۰۲۵. **خری که عرعر کند، همتای خود را پیدا می‌کند.** (قشقایی)
۴۰۰۲۶. **خری که عرعر می‌کند، به سرش نزن.** (اهری)
۴۰۰۲۷. **خری که کار می‌کند بهتر از بیگ بی‌کار است.** (آذری)
۴۰۰۲۸. **خری که گاییدی، سقط شد.** (رفسنجانی)
۴۰۰۲۹. **خری که مست باشد، حتماً گوشت او نصیب گرگ بیابان می‌شود.** (رامسری)
۴۰۰۳۰. **خری که می‌لنگد خودش می‌ایستد، بدان امید که به او بگویند هُش.** (لری)
۴۰۰۳۱. **خری که نشسته عرعر کند، گوشش را می‌بُرّند.** (شکورزاده)
۴۰۰۳۲. **خری که یک پایش در سوراخ رفت، دیگر از آن‌جا نمی‌گذرد.** (شیرازی)
۴۰۰۳۳. **خری گفت، خرتری باور کرد.** (سیرجانی، کرمانی)
۴۰۰۳۴. **خری گفت و خرکی قبول کرد.** (مثمر، هبله‌رودی)
۴۰۰۳۵. **خری گفته‌اند کرّه‌خری گفته‌اند.** (کرمانی، فرهنگ‌نامه، سیرجانی)
۴۰۰۳۶. **خری می‌خواهند بارش کنند، نمی‌خواهند سرمه و خالش کنند.** (گلبافی)
۴۰۰۳۷. **خزان پیری، بهار ندارد.** (بهمنیاری)
۴۰۰۳۸. **خزانه را با کرت شریک کرده‌ای.** (بختیاری)
۴۰۰۳۹. **خز ز بزاز جو نه از خباز.** (سنایی؛ دیوان: ۳۰۰، دهخدا، امثال‌موزون)
۴۰۰۴۰. **خز کوفی مدار همچو پلاس.** (مسعودسعدسلمان: ۶۲۷)
۴۰۰۴۱. **خزینه تهی به که مردم به رنج.** (سعدی؛ کلیات: ۱۶۸، دهخدا)
۴۰۰۴۲. **خزینه ز بهر زر آگندن است/ زر از بهر دشمن پراگندن است.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۴۵)
۴۰۰۴۳. **خزینه‌ی بیت‌المال لقمه‌ی مساکین است نه طعمه‌ی شیاطین.** (سعدی؛ گلستان، دهخدا، شکورزاده)

۴۰۰۴۴. **خزینه‌ی پدر به خاک توده‌ی مادر بمان.** (تاجیکی)

۴۰۰۴۵. **خسان را جز قبای ماتم اندر بر نمی‌ماند.** (ادیب‌الممالک فراهانی)

۴۰۰۴۶. **خس باشد و باقدم باشد.** (افغانی)

۴۰۰۴۷. **خس باشد و خار (خاشاک) باشد، شکم پربار باشد.** (افغانی، تاجیکی)

۴۰۰۴۸. **خس برون افتد چو آید قلزم اندر اضطراب.** (قاآنی:۹۱، امثال‌موزون)

۴۰۰۴۹. **خس به قعر دریا نمی‌رود.** (افغانی)

۴۰۰۵۰. **خسبیده عر می‌کنی.** (بیرجندی)

۴۰۰۵۱. **خستگی‌ام در روح و روانم ماند.** (آذری)

۴۰۰۵۲. **خستگی بالش لازم دارد و گرسنگی خوراک.** (گیلکی)

۴۰۰۵۳. **خستگی خود را در قیامت خواهد گرفت.** (آذری)

۴۰۰۵۴. **خستگی در نکرده‌بود که بانگ رحیل برخاست.** (بویراحمدی)

۴۰۰۵۵. **خستگی فقیر و فاحشگی توانگر، گفته نمی‌شود.** (آذری)

۴۰۰۵۶. **خسته‌است و به گردن (ریش) ما بسته.** (سخن)

۴۰۰۵۷. **خسته بالش و گرسنه خورش نمی‌خواهد.** (سنگسری، شهمیرزادی)

۴۰۰۵۸. **خسته چون نومید گردد بشکند پرهیز را.** (تاجری خوانساری، تکمله)

۴۰۰۵۹. **خسته را یک دم، گرسنه را یک لقمه لازم است.** (تایبادی)

۴۰۰۶۰. **خسته سوار هرچیز حاضر است بشود.** (سخن)

۴۰۰۶۱. **خسته عجله می‌کند گلابی برسد، گلابی هم به‌موقع می‌رسد.** (میانه‌ای)

۴۰۰۶۲. **خسته هستی، خرمن نکوبیده، لنگ هستی.** (بهبهانی)

۴۰۰۶۳. **خس در بالای دریا، زیر دریا گوهر است.** (تاجیکی)

۴۰۰۶۴. **خس را خوار مدان که به چشمش می‌هلد*.** (تاجیکی)

۴۰۰۶۵. **خس را در چشم دیگران می‌بیند و شاه تیر را در چشم خود نمی‌بیند.** (دهخدا)

۴۰۰۶۶. **خسربره*جان دل است، هرکس ندارد مشکل است.** (بیرجندی)

۴۰۰۶۷. **خسرو از آن در خنده‌شد که از خرس مویی کنده‌شد.** (افغانی)

۴۰۰۶۸. **خسرو همه حال خویش دیدی در جام.** (اسرارالتوحید: ۱۴۳)

۴۰۰۶۹. **خس غواصی نمی‌تواند کند.** (دهخدا، قزوینی، شکورزاده)

۴۰۰۷۰. **خَسک زعفران نیارد بار.** (مجیربیلقانی: ۱۰۳)

۴۰۰۷۱. **خسک زیر بوریاست.** (افغانی)

۴۰۰۷۲. **خس کم، جهان پاک.** (هبله‌رودی، خزینه، کوچه، شاهد، افغانی، تاجیکی)

۴۰۰۷۳. **خسک می‌گوید: وای به‌جان تنهایم.** (افغانی)

۴۰۰۷۴. **خسنت را درست کنم یا خسینت را؟** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)

۴۰۰۷۵. **خس نرفته به غیر از بیل دسته.** (افغانی)

۴۰۰۷۶. **خسن و خسین هر سه دختران مغاویه‌اند.** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، شکورزاده)

۴۰۰۷۷. **خس و خاشاک آب دریا.** (خوزستانی)

۴۰۰۷۸. **خسور (مادر زن) با آسیاب و باغ است.** (کردی)

۴۰۰۷۹. **خسیس آرد در بوته‌ی‌خار می‌ریزد و دستش را زیر آن‌ها می‌گیرد.** (بختیاری)

۴۰۰۸۰. **خسیس اگر تب هم داشته‌باشد به کسی نمی‌دهد.** (شکورزاده)

۴۰۰۸۱. **خسیس اگرچه قارون شود باز هم گداست.** (ابن‌یمین)

۴۰۰۸۲. **خسیس برای یک تکّه نان، خود را به تنور می‌اندازد.** (کرمانجی)

۴۰۰۸۳. **خسیس به خسیس می‌گوید ولخرجی.** (رودسری)

۴۰۰۸۴. **خسیس هم گرسنگی می‌کشد هم نان‌ها را می‌خورد.** (بختیاری)

۴۰۰۸۵. **خسیس همیشه دو خرجه می‌شود.** (بختیاری)

۴۰۰۸۶. **خسیسی چون رباخواره نیست.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۲۶۲)

۴۰۰۸۷. **خسیسی را به خود بگیر ولی حماقت را به خود مگیر.** (سرخه‌ای)

۴۰۰۸۸. **خشت از خرند افتاد.** (هراتی)

۴۰۰۸۹. **خشت از دیوار می‌کشد.** (شهربابکی)

۴۰۰۹۰. **خشت از قالب برآمد.** (تاجیکی)

۴۰۰۹۱. **خشت از هره در رفته‌است.** (کرمانی)

۴۰۰۹۲. **خشت اوّل چون نهد معمار کج / می‌رود تا گنبد دوّار کج.** (بهمنیاری)

۴۰۰۹۳. **خشت اوّل چو نهد معمار کج / تا ثریّا می‌رود دیوار کج.** (عوام، مولوی، دهخدا، کوچه، افغانی)

۴۰۰۹۴. **خشت اوّل را بنّا به کار نبرد، خشت دیگر به او نمی‌رسد.** (نامه‌ی‌داستان)

۴۰۰۹۵. **خشت اوّل را کج گذاشته‌اند.** (نامه‌ی داستان)

۴۰۰۹۶. **خشت بر دریا زدن بی‌حاصل است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۸، بهمنیاری، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده، مراغه‌ای)

۴۰۰۹۷. **خشت به آسیا بری خاک می‌آوری.** (نامه‌ی داستان)

۴۰۰۹۸. **خشت تر را هرچه روی هم بگذاری و آدم پیر را هرچه نگاه‌داری فایده ندارد، از بین می‌روند.** (لری)

۴۰۰۹۹. **خشت را از توی دیوار می‌کشد.** (کرمانی، زرقانی)
۴۰۱۰۰. **خشتش از خره* بیرون رفته‌است.** (بهمنیاری، شهربابکی)
۴۰۱۰۱. **خشت کج توی دودکش می‌گذارد.** (کاشانی)
۴۰۱۰۲. **خشتکش را کند، گذاشت ته سرش.** (سیرجانی)
۴۰۱۰۳. **خشتکش شده پاره، پینه برنمی‌دارد.** (بیرجندی)
۴۰۱۰۴. **خشتک ندارد، بند شلوار را محکم می‌بندد.** (مازندرانی، گیلکی)
۴۰۱۰۵. **خشت که به آسیا بردی خاک نصیبت می‌شود.** (شکورزاده، کوچه)
۴۰۱۰۶. **خشت و گلی پای کار آورده‌است.** (نامه‌ی داستان)
۴۰۱۰۷. **خشتی که در آب افتد از باران نترسد.** (قوامی رازی؛ گنج سخن: ۳۴۵/۱)
۴۰۱۰۸. **خشخاشش تیغ آمده.** (شیرازی)
۴۰۱۰۹. **خش‌خش بی‌مارمولک نیست.** (رامسری)
۴۰۱۱۰. **خشک است مثل گرنگه*.** (گیلکی)
۴۰۱۱۱. **خشک به خشک نمی چسبد.** (شهربابکی)
۴۰۱۱۲. **خشک تپاله‌اش صد من آب دارد.** (مازندرانی)
۴۰۱۱۳. **خشک جنبان بود همیشه گدای.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۴۱)
۴۰۱۱۴. **خشک‌جنبان، خشک جنبانی.** (دهخدا)
۴۰۱۱۵. **خشک (خشکی) به خشک (خشکی) نمی‌چسبد.** (شکورزاده، قشقایی)
۴۰۱۱۶. **خشکسالی و قحطی است، می‌گوید: «گوسفندان نمیرند تا بهار شود.»** (سراوانی)
۴۰۱۱۷. **خشک می‌سوزد، تر ناله می‌کند، بینا می‌گردد، کور می‌پرد.** (قشقایی)
۴۰۱۱۸. **خشک و تر با هم می‌سوزند.** (ایلامی)
۴۰۱۱۹. **خشک و خالی قربانت شوم؟** (آذری)
۴۰۱۲۰. **خشک‌ها، به آتش ترها می‌سوزند، شعله می‌گیرند، سنگ‌ها می‌سوزند.** (آذری)
۴۰۱۲۱. **خشکه خشکه قربانت روم از پول و پله خبری نیست.** (آذری)
۴۰۱۲۲. **خشم آدمی، زهر مار است.** (ترکمنی)
۴۰۱۲۳. **خشم از آتش است به آب بنشانید.** (دهخدا)
۴۰۱۲۴. **خشم اهل کرم از لطف بخیلان بهتر.** (ناصرعلی، امثال‌موزون)
۴۰۱۲۵. **خشم چون آتش است با آب باید نشاند.** (کوچه)
۴۰۱۲۶. **خشم را بر خِرد سوار مدار.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۵۰)
۴۰۱۲۷. **خشمگیر سخن‌پذیر نباشد.** (دهخدا)
۴۰۱۲۸. **خشم می‌آید چشم سیاه می‌شود، بالاخره می‌رود صورت سیاه می‌شود.** (مرندی)
۴۰۱۲۹. **خشم و شهوت مرد را احول کند.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۳۳/۱، شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۰۱۳۰. **خشم و شهوت وصفِ حیوانی بُوَد.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵۲/۱)
۴۰۱۳۱. **خشمی خانه آباد کننده، خشمی خانه ویران کننده.** (کردی)
۴۰۱۳۲. **خُشوا*قمصری می‌زند.** (کاشانی)
۴۰۱۳۳. **خشو دوستت دارد که به وقت آمدی.** (افغانی)
۴۰۱۳۴. **خشو کژدم زیر بوریاست.** (افغانی)
۴۰۱۳۵. **خصلت بچّه‌ی لال را مادرش می‌داند.** (مازندرانی)
۴۰۱۳۶. **خصم تو چون شمع بر گذرِ باد باد.** (سوزنی، شکورزاده)
۴۰۱۳۷. **خصم (جفت) و بچّه رو همند.** (یزدی)
۴۰۱۳۸. **خصم چون پشت دهد هیچ مگو.** (خزینه، هبله‌رودی، مثمر)
۴۰۱۳۹. **خصم، خصم خود را می‌شناسد.** (خزینه، مثمر، هبله‌رودی)
۴۰۱۴۰. **خصم دانا که در پی جان است/ بهتر از دوستی که نادان است.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۴۹۰)
۴۰۱۴۱. **خصم ضعیف را خوار نباید داشت.** (قرةالعیون: ۱۸، شکورزاده)
۴۰۱۴۲. **خصمی کژدم بدتر از اژدهاست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۶۸، بهمنیاری)
۴۰۱۴۳. **خصیهی مرد نمازی باشد این.** (مثنوی ۲۱۶۳/۵)
۴۰۱۴۴. **خضاب، گواهی به دروغ.** (تکمله)
۴۰۱۴۵. **خضر از آن خضر است کز وی سبزه‌ی‌خشک اخضر است.** (جامی؛ فاتحةالشباب، امثال‌موزون)
۴۰۱۴۶. **خضر پیراهن به مرگ خویش آبی می‌کند.** (شوکت، امثال‌موزون)
۴۰۱۴۷. **خضر را آب حیات آیینه‌ی‌اسکندر است.** (امیر علی‌شیرنوایی، امثال‌موزون)
۴۰۱۴۸. **خضر گاهی خودنمایی‌ها به مردم می‌کند.** (میرک، امثال‌موزون)
۴۰۱۴۹. **خضر هم اگر طلا ببیند، منحرف می‌شود.** (ترکمنی)
۴۰۱۵۰. **خضری که به آدم ندهد آب همین است.** (صائب: ۳۰۴)
۴۰۱۵۱. **خطِ آزادیِ ما جز خطِ بغداد نشد.** (کلیم: ۲۱۶)
۴۰۱۵۲. **خطا از کوچک‌تر، بخشش از بزرگ‌تر.** (تهرانی)
۴۰۱۵۳. **خطا بر بزرگان گرفتن خطاست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۵، دهخدا، امثال‌موزون، عوام، بهمنیاری، شکورزاده، افغانی، مثمر)
۴۰۱۵۴. **خطا بوَد ز خطازاده گر خطا نکند.** (شکورزاده، حییم، عوام، بهمنیاری)
۴۰۱۵۵. **خط از آسمان نیامده.** (هزاره‌ای)
۴۰۱۵۶. **خطا ز فعلِ خدا نیست راهِ جهل مرو.** (قاسم انوار)

۴۰۱۵۷. **خطا کرد در بلخ آهنگری/ به ششتر زدند گردن مسگری.** (فردوسی، عوام، کوچه)

۴۰۱۵۸. **خطای جاهلان پیدا شود.** (صائب)

۴۰۱۵۹. **خطای خویشتن را کور دائم بر عصا بندد.** (صائب: ۱۴۰۴، دهخدا، امثال‌موزون)

۴۰۱۶۰. **خطای عالِم، خطای عالَم است.** (افغانی)

۴۰۱۶۱. **خط بر همه دوستان کشیدم.** (نظامی؛ دیوان: ۳۰۳)

۴۰۱۶۲. **خطِّ پشتِ لب به چشمِ ما ز ابرو خوشتر است.** (صائب: ۱۸۲)

۴۰۱۶۳. **خط چلیپاست، چون ورق برگشت.** (افغانی)

۴۰۱۶۴. **خطر از (در) آب زیرکاه بیش از بحر می‌باشد.** (صائب: ۲۶۹۲، امثال‌موزون)

۴۰۱۶۵. **خطر از رنگ می بیرون زد نهانیست مینا را.** (شوکت، امثال‌موزون)

۴۰۱۶۶. **خطر و زیان، خبر کرده نمی‌آید.** (هزاره‌ای)

۴۰۱۶۷. **خط، زبان دست است.** (تکمله)

۴۰۱۶۸. **خطِ زشت، زشت است اگرچه به آب زر نوشته‌شده باشد.** (شکورزاده، عوام)

۴۰۱۶۹. **خط سیاه را خوانده‌است.** (رامسری)

۴۰۱۷۰. **خطش را آفتاب بگذاری حیوان‌ها ازش رم می‌کنند.** (گلپایگانی)

۴۰۱۷۱. **خطش را آفتاب بگذاری راه می‌افتد.** (شکورزاده، کوچه)

۴۰۱۷۲. **خطش مثل این است که مارچوبه روی کاغذ راه افتاده.** (گلپایگانی)

۴۰۱۷۳. **خط غلط، املا غلط، انشا غلط، این جمله سر تا پا غلط.** (افغانی)

۴۰۱۷۴. **خط قرآن که نیست.** (هزاره‌ای)

۴۰۱۷۵. **خط قرآن هم غلط می‌شود.** (هزاره‌ای)

۴۰۱۷۶. **خط کج زیر سر گاو پیر است.** (کردی)

۴۰۱۷۷. **خط گلم برود او نرود.** (افغانی، هزاره‌ای)

۴۰۱۷۸. **خط ننویسد قلم بی‌شکاف.** (امیرخسرو دهلوی، شکورزاده، امثال‌موزون)

۴۰۱۷۹. **خط نوشتم تا بماند یادگار / من نمانم خط بماند برقرار.** (کوچه)

۴۰۱۸۰. **خط، نیم دیدار است.** (افغانی)

۴۰۱۸۱. **خط و رسمی در هم پیچیده.** (لری)

۴۰۱۸۲. **خط های سفید را می‌خواند.** (بیرجندی)

۴۰۱۸۳. **خطی خطی فیروزه، مهمان یکی دو روزه.** (ایزدخواستی)

۴۰۱۸۴. **خطیر هم تو سازش گفت.** (زرقانی)

۴۰۱۸۵. **خطّی زشت است که به آب زر نوشته‌است.** (نامه‌ی‌داستان، عوام، دهخدا)

۴۰۱۸۶. **خطی که مُهر ندارد، قبول دیوان نیست.** (افغانی)

۴۰۱۸۷. **خفّاش خیال می‌کند، آسمان را دارد.** (آملی)

۴۰۱۸۸. **خفتگان را آب برد (رود).** (دهخدا)

۴۰۱۸۹. **خفتگان را چه غم از ناله‌ی‌بیداران است.** (سعدی؛ کلیات: ۵۷۲، شکورزاده)

۴۰۱۹۰. **خفتگان را خبر از محنت بیداران نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۵۶۸، شکورزاده)

۴۰۱۹۱. **خفتن اندر موج گردابی کرا دارد امان.** (نظامی، امثال‌موزون)

۴۰۱۹۲. **خفته بیدار کردن آسان است / غافل و مرده هردو یکسان است.** (سنایی؛ حدیقه:۱۲۵، دهخدا)

۴۰۱۹۳. **خفته دائم خویش را بیدار می‌بیند به خواب.** (واله داغستانی، تکمله)

۴۰۱۹۴. **خفته را به بانگی بیدار نتوان کرد.** (دهخدا)

۴۰۱۹۵. **خفته را به بانگی بیدار توان کرد و تن زده را صد بانگ بیدار نتوان کرد.** (قابوس‌نامه: ۱۱۹)

۴۰۱۹۶. **خفته را خفته کی کند بیدار؟** (سنایی؛ دیوان: ۲۰۲، سعدی؛ گلستان: ۱۰۴، بهمنیاری، امثال‌موزون، افغانی، دهخدا، عوام، هبله‌رودی شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، خزینه، خوانساری)

۴۰۱۹۷. **خفته را کی خبر از حالتِ بیماران است؟** (همام: ۷۴)

۴۰۱۹۸. **خفته را مار هم نیش نمی‌زند.** (ترکمنی)

۴۰۱۹۹. **خفته را هر عیش که اندر خواب بیند باور است.** (فانی، امثال‌موزون)

۴۰۲۰۰. **خفته گر در خواب حرفی گفت، از آن آگاه نیست.** (کلیم همدانی: ۲۸۲، تکمله، امثال‌موزون)

۴۰۲۰۱. **خفته می‌خوابد و بیدار می‌رود.** (قشقایی)

۴۰۲۰۲. **خفته و مرده از قیاس یکیست.** (نظامی)

۴۰۲۰۳. **خفته و مرده درحساب (ازقیاس) یکیست.** (قابوس‌نامه: ۹۳، شکورزاده، بهمنیاری، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۰۲۰۴. **خفه کردن سگ به عهده‌ی سگ (دیگر) گذارده می‌شود.** (آذری)

۴۰۲۰۵. **خلا را هرچه بیشتر به هم بزنند بویش (گندش) بیشتر در می‌آید.** (بهمنیاری، تهرانی، کوچه، شکورزاده، شیرازی)

۴۰۲۰۶. **خلاشه و ملاشه، شکم کل لطف علی پُر باشد.** (شهربابکی)

۴۰۲۰۷. **خلاف از همه‌کس ناپسندیده‌است، خاصه از پادشاه.** (قابوس‌نامه: ۲۳۹)

۴۰۲۰۸. **خلاف دوست نمودن خلاف انصاف است.** (نظیری نیشابوری، تکمله)

۴۰۲۰۹. **خلاف رأی سلطان رأی جستن / به خون خویش باید دست شستن.** (سعدی؛ کلیات: ۳۴، خزینه)

۴۰۲۱۰. **خلاف عقل باشد خودنمایی.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۵، شکورزاده)
۴۰۲۱۱. **خلاف قاعده‌ی دهر وحشت‌انگیز است.** (افغانی)
۴۰۲۱۲. **خلال بادام، ریشه‌ی بادام در میاره.** (شهر بابکی)
۴۰۲۱۳. **خلایق آن چه لایق بود دادند.** (شیرازی)
۴۰۲۱۴. **خلایق هرچه لایق.** (دهخدا، بختیاری، تهرانی، شکورزاده)
۴۰۲۱۵. **خل با خل خوش است.** (خوانساری)
۴۰۲۱۶. **خل بر سر کن در درگاه دولتمند.** (کردی)
۴۰۲۱۷. **خل*جلوی در خودت را بخوری، از پلوی بیگانه بهتر است.** (کردی)
۴۰۲۱۸. **خلد گر به پا خاری آسان برآید/ چه سازم به خاری که در دل نشیند.** (طبیب اصفهانی)
۴۰۲۱۹. **خلعت سلطان اگرچه عزیز است، جامه‌ی خُلقان خویش (خود) از او (آن) به عزت‌تر.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۴، فرهنگ‌نامه)
۴۰۲۲۰. **خِلعت غفران گناه را بپوشد.** (خزینه)
۴۰۲۲۱. **خلق امروز بین بسی بینی / وقت او خوش که هست فردا بین.** (طوطی‌نامه:۲۶۱)
۴۰۲۲۲. **خلق بنده‌ی حاجات خویشند.** (ابوسعیدابوالخیر؛ اسرارالتوحید، شکورزاده، دهخدا)
۴۰۲۲۳. **خلقت زیبا به از خلعت دیبا.** (حییم، دهخدا، عوام، شکورزاده)
۴۰۲۲۴. **خلق خدا، مُلک خدا.** (خزینه، افغانی)
۴۰۲۲۵. **خُلق خوب (خوش)، خَلق را شکار کند.** (افغانی، تاجیکی، شکورزاده)
۴۰۲۲۶. **خلقِ خوش جامه‌ی حریر من است.** (صائب:۳۱۲)
۴۰۲۲۷. **خلق خوش، عطای خداوندی است.** (افغانی)
۴۰۲۲۸. **خلق را با تو بد و (چنین) بدخو کند / تا تو را ناچار رو (رخ) آن‌سو کند.** (مثنوی مولوی، بهمنیاری)
۴۰۲۲۹. **خلق را زیر گنبد دوّار/ چشم‌ها کور و دیدنی بسیار.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۱/۳)
۴۰۲۳۰. **خلق را هیچ در شمار مگیر.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۰۸)
۴۰۲۳۱. **خُلقم خفگی می‌کند.** (سیرجانی)
۴۰۲۳۲. **خلق (مرمرا) را تقلیدشان بر باد داد/ ای دو صد لعنت بر این تقلید باد.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۸/۱، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، عوام)
۴۰۲۳۳. **خلق می‌رود، کبوتر می‌آورد.** (تکابی)
۴۰۲۳۴. **خُلق نیک از بزرگان نیک است.** (عوام، افغانی)
۴۰۲۳۵. **خلق و خوی کولی را دارد، چهل روز به چهل روز به چادر خوابگاهش مار می‌افتد.** (گیلکی)
۴۰۲۳۶. **خلق و خویی که از شیر درآید، از مرگ برآید.** (هزاره‌ای)
۴۰۲۳۷. **خلق هم‌چنین بگویند، قلب چنین نمی‌گوید.** (ترکمنی)
۴۰۲۳۸. **خلقی را مار می‌گزد، ما را مارمولک.** (نیشابوری)
۴۰۲۳۹. **خُل گفت، بی‌مخ باور کرد.** (کوچه، شکورزاده، عوام)
۴۰۲۴۰. **خلل پذیر بود هر بنا که می‌بینی.** (حافظ)
۴۰۲۴۱. **خلل پذیر نشد ذرّه‌ای ارادتِ ما.** (قاسم انوار؛ کلیات: ۱۹)
۴۰۲۴۲. **خُل می‌گوید، ابله گوش می‌کند (می‌شنود).** (مازندرانی)
۴۰۲۴۳. **خل و پوزوت کی کرده؟** (کرمانی)
۴۰۲۴۴. **خلوت از اغیار باید نی ز یار.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۵/۲، بهمنیاری، دهخدا، خزینه)
۴۰۲۴۵. **خلوت بی‌مدعی سفره‌ی بی‌انتظار.** (سعدی؛ کلیات: ۴۲۵، دهخدا، امثال‌موزون، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)
۴۰۲۴۶. **خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است؟** (حافظ: ۲۴، امثال‌موزون)
۴۰۲۴۷. **خله جماع می‌کند، بله موی زهار را می‌تراشد.** (کردی)
۴۰۲۴۸. **خُلی گفت، چلی باور کرد.** (تهرانی)
۴۰۲۴۹. **خلیل گوید ببر، جلیل می‌گوید مبر.** (آذری)
۴۰۲۵۰. **خلیلِ من همه بت‌های آزری بشکست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۲۵)
۴۰۲۵۱. **خمار آلوده‌ام سود و زیان خود نمی‌دانم / به یک پیمانه سودا می‌کنم دنیا و عقبی را.** (صائب: ۲۱۶، افغانی)
۴۰۲۵۲. **خمارآلوده با جامی بسازد.** (باباطاهر، دهخدا، امثال‌موزون)
۴۰۲۵۳. **خمار از می‌است و می‌از خمار.** (تاریخ بیهقی: ۴۲۸)
۴۰۲۵۴. **خمار است انجام مستی می.** (ادیب پیشاوری، دهخدا، امثال‌موزون)
۴۰۲۵۵. **خمار با می‌و خار با رطب است.** (ابن‌یمین: ۱۸۵)
۴۰۲۵۶. **خُم بی‌گردن واریست.** (افغانی)
۴۰۲۵۷. **خُم، پارسال شکست و بویش امسال در آمد.** (مازندرانی)
۴۰۲۵۸. **خُم پشت و رو ندارد.** (کرمانی)
۴۰۲۵۹. **خُم پی خورده‌ای هستی.** (راوری)
۴۰۲۶۰. **خم تو بشکسته‌است، بوی آن هم در رفته.** (گیلکی)
۴۰۲۶۱. **خم حتّی اگر بشکند، باز بویش بیرون نمی‌زند.** (گیلکی)
۴۰۲۶۲. **خم‌خم کدام مرد که از زنی کم.** (بیرجندی)
۴۰۲۶۳. **خُم خوب آن است که سرکه را نگه دارد.** (افغانی)
۴۰۲۶۴. **خم خیر زودتر می‌شکند.** (بیرجندی)
۴۰۲۶۵. **خمر خوشخواره بی‌خمار که یافت.** (طوطی‌نامه: ۱۸۵)

۴۰۲۶۶. **خمر صافی بی‌خمار جافی نیست.** (بختیارنامه: ۵۸)
۴۰۲۶۷. **خمرِ نادان مخور.** (ناصرخسرو)
۴۰۲۶۸. **خم رنگرزها خراب شده.** (سرخه‌ای)
۴۰۲۶۹. **خم رنگرزی را می‌ماند.** (سیستانی)
۴۰۲۷۰. **خم رنگرزی سیاست، روباه پیر را طاووسِ علّیین می‌کند.** (باستانی پاریزی، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۴۰۲۷۱. **خم رنگرزی گشته است (برگشته).** (فرهنگ‌نامه، افغانی، دهخدا)
۴۰۲۷۲. **خمره پر از گند است هرچه بیشتر به هم بخورد، بیشتر بوی گندش برمی‌خیزد.** (آمره‌ای)
۴۰۲۷۳. **خمره را پشت و رو نیست.** (نامه‌ی داستان)
۴۰۲۷۴. **خمره را شکسته که تکّه‌های خمره دیگر را از آن بگیرد.** (سرخه‌ای)
۴۰۲۷۵. **خمره‌ساز اگر بمیرد کوزه‌ساز می‌آید خمره می‌سازد.** (رامسری)
۴۰۲۷۶. **خمره‌ی اتوکشی است.** (دهخدا)
۴۰۲۷۷. **خمره‌ی‌پر، نم پس می‌دهد.** (عوام، کوچه، شکورزاده)
۴۰۲۷۸. **خُمره‌ی پیه زده دوامش بیشتر است.** (شکورزاده)
۴۰۲۷۹. **خمره‌ی (خم) رنگرزی نیست.** (حییم، آذری)
۴۰۲۸۰. **خمره‌ی‌خیرات است.** (فسایی)
۴۰۲۸۱. **خُمره‌ی راست را ببین، خدای راستش را ببین.** (افغانی)
۴۰۲۸۲. **خمره‌ی رنگرزی سر رفته.** (زرقانی)
۴۰۲۸۳. **خُمش پر از گندم است، دنبال جو می‌گردد.** (شهر بابکی)
۴۰۲۸۴. **خم شد عصا، خم نشد چوبدستی.** (کردی کلهری)
۴۰۲۸۵. **خُم شکست، بوی آن‌که در نرفت.** (مازندرانی)
۴۰۲۸۶. **خم شوید بدهید به دستم تا من به شوهرم نشان بدهم.** (مرندی)
۴۰۲۸۷. **خُم، فلاطون را در این عالم بلند آوازه کرد.** (صائب: ۱۱۷۱)
۴۰۲۸۸. **خم گشتن قامت به عصا راست نگردد.** (سالک‌قزوینی: ۱۷۲، تکمله)
۴۰۲۸۹. **خُم گو سر خود گیر که خمخانه خراب است.** (حافظ: ۲۱)
۴۰۲۹۰. **خموشی بُوَد دولتِ ایزدی.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۹۴۹)
۴۰۲۹۱. **خموشی بهتر از گفتار زشت است/ خموشان را مکان اندر بهشت است.** (مشهدی)
۴۰۲۹۲. **خموشی پرده‌پوش راز باشد.** (وحشی بافقی، شکورزاده)
۴۰۲۹۳. **خموشی معنی دارد که در گفتن نمی‌آید.** (تکمله، افغانی)

۴۰۲۹۴. **خُم رنگرزی نیست که بزنی و دربیاوری.** (عوام، آذری، شکورزاده)
۴۰۲۹۵. **خمیازه، خمیازه آرد.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۰۲۹۶. **خمیازه، خمیازه آورد، حیف بر جان آن‌که مرد.** (فرهنگ‌نامه، دهخدا، کوچه)
۴۰۲۹۷. **خمیازه خمیازه می‌آورد، وای به حال کشته‌ی‌طویله. (حیف تو که در طویله‌ای).** (آذری)
۴۰۲۹۸. **خمیازه خمیازه می‌آورد، وای براحوال آن‌که در پستوی خانه زندانی است.** (قشقایی)
۴۰۲۹۹. **خمیده پشت از آن کشتند پیران جهاندیده/ که اندر خاک می‌جویند ایام جوانی را.** (گنجه‌ی گنجوی: ۳۲۳، تکمله، دهخدا)
۴۰۳۰۰. **خمیده، خمیده گام برمی‌دارد.** (آملی)
۴۰۳۰۱. **خمیده قامتم امّا عصای خویشتنم.** (امیری‌فیروزکوهی، شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۰۳۰۲. **خمیر بی‌مایه فطیر است.** (عوام)
۴۰۳۰۳. **خمیر ترشت زیر جل است.** (کرمانی)
۴۰۳۰۴. **خمیر تروش که از سفره گم شود یا مادر می‌فهمه یا دختر.** (هراتی)
۴۰۳۰۵. **خمیر را مشت بزن، دختر را نیشگون بگیر.** (ترکمنی)
۴۰۳۰۶. **خمیر روز قیامت ما همیشه آماده‌است.** (رامسری)
۴۰۳۰۷. **خمیرش با آب سرد درست می‌شود.** (لکی)
۴۰۳۰۸. **خمیر کردم ورآمد، برادری از تو خمیر درآمد.** (بروجردی)
۴۰۳۰۹. **خمیر که شل شود، لاک هم آب پس می‌دهد.** (کندلوسی، آملی، فیروزکوهی، سنگسری)
۴۰۳۱۰. **خمیر مایه‌ات را به سگ‌ها مده، که عروسی درودگرهای دوره‌گرد دروغ است.** (سیستانی)
۴۰۳۱۱. **خمیرمایه که گم می‌شود یا مادر می‌دزدد یا دختر (کار مادر است یا دختر).** (بیرجندی، سیرجانی)
۴۰۳۱۲. **خمیرمایه‌ی‌دکّان شیشه‌گر سنگ است.** (بهمنیاری)
۴۰۳۱۳. **خمیر من از این آب‌ها برنمی‌دارد.** (بختیاری، لری)
۴۰۳۱۴. **خمیر من پرید، شوهر تو آمد.** (بختیاری)
۴۰۳۱۵. **خمیر من هنوز زیر لحاف است.** (سنگسری)
۴۰۳۱۶. **خمیره مشت، عورته پشت.** (تاجیکی)
۴۰۳۱۷. **خمیره‌ی عروس را از خانواده‌ی شوهر می‌گیرند.** (نهاوندی)
۴۰۳۱۸. **خنامان را بده، امّا خان‌عمو نفهمد.** (دهخدا)
۴۰۳۱۹. **خنب و درّه‌ای*آدم کش نمی‌شود.** (کاشانی)
۴۰۳۲۰. **خنجر از غلاف خود بیرون آمد و آن‌را نپسندید.** (شاهین‌دژی)
۴۰۳۲۱. **خنجر است از نقطه‌ای آن‌را که گویی حنجر است.** (امیر علی‌شیر نوایی؛ فانی، امثال‌موزون)

۴۰۳۲۲. **خنجر بی‌آب اگر الماس باشد تیز نیست.** (بیدل، امثال‌موزون)
۴۰۳۲۳. **خنجرت هست، صف شکستن کو؟** (سنایی؛ حدیقه: ۲۹۱، دهخدا)
۴۰۳۲۴. **خنجر خمیده گشت چو خمیده‌شد نیام.** (ناصرخسرو: ۵۷، امثال‌موزون)
۴۰۳۲۵. **خنجر شمر است، او را در ژرفاب بیندازی، بیرون می‌آید.** (کردی)
۴۰۳۲۶. **خنجر کوتاه باشد، یک قدم جلوتر.** (گنبدکاووسی)
۴۰۳۲۷. **خنده آیین خردمندان است.** (جامی؛ سبحة‌الابرار: ۵۴۹)
۴۰۳۲۸. **خنده از دل تنگ بلند می‌شود.** (لری)
۴۰۳۲۹. **خنده‌اش درخت را می‌شکند.** (رامسری)
۴۰۳۳۰. **خنده، بادبزن دل است.** (عوام)
۴۰۳۳۱. **خنده بر آیینه کردن ریشخند خود بود.** (اویسی)
۴۰۳۳۲. **خنده به بوسه و بوسه به هم‌خوابگی تبدیل می‌شود.** (قشقایی)
۴۰۳۳۳. **خنده به روزِ دل کنم، گریه به روزگارِ خود.** (اهلی: ۱۸۶)
۴۰۳۳۴. **خنده خوش‌یمنی ندارد.** (ایلامی)
۴۰۳۳۵. **خنده دل خوش می‌خواهد و گریه دل تنگ.** (شوشتری)
۴۰۳۳۶. **خنده، دل خوش می‌خواهد و گریه سر بسته.** (لری)
۴۰۳۳۷. **خنده، دل‌خوش می‌خواهد و گریه سر و چشمی.** (بروجردی، لری، شیرازی، تهرانی، بختیاری، عوام)
۴۰۳۳۸. **خنده را سازی لازم است و گریه را سوزی.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۴۰۳۳۹. **خنده رسوا می‌نماید پسته‌ی‌بی‌مغز را.** (صائب: ۲۲۴۹، امثال‌موزون)
۴۰۳۴۰. **خنده‌رویی، میهمان را گل به جیب افشاندن است / تنگ‌خلقی، کفش پیش پای مهمان ماندن است.** (صائب، تکمله)
۴۰۳۴۱. **خنده زخمی است که بر خویش زنَد بی‌خبری.** (ملک‌الشعرابهار، شکورزاده)
۴۰۳۴۲. **خنده، عمر کس را دراز می‌کند.** (تاجیکی)
۴۰۳۴۳. **خنده، کار اطفال است و گریه کار رعیّت.** (کرمانی)
۴۰۳۴۴. **خنده، موجب جلای دندان‌ها خواهد شد.** (خرّمی)
۴۰۳۴۵. **خنده می‌بینی ولی از گریه‌ی‌دل غافلی.** (هروی، امثال‌موزون)
۴۰۳۴۶. **خنده، نمک زندگی (آدم) است.** (افغانی، لری)
۴۰۳۴۷. **خنده و شادمانی تاکنون به کسی ضرری نرسانده.** (خرّمی)
۴۰۳۴۸. **خنده و قهقهه حدی دارد.** (بختیاری)
۴۰۳۴۹. **خنده و گریه از یک‌جا در می‌شه.** (شهربابکی)
۴۰۳۵۰. **خنده‌های زیر درخت انگور عسگری است.** (سمنانی)
۴۰۳۵۱. **خنده هم، دل خوش می‌خواهد.** (شکورزاده، دزفولی)
۴۰۳۵۲. **خنده‌ی‌او درخت را شقه می‌کند.** (رامسری)
۴۰۳۵۳. **خنده‌ی‌بسیار پسندیده نیست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۵۹)
۴۰۳۵۴. **خنده‌ی‌بسیار گریه به‌دنبال دارد.** (هزاره‌ای)
۴۰۳۵۵. **خنده‌ی‌بلند از دل مُرده راست می‌شه.** (شهربابکی)
۴۰۳۵۶. **خنده‌ی بی‌جا آبرو می‌ریزد.** (افغانی)
۴۰۳۵۷. **خنده‌ی بی‌جا در خوردِ هزار گریه بیش است.** (نظامی)
۴۰۳۵۸. **خنده‌ی‌بی محل از فحش بی‌محل بدتره.** (شهربابکی)
۴۰۳۵۹. **خنده‌ی بی‌محل مثل گوز بی‌محل است.** (سیرجانی)
۴۰۳۶۰. **خنده‌ی‌بی‌معنی نکن، آخرش گریه می‌کنی.** (تاجیکی)
۴۰۳۶۱. **خنده‌ی بیهوده و بی‌وقت گریه بود.** (قابوس‌نامه: ۱۸۷)
۴۰۳۶۲. **خنده‌ی‌صبح به خوناب شفق پیوسته.** (صائب:۱۶۵۹، امثال‌موزون)
۴۰۳۶۳. **خنده‌ی‌قباسوختگی (قباسوخته).** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان، زرقانی)
۴۰۳۶۴. **خنده‌ی کسی که بلند می‌خندد مایه‌ی سبکساری است.** (لری)
۴۰۳۶۵. **خنده‌ی‌گل دارد از پی اشک‌ریزان گلاب.** (واعظ قزوینی: ۵۵، امثال‌موزون)
۴۰۳۶۶. **خنده‌ی گل دست گلچین را به خود وا می‌کند.** (صائب: ۱۲۴۸، تکمله)
۴۰۳۶۷. **خنده‌ی گل دمِ پسینِ گل است.** (سلیم تهرانی: ۸۹)
۴۰۳۶۸. **خنده‌ی گُل گریه‌ی گلاب بار آرد.** (خزینه)
۴۰۳۶۹. **خنده‌ی‌مردم از شادی باشد و خنده‌ی‌بوزینه از غم.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۰۳۷۰. **خنده‌ی‌مینای می گریه‌ی‌مستانه است.** (شوکت، امثال‌موزون)
۴۰۳۷۱. **خنک آن‌کس که تخم نیکی کاشت.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۴۰۳۷۲. **خنک آن کس که خامل‌الذکر است.** (ابن‌یمین: ۳۲۵)

۴۰۳۷۳. **خُنک آن کس که داند کار خود را.** (اقبال لاهوری؛ ارمغان حجاز)
۴۰۳۷۴. **خنک آن کس که داند کار خود را.** (اقبال لاهوری)
۴۰۳۷۵. **خنک آن کس که عقل رهبرِ اوست.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۸۵، نجف‌آبادی)
۴۰۳۷۶. **خنک آن که پند پدر کرد یاد.** (فردوسی: ۱۷۲۵، دهخدا)
۴۰۳۷۷. **خنک آن که جز تخم نیکی نکشت.** (فردوسی: ۱۸۱۰، بهمنیاری، دهخدا، عوام)
۴۰۳۷۸. **خنک آن که گیتی به بد نسپرد.** (فردوسی: ۱۶۴۰دهخدا)
۴۰۳۷۹. **خنک‌تر از کلاه نوروزی صدر.** (نامه‌ی داستان)
۴۰۳۸۰. **خنک جانی که عیبِ خویش دید.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۰۳۴/۲)
در اصل: **ای خنک جانی که عیب خویش دید**
۴۰۳۸۱. **خنیاگران، مزدور مستان باشند.** (قابوس‌نامه: ۱۹۷)
۴۰۳۸۲. **خنیاگر کور و کر و لال باید که بود.** (قابوس‌نامه: ۱۹۷)
۴۰۳۸۳. **خواب، آسایش جان است.** (خزینه، هبله‌رودی)
۴۰۳۸۴. **خواب‌آلوده، مثل جنازه می‌ماند.** (مازندرانی)
۴۰۳۸۵. **خواب است و حِصه‌اش*آب است.** (عوام)
۴۰۳۸۶. **خواب است و مرگ.** (دهخدا)
۴۰۳۸۷. **خواب اصحاب کهف است.** (دهخدا)
۴۰۳۸۸. **خواب اصحاب کهف چرت من است / آب دریای شور قرت من است.** (افغانی)
۴۰۳۸۹. **خواب اگر خوب بودی، خرگوش پادشاه بودی.** (سیستانی)
۴۰۳۹۰. **خوابِ امن در این خاکدان نمی‌باشد.** (صائب: ۱۸۶۶)
۴۰۳۹۱. **خواب اندک، خواب بهاری.** (ترکمنی)
۴۰۳۹۲. **خواب باشی، خروس می‌خواند، بیدار باشی می‌خواند.** (تهرانی)
۴۰۳۹۳. **خواب بالش نمی‌خواهد، گرسنه خورشت.** (مازندرانی)
۴۰۳۹۴. **خوابِ بامدادی مانع روزی می‌شود.** (شکورزاده)
۴۰۳۹۵. **خواب، برادر مرگ است.** (شکورزاده، دهخدا، تکمله، بهمنیاری، تهرانی، عوام، مثمر، هبله‌رودی، کوچه، تاجیکی)
۴۰۳۹۶. **خواب بهار سنگین است.** (تکمله)
۴۰۳۹۷. **خواب به خواب برود (بمیرد).** (بختیاری)
۴۰۳۹۸. **خواب بی‌تعبیر است.** (دهخدا، عوام، فرهنگ‌نامه)
۴۰۳۹۹. **خواب بیمار صحت (صحتی) ندارد.** (حییم، دهخدا، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، بهمنیاری)
۴۰۴۰۰. **خوابِ پاسبان چراغ دزد است.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، کوچه)
۴۰۴۰۱. **خوابِ پیغمبری نیست.** (دهخدا)
۴۰۴۰۲. **خوابت خوش، امّا تعبیری ندارد.** (کوچه)
۴۰۴۰۳. **خوابت را به آب گوی.** (تاجیکی)
۴۰۴۰۴. **خواب تلخ است در آن خانه که بیماری هست.** (صائب: ۷۸۳، دهخدا)
۴۰۴۰۵. **خواب تو گورش را هم توی رختخواب می‌کند.** (تهرانی)
۴۰۴۰۶. **خواب چاشتگاهی به از پادشاهی.** (تاجیکی)
۴۰۴۰۷. **خواب چون آشفته باشد، صرفه در تعبیر نیست.** (سلیم: ۱۰۱)
۴۰۴۰۸. **خواب چون افتاد سنگین، بستری در کار نیست.** (صائب: ۱۲۶۸، امثال‌موزون)
۴۰۴۰۹. **خواب چون افتاد سنگین، حاجت پاسنگ نیست.** (صائب: ۶۴۹)
۴۰۴۱۰. **خواب چهار پهلو می‌کند.** (مثمر، خزینه، افغانی، نامه‌ی‌داستان)
۴۰۴۱۱. **خواب، خواب می‌آورد، بیداری دردسر.** (شاهرودی، هراتی)
۴۰۴۱۲. **خواب، خواب می‌آورد.** (دهخدا، کوچه، تهرانی، بهمنیاری)
۴۰۴۱۳. **خواب، خواب می‌کشه، حبوبات آب.** (بوشهری)
۴۰۴۱۴. **خواب خوش دید، هر که او خوش خفت.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۴۰، تکمله)
۴۰۴۱۵. **خواب در آغوش گیرد کودک ترسیده را.** (امثال‌موزون)
۴۰۴۱۶. **خواب در عهد تو در چشم من آید هیهات / عاشقی کار سری نیست که در بالین است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۵۱، فرهنگ‌نامه)
۴۰۴۱۷. **خواب، در وقت سحرگاه گران می‌گردد.** (صائب: ۱۵۹۱، امثال‌موزون)
۴۰۴۱۸. **خواب دشمن و خنده پشیمانی است.** (ترکمنی)
۴۰۴۱۹. **خواب دیدم، خواب دیدم، یا محمّد یا علی تعبیر کن تحویل کن.** (اصفهانی)
۴۰۴۲۰. **خواب دیدم زیر پایم را بکَنَم، گنج درمی‌آید، گَند درآمد.** (کوچه)
۴۰۴۲۱. **خواب دیده‌ای خیر باشد.** (کاشانی، شیرازی، کوچه، تهرانی، شهربابکی)
۴۰۴۲۲. **خواب راحت در مرگ است.** (مثمر)
۴۰۴۲۳. **خواب راحت نکند، هر که صفایی دارد.** (صائب: ۱۶۰۹)
۴۰۴۲۴. **خواب زمستان تعبیر ندارد.** (افغانی)
۴۰۴۲۵. **خواب زن چپ است.** (ایلامی، دهخدا، بهمنیاری، بختیاری، شکورزاده، عوام)

۴۰۴۲۶. **خواب سحر، غفلت است.** (تاجیکی)
۴۰۴۲۷. **خواب شاهان دروغ نباشد.** (سمک‌عیّار: ۲۳۲/۲)
۴۰۴۲۸. **خوابش در دستش است.** (بختیاری)
۴۰۴۲۹. **خوابش نمی‌آید بهانه‌اش کک است.** (کردی)
۴۰۴۳۰. **خواب صبح از سگ است.** (بیرجندی)
۴۰۴۳۱. **خواب صبح‌گاه، درِ روزی را می‌بندد.** (خوانساری)
۴۰۴۳۲. **خواب ظالم افضل از بیداری است.** (ارومیه‌ای)
۴۰۴۳۳. **خواب گران مردم، بیدار کرد ما را/ بدمستی عزیزان، هشیار کرد ما را.** (شهرت شیرازی، تکمله)
۴۰۴۳۴. **خواب ماندی، خرت رفت.** (بهمنیاری)
۴۰۴۳۵. **خوابم برادر، مرده‌ام برادر.** (تاجیکی)
۴۰۴۳۶. **خواب مثل دنبه قوّت دارد.** (فرهنگ‌نامه)
۴۰۴۳۷. **خوابم خواب بود، امّا نصف دوّمش درست درآمد.** (تهرانی)
۴۰۴۳۸. **خواب، مرگی جزوی است و مرگ خوابی کلّی.** (مرزبان‌نامه: ۲۸۴)
۴۰۴۳۹. **خواب مستی تعبیر ندارد.** (تکمله، دهخدا)
۴۰۴۴۰. **خواب مشت پُرکن نیست.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه، کوچه، حییم، دهخدا، عوام)
۴۰۴۴۱. **خواب می‌بینم یا بیدارم.** (هزاره‌ای)
۴۰۴۴۲. **خواب ناکرده و صد خواب پریشان دیدن.** (صبوری، امثال‌موزون)
۴۰۴۴۳. **خواب ندیده، تعبیر ندارد.** (بهمنیاری)
۴۰۴۴۴. **خوابِ ندیده را پیش پیش تعبیر نکن.** (شکورزاده)
۴۰۴۴۵. **خواب ندیده را همه تعبیر می‌کنند.** (عرفی شیرازی)
۴۰۴۴۶. **خواب‌نما شده یا از عالم غیب بهت الهام شده؟** (تهرانی)
۴۰۴۴۷. **خواب نوشین بامداد رحیل / باز دارد پیاده را ز سبیل.** (سعدی؛ گلستان: ۵۲، دهخدا، عوام)
۴۰۴۴۸. **خواب و مرگ برابر است.** (افغانی، سیستانی)
۴۰۴۴۹. **خواب و مرگ.** (تهرانی، سیرجانی)
۴۰۴۵۰. **خواب‌های پوچ را تعبیر کردن مشکل است.** (صائب: ۵۲۳، تکمله)
۴۰۴۵۱. **خواب هست از مرگ بدتر.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۰۴۵۲. **خوابی بود که به روز نکشید.** (ایلامی)
۴۰۴۵۳. **خوابیدن از جنس مردن است و گشتن از جنس عمر.** (ترکمنی)
۴۰۴۵۴. **خوابیدن انسان را از کار و آش باز می‌دارد.** (قشقایی)
۴۰۴۵۵. **خوابیدن شتری به اندازه‌ی سر پایی الاغی است.** (بهمنیاری، بختیاری)
۴۰۴۵۶. **خوابیده پارس می‌کند.** (تهرانی، خرمی، عوام)
۴۰۴۵۷. **خوابیده خواب می‌بیند و بیدار کار می‌کند.** (قشقایی)
۴۰۴۵۸. **خوابیده خیال بهار تکن.** (مرندی)
۴۰۴۵۹. **خوابیده مکن پارس، دگر پیر شدی.** (مفتون کبریایی)
۴۰۴۶۰. **خوابیده نمرد، رسیده مرد.** (آذری)
۴۰۴۶۱. **خوابیدی سر شب‌ها برخاستی نیمه شب‌ها.** (گیلکی)
۴۰۴۶۲. **خوابی رویش بکن.** (کرمانی)
۴۰۴۶۳. **خواب، یک خواب است و باشد مختلف تعبیرها.** (صائب: ۱۵۵، خزینه)
۴۰۴۶۴. **خواب یک‌من است، بخوابی یک من است، نخوابی هم یک‌من است.** (رامسری)
۴۰۴۶۵. **خوابی که بود سنگین، افسانه نمی‌خواهد.** (اشرف مازندرانی، تکمله)
۴۰۴۶۶. **خوابی و خرت راه می‌رود.** (سیستانی)
۴۰۴۶۷. **خواجگان در زمان معزولی / همه شبلی و بایزید شوند / باز چون بر سر عمل آیند / همه چون شمر و چون یزید شوند.** (شیخ نجم الدین کبری، دهخدا)
۴۰۴۶۸. **خواجگی و بندگی به هم نتوان کرد.** (عنصری، دهخدا، امثال‌موزون)
۴۰۴۶۹. **خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش.** (حافظ: ۱۸۷، دهخدا، خزینه، عوام، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، هبله‌رودی، شکورزاده، مشمر)
۴۰۴۷۰. **خواجه اگر خر ندارد، می‌رود می‌خرد.** (الیگودرزی)
۴۰۴۷۱. **خواجه اگر ریش داشت، از روز پیش داشت.** (عوام، شکورزاده، حییم)
۴۰۴۷۲. **خواجه با بی‌خردی، می‌خردم.** (بهمنیاری)
۴۰۴۷۳. **خواجه باغ داری؟ دارم، شتر دیدی؟ نی.** (تاجیکی)
۴۰۴۷۴. **خواجه باغ داری، دارم.** (افغانی، مشمر)
۴۰۴۷۵. **خواجه بالانشین، روی بند نشین، کِشت کهنوج تمام شد.** (جیرفتی)
۴۰۴۷۶. **خواجه بزرگ کم داشتیم، یکی هم از پست رسید.** (قشقایی)
۴۰۴۷۷. **خواجه به دروازه رسید، پیراهن و تنبان نرسید.** (سیستانی)
۴۰۴۷۸. **خواجه پندارد که روزی، دِه (دِه روزی) دهد.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۱۷/۲، بهمنیاری)
۴۰۴۷۹. **خواجه پندارد که طاعت می‌کند/ بی‌خبر کز معصیت جان می‌کَنَد.** (مولوی؛ مثنوی:۱/ ص۶۷ رمضانی)
۴۰۴۸۰. **خواجه خواجه، خَر به قلون*ناگِری.** (جیرفتی)
۴۰۴۸۱. **خواجه خود روش بنده پروری داند.** (حافظ قدسی: ۳۲۴)

۴۰۴۸۲. **خواجه داند بهای شاخ نبات.** (خزینه)
۴۰۴۸۳. **خواجه در ابریشم و ما در گلیم/ عاقبت ای دل همه اندر گلیم.** (اهلی شیرازی، دهخدا)
۴۰۴۸۴. **خواجه در بند نقش ایوان است / خانه از پای‌بست ویران است.** (سعدی؛ کلیات: ۱۰۵، عوام، بهمنیاری)
۴۰۴۸۵. **خواجه دید و پسندید و خرید.** (مثمر، هبله‌رودی)
۴۰۴۸۶. **خواجه ذرّه ذرّه می‌اندوزد و غلام خیک خیک خرج می‌کند.** (خراسانی)
۴۰۴۸۷. **خواجه را در گور کردم، نه تو را و نه مرا.** (مشهدی)
۴۰۴۸۸. **خواجه‌سرا اگر ولی است مادر به خطاست.** (مثمر)
۴۰۴۸۹. **خواجه سرهنگ است.** (دهخدا)
۴۰۴۹۰. **خواجه که بر کنیزک دل گماشت او را از خانه باز داشت.** (نامه‌ی داستان)
۴۰۴۹۱. **خواجه مرا همّت کرد، کلید کاهدان را به من داد.** (بیرجندی)
۴۰۴۹۲. **خواجه هم خایه‌دار.** (آذری)
۴۰۴۹۳. **خواجه‌ی شکسته‌بند آن‌جا رود / که در آن‌جا پای بشکسته بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱/ ۳۲۰۷)
۴۰۴۹۴. **خوار است گل تو سوی اشتر که خورد خار.** (ناصرخسرو: ۳۷۹، امثال‌موزون)
۴۰۴۹۵. **(خوارزم) و ختا صلح کردند و زید و عمرو را هنوز خصومت باقیست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۲، نامه‌ی‌داستان)
۴۰۴۹۶. **خوار و دشوار جهان چون پی هم می‌گذرد / گر تو دشوار نگیری همه‌کار آسان است.** (دهخدا)
۴۰۴۹۷. **خواری ز طمع خیزد و عزّت ز قناعت.** (کمال اصفهانی، شکورزاده، عوام، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا)
۴۰۴۹۸. **خواری هرچیز از ارزانی بوَد.** (قطران: ۱۰۱، شکورزاده)
۴۰۴۹۹. **خواری هرچیز از بسیاری است.** (شکورزاده)
۴۰۵۰۰. **خواست الهی را دست شاه منگشت*نده.** (بختیاری)
۴۰۵۰۱. **خواست با دهنش بزند، با پایینش اشتباه کرد.** (شکورزاده)
۴۰۵۰۲. **خواست بنشیند خشتک شلوارش پاره شد.** (لری)
۴۰۵۰۳. **خواستِ چوپان باشد، از بز نر هم می‌دوشد.** (کوچه)
۴۰۵۰۴. **خواست حرف بزند، راه می‌رفت.** (ایلامی)
۴۰۵۰۵. **خواست خدا را، چاره نیست.** (دهخدا)
۴۰۵۰۶. **خواست دماغش را پاک کند، چشمش را درآورد.** (کردی کلهری، لری ممسنی)
۴۰۵۰۷. **خواست راه رفتن کبک را یاد بگیره، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد.** (دامغانی)
۴۰۵۰۸. **خواست (رفت) ابروش را وسمه بکشد چشمش را هم کور کرد.** (عوام)
۴۰۵۰۹. **خواست سرمه به چشم بکشد خود را کور کرد.** (کردی، لری)
۴۰۵۱۰. **خواست سوراخی را ببندد، غاری باز شد.** (سمنانی)
۴۰۵۱۱. **خواستگار دختر تا گرفتن او، دختر دهنده تا دم مرگ او.** (آذری)
۴۰۵۱۲. **خواستگاری دختر، یک گونی پول یا یک انبار دروغ می‌خواهد.** (آذری)
۴۰۵۱۳. **خواست لنگاش را دراز کند، افتاد مرد.** (گلبافی)
۴۰۵۱۴. **خواستم اسب‌سواری بیاموزد، خرّاط شد.** (قشقایی)
۴۰۵۱۵. **خواستم به خانه‌ی‌پدر زنم بروم، دستم خالی است، ساعت روی دستم امانتی است.** (بختیاری)
۴۰۵۱۶. **خواستم پی را به گربه گُم کنم.** (بهمنیاری، امثال)
۴۰۵۱۷. **خواستم چیزی بخورم، ناگهان چیزی بیرون آمد و مرا خورد.** (لری)
۴۰۵۱۸. **خواستم خضر را ببینم به خرس دچار شدم (خرس را دیدم).** (شکورزاده، عوام)
۴۰۵۱۹. **خواست مردم، خواسته‌ی خداست.** (آذری)
۴۰۵۲۰. **خواستم قاتق نانم باشد، قاتل جانم شد.** (عوام)
۴۰۵۲۱. **خواستم گوزکی آهسته کنم بانگی داد.** (بهمنیاری)
۴۰۵۲۲. **خواستن، آبروی خود کاستن است.** (فرهنگ‌نامه)
۴۰۵۲۳. **خواستن به زور نمی‌شود.** (تهرانی)
۴۰۵۲۴. **خواستن به قدر توانستن.** (بهمنیاری)
۴۰۵۲۵. **خواستن توانستن است.** (شکورزاده، عوام، کوچه، دهخدا، حییم، افغانی)
۴۰۵۲۶. **خواستن دل، دل دادن (دادن دل) است.** (بهمنیاری، عوام، افغانی)
۴۰۵۲۷. **خواستن دل، ریزش دست.** (دهخدا، عوام)
۴۰۵۲۸. **خواستن دل، سخاوت دست.** (بهمنیاری)
۴۰۵۲۹. **خواستن کدیه است خواهی عشر خوان خواهی خراج/ ور به صد نامش بخوانی یک حقیقت را رواست.** (انوری: ۵۲۸، مرزبان‌نامه: ۱۳۹، دهخدا، امثال‌موزون)
۴۰۵۳۰. **خواسته‌ی‌ایزد بخوری بلاش ماش.** (دهخدا)
۴۰۵۳۱. **خواسته‌ی‌بد نمی‌خرند جز ارزان.** (پروین‌اعتصامی: ۴۶، امثال‌موزون)
۴۰۵۳۲. **خواسته‌ی‌جغد ویرانه است.** (ترکمنی)
۴۰۵۳۳. **خواسته‌ی‌زیادی گل می‌شود.** (گنبدکاووسی)
۴۰۵۳۴. **خواستی زن بگیری، چشمانت را باز کن، گرفتی ببند.** (تهرانی)

۴۰۵۳۵. **خوافی را به قیمت زر بخر و با سنگ بکش.** (تایبادی)

۴۰۵۳۶. **خوانا بیناست.** (دهخدا)

۴۰۵۳۷. **خوان بزرگان اگرچه لذیذ است، خرده‌ی انبان خود لذیذتر.** (دهخدا، عوام، افغانی)

۴۰۵۳۸. **خوانچه‌ی حقه بر سر گرفته‌است.** (تهرانی)

۴۰۵۳۹. **خوان درویشی به شیرینی و چربی بخورند.** (سعدی؛ کلیات: ۵۹۲، دهخدا)

۴۰۵۴۰. **خواندن برای کر، رقصیدن برای کور.** (بهمنیاری)

۴۰۵۴۱. **خواندن نمی‌توان ورق ناگشوده را.** (شامی سبزواری:۵، تکمله)

۴۰۵۴۲. **خوانده‌ات را مگو، فهمیده‌ات را بگو.** (آذری)

۴۰۵۴۳. **خوانسار است و یک خرس.** (سهیلی، عوام، شکورزاده)

۴۰۵۴۴. **خوانِ قلندران به وقت نهادن همان صفت را دارد که سفره‌ی صوفیان به وقت چریدن.** (شکورزاده)

۴۰۵۴۵. **خواننده دگر باشد و داننده دگر.** (سحابی استرآبادی، تکمله)

۴۰۵۴۶. **خواه آسیاب کند و خواه نکند، لوئینه مزد خود را می‌گیرد.** (لکی)

۴۰۵۴۷. **خواه از زبان ناقوس، خواه از لب مسیحا/ صاحب‌دلان شناسند آواز آشنا را.** (فرهنگ‌نامه)

۴۰۵۴۸. **خواهان کسی باش، که خواهان تو باشد.** (شکورزاده، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، بیرجندی)

۴۰۵۴۹. **خواهران یاری کنید، نازخاتون شوهرداری (خانه‌داری) کند.** (مازندرانی)

۴۰۵۵۰. **خواهرِ بدکار، چشم دیدن برادر متعصّب را ندارد.** (فرهنگ‌نامه، بختیاری)

۴۰۵۵۱. **خواهر برادر و زن و شوهری؟** (گیلکی)

۴۰۵۵۲. **خواهر، بر دلت نماند.** (ساوه‌ای)

۴۰۵۵۳. **خواهرت هم مثل وجودت گرامی است.** (آذری)

۴۰۵۵۴. **خواهرجان زحمتی کشیدی امّا کُ..ت کُ.. شد.** (هبله‌رودی)

۴۰۵۵۵. **خواهر، چشم انتظار برادر است.** (لری)

۴۰۵۵۶. **خواهر، حساب و مادر، کتاب.** (سمنانی)

۴۰۵۵۷. **خواهر، خواهر را نمی‌تواند گیس بلند ببیند، برادر برادر را پا دراز.** (آذری)

۴۰۵۵۸. **خواهر داماد نمی‌تواند برقصد چون گوشه‌ی‌چادرش دراز است.** (لری)

۴۰۵۵۹. **خواهر در عرق پای برادر شریک است.** (بیرجندی)

۴۰۵۶۰. **خواهر دلش شوهر می‌خواهد، می‌گوید برای برادرم زن بگیرید.** (شهمیرزادی)

۴۰۵۶۱. **خواهر دلش شوهر می‌خواهد، به برادر می‌گوید: «چرا زن نمی‌گیری؟»** (آملی، آلاشتی)

۴۰۵۶۲. **خواهر را به برادرش بین، کرباس را به کنارش.** (قمی)

۴۰۵۶۳. **خواهر روز قیامت من هستی.** (سمنانی)

۴۰۵۶۴. **خواهرزاده از سِندِ کَسان زاییده، برادرزاده از دل و جان.** (بیرجندی)

۴۰۵۶۵. **خواهرزاده اگر چغندر هم شود، در ک..ن دایی می‌افتد.** (بیرجندی)

۴۰۵۶۶. **خواهرزاده بلای جان است، با این حال خوب و نیکوست.** (ترکمنی)

۴۰۵۶۷. **خواهرزاده، بوته‌ی تیغ‌دار سر راه دایی است.** (باباحیدری)

۴۰۵۶۸. **خواهرزاده به خالو نره، شومه.** (شهربابکی)

۴۰۵۶۹. **خواهرزاده به خیال دایی گوسفند ماده به او می‌دهد.** (لری)

۴۰۵۷۰. **خواهرزاده به دایی‌اش می‌رود.** (لری، بختیاری، مازندرانی)

۴۰۵۷۱. **خواهرزاده تا هفت رگ از دایی پیروی می‌کند.** (آملی)

۴۰۵۷۲. **خواهرزاده تیغ و خارهای اطراف پرچین هست.** (آملی)

۴۰۵۷۳. **خواهرزاده، جان‌زاده، برادرزاده، مردم‌زاده.** (سیستانی)

۴۰۵۷۴. **خواهرزاده چوب کبریت است.** (تهرانی)

۴۰۵۷۵. **خواهرزاده چون خاشاک سر راهست.** (بختیاری)

۴۰۵۷۶. **خواهرزاده در این خیال است که دایی بهترین برّه را به او می‌دهد و دایی در این اندیشه است که خواهرزاده‌ام گلّه‌ام را مجانی چوپانی می‌کند.** (بویراحمدی)

۴۰۵۷۷. **خواهرزاده را آب به پایین می‌بُرد، خالو به بالا می‌دوید.** (شهربابکی)

۴۰۵۷۸. **خواهرزاده زیاد است و سوغات کم.** (مازندرانی)

۴۰۵۷۹. **خواهرزاده که درویش شد، دم در دایی نمی‌خواند.** (مازندرانی)

۴۰۵۸۰. **خواهرزاده، مارزاده است.** (آملی)

۴۰۵۸۱. **خواهرزاده مارش زده.** (زرقانی)

۴۰۵۸۲. **خواهرزاده می‌خواهد دزد شود اوّل از لانه‌ی مرغ دایی شروع می‌کند.** (مازندرانی)

۴۰۵۸۳. **خواهرزاده‌ها زیاد و گردوها کم.** (مازندرانی)

۴۰۵۸۴. **خواهرزاده هفت رگش به دایی‌اش می‌رود.** (سوادکوهی)

۴۰۵۸۵. **خواهرزاده‌ی بلغاره، نم پس نمی‌دهد.** (تهرانی)

۴۰۵۸۶. **خواهرزاده‌ی خرکچی است.** (مازندرانی)
۴۰۵۸۷. **خواهرزن از عسل هم شیرین‌تر است.** (قشقایی)
۴۰۵۸۸. **خواهر زن حالا خواهر زن است، خواهر سلامت باشد.** (تاجیکی)
۴۰۵۸۹. **خواهرزن لقمه بزن، خواهر شوی دیگ را بشوی.** (بیرجندی)
۴۰۵۹۰. **خواهرزن، نان زیرکباب.** (افغانی، دامغانی)
۴۰۵۹۱. **خواهر شوهر خاره، بچّه‌اش خارخاسک، مادرشوهر ماره، بچّه‌اش مارمولک.** (تهرانی، کوچه)
۴۰۵۹۲. **خواهرشوهر، عقرب زیر فرش است.** (حییم، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۴۰۵۹۳. **خواهرشوهر که به بام آمد، عالم به فغان آمد / از هیبت مادرشوهر صد قُبه فرود آمد.** (سیرجانی)
۴۰۵۹۴. **خواهرشوهر مار است و بچّه‌اش مارمالک، برادرشوهر کلاغ جارک.** (شهرضایی)
۴۰۵۹۵. **خواهرشوهر مثل میخ طویله است، قربان صدقه‌ی خودم و شوهرم بروم.** (شوشتری)
۴۰۵۹۶. **خواهر، عاشق، برادر، فارق.** (گلبافی)
۴۰۵۹۷. **خواهر که تکوست از برارش پیداست.** (کوچه)
۴۰۵۹۸. **خواهرم داغی بر دلش بود، فریاد زد که خروس پایم را له کرد.** (لری)
۴۰۵۹۹. **خواهرم مرد، به نفعم شد.** (خوزستانی)
۴۰۶۰۰. **خواهرم مگر خواب ملک‌الموت تو را برده‌است؟** (بختیاری)
۴۰۶۰۱. **خواهرم، نازت به جهازت.** (بختیاری)
۴۰۶۰۲. **خواهرم یک روز بار می‌کند و یک روز خارها را آتش می‌زند.** (لری)
۴۰۶۰۳. **خواهری برای خواهر، گیسوی بلند دوست ندارد.** (لری)
۴۰۶۰۴. **خواهری خواهر دیگرش را نصیحت می‌کند.** (بختیاری، اهوازی)
۴۰۶۰۵. **خواه سبو بر سنگ و خواه سنگ بر سبوی.** (نفحات‌الانس: ۷۴)
۴۰۶۰۶. **خواه سنگ بر شیشه زن و خواه شیشه بر سنگ، در هردو حال شیشه خواهد شکست.** (عوام، افغانی)
۴۰۶۰۷. **خواهش از خواهش خانه بریده‌شد.** (کردی)
۴۰۶۰۸. **خواهش از طرفین می‌باشد.** (مثمر)
۴۰۶۰۹. **خواهش ملک سلیمان ابلهی است (بی‌خبر).** (امثال‌موزون)
۴۰۶۱۰. **خواهم این پند را از من شنوی/ در همه کار کن میانه‌روی.** (مشهدی)
۴۰۶۱۱. **خواهی به کس دل ندهی دیده ببند.** (سعدی؛ کلیات: ۱۴۲، بهمنیاری، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۰۶۱۲. **خواهی عزیز شوی، یا دور شو یا کور شو.** (عوام)
۴۰۶۱۳. **خواهی عمارتش کن، خواهی خرابش کن.** (عوام)
۴۰۶۱۴. **خواهی قلمت به چرخ (حرف) ساید/ بی‌دود چراغ راست نیاید.** (امیرخسرو دهلوی؛ خمسه: ۱۵۸، دهخدا)
۴۰۶۱۵. **خواهی که بری لذّت نوشیدن آب / نقاب‌انداز و بنوش مثل خر و گاو.** (بیرجندی)
۴۰۶۱۶. **خواهی که دری کوبی، باری در نیکان کوب.** (صابر همدانی)
۴۰۶۱۷. **خواهی که دیگ تو نیفتد از جوش / خُرده بخر و کلان بفروش.** (بیرجندی)
۴۰۶۱۸. **خواهی که ران گور خوری راه شیر رو.** (سنایی؛ دیوان: ۲۹۶، امثال‌موزون)
۴۰۶۱۹. **خواهی که رستگار شوی راست‌کار باش.** (سعدی؛ کلیات: ۶۸۰، شکورزاده، بهمنیاری)
۴۰۶۲۰. **خواهی که رسی به کام بردار دوگام.** (بایزید بسطامی، شکورزاده)
۴۰۶۲۱. **خواهی که زولبیا فرستی بَر یار، یا لایق خود فرست، یا لایق یار.** (بیرجندی)
۴۰۶۲۲. **خواهی که سر به‌جای بود، سرّ نگه‌دار.** (کاوش)
۴۰۶۲۳. **خواهی که عزیز باشی و خوار نشی/ زنهار به کوی دوست بسیار نشی.** (شکورزاده، بیرجندی)
۴۰۶۲۴. **خواهی که کسی شوی، ز ناکس بگریز.** (باباافضل: ۲۰۹)
۴۰۶۲۵. **خواهی که کشی یاری، آن یار منم، آری.** (حلاج)
۴۰۶۲۶. **خواهی که کنی مزه، خود را به دیوانگی برزن.** (هراتی، بیرجندی)
۴۰۶۲۷. **خواهی نرود سرت، نگه‌دار زبان.** (اهلی شیرازی: ۷۴۹، تکمله)
۴۰۶۲۸. **خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو.** (شکورزاده، عوام، کوچه، امثال‌موزون، تهرانی، حییم، بهمنیاری)
۴۰۶۲۹. **خوب از آب برآید (بیرون آمده).** (هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی‌داستان)
۴۰۶۳۰. **خوب از حله واکسون* نشود زاهد زشت.** (فانی، امثال‌موزون)
۴۰۶۳۱. **خوب است بفرستند پیِ ماما.** (کوچه)
۴۰۶۳۲. **خوب است گه‌گاهی قلیان بکشی نه این‌که از سر شب تا فردا صبح بکشی.** (جیرفتی)
۴۰۶۳۳. **خوب است، ولی نه این قدرها.** (فیضی: ۲۳۰)
۴۰۶۳۴. **خوب با ک.. روی زمین پهن شدی.** (خوانساری)
۴۰۶۳۵. **خوب بالا می‌برد، بد زمین می‌زند.** (قشقایی)
۴۰۶۳۶. **خوب برایت پیش آمده‌است، اگر به آن لگد نزنی.** (کردی)

۴۰۶۳۷. **خوب بگو، خوب بشنو.** (عوام)
۴۰۶۳۸. **خوب به رویم بزن که پشتم خالی است.** (افغانی)
۴۰۶۳۹. **خوب به رویم بزن، که پسر کاکایم به پشتم نیست.** (افغانی)
۴۰۶۴۰. **خوب پخته‌خور بار آمده.** (بیرجندی)
۴۰۶۴۱. **خوب پر کرده (کرده‌ای) تا چه‌طور خالی کند (کنی).** (نامه‌ی‌داستان، کوچه، شکورزاده)
۴۰۶۴۲. **خوب پر می‌کند و بد خالی.** (بهمنیاری)
۴۰۶۴۳. **خوب پشت تو را لگد کرده‌اند.** (بیرجندی)
۴۰۶۴۴. **خوب‌پوش همیشه خوب، گنده‌خور همیشه خوار.** (افغانی)
۴۰۶۴۵. **خوبت را به آسیا بفرست، بدت را به مجلس.** (بختیاری)
۴۰۶۴۶. **خوبت را مده که حیف است، بدت را مده که عیب است.** (افغانی، کرمانی)
۴۰۶۴۷. **خوب‌تر نه بدتر.** (بختیاری)
۴۰۶۴۸. **خوبت می‌برند، بدت می‌گویند.** (سیرجانی)
۴۰۶۴۹. **خوب دست یارو را تو حلیم گذاشتیم.** (لنجانی)
۴۰۶۵۰. **خوب را بخر، حتّی اگر گران باشد.** (خوزستانی)
۴۰۶۵۱. **خوب رُخی هرچه کنی کرده‌ای.** (ایرج‌میرزا: ۱۰۴، شکورزاده)
۴۰۶۵۲. **خوب‌رو را چه حاجت زیور.** (عراقی؛ کلیات: ۲۷۵)
۴۰۶۵۳. **خوب‌رو را چه حاجت ماهو (آرایش).** (شیخ‌آذری، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۰۶۵۴. **خوبرویان جهان آینه‌ی‌حسن خدایند / لیک ممکن که نظر جانب ایشان نشود.** (افغانی)
۴۰۶۵۵. **خوب‌رویان جهان صید توان کرد به زر.** (حافظ: ۳۸۰، شکورزاده)
۴۰۶۵۶. **خوبرویان چو رخ همی پوشند / عاشقان در طلب نمی‌کوشند.** (اوحدی: ۱۷۷، دهخدا)
۴۰۶۵۷. **خوب‌رویان را وفا نباشد.** (آذری)
۴۰۶۵۸. **خوب‌رویان گشاده رو باشند / تو که رو بسته‌ای مگر زشتی؟** (دهخدا، تهرانی، امثال‌موزون، بهمنیاری، وحشی بافقی)
۴۰۶۵۹. **خوب سرکه‌ای به ریش فلانی صاف کرد.** (قمی)
۴۰۶۶۰. **خوبشان را نمی‌دهند که حیف است، بدشان را نمی‌دهند که عیب است.** (زرقانی)
۴۰۶۶۱. **خوب شد، آب برد.** (سیستانی)
۴۰۶۶۲. **خوب شد از خشو، بد شد از سنو.** (افغانی)
۴۰۶۶۳. **خوب شد از من، بد شد از تو.** (افغانی، هزاره‌ای)
۴۰۶۶۴. **خوب شد به شقّش نخورد.** (دماوندی)
۴۰۶۶۵. **خوب شد به مگس گفتند«مگز» اگر می‌گفتند«بگز» چه می‌کرد؟** (شکورزاده، تهرانی)
۴۰۶۶۶. **خوب شد که دزد درّه را پایید وگرنه کی آن‌را می‌پایید.** (دزفولی)
۴۰۶۶۷. **خوب غربت کرده را در بی‌کسی هم عالمی است.** (رسا، امثال‌موزون)
۴۰۶۶۸. **خوب فکری برایت کرده‌ام، اگر خدا بسازد.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۰۶۶۹. **خوب کاری است کار حلوایی.** (بهمنیاری)
۴۰۶۷۰. **خوب، کربلا علی دیگرچه خبر؟** (لری)
۴۰۶۷۱. **خوب کرداری از زنان عجب است.** (امیرخسرو؛ هشت بهشت: ۴۰)
۴۰۶۷۲. **خوب گوزیدی قدم خیر.** (بهمنیاری)
۴۰۶۷۳. **خوب گوی تا خوب شنوی.** (قابوس‌نامه: ۳۲)
۴۰۶۷۴. **خوبمان برای مردم حیف است و زشتمان برای مردم بد است.** (شوشتری)
۴۰۶۷۵. **خوب مراقب ملک پدر بودی.** (مازندرانی)
۴۰۶۷۶. **خوب می‌خوانی امّا ساز و آواز نداری.** (بابلی)
۴۰۶۷۷. **خوب نیست سر خر کولی نعل‌بندی یاد بگیری.** (الیکایی)
۴۰۶۷۸. **خوب نیست سفره انتظار بکشد.** (بختیاری)
۴۰۶۷۹. **خوب وِردی بر زبان آورده‌ای / لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۰۹/۲، شکورزاده، دهخدا)
در اصل: **گفت شخصی خوب ورد آورده ای**
۴۰۶۸۰. **خوبه به‌دنبال مامایی راهیت کنیم، وقتی برمی‌گردی نوزاد راه افتاده و به استقبالت می‌آید.** (جیرفتی)
۴۰۶۸۱. **خوب، هرکار می‌کند خوب است.** (سلیم: ۶۰)
۴۰۶۸۲. **خوب یا بد می‌گذرد.** (هزاره‌ای)
۴۰۶۸۳. **خوبی از این دو سلسله بیرون نمی‌رود.** (مشمر، هبله‌رودی)
۴۰۶۸۴. **خوبی از روی خوبی است.** (هزاره‌ای)
۴۰۶۸۵. **خوبی‌ام، خوب است، بدی‌ام از زهر مار بدتر است.** (بختیاری)
۴۰۶۸۶. **خوبی انسان به عقل اوست.** (لری)
۴۰۶۸۷. **خوبی بکن تا خوبی ببینی (روبه‌رو شوی).** (شکورزاده، ایلامی)
۴۰۶۸۸. **خوبی به بدی برگشته، مزد دزدها چک است.** (کرمانجی)
۴۰۶۸۹. **خوبی به پیغمبر خدا راست نیامد.** (تاجیکی)
۴۰۶۹۰. **خوبی پرسش نمی‌خواهد.** (کردی)
۴۰۶۹۱. **خوبی تو خوب است، بدیت مثل زهر مار است.** (بختیاری)
۴۰۶۹۲. **خوبی جامه به این است که وصله‌اش از خودش باشد.** (خوزستانی)

۴۰۶۹۳. **خوبی چه بدی داشت که یک بار نکردی؟** (شکورزاده)

۴۰۶۹۴. **خوبیِ حاصل از زمین پیداست.** (طالب‌آملی: ۲۶۰)

۴۰۶۹۵. **خوبی خوب است ولی نه برای من.** (لری)

۴۰۶۹۶. **خوبی خوبی، چون هیزم بیدی شراری داری.** (بختیاری)

۴۰۶۹۷. **خوبی خود، زشتی کس را مگو.** (صفایی)

۴۰۶۹۸. **خوبی در قبال خوبی کار هر مرد است.** (آذری)

۴۰۶۹۹. **خوبی را دیدی، بدی را ندیدی.** (مازندرانی)

۴۰۷۰۰. **خوبیش خوبه وقت خشم مثل زهرماره.** (دزفولی)

۴۰۷۰۱. **خوبی کن به رودخانه بینداز اگر ماهی نفهمد خالق می‌فهمد.** (قشقایی)

۴۰۷۰۲. **خوبی کن تا نیکی ببینی.** (قشقایی)

۴۰۷۰۳. **خوبی که نشست در گهواره، هرگز نرود ز سر دوباره.** (افغانی)

۴۰۷۰۴. **خوبی گُم نمی‌شود.** (عوام، دهخدا، بهمنیاری، بیرجندی، حییم، سبزواری، شکورزاده، آذری، بویراحمدی)

۴۰۷۰۵. **خوبی گمی ندارد.** (افغانی)

۴۰۷۰۶. **خوبیِ لُر به آن است که هرچه شب گوید روز نه آن است.** (شکورزاده)

۴۰۷۰۷. **خوبی مرد بستگی به سیاه یا سفید بودنش ندارد.** (لری)

۴۰۷۰۸. **خوبی مرغ تخم مرغ آن است.** (لری)

۴۰۷۰۹. **خوبی می‌کنی، بد می‌بینی.** (خوزستانی)

۴۰۷۱۰. **خوبی و زشتی ز ما یادگار / بماند تو جز تخم نیکی مکار.** (فردوسی: ۱۷۳۴، دهخدا)

۴۰۷۱۱. **خوبی وطن از تخت سلیمان بهتر.** (تاجیکی)

۴۰۷۱۲. **خوبی و وفا هردو به هم گِرد نیایند.** (قطران تبریزی: ۳۵۰، شکورزاده، امثال‌موزون)

۴۰۷۱۳. **خوبی‌های تو را باید مادرشوهرت بگوید.** (رامسری)

۴۰۷۱۴. **خوبی هدر نمی‌رود.** (مرندی)

۴۰۷۱۵. **خوبی همین کرشمه و ناز و خرام نیست.** (شکورزاده)

۴۰۷۱۶. **خوپذیر است نفس انسانی.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۷۱ و ۴۵۰، تهرانی، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، حییم، بهمنیاری)

۴۰۷۱۷. **خودآرایی عادت زنان است نه مردانِ میدان.** (شکورزاده)

۴۰۷۱۸. **خودآمدگی عطای خدا، جیغ زدگیش بلای خدا.** (تاجیکی)

۴۰۷۱۹. **خودآمده کینه‌جوی باشد.** (سمک‌عیّار: ۱۶۱/۵)

۴۰۷۲۰. **خود افتاده نمی‌گرید.** (آذری، حییم، کوچه)

۴۰۷۲۱. **خود با ک..نش حرف می‌زند.** (کرمانی)

۴۰۷۲۲. **خود بدان و کسی ندان.** (سیرجانی)

۴۰۷۲۳. **خود برکشیدن عیب است.** (کردی)

۴۰۷۲۴. **خود بشکن و طالع ببین.** (افغانی)

۴۰۷۲۵. **خود بگو، خود بخند.** (افغانی)

۴۰۷۲۶. **خود به دست خود، کفن می‌دوزد.** (نامه‌ی‌داستان)

۴۰۷۲۷. **خود بیالاید، همه گاوان ده را ریخنی.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)

۴۰۷۲۸. **خودبین خدای‌بین نبود (نمی‌شود).** (بهمنیاری، حییم، هبله‌رودی، عوام، شکورزاده، افغانی، دهخدا)

۴۰۷۲۹. **خودبین و بت‌پرست یکی است.** (نجف‌آبادی)

۴۰۷۳۰. **خودپسند از ابلهی خود می‌کند تحسین خویش.** (کلیم: ۲۵۲)

۴۰۷۳۱. **خودپسند پسندِ خلق نیست.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، هبله‌رودی، افغانی، مثمر)

۴۰۷۳۲. **خودپسند، خدا پسند نبوَد.** (هبله‌رودی، حییم، دهخدا، بهمنیاری)

۴۰۷۳۳. **خودپسند، عرض سلامت رساند.** (عوام)

۴۰۷۳۴. **خودپسند و خودنما و خودسر و خودبین مباش.** (صائب: ۲۳۵۵، تکمله)

۴۰۷۳۵. **خودپسندی به طبع خود مپسند.** (مثمر)

۴۰۷۳۶. **خودپسندی جان من، برهان نادانی بوَد.** (حافظ: ۱۴۸، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، امثال‌موزون، حییم، دهخدا، مثمر، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)

۴۰۷۳۷. **خودتان گفتید چند کار را باهم بکنم.** (تهرانی)

۴۰۷۳۸. **خودت او را زاییده‌ای یا بچّه‌ی کوچک تواست؟** (بختیاری)

۴۰۷۳۹. **خودت با دست خود خاک بر سر شدی.** (آذری)

۴۰۷۴۰. **خودت با دوست حرف بزن، حرفی که دیگری ببرد خانه خراب می‌کند.** (آذری)

۴۰۷۴۱. **خودت بخور که از موگر*آمده‌ای.** (لری)

۴۰۷۴۲. **خودت بخور نمیری، کاسه در ک..ن کس نگیری.** (شیرازی)

۴۰۷۴۳. **خودت برو به سایه، منتظر نباش سایه بیایه.** (لری)

۴۰۷۴۴. **خودت بمیری، هواخواهت نمیرد.** (بختیاری)

۴۰۷۴۵. **خودت پادشاه، عقلت وزیر.** (افغانی)

۴۰۷۴۶. **خودت پسر بیاور، کسی به تو نمی‌گوید مادر.** (بختیاری)

۴۰۷۴۷. **خودت (خودش را) را به ده راه نمی‌دهند، می‌گویی (می‌گوید): «اسبم را به خانه‌ی‌قریه‌دار ببر.»** (افغانی)

۴۰۷۴۸. **خودت دشمن نداری، مگر پدربزرگت نوه نداشت؟** (ترکمنی)

۴۰۷۴۹. **خودت را بر من خر مکن.** (کردی)
۴۰۷۵۰. **خودت را بکش و من را خلاص کن.** (لری)
۴۰۷۵۱. **خودت را به آیینه‌ی‌او ببین.** (مشهدی)
۴۰۷۵۲. **خودت را به کرم کورا (ورکلم کورا) مزن.** (گلبافی، کرمانی)
۴۰۷۵۳. **خودت را به ک..ن اسب دیوانه نبند.** (رامسری)
۴۰۷۵۴. **خودت را پاکیزه نگه‌دار، مرگ ناگهانی‌ات می‌آید.** (آذری)
۴۰۷۵۵. **خودت را خسته ببین (دیدی) رفیقت را مرده (مانده).** (عوام، شکورزاده، دهخدا، حییم، بهمنیاری، کوچه، مازندرانی، شیرازی، آذری)
۴۰۷۵۶. **خودت را خوب داشته باش به همسایه کاری نداشته باش.** (مازندرانی)
۴۰۷۵۷. **خودت را دزد گاو مکن.** (بختیاری)
۴۰۷۵۸. **خودت را راه نمی‌دهند، می‌گویی اسبم را خانه‌ی‌قاضی ببند.** (افغانی)
۴۰۷۵۹. **خودت را کچل مکن، همه‌ی کچل‌ها طالع ندارند.** (سمنانی)
۴۰۷۶۰. **خودت را ناخوش می‌بینی، رفیقت را مرده بدان.** (شکورزاده، عوام)
۴۰۷۶۱. **خودت را نتوانستی به من برسانی امّا مرا به خودت رساندی.** (قشقایی)
۴۰۷۶۲. **خودت زور کن و بچّه بزای، بچّه‌ی مردم به دردت نمی‌خورد.** (لری)
۴۰۷۶۳. **خود تعریف کنی، پاسبانی مرگ است.** (تاجیکی)
۴۰۷۶۴. **خودت غریب، عبورت غریب.** (جروق فارس)
۴۰۷۶۵. **خودت غریب نیستی، ولی گذارت غریب است.** (لری)
۴۰۷۶۶. **خودت کوچکی ولی دانه‌ی‌درشت برمی‌داری.** (لری)
۴۰۷۶۷. **خودت گل باشی و عمرت نی.** (افغانی)
۴۰۷۶۸. **خودت گیر و منّت گیر.** (شهربابکی)
۴۰۷۶۹. **خودت مالت را نگه‌دار، منتظر کمک همسایه نباش.** (آلاشتی)
۴۰۷۷۰. **خودت مانند پشکل و حرفت مانند صخره.** (قشقایی)
۴۰۷۷۱. **خودت می‌دوزی و خودت می‌شکافی.** (بروجردی)
۴۰۷۷۲. **خودت می‌گویی خواب دیدم، خودت هم می‌گویی خیر باشد؟** (لری)
۴۰۷۷۳. **خودت می‌گویی و خودت می‌شنوی.** (لری)
۴۰۷۷۴. **خودت نوحه می‌خوانی، خودت هم گریه می‌کنی.** (گیلکی)
۴۰۷۷۵. **خودت و بخت خودت.** (کردی)
۴۰۷۷۶. **خودت هشیار گیر و همسایه‌ات دزد نگوی.** (تاجیکی)
۴۰۷۷۷. **خودت هیچ، خدا عقلی به فرزندانت بدهد.** (بختیاری)
۴۰۷۷۸. **خود، جوز ز مغز جوز بِه کودک را.** (واعظ قزوینی، دهخدا)
۴۰۷۷۹. **خود چه آموزد به جز کژی کس از اهریمنی.** (دهخدا)
۴۰۷۸۰. **خود حساب از پرسش روز حساب آسوده است.** (صائب: ۵۸۴، تکمله)
۴۰۷۸۱. **خودخواه را نگنجد در دل هوای دیدار.** (نصرالله تقوی، دهخدا)
۴۰۷۸۲. **خود خوردی سگ خورد، کس خورد خود خوردی.** (هزاره‌ای)
۴۰۷۸۳. **خود خوری، سگ خورد.** (افغانی)
۴۰۷۸۴. **خود دانم و کوش‌دوز که در انبان چیست.** (افغانی)
۴۰۷۸۵. **خود دانی و اخلاصت.** (کرمانی)
۴۰۷۸۶. **خود دانی و خدای، کسی در دل تو نیست.** (بابافغانی، امثال‌موزون)
۴۰۷۸۷. **خود را با نادان درگیر مکن، تا نادان با تو درنیفتد و بر تو دست یازد.** (آذری)
۴۰۷۸۸. **خود را بخواند و دوال را بدواند.** (هبله‌رودی)
۴۰۷۸۹. **خود را بدار که شوهر داری، شوهر را ندار که هَوو داری.** (شهربابکی)
۴۰۷۹۰. **خود را بدان که عارف خود عارف خداست.** (ابن‌یمین: ۲۰، دهخدا)
۴۰۷۹۱. **خود را بزرگ دیدن، شرط ادب نباشد.** (حافظ)
۴۰۷۹۲. **خود را بشناس تا خدا را بشناسی.** (شکورزاده)
۴۰۷۹۳. **خود را به آب و آتش زد.** (شیرازی، افغانی، قشقایی)
۴۰۷۹۴. **خود را به اندازه‌ی‌هزار من شله بی‌رمق می‌کند.** (آمره‌ای)
۴۰۷۹۵. **خود را به تقی مرده‌ای می‌زند.** (کازرونی)
۴۰۷۹۶. **خود را به خواب روباهی زده‌است.** (آذری)
۴۰۷۹۷. **خود را به درد بزرگ می‌کشد.** (بختیاری)
۴۰۷۹۸. **خود را به درد شکم گرفته.** (بیرجندی)
۴۰۷۹۹. **خود را به دم شاخ گاو نده.** (آذری)
۴۰۸۰۰. **خود را به سیخ می‌کشد که من کبابم.** (نامه‌ی داستان)
۴۰۸۰۱. **خود را به سیم آخر زده.** (آذری، دامغانی)
۴۰۸۰۲. **خود را به کوچه‌ی‌علی چپ می‌زند.** (دماوندی، دهخدا، افغانی)

۴۰۸۰۳. **خود را به ما چنان که نبودی نموده‌ای / افسوس آن‌چنان که نمودی نبوده‌ای.** (باستانی پاریزی، مروی، تکمله، شکورزاده)

۴۰۸۰۴. **خود را به مردن غریبانه می‌زند.** (لری)

۴۰۸۰۵. **خود را به موش مردگی بزن و بگو از خداست.** (خوزستانی)

۴۰۸۰۶. **خود را به هفت آب رحمت شست.** (هزاره‌ای)

۴۰۸۰۷. **خود را پل بساز.** (افغانی)

۴۰۸۰۸. **خود را چنان که هستی، بنما به عیب‌جویان / چون پرده‌ای نداری، کس پرده در نباشد.** (کلیم همدانی: ۳۳۶، تکمله)

۴۰۸۰۹. **خود را خر کردن کار هرکسی نیست.** (کردی)

۴۰۸۱۰. **خود را در بازار گندم می‌بیند.** (آذری)

۴۰۸۱۱. **خود را در بی‌غیرتی بزن و آقازاده بگرد.** (افغانی)

۴۰۸۱۲. **خود را در چشم شیر می‌زند.** (هزاره‌ای)

۴۰۸۱۳. **خود را در لحاف بیمار پیچاندن خوب نیست.** (افغانی)

۴۰۸۱۴. **خود را در هردوغ مگس می‌سازی.** (افغانی)

۴۰۸۱۵. **خود را دزد الاغ قلمداد مکن.** (قشقایی)

۴۰۸۱۶. **خود را ریشخند ساختی.** (افغانی)

۴۰۸۱۷. **خود را ز برای ما نمی‌خواهد کس / ما را همه از برای خود می‌خواهند.** (فدایی لاهیجی، دهخدا)

۴۰۸۱۸. **خود را سنگ روی یخ تکن.** (بیرجندی)

۴۰۸۱۹. **خود را شسته، سر سنگ گذاشته.** (بیرجندی)

۴۰۸۲۰. **خود را شکسته، هرکه دل ما شکسته‌است.** (صائب: ۹۶۲)

۴۰۸۲۱. **خود را شکفته‌دار به هر حالتی که هست/ خونی که می‌خوری به دل روزگار کن.** (صائب: ۳۰۹۵، تکمله)

۴۰۸۲۲. **خود را شیر ببین، دوستت را سرشیر.** (ترکمنی)

۴۰۸۲۳. **خود را فضیحت، دیگران را نصیحت.** (شکورزاده، بهمنیاری، عوام، حییم، دهخدا، افغانی)

۴۰۸۲۴. **خود را قنبر کرد.** (هبله‌رودی)

۴۰۸۲۵. **خود را گاو شاخ تیزک درست کرده.** (هزاره‌ای)

۴۰۸۲۶. **خود را مرد دانی، دیگران را شیر دان.** (تاجیکی)

۴۰۸۲۷. **خود را مگس دوغی می‌سازی.** (افغانی)

۴۰۸۲۸. **خود را نزند موش به انبانِ تُهی.** (قدسی مشهدی:۶۷۴)

۴۰۸۲۹. **خود را همراه شیرخوار می‌جنگانی.** (افغانی)

۴۰۸۳۰. **خود رفتی خود آمدی / هیچ کس نگفت خوش آمدی.** (سورمقی)

۴۰۸۳۱. **خود رنجم و خود صلح کنم، عادتم این است.** (وحشی: ۳۰، امثال‌موزون)

۴۰۸۳۲. **خود روزی رسان روزی رساند.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۷۹)

۴۰۸۳۳. **خودروست نهالی که نمی‌کارندش.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۷۰۸)

۴۰۸۳۴. **خُود زبونش آخر سرش را بر باد می‌دهد.** (گلبافی)

۴۰۸۳۵. **خودسازی برای خردسالان خوش‌دلی است، برای سالخوردگان مشغولی.** (تکمله)

۴۰۸۳۶. **خود سپر بفکندم و بگریختم / کآن کمان هم هست بر بازوی تو.** (عطّار؛ دیوان: ۴۶۳)

۴۰۸۳۷. **خودستا دروغ‌گوست.** (خوزستانی)

۴۰۸۳۸. **خودستایی پیشه‌ی شیطان بود/ هرکه خود را کم زند مرد آن بود.** (افغانی)

۴۰۸۳۹. **خودستایی (خودپسندی) جانِ من برهان نادانی بوَد.** (حافظ: ۲۶۰، شکورزاده، دهخدا، عوام)

۴۰۸۴۰. **خودستایی نشانِ جهل بُوَد.** (عراقی: ۳۴۲)

۴۰۸۴۱. **خودش آمد دنبال دوغ ندادندش، نوکرش را پی کره فرستاد.** (مفشجانی)

۴۰۸۴۲. **خودش از زیر خودش باخبره.** (شهربابکی)

۴۰۸۴۳. **خودش است و دست و پایش.** (زرقانی)

۴۰۸۴۴. **خودش است و دو گوشش (چشمش).** (دهخدا، ترکمنی، شکورزاده، عوام)

۴۰۸۴۵. **خودش است و سایه‌اش.** (شکورزاده، زرقانی)

۴۰۸۴۶. **خودش است و کدو خشکش.** (سیرجانی)

۴۰۸۴۷. **خودش است و همین لباس تنش.** (لری)

۴۰۸۴۸. **خودشان این‌جا، دلشان محمودآباد.** (یزدی)

۴۰۸۴۹. **خودشان خوشند و گاوهای چمچمال*.** (لکی)

۴۰۸۵۰. **خودش اندازه می‌گیرد، خودش می‌بُرد.** (آذری)

۴۰۸۵۱. **خودش اندازه‌ی چنگ، صدایش اندازه‌ی تنگ.** (لری)

۴۰۸۵۲. **خودش اندازه‌ی دسته بیلی است، صدایش اندازه دیوی.** (لری)

۴۰۸۵۳. **خودش اندکی، ریشش مسجدی.** (دزفولی، شوشتری)

۴۰۸۵۴. **خودشان می‌برند و خودشان می‌دوزند.** (لری)

۴۰۸۵۵. **خودش باد داد و خودش هم رَم کرد.** (رامسری)

۴۰۸۵۶. **خودش بد پسری نیست امّا بر پدرش لعنت.** (تهرانی)

۴۰۸۵۷. **خودش برایمان چه کرد که پسرش بکند؟** (بختیاری)

۴۰۸۵۸. **خودش برود کاروان‌سرا، نانش بیاید راه نیمه راه.** (اصفهانی)

۴۰۸۵۹. **خودش بریزد، خودش بخورد.** (تهرانی)

۴۰۸۶۰. **خودش به خواب است، پایش به آب است.** (بختیاری)

۴۰۸۶۱. **خودش به لَلَر*مادیانش به کُتُک*.** (بختیاری)
۴۰۸۶۲. **خودش بی‌افسار می‌آید.** (بهمنیاری)
۴۰۸۶۳. **خودش بی‌ساز می‌رقصد تو سازی می‌دهی به دستش؟** (لری)
۴۰۸۶۴. **خودش پاره می‌کند و خودش می‌دوزد.** (کردی کلهری)
۴۰۸۶۵. **خودش پدر نداشت، برای عمویش گریه می‌کرد.** (مازندرانی)
۴۰۸۶۶. **خودش پست، حرف‌هایش بزرگ.** (شاهرودی)
۴۰۸۶۷. **خودش تنگش را خرد می‌کند.** (کرمانی)
۴۰۸۶۸. **خودش تنها نمی‌تواند زندگی کند، چند تا گاو هم نگه داشته.** (خوزستانی)
۴۰۸۶۹. **خودش تو خانه و هیبتش تو رودخانه.** (سیرجانی)
۴۰۸۷۰. **خودش چنگی، آوازش پر تنگی*.** (شوشتری)
۴۰۸۷۱. **خودش چون فضله، حرفش چون سنگ.** (قشقایی)
۴۰۸۷۲. **خودش چه کسی بود که پسرش باشد؟** (لری)
۴۰۸۷۳. **خودش چیزی ندارد امّا با دمش درخت را می‌شکند.** (مازندرانی)
۴۰۸۷۴. **خودش چیزی نیست ولی برادر خوبی دارد.** (لری)
۴۰۸۷۵. **خودش خدمتکار است و برای خود خدمتکار می‌خواهد.** (آبادانی)
۴۰۸۷۶. **خودش خواب است و بختش بیدار.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۰۸۷۷. **خودش خوب است، گور بابای کاکاش*.** (زرقانی)
۴۰۸۷۸. **خودش (خودت) را به کوچه‌ی‌علی چپ (حسن چپ) زده‌است (می‌زند، نزن).** (بهمنیاری، دامغانی، تهرانی، کردی، کاشانی، قمی)
۴۰۸۷۹. **خودش، خودش را سرخ می‌کند.** (آملی)
۴۰۸۸۰. **خودش خوک وارد زمین (شالیزاری) می‌کند، آن‌گاه برای مردم شب‌پایی می‌کند.** (مازندرانی)
۴۰۸۸۱. **خودش داده تِری، خودش هم گرفته گر و بهانه.** (جیرفتی)
۴۰۸۸۲. **خودش دوغ می‌خورد، سگش را کره می‌دهد.** (مازندرانی)
۴۰۸۸۳. **خودش را با بند باریک خفه نمی‌کند.** (دزفولی)
۴۰۸۸۴. **خودش را با کارد کُند نمی‌کشد.** (لری، دزفولی)
۴۰۸۸۵. **خودش را به آن وری زده.** (سمنانی)
۴۰۸۸۶. **خودش را به پشت شتر بسته‌است.** (رامسری)
۴۰۸۸۷. **خودش را به پشت نمی‌اندازد.** (کرمانی)
۴۰۸۸۸. **خودش را به ده نمی‌گذارند، خرش را به خانه‌ی ارباب می‌بندد.** (هزاره‌ای)
۴۰۸۸۹. **خودش را به دیگ می‌زند که من کمچه‌ام.** (یزدی)
۴۰۸۹۰. **خودش را به شغال‌مرگی زده (می‌زند).** (گیلکی، مازندرانی، آمره‌ای، قشقایی)
۴۰۸۹۱. **خودش را به شکمش سپرده‌است.** (سمنانی)
۴۰۸۹۲. **خودش را به کرگوشی می‌زند.** (سیرجانی، بختیاری)
۴۰۸۹۳. **خودش را به موش‌مردگی زده‌است.** (کرمانی)
۴۰۸۹۴. **خودش را بیار، اسمش را مبر.** (دهخدا، عوام)
۴۰۸۹۵. **خودش را پشت دیگران قایم نمی‌کند.** (شهربابکی)
۴۰۸۹۶. **خودش را تاج خروس می‌بیند و ما را باقلافروش.** (لری)
۴۰۸۹۷. **خودش را جزو شش‌تایی‌ها انداخته.** (امثال)
۴۰۸۹۸. **خودش را خوب خر کرده‌است از عالم.** (کردی)
۴۰۸۹۹. **خودش را در ظرف کوچکی نمی‌دوشد.** (لری)
۴۰۹۰۰. **خودش را در میان چاه فاضلاب غرق می‌کند که نجاست به دیگران بریزد.** (سرخه‌ای)
۴۰۹۰۱. **خودش را زده‌است به بی‌هوشی.** (جیرفتی)
۴۰۹۰۲. **خودش را گیر نمی‌دهد.** (هزاره‌ای)
۴۰۹۰۳. **خودش را مثل جوجه‌تیغی جمع کرده.** (سمنانی)
۴۰۹۰۴. **خودش را مثل یک خر مرده گرفته‌است.** (کاشانی)
۴۰۹۰۵. **خودش را می‌بیند، برای مردم ایجاد تکلیف می‌کند.** (آملی)
۴۰۹۰۶. **خودش را می بیند، دیگری را قبول ندارد.** (آملی)
۴۰۹۰۷. **خودش را می‌لرزاند تا من را بترساند.** (همدانی)
۴۰۹۰۸. **خودش را نخود هر آش کرده.** (تهرانی)
۴۰۹۰۹. **خودش را نشناخت تا تو را بشناسد.** (رامسری)
۴۰۹۱۰. **خودش را نگاه می‌کند و برای مردم دخل و خرج تعیین می‌کند.** (مازندرانی)
۴۰۹۱۱. **خودش را نمی‌تواند زینت دهد، به عروسی می‌رود تا عروس را زینت دهد.** (قروه‌ای)
۴۰۹۱۲. **خودش را نمی‌تواند نگه دارد چه رسد به من.** (تهرانی)
۴۰۹۱۳. **خودش را نمی‌تواند نگاه دارد، مرا چگونه نگاه تواند داشت؟** (عوام، دهخدا، سهیلی)
۴۰۹۱۴. **خودش را ور ساخته‌است.** (کرمانی، دامغانی)
۴۰۹۱۵. **خودش را ور کلم‌کورا*زده.** (کرمانی)
۴۰۹۱۶. **خودش راه رفتن بلد نیست، دایی‌اش را هم به دوش می‌کشد.** (گرمی‌ای)
۴۰۹۱۷. **خودش رفت دوغش ندادند، نوکرش را راهی کرد ماست بگیره.** (دیلمی، شهربابکی)
۴۰۹۱۸. **خودش رفت و خودش آمد، فلانت نثار روح پدرش که بد آمد.** (لری)
۴۰۹۱۹. **خودش روی سبوس نشسته، یکی دیگر را تعارف می‌کند.** (آملی)
۴۰۹۲۰. **خودش ره گلِ گل بوته‌ای می‌ماند، بچه‌اش به چی شبیه است؟** (تایبادی)
۴۰۹۲۱. **خودش ریش ندارد به کوسه می‌خندد.** (کردی)

۴۰۹۲۲. **خودش زن است، می‌گوید برایم زن بگیرید.** (رامسری)

۴۰۹۲۳. **خودش زیر زانوی خودش زد.** (ایلامی)

۴۰۹۲۴. **خودش سُرناچی باشد و عروسی پسرش هم باشد.** (فرهنگ‌نامه، کردی)

۴۰۹۲۵. **خودش سقف مردم را می‌سازد ولی باران از سقف خانه‌ی خودش داخل می‌شود.** (آبادانی)

۴۰۹۲۶. **خودش سوخته‌است چه کار دارد به دخترش.** (بوشهری)

۴۰۹۲۷. **خودش سیر، خرش سیر، بمیرد هرچه یتیم و اسیر.** (نامه‌ی داستان)

۴۰۹۲۸. **خودش شور است تو دیگر شورترش تکن.** (بختیاری)

۴۰۹۲۹. **خودش عقب یک خر مرده می‌گردد پوستش را بکند (نعلش را بکشد).** (تهرانی، بیرجندی)

۴۰۹۳۰. **خودش قاپ قمارخانه است.** (تهرانی)

۴۰۹۳۱. **خودش قاضی، خودش دل‌خوش.** (دزفولی)

۴۰۹۳۲. **خودش قهر کرده، می‌گوید گوساله (شیر مادر را) نخورد.** (بختیاری)

۴۰۹۳۳. **خودش کاره‌ای نیست، به دیگران می‌نازد.** (کردی)

۴۰۹۳۴. **خودش کاشته، خودش هم درو می‌کند.** (آذری)

۴۰۹۳۵. **خودش کدخداست، خودش کدبانو.** (بختیاری)

۴۰۹۳۶. **خودش کِرمِ کار است.** (تهرانی)

۴۰۹۳۷. **خودشکن آن روز مشو خودپرست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۲۶)

۴۰۹۳۸. **خودشکن آیینه شکستن خطاست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۴۷، افغانی)

۴۰۹۳۹. **خودشکنی کمالِ مردانگی است.** (صائب: ۳۵۲)

۴۰۹۴۰. **خودش کوچک است، کارهایش بزرگ است.** (ده‌آباد کاشان)

۴۰۹۴۱. **خودش که برای یک قران (گودی)* می‌کند.** (سیستانی)

۴۰۹۴۲. **خودش که عقل ندارد خدا به فرزندانش عقل دهد.** (آذری)

۴۰۹۴۳. **خودش گفت امّا می‌گوید شاخه و چوب گفته است.** (آملی)

۴۰۹۴۴. **خودش گفت و خودش شنید.** (هراتی)

۴۰۹۴۵. **خودش گور خودش را درآورد.** (بختیاری)

۴۰۹۴۶. **خودش مثل پنیر سفید، شوهرش بو کرده‌است.** (بختیاری)

۴۰۹۴۷. **خودش مثل خودش باشد.** (بختیاری)

۴۰۹۴۸. **خودش مشتی است، صدایش تنکه‌ای را پر می‌کند.** (بختیاری)

۴۰۹۴۹. **خودش ملک دارد، خودش اختیار ملک خویش را دارد.** (آملی/۱۰۴)

۴۰۹۵۰. **خودش می‌بُرد، خودش می‌دوزد.** (بهمنیاری، عوام، افغانی، شهربابکی، سنگسری، بختیاری)

۴۰۹۵۱. **خودش می‌برد، خودش می‌دوزد، خودش هم می‌گوید کوتاه است.** (مشهدی)

۴۰۹۵۲. **خودش می‌برد و خودش می‌دوزد، بر تن خودش تنگ و کوتاه می‌شود.** (کرمانی)

۴۰۹۵۳. **خودش می‌خرد، خودش می‌دوزد، خودش می‌پوشد، خودش می‌گوید بارک‌الله.** (بیرجندی)

۴۰۹۵۴. **خودش می‌خورد و خودش هم نوش جان می‌گوید.** (بختیاری)

۴۰۹۵۵. **خودش می‌داند خرش چه بار دارد.** (شهربابکی)

۴۰۹۵۶. **خودش می‌دود دنبال دوغ پیدا نمی‌کند، همه را می‌فرستد دنبال ماست.** (بختیاری)

۴۰۹۵۷. **خودش می‌زند و خودش می‌رقصد.** (زرقانی، تهرانی)

۴۰۹۵۸. **خودش می‌ساید و خودش قلع‌اندود (رویگری) می‌کند.** (مازندرانی)

۴۰۹۵۹. **خودش می‌گزه خودش سپنج دود می‌کنه.** (افغانی)

۴۰۹۶۰. **خودشناسی، حق‌شناسی شد به قول مصطفی.** (نسیمی: ۳۶۸)

۴۰۹۶۱. **خودشناسی، خداشناسی.** (افغانی)

۴۰۹۶۲. **خودشناسی را مایه ای بزرگ دان.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، دهخدا)

۴۰۹۶۳. **خودش نیم منه، گوزش دوّمن نیم.** (گلبافی)

۴۰۹۶۴. **خودش نیم‌وجب است، حرف‌هایش صد گز.** (زرقانی)

۴۰۹۶۵. **خودش و سایه‌اش.** (سیرجانی)

۴۰۹۶۶. **خودش و همین لباس برش، رستم و یک دست اسلحه.** (رفسنجانی)

۴۰۹۶۷. **خودش هیچ، برادرش مرد خوبی است.** (بختیاری)

۴۰۹۶۸. **خودش یک کف دست است، صدایش پر تنگ است.** (بویراحمدی)

۴۰۹۶۹. **خود عبیر بگوید چه حاجت عطّار.** (سعدی؛ کلیات: ۶۵۰، دهخدا)

۴۰۹۷۰. **خود عیان است چه حاجت به بیانِ تو بود؟** (کمال‌خجندی: ۵۲۷/۲)

۴۰۹۷۱. **خود غلط، انشا غلط، املا غلط.** (خزینه)

۴۰۹۷۲. **خود غمِ خود می‌خور.** (باباافضل: ۱۴۱)

۴۰۹۷۳. **خودفروشان را به کوی می‌فروشان راه نیست.** (حافظ: ۱۰۲، شکورزاده، امثال‌موزون)

۴۰۹۷۴. **خودفروشی را رواجی نیست در بازار ما.** (جامی؛ فاتحةالشباب، امثال‌موزون)

۴۰۹۷۵. **خود قرصک* (قرسک) و خود بازی.** (افغانی)

۴۰۹۷۶. **خود قوی‌تر می‌شود خمر کهن.** (مولوی؛ مثنوی:۱/ ۱۸۱)

۴۰۹۷۷. **خود کردن و جرم دوستان دیدن / رسمیست که در جهان تو آوردی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۶۲، دهخدا)

۴۰۹۷۸. **خودکرده را تدبیر چیست؟** (انوری: ۹۱۱/۲)

۴۰۹۷۹. **خودکرده را تدبیر (درمان) نیست.** (سمک‌عیّار: ۷۹/۲، قرةالعین: ۴۶، سلیم: ۴۷، شکورزاده، دهخدا، هرانی، عوام، هبله‌رودی، بهمنیاری، حییم، بختیاری)

۴۰۹۸۰. **خود کرده را تدبیر نیست.** (امثال)

۴۰۹۸۱. **خود کرده را چاره نبود.** (سمک‌عیّار: ۹۰/۴)

۴۰۹۸۲. **خودکرده را چه درمان (علاج، چاره)؟** (دهخدا، شکورزاده، خزینه، هبله‌رودی)

۴۰۹۸۳. **خود کرده را درد است نه درمان.** (افغانی)

۴۰۹۸۴. **خودکرده را درمان که داند.** (ویس‌و رامین؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۲۷۱۱، دهخدا، شکورزاده، عوام، مثمر، هزاره‌ای)

۴۰۹۸۵. **خود کرده را دوا (چاره) نی، واویلای پنهانی.** (تاجیکی)

۴۰۹۸۶. **خودکرده و خودخنده، عجب مرد هنرمنده.** (شکورزاده)

۴۰۹۸۷. **خود کره را برای ما روغن تفیده نمی‌کند.** (کردی)

۴۰۹۸۸. **خود کسی بوی وفا نشیند ز ابنای لئام.** (سلمان‌ساوجی: ۵۷۶، دهخدا)

۴۰۹۸۹. **خودکشان را اسب می‌کند، انعامش مال گاریچی است.** (کوچه)

۴۰۹۹۰. **خودکُش، بیگانه پرست.** (افغانی، هزاره‌ای)

۴۰۹۹۱. **خود کشته‌ای حافظ را، خود تعزیه می‌داری.** (هبله‌رودی، عوام، کوچه، شکورزاده)

۴۰۹۹۲. **خود کشته را تعزیت نمی‌دارند.** (امثال طبع هند، شکورزاده، دهخدا)

۴۰۹۹۳. **خود کشته و خود تعزیه می‌داری.** (مثمر)

۴۰۹۹۴. **خودکش، غریب‌نواز.** (بختیاری)

۴۰۹۹۵. **خود کوزه و خود کوزه‌گر و کوزه‌فروش.** (افغانی)

۴۰۹۹۶. **خود که باشد ذرّه تا دعوی خورشیدی کند؟** (عراقی‌نامه: ۲۰۵)

۴۰۹۹۷. **خود که گرفته‌است گریبان عور.** (انوری: ۶۵۴، دهخدا، امثال‌موزون)

۴۰۹۹۸. **خود کیست شحنه چون می‌با پادشا زنیم.** (قاآنی: ۴۸۷، دهخدا)

۴۰۹۹۹. **خود گفتن گناهه؟** (جیرفتی)

۴۱۰۰۰. **خود گویم (گوزم) و خود خندم خود مرد هنرمندم.** (حییم، نامه‌ی‌داستان)

۴۱۰۰۱. **خود گویی (گوزی) و خود خندی، بَه‌بَه چه (خود مرد) هنرمندی.** (شکورزاده، بهمنیاری، حییم، دهخدا، عوام، افغانی)

۴۱۰۰۲. **خودم آدم خوبی باشم، مادرم دختر مردم است.** (لکی)

۴۱۰۰۳. **خودم آمدم دوغم ندادی، نوکرم را می‌فرستم ماستش بده.** (عوام، کوچه، بهمنیاری)

۴۱۰۰۴. **خودم آمدم، گوشتم ندادی، نوکرم آمد گوشت و دنبه‌اش بده.** (نجف‌آبادی)

۴۱۰۰۵. **خودم آمدم نانم ندادی، سگم را بفرستم کره‌اش می‌دهی.** (شیرازی)

۴۱۰۰۶. **خودم آمدم ندادی نوکرم را فرستادم بده.** (حییم، دهخدا، شکورزاده)

۴۱۰۰۷. **خودم از گلاب کوچه، فرشم از ایران.** (افغانی)

۴۱۰۰۸. **خودم اُستا، زنم هم زنِ اُستا.** (شهربابکی)

۴۱۰۰۹. **خودمان اگر کوچکیم، جدمان که بزرگ بوده‌است.** (سیستانی)

۴۱۰۱۰. **خودمان برادریم و معامله‌مان بیگانه.** (لری)

۴۱۰۱۱. **خودمان را به دست قلندران سپرده‌ایم.** (سرخه‌ای)

۴۱۰۱۲. **خودمان را به ضرب نیشگون سرخ نگه داشتیم.** (راوری)

۴۱۰۱۳. **خودمان شریکیم.** (لری)

۴۱۰۱۴. **خودمانیم، تو جوانی‌مان هم پُخی نبودیم.** (کوچه)

۴۱۰۱۵. **خودم این‌جا کِشتم در قراباغ.** (تاجیکی، افغانی)

۴۱۰۱۶. **خودم این‌جا ک..م بغداد است.** (بختیاری)

۴۱۰۱۷. **خودم با دست خودم بر سر خود آوردم.** (لری)

۴۱۰۱۸. **خودم بخورم نیست می‌شود، دیگری بخورد زیاد می‌شود.** (قشقایی)

۴۱۰۱۹. **خودم بمیرم که طرفدارم نمیرد.** (شیرازی)

۴۱۰۲۰. **خودم بودم دربه‌در، خدا داده به یک نظر.** (افغانی)

۴۱۰۲۱. **خودم به بازه*اسمم به دروازه.** (شکورزاده)

۴۱۰۲۲. **خودم به‌جا، خرم به‌جا، می‌خواهی بزا، می‌خواهی نزا.** (شکورزاده، کوچه، بختیاری)

۴۱۰۲۳. **خودم به‌جا، خرم به‌جا، زنم به هرجا.** (شهربابکی)

۴۱۰۲۴. **خودم به خانه، هیبتم به رودخانه.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)

۴۱۰۲۵. **خودم به خودم بد کردم، خاکستر به چشمم پاشیدم.** (آذری، قشقایی)

۴۱۰۲۶. **خودم به دست خویش، آتش در ریشم نهادم.** (ایلامی)

۴۱۰۲۷. **خودم پادشاه ایلاتم، خانه‌ام سوراخ روباه است.** (قشقایی)
۴۱۰۲۸. **خودم پادشاه و تبعم وزیر.** (تاجیکی)
۴۱۰۲۹. **خودم تخم خرم.** (تهرانی)
۴۱۰۳۰. **خودم تندتر می‌زنمش تا امامزاده.** (بختیاری)
۴۱۰۳۱. **خودم توی چادر، اسمم سرچشمه کار می‌کند.** (تهرانی)
۴۱۰۳۲. **خودم جا، خرم جا، زن صاحب‌خانه خواه بزا خواه نزا.** (کوچه)
۴۱۰۳۳. **خودم جانم پدرم خانی پدر بزرگم جان‌خانی.** (کوچه)
۴۱۰۳۴. **خودم چل و بابام چل بیا نگاه چل‌خانه.** (بروجردی)
۴۱۰۳۵. **خودم چیزی نیستم ولی برادر رشیدی دارم.** (مازندرانی)
۴۱۰۳۶. **خودم خان، برادرم سلطان، خودم پیرهن ندارم برادرم تنبان.** (شکورزاده، عوام، کوچه، دهخدا)
۴۱۰۳۷. **خودم خسته شوم بهتر از این است که زبانم خسته‌شود.** (قشقایی)
۴۱۰۳۸. **خودم خوب باشم و خواهرم، گور پدر مادرم که دختر مردم است.** (تهرانی)
۴۱۰۳۹. **خودم دارم می‌نالم، چی چی دارم تو مالم.** (یزدی)
۴۱۰۴۰. **خودم در خانه و نسقم در بالاخانه.** (بافقی)
۴۱۰۴۱. **خودم در خانه، هیبتم در صحرا.** (سیستانی)
۴۱۰۴۲. **خودم را اخته کردم که اسیر زن نشوم.** (فرهنگ‌نامه)
۴۱۰۴۳. **خودم را اُستاد بگویند، همسرم را خاتون استاد.** (آذری)
۴۱۰۴۴. **خودم را جا، خرم را جو به کار است.** (افغانی)
۴۱۰۴۵. **خودم را جای، خرم را نیز جای، زن دهقان بزاید یا نزاید.** (افغانی)
۴۱۰۴۶. **خودمرده را به قربانی حساب می‌کند.** (افغانی)
۴۱۰۴۷. **خودم رفتم دوغم نداده، قاصدم می‌خواهد برود کره بیاورد.** (زرقانی، قشقایی)
۴۱۰۴۸. **خودم سفید بختم سیاه، خودم سیاه بختم سفید.** (کردی)
۴۱۰۴۹. **خود مسلمان ناشده کافر شدی.** (مولوی۲/۱۷۲۲)
۴۱۰۵۰. **خودم سورم، خرم ناسور است.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۱۰۵۱. **خود مسیحا کی کند با خر عناد؟** (ابن‌یمین: ۳۹۴)
۴۱۰۵۲. **خودم سیرم عیال و فامیلم به ک..م.** (دشتستانی)
۴۱۰۵۳. **خودم شاه و گُرزم وزیر است.** (بختیاری)
۴۱۰۵۴. **خودم طفلی، عورتی*به‌جانم.** (شوشتری)
۴۱۰۵۵. **خودم قرص، همسایه‌ام محکم.** (سیرجانی)
۴۱۰۵۶. **خودم کردم، این بد که لعنت به من.** (بهمنیاری)
۴۱۰۵۷. **خودم کردم چرسی*، خودم کردم بنگی، حالا چرت به ز خودم می‌زند.** (کوچه، شکورزاده، بهمنیاری، کرمانی)
۴۱۰۵۸. **خودم کردم که لعنت بر خودم باد.** (امثال‌موزون، شکورزاده، عوام، تهرانی، دهخدا)
۴۱۰۵۹. **خودم کرده‌ام و خودم می‌کشم.** (قشقایی)
۴۱۰۶۰. **خودم کسی نیستم، پسر عمویم نر بز خوبی دارد.** (ده‌آباد کاشان)
۴۱۰۶۱. **خودم کم هستم، که خاله هم سربارم است.** (بیرجندی)
۴۱۰۶۲. **خودم کور خرم کور، دستگیرم کور.** (دزفولی)
۴۱۰۶۳. **خودم که سیرم، عالم به ک..م.** (شهربابکی)
۴۱۰۶۴. **خودم گر کوچکم، جدّم بزرگ است.** (بیرجندی)
۴۱۰۶۵. **خودم گرَم، چی دارم که بر سر تو مالم.** (شهربابکی)
۴۱۰۶۶. **خودم گُل، شوهرم جُل.** (شهربابکی)
۴۱۰۶۷. **خودم گلم، کاکام سنبل است.** (زرقانی)
۴۱۰۶۸. **خودم می‌خورم که بغدادم خرابست.** (آملی)
۴۱۰۶۹. **خودم می‌خورم و زنم، گور پدر ننه‌ام.** (شکورزاده)
۴۱۰۷۰. **خودم می‌دانم که کجای ارباب می‌سوزد.** (هزاره‌ای)
۴۱۰۷۱. **خودم می‌کنم مثل لالا*می‌خورم مثل آقا.** (کرمانی)
۴۱۰۷۲. **خودم نمی‌دانم که کورم مگر تو بگویی برگی (کاهی) در چشمم هست.** (لری)
۴۱۰۷۳. **خودم و خایه و سبحان‌الله.** (تهرانی)
۴۱۰۷۴. **خودم هر آن چه هستم هستم.** (شکورزاده)
۴۱۰۷۵. **خودم هستم و گریبان خودم.** (قشقایی)
۴۱۰۷۶. **خود مه کش و بزمه نکش.** (تاجیکی)
۴۱۰۷۷. **خودم هیچ، برادر قاچاقی دارم.** (سخن)
۴۱۰۷۸. **خودم هیچ، برادرم مرد خوبی است.** (بختیاری)
۴۱۰۷۹. **خود می‌رسی به قسمت، خود این شتاب چیست.** (وصال، بهمنیاری)
۴۱۰۸۰. **خود می‌زند و خود فریاد می‌کند.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۴۱۰۸۱. **خود می‌کُشی عاشق را، خود تعزیه می‌داری.** (بهمنیاری)
۴۱۰۸۲. **خود می‌کشی عاشق و خود فریاد می‌زنی؟** (شکورزاده)
۴۱۰۸۳. **خود ناخوانده پیش آید به هنگام.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۶۳)

۴۱۰۸۴. **خود نامرد یکی و تنهاست و قول مرد یکی است.** (ترکمنی)
۴۱۰۸۵. **خود ندارم من از جهان چیزی / آن‌چه دارم ز دستٌ می‌برود.** (عراقی)
۴۱۰۸۶. **خود نشنیدی مگر که مایه‌ی‌عشرت / طلعت زیبا بُود نه خلعت دیبا.** (قاآنی: ۵۲)
۴۱۰۸۷. **خود نگاه می‌توان داشت یا بنه را.** (دهخدا)
۴۱۰۸۸. **خودنمایی لازم نودولتان افتاده‌است.** (صائب: ۱۲۴۶، تکمله)
۴۱۰۸۹. **خودنمایی نکند هر که کمالی دارد.** (صائب: ۱۶۰۷، تکمله، شکورزاده)
۴۱۰۹۰. **خود همتا را یاد نداری به خانه‌ی‌اژدها دست می‌اندازی.** (افغانی)
۴۱۰۹۱. **خود همین‌جانامه‌ی‌خود را ببین / دستِ چپ را شاید آن، یا در یمین.** (مولوی؛ مثنوی: دفتر۵/۲۱۵۵)
۴۱۰۹۲. **خودی اگر بکشد به سایه می‌کشد.** (بیرجندی)
۴۱۰۹۳. **خودی خوار کن و غریبه را هار کن.** (بختیاری)
۴۱۰۹۴. **خودی‌کُش و غریب‌نواز.** (ایلامی)
۴۱۰۹۵. **خوراک آدم هواست.** (ترکمنی)
۴۱۰۹۶. **خوراک به میل خودم، لباس به میل مردم.** (بهمنیاری، شکورزاده، بروجردی، خوزستانی)
۴۱۰۹۷. **خوراک بی‌نمک بهتر از شور است و آدم کچل بهتر از کور.** (شوشتری)
۴۱۰۹۸. **خوراک خر، کنگر است.** (بابلی)
۴۱۰۹۹. **خوراک خر، موره است.** (مازندرانی)
۴۱۱۰۰. **خوراک عروسی یا شور است یا بی‌نمک.** (بختیاری)
۴۱۱۰۱. **خوراک کبک ریگ است.** (سمنانی)
۴۱۱۰۲. **خوراک گالش کشک است، و لباس گالش پشم.** (رامسری)
۴۱۱۰۳. **خوراک گوره می‌خورد، در آخور گوساله می‌خوابد.** (بجنوردی)
۴۱۱۰۴. **خوراک مرد دوزنه، مشت و لگد و ارزنه.** (تهرانی)
۴۱۱۰۵. **خوراک موش چیست؟ یک مشت شلتوک بی‌مغز.** (آملی)
۴۱۱۰۶. **خوراکی ندارم نان جو/ ضعف قلیانم بود یک ران گو*/ آب رکنی را سراسر می‌خورم / مرده را با سنگ لحد می‌خورم.** (شیرازی)
۴۱۱۰۷. **خور اوّل به کهساران برآید.** (باباطاهر: ۲۸۹، دهخدا)
۴۱۱۰۸. **خورِ بسیار، کم کند عِلمت.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۹۰)
۴۱۱۰۹. **خورجین این ورش نه اون ورش.** (سنقری)
۴۱۱۱۰. **خورجین پر باشد، چه از این سر باشد چه از آن سر.** (فریدون‌شهری)
۴۱۱۱۱. **خورجینت را در خرمن خالی انداختی.** (بختیاری، شوشتری)
۴۱۱۱۲. **خورجین را تبدیل به دو توبره کرد.** (لری، لکی، بختیاری)
۴۱۱۱۳. **خورجین را دزد برد می‌گفت: «حیف از دربندش.»** (بختیاری)
۴۱۱۱۴. **خورجین را نفروش.** (مازندرانی)
۴۱۱۱۵. **خورجین سرخ داخلت مرا کشت بیرونت مردم را.** (بختیاری)
۴۱۱۱۶. **خورجینش را دزد برده و می‌گوید کلیدش دست من است.** (کرمانی)
۴۱۱۱۷. **خورجین شما دو (یک) پلّه داره.** (افغانی)
۴۱۱۱۸. **خورجین قالی داخلش صاحبش را می‌کشد، بیرونش مردم را.** (فرهنگ‌نامه)
۴۱۱۱۹. **خورجین که پاره شد می‌شود دو توبره.** (کرمانجی)
۴۱۱۲۰. **خورجینم را می‌بُریدم، دو تا توبره (پالان) می‌شد.** (شهربابکی)
۴۱۱۲۱. **خورد، آبی هم روش.** (شهربابکی)
۴۱۱۲۲. **خورد، امّا مرد.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد)
۴۱۱۲۳. **خورد پلوی ما را، قاب زد گرفت کلاه ما را.** (مازندرانی)
۴۱۱۲۴. **خوردِ (خُرد) کلان کار.** (افغانی)
۴۱۱۲۵. **خورد زمین و بُرد آسمان.** (سیرجانی، گلبافی)
۴۱۱۲۶. **خورد گاو نادان ز پهلوی خویش.** (فردوسی: ۴۵۴/۱، دهخدا)
۴۱۱۲۷. **خوردگی، مردگی.** (افغانی)
۴۱۱۲۸. **خُوردم، نخوردم.** (گلبافی)
۴۱۱۲۹. **خوردن آسان، نگه‌داری سخت است.** (کرمانجی)
۴۱۱۳۰. **خوردن از رو پیداست، شستن از رو.** (سیرجانی)
۴۱۱۳۱. **خوردن با یاران جواب دادن تنها.** (تاجیکی)
۴۱۱۳۲. **خوردن برای زیستن است، نه زیستن برای خوردن.** (عوام، آذری)
۴۱۱۳۳. **خوردن برای زیستن و ذکر کردن است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۱)
۴۱۱۳۴. **خوردن به نادانی، جواب دادن به تنهایی.** (کرمانی)
۴۱۱۳۵. **خوردن (به) همراهی، جواب دادن (به) تنهایی.** (بهمنیاری، راوری، سیرجانی، بلوچی)
۴۱۱۳۶. **خوردن تا دادن هزار تا فاصله دارد.** (بختیاری)
۴۱۱۳۷. **خوردن جواب دادن هم دارد.** (افغانی)
۴۱۱۳۸. **خوردن چون نهنگ، کار کردن چون بز لنگ.** (تاجیکی)
۴۱۱۳۹. **خوردن حلال، بردن حرام.** (شهربابکی)

۴۱۱۴۰. **خوردن خر و کار کردن یابو.** (قمی)
۴۱۱۴۱. **خوردن خوبی دارد پس‌دادن بدی.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، کوچه)
۴۱۱۴۲. **خوردنِ خون جایز است وِ دم زدن دستور نیست!** (کلیم: ۱۳۲)
۴۱۱۴۳. **خوردن، دادن هم دارد.** (هزاره‌ای)
۴۱۱۴۴. **خوردن دست جمعی، کار کردن اندک.** (بختیاری)
۴۱۱۴۵. **خوردن رو، شستن مو.** (زرقانی)
۴۱۱۴۶. **خوردن روغن و هندوانه ناسازگارند، همان طور که مار و پونه.** (قشقایی)
۴۱۱۴۷. **خوردن ز بهر زیستن و ذکر کردن است / تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۱، شکورزاده، دهخدا)
۴۱۱۴۸. **خوردنِ زردآلو تِرتِرَم داره، هالو.** (کوچه)
۴۱۱۴۹. **خوردن زردآلو، قرقره هم دارو.** (سورمقی، بختیاری)
۴۱۱۵۰. **خوردنش خوب است و پس‌دادنش عذاب است.** (بویراحمدی، لری)
۴۱۱۵۱. **خوردن شفتالو پس‌دادنی هم دارد.** (عوام)
۴۱۱۵۲. **خوردن عسل ثروتمند برای دیگران گواراست.** (ترکمنی)
۴۱۱۵۳. **خوردن کارش است و خوابیدن مزدش.** (لری)
۴۱۱۵۴. **خوردن کتی چی شدی که لیسیدن قتی*شوی.** (تاجیکی)
۴۱۱۵۵. **خوردنک و خفتنک.** (دهخدا)
۴۱۱۵۶. **خوردن که گفتن ندارد.** (درگزی)
۴۱۱۵۷. **خوردنِ گندم گاو و خر را آدم نمی‌کند.** (شکورزاده)
۴۱۱۵۸. **خوردن مال حرام لذّت‌بخش است.** (قشقایی)
۴۱۱۵۹. **خوردن مال، ماندن میراث.** (دزفولی)
۴۱۱۶۰. **خوردن مرد را زن می‌داند و خوردن زن را خدا.** (لری)
۴۱۱۶۱. **خوردن می‌زحمت (محنت) خمار نیرزد.** (سنایی؛ دیوان: ۸۵۱ دهخدا، حییم، امثال‌موزون)
۴۱۱۶۲. **خوردن واجب نیست، امّا تعارف واجب است.** (دشتی)
۴۱۱۶۳. **خوردن و پوشیدن را عجله نیست.** (هزاره‌ای)
۴۱۱۶۴. **خوردن و جَستن کار بی‌ادبان است.** (بهمنیاری)
۴۱۱۶۵. **خوردن و خوابیدن عقل است و ادب، کارکُن هیزست و جلب (بدجنس)؟!** (شاهرودی)
۴۱۱۶۶. **خوردن و خوابیدن کار منه، علی نگه‌دار منه.** (تهرانی)
۴۱۱۶۷. **خوردن و مردن بهتر از آرزو به گور بردن.** (شکورزاده، گیلکی، شیرازی)
۴۱۱۶۸. **خوردن و مردن بهتر از ایستادن و نگاه کردن.** (گیلکی)
۴۱۱۶۹. **خوردن و نالیدن (مردن) بهتر یا آرزو به دل بُردن؟** (دماوندی)
۴۱۱۷۰. **خوردن همراهی، از دنیا رفتن تنهایی.** (بلوچی)
۴۱۱۷۱. **خوردن هم کمک، کار کردن هم کمک؟** (آذری)
۴۱۱۷۲. **خوردن یاران و جواب دادن تنها.** (سیستانی)
۴۱۱۷۳. **خوردنی خورد، بُردنی بُرد.** (بختیاری)
۴۱۱۷۴. **خوردنی‌ها خورده‌شد، از بین رفتنی‌ها از بین رفت امّا مهمانم گله‌مند رفت.** (آذری)
۴۱۱۷۵. **خورد و از روی آن آب سرد نوشید.** (آذری)
۴۱۱۷۶. **خورد و با آب قوس*هم طهارت گرفت.** (سمنانی)
۴۱۱۷۷. **خورد و برد و کولباره.** (آملی)
۴۱۱۷۸. **خورد و دم نزد.** (گیلکی)
۴۱۱۷۹. **خورد و فرار کرد.** (آذری)
۴۱۱۸۰. **خورد و یک آب هم بالاش.** (دهخدا، سیرجانی، تهرانی)
۴۱۱۸۱. **خورده با خورده جنگ نمی‌کند.** (افغانی)
۴۱۱۸۲. **خورده بوته، رفته لُکّه*.** (زرقانی)
۴۱۱۸۳. **خورده پنجاه پنجاه، بدهکاری آمد تا بیخ ریش.** (گیلکی)
۴۱۱۸۴. **خورده خونی*می‌کند.** (گلبافی)
۴۱۱۸۵. **خورده دلی، مانده میراثی.** (بروجردی)
۴۱۱۸۶. **خورد هفت تا کوزه آب هم پشت سرش.** (گیلکی)
۴۱۱۸۷. **خورده فراموشک دارد.** (بیرجندی)
۴۱۱۸۸. **خورده کنگر، انداخته لنگر.** (شیرازی، عوام، سیرجانی)
۴۱۱۸۹. **خورده‌گیر و لُکچه*باز.** (سیرجانی)
۴۱۱۹۰. **خورده و زده به جیمبو.** (ایزدخواستی)
۴۱۱۹۱. **خورده و لب و لوچه‌اش را پاک کرده.** (نامه‌ی داستان)
۴۱۱۹۲. **خورده و مرده بهتر است تا آرزوی غذا در دل.** (آملی)
۴۱۱۹۳. **خورده‌ها پشیمان، نخورده‌ها پر آرمان.** (تاجیکی)
۴۱۱۹۴. **خورده‌هایت مال تو، از دیده‌هایت برای ما صحبت کن.** (آذری)
۴۱۱۹۵. **خورده هفت تا کوزه هم پشت سرش.** (گیلکی)
۴۱۱۹۶. **خورده همان به که به تنها خوری.** (شکورزاده)
۴۱۱۹۷. **خورده همان به که به یاران خوری / خاک بر آن خورده که تنها خوری.** (افغانی، شکورزاده، خزینه)

۴۱۱۹۸. **خوردی که به روی کلان خیزد، چنان بزنش که برنخیزد.** (افغانی)
۴۱۱۹۹. **خوردی، هسته‌هایش را نگه‌دار یادگاری.** (تهرانی)
۴۱۲۰۰. **خور را می‌کشم، امّا به دست کشنده نمی‌دهم.** (افغانی)
۴۱۲۰۱. **خورشت انار بدون گردو نمی‌شود و آبِ زیرکاه بدون گُه و گوز.** (رامسری)
۴۱۲۰۲. **خورشت برگ سیر را روغن داد.** (گیلکی)
۴۱۲۰۳. **خورشت بی‌پیاز، روزه‌ی بی‌نماز، دعای بی‌نیاز، عروس بی‌جهاز.** (کوچه)
۴۱۲۰۴. **خورشت بی‌مایه، قارچ زمینی است و دنبلان گوسفند.** (مازندرانی)
۴۱۲۰۵. **خورشت پلو را یک بار بخور و هفت بار نگاه کن.** (مازندرانی)
۴۱۲۰۶. **خورشت ترش‌قلیه*کیمیاست هرکس نخورده باشد مسلمان نیست.** (رامسری)
۴۱۲۰۷. **خورشت را یک دفعه گرفتی دو وقت را ببین.** (مازندرانی)
۴۱۲۰۸. **خورشت روی پلو تو را خورده‌ام مگر؟** (گیلکی)
۴۱۲۰۹. **خورشت قلیه، انتظار است.** (تهرانی)
۴۱۲۱۰. **خورشت گردو بدون پیاز و عروس بی‌جهاز ممکن نیست.** (رامسری)
۴۱۲۱۱. **خورش روی پلویم شده‌ای.** (گیلکی)
۴۱۲۱۲. **خورش مرد را از پی زندگیست / نه خود زندگی بهر چرندگیست.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۴۱۲۱۳. **خورش هرچه باشد، مهمان هرکه باشد.** (مازندرانی)
۴۱۲۱۴. **خورشید آن‌قدر تابید، که به ویرانه‌ها هم افتاد.** (اهری)
۴۱۲۱۵. **خورشید بختش طلوع کرد.** (تهرانی)
۴۱۲۱۶. **خورشید بدون بانگ خروس هم طلوع می‌کند.** (مراغه‌ای)
۴۱۲۱۷. **خورشید به گِل نشاید اندود.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۶۳، بختیارنامه: ۲۱۱، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۱۲۱۸. **خورشید به نزد ذرّه آید / حلوا به سلام تره آید؟** (خاقانی، دهخدا)
۴۱۲۱۹. **خورشید به هرجا که رود شام ندارد.** (کریما نیشابوری، اویسی)
۴۱۲۲۰. **خورشید به هرچه تافت پاک است.** (سلیم: ۱۴۲)
۴۱۲۲۱. **خورشیدپرست شو نه گوساله پرست.** (ابوسعید ابوالخیر: ۱۲)
۴۱۲۲۲. **خورشید چراغی ست که پروانه ندارد.** (امثال‌موزون)
۴۱۲۲۳. **خورشید چه سود آن‌را کو بصری نیست.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۱، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۱۲۲۴. **خورشید خانم خیلی خوشگل بود، آبله هم درآورد.** (شهری)
۴۱۲۲۵. **خورشیدِ دروغ بی‌فروغ است.** (جامی؛ هفت اورنگ: ۸۶۱)
۴۱۲۲۶. **خورشید دهد روشنی و مشک دهد شم.** (امیر معزّی؛ کلیات: ۴۲۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۱۲۲۷. **خورشید را به گِل نتوان پوشید.** (عوام، دهخدا، شاهد، نامه‌ی‌داستان)
۴۱۲۲۸. **خورشید را به یاری اختر چه حاجت است.** (صائب: ۹۲۱، امثال‌موزون)
۴۱۲۲۹. **خورشید را چون توانی نهفت؟** (فردوسی، دهخدا)
۴۱۲۳۰. **خورشید را در باجه*دیده، آب را در کوزه.** (آذری)
۴۱۲۳۱. **خورشید را ز راه کجا افکند غبار.** (عمادی شهریاری، شهریاری، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۱۲۳۲. **خورشید را می‌توان در کیسه مخفی کرد؟** (دزفولی)
۴۱۲۳۳. **خورشید را همی به گِل اندایی؟** (ناصرخسرو: ۷)
۴۱۲۳۴. **خورشید روی همه سیاه کند و روی ماه سپید.** (خزینه)
۴۱۲۳۵. **خورشید مردم از قبله درمی‌آید، مال ما از کلبه.** (دودکش تنور، آذری)
۴۱۲۳۶. **خورشید و چراگاه و سایه، هیچ‌گاه با هم نمی‌شوند.** (مازندرانی)
۴۱۲۳۷. **خورم و خُسم، بلا نبیند کُ..م.** (تهرانی)
۴۱۲۳۸. **خورند مالمان، زنند لارمان*.** (دزفولی)
۴۱۲۳۹. **خورنده از خورنده بدش می‌آید سید از ملاّ.** (مازندرانی)
۴۱۲۴۰. **خورنده، انکارکننده‌است.** (آملی)
۴۱۲۴۱. **خورنده خورنده را بد دارد، سیّد ملاّ را.** (آملی)
۴۱۲۴۲. **خورنده، خورنده را نمی‌تواند ببیند صاحب‌خانه هردو را.** (هراتی)
۴۱۲۴۳. **خورنده، خورنده‌ی‌دیگر را نمی‌تواند ببیند و نیازمند، گدای دیگر را.** (مازندرانی)
۴۱۲۴۴. **خورنده‌ی‌دانه‌ای از مال تو، باید چارکی قی کند.** (تالشی)
۴۱۲۴۵. **خور و خواب تنها طریق دد است.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۵، شکورزاده)
۴۱۲۴۶. **خوره افتاده به‌جانش.** (شیرازی)
۴۱۲۴۷. **خوره پر شد، امّا توبره پر نشد.** (قشقایی)
۴۱۲۴۸. **خوری کته شوی، نخوری لته شوی.** (تاجیکی)
۴۱۲۴۹. **خوش‌آمدگوی را بر خود مده راه.** (افغانی، بهمنیاری)

۴۱۲۵۰. **خوش آمد هر که را گفتی (گویی) خوش آید (آمد) ولیکن ابلهان را خوشتر آید.** (افغانی، خزینه، مثمر، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، حییم، عوام، هبله‌رودی، بهمنیاری)

۴۱۲۵۱. **خوش آمدی که خوش آمد مرا ز آمدنت.** (سعدی، شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی)

۴۱۲۵۲. **خوش آن باغی که شغال از آن رم (قهر) بکند.** (عوام، تهرانی)

۴۱۲۵۳. **خوش آن بود که برآید به یک کرشمه دو کار.** (هبله‌رودی)

۴۱۲۵۴. **خوش آن چاهی که آب از خود برآرد.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، تهرانی، افغانی، کوچه)

۴۱۲۵۵. **خوش آن چاهی که آب از خود درآید / بزن تیشه که تا جانت درآید.** (دشتستانی)

۴۱۲۵۶. **خوش آن چاهی که آبش خود بجوشد.** (شکورزاده، امثال‌موزون، عوام)

۴۱۲۵۷. **خوش آن دل که اندر آن نور امید است.** (پروین‌اعتصامی: ۸۰ امثال‌موزون)

۴۱۲۵۸. **خوش آن زمان که برآید به یک کرشمه دو کار.** (هبله‌رودی، مثمر)

۴۱۲۵۹. **خوش آن ساعت نشیند دوست با دوست.** (سعدی؛ کلیات: ۵۷۸، شکورزاده)

۴۱۲۶۰. **خوش آن کسان که دلی شادمان کنند.** (حافظ: ۱۳۴، شکورزاده)

۴۱۲۶۱. **خوش آن‌که غمی دارد و بتواند گفت.** (عین القضات همدانی، دهخدا)

۴۱۲۶۲. **خوش آواز را ناخوش آید جواب.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۰۲)

۴۱۲۶۳. **خوش آید روستایی را ز حمّام.** (اخگر، امثال‌موزون)

۴۱۲۶۴. **خوش‌آیند است احمق، احمقان را.** (اخگر، امثال‌موزون)

۴۱۲۶۵. **خوشا آنان که دائم در نمازند.** (شکورزاده)

۴۱۲۶۶. **خوشا آن دوره‌ای که خُرد می‌کردیم پاپاسی*را / خدا رحمت کند مرحوم حاج میرزا آغاسی را.** (شکورزاده، کوچه)

۴۱۲۶۷. **خوشا آن‌کس که بارش کمترک بی.** (باباطاهر: ۲۵۸، حییم، دهخدا، شکورزاده)

۴۱۲۶۸. **خوشا آن کسی که به گیتی ز خود گذاشت اثر.** (پروین‌اعتصامی، شکورزاده)

۴۱۲۶۹. **خوشا امشب که مهمان شماییم / خدا داند که فردا را کجاییم.** (شیرازی)

۴۱۲۷۰. **خوشا باران که بر بَشنَم* ببارد / نه بارانی که بر قبرم ببارد.** (بهمنیاری، شکورزاده، کرمانی)

۴۱۲۷۱. **خوشا باران که بر شبنم بباره / سرقبرم بباره یا نباره.** (سیرجانی)

۴۱۲۷۲. **خوشا با رفیقان یک‌دل نشستن.** (فرخی سیستانی: ۳۹۲، شکورزاده)

۴۱۲۷۳. **خوشا باغبانی که شغال از او قهر کند.** (فرهنگ‌نامه)

۴۱۲۷۴. **خوشا به حال آنان که هر را از بر نمی‌شناسند و ترید دوغ می‌خورند و چوپانی خرها را می‌کنند.** (لری)

۴۱۲۷۵. **خوشا به حال سکینه که دنبال باباش رفت.** (تهرانی)

۴۱۲۷۶. **خوشا به حال کسانی که به هر حال خوشند.** (افغانی)

۴۱۲۷۷. **خوشا به حال کسی که پدرش بد بود، هر وقتی می‌مرد داغش کم بود.** (لری)

۴۱۲۷۸. **خوشا به حال کسی که، دشمنش عاقل باشد.** (بختیاری)

۴۱۲۷۹. **خوشا به حال گندمی که گراز با آن قهر باشد.** (بختیاری)

۴۱۲۸۰. **خوشا به خونی* که یک شب از میانش بگذرد.** (شکورزاده، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)

۴۱۲۸۱. **خوشا جانی کز انفاس خوشش جانی بیاساید.** (سلمان‌ساوجی)

۴۱۲۸۲. **خوشا جانی کزو جانی بیاسود.** (نظامی، شکورزاده)

۴۱۲۸۳. **خوشا چاهی که آب از خود بر آرد.** (بهمنیاری، امثال‌موزون، حییم، دهخدا، اصفهانی)

۴۱۲۸۴. **خوش‌ادایان همه قربانِ ادای تو شوند.** (محتشم: ۳۸۸)

۴۱۲۸۵. **خوشا دزدی که از دزد بز بدزدد.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، سیرجانی، جیرفتی)

۴۱۲۸۶. **خوشا دلی که ز عالم کناره‌جو باشد.** (غنی، شکورزاده)

۴۱۲۸۷. **خوشا رندی که بر نیک و بد عالم همی‌خندد.** (رفیق اصفهانی، امثال‌موزون)

۴۱۲۸۸. **خوشا رندی که دارد جمع اسبابِ زمستان را.** (صائب: ۱۲۳)

۴۱۲۸۹. **خوش از باغی که توره ازش قهر کند.** (شیرازی)

۴۱۲۹۰. **خوش از خونی که یک شب از آن بگذرد.** (شیرازی)

۴۱۲۹۱. **خوش است اندوه تنهایی کشیدن / اگر باشد امید یار دیدن.** (ویس‌و رامین: ۲۷۰، فرهنگ‌نامه)

۴۱۲۹۲. **خوش است بی‌عیالی و کلید در دستِ خود داشتن.** (احیاءالعلوم، شکورزاده)

۴۱۲۹۳. **خوش است دردی که باشد امید درمانش.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۱، شکورزاده)

۴۱۲۹۴. **خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۹، حلاج: ۵۳، شکورزاده، دهخدا، حییم)

۴۱۲۹۵. **خوش استقبال، غالباً بد بدرقه می‌شود.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۴۱۲۹۶. **خوش استقبال و بد بدرقه.** (دهخدا، حییم، بویراحمدی، آذری)

۴۱۲۹۷. **خوش است قول که با فعل هم‌زمان باشد.** (صائب: ۸۸۸، تکمله)

۴۱۲۹۸. **خوش است کعبه، ولی شرط ره توانایی است.** (اهلی، امثال‌موزون)

۴۱۲۹۹. **خوش است مستی و از روزگار بی‌خبری.** (معزّی، شکورزاده، سیف فرغانی)

۴۱۳۰۰. **خوش اصل جفا نکرد و بد اصل وفا.** (اخگر، امثال‌موزون)

۴۱۳۰۱. **خوش اصل خطا نکند و بداصل وفا نکند.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۴۱۳۰۲. **خوشا عالم نیستی هر کجا بایستی کسی نپرسد کیستی.** (شکورزاده)

۴۱۳۰۳. **خوشا کسی که از او بد به هیچ کس نرسد.** (سعدی، شکورزاده)

۴۱۳۰۴. **خوشا کسی که به هر حال محرمی‌دارد.** (بابافغانی: ۱۹۳)

۴۱۳۰۵. **خوشا کسی که دراز است از زبان دستش.** (حاذق، امثال‌موزون)

۴۱۳۰۶. **خوشاله*پادشاده، گَهی پُر گَهی خالی.** (جیرفتی)

۴۱۳۰۷. **خوشامد گوی را بر خود مده راه.** (عنصری، شکورزاده، دهخدا)

۴۱۳۰۸. **خوشا نوازنده‌ای که عروسی پسرش باشد.** (بروجردی)

۴۱۳۰۹. **خوش باش تا در امان باشی.** (بهمنیاری)

۴۱۳۱۰. **خوش باشد آمد، نیامد دارد.** (بافقی)

۴۱۳۱۱. **خوش باش دمی که زندگانی این است.** (خیام)

۴۱۳۱۲. **خوش باش که در پا نرود خار شکسته.** (ملهمی)

۴۱۳۱۳. **خوش باش که در سینه‌ی ما کینه نگنجد.** (فیضی، اویسی)

۴۱۳۱۴. **خوش باش که عاقبت نکو خواهد شد.** (بهمنیاری)

۴۱۳۱۵. **خوش باش که عالم گذران خواهد بود.** (خیام)

۴۱۳۱۶. **خوش باش که غصّه بیکران خواهد بود.** (خیام: ۴۸)

۴۱۳۱۷. **خوش باش وز دی مگو که امروز خوش است.** (خیام: ۲۳، دهخدا)

۴۱۳۱۸. **خوش باید بر آن امیر گریست / که به تدبیر روستایی زیست.** (اوحدی: ۷۷، فرهنگ‌نامه، دهخدا)

۴۱۳۱۹. **خوش‌بخت آن که خورد و کِشت، بدبخت آن که مرد و هِشت.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۹، شکورزاده، عوام، افغانی، سیرجانی)

۴۱۳۲۰. **خوش‌بخت آن که کُرّهِ خَر آمد الاغ رفت.** (کوچه، هزاره‌ای، تکمله، کوچه، شکورزاده، اراکی)

۴۱۳۲۱. **خوش‌بخت از صورتش مشخص است.** (دزفولی)

۴۱۳۲۲. **خوشبخت، حسن آقا.** (آذری)

۴۱۳۲۳. **خوش‌بخت خودم که خر ندارم/ از کاه و جویش خبر ندارم.** (تهرانی)

۴۱۳۲۴. **خوش‌بخت کسی که خر ندارد / از قیمتش خبر ندارد.** (لری)

۴۱۳۲۵. **خوش‌بخت کسی که زن ندارد.** (افغانی)

۴۱۳۲۶. **خوشبختی، خوشبختی می‌آورد، بدبختی، بدبختی می‌آورد.** (آملی)

۴۱۳۲۷. **خوش‌بختی زن‌ها در این است که مثل مردها مجبور نیستند زن بگیرند.** (شکورزاده)

۴۱۳۲۸. **خوش بود امشب اگر دوش شود.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۲۵۲)

۴۱۳۲۹. **خوش بوَد عشق چو معشوقه وفادار بوَد.** (معزّی: ۱۶۵، دهخدا، شکورزاده)

۴۱۳۳۰. **خوش بود که رفتی.** (گلبافی)

۴۱۳۳۱. **خوش بود گر محک تجربه آید به میان/ تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد.** (حافظ: ۱۰۸، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون، تهرانی، بهمنیاری، افغانی، عوام)

۴۱۳۳۲. **خوش بوی بود کلبه‌ی همسایه‌ی عطّار.** (ناصرخسرو: ۱۶۵، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۴۱۳۳۳. **خوش‌بویی دم (بالا) باد هم بنشین.** (دهخدا)

۴۱۳۳۴. **خوش به بختم، گربه ریده به تختم.** (همدانی)

۴۱۳۳۵. **خوش به حال آنان که خوب و بد را تمیز نمی‌دهند.** (جروق فارس)

۴۱۳۳۶. **خوش به حال آن‌ها که مردند و صدای تو را نشنیدند.** (تهرانی، شکورزاده، دهخدا)

۴۱۳۳۷. **خوش به حال باغی که روباه از آن قهر کند.** (شکورزاده)

۴۱۳۳۸. **خوش به حالت که زردک می‌گیره جوالت.** (شهربابکی)

۴۱۳۳۹. **خوش به حال جنگلی که خرس ازش قهر کند.** (تهرانی)

۴۱۳۴۰. **خوش به حال عروسی که مادرشوهر ندارد.** (سیرجانی)

۴۱۳۴۱. **خوش به حال کسانی که نمی‌شنوند.** (اهری)

۴۱۳۴۲. **خوش به حال نخودزاری (غله) که گراز با آن قهر باشد.** (بختیاری)

۴۱۳۴۳. **خوش به خودم که خر ندارم / از کاه و جویش خبر ندارم.** (شیرازی)

۴۱۳۴۴. **خوش‌بینی آدم را کل و کور می‌سازد.** (افغانی)

۴۱۳۴۵. **خوش‌پسند کلاردهی (کلارآبادی) است.** (گیلکی)

۴۱۳۴۶. **خوش پیشواز و بد بدرقه.** (تهرانی)

۴۱۳۴۷. **خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران/ گفته آید در حدیث دیگران.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۳۶/۱، عوام، بهمنیاری)

۴۱۳۴۸. **خوش‌تر از دورانِ عشق ایّام نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۷۸۸)

۴۱۳۴۹. **خوش‌تر بوَد عروس نکو رویِ بی‌جهیز.** (سعدی؛ کلیات: ۴۶۱، شکورزاده، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)

۴۱۳۵۰. **خوش‌تر ز کتاب در جهان یاری نیست / در غمکده‌ی‌زمانه غم‌خواری نیست.** (مشهدی)

۴۱۳۵۱. **خوش‌تر ز هر سخن سخن ناشنیده‌است.** (امیری فیروز کوهی، شکورزاده)

۴۱۳۵۲. **خوش‌ترین زبان است، تلخ‌ترین هم زبان است.** (کردی)

۴۱۳۵۳. **خوش‌حال باشید و بادنجان سرخ کنید، سوسمار داماد شده، موش از توی سوراخ بیرون آمده و صاحب نان‌ها شده.** (شوشتری)

۴۱۳۵۴. **خوشحال کسانی که به هر حال خوشند.** (حییم، دهخدا، عوام، خزینه، امثال‌موزون)

۴۱۳۵۵. **خوش‌حال کسی که یار از او یاد کند.** (خزینه، مثمر، هبله‌رودی)

۴۱۳۵۶. **خوشحال مقبلی که قبول دلی شود.** (فتوّت‌نامه‌ی سلطانی: ۱۶۵، تکمله)

۴۱۳۵۷. **خوش‌خو خویش بیگانگان است و بدخو بیگانه‌ی‌خویشان.** (منسوب به لقمان، تاریخ گزیده، شکورزاده، دهخدا، کوچه، خزینه)

۴۱۳۵۸. **خوش خوردن شفتالو پس دادن بدی دارد.** (بیرجندی)

۴۱۳۵۹. **خوش خوردن شفتالو، قرقر در پی است هالو.** (دهخدا، حییم)

۴۱۳۶۰. **خوش خور و خوش خسب و خوش آرام گیر.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۱۳)

۴۱۳۶۱. **خوش خوشک خزید روی تشک.** (شهربابکی)

۴۱۳۶۲. **خوش خوشک می‌بینی که بچّه‌ای در بغلت گذاشته‌اند که مادرت مول*زاییده است.** (سمنانی)

۴۱۳۶۳. **خوش خوشک می‌خواند، پنجاه را پنج می‌خواند.** (مازندرانی)

۴۱۳۶۴. **خوش خوش می‌خوری شفتالو، زرزرش در عقب است ای هالو.** (نامه‌ی‌داستان)

۴۱۳۶۵. **خوش‌خوی، همیشه خوش معاش (معامله) است.** (امثال‌موزون، نامه‌ی‌داستان، خرمی، بهمنیاری، افغانی، حییم، دهخدا، مثمر، هبله‌رودی، شکورزاده، عوام)

۴۱۳۶۶. **خوش دارد سبو تا نو بود آب.** (ویس و رامین: ۲۹۲، دهخدا)

۴۱۳۶۷. **خوش داری سُمبه باشه، باس مِثِ دُمبه باشه.** (کوچه)

۴۱۳۶۸. **خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.** (حافظ: ۱۴۱، دهخدا، بهمنیاری، عوام، افغانی)

۴۱۳۶۹. **خوش‌دل آن مرد که نامش چو نسب گم باشد.** (صیدی: ۱۳۷)

۴۱۳۷۰. **خوش‌رو، خوش‌رو نی، دوست داشته خوش‌رو.** (تاجیکی)

۴۱۳۷۱. **خوش‌رویی، رزق را زیاد می‌کند.** (سخن)

۴۱۳۷۲. **خوش‌رویی کلید دل‌هاست.** (عوام، افغانی)

۴۱۳۷۳. **خوش زبان باش در امان باش.** (شکورزاده، حییم، دهخدا، عوام، کوچه)

۴۱۳۷۴. **خوش زبانی دلیل خوش‌دانی (خوش ذاتی) است.** (شکورزاده، بهمنیاری، مثمر)

۴۱۳۷۵. **خوش سخن باش تا امان گیری.** (حییم، افغانی، هبله‌رودی، خزینه)

۴۱۳۷۶. **خوش سخن باش تا امان یابی.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۶۹، مثمر)

۴۱۳۷۷. **خوش سخن، سگ عمل.** (کردی)

۴۱۳۷۸. **خوش سلام، بد علیک.** (بختیاری)

۴۱۳۷۹. **خوش سلام، بد مهمان.** (بختیاری)

۴۱۳۸۰. **خوشش به کش مکشش نمی‌ارزد.** (جیرفتی)

۴۱۳۸۱. **خوش طبیبی است بیا تا همه بیمار شویم.** (تکمله)

۴۱۳۸۲. **خوش ظاهر و بد باطن.** (دهخدا)

۴۱۳۸۳. **خوش عالمی است عالمِ صبح.** (طالب‌آملی: ۳۹۸)

۴۱۳۸۴. **خوش عالمی است ملکِ تجرد.** (شفایی: ۲)

۴۱۳۸۵. **خوش عالمی است نیستی، هرجا که ایستی کس نگوید کیستی.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، افغانی)

۴۱۳۸۶. **خُوشَک خُوشَک، می‌آید روی تشک.** (جیرفتی)

۴۱۳۸۷. **خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی / گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند.** (حافظ: ۱۲۵، بهمنیاری)

۴۱۳۸۸. **خوش گفتی و گل گفتی، صد حیف که شُل گفتی.** (روحانی، شکورزاده)

۴۱۳۸۹. **خوشگل آقا خوشگل بود، زد آبله هم درآورد.** (ابهری)

۴۱۳۹۰. **خوشگل بدون عیب، زشت‌رو بدون علّت نمی‌شود.** (مرندی، علمداری)

۴۱۳۹۱. **خوش گلشنی است حیف که گلچین روزگار/ فرصت نمی‌دهد که تماشا کند کسی.** (سعید قصّاب کاشانی، تکمله؛ فرهنگ‌نامه، دهخدا)

۴۱۳۹۲. **خوشگل گریه کردنش هم خوشگل است.** (ارومیه‌ای)
۴۱۳۹۳. **خوشگل و زیبای دل‌پسند، سفید و سیاه ندارد.** (آذری)
۴۱۳۹۴. **خوشگل‌ها در دالان بدگل‌ها گریه می‌کنند.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۴۱۳۹۵. **خوشگلی است و هزار جور دردسر.** (تهرانی)
۴۱۳۹۶. **خوشگلی زیاد هم مایه‌ی (برای ما) دردسر است.** (شکورزاده، سمنانی)
۴۱۳۹۷. **خوشگلی نخواستیم کاش خوش‌زبان بود.** (فرهنگ‌نامه)
۴۱۳۹۸. **خوشگلی واسه‌ی‌زنه، کچلی مال مرد.** (تهرانی)
۴۱۳۹۹. **خوشگلی یا خوب تار می‌زنی؟** (کوچه)
۴۱۴۰۰. **خوشگلی یا خوب تار می‌زنی؟ هردو تاش.** (شیرازی)
۴۱۴۰۱. **خوش گوزیدی قدم خیر لایق ریش مبارک.** (تهرانی)
۴۱۴۰۲. **خوش معامله آبرومند و روسفید است.** (قشقایی)
۴۱۴۰۳. **خوش معامله را باز معامله، بد معامله را بس معامله.** (افغانی، هزاره‌ای)
۴۱۴۰۴. **خوش‌معامله شریک مال مردم است.** (عوام، کردی کلهری)
۴۱۴۰۵. **خوش می‌رقصی قدم خیر، لاغ گیس مبارک.** (دهخدا)
۴۱۴۰۶. **خوش می‌روی امّاره مقصود نه این است.** (نامه‌ی داستان)
۴۱۴۰۷. **خوش نباشد با اسیری از امیری دم‌زدن.** (شمس مغربی، دهخدا، شکورزاده)
۴۱۴۰۸. **خوش نباشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس.** (امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، ظهیرفاریابی: ۲۱۰، حییم، کوچه)
۴۱۴۰۹. **خوش نباشد گرچه خوش آید به کام خر خوید.** (ناصرخسرو، دهخدا)
۴۱۴۱۰. **خوش نباشد مشورت با عقل کردن، پیشِ عشق.** (سنایی؛ دیوان:۵۰۸)
۴۱۴۱۱. **خوشند اهل نشاط از ضعیف نالی‌ها.** (رضی‌دانش، امثال‌موزون)
۴۱۴۱۲. **خوش نمودی داشت، امّا آن چنان بودی نداشت.** (وحشی: ۴۳)
۴۱۴۱۳. **خوش نیست درخت میوه بی‌بار.** (پروین‌اعتصامی: ۲۵۶، امثال‌موزون)
۴۱۴۱۴. **خوش وقت (فرش) بوریا و گدایی و خواب امن.** (حافظ: ۶۱۴، امثال‌موزون، اصفهانی، کوچه، سیرجانی، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۱۴۱۵. **خوش‌وقت کسی که خر ندارد / خوش عیش آن‌که زن ندارد.** (خزینه)
۴۱۴۱۶. **خوشه از خرمن دور نمی‌افتد.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۴۱۴۱۷. **خوشه‌ای برداشت هرکس دانه‌ای این‌جا فشاند.** (صائب: ۱۲۰۸، تکمله)
۴۱۴۱۸. **خوشه‌چین، بافه‌بده نمی‌شود.** (شهربابکی، نطنزی)
۴۱۴۱۹. **خوشه‌چین، خوشه‌چین را بد می‌بیند.** (افغانی)
۴۱۴۲۰. **خوشه‌چین، کنیز گرفت.** (مازندرانی)
۴۱۴۲۱. **خوشه‌چین که گندم را خوشه خوشه جمع می‌کند، دسته نمی‌بخشد.** (کردی کلهری، ایلامی)
۴۱۴۲۲. **خوشه‌چین لاف‌زن نمی‌شود.** (لری)
۴۱۴۲۳. **خوشه، خوشه خرمنی گردد بزرگ.** (صفایی، اویسی)
۴۱۴۲۴. **خوشه رفت و دانه رفت و بادش ماند به ریش برزگر.** (نجف‌آبادی)
۴۱۴۲۵. **خوشه‌ی‌برنج از خوشه‌های رنگین رنگ برمی‌دارد، همسایه از همسایه فن یاد می‌گیرد.** (گیلکی)
۴۱۴۲۶. **خوشه‌ی‌بزرگ زیر پوشال مانده.** (هزاره‌ای)
۴۱۴۲۷. **خوشه‌ی‌جو و خوشه‌ی‌گندم / این عیبی که نداری آن‌را مبند به مردم.** (گچسارانی)
۴۱۴۲۸. **خوشه یک سر دارد.** (هبله‌رودی، مشمر، حییم، بهمنیاری، عوام، شیرازی، بختیاری، افغانی، سرخه‌ای، سمنانی)
۴۱۴۲۹. **خوشه‌ی کَهنوج، خوشه شو باد*کَهنوج.** (جیرفتی)
۴۱۴۳۰. **خوشی آزارش می‌دهد.** (مشمر، کوچه، راوری، هبله‌رودی)
۴۱۴۳۱. **خوشی از دلمان در آمد.** (شیرازی)
۴۱۴۳۲. **خوشی با کس ندارد دوستی.** (خزینه)
۴۱۴۳۳. **خوشی به زور، و سیّالی به تعصّب نمی‌شود.** (افغانی)
۴۱۴۳۴. **خوشی تاجیک بدبختی ترک است.** (قشقایی)
۴۱۴۳۵. **خوشی خوشی، بدبختی پشت بدبختی.** (بختیاری)
۴۱۴۳۶. **خوشی خوشی لگد به دنده‌اش می‌زند.** (زرقانی)
۴۱۴۳۷. **خوشی روی خوشی و نکبت روی نکبت.** (لری)
۴۱۴۳۸. **خوشی زیاد، پیشاهنگ غم فراوان است.** (خرّمی)
۴۱۴۳۹. **خوشی زیادی یا نکبت می‌آورد یا ناخوشی.** (شکورزاده)
۴۱۴۴۰. **خوشی زیر دلش زده.** (تهرانی، عوام، لری، دهخدا، حییم)
۴۱۴۴۱. **خوشی شکم پاره می‌کند.** (لری)
۴۱۴۴۲. **خوشی لگدش می‌زند.** (جیرفتی)
۴۱۴۴۳. **خوشی و عاشقی با هم نباشد.** (ادیب صابر: ۴۲۶، ویس‌و رامین: ۲۷۴، شکورزاده، دهخدا)

۴۱۴۴۴. **خوشی و ناخوشی با همند.** (زرقانی)
۴۱۴۴۵. **خوشی و ناخوشیِ روزگـار مـی‌گـذرد.** (صـائب: ۱۸۱۴)
۴۱۴۴۶. **خوک آب برف خورده‌است.** (مازندرانی)
۴۱۴۴۷. **خوک از ارزن قهر کرد، آن‌هم از اقبال صاحبش است.** (آذری)
۴۱۴۴۸. **خوک با *تعوید از مزرعه بیرون نمـی‌رود.** (عـوام، شکورزاده)
۴۱۴۴۹. **خوک بخورد پاره می‌شود.** (مازندرانی)
۴۱۴۵۰. **خوک برنج خورده‌است.** (مازندرانی)
۴۱۴۵۱. **خوک به کار خودش، بچّه خـوک هـم بـه کـار خودش.** (سوادکوهی)
۴۱۴۵۲. **خوک تخم کرده نکرده.** (مازندرانی)
۴۱۴۵۳. **خوک توبه نمی‌کند، شریر روستا ندارد.** (ترکمنی)
۴۱۴۵۴. **خوک را از دمش می‌خورد که کشافتش نچکـد.** (مرندی)
۴۱۴۵۵. **خوک را با پوستش می‌خورد.** (مازندرانی)
۴۱۴۵۶. **خوک را باید در گل‌گیر آورد.** (آذری، ترکمنی)
۴۱۴۵۷. **خوک را پوست نکنده، می‌خورد.** (مازندرانی)
۴۱۴۵۸. **خوک را کار خوک باید.** (مازندرانی)
۴۱۴۵۹. **خوک سیاه و سفیدش یکی است.** (ترکمنی)
۴۱۴۶۰. **خوک کوچک به خوک بزرگ و نهر کوچک به رودخانه‌ی‌هراز تبدیل می‌شود.** (مازندرانی)
۴۱۴۶۱. **خوک که چشته‌خوار شـود، کوپـه‌ی شـالی را خراب می‌کند.** (مازندرانی)
۴۱۴۶۲. **خوک که در گذرگاه قرار بگیرد تـک تـک را از پا می‌اندازد.** (مازندرانی)
۴۱۴۶۳. **خوک (گراز) باش تا عروسـی‌ات پررونـق باشـد.** (ترکمنی)
۴۱۴۶۴. **خوک (گراز) برای آدم دایی نمی‌شود.** (ترکمنی)
۴۱۴۶۵. **خوک مرد سپید لباس را نشان می‌کند.** (ترکمنی)
۴۱۴۶۶. **خو کن به چرب و نرمی تا آفتی نبینی / بنگـر کـه نخل مومی باک از خزان ندارد.** (فرهنگ‌نامه)
۴۱۴۶۷. **خوکن*خو کرد و من نکردم.** (زرقانی)
۴۱۴۶۸. **خوک نر را فراری می‌دهد.** (گیلکی)
۴۱۴۶۹. **خوک نر را می‌دواند.** (گیلکی)
۴۱۴۷۰. **خوک و آیت‌الکرسی؟** (مازندرانی)
۴۱۴۷۱. **خوک واری پندیده*.** (افغانی)
۴۱۴۷۲. **خوک و برنج خان.** (مازندرانی)
۴۱۴۷۳. **خوک و تار عنکبوت.** (گیلکی)
۴۱۴۷۴. **خوک و ریاض بهشت حائض و بیت‌الحـرام.** (بـدر جاجرمی، دهخدا)
۴۱۴۷۵. **خوک و مناجات؟** (رامسری)
۴۱۴۷۶. **خوک و نور چراغ؟** (رامسری)
۴۱۴۷۷. **خوک هم برای خوردن شالی‌های برنج نمی‌رود.** (آملی)
۴۱۴۷۸. **خوک یک سـال از ذرت آزرده‌شـد، چهـل مـن افزایش یافت.** (کردی)
۴۱۴۷۹. **خوگری از عاشقی برده‌است.** (دهخدا)
۴۱۴۸۰. **خوگیری بدتر از عاشقی است.** (شکورزاده، بهمنیاری، افغانی)
۴۱۴۸۱. **خولی* به کفم بِهْ که کلنگی*به هـوا.** (شـکورزاده، هبله‌رودی، عوام، دهخدا)
۴۱۴۸۲. **خون آدم به خاک (هدر) نمی‌رود.** (گیلکی)
۴۱۴۸۳. **خونِ آدم را به شیشه می‌کند.** (قمی)
۴۱۴۸۴. **خون آدمی را که نریخته‌ام.** (هزاره‌ای)
۴۱۴۸۵. **خون آمد ولش برد.** (دهخدا)
۴۱۴۸۶. **خونابه است شاهد خـامی کبـاب را.** (صـائب: ۳۳۱، امثال‌موزون)
۴۱۴۸۷. **خون از بینی احـدی نیامـد.** (عـوام، دهخـدا، حیـیم، کردی)
۴۱۴۸۸. **خون از پیش چشمم پرید.** (هزاره‌ای)
۴۱۴۸۹. **خون از حلقت بیا، می‌گویم نه.** (سیرجانی)
۴۱۴۹۰. **خون از دماغش می‌آید، لته به کـ..نش مـی‌کنـد.** (جیرفتی)
۴۱۴۹۱. **خون از نی نیاید.** (دهخدا، حییم، عوام)
۴۱۴۹۲. **خون امام حسین (ع) را تازه نکن.** (سنگسری)
۴۱۴۹۳. **خون با خون پاک می‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۱۴۹۴. **خون با خون شسته نمی‌شود.** (افغانی)
۴۱۴۹۵. **خون برای خون، آب برای آب.** (ترکمنی)
۴۱۴۹۶. **خـون بـر در آسـتانه مـی‌بـین و مپرس.** (مولـوی؛ دیوان‌شمس: ۱۶۶/۸، دهخدا)
۴۱۴۹۷. **خون بوَد یکسان روان در پیکـر طـاووس و زاغ.** (شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۱۴۹۸. **خون‌بها صد تومـان، آبـرو مثقـالی هـزار تومـان.** (مازندرانی)
۴۱۴۹۹. **خون بهای برادر را از برادر نمی‌گیرند.** (کرمانی)
۴۱۵۰۰. **خون‌بهایت نان جو هم نمی‌شود.** (بختیاری)
۴۱۵۰۱. **خون به خون آلوده نمی‌شود.** (ترکمنی)
۴۱۵۰۲. **خون به خون جبران نمی‌شود.** (افغانی)
۴۱۵۰۳. **خون به خون شستن محال است و محال.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۷۲۷/۴، امثال‌موزون، شکورزاده)
۴۱۵۰۴. **خون به دماغت آمد.** (لری)
۴۱۵۰۵. **خون بیاید شر بشوید.** (تهرانی)
۴۱۵۰۶. **خون بیاید و لاشه ببرد.** (عوام)
۴۱۵۰۷. **خون بیرون آمده در رگ نمی‌ماند.** (اهری)

۴۱۵۰۸. **خون پادشاه نباید ریختن.** (سمک‌عیّار: ۱۴۷/۵)
۴۱۵۰۹. **خون پدرش را قیمت می‌کند.** (هزاره‌ای)
۴۱۵۱۰. **خون پدرش را هم رویش می‌کشد.** (اهری)
۴۱۵۱۱. **خون پروانه شمع را تا صبح امان نمی‌دهد.** (نامه‌ی داستان)
۴۱۵۱۲. **خون پنهان نمی‌ماند.** (تکمله)
۴۱۵۱۳. **خون پیر نمی‌شود.** (ترکمنی)
۴۱۵۱۴. **خونت برای قالی سلطان بریختند/ ابله چرا نخفتی بر بوریای خویش؟** (سعدی؛ کلیات: ۴۹۱، فرهنگ‌نامه)
۴۱۵۱۵. **خونت به گردن خودت.** (آذری)
۴۱۵۱۶. **خونت را بی‌خود کثیف مکن.** (کرمانی)
۴۱۵۱۷. **خونت را در راه آدم بی‌ارج نریز، به آن‌که بی دعوت آمده، نان تعارف تکن.** (ترکمنی)
۴۱۵۱۸. **خونت نان جویی هم ارزش ندارد.** (بختیاری)
۴۱۵۱۹. **خون تو مگر از خون من رنگین‌تر است؟** (رامسری)
۴۱۵۲۰. **خون تو و خون من در یک چاله نمی‌رود.** (گیلکی)
۴۱۵۲۱. **خون جگر خوردم نخوردم نان ناکسان.** (خاقانی: ۳۱۴، فرهنگ‌نامه)
۴۱۵۲۲. **خون جلو چشم‌هایت را گرفته‌است.** (اصفهانی)
۴۱۵۲۳. **خون حسن و حسین دَمُ‌الأخوین*نیست.** (خزینه)
۴۱۵۲۴. **خون حنا به پایش چکیده است.** (بهارعجم)
۴۱۵۲۵. **خون خارج‌شدنی، در رگ نماند.** (آذری)
۴۱۵۲۶. **خون خر به من رواست.** (اصفهانی)
۴۱۵۲۷. **خونخوار شوی ولی زبان‌خوار نشوی.** (لری)
۴۱۵۲۸. **خون خود را گر بریزی بر زمین/ به که آب روی ریزی در کنار.** (ابوسلیک، فرهنگ‌نامه)
۴۱۵۲۹. **خون خود را می‌خورد گرگی که بی‌دندان بود.** (صائب: ۱۳۰۷، امثال‌موزون)
۴۱۵۳۰. **خون خود را می‌خورد.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۴۱۵۳۱. **خون خودش تا بالای خودش.** (دامغانی)
۴۱۵۳۲. **خون‌خوری گر طلب روزی ننهاده کنی.** (حافظ: ۳۴۰، دهخدا، بهمنیاری)
۴۱۵۳۳. **خون خونش را می‌خورد.** (تهرانی، شیرازی، نامه‌ی‌داستان)
۴۱۵۳۴. **خون‌دار خلیل ماهانی شده‌است.** (بهمنیاری، سیرجانی)
۴۱۵۳۵. **خون دارد بریزد، جا ندارد.** (گیلکی)
۴۱۵۳۶. **خون در پیشانی او می‌چرخد.** (بختیاری)
۴۱۵۳۷. **خون در خور پیمانه دهد ساقی دوران.** (صائب: ۱۰۴۴، تکمله)
۴۱۵۳۸. **خون در دهانش است.** (لری)
۴۱۵۳۹. **خون در زمستان بر زمین راه گیرد به که آب.** (نامه‌ی داستان)
۴۱۵۴۰. **خون دست و پای خودش را می‌کند.** (شهربابکی)
۴۱۵۴۱. **خون دل و جام می، هر یک به کسی دادند.** (حافظ: ۳۰۱، دهخدا، امثال‌موزون، بهمنیاری)
۴۱۵۴۲. **خون را آب می‌شوید.** (ترکمنی)
۴۱۵۴۳. **خون را با آب شسته‌اند، با خون نشسته‌اند.** (اهری)
۴۱۵۴۴. **خون را با آب نمی‌شویند.** (تالشی)
۴۱۵۴۵. **خون را با خون جواب نمی‌دهند.** (بختیاری)
۴۱۵۴۶. **خون را با خون می‌شویند.** (تاجیکی، نامه‌ی‌داستان)
۴۱۵۴۷. **خون را با خون نشویند (نمی‌توان شست).** (دهخدا، تکمله، عوام، شکورزاده، تهرانی، مازندرانی، قمی، تاجیکی، گیلکی، بهمنیاری)
۴۱۵۴۸. **خون را به آب شویند به خون نشویند.** (دهخدا، آذری، خزینه)
۴۱۵۴۹. **خون را به فراخور رگش می‌گیرند.** (آذری)
۴۱۵۵۰. **خون را خون می‌شوید.** (بهمنیاری)
۴۱۵۵۱. **خون روی چشم‌ها را می‌گیرد.** (لری)
۴۱۵۵۲. **خون‌ریختن، کار بازی نیست.** (بیهقی، دهخدا)
۴۱۵۵۳. **خون‌ریز را خون دامنگیر شود.** (آذری)
۴۱۵۵۴. **خون‌ریزنده خون نمی‌کند، خبرچین خون می‌کند.** (اهری)
۴۱۵۵۵. **خونست رزق شمشیر، چون بی‌نیام گردد.** (صائب: ۲۱۴۲، تکمله)
۴۱۵۵۶. **خونست شیر، کودک پستان گزیده را.** (صائب: ۳۵۸، تکمله)
۴۱۵۵۷. **خون سگ به گردن نمی‌گیرم.** (شهربابکی)
۴۱۵۵۸. **خون سگ شوم است.** (دهخدا)
۴۱۵۵۹. **خون سگ و گربه شوم است.** (آذری)
۴۱۵۶۰. **خون سلاخ‌خانه به پایش چکیده.** (هبله‌رودی، مثمر)
۴۱۵۶۱. **خون سیاوش است، هر سال به جوش آید.** (نامه‌ی داستان)
۴۱۵۶۲. **خون سیاوش به جوش آمد.** (عوام، کاوش)
۴۱۵۶۳. **خونش از خون ما سیاه‌تر است.** (قشقایی)
۴۱۵۶۴. **خونش برای درمان گری خوب است.** (کردی کلهری، لری)
۴۱۵۶۵. **خونش به چهره‌ی خودش.** (گیلکی)
۴۱۵۶۶. **خونش جوش می‌زند برای خویشاوند.** (دزفولی)
۴۱۵۶۷. **خونش داروی بز گر است.** (قشقایی)
۴۱۵۶۸. **خونش در گردن خود است.** (هبله‌رودی)
۴۱۵۶۹. **خونش را بخور، نانش (مالش) را نخور.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۴۱۵۷۰. **خونش را داخل شیشه ریخته‌است.** (آمره‌ای)

۴۱۵۷۱. **خونش را داشته‌باشد، عوض آب می‌خورد.** (گیلکی)

۴۱۵۷۲. **خونش را گرفتیم و مُرد اگر نگرفته‌بودیم چه می‌شد.** (حییم)

۴۱۵۷۳. **خون شهیدان را، ز آب اولی‌تر است / این خطا از صد ثواب اولی‌تر است.** (مثنوی:۲/ ۱۷۶۷)

۴۱۵۷۴. **خونِ عاشقان هرگز نمیرد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۴۸)

۴۱۵۷۵. **خون عاقبت جانب خون کشد.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)

۴۱۵۷۶. **خونِ عشّاق نخفته است و نخسبد به جهان.** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۲۲۶/۴)

۴۱۵۷۷. **خونِ فصد در تشت و خون‌هایی دیگر بر خاک ریزد.** (تاریخ‌الوزرا:۸۰، تکمله)

۴۱۵۷۸. **خون کرده‌ام به در خانه‌ات آمده‌ام.** (ساوه‌ای، نامه‌ی‌داستان)

۴۱۵۷۹. **خون کک برای او حلال است.** (تایبادی)

۴۱۵۸۰. **خون‌گرم است.** (هبله‌رودی، مثمر)

۴۱۵۸۱. **خون گرمی پیش پایمان نریخته.** (بافقی)

۴۱۵۸۲. **خون گم نمی‌شود.** (خوزستانی، کردی)

۴۱۵۸۳. **خونگیر (فصّاد) را مفت دیده، رگ‌هایش سست شده.** (آذری)

۴۱۵۸۴. **خون ما در یک شیشه نمی‌رود.** (گیلکی)

۴۱۵۸۵. **خون مار شوم است.** (نامه‌ی‌داستان)

۴۱۵۸۶. **خون مرا بخورد متوجّه نمی‌شود.** (رامسری)

۴۱۵۸۷. **خون مرده را ماتم نگیرند.** (تکمله)

۴۱۵۸۸. **خون من از خون او سرخ‌تر نیست.** (نامه‌ی‌داستان، خزینه، آذری)

۴۱۵۸۹. **خون موذی اجر ندارد.** (افغانی)

۴۱۵۹۰. **خون مهمان هرگز نریختند کرام.** (ظهیر فاریابی: ۲۱۴، دهخدا)

۴۱۵۹۱. **خون می‌خورم، چنان‌که لبم تر نمی‌شود.** (کلیم: ۲۴۴)

۴۱۵۹۲. **خون می‌گرید و سیاه می‌بندد.** (مرندی)

۴۱۵۹۳. **خون ناحق بخوابد (می‌خوابد) فلان‌کس نمی‌خوابد.** (دهخدا، عوام)

۴۱۵۹۴. **خون ناحق بر زمین نمی‌ماند.** (قشقایی، آذری)

۴۱۵۹۵. **خون ناحق دست از دامان قاتل برنداشت / دیده باشی داغ‌های دامن قصّاب را.** (امثال‌موزون، افغانی)

۴۱۵۹۶. **خون ناحق عاقبت دامن‌گیر می‌شود.** (افغانی)

۴۱۵۹۷. **خون ناحق کشته، زود از یاد قاتل می‌رود.** (کلیم همدانی: ۳۲۹، تکمله)

۴۱۵۹۸. **خونِ ناحق کندت زیر و زبر.** (سنایی؛ حدیقه:۵۳۳)

۴۱۵۹۹. **خون ناحق نخسبد (نمی‌خسبد).** (شکورزاده، هبله‌رودی، آذری، دهخدا، ایلامی، عوام، شکورزاده، هزاره‌ای، مثمر، سیرجانی، بختیاری)

۴۱۶۰۰. **خون نکرده که اسمش پدر زن شده.** (تهرانی)

۴۱۶۰۱. **خون نمی‌خوابد.** (نامه‌ی‌داستان، سیرجانی، بختیاری)

۴۱۶۰۲. **خون و چوب.** (بختیاری)

۴۱۶۰۳. **خونه گلیم چهار گوشه، هرکس باید یک گوشه بگیرد تا روزگار بگذرد.** (شیرازی)

۴۱۶۰۴. **خون همه را گرفته‌است.** (لری)

۴۱۶۰۵. **خونی به چراغ، تُفی به چُماق.** (تهرانی)

۴۱۶۰۶. **خونی خون‌گیر می‌شود.** (شکورزاده، عوام، دهخدا)

۴۱۶۰۷. **خونی در خانه‌ام چه می‌کنم، آمدم آن خون را زیر پا بگذارم.** (ترکی)

۴۱۶۰۸. **خونی در دهان توست.** (لری)

۴۱۶۰۹. **خونی که با شیر آمد با جان می‌رود.** (نامه‌ی داستان)

۴۱۶۱۰. **خونی که به ناحق ریخته‌شود گم نمی‌شود.** (کردی)

۴۱۶۱۱. **خونی که بیرون می‌آید در رگ نمی‌ماند.** (آستارایی)

۴۱۶۱۲. **خونی که قرار است ریخته‌شود، در داخل رگ نمی‌ماند.** (آذری)

۴۱۶۱۳. **خونی که می‌خوری به دلِ روزگار کن.** (صائب: ۳۰۹۵)

۴۱۶۱۴. **خونی که یک شب از آن بگذرد، سخت است.** (بختیاری)

۴۱۶۱۵. **خون یوسف سهل باشد گرگ باران دیده را.** (امثال‌موزون)

۴۱۶۱۶. **خوی بچّه را دایه می‌داند و از همسایه را همسایه.** (افغانی)

۴۱۶۱۷. **خوی بد بر طبیعتی که نشست / نرود تا به وقت مرگ از دست.** (سعدی؛ کلیات: ۹۶، بهمنیاری، تاجیکی، هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر، عوام)

۴۱۶۱۸. **خوی بد را بهانه بسیار است.** (هبله‌رودی، مثمر، امثال‌موزون، افغانی، تکمله)

۴۱۶۱۹. **خوی بد نیک نشده.** (هزاره‌ای)

۴۱۶۲۰. **خوی بد و بار گران.** (امیرمعزّی: ۷۶۵، دهخدا، حییم، کوچه)

۴۱۶۲۱. **خوی بد و گُه سگ.** (هزاره‌ای)

۴۱۶۲۲. **خوی بد همره است تا دم مرگ.** (شکورزاده)

۴۱۶۲۳. **خوی بز دارد.** (آملی)

۴۱۶۲۴. **خوی پست و شاه‌اندازی.** (شهمیرزادی)

۴۱۶۲۵. **خوی تو گرفته‌بود، بوی تو گرفت*.** (عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، بهمنیاری)

۴۱۶۲۶. **خوی خوب بهتر از روی خوب.** (مازندرانی)
۴۱۶۲۷. **خوی دیوانه گرفت آن که به دیوانه نشست.** (کلیم: ۱۰۸)
۴۱۶۲۸. **خویزِ پیمانه را پر نمی‌کند.** (مازندرانی)
۴۱۶۲۹. **خوی سعدی است نصیحت چه کند گر نکند / مشک دارد، نتواند که کند پنهانش.** (سعدی؛ کلیات: ۴۸۶)
۴۱۶۳۰. **خویش است که در پی شکستِ خویش است.** (باباافضل: ۱۰۱، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۴۱۶۳۱. **خویش است که نیشش در پیش است.** (بروجردی، بروجنی)
۴۱۶۳۲. **خویش اگر گوشت را خورد استخوان را نشکند.** (کردی)
۴۱۶۳۳. **خویشان به خوش‌گذرانی می‌روند، کچل تو به کجا می‌روی؟** (دماوندی)
۴۱۶۳۴. **خویشان به کسان (خویشان) می‌روند، کَلو (کچل) تو کجا می‌روی؟** (سیرجانی، شهربابکی)
۴۱۶۳۵. **خویشان زن جلوی خانه، خویشان شوهر عقب خانه.** (فرهنگ‌نامه)
۴۱۶۳۶. **خویشاوندان را به دم مرگ داده، خودش تک و تنها مانده.** (آذری)
۴۱۶۳۷. **خویشاوندان زن محبوب است و خویش مرد دربه‌در.** (بانه‌ای)
۴۱۶۳۸. **خویشاوند با ترک معاشرت‌ها بیگانه می‌شود، بیگانه با معاشرت خویشاوند.** (آذری)
۴۱۶۳۹. **خویشاوند بیگانه (صفت) تا دم مرگ بیگانه می‌ماند.** (آذری)
۴۱۶۴۰. **خویشاوند تلخ، خربزه‌ی تلخ.** (آذری)
۴۱۶۴۱. **خویشاوند، خویشاوند خویش است.** (بختیاری)
۴۱۶۴۲. **خویشاوند، ریش و زخم است.** (ایلامی)
۴۱۶۴۳. **خویشاوند زن در خانه استخوان می‌جود و خویشاوند مرد بیرون از خانه اشک می‌ریزد.** (لری)
۴۱۶۴۴. **خویشاوند زن در خانه و خویشاوند مرد بیرون از خانه.** (لری، دیلم‌ولیراوی)
۴۱۶۴۵. **خویشاوندی این‌ها خویشاوندی برف و کنگر است.** (لری)
۴۱۶۴۶. **خویشاوندی منحصر شده به از کمر به پایین.** (لری)
۴۱۶۴۷. **خویش باش، دور باش.** (تاجیکی)
۴۱۶۴۸. **خویش بد و روز بد.** (سیستانی)
۴۱۶۴۹. **خویش به خوشی، سودا به رضا.** (عوام)
۴۱۶۵۰. **خویش بیگانه، تا روز مرگ بیگانه است.** (آذری)
۴۱۶۵۱. **خویش بین و دور شو.** (مولوی؛ دفتر اول:۳۶۰۶)
۴۱۶۵۲. **خویشتن بین و بت‌پرست یکی ست.** (سنایی، شکورزاده، دهخدا)
۴۱۶۵۳. **خویشتنِ خویش سبک‌بار کن.** (ناصرخسرو: ۲۱۳)
۴۱۶۵۴. **خویشتن را نیک دیدستی به چشم خویشتن.** (سنایی؛ دیوان: ۵۳۱، بهمنیاری)
۴۱۶۵۵. **خویشتن شناسان را از ما درود دهید.** (تاریخ گزیده، دهخدا)
۴۱۶۵۶. **خویش خودم نیش خودم است.** (لری)
۴۱۶۵۷. **خویش را از دگران بیش مبین.** (جامی؛ هفت اورنگ:۵۳۰)
۴۱۶۵۸. **خویش را با تو برابر چون کنم؟** (عطّار: ۴۶۷)
۴۱۶۵۹. **خویش را بنده‌ی گلو چه کنی.** (سنایی؛ مثنوی‌ها: ۱۶۳)
۴۱۶۶۰. **خویش را دشمن نزدیک همان خویش بود.** (صغیر اصفهانی)
۴۱۶۶۱. **خویش زن برای مرد از عسل هم شیرین‌تر است.** (آذری)
۴۱۶۶۲. **خویشِ زن لقمه بزن، خویشِ شو دیگ را بشو.** (شکورزاده، افغانی)
۴۱۶۶۳. **خویش که خویش است، بیگانه را خویش ساز تا تکیه‌گاه زیاد کنی.** (گیلکی)
۴۱۶۶۴. **خویش کی داشت کس از زلّت همسایه نگاه؟** (فرخی؛ دیوان: ۳۴۰، دهخدا)
۴۱۶۶۵. **خویش، مرا نگاه نکن.** (آملی)
۴۱۶۶۶. **خویش نان و یار آش /گرفتار خویشان و یاران مباش/ که خویشانِ نانند و یاران آش.** (قدسی مشهدی:۹۱۸)
۴۱۶۶۷. **خویشند که درپی شکست خویشند.** (زرقانی، خزینه)
۴۱۶۶۸. **خویشون با خویشون می‌روند، کچل تو کجا؟** (شهربابکی)
۴۱۶۶۹. **خویشون به خوشون می‌روند گوزو تو چته؟** (شیرازی)
۴۱۶۷۰. **خویشه که پی خویشه، بیگانه را چی میشه.** (شهربابکی)
۴۱۶۷۱. **خویشی باید توأم با خوشی باشد و جدایی هم باید توأم با رضایت باشد.** (لری)
۴۱۶۷۲. **خویشی برف و کنگر.** (لردگانی)
۴۱۶۷۳. **خویشی به خوشی (خویشی) سودا به رضا.** (دهخدا، خزینه، شکورزاده، هزاره‌ای، بهمنیاری)
۴۱۶۷۴. **خویشی به خویشی، صداق به رضا.** (لنجانی)
۴۱۶۷۵. **خویشی را فراری داد.** (لری)
۴۱۶۷۶. **خوی شیطان است تعجیل و شتاب / لطف یزدانست صبر و اجتناب.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۵۷۰/۵، مشهدی)
در اصل: **مکر شیطان است تعجیل و شتاب/ لطف رحمانست صبر و احتساب**

۴۱۶۷۷. **خویشی می‌کند که پشت پر باشد نه خالی.** (بختیاری)

۴۱۶۷۸. **خویشی نمی‌توان انداخت.** (سمک‌عیّار: ۱۴۷/۵)

۴۱۶۷۹. **خویشی و خوشی، نه خویشی و ناخوشی.** (بختیاری)

۴۱۶۸۰. **خویِ لر به این است که هرچه شب می‌گوید، صبح چنین نیست.** (بختیاری)

۴۱۶۸۱. **خوی مردم در سفر ظاهر گردد.** (تاریخ گزیده، دهخدا)

۴۱۶۸۲. **خوی نکو مایه‌ی نیکویی است.** (امیرخسرودهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۲۸۰، نظامی، ناصرخسرو، بهمنیاری، شکورزاده)

۴۱۶۸۳. **خوی نیک از هرچه داری خوش‌تر است.** (ابن‌یمین: ۳۴۳)

۴۱۶۸۴. **خوی نیکو بهتر از شاهی و ملک بی‌کران.** (فرخی: ۲۷۶، دهخدا)

۴۱۶۸۵. **خوی نیکو تو را چو شیر کند / خوی بد عالم از تو سیر کند.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۷۳، دهخدا)

۴۱۶۸۶. **خوی نیکو را حصار خویش گیر.** (ناصرخسرو: ۱۲۰)

۴۱۶۸۷. **خوی و بوی فلانی دارد.** (هبله‌رودی)

۴۱۶۸۸. **خویی که با جنازه باشد، مگر با جنازه بیرون شود.** (تایبادی)

۴۱۶۸۹. **خویی که با شیر بیاید با مرگ می‌رود.** (قمی)

۴۱۶۹۰. **خویی که با شیر در شود با جان برآید.** (قرةالعین:۹، دهخدا)

۴۱۶۹۱. **خویی که به خوازه (گهواره) آیه به جنازه بیرون می‌شه.** (هراتی)

۴۱۶۹۲. **خویی که به سر کردی، به‌جان می‌گذرد.** (تاجیکی)

۴۱۶۹۳. **خویی که در شیر نشست مگر در وقت مرگ دور شود.** (افغانی)

۴۱۶۹۴. **خویی که ماما آورده، فقط مرده‌شور می‌برد.** (کرمانی، سیرجانی)

۴۱۶۹۵. **خویی گرفتی در شیرخوارگی در پیری از ترک آن عاجزی.** (کردی)

۴۱۶۹۶. **خیابان گز (ذرع، متر) می‌کند.** (دهخدا، اهری، کرمانی)

۴۱۶۹۷. **خیار از دو برگ‌اش پیداست و گندم از سر خوشه.** (بختیاری)

۴۱۶۹۸. **خیار اگر خیار است از ابتدا مشخص است.** (مازندرانی)

۴۱۶۹۹. **خیار با بزرگان خوردن دشوار است.** (بختیاری، بویراحمدی)

۴۱۷۰۰. **خیار بالنگ*تهش تلخ است.** (بافقی)

۴۱۷۰۱. **خیار بالنگ حرف راست زد ک..نش تلخ شد.** (یزدی)

۴۱۷۰۲. **خیار، بیا بخورش.** (بختیاری)

۴۱۷۰۳. **خیار، تخم آب است.** (سبزواری)

۴۱۷۰۴. **خیار تخم‌گیری بالای برم*نمی‌رود.** (گیلکی)

۴۱۷۰۵. **خیار جالیز همه را یک نام باشد، با وسط و دون.** (تکمله)

۴۱۷۰۶. **خیار حسین گرگعلی.** (بوشهری)

۴۱۷۰۷. **خیار خوب از دو برگ‌اش پیداست.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۴۱۷۰۸. **خیار خوب از ساقه‌ی‌خراب می‌روید و پسر خوب از زن فاحشه به دنیا می‌آید.** (لری)

۴۱۷۰۹. **خیار خوب از شاخه‌ی‌پست به وجود می‌آید.** (لری)

۴۱۷۱۰. **خیار خوب نصیب کفتار می‌شود.** (برازجانی، سیرجانی)

۴۱۷۱۱. **خیار خوری یا بوستان جوری.** (همدانی)

۴۱۷۱۲. **خیار دو برگ و گندم سرخوشه.** (بوشهری)

۴۱۷۱۳. **خیارزاری که شیدا، از دو برگش پیداست.** (بافقی)

۴۱۷۱۴. **خیار زیر برگ.** (ایلامی)

۴۱۷۱۵. **خیار سبز حرف راست زد، ته آن تلخ شد.** (یزدی)

۴۱۷۱۶. **خیارستان بی‌سر خر نمی شه.** (شهربابکی)

۴۱۷۱۷. **خیار شیدا از دو برگش پیدا.** (راوری، شهربابکی)

۴۱۷۱۸. **خیار که خیار است، از آغاز آشکار است.** (مازندرانی)

۴۱۷۱۹. **خیار که خیاره، جوانه‌اش به دیاره*.** (مازندرانی)

۴۱۷۲۰. **خیار که راست می‌گه ک..نش تلخه.** (شهربابکی)

۴۱۷۲۱. **خیار* که می‌خواهد خربزه شود، از گل و بندش (کمندش) پیداست.** (بیرجندی)

۴۱۷۲۲. **خیار و شیدا از دو برگوش پیدا.** (کرمانی)

۴۱۷۲۳. **خیار هرکس به دهان خودش مزّه می‌دهد.** (بهمنیاری)

۴۱۷۲۴. **خیار هریوند و دوغ فنود، قروت چَهکند و حلوای مود.** (بیرجندی)

۴۱۷۲۵. **خیاطان را احضار کرده‌بودند، پالان‌دوزها هم خود را قاطی کردند.** (حییم)

۴۱۷۲۶. **خیاط او دیگر آماده دوخت و دوز شده.** (رامسری)

۴۱۷۲۷. **خیاط تنبل نخ سوزن را بلند انتخاب می‌کند.** (رامسری)

۴۱۷۲۸. **خیّاط در کوزه افتاد.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی، قابوس‌نامه: ۵۷)

۴۱۷۲۹. **خیّاط روزگار به بالای هیچ‌کس / پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد.** (خاقانی: ۷۶۵، شکورزاده، عوام)

۴۱۷۳۰. **خیاط زن خان، پالون‌دوز حیوان.** (شیرازی)

۴۱۷۳۱. **خیاط عجول، لباس را وارونه می‌دوزد.** (قشقایی)
۴۱۷۳۲. **خیاط لباس خود را وصله نمی‌زند.** (آذری)
۴۱۷۳۳. **خیاط ما برای دوخت و دوز لباس عروسی بساطش را پهن کرد، آرد خواهر بزرگ هم برشته‌شد.** (رامسری)
۴۱۷۳۴. **خیاط‌ها را خواسته‌بودن، پالان‌دوز هم خودش را قاطی کرد.** (کوچه)
۴۱۷۳۵. **خیال باشد، کاین کار بی‌حواله برآید.** (حافظ: ۱۵۸)
۴۱۷۳۶. **خیال به سر معصوم می‌زنی.** (لری)
۴۱۷۳۷. **خیالْ پلو است، روغنش را زیاد کن.** (آذری)
۴۱۷۳۸. **خیالْ‌پلو پُختی، نوش جانت.** (کوچه)
۴۱۷۳۹. **خیالْ پلو، چرب ترک.** (دهخدا)
۴۱۷۴۰. **خیالْ پلو می‌زند (است).** (دهخدا، افغانی، هزاره‌ای)
۴۱۷۴۱. **خیال پلو هرچه چرب‌تر، بهتر.** (کندلوسی)
۴۱۷۴۲. **خیالت زیر درخت امرود است.** (کوچه)
۴۱۷۴۳. **خیالت گفت کاری نیک زارم / ز بهر تو، که هر شب زار چونی؟** (عراقی؛ کلیات: ۱۵۶)
۴۱۷۴۴. **خیال خیال بنگه است / گل در چمن دو رنگه است.** (شهرضایی)
۴۱۷۴۵. **خیال زلف لیلی، سایه‌ی‌بید است مجنون را.** (بیدل: ۱۲۶، امثال‌موزون)
۴۱۷۴۶. **خیالش پشت تلو خیار است.** (کرمانی)
۴۱۷۴۷. **خیالش پشت تلو خیارستان لاش (حراج) کردند.** (شهربابکی)
۴۱۷۴۸. **خیالش رنگی ندارد.** (سمنانی)
۴۱۷۴۹. **خیالِ علمِ تشت و خایه بگذار.** (عطّار: ۳۱۶)
۴۱۷۵۰. **خیال کردم بی‌بی است.** (کوچه، تهرانی)
۴۱۷۵۱. **خیال کرده پسر اتابک اعظمه.** (گلبافی)
۴۱۷۵۲. **خیال کرده سرِ درخت سنجد زردآلو آنک سبز شده.** (شکورزاده)
۴۱۷۵۳. **خیال کردی شیر در بیشه نیست.** (بختیاری)
۴۱۷۵۴. **خیال کردی که هر بادی گُل می‌آورد.** (بختیاری)
۴۱۷۵۵. **خیال کن خری نیامده و باری هم نبرده.** (گیلکی)
۴۱۷۵۶. **خیال کن سال گاومرگی مرده‌است.** (دماوندی)
۴۱۷۵۷. **خیال متعدد به ذهن آدم بی‌کار می‌رسد.** (آملی)
۴۱۷۵۸. **خیال مرافعه دارد.** (آذری)
۴۱۷۵۹. **خیال می‌کند از جنگ مدد علی (مددو) برگشته.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۴۱۷۶۰. **خیال می‌کند از دماغ فیل افتاده.** (تهرانی)
۴۱۷۶۱. **خیال می‌کند از گوز خریده از (با) چُس آزاد کرده (می‌کند).** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۴۱۷۶۲. **خیال می‌کند این جا خانه‌ی خاله است.** (شکورزاده)
۴۱۷۶۳. **خیال می‌کند این ماه، تنها برای او نو شده‌است.** (سمنانی)
۴۱۷۶۴. **خیال می‌کند بیل بزرگ پرتاب کرده.** (جیرفتی)
۴۱۷۶۵. **خیال می‌کند پسر تَم‌تَم‌خان پشکل‌فروش است.** (سیرجانی)
۴۱۷۶۶. **خیال می‌کند تخم دوزرده کرده‌است.** (عوام)
۴۱۷۶۷. **خیال می‌کند تخم غول را شکسته‌است.** (دماوندی)
۴۱۷۶۸. **خیال می‌کند، سر روتیش*در آمده.** (گلبافی)
۴۱۷۶۹. **خیال می‌کند قلعه‌ی شوشی را فتح کرده‌است.** (شکورزاده)
۴۱۷۷۰. **خیال می‌کند (کرده) علی آباد هم شهری است.** (شکورزاده، تهرانی، عوام)
۴۱۷۷۱. **خیال می‌کند گُرز رستم را شکسته‌است.** (شکورزاده)
۴۱۷۷۲. **خیال می‌کند منزل‌ها جای پارسال است.** (جیرفتی)
۴۱۷۷۳. **خیال می‌کند نوه‌ی‌اتورخان است.** (تهرانی)
۴۱۷۷۴. **خیال می‌کنی از گلوی مادرش باز کرده‌است.** (جیرفتی)
۴۱۷۷۵. **خیال می‌کنی ترمه‌ی بی‌بته‌ام؟** (یزدی)
۴۱۷۷۶. **خیال می‌کنی سرش از توی سرها افتاده‌است.** (جیرفتی)
۴۱۷۷۷. **خیال می‌کنی سگی به شتری پارس می‌کند.** (جیرفتی)
۴۱۷۷۸. **خیال می‌کنی سیتکو*دارد.** (گلبافی)
۴۱۷۷۹. **خیال می‌کنی شیشه‌ی‌عمرش است.** (کرمانی)
۴۱۷۸۰. **خیال می‌کنی که گرگ از سرش پریده است.** (جیرفتی)
۴۱۷۸۱. **خیال می‌کنی مویش را به آتش کشیدی.** (جیرفتی)
۴۱۷۸۲. **خیال می‌کنی نری کَل پادشاه است.** (جیرفتی)
۴۱۷۸۳. **خیال می‌کنی هشت دهان با هشت زبان دارد.** (جیرفتی)
۴۱۷۸۴. **خیال و خواب برادرند.** (بهمنیاری)
۴۱۷۸۵. **خیانت پیشه‌ی دونان است، نادرستی آیین فرومایگان.** (افغانی)
۴۱۷۸۶. **خیانت‌کار ترسناک بود.** (دهخدا)
۴۱۷۸۷. **خیبرگیر نیست.** (دهخدا، حییم، تکمله، عوام)
۴۱۷۸۸. **خیر آمد پرنده رفت.** (خوزستانی)
۴۱۷۸۹. **خیر از کیسه‌ی‌نانجیب خودش بیرون نمی‌رود.** (نامه‌ی داستان)
۴۱۷۹۰. **خیر النسا بی‌خبرش، صد تا سخن پشت سرش.** (تهرانی)
۴۱۷۹۱. **خیرالنسای دیوانه نمیرد تا دم و دستگاه تو را ببیند.** (سمنانی)

۴۱۷۹۲. **خیر با دیگران نگفته بِه.** (اوحدی: ۵۲۲)
۴۱۷۹۳. **خیر بده باش مسجد بسیار (فراوان) است.** (حییم، عوام، کوچه)
۴۱۷۹۴. **خیر بده، تا خیر ببینی.** (آذری)
۴۱۷۹۵. **خیر برگیر نیست.** (کرمانی)
۴۱۷۹۶. **خیر بگو تا خیر بیابی.** (آذری)
۴۱۷۹۷. **خیر به خویش است نه به درویش.** (کردی)
۴۱۷۹۸. **خیر به صاحب خیر برمی‌گردد.** (شکورزاده)
۴۱۷۹۹. **خیر، بی‌دف است.** (مثمر)
۴۱۸۰۰. **خیر پدرم، نذر شکمم.** (تهرانی)
۴۱۸۰۱. **خیر پیش پایت بیاید.** (زرقانی)
۴۱۸۰۲. **خیر تأخیر بر نمی‌تابد خنک آن‌کس که خیر دریابد.** (اوحدی، دهخدا، شکورزاده)
۴۱۸۰۳. **خیرت برای مردم و شرّت برای من.** (لری)
۴۱۸۰۴. **خیرت به در خانه‌ی‌خودت.** (آذری)
۴۱۸۰۵. **خیر (چیز) بر نیاید از تهی زنبیل.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۲۳، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۱۸۰۶. **خیر خاص است ولی شر همه گیر.** (خوزستانی)
۴۱۸۰۷. **خیر خانه‌ی صاحبش را می‌داند.** (مازندرانی)
۴۱۸۰۸. **خیر خدا و رفع بلا.** (مازندرانی)
۴۱۸۰۹. **خیر خلاص و قصه کوتاه.** (سیرجانی)
۴۱۸۱۰. **خیرخواه کسی است که بگریاند.** (بختیاری)
۴۱۸۱۱. **خیرخواه همسایه باش، تا خیر و خوشی به سرت بیاید.** (آذری)
۴۱۸۱۲. **خیر، خیر را می‌شناسد.** (مثمر)
۴۱۸۱۳. **خیر در خانه‌ی صاحب خیر است.** (سمنانی)
۴۱۸۱۴. **خیر در خانه‌ی‌صاحبش را بلد است.** (سیرجانی، تهرانی، عوام، حییم، بهمنیاری، شکورزاده، مازندرانی، کوچه، افغانی، شهربابکی)
۴۱۸۱۵. **خیر را گذاشته دنبال شرّ می‌دود.** (خوزستانی)
۴۱۸۱۶. **خیر راه به خانه‌ی‌صاحب خود می‌برد.** (شکورزاده، دهخدا، افغانی)
۴۱۸۱۷. **خیر راه کنار راه.** (کرمانی)
۴۱۸۱۸. **خیر سراغ خانه‌ی صاحبش را می‌گیرد.** (تهرانی)
۴۱۸۱۹. **خیرش از ک..نش درآمد.** (آذری)
۴۱۸۲۰. **خیرش با خودمان است.** (بختیاری)
۴۱۸۲۱. **خیرش برای ما باشد و شرّش برای جسم و جانت.** (لری)
۴۱۸۲۲. **خیرش به مرده شور هم نمی‌رسه.** (شهربابکی)
۴۱۸۲۳. **خیر شکمم، نذرِ پدرم.** (کوچه)
۴۱۸۲۴. **خیر کن، امروز را فردا مکن.** (مولوی؛ مثنوی:۱/ ۵۶۱)
۴۱۸۲۵. **خیرکن پیدا کن، شب جمعه پیدا می‌شود.** (سیرجانی)
۴۱۸۲۶. **خیرگی را ز مگس دور نسازد راندن.** (صائب: ۳۰۴۴، تکمله)
۴۱۸۲۷. **خیر مده گلیم کهن را به جندره*.** (فرهنگ‌نامه)
۴۱۸۲۸. **خیر مرا نمی‌شناسی تا دیگری را بیازمایی.** (خوزستانی)
۴۱۸۲۹. **خیر مرغ، تخم‌مرغ است.** (لری)
۴۱۸۳۰. **خیر مسگر به‌دنبال گاو سرکش است.** (ایلامی)
۴۱۸۳۱. **خیر نبیند اشکنه، چه بویی دارد.** (سیرجانی)
۴۱۸۳۲. **خیر ندارد شر هم به پای خودش.** (کردی)
۴۱۸۳۳. **خیر و برکتت برای سرکردگان، تر و گوزت برای فقرا و درماندگان.** (لکی)
۴۱۸۳۴. **خیر و شر با هم رفیق صمیمی هستند.** (قشقایی، آذری)
۴۱۸۳۵. **خیر و شر برادرند امّا برابر نیستند.** (بهمنیاری، خرمی، شکورزاده)
۴۱۸۳۶. **خیر و شر قرض است.** (نمینی)
۴۱۸۳۷. **خیر و نیکی بچّه از همان روز اوّل معلوم است.** (آلاشتی)
۴۱۸۳۸. **خیره‌ام در چشم بندیِ خدا.** (مولوی؛ مثنوی: ۶۳/۳)
۴۱۸۳۹. **خیره‌تر سازد مدارا زنگی بدمست را.** (صائب، شکورزاده)
۴۱۸۴۰. **خیره مده نقدِ جوانی به باد.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۴۵)
۴۱۸۴۱. **خیر همسایه‌ات را بخواه، تا خود خیر ببینی.** (آذری)
۴۱۸۴۲. **خیره می‌بیند چو مو در دیده‌ی‌کس جا گرفت.** (بیدل: ۳۲۵، امثال‌موزون)
۴۱۸۴۳. **خیری بکن و ثواب دریاب.** (شاه نعمت‌الله ولی: ۶۲)
۴۱۸۴۴. **خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر.** (سعدی؛ کلیات: ۱۲، شکورزاده)
۴۱۸۴۵. **خیری که به خانه رواست به مسجد حرام است.** (لری)
۴۱۸۴۶. **خیری و محمّدخان.** (لری)
۴۱۸۴۷. **خیز پشک تا دم ناوه.** (افغانی)
۴۱۸۴۸. **خیزد ذوق‌کار از کارفرمای.** (وحشی: ۴۴۳، دهخدا)
۴۱۸۴۹. **خیز گربه از کاهدان تا کلیددان است.** (بیرجندی)
۴۱۸۵۰. **خیز گربه تا پای پرده است.** (ابریشمی)
۴۱۸۵۱. **خیز* گربه تا در کاهدان است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۱۸۵۲. **خیز گربه تا کُت کلیددان است.** (کرمانی)
۴۱۸۵۳. **خیز گوساله تا کاهدان.** (افغانی)
۴۱۸۵۴. **خیزم*بگیرد ریشم ببرم، خیزم بنشیند ریش از کجا بیاورم؟** (لکی)

۴۱۸۵۵. **خیز و مبوی ار به دست داری سنبل / خیز و منوش ار به دست داری ساغر.** (قاآنی، فرهنگ‌نامه)

۴۱۸۵۶. **خیزی* هر کس به دهان خودش مزّه می‌دهد (شیرین است).** (شکورزاده، گلبافی، جیرفتی، کرمانی)

۴۱۸۵۷. **خیش او از زیر زمین می‌رود (کار می‌کند).** (هزاره‌ای، کلاردشتی، مازندرانی)

۴۱۸۵۸. **خیشت را بردار که گاوم آمد.** (لری)

۴۱۸۵۹. **خیش زن، خیلی بزن.** (تاجیکی)

۴۱۸۶۰. **خیش شو، دیگه شو.** (تاجیکی)

۴۱۸۶۱. **خیش گاوآهن می‌داند که مال‌بند چه می‌کشد.** (آذری)

۴۱۸۶۲. **خیک بزرگ روغن را خراب می‌کند.** (لری)

۴۱۸۶۳. **خیک بزرگ روغنش خوب نمی‌شود.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)

۴۱۸۶۴. **خیک به این پُری، روغن به این بدی؟** (شهرضایی)

۴۱۸۶۵. **خیک پر باد را ماند.** (کاوش)

۴۱۸۶۶. **خیکِ پشم‌دار (پرپشم)، پنیر را بهتر نگاه می‌دارد.** (شکورزاده، تهرانی، شیرازی، کوچه)

۴۱۸۶۷. **خیک پنیر دست از سر ما بر نمی‌دارد.** (کرمانی)

۴۱۸۶۸. **خیک خالی و پر شراب.** (نامه‌ی داستان)

۴۱۸۶۹. **خیک خالی و پرهیز آب.** (سخن)

۴۱۸۷۰. **خیک خشک است.** (مازندرانی)

۴۱۸۷۱. **خیک را با خار و تیغ درختان پاره کرد.** (آملی)

۴۱۸۷۲. **خیک را تا سگ نبرده باید نگه داشت.** (دارابی)

۴۱۸۷۳. **خیک شیره رو دوش ماست (ما به دوش می‌کشیم).** (مازندرانی)

۴۱۸۷۴. **خیک شیره شده‌است.** (عوام)

۴۱۸۷۵. **خیک نُه سوراخ است.** (تهرانی)

۴۱۸۷۶. **خیکی در آورده.** (نامه‌ی داستان)

۴۱۸۷۷. **خیکی دریده دوشابی بریخته.** (مثمر)

۴۱۸۷۸. **خیکی ندریده، دوشابی نریخته.** (مبله‌رودی)

۴۱۸۷۹. **خیلی آب بر می‌دارد.** (کرمانی)

۴۱۸۸۰. **خیلی آدم فِت فِتویی است.** (گلبافی)

۴۱۸۸۱. **خیلی آدم می‌خواد بنشیند و بشاشد ولی تلنگش درنرود.** (عوام)

۴۱۸۸۲. **خیلی آرزوها راهش به گوره.** (تهرانی)

۴۱۸۸۳. **خیلی آقاست ولی توی حمّام زنانه.** (تهرانی)

۴۱۸۸۴. **خیلی اختیار شکمش را دارد که روی کیسه‌ی گردو هم می‌نشیند.** (مازندرانی)

۴۱۸۸۵. **خیلی‌اش نیم‌من است.** (عوام)

۴۱۸۸۶. **خیلی بد از بد بدتر است.** (کوچه)

۴۱۸۸۷. **خیلی برای او گوشه کنایه می‌آید.** (سنگسری)

۴۱۸۸۸. **خیلی بلند ریده از سرش هم دندان می‌زند.** (شکورزاده)

۴۱۸۸۹. **خیلی بلند ریدی، سرش را هم گاز می‌زنی؟** (ابهری)

۴۱۸۹۰. **خیلی بند از زیر خود کشیده‌ای.** (بختیاری)

۴۱۸۹۱. **خیلی بوته‌ی‌خود را روی زمین گسترده‌است.** (شوشتری)

۴۱۸۹۲. **خیلی پا به اُجاق نباش.** (مازندرانی)

۴۱۸۹۳. **خیلی پاچه پاره است.** (تهرانی)

۴۱۸۹۴. **خیلی پخته شوی، می‌خورندت.** (سمنانی)

۴۱۸۹۵. **خیلی پرحرف و شیرین بیان است.** (رامسری)

۴۱۸۹۶. **خیلی پول خوبی می‌دهد، دست‌چین هم می‌کند.** (فیروزکوهی)

۴۱۸۹۷. **خیلی تحمّل داشتم، خدا هم به کاسه‌ی‌سر من زد.** (گیلکی)

۴۱۸۹۸. **خیلی تریاکش تلخ است.** (بختیاری)

۴۱۸۹۹. **خیلی تمام شد، امّا به درد نخورد.** (تهرانی)

۴۱۹۰۰. **خیلی جا سنگین شدی.** (بختیاری)

۴۱۹۰۱. **خیلی چوچول‌باز هستی.** (سنگسری)

۴۱۹۰۲. **خیلی خایه به خایه‌اش خورده.** (فرهنگ‌نامه، تهرانی)

۴۱۹۰۳. **خیلی خایه می‌خواهد.** (فرهنگ‌نامه)

۴۱۹۰۴. **خیلی خوب خلقت کرده تعصبش را هم بکشی؟** (نامه‌ی داستان)

۴۱۹۰۵. **خیلی خوب نعش می‌شود.** (کرمانی)

۴۱۹۰۶. **خیلی خودمان به رجاییم، کدبانوی هفت هشت جاییم.** (بختیاری)

۴۱۹۰۷. **خیلی خوش بو است، دَم باد هم می‌نشیند.** (شکورزاده)

۴۱۹۰۸. **خیلی خوش پر و پاچه است، شلیته‌ی‌کوتاه هم می‌پوشد.** (شکورزاده)

۴۱۹۰۹. **خیلی خوش پر و پاست، تو کُرتو نعنا هم راه می‌رود.** (گلپایگانی)

۴۱۹۱۰. **خیلی خوش پر و پا (کمر) است، لب خزینه هم می‌نشیند.** (تهرانی، دلیجانی)

۴۱۹۱۱. **خیلی خوش پروپنگر* است، از دیوار سفیدکاری هم بالا می‌رود.** (سیرجانی)

۴۱۹۱۲. **خیلی خوش تن و بدن است، دم خزینه هم معلق می‌زند.** (کوچه)

۴۱۹۱۳. **خیلی خوش چُس است، رو به (دم) باد هم می‌نشیند.** (تهرانی، نامه‌ی‌داستان، دلیجانی)

۴۱۹۱۴. **خیلی خوش‌حساب است، پشت باجه هم می‌نشیند.** (کوچه)

۴۱۹۱۵. **خیلی خوش صداست تو (ی) خزینه هم آواز می‌خواند.** (شکورزاده)

۴۱۹۱۶. **خیلی خوشگل است، ابروی فرنگی هم درآورده.** (فومنی)

۴۱۹۱۷. **خیلی خوشگل بود، زد و دندان جلویی‌اش هم افتاد.** (گیلکی)
۴۱۹۱۸. **خیلی خوشگل و زیبا هستی، پارگی کلاهت را هم جلو بگذار.** (ساوه‌ای)
۴۱۹۱۹. **خیلی دلخوری ک..نت را به آب یخ بزن.** (ساوه‌ای)
۴۱۹۲۰. **خیلی ران تمیزی دارد، روی گوسفند قربانی هم نشسته‌است.** (گیلکی)
۴۱۹۲۱. **خیلی زرنگی کلاه خودت را سفت نگاه‌دار.** (بهمنیاری)
۴۱۹۲۲. **خیلی زود آمدی، کمی هم جلو در بنشین.** (آذری)
۴۱۹۲۳. **خیلی سرش به سنگ خورده.** (قشقایی)
۴۱۹۲۴. **خیلی سوادت خوب است، خطّ پیشانی‌ات را بخوان.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۴۱۹۲۵. **خیلی شارت و شورت می‌کند.** (لری)
۴۱۹۲۶. **خیلی طول می‌کشد تا زرده‌ی‌تخم‌مرغ ازبین برود.** (آملی)
۴۱۹۲۷. **خیلی کَس می‌خواهد که ک..نش روی نیم‌مثقال طلا و نقره بند بشه.** (شهربابکی)
۴۱۹۲۸. **خیلی ک..م پاکی داری طرف باد هم می‌نشینی؟** (اشتهاردی)
۴۱۹۲۹. **خیلی ک..ن پاکی داشته، بالانشین شده.** (مازندرانی)
۴۱۹۳۰. **خیلی ک..ن تنگ می‌خواهد که گوز خدنگ بده.** (دامغانی)
۴۱۹۳۱. **خیلی ک..ن خوبی دارد، روی کیسه گردو هم می‌نشیند.** (مازندرانی)
۴۱۹۳۲. **خیلی ک..ن خوبی هم داری، باقلی پخته می‌خوری؟** (رامسری)
۴۱۹۳۳. **خیلی ک..ن می‌خواهد سر شاش خالی نگوزد.** (تهرانی)
۴۱۹۳۴. **خیلی ک..ن می‌خواهد که روی یک مثقال (من) نقره بند بشود.** (کرمانی)
۴۱۹۳۵. **خیلی گلوله (گوله) توی شاخش خورده‌است.** (عوام، بهمنیاری، قمی)
۴۱۹۳۶. **خیلی گوزت به هاون رسیده؟** (گیلکی)
۴۱۹۳۷. **خیلی گوزت خوش‌بوست، جلوی باد هم بنشین.** (آمره‌ای)
۴۱۹۳۸. **خیلی مادرها را بی‌رود (فرزند) کرده.** (ایزدخواستی)
۴۱۹۳۹. **خیلی مار از اسفند خوشش می‌آید، در جلوی سوراخش هم می‌روید.** (آمره‌ای)
۴۱۹۴۰. **خیلی مار خورده تا افعی شده.** (عوام)
۴۱۹۴۱. **خیلی می‌سوزی، ک..نت را بزن به آب سرد.** (تهرانی)
۴۱۹۴۲. **خیلی وَرجیک وروجِک می‌کند.** (گلبافی)
۴۱۹۴۳. **خیلی‌ها به یتیم بیا بیا (جان) می‌گویند، ولی کمتر کسانی نان می‌دهند.** (آذری قشقایی)
۴۱۹۴۴. **خیلی‌ها پدرانشان را کور کردند که کوراوغلی خوانده شوند.** (آذری)
۴۱۹۴۵. **خیلی‌ها چشم پدرشان را درآورده‌اند تا پسر کوراوغلی باشند.** (ساوه‌ای)
۴۱۹۴۶. **خیلی‌ها حسرت نوازندگی را می‌کشند ولی فقط سر ساز تار پیچیدن را بلدند.** (آذری)
۴۱۹۴۷. **خیلی‌ها را از ترس ک..ن ، عزّت به سرش می‌گذارند.** (تهرانی)
۴۱۹۴۸. **خیلی‌ها سرشان را در راه جانان وعده می‌دهند ولی موقع عمل کوتاه آیند و مضایقه می‌کنند.** (آذری)
۴۱۹۴۹. **خیمه، سیاه سفید نمی‌شود.** (سیستانی)
۴۱۹۵۰. **خیمه‌ی‌بی‌میخ نگیرد قرار.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۱۵۴)
۴۱۹۵۱. **خیمه‌ی‌سلطنت (پادشاه) آن‌گاه فضای درویش.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷۵، دهخدا، بهمنیاری)
۴۱۹۵۲. **خیمه‌ی نو را طناب می‌باید.** (مثمر)
۴۱۹۵۳. **خینه‌ات* پیش ما رنگ باخته.** (افغانی)
۴۱۹۵۴. **خینه‌ی‌بعد از عید (را) در پایت بمان (بمال).** (افغانی، تاجیکی)
۴۱۹۵۵. **خینه‌ی بعد از عید واریست.** (افغانی)

۴۱۹۵۶. **دائم به امید بسته می‌دار دلت.** (ابوسعیدابوالخیر)

۴۱۹۵۷. **دائم به فکر دو تا گردوی خود است.** (گیلکی)

۴۱۹۵۸. **دائم خمار با می و خار است با رطب.** (ابن‌یمین: ۱۸۵، دهخدا، امثال‌موزون)

۴۱۹۵۹. **دائم ز خوی خود کشد آزار بدگهر.** (صائب: ۳۵۸، تکمله)

۴۱۹۶۰. **دائم کند حذر ز خطر مردم خطیر.** (قطران: ۱۴۰، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۴۱۹۶۱. **دائم گل این بستان شاداب نمی‌ماند / دریاب ضعیفان را در وقت توانایی.** (حافظ: ۳۵۲، عوام، امثال‌موزون)

۴۱۹۶۲. **دا* پیر و دور ناتوان.** (رامهرمزی)

۴۱۹۶۳. **داخل حلوای ما تیغ دارد.** (کلاردشتی)

۴۱۹۶۴. **داخل قاذورت هم حساب نمی‌شود.** (تهرانی)

۴۱۹۶۵. **داخل‌مان خودمان را می‌کشد، خارج‌مان مردم را.** (سخن)

۴۱۹۶۶. **داخلم خودم را می‌کشد، بیرونم مردم را.** (عوام)

۴۱۹۶۷. **داخلم مرا می‌خورد، بیرونم خلق‌الله را.** (گیلکی)

۴۱۹۶۸. **داد آبادانی بوَد و بیداد ویرانی.** (قابوس‌نامه: ۲۳۳، شکورزاده، دهخدا)

۴۱۹۶۹. **دادار یکی، کار یکی، یار یکی.** (شکورزاده)

۴۱۹۷۰. **داد از خویشتن بده تا داورَت به کار نیاید.** (مرزبان‌نامه: ۹۸، شکورزاده، دهخدا)

۴۱۹۷۱. **داد حق (او) را قابلیت شرط نیست/ بلکه شرط قابلیت داد اوست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵۳۷/۵، دهخدا، امثال‌موزون)

۴۱۹۷۲. **داد حق را قابلیّت شرط نیست.** (بهمنیاری)

۴۱۹۷۳. **داد خداوندی و زردآلوی پیوندی.** (افغانی)

۴۱۹۷۴. **داد خر به خدا نمی‌رسد.** (هراتی)

۴۱۹۷۵. **دادِ خود عاقبت کار ز ما بستاند.** (ابن‌حسام: ۳۷)

۴۱۹۷۶. **داد ده تا داد یابی.** (قابوس‌نامه: ۳۸، دهخدا، عوام)

۴۱۹۷۷. **دادرس فقیر بیچاره، مرگ است.** (تهرانی)

۴۱۹۷۸. **دادگری شرط جهان‌داری است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۹۰، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، افغانی، عوام)

۴۱۹۷۹. **دادن بزرگان و مُردن بیچارگان آوازه ندارد.** (سیرجانی، شهربابکی)

۴۱۹۸۰. **دادن به خری، ستاندن (گرفتن) به افسونگری.** (کرمانی، سیرجانی)

۴۱۹۸۱. **دادن به دیوانگی، گرفتن به عاقلی.** (دهخدا، بهمنیاری، تهرانی، حییم، افغانی، سهیلی، عوام)

۴۱۹۸۲. **دادنت نیست، کاسه شکستنت چیست؟** (شوشتری)

۴۱۹۸۳. **دادن جریمه به حکومت از نماز واجب‌تر است.** (بهمنیاری)

۴۱۹۸۴. **دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز/ یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگو.** (باباافضل کاشانی: ۲۱۰، عوام)

۴۱۹۸۵. **دادن درویش چه پس، چه پیش.** (افغانی، تاجیکی)

۴۱۹۸۶. **دادن را می‌دهد، امّا دل را آب می‌کند.** (افغانی)
۴۱۹۸۷. **دادن قوم، دادن خداست.** (هزاره‌ای)
۴۱۹۸۸. **داد و بیداد هردو در شرع.** (بختیاری)
۴۱۹۸۹. **داد و ستد با پول، جنگ و نبرد با شمشیر.** (آذری)
۴۱۹۹۰. **داد و ستد با هم برادر است.** (آذری)
۴۱۹۹۱. **داد و ستد گفتند، امّا دادن و سوختن نگفتند.** (رامسری)
۴۱۹۹۲. **داده را ننگی نیست و ناداده را جنگی.** (افغانی)
۴۱۹۹۳. **داد همسایه، دل را می‌سایه.** (افغانی)
۴۱۹۹۴. **داده‌ی‌خود سپهر بستاند.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۷، دهخدا)
۴۱۹۹۵. **دادی بدوز، زدی بینداز.** (اهری)
۴۱۹۹۶. **دادی به حسن آب و ندادی به حسین آب / از دادن و از ندادنت داد فلک.** (عوام، دهخدا)
۴۱۹۹۷. **دادی سیر کن، زدی بکش.** (ساوه‌ای)
۴۱۹۹۸. **دادی می‌باشد، خوردی می‌باشد.** (بیرجندی)
۴۱۹۹۹. **دارا از ندار خبر ندارد و گرسنه از سیر.** (آذری)
۴۲۰۰۰. **دارا بازار را کنار خود دارد.** (ترکمنی)
۴۲۰۰۱. **دارا به صبر و دانش دارا شد.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۴۰)
۴۲۰۰۲. **دارا که نادار شود، دستش را بگیر.** (سیستانی)
۴۲۰۰۳. **دارام دارام نقاره، عروس رو اسب سواره، داماد خبر نداره.** (کرمانی)
۴۲۰۰۴. **داراها این شب پلو، اون شب پلو، ندارها این عید پلو اون عید پلو.** (تهرانی)
۴۲۰۰۵. **داراها پول‌شان زیاد می‌شود، فقرا بچّه‌هاشان.** (کوچه)
۴۲۰۰۶. **داراها می‌گویند: «ای خداوندا.» خدا می‌گوید: «جون دولتمندا.»** (کاشانی)
۴۲۰۰۷. **دارای مال باشد، هرچند مار باشد.** (امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، خوانساری)
۴۲۰۰۸. **دارایی‌ام را از تو دریغ نمی‌کنم، امّا بزم را چهار شاهی کم نمی‌کنم.** (کردی)
۴۲۰۰۹. **دارایی ثروتمند چانه‌ی‌فقیر را خسته می‌کند.** (آذری)
۴۲۰۱۰. **دارایی زن، غدّه‌ی‌روی پیشانی است.** (مازندرانی)
۴۲۰۱۱. **دارایی مهدی فقط خری بود و آن خر آدم را می‌خورد.** (لری)
۴۲۰۱۲. **دارد دنگش*را می‌کوبد.** (سمنانی)
۴۲۰۱۳. **دارد ز پی ماهی دودی جگرم دود.** (سخن)
۴۲۰۱۴. **دارد زمانه نشیب و فراز.** (فردوسی، دهخدا)
۴۲۰۱۵. **دارد ز هر جدید، دلم، لذّتی جدید.** (جامی؛ فاتحة‌الشباب)
۴۲۰۱۶. **دارد می‌رود، پنداری دارد می‌آید.** (گیلکی)
۴۲۰۱۷. **دارد نظر به خانه خرابان همیشه عشق.** (صائب: ۲۲۸۴)
۴۲۰۱۸. **دارد هزار درّ صدف و دم نمی‌زند / یک بیضه مرغ دارد و فریاد می‌کند.** (بهمنیاری)
۴۲۰۱۹. **دارکوب حمّال سار است.** (مازندرانی، گیلکی)
۴۲۰۲۰. **دارکوب شب توبه می‌کند و صبح دوباره به درخت نوک می‌زند.** (مازندرانی)
۴۲۰۲۱. **دارم امید کام از آن لب کزو هنوز / نوبر نکرده‌ایم جواب سلام را.** (شفایی)
۴۲۰۲۲. **دارم چو شمع، گردنی از موم نرم تر.** (شیونی، اویسی: ۵۲۰)
۴۲۰۲۳. **دارم گله از چشم خود از درد ندارم.** (طالب‌آملی: ۷۸۶)
۴۲۰۲۴. **دارم و ندارم.** (بیرجندی)
۴۲۰۲۵. **دارم و نمی‌دهم، ممنون هم باش.** (دهخدا)
۴۲۰۲۶. **دار ندارد که داری بازی کند.** (افغانی، هراتی)
۴۲۰۲۷. **دارندگی، برازندگی.** (بهمنیاری، کوچه، دهخدا، سیرجانی، تهرانی، شکورزاده)
۴۲۰۲۸. **دارنده که نادار شود دستش گیر / نادار که دارنده شود پستش گیر.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، افغانی)
۴۲۰۲۹. **دارنده مباش و ز بلاها رستی.** (کلیله‌ودمنه، حییم، دهخدا، شکورزاده)
۴۲۰۳۰. **دارنده‌ی‌دندان به جهان نانش نیست.** (فواد کرمانی، اویسی)
۴۲۰۳۱. **دارو به گمان خوردن، کار خردمندان نیست.** (سعدی، حییم)
۴۲۰۳۲. **دارو پس مرگ کی کند سود.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۲۰۶، امثال‌موزون، شکورزاده)
۴۲۰۳۳. **دارو چون کهنه گردید بی‌تأثیر می‌گردد.** (کلیم کاشانی)
۴۲۰۳۴. **دارو را باید در تندرستی خورد.** (دهخدا)
۴۲۰۳۵. **دارو سبب درد شد، این‌جا چه امید است.** (مرصادالعباد، اویسی)
۴۲۰۳۶. **داروغه را عزل کردند، گفت: «به درک از زه‌زه بازار حلّاجان خلاص شدم.»** (آذری)
۴۲۰۳۷. **داروغه مرا عمّ است، دیگر مرا چه غم است.** (آذری)
۴۲۰۳۸. **داروغه، بیا منو بگیر.** (کوچه، عوام، حییم)
۴۲۰۳۹. **داروغه‌ی‌بیابان، چوب ارجن است.** (شهرکردی)
۴۲۰۴۰. **دار و منبر از یک درخت است.** (حییم، شکورزاده)
۴۲۰۴۱. **دار و منبر هردو را از چوب می‌سازند.** (شکورزاده، خوانساری)
۴۲۰۴۲. **داروی آش ترش تُرب است.** (رامسری)

۴۲۰۴۳. **داروی بعد از مرگ سهراب.** (افغانی)
۴۲۰۴۴. **داروی درد بی‌درمان، بی‌عاری است.** (آذری)
۴۲۰۴۵. **داروی درد محبت، ترک درمان کردن است.** (خواجو: ۶۴۶)
۴۲۰۴۶. **داروی کژدم‌زده کشته‌ی کژدم بوَد.** (منوچهری: ۱۷۷، شکورزاده، دهخدا)
۴۲۰۴۷. **داروی گاو خورده‌است*.** (رامسری)
۴۲۰۴۸. **داری بجوش، نداری خموش.** (افغانی)
۴۲۰۴۹. **داری برای ما آب و گل می‌گیری.** (گیلکی)
۴۲۰۵۰. **داری (درختی) می‌خواهد تا باری را بردارد.** (شهربابکی)
۴۲۰۵۱. **داری روی گربه آب می‌پاشی.** (تهرانی)
۴۲۰۵۲. **داری طرب کن، نداری طلب کن.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۴۲۰۵۳. **داریم صد هزار هنر، کس نمی‌خرد.** (ابونصر نصیرا، اویسی)
۴۲۰۵۴. **داری و درنمی‌آوری؟** (لری)
۴۲۰۵۵. **داریه تاپ تاپ، پلو هاپ هاپ.** (اصفهانی)
۴۲۰۵۶. **داریه زدن هنر نیست، غربال‌زدن هنر است.** (سمنانی)
۴۲۰۵۷. **داری هم در عذابی، نداری هم در عذابی.** (بیرجندی)
۴۲۰۵۸. **داس بلند برای خود دردسر ایجاد می‌کند.** (مازندرانی)
۴۲۰۵۹. **داس بی‌دسته‌است.** (مازندرانی)
۴۲۰۶۰. **داستان لپّه نخود برادرکوچک شده‌است.** (مازندرانی)
۴۲۰۶۱. **داستان ما در سر هر بازار است.** (خوانساری)
۴۲۰۶۲. **داستان‌ها را فقط پیش کسی می‌بینی که بخت از او برگشته‌باشد.** (خوزستانی)
۴۲۰۶۳. **داستانی است که افسانه‌ی‌هر انجمن است.** (یغما جندقی، شکورزاده)
۴۲۰۶۴. **داستانی است که در هر سر بازاری هست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۹۰، شکورزاده، عوام، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)
۴۲۰۶۵. **داس را به کلوخ تیز می‌کند.** (افغانی)
۴۲۰۶۶. **داس را بینداز، مواظب حاشیه‌ی مزرعه باش.** (آذری)
۴۲۰۶۷. **داس را چه کسی می‌زند و نتیجه نصیب چه کسی می‌شود.** (مازندرانی)
۴۲۰۶۸. **داس را میان داس‌ها انداخت.** (بختیاری)
۴۲۰۶۹. **داس را وقت پارو، پارو را وقت داس باید خرید.** (آذری)
۴۲۰۷۰. **داس که تیز باشد شخص دروکن زرنگ است.** (لری)
۴۲۰۷۱. **داسِ ماهی، چو پشتِ ماهی نیست.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۱۸۱)
۴۲۰۷۲. **داس وتبروتیشه، هرکس به حرفه‌ی‌پدرش پیشه.** (گیلکی)
۴۲۰۷۳. **داشت، آن‌قدر نخورد تا از گرسنگی مرد.** (گیلکی)
۴۲۰۷۴. **داشت پَر در می‌آورد.** (سنگسری، الیکایی)
۴۲۰۷۵. **داشت دنیا شادی اما برای ما نداشت.** (امیری‌فیروزکوهی)
۴۲۰۷۶. **داشت عریانی نگه ز آلوده دامانی مرا.** (فطرت بخاری، افغانی)
۴۲۰۷۷. **داشتم داشتم به درد نمی‌خورد، دارم دارم به درد می‌خورد (درست است).** (بهمنیاری، کوچه، قمی)
۴۲۰۷۸. **داشتم داشتم چه فایده، از دارم دارم بگو.** (نامه‌ی‌داستان، هراتی)
۴۲۰۷۹. **داشتم داشتم حساب نیست، دارم دارم حساب است.** (حییم، دهخدا، ایلامی، شکورزاده، کرمانی، عوام)
۴۲۰۸۰. **داشتم داشتم را ولش کن، دارم دارم را حرفش کن.** (تهرانی)
۴۲۰۸۱. **داشتم راچه کنم؟ دارم را بگو.** (افغانی)
۴۲۰۸۲. **داشتم یک دل و در عشوه‌ی‌اوّل دادم.** (صغیر اصفهانی)
۴۲۰۸۳. **داشتن به معنی، خوردن به معنی، ریختن بی‌معنی.** (لری)
۴۲۰۸۴. **داشتن ثروت بد است، نداشتن مصیبت.** (آملی)
۴۲۰۸۵. **داشتند اسب‌ها را نعل می‌کردند، الاغ هم پای خود را بالا نگه داشته‌بود.** (گیلکی)
۴۲۰۸۶. **داشتن قوم و خویش زیاد سنگ قبر زیاد هم دارد.** (مازندرانی)
۴۲۰۸۷. **داشتن یک مشت خاک از داشتن یک مشت طلا بهتر است.** (افغانی)
۴۲۰۸۸. **داشته آید به کار، گرچه بود زهرمار.** (امثال‌موزون، حاتم‌نامه: ۸۸/۱ افغانی، حییم، دهخدا، شکورزاده، کوچه، مثمر)
۴۲۰۸۹. **داشته پهلوان و نداشته حیران.** (تاجیکی)
۴۲۰۹۰. **داشتی به کار می‌آید، نه نداشتی.** (مازندرانی)
۴۲۰۹۱. **داشتیم بچّه‌ها خوردند.** (دهخدا)
۴۲۰۹۲. **داشگر* از کباره*آب می‌خورد.** (بافقی)
۴۲۰۹۳. **داشگر به سفال شکسته آب می‌خورد.** (هراتی)
۴۲۰۹۴. **داشگر سگی داشت، سگ داشگر سگی داشت، سگ دیگر ک..ن او را می‌لیسید.** (تایبادی)

۴۲۰۹۵. **داش ما کرتیم، چپق چاق‌کن برادرتیم.** (تهرانی)
۴۲۰۹۶. **داغ از احسان خورشید است بر دل ماه را.** (غنی)
۴۲۰۹۷. **داغ اولاد چهل روز است، داغ شکم چهل سال.** (شکورزاده)
۴۲۰۹۸. **داغ بر بالای داغ نهاد.** (هبله‌رودی، خزینه، مثمر)
۴۲۰۹۹. **داغ بر دست نهادن، اثر بی‌پولی است.** (شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۴۲۱۰۰. **داغ بر ران اسب مرده می‌نهد.** (تاریخ‌الوزرا: ۳۶، تکمله)
۴۲۱۰۱. **داغ تو پر (جمع) شد بر دل من ماند.** (گیلکی)
۴۲۱۰۲. **داغ روی یخ نهاده‌است.** (هبله‌رودی، مثمر، تهرانی)
۴۲۱۰۳. **داغست همان چاره‌ی‌داغی که کهن شد.** (صائب: ۳۹۲، تکمله)
۴۲۱۰۴. **داغش به دلش ماند.** (افغانی، حییم)
۴۲۱۰۵. **داغ شتر بر او نهاده‌شده.** (قشقایی)
۴۲۱۰۶. **داغ شکم از داغ عزیزان بدتر است.** (دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون، کوچه، بهمنیاری، عوام، کرمانی)
۴۲۱۰۷. **داغ شکم، کم از داغ فرزند نیست.** (عوام)
۴۲۱۰۸. **داغ عشق تو گلی نیست که بر باد رود.** (کلیم: ۲۳۵)
۴۲۱۰۹. **داغ فرزندی کند فرزند دیگر را عزیز.** (قندی شیرازی، قوسی تبریزی، تکمله)
۴۲۱۱۰. **داغ محبّت تو بود بر جبین من.** (افغانی)
۴۲۱۱۱. **داغی که توی آتش رفت، معلوم می‌شود خر می‌سوزد یا بیطار.** (شهربابکی)
۴۲۱۱۲. **دالان دراز ملاّ باقر، قرقر می‌کند تا روز آخر.** (دماوندی، شاهرودی)
۴۲۱۱۳. **دالان مرگ دراز است.** (عوام)
۴۲۱۱۴. **دالان مرگ هم بلند است، هم کوتاه.** (اصفهانی، شهرضایی)
۴۲۱۱۵. **دال*هم برادر گوشت است.** (افغانی)
۴۲۱۱۶. **داماد از پدرزن پیش افتاد.** (گیلکی)
۴۲۱۱۷. **داماد بالای بام رفت، کوبه به رانش خورد.** (کردی)
۴۲۱۱۸. **داماد به اندازه‌ی‌خزوکی*، عروس به اندازه‌ی‌کندویی.** (بیرجندی)
۴۲۱۱۹. **داماد بی‌شخصیّت نشو و از نوکسیه قرض نکن.** (نیک‌شهری)
۴۲۱۲۰. **دامادِ بی‌عرضه تقصیر را گردن عروس می‌اندازد.** (فرهنگ‌نامه، تهرانی)
۴۲۱۲۱. **داماد، بی‌مادر زن بی‌غم.** (ساروی)
۴۲۱۲۲. **داماد، پسر نمی‌شود.** (آذری)
۴۲۱۲۳. **داماد، پسر نمی‌شود، خاکستر تپّه.** (ترکمنی)
۴۲۱۲۴. **داماد، پسر نمی‌شود، شیره شکر.** (شهمیرزادی)
۴۲۱۲۵. **داماد جلوتر از پدرخانمش راه می‌رود.** (رامسری)
۴۲۱۲۶. **داماد جوان و عروس پیر، سبد بیار و جوجه بگیر.** (شکورزاده)
۴۲۱۲۷. **داماد، حمّالِ پدرزن است.** (هزاره‌ای)
۴۲۱۲۸. **داماد، خاکستر می‌کارد.** (آذری)
۴۲۱۲۹. **داماد خدمت کند تا وقت بردن، مادر زن خدمت کند تا وقت مردن.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۴۲۱۳۰. **داماد، خر پدر زن است.** (لکی)
۴۲۱۳۱. **داماد، خر خُسُر است.** (ایلامی)
۴۲۱۳۲. **داماد خوب، از پسر بد بهتر است.** (آذری)
۴۲۱۳۳. **داماد، خوبِ خوبِ خوبش، دسته‌ی‌خنجر یزید است.** (خوانساری، بروجنی)
۴۲۱۳۴. **داماد خوب، مثل یافتن پسر است و داماد ناباب، مثل از دست دادن دختر.** (خرّمی)
۴۲۱۳۵. **داماد، درودگر شیخ.** (کردی)
۴۲۱۳۶. **داماد، دنبال اسب مادرزن می‌گردد.** (گیلکی، مازندرانی)
۴۲۱۳۷. **داماد، دنبال گاو پدرزن می‌گردد.** (سرخه‌ای، مازندرانی)
۴۲۱۳۸. **داماد سر خانه است.** (رامسری)
۴۲۱۳۹. **داماد سرخانه، افسارش را هم زن می‌کشد هم مادرزن.** (خوانساری)
۴۲۱۴۰. **داماد سرخانه، کلفت خایه‌دار بی‌بهانه.** (تهرانی)
۴۲۱۴۱. **داماد سرخانه، مثل آب نوک بینی است.** (خوانساری)
۴۲۱۴۲. **داماد سرخانه، میراث‌خوار دست به نقد است.** (خرّمی، تهرانی)
۴۲۱۴۳. **دامادِ سرخانه، نانش توی روغن است.** (شکورزاده)
۴۲۱۴۴. **داماد سرخانه، هم دختر می‌گیرد هم خانه.** (خوانساری)
۴۲۱۴۵. **داماد عباس دوس است.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)
۴۲۱۴۶. **داماد کتک خورده یادش می‌ماند که اسرار حجله را پیش فامیل عروس نگوید.** (تهرانی)
۴۲۱۴۷. **داماد، گوسفند شیرده نمی‌شود، آب هم جزو شام.** (سیرجانی)
۴۲۱۴۸. **داماد ما عیبی نداره، فقط سرش کچله، ک..نش هم کنگره داره.** (زرقانی)
۴۲۱۴۹. **داماد مثل تابه‌ی ساجی است.** (زرقانی)
۴۲۱۵۰. **داماد می‌گوید: «مادرزنم خرم کرده توبره سرم کرده.»** (خوانساری)
۴۲۱۵۱. **داماد نگو، بگو چرک بر دل است.** (مازندرانی)
۴۲۱۵۲. **داماد وقتی نو است مادرزن برای او دیوانه است، شش ماه بعد سر و صدای هردو بلند می‌شود.** (سراوانی)

۴۲۱۵۳. **داماد‌ها دسته‌ی‌خنجر یزیدند.** (زفره‌ای)
۴۲۱۵۴. **داماد همه‌کس می‌رود پیش مادر زن، مال ما می‌رود پیش پدر داماد.** (گیلکی)
۴۲۱۵۵. **دامادی یا تک.. و منکر؟** (آذری)
۴۲۱۵۶. **دامان خشک موج ز دریا نمی‌برد.** (صائب: ۳۳۸۰، امثال‌موزون)
۴۲۱۵۷. **دامان دولت به زور گرفته نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۲۱۵۸. **دامبول و دیمبول لگن شکسته، باقر گفته زن می‌خواهم.** (سمنانی)
۴۲۱۵۹. **دامبول و دیمبول نقاره، عروس تنبان ندارد.** (تهرانی)
۴۲۱۶۰. **دام تزویر است خاموشی، سگ گیرنده را.** (صائب: ۲۹۵۲، امثال‌موزون)
۴۲۱۶۱. **دام در هر بار ماهی ناورد.** (شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۲۱۶۲. **دام راه تشنگان می‌باشد امواج سراب.** (بیدل: ۱۴۸، امثال‌موزون)
۴۲۱۶۳. **دامغان دو منار داشته‌باشد و طزره*هیچ.** (سمنانی)
۴۲۱۶۴. **دامغان را باد خراب می‌کند و سمنان را دروغ.** (سمنانی)
۴۲۱۶۵. **دام مرگی‌ای افتاد، پاهای بزرگ رنگ چموش را دیدند.** (تالشی)
۴۲۱۶۶. **دامن آبادانی سنگین است.** (هزاره‌ای)
۴۲۱۶۷. **دامن از دستِ گران جانان کشیدن مشکل است.** (صائب: ۲۶۴)
۴۲۱۶۸. **دامن از کجا آرم که جامه ندارم.** (سعدی؛ گلستان: ۶۷، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۴۲۱۶۹. **دامن باز بسته می‌شود امّا آن‌چه دیده‌شده از چشم بینندگان نمی‌رود.** (ترکمنی)
۴۲۱۷۰. **دامن بزرگان گشاد است.** (اردبیلی)
۴۲۱۷۱. **دامن پاکان به دست پاک می‌باید گرفت.** (سلیم، شکورزاده)
۴۲۱۷۲. **دامن پاک را با دامن آلوده بندند، پاک هم پلید شود.** (خزینه، افغانی)
۴۲۱۷۳. **دامنت به دامن فقیر افتاد، آن‌را ببر.** (کردی)
۴۲۱۷۴. **دامن چنان بزن که نسوزی کباب را.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۲۱۷۵. **دامن خان یا دامن کوه.** (آذری)
۴۲۱۷۶. **دامن خود را پر سنگ کرده.** (هزاره‌ای)
۴۲۱۷۷. **دامن خود را می‌تکاند.** (هزاره‌ای)
۴۲۱۷۸. **دامن دوست به زور گرفته نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۲۱۷۹. **دامن دوست به صد خون دل افتاد به دست/ به فسونی که کند خصم رها نتوان کرد.** (حافظ: ۹۲، فرهنگ‌نامه)
۴۲۱۸۰. **دامن دولت به آسانی نمی‌آید به دست.** (صائب: ۲۹۸۰، تکمله)
۴۲۱۸۱. **دامن را با چهار مغز پوچ پر کرد.** (تاجیکی)
۴۲۱۸۲. **دامنش سنگین شده.** (هزاره‌ای)
۴۲۱۸۳. **دامنش شش‌تا، آستینش هفت تا.** (گنبدکاووسی)
۴۲۱۸۴. **دامن صحرا چه غم دارد ز زخم خارها.** (بیدل: ۱۵، امثال‌موزون)
۴۲۱۸۵. **دامن لیلی بلند و دست مجنون نارسا.** (تاجیکی)
۴۲۱۸۶. **دامن مادر، نخست آموزگار مادر است.** (پرویناعتصامی:۲۶۱)
۴۲۱۸۷. **دامن مردی به کمر ببند.** (خوانساری)
۴۲۱۸۸. **دامنه‌ی‌خیال وسیع است.** (تهرانی)
۴۲۱۸۹. **دامنه‌ی‌کوه را بچّه‌ی گوسفند می‌چرد.** (مازندرانی)
۴۲۱۹۰. **دام هر بار ماهی آوردی/ ماهی این بار رفت و دام ببرد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۸، دهخدا)
۴۲۱۹۱. **دامی که شیرده‌است از شاخ آن پیداست.** (سیستانی)
۴۲۱۹۲. **دانا آن است که داند و پرسد، نادان آن است که نداند و نپرسد.** (شکورزاده)
۴۲۱۹۳. **دانا با دل آن ببیند که نادان با چشم نبیند.** (خوانساری)
۴۲۱۹۴. **دانا باش، امّا جن زده باش.** (ایلامی)
۴۲۱۹۵. **دانا باش و سائل باش.** (کردی)
۴۲۱۹۶. **دانا با نادان برابر نبود.** (قرةالعین: ۲۸)
۴۲۱۹۷. **دانا به اشارت و نادان به کلتک.** (تاجیکی، کردی)
۴۲۱۹۸. **دانا به اشاره، نادان به لگد.** (افغانی، کرمانشاهی)
۴۲۱۹۹. **دانا به اشاره‌ی‌ابرو کار کند و نادان به زخم چوگان.** (افغانی، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۴۲۲۰۰. **دانا به چشم نادان حقیرتر از آن باشد که نادان به چشم دانا.** (مرزبان‌نامه: ۴۵۵، شکورزاده، دهخدا)
۴۲۲۰۱. **دانا به خدا نزدیک‌تر است.** (خوانساری)
۴۲۲۰۲. **دانا به هیچ شهر و ولایت غریب نیست.** (شکورزاده، افغانی، عوام)
۴۲۲۰۳. **دانا بینای خداست.** (افغانی)
۴۲۲۰۴. **دانا پدری گفت به فرزند خلف/ دنیا طلبی به هند و عقبی به نجف/ خواهی که نه دنیا و نه عقبی یابی/ بنشین به صفاهان و بکن عمر تلف.** (مشهدی)
۴۲۲۰۵. **دانا پرواز می‌کند نادان فرار می‌کند.** (ترکمنی)
۴۲۲۰۶. **داناتر بالاتر است.** (سخن)
۴۲۲۰۷. **دانا جلو می‌رود و نادان هم در پی آن، داماد جلو می‌رود و عروس پشت‌سر او.** (رامسری)
۴۲۲۰۸. **دانا چون طبله‌ی‌عطّار است خاموش و هنرنمای و نادان چون طبل غازی بلند آواز و میان تهی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۰، شکورزاده)

۴۲۲۰۹. **دانا در هیچ ولایت در نمی‌ماند.** (هزاره‌ای)
۴۲۲۱۰. **دانا دونه می‌خره، نادان خونه.** (شهربابکی)
۴۲۲۱۱. **دانا را از یک سوراخ دوبار مار نمی‌گزد.** (لکی)
۴۲۲۱۲. **دانـا را کارفرمـایی بـه وصـیّت حاجـت نباشـد.** (قرةالعین: ۱۱)
۴۲۲۱۳. **دانا گوشت می‌خورد، نادان چغندر.** (شکورزاده، عوام)
۴۲۲۱۴. **دانا ما را نمی‌یابد، دیوانـه مـیخش را مـی‌کـشد و می‌آید.** (آذری)
۴۲۲۱۵. **دانا می‌داند که با زمانه می‌رود، نادان نمـی‌دانـد که غم زمانه می‌خورد.** (مازندرانی)
۴۲۲۱۶. **دانا می‌فهمد، نادان می‌خندد.** (آذری، قشقایی)
۴۲۲۱۷. **دانا نان (گوشت) می‌خورد، نادان چغندر.** (سخن)
۴۲۲۱۸. **دانا نمی‌میرد، نادان نمی‌خندد.** (ترکمنی)
۴۲۲۱۹. **دانا هم امروز چشم بر فردا افکند.** (طوطی‌نامه: ۲۶۱)
۴۲۲۲۰. **دانا هم داند و هم پرسد، نادان نه داند و نه پرسد.** (بهمنیـاری، حیـیم، دهخـدا، شـکورزاده، بختیـاری، عـوام، مازندرانی، کوچه)
۴۲۲۲۱. **دانای ایل کم‌جمعیّت آن‌قدر حرف می‌زنـد کـه دیوانه می‌شود، دیوانه‌ی‌ایـل پرجمعیّـت آن‌قـدر حرف می‌زند که دانا می‌شود.** (ترکمنی)
۴۲۲۲۲. **دانای بی‌هنر را دانا مشمر.** (قابوس‌نامه: ۳۴)
۴۲۲۲۳. **دانا یک بار می‌خندد، نادان هزار (دو) بـار.** (آذری قشقایی)
۴۲۲۲۴. **دانای ناخوانده‌است.** (رامسری)
۴۲۲۲۵. **دانایی بفروش و نادانی بخر.** (تاجیکی)
۴۲۲۲۶. **دانایی به سن و سال نیست، با سر است.** (آذری)
۴۲۲۲۷. **دانایی، بینایی است.** (دهخدا، عوام)
۴۲۲۲۸. **دانایی، توانایی است.** (دهخـدا، بهمنیـاری، شـکورزاده، عوام)
۴۲۲۲۹. **داند آن کس که باخبر باشد/ که زبان پاسبان سـر باشد.** (نورعلی‌شاه اصفهانی)
۴۲۲۳۰. **داند دود هرکس راه روزن.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۰۷)
۴۲۲۳۱. **دانست که در کلاره‌ی‌من پشمی نیست.** (خانم بیـک حالتی، اویسی)
۴۲۲۳۲. **دانستن به پیری و جوانی نیست.** (نامه‌ی داستان)
۴۲۲۳۳. **دانستن، توانستن است.** (دهخدا، بهمنیاری، شـکورزاده، عوام)
۴۲۲۳۴. **دانستن را کاربستن باید.** (دهخدا)
۴۲۲۳۵. **دانسته‌ات را بده بـه یـک قفـل، بـزن بـه زبانـت.** (اهری)
۴۲۲۳۶. **دانسته بِهْ بوَد ز نادانسته.** (ناصرخسرو: ۴۴۹، شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۴۲۲۳۷. **دانش آموز، تا کسی باشی.** (ادیب‌صابر: ۳۱۷)
۴۲۲۳۸. **دانش از نادان نیز باید آموخت.** (قابوس‌نامه: ۱۳۷)
۴۲۲۳۹. **دانش است آب زندگانی مرد / خنـک آن کـاب زندگانی خورد.** (اوحدی: ۳۴، دهخدا)
۴۲۲۴۰. **دانش اندر دل چراغ روشن اسـت.** (رودکـی: ۵۳۳، شکورزاده)
۴۲۲۴۱. **دانش در سینه‌هاست نه در ستور.** (خوزستانی)
۴۲۲۴۲. **دانش زاده‌ی آزمایش است.** (حییّم)
۴۲۲۴۳. **دانش کامل آن اسـت کـه اهـل دانـش پـسندد.** (مرزبان‌نامه، شکورزاده، دهخدا)
۴۲۲۴۴. **دانشمند را دستِ کوته به از دستار دراز.** (خزینه)
۴۲۲۴۵. **دانش و آزادگی و دیـن و مـروّت / ایـن‌همـه را خادم (بنده ی) درم نتوان کرد.** (عنصری، دهخدا)
۴۲۲۴۶. **دانـش و خواسـته‌اسـت نـرگس و گـل / کـه بـه یـک‌جـای نـشکفند بـه هـم.** (شـهید بلخـی؛ شـاعران بی‌دیوان:۳۳، دهخدا)
۴۲۲۴۷. **دانم که به دل دوست نداری ما را / قربان محبّت زبانیت شوم.** (شکورزاده)
۴۲۲۴۸. **دانم که بـه دل دوسـت نـداری / قربـان محبّـت زبانی.** (افغانی)
۴۲۲۴۹. **دانه‌اش از مردم جمع مـی‌شـود و آبـش هـم از رودخانه.** (قشقایی)
۴۲۲۵۰. **دانه‌اش را یک‌جـا مـی‌خـورد، تخمـش را جـای دیگر می‌گذارد.** (کوچه)
۴۲۲۵۱. **دانه بعد از آرد گشتن، قابل پرویزن اسـت.** (بیـدل: ۲۵۰، امثال‌موزون)
۴۲۲۵۲. **دانه بهتر در زمین نرم بالا می‌کشد.** (اویسی)
۴۲۲۵۳. **دانه پنهان کن به کلی دام شو/ غنچه پنهـان کـن گیاه بام شو.** (مولوی۱/۱۱۱)
۴۲۲۵۴. **دانـه جـنس خـویش را بـارآور اسـت.** (نـوایی، امثال‌موزون)
۴۲۲۵۵. **دانه چون افتاد گیرا، احتیاج دام نیست.** (صـائب: ۶۵۱، امثال‌موزون)
۴۲۲۵۶. **دانه چون در آسیا افتـد تحمّـل بایـدش.** (صـائب: ۲۳۵۶، امثال‌موزون، تکمله)
۴۲۲۵۷. **دانـه چـه رویـد چـو نکـاریم هـیچ؟** (خواجـوی کرمانی:۴۰)
۴۲۲۵۸. **دانه حاصل کردی خـود مـی‌بـری، کـاه حاصـل کردی باد می‌برد.** (هزاره‌ای)
۴۲۲۵۹. **دانه دادن شـرط باشـد مـرغ نوآمـوز را.** (سنایی؛ دیوان: ۷۹۳، بهمنیاری)
۴۲۲۶۰. **دانه دانه است غلّه در انبـار.** (سـعدی؛ گلـستان: ۱۸۱، شکورزاده، عوام، دهخدا، بهمنیاری)

۴۲۲۶۱. **دانه دانه جمع شود، دیگی شود.** (ایلامی)
۴۲۲۶۲. **دانه در خاک شور می‌ریزند/ سرمه در چشم کور می‌بیزند.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۳۲)
۴۲۲۶۳. **دانه درشت جمع کرده.** (اصفهانی، خوانساری)
۴۲۲۶۴. **دانه دیدی، دام ندیدی.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کاوش)
۴۲۲۶۵. **دانه را جل می‌خوره، ته گلکی گرگ.** (افغانی)
۴۲۲۶۶. **دانه را شکن، مغزش گیر.** (تاجیکی)
۴۲۲۶۷. **دانه را کبک می‌خورد، توسری را کرک*.** (نیشابوری)
۴۲۲۶۸. **دانه را گنجشک خورد و شته (شلاق) را ورتیشک*.** (تاجیکی)
۴۲۲۶۹. **دانه را گنجشک می‌خورد، بودنه*زیرلت می‌ماند.** (تاجیکی)
۴۲۲۷۰. **دانه را گنجشک می‌خورد و سرکوفت را بلدرچین.** (تایبادی)
۴۲۲۷۱. **دانه ز من، پرورش از کردگار.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۸، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۲۲۷۲. **دانه صاحب ریشه از آمیزش آب و گل است.** (بیدل: ۱۷۴، امثال‌موزون)
۴۲۲۷۳. **دانه گندمی، گوشِ موشی نانش است.** (لری)
۴۲۲۷۴. **دانه می‌خورد چمچک، شلاق می‌خورد وارتیشک.** (تاجیکی)
۴۲۲۷۵. **دانه‌ی‌بی‌مغز کی گردد نهال؟** (مولوی؛ مثنوی: ۳۳۹۷/۲، شکورزاده)
۴۲۲۷۶. **دانه‌ی جو طلاست، کاه آن نقره.** (آذری)
۴۲۲۷۷. **دانه‌ی‌درشت بر چیده‌است.** (بهمنیاری، خرّمی، کرمانی، زرقانی)
۴۲۲۷۸. **دانه‌ی‌زنیان* شش پهلو دارد وگفته اگر یک پهلوی دیگر داشتم جلوی مرگ را می‌گرفتم.** (کرمانی)
۴۲۲۷۹. **دانه‌ی‌فلفل سیاه و خال مهررویان سیاه / هردو جان سوزند امّا این کجا و آن کجا.** (حیدرطهماسبی کاشی، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۴۲۲۸۰. **دانه‌ی گندم، آدم کشت.** (سمنانی)
۴۲۲۸۱. **دانه‌ی‌گندم از دانه‌ی‌مروارید قیمتی‌تر است اگر گرسنگی پیدا شود.** (خزینه)
۴۲۲۸۲. **دانه‌ی‌گندم به اندازه‌ی‌سرِ موشی نان دارد، چند قطره شیر به اندازه‌ی‌کِکی کرّه.** (لری)
۴۲۲۸۳. **دانه‌ی گندم هرجا برود آخرش در چشم آسیاب می‌رود.** (خوزستانی)
۴۲۲۸۴. **دانی چرا خروشد ابریشم رباب/ از بهر آن‌که دائم هم‌کاسه‌ی‌خر است.** (کافی بخاری، دهخدا)
۴۲۲۸۵. **دانیش (علم)، چراغ عقل است.** (تاجیکی)
۴۲۲۸۶. **دانی که چه گفت زال با رستم گرد؟/ دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.** (سعدی: ۶۲، دهخدا، افغانی)
۴۲۲۸۷. **دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن.** (حافظ: ۲۷۰)
۴۲۲۸۸. **دانی که خدا تو را چرا داده دو دست / من در عجبم که اندر آن سرّی هست/ یک دست برای آن‌که خود را گیری/ دست دگرت برای بگرفتن دست.** (مشهدی)
۴۲۲۸۹. **دایره تا کج نبوَد راست نیست.** (امیرخسرو دهلوی، شکورزاده، دهخدا)
۴۲۲۹۰. **دایم اندیشه و تشویش کنم / که چه خاکی به سر خویش کنم؟** (ایرج؛ دیوان:۱۲۱)
۴۲۲۹۱. **دایماً یکسان نماند حال دوران غم مخور.** (دهخدا، حافظ:۱۷۳، شکورزاده)
۴۲۲۹۲. **دایه‌ام سر پستان سیاه کرد.** (نامه‌ی داستان)
۴۲۲۹۳. **دایه‌ای که بیشتر از مادر دلش بسوزد باید پشت ک..نش را داغ کرد.** (شیرازی)
۴۲۲۹۴. **دایه این‌جا نشسته خایه توی اُجاق افتاد و سوخت.** (مازندرانی)
۴۲۲۹۵. **دایه بیزار است از طفلی که پستان می‌گزد.** (صائب: ۱۱۸۵)
۴۲۲۹۶. **دایه بی‌شیر و طفل بیمار است.** (انوری: ۷۷۷، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۲۲۹۷. **دایه پرهیز کند، طفل چو بیمار شود.** (صائب: ۱۷۲۳، آشنا، امثال‌موزون، تکمله)
۴۲۲۹۸. **دایه را دامن سوزد و مادر را دل.** (سخن)
۴۲۲۹۹. **دایه که از مادر دل‌سوزتر شد، باید پستانش را داغ کرد.** (کوچه، عوام، نطنزی، تهرانی)
۴۲۳۰۰. **دایه که دو تا شد بچّه را از رحم نمی‌توان بیرون آورد.** (سیستانی)
۴۲۳۰۱. **دایه که زیاد شد سر بچّه کج می‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۲۳۰۲. **دایه هرقدر بود خوب نگردد مادر.** (ایرج‌میرزا: ۴۶، فرهنگ‌نامه)
۴۲۳۰۳. **دایه هرقدر دل‌سوز باشد مادر نمی‌شود.** (افغانی)
۴۲۳۰۴. **دایه‌ی‌از مادر دل‌سوزتر است.** (افغانی)
۴۲۳۰۵. **دایه‌ی‌از مادر مهربان‌تر.** (دهخدا، تهرانی، عوام، تکمله، هبله‌رودی)
۴۲۳۰۶. **دایه‌ی‌ازمادرمهربان‌تر، کاسه‌ی‌ازآش داغ‌تر.** (تاجیکی)
۴۲۳۰۷. **دایه‌ی‌از مادر مهربان‌تر را باید کُ..ش را داغ کرد.** (بهمنیاری، کرمانی)

۴۲۳۰۸. **دایه‌ی‌از مادر مهربان‌تر (مهربان‌تر از مادر) را باید پستان برید.** (دهخدا، بهمنیاری، کوچه، عوام، شکورزاده)
۴۲۳۰۹. **دایه‌ی‌دل‌سوزتر از مادر را باید داغ کرد.** (شهربابکی)
۴۲۳۱۰. **دایه‌ی‌مهربان تر از مادر را باید تینگش* را برید.** (دامغانی)
۴۲۳۱۱. **دایی افضلی‌اش مکن.** (لری)
۴۲۳۱۲. **دایی‌ام رحمان آقاست.** (کردی)
۴۲۳۱۳. **دایی بی‌غیرت چون کور کور*است.** (کرمانجی)
۴۲۳۱۴. **دایی تو خالی است و عمو والی.** (خوزستانی)
۴۲۳۱۵. **دایی دور است و عمو نزدیک.** (خوزستانی)
۴۲۳۱۶. **دایی را اگر آب ببرد، خواهرزاده به بلندی فرار می‌کند.** (تایبادی)
۴۲۳۱۷. **دایی رو به پایین آب می‌بردش، خواهرزاده رو به بالا دنبالش می‌گشت.** (الشتری، ایلامی، لکی)
۴۲۳۱۸. **دایی سر سفره خواهرزاده را نمی‌شناسد.** (مازندرانی)
۴۲۳۱۹. **دایی که خواهرزاده دارد در دنیا دشمن دارد.** (مازندرانی)
۴۲۳۲۰. **دایی گرگه‌ی سگ‌مان است.** (آذری)
۴۲۳۲۱. **دایی نیره، خودش برزگر است کارگر می‌گیرد.** (لری)
۴۲۳۲۲. **دایی و خواهرزاده با هم می‌جنگند، هندی خانه‌ی‌خود را آتش می‌زند.** (لری)
۴۲۳۲۳. **دایی و خواهرزاده دعوا کنند، ابلهان باور کنند.** (گچسارانی)
۴۲۳۲۴. **دباغ پوست پسندیده‌اش را بالا می‌برد و بر زمین می‌زند و می‌گوید ارزشی ندارد.** (قشقایی، آذری)
۴۲۳۲۵. **دباغ‌خانه، تنها این چرم را کم داشت.** (بهبهانی)
۴۲۳۲۶. **دبگی مرد، درمرده شورخانه معلوم می‌شود.** (رامسری)
۴۲۳۲۷. **دبه بی‌روغن نمی‌شود.** (بهمنیاری، عوام، شکورزاده، دهخدا، آذری)
۴۲۳۲۸. **دبه در پای شتر (فیل) می‌اندازند (افکند).** (سمک‌عیّار: ۹۴/۵، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، تکمله، مثمر)
۴۲۳۲۹. **دبه در ک..نش بند شد.** (افغانی، نامه‌ی‌داستان)
۴۲۳۳۰. **دبه را اگر به چنار آویزی روغن می‌دهد.** (عوام، شکورزاده)
۴۲۳۳۱. **دبه را به درخت کبود (کبودار) هم ببندی بی‌روغنش نمی‌شود.** (عوام، کوچه)
۴۲۳۳۲. **دبه‌ی در ک..ن شتر.** (یزدی)
۴۲۳۳۳. **دبیر خائن به کار نیاید.** (تاریخ بیهقی: ۱۹۵)
۴۲۳۳۴. **دجله بود قطره‌ای از چشم کور.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۷۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۲۳۳۵. **دختر آش می‌خواهد، برای دل مادرش می‌خواهد.** (بختیاری)
۴۲۳۳۶. **دختر آقا زمان آش پخته.** (آذری)
۴۲۳۳۷. **دختر آن بهتر که از مادر نزاد.** (سمک‌عیّار: ۳۱۲/۴)
۴۲۳۳۸. **دختر آهنگر، عاشق پسر زغال‌فروش می‌شود.** (خرّمی)
۴۲۳۳۹. **دختر از فقیر به زنی بگیر، ثروت را خدا خودش می‌رساند.** (گیلکی)
۴۲۳۴۰. **دختر از گنده کوچه و فرشش ایرانی.** (افغانی)
۴۲۳۴۱. **دختر از مادر بزرگ‌تر.** (بختیاری)
۴۲۳۴۲. **دختر اشرفی به گردن، بهتر از پسر توبره به دوش.** (زرقانی)
۴۲۳۴۳. **دختر، اِفتنگ*وا کُن مادر است.** (سیرجانی)
۴۲۳۴۴. **دختر اگر تاج طلا بر سرش باشد باز هم انتظار کمک از برادرش را دارد.** (لری)
۴۲۳۴۵. **دختر اگر حج اکبر کندآخر به پا کفش مادر کند.** (بیرجندی)
۴۲۳۴۶. **دختر اگر کار بدی کند صدا ندارد، عروس اگر چنان کند، دارام دروم.** (سخن)
۴۲۳۴۷. **دختر اگر کُنل مو*باشد، به اسم پدر می‌کند شوهر.** (نهاوندی)
۴۲۳۴۸. **دختر الله یار، خبر ببر، خبر بیار.** (افغانی)
۴۲۳۴۹. **دختران را روزگار آخر به شوهر می‌دهد.** (کلیم: ۳، تکمله)
۴۲۳۵۰. **دختران را مردان می‌برند، پسران را رندان.** (کرمانی)
۴۲۳۵۱. **دختران ِمیرعابدین.** (قمی)
۴۲۳۵۲. **دختر اولاد نمی‌شود، بز ثروت.** (همدانی، قشقایی)
۴۲۳۵۳. **دختر با شانه‌ی مادرش سرش را شانه می‌کند.** (لری)
۴۲۳۵۴. **دختر باشعور از پسر بی‌شعور بهتر است.** (خویی)
۴۲۳۵۵. **دختر باش قزل*باش، پسر باش سرپوش دیگ سیاه باش.** (رامسری)
۴۲۳۵۶. **دختر باکره از شکاف دیوار هم به خنده می‌افتد.** (بوشهری)
۴۲۳۵۷. **دختر، بالین سر پدرش است.** (دلیجانی)
۴۲۳۵۸. **دختر بای به نام و آوازه‌ی خود عروس می‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۲۳۵۹. **دختر باید آن‌قدر از خانه بیرون برود که هاون می‌رود و آن قدر حرف بزند که دیوار حرف می‌زند.** (اردستانی)
۴۲۳۶۰. **دختر باید با چادر به خانه‌ی شوهر برود و با کفن بیرون بیاید.** (شکورزاده)

۴۲۳۶۱. **دختر باید باشد و زود هم باید باشد.** (ساوه‌ای)
۴۲۳۶۲. **دختر باید زیر ابر باشد.** (سرخه‌ای)
۴۲۳۶۳. **دختر باید مانند سنگ زیرین آسیا باشد.** (شهربابکی)
۴۲۳۶۴. **دختر باید نوچه*، غنچه، تُربچّه باشد.** (سیرجانی)
۴۲۳۶۵. **دختر باید هشت تا باشد و تا هشت خانه را پر کند.** (رامسری)
۴۲۳۶۶. **دختر بچّه مثل تُخم ترب است ولی پسر بچّه مثل موش پشت‌بام.** (رامسری)
۴۲۳۶۷. **دختر بداخلاق، شوهر دلش می‌خواهد.** (آلاشتی)
۴۲۳۶۸. **دختر بده، جوال ارزن هم روش.** (جیرفتی)
۴۲۳۶۹. **دختر برای نگهداری نیست.** (هزاره‌ای)
۴۲۳۷۰. **دختر برکت مال است.** (شهربابکی)
۴۲۳۷۱. **دختر بزرگ عهده‌ی دایی.** (جیرفتی)
۴۲۳۷۲. **دختر بزرگ کنی مال مردمه، پسر بزرگ کنی مال مردمه.** (تهرانی)
۴۲۳۷۳. **دختر بزرگ هرچه قدر بماند، بختش بهتر می‌افتد.** (کرمانشاهی)
۴۲۳۷۴. **دختر بشین به فرمان، بخت می‌آید از کرمان.** (قمی، تفرشی)
۴۲۳۷۵. **دختر بعد از سه روز خودش را عزیز می‌کند.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۲۳۷۶. **دختر بنشیند سنگین، بختش می‌آید رنگین.** (شوشتری)
۴۲۳۷۷. **دختر بودم سلطان بودم، نامزد شدم خانم شدم، عروس شدم بیگ شدم، یکی زاییدم کلفت شدم.** (میانه‌ای)
۴۲۳۷۸. **دختر به آب بینی خودش بزرگ می‌شود.** (نهاوندی)
۴۲۳۷۹. **دختر به تو می‌گویم، عروس تو بشنو.** (دهخدا، افغانی، شکورزاده)
۴۲۳۸۰. **دختر به چه می‌ماند؟ به موم سیاه دست بزنی نرمتر می‌شود.** (گیلکی)
۴۲۳۸۱. **دختر به حیا و شرم و خاموش / از چادر و موزه کن فراموش.** (بیرجندی)
۴۲۳۸۲. **دختر به گهواره، مادر به جمع‌آوری تیکه پاره.** (همدانی)
۴۲۳۸۳. **دختر به مادر شبیه است و پسر به پدر.** (الیگودرزی)
۴۲۳۸۴. **دختر به مادرش کس دادن را یاد می‌دهد.** (هزاره‌ای)
۴۲۳۸۵. **دختر به مادرش می‌رود و جارو پشت در قرار می‌گیرد.** (مازندرانی)
۴۲۳۸۶. **دختر به مادر می‌رود، گوساله به گاو.** (شکورزاده، بختیاری)
۴۲۳۸۷. **دختر بی‌برادر هار می‌شود، پسر بی‌برادر خوار.** (کردی کرمانشاهی)
۴۲۳۸۸. **دختر بی‌جهاز، اشکنه‌ی بی‌پیاز، طالع بی‌نیاز (ملاّی بی‌نماز).** (قمی)
۴۲۳۸۹. **دختر بی‌طالع به خانه‌ی مادرش رفت، هم برف بارید و هم باران.** (مازندرانی)
۴۲۳۹۰. **دختر بیگ از چه مُرد؟ از بی‌دست و پایی.** (آذری)
۴۲۳۹۱. **دختر بی‌مادر بهتر است گیسوان خود را ببرد و بر پای خویش ببندد.** (ایلامی)
۴۲۳۹۲. **دختر بی‌مادر، دستبند را می‌برد به گردن می‌اندازد.** (بختیاری)
۴۲۳۹۳. **دختر بی‌مادر نباشد، عروس بی‌مادر شوهر.** (آذری)
۴۲۳۹۴. **دختر پاشنه ترقیده از ما چه چیزها طلبیده.** (افغانی)
۴۲۳۹۵. **دختر پدر تربیت کرده، مرد از آب درمی‌آید، پسر مادر بار آورده، زن صفت می‌شود.** (آذری)
۴۲۳۹۶. **دختر پُر گوشش، پسر پُر کوشش مرد پُر بیلش.** (جیرفتی)
۴۲۳۹۷. **دختر پزون است.** (تهرانی)
۴۲۳۹۸. **دختر پزی* برای درد دندان خوب است.** (سیرجانی)
۴۲۳۹۹. **دختر پس از ازدواج فکر می‌کند پدرش ثروتمند شده.** (جلفایی)
۴۲۴۰۰. **دختر پل است، مردم رهگذر.** (بختیاری)
۴۲۴۰۱. **دختر پنج ماه و پنجه، پسر هفت ماه و غِلیه*.** (دلیجانی)
۴۲۴۰۲. **دختر پیر از حجله‌ی شب زفاف واهمه‌ای ندارد.** (قشقایی)
۴۲۴۰۳. **دختر پیر عروس شد و دلش خنک شد.** (قشقایی)
۴۲۴۰۴. **دختر پیر قاضی می‌شود، سگ پیر تازی می‌شود.** (قشقایی، ترکمنی)
۴۲۴۰۵. **دختر تا از مادر نبیند، نصیحت نمی‌پذیرد.** (ترکمنی)
۴۲۴۰۶. **دختر تا پیر نشود، قاضی نمی‌شود.** (ترکمنی)
۴۲۴۰۷. **دخترت بدنام بشود، پسرت بدنام نشود.** (بختیاری)
۴۲۴۰۸. **دختر تخم ترتیزک* است.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، عوام)
۴۲۴۰۹. **دخترت را به زن مرده بده و گاوت را به گاومرده.** (گچسارانی)
۴۲۴۱۰. **دختر ترشیده آرزو داشت شوهر کند وقتی شوهر کرد پسر دوقلو از خدا می‌خواست.** (بختیاری، لری، ایلامی، فرهنگ‌نامه)
۴۲۴۱۱. **دختر ترشیده را کی خواست؟ درمانده.** (لری)

۴۲۴۱۲. **دختر تره تره بزرگ می‌شود، پسر گندم گندم.** (اصفهانی)
۴۲۴۱۳. **دختر تقی و کفش تق تقی؟** (خمین)
۴۲۴۱۴. **دختر تنبل مادرِ کدبانو را دوست دارد.** (شکورزاده، عوام)
۴۲۴۱۵. **دختر توی گهواره است، برایش جهیزیه جمع می‌کنند.** (شوشتری)
۴۲۴۱۶. **دختر جمشید و بی‌مهر.** (نامه‌ی داستان)
۴۲۴۱۷. **دختر جو است و پسر گندم.** (قشقایی)
۴۲۴۱۸. **دختر جوی ترش است.** (بهمنیاری، کرمانی، تربتی)
۴۲۴۱۹. **دختر جوی ولگار (پاییزه) است.** (بیرجندی)
۴۲۴۲۰. **دختر چراغ خانه است.** (افغانی)
۴۲۴۲۱. **دختر چون تخم سبزی پالک است.** (افغانی)
۴۲۴۲۲. **دختر حکم پُل را دارد.** (کوچه)
۴۲۴۲۳. **دختر حکم دانه‌ی‌ترب را دارد.** (گیلکی)
۴۲۴۲۴. **دختر حلوافروش، شیرین‌تر است.** (ارومیه‌ای، اهری)
۴۲۴۲۵. **دختر حلوایی چرب‌تر و شیرین‌تر.** (هبله‌رودی، مثمر، آذری)
۴۲۴۲۶. **دختر حمّامی است، تا در آب هست تازه است.** (سمنانی)
۴۲۴۲۷. **دختر خاکستر اُجاق مردم است.** (دماوندی)
۴۲۴۲۸. **دختر خاله‌ی‌خلموک*است.** (افغانی)
۴۲۴۲۹. **دخترخان، به نام پدرش عروس می‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۲۴۳۰. **دختر خان سردارم، آمُخته به این کارم.** (تهرانی)
۴۲۴۳۱. **دختر خانم به خاله‌اش می‌کشد و جوان‌مرد به دایی‌اش.** (آذری)
۴۲۴۳۲. **دخترِ خانه را به زنی می‌خواهی، پسر به بغل هم باشد؟** (گیلکی)
۴۲۴۳۳. **دختر، خانه را خالی می‌کند، آب‌دزدک باغ را.** (گیلکی)
۴۲۴۳۴. **دخترخانه گل است، زن خانه پل است.** (افغانی)
۴۲۴۳۵. **دختر خانه هم می‌نالد، زن بیوه هم، زن شوهردار هم.** (هزاره‌ای)
۴۲۴۳۶. **دختر خان یزد باشم دروغ بگم؟ آن‌جام که درد مکنه مکم.** (دهخدا)
۴۲۴۳۷. **دختر خمیر تروشه.** (افغانی)
۴۲۴۳۸. **دختر خمیرمایه‌ی مردم است.** (سیرجانی)
۴۲۴۳۹. **دختر خوب از قبیله بیرون نمی‌رود، اسب عربی از سرطویله.** (مستوفی: ۲۸۷/۱، کوچه، تکمله، شکورزاده)
۴۲۴۴۰. **دختر خوب است که مادرش از او تعریف کند.** (اورَی)
۴۲۴۴۱. **دَختر خوب است یکی باشد، مهره و زینت بسش باشد، تا مادر در هوسش باشد.** (لری)
۴۲۴۴۲. **دخترخوب را به بیگانه نده که حیف است، دختر بد را هم به بیگانه مده که عیب است.** (آذری)
۴۲۴۴۳. **دختر خود را یا به مال باید بدهی یا به جمال یا به کمال.** (قشقایی)
۴۲۴۴۴. **دختر خودم را گرفته‌ام، او را به تو نمی‌دهم.** (کردی)
۴۲۴۴۵. **دختر خوش‌طالع، بهتر از پسر بدطالع است.** (بهبهانی)
۴۲۴۴۶. **دختر دادم به میش‌دار، میش مُرد امّا مرد بد ماند.** (بختیاری)
۴۲۴۴۷. **دختردار که شدی تنبانِ قرمزت را درآر.** (کوچه)
۴۲۴۴۸. **دختردار و زنبوردار و هیچی ندار.** (کلاردشتی)
۴۲۴۴۹. **دختر داشته باشی، مرد بیوه و غلام هم ممکن است به خواستگاری او بیاید.** (ترکمنی)
۴۲۴۵۰. **دختر دختری می‌کند، آش تو لنگری می‌کند، پیر را مهمان می‌کند.** (تمثیل)
۴۲۴۵۱. **دختر درخانه، زشت‌رو است.** (هزاره‌ای)
۴۲۴۵۲. **دختر در خانه، مار است.** (خوزستانی)
۴۲۴۵۳. **دختر در خانه‌ی پدر مهمان است.** (هزاره‌ای)
۴۲۴۵۴. **دختر در خانه‌ی‌پدر می‌ماند.** (هزاره‌ای)
۴۲۴۵۵. **دختر درخت گردو است، هرکسی سنگی به سرش می‌اندازد.** (ایلامی)
۴۲۴۵۶. **دختر در دوک رشتن به مادرش می‌ماند.** (لری)
۴۲۴۵۷. **دختر در گهواره است و جهیزیه‌اش تکه تکه.** (نهاوندی)
۴۲۴۵۸. **دختر دم‌بخت، در خانه‌ی پدر تن به کار نمی‌دهد.** (آذری)
۴۲۴۵۹. **دختر دم بخت مثل سکوی در خانه است.** (کرمانی)
۴۲۴۶۰. **دختر دوشیزه را شوی دوشیزه باید.** (قابوس‌نامه: ۱۳۸، شکورزاده، تاجیکی، دهخدا)
۴۲۴۶۱. **دختر دولت است، پسر صولت.** (سیرجانی)
۴۲۴۶۲. **دختر دیوانه از همه بهترِ شوهر می‌کند.** (قشقایی)
۴۲۴۶۳. **دختر دیوانه بی‌شوهر می‌ماند.** (ترکمنی)
۴۲۴۶۴. **دختر دیوانه عروس دیوانه می‌شود و عروس دیوانه پیرزن دیوانه.** (آذری)
۴۲۴۶۵. **دختر را از جایی بستان که مادرش کدبانو باشد.** (بختیاری)
۴۲۴۶۶. **دختر را اگر عزیز و دردانه بار بیاوری عاقبت هار می‌شود.** (آبدانانی)
۴۲۴۶۷. **دختر را با چشم نگیر، با گوش بشنو و بگیر.** (آذری)
۴۲۴۶۸. **دختر را بگذار به خانه، تا قدر شوی را بدانه.** (سیستانی)
۴۲۴۶۹. **دختر را به خانه نبین، پشم را به شانه.** (هزاره‌ای)

۴۲۴۷۰. **دختر را به زیبایی‌اش وصف می‌کنند و پسر را به کمالش.** (آذری)
۴۲۴۷۱. **دختر را به عاشق بده، پلو را به کاردان.** (ترکمنی)
۴۲۴۷۲. **دختر را به گهواره بگذار و فشار به بقچه بیاور.** (اوزی)
۴۲۴۷۳. **دختر را به مادر نگاه کن، پارچه را به کنارش.** (سبزواری)
۴۲۴۷۴. **دختر را بیگانه نکن.** (هزاره‌ای)
۴۲۴۷۵. **دختر را در خانه امتحان بکن و بعد برای آوردن هیزم بفرست.** (قشقایی)
۴۲۴۷۶. **دختر را دیدم گدی‌باز/ نی که شاه قاسم تیزانداز.** (افغانی)
۴۲۴۷۷. **دختر را سیر نگاه‌دار، پسر را گرسنه.** (تهرانی)
۴۲۴۷۸. **دختر را صد نفر خواستگاری می‌کنند یک نفر می‌برد.** (هزاره‌ای)
۴۲۴۷۹. **دختر را غم پیر می‌کند، شتر نر را سربار آب می‌کند.** (قشقایی)
۴۲۴۸۰. **دختر را که به حال خود گذاشتی یا به عاشق شوهر کند یا به سورنایی.** (آذری)
۴۲۴۸۱. **دختر را که مادرش زیاد تعریفش کند، برای آقادایی‌اش خوب است.** (سخن)
۴۲۴۸۲. **دختر را نصیب شیر نر نکند.** (دزفولی)
۴۲۴۸۳. **دختر رعیّت پیشه، تو کجا و قلیان شیشه.** (فسایی)
۴۲۴۸۴. **دختر روزی یک جو بزرگ می‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۲۴۸۵. **دختر روزی یک دسته‌ی چوقن (یک خاک انداز) دراز میشه.** (سورمقی)
۴۲۴۸۶. **دخترزاده جگرزاده، پسرزاده دیگرزاده.** (لری)
۴۲۴۸۷. **دختر زاییدم برای مردان، پسر زاییدم برای رندان، خودم ماندم سفیل و سرگردان.** (سخن)
۴۲۴۸۸. **دختر زاییدن از بی‌کار نشستن بهتر است.** (قشقایی)
۴۲۴۸۹. **دختر زمین خورده‌ای است.** (رامسری)
۴۲۴۹۰. **دختر زنِ تنبل، زرنگ می‌شود.** (آذری)
۴۲۴۹۱. **دختر زنینه*پوست پیاز را باد ببرد می‌خندد.** (کرمانی)
۴۲۴۹۲. **دختر زیبا از کلبه‌ی کج و معوج بیرون می‌آید.** (ترکمنی)
۴۲۴۹۳. **دختر زیبا تو را کی ببینم؟ بعد از آوردن بچّه.** (مازندرانی)
۴۲۴۹۴. **دختر سرمایه‌دار، زودتر شوهر می‌کند.** (کرمانجی)
۴۲۴۹۵. **دختر سر هفت پسر.** (سیرجانی)
۴۲۴۹۶. **دختر سعدی است.** (دهخدا)
۴۲۴۹۷. **دختر سفید چهره یک نگرانی دارد، دختر سیه‌چهره هم یک نگرانی دیگر.** (ترکمنی)
۴۲۴۹۸. **دختر سنگ پالخمان (فلاخن) است.** (افغانی)
۴۲۴۹۹. **دختر سیّال*گرفتن مشکل، نگاه کردنش آسان.** (افغانی)
۴۲۵۰۰. **دختر سیاه پسر زاییده.** (قشقایی)
۴۲۵۰۱. **دختر سیاه سفیدبخت جاش رو تخت، دختر سفید سیاه‌بخت جاش تو مطبخ.** (شکورزاده)
۴۲۵۰۲. **دختر سیدعلی و پشکل گوسفند، گوشواره را ببین و غش کن.** (سمنانی)
۴۲۵۰۳. **دختر سیه چشمت را زیر کاه پنهان کن.** (گیلکی)
۴۲۵۰۴. **دخترش آمد با هفت دست تپاله‌مالی*.** (مازندرانی)
۴۲۵۰۵. **دختر شاه غازی‌ام، به هر چی باشد راضی‌ام.** (تهرانی)
۴۲۵۰۶. **دختر شاه گفت: «شیرین بیا، شیرین برو، صبح نیا، ظهر برو.»** (سمنانی)
۴۲۵۰۷. **دختر شاه و پسر فقیر.** (بهبهانی)
۴۲۵۰۸. **دختر شاهی، زن مایی.** (افغانی)
۴۲۵۰۹. **دختر شب بزرگ می‌شود.** (بختیاری)
۴۲۵۱۰. **دخترش را می‌خواهد بالش زیر سرش کند.** (شهربابکی)
۴۲۵۱۱. **دختر شش ماه و مشتی، پسر نه ماه و نازی.** (زرقانی)
۴۲۵۱۲. **دختر صنّار، بیوه یک عباسی.** (کرمانی)
۴۲۵۱۳. **دختر ضعیفه، نون جو حیفه.** (شهربابکی)
۴۲۵۱۴. **دختر عجم و خانه‌ی عرب؟** (خمین)
۴۲۵۱۵. **دختر عجول به بخت نمی‌رسد.** (هزاره‌ای)
۴۲۵۱۶. **دخترعجول شوهر نمی‌رود، اگر شوهر کند بهره نمی‌برد.** (درگزی)
۴۲۵۱۷. **دختر عزّتی بهتر از پسر نکبتی.** (لری)
۴۲۵۱۸. **دختر عمو تو زشتی، کسی پیدا نشه تو هستی.** (سیرجانی)
۴۲۵۱۹. **دختر عمو که از پسر عمو خجالت بکشد حرام‌زاده‌ای به دنیا می‌آورد.** (سیستانی)
۴۲۵۲۰. **دختر عمویت را بگیر تا مرده‌شوی و زنده‌شویت شود.** (بختیاری، فرهنگ‌نامه)
۴۲۵۲۱. **دختر قاضی را ننه بزرگ هم که باشد می‌گویند«دخترقاضی.»** (شکورزاده، کوچه)
۴۲۵۲۲. **دختر قاضی را هنوز می‌گویند دختر قاضی.** (عوام)
۴۲۵۲۳. **دختر قرناس قوس، طبق بن کنده.** (شوشتری)
۴۲۵۲۴. **دختر قهر کن شوهر می‌خواهد، هفت کوزه هم ترشی می‌خواهد.** (مازندرانی)
۴۲۵۲۵. **دخترک بنشین با حیا، بختت می‌آید از کربلا.** (سیرجانی)
۴۲۵۲۶. **دخترک بنشین به سهل آسان، بختت می‌آید از خراسان.** (سیرجانی)

۴۲۵۲۷. **دخترک تر و تازه و شاداب، نوخاسته و نوپا و تازه خیز است.** (گیلکی)
۴۲۵۲۸. **دختر کچل است، پسر لیسیده*.** (آذری)
۴۲۵۲۹. **دختر کچل چه دارد؟ یک شانه‌ی آهنی.** (آذری)
۴۲۵۳۰. **دختر کُچُنه‌ی*اُجاق مردم است.** (زرقانی)
۴۲۵۳۱. **دختر کرد را تعریف کردیم از پنیرش مو درآمد.** (درگزی)
۴۲۵۳۲. **دخترکزا، پسرم مزا، پسرکزا، دخترم مزا، وای به آنی که هیچی نمی‌زاید.** (دماوندی)
۴۲۵۳۳. **دختر کُ..فروش بهتر از پسر ملک‌فروش است.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۲۵۳۴. **دختر کفش مادر را می‌پوشد.** (افغانی، دلیجانی)
۴۲۵۳۵. **دختر، کم‌تر بیا، دخترم، با ناز بیا.** (آذری)
۴۲۵۳۶. **دختر کوچک شوهر می‌کند، دختر بزرگ گریه می‌کند.** (لری)
۴۲۵۳۷. **دختر کور مادرزاد بود، گفتند: «کلاغی بین راه چشمش را کور کرده‌است.»** (لری)
۴۲۵۳۸. **دختر کوزه‌گر، از کوزه‌ی شکسته آب می‌خورد.** (آذری)
۴۲۵۳۹. **دختر کولی خانم نمی‌شود.** (ساوه‌ای)
۴۲۵۴۰. **دختر کولی را اگر خانه‌ی‌شاه هم ببرند، می‌گوید: «باجی خیرم کن.»** (دماوندی)
۴۲۵۴۱. **دختر که آتش‌پاره شد، شوهر بده که ضایع شد.** (دامغانی)
۴۲۵۴۲. **دختر که آتش روشن می‌کند، عروس‌وار است.** (بهمنیاری)
۴۲۵۴۳. **دختر که آواز بخواند، شوهر می‌خواهد.** (شهرکردی)
۴۲۵۴۴. **دخترکه با جوان یا مرد پخته و دانا ازدواج کند، دنبه می‌خورد، دختر که با نادان ازدواج کند، مشت.** (آذری)
۴۲۵۴۵. **دخترکه باد می‌دهد، نان جو را بهانه می‌کند.** (ترکمنی)
۴۲۵۴۶. **دختر که بزرگ شد هووی مادر می‌شود.** (شهمیرزادی)
۴۲۵۴۷. **دختر که پنج باشه، خانه باید پر گنج باشه.** (گرمساری)
۴۲۵۴۸. **دختر که جواب سربالا به مادر داد، جواب سربالا به پادشاه داده است.** (لری، بختیاری)
۴۲۵۴۹. **دخترکه خاله‌اش تعریفش را بکند برای عمه‌اش خوب است.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)
۴۲۵۵۰. **دختر که خوب باشد از رفتار برادرش پیداست.** (مینابی)
۴۲۵۵۱. **دختر که خیلی عقد بسته باشد، یخ بسته می‌شه.** (شهربابکی)
۴۲۵۵۲. **دختر که درگهواره است مادر باید فکر جهیزیه باشد.** (مازندرانی)
۴۲۵۵۳. **دختر که دستمال سرش زدی، به شوهر بده.** (افغانی)
۴۲۵۵۴. **دختر که دیدی ناخن‌هایش را قرمز کن، پیرزن بیوه که دیدی خطش را کور کن.** (سراوانی)
۴۲۵۵۵. **دختر که راضی به ازدواج با جوان نشود، به ازدواج با پیر پیش‌قدم می‌شود.** (امری)
۴۲۵۵۶. **دختر که رسید به بیست، به حالش باید گریست.** (شکورزاده)
۴۲۵۵۷. **دخترکه سنگین بنشیند، بختش رنگین می‌آید.** (شوشتری، ایلامی)
۴۲۵۵۸. **دختر که شود مست به زنجیر نتوان بست/ اشتر که شود مست به ریسمان بتوان بست.** (لنجانی، سیرجانی، شهربابکی)
۴۲۵۵۹. **دخترکه قهر کرد شوهر می‌خواهد، پسر که قهر کرد زن می‌خواهد.** (هزاره‌ای)
۴۲۵۶۰. **دختر که قهر کند، شوهر می‌خواهد.** (سمنانی)
۴۲۵۶۱. **دخترکه کَسو می‌شود، اوّل مادرش می‌فهمد.** (بهمنیاری، کرمانی، شیرازی)
۴۲۵۶۲. **دختر که کلاه به طرفش پرت کردی نیفتاد، می‌تواند شوهر کند.** (فرهنگ‌نامه)
۴۲۵۶۳. **دخترکه مادر تعریفش کند، بند ریش دایی‌اش است.** (بختیاری)
۴۲۵۶۴. **دختر که مادر دارد، خودش بزرگ می‌شود، دختر بی‌مادر حرفش بزرگ می‌شود.** (آذری)
۴۲۵۶۵. **دخترکه مادرش از او تعریف کند، برای پسر خاله‌اش خوب است.** (قشقایی، آلاشتی)
۴۲۵۶۶. **دخترکه مادرش از او تعریف کند، بر سر اُجاق می‌ماند.** (قشقایی)
۴۲۵۶۷. **دختر که مادرش تعریفش را بکند، به درد خاله‌اش می‌خورد.** (دماوندی)
۴۲۵۶۸. **دخترکه مادرش تعریف کند برای آقادایی‌اش خوب است.** (شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام، ایلامی)
۴۲۵۶۹. **دختر که مادرش تعریف کند، بگذار فرار کن، دختری که همسایه تعریف کند، بگیر و فرار کن.** (آذری)
۴۲۵۷۰. **دختر که مادرش تعریفش می‌کند، به درد پسر دایی‌اش می‌خورد.** (بختیاری، لری)
۴۲۵۷۱. **دخترکه مادرش تعریف کند، برای لای گیس ننه‌اش خوب است.** (مشهدی)

۴۲۵۷۲. **دختر که نکوست، از برارش پیداست.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۲۵۷۳. **دختر که ننه‌اش تعریفش کند، برای بر دل خودش خوب است.** (زرقانی)
۴۲۵۷۴. **دخترکه ننه‌اش تعریفش کند، لایق ریش باباش است.** (فسایی)
۴۲۵۷۵. **دختر که ننه پسندد، عروس خاله می‌شود.** (همدانی)
۴۲۵۷۶. **دختر که یکی باشد، صندوقچه‌ی طلا می‌شه.** (گرمساری)
۴۲۵۷۷. **دختر گاوبان و نان بدون سفره.** (دشتستانی)
۴۲۵۷۸. **دختر گاوچران، هوس نان گاوچران را می‌کند.** (جلفایی، آذری)
۴۲۵۷۹. **دختر گدا، این همه ادا.** (تهرانی)
۴۲۵۸۰. **دختر گفت: «بچّه خمیر است.» مادر گفت: «خدا کریم است.»** (فرهنگ‌نامه)
۴۲۵۸۱. **دختر گفت: «تا سه روز مرا بیرون نیندازید، جای خودم را باز می‌کنم.»** (شهربابکی)
۴۲۵۸۲. **دختر گفت: «مادر سیاه هستم.» مادر گفت: «ای مادر، بختت سیاه نباشد.»** (لری)
۴۲۵۸۳. **دختر گفته‌است:« تا سه روز مرا از خانه بیرون نکنید، ببینید چه‌طور جای خود را باز می‌کنم.»** (بهمنیاری)
۴۲۵۸۴. **دختر گفته تا سه روز کسی مرا نکشد، بعد از آن غم خود را می‌خورم.** (افغانی)
۴۲۵۸۵. **دختر گل است و مردم رهگذر.** (اصفهانی، کردی)
۴۲۵۸۶. **دختر گل به سر بهتر است از پسر جُل به سر.** (شهرکردی)
۴۲۵۸۷. **دختر گوزید، مادر پوشید.** (قشقایی)
۴۲۵۸۸. **دختر گوشه‌ی‌چارقدش خصم اوست.** (بهبهانی)
۴۲۵۸۹. **دختر گوشه‌ی‌روسریش دشمنش است.** (بوشهری)
۴۲۵۹۰. **دختر لباسش آردی، پسر لباسش زیبا.** (قشقایی)
۴۲۵۹۱. **دخترِ مادرِ بدکاره، بدکاره می‌شود.** (ترکمنی)
۴۲۵۹۲. **دختر مال پسر است، سبوس مال جوجه.** (آملی)
۴۲۵۹۳. **دختر مال مردم است.** (افغانی، هزاره‌ای، تاجیکی)
۴۲۵۹۴. **دختر مال مردمه، پسر مال عَمومه.** (تهرانی)
۴۲۵۹۵. **دخترم به تو می‌گویم، عروسم تو بشنو.** (سنقری، آذری، اشتهاردی، اراکی، تاجیکی)
۴۲۵۹۶. **دخترم، به خانه‌ی‌پدری کمتر بیا تا عزیزتر شوی.** (آذری)
۴۲۵۹۷. **دخترم تاج سرم، شوهر دخترم گوز خرم.** (لری)
۴۲۵۹۸. **دختر مثل بادام است، فرزندش مغز آن.** (آذری)
۴۲۵۹۹. **دختر مثل جگر بوی زُحم می‌دهد.** (سیرجانی)
۴۲۶۰۰. **دختر مثل جو ترش است از کاشت تا برداشت صد روز است.** (سیرجانی)
۴۲۶۰۱. **دختر مثل جو ترشو است، زود می‌رسد.** (سیرجانی، شهربابکی)
۴۲۶۰۲. **دختر مثل درخت گردو است.** (نهاوندی)
۴۲۶۰۳. **دختر مثل سکّوی در خانه است که هرکس به آن رسید روی آن می‌نشیند.** (کاشانی)
۴۲۶۰۴. **دختر مثل سکوی در مسجد است.** (شهربابکی)
۴۲۶۰۵. **دختر مثل عقربه‌ی ساعت است نگاه والدین همیشه باید به او باشد.** (سیرجانی)
۴۲۶۰۶. **دختر مثل کدو است.** (زرقانی، حییم)
۴۲۶۰۷. **دختر مثل کدوست؛ یک شب مهتاب رشد می‌کند.** (شکورزاده)
۴۲۶۰۸. **دختر مثل لاله کدو می‌ماند، شب که خوابید صبح یک وجب درازتر می‌شود.** (شیرازی)
۴۲۶۰۹. **دخترم درخانه چون کبک می‌پرید، شوهرکه کرد با ک.. روی زمین می‌سُرید.** (بختیاری)
۴۲۶۱۰. **دخترم رئیس خانه شد، در خانه‌ام آشوب به پا شد.** (قشقایی)
۴۲۶۱۱. **دخترم را باور کنم یا چشمم را؟** (آذری)
۴۲۶۱۲. **دخترم را به کسی می‌دهم که جلوی من بلند شود نه من جلوی او بلند شوم.** (خوانساری)
۴۲۶۱۳. **دخترم را به کسی می‌دهم که دست پشت او بزنم گرد بلند شود.** (خوانساری)
۴۲۶۱۴. **دخترم را گفتم، گلینم تو شنو.** (تاجیکی)
۴۲۶۱۵. **دختر مرد خسیس را به زنی بگیری، امّا به پسرش دختر ندهی.** (آذری)
۴۲۶۱۶. **دختر مرد را یک شوهر بس است.** (افغانی)
۴۲۶۱۷. **دخترم زایید خودم زاییدم، پسرم زایید مردم زاییدند.** (لری)
۴۲۶۱۸. **دختر ملاّ علی از مادرش بزرگ‌تر است.** (فیروزکوهی)
۴۲۶۱۹. **دختر می‌خواهی به مادرش نگاه کن، گاو می‌خری به عقبش نگاه کن، اسب می‌خری یالش را نگاه کن.** (شهمیرزادی)
۴۲۶۲۰. **دختر می‌خواهی مادرش را ببین، کرباس می‌خواهی پهنایش را ببین.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۴۲۶۲۱. **دختر نابوده بِه و چون ببود یا به شوی یا به گور.** (قابوس‌نامه: ۱۳۷)
۴۲۶۲۲. **دختر، ناودان طلاست.** (شکورزاده)
۴۲۶۲۳. **دختر ندار، پسر ندار، برکت از خدا.** (رامسری)
۴۲۶۲۴. **دختر نر سوار الاغ شده.** (اندیمشکی)
۴۲۶۲۵. **دختر نشسته سا ک.. و پا ک.. / بختش می‌کشه از راه خراسون.** (کازرونی)

۴۲۶۲۶. **دختر نمود*در و خانه است.** (افغانی)
۴۲۶۲۷. **دختر نمی‌تواند ماده گاو را بدوشد می‌گوید طویله کج است.** (تاتی)
۴۲۶۲۸. **دختر نمی‌خواهیم که متکای زیر سرمان باشد.** (رفسنجانی)
۴۲۶۲۹. **دختر نه در خاک می‌ماند نه در سرایی.** (مازندرانی)
۴۲۶۳۰. **دختر نه ساله یا باید شوهر رفته باشد یا به گور.** (آذری)
۴۲۶۳۱. **دختر و برّه‌ی نر و قاطر چون همند.** (بختیاری)
۴۲۶۳۲. **دختر و پسر در دنیا دشمن جانند ولی دنیای بی‌دشمن را چه کنم؟** (ترکمنی)
۴۲۶۳۳. **دختر وَخیز سنگین سنگین، بختت بشه رنگین رنگین.** (همدانی)
۴۲۶۳۴. **دختر و درخت گردو را اگر خُرد کنی، باز هم رشد می‌کنند.** (قشقایی)
۴۲۶۳۵. **دختر وفایش از پسر بیشتر است.** (بختیاری)
۴۲۶۳۶. **دختر و گوساله را نباید شکمباره تربیت کرد.** (ایلامی)
۴۲۶۳۷. **دختره از دختری نکرده پستون / غرغر بچّه سه ماه زمستون.** (لنجانی)
۴۲۶۳۸. **دختر هاشم‌آبادی، نه ده دارد و نه قلعه.** (اصفهانی)
۴۲۶۳۹. **دخترها عروسی کرده‌بودند، بیوه‌ها به دست و پا افتاده‌بودند.** (کرمانجی)
۴۲۶۴۰. **دخترها هر قدر بنشینند، روی بخت خود می‌نشینند.** (آذری)
۴۲۶۴۱. **دخترهای اردیانی*پنبه داغم می‌کنند، من به حال مردنم تکلیف باغم می‌کنند.** (شاهرودی)
۴۲۶۴۲. **دخترهای محل، پسران را می‌شناسند.** (بختیاری)
۴۲۶۴۳. **دخترهای ناز (زیبا) نمی‌گوزند.** (بیرجندی)
۴۲۶۴۴. **دختر هرچه توی خانه بمانه، جوهر می‌آره.** (شهربابکی)
۴۲۶۴۵. **دختر هرچه چِل‌تر (خل‌تر)، برای همسایه بهتر.** (عوام)
۴۲۶۴۶. **دختر هرچه خوب باشد، گوشت بو آمده‌است زودتر باید ردش کرد.** (مازندرانی)
۴۲۶۴۷. **دختر هرکس وجیه افتاد، مفت شوهر است.** (وحید، امثال‌موزون)
۴۲۶۴۸. **دختر، هفت (هفتاد تا) مادر کافر می‌خواهد.** (سیرجانی، رفسنجانی، شهربابکی)
۴۲۶۴۹. **دختر همسایه اگر ک..ش بزرگ است، هفت دست شلوار پوشیده.** (مازندرانی)
۴۲۶۵۰. **دختر همسایه بینی‌اش پچق*است.** (افغانی)
۴۲۶۵۱. **دختر همسایه جِلف به نظر می‌رسد.** (سیستانی)
۴۲۶۵۲. **دختر همسایه خِلمی (خلموک)* است.** (تاجیکی، افغانی)
۴۲۶۵۳. **دختر همسایه زشت است.** (سخن)
۴۲۶۵۴. **دختر همسایه زود بزرگ می شود.** (کرمانی)
۴۲۶۵۵. **دختر همسایه قوزک پایش مو دارد.** (فیروزآبادی، قشقایی)
۴۲۶۵۶. **دختر همسایه کله پخ‌پخ می‌مانه.** (افغانی)
۴۲۶۵۷. **دختر همسایه هرچه چل‌تر، پسر همسایه خوش‌دل‌تر.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۲۶۵۸. **دختر همسایه هرچه چِل‌تر (خل‌تر)، برای ما بهتر.** (شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی)
۴۲۶۵۹. **دختر همسایه هرچه مست‌تر، برای ما بهتر.** (خراسانی)
۴۲۶۶۰. **دختر همسایه هرچه هیزتر، برای ما بهتر.** (کوچه)
۴۲۶۶۱. **دختر هم یک شب دختر است.** (تهرانی)
۴۲۶۶۲. **دختر، هووی مادر (ننه) است.** (سیرجانی، زرقانی، دلیجانی، لارستانی، شهربابکی)
۴۲۶۶۳. **دخترهیز، زود حامله می‌شود.** (قشقایی)
۴۲۶۶۴. **دختر یا یک جو از مادرش پرطالع تر میشه یا کم طالع تر.** (شهربابکی)
۴۲۶۶۵. **دختری بگیر که مثل چوب کلفت روی مطبخ باشد.** (تاتی)
۴۲۶۶۶. **دختر یتیم ینگه بسیار دارد.** (ترکمنی)
۴۲۶۶۷. **دختری را که مادرش زیاد تعریفش کند، عروس شلخته از کار درمی‌آید.** (سخن)
۴۲۶۶۸. **دختر یک جو از ننه‌اش یا بالاتر است یا پایین‌تر.** (زرقانی)
۴۲۶۶۹. **دختر یک شب بکر است.** (هبله‌رودی، مثمر، کوچه)
۴۲۶۷۰. **دختری که مادر داره کفش قرمز به پاداره، دختری که بی‌مادره در خانه گوشه‌نشینه.** (لری)
۴۲۶۷۱. **دختری که مادر داره، خوب شوهرداری می کنه.** (سوادکوهی)
۴۲۶۷۲. **دختر یکی یک دانه، دانه‌ی‌قیمتی است.** (شهربابکی)
۴۲۶۷۳. **دختی که تکوست از برارش پیداست.** (سخن)
۴۲۶۷۴. **دخل آب روان است و خرج آسیاب گردان.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۶، شکورزاده، کوچه، خرمی، بهمنیاری، دهخدا، امثال‌موزون، عوام)
۴۲۶۷۵. **دخل بی‌خرج اگر هست، گدایان دارند.** (صائب: ۱۷۰۰، تکمله)
۴۲۶۷۶. **دخل و خرجش به هم نمی‌خورد.** (عوام)
۴۲۶۷۷. **ددِ آزموده بهْ از مردمِ ناآزموده.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، حییم)

۴۲۶۷۸. **دد از آدمی‌زاده‌ی‌بد به است.** (سعدی، شکورزاده)
۴۲۶۷۹. **ددر نرفتن بی‌بی از بی‌چاقچوری است.** (کوچه)
۴۲۶۸۰. **دَدَه به دایی‌اش می‌رود، بَبَه به باباش.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۴۲۶۸۱. **در آبخور بلند آب خورده.** (افغانی)
۴۲۶۸۲. **در آب، دنبال گرد و غبار می‌گردد.** (سنگسری)
۴۲۶۸۳. **در آب ریدن کار قورباغه است.** (بختیاری)
۴۲۶۸۴. **در آب زلال، ماهی نمی‌توان گرفت.** (خرّمی)
۴۲۶۸۵. **در آب صاف، ماهی گرفتن مشکل است.** (کرمانجی)
۴۲۶۸۶. **در آب غرقه شدن، به که به قورباغه پناه بردن.** (نامه‌ی داستان)
۴۲۶۸۷. **در آبگوشت خود هرچه نان خرد کنی، به قاشق خودت می‌آید.** (اهری)
۴۲۶۸۸. **در آب مردن به که از غوک (وزغ) زنهار خواستن.** (قابوس‌نامه: ۵۲، دهخدا، شکورزاده، حییم)
۴۲۶۸۹. **در آب مرده بهتر که در انتظار آبی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۰۴، دهخدا)
۴۲۶۹۰. **در آب مزن کوزه که خام است هنوز.** (تکمله)
۴۲۶۹۱. **در آتش آب جستن از نادانی است.** (قدسی مشهدی:۷۴۸، دهخدا)
۴۲۶۹۲. **در آتش باشی بهتر است تا دور از آتش باشی.** (بروجردی، دهخدا، حییم)
۴۲۶۹۳. **در آتش جان دهی، بهتر از ننگ است.** (بختیاری)
۴۲۶۹۴. **در آخر بازار، فروشنده کریم است.** (صائب: ۳۴۹۲، تکمله)
۴۲۶۹۵. **در آرد طمع مرغ و ماهی به بند/ بدوزد شَرَه دیده‌ی‌هوشمند.** (سعدی؛ کلیات: ۱۱۶، خزینه، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۲۶۹۶. **در آرزوی خورشت شیش‌انداز، پرپر روغن و کم‌کم پیاز.** (مازندرانی)
۴۲۶۹۷. **در آرزوی دوباره بسیار کس است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۴۲۶۹۸. **در آستانه‌ی‌در خانه‌ی‌پسرم بمیرم ولی بالای خانه‌ی‌دامادم نمیرم.** (آملی)
۴۲۶۹۹. **در آسمان توله سگ پارس می‌کند.** (مازندرانی)
۴۲۷۰۰. **در آسمان جست‌وجو می‌کردم، در زمین یافتم.** (هزاره‌ای)
۴۲۷۰۱. **در آسمان دنبالش می‌گشتم، در زمین پیدایش کردم.** (آذری، خوزستانی)
۴۲۷۰۲. **در آسمان ستاره‌ای به نام من نایستاده‌است.** (مازندرانی)
۴۲۷۰۳. **در آسمان ستاره ندارد، در زمین سایه.** (افغانی، هزاره‌ای)
۴۲۷۰۴. **در آسمان یک ستاره ندارد.** (ایلامی)
۴۲۷۰۵. **در آسیاب درایی، بی‌گرد برایی.** (افغانی)
۴۲۷۰۶. **در آسیاب درایی، بی‌گرد نمی‌برآیی.** (تاجیکی)
۴۲۷۰۷. **در آسیای تو آردش نمی‌کند.** (کردی)
۴۲۷۰۸. **در آشیانه‌ی‌ما کک است.** (رامسری)
۴۲۷۰۹. **در آغل پشکل نمی‌اندازد.** (لری)
۴۲۷۱۰. **در آغل را که بگشایی، هر برّه‌ای مادر خود را می‌یابد.** (بختیاری)
۴۲۷۱۱. **در آغوش مادرت بروی، تو را می‌گیرم.** (گیلکی)
۴۲۷۱۲. **در آغوش نشسته و ریش را می‌کند.** (آملی)
۴۲۷۱۳. **در آفتاب بنشین و سایه را تماشا کن.** (بختیاری)
۴۲۷۱۴. **در آفتاب چاشت که گرم نشدم، در آفتاب دیگر گرم نمی‌شوم.** (افغانی)
۴۲۷۱۵. **در آفتاب سایه‌ی‌شاه و گدا یکیست.** (صائب: ۹۸۵، تکمله)
۴۲۷۱۶. **درآمد فاحشه، خرج سرخاب سفیداب می‌شود.** (آذری)
۴۲۷۱۷. **درآمد قاصدی از ره به تعجیل / ز هندوستان حکایت کرد با پیل.** (نظامی؛ خسرو وشیرین:۱۰۹)
۴۲۷۱۸. **درآمدمان به ریال، خرجمان به دلار.** (تهرانی)
۴۲۷۱۹. **درآمد، مرد را بخشنده دارد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۸۳، تهرانی، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، نظامی، دهخدا)
۴۲۷۲۰. **درآمدنِ آفتاب و مردنِ چراغ.** (کوچه)
۴۲۷۲۱. **در آن‌جا باید گذاشت که صاحبش راضی باشد.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)
۴۲۷۲۲. **در آن چمن که گلی نیست عندلیب مباد.** (صائب، شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۲۷۲۳. **در آن خر بار ندارم، بیفتد خبر ندارم.** (گنبدکاووسی)
۴۲۷۲۴. **در آن دلی که طلب هست آرمیدن نیست.** (نظیری: ۷۰، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۴۲۷۲۵. **در آن دم که گردد شکم وامخواه / کند گرسنه آش را در کلاه.** (فرهنگ‌نامه)
در اصل: **در آن دم که گردد شکم وامخواه/ گلین دیگ بهتر که زرین کلاه.** (امیرخسرو دهلوی)
۴۲۷۲۶. **در آن ساعت که خواهند این و آن مرد/ نخواهند از جهان بیش از کفن برد.** (سعدی؛ کلیات: ۹۶)
۴۲۷۲۷. **در آن شهری که مردانش عصا از کور می‌دزدند / من بیچاره را بنگر که از آن‌ها کمک خواهم.** (فرهنگ‌نامه)
۴۲۷۲۸. **در آن مملکت رتبه‌ی‌نایاب بهتر/ که در سایه‌ی‌جغد باشد همایی.** (منهی زواره ای)

۴۲۷۲۹. **در آن‌وقت‌ها، شتر چار مغز پشکل می‌کرد.** (افغانی)
۴۲۷۳۰. **در آهنین و کلید پشمین.** (هبله‌رودی، کوچه، فرهنگ‌نامه)
۴۲۷۳۱. **در آهنی هم محتاج در چوبی می‌شود.** (لری)
۴۲۷۳۲. **در آینه، نقش نوشته کژ نماید.** (تکمله، کوچه)
۴۲۷۳۳. **در آینه نوشته باژگونه نماید.** (تاریخ‌الوزرا: ۶۸، تکمله)
۴۲۷۳۴. **در آینه‌ی تار، پری دیو نماید.** (صائب: ۲۱۲۶، تکمله)
۴۲۷۳۵. **در آیینه‌ها، نقش نگین راست نماید.** (صائب: مفردات، امثال‌موزون)
۴۲۷۳۶. **در ابر گران‌بار پدیدار بُوَد نم.** (فرخی: ۲۲۴، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۲۷۳۷. **در ابزر*، درخت کنار وجود ندارد.** (قشقایی)
۴۲۷۳۸. **در احتشام و بزرگی آفت بسیارست.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۵۳، تکمله)
۴۲۷۳۹. **در ادا کوش چو کنی وامی / منه از وعده پیش‌تر گامی.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم، دهخدا)
۴۲۷۴۰. **در ازّابه‌ی هر کسی سفر می‌کنی، تصنیف او را بخوان.** (آذری)
۴۲۷۴۱. **در اردستان باج به شغال می‌دهند.** (دهخدا)
۴۲۷۴۲. **در ارزانی چنان شکمی نگه‌دار تا در گرانی بتوانی از عهده‌اش برآیی.** (آذری)
۴۲۷۴۳. **در ارس شغال کم بود، یکی هم با کشتی آمد.** (گرمی‌ای)
۴۲۷۴۴. **درازای شب از افسانه می‌توان دانست.** (صائب: ۸۸۰، تکمله)
۴۲۷۴۵. **دراز بریدی، باز بریدی.** (افغانی)
۴۲۷۴۶. **درازتر از ماه رمضان.** (خوزستانی)
۴۲۷۴۷. **دراز را مان و کوتاه را بر.** (تاجیکی)
۴۲۷۴۸. **درازساده‌لوح است، کوتاه چخماق.** (آذری)
۴۲۷۴۹. **دراز شد از ما رد شد، کوتاه شد به ما نرسید، پشت این بند بند دیگری که ساخته نمی‌شود.** (سیستانی)
۴۲۷۵۰. **دِراز شد خاک‌انداز؛ گِرد شد لاقْلاقو (لق‌لقو، لی‌لاقو)*.** (کوچه، تربت حیدریه ای)
۴۲۷۵۱. **درازش کنم کفگیری و پهنش کنم تاوه‌ای است.** (شوشتری)
۴۲۷۵۲. **درازنای شب از چشم دردمندان پرس.** (سعدی؛ کلیات: ۶۰۳، شکورزاده)
۴۲۷۵۳. **دراز نیست بیابان که هست پایانش.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۱، امثال‌موزون، حییم)
۴۲۷۵۴. **در از هر پای لگد خورَد.** (تکمله: ۱۰۵)
۴۲۷۵۵. **درازی‌اش را دراز، پهنی‌اش را پهن کرد.** (هزاره‌ای)
۴۲۷۵۶. **درازی (درازای) شاه‌خانم به پهنای ماه‌خانم (در).** (دهخدا، کوچه، بهمنیاری، کرمانی، تهرانی، عوام)
۴۲۷۵۷. **درازی راه و پهنای کوچه‌ها را گرفتم.** (شهربابکی)
۴۲۷۵۸. **درازیّ شب از بیمار می‌پرس.** (باباطاهر، شکورزاده)
۴۲۷۵۹. **درازی شب از رنجور پرسند.** (عطّار؛ خسرونامه: ۱۵۶، تکمله)
۴۲۷۶۰. **درازی شب از مژگان من پرس / که یک دم خواب در چشمم نگشته‌است.** (سعدی؛ گلستان: ۹۴، فرهنگ‌نامه)
۴۲۷۶۱. **درازیش مثل درازی ماه رمضان می‌ماند.** (کرمانی)
۴۲۷۶۲. **درازی شهین خانم به پهنای ماه خانم در.** (شکورزاده)
۴۲۷۶۳. **درازی کرباس، کوتاهی سخن.** (افغانی)
۴۲۷۶۴. **در استخوان شکستن، گرگ اوستاد باشد.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۲۵۸)
۴۲۷۶۵. **در اگر نتوان نشست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۸۷/۱، شکورزاده)
۴۲۷۶۶. **درِ امامزاده است؛ نه می‌شود کند؛ نه می‌شود فروخت.** (کوچه)
۴۲۷۶۷. **در امانت، خیانت روا نباشد (نباید کرد).** (نفحات‌الانس: ۳۶۴، آذری)
۴۲۷۶۸. **در امانت خیانت کردن، کار ناکسان است.** (سمک‌عیّار: ۲۷۲/۱، شکورزاده)
۴۲۷۶۹. **در امیرکلا جنگ و کلاه بر سر من تنگ.** (مازندرانی)
۴۲۷۷۰. **در انبار شلوغ سبو بسیار می‌شکنند.** (خوانساری)
۴۲۷۷۱. **در انتظار همسایه نباش، بی‌شام می‌شوی.** (رامسری، کردی)
۴۲۷۷۲. **در انتهای کار خود از ابتدا ببین.** (صائب: ۳۱۱۳، تکمله)
۴۲۷۷۳. **در اوّل جام، دُردش پدید آمد.** (فرهنگ‌نامه)
۴۲۷۷۴. **در اوّل هر کار بگو بسم‌الله / تا جمله گناهان تو بخشد الله.** (کوچه، شکورزاده)
۴۲۷۷۵. **در ایّام سختی برادر باید، از بیگانه کمک و یاری برنیاید.** (آذری)
۴۲۷۷۶. **در ایران از جو بی‌نصیب شد و در بغداد از خرما.** (مرندی)
۴۲۷۷۷. **در ایران به یزدان شناسند راه.** (گرشاسب‌نامه: ۳۷۰، شکورزاده)
۴۲۷۷۸. **در ایل بزرگ، خدا حضور دارد.** (ترکمنی)
۴۲۷۷۹. **در ایل دیر باز می‌شود، با قدرت باز می‌شود.** (آذری)
۴۲۷۸۰. **در این بازار اگر سودیست با درویش خرسند است.** (حافظ: ۳۰۷، دهخدا، شکورزاده)
۴۲۷۸۱. **در این بازارگاه پر ز طرّار / همه‌کس دزددان کالا نگه‌دار.** (دهخدا)

۴۲۷۸۲. **در این باغ، چه پوشیده چه تاغ.** (نامه‌ی داستان)
۴۲۷۸۳. **در این‌جا شمشیر می‌زند، امّا نوک شمشیرش در سرزمین دیگری آشکار می‌شود.** (قشقایی)
۴۲۷۸۴. **در این‌جا کلاغ سپید و سیاه نمی‌تواند جوجه در بیاورد.** (آذری)
۴۲۷۸۵. **در این‌جا مایه، ماست نمی‌بندد.** (رامسری)
۴۲۷۸۶. **در این‌جا من حکومت می‌کنم و در بغداد خلیفه‌ی کور.** (آذری، قشقایی)
۴۲۷۸۷. **در این‌جا منم و در بغداد خلیفه.** (آذری)
۴۲۷۸۸. **در این حدیث یقینند مردمان اغلب/ خدای درخور هرکس دهد هر آن‌چه دهد.** (فرخی؛ دیوان: ۹، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۴۲۷۸۹. **در این حلقه (پرده) یک رشته بی‌کار نیست / سررشته بر ما پدیدار نیست.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۹۸، دهخدا)
۴۲۷۹۰. **در این دنیا (عالم) کسی بی‌غم نباشد/ اگر باشد بنی‌آدم نباشد.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، کوچه، بهمنیاری)
۴۲۷۹۱. **در این دنیا یکی مادر شیرین است، یکی هم وطن.** (تاجیکی)
۴۲۷۹۲. **در این ده شوره کره خر پیدا نمی‌شود، تا چه رسد به نر یا ماده‌بودنش.** (آذری)
۴۲۷۹۳. **در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است / صراحی می‌ناب و سفینه‌ی‌غزل است.** (حافظ: ۳۲، دهخدا)
۴۲۷۹۴. **در این صندوق جز لعنت نبود.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۳۲/۳)
۴۲۷۹۵. **در این عالم از هرچه بایسته نیست / نکوتر ز فرزند شایسته نیست.** (دهخدا)
۴۲۷۹۶. **در این فکرم که پشکل‌ها را در ک..ن بُزی کی گوره گوره می‌کنه!** (تهرانی)
۴۲۷۹۷. **در این قبرستان، مرده گیر نمی‌آید.** (بختیاری)
۴۲۷۹۸. **در این گیتی، خردمندی نیابی شادمانه.** (شهید بلخی، دهخدا)
۴۲۷۹۹. **در این گیر و دار به سگ دم‌کوتاه گُه چسبید.** (مازندرانی)
۴۲۸۰۰. **در این گیرودار، گاو همسایه آمد دم کنده.** (مازندرانی)
۴۲۸۰۱. **در این ماتم (صندل) سرای آبنوسی / گهی ماتم بود گاهی عروسی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۶۹، شکورزاده)
۴۲۸۰۲. **درباد چپق نکش، در سربالایی آواز نخوان، به خانه‌ی‌پدرزنت برنگرد.** (کردی)
۴۲۸۰۳. **در بادیه تشنگان بمردند / از حلّه به کوفه می‌رود آب.** (سعدی؛ کلیات:۳۱۹)
۴۲۸۰۴. **در بادیه حاجت به دلیل است نه جاده.** (صائب: ۳۲۲۹، تکمله)
۴۲۸۰۵. **در بازارِ او، گاو انداخت.** (آملی)
۴۲۸۰۶. **در بازار بزازها با وقار باش، در بازار مسگرها بگوز.** (آذری)
۴۲۸۰۷. **در بازار پوست فروشان پوست برّه بیشتر از پوست روباه دیده می‌شود.** (سخن)
۴۲۸۰۸. **در بازار غاز برای فروش آورده‌اند، هر هفت غاز یک شاهی، امّا کو همان یک شاهی؟** (رامسری)
۴۲۸۰۹. **در بازار که دعوا شد، باقلا فروش کتک می‌خورد.** (مازندرانی)
۴۲۸۱۰. **در بازار کهنه، نرخ تازه مگذار.** (امری)
۴۲۸۱۱. **در بازار نمی‌توان گوش سگ برید.** (آذری)
۴۲۸۱۲. **در باز است چرا از راه کلیدان می‌روی؟** (سرخه‌ای)
۴۲۸۱۳. **در باز و دل باز، هرکس آمد خوش آمد.** (سمنانی)
۴۲۸۱۴. **در باغ، آلو نکار و به ایماق*هم خالو نگو.** (تایبادی)
۴۲۸۱۵. **درِ باغِ بدون انگور را ببند.** (تایبادی)
۴۲۸۱۶. **در باغ، به گل نگاه می‌کنند.** (آذری)
۴۲۸۱۷. **درِ باغت را گرفتی، درختت را هم ببند.** (افغانی)
۴۲۸۱۸. **در باغِ جهان یک گُلِ بی‌خار نباشد.** (هلالی‌جغتایی، شکورزاده)
۴۲۸۱۹. **در باغچه یک بانه داشته باشم و در گلّه‌ی گاو یک گوساله.** (ساوه‌ای)
۴۲۸۲۰. **در باغ، دماغ جعلی را چه کند کس.** (فقیر، امثال‌موزون)
۴۲۸۲۱. **در باغ دهر هیچ گلی نیست پایدار.** (پروین‌اعتصامی، شکورزاده)
۴۲۸۲۲. **در باغ را که باز کنی، ته آن پیداست.** (نایینی)
۴۲۸۲۳. **در باغ زردآلو هست پس سلام علیک هست، در باغ زردآلو نیست پس سلام علیک نیست.** (ترکمنی)
۴۲۸۲۴. **در باغ سبز نشان می‌دهد (نده، دادند).** (تهرانی، خوانساری)
۴۲۸۲۵. **درِ باغ، سبز نمی‌ماند.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۲۸۲۶. **در باغ که رفتی، بیخش پیداست.** (لنجانی)
۴۲۸۲۷. **در باغ مرو، منّت باغبان مکش.** (شوشتری)
۴۲۸۲۸. **در باغ مکار آلو، افغان را نگو خالو.** (گنبدکاووسی)
۴۲۸۲۹. **در باغ و دور گیتی گلی هست و خار هست.** (رضی‌الدین نیشابوری:۱۳۴)
۴۲۸۳۰. **در بام گوش‌بُر و در حیاط سربُر است.** (تبریزی)
۴۲۸۳۱. **در بام ملاّ می‌خورد و در بام کدخدا پارس می‌کند.** (مرندی)

۴۲۸۳۲. **دربان خانه‌ی خرابه کیست؟ مادر بیچاره‌ی علی.** (مازندرانی)
۴۲۸۳۳. **در باوان*صدایی نبود، از خانه‌ی داماد ساز و دُهل می‌آید.** (کرمانشاهی)
۴۲۸۳۴. **در بچگی مورد به سرش نکرده‌اند.** (بیذوی)
۴۲۸۳۵. **در بحر دست و پا زدن از ناشناوریست.** (صائب: ۹۸۴، تکمله)
۴۲۸۳۶. **در بحر عروض آب نباشد.** (تکمله)
۴۲۸۳۷. **در بحر کسی نمک نجوید.** (خاقانی؛ تحفة‌الاعراقین: ۱۶۵)
۴۲۸۳۸. **در بخارا، الاغ، سُم دارد، در سمرقند، گربه دُم دارد.** (کوچه)
۴۲۸۳۹. **در بخارا، چیز مفت وجود ندارد.** (ترکمنی)
۴۲۸۴۰. **در برابر از جان گذشته نمی‌توان ایستاد.** (سمک‌عیّار: ۲۹۳/۳، شکورزاده)
۴۲۸۴۱. **در برابر چو گوسپند سلیم / در قفا هم‌چو گرگ مردم دَر.** (سعدی؛ کلیات: ۴۱، خزینه، مشمر، هبله‌رودی، حییم، دهخدا)
۴۲۸۴۲. **در برابر خر، جو پاک می‌کند.** (هبله‌رودی)
۴۲۸۴۳. **در برابر کسی که گوز می‌دهد نگوزی، فکر می‌کند ک..ن نداری.** (قشقایی)
۴۲۸۴۴. **در برابر یک خروار زمین، یک پیمانه می‌دهد.** (مازندرانی)
۴۲۸۴۵. **در بر، باز ببر.** (افغانی)
۴۲۸۴۶. **در بر شیران نر، خون‌خواره‌ای / غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۷۷/۶)
در اصل: **در کفِ شیر نری خون خواره ای/ جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟**
۴۲۸۴۷. **در برِ لوطی، تو رقاصی مکن.** (صفایی)
۴۲۸۴۸. **در بریدن درخت استاد است.** (مازندرانی)
۴۲۸۴۹. **در بساط باد، دستان زر نمی‌گیرد قرار.** (صائب: ۲۲۰۶، تکمله)
۴۲۸۵۰. **در بساط جز آهی نمانده‌است.** (صائب: ۲۷۷۱)
۴۲۸۵۱. **در بساطش (کیسه‌اش، جیبش) چیزی نی، لافش همه را کُشته.** (افغانی)
در اصل: **نمانده‌است مرا در بساط جز آهی.**
۴۲۸۵۲. **در بساط نکته‌دانان خودفروشی شرط نیست.** (حافظ: ۱۹۴، شکورزاده، دهخدا، افغانی)
۴۲۸۵۳. **در بَستو هرچه بریزی همان را بیرون می‌زند.** (اشتهاردی)
۴۲۸۵۴. **در بسته، بلا بسته.** (تاجیکی، افغانی، بیرجندی، هزاره‌ای، کرمانی)
۴۲۸۵۵. **درِ بسته پاسبان نمی‌خواهد.** (افغانی)
۴۲۸۵۶. **در بسته، دیوار بسته، دزدک به سرا جسته.** (هراتی)
۴۲۸۵۷. **در بسته را صبر باشد.** (کلیم، دیوان قدسی مشهدی:۹۰۷)
۴۲۸۵۸. **درِ بسته شیر را برمی‌گرداند.** (عوام، حییم، کوچه)
۴۲۸۵۹. **در بسته و شر رانده.** (خوزستانی)
۴۲۸۶۰. **در بسته یک عیب دارد، در باز هزار عیب.** (اهری)
۴۲۸۶۱. **دُر بشکند، سخن نی.** (تاجیکی، افغانی)
۴۲۸۶۲. **در بطن (پشت) صدف گوهر شهوار یتیم است.** (صائب: ۱۰۴۸، امثال‌موزون)
۴۲۸۶۳. **در بغداد از خرما، در مغان از گندم ماندیم.** (اهری)
۴۲۸۶۴. **در بغل نتوان رساندن میوه‌های خام را.** (صائب: ۵۹، تکمله)
۴۲۸۶۵. **در بغل هرگز نگیرد تیر بی‌پر را کمان.** (غنی، امثال‌موزون)
۴۲۸۶۶. **در بقچه‌اش چیزی نیست، اسم دخترش را می‌گذارد مرجان.** (گنبدکاووسی)
۴۲۸۶۷. **در بلا افتادن از بیم بلا بهتر بود.** (اوحدی: ۱۳۵)
۴۲۸۶۸. **در بلا بودن به از بیم بلاست.** (ابن‌یمین، غالب دهلوی، خزینه، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، کوچه، هبله‌رودی، عوام، افغانی)
۴۲۸۶۹. **در بلا بهتر که در بیم بلا باشد کسی.** (چاکرعلی دشتی قبچاقی، اویسی)
۴۲۸۷۰. **در بلاها، صبور باید بود.** (ادیب‌صابر: ۸۱)
۴۲۸۷۱. **در بند زبان بکوش رستی.** (خاقانی؛ تحفةالعراقین: ۲۷)
۴۲۸۷۲. **در بند فطیری تو که گرم است تنور.** (سلمان‌ساوجی: ۵۰۴، شکورزاده)
۴۲۸۷۳. **در بهار آب رودخانه زیاد می‌شود در پاییز برف کوه.** (طالقانی)
۴۲۸۷۴. **در بهار، آهو به برّه‌اش شیر نمی‌دهد.** (مازندرانی)
۴۲۸۷۵. **در بهاران کی شود سرسبز سنگ / خاک شو، تا گل بروید رنگ رنگ.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۶/۱، افغانی)
۴۲۸۷۶. **در بهار خانه دلگیر است.** (دهخدا)
در اصل: **که باشد در بهاران خانه دلگیر.** (ویس‌و رامین: ۳۵۲)
۴۲۸۷۷. **در به پاشنه‌ی خود می‌گردد.** (بهمنیاری، شکورزاده، تایبادی)
۴۲۸۷۸. **در به تو می‌گویم دیوار تو بشنو (گوش کن).** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۴۲۸۷۹. **دُر به خرمهره کجا ماند و دریا به غدیر.** (سنایی؛ دیوان: ۲۸۳، دهخدا، شکورزاده)
۴۲۸۸۰. **دُر به دریا برد و زیره به کرمان آرد.** (خواجو)
۴۲۸۸۱. **دُر به دریا می‌بری؟** (خوانساری)
۴۲۸۸۲. **در به روی شتر با بار طلا، همه‌جا باز است.** (خرّمی)
۴۲۸۸۳. **در بهشت است هر که در وطنش/ نعمتی هست و جیغ و واقی نیست.** (ابن‌یمین، فرهنگ‌نامه)

۴۲۸۸۴. **در بیابان از چوپان خبر بگیر.** (آذری)
۴۲۸۸۵. **در بیابان این سه کم جنبان لبت / از ذهاب و از ذهب و ز مذهبت.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۰۴۷/۱، دهخدا)
۴۲۸۸۶. **در بیابان چوپان را نزن، زیرا در خانه پشتیبانی دارد.** (ترکمنی)
۴۲۸۸۷. **در بیابان شاخ بز هم کار خنجر می‌کند.** (بیرجندی)
۴۲۸۸۸. **در بیابان فقیر سوخته را/ شلغم پخته به که نقره‌ی خام.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۵، خزینه، نامه‌ی‌داستان، عوام، شاهد)
۴۲۸۸۹. **در بیابان قاضی خداست.** (بهمنیاری، خرمی)
۴۲۸۹۰. **در بیابان که نمانده‌ای.** (آذری)
۴۲۸۹۱. **در بیابانک یک‌من کاه را دو ریال فروختند.** (سرخه‌ای)
۴۲۸۹۲. **در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم / طعنه‌ها گر می‌زند خار مغیلان غم مخور.** (حافظ: ۳۷۲، تهرانی)
۴۲۸۹۳. **در بیابان، لنگه کفش کهنه نعمت خداست.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، حییم، بهمنیاری، عوام، شیرازی، بیرجندی، تاجیکی)
۴۲۸۹۴. **در بیابان لنگه گیوه (کفشی)، نعمت است.** (دامغانی)
۴۲۸۹۵. **در بیابان‌ها اگر صد سال سرگردان شوی / بهتر است اندر وطن محتاج نامردان شوی.** (جیرفتی، شکورزاده)
۴۲۸۹۶. **در بیابان‌ها روباه‌ها بزرگند و رئیس.** (فرهنگ‌نامه)
۴۲۸۹۷. **در بیابانی که گرگ ندارد، میش «آقاعبدالکریم» است.** (شکورزاده)
۴۲۸۹۸. **در بی‌خبری صرف مکن عمر گرامی.** (صائب: ۵۹۲)
۴۲۸۹۹. **در بی‌خدایی‌ها، خدای خود را بشناس.** (تاجیکی)
۴۲۹۰۰. **در بیخ گوش هم می‌دوند.** (آمره‌ای)
۴۲۹۰۱. **در بیرون نقش و نگار، در درون زهر مار.** (افغانی)
۴۲۹۰۲. **درِ بی‌زنگ است.** (تهرانی)
۴۲۹۰۳. **در بیشه الب افتد، تر و خشک برابر می‌سوزد.** (کاشانی: ۱۵۷تاجیکی)
۴۲۹۰۴. **در بیشه‌ی‌شیر، خوابِ خرگوش مکن.** (باباافضل، فرهنگ‌نامه)
۴۲۹۰۵. **در بیضه، همان سفیده از زرده جداست.** (قدسی مشهدی: ۶۷۰)
۴۲۹۰۶. **در بی‌قاتقی چه خوب است ساز کفگیر.** (افغانی)
۴۲۹۰۷. **در بیل خود، ماست مایه کرده.** (افغانی)
۴۲۹۰۸. **در بی‌مالی، شتر هم مال است.** (بیرجندی)
۴۲۹۰۹. **در پادشاه گردشی جانت را نگه‌دار.** (افغانی)
۴۲۹۱۰. **در پالان تو جوال‌دوز (چوب) است.** (مازندرانی)
۴۲۹۱۱. **در پالان من علف نگذار.** (آلاشتی)
۴۲۹۱۲. **در پاورق است آن‌چه به سر صفحه نوشته‌است.** (میرزا حیدر؛ لطایف‌الخیال، تکمله)
۴۲۹۱۳. **در پای تو ریزم آن‌چه در دست من است.** (هبله‌رودی، مثمر، شاهد، نامه‌ی‌داستان، خزینه)
۴۲۹۱۴. **در پای دزد زنگ نیست.** (گیلکی)
۴۲۹۱۵. **در پای دوست هرچه کنی مختصر بوَد.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۳، شکورزاده)
۴۲۹۱۶. **در پایش ایستاده‌است.** (آمره‌ای)
۴۲۹۱۷. **در پای مردک شلوار (تنبان) نیست، می‌گوید بند را بگیر و بکش.** (گیلکی)
۴۲۹۱۸. **در پایه‌ی‌خود هیچ کسی خرد نباشد.** (صائب: ۱۰۴۴، تکمله)
۴۲۹۱۹. **در پاییز کشاورز است، در زمستان گدا.** (آذری)
۴۲۹۲۰. **در پایین بامت هم دیده‌بودم.** (هبله‌رودی، مثمر)
۴۲۹۲۱. **در پایین مجلس بنشین، در بالای مجلس حرف بفهمان.** (آذری)
۴۲۹۲۲. **در پایین مجلس نمی‌نشیند و در صدر مجلس جا پیدا نمی‌کند.** (درگزی)
۴۲۹۲۳. **در پایین نشسته، در بالا کنایه می‌زند.** (آذری)
۴۲۹۲۴. **در پایین نمی‌نشینم، در بالا هم، جایم نیست.** (آذری)
۴۲۹۲۵. **در پرده گفتن گاهی رساتر از روشن گفتن است.** (خوانساری)
۴۲۹۲۶. **در پرده مگوی چون سخن حق باشد.** (اویسی)
۴۲۹۲۷. **در پرده‌ی‌خموشی است آسایش زبان‌ها.** (صائب: ۲۱۴۲، تکمله)
۴۲۹۲۸. **در پر سیمرغ وطن دارد.** (نامه‌ی داستان)
۴۲۹۲۹. **در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند / آن‌چه استاد ازل گفت بگو می‌گویم.** (حافظ:۲۶۲)
۴۲۹۳۰. **در پس بیمی نه و در پیش امیدی نه.** (تاریخ بیهقی: ۲۵۱)
۴۲۹۳۱. **در پس پرده بسی حادثه‌ها (واقعه‌ها) پنهان است.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی)
۴۲۹۳۲. **در پس پرده چه دانند که خوب است و که زشت؟** (حافظ: ۱۳۱، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۲۹۳۳. **در پسوک*پنبه می‌شود یا نمی‌شود.** (بیرجندی)
۴۲۹۳۴. **در پس هر خنده صد گریه مهیاست.** (افغانی)
۴۲۹۳۵. **در پس هر شام سحری است.** (ابن‌یمین)
۴۲۹۳۶. **در پس هر گریه آخر خنده‌ایست / مرد آخربین مبارک بنده‌ایست.** (مثنوی:۱/ ۸۱۹)
۴۲۹۳۷. **در پشت ناخن مو می‌طلبد.** (هبله‌رودی)
۴۲۹۳۸. **در پناه دیوار فلانی است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۴۲۹۳۹. **در پوست پوسته جایش کرده.** (افغانی)

۴۲۹۴۰. **در پوستینش کک افتاده.** (آذری)
۴۲۹۴۱. **در پوستین مردم افتاده‌است.** (نامه‌ی داستان)
۴۲۹۴۲. **درپوش کوزه‌ی‌قورمه است.** (رامسری)
۴۲۹۴۳. **در پهلوی خواب نمی‌شود که افکار شود.** (افغانی)
۴۲۹۴۴. **در پهلوی زن تیر به از پیر بود.** (مهدی هروی)
۴۲۹۴۵. **در پهلوِی شیر، شیربان خوابد و بس.** (قدسی مشهدی:۶۷۵۳)
۴۲۹۴۶. **در پی بهانه است و در نمد موی می‌پالد.** (افغانی)
۴۲۹۴۷. **در پی درد یقین دان که دوا می‌آید.** (عبدالوهاب سرمست هندی، اویسی)
۴۲۹۴۸. **در پیراهن خود از شوق جای نمی‌شود.** (افغانی)
۴۲۹۴۹. **در پی ردّپای بز است.** (مازندرانی)
۴۲۹۵۰. **در پی ردّ پلنگ می رود.** (مازندرانی)
۴۲۹۵۱. **در پیری اگر که طفل کوچک داری / زیباتر اگر ز لعل و یاقوت بود.** (مشهدی)
۴۲۹۵۲. **در پیری بود هزار عیب و علّت.** (افغانی)
۴۲۹۵۳. **در پیری تو خود بگریزی از یار.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۹۶، دهخدا)
۴۲۹۵۴. **در پیری حرص زیاد می‌شود.** (افغانی)
۴۲۹۵۵. **در پیری رقص و هوس‌بازی؟** (آذری)
۴۲۹۵۶. **در پیری یورقه رفتن.** (آذری)
۴۲۹۵۷. **در پیسی مردن به که دست حاجت پیش کسی بردن.** (سخن)
۴۲۹۵۸. **در پیش اجل، چه صاحب‌قران چه رضا کچل.** (شکورزاده)
۴۲۹۵۹. **در پیش انسان بی‌آبرو چه روز و چه شب.** (ایلامی)
۴۲۹۶۰. **در پیشانی شیر می‌رود.** (بختیاری)
۴۲۹۶۱. **در پیشانی ما مگر اثر سیاه‌زخم هست؟** (گیلکی)
۴۲۹۶۲. **در پیشِ خرَد، شنبه و آدینه یکی است.** (کوچه، عوام، دهخدا، امثال‌موزون)
۴۲۹۶۳. **در پی نانی است نه جانی.** (زرقانی)
۴۲۹۶۴. **در تابستان پای هر دیوار کاشانه‌ایست.** (آذری)
۴۲۹۶۵. **در تابستان سایه خوش‌آیند و در زمستان جوال خالی.** (آذری)
۴۲۹۶۶. **در تابستان یا در زمستان؟** (آذری)
۴۲۹۶۷. **در تاپوی آرد را ببند، سگ همسایه را دزد نکن.** (لری)
۴۲۹۶۸. **در تأخیر آفت‌هاست.** (دهخدا، عوام، افغانی)
۴۲۹۶۹. **در تاریخِ ما فردا نگنجد.** (عبدالرزاق‌اصفهانی)
۴۲۹۷۰. **در تاریخ محابا نیست.** (تاریخ بیهقی: ۶۸۶، دهخدا)
۴۲۹۷۱. **در تاریکی است آب‌حیوان.** (عمادی شهریاری، دهخدا)
۴۲۹۷۲. **در تاریکی ایستاده و روشنایی را می‌پاید.** (شیرازی، مازندرانی)
۴۲۹۷۳. **در تاریکی سنگ انداختم.** (اشتهاردی)
۴۲۹۷۴. **در تاریکی شب و اشاره‌ی دست.** (مازندرانی)
۴۲۹۷۵. **در تاریکی شب و چشمک؟** (مازندرانی)
۴۲۹۷۶. **در تاریکی می‌رقصد.** (سخن)
۴۲۹۷۷. **در تجربه‌های دهر استادان را / شاگردی کن کنون که استاد نه‌ای.** (دهخدا)
۴۲۹۷۸. **درت را بزرگ‌تر بساز، شترش را خدا می‌رساند.** (آذری)
۴۲۹۷۹. **در ترازو سنگ را همراه گوهر می‌کشند.** (سالک‌قزوینی: ۲۱۵، تکمله)
۴۲۹۸۰. **در ترازوی خدا سنگ می‌اندازد.** (سنگسری)
۴۲۹۸۱. **در تکیه باز مکن، خرج مده.** (نامه‌ی داستان)
۴۲۹۸۲. **در تلاش خواجگی، تا کی نمایی چاکری.** (واعظ قزوینی)
۴۲۹۸۳. **در تلاش نام سیم و زر فشاندن جود نیست.** (صائب: ۶۳۰، تکمله)
۴۲۹۸۴. **در تله‌ی‌همه‌کس ابیا می‌افتد، در تله‌ی (دام) ما کرکری*. (قورباغه).** (آملی، مازندرانی)
۴۲۹۸۵. **در تمام بدنش یک شپش هم نیست.** (رامسری)
۴۲۹۸۶. **در تمام مشهد سوزن سوراخ کرده نبود.** (بیرجندی)
۴۲۹۸۷. **در تن دایره هرجا که نشینی صدر است.** (نامه‌ی داستان)
۴۲۹۸۸. **در تنزّل هست امیّد ترقی بیشتر.** (سالک‌قزوینی: ۲۱۶، تکمله)
۴۲۹۸۹. **در تنگ‌دستی دو چایی جای یک نان را می‌گیرد.** (جلفایی)
۴۲۹۹۰. **در تنگ‌دلی آن‌چه در دل است بر زبان آید.** (شکورزاده)
۴۲۹۹۱. **درتنگنای قافیه خورشید خر شود.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، عوام، حییم، امثال‌موزون)
۴۲۹۹۲. **در تنور چوبین، کسی نان نپزد.** (دهخدا)
۴۲۹۹۳. **در تنور چوبین، نان نمی‌توان پخت.** (شکورزاده)
۴۲۹۹۴. **در تنور سرد، می‌بندند نان‌ها را.** (صائب: ۱۷۷)
۴۲۹۹۵. **در تنور سرد نان، می‌بندد.** (دهخدا)
۴۲۹۹۶. **در تنور گرم باید پخت نان.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)
۴۲۹۹۷. **درِ توبه باز است.** (کوچه)
۴۲۹۹۸. **در توبه باز است و حق دستگیر.** (سعدی؛ بوستان: ۱۹۹)
۴۲۹۹۹. **در تو را می‌گویم دیوار تو بشنو.** (افغانی)
۴۳۰۰۰. **در تو رنگ‌سرا*مِلک دارد.** (گیلکی)
۴۳۰۰۱. **در توکّل از سبب غافل مشو / رمز الکاسب حبیب‌الله شنو.** (مولوی؛ مثنوی: ۹۱۴/۱، دهخدا)

۴۳۰۰۲. **در توکّل تکیه بر غیری خطاست.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۸۱/۲)

۴۳۰۰۳. **در ته پل سرعت سیلاب افزون می‌شود.** (اویسی)

۴۳۰۰۴. **در تهران کلاه مشکی می‌جویی.** (ساوه‌ای)

۴۳۰۰۵. **در ته کاسه نیم کاسه.** (تاجیکی)

۴۳۰۰۶. **در تهی‌دستی نوازش بیشتر بیند فقیر.** (امیری فیروزکوهی)

۴۳۰۰۷. **در تیر ماه، تور ماهیگیری پهن می‌کند.** (مازندرانی)

۴۳۰۰۸. **در جامه‌ی شُسته است آسایش تن.** (قدسی مشهدی:۶۶۴)

۴۳۰۰۹. **در جان‌بازی چه جای بازی است؟** (شکورزاده، بهمنیاری، افغانی، عوام)

۴۳۰۱۰. **در جاهای ناهموار کوهستان علف باقی می‌ماند.** (قشقایی)

۴۳۰۱۱. **در جای باز جمع و جور بنشین، تا در جای تنگ بتوانی بنشینی.** (قشقایی)

۴۳۰۱۲. **در جای تهمت مرو.** (افغانی)

۴۳۰۱۳. **در جای خراب هم خراب اولی‌تر.** (نظامی؛ دیوان: ۳۵۴)

۴۳۰۱۴. **در جای خطر، ناله ببندند جرس را.** (تجلی کاشی، تکمله)

۴۳۰۱۵. **در جای رفتن دل می‌رود.** (افغانی)

۴۳۰۱۶. **در جای رمه علف می‌جوید.** (لری)

۴۳۰۱۷. **در جای شیرها روباه‌ها می‌نمودند گردش.** (کرمانجی)

۴۳۰۱۸. **در جای صاف نمی‌تواند راه برود، در شخم می‌دود (لگد می‌اندازد).** (سرابی، ساوه‌ای)

۴۳۰۱۹. **در جای کسی نَچُر*، تا در جایت نمیزند.** (دلیجانی)

۴۳۰۲۰. **در جایگاه اسب الاغ نمی‌بندند.** (قشقایی)

۴۳۰۲۱. **در جای مشکوک نماز مخوان.** (قشقایی)

۴۳۰۲۲. **در جای معتدل از گندم مردیم، در بغداد از خوردن خرما.** (آذری)

۴۳۰۲۳. **در جبین این کشتی، نور رستگاری نیست.** (بهمنیاری، تهرانی، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه، نامه‌ی‌داستان)

۴۳۰۲۴. **در جرگه‌ی مرده‌های هزار ساله قرار گرفت.** (آذری)

۴۳۰۲۵. **در جُستن نان آب رخِ خویش مریزید.** (سنایی؛ دیوان:۳۲، شکورزاده)

۴۳۰۲۶. **در جشن قبایت را شناختی؟** (آذری)

۴۳۰۲۷. **در جعبه‌ی هیچ عطّاری یافت نمی‌شود.** (آمره‌ای)

۴۳۰۲۸. **در جفا نامرد امّا در وفا مردانه‌ایم.** (طالب آملی؛ کلیات: ۱۰۹۵)

۴۳۰۲۹. **در جلوه‌ی خورشید چه حاجت به چراغ است.** (صائب: ۳۷۲، امثال‌موزون، شکورزاده)

۴۳۰۳۰. **در جمع کور و کچل‌ها، کور نقاره می‌زند و کچل دایره زنگی.** (گیلکی)

۴۳۰۳۱. **در جمع می‌خورد، تنهایی می‌گردد.** (قشقایی)

۴۳۰۳۲. **در جمع می‌خورد و در کنار می‌گردد.** (گیلکی)

۴۳۰۳۳. **در جمع می‌خورد، در گوشه و کنار می‌گردد.** (آذری)

۴۳۰۳۴. **در جنب زبان خیر بود رستم زال.** (مثمر)

۴۳۰۳۵. **در جنگ بالا را بگیر، در خوردن پایین را.** (هزاره‌ای)

۴۳۰۳۶. **در جنگ بزنی ننگ است، بزنندت هم ننگ است.** (لری)

۴۳۰۳۷. **در جنگ تن به تن، برنو مثل چوب کج نیست.** (کرمانجی)

۴۳۰۳۸. **در جنگ حلوا بخش (پخش، قسمت) نمی‌کنند.** (شکورزاده، دهخدا، هبله‌رودی، عوام، بهمنیاری)

۴۳۰۳۹. **در جنگ حلوا نمی‌دهند.** (سمک عیار:۵/ ۳۲)

۴۳۰۴۰. **در جنگ دو اسب، یک خر لگد می‌خورد.** (هزاره‌ای)

۴۳۰۴۱. **در جنگ، قیمت تعیین نکن.** (لری)

۴۳۰۴۲. **در جنگل بهترین میوه را شغال می‌خورد.** (علمداری)

۴۳۰۴۳. **در جنگل (جزیره) گرگ کم بود یکی هم با کشتی آمد.** (مرندی)

۴۳۰۴۴. **در جنگل چوب تر و خشک یافت می‌شود.** (افغانی)

۴۳۰۴۵. **در جنگل مازندران شغال هست به این زردی.** (دهخدا)

۴۳۰۴۶. **در جنگ مواظب جان خود باش، در صلح مواظب مال خود.** (قشقایی)

۴۳۰۴۷. **در جنگ نان و حلوا تقسیم نمی‌کنند.** (بختیاری)

۴۳۰۴۸. **در جوال جا نمی‌شوم، می‌خواهد مرا در توبره‌ی اسب جای دهد.** (سوادکوهی)

۴۳۰۴۹. **در جوال ماست‌بندی‌ام کرد.** (رامسری)

۴۳۰۵۰. **در جوانی پاک بودن شیوه‌ی پیغمبری ست / ورنه هر شخصی به پیری می‌شود پرهیزگار.** (جیرفتی)

۴۳۰۵۱. **در جوانی پس‌انداز کن که در پیری خرج کَنی.** (افغانی)

۴۳۰۵۲. **در جوانی پول جمع کن، در پیری فکر گور کُن.** (آذری)

۴۳۰۵۳. **در جوانی تحصیل، در پختگی کار، در پیری افتخار.** (افغانی)

۴۳۰۵۴. **در جوانی توبه کردن خصلت پیغمبری است.** (افغانی)
۴۳۰۵۵. **در جوانی توبه کن تا از ندامت برخوری.** (صائب: ۵۲۵)
۴۳۰۵۶. **در جوانی زحمت‌کش تا در پیری راحت یابی.** (افغانی، عوام)
۴۳۰۵۷. **در جوانی شکسته باید بود!** (ابن‌یمین/۷۴)
۴۳۰۵۸. **در جوانی کسب کن، در پیری از آن استفاده کن.** (قشقایی)
۴۳۰۵۹. **در جوانی محنت، در پیری راحت.** (تاجیکی)
۴۳۰۶۰. **در جوانی مستی، در پیری سستی، پس کی خداپرستی.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده، عوام، دهخدا، کوچه)
۴۳۰۶۱. **در جوانی هم هیچ گُهی نبودی.** (رامسری)
۴۳۰۶۲. **در جوی خشک ما هم آب جاری خواهد شد.** (مازندرانی)
۴۳۰۶۳. **درجوی کهنه آب رها می‌کنی.** (گیلکی)
۴۳۰۶۴. **در جویی که آبِ رفته باشد باز می‌رود.** (افغانی)
۴۳۰۶۵. **در جویی که آب می‌نوشی نباید سنگ بیندازی.** (افغانی)
۴۳۰۶۶. **در جهان آفرینش ذرّه‌ای بی‌کار نیست / در چنین هنگامه‌ای فارغ نشستن مشکل است.** (صائب: ۵۲۰، تکمله)
۴۳۰۶۷. **در جهان از زن وفاداری که دید؟** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۳۳۰، شکورزاده)
۴۳۰۶۸. **در جهان فیل مست بسیار است / دست بالای‌دست بسیار است.** (بهمنیاری)
۴۳۰۶۹. **در جهان کس را عافیت بی‌محنت میسّر نشود.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۵، تکمله)
۴۳۰۷۰. **در جهان گریاندن آسان است، اشکی پاک کن.** (ملک‌الشعرابهار، هزاره‌ای)
۴۳۰۷۱. **در جهان مردم پای در رکاب است.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۵، تکمله)
۴۳۰۷۲. **در جهان نااهل بسیار کامرانند.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۵، تکمله)
۴۳۰۷۳. **در جهان نکند کس به بازِ مرده شکار.** (مجیر بیلقانی:۱۰۳)
۴۳۰۷۴. **در جهان نیست کیمیا جز یار / یار می‌جویم و نمی‌یابم.** (عمادی شهریاری، شکورزاده، دهخدا)
۴۳۰۷۵. **در جهان نیست لذّتی به از آن / که خوری سیر و خود دراز کشی.** (بیرجندی)
۴۳۰۷۶. **در جهان هرکار کان مشکل‌تر است / از برای آدمی‌زاد آمده‌ست.** (مجیربیلقانی)
۴۳۰۷۷. **در جهان هرکس که دارد نان مفت / می‌تواند حرف‌های خوب گفت.** (حییم، دهخدا، عوام)
۴۳۰۷۸. **در جهان هرگز ندیدم همچو زاهد کودنی.** (سلیم: ۴۰۴)
۴۳۰۷۹. **در جهان دیوانه را دنگی* بس است / خانه‌ی پر شیشه را سنگی بس است.** (زلالی خوانساری، شکورزاده، دهخدا، هبله‌رودی، بهمنیاری)
۴۳۰۸۰. **در جهت باد، گندم را باد می‌دهد.** (دماوندی)
۴۳۰۸۱. **در جهنّم به عزّت بِهْ که در خانه به مذلّت.** (شکورزاده)
۴۳۰۸۲. **در جهنّم عقرب‌هایی هست که آدم از دست آن‌ها به مارغاشیه پناه می‌بَرَد.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۴۳۰۸۳. **در جهنم نشسته‌است.** (دهخدا)
۴۳۰۸۴. **در جیبش بشکن می‌زند.** (مازندرانی)
۴۳۰۸۵. **در جیبش را تارعنکبوت گرفته‌است.** (دهخدا، عوام، حییم، آذری)
۴۳۰۸۶. **در جیب کچل شانه و در جیب بی‌سواد مداد است.** (رامسری)
۴۳۰۸۷. **در چادرشب و جوراب، همه‌ی‌زن‌ها زیبا هستند.** (آذری)
۴۳۰۸۸. **در چاره بر چاره‌گر بسته نیست.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۴۳۵، بهمنیاری)
۴۳۰۸۹. **در چاره سازی بر خود مبند/ که بسیار تلخی بود سودمند.** (شرف‌نامه: ۱۵۱)
۴۳۰۹۰. **در چاه افتادم با ارباب که درگیر نشدم.** (مازندرانی)
۴۳۰۹۱. **در چاه بیژن، ملک افراسیاب طلب می‌کند.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۴۶، تکمله)
۴۳۰۹۲. **در چاهش چیزی ندارد.** (قشقایی)
۴۳۰۹۳. **در چاه نشین و طلبِ جاه مکن.** (ابوسعیدابوالخیر؛ سخنان منظوم: ۷۶)
۴۳۰۹۴. **در چراغ آشنایی نور نیست.** (کلیم: ۱۳۶)
۴۳۰۹۵. **در چراغِ مرده نفعی نیست گر روغن کنم.** (کلیم: ۲۸۲)
۴۳۰۹۶. **در چراگاه غازعلفی برای چریدن اردک نیست.** (مازندرانی)
۴۳۰۹۷. **در چشمانت نمک پاشیده‌اند نمی‌خوابی.** (خوزستانی)
۴۳۰۹۸. **در چشم او دیو و دشمن شده‌است.** (کردی)
۴۳۰۹۹. **در چشم ترسو خاشاک می‌افتد.** (قشقایی)
۴۳۱۰۰. **در چشمت می‌زنم ولی مواظب باش که کور نشوی.** (لری)

۴۳۱۰۱. **در چشم خود تیر را نمی‌بیند، امّا در چشم دیگران مو (چوب، خاشاک، خس) را می‌بیند.** (بهمنیاری، آذری، قشقایی، زنجانی)
۴۳۱۰۲. **در چشمش ترس نیست.** (گیلکی)
۴۳۱۰۳. **در چشمش خاک زد.** (افغانی)
۴۳۱۰۴. **در چشم شیر می‌رود.** (هزاره‌ای)
۴۳۱۰۵. **در چشم طفل دایه و مادر برابر است.** (امثال‌موزون)
۴۳۱۰۶. **در چشمه جوشد ز گِل، آب صاف.** (قدسی مشهدی:۹۴۴)
۴۳۱۰۷. **در چله‌اش چراغ ندیده‌است.** (تاجیکی)
۴۳۱۰۸. **در چلّه‌ی‌بزرگ روغن هم باشی نچک، در چلّه‌ی‌کوچک خون هم باشی بچک.** (ترکمنی)
۴۳۱۰۹. **در چلّه‌ی زمستان موی بزها را قیچی می‌کنند.** (قشقایی)
۴۳۱۱۰. **در چمن دیوانه را دانگی بس است.** (شکورزاده)
۴۳۱۱۱. **در چنته‌اش چیزی نیست.** (آذری)
۴۳۱۱۲. **در چوبی مردم را مکوب؛ زیرا در آهنی تو را می‌کوبند.** (آذری)
۴۳۱۱۳. **دُر چون شکسته‌شود هم در دارو به کار آید.** (تاریخ‌الوزرا: ۴۹، تکمله)
۴۳۱۱۴. **در چو وا شد، حلقه‌ی‌بیرون در درکار نیست.** (واصل لاهیجی، تکمله)
۴۳۱۱۵. **در چهره‌ات می‌خندم، پشت سرت می‌بندم.** (بختیاری)
۴۳۱۱۶. **در چهل سالگی تنبور می‌آموزد، در گور استاد خواهد شد.** (شکورزاده، حییم، دهخدا، عوام)
۴۳۱۱۷. **در چین نه همه حریر بافند / که خلّه گهی حصیر بافند.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۵۰، شکورزاده)
۴۳۱۱۸. **درِ حاجت، از خلق پر بسته بِه.** (نظامی؛ شرف‌نامه:۴۶)
۴۳۱۱۹. **در حالت آسانی تا توانی دلی به دست آر.** (عوام)
۴۳۱۲۰. **در حال ترس و نترس بودم.** (بختیاری)
۴۳۱۲۱. **در حال ضرورات مباح است، حرام.** (کلیله‌ودمنه: ۲۴۴، تکمله)
۴۳۱۲۲. **در حال مرگ ونامه‌ی‌عاشقانه؟** (اراکی)
۴۳۱۲۳. **در حالی که همراهت گرسنه است خودت را سیر نکن.** (ترکمنی)
۴۳۱۲۴. **در حدّ شوهرت سرت را درست کن (زینت کن)، در حدّ بارت سنگ ببند.** (ساوه‌ای)
۴۳۱۲۵. **در حسرت دیدن روی آدم عاقل، مانده‌ایم.** (آذری)
۴۳۱۲۶. **در حضرتِ کریم تمنّا چه حاجت است؟** (حافظ: ۲۴، دهخدا)
۴۳۱۲۷. **در حضرت کریم، نیاز از نماز به.** (اهلی شیرازی)
۴۳۱۲۸. **در حفظ آبرو ز گهر باش سخت‌تر / کاین آبِ رفته باز نیاید به جوی خویش.** (صائب: ۲۴۴۵، تکمله)
۴۳۱۲۹. **در حق ما (من) به دردکشی ظن بد مبر.** (حافظ: ۴۶۶، بهمنیاری)
۴۳۱۳۰. **در حقیقت ارّه شمشیر است، چون دندانه ریخت.** (بیدل: ۱۹۵، امثال‌موزون)
۴۳۱۳۱. **در حکم، یک اقرار ز هفتاد گواه بِه.** (قطران: ۳۵۰، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۳۱۳۲. **در حلب به دست آور و درشام خرج کن نه این که در حیاط بزنی ودربام خرج کنی.** (ابهری)
۴۳۱۳۳. **در حلقه بلند و درون خانه خالی است.** (شوشتری)
۴۳۱۳۴. **در حلوا دنبال شوری و بی‌نمکی آن می‌گردد.** (بختیاری)
۴۳۱۳۵. **در حمّام باز نشده، کور حاضر شد.** (ابهری)
۴۳۱۳۶. **در حمّام جمعه، لُنگ به لُنگ مالیده می‌شود.** (اشتهاردی)
۴۳۱۳۷. **در حمّام درآیی بی‌عرق نمی‌مانی.** (افغانی)
۴۳۱۳۸. **در حمّام زنانه، مرد است.** (سمنانی)
۴۳۱۳۹. **در حمّام گم کرده، در مسجد دنبال آن می‌گردد.** (شهربابکی)
۴۳۱۴۰. **در حوادث صبور باید بود.** (اویسی)
۴۳۱۴۱. **در حوصله‌ی‌قطره نگنجد دریا.** (اویسی)
۴۳۱۴۲. **در حوضی که ماهی نیست، قورباغه سپه‌سالار است.** (عوام، حییم، شکورزاده)
۴۳۱۴۳. **در حیّز*زمانه شتر گربه‌ها بسی است.** (انوری: ۸۵، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۳۱۴۴. **در حیله، حیله می‌کند.** (کردی)
۴۳۱۴۵. **در خار، گُل است در خُلوره، * گندم / در زمین بومادراِن نکارید مالِ مردم.** (بیرجندی)
۴۳۱۴۶. **در خاطر ما نیز غم دنیا نیست.** (کلیم کاشانی: ۱۰۵)
۴۳۱۴۷. **در خاک بماند بهتر است از این که در دل بماند.** (لارستانی)
۴۳۱۴۸. **در خاک چه تأثیر بود گنج دفین را؟** (امیرمعزّی: ۷، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۳۱۴۹. **در خاکستر یک‌بار گل سبز می‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۳۱۵۰. **در خانش نان پیدا نمی‌شود، در بامش نه تا تندور*.** (افغانی)
۴۳۱۵۱. **در خانه آب ندارد که طهارت بگیرد، در خانه‌ی‌مردم شربت سکنجبین می‌خواهد.** (سرخه‌ای)
۴۳۱۵۲. **در خانه آرد ندارد، در سر ادعّای آقایی دارد.** (قشقایی)
۴۳۱۵۳. **در خانه آرد ندارد دو تا تنور می‌سازد.** (درگزی)

۴۳۱۵۴. **در خانه آرد نماند.** (دهخدا، کوچه)
۴۳۱۵۵. **در خانه آرد نَه، در کوچه دودِ تنور.** (کوچه، فرهنگ‌نامه، هبله‌رودی، مثمر)
۴۳۱۵۶. **در خانه آرد نیست، بیرونش شش تندور.** (افغانی)
۴۳۱۵۷. **در خانه آرد نی و در کوچه دو تنور.** (خزینه)
۴۳۱۵۸. **در خانه‌ات را ببند، همسایه‌ات را دزد مکن (مخوان، مدان).** (دهخدا، حییم، بختیاری، عوام)
۴۳۱۵۹. **در خانه ارباب گردو فراوانه، اجازه داری بشماری امّا اجازه نداری برداری.** (گیلکی)
۴۳۱۶۰. **در خانه است نودوز است، از خانه خارج می‌شود کهنه‌دوز است.** (سرخه‌ای)
۴۳۱۶۱. **در خانه‌اش آرد (خمیر) پیدا نمی‌شود ولی در دلش (سرش) هوای داروغگی دارد.** (آذری)
۴۳۱۶۲. **در خانه‌اش آرد نیست، آرزوی کدخدایی دارد.** (آذری)
۴۳۱۶۳. **در خانه‌اش به مرگ بسته‌شد.** (سیرجانی، شهربابکی)
۴۳۱۶۴. **در خانه‌اش سرش را نمی‌تواند ببندد، به محلّه می‌رود دوک پیله‌ی‌ابریشم‌ریسی با خود می‌برد.** (گیلکی)
۴۳۱۶۵. **در خانه‌اش سفره ندارد، آرزوی داروغگی می‌کند.** (میانه‌ای)
۴۳۱۶۶. **در خانه‌اش نان پیدا نمی‌شود، نامش فتح‌الله خان.** (تاجیکی، افغانی)
۴۳۱۶۷. **در خانه‌اش نان نیست و در هولی‌اش نه تنور.** (تاجیکی)
۴۳۱۶۸. **در خانه اگر کس است یک حرف بس است.** (نفحات‌الانس: ۴۸۲، دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، کوچه، هبله‌رودی، شکورزاده، عزالدین محمود کاشی)
۴۳۱۶۹. **در خانه‌ای عروسی، صد خانه را عروسی است.** (صائب: ۱۰۹۰، تکمله)
۴۳۱۷۰. **در خانه‌ای که بچّه است، هاون را با دسته‌اش از سقف (آسمان) آویزان می‌کنند.** (آذری)
۴۳۱۷۱. **در خانه‌ای که خروس نباشد مرغ سالار است.** (آملی)
۴۳۱۷۲. **در خانه‌ای که خروس نباشد باز هم صبح می‌شود.** (بابلی)
۴۳۱۷۳. **در خانه‌ای که دار قالی است، آب و نان هم هست.** (آذری)
۴۳۱۷۴. **درخانه‌ای که دو تا دختر باشد، زیرش آتش روشن کن و بسوزان.** (رامسری)
۴۳۱۷۵. **در خانه‌ای که دو تا سگ باشد، هیچ‌کدام دنبال شغال نمی‌روند.** (گیلکی)
۴۳۱۷۶. **در خانه‌ای که زن نیست روشنایی نیست.** (تاجیکی)
۴۳۱۷۷. **در خانه‌ای که سوزن و جهره*نباشد، آن خانه خرابه است.** (گرمه‌ای)
۴۳۱۷۸. **در خانه‌ای که گربه نباشد موش کدخداست.** (شکورزاده)
۴۳۱۷۹. **در خانه‌ای وق‌وق می‌کنند و در خانه‌ی دیگر تخم می‌گذارند.** (خوزستانی)
۴۳۱۸۰. **درِ خانه بسته‌است، گوش فضول باز.** (شکورزاده، تهرانی)
۴۳۱۸۱. **در خانه به کدخدای ماند همه چیز.** (دهخدا، خزینه، تکمله، شاهد، شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۴۳۱۸۲. **در خانه پر از بادیان کوهی، از دل درد می‌میرم.** (کردی)
۴۳۱۸۳. **در خانه جنجال بسیار شد، برکت گم شد.** (تاجیکی)
۴۳۱۸۴. **در خانه چراغ بِهْ که مهتاب به بام.** (ناصح تبریزی، شکورزاده)
۴۳۱۸۵. **در خانه خانم است در خانه‌ی همسایه‌ی قاب‌دستمال می‌شوید.** (گیلکی)
۴۳۱۸۶. **در خانه را جایی باید گذاشت که صاحبش راضی باشد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۴۳۱۸۷. **در خانه سرش را نمی‌تواند ببندد، به محلّه که می‌رود خودش را مثل عروس می‌آراید.** (گیلکی)
۴۳۱۸۸. **در خانه کنون بستن چه سود است / که دزدش (م) آن (هر) چه در خانه ربوده‌است.** (ویس‌و رامین: ۱۳۴، فرهنگ‌نامه)
۴۳۱۸۹. **در خانه که دو کدبانو باشد، خاک تا زانو باشد.** (بهمنیاری)
۴۳۱۹۰. **در خانه مخواب تا به ره نشتابی.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، فرهنگ‌نامه)
۴۳۱۹۱. **در خانه نداره اشکنه، گوزش چنار را می‌شکنه.** (نیشابوری)
۴۳۱۹۲. **در خانه نشاید شدن الا به ره در.** (قطران: ۷۱، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۴۳۱۹۳. **در خانه نمی‌تواند سرش را چارقد ببندد در عروسی، سر عروس را چارقد می‌بندد.** (آذری)
۴۳۱۹۴. **در خانه نیست هیچ‌چیز(چُسی)، آقا (بی‌بی) به مَلک می‌ماند.** (بیرجندی)
۴۳۱۹۵. **در خانه واگذار نماز دراز را.** (صائب: ۳۴۳، تکمله)
۴۳۱۹۶. **در خانه و در سفر نگه‌دار یکی است.** (بیرجندی)
۴۳۱۹۷. **در خانه هرچه، مهمان هرکه.** (بهمنیاری، دهخدا، هبله‌رودی، کوچه، خزینه، شاهد، شکورزاده، عوام، مثمر)
۴۳۱۹۸. **در خانه هست گندم، پادشاه سمرقندم، در خانه که نیست گندم، ماتم‌زده می‌گردم.** (خوافی)

۴۳۱۹۹. **در خانه‌ی آباد بلبل هست و در خانه‌ی ویران جغد.** (ترکمنی)
۴۳۲۰۰. **در خانه‌ی آیینه، نَمی سیلاب است.** (رفیع واعظ)
۴۳۲۰۱. **در خانه‌ی او می‌توان کره جمع کرد.** (سنگسری)
۴۳۲۰۲. **در خانه‌ی باد، می‌خواهد چراغ روشن کند.** (عوام)
۴۳۲۰۳. **در خانه‌ی بچه‌دار غیبت نیست.** (تاجیکی)
۴۳۲۰۴. **در خانه‌ی بخیلان مهمان چه کار دارد؟** (خواجوی کرمانی)
۴۳۲۰۵. **در خانه‌ی بزرگ، حرف یک کلمه است.** (بهمنیاری)
۴۳۲۰۶. **در خانه‌ی بی‌عارها ساز و نقاره (سرنا وتنبک) می‌زنند.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، آذری)
۴۳۲۰۷. **در خانه‌ی بی‌نوا، چه پنج و چه شش.** (خزینه)
۴۳۲۰۸. **در خانه‌ی (پایه‌ی) خود هیچ کسی خُرد نباشد.** (صائب: ۱۰۴۴، شکورزاده)
۴۳۲۰۹. **در خانه‌ی تار چشم بینا چه کند؟** (میرزا صادق اصفهانی)
۴۳۲۱۰. **در خانه‌ی تاریک چه بینا و چه کور.** (حکیم صاحب هندی، اویسی)
۴۳۲۱۱. **در خانه‌ی تو جزّ و بزّ است آن وقت تهمت می‌زنی که همسایه مرغ‌دزد است؟** (آملی)
۴۳۲۱۲. **در خانه‌ی جنجالی، برکت نمی‌آید.** (تاجیکی)
۴۳۲۱۳. **در خانه‌ی جوان‌مردان گشاده باشد.** (سمک‌عیّار: ۲۶/۱)
۴۳۲۱۴. **در خانه‌ی جوانمردان گشاده باشند.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۶/۱)
۴۳۲۱۵. **در خانه‌ی چوپان شوربا می‌پزند، شوربایش هم مزّه ندارد.** (ترکمنی)
۴۳۲۱۶. **در خانه‌ی خالی قفل نمی‌خواهد.** (نامه‌ی داستان)
۴۳۲۱۷. **درِخانه‌ی خدا دائم باز است.** (خزینه، جیرفتی، مثمر، افغانی)
۴۳۲۱۸. **در خانه‌ی خشتی با آجری سودایش نمی‌شود.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۳۲۱۹. **در خانه‌ی خود استغفرالله، ولی در خانه‌ی مردم بسم‌الله.** (مازندرانی)
۴۳۲۲۰. **درخانه‌ی خود بنشین، حرف خود را بزن.** (آذری)
۴۳۲۲۱. **درخانه‌ی خودت بی‌هیزم نرو، درخانه‌ی دیگران نشاشیده.** (هزاره‌ای)
۴۳۲۲۲. **در خانه‌ی خود، خدای خود را گم کردی.** (باباافضل: ۱۸۸)
۴۳۲۲۳. **در خانه‌ی خودش آش بلد نبود، درخانه‌ی مردم چلو درست می‌کرد.** (کرمانشاهی)
۴۳۲۲۴. **در خانه‌ی خودش شَلَم نمی‌توانست بپزد، در خانه‌ی مردم پلو درست می‌کند.** (لکی)
۴۳۲۲۵. **در خانه‌ی خود شیر است و در خانه‌ی دیگران روباه.** (آذری)
۴۳۲۲۶. **در خانه‌ی خود کاره‌ای نیست، امّا در عروسی زلف عروس خانم را قیچی می‌کند.** (قشقایی)
۴۳۲۲۷. **در خانه‌ی خود کدبانوست، در خانه‌ی همسایه افشره‌گیر.** (گیلکی)
۴۳۲۲۸. **در خانه‌ی خورشید چراغان نجوم است.** (بیدل: ۱۸۰، امثال‌موزون)
۴۳۲۲۹. **در خانه‌ی خویش هر کسی سلطان است.** (ابوالقاسم حالت)
۴۳۲۳۰. **در خانه‌ی دوست کمتر بروید، هرچند که عزیزید عاقبت خوار شوید.** (افغانی)
۴۳۲۳۱. **در خانه‌ی دیگران نباید کدخدایی کرد.** (فرهنگ‌نامه)
۴۳۲۳۲. **در خانه‌ی زنبور سنگ مزن.** (افغانی)
۴۳۲۳۳. **در خانه‌ی سفالگر سفال پیدا نمی‌شود.** (سیستانی)
۴۳۲۳۴. **در خانه‌ی شکسته نگیرد کسی قرار.** (اویسی)
۴۳۲۳۵. **در خانه‌ی فقیر مردن به چشم نمی‌آید، در خانه‌ی ارباب یار گرفتن.** (سوادکوه)
۴۳۲۳۶. **در خانه‌ی قاضی گردو بسیار است، امّا شماره دارد.** (شکورزاده، دهخدا)
۴۳۲۳۷. **درِ خانه‌ی کدخدا دائم باز است.** (سخن)
۴۳۲۳۸. **در خانه‌ی کرد بخور، در خانه‌ی ارمنی بخواب.** (خرّمی، آذری)
۴۳۲۳۹. **درِ خانه‌ی کریم، گدا موج می‌زند.** (صائب: ۲۰۰۳)
۴۳۲۴۰. **در خانه‌ی کسان کدخدایی مکنید.** (منسوب به انوشیروان، دهخدا)
۴۳۲۴۱. **در خانه‌ی کسی را مزن تا در خانه‌ی تو را نزنند.** (عوام)
۴۳۲۴۲. **در خانه یک کاسه آرد ندارد، ولی به کمرش کارد صد تومانی بسته.** (کلاردشتی)
۴۳۲۴۳. **در خانه یک مشت خمیر ندارم، به سرم زده هوای داروغگی.** (میانه‌ای)
۴۳۲۴۴. **در خانه‌ی کولی جوالدوز به دست نمی‌آید.** (آذری)
۴۳۲۴۵. **درِ خانه‌ی گدا، سالی یک‌بار باز می‌شود.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۳۲۴۶. **در خانه‌ی گرسنگان نه اُجاقی است و نه آتشی.** (قشقایی)
۴۳۲۴۷. **در خانه‌ی گنجشک، کلّه‌ی مار کی دیده؟** (افغانی)

۴۳۲۴۸. **در خانه‌ی مادر زن زیاد نمان و لنگر نینداز.** (بهبهانی)
۴۳۲۴۹. **در خانه‌ی ما رونق اگر نیست صفا هست.** (شکورزاده)
۴۳۲۵۰. **درِ خانه‌ی‌مرد همیشه باز است.** (سبزواری، کوچه، تهرانی)
۴۳۲۵۱. **در خانه‌ی‌مور شبنمی توفان است.** (نوعی خبوشانی، بهمنیاری، دهخدا، کاوش، بیرجندی، افغانی، تاجیکی، کوچه، شکورزاده، عوام، امثال‌موزون، حییم، خزینه)
۴۳۲۵۲. **در خانه‌ی موش شبنم هم توفان است.** (قاینی)
۴۳۲۵۳. **در خانه‌ی موش هرچه بگردی دانه نمی‌یابی.** (افغانی)
۴۳۲۵۴. **درِ خانه‌ی‌نجّار تکه تکه است.** (دشت‌آزادگانی)
۴۳۲۵۵. **در خانه‌ی‌نروفته، مهمان می‌آید.** (تاجیکی)
۴۳۲۵۶. **در خانه‌ی‌هزار بت، یکی نشکستی.** (خواجه عبدالله)
۴۳۲۵۷. **در خانه‌ی‌یهودی هم امانت می‌گذارند؟** (رامسری)
۴۳۲۵۸. **درخت آب از گل می‌خورد و مو آب از دل.** (بختیاری)
۴۳۲۵۹. **درخت آزاد افتاد، حالا بیایند تخته جمع کنند.** (رامسری)
۴۳۲۶۰. **درخت آزاد ریشه دارد.** (رامسری)
۴۳۲۶۱. **درخت آزادی را باید گاه گاه از خون ظالمین آبیاری کرد.** (شکورزاده)
۴۳۲۶۲. **درخت آسان بود از بُن بریدن / بریده باز نتوان روینیدن.** (ویس و رامین:۳۴۴)
۴۳۲۶۳. **درخت آسمان اگر بشکند، شاخ آن روی سر یکی یک‌دانه می‌افتد.** (رامسری)
۴۳۲۶۴. **درخت آلوچه کاشتم، پیوند گوجه کردم، حاصل نه گوجه شد نه آلوچه.** (سمنانی، شهمیرزادی)
۴۳۲۶۵. **درخت آلو را به باغ راه مده، مرد غریب را به روستا.** (آمره‌ای)
۴۳۲۶۶. **درخت از آب، آدم از عقیده.** (جیرفتی)
۴۳۲۶۷. **درخت از تو می‌پوسد.** (کوچه، تهرانی)
۴۳۲۶۸. **درخت از خودش کرم پیدا می‌کند.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، بختیاری)
۴۳۲۶۹. **درخت از داخل خودش موریانه می‌زند.** (علمداری، آذری، بختیاری)
۴۳۲۷۰. **درخت از درون خودش می‌پوسد.** (آذری)
۴۳۲۷۱. **درخت از ریشه آب می‌خورد.** (کرمانی)
۴۳۲۷۲. **درخت از ریشه آب می‌خورد، مرد از نیت.** (بهمنیاری، شکورزاده، بیرجندی، آذری)
۴۳۲۷۳. **درخت از ریشه آب می‌خورد، خوشه از سر.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۴۳۲۷۴. **درخت از گیل دارایی نمی‌آورد.** (مازندرانی)
۴۳۲۷۵. **درخت از میوه‌اش پیداست، آدم از حیله‌اش.** (گنبدکاووسی)
۴۳۲۷۶. **درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود، اسب از راه رفتنش.** (آذری)
۴۳۲۷۷. **درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود.** (بهمنیاری، ترکمنی، شکورزاده)
۴۳۲۷۸. **درخت افکن بود کم زندگانی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۲۷، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۴۳۲۷۹. **درخت اگر بلند باشد میوه‌اش پایین است.** (ترکمنی)
۴۳۲۸۰. **درخت اگر پربار باشد، سنگ‌انداز پیدا می‌شود.** (ترکمنی)
۴۳۲۸۱. **درختِ «اگر» ثمر نمی‌دهد.** (بیرجندی)
۴۳۲۸۲. **درختِ«اگر» را کاشتند سبز نشد.** (شکورزاده، عوام)
۴۳۲۸۳. **درخت اگر سیب دارد، صاحبش آن‌را می‌پاید.** (مازندرانی)
۴۳۲۸۴. **درخت اگر متحرّک شدی ز جای به‌جای / نه جور ارّه بدیدی و نی جفای تبر.** (فرهنگ‌نامه، انوری:۱۲۰، عوام)
۴۳۲۸۵. **درختان بار می‌بندند که گُل عزم سفر دارد.** (شکورزاده، افغانی)
۴۳۲۸۶. **درختان بنه*را کی بر نشانده.** (بیرجندی)
۴۳۲۸۷. **درخت انجیر برای میوه‌دادن فصلی دارد ولی اهل*طاقت ندارد.** (علمده‌ای)
۴۳۲۸۸. **درخت انجیر، شیره ندارد.** (مازندرانی)
۴۳۲۸۹. **درخت انجیر، نامرد است.** (گیلکی)
۴۳۲۹۰. **درختان سرشان را می‌جنبانند، درخت بید هم می‌گوید: «منم منم.»** (میانه‌ای)
۴۳۲۹۱. **درختانی را که تو دیده‌بودی، برای درست‌کردن پارو بریدند.** (آذری)
۴۳۲۹۲. **درختانی را که تو دیده‌بودی، بریدند (از ریشه کندند).** (آذری)
۴۳۲۹۳. **درخت اوّل خودش را می‌پوشاند.** (اراکی)
۴۳۲۹۴. **درخت او همیشه سبز است.** (سنگسری)
۴۳۲۹۵. **درخت اهر است، یک گلابی هم به سرش نیست؟** (زرقانی)
۴۳۲۹۶. **درخت بادیه را باغبان نمی‌باشد.** (صائب: ۱۹۳۴، امثال‌موزون، تکمله)
۴۳۲۹۷. **درخت باردار بی‌بار نمی‌شود.** (بیرجندی)
۴۳۲۹۸. **درخت باردار زود خشک می‌شود، سر پر مو پر از شپش می‌شود.** (کرمانجی)

۴۳۲۹۹. **درخت باردار سرش خم است.** (بختیاری)
۴۳۳۰۰. **درخت با شاخ و برگ خوش است.** (بختیاری، لکی)
۴۳۳۰۱. **درخت با شاخ و برگش غرش می‌کند.** (آذری)
۴۳۳۰۲. **درخت با شاخ و برگ شیرین است.** (لری)
۴۳۳۰۳. **درخت باید بیفتد تا معلوم شود که چه‌قدر لت (تخته) دارد.** (رامسری)
۴۳۳۰۴. **درخت بد ننشان، تا بد نچینی.** (زرقانی)
۴۳۳۰۵. **درخت بر بگیرد، سر می‌خواباند.** (کرمانشاهی)
۴۳۳۰۶. **درخت بر سر ریشه و کنده‌ی خود سبز شود.** (کردی)
۴۳۳۰۷. **درخت بزرگ سایه‌ی بزرگ و گسترده دارد.** (قشقایی)
۴۳۳۰۸. **درخت بزرگ گُرز نشود.** (کردی)
۴۳۳۰۹. **درخت بزرگ می‌شود و خم می‌شود.** (کردی)
۴۳۳۱۰. **درخت بلند می‌شود، سر فرود می‌آورد.** (ایلامی)
۴۳۳۱۱. **درخت بلند و انسان بلند زود شکست می‌خورند.** (کرمانجی)
۴۳۳۱۲. **درخت بلوط از قدش پیداست، زن بدکاره از رفتارش.** (فرهنگ‌نامه)
۴۳۳۱۳. **درخت بلوط با ریشه‌اش خوب و با مادرش بد است.** (بختیاری)
۴۳۳۱۴. **درخت به اندازه‌ی جثّه‌اش بار می‌دهد.** (اشتهاردی)
۴۳۳۱۵. **درخت به پای خود سایه نمی‌اندازد.** (تالشی)
۴۳۳۱۶. **درخت به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو.** (ترکی قروه‌ای)
۴۳۳۱۷. **درخت به درخت بخورد، خایه‌ی خر چرا برمی‌خیزد؟** (گیلکی)
۴۳۳۱۸. **درخت به درخت می‌رود، چغندر به ریشه.** (رامسری)
۴۳۳۱۹. **درخت به کاشتن نیست، به داشتن است.** (رامسری)
۴۳۳۲۰. **درخت به ک.. من فرو می‌رود، برای تو انگار مارمولک از زیر برگ‌ها راه برود.** (رامسری)
۴۳۳۲۱. **درخت به هر طرف که بیفتد، شاخه‌اش به بیچاره و ناتوان می‌خورد.** (رامسری)
۴۳۳۲۲. **درخت بی‌بار، آدم بی‌کار.** (تاجیکی)
۴۳۳۲۳. **درخت بی‌ثمر برابر است با خانه‌ی بی‌پدر.** (تاجیکی)
۴۳۳۲۴. **درخت بی‌ثمر، بید است.** (لری)
۴۳۳۲۵. **درخت بی‌ثمر، سرو هم بلند است.** (لری)
۴۳۳۲۶. **درخت بی‌خواص، گز هم بلنده.** (گناوه‌ای)
۴۳۳۲۷. **درخت بید بی‌ثمره، زن تنبل بی‌هنره.** (کرمانجی)
۴۳۳۲۸. **درخت بید گرچه تلخ است امّا سایه‌اش خوب و دل‌پذیر است.** (دزفولی)
۴۳۳۲۹. **درخت بید گفته تا دیدم دنیا را سبز دیدم، درخت عنّاب گفته تا دیدم دنیا را خشک دیدم.** (بیرجندی)
۴۳۳۳۰. **درخت بید، میوه‌یِ بِه یا انار نمی‌دهد.** (قشقایی)
۴۳۳۳۱. **درخت بی‌ریشه را آب می‌برد.** (مازندرانی)
۴۳۳۳۲. **درخت بی‌ریشه را باد می‌اندازه.** (شهربابکی)
۴۳۳۳۳. **درخت بی‌سایه و میوه، انسان بی‌استفاده و ساده، مرغ لاغر.** (کرمانجی)
۴۳۳۳۴. **درخت بی‌میوه را کسی سنگ نمی‌زند.** (افغانی)
۴۳۳۳۵. **درخت بی‌هنر مانند گز بلند است.** (بوشهری)
۴۳۳۳۶. **درخت پر بار سنگ می‌خورد.** (حییم، عوام، کوچه، کردی)
۴۳۳۳۷. **درخت پربرگ افتاد و گاو پیر هم از آن بهره‌مند شد.** (کلاردشتی)
۴۳۳۳۸. **درخت پرثمر، سرش را به پایین کج می‌کند.** (خرم‌درّه‌ای)
۴۳۳۳۹. **درخت پر میوه دایماً سر به تعظیم است.** (تاجیکی)
۴۳۳۴۰. **درخت پیر سر در زمین دارد.** (لری)
۴۳۳۴۱. **درخت تا پیر شود برگ از آن بریزد.** (کردی)
۴۳۳۴۲. **درخت تا درخت را نبرد، تبر نمی‌تواند درخت را ببرد.** (تالشی)
۴۳۳۴۳. **درخت تازه میوه‌ی نورس بارآوَرَد.** (عوام)
۴۳۳۴۴. **درخت تبریزی، کج نمی‌شود.** (شهمیرزادی)
۴۳۳۴۵. **درخت تلخ است و ثمره‌اش شیرین.** (قشقایی)
۴۳۳۴۶. **درخت تلخ هم تلخ آورَد بَرْ/ اگرچه ما دهیمش آب شکّر.** (ویس‌و رامین: ۷۱، شکورزاده، شکورزاده، دهخدا)
۴۳۳۴۷. **درخت تنبلی بارش گرسنگی است.** (کوچه)
۴۳۳۴۸. **درخت توت برای انسان سایه نمی‌شود.** (آملی)
۴۳۳۴۹. **درخت توت سایبان نمی‌شود، کوهستان نشین، همسایه.** (مازندرانی)
۴۳۳۵۰. **درخت تو گر بار دانش بگیرد / به زیر آوری چرخ نیلوفری را.** (ناصرخسرو: ۱۴۲، دهخدا)
۴۳۳۵۱. **درخت جوزی، ملک سوایی.** (بیرجندی)
۴۳۳۵۲. **درخت (چوب) را از آن‌جایی که گرفته‌ای نمی‌شکند.** (ترکمنی)
۴۳۳۵۳. **درخت چو پر بار شد سر به زیر آورد، چون بی‌بار بود سر بر هوا برد.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۴۶، تکمله)
۴۳۳۵۴. **درختِ خار است، نه سایه دارد؛ نه میوه.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۳۳۵۵. **درخت خربزه، الله‌اکبر.** (کرمانی)

۴۳۳۵۶. **درخت خرمی را شاخ مشکن / نمک بر سوخته کمتر پراکن.** (ویس‌و رامین: ۳۳۶، فرهنگ‌نامه)
در اصل: **درخت خرمی را شاخ مشکن/ مه امّید را در چاه مفکن**
۴۳۳۵۷. **درخت خوب در جنگل خرابه رشد می‌کند.** (رامسری)
۴۳۳۵۸. **درخت داشته باشم، انگور از اصفهان می‌آورم.** (آملی)
۴۳۳۵۹. **درخت داشته باشم رز را از دشت قزوین می‌آورم.** (گیلکی)
۴۳۳۶۰. **درخت، درخت را می‌برد، نه تبر درخت را.** (گیلکی، مازندرانی)
۴۳۳۶۱. **درخت در یک جا سبز می‌شود.** (تاجیکی)
۴۳۳۶۲. **درخت دوباره سبز می‌شود، آدم دوباره زنده نمی‌شود.** (لارستانی)
۴۳۳۶۳. **درخت دوستی بنشان که گنج بی‌شمار آرد.** (حافظ: ۷۸، شکورزاده)
۴۳۳۶۴. **درخت دو نوع پیوند، آمد نیامد دارد.** (کرمانجی)
۴۳۳۶۵. **درخت را از ریشه نبرید.** (لکی)
۴۳۳۶۶. **درخت را از میوه‌اش می‌شناسند.** (آذری، قشقایی)
۴۳۳۶۷. **درخت را از هر سمت که ببری، به همان سمت می‌افتد.** (آذری)
۴۳۳۶۸. **درخت را اگر در کوچکی راست نکنی در بزرگی راست نمی‌شود.** (لری)
۴۳۳۶۹. **درخت را تا نهال است، باید خم کرد.** (ترکمنی)
۴۳۳۷۰. **درخت را کاشتم که ثمره‌ی آن‌را بخورم.** (سمنانی)
۴۳۳۷۱. **درخت را گفتند: «تبر می‌آید که تو را بزند و بیندازد.» گفت: «می‌شناسم، از جنس خودم است.»** (مازندرانی)
۴۳۳۷۲. **درخت را می‌زنی تا شاخه‌هایش بلرزد.** (سنگسری)
۴۳۳۷۳. **درخت روی ریشه‌ی خودش سبز می‌شود.** (سنقری، بختیاری)
۴۳۳۷۴. **درخت زالزالک از همسایه‌ی بد بهتر است.** (ایلامی)
۴۳۳۷۵. **درخت سال به دوازده ماه نزاعش با تبر است.** (کردی)
۴۳۳۷۶. **درخت سبز میوه‌ی سیاه، گوسفند سفید و برّه‌ی پیشانی خالدار.** (کرمانجی)
۴۳۳۷۷. **درخت سرش بلند است و میوه‌اش زیر.** (ترکمنی)
۴۳۳۷۸. **درخت سرو سایه‌دار نمی‌شود و کوه‌نشین یار و یاورت.** (مازندرانی)
۴۳۳۷۹. **درخت سرو سایه نمی‌شود، کوهستانی همسایه.** (آملی)
۴۳۳۸۰. **درختش تلخ، میوه‌اش شیرین.** (آذری)
۴۳۳۸۱. **درخت شحم* حنظل ناورد بار.** (عصار تبریزی: ۳۸۷۶، مهر و مشتری)
۴۳۳۸۲. **درخت عرعر* دراز، سایه ندارد.** (افغانی)
۴۳۳۸۳. **درخت، فرزند آب است.** (آملی)
۴۳۳۸۴. **درختِ فرزندم خشک نشود ان‌شاءالله.** (آذری)
۴۳۳۸۵. **درخت کاشان و منار اصفهان را حواله کرد.** (آملی)
۴۳۳۸۶. **درخت کاهلی بارش گرسنگی است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، عوام، دهخدا)
۴۳۳۸۷. **درخت کاهلی، فقر آورد بار.** (بهمنیاری)
۴۳۳۸۸. **درخت کاهلی کفر آورد بار.** (دهخدا، خزینه، حییم، مثمر، هبله‌رودی، عصار تبریزی: ۲۰۳، مهرومشتری، شکورزاده)
۴۳۳۸۹. **درخت کج جز به آتش راست نمی‌شود.** (عوام)
۴۳۳۹۰. **درخت کج، خودت برو ولی سایه‌ات بیاید.** (لری)
۴۳۳۹۱. **درخت کج را باید تا نهال است راست کرد.** (بختیاری)
۴۳۳۹۲. **درخت کج راست نمی‌شود.** (تاجیکی، بختیاری، لری)
۴۳۳۹۳. **درخت کج راست نمی‌شه، شیر شتر ماست نمی‌شه.** (دیباجی)
۴۳۳۹۴. **درخت کج نکار، تا گل بچینی.** (لنجانی)
۴۳۳۹۵. **درخت کج همان‌طور بالا می‌آید.** (ترکمنی)
۴۳۳۹۶. **درخت که بارش بیش شود سر خم کند.** (نهاوندی)
۴۳۳۹۷. **درخت که بار می‌گیرد، سرش را زیر می‌گیرد، آدم که بار بگیرد، سر را بالا می‌گیرد.** (بختیاری)
۴۳۳۹۸. **درخت که بارور شد سرافرازی صاحبش است.** (فرهنگ‌نامه)
۴۳۳۹۹. **درخت که پیر شد سرش را پایین می‌اندازد.** (لری)
۴۳۴۰۰. **درخت که پیر می‌شود پایش ارّه می‌گذارند.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۴۳۴۰۱. **درخت که پیر می‌شود، سر خم می‌کند.** (لکی، ایلامی)
۴۳۴۰۲. **درخت که کج شد، سایه‌اش هم کج است.** (کردی)
۴۳۴۰۳. **درخت که میوه‌اش زیاد شد، سرش را پایین می‌آورد.** (خوانساری)
۴۳۴۰۴. **درخت گاه برهنه است گاه (وقت) پوشیده.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۳۴۰۵. **درخت گردکان با این بزرگی، درخت خربزه الله‌اکبر.** (شکورزاده، حییم، بهمنیاری، کوچه، دهخدا، تهرانی، تمثیل، بختیاری)

۴۳۴۰۶. **درخت گردو تا گردو داشته‌باشد، هزار کس به آن سنگ می‌زند.** (مازندرانی)
۴۳۴۰۷. **درخت گردو را نگاه می‌کند ولی به درخت بِه چوب پرت می‌کند.** (رامسری)
۴۳۴۰۸. **درخت گردو هرچه کم حاصل باشد، درخت لرگ*نمی‌شود.** (مازندرانی)
۴۳۴۰۹. **درخت گز ثمر نخواهد داد.** (قشقایی)
۴۳۴۱۰. **درخت گفت اگر دسته‌ی تبر از خودم نبود، کسی نمی‌توانست مرا سرنگون کند.** (شکورزاده، هزاره‌ای)
۴۳۴۱۱. **درخت گفته تا دسته از خودم نباشد تبر مرا نمی‌تواند بزند.** (افغانی)
۴۳۴۱۲. **درخت گل نتوان چید بی‌تحمّل خار.** (سعدی؛ کلیات: ۶۴۸)
۴۳۴۱۳. **درخت لر سایه ندارد.** (بهمنیاری، بختیاری، عوام)
۴۳۴۱۴. **درختم تلخ است ولی میوه‌ام شیرین.** (نمینی)
۴۳۴۱۵. **درخت مقل* نه خرما دهد نه شفتالو.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۱، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، بهمنیاری)
۴۳۴۱۶. **درخت مکر زن صد ریشه دارد/ فلک از دست زن اندیشه دارد.** (شکورزاده، مشهدی، تاجیکی، تهرانی، کوچه، سیرجانی)
۴۳۴۱۷. **درخت می‌افتد، رویش کدام جهت است؟** (ایلامی)
۴۳۴۱۸. **درخت می‌کَند و درختچه می‌نشاند.** (لری)
۴۳۴۱۹. **درخت میوه‌دار را نمی‌بُرند.** (آذری)
۴۳۴۲۰. **درختِ میوه‌دار، سرش خم (پایین) است.** (افغانی، تاجیکی، مازندرانی، بختیاری)
۴۳۴۲۱. **درخت میوه‌دار همیشه سنگ می‌خورد.** (شکورزاده، دزفولی)
۴۳۴۲۲. **درخت میوه کاشتن از بچّه‌ی ناأهل بهتر است.** (کرمانجی)
۴۳۴۲۳. **درخت نارنج را سقف زدی؟** (گیلکی)
۴۳۴۲۴. **درخت نشاندم بهر امید.** (اصفهانی)
۴۳۴۲۵. **درخت نشاندیم که زیر سایه‌اش بنشینیم.** (افغانی)
۴۳۴۲۶. **درخت نیک نخیزد مگر ز نیک نهال.** (قطران، امثال‌موزون)
۴۳۴۲۷. **درخت وقتی پیر می‌شود، شاخ و برگش به زمین خم می‌شود.** (لکی، لری)
۴۳۴۲۸. **درخت وقتی که پیر شد خم نمی‌شود.** (مهابادی)
۴۳۴۲۹. **درخت وقتی میوه می‌دهد، سرش را پایین می‌اندازد.** (لکی، لری، آذری)
۴۳۴۳۰. **درخت‌های سرکوه را کی نشانده؟** (افغانی)
۴۳۴۳۱. **درخت‌هایی که تو دیدی برای ساختن پارو بریدند.** (آذری)
۴۳۴۳۲. **درخت هرچه بارش بیشتر است سرش خمیده‌تر است.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، عوام، دهخدا، اشتهاردی، لکی)
۴۳۴۳۳. **درخت هرچه بر دارد، سر فرود آورد.** (بهمنیاری)
۴۳۴۳۴. **درخت هرچه بیشتر ثمر داشته‌باشد، سر به زیرتر است.** (جیرفتی، اصفهانی)
۴۳۴۳۵. **درخت هرچه پربارتر است، افتاده‌تر است.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۴۳۴۳۶. **درخت هرچه پُربارتر باشد، بیشتر سنگ می‌خورد.** (شکورزاده)
۴۳۴۳۷. **درخت هرچه قدر رشد کند شاخه‌هایش رو به پایین می‌شود.** (سرپل ذهابی)
۴۳۴۳۸. **درخت هرطوری باشد، میوه‌اش هم همان‌طور است.** (ترکمنی)
۴۳۴۳۹. **درخت هرقدر بار گیرد، شاخش پایین می‌شود.** (افغانی)
۴۳۴۴۰. **درخت همراه برگ زیباست.** (لری)
۴۳۴۴۱. **درختی پرور که بار آورد.** (سعدی؛ بوستان: ۸۰)
۴۳۴۴۲. **درختی را که در غیر فصل بار بدهد باید از ریشه درآورد.** (شکورزاده، کوچه)
۴۳۴۴۳. **درختی کز جوانی کوژ برخاست/ چو خشک و پیر گردد کی شود راست؟** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۳۵)
۴۳۴۴۴. **درختی کو نباشد راست بالا/ چو برروید شود کژّیش پیدا.** (ویس‌و رامین: ۳۴)
۴۳۴۴۵. **درختی که از ارتفاعش انتفاعی نبرند بریده بِهْ.** (مرزبان‌نامه: ۲۸۷، شکورزاده، دهخدا)
۴۳۴۴۶. **درختی که از او بهی به کسی نرسد به بی‌آبی خشک به.** (خزینه)
۴۳۴۴۷. **درختی که از شاخه‌ی خود ننگ کند، از ریشه خشک می‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۳۴۴۸. **درختی که از کوچکی کج بار بیاید، دیگر راست نمی‌شود.** (بهمنیاری، لری)
۴۳۴۴۹. **درختی که بار می‌دهد (سربه زیر است) سر فرود می‌آورد (خم می‌کند).** (سبزواری، شهربابکی، بیرجندی)
۴۳۴۵۰. **درختی که بار و میوه نیاورد، برای هیزم خوب است.** (گیلکی)
۴۳۴۵۱. **درختی که بیفتد، نمی‌تواند برخیزد.** (گیلکی)
۴۳۴۵۲. **درختی که پیوسته بارش خوری / تحمّل کن آن‌گه که خارش خوری.** (سعدی، بوستان، باب هفتم، حکایت ۱۷)
۴۳۴۵۳. **درختی که ثمر نمی‌دهد، از تربیت باغبان است.** (بیرجندی)

۴۳۴۵۴. **درختی که چاله‌اش را با خاک انداز بردارند درخت نمی‌شود.** (سخن)
۴۳۴۵۵. **درختی که خود را نباشد، دیگری را سایه نمی‌دهد.** (بیرجندی)
۴۳۴۵۶. **درختی که خودش را نپوشاند، توقع سایه ازش نیست.** (شهربابکی)
۴۳۴۵۷. **درختی که در باغ مردم بکاری، فش‌فش بادش از تو است.** (کاشمری، تایبادی)
۴۳۴۵۸. **درختی که در زمین دیگران کاشتی، صدای تبر می‌شنوی.** (کرمانجی)
۴۳۴۵۹. **درختی که در ملک مردم می‌کاری، باید صدای تبرش را بشنوی.** (کاشمری)
۴۳۴۶۰. **درختی که سر آشغال‌دانی بکارند، میوه‌اش می‌شه تُنگِله لولَنگ.** (همدانی)
۴۳۴۶۱. **درختی کِه کاری به بار آیدت.** (فردوسی: ۱۷۵۲، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۳۴۶۲. **درختی که کج بالا آمد، راست نمی‌شود.** (شکورزاده، حییم، عوام)
۴۳۴۶۳. **درختی که مادرش بگردد، بچّه‌اش شاخه به شاخه بگردد.** (آذری)
۴۳۴۶۴. **درختی که موریانه در آن افتاد باید از بیخ کند.** (شکورزاده)
۴۳۴۶۵. **درختی که میوه دارد، چوب می‌خورد.** (آملی)
۴۳۴۶۶. **درختی که میوه می‌دهد، در قطع آن نکوش.** (گلپایگانی)
۴۳۴۶۷. **درختی که نمی‌توانی از پا در بیاوری، در سایه‌اش بنشین.** (نهاوندی، لکی)
۴۳۴۶۸. **درختی که یک‌سال بار ندهد می‌برندش.** (بختیاری)
۴۳۴۶۹. **درختی که یک سال ثمر ندهد، آن‌را نمی‌بِرّند.** (لری)
۴۳۴۷۰. **در خرابی، مقام گنج بود.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۴۷، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۳۴۷۱. **در خراسان، خروس مرغ نر است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۴۳۴۷۲. **در خرمن تو باد نمی‌رود، چهار شاخت را به من بده.** (هزاره‌ای)
۴۳۴۷۳. **در خرمن تو باد نیست، ننه می‌آید که شاخی را بده.** (افغانی)
۴۳۴۷۴. **درِ خرّمی بر سرایی ببند/ که بانگ زن از وی برآید بلند.** (سعدی؛ کلیات: ۲۶۵، شکورزاده، بهمنیاری)
۴۳۴۷۵. **درِ خزانه‌ی پادشاه را که نکنده‌است.** (کرمانی)
۴۳۴۷۶. **در خشکه بیجار ملک و مزرعه دارد.** (گیلکی)
۴۳۴۷۷. **در خشکی تور می‌اندازد.** (مازندرانی)
۴۳۴۷۸. **در خلوت عشّاق، هوس راه ندارد.** (صائب: ۲۰۹۵، امثال‌موزون)
۴۳۴۷۹. **در خُم خالی صدا بسیار می‌پیچد.** (شکورزاده، خرمی، دهخدا)
۴۳۴۸۰. **در خم خالی که خطابت دهند/ ناله کشی، ناله جوابت دهند.** (زلالی: ۱۹۱)
۴۳۴۸۱. **در خمیر موی می‌پالد.** (افغانی)
۴۳۴۸۲. **در خمیره‌اش شیشه خُرده هست.** (آذری)
۴۳۴۸۳. **در خوابی، خر تو راه می‌رود.** (بیرجندی)
۴۳۴۸۴. **در خواندم ز بام و برون راندَم ز در.** (قطران: ۱۳۱)
۴۳۴۸۵. **در خود نیست، در عالم نیست.** (تاجیکی)
۴۳۴۸۶. **در خور آمد شخص خر با گوش خر.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۷۲/۳، امثال‌موزون)
۴۳۴۸۷. **در خوردن، شریک همه است ولی در وقت کار کنار از همه.** (رامسری)
۴۳۴۸۸. **در خوردن کمک، در کار کردن هم کمک.** (آذری)
۴۳۴۸۹. **در خوردن نهنگ، در کار خر لنگ.** (تاجیکی، بیرجندی)
۴۳۴۹۰. **در خوی گرگ کم بود، یکی هم با کشتی آمد.** (مشکین‌شهری)
۴۳۴۹۱. **در خیارستان یک کَرکوکچی*هم می‌افتد.** (سیرجانی)
۴۳۴۹۲. **در خیال خود، خرس هم کدخداست.** (آذری)
۴۳۴۹۳. **درد آید کوه کوه و ذرّه ذرّه کم شود.** (اخگر، شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۳۴۹۴. **درد احبّا به اطبّا نمی‌برم.** (سعدی؛ کلیات: ۳۰۴، شکورزاده)
۴۳۴۹۵. **درد اخته‌شدن به‌جای خود، مشت در ک..نی خیلی زور می‌آورد.** (فرهنگ‌نامه)
۴۳۴۹۶. **درد از درمان گذشته.** (افغانی)
۴۳۴۹۷. **درد از طبیبان نشاید نهفت.** (دهخدا، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۴۳۴۹۸. **درد افزون است، ولی گوش شنوا نیست.** (آذری)
۴۳۴۹۹. **درد افزون گشت و حاجت ناروا.** (سیاستگران عصر قاجار) در اصل: **گشت رنج افزون و حاجت ناروا.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۱/۱)
۴۳۵۰۰. **دردا که در آب تشنه می‌باید مرد.** (مرزبان‌نامه: ۴۲)
۴۳۵۰۱. **دردا که طبیب صبر می‌فرماید / وین نفس حریص را شکر می‌باید.** (سعدی؛ کلیات: ۹۰، خزینه)
۴۳۵۰۲. **درد اگر در دل بمانَد استخوانی می‌شود.** (شکورزاده)

۴۳۵۰۳. **در دالان ک..نت رخت می‌شویند.** (تهرانی)
۴۳۵۰۴. **در دامن گرسنه نان نمی‌ماند.** (اهری)
۴۳۵۰۵. **در دام همه ایا. (ابیا، ابویا)* می‌افتد و در دام ما قورباغه‌ی پیر.** (مازندرانی)
۴۳۵۰۶. **دردانه‌ی ابوالعباس (حسن ترقّه، حسن کبابی) است.** (نامه‌ی‌داستان، تهرانی، سیرجانی، قمی)
۴۳۵۰۷. **درد او درد پیاز است، درد سیر نیست.** (رامسری)
۴۳۵۰۸. **در دایره، هیچ نقطه را پیشی نیست.** (نظیری نیشابوری، دهخدا)
۴۳۵۰۹. **درد باشد روی نازیبا و ناز.** (سنایی؛ دیوان: ۸۵۱، فرهنگ‌نامه، دهخدا، شکورزاده)
۴۳۵۱۰. **درد باشد، قرض نباشد.** (تاجیکی)
۴۳۵۱۱. **در دبّاغ‌خانه، پوست خودش را می‌شناسد.** (آذری)
۴۳۵۱۲. **درد بد را دوای بد است.** (هزاره‌ای، تاجیکی، افغانی)
۴۳۵۱۳. **درد بکش تا به دوایی رسی.** (اوحدی مراغه‌ای، هبله‌رودی، خزینه، مثمر)
۴۳۵۱۴. **درد به اندازه‌ی کوه می‌آید به اندازه‌ی موی می‌رود.** (هزاره‌ای)
۴۳۵۱۵. **درد به خروار می‌آید، به مثقال می‌رود.** (تهرانی، بختیاری، آذری، کوچه، شکورزاده، حییم، دهخدا، مازندرانی)
۴۳۵۱۶. **درد به عضو ضعیف می‌ریزد.** (تکمله)
۴۳۵۱۷. **درد بی‌درمان به مرگ تلخ، شیرین می‌شود / از طبیبان منّت درمان کشیدن مشکل است.** (صائب:۵۲۷، تکمله)
۴۳۵۱۸. **درد بی‌درمان پیری منتهای دردهاست.** (صائب: ۴۸۶، تکمله)
۴۳۵۱۹. **درد بی‌درمان وجود ندارد، دعوای بی‌قاضی.** (ترکمنی)
۴۳۵۲۰. **درد بی‌دوا، جراحت بی‌ملهم.** (تاجیکی)
۴۳۵۲۱. **درد پدرم را بخور، همراهِ آب شیرین جو.** (رامسری)
۴۳۵۲۲. **درد پنهانی، درمان ندارد.** (ارومیه‌ای)
۴۳۵۲۳. **درد پیش دردمند گوی، راز پیش حال‌دان.** (تاجیکی)
۴۳۵۲۴. **دردت را به قراری بخور.** (افغانی)
۴۳۵۲۵. **دردت با دردمندان بگوی.** (تاجیکی، مثمر، هبله‌رودی، افغانی)
۴۳۵۲۶. **درد چشم بهتر از کوری است.** (دلیجانی)
۴۳۵۲۷. **درد حبیب را نتوان گفت با طبیب.** (شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۳۵۲۸. **درد حبیب را نشناسد، دوا طبیب.** (نشاط اصفهانی)
۴۳۵۲۹. **درد خانه را، خشت خانه می‌داند.** (تایبادی)
۴۳۵۳۰. **درد«خدا مرا بکشد» به‌جان الحمدالله بخورد.** (بختیاری)
۴۳۵۳۱. **درد خروار خروار می‌آید، مثقال مثقال می‌رود.** (تاجیکی، شکورزاده، گیلکی، عوام)
۴۳۵۳۲. **درد خود را در ردای خود دارد.** (خوزستانی)
۴۳۵۳۳. **درد خودم کافی نیست، درد دیگری هم از یک سو.** (آذری)
۴۳۵۳۴. **درد دارد چه کند کز پی درمان نرود؟** (حافظ: ۱۵۱، امثال‌موزون)
۴۳۵۳۵. **درد داشته باشی، طبیب بسیار است.** (ترکمنی)
۴۳۵۳۶. **درد دایه را دایه می‌داند، درد همسایه را همسایه.** (بختیاری)
۴۳۵۳۷. **دُرد در شیشه‌ی‌شفاف نمایان باشد.** (راسخ، اویسی)
۴۳۵۳۸. **درد در عالم ار فراوان است / هر یکی را هزار درمان است.** (سنایی؛ حدیقه: ۸۵، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)
۴۳۵۳۹. **درد دست را به آب رو بگو.** (افغانی)
۴۳۵۴۰. **درد دگری بر دگری، کاهی است روی دیوار.** (سیستانی)
۴۳۵۴۱. **درد دل آدم را سبک می‌کند.** (سخن)
۴۳۵۴۲. **درد دل با سنگ گفتن چه سود؟** (سعدی؛ کلیات: ۳۷۹)
۴۳۵۴۳. **درد دل برای زیر گل.** (لری، کردی کلهری)
۴۳۵۴۴. **درد دلت باشد، امرالله هم بچّه‌ات باشد.** (دشتستانی)
۴۳۵۴۵. **درد دل خودم کم است، این هم در زدن (سروصدای، غرغر) همسایه‌ها.** (دهخدا، حییم، عوام، سهیلی، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، عوام، لری، زرقانی)
۴۳۵۴۶. **درد دل شیر علی، خفت و خوی میرعلی.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۴۳۵۴۷. **درد دل عاشق را معشوق می‌داند.** (افغانی)
۴۳۵۴۸. **درد دلم را برای آب می‌گویم.** (گیلکی)
۴۳۵۴۹. **درد دندان به از کندن.** (تاجیکی)
۴۳۵۵۰. **درد دندان دارم و دندان به دندان می‌زنم / طاقت انبر ندارم سر به سندان می‌زنم.** (افغانی)
۴۳۵۵۱. **درد دندان طمع را چاره کندن می‌کند.** (واعظ قزوینی، تکمله)
۴۳۵۵۲. **درد دندان کندن است.** (افغانی)
۴۳۵۵۳. **درد دندان کندن است، قرض مردم دادن است.** (فرهنگ‌نامه)
۴۳۵۵۴. **درد دندان هر که نتواند کشد، دندان کشد.** (سلیم تهرانی: ۲۵۸، تکمله)
۴۳۵۵۵. **درد دیگر، اجل دیگر.** (تاجیکی)

۴۳۵۵۶. **درد را آن کسی می‌فهمد، که به آن مبتلاست.** (ترکمنی)

۴۳۵۵۷. **دردرا از دردرا*قهر می‌کند، صاحب‌خانه از هردویشان.** (افغانی)

۴۳۵۵۸. **درد را از دردمندان پرس، شب دراز را از بیماران.** (رامسری)

۴۳۵۵۹. **درد را باید روی سر گذاشت و فریاد کرد.** (حییّم)

۴۳۵۶۰. **درد را به پزشک می‌گویند، راز را به محرم.** (بختیاری)

۴۳۵۶۱. **درد را به پشت گرفته می‌گرداند.** (آذری)

۴۳۵۶۲. **درد را پیش دردمند بگوی.** (دهخدا، حییم، امثال‌موزون، شکورزاده، عوام)

۴۳۵۶۳. **درد را خدا به دوستان خود می‌دهد.** (خزینه)

۴۳۵۶۴. **درد را، درددیده داند.** (تاجیکی)

۴۳۵۶۵. **دردرا* دردرا را نمی‌تواند بیند، صاحب‌خانه هردو را.** (تاجیکی)

۴۳۵۶۶. **درد را دردمند دریابد.** (حدیقة: ۷۳۳)

۴۳۵۶۷. **درد را دردمند می‌داند و سم را مسموم.** (قشقایی)

۴۳۵۶۸. **درد را زائو می‌کشد، زورش را ماما می‌زند.** (رفسنجانی)

۴۳۵۶۹. **درد را طبیب می‌کشد.** (ترکمنی)

۴۳۵۷۰. **درد را کسی می‌کشد که می‌زاید.** (سخن)

۴۳۵۷۱. **دُر دَر صدف و صدف به دریاچه‌ی بیگم خانم.** (کوچه)

۴۳۵۷۲. **دُرّ در لایی (لجن) هم دُرّ است.** (تاجیکی)

۴۳۵۷۳. **دُر، در میان لباس مندرس.** (همدانی)

۴۳۵۷۴. **در دروازه را برای یک سوزن گم شدن نمی‌بندند.** (سخن)

۴۳۵۷۵. **درِ دروازه را می‌توان بست، دهن مردم را نمی‌توان بست.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی، بهمنیاری، عوام، تکمله، دهخدا)

۴۳۵۷۶. **در درویش را دربان نباشد.** (حسن دهلوی: ۱۱۹، تکمله)

۴۳۵۷۷. **در درّه‌های پر پیچ و خم سوت می‌زند.** (قشقایی)

۴۳۵۷۸. **در درّه‌ی خلوت روباه فرمانروای مطلق است.** (فرهنگ‌نامه)

۴۳۵۷۹. **در دریا دنبال چوب کتیرا می‌گردی؟** (مازندرانی)

۴۳۵۸۰. **در دریا ماهی معامله می‌کند.** (ابهری)

۴۳۵۸۱. **در دریای آرام همه‌کس ملاّح است.** (شکورزاده)

۴۳۵۸۲. **دُرّ دریای سَرمد است علی/ جانشین محمّد است علی.** (دهخدا)

۴۳۵۸۳. **درد زایمان دارد، آبله هم درآورده.** (دلیجانی)

۴۳۵۸۴. **درد زور را زائو می‌کشد.** (درگزی)

۴۳۵۸۵. **در دستت آب هست نخور و بیا.** (آذری)

۴۳۵۸۶. **در دست تو پیاز هم پوست نمی‌شود.** (بهشهری)

۴۳۵۸۷. **در دستِ تو چون مُهره‌ی مومیم.** (صائب: ۴۹۲)

۴۳۵۸۸. **در دست چراغ، از پیِ آتش رفتن؟** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۶۷۵)

۴۳۵۸۹. **در دستِ سوار، آینه چه‌کار.** (دهخدا، شاهد)

۴۳۵۹۰. **در دستِ طبیب است علاج همه دردی.** (بابافغانی)

۴۳۵۹۱. **در دست گدا، نان گندم دیده‌ای؟** (سمنانی)

۴۳۵۹۲. **دردسر از هردو سر.** (لری)

۴۳۵۹۳. **درد سر بسیار دارد صاحب مجلس شدن.** (امثال‌موزون)

۴۳۵۹۴. **دردسر بسیار دارد قیل و قال باطلان.** (صائب: ۱۱۵/۱)

۴۳۵۹۵. **درد سر به درد ک..ن چه ربطی دارد؟** (گیلکی)

۴۳۵۹۶. **دردسر می‌شد وگرنه دردِ دل بسیار بود.** (وحشی: ۶۱)

۴۳۵۹۷. **درد سهل است اگر امیّد دوایی باشد.** (عبیدزاکانی؛ کلیات: ۹۵، شکورزاده)

۴۳۵۹۸. **درد سیر نیست، درد پیاز است.** (گیلکی)

۴۳۵۹۹. **دردش بخوابد، بادش نخوابد.** (تهرانی)

۴۳۶۰۰. **درد، شب سوزان و روز آسان بود.** (افغانی)

۴۳۶۰۱. **در دشت از توت محروم شدیم، در کوهسار از کشک.** (آذری)

۴۳۶۰۲. **دردِشت را ول کرده، درمِشک را گرفته.** (آباده‌ای)

۴۳۶۰۳. **دردش را زائو می‌کشد، عرقش را پیش‌نشین می‌ریزد.** (تهرانی)

۴۳۶۰۴. **دردش کم، فراغش بسیار.** (مشهدی)

۴۳۶۰۵. **درد عاشق درمان ندارد.** (اسیری لاهیجی)

۴۳۶۰۶. **درد عاشق نشود به ز مداوای حکیم.** (سعدی؛ کلیات: ۷۸۶، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، خزینه، بهمنیاری)

۴۳۶۰۷. **درد عشق از تندرستی خوش‌تر است.** (سعدی؛ کلیات:۷۸۶، شکورزاده)

۴۳۶۰۸. **در دعوا، حلوا قسمت (خیر) نمی‌کنند.** (حییم، بهمنیاری، قمی)

۴۳۶۰۹. **در دعوا، دستی هم برای آشتی نگه‌دار.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۴۳۶۱۰. **در دعوا دعا نمی‌کنند.** (آمره‌ای)

۴۳۶۱۱. **در دعوای فیل و کرگدن، پشه‌ها هستند که له می‌شوند.** (نهاوندی)

۴۳۶۱۲. **در دفتر سگ اسمش نیست.** (ترکمنی)

۴۳۶۱۳. **دردِ فقیران همه‌جایی دواست / نبض تهی‌دست نگیرد طبیب.** (پروین‌اعتصامی: ۱۷۴، شکورزاده)

۴۳۶۱۴. **درد فلان است، توی تنبان است.** (کرمانی)

۴۳۶۱۵. **درد فیل را پشه می‌کند.** (تاجیکی)
۴۳۶۱۶. **در دکّان چلنگری اگر خیار سبز باشد، نباید دست زد.** (گیلکی)
۴۳۶۱۷. **در دکّان چلنگری چه هست که سگ ببرد؟** (گیلکی)
۴۳۶۱۸. **در دکانی که معامله نداری ناخنک نزن.** (سخن)
۴۳۶۱۹. **درد کسان (مردم)، میخ در دیوار.** (بیرجندی، شیرازی، نهبندانی)
۴۳۶۲۰. **درد کس به کس دیگر معلوم نشود.** (هزاره‌ای)
۴۳۶۲۱. **درد کس، درمان کس، از من درمانده پرس.** (تهرانی)
۴۳۶۲۲. **درد کسی، میخ دیوار کسی.** (بافقی)
۴۳۶۲۳. **دُرد کسی نوشد که صاف کشیده باشد.** (طوطی‌نامه: ۱۸۴)
۴۳۶۲۴. **درد کشیده طبیب می‌شود.** (درگزی، شیروانی)
۴۳۶۲۵. **درد کمپیر (پیرزن)، موی سفید.** (تاجیکی)
۴۳۶۲۶. **درد کم، دردسر کم.** (تاجیکی)
۴۳۶۲۷. **درد کم‌قیمتی از درد شکستن بیش است.** (صائب: ۲۴۰۷، تکمله)
۴۳۶۲۸. **دردِ کم، مرگ راحت.** (آستارایی، اهری، آذری)
۴۳۶۲۹. **درد ک..ن چه ربطی به شقیقه دارد؟** (شیرازی)
۴۳۶۳۰. **درد ک..ن را از شقیقه می‌کشد.** (افغانی)
۴۳۶۳۱. **درد ک..ن را کس نمی‌داند.** (دامغانی، شهربابکی)
۴۳۶۳۲. **درد، کوه را آب می‌کند.** (دهخدا، خوانساری، خرمی، کوچه، هزاره‌ای)
۴۳۶۳۳. **درد، کوه کوه می‌آید، کاه کاه می‌رود.** (شکورزاده، جیرفتی)
۴۳۶۳۴. **درد کوه‌کوه می‌آید، مومو می‌رود.** (بهمنیاری، دهخدا، سبزواری)
۴۳۶۳۵. **درد گلّه باید به صاحب گلّه باشد.** (بختیاری)
۴۳۶۳۶. **درد گنه را ز توبه باید درمان.** (نصرالله تقوی، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۳۶۳۷. **در دل آزاده، ره نبود امید و بیم را.** (صائب: ۶۰، امثال‌موزون)
۴۳۶۳۸. **در دل اغیار نتوان دید نقش یار را.** (غنی، افغانی، امثال‌موزون)
۴۳۶۳۹. **درد لال را، مادر لال می‌داند.** (کلاردشتی)
۴۳۶۴۰. **در دل بمانی گل است، بیرون کنی فیل و اشتر است.** (افغانی)
۴۳۶۴۱. **در دل به جز از خدا نگنجد.** (شاه نعمت‌الله ولی: ۱۹۰)
۴۳۶۴۲. **در دل بی‌درد، محبّت بار نمی‌اندازد.** (آذری)
۴۳۶۴۳. **در دل پیر، تمنّای جوان بسیارست.** (صائب: ۱۶۷۴، تکمله)
۴۳۶۴۴. **در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد.** (نشاط اصفهانی، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، تهرانی)
۴۳۶۴۵. **درِ دلش را مثل صحرای مورچه‌خوار باز کرد.** (دهخدا)
۴۳۶۴۶. **در دل نادان حرف ننشیند و بر گنبد جوز.** (آذری)
۴۳۶۴۷. **در دلی که دوستی جای گرفته باشد، دشمنی جایی ندارد.** (رامسری)
۴۳۶۴۸. **دردم از خدا، گله‌ام از همسایه (بنده).** (افغانی)
۴۳۶۴۹. **دردم از یار است و درمان نیز هم.** (حافظ: ۲۵۰، هبله‌رودی، مثمر، عوام)
۴۳۶۵۰. **دردمان ازکاشتن نیست، فریادِ روز کندن است.** (کازرونی)
۴۳۶۵۱. **در دَم بلا باشی، در بیمش نی.** (افغانی)
۴۳۶۵۲. **درد مثل کوه می‌آید و مثل کاه (مو) می‌رود.** (افغانی)
۴۳۶۵۳. **درد محبّت، درمان ندارد.** (خواجوی کرمانی)
۴۳۶۵۴. **دردم درده، ک..م را بریدن، چشم‌هایم هم درده، لوطی‌ها می‌زنن، خدا مبارک کند.** (شیرازی)
۴۳۶۵۵. **درد مرگ، درمان ندارد.** (هزاره‌ای)
۴۳۶۵۶. **درد مرگ را دوایی نیست.** (افغانی)
۴۳۶۵۷. **درد مفلسی درمان ندارد.** (عرفی شیرازی، شکورزاده)
۴۳۶۵۸. **دردمندان راه (درد) می‌پرسند و از پی می‌روند.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۴۳۶۵۹. **دردمند پرحرف می‌شود، غمگین پر خواب.** (آذری)
۴۳۶۶۰. **دردمند را به حرف نگیر، خودش به سخن می‌آید.** (آذری)
۴۳۶۶۱. **درد من نه یک درده، ک..م بریده و رنگم زرده.** (بندرماهشهری، لری)
۴۳۶۶۲. **درد نخوردن تکه، دل را می‌تکاند.** (زرقانی)
۴۳۶۶۳. **درد نداری از درمانش مپرس.** (هبله‌رودی، مثمر)
۴۳۶۶۴. **درد نداشته، درمان نمی‌گیرد.** (تهرانی)
۴۳۶۶۵. **درد نگو که بلا نشنوی.** (افغانی)
۴۳۶۶۶. **در دنیا آدم بی‌کار نیست.** (تاجیکی)
۴۳۶۶۷. **در دنیا آدم هست، آدمک هم هست.** (قشقایی)
۴۳۶۶۸. **در دنیا چه قیمت دارد؟ مال مفت.** (افغانی)
۴۳۶۶۹. **درِ دنیا را نبسته‌اند.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه)
۴۳۶۷۰. **در دنیا شیرین‌ترین و تلخ‌ترین چیز زبان است.** (ترکمنی)
۴۳۶۷۱. **در دنیا کو زاغ بی‌داغ؟** (تاجیکی)
۴۳۶۷۲. **درِ دنیا همیشه به یک پاشنه نمی‌گردد.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، عوام)
۴۳۶۷۳. **در دنیا یک خوبی می‌ماند و یک بدی.** (شکورزاده، عوام)

۴۳۶۷۴. **در دو آسیاب آرد شدم.** (هزاره‌ای)
۴۳۶۷۵. **دُرد و اوّل پیاله.** (دهخدا)
۴۳۶۷۶. **درد و بلای تنبان به جای پیراهن ریخته شود.** (دلیجانی)
۴۳۶۷۷. **در دوره‌ی آخرالزمان هاون روی آب می‌ایستد و سبد می‌رود زیر آب.** (نایینی)
۴۳۶۷۸. **درد و غم، کوه را آب می‌کند.** (رامسری)
۴۳۶۷۹. **در دو محل، پستان می‌دهد.** (آذری)
۴۳۶۸۰. **دردها به پوست است، جای نان‌ها (شکم) درست است.** (سیستانی)
۴۳۶۸۱. **در ده اگر کس است، دو بانگ بس است.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۴۳۶۸۲. **در دهانت آرد است؟** (سرخه‌ای)
۴۳۶۸۳. **در دهان خلق خدا افتاده.** (هزاره‌ای، سلمان‌ساوجی)
۴۳۶۸۴. **در دهان سگ چوب نگذار.** (مازندرانی)
۴۳۶۸۵. **در دهان سگ همیشه باز است.** (کوچه)
۴۳۶۸۶. **در دهانش پشه (مگس) لانه کرده.** (هزاره‌ای)
۴۳۶۸۷. **در دهانش شیر مایه زده‌اند.** (هزاره‌ای)
۴۳۶۸۸. **در دهان شیر باشد به که در پهلوی نادان.** (طوطی‌نامه: ۳۲۱)
۴۳۶۸۹. **در دهان شیر می‌رود و بیرون می‌آید.** (عوام)
۴۳۶۹۰. **در دهان کدخدا را بگذار (ببند) رفع تکلیف کن.** (ملایر)
۴۳۶۹۱. **در دهانِ مار مخسب.** (صائب)
۴۳۶۹۲. **در دهان مردم افتاده.** (مثمر، هبله‌رودی)
۴۳۶۹۳. **در دهان مردم قند نرم (خاکه قند) خرد مکن.** (الیکایی)
۴۳۶۹۴. **در دهانم گردو می‌شمارم.** (قشقایی)
۴۳۶۹۵. **در دهانم موی سبز کرد (شد).** (افغانی)
۴۳۶۹۶. **در دهان میرزا بقا بسته‌شود.** (بیرجندی)
۴۳۶۹۷. **در دهان می‌گذاری ناف می‌سوزد.** (سرخه‌ای)
۴۳۶۹۸. **در دهان ناقه خار خشک خرمای تر است.** (امیر علی‌شیرنوایی، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۳۶۹۹. **در ده بدون سگ و چوب زندگی کرده‌ای.** (ساوه‌ای)
۴۳۷۰۰. **در ده بزا، در شهر بزرگ شو.** (ابریشمی)
۴۳۷۰۱. **در ده پایین کابین می‌بندد.** (آذری)
۴۳۷۰۲. **درد هرچیزی می‌رود، درد شکم نی.** (افغانی)
۴۳۷۰۳. **دردِ هرکس به قدرِ پیش اوست.** (صائب: ۴۱۲)
۴۳۷۰۴. **درد هرکس به قدر طاقت اوست.** (عطّار؛ دیوان: ۲۱۶، امثال‌موزون، شکورزاده)
۴۳۷۰۵. **درد هرکس در دل خودش است.** (دهخدا، حییم، خوانساری، شکورزاده، عوام، لری)
۴۳۷۰۶. **درد هست، هم‌درد نیست غم دارم و غم‌خوار ندارم.** (تاجیکی)
۴۳۷۰۷. **در ده که را خوش است؟ رئیس و برادرش را.** (دهخدا، بهارعجم، نامه‌ی‌داستان، کوچه، هبله‌رودی، عوام، شکورزاده)
۴۳۷۰۸. **درد همسایه، میخ در سوراخ دیوار است.** (کرمانی)
۴۳۷۰۹. **در ده نان دهند جامه ندهند.** (دهخدا)
۴۳۷۱۰. **در دهن او عدس خیس نمی‌شود.** (رامسری)
۴۳۷۱۱. **درِ دهن مردم را نمی‌شود بست.** (کرمانی)
۴۳۷۱۲. **در دهی که ملاّ نباشد، به خروس می‌گویند ابوالقاسم.** (مهابادی)
۴۳۷۱۳. **در دهی که ندارد ریش سفید، به بُز می‌گویند عبدالرّشید.** (شکورزاده)
۴۳۷۱۴. **در دیار غربت، بی‌هنری لازمه‌اش گرسنگی است.** (آذری)
۴۳۷۱۵. **دردی است دردِ عشق که درمان‌پذیر نیست.** (صغیر اصفهانی، خاقانی، شکورزاده)
۴۳۷۱۶. **دردی است دردِ عشق که هیچش طبیب نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۳، شکورزاده)
۴۳۷۱۷. **دردی باشد، امّا مرگی نباشد.** (دزفولی)
۴۳۷۱۸. **دردی به دل، شرمی به رو ندارد.** (شهر بابکی)
۴۳۷۱۹. **در دیدن عیب خویش احول باش.** (اویسی)
۴۳۷۲۰. **در دیده به‌جای خواب آب است مرا.** (اسرارالتوحید: ۵۹)
۴۳۷۲۱. **در دیده‌ی افلاک، نشانی ز حیا نیست.** (مجیربیلقانی: ۲۶۰)
۴۳۷۲۲. **در دیزی (دیگ) باز است، حیای گربه چه شده (کجاست، کجا رفته)؟** (بهمنیاری، دهخدا، تهرانی، شکورزاده، عوام، کوچه، اراکی)
۴۳۷۲۳. **درد یک ساعته بهتر از یک عمر بیماری.** (خوزستانی)
۴۳۷۲۴. **دردی که با سوزن بیرون می‌آید، چرا با درفش بیرون می‌آوری؟** (دلیجانی)
۴۳۷۲۵. **دردی که بی‌دواست، علاجش تحمّل است.** (نظامی؛ دیوان، امثال‌موزون، شکورزاده)
۴۳۷۲۶. **دردی که تو را گرفته، مرا سوزانده (آتش به‌جانم زده).** (بختیاری)
۴۳۷۲۷. **دردی که کهنه شد به دوا کم نمی‌شود.** (طالب‌آملی: ۵۲۸)
۴۳۷۲۸. **درد یکی به دیگری دیوار است.** (افغانی)
۴۳۷۲۹. **درد یکی، دوا هزار.** (افغانی)
۴۳۷۳۰. **درد، یکی دو تا نیست.** (آذری)
۴۳۷۳۱. **در دیگِ ازدواج، فرزند نمک غذاست و زندگی بی‌او هم‌سنگ عزا.** (شکورزاده)

۴۳۷۳۲. **در دیگ چیزی باشد، به کفلیز* می‌آید.** (تاجیکی)
۴۳۷۳۳. **در دیگ که گوشت نماند، آش سر می‌کند.** (هزاره‌ای)
۴۳۷۳۴. **درِ دیگی که گذاشته‌شده، زودتر جوش می‌آید.** (یزدی)
۴۳۷۳۵. **در دیو درّه* کم دیو بود که یکی هم آمد قلم‌دوش.** (گیلکی)
۴۳۷۳۶. **در ذائقه‌ی مُرده، چه شیرین و چه شور.** (اویسی)
۴۳۷۳۷. **در را آن‌جا باید گذاشت (نصب کن) که صاحبش راضی باشد (می‌خواهد).** (عوام، مازندرانی، درگزی)
۴۳۷۳۸. **در را با دالان می‌خورد، خر را با پالان.** (همدانی)
۴۳۷۳۹. **در را باید به انصاف زد.** (عوام)
۴۳۷۴۰. **در را بزرگ بساز، شترش را خدا می‌سازد.** (مراغه‌ای)
۴۳۷۴۱. **در را بزن ولی به مروّت.** (عوام)
۴۳۷۴۲. **در را بستی، دروازه را چه می‌کنی؟** (قشقایی)
۴۳۷۴۳. **در را به نان کن، نان را به کیسه.** (بیرجندی)
۴۳۷۴۴. **در را پیش کن، مرغ را کیش کن.** (زرقانی)
۴۳۷۴۵. **در را چون به خورشید بندی از روزن درآید.** (دهخدا، خوانساری)
۴۳۷۴۶. **در را کنده، فرق سرش گذاشت.** (کاشانی)
۴۳۷۴۷. **در را گشاد بگذار، شترش را از خدا بخواه.** (اهری)
۴۳۷۴۸. **در را می‌کوبم، بام بلرزد.** (آمره‌ای)
۴۳۷۴۹. **در راه خدا اگر بکوشی مردی.** (باباافضل: ۲۱۱)
۴۳۷۵۰. **در راه خدا بگیر و در راه علی بده.** (لری)
۴۳۷۵۱. **در راه خدا جمله ادب باید بود.** (خواجه باقی الله، اویسی)
۴۳۷۵۲. **در راه راست خطر نیست.** (افغانی)
۴۳۷۵۳. **در راه عشق مرحله‌ی قُرب و بُعد نیست.** (حافظ: ۶۲، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۳۷۵۴. **در راه ما شکسته‌دلی می‌خرند و بس/ بازار خودفروشی از آن سوی دیگرست.** (حافظ: ۹۶)
۴۳۷۵۵. **در رخ خورشید رخشان دیده نتوان کرد باز.** (بنایی هروی، امثال‌موزون)
۴۳۷۵۶. **در رشته کشند با جواهر شبهی.** (اسرارالتوحید: ۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۳۷۵۷. **در رفتن باید حرکت کرد، در خانه نان بردار.** (بختیاری)
۴۳۷۵۸. **در رفته چه کردی، که در آینده کنی؟** (شیخ احمد جام، اویسی، تکمله)
۴۳۷۵۹. **در رمه‌ی خویش، شبان شو نه گرگ.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۲۰۶)
۴۳۷۶۰. **در رودخانه، شاشید.** (دشت آزادگانی)
۴۳۷۶۱. **در رودخانه، ماهی کج راه می‌رود.** (آذری)
۴۳۷۶۲. **در رودخانه‌ی بی‌آب، تور ماهیگیری پهن می‌کند.** (مازندرانی)
۴۳۷۶۳. **در رودخانه‌ی شور، ک..ن سفید و سیاه آشکار می‌شود.** (قشقایی)
۴۳۷۶۴. **در روده‌ی گرسنه، ارزن نمی‌ماند.** (مشکین‌شهری)
۴۳۷۶۵. **در روز قیامت دست من باشد و یقه‌ی تو.** (آذری)
۴۳۷۶۶. **در روزگار تنگدستی یاری مجو ز یاران.** (عبدالکریم قمی، اویسی)
۴۳۷۶۷. **در روزگار، حق نمک گم نمی‌شود.** (مسیح شیرازی، اویسی)
۴۳۷۶۸. **در روزگار معطّلی باید ک..ن خر را بوسید.** (سنگسری)
۴۳۷۶۹. **در روز گرفتاری و تنگی به مساوی*مادرت بگو بابا.** (آبدانانی)
۴۳۷۷۰. **در روزهای سخت سگ از سگ و گرگ از گرگ است.** (آذری)
۴۳۷۷۱. **در روزهای سیاه بهار، گرگ بچه‌اش را شیر نمی‌دهد.** (الیکایی)
۴۳۷۷۲. **در روستای بریشی عروسی است به تو چه می‌رسد؟** (رامسری)
۴۳۷۷۳. **در روستای پر درخت، قبر کم است.** (قشقایی)
۴۳۷۷۴. **در روشنی آفتاب به نور چراغ حاجت نباشد.** (سندبادنامه، شکورزاده)
۴۳۷۷۵. **در، روی پاشنه می‌چرخد.** (کردی کلهری، بختیاری)
۴۳۷۷۶. **در، روی چه پاشنه می‌گردد؟** (عوام)
۴۳۷۷۷. **در روی خوب تأمّل مباح نیست.** (کمال‌خجندی: ۴۴۲/۱)
۴۳۷۷۸. **در روی زمین، یک دلِ بی‌غم نبوَد.** (سرخوش تفرشی، شکورزاده)
۴۳۷۷۹. **در روی فلانی چغندر بکاری درمی‌آید.** (تالشی)
۴۳۷۸۰. **در ره چو روی، دیده به ره باید داشت.** (باباافضل: ۳۱)
۴۳۷۸۱. **در ره سیل از چه رو، خانه بنا کرده‌ای.** (آتش اصفهانی، اویسی)
۴۳۷۸۲. **در ره عاشقی، شکایت نیست.** (سنایی؛ دیوان: ۸۲۶)
۴۳۷۸۳. **در رهِ عشق، استقامت نیست.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۳۴)
۴۳۷۸۴. **در رهگذر سیل می‌خوابد.** (نامه‌ی داستان)
۴۳۷۸۵. **در رهگذری نیست که دامی ز بلا نیست.** (حافظ: ۴۸، شکورزاده)
۴۳۷۸۶. **در ره نازموده خیره مرو.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۷، دهخدا)

۴۳۷۸۷. **در ریش اگر فیضی بود، بز مستحق پیش‌نمازی بود.** (آذری)
۴۳۷۸۸. **دُر ز آب شور خیزد برگ تر از چوب خشک / شهد از زنبور خیزد دانه‌ی‌خرما ز خار.** (قاآنی، فرهنگ‌نامه)
۴۳۷۸۹. **در زال*سیلاب آمد صَیمره را برد.** (دزفولی)
۴۳۷۹۰. **در زبان پنهان بود حُسن رجال.** (مولوی؛ مثنوی: ۳/ ۱۵۳۸)
۴۳۷۹۱. **در زحمت، نعمت است.** (عوام)
۴۳۷۹۲. **درز خانه را آجر خانه می‌داند.** (هراتی)
۴۳۷۹۳. **در زری به در چوبی، در چوبی به در زری.** (اصفهانی)
۴۳۷۹۴. **در زری هم محتاج در چوبی می‌شود.** (فرهنگ‌نامه)
۴۳۷۹۵. **در زغال‌دانی می‌خوابد، خواب تالار بزرگ را می‌بیند.** (گیلکی)
۴۳۷۹۶. **در زمانه بسی است راحت و رنج/ راحتش یک بود هزارش رنج.** (حاتم‌نامه: ۳۷۴/۱)
۴۳۷۹۷. **در زمانه کودلی تا خوش بود.** (عطار؛ منطق‌الطّیر: ۳۴۲، دهخدا، شکورزاده)
۴۳۷۹۸. **در زمستان، آبِ شاه و گدا یکی است.** (شکورزاده)
۴۳۷۹۹. **در زمستان، آفتاب بالاپوش فقر است.** (شکورزاده)
۴۳۸۰۰. **در زمستان از لحاف غافل مشو و در تابستان از دوغ.** (ساوه‌ای)
۴۳۸۰۱. **در زمستان از نان کرده الاو بهتر است.** (افغانی)
۴۳۸۰۲. **در زمستان آلو بِهْ از پلو است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۴۳۸۰۳. **در زمستان، بدون کشت و کار، در تابستان بدون کمک راه نیفت.** (آذری)
۴۳۸۰۴. **در زمستان، برای خانم‌ها تار می‌زند و در زمستان از مورچه قرض می‌گیرد.** (مرندی)
۴۳۸۰۵. **در زمستان، بهتر از گُل، پوستینِ کابلی است.** (شکورزاده)
۴۳۸۰۶. **در زمستان، بی‌زاد و راحله و در بهاران دور از قافله مسافرت نکن.** (آذری)
۴۳۸۰۷. **در زمستان، پوست پیاز هم پوشش است.** (اشتهاردی)
۴۳۸۰۸. **در زمستان، پوست شپش هم آدم را گرم نگه می‌دارد.** (مازندرانی)
۴۳۸۰۹. **در زمستان، پیش پوستین‌پوش و در تابستان پیش صاحب ملک منشین.** (آذری)
۴۳۸۱۰. **در زمستان، جُلی به از دسته گُلی.** (حییم، شکورزاده)
۴۳۸۱۱. **در زمستان دود به از دَمْ است.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۴۳۸۱۲. **در زمستان، روغن بریزد آب نی.** (افغانی)
۴۳۸۱۳. **در زمستان، لحافی ندارد که خود را بپوشاند و در بهار دوغ ندارد که بخورد.** (قشقایی)
۴۳۸۱۴. **در ز مسجد کس نبندد بهر یک تن بی‌نماز.** (صادق سرمد)
۴۳۸۱۵. **در زمین تا لحد دو گز چاه است/ زنده تا مرده این قدر راه است.** (مکتبی؛ کلمات علیه: ۶۰)
۴۳۸۱۶. **در زمین دیگران (مردمان) خانه مکن.** (مولوی:۲/ ۲۶۴، شکورزاده)
۴۳۸۱۷. **در زمین روزی ندارد، در آسمان ستاره.** (افغانی)
۴۳۸۱۸. **در زمین نمی‌تواند راه برود، در آسمان روی ریسمان بندبازی می‌کند.** (خلخالی)
۴۳۸۱۹. **در زمین صاف نمی‌تواند راه برود، در زمین شخم شده جفتک می‌اندازد.** (آذری)
۴۳۸۲۰. **در زندان شیر شرزه را بتوان زد.** (مسعودسعدسلمان: ۱۰۰۲، شکورزاده، دهخدا)
۴۳۸۲۱. **در زندگی با کسان خود و هنگام مرگ هم با کسان خود.** (بختیاری)
۴۳۸۲۲. **در زندگی یک شاخه گل به دوستت بدهی بهتر است که پس از مرگ بر سر گورش گنبد و بارگاه بسازی.** (کردی)
۴۳۸۲۳. **درزی در کوزه افتاد.** (قابوس‌نامه: ۵۷، دهخدا، شکورزاده)
۴۳۸۲۴. **در زیر آتش بلا نمی‌ماند.** (گنبدکاووسی)
۴۳۸۲۵. **در زیر این گنبد آبنوسی، یک‌جا عزاست یک‌جا عروسی.** (شکورزاده، عوام)
۴۳۸۲۶. **در زیر بار منّت گردون شدن بلاست.** (جعفر ساوه‌ای، امثال‌موزون)
۴۳۸۲۷. **در زیر پل، سوراخ پیدا کرده.** (آذری)
۴۳۸۲۸. **در زیر تیغ، عمر ابد آرزو کنی (کنم).** (کلیم کاشانی، بهمنیاری)
۴۳۸۲۹. **در زیر چرخ اخضر، هرکس که هوش دارد / از گفت‌وگوی مردم خود را خموش دارد.** (تاجیکی)
۴۳۸۳۰. **در زیرزمین خوابیده، فکر بالاخانه می‌کند.** (آذری)
۴۳۸۳۱. **در زیر زنبیل (سبد) تاچه*نیست.** (آذری)
۴۳۸۳۲. **در زیر سایه آش ماست می‌خوراند.** (قشقایی)
۴۳۸۳۳. **در زیر گلیم، طبل زده نمی‌شود.** (آذری)
۴۳۸۳۴. **در زیر گلیم، کوس سلطانی زن.** (سلمان‌ساوجی: ۶۳۵)
۴۳۸۳۵. **در ساحت زمانه ز راحت نشان مخواه.** (خاقانی، شکورزاده)
۴۳۸۳۶. **درس اگر مشکل بود، بی‌مغز (نافهم) را خواب آورد.** (تاجیکی، افغانی، بخارایی)

۴۳۸۳۷. **در سال موش و بقر، یخ شکستن به تبر.** (تاجیکی)

۴۳۸۳۸. **در سال و ماه یک نماز، آن‌را هم شیطان نمی‌گذارد.** (آذری)

۴۳۸۳۹. **در سالی که ستاره‌ی دنباله‌دار دیده‌شده.** (آذری)

۴۳۸۴۰. **در سالی هزار کوچ را خدمت کنیم تا بازی در افتد.** (اسرارالتوحید: ۱۶۸)

۴۳۸۴۱. **در ساهیه*داهیه هست.** (خوزستانی)

۴۳۸۴۲. **در سایه‌اش سنگ می‌کوبد.** (افغانی)

۴۳۸۴۳. **در سایه‌ای گریز که وی را زوال نیست.** (شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)

۴۳۸۴۴. **در سایه‌ی حکیم، نان گندم را پاره کن (بخور).** (کردی)

۴۳۸۴۵. **در سایه‌ی‌روباه نخواب، بگذار شیر تو را بخورد، از پل نامرد مگذر، بگذار سیل تو را ببرد.** (ترکمنی، آذری)

۴۳۸۴۶. **در سایه‌ی گرگ‌ها پرنده‌ها هم زندگی می‌کنند.** (آذری)

۴۳۸۴۷. **در سایه‌ی‌یک درخت هزار و یک انسان می‌خوابند.** (آذرشهری)

۴۳۸۴۸. **در سایه‌ی‌یک دیوار دو خروس نمی‌خوانند.** (زنجانی)

۴۳۸۴۹. **دُرست از آب، ناید هر سبویی.** (عطّار؛ خسرونامه: ۲۲۶، شکورزاده)

۴۳۸۵۰. **دُرست از قعر دریا چون توان برد؟** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۳۵۱)

۴۳۸۵۱. **درست، به یتیم مکّه مانند است.** (فیروزکوهی)

۴۳۸۵۲. **درست چون نگذارند خشت اول را / اگر به چرخ رسد کج همان بود بنیاد.** (صائب:۱۰۷۶۴)

۴۳۸۵۳. **درست‌گو باش، نه درشت‌گو.** (نامه‌ی داستان)

۴۳۸۵۴. **دُرُسته کمتر از سگم، دلم خوشه زنِ بگَم.** (کوچه، شکورزاده)

۴۳۸۵۵. **درسته مقبولم امّا گرو پولم.** (تهرانی)

۴۳۸۵۶. **درستی سرمایه‌ی آدمی است.** (شکورزاده)

۴۳۸۵۷. **درستی مجوی در عالم، کاسه‌ی‌آسمان ترک دارد.** (بهمنیاری)

۴۳۸۵۸. **درس چون مشکل فتد بی‌فهم را خواب آورد.** (قتیلی بخارایی، امثال‌موزون)

۴۳۸۵۹. **در سختی صبر پیشه گیر (کنی).** (افغانی، عوام)

۴۳۸۶۰. **در سخن با دوستان آهسته باش / تا ندارد دشمن خون‌خوار گوش.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۲)

۴۳۸۶۱. **در سخن گفتن، خطای جاهلان پیدا شود.** (صائب: ۱۲۹۷، شکورزاده)

۴۳۸۶۲. **درس را باید ز آن پیش که ریش آید خواند / نشنیدی که بود درس صغر، نقش حجر؟** (ایرج؛ دیوان:۲۲)

۴۳۸۶۳. **در سراپای وجودت هنری نیست که نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۵۹۸)

۴۳۸۶۴. **در سرازیری، بز به میش می‌گوید: «ک..نت پیداست.»** (لری)

۴۳۸۶۵. **در سرازیری قبر مگر خدا به دادت برسد.** (لری)

۴۳۸۶۶. **در سر او شراب می‌پزد.** (سنگسری)

۴۳۸۶۷. **در سرای امیر خطر است.** (آذری)

۴۳۸۶۸. **در سرای بزرگان، راست باید گفت و در سرای قاضی دروغ.** (ابومسلم‌نامه: ۶۱۷/۱)

۴۳۸۶۹. **در سرای خویش صاحب‌خانه می‌داند که چیست.** (یوسف حیدرآبادی، اویسی)

۴۳۸۷۰. **در سرای خویش هر موری سلیمانی کند.** (صائب: ۱۲۴۶، امثال‌موزون، تکمله)

۴۳۸۷۱. **در سرای مردم بی‌برگ چون مهمان شوی / مُهر بر لب زن، فضولی را برون در گذار.** (صائب: ۲۲۰۲، تکمله)

۴۳۸۷۲. **در سربالایی مرد جنگ ندیدم، در سرازیری مرد لنگ.** (لری)

۴۳۸۷۳. **در سر در خانه‌ی پسرت بمیری بهتر است تا در شاه‌نشین خانه‌ی‌دامادت.** (مازندرانی)

۴۳۸۷۴. **در سر دسترخان (سفره) دشمن هم دوست است.** (تاجیکی)

۴۳۸۷۵. **در سر دسترخوان، هم دشمن هست و هم دوست.** (افغانی)

۴۳۸۷۶. **در سر راهش خار کاشتند.** (هزاره‌ای)

۴۳۸۷۷. **در سرش اقبال خوشی نیست.** (رامسری)

۴۳۸۷۸. **در سرش لقاح*خرماست.** (خوزستانی)

۴۳۸۷۹. **در سر کار عیّار، در سر آش تیّار.** (تاجیکی)

۴۳۸۸۰. **در سرکشی است خاک نشینی که گفته‌اند / فوّاره چون بلند شود سرنگون شود.** (شکورزاده، تهرانی)

۴۳۸۸۱. **در سرم آتش می‌سوزد.** (بختیاری)

۴۳۸۸۲. **در سر ماست، سرنوشت ماست.** (رامسری)

۴۳۸۸۳. **در سر مزار هزاره خیر است و در خانه نه.** (هزاره‌ای)

۴۳۸۸۴. **در سرم فقط یک چشم دارم.** (قشقایی)

۴۳۸۸۵. **در سرم هست و در زانویم نیست.** (لارستانی)

۴۳۸۸۶. **دُز سزا کی بُوَد به کام نهنگ؟** (مجیر بیلقانی؛ دیوان:۲۷۳)

۴۳۸۸۷. **درسش را خوب خوانده (روان، بلد) است.** (کاشانی، حییم، عوام)

۴۳۸۸۸. **درس شیطانی، زود آموخته می‌شود.** (افغانی)
۴۳۸۸۹. **دُرّ سفتی و گل گفتی، صد حیف که شُل گفتی.** (روحانی مشهدی، شکورزاده)
۴۳۸۹۰. **در سفر پشتت درآید سم شکاف / آن سفر نیک آیدت بس کن تو لاف.** (لنجانی)
۴۳۸۹۱. **در سفر کیفیت صاحب هنر پیدا شود.** (آفرین لاهوری)
۴۳۸۹۲. **در سفره‌ات نان نیست، نان کوچکت خنده.** (تاجیکی)
۴۳۸۹۳. **در سفره دستت را نگه‌دار، در مجلس زبانت را.** (آذری)
۴۳۸۹۴. **در سفره‌شان می‌شود تیمّم کرد.** (اشتهاردی)
۴۳۸۹۵. **در سفر، هم‌سفر خوب، در محل، همسایه‌ی سازگار.** (خرّمی)
۴۳۸۹۶. **در سفره‌ی‌پدرش نان نخورده.** (سخن)
۴۳۸۹۷. **در سفره‌ی‌همه‌کس نمی‌شود، شکار کرد.** (نیشابوری)
۴۳۸۹۸. **در سلامتیش صفا نداشتی، در مرگش غوغا چرا.** (ترکمنی)
۴۳۸۹۹. **در سماور کهنه آب می‌ریزد.** (رامسری)
۴۳۹۰۰. **در سمرقند گربه دُم دارد/ در بخارا الاغ سُم دارد.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۳۹۰۱. **درس معلّم (ادیب) ار بود زمزمه‌ی‌محبّتی / جمعه به مکتب آورد طفل گریز پا را.** (نظیری نیشابوری، شکورزاده، دهخدا، تکمله، عوام، کوچه)
۴۳۹۰۲. **در سمیان کوپک کم بودند، یکی هم با قایق آمد.** (نمینی)
۴۳۹۰۳. **درس ناخوانده، ملاّست.** (آذری)
۴۳۹۰۴. **در سنگِ خاره اثر می کند سخن.** (کلیم:۱۷۵)
۴۳۹۰۵. **در سنگ خاره قطره‌ی‌باران اثر کند.** (شکورزاده)
۴۳۹۰۶. **در سنگ خاره قطره‌ی‌باران اثر نکرد.** (حافظ: ۹۴، دهخدا، تکمله، عوام)
۴۳۹۰۷. **در سنگ خاره مهر و محبّت اثر کند.** (شیخ ابوالقاسم کازرونی)
۴۳۹۰۸. **در سنگدانش چه قدر حرف است.** (گیلکی)
۴۳۹۰۹. **در سنگ سرب، زر نبود.** (ابومسلم‌نامه: ۵۰۳/۴)
۴۳۹۱۰. **در سن و سال من، در خایه‌ی تو.** (قشقایی)
۴۳۹۱۱. **در سوخته به که خانه ویران.** (امیرخسرو دهلوی، امثال‌موزون، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۴۳۹۱۲. **در سوراخ جوجه‌تیغی، سگ فرستادی؟** (گیلکی)
۴۳۹۱۳. **در سیاست اقتضای وقت بین.** (مولوی؛ مثنوی)
۴۳۹۱۴. **در سیاهی بنشین و روشنایی را بپا.** (لری)
۴۳۹۱۵. **در سیاهی سپید شاید دید.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۲۵۱)
۴۳۹۱۶. **درسی نبوَد هر آن‌چه در سینه بود.** (بهمنیاری)
۴۳۹۱۷. **درِ شادمانی (چاره سازی) به خود در مبند / که بسیار تلخی بود سودمند.** (نظامی، شرف‌نامه: ۱۵۱)
۴۳۹۱۸. **در شارع، گوش سگ را نبرند.** (آذری)
۴۳۹۱۹. **در شال گرسنه نان نمی‌ماند.** (آذری)
۴۳۹۲۰. **در شب اگر تشت زر بر سر داشته باشی می‌توانی بگذری.** (فرهنگ‌نامه)
۴۳۹۲۱. **در شب بدرنگ بس نیکی بود/ آب حیوان جفت تاریکی بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۶۹۱/۱)
۴۳۹۲۲. **در شب به روشنی چراغ و صدای سگ راه نروید.** (افغانی)
۴۳۹۲۳. **در شب بیش باشد درد بیمار.** (ویس و رامین:۲۸۴، دهخدا، شکورزاده)
۴۳۹۲۴. **در شب تار پیِ دزد دویدن جهل است.** (صائب: ۲۷۲۲، شکورزاده)
۴۳۹۲۵. **در شب تاریک ای یار نکو/ زینهاری تو سخن آهسته گو.** (عطّار؛ مظهر العجایب)
۴۳۹۲۶. **در شب تاریک گردو چیدن محال است.** (کرمانجی)
۴۳۹۲۷. **در شب سخن آهسته گوی.** (افغانی، تاجیکی)
۴۳۹۲۸. **در شب، ناخن مو می‌طلبد.** (مثمر)
۴۳۹۲۹. **درشتی ز کس نشنود نرم گوی.** (فردوسی: ۴۶۰، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۳۹۳۰. **درشتی نمودن ز دیوانگی‌ست.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۶۱)
۴۳۹۳۱. **درشتی و نرمی به هم در بهْ است / چو رگزن که جرّاح و مرهم نهْ است.** (سعدی؛ کلیات: ۱۷۵، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام)
۴۳۹۳۲. **در شخم زنی اگر یک جفت سگ ببندی، بهتر است تا یک گاو شریکی ببندی.** (ساوه‌ای)
۴۳۹۳۳. **درش را باید گِل ساروج گرفت.** (تهرانی)
۴۳۹۳۴. **در شراب صحبت احباب، زهرغفلت است / گر به چاه افتد کسی، بهتر ز دام صحبت است.** (کلیم: ۲۶۸، تکمله)
۴۳۹۳۵. **درش را بگذار.** (حییم، عوام)
۴۳۹۳۶. **درش را بگذار، فیل تویش نرود.** (تهرانی)
۴۳۹۳۷. **درش را بگیر، بادش در نرود.** (سیرجانی)
۴۳۹۳۸. **درش را حضرت علی (ع) بست.** (رامسری)
۴۳۹۳۹. **درش را خدا بست.** (رامسری)
۴۳۹۴۰. **در شرع کارها به ضرورت بود روا.** (امیرمعزّی: ۱۹)
۴۳۹۴۱. **در شرع نیست راست /مصحف در آبخانه و بُت در حرم نهند.** (مجیر بیلقانی؛ دیوان:۸۴)
۴۳۹۴۲. **در شعر مپیچ و در فن او / چون اکذب اوست احسن او.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۶، فرهنگ‌نامه)

۴۳۹۴۳. **در شعله بود نور به اندازه‌ی روغن.** (صائب: ۲۰۹)
۴۳۹۴۴. **در شکایت کردن، پیش‌دستی می‌کند.** (آذری)
۴۳۹۴۵. **در شکم تو مگر مار (جغد) افتاده؟** (گیلکی)
۴۳۹۴۶. **در شکم خونم را می‌خورد، در بیرون جانم را.** (مرندی)
۴۳۹۴۷. **در شکم روزگار سیری نیست.** (سیف فرغانی: ۷۰۹)
۴۳۹۴۸. **در شکمش، چهل روباه بچّه زاییده.** (اهری)
۴۳۹۴۹. **در شکمش مارها لابه‌لا خوابیده.** (آذری)
۴۳۹۵۰. **در شکمش معاویه است.** (مرندی)
۴۳۹۵۱. **در شکمش یک روده‌ی راست پیدا نمی‌شود.** (رامسری، دامغانی)
۴۳۹۵۲. **در شکم مادرت چگونه قرار گرفتی؟** (تاتی)
۴۳۹۵۳. **در شکند، سخن نه.** (تاجیکی)
۴۳۹۵۴. **درشکه را اسب می‌کشد، انعامش را درشکه‌چی می‌گیرد.** (سخن)
۴۳۹۵۵. **در شوره‌زار تخم مکارید.** (افغانی)
۴۳۹۵۶. **در شوره‌زار کرّه‌خر پیدا شده‌بود، مانده‌بود نر و ماده‌بودنش.** (آذری)
۴۳۹۵۷. **در شوره زمین سمن نروید.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۴۳۹۵۸. **در شوره کسی تخم نکارد.** (عنصری: ۳۱۷، دهخدا)
۴۳۹۵۹. **در شوره نهال چون نشانی؟** (ناصرخسرو: ۳۴۴، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۳۹۶۰. **در شهر آبگینه‌فروش است و جوهری.** (سعدی؛ کلیات: ۶۷۹)
۴۳۹۶۱. **در شهرِ کوران یک چشم سلطان (پادشاه) است.** (شکورزاده، تاجیکی، عوام، کوچه، حییم)
۴۳۹۶۲. **در شهرِ کوران، یک چشمت را هم بگذار.** (شکورزاده)
۴۳۹۶۳. **در شهر نمی‌تواند رگ بزند می‌رود کهلا*.** (سمنانی)
۴۳۹۶۴. **در شهرِ نی‌سواران باید سوارِ نی شد.** (شکورزاده، عوام، کرمانی)
۴۳۹۶۵. **در شهری اسب نبود، به خر می‌گفتند: «یار مراد.»** (ایلامی)
۴۳۹۶۶. **در شهر یک چشم‌ها رفتی یک چشمت را کور کن.** (افغانی)
۴۳۹۶۷. **در شهری که پرستار نباشد، بیمار دم مرگ زیاد است.** (خرّمی)
۴۳۹۶۸. **در شهری که موشی صدمن آهن بخورد، موشگیری می‌تواند پسربچّه‌ای را برباید.** (کلیله‌ودمنه: ۱۲۲، فرهنگ‌نامه)
در اصل: **زمینی که موش آن صدمن آهن بخورد، چه عجب اگر باز کودکی در قیاس ده‌من آهن برباید؟**

۴۳۹۶۹. **در شهری که نعلبند دندان‌ساز باشد، پالان‌دوز هم خیاط است.** (حییم)
۴۳۹۷۰. **دُر شهوار، به گوش همه‌کس جا دارد.** (خواجه شعیب جوشقانی)
۴۳۹۷۱. **در شیر او آب ریخته نشده.** (رامسری، گیلکی)
۴۳۹۷۲. **در شیر او پرهیز نشده.** (رامسری)
۴۳۹۷۳. **در شیر باز است، گربه خودت حیا کن.** (لری)
۴۳۹۷۴. **در شیر برنج گوشت می‌جویی؟** (بختیاری)
۴۳۹۷۵. **در شیر سوختی، دوغ را پف کرده بخور.** (تاجیکی)
۴۳۹۷۶. **در شیشه‌ی شکسته شرابی ندید کس.** (حزین)
۴۳۹۷۷. **در صبح یک تکه نان و در عصر به اندازه‌ی سبیل جنباندن.** (لری)
۴۳۹۷۸. **در صبر، ایوب واریست.** (افغانی)
۴۳۹۷۹. **درِ صبر کارهای بسته می‌گشاید.** (حاتم‌نامه: ۹۴/۱)
۴۳۹۸۰. **در صحبتِ خلق جز پریشانی نیست.** (باباافضل: ۹۹)
۴۳۹۸۱. **در صحرا پخته (پنبه) را شتر خورد، در شهر گوش بافنده را بریدند.** (تاجیکی)
۴۳۹۸۲. **در صحرا دیوانه پیدا نمی‌شود.** (رامسری)
۴۳۹۸۳. **در صحن حرم قبله‌نما را چه کند کس؟** (صائب: ۲۳۴۴، تکمله)
۴۳۹۸۴. **در صدر مجلس نشسته و زور می‌زند.** (مازندرانی)
۴۳۹۸۵. **در صدف چون قطره لنگر کرد گوهر می‌شود.** (صائب: ۱۳۱۹، امثال‌موزون)
۴۳۹۸۶. **در صدف فرقی ندارد با شبه دُرّ خوشاب.** (قاآنی: ۹۱، دهخدا)
۴۳۹۸۷. **در صدف گرد یتیمی به جبین گهر است.** (صائب، امثال‌موزون)
۴۳۹۸۸. **در صفرا، حلوا نخورند.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۳۹۸۹. **در صفرا مخور حلوا.** (شیخ بهایی؛ کشکول:)
۴۳۹۹۰. **در صندوق امام رضا بگذاری، من برمی‌دارم.** (گیلکی، رامسری)
۴۳۹۹۱. **در صورت آدمی دواب است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۰)
۴۳۹۹۲. **در صورتش تف است و پشت سرش فحش.** (مرندی)
۴۳۹۹۳. **در صورتش موی عزرائیل هست.** (آذری)
۴۳۹۹۴. **در ضرورت روا باشد.** (تاجیکی)
۴۳۹۹۵. **در ضرورت‌ها، صبر می‌باید نمود.** (افغانی، عوام)
۴۳۹۹۶. **در ضرورت هست هر مردار پاک.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۳۹/۱)
۴۳۹۹۷. **در طاق نسیان یا درخم نیستی گذاشتن، یک چیز است.** (افغانی)
۴۳۹۹۸. **در طالع ما خر وجود دارد.** (مازندرانی)
۴۳۹۹۹. **در طبعِ جهان اگر وفا بودی / نوبت به تو خود نیامدی از دگران.** (خیام: ۶۴)

۴۴۰۰۰. **در طبع دوستان ز حسد راستی نماند/ انصاف اگر طلب کنی از دشمنان طلب.** (نظیری نیشابوری: ۳۶، تکمله)
۴۴۰۰۱. **در طبله‌ی‌هیچ عطّاری پیدا نمی‌شود.** (آذری)
۴۴۰۰۲. **در طرب نارد کسی را دفّ تر.** (سوزنی: ۲۰۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۴۰۰۳. **در طریقتِ ما کافری است رنجیدن.** (حافظ: ۲۷۱)
۴۴۰۰۴. **در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست.** (حافظ: ۵۰، امثال‌موزون، خزینه، تهرانی، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۴۴۰۰۵. **در طریق جوان‌مردان طعام مقدّم بر کلام است.** (سمک‌عیّار: ۲۲۳/۳)
۴۴۰۰۶. **در طریق دوستی ثابت قدم چون خاک باش.** (امیر شاهی سبزواری، شکورزاده، بهمنیاری، افغانی، عوام)
۴۴۰۰۷. **در طفولیت هرچه آموزی به پیری از بر است.** (امیرعلی‌شیر نوایی، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۴۰۰۸. **در طلایی از در چوبی هم گاهی آن طرف‌تر می‌رود.** (اشتهاردی)
۴۴۰۰۹. **درِ طلایی به درِ چوبی محتاج است.** (عوام)
۴۴۰۱۰. **در طلب روزی، قورباغه پر می‌گیرد.** (بهمنیاری)
۴۴۰۱۱. **در طلب کاهلی نشاید کرد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۱)
۴۴۰۱۲. **در طول ماه و سال یک‌بار تماشا، آن هم خیره شدن چشم.** (آذری)
۴۴۰۱۳. **در طویله خوابیده، خواب بالاخانه را می‌بیند.** (اهری)
۴۴۰۱۴. **در طینت پیران اثری نیست دوا را.** (صائب: ۱۰۳۳، تکمله)
۴۴۰۱۵. **در ظاهر برادر، در خفا خنجر.** (قشقایی)
۴۴۰۱۶. **در ظاهر خاله، در غیاب نیش زن.** (آذری)
۴۴۰۱۷. **در ظاهر قابله، در باطن لله.** (سیاستگران عصر قاجار)
۴۴۰۱۸. **در ظاهر میش، در باطن گرگ.** (تاجیکی)
۴۴۰۱۹. **در ظرف خالی صدا زیاد می‌پیچد.** (حییم، عوام)
۴۴۰۲۰. **در عالم بی‌کاری، خواب بهتر از بیداری.** (بیرجندی)
۴۴۰۲۱. **در عالم حیرت ز تماشا خبری نیست.** (صائب: ۱۰۷۲، تکمله)
۴۴۰۲۲. **در عالم دل زبان نگنجد.** (فیضی: ۲۹۶)
۴۴۰۲۳. **در عالم نامرادی، شتر هم مالی است.** (سیستانی)
۴۴۰۲۴. **در عروس که زبان نیست، در مادرشوهر هم انصاف.** (درگزی)
۴۴۰۲۵. **در عروسی، پیراهنش را شناخت.** (اهری)
۴۴۰۲۶. **در عروسی تو با آبکش (غربال) آب می‌آورم.** (آملی، آذری)
۴۴۰۲۷. **در عروسی، دختر نمی‌پسندند.** (قشقایی)
۴۴۰۲۸. **در عروسی رقصیدن است، در عزا گریه کردن.** (آذری)
۴۴۰۲۹. **در عروسی سر کیسه را با بند سبزی می‌بندند.** (آذری)
۴۴۰۳۰. **در عروسی گریه می‌کند و در عزا می‌رقصد.** (قشقایی)
۴۴۰۳۱. **در عروسی و عزا اگر کشند، مرغ را کشند.** (نامه‌ی داستان)
۴۴۰۳۲. **در عزاخانه هرکس به مرده‌ی‌خود می‌گرید.** (تاجیکی)
۴۴۰۳۳. **در عشق بُتان هیچ‌کسی سود نکرد.** (عطّاردی، شکورزاده)
۴۴۰۳۴. **در عشق تفاوت نبود شاه و گدا را.** (اهلی شیرازی)
۴۴۰۳۵. **در عشق و جنگ هرکاری درست است.** (افغانی)
۴۴۰۳۶. **در عفو لذّتی است که در انتقام نیست.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه، خزینه، تهرانی)
۴۴۰۳۷. **در عقبِ رنج بسی راحت است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۰۱، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۴۰۳۸. **در عقدا*کور یک چشم بسیار است، تو برو غم خودت را بخور، که گوشت کراست.** (یزدی)
۴۴۰۳۹. **در عمرش بالش قو ندیده، حالا آن‌را قبول ندارد.** (مرندی)
۴۴۰۴۰. **در عمل کوش و هرچه خواهی پوش.** (سعدی؛ گلستان: ۸۸ امثال‌موزون، دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام)
۴۴۰۴۱. **در عنفوان جوانی، چنان‌که افتد و دانی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۸)
۴۴۰۴۲. **در عهد بتان وفا نباشد.** (حسن دهلوی، اویسی)
۴۴۰۴۳. **در عهد وفا کم از زنی نتوان بود.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۴۰۴۴. **در عیب خویش ننگرد آن‌کس که خودستاست.** (پروین‌اعتصامی، شکورزاده)
۴۴۰۴۵. **در عیب غیر بینا و در عیب خود کور است.** (نامه‌ی داستان)
۴۴۰۴۶. **در عیب نظر مکن که بی‌عیب خداست.** (حییم، افغانی، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۴۴۰۴۷. **در عیش خود آویز، نه در عمر دراز.** (نظام وقاری)
۴۴۰۴۸. **در عیش و شادی کور کچل هم فرصتی پیدا کرد.** (قشقایی)
۴۴۰۴۹. **در عین اختیار مرا اختیار نیست.** (خزینه)
۴۴۰۵۰. **در عین بلا به که در نیم بلا.** (مثمر)
۴۴۰۵۱. **در غذا ناپرهیزی کردن و مردن بهتر از دیدن و حسرت خوردن است.** (گیلکی)

۴۴۰۵۲. **در غربت مردن بهتر که وطن در کام دشمن دیدن.** (ابن‌یمین)

۴۴۰۵۳. **در غریبی بس توان گفتن گزاف.** (مولوی؛ مثنوی: ۹۲۱/۵، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۴۴۰۵۴. **در غریبی همه‌کس می‌شود انگشت‌نما.** (صائب: ۲۴۷، امثال‌موزون)

۴۴۰۵۵. **در غم تیل*و نمک مانده.** (افغانی)

۴۴۰۵۶. **در غورگی مویز شده.** (بهمنیاری، شاهد، عوام، خزینه، هبله‌رودی، آذری)

۴۴۰۵۷. **در فتاد اندر چهی کو کنده بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۳۰۸/۱)

۴۴۰۵۸. **در فِتنه بستن، دهان بستن است.** (امیرخسرو، فرهنگ‌نامه)

۴۴۰۵۹. **در فصل زمستان نمی‌شود از او یخ خرید.** (رامسری)

۴۴۰۶۰. **در فصل گل رواج نباشد گلاب را.** (انسی شاملو، تکمله)

۴۴۰۶۱. **در فقر خوشگوار بود ناگوارها.** (صائب: ۳۸۷، تکمله)

۴۴۰۶۲. **در قایق نشسته، چشم قایقران را درمی‌آورد.** (آذری)

۴۴۰۶۳. **در قبا یافتم آن‌را که در عبا می‌طلبیدم.** (کشف‌المحجوب هجویری: ۲۰۴)

۴۴۰۶۴. **در قبرستان قدیمی باقلا برشته می‌کند.** (رامسری)

۴۴۰۶۵. **در قبرستان نخواب تا خواب آشفته نبینی.** (شکورزاده)

۴۴۰۶۶. **در قتل عُمر سیاه‌پوشم کردند.** (ایرج؛ دیوان:۱۷۷)

۴۴۰۶۷. **در قرآن خواندن غلط می‌شود.** (هبله‌رودی، مثمر)

۴۴۰۶۸. **درّ قرمز روی زمین باقی نمی‌ماند، گوهر در خاکستر فرو نمی‌رود.** (ترکمنی)

۴۴۰۶۹. **در قصص انبیا مَضاحِک نگنجد.** (خزینه)

۴۴۰۷۰. **در قطارت نار باشد، بارت به زمین نمی‌ماند.** (تاجیکی)

۴۴۰۷۱. **در قطاری که شترنر باشد، بار بر زمین نمی‌ماند.** (کرمانجی)

۴۴۰۷۲. **در قعر چاه اوفتد کوری که بی‌عصا باشد.** (طرزی قندهاری، شکورزاده)

۴۴۰۷۳. **در قفس از چیست بلبل؟ از زبان خویشتن.** (ابن‌یمین: ۴۹۶، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۴۴۰۷۴. **در قلب هرکس شیری خفته است.** (مراغه‌ای)

۴۴۰۷۵. **در قلعه به انسان زنده نیاز است، در گور به سر بی‌غوغا.** (ترکمنی)

۴۴۰۷۶. **در قلعه را می‌شود بست، زبان مردم را نمی‌شود بست.** (کرمانجی)

۴۴۰۷۷. **در قناعت لب خشک و مژه‌ی پر نم نیست/ عالمی هست درین گوشه که در عالم نیست.** (دهخدا، تکمله)

۴۴۰۷۸. **در قناعت مور از یک دانه صاحب خرمن است.** (سرخوش هندی)

۴۴۰۷۹. **در قوطی هیچ عطّاری پیدا (یافت) نمی‌شود.** (تهرانی، عوام)

۴۴۰۸۰. **در قهقهه‌ی کبک دو صد چنگل باز است.** (امثال‌موزون، دهخدا)

۴۴۰۸۱. **در قیامت دست حق باشد و یقه‌ی ناحق.** (آذری)

۴۴۰۸۲. **در قیامت سرِ بارِ همه‌کس، بگشایند.** (اویسی)

۴۴۰۸۳. **در قیامت قبل از هرچیز از همسایه سؤال می‌کنند.** (آذری)

۴۴۰۸۴. **در قیامت نمی پرسند: «پدرت کیست؟» می‌پرسند: «عملت چیست؟»** (کرمانی)

۴۴۰۸۵. **در کار پسندیده چرا تقصیرست؟** (ابومسلم‌نامه: ۴۰۲/۲)

۴۴۰۸۶. **در کار، چکیده باش چسبیده مباش.** (تکمله)

۴۴۰۸۷. **در کار حرام نیز با انصاف باش.** (آذری)

۴۴۰۸۸. **در کارخانه‌ای که ندانند قدر کار/ از کار هرکه دست کشد، کاردان‌ترست.** (صائب: ۹۳۴، تکمله)

۴۴۰۸۹. **در کار خداوند نمی‌توان دخالت کرد.** (آذری، قشقایی)

۴۴۰۹۰. **در کار خود شش‌دانگ است.** (هبله‌رودی، مثمر)

۴۴۰۹۱. **در کار خیر تأخیر مکن.** (افغانی)

۴۴۰۹۲. **در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.** (حافظ: ۵۰، هبله‌رودی، حییم، کوچه، عوام، شکورزاده، دهخدا، تهرانی، تاجیکی، بهمنیاری)

۴۴۰۹۳. **در کار شتاب، پشیمانی بسیار.** (تاجیکی)

۴۴۰۹۴. **در کارغول باش، درگردش سلطان.** (گنبدکاووسی)

۴۴۰۹۵. **در کار قومی غفلت مکن.** (افغانی)

۴۴۰۹۶. **در کار کردن چه‌طور هستی؟ اینست که می‌بینی، در خوردن چه‌طور؟ خدا کند نبینی.** (کردی کرمانشاهی)

۴۴۰۹۷. **در کارکردن دیوانه است، امّا در حرف زدن استاد سخن.** (قشقایی)

۴۴۰۹۸. **در کارگاه شیشه‌گران جز گداز نیست.** (بیدل: ۲۹۲، امثال‌موزون)

۴۴۰۹۹. **در کاروان‌سرایت را بگذار، یک‌باره قافله تویش بار بیندازه.** (تهرانی)

۴۴۱۰۰. **در کاروان‌سرای را می‌توان بست ولی دهان مردم را نمی‌توان.** (آذری)

۴۴۱۰۱. **در کاروان، شتر بار خویش را خوب می‌برد، ولی بانگ شتربان کمک است.** (سیستانی)

۴۴۱۰۲. **در کارهای خویش نما فکرهای پیش/ فکر گذشته‌است چنان آکل از قفا.** (مشهدی)

۴۴۱۰۳. **در کاسه است هرکس را، همین آش.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۱۴۸۲)

۴۴۱۰۴. **در کاسه‌ای درست کنند، با قاشقی بخورند.** (کردی)

۴۴۱۰۵. **در کاسه‌ی‌خودش چوب را نمی‌بینند در کاسه‌ی‌دیگران مو را می‌بینند.** (هزاره‌ای)

۴۴۱۰۶. **در کاسه‌ی زهرآگین آبش داد.** (هزاره‌ای)

۴۴۱۰۷. **در کاسه‌ی‌سر آب داد.** (افغانی)

۴۴۱۰۸. **در کاسه‌ی‌سگ، آبش نمی‌دهند.** (بختیاری)

۴۴۱۰۹. **در کاسه‌ی کم بخور، تا کم بشویی.** (شهرضایی)

۴۴۱۱۰. **در کاظمین دانه می‌خورد و در دارالمعظم فضله می‌اندازد.** (شکورزاده)

۴۴۱۱۱. **در کامِ شیر بسترِ راحت فکنده‌است.** (صائب: ۳۵۰)

۴۴۱۱۲. **در کان نمک افتاد، نمک شد.** (افغانی)

۴۴۱۱۳. **در کتابِ دیو هم وجود ندارد.** (کلاردشتی)

۴۴۱۱۴. **در کتاب هیچ تاتی نیست.** (آذری)

۴۴۱۱۵. **در کته ماست فقیر، تیغ پیدا می‌شود.** (رامسری)

۴۴۱۱۶. **در کجا بود حکایت؟ به کجا افتادیم.** (صائب: ۲۷۴۷، تکمله)

۴۴۱۱۷. **در کجا پخته می‌شود؟ یک چمچه بده.** (آذری)

۴۴۱۱۸. **در کربلا مگر درخت گردو می‌روید؟** (رامسری)

۴۴۱۱۹. **در کرسی آدم فقیر موش بچّه می‌گذارد.** (نیشابوری)

۴۴۱۲۰. **در کره‌اش پشه را نمی‌بینند، در دیگ دیگران مو را می‌جوید.** (هزاره‌ای)

۴۴۱۲۱. **در کریم محال است بی‌گدا باشد.** (صائب: ۱۸۵۷، تکمله)

۴۴۱۲۲. **درِ کسی را مکوب تا درت را نکوبند.** (عوام، ترکمنی)

۴۴۱۲۳. **درِ کسی می‌کوبی و خانه‌ی‌که می‌پرسی.** (افغانی)

۴۴۱۲۴. **در کشتی نشسته‌است و با ناخدا می‌جنگد.** (عوام، دهخدا، بختیاری، آذری، بهمنیاری، خرمی)

۴۴۱۲۵. **در کشور کورها، یک چشم (لوچ) پادشاه (حاکم) است.** (مستوفی: ۱۵۷/۱، تکمله، خرمی، ترکمنی)

۴۴۱۲۶. **در کشوری که دزد رفیق عسس بود/ بیچاره رهروی که به خوابش هوس بود.** (وحیدقزوینی، فرهنگ‌نامه، دهخدا)

۴۴۱۲۷. **در کعبه، حرف قبله‌نما نشنود کسی.** (صائب: ۳۳۸۱، تکمله)

۴۴۱۲۸. **در کعبه کسی حاجت محراب ندارد.** (صامت اصفهانی؛ لطایف‌الخیال، تکمله)

۴۴۱۲۹. **در کف اطفال ما جز ریش بابا هیچ نیست.** (محتشم کاشانی)

۴۴۱۳۰. **در کف اهل قیامت، نامه‌ی‌نگشوده نیست.** (صائب: ۶۵۷)

۴۴۱۳۱. **در کف پایش خاری فرو رفته.** (مازندرانی)

۴۴۱۳۲. **در کف دست مو یافت نمی‌شود.** (قشقایی)

۴۴۱۳۳. **در کفش‌هایش هم ریگ هست.** (سمنانی)

۴۴۱۳۴. **در کف شیر نر خون‌خواره‌ای/ غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟** (مولوی؛ مثنوی: ۵۷۷/۶، بهمنیاری، تهرانی، عوام، دهخدا)

۴۴۱۳۵. **در کف کور، ز قندیل، عصا اولی‌تر.** (مولوی؛ مثنوی: ۴/۳)

۴۴۱۳۶. **در کف ما جام و در دست تو سنگ.** (کمال، اویسی)

۴۴۱۳۷. **در کف مردانگی شمشیر می‌باید گرفت/ حقّ خود از دهان شیر می‌باید گرفت.** (فرخی یزدی، فرهنگ‌نامه)

۴۴۱۳۸. **در کُلام* که گربه نباشد، موش همه کاره است.** (رامسری)

۴۴۱۳۹. **در کلاه تو هم پشم نیست.** (گیلکی)

۴۴۱۴۰. **در کلاه تو هیچ پشمی نیست / ای کلاه تو چون سر پدرت.** (کمال‌الدین اسماعیل، شکورزاده)

۴۴۱۴۱. **در کلبه‌ی ما رونق اگر نیست صفا هست.** (شکورزاده)

۴۴۱۴۲. **در کم خِردی از همه عالم بیشم.** (حافظ: ۲۳۴)

۴۴۱۴۳. **درکم روی درکت آردهایم به قیمت بازار.** (بختیاری)

۴۴۱۴۴. **درک من به روی شک تو.** (بختیاری)

۴۴۱۴۵. **در کنار اُجاق، انبر آتش پیدا می‌کند.** (نوری)

۴۴۱۴۶. **در کنار جوی آب نشستی آب زیر تو خواهد آمد.** (کرمانجی)

۴۴۱۴۷. **در کنار خمره‌ها، ای بسا کوزه‌ها شکسته‌است.** (آذری)

۴۴۱۴۸. **در کنار دریا بر خاک تیمّم می‌کند.** (تکمله)

۴۴۱۴۹. **در کنار دیوار خرابه مخواب.** (قشقایی)

۴۴۱۵۰. **در کنار گاو نزاییده، گوساله می‌گذرد.** (مازندرانی)

۴۴۱۵۱. **در کنار گندمی، علف هرزی هم آب می‌خورد.** (سیستانی)

۴۴۱۵۲. **در کندویش یک کپه آرد نیست، در بامش نه تا تندور.** (افغانی)

۴۴۱۵۳. **درکن یتیم برکن یتیم، آرزو دل خود درکن یتیم.** (یزدی)

۴۴۱۵۴. **در کوچه‌ی‌زنجیر، عسس راه ندارد.** (صائب: ۲۰۹۵، امثال‌موزون)

۴۴۱۵۵. **در کوره‌ی آز مردن به که به همسران نیاز بردن.** (دهخدا)
۴۴۱۵۶. **درِ کوزه بگذار آبش را بخور.** (دهخدا، تهرانی، عوام)
۴۴۱۵۷. **در کوزه نگنجد دریا.** (مثمر)
۴۴۱۵۸. **در کوزه‌ی‌روغن، نباید آب ریخت.** (ترکمنی)
۴۴۱۵۹. **در ک..ن آدم بی‌عار پوست کلفت درخت آزاد بالا آمده بود، می‌گفت سایبان من است.** (گیلکی)
۴۴۱۶۰. **در ک..ن بز، دنبه ندزد.** (دلیجانی)
۴۴۱۶۱. **در ک..ن بز دنبه نیست (ندیدیم).** (راوری، رفسنجانی، راوری)
۴۴۱۶۲. **در ک..نت را بگیر.** (نامه‌ی داستان)
۴۴۱۶۳. **درِ ک..نت را به نیّت چرب کن.** (خرم‌آبادی)
۴۴۱۶۴. **در ک..ن خر هم پیدا نیست.** (کردی)
۴۴۱۶۵. **در ک..نش عروسی است.** (آمره‌ای)
۴۴۱۶۶. **در ک..نش یک مثقال گُه نیست، قصر قجر می‌ریند.** (اشتهاردی)
۴۴۱۶۷. **در ک..ن گرگ کنی، به جنگ پلنگ می‌رود.** (سبزواری)
۴۴۱۶۸. **در ک..ن من ارّه شده.** (سمنانی)
۴۴۱۶۹. **در کوه بُود قرار گوهر.** (ناصرخسرو؛ خمسه: ۴۱۹، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۴۱۷۰. **در کوه می‌شاشد، در دریا می‌شوید.** (کندلوسی)
۴۴۱۷۱. **در کوی تو، جان به قیمت خاک ره است.** (کمال‌الدین اسماعیل)
۴۴۱۷۲. **در کوی نیک‌نامی ما را گذر ندادند / گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را.** (حافظ: ۵، عوام)
۴۴۱۷۳. **دُر که تو سفتی، دگران سفته‌اند.** (فیض، امثال‌موزون)
۴۴۱۷۴. **در که می‌زنی (می‌کوبی)؟ و خانه‌ی که می‌پرسی؟** (هبله‌رودی، مثمر، دهخدا، خزینه)
۴۴۱۷۵. **در که نداری دربان چه می‌کنی؟** (حییم، دهخدا، عوام)
۴۴۱۷۶. **در کهنسالان بُوَد حرص و تمنا بیشتر.** (صائب: ۲۲۲۱)
۴۴۱۷۷. **درِ کیسه‌ات را سفت بگیر مردم را دزد مکن.** (راوری)
۴۴۱۷۸. **در کیش اهل دریوزه/ بیست پا را بس است یک موزه.** (سعدی، دهخدا)
۴۴۱۷۹. **در گدا حیا نبوَد.** (سلمان‌ساوجی: ۴۳۲، شکورزاده، دهخدا)
۴۴۱۸۰. **در گدایی تالی عباس دبس و در بزرگ‌نمایی نواب عالی است.** (زرقانی)
۴۴۱۸۱. **در گدایی، گریه هم در کار هست.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۴۴۱۸۲. **در گذر تا از تو در گذرند.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۴۴۱۸۳. **در گذرگاه ایل، سپاهی و سیل سکونت نکن.** (آذری)
۴۴۱۸۴. **در گران‌باری بود آسایش حمّال‌ها.** (صائب: ۱۵۶، تکمله)
۴۴۱۸۵. **در گرگ تکه مکن که بزغاله برد/ یک روز ببینی که پلنگش بدرد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۵۷)
۴۴۱۸۶. **در گرمی، شِکر خوردن زیان است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۴۴)
۴۴۱۸۷. **در گفتم دیوار بشنو، دختر گفتم شوهر (عروس) بشنو.** (تاجیکی)
۴۴۱۸۸. **در گفتن اثری است که در نگفتن نیست.** (دهخدا، عوام، شکورزاده)
۴۴۱۸۹. **در گفتنِ عیب دگران بسته زبان باش.** (واعظ قزوینی، شکورزاده)
۴۴۱۹۰. **در گفتن هرکسی راست و دروغ پدیدار باشد.** (سمک‌عیّار: ۳۴۳/۴)
۴۴۱۹۱. **در گفته، دیوار به خود وا خورد.** (تاجیکی)
۴۴۱۹۲. **در گلزار باشی بوی گل می‌گیری، در گُه‌زار باشی بوی گُه می‌گیری.** (تهرانی)
۴۴۱۹۳. **در گلستان جهان هردو ندارید نظیر / تو اگر باغ گلی او چمن یاسمن است.** (عوام)
۴۴۱۹۴. **در گلستانی که زاغان نغمه‌پردازی کنند/ گوش گل را گوشواری بهتر از سیماب نیست.** (صائب: ۶۲۶، دهخدا، تکمله)
۴۴۱۹۵. **در گل شوره دانه افشانی / بر نیارد مگر پشیمانی.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۳۲، تکمله)
۴۴۱۹۶. **در گِل نشود نقشِ پی از بادْ خراب.** (قدسی مشهدی: ۶۹۸)
۴۴۱۹۷. **در گلویش مار هم که بیندازی حرف نمی‌زند.** (آذری)
۴۴۱۹۸. **در گلوی گربه، استخوان ماهی گیر کرده.** (گیلکی)
۴۴۱۹۹. **در گلّه‌داری میرقشی، فقط می‌خواهی لنگ مردار را بکشی.** (لری)
۴۴۲۰۰. **در گمان غث و ثمین باشد.** (دهخدا)
۴۴۲۰۱. **در گمان‌ها غث و ثمین تواند بود.** (ابوالفرج رونی)
۴۴۲۰۲. **در گنبد ز بی‌مغزی، صدا بسیار می‌پیچد.** (صائب: ۳۷۸)
۴۴۲۰۳. **در گنج، بی‌حلقه‌ی مار نیست.** (قدسی مشهدی: ۹۵۲)
۴۴۲۰۴. **درِ گنج معیشت سازگاری است.** (ناصرخسرو، شکورزاده، دهخدا)
۴۴۲۰۵. **در گودال بودیم، به چاه افتادیم.** (سرخه‌ای)

۴۴۲۰۶. **در گودی کمرش گذاشتش.** (بختیاری)
۴۴۲۰۷. **در گور استاد خواهد شد.** (هبله‌رودی، مشمر)
۴۴۲۰۸. **در گورستان قدیمی باقلی برشته می‌کنند.** (رامسری)
۴۴۲۰۹. **در گورستان مخواب تا خواب آشفته مبینی (نبینی).** (هبله‌رودی، مشمر، کوچه، شکورزاده)
۴۴۲۱۰. **در گورستان، مرده بر سر مرده بسیار نهند.** (تاریخ‌الوزرا: ۳۶، تکمله)
۴۴۲۱۱. **در گورش استخوان نمانده.** (بیرجندی)
۴۴۲۱۲. **در گور نمی‌تواند بخوابد.** (لارستانی)
۴۴۲۱۳. **در گوسالگی شاخش را شکسته‌اند.** (بویراحمدی)
۴۴۲۱۴. **در گوش حرف زدن، خانه برانداز است.** (آذری)
۴۴۲۱۵. **در گوش خر هرچه یاسین بخوانی حالیش نمی‌شود.** (اشتهاردی)
۴۴۲۱۶. **در گوش فیل خوابیده‌است.** (آذری، هزاره‌ای)
۴۴۲۱۷. **در گوش ما گوشواره‌ی طلا نیست که.** (گیلکی)
۴۴۲۱۸. **در گوشه و کنار می‌گردد، در وسط می‌خورد.** (آذری)
۴۴۲۱۹. **در گیلان اگر سگ پارس کرد، یا خلخالی را دارد می‌گیرد یا طالقانی را.** (گیلکی)
۴۴۲۲۰. **در گیلان هرجا درخت آزاد است مزار گیلک‌هاست.** (گیلکی)
۴۴۲۲۱. **در لار چرید ولی بوی خون می دهد.** (آملی)
۴۴۲۲۲. **در لانه‌ای که خروس نباشد، مرغ پیر سالار است.** (آملی)
۴۴۲۲۳. **درلانه‌ی پرستو، مار افتاده‌است.** (مازندرانی)
۴۴۲۲۴. **در لانه‌ی‌سگ، دنبال استخوان می‌گردد.** (آذری)
۴۴۲۲۵. **در لانه‌ی‌مرغ، سمور افتاد.** (رامسری)
۴۴۲۲۶. **در لانه‌ی‌مورچه، آب افتاد.** (رامسری)
۴۴۲۲۷. **در لایق در کوچک، چکش لایق سندان.** (بوشهری)
۴۴۲۲۸. **در لباسِ لفظ اندک، معنی بسیار باش.** (امثال‌موزون)
۴۴۲۲۹. **در مآل کار خود اندیشه ز اوّل کنید.** (صائب: ۳۶۱، تکمله)
۴۴۲۳۰. **در ماتم، زینت زشت باشد.** (تاریخ‌الوزرا: ۴۹، تکمله)
۴۴۲۳۱. **در ماتم مرگ خر همیشه/ سگ را شکم از عزا برآید.** (حزین لاهیجی)
۴۴۲۳۲. **در ماتم هرکس درد خود را گفته می‌نالد.** (تاجیکی)
۴۴۲۳۳. **در مازندران هم شغال به این زردی پیدا نمی‌شود.** (شکورزاده)
۴۴۲۳۴. **درمان بدمست سیلی بود.** (انوری: ۶۳۲، دهخدا، خوانساری)
۴۴۲۳۵. **درمان بواسیر، آرد جو است.** (لری)
۴۴۲۳۶. **درمان به اگر مگر، نمی‌گردد درد.** (مفتون همدانی)
۴۴۲۳۷. **درمان به کسی رسد که دردی دارد.** (هبله‌رودی، مشمر، خزینه، افغانی)
۴۴۲۳۸. **درمان پولدار دوا و غذاست، درمان بی‌پول آخ و وا.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۴۴۲۳۹. **درمان چه سود واقعه افتاد و کار بود.** (تاریخ سلاجقه‌ی کرمان، دهخدا، شکورزاده)
۴۴۲۴۰. **درماندگان، محال بسیار گویند.** (تاریخ بیهقی: ۹۸۱، دهخدا)
۴۴۲۴۱. **درمان دندان فاسد کندن است، تکشیدن آن‌جان کندن است.** (نهاوندی)
۴۴۲۴۲. **درمانده کارها کند از اضطرار خویش.** (ادیب صابر، دهخدا، شکورزاده)
۴۴۲۴۳. **درمانده‌ی‌تقدیرند هم عارف و هم عامی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۸۷، شکورزاده)
۴۴۲۴۴. **درمان زخم تو، اندک اندک است.** (مازندرانی)
۴۴۲۴۵. **درمان سر سگ را سگ درمان می‌کند.** (کردی)
۴۴۲۴۶. **درمان گران‌تر از پرهیز است.** (خوزستانی)
۴۴۲۴۷. **در ماهتاب قافله ره گم نمی‌کند.** (کمال، اویسی)
۴۴۲۴۸. **در ماه ثور سنگ ببارد، باران نی.** (افغانی)
۴۴۲۴۹. **در ماه سوزش و سرما، انجیر.** (کلاردشتی)
۴۴۲۵۰. **در ماه کرچ*و لاک‌پشت؟** (مازندرانی)
۴۴۲۵۱. **در ماه مردار (اسفند) جل را از روی گاو بردار.** (لری)
۴۴۲۵۲. **در ماه و سال یک نماز، آن را هم شیطان نمی‌گذارد.** (آذری)
۴۴۲۵۳. **درم بر درم چند باید نهاد؟** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۵۴)
۴۴۲۵۴. **در مثل مناقشه نیست.** (دهخدا، بهمنیاری، تهرانی، افغانی، شیرازی، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۴۴۲۵۵. **در مجالس حرف سرگوشی زدن با یکدیگر/ در زمین سینه‌ها تخم نفاق افشاندن است.** (صائب: ۵۴۱، تکمله)
۴۴۲۵۶. **در مجاورت تبر جوان و پشت آدم‌های پیر نمان.** (رامسری)
۴۴۲۵۷. **در مجلس آروغ می‌زند.** (بختیاری)
۴۴۲۵۸. **در مجلس ارباب سخن لاف مزن.** (کمال، اویسی: ۵۹۲)
۴۴۲۵۹. **در مجلس جای نشستنت را بشناس تا بلندت نکنند.** (درگزی)
۴۴۲۶۰. **در مجلس خود راه مده همچو منی را / کافسرده دل افسرده کند انجمنی را.** (عوام)
۴۴۲۶۱. **در مجلس دانا بنشین تا دانا شوی، در مجلس نادان بنشین تا نادان شوی.** (مازندرانی)

۴۴۲۶۲. **در مجلس، یا مادر یا مادر بچّه.** (فیروزکوهی)
۴۴۲۶۳. **در مجلسی که طرفدار نداری نباید بنشینی.** (بختیاری)
۴۴۲۶۴. **در محبت نیست تأثیر جراحت، نیش را.** (مخفی‌زیب‌النسا)
۴۴۲۶۵. **در محشر اگر آتش دوزخ بینم / فریاد کشم که تنباکو، کو؟** (شکورزاده)
۴۴۲۶۶. **در محفلی (مجلسی) که گوش توان شد زبان مباش.** (صائب: ۲۴۳۲، تکمله)
۴۴۲۶۷. **در محل خودت شغال باش، امّا در ده غریب شیر نباش.** (مازندرانی)
۴۴۲۶۸. **در محنت به صبر موصوف و در نعمت به شکر معروف باشی.** (افغانی)
۴۴۲۶۹. **دِرَم‌داران عالم را کرم نیست / کریمان را به دست اندر دِرَم نیست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۳، عوام، امثال‌موزون)
۴۴۲۷۰. **درم دار، بی‌غم زیَد لاجرم.** (بهمن‌نامه: ۱۱۸۷)
۴۴۲۷۱. **در مدّت عید ما، دهل بدریده.** (زیدری: ۱۲۳، دهخدا)
۴۴۲۷۲. **درم در جهان بهر خوش خوردن است / نه از بهر زیر زمین کردن است.** (شکورزاده)
۴۴۲۷۳. **در مراغه گرگ کم بود، یکی هم با کشتی آمد.** (اهری)
۴۴۲۷۴. **درم را نکوب، درت را می‌کوبند.** (اهری)
۴۴۲۷۵. **در مردابی که آب نباشد، قورباغه چه معنی دارد؟** (گیلکی)
۴۴۲۷۶. **در مردم را نزن، در خانه‌ات را می‌زنند.** (آذری)
۴۴۲۷۷. **درِ مردمه نزن یک مشته، که درته نزنن دو مشته.** (افغانی)
۴۴۲۷۸. **در مرض عشق نباشد طبیب.** (دهخدا)
۴۴۲۷۹. **در مرگ، غریب و غنی یکسان است.** (افغانی)
۴۴۲۸۰. **در مزرع دهر آن‌چه کاری دروی.** (دهخدا، حییم، امثال‌موزون، عوام، افغانی، شکورزاده)
۴۴۲۸۱. **در مزرعه‌ی خشک، حتّی سگ نمی‌چرد تا چه رسد به دام و حشم.** (گیلکی)
۴۴۲۸۲. **در مسافرت اخلاق آشکار می‌شود.** (قشقایی)
۴۴۲۸۳. **در مسافرت قناعت بکن و در مجالس مواظب زبان خود باش.** (قشقایی)
۴۴۲۸۴. **در مستراح را می‌توان بست ولی دهان مردم را نمی‌توان.** (گیلکی)
۴۴۲۸۵. **در مست عقل نیست، در کافر ایمان.** (گنبدکاووسی)
۴۴۲۸۶. **در مسجد است و درز مقعد، نه سوختنی نه دوختنی.** (نامه‌ی داستان)
۴۴۲۸۷. **درِ مسجد باز است، حیای سگ کجا رفته؟** (دهخدا، آذری، حییم، شکورزاده، کوچه، عوام)
۴۴۲۸۸. **در مسجد بنال، در حمّام بمال.** (آملی)
۴۴۲۸۹. **در مسجد خودشان نماز نمی‌خوانند، در مسجد مردم پیش‌نماز می‌شود.** (زابلی)
۴۴۲۹۰. **در مسجد نشستن، بالا و پایین ندارد.** (تاتی)
۴۴۲۹۱. **درِ مسجد نه کندنی است نه سوزاندنی (سوختنی).** (بهمنیاری، عوام، تهرانی، دهخدا، حییم، شکورزاده، بیرجندی)
۴۴۲۹۲. **در مسجد و تعزیه‌خوانی، اوّل بفهم سپس گریه کن.** (کرمانجی)
۴۴۲۹۳. **درم شاد دارد دل مرد را.** (سخن)
۴۴۲۹۴. **در مشک را می‌بندم، گوشه‌اش پاره می‌شود.** (لری)
۴۴۲۹۵. **در مشورت، خیانت نیست.** (بهمنیاری، افغانی، آذری)
۴۴۲۹۶. **در مطلعِ سخن، سخن ما تمام شد.** (کمال، اویسی)
۴۴۲۹۷. **در معامله، تعیین قیمت شیرین‌تر است.** (آذری)
۴۴۲۹۸. **در معامله‌ی کره با کره متّتی بر دیگران نیست.** (قشقایی)
۴۴۲۹۹. **در مقابل گوزنده، اگر نرینی می‌گوید که ک..ن نداری.** (آذری)
۴۴۳۰۰. **در مقابل همسایه صبور باش ولی هوای مالت را داشته باش.** (ترکمنی)
۴۴۳۰۱. **در مقامی که هوا می‌رسد آتش تیز است.** (امثال‌موزون)
۴۴۳۰۲. **در مکّه بدزد گر بیابی.** (مشمر)
۴۴۳۰۳. **در مملکت بغداد، گاوش نرود در کار / صدساله شوی عقاب، مرگ نبینی ای مار.** (بیرجندی)
۴۴۳۰۴. **در منزل از عروس خبر بگیر.** (آذری)
۴۴۳۰۵. **در منزل پسر خبری نیست، امّا در منزل دختر عروسی است.** (ابهری)
۴۴۳۰۶. **در منزل خانم است، در همسایگی کلفت.** (گیلکی)
۴۴۳۰۷. **در منزل شما بخوریم و بنوشیم، در منزل ما بنشینیم و فوراً بلند شویم.** (آذری)
۴۴۳۰۸. **در من نگری مثل گاو پیر که به چرم‌گر نگرد.** (دهخدا، هبله‌رودی)
۴۴۳۰۹. **در موقع جنگ، صلح را پاس بدار.** (مفتون همدانی)
۴۴۳۱۰. **درم هر گُه که نو آید به بازار/ کهن را کم شود در شهر مقدار.** (ویس‌و رامین: ۳۱۶)
۴۴۳۱۱. **در مهمانی تا صحبتی از تو نپرسیدند خاموش باش.** (کرمانجی)
۴۴۳۱۲. **در میان ایل هرچه سرت بیاید، عید و عروسی است.** (ترکمنی)

۴۴۳۱۳. **در میان برادری دوستی هم هست.** (لری)
۴۴۳۱۴. **در میان جنبش و آرامشی / ای بسا دشوارها کآسان شود.** (نجاتی: ۷۶، تکمله)
۴۴۳۱۵. **در میان جنگ نرخ مشخّص می‌کنند.** (هبله‌رودی، مثمر، عوام)
۴۴۳۱۶. **در میان چهار دریا (قعر) تخته بندم کرده‌ای / باز می‌گویی که دامن تر نکن، هوشیار باش.** (تاجیکی، افغانی)
۴۴۳۱۷. **در میان حشم، شتر، بین فرزندان نوه‌ی عزیز است.** (آذری)
۴۴۳۱۸. **در میان خانه گم کردیم صاحب‌خانه را.** (اویسی)
۴۴۳۱۹. **در میانِ خلق می‌گردم که یابم آدمی.** (کلیم: ۳۱۸)
۴۴۳۲۰. **در میان خون، گردو جمع می‌کند.** (لری)
۴۴۳۲۱. **در میان دریا، گرد مکن.** (هبله‌رودی، مثمر)
۴۴۳۲۲. **در میان دریا، گَرد می‌خواهد.** (بهمنیاری، خزینه)
۴۴۳۲۳. **در میان دعوا، ک.. ندار می‌شکند.** (اردبیلی)
۴۴۳۲۴. **در میان دعوا، نرخ مشخص می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۴۳۲۵. **در میان دو دشمن چنان باش که چون دوست شدند شرمساری نکشی.** (افغانی)
۴۴۳۲۶. **در میان دود و آتش هرچه باشد سوخته‌است.** (رودکی، امثال‌موزون)
۴۴۳۲۷. **در میان دو گوش اسب کاسه‌ی‌شراب است.** (کرمانجی)
۴۴۳۲۸. **در میانده*عروسی است، به شما چه؟** (رامسری)
۴۴۳۲۹. **در میان روز گفتن: «روز کو؟» / خویش را رسوا کردن است ای روزجو.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۲۴/۳، شکورزاده)
۴۴۳۳۰. **در میان زن و شوهر، کل مرده‌شور.** (تاجیکی)
۴۴۳۳۱. **در میان سبوس تخم مرغ و در زیر درخت چنار گردو یافته‌است.** (لاهیجانی)
۴۴۳۳۲. **در میان سگ‌ها هیچ سگی خوب نیست.** (خوزستانی)
۴۴۳۳۳. **در میان سلاح‌ها، خیزران.** (کردی)
۴۴۳۳۴. **در میان شیر خالص، موی رسوا می‌شود.** (صائب: ۱۳۱۱، امثال‌موزون)
۴۴۳۳۵. **در میان فرمان ماشین، کاسه‌ی‌نترسی گذاشته‌اند.** (کرمانجی)
۴۴۳۳۶. **در میان فلان و فلان مو نمی‌گنجد.** (بهارعجم)
۴۴۳۳۷. **در میان گل‌ها، گل شفتالو را انتخاب کرده‌است.** (بیرجندی)
۴۴۳۳۸. **در میان میوه‌های خوشمزه / شاه، انگور است و سلطان، خربزه.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه، کوچه، شکورزاده)
۴۴۳۳۹. **در میان نرگس او، این گل دیگر شکفت.** (افغانی)
۴۴۳۴۰. **در میان ورق، تک‌خال هم هست.** (شهری)
۴۴۳۴۱. **در میانه‌ی‌دو صنم ایستاده و دو دلم / این صدا زند که بیا و آن ندا کند که مرو.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۴۳۴۲. **درِ میخانه بُوَد کعبه‌ی‌اصحاب صفا.** (آشفته شیرازی، اویسی)
۴۴۳۴۳. **در میدان جنگ پرچم که بیفتد، سرباز دیگر برمی‌دارد.** (تهرانی)
۴۴۳۴۴. **درنا از آسمان گذشت، نمد آلاچیق ببند، غاز از آسمان گذشت، در را ببند.** (ترکمنی)
۴۴۳۴۵. **در ناف پرهیزکننده بیشتر باد دارد (هست).** (گیلکی)
۴۴۳۴۶. **در نافه‌ی‌سر بسته چه فریاد کند مشک؟** (صائب: ۲۵۱۷، امثال‌موزون)
۴۴۳۴۷. **درنامه‌ی‌غیب راز سربسته بسی است.** (عبید زاکانی: ۲۷۹، امثال‌موزون)
۴۴۳۴۸. **در نبود شیران است که دروازه ویلان است.** (بختیاری)
۴۴۳۴۹. **در نبود شیر، کفتار سلطان جنگل است.** (تهرانی)
۴۴۳۵۰. **در نبود گربه، موش بر طویله سوار است.** (مازندرانی)
۴۴۳۵۱. **در نبود گربه‌ها، موش‌ها کدخدا هستند.** (ایلامی)
۴۴۳۵۲. **دَر نداری، دربان چه می‌کنی؟** (افغانی)
۴۴۳۵۳. **در نسه*پارس می‌کند ولی از بر آفتاب نان می‌خواهد.** (لری)
۴۴۳۵۴. **در نظام طبیعت، ضعیف پامال است.** (گلشن آزادی، شکورزاده)
۴۴۳۵۵. **در نظر او آب آور و کوزه شکن یکی است.** (تالشی)
۴۴۳۵۶. **در نظرش دوغ و دوشاب یکی است.** (گیلکی)
۴۴۳۵۷. **در نفس باشد تفاوت خفته و بیدار را.** (غنی، امثال‌موزون)
۴۴۳۵۸. **در نقش خودت چه خوش پسندی / در نقش حقیر قُرْقُطینا*؟** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۴۴۳۵۹. **درنگ آورَد راستی‌ها پدید.** (فردوسی: ۱۷۲۷، دهخدا، شکورزاده)
۴۴۳۶۰. **دَرتَک دَرتَک کفگیر، شوهر با زنش قهر است.** (شوشتری)
۴۴۳۶۱. **در نگون بختی، آب بینی به چشم می‌چکد.** (آذری)
۴۴۳۶۲. **در نگون بختی، ترحلوا دندان درمی‌آورد.** (آذری)
۴۴۳۶۳. **درنگیرد صحبت آیینه و زنگی به هم.** (صائب: ۵۴۹، تکمله)
۴۴۳۶۴. **درنگیرد صحبت پیر و جوان با یک‌دگر.** (صائب: ۸ تکمله)

۴۴۳۶۵. **در نماز شبگیر می‌کند.** (هبله‌رودی)
۴۴۳۶۶. **در نماز هم سهو و فراموشی ممکن است.** (ترکمنی)
۴۴۳۶۷. **در نمد مو جست‌وجو می‌کند.** (هزاره‌ای، افغانی)
۴۴۳۶۸. **در نمک ریختن به دیگ باید پشت به مرد کرد.** (دهخدا، سهیلی)
۴۴۳۶۹. **در نمکزار چه قدرست نمکدانی را!؟** (صائب: ۲۷۴، تکمله)
۴۴۳۷۰. **در نمک شوری نماند.** (افغانی)
۴۴۳۷۱. **در نمی‌گیرد فسون در مار چون شد اژدها.** (صائب: ۲۹۸۷، تکمله)
۴۴۳۷۲. **در نومیدی بسی امید است / پایان شب سیه سپید است.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۸۷، دهخدا، عوام، بهمنیاری، تهرانی، شکورزاده)
۴۴۳۷۳. **در نهان بهتر از آشکار باش.** (کیمیای سعادت، دهخدا)
۴۴۳۷۴. **در نهر خشکیده تسبیح خود را آب می‌کشد.** (مازندرانی)
۴۴۳۷۵. **در نیابد حال پخته هیچ خام/ پس سخن کوتاه باید والسلام.** (مولوی؛ مثنوی: ۳/۱، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۴۳۷۶. **دُرّ نیارد به کف آن‌کس که ز دریا ترسد.** (خواجوی‌کرمانی: ۴۳۵، شکورزاده)
۴۴۳۷۷. **در نیام کج نمی‌گنجد به جز شمشیر کج.** (سالک بختیاری، شکورزاده)
۴۴۳۷۸. **در نیستانی که آتش دیده باشد، ناله نیست.** (بیدل: ۲۷۵، امثال‌موزون)
۴۴۳۷۹. **در نیستی (در گرسنگی) مردن به که حاجت پیش کسی بردن.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۰، خزینه، عوام)
۴۴۳۸۰. **در نیستی کوفت، تا هست شد.** (سعدی؛ کلیات: ۲۲۱)
۴۴۳۸۱. **دروازه را دست دادی، از آرنجت می‌کند.** (تاجیکی)
۴۴۳۸۲. **دروازه را می‌بندند، برای یک شب.** (الیگودرزی)
۴۴۳۸۳. **دروازه‌ی آجری پیدا کرده.** (آذری)
۴۴۳۸۴. **دروازه‌ی خود را بلندتر درست کن، شترش را خدا می‌رساند.** (آذری)
۴۴۳۸۵. **دروازه‌ی خیبر را سگ بی‌خیر گرفته‌است.** (هزاره‌ای)
۴۴۳۸۶. **دروازه‌ی‌شهر بسته می‌شه، دهان آدم پر گپ بسته نمی‌شه.** (افغانی)
۴۴۳۸۷. **دروازه‌ی‌شهر بسته می‌شود، دهان مردم نه.** (تاجیکی)
۴۴۳۸۸. **دروازه‌ی‌شهر می‌توان بست، نتوان دهان مخالفان بست.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، کوچه، دهخدا، شکورزاده)
۴۴۳۸۹. **دروازه‌ی کلان و شهر ویران.** (تاجیکی)
۴۴۳۹۰. **دروازه‌ی مسجد نه کندنی و نه سوختاندنی.** (افغانی)
۴۴۳۹۱. **در وا شد و پیدا شد سر خر.** (سخن)
۴۴۳۹۲. **دِرو بلد نیست میگه منگال کجه.** (شهربابکی)
۴۴۳۹۳. **در و پاشنه (تخته) با هم جور است.** (بختیاری، شیرازی)
۴۴۳۹۴. **در و پیکر ندارد.** (آملی)
۴۴۳۹۵. **در و تخته به هم جفت شد.** (بهمنیاری)
۴۴۳۹۶. **در و تخته رو هم است.** (یزدی)
۴۴۳۹۷. **در و چارچوب با هم جفتند.** (بوشهری)
۴۴۳۹۸. **در و دشت به خودم برگشت.** (لری)
۴۴۳۹۹. **درودگر، بی‌سرزنش کار نکند.** (خزینه)
۴۴۴۰۰. **درودگر، تیشه برای خود می‌زند.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)
۴۴۴۰۱. **درودگر دوره‌گردی بوده و تنگی داشته، غلامی بوده و لنگی داشته.** (سیستانی)
۴۴۴۰۲. **درودگری کار بوزینه نیست.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، کلیله‌ودمنه)
۴۴۴۰۳. **درووده‌اند بزرگان هرآن‌چه کاشته‌اند.** (ابن‌یمین: ۳۸۰)
۴۴۴۰۴. **درو دیگر تمام شد برو به سلامت.** (لری)
۴۴۴۰۵. **در و دیوار و دینار بفروش، درخت آبکش (سنجد) بابا را نفروش.** (شهربابکی)
۴۴۴۰۶. **در وصالی که شود زود میسّر، مزه نیست.** (طالب‌آملی)
۴۴۴۰۷. **در وطن اگر امید به تو داشتم / به غربت مهاجرت نمی‌کردم.** (بختیاری)
۴۴۴۰۸. **در وطن اهل هنر داغ غریبی دارند.** (صائب: ۷۲۲، شکورزاده)
۴۴۴۰۹. **در وطن غریب بودن کار مردان است.** (شرح تعرف: ۲۱۴)
۴۴۴۱۰. **در وطن کار کردن بهتر است از عبادت در غربت.** (خرّمی)
۴۴۴۱۱. **در وعده‌ی‌ما زمان نگنجد.** (فیضی: ۲۹۶)
۴۴۴۱۲. **دروغ آدمی را کند شرمسار/ دروغ آدمی را کند بی‌وقار.** (سعدی، افغانی)
۴۴۴۱۳. **دروغ آسمانی را نمی‌توان پرداخت.** (بهمنیاری، کوچه)
۴۴۴۱۴. **دروغ از پدر کسی خوب نیست.** (افغانی)
۴۴۴۱۵. **دروغ از دروازه تو نمی‌آید.** (کوچه)
۴۴۴۱۶. **دروغ از گناه است بر سرکشان.** (فردوسی: ۱۷۰/۷، دهخدا)
۴۴۴۱۷. **دروغ از همان دور که می‌آید یک پایش می‌لنگد.** (بهمنیاری، تهرانی، کوچه، خرمی)
۴۴۴۱۸. **دروغ است آشنایی، روشنایی.** (کلیم: ۲۵۶)

۴۴۴۱۹. **دروغ استخوان ندارد که در گلو بند شود، ای کاش داشت.** (کرمانجی)

۴۴۴۲۰. **دروغ استخوان ندارد که گلو را بگیرد.** (شکورزاده، جیرفتی، سیرجانی)

۴۴۴۲۱. **دروغ است سرمایه مر کافری را.** (دهخدا، ناصرخسرو: ۱۴۳)

۴۴۴۲۲. **دروغ او صد تا ده شاهی قیمت دارد.** (آملی)

۴۴۴۲۳. **دروغ ای برادر مگو زینهار / که کاذب بود خوار بی‌اعتبار.** (افغانی)

۴۴۴۲۴. **دروغ ایمان را جدا می‌کند.** (تاجیکی)

۴۴۴۲۵. **دروغ بال ندارد.** (افغانی)

۴۴۴۲۶. **دروغ بر آسمان و مرغ شاخ‌دار/ شتر بر پشت کک رفته به بازار.** (بختیاری)

۴۴۴۲۷. **دروغ برای مردان عیب است.** (زاهدانی)

۴۴۴۲۸. **دروغ بگو به آن‌جا، نه که سیصد و پنجاه.** (یزدی)

۴۴۴۲۹. **دروغ بگو که به راست برابر باشد.** (افغانی)

۴۴۴۳۰. **دروغ بوی پیاز داغ می‌دهد.** (شکورزاده، کوچه، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)

۴۴۴۳۱. **دروغ به این بزرگی، آن هم دو ریال؟** (لری)

۴۴۴۳۲. **دروغ بهتر از راست، خدایا تو مشناس.** (لری)

۴۴۴۳۳. **دروغ بهتر از راست می‌گوید.** (بختیاری)

۴۴۴۳۴. **دروغ به راست مانا، به که راست به دروغ مانا.** (قابوس‌نامه: ۴۱، فرهنگ‌نامه)

۴۴۴۳۵. **دروغِ به‌موقع بِهْ از راست بی‌موقع است.** (شکورزاده، عوام، کوچه)

۴۴۴۳۶. **دروغ بی‌حد و کرک (مرغ) سرافراز/ شتر بر کک نشست رفت شیراز.** (اراکی)

۴۴۴۳۷. **دروغ بی‌حد و کرک سپه‌دار/ شتر بر کک نشست و رفت به بغداد.** (عوام)

۴۴۴۳۸. **دروغ بی‌فروغ است.** (افغانی، تاجیکی)

۴۴۴۳۹. **دروغ پا می‌گیرد، امّا راه نمی‌رود.** (اهری)

۴۴۴۴۰. **دروغ پایی ندارد.** (تاجیکی، افغانی)

۴۴۴۴۱. **دروغت را باور کنم یا لنگ خروس را؟** (شکورزاده)

۴۴۴۴۲. **دروغ تمام نعمت‌ها را از انسان دور می‌کند.** (آذری، قشقایی)

۴۴۴۴۳. **دروغ توله سگ نیست، دنبال آدم راه بیفتد.** (کردی)

۴۴۴۴۴. **دروغ چون پاغنده‌ی*برف است، هرچه لول*داده شود کلان‌تر می‌شود.** (افغانی)

۴۴۴۴۵. **دروغ خانه و کاشانه‌ی دروغ‌گو را ویران می‌کند.** (قشقایی)

۴۴۴۴۶. **دروغ، خانه‌ی چه کسی را خراب کرده‌است؟** (کردی)

۴۴۴۴۷. **دروغ، خنّاق* (هناق) نیست که در گلویش بیفتد.** (دلیجانی)

۴۴۴۴۸. **دروغ خندق نیست که هرکسی در آن بیفتد، گردنش بشکند (زیرش بماند).** (آذری)

۴۴۴۴۹. **دروغ خوش، فسانه است.** (مجیر بیلقانی:۲۹۸)

۴۴۴۵۰. **دروغ در دیار غربت، گوز در آسیاب.** (رامسری)

۴۴۴۵۱. **دروغ در شعر هنر است.** (قابوس‌نامه: ۱۹۱، شکورزاده)

۴۴۴۵۲. **دروغ، دهان را پاره نمی‌کند.** (شمشکی)

۴۴۴۵۳. **دروغ را به مرده می‌بندند یا رفته.** (نامه‌ی داستان)

۴۴۴۵۴. **دروغ را پشتِ سر می‌گویند نه پیشِ روی.** (ابریشمی)

۴۴۴۵۵. **دروغ را پیش غریبه بگو، گوزت را دراسطبل بده.** (مازندرانی)

۴۴۴۵۶. **دروغ را خروسی نیست که بانگ برآرد.** (آذری)

۴۴۴۵۷. **دروغ را کوزه می‌گوید.** (سمنانی)

۴۴۴۵۸. **دروغ را مثل بچّه قنداق می‌کند می‌گذارد بغل آدم.** (سخن)

۴۴۴۵۹. **دروغ را یا به مُرده می‌بندند یا به راه دور.** (سبزواری)

۴۴۴۶۰. **دروغ رو در رو، گرگی به سر افسار، شتر هم سوار بر کک رفت خوانسار.** (شهربابکی)

۴۴۴۶۱. **دروغ ریشه‌اش آشکار است.** (جروق فارس)

۴۴۴۶۲. **دروغ زشت بوَد گرچه مصلحت‌آمیز.** (شیخ‌الرئیس افسر، شکورزاده)

۴۴۴۶۳. **دروغ زنان راست از برای شهوت.** (سمک‌عیّار: ۲۲۳/۵، شکورزاده)

۴۴۴۶۴. **دروغ زنایِ زبان است.** (شکورزاده)

۴۴۴۶۵. **دروغزن راست هم بگوید، کسی باور نمی‌کند.** (کردی)

۴۴۴۶۶. **دروغزن رویش سیاه است.** (کردی)

۴۴۴۶۷. **دروغزن طمع‌کار را فریب می‌دهد.** (کردی)

۴۴۴۶۸. **دروغ زود پا می‌گیرد، امّا پیش نمی‌رود.** (قشقایی، آذری)

۴۴۴۶۹. **دروغ زیر پرده نمی‌ماند.** (ترکمنی)

۴۴۴۷۰. **دروغ شاخ و دُم ندارد.** (شکورزاده)

۴۴۴۷۱. **دروغش از بخشش خداوند بیشتر است.** (ایلامی)

۴۴۴۷۲. **دروغش از دروازه تو نمی‌آید.** (بهمنیاری)

۴۴۴۷۳. **دروغ شایسته‌ی مرد نیست.** (قشقایی)

۴۴۴۷۴. **دروغش با من است و راستش با بیگانگان (دیگران).** (قشقایی)

۴۴۴۷۵. **دروغ غریبی خوش است، گوز در آسیاب.** (مازندرانی)

۴۴۴۷۶. **دروغ که از دور می‌آید، یک پایش می‌لنگد.** (شکورزاده)

۴۴۴۷۷. **دروغ که استخوان نداره در گلوش بند بشه.** (شهربابکی، بیرجندی)

۴۴۴۷۸. **دروغ که خناق نیست بیخ گلو را بگیرد (بفشارد).** (تهرانی، خوانساری، بختیاری)

۴۴۴۷۹. **دروغ گفتن، تاریکی ایمان است.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد)

۴۴۴۸۰. **دروغ گفتن زخم شمشیر را ماند، که اگر زخم به شود، نشانش بماند.** (افغانی)

۴۴۴۸۱. **دروغ گفتن، شرط جوان‌مردان نیست.** (سمک‌عیّار: ۳۲۴/۱، شکورزاده)

۴۴۴۸۲. **دروغ گُل می‌دهد، ولی میوه نمی‌دهد.** (شکورزاده)

۴۴۴۸۳. **دروغ‌گو از بس که خوب بود، دروغ‌پرداز هم در کنارش قرار گرفت.** (بختیاری)

۴۴۴۸۴. **دروغ‌گو از دروغ پروا ندارد، خوشامدگوی گِل ته پا ندارد.** (سیرجانی)

۴۴۴۸۵. **دروغ‌گو از دهان دروغ می‌شنود.** (افغانی)

۴۴۴۸۶. **دروغ‌گو از رنگ صورتش پیداست.** (کردی)

۴۴۴۸۷. **دروغ‌گو اگر گفت شیر سفید است، بگو رویت سیاه.** (هزاره‌ای، افغانی)

۴۴۴۸۸. **دروغ‌گو، با زبانش مرغ بریان شده را زنده و سر پا می‌کند.** (گیلکی)

۴۴۴۸۹. **دروغ‌گو باش، وعده‌ی خلاف نی.** (افغانی)

۴۴۴۹۰. **دروغ‌گو بچّه را قنداق می‌کند می‌گذارد بغل آدم.** (تهرانی)

۴۴۴۹۱. **دروغ‌گو بی‌مغز است.** (لری)

۴۴۴۹۲. **دروغ‌گو، پر طمع را بازی می‌دهد.** (بهمنیاری)

۴۴۴۹۳. **دروغ‌گو تا در خانه‌اش.** (مثمر، بختیاری)

۴۴۴۹۴. **دروغ‌گو، تا در خانه‌اش می‌روند.** (خوانساری)

۴۴۴۹۵. **دروغ‌گو حافظه ندارد.** (بهمنیاری، عوام)

۴۴۴۹۶. **دروغ‌گو حریص را گول می‌زند.** (آذری)

۴۴۴۹۷. **دروغ‌گو، خانه‌اش آتش گرفت کسی باور نکرد.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، عوام، هزاره‌ای)

۴۴۴۹۸. **دروغ‌گو، خانه و مکان ندارد.** (علمداری)

۴۴۴۹۹. **دروغ‌گو، خود خود را رسوا کند.** (دهخدا، شکورزاده)

۴۴۵۰۰. **دروغ‌گو در آتشی که افروخته، خواهد سوخت.** (بختیاری)

۴۴۵۰۱. **دروغ‌گو در خانه‌اش دیگر نمی‌تواند دروغ بگوید.** (هزاره‌ای)

۴۴۵۰۲. **دروغ‌گو دروغ‌پرداز هم لازم دارد.** (بهمنیاری، خرمی، شکورزاده، کوچه)

۴۴۵۰۳. **دروغ‌گو دروغ گوید، عاقلان تمیز کنند.** (تاجیکی)

۴۴۵۰۴. **دروغ‌گو دروغ می‌گوید و دروغ پرداز به آن شاخ و برگ می‌دهد.** (شکورزاده)

۴۴۵۰۵. **دروغ‌گو دزد خداست.** (بختیاری)

۴۴۵۰۶. **دروغ‌گو دشمن خداست.** (دهخدا، تاجیکی، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، هزاره‌ای)

۴۴۵۰۷. **دروغ‌گو دشمن خداست، امّا در جای مناسب دروغ بهتر است.** (ترکمنی)

۴۴۵۰۸. **دروغ‌گو دشمن خدا و رسول است.** (افغانی)

۴۴۵۰۹. **دروغ‌گو دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌کند.** (تهرانی)

۴۴۵۱۰. **دروغ‌گو را تا در خانه‌اش (بخوانش).** (هبله‌رودی، افغانی، هزاره‌ای، تاجیکی، شاهد)

۴۴۵۱۱. **دروغ‌گو را تا در خانه باید رسانید (بدرقه کرد).** (خزینه، عوام، هزاره‌ای، بختیاری)

۴۴۵۱۲. **دروغ‌گو را حافظه نمی‌باشد.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، شاهد)

۴۴۵۱۳. **دروغ‌گو را یک بار بالای مجلس می‌نشانند.** (قشقایی، آذری، بختیاری، لری)

۴۴۵۱۴. **دروغ‌گو روسیاه است.** (قشقایی، بختیاری)

۴۴۵۱۵. **دروغ‌گو زود مچش گیر می‌افتد (باز می‌شود).** (عوام، دهخدا، خوانساری)

۴۴۵۱۶. **دروغ‌گو شاهد را از دور می‌گیرد.** (آذری)

۴۴۵۱۷. **دروغ‌گو طمع‌کار را بازی داد.** (اشتهاردی)

۴۴۵۱۸. **دروغ‌گو طمع‌کار را فریب می‌دهد.** (ساوه‌ای، آذری)

۴۴۵۱۹. **دروغ‌گو طمع‌کار را گول می‌زند.** (اهری)

۴۴۵۲۰. **دروغ‌گو فراموش‌کار می‌شود.** (عوام، قشقایی)

۴۴۵۲۱. **دروغ‌گو کسی را شاهد قرار می‌دهد که دور از دسترس باشد.** (آذری)

۴۴۵۲۲. **دروغ‌گو کلاهش راست می‌ایستد.** (ابهری)

۴۴۵۲۳. **دروغ‌گو کم حافظه است.** (تهرانی، عوام، سیرجانی)

۴۴۵۲۴. **دروغ‌گو کم رزق می‌شود.** (کرمانجی)

۴۴۵۲۵. **دروغ‌گو کیست؟ کسی که شنفته‌هایش را بگوید.** (آذری)

۴۴۵۲۶. **دروغ‌گو گفت خانه‌ام سوخت کسی قبول نکرد.** (اشتهاردی، قشقایی)

۴۴۵۲۷. **دروغ‌گو مثل بز گر است که دیگران را هم آلوده می‌کند.** (قشقایی)

۴۴۵۲۸. **دروغ‌گو همیشه رنگش زرد است.** (کردی)

۴۴۵۲۹. **دروغ‌گو همیشه محتاج و گرفتار است.** (لری)

۴۴۵۳۰. **دروغ‌گویان دروغ گویند، عاقلان تمیز کنند.** (افغانی)

۴۴۵۳۱. **دروغ‌گو یک بار چاشت می‌خورد.** (سمنانی، بختیاری، ساوه‌ای)

۴۴۵۳۲. **دروغ‌گو یک دفعه جایش بالای مجلس است.** (بختیاری)

۴۴۵۳۳. **دروغ‌گو یک دفعه چاشت (ناهار) می‌خورد.** (آذری، بختیاری)

۴۴۵۳۴. **دروغ‌گویی، تاریکی ایمان است.** (افغانی)

۴۴۵۳۵. **دروغ مانند بولاغ‌اوتی* ریشه‌اش روی آب است.** (لری)

۴۴۵۳۶. **دروغ مثل بُکلو*ریشه‌اش سست است.** (بویراحمدی)

۴۴۵۳۷. **دروغ مردم فهمیده، راست مانندست.** (سالک‌قزوینی: ۹۴، تکمله)

۴۴۵۳۸. **دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز است.** (سعدی؛ گلستان: ۵۸، هبله‌رودی، افغانی، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، کوچه، شاهد، مثمر)

۴۴۵۳۹. **دروغ مظنّه‌ی کفر است و ضمیمه‌ی ضلال.** (مرزبان‌نامه: ۶)

۴۴۵۴۰. **دروغ، میراث پدر کس نیست.** (افغانی)

۴۴۵۴۱. **دروغ می‌گوید که شتر تویش گم می‌شه.** (شهربابکی)

۴۴۵۴۲. **دروغ می‌گوید که لوک پای آن می‌خسبد.** (بیرجندی)

۴۴۵۴۳. **دروغ می‌گویم پیراهن بدهی یا چارقدی.** (سیرجانی)

۴۴۵۴۴. **دروغ می‌گویم، روبه‌روی تو می‌گویم.** (آملی)

۴۴۵۴۵. **دروغ نمی‌گوید، به زبانش هم حرف راست نمی‌آید.** (اهری)

۴۴۵۴۶. **دروغ و دو زبانی راه به خون دارند.** (کردی)

۴۴۵۴۷. **دروغ‌های شاخدار نگو.** (جیرفتی)

۴۴۵۴۸. **دروغ‌هایی که می‌گوید خانه را خراب می‌کند.** (رامسری)

۴۴۵۴۹. **دروغ هرچه بزرگ‌تر باشد احمقان آن‌را زود باور کنند.** (افغانی)

۴۴۵۵۰. **دروغ هرچه چرب‌تر بهتر.** (شاهد، کوچه، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)

۴۴۵۵۱. **دروغ هم می‌گویی، دروغ زمینی بگو، دروغ هوایی نگو.** (شهربابکی)

۴۴۵۵۲. **دروغی بگو شاهدی بطلب.** (جیرفتی)

۴۴۵۵۳. **دروغی بگو که به دهان راست بیاید.** (هزاره‌ای)

۴۴۵۵۴. **دروغی بگو که پاش روی کلوخی بند باشد.** (ایزدخواستی)

۴۴۵۵۵. **دروغی بگو که توجیه شود.** (هزاره‌ای)

۴۴۵۵۶. **دروغی بی‌خدا گرگی سپه‌دار/ شتر بر کک نشسته رفت بغداد.** (اصفهانی)

۴۴۵۵۷. **دروغی را چه آید جز دروغی.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۹۹، بهمنیاری)

۴۴۵۵۸. **دروغی که به راست مانَد بِهْ از راستی که به دروغ مانَد.** (مرزبان‌نامه، شکورزاده، کاوش)

۴۴۵۵۹. **دروغی که حالی دلت خوش کند/ به از راستی که کت مشوّش کند.** (سعدی؛ کلیات: ۷۴۸، شکورزاده، بهمنیاری)

۴۴۵۶۰. **دروغی که رو داشته‌باشد بگو.** (لری)

۴۴۵۶۱. **دروغی که شر را رفع کند به از راستی که شر ایجاد کند.** (آذری)

۴۴۵۶۲. **دروغی که مانّنده باشد به راست/ به از راستی کز درستی جداست.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۷۵)

۴۴۵۶۳. **دروغی گفت، از آن رویش سیاه است.** (بایسنقر بن شاهرخ)

۴۴۵۶۴. **دروغی می‌گوید که اگر آن‌را روی سنگ بگذاری، بوی سوز سنگ بلند شود.** (لری)

۴۴۵۶۵. **در وقت آسایش به دست آر تا در وقت گرفتاری تو را به کار آید.** (افغانی)

۴۴۵۶۶. **در وقتِ پیری اشک ندامت چه می‌کند؟** (صائب: ۲۰۱۹)

۴۴۵۶۷. **در وقت تشنگی هزار مروارید به یک قطره آب نمی‌ارزد.** (هزاره‌ای)

۴۴۵۶۸. **در وقت خواستگاری یک جیب دروغ، یک جیب راست.** (رامسری)

۴۴۵۶۹. **در وقت خوردن غذا، دایی خواهرزاده را نمی‌شناسد.** (رامسری)

۴۴۵۷۰. **در وقت شکار، خوردنش می‌گیرد.** (مفتون کبریایی)

۴۴۵۷۱. **در وقت گل قمر، یخ شکستن با تبر.** (تاجیکی)

۴۴۵۷۲. **در وقت گل کور، یقه زدن به تور.** (تاجیکی)

۴۴۵۷۳. **درو کربلایی نادعلی است.** (سمنانی)

۴۴۵۷۴. **درو که تمام شد، داست را در دست داشته باش.** (سخن)

۴۴۵۷۵. **دروگر تنبل می‌گوید داسم کُند است.** (بختیاری)

۴۴۵۷۶. **دروگر خوب، خرجش را از زمین درمی‌آورد.** (آذری)

۴۴۵۷۷. **دروگر، دروگر دیگری استخدام کرد و خودش رفت و در سایه نشست.** (لری)

۴۴۵۷۸. **دروگر دلش به درو نمی‌رود، داس را با کلوخ تیز می‌کند.** (تاجیکی)

۴۴۵۷۹. **دروگری که در سایه می‌خوابد داسش تیز می‌ماند.** (آذری، الیگودرزی، بختیاری)

۴۴۵۸۰. **دروگری نمی‌داند، داس را عوض می‌کند.** (لری)

۴۴۵۸۱. **در ولایت غریب، اگر شیر هم باشی، تو را روباه می‌دانند.** (قشقایی)

۴۴۵۸۲. **در ولایتی که کدخدا ندارد به بُز می‌گویند آقا عبدالکریم.** (شکورزاده)
۴۴۵۸۳. **در و لنگه باید با هم جور باشد.** (سخن)
۴۴۵۸۴. **درو می‌کند امّا نه به دست خودش.** (دهدشتی)
۴۴۵۸۵. **درون آه آه و بـرون قـاه‌قـاه.** (ملک‌الشعرابهار، شکورزاده)
۴۴۵۸۶. **درون باغش گاو افتاده‌است.** (رامسری)
۴۴۵۸۷. **درون پالان کهنه را بیرون نریز.** (اهری)
۴۴۵۸۸. **درون چوب کنف او شمشیر است.** (مازندرانی)
۴۴۵۸۹. **درون خانه عزا و برون چراغان است.** (سخن)
۴۴۵۹۰. **درون خانه گر فغفور چین است / به چین ابـروی دربان نیرزد.** (هبله‌رودی، مشمر، شکورزاده)
۴۴۵۹۱. **درون خانه مانند گزنه است و بیرون مانند اسفناج.** (آلاشتی)
۴۴۵۹۲. **درون خانه‌ی‌خود هر گدا شهنشاهی است.** (صائب: ۲۴۱۱، امثال‌موزون، شکورزاده، عوام)
۴۴۵۹۳. **درون دیده اگر نیم تای موست، بد است.** (مولوی؛ دیوان)
۴۴۵۹۴. **درون دیده اگر نیم موست بسیار است.** (صائب، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۴۵۹۵. **درون زندان، عسل هم مزه نخواهد داد.** (خرّمی)
۴۴۵۹۶. **درون کعبه نتوان بت‌پرستی.** (حسن دهلوی: ۳۶۲، تکمله)
۴۴۵۹۷. **درون گور تو زوزه بیفتد.** (رامسری)
۴۴۵۹۸. **درونمان خود ما را می‌کشد، بیرونمان مـردم را.** (شکورزاده، سیرجانی)
۴۴۵۹۹. **درونم خودم را مـی‌سـوزاند، بیـرونم دیگـری را.** (آذری، قشقایی)
۴۴۶۰۰. **درون مُـردار و بیـرون مـشک و کـافور.** (سـعدی؛ کلیات: ۸۳۴ شکورزاده)
۴۴۶۰۱. **درونِ مملکتی چون دو پادشـاه گنجـد؟** (سـعدی؛ کلیات: ۷۱۲)
۴۴۶۰۲. **درون منزل هیش بگویی راه می‌افتد.** (رامسری)
۴۴۶۰۳. **درون می‌روم شاه می‌بینم / بیـرون مـی‌آیـم مـاه می‌بینم/ کفش پاشنه بلند به پای خود می‌بینم/ منم که این‌ها را می‌بینم؟** (سمنانی)
۴۴۶۰۴. **درون یک دیگ، چند تا کلّه نمی‌توان جوشـانید.** (مازندرانی)
۴۴۶۰۵. **دَرو واکن، اونو باش!** (کوچه)
۴۴۶۰۶. **درویش آن است که بافه بیاورد.** (کرمانی)
۴۴۶۰۷. **درویش از بیم شپش، دلـق رهـا نمـی‌بایـد کـرد.** (طوطی‌نامه: ۲۵۰)
۴۴۶۰۸. **درویـش از ده رانـده، دعـوی کدخـدایی کنـد.** (دهخدا)
۴۴۶۰۹. **درویش اگر بنشیند، خانه‌اش خراب است.** (لکی)
۴۴۶۱۰. **درویش اگر شال داشت، کلاه از سر کل خـودش برمی‌داشت.** (سیرجانی)
۴۴۶۱۱. **درویش باش.** (بهمنیاری)
۴۴۶۱۲. **درویش برای ملاّ موعظه می‌کند.** (مشکین‌شهری)
۴۴۶۱۳. **درویش پولی نیست، نانی نیست، لباسی نیست.** (تهرانی)
۴۴۶۱۴. **درویش چراغ خود سوزد و حساب توانگران کند.** (آذری)
۴۴۶۱۵. **درویش در قافله (کاروان) ایمن اسـت.** (بهمنیـاری، کوچه، خرمی، شکورزاده، دهخدا، خوانساری)
۴۴۶۱۶. **درویش دهن خوردن دارد امّا پیـزی کـارکردن ندارد.** (شکورزاده، کوچه، فرهنگ‌نامه، خوانساری)
۴۴۶۱۷. **درویش را برگ سبزی، رنـدان را قـاب گرگـی.** (فرهنگ‌نامه)
۴۴۶۱۸. **درویش را توشه از بوسه بِـهْ.** (سـعدی؛ کلیـات: ۱۹۷، شکورزاده، دهخدا)
۴۴۶۱۹. **درویش را دست قدرت بسته‌است و توانگر را پای ارادت (شکسته).** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۲)
۴۴۶۲۰. **درویش را روی شتر رتیل زد.** (آذری)
۴۴۶۲۱. **درویش را گفتند دکّانت را ببند دهانش (دو لـب) را بست.** (شکورزاده، بهمنیاری، عوام)
۴۴۶۲۲. **درویش را مران که خـلاف مـروّت اسـت.** (آشـفته شیرازی، شکورزاده)
۴۴۶۲۳. **درویش زوال نبیند.** (افغانی)
۴۴۶۲۴. **درویش صـفت بـاش و کـلاهِ تتـری دار.** (سـعدی؛ گلـستان: ۹۲، شـاهد، دهخـدا، حیـیم، امثـال‌مـوزون، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)
۴۴۶۲۵. **درویش غذا، شه اشتها می‌خواهد.** (تکمله)
۴۴۶۲۶. **درویش غلّه یافت، غلیف نیافت.** (آذری)
۴۴۶۲۷. **درویش قناعت دوست، در گوشه‌ی فراغت است.** (بهمنیاری)
۴۴۶۲۸. **درویشم، کلاه ریشم تا نگیرم پا نمی‌شم.** (سیرجانی، جیرفتی، شهربابکی)
۴۴۶۲۹. **درویشم، گُه به ریشم تا نگیرم رد نمی‌شم.** (تهرانـی، شکورزاده)
۴۴۶۳۰. **درویش مواظبت می‌کند کـه کـت پـشمی‌اش را دزد نبرد.** (گیلکی)
۴۴۶۳۱. **درویشم و گدا و برابـر نمـی‌کـنم / پـشمین کـلاه خویش به صد تاخ خسروی.** (عوام، فرهنگ‌نامه)
۴۴۶۳۲. **درویـش مومیـایی، تنـگ را گذاشـتی گـشاد را می‌گایی؟** (تهرانی)
۴۴۶۳۳. **درویش مومیـایی، هـی مـی‌گـویی و نمـی‌آیـی.** (دهخدا، تهرانی، شکورزاده)

۴۴۶۳۴. **درویش می‌گوید تا سه دفعه.** (کندلوسی)
۴۴۶۳۵. **درویش می‌گوید: «معرکه‌ام را به هم نزنید چیزی هم به من نمی‌خواهید بدهید.»** (بروجردی)
۴۴۶۳۶. **درویش ننال که دردت بیشتر می‌شود.** (کهنوجی)
۴۴۶۳۷. **درویش وظیفه‌خور قضا و بلا را برمی‌گرداند.** (قشقایی)
۴۴۶۳۸. **درویش و غنی بنده‌ی این خاک درند/ و آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند.** (سعدی؛ کلیات: ۱۹)
۴۴۶۳۹. **درویش و کشکولش.** (شهربابکی)
۴۴۶۴۰. **درویش هرچه می‌ناله نانم کوچک است، کوچک‌تر می‌شود.** (شهربابکی)
۴۴۶۴۱. **درویش هرکجا بنشیند، هم آن‌جا مسکن اوست.** (لکی)
۴۴۶۴۲. **درویش هرکجا شب آید، سرآرد.** (خوانساری)
۴۴۶۴۳. **درویش هرکجا شب (در، سر) آید (آمد) سرای اوست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۲، بهمنیاری، شاهد، شکورزاده، امثال‌موزون، تهرانی، دهخدا، افغانی، عوام)
۴۴۶۴۴. **درویشی از درویشان است.** (هبله‌رودی، بهمنیاری)
۴۴۶۴۵. **درویشی به قلّت مال نیست، بلکه به قلّت شهوات است.** (کیمیای سعادت، شکورزاده، دهخدا)
۴۴۶۴۶. **درویشی به لباس نیست.** (شکورزاده، بهمنیاری، خرمی)
۴۴۶۴۷. **درویشی پیریِ جوانان است و بیماری تندرستان.** (مرزبان‌نامه: ۳۵۵، شکورزاده، دهخدا)
۴۴۶۴۸. **درویشی (توانگری) به قناعت بِه که توانگری به بضاعت.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۵، شکورزاده، عوام، افغانی)
۴۴۶۴۹. **درویشی درویشان است.** (هبله‌رودی)
۴۴۶۵۰. **درویشی را زوال نیست (ندارد، نبیند).** (هبله‌رودی، مثمر، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۴۴۶۵۱. **درویشی را گفتند: «چرا نماز نمی‌خوانی؟» گفت: «نادعلی می‌خوانم که پدر نماز است.»** (سخن ۴۵۴۴۵)
۴۴۶۵۲. **درویشی، راه باریکی است.** (بهمنیاری)
۴۴۶۵۳. **درویشی و خرسندی بِهْ که توانگری.** (شکورزاده)
۴۴۶۵۴. **درویشی و دل‌خوشی.** (عوام، دهخدا، بختیاری، سرخه‌ای، لکی، نامه‌ی‌داستان)
۴۴۶۵۵. **درویشی و دل‌خوشی، گدایی و خواب امن.** (بروجردی)
۴۴۶۵۶. **درویشی و قناعت، در گوشه‌ی فراغت.** (بهمنیاری، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۴۴۶۵۷. **درّه‌ای که آبادی در آن نباشد، روباه همه‌کاره‌ی‌محل می‌گردد.** (قشقایی)
۴۴۶۵۸. **درّه برای ک..ن خودش پاس می‌تراشد.** (گرگانی)
۴۴۶۵۹. **درّه بیابان است و روباه شاهپور.** (لری)
۴۴۶۶۰. **درّه بیابان و روباه سلطان.** (لری)
۴۴۶۶۱. **درّه پر از خیاره، یکی می‌خواد بیاره.** (لنجانی)
۴۴۶۶۲. **در هر ابری ترشّح باران نیست.** (قدسی مشهدی: ۶۷۱)
۴۴۶۶۳. **در هر ارشی یک ساقه، در هر سنگ اندازی یک بافه، هر بانگ‌رسی یک خروار.** (لری)
۴۴۶۶۴. **در هر پیش‌آمدی پای زن در میان است.** (ابریشمی)
۴۴۶۶۵. **در هر جمعی چند تا دلِک*است.** (مازندرانی)
۴۴۶۶۶. **در هرچه کُنی آب بدان رنگ بود.** (مرزبان‌نامه: ۴۲۵، دهخدا، امثال‌موزون)
۴۴۶۶۷. **در هر زیانی زیرکی ای است.** (کلیله‌ودمنه: ۴۱، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، خوانساری)
۴۴۶۶۸. **در هر سری سِری است.** (دهخدا، افغانی)
۴۴۶۶۹. **در هرکار خوبی، کژی نیز هست.** (کردی)
۴۴۶۷۰. **در هرکاری کفایتی باید.** (انوری: ۵۳۳)
۴۴۶۷۱. **در هر کلّه یک خیال، درکلّه‌ی کچل هزار خیال.** (گنبدکاووسی)
۴۴۶۷۲. **در هرکه بنگری به همین درد مبتلاست.** (ظهیرفاریابی: ۳۵، فریدون حسین میرزا، شکورزاده، عوام)
۴۴۶۷۳. **درِهرگنج را وقتی کلید است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۳۵)
۴۴۶۷۴. **در هر مجلس، میان‌دار باش.** (کرمانجی)
۴۴۶۷۵. **درهستی مستی نکن، در نیستی سستی.** (هزاره‌ای)
۴۴۶۷۶. **در هفت آسمان یک ستاره ندارد.** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، هبله‌رودی)
۴۴۶۷۷. **درهفت آسیاب یک چارک (مشت، سیر، من) آرد (غله) ندارم (نداریم، ندارد).** (آذری، درگزی، اشتهاردی، تالشی، افغانی)
۴۴۶۷۸. **در هفتاد سالگی مشق تنبور می‌کند تا در گور بنوازد.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)
۴۴۶۷۹. **در همان فکر و خیالم یا علی‌موسی‌الرضا.** (بیرجندی)
۴۴۶۸۰. **در همدان، نه کُرد می‌جستم.** (سمنانی)
۴۴۶۸۱. **در هم ریخته بازار است.** (گیلکی)
۴۴۶۸۲. **در هم شکند صولت شیری، پیری.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۴۶۸۳. **درّه ملاّ، دوباره بسم‌اللّه.** (تمثیل، امثال)
۴۴۶۸۴. **در همه آش قاتقی.** (افغانی)
۴۴۶۸۵. **در همه‌جا پا به حد خویش نه/ مرتبه بشناس و قدم پیش نه.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۱۵۸، تکمله)
۴۴۶۸۶. **در همه چیز، تندی بد است.** (کردی)

۴۴۶۸۷. **در همه چیزی هنر و عیب هست / عیب مبین تا هنر آری به دست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۲۵، فرهنگ‌نامه)
۴۴۶۸۸. **در همه حال، نیک‌محضر باش.** (سعدی؛ کلیات: ۷۱۰)
۴۴۶۸۹. **در همه سنگی نباشد زر و سیم.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۷)
۴۴۶۹۰. **در همه کار مشورت باید/ مشورت رهبر صواب آید.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۴۴۶۹۱. **در همه کار میانه گزین.** (فردوسی: ۲۰۷۴/۵)
۴۴۶۹۲. **در همه معنی سرشت زنان جهان از حیلت است.** (سمک‌عیّار: ۱۳۶/۴)
۴۴۶۹۳. **در همه ملک خدا یک کف زمین ندارد.** (نامه‌ی داستان)
۴۴۶۹۴. **در همیشه به یک پاشنه نمی‌گردد.** (دهخدا، بهمنیاری، حییم، تهرانی، شکورزاده، عوام، کوچه، بیرجندی)
۴۴۶۹۵. **در هنر کوش که زر چیزی نیست.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: سبحة‌الابرار۵۶۵، شکورزاده)
۴۴۶۹۶. **در هوا چند معلق زنی و جلوه کنی/ ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد*.** (حافظ: ۲۷۷، عوام)
۴۴۶۹۷. **در هوای بارانی گوسفندِ دشمن و اسبِ دوست به فروش می‌رسد.** (آذری)
۴۴۶۹۸. **در هوای گرگ و میش، لیم‌سگ*ما هم گرگ شد.** (رامسری)
۴۴۶۹۹. **درّه‌ی بی‌مردی گیر آوردی؟** (جیرفتی)
۴۴۷۰۰. **درّه‌ی پاک نگذاشته‌است.** (دهخدا، بویراحمدی، دامغانی)
۴۴۷۰۱. **در هیچ اُجاقی نمی‌سوزد.** (آذری)
۴۴۷۰۲. **در هیچ در و دیاری نیست، اسمش را می‌گذاریم کابختیار.** (شهرضایی)
۴۴۷۰۳. **در هیچ دشمنی به حقارت نظر مکن.** (صائب: ۳۰۹۹، تکمله)
۴۴۷۰۴. **در هیچ سری نیست که سرّی ز خدا نیست.** (حافظ: ۴۹، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۴۷۰۵. **در هیچ مغز شورِ محبّت نمانده‌است.** (صائب: ۲۰۵)
۴۴۷۰۶. **درّه‌ی خالی، عربده‌ی گاو.** (بختیاری)
۴۴۷۰۷. **درّه‌ی خشک ما هم روزی آب می‌افتد.** (سوادکوهی)
۴۴۷۰۸. **دره‌ی گُه بردار.** (بختیاری)
۴۴۷۰۹. **درّه‌ی ملاّ، دوباره بسم الله؟** (عوام)
۴۴۷۱۰. **درّه‌ی نچریده نمی‌گذارد.** (بختیاری)
۴۴۷۱۱. **درّه‌ی نریده نگذاشته.** (اصفهانی، رامهرمزی)
۴۴۷۱۲. **دریا آن‌قدر وسیع است که با یک کلوخ پُر نمی‌شود.** (سوادکوهی)
۴۴۷۱۳. **دریا از هیاهوی درون خود اطلاعی ندارد.** (مازندرانی)
۴۴۷۱۴. **دریا از یک پیاله کم نمی‌شود.** (شکورزاده)
۴۴۷۱۵. **دریا اگر صدای خروش خودش را بشنود، دلش از ترس می‌ترکد.** (گیلکی)
۴۴۷۱۶. **دریا باش تا از بند جام باز رهی.** (بختیارنامه: ۲۶۰)
۴۴۷۱۷. **دریا باش تا هرگز تَگَندی.** (شکورزاده)
۴۴۷۱۸. **دریا با قاشق خالی نتوان کرد.** (شکورزاده)
۴۴۷۱۹. **دریاب ضعیفان را در وقت توانایی.** (حافظ: ۳۵۲، شکورزاده، دهخدا)
۴۴۷۲۰. **دریاب کسی را که ندارد چاره.** (باباافضل کاشانی)
۴۴۷۲۱. **دریاب کنون که نعمتت هست به دست/ کین نعمت و ملک می‌رود دست به دست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۳، دهخدا)
۴۴۷۲۲. **دریاب وقت و دُر یاب.** (حافظ: ۱۱۶)
۴۴۷۲۳. **دریا به دهان سگ حرام نمی‌شود.** (تاجیکی، لکی، ایلامی)
۴۴۷۲۴. **دریا به دهان (پوزه‌ی) سگ نجس کی گردد (نمی‌شود)؟** (شکورزاده، دهخدا، تکمله، بهمنیاری، عوام، هبله‌رودی، بختیاری، مازندرانی، ایلامی)
۴۴۷۲۵. **دریا به صدف، صدف به گوهر نازد.** (قدسی مشهدی:۶۵۷)
۴۴۷۲۶. **دریا به لف لف سگ نجس نمی‌شود.** (شکورزاده، کرمانی)
۴۴۷۲۷. **دریا به وجود خویش موجی دارد/ خَس پندارد که این کشاکش با اوست.** (واعظ قزوینی، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۴۴۷۲۸. **دریا بی‌بارانش نمی‌شود.** (عوام)
۴۴۷۲۹. **دریا پر آش هم باشد، به فقیر قاشقی هم نمی‌رسد.** (گنبدکاووسی)
۴۴۷۳۰. **دریا پر سر و صداست، صبح، مادر یکی پیداست.** (مازندرانی)
۴۴۷۳۱. **دریا پس از مرگ ما، چه دریا چه سراب.** (بهمنیاری)
۴۴۷۳۲. **دریا تا قوزک پای اوست.** (اوزی، لارستانی، لری)
۴۴۷۳۳. **دریا تهی به چشمه‌ی غربال چون شود؟** (صائب: ۴۳۶)
۴۴۷۳۴. **دریا چو پدید شد، تیمم برخاست.** (عطّار؛ مختارنامه: ۲۵۱)
۴۴۷۳۵. **دریا دلیم و سینه‌ی ما معدن در است.** (بختیاری، امثال‌موزون)
۴۴۷۳۶. **دریا را با قاشق (ملاقه) خالی نتوان کرد.** (عوام، کوچه)

۴۴۷۳۷. **دریا را با مشت می‌پیماید.** (عوام)
۴۴۷۳۸. **دریا را به ساغر تهی نتوان کرد.** (دهخدا)
۴۴۷۳۹. **دریا را به کیل پیمودن نتوان.** (دهخدا)
۴۴۷۴۰. **دریا را خورش کرد و جنگل را قاشق.** (خوزستانی)
۴۴۷۴۱. **دریاست دهر، کشتیِ خود استوار دار.** (پروین‌اعتصامی، شکورزاده)
۴۴۷۴۲. **دریا صدای امواج خود را نمی‌شنود، ولی می‌گوید گوش کشتی‌بان کر است.** (لاهیجانی)
۴۴۷۴۳. **دریا صدای خود را نمی‌شنود می‌گوید رودخانه گوش مرا کر کرده.** (گیلکی)
۴۴۷۴۴. **دریا صدای خودش را نمی‌شنود به رودخانه ایراد می‌گیرد سرم ترکید.** (رامسری)
۴۴۷۴۵. **دریا صدای قِم قِم خودش را نمی‌شنود.** (فرهنگ‌نامه)
۴۴۷۴۶. **دریا صد درّ دارد و یک دم نمی‌زند/ مرغ یک تخم دارد و صد نعره می‌کشد.** (آباده‌ای)
۴۴۷۴۷. **دریا نشود ز تاب خورشید سراب.** (قدسی‌مشهدی؛ دیوان:۶۵۷، تکمله)
۴۴۷۴۸. **دریانورد تکیه نسازد به جز خدای.** (آشفته‌ی شیرازی)
۴۴۷۴۹. **دریا و کلوخ؟** (گنبدکاووسی، مازندرانی، گیلکی)
۴۴۷۵۰. **دریا هر اندازه خشک شود، باز هم تا زانو آب دارد.** (مازندرانی، گیلکی، طالقانی)
۴۴۷۵۱. **دریا هرقدر عمیق باشد، کمتر صدا می‌کند.** (افغانی)
۴۴۷۵۲. **دریا هرگز نبود بی‌نهنگ.** (مسعودسعدسلمان: ۴۲۱، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۴۷۵۳. **دریا هم پر و خالی می‌شود.** (دشتی، لری)
۴۴۷۵۴. **دریای بزرگ برای تو تا زانوست.** (گیلکی)
۴۴۷۵۵. **دریای بی‌کنار، سراسر میانه است.** (صائب: ۲۷۹، تکمله)
۴۴۷۵۶. **دریای شور را از تعریف خود بند می‌سازد.** (افغانی)
۴۴۷۵۷. **دریای فراوان نشود، تیره به سنگ.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۵، بیرجندی)
۴۴۷۵۸. **دریا یک قهوه دان می‌شود (در یک قهوه‌دان می‌گنجد)؟** (گیلکی)
۴۴۷۵۹. **دریای کوی تو سر ما می‌توان برید/ نتوان برید از سر کوی تو پای ما.** (فرهنگ‌نامه)
۴۴۷۶۰. **دریای محیط را که پاک است/ از پوز دهان سگ چه باک است.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۲، شکورزاده، عوام، کوچه)
۴۴۷۶۱. **دریایی که آب پاک دارد / از لق‌لق سگ چه باک دارد.** (بیرجندی)
۴۴۷۶۲. **دری با حلقه‌ی بلند است و پشت آن چیزی نیست.** (دزفولی)
۴۴۷۶۳. **دری باز نمی‌شود که داخل آن دود نداشته‌باشد.** (رامسری)
۴۴۷۶۴. **دری برای کسی پیش نمی‌کند.** (فرهنگ‌نامه، کرمانی)
۴۴۷۶۵. **دری به تخته خورده.** (تهرانی، عوام، آمره‌ای)
۴۴۷۶۶. **دری به دیوار (تخته) بخورد.** (ایلامی، عوام، آمره‌ای)
۴۴۷۶۷. **دُرّ یتیم را همه‌کس مشتری بود.** (سعدی؛ کلیات: ۷۷، دهخدا، امثال‌موزون، حییم، خزینه)
۴۴۷۶۸. **در ید بیضا همه انگشت‌ها یک دست نیست.** (غنی، امثال‌موزون)
۴۴۷۶۹. **دری را بزن که رویت باز بشه.** (شهربابکی)
۴۴۷۷۰. **دری را که از آن باد می‌آید ببند و خیال خودت را راحت کن.** (خوزستانی)
۴۴۷۷۱. **دری را که خداوند بسته‌است، هیچ‌کس نمی‌تواند باز کند.** (آذری، گیلکی)
۴۴۷۷۲. **دری شد باز و پیدا شد سرِ خر.** (شکورزاده، تهرانی)
۴۴۷۷۳. **دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه‌داری در محلّت کوران.** (سعدی؛ گلستان: ۹۰)
۴۴۷۷۴. **دریغا جوانی که پیری رسید.** (شکورزاده)
۴۴۷۷۵. **دریغا، راه دور و رنج بسیار.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۲۶۷۲)
۴۴۷۷۶. **دریغ از آدم بسیار، هم در خوردن و هم در کار.** (بیرجندی)
۴۴۷۷۷. **دریغ از راه دور و رنج بسیار/ بگو خواهر به غم گشتم گرفتار.** (شکورزاده، دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، عوام، منمر، هبله‌رودی)
۴۴۷۷۸. **دریغ از یک هل پوچ.** (دهخدا، سبزواری)
۴۴۷۷۹. **دریغ است ایران که ویران شود/ کُنامِ پلنگان و شیران شود.** (فردوسی: ۳۴۷)
۴۴۷۸۰. **دریغا که بر خوان الوان عمر/ دمی‌خورده‌بودیم و گفتند بس.** (سعدی؛ کلیات: ۱۰۴، شکورزاده)
۴۴۷۸۱. **دریغا که بی‌ما بسی روزگار/ بروید گل و بشکفد نوبهار.** (سعدی؛ کلیات: ۲۸۷، دهخدا)
۴۴۷۸۲. **دریغ این سایه‌ی‌همت (دولت) که بر نااهل افکندی.** (حافظ: ۳۰۷، بهمنیاری)
۴۴۷۸۳. **دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست.** (سعدی؛ کلیات: ۶۸۵، امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۴۴۷۸۴. **دریغ می‌درود هرکسی که کارد اگر.** (مسعود سعد سلمان: ۲۵۵، امثال‌موزون)
۴۴۷۸۵. **دریغ و درد که غافل ز کار خویشتنم.** (حافظ: ۴۶۸)
۴۴۷۸۶. **در یک آخور، جو می‌خورند.** (مازندرانی)

۴۴۷۸۷. **در یک انگشت، صد هنر دارد.** (کلیم همدانی: ۱۱۲، تکمله)

۴۴۷۸۸. **در یک بجول* آب شنا مکن.** (سیستانی)

۴۴۷۸۹. **در یک پوست، آدم چند بار خراب، چند بار فربه می‌شود.** (تاجیکی)

۴۴۷۹۰. **در یک ترازو دو مَن راست نیست.** (نظامی؛ شرف‌نامه:۱۹۶)

۴۴۷۹۱. **در یک‌جا چهل سال ماهی به دست نمی‌آید.** (ترکمنی)

۴۴۷۹۲. **در یک جیب گوز است و در جیب دیگر حرف‌های گوزکی.** (رامسری)

۴۴۷۹۳. **در یک چشم سرمه می‌کشد و در چشم دیگر جَست*.** (افغانی)

۴۴۷۹۴. **در یک خانه دو مهمان نگنجد.** (شکورزاده، خزینه)

۴۴۷۹۵. **در یک دست، دو (چهل) هندوانه گرفته.** (آذری)

۴۴۷۹۶. **در یک دست شیر و در یک دست شمشیر است.** (سرخه‌ای)

۴۴۷۹۷. **در یک دهانش آتش آمده و در یک دهانش آب.** (آذری)

۴۴۷۹۸. **در یک دیگ، دو کلّه نمی‌پزد.** (تاجیکی)

۴۴۷۹۹. **در یک دیگ دو کلّه نمی‌شود.** (تاجیکی، مازندرانی)

۴۴۸۰۰. **در یک کلام، یک کیل گندم سه کاسه است و بس.** (رامسری)

۴۴۸۰۱. **در یک گوشه از دهانش گوشت و در گوشه‌ی دیگر، پوست.** (مازندرانی)

۴۴۸۰۲. **دری که پست بود می‌توان خمیده گذاشت.** (افغانی)

۴۴۸۰۳. **دری که خدا باز کند، بنده‌ی‌خدا قادر به بستن آن نیست.** (لکی)

۴۴۸۰۴. **دری که نداری، دربان چه کنی؟** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)

۴۴۸۰۵. **در یکی تن یکی دل از دو به است.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۰۸، دهخدا)

۴۴۸۰۶. **در یمنی پیش منی، پیش منی در یمنی.** (ابوسعیدابوالخیر، شکورزاده)

در اصل: **گر در یمنی چو با منی، پیش منی / گر پیش منی چو بی‌منی، در یمنی.**

۴۴۸۰۷. **دری نبست زمانه که دیگری نگشاد.** (سعدی، شکورزاده)

۴۴۸۰۸. **درین چمن به چه امید آشیان بندیم؟** (کلیم: ۲۷۸)

۴۴۸۰۹. **درین دنیا (به گیتی) کسی بی‌غم نباشد/ اگر باشد بنی‌آدم نباشد.** (افغانی)

۴۴۸۱۰. **درین دنیای بی‌حاصل چرا مغرور می‌گردی؟/ سلیمان گر شوی آخر نصیب مور (گور) می‌گردی.** (افغانی)

۴۴۸۱۱. **درین زمانه به چشم خود اعتباری نیست.** (اوجی نطنزی، تکمله)

۴۴۸۱۲. **درین زمانه پسر با پدر نمی‌سازد.** (تکمله)

۴۴۸۱۳. **درین صندل سرای آبنوسی / گهی ماتم بود گاهی عروسی.** (مطلع السّعدین: ۵۳۶ تاریخ نگارستان: ۷۸، تکمله)

۴۴۸۱۴. **درینگ درینگ آفتابه، بچه‌ی قمر راه افتاده.** (گرمساری)

۴۴۸۱۵. **درین گنبد سپهر از کینه کینه خیزد و از مهر مهر.** (افغانی)

۴۴۸۱۶. **درین گیتی سراسر گر بگردی/ خردمندی نیابی شادمانه.** (شهید بلخی، دهخدا)

۴۴۸۱۷. **در ییلاق یک بار و در قشلاق هم یک بار.** (رامهرمزی)

۴۴۸۱۸. **دزد، آبِ گران می‌خورد.** (کوچه، عوام، شکورزاده، تهرانی)

۴۴۸۱۹. **دزد، آدم حریص و طماع را فریب می‌دهد.** (هزاره‌ای)

۴۴۸۲۰. **دزد آزاد باشد صاحب مال را دزد می‌کند.** (کرمانشاهی)

۴۴۸۲۱. **دزد آمد هیچ چیز نبرد.** (دهخدا، لری، عوام، تهرانی)

۴۴۸۲۲. **دزد آموخته برای دعوا خوب است.** (ترکمنی)

۴۴۸۲۳. **دزد آن بود که سر شب زد و برد.** (تمثیل)

۴۴۸۲۴. **دزد از تغییر رنگ خویش رسوا می‌شود.** (صائب: ۱۳۱۴، تکمله)

۴۴۸۲۵. **دزد از خانه خیزد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۰۸)

۴۴۸۲۶. **دزد از خانه‌ی‌مفلس خجل آید بیرون.** (بهمنیاری، تکمله، تهرانی، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه، هبله‌رودی)

۴۴۸۲۷. **دزد از خدا چه می‌خواهد؟ بازار آشفته.** (رامسری)

۴۴۸۲۸. **دزد از داروغه می‌ترسد.** (عوام)

۴۴۸۲۹. **دزد، از دزد بزند، زمین لرزه می‌آید.** (سنگسری)

۴۴۸۳۰. **دزد از دزد رباید فندک.** (زلالی: ۱۴۴)

۴۴۸۳۱. **دزد از دزد نمی‌تواند، بز بدزدد.** (گرگانی)

۴۴۸۳۲. **دزد از دزدی فلانی می‌شود، ذرّه ذرّه پشم قالی می‌شود.** (شکورزاده، عوام)

۴۴۸۳۳. **دزد از دور بوی پول می‌شنود.** (ژیل پلاس: ۳۵۹، تکمله)

۴۴۸۳۴. **دزد از راهی می‌رود، صاحب کالا به راهی دیگر.** (هبله‌رودی، مثمر، کردی)

۴۴۸۳۵. **دزد از زندان خارج نمی‌شود.** (نهاوندی)

۴۴۸۳۶. **دزد از سایه‌اش می‌ترسد.** (تاجیکی، افغانی، هزاره‌ای، زرقانی)
۴۴۸۳۷. **دزد از سنگ اُجاق نمی‌گذرد.** (قشقایی)
۴۴۸۳۸. **دزد از فوت و فن دزد بهتر خبر دارد.** (گیلکی)
۴۴۸۳۹. **دزد از قانون خوشش نمی‌آید.** (کرمانجی)
۴۴۸۴۰. **دزد از مال دزدی خانه نسازد، صاحب‌خانه را نیز بی‌خانمان کند.** (آذری)
۴۴۸۴۱. **دزد از محتسب می‌ترسد.** (بهمنیاری)
۴۴۸۴۲. **دزد از یک راه می‌رود، دل آدمی هزار راه.** (گیلکی)
۴۴۸۴۳. **دزد اگر بخواهد دزدی کند، شب‌های تاریک فراوان است.** (کردی)
۴۴۸۴۴. **دزد اگر بخواهد کارهای شبانه‌اش را روز انجام دهد، دنیا حالا خراب بود.** (خوزستانی)
۴۴۸۴۵. **دزد اگر خرقه‌ی زاهد ببرد مغبون است.** (یغما جندقی، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۴۸۴۶. **دزد اگر دزدی نکند خوابش نمی‌برد.** (سیستانی)
۴۴۸۴۷. **دزد اگر سالم باشد، شب تاریک بسیار است.** (کردی کرمانشانی)
۴۴۸۴۸. **دزدان بزرگ، دزدان کوچک را به دار می‌آویزند.** (خرّمی)
۴۴۸۴۹. **دزدان خانگی را نمی‌شود گرفت.** (فرهنگ‌نامه)
۴۴۸۵۰. **دزدان خروس دیگرانند/ پرهاش برون ز جیب بنده‌است.** (ایرج‌میرزا: ۱۷۰، فرهنگ‌نامه)
۴۴۸۵۱. **دزدان ز برهنگان گریزند.** (خاقانی؛ تحفةالاعراقین: ۷۷، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۴۴۸۵۲. **دزدان همه حاضرند و حاضر همه دزد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۴۴۸۵۳. **دزد با انصاف بهتر از درستکار بی‌انصاف است.** (مرندی)
۴۴۸۵۴. **دزد، بازار آشفته می‌خواهد.** (سمک‌عیار: ۳۸۹/۵، بهمنیاری، دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، کوچه)
۴۴۸۵۵. **دزد، باسلیقه می‌شود.** (بهمنیاری)
۴۴۸۵۶. **دزد باش و آدم باش.** (شکورزاده)
۴۴۸۵۷. **دزد باش و با انصاف باش.** (تاجیکی، افغانی، هزاره‌ای)
۴۴۸۵۸. **دزد باش و دلیر، قحبه باش مثل شیر.** (تایبادی)
۴۴۸۵۹. **دزد باش و مرد باش.** (بهمنیاری، تهرانی، افغانی، حییم، خزینه، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۴۴۸۶۰. **دزد بامروّت بهتر از معامله‌گر بی‌مروّت.** (لری)
۴۴۸۶۱. **دزد بدون دزد افشار به دیوار تپاله‌دان می‌زند.** (کردی)
۴۴۸۶۲. **دزد بر بام طفل و بیوه رود.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم، امثال‌موزون)
۴۴۸۶۳. **دزد برسد چیزی ندارم، حیز برسد حرفی ندارم.** (تهرانی)
۴۴۸۶۴. **دزد بر صاحب مال مسلّط است.** (قشقایی)
۴۴۸۶۵. **دزد، بزدل است.** (افغانی)
۴۴۸۶۶. **دزد بزرگی او را برده.** (شوشتری)
۴۴۸۶۷. **دزد بز هم زیاده.** (شهربابکی)
۴۴۸۶۸. **دزد به آن‌چه جا مانده افسوس می‌خورد، صاحب‌خانه به اموال رفته.** (آذری)
۴۴۸۶۹. **دزد به امانت خیانت نمی‌کند.** (کاوش)
۴۴۸۷۰. **دزد به اموال خود گوید حرامی.** (کردی)
۴۴۸۷۱. **دزد به او نمی‌دهند به زندان ببرد.** (دزفولی)
۴۴۸۷۲. **دزد به بازار، تره‌فروش به زندان.** (ملایری)
۴۴۸۷۳. **دزد به باغ مادرش زده.** (قمی)
۴۴۸۷۴. **دزد به جنگل افتاد.** (جیرفتی)
۴۴۸۷۵. **دزد به خودش می‌گوید لبیک.** (آشتیانی)
۴۴۸۷۶. **دزد به (در) کوه جای نمی‌شه.** (افغانی)
۴۴۸۷۷. **دزد به دزد افتاد، خون به گردن دزد اوّلی.** (دزفولی)
۴۴۸۷۸. **دزد به دزد برخورد کرد، خانه‌ی‌دزد خراب شد.** (ایلامی)
۴۴۸۷۹. **دزد به دزد برسه، چوبش را بندازه.** (جیرفتی)
۴۴۸۸۰. **دزد به دزد بیفتد.** (نامه‌ی داستان)
۴۴۸۸۱. **دزد به دزد می‌خورد، زمین‌لرزه می‌شود.** (دلیجانی)
۴۴۸۸۲. **دزد به دزد می‌زند، حرامی به هردو.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۴۴۸۸۳. **دزد به دزد می‌زند، خدا خنده‌اش می‌گیرد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۴۴۸۸۴. **دزد به دزد می‌زند، طریده*به هردو.** (عوام، بختیاری)
۴۴۸۸۵. **دزد به دزد می‌زند، وای به دزد آخری.** (دهخدا، کوچه، تهرانی)
۴۴۸۸۶. **دزد به دزد نیفتد.** (آذری)
۴۴۸۸۷. **دزد به دل است، بز هم به دل.** (بختیاری)
۴۴۸۸۸. **دزد به ریشش خسی دارد.** (سیستانی)
۴۴۸۸۹. **دزد به کلاهش پری دارد.** (سیستانی، زابلی، زاهدانی)
۴۴۸۹۰. **دزد به مال شاهم می‌زند و می‌برد.** (لری)
۴۴۸۹۱. **دزدِ به مزد، که دید؟** (ابوسلیک گرگانی؛ پیشاهنگان شعر: ۵)
۴۴۸۹۲. **دزد به یک راه می‌رود صاحب مال به هزار راه.** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، عوام)

۴۴۸۹۳. **دزد بی‌چوقا.** (بختیاری)
۴۴۸۹۴. **دزد بی‌کالا نمی‌افتد.** (مثمر)
۴۴۸۹۵. **دزد پابرهنه را ببین احوال را مپرس.** (بهمنیاری)
۴۴۸۹۶. **دزد پررو، یقه‌ی‌صاحب‌خانه را می‌چسبد.** (شکورزاده، گیلکی)
۴۴۸۹۷. **دزد پندارد کلاهش آتش گرفته.** (کردی)
۴۴۸۹۸. **دزد پی بازار آشفته می‌گردد.** (تهرانی)
۴۴۸۹۹. **دزد پیش دزد و خربنده پیش استر فرود آید.** (ابومسلم‌نامه:۳/ ۸۷)
۴۴۹۰۰. **دزد، ترسو می‌شود.** (قشقایی)
۴۴۹۰۱. **دزد ثروتمند نمی‌شود و حریص قانع.** (افغانی)
۴۴۹۰۲. **دزد ثروتمند نمی‌شود، دروغ‌گو موفّق.** (ترکمنی)
۴۴۹۰۳. **دزد جالیز (خربزه) سال بعد اعتراف می‌کند.** (لری)
۴۴۹۰۴. **دزد جوان‌مرد به از بازرگان بخیل.** (خزینه)
۴۴۹۰۵. **دزد چابک باشد تاریک شب زیاد است.** (کلهری)
۴۴۹۰۶. **دزد چنان جیغ کشید که دل صاحب‌خانه ریخت.** (تالشی)
۴۴۹۰۷. **دزد چوب به پای مال نینداخته که دلش بسوزد.** (کرمانجی)
۴۴۹۰۸. **دزد چون شحنه شود امن کند عالم را.** (صائب: ۲۵۲، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۴۹۰۹. **دزد چون شد سیر، پرسد خانه‌ی‌خمار را.** (فرهنگ‌نامه)
۴۴۹۱۰. **دزد چیزی از قافله نخواهد، قافله نگهبانی او را نمی‌خواهد.** (بویراحمدی)
۴۴۹۱۱. **دزد حاضر و بز حاضر.** (دهخدا، عوام، تهرانی، شکورزاده)
۴۴۹۱۲. **دزد خانگی دستگیر نمی‌شود.** (بختیاری، لری، خوزستانی)
۴۴۹۱۳. **دزد خانگی را کسی نمی‌تواند بگیرد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۴۴۹۱۴. **دزد خانه، بدتر از دزد بیرون.** (افغانی)
۴۴۹۱۵. **دزد، خانه ندارد.** (بختیاری)
۴۴۹۱۶. **دزد خانه یا زن (مادر) است یا دختر.** (قشقایی، شیرازی، شهربابکی)
۴۴۹۱۷. **دزد خر، کور هم هست.** (لری)
۴۴۹۱۸. **دزد خر لنگ بسیاره.** (شهربابکی)
۴۴۹۱۹. **دزد خزینه می‌برد هیبت پاسبان کجاست.** (نظامی، امثال‌موزون)
۴۴۹۲۰. **دزد خودی سخت است.** (بختیاری)
۴۴۹۲۱. **دزد خورجین بغلی مانند سگ زرد است.** (بختیاری)
۴۴۹۲۲. **دزد خیارها بعد از یک سال معلوم می‌شود.** (لری)
۴۴۹۲۳. **دزد دائم در پی خوابیده‌است.** (کلیم: ۱۴۴، امثال‌موزون)
۴۴۹۲۴. **دزد داخل و خودی ثابت نمی‌شود.** (بویراحمدی)
۴۴۹۲۵. **دزد دانا می‌کشد اوّل چراغ خانه را.** (زینب‌النسا، امثال‌موزون، خزینه، دهخدا، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۴۴۹۲۶. **دزد در سرش شاخ (پر) دارد.** (افغانی)
۴۴۹۲۷. **دزد در کوه جای نمی‌گیرد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۴۴۹۲۸. **دزد درون خورجین را نمی‌توانی دستگیر کنی.** (بختیاری)
۴۴۹۲۹. **دزد دریده یقه‌ی صاحب‌خانه را می‌گیرد.** (مازندرانی)
۴۴۹۳۰. **دزد دزد است، دزد سوزن هم دزد.** (رامسری)
۴۴۹۳۱. **دزد، دزد است و گر جامه‌ی‌قاضی دارد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۱۸، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۴۹۳۲. **دزد، دزد بنده‌است، دروغ‌گو، دزد خداست.** (بختیاری)
۴۴۹۳۳. **دزد، دزد را زد (دزده دزدش می‌زنه)، خدا را خنده.** (بهمنیاری، دامغانی)
۴۴۹۳۴. **دزد، دزد را زود می‌شناسد.** (آذری، افغانی)
۴۴۹۳۵. **دزد، دزد را شب تار می‌شناسد.** (تاجیکی)
۴۴۹۳۶. **دزد دزد را قبول ندارد، صاحب بز هردو را.** (هزاره‌ای)
۴۴۹۳۷. **دزد، دزد را که می‌بیند چماقش را می‌دزدد.** (شکورزاده)
۴۴۹۳۸. **دزد دزد را می‌زند، برای دزد بزرگ راه باز می‌شود.** (گیلکی)
۴۴۹۳۹. **دزد دزد را می‌شناسد و ولی ولی را.** (دهخدا)
۴۴۹۴۰. **دزد دزد را می‌شناسد، همکار همکار را.** (حییم، عوام)
۴۴۹۴۱. **دزد دزد زده، خانه‌ی‌دزد خراب.** (لکی)
۴۴۹۴۲. **دزد دست بسته را هم به دست او نمی‌دهند.** (سیرجانی)
۴۴۹۴۳. **دزد دستش نمی‌دهم ببرد انبار (زندان، حبس، کلانتری).** (تهرانی، گیلکی، کوچه)
۴۴۹۴۴. **دزد دستگیر نشده، حلقه‌ی‌درگاه پادشاه را می‌یابد.** (ایلامی)
۴۴۹۴۵. **دزد دیدم معاینه‌ی آدم.** (دهخدا، کرمانی)
۴۴۹۴۶. **دزد را آن‌قدر تعقیب کن که بر تو برنگردد (آسیب نزند).** (کردی)
۴۴۹۴۷. **دزد را از ساده‌لوحی، ما عسس پنداشتیم.** (فرهنگ‌نامه)
۴۴۹۴۸. **دزد را با بارش به چنگ انداخت.** (هزاره‌ای)

۴۴۹۴۹. **دزد را بدوان، امّا تا حدّی.** (افغانی)
۴۴۹۵۰. **دزد را بدوان، امّا نه تا دم خانه‌اش.** (سیستانی)
۴۴۹۵۱. **دزد را به خانه نمی‌گذارند، تیرش را از روزنه می‌اندازد.** (مراغه‌ای)
۴۴۹۵۲. **دزد را به دزدی نمی‌گیرند به (حرف) حساب می‌گیرند.** (کرمانی، بهمنیاری)
۴۴۹۵۳. **دزد را جرأت ز خواب پاسبان پیدا شود.** (صائب: ۱۲۹۹، تکمله)
۴۴۹۵۴. **دزد را داروغه‌ی‌شهر کرده‌اند.** (نامه‌ی‌داستان، تمثیل، آذری)
۴۴۹۵۵. **دزد را در قافله نمی‌گذارند، می‌گوید کدام اسب (شتر) را سوار شوم؟** (هزاره‌ای، افغانی)
۴۴۹۵۶. **دزد را دزد زد خداجان را خنده گرفت.** (آملی)
۴۴۹۵۷. **دزد را دست تو نمی‌دهم.** (سمنانی)
۴۴۹۵۸. **دزد را سرمه‌ی‌توفیق بود، خواب عسس.** (صائب: ۲۲۳۹)
۴۴۹۵۹. **دزد را سنگ به خاطر می‌آورد.** (آذری)
۴۴۹۶۰. **دزد را شاه‌دزد می‌گیرد.** (شکورزاده)
۴۴۹۶۱. **دزد را کرج‌چی*زد.** (تاجیکی)
۴۴۹۶۲. **دزد را گرفتند با غوره.** (گیلکی، مازندرانی)
۴۴۹۶۳. **دزد را محرم گنجینه نمی‌باید کرد.** (صائب: ۱۶۲۴، تکمله)
۴۴۹۶۴. **دزد را مهتاب موافق نبود.** (تاریخ‌الوزرا: ۸۱ تکمله)
۴۴۹۶۵. **دزد را نمی‌شود پایید.** (گیلکی)
۴۴۹۶۶. **دزد را همیشه روسیاهی است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۴۴۹۶۷. **دزد راهی رود، صاحب‌خانه (کالا) راهی.** (افغانی، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۴۹۶۸. **دزد رأیش باشد به دزدی.** (حیّم)
۴۴۹۶۹. **دزد رحمت نکند، دزد که دیده‌است رحیم.** (فرخی: ۲۴۳، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۴۴۹۷۰. **دزد رفت سخن شب‌نشینانه بگوید ماجرای دزدی خود را شرح داد.** (تالشی)
۴۴۹۷۱. **دزد رمان باش نه دزد بگیر.** (فرهنگ‌نامه، کرمانی)
۴۴۹۷۲. **دزد روزها از گردش شبانگاهی خجلت زده‌است.** (ایلامی)
۴۴۹۷۳. **دزد رهزن دزد نادان است.** (میرزاده‌ی‌عشقی، فرهنگ‌نامه)
۴۴۹۷۴. **دزد زبر و زرنگ صاحب‌خانه را دزد می‌گیرد.** (آذری)
۴۴۹۷۵. **دزد، زورِ صاحب گاو (خانه) را بسته‌است.** (تاجیکی، افغانی)
۴۴۹۷۶. **دزد سحر است یا نصف شب.** (دشتی)
۴۴۹۷۷. **دزدِ سوزن، گاو دزد می‌گردد.** (مازندرانی)
۴۴۹۷۸. **دزد شجاع باشد، شب‌های تاریک زیاد است.** (کردی)
۴۴۹۷۹. **دزد شهر از دزد صحرا بدتر است.** (صفایی نراقی، اویسی)
۴۴۹۸۰. **دزد صاحب‌خانه نمی‌شود، صاحب‌خانه را از خانه و زندگی می‌اندازد.** (آذری)
۴۴۹۸۱. **دزد صاحب زور، گریبان صاحب مال گرفته.** (زرقانی)
۴۴۹۸۲. **دزد، صاحب مال و شاهد از طایفه‌ی قندعلی هستند.** (بختیاری)
۴۴۹۸۳. **دزد طالب بازار است.** (افغانی)
۴۴۹۸۴. **دزد عروس، مال گران می‌خورد.** (یزدی)
۴۴۹۸۵. **دزد کمتر بود آن‌جا که نباشد عسسی.** (صائب: ۳۳۲۵، تکمله)
۴۴۹۸۶. **دزد کنگاور* شیخ صحنه*است.** (بهمنیاری)
۴۴۹۸۷. **دزد کورمال کورمال چیزی را پیدا می‌کند.** (جیرفتی)
۴۴۹۸۸. **دزد که از خانه‌ی‌آدم باشه، شتر با بارش گم می‌شود.** (تهرانی)
۴۴۹۸۹. **دزد که از دزد بدزدد، شاه دزد است.** (بختیاری، درگزی)
۴۴۹۹۰. **دزد که به دزد می‌رسد چماقش را می‌زند پشت کمرش.** (بهمنیاری، کوچه، شهربابکی)
۴۴۹۹۱. **دزد که به دزد می‌رسد، تیر از چلّه‌ی کمان برمی‌دارد.** (عوام، کرمانی، شیرازی، شهربابکی)
۴۴۹۹۲. **دزد که به دزد می‌رسد، چماق خود را می‌دزدد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۴۴۹۹۳. **دزد که به دزد می‌زند وای به دزد آخری.** (بهمنیاری، دهخدا، تهرانی، کوچه)
۴۴۹۹۴. **دزد که غالب شد، صاحب بز را می‌کشد.** (هزاره‌ای)
۴۴۹۹۵. **دزد که منار می‌دزد، فکر چاه را هم می‌کند.** (سمنانی)
۴۴۹۹۶. **دزد که می‌رود به دزدی اگر ندیدیش دزدی، اگر دیدیش بازی.** (لری)
۴۴۹۹۷. **دزد که نمی‌داند چه کار کند، وسایل خانه خود را می‌دزدد.** (لری)
۴۴۹۹۸. **دزد کی از دزد کند بازخواست؟** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)
۴۴۹۹۹. **دزدکی چه خوردی که سکسکه می‌کنی؟** (گیلکی)
۴۵۰۰۰. **دزد گرفتار نشده، از فیل نیرومندتر است.** (آذری)
۴۵۰۰۱. **دزد گفت صبح صدایش بلند می‌شود.** (سخن)
۴۵۰۰۲. **دزد گفتن و بربستن نیست.** (افغانی)
۴۵۰۰۳. **دزد گناهکار نه بز گناهکار.** (هزاره‌ای)

۴۵۰۰۴. **دزد مال برده، جانش را نبرده.** (افغانی)
۴۵۰۰۵. **دزد، مال شاه را گرفته‌است.** (ترکمنی)
۴۵۰۰۶. **دزد مال گران می‌خورد.** (بهمنیاری، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، شهربابکی)
۴۵۰۰۷. **دزد ماهر، سرمه را از چشم می‌پراند.** (افغانی)
۴۵۰۰۸. **دزد مباش از پادشاه مترس.** (افغانی)
۴۵۰۰۹. **دزد مباش از شاه مترس، وعده مده از شب مترس.** (دزفولی)
۴۵۰۱۰. **دزد مراقب آدم هست، آدم که مراقب دزد نیست.** (شهربابکی)
۴۵۰۱۱. **دزد مرتکب یک گناه می‌شود و صاحب‌خانه مرتکب هزار گناه.** (سیستانی)
۴۵۰۱۲. **دزد مشتاق‌تر از صاحب کالاست.** (هبله‌رودی، دهخدا، کوچه، عوام)
۴۵۰۱۳. **دزد من با خانه می‌دزدد متاع خانه را.** (خزینه)
۴۵۰۱۴. **دزد می‌آید و گرو می‌برد.** (بختیاری)
۴۵۰۱۵. **دزد می‌داند شاهدش کیست.** (لری)
۴۵۰۱۶. **دزد می‌گوید دست خر را دور از آغل ببندید.** (لری)
۴۵۰۱۷. **دزد می‌گوید همه دزدند، درستکار می‌گوید همه درستکارند.** (میانه‌ای)
۴۵۰۱۸. **دزد می‌گوید: «یا خدا» صاحب مال هم می‌گوید: «یا خدا» ولی دزد می‌برد.** (لری)
۴۵۰۱۹. **دزد می‌گوید: «یا خدا» صاحب‌خانه هم می‌گوید: «یا خدا»** (بوشهری، جیرفتی، بختیاری، سیرجانی)
۴۵۰۲۰. **دزد می‌گوید یا علی، صاحب مال هم می‌گوید یا علی.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۵۰۲۱. **دزد نادان به کاهدان می‌زند، صاحب‌خانه‌ی کم دست و پا او را در طویله می‌گیرد.** (کرمانجی)
۴۵۰۲۲. **دزد نادان (نابلد) به کاهدان می‌زند (می‌افتد).** (دهخدا، بهمنیاری، افغانی، ایلامی، هزاره‌ای، بختیاری، شکورزاده، کاشانی، بافقی)
۴۵۰۲۳. **دزد ناشی به کاهدان می‌زند.** (کوچه، عوام، شیرازی، تهرانی)
۴۵۰۲۴. **دزد ناشی یا به کاهدان می‌زند یا به کوه و کمر.** (دلیجانی)
۴۵۰۲۵. **دزد نان را گران می‌خورد (خورده‌است).** (هبله‌رودی، دوانی)
۴۵۰۲۶. **دزد نباش، از پادشاه نترس.** (هزاره‌ای، افغانی)
۴۵۰۲۷. **دزد نباشی، صبح معلوم می‌شود.** (شیرازی)
۴۵۰۲۸. **دزد نگرفته، پادشاه (سلطان، سالار) است.** (ایرج؛ دیوان:۱۶۹، دهخدا، تهرانی، بختیاری، عوام، کوچه، بهمنیاری، ایلامی، افغانی، هبله‌رودی، خزینه، مازندرانی)
۴۵۰۲۹. **دزد نگرفته سلطان است و پس از گرفتاری گریان.** (هبله‌رودی، شکورزاده، عوام، حییم)
۴۵۰۳۰. **دزد نگرفته سلطان بود/ گرفتن تمام آفت جان بود.** (قدسی مشهدی:۹۱۰)
۴۵۰۳۱. **دزد نمی‌داند گاو ول کجا می‌چرد.** (لری)
۴۵۰۳۲. **دزد نیست ولی دستش کج است.** (سمنانی)
۴۵۰۳۳. **دزد و آجان‌بازی؟** (سخن)
۴۵۰۳۴. **دزد و بز و قاضی راضی بودند، شاهد گفت: «ماجرا را به‌جای نازک می‌رسانم.»** (کردی کلهری)
۴۵۰۳۵. **دزد و پس‌برک*هم‌آن‌جا حاضرند.** (بختیاری)
۴۵۰۳۶. **دزد و شمشیر هردو در کمرند.** (زرقانی)
۴۵۰۳۷. **دزد و صاحب مال با هم آشتی می‌کنند ولی خبرچین قبول ندارد.** (لری)
۴۵۰۳۸. **دزد و صاحب مال با هم توافق دارند، مشتلقچی چه کاره است؟** (بویراحمدی)
۴۵۰۳۹. **دزد و صاحب مال با هم کنار آمدند، شاهد می‌گوید: «قبول نیست (من قبول ندارم).»** (بختیاری)
۴۵۰۴۰. **دزد و قاضی از هم راضی.** (الشتری)
۴۵۰۴۱. **دزد وقت ساعت آخر، خود به خود رسوا شود.** (وحید، امثال‌موزون)
۴۵۰۴۲. **دزد وقتی دچار بگیر بگیر شد بالاخره گرفته می‌شود.** (لری)
۴۵۰۴۳. **دزد وقتی که نمی‌تواند از دیوار بالا برود، توبه می‌کند.** (آشتیانی)
۴۵۰۴۴. **دزد و گرگ از خود بیمناکند.** (هزاره‌ای)
۴۵۰۴۵. **دزد و گرگ بازار آشفته می‌جویند.** (لری)
۴۵۰۴۶. **دزد و گرگ هیچ‌وقت خانه ندارند.** (شهربابکی)
۴۵۰۴۷. **دزد و مفتخور، پی بازار آشفته می‌گردند.** (آشتیانی)
۴۵۰۴۸. **دزد هرچه ببیند جمع می‌کند امّا فکر بردنش را نمی‌کند.** (تهرانی)
۴۵۰۴۹. **دزد هرگز در کمین خانه‌ی درویش نیست.** (صائب: ۶۴۲، تکمله، شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۵۰۵۰. **دزد هستم، هیز هستم، مثل خودم ندیدم.** (کندلوسی)
۴۵۰۵۱. **دزد هستی یا پس بَرک*؟** (لری)
۴۵۰۵۲. **دزده گفت: «صبح صدایش بلند می‌شود.»** (عوام)
۴۵۰۵۳. **دزد هم، آدم است.** (بوشهری)
۴۵۰۵۴. **دزد هم بنالد، کاروان هم؟** (بیرجندی)
۴۵۰۵۵. **دزد هم خدا می‌گوید، صاحب مال (خانه، کاروان) هم.** (تاجیکی، افغانی)
۴۵۰۵۶. **دزد هم در امانت خیانت نمی‌کند.** (شکورزاده)

۴۵۰۵۷. **دزد همراه مردم می‌دود و می‌گوید دزد را بگیر.** (لری)

۴۵۰۵۸. **دزد هم مگر گواه دارد؟** (کرمانجی)

۴۵۰۵۹. **دزد همه را دزد می‌پندارد.** (پیرانشهری)

۴۵۰۶۰. **دزد همیشه روسیاه است.** (افغانی)

۴۵۰۶۱. **دزد همیشه گرسنه است.** (بهمنیاری، زرقانی، عوام)

۴۵۰۶۲. **دزد همیشه مال را گران می‌خورد.** (گیلکی)

۴۵۰۶۳. **دزد، هنگام تاریکی و گرگ در هوای بارانی به شکار می‌روند.** (خرّمی)

۴۵۰۶۴. **دزدی آن هم شلغم؟** (دهخدا)

۴۵۰۶۵. **دزدی از بهر سود کنند.** (سمک‌عیّار: ۲۵۰/۵)

۴۵۰۶۶. **دزدی از بیرون را دیده‌اند، امّا دزدی از خانه را ندیده‌اند.** (هزاره‌ای)

۴۵۰۶۷. **دزدی از نداری می‌شود، توبه از سیری.** (آذری، قشقایی)

۴۵۰۶۸. **دزدی اگر پایان داشت، موش قارون می‌شد.** (دلیجانی)

۴۵۰۶۹. **دزدی اگر خوب بود، موش حالا پادشاه بود.** (نجف‌آبادی)

۴۵۰۷۰. **دزدی بدون دزد افشار* ممکن نگردد.** (کردی)

۴۵۰۷۱. **دزدی برای گذراندن معاش است، دروغ برای چه؟** (جیرفتی)

۴۵۰۷۲. **دزدی بوسه عجب دزدی پر منفعتی است / چون به‌جاییش بنهی دوچندان گردد.** (صائب: ۸۲۸)

در اصل: **که اگر باز ستانند دوچندان گردد**

۴۵۰۷۳. **دزدی به انصاف.** (بهمنیاری)

۴۵۰۷۴. **دزدی پیشه‌ی پدری من است، آن‌وقت تو می‌گویی آرام‌تر راه برو.** (رامسری)

۴۵۰۷۵. **دزدی تابستان در زمستان گفته می‌شود.** (آذری)

۴۵۰۷۶. **دزدی تا به ما رسید، شب‌ها مهتاب شد.** (گیلکی)

۴۵۰۷۷. **دزدی در منزل کار موش است.** (بختیاری)

۴۵۰۷۸. **دزدی، دزدی، به من هم دزدی؟** (لری)

۴۵۰۷۹. **دزدیده بوَد آن (هر) چه نماند به خداوند.** (خزینه، هبله‌رودی، بهمنیاری، مشمر)

۴۵۰۸۰. **دزدیده‌بود خر که نماند به خداوند.** (دهخدا، شاهد، نامه‌ی‌داستان)

۴۵۰۸۱. **دزدی را در درّه می‌کنند نه در نوک کوه و تپّه.** (لری)

۴۵۰۸۲. **دزدی را که نگرفته‌ای چند کتک زنی؟** (خوزستانی)

۴۵۰۸۳. **دزدی زرنگی است، گدایی باج بگیری و تملّق.** (گیلکی)

۴۵۰۸۴. **دزدی شلغم و غریبی در نهاوند.** (کردی‌کرمانشاهی، ملایری)

۴۵۰۸۵. **دزدی صرفه‌اش تا پشتِ پاست، ضررش تا تمام سر.** (بویراحمدی)

۴۵۰۸۶. **دزدی، عیب جوان‌مردان است.** (قدسی مشهدی: ۶۶۹)

۴۵۰۸۷. **دزد، یکتا (یکی) و گمانش هزار.** (تاجیکی، افغانی)

۴۵۰۸۸. **دزد یک خانه را خراب می‌کند، گمان صد خانه را.** (هزاره‌ای)

۴۵۰۸۹. **دزد یک راه می‌رود (دارد)، دل صاحب مال (خانه، کالا) هزار راه.** (تهرانی، بختیاری، دهخدا)

۴۵۰۹۰. **دزد یک کس و گمان بر صد کس.** (تاجیکی)

۴۵۰۹۱. **دزدی کنی آن هم شلغم، در غربت بخوابی آن هم در نهاوند.** (نهاوندی)

۴۵۰۹۲. **دزدی که آخر شب می‌زند، بگذار سر شب بزند.** (شکورزاده، کوچه، حییم، عوام)

۴۵۰۹۳. **دزدی که ازت نمی‌آید، برو برای کتیرا چیدن.** (لری)

۴۵۰۹۴. **دزدی که از دزد بزند، شاه دزد است.** (شیرازی)

۴۵۰۹۵. **دزدی که از دزد چیزی بدزدد بسیار جسور است.** (لری)

۴۵۰۹۶. **دزدی که جاسوس در پی دارد، به کاهدان می‌گریزد.** (هبله‌رودی، مشمر)

۴۵۰۹۷. **دزدی که جاسوس (دزدافشار، شریک) دارد، به کاهدان نمی‌گریزد.** (دهخدا، کردی)

۴۵۰۹۸. **دزدی که دزد است، اگر مسجد هم رود حصیر می‌دزدد.** (نجف‌آبادی)

۴۵۰۹۹. **دزدی که دزد بزنه، یُرغه* دزده.** (بوشهری)

۴۵۱۰۰. **دزدی که رفیق قاضی شد فاتحه‌ی‌قانون خوانده می‌شود.** (افغانی)

۴۵۱۰۱. **دزدی که فرصت دزدی به دست نیاورد، خود را امین می‌داند.** (افغانی)

۴۵۱۰۲. **دزدی که گرفته‌شده از خان و بیک مقدم‌تر است.** (ارومیه‌ای)

۴۵۱۰۳. **دزدی که نسیم* را بدزدد دزد است / از کعبه گلیم را بدزدد دزد است.** (شکورزاده، بهمنیاری، امثال‌موزون، تهرانی، حییم، عوام، دهخدا)

۴۵۱۰۴. **دزدی ما هم به مهتاب خورد (افتاد).** (کرمانی، آذری)

۴۵۱۰۵. **دزدی مایه‌ی رسوایی است.** (ایلامی)

۴۵۱۰۶. **دزدی مکن تا بالای دار نروی.** (خوزستانی)

۴۵۱۰۷. **دزدی تکن از کوتوال* نترس.** (افغانی)

۴۵۱۰۸. **دزدی تکن، اگر دزدی کردی مثل پسر شاه نور دزدی کن.** (هزاره‌ای)

۴۵۱۰۹. **دزدی و سرهنگی.** (مشمر)

۴۵۱۱۰. **دزدی هم به انصاف.** (لری)
۴۵۱۱۱. **دژم‌تر بوَد شیر دندان نمای.** (ادیب پیشاوری، شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۵۱۱۲. **دست آخر ما ماندیم و یک کشکول پاره.** (اصفهانی)
۴۵۱۱۳. **دست آخوند اگر به قاب رسد، می‌کَنَد نقب تا به آب رسد.** (کوچه، بهمنیاری)
۴۵۱۱۴. **دست آدم کج دست را می‌برند.** (آذری)
۴۵۱۱۵. **دست آدم می‌رود زیر خاک.** (بیرجندی)
۴۵۱۱۶. **دست آدم هم آباد و هم بی‌آباد است.** (گنبدکاووسی)
۴۵۱۱۷. **دست آدمی آبادانی است.** (ترکمنی)
۴۵۱۱۸. **دست آدمی‌زاد (انسان، بنی‌آدم) گل است.** (تاجیکی، افغانی)
۴۵۱۱۹. **دست آدمی طعمه‌ی‌شکار است.** (ترکمنی)
۴۵۱۲۰. **دست آدمی گل سرخ است.** (ترکمنی)
۴۵۱۲۱. **دست آرزو کوتاه است.** (کوچه، بهمنیاری، خرمی)
۴۵۱۲۲. **دست آقا از کس خانم (بی‌بی) بیرون رفته.** (بختیاری)
۴۵۱۲۳. **دست ارباب دعا، بالاترین دست‌هاست.** (صائب: ۴۷۵، تکمله)
۴۵۱۲۴. **دستار برتر نه که روزی خدای می‌دهد.** (دهخدا، لباب‌الالباب)
۴۵۱۲۵. **دستار گل که آشفت، تا جان بکوشد.** (شکورزاده، دهخدا)
۴۵۱۲۶. **دستار نداریم و غم هیچ نداریم.** (افغانی)
۴۵۱۲۷. **دست از پا خطا نکرد.** (جیرفتی)
۴۵۱۲۸. **دست از پا درازتر برگشت.** (بختیاری، آذری)
۴۵۱۲۹. **دست از تو، برکت از خدا.** (شکورزاده)
۴۵۱۳۰. **دست از خایه درازتر برگشت.** (گیلکی، کردی)
۴۵۱۳۱. **دست از خود بگیر و قیاس از مردم.** (قشقایی)
۴۵۱۳۲. **دست از دامنت رها نکنم/ تا تو را مثل خودم گدا نکنم.** (شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۴۵۱۳۳. **دست از سر کچلم بردار.** (تهرانی، افغانی)
۴۵۱۳۴. **دست از قاچ زین بر نمی‌دارد.** (کرمانی)
۴۵۱۳۵. **دست از قرم بردارم، که اسیر ترکمان شده‌ام.** (سمنانی، تهرانی)
۴۵۱۳۶. **دست از قندان درآورد.** (شیرازی)
۴۵۱۳۷. **دست از ما (من)، برکت از خدا.** (کوچه، دهخدا)
۴۵۱۳۸. **دست از مس وجود چو مردان ره بشوی/ تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی.** (حافظ: ۳۴۶)
۴۵۱۳۹. **دست از من، دلیل (شفا) از خداوند.** (ساوه‌ای)
۴۵۱۴۰. **دست از من، سرمایه از تو.** (عوام)
۴۵۱۴۱. **دست از من و دامن از تو.** (آذری، قشقایی)
۴۵۱۴۲. **دست از ناودان پشت بام گرفته.** (لکی)
۴۵۱۴۳. **دست از همه چیز شسته.** (هبله‌رودی، افغانی، خزینه)
۴۵۱۴۴. **دست اسب شد و شاخ گاو*.** (آملی)
۴۵۱۴۵. **دست است و شانه، هر که هرچه بتواند.** (یزدی)
۴۵۱۴۶. **دست انتقام دراز است.** (شکورزاده، کوچه)
۴۵۱۴۷. **دست انتقام قوی است.** (شکورزاده)
۴۵۱۴۸. **دست اندر یار نیکوکار زن.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۷۶/۳)
۴۵۱۴۹. **دست انسان چون مرد است و چشم انسان نامرد.** (اهری)
۴۵۱۵۰. **دست او به بند پالان او هم نمی‌رسد.** (خوانساری)
۴۵۱۵۱. **دست او به عرب و غیر عرب بند شده.** (خوانساری)
۴۵۱۵۲. **دست او را به تخته بسته‌است.** (کردی)
۴۵۱۵۳. **دست ایستاد، دهان می‌ایستد.** (سبزواری)
۴۵۱۵۴. **دست با کار، دل با یار.** (شوشتری)
۴۵۱۵۵. **دست بالای دست است ای فتی.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۶۵/۲)
۴۵۱۵۶. **دست بالای دست باشد.** (سمک‌عیّار: ۳۲۸/۱-۲۰۹)
۴۵۱۵۷. **دست بالای دست بسیار است.** (جامی؛ فاتحةالشباب، دهخدا، بهمنیاری، آذری، ایلامی، عوام، کرمانی، تکمله، بختیاری، افغانی)
۴۵۱۵۸. **دست بالای دست بسیار است / در جهان فیل مست بسیار است.** (تهرانی، دهخدا، شکورزاده)
۴۵۱۵۹. **دست بالای دست خدا که نیست.** (شهربابکی)
۴۵۱۶۰. **دست بالای دست منشین.** (سیستانی)
۴۵۱۶۱. **دست بچّه‌ی یتیم دراز است.** (دهخدا، بهمنیاری، قمی، کوچه، افغانی)
۴۵۱۶۲. **دست بخشنده بالای دست گیرنده قرار می‌گیرد.** (آذری)
۴۵۱۶۳. **دست بخشنده در نمی‌ماند.** (رشحه‌ی‌اصفهانی، تکمله)
۴۵۱۶۴. **دست بده، از دست بگیر بالاتر است.** (آذری)
۴۵۱۶۵. **دست بده بالای دست بگیر است.** (آذری)
۴۵۱۶۶. **دست‌بده، می‌ستاند.** (بهمنیاری)
۴۵۱۶۷. **دست بده نداری، لااقل زبان شیرین داشته باش.** (آذری)
۴۵۱۶۸. **دست بده‌ی‌من، بگیر، خجالت نکش.** (ساوه‌ای)
۴۵۱۶۹. **دست بر آشتی نگاه داشت.** (سیرجانی)
۴۵۱۷۰. **دست بر بازوی خودت بنه، بگو یا علی.** (ایلامی)
۴۵۱۷۱. **دست بر (به) ترکش زده.** (هبله‌رودی، خزینه، نامه‌ی‌داستان)
۴۵۱۷۲. **دست بر پشت مار مالیدن، به تلطف نه کارِ هشیار است.** (سعدی)

۴۵۱۷۳. **دست بر دامن هرکس که زدم رسوا بود / کوه با آن عظمت آن طرفش صحرا بود.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام)

۴۵۱۷۴. **دست بر سر زدن از هر مگسی می‌آید.** (صائب: ۱۷۵۴، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)

۴۵۱۷۵. **دست بر سینه است.** (زرقانی)

۴۵۱۷۶. **دست بر لانه زنبور زده.** (سیرجانی)

۴۵۱۷۷. **دست بریده از دست بریده خبر دارد.** (آذری)

۴۵۱۷۸. **دست‌بریده، حالش دست‌بریده داند.** (اهلی شیرازی: ۱۸۵)

۴۵۱۷۹. **دست بریده قدرِ دست بریده را می‌داند.** (شکورزاده، تاجیکی، امثال‌موزون، عوام، همدانی، شیرازی)

۴۵۱۸۰. **دست بزن سر زانو، بگو یاعلی.** (دزفولی)

۴۵۱۸۱. **دست بستان، بده نمی‌شود.** (کرمانی)

۴۵۱۸۲. **دست بشکسته مگر نیست وبال گردن.** (شهریار)

۴۵۱۸۳. **دست بشکند در آستین، سر بشکند روی بالش.** (بختیاری)

۴۵۱۸۴. **دست بشکند در آستین، سر بشکند در کلاه.** (شکورزاده، عوام، کوچه، شیروانی)

۴۵۱۸۵. **دست بکند چشم ببیند، دست بکند دل بخندد.** (فیروزکوهی)

۴۵۱۸۶. **دست بگذار سر زانوی خودت بگو یا علی.** (شهربابکی)

۴۵۱۸۷. **دست بگذاری روی یک چشمت، چشم دیگر به‌جای این یکی نمی‌بیند.** (لری)

۴۵۱۸۸. **دست بگیر دارد، دست بده ندارد.** (رامسری)

۴۵۱۸۹. **دستِ بگیر دارد.** (عوام)

۴۵۱۹۰. **دست بگیر داره اما دستِ بده ندارد.** (تمثیل)

۴۵۱۹۱. **دست بلند کنی، دولتمند شوی.** (رامسری)

۴۵۱۹۲. **دست به انبر ببری گربه‌ی دله حساب خودش را می‌کند.** (مازندرانی)

۴۵۱۹۳. **دست به او بزنی خونش وبال گردنت می‌شود.** (گیلکی)

۴۵۱۹۴. **دست به بیضه است.** (بختیاری)

۴۵۱۹۵. **دست به پلو، خورشت بر سر اُجاق.** (گیلکی)

۴۵۱۹۶. **دست به پلو، ک..ن به آبریزگاه.** (گیلکی)

۴۵۱۹۷. **دست به تنبان زن بیوه نمی‌شود زد (زدیم).** (رفسنجانی، کرمانی)

۴۵۱۹۸. **دست به تنبک او نمی‌شود زد.** (شهربابکی)

۴۵۱۹۹. **دست به تنبکش بزن ببین صدایش تا کجا می‌رود.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۴۵۲۰۰. **دست به تنبک هرکس بزنی تا هفت خانه صدایش می‌رود.** (شکورزاده، تهرانی)

۴۵۲۰۱. **دست به تنبک هرکس بزنی صدا می‌دهد.** (عوام، کوچه)

۴۵۲۰۲. **دست به چوق که کردی سگ‌دزد می‌فهمد.** (سورمقی)

۴۵۲۰۳. **دست به دامنش نمی‌رسد.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا)

۴۵۲۰۴. **دست به دایره باش.** (هبله‌رودی)

۴۵۲۰۵. **دست به (در) کار و دل به یار.** (خزینه، مثمر، عوام، افغانی، هبله‌رودی)

۴۵۲۰۶. **دست به دست بدهی، کوه را روی کوه می‌توان گذاشت.** (آذری)

۴۵۲۰۷. **دست به دست، خاطر به حق.** (آذری)

۴۵۲۰۸. **دست به دست سپرده‌است.** (دهخدا، حییم، تکمله، شکورزاده، عوام)

۴۵۲۰۹. **دست به دست، سر به سر.** (آذری)

۴۵۲۱۰. **دست به دست مرا برد تا کل‌بس.** (مازندرانی)

۴۵۲۱۱. **دست به دست می‌رسد، کوه به کوه نمی‌رسد.** (لری)

۴۵۲۱۲. **دست به دست می‌مالد.** (نامه‌ی داستان)

۴۵۲۱۳. **دست به دلم می‌گذاری پا به گلویم.** (بختیاری، لری)

۴۵۲۱۴. **دست به دهان نزدیک است.** (ترکمنی)

۴۵۲۱۵. **دست به دُهُل هرکس بزنی صدا می‌کند.** (شکورزاده)

۴۵۲۱۶. **دست به دیوار می‌برد خشت می‌گیرد.** (سرخه‌ای)

۴۵۲۱۷. **دست به راهی و پا به راهی حرکت می‌کند.** (بهمنیاری)

۴۵۲۱۸. **دست به زانو هستی.** (لری)

۴۵۲۱۹. **دست به زانویت بگیر، منّت ارمنی نکش.** (بختیاری)

۴۵۲۲۰. **دست به زانوی خودت بگیر و برخیز.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۴۵۲۲۱. **دست به زیر شالش برده.** (نامه‌ی داستان)

۴۵۲۲۲. **دست به سرش نمی‌رسد.** (قشقایی)

۴۵۲۲۳. **دست به سفره (کاسه)، مشت به پیشانی.** (دهخدا، حییم، کوچه)

۴۵۲۲۴. **دست به سفره، ک..ن به مستراح.** (گیلکی)

۴۵۲۲۵. **دست به سنگ بزند، طلا می‌شود.** (سنگسری)

۴۵۲۲۶. **دست به سوراخ بینی.** (هزاره‌ای)

۴۵۲۲۷. **دست به سیاه و سفید نمی‌زند (نمی‌گذارد).** (عوام، بختیاری، شهربابکی، آذری)

۴۵۲۲۸. **دست به شمشیر، عقب عقب.** (بختیاری)

۴۵۲۲۹. **دست به شمشیر فسخ ندارد.** (لری)

۴۵۲۳۰. **دست به شیرینی شسته.** (بختیاری)

۴۵۲۳۱. **دست به طلا بزند، گُه می‌شود.** (شوشتری)

۴۵۲۳۲. **دست به طلا بزنم، خاکستر می‌شود.** (تهرانی)
۴۵۲۳۳. **دست به عصا راه می‌رود (رفتار می‌کند).** (شیرازی، عوام، شاهرودی، تهرانی، سیرجانی)
۴۵۲۳۴. **دست به قد همین بگیر و برو بالا.** (بهمنیاری)
۴۵۲۳۵. **دست به قورباغه زدیم.** (سمنانی)
۴۵۲۳۶. **دست به کار، ابرویم را بخار.** (افغانی)
۴۵۲۳۷. **دست به کارخانه‌ی خدا نمی‌توان زد.** (بهمنیاری)
۴۵۲۳۸. **دست به کار و دل به یار.** (تاجیکی)
۴۵۲۳۹. **دست به کاسه، مشت به ابرو.** (هراتی)
۴۵۲۴۰. **دست به کاسه و مشت به پیشانی.** (خزینه، مثمر)
۴۵۲۴۱. **دست به کلوخ تیز می‌کند.** (افغانی)
۴۵۲۴۲. **دست به کماچ ابول دیوانه زده.** (بهمنیاری)
۴۵۲۴۳. **دست به ک..ن خر مزن و صد گوز تحویل نگیر.** (خور و بیابانکی)
۴۵۲۴۴. **دست به کیسه، عشق به دروازه.** (دهخدا، حییم، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۴۵۲۴۵. **دست به گرفتن پای سگ (خر)، مردار نمی‌شود.** (افغانی)
۴۵۲۴۶. **دست به لبهاش نمی شه بزنی.** (شهربابکی)
۴۵۲۴۷. **دست به لحاف کهنه‌ی‌خودت بگیر، تا آب آن‌را نبرد.** (دشتستانی)
۴۵۲۴۸. **دست به من مگذار که داغ دلم تازه می‌شود.** (هفشجانی)
۴۵۲۴۹. **دست به هم زدن از هر مگسی می‌آید.** (شکورزاده)
۴۵۲۵۰. **دست به یالش نمی‌رسد.** (قشقایی)
۴۵۲۵۱. **دست بی‌ادب دراز است.** (عوام)
۴۵۲۵۲. **دست بی‌بی دانه شد برای بی‌بی بهانه شد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۴۵۲۵۳. **دست بی‌جود، شاخ بی‌ثمر است.** (صائب: ۱۰۸۰، امثال‌موزون، شکورزاده، تکمله)
۴۵۲۵۴. **دست بیچاره بی‌نمکه.** (افغانی)
۴۵۲۵۵. **دست بیچاره چون به‌جان نرسد / چاره جز پیرهن دریدن نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۸۰، نامه‌ی‌داستان، عوام)
۴۵۲۵۶. **دست بیگانه خوب است برای گرفتن مار.** (مرندی)
۴۵۲۵۷. **دست بی‌نمک را باید ببرم دریا بشویم.** (رامسری)
۴۵۲۵۸. **دست بی‌نمک زیر ساطور برود.** (تهرانی، زرقانی)
۴۵۲۵۹. **دست بی‌نمکی دارم و روی خنکی.** (سیستانی)
۴۵۲۶۰. **دست بی‌هنر در آستین است.** (افغانی)
۴۵۲۶۱. **دست بی‌هنر کفچه‌ی گدایی است.** (حییم، افغانی، خزینه، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۴۵۲۶۲. **دستپاچه کار، دوباره کار.** (رامسری)
۴۵۲۶۳. **دستِ پاک از انگبین نیالاید.** (شکورزاده)
در اصل: **زان‌که چون دست پاک باشد سخت/ همی از انگبین نیالاید.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۲۲۴)
۴۵۲۶۴. **دست پایین را بگیر.** (سنگسری)
۴۵۲۶۵. **دست پر آبله، قابل بوسیدن است.** (افغانی)
۴۵۲۶۶. **دست پررو جلوی زن بد، سردرد است.** (کرمانجی)
۴۵۲۶۷. **دست پرز*حلال مادر، بهتر از پلو و متنحنه* دیگری است.** (اوزی)
۴۵۲۶۸. **دست پرکارها، دست کم سفره‌ها.** (یزدی)
۴۵۲۶۹. **دست پُر کَش کردن و بیخ گوش گذاشتن.** (سیرجانی)
۴۵۲۷۰. **دست پس از دسته‌اش به در کن.** (مثمر)
۴۵۲۷۱. **دست پشت سر ندارد.** (اصفهانی، عوام)
۴۵۲۷۲. **دست پیش، بدل ندارد.** (کوچه، دهخدا)
۴۵۲۷۳. **دست پیش را گرفته.** (دهخدا، تکمله)
۴۵۲۷۴. **دست پیش (را) می‌زند که پس نیفتد.** (شکورزاده، شیرازی، تهرانی، عوام)
۴۵۲۷۵. **دست پیش زوال ندارد.** (دهخدا، بهمنیاری، تهرانی، شکورزاده، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۴۵۲۷۶. **دست پیشکی، زوال نیست.** (مثمر)
۴۵۲۷۷. **دست پیشِ مردمِ عالم چرا داریم ما؟** (صائب؛ کلیات:۱۱۸)
۴۵۲۷۸. **دست پیشین را بدل نیست.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۶۱۹، خزینه)
۴۵۲۷۹. **دست تا دست را می‌شناسد.** (بهمنیاری)
۴۵۲۸۰. **دستتان را بگذارید روی دلتان که احمدک خیار (خربزه) کاشته‌است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۵۲۸۱. **دستت بلند است، بگذار به سر خودت.** (آذری)
۴۵۲۸۲. **دستت به پدر (خواهر) و برادرت نمی‌رسد، به همسایه‌ات می‌رسد؟** (کرمانجی، بیرجندی)
۴۵۲۸۳. **دستت به دست ظالم نیفتد.** (افغانی)
۴۵۲۸۴. **دستت به زیر خاک نرود.** (نهاوندی)
۴۵۲۸۵. **دستت به کفگیر باشد، چشمت به فقرا باشد.** (کردی)
۴۵۲۸۶. **دستت به مول* ننه‌ات نمی‌رسد، بگو آقا داداش.** (عوام، کوچه، امثال‌موزون)
۴۵۲۸۷. **دستت تا لندن آزاد.** (افغانی)
۴۵۲۸۸. **دستت چرب است، بمال به سرِ خودت.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، سمنانی)
۴۵۲۸۹. **دستت چو نمی‌رسد به بی‌بی، دریاب کنیز مطبخی را.** (عوام، کوچه، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، حییم، تهرانی)
۴۵۲۹۰. **دستت چو نمی‌رسد به کوکو، خشکه پلو (شفته پلو) را فرو کو.** (شکورزاده، دهخدا، گیلکی، عوام، حییم، نامه‌ی‌داستان)

۴۵۲۹۱. **دستت خالی، رویت خنک.** (تاجیکی)
۴۵۲۹۲. **دستت را اوّل روی قلب خودت بگذار بعد روی قلب دیگری.** (اشتهاردی)
۴۵۲۹۳. **دستت را ببند و پای مرا.** (تهرانی)
۴۵۲۹۴. **دستت را بردار، صورتت را بشوی.** (آذری)
۴۵۲۹۵. **دستت را بشوی، دلت را مشوی.** (لری)
۴۵۲۹۶. **دستت را بکش منّت مکش.** (لری)
۴۵۲۹۷. **دستت را بگیر به آسمان، تا بیفتی روی پشت بام.** (شهر بابکی)
۴۵۲۹۸. **دستت را به درخت بکش (دراز کن)، به مادرت مکش (دراز نکن).** (بختیاری، دیلمی)
۴۵۲۹۹. **دستت را به دهان سگ نده.** (هزاره‌ای)
۴۵۳۰۰. **دستت را به سیاه و سفید نزن.** (قشقایی)
۴۵۳۰۱. **دستت را خوار کن، منّت ناکس را نکش.** (هزاره‌ای)
۴۵۳۰۲. **دستت را درویش کن.** (بهمنیاری)
۴۵۳۰۳. **دستت را روی سرت بگذار و کلاهت را محکم بگیر.** (قشقایی)
۴۵۳۰۴. **دستت را روی کلاه خودت بگذار، تا باد آن‌را نبرد.** (شیرازی)
۴۵۳۰۵. **دستت را سر زانویت بگذار، بگو یا علی.** (دماوندی، خوانساری)
۴۵۳۰۶. **دستت شاقلوس* بگیرد با این خطّی که به پیشانی من نوشتی.** (سخن)
۴۵۳۰۷. **دست تصرّف قوی است.** (شکورزاده، حییم، نامه‌ی داستان)
۴۵۳۰۸. **دست تضرّع چه سود بنده‌ی محتاج را/ وقت دعا بر خدای، وقت کرم در بغل.** (سعدی؛ کلیات: ۱۱۰)
۴۵۳۰۹. **دستت که به مولِ نَنَه‌اتْ نمی‌رسد، بهش بگو آق داداش.** (کوچه)
۴۵۳۱۰. **دستت گشاده باد چو رویت گشاده نیست.** (صائب: ۱۰۱۵)
۴۵۳۱۱. **دست‌تنگی باشد، جا تنگی نباشد.** (کوچه)
۴۵۳۱۲. **دست‌تنگی سخت‌تر از جای‌تنگی است.** (دهخدا)
۴۵۳۱۳. **دست‌تنگی سخت‌تر (بدتر) از دل‌تنگی است.** (بهمنیاری، افغانی، شکورزاده، خرمی، عوام، کوچه)
۴۵۳۱۴. **دست تنها به کاسه برده‌است.** (کرمانی)
۴۵۳۱۵. **دست تنها صدا ندارد.** (بیرجندی)
۴۵۳۱۶. **دست توانگر را کارد می‌بُرد، درویش دامنش را می‌درد.** (آذری)
۴۵۳۱۷. **دست تو باید توی جیبت (خودت) برود.** (رامسری)
۴۵۳۱۸. **دست تو حنا می‌گذارد.** (تهرانی)
۴۵۳۱۹. **دست تو را ببندند و پای مرا.** (سرخه‌ای)
۴۵۳۲۰. **دست تو زیر سنگ دیگر است.** (رامسری)
۴۵۳۲۱. **دست توی خاک بکند زر می‌شود.** (زرقانی)
۴۵۳۲۲. **دست توی خمیر، شکم گرسنه.** (بهمنیاری)
۴۵۳۲۳. **دست توی سوراخ زنبورها نکنید.** (جیرفتی)
۴۵۳۲۴. **دست تهی روی سیاه.** (دهخدا، حییم)
۴۵۳۲۵. **دست‌تُهی ز حلق ندارد خجل مرا.** (صائب:۳۵۳)
۴۵۳۲۶. **دست تهی گر بر شیخی روی / دور بمانی و نیابی نظر.** (هبله‌رودی، بهمنیاری)
۴۵۳۲۷. **دست تهی، گره نگشاید ز کار خویش.** (صائب: ۳۴۹۱)
۴۵۳۲۸. **دست تهی، مایه‌ی‌شرمندگی ست.** (زلالی: ۱۶۴)
۴۵۳۲۹. **دست جمع درویش نیست، نه در کار کردن نه در خوردن.** (بیرجندی)
۴۵۳۳۰. **دست جنبد، دهانت می‌جنبد.** (تاجیکی)
۴۵۳۳۱. **دست جوان‌مرد برای دادن خارد و کف بخیل برای ستدن.** (خزینه)
۴۵۳۳۲. **دست چپ از دست راست نمی‌شناسد.** (خزینه، هبله‌رودی)
۴۵۳۳۳. **دست چپ اگه دستی بود، ک.. شوری حواله‌اش نمی‌دادن.** (شهربابکی)
۴۵۳۳۴. **دست چپ به دست راست محتاج نشود.** (عوام)
۴۵۳۳۵. **دست چپت گربه دستبند زری می‌خواهد/ پای چپت گربه کفش ساغری می‌خواهد.** (راوری)
۴۵۳۳۶. **دست چپ را به‌جای دست راست نمی‌برند.** (ایلامی)
۴۵۳۳۷. **دست چپش را روی ک..نش گذاشت.** (رامسری)
۴۵۳۳۸. **دست چپ فقط به درد طهارت گرفتن می‌خورد.** (تهرانی)
۴۵۳۳۹. **دست چپ و راست خودش را تمییز نمی‌دهد (فرق نمی‌داند).** (ایلامی، افغانی)
۴۵۳۴۰. **دست چپ و راستش را نمی‌شناسد (نمی‌فهمد).** (دزفولی، تهرانی)
۴۵۳۴۱. **دست چپ و راست شریک شدن پلو خوردن به دست راست افتاد، ک..ن شستن به دست چپ.** (تهرانی)
۴۵۳۴۲. **دست چپ و ریش؟** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۵۳۴۳. **دست چربت را بمال به سر من.** (شکورزاده)
۴۵۳۴۴. **دست چربت را به سر کچل ما هم بمال.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۵۳۴۵. **دست چربت را به سر من تکش.** (امری)
۴۵۳۴۶. **دست چربی بر سر خود (فلانی) مالید.** (هبله‌رودی، عوام، مثمر)

۴۵۳۴۷. **دست چربی بر سر درویش مال.** (بهمنیاری)
۴۵۳۴۸. **دست چربی بر سر و رویش کشید.** (هبله‌رودی)
۴۵۳۴۹. **دست چربی داری بمال توی سر خودت.** (شهربابکی)
۴۵۳۵۰. **دست چرک داریم و نماز قضا.** (گیلکی)
۴۵۳۵۱. **دستِ چلاقم را نگو، پای شِلت را نگویم.** (تهرانی)
۴۵۳۵۲. **دست چون ماند به زیر سنگ سخت/ جز به نرمی کی توان بیرون کشید.** (مسعودسعدسلمان، دهخدا)
۴۵۳۵۳. **دست حاجت چو (که) بری پیش خداوندی بر/ که کریم است و رحیم است و علیم است و ودود.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵۰، فرهنگ‌نامه)
۴۵۳۵۴. **دست حاجت ز در ناکس و کس کن کوتاه/ آخر این دست بلند تو هنرها دارد.** (فرهنگ‌نامه)
۴۵۳۵۵. **دست حشر بلا نبیند، بر سر بزنی کلاه نبیند.** (سیرجانی، کرمانی)
۴۵۳۵۶. **دست حق بی‌کار نمی‌ماند، دیر می‌برد ولی کاری می‌برد.** (آذری)
۴۵۳۵۷. **دست حنایی را به جیب نمی‌گذارند.** (اهری)
۴۵۳۵۸. **دست خالی، بدبو است.** (لری)
۴۵۳۵۹. **دست خالی برای بر سر زدن خوب است.** (سیرجانی، فرهنگ‌نامه، عوام، شکورزاده)
۴۵۳۶۰. **دستِ خالی در حقیقت آستینی بیش نیست.** (غنی‌کشمیری: ۴۷)
۴۵۳۶۱. **دست خالی را به فرق بکوب.** (بختیاری)
۴۵۳۶۲. **دست خالی، روی سیاه.** (مازندرانی)
۴۵۳۶۳. **دست خالی سخن (حرف) نمی‌کند (نمی‌شود) حالی.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه، خراسانی)
۴۵۳۶۴. **دست خالی فاتحه ندارد.** (لری)
۴۵۳۶۵. **دست خالی مایه‌ی‌خجالت است.** (هزاره‌ای، افغانی)
۴۵۳۶۶. **دست خالی مرا برنگردان.** (سنگسری)
۴۵۳۶۷. **دست خالی مرو به نزد پیر/ پیر بینی ولی مراد نبینی.** (سپیدانی)
۴۵۳۶۸. **دست خالی و ک..ن دریده.** (سنایی، نامهی داستان)
۴۵۳۶۹. **دست خالی هنر ندارد.** (نهاوندی)
۴۵۳۷۰. **دستِ خدا با (پشت) جماعت است.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۴۵۳۷۱. **دست خدا بیکار نمی‌ماند، دیر می‌برد، مؤثر می‌برد.** (آذری)
۴۵۳۷۲. **دست خر آبلیمو زده.** (سیرجانی)
۴۵۳۷۳. **دست خر آب نمک‌زده، توی چشم‌هایت.** (کرمانی)
۴۵۳۷۴. **دست خر آب‌نمک زده.** (کرمانی)
۴۵۳۷۵. **دست خر به لژن* خرد کرده.** (نامه‌ی داستان)
۴۵۳۷۶. **دست خرس و ابریشم ریستن؟** (کرمانجی)
۴۵۳۷۷. **دست خر، طبق حلوا.** (افغانی)
۴۵۳۷۸. **دست خر کوتاه به.** (بهمنیاری، سنگسری، سیرجانی، شکورزاده، قمی، هبله‌رودی، دهخدا)
۴۵۳۷۹. **دست خسته بهتر از دل خسته.** (لارستانی)
۴۵۳۸۰. **دست خسته را بر شکم گرسنه نه.** (کردی)
۴۵۳۸۱. **دست خسته کار می‌کند، دل شکسته کار نمی‌کند.** (شیرازی)
۴۵۳۸۲. **دست خوابیدگان به زیر سر است.** (بیدل:۲۹۱، امثال‌موزون)
۴۵۳۸۳. **دست خود آدم، دهان خود آدم.** (افغانی)
۴۵۳۸۴. **دست خود بوسید هر کس دست سائل را گرفت.** (صائب: ۶۸۶، امثال‌موزون، شکورزاده)
۴۵۳۸۵. **دست خودت برای خودت.** (کردی کلهری)
۴۵۳۸۶. **دست خودت را بر سر ما بکش.** (آملی)
۴۵۳۸۷. **دست خود چه بیندازی به دَم وافور، بیندازی دُم شیر.** (کرمانجی)
۴۵۳۸۸. **دست خود دادم که از بند ببرد، از شانه برید.** (افغانی)
۴۵۳۸۹. **دست خود دهان خود، گر نخوری زیان خود.** (سخن)
۴۵۳۹۰. **دست خود را از دور به آتش می‌گیرد.** (هراتی)
۴۵۳۹۱. **دست خود را با دامن دیگران پاک می‌کند.** (افغانی)
۴۵۳۹۲. **دست خود را زر بساز، منّت همسایه را مکش.** (سیستانی)
۴۵۳۹۳. **دست خود را زنجیر کنید، به کمر ببندید و کوه را خراب کنید.** (رامسری)
۴۵۳۹۴. **دست خود را کارفرما، منّت مردم (نامرد) نکش.** (افغانی، تاجیکی)
۴۵۳۹۵. **دست خود را گل بساز و محنت ناکس مکش.** (تاجیکی)
۴۵۳۹۶. **دست خودش، راه دهان را می‌داند.** (رامسری)
۴۵۳۹۷. **دست خودم، پشتوانه‌ی خودم است.** (ایلامی)
۴۵۳۹۸. **دست خودم، چشم خودم را درآورد.** (بختیاری)
۴۵۳۹۹. **دست خودم، خویشاوند خودم (است).** (بختیاری)
۴۵۴۰۰. **دست خودم، کاسه‌ی خودم.** (فرهنگ‌نامه)
۴۵۴۰۱. **دست خودم، کس خودم.** (بختیاری، لری)
۴۵۴۰۲. **دست خودم و یقه‌ی (گریبان) خودم.** (لکی، آذری)
۴۵۴۰۳. **دست خود و دهان خود، گر نخوری زیان خود.** (خزینه)
۴۵۴۰۴. **دست خوردن دراز است.** (لری)
۴۵۴۰۵. **دست دادستت خدای کاری بکن.** (مولوی؛ مثنوی: ۳/ ۱۵۵)

۴۵۴۰۶. **دستِ دادن خسته می‌شود، ولی دست گرفتن خسته نمی‌شود.** (دوانی)

۴۵۴۰۷. **دست در آستین نیاساید.** (واقف، امثال‌موزون)

۴۵۴۰۸. **دست در آغوش با تصویر کردن مشکل است.** (صائب: ۵۲۳، امثال‌موزون)

۴۵۴۰۹. **دست دراز از پی یک حبّه سیم/ به که ببرند به دانگی و نیم.** (سعدی؛ کلیات: ۷۵)

۴۵۴۱۰. **دست دراز کوتاه نشود، دست کوتاه دراز نشود.** (رامسری)

۴۵۴۱۱. **دست در جیب است.** (بختیاری)

۴۵۴۱۲. **دست در خرینه‌ی (خزانه) خدا دارد.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)

۴۵۴۱۳. **دست در دامن هرکس که زدم، رسوا بود.** (عوام)

۴۵۴۱۴. **دست در دست فلانی گذاشت.** (بختیاری)

۴۵۴۱۵. **دست در سوراخ‌ها داری ز مار اندیشه کن/ پای بر گُل می‌نهی از زخم خار اندیشه کن.** (تهرانی)

۴۵۴۱۶. **دست در کاسه، مشت بر پیشانی.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، دهخدا، سهیلی، کرمانی، کوچه، شکورزاده، عوام، گیلکی)

۴۵۴۱۷. **دست در کیسه کن و داغ کن افلاطون را.*** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۴۵۴۱۸. **دست در کیسه‌ی‌خلیفه دارد.** (بهمنیاری، هبله‌رودی)

۴۵۴۱۹. **دست در گنج و دل به رنج، چه فایده؟** (تایبادی)

۴۵۴۲۰. **دست در لانه زنبور کرد.** (رامسری)

۴۵۴۲۱. **دست در هر سوراخی می‌کند.** (قشقایی)

۴۵۴۲۲. **دست، دست او است.** (حییم، خزینه، افغانی)

۴۵۴۲۳. **دست، دست اوّل.** (افغانی، خزینه)

۴۵۴۲۴. **دست، دستِ پیش‌دستان است.** (شکورزاده، دهخدا)

۴۵۴۲۵. **دست، دست را بشوید، دست هم صورت بشوید.** (کردی)

۴۵۴۲۶. **دست، دست را خسته می‌کند، دو دست متّحد صورت را.** (ترکمنی)

۴۵۴۲۷. **دست، دست را می‌بِرّد، مرتضی علی هردو را.** (رامسری، اردبیلی)

۴۵۴۲۸. **دست، دست را می‌داند، شریعت زبان را.** (گنبدکاووسی)

۴۵۴۲۹. **دست، دست را می‌شناسد.** (دهخدا، بختیاری، آملی، تهرانی، عوام، آذری، تاجیکی، شکورزاده، گیلکی، هبله‌رودی، هزاره‌ای، اهلی، ایلامی)

۴۵۴۳۰. **دست، دست را می‌شناسد و سیلی چانه را.** (لری، نهاوندی)

۴۵۴۳۱. **دست، دست را می‌شناسد، دزد رفیق پابرهنه را.** (کرمانجی)

۴۵۴۳۲. **دست، دست را می‌شوید، دست هم برمی‌گردد (به تلافی) رو (چهره) را می‌شوید.** (دهخدا، عوام، بختیاری، بهمنیاری، شکورزاده، اشتهاردی، گیلکی، آذری)

۴۵۴۳۳. **دست، دست را می‌شوید و هردو دست رو (صورت) را.** (هبله‌رودی، خزینه، عوام، الیکایی، ترکمنی، دزفولی)

۴۵۴۳۴. **دست، دست را می‌شوید.** (هزاره‌ای)

۴۵۴۳۵. **دست، دست (رای، رای) توست، خواهی جنگ و خواهی آشتی.** (سعدی؛ کلیات: ۳۴۵، فرهنگ‌نامه)

۴۵۴۳۶. **دست، دست شانه، هرکس هرچه بتوانه.** (شهربابکی)

۴۵۴۳۷. **دست (دستم) که به آلو نرسید ترش است.** (هزاره‌ای، افغانی)

۴۵۴۳۸. **دست دست نکن، به اندازه‌ی یک تف کردن کار دارد.** (بختیاری)

۴۵۴۳۹. **دست دست یاسی و پا پای خر/ من که ازین کار سرنارم به در.** (سخن)

۴۵۴۴۰. **دست دکّان‌دار (کاسب، فروشنده) تلخ است.** (حییم، دهخدا، عوام، شکورزاده)

۴۵۴۴۱. **دست دل کوتاه و دامان وصال تو بلند.** (قصاب کاشانی، اویسی)

۴۵۴۴۲. **دست دل، گرم است.** (سیرجانی)

۴۵۴۴۳. **دست دور، به دور نمی‌رسد.** (سیرجانی، شهربابکی)

۴۵۴۴۴. **دست، دهان را بازی داد.** (کندلوسی)

۴۵۴۴۵. **دستِ دهنده بالای دست گیرنده‌است.** (عوام)

۴۵۴۴۶. **دست دهنده در نمی‌ماند.** (شیرازی)

۴۵۴۴۷. **دست دهنده زیردست (محتاج) نشود.** (دهخدا، حییم، سبزواری، شکورزاده، عوام، سیرجانی)

۴۵۴۴۸. **دست دهنده، گیرنده نمی‌شود.** (شهربابکی)

۴۵۴۴۹. **دست دهی، آرنج می‌کند.** (تاجیکی)

۴۵۴۵۰. **دست دیگر خواهد این شمشیر و بازوی دگر.** (صائب: ۲۲۳۵، تکمله)

۴۵۴۵۱. **دست را بُبری خونش زمین نمی‌چکد.** (کوچه)

۴۵۴۵۲. **دست را چو به دست بزنی، صدا درمی‌آید.** (آذری)

۴۵۴۵۳. **دست را خوار کن، تن را آسوده.** (هزاره‌ای)

۴۵۴۵۴. **دست را داخل عسل بگذاری و در دهانش کنی می‌گوید فلفل است.** (آملی)

۴۵۴۵۵. **دست را داده، آرنج قاپیدم.** (تاجیکی)

۴۵۴۵۶. **دست را دست می‌شناسد.** (تاجیکی، خزینه)

۴۵۴۵۷. **دست راست از دست چپ نمی‌داند. (نمی‌شناسد).** (مثمر، آذری، عوام)

۴۵۴۵۸. **دست راست به دست چپ محتاج نشود.** (دهخدا، هبله‌رودی، بهمنیاری، قشقایی)

۴۵۴۵۹. **دست راستت بر (زیر) سر من.** (هبله‌رودی، آذری، مثمر، تهرانی)

۴۵۴۶۰. **دست راست را فدای دست چپ کرد.** (تاریخ‌الوزرا: ۶۱، تکمله)

۴۵۴۶۱. **دست راستش، زیر پاست.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)

۴۵۴۶۲. **دست راستش زیر سر شما (ما) باشد.** (دهخدا، زرقانی، شیرازی، حییم)

۴۵۴۶۳. **دست راست که بشکند، باید با چپ کار کند.** (گیلکی)

۴۵۴۶۴. **دست راستم است.** (لری)

۴۵۴۶۵. **دست راست و چپش را بشناسد.** (آذری)

۴۵۴۶۶. **دست راستی‌ها، امروز تنقیه دارند، دست چپی‌ها، مُسهل.** (تهرانی)

۴۵۴۶۷. **دست را کشیده دار.** (آملی)

۴۵۴۶۸. **دست راه دهان را گم نمی‌کند.** (لکی)

۴۵۴۶۹. **دسترخوان* را به گردن سگ بسته‌اند.** (افغانی)

۴۵۴۷۰. **دسترخوانش سر میخ آویزان است.** (افغانی)

۴۵۴۷۱. **دست رد به سینه‌اش گذاشت (زد).** (شیرازی، سبزواری)

۴۵۴۷۲. **دستِ رستم را به تدبیر تنزل بسته‌اند.** (صائب: ۴۵۹)

۴۵۴۷۳. **دسترس را باید خورد، چشم رس را نشاید خورد.** (گیلکی)

۴۵۴۷۴. **دست رشته*دل برشته.** (دزفولی)

۴۵۴۷۵. **دسترنج دست راست بر دست چپ حرام است.** (قشقایی)

۴۵۴۷۶. **دست رنجش را خوردند و به جدّش فحش دادند.** (خوزستانی)

۴۵۴۷۷. **دست روباه به آلو نرسید، گفت مرا ترشی نسازد.** (ایلامی)

۴۵۴۷۸. **دست روباه به انجیر نرسید، گفت: «خشک است.»** (کردی)

۴۵۴۷۹. **دست روی این چشم که بگذاری، به آن چشم وصال ندارد.** (بختیاری)

۴۵۴۸۰. **دست روی تنبک هر کسی ببری صدایش تا هفت خانه آن طرف‌تر می‌رود.** (تهرانی)

۴۵۴۸۱. **دست روی کلاه خودش گذاشته.** (کردی کلهری)

۴۵۴۸۲. **دست زرنگارم می‌کند، و دل بی‌قرارم می‌خورد.** (سمیرمی)

۴۵۴۸۳. **دست زند شل، چو کند رقص لنگ.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۲۴۸)

۴۵۴۸۴. **دست زور بالا.** (دهخدا، خزینه، افغانی، تاجیکی، کوچه، حییم، هزاره‌ای)

۴۵۴۸۵. **دست زور، رقیب ندارد.** (لری)

۴۵۴۸۶. **دست زور، سامان ندارد.** (لری)

۴۵۴۸۷. **دست زورمند ببوس، بالای چشم خود بنه.** (کرمانجی)

۴۵۴۸۸. **دستِ زیرِ سنگ را (دستی که زیر سنگ است) آهسته می‌کشند.** (کوچه، خزینه، دهخدا)

۴۵۴۸۹. **دست زیر سنگ کس ندارد.** (نامه‌ی داستان)

۴۵۴۹۰. **دست زیر هر کسی که بردی، ماده درآمد.** (مشهدی)

۴۵۴۹۱. **دست سالم (سلامت) خود چرا لته (پارچه) می‌بندی؟** (سیستانی، هراتی، تایبادی)

۴۵۴۹۲. **دست سبک به هیچ‌کس مزن.** (قشقایی)

۴۵۴۹۳. **دست ستم به گوشه‌نشینان نمی‌رسد.** (واعظ قزوینی)

۴۵۴۹۴. **دست سرازیر خود را سربالا نمی‌کند.** (تایبادی)

۴۵۴۹۵. **دست سردت را روی دل گرمت بگذار.** (نامه‌ی‌داستان، زرقانی)

۴۵۴۹۶. **دست سگ را خاکستر داغ ریختند.** (مازندرانی)

۴۵۴۹۷. **دستِ سوار، آینه چه کار؟** (کوچه)

۴۵۴۹۸. **دستش آغشته به رنگ حنا، امّا دلش سوخته.** (دزفولی)

۴۵۴۹۹. **دستش از آسمان و پایش از زمین کوتاه است.** (افغانی)

۴۵۵۰۰. **دستش از بازویش درازتر، بازویش از پایش درازتر است.** (آذری)

۴۵۵۰۱. **دستش از پایش درازتر است.** (اشتهاردی، رامسری، لری، قشقایی)

۴۵۵۰۲. **دستش از دنیا کوتاه است.** (تهرانی، عوام)

۴۵۵۰۳. **دستشان در یک کاسه است.** (کرمانی)

۴۵۵۰۴. **دستش باشد سنگ برنمی‌دارد، بلکه سنگ می‌اندازد.** (کاشانی)

۴۵۵۰۵. **دستش بخشکد (بشکند) که سقّت را برداشت.** (کوچه)

۴۵۵۰۶. **دستش برسد، تا گاو ماهی می‌راند.** (فرهنگ‌نامه، تهرانی)

۴۵۵۰۷. **دستش بزنی جای دست می‌ماند.** (رامسری)

۴۵۵۰۸. **دستش به انگور (آلو) نمی‌رسد، می‌گوید انگور (آلو) ترش است.** (بهمنیاری، شکورزاده، بلوچی، دامغانی)

۴۵۵۰۹. **دستش به پارگی جاجیم فرو رفت.** (بختیاری)

۴۵۵۱۰. **دستش به پاره تخته‌ای بند است.** (اصفهانی)

۴۵۵۱۱. **دستش به پشتش نمی‌رسد.** (دهخدا، حییم، عوام، مازندرانی، تکمله، آذری، اصفهانی)

۴۵۵۱۲. **دستش به تاپو خورده‌است.** (عوام)

۴۵۵۱۳. **دستش به‌جای نرم و گرم خورده.** (قمی)

۴۵۵۱۴. **دستش به جیبش آشناست.** (لری)
۴۵۵۱۵. **دستش به چوب بسته‌است.** (مشهدی)
۴۵۵۱۶. **دستش به چیز کم نمی‌رود.** (نامه‌ی داستان)
۴۵۵۱۷. **دستش به خر نمی‌رسد، پالانش را می‌زند (می‌چسبد).** (دهخدا، عوام، کوچه، مازندرانی)
۴۵۵۱۸. **دستش به خر نمی‌رسد، پالان پاره می‌کند.** (بلوچی)
۴۵۵۱۹. **دستش به خودش باز نمی‌شود.** (شهربابکی)
۴۵۵۲۰. **دستش به خون آلوده (آغشته) شده.** (قشقایی، آذری)
۴۵۵۲۱. **دستش به خیک شیره بند است.** (همدانی، امثال‌موزون)
۴۵۵۲۲. **دستش به دُم الاغ (گاو) بند است.** (خوانساری، تهرانی)
۴۵۵۲۳. **دستش به دمش رسید.** (کرمانی)
۴۵۵۲۴. **دستش به دم گاوی بند است.** (دهخدا، سیرجانی، عوام، شهربابکی)
۴۵۵۲۵. **دستش به دهنش می‌رسد.** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، زرقانی، آذری)
۴۵۵۲۶. **دستش به دهنش نمی‌رسد.** (بهمنیاری، سنگسری)
۴۵۵۲۷. **دستش به عرب و عجم بند شده.** (دهخدا، شیرازی)
۴۵۵۲۸. **دستش به کار است چشمش به درویش.** (قشقایی، آذری)
۴۵۵۲۹. **دستش به کار است و چشمش به معشوق.** (درگزی)
۴۵۵۳۰. **دستش به ک..نش نمی‌رسد.** (دزفولی)
۴۵۵۳۱. **دستش به گردنش آویزان است.** (لری)
۴۵۵۳۲. **دستش به گرز است.** (ایلامی)
۴۵۵۳۳. **دستش به گرمک نمی‌رسد، سر خیار را می‌شکند.** (بختیاری)
۴۵۵۳۴. **دستش به یال اسب نمی‌رسد، پالان اسب را چنگ می‌زند.** (سوادکوهی)
۴۵۵۳۵. **دستش بی‌خیر و برکت است.** (نامه‌ی داستان)
۴۵۵۳۶. **دستش پر سنگ، فکرش پر جنگ است.** (زرقانی)
۴۵۵۳۷. **دستش پیاز پوست نمی‌شود.** (سنگسری)
۴۵۵۳۸. **دستش پیش هر کس دراز است.** (هزاره‌ای)
۴۵۵۳۹. **دستش ترازو است و خایه‌اش پارسنگ.** (رامسری)
۴۵۵۴۰. **دستش ترازوست.** (کرمانی)
۴۵۵۴۱. **دستش توی خمیراست.** (بیرجندی)
۴۵۵۴۲. **دستش توی عرب و عجم است.** (کرمانی)
۴۵۵۴۳. **دستش جارو است و پایش پارو.** (زرقانی)
۴۵۵۴۴. **دستش چسبناک است.** (عوام، آذری، فرهنگ‌نامه، کاشانی)
۴۵۵۴۵. **دستش حنا بسته‌است.** (هزاره‌ای)
۴۵۵۴۶. **دستش خالی، رویش سیاه.** (آذری)
۴۵۵۴۷. **دست شد بالای دست این تا کجا/ تا به یزدان که الیه المنتهی.** (مولوی؛ مثنوی: ۹۶۷/۳)
۴۵۵۴۸. **دست شد چون از طمع کوته ید بیضا بود.** (صائب: ۱۲۷۸، امثال‌موزون)
۴۵۵۴۹. **دستش در (به) کیسه‌ی خلیفه بند است.** (هبله‌رودی، مثمر، عوام، خزینه، سهیلی، ایزدخواستی)
۴۵۵۵۰. **دستش در خانه‌ی بزرگان بند است.** (نامه‌ی داستان)
۴۵۵۵۱. **دستش در ک..ن بز نمی‌رسد، تِلِنگ بر در ک..ن شتر می‌زند.** (گلبافی)
۴۵۵۵۲. **دستش (دستم) زیر سنگ است.** (بهمنیاری، هبله‌رودی، مثمر، تهرانی، خزینه، زرقانی، تهرانی، افغانی)
۴۵۵۵۳. **دستش را ببندند، پایش کار می‌کند.** (مازندرانی)
۴۵۵۵۴. **دستش را بشکنی، مشتش باز نمی‌شود.** (رامسری)
۴۵۵۵۵. **دستش را به خاک بزند، طلا می‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۵۵۵۶. **دستش را به کمرش گرفته که از بیگی نیفتد.** (عوام، سهیلی، کوچه)
۴۵۵۵۷. **دستش را به هفت دریای شور بکند بی‌نمک است.** (عوام)
۴۵۵۵۸. **دستش را پر از ارزن بکن، از کوه پرت کن.** (بختیاری)
۴۵۵۵۹. **دستش را پر از ارزن کنند، یکی از آن‌ها را نمی‌ریزد.** (بختیاری)
۴۵۵۶۰. **دستش را پشت ک..ن شغال گرم نمی‌کند.** (رامسری)
۴۵۵۶۱. **دستش را توی رنگ (حنا) گذاشتند (گذاشت).** (بهمنیاری، تمثیل، امثال، کرمانی، خوانساری، قشقایی، بختیاری)
۴۵۵۶۲. **دستش را روی کتیبه‌ی‌در قرار داد.** (شهمیرزادی)
۴۵۵۶۳. **دستش را سگ سیاه لیسیده.** (افغانی)
۴۵۵۶۴. **دستش را که به دریای آتَک* شست، آچار را بالای سرش می‌دید.** (افغانی)
۴۵۵۶۵. **دستش را می‌بُرد و بادش می‌زند.** (خوزستانی)
۴۵۵۶۶. **دستش زیر آسیاب او است.** (خوانساری)
۴۵۵۶۷. **دستش زیر دست من است.** (افغانی)
۴۵۵۶۸. **دستش زیر سنگ من است.** (رامسری، الیکایی)
۴۵۵۶۹. **دستش سریش (سفید، سنگین، سوراخ) است.** (آذری، زرقانی، افغانی)
۴۵۵۷۰. **دستش شکسته‌است، پایش را کج می‌گیرند.** (فرهنگ‌نامه)
۴۵۵۷۱. **دستش شیره‌ای است.** (دهخدا، حییم، بهمنیاری، سهیلی)
۴۵۵۷۲. **دست شغال به گوسفند نمی‌رسد، می‌گوید: «دنبه‌اش دَم ک..نش است.»** (گیلکی)

۴۵۵۷۳. **دستش کار می‌کند، چشمش می‌لرزد.** (بختیاری)

۴۵۵۷۴. **دستش کرایه می‌خواهد.** (عوام)

۴۵۵۷۵. **دست شکسته، اشکباره.** (لارستانی)

۴۵۵۷۶. **دست شکسته‌ای زیر سرش نداریم.** (شهربابکی)

۴۵۵۷۷. **دست شکسته بار (آویزه) گردن است.** (سیستانی، آذری)

۴۵۵۷۸. **دست شکسته باری است برای گردن صاحبش.** (ابهری)

۴۵۵۷۹. **دست شکسته به آستین، سر شکسته به تاقین.** (افغانی)

۴۵۵۸۰. **دست‌شکسته به کار می‌رود، دل‌شکسته به کار نمی‌رود.** (دهخدا، شکورزاده، تهرانی)

۴۵۵۸۱. **دست شکسته به گردن کشال.** (تاجیکی)

۴۵۵۸۲. **دست شکسته تاوان (حمایل) گردن.** (هزاره‌ای، افغانی)

۴۵۵۸۳. **دست شکسته حال دست شکسته را می‌داند.** (تهرانی)

۴۵۵۸۴. **دست شکسته حواله‌ی گردن است.** (بختیاری)

۴۵۵۸۵. **دست شکسته درون آستین به.** (افغانی، هزاره‌ای)

۴۵۵۸۶. **دست شکسته درون پوستین و سر شکسته داخل کلاه پنهان می‌ماند.** (ساوه‌ای)

۴۵۵۸۷. **دست شکسته زیر آستین.** (تاجیکی)

۴۵۵۸۸. **دست شکسته کار می‌کند، دل شکسته کار نمی‌کند.** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، تاجیکی، هبله‌رودی، عوام)

۴۵۵۸۹. **دست شکسته وبال گردن است.** (هبله‌رودی، دهخدا، شکورزاده، تهرانی، ایلامی، تکمله، شهربابکی)

۴۵۵۹۰. **دست شکسته‌ی‌ما بالای شکم گرسنه‌ی‌ما.** (تایبادی)

۴۵۵۹۱. **دستش کور شده.** (کرمانی)

۴۵۵۹۲. **دستش که شکست، جانش وارفت.** (زرقانی)

۴۵۵۹۳. **دست شل هم‌چون دست بریده باشد.** (تاریخ‌الوزرا: ۳۹، تکمله)

۴۵۵۹۴. **دستش مزن به هم مالیده می‌شود.** (خراسانی)

۴۵۵۹۵. **دستش مزن که بدتره، کارش مدار که شق‌تره، جر بخوری بیخ‌تر میره.** (کرمانی)

۴۵۵۹۶. **دستش می‌خوارد، پول گیرش نمی‌آید.** (عوام)

۴۵۵۹۷. **دستش می‌زند، پایش می‌رقصد.** (آذری)

۴۵۵۹۸. **دستش می‌کند، دهانش می‌خورد.** (زرقانی)

۴۵۵۹۹. **دستش نزن (که) بدتر می‌شود.** (کوچه، امثال)

۴۵۶۰۰. **دستش نمک ندارد (بی‌نمک است).** (بهمنیاری)

۴۵۶۰۱. **دستش نه به دهانش می‌رسد، نه به بنش*.** (شوشتری)

۴۵۶۰۲. **دست شور بهار، قاتق زمستان است.** (شهربابکی)

۴۵۶۰۳. **دست شور بی‌نمک دارم.** (لارستانی)

۴۵۶۰۴. **دست شیطان را از پشت بسته.** (عوام، آذری)

۴۵۶۰۵. **دست شیطان قویست.** (نامه‌ی داستان)

۴۵۶۰۶. **دست ضارب جلو است.** (هزاره‌ای)

۴۵۶۰۷. **دست ضرِ کم را می‌بوسم.** (بختیاری)

۴۵۶۰۸. **دست طفل و دهان احمق همیشه باز است.** (افغانی)

۴۵۶۰۹. **دست طمع دراز است.** (کردی کلهری)

۴۵۶۱۰. **دست طمع‌کار به ک..ن مفلس.** (کردی)

۴۵۶۱۱. **دست طمع که پیش خسان می‌کنی دراز / پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش.** (صائب: ۸۳۶، دهخدا، فرهنگ‌نامه، افغانی)

۴۵۶۱۲. **دست ظالم کوتاه است.** (تهرانی)

۴۵۶۱۳. **دست عسلی‌ام را در دهان هرکسی بگذارم آن‌را می‌گزد.** (لکی)

۴۵۶۱۴. **دست عمر را دارد.** (گیلکی)

۴۵۶۱۵. **دست غیب آمد و بر سینه‌ی‌نامحرم زد.** (حافظ: ۱۰۳، بهمنیاری)

۴۵۶۱۶. **دست غیر برای مارگرفتن بهتر است.** (آذری)

۴۵۶۱۷. **دست فرو می‌برد، خون می‌آورد.** (آذری)

۴۵۶۱۸. **دست فلانی را از پشت سر بسته.** (سیرجانی)

۴۵۶۱۹. **دست، کار دل را نمی‌کند، ولی دل کار دست را می‌کند.** (دهخدا، عوام)

۴۵۶۲۰. **دست، کارِ دل را نمی‌کند.** (عوام، دهخدا، هبله‌رودی)

۴۵۶۲۱. **دست کار می‌کند، چشم می‌ترسد.** (تهرانی، آذری، کردی، دهخدا، شکورزاده، جیرفتی، کوچه، عوام، شهربابکی)

۴۵۶۲۲. **دست کاری نمی‌کند، زبان سوار شتر است.** (فیروزکوهی)

۴۵۶۲۳. **دستک بزنید که هرچه بردند بردند.** (دهخدا، بهمنیاری، حییم، شکورزاده، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)

۴۵۶۲۴. **دستک، به دو دست می‌نوازند.** (مثمر)

۴۵۶۲۵. **دست کثیف خود را با دامن دیگران پاک مکن.** (افغانی)

۴۵۶۲۶. **دست کج او را ببین، چوری* طلا طلبیده.** (افغانی)

۴۵۶۲۷. **دستِ کَرم به که بازوی زور.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۸)

۴۵۶۲۸. **دستک‌زن پس کاروان است.** (هبله‌رودی، مثمر)

۴۵۶۲۹. **دست کسی به او نمی‌رسد.** (هزاره‌ای)

۴۵۶۳۰. **دست کلاغ سفید، جوجه بیفتد.** (مازندرانی)

۴۵۶۳۱. **دست کُل، دهان کل.** (افغانی)

۴۵۶۳۲. **دست کمی از ک.. ندارد.** (حییم)

۴۵۶۳۳. **دستک می‌زنند، هرچه بردند بردند.** (مثمر)

۴۵۶۳۴. **دست کوته را تنور رزق چاه بیژن است.** (صائب:۵۳۳، تکمله)

۴۵۶۳۵. **دست کوته سهل باشد همّت ار کوتاه نیست.** (کلیم همدانی: ۲۷۲، تکمله)
۴۵۶۳۶. **دست کوته و کُله دراز.** (خزینه)
۴۵۶۳۷. **دست کور که به آلو نمی‌رسد، می‌گوید ترش است.** (زابلی)
۴۵۶۳۸. **دست که از حرکت ایستاد، دهان هم از حرکت می‌ایستد.** (نهبندانی)
۴۵۶۳۹. **دست که بالا رفت، نمی‌باید پایین بیاید.** (شهربابکی)
۴۵۶۴۰. **دست که بجنبد، دهان هم می‌جنبد.** (هزاره‌ای)
۴۵۶۴۱. **دست که بسیار (زیاد) شد، برکت کم می‌شود.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه)
۴۵۶۴۲. **دست که به آن سیب زقن می‌رسد امروز.** (صائب)
۴۵۶۴۳. **دست که به چوب بردی گربه‌ی‌دزد حساب (هوای) کار خودش را می‌کند.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، شهربابکی)
۴۵۶۴۴. **دست که سرد است می‌گذارند ک..ن سگ (خر).** (مازندرانی)
۴۵۶۴۵. **دست که کوتاه شد از دنیا، آستین چه بلند چه کوتاه.** (شکورزاده، عوام)
۴۵۶۴۶. **دست کی به دهان کی می‌رود؟** (لری)
۴۵۶۴۷. **دستگاه بزرگی، بدون تنبان تنگ؟** (بیرجندی)
۴۵۶۴۸. **دست گدا ز کوتهی پا، دراز شد.** (وحیدقزوینی، تکمله)
۴۵۶۴۹. **دست گربه به دنبه نمی‌رسد می‌گوید خیر اموات.** (بهمنیاری)
۴۵۶۵۰. **دست گربه به کلّه ماهی نمی‌رسد، می‌گوید: «شور است.»** (تالشی)
۴۵۶۵۱. **دست گربه که به دنبه بند نشد گفت: «برو که خیر مرده شوی.»** (کرمانجی)
۴۵۶۵۲. **دست گرسنه‌ی‌خود را روی شکم لخت خود می‌گذارم.** (بیرجندی)
۴۵۶۵۳. **دست گرفتن با دست گرفتن فرقش از زمین تا زیرزمینه.** (تهرانی)
۴۵۶۵۴. **دست گوساله چاق می‌کنه.** (هراتی)
۴۵۶۵۵. **دست گوساله درست شد.** (هراتی)
۴۵۶۵۶. **دست گُه خوردن است، اگر جرأت داری بزن.** (کرمانی)
۴۵۶۵۷. **دستگیر کم است، تیپازن فراوان.** (آذری)
۴۵۶۵۸. **دستگیر ناشناور، دست بالا کردن است.** (صائب:۵۳۷، تکمله)
۴۵۶۵۹. **دست گیرنده کم، پا گیرنده زیاد.** (آذری)
۴۵۶۶۰. **دستگیری از افتادگان، از علی مانده (یادگار) است.** (آذری، قشقایی)
۴۵۶۶۱. **دستگیری کن، دستت را می‌گیرند.** (قشقایی)
۴۵۶۶۲. **دستگیری نتوان داشت توقع ز غریق.** (صائب: ۱۷۰۲، امثال‌موزون)
۴۵۶۶۳. **دست ما برای سر کچل خوب است؟** (عوام)
۴۵۶۶۴. **دست ما را بسته‌است.** (گیلکی)
۴۵۶۶۵. **دست ما را داخل خمیر گذاشته.** (سنگسری)
۴۵۶۶۶. **دست ما را گذاشته تو حنا.** (قمی)
۴۵۶۶۷. **دستم از دست‌ها جدا شد و اشکم از چشم سرازیر.** (آذری)
۴۵۶۶۸. **دست ما کوتاه اگر باشد، زبان کوتاه نیست.** (صائب: ۶۵۵، تکمله)
۴۵۶۶۹. **دست ما کوتاه و خرما بر نخیل/ پای ما لنگ است و منزل بس دراز.** (حافظ: ۲۱۰، امثال‌موزون، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام، بهمنیاری)
۴۵۶۷۰. **دست ما کوتاه و خورشید بر اوج کمال.** (عمعق بخارایی، اویسی)
۴۵۶۷۱. **دستمال آب پیازکی ول می‌کند؟** (شیرازی)
۴۵۶۷۲. **دستمال سرم گران نیست، تا حرف من ارزش داشته‌باشد.** (رامسری)
۴۵۶۷۳. **دستمال گم شده، پیدا شد.** (قشقایی)
۴۵۶۷۴. **دستم بشکند نه (بهتر که) پام، بابام بمیرد نه (بهتر که) مادرم.** (ایلامی، بختیاری، لری، نهاوندی)
۴۵۶۷۵. **دستم به‌جان و کاردم به استخوان.** (تهرانی)
۴۵۶۷۶. **دستم به خمیر بود که خدا خیرالنّسام داد.** (کازرونی)
۴۵۶۷۷. **دستم به کار، چشمم به یار.** (افغانی)
۴۵۶۷۸. **دستم به کرباس جیبم خورده.** (نهاوندی)
۴۵۶۷۹. **دستم به گردنت، آتشم در خرمنت.** (لری)
۴۵۶۸۰. **دستم بی‌کار نیست، نتیجه‌ی کارم نیز پیدا نیست.** (گیلکی)
۴۵۶۸۱. **دستم تلخ است و نانم شیرین.** (ترکمنی)
۴۵۶۸۲. **دستم توی سفره‌ی (کاسه‌ی) اوست.** (خوانساری)
۴۵۶۸۳. **دستم تهی است (چیزیم نیست) ورنه خریدار هر شِشم.** (حافظ: ۵۱۷، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)
۴۵۶۸۴. **دستم خالی، رویم سیاه، می‌آیم.** (آذری)
۴۵۶۸۵. **دستم خمیری، شکمم خالی (گرسنه).** (آذری، قشقایی)
۴۵۶۸۶. **دستم را اگر عسل کنم بگذارم دهانش می‌گوید تلخ است.** (کوچه)
۴۵۶۸۷. **دستم را به زمین می‌مالم تا روزیم را زودتر بدهد.** (خوزستانی)
۴۵۶۸۸. **دستم را به هفت دریای شور بکنم نمک ندارد.** (شکورزاده)

۴۵۶۸۹. **دستم را روغنی هم کنم و پشتش بزنم فایده ندارد.** (اشتهاردی)
۴۵۶۹۰. **دستم را عصا کرده.** (اصفهانی)
۴۵۶۹۱. **دستم را کوتاه کردم که پای دراز کنم.** (شیرازی)
۴۵۶۹۲. **دستم را گذاشت تو حنا و رفت.** (زرقانی)
۴۵۶۹۳. **دستم را می‌کشم، منّت نمی‌کشم.** (بختیاری)
۴۵۶۹۴. **دستم را می‌گذارم پایم می‌رود، پایم را می‌گذارم دستم می‌رود.** (لری)
۴۵۶۹۵. **دست، مرد است و چشم، نامرد.** (قشقایی، آذری)
۴۵۶۹۶. **دستِ مرده از دنیا کوتاه است.** (شکورزاده، آملی)
۴۵۶۹۷. **دست مرده از گور کوتاه است، مُرده دستش به‌جایی بند نیست.** (اصفهانی)
۴۵۶۹۸. **دست مزن که شکستنی است.** (قشقایی)
۴۵۶۹۹. **دستم زیر ستور است.** (بافقی)
۴۵۷۰۰. **دست مقصّر چشم است.** (آذری)
۴۵۷۰۱. **دستم کار می‌کند، دهانم می‌خورد.** (بختیاری)
۴۵۷۰۲. **دست مکن باز به سوراخ مار.** (وحشی بافقی؛ خلد برین)
۴۵۷۰۳. **دست ملاّ اگر به قاب رسد/ می‌کَنَد نقب تا به آب رسد.** (سخن)
۴۵۷۰۴. **دستِ ملک الموت زبَر خواهد بود.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۳)
۴۵۷۰۵. **دستم می‌خارد پول گیرت (م) می‌آید.** (دهخدا)
۴۵۷۰۶. **دست من چه‌قدر بی‌نمک است.** (سنگسری)
۴۵۷۰۷. **دستم نسوخته تا آن‌را به دهانم بچپانم.** (آذری)
۴۵۷۰۸. **دستم نمی‌رسد الغنجار* ترش است.** (افغانی)
۴۵۷۰۹. **دستم نمی‌رسد به گریبان آرزو/ زاغان خورند میوه‌ی‌شاخ بلند را.** (تاجیکی)
۴۵۷۱۰. **دست من نمک ندارد، دستی که نمک ندارد باید گِل گرفت.** (رامسری)
۴۵۷۱۱. **دست من و حلقه‌های زلفش/ پای شتر و علاقه‌بندی.** (یخچالیه، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)
۴۵۷۱۲. **دست من و دامان تو فردای قیامت.** (هاتف اصفهانی: ۸۳ دهخدا)
۴۵۷۱۳. **دست مول به خویشاوند نغز.** (تاجیکی)
۴۵۷۱۴. **دست مهره و پا غنچه.** (دماوندی)
۴۵۷۱۵. **دست مهمان را می‌شویند و گندم برشته می‌گذارند جلویش.** (لری)
۴۵۷۱۶. **دست می‌جنبد و گلو هم.** (تاجیکی)
۴۵۷۱۷. **دست می‌زنم دستم می‌رود، پا می‌زنم پایم می‌رود.** (لری)
۴۵۷۱۸. **دست می‌شکند، تا کج جوش بخورد.** (ترکمنی)
۴۵۷۱۹. **دست می‌گذارم روی دلت، پا می‌گذارم روی خرخره‌ات.** (بختیاری)
۴۵۷۲۰. **دست ناشوری افتاده تو دلم.** (سیرجانی)
۴۵۷۲۱. **دست ناشی داغی دادی، ک.. خر را داغ می‌کند.** (مازندرانی)
۴۵۷۲۲. **دستِ ناقص، دست شیطان است و دیو.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۶۱۱)
۴۵۷۲۳. **دست نداره سرش را بخاراند.** (شهربابکی)
۴۵۷۲۴. **دست، ندانم ندانم‌کار است، زبان، شیر را سوار است.** (آملی)
۴۵۷۲۵. **دست نشان فلانی شده.** (هبله‌رودی، مثمر)
۴۵۷۲۶. **دست نشُسته تو خیک نکن.** (زرقانی)
۴۵۷۲۷. **دست نشسته توی سفره‌ی آقا دراز مکن.** (بهمنیاری)
۴۵۷۲۸. **دست نگیر سگ بچّه، آخر می‌گیرد یک پاچه.** (تاجیکی)
۴۵۷۲۹. **دست نماز عام (عمو) رمضان باطل شد؟ (مگر).** (عوام)
۴۵۷۳۰. **دست نمی‌کشند قبای خود را، نمی‌شناسند بابای خود را.** (هراتی)
۴۵۷۳۱. **دست ننه‌ام (ننه‌ات) درد نکند با این عروس آوردنش.** (حییم، کوچه، شکورزاده، افغانی)
۴۵۷۳۲. **دست نوازنده بر گُند بازیگر.** (لکی)
۴۵۷۳۳. **دست و بازویش شکسته.** (هزاره‌ای)
۴۵۷۳۴. **دست و بالش بسته‌است.** (حییم، عوام)
۴۵۷۳۵. **دست و پا جمع کن و توشه‌ی‌راهی بردار.** (صغیر اصفهانی)
۴۵۷۳۶. **دست و پاش را ببند بده دست پهلوان.** (بهمنیاری)
۴۵۷۳۷. **دست و پا شکسته با گلّه می‌رود.** (بختیاری)
۴۵۷۳۸. **دست و پا کار انجام می‌دهد، چشم می‌ترسد.** (قشمی)
۴۵۷۳۹. **دست و پایت برای خودت.** (قشقایی)
۴۵۷۴۰. **دست و پایت را بده ارّه کنند.** (حییّم)
۴۵۷۴۱. **دست و پایت را بده ارّه کنند بیا با من بازی کن.** (سخن)
۴۵۷۴۲. **دست و پایش باریک شده.** (خوانساری)
۴۵۷۴۳. **دست و پایش به ک..نش چسبیده.** (کردی)
۴۵۷۴۴. **دست و پای شتر و علاقه‌بندی؟** (شکورزاده)
۴۵۷۴۵. **دست و پایش در پوست گردو است.** (سمنانی)
۴۵۷۴۶. **دست و پایش را ببندی کار خود را می‌کند.** (گیلکی)
۴۵۷۴۷. **دست و پایش را لای چوب گذاشت.** (شیرازی)
۴۵۷۴۸. **دست و پای شکسته بهتر که دل شکسته.** (بیرجندی)
۴۵۷۴۹. **دست و پنجه‌اش رنگین است.** (زرقانی)
۴۵۷۵۰. **دست و دل‌باز باش، همه‌ی‌مردم می‌خواهندت.** (خوزستانی)

۴۵۷۵۱. **دست و دل بازی بُوَد عادت، سخاوت‌پیشه را.** (مرتضی طایی)

۴۵۷۵۲. **دست و دلش پی کار نمی‌رود.** (عوام)

۴۵۷۵۳. **دست و دلش، سر جایش نیست.** (رامسری)

۴۵۷۵۴. **دست و دلش، سرد شده.** (نامه‌ی داستان)

۴۵۷۵۵. **دست و دل گشاده، چو روی گشاده نیست.** (صائب: ۱۰۱۵، تکمله)

۴۵۷۵۶. **دستور ارباب، مانند مرگ واجب است.** (رامسری)

۴۵۷۵۷. **دستور مشق من همه سر لوحه می‌کنند.** (سخن)

۴۵۷۵۸. **دست و رویت را بشوی بیا مرا هم بخور.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)

۴۵۷۵۹. **دست و رویش را با آب مرده‌شوی خانه شسته.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، سبزواری، سهیلی)

۴۵۷۶۰. **دست و رویش را با آب نخود شسته.** (سبزواری)

۴۵۷۶۱. **دست و رویش را با شاش خودش شسته.** (خمین، بختیاری)

۴۵۷۶۲. **دست و شانه هر که دانه.** (افغانی)

۴۵۷۶۳. **دست و صورتم را نمی‌شویم.** (الیکایی)

۴۵۷۶۴. **دست و مس (شاخ و برگ) برایش قرار نده.** (زرقانی)

۴۵۷۶۵. **دسته‌اش به در کن.** (هبله‌رودی)

۴۵۷۶۶. **دست‌هایتان را خودتان بشویید.** (لری)

۴۵۷۶۷. **دست‌های تو را ببندند و پای مرا.** (فرهنگ‌نامه، سمنانی)

۴۵۷۶۸. **دست‌هایش برای من باشد، ک..نش به گور پدرش.** (کردی)

۴۵۷۶۹. **دست‌هایش به طرف نوترش*رفته.** (سیرجانی)

۴۵۷۷۰. **دست‌هایش را به ک..ن شغال کرده.** (سمنانی)

۴۵۷۷۱. **دست‌هایش مثل کف بیل است.** (سیرجانی)

۴۵۷۷۲. **دسته‌ای گل، دسته‌ای نرگس، مرگ این جماعت را نبینم هرگز.** (کردی)

۴۵۷۷۳. **دسته‌بندی‌شان مِهر است و کمبود ندارد.** (عوام)

۴۵۷۷۴. **دسته بیل شخم‌زنی او، برگ کرده سبز شده.** (گیلکی)

۴۵۷۷۵. **دست هر کوری به کاسه‌ی غذای خود آشناست.** (دزفولی)

۴۵۷۷۶. **دست هشته، گوش گرفته.** (دزفولی)

۴۵۷۷۷. **دسته گل به آب داده.** (دماوندی، امثال، تمثیل)

۴۵۷۷۸. **دسته گلی از هر درّه‌ای.** (کرمانشاهی)

۴۵۷۷۹. **دست هم بالای دست است ای جوان.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۹/۵)

۴۵۷۸۰. **دسته هاون خانه که گم بشود، یا پیش عروس است یا مادرشوهر.** (کوچه، عوام)

۴۵۷۸۱. **دسته‌ی ارّه باید از خودش باشد تا ببرد.** (آمره‌ای)

۴۵۷۸۲. **دسته‌ی بیل چولی*نمی‌شود.** (شاهرودی)

۴۵۷۸۳. **دستهی تبر آقا شفیع شده.** (مازندرانی)

۴۵۷۸۴. **دسته‌ی‌تبر اگر از چوب نبود، نمی‌برید.** (آذری)

۴۵۷۸۵. **دسته‌ی‌تبر را زیر خاکستر گرم می‌کنند.** (مازندرانی)

۴۵۷۸۶. **دسته‌ی‌چمچه کوتاه بود، دست تو نرسید.** (هزاره‌ای)

۴۵۷۸۷. **دسته‌ی‌سر کو (هاون سنگی) ما را گربه این‌جا نیاورد؟** (قمی)

۴۵۷۸۸. **دسته‌ی کارد را به دست گرفته‌است.** (رامسری)

۴۵۷۸۹. **دسته‌ی‌کج هر کس از آن خودش است.** (ترکمنی)

۴۵۷۹۰. **دسته‌ی گل با نیزه به دماغش نمی‌رسد.** (تهرانی)

۴۵۷۹۱. **دسته‌ی‌ملاقه کوتاه بود.** (هزاره‌ای)

۴۵۷۹۲. **دسته‌ی‌هاون (نیم‌سوز) را هم آرایش بکنند قشنگ می‌شود.** (عوام، شکورزاده)

۴۵۷۹۳. **دستیار فلانی شده.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)

۴۵۷۹۴. **دستی از آستین بیرون آورده.** (نامه‌ی داستان)

۴۵۷۹۵. **دستی از بغلم در آمده و ریشم را گرفت.** (نهاوندی)

۴۵۷۹۶. **دستی از دور بر آتش داری (داریم، می‌دار، دارد).** (صائب: ۶۸۸، دهخدا، تکمله، بهمنیاری، کرمانی، امثال‌موزون، تهرانی، قمی)

۴۵۷۹۷. **دستی از غیب (مردی از خویش) برون آید و کاری بکند.** (حافظ: ۲۹۰، بهمنیاری، افغانی، تهرانی، شکورزاده)

در اصل: **مَردی از خویش برون آید و کاری بکند.** (حافظ:۱۲۸)

۴۵۷۹۸. **دستی است بالای دست تو هم.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲۴)

۴۵۷۹۹. **دست یافتی، نیکویی کن.** (تاریخ طبری: ۶۳۲)

۴۵۸۰۰. **دستی بالای دست خدا که نیست.** (شهربابکی)

۴۵۸۰۱. **دستی بدهی دست و پایی می‌ستانی.** (کرمانی)

۴۵۸۰۲. **دستی به بالش بگیر.** (کرمانی، راوری)

۴۵۸۰۳. **دستی به خودت بگیر و قیاسی به مردم.** (لری)

۴۵۸۰۴. **دستی به دنبه‌اش نزنید که بوی سیرداغ می‌آید.** (فرهنگ‌نامه)

۴۵۸۰۵. **دستی به راه، پایی به راه.** (سیرجانی، بیرجندی)

۴۵۸۰۶. **دستی به زیر سر ننهادیم و شب گذشت.** (اویسی)

۴۵۸۰۷. **دستی به سر بنده بکش، ولی به او غذا نده.** (خوزستانی)

۴۵۸۰۸. **دستی به کاسه، مشتی به پیشانی.** (افغانی)

۴۵۸۰۹. **دستی به لباس خودت بکش و پدر و مادر خودت را بشناس.** (مازندرانی)

۴۵۸۱۰. **دستی به هم برآریم، گِله (فرقی) به هم نداریم.** (زرقانی، شیرازی)
۴۵۸۱۱. **دستی چرکی و نمازی قضا شده داریم.** (گیلکی)
۴۵۸۱۲. **دستی خاک و دستی باد.** (نهاوندی)
۴۵۸۱۳. **دستی خاک و دستی پاک.** (بروجردی)
۴۵۸۱۴. **دستی خیر، دستی شر.** (کردی)
۴۵۸۱۵. **دستی را که در آن جودی نیست کفچه به از آن.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، دهخدا)
۴۵۸۱۶. **دستی زیر سنگ کسی نداریم.** (کرمانی)
۴۵۸۱۷. **دستی (سری) که حکیم (دکتر، جراح) ببرد دیه (قصاص، خون‌بها) ندارد.** (کوچه، دهخدا، شکورزاده، گیلکی، عوام، دهخدا)
۴۵۸۱۸. **دست یک‌دیگر را بگیرید بهتر است که پای یک‌دیگر را.** (رامسری)
۴۵۸۱۹. **دستی که آرام ندارد، باید داخل سوراخ مار بشود.** (لری)
۴۵۸۲۰. **دستی که از تو نباشد با آن مار بگیر.** (لکی)
۴۵۸۲۱. **دستی که از خودت نیست، بُرش.** (ایلامی)
۴۵۸۲۲. **دستی که از من بریده، خواه (چه) سگ بخورد خواه (چه) گربه (شغال).** (کوچه، شکورزاده، سهیلی، حییم، عوام، شیرازی)
۴۵۸۲۳. **دستی که بخارد، چیزی گیرش می‌آید.** (بختیاری)
۴۵۸۲۴. **دستی که بشکنند، حواله‌ی گردن می‌شود.** (بختیاری)
۴۵۸۲۵. **دستی که به درد شفاعت نخورد، به درد نمی‌خورد.** (خوزستانی)
۴۵۸۲۶. **دستی که به دندان نتوان برد ببوس.** (سعدی؛ کلیات: ۸۳۴ بهمنیاری، شکورزاده، افشاری)
۴۵۸۲۷. **دستی که پهن جمع می‌کرد تا پارچه‌ی ابریشم دید هول شد.** (آذری)
۴۵۸۲۸. **دستی که حاکم بِبُرد خون درنمی‌آید.** (کرمانی)
۴۵۸۲۹. **دستی که حاکم (سلطان، قانان، قاضی، حکیم) ببرد، خون (دیه، دوا، قصاص) ندارد.** (کوچه، تهرانی، حییم، عوام، سیرجانی)
۴۵۸۳۰. **دستی که حنا دارد، توی جیب نمی‌رود.** (بنابی)
۴۵۸۳۱. **دستی که دکتر بریده، خون بها ندارد.** (گیلکی)
۴۵۸۳۲. **دستی که ریزشی نکند، شاخ بی‌برست / نخلی که میوه‌ای ندهد، خشک بهترست.** (صائب:۹۲۴، تکمله)
۴۵۸۳۳. **دستی که زیر سنگ است (دستِ زیر سنگ را) آهسته می‌کِشند.** (کوچه)
۴۵۸۳۴. **دستی که شکست دیگر راست (چون اوّل) جوش نمی‌خورد.** (لری، بختیاری)
۴۵۸۳۵. **دستی که شکسته، باید سوار گردن شود.** (کهنوجی)
۴۵۸۳۶. **دست یکّه صدا ندارد.** (بهمنیاری، کرمانی، شهربابکی)
۴۵۸۳۷. **دستی که قصّاب ببرد، صدا ندارد.** (شیرازی)
۴۵۸۳۸. **دستی که کوته است، علاجش بریدن است.** (کلیم: ۱۲۴)
۴۵۸۳۹. **دستی که ک..ن را شسته باشد، دیگر صورت را نمی‌شوید.** (رامسری)
۴۵۸۴۰. **دستی که می‌خواهد در خاک بپوسد به کاری مشغول کن.** (لری)
۴۵۸۴۱. **دستی که نتوان برید (نمی‌توانی ببری) باید بوسید (ببوس).** (بهمنیاری، شکورزاده، حییم، دهخدا، کوچه)
۴۵۸۴۲. **دستی که نسوخت، خرید و فروش را نمی‌داند.** (لری)
۴۵۸۴۳. **دستی که نمک نداشته‌باشد، از گَل*ببّر.** (رامسری)
۴۵۸۴۴. **دستی که نمی‌توان گزید (برید) باید بوسید.** (عوام)
۴۵۸۴۵. **دستی که نمی‌توانی بشکنی ببوس.** (خوزستانی)
۴۵۸۴۶. **دستی که نمی‌توانی گاز بگیری باید ببوسی.** (شوشتری)
۴۵۸۴۷. **دشتبان باغ بونه*با روی سیاه و توبره خالی به خانه آمد.** (لری)
۴۵۸۴۸. **دشتبان تا صیفی‌اش شروع کرد به ثمر گرفتن گوشش کر می‌شود.** (لری)
۴۵۸۴۹. **دشتبان خواب پادشاهی می‌بیند.** (مازندرانی)
۴۵۸۵۰. **دشتبان دشت ناکاشته.** (کندلوسی)
۴۵۸۵۱. **دشت خالی به چون شهر پر از گرگان.** (ناصرخسرو: ۴۱۲، دهخدا)
۴۵۸۵۲. **دشت، دشتِ اوّل است.** (شکورزاده)
۴۵۸۵۳. **دشتِ کربلا شد.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۵۸۵۴. **دشت کردم از دست حلال‌زاده / لعنت خدا بر آدم حرام‌زاده.** (تهرانی)
۴۵۸۵۵. **دشتک شانس از ما روی برگرداند.** (سیستانی)
۴۵۸۵۶. **دشتی چه بداند، از حال کشتی.** (بندرعباسی)
۴۵۸۵۷. **دشمن آتش‌پرست بادپیما را بگو / خاک بر سر کن که آبِ رفته باز آمد به جوی.** (بهمنیاری)
۴۵۸۵۸. **دشمن آنست که عیب تو نهان می‌دارد.** (تاریخ نگارستان: ۱۰۸، تکمله)
۴۵۸۵۹. **دشمن آیینه باشد روی زرد.** (عماری شهریاری، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۵۸۶۰. **دشمن ار چه حقیر باشد از او ایمن مباش.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری)
۴۵۸۶۱. **دشمن ارچه یکی، هزار بُوَد.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۴۸، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۵۸۶۲. **دشمن ار دشمنی کند فن اوست/ کار صعب است دشمنی از دوست.** (مکتبی شیرازی؛ کلمات‌علیه: ۴۲۵)
۴۵۸۶۳. **دشمن از در رفت، از روجین*آمد، یک جیب کم داشت با خورجین آمد.** (مازندرانی)
۴۵۸۶۴. **دشمن اگر بداند روزنه‌ی‌روزی تو کجاست، مسدودش می‌کند.** (رامسری)
۴۵۸۶۵. **دشمن اگر پشه است فیل بشمارش (حسابش کن).** (شکورزاده، افغانی)
۴۵۸۶۶. **دشمن اگرچه حقیر بود حقیر مدار.** (داستان‌های‌بیدپای: ۱۱۴)
۴۵۸۶۷. **دشمن اگرچه ضعیف باشد، احتیاط از دست منه.** (قشقایی)
۴۵۸۶۸. **دشمن اگر قوی است، نگهبان قوی‌تر است.** (دهخدا، خزینه، حییم، شکورزاده، عوام، افغانی)
۴۵۸۶۹. **دشمنان در زندان دوست شوند.** (دهخدا، حییم، سهیلی، عوام، افغانی، بهمنیاری)
۴۵۸۷۰. **دشمنان در مخالفت گرمند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷۱)
۴۵۸۷۱. **دشمن اندوختن، مردی نیست.** (بهمن‌نامه: بیت ۵۳۸)
۴۵۸۷۲. **دشمنان را به خود خوش مکن.** (کردی)
۴۵۸۷۳. **دشمنان را پوست برکن دوستان را پوستین.** (سعدی. (؟)، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۴۵۸۷۴. **دشمنان سه فرقه‌اند، دشمن؛ دشمنِ دوست؛ دوستِ دشمن.** (حییم، دهخدا)
۴۵۸۷۵. **دشمن این نیک پسندد که تو گیری کم دوست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۵۷، شکورزاده)
۴۵۸۷۶. **دشمن با تو نسازد، تو با دشمن بساز.** (افغانی)
۴۵۸۷۷. **دشمن با سنگ به تو حمله می‌کند، تو با آش به او حمله کن.** (قشقایی)
۴۵۸۷۸. **دشمن با معاشرت کم‌کم خویش می‌شود، امّا دوست با قطع معاشرت دشمن می‌شود.** (قشقایی)
۴۵۸۷۹. **دشمن بدگمان نمی‌شود، مهربان.** (تاجیکی)
۴۵۸۸۰. **دشمن به بادی که از رقیبش خارج شود شاد می‌گردد.** (نهاوندی)
۴۵۸۸۱. **دشمن به پا نگرد، دوست به صورت (سر، چشم).** (کردی، افغانی، کردی‌کرمانشاهی)
۴۵۸۸۲. **دشمن به حالش گریه می‌کند.** (بختیاری)
۴۵۸۸۳. **دشمن به ملاطفت دوست نگردد، بلکه طمع زیاده کند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۵، دهخدا، عوام، افغانی)
۴۵۸۸۴. **دشمنِ بین خانه، مارِ بین آستین است.** (افغانی)
۴۵۸۸۵. **دشمنِ پیر دوست و بچّه‌ی گرگ اهلی نمی‌شوند.** (ترکمنی)
۴۵۸۸۶. **دشمنت اگر سبد کرمی است باید از او ترسید.** (لری)
۴۵۸۸۷. **دشمنت تیمور باشد، نگهبانت علی کُرّه.** (دشتی)
۴۵۸۸۸. **دشمنت دشمن است حتّی اگر حلوا به خوردش بدهی.** (خوزستانی)
۴۵۸۸۹. **دشمنت را اگر پیش باشد کمتر از فیلش مدان.** (تاجیکی)
۴۵۸۹۰. **دشمنت را که آب ببرد، بر سر بزن، بگو: «برادر، برادر.»** (بختیاری)
۴۵۸۹۱. **دشمنت که مثل موش است، مانند پلنگ بدان.** (گنبدکاووسی)
۴۵۸۹۲. **دشمنت کیست آن‌که گفت و نکرد.** (افغانی)
۴۵۸۹۳. **دشمنت کیست؟ آن‌که گفت می‌دهم و نداد، دوستت کیست؟ آن‌که گفت می‌زنم و نزد.** (ترکمنی)
۴۵۸۹۴. **دشمنت کیست آن‌که وعده کرد و وفا نکرد.** (افغانی)
۴۵۸۹۵. **دشمن تو شبوش‌های سر تو.** (افغانی)
۴۵۸۹۶. **دشمن چو به دست آمد و مغلوب تو شد / حکمِ خرد آن است امانش ندهی.** (شکورزاده، دهخدا، تاجیکی)
۴۵۸۹۷. **دشمن چون از هر حیلتی درماند، سلسله‌ی‌دوستی بجنباند تا به دوستی کارهایی کند که در دشمنی (هیچ دشمن) نتواند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۴، دهخدا)
۴۵۸۹۸. **دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست.** (سعدی؛ کلیات: ۱۶، هبله‌رودی، مثمر، عوام، شکورزاده، حییم، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، خزینه، افغانی)
۴۵۸۹۹. **دشمن چه مرده چه گریخته و چه به زنهار آمده.** (قابوس‌نامه: ۱۴۴)
۴۵۹۰۰. **دشمن چه‌ها که نمی‌گوید، آدم چه‌ها که در خواب نمی‌بیند.** (ترکمنی)
۴۵۹۰۱. **دشمن خانگی از خصم برونی بدترست.** (صائب: ۳۳۲۳، تکمله)
۴۵۹۰۲. **دشمن خانگی را علاج کن تا از دست دشمن خارجی در امان باشی.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۵۹۰۳. **دشمن خُرد است بلای بزرگ/ غفلت از او هست خطای سترگ.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۶۸، مثمر، بهمنیاری، دهخدا، امثال‌موزون)
۴۵۹۰۴. **دشمن خُرد را حقیر مدار.** (ابن‌یمین: ۴۳۹)
۴۵۹۰۵. **دشمن خُرد را هم خوار مدار.** (قابوس‌نامه: ۲۰۲)
۴۵۹۰۶. **دشمن (خصم) را خوار نشاید داشت، اگرچه (در حالی) حقیر (ضعیف) دشمن بود (نماید).** (کلیله:۲۳۷، تاجیکی)
۴۵۹۰۷. **دشمن خودت را با شکر خفه کن.** (کردی)
۴۵۹۰۸. **دشمن خود را چرا کس این قدر پهلو دهد.** (کلیم، امثال‌موزون)

۴۵۹۰۹. **دشمن خود را ضعیف (خرد، حقیر) مشمار.** (افغانی، تاجیکی)

۴۵۹۱۰. **دشمن داری نی، اولاد داری بله.** (افغانی)

۴۵۹۱۱. **دشمن دانا بلندت می‌کند/ بر زمینت می‌زند نادان دوست.** (کوچه، افغانی)

۴۵۹۱۲. **دشمن دانا به از دوست نادان.** (بهمنیاری، خزینه، کوچه، هبله‌رودی، تهرانی، شکورزاده، عوام)

۴۵۹۱۳. **دشمن دانا به از نادان دوست.** (کوچه)

۴۵۹۱۴. **دشمنِ دانا بهتر از دوستان کانا.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۴۸)

۴۵۹۱۵. **دشمن دانا که پی (غم) جان بود / بهتر از آن دوست که نادان بود.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۵۰بهمنیاری، افغانی، تاجیکی)

۴۵۹۱۶. **دشمن در خانه‌ات نومید نمی‌شود.** (کردی)

۴۵۹۱۷. **دشمن در خانه است.** (بهمنیاری)

۴۵۹۱۸. **دشمن دشمنت، دوست توست.** (قشقایی، آذری)

۴۵۹۱۹. **دشمن دوست چون توانَد بود؟** (ابوالفضل بیهقی، شکورزاده، دهخدا)

۴۵۹۲۰. **دشمن دوست نشود و چغندر گوشت.** (عوام، شکورزاده، دهخدا)

۴۵۹۲۱. **دشمن دوست نمی‌شود، شکمبه گوشت.** (افغانی)

۴۵۹۲۲. **دشمن دوست نمی‌شود، شکمبه پوست.** (شکورزاده)

۴۵۹۲۳. **دشمن دیرین رفاقت نپذیرد و پوست سگ دبّاغت.** (آذری)

۴۵۹۲۴. **دشمن را اگر پشه باشد کمتر از فیلش مدان.** (تاجیکی)

۴۵۹۲۵. **دشمن را بکوب با هر وسیله‌ای که بتوانی.** (آذری)

۴۵۹۲۶. **دشمن را به شکَر کُش.** (تاجیکی)

۴۵۹۲۷. **دشمن را کس نفرستد به استمداد خواستن.** (کردی)

۴۵۹۲۸. **دشمن را مزن مکش، راه درآمدش را ببند.** (هزاره‌ای)

۴۵۹۲۹. **دشمن روباه پوستش.** (افغانی)

۴۵۹۳۰. **دشمن روباه دم، دشمن گوسفند پشم، دشمن گاو کوهی شاخ اوست.** (کرمانجی)

۴۵۹۳۱. **دشمن زیرک از دوست نادان بهتر است.** (تاجیکی)

۴۵۹۳۲. **دشمن سر بریده به.** (تاجیکی)

۴۵۹۳۳. **دشمن سرّت را بداند یا نداند.** (ترکمنی)

۴۵۹۳۴. **دشمن شود دلیر چو بیند ملایمت.** (سلیم: ۱۷)

۴۵۹۳۵. **دشمن صبح بهتر از دوست پسین است.** (سروستانی)

۴۵۹۳۶. **دشمن ضعیف را خوار نشاید داشت که اگر از قوّت و زور درماند به حیلت و مکر فتنه انگیزد.** (کلیله: ۱۰۹)

۴۵۹۳۷. **دشمن طاووس آمد پرّ او/ ای بسا شه را بکشته فرّ او.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۰۸۸، شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی، افغانی، دهخدا، کوچه)

۴۵۹۳۸. **دشمن عیب تو بیند، چون معیوب باشی دشمن شاد گردد و چون معصوم باشی، اندوهگن شود.** (عطّار؛ تذکرةالاولیا: ۴۷۸)

۴۵۹۳۹. **دشمن عیب‌های تو را می‌بیند.** (بختیاری)

۴۵۹۴۰. **دشمن قدیمی دوست نمی‌شود، نمد سیاه سفید.** (ترکمنی)

۴۵۹۴۱. **دشمن کورکنی هست.** (شهربابکی)

۴۵۹۴۲. **دشمن کو عیب تو برروی گفت/ بهتر از آن دوست که عیبت نهفت.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۵۸)

۴۵۹۴۳. **دشمن که افتاد (او را) در لگدکوب قهر باید گرفت تا برنخیزد.** (مرزبان‌نامه: ۲۱۷، فرهنگ‌نامه، دهخدا)

۴۵۹۴۴. **دشمن که دانا بود به ز دوست.** (فردوسی: ۱۳۸۲/۳)

۴۵۹۴۵. **دشمن که زیاد باشد فرار کردن مردانگی و شجاعت است.** (قشقایی)

۴۵۹۴۶. **دشمن که فرار کرد، افراد رشید زیادند.** (مهابادی)

۴۵۹۴۷. **دشمن کهنه (قدیم) دوست نمی‌شود.** (ساوه‌ای، قشقایی)

۴۵۹۴۸. **دشمن که هیچ چیز را نیافت، می‌گوید دنبه (بینی) سگت کج است.** (تاجیکی)

۴۵۹۴۹. **دشمن مار توبره است، رها مکن.** (کرمانجی)

۴۵۹۵۰. **دشمن مانند مار است که هرگز دوست نگردد.** (سندبادنامه، شکورزاده)

۴۵۹۵۱. **دشمن مدار ارچه خرد است خوار.** (فردوسی: ۴۴۱، دهخدا)

۴۵۹۵۲. **دشمنم (دشمنت) را همچو میخ خیمه می‌خواهم مدام / سر به سنگ و تن به خاک و ریسمان در گردنش.** (شکورزاده)

۴۵۹۵۳. **دشمنِ مرد، از دوست نامرد بهتر است.** (ترکمنی)

۴۵۹۵۴. **دشمنِ من، خود منم.** (ناصرخسرو:۳۰۳)

۴۵۹۵۵. **دشمنِ من، میانِ سینه‌یِ من.** (صائب: ۳۰۳، شکورزاده)

۴۵۹۵۶. **دشمن می‌خنداند، دوست می‌گریاند.** (افغانی)

۴۵۹۵۷. **دشمن می‌گوید شکروار، دوست می‌گوید تبروار.** (افغانی، تاجیکی)

۴۵۹۵۸. **دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۵ دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، کوچه)

۴۵۹۵۹. **دشمن نکند آن چه تو با من کردی.** (ظهیر فاریابی: ۲۷۲)

۴۵۹۶۰. **دشمن نگردد به هر حال دوست.** (بهمن‌نامه: بیت ۱۰۳۸۶)

۴۵۹۶۱. **دشمن نه خواب می‌کند، نه دیگران را به خواب می‌ماند.** (افغانی)
۴۵۹۶۲. **دشمن هرچند حقیر باشد خُرد مگیر.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده)
۴۵۹۶۳. **دشمن، هرگز دوست نشود (نگردد).** (تاریخ بیهقی: ۷۰۴، بهمنیاری، دهخدا)
۴۵۹۶۴. **دشمنی آهسته بزن ندارد، میرغضبی آهسته بُبر.** (عوام، شکورزاده، کوچه)
۴۵۹۶۵. **دشمنی بالاتر از اولاد نیست / شاخ گاوی (میخ چشمی) بدتراز داماد نیست.** (شکورزاده، رفسنجانی)
۴۵۹۶۶. **دشمنی، دشمنی آرد.** (دهخدا)
۴۵۹۶۷. **دشمنی عطّار، بهتر از دوستی آهنگر است.** (لری)
۴۵۹۶۸. **دشمنی که به کوچکی مورچه داری باید به بزرگی فیل بدانی.** (مشکین‌شهری)
۴۵۹۶۹. **دشمنی، گلایه ندارد.** (لری)
۴۵۹۷۰. **دشنام از لب شیرین، به‌جای آفرین باشد.** (همام تبریزی: ۸۷)
۴۵۹۷۱. **دشنام بچّه، کوچک صلوات است.** (نهاوندی)
۴۵۹۷۲. **دشنام به تِله‌خورم نده، تا دشنام به پُلوخورت ندهم.** (لکی)
۴۵۹۷۳. **دشنام تو بهتر ز ثنای دگران.** (مولوی؛ کلیات)
۴۵۹۷۴. **دشنام دادی، دعایت نمی‌کنند.** (خوانساری)
۴۵۹۷۵. **دشنام، داغ نشان است.** (بختیاری)
۴۵۹۷۶. **دشنام را باد می‌برد، سیلی را خر می‌خورد.** (افغانی)
۴۵۹۷۷. **دشنام، کار عاجزان است.** (بختیاری)
۴۵۹۷۸. **دشنام کز دهان تو باشد شنیدنی است.** (افغانی)
۴۵۹۷۹. **دشنام مده به مادر من/ گر مادر خویش دوست داری.** (سعدی؛ کلیات: ۸۳۴)
۴۵۹۸۰. **دشنه‌اش را پشت جا گذاشته.** (تهرانی)
۴۵۹۸۱. **دشوار از آموختن آسان گردد.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۸۵)
۴۵۹۸۲. **دشوار بود زادن، نطفه ستدن آسان.** (خاقانی: ۳۵۹، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۵۹۸۳. **دشوار به دست آمده، آسان نرود.** (شکورزاده)
۴۵۹۸۴. **دشوار به دست آید و آسان نرسد.** (عطّار: مختارنامه)
۴۵۹۸۵. **دشوارتر ز مرگ، گریبان دریدن است.** (کلیم:۱۲۴)
۴۵۹۸۶. **دشوارِ تو آسان شد و آسانِ تو دشوار.** (منوچهری: ۱۵۵)
۴۵۹۸۷. **دعا از بندگان، وز بخت آمین.** (امیرمعزّی: ۴۶۶)
۴۵۹۸۸. **دعا برای سر و مالت می‌کنم.** (کردی)
۴۵۹۸۹. **دعا پیش از بلا باید، بلا آمد رضا باید.** (نفحات‌الانس: ۱۴۲)
۴۵۹۹۰. **دعا چون مستجاب افتاد، حاجت نیست آمین را.** (میرزا باقر اصفهانی)
۴۵۹۹۱. **دعا خانه‌ی‌صاحبش را می‌شناسد (راه می‌برد).** (عوام، دهخدا، سهیلی)
۴۵۹۹۲. **دعا دور از حاجات.** (سیرجانی)
۴۵۹۹۳. **دعا راست است امّا سوراخ غلط است.** (دهخدا)
۴۵۹۹۴. **دعا را ما کردیم، باران به کوه‌ها بارید.** (مرندی)
۴۵۹۹۵. **دعا را ما کردیم (قربانی را ما سر بریدیم) باران به قره داغ بارید.** (آذری)
۴۵۹۹۶. **دعا راه خودش را می‌رود و نفرین راه خودش.** (دزفولی)
۴۵۹۹۷. **دعا کردم، امّا پشت رو سبز شد.** (تهرانی)
۴۵۹۹۸. **دعا کن آدم از چهار ستون بدن سالم باشد.** (بیرجندی)
۴۵۹۹۹. **دعا کن الفبا بمیرد وگرنه استاد (آخوند) بسیار است.** (شکورزاده، دهخدا، سهیلی، حییم، کوچه)
۴۶۰۰۰. **دعا کن اُلِف‌بِ بمیرد، آخوند فراوان است.** (کوچه، حییم)
۴۶۰۰۱. **دعا کن بابات بمیرد وگرنه معلّم بسیار است.** (شکورزاده، حییم)
۴۶۰۰۲. **دعا کن بابات بمیرد، وگرنه این آخوند (استاد) نه یک آخوند (استاد) دیگر.** (عوام، شکورزاده، امثال‌موزون، کوچه)
۴۶۰۰۳. **دعا کن بارت آرد باشد.** (کرمانی)
۴۶۰۰۴. **دعا کن پدرت بمیرد.** (بهمنیاری، کوچه)
۴۶۰۰۵. **دعا کن حتّی دعای ورده، امّا اگر میل خدا نباشد، دعا هم کاره‌ای نیست.** (کلاردشتی)
۴۶۰۰۶. **دعا کن خدا تاس را توی سرت نزند.** (شکورزاده)
۴۶۰۰۷. **دعا کن گندمت آرد بشود.** (کوچه، شکورزاده)
۴۶۰۰۸. **دعا کنید آستین مردتان وصله‌ای باشد.** (شیرازی)
۴۶۰۰۹. **دعاگر باید برای سر کچل خودش دعا کند.** (لنگرودی)
۴۶۰۱۰. **دعاگر که مفت شد، برای بچه گربه هم خط می‌کنند.** (مازندرانی)
۴۶۰۱۱. **دعانویس جن خودش را نمی‌تواند بگیرد.** (مازندرانی)
۴۶۰۱۲. **دعا (ها) برای آمین است.** (کمال‌خجندی؛ دیوان، هبله‌رودی، مثمر، کوچه)
۴۶۰۱۳. **دعا هنگام باران مستجاب است.** (آذری توسی)
۴۶۰۱۴. **دعای بی‌اثر دارم و هزاران جُرم.** (عرفی شیرازی)
۴۶۰۱۵. **دعای بی‌نیاز، عروس بی‌جهاز.** (تهرانی)
۴۶۰۱۶. **دعای پدر و ناله‌ی‌مادر اثر قطعی دارد.** (آذری)
۴۶۰۱۷. **دعای پس از شفا.** (افغانی)

۴۶۰۱۸. **دعایت را جهود آورده اکنون هرچه خواهی کن.** (اخگر، امثال‌موزون)
۴۶۰۱۹. **دعای زبان‌بند داری؟** (گیلکی)
۴۶۰۲۰. **دعای زنده دلانت بلا بگرداند.** (سعدی، کلیات: ۵۶۲)
۴۶۰۲۱. **دعای سر دسترخوان را بگیر.** (افغانی)
۴۶۰۲۲. **دعایش را ملاّ ابراهیم جهود آورده.** (شکورزاده)
۴۶۰۲۳. **دعایش عربی مستجاب شده‌است.** (عوام)
۴۶۰۲۴. **دعای صبح و آه شب، کلید گنج مقصود است.** (حافظ: ۳۰۶)
۴۶۰۲۵. **دعای گوشه‌نشینان بلا بگرداند.** (حافظ: ۳۱۶، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۴۶۰۲۶. **دعای مادر شیر و پستان، دعای پدر تیر و پیکان.** (شهربابکی)
۴۶۰۲۷. **دعای ملاّ برای خود مؤثر نمی‌افتد.** (قشقایی)
۴۶۰۲۸. **دعوا آهسته زدن ندارد.** (خوانساری)
۴۶۰۲۹. **دعوا برای سگ خوب است.** (ترکمنی)
۴۶۰۳۰. **دعوا بر سر عبای ملاست.** (آمره‌ای)
۴۶۰۳۱. **دعوا به مشورت نیاز ندارد.** (ترکمنی)
۴۶۰۳۲. **دعوا بی‌نان و حلوایش نمی‌شود.** (عوام)
۴۶۰۳۳. **دعوا در هنگام شخم‌زدن و آشتی هنگام خرمن کردن.** (ایلامی)
۴۶۰۳۴. **دعوا را شمشیر می‌برد، معامله را پول.** (آذری)
۴۶۰۳۵. **دعوا را هنگام دعوا مطرح می‌کند.** (بختیاری)
۴۶۰۳۶. **دعوا سر پوستین ملاّ بود.** (کرمانی)
۴۶۰۳۷. **دعوا سر توبره است.** (آذری)
۴۶۰۳۸. **دعوا سر شخم به از سر تخم.** (تویسرکانی، گیلکی)
۴۶۰۳۹. **دعوا سر لحاف ملاّست (بود).** (تهرانی، عوام، دهخدا)
۴۶۰۴۰. **دعوا سر نان و دوغ است، گیس‌بریده (روسیا) ماست و کره می‌خواهد.** (فرهنگ‌نامه، بختیاری، لری)
۴۶۰۴۱. **دعواکردن از دست خالی بودن بهتر است.** (تکابی)
۴۶۰۴۲. **دعوا کردن را از سگ بیاموز.** (ترکمنی)
۴۶۰۴۳. **دعوا کن فحش بده ولی برای آشتی جایی بگذار.** (ترکمنی)
۴۶۰۴۴. **دعواکننده آشتی می‌کند، بدی به سخن‌چین می‌ماند.** (آذری)
۴۶۰۴۵. **دعوا که نان و حلوا نیست.** (بیرجندی)
۴۶۰۴۶. **دعواگر سست، قاضی را شرمنده می‌کند.** (تاجیکی)
۴۶۰۴۷. **دعوا نداری ملک بخر، بی‌کاری آسیاب بساز.** (آذری)
۴۶۰۴۸. **دعوا و جنگ سر غُر حاجی نانوا.** (فرهنگ‌نامه)
۴۶۰۴۹. **دعوا و مرافعه چاشنی زن و شوهر است.** (تهرانی)
۴۶۰۵۰. **دعوا و نزاع بیرون از آبادی است.** (بویراحمدی)
۴۶۰۵۱. **دعوای از روی کیف دل و بدون نگرانی، یا مرگ و گور را دنبال دارد یا فقر و درویشی.** (لری)
۴۶۰۵۲. **دعوای حیدری نعمتی است.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۴۶۰۵۳. **دعوای خوره تمام نشده‌بود که جر و دعوای توبره فرا رسید.** (قشقایی)
۴۶۰۵۴. **دعوای زن و شوهر دروغ است، نباید باور کرد.** (خوزستانی)
۴۶۰۵۵. **دعوای زن و شوهر مانند باد (باران، هوای) بهاری است.** (مازندرانی، گیلکی، آذری)
۴۶۰۵۶. **دعوای زن و شوهر، نمک زندگی است.** (خرّمی)
۴۶۰۵۷. **دعوای زن و مرد به رعد و برق بهار می‌ماند (درگذراست).** (گیلکی)
۴۶۰۵۸. **دعوای سر خرمن، بهتر از صلح آخر خرمن.** (سورمقی، کرمانی)
۴۶۰۵۹. **دعوای سرِ شیار (خور*) بهتر از صلح سرِ خرمن است.** (شکورزاده، کوچه، سبزواری)
۴۶۰۶۰. **دعوای قروت آب‌جوش.** (تاجیکی)
۴۶۰۶۱. **دعوای کهک و پشک*.** (زرقانی)
۴۶۰۶۲. **دعوایی باشد که خیر من در آن باشد.** (کردی)
۴۶۰۶۳. **دعوت به گردو بازی می‌کند.** (آملی)
۴۶۰۶۴. **دعوت نشده به عروسی نرو.** (لری)
۴۶۰۶۵. **دعوی بر خانه‌ی کعبه می‌کند.** (تاریخ‌الوزرا: ۳۹، تکمله)
۴۶۰۶۶. **دعوی، پختگی اندیشه‌ی خام است این‌جا.** (صائب: ۱۳۸۰)
۴۶۰۶۷. **دعوی مردی کسی شاید که بکند که به‌جای آورد.** (سمک‌عیّار: ۱۲۱/۴)
۴۶۰۶۸. **دعوی و پشیمانی خواهر و برادرند.** (افغانی)
۴۶۰۶۹. **دغلی بچّه از بی‌قاپی (بجلی).** (اراکی، هراتی، افغانی، دلیجانی)
۴۶۰۷۰. **دفتر به سخن خوب شود جامه به آهار.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۷۷، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۶۰۷۱. **دفتر پارینه (پارسال، کهنه) را گاو خورد.** (هبله‌رودی، کوچه، بهمنیاری)
۴۶۰۷۲. **دفتر حق و باطل دست خداست.** (شهربابکی)
۴۶۰۷۳. **دفتر شیرازه ناکرده، به بادی ابتر است.** (جامی؛ دیوان: ۲۲، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۶۰۷۴. **دفتر صوفی سواد و حرف نیست/ جز دل اسپید همچو برف نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۵۵/۱)
۴۶۰۷۵. **دفتر عمر، وقف قناعت کنم.** (خاقانی: ۴۴۰)
۴۶۰۷۶. **دفتر کهنه را گاو خورد.** (سخن)
۴۶۰۷۷. **دفتری بود، گاو خوردش.** (بهمنیاری)

۴۶۰۷۸. **دف درید، عاروسی (عروسی) چرید.** (سیرجانی)
۴۶۰۷۹. **دفعِ آتش سوزان به آب باید کرد.** (خواجوی کرمانی)
۴۶۰۸۰. **دفع آتش کسی به آتش نکند.** (واعظ، امثال‌موزون)
۴۶۰۸۱. **دفع فاسد به افسد رواست.** (قدسی مشهدی:۹۵۳)
۴۶۰۸۲. **دفع فاسد به افسد عقلاً قبیح است.** (تکمله)
۴۶۰۸۳. **دفع فاسد به افسد.** (کوچه، نامه‌ی‌داستان)
۴۶۰۸۴. **دفن مرده، مناسب مردنش باید باشد.** (ترکمنی)
۴۶۰۸۵. **دق هرچیزی چهل روز است، دق تکه (لقمه) چهل سال است.** (شیرازی)
۴۶۰۸۶. **دکاً دکا و امروز فردا دارد.** (مازندرانی)
۴۶۰۸۷. **دکّان از خودت است، امّا از آن دور باش.** (لری)
۴۶۰۸۸. **دکّان بقّال، کور است.** (آملی)
۴۶۰۸۹. **دکّان بنجاره (عطّار) را دزد زده.** (افغانی)
۴۶۰۹۰. **دکّان به چه کار آید اگر مایه نباشد؟** (کلیم همدانی: ۴۵۵، تکمله)
۴۶۰۹۱. **دکّان بی‌متاع چرا وا کند کسی؟** (صائب، شکورزاده، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)
۴۶۰۹۲. **دکّاندار از نقد بیشتر خوشش می‌آید تا قرض.** (لری)
۴۶۰۹۳. **دکّاندار باید دو کام‌دار باشد.** (بختیاری)
۴۶۰۹۴. **دکّاندار مشتری خودش را می‌شناسد.** (سخن)
۴۶۰۹۵. **دکّانداری است در جوش خریداران دکّان بستن.** (صائب؛ متفرقات، امثال‌موزون)
۴۶۰۹۶. **دکّانداری پای شکستگی است.** (افغانی)
۴۶۰۹۷. **دکّان، دکّان خودتان است امّا به اجناس آن دست نزنید (نزدیک نشوید).** (آذری، لری)
۴۶۰۹۸. **دکّان، دکّان‌دار می‌خواهد.** (تهرانی)
۴۶۰۹۹. **دکّان شکرفروش و آن‌گه ترشی!** (مولوی؛ مثنوی: ۱۶۱/۸)
۴۶۱۰۰. **دکّان مال تو، امّا ناخنک مزن.** (عوام، دهخدا، حییم)
۴۶۱۰۱. **دکّان مال ماست، ولی کشمش مال ما نیست.** (آملی)
۴۶۱۰۲. **دکّانی که بقّال آخر روز بگشاید، معلوم که چه سودا خواهد کرد.** (مثمر، هبله‌رودی)
۴۶۱۰۳. **دکّانی که بقّال آخر روز باز کند سودش معلوم است.** (شکورزاده، کوچه)
۴۶۱۰۴. **دکتر بروی دوا می‌دهد، آخوند بروی دعا می‌دهد.** (سخن)
۴۶۱۰۵. **دکمه‌ی آستین هرکس می‌شود.** (افغانی)
۴۶۱۰۶. **دک و پوز بچّه‌ها را دارد، خوراک ارّه‌کشان را.** (گیلکی)
۴۶۱۰۷. **دک و پوز ما را شناخته‌است.** (گیلکی)
۴۶۱۰۸. **دگران خورند نانی به روغن / من مسکین زنُم دسته به جوغن.** (جیرفتی)
۴۶۱۰۹. **دگر، دگر است و جگر، جگر.** (سیرجانی)
۴۶۱۱۰. **دگر ره گر نداری طاقت نیش/ مبر انگشت در سوراخ کژدم.** (سعدی؛ کلیات: ۲۵)
۴۶۱۱۱. **دگر مرد گو، لاف مردی مزن.** (سعدی)
۴۶۱۱۲. **دگمه قابلمه‌ای لرزان است.** (آذری)
۴۶۱۱۳. **دل آچه*به بچّه، دل بچّه به کوچه.** (تاجیکی)
۴۶۱۱۴. **دل آدم، خواهان محبّت است.** (بویراحمدی)
۴۶۱۱۵. **دل آدم سفره نیست که پیش هرکس پهن کند.** (بهمنیاری)
۴۶۱۱۶. **دل آدمی خوش باشد، منزل پشت لانه‌ی‌مرغ باشد.** (مازندرانی)
۴۶۱۱۷. **دل آدمی یک تکّه گوشت است.** (لری)
۴۶۱۱۸. **دل آزرده را سخن سخت است.** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، افغانی)
در اصل: **دل آزرده را سخت باشد سخن.** (سعدی؛ بوستان: ۱۲۰)
۴۶۱۱۹. **دل آسان است، با دل، درد باید.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۱۴)
۴۶۱۲۰. **دل آگاه می‌باید، وگرنه گدا یک لحظه بی‌یاد خدا نیست.** (کلیم همدانی: ۲۹۹، تکمله)
۴۶۱۲۱. **دل آموخته، بلای جان.** (تاجیکی)
۴۶۱۲۲. **دل آموخته‌ی، بلاست.** (سبزواری، مثمر)
۴۶۱۲۳. **دل آیینه است چون شکست پیوند نمی‌شود.** (افغانی)
۴۶۱۲۴. **دلا خوش باش نان ما در روغن افتاد.** (ابواسحاق اطعمه، خزینه)
۴۶۱۲۵. **دلا خو کن به تنهایی که آن هم عالمی دارد.** (تهرانی)
۴۶۱۲۶. **دلا خو کن به تنهایی که از تنها بلا خیزد.** (قاآنی، بهمنیاری، حییم، دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۴۶۱۲۷. **دلا در حضرت کریم تمنا چه حاجت است؟** (حافظ: ۱۱۸، امثال‌موزون)
۴۶۱۲۸. **دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی‌دارد / ز هشیاران عالم هرکه را دیدم غمی‌دارد.** (آقابیگم؛ گنجینه‌ی سهیلی:۱/ ۸۱ شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۶۱۲۹. **دلارام باشد زن نیکخواه/ ولیکن زن بد خدا را پناه.** (سعدی؛ کلیات: ۲۶۴، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)
۴۶۱۳۰. **دلارامی که داری دل در او بندد/ گر چشم از همه عالم فرو بند.** (سعدی؛ کلیات: ۱۰۳، شکورزاده)
۴۶۱۳۱. **دل از جایی که به آن امید بسته می‌شکند.** (آذری)
۴۶۱۳۲. **دل از دل آب می‌خورد، ماهی از دریا.** (هزاره‌ای، افغانی، ترکمنی)

۴۶۱۳۳. **دل از دل آب مـی‌نوشـد، میـوه از درخـتش.** (ترکمنی)

۴۶۱۳۴. **دل از دل آگاه است.** (روانسری)

۴۶۱۳۵. **دل از دل‌خانه‌اش کنده‌شد.** (هزاره‌ای)

۴۶۱۳۶. **دل از دل خانه‌ام رفت.** (افغانی)

۴۶۱۳۷. **دل از دیده آب می‌خورد.** (قشقایی)

۴۶۱۳۸. **دل اسب را با روغن و دل شتر را با داغ کردن به دست آور.** (ترکمنی)

۴۶۱۳۹. **دل است ای خردمند زندان راز.** (سعدی؛ بوستان: ۱۹)

۴۶۱۴۰. **دل است این دل، نه پولادست و نه سنگ.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۳۹)

۴۶۱۴۱. **دل است که دل می‌برد، کپه*نیست که گل ببرد.** (اصفهانی)

۴۶۱۴۲. **دل است که دل می کشد، توبره (کپّه) نیست کـه گِل بکشد.** (شیرازی)

۴۶۱۴۳. **دل است، گِل راسته‌ی کوزه‌گران نیست.** (گیلکی)

۴۶۱۴۴. **دل است، گِل صومعه‌بیجار*نیست.** (گیلکی)

۴۶۱۴۵. **دل است، گِل که نیست.** (گیلکی، سمنانی)

۴۶۱۴۶. **دل است و کوه آرزو.** (نهبندانی)

۴۶۱۴۷. **دلّاک اگـر بـی‌کـار بـود، مـوی زهـار خـود می‌تراشید.** (کردی)

۴۶۱۴۸. **دلّاک بودنش را روی سر من یاد گرفت.** (آذری)

۴۶۱۴۹. **دلّاک ختنه‌گر نبود، زد و ک.. را برید.** (مازندرانی)

۴۶۱۵۰. **دلّاک مفـت کـه مـی‌بینـد، حجامـت مـی‌کنـد.** (شاهرودی)

۴۶۱۵۱. **دلّاک‌ها کـه بـی‌کـار مـی‌شـوند سـر یـک‌دیگـر می‌تراشند.** (شکورزاده، تهرانی، آذری، دهخدا، کوچه، عوام)

۴۶۱۵۲. **دلّاکی به ده آمده کاکل را از چپ مـی‌گـذارد.** (اهری)

۴۶۱۵۳. **دلّاکی را از سر کچل دیگری آموخته‌است.** (عوام)

۴۶۱۵۴. **دلّاکی را می‌خواهد از (به) سر کچل دیگران (ما) یاد بگیرد.** (شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، آذری)

۴۶۱۵۵. **دلّاکی و استغنا.** (خزینه، مثمر، دهخدا، هبله‌رودی)

۴۶۱۵۶. **دل اگر بار کشد بار نگاری باری.** (هبله‌رودی، مثمر)

۴۶۱۵۷. **دل اگر به نماز باشد قبله مستقیم است.** (مازندرانی)

۴۶۱۵۸. **دل اگر تنگ نباشد، جای تنگ نیست.** (هزاره‌ای)

۴۶۱۵۹. **دل اگر شاد بوَد خانه چه دوزخ چه بهـشت.** (یغما جندقی، شکورزاده)

۴۶۱۶۰. **دل اگر ملول بود گل به دیده خار آید.** (افغانی)

۴۶۱۶۱. **دلّاله چه ماه و دلّاله چه ماه، کارها بگذشت، روی دلّاله سیاه.** (اصفهانی)

۴۶۱۶۲. **دلّالـه نکـو نیـست، خبرهـاش نکوسـت.** (سحابی استرآبادی: ۱۷۹، تکمله)

۴۶۱۶۳. **دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای / فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد.** (حافظ: ۸۳ بهمنیاری)

۴۶۱۶۴. **دلا منال ز شامی که صبح در پی اوست.** (بهمنیاری، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)

۴۶۱۶۵. **دل اندر خدا بند اگر کار خواهی.** (ابن‌یمین: ۵۳۵)

۴۶۱۶۶. **دلاور بی‌زخم نخواهد بود.** (ترکمنی)

۴۶۱۶۷. **دلاورتر از نر بود، ماده شیر.** (دهلوی، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۶۱۶۸. **دلاور در جنگ مشخّص می‌شود.** (ترکمنی)

۴۶۱۶۹. **دلاور یک روز می‌میرد ترسو هر روز.** (افغانی)

۴۶۱۷۰. **دلایل قوی باید و معنوی/ نه رگ های گردن بـه حجت قوی.** (سعدی؛ کلیات: ۳۲۵)

۴۶۱۷۱. **دل باز کند صحبت یـاران موافـق.** (صائب: ۲۱۰۰، تکمله)

۴۶۱۷۲. **دل باید صندوق باشد.** (بهبهانی)

۴۶۱۷۳. **دل بچّه، زن بچّه.** (افغانی)

۴۶۱۷۴. **دل بخواه باشه، سیاه باشه.** (رامسری)

۴۶۱۷۵. **دلبران بر عاشقان عاشق‌ترند.** (هلالی: ۵۹)

۴۶۱۷۶. **دلبران را در خوردِ قول نیست، عمل.** (رضی‌الدین نیشابوری؛ دیوان:۸۲)

۴۶۱۷۷. **دل بر (در) کسی مبند که دل بـستـه‌ی‌تـو نیـست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۶، امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده)

۴۶۱۷۸. **دل بر دنیا نهادن، محال است.** (تاریخ بیهقی: ۵۱۲)

۴۶۱۷۹. **دلبر شیرین اگر ترش ننشیند مدعیانش گمان برند که حلواست.** (حییّم)

۴۶۱۸۰. **دلبر نه چنین ماند دلدار شود روزی.** (دهخدا)

۴۶۱۸۱. **دلبری نیست به ابروی کج و قامت راست.** (صائب: ۱۶۴۶، تکمله)

۴۶۱۸۲. **دل بسوزد، از چشم کور آب می‌رود.** (افغانی)

۴۶۱۸۳. **دل بمیرد به وقتِ بی‌پولی.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۴۶۱۸۴. **دل‌بند، را خدا می‌شناسد.** (لاهیجانی)

۴۶۱۸۵. **دل‌بند و دربند.** (تایبادی)

۴۶۱۸۶. **دل بُوَد آگه که وفادار کیست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۶۳)

۴۶۱۸۷. **دل به اختیار نیست.** (افغانی)

۴۶۱۸۸. **دل به امید زنده (خوش) است.** (تهرانی)

۴۶۱۸۹. **دل به این دنیا مبند اینک که شـاه عبـاس رفـت/ جامه‌ی‌شـاهی بکَنـد و بـا دو گـز کربـاس رفـت.** (بختیاری)

۴۶۱۹۰. **دل به دریـا زده (کـرده).** (نامـه‌ی‌داسـتان، هـزاره‌ای، کرمانی)

۴۶۱۹۱. **دل به دست آر تا کسی باشی.** (عبدالله انصاری؛ مخاطبات، خزینه)

۴۶۱۹۲. **دل به دست آر و هرچه خواهی کن.** (نشاط، خزینه)

۴۶۱۹۳. **دل به دست آور که حج‌اکبر است.** (امثال‌موزون، بهمنیاری، حییم، دهخدا، عوام، شکورزاده، هبله‌رودی، خزینه، کاوش)

۴۶۱۹۴. **دل به دل آیینه (چراغ) است.** (افغانی، تاجیکی، بختیاری)

۴۶۱۹۵. **دل به دل تمبوشه دارد.** (کوچه)

۴۶۱۹۶. **دل به دل چون راه دارد، حاجت گفتار نیست.** (بیرجندی)

۴۶۱۹۷. **دل به دل راه دارد (می‌برد).** (دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی، بهمنیاری، عوام، هزاره‌ای، حییم، تکمله، قشقایی، تاجیکی، افغانی، ایلامی، تهرانی، سمنانی، بختیاری)

۴۶۱۹۸. **دل به دل راه داره، مثل صندوق‌خانه‌ی جهودان.** (همدانی)

۴۶۱۹۹. **دل به دنیای دنی دادن، نه کار عاقل است.** (صائب: ۵)

۴۶۲۰۰. **دل به طبیب لاغر و پیش‌نماز چاق مبند.** (سمنانی)

۴۶۲۰۱. **دل به نور شمع نتوان در گذار باد بست.** (صائب: ۶۰۶، تکمله)

۴۶۲۰۲. **دل به هوا، سر به تماشاست.** (افغانی)

۴۶۲۰۳. **دل بیاب و قند بخور.** (تاجیکی)

۴۶۲۰۴. **دل بیش کشد رنج، چو دلبر دو شود.** (مسعودسعدسلمان؛ دیوان، دهخدا)

۴۶۲۰۵. **دل بی‌طاقت، کار بی‌ساعت.** (تاجیکی)

۴۶۲۰۶. **دل بی‌علم چشم بی‌نور است.** (اوحدی: ۳۳، شکورزاده)

۴۶۲۰۷. **دل بی‌غرض، کلان است.** (افغانی)

۴۶۲۰۸. **دل بی‌غم در این عالم نباشد/ اگر باشد بنی‌آدم نباشد.** (امثال‌موزون، عوام، رفسنجانی)

۴۶۲۰۹. **دل بی‌قوتک نمی‌زند شوتک.** (زرقانی)

۴۶۲۱۰. **دلِ بیگانه هم بیگانه باشد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۸۸، بهمنیاری)

۴۶۲۱۱. **دل بیمار را دوا بتوان / حُمق را هیچ‌گونه چاره مدان.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۴۰، شکورزاده)

۴۶۲۱۲. **دل بی میل و بهانه بسیار.** (هزاره‌ای)

۴۶۲۱۳. **دل بینا به نابینا بسوزد.** (کلیم، اویسی)

۴۶۲۱۴. **دل پدر و مادر به اولاد بسته‌است، دل اولاد به سگ و شغال.** (تهرانی، آذری، سمنانی)

۴۶۲۱۵. **دل پراکنده از آفت براگنده‌بود.** (کشف‌المحجوب: ۳۸)

۴۶۲۱۶. **دلِ پُر به سنگ ریزه‌ای بند است.** (لری)

۴۶۲۱۷. **دلِ پرخون بی‌بی را کس نمی‌بیند، سر ترکیده‌ی کنیز را همه می‌بیند.** (افغانی)

۴۶۲۱۸. **دلِ پُر دردم از غم پاره پاره است.** (عطار؛ دیوان: ۳۴)

۴۶۲۱۹. **دل‌پسند، زیبا می‌شود.** (امری)

۴۶۲۲۰. **دل پشت گل می‌رود.** (افغانی)

۴۶۲۲۱. **دلِ تاریک را جانِ روشن نباشد.** (خزینه)

۴۶۲۲۲. **دلت برای آن کس بسوزد که دلش برایت می‌سوزد.** (بختیاری)

۴۶۲۲۳. **دلت پُر از خون باشد، وامرالله نیز بچه‌ات باشد.** (بوشهری)

۴۶۲۲۴. **دلت پر است، جاغورت*خالی.** (افغانی)

۴۶۲۲۵. **دلت پیش خودت باشد.** (زرقانی)

۴۶۲۲۶. **دلت خوش باشد، غذایت ولو آش باشد.** (دشتی)

۴۶۲۲۷. **دلت را به دلدان و آردت را به انبان بگذار.** (بختیاری)

۴۶۲۲۸. **دلت را پی پوشانده‌است.** (آملی)

۴۶۲۲۹. **دلت را توی صندوقچه و خایه‌ات را درون چولوک‌دان*بگذار.** (رامسری)

۴۶۲۳۰. **دلت را خوش کن، اگر بچه خواهی، لالایی لاک‌پشت کن.** (لنجانی)

۴۶۲۳۱. **دلت را در سینه‌ات نگه‌دار و آردت را در انبان کن که خیالت راحت باشد.** (بختیاری)

۴۶۲۳۲. **دلت را در کوزه‌ی‌روغن فرو تکن.** (گیلکی)

۴۶۲۳۳. **دلت را درویش کن.** (بهمنیاری)

۴۶۲۳۴. **دلت را سوراخ می‌کند.** (خوانساری)

۴۶۲۳۵. **دلت را شاه کن وزیرش را قلوه‌هات.** (دهخدا)

۴۶۲۳۶. **دلت را صاف کن با خلق.** (صیدی: ۱۵۱)

۴۶۲۳۷. **دلت را کدو واری پر بگیر.** (افغانی)

۴۶۲۳۸. **دلت را نمی‌خواهم سیاه بکنم.** (رامسری)

۴۶۲۳۹. **دل ترسنده را آهو، پلنگ است.** (اقبال لاهوری؛ کلیات، پیام شرق: ۲۰۲، تاجیکی)

۴۶۲۴۰. **دلت سوراخ باشد، خانه‌ات سوراخ نباشد.** (سیرجانی)

۴۶۲۴۱. **دلت که این باشد، قلوه‌ات کدام است؟** (سمنانی)

۴۶۲۴۲. **دل تنگ نباشد، جای تنگ نیست.** (افغانی)

۴۶۲۴۳. **دل تنگ و دست تنگ و جهان تنگ و کار تنگ.** (بیدل نیشابوری، تکمله)

۴۶۲۴۴. **دل تنگه، دنیا که تنگ نیست.** (شیرازی)

۴۶۲۴۵. **دلت نمی‌شود، ترازو را به زمین می‌زنی.** (افغانی)

۴۶۲۴۶. **دل تو دل است، دل من پنجه‌ی گِل است.** (بیرجندی)

۴۶۲۴۷. **دل (جگر) شیر نداری سفر عشق نکن.** (صائب: ۱۶۱۷، هزاره‌ای)

۴۶۲۴۸. **دل (جگر) مرغ سعادت که نخورده‌ام.** (مشهدی)

۴۶۲۴۹. **دل چو با خویش نباشد چه گلستان چه قفس.** (حزین لاهیجی)

۴۶۲۵۰. **دل چو بیناست چه غم، دیده اگر ناییناست.** (صائب: ۷۹۲، امثال‌موزون، شکورزاده)

۴۶۲۵۱. **دل چو پاکست دعا زود اثر می‌بخشد.** (صائب: ۱۶۷۶، تکمله)

۴۶۲۵۲. **دل چوپان اگر به دوشیدن گاو باشد، گاو نر را هم می‌دوشد.** (چهستانی)

۴۶۲۵۳. **دل چو شد کشته دیت از مژه‌ی تر گیرند.** (شفایی، امثال‌موزون)

۴۶۲۵۴. **دل چو صافی شد حقیقت را شناسا می‌شود.** (ظهیرفاریابی، دهخدا)

۴۶۲۵۵. **دل چو غنی شد ز فقیری چه غم.** (خواجوی‌کرمانی، امثال‌موزون، حییم، دهخدا)

۴۶۲۵۶. **دل چون از عشق جهان بگریست، نشکیبد ز عشق / کودک اندر صرع چون خندید، نپذیرد دوا.** (مجیر بیلقانی؛ دیوان:۶)

۴۶۲۵۷. **دل چون زعفران شاد داشتن.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۲۹، تکمله)

۴۶۲۵۸. **دل حاشیه‌نشین، گشاد است.** (عوام)

۴۶۲۵۹. **دل خانه‌ایست که آن‌جا نتوان به زور جا کرد.** (افغانی)

۴۶۲۶۰. **دل خانه‌ی خداست، چو مصحف عزیز دار.** (صائب: ۱۶۴)

۴۶۲۶۱. **دلِ خر خوش است که او را به درخت گردو (گل) بسته‌اند.** (بیرجندی)

۴۶۲۶۲. **دل خر را خوش کردند، پای بتّه‌ی گل بستند.** (هراتی)

۴۶۲۶۳. **دل خزینه‌ی خداوند است.** (خوانساری)

۴۶۲۶۴. **دلخسته‌تر است هر که دل بسته‌تر است.** (اویسی)

۴۶۲۶۵. **دل خواهر، شوهر می‌خواهد، به برادر می‌گوید چرا زن نمی‌گیری؟** (مازندرانی)

۴۶۲۶۶. **دلخواه می‌خورید یا حاکم حکم کرده؟** (دهخدا، لری، بختیاری)

۴۶۲۶۷. **دلِ خود با خدای یکتا کن.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۵۶)

۴۶۲۶۸. **دل خودت را به درد بیاور و دل همسایه‌ات را به دست بیاور.** (بوشهری)

۴۶۲۶۹. **دل خود را بار داده.** (هبله‌رودی)

۴۶۲۷۰. **دل‌خوری؟ بکش پشت بشقاب؟** (شکورزاده)

۴۶۲۷۱. **دل داده‌ام که گشته میسر رضای دوست.** (هبله‌رودی)

۴۶۲۷۲. **دل‌داده را ز تیر ملامت گزند نیست.** (عبید زاکانی؛ کلیات: ۲۳۰، امثال‌موزون)

۴۶۲۷۳. **دل داده و قلوه‌ای گرفته.** (بهمنیاری)

۴۶۲۷۴. **دل در جهان مبند که با کس وفا نکرد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۱۹، شکورزاده)

۴۶۲۷۵. **دل در خلق مبند که خسته شوی، دل در حق بند تا رسته شوی.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده)

۴۶۲۷۶. **دل در دل‌خانه‌اش نیست.** (هزاره‌ای)

۴۶۲۷۷. **دل در فرع بستن و اصل را به‌جای ماندن محال است.** (تاریخ بیهقی: ۱۶)

۴۶۲۷۸. **دل در کسی مبند که دلبسته‌ی تو نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱، شکورزاده)

۴۶۲۷۹. **دل درماندگان به دست آور.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۱۵۰، شکورزاده)

۴۶۲۸۰. **دل دروگر که به درو نشد داس را به کلوخ تیز می‌کند.** (افغانی)

۴۶۲۸۱. **دل، دل است که دل ببرد، توبره نیست که گل ببرد.** (زرقانی)

۴۶۲۸۲. **دل، دل جذب می‌کند، ظرف گل‌کشی (چوبی)، گِل.** (خوانساری)

۴۶۲۸۳. **دل دلخواه نان و پیاز است.** (کردی)

۴۶۲۸۴. **دل، دل را خورد، جگر جگر را.** (سنگسری)

۴۶۲۸۵. **دل، دل را شاد می‌کند کُپّه*گُل را.** (شکورزاده)

۴۶۲۸۶. **دل، دل را می‌خواهد و درد دل جگر را.** (مثمر، هبله‌رودی)

۴۶۲۸۷. **دل دل را می‌خورد، ریه بتیم*را.** (مازندرانی)

۴۶۲۸۸. **دل دل را می‌خورد و روده جگر (شکم) را.** (خزینه، فیروزکوهی)

۴۶۲۸۹. **دل، دل را می‌کشد، کُپّه گِل را.** (عوام، نطنزی)

۴۶۲۹۰. **دل دل زینب بود بیکار همه گپ بود.** (تاجیکی)

۴۶۲۹۱. **دل دل می‌کشد، توبره که نیست گِل بکشد.** (لارستانی)

۴۶۲۹۲. **دل دل می‌کند.** (هبله‌رودی، هزاره‌ای، تهرانی، بختیاری)

۴۶۲۹۳. **دل (دلی) بی‌غم کجا جویم که در عالم نمی‌بینم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۲۸، دهخدا، شکورزاده، حییم)

۴۶۲۹۴. **دل (دلی) بی‌غم در این عالم نماند.** (باباطاهر)

۴۶۲۹۵. **دل دلیر و ک.. سخت می‌خواهد تا خورجین و قالی بباقد و برای جهیزیه ببرد.** (لری)

۴۶۲۹۶. **دل دوستان آزردن مراد (مرگ) دشمنان برآوردن است.** (شکورزاده، حییم، عوام، افغانی)

۴۶۲۹۷. **دلِ دوستان نگه باید داشت.** (نظامی؛ دیوان: ۳۵۱)

۴۶۲۹۸. **دل، دوستی را تشخیص می‌دهد.** (آذری)

۴۶۲۹۹. **دل دیدارِ راست و زبان عبارت را.** (شرح تعرف: ۱۳۳۸)
۴۶۳۰۰. **دل دیگرها دل است و دل ما گِل.** (افغانی)
۴۶۳۰۱. **دل دیوانه‌ام غم نخور، مراد دهنده خداست.** (آذری)
۴۶۳۰۲. **دل دیوانه را شهرست زندان.** (فغفور لاهیجی)
۴۶۳۰۳. **دل را باید درد آورد، دل مردم را دست آورد.** (مازندرانی)
۴۶۳۰۴. **دل را به دریا و سر را به صحرا زدم.** (رامسری)
۴۶۳۰۵. **دل را به دلدان گذار و ک..ن را به آبدان.** (سمنانی)
۴۶۳۰۶. **دل را به دل راهی است.** (هبله‌رودی)
۴۶۳۰۷. **دل را به دل رهی است در این گنبد سپهر/ از سوی کینه کینه و از سوی مهر مهر.** (دهخدا، خزینه، افغانی)
۴۶۳۰۸. **دل را دریا کرد و ک..ن را کشتی.** (افغانی)
۴۶۳۰۹. **دل را سخن پر می‌کند، چاه را سنگ.** (بیرجندی)
۴۶۳۱۰. **دل را مخواه دور ز محراب ابرویش/ هرگز گمان مکن که ز مسجد گدا رود.** (فرهنگ‌نامه)
۴۶۳۱۱. **دل را همه آفت از نظر برخیزد.** (مرصادالعباد)
۴۶۳۱۲. **دل رحمگین، همیشه غمگین.** (تاجیکی)
۴۶۳۱۴. **دل رفته (آرزومند) پشت سوخته.** (بختیاری)
۴۶۳۱۴. **دل رونده ندارد تنبان ته‌کش. (زیر بغل).** (افغانی)
۴۶۳۱۵. **دل ز پُر گفتن بمیرد دُرّ بدن/ گرچه گفتارش بود دُرّ عدن.** (افغانی)
۴۶۳۱۶. **دلِ زنده هرگز نگردد هلاک.** (سعدی؛ بوستان: ۶۴)
۴۶۳۱۷. **دل زن نازک باشد.** (سمک‌عیّار: ۳۱۰/۲)
۴۶۳۱۸. **دلِ زیردستان نباید شکست.** (سعدی؛ بوستان: ۶۵، شکورزاده)
۴۶۳۱۹. **دل، سخت چو گردید، نصیحت نپذیرد.** (صائب: ۲۱۰۶، تکمله)
۴۶۳۲۰. **دل، سر گل می‌رود.** (افغانی)
۴۶۳۲۱. **دل، سفره نیست که آدم پیش همه‌کس باز کند.** (دهخدا، حییم، کوچه، شکورزاده، عوام)
۴۶۳۲۲. **دل سگ چربی برنمی‌دارد.** (جیرفتی)
۴۶۳۲۳. **دل سنگ برایش آب می‌شود.** (جیرفتی، بیرجندی)
۴۶۳۲۴. **دل سنگ و چوب می‌ترکید.** (سنگسری)
۴۶۳۲۵. **دل‌سوختگی بو ندارد.** (عوام)
۴۶۳۲۶. **دل سوختن که چیزی نیست، ک..نم می‌سوزد.** (لنجانی)
۴۶۳۲۷. **دل سوزد، از چشم کور آب می‌رود.** (تاجیکی)
۴۶۳۲۸. **دل‌سوز و زحمت‌کش، هردو خودم هستم.** (آذری)
۴۶۳۲۹. **دل‌سوزی روی سوزی شد.** (افغانی)
۴۶۳۳۰. **دل سیاه را دیگ سیاه، سفید می‌کند.** (هزاره‌ای)
۴۶۳۳۱. **دلش آتش است و پایش سست.** (رامسری)
۴۶۳۳۲. **دلش آرام و قرار نگیرد.** (هبله‌رودی، عوام)
۴۶۳۳۳. **دلش آش و پلو می‌پزد.** (فیروزکوهی)
۴۶۳۳۴. **دلش از گور کافر سیاه‌تر است.** (تهرانی)
۴۶۳۳۵. **دلش به‌جای خود نیست.** (مشمر، هبله‌رودی)
۴۶۳۳۶. **دلش به شیشه‌ی گلاب می‌ماند، دست بزنی می‌شکند.** (گیلکی)
۴۶۳۳۷. **دلش تاقچه ندارد.** (دهخدا، حییم، تکمله، عوام، خوانساری)
۴۶۳۳۸. **دلش چون خایه‌ی حلّاجان می‌زند.** (سمنانی، کردی)
۴۶۳۳۹. **دلش خوش است که با بزرگان پیوند (وصلت) کرده.** (کوچه)
۴۶۳۴۰. **دلش خوشه زنده‌است.** (تهرانی)
۴۶۳۴۱. **دلش در و تاقچه ندارد.** (سهیلی)
۴۶۳۴۲. **دلش دریاست، ک..نش به وسعت مرداب پاپ کیاده*.** (گیلکی)
۴۶۳۴۳. **دلش دلش را می‌خورد.** (نامه‌ی داستان)
۴۶۳۴۴. **دلش را باج داد.** (سنگسری)
۴۶۳۴۵. **دلش را به دلدون گذاشته.** (بختیاری)
۴۶۳۴۶. **دلش را بیاب، کمرش را بشکن (میده کن).** (افغانی، تاجیکی)
۴۶۳۴۷. **دلش را پیه گرفته.** (آملی)
۴۶۳۴۸. **دلش را خالی کرد.** (هزاره‌ای)
۴۶۳۴۹. **دلش را گذاشته سینه‌کش آفتاب.** (گیلکی)
۴۶۳۵۰. **دلش زخمی است.** (افغانی)
۴۶۳۵۱. **دلش زنده‌است.** (هبله‌رودی)
۴۶۳۵۲. **دل‌شسته‌ی (ضعف‌کرده‌ی) ما طاقت برفاب ندارد.** (مازندرانی)
۴۶۳۵۳. **دلش صاف است مثل درخت للیک.** (گیلکی)
۴۶۳۵۴. **دلش صندوق‌خانه ندارد.** (مشهدی)
۴۶۳۵۵. **دلش غَنج می‌ره.** (همدانی)
۴۶۳۵۶. **دلش قیلی ویلی می‌ره.** (همدانی)
۴۶۳۵۷. **دل شکستن آسان است، خدا هم تو آسمان است.** (زرقانی)
۴۶۳۵۸. **دل شکستن، زود می‌شود به دست آوردن سخت است.** (کرمانجی)
۴۶۳۵۹. **دل شکستن هنر نمی‌باشد.** (شکورزاده، افغانی، عوام)
۴۶۳۶۰. **دل شکسته چه غم دارد از حوادث دهر؟** (واعظ قزوینی، اویسی)
۴۶۳۶۱. **دل‌شکسته، قیمت ندارد.** (کرمانی، شهربابکی)
۴۶۳۶۲. **دلِ شکسته کار می‌کند، دست شکسته کار نمی‌کند.** (سیستانی)

۴۶۳۶۳. **دلش کم ظرفیّت است.** (گیلکی)
۴۶۳۶۴. **دلش کوزه (کدو) واری پر است.** (افغانی)
۴۶۳۶۵. **دلش گواهی نمی‌دهد (می‌دهد).** (نامه‌ی‌داستان، مثمر، هبله‌رودی)
۴۶۳۶۶. **دلش مانند دریای کبود است.** (رامسری)
۴۶۳۶۷. **دلش مانند دل مورچه است.** (رامسری)
۴۶۳۶۸. **دلش مثل آب روشن است.** (بافتی)
۴۶۳۶۹. **دلش مثل آینه صاف است.** (لری)
۴۶۳۷۰. **دلش مثل بلغور می‌جوشد.** (نیشابوری)
۴۶۳۷۱. **دلش مثل پوست پیاز، نازک است.** (قشقایی، آذری)
۴۶۳۷۲. **دلش مثل دریاست.** (رامسری)
۴۶۳۷۳. **دلش مثل دل گنجشک شده.** (افغانی)
۴۶۳۷۴. **دلش مثل سیر و سرکه (سرکه شیره) می‌جوشد.** (حییم، کوچه، عوام)
۴۶۳۷۵. **دلش مثل سیماب بی‌قرار است.** (افغانی)
۴۶۳۷۶. **دلش مثل کبوتر پر و بال می‌زند.** (عوام)
۴۶۳۷۷. **دلش مثل ک..ن خانوسی*می‌زند (می‌تپد).** (گیلکی)
۴۶۳۷۸. **دلش مثل ک..ن گنجشک است.** (رامسری)
۴۶۳۷۹. **دلش محکم است.** (بختیاری)
۴۶۳۸۰. **دلش مرده‌است.** (هبله‌رودی)
۴۶۳۸۱. **دلش می‌خوا، فالش راست می‌گه.** (شهربابکی)
۴۶۳۸۲. **دلش می‌خواهد، رویش نمی‌شود.** (عوام)
۴۶۳۸۳. **دلش می‌خواهد، سگش را عار است.** (مازندرانی)
۴۶۳۸۴. **دلش می‌خواهد، کلیه‌هایش نمی‌خواهد.** (خوانساری)
۴۶۳۸۵. **دلش می‌خواهد، نطفه‌اش می‌افتد.** (تهرانی)
۴۶۳۸۶. **دلش می‌خواهد و بی‌حساب هم می‌گوید.** (لری)
۴۶۳۸۷. **دلش می‌خواهد و شرمش می‌آید.** (بهمنیاری)
۴۶۳۸۸. **دلش نزد یارش است، نیازی به در و دیوار ندارد.** (مازندرانی)
۴۶۳۸۹. **دلش نمی‌خواهد کسی ناخن داشته‌باشد تا بدنش را بخاراند.** (قشقایی، بختیاری)
۴۶۳۹۰. **دلشوره‌ی‌من از نیمه‌ی شب در زدن توست.** (لری)
۴۶۳۹۱. **دل شیر دارد و تن زاغ.** (رامسری)
۴۶۳۹۲. **دل صاف دربند دنیا نماند.** (صائب: ۴۱۱، امثال‌موزون)
۴۶۳۹۳. **دل صد پاره به مرهم نشود چاره‌پذیر.** (کمال‌الدین اسماعیل، اویسی)
۴۶۳۹۴. **دل، صندوقچه نیست که پیش هرکس باز کنی.** (افغانی)
۴۶۳۹۵. **دل ضعف کرده‌ی ما تاب آب انار ترش ندارد.** (مازندرانی)
۴۶۳۹۶. **دل طبیب مرنجان که عاقبت روزی / گذار پوست به دبّاغ‌خانه می‌افتد.** (فرهنگ‌نامه)
۴۶۳۹۷. **دل عادت کرده، بلای جان.** (تاجیکی)
۴۶۳۹۸. **دل عارف شناسای وجود است.** (شیخ محمود شبستری)
۴۶۳۹۹. **دل عاشق به پیغامی بسازد.** (بابا طاهر، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۶۴۰۰. **دل عاشق به روی دوست شاد است.** (کمال‌الدین اسماعیل)
۴۶۴۰۱. **دل عاشق به هوس فضله‌ی مرغ افتاده.** (سمنانی)
۴۶۴۰۲. **دل عاشق خوردنی و ریش عاشق کندنی است.** (بوشهری)
۴۶۴۰۳. **دل عنان اختیار از دست عاقل می‌کشد.** (عمادالدین شیمی)
۴۶۴۰۴. **دل‌فراخان را بُود دست فراخ.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۵۲/۲)
۴۶۴۰۵. **دل فرزند به یک راه می‌رود، دل مادر به هزار راه.** (گیلکی)
۴۶۴۰۶. **دل فشرده‌شود، گوسفندان کم می‌شوند.** (ترکمنی)
۴۶۴۰۷. **دلق از بیم شپش نتوان گذاشت.** (دهخدا، شاهد، نامه‌ی‌داستان)
۴۶۴۰۸. **دلقت به چه کار آید و تسبیح و مرقع/ خود را ز عمل‌های نکوهیده بری دار.** (سعدی؛ کلیات: ۴۶، شکورزاده، تهرانی)
۴۶۴۰۹. **دلقک زیر بند باز است.** (رامسری)
۴۶۴۱۰. **دل قمارباز آینه است.** (هبله‌رودی)
۴۶۴۱۱. **دلق و عصا را بسوز.** (عطّار؛ دیوان: ۵۲۴)
۴۶۴۱۲. **دل قوی باشد چو دامان پاک باشد مرد را.** (ناصرخسرو: ۳۴۵، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۶۴۱۳. **دل، کار دست را می‌کند لیکن دست کار دل را نمی‌کند.** (گیلکی)
۴۶۴۱۴. **دل کافر به حالش می‌سوزد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۴۶۴۱۵. **دل کان است و خرد گوهر و قلم زرگر.** (غزالی، دهخدا)
۴۶۴۱۶. **دل کباب شده چه کار دارد به دست حنایی؟** (بختیاری)
۴۶۴۱۷. **دل کدبانو خوش است، رنگ سرخش از آتش است.** (شوشتری)
۴۶۴۱۸. **دلِ کرایه‌نشین، گشاد است.** (عوام)
۴۶۴۱۹. **دل کسی به یتیم کسی نمی‌سوزد.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۶۴۲۰. **دل کلان باشد، جای زیاد است.** (افغانی)
۴۶۴۲۱. **دل کندن از خوبان مشکل بود.** (کشمیری: ۱۰۶)
۴۶۴۲۲. **دل کوچ کردنی نیست.** (آذری)
۴۶۴۲۳. **دل کور بیناست.** (افغانی)

۴۶۴۲۴. **دل که افسرده‌شد از سینه برون باید کرد/ مرده هرچند عزیز است نگه نتوان داشت.** (میرزا نظام شیرازی، شکورزاده، دهخدا، حییم، مثمر، هبله‌رودی، خزینه)

۴۶۴۲۵. **دل که بسته‌شد، چادر بر پا شده می‌ماند.** (کرمانجی)

۴۶۴۲۶. **دل که بسوزد از چشم کور اشک جاری می‌شود.** (هزاره‌ای)

۴۶۴۲۷. **دل که بی‌عشق است آن‌را دل مگوی.** (صفایی، شکورزاده)

۴۶۴۲۸. **دل که پاک است، زبان بی‌باک است.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، کوچه، زرقانی)

۴۶۴۲۹. **دل که پاکیزه بود جامه‌ی‌ناپاک چه باک؟** (امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۴۶۴۳۰. **دل که خالی از صفا شد از ریا پر می‌شود.** (رنجی تهرانی)

۴۶۴۳۱. **دل که خوش است، تابستان بهار است.** (بوشهری)

۴۶۴۳۲. **دل که خوش نیست گلستان اِرم زندان است.** (صیدی: ۱۱۱)

۴۶۴۳۳. **دل که رفت، پا هم می‌رود.** (هراتی)

۴۶۴۳۴. **دل که رنجید از کسی خرسند کردن مشکل است/ شیشه‌ی‌بشکسته را پیوند کردن مشکل است.** (دهخدا، امثال‌موزون، افغانی، شکورزاده)

۴۶۴۳۵. **دل که شد بیچاره او را چاره کردن مشکل است.** (هبله‌رودی، دهخدا)

۴۶۴۳۶. **دل که نسوخته، نه خرید، و نه فروخته.** (بوشهری)

۴۶۴۳۷. **دلکی دارد (دارم) زیبا، هرچی می‌بیند (می‌بینم) می‌خواهد (می‌خواهم).** (شکورزاده، عوام، بهمنیاری، هبله‌رودی، مثمر)

۴۶۴۳۸. **دل گاو دارد.** (مازندرانی)

۴۶۴۳۹. **دل گرسنه آب یخ، ک..ن برهنه زِرورَق.** (سیرجانی)

۴۶۴۴۰. **دل گرسنه و آش قرقروت.** (بروجردی)

۴۶۴۴۱. **دلگشا بی‌پول (بار) زندان بلاست / هرکجا پول است آن‌جا دلگشاست.** (دهخدا)

۴۶۴۴۲. **دل‌گشا بی‌پول (بی یار) زندان بلاست.** (نشاط اصفهانی، امثال‌موزون)

۴۶۴۴۳. **دلگشا، بی‌یار زندان بلاست.** (نشاط، بهمنیاری)

۴۶۴۴۴. **دل گندم دو نیم از بیم ترس آسیا گردد.** (صائب: ۱۳۷۳، امثال‌موزون)

۴۶۴۴۵. **دل، گواهی حق است.** (تاجیکی)

۴۶۴۴۶. **دل، گوینده‌ی درگاه حق است.** (افغانی)

۴۶۴۴۷. **دل مؤمن عرش خداست.** (افغانی، تاجیکی)

۴۶۴۴۸. **دلم آب، دل تو مار.** (آملی)

۴۶۴۴۹. **دل ما خوش است که چاروادار ارباب هستیم.** (رامسری)

۴۶۴۵۰. **دل مادر به بچّه، دل بچّه به گرگ (کلچه).** (آملی، افغانی)

۴۶۴۵۱. **دل مادر به بچّه، دل بچّه به سنگ (کوچه).** (گیلکی، کوچه، افغانی)

۴۶۴۵۲. **دل مادر به بچّه، دل بچّه به کوچه.** (شکورزاده، کوچه)

۴۶۴۵۳. **دل مادر به فرزند، دل فرزند به فرسنگ (سنگ خارا).** (افغانی، تاجیکی)

۴۶۴۵۴. **دل مادر به فرزند، دل فرزند به کوه سیاه*.** (سیستانی)

۴۶۴۵۵. **دل مادر عروس را به دست بیاورید و خاله‌اش را راضی کنید، کاری به عمویش نداشته باشید.** (لری)

۴۶۴۵۶. **دل مادر مثل روز روشن است.** (هزاره‌ای)

۴۶۴۵۷. **دل مادر نسوخت، دل مادر اندر سوخت.** (افغانی)

۴۶۴۵۸. **دل ما را چه بادی می‌زند.** (بلوچی)

۴۶۴۵۹. **دلِم از جا کنده‌است.** (قمی، هراتی)

۴۶۴۶۰. **دلم از گشنگی وسواس می‌کرد/ نگاه بر دسته‌ی‌دستاس می‌کرد.** (شهربابکی)

۴۶۴۶۱. **دلم از گونه‌ی*محرو*رمیده/ بسی ناپخته‌بود حلقم دریده.** (دشتستانی)

۴۶۴۶۲. **دلم از وحشتِ زندان سکندر، بگرفت.** (حافظ: ۲۴۷)

۴۶۴۶۳. **دلم افتاد زیر پایم (به نافم).** (گیلکی)

۴۶۴۶۴. **دل مانده، جان برآمده.** (تاجیکی)

۴۶۴۶۵. **دلم انگار علف روی آب است.** (فیروزکوهی)

۴۶۴۶۶. **دلم بر پولم خور.** (تاجیکی)

۴۶۴۶۷. **دلم بردی و جور کردی کجا شد؟ در باغ سبزی که اوّل نمودی.** (فرهنگ‌نامه)

۴۶۴۶۸. **دلم برشته‌تر از اشک شوربختان است.** (حکیم شفایی)

۴۶۴۶۹. **دلم بگرفته در غربت، تمنّای وطن دارم.** (امیرخسرو دهلوی: دیوان)

۴۶۴۷۰. **دل مبند بردختران بوالهوس/ لُنگ حمّامند و هرکس بست، بست.** (گنبدکاووسی)

۴۶۴۷۱. **دلم به گلویم رسیده.** (رامسری)

۴۶۴۷۲. **دلم به مو آویزان است.** (کرمانی)

۴۶۴۷۳. **دلم پر از دود و درد است.** (رامسری)

۴۶۴۷۴. **دلم پشتت، مثل ماهی می‌تپد.** (افغانی)

۴۶۴۷۵. **دلم پشت سر مانده‌است.** (آملی)

۴۶۴۷۶. **دلم چو خر به گل درمانَد از نازِ به خروارش.** (مجیر بیلقانی:۱۲۱)

۴۶۴۷۷. **دل محلّه‌گرد شاد است، خانه‌اش ویران.** (گیلکی)

۴۶۴۷۸. **دلم خواهد، ولی بختم نخواهد (نسازد).** (خسرو و شیرین:۷۳۴، بهمنیاری)

۴۶۴۷۹. **دلم خوش است، به خودم می‌گویند استاد، به زنم می‌گویند زن استاد.** (شیرازی)

۴۶۴۸۰. **دلم خوش است جلودارم، کردک سوز*نو دارم.** (زرقانی)

۴۶۴۸۱. **دلم خوش است زن امیرم، پاهایم برهنه است و از گرسنگی می‌میرم.** (ایلامی)

۴۶۴۸۲. **دلم خوش است زن بَگَم، اگرچه کمتر از سگم.** (شکورزاده، دهخدا، سهیلی، کوچه)

۴۶۴۸۳. **دلم خوش است شوهر دارم، سایه‌ی بالا سر دارم.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی)

۴۶۴۸۴. **دلم خوش است شوهر دارم، کلوم پشت در دارم.** (سخن)

۴۶۴۸۵. **دلم خوش است که ز مرغان این چمنم.** (سخن)

۴۶۴۸۶. **دلم خوش است که زنِ بیگم، شکم گرسنه و حال سگم.** (بهمنیاری، افغانی، تهرانی، عوام، کوچه)

۴۶۴۸۷. **دلم خوش است که شاه بداق هم باغی دارد.** (قشقایی)

۴۶۴۸۸. **دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است.** (محتشم، امثال‌موزون، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، تکمله)

۴۶۴۸۹. **دلم خوش است که نوکر حَسَن خانم.** (بیرجندی)

۴۶۴۹۰. **دلم خوشه چراغم سو می‌زند.** (تهرانی)

۴۶۴۹۱. **دلم خوشه زن بگم، از گشنگی (پای پتی) حال سگم.** (شیرازی، شهربابکی، مینابی)

۴۶۴۹۲. **دلم خوشه زن بگم، پایم برهنه سوارسگم.** (لری)

۴۶۴۹۳. **دلم خوشه که اسم زنم گُلَکِه.** (جیرفتی)

۴۶۴۹۴. **دلم خوشه نوکرِ بگم، پاپَتی عینهو سگم.** (کوچه)

۴۶۴۹۵. **دلم خون است از این درد و نمی‌آرم به روی خود.** (اهلی: ۲۰۸)

۴۶۴۹۶. **دلم دائم خمره و کوزه می‌سازد.** (رامسری)

۴۶۴۹۷. **دلم (دل) به پاکی دامان غنچه می‌سوزد (می لرزد) / که بلبلان همه مستند و باغبان تنهاست.** (صائب: ۳۲۷، فرهنگ‌نامه)

۴۶۴۹۸. **دل مرد طامع بود پر ز درد / به گر طمع تا توانی مگرد.** (فردوسی)

۴۶۴۹۹. **دلم، دلم را می‌خورد.** (زرقانی)

۴۶۵۰۰. **دلم دوغ می‌خواهد امّا پایم به زمین نمی‌رسد.** (ترکمنی)

۴۶۵۰۱. **دلم را برده، پولم را خورده.** (تاجیکی)

۴۶۵۰۲. **دل مرد بددل ندارد بها.** (فردوسی: ۸۴۶، دهخدا)

۴۶۵۰۳. **دل مردمان به یاری ضعیفان گراید.** (سمک‌عیّار: ۱۹۱/۳)

۴۶۵۰۴. **دل مردم به نکوکار توان برد از راه.** (فرخی سیستانی: ۲۷۹)

۴۶۵۰۵. **دل مردم دله، دل ما خشت و گِله؟** (بافقی)

۴۶۵۰۶. **دل مردم را نیمه‌ی دل خود حساب کن.** (بیرجندی)

۴۶۵۰۷. **دل مرغ نخواسته باشد با خروس کلنجار نمی‌رود.** (سمنانی)

۴۶۵۰۸. **دل مرنجانی که دل گنج خداست.** (شکورزاده)

۴۶۵۰۹. **دلم ز رشته موباف او به‌جان ترسد / چنان‌که مار گزیده ز ریسمان ترسد.** (افغانی)

۴۶۵۱۰. **دل معصوم است ولی چشم هرچه دید می‌خواهد.** (آذری)

۴۶۵۱۱. **دلم فرو ریخت و داخل شکمم افتاد.** (آملی)

۴۶۵۱۲. **دلم کوکو می‌کند.** (کرمانی)

۴۶۵۱۳. **دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم.** (حافظ: ۶۳۳)

۴۶۵۱۴. **دلم مثل آبکش است.** (سرخه‌ای)

۴۶۵۱۵. **دلم مثل اُجاق سیاه شده.** (بیرجندی)

۴۶۵۱۶. **دلم مثل برنج داخل آش می‌پزد.** (آملی)

۴۶۵۱۷. **دلم مثل خایه‌ی حلاّج می‌لرزد.** (هراتی)

۴۶۵۱۸. **دلم مثل دیگ بلغور می‌جوشد.** (سیرجانی)

۴۶۵۱۹. **دلم مثل سیر و سرکه می‌جوشد.** (قمی)

۴۶۵۲۰. **دلم می‌خواست زمین دهان باز کند بروم توش.** (سیرجانی)

۴۶۵۲۱. **دلم می‌خواست ولی جرأت نداشتم.** (بویراحمدی)

۴۶۵۲۲. **دلم می‌خواهد آشی بپزم، از آش فقط آبش را دارم.** (لکی)

۴۶۵۲۳. **دلم می‌خواهد خری بگیرم، پول ندارم جو بگیرم.** (سمنانی)

۴۶۵۲۴. **دلم می‌خواهد مرگ خودم را نبینم مرگ همسایه‌ام را بینم.** (گیلکی)

۴۶۵۲۵. **دلم می‌گرید، خودم که نمی‌گریم.** (شهربابکی)

۴۶۵۲۶. **دلِ من به نصف جویی، دلِ تو به نصف ارزن.** (بیرجندی)

۴۶۵۲۷. **دل من ز غصّه خون شد، دل تو خبر ندارد.** (سخن)

۴۶۵۲۸. **دل من که از سنگ نیست.** (هزاره‌ای)

۴۶۵۲۹. **دل من که درد بگیرد، دامن تو را گرد بگیرد.** (مشهدی)

۴۶۵۳۰. **دل من مراست، به هرچه خواهد رواست.** (سمک‌عیّار: ۳۱۹/۴)

۴۶۵۳۱. **دل من و بچّه‌ی (خانه‌ی) مردم.** (هزاره‌ای، افغانی)

۴۶۵۳۲. **دل من و شما یکی بود (است).** (دهخدا، هراتی، قمی)

۴۶۵۳۳. **دل منه بر جهان بی‌معنی.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۰۸)

۴۶۵۳۴. **دل مورچه را درد نمی‌آورد.** (گیلکی)

۴۶۵۳۵. **دلم هزار راه می‌رود.** (زرقانی)

۴۶۵۳۶. **دلمه‌ها را خورده، وسط رختخواب هم می‌خوابد.** (دزفولی)
۴۶۵۳۷. **دلم یاری گزید و نوکرم برزگری را.** (بختیاری)
۴۶۵۳۸. **دل میانجی فراخ است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، تهرانی)
۴۶۵۳۹. **دل می‌دهد، قلوه می‌گیرد.** (خوانساری)
۴۶۵۴۰. **دل می‌زنم به دریا، به صد تا قل هوالله.** (دستجردی)
۴۶۵۴۱. **دل می‌سوزد و اشک می‌ریزد.** (بهمنیاری)
۴۶۵۴۲. **دل می‌گوید به زبان نگو، بهتر است نداند.** (اردستانی)
۴۶۵۴۳. **دل نازک به نگاه کجی آزرده‌شود.** (صائب: ۷۹۳)
۴۶۵۴۴. **دل ناسپاسان بود پر هراس.** (فردوسی:۱۸۵۳، امثال‌موزون)
۴۶۵۴۵. **دلِ نخواسته، عذر بسیار.** (دهخدا، حییم، کوچه، شکورزاده، افغانی، تاجیکی)
۴۶۵۴۶. **دل نخواهان، هزار ایراد و بهانه دارد.** (جیرفتی)
۴۶۵۴۷. **دل نخورده نبرده‌اش.** (زرقانی)
۴۶۵۴۸. **دل نرنجانی، که دل گنج (عرش) خداست.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، عوام، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)
۴۶۵۴۹. **دل نزدیک باشد، راه دور و نزدیک ندارد.** (زرقانی)
۴۶۵۵۰. **دل نسوخت، دایه نسوخت، پایین و بالای همسایه سوخت.** (همدانی)
۴۶۵۵۱. **دل نسوزد، اشک از چشم جاری نمی‌شود.** (ابهری)
۴۶۵۵۲. **دل نشسته قلوه ورمی‌جهد.** (شیرازی)
۴۶۵۵۳. **دل نظرگاه حق است.** (افغانی، تاجیکی)
۴۶۵۵۴. **دل نکشد، پا نمی‌رود.** (تاجیکی)
۴۶۵۵۵. **دل نگه دار، صبر کن تا دسته‌بیل شخم‌زنی برگ کند (سبز شود).** (گیلکی)
۴۶۵۵۶. **دل نگه دارید ای بی‌صاحبان (بی‌حاصلان) / در حضور حضرت صاحب‌دلان.** (مثنوی:۲/ ۳۲۱۸، بهمنیاری)
۴۶۵۵۷. **دلو آسیا که نیست.** (بیرجندی)
۴۶۵۵۸. **دل و اندرونش شسته‌شده.** (سمنانی)
۴۶۵۵۹. **دل و تن را عسل مده بسیار.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۷۵)
۴۶۵۶۰. **دل و جرأت از اسب حاصل شده.** (ترکمنی)
۴۶۵۶۱. **دلو چاه حاج میرزاست، تمامی ندارد.** (اصفهانی)
۴۶۵۶۲. **دلو حاج‌میرزا آقاسی است، یکیش همیشه بالاست یکیش پایین.** (دهخدا)
۴۶۵۶۳. **دلوش به سر چاه رسید.** (بهارعجم)
۴۶۵۶۴. **دلو گران سبک ته چاه می‌رود.** (صائب: ۲۰۴۵، تکمله)
۴۶۵۶۵. **دلو همیشه از چاه سالم (درست، صاف) بالا نمی‌آید.** (شکورزاده، تهرانی، عوام، دهخدا، خرابات، بختیاری)
۴۶۵۶۶. **دلوی که رود تهی به چَه، پر آمد.** (قدسی مشهدی: ۶۶۰)
۴۶۵۶۷. **دل‌ها به هم نزدیک باشد.** (قمی)
۴۶۵۶۸. **دل‌ها را به دل‌ها راه باشد.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۱۳۹۴)
۴۶۵۶۹. **دله از سفره قهر می‌کند، قحبه از رختخواب.** (حییم، عوام، دهخدا)
۴۶۵۷۰. **دله بی‌روغن نمی‌شود.** (خوانساری)
۴۶۵۷۱. **دله چسو است و پوستش را هم کول شاه می‌کنند.** (کردی)
۴۶۵۷۲. **دله، دله را نمی‌تواند ببیند، صاحب‌خانه هردو را.** (سمنانی)
۴۶۵۷۳. **دل هردویمان یکی است.** (تهرانی)
۴۶۵۷۴. **دل هرکس شاه بدنش است.** (خوانساری)
۴۶۵۷۵. **دل هرکس (کسی) بنده‌ی آرزوست.** (فردوسی: ۱۰۸۵/۸، عوام)
۴۶۵۷۶. **دل هرکسی بر تنش پادشاست.** (فردوسی: ۵/ ۲۱۴۳، دهخدا)
۴۶۵۷۷. **دله که دل می‌کشد، کَپه*نیست که گِل بکشد.** (تهرانی)
۴۶۵۷۸. **دل همسایه که از همسایه بد می‌شود، می‌گوید پای گاو ما را سگ شما دندان برده‌است.** (نهبندانی)
۴۶۵۷۹. **دلِ همه دل است، دلِ ما (من) خشت (خاک) و گِل (کُپه‌ی گل)؟** (شکورزاده، عوام، بهمنیاری)
۴۶۵۸۰. **دل همه را یافته نمی‌شود.** (تاجیکی)
۴۶۵۸۱. **دله‌ها را دانه مباد و برزگران را بیل.** (اشتهاردی)
۴۶۵۸۲. **دلی آسان گذار از کشوری به.** (ویس‌و رامین: ۲۲۵، امثال‌موزون)
۴۶۵۸۳. **دلی است که دل می‌کشد.** (حییم)
۴۶۵۸۴. **دلی تنگ است، عالمی که تنگ نیست.** (اصفهانی)
۴۶۵۸۵. **دلی خرابه، دهی (شهری) که خراب نیست.** (بختیاری، بروجردی، دلیجانی)
۴۶۵۸۶. **دلی دارم ز هجران تو پُر درد/ گوا دارم بر او دو گونه‌ی‌زرد.** (ویس‌و رامین: ۲۲/۲۹۸)
۴۶۵۸۷. **دلی دارم زیبا، هرچه می‌بیند می‌خواهد.** (سیرجانی، کوچه، گیلکی، جیرفتی)
۴۶۵۸۸. **دلی را به غم گفته‌اند نه شهری را.** (افغانی)
۴۶۵۸۹. **دلی را جمع کن گر می‌توانی/ پریشان کردن دل‌ها هنر نیست.** (مشرقی توسی، لطایف‌الخیال، تکمله)
۴۶۵۹۰. **دلی را غم است، شهری را نی.** (افغانی)

۴۶۵۹۱. **دلیران نترسند ز آواز کوس.** (فردوسی، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۶۵۹۲. **دلیرتر از شیر نتوان بودن با همه‌ی دلاوری چون آتش بیند بگریزد.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۲۹، تکمله)
۴۶۵۹۳. **دلیر تیغ را کار فرماید و غر*زبان را.** (خزینه)
۴۶۵۹۴. **دلیر در همه‌جا غالب.** (تاجیکی)
۴۶۵۹۵. **دلیری کن که میدان از دلیر است.** (هلالی جغتایی؛ صفات‌العاشقین، تاجیکی)
۴۶۵۹۶. **دلیری مده بر خود اوباش را.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۶۳)
۴۶۵۹۷. **دلیری مکن با دلیرافکنان.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۲۳، بهمنیاری)
۴۶۵۹۸. **دلی که آه می‌کشد دچار حرمان است.** (شکورزاده)
۴۶۵۹۹. **دلی که به دشمنی رفت دیگر دوست نخواهد شد.** (لری)
۴۶۶۰۰. **دلی که به وفا رود، * به جفا نرود.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۴۶۶۰۱. **دلی که چرکین شد، به دوستی نمی‌رود.** (بختیاری)
۴۶۶۰۲. **دلی که دلی را نخواست نه التماسش کن و نه تعظیم.** (لکی)
۴۶۶۰۳. **دلی که دوستی رفت، دشمنی نمی‌شود.** (دیری)
۴۶۶۰۴. **دلی که رامش جوید نیابد او دانش.** (عنصری: ۹۱، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۶۶۰۵. **دلی که سوخت نتوان خرید، نتوان فروخت.** (لنجانی)
۴۶۶۰۶. **دلی که صبر داره، گنج داره / دل بی‌صبر همیشه رنج داره.** (بافقی، بیرجندی)
۴۶۶۰۷. **دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است/ ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۷۱)
۴۶۶۰۸. **دل یکی داریم و در (یک) دل نمی‌گنجد (نمی‌باشد) دو یار.** (اوحدی مراغه‌ای، شاه نعمت الله ولی، شکورزاده)
۴۶۶۰۹. **دلیل اوّلش آن که توپ ما باروت نداشت.** (شکورزاده)
۴۶۶۱۰. **دلیل جهل باشد پر کلامی/ هزاران فتنه آید از پیامی.** (مشهدی)
۴۶۶۱۱. **دلی می‌خواهی که زجر و سختی آزارش نداده باشد.** (خوزستانی)
۴۶۶۱۲. **دلی نیست کز گیتی آزرده نیست.** (اسدی)
۴۶۶۱۳. **دُم آخرت به دنیا چسبیده.** (تهرانی)
۴۶۶۱۴. **دُم آقا را گذاشته، توی بشقاب.** (شهرضایی)
۴۶۶۱۵. **دَم آهنگران از باد فربه است.** (تکمله، تاریخ‌الوزرا: ۱۰۵)
۴۶۶۱۶. **دم اسب را نگیر.** (مازندرانی)
۴۶۶۱۷. **دُم اسب را نگیر (نکن).** (مازندرانی)
۴۶۶۱۸. **دُم اسبِ ناآزموده را دست‌مالی نمی‌کنند.** (اهری)
۴۶۶۱۹. **دم اَسَد وگر برسد.** (هبله‌رودی)
۴۶۶۲۰. **دماغ بر فلک و دل به زیر پای بتان/ ز ما چه می‌طلبی دل کجا دماغ کجا؟** (افغانی)
۴۶۶۲۱. **دماغت را که می‌توانی پاک بکنی.** (رامسری)
۴۶۶۲۲. **دماغ دراز به هرکس می‌رسید می‌گفت: «دماغت را در چشمم فرو نکنی.»** (کردی)
۴۶۶۲۳. **دماغ را از صورت می‌زند.** (سمنانی)
۴۶۶۲۴. **دماغ سوخته می‌خریم.** (همدانی)
۴۶۶۲۵. **دماغش از سر کوه بناوان*آب می‌خوره.** (جیرفتی)
۴۶۶۲۶. **دماغش برای جنگ کنده‌است.** (بختیاری)
۴۶۶۲۷. **دماغش را آمد پاک کند، چشمش را هم کور کرد.** (عوام)
۴۶۶۲۸. **دماغش را بگیری جان از ک..نش درمی‌رود.** (شیرازی، جیرفتی)
۴۶۶۲۹. **دماغش را بگیری جانش درمی‌آید (در می‌رود).** (دهخدا، عوام، حییم، دماوندی، سیرجانی، تهرانی، زرقانی، ایلامی، سرخه‌ای، آذری)
۴۶۶۳۰. **دماغش را واسه‌ی‌ما خرطوم کرده.** (تهرانی)
۴۶۶۳۱. **دماغش گر بگیری جان ندارد.** (امثال‌موزون)
۴۶۶۳۲. **دماغش مثل خرپشته‌است.** (سیرجانی)
۴۶۶۳۳. **دماغش مثل دماغ بز کوهی و دک و پوزش مثل مرغ کرچ است.** (گیلکی)
۴۶۶۳۴. **دماغ مال خودت است، هرچند خُلمو است.** (کردی)
۴۶۶۳۵. **دماغم را زالو انداختم مگر؟** (گیلکی)
۴۶۶۳۶. **دماغ میرزا بزرگ.** (امثال)
۴۶۶۳۷. **دم افتاد و سگ خوردش.** (خوزستانی)
۴۶۶۳۸. **دُم او را هم وجب کردیم.** (یزدی)
۴۶۶۳۹. **دماوند کوه با سیصد و شصت درّه، ندیدم هنوز آدم دوسره.** (مازندرانی)
۴۶۶۴۰. **دُم بریده میان دم بریده‌ها گم شده.** (خوزستانی)
۴۶۶۴۱. **دم بریز*خویش و قوم تابه است.** (لری)
۴۶۶۴۲. **دم بریز نصف تابه است.** (لری)
۴۶۶۴۳. **دمبش به دمبش رسید.** (کرمانی)
۴۶۶۴۴. **دُمبو*زدن و تنبان کندن.** (زرقانی)
۴۶۶۴۵. **دَم به دمش نگذار که چون خرسی زخمی است.** (لری)
۴۶۶۴۶. **دم به دَمم نگذار، که دَم ندارم.** (لری)
۴۶۶۴۷. **دُم بیرون است و سرپایین افتاده.** (فیروزکوهی)
۴۶۶۴۸. **دَم پیری، هوس جوانی.** (افغانی)

۴۶۶۴۹. **دم تبر را نمد می‌گیرد (گرفته).** (هزاره‌ای، افغانی)

۴۶۶۵۰. **دُمت را درون دوغ نگذار (می‌گذارد، نزن، می‌زند).** (مازندرانی)

۴۶۶۵۱. **دم تنها، جان تنها.** (هزاره‌ای)

۴۶۶۵۲. **دُم توی دست و پا انداخت.** (سیرجانی)

۴۶۶۵۳. **دُم‌جنبانک حیوان بی‌آزاری است، سراغش را از کرم‌های جوی بگیر.** (سیرجانی)

۴۶۶۵۴. **دُم جنبان، ک.. جنبان می‌خواهد.** (شهربابکی)

۴۶۶۵۵. **دُمِ چسبانده، دُم نمی‌شود.** (مازندرانی)

۴۶۶۵۶. **دَم چنگک قصّابی بایستی بهتر است تا دَم بگو مگوی مردم.** (گیلکی)

۴۶۶۵۷. **دم خانه‌ی‌خرس، انگور بسته.** (ایزدخواستی)

۴۶۶۵۸. **دُم خر است و وجب.** (هبله‌رودی، مثمر)

۴۶۶۵۹. **دُم خر به پیمودن (اندازه گرفتن) دراز نشود.** (دهخدا، تکمله، همدانی، شکورزاده، هبله‌رودی)

۴۶۶۶۰. **دُم خر را از هر طرف اندازه بگیری دو قرش* است.** (هزاره‌ای، افغانی، تاجیکی، لری، دستجردی)

۴۶۶۶۱. **دُم خر را با دستمال می‌گیرد.** (کردی)

۴۶۶۶۲. **دُم خرس (خر) یک بلست* است.** (افغانی)

۴۶۶۶۳. **دُم خر سزای ک..ن خر است.** (دهخدا)

۴۶۶۶۴. **دُم خروس از جیبش پیداست.** (عوام)

۴۶۶۶۵. **دُم خروس برابر (پیدا) است.** (کرمانی، آذری)

۴۶۶۶۶. **دم خروس را باور کنم یا قسم حضرت عباس را؟** (شیرازی)

۴۶۶۶۷. **دُم خر و سه چاریک.** (هبله‌رودی)

۴۶۶۶۸. **دُم خری به دست دارد.** (نامه‌ی‌داستان)

۴۶۶۶۹. **دُم خود را جویده می‌آید.** (هزاره‌ای)

۴۶۶۷۰. **دُم خود را گره کرد و رفت.** (نامه‌ی‌داستان)

۴۶۶۷۱. **دُم خود را لای پایش گذاشت و فرار کرد.** (درگزی)

۴۶۶۷۲. **دُم خودش را به دُم لوک بسته‌است.** (بافقی)

۴۶۶۷۳. **دُم خوک را پاره می‌کند.** (فیروزکوهی)

۴۶۶۷۴. **دُم درآورده، دُم کوچکی هم به همراهش.** (جیرفتی)

۴۶۶۷۵. **دَم در بخر، دم در بفروش.** (آذری، قشقایی)

۴۶۶۷۶. **دَم در خانه‌ی پسرت بمیری بهتر است که در بالانشین خانه‌ی داماد بمیری.** (سوادکوهی)

۴۶۶۷۷. **دَم در راه نده که بالای مجلس را طلب می‌کند.** (ساوه‌ای)

۴۶۶۷۸. **دَم دم را می‌آورد، غم غم را.** (آذری)

۴۶۶۷۹. **دُم (دمی) به خم زده‌است.** (نامه‌ی‌داستان، کرمانی)

۴۶۶۸۰. **دُم دنیا دراز است.** (دهخدا، آذری، شکورزاده، دزفولی)

۴۶۶۸۱. **دَم دهن داروغه را ببند.** (بهمنیاری)

۴۶۶۸۲. **دَم را به بار دار و غنیمت شمار عمر/ کان‌ها که رفته‌اند خراب همین دمند.** (هبله‌رودی)

۴۶۶۸۳. **دَم را که نهادند و دمیدند تو دیدی / آن‌ها که ندیدند بگو حاذق دم باش.** (تهرانی)

۴۶۶۸۴. **دُم روباه از زرنگی زیاد لای تله است.** (شکورزاده)

۴۶۶۸۵. **دُم روباه کمند شاهین است.** (کرمانجی)

۴۶۶۸۶. **دُم روباه گواه روباه است.** (امثال‌موزون، عوام، حییم، دهخدا، شکورزاده)

۴۶۶۸۷. **دُم روباه وبال روباه است.** (امثال‌موزون، عوام، دهخدا، حییم، شکورزاده)

۴۶۶۸۸. **دم سال و ماه دراز است.** (گیلکی)

۴۶۶۸۹. **دُم سگ اگر به ته ظرفش مالیده‌شود، آردی نمی‌شود.** (نهاوندی)

۴۶۶۹۰. **دُم سگ تازی را هرچه در قالب بگذاری راست نمی‌شود.** (تایبادی)

۴۶۶۹۱. **دم سگ خفته را لگد نکن.** (گیلکی)

۴۶۶۹۲. **دُم سگ را چهل روز (هفت سال) در نی گذاشتند (قالب گرفتند)، وقتی درآوردندش هنوز کج بود.** (خوزستانی، گیلکی، تالشی)

۴۶۶۹۳. **دم سگ راست نشود.** (دهخدا، شکورزاده)

۴۶۶۹۴. **دُم سگ سفید را ببری، گوسفند نمی‌شود.** (تالشی)

۴۶۶۹۵. **دُم سگ غریب به سینه‌اش چسبیده‌است.** (آذری)

۴۶۶۹۶. **دُم سگ غریبه، در دو پهلویش (پاچه‌هایش، روی کولش) است.** (ترکمنی، آذری)

۴۶۶۹۷. **دم سگ گرسنه را سگ لاغر می‌لیسد.** (ترکمنی)

۴۶۶۹۸. **دُم سگ و گرگ را به هم گره زده.** (بیرجندی)

۴۶۶۹۹. **دم سوختگان را اثر است.** (سلمان‌ساوجی: ۴۰۷، دهخدا)

۴۶۷۰۰. **دُمش از لای در، درآمده.** (خویی)

۴۶۷۰۱. **دُمش به سمش نمی‌رسد.** (مازندرانی)

۴۶۷۰۲. **دُم شتر به زمین رسیده (می‌رسد، آید، برسد، رسد).** (سرخه‌ای، تاجیکی، دهخدا، حییم، دماوندی)

۴۶۷۰۳. **دُمش را با داس بزن.** (گیلکی)

۴۶۷۰۴. **دَمش را بگیر، جار بزن«گل پُدنک.» *.** (زرقانی)

۴۶۷۰۵. **دُمش را بگیری، گوشش برمی‌آید.** (عوام)

۴۶۷۰۶. **دمش را به دم شتر (بزرگان) بسته‌است.** (بهمنیاری)

۴۶۷۰۷. **دُمش را توی خمره زده‌است.** (عوام)

۴۶۷۰۸. **دُمش را توی دوغ می‌اندازد.** (کندلوسی)

۴۶۷۰۹. **دُمش را روی کولش (دوشش، پشتش) گذاشت و رفت.** (عوام، شوشتری، رامسری)

۴۶۷۱۰. **دُمش را عَلَم کرده‌است.** (عوام، نامه‌ی‌داستان)

۴۶۷۱۱. **دمش را کلیدی کرد و رفت.** (شوشتری)

۴۶۷۱۲. **دمش را کندند و بیرونش کردند.** (شوشتری)

۴۶۷۱۳. **دمش را گذاشت روی کولش.** (کرمانی)
۴۶۷۱۴. **دمش را گره کرده سر به صحرا داده است.** (بهمنیاری)
۴۶۷۱۵. **دمش را لای پایش گرفته.** (هزاره‌ای)
۴۶۷۱۶. **دمش را میان بشقاب می‌گذارد (گذاشته توی بشقاب).** (نامه‌ی‌داستان، کاشانی)
۴۶۷۱۷. **دُمش را می‌کَند می‌اندازدش دم در.** (دزفولی)
۴۶۷۱۸. **دُمش رفته توی سینی قهوه.** (نهاوندی)
۴۶۷۱۹. **دمش زیر در گیر کرده‌است.** (ابهری)
۴۶۷۲۰. **دمش زیر ک..نش است، هنوز در نیاوده.** (رامسری)
۴۶۷۲۱. **دُمش لای تله (در) مانده (گیر کرده).** (نامه‌ی‌داستان، سمنانی، آذری)
۴۶۷۲۲. **دمش لای در من است.** (آذری)
۴۶۷۲۳. **دم شمشیر ماه (صبح) عید باشد نام‌جویان را.** (صائب: ۲۰۹، امثال‌موزون)
۴۶۷۲۴. **دُم شیر بهتر از دَم شیر است.** (سخن)
۴۶۷۲۵. **دم شیر در آن گره است.** (آمره‌ای)
۴۶۷۲۶. **دم شیر را به بازی مگیر.** (افغانی)
۴۶۷۲۷. **دَم عیسی، در زندگان در نگیرد.** (خزینه)
۴۶۷۲۸. **دَم غنیمت است.** (بهمنیاری، افغانی، تکمله، حییم، دهخدا، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)
۴۶۷۲۹. **دَم غنیمت دان، که دَم غنیمت است.** (تهرانی)
۴۶۷۳۰. **دَم غنیمت دان که دنیا یک دم است.** (صفی علیشاه، شکورزاده، تهرانی)
۴۶۷۳۱. **دَم غنیمت، دیدار غنیمت.** (تاجیکی)
۴۶۷۳۲. **دَم فرو بسته و خاموش و ساکت است.** (گیلکی)
۴۶۷۳۳. **دم کبوتر را داشته باش.** (مازندرانی)
۴۶۷۳۴. **دُم کش او شده‌است.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۴۶۷۳۵. **دُم کوتاهی مرغ از خوش‌شانسی خروس است.** (کردی)
۴۶۷۳۶. **دَم ک..نت را نمی‌گویی که پر صداست، پشه‌ی‌پشت ک..ن مردم را می‌گویی که دیدنی است.** (مازندرانی)
۴۶۷۳۷. **دَمِ ک..ن خر (بروی) یا گوز است یا لگد.** (آملی)
۴۶۷۳۸. **دم ک..ن قاطر چرا می‌روی که برایت جفتک بیندازد.** (مازندرانی)
۴۶۷۳۹. **دم که دود نیست، برکت نیست.** (کرجی)
۴۶۷۴۰. **دُم گاو به حریف داده است.** (عوام)
۴۶۷۴۱. **دُم گاوت را بریدم یا دم اسبت را؟** (مازندرانی)
۴۶۷۴۲. **دُم گاوی (خری) به دستش داده‌اند (هست).** (بهمنیاری، شوشتری، دزفولی)
۴۶۷۴۳. **دُم گربه سه چارکه.** (لارستانی)
۴۶۷۴۴. **دُم گربه نیم دزع (ارشین) است.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه، آذری)
۴۶۷۴۵. **دُم گرگ به پای بز بسته کرده.** (هزاره‌ای)
۴۶۷۴۶. **دم گرگ نموده، گلّه رم کرد.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۶۷۴۷. **دَم گرم من در آهن سرد وی اثر نمی‌کند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۶)
۴۶۷۴۸. **دَم لانه‌ی‌خوک و قرآن؟** (مازندرانی)
۴۶۷۴۹. **دم لانه‌ی‌زنبور نشسته.** (بهمنیاری، خرمی)
۴۶۷۵۰. **دُم لای تله نمی‌دهد.** (اصفهانی)
۴۶۷۵۱. **دمل بر قفا دارد.** (نامه‌ی داستان)
۴۶۷۵۲. **دمل‌دار عیب کچل کند.** (خوزستانی)
۴۶۷۵۳. **دُمَل را به دول بچّه فرق نمی‌دهد.** (آذری)
۴۶۷۵۴. **دمل را به‌موقع باید نیشتر زد.** (قمی)
۴۶۷۵۵. **دمل رستم را بر زمین زد.** (آملی، شهمیرزادی)
۴۶۷۵۶. **دملش سر باز کرده.** (نامه‌ی داستان)
۴۶۷۵۷. **دم مار خوابیده را لگد نکن که از سوراخش بیرون می‌آید.** (ترکمنی)
۴۶۷۵۸. **دُم مار خیره نباید گزید.** (فردوسی: ۵۳۳، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۶۷۵۹. **دُم مار را چون زیر پا بگیری برمی‌گردد نیش می‌زند.** (آذری)
۴۶۷۶۰. **دُم مار را گرفته‌است.** (بهمنیاری)
۴۶۷۶۱. **دم مار را لگدمال نمی‌کنند.** (آذری)
۴۶۷۶۲. **دمم دمم، آش می‌خوری بدون من؟** (شوشتری)
۴۶۷۶۳. **دمم را به دم بزرگان بستم می‌باید به سفر قندهار بروم.** (کرمانی)
۴۶۷۶۴. **دُم مرا به کندن ندهی.** (سیستانی)
۴۶۷۶۵. **دَم مزن قافیه تنگ است، بیا تا برویم.** (ایرج؛ دیوان:۲۱۴)
۴۶۷۶۶. **دُم موش به خانه‌اش آردی نمی‌شود، دو خروار گندم حواله داده است.** (بختیاری)
۴۶۷۶۷. **دُم موش پیش ما (او) آردی نمی‌شود.** (بوشهری، دیلمی)
۴۶۷۶۸. **دُم موش در منزلش آردی نمی‌شود.** (ایلامی)
۴۶۷۶۹. **دُم می‌جنباند، تیز می‌دهد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۶۷۷۰. **دُم نرم به او داد.** (بختیاری)
۴۶۷۷۱. **دم نکشیده و ناپخته‌است.** (گیلکی)
۴۶۷۷۲. **دُم و گوش سگ را هرچه بیشتر ببری، ظالم‌تر می‌شود.** (گیلکی)
۴۶۷۷۳. **دمی آب خوردن پس از بدسگال/ بِهْ از عمر هفتاد و هشتاد سال.** (سعدی، شکورزاده، عوام، دهخدا، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)
۴۶۷۷۴. **دمی با دوست در خلوت بِهْ از صد سال در عشرت.** (سعدی؛ کلیات:۵۱۰، شکورزاده)
۴۶۷۷۵. **دمی با غم به سر بردن (غم خوردن) به صد عالم نمی‌ارزد.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۴۶۷۷۶. **دمی با غم به سر بردن جهان یک سر نمی‌ارزد.** (حافظ: ۱۰۳، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۶۷۷۷. **دَمی به دَمی است.** (قمی)
۴۶۷۷۸. **دمی پیش دانا به از عالمی است.** (سعدی؛ کلیات: ۲۸۹، امثال‌موزون، حییم، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، دهخدا)
۴۶۷۷۹. **دُمی‌دارد و دمبلیچو*هم بر پهلویش (زیرش).** (سیرجانی، شهربابکی)
۴۶۷۸۰. **دمی ساز و دمی راز.** (کرمانشاهی)
۴۶۷۸۱. **دمی که مرگ درآید نگویدت چه کسی؟** (صغیر اصفهانی)
۴۶۷۸۲. **دمی نزد دانا به از عالمی.** (ابن‌یمین: ۵۳۵)
۴۶۷۸۳. **دمی نشاط به عمری برابر است.** (حییّم)
۴۶۷۸۴. **دمی وش و دمی تَش.** (لکی)
۴۶۷۸۵. **دنبال آب خوهل*افتاد.** (زرقانی)
۴۶۷۸۶. **دنبال آب ریخته می‌گردد.** (جیرفتی)
۴۶۷۸۷. **دنبال آب می‌رود آب گیرش نمی‌آید، دنبال نان می‌رود نان گیرش نمی‌آید.** (بروجردی)
۴۶۷۸۸. **دنبال التماسچی می‌گشت.** (سیرجانی)
۴۶۷۸۹. **دنبال به‌دنبالش تا شیراز.** (بختیاری)
۴۶۷۹۰. **دنبال خر سقط شده می‌گردد تا نعلش را بکشد.** (بافقی)
۴۶۷۹۱. **دنبال ریش رفت سبیل را هم از دست (به باد) داد.** (شکورزاده، بهمنیاری، خرمی)
۴۶۷۹۲. **دنبال قابله می‌رود.** (ارومیه‌ای)
۴۶۷۹۳. **دنبال قبر کنده می‌گردد.** (آملی)
۴۶۷۹۴. **دنبال کلفتی نان و نازکی کار می‌گردد.** (بافقی، کرمانی)
۴۶۷۹۵. **دنبال گاو نر، گوساله می‌بندد.** (آملی)
۴۶۷۹۶. **دنبال گور گرم می‌گردد.** (سمنانی)
۴۶۷۹۷. **دنبال لنگه‌ی کفش کهنه‌ات باید بگردم.** (شهمیرزادی)
۴۶۷۹۸. **دنبال مار می‌گردد.** (کرمانشاهی)
۴۶۷۹۹. **دنبال مرده آه کشیدن چه فایده؟** (شأنی تکلّو، شکورزاده)
۴۶۸۰۰. **دنبال مرغ زن بابا می‌گردد.** (سمنانی)
۴۶۸۰۱. **دنبال نان کلفت است و کار نازک.** (فرهنگ‌نامه)
۴۶۸۰۲. **دنبال همدیگر خرده چوب و خاشاک جمع می‌کنند.** (لری)
۴۶۸۰۳. **دنباله‌ی روزگار (دنیا) دراز است.** (عوام، آذری)
۴۶۸۰۴. **دنبک نم گرفته.** (مازندرانی)
۴۶۸۰۵. **دنبل و دینبو راه انداخته‌اند.** (کرمانی)
۴۶۸۰۶. **دنبه‌ات را مانند میش نکن.** (جیرفتی)
۴۶۸۰۷. **دنبه‌ات می‌خارد؟** (کاشانی)
۴۶۸۰۸. **دنبه از گوسفند بزرگ‌تر دیده‌ای؟** (گیلکی)
۴۶۸۰۹. **دنبه‌ای گر تو را دهد گردون/ دبه‌ای بندت سپس بر ک..ن.** (سخن)
۴۶۸۱۰. **دنبه چون گوشت نمی‌شود.** (بختیاری)
۴۶۸۱۱. **دنبه دم ک.. بز دیده.** (فیروزآبادی)
۴۶۸۱۲. **دنبه را به دهان گرگ داد.** (افغانی)
۴۶۸۱۳. **دنبه را به گربه سپرد.** (تکمله)
۴۶۸۱۴. **دنبه را به گربه سپردن ابلهی است.** (بهمنیاری)
۴۶۸۱۵. **دنبه را به گرگ می‌سپارد.** (خزینه)
۴۶۸۱۶. **دنبه را به نزد گرگ می‌برد، می‌گوید: «قرض بابات را بگیر.»** (افغانی)
۴۶۸۱۷. **دنبه را گربه پس نخواهد داد.** (سخن)
۴۶۸۱۸. **دنبه را همگی دوست دارند امّا پشک اضافه‌تر.** (افغانی)
۴۶۸۱۹. **دنبه گرد بر است.** (هبله‌رودی)
۴۶۸۲۰. **دنبه مسپارید ای یاران به گرگ.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۰۹/۱، شکورزاده)
۴۶۸۲۱. **دنبه‌ی برّه و کلّه‌ی بز (نر) خورده‌ای.** (بختیاری)
۴۶۸۲۲. **دنبه‌ی‌بز، خوردن ندارد.** (آمره‌ای)
۴۶۸۲۳. **دنبه‌ی‌بی‌رگ است.** (عوام، مثمر، هبله‌رودی، بهمنیاری)
۴۶۸۲۴. **دنبه‌ی‌گوسفند را نمی‌خورد که نزدیک ک..نش است.** (رامسری)
۴۶۸۲۵. **دنبه‌ی لرزان لرزان، به چنگم افتادی آسان.** (شکورزاده)
۴۶۸۲۶. **دنبه‌ی من چاق‌تره، کاردک من تیزتره.** (جیرفتی)
۴۶۸۲۷. **دُنبه‌ی میش بالا رفت، بز گفت:«دیدم، دیدم.» میش گفت:« من سالی به دوازده ماه مال تو را می‌بینم، هیچی نمی‌گویم.»** (بیرجندی)
۴۶۸۲۸. **دندان آب خور خودم، ضد خودم.** (ایلامی)
۴۶۸۲۹. **دندان اسب پیشکشی را نمی‌شمارند.** (کرمانی، دهخدا، عوام، کوچه)
۴۶۸۳۰. **دندان بجنبد به‌جای زبان.** (کشمیری)
۴۶۸۳۱. **دندان برروی حق مگذار.** (قشقایی)
۴۶۸۳۲. **دندان به ترشی نمی‌نهد.** (شاهد)
۴۶۸۳۳. **دندان به جگر بگیر.** (افغانی)
۴۶۸۳۴. **دندان به جگر نه و جگرخواری بین (کن).** (ابو سعید ابوالخیر؛ دیوان، مثمر، هبله‌رودی)
۴۶۸۳۵. **دندان به جگر نهیم و خون چند خوریم.** (اهلی)
۴۶۸۳۶. **دندان به فارسی نمی‌گذارد (نمی‌دهد).** (هبله‌رودی، تکمله، نامه‌ی‌داستان)
۴۶۸۳۷. **دندان به گُه گرم زده‌است.** (شوشتری)
۴۶۸۳۸. **دندان به هم خورده‌ی‌سرمازده، عور است.** (بیدل: ص ۱۷۷، امثال‌موزون)

۴۶۸۳۹. **دندان پس تیزتر است.** (دارابی)
۴۶۸۴۰. **دندانت (دندانش) به خام گاو خورده.** (کرمانی)
۴۶۸۴۱. **دندانت را بکش و منّت مسواک مکش.** (فرهنگ‌نامه)
۴۶۸۴۲. **دندانت که درد گرفت بکش تا راحت باشی.** (آذری)
۴۶۸۴۳. **دندان جو خوریش افتاده.** (تهرانی)
۴۶۸۴۴. **دندان چه صدف، لب‌ها چه گُرده، دماغ خمبروتی*دل من برده.** (سیرجانی)
۴۶۸۴۵. **دندان خود را به سنگ مزن.** (لری)
۴۶۸۴۶. **دندان خود را تیز کرده.** (نامه‌ی داستان، هزاره‌ای)
۴۶۸۴۷. **دندان خود را فرو برده.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۴۶۸۴۸. **دندانِ درد را باید کشید، قرضِ نداده را باید داد.** (بختیاری)
۴۶۸۴۹. **دندان در دهان نبود خنده بدنماست.** (فرهنگ‌نامه)
۴۶۸۵۰. **دندان دمی که پیش فتد لب گزنده‌است.** (بیدل: ۲۲۳، امثال‌موزون)
۴۶۸۵۱. **دندان رنج کشد بهر شکم.** (قدسی مشهدی؛ دیوان:۶۸۲)
۴۶۸۵۲. **دندان روی آن نگذاشت.** (زفره‌ای)
۴۶۸۵۳. **دندان روی جگر بگذار و نانت را جلوی مهمان.** (لری)
۴۶۸۵۴. **دندان روی حرف می‌گذارد (نمی‌گذارد).** (نامه‌ی داستان، بختیاری)
۴۶۸۵۵. **دندان زدن شیر شغال را مبارک است و آهو را شوم.** (خزینه)
۴۶۸۵۶. **دندان زهر از دهن مار می‌کشم.** (سیدای نسفی)
۴۶۸۵۷. **دندانِ سست شده را باید کشید.** (لری)
۴۶۸۵۸. **دندانش افتاده، زبانش پت‌پت می‌کند.** (مشکین‌شهری)
۴۶۸۵۹. **دندانش به در شکم من کار می‌کند.** (نهاوندی)
۴۶۸۶۰. **دندانش به سنگ آمده.** (نامه‌ی داستان)
۴۶۸۶۱. **دندانش به گلوی او کار می‌کند.** (بختیاری)
۴۶۸۶۲. **دندانش به لاش خورده.** (سنگسری)
۴۶۸۶۳. **دندانش تو پشم خودش گیر کرده.** (زرقانی)
۴۶۸۶۴. **دندانش چوبین است و در آهنین و کلید پشیمن.** (مثمر)
۴۶۸۶۵. **دندانش چوبین شده.** (هبله‌رودی)
۴۶۸۶۶. **دندانش خونین (خونی) است.** (شیرازی، سرخه‌ای، زرقانی)
۴۶۸۶۷. **دندانش داخل شکمش است.** (قشقایی)
۴۶۸۶۸. **دندانش را بکن بنداز دور.** (کرمانی)
۴۶۸۶۹. **دندانش روده‌اش را می‌برد.** (آذری)
۴۶۸۷۰. **دندان شکند درون دهان.** (تاجیکی)
۴۶۸۷۱. **دندانش کند (شده) است.** (حییم، آذری، نامه‌ی‌داستان)
۴۶۸۷۲. **دندان صدف (گوهر)، حاجت مسواک ندارد.** (صائب: ۲۰۹۴، افغانی)
۴۶۸۷۳. **دندان طمع تیز کرده.** (هبله‌رودی، خزینه)
۴۶۸۷۴. **دندان طمع را خور بکن.** (هراتی)
۴۶۸۷۵. **دندان طمع را کنده‌است (کندنی است).** (هبله‌رودی، مثمر، بهمنیاری، خزینه)
۴۶۸۷۶. **دندان طمع کَن، که شود درد تو درمان.** (ملک‌الشعرای بهار)
۴۶۸۷۷. **دندان کرم‌افتاده (خورده) را باید کند و دور انداخت.** (عوام، بختیاری، شکورزاده)
۴۶۸۷۸. **دندان کرم‌خورده، علاجش کشیدن است.** (صابر همدانی، شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۶۸۷۹. **دندان کشک را ندارد، برای کشکینه خوردن زرنگ است.** (دره‌شهری)
۴۶۸۸۰. **دندان که در دهان نبود، خنده بدنماست.** (قصاب کاشانی، امثال‌موزون، شکورزاده، تهرانی، افغانی، بهمنیاری)
۴۶۸۸۱. **دندان گرازی مرده‌بود هیچ‌کس باور نمی‌کرد، همه می‌گفتند دارد می‌خندد.** (گیلکی)
۴۶۸۸۲. **دندان گشاد و یک در میان است.** (گیلکی)
۴۶۸۸۳. **دندانِ لق را باید کشید.** (کوچه، حییم)
۴۶۸۸۴. **دندان ما به پشم هم ملازم و درگیر است.** (نهاوندی)
۴۶۸۸۵. **دندان مار از زهر خالی نباشد.** (تاریخ‌الوزرا: ۷۲، تکمله)
۴۶۸۸۶. **دندان مار دسته‌ی‌خنجر نمی‌شود.** (نسیم شمال، شکورزاده)
۴۶۸۸۷. **دندان مار را به نمد می‌توان کشید.** (صائب: ۲۰۷۹، امثال‌موزون، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۶۸۸۸. **دندان مار قبضه‌ی‌خنجر نمی‌شود.** (آشنا، امثال‌موزون)
۴۶۸۸۹. **دندانم را کندم و دور انداختم.** (رامسری)
۴۶۸۹۰. **دندان ملاّ از منقار هما تیزتر است.** (تاجیکی)
۴۶۸۹۱. **دندان می‌دهد نان نمی‌دهد، نان می‌دهد دندان نمی‌دهد.** (تهرانی)
۴۶۸۹۲. **دندان ندارد، ته دیگ هم می‌خواهد (می‌خورد).** (شکورزاده، خرمی، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)
۴۶۸۹۳. **دندان‌های ما (او، من) را شمرده‌اند.** (فرهنگ‌نامه، قشقایی، آذری، اشتهاردی)
۴۶۸۹۴. **دندان همه به ترشی کُند می‌شود، دندان قاضی به شیرینی.** (کوچه)
۴۶۸۹۵. **دندانی که درد می‌کند دوست دارد کشیده شود.** (لری)

۴۶۸۹۶. **دندانی که درد می‌کند راه دوایش انگران*است.** (رامسری)

۴۶۸۹۷. **دندانی که درد می‌کند یا بکش یا پرش کن.** (دزفولی)

۴۶۸۹۸. **دندانی که درد می‌کند (لق شد) باید کشید (کَند).** (دهخدا، عوام، خزینه، هبله‌رودی، ایلامی، شکورزاده، تهرانی، کوچه)

۴۶۸۹۹. **دنده‌اش (دنده‌ات، دندش) نرم شود.** (حییم، عوام، کاشانی)

۴۶۹۰۰. **دنده به قضا (کار) نمی‌دهد.** (نامه‌ی‌داستان، آذری)

۴۶۹۰۱. **دنده جفت نکرده.** (لری)

۴۶۹۰۲. **دنده را دادیم به قضا.** (کرمانی)

۴۶۹۰۳. **دنده را شتر شکست، تاوانش را خر داد (می‌دهد).** (شکورزاده، دهخدا، کردی، حییم، عوام، کوچه، سهیلی)

۴۶۹۰۴. **دنده‌هایت را درون کیسه می‌ریزم.** (رامسری)

۴۶۹۰۵. **دنده‌ی پهلو کج است، اگر راستش کنی می‌شکند.** (مازندرانی)

۴۶۹۰۶. **دنگ دنگ، گل یک رنگ، همش یک رنگ.** (افغانی)

۴۶۹۰۷. **دنگش با من، دونگش با تو.** (تهرانی)

۴۶۹۰۸. **دنگ*فقط آن سمت را می‌کوبد.** (آملی)

۴۶۹۰۹. **دنگ‌های بزرگ را روی سبوس خود می‌زند.** (آملی)

۴۶۹۱۰. **دنیا آکل و مأکول است.** (شکورزاده)

۴۶۹۱۱. **دنیا آن‌قدر ندارد که بر او رشک برند.** (سعدی: ۴۲۰، بهمنیاری)

۴۶۹۱۲. **دنیا آیینه‌ی عبرت است.** (تهرانی)

۴۶۹۱۳. **دنیا از زن و مرد برقرار است.** (بختیاری)

۴۶۹۱۴. **دنیا از کُ.. گاو درمی‌رود.** (خوری، نایینی)

۴۶۹۱۵. **دنیا از نگفتن خراب است.** (بروجردی)

۴۶۹۱۶. **دنیا اگر جو بگردد، نصیب خر نیم پاو* است.** (تاجیکی)

۴۶۹۱۷. **دنیا، اگرچه سرای آفات است، امّا دار مکافات نیز هست.** (شکورزاده)

۴۶۹۱۸. **دنیا، بابای روزگار است.** (دشتی)

۴۶۹۱۹. **دنیا، بازار آخرت است.** (بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)

۴۶۹۲۰. **دنیا، بازار خداست.** (دهخدا، هبله‌رودی)

۴۶۹۲۱. **دنیا، با مالش عزیز است.** (دهخدا، حییم، شکورزاده)

۴۶۹۲۲. **دنیابان که نمی‌خواهی بشوی.** (بیرجندی)

۴۶۹۲۳. **دنیا ببین چه پسته، که مرغ پخته می‌چسبه.** (کاشانی)

۴۶۹۲۴. **دنیا ببین چه فیسه، خرچسونک رئیسه.** (تهرانی)

۴۶۹۲۵. **دنیا برای بی‌خبران عیش خانه‌ای است.** (صائب: ۹۸۴، امثال‌موزون)

۴۶۹۲۶. **دنیا برای مؤمن زندان است، برای کافر بهشت.** (آذری)

۴۶۹۲۷. **دنیا برای مردم دنیا گذاشتیم.** (رهی معیری)

۴۶۹۲۸. **دنیا برای هیچ‌کس ثبات ندارد.** (بویراحمدی)

۴۶۹۲۹. **دنیا برخاستن و افتادن است.** (خوزستانی)

۴۶۹۳۰. **دنیا بگو، حلوا حلوا.** (نطنزی)

۴۶۹۳۱. **دنیا به امامان بقا نکرد.** (هزاره‌ای)

۴۶۹۳۲. **دنیا به امام حسین (ع) وفا نکرد که به ما بکند.** (لری)

۴۶۹۳۳. **دنیا به امید است.** (نامه‌ی‌داستان، عوام)

۴۶۹۳۴. **دنیا به امید خورده می‌شود.** (هزاره‌ای)

۴۶۹۳۵. **دنیا به امید زنده (برپا، قائم) است.** (افغانی، دهخدا، هراتی، شکورزاده)

۴۶۹۳۶. **دنیا به اهلِ خویش ترحم نمی‌کند.** (صائب: ۳۳۳، شکورزاده)

۴۶۹۳۷. **دنیا به این بزرگی کوره نصیب ما شد، باغ به این بزرگی غوره نصیب ما شد.** (شکورزاده)

۴۶۹۳۸. **دنیا به چشم تنگ‌دلان چشم سوزن است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۷۴، بهمنیاری)

۴۶۹۳۹. **دنیا به حرف برپاست.** (بهمنیاری)

۴۶۹۴۰. **دنیا به خوبان بند است.** (زرقانی)

۴۶۹۴۱. **دنیا به دست ناکسان راضی شد، گوساله رئیس و ماده گاو قاضی شد.** (تاجیکی)

۴۶۹۴۲. **دنیا به دوازده امام و چهارده معصوم وفا نکرد.** (مشهدی)

۴۶۹۴۳. **دنیا به رقابت خورده‌شد.** (هزاره‌ای)

۴۶۹۴۴. **دنیا به شاخ گاو بند است.** (افغانی)

۴۶۹۴۵. **دنیا به صبر بر پاست.** (بیرجندی)

۴۶۹۴۶. **دنیا به ظلم آباد است.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)

۴۶۹۴۷. **دنیا به غمان به یک نمی‌آید.** (کردی)

۴۶۹۴۸. **دنیا به کام ابلهان است.** (شکورزاده، حییم، عوام)

۴۶۹۴۹. **دنیا به کام همه می‌گردد ولی وقتش معلوم نیست.** (تهرانی)

۴۶۹۵۰. **دنیا به کرده کرده خراب نمی‌شود، به گفته گفته خراب می‌شود.** (سبزواری)

۴۶۹۵۱. **دنیا به کسان و ناکسان راضی شده/ گوساله رئیس و کرّه‌خر قاضی شد.** (اصفهانی)

۴۶۹۵۲. **دنیا به کسان و ناکسان راضی شد / خر بمرد و کرّه‌خر قاضی شد.** (مشهدی)

۴۶۹۵۳. **دنیا به کسی بقا نکرد.** (هزاره‌ای)

۴۶۹۵۴. **دنیا به کسی (به هیچ‌کس) وفا نمی‌کند.** (بختیاری، لری)

۴۶۹۵۵. **دنیا به گفته خراب است نه به کُردِه.** (عوام)

۴۶۹۵۶. **دنیا به مثل کوزه‌ی‌زرّینه/ این آب گهی تلخ و گهی شیرینه.** (گرمساری)
۴۶۹۵۷. **دنیا به مردم خوش است.** (جامی؛ دیوان: ۵۲، تکمله)
۴۶۹۵۸. **دنیا به ننگ و نام است، به نیم نان تمام است.** (افغانی)
۴۶۹۵۹. **دنیا به (هیچ) کسی نمی‌ماند (نمانده، به‌کی مانده؟).** (بابا طاهر: دیوان، ایلامی)
۴۶۹۶۰. **دنیا به یک روز آباد نشده.** (افغانی)
۴۶۹۶۱. **دنیا به یک قرار نیست.** (افغانی، خزینه)
۴۶۹۶۲. **دنیا بی‌خون دل نیست و آسیا بی‌کل‌کل.** (کلیات قاسمی: ۲۹۷)
۴۶۹۶۳. **دنیا بین چه فنده (گنده)، کور به کچل می‌خنده.** (حییم، عوام)
۴۶۹۶۴. **دنیا پس مرگ ما (من) چه دریا چه سراب (بُندار).** (رازی، امثال‌موزون، حییم، سهیلی، عوام، کوچه، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۴۶۹۶۵. **دنیا پشم است.** (بهمنیاری)
۴۶۹۶۶. **دنیا پل است و قنطره* است.** (عطّار؛ مصیبت‌نامه)
۴۶۹۶۷. **دنیا پل راه گذر برای سفر آخرت است.** (خیّام، شکورزاده)
۴۶۹۶۸. **دنیا پلی است برگذر راه آخرت.** (سعدی؛ کلیات: ۵۹۴، شکورزاده)
۴۶۹۶۹. **دنیا پنج است، آخرش پوچ است.** (قشقایی)
۴۶۹۷۰. **دنیا پنج روز است.** (دهخدا، عوام، کوچه، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، افغانی، خزینه)
۴۶۹۷۱. **دنیا پنج روزه، باقی‌اش هم روز به روزه.** (کوچه)
۴۶۹۷۲. **دنیا پنجره‌ای است که هرکس نگاه کرده می‌رود.** (اهری)
۴۶۹۷۳. **دنیا پیش چشمش تاریک شد.** (هزاره‌ای)
۴۶۹۷۴. **دنیا، تازه برای او روز شد.** (رامسری)
۴۶۹۷۵. **دنیا تُکش دراز است.** (شکورزاده، شیرازی، عوام، کرمانی، کوچه)
۴۶۹۷۶. **دنیا جای آرام نیست.** (افغانی)
۴۶۹۷۷. **دنیا جای آزمایش است نه جای آسایش.** (دهخدا، حییم، سهیلی، شکورزاده، عوام، کوچه)
۴۶۹۷۸. **دنیا جای نگریستن نیست.** (ترکمنی)
۴۶۹۷۹. **دنیا جمع شود نمی‌تواند به سر مرغ خاک بریزد، امّا خودش به سر خودش خاک می‌ریزد.** (ساوه‌ای)
۴۶۹۸۰. **دنیا، جنگل مولاست.** (نامه‌ی‌داستان، کردی)
۴۶۹۸۱. **دنیا جنگلی است، از میوه‌های شیرین و تلخ.** (اسدآبادی)
۴۶۹۸۲. **دنیا جویی، جویی به گندش.** (فیروزآبادی)
۴۶۹۸۳. **دنیا جهنّم مؤمن است و بهشت کفّار.** (هزاره‌ای)
۴۶۹۸۴. **دنیا چرا نشود خراب که گربه هم می‌خورد شراب.** (شکورزاده، عوام)
۴۶۹۸۵. **دنیا چغندری است که هر روز به ک..ن یکی است.** (کرمانی، سیرجانی، کلیات قاسمی: ۲۹۷)
۴۶۹۸۶. **دنیا چمچه‌ی نوبت است.** (هزاره‌ای)
۴۶۹۸۷. **دنیا چو رباط و ما در آن مهمانیم/ تا ظن نبری که ما در او می‌مانیم.** (باباافضل: ۴۲۱، شهرضایی)
۴۶۹۸۸. **دنیا چون درختی است که اطرافش خالی است.** (ترکمنی)
۴۶۹۸۹. **دنیا چه آسان شده‌است که کل‌حسن هم به خراسان رفت.** (مازندرانی)
۴۶۹۹۰. **دنیا چه شور و شینه/ علی گرو امام حسینه.** (دماوندی)
۴۶۹۹۱. **دنیا حریف سفله و معشوق بی‌وفاست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۵، شکورزاده)
۴۶۹۹۲. **دنیا حلق است و دلق.** (دهخدا)
۴۶۹۹۳. **دنیا خانه‌ی اختیار است.** (هزاره‌ای)
۴۶۹۹۴. **دنیا خوش است امّا با رفیق خوش‌تر است.** (سعدی، شکورزاده، بهمنیاری)
۴۶۹۹۵. **دنیا خوش است جای قرار/ خوش نباشد رباط مردم‌خوار.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۶۱)
۴۶۹۹۶. **دنیا دائم به یک قرار نیست.** (بهمنیاری، حییم، دهخدا، عوام، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۴۶۹۹۷. **دنیا دار مکافات (تلافی) است.** (بهمنیاری، گیلکی، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام، افغانی، تهرانی)
۴۶۹۹۸. **دنیا در آشفتگی، کوسه‌ی پشمینه ریش.** (کردی)
۴۶۹۹۹. **دنیا در امید خورده‌شده.** (هزاره‌ای)
۴۷۰۰۰. **دنیا در جوش و خروش است، تو جلی بیاور و خود را بپوش.** (شوشتری)
۴۷۰۰۱. **دنیا دُمش دراز است.** (کردی)
۴۷۰۰۲. **دنیا دنیای زور است.** (شکورزاده)
۴۷۰۰۳. **دنیا دنیای قویتره، گربه بالای شتره.** (تاجیکی)
۴۷۰۰۴. **دنیا دو روز است آن هم (باقی‌اش) روز به روز است.** (بختیاری، افغانی، بهمنیاری، کوچه، شکورزاده، دهخدا، زرقانی، تهرانی)
۴۷۰۰۵. **دنیا دو روز است، یک روز آمدن و یک روز رفتن.** (عوام)
۴۷۰۰۶. **دنیا دون‌پرور (سفله) است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، هبله‌رودی)
۴۷۰۰۷. **دنیا دیدن به از ندیدن است.** (اصفهانی)
۴۷۰۰۸. **دنیا دیدن (گشتن، دیده) بِهْ از دنیا خوردن (خورده) است.** (شکورزاده، سیرجانی، کوچه، حییم، بهمنیاری، دهخدا، هزاره‌ای، آذری، تهرانی، شهربابکی)

۴۷۰۰۹. **دنیارا آب ببرد، او (خان، تو) را خواب می‌برد (برده، ببرد).** (دهخدا، هزاره‌ای، تهرانی، قمی، مازندرانی، بختیاری، عوام، گیلکی)

۴۷۰۱۰. **دنیا را آب ببرد، دلش (خان، فلان) را خواب ببرد.** (بیرجندی، شکورزاده، عوام)

۴۷۰۱۱. **دنیا را آب بِبَرد، کَچَلِه را خواب می‌برد.** (کوچه)

۴۷۰۱۲. **دنیا را آب بگیرد حریف در خواب خرگوش است (ببرد).** (افغانی)

۴۷۰۱۳. **دنیا را آب بگیرد، مرغابی را تا بند پاست.** (هزاره‌ای)

۴۷۰۱۴. **دنیا را آب زیر کند، مرغابی را تا لینگش (بند لنگش).** (تاجیکی، افغانی)

۴۷۰۱۵. **دنیا را با (به) یک چشم می‌بینند.** (تهرانی، نامه‌ی‌داستان)

۴۷۰۱۶. **دنیا را ببین چه پیسه، زردپرک (قناری) رئیسه.** (دماوندی)

۴۷۰۱۷. **دنیا را ببین چه فنده (گنده)، کور به کچل می‌خنده.** (شکورزاده، تهرانی)

۴۷۰۱۸. **دنیا را ببین چه فیسه، گوگال هم رئیسه.** (مازندرانی)

۴۷۰۱۹. **دنیا را ببین چه وک و ویر داره، آقا را ببین نقشینه ک..ن داره.** (مازندرانی)

۴۷۰۲۰. **دنیا را بخش کرده‌اند که هرکس اختیار خود را داشته‌باشد.** (بیرجندی)

۴۷۰۲۱. **دنیا را بدهند به یک فوت، کو لب که فوت کند؟** (فرهنگ‌نامه)

۴۷۰۲۲. **دنیا را بدهند به یک صلوات، آن‌که لال است چه کند؟** (فرهنگ‌نامه، تهرانی)

۴۷۰۲۳. **دنیا را بر سرش قرص نانی کرد.** (هزاره‌ای)

۴۷۰۲۴. **دنیا را به امّید خورده‌اند.** (دهخدا، کوچه، شاهد)

۴۷۰۲۵. **دنیا را به ترخانی خورده.** (کردی)

۴۷۰۲۶. **دنیا را به حیلت ببرد و می‌خواهد آخرت نیز به حیلت ببرد.** (تاریخ طبری: ۸۵۸)

۴۷۰۲۷. **دنیا را به خود سخت مگیر.** (اراکی)

۴۷۰۲۸. **دنیا را به صبر ساخته‌اند.** (کرمانی)

۴۷۰۲۹. **دنیا را به یک نفر کور لنگ دادند باز هم راضی نشد.** (لری)

۴۷۰۳۰. **دنیا را پشت و رو می‌کند.** (هزاره‌ای)

۴۷۰۳۱. **دنیا را جو بگیرد، نصیب خر نیم پاوه.** (هزاره‌ای، افغانی)

۴۷۰۳۲. **دنیا را چرخ زدن، زدن توی سرم.** (سیرجانی)

۴۷۰۳۳. **دنیا را خورده، آخرت را به کمر خود بسته.** (بیرجندی)

۴۷۰۳۴. **دنیا را خورده انگار (بگیر).** (دهخدا، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)

۴۷۰۳۵. **دنیا را داده شکم گرفته.** (بروجردی)

۴۷۰۳۶. **دنیا را داشته باشی، آخرت را هم داری.** (تهرانی)

۴۷۰۳۷. **دنیا را دوبار به تو نخواهند داد.** (بیرجندی)

۴۷۰۳۸. **دنیا را سپردند دست پیرزن‌ها، آن‌ها همه‌کارها را رها کردند، پرسیدند: «تخم جعفری را کجا بکاریم؟»** (گیلکی)

۴۷۰۳۹. **دنیا را سرش محشر کرد.** (هزاره‌ای)

۴۷۰۴۰. **دنیا را سیل، آب تا دوش غاز است.** (ترکمنی)

۴۷۰۴۱. **دنیا را سیل ببرد، اردک را چه غم؟** (ترکمنی)

۴۷۰۴۲. **دنیا را سیل ببرد، او را خواب می‌برد.** (سنگسری)

۴۷۰۴۳. **دنیا را سیل ببرد ما را باد می‌برد.** (درگزی)

۴۷۰۴۴. **دنیا را گفته‌ام اوف، پلو را گفته‌ام پُف.** (تهرانی)

۴۷۰۴۵. **دنیا را می‌خورد برای آخرتش گوز می‌گذارد.** (گیلکی)

۴۷۰۴۶. **دنیا را نسج عنکبوت باید دانست.** (تاریخ‌الوزرا: ۷۲، تکمله)

۴۷۰۴۷. **دنیا را هر جور بگیری همان‌جور پیش می‌آید.** (تهرانی)

۴۷۰۴۸. **دنیا را هرطور بگیری، می‌گذرد.** (حییم، ترکمنی، دهخدا، آذری، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)

۴۷۰۴۹. **دنیا را هم پر از نان و کفش کنند چشم و دلم سیر نمی‌شود.** (تهرانی)

۴۷۰۵۰. **دنیا رباطی است که مردم در آن پای در رکابند.** (تاریخ‌الوزرا: ۴۳، تکمله)

۴۷۰۵۱. **دنیا، رذل‌پسند است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)

۴۷۰۵۲. **دنیا رقّاصه است، برای هرکسی لحظه‌ای می‌رقصد.** (خرّمی)

۴۷۰۵۳. **دنیا رو شاخ گاو ماهیه.** (جیرفتی)

۴۷۰۵۴. **دنیا روی شاخش می‌چرخد.** (آمره‌ای)

۴۷۰۵۵. **دنیا زانیه است که هر روزی به کام دیگری است.** (بهمنیاری)

۴۷۰۵۶. **دنیا زردکیه، هر روز به ک..ن یکیّه.** (جیرفتی)

۴۷۰۵۷. **دنیا زندان مؤمنان است.** (شکورزاده)

۴۷۰۵۸. **دنیا زندان مؤمن، میدان کافر است.** (اهری)

۴۷۰۵۹. **دنیا زوردار و بی‌زور است.** (کردی)

۴۷۰۶۰. **دنیاست و یک ذرّه محبّت.** (بختیاری)

۴۷۰۶۱. **دنیا سختی و آسانی دارد.** (خوزستانی)

۴۷۰۶۲. **دنیا سرازیری، سربالایی زیاد دارد.** (بختیاری)

۴۷۰۶۳. **دنیا سرای گذشتنی است و حُطام او گذاشتنی.** (مقامات حمیدی: ۲۸، شکورزاده)

۴۷۰۶۴. **دنیا سر به سر بادست بر باد.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۸۲۲)

۴۷۰۶۵. **دنیا شاخ گاو است هر روز به ک..ن یکی فرو می‌رود.** (شکورزاده)

۴۷۰۶۶. **دنیا شده بی‌سر و ته چمچه، رفته به ک..ن ملاقه.** (گیلکی)
۴۷۰۶۷. **دنیا شده خراب، خر می‌خورد شراب.** (افغانی)
۴۷۰۶۸. **دنیا شده وراپُشت، خره آمد گاوه را کُشت.** (آشتیانی)
۴۷۰۶۹. **دنیا شده هاگرد واگرد، استاد شده زن شاگرد.** (شاهرودی)
۴۷۰۷۰. **دنیا شکسته کشتی بحر حوادث است / در کشتی شکسته کسی آرمیده نیست.** (کلیم همدانی: ۲۷۵، تکمله)
۴۷۰۷۱. **دنیاش مثل (به) آخرت یزید است (می‌ماند).** (دهخدا، بهمنیاری، سهیلی)
۴۷۰۷۲. **دنیا طایفه، آخرت عمل.** (آملی)
۴۷۰۷۳. **دنیاطلبان ز آخرت محرومند.** (اوحدی، شکورزاده)
۴۷۰۷۴. **دنیا طلبیدیم و به‌جایی نرسیدیم / آیا چه شود آخرت ناطلبیده.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۷۰۷۵. **دنیا طویله‌ای است پر از جنس چارپای.** (خیام: ۲۳۲، شکورزاده)
۴۷۰۷۶. **دنیا (عالم) را آب ببرد، غافل را خواب.** (بهمنیاری)
۴۷۰۷۷. **دنیا عروسی است که در جهاز او بوریا هم هست.** (تکمله، تاریخ‌الوزرا: ۱۴۴)
۴۷۰۷۸. **دنیا عزیز کرده‌ی‌دنیا طلب بود.** (زائر، امثال‌موزون)
۴۷۰۷۹. **دنیا عزیز و مال دنیا عزیزتر است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۴۷۰۸۰. **دنیا عزیز و مال عزیز است و جان عزیز/ لیکن رفیق بر همه چیزی مقدّم است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۷۴، بهمنیاری، شکورزاده)
در اصل: **دنیا خوش است و مال عزیز است و تن شریف.**
۴۷۰۸۱. **دنیا فقط پنج روز است، آن هم تمام می‌شود.** (قشقایی)
۴۷۰۸۲. **دنیا قد بلندی ندارد.** (بروجردی)
۴۷۰۸۳. **دنیا قدیم است.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۷۰۸۴. **دنیا قله‌ی تو*است.** (لری)
۴۷۰۸۵. **دنیا قیامت نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۷۰۸۶. **دنیا کاروان‌سراست یکی می‌آید یکی می‌رود.** (لری)
۴۷۰۸۷. **دنیا کُرت گندناست.** (کرمانی)
۴۷۰۸۸. **دنیا کشتگاه آخرت است.** (افغانی)
۴۷۰۸۹. **دنیا کوزه‌ی زرّین است، گهی شور، گهی تلخ، گهی شیرین است.** (سیستانی)
۴۷۰۹۰. **دنیا که از حالا نیست.** (شهربابکی)
۴۷۰۹۱. **دنیا که حکومت ندارد، سر بی‌صاحب سلامت باشد.** (بختیاری)
۴۷۰۹۲. **دنیا که در هم بر هم است، اختیار دست زن‌هاست.** (بختیاری)
۴۷۰۹۳. **دنیا که معتبر شد، گدا بی‌خبر شد.** (بختیاری)
۴۷۰۹۴. **دنیا گذرگاه است نه قرارگاه.** (شکورزاده)
۴۷۰۹۵. **دنیا گشتن به از دنیا خوردن است.** (هبله‌رودی، کرمانی)
۴۷۰۹۶. **دنیا گندیده‌است، و طالبش سگان هستند.** (هزاره‌ای)
۴۷۰۹۷. **دنیا لُنگ حمّام است هر روز عورت یکی را می‌پوشاند.** (شکورزاده)
۴۷۰۹۸. **دنیا مانند تماشاخانه است.** (رامسری)
۴۷۰۹۹. **دنیا مانند لیمو است، اوّل شیرین است و بعد تلخ.** (رامسری)
۴۷۱۰۰. **دنیا مثل اللاکلنگ بهلول می‌ماند هر سرش بنشینی اون سرش بلند می‌شود.** (تهرانی)
۴۷۱۰۱. **دنیا مثل پنجره‌ای است که هرکس از آن نگاهی می‌کند و بعد می‌رود.** (آذری)
۴۷۱۰۲. **دنیا مثل حنای دو روزی است، رنگ ندارد.** (بروجردی)
۴۷۱۰۳. **دنیا مثل دسته هاون هر روز به ک..ن کسی است.** (شیرازی)
۴۷۱۰۴. **دنیا مثل دسته‌ی‌جوقن است، هر روز به ک..ن یکی است.** (افغانی)
۴۷۱۰۵. **دنیا مثل کاروان‌سراست یکی می‌آید، یکی می‌رود.** (قمی، لری)
۴۷۱۰۶. **دنیا مثل کمر است، اگر گفتی خوب، می‌شنوی خوب و اگر گفتی بد می‌شنوی بد.** (لری)
۴۷۱۰۷. **دنیا مثل مُشته*، پُشت بگردانی گذشته.** (دلیجانی)
۴۷۱۰۸. **دنیا محّل زنبرکشی*است، از این طرف تو جلو از آن طرف من جلو.** (بیرجندی)
۴۷۱۰۹. **دنیا محلّ گذر است.** (دهخدا، بیرجندی، عوام، شکورزاده)
۴۷۱۱۰. **دنیا محل گذراست روتو برگردانی می‌گذرد.** (اصفهانی)
۴۷۱۱۱. **دنیا محل گذر است، یکی منزل می‌گزیند، دیگری کوچ می‌کند.** (قشقایی)
۴۷۱۱۲. **دنیا مزرعه‌ی‌آخرت است.** (شکورزاده، کوچه، حییم، عوام، دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی)
۴۷۱۱۳. **دنیا مطلب که رستگاری این است.** (میر محمّدرضا رضوی)
۴۷۱۱۴. **دنیا مکافات خانه است.** (شکورزاده، دهخدا، هبله‌رودی)
۴۷۱۱۵. **دنیا مکرّرات است.** (شکورزاده، عوام)

۴۷۱۱۶. **دنیا ملاقه‌ی نوبت است.** (هزاره‌ای)
۴۷۱۱۷. **دنیا می‌تپد، می‌لرزد جای خودش را می‌گیرد (باز می‌کند).** (سیرجانی، رفسنجانی، کرمانی، شهربابکی)
۴۷۱۱۸. **دنیا می‌جنبد ولی نمی‌تنبد.** (کرمانی)
۴۷۱۱۹. **دنیا میدان جنگ است.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۷۱۲۰. **دنیا می‌داند، شیروان مال تو است.** (آذری)
۴۷۱۲۱. **دنیا نامرد و اهل دنیا نامرد.** (میرشوقی ساوجی)
۴۷۱۲۲. **دنیا نصفش دراز است.** (بختیاری)
۴۷۱۲۳. **دنیا نیرزد آن‌که پریشان کنی دلی/ زنهار بد مکن که نکرده‌است عاقلی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۷۹، عوام، دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون، شکورزاده، حییم)
۴۷۱۲۴. **دنیا و آخرت با هم جمع نمی‌شوند.** (شکورزاده، عوام)
۴۷۱۲۵. **دنیا و آخرت به نگاهی فروختم / سودا چنان خوش است که یک‌جا کند کسی.** (کوچه)
۴۷۱۲۶. **دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم/ خوش‌بخت آن کسی که چو ما زندگی کند.** (مشهدی)
۴۷۱۲۷. **دنیا وفا ندارد، آدم بقا ندارد.** (افغانی)
۴۷۱۲۸. **دنیا وفا ندارد ای نور هردو دیده.** (حافظ: ۵۷۷)
۴۷۱۲۹. **دنیا وفا ندارد.** (دهخدا، آذری، شکورزاده، عوام)
۴۷۱۳۰. **دنیا هر روز روی یک پاشنه می‌چرخد.** (شهربابکی)
۴۷۱۳۱. **دنیا هرطور باشد می‌گذرد.** (هزاره‌ای)
۴۷۱۳۲. **دنیا هزار تا پیچ و خم دارد.** (زرقانی)
۴۷۱۳۳. **دنیا هزار رو دارد.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، میرزاده‌ی عشقی، عوام)
۴۷۱۳۴. **دنیا و آخرت همه یا راست والسلام.** (قاسم انوار)
۴۷۱۳۵. **دنیا هزارش ماتم و یک دم عروسی.** (دزفولی)
۴۷۱۳۶. **دنیا هزار گونه گردش دارد.** (هزاره‌ای)
۴۷۱۳۷. **دنیا هزار مرحله داشت و من نمی‌دانستم، گوزو وارد شد و من بیرون ماندم.** (رامسری)
۴۷۱۳۸. **دنیا هزار و یکی لیل و واگشت داره.** (شهربابکی)
۴۷۱۳۹. **دنیا همه‌اش به این و آن پرداختن است و اختیار به دست زنان است.** (بختیاری)
۴۷۱۴۰. **دنیا همه‌اش پنج روزه، باقی‌اش هم روز به روزه.** (شکورزاده)
۴۷۱۴۱. **دنیا همه سر به سر خیال است، خیال.** (وحشی: ۳۴۴)
۴۷۱۴۲. **دنیا همه هیچ و کار دنیا همه هیچ/ ای هیچ ز بهر هیچ در هیچ مپیچ.** (جامی، شکورزاده، افغانی)
۴۷۱۴۳. **دنیا همه هیچ و کار دنیا همه هیچ/ اندیشه و اعتبار دنیا همه هیچ.** (میرداماد؛ دیوان)
۴۷۱۴۴. **دنیا همیشه به یک شکل (قرار، این‌جور) نیست.** (لری، درگزی، حییم، زرقانی، آذری)
۴۷۱۴۵. **دنیا همیشه درش روی یک پاشنه نمی‌چرخد.** (عوام)
۴۷۱۴۶. **دنیا همین ساعتی بیش نیست.** (سعدی؛ بوستان: ۴۷)
۴۷۱۴۷. **دنیا همین یک قطره آب است.** (عطار، جواهرالذات)
۴۷۱۴۸. **دنیا همین صد سال اوّلش سخت است.** (تهرانی)
۴۷۱۴۹. **دنیای با امید، شیطان ناامید.** (تاجیکی)
۴۷۱۵۰. **دنیایت درست باشد، سرزمینت آباد است.** (ترکمنی)
۴۷۱۵۱. **دنیای خدا تنگ نیست، خر فقیر لنگ نیست.** (سیستانی)
۴۷۱۵۲. **دنیای خراب و شهر ویران/ خر خورده شراب تخم ریحان.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۷۱۵۳. **دنیای دو رنگ به پشیزی نیرزد.** (تاریخ بیهقی، شکورزاده)
۴۷۱۵۴. **دنیایش مثل آخرت یزید است.** (کرمانی)
۴۷۱۵۵. **دنیای شوم را نبود هیچ اعتبار / با آن که از او نگرفت اعتبار، هیچ.** (واعظ قزوینی)
۴۷۱۵۶. **دنیای کج‌روش نبَوَد جای راستان.** (واعظ قزوینی)
۴۷۱۵۷. **دنیا یک روزه تمام نمی‌شود (نیست).** (لری)
۴۷۱۵۸. **دنیای محبّت، دنیای والایی است.** (آذری)
۴۷۱۵۹. **دنیایی شده که این چشم وسیله‌ی آن چشم نمی‌شود.** (شیرازی)
۴۷۱۶۰. **دنی چو مست شود، کاسه‌ی گدا شکند.** (حزین لاهیجی)
۴۷۱۶۱. **دنی زاده وفا نکند.** (سخن)
۴۷۱۶۲. **دو آب بخور، یک نان حساب کن.** (بهمنیاری)
۴۷۱۶۳. **دو آب به یک نان حساب نمی‌شود.** (بیرجندی)
۴۷۱۶۴. **دو آب جای یک نان را نمی‌گیرد.** (کرمانی)
۴۷۱۶۵. **دو آب هیچ‌وقت در یک جو نمی‌رود.** (ابهری)
۴۷۱۶۶. **دو آتش (هیزم) را به هم بهتر (خوش‌تر) بوَد سوز.** (نظامی، سعدی؛ کلیات: ۸۲۷، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۴۷۱۶۷. **دواب از تو به گر نگویی صواب.** (سعدی؛ کلیات: ۹، بهمنیاری)
۴۷۱۶۸. **دوا بعد از مرگ به سهراب رسید.** (تاجیکی)
۴۷۱۶۹. **دوا دید زایمانش گرفت.** (سخن)
۴۷۱۷۰. **دو از اسپ، جو از صاحبش.** (افغانی)
۴۷۱۷۱. **دوازده ساله پسر داری یا سپند است؟** (مثمر)
۴۷۱۷۲. **دِوازی*گوشت کوبیده می‌شه، درِ خانه‌ها گفته می‌شه.** (همدانی)
۴۷۱۷۳. **دو اسب را که پیش هم ببندند اگر هم رنگ نمی‌شوند هم دنگ (هم‌خو) می‌شوند.** (بختیاری، دیلمی، هزاره‌ای)

۴۷۱۷۴. **دو اسب همدیگر را لگد می‌زنند در این میانه خری می‌میرد.** (ترکمنی)
۴۷۱۷۵. **دو الاغ از یک آب‌خور جو نمی‌خورند.** (آذری)
۴۷۱۷۶. **دوال پا به گردنش آمد.** (کردی)
۴۷۱۷۷. **دوا (ماما) دید، زایمانش (درد زاییدن) گرفت.** (شیرازی، عوام، دهخدا)
۴۷۱۷۸. **دوام دولت اندر حق‌شناسی ست.** (سعدی: ۷۴۲)
۴۷۱۷۹. **دو انسان همکار می‌شوند، امّا هم‌خو نمی‌شوند.** (لارستانی)
۴۷۱۸۰. **دوای آش ترش، تُرب است.** (مازندرانی)
۴۷۱۸۱. **دوای برنج ته غربالی، تُرُب است.** (مازندرانی)
۴۷۱۸۲. **دوای خر لنگ، دسته بیل است.** (سورکی)
۴۷۱۸۳. **دوای درد بی‌درمان بی‌عاری است.** (آذری)
۴۷۱۸۴. **دوای درد دندان بهتر از کندن نمی‌باشد.** (افغانی)
۴۷۱۸۵. **دوای درد دندان کندن است.** (هزاره‌ای)
۴۷۱۸۶. **دوای درد من جام شراب است.** (دهخدا)
۴۷۱۸۷. **دوای زخم سگ، پشم سگ.** (تهرانی)
۴۷۱۸۸. **دوای زهر زده زهر.** (تاجیکی)
۴۷۱۸۹. **دوای سر درد سگ‌ها علف است، دوای گوسفند دارکوه است.** (کرمانجی)
۴۷۱۹۰. **دوای سر سگ را سگ دیگر می‌کند.** (عوام)
۴۷۱۹۱. **دوای شغال سگ است.** (مازندرانی)
۴۷۱۹۲. **دوای (علاج) درد (رنج) تغافل دو روز پرهیز است.** (وحشی بافقی؛ دیوان، دهخدا)
۴۷۱۹۳. **دوای غضب (قهر)، خاموشی است.** (افغانی، خرمی، خزینه)
۴۷۱۹۴. **دوباره استخوان توی ک..نش گیر کرده.** (آمره‌ای)
۴۷۱۹۵. **دوباره خوردن ثوابه.** (بیرجندی)
۴۷۱۹۶. **دوباره فضه رفت سر یخدان.** (عوام)
۴۷۱۹۷. **دوباره کور شود کور، در مکان غریب.** (صائب: ۳۴۵۳، تکمله)
۴۷۱۹۸. **دوباره گاله را باز کرد.** (اصفهانی)
۴۷۱۹۹. **دوباره نیست کس را زندگانی.** (عبید زاکانی؛ کلیات: ۱۵۴ و عشاق‌نامه: ۲۹۴، دهخدا، خزینه، مثمر، هبله‌رودی)
۴۷۲۰۰. **دوباره یاغی شده.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۴۷۲۰۱. **دوبالیست عمر، از پی تجربت.** (ملک‌الشعرای بهار)
۴۷۲۰۲. **دو بامداد اگر آید کسی به خدمت شاه/ سوم (سیم) هر آینه در وی کند به لطف نگاه.** (سعدی؛ گلستان: ۷۸، خزینه)
۴۷۲۰۳. **دو بچّه خروس که از یک مرغ پیدا می‌شوند، یکیش ترکی (کردی) می‌خواند یکیش فارسی.** (کوچه، کردی)
۴۷۲۰۴. **دو بدین چنگ و دو بدان چنگال/ یک به دندان چو شیر غُرّانا.** (موش و گربه: ۳۹۸تصحیح محجوب، شکورزاده، عوام)
۴۷۲۰۵. **دو برادر با شلواری زندگی می‌کنند.** (کرمانجی)
۴۷۲۰۶. **دو برادر جنگ کردند، ابلهی باور کرد.** (هزاره‌ای)
۴۷۲۰۷. **دو برادر یک روز دست به یقه‌ی‌یکدیگرند، یک روز دست به کاسه‌ی‌یکدیگر.** (هزاره‌ای)
۴۷۲۰۸. **دو برنجک گَل لنگ و دو نخود قُمبل ک..ن، وای وای بر هردوشون.** (سیرجانی)
۴۷۲۰۹. **دو برهنه به حمّام خوشند.** (دهخدا، عوام، قمی)
۴۷۲۱۰. **دو بز به یک زنجیر.** (افغانی)
۴۷۲۱۱. **دو بز داشت یکی را نذر دیگری کرد.** (کردی)
۴۷۲۱۲. **دو بلبل بر گلی خوش‌تر سرایند (سرائید).** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۲۷، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۷۲۱۳. **دو بندباز روی ریسمانی بازی نکنند.** (آذری)
۴۷۲۱۴. **دو بویراحمد در اختیار اوست.** (بویراحمدی)
۴۷۲۱۵. **دو به بیند ز چشمی (به یک‌جا) روشنایی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۳۵، دهخدا)
۴۷۲۱۶. **دوبی*را شب عید معلوم می‌شود.** (تاجیکی)
۴۷۲۱۷. **دو پا داشت دو پا هم قرض کرد.** (دهخدا، حییم، عوام، تهرانی، ایلامی، دامغانی، افغانی، قمی، آذری، قشقایی)
۴۷۲۱۸. **دو پادشاه در اقلیمی نگنجند.** (سعدی؛ گلستان: ۶۰، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۴۷۲۱۹. **دوپا، دو روز.** (ترکمی)
۴۷۲۲۰. **دو پا را به یک کفش کرده.** (افغانی، تکمله، دهخدا، عوام، آذری، سبزواری، تهرانی، قمی)
۴۷۲۲۱. **دو پانزده‌اش یک سی است.** (هزاره‌ای، افغانی، تاجیکی)
۴۷۲۲۲. **دو پای در یک موزه (لنگه کفش) نمی‌غنجد (جا نمی‌گیرد).** (تاجیکی، آذری)
۴۷۲۲۳. **دو پایش به شیرش رفته.** (سیستانی)
۴۷۲۲۴. **دو پای مرغی را نمی‌تواند، ببندد.** (ایلامی)
۴۷۲۲۵. **دوپایه به دو روز و چهارپا به چهار روز شناخته‌شود.** (دهخدا، کوچه)
۴۷۲۲۶. **دو پستان (سینه) هم، در بغلی (توی تن) به هم می‌خورد.** (سمنانی، کرمانجی)
۴۷۲۲۷. **دو پشته و دو رویه است.** (افغانی)
۴۷۲۲۸. **دو پشه از یک فیل قوی‌تر است.** (تایبادی)
۴۷۲۲۹. **دو پهلو برخورد می‌کند.** (لکی)
۴۷۲۳۰. **دو پیت و لختی.** (کردی)
۴۷۲۳۱. **دو پیچک با هم ساختند که پدر درخت توت را در بیاورند.** (گیلکی)

۴۷۲۳۲. **دو تا آهو هم توی یک لانه نمی‌توانند زندگی کنند.** (نمینی)
۴۷۲۳۳. **دو تا الاغ از یک آخور جو نمی‌خورند.** (قشقایی)
۴۷۲۳۴. **دو تا بشنو یکی بگو.** (بهمنیاری، افغانی، شکورزاده)
۴۷۲۳۵. **دو تا پا از شما و دو تا چشم از ما.** (ایزدخواستی)
۴۷۲۳۶. **دو تا پا را در یک سوراخ کرده.** (قشقایی)
۴۷۲۳۷. **دو تا پشکل از یک گردو بهتر است.** (خراسانی)
۴۷۲۳۸. **دو تا جویم یک جوی شده آن جوی هم قورباغه میانش خشک شده.** (شهرضایی)
۴۷۲۳۹. **دو تا چشم داشت دو تا دیگر قرض کرد و سیل (تماشا) کرد.** (سیرجانی)
۴۷۲۴۰. **دو تا چمچه تو یک دیگ نمی‌رود.** (آشتیانی)
۴۷۲۴۱. **دو تا خانمان سوزی به از یک اسباب کشی.** (دامغانی)
۴۷۲۴۲. **دوتا خر را که پهلوی هم ببندند اگر هم رنگ نشوند هم بو (هم‌خوراک) می‌شوند.** (شیرازی)
۴۷۲۴۳. **دو تا خر که به هم می‌رسند پری می‌کنند.** (راوری)
۴۷۲۴۴. **دو تا خم در یک چاله نمی‌رود.** (گیلکی)
۴۷۲۴۵. **دو تا در را که پهلوی هم می‌گذارند برای این است که به درد هم برسند.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه، عوام)
۴۷۲۴۶. **دو تار مو به سر دارد، هزار آرزو به دل.** (گیلکی)
۴۷۲۴۷. **دو تا روباه (سگ) یک شیر را می‌خورند.** (قشقایی)
۴۷۲۴۸. **دو تا زن هستیم و با هم گپ می‌زنیم.** (لری)
۴۷۲۴۹. **دو تا سگ می‌توانند با یک شیر مقابله کنند.** (قشقایی)
۴۷۲۵۰. **دو تا سنگ سی‌من، روی هم وا نمی‌ایستند.** (شیرازی)
۴۷۲۵۱. **دو تا شاه یک تخت نمی‌نشینند.** (زرقانی)
۴۷۲۵۲. **دو تا شهردار که دارند صحبت می‌کنند، سپور نمی‌گوید دسته‌ی‌بیل من کجاست؟** (مازندرانی)
۴۷۲۵۳. **دو تا قبر را پهلوی هم می‌گذارند، برای همسایگی.** (بهبهانی، بروجردی)
۴۷۲۵۴. **دو تا کافر که به هم می‌رسند می‌گویند: «خوشا دین مسلمانی.»** (شهربابکی)
۴۷۲۵۵. **دوتا کلاغ بودند، سر پنیر مردم جنگ می‌کردند.** (تهرانی)
۴۷۲۵۶. **دو تا کوزه در کنار هم بمانند، صدا می‌کنند.** (گیلکی)
۴۷۲۵۷. **دو تا ک..ن برهنه برای حمّام خوبند.** (سیرجانی)
۴۷۲۵۸. **دو تا گاو گرسنه شال همدیگر را می‌خورند.** (شهربابکی)
۴۷۲۵۹. **دو تا گاو نر در یک آبادی (سرا) نعره نمی‌کنند.** (گیلکی، مازندرانی)
۴۷۲۶۰. **دو تا گربه از جلوی شیر درمی‌آیند.** (تهرانی)
۴۷۲۶۱. **دو تا گردو هم، یک جا بمانند سر و صدا می‌کنند.** (گیلکی)
۴۷۲۶۲. **دو تا گنجشک ک.. یک کلاغ را پاره می‌کنند.** (راوری)
۴۷۲۶۳. **دو تا گور را پهلو هم می‌گذارند برای آبادی.** (تهرانی)
۴۷۲۶۴. **دو تا گوز میان زمین و آسمان آویزان است، یکیش تو ریش آدم خام‌طمع است.** (نطنزی)
۴۷۲۶۵. **دو تا لخت به حمّام خوش است.** (مشهدی)
۴۷۲۶۶. **دو تا مورچه یک فیل را به زمین می‌اندازد.** (مرندی)
۴۷۲۶۷. **دو تا موش تویش بیندازی یکیش خفه می‌شود.** (تهرانی)
۴۷۲۶۸. **دو تا موش در دکّان جای نمی‌شود، نامش خواجه.** (افغانی)
۴۷۲۶۹. **دوتا موش در یک لانه؟** (رامسری)
۴۷۲۷۰. **دو تا می‌روند زیر لحاف سه تا بیرون می‌آیند.** (تهرانی)
۴۷۲۷۱. **دو تا هستند ولی اندازه‌ی‌یکی هم نیستند، با آن‌که چشم دارند ولی با کور هم برابر نیستند.** (ترکمنی)
۴۷۲۷۲. **دوتا هم رویش.** (امثال)
۴۷۲۷۳. **دو تا هندوانه در زیر یک بغل قرار نمی‌گیرند.** (قشقایی)
۴۷۲۷۴. **دو تا هوو از یک دروازه می‌روند، ولی دو تا جاری نمی‌روند.** (مشهدی، تربت‌حیدریه‌ای، سرخه‌ای)
۴۷۲۷۵. **دو تا هوو رخت هم برمی‌کنند، دو تا عروسی (جاری) رختشان را تو یک بقچه نمی‌گذارند.** (زرقانی)
۴۷۲۷۶. **دو تا یکی نمی‌ارزند، یکی به هیچ.** (آذری)
۴۷۲۷۷. **دو تربوز*به یک دست گرفته نمی‌شود.** (افغانی)
۴۷۲۷۸. **دو تن ترسد ز بشکسته کمانی.** (ویس‌و رامین: ۱۴۹، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۷۲۷۹. **دو تن، شاکی از پیش قاضی راضی برون نروند.** (عوام)
۴۷۲۸۰. **دو تن نه چون یک تن باشد.** (تاریخ بیهقی: ۷۰۳، دهخدا)
۴۷۲۸۱. **دو تن یکی شوید، سگ‌تان هم یکی باشد.** (ترکمنی)
۴۷۲۸۲. **دو تیغ بر هیچ حال در یک نیام نتواند بود و نتواند نهاد که نگنجد.** (تاریخ بیهقی: ۲۶۵)

۴۷۲۸۳. **دو تیغ در یک نیام راست نیاید.** (طوطی‌نامه: ص۲۰۷)

۴۷۲۸۴. **دو تیغه می‌بازد.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، مثمر، شاهد، تکمله)

۴۷۲۸۵. **دو ثروتمند دعوا می‌کنند، در این میان سر فقیر (کاسب) می‌شکنند.** (آذری)

۴۷۲۸۶. **دو جا مهمانم امّا اشتها نیست/ خدایا مرگ روزی کن تو امشب.** (حکیم سوری، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۴۷۲۸۷. **دو جاهل کفایت بُوَد، ثالثی نمی‌بایست.** (تکمله، تاریخ‌الوزرا: ۳۶)

۴۷۲۸۸. **دو جشن را یکی کرده‌ایم و برنج را یک من و نیم.** (آذری)

۴۷۲۸۹. **دو جو در شکم بِهْ که ده من به پشت.** (امیرخسرو دهلوی، شکورزاده، فرهنگ‌نامه، دهخدا، امثال‌موزون)

۴۷۲۹۰. **دو چشمت روز بد نبیند.** (زرقانی)

۴۷۲۹۱. **دو چشم داشته و دو چشم دیگر قرض گرفته.** (عوام، سنگسری، آذری)

۴۷۲۹۲. **دو چشم در سر هرکس نهاده‌اند ولی/ تو نقش بینی و من نقش‌بند می‌نگرم.** (سعدی؛ کلیات: ۸۰۱ فرهنگ‌نامه)

۴۷۲۹۳. **دو چشمش چهار شده.** (هبله‌رودی، مثمر)

۴۷۲۹۴. **دو چشم شوخ بِه باشد ز دو گنج.** (ویس‌و رامین: ۱۵۰)

۴۷۲۹۵. **دو چشم که به هم افتاد یکی را شرم می‌آید.** (هبله‌رودی، دهخدا، شکورزاده، عوام، افغانی، هزاره‌ای، مثمر)

۴۷۲۹۶. **دو چندان می‌شود راه از میان راه خوابیدن.** (صائب: ۱۸۰، تکمله)

۴۷۲۹۷. **دو چیز آدمی را ببرد (کشاند) به زور یکی آب و دانه دیگری خاک گور.** (تاجیکی، افغانی)

۴۷۲۹۸. **دو چیز است که با دو چیز صورت نبندد: مستوری با مستی و خودپرستی با خداپرستی.** (قاآنی؛ پریشان، شکورزاده)

۴۷۲۹۹. **دو چیز اندوه را از دل می‌برد یکی دیدار دوستان و دیگری سخن عالمان و دانایان.** (شکورزاده)

۴۷۳۰۰. **دو چیز بر یک حال پاینده نماند یکی دولت در طالع دوّم جان در تن.** (مرزبان‌نامه: ۱۵۰، دهخدا)

۴۷۳۰۱. **دو چیز به هم گره نمی‌خورند، یکی سرازیر دیگر سربالا.** (بختیاری)

۴۷۳۰۲. **دو چیز پنهان نمی‌مانند، سری که بر اثر پیری سفید شده و چشمی که گریان است.** (آذری)

۴۷۳۰۳. **دو چیز جانشین ندارد، یکی مهر مادر و یکی شیر مادر.** (بختیاری)

۴۷۳۰۴. **دو چیز خانه‌ات را خراب می‌کند، معامله بدون رضایت و ازدواج با پایین‌تر از خودت.** (بختیاری)

۴۷۳۰۵. **دو چیز خوب است، زمین گود و گاو شاخ پهن و چاق.** (لری)

۴۷۳۰۶. **دو چیز را پدر می‌سازد و پسر بهره می‌برد، گل برای کاسه چینی و کشت درخت پسته.** (کرمانی)

۴۷۳۰۷. **دو چیز سوخت نمی‌شود، *سرمای زمستان و مالیات دیوان.** (بهمنیاری)

۴۷۳۰۸. **دو چیز طیره‌ی‌عقل است؛ دم فروبستن/ به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی.** (سعدی؛ گلستان: ۵۳ و کلیات: ۷، عوام)

۴۷۳۰۹. **دو چیز طیره‌ی (محال) عقل است؛ خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۴، شکورزاده، عوام، افغانی)

۴۷۳۱۰. **دو چیز عیب است: دزدی و هیزی.** (شیرازی)

۴۷۳۱۱. **دو چیز مرد را پیر می‌کند: بهار بی‌گوسفند، بازار بدون پول.** (بختیاری)

۴۷۳۱۲. **دو چیز مرد سفر را ز غم کند آزاد/ علی الصّباح نشابور و خفتن بغداد.** (شکورزاده)

۴۷۳۱۳. **دو چیز مروّت ندارد، گوشت بی‌استخوان و استخوان بی‌گوشت.** (نامه‌ی داستان)

۴۷۳۱۴. **دو چیز هیچ‌وقت فراموش نمی‌شود؛ نیکی و بدی.** (بهمنیاری)

۴۷۳۱۵. **دو حرف از جادویی بدتر است.** (کرمانجی)

۴۷۳۱۶. **دو حرف در سبق، بِهْ از ده کتاب در دستار.** (خزینه)

۴۷۳۱۷. **دو حساب و یک حساب از گل شتر ساخت.** (گنبدکاووسی)

۴۷۳۱۸. **دوختن به روزی و شکافتن به گوزی.** (نهاوندی)

۴۷۳۱۹. **دو خربزه به یک دست گرفته نمی‌شود.** (افغانی)

۴۷۳۲۰. **دو خر را در یک طویله ببندند هم‌خو نشوند، هم‌بو خواهند شد.** (عوام، شوشتری، بهمنیاری، کوچه)

۴۷۳۲۱. **دو خر سر یک آخور نمی‌سازند.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۴۷۳۲۲. **دو خر کاروان می‌شوند و دو زن دیوان.** (آذری)

۴۷۳۲۳. **دو خروس بچّه از یک مرغ پیدا می‌شوند، یکی تُرکی می‌خواند یکی فارسی.** (عوام، سهیلی)

۴۷۳۲۴. **دو خسته به یک خانه.** (هراتی)

۴۷۳۲۵. **دو خصم از پیش قاضی راضی نروند.** (سعدی؛ کلیات: ۱۴۳، شکورزاده، دهخدا، عوام)

۴۷۳۲۶. **دو خلا توی هم سوراخ شده.** (بهمنیاری، کرمانی)

۴۷۳۲۷. **دو خواهر هرگز نباید هوو شوند.** (بختیاری)
۴۷۳۲۸. **دود آن، به چشم من هم خواهد رفت.** (آذری)
۴۷۳۲۹. **دود از دودمانش برآورد.** (نامه‌ی داستان)
۴۷۳۳۰. **دود از سرم برآمد و اشک از کنار رفت.** (حزین لاهیجی؛ دیوان)
۴۷۳۳۱. **دود از سرم (دلم) بلند شد.** (حییم، قمی، افغانی)
۴۷۳۳۲. **دود از سوخته آید.** (دهخدا)
۴۷۳۳۳. **دود از کنده بر می‌خیزد و پول از لباس مندرس.** (رامسری)
۴۷۳۳۴. **دود از کنده بر می‌خیزد (برخیزد، بلند می‌شود).** (بهمنیاری، عوام، حییم، شکورزاده، دامغانی، تهرانی، قمی، کوچه، بیرجندی)
۴۷۳۳۵. **دود از کنده‌ی‌تر (پوده) بلند می‌شود.** (بهمنیاری، هراتی، افغانی)
۴۷۳۳۶. **دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست.** (اصفهانی)
۴۷۳۳۷. **دود اگرچه سقف خانه نسوزد ولی سیاه کند.** (تکمله، تاریخ‌الوزرا:۳۵)
۴۷۳۳۸. **دود اگر دو، یکیست خاکستر.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۸)
۴۷۳۳۹. **دود آلو به از پلو.** (افغانی)
۴۷۳۴۰. **دود اوّل به چشم آتش روشن‌کن می‌رود.** (سخن)
۴۷۳۴۱. **دود بالایی دود می‌کند بزرگ می‌نشیند کوچک شوهر می‌کند.** (بختیاری)
۴۷۳۴۲. **دود بر روی زمین حرکت نمی‌کند.** (کردی)
۴۷۳۴۳. **دود بهتر از دم است.** (دماوندی)
۴۷۳۴۴. **دود بهتر از سرماست.** (بختیاری)
۴۷۳۴۵. **دود به‌جایی است که آتش بُوَد.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۲۷۶)
۴۷۳۴۶. **دود به دود می‌زنم، هی به شیراز.** (بختیاری)
۴۷۳۴۷. **دود به طرف آدم پول‌دار می‌رود.** (بیرجندی)
۴۷۳۴۸. **دود به طرف بخیل می‌رود.** (هزاره‌ای)
۴۷۳۴۹. **دودِ بیرون، آهِ درون.** (کوچه)
۴۷۳۵۰. **دود تریاک بر افلاک چو پرواز کند/ ملک از عرش ز خمیازه دهان باز کند.** (تهرانی، کوچه)
۴۷۳۵۱. **دود تو ما را کور کرد و ازغذایت خبری نشد.** (خوزستانی)
۴۷۳۵۲. **دود تیره ز چوب تر باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۸۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۷۳۵۳. **دود چراغ خورده‌است.** (تهرانی، اراکی، افغانی)
۴۷۳۵۴. **دود خانه را روزن می‌داند.** (تاجیکی)
۴۷۳۵۵. **دود خانه‌ی حسود چشم همسایه‌ها کور می‌نماید.** (کرمانجی)
۴۷۳۵۶. **دود در زمستان بِهْ از دَم است.** (شکورزاده، دهخدا)
۴۷۳۵۷. **دود دلش را خالی می‌کند.** (نامه‌ی داستان)
۴۷۳۵۸. **دود را از شعله حاصل غیر پیچ‌وتاب نیست.** (بیدل: ۲۰۷، امثال‌موزون، شکورزاده)
۴۷۳۵۹. **دود روزنه‌ی‌خود را پیدا می‌کند.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۴۷۳۶۰. **دو دروغ یک راست می‌شود.** (لری)
۴۷۳۶۱. **دو دست از دو پا درازتر است.** (بهمنیاری، سیستانی، رامسری)
۴۷۳۶۲. **دو دست از یک دست جلوتر است.** (رامسری)
۴۷۳۶۳. **دو دست برای یک سر است.** (آذری)
۴۷۳۶۴. **دو دست خود نبرّد هیچ گربز.** (ویس‌و رامین: ۱۶/۱۴۵)
۴۷۳۶۵. **دو دست داری دو دست دیگر هم قرض کن، کلاهت را محکم نگه‌دار.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۴۷۳۶۶. **دو دستماله می‌رقصد.** (دهخدا، سهیلی، شکورزاده، لری، ایلامی)
۴۷۳۶۷. **دو دست و پا بر زمین نمی‌نهد.** (گیلکی)
۴۷۳۶۸. **دو دستی به سینه می‌زند.** (لری)
۴۷۳۶۹. **دو دستی شمشیر می‌زند.** (نامه‌ی داستان)
۴۷۳۷۰. **دو دستی قاچ زین را بگیر، سواری پیشکش.** (بختیاری)
۴۷۳۷۱. **دودش به چشم خودت (تو) می‌رود.** (دهخدا، حییم، قمی، آذری، عوام، سیرجانی)
۴۷۳۷۲. **دود شد و هوا رفت.** (عوام، دهخدا، آمره‌ای)
۴۷۳۷۳. **دود طرف آدم پول‌دار می‌رود.** (بختیاری)
۴۷۳۷۴. **دود طرف بخیل می‌رود.** (هزاره‌ای)
۴۷۳۷۵. **دو دفعه آب جای یک دفعه نان را نمی‌گیرد.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۴۷۳۷۶. **دو دفعه می‌زاید، یک دفعه سر زا می‌رود.** (تهرانی)
۴۷۳۷۷. **دو دفعه نازبانو، یک دفعه زلیخا.** (مازندرانی)
۴۷۳۷۸. **دود قلیان به پا چُس در می‌آید.** (کاشانی)
۴۷۳۷۹. **دود کرده‌ای که تشی*بگیری.** (سمنانی)
۴۷۳۸۰. **دود (گرد و خاک) روباه‌واری راه انداخت.** (آذری)
۴۷۳۸۱. **دو دلبر داشتن از یک‌دلی نیست/ دو دل کردن (بودن) کسی (خویش) را عاقلی نیست.** (نظامی؛ خسرو شیرین: ۳۰۸، دهخدا، شکورزاده)
۴۷۳۸۲. **دو دل که با هم صاف شوند سومین آن‌ها خداست.** (نهاوندی)
۴۷۳۸۳. **دو دل که هم‌دیگر را می‌خواهند، مگر تو بخیل هستی؟** (بختیاری)
۴۷۳۸۴. **دو دل یک دل شود مراد دل حاصل شود.** (افغانی)
۴۷۳۸۵. **دو دل، یک‌دل نمی‌شود.** (بهمنیاری)

۴۷۳۸۶. **دو دل یک شود بشکند کوه را / پراکندگی آرد انبوه را.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۴۵، خزینه، شاهد، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، مثمر، حییم)
مصرع اوّل در اصل: **دو درزی ز دل بشکند کوه را**
۴۷۳۸۷. **دودمان قهرمان ویران نمی‌شود.** (آذری)
۴۷۳۸۸. **دود نشانه‌ی آتش است.** (شکورزاده)
۴۷۳۸۹. **دو دوتا، چهارتاست.** (دهخدا، شیرازی)
۴۷۳۹۰. **دو دو تا چهار تا می‌شود، شش تا نمی‌شود.** (عوام، شکورزاده)
۴۷۳۹۱. **دو، دو تا که سه تا نمی‌شود.** (خوانساری)
۴۷۳۹۲. **دودوزه می‌بازد (بازی می کند).** (دهخدا، تهرانی، عوام)
۴۷۳۹۳. **دو دوست قدرشناسند حق (عهد) صحبت را/ که مدتی ببریدند و باز پیوستند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۹۳، عوام)
۴۷۳۹۴. **دو دهان اگر یکی باشد، یک دهان نابود می‌شود.** (آذری)
۴۷۳۹۵. **دود هر کس، راه روزنش را داند.** (دهخدا)
۴۷۳۹۶. **دو ده ساله اسب و سه ده ساله مرد/ هنرها نمایند اندر نبرد.** (فردوسی، شکورزاده، بهمنیاری)
۴۷۳۹۷. **دو ده ساله پسر لاری‌پسند است.** (هبله‌رودی)
۴۷۳۹۸. **دو دُهل پاره می کنی.** (جیرفتی)
۴۷۳۹۹. **دود هم از کنده بلند می‌شود.** (بختیاری)
۴۷۴۰۰. **دود همواره بالای آتش باشد.** (تکمله، تاریخ‌الوزرا: ۳۵)
۴۷۴۰۱. **دو «دَه نیم» بهتر از یک«دَه یک» است.** (اخگر، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، تهرانی، عوام، کوچه، حییم، امثال‌موزون)
۴۷۴۰۲. **دو دیوانه را، همسایگان عاقل باید.** (آذری)
۴۷۴۰۳. **دور از آبادی بخواب، خواب آشفته نبین.** (قمی)
۴۷۴۰۴. **دور از آن جناب، خر دو شاهی، سر دو شاهی است.** (گیلکی)
۴۷۴۰۵. **دور از آن‌راه برو که دارد تکان می‌خورد، یواش راه برو که دارد می‌رُمبد.** (لری)
۴۷۴۰۶. **دور از جان حسن باشد، از خودت نگو.** (بابلی)
۴۷۴۰۷. **دور از جان خر، دور از جناب خر.** (دهخدا)
۴۷۴۰۸. **دور از شتر بخواب، با ساربان دعوا مکن.** (ایلامی)
۴۷۴۰۹. **دور از شتر بخواب، خواب آشفته مبین.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، کوچه، بختیاری)
۴۷۴۱۰. **دور از قاطر بخواب و راحت بخواب.** (لری)
۴۷۴۱۱. **دور از کَشتی بافندی* (پرفندی).** (بهمنیاری، لری)
۴۷۴۱۲. **دور از کل‌حسن باشد.** (مازندرانی)
۴۷۴۱۳. **دور از هم می‌ریند، امّا با هم می‌خورند.** (قشقایی)
۴۷۴۱۴. **دور افتاده‌ی‌ایل هفت سال می‌گرید، از وطن دور افتاده، تا آخر عمر می‌گرید.** (ترکمنی)
۴۷۴۱۵. **دوران آدمی را پخته سازد.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۲۹۸)
۴۷۴۱۶. **دوران با خبر در حضور و نزدیکان بی‌بصر دور.** (سعدی؛ کلیات: ۴۵، شکورزاده، دهخدا، حییم، خزینه)
۴۷۴۱۷. **دوران خوشی هر کس چهار روز بیشتر نیست.** (قشقایی)
۴۷۴۱۸. **دوران عشرت ما ایام کودکی بود.** (واعظ قزوینی)
۴۷۴۱۹. **دور اوّل و بدمستی.** (سهیلی)
۴۷۴۲۰. **دورِ اوّل و پیاله؟** (کوچه)
۴۷۴۲۱. **دور باش، بی‌نور باش.** (تاجیکی)
۴۷۴۲۲. **دور باش تا عزیز باشی.** (بختیاری)
۴۷۴۲۳. **دور باش، دوست باش.** (لری)
۴۷۴۲۴. **دور باش، کور باش.** (دهخدا)
۴۷۴۲۵. **دور برو امّا درست بیا (برگرد).** (بویراحمدی، کردی)
۴۷۴۲۶. **دور برو، درست (همواره) برو.** (افغانی، ایلامی، کردی کلهری)
۴۷۴۲۷. **دور بشود، سوخت نمی‌شود.** (سیرجانی)
۴۷۴۲۸. **دور بیند هر که او را چشم دل بینا بوَد.** (امیرمعزّی: ۱۵۴، شکورزاده)
۴۷۴۲۹. **دوربینی، پشیمانی دنبالش نیست.** (کردی)
۴۷۴۳۰. **دوربینی، صفت عاقل دوراندیش است.** (اویسی)
۴۷۴۳۱. **دورتر برو تا درست برگردی.** (لری)
۴۷۴۳۲. **دور خواهی خویش بین و دور شو.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۶۰۶/۱)
۴۷۴۳۳. **دور دنیا را دارم، چهار خروار را دارم.** (مازندرانی)
۴۷۴۳۴. **دور دور (دوران) علی تُرکه و حاجی لُره است*.** (شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۴۷۴۳۵. **دور دورش ببرید تکنه پس آید، گور تنگی بکنین تکنه درآید.** (شهربابکی)
۴۷۴۳۶. **دور، دورِ شکم و دستار است.** (صائب: ۱۱۰۴)
۴۷۴۳۷. **دور دور میرزا جلاله است، هر کاری حلاله.** (شکورزاده)
۴۷۴۳۸. **دور دور میرزا جلاله، یک زن به دو شوهر حلاله.** (سهیلی، دهخدا، عوام، کوچه)
۴۷۴۳۹. **دور دیوار، چهار خروار.** (فیروزکوهی)
۴۷۴۴۰. **دور را بچر، نزدیک را نگه‌دار.** (گرمی‌ای)
۴۷۴۴۱. **دور رفتی، نزدیک یافتی.** (افغانی، تاجیکی)
۴۷۴۴۲. **دور سرم را قجری بستند.** (کرمانی)
۴۷۴۴۳. **دور سری بگرد، که دور سرت بگردد.** (لنجانی)
۴۷۴۴۴. **دورش گذشت و شَل شد گاوش.** (خوزستانی)
۴۷۴۴۵. **دو رکعت نماز از ترس صاحب‌خانه قربتاً الی الله.** (تهرانی)

۴۷۴۴۶. **دو رکعت نماز می‌خوانم نه از دل و نه از جان، از ترس حاج باقرسلطان.** (شهربابکی)
۴۷۴۴۷. **دور کلاهش را باید نقره گرفت.** (شهربابکی)
۴۷۴۴۸. **دور کن زنبور را ناخورده نیش.** (سعدی، شکورزاده، دهخدا، حییم، امثال‌موزون)
۴۷۴۴۹. **دور ک..نش سیم خاردار کشیده.** (تهرانی)
۴۷۴۵۰. **دو رگ*بی‌راه همیشه علفش مُهر است.** (لری)
۴۷۴۵۱. **دور گردان را به احسان یاد کردن همت است/ ور نه هر نخلی به پای خود ثمر می‌افکند.** (صائب: ۱۲۶۴، تکمله)
۴۷۴۵۲. **دورِ گردون را گناهی نیز نیست.** (مجیربیلقانی: ۲۷۰)
۴۷۴۵۳. **دور مجنون گذشت و نوبت ماست.** (بهمنیاری)
۴۷۴۵۴. **دور نرو که از عشقت بیمارم، نزدیک نیا که از شکلت بیزارم.** (هزاره‌ای)
۴۷۴۵۵. **دور نرو که دلم می‌سوزد، نزدیک نیا که قهرم می‌آید.** (هزاره‌ای)
۴۷۴۵۶. **دور نرو گرگ می‌خوردت، نزدیک نیا نمی‌توانم ببینمت (بدم می‌آید).** (بهمنیاری، تاجیکی، افغانی)
۴۷۴۵۷. **دور نشین، داس تیز کُن.** (بختیاری)
۴۷۴۵۸. **دورنشین، داسش تیز است.** (باباحیدری)
۴۷۴۵۹. **دورنشین، دل نشین است.** (گیلکی)
۴۷۴۶۰. **دو رنگ، بی‌آبرو.** (کردی)
۴۷۴۶۱. **دو رنگی سیب از سیه‌دلی اوست.** (خزینه)
۴۷۴۶۲. **دورنمای، نزدیک پشیمان.** (افغانی)
۴۷۴۶۳. **دو روباه از یک سوراخ بیرون می‌آیند با هم ترکی مغولی می‌گویند.** (بختیاری)
۴۷۴۶۴. **دو روباه از یک سوراخ بیرون آمده‌بودند، یکی الدی (پوچ) می‌گفت و دیگری بِلدی (هیچ).** (لکی)
۴۷۴۶۵. **دو روباه از یک سوراخ (چال) می‌آیند، یکی به دیگری می‌گوید: «کجا می‌روی.»** (جروق فارس، سپیدانی)
۴۷۴۶۶. **دور و بر زنبور عسل کف می‌زند.** (رامسری)
۴۷۴۶۷. **دور و بر یارو جیک و بیک می‌کند.** (اصفهانی)
۴۷۴۶۸. **دو رو دارد، به گرگ می‌گوید ببر، به سگ می‌گوید بگیر.** (شهر بابکی)
۴۷۴۶۹. **دو روز بیشتر از یک روز راه می‌رود.** (کوچه، عوام)
۴۷۴۷۰. **دو روز حذر کردن از مرگ روا نیست.** (منسوب به بندار رازی، دهخدا)
۴۷۴۷۱. **دو روزی شوق اگر از پا نشیند/ شود ارزان متاع سرِگرانی.** (صائب: ۳۴۰۷، فرهنگ‌نامه)
۴۷۴۷۲. **دو رویِ دیو را نمی‌اندازند.** (آذری)
۴۷۴۷۳. **دورویِ و دروغ‌گوی را آبروی نبود.** (داستان‌های بیدپای: ۴۵)
۴۷۴۷۴. **دورویه بوَد گردش روزگار.** (فردوسی: ۱۰۵۸، شکورزاده، دهخدا)
۴۷۴۷۵. **دورویه کاه‌گل می‌کند.** (افغانی)
۴۷۴۷۶. **دوره برعکس شده، زنان از تنگ، آب می‌خورند و مردان از کاسه.** (لری)
۴۷۴۷۷. **دوره برگشته، گاو ماده سوار گاو نر شده.** (خوزستانی)
۴۷۴۷۸. **دور هم نشستن زنان، زن تنبل را بی‌شام می‌گذارد.** (خوزستانی)
۴۷۴۷۹. **دوره‌ی آخرالزّمان شده (رسیده).** (عوام، کوچه)
۴۷۴۸۰. **دوره‌ی خر است، ننگ هنر است.** (فرهنگ‌نامه)
۴۷۴۸۱. **دوری از احمق، نزدیکی به خداست.** (زهرالربیع، شکورزاده)
۴۷۴۸۲. **دو ریاست جو نگنجد دِر جهان.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۲۶/۵، امثال‌موزون)
۴۷۴۸۳. **دو ریال بده آش، آن وقت بنشین پاش.** (فسایی)
۴۷۴۸۴. **دو ریال که رویت بگذارند یک ریال و نیم هم نمی‌ارزی.** (خوانساری)
۴۷۴۸۵. **دو ریالی‌اش را تفنگچی بویراحمدی نمی‌زند.** (لری)
۴۷۴۸۶. **دو ریالی ملّانصرالدین است.** (لری)
۴۷۴۸۷. **دوری، دوری قلب‌هاست، نه دوری راه‌ها.** (خوزستانی)
۴۷۴۸۸. **دوری دوست، زهر قاتل است.** (بهمنیاری)
۴۷۴۸۹. **دوری ز دوستان سبک روحِ، مشکل است.** (صائب: ۳۰۹۱)
۴۷۴۹۰. **دوریم مردم را کشته‌است و نزدیکی‌ام خودم را.** (بختیاری)
۴۷۴۹۱. **دوری و دوستی.** (بهمنیاری، تهرانی، حییم، شکورزاده، هزاره‌ای)
۴۷۴۹۲. **دو ز اسب است و جو ز صاحب آن.** (اخگر، امثال‌موزون)
۴۷۴۹۳. **دوزخ (آتش) به گرمی عرق انفعال نیست.** (صائب: ۱۰۰۹، امثال‌موزون)
۴۷۴۹۴. **دوزخ آن است که خالی ز بهشتی روییست.** (خواجوی کرمانی، غزل ۲۱۲)
۴۷۴۹۵. **دوزخ از مؤمن گریزد آن چنان/ که گریزد مؤمن از دوزخ به‌جان.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۱۲/۴)
۴۷۴۹۶. **دوزخ اهل نظر، صحبت بدخویان است.** (عماد فقیه)
۴۷۴۹۷. **دوزخ بِه جهان، صحبت نااهل بوَد.** (خیام، شکورزاده)
۴۷۴۹۸. **دوزخ بی‌هنران، صحبت بینایان است.** (صائب: ۷۳۱)

۴۷۴۹۹. **دوزخ عاشقان را چون بهشتست.** (ویس و رامین: ۵۵/۱۵۵)

۴۷۵۰۰. **دوزخ محک تجربه‌ی‌مردان است.** (اویسی)

۴۷۵۰۱. **دوزخی از کجا خورد مائده‌ی‌نعیم را.** (امیرخسرو دهلوی: ۱۱۷، تکمله)

۴۷۵۰۲. **دوزخی را سوی جنّت نتوان برد به زور.** (سعدی، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۷۵۰۳. **دوزخی هرگز نبیند روی و موی حور عین.** (منوچهری: ۸۰ امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۴۷۵۰۴. **دو زن‌دار تنها خوابد، کوپادار*بی‌شام خوابد.** (رامسری)

۴۷۵۰۵. **دو ساعت است روضه می‌خوانم، آن وقت می‌گوید: «سوادهم داری؟»** (نجف‌آبادی)

۴۷۵۰۶. **دو سبو در سبودان بر هم می‌خورند.** (بیرجندی)

۴۷۵۰۷. **دوست آشی زیاد، دوست جانی کم.** (قشقایی)

۴۷۵۰۸. **دوست آن است کو معایب دوست هم‌چو آیینه روبه‌رو گوید/ نه که چون شانه با هزار زبان پس سر رفته مو به مو گوید.** (تکمله، شکورزاده)

۴۷۵۰۹. **دوست آن است که با تو راست گوید نه آن‌که دروغ تو را راست انگارد.** (مرزبان‌نامه: ۱۱۳، شکورزاده، دهخدا، حییم، افغانی)

۴۷۵۱۰. **دوست آن است که بر نجاسف*تلخ به تو بدهد تا بهبودی یابی نه آن‌که حلوای شیرینت دهد تا بیمار شوی.** (لری)

۴۷۵۱۱. **دوست آن است که بگریاند، دشمن آن است که بخنداند.** (دهخدا، حییم، تهرانی، افغانی، عوام، شکورزاده)

۴۷۵۱۲. **دوست آن است که خیرت را بخواهد.** (لری)

۴۷۵۱۳. **دوست آن است که عیب دوست را چون آیینه روبه‌رو گوید.** (افغانی، آذری)

۴۷۵۱۴. **دوست آن باشد که بگوید، نه آن‌که بگوید خواستم گفت (می‌خواستم بگویم).** (سمک‌عیّار: ۶۱۲/۲)

۴۷۵۱۵. **دوست آن باشد که گیرد دست دوست/ در پریشان‌حالی و درماندگی.** (سعدی؛ کلیات: ۲۴، خزینه، دهخدا، تهرانی، شکورزاده، عوام)

۴۷۵۱۶. **دوست آن بِهْ که بی‌وفا نبوَد.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۱۶۵، شکورزاده)

۴۷۵۱۷. **دوست آیینه‌ی‌دوست است.** (افغانی، ترکمنی)

۴۷۵۱۸. **دوست از آدم چیزی نمی‌خرد و دشمن هم دور و بر آدم پیدا نمی‌شود.** (آذری)

۴۷۵۱۹. **دوست از بلای دوست نگریزد.** (کشف‌المحجوب: ۴۵۸)

۴۷۵۲۰. **دوست از چهره تشخیص داده می‌شود و دشمن از چشم.** (قشقایی)

۴۷۵۲۱. **دوست از دوست گله دارد.** (افغانی)

۴۷۵۲۲. **دوست اسب، دوست پدرش است.** (ترکمنی)

۴۷۵۲۳. **دوست اگر در جهنّم باشد، غنیمت است.** (اصفهانی)

۴۷۵۲۴. **دوست اگر طالب دیدار من است، از این‌جا تا آمل یک نیمه روز راه است.** (مازندرانی)

۴۷۵۲۵. **دوستان آیینه‌ی‌یکدیگرند.** (تاجیکی)

۴۷۵۲۶. **دوستان بسیار کار کنند که هیچ دشمن نکند.** (سمک‌عیّار: ۲۰۶/۴)

۴۷۵۲۷. **دوستان تاج سر، دشمنان زیر پا.** (تاجیکی)

۴۷۵۲۸. **دوستان در زندان به کار آیند که بر سر سفره، دشمنان همه دوست نمایند.** (سعدی؛ کلیات: ۲۴ و گلستان: ۷۱، شکورزاده، خزینه، دهخدا، عوام)

۴۷۵۲۹. **دوستان دیوانی را وقتی می‌توان دید که معزول باشند.** (سعدی، فرهنگ‌نامه)

۴۷۵۳۰. **دوستان را به گاه سود و زیان/ بتوان دید و آزمود و شناخت.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۴۵، شکورزاده)

۴۷۵۳۱. **دوستان را در روز گرفتاری بیازمای.** (کاوش)

۴۷۵۳۲. **دوستان را دل‌نوازی کن که جانبازی کنند.** (ابن‌یمین: ۸۲ شکورزاده)

۴۷۵۳۳. **دوستان را دیده‌های عیب‌بین پوشیده‌است/ عیب خود را از زبان دشمنان باید شنید.** (صائب: ۱۳۵۹، تکمله)

۴۷۵۳۴. **دوستان را کجا کنی محروم / تو که با دشمنان نظر داری.** (سعدی؛ گلستان: ۳، خزینه)

۴۷۵۳۵. **دوستان را مدار دشمن کام.** (خواجوی کرمانی: ۴۵۸)

۴۷۵۳۶. **دوستان وفادار بهتر از خویشند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۹۷، دهخدا، حییم، شکورزاده)

۴۷۵۳۷. **دوستان وفای دوستان به‌جای آرند.** (نفحات‌الانس: ۲۸۸)

۴۷۵۳۸. **دوستان و همراهانت را خوب انتخاب کن تا هر کس دید بگوید بله این‌طور.** (آذری)

۴۷۵۳۹. **دوست اوّل گریاند، بعد خنداند.** (تاجیکی)

۴۷۵۴۰. **دوست با تو راست آید، دشمن از پشت سرت گوید.** (ترکمنی)

۴۷۵۴۱. **دوست باش و دور باش.** (افغانی)

۴۷۵۴۲. **دوست با ماست، جهان گو همه دشمن باشد.** (ذیل بلاس: ۴۳۲، تکمله)

۴۷۵۴۳. **دوست باوفا بهتر از خویش است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۹۷، بهمنیاری)

۴۷۵۴۴. **دوست باید چو آینه باشد، چو اندرو نگری.** (شکورزاده)

۴۷۵۴۵. **دوست با یک گردو حال دوستش را جویا شود اگرچه داخلش پوک باشد.** (آذری)

۴۷۵۴۶. **دوست بدار کسی که تو را دوست می‌دارد حتّی اگر سرش کچل باشد.** (قشقایی)

۴۷۵۴۷. **دوست بدار و بگو، و دشمن بدار و بگو.** (خوزستانی)

۴۷۵۴۸. **دوست بگرفت به آب حمّام.** (اخگر، امثال‌موزون)

۴۷۵۴۹. **دوست بَود مرهمِ راحت رسان.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۶۳، بهمنیاری)

۴۷۵۵۰. **دوست به تبر می‌کشند، دشمن به شکر.** (تاجیکی)

۴۷۵۵۱. **دوست به‌جای چتری است که باید روز بارانی همراه داشته باشی.** (فرهنگ‌نامه)

۴۷۵۵۲. **دوست به دنیا و آخرت نتوان داد.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۲، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۴۷۵۵۳. **دوست به سر نگاه می‌کند، دشمن به پا.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه، آذری)

۴۷۵۵۴. **دوست بی‌خاصیّت، مانند چاقوی کند است.** (خرّمی)

۴۷۵۵۵. **دوست بی‌خرد، از دشمن بخرد بتر بُوَد.** (قابوس‌نامه: ۱۴۰)

۴۷۵۵۶. **دوستِ پدر، دوست است و دوستِ مادر، دشمن.** (ترکمنی)

۴۷۵۵۷. **دوستت دارم امّا خاکستر شوی.** (لری)

۴۷۵۵۸. **دوستت دارم نه به اندازه‌ی خودم.** (لری، ایلامی)

۴۷۵۵۹. **دوستت را بازو بده، بازی نده.** (هزاره‌ای)

۴۷۵۶۰. **دوستت را معطّل نکن تا از نفعش نماند، دشمن را نزد خود نگه ندار تا سرّت را درنیابد.** (ترکمنی)

۴۷۵۶۱. **دوستت طبق (لاوک) نان تو است.** (گیلکی)

۴۷۵۶۲. **دوستت کیست؟ آن‌که عیبت را رودرروی بگوید.** (آذری)

۴۷۵۶۳. **دوست تو دوستی دارد که دشمن من است.** (رامسری)

۴۷۵۶۴. **دوست تو را می‌گریاند و دشمن تو را می‌خنداند.** (عوام)

۴۷۵۶۵. **دوست جاهل، دشمن جان است.** (افغانی، تاجیکی)

۴۷۵۶۶. **دوست چون با ماست دشمن گو پی کاری نشین.** (بهمنیاری)

۴۷۵۶۷. **دوست حمّامی کیسه‌کش است، دُرنه داداش برنج.** (دزفولی)

۴۷۵۶۸. **دوست خانه خرابم می‌کند با چهره‌ی خندان.** (اردبیلی)

۴۷۵۶۹. **دوست خدا، ذلیل خداست.** (لری، شهربابکی)

۴۷۵۷۰. **دوست خدا، رنج خدا را می‌کشه.** (افغانی)

۴۷۵۷۱. **دوست خوب، از برادر نزدیک‌تر (مقدم‌تر) است.** (آذری)

۴۷۵۷۲. **دوست خوب به انسان سنگ قلیا می‌خوراند.** (آذری)

۴۷۵۷۳. **دوست خوب بهتر از برادر است.** (شکورزاده)

۴۷۵۷۴. **دوست خوب بهتر از برادر پَست.** (لری)

۴۷۵۷۵. **دوست خوب در روز بد (سختی) شناخته می‌شود.** (هزاره‌ای، آذری)

۴۷۵۷۶. **دوست خوب، راه دراز را کوتاه می‌کند.** (آذری)

۴۷۵۷۷. **دوست خوب و صادق مثل آیینه است.** (خرّمی)

۴۷۵۷۸. **دوست خود را کمک کن، فریب مده.** (هزاره‌ای)

۴۷۵۷۹. **دوست خود مدان آن‌را که دوست دشمنان تو باشد.** (افغانی)

۴۷۵۸۰. **دوستدارانِ زبان را به زبان باید جُست.** (صائب: ۷۸۱)

۴۷۵۸۱. **دوست دارم که دوست عیب مرا / هم‌چو آیینه روبه‌رو گوید.** (شکورزاده)

۴۷۵۸۲. **دوست دارم وطن را، حتی اگر چوب خشک باشد.** (بلوچی)

۴۷۵۸۳. **دوست دارم هر که را در دشمنی یک‌رنگ بود.** (فرخی یزدی؛ دیوان)

۴۷۵۸۴. **دوست در خانه و ما گِرد جهان گردیدیم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۷۲، شکورزاده)

۴۷۵۸۵. **دوست در راه دوست جان‌فشان باید باشد وگرنه باید خود را کنار بکشد.** (آذری)

۴۷۵۸۶. **دوست در روز (روزگار) بد شناخته می‌شود.** (تاجیکی، آذری)

۴۷۵۸۷. **دوست در مشورت شناخته می‌شود، برّه (پرنده‌ی‌چاق) در دیس غذا.** (ترکمنی)

۴۷۵۸۸. **دوست، دزد زمان است.** (بروجنی)

۴۷۵۸۹. **دوست دست بازدارنده‌ی خویش بُوَد.** (قابوس‌نامه: ۱۳۹)

۴۷۵۹۰. **دوستِ دشمنت را دشمن خود بدان.** (قشقایی)

۴۷۵۹۱. **دوست دشمن نمی‌شود، چغندر گوشت.** (هبله‌رودی)

۴۷۵۹۲. **دوست، دل‌آزاری نکن.** (جیرفتی)

۴۷۵۹۳. **دوست، دل کس را می‌بردارد.** (تاجیکی)

۴۷۵۹۴. **دوست دوست‌پسند باید نه شهرپسند.** (کشف‌الاسرار: ۱/ ۲۷۹)

۴۷۵۹۵. **دوست دوستش را پیدا نکند، روزگارش با آه و زاری می‌گذرد.** (اهری)

۴۷۵۹۶. **دوست، دوست و حسابش راه راست.** (تاجیکی، افغانی)

۴۷۵۹۷. **دوست، دوستی خود را ثابت می‌کند، دوستی قورباغه و لاک‌پشت افسانه است.** (آذری)

۴۷۵۹۸. **دوست ده باشد، بهتر که یک.** (حاتم‌نامه: ۲۰۱/۲)

۴۷۵۹۹. **دوست را از در خانه بیرون می‌اندازی از خانه‌ی دل که نمی‌توانی بیرون کنی.** (رامسری)

۴۷۶۰۰. **دوست را از دریچه‌ی دل باید دید.** (شکورزاده)

۴۷۶۰۱. **دوست را از روستا بردار، آب را از بند.** (خدابنده‌ای)

۴۷۶۰۲. **دوست را اگر خواهی دشمن شود، وعده کن و مده.** (سیستانی)

۴۷۶۰۳. **دوست را با قول و قرارش می‌توان شناخت.** (رامسری)

۴۷۶۰۴. **دوست را باید در سختی بیازمایی.** (لری)

۴۷۶۰۵. **دوست را بیازمای، سپس با او دوستی کن.** (بختیاری)

۴۷۶۰۶. **دوست را چندان قدرت مده که اگر دشمنی (دشمن) کند (گردد) بتواند بر تو غالب شود.** (سعدی؛ گلستان: ۷۹، افغانی)

۴۷۶۰۷. **دوست را چیست بِهْ ز دیدن دوست.** (مرزبان‌نامه: ۵۶، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)

۴۷۶۰۸. **دوست را چیست به زنامه‌ی‌دوست.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۶۳، دهخدا)

۴۷۶۰۹. **دوست را دیدی راز دل بگو، دشمن را دیدی تهدید کن.** (هزاره‌ای)

۴۷۶۱۰. **دوست را رؤیت حرم، حرام بود.** (کشف‌المحجوب: ۴۸۱)

۴۷۶۱۱. **دوست را زود دشمن توان کرد، امّا دشمن را دوست گردانیدن دشوار بوَد.** (قابوس‌نامه: ۱۰۶، شکورزاده، دهخدا، عوام)

۴۷۶۱۲. **دوست راست و درست بی‌غرض است.** (ترکمنی)

۴۷۶۱۳. **دوست را کس به یک بدی (بلا) نفروخت.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۱، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۷۶۱۴. **دوست، روز حکومت بسیار است.** (عوام)

۴۷۶۱۵. **دوست روزگار خوش، حالا که به روز سختی افتاده‌ام، بیا.** (آذری)

۴۷۶۱۶. **دوست شایسته، از نفس تو بهتر است.** (اصفهانی)

۴۷۶۱۷. **دوست شدی از مال نترس، دشمن شدی از سر (جان).** (تاجیکی، افغانی، هزاره‌ای)

۴۷۶۱۸. **دوست صادق به انسان از اقربا خیلی نزدیک‌تر است.** (آذری)

۴۷۶۱۹. **دوست صمیمی کم است و دوست ریایی و نانی فراوان.** (قشقایی)

۴۷۶۲۰. **دوست علی، دوست منه (توست)، سوزن و درفش (نخ) او با تو (من) ست.** (بختیاری)

۴۷۶۲۱. **دوست، عیب‌ها را قبل از افشا گوشزد می‌کند و دشمن بعد از افشا.** (قشقایی)

۴۷۶۲۲. **دوست، قدیمی‌اش بهتر است، لباس، تازه‌اش.** (ترکمنی)

۴۷۶۲۳. **دوست کاری پیدا نمی‌شود، ولی دوست آش‌خور زیاد است.** (آذری)

۴۷۶۲۴. **دوست کاسه‌اند، نه یار مخلص.** (مازندرانی)

۴۷۶۲۵. **دوست کو باقی نباشد دور بِهْ.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۷/۱)

۴۷۶۲۶. **دوست که مرا بخواهد، از این‌جا تا آمل یک نیمه‌ی روز راه است.** (کندلوسی)

۴۷۶۲۷. **دوست گرچه عزیز است راز دل تو مگو/ که دوست نیز بگوید به دوستان دگر.** (افغانی)

۴۷۶۲۸. **دوست گریانده می‌گوید (گپ می‌زند) و دشمن خندانده.** (تاجیکی، افغانی)

۴۷۶۲۹. **دوست گفت: «به او گویم» دشمن گفت: «بگذار تا به آن برسد.»** (سخن)

۴۷۶۳۰. **دوست گفت: گفتمت، دشمن گفت: «می‌خواستم بگویمت.»** (شیرازی، دزفولی، بروجردی، سیرجانی)

۴۷۶۳۱. **دوست گو یار شو و دو جهان دشمن باش.** (حافظ: ۱۷۵، دهخدا، شکورزاده)

۴۷۶۳۲. **دوست ما را و همه‌ی‌نعمت فردوس شما را.** (سعدی؛ کلیات: ۳۰۶، عوام، شکورزاده، بهمنیاری)

۴۷۶۳۳. **دوستم به گلّه باشد، بعض آن‌که خودم به تلّه باشم.** (شهربابکی)

۴۷۶۳۴. **دوستم در گله، به که خودم در آزار.** (بیرجندی)

۴۷۶۳۵. **دوستم دستنبو به دستم داد و دستم بو گرفت/ وه از آن دستی که دستم بوی دست او گرفت.** (مشهدی)

۴۷۶۳۶. **دوست مرا یاد کند، برگ گلی.** (حییم)

۴۷۶۳۷. **دوست مرا یاد کند، به یک هل پوچ.** (بهمنیاری، حییم، دهخدا، نهاوندی، سیرجانی، شکورزاده، کوچه، تهرانی)

۴۷۶۳۸. **دوست مرا یاد کند، حتّی با یک گردوی پوک.** (بویراحمدی، بهبهانی، ساوه‌ای، آذری، بختیاری)

۴۷۶۳۹. **دوست مرا یاد کند، هر چند با سیب پوسیده‌ای.** (آذری)

۴۷۶۴۰. **دوست مشمار آن‌که در نعمت زند لاف یاریّ و برادر خواندگی.** (سعدی؛ کلیات: ۲۴، شکورزاده)

۴۷۶۴۱. **دوستم گر هزار باد، کم است، دشمنم یکی زیاد.** (کردی)

۴۷۶۴۲. **دوستم نشده، برادرم شدی.** (بختیاری)

۴۷۶۴۳. **دوستم یادم بکند، یک گردوی پوک باشد.** (شوشتری)

۴۷۶۴۴. **دوست می‌کشد، امّا به کشنده نمی‌دهد.** (هراتی)

۴۷۶۴۵. **دوست می‌کشد و در آفتاب نمی‌پرتاید.** (تاجیکی)

۴۷۶۴۶. **دوست می‌گوید گفتم (گفتمت)، دشمن می‌گوید می‌خواستم بگویم (خواهمت گفت).** (تهرانی، بهمنیاری، آذری، شهربابکی)
۴۷۶۴۷. **دوست نااُجاق پایت را می‌گیرد.** (کردی)
۴۷۶۴۸. **دوست نادان، از دشمن دانا خوفناک‌تر است.** (تاجیکی)
۴۷۶۴۹. **دوست نادان بَتَر ز صد دشمن.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۷۶۵۰. **دوست نادان بر دشمن دانا مگزین.** (مرزبان‌نامه: ۶۰، دهخدا، عوام)
۴۷۶۵۱. **دوست نانی، دوست نیست.** (قشقایی)
۴۷۶۵۲. **دوست نانی فراوان است و دوست جانی کم.** (آذری)
۴۷۶۵۳. **دوست نانی همیشه دلخور است.** (قشقایی)
۴۷۶۵۴. **دوست نباید (نشاید) ز دوست در گِله باشد/ مرد نباید که تنگ‌حوصله باشد.** (فروغی بسطامی، عوام، دهخدا، شکورزاده، تهرانی، بهمنیاری)
۴۷۶۵۵. **دوست ندارد کسی ناخن داشته‌باشد سرش را بخاراند.** (اصفهانی)
۴۷۶۵۶. **دوست نگردند فقیر و غنی.** (پروین؛ دیوان، امثال‌موزون)
۴۷۶۵۷. **دوست نمی‌خرد، دشمن هم نمی‌آید.** (آذری)
۴۷۶۵۸. **دوست نیک، گنجی بزرگست.** (قابوس‌نامه: ۱۳۸)
۴۷۶۵۹. **دوست و دشمن را به یک چشم می‌بیند.** (افغانی)
۴۷۶۶۰. **دوست و سکّه هردو کهنه‌اش خوب است.** (شکورزاده)
۴۷۶۶۱. **دوست وقت تنگ‌دستی دشمن است.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)
۴۷۶۶۲. **دوست هزار است و دل‌سوز یکی.** (قشقایی)
۴۷۶۶۳. **دوست همه‌کس، دوست هیچ‌کس نیست.** (دهخدا، حییم، سهیلی، شکورزاده، عوام)
۴۷۶۶۴. **دوستی آنان، دوستی گرگ و میش است.** (لری)
۴۷۶۶۵. **دوستی ابله (ابلهان) بود رنج و ضَلال.** (مولوی؛ دفتر دوم، بیت ۱۸۷۸)
۴۷۶۶۶. **دوستی از درم خریده مجوی.** (اوحدی کرمانی: ۱۴۵، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۷۶۶۷. **دوستی‌اش به اندازه‌ی‌پوست باقلا بی‌ارزش است.** (گیلکی)
۴۷۶۶۸. **دوستی‌اش مثل مگس و خاله خرسه می‌ماند.** (گنبدکاووسی)
۴۷۶۶۹. **دوستی با پیلبانان یا مکن / یا طلب کن خانه‌ای در خورد پیل.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۴)
۴۷۶۷۰. **دوستی با خر، نتیجه‌اش یا لگد است یا گوز.** (دزفولی)
۴۷۶۷۱. **دوستی با فیل دشوار است.** (بختیاری)
۴۷۶۷۲. **دوستی با مردم دانا نکوست/ دشمن دانا به از نادان دوست.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۶۵/۲، افغانی، عوام، بهمنیاری، امثال‌موزون، شکورزاده)
۴۷۶۷۳. **دوستی با مردم دانا نکوست/ آش شلغم بهتر از آش کدوست.** (اصفهانی)
۴۷۶۷۴. **دوستی با ناتوانان مایه‌ی‌روشن دلی ست.** (صائب: ۱۳۲۰)
۴۷۶۷۵. **دوستی با نوکر و نوکیسه خطاست.** (هزاره‌ای)
۴۷۶۷۶. **دوستی با هر که کردم خصم مادرزاد شد / آشیان هرجا گرفتم لانه‌ی‌صیّاد شد.** (بهمنیاری، شکورزاده، لنجانی)
۴۷۶۷۷. **دوستی با هر که کردم دشمنی آورد بار.** (ناسخ، اویسی)
۴۷۶۷۸. **دوستی باید دو طرفه باشد.** (جیرفتی)
۴۷۶۷۹. **دوستی بچّه، زغال چوب ارچه*.** (افغانی)
۴۷۶۸۰. **دوستی بر سر مال دنیاست.** (هزاره‌ای)
۴۷۶۸۱. **دوستی به‌جا، بُزغاله یکی هفتصد دینار.** (شکورزاده)
۴۷۶۸۲. **دوستی به حساب جدا نشوند.** (تاجیکی)
۴۷۶۸۳. **دوستی به دوستی؛ جوز بیار، آلو زرد بِبَر.** (کوچه)
۴۷۶۸۴. **دوستی به دوستی، جو بیار زردآلو ببر (بار کن).** (دهخدا، شکورزاده، عوام، حییم، بهمنیاری)
۴۷۶۸۵. **دوستی به زور نمی‌شود امّا دشمنی می‌شود.** (افغانی)
۴۷۶۸۶. **دوستی به زور نمی‌شود، مهمانی به چوب و کتک (رشوت).** (سیرجانی، شهربابکی، هراتی)
۴۷۶۸۷. **دوستی به زور نمی‌شود و مهمانی هم به تقلید.** (سیستانی، افغانی، گرگانی، بافقی)
۴۷۶۸۸. **دوستی به زور و مهمانی به تکلف نمی‌شود.** (دهخدا، عوام، جیرفتی، بهمنیاری، کرمانی، شکورزاده)
۴۷۶۸۹. **دوستی بی‌جهت (بی‌سبب) می‌شود، دشمنی بی‌جهت (غرض) نمی‌شود.** (بهمنیاری، شکورزاده، حییم، عوام، افغانی، کرمانی، کوچه، عوام، دهخدا، تهرانی، دماوندی)
۴۷۶۹۰. **دوستی بی‌جهت شود لیکن/ دشمنی بی‌جهت نخواهد شد.** (صابر، اویسی)
۴۷۶۹۱. **دوستی بی‌خرد، خود دشمنی‌ست.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴۱/۱)
۴۷۶۹۲. **دوستی بی‌دلیل دیده‌ام، دشمنی بی‌دلیل ندیده‌ام.** (بختیاری، ایلامی)
۴۷۶۹۳. **دوستی بی‌غیرت، دشمنی است.** (دهخدا)
۴۷۶۹۴. **دوستی تو دوستی خاله خرس است.** (ایلامی)
۴۷۶۹۵. **دوستی تو مثل آستین پیراهن من است.** (سوادکوهی)

۴۷۶۹۶. **دوستی جاهل به دوستی (خاله) خرس مانَد.** (شکورزاده، دهخدا)
۴۷۶۹۷. **دوستی جدا، حساب و کتاب جدا.** (ترکمنی)
۴۷۶۹۸. **دوستی حساب شده دوام می‌یابد و دوستی بی‌حساب و کتاب، زود به پایان می‌رسد.** (ترکمنی)
۴۷۶۹۹. **دوستی خاله خرسه.** (دهخدا، گیلکی)
۴۷۷۰۰. **دوستی خدا را در پی (کم) آزاری شناس (دان).** (خواجه‌عبدالله‌انصاری؛ مواعظ، شکورزاده، دهخدا)
۴۷۷۰۱. **دوستی خرس بلای (عذاب) جان.** (افغانی)
۴۷۷۰۲. **دوستی خوب، آخرش جدایی است.** (آذری)
۴۷۷۰۳. **دوستی دل، سخاوت دست (کیسه) است.** (بهمنیاری، عوام)
۴۷۷۰۴. **دوستی دلی باش، نه سر زبانی.** (زاهدانی)
۴۷۷۰۵. **دوستی دوستان در غیبت توان شناخت.** (تاریخ گزیده، دهخدا)
۴۷۷۰۶. **دوستی دوستان کیسه و کاسه و پیاله نواله را بقا نباشد.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۷۷۰۷. **دوستی، دوستی آرد.** (دهخدا، شکورزاده، افغانی)
۴۷۷۰۸. **دوستی دوستی، از سرت می‌کَنند (می‌کَند) پوستی.** (بهمنیاری، دهخدا، تکمله، کوچه، کرمانی، شکورزاده، عوام، تهرانی، بختیاری، بیرجندی)
۴۷۷۰۹. **دوستی، دوستی است، کاکو برادر مادر است.** (مازندرانی)
۴۷۷۱۰. **دوستی دوستی، سرت گذاشتند کلاه پوستی.** (زرقانی)
۴۷۷۱۱. **دوستی دوستی، کاری به سر آدم می‌آورد که صد دشمن نمی‌آورد.** (لکی)
۴۷۷۱۲. **دوستی دوستی، کَنَم (می‌کَنَم) ازت پوستی.** (دزفولی، کوچه)
۴۷۷۱۳. **دوستی دو سر دارد.** (افغانی)
۴۷۷۱۴. **دوستی را با میخ و چکّش به دل کسی نمی‌توان بست.** (عوام)
۴۷۷۱۵. **دوستی را عتاب تباه کند.** (دهخدا)
در اصل: **دوستی را یارا کند عتاب تباه.** (مسعودسعدسلمان؛ دیوان)
۴۷۷۱۶. **دوستی را قسمی لازم نیست.** (بهمنیاری)
۴۷۷۱۷. **دوستی را که به عمری فرا چنگ آرند، نشاید که به یک دم بیازارند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۰، شکورزاده، دهخدا، عوام، افغانی، حییم)
۴۷۷۱۸. **دوستی را هزار شخص (دوست) کم است، دشمنی را یکی بُوَد بسیار.** (عوام، شکورزاده، بهمنیاری)
۴۷۷۱۹. **دوستی (ز) ابله، بتّر از دشمنی است.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/ ۲۰۱۵، شکورزاده)
۴۷۷۲۰. **دوستی سر جایش، در معامله راست باش.** (ترکمنی)
۴۷۷۲۱. **دوستی سگ و گربه را چه کسی دیده؟** (رامسری)
۴۷۷۲۲. **دوستیش به دوستی خاله خرسک می‌ماند.** (بهمنیاری، عوام)
۴۷۷۲۳. **دوستی شغال تا ظهر است.** (رامسری)
۴۷۷۲۴. **دوستی شما به دوستی آنیل*می‌ماند.** (گیلکی)
۴۷۷۲۵. **دوستی کردی از زر نترس، دشمنی کردی از سر نترس.** (افغانی)
۴۷۷۲۶. **دوستی کردی از نان (مال) بگذر، دشمنی کردی از جان.** (هزاره‌ای، افغانی)
۴۷۷۲۷. **دوستی کردی امیدوار باش، دشمنی کردی خبردار باش.** (هزاره‌ای)
۴۷۷۲۸. **دوستی کن، که محبّت ز محبّت خیزد.** (شکورزاده، افغانی)
۴۷۷۲۹. **دوستی که برای لقمه باشد، دشمن خواهد شد.** (ابهری)
۴۷۷۳۰. **دوستی که پیراهن تنت نکنه و دشمنی که پیراهنت تَکَنه، سر به تنش نباشد.** (شهربابکی)
۴۷۷۳۱. **دوستی که در این دنیا به درد نخورد، به درد آخرت هم نخواهد خورد.** (عوام)
۴۷۷۳۲. **دوستی که قدری ندارد، برای جان دشمن خوب است.** (ترکمنی)
۴۷۷۳۳. **دوستی که می‌خواهد به شادی‌اش، دوستی که نمی‌خواهد به پوچی‌اش.** (نمینی)
۴۷۷۳۴. **دوستی که نتواند خلعت دهد و دشمنی که نتواند چوبت بزند، نه آن دوست است، نه این دشمن.** (جیرفتی)
۴۷۷۳۵. **دوستی کهنه‌اش خوب است.** (سخن)
۴۷۷۳۶. **دوستی گرفتی چه‌قدر؟ به صد تومان، رهایش کردی به چندی؟ به هیچی.** (بروجردی)
۴۷۷۳۷. **دوستی گرگ و میش جور نمی‌شود.** (لری)
۴۷۷۳۸. **دوستی لُر، پی یک مشک ماست و سبزی (گاو زرد) می‌برد.** (بختیاری)
۴۷۷۳۹. **دوستی لک‌لک و روباه است.** (نامه‌ی داستان)
۴۷۷۴۰. **دوستی مثل برادر، معامله مثل غریبه.** (تهرانی)
۴۷۷۴۱. **دوستی میان دو تن پایدار بماند، چندان که بدگوی درمیان نیاید.** (تاریخ سیستان، دهخدا، عوام)
۴۷۷۴۲. **دوستی، نسیه نمی‌شود.** (امثال)
۴۷۷۴۳. **دوستی و دشمنی یک جا نمی‌شود.** (امری)
۴۷۷۴۴. **دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود.** (حافظ: ۱۴۰)
۴۷۷۴۵. **دوستی و همراهی ما تا این‌جا بود.** (آذری)
۴۷۷۴۶. **دو سر بی‌چشم، به نانی نیرزد.** (دهخدا)

۴۷۷۴۷. **دو سر در یک دیگ نمی‌جوشد.** (ساوه‌ای)

۴۷۷۴۸. **دو سر مردانه سر، یک سر بلا سر.** (تاجیکی)

۴۷۷۴۹. **دو سره بار می‌کند.** (تهرانی، کرمانی)

۴۷۷۵۰. **دو سگ را به سوی هم رها کن و خودت دور بنشین و تماشا کن.** (لری)

۴۷۷۵۱. **دو سلطان در یکی کشور نگنجد.** (امیرخسرو دهلوی؛ دیوان: ۱۴۶)

۴۷۷۵۲. **دو سنگ به هم بزن تا گردی از میان آن‌ها درآید.** (کرمانجی)

۴۷۷۵۳. **دو سنگش به یکی هم نمی‌خورد.** (زرقانی)

۴۷۷۵۴. **دو سنگ کنار هم باشند، آخر صدایشان در می‌آید.** (کردی کرمانشاهی)

۴۷۷۵۵. **دو سودا در یکی سر بر نتابد/ یکی دل با دو دلبر بر نتابد.** (ناصرخسرو، دهخدا)

۴۷۷۵۶. **دو سوّم پسر به دایی‌اش می‌رود.** (خوزستانی)

۴۷۷۵۷. **دو سوّم راه آستانه‌ی در است.** (خوزستانی)

۴۷۷۵۸. **دو سیب را در یک دست نمی‌توان گرفت.** (خوزستانی)

۴۷۷۵۹. **دو سیر گوشت شکار رگ و پی دارد هزار.** (قمی)

۴۷۷۶۰. **دوشاب اگر زیاد بود، ک..ن با آن می‌شویند.** (کردی)

۴۷۷۶۱. **دوشاب برای ریش پادشاه قحط نیست.** (کردی)

۴۷۷۶۲. **دوشاب خریدیم، عسل (مربّا) درآمد.** (آذری)

۴۷۷۶۳. **دوشاب عسل نمی‌شود، داماد پسر.** (بهشهری)

۴۷۷۶۴. **دوشاب گلوسوزی نیست.** (بهمنیاری، جیرفتی)

۴۷۷۶۵. **دو شاخ بز از یک‌دیگر نمی‌توانند بگذرند.** (نامه‌ی داستان)

۴۷۷۶۶. **دوش از برم چو رفتی، آگه نگشتم آری/ عمری (رفتی) و رفتن عمر (تو) آواز پا ندارد.** (حزین لاهیجی؛ دیوان، افغانی)

۴۷۷۶۷. **دو شاهی بده و از آدم ماجراجو خودت را کنار بکش.** (کردی کلهری)

۴۷۷۶۸. **دو شاهی که آمده توی دستش، سر فلان خر را چرب می‌کند.** (کرمانی)

۴۷۷۶۹. **دوش به هیچم خرید خواجه و ترسم / باز پشیمان از این معامله باشد.** (فروغی بسطامی؛ دیوان، فرهنگ‌نامه)

۴۷۷۷۰. **دو شپش و یک کک، کدخدا را گیر انداختند.** (آذری)

۴۷۷۷۱. **دو شمشیر در نیامی نگنجد (راست نیاید).** (تاریخ طبری: ۳۳۷، دهخدا، شکورزاده، عوام)

۴۷۷۷۲. **دو شمشیر در یک غلاف نتوان بودن (نمی‌گنجد).** (تاریخ‌الوزرا: ۶۳، تکمله، تاجیکی)

۴۷۷۷۳. **دو شمع را ببر در پیرغریب روشن کن.** (سرخه‌ای)

۴۷۷۷۴. **دو شیر گرسنه است و یک ران گور / کباب آن کسی راست کو راست زور.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۹۳، فرهنگ‌نامه)

۴۷۷۷۵. **دوشیزگان به اندازه‌ی گوششان غذا می‌خورند.** (هزاره‌ای)

۴۷۷۷۶. **دو صاحب را پرستش کرد نتوان.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۸۴ شکورزاده)

۴۷۷۷۷. **دوصد آس خوب روفته‌شده، یک کلکه* نمی‌شود.** (اوزی)

۴۷۷۷۸. **دو صد بَه‌بَه به یک آه‌آه نمی‌ارزد.** (شکورزاده، حییم، عوام)

۴۷۷۷۹. **دو صد تپه چریده، دو صد درّه دویده/ حالا که به ما رسیده، لحاف سرش کشیده.** (تهرانی)

۴۷۷۸۰. **دو صد دانا به نادانی نیرزد.** (ابن‌یمین ۳۸۵-۳۸۴)

۴۷۷۸۱. **دو صد عیش گذشته به پیازی نمی‌ارزد.** (اوزی)

۴۷۷۸۲. **دو صد گفته چون نیم کردار نیست.** (فردوسی، بهمنیاری، عوام، شکورزاده، دهخدا)

۴۷۷۸۳. **دو صد من استخوان باید که صد من بار بردارد.** (دهخدا، بهمنیاری، حییم، امثال‌موزون، سهیلی، شکورزاده، عوام، کوچه، لنجانی)

۴۷۷۸۴. **دوصد من استخوان خواهد، پسر مثل پدر گردد.** (مشهدی)

۴۷۷۸۵. **دو صد من خون مظلومان به یک جو.** (شکورزاده)

۴۷۷۸۶. **دو صد نمی‌خواهم، ده یک نمی‌دهم.** (حییم)

۴۷۷۸۷. **دو صفه می‌تازد، سه صفه می‌زند.** (عوام)

۴۷۷۸۸. **دو طرف صورتش از پشت سرش آشکار است.** (قشقایی)

۴۷۷۸۹. **دو عاشق را به هم بهتر بود روز / دو هیزم را به هم خوش‌تر بود سوز.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۷)

۴۷۷۹۰. **دو عالم دو هنگامه خود بیش نیست/ برین دامن افشان برآن آستین.** (طالب‌آملی: ۸۲۶ تکمله)

۴۷۷۹۱. **دوغ آزموده‌ی خود، بهتر از کره‌ی نیازموده‌ی مردم.** (قمی)

۴۷۷۹۲. **دوغ آماده را بخور، انتظار ماست وعده داده‌شده را نکش.** (مازندرانی)

۴۷۷۹۳. **دوغ از آهن نتراود هرگز.** (اخگر، امثال‌موزون)

۴۷۷۹۴. **دوغ امتحان شده از ماست امتحان نشده بهتر است.** (آذری)

۴۷۷۹۵. **دوغ این است، نصفش آب است، بخری و نخری همین است.** (گرگری - هادی‌شهر)

۴۷۷۹۶. **دوغ با گفتن بسم‌الله غلیظ نمی‌شود.** (هزاره‌ای)

۴۷۷۹۷. **دوغ برای خوردن ندارد با چادر نماز (پوستین) به قضای حاجت می‌رود.** (آذری)

۴۷۷۹۸. **دوغ برای خوردن ندارد، سوار اسب می‌رود برای ریدن.** (قشقایی)
۴۷۷۹۹. **دوغ بر درویشان عیب (حیف) است؟** (اصفهانی، دامغانی)
۴۷۸۰۰. **دوغ بریز، ماست بریز.** (کلاردشتی)
۴۷۸۰۱. **دوغ بقال است، دیگر آب بردار نیست.** (سخن)
۴۷۸۰۲. **دوغ بهاران، طعنه‌ی روزگاران.** (ایلامی، الشتری، بروجردی)
۴۷۸۰۳. **دوغ بهار، ماست زمستان است.** (ترکمنی)
۴۷۸۰۴. **دوغ به او بدهم تلخم، شیر به او بدهم شیرینم.** (ترکمنی)
۴۷۸۰۵. **دوغ به درویشان عیب است و هوس‌بازی به فقرا.** (لری)
۴۷۸۰۶. **دوغت را نمی‌خواهم، کاسه‌ام را نشکن.** (ایلامی)
۴۷۸۰۷. **دوغ ترش و دل بی‌رحم.** (بختیاری)
۴۷۸۰۸. **دوغ خانه‌ی خودت را بخور، بوقلمون خانه‌ی دیگران را نخور.** (مازندرانی)
۴۷۸۰۹. **دوغ خوردم و به خطا افتادم.** (آذری)
۴۷۸۱۰. **دوغ خوردی، دوغ خوردی دوغ دوغ.** (مثنوی معنوی، بهمنیاری)
۴۷۸۱۱. **دوغ خویشانت را بخور امّا ماست بیگانگان را نخور.** (مازندرانی)
۴۷۸۱۲. **دوغ در خانه ترش است.** (دهخدا، سهیلی، کوچه)
۴۷۸۱۳. **دوغ را تا در مشک به هم نزنی، کره ندهد.** (کردی)
۴۷۸۱۴. **دوغ را گدا و روغن را داماد من بخورد.** (مازندرانی)
۴۷۸۱۵. **دوغ را گرفته، گز می‌کنی؟** (بختیاری)
۴۷۸۱۶. **دوغ روستای (محله‌ی) خودم را می‌خورم، ماست روستای دیگری را نمی‌خورم.** (آملی)
۴۷۸۱۷. **دوغ روی تن آدمی نریز.** (خوانساری)
۴۷۸۱۸. **دوغ زده‌شده، بهتر از ماست نزده‌است.** (یوشی)
۴۷۸۱۹. **دوغ سفید در ته خمره‌هاست و کشمش سیاه در جیب بیگ‌ها و خان‌ها.** (آذری)
۴۷۸۲۰. **دوغ سفید را به سگ می‌دهد، کشمش سیاه (شاهانه) را در جیب می‌ریزد.** (قشقایی، آذری)
۴۷۸۲۱. **دوغ سگ لیسیده را به سگ می‌دهند.** (قشقایی)
۴۷۸۲۲. **دوغش را زده‌ام.** (بختیاری)
۴۷۸۲۳. **دوغ گو، نان جو، گوش خو.** (فرهنگ‌نامه)
۴۷۸۲۴. **دوغ‌گیر از دوغ‌گیر بد می‌گوید و فقیر از فقیر.** (رامسری)
۴۷۸۲۵. **دوغ‌گیر از دوغ‌گیر بدش می‌آید.** (مازندرانی)
۴۷۸۲۶. **دوغ محله‌ات را بخور، ماست جای غریب را نخور.** (مازندرانی)
۴۷۸۲۷. **دوغم نمی‌دهی، چرا کاسه‌ام را می‌شکنی.** (ملایر، بروجردی)
۴۷۸۲۸. **دوغ می‌خواهم پیش از بهار، بعد از بهار دوغ بسیار.** (فرهنگ‌نامه، سرنابادی)
۴۷۸۲۹. **دوغ ندارد آش بپزد، روغن را برای سگ می‌ریزد که بخورد.** (رامسری)
۴۷۸۳۰. **دوغ نرخ ماست را می‌شکند، باز هم خوب است.** (آشتیانی)
۴۷۸۳۱. **دوغ نمی‌دهی چرا کوزه می‌شکنی؟** (مازندرانی)
۴۷۸۳۲. **دوغ نمی‌دید برای خوردن، با اسب یدک می‌رود به شاش کردن.** (سبزواری)
۴۷۸۳۳. **دوغ و چادرشب؟** (رامسری)
۴۷۸۳۴. **دوغ و دوشاب پیش خلق یکی است.** (بهمنیاری)
۴۷۸۳۵. **دوغ و دوشاب در نظرش (پیشش) یکسان است.** (عوام، بختیاری)
۴۷۸۳۶. **دوغ و دوشاب یکی است.** (دهخدا، تهرانی، دماوندی)
۴۷۸۳۷. **دوغ و دوشو مثل هم می‌مانند.** (سورمقی)
۴۷۸۳۸. **دوغ هرچه بیشتر داشته‌باشد، کشک آن سفت‌تر است.** (پیرانشهری)
۴۷۸۳۹. **دوغ، همان دوغ است.** (ایلامی)
۴۷۸۴۰. **دوغ همسایه شیرین‌تر است.** (گیلکی)
۴۷۸۴۱. **دوغی* ای نااهل، دوغی، دوغ دوغ.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/۴۶۸، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۷۸۴۲. **دوغی که نمی‌دهد کاسه‌های زیادی هم می‌شکند.** (دزفولی)
۴۷۸۴۳. **دو فرت (قرت) دیگر باقی دارد.** (مثمر، هبله‌رودی)
۴۷۸۴۴. **دو فکر، بهتر از یک فکر است.** (خرّمی)
۴۷۸۴۵. **دو فندق، گردویی را می‌شکنند.** (آذری)
۴۷۸۴۶. **دو قاطر را که در کنار یک‌دیگر می‌بندند، اگر هم‌رنگ نشوند، هم‌رفتار می‌شوند.** (بختیاری)
۴۷۸۴۷. **دو قران داشته باشم، شاید یک کوزه شکستم.** (گیلکی)
۴۷۸۴۸. **دو قرانی داشته، کج شده پانزده قران داده راستش کرده.** (راروی)
۴۷۸۴۹. **دوقرانی را در هوا می‌زند.** (گیلکی)
۴۷۸۵۰. **دو قُرت و نیمش باقی است.** (دهخدا، تکمله، عوام، قمی)
۴۷۸۵۱. **دو قرص نان اگر از گندم است وگر از جو/ دو تای جامه اگر کهنه است وگر از نو/ هزار مرتبه بهتر به نزد ابن‌یمین/ ز فرّ مملکت کی‌قباد و کی‌خسرو.** (ابن‌یمین، سهیلی)
۴۷۸۵۲. **دو قوچ می‌جنگند پای میش (گوسفند) می‌شکند.** (افغانی)

۴۷۸۵۳. **دوقوز در مشتش نهاده‌اند.** (کردی)
۴۷۸۵۴. **دو کارد در نیامی نگنجد.** (ترکمنی)
۴۷۸۵۵. **دو کاسه را پهلوی هم بگذارند صدا می‌دهد.** (عوام، بروجردی)
۴۷۸۵۶. **دو کافر بر سر مال مسلمانی نزاع کردند.** (ایلامی، لکی)
۴۷۸۵۷. **دوک چه کسی را در میان گذاشته‌اند؟** (دلیجانی)
۴۷۸۵۸. **دو کس دشمن ملک و دین‌اند؛ پادشاه بی‌حلم و زاهد بی‌علم.** (سعدی؛ کلیات: ۱۲۵، افغانی)
۴۷۸۵۹. **دو کس (شخص) ایمن‌اند از بلاها (تو کآیی) و (به) جوش/ یکی نرم‌کردن، دوّم (یکی) سفته گوش.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۶۳، هلالی، شکورزاده)
۴۷۸۶۰. **دو کس کافر است، یکی که سوگند خورد، دیگر کس که باور نکند.** (گیلکی)
۴۷۸۶۱. **دو کس مردند و حسرت بردند: یکی آن‌که داشت و نخورد و دیگر آن‌که دانست و نکرد.** (سعدی؛ کلیات: ۱۴۴، شکورزاده)
۴۷۸۶۲. **دو کلاغ بر سر کشک مردم دعوا دارند.** (بویراحمدی، لری)
۴۷۸۶۳. **دو کلاغ سر کشک مردم جنگ می‌کنند، به کلاغ بگو من کشک را خوردم.** (بختیاری)
۴۷۸۶۴. **دو کلمه از مادر عروس بشنوید.** (نامه‌ی داستان)
۴۷۸۶۵. **دو کلّه در یک دیگ جوش نمی‌خورد (نمی‌جوشد).** (شکورزاده، تربت‌حیدریه‌ای، سبزواری، خراسانی، کرمانجی)
۴۷۸۶۶. **دو کلّه‌ی قوچ در یک پاتیل (دیگ) نمی‌پزند.** (لری)
۴۷۸۶۷. **دو کوک را یک جا نزن.** (بوشهری)
۴۷۸۶۸. **دو کیلو و نیم آرد بکن، آش رشته که قضا از سرت گذشته.** (بروجردی)
۴۷۸۶۹. **دو گاو در چراگاهی (دشت، مزرعه) بچرند، خوی همدیگر نگیرند، بوی همدیگر می‌گیرند.** (کردی کلهری، ایلامی)
۴۷۸۷۰. **دو گاو در درّه‌ای هم رنگ نشوند هم‌خو شوند.** (کردی)
۴۷۸۷۱. **دو گاو در یک جا باشند رنگ هم‌دیگر را نگیرند خوی هم را می‌گیرند اگر خوی هم را نگیرند ک..ن هم را پاره می‌کنند.** (کرمانشاهی)
۴۷۸۷۲. **دو گرسنه هرگز سیر نشوند؛ گرسنه‌ی مال و گرسنه‌ی علم.** (سعدی، شکورزاده)
۴۷۸۷۳. **دو گفته گله ندارد؛ مالم را به تو نمی‌دهم و خانه‌ام میا.** (نامه‌ی داستان)
۴۷۸۷۴. **دو گوشت دادند و یک زبان، که یک گویی و دو بشنوی.** (سعدی، نامه‌ی داستان)
۴۷۸۷۵. **دو گوله‌ی*گلی درش را یافت.** (بهمنیاری)
۴۷۸۷۶. **دوگه*به دست اوست.** (کرمانی)
۴۷۸۷۷. **دوگیر (دوغ‌گیرنده) از دوگیر بدش می‌آید صاحب‌خانه از هردو.** (مازندرانی)
۴۷۸۷۸. **دول از ته چاه به زور صاحبش بالا می‌آید.** (یزدی)
۴۷۸۷۹. **دولایش کردیم برسد نرسید، یک‌لایش می‌کنیم برسد.** (عوام)
۴۷۸۸۰. **دولت آزادگی، زوال ندارد.** (صائب: ۲۱۶۲، تکمله)
۴۷۸۸۱. **دولت آن است که امکان فراغت باشد.** (سعدی؛ کلیات: ۳۷۶)
۴۷۸۸۲. **دولت آن است که بی‌خون دل آید به کنار.** (حافظ: ۵۲، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام، مثمر، هبله‌رودی)
۴۷۸۸۳. **دولت آن است که محمود بود پایانش.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷۲، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۴۷۸۸۴. **دولت افتان و خیزان باید که پایدار باشد.** (بیهقی: ۹۸۹، دهخدا)
۴۷۸۸۵. **دولت افتان و خیزان بهتر باشد.** (بیهقی: ۷۴۳، دهخدا)
۴۷۸۸۶. **دولت اگر پدید آید، به آن چه باید ره نماید.** (افغانی)
۴۷۸۸۷. **دولت اگر دولت جمشیدی است / موی سفید آیت نومیدی است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۹۴، افغانی)
۴۷۸۸۸. **دولت اگر سلسله جنبان شود/ مور تواند که سلیمان شود.** (وحشی بافقی، دهخدا، بهمنیاری)
۴۷۸۸۹. **دولت اگر کور نبود، به خانه‌ی لنگ نمی‌آمد.** (فرهنگ‌نامه)
۴۷۸۹۰. **دولت انسان، فرزند.** (تاجیکی)
۴۷۸۹۱. **دولت باقی ز کم آزاری است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۷۹، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۴۷۸۹۲. **دولت بر سر آدم بیاید، آدم بر سر دولت نرود.** (سیرجانی)
۴۷۸۹۳. **دولت بهتر ز عقل و علم نیست.** (افغانی)
۴۷۸۹۴. **دولت به خران دادی و حشمت به سگان/ پس ما به تماشای جهان آمده‌ایم؟** (دهخدا، بهمنیاری)
۴۷۸۹۵. **دولت به خران دادی و نعمت به سگان، ما را به تماشای جهان آوردی.** (بیرجندی)
۴۷۸۹۶. **دولت به خود داری، آبرو به مردم.** (افغانی، تاجیکی)
۴۷۸۹۷. **دولت بی‌پسر، سرانجامی جز پوچی ندارد.** (ترکمنی)
۴۷۸۹۸. **دولت بیدار را در خواب می‌جوییم ما.** (صائب: ۱۴۸)

۴۷۸۹۹. **دولت بی‌رتبگان سرمایه‌ی‌سنگین دلی است.** (اقدس، امثال‌موزون)

۴۷۹۰۰. **دولت پارینه به یاد آمد.** (هبله‌رودی)

۴۷۹۰۱. **دولتِ تقوا به جوانی خوش است.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۳۰۱)

۴۷۹۰۲. **دولت تیز را بقایی نیست (نبود).** (خزینه، عوام، دهخدا)

۴۷۹۰۳. **دولت جان‌پرور است صحبت آمیزگار (آموزگار).** (سعدی؛ کلیات: ۴۰۱، شکورزاده)

۴۷۹۰۴. **دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست.** (سعدی؛ کلیات: ۹، حییم، بهمنیاری، عوام، فرهنگ‌نامه، افغانی)

۴۷۹۰۵. **دولت، چرک دست است.** (تاجیکی)

۴۷۹۰۶. **دولت چون باد است، هر وقت از جایی دیگر برآید.** (تکمله، تاریخ‌الوزرا: ۱۴۷)

۴۷۹۰۷. **دولت خدادادی را زوال نباشد.** (آذری)

۴۷۹۰۸. **دولت خرگوش را با گاری (ارّابه) می‌گیرد.** (درگزی، آذری)

۴۷۹۰۹. **دولت خود را به لگد می‌زنی.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۱۴)

۴۷۹۱۰. **دولت در آن سراست که از میهمان پر است.** (هبله‌رودی، مشمر، خزینه، فرهنگ‌نامه)

۴۷۹۱۱. **دولت در خانه‌ی‌هرکس سه بار می‌آید، اگر ندانست و نتوانست یک هزار بار می‌رود.** (نامه‌ی داستان)

۴۷۹۱۲. **دولت درویشی‌ام زوال ندارد.** (حزین لاهیجی)

۴۷۹۱۳. **دولت دنیا (صحبت گیتی) که تمنا کند/ با که وفا کرد که با ما کند.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۴، بهمنیاری، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)

۴۷۹۱۴. **دولت، دولت می‌آورد، نکبت، نکبت را.** (امری)

۴۷۹۱۵. **دولت رَود و آبرو نرود.** (تاجیکی)

۴۷۹۱۶. **دولت روی دولت می‌رود و نکبت روی نکبت.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه)

۴۷۹۱۷. **دولت زیاد کسی را کور نمی‌کند.** (کرمانی)

۴۷۹۱۸. **دولتِ سر بچّه، مادر می‌خورد نقل و کلوچه.** (تهرانی)

۴۷۹۱۹. **دولت سر (طرف) دولت می‌آید.** (افغانی)

۴۷۹۲۰. **دولت شتاب می‌آورد (می‌دواند)، نکبت خواب.** (گیلکی)

۴۷۹۲۱. **دولت (عزّت) به خران دادی و نعمت به کسان / پس ما به تماشای جهان آمده‌ایم؟** (بهمنیاری)

۴۷۹۲۲. **دولت فقر خدایا به من ارزانی دار.** (حافظ: ۳۷، شکورزاده)

۴۷۹۲۳. **دولت کس را نه به بازی دهند.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۵۴، بهمنیاری)

۴۷۹۲۴. **دولت که می‌آید وقت نمی‌پرسد.** (هبله‌رودی، مشمر)

۴۷۹۲۵. **دولت، گردنده‌تر از گوی میدان است.** (تکمله، تاریخ‌الوزرا: ۲۹)

۴۷۹۲۶. **دولت گفت: «کجایت زشت است تا من جوان کنم؟»** (شهربابکی)

۴۷۹۲۷. **دولتمند اگر کالای نو بپوشد می‌گویند: «مبارک.» اگر غریب بپوشد می‌گویند: «از کجا آوردی؟»** (افغانی)

۴۷۹۲۸. **دولتمند به ثروت می‌رسد، ولگرد به نزاع و دعوا.** (ایلامی)

۴۷۹۲۹. **دولتمند سگش نمی‌خوابد، بی‌دولت ک..ش.** (آذری)

۴۷۹۳۰. **دولتمند مال پیش کشد، بی‌دولت نعل.** (رامسری)

۴۷۹۳۱. **دولتمند وقت آش و گوش می‌رسد، فقیر وقت جنگ و جدال.** (لکی)

۴۷۹۳۲. **دولتمندی با خسّت به دست نمی‌آید، برادری با التماس.** (هزاره‌ای)

۴۷۹۳۳. **دولت ندهد خدای کس را به غلط.** (بدر الدین جاجرمی، خزینه، شکورزاده، فرهنگ‌نامه، دهخدا، مشمر، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)

۴۷۹۳۴. **دولت نره، بنده خره.** (جیرفتی)

۴۷۹۳۵. **دولت نه به کوشیدن است، چاره کم جوشیدن است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۰، بهمنیاری، حییم، دهخدا، فرهنگ‌نامه، نامه‌ی‌داستان)

۴۷۹۳۶. **دولت و بخت بر سر کچل است.** (فیروزکوهی)

۴۷۹۳۷. **دولت و دین و دل به دست نشد.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۶۴)

۴۷۹۳۸. **دولت و ملت دو برادرند که به هم بروند و از یکدیگر جدا نباشند.** (بیهقی: ۹۱۳، دهخدا)

۴۷۹۳۹. **دولت، همه اتّفاق خوب است.** (تاریخ بیهقی: ۷۱۱)

۴۷۹۴۰. **دولت همه ز اتّفاق خیزد، بی‌دولتی از نفاق خیزد.** (بهمنیاری، عوام، دهخدا، شکورزاده، کاوش)

۴۷۹۴۱. **دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال/ بی‌تکلّف بشنو دولت درویشان است.** (حافظ: ۳۵، فرهنگ‌نامه)

۴۷۹۴۲. **دولتی رو به تو آورد، ز کف مگذارش.** (اویسی)

۴۷۹۴۳. **دولت یک‌بار (یک مرتبه) در خانه‌ی هرکس را می‌زند.** (بهمنیاری)

۴۷۹۴۴. **دول حاج میرزا آقاسی است (شده).** (بهمنیاری، عوام)

۴۷۹۴۵. **دولِ خانه را، روزن می‌داند.** (تاجیکی)

۴۷۹۴۶. **دولک*از نخل گذشت.** (بهبهانی)

۴۷۹۴۷. **دولنگه، یک خروار است.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام، بیرجندی، تهرانی، نهاوندی)

۴۷۹۴۸. **دول همیشه درست از چاه درنمی‌آید. (برنمی‌آید).** (عوام)
۴۷۹۴۹. **دو مار از یک سوراخ بیرون نمی‌آیند.** (گیلکی)
۴۷۹۵۰. **دو مار از یک سوراخ درنمی‌آید، یکیش ترکی بخواند یکیش فارسی.** (حییم، دهخدا، شکورزاده)
۴۷۹۵۱. **دو مثقال آن تو ک..نش نیست، چهارباغ می‌ریند.** (کوچه)
۴۷۹۵۲. **دو مدعی با هم آشتی می‌کنند روسیاهی به سخن‌چین می‌ماند.** (آذری)
۴۷۹۵۳. **دو مرد آشنا را دو گوا بس.** (ویس‌و رامین: ۲۴/۲۹۹)
۴۷۹۵۴. **دو مرغ جنگ کنند فایده به تیرگر.** (خزینه)
۴۷۹۵۵. **دو مغز در یک پوست.** (حییم، آذری، نامه‌ی‌داستان)
۴۷۹۵۶. **دو مغزی به هر جنس بادام نیست.** (بیدل: ص ۲۱۷، امثال‌موزون)
۴۷۹۵۷. **دومن، یک ترازو نسنجد.** (نامه‌ی داستان)
۴۷۹۵۸. **دو مورچه به یک فیل چیره و فایق است.** (آذری)
۴۷۹۵۹. **دو موش اگر با هم جنگ کنند، سر یکی‌شان به دیوار می‌خورد.** (دهخدا، عوام)
۴۷۹۶۰. **دو موش اگر بجنگند، یکی تویش می‌افتد.** (ترکمنی)
۴۷۹۶۱. **دو موش نمی‌توانند با هم دعوا بکنند.** (عوام)
۴۷۹۶۲. **دو مویز بهتر از یک خرماست.** (دهخدا، بهمنیاری، خرمی، شکورزاده، عوام، کوچه)
۴۷۹۶۳. **دوّمین نام زن، برادر بُر است.** (لری)
۴۷۹۶۴. **دو نان از چاشتم مانده.** (لکی)
۴۷۹۶۵. **دونان چو گلیم خویش بیرون بردند/ گویند چه غم گر همه عالم مردند.** (سعدی؛ کلیات: ۱۲۴)
۴۷۹۶۶. **دو نخود نشادر، کار صد تا چوب برای خر می‌کند.** (فرهنگ‌نامه، سورمقی)
۴۷۹۶۷. **دوندگی از احمد، چلوی چرب و نرم برای محمّد.** (مازندرانی)
۴۷۹۶۸. **دونده باد است که دریا و کوه را سهل گیرد.** (خزینه)
۴۷۹۶۹. **دونده باره هم در سر درآید/ برنده تیغ هم کُندی نماید.** (ویس‌و رامین: ۳۰۶)
۴۷۹۷۰. **دونده به زمین خوردن اهمیّت نمی‌دهد.** (آذری)
۴۷۹۷۱. **دو نفر آدم خوب آوازه‌شان درمی‌رود، یک بد و یک خوب سازگارند و دو بد ننگشان همه‌جا را می‌گیرد.** (سرخه‌ای)
۴۷۹۷۲. **دو نفر خوب هستند: آن‌که هنوز به دنیا نیامده و آن‌که در گذشته‌است.** (خرّمی)
۴۷۹۷۳. **دو نفر در برابر یک نفر قشونی است.** (آذری)
۴۷۹۷۴. **دو نفر دزد، خری دزدیدند/ سر تقسیم به هم جنگیدند/ آن دو بودند چو گرم زد و خورد/ دزد سوم خرشان را زد و بُرد.** (ایرج‌میرزا: ۱۵۹، شکورزاده)
۴۷۹۷۵. **دو نفر که هم‌شأن و مرتبه‌اند، شریک‌اند.** (ترکمنی)
۴۷۹۷۶. **دو نفر میخ بزرگی را می‌زنند که یک دیگ کوچک را آویزان کنند.** (سرخه‌ای)
۴۷۹۷۷. **دو نفر همراه بهتر از هزار نفر تنها.** (دامغانی)
۴۷۹۷۸. **دو نفر همیشه در بازار سرگردانند؛ یکی گران‌فروش، یکی ارزان‌خر.** (سمنانی)
۴۷۹۷۹. **دو نوزده تا، یک بیست هم نمی‌شود.** (فیروزکوهی)
۴۷۹۸۰. **دون همتانند بی‌مغز و پوست.** (سعدی؛ بوستان: ۸۹)
۴۷۹۸۱. **دون همّت کند نعمت فراموش.** (سعدی؛ کلیات: ۸۵۷)
۴۷۹۸۲. **دو نیم بهتر از یک ده‌یک است.** (بهمنیاری)
۴۷۹۸۳. **دو وقت خیلی مواظب خودت باش؛ اوّل گرسنگی شدید، دوّم هنگام تحریک شدن.** (قشقایی)
۴۷۹۸۴. **دو هندوانه در یک بغل نگنجد.** (شکورزاده)
۴۷۹۸۵. **دو هندوانه را در یک دست نمی‌توان نگاه‌داشت.** (عوام، آذری، ایلامی)
۴۷۹۸۶. **دو هوابودن کار نامردان است.** (سمک‌عیّار: ۳۹۲/۵)
۴۷۹۸۷. **دو هوو از یک دروازه عبور می‌کنند، امّا دو جاری نه.** (تایبادی)
۴۷۹۸۸. **دو هوو رو به رو، دو جاری مو به مو.** (هزاره‌ای)
۴۷۹۸۹. **دو هیزم را به هم، بهتر بود سوز.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۷، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، فرهنگ‌نامه، عوام)
۴۷۹۹۰. **دویدن از چابکی و زدن از مردانگی است.** (لری)
۴۷۹۹۱. **دویدن اسب از جو بسیار است.** (افغانی)
۴۷۹۹۲. **دویدن اسب تا آخور.** (تاجیکی)
۴۷۹۹۳. **دویدن پشک (موش) تا کاهدان.** (تاجیکی، افغانی)
۴۷۹۹۴. **دویدن خرگوش دیدم امّا از گوشش رمیدم (سیر شدم، طمع بریدم).** (هبله‌رودی، خزینه، قشقایی، ترکمنی، مشمر)
۴۷۹۹۵. **دویدن در قفا باشد، میان راه خفتن را.** (صائب: ۱۸۲، تکمله)
۴۷۹۹۶. **دویدن را دیده (دیدی) افتیدن (غلتیدن) را نی.** (افغانی)
۴۷۹۹۷. **دویدن سگ گیل (دشت) تا زیر فا ک.. * است.** (گیلکی)
۴۷۹۹۸. **دویدن شیوه‌ی‌سیل است، از دریا نمی‌آید.** (حسین علی اصفهانی، اویسی)
۴۷۹۹۹. **دویدن کاروان، رسیدن خر لنگ.** (تاجیکی)

۴۸۰۰۰. **دویدن گربه تا جایی است که خوردنی وجود دارد.** (بختیاری)
۴۸۰۰۱. **دویدن گربه تا کنده کلیدونه (قالیدانه).** (تاجیکی)
۴۸۰۰۲. **دویدن گربه تا لب بام (وسط درخت) است.** (مازندرانی)
۴۸۰۰۳. **دویدن گوساله تا دم طویله.** (تاجیکی)
۴۸۰۰۴. **دویدن گوساله تا دهانه‌ی (نزدیک) کاهدان (کلیدان).** (افغانی، تاجیکی، رامهرمزی)
۴۸۰۰۵. **دویدن مارمولک تا وسط درخت است و بس.** (رامسری)
۴۸۰۰۶. **دویده راه بلده، افتاده راه نه.** (هزاره‌ای)
۴۸۰۰۷. **دویدیم و دویدیم، خیال کردیم علی‌آباد شهری است.** (لری)
۴۸۰۰۸. **دویی* را روز (شب) عید معلوم می‌شود.** (افغانی)
۴۸۰۰۹. **ده آدمی بر سفره‌ای بخورند و دو سگ بر جیفه‌ای به سر نبرند.** (سعدی؛ کلیات: ۱۳۰، دهخدا، عوام، شکورزاده)
۴۸۰۱۰. **دهاتی از خال ماندنش معلوم است.** (افغانی)
۴۸۰۱۱. **دهاتی پای‌بند خوردن است.** (آذری)
۴۸۰۱۲. **دهاتی تا خورد، می‌رود.** (آذری)
۴۸۰۱۳. **دهاتی را که روی دادی بوی دامادی می‌آید.** (افغانی)
۴۸۰۱۴. **دهاتی که پول‌دار شد، تابستان بخاری می‌گذارد.** (کوچه، شکورزاده)
۴۸۰۱۵. **دهاتی و کفش از چرم ساغری؟** (گیلکی)
۴۸۰۱۶. **دهاتی یک بِه می‌دهد یک دِه می‌خواهد.** (تهرانی)
۴۸۰۱۷. **ده ارمنی و بوق حمّام.** (آذری)
۴۸۰۱۸. **دهان آدم سگ صفت بسته به لقمه‌ای نان است، وگرنه دشمن جان است.** (زرقانی)
۴۸۰۱۹. **دهان آدم (کسی) به حلوا حلوا گفتن شیرین نمی‌شود.** (کوچه)
۴۸۰۲۰. **دهان آلوده گشت و معده خالی.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۲۱۰)
۴۸۰۲۱. **دهان از او و آب بینی هم از اوست.** (مازندرانی)
۴۸۰۲۲. **دهان از دهان پیداست، گوش از گوش شنونده‌تر.** (ترکمنی)
۴۸۰۲۳. **دهان اسب پیشکشی را وا نمی‌کنند.** (گیلکی)
۴۸۰۲۴. **دهان ایل چاک است.** (گنبدکاووسی)
۴۸۰۲۵. **دهان ایل دریده و دهان گوسفند شکافته است.** (ترکمنی)
۴۸۰۲۶. **دهان این کار ندارد.** (هبله‌رودی، مشمر)
۴۸۰۲۷. **دهان باز بی‌روزی نماند.** (عوام، تهرانی، سمنانی، سیرجانی، بیرجندی، کوچه، آذری)
۴۸۰۲۸. **دهان باز گرسنه نمی‌ماند.** (درگزی، قشقایی)
۴۸۰۲۹. **دهان بچّه یتیم (شوربخت) به پلو برسد، خون دماغ می‌شود.** (ترکمنی)
۴۸۰۳۰. **دهان بسته، هزار تنگه.** (افغانی)
۴۸۰۳۱. **دهان بسته، هزار تومن عالم.** (تاجیکی)
۴۸۰۳۲. **دهان به دهانش نگذار.** (نامه‌ی‌داستان، قشقایی)
۴۸۰۳۳. **دهان به دهانش نمی‌رسد.** (قشقایی)
۴۸۰۳۴. **دهان بی‌دندان، مثل آسیاب بدون سنگ است.** (قشقایی، آذری)
۴۸۰۳۵. **دهان پاک، گپ ناپاک.** (افغانی)
۴۸۰۳۶. **دهان پرخور سوخت.** (لاهیجانی)
۴۸۰۳۷. **دهان پوشیده را صدها تنگه طلا می‌گیرد.** (تاجیکی)
۴۸۰۳۸. **دهانت اگر پر از خون باشد، پیش بیگانه تف مکن.** (کرمانجی)
۴۸۰۳۹. **دهانت برای چُس نذری باز است.** (رامسری)
۴۸۰۴۰. **دهانت به پلو برسد، دستت به عسل فرو می‌رود.** (ترکمنی)
۴۸۰۴۱. **دهانت را آب بکش، اسم او را ببر.** (هزاره‌ای)
۴۸۰۴۲. **دهانت را باد می‌اندازی، اگر باغبان زردآلو (قیسی) بدهد.** (آذری)
۴۸۰۴۳. **دهانت را ببند و چشمت را باز کن.** (لری)
۴۸۰۴۴. **دهانت را بشور و حرف فلانی را بزن.** (گیلکی)
۴۸۰۴۵. **دهانت را به خیر باز کن.** (آذری، هزاره‌ای، قشقایی)
۴۸۰۴۶. **دهانت را شیرین کن تا مجمعه را بیاورند.** (سمنانی)
۴۸۰۴۷. **دهان تو را با چوب سوراخ کرده‌اند؟** (سنگسری)
۴۸۰۴۸. **دهان جماعت، دهان جوال است.** (آذری)
۴۸۰۴۹. **دهان جوال را با دزد می‌گیرد.** (افغانی)
۴۸۰۵۰. **دهان چرب و کاسه‌ی‌خشک.** (جیرفتی)
۴۸۰۵۱. **دهان خُرد و گپ کلان.** (افغانی)
۴۸۰۵۲. **دهان خلق، گرفته نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۸۰۵۳. **دهان خود بی‌اراده باز مکن.** (کرمانجی)
۴۸۰۵۴. **دهان خودش است و آب دماغ خودش.** (مازندرانی)
۴۸۰۵۵. **دهان خودش را با موم بست.** (رامسری)
۴۸۰۵۶. **دهان خورده، شرمنده.** (تاجیکی)
۴۸۰۵۷. **دهان دارد، زبان ندارد.** (قشقایی، آذری)
۴۸۰۵۸. **دهان دارد یک گاله، لقمه دارد نواله، چشم‌ها دارد نخودچی، ابرو ندارد هیچی.** (تهرانی)
۴۸۰۵۹. **دهان (در) کیسه‌ات را ببند.** (آذری)

۴۸۰۶۰. **دهان‌دره دهان‌دره آورد، حیف به آن که در آغل خوابیده.** (آذری)
۴۸۰۶۱. **دهان دریده‌است.** (هبله‌رودی، خفری، دامغانی)
۴۸۰۶۲. **دهان دشمن (خصم) و زبان حسود نتوان بست.** (سعدی؛ کلیات: ۱۴۵، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، عوام، خوانساری)
۴۸۰۶۳. **دهان (دهن) سگ به لقمه دوخته به.** (سعدی؛ گلستان: ۸۲ امثال‌موزون، افغانی، شاهد، هبله‌رودی)
۴۸۰۶۴. **دهان دید و شکم ندید.** (افغانی)
۴۸۰۶۵. **دهان را به خندیدن عادت نده، ک..ن را به گوزیدن.** (هزاره‌ای)
۴۸۰۶۶. **دهان روباه به انجیر نمی‌رسد، می‌گوید نارس است.** (لکی)
۴۸۰۶۷. **دهان زن چفت و بند ندارد.** (شکورزاده)
۴۸۰۶۸. **دهان زن حامله را می‌زنند، تا بچّه حساب خودش را بکند.** (مازندرانی)
۴۸۰۶۹. **دهان زن شُل است.** (شکورزاده)
۴۸۰۷۰. **دهانِ سگ به استخوان بستند.** (فیضی)
۴۸۰۷۱. **دهان سگ به لقمه (استخوان) بسته‌است (باید بست).** (هزاره‌ای، کوچه، افغانی)
۴۸۰۷۲. **دهان سگ به لقمه بسته و چشم همسایه به نانی.** (اوزی)
۴۸۰۷۳. **دهان سگ را چوب نمی‌کنند.** (آملی)
۴۸۰۷۴. **دهانش آرد (ماست) گرفته.** (دهخدا، خوانساری)
۴۸۰۷۵. **دهانش باز است و چشمش بسته.** (آذری)
۴۸۰۷۶. **دهانش باز شد و باز ماند.** (جیرفتی)
۴۸۰۷۷. **دهانش باز شد و چشمانش در رفت.** (لری)
۴۸۰۷۸. **دهانش برای باد هوا بازه.** (شهربابکی)
۴۸۰۷۹. **دهانش برای تو باز مانده.** (نامه‌ی داستان)
۴۸۰۸۰. **دهانش برای چس (گوز) هوایی باز است.** (زرقانی، سمنانی، سیرجانی، سروستانی)
۴۸۰۸۱. **دهانش برای همه آب می‌افتد.** (آلاشتی)
۴۸۰۸۲. **دهانش به آش رسید، سرش به سنگ رسید.** (آذری)
۴۸۰۸۳. **دهانش به علف سبز خورده.** (شهربابکی)
۴۸۰۸۴. **دهانش به گُه برداشتن افتاده.** (کردی کرمانشاهی)
۴۸۰۸۵. **دهانش بی‌آستر است.** (تهرانی)
۴۸۰۸۶. **دهانش پاشنه نداره.** (شهربابکی)
۴۸۰۸۷. **دهانش پر آب (نان) است.** (سیستانی، هزاره‌ای)
۴۸۰۸۸. **دهانش پر از خاک آوردگاه.** (فردوسی)
۴۸۰۸۹. **دهانش چاک و بست ندارد.** (کاشانی)
۴۸۰۹۰. **دهانش چهار طاق باز ماند.** (آمره‌ای)
۴۸۰۹۱. **دهانش خون‌آلود (پر خون) است.** (قشقایی، خوانساری)
۴۸۰۹۲. **دهانش در می‌آید، بینی‌اش بالا می‌رود.** (یزدی)
۴۸۰۹۳. **دهانش در و بام ندارد.** (سمنانی، رامسری)
۴۸۰۹۴. **دهانش را باز گذاشته برای باد هوا.** (نهاوندی)
۴۸۰۹۵. **دهانش را ببندی با ک..نش حرف می‌زند (به حرف می‌آید).** (رامسری، گیلکی)
۴۸۰۹۶. **دهانش را بگیری ک..نش به صدا می‌آید.** (هزاره‌ای، شوشتری، گیلکی)
۴۸۰۹۷. **دهانش را به سنگ و چوب می‌دواند.** (هزاره‌ای)
۴۸۰۹۸. **دهانش را به هم می‌زند.** (بختیاری)
۴۸۰۹۹. **دهانش را در جو گذاشته تا گندم بار بگیرد.** (کردی سورانی)
۴۸۱۰۰. **دهانش را نان باز می‌کند، دامنش را باد.** (هزاره‌ای)
۴۸۱۰۱. **دهانش را هر قدر که بخواهد می‌تواند باز کند.** (آذری)
۴۸۱۰۲. **دهانش کاربافو*زده.** (سیرجانی)
۴۸۱۰۳. **دهانش گویی آستر دارد.** (لری)
۴۸۱۰۴. **دهان شل دو زنه، انبان زیر سوراخ است.** (کرمانجی)
۴۸۱۰۵. **دهان شل، کار دستش می‌دهد.** (کرمانجی)
۴۸۱۰۶. **دهانش مثل چاکوره*.** (سیرجانی)
۴۸۱۰۷. **دهانش مثل کبریت شده‌است.** (سیرجانی)
۴۸۱۰۸. **دهانش مثل ک..ن عطااللهی‌هاست.** (سیرجانی)
۴۸۱۰۹. **دهانش می‌گوید، گوشش می‌شنود.** (آذری)
۴۸۱۱۰. **دهان ظالم، با چرک بسته می‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۸۱۱۱. **دهان قلعه گرفته‌شده، دهان خلق نه.** (هزاره‌ای)
۴۸۱۱۲. **دهان کله واکرده تا توسری نخورد دهانش بسته نمی‌شود.** (سیرجانی)
۴۸۱۱۳. **دهان کوچک و لقمه‌ی کلان.** (دامغانی)
۴۸۱۱۴. **دهان که بیان کرد گوش باید بشنود.** (قشقایی)
۴۸۱۱۵. **دهان کهنه و گپ نو.** (تاجیکی)
۴۸۱۱۶. **دهان کیسه را رها کرده، ته کیسه را چسبیده.** (هزاره‌ای)
۴۸۱۱۷. **دهان گربه به دنبه نمی‌رسد می‌گوید: «بو می‌دهد. (چه بد است).»** (اهری)
۴۸۱۱۸. **دهان گرگ اگر بخورد خون‌آلود است و اگر نخورد هم خون‌آلود است.** (ترکمنی)
۴۸۱۱۹. **ده انگشت با یکی راست نیست.** (اسدی توسی)
۴۸۱۲۰. **ده انگشت خدا هم‌سر نیافریده.** (رفسنجانی)
۴۸۱۲۱. **ده انگشت را خدا برابر خلق نکرده.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، بختیاری، خوانساری)
۴۸۱۲۲. **ده انگشت یکی راست نیستند.** (نامه‌ی داستان)
۴۸۱۲۳. **دهان گفت آمد، شکم گفت قیامت.** (افغانی، تاجیکی، همدانی)

۴۸۱۲۴. **دهان گفت: «آمد.» گلو گفت: «قیامت.» شکم گفت: «بالا چه غلغله بود که پایان نیامد.»** (افغانی)

۴۸۱۲۵. **دهان گوساله را بسته کن باز عقب مادرش رها کن.** (افغانی)

۴۸۱۲۶. **دهان گوید، و چشم بترسد.** (کردی)

۴۸۱۲۷. **دهان لحد گشاده‌ی‌شاه و گدا برابر.** (تاجیکی)

۴۸۱۲۸. **دهانم آش بگذار، شکمم سنگ.** (قشقایی)

۴۸۱۲۹. **دهانم پر کرم است، نمی‌توانم حرف بزنم.** (زرقانی)

۴۸۱۳۰. **دهانم دید شکمم خبردار نشد.** (لری)

۴۸۱۳۱. **دهانم را آتش بسوزاند و سرم را سنگ بشکند.** (آذری)

۴۸۱۳۲. **دهانم را آش شله سوزانده، کاش آش سوخته بود، سرم را کلوخ (سنگ) شکسته، کاش سنگ می‌شکست.** (قشقایی، آذری)

۴۸۱۳۳. **دهان مرا باز تکن.** (آذری)

۴۸۱۳۴. **دهان مردم را نمی‌توان بست.** (اهری، لری)

۴۸۱۳۵. **دهان مردم، مثل دهان جوال است.** (قشقایی)

۴۸۱۳۶. **دهان مزه‌دار و گپ بی‌مزه.** (افغانی)

۴۸۱۳۷. **دهان می‌جنبد، شکم خوشحالی می‌کند.** (آملی)

۴۸۱۳۸. **دهان می‌خواهد بخورد جهان را.** (دماوندی)

۴۸۱۳۹. **دهان نداشته باشیم ها کنیم، پا نداشته باشیم فرار کنیم، مگر همه‌اش واویلا کنیم.** (کردی)

۴۸۱۴۰. **دهان نیست که مسجد است.** (اهری)

۴۸۱۴۱. **دهان هر چی را که خورده می‌خواهد، تن هر چی را که پوشیده.** (کوچه)

۴۸۱۴۲. **دهانِ هر کی عسل کردم، انگشتم را خونی درآوردم.** (کوچه)

۴۸۱۴۳. **دهانه فرو ریخت، درّه پر شد.** (گیلکی)

۴۸۱۴۴. **دهانی که بخورد عادت می‌کند.** (آذری)

۴۸۱۴۵. **دهانی که راه مشت را نمی‌داند، هر گُهی را می‌خورد.** (مازندرانی)

۴۸۱۴۶. **دِه با درخت‌ها خوش است.** (افغانی)

۴۸۱۴۷. **ده بار آسمان بارید، یک بار هم زمین ببارد.** (مازندرانی)

۴۸۱۴۸. **دَه بار گز کن، یک بار پاره کن.** (سیرجانی)

۴۸۱۴۹. **ده بالا آب می‌خورد، دهِ پایین قسم می‌خورد.** (آذری)

۴۸۱۵۰. **ده بچّه بیاوری و یکی سقط نکنی.** (بختیاری)

۴۸۱۵۱. **دِه برای *کدخدا* خوب است و برادرش.** (شکورزاده، عوام، سهیلی، کوچه)

۴۸۱۵۲. **ده بر (به) هشت، هشت در (به) مشت.** (بختیاری، دزفولی، آرانی، کردی)

۴۸۱۵۳. **ده‌بود آن نه دل که اندر وی / گاو و خر گنجد (باشد) وضیاع و عقار.** (سنایی؛ دیوان: ۱۹۹، دهخدا)

۴۸۱۵۴. **دِه به این بزرگی کوره نصیب ما شد، باغ به این بزرگی غوره نصیب ما شد.** (شکورزاده)

۴۸۱۵۵. **ده به دنیا، صد به آخرت.** (افغانی)

۴۸۱۵۶. **ده به دیوانه می‌خندد و دیوانه به ده.** (افغانی)

۴۸۱۵۷. **ده تا خار هم باید پای یک گل آب بخورد.** (بروجردی)

۴۸۱۵۸. **ده تا نیست که او را بگیرد.** (لری)

۴۸۱۵۹. **ده تا هم‌داماد* توی باغی بودند، شغال همه‌شان را خورد.** (بافقی)

۴۸۱۶۰. **ده خانه را به یک دیگ محتاج کرده.** (نامه‌ی داستان)

۴۸۱۶۱. **دهخدا را به دِه قیمت بود و دیه را به دخل.** (قابوس‌نامه: ۱۲۲)

۴۸۱۶۲. **دِه خراب خراج (مالیات) ندارد.** (شکورزاده، افغانی، حییم، عوام، دهخدا، خزینه)

۴۸۱۶۳. **ده‌دار، ده خودت را نگه دار.** (فیروزآبادی)

۴۸۱۶۴. **ده‌دار را ببین، ده را غارت (چپاول) کن.** (بختیاری، اندیمشکی)

۴۸۱۶۵. **دهدار را به ده راه نمی‌داند، گفت: «منم کدخدا.»** (بختیاری)

۴۸۱۶۶. **دهدار را در ده راه نمی‌دادند می‌گفت: «تیر و کمانم را بگذارید آن بالا.»** (اندیمشکی)

۴۸۱۶۷. **دهد بوسه پای چپ، اول رکاب.** (قدسی مشهدی:۹۵۱)

۴۸۱۶۸. **دَهَد در پراکندگی دانه، بر.** (قدسی مشهدی:۹۴۲)

۴۸۱۶۹. **دَه در دنیا ستان، صد در آخرت.** (خزینه، شاهد، نامه‌ی‌داستان)

۴۸۱۷۰. **ده در شود گشاده، شود بسته چون دری.** (صائب: ۳۴۷، تکمله)

۴۸۱۷۱. **ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند.** (سعدی؛ گلستان: ۶۰، شکورزاده، بهمنیاری، خزینه، عوام، هبله‌رودی، افغانی، مثمر)

۴۸۱۷۲. **ده درهم بخور، یک‌درهم بده.** (افغانی)

۴۸۱۷۳. **دهد شاخ هر بن، دگرگونه بر.** (ادیب پیشاوری، دهخدا، امثال‌موزون)

۴۸۱۷۴. **ده دفعه ذرع کن و یک دفعه پاره.** (سخن)

۴۸۱۷۵. **ده دیده‌ای، راه می‌پرسی.** (ساوه‌ای)

۴۸۱۷۶. **ده *را* ببین، سپس به *را* بخر.** (مازندرانی)

۴۸۱۷۷. **ده *را* فروخته، مباشری‌اش *را* برداشته.** (بهمنیاری)

۴۸۱۷۸. **ده *را* می‌خواهی بچاپی، *کدخدا را* ببین.** (تهرانی)

۴۸۱۷۹. **دهر *با صابران* ندارد پای.** (ناصرخسرو: ۳۶۹، دهخدا)

۴۸۱۸۰. **دهر بدگوهر به شرّ آبستن است.** (ناصرخسرو: ۲۸۲)
۴۸۱۸۱. **دهر سیه کاسه‌ای‌ست، ما همه مهمان او/ بی‌نمکی تعبیه‌ست در نمکِ خوان او.** (خاقانی: ۳۶/۴)
۴۸۱۸۲. **دهر عشوه فروش است و چرخ عربده ساز.** (ابن‌حسام: ۳۴۰)
۴۸۱۸۳. **دهر نماند به یک قرار.** (ملک‌الشعرابهار)
۴۸۱۸۴. **ده روپیه بخور، یکی را پس‌انداز کن.** (افغانی)
۴۸۱۸۵. **ده روز در تعقیب باش و بعد آن‌را شکار کن.** (قشقایی)
۴۸۱۸۶. **ده روز مهر گردون افسانه است و افسون/ نیکی به‌جای یاران، فرصت شمار یارا.** (حافظ: ۵)
۴۸۱۸۷. **ده سال نان خالی خوشه، ده شب مُزَعفَر پلو دلکُشه.** (تهرانی)
۴۸۱۸۸. **ده سیر پنبه بایستی حلاّجی شود و تقلاّی روزی را باید کرد.** (خوانساری)
۴۸۱۸۹. **ده شاهی آن، زیر پای فیل است.** (اصفهانی)
۴۸۱۹۰. **دَه شاهی بده آش، به همین خیال باش.** (شیرازی، همدانی)
۴۸۱۹۱. **ده شاهی دارم، می‌خواهم هل بخرم و باقی‌اش فلفل.** (کاشمری)
۴۸۱۹۲. **دَه شاهی دارم هل بده، باقیش قلمفُر (قرنفل) بده.** (سیرجانی)
۴۸۱۹۳. **ده شاهی را با سبزی می‌خوام، از همه چیز خیلی می‌خوام.** (شهربابکی)
۴۸۱۹۴. **ده شاهی ماست بخر به سر کچلت بمال.** (گیلکی)
۴۸۱۹۵. **ده شایی پول دارد، عشق بتول دارد.** (مازندرانی)
۴۸۱۹۶. **دهش کان ز ابروی پُرچین دهند/ بود زهر اگر شهد شیرین بود.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا)
۴۸۱۹۷. **دهقان برار، یتیم قرار.** (افغانی، تاجیکی)
۴۸۱۹۸. **دهقان بی‌عمل، سفیدار بی‌ثمر.** (تاجیکی)
۴۸۱۹۹. **دهقان جهان کاش که این تخم نکِشتی.** (حافظ: ۳۰۳)
۴۸۲۰۰. **دهقان داند که سیل با کِشت چه کرد؟** (قدسی مشهدی: ۶۶۶)
۴۸۲۰۱. **دهقان را ندیده، ندانسته به دستش مشتی کشک می‌دهد.** (مشکین‌شهری)
۴۸۲۰۲. **دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر/ کای نور چشم من به جز از کشته ندروی.** (حافظ: ۳۴۵، بهمنیاری، تهرانی، عوام)
۴۸۲۰۳. **دهقان عیار، که ره نگه‌دار.** (افغانی)
۴۸۲۰۴. **دهقان نکند دانه‌ی بی‌مغز به خاک.** (قدسی مشهدی: ۷۱۰)
۴۸۲۰۵. **دهقان و کفن عالی.** (گیلکی)
۴۸۲۰۶. **دهقان‌ها به صحرا شو* / پر و بال زن‌ها وا شو.*** (بیرجندی)
۴۸۲۰۷. **دِه کجا، درختان کجا؟** (خزینه، هزاره‌ای)
۴۸۲۰۸. **ده کجا؟ قند کجا؟** (آذری)
۴۸۲۰۹. **دهکده ویران شود ز جور کدیور.** (ملک‌الشعرابهار: ۳۵، دهخدا)
۴۸۲۱۰. **ده کلان، خانه‌ی ویران.** (افغانی)
۴۸۲۱۱. **دَه کلّه و دَه پاچه و دَه دیگِ پلو مزمزه کرده، حالا که ظهر شده (هنوز ظهر نشده) ناشتا می‌گرده.** (کوچه)
۴۸۲۱۲. **ده کول*گیاه تلخه هم باید پا یک کول گندم آب بخورد.** (بروجردی)
۴۸۲۱۳. **ده که را خوش است؟ رئیس و برادرش را.** (بهمنیاری)
۴۸۲۱۴. **ده گاو نر بی‌صاحب شود، ولی یک بچّه بی‌صاحب نشود.** (مازندرانی)
۴۸۲۱۵. **دُهل اندک توان زد، چنگ بسیار.** (امیرخسرو دهلوی؛ خسرو و شیرین: ۳۳)
۴۸۲۱۶. **دهل پاره شده‌بود کاه (بلم، پوشال) در آن می‌چپاندند.** (لری، ایلامی، کردی، کرمانشاهی، کردی کلهری)
۴۸۲۱۷. **دهل‌چی کمتر از سرناچی نیست.** (دزفولی، شوشتری)
۴۸۲۱۸. **دهل را یک چوبه کرد.** (هراتی)
۴۸۲۱۹. **دهل زن که مست می‌شود دهلش پاره می‌شود.** (کرمانجی)
۴۸۲۲۰. **دُهل زیر گلیم از خلق پنهان/ نشاید کرد و آتش زیر سرپوش.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۴)
۴۸۲۲۱. **دهلش دریده (پاره شد).** (هبله‌رودی، بختیاری)
۴۸۲۲۲. **دُهل هرچه خالی‌تر است، صدایش بیشتر است.** (عوام)
۴۸۲۲۳. **دُهلی بدین عظیمی، به گلیم نگنجد.** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۲/۴)
۴۸۲۲۴. **ده مرده حلاج است.** (دهخدا، بهمنیاری، هبله‌رودی، مثمر)
۴۸۲۲۵. **دَه مرده‌گویی می‌کند.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، مثمر)
۴۸۲۲۶. **دِه مرو، دِه مرد را احمق کند.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۱۷/۳، دهخدا، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، عوام، خزینه، هزاره‌ای)
۴۸۲۲۷. **ده مشت به خود بگیر و یک مشت به مردم نده.** (تاجیکی)
۴۸۲۲۸. **ده مَن آردش، نیم من فطیر نداره.** (دلیجانی)

۴۸۲۲۹. **ده من باروت هم، او را از جایش تکان نمی‌دهد.** (آذری)

۴۸۲۳۰. **ده من تخم کشتم، نه من درو کردم، امّا گندم بود.** (بیرجندی)

۴۸۲۳۱. **ده من کره بخورد، گوشه‌ی لبش چرب نمی‌شود.** (تهرانی)

۴۸۲۳۲. **ده من نجاست در شکمش نگاه می‌دارد، یک حرف را نگاه نمی‌دارد.** (سیرجانی)

۴۸۲۳۳. **ده می‌بینی و فرسنگ می‌پرسی.** (دهخدا، خزینه، افغانی، شکورزاده، هبله‌رودی)

۴۸۲۳۴. **دهن باز، بی‌روزی نمی‌ماند.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، کرمانی)

۴۸۲۳۵. **دهن به دهن آدم بی‌حیا نباید گذاشت.** (سخن)

۴۸۲۳۶. **دهن بی‌آب را به انگشت باید درید چنان‌که پسته را با ناخن.** (خزینه)

۴۸۲۳۷. **دهنِ خویش به دشنام میالا هرگز (زنهار) / کاین زر قلب به هرکس که دهی باز دهد.** (صائب: ۱۷۴۶، شکورزاده)

۴۸۲۳۸. **دهن را به مسمار بردوختن/ به از شعر گفتن و گفته را سوختن.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۳۹)

۴۸۲۳۹. **دهِ نزدیک شهر هم شهر است.** (شجاع سیستانی، تکمله)

۴۸۲۴۰. **دهن سگ به استخوان بستند.** (فیضی: ۳۸)

۴۸۲۴۱. **دهن سگ به لقمه دوخته به.** (سعدی؛ گلستان: ۸۲ و کلیات: ۶۵، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، خزینه)

۴۸۲۴۲. **دهن سگ را با پاره استخوانی می‌توان بست.** (شکورزاده)

۴۸۲۴۳. **دهن سگ همیشه باز است.** (بهمنیاری، سخن)

۴۸۲۴۴. **دهنش از ک..نش لق‌تره.** (تهرانی)

۴۸۲۴۵. **دهنش باز است برای چس هوایی.** (کرمانی)

۴۸۲۴۶. **دهنش چاک و بست ندارد.** (دهخدا، حییم)

۴۸۲۴۷. **دهنش را باز کرد و چشم‌هایش را گذاشت به هم.** (کرمانی)

۴۸۲۴۸. **دهنش را باید با شاتخته* کشید.** (تهرانی)

۴۸۲۴۹. **دهنش را باید به آب مرده‌شورخانه بشویند.** (تهرانی)

۴۸۲۵۰. **دهنش را خمیر گرفته‌اند.** (عوام)

۴۸۲۵۱. **دهنش را شیرین کن.** (کرمانی)

۴۸۲۵۲. **دهنش عین ک..ن مرغ می‌ماند.** (تهرانی)

۴۸۲۵۳. **دهنش ماست گرفته.** (دهخدا)

۴۸۲۵۴. **دهنش (نت) بوی شیر می‌دهد.** (دهخدا، تکمله، ایلامی، سبزواری، شیرازی، سنگسری)

۴۸۲۵۵. **ده نفر را آب نخورده برمی‌گرداند.** (لری)

۴۸۲۵۶. **دهن گاو دوآس*را نباید بست.** (دزفولی)

۴۸۲۵۷. **دهن گاییده* بدبخت‌تر از... است.** (بهمنیاری)

۴۸۲۵۸. **دهن، گوینده را تلخ اوّل از دشنام می‌گردد.** (صائب: ۱۳۹۴، تکمله)

۴۸۲۵۹. **دهن گیوه‌اش گشاد است.** (عوام)

۴۸۲۶۰. **دهن مردم بست و بند ندارد.** (بهمنیاری)

۴۸۲۶۱. **دهن مردم را نمی‌شود بست (نمی‌توان دوخت).** (دهخدا، بهمنیاری، عوام)

۴۸۲۶۲. **دهن ورآج را می‌گیری از ک..نش آواز در می‌آید.** (دزفولی)

۴۸۲۶۳. **دهنه‌اش را روی سرش انداخته.** (آذری)

۴۸۲۶۴. **دهن هرکس عسل کردم، انگشتم را خونی درآوردم.** (شکورزاده)

۴۸۲۶۵. **دهنه‌ی جیبش را تارعنکبوت گرفته.** (دهخدا، عوام، سهیلی)

۴۸۲۶۶. **دهنه‌ی گیوه‌ی شما خیلی گشاد شده.** (اشتهاردی)

۴۸۲۶۷. **دهنی که از گل وا می‌شه برای چی از گُه وا شه؟** (بیرجندی)

۴۸۲۶۸. **دهول* برای چاه و چاه برای دهول است.** (نهبندانی)

۴۸۲۶۹. **دهوه*را دو تکّه کن، ببین کدام یک زیباتر است.** (کردی)

۴۸۲۷۰. **ده ویران است و نام کلان دارد.** (تاجیکی)

۴۸۲۷۱. **ده ویران خراج ندارد.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، افغانی)

۴۸۲۷۲. **دهی آبادان، به از صد ده ویران.** (افغانی، هبله‌رودی)

۴۸۲۷۳. **دهی که به چشم پیداست، راهنما نمی‌خواهد.** (کردی، آذری)

۴۸۲۷۴. **دهی که دیده می‌شود، راهنما نمی‌خواهد.** (اهری)

۴۸۲۷۵. **دهی که ندارد ریش سفید به بُز می‌گویند عبدالرشید.** (کوچه)

۴۸۲۷۶. **دیبا کهن شود، ولی پاتاوه نشود.** (جوامع‌الحکایات، شکورزاده، دهخدا)

۴۸۲۷۷. **دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۲۱، امثال‌موزون، دهخدا، عوام)

۴۸۲۷۸. **دیبه چینی چه سود در تن بی‌جان.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)

۴۸۲۷۹. **دیت از کشته می‌خواهد.** (افغانی)

۴۸۲۸۰. **دیدار به چشم است، لذت به دندان.** (مازندرانی)

۴۸۲۸۱. **دیدار به دکّان پوستین دوزان.** (عطّار، منطق‌الطّیر: ۱۱۲، ایرج‌میرزا، دهخدا)

۴۸۲۸۲. **دیدار به روز قیامت.** (ایلامی)
۴۸۲۸۳. **دیدار تو حلّ مشکلات است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۳۴)
۴۸۲۸۴. **دیدار، چون گفتار نباشد.** (سمک‌عیّار: ۲۶۱/۵)
۴۸۲۸۵. **دیدار خلیل، شفای علیل است.** (شکورزاده)
۴۸۲۸۶. **دیدار دوست راحت (آب) حیات (جان) است و دوری او زهر حیات (ممات).** (عوام، شکورزاده، بهمنیاری، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، افغانی)
۴۸۲۸۷. **دیدار دوست مزه‌ی‌عمر است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)
۴۸۲۸۸. **دیدار دیوانه برای دیوانه و دیدار مرده برای ملاّ خوش‌آیند است.** (آذری)
۴۸۲۸۹. **دیدار شد میسّر و بوس و کنار هم.** (حافظ: ۲۴۹)
۴۸۲۹۰. **دیدار عزیز کن که خواری نکشی.** (محبّ شیرازی، تکمله)
۴۸۲۹۱. **دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی/ بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۰۰، بهمنیاری، مثمر، هبله‌رودی)
۴۸۲۹۲. **دیدار وام‌خواه بود، گاه حیض مرد.** (اخگر، امثال‌موزون)
۴۸۲۹۳. **دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد/ ابری که در بیابان بر تشنه‌ای ببارد.** (سعدی؛ کلیات: ۳۸۹، فرهنگ‌نامه)
۴۸۲۹۴. **دیدار یار غایب دانی چه شوق دارد / چون قطره‌های باران بر تشنه کهساران.** (مشهدی)
۴۸۲۹۵. **دیدار یار غایب لذّتی مخصوص دارد.** (بهمنیاری)
۴۸۲۹۶. **دیدار یار نامتناسب، جهنّم است.** (سعدی؛ کلیات:۳۶۴، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام، تهرانی)
۴۸۲۹۷. **دید بازی، ندید بازی.** (هزاره‌ای)
۴۸۲۹۸. **دید بازی، ندید دزدی.** (تاجیکی)
۴۸۲۹۹. **دیدبانی مجو ز دیده‌ی‌کور.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۵۴۰، حییم)
۴۸۳۰۰. **دید بیگانه چه خوب آشکار است.** (کردی)
۴۸۳۰۱. **دید خانواده‌اش در حال کوچند، گفت: «شوهر می‌خواهم.»** (خوزستانی)
۴۸۳۰۲. **دیدِ خدایی داشته باش نه دیدِ جدایی.** (شکورزاده)
۴۸۳۰۳. **دید خلق ترازو است.** (آذری)
۴۸۳۰۴. **دید خوابی و شد به هندستان.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۳۵۱)
۴۸۳۰۵. **دید شیطان را شبی شخصی به خواب/ پس بپرسیدش که‌ای فرخ‌مآب/ اصفهانی‌زاده شاگرد تو است؟ / گفت استادست آن عالی‌جناب.** (تهرانی)
۴۸۳۰۶. **دیدگی‌ها به حسرت، دادگی‌ها به آرمان.** (تاجیکی)
۴۸۳۰۷. **دیدگی‌ها پشیمان و نادیدگی‌ها در ارمان.** (افغانی)
۴۸۳۰۸. **دی دل من برده‌ای امروز دین، اکنون مرا نیم جانی مانده‌است آن نیز فردا می‌بری.** (ساوجی)
۴۸۳۰۹. **دیدمت و آزمودمت.** (لری)
۴۸۳۱۰. **دیدم تو را، یاد افتاد مرا.** (مازندرانی)
۴۸۳۱۱. **دیدم چند تا از این‌ها را در یورد* پدرت رها کرده‌بودید.** (لری)
۴۸۳۱۲. **دیدم خواندن راحت‌تر از نوشتن است.** (تهرانی)
۴۸۳۱۳. **دیدم همه را و آزمودم همه را.** (هلالی‌جغتایی؛ دیوان، خزینه)
۴۸۳۱۴. **دیدم همه عالم را نقشِ درِ گرمابه.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۶/۳)
۴۸۳۱۵. **دیدن آدم زخم‌دار بهتر است از دیدن کچل.** (گرمساری)
۴۸۳۱۶. **دیدن تا گفتن از زمین تا آسمان است.** (لری)
۴۸۳۱۷. **دیدن تا گفتن با هم صدها درجه فاصله دارند.** (لری)
۴۸۳۱۸. **دیدن تا گفتن ده جور است.** (بختیاری)
۴۸۳۱۹. **دیدن چشم، خواستن دل.** (بهمنیاری)
۴۸۳۲۰. **دیدن چشم و شنیدن گوش و باقی حرف هذیان.** (خوزستانی)
۴۸۳۲۱. **دیدن خورشید نتوان جز در آب.** (نشاط اصفهانی؛ دیوان، امثال‌موزون)
۴۸۳۲۲. **دیدن دوستان بی‌گله خوش است.** (بهمنیاری)
۴۸۳۲۳. **دیدن رویت خوش است بی‌گِله باشد.** (فروغی بسطامی)
۴۸۳۲۴. **دیدن روی عزیزان دیده را روشن کند.** (همام تبریزی، شکورزاده)
۴۸۳۲۵. **دیدن روی گرگ مبارک، ندیدنش خیلی خیلی مبارک.** (اهری)
۴۸۳۲۶. **دیدنِ عیب خویشتن، هنر است.** (صائب: ۲۶۲)
۴۸۳۲۷. **دیدن کرایه نمی‌خواهد.** (آذری)
۴۸۳۲۸. **دیدن مستحب است، بازدید واجب.** (اصفهانی)
۴۸۳۲۹. **دیدن میوه، چون شنیدن (گزیدن، چشیدن) نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۷۰، شکورزاده، بهمنیاری)
۴۸۳۳۰. **دیدن نقش درم طاعت بود بهر (نزد) لئیم / خط سکّه مصحف است آن‌کس که معبودش زر است.** (کلیم کاشانی؛ دیوان، فرهنگ‌نامه)
۴۸۳۳۱. **دیدنی نه همان شنیدنی‌اند.** (ایرج؛ دیوان:۱۸۴)
۴۸۳۳۲. **دید و بازدید صابون دل است.** (دزفولی)
۴۸۳۳۳. **دیده آب آرد چو بیند آفتاب.** (نشاط اصفهانی؛ دیوان، امثال‌موزون)
۴۸۳۳۴. **دیده از برای مهر می‌گرید.** (شهربابکی)

۴۸۳۳۵. **دیده از دیدار خوبان برگرفتن مشکل است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۷۲، کمال‌الدین اسماعیل، شکورزاده)

۴۸۳۳۶. **دیده‌ام از سراشیبی پایین می‌آید، نعلین چوبی در پای درختان سر کوه که نشانده‌است.** (هزاره‌ای)

۴۸۳۳۷. **دیده‌ام پست و بلندِ روزگار.** (کلیم: ۱۸۲)

۴۸۳۳۸. **دیده‌ای باید، سبب سوراخ کن.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۰۰/۳، بهمنیاری)

۴۸۳۳۹. **دیده‌ای خواهم (می‌باید) که باشد شه شناس / تا شناسد شاه را (در) هر لباس.** (مولوی، میرزا محمّد تقی حجةالاسلام نیر؛ آتشکده، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)

۴۸۳۴۰. **دیده‌ای که بلند رفت، بلند باش.** (تاجیکی)

۴۸۳۴۱. **دیده‌ای که نشد، بمان که رَوَد.** (تاجیکی)

۴۸۳۴۲. **دیده‌بانی مجو ز دیده‌ی کور/ آب شیرین نزاید از گِل شور.** (مکتبی، شکورزاده)

۴۸۳۴۳. **دیده بدوز از بد و نیک کسان.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۳۷۱)

۴۸۳۴۴. **دیده‌بودم، امّا نمی‌دانستم اسمش«چابکی» (هنر) است.** (کوچه)

۴۸۳۴۵. **دیده بیمار (نابینا) است، بینی بار عینک می‌کشد.** (صائب، شکورزاده، بهمنیاری)

۴۸۳۴۶. **دیده پشیمان، ندیده به آرزو.** (سیرجانی، کرمانی، شهربابکی)

۴۸۳۴۷. **دیده پشیمان ندیده به حرمان.** (جیرفتی)

۴۸۳۴۸. **دیده تا بینا شود، باید که نابینا شود.** (اویسی)

۴۸۳۴۹. **دیده تا گفته، خیلی است.** (بختیاری)

۴۸۳۵۰. **دیده خود را در چاه نینداز.** (افغانی)

۴۸۳۵۱. **دیده را پنهان بکن، نادیده لااله‌الا الله.** (کازرونی)

۴۸۳۵۲. **دیده را جز به دیده نتوان دید (یافت).** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۰، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۸۳۵۳. **دیده را فایده آن است که دلبر بیند / ور نبیند چه بوَد فایده بینایی را.** (سعدی؛ کلیات: ۳۱۶، شکورزاده)

۴۸۳۵۴. **دیده را ناخنه به از ناخن.** (خزینه)

۴۸۳۵۵. **دیده را ندیده بگیر.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۴۸۳۵۶. **دیده گر بینا بوَد هر روز روز محشر است.** (صائب، شکورزاده)

۴۸۳۵۷. **دیده می‌بیند دل می‌خواهد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)

۴۸۳۵۸. **دیده ندیده، حساب کن.** (زرقانی)

۴۸۳۵۹. **دیده و دانسته کار را خراب کرد.** (افغانی)

۴۸۳۶۰. **دیده هم در میان چشم نکوست.** (سنایی؛ مثنوی‌ها: ۲۰۵)

۴۸۳۶۱. **دیده‌ی‌احول کند عیش دو بالا بیشتر.** (صائب: ۵۸۲)

۴۸۳۶۲. **دیده‌ی‌بیدار دل بی‌عالم اسباب نیست.** (صائب:۶۲۷)

۴۸۳۶۳. **دیده‌ی‌بینا اگر نبود، دل دانا بس است.** (بیدل: ص ۳۱۵، امثال‌موزون، شکورزاده)

۴۸۳۶۴. **دیده‌ی‌دوست، عیب‌بین نبود.** (بهمنیاری، افغانی)

۴۸۳۶۵. **دیده‌ی‌دوستی از دیدن عیب، نابیناست.** (افغانی)

۴۸۳۶۶. **دیده‌ی سخت را سخن سخت می‌شکند چنان‌که بادام را سنگ.** (خزینه)

۴۸۳۶۷. **دیده‌ی کاژ راست‌بین که شنید؟** (سنایی؛ حدیقه: ۲۷۹)

۴۸۳۶۸. **دیده‌ی‌نرگس ندارد تاب سیمای چراغ.** (آشنا، امثال‌موزون)

۴۸۳۶۹. **دیده‌ی‌یعقوب را دیدار یوسف توتیاست.** (سنایی؛ دیوان: ۱۳۸)

۴۸۳۷۰. **دیدی آخر به کجا عاقبت کار کشید؟** (وصال شیرازی)

۴۸۳۷۱. **دیدی بازی، ندیدی روزی.** (حییم، زرقانی، کوچه)

۴۸۳۷۲. **دیدی به آستانه‌ی من با سر آمدی؟** (دهخدا)

۴۸۳۷۳. **دیدی دوستت (زنت) زن نیست، ترک کردنش ننگ نیست.** (آذری)

۴۸۳۷۴. **دیدی رفتی بچسی، ریدی.** (تهرانی)

۴۸۳۷۵. **دیدی شوخی، ندیدی جدی.** (دهخدا، آملی)

۴۸۳۷۶. **دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟** (خیام: ۷۲)

۴۸۳۷۷. **دیدی که چه کرد اشرف خر/ او مظلمه برد دیگری زر.** (نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، کوچه، مثمر، هبله‌رودی)

۴۸۳۷۸. **دیدی که چه می‌گفت و شنیدی که چه کرد؟** (ابوسعیدابوالخیر؛ سخنان منظوم: ۲۹)

۴۸۳۷۹. **دیدی که خون ناحق پروانه شمع را/ چندان امان نداد که شب را سحر کند؟** (حکیم شفایی، تکمله، بهمنیاری، عوام)

۴۸۳۸۰. **دیدی که فراق شد فراقم / سیلی‌خور باد شد چراغم.** (نامه‌ی‌داستان)

۴۸۳۸۱. **دیدی که ما هم مثل ملاّ بد نباشد شدیم.** (بندرماهشهری)

۴۸۳۸۲. **دیدی مال تو است، ندیدی مال غیر.** (هبله‌رودی)

۴۸۳۸۳. **دیدیم بسی آب ز سرچشمه‌ی‌خُرد / چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد.** (سعدی؛ کلیات:۱۵، فرهنگ‌نامه)

۴۸۳۸۴. **دیدیم تمام هرچه در عالم بود/ چیزی که ندیدیم همین آدم بود.** (عنوان تبریزی، شکورزاده)

۴۸۳۸۵. **دیدی همه‌کس آن شد و ما آن نشدیم.** (نامه‌ی داستان)

۴۸۳۸۶. **دیدی همه یک چشمند، تو هم یک چشمی باش.** (اهری)

۴۸۳۸۷. **دیر آشنا و زودرنج.** (حییم، عوام، خزینه، افغانی، هزاره‌ای)
۴۸۳۸۸. **دیر آمد، زود یاد گرفت.** (آذری)
۴۸۳۸۹. **دیر آمد، شیر آمد.** (مازندرانی، عوام، افغانی، تاجیکی)
۴۸۳۹۰. **دیر آمد و به گاه آمد.** (دهخدا)
۴۸۳۹۱. **دیر آمد، ولی زود یاد گرفت.** (تبریزی)
۴۸۳۹۲. **دیر آمده‌ای ولی درست آمده‌ای.** (محتشم: ۵۳۹)
۴۸۳۹۳. **دیر آمده، زود می‌خواهد برود.** (شکورزاده، عوام، بختیاری، دهخدا، کوچه، اصفهانی، تهرانی، شهربابکی)
۴۸۳۹۴. **دیر آمده و زود آشنا شده.** (نامه‌ی داستان)
۴۸۳۹۵. **دیر آمده و زود می‌خواهد گندم خود را به دلو بریزد.** (لری)
۴۸۳۹۶. **دیر آمدی، ای نگار سرمست / زودت ندهیم دامن از دست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۲۶)
۴۸۳۹۷. **دیر آمدی، جایش را دیدی.** (بهمنیاری)
۴۸۳۹۸. **دیر آمدی و جای خالی را دیدی.** (بوشهری)
۴۸۳۹۹. **دیر آید درست (خوب، خوش) آید.** (خزینه، افغانی، تاجیکی)
۴۸۴۰۰. **دیر آی ودرست آی ای جوانمرد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۳، بهمنیاری، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی)
۴۸۴۰۱. **دیر آی و شیر آی.** (حییم، شکورزاده)
۴۸۴۰۲. **دی را نتوان یافت.** (دهخدا)
۴۸۴۰۳. **دیر بخواب زود بیدار شو، شش تا دوک بیشتر بریس.** (ترکمنی)
۴۸۴۰۴. **دیر برو، درست بیا.** (پاپی)
۴۸۴۰۵. **دیر بشود، دروغ نمی‌شود.** (رامسری، گیلکی، سرخه‌ای)
۴۸۴۰۶. **دیر بگو، گُل بگو.** (شکورزاده، عوام)
۴۸۴۰۷. **دیر به دیر می‌افتد، شنبه به نوروز.** (بختیاری)
۴۸۴۰۸. **دیر بیا، چست بیا.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۸۴۰۹. **دیر بیا، درست بیا.** (دهخدا، شکورزاده)
۴۸۴۱۰. **دیر جنبیده‌بودم، خودم را هم برده‌بودند.** (عوام)
۴۸۴۱۱. **دیر خفتن و زود خاستن، کم خوردن و کم گفتن.** (افغانی)
۴۸۴۱۲. **دیر رسیدن (رسیده) بهتر از هرگز نرسیدن (نرسیده) است.** (کوچه، ایلامی)
۴۸۴۱۳. **دیر رسیده را زود نمی‌شود از دست داد.** (بهمنیاری)
۴۸۴۱۴. **دیر زاییده، زود می‌خواهد بزرگ کند.** (دهخدا، سهیلی، شکورزاده، کوچه، عوام، بهمنیاری)
۴۸۴۱۵. **دیر سازم، ولیک بد سازم.** (ابدع البدایع: ۱۰۱)
۴۸۴۱۶. **دیر شد، زیر شد.** (افغانی)
۴۸۴۱۷. **دیر شد، لیر* شد.** (جیرفتی)
۴۸۴۱۸. **دیر شد، وزیر شد.** (گرگانی)
۴۸۴۱۹. **دی رفت و باز نیاید، فردا را اعتماد نشاید، حال را غنیمت دان که دیر نپاید.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری؛ مواعظ، شکورزاده)
در اصل: **آینده‌ی عمر را عزیزدار که دیگر نیاید**
۴۸۴۲۰. **دی رفت و پری رفته (رفت) و (که) روز امروز است.** (مولوی؛ دیوان‌شمس، دهخدا، خزینه، حییم، کوچه)
۴۸۴۲۱. **دی رفت و فردا نیامد به دست.** (سعدی؛ بوستان: ۱۸۶)
۴۸۴۲۲. **دی رفته، پری رفته و امروز است.** (عوام)
۴۸۴۲۳. **دیر کرد، خیر کرد.** (آملی)
۴۸۴۲۴. **دیر کُن و گل کن.** (شیرازی)
۴۸۴۲۵. **دیرگو، گُل بگو.** (سخن)
۴۸۴۲۶. **دیر گیرد، سخت گیرد رحمتش.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۵۳۳/۲، خزینه، افغانی)
۴۸۴۲۷. **دیر ماند، زیر بار ماند.** (افغانی)
۴۸۴۲۸. **دیر مردنم برای این بود که همه چیز را ببینم.** (بوشهری)
۴۸۴۲۹. **دیر می‌آید امّا شیرین می‌آید، با دل و جگر تلخ می‌آید.** (ترکمنی)
۴۸۴۳۰. **دیر می‌رود، سیر می‌رود.** (هزاره‌ای)
۴۸۴۳۱. **دیر می‌میرد، چو حسرت در دل بیمار هست.** (نادم لاهیجی)
۴۸۴۳۲. **دیروز دیروز بود، امروز امروزه.** (تهرانی)
۴۸۴۳۳. **دیروز را نگو امروز را بگو، لپه را نگو برنج را بگو.** (آذری)
۴۸۴۳۴. **دیروزم را مگو، امروزم را بگو: گل سرخ.** (تبریزی)
۴۸۴۳۵. **دیر و زود دارد، سوخت و سوز ندارد.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، دامغانی)
۴۸۴۳۶. **دیز و دیز و دیز در خانه‌ی عزیز.** (بختیاری)
۴۸۴۳۷. **دیزی ابول کلوا*داره، ما با ابول حرف نداریم، ابول با ما دعوا داره.** (عوام)
۴۸۴۳۸. **دیزی از آش گرم‌تر شده.** (آذری)
۴۸۴۳۹. **دیزی از کار در آمده‌است.** (دهخدا، حییم)
۴۸۴۴۰. **دیزی با قُل هو الله جوش نمی‌آید.** (تهرانی)
۴۸۴۴۱. **دیزی به بار، جیزه به دار، کاش که ننم زنده‌بود این دورانم را می‌دید.** (فرهنگ‌نامه)
۴۸۴۴۲. **دیزی به دیزی می‌گوید رویت سیاه است، دیگ می‌گوید خیلی خیلی.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۸۴۴۳. **دیزی بیار، جیزه ببر.** (شکورزاده)
۴۸۴۴۴. **دیزی بی‌پیاز، مثل زن بی‌جهاز.** (اصفهانی)
۴۸۴۴۵. **دیزی بی‌دسته، در تنور نگذار.** (آرانی)

۴۸۴۴۶. **دیزی پُرجوش، بهتر از دیزی پُرگوشته.** (دلیجانی)
۴۸۴۴۷. **دیزی پنجاه گوشت زود به جوش می‌آید.** (بختیاری)
۴۸۴۴۸. **دیزی دو سیر و نیمی (پنج سیری) را پنج سیر (یک چارک) گوشت بریزی سر می‌رود.** (شکورزاده، تهرانی)
۴۸۴۴۹. **دیزی (دیگ) روی دو سنگ نمی‌ماند.** (لری)
۴۸۴۵۰. **دیزی سنگی به دیگ مسی پیغام می‌دهد پشتت سیاه است.** (طبسی)
۴۸۴۵۱. **دیزی سیاه در پشت سرت بشکنم.** (اشتهاردی)
۴۸۴۵۲. **دیزی شراکتی جوش نمی‌آید.** (آمره‌ای، قشقایی)
۴۸۴۵۳. **دیزی شکست و کوفته‌ها پراکنده‌شدند.** (ارومیه‌ای)
۴۸۴۵۴. **دیزی صنّاری زود سر می‌رود.** (دماوندی)
۴۸۴۵۵. **دیزی که دهنار آب نمی‌گیرد، بیست و پنج آبش نمی‌کنند.** (عوام)
۴۸۴۵۶. **دیزی گوشت می‌خواهد نه قل هوالله.** (لنجانی)
۴۸۴۵۷. **دیزی می‌چرخد (می‌غلتد، قل می‌خورد) و سرپوشش را پیدا می‌کند.** (آذری، شکورزاده)
۴۸۴۵۸. **دیزی می‌دود، یا سیراب سر می‌رود.** (عوام)
۴۸۴۵۹. **دیزی می‌گردد درش را پیدا می‌کند.** (شکورزاده)
۴۸۴۶۰. **دیزی یک غازی زود جوش می‌آید.** (سخن)
۴۸۴۶۱. **دیشب که آش داشتیم، بریز و بپاش داشتیم.** (آشتیانی)
۴۸۴۶۲. **دیشب لبش چو غنچه تبسّم به من نمود/ اما چه سود زان‌که به یک گل بهار نیست.** (مشهدی)
۴۸۴۶۳. **دیشب همه شب کمچه زدی کو حلوا؟** (دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون، عوام)
۴۸۴۶۴. **دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر / کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست.** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۲۵۵/۱)
۴۸۴۶۵. **دی که بگذشت به سر عشق بهاری دارم.** (اصفهانی)
۴۸۴۶۶. **دیگ آدم بدجای، سیاه نمی‌شود.** (افغانی)
۴۸۴۶۷. **دیگ از جا جست و به دیگ پایه گفت: «رویت سیاه.»** (سیستانی)
۴۸۴۶۸. **دیگ با (به) همبازان بسیار به جوش نیاید.** (بیهقی: ۷۰۴، دهخدا)
۴۸۴۶۹. **دیگ برخاست، کوزه بر جایش نشست.** (کردی)
۴۸۴۷۰. **دیگ برروی سه دیگ پایه می‌ایستد.** (سیستانی، تایبادی)
۴۸۴۷۱. **دیگ بزرگ به دیگ کوچک می‌گوید روسیاه.** (قشقایی)
۴۸۴۷۲. **دیگ بزرگ دیر می‌جوشد.** (قشقایی، آذری)
۴۸۴۷۳. **دیگ بزرگ را در دیگ کوچک انداخته‌اند.** (نامه‌ی داستان)
۴۸۴۷۴. **دیگ بزرگ را همه‌کس ندارد.** (مازندرانی)
۴۸۴۷۵. **دیگ بزرگ سه سنگ، دیگ کوچک هم سه سنگ.** (بختیاری)
۴۸۴۷۶. **دیگ بزرگ هیچ‌کس تا ابد نمی‌جوشد.** (گیلکی)
۴۸۴۷۷. **دیگ بود و کمچه نبود، کمچه‌ی‌لکنته هم رسید.** (زرقانی)
۴۸۴۷۸. **دیگ به آفتابه می‌گوید رویت سیاه است، تابه به پشت می‌افتد و خنده سر می‌دهد.** (مازندرانی)
۴۸۴۷۹. **دیگ به اُجاق می‌گوید: «تو رو سیاهی.»** (شهربابکی)
۴۸۴۸۰. **دیگ به تابه می‌گوید تهت سیاه است.** (دماوندی)
۴۸۴۸۱. **دیگ به تنبک می‌گوید: «روی تو سیاه است.»** (بختیاری)
۴۸۴۸۲. **دیگ به دو تن اندر جوش نیاید.** (قابوس‌نامه: ۱۵۰، دهخدا)
۴۸۴۸۳. **دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه.** (شکورزاده، افغانی)
۴۸۴۸۴. **دیگ به دیگ می‌گوید: «رویت سیاه» روغن‌داغ‌کن می‌گوید: «صل علی» کفگیر می‌گوید: «من هم هستم.»** (سمنانی)
۴۸۴۸۵. **دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه، سه پایه می‌گوید صل‌علی.** (بهمنیاری، دهخدا، کوچه، تهرانی، قمی، عوام، بیرجندی)
۴۸۴۸۶. **دیگ به دیگ می‌گوید ک..نت سیاه است، ملاقه به دسته می‌گوید دُمت کوتاه است.** (سنگسری)
۴۸۴۸۷. **دیگ به دیگ می‌گوید ک..نت سیاه است.** (بهمنیاری، شاهد، هبله‌رودی)
۴۸۴۸۸. **دیگ به روغن‌داغ‌کن می‌گوید ک..ن تو سیاه است.** (فیروزکوهی)
۴۸۴۸۹. **دیگ به زغال می‌گوید رویت سیاه.** (خنجی)
۴۸۴۹۰. **دیگ به ساج می‌گوید رویت سیاه.** (لارستانی)
۴۸۴۹۱. **دیگ به سر گذاشته.** (سمنانی)
۴۸۴۹۲. **دیگ به گرو رفته.** (آذری)
۴۸۴۹۳. **دیگ به ماهی‌تابه می‌گوید تهت سیاه است، سه پایه فلزی می‌گوید واویلا.** (شهمیرزادی)
۴۸۴۹۴. **دیگ به هرکاره می‌گه رو تو سیاه.** (هراتی)
۴۸۴۹۵. **دیگ بی‌پیاز، و زن بی‌ناز نباشد.** (افغانی)
۴۸۴۹۶. **دیگ بی‌در نمی‌جوشد، پسر بی‌مادر بازی نمی‌کند.** (گنبدکاووسی)
۴۸۴۹۷. **دیگ بی‌گوشت در عدم (بی‌کلم) بهتر.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۸۴۹۸. **دیگ پر می‌شود، دیگچه پر می‌شود، کماجدان پر نمی‌شود.** (سمنانی)

۴۸۴۹۹. **دیگ پلو و چشم پر آب.** (گرگانی)
۴۸۵۰۰. **دیگچو به لقلو*می‌گوید ک..نت سیاه، دیگ می‌گوید ماشاءالله.** (دامغانی)
۴۸۵۰۱. **دیگ چه کنم را بار گذاشته.** (شهربابکی)
۴۸۵۰۲. **دیگ حوصله‌اش سر رفته.** (نامه‌ی داستان)
۴۸۵۰۳. **دیگ خدا دیر به جوش می‌آید.** (سیستانی)
۴۸۵۰۴. **دیگدان دیگر را سری بزن.** (هزاره‌ای)
۴۸۵۰۵. **دیگدان سر سه‌پایه است.** (افغانی)
۴۸۵۰۶. **دیگدانش سیاه شده.** (خزینه)
۴۸۵۰۷. **دیگ دسته‌اش مگذار.** (سخن)
۴۸۵۰۸. **دی گذشت و کس نمی‌داند که فردا چون بود.** (ابن‌یمین: ۳۳۶)
۴۸۵۰۹. **دیگر آب از سر گذشته‌است.** (آذری)
۴۸۵۱۰. **دیگر آفتابه‌لَگَن صدا کن.** (کوچه)
۴۸۵۱۱. **دیگ را آتش به جوش می‌آورد، آدم را حرف.** (بهمنیاری، هزاره‌ای، شکورزاده، کوچه)
۴۸۵۱۲. **دیگ را ببین، ملاقه را در آن بزن.** (لری)
۴۸۵۱۳. **دیگر از باغ درویش سیر نچین.** (مازندرانی)
۴۸۵۱۴. **دیگر از جلد جامه بیرون آمده‌است.** (شوشتری)
۴۸۵۱۵. **دیگ را گر باز ماند شب دهن / گربه را هم شرم باید داشتن.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۰۱/۱، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۴۸۵۱۶. **دیگران آبند و ما ریگ ته جوی تواییم.** (صائب: ۲۶۲۵)
۴۸۵۱۷. **دیگران از روی خر افتادن بیدار شدند، ما از شتر افتادیم هنوز خوابیدیم.** (کرمانجی)
۴۸۵۱۸. **دیگران در آیینه می‌بینند، ما در خشت خام.** (افغانی)
۴۸۵۱۹. **دیگران دیده می‌خندند، کور نادیده.** (هزاره‌ای)
۴۸۵۲۰. **دیگران را اگر می‌خواهی به غذا دعوت کن، امّا به سرزمین دعوت نکن.** (ترکمنی)
۴۸۵۲۱. **دیگران را سگ گاز می‌گیرد، ما را شغال.** (قشقایی)
۴۸۵۲۲. **دیگران را مار می‌گزد، ما را قورباغه.** (هزاره‌ای)
۴۸۵۲۳. **دیگران را مسخره نکن که بر سر بچّه‌ات می‌آید.** (آملی)
۴۸۵۲۴. **دیگران رفتند ما هم می‌رویم.** (احمد جام، دهخدا، شکورزاده)
۴۸۵۲۵. **دیگ را نزدیک شوی، سیاه می‌شوی.** (تاجیکی)
۴۸۵۲۶. **دیگران فردوس می‌خواهند و ما دیدارِ او.** (شاه نعمت‌الله ولی)
۴۸۵۲۷. **دیگران کاشتند (کشتند) ما خوردیم، ما می‌کاریم دیگران بخورند.** (دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون، عوام، تاجیکی)
۴۸۵۲۸. **دیگران کردند کار خویش را/ نوبت تو شد بجنبان ریش را.** (شکورزاده)
مصرع اوّل در اصل: **ای ز دل‌ها برده صد تشویش را.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۹۰۵/۶)
۴۸۵۲۹. **دیگران می‌روند مرغ می‌آورند، تو می‌روی جغد می‌آوری.** (ارومیه‌ای)
۴۸۵۳۰. **دیگران نشاندند ما خوردیم، ما بنشانیم تا دیگران خورند.** (مرزبان‌نامه: ۵۳۶، شکورزاده)
۴۸۵۳۱. **دیگران نماز یکدیگر را در حال گوز دادن می‌خوانند.** (تبریزی)
۴۸۵۳۲. **دیگر بریز و برچین شد.** (گیلکی)
۴۸۵۳۳. **دیگر بند آب را هرز ندهی.** (زیدآباد کاشان)
۴۸۵۳۴. **دیگر بند تنبان او را اندازه گرفته‌اند.** (شوشتری)
۴۸۵۳۵. **دیگر به خوابگاه پشکل نمی‌اندازی.** (ساوه‌ای)
۴۸۵۳۶. **دیگر به قیامت است دیدار.** (دهخدا، امثال‌موزون)
۴۸۵۳۷. **دیگر جانم به گلویم (بینی‌ام) رسیده.** (آذری)
۴۸۵۳۸. **دیگر چادرش را از بالای منار پایین انداخت.** (شوشتری)
۴۸۵۳۹. **دیگر چرا می‌گویی چاله است؟ بگو قبر است.** (گیلکی)
۴۸۵۴۰. **دیگر چرا می‌گویی قبر است؟ بگو گودال است.** (گیلکی)
۴۸۵۴۱. **دیگرچه فرمود آن مرحوم؟** (دهخدا)
۴۸۵۴۲. **دیگر خَرَت نمی‌شوم.** (تمثیل)
۴۸۵۴۳. **دیگر خشت‌های او مالیده‌شده‌اند.** (شوشتری)
۴۸۵۴۴. **دیگر خوابیده، پارس می‌کند.** (شوشتری)
۴۸۵۴۵. **دیگر دارد، سنگدان می‌اندازد.** (گیلکی)
۴۸۵۴۶. **دیگر در ترازویش کسی پیاز نمی‌کشد.** (لاری)
۴۸۵۴۷. **دیگر درّه‌ی نریده نگذاشته.** (شوشتری)
۴۸۵۴۸. **دیگر دید خانه‌ی خدایی به‌جا نیست.** (شوشتری)
۴۸۵۴۹. **دیگر دیگر است و جگر جگر.** (افغانی، بختیاری)
۴۸۵۵۰. **دیگر رو تخمش می‌شاشد.** (تهرانی)
۴۸۵۵۱. **دیگر سالِ برگشتن است.** (سنگسری)
۴۸۵۵۲. **دیگر سهم مرا توی آشپال*بفرست.** (شوشتری)
۴۸۵۵۳. **دیگر شاخش شکسته‌است.** (لری)
۴۸۵۵۴. **دیگر شکمش گِل بزن (به زمین رسیده) شده.** (گیلکی)
۴۸۵۵۵. **دیگ رفت و با دیگچه برگشت.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۴۸۵۵۶. **دیگر کرم پشت کله‌ای ندارد.** (کرمانی)
۴۸۵۵۷. **دیگر کسی برایش بزغاله و برّه نمی‌کشد.** (لری)
۴۸۵۵۸. **دیگر کسی چه خاک بر سر کند.** (بهارعجم)
۴۸۵۵۹. **دیگر کورمال کورمال می‌کند.** (شوشتری)
۴۸۵۶۰. **دیگر گوز با کلاهش نمی‌پیمایند.** (شوشتری)
۴۸۵۶۱. **دیگر گوز را با کلامش وزن نمی‌کنند.** (دزفولی)
۴۸۵۶۲. **دیگر گوشم را کشیدم.** (مازندرانی)
۴۸۵۶۳. **دیگر لازم نیست مغز خر به خوردش بدهیم.** (کوچه)

۴۸۵۶۴. **دیگر موی فرق سر ما، سپید شد.** (مازندرانی)
۴۸۵۶۵. **دیگر نرود به کوزه هر آب که ریخت.** (اویسی)
۴۸۵۶۶. **دیگ، روی دو سنگ (پایه) نمی‌ایستد.** (بختیاری، کهکیلویه)
۴۸۵۶۷. **دیگ، روی سه سنگ، دیگچه هم روی سه سنگ.** (بختیاری، لری، شوشتری)
۴۸۵۶۸. **دیگر های هایت رفته، وای وایت مانده.** (گیلکی)
۴۸۵۶۹. **دیگر هفت خاج خود را رفته (برده).** (گیلکی)
۴۸۵۷۰. **دیگ زنگ‌زده، برای روز مبادا.** (بوشهری)
۴۸۵۷۱. **دیگ زیاد است، پاغنده درک ندارد.** (افغانی)
۴۸۵۷۲. **دیگ سرپوش خود را پیدا کرده.** (گیلکی)
۴۸۵۷۳. **دیگ سر رفت روی خود را سیه کرد.** (افغانی)
۴۸۵۷۴. **دیگ سر سه پایه استوار است.** (هزاره‌ای)
۴۸۵۷۵. **دیگ سفالی غلتیده سرپوش خود را پیدا کرده.** (آذری)
۴۸۵۷۶. **دیگ سنگین، دیر به جوش می‌آید.** (آذری)
۴۸۵۷۷. **دیگ سوراخ، ظرف سوراخ، ک..ن را هم روپوش قرار دادیم.** (قشقایی)
۴۸۵۷۸. **دیگ سیاه به گردنم.** (بختیاری)
۴۸۵۷۹. **دیگِ سیه، جامه سیه می‌کند.** (شکورزاده، خزینه، حییم)
۴۸۵۸۰. **دیگش بر بار است.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۴۸۵۸۱. **دیگ شراکت (شراکتی، شریکی) (هیچ‌وقت، هرگز) به‌جوش نمی‌آید (نمی‌جوشد).** (کوچه، خزینه، شکورزاده، دهخدا، هبله‌رودی، تهرانی، بهمنیاری، عوام، آذری، کرمانی، بختیاری، سیرجانی، شهربابکی)
۴۸۵۸۲. **دیگ شریکی را سر چار راهی بشکنان.** (افغانی)
۴۸۵۸۳. **دیگ شریکی زود جوش نمی‌آید.** (رامسری)
۴۸۵۸۴. **دیگش سر زا رفت.** (امثال، عوام)
۴۸۵۸۵. **دیگ صحرا به سَبحه‌ی انگشت می‌شمارد.** (خزینه)
۴۸۵۸۶. **دیگ طمع دهاتی به جوش آمده.** (فرهنگ‌نامه)
۴۸۵۸۷. **دیگ طمع دیر به جوش می‌آید.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۴۸۵۸۸. **دیگ طمع زود جوش می‌آید.** (بهمنیاری)
۴۸۵۸۹. **دیگ غُرغُرو بار گذاشته.** (تهرانی)
۴۸۵۹۰. **دیگ فلک هر چند دیر به جوش می‌آید، بالاخره روزی به جوش می‌آید.** (کردی)
۴۸۵۹۱. **دیگ کارگر در جوش است و دست بی‌کار زیرگوش.** (رامسری)
۴۸۵۹۲. **دیگ کاشان و چغندر ابرقو.** (زرقانی)
۴۸۵۹۳. **دیگ کجا پخته‌شود از چراغ؟** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۲۰۴)
۴۸۵۹۴. **دیگ کجا درختان کجا؟** (تاجیکی)
۴۸۵۹۵. **دیگ کَرَمش به جوش آمد، بخارش به ما رسید.** (خزینه)
۴۸۵۹۶. **دیگِ کم‌حوصلگان زود به سر می‌آید.** (صائب: ۴۲۲)
۴۸۵۹۷. **دیگ کوچک را همان‌جا می‌گذارد که دیگ بزرگ را.** (دزفولی)
۴۸۵۹۸. **دیگ کوچک زود سر می‌رود، جرتان‌قوزها* نیز زود می‌آشوبند و از کوره در می‌روند.** (آذری)
۴۸۵۹۹. **دیگ که بغلتد همه صدایش را می‌شنوند.** (بختیاری)
۴۸۶۰۰. **دیگ گفت: «تـه مـن طلاست.» قاشق (ملاقه) گفت: «پس طلایی شدم و بیرون آمدم.»** (آذری)
۴۸۶۰۱. **دیگ گفت: «کفم طلاست.» قاشق بزرگ گفت: «من هم دارم می‌آیم تو را به هم زنم.»** (ساوه‌ای)
۴۸۶۰۲. **دیگ گفت: «کفم طلاست.» کفگیر گفت: «گشتم و آمدم.»** (آذری)
۴۸۶۰۳. **دیگ گلین هفت سال گشت تا درپوش خود را پیدا کرد.** (تالشی)
۴۸۶۰۴. **دیگ‌لیس، حسرت کاسه‌لیس را می‌خورد.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۴۸۶۰۵. **دیگ ما یک کمچه بس است.** (تفتی)
۴۸۶۰۶. **دیگ متقلّب نمی‌جوشد.** (ترکمنی)
۴۸۶۰۷. **دیگ مردان چهل سال به جوش آید.** (کردی)
۴۸۶۰۸. **دیگ مردان سال‌ها آید به جوش.** (قاسم انوار؛ دیوان)
۴۸۶۰۹. **دیگِ مردِ پخته بعد از سال‌ها آید به جوش.** (جامی؛ دیوان: ۴۶۳)
۴۸۶۱۰. **دیگ مر دیگ را گفت: « ک..ن تو سیاه‌تر است.»** (قرةالعین:۴۸)
۴۸۶۱۱. **دیگ ملانصرالدین است.** (دهخدا، سهیلی، کاوش)
۴۸۶۱۲. **دیگ منه، کآتش ما سرد شد.** (سعدی؛ کلیات: ۹۳، امثال‌موزون، بهمنیاری)
۴۸۶۱۳. **دیگ می‌گردد درِ دیگش (در پوشش) را پیدا می‌کند.** (همدانی، رامسری، آذری)
۴۸۶۱۴. **دیگ می‌گوید: «زیرم سوخت» کفگیر می‌گوید: «من کجا بودم؟»** (اهری)
۴۸۶۱۵. **دیگ می‌گوید: «کفم طلاست.» کفگیر می‌گوید: «من کجا هستم؟»** (درگزی)
۴۸۶۱۶. **دیگ می‌لولد و می‌لولد آخر سرپوش خود را می‌یابد.** (افغانی)
۴۸۶۱۷. **دیگ و دیگبر دیگر به گرو رفته.** (فرهنگ‌نامه)
۴۸۶۱۸. **دیگ و ماهی‌تابه، همه دردسر دارند.** (مازندرانی)
۴۸۶۱۹. **دیگِه به چنگک، نانم نان سنگک.** (همدانی)

۴۸۶۲۰. **دیگه دسته‌اش نگذار.** (امثال، عوام)
۴۸۶۲۱. **دیگی که برای (سر) من نجوشد، سر سگ تویش بجوشد.** (شکورزاده، کوچه، دماوندی، تهرانی، عوام، دهخدا، بهمنیاری)
۴۸۶۲۲. **دیگی که برای ما نجوشد، هر دسته خری می‌خواهد بجوشد.** (آرانی)
۴۸۶۲۳. **دیگی که برای ما ندارد بهره، می‌خواهد سر خر توش بجوشد، می‌خواهد کلّه‌ی برّه.** (شکورزاده، بهمنیاری، کرمانی، رفسنجانی، شهربابکی)
۴۸۶۲۴. **دیگی که برای ما ندارد بهره، خواه کلّه‌ی خر توش باشد، خواه ران کهره.** (سیرجانی)
۴۸۶۲۵. **دیگی که برای من نجوشد گُه سگ در آن بجوشد.** (سمنانی)
۴۸۶۲۶. **دیگی که برای من نجوشد، برای هر کی می‌خواهد بجوشد.** (قمی)
۴۸۶۲۷. **دیگی که برای من ندارد بهره، می‌خواهد سر سگ تویش باشد، می‌خواهد کره.** (شیرازی)
۴۸۶۲۸. **دیگی که بزاید (زایید) سر زا هم خواهد رفت (می‌رود، می‌میرد).** (شکورزاده، عوام، بهمنیاری، حییم، دهخدا)
۴۸۶۲۹. **دیگی که به خوان ما ندارد بهره / چه کلّه‌ی‌سگ در آن بجوشد چه کهره.** (کرمانی، کوچه)
۴۸۶۳۰. **دیگی که به ما ندارد بهره، خواه کلّه‌ی گرگ بجوشد، خواه کلّه‌ی برّه.** (سیرجانی)
۴۸۶۳۱. **دیگی که به ما ندارد بهره، خواه کله‌ی‌سگ خواه کله‌ی‌برّه، مال کی به ذمه کی.** (کرمانی)
۴۸۶۳۲. **دیگی که به ما نداره بهره / چه دست بز تویش چه دست کره.** (نیریزی)
۴۸۶۳۳. **دیگی که پر باشد خیلی‌ها بالای سرش می‌آیند.** (قشقایی)
۴۸۶۳۴. **دیگی که پیاز نداره گمش کن، زنی که ناز نداره گمش کن.** (افغانی)
۴۸۶۳۵. **دیگی که زایید سر زا هم می‌رود، مردن هم دارد.** (دهخدا)
۴۸۶۳۶. **دیگی که سهمیه‌ای در آن ندارم می‌خواهم واژگون شود.** (لری)
۴۸۶۳۷. **دیلمانی، سر سنگ هم نان خود را درمی‌آورد.** (گیلکی)
۴۸۶۳۸. **دیلمانی‌ها، به دانه‌ی‌ترب مانند، هرجا کاشتی، سبز شوند.** (گیلکی)
۴۸۶۳۹. **دیم به قرار دیم، آبی به قرار آب نوشته می‌شود.** (آذری)
۴۸۶۴۰. **دینار، دین می‌برد.** (بروجردی)
۴۸۶۴۱. **دین ارمنی خوب دینی است، اگر در قیامت گندش درنیاید.** (آذری)
۴۸۶۴۲. **دین اسلام با پول خدیجه و شمشیرعلی رواج یافت.** (شکورزاده، عوام)
۴۸۶۴۳. **دین به تقلید بود سرسری.** (ناصرخسرو: ۵۵، دهخدا)
۴۸۶۴۴. **دین به دنیافروشان خرند یوسف، فروشند تا چه خرند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۵، دهخدا)
۴۸۶۴۵. **دین به دنیا نیرزد.** (دهخدا)
۴۸۶۴۶. **دینت را خدا ادا می‌کند و زن هم برای تو می‌ماند.** (سیستانی)
۴۸۶۴۷. **دین خود را به دنیای خود نفروش.** (بیرجندی، آذری)
۴۸۶۴۸. **دین را با تقوا نگه‌دار، پول را با قناعت.** (کرجی)
۴۸۶۴۹. **دین ز کردار جو نه از طرار/ خز ز بزاز جو نه از خباز.** (سنایی؛ دیوان: ۳۰۰، دهخدا)
۴۸۶۵۰. **دینش را با دنیا سودا کرده.** (فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)
۴۸۶۵۱. **دین مهم نیست، ننگ از دست نرود.** (هزاره‌ای)
۴۸۶۵۲. **دین و دنیا به هم نپاید (نیاید) راست.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۶۵، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۸۶۵۳. **دین و دنیا، دو ضد یکدیگرند.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۶۹، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۸۶۵۴. **دیو آزموده بهٔ از مردم ناآزموده.** (قابوس‌نامه: ۱۷۱، شکورزاده، عوام، دهخدا، افغانی، بهمنیاری)
۴۸۶۵۵. **دیوار اگر بیفتد بر سر صاحبانش می‌افتد.** (خوزستانی)
۴۸۶۵۶. **دیوار با تو می‌گویم، درخت تو گوش باش.** (ایلامی)
۴۸۶۵۷. **دیوار با تو هستم، پاسار* گوش بگیر.** (تمثیل)
۴۸۶۵۸. **دیوار بلندی نیست.** (نامه‌ی داستان)
۴۸۶۵۹. **دیوار به تو می‌گویم، کناره‌ی دیوار گوش کن.** (ایلامی)
۴۸۶۶۰. **دیوار به سر فتد، به از کار به سر.** (قدسی مشهدی:۶۹۴)
۴۸۶۶۱. **دیوار پوده، همانی که بوده.** (شهر بابکی)
۴۸۶۶۲. **دیوار تا به بیرون باغ چپه شود، درون باغ چپه شود بهتر است.** (افغانی)
۴۸۶۶۳. **دیوار چنان بینداز که گرد نکند.** (هبله‌رودی، شکورزاده)
۴۸۶۶۴. **دیوار حاشا بلند است.** (دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، بختیاری، شکورزاده، عوام، کوچه)
۴۸۶۶۵. **دیوار خراب می‌شود، کلوخ نرمه‌اش بسیار است.** (تایبادی)
۴۸۶۶۶. **دیوار را از یک رو (طرف) کاه‌گل می‌کند.** (خراسانی، تربت‌حیدریه‌ای)

۴۸۶۶۷. **دیوار را بینداز که گردش به تو ننشیند.** (سمنانی)
۴۸۶۶۸. **دیوار را چنان می‌اندازد که گرد نکند.** (بهمنیاری، مثمر، کوچه، عوام، هبله‌رودی، دامغانی)
۴۸۶۶۹. **دیوار را نم خراب می‌کند و انسان را غم.** (تبریزی)
۴۸۶۷۰. **دیوار را همچی می‌اندازد که حتّی گرد ازش بلند نمی‌شود. (به دامانش نمی‌نشیند).** (تهرانی، کوچه، دامغانی)
۴۸۶۷۱. **دیوار را یک رویه (از یک رُو، یک طرف) کاه‌گِل می‌کند.** (بهمنیاری، شکورزاده، خراسانی، تربت‌حیدریه‌ای، افغانی)
۴۸۶۷۲. **دیوار رعیّت، کوتاه است.** (امری)
۴۸۶۷۳. **دیوار زن بیوه کوتاه است.** (شکورزاده، آذری)
۴۸۶۷۴. **دیوار زور برنمی‌دارد.** (بهمنیاری)
۴۸۶۷۵. **دیوار، سخن هم شنود هم گوید.** (ابن‌یمین)
۴۸۶۷۶. **دیوار سرخر دارد، دیگ درپوش.** (تاجیکی)
۴۸۶۷۷. **دیوار شپشک دارد، شپشک هم گوش.** (بختیاری)
۴۸۶۷۸. **دیوارش درخت شده.** (مثمر)
۴۸۶۷۹. **دیوارش دوچینه شده.** (هبله‌رودی)
۴۸۶۸۰. **دیوار شما، بیخ ندارد.** (مثمر)
۴۸۶۸۱. **دیوار شما هنوز میخ ما دارد.** (هبله‌رودی)
۴۸۶۸۲. **دیوار ظالم کوتاه است.** (لری)
۴۸۶۸۳. **دیوار غلتد، به درون غلتد.** (تاجیکی)
۴۸۶۸۴. **دیوار فقرا، کوتاه است.** (آذری)
۴۸۶۸۵. **دیوار کپر است، نه خبر می‌آورد نه خبر می‌برد.** (خوزستانی)
۴۸۶۸۶. **دیوار که خراب می‌شود، کلوخ و آجر پاره‌هایش هم زیاد می‌شود.** (نیشابوری)
۴۸۶۸۷. **دیوار که کوتاه شد همه از روی آن می‌گذرند.** (کرمانجی)
۴۸۶۸۸. **دیوار کهنه را شمع تکه می‌دارد، پیرمرد را شکم.** (یوشی)
۴۸۶۸۹. **دیوار که ویران شد، گرد و خاک بلند می‌شود.** (آذری)
۴۸۶۹۰. **دیوار گوشتی اعتبار ندارد.** (بروجردی)
۴۸۶۹۱. **دیوار گوش دارد.** (هبله‌رودی، مثمر، شاهد، تکمله، بهمنیاری)
۴۸۶۹۲. **دیوار ما را کوتاه دیده (یافته).** (هبله‌رودی، عوام، مثمر)
۴۸۶۹۳. **دیوار ما موش دارد موش ما گوش دارد.** (افغانی)
۴۸۶۹۴. **دیوار مرد بلند است.** (بهمنیاری، سیرجانی)
۴۸۶۹۵. **دیوار موش دارد، بوته گوش.** (تاجیکی)
۴۸۶۹۶. **دیوار موش دارد، سر خر چشم.** (تاجیکی)
۴۸۶۹۷. **دیوار موش دارد، شهرداری مرگ موش دارد.** (لری)
۴۸۶۹۸. **دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد.** (سمک‌عیّار: ۲۹۲/۳، دهخدا، بهمنیاری، اصفهانی، هزاره‌ای، تاجیکی، شکورزاده، کوچه، عوام، سنگسری)
۴۸۶۹۹. **دیوار نم کش، آب جوی را دم کش.** (تاجیکی)
۴۸۷۰۰. **دیوار نمکش است، هر گپ را طرف خود کش می‌کند.** (افغانی)
۴۸۷۰۱. **دیوار نم کش، هر گپ به خود تکش.** (تاجیکی)
۴۸۷۰۲. **دیوار و در خانه‌ی‌زنبور ز موم است.** (بیدل: ۱۸۰، امثال‌موزون)
۴۸۷۰۳. **دیوار هیچ‌کس کوتاه نباشد.** (دهخدا، حییم)
۴۸۷۰۴. **دیواری از دیوار ما کوتاه‌تر ندیده (ندیدی، ندیده) است.** (بهمنیاری، تکمله، دهخدا، عوام، اصفهانی)
۴۸۷۰۵. **دیواری است که دست کسی به آن نمی‌رسد.** (قشقایی)
۴۸۷۰۶. **دیواری بتنبون (خراب کن) تا گودالی پر شود.** (سیرجانی)
۴۸۷۰۷. **دیواری بغلتد، گودالی پر شود.** (بهمنیاری، سیرجانی)
۴۸۷۰۸. **دیوار یتیم کوتاه است.** (شکورزاده)
۴۸۷۰۹. **دیواری کوتاه‌تر از دیوار فلانی نیست.** (سیرجانی)
۴۸۷۱۰. **دیواری که آب زیر آن بیفتد، می‌غلتد.** (شهربابکی)
۴۸۷۱۱. **دیواری که با یک لگد فرو نیفتد، دو لگد (دوّمی را بزن) بزن تا فرو ریزد.** (سیستانی، کرمانجی، بیرجندی)
۴۸۷۱۲. **دیواری که به صد لگد نلمبه، به یک مشت نمی‌لمبه.** (افغانی)
۴۸۷۱۳. **دیواری که به یک مشت بند شود، بزن که فرو ریزد.** (هزاره‌ای)
۴۸۷۱۴. **دیواری که خطرناک است به فشاری بسته‌است.** (شوشتری)
۴۸۷۱۵. **دیو از تربیت آدم نشود.** (برخوردارفراهی، اویسی)
۴۸۷۱۶. **دیو از خدا خشنود نباشد.** (دهخدا، خزینه، شکورزاده، حییم)
۴۸۷۱۷. **دیو اگر انگشتری یابد (دزدد)، سلیمان کی شود؟** (صائب: ۱۳۱۱، تکمله)
۴۸۷۱۸. **دیوال بیرون نیفتد، درون افتد.** (تاجیکی)
۴۸۷۱۹. **دیوان بلخ است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۸۷۲۰. **دیوان ظهیر فارابی در کعبه بدزد اگر بیابی.** (تاریخ ادبی ایران؛ ج ۲، نامه‌ی‌داستان)
۴۸۷۲۱. **دیوانگی بزرگ، بزرگ‌تر است.** (تهرانی)
۴۸۷۲۲. **دیوانگی، بلای بد است.** (افغانی)
۴۸۷۲۳. **دیوانگی به تو ختم شده.** (سیستانی)
۴۸۷۲۴. **دیوانگیست، قصّه‌ی تقدیر و بخت نیست/ از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست.** (پروین اعتصامی: ۱۷، فرهنگ‌نامه)

۴۸۷۲۵. **دیوانگی شاخ و دُم ندارد.** (شکورزاده، بهمنیاری، افغانی، هزاره‌ای)
۴۸۷۲۶. **دیوانگی عاقل‌ها، بزرگ‌تره.** (تهرانی)
۴۸۷۲۷. **دیوانگی کردی دادی، عاقلی کن پس بگیر.** (تهرانی)
۴۸۷۲۸. **دیوانگی، گونه‌گونه است.** (قابوس‌نامه: ۷۶، شکورزاده)
۴۸۷۲۹. **دیوانه آن است، که او برادر خود را نشناسد.** (کردی)
۴۸۷۳۰. **دیوانه آن کس که گرفتار عقل شد.** (سخن)
۴۸۷۳۱. **دیوانه از تکلّف و تکلیف فارغ است.** (کمال، اویسی)
۴۸۷۳۲. **دیوانه از خودش شیدا بود، هم‌دمی هم برایش پیدا شد.** (کرمانشاهی)
۴۸۷۳۳. **دیوانه از دیوانه چیزی نمی‌فهمد، ظرف خالی از دیگ خالی پر نمی‌شود.** (کردی، بوکانی)
۴۸۷۳۴. **دیوانه از سایه‌ی خود می‌ترسد.** (لری)
۴۸۷۳۵. **دیوانه اگر دل خود را خوش نکند، سر به بیابان می‌گذارد.** (زرقانی)
۴۸۷۳۶. **دیوانه اگر دلش را خوش نکند، چه از دیوانگی‌اش؟** (شهربابکی)
۴۸۷۳۷. **دیوانه اگر نگوید به تخمم، دِق می‌کند.** (سیرجانی)
۴۸۷۳۸. **دیوانه اگر نگوید به ک..م از دق عالم می‌میرد.** (لری)
۴۸۷۳۹. **دیوانه اگر هزار حرف بیهوده بزند یک حرف درست می‌زند.** (ترکمنی)
۴۸۷۴۰. **دیوانه‌ای به چاهی سنگی انداخت، هزار دانا نتوانست آن‌را بیرون آورد.** (آذری، کرمانجی)
۴۸۷۴۱. **دیوانه‌ای در حمّام است.** (چالدرانی)
۴۸۷۴۲. **دیوانه‌ای که علاج یافت صاحبش کم است.** (کردی)
۴۸۷۴۳. **دیوانه با دیوانه، پناه بر خدا.** (قشقایی)
۴۸۷۴۴. **دیوانه با دیوانه خوش است و بز با تمشک.** (رامسری)
۴۸۷۴۵. **دیوانه باش تا غم تو دیگران (عاقلان) خورند.** (انسی شاملو، هبله‌رودی، افغانی، خزینه، بهمنیاری، هبله‌رودی، مثمر، تکمله، دهخدا، شکورزاده، کاوش)
۴۸۷۴۶. **دیوانه برو (بگریز) که مست آمد.** (شکورزاده، حییم، عوام، کوچه، افغانی، بهمنیاری، کرمانی)
۴۸۷۴۷. **دیوانه بود قرین دیوان.** (محمّد عبده کاتب؛ پیشاهنگان شعر: ۱۹۴)
۴۸۷۴۸. **دیوانه به بام کردن آسان است، امّا پایین آوردنش مشکل.** (سیستانی)
۴۸۷۴۹. **دیوانه به بند بهْ که در پند.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۱۱۹، شکورزاده، بهمنیاری)
۴۸۷۵۰. **دیوانه به (در) کار خویشتن (خود) هشیار است.** (دهخدا، شاهد، عوام، نامه‌ی‌داستان، تاجیکی، بهمنیاری، هبله‌رودی، شکورزاده، خزینه، افغانی)
۴۸۷۵۱. **دیوانه به دلش هوشیار است.** (هزاره‌ای)
۴۸۷۵۲. **دیوانه به ده می‌خندد و ده به دیوانه.** (تاجیکی)
۴۸۷۵۳. **دیوانه به دیوانه پناه می‌برد، ما هم به علی (ع) پناه می‌بریم.** (قشقایی)
۴۸۷۵۴. **دیوانه به دیوانه در آمیخته چماقیست که از هوا (آسمان) فرو می‌بارد.** (آذری)
۴۸۷۵۵. **دیوانه به دیوانه می‌خندد، آدم گیج و خل به هردوتا.** (رامسری)
۴۸۷۵۶. **دیوانه به دیوانه می‌گوید: «مهرالله.»** (لری)
۴۸۷۵۷. **دیوانه به راهی رود و مست به راهی.** (افغانی)
۴۸۷۵۸. **دیوانه به زور خویش واقف نیست.** (آذری)
۴۸۷۵۹. **دیوانه به کار خود، خردمند بود.** (قدسی مشهدی:۷۳۵)
۴۸۷۶۰. **دیوانه به کار خودش می‌خندد.** (لری)
۴۸۷۶۱. **دیوانه به کار خویشتن هشیار است.** (عوام)
۴۸۷۶۲. **دیوانه به کوه بالا می‌رود.** (افغانی)
۴۸۷۶۳. **دیوانه بیشتر به دل خودش آگاه است.** (بختیاری)
۴۸۷۶۴. **دیوانه‌تر از خودش ندیده‌بود.** (سخن)
۴۸۷۶۵. **دیوانه‌تر از خویش چو دیوانه ببیند/ بگریزد از او یا که به کنجی بنشیند.** (شکورزاده)
۴۸۷۶۶. **دیوانه جریمه دهد، عاقل رشوه (به تعارف).** (آذری، نامه‌ی‌داستان)
۴۸۷۶۷. **دیوانه چو با مست در افتاد، ورافتاد.** (شکورزاده)
۴۸۷۶۸. **دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید/ مجنون چو (سیه‌خانه؛ سیه‌دانه) ویرانه ببیند خوشش آید.** (رفسنجانی، شکورزاده، مشهدی)
۴۸۷۶۹. **دیوانه چو دیوانه ببیند، چماقش را کج (کند، دور) بگیرد. (پنهان می‌کند).** (قشقایی، آذری)
۴۸۷۷۰. **دیوانه چو (که) دیوانه ببیند خوشش آید.** (دهخدا، بهمنیاری، تکمله، عوام، کوچه، تهرانی)
۴۸۷۷۱. **دیوانه چه می‌خواهد، دِنگی.** (خراسانی)
۴۸۷۷۲. **دیوانه چیزی از دیوانه نمی‌فهمد.** (لری)
۴۸۷۷۳. **دیوانه خجل نیست، قومِ (خانواده‌اش) دیوانه خجل است.** (سیرجانی، آذری، کردی، شهربابکی)
۴۸۷۷۴. **دیوانه خودش می‌گوید و خودش می‌خندد.** (قشقایی)
۴۸۷۷۵. **دیوانه در دیوانه می‌چرخد.** (بختیاری)
۴۸۷۷۶. **دیوانه دررو که مست آمد.** (رفسنجانی)
۴۸۷۷۷. **دیوانه دروغ‌گو نمی‌باشد.** (صائب: ۲۲۰)
۴۸۷۷۸. **دیوانه دروغ‌گو نمی‌باشد، بر سنگ محک دروغ بهتان است.** (صائب:۱۱۰۰)

۴۸۷۷۹. **دیوانـه دیوانـه را ببینـد، چمـاقش را زمـین می‌گذارد.** (تهرانی)
۴۸۷۸۰. **دیوانه دیوانه را پیـدا مـی‌کنـد، آب گـودال را.** (قشقایی)
۴۸۷۸۱. **دیوانه، دیوانه را درس می‌دهد.** (لری)
۴۸۷۸۲. **دیوانه، دیوانه را دوست دارد.** (ترکمنی)
۴۸۷۸۳. **دیوانه دیوانه را می‌پسندد، ملاّ مرده را.** (ترکمنی)
۴۸۷۸۴. **دیوانه را بزن، لَنگ را نگه دار.** (ترکمنی)
۴۸۷۸۵. **دیوانه را تحریک کن و به دستش بیل بده.** (آذری، قشقایی)
۴۸۷۸۶. **دیوانه را در آتش جهنّم بردند گفت: «هـای ولـم کنید که آتشش داغ است.»** (لری)
۴۸۷۸۷. **دیوانه را دیوانه می‌شناسد.** (افغانی)
۴۸۷۸۸. **دیوانه را رفاقت دیوانه خوش‌تر است.** (طالب‌آملـی، شکورزاده)
۴۸۷۸۹. **دیوانه را طریقه‌ی‌عاقل پسند نیست.** (عبید زاکانی)
۴۸۷۹۰. **دیوانه را عسل و گیج را حلوا چـه کـارگر افتـد.** (آذری)
۴۸۷۹۱. **دیوانه را که دست دادی بنـد دستت مـی‌قپـه*.** (افغانی)
۴۸۷۹۲. **دیوانه را مپرس که از ماه چند است (شد).** (قاسمی تونی، شکورزاده، دهخدا)
۴۸۷۹۳. **دیوانه را نزد آقا می‌برند، آقا را پیش کـی ببرنـد؟** (لری)
۴۸۷۹۴. **دیوانه را نه عروسی باشد و نه عید.** (آذری)
۴۸۷۹۵. **دیوانه را هر روز عید است.** (آذری)
۴۸۷۹۶. **دیوانه را هویی بده، به دستش چوبی بده، بـه زن سرمست هم شویی بده.** (تایبادی)
۴۸۷۹۷. **دیوانـه را هـویی (دنگـی) بـس اسـت.** (تکملـه، نامه‌ی‌داستان، خزینه، دهخدا، شکورزاده، عوام، شاهد، کوچه)
۴۸۷۹۸. **دیوانه را هویی ده، به دست چوبی ده.** (افغانی)
۴۸۷۹۹. **دیوانه ز ویرانه‌ی‌خـود عـار نـدارد.** (کلـیم کاشـانی: ۱۶۴)
۴۸۸۰۰. **دیوانه شدم، چند گرفتار نباشم.** (صائب؛ متفرقات)
۴۸۸۰۱. **دیوانه شود محرم در ماه مُحرّم در ماه صـفر هـم، دو ماه دگر هم.** (شکورزاده)
۴۸۸۰۲. **دیوانه شو که تا غم تو غافلان خورندعاقل نشو که تو غم دیوانگان خوری.** (فرهنگ‌نامه)
۴۸۸۰۳. **دیوانه غلط کند، از سر گیرد.** (افغانی، تاجیکی)
۴۸۸۰۴. **دیوانه فرار کن که جوان آمد.** (درگزی)
۴۸۸۰۵. **دیوانه قرمز را دوست دارد، گیج زرد را.** (آذری)
۴۸۸۰۶. **دیوانه که از نانوایی نان برباید، بقّال به سر خـود می‌زند.** (آذری)
۴۸۸۰۷. **دیوانه که دیوانه‌تر از خود را دید، چماق دسـتی خود را پنهان می‌کند.** (آذری)
۴۸۸۰۸. **دیوانه که شاخ و دُم نداره.** (آشتیانی)
۴۸۸۰۹. **دیوانه گریز که مست آمده.** (تاجیکی)
۴۸۸۱۰. **دیوانه گفت، منگ قبول کرد.** (تالشی)
۴۸۸۱۱. **دیوانه گفت (می‌گوید) و ابله باور کرد (می‌کند).** (بهمنیاری، آلاشتی، قشقایی)
۴۸۸۱۲. **دیوانه، گل سنجد است.** (افغانی)
۴۸۸۱۳. **دیوانه لازم نیست که شاخ داشته‌باشد.** (آذری)
۴۸۸۱۴. **دیوانه لباس بشوید و عاقـل آن‌هـا را پهـن بکنـد.** (شوشتری)
۴۸۸۱۵. **دیوانه، ماه نو دیده.** (نامه‌ی داستان)
۴۸۸۱۶. **دیوانه محال است که مجذوب نباشد.** (صائب: ۵۵۸)
۴۸۸۱۷. **دیوانه مگر کدو پشتش سبز می‌کند؟** (کرمانجی)
۴۸۸۱۸. **دیوانه نمد در آب می‌انـدازد، کـه صـد هوشـیار نمی‌تواند بکشد.** (قاینی)
۴۸۸۱۹. **دیوانه نیست، تکرگ است.** (آذری)
۴۸۸۲۰. **دیوانه نیست، خیلی هم عاقل است.** (قشقایی)
۴۸۸۲۱. **دیوانه و پیراهن قرمز.** (خوزستانی)
۴۸۸۲۲. **دیوانه و ثروتمند، هردو خودسرانه عمل می‌کنند.** (آذری)
۴۸۸۲۳. **دیوانه وحشت از دلِ دیوانه می‌برد.** (صائب: ۴۰۲)
۴۸۸۲۴. **دیوانه و خبر دروغ؟** (قشقایی)
۴۸۸۲۵. **دیوانه و دیوانه باز هم دیوانه، ایـن نابودشـدگان همه‌شان دیوانه.** (آذری)
۴۸۸۲۶. **دیوانه و شوریده‌یی است در این دشت.** (کردی)
۴۸۸۲۷. **دیوانه وقت کوچ پشت گاو سوار می‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۸۸۲۸. **دیوانه وقتی دیوانه را ببیند چمـاق خـود را زیـر بغلش می‌زند.** (ساوه‌ای)
۴۸۸۲۹. **دیوانه همان بـه کـه بـود انـدر بنـد.** (حـافظ: ۱۲۳، دهخدا، حییم، افغانی، شکورزاده)
۴۸۸۳۰. **دیوانه هم شدیم و غم ما کسی نخورد.** (هبلـه‌رودی، شکورزاده، افغانی)
۴۸۸۳۱. **دیوانه‌ی‌پابرهنه از آب گذشت/ عاقل به کنار نهـر پل می‌جوید.** (سخن)
۴۸۸۳۲. **دیوان هیچ‌کس به قیامت نمی‌کشد.** (صائب: ۱۹۸۰، تکمله)
۴۸۸۳۳. **دیوانه‌ی‌راست‌گو خموش است.** (زلالی: ۳۶۶)
۴۸۸۳۴. **دیو بر تخت سلیمان، چو سـلیمان نـشود.** (سـنایی؛ دیوان: ۱۷۴، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۴۸۸۳۵. **دیو بگریزد از آن قوم که قـرآن خواننـد.** (حـافظ: ۱۳۱، افغانی، شکورزاده، بهمنیاری، شاهد، عوام)
۴۸۸۳۶. **دیو به دیو گفت: «رویت سیاه.» گفت: «اگر مـن نصف رخم سیاه، تو دو طرفت سیاه.»** (بختیاری)

۴۸۸۳۷. **دیو به دیو می‌گوید: «رویت سیاه.» او می‌گوید: «روی هردومان سیاه.»** (لری)

۴۸۸۳۸. **دیو به لاحول برود.** (تکمله، تاریخ‌الوزرا: ۶۵)

۴۸۸۳۹. **دیو ته چاه که دیو نمی‌شود.** (تهرانی)

۴۸۸۴۰. **دیو چو بیرون رود فرشته درآید.** (حافظ: ۱۵۷، امثال‌موزون، بهمنیاری، افغانی، دهخدا، شکورزاده، عوام، خزینه)

۴۸۸۴۱. **دیو خوش خلق (طبع) به از حور گره پیشانی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۹۶، مثمر، خزینه، شکورزاده، دهخدا، حنیم، امثال‌موزون)

۴۸۸۴۲. **دیو در شیشه و دشمن در بند باید.** (نامه‌ی داستان)

۴۸۸۴۳. **دیو در طاعت حق کارِ سلیمان نکند.** (مجیر بیلقانی؛ دیوان: ۸۱)

۴۸۸۴۴. **دیو، دیو را ببیند، می‌گوید: «غول آمده.»** (رامسری)

۴۸۸۴۵. **دیو دیو را صدا می‌زند.** (رامسری)

۴۸۸۴۶. **دیوست، هرچه گویی جز آن کند.** (نامه‌ی داستان)

۴۸۸۴۷. **دیو کم بود که تو آمده‌ای مزاحمت ایجاد می‌کنی؟** (مازندرانی)

۴۸۸۴۸. **دیو لاحول‌گوی بسیار است.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۸۵، دهخدا، شکورزاده)

۴۸۸۴۹. **دیو همان به که بوَد بسته‌ی زنجیر.** (طبع مازندرانی، شکورزاده)

۴۸۸۵۰. **دیوی که عیب خود بشناسد فرشته‌است.** (اهلی شیرازی، شکورزاده)

۴۸۸۵۱. **دیه بر عاقله است.** (دهخدا، بهمنیاری، آذری، نامه‌ی‌داستان، عوام، شکورزاده، کهکیلویه)

۴۸۸۵۲. **ذات او هم بدو توان دانست.** (سنایی، امثال‌موزون)
۴۸۸۵۳. **ذاتش قُل می‌اندازد.** (قمی)
۴۸۸۵۴. **ذاتش قُل می‌زند، جوشش درونی‌اش را نشان می‌دهد.** (بیذوی)
۴۸۸۵۵. **ذات ماهی، خطا نیابی.** (افغانی)
۴۸۸۵۶. **ذات نایافته از هستی بخش*/ کی تواند که شود هستی بخش؟*** (جامی؛ سبحةالاسرار: ۴۶۹، سهیلی، بهمنیاری، عوام)
۴۸۸۵۷. **ذخیره‌ی مال چشمه‌ی اندوه است و ملال.** (شکورزاده)
۴۸۸۵۸. **ذخیره‌ی مال موجب وِزر و وبال است.** (شکورزاده)
۴۸۸۵۹. **ذخیره‌ی یک سال مورچه یک قُلُپ (لقمه‌ی) شتر پیر است.** (ساوه‌ای)
۴۸۸۶۰. **ذرع کجا و کفن کجا؟** (کردی)
۴۸۸۶۱. **ذرع نکرده پاره نکن (می‌کند، کرد).** (حییم، خرمی، تهرانی)
۴۸۸۶۲. **ذرّه‌ای آب توی چشم‌هایش نیست.** (مازندرانی)
۴۸۸۶۳. **ذرّه‌ای خود را شمرده آفتاب.** (مولوی؛ مثنوی: ۹۶/۱، بهمنیاری)
۴۸۸۶۴. **ذرّه‌ای دولت از هزار هنر بهتر است.** (ترکمنی)
۴۸۸۶۵. **ذرّه‌ای گوشت در بدنش نمانده‌است.** (هزاره‌ای)
۴۸۸۶۶. **ذرّه‌ای نیست که بی‌شور قیامت یابند.** (بیدل، امثال‌موزون)
۴۸۸۶۷. **ذرّه‌ای هستم که نایم در حساب.** (عوام)
۴۸۸۶۸. **ذرّه تا مهر نبیند به ثریا نرسد.** (سعدی؛ کلیات: ۴۰۱)
۴۸۸۶۹. **ذرّه حیران است در وضع شگرف آفتاب.** (بیدل: ۱۴۸، امثال‌موزون)
۴۸۸۷۰. **ذره ذرّه بچشی، تمام می‌شود، قطره قطره بریز برکه می‌شود.** (مرندی)
۴۸۸۷۱. **ذره ذرّه به هم شود بسیار/ دانه دانه است غلّه در انبار.** (بهمنیاری)
۴۸۸۷۲. **ذرّه ذرّه پشم قالی می‌شود، ذرّه ذرّه خانه خالی می‌شود.** (شهمیرزادی)
۴۸۸۷۳. **ذرّه ذرّه پشم، قالی می‌شود.** (شکورزاده، بهمنیاری، حییم، دهخدا، کوچه)
۴۸۸۷۴. **ذرّه ذرّه پشم، قالی می‌شود، دزد از دزدی فلانی می‌شود.** (عوام)
۴۸۸۷۵. **ذرّه ذرّه جمع شود، دریاها بین شود.** (تاجیکی)
۴۸۸۷۶. **ذرّه ذرّه خروار، قطره قطره دریا.** (افغانی)
۴۸۸۷۷. **ذرّه ذرّه کاندرین ارض و سماست / جنس خود را هم‌چو کاه و کهرباست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۹۰۰/۶، شکورزاده، بهمنیاری، عوام)
۴۸۸۷۸. **ذرّه را به آفتاب (خورشید) چه نسبت؟** (شکورزاده، افغانی، دهخدا، عوام، خزینه)
۴۸۸۷۹. **ذرّه را می‌بیند، خورشید را نمی‌بیند.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۸۸۸۰. **ذرّه را همّت عالی به فلک راه نمود.** (امثال‌موزون)

۴۸۸۸۱. **ذرّه کی یابد کنار بحر ژرف آفتاب.** (بیدل: ۱۴۷، امثال‌موزون)

۴۸۸۸۲. **ذرّه نگردد پدید، تا نبود آفتاب.** (کمال‌خجندی: ۷۹، تکمله)

۴۸۸۸۳. **ذکر احسان، وبال احسان است.** (افغانی)

۴۸۸۸۴. **ذکر جز در مجلس مشاهده نیست.** (سنایی؛ حدیقه: ۹۵، امثال‌موزون)

۴۸۸۸۵. **ذکر حق (خدا) کن تا دلت روشن (زنده) شود.** (بهمنیاری، شکورزاده، هبله‌رودی، نامه‌ی داستان)

۴۸۸۸۶. **ذکر حق دل را منوّر می‌کند.** (دهخدا، حییم، مثمر، نامه‌ی‌داستان، امثال‌موزون، افغانی، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)

۴۸۸۸۷. **ذکر حق کن که قوّت روح است.** (شکورزاده، هبله‌رودی، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)

۴۸۸۸۸. **ذکر خدا کن تا از بلا حذر کنی.** (نامه‌ی داستان)

۴۸۸۸۹. **ذکر خدا کن تا از بلا در امان باشی (حذر کنی).** (شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، عوام)

۴۸۸۹۰. **ذکر خدا کنی، بلا را از خود جدا کنی.** (بهمنیاری)

۴۸۸۹۱. **ذکر خیر از مال و دولت بهتر (خوش‌تر) است.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۴۸۸۹۲. **ذکر خیرش در میان بُوَد (هست).** (عوام، هبله‌رودی)

۴۸۸۹۳. **ذکر خیر و ثنا، از توانگری و غنا.** (افغانی)

۴۸۸۹۴. **ذکر دنیا خوار و ابتر* می‌کند.** (بهمنیاری)

۴۸۸۹۵. **ذکر ذاکر، حفظ جان ذاکر است.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، بهمنیاری)

۴۸۸۹۶. **ذکر شولم شولم گرفته.** (کلیله‌ودمنه: ۴۹، کاوش)

۴۸۸۹۷. **ذکر عیش، نصف (نیمه‌ی) عیش است.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، افغانی، بهمنیاری)

۴۸۸۹۸. **ذکر غایب از جمله‌ی‌معایب است.** (مقامات حمیدی، شکورزاده)

۴۸۸۹۹. **ذکر کدورت، کدورت است (آورد).** (جامی؛ فاتحةالشباب، دهخدا، عوام، افغانی، بهمنیاری، حییم، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)

۴۸۹۰۰. **ذکر گل چیدن اگر داری سوی گلزار رو.** (نامه‌ی امثال)

۴۸۹۰۱. **ذکر هر چیزی دهد خاصیتی.** (مولوی؛ مثنوی: دفتر ۳/ بیت ۳۸۵۳، بهمنیاری)

۴۸۹۰۲. **ذل از نیاز خیزد و نیاز از کاهلی.** (دهخدا)

۴۸۹۰۳. **ذلّت ز طمع خیزد و عزّت ز قناعت.** (بهمنیاری، افغانی)

۴۸۹۰۴. **ذلّت مرد در ناداری است.** (شکورزاده، خرمی، بهمنیاری)

۴۸۹۰۵. **ذلّت و عزّت به دست خداست.** (افغانی، عوام)

۴۸۹۰۶. **ذلّت و عزّت به دست خود شخص است.** (افغانی)

۴۸۹۰۷. **ذمّ خورشیدِ جهان ذم خود است.** (مولوی؛ مثنوی: ۳/۳۰، بهمنیاری)

۴۸۹۰۸. **ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام.** (سعدی؛ گلستان: ۵۳، بهمنیاری)

۴۸۹۰۹. **ذوالفقار علی دو دَم دارد.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۴۸۹۱۰. **ذوفن بر ذوفنون غالب است.** (دهخدا)

۴۸۹۱۱. **ذوفن به جهان ز ذوفنون به.** (ایرج‌میرزا، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۴۸۹۱۲. **ذوق آیینه نیست بد رو را.** (آشنا، امثال‌موزون)

۴۸۹۱۳. **ذوق از دلش بالا آمد.** (سیرجانی)

۴۸۹۱۴. **ذوق این مِی نشناسی به خدا تا نچشی.** (جامی؛ فاتحةالشباب، امثال‌موزون، افغانی)

۴۸۹۱۵. **ذوق پاکان ز خمر و مستی نیست.** (اوحدی: ۸۱ امثال‌موزون)

۴۸۹۱۶. **ذوق زدیم، خوش‌حال نشدیم.** (سیرجانی)

۴۸۹۱۷. **ذوق کار از غیرت همکار پیدا می‌شود.** (صائب: ۱۳۱۵، تکمله)

۴۸۹۱۸. **ذوقک ذوقک سبز بخته، پارسال پهن گاو جمع می‌کرد، امسال روی تخته.** (شهربابکی)

۴۸۹۱۹. **ذوق گل چیدن اگر داری سوی گلزار رو (شو).** (دهخدا، خزینه، بهمنیاری، امثال‌موزون، افغانی، هبله‌رودی، عوام، شکورزاده)

۴۸۹۲۰. **ذوق تکن بر این لچک، این لچک ضد ک..ن توست.** (لکی)

۴۸۹۲۱. **ذوق نیشکر کجا یابد مذاق از بوریا.** (سلمان‌ساوجی: ۳۶۵، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۸۹۲۲. **ذوقی از بالا نشستن نیست صاحب‌خانه را.** (کلیم همدانی: ۲۴۲، تکمله)

۴۸۹۲۳. **ذوقی چنان ندارد بی‌دوست زندگانی.** (حلاج: ۲۲۱، شکورزاده)

۴۸۹۲۴. **ذهن آدمی تند است.** (خوانساری)

۴۸۹۲۵. **رئیس خروس که ماده مرغ باشد، جای خروس معلوم است کجا باشد.** (جیرفتی)

۴۸۹۲۶. **رئیس رفته دوغ بگیرد ندادنش نوکرش را فرستاده ماست بگیرد.** (بافقی)

۴۸۹۲۷. **راحت آن‌را رسد که رنج برد.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)

۴۸۹۲۸. **راحت افزون‌تر شود چون آرزو کمتر شود.** (سالک‌قزوینی: ۱۳۱، تکمله)

۴۸۹۲۹. **راحت اندر مقابل رنج است/ اژدها در مقابل گنج است.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: بیت ۱۱۴۰)

۴۸۹۳۰. **راحت به دل رسان که همین مشرب است و بس.** (خزینه)

۴۸۹۳۱. **راحت بی‌عذاب نمی‌شود.** (تاجیکی)

۴۸۹۳۲. **راحت پسِ اندُه است و شادی پسِ غم.** (کلیله، شکورزاده، بهمنیاری)

۴۸۹۳۳. **راحت در قناعت است.** (نامه‌ی داستان)

۴۸۹۳۴. **راحت در قناعت است و بزرگی به (در) درویشی.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، عوام، افغانی، شکورزاده)

۴۸۹۳۵. **راحت در قناعت است و بزرگی در غربت.** (افغانی)

۴۸۹۳۶. **راحت درین بساط به مقدار زحمت است.** (صائب: ۳۴۵۶، تکمله)

۴۸۹۳۷. **راحت شدی تو، گیر افتادم من، الله‌اکبر.** (شکورزاده)

۴۸۹۳۸. **راحت طلبی ز کام دندان برکن.** (سلمان: ۶۳۶، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۸۹۳۹. **راحت کژدم زده، کشته‌ی کژدم بود.** (منوچهری: ۱۷۷، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، عوام)

۴۸۹۴۰. **راحت محض میّسر نشود/ نیست صافی که مکدر نشود.** (ایرج‌میرزا: ۱۹۰، حییم)

۴۸۹۴۱. **راحت مور در آن است که پامال شود.** (صائب: ۱۷۳۸، امثال‌موزون)

۴۸۹۴۲. **راحت و ایمنی ز درویشی است.** (ابوسعیدابوالخیر؛ سخنان منظوم: ۱۱۱)

۴۸۹۴۳. **راحت و رنج و غم و شادی عالم بگذرد.** (سرخوش، امثال‌موزون)

۴۸۹۴۴. **راحت هستی و رنج نیستی / بر شما بگذشت و بر ما هم گذشت.** (انوری: ۵۷۵، فرهنگ‌نامه)

۴۸۹۴۵. **راحتی را هنوز دنیا نزاییده.** (تهرانی)

۴۸۹۴۶. **راحتی سیخ ور گُرده‌اش می‌زند.** (کرمانی)

۴۸۹۴۷. **راحتی، شاخ به شکم آدم (شکمش) می‌زند.** (شکورزاده، کرمانی)

۴۸۹۴۸. **راحتی گر هست، کفشِ تنگ از پا کندن است.** (صائب: ۵۳۵، تکمله)

۴۸۹۴۹. **راحتی نیست در آن خانه که بیماری هست.** (حالتی ترکمان تهرانی، تکمله، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون، عوام)

۴۸۹۵۰. **راحتی و خوشی مثل دنبه‌ی برّه است.** (قشقایی)

۴۸۹۵۱. **رادمردان جهان‌دار چو گل باشند کوته زندگانی.** (دقیقی، دهخدا)
۴۸۹۵۲. **راز است زن، راز در پرده بِهْ.** (قدسی مشهدی:۹۳۳)
۴۸۹۵۳. **راز الهی، عمل بنده، زیورِآلات دیدم که به شیر می‌بندد.** (بختیاری)
۴۸۹۵۴. **راز بلبل گل بداند بی‌شکی.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۱۰۸، دهخدا، امثال‌موزون)
۴۸۹۵۵. **رازت پیش یکی، پرسیدنت را هزار کس.** (کردی)
۴۸۹۵۶. **رازت را برای چشم بینایت هم نگو.** (لری)
۴۸۹۵۷. **رازت را به زنان مفروش و با پادوی دیوان معاشرت مکن.** (خوزستانی)
۴۸۹۵۸. **رازت را به یارت نگو که یارت یار دارد.** (قشقایی)
۴۸۹۵۹. **رازت را پیش دوست، دردت را پیش حکیم بازگوی.** (کردی)
۴۸۹۶۰. **رازت را در دل نگه‌دار، آرد را در انبان.** (بختیاری)
۴۸۹۶۱. **راز تو را هم دل تو محرم است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۶۳)
۴۸۹۶۲. **راز چوپان زیر کپنک*او است.** (بجنوردی)
۴۸۹۶۳. **راز چیزی استِ که بلای آن در محافظت است و هلاک آن در افشا.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۴۸۹۶۴. **راز خود با یار خود چندان که بتوانی مگو.** (سعدی، دهخدا، خزینه، حییم، افغانی، شکورزاده، حییم)
۴۸۹۶۵. **راز خود با یار خود هر چند بتوانی مگو / یار را یاری بود، از یار یار اندیشه کن.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۴۸۹۶۶. **راز خود را با دوست مگوی شاید که آن دوست را نیز دوستان دیگری باشد.** (شکورزاده، عوام، ترکمنی)
۴۸۹۶۷. **راز خود گفتن، شکم خود دریدن است.** (بختیاری)
۴۸۹۶۸. **رازداری زن‌ها، بهتر از تجارت هندوستان است.** (بوشهری)
۴۸۹۶۹. **راز درون پرده ز رندان مست پرس.** (حافظ: ۷۶، بهمنیاری)
۴۸۹۷۰. **راز دل او دید کو دل نهفت.** (فردوسی: ۱۱۱، دهخدا)
۴۸۹۷۱. **راز دل با زنان و کودکان مگوی.** (افغانی)
۴۸۹۷۲. **راز دل با هر کس که جان دارد نباید گفت.** (مرزبان‌نامه/۲۰۲)
۴۸۹۷۳. **راز دلت را با زن نگو.** (هزاره‌ای)
۴۸۹۷۴. **راز دل جز به یار نتوان گفت.** (خزینه)
۴۸۹۷۵. **راز دل، در دل کس نگنجد.** (افغانی)
۴۸۹۷۶. **راز دل را افشا مکن.** (افغانی)
۴۸۹۷۷. **راز دل را جز به یار و راز دارم نتوان گفت.** (افغانی)
۴۸۹۷۸. **راز دل نتوان به زور از مرد بینا واکشید.** (دیوانه، امثال‌موزون)
۴۸۹۷۹. **راز دل نهان داشتن، زیان جان باشد.** (سمک‌عیّار: ۳۵۷/۳، شکورزاده)
۴۸۹۸۰. **راز دل‌ها خدای داند و بس.** (فرخی: ۲۶۶، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۴۸۹۸۱. **رازِ دوست، از دشمن نهان بِه.** (ویس‌و رامین: ۵۰۷، شکورزاده، دهخدا)
۴۸۹۸۲. **راز دوست، در دل دوست.** (افغانی)
۴۸۹۸۳. **راز را آهسته بگویید، فاش می‌شود.** (هراتی)
۴۸۹۸۴. **راز را به زن نگو.** (بختیاری)
۴۸۹۸۵. **راز را به محرم می‌گویند.** (بختیاری)
۴۸۹۸۶. **رازش را پیراهن نمی‌داند.** (افغانی)
۴۸۹۸۷. **راز کس در دل کس گنجایی ندارد مگر در دل دوست.** (مرزبان‌نامه:۲۸۵، دهخدا)
۴۸۹۸۸. **راز کسی که در تاریکی حلوا می‌خورد، فقط خدا می‌داند.** (مرزبان‌نامه: ۲۸۵، آذری)
۴۸۹۸۹. **رازم تو دلم، آوازم تو دنیا.** (تهرانی)
۴۸۹۹۰. **راز مردان پوشیده است.** (افغانی)
۴۸۹۹۱. **راز مردم فاش کردن بدترین عیب‌هاست.** (حیّم)
۴۸۹۹۲. **راز نهفته، رسوا بود.** (قدسی مشهدی:۹۳۳)
۴۸۹۹۳. **رازیانه*دارم، دلم درد می‌کند.** (لری)
۴۸۹۹۴. **رازیانه داریم ولی با جو عوض می‌کنیم.** (تمثیل)
۴۸۹۹۵. **رازی را چه کار با مروزی (مرغزی، امروزی).** (فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۴۸۹۹۶. **رازی که پنهان خواهی، با دوست مگو که او را شاید هوستی باشد.** (افغانی)
۴۸۹۹۷. **راست ابزار و کج‌آزار است.** (ترکمنی)
۴۸۹۹۸. **راست است، فارسی حرف می‌زند.** (نامه‌ی داستان)
۴۸۹۹۹. **راست است که دوغ از ماست است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر، دهخدا، خزینه، افغانی، بهارعجم)
۴۹۰۰۰. **راستان را حاجت سوگند نیست.** ((آشتیانی)
۴۹۰۰۱. **راستان رسته‌اند روز شمار.** (سنایی؛ دیوان: ۱۱۰۵، افغانی)
۴۹۰۰۲. **راست‌باز و پاک‌باز و امیر باش.** (اسرارالتوحید: ۲۱۶، دهخدا، عوام، کاوش)
۴۹۰۰۳. **راست باشد این که لاغر می‌شود بسیار خوار.** (قاآنی: ۳۱۱، شکورزاده)
۴۹۰۰۴. **راست باش وز میر و شاه مترس.** (اوحدی کرمانی: ۱۳۴، شکورزاده، دهخدا)
۴۹۰۰۵. **راست باش و مترس.** (کردی)
۴۹۰۰۶. **راست باش و مدار از کس بیم.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۴۹، شکورزاده، دهخدا)

۴۹۰۰۷. **راست باش و مدار باک از کس.** (ملک‌الشعرابهار؛ دیوان)
۴۹۰۰۸. **راست بایست تا نیفتی.** (سمنانی)
۴۹۰۰۹. **راست برو پیش حاکم نرو، کم بخور به طبیب نرو.** (کردی کلهری)
۴۹۰۱۰. **راست بروی چشم حاکم را درآورده‌ای، کم بخوری چشم حکیم را.** (بروجردی)
۴۹۰۱۱. **راست بگو، آرام خواب شو.** (افغانی)
۴۹۰۱۲. **راست بگو، بزن به دریا.** (لری)
۴۹۰۱۳. **راست بگو بگذر، دروغ بگو درمانده شو.** (بجنوردی)
۴۹۰۱۴. **راست بگو تا راست به کارت آید.** (لکی)
۴۹۰۱۵. **راست بگو رستگاری، کج بری گرفتاری.** (کردی کلهری)
۴۹۰۱۶. **راست بیا راست برو، ماست بخور، سرفًا بزن.** (شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، کوچه)
۴۹۰۱۷. **راست خود را گم نمی‌کند.** (افغانی)
۴۹۰۱۸. **راست در راه است، متقلّب در چاه است.** (هزاره‌ای)
۴۹۰۱۹. **راست روان را نزند کج نهاد.** (نامه‌ی داستان)
۴۹۰۲۰. **راست رو، سلامت رو است.** (هبله‌رودی)
۴۹۰۲۱. **راست‌رو، سیر خواهد بود.** (ترکمنی)
۴۹۰۲۲. **راست شو تا به راستان برسی.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۱۵۴، شکورزاده)
۴۹۰۲۳. **راست‌کاری، رستگاری است.** (افغانی)
۴۹۰۲۴. **راست، کج را به راست برگیرد.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۴۲، امثال‌موزون)
۴۹۰۲۵. **راست، کج را می‌برد.** (تبریزی)
۴۹۰۲۶. **راست گفتن، تلخ است.** (افغانی)
۴۹۰۲۷. **راست‌گو را آتش نمی‌سوزاند.** (ابن‌یمین)
۴۹۰۲۸. **راست‌گو را آفت نسیان نمی‌باشد.** (مثمر)
۴۹۰۲۹. **راست‌گو را همیشه راحت بیش.** (دهخدا، شکورزاده، خزینه)
۴۹۰۳۰. **راست‌گوی تا به سوگند نیازت نباشد.** (احیاءالعلوم، شکورزاده)
۴۹۰۳۱. **راست‌گوی را راحت در پیش است.** (تاجیکی، خزینه)
۴۹۰۳۲. **راست‌گوی، هلاک نشود.** (تاریخ بیهقی: ۴۷۳)
۴۹۰۳۳. **راست‌گویی در رزق خود خلل.** (خزینه)
۴۹۰۳۴. **راست‌گویی عزّت است و دروغ‌گویی ذلّت.** (شکورزاده)
۴۹۰۳۵. **راستم تات، چپم تات، وای بر من، له گشتم.** (کردی)
۴۹۰۳۶. **راست می‌گوید، راست چاه.** (زرقانی)
۴۹۰۳۷. **راست نتوان ساختن دیوار چون مایل شود.** (صائب:۱۳۰۳، تکمله)
۴۹۰۳۸. **راست و دروغش (دروغ) به گردن راوی.** (دهخدا، مثمر، خزینه، عوام، افغانی)
۴۹۰۳۹. **راسته برو، جسته پیشکشت.** (بهمنیاری، کرمانی، عوام)
۴۹۰۴۰. **راسته می‌اندازیم، چپه می‌آید.** (افغانی)
۴۹۰۴۱. **راستی آور که شوی رستگار.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۴۷، عوام، دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، افغانی، مثمر، هبله‌رودی، شکورزاده)
۴۹۰۴۲. **راستی ابرو در کجی آن است.** (شکورزاده، کوچه)
۴۹۰۴۳. **راستی از تو، ظفر از کردگار.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۴۷، بهمنیاری، تهرانی، افغانی، تکمله، امثال‌موزون، حییم، دهخدا)
۴۹۰۴۴. **راستی از کمان و کجی از تیر نیاید.** (افغانی)
۴۹۰۴۵. **راستی به درخت سفیدار (تبریزی) هم نمانده.** (کرمانجی)
۴۹۰۴۶. **راستی، حبیب خداست.** (ایلامی)
۴۹۰۴۷. **راستی در غضب پیدا شود.** (تاریخ گزیده، دهخدا)
۴۹۰۴۸. **راستی در کار برتر حیلت است.** (ناصرخسرو: ۷۳)
۴۹۰۴۹. **راستی را از طفل بپرس.** (افغانی)
۴۹۰۵۰. **راستی را زوال کی باشد. (نیست).** (دهخدا، خزینه، افغانی، تاجیکی)
۴۹۰۵۱. **راستی راه نجات است.** (شاهرودی)
۴۹۰۵۲. **راستی، رحمت از آن می‌بارد.** (کردی)
۴۹۰۵۳. **راستی، رستی.** (دهخدا، حییم، عوام، تکمله، افغانی)
۴۹۰۵۴. **راستی رضای خدا.** (تاجیکی)
۴۹۰۵۵. **راستی رفتی، کجی افتادی.** (کردی)
۴۹۰۵۶. **راستی زوال ندارد.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)
۴۹۰۵۷. **راستی سنگ ره (دل) رفتار باشد مار را.** (صائب: ۳۱، امثال‌موزون)
۴۹۰۵۸. **راستی شغل نیک‌بختان است.** (سنایی، امثال‌موزون، شکورزاده)
۴۹۰۵۹. **راستی ضرر و زیان ندارد.** (هزاره‌ای)
۴۹۰۶۰. **راستی عقل عاقبت (عافیت) بین راست.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۰۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۹۰۶۱. **راستی کمان در کژی (کجی) است.** (دهخدا، خوانساری)
۴۹۰۶۲. **راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار.** (سعدی؛ کلیات: ۶۴۷، شکورزاده، عوام)
۴۹۰۶۳. **راستی کن که راستان رستند / در جهان راستان قوی دستند.** (اوحدی کرمانی؛ جام‌جم: ۱۳۳، افغانی، شکورزاده)

۴۹۰۶۴. **راستی که به دروغ ماند، مگوی.** (دهخدا، حییم، بهمنیاری، افغانی، شکورزاده، عوام، خوانساری)

۴۹۰۶۵. **راستی موجب (مایه‌ی) رضای خداست/ کس ندیدم که گم شد از ره راست.** (سعدی؛ کلیات: ۹۴، دهخدا، بهمنیاری، افغانی، شکورزاده، امثال‌موزون، بهار عجچم، تهرانی، عوام)

۴۹۰۶۶. **راستی و راست‌کاری سبب ایمنی و رستگاری است.** (افغانی)

۴۹۰۶۷. **راستی ورز و رستگاری بین.** (اوحدی کرمانی؛ جام‌جم: ۱۳۵، شکورزاده)

۴۹۰۶۸. **راستی، (و) رستگاری.** (دهخدا، بهمنیاری)

۴۹۰۶۹. **راستی هیبت اللهی یا می‌خواهی مرا بترسانی؟** (شکورزاده، دهخدا، آذری، سهیلی)

۴۹۰۷۰. **راضی از باغ به برگی شده.** (نامه‌ی داستان)

۴۹۰۷۱. **راضی است صد تومان به مرده‌شور بدهد امّا یک ریال به حکیم ندهد.** (نجف‌آبادی)

۴۹۰۷۲. **راضی به مرگ خود شده که ضرر به صاحبش بخورد.** (عوام)

۴۹۰۷۳. **راضی شدن ز خصم، کم از انتقام نیست.** (هبله‌رودی، خزینه، مثمر)

۴۹۰۷۴. **راضی شدن، معنی تسلیم شدن است.** (افغانی)

۴۹۰۷۵. **راضیم به این خر سیاه و به این یک وجب چوب.** (ایلامی)

۴۹۰۷۶. **رأفت یاران نباشی، آفت ایشان مباش.** (سنایی؛ دیوان: ۹۰۶، شکورزاده)

۴۹۰۷۷. **راق و ریقش ماند.** (رامهرمزی)

۴۹۰۷۸. **راندنت کدام است و خواندنت کدام؟** (بهمنیاری، شکورزاده)

۴۹۰۷۹. **راندن نکند خیرگی از طبع مگس دور.** (صائب: ۳۹۶، تکمله)

۴۹۰۸۰. **رانکی‌اش*بو می‌دهد (می‌کند).** (عوام، فیروزکوهی، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)

۴۹۰۸۱. **ران گوران خورد آن‌کس که رود از پی شیر.** (فرخی: ۳۵۱، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۹۰۸۲. **ران مرغ را نمی‌خورد که به ک..نش نزدیک است.** (گیلکی)

۴۹۰۸۳. **ران ملخ به سلیمان (خوان جم) می‌برد.** (دهخدا)

۴۹۰۸۴. **ران ملخی پیش سلیمان بردن/ عیب است ولیکن هنر است از موری.** (دهخدا، عوام، بهمنیاری)

۴۹۰۸۵. **ران ملخی هدیه‌ی‌موران باشد.** (شکورزاده، عوام)

۴۹۰۸۶. **ران و گردن روی همه.** (فسایی)

۴۹۰۸۷. **راوی خیلی معتبر بود.** (آذری)

۴۹۰۸۸. **راوی سنّی است.** (عوام، حییم، دهخدا، شیرازی)

۴۹۰۸۹. **راه آب را پیش از پیش سد (بند) می‌زند.** (افغانی)

۴۹۰۹۰. **راه آبش را پیدا می‌کند.** (هزاره‌ای)

۴۹۰۹۱. **راه آغیل به کاهدان است.** (افغانی)

۴۹۰۹۲. **راه از رفتن است و کار از کردن.** (افغانی)

۴۹۰۹۳. **راه با رفیق خوش است.** (شیرازی، لری)

۴۹۰۹۴. **راه با رفیق.** (لری، زرقانی)

۴۹۰۹۵. **راه باریک است و شب تاریک و منزل بس دراز.** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، حییم، عوام، کوچه)

۴۹۰۹۶. **راه باریک است و شب تاریک و چاه از حد فزون.** (عمان سامانی؛ دیوان)

۴۹۰۹۷. **راه باریک است و شب تاریک و مرکب لنگ و پیر.** (عراقی؛ کلیات: ۱۸۵)

۴۹۰۹۸. **راه باریک چو افتاد گذر نتوان کرد.** (صائب)

۴۹۰۹۹. **راه باریک و جهان تاریک.** (هبله‌رودی، مثمر، دهخدا)

۴۹۱۰۰. **راه باریک و کاسه لبریزست/ دَم نگه‌دار تا خطا نخورد.** (باقرخروه‌ی کاشانی، تکمله)

۴۹۱۰۱. **راه باز، جاده دراز.** (دهخدا، شکورزاده، افغانی، عوام)

۴۹۱۰۲. **راه باشد از بی‌راه می‌رود (نمی‌روند).** (گیلکی)

۴۹۱۰۳. **راه بالا می‌نوازد (می‌رود).** (هبله‌رودی، مثمر)

۴۹۱۰۴. **راه برادری به گردنت.** (بختیاری)

۴۹۱۰۵. **راهبر باش نه راه بُر (زن).** (عطّار؛ تذکرةالاولیا: ۳۴۸، کشف‌المحجوب، شکورزاده، دهخدا)

۴۹۱۰۶. **راه بر سیلی که دارد روی در دریا مگیر.** (صائب: ۲۲۴۲، امثال‌موزون)

۴۹۱۰۷. **راه برو، بی‌راه مرو، هرچند که راه پیمان بود/ جو مخر گندم بخر هرچند که جو ارزان بود.** (افغانی)

۴۹۱۰۸. **راه برو، بی‌راه مرو، هرچند که راه پیچان بود / زن بگیر، بی‌زن مگرد هرچند که زن شیطان بود.** (جیرفتی)

۴۹۱۰۹. **راه برو، بی‌راه مرو هرچند که راه پیچان بود / زن بگیر، دختر بگیر هرچند که بیوه ارزان بود.** (نایینی)

۴۹۱۱۰. **راه برو میا جلویم بگذار.** (بختیاری)

۴۹۱۱۱. **راه بزن، (امّا) راه خدا را هم ببین.** (هبله‌رودی، مثمر، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)

۴۹۱۱۲. **راه بزن به انصاف.** (شیرازی، شهربابکی)

۴۹۱۱۳. **راه بزن، چاه بزن، راه خدا را از دست نده.** (تابادی)

۴۹۱۱۴. **راه بزن، خدا را هم ببین.** (کوچه)

۴۹۱۱۵. **راه بسیارست مردم را به قرب حق، ولی / راه نزدیکش دل مردم به دست آوردن است.** (صائب: ۵۳۱، تکمله)

۴۹۱۱۶. **راه به آخور خودش نمی‌برد.** (بهمنیاری، خرمی)
۴۹۱۱۷. **راه به این نزدیکی، کرایه به این گرانی.** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، شهربابکی)
۴۹۱۱۸. **راه به این نزدیکی، کرایه به این سنگینی، یک امایی درش است (دارد).** (تمثیل، فرهنگ‌نامه)
۴۹۱۱۹. **راه به دهی می‌برد.** (هبله‌رودی، مشمر، نامه‌ی‌داستان، دهخدا)
۴۹۱۲۰. **راه به راهدار سپرده‌است.** (حییم، عوام)
۴۹۱۲۱. **راه به راه می رسد، کوره راه به مالکه*.** (ایلامی)
۴۹۱۲۲. **راه به رفیق خوش است.** (بختیاری، سیرجانی، عوام، کرمانی، شهربابکی)
۴۹۱۲۳. **راه بهشت از کنار رحم و بخشندگی می‌گذرد.** (کرمانجی)
۴۹۱۲۴. **راه به کسی که می‌رود نشان می‌دهد، سنگ به‌جایی که می‌خورد اثر می‌گذارد.** (ساوه‌ای)
۴۹۱۲۵. **راه بی‌خوف بود مردم غارت‌زده را.** (دهخدا، تکمله، امثال‌موزون، آذری، فرهنگ‌نامه)
۴۹۱۲۶. **راه بی‌یار نیک نتوان رفت.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۱، امثال‌موزون)
۴۹۱۲۷. **راهت این، چاهت این است.** (سمنانی)
۴۹۱۲۸. **راهت دارد سفید می‌زند.** (سیرجانی)
۴۹۱۲۹. **راهت را، طلایت را و مذهبت را مخفی دار.** (هزاره‌ای)
۴۹۱۳۰. **راهت کلان و خرت پالان.** (افغانی)
۴۹۱۳۱. **راه جلویت و چاه هم جلویت.** (لری)
۴۹۱۳۲. **راه‌جو به قلعه می‌رسد و حرف‌گیر به بلا.** (ترکمنی، گنبدکاووسی)
۴۹۱۳۳. **راه چنان رو که سلامت روی.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار: ۲۷۳، شکورزاده)
۴۹۱۳۴. **راه حق پشیمانی ندارد.** (شکورزاده)
۴۹۱۳۵. **راه حق یکی است و راه باطل هزار.** (کیمیای سعادت، دهخدا، حییم، عوام، شکورزاده)
۴۹۱۳۶. **راه خوب، راه راست.** (افغانی)
۴۹۱۳۷. **راه خود را پاک باید کرد.** (بهمنیاری، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۴۹۱۳۸. **راه دارد دل به دل گر راه باشد سال‌ها.** (میرزا جلال اسیر، اویسی)
۴۹۱۳۹. **راهدار را گمرکچی کرده‌اند.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۹۱۴۰. **راهدار و رنگرز را دید و راز ناگفتنی فلانی را گفت.** (گیلکی)
۴۹۱۴۱. **راه دراز است، کوچه و گذرگاه باز.** (گیلکی)
۴۹۱۴۲. **راه دراز به حرف، کوتاه می‌شود.** (شکورزاده)
۴۹۱۴۳. **راه درازِ چسنک تا پیش جارو است.** (بروجردی)
۴۹۱۴۴. **راه درازِ گربه تا درِ گنجه است.** (بروجردی)
۴۹۱۴۵. **راه دراز و اسب لاغر.** (قشقایی)
۴۹۱۴۶. **راه دراز و الاغِ چلاق.** (قشقایی)
۴۹۱۴۷. **راه دراز و پول کم و گردن‌کلفت.** (سخن)
۴۹۱۴۸. **راه در دل‌ها نیابد چون بود گفتار کج.** (صائب: ۱۱۰۹، فرهنگ‌نامه، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون)
۴۹۱۴۹. **راه درست کن، چاه حفر کن انصاف را از دست مده.** (سیستانی)
۴۹۱۵۰. **راه دروغ کوتاه است.** (افغانی)
۴۹۱۵۱. **راه دریا می‌رود.** (نامه‌ی داستان)
۴۹۱۵۲. **راه دزد خانه گرفته نمی‌شود.** (افغانی)
۴۹۱۵۳. **راه دزد زده، امن است.** (افغانی، عوام)
۴۹۱۵۴. **راه دزدزده تا چهل روز امن است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۴۹۱۵۵. **راه دست کوه‌نشین نبود، زن خود را طلاق دهد.** (گیلکی)
۴۹۱۵۶. **راه دل را کس نمی‌بیند.** (نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، هبله‌رودی)
۴۹۱۵۷. **راه دور، رمز بسیار.** (گچسارانی)
۴۹۱۵۸. **راه دور می‌ری چمباتمه بشین، جای غریب می‌ری پیاز بخور.** (همدانی)
۴۹۱۵۹. **راه دور، نزدیک است.** (کردی)
۴۹۱۶۰. **راه دور و توشه‌ی‌سنگین.** (لری)
۴۹۱۶۱. **راه دول را بگیریم یا سر نی را.** (افغانی)
۴۹۱۶۲. **راه دویده، کفش دریده.** (دهخدا، حییم، عوام، آذری، شکورزاده)
۴۹۱۶۳. **راه دویده، ک..ن دریده.** (تهرانی)
۴۹۱۶۴. **راه دهان را آدم چشم بسته می‌یابد.** (افغانی)
۴۹۱۶۵. **راه را به دزد بسپار و آسوده بخواب.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۴۹۱۶۶. **راه را پا می‌پیماید، چشم می‌ترسد.** (بختیاری)
۴۹۱۶۷. **راه را تا نروی و مرد را تا نیازمایی.** (بختیاری)
۴۹۱۶۸. **راه را رفیق خوش است.** (واعظ قزوینی)
۴۹۱۶۹. **راه راست (برو) اگرچه دور باشد، زن پاکدامن بگیر اگرچه مُسن باشد.** (بلوچی، نیک‌شهر)
۴۹۱۷۰. **راه راست برو اگرچه دور است، زن بیوه مکن (نخواه) اگرچه حور است.** (خزینه، نهاوندی)
۴۹۱۷۱. **راه راست برو، اگرچه دور است.** (شکورزاده، عوام، افغانی، تاجیکی)
۴۹۱۷۲. **راه راست برو، خداوند همراه توست.** (ایلامی)
۴۹۱۷۳. **راه راست، بی‌خطر است.** (افغانی)
۴۹۱۷۴. **راه راست که به منزل نرساند، راه چپ هرگز نمی‌رساند.** (تهرانی)

۴۹۱۷۵. **راه راست، گم شدن ندارد.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۴۹۱۷۶. **راه راست، هموار است.** (لری)
۴۹۱۷۷. **راه را سفید کرده‌است.** (آملی)
۴۹۱۷۸. **راه را کوتاه (کارِ کوته را) مکن بر خود دراز.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۸۱/۵، افغانی)
۴۹۱۷۹. **راه را گذاشته، از پشت‌بام می‌رود.** (آذری)
۴۹۱۸۰. **راه را مانده به چاه می‌روی.** (افغانی)
۴۹۱۸۱. **راه را من می‌روم، تو مانده می‌شوی.** (بیرجندی)
۴۹۱۸۲. **راه را می‌رود، پهنای راه را هم می‌رود.** (سیرجانی)
۴۹۱۸۳. **راه، راهِ شیوه، کفش، کفشِ گیوه، زن، زنِ بیوه.** (شکورزاده)
۴۹۱۸۴. **راه رستگاری دل به دست آوردن است.** (صائب: ۲۳۵۰)
۴۹۱۸۵. **راه رفتن آقا را ببین، با شکم خالی می‌گوزد.** (شوشتری)
۴۹۱۸۶. **راه رفتن را از گاو یاد بگیر و آب خوردن از خر و زن‌داری را از خروس.** (شکورزاده)
۴۹۱۸۷. **راه رفتن (رفتار) را از گاو یاد بگیر، آب خوردن را از خر.** (بهمنیاری)
۴۹۱۸۸. **راه رفتن روی برف که گرد و خاک ندارد.** (تهرانی)
۴۹۱۸۹. **راه رفتن شریکی نیست.** (لری)
۴۹۱۹۰. **راه رفتن عروسی که نپسندیده باشند، به صورت تاپ و توپ می‌آید.** (ساوه‌ای)
۴۹۱۹۱. **راه رُفتن، وانگهی رفتن.** (مثمر)
۴۹۱۹۲. **راه رفتنی را باید بروی، دندان خراب را باید بکشی.** (بختیاری)
۴۹۱۹۳. **راه رفتنی را باید رفت.** (بیرجندی، شیرازی، شهربابکی)
۴۹۱۹۴. **راه رفته، احوال فرسخ را می‌پرسی.** (بختیاری)
۴۹۱۹۵. **راه رفته، بلا یافته.** (افغانی)
۴۹۱۹۶. **راه رفته را امتحان نمی‌کنند.** (سیرجانی)
۴۹۱۹۷. **راه رفته و ک..ن دریده باز مانده.** (نامه‌ی داستان)
۴۹۱۹۸. **راه رفته و ک..ن دریده.** (جیرفتی، مشهدی)
۴۹۱۹۹. **راه رمه عوض شد و بُز گر جلو افتاد.** (سیستانی)
۴۹۲۰۰. **راهرو آسوده گردد، راه چون پیموده‌شد.** (صائب: ۱۱۹۴، امثال‌موزون)
۴۹۲۰۱. **راهرو اگر شانس داشته‌باشد، سگ با سگ درگیر می‌شود.** (آذری)
۴۹۲۰۲. **راه روباه را با یوغ بسته‌است.** (هزاره‌ای)
۴۹۲۰۳. **راهرو گر صد هنر دارد، توکّل بایدش.** (حافظ: ۱۸۷، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۴۹۲۰۴. **راهزن از خویش باشد کاروان خفته را.** (صائب: ۱۰۲، تکمله)
۴۹۲۰۵. **راهزن در شب تاریک جگردارتر است.** (صائب: ۷۲۶، تکمله)
۴۹۲۰۶. **راهزن راه باش، راهزن همراه مباش.** (آذری)
۴۹۲۰۷. **راهزن، سلاح راهزن را نمی‌شناسد.** (ترکمنی)
۴۹۲۰۸. **راه سوار شدن و پیاده‌شدن یکی است.** (کردی)
۴۹۲۰۹. **راه سوراخ کسی را که در حال پیشاب (مدفوع کردن) است باز داشتن نمی‌توان.** (گیلکی)
۴۹۲۱۰. **راه سیل به خاشاک بسته نمی‌شود.** (افغانی)
۴۹۲۱۱. **راهش بین و اسبش را گیر.** (تاجیکی)
۴۹۲۱۲. **راهش روغنی شد، کلاهش جوغنی.** (جیرفتی)
۴۹۲۱۳. **راه شکم سرازیری است نه سربالایی.** (گیلکی)
۴۹۲۱۴. **راهش نزدیک، بارش سبک، کرایه‌اش زیاد، در این حکمتی نهفته است.** (آذری)
۴۹۲۱۵. **راه طاعت دراز است.** (خوزستانی)
۴۹۲۱۶. **راه طویله گم کرده.** (نامه‌ی داستان)
۴۹۲۱۷. **راه عشق است این، ره حمّام نیست.** (شیخ بهایی؛ کلیات: نان و حلوا: ۱۱، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۹۲۱۸. **راه عقبی ز راه کام (هزل) جداست.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۹۲، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۹۲۱۹. **راه (قانون) به گردن برادر بی‌راه.** (بختیاری)
۴۹۲۲۰. **راه کجا؟ فرسخ کجا؟** (زرقانی)
۴۹۲۲۱. **راه کوته را مکن بر خود دراز.** (شکورزاده)
۴۹۲۲۲. **راه کوته کن و بر خویش مکن کار دراز.** (سلمان‌ساوجی؛ دیوان: ۳۳۱)
۴۹۲۲۳. **راه که می‌رود منّت سر زمین می‌گذارد.** (زرقانی)
۴۹۲۲۴. **راه گاو را طی کن.** (گیلکی)
۴۹۲۲۵. **راه گذر را که دیدی سیلاب بردش.** (دزفولی)
۴۹۲۲۶. **راهِ گریز را پیش از ستیز باید جست.** (شکورزاده)
۴۹۲۲۷. **راه گم کردن عیب نیست، به راه نیامدن عیب است.** (آذری)
۴۹۲۲۸. **راه مارونی* که نیست؟** (کرمانی)
۴۹۲۲۹. **راه ما و شما بالاخره به قبرستان منتهی می‌گردد.** (هزاره‌ای)
۴۹۲۳۰. **راه مردان به خودفروشی نیست.** (اوحدی: ۵۸۲)
۴۹۲۳۱. **راه مرده باریک است.** (هزاره‌ای)
۴۹۲۳۲. **راه مرده نزدیک است.** (افغانی)
۴۹۲۳۳. **راه مرو با بدها، رفیق مشو با مطرب‌ها.** (کرمانجی)
۴۹۲۳۴. **راه مستراح را یادش دادم، آفتابه را از دست من گرفت.** (شکورزاده)
۴۹۲۳۵. **راه مشتک*از آسیاب کوتاه نیست.** (هزاره‌ای)
۴۹۲۳۶. **راه مشتک*به آسیاب است.** (افغانی)
۴۹۲۳۷. **راه مکّه از دویدن تمام نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۹۲۳۸. **راه منزل رسیده، کوتاه است.** (مکتبی، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۹۲۳۹. **راه می‌بینی، چرا فرسنگ می‌پرسی؟** (دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی)

۴۹۲۴۰. **راه می‌دهد، توشه نمی‌دهد.** (هراتی)

۴۹۲۴۱. **راه می‌رود بر زمین می‌کشد.** (گیلکی)

۴۹۲۴۲. **راه می‌رود، کف می‌زند.** (گیلکی)

۴۹۲۴۳. **راه می‌روی پیش (جلو) راببین، ک..ن می‌دهی ریش را ببین.** (مازندرانی)

۴۹۲۴۴. **راه نارفته کی رسی جایی / جایی نادیده چون نهی پایی.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۱۵۱شکورزاده، فرهنگ‌نامه)

۴۹۲۴۵. **راه نپیموده به رفع خستگی نمی‌نشیند.** (آذری)

۴۹۲۴۶. **راه نرفته، مرد ناآزموده.** (بختیاری)

۴۹۲۴۷. **راه نروید، عبدالحسین جو کاشته.** (سرخه‌ای)

۴۹۲۴۸. **راه نزدیک و کرایه‌ی‌زیاد.** (ترکمنی)

۴۹۲۴۹. **راهنمای مردم که کلاغ باشد، آن‌ها را به جهنّم می‌فرستد.** (اراکی)

۴۹۲۵۰. **راه نمی‌رود تا گرسنه‌اش نشود.** (لری)

۴۹۲۵۱. **راه و رسم گدایی را بلد است ولی شب‌های جمعه را فراموش می‌کند.** (رامسری)

۴۹۲۵۲. **راه‌هایی که تو روز رفته‌ای، من شب رفته‌ام.** (آذری)

۴۹۲۵۳. **راه هرچند که پیچان باشد، بی‌راه مرو.** (افغانی)

۴۹۲۵۴. **راه هرچه دورتر، بهتر، خویش هرچه، از بیگانه بهتر.** (مشترودی)

۴۹۲۵۵. **راه هست، از بی‌راه می‌رود.** (گیلکی)

۴۹۲۵۶. **راه هفت محلّه را می‌بندد.** (گیلکی)

۴۹۲۵۷. **راه همیشه سربالا نیست، سرپایینی هم دارد.** (شکورزاده، تهرانی)

۴۹۲۵۸. **راهی به مقصدی می‌رود، کوره راهی به منزل.** (لری)

۴۹۲۵۹. **راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست.** (حافظ: ۵۰)

۴۹۲۶۰. **راهی که او رفته باشد، تبر می‌اندازد.** (رامسری)

۴۹۲۶۱. **راهی که او شبانه می‌تواند برود، تو روز هم نمی‌توانی بروی.** (رامسری)

۴۹۲۶۲. **راهی که بلد نیستی مرو.** (لری)

۴۹۲۶۳. **راهی که به قصد روی گردانیدن باشد برگشت ندارد.** (خوزستانی)

۴۹۲۶۴. **راهی که راهزن زد، یک چند امن باشد.** (صائب: ۲۸۸۰، تکمله)

۴۹۲۶۵. **راهی که کوته است دراز است بی‌رفیق.** (شوکت بخارایی)

۴۹۲۶۶. **راهی که مادر رفته، فرزند پله‌پله می‌پیماید.** (چالدرانی)

۴۹۲۶۷. **راهی که موله را آورد، برش می‌گرداند.** (خوزستانی)

۴۹۲۶۸. **راهی که نمایان است راهنما نمی‌خواهد.** (سبزواری)

۴۹۲۶۹. **راهی که نه راهِ توست مسپر.** (ناصرخسرو: ۲۴۶، مرزبان‌نامه، شکورزاده)

۴۹۲۷۰. **راهی نیست از لب تا به دندان.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت: ۳۴۳۰)

۴۹۲۷۱. **رای بی‌قوّت، مکر و فسون است و قوّت بی‌رای، جهل و جنون.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۰، افغانی)

۴۹۲۷۲. **رای پیر از بختِ جوان بِه.** (حافظ: ۲۹۰، دهخدا)

۴۹۲۷۳. **رای دو کس نه، چون رأی یک کس باشد.** (قابوس‌نامه: ۴۰، شکورزاده)

۴۹۲۷۴. **رای قوی از شمشیر بُرّنده کاری‌تر است.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، عوام)

۴۹۲۷۵. **رأی که پنهان خواهی با دوست مگوی که شاید او را دوستی باشد.** (افغانی)

۴۹۲۷۶. **رایگان به کسی رُخ نمی‌نماید یار.** (مجیر بیلقانی:۱۰۶)

۴۹۲۷۷. **رایگان‌خوار، بالانشین است.** (دهخدا)

۴۹۲۷۸. **رایگان گران است.** (دهخدا، خوانساری، بختیاری)

۴۹۲۷۹. **رایگان گران نیست.** (دهخدا)

۴۹۲۸۰. **رایی لشکری را بشکند پشت.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۱۰۱۰)

۴۹۲۸۱. **رب‌النوع روزی، کور است.** (دهخدا، حییم، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)

۴۹۲۸۲. **رب دارم امّا نه به این ترشی که تو می‌خواهی.** (لری)

۴۹۲۸۳. **رُب دارم، امّا نه به این غلیظی.** (شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی)

۴۹۲۸۴. **رب گفتی، رُب یادم افتاد.** (آذری)

۴۹۲۸۵. **رَب و رُب سرش نمی‌شود.** (بهمنیاری، بختیاری)

۴۹۲۸۶. **رَب و رُبش را یاد کرد.** (عوام)

۴۹۲۸۷. **رتبه‌ی‌حرف سخنور زِ سخن‌سنج پرس.** (قاسم‌دیوانه، شکورزاده، امثال‌موزون)

۴۹۲۸۸. **رتبه‌ی‌حُسن بلند است، چه حاجت به نقاب.** (فصیحی، امثال‌موزون)

۴۹۲۸۹. **رتبه‌ی‌شخص فزاید ز صفای باطن.** (مخمور، امثال‌موزون)

۴۹۲۹۰. **رتیل که نیش می‌زند، جلوی دروازه منتظر نعش می‌شود.** (سمنانی)

۴۹۲۹۱. **رتیل وقتی آدم را نیش می‌زند می‌رود سر قبرش تا جسدش را بیاورند.** (بروجردی)

۴۹۲۹۲. **رجا پیشه، ناچار ذلت کشد.** (شرف‌الدین‌علی، امثال‌موزون)

۴۹۲۹۳. **رجاله*ز پیش و شه ز دنبال آید.** (بهمنیاری، دهخدا)

۴۹۲۹۴. **رجب‌علی چهل پاست.** (آذری)

۴۹۲۹۵. **رجَع بخُفَی حُنین.** (دهخدا)

۴۹۲۹۶. **رج هستیم ولی کج نیستیم.** (گیلکی)

۴۹۲۹۷. **رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۹، شکورزاده، دهخدا، عوام، افغانی)

۴۹۲۹۸. **رحم اگر بر ما نکردی تاکنون اکنون بکن/ هیچ‌وقت از بهرکار خیر کردن دیر نیست.** (فرهنگ‌نامه)

۴۹۲۹۹. **رحمان سراسر، سلیمان پا به پا.** (باباحیدری)

۴۹۳۰۰. **رحم به بچّه‌ی مار؟** (کردی)

۴۹۳۰۱. **رحم به بند شلوار وصل است.** (کندلوسی)

۴۹۳۰۲. **رحم به گرگ، جفا به گوسفند است.** (آذری)

۴۹۳۰۳. **رحمت به دزد سر گردنه.** (عوام)

۴۹۳۰۴. **رحمت به شیر پاکی که خورده.** (کوچه)

۴۹۳۰۵. **رحمت به کفن‌دزد اولی.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، کوچه، عوام، تاجیکی)

۴۹۳۰۶. **رحمت به کفن دزد قدیم.** (شکورزاده، کوچه)

۴۹۳۰۷. **رحم خوب است، اگر در دل کافر باشد.** (دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، شکورزاده، حییم)

۴۹۳۰۸. **رَحِم در تنور به پختن گِرده حامله نمی‌شود.** (طوطی‌نامه: ۱۸۵)

۴۹۳۰۹. **رحم کن تا خدا رحمت کند.** (زرقانی)

۴۹۳۱۰. **رحم کن تا خداوند به تو رحم کند.** (لری)

۴۹۳۱۱. **رحم کن تا رحم ببینی.** (افغانی)

۴۹۳۱۲. **رحم که به کور بکنی شاهین ترازو را می‌گیرد.** (بختیاری)

۴۹۳۱۳. **رحم و مروّت بالای عبادتست.** (بروجردی)

۴۹۳۱۴. **رحم و مروّت غریبان بیشتر است.** (آملی)

۴۹۳۱۵. **رحم و مهربانی‌اش کال است.** (آملی)

۴۹۳۱۶. **رحمی به حالِ خانه سیاهی نمی‌کنی.** (بابافغانی)

۴۹۳۱۷. **رحیم باش تا محتشم باشی.** (افغانی)

۴۹۳۱۸. **رخت از دروازه در می‌رود، سوزن و نخ برمی‌گرداند.** (دهخدا)

۴۹۳۱۹. **رخت بخت نمی‌آورد.** (تهرانی)

۴۹۳۲۰. **رخت بر گاو نهاده.** (نامه‌ی‌داستان، تاریخ‌الوزرا: ۴۱)

۴۹۳۲۱. **رخت بعد از عید برای گل قاپوق خوب است.** (عوام)

۴۹۳۲۲. **رخت بعد عید به درد گِل منار می‌خورد.** (تهرانی)

۴۹۳۲۳. **رخت پیش از سیل می‌باید برون از خانه ریخت.** (صائب: ۴۷۲، تکمله)

۴۹۳۲۴. **رختت را عوض کردی، بختت را چه می‌کنی؟** (تهرانی)

۴۹۳۲۵. **رخت حمّالی برون کن چون نداری تاب بار.** (صائب: ۲۱۹۴، تکمله)

۴۹۳۲۶. **رخت خر بنده به بنگاه شتربان آرند.** (سنایی؛ دیوان: ۱۴۲، امثال‌موزون، قرةالعین: ۱۴، نامه‌ی‌داستان)

۴۹۳۲۷. **رختخواب جای تنبل است.** (شاهرودی)

۴۹۳۲۸. **رخت دو تا جاری را تو یک تشت نمی‌شود شست.** (کوچه، عوام، دهخدا، شکورزاده)

۴۹۳۲۹. **رخت دوتا هم‌داماد را نمی‌شود تو یک صندوق بگذارند.** (بافقی)

۴۹۳۳۰. **رخت دو هَوو به یک صندوق می‌رود، آب دو جاری از (به) یک جو نمی‌رود.** (کوچه)

۴۹۳۳۱. **رخت دو هوو تو یک بقچه می‌رود، رخت دو جاری نمی‌رود.** (تهرانی، شیرازی، شهربابکی)

۴۹۳۳۲. **رخت را به تن چوب هم بکنی جلوه می‌کند (خوشگل می‌شود).** (تهرانی، زرقانی)

۴۹۳۳۳. **رختش را در آب انداخته.** (خوزستانی)

۴۹۳۳۴. **رختشوی، دروغ‌گو می‌شود.** (آذری)

۴۹۳۳۵. **رخت عَلَمْ کردند.** (مازندرانی)

۴۹۳۳۶. **رخت قدّ خودت بدوز.** (زرقانی)

۴۹۳۳۷. **رخت مسیحا نکشد هر خری / محرم دولت نشود هر سری.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۸ بهمنیاری، شکورزاده)

۴۹۳۳۸. **رخت واشور و واگردون ندارد.** (زرقانی)

۴۹۳۳۹. **رخت و پختش با من است، یارش تو باشی.** (لری)

۴۹۳۴۰. **رخ تو در نظر آمد مراد خواهم یافت/ چرا که حال نکو در قفای فال نکوست.** (حافظ: ۴۱)

۴۹۳۴۱. **رخت‌هایشان به یک آفتاب خشک می‌شود (نمی‌شود).** (کرمانی، سیرجانی)

۴۹۳۴۲. **رختی که تهران از کسی عاریه بگیری باید بری کرمان بپوشی.** (تهرانی)

۴۹۳۴۳. **رخ در رخ افتد چشم در چشم.** (کردی)

۴۹۳۴۴. **رخ زیبای (روی میمون) تو دیدن در دولت بگشاید.** (سعدی؛ کلیات: ۴۶۰، فرهنگ‌نامه)

۴۹۳۴۵. **رخش باید تا تن رستم کشد.** (عطّار، امثال‌موزون، دهخدا، تکمله، عوام، شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، نامه‌ی‌داستان)

۴۹۳۴۶. **رخش رستم را از چاه کشیده است.** (کرمانی)

۴۹۳۴۷. **رخش می‌باید که رستم را به میدان آورد.** (صائب: ۴۷۳)

۴۹۳۴۸. **رخ مرد را تیره دارد دروغ.** (فردوسی: ۱۷۱۴، بهمنیاری، شکورزاده)

۴۹۳۴۹. **رخنه بر یأجوج بستن کار اسکندر است.** (جامی؛ دیوان: ۲۳، شکورزاده، امثال‌موزون)

۴۹۳۵۰. **رخنه شاید بر آب عمان بست/ رخنه‌ی حرص خواجه نتوان بست.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: بیت ۱۴۹)

۴۹۳۵۱. **رخنه کاندر قصر یابی از قصور قیصر است.** (جامی؛ دیوان: ۲۱، دهخدا، شکورزاده)

۴۹۳۵۲. **رخنه کن مُلک، سرافکنده به.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۵۱)

۴۹۳۵۳. **رخنه‌گر ملک، سرافکنده به.** (نظامی، بهمنیاری)

۴۹۳۵۴. **رخنه‌ی دیوار بهر مرغ بی‌بال و پر است.** (صائب: ۴۹۳، امثال‌موزون)

۴۹۳۵۵. **رخ یوسف، دم عیسی، ید بیضا داری/ آن‌چه خوبان همه دارند تو تنها داری.** (افغانی)

۴۹۳۵۶. **ردّ احسان، غلط (قبیح، گناه) است.** (دهخدا، عوام، کوچه، شکورزاده)

۴۹۳۵۷. **رد احسان کار خران است.** (بهمنیاری)

۴۹۳۵۸. **ردّپا از الاغ است، کار، کارِ عروس.** (آذری)

۴۹۳۵۹. **رد پا را به گربه گم می‌کند.** (اصفهانی)

۴۹۳۶۰. **ردّپاها تا لب دریا بود.** (دهخدا، بهمنیاری، کوچه)

۴۹۳۶۱. **ردّپای بزرگان رفتن درد سر دارد.** (الیکایی)

۴۹۳۶۲. **ردّپای (رش*) مورچه را از روی کاسه‌ی‌چینی برمی‌دارد.** (تهرانی، عوام)

۴۹۳۶۳. **ردّپای سگ را خیال نان سنگک می‌کند.** (بهمنیاری)

۴۹۳۶۴. **ردّپای عقل از ردّپای گاو بزرگ‌تر است.** (تالشی)

۴۹۳۶۵. **ردّ خلق (تو) چون قبول (ایشان) بود و قبول ایشان (تو) چون رد است.** (کشف‌المحجوب، عطّار؛ تذکرةالاولیا: ۴۶۷، دهخدا)

۴۹۳۶۶. **رّد خلق، قبول خدا (الله، خالق) است.** (شکورزاده، هبله‌رودی، مثمر، عوام، دهخدا، تکمله، حییم، هبله‌رودی)

۴۹۳۶۷. **ردّ دشمن، قبول دوست است.** (عوام، شکورزاده، بهمنیاری، حییم)

۴۹۳۶۸. **ردّ سگ (تازی) را می‌بیند، خیال نان سنگک را می‌کند.** (شهربابکی)

۴۹۳۶۹. **رده به کماج سهن*افتاده.** (کرمانی)

۴۹۳۷۰. **رذالت رسوایی به‌دنبال دارد.** (کردی)

۴۹۳۷۱. **رزّاق خداست.** (بهمنیاری)

۴۹۳۷۲. **رزاق دیگری است.** (دهخدا)

۴۹۳۷۳. **رزق آمد، شیطان رفت.** (لری)

۴۹۳۷۴. **رزق بر اهل خانه تنگ مکن/ روزی او می‌دهد تو جنگ مکن.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۱۰۳)

۴۹۳۷۵. **رزق به دست خداست.** (هزاره‌ای)

۴۹۳۷۶. **رزق تو بر تو ز تو عاشق‌تر است.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۸۲/۵، بهمنیاری، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)

۴۹۳۷۷. **رزق خویش به دست تو می‌خورد مهمان.** (سعدی؛ کلیات: ۷۴۱)

۴۹۳۷۸. **رزق را باید جمع کنی.** (بختیاری)

۴۹۳۷۹. **رزق را روزی‌رسان پر می‌دهد/ بی‌مگس هرگز نماند عنکبوت.** (صائب: ۲۱۷۵، بیرجندی، بهمنیاری، تهرانی، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده، مثمر)

۴۹۳۸۰. **رزق کسی به دست کسی نیست.** (ایلامی)

۴۹۳۸۱. **رزق گرگ در پایش.** (تاجیکی)

۴۹۳۸۲. **رزق گرگ در پنجه‌هایش است، زور پلنگ در دمش.** (کرمانجی)

۴۹۳۸۳. **رزق ما جای دیگر حواله است.** (سخن)

۴۹۳۸۴. **رزق مثل تبر است، هرجایی ممکن است بیفتد.** (ترکمنی)

۴۹۳۸۵. **رزق مردم بر مردم است و رزق همه بر خداست.** (خوزستانی)

۴۹۳۸۶. **رزق مقسوم و بخت مقدور است.** (مسعودسعدسلمان: ۸۸، دهخدا)

۴۹۳۸۷. **رزق مهمان پیش از خودش پیش می‌آید.** (تاجیکی)

۴۹۳۸۸. **رزق و روزی در پاست.** (بوشهری)

۴۹۳۸۹. **رزق و روزی در دست یکی دیگر است.** (لکی)

۴۹۳۹۰. **رزق و روزی را خدا می‌دهد.** (بختیاری)

۴۹۳۹۱. **رزق و روزی کسی را کس دیگر خورده نمی‌تواند.** (هزاره‌ای)

۴۹۳۹۲. **رزق و روزی که به آویشن رسید، بگذار بار آن‌را ببرد.** (شهر بابکی)

۴۹۳۹۳. **رزق و روزی گرگِ شَل در راه است.** (آملی)

۴۹۳۹۴. **رزق و روزی یا به زن است یا به سگ.** (هزاره‌ای)

۴۹۳۹۵. **رزق هر چند بی‌گمان برسد / شرط عقل است جستن از درها.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۲، حییم، فرهنگ‌نامه)

۴۹۳۹۶. **رزق هر روزه می‌رسد از حق / غم بیهوده می‌خورد احمق.** (تاجیکی)

۴۹۳۹۷. **رز (مو) جهاز لازم دارد ولی درخت توت لازم ندارد.** (سمنانی)

۴۹۳۹۸. **رَز و بُز با هم نمی‌سازند.** (کرمانی)

۴۹۳۹۹. **رستگاری جاوید در کم آزاری است.** (حافظ: ۴۷)

۴۹۴۰۰. **رستگاری در راست‌کاری است.** (اعجوبه و محجوبه: ۵۹، شکورزاده، عوام، افغانی)

۴۹۴۰۱. **رستگاری هردو عالم در کم‌آزاری بود.** (سنایی؛ دیوان: ۵۵۷، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۴۹۴۰۲. **رستم از ارّه کشیدن گوزید، تو اگر اره‌کشی می‌رینی.** (شیرازی)

۴۹۴۰۳. **رستم از ارّه‌کشی روزه نبود و گوزید / تو که هم روزه و هم ارّه‌کشی خواهی رید.** (نطنزی)
۴۹۴۰۴. **رستم است و یک دست اسلحه.** (شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی، عوام، کوچه، دهخدا)
۴۹۴۰۵. **رستم برای یک چارک نان سنگک گرزش را توی چارسو بزرگ گرو گذاشت.** (سخن)
۴۹۴۰۶. **رستم در (توی) حمّام است.** (بهمنیاری، دهخدا، سهیلی، کاشانی، تکمله، حییم)
۴۹۴۰۷. **رستم را هم رخش رستم کشد.** (کشف‌الاسرار: ۵۸۲/۱، مرصادالعباد: ۳۱۴ و ۶۳۱)
۴۹۴۰۸. **رستم صولت است و افندی*پیزی (فراش).** (بهمنیاری)
۴۹۴۰۹. **رستم کُله*دست است.** (شیرازی)
۴۹۴۱۰. **رستمی‌باید که بیژن را ز چاه آرد برون.** (صائب: ۲۹۷۵، تکمله)
۴۹۴۱۱. **رستم یلی بود در سیستان.** (دهخدا)
۴۹۴۱۲. **رستن از یارِ بد بود دشوار/ در بندی درآید از دیوار.** (جامی؛ سلسلةالذهب: ۹۸، شکورزاده)
۴۹۴۱۳. **رسد بی‌شک به مقصد هرکه پوید / مراد دل بیابد هرکه جوید.** (مهرومشتری: ۲۶۴۲)
۴۹۴۱۴. **رسد پای چپ اوّل به رکاب.** (قدسی مشهدی:۶۸۲)
۴۹۴۱۵. **رسد خوشه بعد از رسیدن به داس.** (قدسی مشهدی:۹۲۹)
۴۹۴۱۶. **رسد گر ز بد گوهری بر تو بَد / مپندار از هرکسی بد رسد.** (اخگر، فرهنگ‌نامه)
۴۹۴۱۷. **رسم ابنای دهر، خر خری است.** (ابن‌یمین: ۳۴۴)
۴۹۴۱۸. **رسم است که رهزن زند از قافله پس را.** (نظیری: ۱۷، امثال‌موزون)
۴۹۴۱۹. **رسم است که مالکان تحریر/ آزاد کنند بنده‌ی پیر.** (سعدی؛ کلیات: ۶۳)
۴۹۴۲۰. **رسم است مشتری را اوّل بها شکستن.** (کمال‌خجندی)
۴۹۴۲۱. **رسم دنیا کاشتن و چیدن است.** (رامسری)
۴۹۴۲۲. **رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن.** (قاآنی: ۵۶۱، امثال‌موزون، عوام، شکورزاده، دهخدا)
۴۹۴۲۳. **رسم ندیده آیا تا به حال عزاداری هم ندیده است؟** (لری)
۴۹۴۲۴. **رسمی است این‌که گنج بود در خرابه‌ها.** (نظامی، امثال‌موزون)
۴۹۴۲۵. **رسمی‌ست که رهزن به شب تار زند راه.** (میرزا رحیم تبریزی)
۴۹۴۲۶. **رسن حلقه گردد خورد چون گره.** (قدسی مشهدی:۹۱۵)
۴۹۴۲۷. **رسن را گذر بر چنبر است.** (عطّار: ۷۵۱، دهخدا، شکورزاده)
۴۹۴۲۸. **رسن که پاره شد چهار سر پیدا می‌کند.** (کردی)
۴۹۴۲۹. **رسن هر قدر دراز باشد آخر سر از چنبر گذرد.** (آذری)
۴۹۴۳۰. **رسواست چو گل ز سر کلاه اندازد.** (قدسی مشهدی:۷۳۵)
۴۹۴۳۱. **رسوا شود آن‌که می‌درد پرده کس/ زر قلب برآید و محک رو سیه است.** (کلیم همدانی: ۵۶۵، تکمله)
۴۹۴۳۲. **رسوایی او را خوک هم گردن نمی‌گیرد.** (آلاشتی)
۴۹۴۳۳. **رسوایی این جهان به از رسوایی آن جهان.** (تاریخ طبری: ۳۲۶)
۴۹۴۳۴. **رسوایی بر سرم آوردی.** (اشتهاردی)
۴۹۴۳۵. **رسوایی تو را سگ نمی‌خورد.** (مازندرانی)
۴۹۴۳۶. **رسوایی را در زنبیل (کیسه) ریخته‌است.** (گیلکی، رامسری)
۴۹۴۳۷. **رسواییِ من، باعثِ بدنامی توست.** (ابوسعیدابوالخیر؛ سخنان منظوم: ۱۱)
۴۹۴۳۸. **رسوایی و تردامنی از خلق چه پوشم / پیمانه‌ی‌ما بر سر بازار شکسته.** (حزین لاهیجی، فرهنگ‌نامه)
مصراع اوّل در اصل: **رسوای خماریم در این کهنه خرابات**
۴۹۴۳۹. **رسولان امانت‌دار باشند.** (سمک‌عیّار: ۹۹/۲)
۴۹۴۴۰. **رسول گفت که با مرگ خواب هم پدرست/ به اختیار مکن خواب اختیار و مخسب.** (صائب: ۱۲۰، تکمله)
۴۹۴۴۱. **رسید چون نوبت عمرت به پنجاه/ تو را فرزندگان باشند چون ماه.** (رفسنجانی)
۴۹۴۴۲. **رسیدن خر لنگ، بارکردن قافله.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۴۹۴۴۳. **رسیده، آسوده باشد.** (کشف‌المحجوب: ۳۰۷، دهخدا)
۴۹۴۴۴. **رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت.** (آصفی هروی، خزینه، افغانی، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه، امثال‌موزون)
۴۹۴۴۵. **رسیده، رسیده خورد (می‌خورد).** (دهخدا، حییم، شکورزاده، مشمر، بهمنیاری)
۴۹۴۴۶. **رسیده، رسیده می‌خورد و نرسیده نارسیده.** (لری، کهکیلویه)
۴۹۴۴۷. **رسیده کار به‌جایی ز تنگدستی ما / که موشِ مطبخ‌مان با درشکه می‌آید.** (کوچه)
۴۹۴۴۸. **رسیده کار به‌جایی زر و سیاهی خلق، که ریش سفید در این‌جا آسیابان است.** (اصفهانی)

۴۹۴۴۹. **رسیده، میوه‌ی‌رسیده می‌خورد و نرسیده میوه‌ی‌نارس.** (دهدشتی)
۴۹۴۵۰. **رسیده، نصیب خود خورد.** (بهمنیاری)
۴۹۴۵۱. **رسیدی به قوس بگیر و بُخُس.** (کوچه)
۴۹۴۵۲. **رشادت بی‌جا، جوان‌مرگی می‌آورد.** (شکورزاده، عوام)
۴۹۴۵۳. **رِشت، رِشت شد پنبه.** (سروستانی)
۴۹۴۵۴. **رشته از همواری خود غوطه در گوهر زده‌است.** (صائب: ۱۵۷۶، امثال‌موزون)
۴۹۴۵۵. **رشته‌ای در گردنم افکنده دوست/ می‌کشد آن‌جا (هرجا) که خاطرخواه اوست.** (بهمنیاری، شهرضایی، خزینه، افغانی)
۴۹۴۵۶. **رشته باریک چو شد یکتا شد.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۶۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۹۴۵۷. **رشته به رشته سر هم دسته می‌کند.** (تهرانی)
۴۹۴۵۸. **رشته پر قیمت از آمیزش گوهر نشود.** (کلیم: ۱۹۲، امثال‌موزون)
۴۹۴۵۹. **رشته تا صاحب گره باشد رهش هموار نیست.** (بیدل: ۲۰۵، امثال‌موزون)
۴۹۴۶۰. **رشته تا یکتاست او را زور زالی بگسلد.** (سنایی؛ دیوان: ۲۶۴، امثال‌موزون، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۴۹۴۶۱. **رشته چندان که ضعیف است، گسستن دارد.** (دیوانه، امثال‌موزون)
۴۹۴۶۲. **رشته دارد قفای سوزن‌ها.** (بیدل: ۶۰، امثال‌موزون)
۴۹۴۶۳. **رشته را باشد به سوزن ارتباط.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۴۶/۱)
۴۹۴۶۴. **رشته را پس ندهد آن‌که گهر می‌گیرد.** (کلیم؛ دیوان، امثال‌موزون)
۴۹۴۶۵. **رشته را نگو برنج را بگو، دیروز را نگو امروز را بگو.** (ابهری)
۴۹۴۶۶. **رشته کوتاه بود، مرغ نوآموخته را.** (صائب: ۲۷۰، امثال‌موزون)
۴۹۴۶۷. **رشته گر باریک باشد در محبّت باک نیست.** (شانی تکلو، امثال‌موزون)
۴۹۴۶۸. **رشته گفت: «من جعفری هستم.» نخود گفت: «پس من چه هستم؟»** (کرمانجی)
۴۹۴۶۹. **رشته و بافته‌ی مردم، ولی صدقه‌ی سر دست‌های خودم گردم.** (هراتی)
۴۹۴۷۰. **رشته‌ها پنبه شد.** (بهمنیاری)
۴۹۴۷۱. **رشته‌ی خامه، از سوراخ دوک می‌گذرد.** (آذری)
۴۹۴۷۲. **رشته‌ی‌مشک‌دوزی را چرب مکن.** (قشقایی)
۴۹۴۷۳. **رشتی داشت کوکو می‌پخت، مهمان رسید دست کرد کوکو را تو تابه برگرداند گفت: «شش‌انداز.»** (کوچه)
۴۹۴۷۴. **رشد زیادی مایه‌ی‌جوان‌مرگی است.** (دهخدا، عوام، شکورزاده)
۴۹۴۷۵. **رشکی برادر ماستی است.** (ژیل بلاس: ۲۸۹، تکمله)
۴۹۴۷۶. **رشکیماسی*آن که می‌خواستی آمده.** (بهمنیاری)
۴۹۴۷۷. **رشوه، جهنّم را روشنایی می‌بخشد.** (آذری)
۴۹۴۷۸. **رشوه، دو سر را آباد می‌کند.** (عوام)
۴۹۴۷۹. **رشوه، سنگ را نرم می‌کند.** (کردی)
۴۹۴۸۰. **رُشه*خور، همیشه خور.** (دامغانی)
۴۹۴۸۱. **رضا بقّال افتاد، خار به لمبرش رفت (زد).** (گیلکی)
۴۹۴۸۲. **رضا به داده بده وز جبین گره بگشا.** (حافظ: ۲۷، شکورزاده، بهمنیاری، عوام)
۴۹۴۸۳. **رضا شدیم به یک نان و پیاز، آن هم شده نذر و نیاز.** (لنجانی)
۴۹۴۸۴. **رضای خالق در رضای خلق است.** (افغانی)
۴۹۴۸۵. **رضای دلی از همه اَوّلی.** (خزینه)
۴۹۴۸۶. **رضای دوست به دست آر و دیگران بگذار.** (سعدی؛ کلیات: ۴۴۰، بهمنیاری، دهخدا، افغانی، شکورزاده، عوام)
۴۹۴۸۷. **رطب خورده منع رطب چون کند.** (صبا؛ کلیات: ۵۶۹، امثال‌موزون، شکورزاده، حییم، عوام)
۴۹۴۸۸. **رطب را نوش داد و طبق را سرپوش.** (خرابات)
۴۹۴۸۹. **رطب شیرین و دست از نخل کوتاه.** (سعدی؛ کلیات:۵۶۹)
۴۹۴۹۰. **رطب شیرین و کودک ناشکیب است.** (بیدل شیرازی، اویسی)
۴۹۴۹۱. **رطب ناورد چوب خر زهره بار.** (سعدی؛ بوستان: ۶۳، حییم)
۴۹۴۹۲. **رطب وعده کردی و تود* فرستادی.** (ناصرخسرو: ۵۱۷)
۴۹۴۹۳. **رطل (رطلی) دوگانه به مزاج (مزاجی) قوی توانند (توان) خورد.** (مرزبان‌نامه: ۱۰۶، دهخدا)
۴۹۴۹۴. **رعایت دریغ از رعیت مدار.** (افغانی)
۴۹۴۹۵. **رعایت شما دیگر برای من تشت و لگن نمی‌شود.** (فرهنگ‌نامه)
۴۹۴۹۶. **رعد و برق عصری، باران امشبی را دنبال داشت.** (لری)
۴۹۴۹۷. **رعد و برق‌های دیشبی درز و شکاف‌ها را پوشاند.** (لری)
۴۹۴۹۸. **رعشه در دست چو شد تیغ و عصا هردو یکی است.** (امثال‌موزون)
۴۹۴۹۹. **رعنایی طاووس ندادند مگس را.** (فیضی، شکورزاده)
۴۹۵۰۰. **رعیت از رعایت شاد گردد.** (شکورزاده، حییم، عوام)
۴۹۵۰۱. **رعیّت از رعایت شاه و مملکت از عدالت آباد گردد.** (افغانی)

۴۹۵۰۲. **رعیّت اگر جوی نداشته‌باشد، رعیّتی ندارد.** (لنجانی)

۴۹۵۰۳. **رعیّت، تابع ظلم است.** (دهخدا، بهمنیاری، خرمی)

۴۹۵۰۴. **رعیّت، جنگ نکند.** (تاریخ بیهقی: ۸۸۲)

۴۹۵۰۵. **رعیّت چو بیخ است و سلطان درخت/ درخت ای پسر باشد از بیخ سخت.** (سعدی؛ بوستان: ۴۲)

۴۹۵۰۶. **رعیت چون رعایت دید دِه آباد می‌گردد.** (شکورزاده، عوام)

۴۹۵۰۷. **رعیّت درخت است اگر پروری/ به کام دل دوستان برخوری.** (سعدی؛ گلستان: ۵۲)

۴۹۵۰۸. **رعیّت درخت جواهر است.** (دهخدا)

۴۹۵۰۹. **رعیّت را با جنگ چه کار باشد؟** (ابوالفضل بیهقی، دهخدا)

۴۹۵۱۰. **رعیّت را نرسد دست با لشکری برآوردن.** (ابوالفضل بیهقی، دهخدا)

۴۹۵۱۱. **رعیّت (فرمانبر) این کدخدا (شاه) نیست.** (مازندرانی)

۴۹۵۱۲. **رعیّت که بد می‌آورد تو شوره‌زار می‌کارد.** (تهرانی)

۴۹۵۱۳. **رفاقت اسب‌سوار و پیاده با هم جور درنمی‌آید.** (آذری)

۴۹۵۱۴. **رفاقت و مسافرت عمر کوتاهی دارند.** (شهرضایی)

۴۹۵۱۵. **رفاقتی که روی حقیقت استوار باشد با اقبال بستگی ندارد.** (آذری)

۴۹۵۱۶. **رفت آب را خورَد، حالا گوساله زیر آبش قرار دارد.** (لری)

۴۹۵۱۷. **رفت آسایش از آن دل که تپیدن دانست.** (فوقی، امثال‌موزون)

۴۹۵۱۸. **رفت آن‌جا که نی انداخت عرب.** (دهخدا، امثال‌موزون، عوام، شکورزاده)

۴۹۵۱۹. **رفت آن‌جایی که باباش رفت.** (زرقانی)

۴۹۵۲۰. **رفت آن‌جایی که مرغ‌های سفید رفتند.** (شهربابکی)

۴۹۵۲۱. **رفت آن‌که رفت.** (رودکی؛ دیوان، دهخدا، عوام، شاهد)

۴۹۵۲۲. **رفت ابروش را درست کند، چشمش را کور کرد.** (دهخدا، حییم، شکورزاده)

۴۹۵۲۳. **رفتار بد را ببین و نگو.** (شوشتری)

۴۹۵۲۴. **رفت اگر آتش، نشان دود بر دیوار ماند.** (انسی شاملو، امثال‌موزون، تکمله)

۴۹۵۲۵. **رفت، انگار برف پارسال رفته باشد.** (رامسری)

۴۹۵۲۶. **رفت ایران و توران را گشت، باز هم این‌جا را بهشت دید.** (مرندی)

۴۹۵۲۷. **رفت برای کاشتن باقلا.** (گیلکی)

۴۹۵۲۸. **رفت بگوزد (بشاشه)، رید (ریده).** (دامغانی، سمنانی)

۴۹۵۲۹. **رفت بگوید هزار، سرش را زد به دیوار.** (سمنانی)

۴۹۵۳۰. **رفت بهترش کند، بدتر شد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)

۴۹۵۳۱. **رفت به‌جایی که برگشت ندارد.** (آذری)

۴۹۵۳۲. **رفت به گوش (گور) پدرش.** (گیلکی)

۴۹۵۳۳. **رفت به نان برسد به‌جان رسید.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام)

۴۹۵۳۴. **رفت پشت کبوتر سبز.** (جیرفتی، سیرجانی)

۴۹۵۳۵. **رفت پیش دست پدرش.** (کرمانی)

۴۹۵۳۶. **رفت جایی که عرب نی انداخت.** (ملک‌الشعرا بهار)

۴۹۵۳۷. **رفت دختر را برای پسرش خواستگاری کند، خودش با او عروسی کرد.** (خوزستانی)

۴۹۵۳۸. **رفت در کوچه‌ی بی‌کسی.** (گلبافی)

۴۹۵۳۹. **رفت دماغش را بگیرد، چشمش را کور کرد.** (عوام، دماوندی، سمنانی)

۴۹۵۴۰. **رفت روسری عروس را بگیرد، روسری خودش را باد برد.** (آمره‌ای)

۴۹۵۴۱. **رفت روی پله اوّل.** (آمره‌ای)

۴۹۵۴۲. **رفت ریش بیارد، سبیلش را هم باخت.** (بهمنیاری، حییم، عوام)

۴۹۵۴۳. **رفت ریش بیاورد، بروتش هم سوخت.** (افغانی)

۴۹۵۴۴. **رفت ریش بیاورد سبیلش را جا گذاشت.** (سمنانی)

۴۹۵۴۵. **رفت زیر ابرویش را بردارد، زد چشمش را درآورد.** (آذری)

۴۹۵۴۶. **رفت زیر شال گاو.** (سیرجانی)

۴۹۵۴۷. **رفت سبیل بیاورد، ریش را هم گذاشت آمد.** (آذری)

۴۹۵۴۸. **رفت سراغ بابای باباش.** (زرقانی)

۴۹۵۴۹. **رفت سراغ رفته‌ها.** (زرقانی)

۴۹۵۵۰. **رفت سگ را فحل دهد (آبستن کند).** (گیلکی)

۴۹۵۵۱. **رفت عسل برایم آورد، حس‌حس*برایم آورد.** (خرم‌آبادی)

۴۹۵۵۲. **رفت عسل بیاورد، خستگی آورد.** (کردی کلهری)

۴۹۵۵۳. **رفت کلاه بیاورد، سر را هم به باد داد.** (شکورزاده، کوچه)

۴۹۵۵۴. **رفت که برنگردد.** (سمنانی)

۴۹۵۵۵. **رفت که سال دیگر با برف پایین بیاید.** (کوچه)

۴۹۵۵۶. **رفتم از خود این جهان و آن جهان پیموده‌شد.** (بی‌خبر، امثال‌موزون)

۴۹۵۵۷. **رفتم اصفهان برای کار آسان، کُپه روی سرم گذاشتند، گفتند برو آسمان.** (شکورزاده)

۴۹۵۵۸. **رفتم بالا خانه ببینم انگوره، دیدم زنبوره.** (شکورزاده)

۴۹۵۵۹. **رفتم به بهشت پام لغزید و دلم کنده نشد.** (جیرفتی)
۴۹۵۶۰. **رفتم به خانه‌ی مورچه، دیدم سبد کُلچه.** (افغانی)
۴۹۵۶۱. **رفتم به خُلوره*، فخره دراز، خانم گُلوره.** (بیرجندی)
۴۹۵۶۲. **رفتم به درها، آوردم خبرها.** (هراتی، خراسانی)
۴۹۵۶۳. **رفتم به طویله جایت خالی/ پالان تو مانده یادگاری.** (نامه‌ی‌داستان)
۴۹۵۶۴. **رفتم به کلّه‌پز که مرا کله بده، پاچه داد.** (افغانی)
۴۹۵۶۵. **رفتم به هزار و یک درّه، ندیدم آدم دوسره.** (سخن)
۴۹۵۶۶. **رفتم تا بختیاری، دست از سرم برنداری.** (شهرضایی)
۴۹۵۶۷. **رفت مثل برف (سال گذشته) رفته باشد.** (گیلکی)
۴۹۵۶۸. **رفت مثل جو گوجان*.** (بختیاری)
۴۹۵۶۹. **رفتم خانه عمّه بِدارتم، نان کوچک پخت و نداداِتم.** (شهربابکی)
۴۹۵۷۰. **رفتم خانه‌ی‌بابو (بابا) که دلم باز شود، دیدم خانه‌ی‌بابو (بابا) بدتر از خانه‌ی‌ما بود.** (گیلکی، رامسری)
۴۹۵۷۱. **رفتم خانه‌ی‌جمعه داد، خوردم مزّه داد، نشستم باز هم داد.** (هزاره‌ای)
۴۹۵۷۲. **رفتم خانه‌ی‌خاله دلم واشه، خاله گوزید (تیزید)، چسید، خسبید) دلم پوسید.** (دهخدا، یزدی، شکورزاده، سیرجانی، بهمنیاری، دهخدا، عوام، کوچه)
۴۹۵۷۳. **رفتم خانه‌ی‌خاله دلم وابو، دلِ خاله بدتر از دلِ ما بو.** (تهرانی)
۴۹۵۷۴. **رفتم خانه‌ی‌خاله روبوسی، خاله چُسید دلم پوسید.** (تهرانی)
۴۹۵۷۵. **رفتم خانه‌ی خاله، سنگی کرد حواله.** (جیرفتی)
۴۹۵۷۶. **رفتم دیدم نان گندم، پاپوشم را درآوردم و ماندم.** (بختیاری)
۴۹۵۷۷. **رفتم (رفت) ثواب کنم (کند)، کباب شدم (شد).** (دهخدا، حییم، عوام، شکورزاده)
۴۹۵۷۸. **رفتم زن بگیرم به پسرم، دیدم خودم واجب ترم.** (شهربابکی)
۴۹۵۷۹. **رفتم سرسر نردبان، خودم را دور کردم از شوهر مردمان.** (شاهرودی)
۴۹۵۸۰. **رفتم شهر کورها، دیدم همه کور من هم کور.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۴۹۵۸۱. **رفتم کوه، آمدم رود (دشت) ازگیل برای من حرام بود.** (گیلکی)
۴۹۵۸۲. **رفتن با من، آمدن با خدا.** (بختیاری)
۴۹۵۸۳. **رفتن به اختیار خود آدم است، آمدن دست خدا.** (هزاره‌ای)
۴۹۵۸۴. **رفتن به پای خویش به زندان چه لازم است؟** (صائب: ۹۴۳، امثال‌موزون)
۴۹۵۸۵. **رفتن به خانه‌ی دایی آنقدر خوش است که جُلی زیر پایت پهن کند.** (ایلامی)
۴۹۵۸۶. **رفتن به رفتن، ماندن هم به برکت.** (بختیاری)
۴۹۵۸۷. **رفتن به کربلا بهانه است، کربلا در میان خانه قرار دارد.** (مازندرانی)
۴۹۵۸۸. **رفتنت شود، آمدنت نی.** (افغانی)
۴۹۵۸۹. **رفتند آن مردانی که دروازه را تکان می‌دادند، ماندند مردهای لیچارگو و محتاج.** (عرب خوزستانی)
۴۹۵۹۰. **رفتند اسب‌ها را نعل کنند، شترها پایشان را پنهان کردند.** (گیلکی)
۴۹۵۹۱. **رفتند عروس را بیاورند، عروس رفته‌بود کنس*بچیند.** (آملی)
۴۹۵۹۲. **رفتند قمر*بیاورند، نبود، کلفتش را آوردند.** (شکورزاده، تهرانی)
۴۹۵۹۳. **رفتند قمر (قمرالملوک) را بیاورند، نبود، بلبل خاکی را آوردند.** (شکورزاده)
۴۹۵۹۴. **رفتند و روند دیگران هم.** (دهخدا)
۴۹۵۹۵. **رفتند و رویم و دِگر (دیگر) آیند و روند.** (باباافضل کاشانی؛ دیوان، خیّام؛ رباعیات، شکورزاده)
۴۹۵۹۶. **رفتند و ما هم می‌رویم.** (دهخدا، تکمله)
۴۹۵۹۷. **رفتند یک، برگشتند دو.** (ده‌آباد کاشان)
۴۹۵۹۸. **رفتنش رفتن کی شفیع است.** (لری)
۴۹۵۹۹. **رفتنم با خودم آمدنم (برگشتنم) با خدا.** (دهخدا، عوام، کرمانی)
۴۹۶۰۰. **رفتن و مردن مشابه یک‌دیگرند.** (بختیاری)
۴۹۶۰۱. **رفتن و نشستن بِهْ که دویدن و گسستن.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۱، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، امثال)
۴۹۶۰۲. **رفتن یا آمدنش شبیه از باغ بیرون آمدن ایلخانی است.** (قشقایی)
۴۹۶۰۳. **رفتنی از رفتن است، پیر از مردن.** (بیرجندی)
۴۹۶۰۴. **رفتنی را باید کتک زد.** (هزاره‌ای)
۴۹۶۰۵. **رفتنی را با یک سنگ باید زد.** (هزاره‌ای)
۴۹۶۰۶. **رفتنی را رفته گیر، این هفته را اون هفته گیر.** (یزدی)
۴۹۶۰۷. **رفتنی می‌رود و آمدنی می‌آید، شدنی می‌شود و غصّه به ما می‌ماند.** (دهخدا، حییم، کوچه، شکورزاده)
۴۹۶۰۸. **رفت و چندین آرزو با خاک برد.** (خزینه)
۴۹۶۰۹. **رفت و روی خاک خاکی مکن.** (لری)
۴۹۶۱۰. **رفته‌است از آسمان شوربا بیاورد.** (سخن)
۴۹۶۱۱. **رفته‌است پی دادن غریبان.** (اصفهانی)

۴۹۶۱۲. **رفته، انگار بز حاجی داود رفته‌است.** (مازندرانی)
۴۹۶۱۳. **رفته برای خودش آجان بیاورد.** (کوچه)
۴۹۶۱۴. **رفته برای مریض یخ بیاورد.** (گیلکی)
۴۹۶۱۵. **رفته‌بود تخم کلاغ بیاورد، واویلا آورد.** (ده‌آباد کاشان)
۴۹۶۱۶. **رفته‌بودم تو چه‌گفتی من چه‌گفتم بخرم.** (سخن)
۴۹۶۱۷. **رفته‌بودم ده تومان پول و یک قبا قدک و یک کله قند و یک ک..ن بدم برگردم.** (تهرانی)
۴۹۶۱۸. **رفته به پا، مانده به زانو.** (بختیاری)
۴۹۶۱۹. **رفته به رفته، مانده به برکت.** (ایلامی)
۴۹۶۲۰. **رفته جواب آورده، سرکه رو شراب آورده.** (تهرانی)
۴۹۶۲۱. **رفته در دنیای حق است.** (آذری)
۴۹۶۲۲. **رفته رفته آبرو را برطرف سازد غضب.** (اشرف، امثال‌موزون)
۴۹۶۲۳. **رفته رفته قشو قلمدان شد/ بچّه چوپان وزیر ایران شد.** (مازندرانی)
۴۹۶۲۴. **رفته رفته قشو قلمدان شد/ شیخ علی‌خان وزیر ایران شد.** (فرهنگ‌نامه، نامه‌ی‌داستان)
۴۹۶۲۵. **رفته‌رفته قشو قلمدان شد.** (بهمنیاری، کرمانی، شکورزاده)
۴۹۶۲۶. **رفته رفته مانده و برکت.** (لری)
۴۹۶۲۷. **رفته رفته می‌برد جوهر فرو آیینه را.** (بیدل: ۱۳۰، امثال‌موزون)
۴۹۶۲۸. **رفته سر کوه، زردآلو انک گیر آورده.** (کوچه)
۴۹۶۲۹. **رفته کوه، پسته‌ی کوهی بچیند.** (کهگیلویه)
۴۹۶۳۰. **رفته (می‌خواهد) برّه‌ی چرخ فلک را گیر بیاورد.** (تهرانی)
۴۹۶۳۱. **رفته می‌رود، مانده می‌ماند.** (بختیاری)
۴۹۶۳۲. **رفته و رسیده به‌جایی که گرگ‌ها زوزه می‌کشند.** (آذری)
۴۹۶۳۳. **رفته‌ها پشیمانند، مانده‌ها سرگردان.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۴۹۶۳۴. **رفته هرات، نه قبض آورده نه برات.** (زرقانی)
۴۹۶۳۵. **رفتی به عروسی، دست شستی، به پلو نرسیدی.** (گیلکی)
۴۹۶۳۶. **رفتی به قلا*، ماندی به بلا.** (افغانی)
۴۹۶۳۷. **رفتی به گلّه، زود بیا به آخور.** (آذری)
۴۹۶۳۸. **رفتی؟ حواله‌ات کردم به چراغ نفتی.** (سخن)
۴۹۶۳۹. **رفتی خانه بگو یک مشت اسفند برایت دود کنند (توی آتش بریزند).** (تهرانی)
۴۹۶۴۰. **رفتی داخل روستایی دیدی همه‌ی‌مردمش چشم چپولند، تو هم چشمت را چپول کن.** (هریسی)
۴۹۶۴۱. **رفتی دیدی، خوردن گفتن (تعارف) چه لازم است.** (آذری)
۴۹۶۴۲. **رفتی که رفتی مانند این‌که برف پارسال رفته باشد.** (رامسری)
۴۹۶۴۳. **رفتیم، آمدیم، شدیم همسر هم.** (شهربابکی)
۴۹۶۴۴. **رفتیم بز بگیریم، میش ما هم رفت.** (آرانی)
۴۹۶۴۵. **رفتیم به دادن غریبون.** (کرمانی)
۴۹۶۴۶. **رفتیم خانه‌ی خاله به دل‌خوشی، پیش ما گذاشتند گندل*کشی.** (قمی)
۴۹۶۴۷. **رفتیم دره‌ی بیک، مثل هم شدیم.** (بختیاری)
۴۹۶۴۸. **رفتی مُشتُلُق بگیری؟** (جیرفتی)
۴۹۶۴۹. **رفتیم عروس شدیم، شب برایمان کوتاه شد.** (گیلکی)
۴۹۶۵۰. **رفتیم (گشتیم، رفتم) به هزار و یک درّه، ندیدیم (ندیدم) آدم دوسره.** (عوام، همدانی)
۴۹۶۵۱. **رفتیم نماز از خود برداریم، روزه به گردن افتاد.** (نامه‌ی داستان)
۴۹۶۵۲. **رفعت کس نپسندند کسان جز بر دار.** (عوام)
۴۹۶۵۳. **رفیق آسیابان، بوستانچی (بوستان‌کار) است.** (بروجردی، لری)
۴۹۶۵۴. **رفیق آسیابان، کارگر آسیابست.** (کردی کرمانشانی)
۴۹۶۵۵. **رفیقان قدر یکدیگر بدانید/ خدا کی می‌دهد عمر دوباره.** (حافظ:۶۹۵، شکورزاده)
مصراع دوم در اصل: **که تا در وادی هجران نمانید.**
۴۹۶۵۶. **رفیق اهل غفلت هرکه شد از کار می‌ماند.** (افغانی)
۴۹۶۵۷. **رفیق باید دلش صندوقچه باشد.** (تهرانی)
۴۹۶۵۸. **رفیق بهتر از برادر است.** (بختیاری)
۴۹۶۵۹. **رفیق به دردت نمی‌خورد.** (سرخه‌ای)
۴۹۶۶۰. **رفیق به روز بد شناخته می‌شود.** (افغانی)
۴۹۶۶۱. **رفیق جانی است، نه رفیق نانی.** (افغانی)
۴۹۶۶۲. **رفیق خوب چو اکسیر نایاب است در عالم.** (افغانی)
۴۹۶۶۳. **رفیق خوب راه دراز را کوتاه می‌کند.** (آذری)
۴۹۶۶۴. **رفیق خوب روز ناچاری چون نان ارزن است.** (کرمانجی)
۴۹۶۶۵. **رفیق خویشتن هم خویشتن باش.** (مولوی، بهمنیاری)
۴۹۶۶۶. **رفیق خیرخواه از خویشان هم بهتر است.** (آذری)
۴۹۶۶۷. **رفیق دارا و یار اسکندر است.** (شکورزاده)
۴۹۶۶۸. **رفیق در خانه‌ها آوردی خبرها.** (افغانی)
۴۹۶۶۹. **رفیق در سفر شناخته می‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۹۶۷۰. **رفیق دزد، شریک قافله.** (بختیاری، شیرازی، دامغانی)
۴۹۶۷۱. **رفیق، رفیق، سختی و حادثه است.** (بختیاری)
۴۹۶۷۲. **رفیق رفیق، کاکا برادر، جو بیار زردآلو ببر.** (کرمانی)

۴۹۶۷۳. **رفیق روز تنگم، ک..ن مرغی است.** (لری)
۴۹۶۷۴. **رفیق روزهای خوش زندگی، به روز بد دچار گشتم بیا.** (آذری)
۴۹۶۷۵. **رفیق سر کم است، رفیق آش زیاد.** (آذری)
۴۹۶۷۶. **رفیق که رفیق را نگاید/ بویی از آن نیاید.** (شهرضایی)
۴۹۶۷۷. **رفیق گاوچران هاپلو*است.** (نهاوندی)
۴۹۶۷۸. **رفیق لجباز چون خوک خسته می‌ماند.** (کرمانجی)
۴۹۶۷۹. **رفیق منی یا رفیق خاله خرسه؟** (همدانی)
۴۹۶۸۰. **رفیقم هم سوخت.** (دهخدا)
۴۹۶۸۱. **رفیق ناکس، مانند آبیاری زل* است.** (لکی)
۴۹۶۸۲. **رفیق نامرد، چون کوزه‌ی‌سوراخ می‌ماند.** (کرمانجی)
۴۹۶۸۳. **رفیقِ، نیمه راه، دشمن جان است.** (افغانی)
۴۹۶۸۴. **رفیق و همراهت را از یورت*انتخاب کن.** (الیکایی)
۴۹۶۸۵. **رفیقی کاو بوَد بر تو حسدناک / به خاکش دِه که نر زد صحبتش خاک.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۳۷)
۴۹۶۸۶. **رفیقیمون به رفیقیمون، زردآلو بیار جو ببر.** (بافقی)
۴۹۶۸۷. **رفیقی نااهل، دوستی بی‌منّت، سزا هر سزا، محنت هر محنت.** (لکی)
۴۹۶۸۸. **رفیقی نیک یار از گوهری به.** (ویس‌و رامین: ۲۲۴، امثال‌موزون)
۴۹۶۸۹. **رقاص بازی در می‌کند.** (سیرجانی)
۴۹۶۹۰. **رقاص مراسم عروسی، نوحه‌خوان مراسم عزا.** (سنگسری)
۴۹۶۹۱. **رقاصی نمی‌تواند برقصد (رقص بلد نیست) می‌گوید زمینش کج است.** (حییم، سهیلی، کردی، عوام، بلوچی)
۴۹۶۹۲. **رقص اشتر ناساز است.** (سخن)
۴۹۶۹۳. **رقص اندر خونِ خود مردان کنند.** (مولوی؛ مثنوی: ۹۶/۳، شکورزاده، بهمنیاری)
۴۹۶۹۴. **رقص پهلو می‌کند.** (نامه‌ی داستان)
۴۹۶۹۵. **رقصت اجباری بود، خوش‌رقصیدنت چه بود؟** (بهمنیاری، خرمی)
۴۹۶۹۶. **رقص در عروسی شاه خانم، شام منزل خودم.** (فرهنگ‌نامه)
۴۹۶۹۷. **رقص روباه چند باید کرد؟** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۳۲۱)
۴۹۶۹۸. **رقص شتر، آواز شغال.** (آرانی)
۴۹۶۹۹. **رقص شتری.** (شیرازی)
۴۹۷۰۰. **رقصش مال دیگران است، گریه‌اش مال ما.** (خرّمی)
۴۹۷۰۱. **رقصش مال دیگران است، عرق‌چینش مال ماست (دیگران).** (عوام، حییم، شکورزاده)
۴۹۷۰۲. **رقص کور، بی‌حیله نیست.** (لارستانی)
۴۹۷۰۳. **رقصو رقصو کن نخودت می‌دهند، از مال خودت به خودت می‌دهند.** (گلبافی)
۴۹۷۰۴. **رقم، رمق می‌خواهد.** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان)
۴۹۷۰۵. **رقیبا من نمی‌خواهم که در پایت خلد خاری / چنانت دوست می‌دارم که از چشمت گزد ماری.** (افغانی)
۴۹۷۰۶. **رقیب را بکش، امّا تحقیر نکن.** (هزاره‌ای)
۴۹۷۰۷. **رقیب گفت: «دو سه روزه می‌روم به سفر.» دعایش کردم و گفتم: «هزار ساله بروی.»** (افغانی)
۴۹۷۰۸. **رقیب مار، بچّه‌اش است.** (مرندی، علمداری)
۴۹۷۰۹. **رقیب و بدخواه برای آدم زینت نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۴۹۷۱۰. **رقیق را رقیق می‌گوید، غلیظ را غلیظ.** (هزاره‌ای)
۴۹۷۱۱. **رقیه رُق می‌زند، ک..ن را به صندوق می‌زند.** (تهرانی)
۴۹۷۱۲. **رک و راست هرچه به دهانش بیاید می‌گوید.** (گیلکی)
۴۹۷۱۳. **رگ آن‌جا زن کزان خونی گشاید.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۳۵، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۹۷۱۴. **رگ از لیلی گشود و خون ز مجنون.** (نامه‌ی داستان)
۴۹۷۱۵. **رگ از میان گم نمی شه.** (شهربابکی)
۴۹۷۱۶. **رگ او محکم است.** (رامسری)
۴۹۷۱۷. **رگ باریکش را پیدا کرد.** (قشقایی)
۴۹۷۱۸. **رگ بسملش می‌خارد.** (هبله‌رودی)
۴۹۷۱۹. **رگ به رگ نبرد، به آن حرام‌زاده می‌گویند.** (بختیاری)
۴۹۷۲۰. **رگ به ریشه می‌رود، انگور به خوشه.** (سیرجانی، شهربابکی)
۴۹۷۲۱. **رگ به ریشه می‌رود، تبر به تیشه.** (شهربابکی)
۴۹۷۲۲. **رگ به ریشه می‌کشد.** (شکورزاده، دهخدا)
۴۹۷۲۳. **رگ به ریشه و ارزن به بذرش.** (کردی)
۴۹۷۲۴. **رگ پیشانی‌اش شکسته‌است.** (قمی)
۴۹۷۲۵. **رگ جوانی برجاست.** (خزینه)
۴۹۷۲۶. **رگ خنده‌اش باز شده.** (آذری)
۴۹۷۲۷. **رگ خواب او را پیدا کرده‌است.** (سنگسری)
۴۹۷۲۸. **رگ خوابش برخاست.** (مشمر)
۴۹۷۲۹. **رگ خوابش را گرفت (یافته).** (هبله‌رودی، مشمر، خزینه، افغانی، هزاره‌ای)
۴۹۷۳۰. **رگ خواب فلانی دستش است.** (قمی)
۴۹۷۳۱. **رگ دیوانگی‌اش گرفته‌است.** (خفری)
۴۹۷۳۲. **رگ را بدان، خون را بگیر.** (ترکمنی)

۴۹۷۳۳. **رگ رگ است این آب شیرین و آب شور.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۴۶/۱، بهمنیاری)

۴۹۷۳۴. **رگ، رگ را می‌کشاند و گندمِ برشته، آب را.** (لری)

۴۹۷۳۵. **رگ رگش خرابات است.** (افغانی)

۴۹۷۳۶. **رگ شرم به رگ ترس بسته‌است.** (هزاره‌ای)

۴۹۷۳۷. **رگ طحالش بریده‌شد.** (قشقایی)

۴۹۷۳۸. **رگ (عرق) گم نمی‌شود.** (لری)

۴۹۷۳۹. **رگ غیرتش جنبید.** (عوام)

۴۹۷۴۰. **رگ قیفال* بهر پای مزن.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۱۷، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۹۷۴۱. **رگِ ک..ن به چشم بند است.** (هزاره‌ای)

۴۹۷۴۲. **رگ گردن ندارد نسبتی با گردن مینا.** (بیدل: ۱۰، امثال‌موزون)

۴۹۷۴۳. **رگ لیلی را زدند، خون از دست مجنون می‌آمد.** (تهرانی)

۴۹۷۴۴. **رگ مانند ریشه‌اش است، جعفر مانند دایییش.** (ایلامی)

۴۹۷۴۵. **رگ و ریشه‌اش را می‌برد.** (سیستانی)

۴۹۷۴۶. **رگ و ریشه جاذبه دارد.** (هزاره‌ای)

۴۹۷۴۷. **رگ‌های (خلق و خوی) عُمَری او برخاستند.** (گیلکی)

۴۹۷۴۸. **رگ‌های مچ پایش بریده.** (گیلکی)

۴۹۷۴۹. **رمّال اگر غیب می‌دانست، گنج پیدا می‌کرد.** (تهرانی، شکورزاده)

۴۹۷۵۰. **رمّال و دعانویس که مفت شد، برای موش‌های خانه هم دعا می‌گیرند.** (شکورزاده)

۴۹۷۵۱. **رمز الکاسب حبیب الله بشنو/ از توکّل در سبب کاهل مشو.** (مولوی؛ مثنوی: ۹۱۴/۱)

۴۹۷۵۲. **رمز و راز زن و شوهر را فقط باید رختخواب بداند.** (تهرانی)

۴۹۷۵۳. **رُمش از پاچه‌اش در آمده.** (زرقانی)

۴۹۷۵۴. **رمضان آمد و پرید، بیست و نه روز دیگر مانده تا عید.** (شهربابکی)

۴۹۷۵۵. **رمضان الحرام، محرّم المبارک.** (تهرانی)

۴۹۷۵۶. **رمضان به هُم هُم افتاده.** (کرمانی)

۴۹۷۵۷. **رمضان را مرضان خواند حکیمی‌دانا.** (سخن)

۴۹۷۵۸. **رم کردن و زمین زدن حسابی، باز آمدن و شلاخ زدن یعنی چه؟** (تمثیل)

۴۹۷۵۹. **رموز عاشقان عاشق بداند / نه هر آن‌کس که اشتر می‌چراند.** (افغانی، خزینه)

۴۹۷۶۰. **رموز مصلحت (ملک) خویش خسروان دانند.** (حافظ: ۴۰۷، افغانی، خزینه)

۴۹۷۶۱. **رمه به گرگ سپردن شبانی هوس است.** (بیدل: ۱۹۳، امثال‌موزون)

۴۹۷۶۲. **رمه بی(چهارپای) لنگ نمی‌شود.** (آذری)

۴۹۷۶۳. **رمه قربان تو است امّا بزغاله یکی هشت ریال کمتر نمی‌شود.** (آذری)

۴۹۷۶۴. **رمه‌ی بی‌چوپان را گرگ می‌خورد.** (افغانی)

۴۹۷۶۵. **رمه‌ی‌تو که توی خرابی نریخته.** (بیرجندی)

۴۹۷۶۶. **رمه‌ی‌گوسفندان را رها کرده و ک..ن خر را به پتو کرده‌است.** (نهبندانی)

۴۹۷۶۷. **رمه‌ی‌والا که پشم گوسفند را گرفت رهایش می‌کند.** (افغانی)

۴۹۷۶۸. **رنج آورد طعام چو پیش از قدر خوری.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۱، فرهنگ‌نامه، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)

۴۹۷۶۹. **رنج آهو نه زصیّاد بود کز رسن است.** (قاآنی: ۱۳۰، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)

۴۹۷۷۰. **رنج از دل می‌بری، روشنایی از چشم.** (شهربابکی)

۴۹۷۷۱. **رنج امروز راحت فرداست.** (اخگر، امثال‌موزون)

۴۹۷۷۲. **رنج امروزین آسودن فردایین باشد و آسودن امروزین رنج فردایین.** (قابوس‌نامه: ۱۰۶، شکورزاده، دهخدا)

۴۹۷۷۳. **رنج انجامش گنج است.** (کردی)

۴۹۷۷۴. **رنج (بار) بر گاو و ناله بر گردون.** (امیر معزی:۴۱۷، امثال‌موزون، دهخدا)

۴۹۷۷۵. **رنج باشد پسِ هر آسانی/ نشنیدی که خار با خرماست.** (مسعودسعدسلمان: ۶۹)

۴۹۷۷۶. **رنج بردن در ره تقوا بود کار رجال.** (امیرمعزّی: ۴۱۷، دهخدا)

۴۹۷۷۷. **رنجبری با حقه‌بازی سازش ندارد.** (آذری)

۴۹۷۷۸. **رنج بریز آن‌گاه گنج را جمع کن.** (مازندرانی)

۴۹۷۷۹. **رنج بکش تا آش و برنج بخوری.** (بختیاری)

۴۹۷۸۰. **رنج بکش تا به گنج برسی.** (بهمنیاری، عوام، هبله‌رودی)

۴۹۷۸۱. **رنج چو عادت شود، آسودگی است.** (ایرج‌میرزا: ۱۱۳، امثال‌موزون، حییم، دهخدا)

۴۹۷۸۲. **رنج خر از راحت پالانگر است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۷۳، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)

۴۹۷۸۳. **رنجِ خود و راحتِ یاران طلب.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۲، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام، افغانی)

۴۹۷۸۴. **رنج، راحت دان چو شد مطلب بزرگ.** (شیخ بهایی؛ کلیات نان و حلوا: ۱۱، امثال‌موزون، عوام، افغانی، بهمنیاری)

۴۹۷۸۵. **رنج راه کعبه از بهر طواف کوی اوست.** (بیضایی، امثال‌موزون)

۴۹۷۸۶. **رنج زمانه برای مرد می‌آید، هرچه بیاید به سر مرد می‌آید.** (سیستانی)

۴۹۷۸۷. **رنج (زور) از گاو است و ناله از گردون.** (سنایی؛ دیوان: ۵۳۷، شکورزاده)

در اصل: **رنج بار بر گاوست و آید ناله از گردون**

۴۹۷۸۸. **رنج سخت کلید راحت است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)

۴۹۷۸۹. **رنج سرانجامش گنج است.** (کردی)

۴۹۷۹۰. **رنج سفر، راحت حَضَر.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)

۴۹۷۹۱. **رنج غربت به که اندر خانه جنگ.** (مولوی؛ مثنوی: جلد ۱، ص۴۹۲، رمضانی، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۴۹۷۹۲. **رنج کش تا به گنج رسی.** (دهخدا)

۴۹۷۹۳. **رنج‌کش را نصیب گنج است.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۷۶)

۴۹۷۹۴. **رنج کهتری بر خویشتن ننهی به آسایش مهتری نرسی.** (قابوس‌نامه: ۲۰۲، تکمله)

۴۹۷۹۵. **رنج گُل را (گُلو) بلبل کشید بوی آن‌را باد بُرد.** (کوچه)

۴۹۷۹۶. **رنج ما بردیم و گنج ارباب دولت برده‌اند.** (خواجوی کرمانی؛ دیوان:۶۴۷، ادیب‌الممالک فراهانی؛ دیوان، فرهنگ‌نامه)

۴۹۷۹۷. **رنج مشو راحت رنجور باش.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۳، بهمنیاری، شکورزاده)

۴۹۷۹۸. **رنج و گنج.** (بهمنیاری)

۴۹۷۹۹. **رنج و گنج هردو از زبان است.** (قشقایی)

۴۹۸۰۰. **رنج‌ها در عالم تسلیم راحت می‌شود.** (بیدل: ۱۸۵، امثال‌موزون)

۴۹۸۰۱. **رنج‌های عشق را کی بلهوس دارد قبول.** (ظهیر، امثال‌موزون)

۴۹۸۰۲. **رنجه دارنده کم زید چو مگس/ هست بی‌رنج از آن زید کرکس.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۴۹، دهخدا، هبله‌رودی، مشمر)

۴۹۸۰۳. **رنج هم‌درد که داند؟ هم‌درد.** (سعدی؛ گلستان: ۸۰، شکورزاده، کاوش)

۴۹۸۰۴. **رنج یکی راحت دیگریست.** (امیرخسرو دهلوی، تکمله، دهخدا)

۴۹۸۰۵. **رندان تشنه‌لب را آبی نمی‌دهد کس/ گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت.** (حافظ: ۶۵)

۴۹۸۰۶. **رندان را رندان می‌شناسند.** (عطّار؛ نوادرلغات: ۱۰۸، خزینه، هبله‌رودی، مشمر)

۴۹۸۰۷. **رندان همه ترکِ می‌پرستی کردند/ جز محتسب شهر که بی‌می‌مست است.** (شاه شجاع؛ تاریخ ادبی ادوارد براون: ج۳)

۴۹۸۰۸. **رند را بند و قحبه (بدکاره) را پند سود ندارد.** (عوام، حییم، دهخدا، شکورزاده، کوچه، سهیلی)

۴۹۸۰۹. **رند راست‌رو، سلامت‌رو است.** (مشمر)

۴۹۸۱۰. **رند عالم‌سوز را با مصلحت‌بینی چه‌کار؟** (حافظ: ۱۸۷، دهخدا، بهمنیاری)

۴۹۸۱۱. **رندیّ وهوسناکی (طربناکی) در عهد شباب اولی.** (حافظ: ۳۲۸، شکو زاده، دهخدا)

۴۹۸۱۲. **رنگ از رخ یاقوت به آتش نتوان برد.** (صائب: ۲۰۹۷، امثال‌موزون)

۴۹۸۱۳. **رنگ از ریسمان نمی‌رود، فعل از آدمی‌زاد.** (بختیاری)

۴۹۸۱۴. **رنگ اصلی الله تعالی است.** (افغانی)

۴۹۸۱۵. **رنگ به تخته نمی‌دهد.** (لارستانی)

۴۹۸۱۶. **رنگ به رنگ گل هفت رنگ.** (افغانی)

۴۹۸۱۷. **رنگ به رنگ می‌شود.** (نامه‌ی داستان)

۴۹۸۱۸. **رنگ به صورتش نمانده‌است.** (هزاره‌ای)

۴۹۸۱۹. **رنگ بی‌رنگی ز آسیب شکستن ایمن است.** (صائب: ۲۳۵۵، امثال‌موزون)

۴۹۸۲۰. **رنگ بین و حال پرس.** (تاجیکی)

۴۹۸۲۱. **رنگ پیربازار*را ندیده، از خاطرات سفر بادکوبه تعریف‌ها می‌کند.** (گیلکی)

۴۹۸۲۲. **رنگ حنا به دست نمی‌ماند و دوران به کسی.** (الیکایی)

۴۹۸۲۳. **رنگ خود را چاره کن، آیینه‌ی‌ما زرد نیست.** (صائب: ۶۲۹، امثال‌موزون)

۴۹۸۲۴. **رنگ دیگر، بار دیگر.** (افغانی)

۴۹۸۲۵. **رنگ دیگ رنگی نیست.** (مازندرانی)

۴۹۸۲۶. **رنگ را بو نمی‌توان کرد.** (افغانی)

۴۹۸۲۷. **رنگ رخساره‌ام را ببین، احوال دلم را بپرس (بدان).** (بختیاری، آذری، ایلامی)

۴۹۸۲۸. **رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر.** (سعدی؛ کلیات: ۵۲۴، امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، دهخدا، تهرانی)

۴۹۸۲۹. **رنگ رخساره خبر می‌دهد از حال نهانم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۶۵)

۴۹۸۳۰. **رنگرز از غم ترّی مُرده.** (بیرجندی)

۴۹۸۳۱. **رنگرز است آن‌که به خود رنگ دید.** (خرابات)

۴۹۸۳۲. **رنگرز به ریش خود درمانده.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، مشمر، افغانی، خزینه، شاهد)

۴۹۸۳۳. **رنگرز تو را رنگ کرده.** (سرخه‌ای)

۴۹۸۳۴. **رنگرز که از نیل خوشش بیاید، ریشش را هم رنگ می‌کند.** (فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)

۴۹۸۳۵. **رنگ رویم را ببین احوال دلم را مپرس (بپرس).** (عوام، لری)

۴۹۸۳۶. **رنگریزی فقط معطّل گُه سگ است.** (لری)

۴۹۸۳۷. **رنگ زردش، نشانه‌ی قلب پر دردش است.** (خرّمی)
۴۹۸۳۸. **رنگِ زردم را ببین احوال زارم را بپرس (مپرس).** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۴۹۸۳۹. **رنگ زردم را ببین، برگ خزان را یاد کن/ با بزرگان کم نشین، بیچارگان هم (افتادگان را) یاد کن.** (بهمنیاری، دشتستانی، بیرجندی)
۴۹۸۴۰. **رنگ زردم را نگر، چون همانند کژدم زیر سنگم.** (ایلامی)
۴۹۸۴۱. **رنگ سیاهم را نبین، بخت سفیدم را ببین.** (بیرجندی)
۴۹۸۴۲. **رنگ سیاه و سفید را از هم تشخیص نمی‌دهد.** (قشقایی)
۴۹۸۴۳. **رنگ شاش شتر و مزّه‌ی گل‌گاوزبان است.** (تهرانی)
۴۹۸۴۴. **رنگش بر دلش زده‌است.** (سیرجانی)
۴۹۸۴۵. **رنگش (رنگم) را ببین، حالش (حالم) را بپرس (مپرس).** (دهخدا، سیرجانی، خزینه، بهمنیاری، تهرانی، عوام، کوچه)
۴۹۸۴۶. **رنگش کرد (رنگ شد).** (امثال‌موزون)
۴۹۸۴۷. **رنگش مثل به فشرده‌است.** (سیرجانی)
۴۹۸۴۸. **رنگش مثل خاک است.** (سیرجانی)
۴۹۸۴۹. **رنگش مثل دو گل انار و فارسی است.** (سیرجانی)
۴۹۸۵۰. **رنگش مثل رنگ حاکم معزول شد.** (آذری)
۴۹۸۵۱. **رنگش مثل گُه شب مانده‌است.** (سیرجانی)
۴۹۸۵۲. **رنگ صورتی بهتر از سرخ است.** (شوشتری)
۴۹۸۵۳. **رنگ کبود، کم از گهر نیست.** (خرّمی)
۴۹۸۵۴. **رنگ گلیم ما به گیلان کردند.** (مرصادالعباد: ۶۳۸، دهخدا)
۴۹۸۵۵. **رنگ ما، گواه حال ما.** (تاجیکی)
۴۹۸۵۶. **رنگم ببین، حالم مپرس.** (سخن)
۴۹۸۵۷. **رنگ مداد علما افضل از خون شهداست.** (شکورزاده)
۴۹۸۵۸. **رنگ مردی و بوی نامردان؟** (اوحدی؛ دیوان: ۶۱)
۴۹۸۵۹. **رنگم زرد است، امّا گرمازده نشده‌ام.** (لری)
۴۹۸۶۰. **رنگ مشکین، شعار عباسی است.** (امیرخسرو دهلوی؛ هشت بهشت: ۱۰۹)
۴۹۸۶۱. **رنگ و چهره‌ی سرخت از نماز و روزه‌هایت است.** (بختیاری)
۴۹۸۶۲. **رنگ و دندونش یکی شده.** (ایزدخواستی)
۴۹۸۶۳. **رنگ و روی طلای گمشده زود زایل می‌شود.** (ترکمنی)
۴۹۸۶۴. **رنگ و رویم را ببین و حال مپرس.** (اهلی؛ کلیات: ۲۰۷)
۴۹۸۶۵. **رنگ‌هایی از خودش بیرون می‌آورد که در قوطی هیچ عطّاری نیست.** (بهمنیاری)
۴۹۸۶۶. **رنگی از سیاهی بالاتر نیست.** (بهمنیاری)
۴۹۸۶۷. **رنگ یتیم زرد است.** (افغانی)
۴۹۸۶۸. **رنگی که بود پخته، به شستن نرود.** (قدسی مشهدی: ۶۶۱)
۴۹۸۶۹. **رنگی گذاشت و رنگی برداشت.** (زرقانی)
۴۹۸۷۰. **رنگین کمان، موی من به بلندای تو باد.** (گیلکی)
۴۹۸۷۱. **رنگی نیست که نریخته‌باشد.** (عوام)
۴۹۸۷۲. **رو آیینه و پشت مقراض.** (لکی)
۴۹۸۷۳. **روا باشد اناالحق از درختی/ چرا نبود روا از نیکبختی؟** (گلشن راز: ۱۳۵)
۴۹۸۷۴. **روا باشد که از پسِ شیر و اژدها فرا شوید و از پسِ زنان مشوید.** (قابوس‌نامه، شکورزاده، دهخدا)
۴۹۸۷۵. **رواجی در قفای هرکسادیست/ مرادی در پی هر نامرادیست.** (مهرومشتری: ۲۲۱۸)
۴۹۸۷۶. **روا دار نیستم که خار در پایش بخلد.** (افغانی)
۴۹۸۷۷. **رو از زور زیاد می‌آید.** (سبزواری)
۴۹۸۷۸. **رو از زور مؤثرتر است.** (هزاره‌ای)
۴۹۸۷۹. **رو از شمشیر تیزتر است.** (زرقانی)
۴۹۸۸۰. **روا مدار تیمم به خاک بر لبِ آب.** (سلمان‌ساوجی: ۱۶)
۴۹۸۸۱. **روا مدار که موری ز خود بیازاری.** (رفیع‌الدین لبنانی، دهخدا)
۴۹۸۸۲. **روا نبوَد نمازی در دو محراب.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۸۴، شکورزاده)
۴۹۸۸۳. **روان پرور آن‌گه که تن پروری / به پرواز تن رنج تا کی بری؟** (گرشاسب‌نامه: ۱۳۱)
۴۹۸۸۴. **رواناز و شی‌انداز*همین است.** (سیرجانی)
۴۹۸۸۵. **روانی آش از بی‌گردیست*.** (افغانی)
۴۹۸۸۶. **روانی آش از کمی‌دانه است.** (آذری)
۴۹۸۸۷. **روباه آزاد به از گرگ (شیر) بسته.** (افغانی)
۴۹۸۸۸. **روباه از بسیار دانی خود به تله می‌افتد.** (آذری)
۴۹۸۸۹. **روباه از بی‌سگی به بام پریده.** (افغانی)
۴۹۸۹۰. **روباه از تله رسته، دوباره به تله نمی‌افتد.** (آذری)
۴۹۸۹۱. **روباه از دست پوستش به عذاب است.** (افغانی)
۴۹۸۹۲. **روباه از دم مهتابی کجا می‌گریزد؟** (افغانی)
۴۹۸۹۳. **روباه از روباه، گرگ از گرگ است.** (کردی)
۴۹۸۹۴. **روباه از زیر کی در تله می‌افتد.** (آذری)
۴۹۸۹۵. **روباه از فشار کک شناگر می‌شود.** (کردی کرمانشاهی)
۴۹۸۹۶. **روباه از کارکرد شبانه‌اش پشیمان است.** (لری)
۴۹۸۹۷. **روباه از کارهای بدش همیشه شرمنده‌است.** (بوشهری)
۴۹۸۹۸. **روباه از مقابل مهتاب نمی‌تواند بدود.** (بیرجندی)

۴۹۸۹۹. **روباه اگر از باران می‌ترسید تا به حال چند پوستین دوخته‌بود.** (کرمانجی)

۴۹۹۰۰. **روباه اگر جوجه گیرش بیاید مدام سوپ جوجه می‌خورد.** (کرمانجی)

۴۹۹۰۱. **روباه اندرون سوراخ خود به عقب برگردد کر شود.** (کردی)

۴۹۹۰۲. **روباه با پای خود راه می‌رود از دم خود منّت می‌کشد.** (هزاره‌ای)

۴۹۹۰۳. **روباه بازی می‌کند.** (شاهد، خزینه، مشمر، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)

۴۹۹۰۴. **روباه با شیر ناید به راه.** (فردوسی: ۱۰۰۲)

۴۹۹۰۵. **روباه بخت برگشته گوش شیر را می‌خاراند.** (سخن)

۴۹۹۰۶. **روباه برای خودش بود که گفت لانه‌ی‌مرغ‌ها را این‌جا بسازید.** (لری)

۴۹۹۰۷. **روباه برای دوبار به دام نمی‌افتد.** (قشقایی)

۴۹۹۰۸. **روباه بسیار دان از دُمش گرفتار می‌شود.** (آذری)

۴۹۹۰۹. **روباه بشوی پوستت به پنج قران نمی‌ارزد.** (امری)

۴۹۹۱۰. **روباه به باغ کاه‌گلی داخل نمی‌شود.** (بهمنیاری، خرمی، کوچه، آذری)

۴۹۹۱۱. **روباه به باغ محصور وارد نشود.** (آذری)

۴۹۹۱۲. **روباه به بام بدون سوراخ وارد نمی‌شود.** (آذری)

۴۹۹۱۳. **روباه به خاطر پوست خود شکار می‌شود.** (هزاره‌ای)

۴۹۹۱۴. **روباه به خاطر دانایی خود به دام می‌افتد.** (قشقایی)

۴۹۹۱۵. **روباه به خر سوار ور می‌خورد.** (افغانی)

۴۹۹۱۶. **روباه به دو دست به تله می‌افتد.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۴۹۹۱۷. **روباه، به روباه فرمان می‌دهد (می‌گوید، فرمود)، روباه هم به دمش.** (آذری، عوام، حییم، قشقایی)

۴۹۹۱۸. **روباه به روباه می‌گوید و روباه زرنگ‌تر به دُمش.** (مغانی)

۴۹۹۱۹. **روباه به سوراخ نمی‌رفت، جارو (بوته‌ای) هم به دمش بستند (می‌بست).** (دهخدا، ایلامی، کرمانجی، شکورزاده، آذری، لکی)

۴۹۹۲۰. **روباه به سوراخ نمی‌رفت، شاخه‌ی‌هیزم به دمش بست.** (کرمانشاهی)

۴۹۹۲۱. **روباه به طمع خایه‌ی‌قوچ.** (هزاره‌ای)

۴۹۹۲۲. **روباه به گردون می‌گیرد.** (سخن)

۴۹۹۲۳. **روباه به لانه (سوراخ) نمی‌رفت، ارژن به دمش می‌بست.** (بختیاری)

۴۹۹۲۴. **روباه به مویز نرسید گفت نارس است.** (لری)

۴۹۹۲۵. **روباه بیمار چه این طرف رود چه آن طرف.** (سهلی)

۴۹۹۲۶. **روباه پای انجیر دستش نرسید، گفت: «ای کال پیر.»** (بختیاری)

۴۹۹۲۷. **روباه پایش شکسته‌بود، دمش را بسته‌بود.** (سخن)

۴۹۹۲۸. **روباه پیشانی سفید.** (بختیاری)

۴۹۹۲۹. **روباه تا تهِ چاه است، کرباس خیر می‌کند.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)

۴۹۹۳۰. **روباه تا در کمر گرفتار است می‌گوید: «خدایا، صد برّه‌ی‌کبود نذرت.» تا نجات یافت می‌گوید: «خدایا، نگفتی برّه‌ام کجا بود؟»** (لری)

۴۹۹۳۱. **روباه تا روباه بودنش را ثابت کند، به پوستش کاه فرو می‌کنند.** (آذری)

۴۹۹۳۲. **روباه تازی تیزپا را نمی‌پسندد.** (ترکمنی)

۴۹۹۳۳. **روباه تا سگ را ندیده شیر است.** (کرمانی)

۴۹۹۳۴. **روباه تا قباله‌ی خود را خواند پوستش را دبّاغی کردند.** (کردی)

۴۹۹۳۵. **روباه تخم می‌گذارد یا بچّه می‌کند؟ می‌گویند: «از این دم‌بریده هرچه بگویی برمی‌آید.»** (شیرازی)

۴۹۹۳۶. **روباه تو باغ وق‌وق می‌کند، صدایش توی هوا پیچیده.** (لنجانی)

۴۹۹۳۷. **روباه جلوی خانه‌ی‌خود عوعو می‌کند.** (قشقایی)

۴۹۹۳۸. **روباه چرا به بازار می‌رفت تا دُمش را بکنند.** (قشقایی، کرمانجی)

۴۹۹۳۹. **روباه خانه‌ی‌خودش، اصلان خانه‌ی‌دیگران.** (نمینی)

۴۹۹۴۰. **روباه در بازار چه کار دارد؟ که به پوستش قیمت بگذارند.** (آذری)

۴۹۹۴۱. **روباه در تله دارد.** (مشمر، هبله‌رودی)

۴۹۹۴۲. **روباه در خانه‌ی‌خویش چندان قوت دارد که شیر در خانه‌ی‌کسان ندارد.** (دهخدا)

۴۹۹۴۳. **روباه در خودش شیر است.** (کرمانی)

۴۹۹۴۴. **روباه در لانه‌ی (سوراخ) خودش زرنگه.** (جیرفتی، گلبافی، شهربابکی)

۴۹۹۴۵. **روباه درّه ندارد، همه‌جا خانه‌ی باباشه.** (بوشهری)

۴۹۹۴۶. **روباه دستش (دهانش) به انجیر نمی‌رسد، می‌گوید:« کپک زده (نارس، خراب) است.»** (فرهنگ‌نامه، ایلامی، لری، هزاره‌ای، لکی)

۴۹۹۴۷. **روباه دستش به انگور نرسید، گفت ترش است.** (هزاره‌ای)

۴۹۹۴۸. **روباه دم خود را شاهد می‌گیرد.** (هزاره‌ای)

۴۹۹۴۹. **روباه دنبه کن، گرگ را بدنام می‌کند.** (شهر بابکی)

۴۹۹۵۰. **روباه دهانش به انگور نرسید، گفت: «ترشه»** (دامغانی)
۴۹۹۵۱. **روباه را از بند پا می‌رهانـد داد از دم مـی‌دهـد.** (نامه‌ی داستان)
۴۹۹۵۲. **روباه را با حیله نمی‌گیرند با تله می‌گیرند.** (کردی)
۴۹۹۵۳. **روباه را به خاطر پوستش تعقیب می‌کنند.** (آذری)
۴۹۹۵۴. **روباه را چه طاقت زور غضنفر اسـت.** (ظهیرفاریـابی: ۴۲، امثال‌موزون، دهخدا)
۴۹۹۵۵. **روباه را گفتند: «پوستین پوشـی» گفـت: «آنچـه پوشیده‌ام بر من بگذارید».** (سخن)
۴۹۹۵۶. **روباه را گفتند: «گواهت کیست؟» گفت: «دمـم.»** (هبله‌رودی)
۴۹۹۵۷. **روباه را محافظ مرغ مقرر کرده‌اند.** (افغانی)
۴۹۹۵۸. **روباه را موی روباه تکال* گردد.** (طوطی‌نامه: ۲۶۶)
۴۹۹۵۹. **روباه را می‌شود از صورتش شناخت.** (بهبهانی)
۴۹۹۶۰. **روباه را نعل می‌کند.** (قشقایی)
۴۹۹۶۱. **روباه، روباه‌تر نمی‌شود و دُمش درازتر نمی‌شـود.** (رامسری)
۴۹۹۶۲. **روباه زرنگ از پـوز در تلـه مـی‌افتـد.** (سبزواری، نمینی)
۴۹۹۶۳. **روباه زنده از شیر مرده باج می‌گیـرد.** (شکورزاده، هزاره‌ای، افغانی)
۴۹۹۶۴. **روباه زنده به از شیر مرده.** (مثمر)
۴۹۹۶۵. **روباه سرچشمه‌ی پـاک بـرای خـودش نگذاشـته.** (نیشابوری)
۴۹۹۶۶. **روباه سر می‌بُرد (به گله مـی‌زنـد)، گـرگ بـدنام است.** (آذری)
۴۹۹۶۷. **روباه سیاه* از کمـر بـه تلـه مـی‌افتـد.** (بهمنیـاری، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۴۹۹۶۸. **روباه، شیر بسته را بتوانـد زدن.** (سـمک‌عیّـار: ۲۷۳/۴، شکورزاده)
۴۹۹۶۹. **روباه قشو کرده.** (سیرجانی)
۴۹۹۷۰. **روباه کت و شلوار پوشید جلـوی لانـه‌ی‌مرغ‌هـا رفت.** (بختیاری)
۴۹۹۷۱. **روباه که از باغ قهر می‌کند به سود باغبان اسـت.** (سخن)
۴۹۹۷۲. **روباه گفت: «اگر بگویم لانه‌ی‌مـرغ‌هـا را جلـوی حیاط بگذارید (کجا درسـت کنیـد)، مـی‌گوییـد برای خودش می‌گوید.»** (بختیاری، لری)
۴۹۹۷۳. **روباه گفت: «تا حقّه‌ای در کار نباشـد، دنبـه روی این خار نمی‌آید.»** (لری)
۴۹۹۷۴. **روبـاه گفـت: «چـشمم درد مـی‌کنـد دوایـش چیست؟» گفتند: «از خاک آن تپّه‌ای که بر سرش نریده‌ای در چشمت کن.»** (اشتهاردی)
۴۹۹۷۵. **روباه گفت: «مـا بـا ایـن دم کنـده از ایـن شـهر می‌رویم ولی شما این شـهر را آبـاد نمـی‌کنیـد.»** (لری)
۴۹۹۷۶. **روباه گفت: «من کـاری نـدارم ولـی ایـن‌جـای مرغ‌ها نیست.»** (لری)
۴۹۹۷۷. **روباه گفتـه اگـر دمـم دراز نبـود در پـشت بوتـه خاری پنهان می‌شدم.** (سیستانی)
۴۹۹۷۸. **روباه گفت: «هزار حیلت دانـم، فـرارم بـر قـرار ارجح است.»** (کردی)
۴۹۹۷۹. **روباه مرغ خانگی را رها کرد.** (آذری)
۴۹۹۸۰. **روباه مکار از دمش به تله می‌افتد.** (آذری)
۴۹۹۸۱. **روباه ولگرد بهتر از شیر تو چالـه خوابیـده‌اسـت.** (بندرماهشهری)
۴۹۹۸۲. **روباهه آب مـی‌بـره، دمـشه چخـت* مـی‌گیـره.** (تاجیکی)
۴۹۹۸۳. **روباه هر درّه‌ای را می‌بیند در آن قضای حاجـت می‌کند.** (لری)
۴۹۹۸۴. **روبـاه هـر کـشور را بـا تـازی آن کـشور شـکار می‌کنند.** (ترکمنی)
۴۹۹۸۵. **روباه همیشه چشته‌خور نمی‌شود.** (آملی)
۴۹۹۸۶. **روبـاه یـا عوعـو مـی‌کنـد یـا انگـور مـی‌خـورد.** (ایزدخواستی)
۴۹۹۸۷. **روباه یا می‌دوه یا زوزه می‌کشه.** (شهربابکی)
۴۹۹۸۸. **روباه یک وقتی به خر سوار برمی‌خورد.** (مراتی)
۴۹۹۸۹. **روبـاهی کـه از دام رهـا شـده، دیگـر بـه دام نمی‌افتد.** (آذری)
۴۹۹۹۰. **روبـاهی کـه لانـه‌اش یـک در داشـته‌باشـد، زود گرفتار می‌شود.** (خرّمی)
۴۹۹۹۱. **روباهی که منتظر خایهی گاو نر باشـد، مـی‌میـرد.** (سیستانی)
۴۹۹۹۲. **روباهی هفت شیر را از پا درآورد.** (بختیاری)
۴۹۹۹۳. **رو بدهی، ادّعای خویشی می‌کند.** (آذری)
۴۹۹۹۴. **رو برای دیدن است، نه برای ریدن.** (تایبادی)
۴۹۹۹۵. **رو بـرای رو خـوب اسـت، ک..ن بـرای ریـدن.** (سیرجانی)
۴۹۹۹۶. **روبند دندان را به درد می‌آورد و کلاه هم هوش را از بین می‌برد.** (ترکمنی)
۴۹۹۹۷. **روبه بوده یا روباه؟** (لری)
۴۹۹۹۸. **رو به چنگ یکه*می‌روی.** (سیستانی)
۴۹۹۹۹. **روبه چه سـنجد بـه چنگـال شـیر.** (فردوسـی: ۹۶۹، دهخدا)
۵۰۰۰۰. **رو به خیار و کدو کنند چو رستم/ پشت بـه خیـل عدو کنند چو گرگین.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۰۰۰۱. **رو به دریای بزرگ بکند، آبش خشک می‌شود.** (تالشی)

۵۰۰۰۲. **رو به دشمن چرا می‌روی؟ برای این‌که دوستی گروگان دارم.** (سیستانی)

۵۰۰۰۳. **روبه‌رو بگو و بخند دارد، پشت سر هزار وصله‌ی ناجور می‌بندد.** (بختیاری)

۵۰۰۰۴. **روبه‌رو بودن بِهْ از پهلو بوَد.** (شکورزاده، دهخدا، حییم، تهرانی، افغانی، کوچه، نامه‌ی‌داستان، خزینه)

۵۰۰۰۵. **روبه‌رو بودن ندارد لذتی / دلبر آن بهتر که در پهلو بود.** (کوچه)

۵۰۰۰۶. **روبه‌رو (پیش‌رو) خاله، پشت سر چاله.** (عوام، شکورزاده، آذری، آشتیانی، کوچه)

۵۰۰۰۷. **روبه‌رو جانم جانت، پشت سر کاردم استخوانت.** (شکورزاده)

۵۰۰۰۸. **رو به رو جانم جانت، پشت کاردم استخوانت.** (سخن)

۵۰۰۰۹. **روبه‌رو، چشم به چشم.** (هراتی)

۵۰۰۱۰. **روبه‌رو چون آینه و در قفا چون خار.** (خوزستانی)

۵۰۰۱۱. **روبه‌رو گوید: «خوش آمدی.» پشت سر گوید: «آتش بگیری.»** (ایلامی)

۵۰۰۱۲. **روبه‌رو همشیره، در غیاب قیچی.** (کردی)

۵۰۰۱۳. **رو به کوه (هفت کوه) سیاه.** (زرقانی)

۵۰۰۱۴. **روبه ماده، شیرِ نر گردد.** (نثاری تونی؛ سرو و تذرو: ۸۷)

۵۰۰۱۵. **رو بیرون رو، خانه مرا بنگاه است.** (اسرارالتوحید: ۲۹۴)

۵۰۰۱۶. **روپوش ضریح امام‌زاده را کشید.** (آملی)

۵۰۰۱۷. **رو تا قیامت زاری کن، کی مرده را به زاری باز آری؟** (شکورزاده)

۵۰۰۱۸. **روت وَر جِهَنَّم.** (جیرفتی)

۵۰۰۱۹. **رو توکّل کن، توکّل بهتر است.** (مولوی؛ خلاصه‌ی‌مثنوی: ۱۷)

۵۰۰۲۰. **رو جوان و ته خراب.** (سیرجانی)

۵۰۰۲۱. **روح او را در کدو کرده.** (کردی)

۵۰۰۲۲. **روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم.** (حافظ: ۲۵۳، امثال‌موزون، بهمنیاری، افغانی، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی)

۵۰۰۲۳. **روح کان جا رسید، پر بنهد.** (سنایی؛ حدیقه)

۵۰۰۲۴. **روح مرده‌اش را گچ گرفتند.** (گیلکی)

۵۰۰۲۵. **رو دارند، روزی دارند.** (سنگسری)

۵۰۰۲۶. **رو داریم، زور نداریم.** (اصفهانی)

۵۰۰۲۷. **رود بابل همیشه خیک پنیر نمی‌آورد.** (مازندرانی)

۵۰۰۲۸. **رودباری نمک آورده؟** (گیلکی)

۵۰۰۲۹. **رود*تو نکشد، رودِ رودِ تو می‌کشد.** (قمی)

۵۰۰۳۰. **رودخانه از (در) پهناست.** (کرمانی، گلبافی)

۵۰۰۳۱. **رودخانه از دهن سگ نجس نمی‌شود.** (ایزدخواستی)

۵۰۰۳۲. **رودخانه‌اش پهنا می‌رود.** (زرقانی)

۵۰۰۳۳. **رودخانه‌ای که درخت و نیزار دارد، بدون شغال نیست.** (کردی کلهری)

۵۰۰۳۴. **رودخانه تەوار، خودش را نمی‌شنود.** (کرمانی)

۵۰۰۳۵. **رودخانه را که دیدی ساق‌هایت را بالا بزن.** (آذری)

۵۰۰۳۶. **رودخانه را ندیده، شلوارت را بالا نزن.** (میانه‌ای)

۵۰۰۳۷. **رودخانه صدای (هیاهوی) خودش را نمی‌شنود.** (بوشهری، کرمانی)

۵۰۰۳۸. **رودخانه که تند می‌رود، صدای خودش را نمی‌شنود.** (شهر بابکی)

۵۰۰۳۹. **رودربایستی از فشار آوردن بدتر است.** (تایبادی)

۵۰۰۴۰. **رودربایستی خانه‌ی آل عبا را خراب کرد.** (بختیاری)

۵۰۰۴۱. **رودربایستی زیاد ثقل می‌آورد.** (تهرانی)

۵۰۰۴۲. **رو در حرم کعبه بود قبله نما را.** (صائب: ۳۹۱، تکمله)

۵۰۰۴۳. **رودررو می‌گوید: «خواهر عزیز.» پشت سر می‌گوید: «خواهر فاحشه.»** (لری)

۵۰۰۴۴. **رود روان است و دنیا تماشا می‌کند.** (آذری)

۵۰۰۴۵. **رود کاسه جایی که باز آید (آرد) قدح.** (شکورزاده، عوام)

۵۰۰۴۶. **روَد کشتی آن‌جا که خواهد خدا / وگر جامه بر تن دَرَد ناخدا.** (سعدی، شکورزاده)

۵۰۰۴۷. **رود کوچک هراز می‌شود و بچه‌ی گراز دراز.** (لاریجانی)

۵۰۰۴۸. **رود*کور و کچل بی‌عیبیم.** (شیرازی)

۵۰۰۴۹. **رود ندیده، دامن را بالا نزن.** (آذری)

۵۰۰۵۰. **روده‌ات را سر میل می‌کند.** (خور و بیابانکی)

۵۰۰۵۱. **روده‌اش را من وجب زده‌ام.** (گیلکی)

۵۰۰۵۲. **روده‌اش سر خار است.** (افغانی)

۵۰۰۵۳. **روده‌اش مانند روده‌ی گربه دراز است.** (بوشهری)

۵۰۰۵۴. **روده بزرگه (کلان) روده کوچکه (خُرد) را خورد.** (دهخدا، عوام، کوچه، حییم، قمی، افغانی)

۵۰۰۵۵. **روده به چلخسو*بند است.** (هزاره‌ای)

۵۰۰۵۶. **روده درازی می‌کند (دارد).** (تهرانی، کاشانی، قمی، زفره‌ای)

۵۰۰۵۷. **روده را گذاشت، شکمبه را برداشت.** (گلبافی)

۵۰۰۵۸. **رود همیشه با خود کُنده نمی‌آورد.** (آذری)

۵.۰۰۵۹. **روده‌ها را آب نمک زده.** (سمنانی)
۵.۰۰۶۰. **روده‌های آدم را دستکش می‌کند.** (شهربابکی)
۵.۰۰۶۱. **روده‌هایم روده‌هایم را خورد.** (افغانی)
۵.۰۰۶۲. **روده‌هایم سنگ شور شد.** (گلبافی)
۵.۰۰۶۳. **رو دهی آسترش را نیز خواهد خواست.** (آذری)
۵.۰۰۶۴. **رو دهی ادّعای خویشی می‌کند.** (آذری)
۵.۰۰۶۵. **روده‌ی امروز بهتر از دنبه‌ی فرداست.** (آذری)
۵.۰۰۶۶. **روده‌ی او را وجب کرده.** (همدانی)
۵.۰۰۶۷. **روده‌ی بط خوردی؟** (سیستانی)
۵.۰۰۶۸. **روده‌ی تنگ به یک نان تهی (جوین) پر گردد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۵، شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، دهخدا، امثال‌موزون)
۵.۰۰۶۹. **روده‌ی تو را سگ به دندان بگیرد.** (آملی)
۵.۰۰۷۰. **روده‌ی سگ چربی برنمی‌دارد.** (سیستانی، کرمانجی)
۵.۰۰۷۱. **روده‌ی شهر تا شهر فرق می‌کند.** (زرقانی)
۵.۰۰۷۲. **روده‌ی گرگ خورده.** (لری)
۵.۰۰۷۳. **روده‌ی گوسفند دراز است.** (درگزی)
۵.۰۰۷۴. **روده‌ی ماه رمضان.** (سیرجانی)
۵.۰۰۷۵. **رو را از دماغ نمی‌برند.** (آذری)
۵.۰۰۷۶. **رو را می‌شود عوض کرد، تو را نمی‌شود.** (تهرانی، کوچه)
۵.۰۰۷۷. **رورو زنانه دوز که مردانِ ما خرند.** (شکورزاده)
۵.۰۰۷۸. **رورو زنانه دوز که مردانه می‌خرند.** (دهخدا)
۵.۰۰۷۹. **روز آخر چه پادشا چه گدا.** (مسامرة‌الاخبار: ۱۲۹، تکمله)
۵.۰۰۸۰. **روز آخر روز سستی است.** (گلبافی)
۵.۰۰۸۱. **روز آفتابی دم اسب را گره می‌زند.** (آملی)
۵.۰۰۸۲. **روز آید ارچه دراز است شب.** (فردوسی)
۵.۰۰۸۳. **روز از کیسه‌اش می‌رود.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵.۰۰۸۴. **روز از نو روزی از نو.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۴۲، بهمنیاری، تهرانی، حییم، دهخدا، شکورزاده، کرمانی، کوچه، عوام)
۵.۰۰۸۵. **روز امید بس دراز بود (است).** (دهخدا، امثال‌موزون، حییم، کوچه، شکورزاده، عوام)
۵.۰۰۸۶. **روز امید دراز است، شب ناامیدی از آن درازتر است.** (افغانی)
۵.۰۰۸۷. **روز اوّل دختری*داشت، روز آخر پرده نداشت.** (گلبافی)
۵.۰۰۸۸. **روز اوّل کار از کلاغه.** (دلیجانی)
۵.۰۰۸۹. **روز اوّل که دیدمش گفتم / آن که روزم سیه کند این است.** (شیخ علی‌نقی کمره‌ای؛ گنجینه‌ی سهیلی، جلد اوّل، ص ۳۵۸، بهمنیاری)
۵.۰۰۹۰. **روز اوّل ناز و نیاز، روز دوّم نان (برگ) و پیاز، روز سوم چوب دراز.** (شکورزاده، بختیاری، سیرجانی، راوری)
۵.۰۰۹۱. **روز بادخیز بدو، روز بارانی بخواب.** (ترکمنی)
۵.۰۰۹۲. **روزِ باران، نمی‌کند گرد، سوار.** (قدسی مشهدی: ۷۲۰)
۵.۰۰۹۳. **روز بارانی خودش را باد می‌زند.** (آملی)
۵.۰۰۹۴. **روز بارانی خوک هم به خزانه‌ی شالی نمی‌رود.** (مازندرانی)
۵.۰۰۹۵. **روز بارانی یا عروس باش یا مهمان.** (قشقایی)
۵.۰۰۹۶. **روز بد برادر (دوست) ندارد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۵.۰۰۹۷. **روز بد برادر ندارد.** (هزاره‌ای)
۵.۰۰۹۸. **روز بد بماند برای آخر.** (بیرجندی)
۵.۰۰۹۹. **روز بدتر از بد هم هست.** (کرمانی)
۵.۰۱۰۰. **روز بد خوب می‌شود آدم بد خوب نمی‌شود.** (کرمانی، سیرجانی، سبزواری، راوری، تایبادی)
۵.۰۱۰۱. **روز بد را هر کس از سر می‌گذراند.** (هزاره‌ای)
۵.۰۱۰۲. **روز بد، قوم نیک.** (هزاره‌ای)
۵.۰۱۰۳. **روز بد نیک می‌شود (شده)، امّا آدم بد نه.** (سیستانی، هزاره‌ای)
۵.۰۱۰۴. **روز بد و قوم بد.** (گرگانی)
۵.۰۱۰۵. **روز برفی او را بکشند، چربی دارد.** (آملی)
۵.۰۱۰۶. **روز برفی دام می‌گذارد.** (مازندرانی)
۵.۰۱۰۷. **روز بعد باران کس نباشد در بیابان.** (مهریزی)
۵.۰۱۰۸. **روز بهار، هفت بار ناهار.** (شکورزاده، حییم، دهخدا، عوام)
۵.۰۱۰۹. **روز به باد، شب به چراغ.** (کوچه، بهمنیاری، خرمی)
۵.۰۱۱۰. **روز بهر خروس کی پاید.** (سنایی؛ حدیقه: ۹۳)
۵.۰۱۱۱. **روز به روز باریک می‌رسد.** (تهرانی)
۵.۰۱۱۲. **روز به روز بدتر از دیروز.** (کوچه)
۵.۰۱۱۳. **روز به روز پشت سرش می‌شاشد.** (قشقایی)
۵.۰۱۱۴. **روز به روز رحمت به دیروز.** (قمی)
۵.۰۱۱۵. **روز به روز، سال را به سر بردیم کفشم دریده‌شد، پایم بیرون افتاد.** (کردی)
۵.۰۱۱۶. **روز به روز یوم البدتر.** (قمی)
۵.۰۱۱۷. **روز به کلاغ می‌دهد، شب به چراغ.** (رفسنجانی)
۵.۰۱۱۸. **روز به ک..ن روز چسبیده است.** (آملی)
۵.۰۱۱۹. **روز بی‌آبی از شاش موش آسیا می‌گردد.** (دهخدا، عوام، شکورزاده)
۵.۰۱۲۰. **روز بی‌طالع نمی‌آید.** (آملی)
۵.۰۱۲۱. **روز بی‌کاری و شب آسانی/ کی رسد در سریر ساسانی؟** (سنایی؛ حدیقه: ۷۳)
۵.۰۱۲۲. **روز پاییز هیچش به بر نیست.** (کردی)
۵.۰۱۲۳. **روز پختن روغن و چربی بیگانه‌ها خوبند، روز جنگ بستگان و فامیل.** (ترکمنی)
۵.۰۱۲۴. **روز پشت کوه بسیار است.** (کرمانی)
۵.۰۱۲۵. **روز پیری پادشاهی هم ندارد لذّتی.** (وحیدقزوینی، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، کوچه، دهخدا)

۵۰۱۲۶. **روز پیری روز نامردیست.** (کرمانی)
۵۰۱۲۷. **روز تا پسین تو باغ‌هاست، شب ترمه می‌بافد.** (زرقانی)
۵۰۱۲۸. **روزت از روزِ دگر خوش‌تر باد.** (صائب: ۶۱۶)
۵۰۱۲۹. **روزت این است و روزی این.** (سخن)
۵۰۱۳۰. **روزت را فروش (ده) جوشن خر و شبت را فروش (ده) روشنایی خر.** (تاجیکی)
۵۰۱۳۱. **روزت را فروش روشنایی خر، نصف عمرت را فروش و جوشن خر.** (تاجیکی)
۵۰۱۳۲. **روز تنگی سیاه است.** (خزینه)
۵۰۱۳۳. **روز تنگی، مادرت کدبانو.** (لری)
۵۰۱۳۴. **روز تو، شب است.** (مازندرانی)
۵۰۱۳۵. **روز جمعه بعد از صلا، دو چیز در دنیا خوش است، ایمان و چشم لیلا.** (کردی)
۵۰۱۳۶. **روز جمعه در خوابی که روز شنبه در آبی؟** (بروجردی)
۵۰۱۳۷. **روز جمعه مادر مُرد و روز شنبه شپش بچه‌اش را خورد.** (رامسری)
۵۰۱۳۸. **روز جنگ برای دلاور جوان جای بازی نیست.** (ترکمنی)
۵۰۱۳۹. **روز چهارشنبه است تو پول یافته‌ای و من گم کرده‌ام.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۰۱۴۰. **روز حساب، عید بود خود حساب را.** (صائب: ۳۳۱، تکلمه)
۵۰۱۴۱. **روز خرچین شب قاطرزا بیا.** (جیرفتی)
۵۰۱۴۲. **روز خوب از صبحش پیداست.** (لری، بختیاری)
۵۰۱۴۳. **روز خودم را پیش تو شب کردم.** (آملی)
۵۰۱۴۴. **روز خورش با غریبه، روز بدبختی با فامیل.** (ترکمنی)
۵۰۱۴۵. **روز خوش انسان را روسپید و روز سیاه، روسیاهش کند.** (آذری)
۵۰۱۴۶. **روز خوش در زندگی هرگز نیست.** (افغانی)
۵۰۱۴۷. **روز خوش در زندگی هرگز نصیب ما نشد / عمر در ماتم به سر بردیم چون شمع مزار.** (غنی، افغانی)
۵۰۱۴۸. **روز خوشم دندان دردی است.** (افغانی)
۵۰۱۴۹. **روز درآمد و چشم کور آشکار شد.** (خوزستانی)
۵۰۱۵۰. **روز درویش (فقیر) باش، شب درویش نباش (توانگر باش).** (بختیاری، لری)
۵۰۱۵۱. **روز دست‌هایش به هواست، شب پاهایش.** (تهرانی)
۵۰۱۵۲. **رو زدن از شمشیر زدن تیزتر است.** (جروق فارس، شهربابکی)
۵۰۱۵۳. **روز دوندگی دارد وشب خواب.** (سوادکوهی)
۵۰۱۵۴. **روز را به دلیل نیاز نبود.** (کشف‌المحجوب هجویری: ۳۳۸)
۵۰۱۵۵. **روز را کوتاه خواهد، هر که مزدوری کند.** (تکمله)
۵۰۱۵۶. **روز را منکر شدن در عقل کاری منکر است.** (امیرمعزّی: ۹۴، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۰۱۵۷. **روز را می‌فروشد، شب را می‌خرد.** (افغانی)
۵۰۱۵۸. **روز رفته برنمی‌گردد.** (سیرجانی، فرهنگ‌نامه، کرمانی)
۵۰۱۵۹. **روز روزانتان چی چی بود؟ امروز که شنبه گوزیدنتونم هست.** (یزدی)
۵۰۱۶۰. **روز، روز تو است و روز سگ.** (کردی)
۵۰۱۶۱. **روز روز خداست ولی بنگر ستاره کجاست؟** (لری)
۵۰۱۶۲. **روز روزه، شب تراویح*، صبح برف پاکی.** (افغانی)
۵۰۱۶۳. **روز روشن آدم را سفید و روز تار آدم را سیاه می‌کند.** (قشقایی)
۵۰۱۶۴. **روز روشن برای تنبل دیجور است.** (کردی)
۵۰۱۶۵. **روز روشن برایش شد شب تار.** (سروستانی)
۵۰۱۶۶. **روزِ روشن پس از شب تار است.** (نثاری تونی؛ سرو و تذرو: ۸۹، شکورزاده)
۵۰۱۶۷. **روز روشن چراغ می‌سوزاند.** (عوام)
۵۰۱۶۸. **روز روشن ستاره در آسمان می‌بیند.** (هزاره‌ای، بختیاری)
۵۰۱۶۹. **روز روشن ستاره می‌شمارد.** (بهارعجم، هبله‌رودی، مثمر)
۵۰۱۷۰. **روز روشن هر که او جوید چراغ/ عین جستن کوریش دارد بلاغ.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۳۱/۳)
۵۰۱۷۱. **روز (روی) بین (رو) حال مپرس.** (کمال‌خجندی؛ دیوان، افغانی)
۵۰۱۷۲. **روز روی سر هیچ‌کس نمی‌ماند، به کوه می‌رود.** (شهربابکی)
۵۰۱۷۳. **روز زمستان، این یک کار را از ما بستان.** (لری)
۵۰۱۷۴. **روز زمستانی بکُشی، بازهم شش من پیه دارد.** (آملی)
۵۰۱۷۵. **روز زمستانی نمی‌توان یخ به دست گرفت.** (ترکمنی)
۵۰۱۷۶. **روز سخت سر مرد می‌آید.** (هزاره‌ای)
۵۰۱۷۷. **روز سرد و برف، وآن‌گه جامه تر؟** (مولوی؛ مثنوی: ۱۴۳/۱، شکورزاده)
۵۰۱۷۸. **روز سوار شب کند اسب چراغ خانه پا.** (بیدل دهلوی، فرهنگ‌نامه)
۵۰۱۷۹. **روز سیاه با ایل و قوم خویش عید است.** (آذری)
۵۰۱۸۰. **روز سیاه در پیش است.** (افغانی، خزینه، هبله‌رودی)
۵۰۱۸۱. **روز سیاه و شب تاریک.** (سیستانی)
۵۰۱۸۲. **روز شادمانی چه کار به خاله داری/ روز گریه و زاری، برین خاله را بیارین.** (شهربابکی)
۵۰۱۸۳. **روز شادی رفیق بسیار است/ شام غم هر که یار شد یار است.** (نثاری تونی؛ سرو تذرو: ۶۵)

۵.۰۱۸۴ **روزش از روز سگ بدتر است.** (عوام)
۵.۰۱۸۵ **روزش چنان تنگ شد که ستاره دید.** (عوام)
۵.۰۱۸۶ **روزش را ببین حالش را مپرس.** (شیرازی)
۵.۰۱۸۷ **روزش روز سگ است.** (افغانی)
۵.۰۱۸۸ **روزش عید و شبش برات است.** (افغانی)
۵.۰۱۸۹ **روز شمال جیغ نزن، آوازت بی‌کاره می‌رود.** (تاجیکی)
۵.۰۱۹۰ **روز شنبه به جهود ارزانی.** (خزینه)
۵.۰۱۹۱ **روز شنبه نحس است، امّا نه برای هرکس.** (قشقایی)
۵.۰۱۹۲ **روز عبدالله و مرد حق‌پرست، شب عبدالله و جامی می‌به دست.** (شهرضایی)
۵.۰۱۹۳ **روز عروسی تو با آبکش آب می‌آورم.** (گیلکی)
۵.۰۱۹۴ **روز عروسی ته‌دیگ‌خور، باران خواهد آمد.** (گیلکی)
۵.۰۱۹۵ **روز غلام گم، عقل بچّه کم.** (افغانی)
۵.۰۱۹۶ **روز فراق را که نهد در شمار عمر.** (حافظ: ۱۷۲)
۵.۰۱۹۷ **روز قیامت اوّل از همسایه می‌پرسند.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، ترکمنی، شیرازی)
۵.۰۱۹۸ **روز قیامت حال همسایه را ازهمسایه می‌پرسند.** (شیرازی)
۵.۰۱۹۹ **روز کم یا عالم تاریک؟** (سمک‌عیّار: ۹۴/۴)
۵.۰۲۰۰ **روز کوتاه از برای روزه‌داران بهتر است.** (صائب: ۱۴۷، شکورزاده، امثال‌موزون)
۵.۰۲۰۱ **روز کوری که شب قالی می‌بافی؟** (لری)
۵.۰۲۰۲ **روز کوری که شب قرآن می‌خوانی؟** (لری)
۵.۰۲۰۳ **روزکی چند بود نوبت گل.** (سنایی؛ دیوان: ۷۶)
۵.۰۲۰۴ **روزگار آخر ستمگر را ستم کش می‌کند.** (واعظ قزوینی)
۵.۰۲۰۵ **روزگار آدمی را تنبیه می‌کند.** (آذری)
۵.۰۲۰۶ **روزگار آیینه را محتاج خاکستر کند.** (امثال‌موزون، افغانی، تاجیکی، تهرانی، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۵.۰۲۰۷ **روزگار از هر معلّم بهتر است.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵.۰۲۰۸ **روزگار است این‌که گه عزّت دهد گه خوار دارد/ چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد.** (قائم‌مقام فراهانی، عوام، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده، تکمله)
۵.۰۲۰۹ **روزگار انتقام ستاننده‌است.** (کردی)
۵.۰۲۱۰ **روزگار با تو نساخت، تو با روزگار بساز.** (رامسری)
۵.۰۲۱۱ **روزگار بد، عمر کوتاهی دارد.** (آذری)
۵.۰۲۱۲ **روزگار برای همه‌کس داس انداخت، برای ما دهره*.** (گیلکی)
۵.۰۲۱۳ **روزگار برای هوویی که دارای شوهر و صاحب بچّه می‌باشد، حرام است.** (آذری)
۵.۰۲۱۴ **روزگار بهترین آموزگار است.** (شکورزاده)
۵.۰۲۱۵ **روزگار ثروتمند، سیاه است.** (ترکمنی)
۵.۰۲۱۶ **روزگار جامه نگر است، نه مردشناس.** (شکورزاده)
۵.۰۲۱۷ **روزگار چون جیوه است.** (خوزستانی)
۵.۰۲۱۸ **روزگار خوشم، خانه‌ی‌دیگران سپری می‌شود.** (آذری)
۵.۰۲۱۹ **روزگار را دنبال دراز است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵.۰۲۲۰ **روزگارِ رنود و اوباش است.** (ابن‌یمین)
۵.۰۲۲۱ **روزگار سختی سپری می‌شود، روسیاهی به نامردان می‌ماند.** (قشقایی)
۵.۰۲۲۲ **روزگار سر جایش بنشیند، بنده‌ی‌من در خواب است.** (ترکمنی)
۵.۰۲۲۳ **روزگار سر خر دست آدم می‌دهد.** (گلپایگانی)
۵.۰۲۲۴ **روزگار سفله‌پرور و دون‌نواز است.** (بهمنیاری)
۵.۰۲۲۵ **روزگار سفید، آدمی را سفید می‌کند، روزگار سیاه آدمی را سیاه.** (آذری)
۵.۰۲۲۶ **روزگارش مثل ته (پُشت) دیگ سیاه است.** (سرخه‌ای، دلیجانی)
۵.۰۲۲۷ **روزگارش مثل روزگار سگ است.** (قشقایی، زرقانی، دامغانی)
۵.۰۲۲۸ **روزگارش همچون شب‌هایش سیاه است.** (بختیاری)
۵.۰۲۲۹ **روزگارِ غصّه و انده درگذشت.** (سلمان‌ساوجی: ۱۸۵)
۵.۰۲۳۰ **روزگار که تنگ آمد یا زن کن یا سفر.** (افغانی)
۵.۰۲۳۱ **روزگار که تیره‌شود هیچ سری از هیچ گریبانی بیرون نمی‌آید.** (قشقایی)
۵.۰۲۳۲ **روزگار گشت و گشت بر سر ما برگشت (خراب شد).** (گیلکی)
۵.۰۲۳۳ **روزگار ما روز به روز بدتر می‌شود.** (رامسری)
۵.۰۲۳۴ **روزگار مثل چرخ فلک است.** (خوزستانی)
۵.۰۲۳۵ **روزگار موی سیاه را سفید می‌کند و دندان سفید را سیاه.** (قشقایی)
۵.۰۲۳۶ **روزگار می‌گذرد، عمر به آخر می‌رسد، دیوانه شادی می‌کند که عید می‌آید.** (آذری)
۵.۰۲۳۷ **روزگار نامناسب مردم ناسازگار/ که ز دست بخت نالم گه ز دست روزگار.** (تهرانی)
۵.۰۲۳۸ **روزگار هم چرخ دارد، آرایشگر و سلمانی هم چرخ دارد.** (آذری)
۵.۰۲۳۹ **روزگاری است که با بخت خود در کشمکشم.** (شهرضایی)
۵.۰۲۴۰ **روزگاری است که هر صاحب سری باید سر خود را نگه دارد.** (آذری)
۵.۰۲۴۱ **روزگاری من به ایل می‌خندیدم، حالا ایل به من می‌خندد.** (قشقایی)

۵.۰۲۴۲ **روزگاری هم به من کردار بی‌گفتار ده.** (صائب: ۷۶۱)

۵.۰۲۴۳ **روز گذشته‌استاد مرد است.** (هزاره‌ای)

۵.۰۲۴۴ **روز گرسنه باشی بهتر از شب گرسنگی است.** (لری)

۵.۰۲۴۵ **روز گم، شب پیدا.** (افغانی)

۵.۰۲۴۶ **روز ماتم بهتر از عیدی که بی‌حلوا بود.** (صائب: ۱۲۷۸، تکمله، فرهنگ‌نامه)

۵.۰۲۴۷ **روز ماتم پرویز، عید فرهاد است.** (طالب آملی:۲۶۴)

۵.۰۲۴۸ **روز ما را دیدی، از شب های تار ما مپرس.** (صائب: ۲۳۲۵، تکمله)

۵.۰۲۴۹ **روز ما روز گلی است.** (افغانی)

۵.۰۲۵۰ **روزم اگر سیاه است تقصیر آفتاب است.** (کلیم: ۱۱۳)

۵.۰۲۵۱ **روز مثل سگ می‌دود شب مثل شغال می‌خوابد.** (کاشانی)

۵.۰۲۵۲ **روز مثل نفس گاو است.** (الیکایی)

۵.۰۲۵۳ **روز محشر امان به ایمان است.** (شکورزاده، دهخدا)

۵.۰۲۵۴ **روز محشر که جان‌گداز بود / اولین پرسش از نماز بود.** (سعدی، افغانی، شکورزاده)

۵.۰۲۵۵ **روزِ محنت و غم رو به کوتهی آورد.** (حافظ: ۱۰۰)

۵.۰۲۵۶ **روز مرگ دشمنت خوش‌حال مباش.** (کهگیلویه)

۵.۰۲۵۷ **روز ملنگ و شب پلنگ.** (هزاره‌ای، افغانی)

۵.۰۲۵۸ **روز می‌آید و روزی نمی‌آید.** (دهخدا)

۵.۰۲۵۹ **روز میرم شتر چراندن، شب میام دستار کشیدن.** (همدانی)

۵.۰۲۶۰ **روز نادیده خود را دیده.** (افغانی)

۵.۰۲۶۱ **روز نادیده را خدا روز ندهد و پاکفیده* را موزه.** (افغانی)

۵.۰۲۶۲ **روزن چه احتیاج اگر خانه (شیشه) تار نیست.** (کلیم؛ دیوان، امثال‌موزون)

۵.۰۲۶۳ **روز نکو از دم صبحش پیداست.** (گلبافی، کرمانی)

۵.۰۲۶۴ **روز نمی‌بیند، شب بخیه می‌کند.** (بهمنیاری، شکورزاده، فرهنگ‌نامه، کوچه)

۵.۰۲۶۵ **روز نمی‌بیند، شب پوسه می‌ریسد.** (هراتی)

۵.۰۲۶۶ **روز نمی‌بیند که پینه و وصله کند، شب می‌خواهد بخیه بزند.** (نیشابوری)

۵.۰۲۶۷ **روز نوا برگ سختی بنه.** (بوستان: ۸۲)

۵.۰۲۶۸ **روز نو بیارد روزی نو.** (ابن حسام: ۳۶۳)

۵.۰۲۶۹ **روز نو و روزی نو.** (فیاض لاهیجی: ۷۵۱، دهخدا، مشر، هبله‌رودی)

۵.۰۲۷۰ **روز نیکو از صبح زودش پیداست.** (شهربابکی)

۵.۰۲۷۱ **روز وانفسی است.** (دهخدا، عوام)

۵.۰۲۷۲ **روز و روزگارم شراکتی باشد، امّا مالم شریک نداشته‌باشد.** (ترکمنی)

۵.۰۲۷۳ **روز و شب به چشم کور یکسان.** (ویس و رامین: ۴۱/۶۰)

۵.۰۲۷۴ **روز و شب را امتیازی پیش چشم کور نیست.** (میرافضل حکیم، لطایف‌الخیال، تکمله)

۵.۰۲۷۵ **روز و شب عربده با خلق خدا نتوان کرد.** (حافظ: ۹۳، بهمنیاری، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)

۵.۰۲۷۶ **روز و فانوس‌کشی؟** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)

۵.۰۲۷۷ **روزها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش/ زاهدی را خرقه گردد یا حماری را رسن.** (سنایی؛ دیوان: ۴۸۶، فرهنگ‌نامه)

۵.۰۲۷۸ **روزها به درندگی گرگ باش و شب‌ها به هوشیاری کلاغ.** (قشقایی)

۵.۰۲۷۹ **روزها به‌دنبال عشق و عاشقی است و شب‌ها می‌آید و جا را برای دیگران تنگ می‌کند.** (ترکی قشقایی)

۵.۰۲۸۰ **روزها به سیر باغم، شب‌ها مخمل می‌بافم.** (شیرازی)

۵.۰۲۸۱ **روزها را به باد می‌ده، شب‌ها را به چراغ.** (شهربابکی)

۵.۰۲۸۲ **روزها کوتاه گردد چون شود شب‌ها بلند.** (صائب: ۱۲۶۴، تکمله)

۵.۰۲۸۳ **روزها کور است، شب‌ها پنبه می‌زند.** (جیرفتی)

۵.۰۲۸۴ **روزها می‌رود چرا، شب‌ها می‌آید کاروان سرا.** (سخن)

۵.۰۲۸۵ **روزها می‌گذرد عمر سپری می‌شود، ابله شادی می‌کند که عید می‌رسد.** (آذری)

۵.۰۲۸۶ **روزها می‌گردد، شب‌ها پاشنه‌اش درد می‌کند.** (اهری)

۵.۰۲۸۷ **روزها ولگرد است، شب‌ها جای دیگران را تنگ می‌کند.** (آذری)

۵.۰۲۸۸ **روزها همه‌اش روز خدایه، بنگر بین ستاره کجایه.** (شهربابکی)

۵.۰۲۸۹ **روزهای بد، کوتاه است.** (آذری)

۵.۰۲۹۰ **روزهای خدا از دانه‌های ارزن بیشتر است.** (آذری)

۵.۰۲۹۱ **روزهای خوش زندگی می‌کند و روزی که می‌میرد روز بدی است.** (شهمیرزادی)

۵.۰۲۹۲ **روزهای خوشش در خانه‌ی‌دیگران می‌گذرد.** (آذری)

۵.۰۲۹۳ **روزهای دراز پنبه کاری/ نه تا نان بخوری گرسنه ای.** (شهربابکی)

۵.۰۲۹۴ **روزهای سپید است در شبان سیاه.** (سعدی؛ کلیات: ۷۴۵، دهخدا)

۵.۰۲۹۵. **روزهای سیاه کوتاه است.** (افغانی، امثال‌موزون، دهخدا، کاوش)

۵.۰۲۹۶. **روزه بگیرم با گُه سگ افطارش کنم.** (گلبافی)

۵.۰۲۹۷. **روزه بگیرم (می‌گیرم) لاغر می‌شم، اگر نگیرم کافر می‌شم.** (افغانی، سیرجانی)

۵.۰۲۹۸. **روزه به دهان میل به حلوا نتوان کرد.** (حسن دهلوی: ۱۶۱، تکمله)

۵.۰۲۹۹. **روزه‌خوار تَپ‌تَپی روزه را بخور تا برتپی.** (بیرجندی)

۵.۰۳۰۰. **روزه خوردنش را دیده‌ایم، نماز خواندش را ندیده‌ایم.** (دهخدا، عوام، آذری، شکورزاده)

۵.۰۳۰۱. **روزه‌دار و به دیگران بخوران / نه بخور روز و شب، شکم بدران.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۱۷۵، فرهنگ‌نامه، دهخدا)

۵.۰۳۰۲. **روزه‌داره امّا دستش تو کاره.** (لنجانی)

۵.۰۳۰۳. **روزه‌داری صرفه‌ی‌نان است.** (شکورزاده)

۵.۰۳۰۴. **روزه را من بگیرم سحری را سگ حاج علی بخورد.** (آذری)

۵.۰۳۰۵. **روزه رفت سراسر، خاک بر سر روزه‌خور.** (لری)

۵.۰۳۰۶. **روزه گرفت و با گُه افطار کرد.** (دهخدا)

۵.۰۳۰۷. **روزه گرفت و گرفت و آخرش به خاطر نان جو روزه‌اش را شکست.** (خوزستانی)

۵.۰۳۰۸. **روزه گرفتی؟ بله، فطریه هم دادی؟ قرار است سال دیگر بدهم.** (لنجانی)

۵.۰۳۰۹. **روز همان روز است، عمر است که تیر می‌شود.** (افغانی)

۵.۰۳۱۰. **روزه نگیر، نماز نخوان، کارت هم این‌جور راست بیاید.** (آذری)

۵.۰۳۱۱. **روزه نمی‌گیری اگر هم می‌گیری با گُه سگ افطار می‌کنی.** (بروجردی)

۵.۰۳۱۲. **روزه هستی یا کوزه؟** (افغانی)

۵.۰۳۱۳. **روزه هم دارم، خادم مسجد هم هستم.** (بهمنیاری، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)

۵.۰۳۱۴. **روزه‌ی‌بی‌نماز، اشکنه‌ی (آب گرموی*) بی‌پیاز.** (دامغانی، سیرجانی)

۵.۰۳۱۵. **روزه‌ی‌بی‌نماز، عروس بی‌جهاز، قورمه‌ی‌بی‌پیاز.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)

۵.۰۳۱۶. **روز هیچ‌کس میان آسمان نمی‌ماند.** (شهربابکی)

۵.۰۳۱۷. **روزه‌ی خود را از نجاست باز نمی‌باید کرد.** (بیرجندی)

۵.۰۳۱۸. **روزه‌ی زیر تغار دارد.** (سیستانی)

۵.۰۳۱۹. **روزه‌ی‌شک‌دار چرا باید گرفت (نگیر).** (نامه‌ی‌داستان، آذری)

۵.۰۳۲۰. **روزی آخر ز چرخ پاینده/ هم تو سایی و هم ساینده.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۲۵)

۵.۰۳۲۱. **روزی آدم حرام‌خوار، اگر از ک..ن سگ هم باشد می‌رسد.** (سیرجانی)

۵.۰۳۲۲. **روزی آدم فقیر اندازه‌اش مشخص است.** (رامسری)

۵.۰۳۲۳. **روزی آدم فقیر در سوزن خیاطی است.** (لری)

۵.۰۳۲۴. **روزی آدمی‌زاد از کوه قاف برمی‌گردد.** (سبزواری)

۵.۰۳۲۵. **روزی آگه شوی از حال دلم ای صیّاد / که به کنج قفسم نیست به جز مشتِ پری.** (تهرانی)

۵.۰۳۲۶. **روزی ابلهان بر دیوانگان است.** (خوزستانی)

۵.۰۳۲۷. **روزی از تلاش به دست نمی‌آید.** (هزاره‌ای)

۵.۰۳۲۸. **روزی از کوه بیرون آمده.** (جیرفتی)

۵.۰۳۲۹. **روزی از کیسه‌اش می‌رود.** (خزینه)

۵.۰۳۳۰. **روزی اسب در پیشانی اوست.** (ترکمنی)

۵.۰۳۳۱. **روزی‌اش به ک..ن سگ حواله شده.** (نامه‌ی داستان)

۵.۰۳۳۲. **روزی‌اش مثل روزی جغد است.** (لری)

۵.۰۳۳۳. **روزی افتاده دست قوزی.** (شکورزاده، تهرانی)

۵.۰۳۳۴. **روزی اگر غمی‌رسد تنگدل مباش / رو شکر کن مبادا که از بد بتر شود.** (حافظ: ۴۵۹، بهمنیاری)

۵.۰۳۳۵. **روزیِ او خواه که روزی دِه اوست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۰۴)

۵.۰۳۳۶. **روزی با خسّت و ناخن خشکی به دست نمی‌آید.** (هزاره‌ای)

۵.۰۳۳۷. **روزی بخیل را سگ می‌خورد.** (هزاره‌ای)

۵.۰۳۳۸. **روزی برسد که حق به حق‌دار رسد.** (اهلی‌شیرازی: ۷۰۹، شکورزاده)

۵.۰۳۳۹. **روزی بشود که بِه شود کار.** (عراقی؛ کلیات: ۷۵)

۵.۰۳۴۰. **روزی بشود که مور ماری بشود.** (بهمنیاری)

۵.۰۳۴۱. **روزیِ بوم، توی خانه‌اش می‌رسد.** (بهمنیاری)

۵.۰۳۴۲. **روزی به از روزگاری.** (بیرجندی)

۵.۰۳۴۳. **روزی به پا (قدم) است.** (دهخدا، بهمنیاری، کوچه)

۵.۰۳۴۴. **روزی به پای خود از در کس درون نیاید.** (دهخدا، عوام، افغانی)

۵.۰۳۴۵. **روزی به پای خودش نمی‌آید به تو بگوید سلام.** (شکورزاده، کوچه)

۵.۰۳۴۶. **روزی به پیشانی است به سبیل مردانگی نیست.** (کردی کرمانشانی)

۵.۰۳۴۷. **روزی به دانش نیفزاید و نادان از فاقه نمیرد.** (افغانی)

۵.۰۳۴۸. **روزی به دست کوته و دست دراز نیست.** (صائب: ۱۰۰۶، تکمله)

۵.۰۳۴۹ **روزی به روزم آمد، قوزی رو قوزم آمد.** (سیرجانی)

۵.۰۳۵۰ **روزی به روز ما شوی،* قربان گوز ما شوی.** (سیرجانی، گلبافی)

۵.۰۳۵۱ **روزی به روزی.** (تاریخ طبری: ۱۷۵)

۵.۰۳۵۲ **روزی به سر ما هم آفتاب می‌برآید.** (تاجیکی)

۵.۰۳۵۳ **روزی به قدر حوصله‌ی مرد می‌رسد.** (شکورزاده)

۵.۰۳۵۴ **روزی به قدر همّت هرکس مقدر است.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، خزینه)

۵.۰۳۵۵ **روزی به قدم است.** (بهمنیاری، تکمله، تهرانی، شکورزاده، عوام، لری، سهیلی)

۵.۰۳۵۶ **روزی به قدم، قدم به گردش (روزی).** (عوام، دلیجانی)

۵.۰۳۵۷ **روزی به قسمت توان یافتن.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۵۱۵)

۵.۰۳۵۸ **روزی به کوشش نگردد زیاد.** (قدسی مشهدی:۹۵۱)

۵.۰۳۵۹ **روزی به گشت است.** (بروجردی)

۵.۰۳۶۰ **روزی پرنده‌ی کور را خداوند در لانه‌ی پرنده می‌رساند.** (آذری)

۵.۰۳۶۱ **روزیت به‌جای دیگر حواله شود.** (نامه‌ی داستان)

۵.۰۳۶۲ **روزی تقسیم نشده.** (لری)

۵.۰۳۶۳ **روزی تنگ دخل به فراخی سال ندارد.** (نامه‌ی داستان)

۵.۰۳۶۴ **روزی تو اگر به چین باشد/ اسب کسب تو زیر زین باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۰۶)

۵.۰۳۶۵ **روزی تو باز نگردد به زور.** (مثمر)

۵.۰۳۶۶ **روزی تو باز نگردد ز در.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۰۴، هبله‌رودی)

۵.۰۳۶۷ **روزی چو از خزانهی خالق مقدّر است/ دون همّتی بُوَد ز درِ خلق خواستن.** (هبله‌رودی)

۵.۰۳۶۸ **روزی خواره‌ی‌دنیا نبود.** (بیرجندی)

۵.۰۳۶۹ **روزی خواهد رسید که شیر را مطیع روباه ببینی.** (قشقایی)

۵.۰۳۷۰ **روزی خود در سفره‌ی‌دیگران می‌خورد.** (افغانی، خزینه، هبله‌رودی، مثمر)

۵.۰۳۷۱ **روزی خود را از پیش دهانش فوت (باز) می‌کند.** (هزاره‌ای)

۵.۰۳۷۲ **روزی خود را یک‌جا خورده.** (هبله‌رودی، خزینه، مثمر)

۵.۰۳۷۳ **روزی خور، روزی می‌خورد، ابله غم.** (افغانی)

۵.۰۳۷۴ **روزی دارم که کهنه‌دوز ندارد.** (افغانی)

۵.۰۳۷۵ **روزی در خاکستر سرد خواهی نشست.** (دماوندی)

۵.۰۳۷۶ **روزی‌دهنده خداست.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)

۵.۰۳۷۷ **روزی دیدم که شب ازو رنگ می‌گیرد.** (افغانی)

۵.۰۳۷۸ **روزی را اوّل سحر [صبح] تقسیم می‌کنند.** (هزاره‌ای، لری)

۵.۰۳۷۹ **روزی را به زور از خدا نمی‌شود بگیری.** (زرقانی)

۵.۰۳۸۰ **روزی را خدا می‌دهد و سگ را زمین برمی‌دارد.** (افغانی)

۵.۰۳۸۱ **روزی رسان خداست، هر آینه مشیّتش قرار بگیرد تا به گلو می‌چپاند.** (گیلکی)

۵.۰۳۸۲ **روزی رفتم به دیدن خاله/ دلم از گشنگی آمد به ناله/ خاله گفت غم مخور ای جون خاله/ نون تو تنور ماشم تو پیاله.** (کرمانی)

۵.۰۳۸۳ **روزی سگ زیر دست و پایش است.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۵.۰۳۸۴ **روزی سگ فراوان است.** (بروجردی)

۵.۰۳۸۵ **روزیش در دنیا بود.** (گیلکی)

۵.۰۳۸۶ **روزی شیری به دست روباهی.** (سیستانی)

۵.۰۳۸۷ **روزی صد دفعه می‌شمارد، بازم یادش می‌رود.** (تهرانی)

۵.۰۳۸۸ **روزی عصای من هم برگ می‌کند.** (رامسری)

۵.۰۳۸۹ **روزی فراز است و روزی نشیب.** (فردوسی: ۷۴۹، دهخدا)

۵.۰۳۹۰ **روزی فردا را امروز مطلب.** (مثمر)

۵.۰۳۹۱ **روزی فلانی در خلا حواله شده.** (شیرازی)

۵.۰۳۹۲ **روزی کس، کس نخورد.** (ابن‌یمین، بهمنیاری، دهخدا، عوام)

۵.۰۳۹۳ **روزی که آب می‌آید راهش را می‌شناسد.** (نمینی)

۵.۰۳۹۴ **روزی که از آسمان کوفته می‌بارید.** (کوچه)

۵.۰۳۹۵ **روزی که باد و بوران است کچل را سرشوران است.** (کردی)

۵.۰۳۹۶ **روزی که برف سرخ ببارد ز آسمان / بخت سیاه اهل هنر سبز می‌شود.** (صائب: ۲۰۵۹، تکمله)

۵.۰۳۹۷ **روزی که به آویشن رسید، بگذار باد آن‌را ببرد.** (شهربابکی)

۵.۰۳۹۸ **روزی که به گهواره بودی، کس و ک..ن پاره بودی.** (شیرازی)

۵.۰۳۹۹ **روزی که تو رفتی مکتب من از مکتب در می‌آمدم.** (زرقانی)

۵.۰۴۰۰ **روزی که تو شنگ‌شنگ*به هوا می‌کرد من غلّه تو جا می‌کردم.** (کاشمری)

۵.۰۴۰۱ **روزی که روت*بود، صد خل و پوزت بود.** (کرمانی)

۵.۰۴۰۲ **روزی که روزش بود، پنج من پک (خِل و پوزش بود.** (سیرجانی، شهربابکی)

۵.۰۴۰۳ **روزی که روزش بود، دو ذرع نیم پهنای گوزش بود.** (تهرانی)

۵.۰۴۰۴. **روزی که روزش بود، نه من چک و پوزش بود.** (زرقانی)

۵.۰۴۰۵. **روزی که روزم بود، فلک به قربانم بود.** (سیستانی)

۵.۰۴۰۶. **روزی که ریش می‌پسندیدند ما بی‌ریش بودیم، حالا که بی‌ریش می‌پسندند ما ریش داریم.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۵.۰۴۰۷. **روزی که زغال داشت، آهن نداشت، روزی که آهن داشت، زغال نداشت.** (زرقانی)

۵.۰۴۰۸. **روزی که طالع را بَش (بخش) می‌کردند، طالع ما در برج ریق بوده.** (بیرجندی)

۵.۰۴۰۹. **روزی که غصّه نداری، مرغ همسایه گُم می‌شود.** (همدانی)

۵.۰۴۱۰. **روزی که فردا ندارد.** (آملی)

۵.۰۴۱۱. **روزی که گذشت هیچ از او یاد مکن/ فردا که نیامدست فریاد مکن.** (خیام: ۶۱)

۵.۰۴۱۲. **روزی که می‌آید از روزی که رفته طولانی‌تر است.** (قشقایی)

۵.۰۴۱۳. **روزی که نکوست از ناهارش پیداست.** (کوچه)

۵.۰۴۱۴. **روزی که هیچم نبود / خر دیزه آمد دُمش نبود.** (برازجانی)

۵.۰۴۱۵. **روزیِ گربه به دست زن شلخته است.** (شکورزاده، عوام، لری)

۵.۰۴۱۶. **روزی گرگ از سوراخ ک..ن سگ بیرون می‌آید.** (آمره‌ای)

۵.۰۴۱۷. **روزی گنجشک کور را خدا توی لانه‌اش می‌رساند.** (سخن)

۵.۰۴۱۸. **روزی لری از بالای خری افتاد گردی*دید، از آن به بعد لران خود را از بالای خر به زمین می‌انداختند.** (شوشتری)

۵.۰۴۱۹. **روزی ما از وسط سنگ بیرون می‌آید.** (آذری)

۵.۰۴۲۰. **روزی ما افتاده به دست ملک کور.** (آذری)

۵.۰۴۲۱. **روزیمان به دست کلاغ افتاده.** (حییم)

۵.۰۴۲۲. **روزی مرد به پایش است.** (هزاره‌ای)

۵.۰۴۲۳. **روزی مرغ کور را خداوند در آشیانه‌اش می‌رساند.** (آذری)

۵.۰۴۲۴. **روزی مهمان به قدم (خودش) است.** (بهمنیاری، گلبافی، کرمانی)

۵.۰۴۲۵. **روزی مهمان پیش از (جلوتر) خودش می‌آید (می‌رسد).** (دهخدا، شکورزاده، حییم، تکمله، کوچه، آذری، عوام، تهرانی، اصفهانی، لری)

۵.۰۴۲۶. **روزی مهمان، قرض خداست.** (آذری)

۵.۰۴۲۷. **روزی مهمان، همراه مهمان.** (افغانی)

۵.۰۴۲۸. **روزی نصیب است.** (گیلکی)

۵.۰۴۲۹. **روزیِ هر روزه از گردون گرفتن مفت نیست/ می‌دهد روزی ولی از عمر روزی می‌برد.** (صائب، شکورزاده)

۵.۰۴۳۰. **روزیِ هر کس به قدر همّت اوست.** (شکورزاده)

۵.۰۴۳۱. **روزی هر کس مقدّر است.** (بختیاری)

۵.۰۴۳۲. **روزیِ هر کس مقدّر گشته از کِشت کرم.** (واعظ قزوینی؛ دیوان)

۵.۰۴۳۳. **روزی هزار عاشق از چوب می‌تراشد.** (وحیدقزوینی)

۵.۰۴۳۴. **روزی هم در آبادی ما عروسی می‌شود.** (رامسری)

۵.۰۴۳۵. **روزی یک بار بز را می‌رقصاند.** (رامسری)

۵.۰۴۳۶. **روزی یک چوب‌دستی می‌رود، نه از قد بلکه از پهنا.** (یزدی)

۵.۰۴۳۷. **روزی یک حرف راست می‌زند آن هم وقتی که پشت در ازش بپرسند کیه؟ بگوید منم.** (تهرانی)

۵.۰۴۳۸. **روزی یک گربه از محراب درمی‌آوری.** (بروجردی)

۵.۰۴۳۹. **روزی یک«منتشا*» راه می‌رود آن هم از پهنا.** (دهخدا، سهیلی، شکورزاده، کرمانی)

۵.۰۴۴۰. **روستا بی‌دزد نیست و جنگل بی شغال.** (ترکمنی)

۵.۰۴۴۱. **روستا پشم شده، سرزمین ما روستای جنوبی است.** (ترکمنی)

۵.۰۴۴۲. **روستا را نگیر، همسایه بگیر.** (ترکمنی)

۵.۰۴۴۳. **روستا را نمی‌شناسد سراغ خانه‌ی کدخدا را می‌گیرد.** (امری)

۵.۰۴۴۴. **روستازادگان دانشمند به وزیری پادشاه رفتند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۵)

۵.۰۴۴۵. **روستای بی‌دزد نداریم، طایفه‌ی بی‌فاحشه.** (ترکمنی)

۵.۰۴۴۶. **روستایی است یا ایلی؟ روستایی باشد پسر است، ایلی باشد دختر.** (ترکمنی)

۵.۰۴۴۷. **روستایی اگر (سراپا) طلا باشد، خایه‌اش مس خواهد بود.** (هبله‌رودی، مثمر)

۵.۰۴۴۸. **روستایی اگر سرش از طلا باشد، ک..نش از نقره است.** (کرمانی)

۵.۰۴۴۹. **روستایی اگر ولی بودی / خرس در کوه بوعلی بودی.** (هبله‌رودی، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، مثمر)

۵.۰۴۵۰. **روستایی، اوستایی.** (کرمانی)

۵.۰۴۵۱. **روستایی باشد از پروانه خوش.** (عطّار؛ دیوان: ۳۵۸)

۵.۰۴۵۲. **روستایی به زبان خود گواه.** (مثمر)

۵.۰۴۵۳. **روستایی را بگذار تا خودش حرف بزند (گوید، اقرار کند).** (بهمنیاری، هبله‌رودی، شاهد، دهخدا، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)

۵.۰۴۵۴. **روستایی را به حرف خودش می‌گیرند، امّا به حرف خودش ول نمی‌کنند.** (بهمنیاری)

۵.۰۴۵۵. **روستایی را به شهر بردند، چشم خود را پوشید.** (هبله‌رودی، بهارعجم، مثمر، خرمی)

۵.۰۴۵۶. **روستایی را حمّام خوش آمد.** (هبله‌رودی، مثمر، دهخدا، بهارعجم، عوام، بهمنیاری)

۵.۰۴۵۷. **روستایی را عقل از پس (عقب) می‌آید (می‌رسد).** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، مثمر)

۵.۰۴۵۸. **روستایی را که رو دادی، کفش (بند کفش) بالا (بلند) می‌کند.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، حییم، عوام)

۵.۰۴۵۹. **روستایی رسوایی است.** (دهخدا)

۵.۰۴۶۰. **روستایی عقلش از پشت سر می‌رسد.** (بهمنیاری)

۵.۰۴۶۱. **روستایی عید دید.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، دهخدا)

۵.۰۴۶۲. **روستایی قبای نو بر نکرده‌است.** (هبله‌رودی)

۵.۰۴۶۳. **روستایی (قشلاقی) را اگر روی دادی بوی دامادی می‌آید.** (افغانی)

۵.۰۴۶۴. **روستایی که به قاضی رفت بگذار که خود حرف زند.** (هبله‌رودی، مثمر)

۵.۰۴۶۵. **روستایی که پول‌دار بشود در تابستان بخاری می‌گذارد.** (شکورزاده)

۵.۰۴۶۶. **روستایی که درخت زیاد دارد، سیل نمی‌برد.** (قشقایی، آذری)

۵.۰۴۶۷. **روستایی که دیده می‌شود، راهنما نمی‌خواهد.** (آذری)

۵.۰۴۶۸. **روستایی که ملاّ دارد، اهالی‌اش مسلمانند، روستایی که استاد بنّا دارد آباد است.** (ترکمنی)

۵.۰۴۶۹. **روستایی گر اولیا باشد، لایق نفت و بوریا باشد.** (شکورزاده، هبله‌رودی، مثمر)

۵.۰۴۷۰. **روستایی ملاّ نداشت خروسی را بوالقاسم کردند.** (کردی)

۵.۰۴۷۱. **روستایی نگر که با خود حرف می‌زند.** (هبله‌رودی)

۵.۰۴۷۲. **روستایی وقتی گوزید، گِرد می‌نشیند.** (عوام)

۵.۰۴۷۳. **روستایی و کفش چرمی؟** (گیلکی)

۵.۰۴۷۴. **روسری‌ات کم هم باشد، گشاد باشد.** (ترکمنی)

۵.۰۴۷۵. **روسریت کفن من بشود، گـه‌ات حلوای جلوی جنازه‌ام.** (گیلکی)

۵.۰۴۷۶. **روسری دختر، دشمن اوست.** (قشقایی)

۵.۰۴۷۷. **روسفیدی نیست دولت خانه‌ی ایّام را.** (اثر، اویسی)

۵.۰۴۷۸. **روس‌ها هم فهمیده‌اند.** (شاهرودی)

۵.۰۴۷۹. **روسیاه است مرد هرجایی.** (مولوی؛ دیوان‌شمس: ۳۴/۷)

۵.۰۴۸۰. **روسیاه چهره ندارد و بخیل چشم.** (قشقایی)

۵.۰۴۸۱. **روسیاهیم از پابرهنگیم است.** (بروجردی)

۵.۰۴۸۲. **روش جاذبه را کاهربا می‌داند.** (صائب: ۱۶۸۲)

۵.۰۴۸۳. **روش کبک به تقلید نیاموزد زاغ.** (نصرالله تقوی، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۵.۰۴۸۴. **رُو شکر کن، مباد که از بد بَتر شود.** (حافظ: ۴۵۹، کوچه، شکورزاده، عوام، کوچه، امثال‌موزون، دهخدا)

۵.۰۴۸۵. **روشن است، مثل روز.** (گیلکی)

۵.۰۴۸۶. **روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۶۳۴، امثال‌موزون)

۵.۰۴۸۷. **روشنان فلکی را اثری در ما نیست.** (نشاط اصفهانی، شکورزاده، دهخدا)

۵.۰۴۸۸. **روشنایی از آن رد نمی‌شود.** (رامسری)

۵.۰۴۸۹. **روشنایی از پس سودی ندارد.** (آمره‌ای)

۵.۰۴۹۰. **روشنایی چراغت دیگر به تاریکی ما نمی‌تابد.** (گیلکی)

۵.۰۴۹۱. **روشنایی خانه‌ی تاریک را از روزن است.** (صائب: ۵۳۳، امثال‌موزون)

۵.۰۴۹۲. **روشنایی خس، آشنایی ناکس.** (افغانی)

۵.۰۴۹۳. **روشنایی عرب از نور محمّد (ص) بود نه از بولهب.** (بهارعجم)

۵.۰۴۹۴. **روشنایی که بر خانه واجب است، در مسجد کاه و کلش (کمل) دود می‌کنند.** (مازندرانی)

۵.۰۴۹۵. **روشن به خویش باش چو خورشید نه چو ماه.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)

۵.۰۴۹۶. **روشن چو شود، هر آهنی آینه است.** (قدسی مشهدی:۶۷۷)

۵.۰۴۹۷. **روشندلان خوش‌آمد شاهان نمی‌کنند (نگفته‌اند، نکرده‌اند) / آیینه عیب‌پوش سکندر نمی‌شود.** (کلیم؛ دیوان، افغانی، دهخدا)

۵.۰۴۹۸. **روشندلان فریفته‌ی رنگ و بو نیند/ آیینه، دل به هیچ جمالی نبسته‌است.** (کلیم همدانی: ۳۱۵، تکمله)

۵.۰۴۹۹. **روشندلان همیشه سفر در وطن کنند.** (صائب: ۹۴۶، امثال‌موزون)

۵.۰۵۰۰. **روشن شدن چراغ، درآمدن رتیل.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۵.۰۵۰۱. **روشن شود هزار چراغ از فتیله‌ای / یک داغ دل بس است برای قبیله‌ای.** (تعزیه‌ی‌شام، شکورزاده، تکمله، بهمنیاری، عوام)

۵.۰۵۰۲. **روشن گهر بود ز نسب‌نامه بی‌نیاز.** (وحید، امثال‌موزون، دهخدا)

۵.۰۵۰۳. **روشنی چراغت به تاریکی ما نمی‌تابد.** (گیلکی)

۵.۰۵۰۴. **روشنی در فناست، دیگر هیچ.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم)

۵۰۵۰۵. **روشنی ز شبستان ماه می‌دزدد.** (فیضی: ۲۹۸)

۵۰۵۰۶. **روشنی مه را نباشد پیش روی آفتاب.** (سخن)

۵۰۵۰۷. **روشنی ندهد چراغت بعد مرگ.** (اخگر، امثال‌موزون)

۵۰۵۰۸. **روشِ هیزمِ تر نیست که تنها سوزد.** (کلیم: ۲۲۷)

۵۰۵۰۹. **روضه‌خوان پشم چاه (چال)* است.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا، سهیلی)

۵۰۵۱۰. **روضه خواندنتان که تمام شد کلید را بگذارید بالای سر در.** (فرهنگ‌نامه)

۵۰۵۱۱. **روضه خواندن یادت رفته‌بود، پایین آمدن را هم فراموش کردی.** (کرمانی)

۵۰۵۱۲. **روضه‌خوانی است که در خرابه‌های باتلاقی روضه می‌خواند.** (رامسری)

۵۰۵۱۳. **روضه مخوان.** (گلبافی)

۵۰۵۱۴. **روضه یادت رفته؛ پله‌های منبر را که بلدی.** (کوچه)

۵۰۵۱۵. **روضه‌ی‌بی‌بانی می‌خواند.** (سخن)

۵۰۵۱۶. **رو طناب ارزن پهن است.** (کوچه)

۵۰۵۱۷. **روغن آن‌را بگیر به شاخش بمال.** (رامسری)

۵۰۵۱۸. **روغن از ترب برنیاید.** (دهخدا، حییم، خرمی)

۵۰۵۱۹. **روغن از دست و انگشتانش می‌چکد.** (کاشانی)

۵۰۵۲۰. **روغن از روی روغن می‌گذرد، گندم بدون روغن می‌ماند.** (سنقری)

۵۰۵۲۱. **روغن از ریگ (سنگ) می‌کشد (نمی‌توان کشید).** (افغانی، شکورزاده، هبله‌رودی، مثمر)

۵۰۵۲۲. **روغن از شیر سگ تهیّه کنی، آن‌را در جلد گراز بریزی، درِ خیک را هم در ک..ن حیوان قرار دهی.** (نهاوندی)

۵۰۵۲۳. **روغن بادام می‌گیرد.** (هراتی)

۵۰۵۲۴. **روغن با روغن می‌جوشد، در این میانه بلغور خشک می‌ماند.** (آذری)

۵۰۵۲۵. **روغن بخور و برهنه بخواب.** (گنبدکاووسی)

۵۰۵۲۶. **روغن بریز، عسل بلیس (جمع کن).** (گیلکی، آذری، اوزی)

۵۰۵۲۷. **روغن به چراغش ریخته‌شد.** (تهرانی)

۵۰۵۲۸. **روغن به دیگ (ریگ) می‌ریزد.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)

۵۰۵۲۹. **روغن به روغن اضافه می‌شود، پارمه*بدون ماست می‌ماند.** (درگزی)

۵۰۵۳۰. **روغن به کوه ارغوان، تخم مرغ به ک..ن ماکیان، سبزی آوردی کوکو درست کنی؟** (سخن)

۵۰۵۳۱. **روغن به گوزش افتاده.** (گیلکی)

۵۰۵۳۲. **روغنت به شاخ خودت.** (گیلکی)

۵۰۵۳۳. **روغن توی مغز سرش نیست.** (سخن)

۵۰۵۳۴. **روغن جای کره می‌دهند برای بدو*، چون بدو ندارد، صرفی هم ندارد.** (بختیاری)

۵۰۵۳۵. **روغن جبال‌بارز*چه روی نان چه پشت نان چه خالی.** (کرمانی)

۵۰۵۳۶. **روغن چراغ ریخته را نذر آقا دانا علی می‌کند.** (گیلکی)

۵۰۵۳۷. **روغن چراغ ریخته را نذر (وقف) امام‌زاده می‌کند.** (تهرانی، عوام، دهخدا، شکورزاده، تکمله)

۵۰۵۳۸. **روغن چراغ ریخته را وقف می‌کنی؟** (امثال‌موزون)

۵۰۵۳۹. **روغن چراغ عمر به پایان رسیده.** (تهرانی)

۵۰۵۴۰. **روغن چراغ (کچک) اگر زیاد شود ک..ن خر را هم چرب می‌کنند.** (کرمانی)

۵۰۵۴۱. **روغن چشمش را می‌خورد.** (آذری، دلیجانی)

۵۰۵۴۲. **روغن چشمم را هم بخورد، راضی نمی‌شود.** (هزاره‌ای)

۵۰۵۴۳. **روغن چو نماند، آتش افتد به چراغ.** (قدسی مشهدی:۶۲۷)

۵۰۵۴۴. **روغن چیزی نیست که زیر کشک‌ها بماند.** (سیستانی)

۵۰۵۴۵. **روغن حیوانی لایق سگ نیست، زعفران لایق الاغ نیست.** (ترکمنی)

۵۰۵۴۶. **روغن خود را به ریگ می‌ریزد (نریز).** (بهمنیاری، گلبافی)

۵۰۵۴۷. **روغن خوردن سگ، آدم را عصبانی نمی‌کند، دم علم کردنش عصبانی می‌کند.** (آذری)

۵۰۵۴۸. **روغن خورده، می‌خواهد لبش چرب نشود.** (کاشانی)

۵۰۵۴۹. **روغن خوک باشد، جلدش هم مال سگ باشد، درش هم از ته باز کنی.** (تویسرکانی)

۵۰۵۵۰. **روغن داری به ک..ن بچه‌ات بمال.** (شوشتری)

۵۰۵۵۱. **روغن داری به ک..نت می‌مالی.** (دزفولی، شوشتری)

۵۰۵۵۲. **روغن داغ از دستش نمی‌چکد.** (بویراحمدی، بهمنیاری، لری)

۵۰۵۵۳. **روغن‌داغ کن به دیگ گفت: «رویت سیاه.»** (شوشتری)

۵۰۵۵۴. **روغن در چراغش ریخته.** (نامه‌ی داستان)

۵۰۵۵۵. **روغن در چراغ ندارد.** (نامه‌ی داستان)

۵۰۵۵۶. **روغن در خمیر ضایع نشود.** (سعدی؛ گلستان: ۶۳، دهخدا)

۵۰۵۵۷. **روغن در زبان دارد.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)

۵۰۵۵۸. **روغن در شکم سگ نمی‌ماند.** (لری)

۵۰۵۵۹. **روغن در کوه القمو*، بچه‌ی خود را چه نام بگذارم.** (تایبادی)

۵.۰۵۶۰. **روغن در کوه شاه جهان، تخم‌مرغ در پشت ماکیان.** (سبزواری)

۵.۰۵۶۱. **روغـن در مغـز سـرش نیـست (دارد، نـدارد).** (بهمنیاری، هبله‌رودی، خرمی، نامه‌ی‌داستان)

۵.۰۵۶۲. **روغن دید، هوس کرد بزاید.** (آمره‌ای)

۵.۰۵۶۳. **روغن را چه به پشت نان بمالی چه بـه روی نـان.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۵.۰۵۶۴. **روغن را روی ریـگ بریـزی خـورده مـی‌شـود.** (بهمنیاری)

۵.۰۵۶۵. **روغن را گربـه خـورده، بـی‌بـی دهـان مـرا بـو می‌کند.** (شکورزاده، کوچه، آذری)

۵.۰۵۶۶. **روغن روی آشپز را سفید می‌کند.** (آذری)

۵.۰۵۶۷. **روغن روی روغن می‌رود، بلغور خشک می‌مانـد.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)

۵.۰۵۶۸. **روغن روی روغن می‌ریزد و یارمه (سوپ) بـدون پیاز می‌ماند.** (درگزی)

۵.۰۵۶۹. **روغـن ریخـت و نـان در مـاهی‌تابـه سـوخت.** (بختیاری)

۵.۰۵۷۰. **روغن ریخته، جمـع نمـی‌شـود.** (شـکورزاده، حیـیم، دهخدا، عوام، کوچه، کردی)

۵.۰۵۷۱. **روغن ریخته را احسان پدرش کند.** (کردی)

۵.۰۵۷۲. **روغـن ریختـه را نـذر امـام رضـا (امـامزاده، شاه‌چراغ) می‌کند (تکن).** (کرمانی، بهمنیاری، شیرازی، لارستانی)

۵.۰۵۷۳. **روغن ریخته را نمی‌توان جمع کرد، آبروی رفتـه هم باز نمی‌آید.** (ترکمنی)

۵.۰۵۷۴. **روغن ریخته‌شده نذر حـضرت عبّـاس.** (شوشـتری، بختیاری، لری)

۵.۰۵۷۵. **روغن ریخته و پشت پاره برنمی‌گردد.** (بختیاری)

۵.۰۵۷۶. **روغـن زرد خیلـی بـشود، ک..ن خـر را چـرب می‌کنند.** (سیرجانی، کرمانی)

۵.۰۵۷۷. **روغن زرد را دید، زایمانش گرفت.** (شهربابکی)

۵.۰۵۷۸. **روغن زرد که نیست.** (هزاره‌ای)

۵.۰۵۷۹. **روغن زرد نفروخته.** (نامه‌ی داستان)

۵.۰۵۸۰. **روغن زرد و روده‌ی‌سـگ.** (بهمنیـاری، فرهنـگ‌نامـه، شکورزاده)

۵.۰۵۸۱. **روغن زرد و صابون کلشتر*؟** (گیلکی)

۵.۰۵۸۲. **روغن زیر آب نمی‌خوابـد (نمـی‌مانـد).** (هـزاره‌ای، کوچه)

۵.۰۵۸۳. **روغنش به تاوه (تابه) سوخته‌است.** (نامه‌ی‌داستان)

۵.۰۵۸۴. **روغن شد به زمین فرورفت.** (عـوام، آذری، بختیـاری، آمره‌ای)

۵.۰۵۸۵. **روغن صاف گنده نشود.** (شکورزاده)

۵.۰۵۸۶. **روغن طرف روغن می‌رود.** (افغانی)

۵.۰۵۸۷. **روغن طرف کچری* می‌رود.** (افغانی)

۵.۰۵۸۸. **روغن غاز به تن حریفش می‌مالد.** (بهمنیاری)

۵.۰۵۸۹. **روغن غاز مالیده (می‌مالد).** (شاهد، هبله‌رودی، مثمر)

۵.۰۵۹۰. **روغن که زیاد شد پا در آن نهند.** (کردی)

۵.۰۵۹۱. **روغن که زیاد شد زیر دُم (گوش) خـر را هـم بـا آن چرب می‌کنند.** (شکورزاده، شهربابکی)

۵.۰۵۹۲. **روغن که زیاد شد، ک..ن خر را چرب نمی‌کننـد.** (جیرفتی)

۵.۰۵۹۳. **روغن که زیاد شد، گوش خر را چرب می‌کننـد.** (شهربابکی)

۵.۰۵۹۴. **روغن گاو زرد است.** (لری)

۵.۰۵۹۵. **روغن گاو که زیاد شد در ک..ن گاو را هم چرب می‌کنند.** (راوری، کرمانی)

۵.۰۵۹۶. **روغن گفـت: «مـن از همـه چیـز رد مـی‌شـوم.»** (اوزی)

۵.۰۵۹۷. **روغـنم را بـا کـره معاوضـه مـی‌کـنم بـه خـاطر بن‌دوایش*.** (لری)

۵.۰۵۹۸. **روغن نداشتی چرا بادنجان کاشتی؟** (مازندرانی)

۵.۰۵۹۹. **روغن و آب به هم نیامیزنـد.** (امیرخسرو؛ خسرو و شیرین: ۹۳)

۵.۰۶۰۰. **روغن و حقیقت هردو غرق نمی‌شوند.** (افغانی)

۵.۰۶۰۱. **روغـن و شـیر را روی خـاک بریـزی مـی‌تـوان خورد.** (نامه‌ی‌داستان)

۵.۰۶۰۲. **روغن و شیره.** (خوزستانی)

۵.۰۶۰۳. **روغن و گنجاله* به هم خوب نیست.** (ناصرخسرو: ۳۰۵)

۵.۰۶۰۴. **روغنی بیرون از شکم سگ ندارد.** (لری)

۵.۰۶۰۵. **روغنی که گربه هم نمی‌خورد.** (زرقانی)

۵.۰۶۰۶. **رو کن به هر که خـواهی، گـل پشت‌ورو نـدارد.** (شهریار؛ کلیات: ۲۶۳، امثال‌موزون، شکورزاده)

۵.۰۶۰۷. **رو که بدهی، لایی و آستر هم طلبکـار مـی‌شـود.** (کوچه، آذری)

۵.۰۶۰۸. **رو که دادی، آسترم بایـد بـدهی (مـی‌خواهـد).** (تهرانی، آذری، سبزواری)

۵.۰۶۰۹. **رو که دادی به لُر، خانـه‌ات را مـی‌بنـدد بـه کُـر.** (شکورزاده)

۵.۰۶۱۰. **رو که نیست، پوست کرگدن است.** (فیروزآبادی)

۵.۰۶۱۱. **رو کـه نیـست، چـرم همـدان (چمـوش) اسـت.** (گیلکی، مازندرانی، کرمانی)

۵.۰۶۱۲. **رو که نیست سنگ پاست.** (دهخدا، کوچه)

۵.۰۶۱۳. **رو که نیست، سنگ پای قـزوین اسـت.** (بهمنیـاری، سبزواری، شکورزاده، عوام، دامغانی)

۵۰۶۱۴. **رو که نیست، ک..ن خرو صحرایی است.** (سیرجانی)
۵۰۶۱۵. **رو که همان احمدِ پارینه‌ای*.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۱۶، کوچه، عوام، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)
۵۰۶۱۶. **روم آن‌جا که دیّاری نباشد / کسی را با کسی کاری نباشد.** (اصفهانی)
۵۰۶۱۷. **روم بر ریسمانت چند در چاه.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت: ۱۵۹۲)
۵۰۶۱۸. **روم به چرخ بگویم که ک.. به کس زند / به کام ما که نگشتی امور ما نگذشت.** (شهرضایی)
۵۰۶۱۹. **رَوَم به خواب که شاید تو را به خواب بینم / کجاست خواب مگر خواب را به خواب بینم.** (نجات اصفهانی؛ گنجینه‌ی‌سهیلی، جلد اوّل، ص۸۳ تهرانی)
۵۰۶۲۰. **روم به هند که ایران برای من تنگ است/ چرا که مایه‌ی‌استاد شیشه‌گر سنگ است.** (شهرضایی)
۵۰۶۲۱. **رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز/ تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی.** (انوری؛ عبید (کلیات)، خواجوی کرمانی: ۵۰۲ بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه، کاوش)
۵۰۶۲۲. **رومی داند بهای دیبه‌ی‌مُعلّم.** (قاآنی:۴۵۵، دهخدا)
۵۰۶۲۳. **رومی که گفتی قضیه معلوم است.** (آذری)
۵۰۶۲۴. **رونده باره هم بر سر درآید.** (ویس‌و رامین: ۳۱۳)
۵۰۶۲۵. **رونده پایش ورم می‌کند، ایستاده سرش.** (آذری)
۵۰۶۲۶. **رونده کسی است که قدمی دارد.** (خزینه)
۵۰۶۲۷. **رونده می‌تواند به دونده برسد.** (ترکمنی)
۵۰۶۲۸. **رونق انجمن از صحبت اهل سخن است.** (سلیم تهرانی، اویسی)
۵۰۶۲۹. **رونقِ بازارِ آفتاب نکاهد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۸)
۵۰۶۳۰. **رونکی‌اش*بو می‌دهد.** (عوام، دماوندی)
۵۰۶۳۱. **رو و روده‌اش را کسی یافته نمی‌تواند.** (افغانی)
۵۰۶۳۲. **روها مثل هم نیست، عقیده‌ها هم مثل هم نیست.** (بیرجندی)
۵۰۶۳۳. **رو هست از زور بدتر.** (دهخدا، حییم، کوچه)
۵۰۶۳۴. **روی آب خط می‌کشد.** (دزفولی)
۵۰۶۳۵. **روی آب راه می‌رود، پایش تر نمی‌شود.** (سمنانی)
۵۰۶۳۶. **روی آب مرده‌شورخانه بخند.** (شیرازی)
۵۰۶۳۷. **روی آب می‌چسد تا چربی جمع کند.** (مازندرانی)
۵۰۶۳۸. **روی آبها گرد و خاک راه انداختیم.** (کرمانی)
۵۰۶۳۹. **روی آتش، خاکستر عمل می‌آید.** (آملی)
۵۰۶۴۰. **روی آتش را آب زد.** (مازندرانی)
۵۰۶۴۱. **روی آدمی از گوشت است.** (آذری)
۵۰۶۴۲. **روی آفتاب را با غربال نتوان پوشید.** (عوام، دهخدا)
۵۰۶۴۳. **روی آفتاب را نمی‌شود گل مالید.** (تفرشی، سمنانی)
۵۰۶۴۴. **روی آن‌کس را مبین که در ارزانی بخرد و در گرانی بفروشد.** (آذری)
۵۰۶۴۵. **روی آهن سرد کوبیدن، معنا ندارد.** (الیکایی)
۵۰۶۴۶. **روی آهن سرد می‌کوبی.** (سنگسری)
۵۰۶۴۷. **روی اُجاق است می‌پزد، در راه است می‌جهد.** (مازندرانی)
۵۰۶۴۸. **روی اُجاق خوری دارد.** (گیلکی)
۵۰۶۴۹. **روی ارث پدرش جنگید.** (بختیاری)
۵۰۶۵۰. **روی از آهن (سنگ) دارد.** (بهارعجم)
۵۰۶۵۱. **روی از روی شرم می‌کند.** (آذری)
۵۰۶۵۲. **روی از شمشیر بدتر است.** (سیستانی)
۵۰۶۵۳. **روی از گوشت است.** (آذری)
۵۰۶۵۴. **روی اسب سبق به ناز مالند.** (تاریخ‌الوزرا: ۳۵، تکمله)
۵۰۶۵۵. **روی الاغ بنشین و پالان بدوز.** (سرخه‌ای)
۵۰۶۵۶. **روی الاغ سیاه نر نمی‌نشیند.** (آمره‌ای)
۵۰۶۵۷. **روی انترش غازه* شده، زفت سرش تازه شده.** (تهرانی، شکورزاده)
۵۰۶۵۸. **روی انسان آفتاب گرم است.** (تاجیکی)
۵۰۶۵۹. **روی انگشتِ بریده، خاک نمی‌ریزد (نمی‌شاشد).** (رامسری، دلیجانی)
۵۰۶۶۰. **روی انگشتِ بریده، نمک می‌پاشد.** (گیلکی)
۵۰۶۶۱. **روی بازست بهتر از در باز.** (تکمله)
۵۰۶۶۲. **روی بام بادام زار، دو چشمت بلبل است و سایه‌اش گلستان.** (لری)
۵۰۶۶۳. **روی برایش نماند که باز آمده بتواند.** (افغانی)
۵۰۶۶۴. **روی بَرجُم*چوب خشک می‌گذارد.** (سمنانی)
۵۰۶۶۵. **روی برف که راه بروی، جای پایت را نمی‌توانی قایم کنی.** (شکورزاده، کوچه)
۵۰۶۶۶. **روی برنده را دوزنده سفید گرداند.** (آذری)
۵۰۶۶۷. **روی به محراب نهادن چه سود/ دل به بخارا و بتان طراز.** (رودکی: ۵۰۳)
۵۰۶۶۸. **روی بی‌چیزی و نداری سیاه باشد.** (آذری)
۵۰۶۶۹. **روی بینی او را خال زده‌اند.** (سمنانی، سنگسری)
۵۰۶۷۰. **روی پاشنه‌اش می‌رقصد.** (آذری)
۵۰۶۷۱. **روی پاشنه‌ی‌پایش آتش افروخته‌است.** (آملی)
۵۰۶۷۲. **روی پایت می‌روی و می‌آیی.** (لری)
۵۰۶۷۳. **روی پایش بند نیست.** (عوام، دهخدا، آمره‌ای)
۵۰۶۷۴. **روی پایه‌ی‌چپر*پوسته‌ی‌تخم‌مرغ است.** (رامسری)
۵۰۶۷۵. **روی پر قو خوابیده است.** (کرمانی)
۵۰۶۷۶. **روی پشتش آتش کنی از جایش تکان نمی‌خورد.** (فرهنگ‌نامه)
۵۰۶۷۷. **روی پشم خودش خوابیده.** (سمنانی)
۵۰۶۷۸. **روی پل او پل می‌گذارم.** (تالشی)
۵۰۶۷۹. **روی پل ماچ می‌خواهی؟** (قشقایی، فرهنگ‌نامه)
۵۰۶۸۰. **روی پلو تو کشک هم نمی‌ریزد.** (رامسری)

۵۰۶۸۱. **روی پلو تو و خورش؟** (گیلکی)
۵۰۶۸۲. **روی پلو گوشتی باستخوان مغز ران است.** (میانه‌ای)
۵۰۶۸۳. **روی پنیر خودت کارد بگذار.** (رامسری)
۵۰۶۸۴. **روی پَه پَه ته گُه گه.** (لری)
۵۰۶۸۵. **روی پهن گاو پا گذاشت.** (رامسری)
۵۰۶۸۶. **روی پی، بنا نمی‌کند.** (خوزستانی)
۵۰۶۸۷. **روی پیشانی او هشت من چین است.** (مازندرانی)
۵۰۶۸۸. **روی پیشانی تو ماه طلوع کرده (درآمده).** (گیلکی)
۵۰۶۸۹. **روی پیشانی ما نوشته‌است.** (آملی)
۵۰۶۹۰. **روی تاس ما پنبه نمی‌گذارد.** (مازندرانی)
۵۰۶۹۱. **روی تخت مرده‌شوی خانه (بگذارم).** (گیلکی)
۵۰۶۹۲. **روی تخم چشمم بنشیند.** (لارستانی)
۵۰۶۹۳. **روی تخم دیگران، صدا می‌کند.** (اهری)
۵۰۶۹۴. **روی تخم گرفتیمش.** (راوری)
۵۰۶۹۵. **روی تخمی که کردی بنشین.** (رامسری)
۵۰۶۹۶. **رویت را از بی‌رو نگاه دار.** (آذری)
۵۰۶۹۷. **روی ترش کرده و تیر می‌اندازد.** (هبله‌رودی)
۵۰۶۹۸. **روی تشک پر قو خوابیده.** (تهرانی)
۵۰۶۹۹. **رویت مثل ک.. خر می‌ماند.** (خمین)
۵۰۷۰۰. **رویت می‌دهم به شرطی که لوس نشوی.** (عوام)
۵۰۷۰۱. **روی تنگ‌دستی سیاه.** (افغانی)
۵۰۷۰۲. **رویت نمی‌شود، پشتت را بکن.** (تهرانی)
۵۰۷۰۳. **رویت نمی‌شود، یک غربیل بگیر جلویت.** (تهرانی)
۵۰۷۰۴. **روی توده‌ی پوسته‌ی برنج لرزان است.** (مازندرانی)
۵۰۷۰۵. **روی تو و زانوی شتر.** (آذری)
۵۰۷۰۶. **روی جاروی بسته نشسته‌است.** (شهربابکی)
۵۰۷۰۷. **روی چر*تو نشسته‌ام.** (رامسری)
۵۰۷۰۸. **روی چشم زن دایی است.** (لکی)
۵۰۷۰۹. **روی چشم کور بگذاری روشن می‌شه.** (شهربابکی)
۵۰۷۱۰. **روی چشمه‌ی آفتاب گِل می‌بندد (نمی‌شود گل مالید).** (شهمیرزادی، سمنانی)
۵۰۷۱۱. **روی چَک، او زد.** (بختیاری)
۵۰۷۱۲. **روی چوب پوک ایستاده.** (مازندرانی)
۵۰۷۱۳. **روی چوبش (شلاق او) بزغاله داد می‌کند.** (گیلکی)
۵۰۷۱۴. **روی چهره‌ی برگشته را نگاه نکن.** (قشقایی)
۵۰۷۱۵. **روی خاکستر حمّام نشسته.** (قشقایی)
۵۰۷۱۶. **روی خاک سیاه نشسته‌است.** (ایلامی)
۵۰۷۱۷. **روی خانه‌ات را برگردان.** (لری)
۵۰۷۱۸. **روی خدمت بر آستان نه، سر رعونت* بر آسمان.** (افغانی)
۵۰۷۱۹. **روی خر باری ندارم، به زمین خورد خبر ندارم.** (ترکمنی)
۵۰۷۲۰. **روی خرِ سر به زیر و رام، جفت‌جفت سوار می‌شوند.** (آذری)
۵۰۷۲۱. **روی خندان از کریمان نایب دست سخاست.** (واعظ قزوینی)
۵۰۷۲۲. **روی خندانِ طبیبان، دل دهد بیمار را.** (میر رضی دانش)
۵۰۷۲۳. **روی خورشید نمی‌شود پرده کشید.** (آذری)
۵۰۷۲۴. **روی خوشش بالاست.** (نامه‌ی داستان)
۵۰۷۲۵. **روی خوشه‌ی‌خود سنگ گذاشته‌ام.** (قشقایی)
۵۰۷۲۶. **روی داری، رو داری.** (افغانی)
۵۰۷۲۷. **روی دامنش نماز خوانده می‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۰۷۲۸. **روی دایره ریخت.** (دماوندی)
۵۰۷۲۹. **روی درخت ازگیل رفت ولی درختِ گردو را تُلْ*زد.** (رامسری)
۵۰۷۳۰. **روی درخت خانه‌ی‌همسایه سیب ایستاده‌است به ما که نمی‌دهد چرا ایستاده‌است؟** (آملی)
۵۰۷۳۱. **روی دروغ‌گو سیاه است (باد).** (عوام، افغانی، هزاره‌ای، خزینه، دهخدا، تاجیکی)
۵۰۷۳۲. **روی دروغ‌گو مثل تهِ دیگ سیاه است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۵۰۷۳۳. **روی دریا هم می‌توان راه رفت، که پا تر نشود.** (نایینی)
۵۰۷۳۴. **روی دست بریده نمک می‌ریزند؟** (مازندرانی)
۵۰۷۳۵. **روی دست بریده نمک نمی‌ریزند.** (مازندرانی)
۵۰۷۳۶. **روی دست بریده‌ی کسی نمی‌شاشد.** (زرقانی)
۵۰۷۳۷. **روی دست تخته می‌برد.** (سنگسری)
۵۰۷۳۸. **روی دستش مانده.** (آذری)
۵۰۷۳۹. **روی دستم داغ گذاشته‌ام (می‌گذارم).** (قشقایی، بختیاری)
۵۰۷۴۰. **روی دل خود سنگ گذاشت.** (رامسری)
۵۰۷۴۱. **روی دُم گاو کشته، معطّل شده‌است.** (لری)
۵۰۷۴۲. **روی دوشم ساییده‌شده‌است.** (لری)
۵۰۷۴۳. **روی دوش من سوار شده‌است.** (سنگسری)
۵۰۷۴۴. **روی دیگ هم سیاه، روی دیگچه هم.** (افغانی)
۵۰۷۴۵. **روی دیوار خانه دشمنان خط می‌کشند.** (بیرجندی)
۵۰۷۴۶. **روی را به سرخی مگیر و شوی را به‌جادو.** (افغانی)
۵۰۷۴۷. **روی ریسمان دروغ‌گو، ارزن نمی‌توان پهن کرد.** (آذری)
۵۰۷۴۸. **روی ریسمانش (رجه*اش، طنابش) ارزن (شالی) پهن (آفتاب) کرده‌است.** (بهمنیاری، عوام، امثال‌موزون، کرمانی، مازندرانی، هزاره‌ای)

۵۰۷۴۹. **روی ریسمان (طناب) گندم پهن کردیم تا خشک شود.** (رامسری)
۵۰۷۵۰. **روی ریگ (ماسه‌ی گرم) مار راه رفته؟** (گیلکی)
۵۰۷۵۱. **روی زبانش قفل زده‌است.** (لری)
۵۰۷۵۲. **روی زخم را دوباره زخم نزن.** (مغانی)
۵۰۷۵۳. **روی زخمش نمک پاشید.** (هزاره‌ای)
۵۰۷۵۴. **روی زخم ما نمک نریز.** (سنگسری)
۵۰۷۵۵. **روی زغال را هرچه بتراشی باز سیاه است.** (آلاشتی)
۵۰۷۵۶. **روی زمین خدا پا نمی‌زند.** (گیلکی)
۵۰۷۵۷. **روی زمین خشک بی‌حاصل سگ نمی‌چرد.** (گیلکی)
۵۰۷۵۸. **روی زمین راه نمی‌رود.** (مازندرانی)
۵۰۷۵۹. **روی زمین سرد ننشستی.** (لری)
۵۰۷۶۰. **روی زمین سفت (سخت) نشاشیده‌است.** (عوام، تهرانی، سبزواری)
۵۰۷۶۱. **روی زمین سفت نشاشیده که به صورت بپاشد (رو ور بپاشد).** (کوچه)
۵۰۷۶۲. **روی زمین صاف نمی‌تواند راه برود در زمین ناهموار جفتک می‌اندازد.** (شکورزاده)
۵۰۷۶۳. **روی زمین که راه می‌رود، زمین زیر پایش می‌لرزد.** (شهربابکی)
۵۰۷۶۴. **روی زمین مار حمله می‌کند، روی درخت افعی.** (مازندرانی)
۵۰۷۶۵. **روی زمین نشسته‌است و می‌خواهد کشتی هم بگیرد.** (رامسری)
۵۰۷۶۶. **روی زمین نمی‌نشیند، تکند ک..نش بوی گل بگیرد.** (زرقانی)
۵۰۷۶۷. **روی زیاد، اسباب دردسر است.** (سخن)
۵۰۷۶۸. **روی زیبا را حاجت مشاطه نیست.** (شکورزاده، عوام)
در اصل: **حاجت مشاطه نیست روی دلارام را.** (سعدی؛ کلیات: ۹)
۵۰۷۶۹. **روی زیبا مرهم دل‌های خسته‌است و کلید درهای بسته.** (سعدی، حییم، هبله‌رودی، مشمر، خزینه، شکورزاده)
۵۰۷۷۰. **روی سبوس نشسته.** (آملی)
۵۰۷۷۱. **روی سبیل شاه نقاره می‌زند.** (سخن)
۵۰۷۷۲. **روی سر او ماست بریزی سگ آن‌را نمی‌لیسد.** (تالشی)
۵۰۷۷۳. **روی سرت طلا بگیر و بگرد.** (آذری)
۵۰۷۷۴. **روی سرش دستمال است.** (رامسری)
۵۰۷۷۵. **روی سرش کلاغ نشسته.** (آذری)
۵۰۷۷۶. **روی سرش مگس نر ننشسته است.** (گیلکی)
۵۰۷۷۷. **روی سر ما کلاه پولدوزی شده و چنگک طلای روسری نیست که.** (گیلکی)
۵۰۷۷۸. **روی سرم دستمال ابریشمی نیست.** (رامسری)
۵۰۷۷۹. **روی سفید برای روز سیه خوب است.** (کردی)
۵۰۷۸۰. **روی سفید چغندر است، موی دراز دُم خر است.** (سیرجانی)
۵۰۷۸۱. **روی سگ، نه روی صاحبش.** (سیستانی)
۵۰۷۸۲. **روی سگیش را بالا آورد.** (کرمانی، گلبافی)
۵۰۷۸۳. **روی سم دلدل*و شنبلیله.** (سمنانی)
۵۰۷۸۴. **روی سنگ اُجاق، چابک است.** (لری)
۵۰۷۸۵. **روی سنگ بگذاری، سنگ را می‌ترکاند.** (هزاره‌ای)
۵۰۷۸۶. **روی سنگ کشته نتوان کرد.** (آذری)
۵۰۷۸۷. **روی سنگ می‌چرد.** (آملی)
۵۰۷۸۸. **روی سنگ و شوید؟** (گیلکی)
۵۰۷۸۹. **روی سوخته، نمک آب.** (تاجیکی)
۵۰۷۹۰. **رویش آراسته، زیرش سرگین.** (آذری، قشقایی)
۵۰۷۹۱. **روی شاخ آهو است.** (الیکایی)
۵۰۷۹۲. **روی شاخ قوچ قرار گرفته.** (قشقایی)
۵۰۷۹۳. **روی شاخه نشسته آن‌را ارّه می‌کند.** (سخن)
۵۰۷۹۴. **رویش ارزن آفتاب کرده.** (کوچه)
۵۰۷۹۵. **رویش از سیلی سرخ است.** (عوام)
۵۰۷۹۶. **رویش برق می‌زند و شکمش صدا می‌کند.** (اهری)
۵۰۷۹۷. **روی شتر باری نداریم، اگر بیفتد باکی نداریم.** (درگزی)
۵۰۷۹۸. **رویش را باز کرده.** (آذری)
۵۰۷۹۹. **رویش را به زمین گذاشت.** (هزاره‌ای)
۵۰۸۰۰. **رویش را به زمین نمی‌اندازد (نگاه می‌دارد).** (نامه‌ی‌داستان)
۵۰۸۰۱. **رویش را دیده، مرگش را نمی‌تواند ببیند.** (عوام، کوچه)
۵۰۸۰۲. **رویش را سیاه کرده و آیینه‌ای به دستش داد.** (شوشتری)
۵۰۸۰۳. **رویش را صد گربه بلیسند پاک نمی‌شود.** (سمنانی)
۵۰۸۰۴. **رویش صاف، درونش به هم ریخته.** (سنگسری)
۵۰۸۰۵. **رویش عقب است.** (لری)
۵۰۸۰۶. **روی شکم او می‌توان گردو شکست.** (رامسری)
۵۰۸۰۷. **روی شکمش می‌زند می‌گوید: «آب یخ.»** (گیلکی)
۵۰۸۰۸. **رویش مثل سنگ‌پا می‌ماند.** (تهرانی، سمنانی)
۵۰۸۰۹. **رویش مثل مرده‌شوی می‌ماند.** (عوام)
۵۰۸۱۰. **روی شمر را سفید کرده‌است.** (کرمانی)
۵۰۸۱۱. **روی شیب بادش نمی‌شود رفت.** (کرمانی)
۵۰۸۱۲. **روی شیر را در جنگل کی شسته؟** (افغانی)
۵۰۸۱۳. **روی شیر وقتی ترش باشد زیرش حتماً ترش است.** (رامسری)

۵۰۸۱۴. **روی صورتش اگر یک من ارزن بریزی، یکی بر زمین نمی‌افتد.** (آذری)
۵۰۸۱۵. **روی صورتش موی شیطان دارد.** (آذری)
۵۰۸۱۶. **روی طناب او نمی‌توان هیزم جمع کرد.** (آذری)
۵۰۸۱۷. **روی طناب او نمی‌شود، چیزی گذاشت.** (سرابی)
۵۰۸۱۸. **روی طناب تو نمی‌شود هیزم چید.** (رامسری)
۵۰۸۱۹. **روی علف، برش یونجه است.** (کندلوسی)
۵۰۸۲۰. **روی غریبی سیاه.** (افغانی)
۵۰۸۲۱. **روی فقر و تنگدستی سیاه.** (هزاره‌ای)
۵۰۸۲۲. **روی قالی هم می‌چرد.** (سخن)
۵۰۸۲۳. **روی قبر دختر گریه می‌کند، سر گور پسر حلوا می‌خورد.** (رامسری)
۵۰۸۲۴. **روی قبر ما نرین، فاتحه‌خواندن پیشکشت.** (آملی)
۵۰۸۲۵. **روی قلب تو نشسته‌ام.** (رامسری)
۵۰۸۲۶. **روی کار را باید از پشت کار دید.** (سخن)
۵۰۸۲۷. **روی کار مانده، برف می‌بارد.** (آذری)
۵۰۸۲۸. **روی کثافت نشسته و آواز می‌خواند.** (خوزستانی)
۵۰۸۲۹. **روی کسی را ببین، که صبح و شب می‌بینی.** (مشهدی)
۵۰۸۳۰. **روی کسی را خدا از راه راست نگرداند.** (افغانی)
۵۰۸۳۱. **روی کسی را نمی‌بیند.** (افغانی)
۵۰۸۳۲. **روی کلاه او، زیک*نمی‌نشیند.** (مازندرانی)
۵۰۸۳۳. **روی کمند شیر، شغال نمی‌تواند شکار کند.** (مازندرانی)
۵۰۸۳۴. **روی ک..ن آدم دانه برنج چسبیده باشد، مرغ می‌پرد و نوک می‌زند و می‌خورد.** (رامسری)
۵۰۸۳۵. **روی ک..ن گوزوی خودش نشست.** (رامسری)
۵۰۸۳۶. **روی ک..ن و کپل او، کوه سماموس*را توان دید.** (گیلکی)
۵۰۸۳۷. **روی کوهانش باد گرم می‌دمد.** (گیلکی)
۵۰۸۳۸. **روی کوه سمامس شاشید و در کنار دریا خود را شست.** (رامسری)
۵۰۸۳۹. **روی ک.. آدم اسفناج بالا می‌آید (سبز می‌شود).** (گیلکی، شمشکی)
۵۰۸۴۰. **روی کیسه‌ی‌مویز نشسته‌است.** (کلاردشتی)
۵۰۸۴۱. **روی گاوش را به طرف گاوچران می‌کند.** (بختیاری)
۵۰۸۴۲. **روی گدا سیاه، امّا کیسه‌اش (توبره‌اش) پر است.** (عوام، کردی، شکورزاده، دهخدا)
۵۰۸۴۳. **روی گردنش (گردانش) چند سال دیگر (هم) داشت می‌دهد.** (افغانی)
۵۰۸۴۴. **روی گردنه سراغ پسر خاله گرفتن معنایی ندارد.** (کلاردشتی)

۵۰۸۴۵. **روی گرسنه را مبین، پشت سیر را ببین.** (افغانی)
۵۰۸۴۶. **روی گرگ مبارک است، اگر نبینی مبارک‌تر است.** (مرندی)
۵۰۸۴۷. **روی گرمی از فلک هرگز نصیب ما نشد.** (صائب: ۱۱۵۶)
۵۰۸۴۸. **رویگر همیشه لت می‌خورد.** (افغانی)
۵۰۸۴۹. **رویگری و شالیکاری؟** (مازندرانی)
۵۰۸۵۰. **روی گزنه نشسته‌ای؟** (گیلکی)
۵۰۸۵۱. **روی گشاده بِهْ که درِ گشاده.** (شکورزاده)
۵۰۸۵۲. **روی گوجه‌ی‌ترش ما، نمک سبز شدی.** (گیلکی)
۵۰۸۵۳. **روی گوجه‌ی‌سبز ما دلار*شده‌است.** (گیلکی)
۵۰۸۵۴. **روی گوشه‌ی‌پل جلویت را می‌گیرم.** (لری)
۵۰۸۵۵. **روی گونه‌ات ماه را دیدم، روی پیشانی‌ات ستاره‌ای را.** (تایبادی)
۵۰۸۵۶. **روی گُه تو هم نمی‌شود پا گذاشت.** (رامسری)
۵۰۸۵۷. **روی گهش، باد گرم می‌وزد.** (گیلکی)
۵۰۸۵۸. **روی گیوه مردم را کشته، کف گیوه خودمان را.** (الیکایی)
۵۰۸۵۹. **روی لاشه‌ی‌پلنگ، شغال نمی‌تواند برود.** (مازندرانی)
۵۰۸۶۰. **روی لبش، مگس کور پرواز می‌کند.** (گیلکی)
۵۰۸۶۱. **روی لرک*رید.** (بختیاری)
۵۰۸۶۲. **روی مدفوع آدم را هرچه بیشتر باز کنی بوی گندش بیشتر می‌شود.** (آلاشتی)
۵۰۸۶۳. **رویم را آرد آلوده دیده، آسیابانم مخوان.** (آذری)
۵۰۸۶۴. **روی مرز خودش راه می‌رود.** (آملی)
۵۰۸۶۵. **روی مرغ‌های خانگی زرنگی.** (بختیاری)
۵۰۸۶۶. **رویم سفید، پیشانیم باز.** (آذری)
۵۰۸۶۷. **رویم سیاه، دهانم تلخ.** (بختیاری)
۵۰۸۶۸. **روی مفلس (مفلسی) سیاه (خنک) است.** (افغانی، مثمر، هبله‌رودی، خزینه)
۵۰۸۶۹. **روی من سیاه و روی شما سفید است.** (قشقایی)
۵۰۸۷۰. **روی مورچه سوار است.** (حییم)
۵۰۸۷۱. **روی موی سر می‌رود، ولی بالای کوه نمی‌رود.** (مازندرانی)
۵۰۸۷۲. **روی نابودگی (ناداری) سیاه است.** (هزاره‌ای، افغانی)
۵۰۸۷۳. **روی نان بریزی هیچ سگی نمی‌خورد.** (خوانساری، دهخدا)
۵۰۸۷۴. **روی نان پز را نان گردان سفید می‌کند.** (لری)
۵۰۸۷۵. **روی نمد دشمن که نشستی مویش را بکن.** (هزاره‌ای)
۵۰۸۷۶. **روی نی داخل آب، ایستاده‌است.** (سمنانی)

۵۰۸۷۷. **روی نیکو دلیلِ خوی بد است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۵۵)
۵۰۸۷۸. **روی و خوی نکو به هم نبود.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۶۳)
۵۰۸۷۹. **روی هر خری می‌شود پالان گذاشت.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۵۰۸۸۰. **روی هر سنگی هزار تا چرخ می‌خورد.** (مشهدی)
۵۰۸۸۱. **روی هر فلوسی شیری خوابیده‌است.** (شکورزاده)
۵۰۸۸۲. **روی همه پر می‌زنی، روی ما ک.. می‌زنی.** (بختیاری)
۵۰۸۸۳. **رویه نگذاشته که آستر بکشد.** (آذری)
۵۰۸۸۴. **روی هیزم نیم‌سوز ایستاده‌است.** (رامسری)
۵۰۸۸۵. **رویه‌ی‌قلع خورده و برّاق، زیرش واویلاست.** (ساوه‌ای)
۵۰۸۸۶. **روی یخ بنویس بگذار جلوی آفتاب.** (بهمنیاری، خرمی)
۵۰۸۸۷. **روی یخ دنبال گرد و خاک است.** (شیروانی)
۵۰۸۸۸. **روی یخ، گرد و خاک بلند نکن.** (تمثیل، ترکمنی)
۵۰۸۸۹. **رویی داریم و زوری نداریم.** (زرقانی)
۵۰۸۹۰. **روی یک آجر (سنگ) هزار (صد، شصت) چرخ می‌زند (می‌خورد).** (بهمنیاری، عوام، نامه‌ی‌داستان، خرمی، بافقی، فرهنگ‌نامه، تهرانی)
۵۰۸۹۱. **روی یک آجر صد تا قسم دروغ می‌خورد.** (کرمانی)
۵۰۸۹۲. **روی یک پاشنه چهل در را باز می‌کند.** (مرندی)
۵۰۸۹۳. **روی یک تخم ننشسته‌ای؟** (گیلکی)
۵۰۸۹۴. **روی یک شاخه نشسته‌اند.** (گیلکی)
۵۰۸۹۵. **روی یک شاخه نشسته‌ای، صد شاخه را تکان مده.** (قشقایی)
۵۰۸۹۶. **رویی که بی‌نقاب بوَد باغ بی‌در است.** (غیاث‌شیرازی، شکورزاده)
۵۰۸۹۷. **رها کن تا توانی این تک و دو.** (ابن‌حسام: ۳۶۳)
۵۰۸۹۸. **رها کن زن زشت ناسازگار.** (سعدی؛ بوستان: ۶۵۹، شکورزاده)
۵۰۸۹۹. **رهانـد خـرد مـرد را از بـلا.** (فردوسی: ۱۸۹۵، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۵۰۹۰۰. **رهایی بایدت خود را رها کن.** (عطّار؛ اسرارنامه، کاوش)
۵۰۹۰۱. **رهایی نیست در پرواز مرغ رشته بر پا را.** (غنی، امثال‌موزون)
۵۰۹۰۲. **رهبر بینا چو خواهی دیده‌ی بینا طلب.** (صائب: ۱۶۲)
۵۰۹۰۳. **رهبر کور، کور کی شاید.** (سنایی، امثال‌موزون)
۵۰۹۰۴. **ره برو بی‌ره مرو، هر چند ره پیچان بود.** (حییم)
۵۰۹۰۵. **ره به رفیق خوش است.** (دزفولی)
۵۰۹۰۶. **ره به ره، تیشه به تیشه.** (شکورزاده)
۵۰۹۰۷. **رهت پیشه‌ات، گهت توشه‌ات.** (افغانی)
۵۰۹۰۸. **ره چاره خود بر قضا بسته نیست.** (ادیب پیشاوری)
۵۰۹۰۹. **ره چنان (چنین) رو که رهروان رفتند.** (شاه نعمت الله ولی؛ دیوان، دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، عوام، شکورزاده)
۵۰۹۱۰. **ره چنان رو که برنیاید گشت.** (جامی؛ فاتحةالشباب)
۵۰۹۱۱. **ره دین، کم خویش بگرفتن است.** (ادیب پیشاوری)
۵۰۹۱۲. **ره دیو بی‌شرمی و خیرگیست.** (ادیب پیشاوری، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۵۰۹۱۳. **ره راست برو اگرچه دور است/ زن بیوه مگیر (مکن) اگرچه حور است.** (حاتم‌نامه: ۳۶۵/۱، افغانی)
۵۰۹۱۴. **رهِ رستگاری در افکندگی است.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۳۵۲)
۵۰۹۱۵. **رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود/ رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته (آهسته) رود.** (کاوش، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۰۹۱۶. **رهروان را به شب تار دلیلی باید.** (همام تبریزی، دیوان اشعار فارسی، امثال‌موزون)
۵۰۹۱۷. **رهزن دهر نخفته‌است، مشو ایمن از او.** (حافظ: ۸۷)
۵۰۹۱۸. **ره (کار) کوتاه (کوته) را مکن بر خود دراز.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۸۱/۵، افغانی)
۵۰۹۱۹. **ره میشه و توشه‌یی.** (افغانی)
۵۰۹۲۰. **ره نتوان رفت به پای کسان.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۲۳، امثال‌موزون، دهخدا، حییم، شکورزاده)
۵۰۹۲۱. **ره نمودن به خیر ناکس را/ پیش اعما چراغ داشتن است.** (سعدی؛ کلیات: ۶۷۷)
۵۰۹۲۲. **رهی پیشم آور که فرجام کار / تو خشنود باشی و من رستگار.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۳)
۵۰۹۲۳. **رهین همّت مشکل‌گشای خویشتنم.** (امیری، امثال‌موزون)
۵۰۹۲۴. **ریا حلال شمارند و جام باده حرام.** (حافظ قدسی: ۳۳۲، دهخدا)
۵۰۹۲۵. **ریاست به دست کسانی خطاست / که از دستشان دست‌ها بر خداست.** (سعدی؛ بوستان: ۴۳، بهمنیاری، عوام)
۵۰۹۲۶. **ریاست بی‌سیاست نتوان کرد.** (بیهقی: ۱۱۳، دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام)
۵۰۹۲۷. **ریاست خوشست ارچه بر سنگ باشد.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۰۹۲۸. **ریاست را به ک..ن خر کردند، خر شروع کرد به عرعر.** (رامسری)
۵۰۹۲۹. **ریاضت در جهاد نفس باشد حربه‌ی‌مردان.** (اقدس، امثال‌موزون)

۵۰۹۳۰. **ریاضت‌کش بد اقبال، پینه‌دوز جن‌ها گیرش می‌آید.** (تهرانی)
۵۰۹۳۱. **ریاضت‌کش به بادامی بسازد.** (باباطاهر، امثال‌موزون، خزینه، شکورزاده، کوچه، هبله‌رودی، مثمر)
۵۰۹۳۲. **ریاکاری بدتر از زناکاری است.** (شکورزاده)
۵۰۹۳۳. **ریحان برای سر میرزاخان خوب است.** (کردی سورانی)
۵۰۹۳۴. **ریخ*به نیّت برادری در چاله گذاشته‌اند.** (کردی کلهری)
۵۰۹۳۵. **ریخت را می‌شود عوض کرد، جنس را نمی‌شود.** (تهرانی)
۵۰۹۳۶. **ریختش مثل جهود می‌ماند.** (تهرانی)
۵۰۹۳۷. **ریختن اشک از سوختن دل است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۰۹۳۸. **ریخت و پاش تابستان، چاشنی آش زمستان است.** (آذری)
۵۰۹۳۹. **ریخ، ریخِ ترس است نه ریخِ بازی.** (زابلی)
۵۰۹۴۰. **ریدم بر آن باغی که کلیدش چوب مو است.** (نامه‌ی‌داستان، عوام)
۵۰۹۴۱. **ریدم توی تشت طلا که موش مرده تویش افتاده.** (شیرازی)
۵۰۹۴۲. **ریدن کار روباهه.** (دلیجانی)
۵۰۹۴۳. **ریده ریده رفت، خورده خورده پس آمد.** (هراتی)
۵۰۹۴۴. **ریده که خلاصی نداری.** (نامه‌ی داستان)
۵۰۹۴۵. **ریده، نشسته روش.** (جیرفتی)
۵۰۹۴۶. **ریدی به اُفق.** (کاشانی)
۵۰۹۴۷. **ریدی و چوب گرداندی.** (جیرفتی)
۵۰۹۴۸. **ریز بخند، لبت می‌ترکد.** (اصفهانی)
۵۰۹۴۹. **ریز را می‌بیند، درشت را رها می‌کند.** (دزفولی)
۵۰۹۵۰. **ریزه برنج، پلو نمی‌شود پدرخوانده هم پدر.** (مازندرانی)
۵۰۹۵۱. **ریزه‌چین است.** (افغانی)
۵۰۹۵۲. **ریزه‌خوانی می‌کند.** (آذری)
۵۰۹۵۳. **ریسمان از باریکی پاره می‌شود، ظلم از کلفتی.** (سبزواری)
۵۰۹۵۴. **ریسمان از پای گاو باز مکن.** (بختیاری)
۵۰۹۵۵. **ریسمان از جای مطمئنش (نازک) پاره می‌شود.** (کوچه، شهربابکی)
۵۰۹۵۶. **ریسمان از هرجا قایم‌تر است پاره می‌شود.** (بهمنیاری)
۵۰۹۵۷. **ریسمان از هرجا که باریک‌تر است پاره می‌شود.** (جیرفتی، بیرجندی، سیرجانی)
۵۰۹۵۸. **ریسمان، با مال او به هم تاب نمی‌خورد.** (سخن)
۵۰۹۵۹. **ریسمان باید آخر از حلقه‌ی چوبی بگذرد.** (درگزی)
۵۰۹۶۰. **ریسمان برای مردم می‌تابد.** (نامه‌ی داستان)
۵۰۹۶۱. **ریسمان بر پا چه حاجت مرغ دست آموز را؟** (سعدی؛ کلیات: ۳۴۴، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام)
در اصل: **ریسمان در پای حاجت نیست دست آموز را**
۵۰۹۶۲. **ریسمان بگسست و هم بشکست دوک.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۱/۵)
۵۰۹۶۳. **ریسمان به بیضه.** (بختیاری)
۵۰۹۶۴. **ریسمان به دهان نمی‌آورد.** (ایلامی)
۵۰۹۶۵. **ریسمان به سم گاو می‌گیرد.** (بختیاری)
۵۰۹۶۶. **ریسمان پاره شد، اسب فرار کرد.** (آذری)
۵۰۹۶۷. **ریسمانت را از سر شاخ ما وا کن.** (شهربابکی)
۵۰۹۶۸. **ریسمان تو آن‌قدر سُست است که با آن نمی‌شود به چاله رفت.** (اشتهاردی)
۵۰۹۶۹. **ریسمان تو، گردنُ من.** (افغانی)
۵۰۹۷۰. **ریسمان خود را سرباز ماند.** (افغانی)
۵۰۹۷۱. **ریسمان دو سر دارد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۰۹۷۲. **ریسمان ده تا دهم من انترت.** (لاهیجانی)
۵۰۹۷۳. **ریسمان دیگران را پنبه می‌سازد (نساز).** (هبله‌رودی، مثمر، دهخدا)
۵۰۹۷۴. **ریسمان را باید راست انداخت.** (سمنانی)
۵۰۹۷۵. **ریسمان را که بکشی از یک طرف پاره می‌شود.** (دماوندی)
۵۰۹۷۶. **ریسمان سر هتک*بند کرده‌است.** (دماوندی)
۵۰۹۷۷. **ریسمان سوخت (می‌سوزد، سوخته) و کجیش بیرون نرفت. (نمی‌رود).** (دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی، مثمر، خزینه، حییم، سهیلی، کوچه)
۵۰۹۷۸. **ریسمان سیس* و ریسمان ابریشم با هم تاب نمی‌خورند.** (شهربابکی)
۵۰۹۷۹. **ریسمانش پاره شد.** (عوام)
۵۰۹۸۰. **ریسمانش را پشتش انداخت.** (هزاره‌ای)
۵۰۹۸۱. **ریسمانش گسست و دلو اوفتاد.** (سخن)
۵۰۹۸۲. **ریسمان طایفه‌ی بنا پوسیده است.** (کندلوسی)
۵۰۹۸۳. **ریسمان کلفت تو و گردن نازک ما.** (مازندرانی)
۵۰۹۸۴. **ریسمان کوتاه بود به تو نرسید.** (فیروزکوهی، رامسری)
۵۰۹۸۵. **ریسمان گوساله‌ی دیگری، در دست می‌ماند.** (آذری)
۵۰۹۸۶. **ریسمان مشک مادرت پیسه«رنگی.» سیاه و سفید است.** (لکی)

۵۰۹۸۷. **ریسمان وقتی تند و محکم شد، پاره می‌شود.** (اورامانانی)

۵۰۹۸۸. **ریسمان و ماست با هم جور نیستند.** (ساوه‌ای)

۵۰۹۸۹. **ریسمان هر قدر هم دراز باشد، سرانجام باید از چمبل*رد شود.** (رامسری)

۵۰۹۹۰. **ریس و دوک از دست رفت.** (خوزستانی)

۵۰۹۹۱. **ریسیدنِ مردم، بافتنِ مردم، قربان زن جَل دستم (زرنگم).** (شهربابکی)

۵۰۹۹۲. **ریش آدم خام‌طمع (طمع‌کار) به ک.. مفلس.** (شکورزاده)

۵۰۹۹۳. **ریش آدم خسیس در بند مفلس.** (لری)

۵۰۹۹۴. **ریش از خایه آب می‌خورد.** (کوچه، فرهنگ‌نامه، هبله‌رودی)

۵۰۹۹۵. **ریش از من، اختیارش از دیگران.** (افغانی)

۵۰۹۹۶. **ریش از مه جنبید و نشی از مردم.** (افغانی)

۵۰۹۹۷. **ریش از مه و اختیارش از خان ملاّ.** (افغانی)

۵۰۹۹۸. **ریش اگر از صورتم بیفتد، ممکن است به ک..ن سگ هم برود.** (رامسری)

۵۰۹۹۹. **ریش او زرد است این هم یک دلیل.** (دهخدا، شکورزاده)

۵۱۰۰۰. **ریش این هم پشمی ندارد.** (بیرجندی)

۵۱۰۰۱. **ریش بابا ببین که نیمه نماند.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۹۴، دهخدا)

۵۱۰۰۲. **ریش با بزرگان سفید کرده.** (مشمر)

۵۱۰۰۳. **ریش بجنبان.** (کاوش)

۵۱۰۰۴. **ریش برآمد پاچی شد.** (خزینه، مشمر)

۵۱۰۰۵. **ریش بر بادی دارد.** (مشمر)

۵۱۰۰۶. **ریش بلند علامت احمقی است.** (امثال)

۵۱۰۰۷. **ریش به پای گوز آورد.** (هبله‌رودی، مشمر)

۵۱۰۰۸. **ریش به دوغ سفید کرده.** (مشمر)

۵۱۰۰۹. **ریش به صورتش حرام است.** (نامه‌ی داستان)

۵۱۰۱۰. **ریش به قدرِ عصا گذار.** (کلیم: ۱۲۷)

۵۱۰۱۱. **ریش به گرو گذاشتیم.** (گلبافی)

۵۱۰۱۲. **ریش بی‌صاحب نباید تراشید.** (هبله‌رودی)

۵۱۰۱۳. **ریش پر بادی آورد.** (هبله‌رودی)

۵۱۰۱۴. **ریش پیش کسی ندارد.** (نامه‌ی داستان)

۵۱۰۱۵. **ریش پیش کیست؟** (عوام)

۵۱۰۱۶. **ریش تا به دست می‌آید باید آن‌را بگیری.** (بختیاری)

۵۱۰۱۷. **ریشت بزن تو ک..ن خر، بیار بیرون صابون بزن.** (سیرجانی)

۵۱۰۱۸. **ریشت جو و گندم شد و آدم نشدی.** (اشرف مازندرانی: ۳۶۸، تکمله)

۵۱۰۱۹. **ریشت را به دست بچه‌ها مسپار.** (آذری)

۵۱۰۲۰. **ریشت را در دست هرکس مده.** (نامه‌ی داستان)

۵۱۰۲۱. **ریشت می‌جنبد خود به خود، غیرت نداری یک نخود.** (شاهرودی)

۵۱۰۲۲. **ریش تو ک..ن خر گیر کرد.** (سیرجانی)

۵۱۰۲۳. **ریش خام‌طمع، به جیب مفلس.** (دهخدا)

۵۱۰۲۴. **ریش خام‌طمع به ک..ن مفلس، مفلسم به امان خدا.** (هراتی)

۵۱۰۲۵. **ریش خام‌طمع (طمع‌کار) به ک..ن مفلس.** (عوام، شاهد، تهرانی، بهمنیاری، حییم، قمی، مشمر، هبله‌رودی، عوام، شوشتری، دزفولی، آذری، خزینه)

۵۱۰۲۶. **ریشخند پنج هزار سکه‌ی زر خرج دارد.** (آذری)

۵۱۰۲۷. **ریشخند چاپلوسان، فیل را خر می‌کند.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)

۵۱۰۲۸. **ریش خوب است دو سه مویی و زنخدان پوشی/ نه که در سایه آن خواب کند خرگوشی.** (بیرجندی)

۵۱۰۲۹. **ریش خوب است ولی در صورت اهل خودش.** (مرندی)

۵۱۰۳۰. **ریش خود به دستی داده.** (هراتی)

۵۱۰۳۱. **ریش خود بی‌جا نباید تراشید.** (مشمر)

۵۱۰۳۲. **ریش خود را به دست دیگری مده.** (هبله‌رودی، عوام، خزینه، قشقایی)

۵۱۰۳۳. **ریش خود را چون جارو کن و خوشه‌چینی (گدایی) آسیاب را نکن.** (بختیاری)

۵۱۰۳۴. **ریش خود را در چرخ حلاّجی افکند.** (سرخه‌ای)

۵۱۰۳۵. **ریش خود را در خانه‌ی‌دوست بتراش و ناخن خود را در خانه‌ی‌دشمن کوتاه کن.** (قشقایی)

۵۱۰۳۶. **ریش خود را که در آسیاب سفید نکرده‌ام.** (آذری)

۵۱۰۳۷. **ریش خود را (و سبلت) همی خضاب کنی / خویشتن را همی عذاب کنی.** (رودکی، شکورزاده)

۵۱۰۳۸. **ریش‌دار به ریش‌دار نگاه می‌کند، بی‌ریش به زمین.** (نیشابوری)

۵۱۰۳۹. **ریش‌دار داخل آدم است، بی‌ریش مغز بادام.** (بابلی)

۵۱۰۴۰. **ریش دراز، سر کوچک، علامت احمقی است.** (عوام، حییم، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی)

۵۱۰۴۱. **ریش دو شاخ هرچه بلندتر بود نکوست، نیمی به ک..ن دشمن و نیمی به ک..ن دوست.** (بهمنیاری)

۵۱۰۴۲. **ریش را بالای بروت (سبیل) گذاشت.** (بهمنیاری، مشمر، هبله‌رودی)

۵۱۰۴۳. **ریش را بدون آب می‌تراشد.** (ایلامی)

۵۱۰۴۴. **ریش (ریشش) در آسیاب سفید کرد (نکرده).** (دهخدا، عوام، تکمله، افغانی، خزینه، هبله‌رودی، لری، بهمنیاری)

۵۱۰۴۵. **ریش سرخ هم وبال جان است.** (ظهیر فاریابی، شکورزاده)
۵۱۰۴۶. **ریش سفید پنبه‌ی مینای می بود.** (دهخدا)
۵۱۰۴۷. **ریش سفید که زیاد شد، ده ویران می‌شود.** (هزاره‌ای، افغانی)
۵۱۰۴۸. **ریشِ سفید و دروغ؟** (شکورزاده، امثال‌موزون)
۵۱۰۴۹. **ریش سکّه‌ی مرد (مردانگی) است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، زرقانی، سبزواری، خوانساری، افغانی)
۵۱۰۵۰. **ریشش بگوز، بد (بگوزید) خبر آورده.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد)
۵۱۰۵۱. **ریشش به دست دیگری است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۱۰۵۲. **ریشش به ریش مشتری نمی‌ماند.** (عوام)
۵۱۰۵۳. **ریشش بی‌مو است.** (هبله‌رودی)
۵۱۰۵۴. **ریشش پای باقی است.** (لری)
۵۱۰۵۵. **ریشش تار انداخته‌است.** (هزاره‌ای)
۵۱۰۵۶. **ریشش درآمد، عقلش در نیامد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۱۰۵۷. **ریشش درآمده.** (عوام، دهخدا، حییم)
۵۱۰۵۸. **ریشش در دست دیگران است.** (امری)
۵۱۰۵۹. **ریشش را آب نزده شانه کرده.** (گیلکی)
۵۱۰۶۰. **ریشش را با دوغ سفید کرده (نکرده).** (نامه‌ی‌داستان، شهربابکی، رفسنجانی)
۵۱۰۶۱. **ریشش را با سیاهی سفید کرده.** (هبله‌رودی)
۵۱۰۶۲. **ریشش را بالای بروت*نهاده.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، دهخدا)
۵۱۰۶۳. **ریشش را به تراشیدن می‌دهد.** (نامه‌ی داستان)
۵۱۰۶۴. **ریشش را به دست فلانی داده.** (ایلامی)
۵۱۰۶۵. **ریشش ریخته‌شده، امّا فقط ادّعایش مانده.** (ایلامی)
۵۱۰۶۶. **ریشش سربالا رفته (شده) است.** (شکورزاده، عوام، سیرجانی)
۵۱۰۶۷. **ریشش سفید، دلش سیاه.** (افغانی)
۵۱۰۶۸. **ریشش سیخ سیخ شده و به ریشه‌اش گل نیست.** (فیروزکوهی)
۵۱۰۶۹. **ریشش، ک..ن زنش است.** (خوانساری)
۵۱۰۷۰. **ریش طمع‌کار به گُه مفلس آلوده است.** (الشتری)
۵۱۰۷۱. **ریش طمع‌کار، تو اوّل الاخر مفلس گیره.** (شهربابکی)
۵۱۰۷۲. **ریش غازی‌ها سبز شده، یک نان خالی نمی‌خوریم.** (گلپایگانی)
۵۱۰۷۳. **ریش فروشد متاع مردم را؟** (دهخدا)
۵۱۰۷۴. **ریش قاضی حرمت دیگر دارد.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۵۱۰۷۵. **ریش کنده و سبیل جویده.** (عوام)
۵۱۰۷۶. **ریش که مبدّل به ریش شد باید شانه‌ای برداری.** (کردی)
۵۱۰۷۷. **ریش گاو است (شده).** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا)
۵۱۰۷۸. **ریش گرو گذاشته.** (شیرازی)
۵۱۰۷۹. **ریش گفته باشی دو تار باشد، باریک و آویخته باشد، نه مثل دُم سگ نر باشد.** (لکی)
۵۱۰۸۰. **ریشم آتش گرفته تو می‌گویی بگذار مقداری بلال روی آن بپزم؟** (میمندی)
۵۱۰۸۱. **ریشم دستش است.** (تهرانی)
۵۱۰۸۲. **ریشم را بی‌آب می‌تراشم.** (بختیاری)
۵۱۰۸۳. **ریشم را در آسیاب سفید نکردم.** (قمی)
۵۱۰۸۴. **ریشم را رها کن تا گلویت را رها کنم.** (خوزستانی)
۵۱۰۸۵. **ریشم را شانه‌ی خشک کردم.** (گیلکی)
۵۱۰۸۶. **ریشم را شمرده است.** (تهرانی)
۵۱۰۸۷. **ریشم را که توی آسیاب سفید نکردم.** (تهرانی)
۵۱۰۸۸. **ریش مردی که زن خوب ندارد، زود سفید می‌شود.** (آذری)
۵۱۰۸۹. **ریش ملاّ به بوسیدن رفت.** (شاهد، دهخدا)
۵۱۰۹۰. **ریش من گره برنمی‌دارد.** (اوزی)
۵۱۰۹۱. **ریش ندارم، حرفم برش ندارد.** (آذری)
۵۱۰۹۲. **ریش نگاه به صاحبش می کند و کوسه درمی‌آید.** (شهرضایی)
۵۱۰۹۳. **ریش نیست به جز ریش بزها؟** (شوشتری، دزفولی)
۵۱۰۹۴. **ریشو به کوسه می‌گوید چه ریش پر پشتی داری.** (لری)
۵۱۰۹۵. **ریش و خایه به هم بند است.** (یزدی)
۵۱۰۹۶. **ریش و دارو هردو دست شماست.** (سخن)
۵۱۰۹۷. **ریش و سبیلش برابر است.** (کرمانی)
۵۱۰۹۸. **ریش و سبیلم را می‌تراشم جای آن سرخاب می‌مالم.** (فرهنگ‌نامه)
۵۱۰۹۹. **ریش و سبیلی پیدا کرده.** (گلبافی)
۵۱۱۰۰. **ریش و قیچی دست او (تو، خودت، خودش، شما) ست.** (عوام، جیرفتی، قمی، بهمنیاری، بختیاری، دهخدا، امثال‌موزون)
۵۱۱۰۱. **ریش و قیچی سیّد ملک هردو دست خودت هست.** (بویراحمدی)
۵۱۱۰۲. **ریشه آشکنی*است.** (مازندرانی)
۵۱۱۰۳. **ریشه‌ات گز باشد، بَز باشد.** (جیرفتی)
۵۱۱۰۴. **ریش‌ها را آرایش می کند.** (سمنانی)
۵۱۱۰۵. **ریشه‌اش را ملخ خورده.** (عوام)
۵۱۱۰۶. **ریشه در دل می کند خاری که در پا می‌رود.** (صائب: ۱۲۹۱، تکمله)
۵۱۱۰۷. **ریشه که خراب باشد، رویه خراب است.** (بختیاری)
۵۱۱۰۸. **ریش همسایه چون تراشیدند/ ریش خود آب زن که نوبت توست.** (نجاتی: ۳۶، تکمله)
۵۱۱۰۹. **ریش هندوست، گاهی هست و گاهی نیست.** (افغانی)
۵۱۱۱۰. **ریشه‌ی‌انسان میان ایل است و ریشه‌ی‌درخت در کوه.** (ترکمنی)

۵۱۱۱۱. **ریشه‌ی‌بیداد بر خاکستر است.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۱۱۱۲. **ریشه‌ی‌پوسیده را کاشتی.** (رامسری)
۵۱۱۱۳. **ریشه‌ی چشم‌مان زرد شد.** (آذری)
۵۱۱۱۴. **ریشه‌ی درخت ازگیل را ازگیل می‌زند.** (آملی)
۵۱۱۱۵. **ریشه‌ی‌درخت ازگیل را تنها با چوب همان درخت می‌توان زد.** (آلاشتی)
۵۱۱۱۶. **ریشه‌ی درخت را آن‌چنان می‌بُرد که سر درخت خبر ندارد.** (مازندرانی)
۵۱۱۱۷. **ریشه‌ی ریشش به دست دیگری است.** (هبله‌رودی)
۵۱۱۱۸. **ریشه‌ی‌ظلم بر آب است.** (لری)
۵۱۱۱۹. **ریشه‌ی‌ظلم کاواک*است.** (تاجیکی)
۵۱۱۲۰. **ریشه‌ی ظلم کوتاه است.** (سمنانی)
۵۱۱۲۱. **ریشه‌ی‌قوی‌دار کز درخت خوری بر.** (ملک‌الشعرا بهار: ۳۹، دهخدا)
۵۱۱۲۲. **ریشه‌ی‌گردنش به این کلفتی است.** (لری)
۵۱۱۲۳. **ریشه‌ی‌نخل کهن‌سال از جوان افزون‌تر است.** (صائب: ۳۵، امثال‌موزون، تکمله)
۵۱۱۲۴. **ریشی که از صورتم تراشیده‌شد، ک.. هر خری می‌خواهد برود.** (مازندرانی)
۵۱۱۲۵. **ریشی که به دست بچّه‌ها بیفتد، نبودنش بهتر است.** (مهابادی)
۵۱۱۲۶. **ریشی که در جوانی بیرون نیامد در پیری هم بیرون نمی‌آید.** (لاری، بوشهری)
۵۱۱۲۷. **ریش یکی آتش گرفته‌بود، دیگری گفت: «آن‌را خاموش نکن تا ران مرغم را بریان کنم.»** (لری، اندیمشکی)
۵۱۱۲۸. **ریشی و به دست سلمونی.** (خوزستانی)
۵۱۱۲۹. **ریغ رحمت سر کشیده.** (عوام)
۵۱۱۳۰. **ریغم زد و زاغم زد، پس‌مانده کلاغم زد.** (بهمنیاری)
۵۱۱۳۱. **ریگ توی جوی شده‌است (شدی، می‌شود).** (عوام، زرقانی، گلبافی)
۵۱۱۳۲. **ریگ ته جو و آب گذراست.** (دهخدا)
۵۱۱۳۳. **ریگِ ته جوی است.** (تهرانی)
۵۱۱۳۴. **ریگ ته جویت، نه آب گذرا.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۱۱۳۵. **ریگ در کفشش دارد.** (عوام، خوانساری)
۵۱۱۳۶. **ریگ در کفش و کیک در شلوار/ بهتر است از رفیق ناهنجار.** (سنایی؛ دیوان: ۱۹۷، شکورزاده)
در اصل: **کُله آن‌گه نهی که در فتدت/ سنگ در کفش و کیک در شلوار.**
۵۱۱۳۷. **ریگ در کفش و گربه در شلوار، بهتر از هم‌نشین بدهموار.** (لنجانی)
۵۱۱۳۸. **ریگ در موزه دارد.** (نامه‌ی داستان)
۵۱۱۳۹. **ریگ در موزه (کفش) و کیک در تنبان.** (افغانی)
۵۱۱۴۰. **ریگ زیر دندانش آمد.** (افغانی)
۵۱۱۴۱. **ریگش را از دامن ریخته.** (نامه‌ی داستان)
۵۱۱۴۲. **ریگ‌شور و چلوکش که بکنی، چیزیش نمی‌ماند.** (اصفهانی)
۵۱۱۴۳. **ریگ‌هایی که به آغوش گرفته‌ای بریز.** (شهمیرزادی)
۵۱۱۴۴. **ریگی در کفش گذاشت تا هم راه برود، هم بهانه‌ی ریگ کفش را در بیاورد.** (بختیاری)
۵۱۱۴۵. **ریو و رنگ در دنیا زیاد است.** (سیستانی)
۵۱۱۴۶. **ریه (شش) امروز بهتراز دنبه‌ی‌فرداست.** (ترکمنی)

۵۱۱۴۷. **ز آبِ خُرد، ماهیْ خُرد خیزد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۹۰، امثال‌موزون، عوام، شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)

۵۱۱۴۸. **ز آتش که تو کرده‌ای فروزان/ بعد از تو به وارثان رسد دود.** (ابن‌یمین: ۳۹۵)

۵۱۱۴۹. **ز آتش هیچ پروا نیست، دور از آب ماهی را.** (کلیم همدانی: ۲۱۷)

۵۱۱۵۰. **زآتش یادگاری، غیر خاکستر نمی‌باشد.** (سالک‌قزوینی: ۲۴۸)

۵۱۱۵۱. **ز آدمی فرد نشستن نه سزاست/ آن که از جفت مبرّاست خداست.** (جامی؛ هفت‌پیکر: ۴۹۵، شکورزاده)

۵۱۱۵۲. **ز آسانی نیابد نیک (شاد) نامی.** (ویس‌و رامین: ۳۶۴، امثال‌موزون)

۵۱۱۵۳. **ز آسمان فلک، سنگِ فتنه می‌بارد.** (سخن)

۵۱۱۵۴. **ز آمده تنگ‌دل نباید بود.** (رودکی: ۴۹۵، امثال‌موزون)

۵۱۱۵۵. **زآن بود کار شاعران بی‌نور/ که ندارد چراغ کذب فروغ.** (ابن‌یمین: ۴۴۷، شکورزاده)

۵۱۱۵۶. **زآن گشته به کربلا مجاور/ کاندر سر گور شمر آشی ندهند.** (حزین‌لاهیجی، شکورزاده)

۵۱۱۵۷. **ز آواز روبه نترسد پلنگ.** (فردوسی: ۲۱۱، امثال‌موزون)

۵۱۱۵۸. **ز آهنگری«گری» مانده، ز اسباب حجره دری.** (شکورزاده)

۵۱۱۵۹. **زائویی که بچّه‌اش هنوز چهل روز نشده.** (آملی)

۵۱۱۶۰. **ز ابتدای دور عالم تا به عهد (وقت) پادشاه / از بزرگان عفو بوده‌است از فرودستان گناه.** (کلیله‌ودمنه: ۳۰۶، فرهنگ‌نامه)

۵۱۱۶۱. **ز ابتدای کار آخر را ببین.** (مولوی؛ مثنوی: ۹۳/۲، شکورزاده، بهمنیاری)

۵۱۱۶۲. **ز ابراهیم ادهم پرس قدر ملک درویشی / که توفان دیده از آسایش ساحل خبر دارد.** (صائب: ۱۴۱۶، تکمله)

۵۱۱۶۳. **ز اتّفاق مگس، شهد می‌شود پیدا.** (امثال‌موزون)

۵۱۱۶۴. **زاج و مازویی* خرجش نکرده.** (عوام)

۵۱۱۶۵. **ز احسان نمی‌شود سگ دیوانه آشنا.** (صائب: ۳۸۶، امثال‌موزون)

۵۱۱۶۶. **زاحمد تا احد، یک میم فرق است.** (گلشن راز: ۱۲۳، شکورزاده)

۵۱۱۶۷. **ز احمقان بگریز چون عیسی گریخت.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۴۷/۲، بهمنیاری، شکورزاده)

۵۱۱۶۸. **زاد و بود خود بر باد داده.** (نامه‌ی‌داستان، عوام، هبله‌رودی)

۵۱۱۶۹. **زادون* کنند، رودون* کشند.** (شیرازی)

۵۱۱۷۰. **زاده اگر توده‌ی‌خاکستر است / سرمه‌ی‌چشم پدر و مادر است.** (مثمر)

۵۱۱۷۱. **زاده‌ی‌خر یقین که خر باشد.** (شکورزاده، هبله‌رودی، مثمر)

۵۱۱۷۲. **زاده‌ی‌دنیا چو دنیا بی‌حیاست (وفاست).** (مولوی؛ مثنوی: ۱۶۵۰/۴، ادیب نیشابوری، دهخدا)

۵۱۱۷۳. **زاده‌ی‌ظالم ستمگر می‌شود/ تیغ چون بشکست خنجر می‌شود.** (خزینه، دهخدا، حبیم، شکورزاده)

۵۱۱۷۴. **زاده‌ی گرگ، گرگ می‌شود.** (آذری)
۵۱۱۷۵. **زاده‌ی موش، ته جوال سوراخ می‌کند.** (آذری)
۵۱۱۷۶. **زاده‌ی‌نیکو مشابه، چون عبیر و عنبر است.** (امیرعلی‌شیر نوایی؛ دیوان، فانی کشمیری، امثال‌موزون)
۵۱۱۷۷. **زار باش و بیدار باش.** (عوام، کوچه، تهرانی)
۵۱۱۷۸. **زارع را از هستی ساقط کردن نشاید.** (آذری)
۵۱۱۷۹. **زارع که بد بیارد، تو شوره‌زار بکارد.** (فرهنگ‌نامه)
۵۱۱۸۰. **زاری دارم، زوری نه.** (تاجیکی)
۵۱۱۸۱. **زاری و التماس، زور را شکست نمی‌دهد.** (سیستانی)
۵۱۱۸۲. **ز اسباب حجره دری مانده، ز مال‌التجاره خری مانده.** (شیرازی)
۵۱۱۸۳. **ز استادی چه می‌لافی؟** (طالب‌آملی)
۵۱۱۸۴. **ز اشک تا به چکیدن هزار فرسنگ است.** (بیدل: ۲۶۴، امثال‌موزون)
۵۱۱۸۵. **ز اشکش هم‌چو خر در گل همی‌ماند.** (مهر و مشتری: ۱۳۶۵)
۵۱۱۸۶. **ز اطناب، به بود ایجاز.** (قاآنی: ۳۶۷، دهخدا، کرمانی، هراتی)
۵۱۱۸۷. **ز اظهار درد، درد مداوا نمی‌شود/ شیرین، دهن به گفتن حلوا نمی‌شود.** (میرزاده‌عشقی؛ ادبیات کلاسیک، تکمله)
۵۱۱۸۸. **ز اَعمی مَطلَب گهرشناسی.** (خاقانی؛ تحفة‌العراقین: ۲۰)
۵۱۱۸۹. **زاغ از خورشِ استخوان، هما نشود.** (کلیم: ۲۳۷)
۵۱۱۹۰. **زاغ از هشیاری بسیار نجاست (گُه) می‌خورد.** (شکورزاده، افغانی)
۵۱۱۹۱. **زاغ به بچه‌اش گفت: «سفیدک بچه‌ام.»** (افغانی)
۵۱۱۹۲. **زاغ به‌جای شاهین نشست.** (تاجیکی)
۵۱۱۹۳. **زاغ بی‌داغ نیست.** (تاجیکی)
۵۱۱۹۴. **زاغ پرید، زاغچه نشست.** (هزاره‌ای)
۵۱۱۹۵. **زاغ چشم زاغ را نمی‌کابد*.** (تاجیکی)
۵۱۱۹۶. **زاغچه، مفت و مجّانی پشت گاو را نمی‌خارانَد.** (کردی)
۵۱۱۹۷. **زاغ خواست رفتار کبک را یاد بگیرد، رفتار خودش هم یادش رفت.** (افغانی، تاجیکی)
۵۱۱۹۸. **زاغ رفت یرقه راه برود، راه رفتن خودش را فراموش کرد.** (آملی)
۵۱۱۹۹. **زاغ سیاه (سیاهش) را چوب می‌زند.** (بهمنیاری، خرمی، تهرانی)
۵۱۲۰۰. **زاغ که چون کبک خرام آورد/ غیر تمسخر چه به کام آورد؟** (افغانی)
۵۱۲۰۱. **زاغم زد و زوغم (زیغم) زد، پس مانده‌ی کلاغم (کلاغ کورم) زد.** (شکورزاده، هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی داستان، کوچه، عوام)
۵۱۲۰۲. **زاغ نر و ماده‌اش را در هوا می‌شناسد.** (افغانی)
۵۱۲۰۳. **زاغ‌واری هوشیار است.** (افغانی)
۵۱۲۰۴. **زاغ و زنبور واری جمع می‌شوند.** (افغانی)
۵۱۲۰۵. **زاغ و مازویی خرجش نکرده‌ایم.** (دهخدا، کرمانی، هراتی)
۵۱۲۰۶. **زاغ هم با بچّه‌اش جانکم، کفید* کم می‌گوید.** (تاجیکی)
۵۱۲۰۷. **زاغی، روش کبک دری می‌آموخت.** (سخن)
۵۱۲۰۸. **زافسار زنبور وشلوار بَبر/ توان پخت حلوا ولیکن به صبر.** (شکورزاده)
۵۱۲۰۹. **زال آمد، سیمره را برد.** (ایلامی)
۵۱۲۱۰. **زالِ دستان، فکنده‌ی پدر است.** (خاقانی؛ دیوان: ۶۶)
۵۱۲۱۱. **زال دنیا اگرچه در دیباست/ باطنش زشت و ظاهرش زیباست.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۳۰۴)
۵۱۲۱۲. **زال را زلف سفید است و دل سیاه.** (آذری)
۵۱۲۱۳. **زالزالک هم جزء میوه‌ها شده؟** (سخن)
۵۱۲۱۴. **زالو هرچه بیشتر خون بمکد گُنده‌تر می‌شود.** (شکورزاده)
۵۱۲۱۵. **زالویه، بیخ گلویه.** (شهربابکی)
۵۱۲۱۶. **زالی نامحرم است.** (بختیاری)
۵۱۲۱۷. **ز امتحان شود حال هرکسی معلوم.** (شکورزاده، عوام)
۵۱۲۱۸. **زان آدمی بترس که با دیو آشناست.** (پروین‌اعتصامی، شکورزاده)
۵۱۲۱۹. **زان به چشم دوست خودآرایم که ارزان یافته.** (فرهنگ‌نامه)
۵۱۲۲۰. **ز انتظار پلو ترک خو* کنم / اگر پلو نباشه، ز غصّه تُو** کنم.** (بیرجندی)
۵۱۲۲۱. **ز اندازه بیرون مَنِه پای خویش.** (شکورزاده)
۵۱۲۲۲. **زان دو نیمه است دانه‌ی گندم/ که یکی خود خوری یکی مردم.** (مکتبی؛ کلمات علّیه: ۶۸۰)
۵۱۲۲۳. **ز اندوه باشد رخ مرد زرد.** (فردوسی: ۱۷۸۳، امثال‌موزون، شکورزاده)
۵۱۲۲۴. **ز اندیشه گردد همی دل تباه.** (فردوسی: ۲۵۲۴، دهخدا)
۵۱۲۲۵. **زان روز حذر کن که ورق برگردد.** (ابوسعید ابوالخیر؛ سخنان منظوم: ۲۶)
۵۱۲۲۶. **زان ساکن کربلا شدستی کامروز/ در مقبره‌ی‌یزید حلوایی نیست.** (محوی همدانی، دهخدا، تکمله، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۵۱۲۲۷. **زان سر دهند هرچه ازین سر نداده‌اند.** (صائب: ۱۹۹۲، تکمله)
۵۱۲۲۸. **زان سفله کن حذر که به دولت رسیده‌است.** (صائب: ۹۷۶، تکمله)

۵۱۲۲۹. **زان سیخ کبابی که زدی بر تن لختم / برو عقب بخواب، کنار بخواب گرمایی پختم.** (تهرانی)

۵۱۲۳۰. **زان عزیز است آفتاب که او/ گاه پیدا و گاه ناپیداست.** (مسعودسعدسلمان: ۶۸، فرهنگ‌نامه)

۵۱۲۳۱. **زان کس که نماند یادگاری/ ناید پس مرگ در شماری.** (جامی؛ لیلی و مجنون: ۲۲، هاتفی، تکمله)

۵۱۲۳۲. **ز انگشت شهادت دست کوتاه است خاتم را.** (اثر، امثال‌موزون)

۵۱۲۳۳. **ز اِنگشت*و آتش چه زاید جز اخگر.** (قطران: ۱۲۲، امثال‌موزون)

۵۱۲۳۴. **زان نی که از او نیچه* (نیشه) کنی ناید جلاب.** (خاقانی، دهخدا)

۵۱۲۳۵. **زانوی شتر را ببند، سپس به خدا بسپار.** (آذری)

۵۱۲۳۶. **زانویش سست شد.** (رامسری)

۵۱۲۳۷. **زانوی گفتار به گفتار کلوخ بستن.** (نامه‌ی داستان)

۵۱۲۳۸. **زاهد ار ذوق ما نمی‌داند/ هیچ عیبش مکن که معذور است.** (شاه نعمت‌الله ولی)

۵۱۲۳۹. **زاهد از کوچه‌ی‌رندان به سلامت بگذر.** (حافظ: ۱۲۳، بهمنیاری)

۵۱۲۴۰. **زاهدان را زهد و تقوا عاقلان را ننگ و نام.** (ملاحسین فیض کاشانی)

۵۱۲۴۱. **زاهدان فردوس می‌جویند و ما دیدار دوست.** (شکورزاده)

۵۱۲۴۲. **زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند / چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند.** (حافظ: ۴۰۴، عوام)

۵۱۲۴۳. **زاهدان نیز چون رندان همه شاهد بازند.** (همام: ۹۴)

۵۱۲۴۴. **زاهد به در مسجد و می‌خوار به دیر.** (خزینه)

۵۱۲۴۵. **زاهد بی‌علم، مسخره‌ی‌شیطان باشد.** (نفحات‌الانس: ۳۳۳)

۵۱۲۴۶. **زاهد چه بلایی تو که این رشته‌ی تسبیح / از دست تو سوراخ به سوراخ گریزد.** (افغانی)

۵۱۲۴۷. **زاهد که درم گرفت و دینار/ زاهدتر از او کسی به دست آر.** (سعدی؛ کلیات: ۹۱، فرهنگ‌نامه)

۵۱۲۴۸. **زاهدی ترکِ مال و جاه بُوَد.** (اوحدی: ۵۸۳)

۵۱۲۴۹. **زاهدی در پلاس پوشی (لباس) نیست/ زاهد پاک باش و اطلس پوش.** (سعدی، افغانی، بهمنیاری، شکورزاده)

۵۱۲۵۰. **زاید که و گاید که، درد بر سر که.** (خزینه)

۵۱۲۵۱. **ز ایران سخن در جهان می‌رود.** (کشمیری)

۵۱۲۵۲. **زایل از زینت نشود جوهر مردانگی.** (بیدل: ۱۳۴، افغانی)

۵۱۲۵۳. **زاینده، میرنده است.** (دهخدا، بهمنیاری، آملی، سیرجانی، شکورزاده، سخن)

۵۱۲۵۴. **زاییدن بی‌درد نمی‌شود.** (تهرانی)

۵۱۲۵۵. **زاییدن مردان شد، بگیر و بگردان شد.** (همدانی)

۵۱۲۵۶. **زاییده و توله‌ی سگ گیل (شهری)، سگ زنجیری (گیرنده) نمی‌شود.** (گیلکی)

۵۱۲۵۷. **زاییده‌ی کسی و گاییده‌ی کسی، جان بابا.** (خزینه)

۵۱۲۵۸. **ز باد آمده باز گردد به‌دم.** (فردوسی: ۱۶۵۱، امثال‌موزون)

۵۱۲۵۹. **ز باد آمدی رفت، خواهی به گرد.** (فردوسی: ۷۲۷، دهخدا)

۵۱۲۶۰. **ز بادی کو کلاه از سر کَند دور/ گیاه آسوده باشد سرو رنجور.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۷۷، شکورزاده)

۵۱۲۶۱. **ز باران بُود سیل در ابتدا/ ولیکن شود سیل در انتها.** (دهخدا، انوری)

۵۱۲۶۲. **ز باران سوی ناودان آمدیم.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۲۱۰، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۵۱۲۶۳. **ز باز خانه نپرد به هیچ حالی بوم.** (سوزنی: ۲۷۲، امثال‌موزون)

۵۱۲۶۴. **ز باغی که پیشینگان کاشتند/ پس آیندگان میوه برداشتند.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۵۱۴)

۵۱۲۶۵. **ز بالا دیدن خار لب دیوار دانستم/ که ناکس کس نمی‌گردد از این بالا نشستن‌ها.** (صائب)

در اصل: **من از بی‌قدری خار سر دیوار دانستم...**

۵۱۲۶۶. **زباله‌گیر، مول شد، زباله‌ها گم شد.** (تاجیکی)

۵۱۲۶۷. **زبان آدم، را تاج به سر کند/ زبان آدم را خاک به سر کند.** (رامسری)

۵۱۲۶۸. **زبان آدم، سخن‌گوی قلب آدم است.** (خرّمی)

۵۱۲۶۹. **زبان آدم مو در می‌آورد.** (کرمانی)

۵۱۲۷۰. **زبان آدمی با آدمی‌زاد / کند کاری که با خس می‌کند باد.** (وحشی: ۴۲۴)

۵۱۲۷۱. **زبان آدمی‌زاد، قلم پروردگار است.** (سیستانی)

۵۱۲۷۲. **زبان آن‌گه سخن، چشم آن‌گهی نور.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۵۵)

۵۱۲۷۳. **زبان آید، زیان آید.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، الیکایی)

۵۱۲۷۴. **زبان از دل مایه می‌گیرد.** (قشقایی)

۵۱۲۷۵. **زبان از عسل شیرین‌تر است و از زهر مار تلخ‌تر است.** (لری)

۵۱۲۷۶. **زبان از نرم‌گویی، سرنگون افکند دندان را.** (بیدل: ۹۴، امثال‌موزون)

۵۱۲۷۷. **زبان استخوان ندارد.** (تاجیکی)

۵۱۲۷۸. **زبان استخوان ندارد، هر جور بگردانی می‌گردد.** (شکورزاده، کوچه)

۵۱۲۷۹. **زبان است که بلا می‌آورد، زبان است که پلو می‌آورد.** (مازندرانی)
۵۱۲۸۰. **زبان است که بلای جان است.** (بروجردی)
۵۱۲۸۱. **زبان است که به هر طرف می‌چرخد و می‌گردد.** (آذری)
۵۱۲۸۲. **زبان الکن را تنها مادرش می‌فهمد.** (ترکمنی)
۵۱۲۸۳. **زبان امّت، قلم خدا.** (شیرازی)
۵۱۲۸۴. **زبان او مانند قیچی است.** (رامسری)
۵۱۲۸۵. **زبان ایل را نمی‌توان بست، در جوال را هم نمی‌توان بست.** (ترکمنی)
۵۱۲۸۶. **زبان ایل، کرامت است.** (ترکمنی)
۵۱۲۸۷. **زبان، بادبزن جگر است.** (عوام)
۵۱۲۸۸. **زبان، باد بزنِ دل است.** (شکورزاده)
۵۱۲۸۹. **زبان با سرش بازی می‌کند.** (هبله‌رودی)
۵۱۲۹۰. **زبان بالای دندان مریض می‌چرخد.** (افغانی)
۵۱۲۹۱. **زبان ببند و بازو بگشا.** (بهمنیاری)
۵۱۲۹۲. **زبان بچّه را مادرش می‌فهمد (داند).** (آستارایی، آذری)
۵۱۲۹۳. **زبان بد، بلای جان است.** (بوشهری، تاجیکی)
۵۱۲۹۴. **زبان بد را مار بزند.** (تهرانی)
۵۱۲۹۵. **زبان بد سر را عدوی خانه‌زاد است.** (هبله‌رودی)
۵۱۲۹۶. **زبان بریده به کنجی نشسته صُمٌّ بُکمٌ / به از کسی که نباشد زبانش اندرحکم.** (سعدی؛ کلیات: ۶، دهخدا، سهیلی، هبله‌رودی، مثمر، افغانی، کوچه)
۵۱۲۹۷. **زبان بسته باید، گشاده دو دست.** (فردوسی: ۲۲۷۵/۷، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۵۱۲۹۸. **زبان بسته بهتر که گویا به شَر.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۹، شکورزاده، دهخدا)
۵۱۲۹۹. **زبان بسته به ریاضت کشیدن عادت کرده‌بود، افسوس که عمرش کفاف نداد.** (کوچه)
۵۱۳۰۰. **زبان بسته، نگهبان رازِ دل باشد.** (واعظ‌قزوینی، شکورزاده)
۵۱۳۰۱. **زبان بسیار سر بر باد داده است.** (وحشی بافقی: ۴۲۴، هبله‌رودی، شکورزاده)
۵۱۳۰۲. **زبان بلاست، دندان قلعه.** (ترکمنی)
۵۱۳۰۳. **زبان بلای سر است.** (آذری، قشقایی)
۵۱۳۰۴. **زبان بلبل داری امّا پاهایت لنگ است.** (بابلی)
۵۱۳۰۵. **زبان بند کن تا سر آری به سر/ زبان خشک، بهْ تا گلوگاه تر.** (نظامی؛ کلیات: ۱۸۰)
۵۱۳۰۶. **زبانِ بنده، قلمِ پروردگار (خدا) است.** (کوچه، تمثیل، زرقانی)
۵۱۳۰۷. **زبان بنده قلم خداست.** (تمثیل)
۵۱۳۰۸. **زبان به دهان نمی‌برند.** (عوام)
۵۱۳۰۹. **زبان به سر گفت: «تو آزادی.» گفت: «اگر تو لال باشی، من آزادم.»** (بروجردی)
۵۱۳۱۰. **زبان به سر گفت: «چرا درد می‌کنی؟» گفت: «اگر تو لال شوی، من درد نمی‌کنم.»** (بختیاری)
۵۱۳۱۱. **زبان به سر گفت: «سلامتی.» سر گفت: «اگر تو کار نداشته باشی خوبم.»** (لری)
۵۱۳۱۲. **زبان به قفس نمی‌گذارد.** (آذری)
۵۱۳۱۳. **زبانِ بی‌زبان و هیچی نگو، ک..ن شارت و شورت بکن را پاره می‌کند.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۵۱۳۱۴. **زبان پاسبان راز است.** (افغانی)
۵۱۳۱۵. **زبان پاسبان سر است (باشد).** (نور علیشاه اصفهانی، دهخدا، خزینه، تاجیکی)
۵۱۳۱۶. **زبان پرنده خورده‌است.** (خوزستانی)
۵۱۳۱۷. **زبانت آرام بگیرد سرت سلامت است.** (بانه‌ای)
۵۱۳۱۸. **زبانت از گوشت است و لُوم‌پوس (لمبوزه)*از پوست.** (دیباجی، رامسری)
۵۱۳۱۹. **زبان تپق‌زده، درست می‌گوید.** (اهری)
۵۱۳۲۰. **زبانت را از شریر باز خر، سرت را از همسایه‌ی بد.** (ترکمنی)
۵۱۳۲۱. **زبانت را ببر و ته پایت وصله بزن.** (سرخه‌ای)
۵۱۳۲۲. **زبانت را جلو می‌اندازی؟** (سنگسری)
۵۱۳۲۳. **زبان تر است به هر طرف که بخواهی می‌چرخد.** (لری، هزاره‌ای)
۵۱۳۲۴. **زبانت را کوتاه کن، زیان نبینی.** (آذری)
۵۱۳۲۵. **زبان ترجمان دل است.** (دهخدا، حییم، آذری، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی)
۵۱۳۲۶. **زبانت کرایه می‌خواهد؟** (زرقانی)
۵۱۳۲۷. **زبانت کو که احسنتی بگویی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۷)
۵۱۳۲۸. **زبانت که اندازه‌ی یک آلش*دراز است پس چرا گَپْ نمی‌زنی؟** (رامسری)
۵۱۳۲۹. **زبانت که نمی‌سوزد (نسوخت).** (هزاره‌ای)
۵۱۳۳۰. **زبان تلخ از نیش سخت‌تر است.** (افغانی)
۵۱۳۳۱. **زبانت مانند آتش است و قلبت مثل یخ.** (رامسری)
۵۱۳۳۲. **زبان تنبل و بی‌کار دراز است.** (آذری)
۵۱۳۳۳. **زبانت نگوید تا تنت کتک نخورد.** (قشقایی)
۵۱۳۳۴. **زبانت وبال جانت است.** (دزفولی)
۵۱۳۳۵. **زبان تو دگر و دل دگر، دعا چه کند؟** (حسن دهلوی: ۱۴۲، تکمله)
۵۱۳۳۶. **زبان تور ماهی‌گیری خداست.** (آملی)
۵۱۳۳۷. **زبان توی دهانش شکست.** (گلبافی)
۵۱۳۳۸. **زبان جای نرم (گرم) گذاشته.** (عوام، حییم)
۵۱۳۳۹. **زبان چرب گویا و دل پر دروغ/ بر مرد دانا نگیرد فروغ.** (سخن)

۵۱۳۴۰. **زبان چرب و نرمی‌دارد، امّا کاسه‌اش خشک و خالی است.** (قشقایی)
۵۱۳۴۱. **زبان چیره گردد چو شد دست چیر.** (گرشاسب‌نامه: ۱۱۵، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۱۳۴۲. **زبان چیزی است که در جان تر روییده.** (ترکمنی)
۵۱۳۴۳. **زبان حالِ خموشان کسی نمی‌داند.** (زمانی، شکورزاده)
۵۱۳۴۴. **زبان حال عاشق گر دعایی دارد این باشد (دارد) / که یارب مهربان گردان دل نامهربانش را.** (بیدل دهلوی: دیوان، افغانی)
۵۱۳۴۵. **زبان حرف دل است.** (خوانساری)
۵۱۳۴۶. **زبانِ خرْ خلج می‌داند و بس.** (ایرج؛ دیوان:۱۵۷)
۵۱۳۴۷. **زبان خر را خرکچی (بارکش، خرکرّه) می‌فهمد.** (آباده‌ای، عوام، لنجانی، هفشجانی، همدانی)
۵۱۳۴۸. **زبان خر را خلج (کولی) داند.** (دهخدا، بهمنیاری، حییم، شکورزاده، تهرانی، دماوندی)
۵۱۳۴۹. **زبان خروس را مرغ داند.** (فرهنگ‌نامه)
۵۱۳۵۰. **زبان خلق، تازیانه‌ی‌خداست.** (دهخدا، حییم، شکورزاده)
۵۱۳۵۱. **زبان خلق نقاره‌ی‌خداست.** (افغانی، خزینه)
۵۱۳۵۲. **زبان خموش، ولیکن دهان پر از عربیست.** (حافظ: ۱۳۰، مثمر)
۵۱۳۵۳. **زبان خوب راحت جان، زبان بد بلای (دشمن) جان.** (افغانی)
۵۱۳۵۴. **زبان خوب، سر سبزی می‌دهد.** (افغانی)
۵۱۳۵۵. **زبان خودت دعای شیرین (تلخ) است.** (کردی)
۵۱۳۵۶. **زبان خودت را نگه‌دار.** (رامسری)
۵۱۳۵۷. **زبان خود را برید (جوید).** (هزاره‌ای)
۵۱۳۵۸. **زبان خود را می‌خاید.** (هبله‌رودی)
۵۱۳۵۹. **زبان خودم، دشمن خودم است.** (قشقایی)
۵۱۳۶۰. **زبان خوش، از بهشت آمده.** (کردی)
۵۱۳۶۱. **زبان خوش، جان را بکش.** (مازندرانی)
۵۱۳۶۲. **زبان خوش مار را از سوراخ (لانه) برمی‌آورد (می‌کشد، بیرون می‌آورد).** (خزینه، هبله‌رودی، افغانی، دهخدا، تهرانی، کوچه، عوام، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۱۳۶۳. **زبان خوش مار را از سوراخ بیرون می‌آورد، زبان بد شمشیر را از نیام.** (ترکمنی)
۵۱۳۶۴. **زبان خوشی، کوهی را به مویی کِشی.** (شهربابکی)
۵۱۳۶۵. **زبان خویش نگه‌دار و پادشاهی کن.** (سلیم تهرانی، شکورزاده)
۵۱۳۶۶. **زبان دارد بدتر از نیش عقرب.** (سخن)
۵۱۳۶۷. **زبان داره قد تیر چراغ برق.** (تهرانی)
۵۱۳۶۸. **زبانِ دراز ندار، قدم بردار.** (مازندرانی)
۵۱۳۶۹. **زبان‌درازی، مایه‌ی‌جوان‌مرگی است.** (شکورزاده)
۵۱۳۷۰. **زبان در دهان ای‌خردمند چیست/ کلید در گنج صاحب هنر.** (سعدی؛ کلیات: ۷، هبله‌رودی)
۵۱۳۷۱. **زبان در دهان پاسبان سر است.** (بهمنیاری، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، مثمر، عوام، هبله‌رودی)
۵۱۳۷۲. **زبان در دهان ترجمان دل است.** (جامی؛ واسطة‌العقد، بهمنیاری، افغانی)
۵۱۳۷۳. **زبان در دهانش گذاشت (می‌گذارد).** (هبله‌رودی، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۵۱۳۷۴. **زبان در دهان نیاورد.** (بختیاری)
۵۱۳۷۵. **زبان در کام کشیده.** (عوام)
۵۱۳۷۶. **زبان درکش ای مردِ بسیار دان.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۶)
۵۱۳۷۷. **زبان دروغ‌گو مثل زبان مارگزیده‌است.** (شهربابکی)
۵۱۳۷۸. **زبان دزد، خارش می‌کند.** (آملی)
۵۱۳۷۹. **زبان دیوانه را صاحبش می‌داند.** (قشقایی)
۵۱۳۸۰. **زبان را از هر طرف بچرخانی می‌چرخد.** (حییم، ایلامی، عوام، قمی)
۵۱۳۸۱. **زبان را دراز کن، دست را کوتاه.** (افغانی)
۵۱۳۸۲. **زبان را دل بود بی‌شک نگهبان.** (ویس‌و رامین: ۵۵)
۵۱۳۸۳. **زبان را مگردان به گرد دروغ.** (فردوسی: ۲۱۴۶، شکورزاده)
۵۱۳۸۴. **زبان زاغ را، زاغ می‌داند (می‌فهمد).** (تاجیکی، هزاره‌ای، افغانی)
۵۱۳۸۵. **زبان زناکار درازتر است.** (گیلکی)
۵۱۳۸۶. **زبان زنده را کرایه نکن.** (بیرجندی)
۵۱۳۸۷. **زبان زیر (ته) زبان دارد.** (افغانی، خزینه، نامه‌ی‌داستان)
۵۱۳۸۸. **زبان سالار، تو دهان پیشکار.** (تهرانی)
۵۱۳۸۹. **زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.** (امیرخسرو دهلوی، بهمنیاری، امثال‌موزون، تهرانی، تاجیکی، هبله‌رودی، کوچه، دهخدا، شکورزاده، عوام، کرمانی)
۵۱۳۹۰. **زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد/ به هوش باش که سر در سر زبان نکنی.** (تکمله)
۵۱۳۹۱. **زبان سرخ، سرم را به دار نبری.** (تمثیل)
۵۱۳۹۲. **زبان سر را عدوی خانه‌زاد است.** (وحشی بافقی: فرهاد و شیرین، بهمنیاری)
۵۱۳۹۳. **زبان سست و حرف درست.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۱۳۹۴. **زبان سیمرغ برایش خواندم در او اثر نکرد.** (سخن)
۵۱۳۹۵. **زبانش از عسل هم شیرین‌تر است.** (آذری، قشقایی)
۵۱۳۹۶. **زبانش با سرش بازی می‌کند.** (خزینه، حییم، دهخدا، عوام، کردی، مثمر)

۵۱۳۹۷. **زبانش با گُه شکافته‌شده.** (کردی)
۵۱۳۹۸. **زبانش بلبل است، امّا در عمل سست و بی‌حال.** (آلاشتی)
۵۱۳۹۹. **زبانش به کرایه است.** (بهمنیاری، خرمی)
۵۱۴۰۰. **زبانش تو ک..نش رفته.** (سیرجانی)
۵۱۴۰۱. **زبانش تو ک..نی می‌خورد.** (کرمانی)
۵۱۴۰۲. **زبانش، جای نرم گذاشته‌شده.** (عوام)
۵۱۴۰۳. **زبانش چرب است و کاسه‌اش خشک.** (شهر بابکی)
۵۱۴۰۴. **زبانش چهل و چهار گز (چهل متر) است.** (سیرجانی، شهربابکی، بختیاری، خوانساری)
۵۱۴۰۵. **زبانش را از پشت سرش بیرون می‌کشم.** (سیرجانی)
۵۱۴۰۶. **زبانش را روی لب‌هایش می‌زند تا خشک بشود و بگوید من روزه‌ام.** (لنجانی)
۵۱۴۰۷. **زبانش را کلک حلقش می‌گذارد.** (دماوندی)
۵۱۴۰۸. **زبانش زلّ* است، شکمش کِلّ است.** (زرقانی)
۵۱۴۰۹. **زبانش سر مردم، تیز است.** (سیرجانی)
۵۱۴۱۰. **زبانش قفل و بند ندارد.** (بهمنیاری)
۵۱۴۱۱. **زبانش کرایه می‌خواهد.** (سیرجانی)
۵۱۴۱۲. **زبانش کشیده نگه‌دار تا زیان نکنی.** (دهخدا)
۵۱۴۱۳. **زبانش کلام خداست.** (سیرجانی)
۵۱۴۱۴. **زبانش کلون بسته‌است.** (مازندرانی)
۵۱۴۱۵. **زبانش کلیدی، بندی ندارد.** (بیرجندی)
۵۱۴۱۶. **زبانش که شیرینه، ولی به مهمان صبحانه نداده.** (کرمانجی)
۵۱۴۱۷. **زبانش گلوله کند، بکند تو هر چی نوترش.** (سیرجانی)
۵۱۴۱۸. **زبانش ماهی را برشته می‌کند.** (رامسری)
۵۱۴۱۹. **زبانش مو برآورد.** (افغانی، خزینه، هبله‌رودی)
۵۱۴۲۰. **زبانش می‌گوید، پشت ک..نی می‌خورد.** (آمره‌ای)
۵۱۴۲۱. **زبانش نیش عقرب است.** (نامه‌ی داستان)
۵۱۴۲۲. **زبان شیرین مار را از خانه‌اش (لانه‌اش) می‌برآرد.** (تاجیکی، آذری)
۵۱۴۲۳. **زبان طرّاح، ک..ن گوزی کش می‌خواهد.** (کاشانی)
۵۱۴۲۴. **زبانِ طعنِ حسودان به خود دراز مکن.** (کشمیری)
۵۱۴۲۵. **زبان طفل را طفل می‌داند.** (افغانی)
۵۱۴۲۶. **زبان طلبکار بر بدهکار دراز است.** (قشقایی)
۵۱۴۲۷. **زبان عشق‌بازان را به جز عاشق نمی‌داند.** (سرخوش، امثال‌موزون)
۵۱۴۲۸. **زبان عشق هر ناکس چه داند/ کسی داند که اشتر می‌چراند.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۳۰۶۷)
۵۱۴۲۹. **زبان (غیبت) بادبزنِ جگر (دل) است.** (کوچه)
۵۱۴۳۰. **زبان غیب هم اهل غیب دانند.** (مرصادالعباد: ۲۳۲؛ ۶۲۰)
۵۱۴۳۱. **زبان قپّان خداست، هرچه بار بزنی برمی‌دارد.** (شکورزاده، کوچه)
۵۱۴۳۲. **زبان، قلم (قپان) خداست.** (بهمنیاری، عوام)
۵۱۴۳۳. **زبان کُرد را کُرد می‌داند.** (آذری)
۵۱۴۳۴. **زبان کزو نگشاید دلی، بریده خوشست.** (صائب: ۸۳۴ تکمله)
۵۱۴۳۵. **زبان کشیده نگه‌دار تا زیان نکنی.** (شکورزاده)
۵۱۴۳۶. **زبان کلاغ، کلاغ می‌داند.** (آذری)
۵۱۴۳۷. **زبان کلید دل است.** (تاجیکی)
۵۱۴۳۸. **زبان که تیر (چرخ) می‌خوره، قُمبل (ک..ن) چماق می‌خوره.** (شهربابکی)
۵۱۴۳۹. **زبان که مانند چکش شد، چاره‌ای جز کشتن آن نیست.** (مازندرانی)
۵۱۴۴۰. **زبان که نیست مار جعفری است.** (فرهنگ‌نامه)
۵۱۴۴۱. **زبان گاییده، بدتر از ک..ن گاییده.** (سیرجانی)
۵۱۴۴۲. **زبان گزیده بدتر از مارگزیده‌است.** (سخن)
۵۱۴۴۳. **زبان گنجشکی حرف می‌زنند.** (راوری)
۵۱۴۴۴. **زبانِ گُنگان را گُنگان دانند.** (شکورزاده، بهمنیاری، افغانی، تاجیکی)
۵۱۴۴۵. **زبان گوشت است، لب (لثه، چانه) پوست.** (آملی)
۵۱۴۴۶. **زبان گوشت (گوشتی، گوشتین) است، به هر طرف بچرخانی می‌چرخد.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، خوانساری، کاوش، نامه‌ی‌داستان، مثمر، هبله‌رودی، خزینه)
۵۱۴۴۷. **زبان گوشتی است.** (افغانی، سیستانی، تاجیکی)
۵۱۴۴۸. **زبان گوشتی است و قپّان خدا، نه ریش می‌خواهد و نه کدخدا.** (زرقانی)
۵۱۴۴۹. **زبان گوشتی به همه چیز می‌گردد.** (بهمنیاری)
۵۱۴۵۰. **زبان گوشتین است و تیغ آهنین.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۵۶، بهمنیاری، مثمر، خرمی)
۵۱۴۵۱. **زبان لاف بود لازم تهی‌دستی.** (صائب: ۸۹۲ تکمله)
۵۱۴۵۲. **زبان لاف رسوا می‌کند ناقص کمالان را.** (صائب:۲۰۸، امثال‌موزون)
۵۱۴۵۳. **زبان لالان هم مادر لالان داند.** (مرصادالعباد:۳۲، ۵۷۰، ۶۹۴)
۵۱۴۵۴. **زبان لال را کی می‌داند؟ پدر و مادرش.** (سمنانی)
۵۱۴۵۵. **زبان لال را مادرش می‌داند.** (آذری، مازندرانی، ترکمنی، گیلکی، سنگسری)
۵۱۴۵۶. **زبان لطف و خوشی، تمام کوه به مویی کشی.** (فسایی)
۵۱۴۵۷. **زبان لقمه‌ی گوشت است.** (تاجیکی)
۵۱۴۵۸. **زبان مار را مار می‌فهمد.** (هزاره‌ای)
۵۱۴۵۹. **زبان مالیات ندارد.** (عوام، حییم)
۵۱۴۶۰. **زبانم بگذارد، سرم سلامت است.** (کردی)

۵۱۴۶۱. **زبان مردم تازیانه‌ی خداست.** (شکورزاده)

۵۱۴۶۲. **زبانِ مردم را کرایه می‌کند.** (بیرجندی)

۵۱۴۶۳. **زبان مردم را نمی‌توانی ببندی.** (بختیاری)

۵۱۴۶۴. **زبان مردم قلم خداوند است.** (کردی، کرمانی)

۵۱۴۶۵. **زبان مرده را کرایه می‌کنند.** (بیرجندی)

۵۱۴۶۶. **زبان مرغان (مرغک) را مرغان (مرغک) می‌دانند.** (تاجیکی، عوام، کرمانی، بهمنیاری، حییم، خرمی، شکورزاده، دهخدا، گلبافی)

۵۱۴۶۷. **زبانم سوخت این حرف را زدم.** (زرقانی)

۵۱۴۶۸. **زبانم که نسوخت.** (دهخدا، عوام)

۵۱۴۶۹. **زبانم گوزید.** (بختیاری)

۵۱۴۷۰. **زبانم مو درآورد (سبز کرد).** (تهرانی، حییم، سبزواری، سنگسری، هزاره‌ای)

۵۱۴۷۱. **زبان نابغه باید ثنای نعمان را.** (ادیب صابر: ۲۰۸)

۵۱۴۷۲. **زبان نیست آسیای (پرّه‌ی) گردان است.** (افغانی)

۵۱۴۷۳. **زبان نیست، مار جعفریه.** (تهرانی)

۵۱۴۷۴. **زبان نیم (یک) سیری را گذاشته، کلّه‌ی یک منی را تکان می‌دهد.** (تهرانی، آذری)

۵۱۴۷۵. **زبان و دلش یکی نیست.** (سیرجانی، گلبافی)

۵۱۴۷۶. **زبان و دندان قلعه‌اند، زبان هم بلاست هم قلعه.** (ترکمنی)

۵۱۴۷۷. **زبان و لباس، شناسنامه‌ی‌هر انسانی است.** (کردی)

۵۱۴۷۸. **زبان هرزه درایان، توان به نرمی بست.** (سالک یزدی، شکورزاده، تکمله، امثال‌موزون)

۵۱۴۷۹. **زبان هم حصار است، هم بلاست.** (هزاره‌ای)

۵۱۴۸۰. **زبان هم قلاست، هم بلاست.** (افغانی)

۵۱۴۸۱. **زبان هم قلعه‌ی امنیّت است و هم بلای سر.** (هزاره‌ای)

۵۱۴۸۲. **زبان هم مولّد شر است، هم مولّد زر است.** (کردی)

۵۱۴۸۳. **زبان هم ندارم، پول هم ندارم.** (ترکمنی)

۵۱۴۸۴. **زبان یار من ترکی و من ترکی نمی‌دانم/ چه خوش بودی اگر بودی زبانش در دهان من.** (امیرخسرو دهلوی؛ دیوان، افغانی)

مصراع اول در اصل: **زبان اوست ترکی گوی و من ترکی نمی‌دانم**

۵۱۴۸۵. **زبانی چرب داری، کاسه‌ای خشک/ محبّت‌هایت مرا از گشنگی کشت.** (سیرجانی)

۵۱۴۸۶. **زبانی دارد به درازای دُم برّه‌ی بی‌دنبه.** (آملی)

۵۱۴۸۷. **زبانی دارد که مار را از سوراخ می‌کشد.** (کرمانی)

۵۱۴۸۸. **زبان یک‌پارچه گوشت است، به هرطرف بگردانی می‌چرخد.** (عوام)

۵۱۴۸۹. **زبان یک پارچه گوشت است.** (تاجیکی)

۵۱۴۹۰. **زبان یک مثقالی را گذاشته، با سر یک منی حرف می‌زند.** (آذری)

۵۱۴۹۱. **زبانی هست که پلو به همراه می‌آورد، زبانی هست که بلا می‌آفریند.** (آملی)

۵۱۴۹۲. **ز بخت مردمان سیلاب سیلاب/ ز بخت شیخ حاجی نمی هم بارید.** (بوشهری)

۵۱۴۹۳. **ز بخشش به کوشش ندیدم گذر.** (فردوسی:۴/۲۴۷۴، دهخدا)

۵۱۴۹۴. **ز بد اصل چشم بهی داشتن/ بود خاک در دیده انباشتن.** (فردوسی، شکورزاده، بهمنیاری، عوام)

مصراع اول در اصل: **ز کج غیر چشم کجی داشتن.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۹۷۸)

۵۱۴۹۵. **ز بدعهدان وفاداری نیاید.** (خاقانی: ۶۰۵)

۵۱۴۹۶. **ز بد گردد اندر جهان نام بد.** (فردوسی: ۱۲۰۶)

۵۱۴۹۷. **ز بد گوهران بد نباشد عجب.** (فردوسی، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا، عوام)

۵۱۴۹۸. **ز بدگوهران چشم نیکی مدار/ کند بچّه‌ی مار هم کار مار.** (ظفرنامه‌ی هاتفی: ۲۹، تکمله)

۵۱۴۹۹. **زِبِر آرد می‌کند.** (ایلامی)

۵۱۵۰۰. **ز بر استاد دکّان مگیر.** (قرةالعین: ۱۶)

۵۱۵۰۱. **ز برگشتن دشمن ایمن مشو.** (فردوسی: ۷۴۹)

۵۱۵۰۲. **زِبرو می‌دود بام به بام، لیمو می‌کند کار را تمام.** (زرقانی)

۵۱۵۰۳. **زِبره را بگذار دِر نرمه.** (تهرانی)

۵۱۵۰۴. **ز بُز دزدان، بُزی دزدیده دزدی.** (شکورزاده)

۵۱۵۰۵. **ز بس که دیده‌ی‌من دیده‌است مردم بد/ دگر ز مردمک دیده سوءظن دارم.** (عارف قزوینی، فرهنگ‌نامه)

مصراع اول در اصل: **ز بس که مردمکِ دیده دیده مردمِ بد.**

۵۱۵۰۶. **ز بس که (من این‌جا) دیر ماندم خوار گشتم/ عزیز از ماندن افزون (دایم) شود خوار.** (دقیقی، مشهدی)

۵۱۵۰۷. **ز بسم‌الله چیزی نیست بهتر/ نهادم تاج بسم‌الله بر سر/ عجب تاجی است این تاج الهی / بِنهْ برسر برو هرجا که خواهی.** (شکورزاده، کوچه)

۵۱۵۰۸. **ز بعد هفتاد، یک برفی افتاد، به حق این پیر، به قدِّ این تیر.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، تهرانی)

۵۱۵۰۹. **ز بنگاه بومان نزاید همای.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)

۵۱۵۱۰. **زبونِ زن شدن، آیین شیرمردان نیست.** (ملّا حسین کاشفی، شکورزاده)

۵۱۵۱۱. **ز بوی زنان، موی گردد سپید.** (فردوسی)

۵۱۵۱۲. **زبهتر سخن نیست پاینده‌تر.** (گرشاسب‌نامه، ۲۱)

۵۱۵۱۳. **ز (به) دانش بود بی‌گمان زنده مرد.** (فردوسی:۸/ ۳۴۰۰، شکورزاده)

۵۱۵۱۴. **ز بهرِ تو دولت، نه تو بهرِ دولت.** (عنصری: ۶۳، شکورزاده)

۵۱۵۱۵. **ز بهرِ سر افسر، نه سر بهرِ افسر.** (عنصری: ۶۳، شکورزاده)
۵۱۵۱۶. **ز بهرِ نهادن چه سنگ و چه زر.** (سعدی؛ بوستان: ۷۷، دهخدا)
۵۱۵۱۷. **ز بی‌آلتان کار (جنگ) نایـد درست.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۴۳۴، دهخدا، شکورزاده)
۵۱۵۱۸. **ز بیخودی طلب یار می‌کند.** (حافظ: ۱۵۳، فرهنگ‌نامه)
۵۱۵۱۹. **ز بی‌دانشی صعب‌تر نیست عاری.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۲۹۳۰)
۵۱۵۲۰. **ز بی‌دانشی کار گردد دراز.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۹۳۱)
۵۱۵۲۱. **زبیده، زبیده پایکوبی کن فردا عید است.** (لکی)
۵۱۵۲۲. **ز بی‌رنجی نیاید شادکامی (نیابی کامرانی).** (ویس‌و رامین: ۳۶۴، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۱۵۲۳. **ز بی‌زری است که آب رُخم ندارد رنگ (رود بر باد).** (خواجوی‌کرمانی: ۲۱۵، شکورزاده)
۵۱۵۲۴. **ز بی‌زری است کـه کـارم چـو زر نمـی‌گـردد.** (خاقانی: ۶۱۰)
۵۱۵۲۵. **ز بی‌عزم و همّت، بزرگی مخـواه / کـه بـی‌آب کردن که داند شنا؟** (ادیب نیشابوری، فرهنگ‌نامه)
۵۱۵۲۶. **ز بی‌علمی‌آید همی (همه) بی‌فساری.** (ناصرخسرو: ۲۹۳، دهخدا)
۵۱۵۲۷. **ز بیمار، بیمارداری نیاید.** (دانش مشهدی، امثال‌موزون، تکمله، دهخدا)
۵۱۵۲۸. **ز بیماری بتر، بیمارداری.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۹۲، شکورزاده، دهخدا، کوچه، عوام)
۵۱۵۲۹. **ز بی‌وفایی دورِ زمانه یاد آرید.** (حافظ: ۱۶۳)
۵۱۵۳۰. **ز پا جوش، از زور افتد نهال.** (قدسی مشهدی:۹۱۸)
۵۱۵۳۱. **ز پاسِ نفس زنده باشد حباب.** (قدسی مشهدی:۹۳۸)
۵۱۵۳۲. **ز پر خوردن که روز خوش نبینی / ز کم خوردن که روز بد نبینی.** (لری)
۵۱۵۳۳. **زپرگویی دهـانِ هـرزه‌گویـان بـاز مـی‌گـردد / خموشی سرمه‌ی کوه بلند آواز می‌گردد.** (صائب)
۵۱۵۳۴. **ز پری شکم اندام مار بگشاید.** (ظهیر، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۱۵۳۵. **ز پنبه شد بنا گوشت کفن‌پوش/ هنـوز ایـن پنبه بیرون ناری از گوش.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۹۷، فرهنگ‌نامه)
۵۱۵۳۶. **ز پنداشت گردد همه رأی سست.** (بهمن‌نامه؛ بیت ۳۹۷۶)
۵۱۵۳۷. **ز پوشیدگان راز پوشیده دار.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۶۴)
۵۱۵۳۸. **ز پیش آن‌که او بر تو خورد شام/ تو بر وی چاشت خور تا تو بری نام.** (ویس‌و رامین: ۵۵/۳۵۲)
۵۱۵۳۹. **ز پیشم ارچه برفتی، نرفتی از یادم.** (خواجوی‌کرمانی: ۳۲۹)
۵۱۵۴۰. **ز پیـشه بخـور، همیـشه بخـور.** (بهمنیاری، حیـیم، شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۱۵۴۱. **ز پیغمبری رفت و نجّار شد.** (تهرانی)
۵۱۵۴۲. **ز پیمان نگردند ایرانیان.** (فردوسی: ۱۰۷۵)
۵۱۵۴۳. **ز پیوند بر شاخ، روید گره.** (قدسی مشهدی:۹۱۶)
۵۱۵۴۴. **ز پیوند، هر شاخ یابد شکست.** (قدسی مشهدی:۹۱۸)
۵۱۵۴۵. **ز تأخیر است آفت در مهمّات.** (عصار تبریزی؛ مهر و مشتری: ۳۶۱۲)
۵۱۵۴۶. **ز تاریکی به باریکی فتد کار.** (زلالی: ۶۹۵)
۵۱۵۴۷. **ز ترسنده مردم برآید هلاک.** (فردوسی، شکورزاده، دهخدا)
۵۱۵۴۸. **ز ترکان چنان بخت برگشته‌بـود/ کـه گـرگین از ایشان دو تن کشته‌بود.** (دهخدا، بهمنیاری، تهرانی)
۵۱۵۴۹. **ز ترک نیست عجب، گـر زبـان نمـی‌دانـد.** (کلیم همدانی: ۳۹۷، تکمله)
۵۱۵۵۰. **ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزا.** (تهرانی)
۵۱۵۵۱. **ز تکرار خیزد غبارِ ملال.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۹۲۸)
۵۱۵۵۲. **ز تندباد شکسته‌شود درخت بلند.** (قطران: ۳۵۳)
۵۱۵۵۳. **ز توس تا به مدینه هزار فرسنگ است.** (بهمنیاری، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)
۵۱۵۵۴. **ز تـو عـدلی بـهْ از صـد سـاله طاعـت.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت۳۱۲۵)
۵۱۵۵۵. **ز توفان حوادث عاشقان را نیست پروایی.** (صائب: ۲۳۴، امثال‌موزون، شکورزاده)
۵۱۵۵۶. **ز تو گفتن ز من یک یک شـنیدن.** (نظامی؛ خسرو وشیرین: ۲۳۲)
۵۱۵۵۷. **ز تو هرچه نتوانی، ایزد نخواسـت.** (گرشاسب‌نامه: ۱۲، دهخدا، شکورزاده)
۵۱۵۵۸. **زجر استاد به ز مهر پدر.** (افغانی)
۵۱۵۵۹. **ز جمله نعمت دنیا چـو تندرسـتی نیسـت.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۷۳، شکورزاده)
۵۱۵۶۰. **ز جنگ آشتی بی‌گمان بهتر اسـت.** (فردوسی: ۸۴۸ دهخدا)
۵۱۵۶۱. **ز جو آب روان برداشت آواز/ که من رفـتم ولـی نایم دگر باز.** (عطّار؛ خسرونامه: ۲۱۲)
۵۱۵۶۲. **ز جو جـو رویـد و گـندم ز گـندم.** (ناصرخسرو، دهخدا، شکورزاده)
۵۱۵۶۳. **ز جوش افکند دیگ را آب سرد.** (قدسی مشهدی: ۹۴۲، تکمله)
۵۱۵۶۴. **ز چـاهی کـه خـوردی از او آب پـاک/ نـشاید فکندن در او سنگ و خاک.** (گرشاسب‌نامه: ۹۹)

۵۱۵۶۵. **ز چرخ آید قضا نز کام مردم/ ازیرا بنده آمد نام مردم.** (ویس و رامین: ۱۴۲/۱۱۰)

۵۱۵۶۶. **ز چشم است دیدن ز دل خواستن.** (گرشاسب‌نامه: ۲۲۳، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۵۱۵۶۷. **ز چشم شور، آب زندگانی تلخ می‌گردد.** (صائب: ۱۵۴۱، تکمله)

۵۱۵۶۸. **ز حال غرقه در دریا، نداند خفته بر ساحل.** (بهمنیاری)

۵۱۵۶۹. **ز حدّ خویشتن بیرون منه پای.** (گلشن راز)

۵۱۵۷۰. **ز حرفِ حق نشود رنجهٔ هر که آن شنود.** (شکورزاده)

۵۱۵۷۱. **ز حرف حق نشود رنجه مرد دانشور.** (قاآنی: ۲۷۴، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۵۱۵۷۲. **ز حکمت است که انگشت‌ها برابر نیست.** (سلیم: ۱۰۵)

۵۱۵۷۳. **ز حکم رفته نتوان کرد پرهیز.** (عطّار؛ خسرونامه: ۲۸۹)

۵۱۵۷۴. **زحَل هندی از ترکی مریخ نترسد.** (خزینه)

۵۱۵۷۵. **زحمتِ اشتر کسی داند که او باری کشد.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۲۱۶)

۵۱۵۷۶. **زحمت بکش، قند آب بزن.** (افغانی)

۵۱۵۷۷. **زحمت بود (خجلت رسد) درویش را، ناگه چو مهمان (بیمار) در رسد.** (بهمنیاری، افغانی، دهخدا، شکورزاده)

۵۱۵۷۸. **زحمت بی‌فایده‌ست، وسمه بر ابروی کور.** (سخن)

۵۱۵۷۹. **زحمت بیهوده‌کشیدن خطاست.** (بهمنیاری)

۵۱۵۸۰. **زحمت خلق ندهید تا مستحق رحمت شوید.** (شکورزاده)

۵۱۵۸۱. **زحمت دنیا را کی کشید؟ هر که (آن که) چایی (نان) خورد و قلیان تکشید.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۵۱۵۸۲. **زحمت دوست، رحمت است.** (شکورزاده)

۵۱۵۸۳. **زحمت را اسب کشید، انعام را درشکه چی گرفت.** (سخن)

۵۱۵۸۴. **زحمت را بلبل کشید، برگ گل را باد برد.** (لنجانی)

۵۱۵۸۵. **زحمت را بلبل کشید، فیض را کولکاپیس*برد.** (رودباری)

۵۱۵۸۶. **زحمت را جان‌قلی کشید، امّا خان‌قلی به حجله (محله) رفت.** (قشقایی)

۵۱۵۸۷. **زحمت را مشاطه می‌کشد، لذّت را داماد می‌برد.** (آذری، فرهنگ‌نامه)

۵۱۵۸۸. **زحمتش را کفّاش می‌کشد، به شکم چکمه‌ساز می‌رود.** (خوزستانی)

۵۱۵۸۹. **زحمت کشد کمال‌ها، عیش کند جمال‌ها.** (بوشهری)

۵۱۵۹۰. **زحمت مادرش را بر باد داد.** (آذری)

۵۱۵۹۱. **زحمت نصیب مردم والاگهر بود.** (ابن‌یمین: ۳۶۲)

۵۱۵۹۲. **زحمت‌نکشیده، عزیز است.** (بهمنیاری)

۵۱۵۹۳. **زحمتی می‌کشم از مردمِ نادان که مپرس.** (حافظ:۱۸۴)

۵۱۵۹۴. **ز خاربُن نکند مرد، آرمانِ رطب/ ز پارگین تکند شخص آرزوی گهر.** (قاآنی: ۲۵۳)

۵۱۵۹۵. **ز خاطر نقش پر گفتن فرو شو/ حدیث است این که نیکو گو و کم گو.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۲۵۳)

۵۱۵۹۶. **ز خاکستر آید کجا آتشی؟** (قدسی مشهدی:۹۲۳)

۵۱۵۹۷. **ز خاکیم و هم خاک را زاده‌ایم.** (فردوسی: ۱۵۴۰)

۵۱۵۹۸. **ز خامشی دهن غنچه مشک بو گردید.** (صائب: ۳۳۴۹امثال‌موزون)

۵۱۵۹۹. **ز خر بتّرم حاشا للّه وحده / اگر آبِ جو زی مسیحا فرستم.** (مجیر بیلقانی؛ دیوان:۳۱۷)

۵۱۶۰۰. **ز خردان بسی فتنه آمد (آید) بزرگ.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۳۴۴، بهمنیاری)

۵۱۶۰۱. **ز خرمن آن‌چه می‌ماند، نصیب مور می‌گردد.** (صائب: ۱۳۸۷، تکمله)

۵۱۶۰۲. **ز خشک سال نگردد دهان گوهر خشک.** (صائب: ۱۸۱۸، امثال‌موزون)

۵۱۶۰۳. **ز خُم آن برآید که هم اندروست.** (بهمن‌نامه: ۸۱۷۸، شکورزاده)

۵۱۶۰۴. **زخم اوّل بر نیام خود بود شمشیر را.** (صائب، امثال‌موزون)

۵۱۶۰۵. **زخم این است امّا بخت رو گردان است.** (جامع‌التّواریخ/۶۰۳، دهخدا)

۵۱۶۰۶. **زخم بد بهبود یافته، حرف بد نه.** (هزاره‌ای، افغانی)

۵۱۶۰۷. **زخم بد دوای بد.** (افغانی)

۵۱۶۰۸. **زخم بد را دوای بد صحت می‌کند.** (افغانی)

۵۱۶۰۹. **زخم به گردد ولی ماند نشانش سال‌ها.** (کاتبی ترشیزی، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۵۱۶۱۰. **زخم پارساله، امسال به ذُق‌ذُق نشسته.** (تهرانی)

۵۱۶۱۱. **زخم پول، مرهمش پول است.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۵۱۶۱۲. **زخم تا خنده‌فروش است، نمکدانی هست.** (بیدل: ۲۰۶، امثال‌موزون)

۵۱۶۱۳. **زخم تبر جور شود، زخم زبان نی.** (تاجیکی)

۵۱۶۱۴. **زخم تبر می‌رود، گپ گنده نه.** (تاجیکی)

۵۱۶۱۵. **زخم تو عمیق است، امّا دارو مثقالی است.** (مازندرانی)

۵۱۶۱۶. **زخم تو عمیق است، گناه من چیست؟** (مازندرانی)
۵۱۶۱۷. **زخم تیر (سنان) بر تن است و زخم سخن (زبان) بر جان.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۵۱۶۱۸. **زخم تیغ التیام (بهبود) می‌یابد، امّا زخم زبان التیام نمی‌یابد.** (ترکمنی، آذری)
۵۱۶۱۹. **زخم خر زیر پالان چاق (خوب) می‌شود.** (کوچه، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۵۱۶۲۰. **زخم خنجر فارغ از تشویش دارد دسته را.** (بیدل: ۱۳۰، امثال‌موزون)
۵۱۶۲۱. **زخم خورده، جرّاح می‌شود.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۱۶۲۲. **زخم دل (پول) را مرهمی از پول می‌باید نهاد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۱۶۲۳. **زخم دوست مرهم است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۱۶۲۴. **زخم را روی زخم نمی‌زنند.** (آستارایی)
۵۱۶۲۵. **زخم زبان از تمام زخم‌ها بدتر است.** (بختیاری)
۵۱۶۲۶. **زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، سیرجانی، عوام)
۵۱۶۲۷. **زخم زبان از زخم مار بدتر است.** (لری)
۵۱۶۲۸. **زخم‌زبان از کتک زدن بدتر است.** (سوادکوهی)
۵۱۶۲۹. **زخم زبان بتر بود از زخم تیغ تیز.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۱۶۳۰. **زخمِ زبان، بدتر از زخمِ شمشیر است.** (تمثیل، مازندرانی)
۵۱۶۳۱. **زخم زبان بیشتر از خنجر می‌کُشد.** (آذری)
۵۱۶۳۲. **زخم‌زبان دوست، از زخم تیر دشمن بدتر است.** (آذری)
۵۱۶۳۳. **زخم زبان را نشنو، سگ هم واق واق می‌کند ولی کاروان می‌گذرد.** (بلوچی)
۵۱۶۳۴. **زخم زبان سوزنده‌تر که زخم سنان.** (افغانی، آذری)
۵۱۶۳۵. **زخم سرِ سگ، سگ کند علاج*.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۱۶۳۶. **زخم سرم خوب (چاق) شد، زخم دلم خوب (چاق) نشد.** (کرمانی، بختیاری، شیرازی، گلبافی، اصفهانی)
۵۱۶۳۷. **زخم سگ را، سگ چاق می‌کند.** (خوانساری)
۵۱۶۳۸. **زخم سنان بر تن است، زخم‌زبان بر جان.** (دهخدا، حییم، کوچه)
۵۱۶۳۹. **زخم سنان به از زخم زبان.** (افغانی)
۵۱۶۴۰. **زخمش مثل ماهی دهان وا کرده.** (سیرجانی)
۵۱۶۴۱. **زخم شمشیر آسان‌تر است از زخم زبان.** (خوزستانی)
۵۱۶۴۲. **زخم شمشیر خوب می‌شود (بهبود یافته)، امّا زخم زبان خوب نمی‌شود.** (بهمنیاری، آذری، افغانی، تهرانی)
۵۱۶۴۳. **زخم فرهاد و من از یک تیشه بود.** (نامه‌ی داستان)
۵۱۶۴۴. **زخم فلک را نه مغفر است و نه جوشن.** (ناصرخسرو: ۱۶۹، دهخدا)
۵۱۶۴۵. **زخم قلنج، بهتر از زخم زبان.** (تکابی)
۵۱۶۴۶. **زخم کاری‌تر توان زد، صید غافل کرده را.** (صائب، شکورزاده)
۵۱۶۴۷. **زخم کاری خورده کجا می‌براید؟** (افغانی)
۵۱۶۴۸. **زخم کان از زبان یاران است / بدتر از زخم تیر باران است.** (مکتبی شیرازی: ۴۴۲، دهخدا)
۵۱۶۴۹. **زخمم به سر، و مرهمم به پای.** (افغانی)
۵۱۶۵۰. **زخم معشوقه را بوسه‌ی معشوق التیام می‌دهد نه نسخه‌ی پزشک.** (خرّمی)
۵۱۶۵۱. **زخم می‌باشد گران شمشیر لنگردار (جوهردار) را.** (صائب: ۲۹۴۹، امثال‌موزون، تکمله)
۵۱۶۵۲. **زخم می‌زند علاجش هم می‌کند.** (کردی)
۵۱۶۵۳. **زخم نتوان زد به خود گر بخیه را نیکو زنند.** (سلیم تهرانی: ۲۳۲، تکمله)
۵۱۶۵۴. **زخم نی بر دیده سخت است، ار همه نیشکر است.** (جامی؛ فاتحةالشباب، امثال‌موزون)
۵۱۶۵۵. **زخم و دشمن را اندک مبین.** (ترکمنی)
۵۱۶۵۶. **زخم هیچ مسلمانی جلوی چشمش نباشد.** (آذری)
۵۱۶۵۷. **ز خنده‌رویی گل، خنده (تلخی) از گلاب نرفت.** (صائب: ۹۰۵، امثال‌موزون)
۵۱۶۵۸. **ز خواب پاسبان، خوش‌دل شود دزد.** (صائب، شکورزاده)
۵۱۶۵۹. **ز خود برآمده را نردبان نمی‌باید.** (صائب: ۱۹۳۴)
۵۱۶۶۰. **ز خود برون شده را نقش پا نمی‌باشد.** (صائب: ۳۹۷، امثال‌موزون)
۵۱۶۶۱. **ز خورد ناسزا پرهیز کردن/ به از پس داوری بسیار خوردن.** (ویس‌و رامین: ۲۵/۳۱۸)
۵۱۶۶۲. **ز خورشید پنهان شود موش کور.** (سعدی؛ کلیات: ۲۹۴، دهخدا)
۵۱۶۶۳. **ز خورشید، رخشان شود روی ماه.** (ادیب پیشاوری، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۱۶۶۴. **ز خون زرق، مرا پیراهن (پیرهن) بیالودن (بیالودند) / وگرنه پاک‌تر از گرگ یوسفم به گناه.** (انوری، فرهنگ‌نامه)
۵۱۶۶۵. **ز خویشی بود دشمنِ شیشه، سنگ.** (قدسی مشهدی: ۹۱۸)
۵۱۶۶۶. **ز خیر، خیر تراوش نماید از شر، شر.** (قاآنی: ۲۵۴، شکورزاده)
۵۱۶۶۷. **ز دارنده بر جان آن کس درود/ که از مردمی باشدش تار و پود.** (فردوسی: ۱۶۷۴/۷)
۵۱۶۶۸. **ز دام شیر جستن، حیله‌ی روباه می‌خواهد.** (صائب: ۳۵۰۷، تکمله)

۵۱۶۶۹. **ز دانش به اندر جهان چیز نیست / تن مرده و جان نادان یکیست.** (گرشاسب‌نامه: ۱۸۲، دهخدا، شکورزاده)
۵۱۶۷۰. **ز دانش در بی‌نیازی مجوی.** (فردوسی: ۲۰۶۵/۵)
۵۱۶۷۱. **ز دانش دل پیر بُرنا بوَد.** (فردوسی: ۱۴/۱، شکورزاده)
۵۱۶۷۲. **زد به سنگ، رسید به آخر.** (آذری)
۵۱۶۷۳. **زد در ک..ن اسبش.** (سیرجانی)
۵۱۶۷۴. **ز درگه کرمت روی ناامیدی نیست / کجا رود مگس از کارگاه حلوایی؟** (سعدی؛ کلیات: ۶۷۵، فرهنگ‌نامه)
۵۱۶۷۵. **ز دریا چون برون آید، گهر پنهان نمی‌ماند.** (صائب: ۱۵۳۷، امثال‌موزون)
۵۱۶۷۶. **ز دریا کی بپرهیزد گهر جوی؟** (ویس‌و رامین: ۳۶۴، امثال‌موزون)
۵۱۶۷۷. **ز دریا مردِ کشتیبان نترسد.** (قوامی رازی؛ گنج سخن: ۳۴۵/۱، شکورزاده)
۵۱۶۷۸. **ز دریا می‌کشد صیّاد دام آهسته‌آهسته.** (صائب: ۳۲۰۲، امثال‌موزون، افغانی)
۵۱۶۷۹. **ز دریا همیشه گهر ناورند.** (شکورزاده، امثال‌موزون)
۵۱۶۸۰. **ز دزد آنچه ماند برد فالگیر.** (زلالی: ۴۲۷)
۵۱۶۸۱. **زد زیر ک..ن رفاقت.** (تهرانی)
۵۱۶۸۲. **ز دستت خاطری پر پیچ دارم/ زنی گر چوب دیگر هیچ دارم.** (تهرانی)
۵۱۶۸۳. **ز دست خود زدم آتش به‌جانم/ ندانستم کوره‌ی آهنگرانم.** (لنجانی)
۵۱۶۸۴. **ز دست دیده و دل هردو فریاد/ که هرچه دیده بیند دل کند یاد.** (باباطاهر: ۲۸۲، شکورزاده)
۵۱۶۸۵. **ز دست راست ندانستمی اگر چپ را/ چه گنج‌ها به یمین و یسار داشتمی.** (صائب: ۳۳۵۶، فرهنگ‌نامه)
۵۱۶۸۶. **ز دست عزیزان وطن می‌گذارم/ وطن گر بهشت است من می‌گذارم.** (واقف، افغانی)
۵۱۶۸۷. **ز دست‌های حنا بسته کار نگشاید.** (صائب: ۱۹۳۶، تکمله)
۵۱۶۸۸. **ز دشمن کی حذر جوید هنر (خطر) جوی.** (ویس‌و رامین: ۳۰۶، دهخدا)
۵۱۶۸۹. **ز دشمن می‌گریزم دوست می‌آید به جنگ من.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۱۶۹۰. **ز دشمن نیاید به جز دشمنی.** (فردوسی، بهمنیاری)
۵۱۶۹۱. **ز دل به دل راهست.** (اوحدی‌مراغه‌ای: جام‌جم)
۵۱۶۹۲. **ز دل هرچه برخاست، بر دل نشیند.** (صائب: ۲۱۷۰، شکورزاده، تکمله)
۵۱۶۹۳. **زدم بر طبل بی‌عاری که آن هم عالمی دارد.** (کرمانی)
۵۱۶۹۴. **زدن از گاو، کشیدن از خر.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۱۶۹۵. **زدن به مردی، گریختن هم به مردی.** (بختیاری، بروجردی، ایلامی، لری، کهگیلویه‌ای)
۵۱۶۹۶. **زدن را خوردنی هم هست.** (سیستانی)
۵۱۶۹۷. **زدن گاو و کشیدن خر.** (برازجانی)
۵۱۶۹۸. **زدن مردانگی است، فرار هم مردانگی.** (دزفولی، ایلامی، گیلکی)
۵۱۶۹۹. **ز دوستانِ زبانی مدار چشمِ وفا.** (صائب: ۲۵۳)
۵۱۷۰۰. **ز دوست طاقتِ دوری چنان‌که دانی نیست.** (حلاج: ۵۳)
۵۱۷۰۱. **ز دو سنگ، دانه مشکل به کنار سالم آید.** (صائب: ۳۲۳۷، تکمله)
۵۱۷۰۲. **ز دوشم بر نداری بار سنگین/ چرا سربار بر دوشم گذاری؟** (بهمنیاری)
۵۱۷۰۳. **زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید.** (حافظ: ۲۳۵، بهمنیاری)
۵۱۷۰۴. **زده را توان زد.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، خزینه)
۵۱۷۰۵. **ز دِه مانده به جور، از شهر رانده.** (سلیمی؛ شیرین‌و فرهاد: بیت۲۵۴۷)
۵۱۷۰۶. **زده‌ی‌صد کس باش، ملامت یک کس نه.** (هزاره‌ای)
۵۱۷۰۷. **زدی بکش، نان دادی سیر کن.** (آذری)
۵۱۷۰۸. **زدی به جنگل، ماندی به دردسر.** (هزاره‌ای)
۵۱۷۰۹. **ز دیدار خیزد هزار آرزوی.** (امثال‌موزون)
۵۱۷۱۰. **ز دیدنت نتوانم که دیده در بندم.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۵)
۵۱۷۱۱. **زدی ضربتی، ضربتی نوش کن.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، امثال‌موزون)
۵۱۷۱۲. **ز دیگ پختگان ناید صدایی/ خروش از مردمان خام خیزد.** (افغانی)
۵۱۷۱۳. **زدیم بر صف رندان و هرچه باداباد.** (حافظ: ۶۹، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی، افغانی)
۵۱۷۱۴. **زدی مگو که امروز خوش است.** (دهخدا)
۵۱۷۱۵. **زدیم نگرفت (نخورد).** (دهخدا، عوام، کاوش)
۵۱۷۱۶. **ز دیوانه کسی بر دل نگیرد.** (امیر شاهی سبزواری، دهخدا)
۵۱۷۱۷. **زر آدمی را عقل آموزد.** (آذری)
۵۱۷۱۸. **زِر آمدی، قورمه سبزی.** (سخن)
۵۱۷۱۹. **زَر آن‌جا عزیز است که روید.** (تاریخ طبری: ۱۶۴)
۵۱۷۲۰. **زر آن زمان عزیزتر آید که ناقدی/ بگذاردش به بوته و بگذاردش به قال*.** (قاآنی، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۵۱۷۲۱. **زر از بهرِ دشمن پراکندن است.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۴۵)

۵۱۷۲۲. **زر از بهرمقصود، زیور بُوَد.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۳۰۹)

۵۱۷۲۳. **زر از معدن به کان کندن بـود (بـه درآیـد) و از دست بخیل به‌جـان کنـدن.** (سـعدی؛ گلسـتان: ۱۸۸، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، تکمله، حییم)

۵۱۷۲۴. **زر از معدن به کان کندن برآید.** (دهخدا، بهمنیاری)

۵۱۷۲۵. **زراعت خوب، روی زمین از دم خاک پیداست.** (بختیاری)

۵۱۷۲۶. **زراعت دیمی را یک خداست، آبی را دو.** (آذری)

۵۱۷۲۷. **ز راه هنرجوی تخت مهی.** (فردوسی: ۲۵۴۰، دهخدا)

۵۱۷۲۸. **ز رأی صواب خرد سر متاب.** (سندبادنامه:۲۴۶، شکورزاده)

۵۱۷۲۹. **زر بده، زرده*بخر، ندیده چرمه*بخـر، دیـده را هرگز نخر.** (بهبهانی)

۵۱۷۳۰. **زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد.** (سـعدی؛ کلیـات: ۲۲، شکورزاده)

۵۱۷۳۱. **زر بده، نان برسان، یـاری کـن / مهربـان بـاش و وفاداری کن.** (شکورزاده)

۵۱۷۳۲. **زر بدهیم، جر بخریم؟** (زرقانی)

۵۱۷۳۳. **زر بر سر پولاد نهی نرم شود/ خواهی که دل دلبر تو نرم شود/ وز پرده برون آید و بی‌شـرم شـود / زاری مکن و زور مگو زر بفرست.** (سـعدی، شـکورزاده، دهخدا، اراکی، بهمنیاری، خزینه، مثمر، تهرانی، نامه‌ی‌داستان، عوام)

۵۱۷۳۴. **زر بر سر فولاد نهی آب شود.** (بیرجندی)

۵۱۷۳۵. **زر بسیار بسی مردم را از راه برده‌است.** (سمک‌عیّـار: ۳۳۳/۱)

۵۱۷۳۶. **زر، به آتش خالص شود.** (کوچه)

۵۱۷۳۷. **زر به جهنّم مـی‌بَـرد و زور بـه کـشتن مـی‌دهـد.** (دهخدا، هبله‌رودی، شکورزاده)

۵۱۷۳۸. **زر به زر انبوه می‌شود، باد به پشمینه‌ی کهنه.** (بختیاری)

۵۱۷۳۹. **زر به زر دادن هنر مردان است.** (هبلـه‌رودی، مثمـر، خزینه، تکمله

۵۱۷۴۰. **زر به زر ده، صرّاف خود باش.** (هبله‌رودی، مثمر)

۵۱۷۴۱. **زر به زرگر، مس به مسگر.** (شوشتری)

۵۱۷۴۲. **زر به کشتن دهد و زور به جهنّم ببـرد.** (هبلـه‌رودی، مثمر، عوام)

۵۱۷۴۳. **زر به گنج می‌بارد.** (ایلامی)

۵۱۷۴۴. **زر بـه نـرخ خـاک دادن، کـارِ زیرکـسار نیـست.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۱۱)

۵۱۷۴۵. **زر بی‌رنج نیست، راحت بی‌محنّت.** (تاجیکی)

۵۱۷۴۶. **زر پاک از محک چه دارد باک.** (شکورزاده، کوچه، افغانی)

۵۱۷۴۷. **زر پاک از محک نمـی‌ترسـد.** (دهخـدا، شـکورزاده، عوام، کوچه)

۵۱۷۴۸. **زرپرستی بتر از بُت‌پرستی گفتـه‌انـد.** (صـائب: ۷۷۰، شکورزاده)

۵۱۷۴۹. **زر (پول) بده، آب‌نبات بخور.** (کوچه)

۵۱۷۵۰. **زر (پول) دارد که آواز خروس نشنیده.** (هبله‌رودی، مثمر، دهخدا)

۵۱۷۵۱. **زر پـیش زر رود.** (دهخـدا، تـاجیکی، افغـانی، خزینـه، هبله‌رودی، مثمر)

۵۱۷۵۲. **زِرتش قمصور است.** (قمی)

۵۱۷۵۳. **زر چو خالص بوَد اندیشه نـدارد ز محـک.** (مـنعم اصفهانی، شکورزاده)

۵۱۷۵۴. **زر چـون آتـش بینـد، بگـدازد.** (تـاریخ‌الـوزرا: ۱۳۲، تکمله)

۵۱۷۵۵. **زر خالص است و باک نمی‌دارد از محک.** (دهخدا، عوام، کوچه)

۵۱۷۵۶. **زر خِرد را واله و شیدا کند.** (مولـوی؛ مثنـوی: ۱۱۲/۳، تهرانی، بهمنیاری، شکورزاده)

۵۱۷۵۷. **زردآلو آتک آمده به بازار/ حکم شاه شده لبشو تو بگذار.** (شکورزاده)

۵۱۷۵۸. **زردآلو آتک*، روی برف جسته.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۱۷۵۹. **زردآلو به رنگ خود چه کرده که به رنگ بچّه‌ی مردم بکند.** (بیرجندی)

۵۱۷۶۰. **زردآلو بیا توی گلو.** (لری)

۵۱۷۶۱. **زردآلو بیاید در گلوی من، چگونه بجوم.** (سنگسری)

۵۱۷۶۲. **زردآلو حسین خانی، انبار عسل.** (آذری)

۵۱۷۶۳. **زردآلو خودش زهر، دندش* پادزهر.** (سیرجانی)

۵۱۷۶۴. **زردآلو را برای هسته‌اش می‌خورد.** (بهمنیاری، عوام، آشتیانی)

۵۱۷۶۵. **زردآلو را می‌خورند برای هسته‌اش.** (شکورزاده)

۵۱۷۶۶. **زردآلو زرد شد، دروازی مرد شد.** (تاجیکی)

۵۱۷۶۷. **زردآلو زرد شد، قلچاهو* مست شد.** (تاجیکی)

۵۱۷۶۸. **زردآلو زرد شد، ملندی* گدا شد.** (تاجیکی)

۵۱۷۶۹. **زردآلو نمی‌دهی نـده، پـس چـرا لـوپم را پـاره می‌کنی.** (ساوه‌ای)

۵۱۷۷۰. **زردآلو و ماست، برود دنبال کرباس.** (شهربابکی)

۵۱۷۷۱. **زردآلو و ماهی و تـوت و دلبنـد هرچهـار بخـور، کمر وربند.** (بیرجندی)

۵۱۷۷۲. **زردآلوی باغ تمام شد، سلام علیک تمام شد.** (آذری)

۵۱۷۷۳. **زردآلوی خوب، نصیب شغال می‌شود.** (قمی)

۵۱۷۷۴. **زردآلوی روی برف را می‌خواهد.** (سنگسری)

۵۱۷۷۵. **زردآلوی نوبرانه است.** (سمنانی)

۵۱۷۷۶. **زر دادم و دردسر خریدم.** (جلال‌الدین محمد اکبرشاه، گنجینه‌ی سهیلی: جلد اول، ص ۲۰۶، شیخ بهایی، بهمنیاری، تهرانی، امثال‌موزون، افغانی، دهخدا، هبله‌رودی، مثمر، عوام)

در اصـل: **دوشینه به کوی می‌فروشان / پیمانه‌ی می به زر خریدم / اکنون زخمار سر گـرانم / زر دادم و درد سر خریدم.**

۵۱۷۷۷. **زر دادن و گُه خوردن و دیوانه شدن.** (بهمنیاری)
۵۱۷۷۸. **زردار را دشمن بی‌شمار است.** (افغانی)
۵۱۷۷۹. **زر داری، آب‌نبات می‌خوری.** (هبله‌رودی)
۵۱۷۸۰. **زرد است، مثل کهربا (زردچوبه).** (گیلکی)
۵۱۷۸۱. **زر داشته باش، گَر داشته باش.** (شکورزاده)
۵۱۷۸۲. **زردپی پایت کنده می‌شد؟** (هزاره‌ای)
۵۱۷۸۳. **زر در خاک نپوسد و رنگ نگرداند.** (تاریخ‌الوزرا: ۲، تکمله)
۵۱۷۸۴. **زر در درون نوری تافته‌است.** (تاجیکی)
۵۱۷۸۵. **زر درو می‌کند.** (افغانی)
۵۱۷۸۶. **زردرویی نکشد هرکه جمالی دارد.** (ملامفید همدانی، شکورزاده)
۵۱۷۸۷. **زر دست افشار دارد.** (هبله‌رودی)
۵۱۷۸۸. **زردک را باید با میخ درآورند.** (شیرازی)
۵۱۷۸۹. **زردک را به ضرب سیخ می‌کنند.** (لنجانی)
۵۱۷۹۰. **زرد کوه نمی‌نالد که بگوید برف روی من افتاده‌است، برف می‌نالد می‌گوید روی زردکوه افتادم.** (بختیاری)
۵۱۷۹۱. **زردکه، می‌خوری بخور، نمی‌خوری بزن بیخ کمرت.** (شکورزاده)
۵۱۷۹۲. **زردم کنی کرباسم، سرخم کنی کرباسم، هر رنگی کنی، باز هم کرباسم.** (خوافی)
۵۱۷۹۳. **زرد و ذلیل (زار) است.** (دهخدا، افغانی)
۵۱۷۹۴. **زردوزها را خواستند، پالان‌دوزها هم راه افتادند، گفتند: «ما هم اهل بخیه‌ایم.»** (شکورزاده، تهرانی)
۵۱۷۹۵. **زردوزی نداند بوریاباف.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۸۷، دهخدا)
۵۱۷۹۶. **زرده‌ات هنوز کامل نشده.** (خوانساری)
۵۱۷۹۷. **زرده‌اش نبسته‌است.** (عوام)
۵۱۷۹۸. **زرده به ک..ن کشیده.** (تهرانی، گلبافی)
۵۱۷۹۹. **زرده (زردینه) به ک..ن نبرده (نکشیده).** (لری، قمی، همدانی)
۵۱۸۰۰. **زرده گوش، زرده گوش است.** (هبله‌رودی)
۵۱۸۰۱. **زرده‌ی تخم‌مرغ به چانه‌اش بسته‌است.** (تهرانی)
۵۱۸۰۲. **زرده‌ی گوش زیان خود را می‌نماید.** (نامه‌ی داستان)
۵۱۸۰۳. **زردی دهانش نرفته‌است.** (امری)
۵۱۸۰۴. **زردی رخ گوای درد دل است.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۱۷، دهخدا)
۵۱۸۰۵. **زر را برای خرج کند پهن سکّه دار/ لعنت بر آن کسی که ورا گرد می‌کند.** (افغانی)
۵۱۸۰۶. **زر را دشمن گیر تا مردمان تو را دوست گیرند.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۱۸۰۷. **زر را دوست بسیار است و زردار را دشمن بسیار.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۵۱۸۰۸. **زر (را) دوست بسیار دارد (است).** (دهخدا، افغانی)
۵۱۸۰۹. **زر را زرگر و مس را مسگر می‌شناسد.** (دزفولی)
۵۱۸۱۰. **زر زر آرد، گنج گنج.** (افغانی، شکورزاده، عوام)
۵۱۸۱۱. **زر زر را می‌آورد.** (هبله‌رودی، تاجیکی)
۵۱۸۱۲. **زر زر کِشد، بی‌زری دردسر.** (عوام، شکورزاده)
۵۱۸۱۳. **زر، زر کشد در جهان، گنج گنج.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۹)
۵۱۸۱۴. **ز رزق ار هست باقی نیم‌نانی/ بگو از آب دریا شو جهانی.** (مهرومشتری؛ بیت ۲۰۶۹)
۵۱۸۱۵. **زر سرخ برای روز سیاه خوب است.** (هراتی)
۵۱۸۱۶. **زر سرخ پیشش است، چه پروا دارد؟** (افغانی)
۵۱۸۱۷. **زر سرخ و روز سیاه.** (سیستانی)
۵۱۸۱۸. **زر سفید برای روز سیاه است (کار آید).** (دهخدا، مثمر، هبله‌رودی، خزینه، دهخدا، بهمنیاری، شاهد، افغانی)
۵۱۸۱۹. **زر سفید بوَد از برای روز سیاه.** (آشنا، شکورزاده، امثال‌موزون)
۵۱۸۲۰. **زر، سکه می‌زند.** (کرمانی)
۵۱۸۲۱. **زر عاشقی دوباره به کیسه نرود.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه)
۵۱۸۲۲. **زر عزیز آفریده‌است خدا/ هرکه خوارش کند بگردد خوار.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۵۱۸۲۳. **زر قلب پس می‌آید.** (افغانی)
۵۱۸۲۴. **زر کار کند، مرد لاف زند.** (دهخدا، خزینه، شاهد، شکورزاده، هبله‌رودی، مثمر، افغانی، تهرانی)
۵۱۸۲۵. **زر که بخشیدنش به رنج بود/ زهر مار است اگرچه گنج بود.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۸۰۷)
۵۱۸۲۶. **زر که پاک است، چه منّتش به خاک است.** (عوام)
۵۱۸۲۷. **زر که خوردی آب را نخوردی مردی، زر که خوردی آب را خوردی بردی.** (افغانی)
۵۱۸۲۸. **زرگر برای گوش ما گوشوار نساخته که.** (گیلکی)
۵۱۸۲۹. **زرگرها و زن‌ها خداحافظی‌شان قدر یک آش پختن طول می‌کشد.** (کرمانی)
۵۱۸۳۰. **زر محک مردم بدگوهر است.** (دهخدا)
۵۱۸۳۱. **زر مردم نماید کیسه پاره.** (قدسی مشهدی: ۷۹۴)
۵۱۸۳۲. **زر نباریده ز آسمان به سرش/ یا خودش دزد بوده، یا پدرش.** (کوچه)
۵۱۸۳۳. **ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل، مشو خرّم/ که آیین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد.** (شاهی سبزواری: ۱۸، تکمله)
۵۱۸۳۴. **زر نخست محک بیند آن‌گهی معیار.** (مجیر بیلقانی: ۱۰۶)
۵۱۸۳۵. **زر نداری نتوان رفت به زور از دریا/ زور ده مرده چه خواهی زر یک مرده بیار.** (سعدی؛ کلیات: ۷۸، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون)

۵۱۸۳۶. **زرنگ امّا زرنگ تغار آلو، تنبل پای درخت زردآلو.** (رفسنجانی)
۵۱۸۳۷. **زرنگ کشمشه که چوب به پیزشه.** (تهرانی)
۵۱۸۳۸. **زرنگ که زرنگ را دید، پاهایش را گم می‌کند.** (گنبدکاووسی)
۵۱۸۳۹. **زرنگی زیاد فقر می‌آورد.** (عوام، سهیلی)
۵۱۸۴۰. **زرنگی زیاد کار دست آدم می‌دهد.** (لری)
۵۱۸۴۱. **زرنگی زیاد مایه‌ی جوان‌مرگی است (جوان‌مرگی می‌آورد).** (شکورزاده، بهمنیاری، عوام، کوچه، ساوه‌ای)
۵۱۸۴۲. **زرنگی زیاد، نُه دانگش ور مالیدن است.** (شکورزاده، عوام)
۵۱۸۴۳. **زرنگی گاوکار بستگی به زرنگی گاویار است.** (کردی کلهری)
۵۱۸۴۴. **زرنیخ به جگر فرزندان علی نمی‌زند.** (گیلکی)
۵۱۸۴۵. **ز روباهی بپرسیدند احوال/ زمعروفان گواهش بود دنبال.** (عطّار؛ خسرونامه: ۱۲۴)
۵۱۸۴۶. **ز روبه رمد شیر نادیده جنگ.** (سعدی؛ بوستان: ۷۵، فردوسی: ۵۹۹، امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۵۱۸۴۷. **زر و زرگر، مس و مسگر.** (نهاوندی)
۵۱۸۴۸. **ز روزگارِ جوانی خبر چه می‌پرسی / چو برق آمد و چون ابر نوبهار گذشت.** (صائب: ۸۹۹)
۵۱۸۴۹. **زر و زور و زاری، اگر با کسی کاری داری.** (شکورزاده، عوام)
۵۱۸۵۰. **زر و زور و زاری هریک جایی دارد.** (بهمنیاری)
۵۱۸۵۱. **ز روغن دهد روشنایی، چراغ.** (قدسی مشهدی:۹۴۷)
۵۱۸۵۲. **زر و فرج استر.** (دهخدا، کوچه)
۵۱۸۵۳. **ز روی خوب میّسر نمی‌شود پرهیز.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۳۴۳)
۵۱۸۵۴. **زره ابوجهل است.** (نامه‌ی داستان)
۵۱۸۵۵. **زره‌پوش خفتند جنگ‌آوران.** (سعدی؛ کلیات: ۲۵۱، دهخدا)
۵۱۸۵۶. **زر هرچه بیشتر بلا بیشتر.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۱۸۵۷. **زر همه زرگر زند، از خود همه بهتر زند.** (قاینی)
۵۱۸۵۸. **ز ریسمان متنفر بود، گزیده‌ی مار.** (سعدی؛ کلیات: ۶۴۸، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۱۸۵۹. **ز ریشه تا به ثمر صد هزار مرحله طی شد.** (بیدل: ۶۶، امثال‌موزون)
۵۱۸۶۰. **زری کاسان به دست آری تو بی‌رنج/ ز دست آسان رود گر هست صد گنج.** (عطّار؛ خسرونامه)
۵۱۸۶۱. **زری که پاک شد از امتحان چه غم دارد.** (دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون، شکورزاده، عوام)
۵۱۸۶۲. **زری که سکّه ندارد روان نمی‌باشد.** (صائب: ۳۳۵)
۵۱۸۶۳. **ز زخم سنان بیش زخم زبان / که آن تن کند خسته و این روان.** (گرشاسب‌نامه: ۴۳۴، شکورزاده، امثال‌موزون)
۵۱۸۶۴. **ز زشت، زشت دهد پاسخ از هجیر هجیر (خجیر خجیر).** (قاآنی، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۱۸۶۵. **ز زندگی چه به کرکس رسد به جز مردار.** (صائب: ۲۴، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۱۸۶۶. **ز سائلان در مسجد نمی‌شود خالی / در کریم محال است بی‌گدا باشد.** (صائب: ۱۸۵۷، فرهنگ‌نامه)
۵۱۸۶۷. **ز ساقی نکو نیست بر شیشه سنگ.** (قدسی مشهدی:۸۵۰)
۵۱۸۶۸. **ز سایه ذوق نکرد، آن‌که آفتاب نخورد.** (کلیم، امثال‌موزون)
۵۱۸۶۹. **ز سرّغیب کس آگاه نیست قصه مخوان.** (حافظ: ۸۱)
۵۱۸۷۰. **ز سقف خانه‌ی درویش، دائم خاک می‌ریزد.** (صائب: ۱۴۸۶، امثال‌موزون، تکمله)
۵۱۸۷۱. **ز سگ آید وفا، از زن نیاید.** (مثمر)
۵۱۸۷۲. **ز سگ غافل مشو زنهار چون خاموش می‌گردد.** (صائب: ۱۳۹۰، امثال‌موزون، شکورزاده)
۵۱۸۷۳. **ز سوداگری‌ها گری مانده‌است / ز اسباب حجره دری مانده‌است.** (بهمنیاری، کوچه)
۵۱۸۷۴. **ز سودای بزرگان هیچ کس نقصان نمی‌بیند.** (دهخدا)
۵۱۸۷۵. **ز سودای محبّت هیچ‌کس مغبون نخواهد شد.** (صائب: ۱۴۹۳، تکمله)
۵۱۸۷۶. **ز سوز عشق خوش‌تر در جهان نیست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۴، شکورزاده)
۵۱۸۷۷. **ز سیما می‌توان دریافت در دل هرچه باشد.** (صائب: ۲۲۸، شکورزاده)
۵۱۸۷۸. **ز شاخ آهو هرگز مدار چشم ثمر.** (قاآنی: ۲۵۳، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۱۸۷۹. **ز شاخ خشک چه داری امید برگ و ثمر.** (کمالی، شکورزاده)
۵۱۸۸۰. **ز شاعری بَتَر اندر جهان ندیدم کار.** (کمال‌الدین اسماعیل، شکورزاده)
۵۱۸۸۱. **ز شب روشنایی نجوید کسی.** (فردوسی: ۵۶۷)
۵۱۸۸۲. **زشت آن به که به آیینه برابر نشود.** (کلیم: ۳۷۸، امثال‌موزون، تکمله)
۵۱۸۸۳. **زشت است، شور چشمی هم دارد.** (آذری)
۵۱۸۸۴. **زشت باشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس.** (جامی؛ فاتحةالشباب)
۵۱۸۸۵. **زشت باشد دبیقی*و دیبا / که بود بر عروس نازیبا.** (سعدی؛ کلیات: ۶۱، بهمنیاری، دهخدا)
۵۱۸۸۶. **زشت باشد دیو را بر تارک افسر داشتن.** (سنایی؛ دیوان: ۴۶۹، دهخدا)

۵۱۸۸۷. **زشت باشد روی نازیبا و ناز.** (سنایی؛ دیوان: ۸۵۱، بهمنیاری، شکورزاده)

۵۱۸۸۸. **زشت باشد نو عروسی را دو شوهر داشتن.** (قاآنی: ۵۶۱، امثال‌موزون)

۵۱۸۸۹. **زشت بود شیر و شکار شگال.** (ناصرخسرو: ۳۴۷، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۱۸۹۰. **زشت خدا زشت، مردم لانه‌ی کبک می‌بینند تو لانه‌ی گنجشک.** (بختیاری)

۵۱۸۹۱. **زشت خوب نگردد به‌جامه‌ی‌رنگین.** (سعدی؛ کلیات: ۶۶۸، شکورزاده)

۵۱۸۹۲. **زشت در آیینه خود را به چه رو می‌بیند؟** (مثمر)

۵۱۸۹۳. **زشت در سلک نکویان می‌نماید زشت‌تر.** (صائب: ۳۱۱، تکمله)

۵۱۸۹۴. **زشت، در یک دیدن از آیینه روگردان شود.** (صائب: ۴۲۰)

۵۱۸۹۵. **زشت دیده، بهتر از خوب ندیده.** (شوشتری)

۵۱۸۹۶. **زشت را به زشتیش نگاه نکن، به کارهایش نگاه کن.** (ایلامی)

۵۱۸۹۷. **زشت را چه کسی گفت؟ آن‌که توی رو گفت.** (شهربابکی)

۵۱۸۹۸. **زشت رویش را پوشاند، ولی زیبا گشاده‌رو باشد.** (آذری)

۵۱۸۹۹. **زشتک، تو بنشین تا من دست برآرم، اگر خوشگل پیدا نکردم، رو به تو آرم.** (زرقانی)

۵۱۹۰۰. **زشت کند روی زشت، چهره‌ی‌آیینه را.** (سحاب اصفهانی، امثال‌موزون)

۵۱۹۰۱. **زشت مردم، نغز مادر.** (بیرجندی)

۵۱۹۰۲. **زشت و زیبا هرچه بینی دستِ رد بر وی مزن (منه).** (عمادالدین نسیمی؛ دیوان، دهخدا، شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی)

۵۱۹۰۳. **زشت‌ها، خدا طالعتان بدهد.** (سیرجانی)

۵۱۹۰۴. **زشت هرگز نشود خوب به بسیاری.** (ناصرخسرو، دهخدا، شکورزاده)

۵۱۹۰۵. **زشتی از روی نکو زشت بُوَد.** (منوچهری: ۱۲۱)

۵۱۹۰۶. **زشتی خط، زشتی نقّاش نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۳۷۲/۳)

۵۱۹۰۷. **زشتی، نگهبان عفّت زن است.** (خرّمی)

۵۱۹۰۸. **ز ششدر، کسی چون جهد بی‌گشاد؟** (قدسی مشهدی:۹۵۲)

۵۱۹۰۹. **ز شوخی بپرهیز ای‌باخرد/ که شوخی تو را آبرو می‌برد.** (سخن)

۵۱۹۱۰. **ز شوخی بپرهیز ای خردمند که شوخی نفاق آورد.** (شکورزاده)

۵۱۹۱۱. **ز شه بر رعیّت رعایت خوش است.** (شاهی سبزواری: ۹، تکمله)

۵۱۹۱۲. **ز شیران بود روبهان را نوا.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۷۷، فرهنگ‌نامه)

۵۱۹۱۳. **ز شیران چه زاید مگر شرزه شیر.** (فردوسی: ۱۰۲۳، عوام، دهخدا)

۵۱۹۱۴. **ز شیر بچّه هم شیر آید.** (مجیر بیلقانی:۳۸۰، دهخدا)

۵۱۹۱۵. **ز شیطان بیشتر، از نفسِ کافر کیش می‌ترسم.** (صائب: ۳۰۷۱، شکورزاده)

در اصل: **من از دشمن فزون از نفسِ کافرکیش می‌ترسم**

۵۱۹۱۶. **ز صد انگشت ناید کار یک سر/ نه از سیصد ستاره نور یک خور.** (ویس‌و رامین: ۲۷/۵۱)

۵۱۹۱۷. **ز صد تیر (جعبه، چوبه) آید یکی بر نشان.** (دهخدا، کوچه، امثال‌موزون، خزینه)

۵۱۹۱۸. **ز صد چراغ، یکی زنده تا سحر ماند.** (قدسی مشهدی:۴۴۱)

۵۱۹۱۹. **ز صد خرمن یک ارزن می‌ندانم.** (عطّار)

۵۱۹۲۰. **ز صدق و کذب، سخن سنج را گزیری نیست.** (صائب، امثال‌موزون)

۵۱۹۲۱. **ز صد گنج بهتر بود نیم دوست.** (قدسی مشهدی:۹۲۹)

۵۱۹۲۲. **ز صد هزار پسر همچو ماه مصر یکی/ چنان شود که چراغ پدر کند روشن.** (صائب:۳۰۷۱، فرهنگ‌نامه)

۵۱۹۲۳. **ز طبع قطره نمی جز محیط نتوان یافت.** (بیدل: ۱۲، امثال‌موزون)

۵۱۹۲۴. **ز ظلمت آن چه یابدخضر، اسکندر نمی‌یابد.** (صائب: ۱۳۶۲، تکمله)

۵۱۹۲۵. **ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۸، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، عوام، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)

۵۱۹۲۶. **ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است/ خمیر مایه‌ی‌دکّان شیشه‌گر سنگ است.** (لنجانی)

۵۱۹۲۷. **زعفران، آخورِ خر.** (بیرجندی)

۵۱۹۲۸. **زعفران با خر به دم می‌دهند.** (گلبافی)

۵۱۹۲۹. **زعفران‌سای، یاوه‌گوی بُوَد.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۱۹)

۵۱۹۳۰. **زعفران که زیاد شد به خوردِ خر می‌دهند.** (شکورزاده، عوام)

۵۱۹۳۱. **زعفران نخورده لب و پوزه‌اش (دهانش) زرد است.** (شکورزاده، بیرجندی، تربت‌حیدریه‌ای، خراسانی)

۵۱۹۳۲. **ز علم ظاهر آمد علم دین نغز.** (گلشن راز: ۹۱، دهخدا)

۵۱۹۳۳. **ز علم هرچه عمل می‌کنی به آن از توست.** (صائب: ۳۴۵۶، تکمله)

۵۱۹۳۴. **ز غارتگری‌ها، گرش مانده باقی/ ز اسباب حجره درش مانده باقی.** (تهرانی)

۵۱۹۳۵. **زغال را هرچه بسابی سیاهی‌اش در نمی‌رود.** (مازندرانی)

۵۱۹۳۶. **زغالی، اوّل بار زغالش را از اسب پایین می‌آورد، بعد پول زغالش را می‌گیرد.** (گیلکی)

۵۱۹۳۷. **ز غصّه صد هزاران قصّه دارم.** (فخرالدین عراقی؛ دیوان: ۱۱۵)

۵۱۹۳۸. **ز غوّاص شرط است پاس نفس.** (قدسی مشهدی:۸۴۴)

۵۱۹۳۹. **زغورو* سر سفره، نصیب سگ و گربه.** (شهربابکی)

۵۱۹۴۰. **زِفت انداختن را می‌خواهد از سر کچل من یاد بگیرد.** (تهرانی)

۵۱۹۴۱. **زِفت تو مال خودت، سر کچل ما مال خودمان.** (تهرانی)

۵۱۹۴۲. **ز فرزانه گیرد سخن روشنی.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)

۵۱۹۴۳. **ز فرمان یزدان که یابد کنار.** (فردوسی: ۱۷۵۹، دهخدا)

۵۱۹۴۴. **ز فریاد و فغان طبل تهی سیری نمی‌دارد/ ندارد گوش پند (امن) آن‌کس که در بند شکم باشد.** (صائب: ۱۵۰۱، فرهنگ‌نامه)

۵۱۹۴۵. **ز فطرت جلوه دارد جمالش ساده چون آهو/ نه زلفش شانه می‌خواهد نه چشمش سرمه در صحرا.** (افغانی)

۵۱۹۴۶. **ز فکرِ تفرقه باز آی تا شوی مجموع.** (حافظ: ۱۱۹)

۵۱۹۴۷. **ز فیض لعل بود چهره‌ی بدخشان سرخ.** (بلگرامی، امثال‌موزون)

۵۱۹۴۸. **ز فیض مفلسی قیمت فزاید اهل جوهر را.** (روحی، امثال‌موزون)

۵۱۹۴۹. **ز قحط سال، هما بی‌نوا نخواهد شد.** (کلیم کاشانی: ۲۳۸)

۵۱۹۵۰. **ز قدر گنج نکاهد، نهفت جای خراب.** (ادیب پیشاوری، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۱۹۵۱. **زق زق بچّه آخر به گریه.** (افغانی)

۵۱۹۵۲. **ز قسمت ازلی چهره‌ی سیه‌بختان/ به شست‌وشوی نگردد سفید این مثل است.** (حافظ قدسی: ۶۹، دهخدا)

۵۱۹۵۳. **ز قله‌ای که بر او برف باشد آب آید.** (نظامی، امثال‌موزون)

۵۱۹۵۴. **ز قوم و مار غاشیه، بخور ببین چه آشیه.** (شکورزاده)

۵۱۹۵۵. **زکات تخم مرغ یک پنبه‌دانه است، نه یک هندوانه.** (عوام، کوچه)

۵۱۹۵۶. **زکات تخم‌مرغ یک پنبه دانه است.** (اخگر، دهخدا، هبله‌رودی، امثال‌موزون، کوچه، شکورزاده، نامه‌ی داستان، بهمنیاری)

۵۱۹۵۷. **زکات حسن بیا بوسه‌ای ببخش به من/ که در گذشته ز اندازه‌ی نصاب امروز.** (افغانی)

۵۱۹۵۸. **زکات سنجد یک‌دانه کنجد، زکات کنجد یک پنبه‌دانه.** (یزدی)

۵۱۹۵۹. **زکات مال بده که بالا کند.** (نامه‌ی داستان)

۵۱۹۶۰. **زکات مال به انفاق و زکات علم به ارشاد است.** (افغانی)

۵۱۹۶۱. **زکات مال به در کن که تا بلا بگرداند (برود).** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، افغانی، عوام)

۵۱۹۶۲. **زکات مال به درکن که فضله‌ی رز را / چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور.** (سعدی؛ کلیات: ۶۳، دهخدا، حییم)

۵۱۹۶۳. **زکات مرغ پندانه است نه هندوانه.** (هراتی)

۵۱۹۶۴. **زکاتی ده قضا گردانِ مالت.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۴۴)

۵۱۹۶۵. **ز کار ابزار هرکاری رود پیش.** (سودایی دستگردی، تکمله)

۵۱۹۶۶. **ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار.** (سعدی؛ گلستان: ۷۱، بهمنیاری)

۵۱۹۶۷. **ز کار زن آید همه کاستی.** (فردوسی:۳۳۰، دهخدا)

۵۱۹۶۸. **ز کار گردد مردم بزرگ و نام‌آور.** (مسعودسعدسلمان، دهخدا)

۵۱۹۶۹. **ز کاغذ نشاید سپر ساختن.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۴۱۵)

۵۱۹۷۰. **ز کژّی نجوید کسی راستی.** (فردوسی: ۲۴۳۵، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۱۹۷۱. **ز کژّی نشد راست کار کسی.** (گرشاسب‌نامه: ۲۹۳، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)

۵۱۹۷۲. **ز کس گر نترسی، بترس از خدای.** (فردوسی، دهخدا)

۵۱۹۷۳. **ز کس هرگز مرنج و هم مرنجان.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۳۲۰۰)

۵۱۹۷۴. **ز کشتن* گر بترسی کشته گردی.** (حسین کرد شبستری، بهمنیاری، شکورزاده)

۵۱۹۷۵. **ز کشته بر نیاید هرگز آواز.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: یوسف و زلیخا ۶۳۶، شکورزاده)

۵۱۹۷۶. **ز کم خوردن تو دردسر نبینی/ ز پُر خوردن به حال سگ بمیری.** (سیرجانی)

۵۱۹۷۷. **ز کم‌خوردن کسی را تب نگیرد/ ز پُرخوردن به روزی صد بمیرد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۷۸)

۵۱۹۷۸. **ز کم کم باشد از بسیار بسیار.** (آذری)

۵۱۹۷۹. **ز کوشش به هرچیز خواهی رسید.** (ملک‌الشعرابهار: ۱۱۰۸)

۵۱۹۸۰. **ز کهتر پرستش، ز مهتر نوازش.** (فردوسی: ۲۱۸۰ شکورزاده، عوام، دهخدا، امثال‌موزون)

۵۱۹۸۱. **ز کهتر پرستیدن و خوش‌خوییست/ ز مهتر نوازیدن و نیکوییست.** (گرشاسب‌نامه: ۶۸، دهخدا)
۵۱۹۸۲. **ز (که) مرگ خر بوَد، سگ را عروسی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۶۸، شکورزاده، خزینه، هبله‌رودی)
۵۱۹۸۳. **ز کی‌خان با پانصد سوار رفت و برنگشت.** (فرهنگ‌نامه)
۵۱۹۸۴. **ز گردن فرازان تواضع نکوست.** (سعدی؛ بوستان: ۷)
۵۱۹۸۵. **ز گردون گردان که یارد گذشت.** (فردوسی: ۱۴۹۰، دهخدا)
۵۱۹۸۶. **ز گفتار کردار بهتر بود.** (فردوسی: ۱۱۵۰، دهخدا)
۵۱۹۸۷. **ز گفتار و کردار و پندار بد/ چو عاقل حذر کن ز جنگ اسد.** (افغانی)
۵۱۹۸۸. **ز گفتن پشیمان بسی دیده‌ام/ ندیدم پشیمان کس از خامشی.** (ابن‌یمین: ۵۴۴، شکورزاده، عوام)
۵۱۹۸۹. **ز گل آخر به دست گل‌فروشان خار می‌ماند.** (صائب: ۱۵۳۳، تکمله)
۵۱۹۹۰. **ز گل بوی باشد خلیدن ز خار.** (گرشاسب‌نامه: ۲۵۷، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۱۹۹۱. **ز گل بوی و از خار خَستن بوَد.** (گرشاسب‌نامه: ۲۷۵، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۵۱۹۹۲. **ز گل نازک‌ترت گویند و رنجی / مجنب از جای خود عارف که گنجی.** (ایرج، دیوان:۸۸)
۵۱۹۹۳. **ز گل هم سیخ سوخت و هم کبابم/ وزین آتش ز سر بگذشت آبم.** (عطّار؛ خسرونامه: ۱۱۳)
۵۱۹۹۴. **ز گم کرده ره رهنمایی که یافت؟** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۹۴۰)
۵۱۹۹۵. **ز گنجشکی عقابی کی شود سیر.** (نظامی، خسرو و شیرین: ۳۲۲)
۵۱۹۹۶. **ز گنجی بسنده مکن بر طلسم.** (دهخدا)
۵۱۹۹۷. **ز گندم جو، ز جو گندم نیاید.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۶۶۴، شکورزاده)
۵۱۹۹۸. **ز گوشت گاو بود بار زعفران.** (خاقانی: ۳۱۳، دهخدا)
۵۱۹۹۹. **ز گوهر سخن گفتن آسان بود.** (فردوسی: ۲۰۸۵، دهخدا)
۵۲۰۰۰. **ز گهواره تا گور دانش بجوی.** (فردوسی، شکورزاده، افغانی)
۵۲۰۰۱. **ز گیتی به مرد خرد دار گوش.** (فردوسی: ۱۵۰۸، دهخدا)
۵۲۰۰۲. **زلال باشد، روا باشد.** (تاجیکی)
۵۲۰۰۳. **زلت‌ها به یکدیگر پیوسته‌اند.** (دهخدا)
۵۲۰۰۴. **زلف از افتادگی خورشید را در برگرفت/ کاکل از بالانشینی رتبه‌ای پیدا نکرد.** (افغانی، امثال‌موزون)
۵۲۰۰۵. **زلف به زن زیبد و دستگیره به کوزه.** (کردی)
۵۲۰۰۶. **زلف به مقام شانه پریشانی ندارد، دختر را به سیال دادن پشیمانی ندارد.** (افغانی)
۵۲۰۰۷. **زلف پیر زال سفید می‌شود، دلش سیاه.** (آذری)
۵۲۰۰۸. **زلف جانان چون سر خود را به پایش ماند گفت/ نردبان اوج عزّت نیست جز عجز و شکست.** (افغانی)
۵۲۰۰۹. **زلف خوبان زنجیر پای عقل است و دام مرغ زیرک.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۱، حییم)
۵۲۰۱۰. **زلف داشته باشم و از پشت سرم آویزان باشد، موی پیشانی داشته باشم و به روی من بریزد.** (آذری)
۵۲۰۱۱. **زلف دُم اردکی که می‌بینم، غاز و اردک به‌یادم میاد.** (سخن)
۵۲۰۱۲. **زلف را گفتم سیه چونی به خود پیچید وگفت/ هر که با خورشید بنشیند شود رنگش سیاه.** (افغانی)
۵۲۰۱۳. **زلفش (زلفشو) را ول کرد، کاکلش (کاکلشو) را گرفت (چسبید).** (بهمنیاری، خرمی، کرمانی)
۵۲۰۱۴. **ز لفظ، معنی باید همی نه قالاقال.** (عنصری: ۱۲۷، دهخدا)
۵۲۰۱۵. **زلف عروس کج شده.** (کرمانی)
۵۲۰۱۶. **زلف و خال و خط خوبان همه رنج است و تعب.** (شکورزاده)
۵۲۰۱۷. **زلیخا گفتن و یوسف شنیدن/ شنیدن کی بود مانند دیدن.** (سپیدانی)
۵۲۰۱۸. **زلیخا مرد از حسرت که یوسف گشت زندانی/ چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی.** (محتشم کاشانی)
۵۲۰۱۹. **ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی.** (باباطاهر، امثال‌موزون)
۵۲۰۲۰. **زما تا قبر چهار انگشت راه است.** (ایرج‌میرزا: ۸۱)
۵۲۰۲۱. **ز مادر دوباره نزاد است کس.** (گرشاسب‌نامه: ۲۸۱، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۲۰۲۲. **ز مادر مهربان‌تر دایه خاتون.** (شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون، بهمنیاری)
۵۲۰۲۳. **ز مادر نزاد آن‌که آخر نمرد.** (ظفرنامه هاتفی: ۱۰۷، تکمله)
۵۲۰۲۴. **ز مادر همه، مرگ را زاده‌ایم.** (فردوسی: ۲۴۸، بهمنیاری)
۵۲۰۲۵. **ز مار مهره به دست آید و ز خار رطب.** (ابن‌یمین: ۱۸۶، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۵۲۰۲۶. **ز ما ماند در این گیتی فسانه.** (ویس‌و رامین: ۲۶۱، دهخدا)
۵۲۰۲۷. **زمان از تو جلوتر است.** (رامسری)
۵۲۰۲۸. **زمان بخت بیوه، دهل پاره شد.** (بختیاری)
۵۲۰۲۹. **زمان جنگ در میدان جنگ است.** (قشقایی)

۵۲۰۳۰. **زمان خوش دلی درياب و دُرياب.** (حافظ: ۱۱۰)
۵۲۰۳۱. **زمان رفته نخواهد به گريه باز آيد.** (سعدی؛ کليات: ۶۷۴، شکورزاده)
۵۲۰۳۲. **زمان گذشته پس نمی‌گردد.** (افغانی)
۵۲۰۳۳. **زمان گذشته نيايد به بر.** (فردوسی: ۱۵۰۸، حييم، شکورزاده، دهخدا)
۵۲۰۳۴. **زمانه آدم‌پرور است.** (خزينه)
۵۲۰۳۵. **زمانه‌ای است که هرکس به خود گرفتار است.** (صائب: ۸۲۷ آصف هروی، بهمنياری، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، دهخدا، مشمر، سهيلی، تکمله)
۵۲۰۳۶. **زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز.** (ابن‌يمين: ۴۳۱، مسعودسعدسلمان: ۴۰۶، بهمنياری، شکورزاده، دهخدا، تهرانی، تاجيکی، افغانی، خزينه، اراکی، عوام، مشمر، کرمانی، هبله‌رودی، تاجيکی، خوانساری)
۵۲۰۳۷. **زمانه بر جنگ است يا علی مددی.** (نامه‌ی‌داستان، افغانی)
۵۲۰۳۸. **زمانه به نيک و بد آبستن است.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۳۴۳، بهمنياری)
۵۲۰۳۹. **زمانه جام به دست و جنازه بر دوش است.** (انور لاهوری، تکمله)
۵۲۰۴۰. **زمانه دشمنِ اهلِ هنر بُوَد.** (ابن‌يمين: ۳۶۱، شکورزاده)
۵۲۰۴۱. **زمانه را چو نکو بنگری همه پند است.** (رودکی: ۴۹۴، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنياری، شکورزاده)
۵۲۰۴۲. **زمان هر زمان بهره‌ی‌هرکس است.** (فردوسی: ۸۹۸ امثال‌موزون، دهخدا)
۵۲۰۴۳. **زمانه‌سازی می‌کند.** (هبله‌رودی، افغانی)
۵۲۰۴۴. **زمانه سفله پرور است.** (شکورزاده، عوام، خزينه، هبله‌رودی)
۵۲۰۴۵. **زمانه سفله‌نواز است و مردگداز.** (بهمنياری، شکورزاده)
۵۲۰۴۶. **زمانه طوری است که استخوان را به گاو می‌دهند و کاه را به سگ.** (کاشانی)
۵۲۰۴۷. **زمانه کج‌روشان را ببر کشد بيدل/ کسی که راست رود خار چشم افلاک است.** (بيدل: ۲۳۷، افغانی)
۵۲۰۴۸. **زمانه که تنگ شود، ميان زن و شوهر (مردم) جنگ شود.** (شکورزاده، کوچه)
۵۲۰۴۹. **زمانه مادری بی‌مهر و دون است.** (سعدی؛ کليات: ۷۵۸، شکورزاده)
۵۲۰۵۰. **زمانه ماری است که خشک و تر را می‌بلعد.** (شکورزاده)
۵۲۰۵۱. **زمانه نه بيداد داند نه داد.** (گرشاسب‌نامه، امثال‌موزون، شکورزاده)
۵۲۰۵۲. **زمانه نه کاهد نه‌خواهدفزود.** (فردوسی: ۱۶۴۵، دهخدا)
۵۲۰۵۳. **زمانه هرچه دادت باز بستاند.** (ناصرخسرو: ۳۷۳)
۵۲۰۵۴. **زمانه هم به کاری است.** (دهخدا)
۵۲۰۵۵. **زمانی فراز و زمانی نشيب.** (فردوسی: ۶۶۲، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۲۰۵۶. **زمانی که پدر تو تبر می‌زد، من لاشه‌های هيزم را جمع می‌کردم.** (رامسری)
۵۲۰۵۷. **زمانی که رستم هنر می‌نمود / تفنگ‌های پنج تير و برنو نبود.** (لری)
۵۲۰۵۸. **زمانی مياسای ز آموختن.** (فردوسی: ۱۷۱۰)
۵۲۰۵۹. **ز ماهی قيمت افزون‌تر بود دندان ماهی را.** (افتخار، امثال‌موزون)
۵۲۰۶۰. **ز محتسب کند انديشه، سنگ هرکه کم است.** (صائب: ۸۴۴ تکمله)
۵۲۰۶۱. **ز محکم‌کاریِ زنجير، کاری برنمی‌آيد.** (شفايی)
۵۲۰۶۲. **ز مردار کس نريزد خون.** (سنايی؛ حديقه: ۵۲۳)
۵۲۰۶۳. **ز مردانگی لاف چندين مزن/ هراسان شو از سايه‌ی‌خويشتن.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۲۳)
۵۲۰۶۴. **ز مردم زاده‌ای با مردمی باش.** (ناصرخسرو)
۵۲۰۶۵. **ز مردم مردم آزاری نيايد.** (خاقانی: ۶۰۵)
۵۲۰۶۶. **ز مردم نماند به جز (جز از) گفتنی.** (فردوسی: ۱۴۷۳، دهخدا)
۵۲۰۶۷. **ز مردم نيست اميد شفاعت، صيد قربان را.** (صائب: ۲۰۳، امثال‌موزون)
۵۲۰۶۸. **ز مردن گر بترسی، کشته گردی.** (شکورزاده)
۵۲۰۶۹. **زمرّد و چشم افعی.** (تکمله، دهخدا)
۵۲۰۷۰. **زمرّد و علف سبز هردو يک‌رنگند / وليک ز اين به نگين‌دان کشند زان به جوال.** (ازرقی، بهمنياری، فرهنگ‌نامه، لارستانی، گلبافی)
۵۲۰۷۱. **ز مِرده (مردان) بَتَر هرکه (آن‌که) نادان بوَد.** (فردوسی: ۴۰۱۰/۸، شکورزاده)
۵۲۰۷۲. **ز مرشد زند چرت، بهتر مريد.** (اخگر، شکورزاده، امثال‌موزون)
۵۲۰۷۳. **زمزمه‌هايت را خانه‌ی‌خودت کن، شامت را خانه‌ی‌مردم.** (بختياری)
۵۲۰۷۴. **زمزمه‌ی‌شب، علامت ترس است.** (افغانی)
۵۲۰۷۵. **ز مژگان خلد موی در ديده بيش.** (قدسی مشهدی:۹۱۸)
۵۲۰۷۶. **زمستان آب بی‌حساب است، خواب بی‌حساب.** (سمنانی)
۵۲۰۷۷. **زمستان آب شاه و گدا يکی است.** (تهرانی)
۵۲۰۷۸. **زمستان، آفتاب بالاپوش فقر است.** (عوام)

۵۲۰۷۹. **زمستان آفت جانِ مستمندان است.** (شکورزاده، عوام)

۵۲۰۸۰. **زمستان آمد لب بام گفت: «سلام علیکم برهنگان.»** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)

۵۲۰۸۱. **زمستان آمد و فکر نمد کن.** (تهرانی)

۵۲۰۸۲. **زمستان آن‌چه که باید بکند می‌کند.** (ابهری)

۵۲۰۸۳. **زمستان است و بی‌برگی، بیا ای باد نوروزی.** (شکورزاده)

۵۲۰۸۴. **زمستان آلو به ز پلو.** (کوچه)

۵۲۰۸۵. **زمستان بالا نمی‌ماند.** (دلیجانی)

۵۲۰۸۶. **زمستان بدون بهار نمی‌شود، شب هم بدون روز.** (لری، آذری)

۵۲۰۸۷. **زمستان بگذرد، سرما سرآید.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۵۲۰۸۸. **زمستان به تُفت یا به مفت.** (ایلامی)

۵۲۰۸۹. **زمستان به‌جای خود، تابستان به‌جای خود.** (لری)

۵۲۰۹۰. **زمستان به شب است و پیر به سال.** (رامسری)

۵۲۰۹۱. **زمستان به شبی، جوانی به تبی.** (بختیاری)

۵۲۰۹۲. **زمستان پوستین افزوده استی (افزود بر تن) کدخدایان را/ ولیکن پوست خواهد کند ما یک لاقبایان را.** (شهریار؛ کلیات: ۲۸۲، فرهنگ‌نامه)

۵۲۰۹۳. **زمستان تا هر وقت باشد، زمستانی خودش را می‌کند.** (فرهنگ‌نامه)

۵۲۰۹۴. **زمستان تیر شد*روسیاهی به زغال ماند.** (تاجیکی)

۵۲۰۹۵. **زمستان جای بلونی* روغن نیست.** (عوام)

۵۲۰۹۶. **زمستان جای کوزه‌ی‌روغن تنگ است.** (دهخدا، عوام)

۵۲۰۹۷. **زمستان جای کوزه‌ی‌عسل و روغن هم پشت اُجاق نیست.** (فرهنگ‌نامه)

۵۲۰۹۸. **زمستان، جُل به از گل است.** (اصفهانی)

۵۲۰۹۹. **زمستان چشم‌هایش کور است.** (شاهرودی)

۵۲۱۰۰. **زمستان چهل کوتره*بسوزان.** (کردی کرمانشاهی)

۵۲۱۰۱. **زمستانِ خدا به آسمان نمی‌ماند.** (شکورزاده)

۵۲۱۰۲. **زمستان خوشگل‌ها زشت می‌شوند، زشت‌ها دیو.** (تهرانی، شکورزاده)

۵۲۱۰۳. **زمستان در گور، روی برف سفیدش در گور.** (افغانی)

۵۲۱۰۴. **زمستان در یک روز زمستانی خود را نشان می‌دهد.** (آذری)

۵۲۱۰۵. **زمستان در یک شب هم شده خود را می‌نماید.** (طالقانی)

۵۲۱۰۶. **زمستان، دشمن مستمندان است.** (عوام)

۵۲۱۰۷. **زمستان را بود فرجام نوروز/ چنان چون تیره شب را عاقبت روز.** (ویس‌و رامین: ۱۸۶، فرهنگ‌نامه)

۵۲۱۰۸. **زمستان را شبی، پیران را تبی.** (دهخدا، حییم، کوچه، شکورزاده، هزاره‌ای)

۵۲۱۰۹. **زمستان را عسله بستو* جا نیست.** (دهخدا)

۵۲۱۱۰. **زمستان را که یاد کنی بوی خنکش می‌آید.** (افغانی)

۵۲۱۱۱. **زمستان، زمستان بودنش را در یک شب نشان می‌دهد.** (آذری، آمره‌ای)

۵۲۱۱۲. **زمستان سرش مار است، دُمش بهار.** (دلیجانی)

۵۲۱۱۳. **زمستان شد تا هر بی‌سرو پایی آب یخ بخوره.** (شهربابکی، کرمانی)

۵۲۱۱۴. **زمستانم را خراب کرده، بهارش را خراب می‌کنم.** (لری)

۵۲۱۱۵. **زمستان مرگ فقیر (غریب) است.** (هزاره‌ای، افغانی، شکورزاده)

۵۲۱۱۶. **زمستان می‌رود (رفت، به آخر می‌رسد، می‌گذرد، تمام می‌شود)، رو سیاهی به زغال می‌ماند (ماند).** (بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، کوچه، تهرانی، حییم، عوام، آذری، ایلامی، هراتی، هزاره‌ای)

۵۲۱۱۷. **زمستان می‌رود، روسیاهی‌اش به نمد سیاه می‌ماند.** (بختیاری)

۵۲۱۱۸. **زمستان می‌گذرد، رو سیاهی به اِنگشت*می‌ماند.** (تاجیکی)

۵۲۱۱۹. **زمستان و بچّه بلبل.** (گیلکی)

۵۲۱۲۰. **زمستان و پنیر تَر؟** (سیرجانی)

۵۲۱۲۱. **زمستان و زردآلو.** (الیکایی، سمنانی، سبزواری)

۵۲۱۲۲. **زمستان و گورستان.** (شکورزاده)

۵۲۱۲۳. **زمستان و لانه درست کردن بلبل؟** (رامسری)

۵۲۱۲۴. **زمستان‌ها آب گرم مرهم است.** (کردی)

۵۲۱۲۵. **زمستان هر روز باشد زمستانی (دیوانگی) خود را می‌کند.** (عوام، دهخدا، شکورزاده)

۵۲۱۲۶. **زمستان یک روز هم بماند، کار خود را می‌کند.** (بیرجندی)

۵۲۱۲۷. **زمستان یک شبش باقی بماند، لگد خودش را می‌زند.** (لری)

۵۲۱۲۸. **زمستون روز، پیرزن گوز.** (مازندرانی)

۵۲۱۲۹. **زمستونی که مانند بهاره، کاهش به کیله و جوش در شماره.** (اراکی)

۵۲۱۳۰. **ز مشک بوی و ز خورشید، نور نیست بدیع.** (امثال‌موزون، دهخدا)

۵۲۱۳۱. **ز معراج منصب مجو پایداری/ که بر یخ بود پای این نردبان را.** (صائب: ۴۱۱، تکمله)

۵۲۱۳۲. **ز معشوقان، وفا جستن غریب است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۸۸، شکورزاده، بهمنیاری)

۵۲۱۳۳. **ز من بیزار شد پیراهن من.** (ویس‌و رامین: ۷۶/۲۳۳)

۵۲۱۳۴. **ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد.** (عرفی، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)

۵۲۱۳۵. **ز من زور و ز تو زر، این به آن در.** (ایرج‌میرزا: ۲۴۵، شکورزاده)

۵۲۱۳۶. **ز من گر نترسی، بترس از خدای.** (فردوسی: ۲۳۴، امثال‌موزون)

۵۲۱۳۷. **ز مه روشنایی نباشد شگفت.** (فردوسی: ۸۴ امثال‌موزون، دهخدا)

۵۲۱۳۸. **ز میر قافله گاهی تغافلی شرط است.** (عرفی، امثال‌موزون)

۵۲۱۳۹. **ز میزبانِ سیه کاسه احتراز کنید.** (صائب: ۱۹۴۲، شکورزاده)

۵۲۱۴۰. **ز میشان ستانی به گرگان دهی.** (نامه‌ی داستان)

۵۲۱۴۱. **ز مینا چون برآید باده در ساغر نمی‌ماند.** (صائب: ۱۵۳۵، امثال‌موزون)

۵۲۱۴۲. **زمین از آن‌که به زمین می‌نگرد می‌ترسد.** (ترکمنی)

۵۲۱۴۳. **زمین از بس که خوب بود هر سال می‌کاریمش.** (بختیاری)

۵۲۱۴۴. **زمین از حجت خالی نمی‌ماند.** (بهمنیاری، خرمی)

۵۲۱۴۵. **زمین از زیر پایش کشید.** (هبله‌رودی)

۵۲۱۴۶. **زمینِ افتاده، آبش فراوان.** (سپیدانی)

۵۲۱۴۷. **زمین با آب دارد آشنایی.** (اخگر، امثال‌موزون)

۵۲۱۴۸. **زمین باغچه‌ای و یک مشت گل؟** (نهاوندی)

۵۲۱۴۹. **زمین با قباله خوبه، خانه با بچّه.** (شهربابکی)

۵۲۱۵۰. **زمین بشکافت و پیدا شد سر خر.** (بهمنیاری، شیرازی، کوچه)

۵۲۱۵۱. **زمین بلند آب نمی‌خورد.** (کوچه، افغانی)

۵۲۱۵۲. **زمین به او جا نمی‌دهد.** (لری)

۵۲۱۵۳. **زمین به طلای زرد می‌ماند، شیر از گوسفند سیاه است.** (کرمانجی)

۵۲۱۵۴. **زمین بی‌حجت نیست.** (دهخدا)

۵۲۱۵۵. **زمین بی‌سنگ و آدم بی‌ننگ.** (افغانی)

۵۲۱۵۶. **زمین پست و آسمان بلند.** (تاجیکی)

۵۲۱۵۷. **زمین پیر نمی‌شود، شوهر پیر می‌شود.** (ترکمنی)

۵۲۱۵۸. **زمین تا در نیارد، بر نیارد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۸۳)

۵۲۱۵۹. **زمین ترکید و پیدا شد سرخر.** (دهخدا، مثمر، هبله‌رودی، خزینه، عوام، دماوندی، شکورزاده)

۵۲۱۶۰. **زمین تلی* و شیر زمان نه تلی.** (افغانی)

۵۲۱۶۱. **زمین تو را به کام خود فرو کشد.** (زرقانی)

۵۲۱۶۲. **زمین جنبد نجنبد جان (گل) محمّد.** (افغانی)

۵۲۱۶۳. **زمین چاک نشد که فرو می‌رفتم.** (هزاره‌ای)

۵۲۱۶۴. **زمین چگونه کند شکر ابر باران را؟** (فرخی: ۱۱۵، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۲۱۶۵. **زمین چون سخت گردد سنگ باشد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۳۹، بهمنیاری)

۵۲۱۶۶. **زمین خالی از حجّت نیست.** (عوام)

۵۲۱۶۷. **زمین خالی از مرغزار پر گرگ بهتر است.** (تربت‌حیدریه‌ای)

۵۲۱۶۸. **زمین خدا تنگ نیست، پای گدا لنگ نیست.** (مازندرانی)

۵۲۱۶۹. **زمین خود آباد کن، سپس بکار.** (کرمانجی)

۵۲۱۷۰. **زمین دگرگون می‌شود، انسان نه.** (ترکمنی)

۵۲۱۷۱. **زمین دهن باز می‌کند سر خر سبز (در) می‌شود.** (کرمانی، سیرجانی)

۵۲۱۷۲. **زمین را آب ویران می‌کند، آدم را گپ.** (تاجیکی)

۵۲۱۷۳. **زمین را آو خراب می‌کند و آدم را آدم.** (افغانی)

۵۲۱۷۴. **زمین را از آسمان نثار است و آسمان را از زمین غبار.** (افغانی)

۵۲۱۷۵. **زمین را از پایین به بالا شخم می‌زند.** (مازندرانی)

۵۲۱۷۶. **زمین را از زیر پایش کشید.** (نامه‌ی‌داستان، عوام)

۵۲۱۷۷. **زمین را به آسمان می‌دوزد (دوخته‌است).** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، عوام، هراتی)

۵۲۱۷۸. **زمین را به جز (جز از) گور، گهواره نیست.** (فردوسی: ۲۳۰، دهخدا)

۵۲۱۷۹. **زمین را پیش آسمان گرو می‌گذارد (می‌کند).** (بهمنیاری، مثمر، هبله‌رودی، خرمی)

۵۲۱۸۰. **زمین را سخت دید سپر انداخت.** (عوام)

۵۲۱۸۱. **زمین را شل (سست) ببیند، بیل را تا دسته فرو می‌کند.** (مازندرانی، گیلکی)

۵۲۱۸۲. **زمین را نرم دیده، چقور* می‌کند.** (هزاره‌ای)

۵۲۱۸۳. **زمین را هر باری که بگذاری (می‌گذاری) بردارد.** (بهارعجم، مثمر، هبله‌رودی)

۵۲۱۸۴. **زمین رُسی و هویج؟** (گیلکی)

۵۲۱۸۵. **زمین زر است و کشاورز زرگر.** (ترکمنی)

۵۲۱۸۶. **زمین زمینِ مکّی، زن زنِ خال دار، ظرف ظرفِ مسی.** (شهربابکی)

۵۲۱۸۷. **زمین زیاد است، قبر به اندازه.** (کردی کرمانشاهی)

۵۲۱۸۸. **زمین زیرانداز و آسمان رواندازِ اوست.** (عوام)

۵۲۱۸۹. **زمین زیر پایش می‌لرزد.** (سیرجانی)

۵۲۱۹۰. **زمین زیر و آسمان جُل است.** (عوام)

۵۲۱۹۱. **زمین سخت، آسمان بلند.** (تاجیکی)

۵۲۱۹۲. **زمین سخت، آسمان دور.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۳۳۴، دهخدا، خزینه، شکورزاده، مثمر، شاهد، نامه‌ی‌داستان، هزاره‌ای، هبله‌رودی)

۵۲۱۹۳. **زمین سخت است گاو، گاو دیگر را مقصّر پندارد.** (کردی، ایلامی)

۵۲۱۹۴. **زمینِ سخت نشاشیده تا رویش وریپاشد (تا ببیند چه خبر است).** (عوام)

۵۲۱۹۵. **زمین سفت است، امّا دو گاو سفتی زمین را از چشم هم می‌بینند.** (نهاوندی)

۵۲۱۹۶. **زمین سفت (سخت) نشاشیده‌است.** (بهمنیاری)

۵۲۱۹۷. **زمین سفت (و) آسمان دور.** (حییّم)

۵۲۱۹۸. **زمین سنگلاخ و شبد*؟** (گیلکی)

۵۲۱۹۹. **زمین شخ نشاشیده که ببیند چه جور سسکه* می‌شود؟** (دامغانی)

۵۲۲۰۰. **زمین شد شش (شش شد) و آسمان گشت هشت.** (فردوسی: ۶۰/۲، مشهدی)

۵۲۲۰۱. **زمینش زد و خود را رویش انداخت.** (سمنانی)

۵۲۲۰۲. **زمینش شده کِشت کلاغ.** (بیرجندی)

۵۲۲۰۳. **زمین شق را کاشتن جو نمی‌شه، زن بیوه عروس نو نمی‌شه.** (گرمساری)

۵۲۲۰۴. **زمین شوره را هرگز تکن کشت/ اگر مفتت دهند نستون زن زشت.** (سپیدانی)

۵۲۲۰۵. **زمین شوره سنبل بر نیارد / در او تخم و عمل (تخم امل) ضایع مگردان.** (سعدی؛ گلستان: ۶۲، دهخدا، بهمنیاری، افغانی، عوام، امثال‌موزون، شکورزاده، هبله‌رودی)

۵۲۲۰۶. **زمین شوره سنبل برنیارد/ اگر آبش ز حوض کوثر آید.** (لنجانی)

۵۲۲۰۷. **زمین شوره سنبل زو نروید.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۳۲۸۴)

۵۲۲۰۸. **زمین عارش می‌آید سگ روش بخوابد، سگ عارش می‌آید رو زمین بخوابد.** (سیرجانی)

۵۲۲۰۹. **زمین کز بهر خود برگی نروید/ ز بهر دیگری چندی بروید؟** (لری)

۵۲۲۱۰. **زمین کشاورزی، بدون چپر؟** (مازندرانی)

۵۲۲۱۱. **زمین که از ارباب و خان‌ها گرفتند، می‌شوند گرگ کچل.** (کرمانجی)

۵۲۲۱۲. **زمین که بکر باشد، گاو از چشم گاو می‌بیند.** (الیکایی)

۵۲۲۱۳. **زمین که به آسمان نرفته.** (تهرانی)

۵۲۲۱۴. **زمین که بهر خود علف نمی‌رویاند، برای دیگری هم غلّه نمی‌رویاند.** (لری)

۵۲۲۱۵. **زمین که سخت شد، گاو از چشم گاو بیند (می‌بیند).** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، خراسانی، افغانی، ساوه‌ای، بختیاری)

۵۲۲۱۶. **زمین که سفت شد گاو از گاو بد می‌گوید.** (کرمانجی، آذری، قشقایی)

۵۲۲۱۷. **زمین گنج پادشاه است و کلید آن به دست رعیت.** (دهخدا)

۵۲۲۱۸. **زمینِ گود، مردِ کل، زنِ یل و گاوِ چاق برگزیده‌اند.** (لری)

۵۲۲۱۹. **زمین گوش دارد.** (قشقایی)

۵۲۲۲۰. **زمین مکّه که نیست.** (بیرجندی، شهربابکی)

۵۲۲۲۱. **زمین نرم، آبروی بیل دار.** (افغانی)

۵۲۲۲۲. **زمین نرم آبروی مردان است.** (هبله‌رودی)

۵۲۲۲۳. **زمین نرم پدر شخم‌زن است.** (لری)

۵۲۲۲۴. **زمین نرم را دید، فرو کرد.** (رامسری)

۵۲۲۲۵. **زمین نرم و آب‌داری است.** (رامسری)

۵۲۲۲۶. **زمین نرمی را ببیند، خیش (گاو آهن) را فرو می‌کند.** (رامسری، گیلکی)

۵۲۲۲۷. **زمین نکاشته را درو می‌کند.** (گیلکی)

۵۲۲۲۸. **زمین نم دیده با قطره‌ی آبی از هم می‌پاشد.** (لری)

۵۲۲۲۹. **زمین و آسمان به هم برآمد.** (آذری)

۵۲۲۳۰. **زمین و آسمان را بالای سرم به اندازه‌ی دو ریال کرده‌است.** (لری)

۵۲۲۳۱. **زمین و زمان را به هم بدوزی، خداوند ندهد زیاده از روزی.** (شکورزاده، حییم، دهخدا، کوچه)

۵۲۲۳۲. **زمین وقتی سبز می‌شود که باران ببارد.** (بلوچی)

۵۲۲۳۳. **زمین و ملک برای پسری می‌ماند که نمی‌خواهندش (دوستش ندارند).** (ترکمنی)

۵۲۲۳۴. **زمینی بیشتر می‌سوزد که آتش روی آن است.** (سیستانی)

۵۲۲۳۵. **زمینی را که برای خودش علف نیاورد، برای من محصول به بار نمی‌آورد.** (قشقایی)

۵۲۲۳۶. **زمینی که برای خود علف نمی‌پوشه، برای دیگران چه‌قدر می‌کوشه؟** (اندیمشکی)

۵۲۲۳۷. **زمینی که چِلْ*نداشته‌باشد در آن زمین خَنِش*رشد نمی‌کند.** (رامسری)

۵۲۲۳۸. **زمینی که خار ندارد، هرکسی از میان آن‌راه می‌رود.** (الشتری)

۵۲۲۳۹. **زمینی که شَخ* است آب در آن می‌ایستد.** (بیرجندی)

۵۲۲۴۰. **زمینی نماند اندر آن پهن دشت/ که اسب فرامرز آن‌جا نگشت.** (بهمنیاری)

۵۲۲۴۱. **زمینی نیست که پاشنه‌ی‌در نخورده‌باشد.** (مرندی)

۵۲۲۴۲. **زن، آبروی شوهر است.** (قشقایی)

۵۲۲۴۳. **زن آبستن او را ببیند بچّه می‌اندازد.** (گیلکی)

۵۲۲۴۴. **زن آبستن گِل می‌خورد، امّا نه هر گِلی.** (عوام)

۵۲۲۴۵. **زن آبستن گل می‌خورد، امّا گل داغستان.** (سهیلی)
۵۲۲۴۶. **زن آشیخم و ذلیلم، خاطرخواه خلیلم.** (تهرانی)
۵۲۲۴۷. **زن‌آقا برای خورشت از کوزه‌ی پر از روغن استفاده می‌کند.** (مازندرانی)
۵۲۲۴۸. **زن آن ساعت بیافتی که تورا دشنام دهد.** (سمک‌عیّار: ۱۳۶/۱)
۵۲۲۴۹. **زن آن قدر که زودفهم است، خوش‌فهم نیست.** (شکورزاده)
۵۲۲۵۰. **زن آن مرد است کاو بی‌درد باشد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۲۴، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۲۲۵۱. **زن آیینه‌ی‌دل مرد است.** (حییم)
۵۲۲۵۲. **زن آیینه‌ی‌صبح و عصر مرد است.** (شهربابکی)
۵۲۲۵۳. **ز ناآمده بد چه ترسی همی.** (فردوسی: ۲۲۵۵، حییم، دهخدا)
۵۲۲۵۴. **ز نااستواران مجو ایمنی.** (گرشاسب‌نامه: ۳۳۵، دهخدا)
۵۲۲۵۵. **ز ناپاک‌زاده مدارید امید.** (فردوسی: ۲۰۳، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، دهخدا)
۵۲۲۵۶. **زن احمدک گوزیده، همه‌ی‌زن‌ها چنینند.** (تهرانی)
۵۲۲۵۷. **ز نادان بنالد دلِ سنگ و کوه.** (فردوسی: ۲۰۷۱/۵، دهخدا)
۵۲۲۵۸. **ز نادان گر رسد سودی زیان است.** (ناصرخسرو، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۵۲۲۵۹. **زن اربابم چرا غم می‌خورم، صبح شلغم، ظهر شلغم، شب چغندر می‌خورم.** (رفسنجانی)
۵۲۲۶۰. **زن ارباب مسخره، هم شام تره، هم ناهار تره.** (مازندرانی)
۵۲۲۶۱. **زن ارچه زیرک و هشیار باشد / زبون مرد خوش گفتار باشد.** (ویس‌و رامین: ۵۵، فرهنگ‌نامه)
۵۲۲۶۲. **زنازاده نباشد هر (جز) زناکار.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۶۶۴، شکورزاده)
۵۲۲۶۳. **زن از ارباب بردن سخت و داشتن آسان، زن از فقیر بردن آسان و داشتن سخت.** (رامسری)
۵۲۲۶۴. **زن از ایل خود دم می‌زند، پسر از پشت پدر، برادر در میانه ناپیداست.** (آذری)
۵۲۲۶۵. **زن از پهلوی چپ خلق شده.** (شکورزاده، عوام، هزاره‌ای، بختیاری)
۵۲۲۶۶. **زن از پهلوی چپ شد آفریده/ ز چپ کس (کس از چپ) راستی هرگز ندیده.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۶۸۴، نامه‌ی‌داستان)
۵۲۲۶۷. **زن از پهلوی چپ گویند برخاست/ مجوی از جانب چپ جانبِ راست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۹۷)
۵۲۲۶۸. **زن از خودی، معامله با غریبه.** (شهربابکی)
۵۲۲۶۹. **زن از درون، مرد از بیرون، خوب خانه می‌سازد.** (آذری)
۵۲۲۷۰. **زن از دِه، زمین زار جلوی دِه.** (بیرجندی)
۵۲۲۷۱. **زن از زناکاری (ولگردی) بازگشت، سر شوهر را شکست.** (بختیاری، ایلامی)
۵۲۲۷۲. **زن از زن سفید می‌گریزد، خوک از سیاهی.** (ترکمنی)
۵۲۲۷۳. **زن از شوی و مردان به فرزند شاد.** (گرشاسب‌نامه، امثال‌موزون)
۵۲۲۷۴. **زن از صحبت مرد و سبزه از آب سیر نمی‌شود.** (افغانی)
۵۲۲۷۵. **زن از غازه سرخ‌رو شود و مرد از غزا.** (امثال طبع هند، شکورزاده، دهخدا، خزینه)
۵۲۲۷۶. **زن از کم‌رویی حیض می‌شود.** (لنجانی)
۵۲۲۷۷. **زن از مرد رشد می‌کند، خاگینه از روغن.** (اراکی)
۵۲۲۷۸. **زن اشلتم کند چو به میدان ندید مرد.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۲۲۷۹. **زن اصیل بگیر و کلاهت را کج بمان (بگذار).** (افغانی)
۵۲۲۸۰. **زن اصیل گرفتن مشکل است، امّا نگه داشتنش آسان.** (قشقایی)
۵۲۲۸۱. **زن افسار مرد است.** (کردی)
۵۲۲۸۲. **زن افکندن نباشد مردرایی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۵۱)
۵۲۲۸۳. **زناکاره به مردی ناتمام است.** (نظامی، بهمنیاری)
۵۲۲۸۴. **زنا کرده و زبانش هم دراز است.** (رامسری)
۵۲۲۸۵. **ز ناکس و بد اصل نیست چشم وفا.** (ابن‌یمین: ۳۹۰)
۵۲۲۸۶. **زن اگر از زمین چیزی بردارد، می‌گذارد روی تاقچه.** (زرقانی)
۵۲۲۸۷. **زن اگر امسال و پار می‌زاید/ مرد ساعتی صد بار می‌زاید.** (تهرانی)
۵۲۲۸۸. **زن اگر بخواهد زردچوبه و نمک در آبگوشت بریزد، باید پشتش را به مرد کند.** (دلیجانی)
۵۲۲۸۹. **زن اگر به شوهر نبیند، برای مرگ دوست نامشروعش گیسو نمی‌برد.** (بختیاری)
۵۲۲۹۰. **زن اگر پاک باشد، در سرباز خانه هم دامن خود را نگه می‌دارد.** (لری)
۵۲۲۹۱. **زن اگر تصمیم بگیرد، دریای نیل را گل می‌کند.** (سیستانی)
۵۲۲۹۲. **زن اگرچه مستور و معتمد باشد، میل به کسی کند از وی مستوری برخیزد.** (سمک‌عیّار: ۱۳۴/۱)

۵۲۲۹۳. **زن اگر چیز خوبی بود خدا یک زن هم برای خودش می‌گرفت.** (سنگسری، رامسری)
۵۲۲۹۴. **زن اگر حوری بهشتی باشد، چارقدش از شیطان است.** (لنجانی)
۵۲۲۹۵. **زن اگر خوب باشد، بهشت این دنیایی است.** (ترکمنی)
۵۲۲۹۶. **زن اگر خوب نباشد، گویی درونت توتونی است که ذرّه ذره می‌سوزد و چیزی از تو نمی‌ماند.** (ترکمنی)
۵۲۲۹۷. **زن اگر در خانه‌ی شوهر راضی باشد، سنگ را به دوش می‌کشد.** (کردی)
۵۲۲۹۸. **زن اگر دلدار باشد، مادر و پدرش رقیب است.** (مثمر)
۵۲۲۹۹. **زن اگر زن باشد، میان صد تا قلندر باشد.** (شهربابکی)
۵۲۳۰۰. **زن اگر زیبا باشد، به پیرمرد نمی‌دهند.** (درگزی)
۵۲۳۰۱. **زن اگر سر بام بود، نگو فلانی مرده.** (افغانی)
۵۲۳۰۲. **زن اگر گریه را نداشت، معلوم نبود چی‌چی داشت.** (تهرانی)
۵۲۳۰۳. **زن اگر مار زاید به که فرزند نابکار زاید.** (نامه‌ی داستان)
۵۲۳۰۴. **زن اگر نفس بالا را گرفت، می‌تواند نفس پایین را هم بگیرد.** (شهمیرزادی)
۵۲۳۰۵. **زن اگر ینجه و کمبزه است، هیچ خوردنی‌ای را نمی‌گوید بدمزه است.** (تهرانی)
۵۲۳۰۶. **زنان باردار ای مرد هوشیار/ اگر وقت ولادت مار زایند/ از آن بهتربه نزدیک خردمند/ که فرزندان ناهموار زایند.** (سعدی؛ کلیات: ۱۱۵)
۵۲۳۰۷. **زنان با زنان راست برآیند.** (سمک‌عیّار: ۲۰۸/۴)
۵۲۳۰۸. **زنان خود همه حیلت دانند، خاصّه مطرب.** (سمک‌عیّار: ۲۶۴/۵)
۵۲۳۰۹. **زنان در آفرینش ناتمامند.** (ویس‌و رامین: ۱۰۹، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۵۲۳۱۰. **زنان را آز بیش از شرم و فرهنگ.** (ویس‌و رامین: ۱۰۹/۱۰۹)
۵۲۳۱۱. **زنان را بود شوی کردن هنر/ بر شوی زن به که نزد پدر.** (گرشاسب‌نامه: ۲۲۸، فرهنگ‌نامه)
۵۲۳۱۲. **زنان را دلی تنگ بود و زود نرم گردد.** (سمک‌عیّار: ۳۲۳/۱)
۵۲۳۱۳. **زنان را مکر و حیله و چالاکی باشد.** (سمک‌عیّار: ۲۴/۲)
۵۲۳۱۴. **زنان را نیست چیزی بهتر از شوی.** (ویس‌و رامین: ۲۵۶، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۵۲۳۱۵. **زنان را همین بس بوَد یک هنر / نشینند و زایند شیران نر.** (فردوسی، شکورزاده، تهرانی، عوام، اصفهانی، خوانساری)
۵۲۳۱۶. **زنان نازک دلند و سست رایند.** (ویس‌و رامین: ۵۵)
۵۲۳۱۷. **زنان هرچند سست و ناتوانند/ دل آرای دبیران جهانند.** (ویس‌و رامین: ۱۵۲/۱۱۷)
۵۲۳۱۸. **زنان هیچ در دل نتوانند داشت.** (سمک‌عیّار: ۲۹۵/۲)
۵۲۳۱۹. **زنِ اوّل به تو حرمت گذارد، زنِ دوّم دمار از تو برآرد.** (شکورزاده)
۵۲۳۲۰. **زن‌بابا اگر شاهزاده باشد، به قصد کشتن پی‌زاده* باشد.** (بندرماهشهری)
۵۲۳۲۱. **زن بابا اگر مِسکه شود، راه گلو بسته روَد.** (شکورزاده، خراسانی)
۵۲۳۲۲. **زن‌بابا اگر نانت بده، تو سوختدونِ تونت* می‌ده.** (کوچه)
۵۲۳۲۳. **زن بابا دلبر می‌شود، مادر نمی‌شود.** (شکورزاده، تهرانی)
۵۲۳۲۴. **زن‌بابا، مادر نمی‌شود.** (کرمانی)
۵۲۳۲۵. **زن بابام اگر نانم می‌داد، لب (سر) تنورم می‌داد.** (کوچه، عوام، شکورزاده)
۵۲۳۲۶. **زن با چادر عروسی به خانه‌ی‌شوهر می‌آید و با کفن بیرون می‌رود (می‌آید).** (شکورزاده، کرمانی)
۵۲۳۲۷. **زن با زنی خودش یک بار که گفت بله تا پایان عمر روی این حرف خود می‌ماند.** (لری)
۵۲۳۲۸. **زن باشد، جارو باشد.** (آملی)
۵۲۳۲۹. **زن باش قزل*باش، مرد باش هرچه می‌خواهی باش.** (رامسری)
۵۲۳۳۰. **زن باش، میان ترکمن باش.** (مازندرانی)
۵۲۳۳۱. **زن باید اونیت*داشته‌باشد.** (کرمانی)
۵۲۳۳۲. **زن باید با چادر بیاید با کفن برود.** (عوام)
۵۲۳۳۳. **زن باید خانه‌ی‌خالی را پُر کنه، اگر خانه‌ی‌پُر را خالی کنه هنر نکرده.** (شهربابکی)
۵۲۳۳۴. **زن باید سرپوش داشته‌باشد.** (گیلکی)
۵۲۳۳۵. **زن باید کوتاه باشد، سگ باید توله باشد.** (ترکمنی)
۵۲۳۳۶. **زن باید که با سِتر بود.** (سمک‌عیّار: ۳۱۹/۱)
۵۲۳۳۷. **زن با یک سَفت*تُک*چهار تا بچه را از رو می‌برد که مرد با یک سفت ریش.** (کرمانی)
۵۲۳۳۸. **زن با یک لغزش هیز نشود.** (آذری)
۵۲۳۳۹. **زن، بچّه به دنیا می‌آورد، مرد را آل می‌برد.** (قشقایی)
۵۲۳۴۰. **زن بچّه‌دار، آبش آلوده، هیزمش بی‌نظم (ریز).** (بختیاری، لری)

۵۲۳۴۱. **زن بچّه‌دار را به کار نگیر، نان می‌خورد کار نمی‌کند.** (بختیاری)

۵۲۳۴۲. **زن بچّه‌دار را نبرید به کار، می‌خوره ناهار نمی‌کنه کار.** (نطنزی)

۵۲۳۴۳. **زن بچّه شیرده که از خواب برمی‌خیزد، خُم نانی و کُتّه‌ی اُجاق از دستش می‌لرزد.** (سیرجانی)

۵۲۳۴۴. **زن بد ادا، انگشتر پا.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)

۵۲۳۴۵. **زنِ بد بدتر بوَد از مار بد.** (شکورزاده، عوام)

۵۲۳۴۶. **زن بد، بر کتش به ک..نش است.** (هزاره‌ای)

۵۲۳۴۷. **زن بد، بلای خانه.** (افغانی)

۵۲۳۴۸. **زن بد چشم غربه کند و تشر بزند و اسب بد هنگام تاخت بایستد و فضله بیندازد.** (قشقایی)

۵۲۳۴۹. **زن بد چون سوهان است.** (کرمانجی)

۵۲۳۵۰. **زن بد در سرای مرد نکو/ هم در این عالم است دوزخ او.** (سعدی؛ کلیات: ۸۸، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری، افغانی، مشمر، بیرجندی)

۵۲۳۵۱. **زن بد را اگر در شیشه کنند، کار خودش را می‌کند.** (شکورزاده، افغانی، دهخدا، کوچه، حییم، عوام)

۵۲۳۵۲. **زن بد را مده نزدیک خود جای.** (عطّار: ۴۸، تکمله)

۵۲۳۵۳. **زن بد را می‌توان طلاق داد، ولی با همسایه‌ی بد چه کنم؟** (لری)

۵۲۳۵۴. **زن بدسلیقه و شلخته، خوش‌شانس می‌شود.** (آذری)

۵۲۳۵۵. **زن بد، شوهر مرد است.** (خوانساری)

۵۲۳۵۶. **زن بد، عمر را کم می‌کند، زن خوب درد را.** (قشقایی، آذری)

۵۲۳۵۷. **زن بدکاره در پیری دلاّله می‌شود.** (خوانساری)

۵۲۳۵۸. **زن بدون چماق راست نمی‌رود.** (هزاره‌ای)

۵۲۳۵۹. **زن بدون مادرشوهر و بام بدون فصیل*.** (بهبهانی)

۵۲۳۶۰. **زن بده به زن مُرده، که قدر زن بداند.** (شهربابکی، سیرجانی)

۵۲۳۶۱. **زن برادر شوهر، زن برادر شوهر را نترس و بی‌باک می‌کند.** (کردی)

۵۲۳۶۲. **زن برادر، فتنه برآور، خواهر شوهر، دشمن جان.** (سیستانی)

۵۲۳۶۳. **زن برادر، مثل خار سه خار، قربان خودم و برادرم بشوم.** (شوشتری)

۵۲۳۶۴. **زن بزن، محکم بزن، به پهلو بخوابان و بزن، با دسته‌ی تبر بزن.** (جیرفتی)

۵۲۳۶۵. **زن بگیر بی‌زن مگرد هرچند که زن شیطان بود/ راه برو بی‌راهه مرو هرچند که راه پیچان بود.** (لری، جروق فارس)

۵۲۳۶۶. **زن بلا باشد به هر کاشانه‌ای/ بی‌بلا هرگز مبادا خانه‌ای.** (اشرف گیلانی: ۲۶۰ شکورزاده، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، تهرانی، حییم)

۵۲۳۶۷. **زن بلا (بلای خدا) است، خدا خانه را بی‌بلا نکند.** (افغانی)

۵۲۳۶۸. **زن بلاست (بلای خداست)، هیچ خانه‌ای بی‌بلا نباشد.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، تکمله، رفسنجانی، جیرفتی، افغانی)

۵۲۳۶۹. **زن بنّاست و مرد کارگر.** (کردی، آذری)

۵۲۳۷۰. **زن بند است، مرد دریا.** (آملی)

۵۲۳۷۱. **زن بند شلوارش را محکم ببندد، سربازخانه هم می‌رود.** (قشقایی)

۵۲۳۷۲. **زن بنشیند، مرد پا شود.** (زرقانی)

۵۲۳۷۳. **زن بنشین هنر دارد، زن برخیز خبر دارد.** (فرهنگ‌نامه)

۵۲۳۷۴. **زن بوَد آن‌که مر او را بفریبد زن.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۵، شکورزاده، دهخدا)

۵۲۳۷۵. **زن بُوَد از عذر زنی بی‌نماز.** (امیرخسرو دهلوی)

۵۲۳۷۶. **زنبور آبکش است.** (مازندرانی)

۵۲۳۷۷. **زنبور او را گزیده.** (سمنانی)

۵۲۳۷۸. **زنبور بمرد ولی انگور را خورد.** (سمنانی)

۵۲۳۷۹. **زنبور به مار گفت: «تو بزن من خودم را می‌نمایم، من می‌زنم تو خود را نشان ده.»** (شکورزاده، دهخدا)

۵۲۳۸۰. **زنبور بی‌عسل، آدم بی‌عمل.** (تاجیکی)

۵۲۳۸۱. **زنبور توی خانه، بلبل بیرون خانه.** (مشهدی)

۵۲۳۸۲. **زنبور خودش پاک (حلال) نیست، ولی گُه‌اش پاک است.** (لری)

۵۲۳۸۳. **زنبور دارم، زنبور دارم، زنبور بی‌عسل.** (آذری)

۵۲۳۸۴. **زنبور را مه و انسان را ایمان به راه می‌آورد.** (آذری)

۵۲۳۸۵. **زنبور روی شیره می‌نشیند (جمع می‌شود).** (آذری)

۵۲۳۸۶. **زنبورزده می‌دود، زنبورنزده هم می‌دود.** (رامسری)

۵۲۳۸۷. **زنبور عسل به صحرا پرواز می‌کند و آن‌وقت مالش را به مردم می‌دهد.** (رامسری)

۵۲۳۸۸. **زنبور عسل در کندوی خود خیلی بماند تا بهار.** (گیلکی)

۵۲۳۸۹. **زنبور عسل را پرورش بده تا چشمت زردی (عسل) را ببیند.** (آذری)

۵۲۳۹۰. **زنبور عسل که بی‌دولت (صاحب) شد، پایینی می‌رود.** (مازندرانی)

۵۲۳۹۱. **زنبور نیش می‌زند، دست بزنی بیش می‌زند.** (شکورزاده)

۵۲۳۹۲. **زن به پیغام، حامله نمی‌شود.** (گلبافی)

۵۲۳۹۳. **زن به خانه‌ی پدرش نزدیک نباشد، هیزم نزدیک اُجاق، مشک آب نزدیک چشمه.** (قشقایی)
۵۲۳۹۴. **زن به «زن طلاق‌داده.» مده که کُرکُری می‌خواند، به «زن مُرده.» بده که قدر زن را می‌داند.** (کرمانی)
۵۲۳۹۵. **زن به شوی بزرگ بود، فرزند به مادر، پادشاه به رستگاری و خرد و آهستگی.** (داستان‌های‌بیدپای: ۲۳۷)
۵۲۳۹۶. **زن به نمکزار که رسید، تنبانش را هم پر از نمک کرد.** (فرهنگ‌نامه)
۵۲۳۹۷. **زن بی‌بچّه مثل درخت بی‌میوه است.** (نجف‌آبادی، افغانی)
۵۲۳۹۸. **زن بی‌شوهر، اسب بی‌دهنه و افسار.** (آذری، گنبد کاووسی، قشقایی)
۵۲۳۹۹. **زن بی‌شوهر، دیگ بی‌سرپوش است.** (هزاره‌ای)
۵۲۴۰۰. **زن بی‌شوهر مثل اسب همیشه در خواب است.** (ترکمنی)
۵۲۴۰۱. **زن بی‌کار، غَر شود یا بیمار.** (خزینه)
۵۲۴۰۲. **زن بی‌کس هار شود و مرد بی‌کس فقیر.** (کردی)
۵۲۴۰۳. **زنبیل خمچه واریست.** (افغانی)
۵۲۴۰۴. **زنبیل را روی آب انداخته.** (سنگسری)
۵۲۴۰۵. **زنبیل کوچک او را آب برده.** (مازندرانی)
۵۲۴۰۶. **زن بیوه اختیارش (صلاحش) با خودش است.** (بختیاری)
۵۲۴۰۷. **زن بیوه از کیر نمی‌ترسد.** (لری)
۵۲۴۰۸. **زن بیوه اگر جیغه‌ی*شاهی را داشته‌باشد، باز محتاج است.** (گلبافی)
۵۲۴۰۹. **زن بیوه اگر نعل اسبش از طلا باشد محتاج است.** (گلبافی)
۵۲۴۱۰. **زن بیوه، اگر یک خشت اتاقش طلا و یکی نقره باشد ارزش ندارد.** (سیرجانی)
۵۲۴۱۱. **زن بیوه بگیر که مال داره/ شب و نیم شبی چنگال* داره.** (جیرفتی، مینابی)
۵۲۴۱۲. **زنِ بیوه بوسیدن، چرم کهنه خاییدن است.** (شکورزاده)
۵۲۴۱۳. **زن بیوه پاشنه‌ی پایش دشمن است.** (بروجردی)
۵۲۴۱۴. **زن بیوه پر چادرش هم دشمنش است.** (کرمانی)
۵۲۴۱۵. **زن بیوه پل است، دختر خانه گل است.** (تایبادی)
۵۲۴۱۶. **زن بیوه چادر سرش دشمنش است.** (سیرجانی)
۵۲۴۱۷. **زن بیوه خورجین خالی می‌آورد که پر کند.** (سیرجانی)
۵۲۴۱۸. **زن بیوه را برای میوه‌اش می‌خواهند.** (شکورزاده، عوام، اصفهانی)
۵۲۴۱۹. **زن بیوه را بگیر که مال داره/برای آتِشو* چکمال* داره.** (بیرجندی)
۵۲۴۲۰. **زن بیوه را به‌جای دختر شوهر می‌دهد.** (رامسری)
۵۲۴۲۱. **زن بیوه را به‌جای دختر بکر نمی‌توان شوهر داد.** (قشقایی)
۵۲۴۲۲. **زن بیوه، کفش گیوه، راه شیوه*.** (بهمنیاری، کرمانی)
۵۲۴۲۳. **زن بیوه، میوه است.** (هزاره‌ای)
۵۲۴۲۴. **زن بیوه نصف‌های شب پشیمان می‌شود.** (آذری)
۵۲۴۲۵. **زن بیوه نگیر اگرچه حور است، راه راست برو اگرچه دور است.** (شکورزاده، کوچه)
۵۲۴۲۶. **زن بیوه نگیر همراه خود کرّه هم می‌آورد.** (قشقایی)
۵۲۴۲۷. **زن بیوه و بچّه‌ی یتیم، اختیار سرخودند.** (سروستانی، شوشتری)
۵۲۴۲۸. **زن بیوه و دختر بزرگ، لبه‌ی چارقدش هم دشمنش است.** (بختیاری)
۵۲۴۲۹. **زن بیوه، یک جفت گیوه.** (سیرجانی، راوری)
۵۲۴۳۰. **زن بیوه‌ی همسایه را شوهرم دختر می‌پندارد.** (قشقایی)
۵۲۴۳۱. **زن بی‌هُنت و پُنتی است.** (گلبافی)
۵۲۴۳۲. **زنِ پارسا در جهان نادر است.** (شکورزاده، بهمنیاری، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۵۲۴۳۳. **زن پارسا و باصفا عافیت زندگی است.** (خوانساری)
۵۲۴۳۴. **زن پاک را بهتر از شوی نیست.** (فردوسی: ۲۴۰۲، دهخدا، شکورزاده)
۵۲۴۳۵. **زن پای‌افزار مرد است.** (هزاره‌ای)
۵۲۴۳۶. **زنِ پدر، مادر نمی‌شود.** (شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه، بختیاری)
۵۲۴۳۷. **زن پرهیزگار زاینده/ مرد را دولتی است پاینده.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۱۰۷۷)
۵۲۴۳۸. **زن پسر عمویم شدم به آن امید که خانه آماده دارد نمی‌دانستم که یک لگن ته پوسیده و یک تاس شکسته (یک مشت جل پاره) دارد.** (لری)
۵۲۴۳۹. **زن پسینه، مرهم سر سینه.** (افغانی)
۵۲۴۴۰. **زن پنهان، زر پنهان.** (تاجیکی)
۵۲۴۴۱. **زن پوشیده شمع خانه و زن شوخ، آفت زمانه است.** (خوانساری)
۵۲۴۴۲. **زن پیدا می‌شود، ولی مادر پیدا نمی‌شود.** (لری)
۵۲۴۴۳. **زنِ پیر بوسیدن، پنبه خاییدن (جویدن) است.** (شکورزاده، عوام)
۵۲۴۴۴. **زنِ پیر خانه‌دار، خانه را خراب می‌کند.** (کرمانی)

۵۲۴۴۵. **زن پیر درخت خزان، زن جوان مایه‌ی عشق.** (افغانی)
۵۲۴۴۶. **زن پیر را از ک.. کلفت می‌ترسانی؟** (تهرانی)
۵۲۴۴۷. **زن پیر مایه‌ی جوان‌مرگی است.** (بهمنیاری)
۵۲۴۴۸. **زن پیر و افتاده دو دستی به شوهرش می‌چسبد.** (آذری)
۵۲۴۴۹. **زن پیر و بیل چوبی برای هم زدن هلیم خوبند.** (شکورزاده)
۵۲۴۵۰. **زن پیر و ساز و سرنا؟** (گیلکی)
۵۲۴۵۱. **زن تا از روی شوهر ابله خود نبیند برای معشوقه‌اش گیسو نمی‌برد.** (بختیاری)
۵۲۴۵۲. **زنت از هر کجا باشد، رفت و آمدت به آن‌جاست.** (ترکمنی)
۵۲۴۵۳. **زن تا نزاید (نزاییده)، بیگانه است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، حییم، عوام، کوچه، بهمنیاری)
۵۲۴۵۴. **زن تا نزاید (نزاییده) دلبر است و چون زاید (زایید) مادر است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، دهخدا)
۵۲۴۵۵. **زنت بد باشد، امنیّت سرزمینت چه فایده دارد.** (ترکمنی)
۵۲۴۵۶. **زنت بده، خرت نده.** (سیرجانی، شهربابکی)
۵۲۴۵۷. **زنت تا یک سال زنته، بعداً همسایته.** (شهربابکی)
۵۲۴۵۸. **زنت را بده به کرایه، خودت بنشین به گریه.** (جیرفتی)
۵۲۴۵۹. **زنت را بده کرایه (امانت به دست مردم) ولی مالت را نده.** (جیرفتی، قشقایی، لری)
۵۲۴۶۰. **زن ترسو، بچّه‌ی بی ک..ن می‌زاید.** (هزاره‌ای)
۵۲۴۶۱. **زنت شراکتی باشد بهتر است تا خانه‌ات (مالت).** (بروجردی، آذری، افغانی)
۵۲۴۶۲. **زنت قابل باشد هرچه کار کند، خرت راهوار باشد هرچه بار ببرد.** (بختیاری)
۵۲۴۶۳. **زنت نااهل است، طلاقش ده و راحت شو.** (آذری)
۵۲۴۶۴. **زن تنبل، بچّه را بهانه می‌کند.** (بوشهری)
۵۲۴۶۵. **زن تنبل، گربه‌اش چاق است.** (هزاره‌ای)
۵۲۴۶۶. **زنجره صدا می‌کند، علی‌آقا نشا می‌کند.** (رامسری)
۵۲۴۶۷. **زن جَلَب پیش خود مَرد است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، کوچه)
۵۲۴۶۸. **زن جنس غریبی است عاقل‌ها را دیوانه ودیوانه‌ها را عاقل می‌کند.** (شکورزاده)
۵۲۴۶۹. **زن جوان به هفت جامه در می‌رود و در می‌آید.** (آذری)
۵۲۴۷۰. **زن جوان خوبی است، امّا حیف که دخترزاست.** (اشتهاردی)
۵۲۴۷۱. **زنِ جوان را اگر تیری در پهلو نشیند بِهْ که پیری.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۹، شکورزاده، تاجیکی، حییم، دهخدا، عوام، بهمنیاری)
۵۲۴۷۲. **زن جوان و مرد برنا چون آتش و پنبه است.** (سمک‌عیّار: ۳۱۹/۱)
۵۲۴۷۳. **زن جوان و مرد پیرجوان بیاور و پسر بگیر.** (لری)
۵۲۴۷۴. **زن جوان و مرد پیر (عروس جوان، داماد پیر)، سبد بیار جوجه بگیر.** (کوچه، بهمنیاری، شکورزاده)
۵۲۴۷۵. **زن جوان و مرد (شوهر) پیر، سبد بیار بچّه (جوجه) بگیر.** (بهمنیاری، شکورزاده، تهرانی، شهربابکی، تاجیکی، افغانی)
۵۲۴۷۶. **زن جوانی اگر تیری در پهلو نشیند، بهتر از هوو در برابر.** (لنجانی)
۵۲۴۷۷. **زنجیر برای شیر است.** (آذری)
۵۲۴۷۸. **زنجیر به این بزرگی، یک دانه‌اش که برید از هم جدا می‌شود.** (بختیاری)
۵۲۴۷۹. **زنجیر سر سگ‌صفتان لقمه‌ی نانی است.** (شیرازی)
۵۲۴۸۰. **زنجیر سگ هرزه مرض، لقمه‌ی‌نانی است.** (شهربابکی)
۵۲۴۸۱. **زنجیر عدل نهاده.** (نامه‌ی داستان)
۵۲۴۸۲. **زن چو آبستن شود او را خمیدن مشکل است.** (فرهنگ‌نامه)
۵۲۴۸۳. **زن چو بیرون رود بزن سختش / خودنمایی کند، بکن رختش.** (اومدی مراغه‌ای، جام جم)
۵۲۴۸۴. **زن چو داری مرو پی زن غیر / چون روی از (در) زنت نبینی (نماند) خیر.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم، فرهنگ‌نامه)
۵۲۴۸۵. **زن چو مار است زخم خود بزند / بر سرش نیک زن که بد بزند.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم، شکورزاده)
۵۲۴۸۶. **زن چه می‌داند کوه مه‌آلود است، در خانه نشسته حکمش جاری است.** (آذری)
۵۲۴۸۷. **زن حاجی خانه‌ی خودش اشکنه نمی‌توانست بپزد، رفت خانه‌ی همسایه برای آش رشته پختن.** (بهمنیاری)
۵۲۴۸۸. **زن حاجی گله‌دار، چرخی بخور، خبری ببر، خبری بیار.** (زرقانی)
۵۲۴۸۹. **زن حالت خر را دارد هر وقت ولش کردی خرابی می‌رود.** (نطنزی)
۵۲۴۹۰. **زن حُکم آستر را داره، مرد حکم رویه.** (دامغانی)
۵۲۴۹۱. **زن حکم رودخانه داره، تا آرامه خوشگله، وقتی ناآرامه بدگل‌تر از او پیدا نمی‌شه.** (سیرجانی)
۵۲۴۹۲. **زن خانه‌داری می‌کند، مرد نان‌آوری.** (افغانی)
۵۲۴۹۳. **زن خانه سازد، زن خانه ویران کند.** (آذری)

۵۲۴۹۴. **زن خانه (کدبانو، سرپرست) باید در خانه باشد (بایستد) تا زندگی جلا و روشنایی داشته‌باشد.** (گیلکی)

۵۲۴۹۵. **زن خانه وقتی می‌میرد، صندوق‌خانه‌اش بر هم می‌ریزد.** (سیرجانی)

۵۲۴۹۶. **زن خجالتی، بچّه‌اش حرام‌زاده دنیا می‌آید.** (هزاره‌ای)

۵۲۴۹۷. **زن خراب طوق لعنت است، به گردن مرد می‌رود.** (کردی)

۵۲۴۹۸. **زن خراب مانند دندان خراب است، باید کشید و دورش انداخت.** (نجف‌آبادی)

۵۲۴۹۹. **ز نخل کهن پرس جور تبر.** (قدسی مشهدی:۹۲۴)

۵۲۵۰۰. **زن خوب اگر میان لشکر رود، بر دامنش گردی ننشیند.** (افغانی)

۵۲۵۰۱. **زن خوب بهار مرد است، زن بد سربار مرد است.** (لری)

۵۲۵۰۲. **زن خوب بیوه میشه، انگور خوب دونه میشه.** (ابریشمی)

۵۲۵۰۳. **زن خوب درد را کم می‌کند و زن بد عمر را.** (قشقایی)

۵۲۵۰۴. **زن خوب روزی دو دست کتک می‌خواهد تا زن بد حساب کار خودش را بکند.** (دلیجانی)

۵۲۵۰۵. **زن خوب شوهر خود را به مرد واقعی و مرتبه‌ی انسانی می‌رساند.** (قشقایی)

۵۲۵۰۶. **زن خوب مثل بهار برای مرد خرّمی می‌آورد و زن بد مثل زمستان برای مرد آه سرد.** (خرم‌آبادی)

۵۲۵۰۷. **زنِ خوب مرد را به دولت می‌رساند و زن بد مرد را خانه خراب می‌کند.** (شکورزاده)

۵۲۵۰۸. **زن خوب مقام شوهر با برادر عوض نمی‌کند.** (کرمانجی)

۵۲۵۰۹. **زن خوب نصیب کی می‌شود؟ مرد بدنام، مرد خوب نصیب کی می‌شود؟ زن بدنام.** (رامسری)

۵۲۵۱۰. **زن خوب و اسب خوب پیش از آن که بخندند تو را می‌خنداند، زن بد و اسب بد پیش از مرگت، تو را می‌کشند.** (ترکمنی)

۵۲۵۱۱. **زن خوب و پارسا از برادر تنی بهتر است.** (کردی)

۵۲۵۱۲. **زن خوب، وزیر مرد است.** (هزاره‌ای)

۵۲۵۱۳. **زنِ خوب و فرمانبر پارسا / کند مرد درویش را پادشا.** (سعدی؛ کلیات: ۲۶۴، شکورزاده، دهخدا، تاجیکی، افغانی)

۵۲۵۱۴. **زن خود بوسیدن، پنبه جویدن است.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا)

۵۲۵۱۵. **زن خود را بوسیدن پیه‌ی گاو خاییدن است.** (بهمنیاری)

۵۲۵۱۶. **زن خود گاییدن، پنبه خاییدن است.** (هبله‌رودی، مشمر، خزینه)

۵۲۵۱۷. **زن خوشگل بگیر، اگر کاری هم درآمد شانس آورده‌ای.** (آذری)

۵۲۵۱۸. **زنِ خوش‌منش دل نشان تر که خوب.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۳)

۵۲۵۱۹. **زن‌دار و زوردار.** (بختیاری، لری)

۵۲۵۲۰. **زن داریم، بلا هم داریم.** (کردی)

۵۲۵۲۱. **زن داریم، زنک داریم، خانه گُه زنک داریم.** (مازندرانی)

۵۲۵۲۲. **زن داریم، زین داریم.** (گیلکی)

۵۲۵۲۳. **زن داریم، زین*داریم تکلتو*.** (کرجی)

۵۲۵۲۴. **زن داریم و زین داریم و خانه گُه‌زن.** (رامسری)

۵۲۵۲۵. **زن دانا وزیر مرد، ببر هم برادر شیر.** (کرمانجی)

۵۲۵۲۶. **زندان نبود گو دو سه روزی ده باش.** (هبله‌رودی، مشمر)

۵۲۵۲۷. **زند بر هر رگی فصّاد صد نیش/ ولی دستش بلرزد بر رگ خویش.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۵)

۵۲۵۲۸. **زن در عروسی شناخته نمی‌شود، دروگر بی‌داس نمی‌شود، نمد هم پیراهن.** (کرمانجی)

۵۲۵۲۹. **زنِ دزدِ چرب‌زبان و خرِ کور پشت‌زخم مثل همدیگرند.** (کرمانجی)

۵۲۵۳۰. **زنَد شاخ پر میوه سر بر زمین/ تواضع کند رادمرد گزین.** (سخن)

۵۲۵۳۱. **زندق از سرش پرید.** (شیرازی)

۵۲۵۳۲. **زَندِقم آب شد.** (کاشانی)

۵۲۵۳۳. **زندگان، سهم مردگان را هم بدهید.** (آذری)

۵۲۵۳۴. **زندگانی با فشار قبر کردن مشکل است.** (صائب: ۱۱۹، تکمله)

۵۲۵۳۵. **زندگانی برای مردن نیست.** (ناظم هروی، تکمله)

۵۲۵۳۶. **زندگانی به مراد همه‌کس نتوان کرد.** (صائب: ۱۶۲۵، امثال‌موزون، شکورزاده)

۵۲۵۳۷. **زندگانی چه کوته و چه دراز/ نه به‌آخر بمرد باید باز.** (رودکی: ۵۰۲)

۵۲۵۳۸. **زندگانی در حضورِ دوستان/ مغتنم دارید یاران مغتنم.** (همام)

۵۲۵۳۹. **زندگانی، شهر از پهلوی صحرا می‌کند.** (واعظ راقم مشهدی؛ لطایف‌الخیال، امثال‌موزون)

۵۲۵۴۰. **زندگی آش دهن سوزی نیست.** (پژمان بختیاری، شکورزاده)

۵۲۵۴۱. **زندگی با دوستان عیش است و تنها آتش است/ شاخ از گلبن جدا، مصروف گلخن می‌شود.** (بیدل: ۱۹۶، افغانی)

۵۲۵۴۲. **زندگی بار گردن ما شده.** (افغانی)

۵۲۵۴۳. **زندگی با فامیل، مرگ با فامیل.** (بختیاری)

۵۲۵۴۴. **زندگی بدون دوست، مرگ بدون شاهد است.** (افغانی)

۵۲۵۴۵. **زندگی برق واری در گذر است.** (افغانی)

۵۲۵۴۶. **زندگی به امید بسته‌است.** (تهرانی)

۵۲۵۴۷. **زندگی بهر دیدن یار است/ یار چون نیست زندگی عار است.** (امیر ارسلان: ۳۲۳)

۵۲۵۴۸. **زندگی چیست خون دل خوردن/ اوّلش رنج و آخرش مردن.** (شکورزاده)

۵۲۵۴۹. **زندگی در سر گفتار نمی‌باید کرد.** (صائب: ۱۶۲۲، تکمله)

۵۲۵۵۰. **زندگی در عشق است.** (افغانی، خزینه)

۵۲۵۵۱. **زندگی در وحدت و یک‌پارچگی است.** (آذری)

۵۲۵۵۲. **زندگی دوباره دارد.** (هبله‌رودی)

۵۲۵۵۳. **زندگی دو روز است.** (افغانی)

۵۲۵۵۴. **زندگی ساز وداع است، از بم و زیرش مپرس.** (بیدل، امثال‌موزون)

۵۲۵۵۵. **زندگی سر بار شده.** (افغانی)

۵۲۵۵۶. **زندگی سوزن است وکاهدان.** (مشهدی)

۵۲۵۵۷. **زندگیش تخم‌مرغی کرد، زد بر دیوار.** (سیرجانی)

۵۲۵۵۸. **زندگی صد سال اوّلش سخت است.** (شکورزاده)

۵۲۵۵۹. **زندگی ماهی با آب است.** (ترکمنی)

۵۲۵۶۰. **زندگی مثل تخم‌مرغی است که دست بچّه باشد.** (آباده‌ای)

۵۲۵۶۱. **زندگیم سر گذاشته و ک..ن هوا کرده‌است.** (اصفهانی)

۵۲۵۶۲. **زندگی و غم به هم پیوسته‌است.** (افغانی)

۵۲۵۶۳. **زن دل‌خوش آمد و مادرش پشیمان.** (لری)

۵۲۵۶۴. **زن دلش تاقچه ندارد.** (شکورزاده)

۵۲۵۶۵. **زن دله، سمنو می‌گذارد، مرد دله، دکّان بقّالی باز می‌کند.** (آذری)

۵۲۵۶۶. **زن دنبال شوهر نمی‌گردد، گاو دنبال آب.** (ترکمنی)

۵۲۵۶۷. **زن، دنده‌ی کج است.** (بهمنیاری، هزاره‌ای، خرمی)

۵۲۵۶۸. **زنده از زنده خبر ندارد.** (خوزستانی)

۵۲۵۶۹. **زنده‌است بس نیست، تابوت چوب گردو هم می‌خواهد.** (کوچه)

۵۲۵۷۰. **زنده‌است بس نیست که تابوت گردکانش می‌باید.** (هبله‌رودی، مشمر)

۵۲۵۷۱. **زنده‌اش بلا (عذاب)، مرده‌اش بلا (عذاب).** (بهمنیاری، تهرانی)

۵۲۵۷۲. **زنده‌ام لیک زنده در گورم.** (کشمیری)

۵۲۵۷۳. **زنده‌ای و وطن، مرده‌ای و کفن.** (تاجیکی)

۵۲۵۷۴. **زنده باش در سوراخ ک..ن خر زندگی بکن.** (رامسری)

۵۲۵۷۵. **زنده باشند و در دنیا باشند.** (گیلکی)

۵۲۵۷۶. **زنده بلا بس نبود، مرده بلا شد (باشد دگر).** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، تکمله، کوچه، هبله‌رودی، عوام)

۵۲۵۷۷. **زنده بلا، مرده بلا.** (دهخدا، تکمله، بهمنیاری، کوچه)

۵۲۵۷۸. **زنده‌بودم نانم ندادی، وقتی مردم توبره در ک..ن نهادی.** (تهرانی)

۵۲۵۷۹. **زنده‌بودی کفشی پایت ندیدم، وقت مرگ دو جفت کفش روی بسترت بود.** (کردی کرمانشانی)

۵۲۵۸۰. **زنده به گور کردنش.** (افغانی، دهخدا)

۵۲۵۸۱. **زنده به نازم بدار، مرده به خاکم سپار.** (بیرجندی)

۵۲۵۸۲. **زنده بی‌دوست در وطنی / مَثَلِ مرده‌ای است در کفنی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۹۰، شکورزاده)

۵۲۵۸۳. **زنده، بیوه شدیم.** (افغانی)

۵۲۵۸۴. **زنده‌پیل احمد جام چاشنی دگر دارد.** (هبله‌رودی)

۵۲۵۸۵. **زنده توان داشتن چراغ به روغن.** (فرخی: ۲۷۰، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۲۵۸۶. **زنده تو و مرده ما.** (یزدی)

۵۲۵۸۷. **زنده خرج لازم دارد و مرده کفن.** (گیلکی)

۵۲۵۸۸. **زنده ذلیل هستم.** (بختیاری)

۵۲۵۸۹. **زنده را بتوان کشت، کشته را نتوان زنده کرد.** (غزالی، نصیحة‌الملوک، شکورزاده، دهخدا، تهرانی، کردی، آذری)

۵۲۵۹۰. **زنده را چین ده، مرده را کفن.** (افغانی)

۵۲۵۹۱. **زنده را زندگی لازم است.** (آذری)

۵۲۵۹۲. **زنده را زیاد به تمامی شسته، نوبت مردگان است.** (کردی)

۵۲۵۹۳. **زنده را گور کنده نیست.** (افغانی)

۵۲۵۹۴. **زنده زبان دارد.** (بختیاری)

۵۲۵۹۵. **زن ده، زمین زیر ده.** (طالقانی)

۵۲۵۹۶. **زنده زندگانی می‌خواهد و مرده نان و حلوا (گور و کفن).** (لری، بروجردی)

۵۲۵۹۷. **زنده زندگی خود را می‌کند، وای (دریغ) به‌جان کسی که رفت.** (شکورزاده، افغانی، هزاره‌ای)

۵۲۵۹۸. **زن دهقان از کی پنهان؟** (افغانی)

۵۲۵۹۹. **زن دهقان زاید یا نزاید، مرا و خر مرا جا باید.** (خزینه)

۵۲۶۰۰. **زنده قیم نمی‌خواهد.** (آملی)
۵۲۶۰۱. **زنده کسی است که دمی دارد.** (خزینه)
۵۲۶۰۲. **زنده کسی به آسمان نمی‌رود.** (نامه‌ی داستان)
۵۲۶۰۳. **زنده کسی که زن ندارد.** (خزینه)
۵۲۶۰۴. **زنده که عاشق نبود زنده نیست.** (ایرج‌میرزا: ۱۷۶، دهخدا، شکورزاده، خوانساری)
۵۲۶۰۵. **زنده نان می‌خواهد، مرده هم نان می‌خواهد.** (لری)
۵۲۶۰۶. **زنده نان می‌خواهد، مرده نان و پنیر (نان و حلوا).** (رامسری، بویر احمدی)
۵۲۶۰۷. **زنده نان و ماست می‌خورد، مرده نان و حلوا.** (زرقانی)
۵۲۶۰۸. **زنده‌ها خواب می‌بینند که مرده‌ها حلوا می‌خورند.** (شهر بابکی)
۵۲۶۰۹. **زنده‌ها را بگیرید، مرده‌ها از خودمان هستند.** (بختیاری)
۵۲۶۱۰. **زنده‌ها، قسمت (قسط، سهم) مرده‌ها را هم بدهید.** (شکورزاده، عوام، امثال)
۵۲۶۱۱. **زنده‌ها گلیم ندارند، زیر پای مرده‌ها فرش کاشان می‌اندازند.** (همدانی)
۵۲۶۱۲. **زنده‌ی باقدر و مرده‌ی بی‌قدر، کس ندیده.** (افغانی)
۵۲۶۱۳. **زنده‌ی به هندوستان بهتر از مرده به قبرستان است.** (سیستانی)
۵۲۶۱۴. **زنده‌ی‌جاوید ماند هر که نکونام زیست / کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را.** (سعدی؛ گلستان: ۵۵، افغانی، بهمنیاری)
۵۲۶۱۵. **زن رئیس خانه است.** (گلبافی، کرمانی)
۵۲۶۱۶. **زن را از خدا بخواه و خیر را هم از خدا.** (رامسری)
۵۲۶۱۷. **زن را از شوی چاره نیست.** (تاریخ طبری: ۴۵)
۵۲۶۱۸. **زن را اگر با سگ در جوال کنی، ستم به سگ می‌کند.** (دلیجانی)
۵۲۶۱۹. **زن را اگر با هفتاد توله‌سگ به جوال کنی، به هفتاد تا زور می‌کند.** (دلیجانی)
۵۲۶۲۰. **زن را اگر توی شیشه هم بکنی، نم خودش را پس می‌دهد.** (تهرانی)
۵۲۶۲۱. **زن را اگر کلیدان در خانه‌اش بکنند، کار خودش را می‌کند.** (یزدی)
۵۲۶۲۲. **زن را با تیر (تبر) زن، اگر بمرد دگر زن، اگر نمرد دگر زن.** (افغانی)
۵۲۶۲۳. **زن را با حرب چه‌کار است؟** (تاریخ طبری: ۲۶۸)
۵۲۶۲۴. **زن را با زن گرفتن تنبیه کن.** (سراوانی)
۵۲۶۲۵. **زن را باید مرد نگه دارد، آتش را خاکستر.** (گیلکی)
۵۲۶۲۶. **زن را به حجله می‌رسانند و بچّه را به گهواره.** (سیستانی)
۵۲۶۲۷. **زن را به داماد می‌دهند، بر همراهان داماد احترام می‌گذارند.** (لکی)
۵۲۶۲۸. **زن را به داماد می‌دهند و منتّش را بر کدخدا (بزرگان) می‌نهند.** (لری)
۵۲۶۲۹. **زن را خدا زده، ذلیل است.** (لری)
۵۲۶۳۰. **زن را شوهر به چشم مردم می‌کشد، بوستان را جوی‌های پای بوته‌ها چشم گیر می‌کند.** (مرندی)
۵۲۶۳۱. **زن را شوهر دارد، بار را باربند.** (مازندرانی)
۵۲۶۳۲. **زن را شوهر نگه می‌دارد، پنیر را خیک.** (آذری، قشقایی)
۵۲۶۳۳. **زن را شوی و مرد را همسر ضروری است.** (آذری)
۵۲۶۳۴. **زن راضی، شوهر راضی، کُ.. زن قاضی.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۲۶۳۵. **زن راضی، شوهر (مرد) راضی، گوز به ریش قاضی.** (شاهد، خزینه)
۵۲۶۳۶. **زن راضی مرد (شوهر) راضی گور پدر (بابای) قاضی.** (دهخدا، تهرانی، شکورزاده، بختیاری، کوچه، ایلامی)
۵۲۶۳۷. **زن را کار مردان چه.** (افغانی)
۵۲۶۳۸. **زن را کدخدا کردند، بلند شد وسط زمستان موهای بزها را قیچی کرد.** (دهدشتی)
۵۲۶۳۹. **زن را مار سیاه زند به که موی سپید دمد.** (نامه‌ی داستان)
۵۲۶۴۰. **زن را نباید زد، حتّی با یک شاخه‌ی گل.** (شکورزاده)
۵۲۶۴۱. **زن را نمی‌شود شناخت.** (تهرانی)
۵۲۶۴۲. **زن را نه نازش بکش نه سخنش گوش بگیر.** (بختیاری)
۵۲۶۴۳. **زن را وعده‌اش، مرد را قولش.** (هزاره‌ای، افغانی)
۵۲۶۴۴. **زن رخت و نان می‌خواهد، نه لحاف جنبان.** (تهرانی)
۵۲۶۴۵. **زن رذل پسند است.** (کوچه)
۵۲۶۴۶. **زن رسید به نمکزار، تنبانش را هم پر از نمک کرد.** (کرمانی)
۵۲۶۴۷. **زن رضا شلخته‌است، زن‌ها همه چنینند.** (دهخدا)
۵۲۶۴۸. **زن رعنا باشد.** (سمک‌عیّار: ۳۲۳/۱)
۵۲۶۴۹. **زن روسپی، بلای جان است.** (دزفولی)
۵۲۶۵۰. **زن زانیه دو تا پیراهن دارد، تا حرف بزنی یکی را می‌کند به تن تو می‌کند.** (گیلکی)

۵۲۶۵۱. **زن زاییده صبح که از خواب بیدار می‌شود، کُته‌ی سیاه ازش می‌ترسد.** (گلبافی)

۵۲۶۵۲. **زن زرنگ بهار روغن درست می‌کند، و زن تنبل پاییز.** (کردی)

۵۲۶۵۳. **زنِ زشت از آینه بدش می‌آید.** (شکورزاده)

۵۲۶۵۴. **زن زشت زاینده بِهْ که زن زیبای نازاینده.** (شکورزاده)

۵۲۶۵۵. **زن زن است، آن‌که به زن گوش می‌دهد از زن کمتر است.** (لری)

۵۲۶۵۶. **زن، زن باشد اگرچه شیر است.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۱۸۴، بهمنیاری)

در اصل: **زن باشد زن اگرچه شیر است**

۵۲۶۵۷. **زن زنجیر گردن است، بچّه زنجیر پا.** (تهرانی)

۵۲۶۵۸. **زن، زن ز وفا شود ز زیور نشود.** (سنایی؛ دیوان: ۱۱۳۷، دهخدا)

۵۲۶۵۹. **زن زیبا بگیر، اگر خانه‌دار شد و کارآمد بود، بخت یار توست.** (آذری)

۵۲۶۶۰. **زن سالی یک بار می‌زاید، مرد روزی صد بار.** (شکورزاده، تهرانی، زرقانی)

۵۲۶۶۱. **زن سلیطه، سگ بی‌قلادّه است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مشمر، بهمنیاری، دهخدا، لری، عوام)

۵۲۶۶۲. **زن سلیطه شوهر مرد است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، سهیلی)

۵۲۶۶۳. **زن سه زنه، شاهی ثمن، یَخشی یِمَنْ، چِنتی لگن.** (جیرفتی)

۵۲۶۶۴. **زنِ سیّال* گرفتن خرج دارد، ولی در بهشت را به روی خانواده‌ی شوهر می‌گشاید.** (افغانی)

۵۲۶۶۵. **زنِ سیّال گرفتن سخت است، نگه‌داشتن آسان.** (هزاره‌ای)

۵۲۶۶۶. **زن سیاه، بهتر از روسیاهی.** (بندرعباسی)

۵۲۶۶۷. **زن سیاه و بچّه‌اش ملوس، بز سیاه و بزغاله‌اش پیشانی سفید.** (لری)

۵۲۶۶۸. **زن شانه می‌خواهد و خانه را.** (شوشتری)

۵۲۶۶۹. **زن شاه نُه تا تُمّون پاشه، منتش به ک..ن کندش.** (شهربابکی)

۵۲۶۷۰. **زن شریک زندگی و یار درماندگی است.** (تاجیکی)

۵۲۶۷۱. **زن شکمو، سمنو درست می‌کند.** (ابهری)

۵۲۶۷۲. **زن شلخته، بهانه‌اش بچّه‌داری است.** (شوشتری)

۵۲۶۷۳. **زن شناختن، دنیا شناختن.** (افغانی)

۵۲۶۷۴. **زن شوهر دارد و بار هم باربند.** (مازندرانی)

۵۲۶۷۵. **زن شیر است (امّا) برای مرد سگ.** (خوزستانی)

۵۲۶۷۶. **زن شیطان است.** (بختیاری)

۵۲۶۷۷. **زن صد تا درز داره که نودونُه‌تاش را ارز پُر می‌کنه.** (تهرانی)

۵۲۶۷۸. **زن صندوقچه‌ی ناموس مرد است.** (شکورزاده، افغانی)

۵۲۶۷۹. **زن ظریف و مرد چوبی.** (بیرجندی)

۵۲۶۸۰. **زن عافیت زندگی بود.** (تاجیکی)

۵۲۶۸۱. **زن عرب بی‌تنبان، به ک..نش جارو بست، رفت در درّه پشکل انداخت.** (آذری)

۵۲۶۸۲. **زن عضوی از ایل است، پسر از کمر است، در این میانه برادر پیدا نمی‌شود.** (آذری)

۵۲۶۸۳. **زن عقلش در دامنش است، برخاست از او می‌افتد.** (کردی)

۵۲۶۸۴. **زن عقل ندارد.** (ترکمنی)

۵۲۶۸۵. **زن غرغرکنان، آدم را از زندگی سیر می‌کند.** (بختیاری)

۵۲۶۸۶. **زن غریب چه شوهرش بمیرد، چه سوزن جوال‌دوزش را گم کند.** (لری)

۵۲۶۸۷. **زن غیر، زیبا به نظر می‌آید.** (قشقایی)

۵۲۶۸۸. **زنِ قابل، مردِ ناقابل را قابل می‌کند.** (تاجیکی)

۵۲۶۸۹. **زن قاضی خوبی نیست.** (ترکمنی)

۵۲۶۹۰. **زن قحبه چون پیر شود، قوّادگی کند.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۷، تکمله)

۵۲۶۹۱. **ز نقره بیاموز پالودگی.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۰۶)

۵۲۶۹۲. **زن قشنگ بگیر کاری درآمد، به بخت و اقبالت، تنبل و بی‌کاره درآمد، آن هم به شانس و اقبالت.** (آذری)

۵۲۶۹۳. **زن قلادّه‌ای است که به گردن می‌افکنی.** (شکورزاده)

۵۲۶۹۴. **زن قلعه است و مرد زندانی قلعه.** (شکورزاده، کردی)

۵۲۶۹۵. **زن کاردان آش می‌پزد، زن غیرکاردان پلو.** (تایبادی)

۵۲۶۹۶. **زن کاردان، مرد میدان.** (زرقانی)

۵۲۶۹۷. **زن کار کند مرد لاف زند.** (افغانی، تاجیکی)

۵۲۶۹۸. **زن کاری، مرد کاری، تا بگردد چرخ روزگاری.** (گلبافی، سیرجانی، جیرفتی، فرهنگ‌نامه، شکورزاده، عوام)

۵۲۶۹۹. **زن کباب است، خواهر زن نان زیر کباب.** (شکورزاده، تهرانی)

۵۲۷۰۰. **زن کثیف، بهانه‌اش بچّه است.** (شوشتری)

۵۲۷۰۱. **زن کثیف و خوک شکمو چون همدیگرند.** (کرمانجی)

۵۲۷۰۲. **زن کچل با دو شانه و زن لوچ و اعور با دو سرمه‌دان.** (خوزستانی)

۵۲۷۰۳. **زن کچل به موهای دختر خاله‌اش (خواهرش، دخترعمویش) می‌نازد (لاف می‌زند، پز می‌دهد).** (بختیاری، رامهرمزی)

۵۲۷۰۴. **زن کردن آسانه، راه آسیا دشواره.** (افغانی)

۵۲۷۰۵. **زن کسی بمیرد که خواهرزن داشته‌باشد.** (هبله‌رودی)

۵۲۷۰۶. **زن کفش‌دوز و اسب نعل‌بند همیشه پا برهنه‌اند.** (خرّمی)

۵۲۷۰۷. **زن کوتاه قد باشد و بند تنبانش سست.** (لری)

۵۲۷۰۸. **زن کوچه باشی و زن بچّه نی.** (افغانی)

۵۲۷۰۹. **زنکه، اشکنه کن قُروت کن، اسفدی‌ها* ما را کُشت.** (بیرجندی)

۵۲۷۱۰. **زن که ترس پشت سرش نباشد، مزار رفتنی می‌شود.** (هزاره‌ای)

۵۲۷۱۱. **زن که خانه گرد بشود، یک روز خانه‌ی خودش است.** (سیرجانی)

۵۲۷۱۲. **زن که خراب بشود، اوّل شوهرش می‌فهمد.** (تهرانی)

۵۲۷۱۳. **زن که خوب باشد، شوهر پیر نمی‌شود.** (کرمانجی)

۵۲۷۱۴. **زن که در کوچه‌ها به تک باشد / آن نه زن بلکه ماده سگ باشد.** (امیرخسرو دهلوی، تکمله)

۵۲۷۱۵. **زن که رسید به بیست، باید به حالش گریست.** (دهخدا، تهرانی، شکورزاده، عوام، کوچه، حییم)

۵۲۷۱۶. **زن که زایید، مادر است.** (هبله‌رودی)

۵۲۷۱۷. **زن که شوهر را شوهر نداند، خدای را یکتا نمی‌شمارد.** (ترکمنی)

۵۲۷۱۸. **زن که صاحب داماد شود، به درد شوهر نمی‌خورد.** (مازندرانی)

۵۲۷۱۹. **زن که فایق بود بر شوهر به معنی شوهر است.** (جامی؛ فاتحةالشباب، دهخدا، شکورزاده)

۵۲۷۲۰. **زن که کفش تنگ نیست که بشود بیرون انداخت.** (بیرجندی)

۵۲۷۲۱. **زن که گوشت خواست اگر نداری باید ک..نت را بفروشی.** (سیرجانی)

۵۲۷۲۲. **زن که مستور و نیک خو باشد/ نیست عیب ار نه خوبرو باشد.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۱۰۷۵)

۵۲۷۲۳. **زنگ آهن که آهن را می‌خورد از خود آهن است.** (خوانساری، آذری)

۵۲۷۲۴. **زنگ آیینه‌ی آتش دود است.** (بیدل: ۲۶۲، امثال‌موزون)

۵۲۷۲۵. **زنگ از آهن خیزد و آهن را خورد.** (دهخدا، حییم)

۵۲۷۲۶. **زنگ او همیشه صدا می‌کند.** (رامسری)

۵۲۷۲۷. **زنگ به گردن گربه بستن، کار هر موشی نیست.** (سورمقی)

۵۲۷۲۸. **زنگت کر است.** (افغانی)

۵۲۷۲۹. **زن گدا پلو خورد و بچّه‌اش را جا گذاشت.** (رامسری)

۵۲۷۳۰. **زنگ دندان می‌چشد.** (هزاره‌ای)

۵۲۷۳۱. **زن گرسنه، شکمش خالی است.** (ترکمنی)

۵۲۷۳۲. **زن گرفتن آسان است، بشکن بشکنش گران است.** (بختیاری)

۵۲۷۳۳. **زن گرفتن آسان است ولی دردسر زن زیاد است.** (لری)

۵۲۷۳۴. **زن گرفتن افتخار نیست، زن داشتن شهرت است.** (رامسری)

۵۲۷۳۵. **زن گرفتن عین هندوانه دربسته‌است.** (تهرانی)

۵۲۷۳۶. **زن گرفتن که زن خریدن نیست.** (تهرانی)

۵۲۷۳۷. **زن گرفتن یا با انبانی دروغ یا با انبانی پول ممکن است.** (کردی)

۵۲۷۳۸. **زن گرفتیم مونس دلمان باشد، بلای جانمان شد.** (سخن)

۵۲۷۳۹. **زن گرفتی یک بلا، بچّه زایید یک بلا، هی بلا پشت سر بلا.** (آذری)

۵۲۷۴۰. **زنگش بی‌صداست.** (لری)

۵۲۷۴۱. **زنگش کر (کور) است.** (نامه‌ی‌داستان، کرمانی، شیرازی)

۵۲۷۴۲. **زنگ ما صدا دارد.** (سمنانی)

۵۲۷۴۳. **زِنگ و زِنگ*انگورها کش ورد خرمن‌ها.** (جیرفتی)

۵۲۷۴۴. **زنگوله به خایه‌هایش بستند.** (جیرفتی)

۵۲۷۴۵. **زنگوله پای خروس است.** (نامه‌ی داستان)

۵۲۷۴۶. **زنگوله (زنگ) را چه کس به گردن (گلوی) گربه می‌بندد (می‌اندازد)**ő (عوام، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا)

۵۲۷۴۷. **زنگوله‌ی پای آسیاب است.** (آملی)

۵۲۷۴۸. **زنگوله‌ی‌پای تابوت.** (دهخدا، تهرانی، حییم)

۵۲۷۴۹. **زنگی ارچه سیه فام بوَد / پیش مادر مهی تمام بوَد.** (امیرخسرو دهلوی، دهخدا، شکورزاده)

۵۲۷۵۰. **زنگی به شستن سفید نمی‌شود (نگردد، نشود).** (نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، افغانی، عوام، شاهد)

۵۲۷۵۱. **زنگی به شستن نگردد سپید.** (فردوسی: ۲۰۳، شکورزاده، دهخدا، تهرانی)

۵۲۷۵۲. **زنگی خودش زشت است نه آیینه.** (شکورزاده)

۵۲۷۵۳. **زن گیری دیده گیر، دیگ گیری، زده گیر.** (تاجیکی)

۵۲۷۵۴. **زنگی هلاک آیینه‌ی زنگ بسته‌است.** (صائب: ۹۶۰، مثمر)

۵۲۷۵۵. **زنِ لال، هرگز از دست شوهرش کتک نخورد.** (خرّمی)

۵۲۷۵۶. **زن لخشوم*نگیر، که یار دارد.** (هزاره‌ای)

۵۲۷۵۷. **زنم است، وصله‌ی تنم است.** (اصفهانی)

۵۲۷۵۸. **زن، مالکِ کارِ خویشتن نیست.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۷۷۱)

۵۲۷۵۹. **زن مثل آستر و مرد مثل رویه‌ی لباس.** (خوانساری)

۵۲۷۶۰. **زن مثل باغ است، باغ را آب دهند بشکفد.** (کردی)

۵۲۷۶۱. **زن مثل چغوک می‌ماند، فشارش بدهی می‌میرد، ولش کنی پرواز می‌کند، باید زنده بلا مرده بلا نگهش داری.** (تربت‌حیدریه‌ای)

۵۲۷۶۲. **زن مثل چوب کج است.** (شاهرودی)

۵۲۷۶۳. **زن مثل سوزن می‌ماند تو انبار کاهی.** (گلبافی، کرمانی، شهربابکی)

۵۲۷۶۴. **زن مثل کوزه‌ی ترشی است، دیدنش دهن را آب می‌اندازد و خوردنش دل را از حال می‌برد.** (بروجردی)

۵۲۷۶۵. **زن مثل گربه‌ی مرتضی علی است همیشه روی چهاردست و پا به زمین می‌افتد.** (شکورزاده)

۵۲۷۶۶. **زن مثل هندوانه‌ی‌قاچ نشده‌است.** (بوشهری)

۵۲۷۶۷. **زنم را بدم به مردم، خودم عزب (بیوه) بگردم؟** (کوچه، نامه‌ی داستان، شهربابکی، رامسری)

۵۲۷۶۸. **زنِ مرد باش، زیر غار باشد.** (کردی)

۵۲۷۶۹. **زن مرد را نامدار می‌کند.** (لری)

۵۲۷۷۰. **زن، مرد را هم مرد کند هم نامرد.** (تاجیکی)

۵۲۷۷۱. **زن مردم، دختر به نظر می‌رسد.** (ترکمنی)

۵۲۷۷۲. **زن مرد نان‌آور، کدبانو می شود.** (رامسری)

۵۲۷۷۳. **زن مردن که چیزی نیست، تسلیت گفتن مردم آدم را می‌کشد.** (کرمانجی)

۵۲۷۷۴. **زن، مرد نگردد به تکو بستنِ دستار.** (فرّخی سیستانی: ۱۶۶، شکورزاده، دهخدا)

۵۲۷۷۵. **زن مردوش به از مرد زن‌وش.** (افغانی، خزینه)

۵۲۷۷۶. **زن مُرده در اضطراب است و زن طلاق هرزه.** (لاهیجانی)

۵۲۷۷۷. **زن مرده را زن بده، زن طلاق داده را سگ بده.** (گرمساری، افغانی)

۵۲۷۷۸. **زن‌مُرده را زن، زن‌طلاق را سنگ.** (بیرجندی)

۵۲۷۷۹. **زن‌مُرده را زنش ده، زن طلاق را سگش ده.** (بیرجندی)

۵۲۷۸۰. **زن مرده را زنش ده، زن طلاق را آتش (ولش) ده.** (شکورزاده، تهرانی، لاهیجانی)

۵۲۷۸۱. **زن مرده را زنش ده، طلاق ده را سرش ده.** (شیرازی)

۵۲۷۸۲. **زن مُرده، روز خاک کردن زنش، دنبال زن می‌گردد.** (سیرجانی)

۵۲۷۸۳. **زن مرده لرز، زن طلاق داده هرز.** (رامسری)

۵۲۷۸۴. **زن مطرود شوهر را ایل طرد می‌کند، زن عزیزکرده‌ی‌شوهر را ایل هم عزیز می‌دارد.** (آذری)

۵۲۷۸۵. **زن مفت و خرواری ایراد.** (بیرجندی)

۵۲۷۸۶. **زنم قشنگ باشد نکند کارم، خرم زرنگ باشد نبرد بارم.** (برازجانی)

۵۲۷۸۷. **زن ملاّ در حال مرگ بود، شیلان* به گردنش می‌انداختند.** (کردی)

۵۲۷۸۸. **زن ملاّنصرالدین است همه‌جا هست غیر از خانه‌ی‌خودش.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۲۷۸۹. **زن ملانصرالدین است.** (قمی)

۵۲۷۹۰. **زن ملانصرالدین در رختخواب می‌شاشید، دعا برایش کردند در بستر رید.** (لری)

۵۲۷۹۱. **زن ملاّ، نصف ملاّ.** (کرمانی)

۵۲۷۹۲. **زن ممنون شوهر خویش است، صوفی ممنون پیرش.** (ترکمنی)

۵۲۷۹۳. **زن می‌بری برادرش را ببین، زمین می‌خری مرز و همسایه‌اش را ببین.** (کرجی)

۵۲۷۹۴. **زن می‌خواهد، زود می‌خواهد.** (جیرفتی)

۵۲۷۹۵. **زن می‌خواهد، زود هم می‌خواهد، بچّه به بغل هم می‌خواهد.** (رامسری)

۵۲۷۹۶. **زن می‌خواهی بگیری از پیرها بپرس.** (کرمانجی)

۵۲۷۹۷. **زن می‌گوزد و برای رد گم کردن پاتیل را روی زمین می‌کشد.** (لری)

۵۲۷۹۸. **زن می‌گیری مادرش را نگاه کن، اسب می‌خری یالش را نگاه کن، گاو می‌خری کپل و پستانش را بی‌مطالعه به‌کار نزن.** (آملی)

۵۲۷۹۹. **زن ناپارسا شکنج دل است.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۹۱)

۵۲۸۰۰. **زن نازا را بکشی نازاست.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)

۵۲۸۰۱. **زن ناسیال گرفتن آسان است نگاه کردنش سخت.** (افغانی)

۵۲۸۰۲. **زن نافهم شوهر را پیر می‌کند.** (کرمانجی)

۵۲۸۰۳. **زن ناقص‌العقل است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، افغانی)

۵۲۸۰۴. **زن نالایق از بی‌کفایتی، کره‌دانش را سگ ببرد.** (بختیاری)

۵۲۸۰۵. **زن نانجیب گرفتن آسان است، ولی نگه‌داریش مشکل است.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، هزاره‌ای)

۵۲۸۰۶. **زن نان مایه و غوزه، پول حموم هر روزه.** (افغانی)

۵۲۸۰۷. **زن نان می‌خواهد و گوشت، نداری برو ک..نت را بفروش.** (کرمانی)

۵۲۸۰۸. **زن نجیب بگیر، اگرچه بدگل باشد، زن نانجیب نگیر.** (آذری)

۵۲۸۰۹. **زنِ نجیب گرفتن مشکل و نگاه داشتنش آسان است.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، هزاره‌ای، سیرجانی)

۵۲۸۱۰. **زن نجیب و زن شیطان لعنت به هردوتاشان.** (آذری)

۵۲۸۱۱. **زن نخود زیر زبانش نمی‌خیسد.** (شکورزاده)

۵۲۸۱۲. **زن نداری، غم نداری.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، حییم، افغانی، خوانساری)

۵۲۸۱۳. **زنند جامه‌ی ناپاک گازران بر سنگ.** (سعدی؛ گلستان: ۷۰، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، مثمر، هبله‌رودی)

۵۲۸۱۴. **زننده را می‌زنند، اگر فرزند امیرالمومنین هم باشد.** (لری)

۵۲۸۱۵. **زن نزاییده، بیگانه است.** (مثمر)

۵۲۸۱۶. **زن نکو برای گفت‌وگوست و بانوی خانه، زن بد برای ولگردی و لقمه خوردن.** (ایلامی)

۵۲۸۱۷. **زن نگردد گرد مردِ نیک‌بخت / گرد آن گردد که دارد ضرب سخت.** (مثمر)

۵۲۸۱۸. **زن نگرفته، آرزوی پسر نکن.** (آذری)

۵۲۸۱۹. **زن نگه‌داشتن (داری) را از خروس باید یاد گرفت (یاد بگیر).** (بهمنیاری، شکورزاده، بروجردی)

۵۲۸۲۰. **زن نگیر غمه، آب دریا را هم بیاوری کمه.** (رامسری)

۵۲۸۲۱. **زن نو با دلارام کهن دار/ که هر تخمی تورا کاری دهد بار.** (ویس‌و رامین: ۱۲۱/۲۵۲)

۵۲۸۲۲. **زن نو برای تخته‌سینه، زن کهنه برای وصله‌پینه.** (دلیجانی)

۵۲۸۲۳. **زن نوحه‌گر، شوهرخواه است.** (مثمر)

۵۲۸۲۴. **زن نیک، شایسته‌ی مرد بد نیست.** (ترکمنی)

۵۲۸۲۵. **زن نیک، عافیت زندگانی بود.** (قابوس‌نامه: ۳۳، دهخدا)

۵۲۸۲۶. **زن نیک مرد را تاج بر سر می‌کند.** (افغانی)

۵۲۸۲۷. **زن و اژدها هر دو پیغمبرند.** (بهمنیاری)

۵۲۸۲۸. **زن و اژدها هردو در خاک به.** (فردوسی، حییم، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، مثمر، هبله‌رودی، بهارعجم)

۵۲۸۲۹. **زن و اسب را امانت نده.** (آذری)

۵۲۸۳۰. **زن و اسب و شمشیر وفا ندارد.** (افغانی، کردی)

۵۲۸۳۱. **زن و خیز خبر دارد، زن بشین هنر دارد.** (فرهنگ‌نامه)

۵۲۸۳۲. **زن و زن خواست، یا دلم خواست یا دلم نخواست.** (بختیاری)

۵۲۸۳۳. **زن وَ زَنْگَل* و آنگل است.** (شوهر آهوخانم، شکورزاده، کرمانشاهی)

۵۲۸۳۴. **زن وزنه‌ی شخصیّت مرد است یقین/ آن‌طور که حلقه تنگ گیرد به نگین/ نان خوب اگر شود خمیرش خوب است/ مردی که زنش نکوست آسوده ببین.** (بهبهانی)

۵۲۸۳۵. **زن، وزیرِ مرد است.** (هزاره‌ای، گرمساری)

۵۲۸۳۶. **ز نوش ناب زهر ناب خیزد.** (ویس‌و رامین: ۳۷/۲۵۶)

۵۲۸۳۷. **زن و شوهر، اگر جدا بخوابند، هر روز یک آجر، از یکدیگر دور می‌افتند.** (آذری)

۵۲۸۳۸. **زن و شوهر به عقد حلالند، نه به نان و آب‌گوشت.** (سیرجانی)

۵۲۸۳۹. **زن و شوهر جنگ (دعوا) کنند ابلهان باور کنند.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه)

۵۲۸۴۰. **زن و شوهر شیر و قیماق.** (تاجیکی)

۵۲۸۴۱. **زن و شوهر کفش تنگ و گشاد نیستند که شود عوضشان کرد.** (سخن)

۵۲۸۴۲. **زن و شوهر مثل دو تا کاسه و بشقاب به هم می‌خورند.** (یزدی)

۵۲۸۴۳. **زن وضع حملش می‌رسد، کمر مرد را می‌گیرند.** (لری)

۵۲۸۴۴. **زن وقتی که آمد و ک.. را دید دیگر نه مادر را می‌خواهد و نه خواهر را.** (لری)

۵۲۸۴۵. **ز نوکاران که خواهد کار بسیار.** (پروین‌اعتصامی: ۷۲، امثال‌موزون)

۵۲۸۴۶. **زن و کره‌دان.** (بختیاری)

۵۲۸۴۷. **ز نو کیسه صبر و گذشت نبود.** (کردی)

۵۲۸۴۸. **ز نوکیسه مکن هرگز درم وام / که رسوایی وجنگ آرد سرانجام.** (ناصرخسرو، شکورزاده)

۵۲۸۴۹. **ز نوکیسه‌ها وام هرگز مگیر.** (اخگر، شکورزاده، امثال‌موزون)

۵۲۸۵۰. **زن و مادر مردی به دیوان رفتند، زن شادمان برگشت و مادرش پشیمان.** (لری)

۵۲۸۵۱. **زن و مرد، آتش و پنبه.** (لری)

۵۲۸۵۲. **زن و مرد بوجار لنجان شده / سحر کافر و شب مسلمان شده.** (مصطفی سرخوش، فرهنگ‌نامه)

۵۲۸۵۳. **زن و مرد خوب و بد دارد.** (بختیاری)

۵۲۸۵۴. **زن و مرد سر شام قهر، سحر آشتی.** (بیرجندی)

۵۲۸۵۵. **زن و مرد (شوهر) تابه‌ی سرد و گرم هستند.** (بختیاری، لری، شهربابکی)

۵۲۸۵۶. **زن و مردی در بن سنگی.** (لکی)

۵۲۸۵۷. **زن و مردی می‌توانند کنار سنگی زندگی کنند.** (لری)

۵۲۸۵۸. **زن و منزل و مرکب شوم است.** (تهرانی)

۵۲۸۵۹. **ز نومیدی بسی نومیدی (آسانی) آید.** (ویس و رامین: ۳۱۸، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۲۸۶۰. **زنهاردار نباید که زنهارخوار باشد.** (دهخدا)

۵۲۸۶۱. **زنهار فرو مرو به دنیا که اگر/ صد سال فرو روی به قارون نرسی.** (معصوم کاشانی، تکمله)

۵۲۸۶۲. **زنهار قصد کندن بیخ کسان مکن/ زیرا که بیخ خویشتن است این‌که می کَنی.** (ابن‌یمین: ۵۳۶)

۵۲۸۶۳. **زنهار کسی را نکنی عیب که عیب است.** (غزالی مشهدی، بهمنیاری، حییم، افغانی، عوام، شکورزاده)

۵۲۸۶۴. **زنهار که با هر که گران است، گران باش.** (صائب: ۲۴۶۶، تکمله)

۵۲۸۶۵. **زنهار که شمع شب مهتاب نباشی.** (کلیم: ۳۲۱، امثال‌موزون)

۵۲۸۶۶. **زنهار میازار ز خود هیچ دلی را.** (وصال شیرازی، شکورزاده)

۵۲۸۶۷. **زن‌ها ریششان را داده‌اند اماچو*استانده‌اند.** (کرمانی)

۵۲۸۶۸. **زن‌ها سوارند ولی مردان پا برهنه.** (بختیاری)

۵۲۸۶۹. **زن‌ها مثل کرگدن شاخ دارند، اگر شکاندی که خوب اگر نه تا آخر عمر توی ک..ن مرد فرو می‌رود.** (تهرانی)

۵۲۸۷۰. **زن‌ها همه سفید و برّاق، دیوانه‌اش نامعلوم، کلاغ‌ها همه سیاه سیاه، پیرش ناشناس.** (آذری)

۵۲۸۷۱. **زن‌های تهران چه قدر بی‌عارند، دیزی بازاری وسمه می‌گذارند.** (کوچه، دهخدا)

۵۲۸۷۲. **زن هرکاره، کل کارش نیم کاره.** (افغانی)

۵۲۸۷۳. **زن هست از صد مرد بهتر.** (بختیاری)

۵۲۸۷۴. **زن هست که خانه خراب می‌کند، زنی هست که خانه برپا می‌کند.** (آذری)

۵۲۸۷۵. **زن هم بده، جوال ارزن هم بده.** (تایبادی)

۵۲۸۷۶. **زن همسایه دختر است، مرغش غاز.** (آذری)

۵۲۸۷۷. **زن هم ماهی یک‌بار عذر دارد.** (آرانی)

۵۲۸۷۸. **زن هم می‌گویند و زنک هم می‌گویند.** (سیستانی)

۵۲۸۷۹. **زن هیز، چشمِ دیدن برادر زرنگ را روی زمین ندارد.** (بختیاری)

۵۲۸۸۰. **زن هیز شکل همه‌ی مردها را می‌تواند تعریف کند، غیر شکل شوهر خودش را.** (تهرانی)

۵۲۸۸۱. **زن هیز و زبان تیز توأمانند.** (لری)

۵۲۸۸۲. **زنی ار یال و گر بُری دُمبم/ بنده از جای خود نمی‌جنبم.** (تهرانی)

۵۲۸۸۳. **زنی بگیر که ران‌هایش مثل ران شتر ماده باشد.** (گرمی‌ای)

۵۲۸۸۴. **زنی خواست به صد تومان و یک حبه قند.** (ایلامی)

۵۲۸۸۵. **زنی خوبه که نان بپزد، آتش تو آتشدان بریزد.** (مینابی)

۵۲۸۸۶. **زنی را کاری، مردی را کاری، تا بگذرد روزگاری.** (شیرازی)

۵۲۸۸۷. **زنی را که تو بردی سگ من نمی‌برد.** (گیلکی)

۵۲۸۸۸. **ز نیرو بود مرد را راستی / ز سستی دروغ آید و کاستی.** (فردوسی: ۲۰۲۰، دهخدا، عوام)

۵۲۸۸۹. **زنی سر خود را نمی‌توانست ببندد، می‌بردند خانه‌ها سر دیگران را ببندد.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۲۸۹۰. **زن، یعنی«بزن.»** (شکورزاده)

۵۲۸۹۱. **زن یک بله می‌گوید و یک عمر پایبند آن است.** (رامسری)

۵۲۸۹۲. **زن یک تخته‌اش کم است.** (تهرانی)

۵۲۸۹۳. **زن یک دنده‌اش کم است.** (عوام، لری)

۵۲۸۹۴. **ز نیکو هرچه صادر گشت نیکوست.** (شیخ عمرشبستری: ۱۰۳، خزینه، دهخدا، هبله‌رودی، شکورزاده)

۵۲۸۹۵. **زنی که بابا ندارد این همه ادا ندارد.** (شکورزاده)

۵۲۸۹۶. **زنی که با مرد میان سال ازدواج بکند دنبه می‌خورد، زنی که با مرد جوان ازدواج بکند، مشت.** (آذری)

۵۲۸۹۷. **زنی که به امید فاسق بماند، بی‌شوهر می‌ماند.** (قشقایی)

۵۲۸۹۸. **زنی که به جز از شوهرش به مرد دیگر امید داشته‌باشد بی‌شوهر می‌ماند.** (نمینی)

۵۲۸۹۹. **زنی که به خانه‌ی‌خاله‌اش عادت کند، در خانه‌ی‌شوهرش بند نمی‌شود (به درد خانه‌ی‌شوهر نمی‌خورد).** (آذری)

۵۲۹۰۰. **زنی که پایش بلنگد با غمزه آن‌را می‌پوشاند.** (گیلکی)

۵۲۹۰۱. **زنی که پسر نداره، یک کچه*قیمت نداره.** (رامسری)

۵۲۹۰۲. **زنی که جهاز ندارد، این‌همه ناز ندارد / مردی که نان ندارد، یک ذرع زبان ندارد.** (تهرانی)

۵۲۹۰۳. **زنی که جهاز ندارد، این‌همه ناز ندارد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، حییم)

۵۲۹۰۴. **زنی که حمّام برود، عروس نمی‌شود.** (بهبهانی)

۵۲۹۰۵. **زنی که دختر می‌زاید، هرگز نزاید.** (آملی)

۵۲۹۰۶. **زنی که زنی را فریب دهد، شاه زن‌هاست.** (لنجانی)

۵۲۹۰۷. **زنی که شانه کردن سر خود را نمی‌داند سر و زلف عروس همسایه را اصلاح می‌کند.** (فرهنگ‌نامه)

۵۲۹۰۸. **زنی که شب جمعه در انتظارِ نوازشِ شوهر است، باید متکا را پایین پا بگذارد.** (کوچه)

۵۲۹۰۹. **زنی که شستن را دوست دارد، همیشه آب را پیدا کرده می‌تواند.** (افغانی)

۵۲۹۱۰. **زنی که شوهر بدی دارد، روز به روز پیر می‌شود.** (ترکمنی)

۵۲۹۱۱. **زنی که شوهر خوبی دارد، روز به روز جوان می‌شود.** (ترکمنی)

۵۲۹۱۲. **زنی که شوهرش را بکشد و شوهر کند، خان ایل است.** (ترکمنی)

۵۲۹۱۳. **زنی که شوهر ندارد، باغی است که دیوار ندارد.** (قشقایی)

۵۲۹۱۴. **زنی که مردش مُرده‌باشد، شهریار است.** (لری)

۵۲۹۱۵. **زن یلجه و قرض کنده.** (افغانی)

۵۲۹۱۶. **زنی نیستف آنی است.** (سیرجانی)

۵۲۹۱۷. **زنی هست از برف سردتر، زنی هست از آتش گرم‌تر.** (آذری)

۵۲۹۱۸. **زنی هست که آرد جو را آش می‌کند، زنی هست فقط بلد است جماع کند.** (آذری)

۵۲۹۱۹. **زنی هم بده، جواب ارزنی هم بده، دستاس کهنه و کندی هم بده.** (سیستانی)

۵۲۹۲۰. **زوّار غرب گیلان است.** (گیلکی)

۵۲۹۲۱. **زوال مورچه که بیاید، بال می‌کشد.** (افغانی)

۵۲۹۲۲. **زوالِ نعمت اندر ناسپاسی است.** (سعدی؛ کلیات: ۷۴۲، شکورزاده)

۵۲۹۲۳. **زوج می‌اندازد ولی تاق درمی‌آید.** (رامسری)

۵۲۹۲۴. **زود او را باد می‌برد.** (آملی)

۵۲۹۲۵. **زود بازی کن، بد بازی کن.** (دهخدا، کوچه، امثال‌موزون)

۵۲۹۲۶. **زود باش تمام کن که گلّه رفت.** (کوچه، کاوش)

۵۲۹۲۷. **زود برود، شنبه به نوروز نمی‌افتد.** (دزفولی)

۵۲۹۲۸. **زود بگسلد از هم رشته‌ای که بی‌تاب است.** (آشنا، امثال‌موزون)

۵۲۹۲۹. **زود بلند شدن را چه می‌کنی؟ تند رفتن را بگوی.** (هزاره‌ای)

۵۲۹۳۰. **زود بینی شکسته پیشانی/ تو که بازی به سر کنی با قوچ.** (فرهنگ‌نامه)

۵۲۹۳۱. **زودتر از مرگ یقه‌ی‌خود را پاره تکن.** (هزاره‌ای)

۵۲۹۳۲. **زودتر بکار لواش سفید بخور، دیرتر بکار شلاق بخور.** (خویی)

۵۲۹۳۳. **زود خزان می‌کند شاخه، که نوبر شکست.** (زلالی: ۷۹)

۵۲۹۳۴. **زود در سر رود هر آن که دود.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۴۷۶)

۵۲۹۳۵. **زود رسیده، زود فاسد می‌شود.** (خرّمی)

۵۲۹۳۶. **زود زانیه گردد آن زن که داشت شوهر زانی.** (ملک‌الشعرابهار: ۳۵۴، دهخدا)

۵۲۹۳۷. **زود زن گرفته و زود جدا شده از خانواده پشیمان نمی‌شود.** (آذری)

۵۲۹۳۸. **زود می‌چسبد به دل چشمی که خوش مژگان‌تر است.** (صائب: ۴۹۷، امثال‌موزون)

۵۲۹۳۹. **زور از بهشت آمده‌است.** (نامه‌ی‌داستان، هزاره‌ای)

۵۲۹۴۰. **زور از تضرّع کردن نمی‌کاهد.** (هزاره‌ای)

۵۲۹۴۱. **زور از زر جلو است.** (آملی)

۵۲۹۴۲. **زور از گاو، ناله از برجو*.** (استهبانی)

۵۲۹۴۳. **زور از گاو، ناله از گرجین (خرمن‌کوب)، خرمن را بیچاره اوشین*.** (سیرجانی، شهربابکی)

۵۲۹۴۴. **زور ایل (توده)، زور سیل، زور باد.** (قشقایی، آذری)

۵۲۹۴۵. **زور با آهن مکن.** (سعدی؛ کلیات: ۵۸۵)

۵۲۹۴۶. **زور بازار است.** (شکورزاده)

۵۲۹۴۷. **زور بازو مرد را وابسته‌ی مشتی زر است.** (فرهنگ‌نامه)

۵۲۹۴۸. **زور باشد قباله باطل است.** (کردی)

۵۲۹۴۹. **زور بالای زور بسیار هست.** (لری)

۵۲۹۵۰. **زور باید نه زر که بانو را/ گزری* خوب‌تر (دوست تر) که ده من گوشت.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۳، فرهنگ‌نامه)

۵۲۹۵۱. **زور بچّه از زور خدا بیشتر است.** (زرقانی)

۵۲۹۵۲. **زور برادر خداست.** (الشتری، کردی، کرمانشاهی، لکی)

۵۲۹۵۳. **زور بر ک..ن خودش می‌آورد.** (سیرجانی)

۵۲۹۵۴. **زور بر گاو ناله بر خرمن‌کوب.** (شاهرودی)

۵۲۹۵۵. **زور بهتر از صد حرف حساب است، بی‌زور در گور بهتر است.** (بختیاری)

۵۲۹۵۶. **زور به ذات است، پادشاهی به اخلاق.** (بختیاری)

۵۲۹۵۷. **زور به زوردار، پا به گودال.** (بختیاری)

۵۲۹۵۸. **زور به کسی می‌افتد (می‌آید) که می‌زاید.** (بروجردی، نهاوندی)

۵۲۹۵۹. **زور به کشتن دهد، زر به جهنم برد.** (بهمنیاری، دهخدا، حییم، کوچه، عوام، شکورزاده، هبله‌رودی)

۵۲۹۶۰. **زور بی‌خودی روده می‌کند.** (تاجیکی)

۵۲۹۶۱. **زور بی‌خودی، میان می‌شکند.** (تاجیکی)

۵۲۹۶۲. **زور پدر به غوک، زور پسر به خوک.** (تاجیکی)

۵۲۹۶۳. **زور، پدر حساب را از گور در می‌آورد.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه، تهرانی)

۵۲۹۶۴. **زور پسر بزرگ خداوند است.** (لری)

۵۲۹۶۵. **زورت به خربزه نمی‌رسد، خیار را سر می‌بری.** (بویراحمدی)

۵۲۹۶۶. **زورت به خر نرسید، بزن به پالانش.** (افغانی)

۵۲۹۶۷. **زورت به خر نرسید، بزن بار دوش خویش.** (افغانی)

۵۲۹۶۸. **زورت به خر نمی‌رسد، جل را می‌کوبی؟** (تمثیل)

۵۲۹۶۹. **زورت به سوار نمی‌رسد، پیاده را بکش.** (بویراحمدی)

۵۲۹۷۰. **زورت به کی می‌رسد به گاو ضعیف و ناتوان؟** (لکی)

۵۲۹۷۱. **زورت به گرده*نمی‌رسد، می‌دوی به سوی نان نازک.** (لری)

۵۲۹۷۲. **زورت بیش است، حرفت پیش است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)

۵۲۹۷۳. **زورت را به التماس نده.** (بوشهری، لری، قشقایی)

۵۲۹۷۴. **زورت کم، قهرت بسیار.** (افغانی)

۵۲۹۷۵. **زورت که به مول (مصاب، معشوق) ننه‌ات (مادرت) نرسید، بهش بگو آقا داداش (بابا، عمو، گنده‌بیگ).** (کوچه، شهربابکی، کرمانی، قشقایی)

۵۲۹۷۶. **زور تو هم به کی می‌رسد، به مادر احمدک.** (گیلکی)

۵۲۹۷۷. **زور جای حساب را می‌گیرد.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)

۵۲۹۷۸. **زور جواب زور را می‌دهد.** (سمنانی)

۵۲۹۷۹. **زور، حق را پایمال می‌کند.** (دهخدا، کوچه، حییم، شکورزاده، عوام)

۵۲۹۸۰. **زور خلق، زور خداست.** (هزاره‌ای، افغانی)

۵۲۹۸۱. **زور خود را آزموده است.** (نامه‌ی‌داستان، عوام)

۵۲۹۸۲. **زور خود را بزن یا گاوآهن می‌شکند، یا کمر گاو می‌برد، یا زردک را می‌کنی.** (کرمانجی)

۵۲۹۸۳. **زور خودش را می‌بیند، برای ما کلواره*می‌بندد.** (مازندرانی)

۵۲۹۸۴. **زوردار پول نمی‌خواهد، بی‌زور هم پول نمی‌خواهد.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۵۲۹۸۵. **زور دارد، از خود خبر ندارد.** (بهمنیاری، خرمی، نامه‌ی‌داستان، عوام)

۵۲۹۸۶. **زور دارد (داری) و کشتی می‌گیرد (می‌گیری).** (بهمنیاری، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)

۵۲۹۸۷. **زور دارد، دشمن در برابر دارد.** (هبله‌رودی، عوام، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)

۵۲۹۸۸. **زور داری، بکِش.** (ترکمنی)

۵۲۹۸۹. **زور داری کشتی می‌گیری، زر داری آب‌نبات می‌خوری.** (مشمر)

۵۲۹۹۰. **زور در کرت آخر است.** (لری)

۵۲۹۹۱. **زور دست صاحبان زن است.** (الیکایی)

۵۲۹۹۲. **زور ده مرد چه باشد، زر یک مرده بیار.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۳، افغانی)

۵۲۹۹۳. **زور ده مرده چه خواهی (باشد، نداری)؟ زر یک مرده بیار.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۳، حییم، دهخدا، امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده، افغانی)

۵۲۹۹۴. **زور را گاو می‌زند، ناله را گردون می‌کند.** (شکورزاده)

۵۲۹۹۵. **زور را گاو می‌زند، ناله را گرجین*.** (بهمنیاری)

۵۲۹۹۶. **زور رستم، قوّت اسفندیار/ هردو را ول کن برو خانم بیار.** (تهرانی)

۵۲۹۹۷. **زور روی کوه راه می‌رود.** (سیستانی)

۵۲۹۹۸. **زور زردک را می‌کند، پول خُردها بچّه‌ها را شاد می‌کند.** (کرمانجی)

۵۲۹۹۹. **زور زن به شوهرش می‌چربد، زور بچّه به مادرش.** (گیلکی)

۵۳۰۰۰. **زور سامونه می‌شکند.** (گناوه‌ای)

۵۳۰۰۱. **زورش از زورم بیشتر، عقلش از عقلم کمتر.** (آذری)

۵۳۰۰۲. **زورش به اسب (خر) نمی‌رسد، پالانش را چوب (کتک) می‌زند.** (ابرکوهی، قشقایی، خزینه)

۵۳۰۰۳. **زورش به الاغ نرسید، پالانش را کج کرد.** (بهمنیاری)

۵۳۰۰۴. **زورش به خدا نمی‌رسد، پای خیار را می‌شکند.** (لری)

۵۳۰۰۵. **زورش به خربزه (خیار) نمی‌رسد، پای بالنگ*را می‌شکند.** (بویراحمدی، لری)

۵۳۰۰۶. **زورش به خر نمی‌رسد، به پالانش می‌چسبد (دُمش را می‌گیرد).** (عوام، دماوندی، بهمنیاری، هبله‌رودی، دامغانی، کوچه، دهخدا)

۵۳۰۰۷. **زورش به خر نمی‌رسد پالانش را (دست به پالانش) می‌زند (پاره می‌کند).** (شکورزاده، دهخدا، هبله‌رودی، کرمانی، هزاره‌ای، ایلامی)

۵۳۰۰۸. **زورش به خر نمی‌رسد، پای کُرّه خر را می‌گیرد (می‌شکند).** (شکورزاده، شیرازی، بوشهری)

۵۳۰۰۹. **زورش به خر نمی‌رسد، کرّه‌اش را دنبال می‌کند (سراغ کره می‌رود).** (بختیاری)

۵۳۰۱۰. **زورش به فراز نمی‌رسد، رودش به نشیب می‌رسد.** (ایلامی)

۵۳۰۱۱. **زورش به گاو نمی‌رسد، پای گوساله را می‌شکند.** (لری)

۵۳۰۱۲. **زورش به مصاب (معشوقه) مادرش نرسید، گفت بابا (عموجان، آقاعمو).** (گلبافی، بوشهری، سیرجانی)

۵۳۰۱۳. **زورش به مول ننه‌اش نمی‌رسد، می‌گوید آقاداداش.** (عوام)

۵۳۰۱۴. **زورش به هندوانه نمی‌رسد، پای خیار را می‌شکند.** (لری)

۵۳۰۱۵. **زورش را داده است به التماس.** (دزفولی)

۵۳۰۱۶. **زورش را گاو می‌زند، ناله‌اش را گرجین.** (سیرجانی)

۵۳۰۱۷. **زورش را من زدم، اِهِنَش را تو می‌گویی؟** (سخن)

۵۳۰۱۸. **زور صد مرد چه حاجت؟ زر یک مرد بیار.** (آذری)

۵۳۰۱۹. **زور عادت را توی گور می‌کند.** (تهرانی)

۵۳۰۲۰. **زور غندی* را هموار می‌سازد.** (افغانی)

۵۳۰۲۱. **زور قالب ندارد.** (هزاره‌ای، افغانی)

۵۳۰۲۲. **زور قبض و برات نمی‌خواهد.** (دهخدا، عوام، کوچه، شکورزاده)

۵۳۰۲۳. **زور کُ.. مادر حساب را داغان می‌کند.** (اشتهاردی)

۵۳۰۲۴. **زور کسی می‌زند که خرش تو گل باشد.** (گلبافی)

۵۳۰۲۵. **زور کسی می‌زند که گاوش به چاه است.** (کرمانی)

۵۳۰۲۶. **زور کمان دمی که نماند کباده است.** (بیدل: ۲۶۳، امثال‌موزون)

۵۳۰۲۷. **زور کم و خوی تند؟** (سیستانی)

۵۳۰۲۸. **زور ک.. زن حساب را پاره می‌کند.** (بهمنیاری، عوام، شهربابکی)

۵۳۰۲۹. **زور که آمد به گو، بر نقرم* می‌ریند.** (شهربابکی)

۵۳۰۳۰. **زور که آمد حساب برخاست (برمی‌خیزد).** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، هبله‌رودی، عوام)

۵۳۰۳۱. **زور که آمد حساب می‌رود پی کارش (از میان بر می‌خیزد).** (بهمنیاری، خرمی، کرمانی)

۵۳۰۳۲. **زور که آمد سامان را می‌برد.** (بویراحمدی، لری)

۵۳۰۳۳. **زور که آمد قباله باطل شد.** (لکی، نهاوندی)

۵۳۰۳۴. **زور که آمد، کُ.. زن حساب.** (کوچه، مشمر)

۵۳۰۳۵. **زور که آمد، گور پدر حساب.** (کوچه)

۵۳۰۳۶. **زور که از در درآمد عقل از سر برآید.** (افغانی)

۵۳۰۳۷. **زور که از در وارد شد، قانون (عدالت) از دریچه (روزنه) فرار می‌کند.** (ایزدخواستی، آذری)

۵۳۰۳۸. **زور که به سگ گلّه آمد، از تازی شکاری می‌گذرد.** (کرمانجی)

۵۳۰۳۹. **زور که بیاید بغداد را از جا می‌کند.** (ملایری)

۵۳۰۴۰. **زور که بیاید (می‌آید) زنجیر (سامان) می‌برد.** (بختیاری)

۵۳۰۴۱. **زور که در جنگ نیست، گریختنشم ننگ نیست.** (کوچه)

۵۳۰۴۲. **زور که در کار آمد، حساب از سرسرای بیرون می‌رود.** (سمنانی)

۵۳۰۴۳. **زور که رفت پای حساب چپ و راست بسته می‌شود.** (کرمانجی)

۵۳۰۴۴. **زورگو را که می‌بینم عصبانی می‌شوم، کم‌زور را که می‌بینم زارم می‌آید.** (هزاره‌ای)

۵۳۰۴۵. **زورگو زور می‌گوید، بی‌زور می‌گوید یا خدا.** (بختیاری)

۵۳۰۴۶. **زور لبِ گور.** (خزینه)

۵۳۰۴۷. **زور (مار) بر گاو و ناله بر گردون*.** (سوزنی سمرقندی؛ دیوان، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، جیرفتی، مشمر، هبله‌رودی، تایبادی، هراتی)

۵۳۰۴۸. **زورم را به التماس بدهم؟** (بختیاری)

۵۳۰۴۹. **زورم را نمی‌دهم التماس بگیرم.** (دلیجانی)

۵۳۰۵۰. **زور، مردم کوه را چپه می‌کند.** (افغانی)

۵۳۰۵۱. **زورمند دو تا می‌گیرد، یکی حساب می‌کند.** (قشقایی)

۵۳۰۵۲. **زورمند را که دیدم زورم می‌آید، ناتوان را که دیدم دلم می‌سوزد.** (هزاره‌ای)

۵۳۰۵۳. **زور نداری برای چه می‌جنگی؟** (هزاره‌ای)

۵۳۰۵۴. **زور و توانایی که آمد، سند و قباله باطل است.** (کردی)

۵۳۰۵۵. **زور و زاری برابر نیست.** (افغانی)

۵۳۰۵۶. **زور و زاری و التماس کم نمی‌شود.** (هزاره‌ای)

۵۳۰۵۷. **زور و فشار از بزرک روغن در می‌آورد.** (آذری)

۵۳۰۵۸. **زور و قدرت خرس را دارد.** (رامسری)

۵۳۰۵۹. **زور هفت ملاّ به یک جوال سبوس نمی‌رسد.** (افغانی)

۵۳۰۶۰. **زور یک مرغ را دارد، ولی می‌خواهد تخم غاز بگذارد.** (نوری)

۵۳۰۶۱. **زوری مکن، زوری مکن، زر بفرست زر بر سر فولاد نهی، نرم گردد.** (تاجیکی)

۵۳۰۶۲. **زوزه کشید، زوزه کشید، به سر خود بلا آورد.** (آذری)

۵۳۰۶۳. **زوزه‌ی بچّه هرچه تلخ باشد، باز از بی‌بچّه‌ای شیرین‌تر است.** (کرمانجی)

۵۳۰۶۴. **زوزه‌ی روباه‌ها در روی شکار آبروی شیرها را می‌برد.** (کرمانجی)

۵۳۰۶۵. **زوزه‌ی شغال می‌کشد.** (آملی)

۵۳۰۶۶. **زوزه‌ی گرگ بی‌دلیل نیست.** (کردکویی)

۵۳۰۶۷. **زوغم زد و زاغم زد، پس مانده کلاغم زد.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)

۵۳۰۶۸. **زهد با نیّت پاک است نه با جامه‌ی پاک.** (پروین‌اعتصامی: ۱۱۲، شکورزاده، دهخدا)

۵۳۰۶۹. **زهد خشک می‌فروشد.** (هبله‌رودی)

۵۳۰۷۰. **زهد در عمامه و در ریش نیست / هر که گوید یا علی، درویش نیست.** (فرهنگ‌نامه)
۵۳۰۷۱. **زهد نبود روی چون طاعون و قطران داشتن.** (سنایی؛ دیوان: ۴۶۲، دهخدا)
۵۳۰۷۲. **زهرا بداند، صحرا بداند.** (شاهرودی)
۵۳۰۷۳. **زهر از آفتاب نگیر.** (جیرفتی)
۵۳۰۷۴. **زهر از آن چکه می‌کند.** (لری)
۵۳۰۷۵. **زهر از قِبَل تو نوش‌داروست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۳۴، بهمنیاری، دهخدا، عوام)
۵۳۰۷۶. **زهر است عطای خلق هر چند دوا باشد.** (واعظ قزوینی: ۴۳۶، شکورزاده)
۵۳۰۷۷. **زهرا نباشد سکینه، مکّه نباشد مدینه.** (بختیاری)
۵۳۰۷۸. **زهرای زنگی، چِشمان پلنگی.** (جیرفتی)
۵۳۰۷۹. **ز هر باغ، گلی بس.** (افغانی)
۵۳۰۸۰. **زهر به اطمینان تریاق نمی‌توان خورد.** (نامه‌ی داستان)
۵۳۰۸۱. **زهر به دندان گرفت.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۵۳۰۸۲. **زهِر جدید لذّتی تازه به دل آمد.** (شکورزاده)
۵۳۰۸۳. **زهر چوب می‌برآید، زهر زبان نمی‌برآید.** (تاجیکی)
۵۳۰۸۴. **زهر چه به خروار، چه به مثقال.** (جیرفتی)
۵۳۰۸۵. **زهرچیزی بَتَر چشم انتظاری است.** (روحانی، شکورزاده)
۵۳۰۸۶. **زهر خرمن خوشه‌ای.** (افغانی)
۵۳۰۸۷. **زهر خسک می‌فروشد.** (مثمر)
۵۳۰۸۸. **زهر خود اندکی قتّال باشد، چون بسیار باشد چون باشد؟** (تاریخ‌الوزرا: ۲۱، تکمله)
۵۳۰۸۹. **زهر خود را ریخت (پاشید).** (هبله‌رودی، تکمله، حییم، دهخدا، ایلامی، اصفهانی)
۵۳۰۹۰. **زهر خوردن به گمان نه از دانایی است.** (قابوس‌نامه: ۳۳)
۵۳۰۹۱. **ز هر دری که درآیی ز معرفت بابی است.** (صائب: ۸۷۶)
۵۳۰۹۲. **زهر را زهرخور می‌خورد.** (افغانی)
۵۳۰۹۳. **زهر را هر کس بخورد و درد را هر کس بکشد می‌فهمد.** (قشقایی)
۵۳۰۹۴. **زهر زبان از زهر مار بد.** (تاجیکی)
۵۳۰۹۵. **زهرست تریاق ز اندازه بیش.** (قدسی مشهدی:۹۵۲)
۵۳۰۹۶. **زهر سفید، ماست میش.** (افغانی)
۵۳۰۹۷. **ز هر شور و تلخی بباید چشید.** (فردوسی: ۲۳۸۱/۹، امثال‌موزون)
۵۳۰۹۸. **ز هر طرف که شود کشته، سود اسلام است.** (مختارنامه، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، مثمر، هبله‌رودی)
۵۳۰۹۹. **ز هر طرف که نسیم وزید، روزن شد.** (نظیری: ۱۳۲، امثال‌موزون)
۵۳۱۰۰. **زهر عقرب، خود عقرب را نمی‌کشد.** (قشقایی)
۵۳۱۰۱. **زهر عقرب لاغر زیاد است.** (قشقایی)
۵۳۱۰۲. **ز هر کس راز خود پوشیده بهتر.** (عبید؛ کلیات. (محجوب): ۱۶۳، امثال‌موزون)
۵۳۱۰۳. **زهر کورها را به شلان ریختی.** (بختیاری)
۵۳۱۰۴. **زهرمار از لب دیگ برنمی‌گردد.** (کوچه)
۵۳۱۰۵. **زهر مار، مار را زیان ندارد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۰تکمله)
۵۳۱۰۶. **زهرم شود قاشق ماست/ دلم بزغاله چرانی نمی‌خواست.** (شهربابکی)
۵۳۱۰۷. **زهر و پازهر با همند.** (هبله‌رودی)
۵۳۱۰۸. **زهر و تریاک هردو از یک معدن می‌آید.** (مرزبان‌نامه: ۳۴۲)
۵۳۱۰۹. **زهر و مار هردو با هم باشند.** (مثمر)
۵۳۱۱۰. **زهره‌ات به کار است.** (هزاره‌ای)
۵۳۱۱۱. **زهره‌اش را باخته‌است (ترکاند).** (نامه‌ی‌داستان، هزاره‌ای)
۵۳۱۱۲. **زهره گدا شام شب ندارد، گندم قرض می‌دهد.** (سراوانی)
۵۳۱۱۳. **زهره‌ی‌مردان نداری چون زنان در خانه باش.** (سعدی؛ کلیات: ۳۸۵، شکورزاده)
۵۳۱۱۴. **زهر یک قطره و صد قطره ندارد.** (افغانی)
۵۳۱۱۵. **زهری که چشیدن نتوانی نچشانی.** (صائب: ۳۴۰۰، تکمله)
۵۳۱۱۶. **زه (زهش) را کشیدند.** (تمثیل، امثال)
۵۳۱۱۷. **ز هستی تا عدم، مویی امید است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین:۳۵۹، بهمنیاری)
۵۳۱۱۸. **زه کردن این کمان بسی دشوار است.** (ابوسعیدابوالخیر؛ دیوان، امثال‌موزون، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، شاهد)
۵۳۱۱۹. **ز همرهان گران جان بِبُر، که سوزن دوخت/ به دامن فلک چارمین مسیحا را.** (صائب: ۲۸۷، تکمله)
۵۳۱۲۰. **ز همرهان موافق جدا نباید شد.** (صائب: ۱۸۴۹، تکمله)
۵۳۱۲۱. **ز همسایگان بد همسایگان رسند به رنج و به دردسر.** (دهخدا)
۵۳۱۲۲. **ز هیبت تو عدو نقش شاهنامه بود (شود).** (سوزنی سمرقندی، فرهنگ‌نامه)
۵۳۱۲۳. **زهی تصوّر باطل، زهی خیالِ محال.** (کمال‌خجندی: ۶۵/۲، دهخدا، تهرانی)
۵۳۱۲۴. **زهی جو فروشان گندم نمای.** (سعدی؛ کلیات: ۲۳۱)

۵۳۱۲۵. **زهی سوار که آهوی مانده می‌گیرد.** (ظهوری ترشیزی، دهخدا)
۵۳۱۲۶. **زهی مراتب خوابی که به ز بیداری است.** (حافظ: ۴۷، هبله‌رودی، مثمر)
۵۳۱۲۷. **زهی نادان که او خورشید تابان/ به نور شمع جوید در بیابان.** (گلشن راز: ۷۰)
۵۳۱۲۸. **زیاد از پسرت تعریف نکن؛ زیرا در کنارت می‌ریند.** (لری)
۵۳۱۲۹. **زیاد از یک کاسه می‌خورید.** (فیروزکوهی)
۵۳۱۳۰. **زیاد اگر نباشد با کم بساز، شادی اگر نباشد با غم بساز.** (گیلکی)
۵۳۱۳۱. **زیاد (با) اندر آرد برد سوی دم.** (فردوسی: ۱۸۹۵/۷، امثال‌موزون)
۵۳۱۳۲. **زیاد به بلندان بنگری، پایین‌ها می‌افتی.** (کردی)
۵۳۱۳۳. **زیادتی مطلب، کار بر خود آسان کن.** (حافظ: ۱۸۲)
۵۳۱۳۴. **زیاد حرفش را نزن، صبر کن تا سه تیر ماه بگذرد.** (رامسری)
۵۳۱۳۵. **زیاد خان پشکشت، اندازه خان باش.** (کرمانی)
۵۳۱۳۶. **زیاد خوردن آدمی را از کم خوردن هم باز می‌دارد.** (آذری)
۵۳۱۳۷. **زیاد دویدن نتیجه‌اش پاره شدن پاپوش است، بخت و اقبال باید بلند باشد.** (رامسری)
۵۳۱۳۸. **زیاد رفت و کم ماند.** (مازندرانی)
۵۳۱۳۹. **زیاد شیرین هم دِل را می‌زند.** (تهرانی)
۵۳۱۴۰. **زیاد عجله داری، چهار چهار ببند.** (آذری)
۵۳۱۴۱. **زیاد عصبانی نشو، شیرت خشک می‌شود.** (آذری)
۵۳۱۴۲. **زیاد عمر کرده زیاد نمی‌داند، زیاد گشته زیاد می‌داند.** (قشقایی)
۵۳۱۴۳. **زیاد غلیظ حرف نزن، لب‌هایت می‌ترکد.** (طالقانی)
۵۳۱۴۴. **زیاد فریاد نکش، خصیه‌هایت پاره می‌شود.** (آذری)
۵۳۱۴۵. **زیاد فکر نکن، هرچه فکر کنی باز دوتاش بیرونه.** (تهرانی)
۵۳۱۴۶. **زیاد کار می‌کند، کم می‌جود.** (آذری)
۵۳۱۴۷. **زیاد گشته، زیاد می‌داند.** (قشقایی)
۵۳۱۴۸. **زیاد گفتن زیبنده‌ی‌قرآن است.** (هزاره‌ای)
۵۳۱۴۹. **زیاد گفتن، که خوردن است.** (آذری)
۵۳۱۵۰. **زیاد لفت و لعاب می‌دهد.** (گیلکی)
۵۳۱۵۱. **زیاد می‌خورد و کم می‌ریند.** (کردی)
۵۳۱۵۲. **زیاد می‌دانی، کم حرف بزن.** (آذری)
۵۳۱۵۳. **زیاد ناز کردن باعث می‌شود که مهرش از دل بیرون رود.** (هزاره‌ای)
۵۳۱۵۴. **زیاد نخور، خواب آشفته نبین.** (لری)
۵۳۱۵۵. **زیاده از قسمت نمی‌توان خورد.** (آذری)
۵۳۱۵۶. **زیاده‌گو، پراشتباه است.** (ترکمنی)
۵۳۱۵۷. **زیاده‌گویی در تلاوت قرآن خوش است.** (ایلامی)
۵۳۱۵۸. **زیادی بار کرده‌است.** (کرمانی)
۵۳۱۵۹. **زیادی خوشی، یا نکبت می‌آورد یا ناخوشی.** (تهرانی)
۵۳۱۶۰. **زیادی رفت، اندکش مانده‌است.** (رامسری)
۵۳۱۶۱. **زیادی روزی، دخلی به قحط سالی ندارد.** (آمره‌ای)
۵۳۱۶۲. **زیادی هرچیز بد است.** (سمنانی)
۵۳۱۶۳. **زیارت بزرگان کفّاره‌ی‌گناه است.** (خزینه)
۵۳۱۶۴. **زیارت حج نصیب هرکس نشود.** (آذری)
۵۳۱۶۵. **زیارت در خانه است.** (کرمانی، زرقانی)
۵۳۱۶۶. **زیارت در خانه‌ای.** (سیرجانی)
۵۳۱۶۷. **زیارت را من رفتم، تو نخود و کشمش داری.** (آلاشتی)
۵۳۱۶۸. **ز یار و برادر که دانی به است؟ / برادر، اگر یار و یاری‌ده است.** (قدسی مشهدی:۹۱۶)
۵۳۱۶۹. **زیان از زهر تلخ‌تر است.** (قشقایی)
۵۳۱۷۰. **زیان بوَد چو فراوان خورند شهد و شکر.** (مسعودسعدسلمان: ۳۲۹، شکورزاده، امثال‌موزون)
۵۳۱۷۱. **زیان به‌هنگام بهتر از سود بی‌هنگام است.** (عوام، دهخدا، شکورزاده)
۵۳۱۷۲. **زیان بی‌کاری یک نان است.** (آمره‌ای)
۵۳۱۷۳. **زیانِ زیان باش، یا سودِ سود.** (قدسی مشهدی:۹۵۱)
۵۳۱۷۴. **زیانش از سودش بیشتر است.** (ملایری)
۵۳۱۷۵. **زیان‌کارتر عیبی عیب خود نادیدن است.** (تاریخ گزیده، دهخدا)
۵۳۱۷۶. **زیانِ کسان سود دیگر کس است.** (گرشاسب‌نامه: ۳۰۰، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۳۱۷۷. **زیان نمی‌رسد الماس را ز سودن‌ها.** (بیدل: ۵۲، امثال‌موزون)
۵۳۱۷۸. **زیبا اوست که زیبا بنشیند.** (اوزی)
۵۳۱۷۹. **زیبارویان را وفایی نیست.** (آذری)
۵۳۱۸۰. **زیباست ولی نه هر بلندی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۲۱)
۵۳۱۸۱. **زیبا ظاهر، باطن گندیده.** (هزاره‌ای)
۵۳۱۸۲. **زیبای دل‌خواه را چه سفیدش چه سیاهش.** (آذری)
۵۳۱۸۳. **زیبایی از رخسار، مهر از چشم.** (گنبدکاووسی)
۵۳۱۸۴. **زیبایی انگشتر به نگین آن است.** (شهربابکی)
۵۳۱۸۵. **زیبایی بسته‌ی تبی است و زندگی بسته‌ی هویی.** (سمنانی)
۵۳۱۸۶. **زیبایی به خاطر ثروت است، اگر ثروت نباشد، زیبایی هم نخواهد بود.** (قشقایی)

۵۳۱۸۷. **زیبایی در سادگی است.** (افغانی)
۵۳۱۸۸. **زیبایی زنان از سرخ‌رویی مردان است، و زیبایی مردان از سرخی رو.** (خزینه)
۵۳۱۸۹. **زیبایی گل در سکوت اوست.** (شکورزاده)
۵۳۱۹۰. **زیبایی مرد به مجلس نمی‌رود، فهمش می‌رود.** (مازندرانی)
۵۳۱۹۱. **زیبایی یا خوبی از دارا بودن ناشی می‌شود وگرنه از کجا می‌تواند باشد؟** (آذری)
۵۳۱۹۲. **زیب و زیور آسیاب، توبره و جوال است.** (آذری)
۵۳۱۹۳. **زیب و فر آری ز پرّ خود بود طاوس را.** (جامی؛ فاتحةالشباب، امثال‌موزون)
۵۳۱۹۴. **زیتون هم خود را میان میوه‌جات جا زده.** (گیلکی)
۵۳۱۹۵. **زیر آب رفتن نه از سر غرض است/ ترک عادت به موجب مرض است.** (کازرونی)
۵۳۱۹۶. **زیر آبی رفتن، کار کوز*است.** (مازندرانی)
۵۳۱۹۷. **زیر آسمان خوابیدن بهتر از زیر پتو با جوجه تیغی خوابیدن.** (خرّمی)
۵۳۱۹۸. **زیر آسمانِ شکسته نشسته‌ام.** (تالشی، خلخالی)
۵۳۱۹۹. **زیر الکی‌ها را پنهان کن، کوزرها*را بگیر.** (بختیاری)
۵۳۲۰۰. **زیر انبار برنج بخواب، خانه‌ی مادرزن نخواب.** (گیلکی)
۵۳۲۰۱. **زیراندازش (مان) زمین است رواندازش (مان) آسمان.** (دهخدا، عوام، قمی)
۵۳۲۰۲. **زیر انسان زبان است، زیر دیگ آتش.** (کردی)
۵۳۲۰۳. **زیر این دور گنبد دوّار/ هست دی با بهار و گل با خار.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۳۸، دهخدا)
۵۳۲۰۴. **زیر این کاسه نیم کاسه است.** (تهرانی، دهخدا)
۵۳۲۰۵. **زیر بار برنمی‌خاست، سرباری هم بارش کردند (رویش گذاشتند).** (عوام، فرهنگ‌نامه)
۵۳۲۰۶. **زیر بار منّت احسان نمی‌ماند کریم.** (وحیدقزوینی، امثال‌موزون)
۵۳۲۰۷. **زیر بار منّت نامرد رفتن مشکل است.** (شکورزاده)
۵۳۲۰۸. **زیر بارند درختان که تعلّق دارند.** (حافظ: ۳۵۴، خزینه)
۵۳۲۰۹. **زیر برگِ درخت، گردو پیدا کرده.** (مازندرانی)
۵۳۲۱۰. **زیر بغل باد می‌اندازد.** (مازندرانی)
۵۳۲۱۱. **زیر بغلش هندوانه نده.** (آذری)
۵۳۲۱۲. **زیر بغل مست را بگیری، بدمستیش زیادتر می‌شود.** (تهرانی)
۵۳۲۱۳. **زیر بوته‌ی‌درمنه که سبز نشده.** (قشقایی)
۵۳۲۱۴. **زیر پاشنه‌اش را می‌کشد.** (آذری)
۵۳۲۱۵. **زیر پایت را دارند خالی می‌کنند.** (کرمانی)
۵۳۲۱۶. **زیر پایت گر بدانی حال مور/ همچو حال توست زیر پای پیل.** (سعدی؛ کلیات: ۲۹)
۵۳۲۱۷. **زیر پایش پوست خربزه انداخته‌اند (گذاشته‌اند).** (آذری، عوام)
۵۳۲۱۸. **زیر پای شتر مخواب، خواب آشفته مبین.** (دهخدا، عوام، کوچه، شکورزاده)
۵۳۲۱۹. **زیر پای شتر نخوابیده‌ایم.** (بختیاری)
۵۳۲۲۰. **زیر پایش داغ آمده.** (هزاره‌ای)
۵۳۲۲۱. **زیر پایش را جارو کرده‌اند.** (قشقایی)
۵۳۲۲۲. **زیر پایش را خالی کرد.** (هراتی)
۵۳۲۲۳. **زیر پایش سنگ جمع می‌کند.** (قشقایی)
۵۳۲۲۴. **زیر پایش مورچه آزار نمی‌یابد.** (افغانی، آذری)
۵۳۲۲۵. **زیر پایش نشسته‌اند (رفته‌اند).** (آذری، قشقایی، ایلامی، سنگسری)
۵۳۲۲۶. **زیر پایش نگاه نمی‌کند.** (بختیاری)
۵۳۲۲۷. **زیر پایش همه بلندان پست.** (نظامی، هفت‌پیکر)
۵۳۲۲۸. **زیر پای مادران باشد جنان.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۸۴/۵، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۵۳۲۲۹. **زیر پرچم او سینه می‌زند.** (خوانساری)
۵۳۲۳۰. **زیر پرده نیم‌پرده‌ای هست (است).** (شکورزاده، بهمنیاری)
۵۳۲۳۱. **زیر پل منزل خطرناک است / منزل لوطیان بی‌باک است.** (ضیا، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۵۳۲۳۲. **زیر پلو ملی (ترب) برآمد.** (افغانی)
۵۳۲۳۳. **زیر پوستش آبی دویده است.** (زرقانی)
۵۳۲۳۴. **زیرت حصیر، رویت حصیر، بخواب یتیم که عرق می‌کنی.** (آذری)
۵۳۲۳۵. **زیر تگرگ خیس شده‌ایم، از باران باکی نداریم.** (میانه‌ای)
۵۳۲۳۶. **زیر ته دیگ، دیگر برنج هست؟** (سنگسری)
۵۳۲۳۷. **زیر ته دیگ روغن نریز.** (کلاردشتی)
۵۳۲۳۸. **زیر ته دیگ که پلو نیست.** (گیلکی، شهمیرزادی)
۵۳۲۳۹. **زیر ته دیگ که دیگر آش نیست.** (سرخه‌ای)
۵۳۲۴۰. **زیرجامه‌اش دو تا شده.** (نامه‌ی داستان)
۵۳۲۴۱. **زیرجامه‌اش را خراب کرده.** (نامه‌ی داستان)
۵۳۲۴۲. **زیر چادر مرد، رسوا و عیان/ سخت پیدا، چون شتر بر نردبان.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۸۷/۴)
۵۳۲۴۳. **زیر چادر، همه‌ی‌زنان زیبا هستند.** (آذری)
۵۳۲۴۴. **زیر چاق کرده (زیر چاقش کردم).** (نامه‌ی‌داستان، کرمانی)
۵۳۲۴۵. **زیر چای و سر شوربا را به دوستات مده.** (افغانی)
۵۳۲۴۶. **زیر چراغ سایه است.** (افغانی)

۵۳۲۴۷. **زیر حلقی (چانه) می‌خواهد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۳۲۴۸. **زیر خاکستر، حتماً آتشی هست.** (ترکمنی)
۵۳۲۴۹. **زیر خاکستر سرد، گرده‌ی‌نان گرمی دیدم.** (لری)
۵۳۲۵۰. **زیر خایه رد کرد.** (سنگسری)
۵۳۲۵۱. **زیر خایه می‌مانی، امّا زیر حرف نمی‌مانی.** (سنگسری)
۵۳۲۵۲. **زیر داربست درخت مو، بیل زده‌ای؟** (سنگسری)
۵۳۲۵۳. **زیر درخت توت.** (سنگسری)
۵۳۲۵۴. **زیر درخت چه کنم نشسته‌است.** (بهمنیاری، خرمی، کرمانی)
۵۳۲۵۵. **زیر درخت خشک برود، برگ سبز به عمل می‌آورد.** (مازندرانی)
۵۳۲۵۶. **زیر درخت خشک منشین که سایه ندارد.** (بختیاری)
۵۳۲۵۷. **زیر درخت را طوری زد که سر خبردار نشد.** (مازندرانی)
۵۳۲۵۸. **زیر درخت لرگ*گردو پیدا کرده.** (مازندرانی)
۵۳۲۵۹. **زیردستان را پاک دار.** (قابوس‌نامه: ۵۴)
۵۳۲۶۰. **زیر دست چون خودی بودن بلاست.** (عباس قلی‌خان شاملو، تکمله)
۵۳۲۶۱. **زیر دستِ رنج عالم نیست الاّ طبعِ ما / پایمالِ عشق شیرین جز دل فرهاد نیست.** (مجیر بیلقانی؛ دیوان:۲۶۲)
۵۳۲۶۲. **زیر دل خر هم سفید است.** (کرمانی)
۵۳۲۶۳. **زیر دم این را سوراخ کردی؟** (بیرجندی)
۵۳۲۶۴. **زیر دُمش خار می‌ماند.** (افغانی)
۵۳۲۶۵. **زیر دُمش سُست است.** (بهمنیاری، خرمی، سهیلی، عوام، لری، نامه‌ی‌داستان، تهرانی)
۵۳۲۶۶. **زیر دم شغال سایه نیست.** (مازندرانی)
۵۳۲۶۷. **زیر دنبه‌اش سست است.** (شوشتری)
۵۳۲۶۸. **زیر دندان آدم کاری مو دارد (هست).** (گیلکی)
۵۳۲۶۹. **زیر دندانت خنده دویده.** (گیلکی)
۵۳۲۷۰. **زیر دندانش ریگ آمد.** (افغانی)
۵۳۲۷۱. **زیر دندانش شیرینی نشسته.** (رامسری)
۵۳۲۷۲. **زیر دندانش لذت افتاد.** (فیروزکوهی)
۵۳۲۷۳. **زیر دندانش مزّه کرده (داده) است.** (بهمنیاری، هزاره‌ای)
۵۳۲۷۴. **زیر دنده‌اش پر است.** (ایلامی)
۵۳۲۷۵. **زیر دنده‌هایش را پر کرده.** (آذری)
۵۳۲۷۶. **زیر دیگ آتش است و زیر آدم آدم.** (شکورزاده، سهیلی، عوام)
۵۳۲۷۷. **زیر دیگ آتش، زیر آدم (آدمی‌زاده) حرف.** (بهمنیاری، کوچه، تهرانی)
۵۳۲۷۸. **زیر دیگ را وقتی گز کنی لبریز می‌شود.** (سیستانی)
۵۳۲۷۹. **زیر دیگی که سه پایه دارد، هر کدام برای دیگر قوّت است، یکی نباشد آن دو هیچ است.** (ترکمنی)
۵۳۲۸۰. **زیر دیوار خرابه (شکسته) نخواب، تا خواب آشفته نبینی.** (شکورزاده، تهرانی)
۵۳۲۸۱. **زیر دیوار شکسته منشین.** (لارستانی)
۵۳۲۸۲. **زیر دیوار شوی، زیر پر نی.** (افغانی)
۵۳۲۸۳. **زیر رنج اندرون، دو صد (همه) گنج است.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۱۷، شکورزاده)
۵۳۲۸۴. **زیر رنج بود گنج‌های پنهانی (آسانی).** (مجیربیلقانی؛ دیوان:۱۹۹، دهخدا)
۵۳۲۸۵. **زیر ریشش، خر سوار تیر کرد.** (افغانی)
۵۳۲۸۶. **زیر زبان است، پایگاه رجال.** (عنصری: ۱۲۷)
۵۳۲۸۷. **زیر زبان خود نگاه می‌باید داشت.** (بیرجندی)
۵۳۲۸۸. **زیر زبانش انگار بچّه زبان دیگری است.** (مازندرانی)
۵۳۲۸۹. **زیر زبانش را کشید.** (بختیاری، قمی)
۵۳۲۹۰. **زیر زبانش هیچی بند نمی‌شود.** (گلبافی)
۵۳۲۹۱. **زیر سایه، تو را کوچک می‌نمایاند.** (فیروزکوهی)
۵۳۲۹۲. **زیر سایه‌ی (از دولتِ، سر، از صدقه‌ی‌سر) گندم، تلخه هم آب می‌خورد.** (کوچه)
۵۳۲۹۳. **زیرسایه‌ی‌درخت صد گوسفند می‌تواند بخوابد.** (قشقایی)
۵۳۲۹۴. **زیر سایه‌ی روباه نخواب بگذار شیر تو را بدرد.** (شکورزاده)
۵۳۲۹۵. **زیر سایه‌ی شتر راه می‌رود.** (افغانی)
۵۳۲۹۶. **زیر سایه‌ی هر ستاره، یک نفر هست.** (بختیاری)
۵۳۲۹۷. **زیر سبوس، آردها دارد.** (آذری)
۵۳۲۹۸. **زیر ستاره‌ی‌صُحب که باشد پیدا می‌کند.** (زرقانی)
۵۳۲۹۹. **زیر سر دیوانه خیلی فتنه‌ها خوابیده.** (لری)
۵۳۳۰۰. **زیر سرش بالش نرم گذاشته‌اند.** (آذری)
۵۳۳۰۱. **زیر سرش بُرز*شده‌است.** (کرمانی)
۵۳۳۰۲. **زیر سرش بلند است.** (قمی، لری، آذری، حییم)
۵۳۳۰۳. **زیر سنگ بزرگ شوی، زیر سی دندانی نی.** (افغانی)
۵۳۳۰۴. **زیر سنگ که باشد، پیدا می‌کند.** (زرقانی، دامغانی)
۵۳۳۰۵. **زیرسیبیلمُ نرفتی، گوز تو هاون نکوفتی.** (یزدی)
۵۳۳۰۶. **زیر شاخ حجامت است.** (تهرانی)
۵۳۳۰۷. **زیرش در رویی از کاظمین علیه‌السلام آمده.** (تهرانی)
۵۳۳۰۸. **زیرش زمین است و رویش آسمان.** (کردی)
۵۳۳۰۹. **زیرش سنگ، بالاش سنگ، باز عروس بهتر است.** (ابهری)
۵۳۳۱۰. **زیر شکم خالی (لخت).** (بختیاری)

۵۳۳۱۱. **زیر شلتوک (سبوس) دنبال مرغانه می‌گردد، زیر درخت کول*دنبال گردو.** (گیلکی)

۵۳۳۱۲. **زیرشلوار او را از پایش در می‌آورد.** (رامهرمزی)

۵۳۳۱۳. **زیر شمشیر حوادث مژه بر هم نزنیم/ بر رخ سیل گشاده ست درِ خانه‌ی‌ما.** (جودت)

۵۳۳۱۴. **زیر شوربا گرم می‌کند.** (اهری)

۵۳۳۱۵. **زیرِ ظاهر، باطنی بس قاهر است.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۲۴۴/۳)

۵۳۳۱۶. **زیر عبا، خنجر دارد.** (آملی)

۵۳۳۱۷. **زیر قدمش را خالی کرد.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)

۵۳۳۱۸. **زیر قطره در آمد و رفت زیر شُرشُر آب.** (لری)

۵۳۳۱۹. **زیر کاسه نیم کاسه‌ای هست.** (دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی، مثمر، افغانی، خزینه)

۵۳۳۲۰. **زیرکان دانند سیر از سوسن و خار از سمن.** (سنایی؛ دیوان: ۵۲۷، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۳۳۲۱. **زیر کاه (شلتوک) تخم مرغ پیدا کرده.** (گیلکی)

۵۳۳۲۲. **زیر کرسی ییلاق من است، رویش قشلاق من است.** (نمینی)

۵۳۳۲۳. **زیر کلاهش پر می‌گذارد.** (هزاره‌ای)

۵۳۳۲۴. **زیر کُول دار*، گردو پیدا کرده.** (رامسری)

۵۳۳۲۵. **زیرکی، جای خود شناختن است.** (ظفرنامه: ۳۰۸/۲، تکمله)

۵۳۳۲۶. **زیرکی جوان‌مرگی می‌آورد.** (آذری)

۵۳۳۲۷. **زیرکی زهر و نادانی شکر.** (تاجیکی)

۵۳۳۲۸. **زیر گنبد آبنوسی، یک‌جا عزاست، یک‌جا عروسی.** (کوچه)

۵۳۳۲۹. **زیر لباس او سرناست.** (رامسری)

۵۳۳۳۰. **زیر لبش بشکن می‌شکند.** (راوری)

۵۳۳۳۱. **زیر لحاف کرباسی، چه می‌داند کسی، چه می‌کند با کسی.** (شکورزاده، تهرانی)

۵۳۳۳۲. **زیر لمبرین آدم شل می‌شود.** (گیلکی)

۵۳۳۳۳. **زیرم تر، رویم سنگ.** (آذری)

۵۳۳۳۴. **زیرم خیس، رویم سنگ.** (آذری)

۵۳۳۳۵. **زیر مشعل، تاریک است.** (دزفولی، شوشتری)

۵۳۳۳۶. **زیر ناودان نخواب، تا خواب آشفته نبینی.** (سنگسری)

۵۳۳۳۷. **زیر و بالا می‌گوید (صحبت می‌کند).** (هبله‌رودی، بختیاری، دهخدا)

۵۳۳۳۸. **زیر و زبر دو گاو مشتی خر بین.** (خیام: ۲۳۲)

۵۳۳۳۹. **زیر و زبر می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان، هزاره‌ای)

۵۳۳۴۰. **زیرِ ویران گنج سلطانی بُوَد.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۷۴۴/۱)

۵۳۳۴۱. **زیره آب می‌خواهد؟ نه.** (کاشانی)

۵۳۳۴۲. **زیره به کرمان رواج ندارد.** (کمال‌خجندی: ۳۰۰/۱)

۵۳۳۴۳. **زیره به کرمان، غوشاد*به بادغیس.** (هراتی)

۵۳۳۴۴. **زیره به کرمان، گُه سگ برای درمان؟** (گیلکی)

۵۳۳۴۵. **زیره به کرمان می‌برد.** (افغانی، قمی، هبله‌رودی)

۵۳۳۴۶. **زیره به کرمان (می‌برد) و چغندر به خراسان (هرات).** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، مشهدی، سیستانی)

۵۳۳۴۷. **زیره را من سوی کرمان آورم/ گر به پیش تو دل و جان آورم.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۱۹۵/۱)

۵۳۳۴۸. **زیره فرار کن که آب آمد.** (سبزواری)

۵۳۳۴۹. **زیره نمیر، آبت می‌دهم.** (زرقانی)

۵۳۳۵۰. **زیر هیچ درختی را خشک باقی نگذاشت.** (مازندرانی)

۵۳۳۵۱. **زیستن با مار بد بهتر در نگریستن به یار بد.** (افغانی)

۵۳۳۵۲. **زیغم زد و زاغم زد پس‌مانده کلاغم زد.** (بهمنیاری، کوچه)

۵۳۳۵۳. **ز یک چراغ توان صد چراغ روشن کرد.** (بدخشی، شکورزاده)

۵۳۳۵۴. **ز یک دست، آواز ناید به دَر.** (قدسی مشهدی: ۹۳۰)

۵۳۳۵۵. **ز یک دست نخیزد آواز.** (قدسی مشهدی: ۱۸۵)

۵۳۳۵۶. **ز یک صفیر دو صد مرغ می‌پرد از شاخ.** (سالک قزوینی: ۱۲۰، تکمله)

۵۳۳۵۷. **زیگ چیه که چریش باشه.** (آملی)

۵۳۳۵۸. **زیگ چیه که طاقت گلوله داشته‌باشد.** (مازندرانی)

۵۳۳۵۹. **زیگ*را در روز برفی می‌توان شکار کرد (می‌گیرند).** (مازندرانی)

۵۳۳۶۰. **زیلوی خودم بهتر از قالی دیگران.** (بختیاری)

۵۳۳۶۱. **زیلوی مسجد است، نه فروختنی است نه سوزاندنی.** (شیرازی)

۵۳۳۶۲. **زینب با سر پر بلایی است.** (آذری)

۵۳۳۶۳. **زینب را می‌گرداند.** (سمنانی)

۵۳۳۶۴. **زین بر گاو نهاده.** (نامه‌ی داستان)

۵۳۳۶۵. **زین بزم برون رفت و چه خوش رفت.** (حسابی)

۵۳۳۶۶. **زینب زیادی است.** (دهخدا، بهمنیاری، زرقانی، کاوش)

۵۳۳۶۷. **زینب ستم‌کش است.** (دهخدا)

۵۳۳۶۸. **زینب غازچران.** (دهخدا)

۵۳۳۶۹. **زینب کدو تره*خورد و شش پا از مادر بزرگش جلوتر است.** (گیلکی)

۵۳۳۷۰. **زینب نمی‌شوم اگر بشوم، نمی‌خوانم اگر بخوانم، گریه نمی‌اندازم.** (اراکی)

۵۳۳۷۱. **زین پس آب خود مبر، کت نیاید زان خمیر.** (رضی‌الدین نیشابوری؛ دیوان: ۱۴۷)

۵۳۳۷۲. **زینت آسیا توبره و انبان است.** (آذری)

۵۳۳۷۳. **زینت اسب دُمش است و زینت زن مویش (گیسویش).** (گنبدکاووسی، ترکمنی)

۵۳۳۷۴. **زینت خانه کودک و زینت سفره مهمان است.** (گرگری، هادی‌شهر)

۵۳۳۷۵. **زینت دیوار کاهگل است، زینت انسان لباس.** (تاجیکی، افغانی)

۵۳۳۷۶. **زینت زن (زنان) عفت است، زینت مرد (مردان) غیرت است.** (هزاره‌ای، شکورزاده، افغانی)

۵۳۳۷۷. **زینت زن، زیور زن.** (افغانی)

۵۳۳۷۸. **زینتِ ساده‌دلان، پاکیِ گوهر باشد.** (صائب: ۵۰۸)

۵۳۳۷۹. **زینت (شاهد) باغ است درخت جوان / پیر شود برکندش باغبان / شاخ جوان (تر از) بهر گلی نوبر است / شاخه پیر (هیزم خشک) از پی خاکستر است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۹۵، مشهدی)

۵۳۳۸۰. **زینت مرد دانش است و هنر.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۹۰، امثال‌موزون، شکورزاده، عوام)

۵۳۳۸۱. **زینت (مهره)، همسایه برای تو گردن‌بند نمی‌شود.** (سرخه‌ای، شهربابکی)

۵۳۳۸۲. **زین حسن تا آن حسن فرقی است بسیار.** (شکورزاده، عوام)

۵۳۳۸۳. **زین خود را از گر*ساخته می‌تواند.** (افغانی)

۵۳۳۸۴. **زین عصا تا آن عصا فرقی است ژرف.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۹/۱، امثال‌موزون، عوام، شکورزاده، دهخدا)

۵۳۳۸۵. **زین قصه هفت گنبد افلاک پُر صداست.** (حافظ: ۶۰، شکورزاده، امثال‌موزون)

۵۳۳۸۶. **زین کرده، سوار شده.** (هزاره‌ای)

۵۳۳۸۷. **زین کهنه را روکش (سرکش و جل) نو می‌کشی.** (مازندرانی)

۵۳۳۸۸. **زین گونه هرچه صادر شود نیکوست.** (مثمر)

۵۳۳۸۹. **زین میان گر بتوان به که کناری گیرند.** (حافظ: ۳۲۲، هبله‌رودی، مثمر)

۵۳۳۹۰. **زین و برگ خر را به خانه‌ی قاطر نینداز.** (مازندرانی)

۵۳۳۹۱. **زین و برگ شتر به تنهایی بار کامل الاغ است.** (کلاردشتی)

۵۳۳۹۲. **زینهار از قرین بد زنهار / وقنا ربنا عذاب‌النار.** (سعدی؛ کلیات: ۸۸ هبله‌رودی، مثمر، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)

۵۳۳۹۳. **زینهار تا زنبورخانه در آشوب نیاوریدِ.** (سمک‌عیّار: ۴۱۸/۵)

۵۳۳۹۴. **زینهاردار نباید که زینهارخوار باشد.** (قابوس‌نامه: ۱۰۹)

۵۳۳۹۵. **زینهار دل مبند بر اسباب دنیوی.** (حافظ: ۶۱۴، آذری)

۵۳۳۹۶. **زیور ادب بهتر که جلب ذَهَب.** (افغانی)

۵۳۳۹۷. **زیور مرد علم و ادب است.** (افغانی)



۵۳۳۹۸. **ژاژ خارا نبود بی‌سخن پوچ حیات.** (صائب: ۲۳۹۷، امثال‌موزون)

۵۳۳۹۹. **ژاژخایان را بود بی‌اعتنایی‌ها جواب.** (امثال‌موزون)

۵۳۴۰۰. **ژاژخایی کردن از بی‌مایگی است.** (بهمنیاری)

۵۳۴۰۱. **ژاژ می‌خاید و هرزه می‌لاید.** (نامه‌ی داستان)

۵۳۴۰۲. **ژاله بارید و کوچه‌ها گِل شد/ رفتن ما به خانه مشکل شد.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۵۳۴۰۳. **ژاله به دور لاله می‌گردد / می به دور پیاله می‌گردد.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۵۳۴۰۴. **ژاله توفان بود به خانه‌ی‌مور.** (قاآنی: ۳۷۴)

۵۳۴۰۵. **ژاله را بیند چو مفلس لعل و مرجان گویدش.** (امثال‌موزون)

۵۳۴۰۶. **ژاله هم رنگ گهر هست ولی نیست گهر.** (امثال‌موزون)

۵۳۴۰۷. **ژاندارم می‌بخشد، ارباب نمی‌بخشد.** (گیلکی)

۵۳۴۰۸. **ژنده، از مانده کمتر نیست.** (کردی)

۵۳۴۰۹. **ژنده باش، گَنده مباش.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، افغانی)

۵۳۴۱۰. **ژنده‌پوش، از دل‌ها فراموش.** (خرّمی، بهمنیاری، شکورزاده)

۵۳۴۱۱. **ژنده‌پوشان را چه پروای اتوست.** (امثال‌موزون)

۵۳۴۱۲. **ژولیده مو، ژولیده خوست.** (بهمنیاری، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)

۵۳۴۱۳. **ژیان ماشین نمی‌شه، باجناق فامیل.** (تهرانی)

۵۳۴۱۴. **ژیگولو را گفتند: «چرا موهایت عین دُم خر درازه؟» گفت: «این هم یک جور اعتراضه».** (تهرانی)

۵۳۴۱۵. **سؤال از آسمان، جواب از ریسمان؟** (شکورزاده، عوام، حییم، دهخدا)

۵۳۴۱۶. **سؤال از ریسمان جواب از آسمان.** (افغانی، تاجیکی)

۵۳۴۱۷. **سؤال در اسلام حرام است.** (کوچه، فرهنگ‌نامه)

۵۳۴۱۸. **سؤال کردن عیب نیست، نپرسیدن عیب است.** (هزاره‌ای)

۵۳۴۱۹. **سؤال نیک هست، از عِلم نیمی.** (پوریای ولی، دهخدا)

۵۳۴۲۰. **سؤالی ندارند، جیبشان دو تاست.** (حییم)

۵۳۴۲۱. **سؤر*مؤمن شفاست.** (عوام، شکورزاده، دهخدا)

۵۳۴۲۲. **سابقه‌اش آبکش است.** (سمنانی)

۵۳۴۲۳. **ساحل عمان و آن‌که منّت سقّا به آب.** (سلمان‌ساوجی: ۳۶۴)

۵۳۴۲۴. **ساختمان چهل شب به پای خودش می‌ایستد، پس از آن خدا نگه می‌دارد.** (کردی)

۵۳۴۲۵. **ساختمان ویران را نمی‌توان به یک آجر تکیه داد.** (ترکمنی)

۵۳۴۲۶. **ساداتی*را در بند بیلون گرفته‌بودند و از او گردو می‌خواستند.** (لری)

۵۳۴۲۷. **ساداتی شیطان را هم گول می‌زند.** (لری)

۵۳۴۲۸. **ساده‌دل مردا که دل بر وعده‌ی مستان نهاد.** (سنایی؛ دیوان: ۸۴۱، دهخدا)

۵۳۴۲۹. **ساده‌لوح آن کس که می‌خواهد کند رسوا مرا.** (صائب: ۶۱)

۵۳۴۳۰. **ساده‌لوحان جهان (جنون) از بیم محشر فارغند.** (صائب: ۱۰۱، امثال‌موزون)

۵۳۴۳۱. **سار از درخت پرید.** (ابریشمی)

۵۳۴۳۲. **ساربانا بار بگشا ز اُشتران / شهر تبریز است و کوی دلبران.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۱۱۳/۶، تهرانی)

۵۳۴۳۳. **ساربان سوار شتر پست* می‌خورد، کسی گفت: «چه می‌خوری؟» گفت: «حالا که باد می‌آید هیچی.** (بختیاری)

۵۳۴۳۴. **ساربان می‌داند شتر را کجا بخواباند.** (قشقایی، دامغانی)

۵۳۴۳۵. **سارِق راهِ باش، ولی سارقِ رفیق مباش.** (آذری)

۵۳۴۳۶. **سارق گردنه هستی، انصاف داشته باش.** (کردی کلهری)

۵۳۴۳۷. **سار هفت تخم می‌گذارد، فقط یکی از آن‌ها بلبل می‌شود.** (سخن)

۵۳۴۳۸. **سار هم خالوی قوش است.** (آذری)

۵۳۴۳۹. **سار هم دایی شاهین (باز) است.** (آذری)

۵۳۴۴۰. **ساری قورخان*جهان نیامده.** (آذری)

۵۳۴۴۱. **ساز باید ناخنی بر دل زند.** (طالب‌آملی: ۷۷۶)

۵۳۴۴۲. **ساز بهتر از شاگرد قنّاد.** (اراکی)

۵۳۴۴۳. **ساز به دست ناشی که افتاد از سر بزرگش می‌زند.** (لری)

۵۳۴۴۴. **ساز را به هوای زمانه می‌زند.** (کردی کلهری)

۵۳۴۴۵. **ساز را دست ناشی می‌دهی، وارونه می‌گیرد.** (اشتهاردی)

۵۳۴۴۶. **سازن دوره‌گرد به هیاهو، ملاّ به وای علاقه‌مند است.** (آذری)
۵۳۴۴۷. **سازن را گفتند ساز بزن، گفت: «کف پایم می‌خارد.»** (رامهرمزی)
۵۳۴۴۸. **ساز زنی که عروسی پسرش باشد بهترین ساز را می‌زند.** (کردی کلهری)
۵۳۴۴۹. **سازش به قدش (دستش، کولش) و بادش به لُپش.** (آباده‌ای، شهربابکی، فرهنگ‌نامه، بختیاری)
۵۳۴۵۰. **سازگاری پیشه کن با مردم ناسازگار/ تا شود یوسف تورا خاری که در پیراهن است.** (صائب: ۵۳۴، تکمله)
۵۳۴۵۱. **سازم به قدم (کمرم)، بادم (فوتم، پفم) به لُپم.** (عوام، بروجردی، ایلامی، کردی کلهری، لری)
۵۳۴۵۲. **ساز می‌دهد و تنبور می‌گیرد.** (سخن)
۵۳۴۵۳. **سازنده بمیرد نه مرده شوی.** (افغانی)
۵۳۴۵۴. **سازنده کم بود، یکی هم از میلچهری*آمد.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه، کوچه)
۵۳۲۵۵. **سازنده گیر تُرک افتاده.** (فرهنگ‌نامه)
۵۳۴۵۶. **ساز نمی‌تواند جانشین ترلان*شود.** (قشقایی)
۵۳۴۵۷. **ساز و آواز، همراه عمر آدمی است.** (ترکمنی)
۵۳۴۵۸. **سازی بر دست می‌گیرند، هم برای عروسی می‌نوازند هم برای شیون.** (بختیاری)
۵۳۴۵۹. **ساس عرق تن عمر است.** (گیلکی)
۵۳۴۶۰. **ساطور کُند را نبود حدِّ ذوالفقار.** (سلمان ساوجی: ۵۲۳، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۵۳۴۶۱. **ساعت به سخن می‌آید.** (مازندرانی)
۵۳۴۶۲. **ساعت چوب خط عمر است.** (شکورزاده، بهمنیاری، خرمی)
۵۳۴۶۳. **ساعتش نم دارد.** (دهخدا، عوام، کرمانی، نامه‌ی‌داستان)
۵۳۴۶۴. **ساعی و نمّام روز خوب نبیند / چاه‌کن آسودگی ز چاه ندارد.** (ایرج؛ دیوان:۱۷۵)
۵۳۴۶۵. **ساغر باده زمانی که تهی شد، جرس است.** (بیدل: ص ۱۷۱، امثال‌موزون)
۵۳۴۶۶. **ساق پاش مثل پشت قورباغه برق می‌زند.** (گلبافی)
۵۳۴۶۷. **ساق پای دختر همسایه پرموست.** (قشقایی)
۵۳۴۶۸. **ساق ساق است، خواه بهر ستاق* باشد خواه تترستاق*.** (آملی)
۵۳۴۶۹. **ساقه‌های گندم و جو در پالانش نگذار.** (خوانساری)
۵۳۴۷۰. **ساقه‌ی‌برنج از ساقه‌ی‌برنج رنگ می‌گیرد، همسایه از همسایه فن.** (رامسری)
۵۳۴۷۱. **ساقه‌ی‌شالی که خم شود (به بار بنشیند)، پشت برنج‌کار راست می‌شود.** (مازندرانی)
۵۳۴۷۲. **ساقه‌ی‌گندم می‌شود و به ک..ن آدم می‌رود، بعد گاومیش می‌شود و بیرون نمی‌آید.** (لری)
۵۳۴۷۳. **ساقیا امروز می‌نوشیم، فردا را که دید؟** (دهخدا، خزینه، شکورزاده)
۵۳۴۷۴. **ساقیا عشرت امروز به فردا مفکن.** (حافظ: ۳۶۰)
۵۳۴۷۵. **ساقی به نور باده، برافروز جام.** (حافظ: ۷۱)
۵۳۴۷۶. **ساقی چو غلط کرد (که غلط کند) خودش می‌نوشد (خواهد خورد).** (نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، امثال‌موزون، هراتی، دهخدا، عوام)
۵۳۴۷۷. **ساقی (صوفی) ار باده به اندازه خورد، نوشش باد.** (حافظ: ۲۸۷، دهخدا)
۵۳۴۷۸. **ساکنان حرم از قبله نما آزادند.** (صائب: ۲۴۰۳، امثال‌موزون، تکمله)
۵۳۴۷۹. **ساکنان کوه یا کوه‌نشینان آمده‌اند، ساکنان باغ را از باغ بر در می‌کنند.** (آذری)
۵۳۴۸۰. **ساکن بت‌خانه باش، مردم آزاری مکن.** (افغانی)
۵۳۴۸۱. **ساکن چرا شوم به مقامی و خطه‌ای.** (ابن‌یمین: ۳۷۷)
۵۳۴۸۲. **ساکن مباش گرچه به سر بایدت شدن.** (امثال‌موزون)
۵۳۴۸۳. **سال آدم فقیر سیزده (چهارده) ماه است.** (بهبهانی، بختیاری، لری)
۵۳۴۸۴. **سال، آورده‌ی‌خود را می‌برد.** (آذری)
۵۳۴۸۵. **سالار، پیشه‌ور نَبوَد هرگز/ بل پیشه‌ور رهی بُوَد و چاکر.** (ناصرخسرو: ۴۵)
۵۳۴۸۶. **سالار گلّه، قوچ گلّه است.** (بختیاری)
۵۳۴۸۷. **سالار و سرور می‌شود کچل، سراسر ایوان دراز مال او.** (گیلکی)
۵۳۴۸۸. **سال باقی، صحبت باقی.** (دامغانی)
۵۳۴۸۹. **سال بد می‌رود، نام بد می‌ماند.** (هزاره‌ای)
۵۳۴۹۰. **سال به دوازده ماه ما دیدیم، یک‌بار هم تو ببین.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۳۴۹۱. **سال به سال دریغ از پارسال.** (دهخدا، تهرانی، شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۳۴۹۲. **سال به سال سلطانی، ماه به ماه مهمانی، روز به روز گاوپانی.** (لری)
۵۳۴۹۳. **سال به عقب است، شکم در پیش.** (سمیرمی)
۵۳۴۹۴. **سالبه‌ی‌به انتفا موضوع است.** (دهخدا)
۵۳۴۹۵. **سال پُر مه نخور و بکار.** (دزفولی)
۵۳۴۹۶. **سال پلنگ باری* درمی‌آید و اگر درنیاید، ارزن درمی‌آید.** (ترکمنی)
۵۳۴۹۷. **سال پیش می‌ریختیم روی گُل، امسال می‌ریزیم روی دل.** (گیلکی)
۵۳۴۹۸. **سال تنگ که آمد مرد از چشم زن می‌بیند و زن از چشم مرد.** (لری)

۵۳۴۹۹. **سال تنگ می‌آید و مرد را می‌آزماید.** (لری)
۵۳۵۰۰. **سال تنگ می‌ره، ولی نام ننگ می‌ماند.** (شهربابکی)
۵۳۵۰۱. **سال تنگی و مادرت کدبانو و صاحب اختیار ارزاق.** (لکی)
۵۳۵۰۲. **سال خِنگی* به دنیا آمده.** (کرمانی)
۵۳۵۰۳. **سال خوب از بهارش فهمیده می‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۳۵۰۴. **سال خوبِ نوروز، شخم زدن، سال بد نوروز سُر خوردن.** (هزاره‌ای)
۵۳۵۰۵. **سال دوازده ماه است.** (مازندرانی)
۵۳۵۰۶. **سال دیگر با برف پایین می‌آید.** (بهمنیاری، خرمی)
۵۳۵۰۷. **سال دیگر را که می‌داند حساب؟** (سعدی؛ کلیات: ۶۵۱)
۵۳۵۰۸. **سال دیگر گر بمانی قطب دین حیدر شوی.** (شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام)
۵۳۵۰۹. **سال را از بهارش پیداست.** (افغانی)
۵۳۵۱۰. **سال را تحمّل کرده‌ای، ماه را هم تحمّل کن.** (شوشتری)
۵۳۵۱۱. **سال را سپری کردند آرد بریان خوارها/ روسیاهی ماند به گندم دارها.** (سیستانی)
۵۳۵۱۲. **سال رفت، ماه ماند.** (رامسری)
۵۳۵۱۳. **سال زور (سالی که زوره) سیزده ماه است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، تهرانی)
۵۳۵۱۴. **سال سال پشه کوره، کوچکه به بزرگه زوره.** (گلپایگانی، بختیاری)
۵۳۵۱۵. **سال سگ بکار، سال خوک درو کن.** (ترکمنی)
۵۳۵۱۶. **سالش خوب می‌شود.** (زرقانی)
۵۳۵۱۷. **سال طلوعی شده.** (لری)
۵۳۵۱۸. **سال غبار و مه دانه بفشان و محصول بردار.** (بختیاری)
۵۳۵۱۹. **سال قحط، مرد را بیازمای.** (لری)
۵۳۵۲۰. **سال قحط می‌رود نام نیک می‌ماند.** (افغانی)
۵۳۵۲۱. **سالِ ک..ن پاره، روز ابره شب ستاره.** (بیرجندی)
۵۳۵۲۲. **سال که خوش بیاید عکّه کبک می‌گیرد.** (هراتی)
۵۳۵۲۳. **سال که رسید به پنجاه، از کار می‌افته چند جا.** (شکورزاده)
۵۳۵۲۴. **سال که قحطی آمد اوّل اولاد قشلاق می‌میرد.** (افغانی)
۵۳۵۲۵. **سال گذشت، حال گذشت.** (خزینه)
۵۳۵۲۶. **سال گرم آمد، زاغ بودنه می‌گیرد.** (افغانی)
۵۳۵۲۷. **سال گرم آمد زنان ریش کشیدند.** (افغانی)
۵۳۵۲۸. **سالم بجهد شناور از بحر مُدام.** (قدسی مشهدی:۷۱۱)
۵۳۵۲۹. **سال ملخی شده‌است.** (لری)
۵۳۵۳۰. **سال نو، آرزوی نو.** (افغانی)
۵۳۵۳۱. **سال نو، کوزه‌ی‌نو.** (تهرانی)
۵۳۵۳۲. **سال نیک از بهار او پیداست.** (سنایی، شکورزاده، امثال‌موزون)
۵۳۵۳۳. **سال نیکو از اوّلش پیداست.** (ملک‌الشعرای بهار)
۵۳۵۳۴. **سال و ماه خدا دوامش درازه.** (شهربابکی)
۵۳۵۳۵. **سال و ماه دراز است در دولت‌سرای تو هم باز.** (گیلکی)
۵۳۵۳۶. **سال و ماه، دم درازه.** (رامسری)
۵۳۵۳۷. **سال و ماه سر جایش است، عمرها می‌گذرد.** (سیرجانی)
۵۳۵۳۸. **سال و ماهمان ور هم سرگرفته.** (کرمانی)
۵۳۵۳۹. **سال‌ها باید که تا از (اندر) آفتاب / لعل یابد رنگ و رخشانی و تاب.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۵۹۲/۱، دهخدا)
۵۳۵۴۰. **سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب/ لعل گردد در بدخشان یاعقیق اندر یمن.** (سنایی: ۴۸۵، دهخدا، عوام)
۵۳۵۴۱. **سال‌ها بگذران و مصایب ببین.** (سمنانی)
۵۳۵۴۲. **سال‌ها تو سنگ بودی دلخراش/ آزمون را یک زمانی خاک باش.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۶/۱)
۵۳۵۴۳. **سال‌ها خون خورده‌ام تا در دلی جا کرده‌ام/ آن‌چه آسان است مردم را زخود رنجاندن است.** (حکیم شفایی)
۵۳۵۴۴. **سال‌ها خون دل و دود چراغ خوردیم.** (افغانی)
۵۳۵۴۵. **سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد/ آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد.** (حافظ: ۲۷۲، دهخدا)
۵۳۵۴۶. **سال‌ها شد تا چو بلبل جملگی گفتی نکرد/ پس چو باز آخر دمی کردار بی‌گفتار کو؟** (سنایی؛ دیوان: ۵۷۶)
۵۳۵۴۷. **سال‌ها گدایی کرد و شب جمعه را نشناخت.** (افغانی)
۵۳۵۴۸. **سال‌ها گذرد تا شنبه به نوروز افتد.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه)
۵۳۵۴۹. **سال‌ها محزون شود هر کس دمی مسرور شد.** (امیر فیروزکوهی، اویسی: ۷۰۹)
۵۳۵۵۰. **سالیان* برو، کُ.. فیل بشوی.** (بهمنیاری)
۵۳۵۵۱. **سالی به صد سال نمی‌شود.** (ایلامی، لکی)
۵۳۵۵۲. **سالی که آسمان را درست می‌کرده‌اند، سنگ می‌آورده.** (بیرجندی)
۵۳۵۵۳. **سالی که از آن انتظار خیر داری، شر می‌بینی.** (خوزستانی)
۵۳۵۵۴. **سالی که بد آمد، روباه بزغاله‌خوار می‌شود.** (هزاره‌ای)

۵۳۵۵۵. **سالی که پسر است، شکم من پر نیست.** (بختیاری)

۵۳۵۵۶. **سالی که رفتی گرمسیر محبّتت به من رسید.** (شیرازی)

۵۳۵۵۷. **سالی که سال واژگون است پنج یک خان گاو جوان است.** (لری)

۵۳۵۵۸. **سالی که نکوست از بهارش پیداست.** (شیخ بهایی: ۱۶۷، بهمنیاری، امثال‌موزون، خزینه، مازندرانی، عوام، کرمانی، هبله‌رودی)

۵۳۵۵۹. **سالی که نکوست از بهارش پیداست/ دختر که لطیفه، از بهارش پیداست.** (لنجانی)

۵۳۵۶۰. **سالی که نکوست از بهارش پیداست / خواهر که نکوست از برارش پیداست.** (بیرجندی)

۵۳۵۶۱. **سالی ماهی را به کمر می‌بندد.** (لری)

۵۳۵۶۲. **سالی هرّی، ماهی تری، کفش تا پاره کنی و بدرّی.** (شکورزاده، دهخدا)

۵۳۵۶۳. **سالی یک بار دهانش را باز می‌کند و می‌گوید: «گُه»** (نامه‌ی‌داستان)

۵۳۵۶۴. **سامان شیر کن، به شکار شغال رو.** (دهخدا، عوام، فرهنگ‌نامه)

۵۳۵۶۵. **سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد؟** (حافظ: ۳۲۵، بهمنیاری)

۵۳۵۶۶. **سایه آخر می‌رود از خود به طرف آفتاب.** (بیدل: ص ۱۴۷، امثال‌موزون)

۵۳۵۶۷. **سایه‌ات به نظرت بزرگ می‌رسد.** (مازندرانی)

۵۳۵۶۸. **سایه‌ات تو را بزرگ می‌نمایاند.** (مازندرانی)

۵۳۵۶۹. **سایه از جلوه‌ی‌خورشید چه اظهار کند؟** (امثال‌موزون)

۵۳۵۷۰. **سایه از ذات کی جدا باشد؟** (سنایی؛ حدیقه: ۲۹۸، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۳۵۷۱. **سایه از نور کی جدا باشد؟** (شکورزاده، دهخدا)

۵۳۵۷۲. **سایه‌اش از او می‌گریزد.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۳۵۷۳. **سایه‌اش برای بهار خوب است، قدش برای مزار.** (سیرجانی)

۵۳۵۷۴. **سایه‌اش بر سرم سنگین است.** (بختیاری)

۵۳۵۷۵. **سایه‌اش را از سر ما برداشته.** (سیرجانی)

۵۳۵۷۶. **سایه‌اش را با تیر (شمشیر، خنجر) می‌زند.** (ایلامی، خوانساری، سبزواری، شیرازی، قمی، دهخدا، دهخدا، آذری)

۵۳۵۷۷. **سایه‌اش را به سنگ می‌کوبد.** (افغانی)

۵۳۵۷۸. **سایه‌اش سنگین شده.** (سیرجانی، کرمانی، حییم)

۵۳۵۷۹. **سایه افتد بر زمین کج چون بود دیوار کج.** (صائب: ۱۱۰۹)

۵۳۵۸۰. **سایه افکن بر سر بی‌سایگان.** (شکورزاده)

۵۳۵۸۱. **سایه با خورشید دائم هم ترازو بوده‌است.** (وحیدقزوینی، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۳۵۸۲. **سایه با نار، بود همسایه.** (جامی: ۴۵۱، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۳۵۸۳. **سایه‌بانی، بهتر از خانه‌ی پدری.** (بختیاری)

۵۳۵۸۴. **سایه بر دریای چین چون افکند پر ذباب*.** (امیرمعزّی: ۶۰، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۳۵۸۵. **سایه به سبیلش مکن.** (کردی)

۵۳۵۸۶. **سایه پرورده را چه طاقت آن/ که رود با مبارزان به قتال؟** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۸)

۵۳۵۸۷. **سایه چون کوه گران است به وحشت زدگان.** (صائب: ۱۷۳۹، امثال‌موزون)

۵۳۵۸۸. **سایه خودش می‌آیه.** (سخن)

۵۳۵۸۹. **سایه دائم به سر خاک کشد گیسو را.** (بیدل: ۸۶، امثال‌موزون)

۵۳۵۹۰. **سایه را از عاجزی هرکس ته پا می‌کند.** (افغانی)

۵۳۵۹۱. **سایه را بی‌جا نسازد قوّت سیلاب‌ها.** (بیدل: ۱۴، امثال‌موزون)

۵۳۵۹۲. **سایه را سایه کی بود همراه؟** (سنایی، امثال‌موزون)

۵۳۵۹۳. **سایه کی از نور جداست؟** (خوانساری)

۵۳۵۹۴. **سایه گر سایه‌ی‌کوه است سبک می‌باشد.** (غنی، امثال‌موزون)

۵۳۵۹۵. **سایه‌نشین چند بود آفتاب.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۲۵، دهخدا)

۵۳۵۹۶. **سایه‌نشین، دستغاله‌اش (داسش) تیز است.** (بروجردی، اراکی، دلیجانی)

۵۳۵۹۷. **سایه نیز بگریزد ز دنبال.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۱۰۱)

۵۳۵۹۸. **سایه وقت گل خوش است.** (زرقانی)

۵۳۵۹۹. **سایه وقت گل خوشه، زمستان (حالا) آدم می‌کشه.** (کرمانی، فرهنگ‌نامه، شهربابکی)

۵۳۶۰۰. **سایه، وقت گل خوشه، سایه‌ی خر آدم‌کشه.** (رفسنجانی)

۵۳۶۰۱. **سایه‌ی‌بزرگان، سایه‌ی‌گز و کنار است.** (لارستانی)

۵۳۶۰۲. **سایه‌ی‌بیدِ تر، شیرین است.** (لری)

۵۳۶۰۳. **سایه‌ی‌خرمن خوب است، اگر کار نباشد.** (لری)

۵۳۶۰۴. **سایه‌ی‌خود را به تیر می‌زند.** (هبله‌رودی، مثمر)

۵۳۶۰۵. **سایه‌ی‌خودش را از همه سنگین تر می‌بیند.** (شهربابکی)

۵۳۶۰۶. **سایه‌ی‌خود محرمِ خود هم مدان.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۶۵)

۵۳۶۰۷. **سایه‌ی‌درخت توت و همسایگی دوام ندارد.** (مازندرانی)

۵۳۶۰۸. **سایه‌ی‌سری، دست خری.** (زرقانی)
۵۳۶۰۹. **سایه‌ی‌سقف بام به سرش نمی‌افتد.** (آذری)
۵۳۶۱۰. **سایه‌ی‌سه چیز خوب است: رز، بید و چنار، پسر با شمشیرش خوب است و دختر با میل و خلخال.** (بختیاری)
۵۳۶۱۱. **سایه‌ی‌سه چیز خوش است: رز، بید و گردو، صحبت با دختر در حجله‌ی‌نو.** (لری)
۵۳۶۱۲. **سایه‌ی‌شاه و گدا یکی است؟** (شکورزاده)
۵۳۶۱۳. **سایه‌ی‌شما در تابستان از سر ما کم نشود.** (سرخه‌ای)
۵۳۶۱۴. **سایه‌ی‌صخره خوب است اگر مار نباشد.** (لری)
۵۳۶۱۵. **سایه‌ی‌قچ (بز) را پی قربان مکش.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۹۹/۱، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۳۶۱۶. **سایه‌ی‌ما را با هیزم تعقیب می‌کند.** (مازندرانی)
۵۳۶۱۷. **سایه‌ی‌مرا (او را) با تیر می‌زند.** (بیرجندی، الیکایی)
۵۳۶۱۸. **سایه‌ی‌معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد.** (حافظ: ۱۴۰)
۵۳۶۱۹. **سایه‌ی‌هما بالایش افتاده.** (افغانی)
۵۳۶۲۰. **سایه‌ی هما برای دولت والا جویند، نه بهر دفع گرما.** (خزینه)
۵۳۶۲۱. **سایه‌ی‌هم‌دیگر را با تیر می‌زنند.** (لری)
۵۳۶۲۲. **سبحه بر کف، توبه بر لب، دل پر از شوق گناه/ معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما.** (صائب: ۶۲۰، شکورزاده)
۵۳۶۲۳. **سبحه‌ی‌صندل ز صندل بیش قیمت می‌شود.** (بلگرامی، امثال‌موزون)
۵۳۶۲۴. **سبد پهن را بر زمین زد.** (رامسری)
۵۳۶۲۵. **سبد در آب بی‌شک پر نماید / درو جز باد نبود چون برآید.** (مهر و مشتری: بیت ۱۰۳۰)
۵۳۶۲۶. **سبد نان بر سرم، داغ یکی نان بر دلم.** (دزفولی)
۵۳۶۲۷. **سبز است مثل پیش*.** (بندرعبّاسی)
۵۳۶۲۸. **سبز باشی (سبزی) تا سبزوار.** (کوچه)
۵۳۶۲۹. **سبز پوشی، سرخ پوشی، همان کنگر فروشی.** (دزفولی)
۵۳۶۳۰. **سبز خوب است، سرخ خوب است، بیچاره حناست.** (دشتی)
۵۳۶۳۱. **سبز شد دانه، چو با خاک سری پیدا کرد.** (امثال‌موزون)
۵۳۶۳۲. **سبزک خوب، سرخک خوب، بدبخت حنای رنگین.** (زرقانی)
۵۳۶۳۳. **سبزوار است این جهان کج مدار.** (کاوش)
۵۳۶۳۴. **سبزه از روی ریشه‌ی خود می‌روید.** (قشقایی)
۵۳۶۳۵. **سبزه‌ای که بز چریده، چیزی از آن باقی نمی‌ماند که گوسفند بچرد.** (آملی)
۵۳۶۳۶. **سبزه باید به دهان گاو شیرین باشد.** (بختیاری)
۵۳۶۳۷. **سبزه بر (در) دست و پای افتاده‌است/ خار بالانشین دیوار است.** (صائب: ۱۰۷۹، فرهنگ‌نامه، تکمله)
۵۳۶۳۸. **سبزه بر سنگ نروید چه کنه باران را.** (امثال طبع هند، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون، خزینه، کوچه)
۵۳۶۳۹. **سبزه بی‌نمک، هرگز نبوده.** (زلالی: ۶۱۶)
۵۳۶۴۰. **سبزه پامال است در پای درخت میوه‌دار.** (امثال‌موزون، وحدت قمی، تکمله)
۵۳۶۴۱. **سبزه را باران، بنده را نیّت (دیانت).** (افغانی)
۵۳۶۴۲. **سبزه را تازگی به باران است.** (ادیب صابر، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۳۶۴۳. **سبزه‌زار را بسیار وقت‌ها از باران زیان رسد.** (کوچه)
۵۳۶۴۴. **سبزه کی روید به جهد از روی یخ؟** (امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، شاهد)
۵۳۶۴۵. **سبزه نیستم که باز سر بزنم.** (افغانی)
۵۳۶۴۶. **سبزه و علف خشک به هم رسیدند.** (بختیاری)
۵۳۶۴۷. **سبزی آش شیر.** (زرقانی)
۵۳۶۴۸. **سبزی آش همسایه، گوشواره‌ی گوش همسایه.** (تهرانی)
۵۳۶۴۹. **سبزی‌اش (سبزی‌ات) را پاک می‌کند.** (تهرانی)
۵۳۶۵۰. **سبزی پاک کن است (پاک می‌کند).** (همدانی، نامه‌ی‌داستان)
۵۳۶۵۱. **سبزی پلو است و بلای جان ما.** (سرخه‌ای)
۵۳۶۵۲. **سبزی تا سبزوار.** (خراسانی)
۵۳۶۵۳. **سبزی تو از من، زردی من از تو.** (دهخدا)
۵۳۶۵۴. **سبزی چه یک برگ چه یک سبد.** (دزفولی)
۵۳۶۵۵. **سبزی چیدم به اندازه‌ی‌یک خروار، شُستم شد یک کاسه، ریزش کردم شد یک مثقال.** (رامسری)
۵۳۶۵۶. **سبزی شیراز از ریشه و برگش پیداست.** (آباده‌ای)
۵۳۶۵۷. **سبزی‌فروش شهر ز نیکی فروش به.** (دهخدا)
۵۳۶۵۸. **سبزی کاشتم که قاطی نانم شود، اجل جانم شد.** (بختیاری)
۵۳۶۵۹. **سبزی که شیداست، از نوبریش پیداست.** (سخن)
۵۳۶۶۰. **سبزی، مثقالی هفتصد دینار.** (بهمنیاری)
۵۳۶۶۱. **سبزی نداشت و والسلام.** (بهمنیاری)
۵۳۶۶۲. **سبزی نمکی مثقال مثقال، سفید گچی دَم درّه بسیار.** (بوشهری)
۵۳۶۶۳. **سبزی هر آشی نباش.** (چالدرانی)
۵۳۶۶۴. **سبک‌باران به شور آیند از هر حرف بی‌مغزی/ به فریاد آورد اندک نسیمی نیستانی را.** (صائب: ۲۲۱)
۵۳۶۶۵. **سبک‌بار مردم، سبک‌تر روند.** (سعدی؛ بوستان: ۶۲، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، نجف‌آبادی)

۵۳۶۶۶. **سبک‌باری از بهشت آمده‌است.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، دزفولی)
۵۳۶۶۷. **سبک‌باری یک دانگ از بهشت است.** (بختیاری)
۵۳۶۶۸. **سبک برو، سلامت بیا.** (کردی)
۵۳۶۶۹. **سبک بیا، لوله‌ی لامپا را نشکنی.** (سخن)
۵۳۶۷۰. **سبک‌تر برد اشتر مست بار.** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۰، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا)
۵۳۶۷۱. **سبک رکابی باد بهار معلوم است.** (صائب: ۸۴۵)
۵۳۶۷۲. **سبکسار شادی نماید نخست/ به فرجام کار انده آید درست.** (فردوسی: ۹۹۷)
۵۳۶۷۳. **سبکسار، قصدِ سبکسار دارد.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۷۶، دهخدا)
۵۳۶۷۴. **سبکسار مردم نه والا بُوَد.** (فردوسی: ۵۵۷)
۵۳۶۷۵. **سبک سر بود هر که او کهتر است.** (فردوسی: ۱۶۴۶، دهخدا)
۵۳۶۷۶. **سبک سر خوب است یا جلف و هرزه؟ تف بر این باد و لعنت بر آن.** (لکی)
۵۳۶۷۷. **سبک سر سبک‌تر در افتد به دام.** (گرشاسب‌نامه: ۹۲، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۵۳۶۷۸. **سبک سر همیشه به خواری بوَد.** (فردوسی: ۱۹۳۳، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۳۶۷۹. **سبک سر همیشه خوار است.** (لری)
۵۳۶۸۰. **سبک مغزان به شور آیند از هر حرف بی‌مغزی.** (صائب، امثال‌موزون)
۵۳۶۸۱. **سبک وزن است و سنگین قیمت.** (سخن)
۵۳۶۸۲. **سبک ویران شود شهری به دو میر.** (ویس‌و رامین: ۳۲۶، دهخدا)
۵۳۶۸۳. **سبلش سست شده.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۳۶۸۴. **سبو به دوش و صراحی به دست و محتسب از پی/ نعوذ بالله اگر پای من به سنگ برآید.** (وحشی بافقی، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۵۳۶۸۵. **سبو به راه آب می‌شکند.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۳۶۸۶. **سبو چون خالی از می گشت بار دوش می‌گردد.** (صائب: ۱۳۹۰، امثال‌موزون)
۵۳۶۸۷. **سبوس برایش جیف است.** (سمنانی)
۵۳۶۸۸. **سبوس بر سر نیم‌دانه و خاک بر سر سبوس و نیم‌دانه.** (رامسری)
۵۳۶۸۹. **سبوس برو، سگ را بیاور.** (تمثیل، مرندی)
۵۳۶۹۰. **سبوس خانه‌ی‌خود را بخوری بهتر که زر مردم.** (رامسری)
۵۳۶۹۱. **سبوس خودت را دنگ* بزن، شالی دیگران را دنگ نزن.** (رامسری)
۵۳۶۹۲. **سبوس نمی‌توانی بخوری.** (آملی)
۵۳۶۹۳. **سبو ناید از آب دائم درست.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۶۵، عوام، شکورزاده)
۵۳۶۹۴. **سبو ناید درست از چشمه هر بار.** (عصار تبریزی؛ مهر و مشتری: ۱۰۲۷)
۵۳۶۹۵. **سبو همیشه از آب سالم نمی‌آید.** (دهخدا، تکمله، شکورزاده، شیرازی، کوچه)
۵۳۶۹۶. **سبوی خالی را به سبوی پر مزن.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، سهیلی، فرهنگ‌نامه)
۵۳۶۹۷. **سبوی نو، آب خنک دارد.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۳۶۹۸. **سبویی که سوراخ باشد، نخست/ به موم و سریشم نگردد درست.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۱۸)
۵۳۶۹۹. **سبیل او را چرب کرده.** (سنگسری)
۵۳۷۰۰. **سبیل به سبیل.** (حییم، سیرجانی)
۵۳۷۰۱. **سبیل چرب کُنَت را گربه برد.** (سخن)
۵۳۷۰۲. **سبیلش آویزان است (شد).** (نامه‌ی‌داستان، کاشانی، تهرانی، حییم، سهیلی، عوام)
۵۳۷۰۳. **سبیلش را با دنبه چرب می‌کند.** (بهمنیاری، شیرازی)
۵۳۷۰۴. **سبیلش را چرب کرده‌است (کن).** (دماوندی، جیرفتی، گلبافی، سهیلی)
۵۳۷۰۵. **سبیلش را دود داد (دادند، می‌دهد).** (سهیلی، اراکی، شیرازی)
۵۳۷۰۶. **سبیلش ک..ن خر را پاره می‌کند.** (نامه‌ی داستان)
۵۳۷۰۷. **سبیلش، ک..نم ک..نم می‌زند.** (گیلکی)
۵۳۷۰۸. **سبیل فلانی را دود می‌دهد.** (سخن)
۵۳۷۰۹. **سبیل کلفت است.** (عوام)
۵۳۷۱۰. **سبیل گرویی، عروسی ندارد.** (لری)
۵۳۷۱۱. **سبیل و ریشم را می‌تراشم، جای آن سرخاب می‌مالم.** (سخن)
۵۳۷۱۲. **سبیل‌های او از پهنای صورت و گوش‌های او گذشته‌است.** (خوانساری)
۵۳۷۱۳. **سبیل‌هایش را تر کن بدمستی‌اش با خودش.** (کرمانی)
۵۳۷۱۴. **سبیل‌هایش ک..ن الاغ را پاره می‌کند.** (خوانساری)
۵۳۷۱۵. **سپاس‌دار باش تا سزاوار نیکی باشی.** (مرزبان‌نامه: ۶۷، شکورزاده، دهخدا، حییم)
۵۳۷۱۶. **سپاه بی‌خزینه نتوان داشت.** (سمک‌عیّار: ۸۹/۱)
۵۳۷۱۷. **سپاهی در آسودگی خوش بدار/ که در حالت سختی آید به کار.** (سعدی؛ بوستان: ۷۴)
۵۳۷۱۸. **سپاهی در پناه یک سوار است.** (لری)
۵۳۷۱۹. **سپاهی را به ده راه نمی‌دهند می‌گوید: «تفنگ من را خانه‌ی‌ارباب بگذارید.»** (افغانی)
۵۳۷۲۰. **سپاهی که جانش گرامی بود/ از او ننگ خیزد نه نامی بود.** (سعدی، دهخدا)

۵۳۷۲۱. **سپرداری کند جود از حوادث صاحب خود را.** (اویسی: ۶۹۰)
۵۳۷۲۲. **سپرده‌ام که جولاه ببافد.** (آذری)
۵۳۷۲۳. **سپس بی‌هُشان خلق مرو.** (سخن)
۵۳۷۲۴. **سپَلَشت* آید (پاک بازی) و زن زاید و مهمان عزیزت برسد.** (شکورزاده، کوچه، حییم، عوام، دهخدا، امثال‌موزون، بهمنیاری، تهرانی)
۵۳۷۲۵. **سپند را بر آتش بگذار، نگاه کن به دینشک*.** (بختیاری)
۵۳۷۲۶. **سپهبد چه باشد چو نبود سپاه.** (گرشاسب‌نامه: ۷۰)
۵۳۷۲۷. **سپه را ز شمشیر باید حصار.** (فردوسی: ۱۱۵۵، دهخدا)
۵۳۷۲۸. **سپهر چون بگشاید گره که خود گره است.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۳۷۱)
۵۳۷۲۹. **سپهر نیکویی کرد و پس به آب انداخت.** (رضی‌الدین نیشابوری؛ دیوان:۹۸۴)
۵۳۷۳۰. **سپید جامه، سپید جامه است.** (آذری)
۵۳۷۳۱. **سپید گشتن مو ترجمان این سخن است / که سر برآر ز خواب گران سپیده دمید.** (صدارت، شکورزاده)
۵۳۷۳۲. **سپیده لاف زن تا من نیایم تو سفره را پر نمی‌کنی.** (لری)
۵۳۷۳۳. **ستادن پسری به نام دادن دارد.** (آذری)
۵۳۷۳۴. **ستاره آسمان پشتش نوشته / که هر کی یارش خوشگله جاش تو بهشته.** (تهرانی)
۵۳۷۳۵. **ستاره آمد پایین و تسول* به آسمان رفت.** (لری)
۵۳۷۳۶. **ستاره‌اش به آب افتاده.** (قشقایی)
۵۳۷۳۷. **ستاره‌اش در برج ریق است.** (سخن)
۵۳۷۳۸. **ستاره‌اش در کدام آسمان است؟** (بختیاری)
۵۳۷۳۹. **ستاره‌اش روی زمین است.** (بختیاری)
۵۳۷۴۰. **ستاره‌اش نحس است.** (بختیاری)
۵۳۷۴۱. **ستاره به روز دیده است.** (جیرفتی)
۵۳۷۴۲. **ستاره به رویش افتاده‌است.** (سرخه‌ای)
۵۳۷۴۳. **ستاره در روز، نشان می‌دهد.** (سخن)
۵۳۷۴۴. **ستاره را از آسمان زیر می‌کشد (پایین می‌کند).** (هزاره‌ای)
۵۳۷۴۵. **ستاره را بالا سر خودش نمی‌تواند ببیند.** (تهرانی، خوانساری، عوام، دهخدا)
۵۳۷۴۶. **ستاره را بالای سر خود نمی‌تواند دید.** (سخن)
۵۳۷۴۷. **ستاره را در پشت تپّه پنهان می‌کند.** (قشقایی)
۵۳۷۴۸. **ستاره سر زد و ماهم شده نیست، نمی‌دانم که دوست و دشمنم کیست.** (گلبافی)
۵۳۷۴۹. **ستاره سوختگان قدردان یکدیگرند.** (صائب: ۴۶۱، امثال‌موزون)
۵۳۷۵۰. **ستاره سوخته با آفتاب در جنگ است.** (صیدی)
۵۳۷۵۱. **ستاره‌شان اُخت نمی‌آید (نمی‌شود).** (عوام)
۵۳۷۵۲. **ستاره‌شناس، گالش است و تقویم دُم بُز.** (گیلکی)
۵۳۷۵۳. **ستاره کنار ماهی، خواهر شوهر کنار عروسی.** (ترکمنی)
۵۳۷۵۴. **ستاره کوره (کورک) ماه نمی‌شه.** (دهخدا، حییم، عوام، زرقانی)
۵۳۷۵۵. **ستاره کوره ماه نمیشه، شازده کچل شاه نمیشه.** (شکورزاده)
۵۳۷۵۶. **ستاره می‌شمرم تا که شب چه زاید باز؟** (حافظ: ۳۸۶)
۵۳۷۵۷. **ستاره‌های آسمان را شماره می‌کنم.** (بیرجندی)
۵۳۷۵۸. **ستاره‌های فلک را شمردن آسان نیست.** (صائب: ۱۸۱۷، تکمله)
۵۳۷۵۹. **ستاره‌ی‌آسمان نقش زمینه/ خودم انگشتر و یارم نگینه.** (تهرانی)
۵۳۷۶۰. **ستاره‌ی آسمون شدی.** (بیرجندی)
۵۳۷۶۱. **ستاره‌ی‌سهیل است.** (دهخدا، عوام)
۵۳۷۶۲. **ستاره‌ی سهیل دیده‌شد ما هم آب سرد می‌خوریم، کشاورزان هم آب سرد می‌خورند.** (نهبندانی)
۵۳۷۶۳. **ستاره‌ی (شانس) کسی که آشتی نکند، فحش به‌جای سلام است.** (آذری)
۵۳۷۶۴. **ستاره‌ی شب را روز نشان فلانی می‌دهد.** (شیرازی)
۵۳۷۶۵. **ستاره‌ی گاو به منزل.** (بختیاری)
۵۳۷۶۶. **ستدن عیب است و دادن هنر.** (آذری)
۵۳۷۶۷. **ستِر دل یک‌بارگی نتوان درید.** (مسعودسعدسلمان: ۸۴۶)
۵۳۷۶۸. **ستم بر ستم پیشه عدل است و داد.** (سعدی؛ بوستان: ۹۸، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، حییم، شکورزاده، هبله‌رودی، مثمر)
۵۳۷۶۹. **ستم بر ستم کاره آید پدید.** (فردوسی: ۱۰۶۲، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۳۷۷۰. **ستم چون درختی زیاد آب‌دار می‌ماند، به ناگاه می‌شکند.** (کرمانجی)
۵۳۷۷۱. **ستم در پی داد، سردی بود.** (سعدی؛ بوستان: ۱۸)
۵۳۷۷۲. **ستم در مذهب دولت روا نیست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۸۸، بهمنیاری)
۵۳۷۷۳. **ستم دشمن را ندیده گرفتن، به او ستم است.** (آذری)
۵۳۷۷۴. **ستم را میان و کرانه بود.** (فردوسی: ۴۹)
۵۳۷۷۵. **ستم‌کش گر آهی برآرد ز دل/ زند سوز او شعله در آب و گل.** (افغانی)

۵۳۷۷۶. **ستم کشیده، ستم نمی‌کند.** (زرقانی)
۵۳۷۷۷. **ستمگر برف، ستم‌کش کوه، برود برف بماند کوه.** (بختیاری، لری)
۵۳۷۷۸. **ستمگر لشگر بیگانه می‌سازد رعیّت را.** (صائب: ۱۸۰)
۵۳۷۷۹. **ستم، نامه‌ی‌عزل شاهان بود.** (فردوسی: ۱۶۵۴، بهمنیاری، شکورزاده)
۵۳۷۸۰. **ستو*خوردن روی شتر فایده‌ای ندارد.** (گنبدکاووسی)
۵۳۷۸۱. **ستودان مرا بهتر آید ز ننگ.** (فردوسی)
۵۳۷۸۲. **ستودن ستمکاران مروّت تباه کند.** (دهخدا)
۵۳۷۸۳. **ستوده کسی کاو میانه گزید.** (فردوسی: ۱۷۷۳، شکورزاده، دهخدا)
۵۳۷۸۴. **ستوده نباشد سَرِ باد سار.** (فردوسی)
۵۳۷۸۵. **ستوده‌ی‌جاهلان، جاهلان باشند.** (قابوس‌نامه: ۳۷دهخدا)
۵۳۷۸۶. **ستوده‌ی‌جاهلان نکوهیده‌ی‌خواص بود.** (قابوس‌نامه، دهخدا)
۵۳۷۸۷. **ستور را به پای عقبه جو دهند، سود ندارد.** (دهخدا)
۵۳۷۸۸. **ستور لگدزن گران‌بار به.** (سعدی؛ بوستان: ۹۹، امثال‌موزون، دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۵۳۷۸۹. **ستور هرچه چموش‌تر بلشد، لواشه‌اش* را باید محکم‌تر کشید.** (شکورزاده)
۵۳۷۹۰. **ستوری کوه سان باید تکِ ناورد و جولان را.** (امیرمعزّی: ۲۶)
۵۳۷۹۱. **ستون بزرگی است آهستگی.** (فردوسی: ۲۱۸۰، دهخدا)
۵۳۷۹۲. **ستون بنای کهن را علامت، خلل است.** (سلیم، اویسی۶۹۶)
۵۳۷۹۳. **ستون به ستون فرج است.** (شیرازی)
۵۳۷۹۴. **ستون حرام می‌شکند، امّا موی حلال کنده نمی‌شود.** (آبادانی)
۵۳۷۹۵. **ستون خانه شکستی، فرود آن منشین / طناب خیمه گسستی، نشیب آن مگذر.** (قاآنی: ۲۵۴، فرهنگ‌نامه)
۵۳۷۹۶. **ستون خرد، بردباری بود.** (فردوسی: ۱۹۵۰، امثال‌موزون)
۵۳۷۹۷. **ستون خِرد، داد و بخشایش است.** (فردوسی: ۱۹۳۳، دهخدا)
۵۳۷۹۸. **ستّی رفت، پُتی جایش نشسته‌است.** (جیرفتی)
۵۳۷۹۹. **ستیزه نه خوب آید از شهریار.** (فردوسی، دهخدا)
۵۳۸۰۰. **ستیهندگی، باشد از بیهُشی.** (امثال‌موزون)
۵۳۸۰۱. **سجاف آستین پسرخاله‌ی داروغه است.** (عوام)
۵۳۸۰۲. **سجاف سر خود است.** (نامه‌ی داستان)
۵۳۸۰۳. **سجافش از هم در رفته‌است.** (سخن)
۵۳۸۰۴. **سجافش پهن است (کرد).** (نامه‌ی‌داستان، بختیاری)
۵۳۸۰۵. **سجده‌ی سهو باید کرد.** (نامه‌ی داستان)
۵۳۸۰۶. **سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش‌دار / سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد.** (حافظ: ۳۲۵، دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)
۵۳۸۰۷. **سحر تا چه زاید، شب آبستن است.** (حافظ: ۳۶۰، نثاری تونی؛ سرو و تذرو: ۱۸۰۸، امثال‌موزون، بهمنیاری، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۳۸۰۸. **سحرخیز باش تا کامروا باشی.** (شکورزاده، حییم، کوچه)
۵۳۸۰۹. **سحرخیز کارهایش را تمام می‌کند و خلاص می‌شود.** (ترکمنی)
۵۳۸۱۰. **سحرخیستن (برخاستن) خاصیت دارد.** (تاجیکی)
۵۳۸۱۱. **سحری بلند شدم خضر ببینم، گیر خرس افتادم.** (کوچه)
۵۳۸۱۲. **سحری روزه، به چیزی معلومه؟ به آواز خروس، بع بع گوسفند.** (ایلامی)
۵۳۸۱۳. **سخا در جهان پیشه‌ی‌انبیاست.** (گرشاسب‌نامه: ۴۷۹، شکورزاده)
۵۳۸۱۴. **سخاوت پس از ادای وام است.** (دهخدا، حییم، شکورزاده)
۵۳۸۱۵. **سخاوت در تنگ‌دستی پدید شود.** (دهخدا)
۵۳۸۱۶. **سخاوت درختی است اندر بهشت.** (شکورزاده)
۵۳۸۱۷. **سخاوت نشانه‌ی‌بختیاری است و سرمایه‌ی کامکاری.** (افغانی)
۵۳۸۱۸. **سخای بزرگان چو ابر بهار / به‌جایی ببارد که ناید به کار.** (سعدی، شکورزاده)
۵۳۸۱۹. **سخت ابله کسی بود که پندارد که هرچه در گنجینه‌ی‌وی نیابد در خزینه‌ی‌ملوک نیابد.** (کیمیای سعادت، دهخدا)
۵۳۸۲۰. **سخت است جدایی به هم آموختگان را.** (طوقی تبریزی، دهخدا، تکمله، شکورزاده، عوام، امثال‌موزون)
۵۳۸۲۱. **سخت باشد چشم نابینا و درد.** (سنایی؛ دیوان: ۸۵۱ امثال‌موزون، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۵۳۸۲۲. **سخت بگیری، سخت می‌گذرد.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۵۳۸۲۳. **سخت تر زخم زبان، از زخم تیغ و خنجر است.** (همای شیرازی، اویسی۷۰۰)
۵۳۸۲۴. **سخت تر شد بند من، از پند تو.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۸/۲)
۵۳۸۲۵. **سخت‌تر گردد گره، چون تر شود.** (صائب: ۲۱۷۴، امثال‌موزون، تکمله)
۵۳۸۲۶. **سخت جانان را به گرمی نرم کردن مشکل است.** (کامران بیک، اویسی۶۹۶)
۵۳۸۲۷. **سخت جان را ز حوادث نشود رنجه مزاج.** (صفا، امثال‌موزون)
۵۳۸۲۸. **سخت داشتن به از سخت جستن است.** (قابوس‌نامه: ۱۰۳، فرهنگ‌نامه)

۵۳۸۲۹. **سخت دشوار است بار شیشه و ره سنگلاخ.** (جامی، امثال‌موزون)
۵۳۸۳۰. **سخت‌دلی از سیری بر می‌خیزد (است).** (بهمنیاری، خرمی، شکورزاده، عوام، افغانی)
۵۳۸۳۱. **سخت‌رویی می‌شود سنگ فسان شمشیر را.** (امثال‌موزون)
۵۳۸۳۲. **سخت زنی، سخت خوری.** (شکورزاده، دهخدا، خزینه، حییم، عوام، مثمر، هبله‌رودی)
۵۳۸۳۳. **سخت کلوخی باشد که از زمین بلندتر بود.** (شاهد)
۵۳۸۳۴. **سخت‌گیر، دیرگیر است.** (مثمر، هبله‌رودی)
۵۳۸۳۵. **سخت‌گیر، سخت‌میر است.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۴۸۶، تکمله، شکورزاده، بهمنیاری)
در اصل: **همه سخت گیری بود سخت میر.**
۵۳۸۳۶. **سخت‌گیری علامت خامی است.** (شکورزاده)
۵۳۸۳۷. **سخت‌گیری و تعصب خامی است/ تا جنینی، کار خون آشامی است.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۲۹۷/۳)
۵۳۸۳۸. **سخت می‌گیرد جهان (فلک) بر مردمان سخت‌کوش (سخت‌گیر).** (حافظ: ۱۹۳، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، بهمنیاری)
۵۳۸۳۹. **سخت می‌گیرد فلک بر مردمان سخت‌گیر.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۳۸۴۰. **سخت و سست دنیا ندیده.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۳۸۴۱. **سختی از دوران نبیند دانه تا در خرمن است.** (صائب: ۵۳۳، امثال‌موزون، تکمله)
۵۳۸۴۲. **سختی برای ماست، تو چرا بدبختی؟** (هشتبندی، مینابی)
۵۳۸۴۳. **سختی چو بالسویه بود، سهل می‌شود / چون عام شد بلیه، شود کم‌اثر همی.** (ایرج‌میرزا، دیوان:۵۱)
۵۳۸۴۴. **سختی روزه تا عید است.** (نایینی)
۵۳۸۴۵. **سختی کنی، سگ می‌خورد.** (افغانی)
۵۳۸۴۶. **سختی گذشت و اوّل بدبختی است.** (بهمنیاری، کوچه، زرقانی، کرمانی)
۵۳۸۴۷. **سختی نکشیده‌ای که سگ کنی بار/ کلک* را با ولع می‌خورد مرد اشتهادار.** (بختیاری)
۵۳۸۴۸. **سختی و محنت نبرد پینه‌دوز.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۱)
۵۳۸۴۹. **سخن آن است کزو زنده دلی گرم شود.** (شکورزاده)
۵۳۸۵۰. **سخن آهسته بگوی که دیوار گوش دارد.** (تاجیکی، افغانی)
۵۳۸۵۱. **سخن آیینه‌ی‌مرد سخنگوست.** (دهخدا، هبله‌رودی، افغانی، بهمنیاری، عوام، مثمر، شکورزاده، امثال‌موزون)
۵۳۸۵۲. **سخن ار چه بزرگوار بود / نیکی آن در اختصار بود.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۱۰۳۱، دهخدا)
۵۳۸۵۳. **سخن ارزشمند را به افراد نادان نمی‌گویند.** (قشقایی)
۵۳۸۵۴. **سخن از آسمان بلندتر است.** (سنایی)
۵۳۸۵۵. **سخن از آسمان فرود آمد.** (سنایی)
۵۳۸۵۶. **سخن از دهان بیرون می‌آید، نه از ک..ن.** (قشقایی، الیکایی)
۵۳۸۵۷. **سخن از دهان و تیر که از کمان جست باز نیاید.** (ابوشکور)
۵۳۸۵۸. **سخن از سخن برون آید.** (زلالی: ۳۱۱، هلالی‌جغتایی؛ شاه و درویش)
۵۳۸۵۹. **سخن از سخن خیزد (زاید).** (دهخدا، حییم، هبله‌رودی، عوام، شکورزاده، بهارعجم، مثمر)
۵۳۸۶۰. **سخن از عشق، پخته می‌گردد.** (واعظ قزوینی: ۲۷۲)
۵۳۸۶۱. **سخن از مردمِ جاهل نتوان کردن گوش.** (قاسم انوار)
۵۳۸۶۲. **سخن از مستمع نکو گردد.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۶۹)
۵۳۸۶۳. **سخن از مستمعین قدر پذیرد.** (صائب: ۱۷۳۳)
۵۳۸۶۴. **سخن افراد پست مثل شپش لباس کهنه است.** (قشقایی)
۵۳۸۶۵. **سخن اگر زر است، خاموشی گوهر است.** (بهمنیاری، شکورزاده، حییم، عوام، افغانی)
۵۳۸۶۶. **سخن الهامِ عالمِ غیب است.** (نثاری تونی؛ سرو تذرو: ۳۰)
۵۳۸۶۷. **سخنان بزرگان زیباترین کلام است.** (قشقایی)
۵۳۸۶۸. **سخنان دروغ دیگران، خانه‌ی‌انسان را ویران می‌کند.** (آذری، قشقایی)
۵۳۸۶۹. **سخنِ اندک خوب است و پلوی بانمک.** (ترکمنی)
۵۳۸۷۰. **سخنان سخن‌چینان، خانمان‌سوز است.** (قشقایی)
۵۳۸۷۱. **سخن او را شنیدم، زهرواری قورت دادم.** (افغانی)
۵۳۸۷۲. **سخن اولش خوش است.** (لری)
۵۳۸۷۳. **سخن او و طهارت منگور *مانند همند.** (کردی)
۵۳۸۷۴. **سخن باید چو شکّر پوست کنده.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۶۸)
۵۳۸۷۵. **سخن باید که با معیار باشد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۳۲)
۵۳۸۷۶. **سخن بد آواز گنبد است.** (خزینه)
۵۳۸۷۷. **سخن بد از شمشیر بُرّنده بتر است.** (عوام)
۵۳۸۷۸. **سخن بد کهنه نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۳۸۷۹. **سخن بد مرد را می‌کشد.** (افغانی)
۵۳۸۸۰. **سخن بزرگان شنیدن ادب است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۳۸۸۱. **سخن بزرگ‌ترهاست و بازی کوچک‌ترها.** (ایلامی)
۵۳۸۸۲. **سخن بزرگ چو شد، در دهن نمی‌ماند.** (صائب: ۱۸۷۷)

۵۳۸۸۳. **سخن بزرگ شود چون درست باشد و راست.** (ملک‌الشعرابهار، دهخدا، امثال‌موزون)

۵۳۸۸۴. **سخن بسیار دانی اندکی گو.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۰، بهمنیاری، تاجیکی، مثمر، دهخدا، هبله‌رودی، شکورزاده)

۵۳۸۸۵. **سخن بشنو و بهترین یاد گیر.** (فردوسی: ۱۷۴۹/۴)

۵۳۸۸۶. **سخن بعضی مثل عسل شیرین است، سخن بعضی مثل بلا.** (قشقایی)

۵۳۸۸۷. **سخن بگو بهر ثواب، نه سیخ بسوزد نه کباب.** (افغانی)

۵۳۸۸۸. **سخن بگو که کلامت لطیف و موزون است.** (حافظ: ۳۹)

۵۳۸۸۹. **سخن بلاست، خاموشی طلاست.** (شکورزاده، کوچه)

۵۳۸۹۰. **سخن به آب مده.** (ابن‌حسام؛ دیوان: ۳۶۶)

۵۳۸۹۱. **سخن بهتر از گوهر آب‌دار (شاهوار).** (فردوسی؛ منتخب شاهنامه: ۵۵۷، حییم)

۵۳۸۹۲. **سخن به دو جا بر.** (مازندرانی)

۵۳۸۹۳. **سخن به ریشِ دراز و کوتاه نیست.** (اوحدی؛ دیوان: ۷۲)

۵۳۸۹۴. **سخن به سخن افتاد.** (کردی)

۵۳۸۹۵. **سخن به قدر ضرورت بود بزرگان را.** (صارم اویسی: ۶۹۷)

۵۳۸۹۶. **سخن به گوش بود بیش از زبان محتاج.** (واعظ قزوینی: ۱۳۱، امثال‌موزون)

۵۳۸۹۷. **سخن به وقت خودش می‌کشد.** (آذری)

۵۳۸۹۸. **سخن بی‌سگالش*نیاید درست.** (امثال‌موزون)

۵۳۸۹۹. **سخن پا در هوا می‌گوید.** (بهارعجم، مثمر)

۵۳۹۰۰. **سخن پادشاهان سبک و خرد نباشد.** (تاریخ بیهقی: ۹۷۳)

۵۳۹۰۱. **سخنِ پدران، چشم عقل توست.** (ترکمنی)

۵۳۹۰۲. **سخن پُر، نشان بی‌هنری است/ که صدای جرس نشان خری است.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۱۰۳۴)

۵۳۹۰۳. **سخن پشت و روی دارد، هرکسی آن‌چه مراد او باشد چنان گیرد.** (سمک‌عیّار: ۵۵۸/۵)

۵۳۹۰۴. **سخن پنهان نمی‌ماند.** (هراتی)

۵۳۹۰۵. **سخنِ پهلودار، ناسنجیده و تلخ است.** (کردی)

۵۳۹۰۶. **سخن پیشِ سخندان گو.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۸)

۵۳۹۰۷. **سخن تا توانی به آزرم گوی.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۶۱)

۵۳۹۰۸. **سخن تا در دهان است طلاست، بر زمین افتاد مفرغ می‌شود.** (آذری)

۵۳۹۰۹. **سخن تا زمانی که در دهان قرار دارد چون دُر است.** (مازندرانی)

۵۳۹۱۰. **سخن تا گفته نشود، آن‌را نمی‌گویند.** (کردی)

۵۳۹۱۱. **سخن تا نپرسند لب بسته دار / گهر نشکنی تیشه آهسته دار.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۳۹، هبله‌رودی، عوام، شکورزاده، حییم، بهمنیاری، مثمر)

۵۳۹۱۲. **سخن تا نگفتی بود چون گهر/ چو گفتی شد از خاک ره تیره‌تر.** (فردوسی، دهخدا)

۵۳۹۱۳. **سخن تا نگویند پنهان بود / چو گفتند هرجا فراوان بود.** (فردوسی، دهخدا)

۵۳۹۱۴. **سخن تا نگویی بر او دست هست/ چو گفته‌شود یابد او بر تو دست.** (سعدی؛ بوستان: ۱۵۴، دهخدا)

۵۳۹۱۵. **سخن تا نگویی بود زیر پای / چو گفتی ورا بر سر توست جای.** (فردوسی، دهخدا)

۵۳۹۱۶. **سخن تا نگویی به دینار مانی/ ولیکن چو گفتی پشیزی مسینی.** (ناصرخسرو)

۵۳۹۱۷. **سخن تا نگویی توانیش گفت/ ولی گفته را باز نتوان نهفت.** (فردوسی، دهخدا، امثال‌موزون، عوام)

۵۳۹۱۸. **سخنت بوی خاک برنج می‌دهد.** (اوزی)

۵۳۹۱۹. **سخنت را جویده بگو.** (افغانی)

۵۳۹۲۰. **سخنت طلاست ولی بازار ندارد.** (خوزستانی)

۵۳۹۲۱. **سخن تلخ، دریغ از دهن شیرین است.** (یزدانی شیرازی، اویسی ۶۹۱)

۵۳۹۲۲. **سخن تلخ کند نرم دل دشمن را.** (صائب: ۷۳۳، امثال‌موزون)

۵۳۹۲۳. **سخن جان است و جان داروی جان است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۱)

۵۳۹۲۴. **سخن جان و زر سفال بُوَد.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۱۳)

۵۳۹۲۵. **سخن جز به اندازه‌ی‌خود مگوی.** (ابن‌یمین: ۵۹۷)

۵۳۹۲۶. **سخن چو گفته‌شد آن بهْ که دل بپردازی.** (ظهیر فاریابی: ۲۲۴)

۵۳۹۲۷. **سخن چون برابر شود با خرد / ز گفتار گوینده رامش برد.** (فردوسی: ۴۵۹، دهخدا)

۵۳۹۲۸. **سخن چون حکیمان نکو گوی و کوته.** (ناصرخسرو: ۸۵، شکورزاده)

۵۳۹۲۹. **سخن چون زنان نرم و نازک مگوی.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)

۵۳۹۳۰. **سخن‌چین بدبخت هیزم‌کش است.** (سعدی؛ بوستان: ۱۵۷ و گلستان۱۷۲، شکورزاده)

۵۳۹۳۱. **سخن‌چین دوکی به دستش، گیسویش بریده شود برای همه‌ی کسانش.** (ایلامی)

۵۳۹۳۲. **سخن‌چین رسوا شود.** (کشمیری؛ دیوان: ۵۵)

۵۳۹۳۳. **سخن‌چین شریک شیطان و دشمن انسان است.** (قابوس‌نامه، شکورزاده، حییم، دهخدا)

۵۳۹۳۴. **سخن‌چین همیشه شرمنده‌است.** (لری)
۵۳۹۳۵. **سخن‌چینی از غارت بدتر است.** (بختیاری)
۵۳۹۳۶. **سخن‌چینی زنان، کشتن مردان (جنگ کردن مردان).** (بختیاری)
۵۳۹۳۷. **سخن (حرف) شنیدن ادب است.** (عوام)
۵۳۹۳۸. **سخن حق تلخ است (باشد).** (شکورزاده، دهخدا)
۵۳۹۳۹. **سخن حق ز هر که شد بشنو.** (صابر، اویسی۶۹۳)
۵۳۹۴۰. **سخن حق، سنگین است.** (خوزستانی)
۵۳۹۴۱. **سخن حق شمشیر بران است.** (شکورزاده)
۵۳۹۴۲. **سخن حق و نصیحت تلخ باشد.** (تاریخ بیهقی: ۷۱۰، دهخدا)
۵۳۹۴۳. **سخن (حکایت) بر مزاج مستمع گوی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۵، شکورزاده)
۵۳۹۴۴. **سخن خانه به بازار راست نیاید.** (دهخدا، خرمی)
۵۳۹۴۵. **سخن خدا را تلخ ندانید.** (ترکمنی)
۵۳۹۴۶. **سخن خوب از قند شیرین‌تر است.** (افغانی)
۵۳۹۴۷. **سخن خود را از دیگران بشنو.** (قشقایی)
۵۳۹۴۸. **سخن خود کجا شنیدی؟ آن‌جا که سخن مردمان را.** (سخن)
۵۳۹۴۹. **سخندانان سخن در پرده گویند/ درون پرده چون پرورده گویند.** (تاجیکی)
۵۳۹۵۰. **سخن دان بود مرد دیرینه سال.** (سعدی: ۱۰۶)
۵۳۹۵۱. **سخندان پرورده پیر کهن / بیندیشد آن‌گاه گوید سخن.** (سعدی؛ گلستان: ۵۶، فرهنگ‌نامه)
۵۳۹۵۲. **سخن دراز شود چون حدیث یار رود.** (نامه‌ی داستان)
۵۳۹۵۳. **سخن در چوب و سنگ کار می‌کند، درفلانی کار نمی‌کند.** (کردی)
۵۳۹۵۴. **سخن در دهان پاسبان سر است.** (سخن)
۵۳۹۵۵. **سخن در دهان دُرّ است، از دهان برآید فیل و اشتر است.** (افغانی)
۵۳۹۵۶. **سخن در زمان مناسب بر زبان می‌آید.** (آذری)
۵۳۹۵۷. **سخن درست بگویم، نمی‌توانم دید.** (نامه‌ی‌داستان، حافظ: ۲۴۰)
۵۳۹۵۸. **سخن درست محتاج قسم نیست.** (افغانی)
۵۳۹۵۹. **سخن در میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست گردند شرم زده نباشی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۲، شکورزاده)
۵۳۹۶۰. **سخن دروغ، زمین را نمی‌شکافد.** (ترکمنی)
۵۳۹۶۱. **سخن دل را تازه می‌کند، خانه را ویران.** (سرخه‌ای)
۵۳۹۶۲. **سخن دوستان شنیدن بیخ دولت است.** (دهخدا)
۵۳۹۶۳. **سخن دوستان، مردمان دوست دارند.** (قابوس‌نامه: ۱۸۶)
۵۳۹۶۴. **سخنِ دوست در جهان طاق است.** (ابن‌یمین: ۳۵۷)
۵۳۹۶۵. **سخن، دیو بندی است در چاهِ دل.** (سعدی؛ بوستان: ۱۵۴)
۵۳۹۶۶. **سخن را باید در وقت خودش بگویی.** (ترکمنی)
۵۳۹۶۷. **سخن را بسنج و به اندازه گوی.** (شاهنامه؛ پادشاهی لهراسب، شکورزاده)
۵۳۹۶۸. **سخن را بگو به خریدارش، به آن‌که در گوشش می‌ماند.** (اهری)
۵۳۹۶۹. **سخن را به سخندان بگو.** (قشقایی)
۵۳۹۷۰. **سخن را تمام کردی.** (هزاره‌ای)
۵۳۹۷۱. **سخن را در دلت هضم کن، بعد به زبان جاری ساز.** (هزاره‌ای)
۵۳۹۷۲. **سخن را در دهانت بپز بعد بگو.** (اهری)
۵۳۹۷۳. **سخن را راست را از دیوانه بشنو.** (زلالی: ۴۶۴)
۵۳۹۷۴. **سخن را روی با صاحب‌دلان است.** (سعدی؛ کلیات: ۷۳۲، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۵۳۹۷۵. **سخن را زیوری جز راستی نیست.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۵۹۶، امثال‌موزون، حییم، شکورزاده، دهخدا)
۵۳۹۷۶. **سخن را سال و ماهی نمی‌باشد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۳۹۷۷. **سخنِ راست از آهن عبور می‌کند.** (قشقایی)
۵۳۹۷۸. **سخن راست از دیوار هم بشنو.** (خزینه)
۵۳۹۷۹. **سخن راست بی‌قسم باور می‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۳۹۸۰. **سخن راست تلخ می‌باشد (می‌شود).** (دهخدا، خزینه، تاجیکی، مثمر، هبله‌رودی)
۵۳۹۸۱. **سخن راست توان دانست از لفظ دروغ.** (فرخی؛ دیوان: ۳۰۴، دهخدا)
۵۳۹۸۲. **سخن راست را از بچّه بشنو.** (عوام، آذری)
۵۳۹۸۳. **سخن راست را از دیوانه بشنو.** (دهخدا، هبله‌رودی، خزینه، تکمله، شکورزاده، عوام)
۵۳۹۸۴. **سخن راست را ز کودک پرس.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۳۹۸۵. **سخن راست ز دیوانه شنو.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۳۹۸۶. **سخن راست کلام خداست.** (افغانی)
۵۳۹۸۷. **سخن راست گره ندارد.** (افغانی)
۵۳۹۸۸. **سخن راست و درشت حق باشد.** (تاریخ بیهقی: ۶۴۴، دهخدا)
۵۳۹۸۹. **سخن راست یا از دیوانه بشنو یا از بچّه.** (کردی)
۵۳۹۹۰. **سخن راستین برای گفتن است.** (بلوچی)
۵۳۹۹۱. **سخن را قیمتی گر نیست سهل است.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۳۰۷)
۵۳۹۹۲. **سخن را که بزرگ کرد؟ گوینده‌اش.** (اهری)
۵۳۹۹۳. **سخن را نیوشنده باید نخست.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۲۸۷، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۳۹۹۴. **سخن روبه‌رو کینه ندارد.** (افغانی)

۵۳۹۹۵. **سخن روی زهرش نه.** (تاجیکی)
۵۳۹۹۶. **سخن (زبان) در دهان خردمند چیست/ کلید در گنج صاحب هنر.** (سعدی؛ گلستان: ۵۳، افغانی)
۵۳۹۹۷. **سخن زدن زیاد برای قرآن زیباست.** (افغانی)
۵۳۹۹۸. **سخن ز روی سخن خیزد.** (کلیم؛ دیوان: ۲۴۲)
۵۳۹۹۹. **سخن زشت مسلمان را از دین و سخن خوب مار را از سوراخ خود بیرون می‌کشد.** (آذری)
۵۴۰۰۰. **سخن زیاد و طولانی تنها مناسب قرآن است.** (ترکمنی)
۵۴۰۰۱. **سخن زیبا، کوهستان دل است.** (کردی)
۵۴۰۰۲. **سخن ساعت افتاد.** (آملی)
۵۴۰۰۳. **سخن سایه‌ی حقیقت است و فرع حقیقت.** (مولوی؛ فیه مافیه: ۲۱۹)
۵۴۰۰۴. **سخن سخن آورد (کشد).** (دهخدا)
۵۴۰۰۵. **سخن سخن را می‌کشد و گندم برشته آب.** (شوشتری)
۵۴۰۰۶. **سخن سخن می‌آورد و رازها را برملا می‌کند.** (قشقایی)
۵۴۰۰۷. **سخن سخن می‌کشد، خمیر آب.** (ایلامی)
۵۴۰۰۸. **سخنِ سرد، تخمی است که ازو دشمنی روید.** (قابوس‌نامه: ۴۷، شکورزاده)
۵۴۰۰۹. **سخن سرد، مهر صد ساله می‌برد.** (سیرجانی)
۵۴۰۱۰. **سخن سرد و لقمه‌ی گرم (چرب) از یاد کسی نمی‌رود.** (شکورزاده، بیرجندی)
۵۴۰۱۱. **سخن، سرکش را از کوه‌ها پایین می‌آورد و سخنی انسان سلیم را سرکش می‌کند.** (قشقایی)
۵۴۰۱۲. **سخن سنجیده باید گفت در نزد سخن سنجان.** (ژولیده: اویسی ۶۹۴)
۵۴۰۱۳. **سخن سنجیده گو تا دوست را دشمن نگردانی.** (افغانی)
۵۴۰۱۴. **سخنش تلخ نخواهی، دهنش شیرین کن.** (سعدی؛ گلستان: ۷۷، شکورزاده، دهخدا، عوام، بهمنیاری)
۵۴۰۱۵. **سخنش شتر و گربه است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۴۰۱۶. **سخن شمرده و سنجیده گوی، بی‌سوگند/ که شاهد سخنان دروغ، سوگندست.** (صائب: ۸۲۴، تکمله)
۵۴۰۱۷. **سخن شناس نه‌ای جان من خطا این‌جاست.** (حافظ: ۱۷)
۵۴۰۱۸. **سخن شنیدن ادب است.** (دهخدا، کوچه، نامه‌ی‌داستان)
۵۴۰۱۹. **سخن شنیدن بیخ دولت است.** (هبله‌رودی، مثمر، عوام، شاهد، حییم، تکمله، بهارعجم)
۵۴۰۲۰. **سخن شنیدن، مایه‌ی دولت (ادب) است.** (افغانی، بهمنیاری)
۵۴۰۲۱. **سخن شنیدی، نشنیدی.** (بهمنیاری)
۵۴۰۲۲. **سخن شیخ شنیدن دولت است.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۰۲۳. **سخن شیرین به دوستان می‌افزاید، سخن تلخ به دشمنان.** (مرندی، علمداری)
۵۴۰۲۴. **سخن، شیرین، ولی خانه خراب‌کن است.** (شهمیرزادی)
۵۴۰۲۵. **سخن عشق نه آنست که آید به زبان.** (حافظ: ۱۴۳، شکورزاده)
۵۴۰۲۶. **سخن‌فروشی، فرزند خود فروختن است.** (کلیم کاشانی: ۱۰۷)
۵۴۰۲۷. **سخن فقرا تأثیر ندارد.** (آلاشتی)
۵۴۰۲۸. **سخن فقیر جایگاهی ندارد امّا بر زمین نمی‌ماند.** (ترکمنی)
۵۴۰۲۹. **سخن قاووت و سیه باد است.** (کردی)
۵۴۰۳۰. **سخن کان به ابرو در آرد گره/ اگر آفرین است ناگفته به.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۶۲)
۵۴۰۳۱. **سخن کاندر آن سود نه جز زیان / نباید که رانده شود بر زبان.** (فردوسی)
۵۴۰۳۲. **سخنک دل تازه داره، خانه را ویرانه داره.** (گرمساری)
۵۴۰۳۳. **سخن کز بهر حق‌گویی، چه عبرانی چه سریانی.** (سنایی؛ دیوان: ۵۲، دهخدا، شکورزاده)
۵۴۰۳۴. **سخن کز دل آید بود دلپذیر.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۵۴، حییم، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، عوام، امثال‌موزون)
۵۴۰۳۵. **سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند.** (شکورزاده)
۵۴۰۳۶. **سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم در دل.** (دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون، عوام، شکورزاده)
۵۴۰۳۷. **سخن کز مشرف دل خاست نور زندگی آرد.** (خلیل افغانی، اویسی ۶۸۸)
۵۴۰۳۸. **سخن کز وی بویِ هنر نیاید ناگفته بِهْ.** (قابوس‌نامه: ۲۸، شکورزاده)
۵۴۰۳۹. **سخن کم کن و کار بسیار.** (تاجیکی)
۵۴۰۴۰. **سخن کم گو ولی بسیار بشنو.** (سلیم تهرانی: ۳۸۲، تکمله، شکورزاده، افغانی)
۵۴۰۴۱. **سخن کم گوی تا بر کار گیرند / که بر بد مردمان بسیار گیرند.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۰)
۵۴۰۴۲. **سخن کوته که مردن را سخن نیست/ به کاغذ بهْ که مرده بی‌کفن نیست.** (زلالی: ۸۴۴)
۵۴۰۴۳. **سخن که از دهان بیرون رفت و تیر که از قبضه‌ی کمان گذر یافت و مرغ که از دام پرید عادت آن صورت نبندد.** (مرزبان‌نامه: ۲۰۰، شکورزاده)
۵۴۰۴۴. **سخن که زیاد گفته‌شد، بی‌طعم می‌شود.** (کردی)
۵۴۰۴۵. **سخن که نه در پایه‌ی خویش گویی از پایه بیفگند.** (مرزبان‌نامه: ۲۰۴)

۵۴۰۴۶. **سخن گره نگشاید چو طبع بسته‌بود.** (طالب‌آملی؛ ۵۴۵)

۵۴۰۴۷. **سخن گفتن آن‌که بود سودمند/ کزان گفتن آوازه گردد بلند.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۳۹)

۵۴۰۴۸. **سخن گفتن بکر، جان سفتن است/ نه هرکس سزای سخن گفتن است.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۴۷، بهمنیاری)

۵۴۰۴۹. **سخن گفتن کج ز بیچارگی است.** (فردوسی؛ شاهنامه: ۱۹۷۰)

۵۴۰۵۰. **سخن گفتن کژ، نباشد هنر.** (فردوسی؛ شاهنامه: ۲۲۹۱)

۵۴۰۵۱. **سخن گفته‌شده مثل عمر گذشته‌شده.** (تاجیکی)

۵۴۰۵۲. **سخن گفته مغز است و ناگفته پوست.** (فردوسی؛ شاهنامه؛ ۲۳۸۸، امثال‌موزون، شکورزاده)

۵۴۰۵۳. **سخن گفته و تیر از شست دررفته بر نمی‌گردد.** (بهمنیاری، خرمی، دهخدا)

۵۴۰۵۴. **سخن گفته و قضای رفته و تیر انداخته باز نگردد.** (دهخدا، شکورزاده)

۵۴۰۵۵. **سخن، گواه حال گوینده است.** (بهمنیاری، خزینه، دهخدا، شکورزاده، عوام، مثمر، هبله‌رودی، حییم)

۵۴۰۵۶. **سخن‌گو بیننده را از رو می‌برد، شنونده بیننده را.** (ترکمنی)

۵۴۰۵۷. **سخن گوهر بود، بشناس گوهر خود را.** (بیکس شیرازی، اویسی۷۰۸)

۵۴۰۵۸. **سخن مار را از سوراخ بیرون می‌کشد.** (ابوشکور بلخی؛ پیشاهنگان شعر فارسی:۸۵)

۵۴۰۵۹. **سخن ماند از تو همی یادگار.** (فردوسی؛ شاهنامه: ۶۳)

۵۴۰۶۰. **سخن مایه‌ی سحر و افسون بود.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۹۲۷)

۵۴۰۶۱. **سخنم تلخ نخواهی، دهنم شیرین کن.** (سعدی؛ گلستان: ۷۷، شکورزاده)

در اصل: **سخن آخر به دهان می‌گذرد موذی را / سخنش تلخ نخواهی دهنش شیرین کن**

۵۴۰۶۲. **سخن مردان جان دارد.** (خزینه، افغانی)

۵۴۰۶۳. **سخن مرد، شکم ندارد.** (هزاره‌ای)

۵۴۰۶۴. **سخن مرد، کرّه ندارد.** (هزاره‌ای)

۵۴۰۶۵. **سخن مردم دیوانه همه (سربه‌سر) فال است.** (شکورزاده، افغانی)

۵۴۰۶۶. **سخن مردی جداست و حیلت و دستان جدا.** (سمک‌عیّار: ۲۱۰/۱)

۵۴۰۶۷. **سخن مرد یکی است.** (تاجیکی، ایلامی)

۵۴۰۶۸. **سخن مست بر دست نگیرند.** (نامه‌ی داستان)

۵۴۰۶۹. **سخن مست تو بر مست مگیر.** (ابن‌یمین: ۴۲۵، دهخدا، خوانساری، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)

۵۴۰۷۰. **سخن مفیدتر از باران و مضرتر از شمشیر برّان.** (افغانی)

۵۴۰۷۱. **سخنِ نااندیشیده هم‌چون زر ناسنجیده‌است.** (شکورزاده، عوام)

۵۴۰۷۲. **سخن نابه‌جا از گوز نابه‌جا بدتره.** (بیرجندی)

۵۴۰۷۳. **سخنِ ناراستف خوار باشد.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۵۲۳)

۵۴۰۷۴. **سخن نازک‌تر از گل به کسی نگفت.** (لری)

۵۴۰۷۵. **سخن نزد دانندگان خوار نیست.** (فردوسی، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۴۰۷۶. **سخن نگفتم تا نمازم را نشکنم.** (ترکمنی)

۵۴۰۷۷. **سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر.** (فرخی سیستانی: ۶۶، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا، تهرانی)

۵۴۰۷۸. **سخن نیکو صیاد دل‌هاست و خط زیبا نزهت چشم‌ها.** (تاریخ گزیده، دهخدا، شکورزاده، حییم، عوام، خزینه)

۵۴۰۷۹. **سخنور چون بمیرد، شعر او مشهورتر گردد.** (افضلی، امثال‌موزون)

۵۴۰۸۰. **سخنوری نتوان بی‌سخن شنو کردن.** (واعظ، امثال‌موزون)

۵۴۰۸۱. **سخن‌های پیران بود دلپذیر.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)

۵۴۰۸۲. **سخن هرچند باد نیست، امّا دل را می‌آزارد.** (ترکمنی)

۵۴۰۸۳. **سخن هرچه باشد به ژرفی ببین.** (فردوسی؛ شاهنامه: ۱۱۲)

۵۴۰۸۴. **سخن هرچه بوده، همه گفته‌اند.** (شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، بهمنیاری)

۵۴۰۸۵. **سخن هرچه کوته بوَد، خوش‌تر است.** (ادیب پیشاوری، شکورزاده، امثال‌موزون)

۵۴۰۸۶. **سخن هرچه گویم، همه گفته‌اند.** (فردوسی؛ شاهنامه: ۱۰)

۵۴۰۸۷. **سخن هرچه گویی، همان بشنوی.** (فردوسی، امثال‌موزون، شکورزاده، بهمنیاری، عوام)

۵۴۰۸۸. **سخن هرزه جواب مرزه هم دارد.** (آذری)

۵۴۰۸۹. **سخن هزار است دو کلامش به کار آید.** (کردی)

۵۴۰۹۰. **سخن هشت پهلو دارد.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۵۴۰۹۱. **سخن همچو قفل است و پاسخ کلید.** (فردوسی: ۵/ ۲۲۱۰)

۵۴۰۹۲. **سخن یاد مست‌ها نده.** (جیرفتی)

۵۴۰۹۳. **سخنی از روی مستی گفتم، تو دو دستی به آن چسبیدی.** (شوشتری)

۵۴۰۹۴. **سخنی است که کارساز است و سخنی است که سر به باد می‌دهد.** (قشقایی)

۵۴۰۹۵. **سخنی است که مهر را می‌کُشد و سخنی است که مهر را می‌آورد.** (شوشتری)

۵۴۰۹۶. **سخنی بگو جا بگیرد، پیمانه‌ای بپیما سر بگیرد.** (کردی)

۵۴۰۹۷. **سخنی دل می‌آورد و سخنی دل می‌برد.** (لری)
۵۴۰۹۸. **سخن یک است و دگرها عبارت‌آرایی است.** (خزینه)
۵۴۰۹۹. **سخن یک بارش خوش است.** (لری)
۵۴۱۰۰. **سخنی که اثبات در بیّنت آن عمر یک ساله صرف باید کرد، ناگفته اولی‌تر.** (قابوس‌نامه، فرهنگ‌نامه)
۵۴۱۰۱. **سخنی که از سی و دو دندان عبور کند، سی و دو گوش آن‌را می‌شنود.** (تالشی)
۵۴۱۰۲. **سخنی که امیر بگوید، دروغ نیست.** (مازندرانی)
۵۴۱۰۳. **سخنی که در اثبات آن عمر یک‌ساله صرف باید کرد، ناگفته اولی‌تر.** (مرزبان‌نامه: ۲۴۴)
۵۴۱۰۴. **سخنی که دل بیازارد ناگفته به.** (افغانی)
۵۴۱۰۵. **سخنی که گفته‌شد پخش می‌گردد.** (بختیاری)
۵۴۱۰۶. **سخنی که ناخوش خواهد آمد ناگفته بِهْ.** (تاریخ بیهقی، شکورزاده، دهخدا)
۵۴۱۰۷. **سخن یکی است دگرها عبارت آرایی است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر، افغانی)
۵۴۱۰۸. **سخنی ممکن است دل‌آزار باشد و سخنی دل‌نواز.** (نهاوندی)
۵۴۱۰۹. **سخنی نیست که خاموشی از آن بهتر نیست.** (عرفی شیرازی: ۲۱۵، تکمله)
۵۴۱۱۰. **سخیان در دو عالم دست بلندند/ بخیلان دست کوتاه، قبر تنگند.** (شهرضایی)
۵۴۱۱۱. **سخیّان ز اموال بر می‌خورند/ بخیلان غم سیم و زر می‌خورند.** (خزینه)
۵۴۱۱۲. **سخی خیر کند، بخیل دردسر می‌شود.** (تاجیکی)
۵۴۱۱۳. **سخی در هردو عالم سربلند است.** (دهخدا، افغانی، شکورزاده)
۵۴۱۱۴. **سخی دوست خداست.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۴۱۱۵. **سخی را از عطا چین نیست در چهر.** (قانی، امثال‌موزون)
۵۴۱۱۶. **سخی و بخیل سر سال برابر می‌شوند (است)؟** (دهخدا، مثمر، هبله‌رودی، کوچه)
۵۴۱۱۷. **سد جلوی آب را خراب کرده.** (شهمیرزادی)
۵۴۱۱۸. **سدر و کافور چشم و رویت را سیر کند.** (گیلکی)
۵۴۱۱۹. **سدر و کافور که مفت شد باید مرد.** (سمنانی)
۵۴۱۲۰. **سدر و کافور مفت دیده به حالت احتضار افتاده.** (گیلکی)
۵۴۱۲۱. **سده سده‌ی مانّه، صد بز به گله‌ی مانّه، پنجاه به نوروز، صد به غله‌ی مانّه.** (بیرجندی)
۵۴۱۲۲. **سرآتشگاهت سلامت باشد.** (ایلامی)
۵۴۱۲۳. **سر آدم بداقبال، به دنیا نباشد که هرجا می‌رود بدبختیش جلوتر از خودش می‌رود.** (تهرانی)
۵۴۱۲۴. **سرِ آدم بداقبال به دنیا نباشد.** (کوچه)
۵۴۱۲۵. **سر آدم خشمگین از عقل خالی است.** (شکورزاده)
۵۴۱۲۶. **سر آدم کاهل، در تابستان بریدنی است، پای آدم عاطل در زمستان.** (هشترودی)
۵۴۱۲۷. **سر آفتابه لگن بزرگ.** (دهخدا)
۵۴۱۲۸. **سر آن بوته‌ای که تریده* سبز نشده.** (آباده‌ای)
۵۴۱۲۹. **سرّ آن‌را که در تاریکی حلوا می‌خورد، خدا می‌داند.** (آذری)
۵۴۱۳۰. **سرا بزرگ، ده خراب و ویران.** (رامسری)
۵۴۱۳۱. **سرابی که در خروش افتاد یا آن‌را بخر یا بفروش.** (لری)
۵۴۱۳۲. **سرابی می‌گوید در اندراب است، اندرابی می‌گوید در سراب است.** (میانه‌ای)
۵۴۱۳۳. **سرا در کوی صاحب دولتان گیر.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۷۷)
۵۴۱۳۴. **سر ارزانی مولا، مال از طلبکار.** (هزاره‌ای)
۵۴۱۳۵. **سر ارّه، ته تیشه.** (لری)
۵۴۱۳۶. **سر از بادار*، مال از قرض‌دار.** (افغانی)
۵۴۱۳۷. **سر از بهر سرانجام، تن از بهر جفا.** (لری)
۵۴۱۳۸. **سر از خدا، ک.. از طلبکار.** (بهمنیاری)
۵۴۱۳۹. **سر از دستمال بستن درد نمی‌گیرد.** (سیرجانی)
۵۴۱۴۰. **سر از سردار، کیر از طلبکار.** (گلبافی)
۵۴۱۴۱. **سر از قایم (محکم) بستن درد نمی‌گیرد (نمی‌آید).** (بهمنیاری، کرمانی، راوری، گلبافی، شهربابکی)
۵۴۱۴۲. **سر از کیست که مال از که باشد.** (جیرفتی)
۵۴۱۴۳. **سر از گنبدِ لاجوردی متاب.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۳۳)
۵۴۱۴۴. **سر از گور گربه درمی‌آورد.** (اصفهانی)
۵۴۱۴۵. **سر از ما، تقدیر از خدا.** (کرمانی)
۵۴۱۴۶. **سر از محکم‌کاری (محکمی) نمی‌شکند.** (سیستانی، سبزواری)
۵۴۱۴۷. **سر از من، کلاه از تو.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۴۱۴۸. **سرازیری قبر، علی به دادت برسه.** (شکورزاده)
۵۴۱۴۹. **سرازیری که نمی‌توانی، سربالایی که بدتری، پس افقی حرکت کن.** (بختیاری)
۵۴۱۵۰. **سر اسبی (سواره) سری زد.** (آذری)
۵۴۱۵۱. **سر اسبی که خدا قهر کرد به گاری بسته می‌شود.** (افغانی)
۵۴۱۵۲. **سراسر، بی‌دردسر.** (آملی)
۵۴۱۵۳. **سراسر ماهی‌دشت برای یک شکم کشک.** (کردی کرمانشاهی)
۵۴۱۵۴. **سر اُشپختر آورده‌ای گویی.** (عوام)
۵۴۱۵۵. **سر اُشپختر را آورده.** (دهخدا)

۵۴۱۵۶. **سراشیب، سربالایی هم دارد.** (آذری)
۵۴۱۵۷. **سراشیبی ببیند تند می‌دود تا گردنش بشکند.** (جیرفتی)
۵۴۱۵۸. **سراغ اودالیسکو*را از کرم‌های لب جوی بگیر.** (سیرجانی)
۵۴۱۵۹. **سراغ هر دختر کوری برویم، شوهر می‌کند.** (بروجردی)
۵۴۱۶۰. **سر الاغ را توی خنچه بگذاری، می‌پرد، می‌افتد زمین.** (میانه‌ای)
۵۴۱۶۱. **سر الاغ سنگین باشد، صاحبش آن‌را می‌کشد.** (بوشهری)
۵۴۱۶۲. **سرانبانه، ته انبانه، پای انبانه شاگردانه.** (آشتیانی)
۵۴۱۶۳. **سرانجام از پا نهادی.** (فیروزکوهی)
۵۴۱۶۴. **سرانجام اگرچه بر بد، رود/ خر لنگ وا آخور خود رود.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۶۴)
۵۴۱۶۵. **سرانجام این زیستن، مردن است.** (نصرالله فلسفی، شکورزاده)
۵۴۱۶۶. **سرانجام بر مرگ باشد گذر.** (فردوسی: ۴۵۵/۱)
۵۴۱۶۷. **سرانجام جز خاک نیست.** (فردوسی:۴۱۱/۱، ۶۲۹/۲، لسانی؛ شهر آشوب: ۵)
۵۴۱۶۸. **سرانجام حیله گرفتاری است و فرجام ستم ناگوار.** (لسانی؛ شهر آشوب، افغانی)
۵۴۱۶۹. **سرانجام رسوا شود مکرساز.** (ادیب پیشاوری، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۴۱۷۰. **سرانجام سرگالش دوغ‌پزی است.** (رامسری)
۵۴۱۷۱. **سرانجام شناگر را آب می‌برد.** (دزفولی)
۵۴۱۷۲. **سرانجام قمار ادبار است و فرجام ستم ناگوار.** (افغانی)
۵۴۱۷۳. **سرانجام گاو به آن‌جایی که همیشه چریده باز می‌گردد.** (کردی کلهری)
۵۴۱۷۴. **سرانجام مردم، به جز خاک نیست.** (فردوسی، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۴۱۷۵. **سرانجام مرگ است و زو چاره نیست.** (فردوسی: ۱۰۷۰، امثال‌موزون، عوام)
۵۴۱۷۶. **سرانجامِ وجود الاّ عدم نیست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۲۸)
۵۴۱۷۷. **سرانجام هر زنده مردن بوَد.** (فردوسی: ۷۰۹، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۴۱۷۸. **سرانجام همه مرگ است آخر.** (عطار؛ هیلاج‌نامه)
۵۴۱۷۹. **سر انجیلی زیر توسکا*میانه فِکْ*.** (مازندرانی)
۵۴۱۸۰. **سر انجیلی زیر توسکا.** (مازندرانی)
۵۴۱۸۱. **سر انجیلی، میان توسکا و ریشه‌ی فک*، پدر گدا، مادر گدا، الله قلی بیک است.** (کندلوسی)
۵۴۱۸۲. **سر انگشت بریده نمی‌شاشد.** (دزفولی)
۵۴۱۸۳. **سرانه پیرانه سری از من درآمد اثری.** (شاهرودی)
۵۴۱۸۴. **سرانه پیری و معرکه‌گیری.** (عوام)
۵۴۱۸۵. **سر او با دانه‌ی گشنیز می‌شکند.** (تالشی)
۵۴۱۸۶. **سر او به تنش زیادی است.** (خوانساری)
۵۴۱۸۷. **سر او را به طاق بکوب.** (خوانساری)
۵۴۱۸۸. **سرای آخرت آباد کن به حسن عمل.** (سعدی؛ کلیات: ۶۶۵، شکورزاده)
۵۴۱۸۹. **سرای سپنجی چه پهن و چه تنگ.** (فردوسی: ۹۷۷، دهخدا)
۵۴۱۹۰. **سرای سپنجی نماند به کس.** (فردوسی: ۲۱۴۷، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۴۱۹۱. **سرای مدرسه و بحث و علم و طاق و رواق/ چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست.** (حافظ؛ دیوان: ۷۰۳، شکورزاده)
۵۴۱۹۲. **سر این قبر گریه نکن که مرده تویش نیست.** (تهرانی)
۵۴۱۹۳. **سرایی را که صاحب نیست ویرانی است معمارش.** (صاحب: ۳۲۰۲)
۵۴۱۹۴. **سربار از بار بیشتر.** (بختیاری)
۵۴۱۹۵. **سر بار، چهارپا را می‌کُشد.** (سمنانی)
۵۴۱۹۶. **سربار گران‌تر از بار.** (تکمله)
۵۴۱۹۷. **سربار، لنگه را می‌کشد.** (مازندرانی)
۵۴۱۹۸. **سر بار، مالِ خر بُردبار است.** (دهخدا، کوچه، حییم، عوام)
۵۴۱۹۹. **سر باری، تهْ باری را می‌بَرَد.** (کوچه، دهخدا)
۵۴۲۰۰. **سرباز چه می‌داند بِه* کال است.** (آذری)
۵۴۲۰۱. **سرِ بازرگانی، راستی است.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۴۲۰۲. **سر باشد، توپی قحط نی.** (تاجیکی)
۵۴۲۰۳. **سر باشد، سامان کم نیاید.** (دهخدا)
۵۴۲۰۴. **سر باشد، کلاه از بخارا می‌آید.** (مازندرانی)
۵۴۲۰۵. **سر باشد، کلاه بسیار (زیاد، فراوان) است.** (دهخدا، حییم، بهمنیاری، ایلامی، دامغانی، عوام، شکورزاده)
۵۴۲۰۶. **سر باشد، کلاه زود پیدا می‌شود.** (کوچه، هزاره‌ای)
۵۴۲۰۷. **سر باشد کلاه نباشد.** (سراوانی)
۵۴۲۰۸. **سر باشرف چون پی دم بود.** (دهخدا)
۵۴۲۰۹. **سر باش، نه دُم.** (بهمنیاری)
۵۴۲۱۰. **سر باغ مردمان، جنگ شغالان.** (بیرجندی)
۵۴۲۱۱. **سربالایی گفت: «آدم قوی ندیدم.» و سرازیری گفت: «آدم ضعیف ندیدم.»** (بویراحمدی)
۵۴۲۱۲. **سربالایی گفت: «هنوز زانوداری از من عبور نکرده.» سرازیری گفت: «هنوز مرد نالایقی از من نگذشته.»** (بختیاری)

۵۴۲۱۳. **سربالایی می‌گوید: «من مرد چابک ندیدم.» سرازیری می‌گوید: «من مرد لنگ ندیدم.»** (لری)
۵۴۲۱۴. **سر باید بازار برود، نه پول.** (گیلکی)
۵۴۲۱۵. **سرب تو ک..نش بریزی آهک در می‌آید.** (سیرجانی)
۵۴۲۱۶. **سر بچه‌ی یتیم، سر تراشیدن را یاد می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۵۴۲۱۷. **سر بد، به بلای بد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۵۴۲۱۸. **سَر بده، سِر مده (نه).** (شکورزاده، بهمنیاری، افغانی، هزاره‌ای)
۵۴۲۱۹. **سَر بده، سِرّ مسپار.** (عوام، دهخدا)
۵۴۲۲۰. **سر برادرت را که تراشیدند، تو سرت را نم کن بنشین.** (زرقانی)
۵۴۲۲۱. **سر برادرم کچل نیست فقط از بیخ این گوش تا بیخ آن گوش.** (رامسری)
۵۴۲۲۲. **سر برای بریدن نه برای سرزنش.** (کردی)
۵۴۲۲۳. **سر برای کلاه می‌دهد.** (سخن)
۵۴۲۲۴. **سر بر تن من، دشمن من خواهد بود.** (عطّار؛ مختارنامه: ۲۲۷)
۵۴۲۲۵. **سر بردار، خدا بشناس.** (زرقانی)
۵۴۲۲۶. **سر برف و زردآلو.** (دماوندی)
۵۴۲۲۷. **سر بریده با خود می‌بری؟** (رامسری)
۵۴۲۲۸. **سر بریده بانگ نکند.** (خزینه، دهخدا)
۵۴۲۲۹. **سربریده بِهْ دشمن.** (نظامی؛ هفت‌پیکر)
۵۴۲۳۰. **سر بریده حلال و سر نبریده حرام است.** (مازندرانی)
۵۴۲۳۱. **سر بریده، دعوا نمی‌کند.** (زرقانی)
۵۴۲۳۲. **سر بریده، زیر دامن دوشیزه.** (هزاره‌ای)
۵۴۲۳۳. **سر بریده سخن (آواز، صدا) ندارد.** (بهمنیاری، سیرجانی، گلبافی، بختیاری، عوام، هزاره‌ای، حییم)
۵۴۲۳۴. **سر بریده، سخن می‌گوید.** (افغانی)
۵۴۲۳۵. **سر بریده سخن نگوید.** (سمک‌عیّار: ۵/ ۳۰۴، حاتم‌نامه: ۱۸۱۵، شکورزاده، تاجیکی، کوچه، هبله‌رودی)
۵۴۲۳۶. **سر بریده فراوان بود به خانه‌ی ما.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۲۳۷. **سر بُز آهنگر را ببرّید تا چشم خرس بترسد (به حساب بیفتد).** (شکورزاده، عوام)
۵۴۲۳۸. **سر بز در بغل دارد.** (شاهد)
۵۴۲۳۹. **سر بزرگ، بلای بزرگ دارد.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، آذری، کوچه)
۵۴۲۴۰. **سر بزرگ، درد بزرگ.** (تاریخ بیهقی: ۴۲۸)
۵۴۲۴۱. **سر بزرگ، دستمال بزرگ می‌خواهد.** (همدانی)
۵۴۲۴۲. **سر بزرگ دلیر است، پای بزرگ مزدور است.** (هزاره‌ای)
۵۴۲۴۳. **سر بزرگ دولت می‌آورد و پای بزرگ نکبت (محنت).** (قمی، کردی، بختیاری)
۵۴۲۴۴. **سر بزرگش زیر لحاف است.** (سبزواری، پاپی)
۵۴۲۴۵. **سر بزرگ، مغز پوک.** (لری)
۵۴۲۴۶. **سرْ بزرگ و کلاه گشاد.** (نهاوندی)
۵۴۲۴۷. **سر بزرگی نتوان کرد ز شأن دگری.** (اشرف، امثال‌موزون)
۵۴۲۴۸. **سر بز کوهی آورده.** (لری)
۵۴۲۴۹. **سر بسته و ته باز خر نیستی بگو کلاه.** (سرخه‌ای)
۵۴۲۵۰. **سر بشکند توی (در) کلاه، دست بشکند توی (در) آستین.** (کرمانی، عوام، تهرانی، دهخدا، حییم، شکورزاده)
۵۴۲۵۱. **سر بشکند در چارقد، دست بشکند در آستین.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۴۲۵۲. **سر بشمار و نان بینداز (بگذار).** (افغانی، شهربابکی)
۵۴۲۵۳. **سر بکتاش خان غزلو را آورده.** (کرمانی)
۵۴۲۵۴. **سرُ بلندش (شکمش) که پُره، سر تهش (ک..نش) می غرّه.** (شهربابکی)
۵۴۲۵۵. **سر بلند نشد هر که تن به پستی داد.** (اهلی)
۵۴۲۵۶. **سربلندی هر کجا کمتر، سلامت بیشتر.** (کلیم همدانی: ۳۵۷، تکمله)
۵۴۲۵۷. **سربلندی همه در کوشش و کار است و متانت.** (نظام وفا، اویسی: ۶۹۲)
۵۴۲۵۸. **سرب مذاب گلوی او نمی‌ریزیم.** (نهاوندی)
۵۴۲۵۹. **سر بنه آن‌جا (سر همان‌جا نِهْ) که باده خورده‌ای.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴۲۱/۱، بهمنیاری، شکورزاده)
۵۴۲۶۰. **سَر بِنه سجده‌گه گبر و مسلمان این‌جاست.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۴۲۶۱. **سر بود لامحال، هرچه بود سرد.** (منوچهری، ۱۶۴)
۵۴۲۶۲. **سر به باد نرود کلاه زیاد است.** (کردی کلهری)
۵۴۲۶۳. **سر به بزرگی نیست، باید مغز داشته‌باشد.** (آذری)
۵۴۲۶۴. **سر به بیابانش داد.** (لارستانی)
۵۴۲۶۵. **سر به‌جانش کردند.** (بختیاری)
۵۴۲۶۶. **سر به دشمن بده ولی فرصت به دشمن نده.** (شیرازی)
۵۴۲۶۷. **سر به دنیا کشید.** (هزاره‌ای)
۵۴۲۶۸. **سر به زمین فکنده را هیچ بلا نمی‌رسد.** (افغانی)
۵۴۲۶۹. **سر به زیر است امّا دُم درازی دارد.** (سوادکوهی)
۵۴۲۷۰. **سر به زیر بغل دارد.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۲۷۱. **سر به زیر پر کرده.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۲۷۲. **سر به زیر دم دارد.** (مازندرانی)
۵۴۲۷۳. **سر به سران بنده، چشم بزرگان تنگه.** (رامسری)
۵۴۲۷۴. **سربه‌سر، بی‌دردسر.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، حییم، عوام، تهرانی، کوچه، کرمانی، بیرجندی، هراتی)

۵۴۲۷۵. **سر به سر دیوانه گذاشتن انسان را بدهکار می‌کند.** (کردی)
۵۴۲۷۶. **سر به سر راضی نیست.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۴۲۷۷. **سر به سر و پر به پر رفتیم.** (لکی)
۵۴۲۷۸. **سر به قدم می‌ارزد.** (کوچه)
۵۴۲۷۹. **سر به گریبان خود فرو برده.** (هبله‌رودی، شاهد، نامه‌ی‌داستان)
۵۴۲۸۰. **سر بهمن، ک..ن بهمن، همه زحمت‌ها بر من.** (نی‌ریزی)
۵۴۲۸۱. **سر به هوا، دل به تماشا.** (افغانی)
۵۴۲۸۲. **سر به هور رفت.** (زرقانی)
۵۴۲۸۳. **سر بی‌آب می‌تراشد.** (بهمنیاری، لری، ایلامی)
۵۴۲۸۴. **سر بیاور، کلاه ببر.** (سرخه‌ای)
۵۴۲۸۵. **سر بی‌تن سزای تنبور است.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۷۴)
۵۴۲۸۶. **سر بی‌خرد چون تن بی‌روان.** (فردوسی: ۷۰۴، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۴۲۸۷. **سر بی‌خیال فقط در گور میسّر است.** (آذری)
۵۴۲۸۸. **سر بی‌درد به لاکِ لاک‌پشت می‌ماند.** (آذری)
۵۴۲۸۹. **سر بی‌درد (بی‌حس) کدو است.** (لری، افغانی)
۵۴۲۹۰. **سر بی‌درد خود را به درد می‌آورد (گرفتار می‌کند).** (بهمنیاری، افغانی)
۵۴۲۹۱. **سر بی‌درد خود را میازار.** (قشقایی)
۵۴۲۹۲. **سر بی‌درد را مبند.** (مولوی؛ دیوان شمس: ۷/ ۱۸)
۵۴۲۹۳. **سر بی‌دردسر را به دردسر میفکن.** (بختیاری، دماوندی)
۵۴۲۹۴. **سر بی‌روزی، به دنیا نباشد.** (تهرانی)
۵۴۲۹۵. **سر بی‌روزی، خدا خلق نکرده.** (زرقانی)
۵۴۲۹۶. **سر بی‌روزی (رزق) زیر خاک است.** (بختیاری، کردی)
۵۴۲۹۷. **سر بیژن را از چاه درآورده‌ای.** (عوام)
۵۴۲۹۸. **سر بی‌سجود سفچه است و کفِ بی‌جود کفچه*.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده)
۵۴۲۹۹. **سر بی‌شام زمین می‌گذارد.** (عوام)
۵۴۳۰۰. **سر بی‌شام زمین می‌گذاریم، منت همسایه را نمی‌کشیم.** (شهربابکی)
۵۴۳۰۱. **سر بی‌صاحب، تراشیده نمی‌شود.** (بهمنیاری)
۵۴۳۰۲. **سر بی‌صاحب، می‌تراشد.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا، هزاره ای)
۵۴۳۰۳. **سر بی‌عشق، کدوی بی‌بار است.** (افغانی)
۵۴۳۰۴. **سر بی‌عقل مثل میوه‌ی‌سرمازده (خراب) است.** (مهابادی)
۵۴۳۰۵. **سر بی‌علم بدگمان باشد.** (اوحدی، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۴۳۰۶. **سر بی‌غوغا در قبر (گور) می‌شود.** (آذری، گنبدکاووسی)
۵۴۳۰۷. **سر بی‌قرض به کفن.** (سیرجانی)
۵۴۳۰۸. **سر بی‌کار آشیانه‌ی‌شیطان است.** (تویسرکانی)
۵۴۳۰۹. **سر، بی‌کدخدا تراشیده.** (کرمانی)
۵۴۳۱۰. **سر بی‌کسی سلامت.** (رضای کاشی، اویسی: ۹۶۹)
۵۴۳۱۱. **سرِ بی‌گناه بالای دار نمی‌رود.** (شکورزاده، ایلامی)
۵۴۳۱۲. **سر بی‌گناه به پای دار است.** (افغانی)
۵۴۳۱۳. **سر بی‌گناه پای دار می‌رود، امّا سر دار نمی‌رود.** (دهخدا، تهرانی، شکورزاده، عوام، کوچه، بختیاری، بهمنیاری، شیرازی)
۵۴۳۱۴. **سر بیمار، می‌آید دیوار.** (شوشتری)
۵۴۳۱۵. **سر بی‌مو، درمانش زدن سنگ است.** (بوشهری)
۵۴۳۱۶. **سر بی‌مو را می‌تراشند.** (لری)
۵۴۳۱۷. **سر بینی‌اش اگر مگس بنشیند بینی خود را می‌برد.** (افغانی)
۵۴۳۱۸. **سر پایین نهاده و دم در آورده‌است.** (مازندرانی)
۵۴۳۱۹. **سر پتی و پا پتی، چوپان بزهای غارتی.** (لکی)
۵۴۳۲۰. **سر پر بلای احمد، خاکستر را بگذار، خاک را بکش.** (آذری)
۵۴۳۲۱. **سرِ پُر طمع بر نیاید ز دوش.** (سعدی؛ کلیات: ۲۴۹)
۵۴۳۲۲. **سر پر مو، کلاه نمی‌خواهد.** (لری)
۵۴۳۲۳. **سر پست را تیغ نمی‌برد.** (تاجیکی)
۵۴۳۲۴. **سر پسری، پایین دختری.** (لری)
۵۴۳۲۵. **سر پشقل (پشکل) بالا شد، لندن می‌بیند.** (افغانی)
۵۴۳۲۶. **سر پشقل (پشکل) سوار است، کشمیر را می‌بیند.** (افغانی)
۵۴۳۲۷. **سر پل خرگیری رسید.** (تهرانی، کرمانی)
۵۴۳۲۸. **سر پل صراط و خر گاییدن؟** (جیرفتی، سیرجانی، بهمنیاری)
۵۴۳۲۹. **سر پلنگ*بوده‌است.** (زرقانی)
۵۴۳۳۰. **سر پنجه‌ها را عسلی کنم و به دهانش گذارم، باز هم زهر هلاهل است.** (سمنانی)
۵۴۳۳۱. **سر پوچ هوسناکان به یک بالین نمی‌سازد.** (صائب: ۱۴۶۸، تکمله)
۵۴۳۳۲. **سِرپوشی دلیل مردانگی است.** (تاجیکی)
۵۴۳۳۳. **سر پوشیده، ک..ن برهنه.** (مازندرانی)
۵۴۳۳۴. **سر پیاز، ک..ن پیاز.** (کوچه)
۵۴۳۳۵. **سر پیازی؟ ته پیازی؟** (تهرانی)
۵۴۳۳۶. **سرپیازی، ته پیازی، چه کاره‌ای؟** (اشتهاردی)
۵۴۳۳۷. **سر پی (دنبالِ) همسر می‌گردد.** (حییم، عوام)
۵۴۳۳۸. **سر پیری برای سر گورش چلوچین آورده.** (مازندرانی)
۵۴۳۳۹. **سر پیری، معرکه‌گیری.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، حییم، کرمانی، کوچه، ایلامی)

۵۴۳۴۰. **سر پیری و جوان‌سری.** (مازندرانی)
۵۴۳۴۱. **سر پیری و خر سواری.** (فیروزکوهی)
۵۴۳۴۲. **سر پیری و داغ امیری.** (دهخدا، کوچه، عوام)
۵۴۳۴۳. **سر پیری و شاخ به سری.** (مازندرانی)
۵۴۳۴۴. **سر پی همسر می‌گردد، بار پی هم‌سنگ.** (جیرفتی)
۵۴۳۴۵. **سر تا بریده نیست به سامان نمی‌رسد.** (کلیم؛ دیوان: ۲۴۶)
۵۴۳۴۶. **سر تا پای او زهره است.** (بختیاری)
۵۴۳۴۷. **سرتاسر بازار همه‌اش دود کبابه / لب تشنه، شکم گشنه و بغداد خرابه.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۴۳۴۸. **سرتاسر بازار همه دود کباب است/ فلسی نبوَد در کف و بغداد خراب است.** (شکورزاده)
۵۴۳۴۹. **سرت بد جایی شکسته.** (راوری)
۵۴۳۵۰. **سرت به این‌جا می‌خورد، ک..نت به لات چاکرود*.** (گیلکی)
۵۴۳۵۱. **سرت به تنت زیادی کرده.** (سمنانی)
۵۴۳۵۲. **سرت به راهی که آمده‌است.** (گیلکی)
۵۴۳۵۳. **سرت به زیر پوشن*، چشم و چراغت روشن.** (فریدون‌شهری)
۵۴۳۵۴. **سرت به سلامت باشد، مال دنیا مثل چرک دست است.** (بویراحمدی)
۵۴۳۵۵. **سرت به شکمت (به جهنّم).** (ساوه‌ای، آذری)
۵۴۳۵۶. **سرت به کارِ خودت باشد.** (کوچه)
۵۴۳۵۷. **سرت به کوره‌ی آهنگری، ک..نت به ک.. خری.** (اراکی)
۵۴۳۵۸. **سرت به یک راه می‌رود ک..نت به راه دیگر.** (گیلکی)
۵۴۳۵۹. **سرت تو کُلام، چی آوردی برام؟** (شکورزاده)
۵۴۳۶۰. **سرت تو لاک خودت باشد.** (اصفهانی، رامسری)
۵۴۳۶۱. **سرت جارو و ک..نت گول.** (شهمیرزادی)
۵۴۳۶۲. **سرت چه هست تا تهات باشد.** (گیلکی)
۵۴۳۶۳. **سر تخم گرفتمش.** (همدانی)
۵۴۳۶۴. **سر تخم‌ها کرچ است (مثل مرغ).** (بختیاری)
۵۴۳۶۵. **سرت درد می‌کند، بکوب به دیوار.** (گیلکی)
۵۴۳۶۶. **سرت درد می‌کند، پارچه به پایت می‌بندی.** (شهربابکی)
۵۴۳۶۷. **سرت را از زبان بیم هلاک است.** (ناصرخسرو، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۴۳۶۸. **سِرّت را با آشنایت نگو، آشنا، آشنا دارد.** (تاجیکی)
۵۴۳۶۹. **سرت را با دنبه می‌برّم.** (شهرضایی)
۵۴۳۷۰. **سرت را باز کردی، بستی همان‌که بودی، هستی.** (سخن)
۵۴۳۷۱. **سرت را بده، سرّت را نده.** (قشقایی)
۵۴۳۷۲. **سرت را بر سر او مگذار، لایق نیست.** (گیلکی)
۵۴۳۷۳. **سرت را بشکنم، سخنت را نمی‌شکنم.** (کردی)
۵۴۳۷۴. **سرت را بکن تو یقه‌ات، ببین چه بویی می‌دهد.** (سیرجانی)
۵۴۳۷۵. **سرت را بگذار در متاره‌ی*قدرت.** (سیرجانی)
۵۴۳۷۶. **سرت را بگذار زیر پایت.** (گیلکی)
۵۴۳۷۷. **سرت را به‌جای ک..نت بگذار.** (لری)
۵۴۳۷۸. **سرت را به داخل کاهدان گاو نر نبر.** (جور بند نوری)
۵۴۳۷۹. **سرت را به گریبانت افگنده، فکر کن.** (افغانی)
۵۴۳۸۰. **سرت را تکان نده، کیسه‌ات می‌افتد.** (آذری)
۵۴۳۸۱. **سرت را توی یقه‌ات (تنت) کن تا ببینی چه بوی گندی می‌دهی.** (لنجانی، دماوندی)
۵۴۳۸۲. **سرت را در آخور گاومیش تکن.** (خوانساری)
۵۴۳۸۳. **سرت را دور دیده.** (رامسری)
۵۴۳۸۴. **سرت را روغن غاز مالید.** (گیلکی)
۵۴۳۸۵. **سر ترازو را نگاه می‌کند.** (هزاره‌ای)
۵۴۳۸۶. **سر تراشیده و گر، آماده‌ی‌توسری خوردن است.** (بهبهانی)
۵۴۳۸۷. **سرتراشی را از سر کچل ما می‌خواهد یاد بگیرد.** (عوام)
۵۴۳۸۸. **سرت را کچل مکن که هر کچلی خوشبخت و خوش شانس (طالع) نمی‌شود.** (بهمنیاری، آذری)
۵۴۳۸۹. **سرت را کچل نکن همه‌ی کچل‌ها شانس (طالع) ندارند.** (شاهرودی، دماوندی)
۵۴۳۹۰. **سرت را مار نیش زده؟** (هزاره‌ای)
۵۴۳۹۱. **سرت را میان سرها بگذار، سالم می‌مانی.** (خوزستانی)
۵۴۳۹۲. **سرت را می‌برد به دامنت شکرپنیر می‌ریزد.** (دزفولی)
۵۴۳۹۳. **سرت را می‌گذارم لای دو تا گوشت.** (کرمانی، گلبافی)
۵۴۳۹۴. **سر ترب و بن هویج.** (کردی)
۵۴۳۹۵. **سر ترسو همیشه سالم است.** (بهمنیاری، آذری)
۵۴۳۹۶. **سرت زیر گلیم است و پایت زیر جاجیم.** (لری، بختیاری)
۵۴۳۹۷. **سرت زیر لاشه‌ات بیفتد، به تو رو نمی‌کند.** (کردی)
۵۴۳۹۸. **سرت سبز، عمرت دراز.** (افغانی)
۵۴۳۹۹. **سرت سبز و رخت سرخ و دلت شاد.** (سلمان‌ساوجی)
۵۴۴۰۰. **سرت سبزی دیده و ک..نت کرسی.** (اشتهاردی)
۵۴۴۰۱. **سر تسلیم نهادیم به حکم و رایت.** (سعدی؛ کلیات: ۳۸۳)
۵۴۴۰۲. **سر تعارف و پیش‌کشی سنگین می‌شود.** (آذری، قشقایی)

۵۴۴۰۳. **سر تف پسین رمضان هم نمی‌گذرد.** (یزدی)
۵۴۴۰۴. **سر تفنگ تو خیلی بالاست.** (رامسری)
۵۴۴۰۵. **سرت که درد نمی‌کند، سقّز نچسبان.** (آذری)
۵۴۴۰۶. **سرت گردم، شنیدم باز آهنگ سفر کردی/ خبرکردی مرا، حرفی که از خود بی‌خبر کردی.** (میرزا شریف خسته دل کابلی، افغانی)
۵۴۴۰۷. **سر تمام سخن‌ها را حرف راست می‌برد.** (کرمانجی)
۵۴۴۰۸. **سرت، مثل سر شاه است.** (تهرانی)
۵۴۴۰۹. **سر توبره‌ها را می‌گیرد.** (کردی)
۵۴۴۱۰. **سر توسکا، بن انجیلی.** (ساروی)
۵۴۴۱۱. **سر تو وا کردی بستی، همونی که بودی هستی.** (شکورزاده، کوچه)
۵۴۴۱۲. **سر تو و سر سگ یکی است.** (گیلکی)
۵۴۴۱۳. **سر توی توبره‌ی‌چوپان کرده‌است.** (بهمنیاری، کرمانی)
۵۴۴۱۴. **سر توی توبره‌ی‌خودت کن.** (شهربابکی)
۵۴۴۱۵. **سر توی یقه‌ی‌خودت کن.** (شهربابکی)
۵۴۴۱۶. **سر تیشه را بند می‌کند.** (سخن)
۵۴۴۱۷. **سر جارو که خبر داد، زن خالو.** (بیرجندی)
۵۴۴۱۸. **سر جالیز دایی دوست می‌گیرد.** (شهمیرزادی)
۵۴۴۱۹. **سر جدا، کله آسوده.** (هزاره‌ای)
۵۴۴۲۰. **سر جوال را گرفته، ک..نش را رها کرده‌است.** (تایبادی)
۵۴۴۲۱. **سر جوال را نگرفت، ته آن‌را می‌گیرد.** (افغانی)
۵۴۴۲۲. **سر جوان‌مردی امانت داشتن است.** (سمک‌عیّار: ۹۸/۲-۲۱۴/۳)
۵۴۴۲۳. **سر جوان‌مردی راستی است.** (بهمنیاری، حییم، دهخدا)
۵۴۴۲۴. **سر جو ایستاده.** (آملی)
۵۴۴۲۵. **سر جوی برود جوی می‌خشکد.** (عوام)
۵۴۴۲۶. **سر جوی جلوارچه*.** (هراتی)
۵۴۴۲۷. **سر جوی را که آب خراب کرد با یک بیل و دو بیل بند نمی‌شود.** (بختیاری)
۵۴۴۲۸. **سر جهاز فلانی است.** (سخن)
۵۴۴۲۹. **سر جیگردانش ماند.** (همدانی)
۵۴۴۳۰. **سر چادر تو سنگین است.** (بیرجندی)
۵۴۴۳۱. **سر چاه، گل چاه.** (هزاره‌ای)
۵۴۴۳۲. **سر چرا بندم چو درد سر نماند؟** (مولوی؛ مثنوی: ۴۷۶۷/۳، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۵۴۴۳۳. **سر چرخ خاله پیرزن جمع شدند.** (دهخدا)
۵۴۴۳۴. **سرچشمه‌اش روشن است.** (کردی)
۵۴۴۳۵. **سرچشمه را به کاوش، دریا نمی‌توان کرد.** (صائب: ۲۱۴۶)
۵۴۴۳۶. **سر چشمه شاید گرفتن به بیل / چو پر شد نشاید گذشتن به پیل.** (سعدی؛ کلیات: ۱۴، دهخدا، افغانی، عوام، بهمنیاری)
۵۴۴۳۷. **سرچشمه که بروم، آبش خشک می‌شود.** (بختیاری)
۵۴۴۳۸. **سر چوب قپونش ور زمینه.** (فرهنگ‌نامه)
۵۴۴۳۹. **سر چوب کنی به ک..نش بچپانی، می‌اندازد بیرون.** (کوچه)
۵۴۴۴۰. **سر چوبی را به گاومیش سپارند آن‌را به سمت کاهدان کشاند.** (کردی)
۵۴۴۴۱. **سر چوبی را دادند به خر.** (کردی)
۵۴۴۴۲. **سر چو بی‌مغز بوَد، نغزیِ دستار چه سود؟** (سعدی؛ کلیات: ۴۴۹، شکورزاده)
۵۴۴۴۳. **سرچوبی را به سگ دادند، رفت رو به خونچه*.** (لکی)
۵۴۴۴۴. **سَر چیزم چادری هم؟** (لکی)
۵۴۴۴۵. **سر حسنوش پُت در کرده.** (سیرجانی)
۵۴۴۴۶. **سر حق سنگین است.** (بهمنیاری، عوام، آذری، نهاوندی)
۵۴۴۴۷. **سر حلیم روغن می‌رویم (می‌رود).** (دهخدا، سهیلی)
۵۴۴۴۸. **سرخاب به صورتش مالیدند و آیینه دستش دادند.** (عوام)
۵۴۴۴۹. **سرخاب را آب رنگ می‌دهد، وسمه را خواب.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۵۴۴۵۰. **سرخاب سفیداب تو را رعنا کند، یک روز نزنی تو را رسوا کند.** (رامسری)
۵۴۴۵۱. **سرخاب سفیداب عشوه را زیاد می‌کند، ک..ن را تنگ نمی‌کند.** (کوچه)
۵۴۴۵۲. **سرخاب کار بیهوده است، زیبایی خدایی معلوم است.** (لکی)
۵۴۴۵۳. **سرخاب و سفیدابش مکن.** (عوام)
۵۴۴۵۴. **سر خار شتر تیز کُن، زن بی‌شوهر کن.** (جیرفتی)
۵۴۴۵۵. **سر خارهای عالم را تیز کرده.** (هبله‌رودی)
۵۴۴۵۶. **سرخ از خویشتن سرخ نمی‌شود.** (تالشی)
۵۴۴۵۷. **سرخ است مثل شقایق.** (گیلکی)
۵۴۴۵۸. **سرخ است مثل گوشت تازه.** (گیلکی)
۵۴۴۵۹. **سر خال نشسته.** (تالشی)
۵۴۴۶۰. **سر خالی را سگ هم نمی‌خورد.** (رامسری)
۵۴۴۶۱. **سر خانه‌ی‌بزرگ دود و خورشت بدون قورمه جوش می‌کند.** (رامسری)
۵۴۴۶۲. **سر خر اگر (که) سنگین است، صاحبش آن‌را می‌کشد.** (ایلامی، بختیاری، عوام)
۵۴۴۶۳. **سر خر باش، صاحب زر باش.** (سهیلی، دهخدا)
۵۴۴۶۴. **سر خر بالا شدن یک عیب و تا شدن دگر.** (افغانی)
۵۴۴۶۵. **سر خر به آخور اسب نمی‌رسد.** (آذری)

۵۴۴۶۶. **سر خر به ک..ن گاو.** (بختیاری)
۵۴۴۶۷. **سر خر پالیز.** (دهخدا)
۵۴۴۶۸. **سر خر پیدا شد.** (هبله‌رودی)
۵۴۴۶۹. **سر خر توی خمره گیر کرده.** (خفری)
۵۴۴۷۰. **سر خر چشم دارد، دیوار موش دارد.** (تاجیکی)
۵۴۴۷۱. **سرِ خر در زنجیر داره.** (بیرجندی)
۵۴۴۷۲. **سرِ خر دفع چشم زخم نمی‌کند.** (شکورزاده)
۵۴۴۷۳. **سر خر را اگر به لگن بگذاری لول می‌خورد.** (افغانی)
۵۴۴۷۴. **سر خر را برگردان.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۴۷۵. **سر خر را توی توبره گیر انداخته.** (کرمانی)
۵۴۴۷۶. **سَر خر را سزد دندانِ سگ.** (مولوی؛ مثنوی:۱/ ۲۲، قاسم انوار)
۵۴۴۷۷. **سر خر روی بالش؟** (سیستانی)
۵۴۴۷۸. **سر خر سبز درد می‌کند.** (بیرجندی)
۵۴۴۷۹. **سرخر سبز شد.** (گلبافی)
۵۴۴۸۰. **سر خر سنگینی بر نمی‌دارد.** (قشقایی)
۵۴۴۸۱. **سر خر سوارم و خر گم کرده‌ام.** (افغانی)
۵۴۴۸۲. **سرخر شده‌است.** (سرخه‌ای، گلبافی)
۵۴۴۸۳. **سر خر کولی، بیطاری یاد می‌گیرد.** (بختیاری)
۵۴۴۸۴. **سر خر کولی می‌خواهد نعل‌بندی یاد بگیرد.** (نامه‌ی‌داستان، دماوندی، دامغانی)
۵۴۴۸۵. **سر خر، لایق دندان سگه.** (شهربابکی)
۵۴۴۸۶. **سر خرمن نشسته و از دیگران چیزی طلب می‌کند.** (ترکمنی، گنبد کاووس)
۵۴۴۸۷. **سرِ خر و دندان سگ.** (شکورزاده، دهخدا، همدانی)
۵۴۴۸۸. **سر خروس بی‌وقت را باید برید.** (تهرانی)
۵۴۴۸۹. **سر خروس را می‌کَند، می‌گوید: «به سمت والده‌ی‌آقا مصطفی خوانده.»** (تهرانی)
۵۴۴۹۰. **سر خر و صد من چغندر به ک. . .** (اراکی)
۵۴۴۹۱. **سر خر و عرق بید.** (افغانی)
۵۴۴۹۲. **سرخری*می‌خواهد.** (کاشانی)
۵۴۴۹۳. **سر خشک را سگ نمی‌لیسد.** (رامسری)
۵۴۴۹۴. **سر خط (دست‌خط) داده.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۴۴۹۵. **سر خفته دست خود شست.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۴۹۶. **سر خمّ می سلامت، شکند اگر سبویی.** (فضیح الزمان رضوانی)
۵۴۴۹۷. **سر خنش*بن خنش، زحمت بیخود نکش.** (رامسری)
۵۴۴۹۸. **سر خواب‌آلوده بالش نمی‌خواهد، گرسنه شکم، خورشت.** (گیلکی)
۵۴۴۹۹. **سر خواهرت را نگه دار که زنت بچه‌ی مردمه.** (شهربابکی)
۵۴۵۰۰. **سر خواهی، سلامت سِرّ نگه‌دار.** (جامی؛ مثنوی هفت‌اورنگ: ۶۳۵، دهخدا)
۵۴۵۰۱. **سُرخو پُرخوشه بدر آورد.** (کرمانی)
۵۴۵۰۲. **سرخ و چاق و پر هنر هستم، کاسه مشوی، دل‌ربایم.** (بختیاری)
۵۴۵۰۳. **سِرّخود با زن مگوی.** (بهمنیاری، افغانی)
۵۴۵۰۴. **سر خودت، کلاه خالویت.** (لری)
۵۴۵۰۵. **سر خود را باز کنِ و شانس خود را بیازما.** (قشقایی)
۵۴۵۰۶. **سر خود را برداشت و رفت.** (کردی)
۵۴۵۰۷. **سر خود را به توپ می‌دهد.** (افغانی)
۵۴۵۰۸. **سرّخود را به دوستت نگو، دوست تو هم دوستی دارد.** (آذری)
۵۴۵۰۹. **سر خود را به دیوار آغل (مستراح) زن.** (بیرجندی)
۵۴۵۱۰. **سر خود را زیر برف کرده.** (عوام)
۵۴۵۱۱. **سر خود را قاطی سرها کرده.** (آذری)
۵۴۵۱۲. **سر خود را مانند سر گوسفند کر می‌دانم.** (رامسری)
۵۴۵۱۳. **سر خود را نمی‌تواند در عروسی بزند، چتر عروس را می‌زند.** (قشقایی)
۵۴۵۱۴. **سر خودش را پهلوی خودش می‌گذارد.** (آملی)
۵۴۵۱۵. **سر خودش را دارد می‌خورد.** (گیلکی)
۵۴۵۱۶. **سر خودش را گاز گرفت.** (لری)
۵۴۵۱۷. **سر خودش را می‌بیند، برای من کلاه می‌دوزد.** (آملی)
۵۴۵۱۸. **سر خودش را نمی‌توانست دستمال ببندد، می‌رفت سر عروس مردم را دستمال ببندد.** (عوام)
۵۴۵۱۹. **سر خودش را نمی‌توانست ببندد، بردندش عروسی که سر عروس را قجری ببندد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۴۵۲۰. **سر خود کلاه خود، هرجا نشین صلاح خود.** (رامسری)
۵۴۵۲۱. **سر خود می‌خورد آن پسته که خندان (رنگین) باشد.** (صائب، اویسی: ۶۹۲)
۵۴۵۲۲. **سر خود می‌خورد، شمعی که با صرصر کند بازی.** (صائب: ۳۲۹۸)
۵۴۵۲۳. **سر خورد در به دری، تو که خودت پشت دری، من را کجا می‌بری؟** (خمین)
۵۴۵۲۴. **سرخ و سفید چغندر است، گیس دراز دُمب خر است، زن باید هنر داشته‌باشد.** (رامسری)
۵۴۵۲۵. **سرخوش اهل خواب و راحتی نیست.** (دزفولی)
۵۴۵۲۶. **سرِ خوش به بالین نمی‌رسد (نمی‌رود).** (زرقانی، سمنانی)
۵۴۵۲۷. **سرخوش، بی‌کلاه بسیار است.** (کردی)

۵۴۵۲۸. **سرخی ابر در صبح تیشه بردار برو کوه، سرخی غروب زیراندازت را بردار برو تو خانه.** (زرقانی)
۵۴۵۲۹. **سرخی از صورتش رفته.** (لارستانی)
۵۴۵۳۰. **سرخی تو از من، زردی من از تو.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۴۵۳۱. **سرخیک بستن را از پیش خودش یاد گرفته.** (بهمنیاری)
۵۴۵۳۲. **سرخیک شیره به دستش داده‌اند.** (بهمنیاری، شکورزاده، تهرانی، افغانی)
۵۴۵۳۳. **سر داروغه شکسته.** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان)
۵۴۵۳۴. **سر داماد را باید لب تاقچه گذاشت گوش تا گوش برید.** (خوانساری)
۵۴۵۳۵. **سر داماد را که به دبّه‌ی روغن درون کنی، هنوز هم می‌گوید خشک است.** (افغانی)
۵۴۵۳۶. **سرد بیارم کُتک، گرم بیارم کُتک.** (تکمله)
۵۴۵۳۷. **سر در آخور درزو*نکرده.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۵۳۸. **سردرخت انجیری، ریشه درخت توسکا، ساقه و میانه‌اش درخت بید.** (آملی)
۵۴۵۳۹. **سر درخت چنار زردآلو عنک سبز شده.** (تهرانی)
۵۴۵۴۰. **سر درخت می‌خوابد.** (شهمیرزادی)
۵۴۵۴۱. **سر درخت میوه‌دار خم است.** (تاجیکی)
۵۴۵۴۲. **سر درخت نشسته، بُن درخت را ارّه می‌کند.** (گیلکی)
۵۴۵۴۳. **سر درستی به خاک نمی‌برد.** (رفسنجانی)
۵۴۵۴۴. **سر در سرما، پا در گرما.** (لری)
۵۴۵۴۵. **سر در سرها آورده، توبره در خرها.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۴۵۴۶. **سر در سوراخ مار می‌کنی.** (اندیمشکی)
۵۴۵۴۷. **سر در عرش و ک..ن در فرش.** (شیرازی)
۵۴۵۴۸. **سر در لوزینه دارد.** (شاهد)
۵۴۵۴۹. **سر در میان سرها در آورده.** (هبله‌رودی)
۵۴۵۵۰. **سر دسترخوان، پدر نان نخورده.** (افغانی)
۵۴۵۵۱. **سر دستش را سبک کرد.** (هزاره‌ای)
۵۴۵۵۲. **سردستی کار انجام می‌دهد.** (رفسنجانی)
۵۴۵۵۳. **سرد شد، بی‌درد شد.** (لری)
۵۴۵۵۴. **سر دکّان تخته، می‌دهد حواله‌ی پخته.** (افغانی)
۵۴۵۵۵. **سرّ دلش خیلی دراز است.** (لری، بختیاری)
۵۴۵۵۶. **سر دلش سایه دارد.** (هزاره‌ای)
۵۴۵۵۷. **سرّ دلِ هر بنده، خدا می‌داند.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، فراهانی، دهخدا)
۵۴۵۵۸. **سر دماغش را خال گذاشته‌است.** (سمنانی)
۵۴۵۵۹. **سرد مهری‌های دهرم کرد زین سان معتدل.** (طالب‌آملی)
۵۴۵۶۰. **سر دُم همه‌ی‌روباها سفیده.** (شهربابکی)
۵۴۵۶۱. **سر دنبال همسر می‌گردد، آب دنبال گودال.** (زرقانی)
۵۴۵۶۲. **سر دنیا را از نی نپوشیده‌اند.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۵۶۳. **سر دنیا را با جگن نپوشانیده‌اند.** (دهخدا)
۵۴۵۶۴. **سر دوراهی گیر کرده.** (عوام)
۵۴۵۶۵. **سرد و گرم روزگار را چشیده.** (عوام)
۵۴۵۶۶. **سر دهد زبانِ سرخ بر باد.** (عارف قزوینی)
۵۴۵۶۷. **سر دهد لیک سرّ خود ندهد.** (طوطی‌نامه: ۱۷۱)
۵۴۵۶۸. **سر دیگ برداشته‌شد.** (رامسری)
۵۴۵۶۹. **سر دیگ عاشورا برای خودت خواهرخوانده نگیر.** (تایبادی)
۵۴۵۷۰. **سر دیگ که باز است ملاقه را شرم و حیایی است.** (هراتی)
۵۴۵۷۱. **سر دیگ‌ها باز است، مگس‌ها باید شرمشان کنند.** (کهنوجی)
۵۴۵۷۲. **سردی ناری، گرمی دکّان عطّاری.** (سیرجانی)
۵۴۵۷۳. **سردی و گرمی زیاد کشیده است.** (آذری)
۵۴۵۷۴. **سر را آتش می‌چینند، در دهان پلو می‌پزد.** (آملی)
۵۴۵۷۵. **سر را با پنبه می‌برد.** (تهرانی)
۵۴۵۷۶. **سر را با کلاه می‌بخشد، ک..ن را با تنبان.** (شهربابکی)
۵۴۵۷۷. **سر را ببر به سر بزن، سر را نبر به سنگ بزن.** (رامسری)
۵۴۵۷۸. **سر را بدون آرایشگر اصلاح مکن.** (کردی)
۵۴۵۷۹. **سر را برای کلاه می‌دهد.** (دهخدا)
۵۴۵۸۰. **سر را بزنید تا دست بیفتد.** (شکورزاده)
۵۴۵۸۱. **سر را بشکن و مغز را بخور، در قلم استخوان مغزی نیست.** (گیلکی)
۵۴۵۸۲. **سر را به آسمان می‌ساید.** (رامسری)
۵۴۵۸۳. **سر را به‌جای پا گذاشت و ورمالید.** (عوام)
۵۴۵۸۴. **سر را به سر بزن، چرا به در می‌زنی؟** (آملی)
۵۴۵۸۵. **سر را به سر بزن، نه به سنگ.** (مازندرانی، گیلکی)
۵۴۵۸۶. **سر را تراشیدی کُتام*هم نگذاشتی؟** (رامسری)
۵۴۵۸۷. **سر را زیر آب می‌گذارد و می‌رود.** (مازندرانی)
۵۴۵۸۸. **سر را سرکننده پاست، پا را پا کننده چوب‌دستی است.** (آذری)
۵۴۵۸۹. **سر را قمی می‌شکند، تاوانش را کاشی می‌دهد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۴۵۹۰. **سر را کسی می‌برد که سوارش کرد.** (خوزستانی)
۵۴۵۹۱. **سر را می‌شکند، بغل (دامن) را پر از گردو (کشمش) می‌کند.** (گیلکی، مازندرانی)
۵۴۵۹۲. **سر را می‌شکنند، به ک..ن نمد داغ می‌بندند.** (سنگسری)

۵۴۵۹۳. **سر راه خوک که قرآن نمی‌گذارند.** (آلاشتی)
۵۴۵۹۴. **سر راه درختی کاشته‌ام که در روزهای سختی و تنگی در زیر سایه‌اش بنشینم.** (چالوسی)
۵۴۵۹۵. **سر راهش خار کاشت.** (هزاره‌ای)
۵۴۵۹۶. **سر راهش سنگ دیوار کرد.** (هزاره‌ای)
۵۴۵۹۷. **سر رسن به تو نرسید.** (کردی)
۵۴۵۹۸. **سر رسن به دستش است.** (کردی)
۵۴۵۹۹. **سررشته از دست رفته.** (هبله‌رودی، آذری)
۵۴۶۰۰. **سررشته بر کس پدیدار نیست.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۹۸)
۵۴۶۰۱. **سر رشته گم کرده‌است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۴۶۰۲. **سر رشته یا رسن را یافته.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۶۰۳. **سررشته‌ی امید ز عالم گسستن است.** (صائب: ۹۴۷)
۵۴۶۰۴. **سررشته‌ی زندگی ندارد در دست/ گویا که سر کلافه را گم کرده‌است.** (تأثیر تبریزی؛ محسن، تکمله)
۵۴۶۰۵. **سر رشته‌ی کار خود نمی‌داند چرخ/ او نیز سر کلافه را گم کرده ست.** (صوفی کرمانی شیرازی، تکمله)
۵۴۶۰۶. **سر رفت به باد و من کُلَه می‌دارم.** (عطّار؛ مختارنامه: ۲۲۸)
۵۴۶۰۷. **سر رفته، بگذار کلاه هم برود.** (شهربابکی)
۵۴۶۰۸. **سر رودخانه جغتو*بروی، آن‌را خشک می‌کنی.** (کردی)
۵۴۶۰۹. **سر رود و سرّ نرود.** (تاجیکی)
۵۴۶۱۰. **سر روده به شکمبه بنده.** (افغانی)
۵۴۶۱۱. **سر روی سنگ، سر روی بالش، سر روی بالش، سر روی سنگ.** (بختیاری)
۵۴۶۱۲. **سر زا رفت.** (تهرانی)
۵۴۶۱۳. **سر زبان بنده بکوب.** (فرهنگ‌نامه)
۵۴۶۱۴. **سر زبانی که ازو بیم سر، بریده بهست و اولی‌تر.** (مرزبان‌نامه: ۲۰۴)
۵۴۶۱۵. **سر ز تیغ زبان خود متاب/ که ز خون تو داده‌اندش آب.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۲۴۴)
۵۴۶۱۶. **سر زخم نمک‌پاش می‌دهد. (نمک می‌پاشد).** (افغانی، تاجیکی)
۵۴۶۱۷. **سرزده داخل مشو میکده حمّام نیست.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۵۴۶۱۸. **سرزده داخل نشو، توی خلا آدم است.** (تهرانی)
۵۴۶۱۹. **سر زراعت پایینش را درو می‌کند.** (قشقایی)
۵۴۶۲۰. **سر زلف تو نباشد سر زلف دگری (دیگر).** (صائب: ۷۹۸، امثال‌موزون، تاجیکی، شکورزاده، سهیلی، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۵۴۶۲۱. **سر زلف سخن می‌پوید.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۵۴۶۲۲. **سرزمین بی‌پادشاه، مانند فرزند بی‌مادر است.** (ترکمنی)
۵۴۶۲۳. **سرزمین بی‌صاحب بچّه‌ی بی‌مادر است.** (ترکمنی)
۵۴۶۲۴. **سرزمین غریب، روستای آدم نمی‌شود.** (ترکمنی)
۵۴۶۲۵. **سرزمینی است که ایمان فلک رفته به باد.** (دهخدا، تهرانی، شکورزاده، امثال‌موزون، کوچه، نامه‌ی‌داستان، رفسنجانی، افغانی)
۵۴۶۲۶. **سر زن خود بوسیدن، بهتر از قاضی و کدخدایی.** (لامردی)
۵۴۶۲۷. **سر زنده باشد، کلاه بسیار است.** (افغانی)
۵۴۶۲۸. **سر زنده بی‌روزی نمی‌ماند.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۶۲۹. **سر زنده بی‌گپ (سخن) نمی‌شود.** (تاجیکی)
۵۴۶۳۰. **سر زنده و مال میراث.** (افغانی)
۵۴۶۳۱. **سرزنش خلق از غضب خدا بدتر (بالاتر) است.** (لری، بویراحمدی)
۵۴۶۳۲. **سرزنش وجدان سخت‌تر که درد بی‌درمان.** (افغانی)
۵۴۶۳۳. **سرّ زن و شوهر را لحاف می‌داند.** (بروجنی)
۵۴۶۳۴. **سر زیری سر خودش است.** (جیرفتی)
۵۴۶۳۵. **سر زین و نرمه‌ی زینش همیشه در گرو است.** (کردی)
۵۴۶۳۶. **سر ساق و بن ساق، بقیه‌اش همه اسفناق*.** (دیباجی)
۵۴۶۳۷. **سر سالم، بالین بر نمی‌دارد.** (کوچه)
۵۴۶۳۸. **سر سالم به بالش بیماری گذاشته نمی‌شود.** (آذری)
۵۴۶۳۹. **سر سالم به (داخل) گور نمی‌برد.** (سمنانی، زرقانی، آمره‌ای)
۵۴۶۴۰. **سر سالمت را نشکن.** (فیروزکوهی)
۵۴۶۴۱. **سر سالم درد نمی‌کند.** (آذری)
۵۴۶۴۲. **سر سالم، متکا نمی‌پذیرد.** (قشقایی)
۵۴۶۴۳. **سر سالمی داشتم آوردمش به درد.** (لری)
۵۴۶۴۴. **سرسبزی تو ز سرخ‌رویی خیزد/ زآن گونه که زنگار ز مس می‌زاید.** (خزینة الامثال: ۱۱۰)
۵۴۶۴۵. **سر سبزی درختان، حاصل ابر گریان است.** (شکورزاده)
۵۴۶۴۶. **سر سخت باشد، توپی پیدا می‌شود.** (تاجیکی)
۵۴۶۴۷. **سرسخت و بدبخت است.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۶۴۸. **سر، سر است و کلاه، کلاه.** (سرخه‌ای)
۵۴۶۴۹. **سر سر پلو می‌خورد، بن بن خبر ندارد.** (رامسری)
۵۴۶۵۰. **سر سرخ به خانه‌ی هیچ‌کس نیاید.** (لکی)
۵۴۶۵۱. **سر سر، کلاه کلاه.** (مازندرانی)
۵۴۶۵۲. **سر (سری) به قدم (قدمی) می‌ارزد.** (زرقانی)
۵۴۶۵۳. **سر سزگ*را بخور، مرو غریبی.** (بوشهری)
۵۴۶۵۴. **سرِ سفره، (خالو) خاله خواهرزاده را نمی‌شناسد.** (شکورزاده، دماوندی، تهرانی، بهمنیاری)

۵۴۶۵۵. **سر سفره‌ی پدرش (بابا، پدرمادر) نان (چیز) نخورده است.** (عوام، رفسنجانی، سمنانی، سیرجانی، آذری، سنگسری)
۵۴۶۵۶. **سر سفره‌ی پدرش (بابایش) ننشسته است.** (فیروزکوهی، شیرازی)
۵۴۶۵۷. **سر سفره‌ی پدر نان نخورده‌است.** (سخن)
۵۴۶۵۸. **سر سفره‌ی پدر و مادر بزرگ نشده‌است.** (دماوندی)
۵۴۶۵۹. **سر سفره‌ی دیگری دوست می‌گیرد.** (سمنانی)
۵۴۶۶۰. **سر سفره‌ی مردم چشم ندارد دیگری را ببیند.** (آملی)
۵۴۶۶۱. **سر سفره‌ی مردم، کدخدایی تکن.** (شهربابکی)
۵۴۶۶۲. **سر سفید، دل سیاه.** (مازندرانی)
۵۴۶۶۳. **سر سگ از قبرش بیرون بیاید.** (قشقایی)
۵۴۶۶۴. **سرسگ بودن بهتر از دُم شیر بودن است.** (شکورزاده)
۵۴۶۶۵. **سر سگ خورده‌است.** (گیلکی)
۵۴۶۶۶. **سر سگ را بگیری از پله‌ی ایشان بالا نمی‌رود.** (گیلکی)
۵۴۶۶۷. **سر سگ را نمی‌برد.** (گیلکی)
۵۴۶۶۸. **سر سگ هم سگ است، دم سگ هم سگ است.** (افغانی)
۵۴۶۶۹. **سرّ سلطان را نشاید گفت هرگز با عسس.** (شمس مغربی؛ دیوان: ۲۲۱، دهخدا)
۵۴۶۷۰. **سر سمبه را دیده.** (لری)
۵۴۶۷۱. **سر سنده‌های بزرگ را گاز می‌زند.** (کندلوسی)
۵۴۶۷۲. **سر سنگ نشسته‌است.** (ابوزیدآباد کاشان)
۵۴۶۷۳. **سر سنگین روی تن خودش است.** (شیرازی)
۵۴۶۷۴. **سر سوختگی بلند است.** (افغانی)
۵۴۶۷۵. **سر سوراخ بِن*سوراخ.** (مازندرانی)
۵۴۶۷۶. **سر سوزنش باد کرده.** (آذری)
۵۴۶۷۷. **سر سوزنی هم برای کسی تیز نمی‌کند.** (بختیاری)
۵۴۶۷۸. **سر سه دینار، خر سه دینار.** (رامسری)
۵۴۶۷۹. **سَر سه، سَرِ مرگ است.** (آملی)
۵۴۶۸۰. **سر سیاه، دندان سفید.** (سیرجانی)
۵۴۶۸۱. **سر سیاه را برای روز سیاه دارند.** (سنگسری)
۵۴۶۸۲. **سرِ سیر تا تهِ پیاز.** (کوچه)
۵۴۶۸۳. **سر سیر هستی یا دُم پیاز؟** (لری)
۵۴۶۸۴. **سرِ سیری، لقمه‌ی پنج سیری.** (کوچه، دماوندی)
۵۴۶۸۵. **سر سیری، لقمه‌ی چهل و پنج سیری.** (فیروزکوهی)
۵۴۶۸۶. **سرسیسی*پاسُواسی*.** (جیرفتی)
۵۴۶۸۷. **سر شاخه، انجیر است ته ریشه، توسکاست.** (آملی)
۵۴۶۸۸. **سر شاخه‌های نرم فدای کنده‌های قطور زیرین.** (مازندرانی)
۵۴۶۸۹. **سرش ارزن بیندازی یک دانه‌اش بر زمین نمی‌افتد.** (افغانی)
۵۴۶۹۰. **سرش از پایش خبر ندارد.** (سبزواری)
۵۴۶۹۱. **سرش از خودش نیست.** (دهخدا، سهیلی، خوانساری، جیرفتی، بختیاری)
۵۴۶۹۲. **سرش از سنگ به سنگ خورده امّا باز نفهمیده.** (آذری)
۵۴۶۹۳. **سرش از کیه که کلاهش از کی باشه.** (دلیجانی)
۵۴۶۹۴. **سرش از یک‌طرف و ک..نش از طرف دیگر می‌رود.** (رامسری)
۵۴۶۹۵. **سرشان به سر ماش‌ماهی*می‌ماند.** (گیلکی)
۵۴۶۹۶. **سرشان به شکم هم.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۵۴۶۹۷. **سرشان را چُسنک نبسته‌اند.** (بروجردی)
۵۴۶۹۸. **سر شاه بابا دایی بیا، روغن و آب قاطی بیا.** (مازندرانی)
۵۴۶۹۹. **سرش با ک..نش (پایش، دُمش) بازی می‌کند.** (قمی، آذری، نامه‌ی‌داستان، کرمانی)
۵۴۷۰۰. **سرش بالای درخت است.** (گیلکی)
۵۴۷۰۱. **سرش بالش نمی‌بیند.** (آذری)
۵۴۷۰۲. **سرشب به دل قصد تاراج داشت / سحرگه نه تن نه سر تاج داشت.** (شاهنامه نادری، شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی)
۵۴۷۰۳. **سر شب تب، دم صبح مرگ.** (شهربابکی)
۵۴۷۰۴. **سر شب تب کرد و صبح مرد.** (بهمنیاری، خرمی)
۵۴۷۰۵. **سر شب جنگ و جدل، دم صبح تنگ بغل.** (شهربابکی)
۵۴۷۰۶. **سر شب چوب و کتک، بن شو تنگ بغل.** (شهربابکی)
۵۴۷۰۷. **سرش برای فضولی درد می‌کند.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۷۰۸. **سرش برای فلان‌کار درد می‌کند.** (دهخدا، آذری، حییم)
۵۴۷۰۹. **سرش بر سنگ زمانه خورد.** (سیرجانی)
۵۴۷۱۰. **سرش برود زبانش (حرفش) نمی‌رود.** (دهخدا، زرقانی، سنگسری، آملی)
۵۴۷۱۱. **سرش برود، سِرّش نمی‌رود.** (آملی)
۵۴۷۱۲. **سرش برود، شکمش نمی‌رود.** (دهخدا)
۵۴۷۱۳. **سرش بِره، قولش نمی‌رود.** (تهرانی، افغانی، عوام)
۵۴۷۱۴. **سرِ شبش را دیده‌ایم، دَمِ صبحش را هم ببینیم.** (کوچه)
۵۴۷۱۵. **سرشب مال را غارت می‌کنند، بی‌بی صبحدم خبردار می‌شود.** (لری)
۵۴۷۱۶. **سر شب مرغ پلو، صبح حلیم.** (بهمنیاری)
۵۴۷۱۷. **سرِ شب مست بودم باغ ونک بخشیدم/ صبح که بیدار شدم زیر درخت بیدم.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۵۴۷۱۸. **سرشب مست بودم سرداری را بخشیدم / دم صبح هوش آمدم همه را وابخشیدم.** (اصفهانی)

۵۴۷۱۹. **سرِ شب مست و سحر بنگی و تا چاشت جُنُب.** (شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۵۴۷۲۰. **سرش بمیرد، سکّه‌اش نمی‌میرد.** (کردی)
۵۴۷۲۱. **سرش بوی قرمه‌سبزی می‌دهد.** (عوام، قمی، بهمنیاری)
۵۴۷۲۲. **سرش به آخور خودش بند است.** (تهرانی، عوام)
۵۴۷۲۳. **سرش به آسمان رسیده.** (رامسری)
۵۴۷۲۴. **سرش به این دیوار و آن دیوار برخورد کرده‌است.** (اشتهاردی)
۵۴۷۲۵. **سرش به تنش بار شده.** (افغانی)
۵۴۷۲۶. **سرش به تنش زیادی (گرانی، سنگینی) می‌کند.** (دهخدا، بهمنیاری، حییم، عوام، قشقایی، آذری، اراکی، تهرانی، قمی، افغانی)
۵۴۷۲۷. **سرش به تنش می‌ارزد.** (هزاره‌ای، قمی، خرمی)
۵۴۷۲۸. **سرش به تور گیر نکرده‌است.** (ساوه‌ای)
۵۴۷۲۹. **سرش به دیوار خورد.** (سمنانی)
۵۴۷۳۰. **سرش به سجده‌ی حق نرسیده‌است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۵۴۷۳۱. **سرش به سر بزرگ‌تران وصل است.** (رامسری)
۵۴۷۳۲. **سرش به سر شاه می‌ماند.** (نامه‌ی‌داستان، عوام)
۵۴۷۳۳. **سرش به سنگ خورده‌است.** (عوام، حییم، قمی، هزاره‌ای، سبزواری)
۵۴۷۳۴. **سرش به سنگ زمانه (گور) نخورده‌است.** (بهمنیاری، لری)
۵۴۷۳۵. **سرش به سنگ لحد بخورد، یادش نمی‌رود.** (افغانی)
۵۴۷۳۶. **سرش به سنگ می‌خورد، درست می‌شود.** (تهرانی)
۵۴۷۳۷. **سرش به سوی گور می‌لغزد.** (آذری)
۵۴۷۳۸. **سرش به شاه می‌ماند و پایش به ماه.** (مشهدی)
۵۴۷۳۹. **سرش به شکمش.** (دهخدا)
۵۴۷۴۰. **سرش به طرف گور می‌لرزد.** (آذری)
۵۴۷۴۱. **سرش به عرش است و ک..نش به فرش.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۷۴۲. **سرش به کار خودش است.** (بختیاری)
۵۴۷۴۳. **سرش به کلاه او می‌ارزد.** (خوانساری، عوام، دهخدا، فرهنگ‌نامه، جیرفتی، حییم، سبزواری، شهربابکی، سیرجانی)
۵۴۷۴۴. **سرش به ک..نش برخورد می‌کند، ک..ش به رودخانه چالکرود.** (رامسری)
۵۴۷۴۵. **سرش به گُه مالیده‌شد.** (لری)
۵۴۷۴۶. **سرش به لانه‌ی مرغ خانگی می‌ماند.** (گیلکی)
۵۴۷۴۷. **سرش به لجن کردم و لنگش به هوا/ بارم سبک کردم به امید خدا.** (مشهدی)
۵۴۷۴۸. **سرش به مرغ خانگی منجیل می‌ماند.** (گیلکی)
۵۴۷۴۹. **سرشب هنگام سیری و خستگی با زن‌ها هم‌آغوش مشو.** (کرمانجی)
۵۴۷۵۰. **سرش بی‌کلاه ماند.** (آذری، عوام)
۵۴۷۵۱. **سرش پاک بود رفت آسمان.** (تمثیل)
۵۴۷۵۲. **سرش پر از باد است.** (جیرفتی)
۵۴۷۵۳. **سرش پر از شپش شده.** (گلبافی)
۵۴۷۵۴. **سرش پر سبوس است.** (آملی)
۵۴۷۵۵. **سرش پلو و زیرش سنگ، قربانت شوم یگانه پسر.** (تمثیل)
۵۴۷۵۶. **سرش پیش من، پایش پیش دگرها.** (افغانی)
۵۴۷۵۷. **سرشت طفل را هم (بد را) دایه داند/ بد همسایه را همسایه داند.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۴۶، دهخدا، مثمر، هبله‌رودی، شکورزاده)
۵۴۷۵۸. **سرشت نیک و بد پنهان نماند.** (سعدی؛ کلیات: ۸۴۰، شکورزاده)
۵۴۷۵۹. **سرش تو آخور خودش است.** (اصفهانی)
۵۴۷۶۰. **سرش تو سرایه، خرش تو خرایه.** (گلبافی)
۵۴۷۶۱. **سرش تو لاک خودش است.** (کندلوسی)
۵۴۷۶۲. **سرش توی حساب است.** (عوام، سهیلی، خوانساری)
۵۴۷۶۳. **سرش توی سرهایه، خرش (توبره‌اش) هم توی خرهایه.** (شهربابکی، سرخه‌ای)
۵۴۷۶۴. **سرش توی کار است.** (حییم)
۵۴۷۶۵. **سرش توی لاک (گریبان) خودش است.** (عوام، شهربابکی، کاشانی)
۵۴۷۶۶. **سرش جنگه، امّا دلش تنگه.** (سهیلی، دهخدا، عوام)
۵۴۷۶۷. **سرش جنگه، خودش دل‌تنگه.** (کوچه، دهخدا)
۵۴۷۶۸. **سرش جوی فلانش گذاشته.** (شیرازی)
۵۴۷۶۹. **سرش چراغان کرده.** (افغانی)
۵۴۷۷۰. **سِرِشْ خر می‌کند یا سگ.** (گلبافی)
۵۴۷۷۱. **سرش داغ می‌خواهد.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۷۷۲. **سرش در دردسر است.** (بختیاری)
۵۴۷۷۳. **سرش درد می‌کند به فرجش تخم ماهی می‌گذارد.** (گیلکی)
۵۴۷۷۴. **سرش درد می‌کند.** (کاشانی)
۵۴۷۷۵. **سرش در عرب و عجم بند است.** (سخن)
۵۴۷۷۶. **سرش دست نامرد است، نه می‌برد، نه می‌بخشد.** (آذری)
۵۴۷۷۷. **سرش دنبال فتنه (شر) می‌گردد.** (بهمنیاری، سیرجانی، خرمی)
۵۴۷۷۸. **سرش دود می‌کند.** (سمنانی، رامسری)
۵۴۷۷۹. **سرش ده سیر جهنّمه، هرجا بریش صنّار کمه.** (دزفولی)
۵۴۷۸۰. **سرش را از طلا کنی، ک..نش از نقره است.** (تایبادی)
۵۴۷۸۱. **سرش را با پنبه ببر.** (قشقایی)

۵۴۷۸۲. **سرش را با کیسه‌ی تهی چرب کرد.** (سخن)
۵۴۷۸۳. **سرش را باید جنبانید.** (هبله‌رودی)
۵۴۷۸۴. **سرش را بُبر، پیش از آن که بپرد.** (خوزستانی)
۵۴۷۸۵. **سرش را بِبُر، نانش را مَبُر.** (عوام)
۵۴۷۸۶. **سرش را ببرند و دامنش را از شکر پنیر پر بکنند.** (شوشتری)
۵۴۷۸۷. **سرش را بتراشید، سوار گاو زردش کنید، دور دور محل بگردانید.** (جیرفتی)
۵۴۷۸۸. **سرش را برداشته و به روده‌های من بند کرده‌است.** (سمنانی)
۵۴۷۸۹. **سرش را بشکن دامنش را پر از جوز کن.** (بهمنیاری)
۵۴۷۹۰. **سرش را بکوبی، دُمش تکان می‌خورد.** (سمنانی)
۵۴۷۹۱. **سرش را بگیری، دمش را تکان می‌دهد.** (بختیاری)
۵۴۷۹۲. **سرش را به آهن بکوب.** (سمنانی)
۵۴۷۹۳. **سرش را به برف فرو کرده از بدنش خبر ندارد.** (اهری)
۵۴۷۹۴. **سرش را به تندور* کنید.** (افغانی)
۵۴۷۹۵. **سرش را به چاه می‌دهد.** (رامسری)
۵۴۷۹۶. **سرش را به سنگ خلا بزد.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۷۹۷. **سرش را به سنگ (دیوار) می‌زند.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۷۹۸. **سرش را بیخ طاق کوبید.** (بهمنیاری، اصفهانی)
۵۴۷۹۹. **سرش را بی‌روغن چرب می‌کند.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۸۰۰. **سرش را پنهان می‌کند.** (گلبافی)
۵۴۸۰۱. **سرش را پوشیده ک..نش باز است.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۸۰۲. **سرّش را پیراهنش هم نمی‌داند.** (سهیلی، عوام، دهخدا)
۵۴۸۰۳. **سرش را چرب کرد.** (هزاره‌ای)
۵۴۸۰۴. **سرش را خدا زد، تو چرا می‌زنی؟** (مازندرانی)
۵۴۸۰۵. **سرش را خر بِکَند.** (کرمانی)
۵۴۸۰۶. **سرش را خواست دوا کند، چشمش کور شد.** (افغانی)
۵۴۸۰۷. **سرش را در آسیاب سفید نکرده.** (عوام، بختیاری)
۵۴۸۰۸. **سرش را در چنبر کشیده‌است.** (سخن)
۵۴۸۰۹. **سرش را روی زمین نهاد.** (خوانساری)
۵۴۸۱۰. **سرش را روی سر هیچ کس نمی‌بیند.** (رامسری)
۵۴۸۱۱. **سرش را زبانش گرفت.** (تهرانی)
۵۴۸۱۲. **سرش را زیر آب کردند.** (قمی، کرمانی، هزاره‌ای)
۵۴۸۱۳. **سرش را زیر بالش کرد.** (افغانی)
۵۴۸۱۴. **سرش را زیر برف کرده، ک..نش را بیرون و خیال می‌کند کسی او را نمی‌بیند.** (دامغانی)
۵۴۸۱۵. **سرش را سبک می‌کند (کرد).** (نامه‌ی‌داستان، گیلکی)
۵۴۸۱۶. **سرش را سوار می‌برد و پایش را پیاده.** (لری)
۵۴۸۱۷. **سرش را شیره مالیدند.** (بهمنیاری)
۵۴۸۱۸. **سرش را طلا بگیرند، ک..نش مفرغه.** (همدانی، گیلکی)
۵۴۸۱۹. **سرش را کلاغ سفید نوک زد.** (مازندرانی)
۵۴۸۲۰. **سرش را گاو زبان زد.** (رامسری)
۵۴۸۲۱. **سرّش را مویش نمی‌داند.** (دهخدا)
۵۴۸۲۲. **سرش را میان سرها می‌گذارد، توبره‌اش را میان خرها.** (دماوندی)
۵۴۸۲۳. **سرش را می‌باید جنبانید.** (مثمر)
۵۴۸۲۴. **سرش را می‌شکند و دامنش را پر از آلوچه می‌کند.** (بهشهری)
۵۴۸۲۵. **سرش را می‌گیری دُمش ورمی‌آید.** (عوام)
۵۴۸۲۶. **سرش روی بدنش زیادی می‌کند.** (عوام)
۵۴۸۲۷. **سرش زنده‌است که شکمش را سیر نگه دارد.** (جیرفتی)
۵۴۸۲۸. **سرش زیر پرهایش است.** (خوانساری)
۵۴۸۲۹. **سرش زیر پوشش است، آیینه‌ی دلش روشن است.** (بختیاری)
۵۴۸۳۰. **سر شسته شوره بست (کثیف شد)، نان پخته کپک زد.** (مازندرانی، سنگسری)
۵۴۸۳۱. **سر شسته‌ی او ماند.** (تالشی)
۵۴۸۳۲. **سرش سری و ک..نش آسیاب دستی است.** (شوشتری)
۵۴۸۳۳. **سرش فدای شکمش.** (سیرجانی)
۵۴۸۳۴. **سرشک از چشم پرویزن نیاید.** (سیف فرغانی: ۴۴)
۵۴۸۳۵. **سرشکستگی بدتر از دل‌شکستگی است.** (رامسری)
۵۴۸۳۶. **سرشکسته، پای کیسه‌ی آرد ایستاده.** (دلیجانی)
۵۴۸۳۷. **سر شکسته درمان دارد دل شکسته نی.** (افغانی)
۵۴۸۳۸. **سر شکسته زیر کلاه، دست شکسته زیر آستین.** (هزاره‌ای)
۵۴۸۳۹. **سر شکسته‌ی خانم را می‌بیند، ولی دل شکسته‌ی آقا را نمی‌بیند.** (شوشتری)
۵۴۸۴۰. **سر شکسته‌ی کنیز را می‌بینی، دل پر خون بی‌بی (خانم) را نمی‌بینی.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۴۸۴۱. **سر شکسته‌ی کنیز را هرکس می‌بیند دل پرخون بی‌بی را کس نمی‌بیند.** (افغانی)
۵۴۸۴۲. **سر شکند توی کلاه، دست شکند توی آستین.** (بهمنیاری)
۵۴۸۴۳. **سرش مال خودش نیست.** (قشقایی، آذری، زرقانی، حییم)
۵۴۸۴۴. **سرش مال قاضی، سینه‌اش مال قاضی، پنج تا مال قاضی، به آن دو تا هم قاضی بی‌طمع نیست.** (ترکمنی)

۵۴۸۴۵. **سرش مثل دندانش سفید شده.** (افغانی)
۵۴۸۴۶. **سرش مثل سر شاه می‌ماند.** (تهرانی)
۵۴۸۴۷. **سرش میان سرها افتاد.** (بختیاری)
۵۴۸۴۸. **سرش میان سرها شد، خرش میان خرها.** (مراتی)
۵۴۸۴۹. **سرش می‌رود امّا قولش نمی‌رود.** (کردی)
۵۴۸۵۰. **سرش می‌گیرند، ته‌اش این‌جاست، ته‌اش بگیرند سرش این‌جاست.** (سیرجانی، خوانساری)
۵۴۸۵۱. **سرش نرفت (نرفته) که پایش برگشت.** (لری، بختیاری، فرهنگ‌نامه)
۵۴۸۵۲. **سرش نزن یَخ می‌شود، کار خودت سخت می‌شود.** (سخن)
۵۴۸۵۳. **سرش نکشید، سفره‌اش کشید.** (افغانی)
۵۴۸۵۴. **سرش نمی‌شود جو مَنی چه‌قدر است.** (بختیاری)
۵۴۸۵۵. **سر شوهر سومّش را هم خورد.** (شیرازی)
۵۴۸۵۶. **سرش هست و کارش.** (سیرجانی)
۵۴۸۵۷. **سرش هنوز بوی آرد می‌دهد.** (فرهنگ‌نامه)
۵۴۸۵۸. **سرش هنوز به سنگ لحد نخورده.** (گیلکی)
۵۴۸۵۹. **سرشیر ثروتمند، ته‌دیگ فقیر.** (ترکمنی)
۵۴۸۶۰. **سر شیرین خیار است.** (آذری)
۵۴۸۶۱. **سر صاحبش را بخورد.** (عوام)
۵۴۸۶۲. **سر صحیح سالم به گور نمی‌برند.** (آذری)
۵۴۸۶۳. **سر صدقه‌ی شکم.** (افغانی)
۵۴۸۶۴. **سر صنّار، خر صنّار.** (مازندرانی)
۵۴۸۶۵. **سرطان گرم و اسد بد نام است.** (شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، کوچه)
۵۴۸۶۶. **سر عاشق، عقل ندارد.** (قشقایی)
۵۴۸۶۷. **سرّ غم عشق را بیانی دگر است.** (دهخدا)
۵۴۸۶۸. **سر فتیله چرب می‌توان (باید) کرد.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، افغانی، نامه‌ی‌داستان)
۵۴۸۶۹. **سر فدای شکم.** (شیخ بهایی، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۴۸۷۰. **سر فدای قدم راهبری باید کرد.** (صائب: ۱۶۲۱)
۵۴۸۷۱. **سرفراز آن جهان باشد، ذلیل این جهان.** (بلگرامی، امثال‌موزون)
۵۴۸۷۲. **سرفرازی بیشتر، چون خاکساری بیشتر.** (صائب: ۲۲۲۷، تکمله)
۵۴۸۷۳. **سرفرازی در بیم سر تواند بود.** (دهخدا)
۵۴۸۷۴. **سرفرازی مکن از کیسه پری/ که بود کار فلک کیسه بُری.** (جامی؛ سبحة الابرار: ۵۴۳، فرهنگ‌نامه)
۵۴۸۷۵. **سر فغفور آخر کاسه‌ی‌فغفور می‌گردد.** (صائب: ۱۳۸۷، تکمله)
۵۴۸۷۶. **سر فقط یک سر است، دیگران دردسر است.** (هزاره‌ای)
۵۴۸۷۷. **سر فلانی با دانه‌ی گشنیز شکسته می‌شود.** (تالشی)
۵۴۸۷۸. **سرفه‌اش در سقف، نام سگیش مرجان.** (افغانی)
۵۴۸۷۹. **سرفه به آرد نیست، نان کوچکم مرجان.** (تاجیکی)
۵۴۸۸۰. **سرفه، سرفه است، عطسه، عطسه است، خمیازه تو چه هستی؟** (لری)
۵۴۸۸۱. **سرفه، گوز را پنهان نمی‌کند.** (لری)
۵۴۸۸۲. **سرفه‌ی‌شکارچی اشکال ندارد.** (بختیاری)
۵۴۸۸۳. **سرفه‌ی میرشکار است.** (لارستانی)
۵۴۸۸۴. **سر قبر او آقطی‌هایی*به اندازه هفت‌قد آدمی رشد کرده‌است.** (رامسری)
۵۴۸۸۵. **سر قبر پدرت گریه کنی چشمت شور می‌شود، سر قبر غریبان کور.** (شکورزاده)
۵۴۸۸۶. **سر قبر پدرش رایگان فاتحه نمی‌خواند.** (سرخه‌ای)
۵۴۸۸۷. **سر قبر غریبان آن قدر گریه کن که چشمت تر شود نه کور.** (شکورزاده، عوام)
۵۴۸۸۸. **سر قبرِ غریبان جوری گریه کن که مژه‌ات تر بشود نه چشمت کور.** (کوچه)
۵۴۸۸۹. **سر قبر مرده‌اش برود، یک مشت خاک نگیرد بر نمی‌گردد.** (مازندرانی)
۵۴۸۹۰. **سر قبرم نرین، از فاتحه خواندنت گذشتم (پیشکشت).** (حبیم، عوام، سهیلی، کوچه)
۵۴۸۹۱. **سر قبر نرین، فاتحه نمی‌خواهد بخوانی (فاتحه‌خوانی نخواستیم).** (رفسنجانی، مازندرانی)
۵۴۸۹۲. **سر قبری گریه کن که مرده توش باشد.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۴۸۹۳. **سر قصاص به دنیا می‌افتد.** (سرخه‌ای)
۵۴۸۹۴. **سرقفلی دنیا را خریده است.** (تهرانی)
۵۴۸۹۵. **سر قلم را کج کرده، خوب هم کج کرده.** (قمی)
۵۴۸۹۶. **سر قلیان را بشکنید حالا که خودم از آن نمی‌کشم نمی‌خواهم کس دیگری از آن بکشد.** (لری)
۵۴۸۹۷. **سر قوچ تو به سلامت باشد.** (بهارعجم)
۵۴۸۹۸. **سر کار پدر من بودی.** (آملی)
۵۴۸۹۹. **سر کار، سر کافاند*.** (تاجیکی)
۵۴۹۰۰. **سرکار شاه به گدا می‌افتد.** (مازندرانی)
۵۴۹۰۱. **سر (کاسه) را قمی می‌شکند، تاوانش را کاشی می‌دهد.** (کوچه)
۵۴۹۰۲. **سر کاسه‌ی زانویش مو در کرده.** (سیرجانی)
۵۴۹۰۳. **سر کبوتر، دم کبوتر.** (بختیاری)
۵۴۹۰۴. **سر کته دولتی، پای کته، محنتی.** (افغانی)
۵۴۹۰۵. **سر کچل باید زیر عمّامه پنهان شود.** (کردی کلهری)
۵۴۹۰۶. **سر کچل به چوب پوسیده هم می‌شکند.** (تایبادی)
۵۴۹۰۷. **سر کچل را زفت نمی‌اندازند.** (کوچه)
۵۴۹۰۸. **سر کچل را سنگی بس است و دیوانه را دنگی.** (عوام، شکورزاده)

۵۴۹۰۹. **سر کچل را شانه نزن، چون مو نمی‌روید.** (رامسری)
۵۴۹۱۰. **سر کچل را نمی‌شود پوشاند.** (کرمانجی)
۵۴۹۱۱. **سر کچل زیر کلاهه، چشم کور بر ملایه.** (شهربابکی)
۵۴۹۱۲. **سر کچل شانه نمی‌خواهد.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۵۴۹۱۳. **سر کچل شکستن، کاری ندارد.** (شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۵۴۹۱۴. **سر کچل، فارغ از شانه.** (شهربابکی)
۵۴۹۱۵. **سر کچل (کَل، گر) و عرق‌چین، ک..ن کج و کمرچین.** (بهمنیاری، تهرانی، سبزواری، دامغانی، بیرجندی)
۵۴۹۱۶. **سر کچلمان زیر کلاه خودمان باشد.** (زرقانی)
۵۴۹۱۷. **سر کچلم بو کرده، خدا به من رو کرده.** (سپیدانی)
۵۴۹۱۸. **سر کچلم را چاق کرده.** (سخن)
۵۴۹۱۹. **سر کچلم را مداوا کرده‌ای یا چشم کورم را؟** (آذری)
۵۴۹۲۰. **سر کچل، منتظر تلنگری است.** (بختیاری)
۵۴۹۲۱. **سر کچل، منتظر ریگی (سنگ‌ریزه‌ای) است که بشکند.** (بختیاری، دیلمی)
۵۴۹۲۲. **سر کچل و بیچارگی پنهان نمی‌ماند.** (کرمانی)
۵۴۹۲۳. **سر کچل و دستار بهانه.** (شهربابکی)
۵۴۹۲۴. **سر کچل و عرق‌چین.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، مازندرانی)
۵۴۹۲۵. **سر کچل و کلاه ترکی.** (لری)
۵۴۹۲۶. **سر کچل و ناداری عیب نیست.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۴۹۲۷. **سر کرباس، بُن کرباس، همه‌اش کرباس.** (سیرجانی)
۵۴۹۲۸. **سر کرباس و بُن کرباسند.** (زلالی: ۳۳۴)
۵۴۹۲۹. **سر کرده‌ی مرغ که خروس شود، باید از طویله سر درآورند.** (بیرجندی)
۵۴۹۳۰. **سرکش مباش و باش هماره ضعیف زانک/ فواره چون بلند شود سرنگون شود.** (تهرانی)
۵۴۹۳۱. **سرکشی سرمایه‌ی نقصان دولت می‌شود.** (بلگرامی، امثال‌موزون)
۵۴۹۳۲. **سرکشی طریقِ مردمِ آزاده نیست.** (صائب: ۱۸۸)
۵۴۹۳۳. **سر کفد* ته کلّه پوش، دست شکسته ته آستین.** (تاجیکی)
۵۴۹۳۴. **سر کل از شانه کردن فارغ است.** (افغانی، شهربابکی)
۵۴۹۳۵. **سر کل از نازکی موی را قبول نمی‌کند.** (افغانی)
۵۴۹۳۶. **سر کلاف را گم کرده‌ای.** (اشتهاردی)
۵۴۹۳۷. **سر کلاف (کلافه) را گم کرده.** (هبله‌رودی، بختیاری، آذری، شاهد)
۵۴۹۳۸. **سر کلافه اگر گم نکرده چرخ، چرا/ به گرد خاک چنین بی‌قرار می‌گردد.** (صائب: ۱۷۸۱، تکمله)
۵۴۹۳۹. **سر کلافه‌ای رو کرده (به راه انداخته).** (کرمانی)
۵۴۹۴۰. **سر کلافه به دست آورده.** (سخن)
۵۴۹۴۱. **سر کلافه کار از دستش در رفته.** (شیرازی، لری)
۵۴۹۴۲. **سر کلاوه از پیشش گم شده.** (افغانی)
۵۴۹۴۳. **سر کلاوه‌ای* رو کرده‌است.** (کرمانی)
۵۴۹۴۴. **سر کلاوه پیدا نیست.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۴۹۴۵. **سَر کَل با پوست پیاز می‌شکند.** (سخن)
۵۴۹۴۶. **سر کل تو کلاه، چشم کور رو وَر مِلایه.** (سیرجانی)
۵۴۹۴۷. **سر کل را پناه دان ز کلاه.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۲۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۴۹۴۸. **سر کل را چپه می‌بافد.** (افغانی)
۵۴۹۴۹. **سر کَل را کُله پناه بُوَد.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۲۶)
۵۴۹۵۰. **سر کل را کی بافته.** (افغانی)
۵۴۹۵۱. **سر کل زیر کلاه است، چشم کور رو ورملا* است.** (شهربابکی)
۵۴۹۵۲. **سر کلفتش زیر لحاف است.** (امثال)
۵۴۹۵۳. **سر کل کج آورده‌ای؟** (کرمانشاهی)
۵۴۹۵۴. **سرِ کل (کچل) با پوست پیاز می‌شکند.** (شکورزاده، خراسانی، تربت‌حیدریه‌ای)
۵۴۹۵۵. **سر کَل (کچل) دل نازک.** (تاجیکی)
۵۴۹۵۶. **سر کل کردن را با یتیم بچّه یاد می‌گیرد.** (افغانی)
۵۴۹۵۷. **سر کل و بندیل بهانه.** (شهربابکی)
۵۴۹۵۸. **سر کل و رنگ حنا.** (هراتی)
۵۴۹۵۹. **سر کل و کلاه مخمل.** (شکورزاده، لری، هزاره‌ای، افغانی، تاجیکی)
۵۴۹۶۰. **سر کل و وسمه و حنا.** (هبله‌رودی)
۵۴۹۶۱. **سر کم روزی می‌شود بی‌روزی نمی‌شود.** (شکورزاده، عوام، حییم)
۵۴۹۶۲. **سرک من دمک.** (دهخدا)
۵۴۹۶۳. **سرکنده‌ی خودش است.** (هزاره‌ای)
۵۴۹۶۴. **سَر کن یتیم، بر کن یتیم، آرزو از دل دَر کن یتیم.** (شهربابکی)
۵۴۹۶۵. **سر کوتوال شکسته.** (نامه‌ی داستان)
۵۴۹۶۶. **سر کوچک و ریش دراز نشان احمقی است.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، تاجیکی)
۵۴۹۶۷. **سر کوچه‌ی چه‌کنم ایستاده.** (زرقانی)
۵۴۹۶۸. **سر کوروش*وا شده.** (کرمانی)
۵۴۹۶۹. **سرکو* روی خانه است.** (کاشانی)
۵۴۹۷۰. **سر کوزه چل، حساب دوستان در دل.** (تاجیکی)
۵۴۹۷۱. **سر کوفته‌شد مار که (چو) بر رهگذر آمد.** (مجیربیلقانی؛ دیوان:۵۶، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۵۴۹۷۲. **سر کوفته مارم نتوانم که نپیچم.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۶، امثال‌موزون)
۵۴۹۷۳. **سر کوه بلند، البته که برف می‌بارد.** (آذری)
۵۴۹۷۴. **سر کوه چریده‌است.** (گیلکی)
۵۴۹۷۵. **سر کوه، سامان دریا.** (رامسری)
۵۴۹۷۶. **سر کوهش باد می‌دمد.** (گیلکی)
۵۴۹۷۷. **سر کوه مه است و سر مرد خیال.** (گنبدکاووسی)
۵۴۹۷۸. **سر کوی بلند و برگ نعنا / خودم با دست خود رفتم به خلا.** (نایینی)
۵۴۹۷۹. **سرکه از دسترنج خویش و تره بهتر از نان دهخدا و برّه.** (سعدی؛ کلیات: ۱۳۸، حییم، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۵۴۹۸۰. **سر که از کُ.. مادر در آمد، دیگر جای اوّلش بر نمی‌گردد.** (مازندرانی)
۵۴۹۸۱. **سرکه‌اش آب می‌برد.** (دماوندی)
۵۴۹۸۲. **سر که باشد کالا زیاد (بسیار) است.** (خوانساری، قمی)
۵۴۹۸۳. **سر که بر ابرو (بروت) دارد (آورده).** (عوام، افغانی)
۵۴۹۸۴. **سر که بر ابرو دارد.** (عوام)
۵۴۹۸۵. **سر که تا آب را ندیده تند است.** (مازندرانی)
۵۴۹۸۶. **سرکه تروشه به طلبیدن خو می‌ارزه.** (افغانی)
۵۴۹۸۷. **سرکه جایی ترش است که آب نباشد (آب در برش نیست).** (هبله‌رودی، مثمر، کوچه، شهربابکی)
۵۴۹۸۸. **سرکه جایی ترش است که عسل نباشد.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۵۴۹۸۹. **سر که (چو) بی‌مغز بود، نغزی دستار چه سود؟** (سعدی؛ کلیات: ۴۴۹، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۵۴۹۹۰. **سرکه چون با عسل درآمیزد/ نام نیکش سکنجبین باشد.** (سیف‌فرغانی)
۵۴۹۹۱. **سرکه خوردن لب و لانجه می‌خواهد.** (افغانی)
۵۴۹۹۲. **سرکه خیلی خوب بود، قرقروت هم رفیقش شد.** (الیگودرزی)
۵۴۹۹۳. **سرکه را اگر نخوری هفت ساله می‌شود.** (گیلکی)
۵۴۹۹۴. **سر که رفت سامان هم می‌رود.** (بروجردی)
۵۴۹۹۵. **سر که رفت مال هم می‌رود.** (بروجردی)
۵۴۹۹۶. **سرکه ستاندن راه و رسومی دارد.** (بافقی)
۵۴۹۹۷. **سرکه طلبیدن به هم، لب و لونج در کار.** (تاجیکی)
۵۴۹۹۸. **سرکه طلبیدن رویه دارد.** (شیرازی)
۵۴۹۹۹. **سر، که عقل از وی بپّرد دُم شود.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۹/۱)
۵۵۰۰۰. **سرکه‌فروش است.** (هبله‌رودی)
۵۵۰۰۱. **سرکه گفت: «من تندم.» آب گفت: «چی چیز؟» سرکه گفت: «تو در این میان هستی، هیچ چیز.»** (گیلکی)
۵۵۰۰۲. **سرکه می‌دهد و سپندان می‌خواهد.** (سخن)
۵۵۰۰۳. **سر که نباشد کلاه به درد نمی‌خورد.** (درگزی)
۵۵۰۰۴. **سَر که نه در راه عزیزان بود / بارگرانی است کشیدن به دوش.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷۴، حییم، بهمنیاری، تهرانی، دهخدا، سهیلی، کوچه)
۵۵۰۰۵. **سرکه هر چند ترش است به طلب می‌ارزد.** (هبله‌رودی، بیرجندی، مثمر، کاشمری)
۵۵۰۰۶. **سرکه‌ی آب ندیده‌است، تندی می‌کند.** (سنگسری)
۵۵۰۰۷. **سرکه‌ی تند، علاج دل سخت سنگ است.** (صائب:۷۳۳، امثال‌موزون)
۵۵۰۰۸. **سرکه‌ی مفت از عسل شیرین‌تر است.** (دهخدا، حییم، عوام، هبله‌رودی، بهمنیاری، امثال موزون، افغانی، شکورزاده، بیرجندی، آذری)
۵۵۰۰۹. **سرکه‌ی مفت به از عسل است.** (خزینه، هبله‌رودی)
۵۵۰۱۰. **سرکه‌ی مفت به دهان شیرین است.** (دلیجانی)
۵۵۰۱۱. **سرکه‌ی نقد به از حلوای نسیه.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه)
۵۵۰۱۲. **سرکه‌ی هفت‌ساله داشتم، اگر می‌خوردم، دیگر نداشتم.** (رامسری)
۵۵۰۱۳. **سرکیسه‌ات برادر و پدر تو هستند.** (خوزستانی)
۵۵۰۱۴. **سرکیسه به برگ گندنا بند.** (نظامی، خسرو شیرین: ۲۷۵، بهمنیاری، دهخدا)
۵۵۰۱۵. **سر کیسه توی دستش است.** (زرقانی)
۵۵۰۱۶. **سر کیسه را دوخته، ته آن‌را باز کرده.** (گیلکی)
۵۵۰۱۷. **سرکیسه و مهر و محبت.** (دهخدا)
۵۵۰۱۸. **سر گاو آخرش به درّه می‌رسد.** (کرمانشاهی)
۵۵۰۱۹. **سر گاو تو خمره گیر کرده (مانده) است، دخو را خبر کنید.** (شکورزاده)
۵۵۰۲۰. **سر گاو توی خمره گیر کرده‌است.** (دهخدا، بهمنیاری، نهاوندی، قمی، کاوش، امثال‌موزون، تهرانی، حییم، مازندرانی، هزاره‌ای)
۵۵۰۲۱. **سر گاو عصّار از آن در که است/ که از کنجدش ریسمان کوته است.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۷، هبله‌رودی، فرهنگ‌نامه، مثمر)
۵۵۰۲۲. **سرگذاشتم بر زمین نازنین / کس به بالینم نیاید جز امیرالمؤمنین.** (اصفهانی)
۵۵۰۲۳. **سرگذشتم متل شد، دنیا از حالم خبر شد.** (همدانی)
۵۵۰۲۴. **سرگرانی از بالای زر است.** (مثمر)
۵۵۰۲۵. **سرگرانی صفتِ نرگسِ رعنا باشد.** (حافظ: ۱۰۷)
۵۵۰۲۶. **سر گربه را پای حجله باید برید.** (سخن)
۵۵۰۲۷. **سرگردانی سوداگر از بالای سرمایه (مایه) است.** (بهمنیاری، عوام، کوچه، هبله‌رودی)

۵۵۰۲۸. **سر گردد رنجور چـو افسر دو شـود.** (مسعودسعد سلمان: ۱۰۰۱، امثال‌موزون)
۵۵۰۲۹. **سـر گردنـه اسـت و چمـاق ارچـن*.** (بهمنیـاری، جیرفتی)
۵۵۰۳۰. **سر گردنه و پسر خاله.** (مازندرانی)
۵۵۰۳۱. **سر گردنه‌ی حاکم، چوب ارژن است.** (فرهنگ‌نامه)
۵۵۰۳۲. **سر گَر را به پای حجله باید برید.** (عوام)
۵۵۰۳۳. **سر گر را روغن نمی‌مالند.** (رامهرمزی)
۵۵۰۳۴. **سر گر شال پر زر نمی‌خواهد.** (یزدی)
۵۵۰۳۵. **سر گرگ باید هم اوّل برید / نه چون گوسـفندان مردم درید.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۵۵۰۳۶. **سر گرگ را می‌چرخانی.** (مازندرانی)
۵۵۰۳۷. **سر گرم جنـون کعبـه و بـت‌خانـه ندانـد.** (صـائب؛ دیوان:۶/ ۲۱، امثال‌موزون)
۵۵۰۳۸. **سـر گروه چوپانـان در آرزوی لُـور*مُـرد، مـردم گمان کردند لُور در گلوی او گیـر کـرد و مـرد.** (رامسری)
۵۵۰۳۹. **سر گروه گالشان وقتی پیر بشود، مـی‌شـود گـالش برّه.** (رامسری)
۵۵۰۴۰. **سر گره گیر کرده.** (امثال)
۵۵۰۴۱. **سر گز*چریده است.** (الیکایی)
۵۵۰۴۲. **سر گفتار خود عاشق است.** (افغانی)
۵۵۰۴۳. **سر گنجشک خورده.** (دهخدا، عوام)
۵۵۰۴۴. **سر گنج نشسته‌است.** (حییّم)
۵۵۰۴۵. **سر گندم، بُـن گنـدم، بگـذار تـا از ایـن گردنـه بگذرم.** (لری، بختیاری)
۵۵۰۴۶. **سر گنـده‌اش زیـر لحـاف اسـت.** (دهخـدا، تهرانـی، نامه‌ی‌داستان، اراکی)
۵۵۰۴۷. **سر گنده سلطان، پای گنده چوپان.** (دماوندی)
۵۵۰۴۸. **سر گور بی‌بی* یک راهم می‌داند.** (شوشتری)
۵۵۰۴۹. **سر گور ما نرین، فاتحه‌خوانی تو را نمی‌خـواهیم.** (مازندرانی)
۵۵۰۵۰. **سر گهواره نشسته‌بودی.** (آملی)
۵۵۰۵۱. **سرگین در جای خودش باقی نمی‌ماند.** (سنگسری)
۵۵۰۵۲. **سرگین را هم پس از چشیدن می‌خرد.** (آذری)
۵۵۰۵۳. **سرگین گاو را آب نزن.** (مازندرانی)
۵۵۰۵۴. **سرگین گردانک به بچّه‌اش می‌گوید: «قربـان آن پاهای نرم هم‌چون پنبه‌ات.»** (لری)
۵۵۰۵۵. **سر لقمه‌ی خود را چرب می‌کند.** (بلوچی)
۵۵۰۵۶. **سرم آمد آنی که نباید بیاید.** (خوانساری)
۵۵۰۵۷. **سر ما از هم جداست.** (سوادکوهی)
۵۵۰۵۸. **سرما بـرای کـوه اسـت و گرفتـاری بـرای مـرد.** (قشقایی)
۵۵۰۵۹. **سرما بی‌چیز و ثروتمند نمی‌شناسد.** (آذری)
۵۵۰۶۰. **سر ما، تقدیر خدا.** (دهخدا، حییم)
۵۵۰۶۱. **سرما خودنمایی برنمی‌تابد.** (زرقانی)
۵۵۰۶۲. **سرما خورده و کارده*خورده.** (لری)
۵۵۰۶۳. **سر مادرزنت بشکند.** (سیستانی)
۵۵۰۶۴. **سر ما دیگر بهتر از این نیست.** (رامسری)
۵۵۰۶۵. **سرّ مـا را بـی‌گمـان مـوقن شـود / زانکـه مـؤمن آینه‌ی‌مؤمن شود.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۱۴۷/۱)
۵۵۰۶۶. **سرما را نمی‌شود با نزاکت خورد.** (دماوندی)
۵۵۰۶۷. **سر مار به دست دشمن بکوب.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۴، شکورزاده، دهخدا، افغانی، عوام، تهرانی)
۵۵۰۶۸. **سر مار را باید کوفت امّا به دست دگر.** (مثمر)
۵۵۰۶۹. **سر مار را باید کوفت.** (هبله‌رودی، خزینه، افغانی)
۵۵۰۷۰. **سر مار را بدهی به دسـت دشـمن، یـا مـار کـشته می‌شود یا دشمن.** (گلبافی)
۵۵۰۷۱. **سر مار کوفته به.** (افغانی)
۵۵۰۷۲. **سـر مـار کـه درد مـی‌کنـد، در راه مـی‌خوابـد.** (سیستانی)
۵۵۰۷۳. **سر مار هـم مـار اسـت، دم مـار هـم مـار اسـت.** (هزاره‌ای)
۵۵۰۷۴. **سرم از پودینه، از پودینه بدم می‌آید.** (افغانی)
۵۵۰۷۵. **سر ماست را چه کسی می‌خـورد کـه مـن بـرای گوساله‌ها برگ جمع کنم.** (آلاشتی)
۵۵۰۷۶. **سر ما شده مانند گمج*سر آستانه.** (رامسری)
۵۵۰۷۷. **سر ما شده مثل سر اسب نقاره‌زن.** (رامسری)
۵۵۰۷۸. **سر ما فقط جداست.** (رامسری)
۵۵۰۷۹. **سرما گرما بر نمی‌دارد.** (دماوندی)
۵۵۰۸۰. **سر مال دیگری حاتم است.** (گیلکی)
۵۵۰۸۱. **سر مال کیست که کلاهش باشد.** (حییم، کوچه)
۵۵۰۸۲. **سر مالم بالم دستم را هم بشکن.** (لکی)
۵۵۰۸۳. **سرما مشدی‌گری بر نمی‌دارد.** (دماوندی)
۵۵۰۸۴. **سر ما میان سرها نیست، خر ما میان خرها.** (گیلکی)
۵۵۰۸۵. **سر ما نداری از سر ما واشو.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۵۰۸۶. **سَر ما نداری سَر خویش گیر.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۸)
۵۵۰۸۷. **سرمان را بر نوک چوب عَلَم کرد.** (لکی)
۵۵۰۸۸. **سرمان رفت و پایمان برگشت.** (شوشتری)
۵۵۰۸۹. **سر ما و تقدیر خدا.** (شکورزاده، تهرانی، عوام)
۵۵۰۹۰. **سر ماهی ته ماهی، خانـه‌ات بنشین بـی‌رسـوایی.** (زرقانی)
۵۵۰۹۱. **سر ماهی‌خور، سر ماهی‌خور است، هرچـه کنـد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۵۰۹۲. **سـر مـاهی در آشغال‌دانـی بـه آواز مـی‌آیـد.** (رودسری)

۵۵۰۹۳. **سر ماهی، ک..ن ماهی، تقدیر الهی.** (افغانی)
۵۵۰۹۴. **سرمای درویش (ما) را قاضی همدان می‌خورد.** (تهرانی، بهمنیاری، خرمی)
۵۵۰۹۵. **سرمای زمستان از اوّل پیداست.** (کردی)
۵۵۰۹۶. **سرمای زمستان و مالیات دیوان جایی نمی‌رود.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۵۰۹۷. **سرمای قوس و تِک‌تِک دندان ندیده‌ای/ بُرّ عیال و سفره‌ی‌بی‌نان ندیده‌ای.** (شکورزاده)
۵۵۰۹۸. **سرمای ما را داده‌اند به قاضی همدان.** (بهمنیاری)
۵۵۰۹۹. **سرمایه‌ات اگر زیاد است، بسپار به برادرت تا کم نیاید.** (کرمانجی)
۵۵۱۰۰. **سرمایه از تو، جان از من.** (آذری)
۵۵۱۰۱. **سرمایه‌اش گوز و باد است.** (گیلکی)
۵۵۱۰۲. **سرمایه را به آرزوی منفعت زیاد (سود بسیار) از دست داد.** (بهمنیاری، افغانی، خرمی)
۵۵۱۰۳. **سرمایه‌ی‌تزویر، عصایی و ردایی است.** (صائب: ۱۰۶۲، تکمله)
۵۵۱۰۴. **سرمایه‌ی‌تعیش، همت بُوَد نه مکنت.** (واعظ قزوینی: ۳۸۹)
۵۵۱۰۵. **سرمایه‌ی‌جاودانی است کار.** (بهار: ۱۱۰۸)
۵۵۱۰۶. **سرمایه‌ی‌حیات امید است و آرزو.** (گلچین معانی، شکورزاده)
۵۵۱۰۷. **سرمایه‌ی زن، عقده‌ی روی دل است.** (مازندرانی)
۵۵۱۰۸. **سرمایه‌ی‌عافیت کفافست نخست.** (سعدی؛ کلیات: ۷۱۶، دهخدا)
۵۵۱۰۹. **سرمایه‌ی عمرت به جهان یک کفن است، آن هم ببری یا نبری.** (شکورزاده)
۵۵۱۱۰. **سرِ مایه‌ی‌مرد سنگ و خِرَد.** (فردوسی: ۹۷۷)
۵۵۱۱۱. **سَر مایه‌ی مردمی راستی است.** (فردوسی)
۵۵۱۱۲. **سرمایه‌ی مفلس (مفلسان) آرزوست.** (فردوسی: ۳ / ۱۲۹۵، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۵۱۱۳. **سرمایه‌ی‌نجات بود توبه‌ی‌درست.** (صائب: ۷۹۸)
۵۵۱۱۴. **سرمایه‌ی‌هر کاسب پول است، سرمایه‌ی‌دلاّل دروغ.** (تهرانی)
۵۵۱۱۵. **سرم برود از زیر زبانم در نمی‌رود.** (گلبافی)
۵۵۱۱۶. **سرم برود قولم نرود.** (سیرجانی)
۵۵۱۱۷. **سَرَم بسمل، تِه‌ام بسمل، پاشنه‌گردِ دَرَم بسمل.** (بیرجندی)
۵۵۱۱۸. **سر مپیچ از خوشه‌چین چون صاحب خرمن شدی.** (حکیم شفایی)
۵۵۱۱۹. **سر مثل کوه است گردن به اندازه‌ی مو.** (رامسری)
۵۵۱۲۰. **سرم درد می‌کند حالی ندارم/ برای خوردنی باکی ندارم.** (سیرجانی)
۵۵۱۲۱. **سرم درد نمی‌کند دستمال هم نمی‌بندم.** (اشتهاردی)
۵۵۱۲۲. **سرم در دو پیچ گرفتار شده.** (لری)
۵۵۱۲۳. **سرم دست جلّد نامرد است نه می‌برد و نه می‌بخشد.** (آذری)
۵۵۱۲۴. **سرم را آردی دیدی و نامم را آسیابان گذاشتی؟** (قشقایی)
۵۵۱۲۵. **سر مرا با کدوی خالی چرب می‌کند.** (مشهدی)
۵۵۱۲۶. **سرم را ببین، برایم کلاه بدوز.** (آملی)
۵۵۱۲۷. **سر مرا بشکن؛ نرخم را مشکن.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، تهرانی، ایلامی، افغانی، آذری، بختیاری)
۵۵۱۲۸. **سرم را بشکن، حرفم را نشکن.** (عوام)
۵۵۱۲۹. **سرم را بشکنی بهتر که نرخم را.** (بیرجندی)
۵۵۱۳۰. **سرم را بی‌کلاه نگذار.** (لری)
۵۵۱۳۱. **سرم را زیر سنگ می‌گذارم، زیر ننگ نمی‌گذارم.** (بختیاری)
۵۵۱۳۲. **سرم را سرسری متراش ای استاد سلمانی / که ما هم (هر کس) در دیار خود سری داریم و سامانی.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، اصفهانی، تهرانی)
۵۵۱۳۳. **سَرَم را سرسری متراش و از سَر وامکن ما را.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۵۱۳۴. **سرم را سگ می‌برد و پاچه‌ام را گربه.** (بروجردی)
۵۵۱۳۵. **سرم را سوار می‌برد، پاهایم را پیاده.** (بختیاری)
۵۵۱۳۶. **سرم را شکست و به دستم گردو داد.** (قشقایی)
۵۵۱۳۷. **سرم را فدای کسی می‌کنم که توانا و قادر باشد.** (قشقایی)
۵۵۱۳۸. **سرم را که در آسیاب سفید نکرده‌ام.** (آذری)
۵۵۱۳۹. **سرم را می‌بیند، برایم کلاه می‌دوزد.** (آملی)
۵۵۱۴۰. **سرم را می‌تراشد، آینه را دستم می‌دهم.** (بختیاری، کرمانشاهی)
۵۵۱۴۱. **سرم را می‌شکند، در دامنم (دستم) گردو می‌ریزد.** (ابهری، قشقایی)
۵۵۱۴۲. **سرم را می‌شکنی، نخودچی (سنجد) در جیبم (دامنم) می‌کنی؟** (عوام، کوچه، شکورزاده، اشتهاردی)
۵۵۱۴۳. **سرم راه به‌جایی بیابد، پایم نیز راه یافته‌است.** (کردی)
۵۵۱۴۴. **سرّ مردان پوشیده به.** (تاجیکی، افغانی)
۵۵۱۴۵. **سر مرد برود، قولش نمی‌رود.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام)
۵۵۱۴۶. **سر مرد برود، گپ او نمی‌رود.** (افغانی)
۵۵۱۴۷. **سر مرد برود، لفظش برجاست.** (هراتی)
۵۵۱۴۸. **سر مرد جنگی، خرد نسپرد.** (فردوسی، بهمنیاری)
۵۵۱۴۹. **سر مردم‌آزار بر سنگ به.** (سعدی بوستان: ۱۱۲، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)

۵۵۱۵۰. **سر مَردم قوش شدند.** (بختیاری)
۵۵۱۵۱. **سر مردمی بردباری بود.** (فردوسی، دهخدا)
۵۵۱۵۲. **سر مردمی (مردی) راستی است.** (دهخدا، مثمر، هبله‌رودی)
۵۵۱۵۳. **سر مرده چه بالا باشد و چه پایین.** (افغانی)
۵۵۱۵۴. **سر مرد هر گپ می‌آید.** (افغانی)
۵۵۱۵۵. **سر مرده‌ی غریب به قدری گریه کن که کور نشوی.** (ایزدخواستی)
۵۵۱۵۶. **سر مرز خودش راه می‌رود.** (گیلکی)
۵۵۱۵۷. **سر مرز مزرعه به گدا کمک بکنی، ادعای شراکت می‌کند.** (رامسری)
۵۵۱۵۸. **سر مرز و حدّ خودت برو.** (خوانساری)
۵۵۱۵۹. **سرم رفته رو پستان، سینه‌اش بره قبرستان.** (شهربابکی)
۵۵۱۶۰. **سرم ریز و بَرَم ریز، مجال خوردنم نیست.** (شهربابکی)
۵۵۱۶۱. **سرم ریس و ورم ریس، مجال مُردنم نیست.** (تهرانی)
۵۵۱۶۲. **سرم زیر پوشش است، چشم و چراغم روشن است.** (بختیاری)
۵۵۱۶۳. **سرم زیر سنگ می‌رود، زیر ننگ نمی‌رود.** (بختیاری)
۵۵۱۶۴. **سر مستراح تو را به یاد ندارم.** (سنگسری)
۵۵۱۶۵. **سَرم سَری*خلق را کشت.** (رامسری)
۵۵۱۶۶. **سرم سلامت باشه، تقی بسیاره.** (تاجیکی)
۵۵۱۶۷. **سرم سوار، پاهایم پیاده.** (بختیاری)
۵۵۱۶۸. **سر مَشک را گرفته، در دشت را وِل کرده.** (فرهنگ‌نامه)
۵۵۱۶۹. **سر معده‌اش باز شده.** (گیلکی)
۵۵۱۷۰. **سرم فدای شکمم.** (کرمانی)
۵۵۱۷۱. **سرم فراز، زبانم دراز.** (بختیاری)
۵۵۱۷۲. **سر مکش از صحبت صاحبدلان (روشندلان).** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار:۸۵ شکورزاده، بهمنیاری)
۵۵۱۷۳. **سرم کل، دلم نازک.** (افغانی، تاجیکی)
۵۵۱۷۴. **سرم کَلِه، زیر جُلِه، بختم ببین چه بلبله.** (کوچه)
۵۵۱۷۵. **سرم می‌رود، قولم نمی‌رود.** (بختیاری)
۵۵۱۷۶. **سر من از گردو بزرگ‌تر نمی‌شود.** (بهمنیاری، بختیاری)
۵۵۱۷۷. **سر من به اندازه‌ی پای تو نمی‌داند.** (لری)
۵۵۱۷۸. **سر منزل (خوابگاه) الاغ‌دار و قاطردار یکی است.** (گیلکی)
۵۵۱۷۹. **سر من زیر آب است، نفس تو تنگ است؟** (لری)
۵۵۱۸۰. **سر من کچل و تیغ تو تیز.** (کردی کلهری)
۵۵۱۸۱. **سر من و تقدیر الهی.** (کردی کلهری)
۵۵۱۸۲. **سرم وای نگفته است.** (آذری)
۵۵۱۸۳. **سر مورچه خورده.** (آمره‌ای)
۵۵۱۸۴. **سر موش باشی بهتر از این است که دم شیر باشی.** (لری)
۵۵۱۸۵. **سر مویی به دل خلق گرانی مپسند/ که ترازوی مکافات به یک مو گردد.** (صائب: ۱۵۸۶، تکمله)
۵۵۱۸۶. **سُرمه از توی چشم می‌دزدد.** (زرقانی)
۵۵۱۸۷. **سُرمه از نرمی جایش توی چشم است.** (شهربابکی)
۵۵۱۸۸. **سُرمه از نرمی جایش در چشم است.** (شهربابکی)
۵۵۱۸۹. **سرمه است و سرش.** (افغانی)
۵۵۱۹۰. **سرمه‌ای را که بود منّت غیری همراه/کور باد ار بکنم چشم بدان سرمه سیاه.** (فرهنگ‌نامه)
۵۵۱۹۱. **سرمه برای چشم کور خوبِ، حنا برای دست چلاق.** (فیروزآبادی)
۵۵۱۹۲. **سرمه بر چشم (ابروی) کور.** (خوزستانی)
۵۵۱۹۳. **سرمه بکش چنگ خروسی، بچس به عزا، برو عروسی.** (شیرازی)
۵۵۱۹۴. **سرمه به چشمت نکش، ماه رمضان است.** (لری)
۵۵۱۹۵. **سُرمه به خوردت دادن که این‌قدر خوش صدایی.** (رفسنجانی)
۵۵۱۹۶. **سرمه خفا در چشم کرده.** (نامه‌ی داستان)
۵۵۱۹۷. **سرمه خواستن لب و لانجه می‌خواهد.** (افغانی)
۵۵۱۹۸. **سرمه در چشم کور مکن.** (سمنانی: ۲۷۵)
۵۵۱۹۹. **سرمه را از چشم می‌دزدد (می‌زند، بیرون می‌کشد، می‌برد).** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا، عوام، افغانی، بختیاری، اشتهاردی، مازندرانی، تهرانی)
۵۵۲۰۰. **سرمه را از چم می‌پراند.** (افغانی)
۵۵۲۰۱. **سرمه را در گوش کردن شرط نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۶۹/۳)
۵۵۲۰۲. **سرم هزار من است.** (خوانساری)
۵۵۲۰۳. **سُرمه سیاهه، داخل به عزایه/ بیچاره حنایه که دو لنگش به هوایه.** (شهربابکی)
۵۵۲۰۴. **سُرمه که زیادی شد هم به ابرو می‌زنند هم به چشم.** (علمداری)
۵۵۲۰۵. **سُرمه و خالی کرده، عجب خیالی کرده.** (کرمانی، سیرجانی، گلبافی)
۵۵۲۰۶. **سرمه‌ی آزموده را آزمودن خطاست.** (افغانی)
۵۵۲۰۷. **سرمه‌ی زیادی چشم را کور می‌کند.** (سهیلی)
۵۵۲۰۸. **سرمه‌ی‌ناآزموده چشم را کور می‌کند.** (مشهدی، تایبادی)
۵۵۲۰۹. **سر میان سرها نمی‌بری.** (بختیاری)
۵۵۲۱۰. **سر می‌تراشم گریه می‌کنند، روضه می‌خوانم خنده می‌کنند.** (بهمنیاری، خرمی، شکورزاده، کرمانی)

۵۵۲۱۱. **سر میخواره فردا می کند درد.** (میرزا سعید حکیم، تکمله)
۵۵۲۱۲. **سر می‌خواهی سرّ نگه‌دار.** (عوام)
۵۵۲۱۳. **سر میش می‌خواهیم، دنبه‌ی برّه.** (بختیاری)
۵۵۲۱۴. **سر می‌گردد همسر پیدا می‌کند.** (شکورزاده، لارستانی)
۵۵۲۱۵. **سر می‌گرده همسر پیدا می‌کنه، آب می‌گرده گودال پیدا می‌کنه.** (رفسنجانی، شهربابکی)
۵۵۲۱۶. **سُرنا به دست ناشی، تفنگ به دست کاشی.** (شکورزاده)
۵۵۲۱۷. **سرناچی باشد، عروس خودش باشد.** (آذری)
۵۵۲۱۸. **سرناچی را چه می‌رسد؟ یک پف.** (افغانی)
۵۵۲۱۹. **سرناچی کم بود، یکی هم از غوغه* (قرچه‌داغ، قودغه) آمد.** (دهخدا، سهیلی، شکورزاده، کوچه، عوام، حییم)
۵۵۲۲۰. **سُرناچی که بی‌پول ماند، نان پیاز خورد.** (کردی)
۵۵۲۲۱. **سرناچی ناشی، سرنا را از سر گشادش می‌زند.** (تهرانی)
۵۵۲۲۲. **سر ناخوش، دل ناراضی.** (بختیاری)
۵۵۲۲۳. **سر نادار را هرگز نبرند.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۵۲۲۴. **سر نادرستی‌ها درستی است.** (دهخدا)
۵۵۲۲۵. **سرنا را از سر گشادش می‌زند.** (دهخدا)
۵۵۲۲۶. **سر ناراستی‌ها راستی است.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۵۲۲۷. **سرنا را که دست آدم ناشی بدهی، از سر گشادش باد می‌کند (می‌زند).** (کرمانی، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۵۲۲۸. **سر نار و ک..ن بِه، خود بخور به کس نده.** (سیرجانی)
۵۵۲۲۹. **سرنا روی خر.** (بختیاری)
۵۵۲۳۰. **سر ناشکسته به داور مبر.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۵۲۳۱. **سر ناشکسته را به داور بردن نه از دانایی باشد.** (مرزبان‌نامه: ۸۶ شکورزاده، دهخدا)
۵۵۲۳۲. **سر نامور بهتر از تاج و تخت.** (فردوسی: ۷۵۸)
۵۵۲۳۳. **سر نان گندم به حلق پدر تو.** (بیرجندی)
۵۵۲۳۴. **سرنایم سر شالم، نفسم در سینه‌ام.** (ملایری)
۵۵۲۳۵. **سر نبود، کدو نبود.** (هزاره‌ای)
۵۵۲۳۶. **سر نترس، سالم به گور نمی‌رود.** (سخن)
۵۵۲۳۷. **سر نخ از دستم در رفته.** (سخن)
۵۵۲۳۸. **سرنخت را گره بزن تا نخ از دستت در نرود.** (خوزستانی)
۵۵۲۳۹. **سر، نخواهی که رود تو پای باش.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۵۵/۱)
۵۵۲۴۰. **سر ندارم شب شامی ک..ن برهنه و برو بیایی.** (مازندرانی)
۵۵۲۴۱. **سر ندیده می‌تراشد.** (بهمنیاری)
۵۵۲۴۲. **سر نشکسته، درمان نمی‌خواهد.** (خرّمی)
۵۵۲۴۳. **سر نشکسته را پیش قاضی می‌برد.** (بهمنیاری، دهخدا)
۵۵۲۴۴. **سرنشین ارزان دیده دو پشته سوار کرده.** (سمنانی)
۵۵۲۴۵. **سر نعل اسب قنبرعلی‌خان جنگ می‌کنند.** (دهخدا)
۵۵۲۴۶. **سرنگون گردید در چَهْ هر که پیش پای خود ندید.** (شکورزاده)
۵۵۲۴۷. **سِرّنگه‌دار به آرزویش می‌رسد.** (تهرانی)
۵۵۲۴۸. **سرنوشت آن نیست کش بتوان دگر از سَر نوشت.** (دستور قزوینی، میررفیع، تکمله)
۵۵۲۴۹. **سرنوشت را نمی‌شود سرزنش کرد.** (بیرجندی)
۵۵۲۵۰. **سرنوشت عوض نمی‌شود.** (جیرفتی)
۵۵۲۵۱. **سر نه چون گندنا بود که به تیغ/ چون درودی دگر توانش درود.** (دهخدا)
۵۵۲۵۲. **سر نه چیزی است که در پای عزیزان بازم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۰۵)
۵۵۲۵۳. **سر نه چیزی است که شایسته‌ی پای تو بُوَد.** (سعدی؛ کلیات:۵۰۵)
۵۵۲۵۴. **سر نُه سالگی آمده‌است.** (سرخه‌ای)
۵۵۲۵۵. **سرنیزه که پسِ کله‌ات نگذاشتند.** (سخن)
۵۵۲۵۶. **سر نی، سامان نی.** (تاجیکی)
۵۵۲۵۷. **سر نیک‌بخت بلند است.** (ترکمنی)
۵۵۲۵۸. **سرو، آزاد از تهی دستی بود.** (ابن‌یمین: ۳۹۴)
۵۵۲۵۹. **سرو از آن بی‌ثمر افتاد که ناموزون نیست.** (صائب: ۷۹۳)
۵۵۲۶۰. **سرو از پای درافتاده، چمن را چه کند؟** (ناظم یزدی، اویسی ۶۹۰)
۵۵۲۶۱. **سرو از راستی آزاد شد.** (خزینه)
۵۵۲۶۲. **سرو از راستی دراز باشد.** (افغانی)
۵۵۲۶۳. **سرو از فکر لباس عاریت آسوده است.** (صائب: ۱۰۳، امثال‌موزون)
۵۵۲۶۴. **سرو بلند بالا، انگار یک گز کالا.** (یزدی)
۵۵۲۶۵. **سر و پوز به هم در کشیده‌است.** (هبله‌رودی، مشمر)
۵۵۲۶۶. **سر و پوزش را سگ نمی‌لیسد.** (خلخالی، اردبیلی)
۵۵۲۶۷. **سر و تهش پیدا نیست.** (آذری)
۵۵۲۶۸. **سر و تهش یکی شده‌است.** (لری)
۵۵۲۶۹. **سر و ته یک کرباس‌اند.** (تهرانی، دهخدا، حییم، شیرازی، قمی، بهمنیاری، سیرجانی)
۵۵۲۷۰. **سر و جان فدای شکم.** (بهمنیاری، شکورزاده، قمی)
۵۵۲۷۱. **سر و چشم جوان سلامت باشد تا همه چیز را ببیند.** (ترکمنی)
۵۵۲۷۲. **سرو خود سرو است اگر در کوه اگر در بوستان.** (بهار، امثال‌موزون)
۵۵۲۷۳. **سر و دامن برایش نگذاشت.** (هزاره‌ای)

۵۵۲۷۴. **سرود با یاد مستان آوردن ناخوشی باشد.** (سمک عیّار: ۱۰/۳، شکورزاده)

۵۵۲۷۵. **سرود به یاد مستان داد (به مستان یاد داد).** (هبله‌رودی، خزینه، بهارعجم، دهخدا، شاهد، مثمر، نامه‌ی‌داستان)

۵۵۲۷۶. **سر و دست شکسته‌است.** (تهرانی)

۵۵۲۷۷. **سر و دماغ خر شبیه گراز است.** (لری)

۵۵۲۷۸. **سرودی به گرمابه در گفته گیر.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۴۷)

۵۵۲۷۹. **سرو را تا که نپیرایی والا نشود.** (منوچهری؛ دیوان: ۱۳)

۵۵۲۸۰. **سر و رویش را پوشانده ولی پایین تنه‌اش عریان است.** (آلاشتی)

۵۵۲۸۱. **سروری چون عارضی باشد نباشد پایدار.** (سوزنی، امثال‌موزون)

۵۵۲۸۲. **سروری را اصل و گوهر برترین سرمایه است.** (سوزنی، دهخدا)

۵۵۲۸۳. **سرو زان بی‌ثمر افتاد که ناموزون نیست.** (صائب: ۷۹۳، امثال‌موزون)

۵۵۲۸۴. **سر و سر، بی‌دردسر.** (زرقانی)

۵۵۲۸۵. **سر و سکه* بر سرش گذاشت.** (کردی)

۵۵۲۸۶. **سر و صداکردنِ آسمان خرک.** (مازندرانی)

۵۵۲۸۷. **سر و صدای بزغاله بلند شده.** (لری)

۵۵۲۸۸. **سر و صدای بز کری*برای برگ کُنار است.** (لری)

۵۵۲۸۹. **سر و صدای دشمن، بهتر از سکوت دوست.** (بختیاری)

۵۵۲۹۰. **سر و صدای سگان است.** (کردی)

۵۵۲۹۱. **سر و صدایش از بین رفته فقط وایش مانده.** (آذری)

۵۵۲۹۲. **سر و صدای کفگیر است و آواز بزغاله.** (لری)

۵۵۲۹۳. **سر و صورت ارباب، ولی طبع گدایی دارد.** (مازندرانی)

۵۵۲۹۴. **سر و کار کسی با دل نیفتد.** (حسرت همدانی، اویسی ۷۰۸)

۵۵۲۹۵. **سر و کار هاون طلایی به هاون چدنی می‌افتد.** (بیرجندی)

۵۵۲۹۶. **سر و کلّه‌اش به شلغم خامی نمی‌ارزد.** (مشهدی)

۵۵۲۹۷. **سر و کلّه‌اش را ماست بمالی، سگ نمی‌لیسد.** (گیلکی)

۵۵۲۹۸. **سر و کلّه را فقط برای گذاشتن کلاه نساختند.** (خرّمی)

۵۵۲۹۹. **سر و مال پیشکش، خودم کلفت.** (کردی)

۵۵۳۰۰. **سر و مغز چون مویزی پوک و خالی است.** (سمنانی)

۵۵۳۰۱. **سر و مویش که مرتب است، میان زن‌ها ناپیداست.** (بختیاری)

۵۵۳۰۲. **سرها پا شده، پاها سر.** (افغانی، آذری)

۵۵۳۰۳. **سرها خفتند و ناکس‌ها سر برداشتند.** (خوزستانی)

۵۵۳۰۴. **سرها را بشمار و گردوها را به چاله بینداز.** (سمنانی)

۵۵۳۰۵. **سرها ک..ن شدند، ک..ن‌ها سر.** (بیرجندی)

۵۵۳۰۶. **سره باشی، در بین گله باشی.** (افغانی)

۵۵۳۰۷. **سر هرچه کلان‌تر است، درد آن بیشتر است.** (بیرجندی)

۵۵۳۰۸. **سر هر خانه‌ای که بزرگ‌تر باشد، درون آن بدتر است.** (رامسری)

۵۵۳۰۹. **سر هر دانه نوشته‌است فلان ابن فلان.** (افغانی)

۵۵۳۱۰. **سر هر کوچه‌ای ده تا زن پیدا می‌شود، پدر و مادر پیدا نمی‌شود.** (بیرجندی)

۵۵۳۱۱. **سر هر کوزه یک چکه آب و سر هر سفره یک تکه نان.** (شیرازی)

۵۵۳۱۲. **سر هرگز نداند رفت چون پای.** (ویس‌و رامین: ۱۷۲/۱۰۲)

۵۵۳۱۳. **سر هزار درّه به یک تپه منتهی می‌شود.** (آذری)

۵۵۳۱۴. **سرِ هفت تا کرّه، ادّعای بکارت.** (کوچه)

۵۵۳۱۵. **سر هفت دختر کور آمد.** (دماوندی)

۵۵۳۱۶. **سره کن راه و پس دلیر بتاز.** (مسعودسعدسلمان: ۱۵۶)

۵۵۳۱۷. **سر هُل‌هُل (کوتاه کوتاه) دسته گل، سرِ پر مو توی ک..ن عمو.** (شیرازی)

۵۵۳۱۸. **سر هلیم روغن می‌روی.** (نامه‌ی داستان)

۵۵۳۱۹. **سر همان‌جا بنه که خوردی می.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۱۴)

۵۵۳۲۰. **سر همان‌جا نِهْ که باده خورده‌ای.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴۲۶/۱، شکورزاده، دهخدا، نامه‌ی‌داستان)

۵۵۳۲۱. **سر همسایه‌ات را که تراشیدند، سر خودت را هم تر بکن.** (بختیاری)

۵۵۳۲۲. **سر هم سرکشی که نداریم.** (راوری)

۵۵۳۲۳. **سر همه را کرده تو خلا.** (سیرجانی)

۵۵۳۲۴. **سر همه‌شان توی آخور است.** (تهرانی)

۵۵۳۲۵. **سر همه‌کس بلا می‌آید، سر ما سیرابی.** (سنگسری)

۵۵۳۲۶. **سر همه‌ی آن‌ها توی یک آخور است.** (سخن، بیرجندی)

۵۵۳۲۷. **سرِّ همه‌ی جوان‌مردی‌ها نان دادن است.** (سمک‌عیّار: ۴۳۳/۵)

۵۵۳۲۸. **سر هیچ ترازویی وا نمی‌ایستد.** (یزدی)

۵۵۳۲۹. **سری از تو سرها در کرده.** (سیرجانی)

۵۵۳۳۰. **سری از میان دو گوش در آورده.** (شوشتری)
۵۵۳۳۱. **سری از هم جدا باشند (هستند).** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا)
۵۵۳۳۲. **سری است به تن خودش.** (جیرفتی)
۵۵۳۳۳. **سرّی است در مجادله‌ی‌سنگ و پای لنگ.** (شکورزاده)
۵۵۳۳۴. **سر یا مو می‌پذیرد یا عقل.** (سخن)
۵۵۳۳۵. **سری با ما سری با غیر.** (سخن)
۵۵۳۳۶. **سری برت (برایت) بِبُرم مثل دسته‌ی گُل.** (تهرانی)
۵۵۳۳۷. **سری به سر بند نمی‌کند.** (جیرفتی)
۵۵۳۳۸. **سری به سرگردانی کَفته.** (جیرفتی)
۵۵۳۳۹. **سری به قدمی (پایی) می‌ارزد.** (کرمانی، بیرجندی)
۵۵۳۴۰. **سری تو سرها برده، توبره تو خرها برده.** (زرقانی)
۵۵۳۴۱. **سری تو (میان) سرها بیار، توبره‌ای میان خرها بیار.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۵۵۳۴۲. **سری توی توبره‌ی‌چوپان کرده‌است.** (خرّمی)
۵۵۳۴۳. **سری توی (در میان) سرها درآورده‌است.** (بهمنیاری، مثمر، عوام)
۵۵۳۴۴. **سری توی ظرف‌ها کرده.** (کرمانی)
۵۵۳۴۵. **سری توی یقه‌ی خودت بکن، ببین چه بویی می‌دهد.** (کرمانی)
۵۵۳۴۶. **سری داده، زبانی گرفته.** (شهربابکی)
۵۵۳۴۷. **سری در کشاکش نباشد، سر نیست.** (کردی)
۵۵۳۴۸. **سری در میان سرها درآورده‌است.** (سخن)
۵۵۳۴۹. **سری را بشکن که در آن عقل باشد.** (تالشی، رامسری)
۵۵۳۵۰. **سری را که با سران نباشد بریدنش به.** (کردی)
۵۵۳۵۱. **سری را که بی‌درد باشد مبند.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۵۳۵۲. **سری را که شرع بریده باشد دیه ندارد.** (آذری)
۵۵۳۵۳. **سر یک تیونچه* و دو هُشبلاش* در آمده.** (قمی)
۵۵۳۵۴. **سر یک خار (سوزن) هم برای کسی تیز نمی‌کند.** (بختیاری)
۵۵۳۵۵. **سر یک شیشته* دو حساب می‌کند.** (افغانی)
۵۵۳۵۶. **سر یک گلیم دوست و دشمن می‌نشیند.** (افغانی)
۵۵۳۵۷. **سری که اشک ندارد کدوی بی‌بار است.** (تاجیکی)
۵۵۳۵۸. **سری که باد خورد، خاک نمی‌خورد.** (بیرجندی)
۵۵۳۵۹. **سری که بار کسی نکشد، باری باشد بر گردن.** (خزینه)
۵۵۳۶۰. **سری که بالش جوید، نیابد او افسر.** (عنصری: ۹۱، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۵۳۶۱. **سری که بر سر زانوست بی‌خیالی نیست.** (صائب: ۸۹۲، امثال‌موزون)
۵۵۳۶۲. **سری که تعظیم کند بریده نمی‌شود.** (قشقایی)
۵۵۳۶۳. **سری که خشک باشد به‌جایی نمی‌رسد.** (رامسری)
۵۵۳۶۴. **سری که داخل جوال رفته باشد، توی انبان نمی‌رود.** (آذری)
۵۵۳۶۵. **سری که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندند (مبند).** (عوام، تهرانی، دهخدا، شیرازی، کرمانی، بهمنیاری، بختیاری، هبله‌رودی)
۵۵۳۶۶. **سری که درد نمی‌کند، رومال (لچک) چرا باید بست؟** (شکورزاده، حییم، هبله‌رودی، دهخدا)
۵۵۳۶۷. **سری که درد نمی‌کند، سقز نمی‌چسبانند (نینداز).** (آذری)
۵۵۳۶۸. **سری که درد نمی‌کند، نمک نمی‌بندند.** (مراغه‌ای، جلفایی)
۵۵۳۶۹. **سری که در میان سرها نباشد، همیشه نباشد.** (ایلامی)
۵۵۳۷۰. **سری که در ننگ است زیر هزار خروار سنگ.** (بیرجندی)
۵۵۳۷۱. **سری که دو بالین داشته‌باشد، همان بهتر که به گور برود.** (گیلکی)
۵۵۳۷۲. **سری که دیگران برای احترام او سر خوابانده‌اند، تا سرش نرود برای دیگران سر نمی‌خواباند.** (کردی، کلهری)
۵۵۳۷۳. **سری که شکسته‌شده به شاهد احتیاجی ندارد.** (قشقایی)
۵۵۳۷۴. **سری که شکسته نیست، نباید بست.** (مولوی؛ خلاصه مثنوی: ۱۸)
۵۵۳۷۵. **سری که شور دارد، روز ازل معلوم است.** (آملی)
۵۵۳۷۶. **سری که عشق (شور) ندارد، کدوی بی‌بار (صحرا) است.** (امثال‌موزون، بهمنیاری، حییم، دهخدا، شکورزاده، افغانی)
۵۵۳۷۷. **سری که عقل ندارد، تنش در عذاب است.** (لری)
۵۵۳۷۸. **سری که کچل نیست زِفت* مینداز.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۵۳۷۹. **سری که مایه‌ی‌درد است گو به دوش مباد.** (نوعی، امثال‌موزون)
۵۵۳۸۰. **سری که میان سرهای دیگر برده‌شود خون‌بها ندارد.** (دزفولی)
۵۵۳۸۱. **سری میان دو گوش درآورده.** (دزفولی)
۵۵۳۸۲. **سری نیست که سُفت* در نشود.** (عوام)
۵۵۳۸۳. **سری و بالینی از هم جدایند.** (سخن)
۵۵۳۸۴. **سری و سرایی، نه سری و کاروانسرایی.** (بختیاری)
۵۵۳۸۵. **سزا به سزا در خور است.** (سخن)
۵۵۳۸۶. **سزا به سزاوار رسد.** (فرهنگ‌نامه)
۵۵۳۸۷. **سزا را به سزاوار ده.** (دهخدا)

۵۵۳۸۸. **سزای آن‌که از این‌ها کند همین باشد.** (طوطی‌نامه، شکورزاده)
۵۵۳۸۹. **سزای بانگ بی‌وقت، سر بریدن است.** (افغانی)
۵۵۳۹۰. **سزای بی‌پیر را، لامذهب می‌دهد.** (هزاره‌ای)
۵۵۳۹۱. **سزای تنبل را زمستان می‌دهد.** (هزاره‌ای)
۵۵۳۹۲. **سزای حلق ملحد، تیغ کافر.** (دهخدا، تهرانی، امثال‌موزون، شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۵۳۹۳. **سزای خر بود، ساباط تاریک.** (جهرمی)
۵۵۳۹۴. **سزای خر بود، هیزم کشیدن.** (کازرونی)
۵۵۳۹۵. **سزای خر چیست؟ تونل تاریک.** (لاری)
۵۵۳۹۶. **سزای سگ لیتکه*.** (دشتستانی)
۵۵۳۹۷. **سزای سنگ بود پسته‌ای که خندان نیست.** (صائب: ۸۸۹، امثال‌موزون، شکورزاده)
۵۵۳۹۸. **سزای ظالم با ظالم است.** (لری)
۵۵۳۹۹. **سزای قروت بی‌نمک آب‌جوش است.** (سیستانی)
۵۵۴۰۰. **سزای قروت را آب گرم می‌دهد.** (هزاره‌ای)
۵۵۴۰۱. **سزای ک.. کافر، ک..ن ملحد.** (هبله‌رودی، شاهد، بهمنیاری، نطنزی، بیرجندی)
۵۵۴۰۲. **سزای گران‌فروش (فروختن) نخریدن است.** (دهخدا، خزینه، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، هبله‌رودی، مثمر)
۵۵۴۰۳. **سزای گردوی نخکول*جوال‌دوز است.** (سبزواری)
۵۵۴۰۴. **سزای مرد (آدم) بی‌مروت، آدم بی‌انصاف.** (عوام)
۵۵۴۰۵. **سزای نخورم، بخورم است.** (فرهنگ‌نامه)
۵۵۴۰۶. **سزای نیک و بد را دایه داند/ بد همسایه را همسایه داند.** (بیرجندی)
۵۵۴۰۷. **سزای نیکی، بدی است.** (بهمنیاری، تاجیکی، بیرجندی)
۵۵۴۰۸. **سزای هر سر خاری که خورده‌ام دیدم/ هر آن‌که پهلوی چریم خورد چه خواهد دید.** (فرهنگ‌نامه)
۵۵۴۰۹. **سزد گر به مهمان شوی شادمان.** (بهمن‌نامه)
۵۵۴۱۰. **سزد گر جهان را به بد نسپریم.** (فردوسی: ۴/ ۱۸۶۷)
۵۵۴۱۱. **سست‌بازو به جهل می‌فکند / پنجه با مرد آهنین‌چنگال.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۸)
۵۵۴۱۲. **سست بگیری، محکم می‌خوری.** (شهربابکی)
۵۵۴۱۳. **سست‌تر از خانه‌ی عنکبوت است.** (عوام)
۵۵۴۱۴. **سست‌تر از عهد سپهدار.** (تهرانی)
۵۵۴۱۵. **سست را اسب نیک بشناسد.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۸۶، دهخدا)
۵۵۴۱۶. **سست‌قدم، بدهضم.** (خزینه)
۵۵۴۱۷. **سست می‌گیر و سخت می‌انداز.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۲۲۳)
۵۵۴۱۸. **سستی بازار از دلاّل است.** (شوشتری، بختیاری)
۵۵۴۱۹. **سستی در کار نمودن نه از مردی باشد.** (سمک‌عیّار: ۲۶۹/۳)
۵۵۴۲۰. **سِسک هفت تا بچّه می‌آورد یکیش بلبل است.** (سهیلی)
۵۵۴۲۱. **سطرها کی راست آید چون کجی در مسطر است؟** (امثال‌موزون، حییم، خزینه، دهخدا)
۵۵۴۲۲. **سطل بردار شیر پیدا کن، بذر بردار زمین پیدا کن.** (هریسی)
۵۵۴۲۳. **سعادت ار طلبی، ساده زندگانی کن.** (نظام وفا، شکورزاده)
۵۵۴۲۴. **سعادت با بی‌هنران است.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۴۵۴)
۵۵۴۲۵. **سعادت به بخشایش داور است/ نه در دست و بازوی زورآور است.** (افغانی)
۵۵۴۲۶. **سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۴، شکورزاده)
۵۵۴۲۷. **سعدیا چند خوری چوب شتربانان، دیدی نه.** (اقلیدی)
۵۵۴۲۸. **سعدیا حُبّ وطن گرچه حدیثی است درست / نتوان مُرد به سختی که من آن جا زادم.** (سعدی؛ کلیات: ۴۸۹، شکورزاده)
۵۵۴۲۹. **سعدیا دی رفت و فردا همچنان معلوم (موجود) نیست/ در میان این و آن فرصت شمار امروز را.** (سعدی؛ کلیات: ۳۱۰، دهخدا)
۵۵۴۳۰. **سعدیا شیرازیا پندی مده کم‌زاد را / کم‌زاد اگر عاقل شود گردن زند استاد را.** (افغانی)
۵۵۴۳۱. **سعدیا عشق نیامیزد و شهوت با هم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۸، شکورزاده)
۵۵۴۳۲. **سعدیا عمر عزیز است به غفلت مگذار.** (سعدی؛ کلیات: ۳۴۷، شکورزاده)
۵۵۴۳۳. **سعدی افتاده‌ایست آزاده/ کس نیاید به جنگ افتاده.** (سعدی: ۵۶، عوام)
۵۵۴۳۴. **سعدیا گر مادرت کُ.. می‌دهد/ ترک فرزندی کن و سیرش بگا.** (بهمنیاری)
۵۵۴۳۵. **سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز / مرده آن است که نامش به نکویی نبرند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۲۰، عوام، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۵۴۳۶. **سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل/ بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران.** (بهمنیاری)
۵۵۴۳۷. **سعدی طالع است.** (بهمنیاری)
۵۵۴۳۸. **سعیِ بسیار (زیاد) کفش پاره کند.** (شاهد، شکورزاده، خزینه، نامه‌ی‌داستان)
۵۵۴۳۹. **سعی بیهوده پاپوش را می‌درد.** (سلیم، تکمله)

۵۵۴۴۰. **سعی تو بنّا و سعادت بناست.** (پروین‌اعتصامی، شکورزاده، دهخدا)
۵۵۴۴۱. **سعی در غیرموقع، بدتر از کاهلی است.** (دهخدا)
۵۵۴۴۲. **سعی (فکر) هرکس به قدر همّت اوست.** (حافظ: ۹۷، بهمنیاری)
۵۵۴۴۳. **سعی، کاری نکند چون نبود استعداد.** (غنی کشمیری، تکمله)
۵۵۴۴۴. **سعی کن دوست‌یابی، دشمن سر اُجاق است.** (آذری)
۵۵۴۴۵. **سعی کن ضایع نمی‌ماند، ببین در آینه/ کانچه اوّل می‌نماید صورت روشنگرست.** (کلیم همدانی: ۷۰، تکمله)
۵۵۴۴۶. **سعی ما گر هست ناقص / فیض جانان کامل است.** (واعظ قزوینی: ۶۱)
۵۵۴۴۷. **سعی مخلوق کی اثر دارد؟** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۵۴۴۸. **سعی مژگان دیده‌ی‌ما را پاک نکرد از اشک پاک.** (افغانی)
۵۵۴۴۹. **سعی نابرده چه امّید عطا می‌داری؟** (حافظ: ۳۱۳)
۵۵۴۵۰. **سعی ناکرده در این‌راه به‌جایی نرسی.** (حافظ، امثال‌موزون)
۵۵۴۵۱. **سعی و نصیب با هم توأم است.** (عوام، افغانی، زرقانی)
۵۵۴۵۲. **سعیِ هیچ‌کس، ضایع نمی‌ماند.** (صائب: ۷۸۹، تکمله)
۵۵۴۵۳. **سفارش بکن، امّا اعتماد نداشته باش.** (خوزستانی)
۵۵۴۵۴. **سفارش سهراب خانی است و عجله‌ای.** (لری)
۵۵۴۵۵. **سفارش شما لب رف (تاقچه) است.** (کاشانی)
۵۵۴۵۶. **سفال از پختگی، در آب هرگز گل نمی‌گردد.** (واعظ، اویسی۶۹۷)
۵۵۴۵۷. **سفال از تاس زر کم نیست در کار / ولی گاهِ گرو گردد پدیدار.** (امیرخسرو دهلوی؛ شیرین و خسرو: ۲۷۸، شکورزاده، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۵۵۴۵۸. **سفال خودت را جمع کنی به از کاشی مردم است.** (نیشابوری)
۵۵۴۵۹. **سفالک از جنس تغارک است.** (افغانی)
۵۵۴۶۰. **سفالگر در کوزه‌ی‌شکسته آب می‌خورد.** (کردی)
۵۵۴۶۱. **سفال هم از پهلوی تغار است.** (سبزواری)
۵۵۴۶۲. **سفالی که شد کهنه گردش مگرد/ که از کوزه‌ی‌نو خورند آب سرد.** (قدسی‌مشهدی، تکمله)
۵۵۴۶۳. **سفالینه را جفت چینی مدار.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۵۵۴۶۴. **سفت بایست، می‌خواهم پا شوم.** (تهرانی)
۵۵۴۶۵. **سفت بگیر، تا شل بیاد.** (ایلامی)
۵۵۴۶۶. **سفت بگیری شل می‌آید، شل بگیری هیچ نمی‌آید.** (لکی)
۵۵۴۶۷. **سفر آزموده کند مرد را.** (نصرالله فلسفی، شکورزاده)
۵۵۴۶۸. **سفر برون کند از طبع مرد خامی را / کباب، پخته نگردد مگر به گردیدن.** (واعظ قزوینی، بهمنیاری، شکورزاده)
۵۵۴۶۹. **سفر به آدمی بی‌بصر چه کار کند؟** (صائب: ۱۸۹۴)
۵۵۴۷۰. **سفر به بصره و سرمایه از خرما.** (ابن‌یمین)
۵۵۴۷۱. **سفر بی‌توشه سقر* است.** (تکمله، شکورزاده)
۵۵۴۷۲. **سفر بی‌رفیق، خوش نیست.** (بختیاری)
۵۵۴۷۳. **سفر چون از سقر* یک قطعه آمد/ درو حور بهشتی چون خرامد.** (عصار تبریزی؛ مهرومشتری: ۱۸۰۷)
۵۵۴۷۴. **سفر، خام را پخته می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان، حییم)
۵۵۴۷۵. **سفر خوش است اگر هم‌سفر شود پیدا.** (صائب: ۲۸۵، امثال‌موزون، تکمله)
۵۵۴۷۶. **سفر خوش است کسی را که با مراد بوَد.** (ناصرخسرو، شکورزاده)
۵۵۴۷۷. **سفر دراز نباشد به پای طالب دوست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۴۹، شکورزاده)
۵۵۴۷۸. **سفر در چلّه‌ی زمستان را خدایا، مپسند.** (لری)
۵۵۴۷۹. **سفر سقر است.** (افغانی)
۵۵۴۸۰. **سفر، سنگ محک انسان است.** (آذری)
۵۵۴۸۱. **سفر عید باشد بر آن کدخدای / که بانوی زشتش بوَد در سرای.** (سعدی؛ کلیات: ۲۶۵، شکورزاده)
۵۵۴۸۲. **سفر، قطعه‌ای از سقر است.** (هزاره‌ای)
۵۵۴۸۳. **سفرکردگان لاابالی زیند.** (سعدی؛ کلیات: ۱۶۰)
۵۵۴۸۴. **سفر کرده، زیاد می‌داند.** (اهری)
۵۵۴۸۵. **سفر کن ز جایی که ناخوش بوَد.** (سعدی، شکورزاده)
۵۵۴۸۶. **سفر گلو از سفر تجارت پر منفعت‌تر است.** (بهمنیاری)
۵۵۴۸۷. **سفر گلو، بهتر از سفر آبرو.** (سیرجانی)
۵۵۴۸۸. **سفر مثل دوزخ است.** (طوطی‌نامه)
۵۵۴۸۹. **سفر مربّی مرد است و اوستاد هنر.** (بهمنیاری، عوام)
۵۵۴۹۰. **سفر مربّی مرد است و آستانه‌ی‌جاه.** (انوری: ۲۰۹، شکورزاده)
۵۵۴۹۱. **سفر مرد خام را پخته می‌کند.** (بهمنیاری)
۵۵۴۹۲. **سفر، نصف مرگ است.** (هزاره‌ای)
۵۵۴۹۳. **سفره‌ات را پهن کن، پلویت را بپز.** (شوشتری)
۵۵۴۹۴. **سفره‌اش به کولش بسته‌است.** (خوانساری)
۵۵۴۹۵. **سفره‌اش مثل آشپزخانه‌ی امام رضا، نه رنگش را دارا می‌بینند نه گدا.** (تهرانی)
۵۵۴۹۶. **سفره‌اش همیشه پهن (گسترده) است.** (دهخدا، بختیاری، حییم، عوام)

۵۵۴۹۷. **سفره اگر باز است، مگس را هم شرم لازم است.** (سیستانی)
۵۵۴۹۸. **سفره اگر پر باشد چه نان جو باشد چه نان گندم.** (لری)
۵۵۴۹۹. **سفره‌ای خالی کشیده، رو حصین*نونی.** (جهرمی)
۵۵۵۰۰. **سفره‌ای که توش نان نیست، جُل است.** (سیرجانی، شهربابکی)
۵۵۵۰۱. **سفره‌ای که در آن نان نباشد، شوهر بر سر زنش می‌زند و زن بر سر شوهرش.** (سرخه‌ای)
۵۵۵۰۲. **سفره‌ای که مادر بیندازد دختر آن‌را جمع می‌کند.** (سقزی، بختیاری، ایلامی)
۵۵۵۰۳. **سفره باید دور تا دورش بچّه باشد.** (تهرانی)
۵۵۵۰۴. **سفره بزرگ است تو هم بخورا!** (سخن)
۵۵۵۰۵. **سفره پر باشد، چه نان جو، چه نان گندم.** (زرقانی)
۵۵۵۰۶. **سفره چهار گوش دارد.** (مازندرانی)
۵۵۵۰۷. **سفره خالی، دیگ دمرو.** (یزدی)
۵۵۵۰۸. **سفره را بزن و از آن آرد بگیر، ساداتی را بزن و از او گردو بستان.** (لری)
۵۵۵۰۹. **سفره را بند انداخت.** (سمنانی)
۵۵۵۱۰. **سفره را پشت کردن گناه دارد.** (گیلکی)
۵۵۵۱۱. **سفره را کج ننداز میرم زن می‌گیرم / مرا سر لج ننداز میرم زن می‌گیرم.** (شکورزاده، کوچه)
۵۵۵۱۲. **سفره را که برروی شکم ببندی، شکم سیر نمی‌شود.** (ده‌آباد کاشان)
۵۵۵۱۳. **سفره‌رنگین‌کن.** (عوام، دهخدا)
۵۵۵۱۴. **سفره سر راه‌هاست.** (جیرفتی)
۵۵۵۱۵. **سفره سرک، آجر کونک، پی‌ات آمدن نیامدی، خودت بی‌وعده آمدی.** (شیرازی)
۵۵۵۱۶. **سفره‌ی بابای شما سر کوچه است.** (سرخه‌ای)
۵۵۵۱۷. **سفره‌ی‌باز هیچ‌وقت بسته نمی‌شود.** (سخن)
۵۵۵۱۸. **سفره‌ی‌بی‌انتظار، خانه‌ی‌بی‌مدّعی.** (کازرونی)
۵۵۵۱۹. **سفره‌ی بی‌نان جل است، کوزه‌ی‌بی‌آب گل است.** (دهخدا، بختیاری)
۵۵۵۲۰. **سفره‌ی‌بی‌نان جُل است و کوزه‌ی‌بی‌آب گِل.** (شکورزاده، حییم، کوچه، عوام، دهخدا، بختیاری)
۵۵۵۲۱. **سفره‌ی‌پدرش را ندیده‌است.** (گیلکی)
۵۵۵۲۲. **سفره‌ی چه کسی در راه پهن شده؟** (سمنانی)
۵۵۵۲۳. **سفره‌ی حصیری ناقابلی گذاشته‌ام و سفره را روی آن پهن کرده‌ام.** (لارستانی)
۵۵۵۲۴. **سفره‌ی‌خالی، از ریش بریده بدتر است.** (ملایری، بروجردی)
۵۵۵۲۵. **سفره‌ی خالی، دعا ندارد.** (آذری)
۵۵۵۲۶. **سفره‌ی‌خالی، رو به مرتضی علی.** (سمنانی)
۵۵۵۲۷. **سفره‌ی‌دلش را باز کرد.** (خوانساری)
۵۵۵۲۸. **سفره‌ی‌دلش را پیش همه‌کس پهن (وا) می‌کند.** (عوام)
۵۵۵۲۹. **سفره‌ی دو هوو را می‌شود با هم انداخت ولی سفره‌ی دو جاری را نمی‌شود.** (نطنزی)
۵۵۵۳۰. **سفره‌ی‌سلطان و آن‌گه کدیه از نانِ گدا.** (سلمان‌ساوجی: ۳۶۴)
۵۵۵۳۱. **سفره‌ی فلانی به بازار افتاده.** (سمنانی)
۵۵۵۳۲. **سفره‌ی نان را کودک خلاص می‌کند، کاهدان را گوساله.** (افغانی)
۵۵۵۳۳. **سفره‌ی‌نیفتاده گِله ندارد.** (سخن)
۵۵۵۳۴. **سفره‌ی‌نیفتاده (نینداخته) یک عیب دارد، سفره‌ی‌افتاده (انداخته) هزار عیب.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، عوام، حییم، بیرجندی)
۵۵۵۳۵. **سفره‌ی‌نینداخته نه زشت است و نه زیبا.** (شهربابکی)
۵۵۵۳۶. **سفره‌ی‌نینداخته (نیفتاده) بوی مشک (گلاب) می‌دهد.** (دهخدا، عوام، بهمنیاری، تهرانی، کوچه، حییم، شکورزاده)
۵۵۵۳۷. **سفره‌ی یک نان زود تمام می‌شود.** (بروجردی)
۵۵۵۳۸. **سفله آن بِه که مردمی نکند.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۵۷۴)
۵۵۵۳۹. **سفله از قرب بزرگان نکند کسب شرف.** (کلیم کاشانی: ۳۷۸، امیرخسرو دهلوی، امثال‌موزون، شکورزاده، تکمله)
۵۵۵۴۰. **سفله به تعریف محتشم نتوان کرد.** (طبسی، اویسی۷۰۲)
۵۵۵۴۱. **سفله چون به هنر با کسی بر نیاید به خبثش در پوستین افتد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۸)
۵۵۵۴۲. **سفله، خداوند هستی مباد.** (سعدی؛ کلیات: ۱۹۳)
۵۵۵۴۳. **سفله را چه مسجد برایش بسازی چه خراب کنی.** (کردی)
۵۵۵۴۴. **سفله را منظور نتوان ساختن کان خوبروست/ میخ را در دیده نتوان کوفتن کان از زر است.** (فرهنگ‌نامه)
۵۵۵۴۵. **سفله نگردد کیا به کسوت معلّم.** (قاآنی: ۴۵۴)
۵۵۵۴۶. **سفیدار بلند، تیز تبر می‌خورد.** (تاجیکی)
۵۵۵۴۷. **سفید از سفید در ماند باید دُمش را برید.** (لکی)
۵۵۵۴۸. **سفید اسمش، سیاه طعمش.** (آذری)
۵۵۵۴۹. **سفید چهره آوازه دارد، سیاه چهره‌ی بامزه دارد.** (قشقایی)
۵۵۵۵۰. **سفید را سَرِ حمّام هم که ببری سیاه می‌شود.** (تهرانی)

۵۵۵۵۱. **سفید سفیدش صد تومان، سرخ و سفید دویست تومان / حالا که رسید به سبزه، ششصد و شصت و شش تومان.** (دهخدا)
۵۵۵۵۲. **سفید سفیدش صد (هشت) تومن، سرخ و سفید سیصد (شش) تومن/ حالا که رسیده (زد) به سبزه هر چی بگی (بدی) می‌آرزه.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی، کرمانی، شهربابکی)
۵۵۵۵۳. **سفید سفید مانند پنبه است ولی ما او را نمی‌خواهیم.** (فرهنگ‌نامه)
۵۵۵۵۴. **سفید صفایی داره، سیاه هم خدایی داره.** (شهربابکی)
۵۵۵۵۵. **سفیدکوه بدون چگنی* نیست.** (لکی)
۵۵۵۵۶. **سفید گچی دَمِ دِره بسیار، سیَاه نمکی تو قوطِی عطّار.** (بوشهری)
۵۵۵۵۷. **سفیدگر از ک..ن جنباندن عارش نمی‌آید، از مزد گرفتن عارش می‌آید.** (بهمنیاری)
۵۵۵۵۸. **سفید گر سرخ پوشد خلق پسندد، سیاه گر سرخ پوشد خلق بخندد.** (رفسنجانی)
۵۵۵۵۹. **سفیدگر سفید می‌کرد، یک من دو من پیدا می‌کرد، تو مُشت کولیا می‌کرد.** (شهربابکی)
۵۵۵۶۰. **سفید نمی‌تواند شد.** (هبله‌رودی، شاهد)
۵۵۵۶۱. **سفیدی با سیاهی نقش بندد، سیاه گر سرخ پوشد خر بخندد.** (افغانی)
۵۵۵۶۲. **سفیدی به مادر می‌ماند، سیاهی به پدر.** (گیلکی)
۵۵۵۶۳. **سفیدی را حواصیل دارد، سرخی را چغندر.** (مازندرانی)
۵۵۵۶۴. **سفیدی سرش را نگاه نکن، سیاهی قلبش را نگاه کن.** (آذری)
۵۵۵۶۵. **سفیدی سگ، نرخ پنبه را می‌شکنند.** (عوام)
۵۵۵۶۶. **سفیدی کفن را دیده، سیاهی گور را نی.** (افغانی)
۵۵۵۶۷. **سفیدی و سیاهی چشمش است.** (آذری)
۵۵۵۶۸. **سفیدی و سیاهی چشم ما به هم خورد.** (رامسری)
۵۵۵۶۹. **سفیه به دیوانه می‌گوید: «چندم ماه است؟»** (لری)
۵۵۵۷۰. **سفیه را به سفاهت جواب مده.** (ناصرخسرو: ۱۵۸)
۵۵۵۷۱. **سفیه مردم‌دار به از فقیه مردم‌آزار.** (نجف‌آبادی)
۵۵۵۷۲. **سقّ آدمی‌زاد را از حرف برداشته‌اند.** (شکورزاده)
۵۵۵۷۳. **سقّا از سقّایی عارش نمی‌آید، آب که از پشتش می‌چکد عارش می‌آید.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۵۵۷۴. **سقّا مشک را پاره نمی‌کند.** (لری)
۵۵۵۷۵. **سقّای زمستان است و آهنگر تابستان.** (دهخدا، خرّمی، شکورزاده، عوام)
۵۵۵۷۶. **سقّای زمستان، خارکن تابستان.** (تهرانی)
۵۵۵۷۷. **سقّای کور و نانوای شَلی می‌خواهد.** (دزفولی)
۵۵۵۷۸. **سقز پهلوی لب است.** (آملی)
۵۵۵۷۹. **سقّز دهان خوش کن.** (لری)
۵۵۵۸۰. **سقّز (زیاد) جویده‌شده می‌پوکد.** (آذری)
۵۵۵۸۱. **سقّز سختی است.** (عوام)
۵۵۵۸۲. **سقّزش بریده‌شده.** (آذری)
۵۵۵۸۳. **سقّز شد و در دهان مردم افتاد.** (رامسری)
۵۵۵۸۴. **سقّزش را دزدیده‌اند.** (آذری، مشهدی)
۵۵۵۸۵. **سقّش را با بوق حمّام برداشته‌اند.** (عوام، کوچه)
۵۵۵۸۶. **سقّش را با دروغ برداشته‌اند.** (کوچه)
۵۵۵۸۷. **سقّش را با دست خر برداشته‌اند.** (کوچه)
۵۵۵۸۸. **سقّش را با زغال برداشته‌اند.** (تهرانی)
۵۵۵۸۹. **سقّش را با فحش برداشته‌اند.** (حییم، کوچه)
۵۵۵۹۰. **سقّش را با نَه برداشته‌اند.** (کوچه)
۵۵۵۹۱. **سقط کردن سگ، نحوست دارد.** (بویراحمدی)
۵۵۵۹۲. **سقط هرگز نباشد چون گزیده.** (دهخدا)
۵۵۵۹۳. **سقف آسمان سوراخ شده (فلانی، همین یکی) افتاده پایین.** (کوچه، عوام، دهخدا)
۵۵۵۹۴. **سقف خانه رویت خراب شود، بهتر که نام زشت رویت گذاشته‌شود.** (نیشابوری)
۵۵۵۹۵. **سقف طاق سوراخ شد.** (کوچه)
۵۵۵۹۶. **سقف محکم به‌جای از پایه است.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۵۵۹۷. **سقنقوری* کجا آید ز کافور.** (انوری: ۲۳۰، دهخدا)
۵۵۵۹۸. **سکاکی را به جنابت گیر آورده‌است.** (بهمنیاری)
۵۵۵۹۹. **سُکش* را پیش مرغ نمی‌اندازه.** (آشتیانی)
۵۵۶۰۰. **سکنجبینه که به هر مزاجی سازگاره.** (شهربابکی)
۵۵۶۰۱. **سکندر شاخ دارد، شاخ دارد.** (کرمانی)
۵۵۶۰۲. **سکندر که با شرقیان حرب داشت / در خیمه گویند در غرب داشت.** (سعدی؛ بوستان: ۷۸، بهمنیاری)
۵۵۶۰۳. **سکندر که برعالمی حکم داشت/ درآن دم که می‌رفت عالم گذاشت.** (سعدی؛ بوستان: ۱۸۸، بهمنیاری)
۵۵۶۰۴. **سکوت آب است بر آتش.** (کردی)
۵۵۶۰۵. **سکوت جایزه دارد.** (کلیم کاشانی؛ دیوان: ۳۱۶)
۵۵۶۰۶. **سکوت سرشار از ناگفته‌هاست.** (شاملو)
۵۵۶۰۷. **سکوت علامت رضاست.** (شکورزاده، تاجیکی، بختیاری)
۵۵۶۰۸. **سکوتِ گل، زند ناخن دل مسکینِ بلبل را.** (ایما، امثال‌موزون)
۵۵۶۰۹. **سکوت، لازمِ شرم است.** (طالب‌آملی)
۵۵۶۱۰. **سکوت، موجب (علامت) رضاست.** (دهخدا، حییم، بهمنیاری، تهرانی، عوام، نامه‌ی‌داستان)

۵۵۶۱۱. **سکّه‌اش رواج ندارد.** (افغانی)
۵۵۶۱۲. **سکّه‌ای به او زد.** (بختیاری)
۵۵۶۱۳. **سکّه برو مُهر اسمم است.** (تهرانی)
۵۵۶۱۴. **سکّه به زر است.** (نامه‌ی داستان)
۵۵۶۱۵. **سکّه جن است و بنده بسم‌الله.** (شکورزاده، کوچه، دهخدا)
۵۵۶۱۶. **سکّه دو رو دارد.** (سخن)
۵۵۶۱۷. **سکّه زیر زبانش بگذار تا سخن بگوید.** (سرخه‌ای)
۵۵۶۱۸. **سکّه‌ی حاکم ولایت، هرجا که رفت پس آمد.** (سخن)
۵۵۶۱۹. **سکّه‌ی سی شاهی.** (بختیاری)
۵۵۶۲۰. **سکّه‌ی شاه ولایت، هرجا رود پس‌آید.** (عوام، شکورزاده، کوچه، دهخدا، تهرانی)
۵۵۶۲۱. **سکّه‌ی قلب هرجا برود بر می‌گردد.** (شکورزاده)
۵۵۶۲۲. **سکّه‌ی مرد به ریش است.** (عوام)
۵۵۶۲۳. **سکّه‌ی یک پول شد.** (هزاره‌ای)
۵۵۶۲۴. **سکینه از بس خوش چُسه، جلوی باد هم می‌نشیند.** (بی‌نشان)
۵۵۶۲۵. **سکینه از عمه گُنده‌تر.** (شکورزاده، شهرضایی)
۵۵۶۲۶. **سکینه بچّه می‌زاید، تو چرا ناله می‌کنی؟** (گنبدکاووسی)
۵۵۶۲۷. **سکینه سر که ریخته‌است.** (بهمنیاری)
۵۵۶۲۸. **سکینه سر که ریخته، از راه بام بیایین پایین.** (شهربابکی)
۵۵۶۲۹. **سکینه شب زنده‌دار، فاطمه روز روزه‌دار.** (افغانی)
۵۵۶۳۰. **سکینه شلوار نداشت حالا که داشت همه را یک دفعه پوشید.** (ساروی)
۵۵۶۳۱. **سکینه گفتی و کردی کبابم.** (شکورزاده)
۵۵۶۳۲. **سگ آبادی دزدبن منتظرِ نان آبادی دیوشل است.** (رامسری)
۵۵۶۳۳. **سگ آخر چه باشد که خوانش نهند / بفرمای تا استخوانش دهند.** (سعدی؛ بوستان: ۹۸، شکورزاده)
۵۵۶۳۴. **سگ، آدمِ ندار را می‌گیرد.** (همدانی)
۵۵۶۳۵. **سگ آسیاب را می‌لیسد، آن دیگری هم ک..ن او را.** (کردی)
۵۵۶۳۶. **سگ آمد، بخت آمد.** (ترکمنی)
۵۵۶۳۷. **سگ آمد و چیزی برداشت.** (بختیاری)
۵۵۶۳۸. **سگ آن به که خواهنده‌ی‌نان بود/ چو سیرش کنی دشمن جان بود.** (فردوسی: ۲۴۷۶، فرهنگ‌نامه)
۵۵۶۳۹. **سگ ابله آنست که صیدش را رها کرده عقب فراری بدود.** (آذری)
۵۵۶۴۰. **سگ ابله از تازی بیشتر می‌دود.** (قشقایی)
۵۵۶۴۱. **سگ ابله از تخم مرغ و روغن (خاگینه) هم توقّع سهمی‌دارد.** (ساوه‌ای، آذری، قشقایی)
۵۵۶۴۲. **سگ ابله از خاگینه (قیسی) بو می‌برد آن هم در ظرف چینی.** (هریسی)
۵۵۶۴۳. **سگ ابله با توله‌سگ‌ها بازی می‌کند.** (آذری)
۵۵۶۴۴. **سگ اخته می‌کند به یک شاهی، دستش را گُلاب می‌کند به دو شاهی.** (کردی)
۵۵۶۴۵. **سگ اخته می‌کند.** (تهرانی)
۵۵۶۴۶. **سگ از آدم بی‌وفا بهتر است.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۹۹)
۵۵۶۴۷. **سگ از آدم گوش‌بر می‌ترسد.** (آذری)
۵۵۶۴۸. **سگ از آرد ریخته زبان می‌زند و می‌خورد.** (بختیاری)
۵۵۶۴۹. **سگ از آشنا نمی‌ترسد.** (بختیاری)
۵۵۶۵۰. **سگ از آن نمی‌خورد.** (لری)
۵۵۶۵۱. **سگ از اُجاق گرم فرار نمی‌کند.** (بختیاری)
۵۵۶۵۲. **سگ از استخوان خوردن عارش نمی‌شود.** (سورمقی)
۵۵۶۵۳. **سگ از استخوان فرار نمی‌کند.** (اهری)
۵۵۶۵۴. **سگ از استخوان، کودک از محبّت سیر نمی‌شود.** (آذری)
۵۵۶۵۵. **سگ از بی‌تمیز بهتر است.** (اهلی؛ کلیات: ۲۴۰)
۵۵۶۵۶. **سگ از بی‌صاحبی، توله‌ی کور به دنیا می‌آورد.** (بختیاری)
۵۵۶۵۷. **سگ از پیش نان و کلوچه نمی‌گریزد.** (شیرازی)
۵۵۶۵۸. **سگ از تعجیل، توله‌ی کور می‌آورد (می‌زاید).** (لری، بختیاری)
۵۵۶۵۹. **سگ از چشم صاحبش می‌بیند که پای مهمان را می‌گیرد.** (لری)
۵۵۶۶۰. **سگ از خورده نان دست نمی‌کشد، آدم از محبّت.** (میانه‌ای)
۵۵۶۶۱. **سگ از خیک چه می‌تواند ببرد.** (آذری)
۵۵۶۶۲. **سگ از خیک دست کشید، ولی خیک از سگ دست نکشید.** (اهری)
۵۵۶۶۳. **سگ از درد می‌میرد، بی‌بی (بانو) شکار می‌خواهد.** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)
۵۵۶۶۴. **سگ از دریا با زبان آب می‌خورد.** (نامه‌ی داستان)
۵۵۶۶۵. **سگ از دستش استخوان نمی‌گیرد.** (گیلکی)
۵۵۶۶۶. **سگ از دکّان آهکگر (آهنگر) چه خواهد برد؟** (دهخدا، خزینه، امثال طبع هند، شکورزاده، مثمر، کوچه، آذری)
۵۵۶۶۷. **سگ از روی ناچاری مهربان است وگرنه سگ کجا و مهربانی.** (گیلکی)
۵۵۶۶۸. **سگ از سگ بودن خودش دست می‌کشد، ولی از بو کشیدن‌هایش دست نمی‌کشد.** (آذری)

۵۵۶۶۹. **سگ از سگی خود دست می‌کشد، ولی از ولگردی دست نمی‌کشد.** (اهری)
۵۵۶۷۰. **سگ از سلاخ‌خانه، استخوانی (پایی) می‌بَرد، پای خودش را می‌بُرد.** (آذری)
۵۵۶۷۱. **سگ از شستن نجس‌تر می‌شود.** (شکورزاده)
۵۵۶۷۲. **سگ از صاحبش چرخ می‌خواهد.** (ترکمنی)
۵۵۶۷۳. **سگ از فرط گرسنگی گُه می‌خورد.** (ترکمنی)
۵۵۶۷۴. **سگ از کسی که گوشش را در تولگی بریده می‌ترسد.** (تالشی، آذری)
۵۵۶۷۵. **سگ از کلوچه‌ی گرم بدش نمی‌آید (برنمی‌گردد).** (نامه‌ی‌داستان، سمنانی، بهمنیاری)
۵۵۶۷۶. **سگ از کنجل، آدمی از محبّت فرار نمی‌کند.** (آذری)
۵۵۶۷۷. **سگ از کوت (کوله)*نمی‌گریزد.** (آذری، بختیاری)
۵۵۶۷۸. **سگ از گدا بدش می‌آید، گدا از کدخدا.** (شکورزاده، کوچه)
۵۵۶۷۹. **سگ از گِرده‌ی‌نان نمی‌گریزد.** (درگزی)
۵۵۶۸۰. **سگ از گُه خود نمی‌گذرد.** (نامه‌ی داستان)
۵۵۶۸۱. **سگ از لانه‌ی‌گرم نمی‌گریزد (رو نمی‌گرداند).** (بروجردی، نهاوندی)
۵۵۶۸۲. **سگ از لقمه‌ی چرب بدش نمی‌آید.** (نامه‌ی داستان)
۵۵۶۸۳. **سگ از مردمِ مردم‌آزار بِه.** (سعدی؛ بوستان: ۴۴، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، عوام)
۵۵۶۸۴. **سگ از مسلخ استخوانی ربود، دیگر روی آمد و شد ندارد.** (آذری)
۵۵۶۸۵. **سگ از ناتوانی بی‌زبان است.** (شهربابکی)
۵۵۶۸۶. **سگ از ناتوانی مهربان است، وگرنه قاتل جان است.** (بافقی)
۵۵۶۸۷. **سگ از ناتوانی مهربان است.** (تکابی)
۵۵۶۸۸. **سگ از نان کلیچه (کفته، نانک، گرم) نمی‌گریزد.** (هبله‌رودی، عوام، لکی، بختیاری، کردی)
۵۵۶۸۹. **سگ از نان و آدمی از محبّت روی نگرداند.** (آذری)
۵۵۶۹۰. **سگ از نگاه کردن قصّاب نمی‌شود.** (سیرجانی، شهربابکی)
۵۵۶۹۱. **سگ است آن که با استخوانی خوش است.** (سیف فرغانی؛ دیوان:۵۴)
۵۵۶۹۲. **سگ است آن‌که با سگ رَوَد در جوال.** (ادیب پیشاوری، شکورزاده، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۵۶۹۳. **سگ، استخوان را با شادی می بلعد، با زوزه دفع می‌کند.** (آذری)
۵۵۶۹۴. **سگ، استخوان سوخته را بو نمی‌کند / کاری که چشم می‌کند ابرو نمی‌کند.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده، قمی، تهرانی، بهمنیاری)
۵۵۶۹۵. **سگ استخوان می‌خورد، به اندازه‌ی‌سوراخ کـ..نش می‌خورد.** (مازندرانی)
۵۵۶۹۶. **سگ است و استخوان.** (لری)
۵۵۶۹۷. **سگ است و لقمه.** (بیرجندی)
۵۵۶۹۸. **سگ اصحاب کهف است.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد)
۵۵۶۹۹. **سگ اصحاب کهف را چخ نباید گفت و گربه‌ی ابوهُرَیره را پیشت نباید کرد.** (شکورزاده)
۵۵۷۰۰. **سگ اصحاب کهف روزی چند / پی نیکان (مردم) گرفت و مردم شد.** (سعدی؛ گلستان: ۶۲، عوام، بهمنیاری)
۵۵۷۰۱. **سگ اصفهان آب یخ می‌خورد.** (سخن)
۵۵۷۰۲. **سگ اکاس می‌زند* کاروان به راه خود می‌رود.** (تاجیکی)
۵۵۷۰۳. **سگ اگر از گزیدن دست بردارد، از پلکیدن، دست برنخواهد داشت.** (آذری)
۵۵۷۰۴. **سگ اگر بارش پر از روغن باشد، باز هم پر و پوزش بر زمین است.** (قشقایی)
۵۵۷۰۵. **سگ اگر بنا بود کلّه‌پز باشد، یک گوسفند در جهان باقی نمی‌ماند.** (شکورزاده، کوچه)
۵۵۷۰۶. **سگ اگر به دندانش (کـ..نش) نبیند، استخوان نمی‌خورد.** (بختیاری)
۵۵۷۰۷. **سگ اگر جلد بودی و فربه/ یک شکاری نماندی اندر دِه.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۸۷، شکورزاده)
۵۵۷۰۸. **سگ اگر چاق شد گوشتش به خوردن نمی‌رود.** (بختیاری)
۵۵۷۰۹. **سگ اگر کـ..ی نباشد شغال، مرغ را نمی‌تواند برباید.** (گیلکی)
۵۵۷۱۰. **سگ اگر معمار (خانه‌ساز) است چرا زیر چپر (دیوار نئی، ایوان) می‌خوابد؟** (گیلکی)
۵۵۷۱۱. **سگ اگر می‌دانست استخوان گلویش را می‌گیرد، استخوان نمی‌خورد.** (جیرفتی)
۵۵۷۱۲. **سگالش خصمان در پرده کارگرتر آید.** (مرزبان‌نامه: دهخدا۹۸۸)
۵۵۷۱۳. **سگان از ناتوانی مهربانند / وگرنه سگ کجا و مهربانی؟** (شکورزاده، جیرفتی، تهرانی، طالقانی، سیستانی، گیلکی، بافقی، بهمنیاری)
۵۵۷۱۴. **سگان بازاری سگ صید را مشغله برآرند و پیش آمدن نیارند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۸)
۵۵۷۱۵. **سگ اندر سگ است.** (لری)
۵۵۷۱۶. **سگان را آب می‌دهد.** (سمنانی)
۵۵۷۱۷. **سگان را عید باشد مرگ اسب.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۸۹/۲)
۵۵۷۱۸. **سگ او به تو می‌ارزد.** (آمره‌ای)

۵۵۷۱۹. **سگ او را گاز بگیرد، خبردار نمی‌شود.** (سمنانی)
۵۵۷۲۰. **سگ اوّل استخوان می‌برد در کـ..نش، بعد می‌خورد.** (سیرجانی)
۵۵۷۲۱. **سگ اوّل با خودش صلاح و مصلحت می‌کند، بعد استخوان را قورت می‌دهد.** (هزاره‌ای)
۵۵۷۲۲. **سگ اوّل با کـ..نش مشورت می‌کند، بعد استخوان می‌خورد.** (هزاره‌ای)
۵۵۷۲۳. **سگ با آن‌که سگ است، توله‌ی خود را جا نمی‌گذارد.** (رامسری)
۵۵۷۲۴. **سگ بابا نداشت، حاجی‌عموش را می‌خواند.** (دهخدا)
۵۵۷۲۵. **سگ بابا نداشت، سراغ حاج (آقا) عمویش را می‌گرفت (عمو عمو می‌کرد).** (شکورزاده، تهرانی، حییم، تاجیکی، کوچه)
۵۵۷۲۶. **سگ بابا نداشت، گریه می‌کرد عمویش را می‌خواست.** (اصفهانی)
۵۵۷۲۷. **سگ با توله بر سرش آوردند.** (لری)
۵۵۷۲۸. **سگ با حامی، گرگ را دستگیر می‌کند.** (قشقایی)
۵۵۷۲۹. **سگ با دُمش زیر پایش را جارو می‌کند.** (کوچه، شکورزاده، دهخدا)
۵۵۷۳۰. **سگ با روغن سازگاری ندارد.** (لری)
۵۵۷۳۱. **سگ با روغن ناسازگاری می‌کند، آن‌را می‌خورد و می‌گوید: «پیه‌ی گراز است.»** (لری)
۵۵۷۳۲. **سگ با سید، شکمبه با کلّه.** (بهبهانی)
۵۵۷۳۳. **سگ با سگ دعوا کند، امّا با هم به گرگ حمله می‌برند.** (آذری)
۵۵۷۳۴. **سگ با سگ گلاویز شود، گرگ از پل می‌گذرد.** (آذری)
۵۵۷۳۵. **سگ باش برادر خُرد (کوچک) مباش.** (شکورزاده، دهخدا، هبله‌رودی)
۵۵۷۳۶. **سگ باش (بشو)، مادر نباش (نشو).** (رامسری)
۵۵۷۳۷. **سگ باش، جمع باش.** (ترکمنی)
۵۵۷۳۸. **سگ باش کوچک خانه مباش.** (بهمنیاری، دهخدا، آذری)
۵۵۷۳۹. **سگ با شناخت از صاحبش، کاری را انجام می‌دهد.** (بختیاری)
۵۵۷۴۰. **سگ باشی و مقیم یک در.** (تاجیکی، افغانی)
۵۵۷۴۱. **سگ با فشار دم استخوان را می‌شکند.** (کردی)
۵۵۷۴۲. **سگ با گُه (نجاست) خوردن سیر نمی‌شود.** (بختیاری)
۵۵۷۴۳. **سگ باید از کوچکی، گله‌ای باشد.** (بختیاری)
۵۵۷۴۴. **سگ باید صاحب داشته‌باشد.** (مازندرانی)
۵۵۷۴۵. **سگ با یک شکم، سیر نمی‌شود.** (بختیاری)
۵۵۷۴۶. **سگ بچّه را کلان کنی، پات گیرد.** (تاجیکی)
۵۵۷۴۷. **سگ بچّه کرد و آرزوی خوردن گُه گرم را با خود به گور برد.** (رامسری)
۵۵۷۴۸. **سگ بخورد، پیشواز گرگ می‌رود.** (دهخدا، حییم، عوام)
۵۵۷۴۹. **سگ بد دزد را به خانه‌ی صاحبش می‌آورد.** (افغانی)
۵۵۷۵۰. **سگ بد صاحب خود را می‌گزد.** (افغانی)
۵۵۷۵۱. **سگ بدکار گرگ را می‌کند.** (نیشابوری)
۵۵۷۵۲. **سگ بد مانند قیر است.** (ترکمنی)
۵۵۷۵۳. **سگ، بدون بو (باد) پارس نمی‌کند.** (جیرفتی، ترکمنی)
۵۵۷۵۴. **سگ بده، سگ توله بستان.** (همدانی)
۵۵۷۵۵. **سگ بر آن آدمی شرف دارد / که دل مردمان (دوستان) بیازارد.** (سعدی: ۹۸۲، بهمنیاری، عوام، بیرجندی)
۵۵۷۵۶. **سگ بر آن آدمی شرف دارد/ که چو خر دیده بر علف دارد.** (نظامی؛ هفت‌پیکر:۴۱، تکمله)
۵۵۷۵۷. **سگ برادر سمور است.** (بهبهانی)
۵۵۷۵۸. **سگ برادر شغال است.** (سنگسری)
۵۵۷۵۹. **سگ برای این‌که چالاک شود دُمش را می‌برند.** (لکی)
۵۵۷۶۰. **سگ برای خودت، نه برای صاحبت.** (سیرجانی)
۵۵۷۶۱. **سگ برای صاحب خود دُم تکان می‌دهد.** (رامسری)
۵۵۷۶۲. **سگ برای صید روبه کم ز شیر بیشه نیست.** (فانی کشمیری، تکمله)
۵۵۷۶۳. **سگ بر جارو ریده و گربه بر پارو.** (کرمانی)
۵۵۷۶۴. **سگ بر شترسوار پارس می‌کند.** (قشقایی)
۵۵۷۶۵. **سگ بر صاحبش پارس نمی‌کند.** (قشقایی)
۵۵۷۶۶. **سگ برگردد، صاحب خودش را نمی‌شناسد.** (گیلکی، رامسری)
۵۵۷۶۷. **سگ بزرگان بر بام تالارش دویده.** (کرمانی)
۵۵۷۶۸. **سگ بزرگ جای خود را می‌بیند.** (لری)
۵۵۷۶۹. **سگ بسته برای صاحبش نگهبانی نمی‌کند.** (کرمانجی)
۵۵۷۷۰. **سگ بشو، پدر مشو.** (کرمانی)
۵۵۷۷۱. **سگ بشو، کوچک‌تر مشو.** (کرمانی، گلبافی)
۵۵۷۷۲. **سگ بشو، مادر مشو.** (کرمانی، یزدی، آذری)
۵۵۷۷۳. **سگ بعد از سیر شدن، بهانه می‌کند ترش است.** (الیکایی)
۵۵۷۷۴. **سگ بعد از شستن نجس‌تر است.** (تهرانی)
۵۵۷۷۵. **سگ بگو چوب به دست بگیر.** (بختیاری)

۵۵۷۷۶. **سگ بلاید (عوعو کند) بهتر است که آدم عوعو کند.** (گیلکی)
۵۵۷۷۷. **سگ بمیرد، صاحبش دفنش می‌کند.** (ترکمنی)
۵۵۷۷۸. **سگ بُوَد سگ، به لقمه‌ای خرسند.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۱۱، دهخدا)
۵۵۷۷۹. **سگ به آن سگی جای خواب خود را دست می‌کشد.** (مازندرانی)
۵۵۷۸۰. **سگ به از جفت زشت‌روی بود.** (سعدی (؟)، بهمنیاری)
۵۵۷۸۱. **سگ به این دل‌خوش است که زنگوله به گردن دارد.** (لری)
۵۵۷۸۲. **سگ به بامی جسته، گَردش به او نشسته.** (عوام)
۵۵۷۸۳. **سگ به‌جایی که از آن‌جا می‌ترسد پارس می‌کند.** (آذری)
۵۵۷۸۴. **سگ به چاه پر شده نمی‌افتد.** (آذری)
۵۵۷۸۵. **سگ به حرف او از طِویله بیرون نمی‌آید.** (سخن)
۵۵۷۸۶. **سگ به خانه‌شان برود، تازیش کند.** (کردی)
۵۵۷۸۷. **سگ به در صاحبش دلیر است.** (کردی)
۵۵۷۸۸. **سگ به دروغ پارس نمی‌کند.** (لری، لکی)
۵۵۷۸۹. **سگ به دریای هفتگانه بشوی، چون که تر شد پلیدتر باشد (گردد).** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۶، بهمنیاری، عوام، شکورزاده)
۵۵۷۹۰. **سگ، به دزد خانگی پارس نمی‌کند.** (آذری)
۵۵۷۹۱. **سگ به دستش نمی‌توان داد (نمی‌سپارند) اخته کند.** (دهخدا، کوچه)
۵۵۷۹۲. **سگ به دَمِ روبه مکّار بِه.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۵۹۴)
۵۵۷۹۳. **سگ به‌دنبال سواران.** (بختیاری)
۵۵۷۹۴. **سگ به دوش ما بشاشد.** (نامه‌ی داستان)
۵۵۷۹۵. **سگ به روزگار او نیست.** (آمره‌ای)
۵۵۷۹۶. **سگ به ز کسی که گلخنی خواهد بود.** (عطّار؛ مختارنامه: ۷۸)
۵۵۷۹۷. **سگ به زنان عوعو نمی‌کند.** (کردی)
۵۵۷۹۸. **سگ به زور و اجبار شکار نمی‌رود.** (آملی)
۵۵۷۹۹. **سگ به سگ بیفتد، راه گدا باز می‌شود.** (رامسری)
۵۵۸۰۰. **سگ به سگ دیگر فرمان می‌دهد، او به دمش.** (ترکمنی)
۵۵۸۰۱. **سگ به سگ می‌گوید: «کنار دهانت سیاه.»** (کردی‌کرمانشاهی)
۵۵۸۰۲. **سگ به سگی‌اش لقمه جلوش بیندازی، جلوی آدم دُم می‌افشاند.** (شهربابکی)
۵۵۸۰۳. **سگ به سویی که از آن می‌ترسد پارس می‌کند.** (آذری)
۵۵۸۰۴. **سگ به شب مهتابی عوعو می‌کند.** (کردی)
۵۵۸۰۵. **سگ به شترسوار پارس می‌کند.** (قشقایی)
۵۵۸۰۶. **سگ به شستن پاکیزه نگرد.** (افغانی)
۵۵۸۰۷. **سگ به شکمبه افتاد.** (سخن)
۵۵۸۰۸. **سگ به طمع خمیر سوزن را می‌خورد.** (لری)
۵۵۸۰۹. **سگ به قلاّده‌ی زرّین (رنگین) شکار نمی‌کنند (نکند).** (بهمنیاری، دهخدا، هبله‌رودی)
۵۵۸۱۰. **سگ به قوه‌ی دُمش، استخوان می‌شکند.** (کردی)
۵۵۸۱۱. **سگ به کجا، دمش همه به همان‌جا.** (آذری)
۵۵۸۱۲. **سگ به ک..نش برود، نمی‌گوید چخ.** (سمنانی)
۵۵۸۱۳. **سگ به ک..نش نگاه می‌کند و استخوان می‌خورد.** (عوام، کوچه)
۵۵۸۱۴. **سگ به گاه (وقت) وفا، به از ناکس.** (سنایی: ۹۸۲، افغانی، دهخدا، تکمله، شکورزاده)
۵۵۸۱۵. **سگ به گوشت حریص است و خوک به شالی.** (ترکمنی)
۵۵۸۱۶. **سگ به من شاشیده.** (تالشی)
۵۵۸۱۷. **سگ به هفت دریا پاک نشود.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر، افغانی)
۵۵۸۱۸. **سگ به یک تکّه استخوان قانع است.** (دزفولی)
۵۵۸۱۹. **سگ بی‌آن‌که چیزی را دیده باشد، پارس می‌کند.** (رامسری)
۵۵۸۲۰. **سگ بی‌اعتنا، آدم را غافلگیر می‌گیرد (گاز می‌گیرد).** (آذری)
۵۵۸۲۱. **سگ بیا من را بگیر.** (زرقانی)
۵۵۸۲۲. **سگ بی‌پدر را در پی عمو می‌فرستاد.** (خرابات)
۵۵۸۲۳. **سگ، بی‌چشم و رو است.** (بیرجندی)
۵۵۸۲۴. **سگ بیش از همه چیز صفت دارد.** (بهبهانی)
۵۵۸۲۵. **سگِ بی‌صاحب، بهتر از آدم بی‌صاحب است.** (دماوندی)
۵۵۸۲۶. **سگِ بی‌صاحب را این اندازه نمی‌زنند.** (لری)
۵۵۸۲۷. **سگ بیفتد توی خانه، دندانش می‌شکنند.** (دیباجی)
۵۵۸۲۸. **سگِ بی‌همراه نیست، چوپان بدون دستیار.** (ترکمنی)
۵۵۸۲۹. **سگ، بیهوده پارس کن.** (بختیاری)
۵۵۸۳۰. **سگ بیهوده پارس نمی‌کند.** (رامسری)
۵۵۸۳۱. **سگ، پاچه‌ی آدم نادان را نمی‌گیرد.** (گلپایگانی)
۵۵۸۳۲. **سگ، پاچه‌ی (پای) آدم را بگیرد، آدم که پاچه‌ی‌سگ را نمی‌گیرد.** (کوچه، عوام)
۵۵۸۳۳. **سگ پاچه‌ی‌صاحبش را نمی‌گیرد.** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۵۸۳۴. **سگ پارسال مُرد، بویش امسال درآمد.** (رامسری)
۵۵۸۳۵. **سگ پارس کند، قافله گذر کند (بگذارد، می‌گذارد).** (زرقانی، آذری، ترکمنی)

۵۵۸۳۶. **سگ پارس کننده برای صاحبش مهمان می‌آورد.** (ترکمنی)
۵۵۸۳۷. **سگ پارس می‌کند، خروس بانگ می‌زند، فکر می‌کنند که آبادی است.** (اهری)
۵۵۸۳۸. **سگ پاسوخته‌است.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، مشمر، عوام، بیرجندی)
۵۵۸۳۹. **سگ پای آدم ناشی را نمی‌گیرد.** (کازرونی)
۵۵۸۴۰. **سگ پایش شکست (می‌شکند)، دمش را بستند. (می‌بندند).** (بختیاری، کردی کلهری)
۵۵۸۴۱. **سگ پدرم را ننگ است و گربه‌اش را عار.** (کرمانی)
۵۵۸۴۲. **سگ پدر ندارد، می‌گرید عمو می‌خواهد (دنبال عمو می‌گشت).** (شیرازی، مازندرانی، تالشی، سیرجانی)
۵۵۸۴۳. **سگ پدر نداشت، حاج عمو را صدا می‌کرد.** (بهمنیاری، گلبافی)
۵۵۸۴۴. **سگ پدر نداشت، سراغ خانه‌ی‌عموجانش (آقا عمویش، حاج عموجانش) را می‌گرفت.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۵۵۸۴۵. **سگ پدر نداشت، عمو می‌خواست (می‌خواند).** (یزدی، گیلکی)
۵۵۸۴۶. **سگ پُربنیه، بر گرگ غلبه می‌کند.** (آذری)
۵۵۸۴۷. **سگ پس در، محتسب است.** (هبله‌رودی، مشمر)
۵۵۸۴۸. **سگ پشت‌دار گرگ را می‌گیرد.** (ترکمنی)
۵۵۸۴۹. **سگ پوست دباغی شده‌اش را برده.** (قشقایی)
۵۵۸۵۰. **سگ پهلوی تازی، امام جمعه است.** (بهمنیاری)
۵۵۸۵۱. **سگ پیر، اگرچهار زانو ننشیند نمی‌تواند عوعو کند.** (آذری)
۵۵۸۵۲. **سگ پیر با دار و دسته‌اش به شکار گرگ می‌رود.** (تبریزی)
۵۵۸۵۳. **سگ پیر بازیچه‌ی اطفال.** (هزاره‌ای)
۵۵۸۵۴. **سگ پیر به درد نگهبانی نمی‌خورد.** (بختیاری، بوشهری)
۵۵۸۵۵. **سگ پیر، سگ گلّه‌ای نمی‌شود (نخواهد شد).** (دیلمی، قشقایی، بختیاری، دشتستانی)
۵۵۸۵۶. **سگ پیر و عادت به گلّه؟** (دشتستانی)
۵۵۸۵۷. **سگ پی لقمه دم چو جنباند / عاقل آن را نه تواضع داند.** (فرهنگ‌نامه)
۵۵۸۵۸. **سگ تا از دنبه نومید نشود به استخوان نپردازد.** (شکورزاده)
۵۵۸۵۹. **سگ تا از ک..ن خودش خاطرجمع نباشد استخوان نمی‌خورد.** (کوچه، شکورزاده)
۵۵۸۶۰. **سگ تا پارس کرد، خودش خاموش می‌شود.** (لری)
۵۵۸۶۱. **سگ تا پا روی دمش نگذارند، پارس نمی‌کند.** (شیرازی)
۵۵۸۶۲. **سگ تا پیر شد دندان در می‌آورد.** (لری)
۵۵۸۶۳. **سگ تا دار بر او راست نکنی، نمی‌گیردت.** (کردی)
۵۵۸۶۴. **سگت از ناتوانی مهربان است / وگرنه سگ کجا و مهربانی؟** (کرمانی)
۵۵۸۶۵. **سگ تازی را که به زور به شکار ببری برمی‌گردد و پای صاحبش را گاز می‌گیرد.** (گیلکی)
۵۵۸۶۶. **سگ تازی که آهوگیر گردد / بگیرد آهویش چون پیر گردد.** (فرهنگ‌نامه)
۵۵۸۶۷. **سگ تا سقط نشده، صاحب ندارد.** (شهر بابکی)
۵۵۸۶۸. **سگ تا سیاهی نبیند، پارس نمی‌کند.** (هزاره‌ای)
۵۵۸۶۹. **سگ تا گوش و دمش رانبری به صاحبش نمی‌رود.** (دلیجانی)
۵۵۸۷۰. **سگ تا ناتوان است، مهربان است.** (قمی، دلیجانی، بختیاری، سراوانی)
۵۵۸۷۱. **سگ تا ندیده، عوعو نمی‌کند.** (مازندرانی)
۵۵۸۷۲. **سگ تا نمیرد، صاحب ندارد.** (کرمانی، شهربابکی)
۵۵۸۷۳. **سگ تا وقتی پایش برهنه است می‌دود.** (خوزستانی)
۵۵۸۷۴. **سگت بگیردم به چه آشنایی؟** (جیرفتی)
۵۵۸۷۵. **سگت را خون دل دادم که با من آشنا گردد / ندانستم که سگ خون می‌خورد خونخوار می‌گردد.** (راوری، بیرجندی)
۵۵۸۷۶. **سگت را در ده بزرگ کن، پسرت را در شهر.** (هزاره‌ای)
۵۵۸۷۷. **سگ ترسو، در آبراه می‌خوابد.** (آذری)
۵۵۸۷۸. **سگ ترسو هرقدر بلند عوعو کند کمتر می‌گزد.** (افغانی)
۵۵۸۷۹. **سگِ ترسیده از تازی پیش می‌دود.** (کوچه)
۵۵۸۸۰. **سگت (سگش) از تو (او) بهتر است.** (خوزستانی)
۵۵۸۸۱. **سگت عار و گربه‌ات ننگ است.** (بافقی)
۵۵۸۸۲. **سگ تعریفی پاپوش چَرم صاحبش را می‌برد.** (رامسری)
۵۵۸۸۳. **سگ تو را بگیرد بهتر است تا آدم تو را بگیرد.** (گیلکی)
۵۵۸۸۴. **سگ توله در شکم مادر وق‌وق می‌کند.** (ابهری)
۵۵۸۸۵. **سگ‌توله‌های رنگ به رنگ می‌زاید، امّا وقت لاییدن همه یک صدا درآورند.** (آذری)
۵۵۸۸۶. **سگ تویش نمی‌رود.** (سخن)
۵۵۸۸۷. **سگ توی کاسه‌ی‌آدم وسواسی زبان می‌زنه.** (شهربابکی)
۵۵۸۸۸. **سگ توی ک..نش برود، چخش نمی‌کند.** (شیرازی)

۵۵۸۸۹. **سگ جای نشستن را با دم تمیز می‌کند.** (مازندرانی)
۵۵۸۹۰. **سگ جلال را نکشند.** (آذری)
۵۵۸۹۱. **سگ جلو در خودش جَلد است.** (فیروزکوهی)
۵۵۸۹۲. **سگ جلوی خانه‌ی خود؛ بیشتر از هرجای دیگر واق‌واق می‌کند.** (گیلکی)
۵۵۸۹۳. **سگ جلوی خانه‌ی صاحبش چابک است.** (لری)
۵۵۸۹۴. **سگ جلوی قصّابی.** (لری)
۵۵۸۹۵. **سگ جنگ دیده، بدرّد پلنگ.** (سعدی (؟)، امثال‌موزون، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۵۵۸۹۶. **سگ‌جویده را به سگ می‌دهند.** (رامسری)
۵۵۸۹۷. **سگ جهت شکم جنگ کند.** (تکمله)
۵۵۸۹۸. **سگ چاق گوشتش خوردنی نیست.** (بختیاری)
۵۵۸۹۹. **سگ چُسید، شغال رد شد.** (رامسری)
۵۵۹۰۰. **سگ چموش خوری خود را از یاد نمی‌برد.** (گیلکی)
۵۵۹۰۱. **سگ چو با سگ درافتد یک پایش را عقب می‌گیرد.** (آذری)
۵۵۹۰۲. **سگ چوب به دست را بتر می‌گیرد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۵۹۰۳. **سگ چوپان است.** (لارستانی)
۵۵۹۰۴. **سگ چون بخواهد استخوانی را ببلعد ک..نش را گز کند.** (آذری)
۵۵۹۰۵. **سگ چون جنگ کند پای بالا گیرد.** (دهخدا)
۵۵۹۰۶. **سگ چون دزد را دریافت در فریاد می‌آید.** (امیرخسرو دهلوی: دیوان ۱۴۱)
۵۵۹۰۷. **سگ چون گرسنه ماند، مزبله‌های قدیم را جست‌وجو کند.** (آذری)
۵۵۹۰۸. **سگ چون ناتوان است مهربان است.** (سیستانی)
۵۵۹۰۹. **سگ چهار چشم است.** (نامه‌ی‌داستان، بیرجندی)
۵۵۹۱۰. **سگ، چه سودی به آبکش دارد؟** (امری)
۵۵۹۱۱. **سگ چه کارش به علف خوردن؟** (سخن)
۵۵۹۱۲. **سگ چیست که پشمش چه باشد.** (شکورزاده، عوام، تمثیل، دهخدا)
۵۵۹۱۳. **سگ چیست که مویش چه باشد؟ گوساله چیست که جلش چه باشد؟** (قشقایی)
۵۵۹۱۴. **سگ حریف سگ نیست، گوشه‌ی پالان را گاز می‌گیرد.** (مازندرانی)
۵۵۹۱۵. **سگ حسن*دله است، هرجا دری باز ببیند داخل می‌شود.** (بهمنیاری)
۵۵۹۱۶. **سگ حسن دله.** (دهخدا، عوام)
۵۵۹۱۷. **سگ حق شناس (نمک شناس)، به از آدم ناسپاس (حق ناشناس، نمک نشناس).** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۶، هبله‌رودی، دهخدا، شاهد، افغانی، بهمنیاری، عوام، کوچه)
۵۵۹۱۸. **سگِ خانه باش کوچک خانه مباش.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، عوام)
۵۵۹۱۹. **سگ خانه زبون‌گیر و گدا آزار است.** (کمال‌خجندی: ۱/۲۸۷)
۵۵۹۲۰. **سگ خرابی می‌کند، گوش خر را می‌برند.** (سورمقی)
۵۵۹۲۱. **سگ (خر) مرده پارسال، بو افتاده امسال.** (گیلکی)
۵۵۹۲۲. **سگ خوابیده را بیدار نکن.** (هزاره‌ای، کرمانجی)
۵۵۹۲۳. **سگ خوب بخواب بر در خانه‌ی دیگران پرسه نزن.** (ایلامی)
۵۵۹۲۴. **سگ خوب به آدم بد شرف دارد.** (کرمانجی)
۵۵۹۲۵. **سگ خوب گوسفند نگه می‌دارد.** (کرمانجی)
۵۵۹۲۶. **سگ خود را به سایه می‌کشد و گربه به آفتاب پناه می‌برد.** (نهاوندی)
۵۵۹۲۷. **سگ خودش چیست که پشمش باشد، وقتی بکشند کلّه پاچه‌اش باشد؟** (بهمنیاری)
۵۵۹۲۸. **سگ خودش چیه که پشمش باشد.** (تهرانی، کوچه، بختیاری)
۵۵۹۲۹. **سگ خوش‌قدم بهتر از آدم بدقدم.** (نطنزی)
۵۵۹۳۰. **سگ خوهله* کارش هم خوهله است.** (شیرازی)
۵۵۹۳۱. **سگِ خویش گرسنه دار تا دنبال تو آید (پی تو دود).** (کلیله‌ودمنه، شکورزاده)
۵۵۹۳۲. **سگ خیک روغن او را برده.** (قشقایی)
۵۵۹۳۳. **سگ داخل می‌شود، گربه خارج می‌شود.** (آمره‌ای)
۵۵۹۳۴. **سگ داد و تازی خرید.** (اشتهاردی)
۵۵۹۳۵. **سگ داده و سگ توله گرفته.** (شکورزاده، حییم، بهمنیاری)
۵۵۹۳۶. **سگ دارد از بوی گند خودش می‌میرد.** (گیلکی)
۵۵۹۳۷. **سگ دارد توی هوا، وق‌وق می‌کند.** (لنجانی)
۵۵۹۳۸. **سگ داشته باش، بازار داشته باش.** (رامسری)
۵۵۹۳۹. **سگِ دانا ز گاو نادان بِهْ.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ دیوان: ۴۸۹، جام‌جم۳۵، شکورزاده)
۵۵۹۴۰. **سگ داند و دوزنده‌ی کفش گالشی.** (گیلکی)
۵۵۹۴۱. **سگ داند و کفش‌دوز (کفشگر که، پینه‌دوز) در انبان (همیان) چیست؟** (نامه‌ی‌داستان، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، تهرانی، کوچه، بهمنیاری، تکمله، هبله‌رودی)
۵۵۹۴۲. **سگ دربان خان چو یافت غریب/ این گریبان بگیرد، آن دامن.** (افغانی)
۵۵۹۴۳. **سگ در پلاس صاحبش، گرگ است.** (سیرجانی)
۵۵۹۴۴. **سگ در پیری برای گله تربیت نمی‌شود.** (بویراحمدی)
۵۵۹۴۵. **سگ در پیش خانه‌اش درنده‌است.** (مازندرانی)

۵۵۹۴۶. **سگ در جهنّمی (جهنّم) است.** (جیرفتی، بیرجندی)
۵۵۹۴۷. **سگ در حضور، به از امیر دور.** (افغانی)
۵۵۹۴۸. **سگ در حضور به از برادر دور.** (دهخدا، حییم، سهیلی، خزینه، شکورزاده، کوچه، عوام)
۵۵۹۴۹. **سگ درِ خانه‌اش پارس می‌کند.** (خوزستانی)
۵۵۹۵۰. **سگ در خانه‌اش تازی می‌شود.** (عوام، امثال‌موزون)
۵۵۹۵۱. **سگ در خانه نیست.** (مازندرانی)
۵۵۹۵۲. **سگ در خانه‌ی خود سنگ زدی، همه سنگ می‌زنند.** (کرمانجی)
۵۵۹۵۳. **سگ در خانه‌ی‌صاحبش پارس می‌کند.** (دهخدا، کوچه، عوام، ایلامی)
۵۵۹۵۴. **سگ در خانه‌ی‌صاحبش (خود) شیر است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، تهرانی، بهمنیاری)
۵۵۹۵۵. **سگ در خانه‌ی صاحبش زبر و زرنگ است.** (لکی، الیکایی)
۵۵۹۵۶. **سگ در سایه‌ی‌خرمن می‌خوابد، خیال می‌کند سایه‌ی‌خودش است.** (تنکابنی، آذری)
۵۵۹۵۷. **سگ در سایه‌ی‌دیوار راه می‌رود (می‌رفت)، گمان می‌کند سایه‌ی‌خود اوست.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، حییم، آذری)
۵۵۹۵۸. **سگ در سایه‌ی‌دیوار می‌خوابد می‌گوید سایه‌ی‌خودم است.** (ساوه‌ای، بهمنیاری، بختیاری)
۵۵۹۵۹. **سگ در سایه‌ی‌شتر می‌رود می‌گوید: «سایه‌ی‌من است.»** (افغانی)
۵۵۹۶۰. **سگ در لانه‌ی‌خود شیر است.** (هزاره‌ای)
۵۵۹۶۱. **سگ درّنده دندان چون کند باز / تو حالی لقمه‌ای در پیشش انداز.** (سعدی؛ کلیات: ۹۸۴، فرهنگ‌نامه)
۵۵۹۶۲. **سگ، دروغ پارس نمی‌کند.** (بختیاری)
۵۵۹۶۳. **سگ دزد از کوه پرت نمی‌شود.** (خور و بیابانکی)
۵۵۹۶۴. **سگ دزد چوب را که برداری فرار می‌کند.** (بختیاری)
۵۵۹۶۵. **سگ دزد خود را می‌شناساند (نشان می‌دهد).** (آذری)
۵۵۹۶۶. **سگ دزد، نان از نانـدانیش در نمی‌آورد.** (کردی کلهری)
۵۵۹۶۷. **سگ دست دیوانه می‌دهی؟** (ساوه‌ای)
۵۵۹۶۸. **سگ دستش می‌شکند، دُمش را می‌بندند.** (ایذه‌ای)
۵۵۹۶۹. **سگ دستش نمی‌توان (نمی‌شود) داد تا اخته کند.** (عوام، سهیلی)
۵۵۹۷۰. **سگ دشمن است بر سر روزی گدای را.** (صائب: ۳۶۵، مثمر، تکمله)
۵۵۹۷۱. **سگ دشمنِ درویش است.** (صائب: ۱۵۷)
۵۵۹۷۲. **سگ دلتنگ جایی می‌رود که سیر شده و شوهر دلتنگ به زادگاهش می‌رود.** (ترکمنی)
۵۵۹۷۳. **سگ دل‌خوشی‌اش به این است که نامش شنگول است.** (لری)
۵۵۹۷۴. **سگ دلش به این خوشه، که اسمش چوپله.** (بویراحمدی)
۵۵۹۷۵. **سگ دم پلاس صاحبش زرنگ (چابک) است.** (کرمانی)
۵۵۹۷۶. **سگ دم پلاس صاحبش وق‌وق می‌کند.** (کرمانی)
۵۵۹۷۷. **سگ دم خانه‌یِ خودش پلنگ (زرنگ) است.** (بختیاری، سمنانی)
۵۵۹۷۸. **سگ دَم در خانه‌ی صاحبش شیر است.** (قمی)
۵۵۹۷۹. **سگ دونده، صاحب ناراضی.** (بختیاری)
۵۵۹۸۰. **سگ دهات پارس می‌کند ولی گاز نمی‌گیرد.** (لری)
۵۵۹۸۱. **سگ دیوانه مصلحش مَرَس*است.** (بیدل: ۲۹۵، امثال‌موزون)
۵۵۹۸۲. **سگ ذخیره نیندوزد خود را به بهار می‌رساند.** (کردی)
۵۵۹۸۳. **سگ را از پارسش می‌شناسند.** (لری)
۵۵۹۸۴. **سگ را از ترس کول کرده‌ام.** (اهری)
۵۵۹۸۵. **سگ را از ترس گرگ به پشت گرفته‌ام.** (آذری)
۵۵۹۸۶. **سگ را از روی صاحبش می‌شناسند.** (بوشهری)
۵۵۹۸۷. **سگ را اگر به زور به شکار ببری برمی‌گردد پاچه‌ات را می‌گیرد. (صاحبش را گاز می‌گیرد).** (رامسری)
۵۵۹۸۸. **سگ را اگر به هفت دریا بشویند پاک نشود.** (هبله‌رودی، عوام، کوچه)
۵۵۹۸۹. **سگ را اگر خدمت کنی بهتر که بدبنیاد (بی‌بنیاد) را.** (شکورزاده، عوام، لری، امثال‌موزون، مثمر، بهمنیاری، هبله‌رودی، حییم)
۵۵۹۹۰. **سگ را با کباب سوخته مهمان می‌کند.** (تهرانی)
۵۵۹۹۱. **سگ را باید استخوان به دندان داد.** (گیلکی)
۵۵۹۹۲. **سگ را باید در کوچکی آموخت، زن را وقتی که عروس است.** (گیلکی)
۵۵۹۹۳. **سگ را باید سر لاش بکشند.** (دماوندی)
۵۵۹۹۴. **سگ را باید نگاه صاحبش کنند.** (بافقی)
۵۵۹۹۵. **سگ را بده دنبه تا گرگ را بگیرد زنده.** (سیستانی)
۵۵۹۹۶. **سگ را برای (به خاطر) شبان حرمت (دوست) دارند.** (قرةالعین: ۱۷، دهخدا، آذری، هبله‌رودی، شکورزاده)
۵۵۹۹۷. **سگ را بزن که صاحبش بترسه.** (افغانی)
۵۵۹۹۸. **سگ را بزنی از لانه‌اش در نمی‌آید.** (آذری، بروجردی)

۵۵۹۹۹. **سگ را بزنید تا یوز پند گیرد.** (ترجمان البلاغه، شکورزاده)
۵۶۰۰۰. **سگ را بزنی صدای آقا عبدالکریم می‌کنه.** (شکورزاده)
۵۶۰۰۱. **سگ را بشمار و استخوان بده.** (اوزی)
۵۶۰۰۲. **سگ را به استخوان و زن را با دروغ راضی کن.** (لری)
۵۶۰۰۳. **سگ را به پشت گرفته‌ام از ترس گرگ.** (تبریزی)
۵۶۰۰۴. **سگ را به‌جان سگ اندازند.** (آذری)
۵۶۰۰۵. **سگ را به خاطر صاحبش می‌نوازند.** (لری)
۵۶۰۰۶. **سگ را به ردیف درمی‌آوری.** (اردبیلی)
۵۶۰۰۷. **سگ را به زور به شکار نتوان برد.** (دهخدا، حییم، عوام، بهمنیاری، شکورزاده، تاجیکی، مازندرانی، هبله‌رودی)
۵۶۰۰۸. **سگ را به مسجد چه‌کار؟** (دهخدا)
۵۶۰۰۹. **سگ را به مویش نمی‌شناسند.** (سمنانی، مازندرانی)
۵۶۰۱۰. **سگ را پاره استخوانی.** (شکورزاده، کوچه)
۵۶۰۱۱. **سگ را پرورش کردی پایت را می‌گزد.** (تاجیکی)
۵۶۰۱۲. **سگ را پیش یوز ادب می‌کند.** (شکورزاده)
۵۶۰۱۳. **سگ را تا پا روی دُمش نگذاری وق نمی‌کند.** (تهرانی)
۵۶۰۱۴. **سگ را تا نزنی نمی‌چخد.** (افغانی)
۵۶۰۱۵. **سگ را تحت فشار بگذاری، خودش را خراب می‌کند.** (ترکمنی)
۵۶۰۱۶. **سگ را چو اجل رسد، خورد نان شبان.** (یغما: ۳۶۲، تکمله)
۵۶۰۱۷. **سگ را چو در تنگی بگیرند بگزد.** (کلیله‌ودمنه، شکورزاده، بهمنیاری، خرمی، دهخدا)
۵۶۰۱۸. **سگ را چه به آلوچه خوردن.** (همدانی)
۵۶۰۱۹. **سگ را در بچگی تربیت می‌کنند و زن را هنگام عروس شدن و در خانه‌ی‌شوهر.** (آملی)
۵۶۰۲۰. **سگ را در تولگی و بچّه را در بچگی باید تربیت کرد.** (الیکایی)
۵۶۰۲۱. **سگ را راندن می‌کُشد، شوهر را ناموس.** (ترکمنی)
۵۶۰۲۲. **سگ را روی پشت بام خواباندند، گفت: خانه از آن خودم است.** (بختیاری)
۵۶۰۲۳. **سگ را روی لاشه‌اش (باید کشت) می‌کشد.** (آمره‌ای، آذری)
۵۶۰۲۴. **سگ را سگ تواند خورد دندان.** (امیرخسرو دهلوی؛ شیرین و خسرو: ۳۱)
۵۶۰۲۵. **سگ را سگی از قلّاده کمتر نشود.** (سنایی؛ دیوان: ۱۱۳۷، شکورزاده، تکمله، دهخدا، امثال‌موزون)
۵۶۰۲۶. **سگ را شناسند به روی خداوند.** (بهمنیاری، دهخدا، تکمله، عوام، هبله‌رودی)
۵۶۰۲۷. **سگ راضی است به مردن، شغال راضی نیست به خوردن.** (گیلکی)
۵۶۰۲۸. **سگ را طوق گردن دایره‌ی‌دولت است.** (سنایی؛ دیوان: ۱۱۳۷، خزینه)
۵۶۰۲۹. **سگ را که احترام می‌کنند برای خاطر چوپان است.** (کوچه)
۵۶۰۳۰. **سگ را که چاق کنند هار می‌شود.** (شکورزاده، عوام)
۵۶۰۳۱. **سگ را که گُنده کنی بچّه‌ات را می‌دَرَد.** (شکورزاده، عوام)
۵۶۰۳۲. **سگ را گرسنه نگه‌دار تا دنبالت بیاید.** (خوانساری)
۵۶۰۳۳. **سگ را گشاده‌اند (گشوده‌اند) و سنگ را بسته.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۰، کاوش، دهخدا، عوام)
۵۶۰۳۴. **سگ را محل نگذاری واق‌واقش قطع می‌شود.** (آمره‌ای)
۵۶۰۳۵. **سگ را مشتاق کن و آدمیزاد را نه.** (خوزستانی)
۵۶۰۳۶. **سگ را موقع پلوخوری می‌گیرند.** (گیلکی)
۵۶۰۳۷. **سگ را می‌توانم ببینم، او را نمی‌توانم.** (بیرجندی)
۵۶۰۳۸. **سگ را می‌خورد با پشم‌هایش.** (کاشانی)
۵۶۰۳۹. **سگ را می‌زند که شیر هوای کار خود را داشته‌باشد.** (شکورزاده)
۵۶۰۴۰. **سگ را نان بده، تا پای هر که با تو دشمن است بگیرد.** (نهبندانی)
۵۶۰۴۱. **سگ را نگاه توی روی صاحبش می‌کنند.** (شیرازی)
۵۶۰۴۲. **سگ را نگاه‌داری کنم که پایم را گاز بگیرد؟** (رامسری)
۵۶۰۴۳. **سگ را هرچه بیشتر بزنی بیشتر گاز می‌گیرد.** (سخن)
۵۶۰۴۴. **سگ را هم با صاحبش حساب می‌کنند.** (لری)
۵۶۰۴۵. **سگ را هنگام خوردن غذا گیر می‌اندازند.** (گیلکی)
۵۶۰۴۶. **سگ رفت، طناب را هم با خود برد.** (آذری، قشقایی)
۵۶۰۴۷. **سگ رفت کلّه‌پز جایش نشست.** (شکورزاده)
۵۶۰۴۸. **سگ رفت که روباه را بگیرد، روباه گفت: «کاسه‌ی‌آرد جویم را بده.»** (لری)
۵۶۰۴۹. **سگ رفیق استخوان است.** (افغانی)
۵۶۰۵۰. **سگ رو به‌جایی پارس می‌کند که از آن ترس دارد.** (آذری)
۵۶۰۵۱. **سگ روزی که سیر باشد، دزدی می‌کند.** (گنبدکاووسی)
۵۶۰۵۲. **سگ روی تو نه، روی خواهان تو.** (هراتی)
۵۶۰۵۳. **سگ روی مزار شاشیده.** (هزاره‌ای)
۵۶۰۵۴. **سگزآبادی*هستی هیچ، راهزن هم هستی.** (اشتهاردی)
۵۶۰۵۵. **سگ، ز دنیادار بِه.** (سیف‌فرغانی؛ دیوان: ۱۸۶)

۵۶۰۵۶. **سگ زرد، از خود دارد درد.** (سیستانی)
۵۶۰۵۷. **سگِ زرد، برادر شغال است.** (بهمنیاری، بختیاری، تهرانی، حییم، خزینه، دهخدا، شکورزاده، عوام، قمی، کوچه، هبله‌رودی، مشمر، بیرجندی)
۵۶۰۵۸. **سگ زرد برادر شغاله، کاشی هم از جنس سفاله.** (نیشابوری، بیرجندی)
۵۶۰۵۹. **سگ زرد برادر گرگ، مستی دهقان از چوخه سرخ است.** (کرمانجی)
۵۶۰۶۰. **سگ زرد را که چوب برداری، فرار می‌کند.** (بختیاری)
۵۶۰۶۱. **سگ، زرد و سیاه ندارند.** (تهرانی)
۵۶۰۶۲. **سگ زرده سگ توله زاییده.** (بروجردی)
۵۶۰۶۳. **سگ زرد هم گرگ است.** (بیرجندی)
۵۶۰۶۴. **سگ زشت واق‌واقش هم زشته.** (سورمقی)
۵۶۰۶۵. **سگ ز صاحب روی گردان می‌شود چون سیر شد/ نفس باشد در تهیدستی به فرمان بیشتر.** (صائب: ۲۲۳۵، تکمله)
۵۶۰۶۶. **سگِ زنده بِهْ که شیر مرده.** (بهمنیاری، شکورزاده، کردی)
۵۶۰۶۷. **سگ زنده، حَسن زنده.** (سبزواری)
۵۶۰۶۸. **سگ زننده خود را دوست دارد.** (خوزستانی)
۵۶۰۶۹. **سگ زوزه‌ی خود را نمی‌شنود و آب شرشر خود را.** (سمنانی)
۵۶۰۷۰. **سگ، زیاد خوک نمی‌گیرد.** (تالشی)
۵۶۰۷۱. **سگ زیر گِل بماند حیف است.** (آملی)
۵۶۰۷۲. **سگِ سرخ، دایی شغال است.** (ترکمنی)
۵۶۰۷۳. **سگ سر صاحبش را می‌خورد.** (بهمنیاری)
۵۶۰۷۴. **سگ سر صاحبش را نمی‌شناسد.** (عوام)
۵۶۰۷۵. **سگ سزایش است، پشت در جایش است.** (شهربابکی)
۵۶۰۷۶. **سگ سفید بازار ابریشم را خراب می‌کند.** (رامسری)
۵۶۰۷۷. **سگ سفید برادر سگ سیاه است.** (مازندرانی)
۵۶۰۷۸. **سگ سفید، برای پنبه‌فروش زیان دارد.** (آذری، گیلکی)
۵۶۰۷۹. **سگ سفید را دوغ می‌پندارد از عقبش می‌دود.** (مشکین‌شهری)
۵۶۰۸۰. **سگ سفید سگ و سگ سیاه هم سگ.** (تاجیکی)
۵۶۰۸۱. **سگِ سفید ضرر پنبه فروش است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه)
۵۶۰۸۲. **سگ، سفید یا زرد ندارد.** (قشقایی)
۵۶۰۸۳. **سگ سگ است ارچه پاسبان باشد / بد بد است گرچه نیک‌دان باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۷۱، امثال‌موزون، دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۵۶۰۸۴. **سگ سگ است، توله سگ هم سگ.** (رامسری، گیلکی)
۵۶۰۸۵. **سگ سگ است، حتّی اگر طوق بر گردنش بگذاری.** (خوزستانی)
۵۶۰۸۶. **سگ، سگ بودن را ترک کند، پرسه زدنش را ترک نمی‌کند.** (آذری)
۵۶۰۸۷. **سگ سگ را گاز می‌گیرد، برای گدا روزی می‌شود.** (طارمی، تالشی)
۵۶۰۸۸. **سگ، سگ را گزد ولیکن چون گرگ را بینند متّحد (هم‌پشت) شوند.** (مرزبان‌نامه، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۵۶۰۸۹. **سگ، سگ را گیرد.** (مرزبان‌نامه: ۳۵۹)
۵۶۰۹۰. **سگ، سگ را می‌بیند دم تکان می‌دهد.** (گیلکی)
۵۶۰۹۱. **سگ سگ را می‌خورد، استخوانش را دور نمی‌اندازد.** (سخن)
۵۶۰۹۲. **سگ، سگ را می‌گیرد برای کولی راه باز می‌شود.** (گیلکی)
۵۶۰۹۳. **سگ، سگ را ندرّد.** (شکورزاده)
۵۶۰۹۴. **سگ، سگ را نمی‌خورد.** (حییم)
۵۶۰۹۵. **سگ سگی می ریند.** (مازندرانی)
۵۶۰۹۶. **سگ سلاح و گربه بلا.** (لاری)
۵۶۰۹۷. **سگ سور از گلّه دور.** (افغانی)
۵۶۰۹۸. **سگ سوزن خورده.** (نامه‌ی‌داستان، کرمانی)
۵۶۰۹۹. **سگ سیاه برادر سگِ ابلق است.** (تالشی)
۵۶۱۰۰. **سگ سیاه و سفید ندارد.** (بختیاری، شیرازی، عوام، لری)
۵۶۱۰۱. **سگ سیاه و سفید هم دایی شغال است.** (آذری)
۵۶۱۰۲. **سگ سیر است و قلیه تُرُش.** (شاهد، شکورزاده، شیرازی، کوچه، عوام)
۵۶۱۰۳. **سگ سیر باشد، دنبال هیچ‌کس نمی‌رود.** (سمنانی)
۵۶۱۰۴. **سگ سیر به شکار نمی‌رود و لشکر زردار به کارزار.** (خرابات)
۵۶۱۰۵. **سگ سیر دنبال کسی نمی‌آید (نمی‌رود).** (عوام، سهیلی)
۵۶۱۰۶. **سگ سیر سرکش می‌شود.** (دهخدا، حییم، تکمله)
۵۶۱۰۷. **سگ سیر شده و قلیه‌ی‌ترش.** (ایزدخواستی)
۵۶۱۰۸. **سگ سیر شکار نمی‌کند.** (کردی)
۵۶۱۰۹. **سگ سیر، قلیه‌ی‌ترش.** (دهخدا، عوام، تهرانی، بهمنیاری، خزینه، دماوندی، هبله‌رودی)
۵۶۱۱۰. **سگ سیر و انگور ترش.** (جروق فارس)
۵۶۱۱۱. **سگ سیلی می‌خورد گربه تپانچه.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۵۶۱۱۲. **سگش از خودش بهتر است.** (نطنزی، آذری)

۵۶۱۱۳. **سگ شاشیده، شتک پاشیده.** (مازندرانی)
۵۶۱۱۴. **سگش افغانی عوعو می‌کند.** (گنبدکاووسی)
۵۶۱۱۵. **سگِ شب است و آدم روز.** (آملی)
۵۶۱۱۶. **سگش به این می‌ارزد.** (تهرانی)
۵۶۱۱۷. **سگش به (بهتر، بعض) از خودش است.** (دهخدا، حییم، تهرانی، کرمانی، سیرجانی، قمی، شهربابکی)
۵۶۱۱۸. **سگش به هزار مثل او می‌ارزد.** (عوام)
۵۶۱۱۹. **سگ شبیه اسب است، شوهر شبیه دایی.** (ترکمنی)
۵۶۱۲۰. **سگش را بزن که صاحبش پند بگیرد.** (افغانی)
۵۶۱۲۱. **سگش (سگی) به بامی جسته، گَردش به ما نشسته.** (کوچه)
۵۶۱۲۲. **سگ شکاری بهتر از یک مادیان است.** (بهبهانی)
۵۶۱۲۳. **سگ شما تیشه‌ی (تبر) ما را نیاورده.** (جیرفتی، آذری)
۵۶۱۲۴. **سگ شهر از غزال صحرا به.** (افغانی)
۵۶۱۲۵. **سگ شهر استخوان شکار کند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۴۱، بهمنیاری، خرمی)
۵۶۱۲۶. **سگ صاحبش را ببیند دُم می‌جنباند.** (گیلکی)
۵۶۱۲۷. **سگ صاحبش را پیدا نمی‌کند.** (کوچه)
۵۶۱۲۸. **سگ صاحبش را گم می‌کند.** (هزاره‌ای)
۵۶۱۲۹. **سگ صاحبش را می‌خورد.** (ایلامی)
۵۶۱۳۰. **سگ صاحبش را می‌شناسد.** (شکورزاده، تاجیکی، شوشتری)
۵۶۱۳۱. **سگ، صاحبش را نمی‌شناسد.** (بهمنیاری، ایلامی، آذری، حییم، دهخدا، قمی، شوشتری، نهاوندی، گلبافی)
۵۶۱۳۲. **سگ، صاحبش را نمی‌گیرد.** (بهمنیاری)
۵۶۱۳۳. **سگ صاحبش را و گربه خانم صاحبش را نمی‌شناسد.** (ترکمنی)
۵۶۱۳۴. **سگ صلح کند به استخوانی.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۱۷۲)
۵۶۱۳۵. **سگ صلح کند به استخوانی / ناکس نکند وفا به‌جانی.** (تهرانی)
۵۶۱۳۶. **سگ عالم از آدمِ جاهل ننگ دارد.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۱۸)
۵۶۱۳۷. **سگ، عزراییل گربه است.** (گیلکی)
۵۶۱۳۸. **سگ عف‌عف می‌کند کاروان به راه خود می‌رود.** (افغانی، آذری)
۵۶۱۳۹. **سگ علمدار لوست*، نه آشنا می‌شناسد نه غیر را.** (فرهنگ‌نامه)
۵۶۱۴۰. **سگ عوعو کرد، عروس بیرون پرید.** (کردی)
۵۶۱۴۱. **سگ عوعو می‌کند، خروس قوقولی‌قوقو می‌کند، فکر می‌کند دهات و آبادی است.** (تبریزی)
۵۶۱۴۲. **سگ عوعو می‌کند، شتر می‌چرد.** (بوشهری)
۵۶۱۴۳. **سگ غافلگیر، دندان نشان نمی‌دهد.** (قشقایی)
۵۶۱۴۴. **سگ غذایی که خورده‌استفراغ نمی‌کند.** (قشقایی)
۵۶۱۴۵. **سگ غریبه دم خود را لای پایش می‌چسباند.** (قشقایی)
۵۶۱۴۶. **سگ غریبه وارد مسجد که شد، کتکش می‌زنند.** (قشقایی)
۵۶۱۴۷. **سگ فلانی خوک را نگرفت.** (رشتی)
۵۶۱۴۸. **سگ قافله باش ولی کوچک قافله نباش.** (لری)
۵۶۱۴۹. **سگ قافله باشی و خُرد قافله نی.** (افغانی)
۵۶۱۵۰. **سگ قافله هرجایی خود را می‌سازد ایله*.** (افغانی)
۵۶۱۵۱. **سگ قصّاب‌خانه بی‌عار می‌شود.** (قشقایی)
۵۶۱۵۲. **سگ قصّاب‌خانه چاق می‌شود، امّا چابک نخواهد شد.** (قشقایی)
۵۶۱۵۳. **سگ قیمت قلّاده چه داند و خر لذّت لوزینه چه شناسد.** (طوطی‌نامه: ۳۲۲)
۵۶۱۵۴. **سگ کاردیده بگیرد (بدرّد) پلنگ.** (فردوسی: ۵۹۹، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۵۶۱۵۵. **سگ کاشی به از اکابر قم / با وجودی که سگ به از کاشی است.** (دهخدا، مثمر، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، هبله‌رودی)
۵۶۱۵۶. **سگ کجا، خانه کجا؟** (عوام)
۵۶۱۵۷. **سگ کجا، قالی کجا؟** (بختیاری)
۵۶۱۵۸. **سگ کجا کیف داشت، که چاقو داشته‌باشد.** (دماوندی)
۵۶۱۵۹. **سگ کجا، لانه کجا؟** (شکورزاده، دهخدا، تهرانی)
۵۶۱۶۰. **سگ کجا و مهربانی کجا؟** (رامسری)
۵۶۱۶۱. **سگک خجالت مکش، جلوتر بیا.** (سیستانی)
۵۶۱۶۲. **سگ‌کش توله‌کش دارد و ارمنی شیپورچی.** (فیروزکوهی)
۵۶۱۶۳. **سگ‌کُش کرده‌اند.** (سخن)
۵۶۱۶۴. **سگ کلوچه حلوا را نمی‌خواهد و قهر کرده است.** (آمره‌ای)
۵۶۱۶۵. **سگ کله‌پاچه دارد.** (رامسری)
۵۶۱۶۶. **سگ کم از شیر نباشد چو شبان با گلّه است.** (صائب: ۲۴۰/۷۷۱، تکمله)
۵۶۱۶۷. **سگ کوچک، نزد سگ بزرگ عوعو نمی‌کند.** (مرندی)
۵۶۱۶۸. **سگ کور در خانه‌اش را نمی‌شناسد.** (آذری)
۵۶۱۶۹. **سگ کور هم از تو خیری ندیده.** (آذری)
۵۶۱۷۰. **سگ ک..نم می‌گذارد، نمی‌توانم چخ بگویم.** (قشقایی)
۵۶۱۷۱. **سگ کوی لیلی است.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه، کاوش)
۵۶۱۷۲. **سگ که اجلش می‌رسد، (می‌رود) در مسجد خرابی می‌کند.** (بهمنیاری، کوچه)

۵۶۱۷۳. **سگ که اجلش می‌رسد، نان چوپان را می‌خورد.** (سخن)

۵۶۱۷۴. **سگ که از دم خود عار و ننگ کند، سگ‌کش می‌گیرد.** (هزاره‌ای)

۵۶۱۷۵. **سگ که استخوان می‌خورد، باید فکر ریدنش (ک..نش) را هم بکند.** (سمنانی، مازندرانی، رامسری)

۵۶۱۷۶. **سگ که استخوان می‌خورد، موقع دفع زوزه می‌کشد.** (سمنانی)

۵۶۱۷۷. **سگ که برای خودش پشم نمی‌کند، برای دیگران کشک می‌کند؟** (کوچه)

۵۶۱۷۸. **سگ که برای درویش پارس نمی‌کند؟** (رامسری)

۵۶۱۷۹. **سگ که به آب تر شود پلیدتر شود.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۴، شکورزاده)

۵۶۱۸۰. **سگ که به جان سگ افتد راه برای شغالان باز می‌شود.** (گیلکی)

۵۶۱۸۱. **سگ که به سگ می‌رسد، دمش را تکان می‌دهد.** (بهمنیاری)

۵۶۱۸۲. **سگ که بی‌عرضه شد شغال هم او را بازی می‌دهد.** (سمنانی)

۵۶۱۸۳. **سگ که پاچه‌ی آدم را بگیرد، آدم پاچه‌ی سگ را نمی‌گیرد.** (عوام)

۵۶۱۸۴. **سگ که پارس کند باران بند نمی‌آید.** (زرقانی)

۵۶۱۸۵. **سگ که پارس کند زبانش را می‌برند؟** (بختیاری)

۵۶۱۸۶. **سگ که پیر شد از جلو هاف هاف می‌کند از عقب زیر زیر.** (شکورزاده)

۵۶۱۸۷. **سگ که پیر شد حلاّج گرگ می‌شود.** (قمی)

۵۶۱۸۸. **سگ که پیر می‌شود، مسخره‌ی (رقاص) گرگ می‌شود.** (خوانساری، فرهنگ‌نامه، شهربابکی)

۵۶۱۸۹. **سگ که چاق شد، قرمه‌اش نمی‌کنند.** (حییم، شکورزاده، دهخدا، عوام، فرهنگ‌نامه)

۵۶۱۹۰. **سگ که چاق شد، گوشتش خوراکی نمی‌شود (نمی‌خورند).** (عوام، شیرازی)

۵۶۱۹۱. **سگ که چاق و چلّه شد صاحبش را می‌گیرد.** (مازندرانی)

۵۶۱۹۲. **سگ که دولتمند شد به او بگو آقای شیر.** (شکورزاده)

۵۶۱۹۳. **سگ که زیاد پارس کرد دمش را زیر سرش می‌گذارند، می‌خوابد.** (لری)

۵۶۱۹۴. **سگ که سرش درد می‌آید (اجلش می‌رسد)، نان چوپان را می‌خورد.** (بهمنیاری)

۵۶۱۹۵. **سگ که سرش می‌خارد، سر توی توبره‌ی چوپان می‌کند.** (بهمنیاری، خرمی)

۵۶۱۹۶. **سگ که سیر باشد می‌گوید: «گوشت قلیه بو می‌دهد.»** (خراسانی)

۵۶۱۹۷. **سگ که سیر شد دنبال آدم نمی‌آید.** (شکورزاده)

۵۶۱۹۸. **سگ که سیر شد، سرکش (هار) می‌شود.** (شکورزاده، عوام)

۵۶۱۹۹. **سگ که سیر شد، صاحبش را گاز می‌گیرد.** (مازندرانی)

۵۶۲۰۰. **سگ که سیر شد قلیه (قرمه) می‌ترشد.** (کوچه، مازندرانی، سیرجانی)

۵۶۲۰۱. **سگ که سیر شد، نواله دور می‌اندازد.** (شیرازی، دلیجانی)

۵۶۲۰۲. **سگ که سیر شود، دزدی می‌کند.** (ترکمنی)

۵۶۲۰۳. **سگ که سیر می‌شود، گربه را به مهمانی می‌خواند.** (سیستانی)

۵۶۲۰۴. **سگ که شد منظور نجم‌الدین سگان را سَرور است.** (امیرعلی‌شیر نوایی)

۵۶۲۰۵. **سگ که صاحبش را می‌بیند دم می‌جنباند.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۵۶۲۰۶. **سگ که گنده شد، مگر گوشتش خوردنی است؟** (اصفهانی)

۵۶۲۰۷. **سگ که گوشش را می‌برند، ظالم‌تر (گزنده‌تر) می‌شود.** (بهبهانی، آذری)

۵۶۲۰۸. **سگ که گُه خورد، که خوردنش را ترک نمی‌کند.** (مازندرانی)

۵۶۲۰۹. **سگ که می‌خواهد استخوان را بخورد، اوّل زیر دمش را نگاه می‌کند، بیرون می‌رود یا نه.** (بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۵۶۲۱۰. **سگ که وفایی به ریا نیستش/ ز آدمیی به که وفا نیستش.** (امیرخسرو دهلوی مطلع‌الانوار: ۱۱۳، تکمله)

۵۶۲۱۱. **سگ که هیز باشد، گرگ به آبادانی هم می‌آید.** (آذری)

۵۶۲۱۲. **سگ کی پدر داشت که عمو داشته‌باشد؟** (سمنانی)

۵۶۲۱۳. **سگ کی را گاز می‌گیرد؟ پای لنگ مرا.** (رامسری)

۵۶۲۱۴. **سگ کیست روباه نازورمند / که شیر ژیان را رساند گزند.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۷۷، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)

۵۶۲۱۵. **سگ کیست که پشمش باشد.** (عوام)

۵۶۲۱۶. **سگ کیست که فلان کار را بکند؟** (حییم)

۵۶۲۱۷. **سگ کیش می‌کند.** (آملی)

۵۶۲۱۸. **سگ گاز بگیرد، مرهم دارد ولی آدم گاز بگیرد مرهم ندارد.** (رامسری)

۵۶۲۱۹. **سگ گازگرفته خوب می‌شود، ولی آدم‌گرفته خوب نمی‌شود.** (مازندرانی)

۵۶۲۲۰. **سگ گازمان گرفته که باقلا درمانمان باشد؟** (بختیاری)

۵۶۲۲۱. **سگ گدا را دوست ندارد، صاحب‌خانه هیچ‌کدام را.** (زرقانی)
۵۶۲۲۲. **سگ گرد* پارس می‌کند، نشان این است که در مزرعه خوک وارد شده.** (رامسری)
۵۶۲۲۳. **سگ گردن بر بسته به شکار نمی‌آید.** (تاجیکی)
۵۶۲۲۴. **سگ گرسنه‌ای است که در خانه‌ی ثروتمندی زندگی می‌کرد.** (قشقایی)
۵۶۲۲۵. **سگ گرسنه با شیر دست و پنجه نرم می‌کند.** (قشقایی، آذری)
۵۶۲۲۶. **سگ گرسنه به گلّه نمی‌رود.** (سبزواری)
۵۶۲۲۷. **سگ گرسنه چارق می‌دزدد.** (آذری)
۵۶۲۲۸. **سگ گرسنه خاطر خودش را هم می‌خواهد.** (رامسری)
۵۶۲۲۹. **سگ گرسنه دنبال آدم می‌افتد.** (کردی)
۵۶۲۳۰. **سگ گرسنه را سگ هم لیس نمی‌زند.** (رامسری)
۵۶۲۳۱. **سگ گرسنه، زاغ کور و بز لاغر به.** (بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۵۶۲۳۲. **سگ گرسنه، سر می‌کُند به سفره‌ی صاحبش.** (بختیاری)
۵۶۲۳۳. **سگ گرسنه، عاصی نمی‌شود.** (آذری)
۵۶۲۳۴. **سگ گرسنه، ک..ن سگ سیر را می‌لیسد.** (آذری)
۵۶۲۳۵. **سگِ گرفته بهتر از آدم گرفته‌است.** (آملی)
۵۶۲۳۶. **سگ گرگرفته، آب از رودخانه می‌خورد.** (قائم‌شهری)
۵۶۲۳۷. **سگ گَر و قلّاده‌ی زر؟** (عوام، دهخدا، حییم، شکورزاده)
۵۶۲۳۸. **سگِ گَر و کلاه به سر.** (شکورزاده)
۵۶۲۳۹. **سگ گَری گرفته از سرچشمه آب می‌خورد.** (سورکی)
۵۶۲۴۰. **سگ گریه می‌کند که روی کومه‌ی فضولات حیوانی خوابیده‌ام، کومه می‌گوید سگ بر سرم خوابیده.** (لکی)
۵۶۲۴۱. **سگ گزنده همان به که آشنا باشد.** (دهخدا، حییم، افغانی، خزینه)
۵۶۲۴۲. **سگ‌گزیده از آب ترسد.** (خاقانی؛ دیوان: ۶۱)
۵۶۲۴۳. **سگ گفت: «ای استخوان چرا دیر آمدی؟» گفت: «سگی بدتر از تو مرا گرفت و بست.»** (لری)
۵۶۲۴۴. **سگ گفت: «صاحب‌خانه‌ام هفت پسر داشته که هر کدام لقمه‌ای به من بدهند.» گربه گفت: «صاحب‌خانه‌ام هفت پسر داشته‌باشد هر هفت تا کور تا من بروم دزدی.»** (گیلکی)
۵۶۲۴۵. **سگ گفت: «من که باید مگس را با دهان بگیرم، دُم را برای چه می‌خواهم؟»** (تالشی)
۵۶۲۴۶. **سگ گل‌محمّد چه زحمتی برای تو دارد؟** (سنگسری)
۵۶۲۴۷. **سگ گلّه که با گرگ یکی بشود، خود چوپان هم تکه تکه می‌شود.** (تهرانی)
۵۶۲۴۸. **سگ، گوشت را می‌خورد، استخوان را نمی‌شکند.** (شوشتری)
۵۶۲۴۹. **سگ، گوشتِ سگ را نمی‌خورد.** (آذری، قشقایی)
۵۶۲۵۰. **سگ گُه‌اش را نمی‌خورد.** (کردی)
۵۶۲۵۱. **سگ گُه خوردن را تَرک نمی‌کند.** (رامسری)
۵۶۲۵۲. **سگ گیلان، عوعو ترکی؟** (لنگرودی)
۵۶۲۵۳. **سگ گیل (جلگه‌ای) توله‌ی شکاری نمی‌شود.** (گیلکی)
۵۶۲۵۴. **سگ گیل (جلگه‌ای) و عوعو سگ چوپانی؟** (گیلکی)
۵۶۲۵۵. **سگ لاغری‌اش را به گرگ بروز نمی‌دهد.** (ترکمنی)
۵۶۲۵۶. **سگ لاید (عوعو کند) و کاروان گذرد.** (سخن)
۵۶۲۵۷. **سگ لاینده، گیرنده نباشد.** (دهخدا، حییم، آذری، شکورزاده)
۵۶۲۵۸. **سگلَک سگی داشت، سگِ سگلک سگی داشت.** (بیرجندی)
۵۶۲۵۹. **سگ لنگ به شکار نمی‌رود و اگر گرفت دیگر ول‌کن نیست.** (آذری)
۵۶۲۶۰. **سگ لنگ هم از شکار باز نمی‌ماند.** (آذری)
۵۶۲۶۱. **سگ لیلی است چونش خوار دارم/ که با لیلی هزاران کار دارم.** (دهخدا)
۵۶۲۶۲. **سگ ما خوابه سایه‌ی دیوار، خیال می‌کند سایه‌ی خودشه.** (همدانی)
۵۶۲۶۳. **سگ ماده از عجله توله سگ کور به دنیا می‌آورد.** (لکی)
۵۶۲۶۴. **سگ ماده به لانه‌ی شیر نر است.** (دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده، عوام)
۵۶۲۶۵. **سگ ماده در لانه‌ی خود شجاعت دارد.** (آذری)
۵۶۲۶۶. **سگ ماده دم نزند، سگ نر دنبالش نمی‌رود.** (رامسری)
۵۶۲۶۷. **سگ ماده را جز توله‌اش، هیچ سگی خفه نمی‌کند.** (آذری)
۵۶۲۶۸. **سگ ما رفت، چپر شما را شاشید.** (رامسری)
۵۶۲۶۹. **سگم اگر سگ می‌شد شغال نمی‌توانست از حیاط خانه‌ام عبور کند.** (تالشی)
۵۶۲۷۰. **سگمان کره می‌خورد، خودمان آرزوی دوغ داشتیم.** (بروجردی)
۵۶۲۷۱. **سگ‌مان نی‌زن شده.** (اقلیدی)
۵۶۲۷۲. **سگ ما و سن دیگرها میجکه*.** (تاجیکی)
۵۶۲۷۳. **سگ مثل علف مَرْغ*ریشه می‌دواند.** (رامسری)

۵۶۲۷۴. **سگ محمّد عرب است، از پیش می‌گیرد از پس هم می‌گیرد.** (زرقانی)
۵۶۲۷۵. **سگ محمّد عرب است می‌گویی بگیر، می‌گیرد، می‌گویی ول کن، دیگر ول نمی‌کند.** (زرقانی)
۵۶۲۷۶. **سگ محمّد نگاری است.** (کرمانی، سیرجانی)
۵۶۲۷۷. **سگ، مردار را و مردار، سگ را.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۲۷۸. **سگ مردم پارس نمی‌کند و بچّه‌ی مردم راه نمی‌رود.** (تایبادی)
۵۶۲۷۹. **سگ مردم، در آغل خودم گازم می‌گیرد.** (لری)
۵۶۲۸۰. **سگ مردم، در خانه‌ام مرا خورد.** (لری)
۵۶۲۸۱. **سگ مردنش گیرد در محراب مسجد میزک* می‌کند.** (تاجیکی)
۵۶۲۸۲. **سگ مرده صد تا صاحب پیدا می‌کند.** (شیرازی)
۵۶۲۸۳. **سگ مست با صحرا جنگ می‌کند.** (افغانی)
۵۶۲۸۴. **سگم عاره (عاردارد) که با فلانی بیرون بروم، گربه‌ام بیماره.** (قمی)
۵۶۲۸۵. **سگ مگر خانه‌سازه، سگ کنار دیوار درازه.** (مازندرانی)
۵۶۲۸۶. **سگ مگس، هیچ‌گاه کس نشود.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۲۹۰)
۵۶۲۸۷. **سگ ممکن است پارس نکند ولی از گوز رها کردن دست نمی‌کشد.** (لری)
۵۶۲۸۸. **سگ من است، غریب و آشنا نمی‌داند.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۲۸۹. **سگ منّت داره روی زمینه، زمین منّت داره که سگ رویش خوابیده.** (شهربابکی)
۵۶۲۹۰. **سگ می‌آید داخل و توله می‌رود بیرون.** (جیرفتی)
۵۶۲۹۱. **سگ میان خانه‌ی‌خود، زور دارد.** (گیلکی)
۵۶۲۹۲. **سگ میان هواران* است.** (کردی)
۵۶۲۹۳. **سگ می‌چخزد (می‌چخد، صدا می‌کند) کاروان می‌گذرد.** (تاجیکی، افغانی)
۵۶۲۹۴. **سگ می‌خواست شیتم* بده.** (گلبافی)
۵۶۲۹۵. **سگ می‌خواهد بخوابد، دمی در جایش می‌زند.** (سمنانی)
۵۶۲۹۶. **سگ می‌دود، چوپان راه می‌رود، هردو یک‌جا منزل می‌کنند.** (شهربابکی)
۵۶۲۹۷. **سگ می‌زنه، گربه می‌رقصه.** (همدانی، رامسری)
۵۶۲۹۸. **سگ می‌گوید خرده نان منزل صاحبم بهتر از پلوی منزل همسایه است.** (بهبهانی)
۵۶۲۹۹. **سگ می‌میرد، پراق* نمی‌میرد.** (امری)
۵۶۳۰۰. **سگ می‌نالد که چرا روی زمین خوابیده‌ام؟ زمین هم می‌نالد که چرا سگ روی من خوابیده‌است؟** (سخن)
۵۶۳۰۱. **سگ می‌نالد که روی زباله‌دان می‌خوابم، زباله‌دان می‌نالد که سگ رویم می‌خوابد.** (لری)
۵۶۳۰۲. **سگ نادان از تازی بیشتر می‌دود.** (قشقایی)
۵۶۳۰۳. **سگِ نازی‌آباد است، نه غریبه می‌شناسد نه آشنا.** (شکورزاده، حییم، دهخدا)
۵۶۳۰۴. **سگ نازی‌آباد می‌ماند، کوش کوش می‌گیرد امّا چخ چخ ول نمی‌کند.** (طالقانی)
۵۶۳۰۵. **سگ نازی‌آباد (یافت‌آباد) است، نه خودی سرش می‌شود نه بیگانه.** (عوام، کوچه)
۵۶۳۰۶. **سگ ناقلا دمبش فرمان می‌دهد.** (گلبافی)
۵۶۳۰۷. **سگ نالد (لاید) و کاروان گذرد.** (بهمنیاری، هبله‌رودی، عوام، دهخدا، شکورزاده)
۵۶۳۰۸. **سگ نان هرکس را بخورد، می‌شناسد.** (ترکمنی)
۵۶۳۰۹. **سگ نبود استخوان بخورد، گربه هم توسری می‌خورد.** (زرقانی)
۵۶۳۱۰. **سگ نبود چِخش کنم، گربه نبود پیشتش کنم / بادی بود آمد و رفت من چه کنم؟** (کوچه، دهخدا، شکورزاده)
۵۶۳۱۱. **سگ نجاست‌خوار را نمی‌کشند.** (قشقایی)
۵۶۳۱۲. **سگ نخواهد کرد شیری در شکار.** (ابن‌یمین: ۴۴۸)
۵۶۳۱۳. **سگ نداری، برای تو بلاید (عوعو کند).** (گیلکی)
۵۶۳۱۴. **سگ نر می‌داند که توی پوست چه هست؟** (گرمی‌ای)
۵۶۳۱۵. **سگ نزد خانه‌ی‌صاحبش شجاع است.** (شوشتری)
۵۶۳۱۶. **سگ نشسته ز استاده سرفرازتر است.** (صائب: ۸۲۹، امثال‌موزون)
۵۶۳۱۷. **سگ نشیند به‌جای کلبِ عفور*.** (شکورزاده)
۵۶۳۱۸. **سگ نشیند به‌جای گیپایی*.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، شکورزاده، تهرانی، دهخدا، کرمانی، امثال‌موزون، بهمنیاری، شیرازی)
۵۶۳۱۹. **سگِ نَفس، آشناگیر است.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۲۶۲)
۵۶۳۲۰. **سگ نگاه به دُمش می‌کند و استخوان می‌خورد.** (عوام)
۵۶۳۲۱. **سگ نگاه به سوراخ ک..نش می‌کند و استخوان می‌خورد.** (شیرازی، تهرانی)
۵۶۳۲۲. **سگ نگه‌دار، تا سرت را بجود.** (آذری)
۵۶۳۲۳. **سگِ نمک‌شناس بِهْ از آدم ناسپاس (نمک‌نشناس).** (شکورزاده، دهخدا، هبله‌رودی، عوام، لری)
۵۶۳۲۴. **سگ نمی‌توان به دستش داد تا اخته کند.** (عوام)
۵۶۳۲۵. **سگ نه‌ای استخوان چه خواهی کرد؟** (سنایی؛ مثنوی‌ها: ۲۹۲)
۵۶۳۲۶. **سگ نه سیاهی ببیند نه پارس کند.** (ترکمنی)
۵۶۳۲۷. **سگ نیز با قلاّده‌ی‌زرّین همان سگ است.** (سعدی؛ کلیات: ۷۸۲، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)

۵۶۳۲۸. **سگ و توله برای هم می‌کشند.** (بختیاری)
۵۶۳۲۹. **سگ و چوب‌دستی.** (سرخه‌ای)
۵۶۳۳۰. **سگ و دربان چو یافتند غریب / این گریبان بگیرید آن دامن.** (سعدی؛ گلستان: ۷۲، مشهدی)
۵۶۳۳۱. **سگ و دستگاه (دکّان) بزّازی؟** (شکورزاده)
۵۶۳۳۲. **سگ و دیوانه از همدیگر می‌ترسند.** (ترکمنی)
۵۶۳۳۳. **سگ و سنگ به هم بسته می‌شوند.** (دلیجانی)
۵۶۳۳۴. **سگ و سوار.** (افغانی)
۵۶۳۳۵. **سگ و سول، گربه‌ی رسول.** (دماوندی)
۵۶۳۳۶. **سگ و شپش بلای جان فقیرند.** (ترکمنی)
۵۶۳۳۷. **سگ و شغال آشتی باشند (بشوند) وای به حال مرغ و خروس محلّه.** (گیلکی)
۵۶۳۳۸. **سگ و شغال فرق نمی‌گذارد.** (گیلکی)
۵۶۳۳۹. **سگ و شغال هووی همدیگرند.** (گیلکی)
۵۶۳۴۰. **سگ وفادار از یار بی‌وفا بهتر است.** (تاجیکی)
۵۶۳۴۱. **سگ وفا دارد، ندارد آدمی.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۶۳۴۲. **سگ وفادار، زن بی‌وفاست.** (ترکمنی)
۵۶۳۴۳. **سگ وقتی به صاحبش می‌رسد دُم می‌جنباند.** (رامسری)
۵۶۳۴۴. **سگ وقتی پارس می‌کند به پشت خود نگاه می‌کند.** (کردی کلهری)
۵۶۳۴۵. **سگ وقتی پلنگ ببیند، آرام مخفی می‌شود.** (بهبهانی)
۵۶۳۴۶. **سگ وقتی پیر شد، دیگر برای صاحبش هم پارس نمی‌کند.** (رامسری)
۵۶۳۴۷. **سگ وقتی زمستان می‌شود، می‌گوید: «اگر بهار شود خانه‌ای بسازم.» «وقتی بهار می‌شود.» می‌گوید: «سگ هم خانه‌ساز است مگر؟»** (گیلکی)
۵۶۳۴۸. **سگ وقتی سیر بشود، قلیه سیر هم ترش می‌شود.** (گیلکی)
۵۶۳۴۹. **سگ وقتی صاحبش را ببیند زرنگ می‌شود.** (آمره‌ای)
۵۶۳۵۰. **سگ وقتی که خانه‌اش را دید عوعو می‌کند.** (آملی)
۵۶۳۵۱. **سگ، وقتی گرسنه بماند، گلخن (خرابه) ها را می‌کاود.** (آذری)
۵۶۳۵۲. **سگ و گربه اگر با هم صلح کنند، همه‌ی حیوانات با هم خوب می‌شوند.** (کرمانجی)
۵۶۳۵۳. **سگ و گربه دعوا کردند، کار رهگذر راست شد.** (چالدرانی)
۵۶۳۵۴. **سگ و گربه شده‌اند.** (تالشی)
۵۶۳۵۵. **سگ و گردش برروی مرز (برنج زاران).** (گیلکی)
۵۶۳۵۶. **سگ و گرگ با هم مخلوط شده‌اند.** (قشقایی)
۵۶۳۵۷. **سگ و گرگ با یکدگر ساختند، بنیاد (دمار از) گلّه را برانداختند.** (جیرفتی، شهربابکی)
۵۶۳۵۸. **سگ ولگرد، گرگ را به گلّه می‌آورد.** (تایبادی)
۵۶۳۵۹. **سگ و مرغ می‌گردند و زن شلخته می‌جویند.** (لری)
۵۶۳۶۰. **سگ و مسجد؟** (رامسری، گیلکی، نامه‌ی‌داستان)
۵۶۳۶۱. **سگ و مسجد را نگفته‌اند.** (کردی)
۵۶۳۶۲. **سگ‌ها به جان هم افتادند، برای گدا راه باز شد.** (تالشی)
۵۶۳۶۳. **سگ‌ها خوابیده‌اند، توله‌ها پارس می‌کنند.** (اهری)
۵۶۳۶۴. **سگ‌ها در سایه گیر و گربه‌ها در آفتاب گیر.** (بروجردی)
۵۶۳۶۵. **سگ‌ها را آب می‌دهد.** (سمنانی، آمره‌ای)
۵۶۳۶۶. **سگ هار تو را گرفته.** (کرمانی)
۵۶۳۶۷. **سگ هار چهل شب عمر می‌کند.** (کردی)
۵۶۳۶۸. **سگ هارش جُسته (گرفته) است.** (اصفهانی، تهرانی، زرقانی)
۵۶۳۶۹. **سگ هارش (هارم) نگرفته‌است.** (دهخدا)
۵۶۳۷۰. **سگ هارِ گیرافتاده آدم را می‌گیرد.** (مازندرانی)
۵۶۳۷۱. **سگ هارم نجسته (نگرفته) است.** (عوام)
۵۶۳۷۲. **سگ‌ها هم رفته‌اند توی لانه‌هایشان.** (سخن)
۵۶۳۷۳. **سگ‌ها همگی به دو، سگ گیوه‌کش هم به دو.** (ایلامی)
۵۶۳۷۴. **سگ‌های سلاّخ خانه و گربه‌های دبّاغ‌خانه.** (اصفهانی)
۵۶۳۷۵. **سگ هرجا سیر شود، همان‌جا می‌ماند، شوهر هرجا که به دنیا آمده.** (ترکمنی)
۵۶۳۷۶. **سگ هرچه بخواهد به شترسوار پارس کند.** (سخن)
۵۶۳۷۷. **سگ هرچه بیشتر چوب در دهانش بگذاری بدتر می‌کند.** (بختیاری)
۵۶۳۷۸. **سگ هرچه چاق بشود گوشتش خوردنی نیست.** (بهمنیاری، آذری)
۵۶۳۷۹. **سگ هرچه را خورده، همان را دفع می‌کند.** (قشقایی)
۵۶۳۸۰. **سگ هرچه‌قدر کفش بدزدد، باز هم پابرهنه است.** (مازندرانی)
۵۶۳۸۱. **سگ هرچه (قدر) هم چاق شود قُرمه نمی‌شود (قرمه‌اش نمی‌کنند).** (تهرانی، شکورزاده)
۵۶۳۸۲. **سگ هرچه گزنده باشد صاحبش را گاز نمی‌گیرد.** (مازندرانی)
۵۶۳۸۳. **سگ هرچه واق واق می‌کند، محلش نکنی بهتر است.** (اشتهاردی)

۵۶۳۸۴. **سگ هرچه هم چاق باشد، گوشتش را لای پلو نمی‌گذارند.** (تهرانی، عوام، خراسانی، قمی)
۵۶۳۸۵. **سگ هرزه‌گو، آن‌قدر بگو تا جانت به لبت برسد.** (سنگسری)
۵۶۳۸۶. **سگ هرزه مرس*است.** (هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی‌داستان، شاهد)
۵۶۳۸۷. **سگ هر سوار است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۳۸۸. **سگ هر محله را به‌جان شغال همان محله بینداز.** (اصفهانی)
۵۶۳۸۹. **سگ هفت جان دارد.** (شکورزاده)
۵۶۳۹۰. **سگ هماره حمله بر مسکین کند.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۴۳۷/۲)
۵۶۳۹۱. **سگ هم استفراغش می‌آید.** (لری)
۵۶۳۹۲. **سگ هم اگر از ایل بیرون رود گریه می‌کند.** (ترکمنی)
۵۶۳۹۳. **سگ هم اگر خواسته باشد هرجا بخوابد، زیرش را با دمش می‌روبد.** (گیلکی)
۵۶۳۹۴. **سگ هم اگر می‌خری باید خوش‌قدم باشد.** (آمره‌ای)
۵۶۳۹۵. **سگ هم به صورتش نگاه نمی‌کند.** (سخن)
۵۶۳۹۶. **سگ هم تحویلش نمی‌گیرد.** (آمره‌ای)
۵۶۳۹۷. **سگ هم داریم، کوت هم داریم.** (آذری)
۵۶۳۹۸. **سگ همراه سوار است.** (بویراحمدی، لری)
۵۶۳۹۹. **سگ هم زیاد توله می‌زاید.** (لری)
۵۶۴۰۰. **سگ همسایه، همسایه را گاز نمی‌گیرد.** (قشقایی)
۵۶۴۰۱. **سگ هم سرمایه می‌خواهد.** (تهرانی)
۵۶۴۰۲. **سگ هم گاهی پای صاحبش را گاز می‌گیرد.** (لری)
۵۶۴۰۳. **سگ هم وقتی پارس کردنش بیاید، پارس می‌کند.** (ترکمنی)
۵۶۴۰۴. **سگ همه‌کس بگیر است.** (گیلکی)
۵۶۴۰۵. **سگ همین‌که زبانش به زخمش رسید التیام یابد.** (کردی)
۵۶۴۰۶. **سگ هولکی از تازی بیشتر می‌دود.** (شیرازی، زرقانی)
۵۶۴۰۷. **سگ هو می‌کشد، گربه تپانچه.** (سخن)
۵۶۴۰۸. **سگ یا باید بدود یا صدا بدهد.** (بهمنیاری)
۵۶۴۰۹. **سگی از این بام به بام دیگری رود کمرش می‌شکنند.** (آذری)
۵۶۴۱۰. **سگی از گرسنگی سنگ آسیا را می‌لیسد، سگ دیگر ک..ن او را.** (نامه‌ی‌داستان، شیرازی، قشقایی، کردی، بختیاری)
۵۶۴۱۱. **سگی استخوانی از او می‌خواهد.** (کردی کلهری)
۵۶۴۱۲. **سگی است که سواره را پیاده می‌کند.** (مازندرانی)
۵۶۴۱۳. **سگی است که همراه سوار راه می‌رود.** (دیلمی)
۵۶۴۱۴. **سگ یا می‌دود یا زوزه (دوله) می‌کشد.** (لنجانی، سیرجانی)
۵۶۴۱۵. **سگ یا می‌دوه یا می‌ایسته و هل‌هل می‌زنه.** (شهربابکی)
۵۶۴۱۶. **سگی باش، امّا نوکر بیگی باش.** (دوانی)
۵۶۴۱۷. **سگی بگزدت که از خودت باشه.** (افغانی)
۵۶۴۱۸. **سگی بودم، پای صاحبم را گاز گرفتم.** (لری)
۵۶۴۱۹. **سگی به بامی جسته، گردش به ما نشسته.** (بهمنیاری، تهرانی، حییم، دهخدا، شکورزاده، شوشتری)
۵۶۴۲۰. **سگی پایش شکسته‌بود، دمش را می‌بستند.** (ایلامی)
۵۶۴۲۱. **سگی داشت آرد چاله‌ی‌آسیاب را می‌لیسید، سگی دیگر چاله‌ی ک..نش را لیس می‌زد.** (مازندرانی)
۵۶۴۲۲. **سگی را بالای بام خواندند، غرغرکنان گفت: «خانه مال خودم است.»** (فرهنگ‌نامه)
۵۶۴۲۳. **سگی را بزرگ کردم، گازم گرفت.** (خوزستانی)
۵۶۴۲۴. **سگی را خون دل دادم که با من یار می‌گردد / ندانستم که سگ چون خون خورد خونخوار می‌گردد.** (خرّمی شیرازی، شکورزاده، تهرانی، دهخدا، اصفهانی)
۵۶۴۲۵. **سگی را سوار گربه کرده‌اند.** (بافقی)
۵۶۴۲۶. **سگی را که از خداوند برید و پی تو گرفت، او را بران که روزی تو را نیز بگذارد و پی دیگری گیرد.** (دهخدا)
۵۶۴۲۷. **سگی را که به زور ببری به شکار، آهو را می‌گیرد به نشخوار.** (سیستانی)
۵۶۴۲۸. **سگی را که تعریفش را بکنی تخم‌مرغ‌خور می‌شود.** (مازندرانی)
۵۶۴۲۹. **سگی را که کسی پرورد، چون بزرگ شود پرورنده را بخورد.** (تاریخ طبری: ۲۱۰)
۵۶۴۳۰. **سگی را گر دهی نانی تو گاهی/ همیشه او در آن خانه گردد.** (ابن‌یمین: ۳۹۱)
۵۶۴۳۱. **سگی را گر کلوخی بر سر آید/ ز شادی برجهد کاین استخوانی است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۵، نامه‌ی‌داستان، شاهد)
۵۶۴۳۲. **سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش / نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۶، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)
۵۶۴۳۳. **سگی ز بام جسته‌بود، گردش به ما نشسته‌بود.** (دماوندی)
۵۶۴۳۴. **سگی شاشید و سسکه‌اش به تو رسیده.** (دامغانی)
۵۶۴۳۵. **سگ یک نان نداشت بخورد، دو نان بالای سرش می‌نهاد و می‌خوابید.** (آمره‌ای)

۵۶۴۳۶. **سگی که از راه می‌روی، بیا مرا گاز بگیر.** (آذری)
۵۶۴۳۷. **سگی که بچه‌خوک می‌درد، سرانجام خوک او را از پای در می‌آورد.** (مازندرانی)
۵۶۴۳۸. **سگی که براو فشارآورند، به اندازه‌ی تازی بدود.** (کردی)
۵۶۴۳۹. **سگی که برای خودش پشم نمی‌کند، برای دیگران کشک نخواهد کرد.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۶۴۴۰. **سگی که بیخود عوعو کند، برای صاحبش مهمان می‌آورد.** (قشقایی)
۵۶۴۴۱. **سگی که پاچه از قصّاب‌خانه بدزدد نان خودش را بریده.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۵۶۴۴۲. **سگی که پارس می‌کند برای خودش می‌ترسد.** (خوزستانی)
۵۶۴۴۳. **سگی که پارس می‌کند گاز نمی‌گیرد.** (بهمنیاری، کوچه، عوام)
۵۶۴۴۴. **سگی که پشت و پناه داشته‌باشد بر گرگ چیره‌شود.** (آذری)
۵۶۴۴۵. **سگی که پشتیبان دارد، گرگ را زیر پنجه می‌گیرد.** (آذری)
۵۶۴۴۶. **سگی که تعریفش را بکنی، گوسفندگیر می‌شود.** (شهربابکی)
۵۶۴۴۷. **سگی که در آخور خسبد نه کاه خورد و نه گذارد که ستور علف خورد.** (تاریخ‌الوزرا: ۶۲، تکمله)
۵۶۴۴۸. **سگی که در زاییدن شتاب کند توله‌ی کور می‌زاید.** (سخن)
۵۶۴۴۹. **سگی که دزد شد، کاریش نمی‌شه بکنی.** (شهربابکی)
۵۶۴۵۰. **سگی که زورکی به شکارش ببرند همین است.** (کرمانی)
۵۶۴۵۱. **سگی که شد دله، دیگر نمی‌رود رد گلّه.** (ورامینی)
۵۶۴۵۲. **سگی که صاحبش را گاز می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۵۶۴۵۳. **سگی که عوعو می‌کند با تکه‌ای (غذا) دهنش را ببند.** (مازندرانی)
۵۶۴۵۴. **سگی که کمک داشته‌باشد، گرگ را مغلوب می‌کند.** (اهری)
۵۶۴۵۵. **سگی که گرگ را دریده با گرگ هم‌دست می‌شود.** (ترکمنی)
۵۶۴۵۶. **سگی که گوشش بریده‌شود، درنده‌تر (هارتر) می‌گردد.** (قشقایی، شیرازی، زرقانی)
۵۶۴۵۷. **سگی که گُه می‌خورد، باید قاشقش را به کمرش ببندد.** (آذری)
۵۶۴۵۸. **سگی که مادر ندارد، نزد گلّه مبر.** (بختیاری)
۵۶۴۵۹. **سگی که واق‌واق می‌کند، دندان نمی‌گیرد.** (سبزواری)
۵۶۴۶۰. **سگی مانده‌است زوزه می‌کشد، پیرزنی مانده‌است به خود می‌شاشد.** (لکی)
۵۶۴۶۱. **سگی هست که با گرگ می‌خورد و با چوپان هم خاک بر سر می‌کند.** (نهبندانی)
۵۶۴۶۲. **سلاح اگرچه بار است، داشته به کار آید.** (افغانی)
۵۶۴۶۳. **سلاح به خانه و درم به کیسه.** (تاریخ طبری: ۷۴۵)
۵۶۴۶۴. **سلاحت را باید همیشه با خود داشته باشی.** (افغانی)
۵۶۴۶۵. **سلاح خویش به دشمن مده.** (تاریخ‌الوزرا: ۵۸)
۵۶۴۶۶. **سلاح مرد روز جنگ مال مرد است.** (هزاره‌ای)
۵۶۴۶۷. **سلام آن‌گه کلام.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۸/۱)
۵۶۴۶۸. **سلام از عالم بالا آمده.** (شکورزاده، افغانی)
۵۶۴۶۹. **سلام از کوچک است.** (دهخدا)
۵۶۴۷۰. **سلام از ماست.** (دهخدا)
۵۶۴۷۱. **سلام امروز من از فردایم نزدیک‌تر است.** (نمینی)
۵۶۴۷۲. **سلام اوّل به از علیک آخر است.** (بندر ماهشهری)
۵۶۴۷۳. **سلام او، لری است.** (شوشتری)
۵۶۴۷۴. **سلام بزرگ و کوچک ندارد.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، ایلامی)
۵۶۴۷۵. **سلامت از احتیاط خیزد.** (آذری)
۵۶۴۷۶. **سلامت با قناعت توأمانند.** (ابن‌یمین: ۳۳۷)
۵۶۴۷۷. **سلامت بایدت کس را میازار.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۲۷، شکورزاده، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)
۵۶۴۷۸. **سلامت به از حرب.** (تاریخ طبری: ۹۴)
۵۶۴۷۹. **سلامت بهْ از مال و جاه و زر است.** (شکورزاده)
۵۶۴۸۰. **سلامت در اقلیمِ آسودگی است.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۵۵، بهمنیاری)
۵۶۴۸۱. **سلامت در خموشی است.** (شکورزاده، افغانی، عوام)
۵۶۴۸۲. **سلامت در کنار است.** (عوام)
۵۶۴۸۳. **سلامت را، دیگر هیچ کس علیک نمی‌گیرد.** (گیلکی)
۵۶۴۸۴. **سلامتی آزارش می‌دهد.** (هبله‌رودی، مثمر، فرهنگ‌نامه)
۵۶۴۸۵. **سلامتی، بزرگی می‌آورد.** (ترکمنی)
۵۶۴۸۶. **سلامتی پادشاهی (سلطانی) است.** (هزاره‌ای، آذری)
۵۶۴۸۷. **سلامتی چگونه است، سرما و سرفه.** (خوزستانی)
۵۶۴۸۸. **سلامتی سلطانی است، نگو فقیر هستم.** (ساوه‌ای)
۵۶۴۸۹. **سلام خوب می‌کنی، ولی علیکت سرد.** (بختیاری)
۵۶۴۹۰. **سلام دادن، سلامتی سر خود آدم است.** (افغانی)
۵۶۴۹۱. **سلام دشمن، فحش است.** (گیلکی)
۵۶۴۹۲. **سلام دوستان بی‌طمع نیست.** (بیرجندی)
۵۶۴۹۳. **سلام دهاتی بی‌مقصد (مدّعا، مطلب) نیست.** (افغانی)
۵۶۴۹۴. **سلام دیروزت هم پیش طاقچه است.** (کرمانی)
۵۶۴۹۵. **سلام روستایی است.** (غنی‌کشمیری؛ دیوان: ۴۱)

۵۶۴۹۶. **سلام روستایی بی‌طمع نیست.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، امثال‌موزون، هبله‌رودی، عوام)
۵۶۴۹۷. **سلام سلامتی است (می‌آورد).** (دهخدا، تهرانی، شکورزاده)
۵۶۴۹۸. **سلام، سلامتی ایمان (جان) است.** (افغانی)
۵۶۴۹۹. **سلام سلام خویش تو هستم، صندلی بگذار تا بنشینم.** (رامسری)
۵۶۵۰۰. **سلام سنّت است و جواب آن واجب.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، افغانی)
۵۶۵۰۱. **سلام علیک سلام، از پیرپشته*آمدی یا از کچلام*؟** (گیلکی)
۵۶۵۰۲. **سلام علیکم آسیابونه، علیک‌السلام صاحب همبونه.** (گلپایگانی)
۵۶۵۰۳. **سلام علیکم حال شما چه‌طوره؟ شوهر پارسال شما چه‌طوره؟** (تهرانی)
۵۶۵۰۴. **سلام علیکم سه پایه، نه ک.. داری نه خایه.** (تهرانی)
۵۶۵۰۵. **سلام کُرد بی‌طمع نیست.** (کرمانشاهی، همدانی)
۵۶۵۰۶. **سلام کولی را علیک بگیری، از آدم احوال دوشاب پلو را می‌گیرد.** (لاهیجانی)
۵۶۵۰۷. **سلام گرگ بی‌طمع نیست.** (سخن)
۵۶۵۰۸. **سلام لر بی‌طمع (تمنّا) نیست.** (تهرانی، عوام، شیرازی، بوشهری، بختیاری، لری)
۵۶۵۰۹. **سلام لک، بی‌دلیل نیست.** (لکی)
۵۶۵۱۰. **سلام مستحب است و جواب آن واجب.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، عوام)
۵۶۵۱۱. **سلام و ترید.** (بختیاری)
۵۶۵۱۲. **سلام و علیک کوچک و بزرگ ندارد.** (گیلکی)
۵۶۵۱۳. **سلام و علیک همیشه در میان است.** (گیلکی)
۵۶۵۱۴. **سلام هم قرض، علیک هم قرض.** (تاجیکی)
۵۶۵۱۵. **سلسله‌جنبان است.** (هبله‌رودی، مشمر، خزینه)
۵۶۵۱۶. **سلسله سوز تو است، حرف تو گوز من است.** (سنگسری)
۵۶۵۱۷. **سلطان چو خوابش می‌برد از پاسبانش چه غُم.** (سعدی، فرهنگ‌نامه)
۵۶۵۱۸. **سلطان خبرش نیست که احوال گدا چیست؟** (خواجوی‌کرمانی، تکمله)
۵۶۵۱۹. **سلطان شبان است و عامی گلّه.** (سعدی؛ بوستان: ۳۳)
۵۶۵۲۰. **سلطان شکار لاغر، بخشد ملازمان را.** (عرفی شیرازی: ۲۱۴، تکمله)
۵۶۵۲۱. **سلطان کسی است که ساخته بر بوریای خویش.** (آشفته شیرازی، فرهنگ‌نامه)
۵۶۵۲۲. **سلطان که بود در پی آزار رعیّت/ گرگیست درافتاده در آن گلّه، شبان نیست.** (حزین لاهیجی: ۲۸۴، تکمله)
۵۶۵۲۳. **سلطان محمّد خربنده سنین کی سنده، منیم کی منده.** (کوچه)
۵۶۵۲۴. **سلطان نباشد یار من، الله بسازد کار من.** (تهرانی)
۵۶۵۲۵. **سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی.** (خاقانی: ۴۱۴)
۵۶۵۲۶. **سلطنت بلدرچین تا پایان خرمن‌کوبی ارزن است.** (آذری)
۵۶۵۲۷. **سلطنت چاره‌ی لب‌تشنگی حرص نکرد.** (صائب: ۱۱۱۰)
۵۶۵۲۸. **سلطنت گر همه یک لحظه بود مغتنم است.** (هبله‌رودی، جامی، تکمله، دهخدا، مثمر)
۵۶۵۲۹. **سلطنت یک روزه هم سلطنتی است.** (آذری)
۵۶۵۳۰. **سلق* شلق (شلوق)* است.** (دهخدا، حییم، بهمنیاری، کرمانی)
۵۶۵۳۱. **سلمان فارسی بیرون دروازه نایستاده.** (کوچه)
۵۶۵۳۲. **سلمانی خون خود را دید.** (لری)
۵۶۵۳۳. **سلمانی که گرسنه‌اش شود جای عروسی یادش می‌آید.** (لری)
۵۶۵۳۴. **سلمانی‌ها که بی‌کار می‌شوند، سر هم را می‌تراشند.** (تهرانی، دامغانی)
۵۶۵۳۵. **سُلَم*نشود مهتاب از گفتن شولم.** (مختاری، امثال‌موزون)
۵۶۵۳۶. **سلّه* گفتم بیار، کلّه آورد.** (تاجیکی)
۵۶۵۳۷. **سلیقه که نیست جان در عذاب است.** (شکورزاده، عوام)
۵۶۵۳۸. **سلیقه‌ها مختلف است.** (حییم، عوام)
۵۶۵۳۹. **سلیقه‌ی باغبان را گل نشان می‌دهد.** (دماوندی)
۵۶۵۴۰. **سلیمان با چنان حشمت، نظرها بود با مورش.** (حافظ: ۱۸۸، شکورزاده)
۵۶۵۴۱. **سلیمان بی‌ایمان، یک من آرد نیم من نان؟** (شکورزاده، ورامینی، عوام، کوچه)
۵۶۵۴۲. **سلیمان را کجا یاد آید از مور؟** (حسن دهلوی: ۱۹۴، تکمله)
۵۶۵۴۳. **سلیمان کی خزد در خانه‌ی مور؟** (امیرخسرو؛ خسرو و شیرین: ۶۴)
۵۶۵۴۴. **سلیمان گر شوی آخر نصیب گور می‌گردی.** (پرویز حقیقت: سمنانی۲۷۸)
۵۶۵۴۵. **سلیمان نشد هیچ دیو از انگشتری.** (شکورزاده)
۵۶۵۴۶. **سلیمان نی زند، سلطان برقصد.** (بیرجندی)
۵۶۵۴۷. **سلیم این پند را از من نگه‌دار/ سخن کم گو بسیار بشنو.** (افغانی)
۵۶۵۴۸. **سماع تنها شنیدن از بخیلی باشد.** (سمک‌عیّار: ۲۳۹/۵)

۵۶۵۴۹. **سماور حلبی است.** (سرخه‌ای)
۵۶۵۵۰. **سماور حلبی، زیر گل و خشتی / سرخاب، سفیداب مال زن زشتی.** (اصفهانی)
۵۶۵۵۱. **سماور زردم، دیگرچه دارم؟** (آذری)
۵۶۵۵۲. **سماور طلایی، نه قند دارد نه چایی.** (شهربابکی، لری)
۵۶۵۵۳. **سُمبه که پُر زور شد آدم کارد به شکم خود نمی‌زند.** (شهربابکی)
۵۶۵۵۴. **سمت باد را بگیر بیا.** (رامسری)
۵۶۵۵۵. **سمرقند صیقل روی زمین است، بخارا قوّت اسلام و دین است.** (تاجیکی)
۵۶۵۵۶. **سمّ سخت در شکم نمی‌ماند.** (ترکمنی)
۵۶۵۵۷. **سم قاطر خورده.** (دهخدا)
۵۶۵۵۸. **سمنانی یعنی نان توی سُم جاده.** (مازندرانی)
۵۶۵۵۹. **سمندر از آتش و مرغابی از آب نترسد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۵۶۰. **سمن در پای ره گم کرده خار است.** (شاملو، امثال‌موزون)
۵۶۵۶۱. **سمندر چه داند عذاب حریق؟** (سعدی؛ بوستان: ۱۰۳)
۵۶۵۶۲. **سمندر ز آتش نگیرد شکوه.** (ادیب: ۹۹۰، دهخدا)
۵۶۵۶۳. **سمندر لذّت خویش در آتش بیند.** (، تاریخ‌الوزرا: ۱۳۱، تکمله)
۵۶۵۶۴. **سمندر نه‌ای گرد آتش مگرد.** (سعدی؛ بوستان: ۱۱۲)
۵۶۵۶۵. **سمنو نخورده دهن (لپ) و دماغ ما سوخت (می‌سوزد).** (فیروزکوهی، ساروی، دماوندی)
۵۶۵۶۶. **سمنو و نمک؟ چه کسی گفته است؟** (سیستانی)
۵۶۵۶۷. **سُم و نعل با هم بیفکنند.** (، تاریخ‌الوزرا: ۱۱۱، تکمله)
۵۶۵۶۸. **سُم همه گرد است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۶۵۶۹. **سمیع خان کلاه خوبی دارد.** (هراتی)
۵۶۵۷۰. **سنبل غلات و بنشن به خرمنگاه آمد، زمستان شد.** (آذری)
۵۶۵۷۱. **سنبه‌اش پُر زور است.** (حییم، تهرانی، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، اراکی، شیرازی، عوام)
۵۶۵۷۲. **سنبه را پرزور دیده‌است.** (سنگسری)
۵۶۵۷۳. **سَنْ بیر کیشی، من بیر کیشی*.** (شکورزاده، آذری، دهخدا)
۵۶۵۷۴. **سن پیری، عاقبت نوخیری*.** (بوشهری)
۵۶۵۷۵. **سنّت جاهلان، خصومت است.** (گنبدکاووسی)
۵۶۵۷۶. **سنّت (ختنه) را تا شب عروسی نمی‌گذارند.** (تهرانی)
۵۶۵۷۷. **سنّت* واجب است امّا نه از بیخ.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۵۶۵۷۸. **سنجابی که به میدان می‌رود، سرم، چشمم نمی‌داند.** (مشکین‌شهری)

۵۶۵۷۹. **سِنجد را میرزا قبیدا می‌گویند.** (عوام)
۵۶۵۸۰. **سنجد، قبیده بادام شده.** (سخن)
۵۶۵۸۱. **سنجد که به خروار بخوری با پوست بخور.** (افغانی)
۵۶۵۸۲. **سنجد هم خودش را جزو میوه‌ها حساب کرده.** (سمنانی)
۵۶۵۸۳. **سنِّ خر پیر را دارد.** (کاشانی)
۵۶۵۸۴. **سندان نشاید شکستن به مشت.** (سعدی؛ بوستان: ۷۵، دهخدا)
۵۶۵۸۵. **سندان نگیرد ز پیکان نشان.** (فردوسی: ۸۷۸ دهخدا)
۵۶۵۸۶. **سند خرید و فروش ما دو تاست.** (قمی)
۵۶۵۸۷. **سندوار و مندوار کجا برویم تا قندهار.** (دماوندی)
۵۶۵۸۸. **سنده برادر گُه است.** (شوشتری)
۵۶۵۸۹. **سنده به چاه مستراح افتاده، شپش برایش قربانی کرده‌اند.** (سمنانی)
۵۶۵۹۰. **سنده چیست که سایه‌اش چه باشد.** (آذری)
۵۶۵۹۱. **سنده را با نیزه دَم دماغش نمی‌توان برد. (نمی‌رسد).** (عوام، تهرانی)
۵۶۵۹۲. **سنده را ورق می‌زند.** (عوام)
۵۶۵۹۳. **سنده سایه دارد، داماد سایه ندارد.** (شوشتری)
۵۶۵۹۴. **سنده سایه ندارد.** (شوشتری)
۵۶۵۹۵. **سن را در بازار اسب‌فروشان می‌پرسند.** (آذری)
۵۶۵۹۶. **سن که چهل شد، دیگر کشمکش است.** (مازندرانی)
۵۶۵۹۷. **سن که رسید به پنجاه، درد می‌رسد (فشار میاد) به چند جا.** (شیرازی، تهرانی)
۵۶۵۹۸. **سنگ آزار مزن بر دل ارباب صفا.** (جامی؛ فاتحةالشباب، شکورزاده)
۵۶۵۹۹. **سنگ آسیاب را باد می‌برد، تو کاه پوسیده جلوی باد می‌گیری؟** (بختیاری)
۵۶۶۰۰. **سنگ آسیاب را بساید بهتر است تا بی‌کار باشد.** (گیلکی)
۵۶۶۰۱. **سنگ آسیا بر سرش می‌گردد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۶۰۲. **سنگ آسیاب روی سرش بچرخد، خم به ابرو نمی‌آورد.** (تهرانی)
۵۶۶۰۳. **سنگ آسیا چون پی دانه گردد، شکسته‌شود.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۹۴، تکمله)
۵۶۶۰۴. **سنگ آشنا سه چارک است.** (عوام، قمی، کوچه، حییم، شکورزاده)
۵۶۶۰۵. **سنگ آمد و سخت آمد.** (خزینه، افغانی)
۵۶۶۰۶. **سنگ آن دنیا را این دنیا می‌کارد.** (دماوندی)
۵۶۶۰۷. **سنگ آور سخت آور.** (مثمر)
۵۶۶۰۸. **سنگ آید، به پای لنگ آید.** (شاهد، شکورزاده، هبله‌رودی، کوچه)

۵۶۶۰۹. **سنگ از جایش پا می‌شود، بد می‌گوید (تف و لعنت می‌کند).** (دهخدا، کوچه)

۵۶۶۱۰. **سنگ از دستش زمین نمی‌افتد.** (آمره‌ای)

۵۶۶۱۱. **سنگ از سنگ سخت‌تر است تیزی‌اش از نوک پرنده بیش‌تر است.** (ترکمنی)

۵۶۶۱۲. **سنگ از مشتم بیرون کرد.** (بختیاری)

۵۶۶۱۳. **سنگ از موم می‌سازد.** (سخن)

۵۶۶۱۴. **سنگ از یکی، قلماسنگ از یکی.** (آشتیانی)

۵۶۶۱۵. **سنگ است در بغل می‌پرزور شیشه را.** (صائب: ۳۶۰، امثال‌موزون)

۵۶۶۱۶. **سنگ است که سنگ می‌شکند.** (عوام، قمی)

۵۶۶۱۷. **سنگ است که گردوی ناجور را می‌شکند.** (بختیاری)

۵۶۶۱۸. **سنگ است که نمی‌ترکد.** (سرخه‌ای)

۵۶۶۱۹. **سنگ افزون می‌خورد نخلی که شد پربارتر.** (صائب: ۲۲۲۰، تکمله)

۵۶۶۲۰. **سنگ اگر از جای خود تکان خورد، جای خود را باز نیابد.** (کردی)

۵۶۶۲۱. **سنگ اگر زیر خاک دفن شود، حیف است.** (آملی)

۵۶۶۲۲. **سنگ اگر نرم می‌بود، روباه می‌خوردش.** (افغانی)

۵۶۶۲۳. **سنگ انداختم به گردو، نه سنگ آمد نه گردو.** (فرهنگ‌نامه، سخن)

۵۶۶۲۴. **سنگ‌انداز زیر بغلش پاره می‌شود.** (خوانساری)

۵۶۶۲۵. **سنگ با آب می‌شکند.** (لری)

۵۶۶۲۶. **سنگ با سبوی باز خواهیم زد.** (تاریخ بیهقی: ۹۹۵)

۵۶۶۲۷. **سنگبای*بی‌منّت به از فسنجان با ذلّت.** (اوزی)

۵۶۶۲۸. **سنگ باید از خودش آتش داشته‌باشد.** (شاهرودی)

۵۶۶۲۹. **سنگ باید بر پشت او نهند.** (مازندرانی)

۵۶۶۳۰. **سنگ بخواهی سر کسی را بشکنی، نمی‌دهد.** (کردی)

۵۶۶۳۱. **سنگ بداندیش نمی‌زند.** (شاهد)

۵۶۶۳۲. **سنگ بدگوهر اگر کاسه‌ی‌زرّین، شکند/ قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود.** (سعدی؛ کلیات: ۹۹۱)

۵۶۶۳۳. **سنگ بر آسمان انداختن برروی خویش افکندن است.** (تاریخ‌الوزرا: ۶، تکمله)

۵۶۶۳۴. **سنگ برای پرخاش با او به زبان می‌آید.** (زرقانی)

۵۶۶۳۵. **سنگ برای در بسته می‌آید.** (دماوندی)

۵۶۶۳۶. **سنگ بر باره‌ی‌حصار مزن/ که بود کز حصار سنگ آید.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۳، فرهنگ‌نامه)

۵۶۶۳۷. **سنگ بر پشت سنگ می‌کوبد تا شاید گردی بلند شود.** (مازندرانی)

۵۶۶۳۸. **سنگ بر جایش نهاد.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۶۶۳۹. **سنگ بردار، سگ دزد معلوم است.** (کردی کلهری)

۵۶۶۴۰. **سنگ بر درخت برای میوه اندازند.** (تاریخ‌الوزرا: ۷، تکمله)

۵۶۶۴۱. **سنگ بر دست و مار بر سر سنگ / خیره رایی بود قیاس و درنگ.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۹، فرهنگ‌نامه)

۵۶۶۴۲. **سنگ بر دل نهید و صبر کنید.** (مجیربیلقانی: ۳۷۵)

۵۶۶۴۳. **سنگ بر سنگ نمی‌ایستد.** (بهارعجم)

۵۶۶۴۴. **سنگ بر شیشه‌ی‌ارباب هنر می‌آید.** (صائب: ۱۷۵۰، تکمله)

۵۶۶۴۵. **سنگ بزرگ برداشتن علامت (نشانه‌ی) نزدن است.** (شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، کوچه، حییم، شیرازی)

۵۶۶۴۶. **سنگ بزرگ به هدف نمی‌خورد.** (لری)

۵۶۶۴۷. **سنگ بزرگ، سایه‌ی‌بزرگ دارد.** (قشقایی)

۵۶۶۴۸. **سنگ بزرگ، علامت نزدن است.** (تهرانی، بختیاری، شیرازی)

۵۶۶۴۹. **سنگ بسیار است امّا سیری به کار است.** (افغانی)

۵۶۶۵۰. **سنگ بفکن چو یافتی یاقوت.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۵، دهخدا)

۵۶۶۵۱. **سنگ بلا، سنگ قضا.** (گلبافی)

۵۶۶۵۲. **سنگ به آب اولی‌تر.** (کشف‌المحجوب: ۳۳۸)

۵۶۶۵۳. **سنگ به آسمان انداختن به روی خویش افکندن است.** (کوچه)

۵۶۶۵۴. **سنگ به آغوش دختران، همیشه تنها می‌خوابند.** (آذری)

۵۶۶۵۵. **سنگ به اتّکای سنگ دیگر به پای است.** (افغانی)

۵۶۶۵۶. **سنگ به از گوهر نایافته.** (نیما، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۵۶۶۵۷. **سنگ به پایش خورده.** (بهمنیاری)

۵۶۶۵۸. **سنگ به پای شکسته می‌خورد.** (شکورزاده، عوام، کوچه)

۵۶۶۵۹. **سنگ به پای لنگ است.** (هزاره‌ای، افغانی)

۵۶۶۶۰. **سنگ به پیش پای ما انداخت.** (افغانی)

۵۶۶۶۱. **سنگ به (توی) رودخانه‌ی‌خدا انداخته‌است (می‌اندازد، نینداخته، انداخته باشم).** (شکورزاده، تهرانی، حییم، دهخدا، عوام، شهربابکی)

۵۶۶۶۲. **سنگ به‌جای خود (خودش) سنگین است.** (دهخدا، هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر، افغانی، بهمنیاری، کوچه، گیلکی، عوام)

۵۶۶۶۳. **سنگ به‌جایش، چوب به‌جایش.** (هزاره‌ای)

۵۶۶۶۴. **سنگ به‌جایی که می‌خورد اثر می‌گذارد.** (ساوه‌ای)

۵۶۶۶۵. **سنگ به خانه بردن، بِهْ زِ ننگ بردن است.** (شکورزاده، کوچه)

۵۶۶۶۶. **سنگ به در (بر) بسته می‌آید (می‌خورد، می‌بارد).** (دهخدا، تکمله، بهمنیاری، نهاوندی، کوچه، عوام، تهرانی، حییم، سیرجانی، شکورزاده، اراکی)
۵۶۶۶۷. **سنگ به در بسته می‌خورد، هر دری باز باشد تو می‌رود.** (سمنانی)
۵۶۶۶۸. **سنگ به در خانه‌ی بیگم زد.** (زرقانی)
۵۶۶۶۹. **سنگ به درخت خرمای شاهانی زده‌است.** (اوزی)
۵۶۶۷۰. **سنگ به دریا چه می‌کند، کلوخ به چاه آب؟** (گیلکی)
۵۶۶۷۱. **سنگ به دریا زدن چه فایده دارد؟** (گیلکی)
۵۶۶۷۲. **سنگ به دندانش نمی‌زند.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۶۷۳. **سنگ به دین آشکار است، راه به رهرو.** (آذری)
۵۶۶۷۴. **سنگ به زبان آمد او به زبان نیامد.** (تهرانی)
۵۶۶۷۵. **سنگ به سگ می‌زنی، به دختر می‌خورد.** (کاشانی)
۵۶۶۷۶. **سنگ به سنگ بخورد، آهن به سنگ بخورد، آن‌ها دعوا کنند و ما تماشا کنیم.** (قشقایی)
۵۶۶۷۷. **سنگ به سنگ می‌خورد، آتش درمی‌آید.** (تهرانی)
۵۶۶۷۸. **سنگ به سنگ می‌خورد، بیضه هم به سر.** (مراغه‌ای)
۵۶۶۷۹. **سنگ به سنگ، ناخن به ناخن، شما دعوا، ما تماشا.** (آذری)
۵۶۶۸۰. **سنگ به شکم بسته‌ایم.** (لارستانی)
۵۶۶۸۱. **سنگ به مدفوع نزن تا پشنگه‌ی آن به تو نخورد.** (لری)
۵۶۶۸۲. **سنگ به من نخورد به رفیقم بخورد، انگار که به جوال کاه می‌خورد.** (آذری)
۵۶۶۸۳. **سنگ به هر نخلِ درخور ثمر آید.** (صائب:۲۱۶۵، تکمله)
۵۶۶۸۴. **سنگ بینداز، بغلت باز شود.** (دهخدا، بهمنیاری، کوچه، کرمانی، عوام)
۵۶۶۸۵. **سنگ‌پا شنیده‌بودیم، امّا ندیده‌بودیم.** (سبزواری)
۵۶۶۸۶. **سنگ‌پا گم شده‌است.** (بهمنیاری)
۵۶۶۸۷. **سنگ‌پایشان را گم کرده‌اند.** (کرمانی)
۵۶۶۸۸. **سنگ‌پای قزوین است نه رو.** (سخن)
۵۶۶۸۹. **سنگ‌پای مباش، تا گرامی باشی.** (عوام)
۵۶۶۹۰. **سنگ پرتاب کردن را به یاد دزد مینداز.** (قشقایی)
۵۶۶۹۱. **سنگ پرتاب کرده‌ای، طاقت سیالی*را داشته باش.** (مازندرانی)
۵۶۶۹۲. **سنگ پرت کرده، سرش را زیر آن می‌گیرد.** (بختیاری)
۵۶۶۹۳. **سنگ‌پشت به او لگد زده.** (کردی)
۵۶۶۹۴. **سنگ‌پشت را بکشی یا به پشت بگذاری تفاوت ندارد.** (اهری)
۵۶۶۹۵. **سنگ‌پشت نمی‌تواند راه برود، دایی‌اش را هم به دوش می‌گیرد.** (گرمه‌ای)
۵۶۶۹۶. **سنگ پنج‌مَن شده‌اند.** (بیرجندی)
۵۶۶۹۷. **سنگ تابستان، خوراک زمستان.** (افغانی)
۵۶۶۹۸. **سنگ تابستان و شیرینی زمستان است.** (مازندرانی)
۵۶۶۹۹. **سنگ تا جای خود است، سنگین است.** (بختیاری)
۵۶۷۰۰. **سنگ تا سنگین است، سر جای خودش است.** (شکورزاده)
۵۶۷۰۱. **سنگ تراش کی خرد گوهر شب‌فروز را.** (امیرخسرو دهلوی: ۱۶۳، تکمله)
۵۶۷۰۲. **سنگت کم، عمرت کم.** (کرجی)
۵۶۷۰۳. **سنگ، تکیه‌گاهِ سنگ است.** (آذری)
۵۶۷۰۴. **سنگ تمام برایش گذاشت (می‌گذارد).** (عوام، دماوندی)
۵۶۷۰۵. **سنگ توی پی است، نه در می‌آید نه عیب می‌کند.** (سخن)
۵۶۷۰۶. **سنگ توی چاه انداخته.** (سخن)
۵۶۷۰۷. **سنگ توی رودخانه‌ی خدا انداخته باشم.** (کرمانی)
۵۶۷۰۸. **سنگ توی سنگدان نمی‌ماند.** (زرقانی)
۵۶۷۰۹. **سنگ توی قبرش درآمده.** (زرقانی)
۵۶۷۱۰. **سنگ ته دریاست.** (افغانی)
۵۶۷۱۱. **سنگ جای خود محکم است.** (کردی، ارومیه)
۵۶۷۱۲. **سنگ جفای دوستان درد نمی‌کند بسی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۸۲، بهمنیاری)
۵۶۷۱۳. **سنگ جلوی پایش می‌اندازد.** (سبزواری، سرخه‌ای)
۵۶۷۱۴. **سنگِ جلوی پلّه است.** (لکی)
۵۶۷۱۵. **سنگ جواب می‌دهد و او جواب نمی‌دهد.** (بختیاری)
۵۶۷۱۶. **سنگ چرخِ خاله قورباغه*را گرو کشیده (می‌کشد).** (بهمنیاری، امثال‌موزون، عوام، دهخدا، سهیلی)
۵۶۷۱۷. **سنگ چو بر سنگ تکیه کند، دیوار به وجود می‌آید.** (آذری)
۵۶۷۱۸. **سنگ چون گردد ملایم، مومیاست.** (بیدل: ۲۸۲، امثال‌موزون)
۵۶۷۱۹. **سنگ چون یاقوت گردد، خار چون خرما شود.** (قطران)
۵۶۷۲۰. **سنگ خاله قورباعه را گرو می‌کشد.** (سخن)
۵۶۷۲۱. **سنگ خانه با بازار راست نمی‌آید.** (تاجیکی)
۵۶۷۲۲. **سنگ خدا صدا ندارد، وقتی که زد دوا ندارد.** (خوانساری)
۵۶۷۲۳. **سنگ خوانسار، گردوی خوانسار.** (گلپایگانی)
۵۶۷۲۴. **سنگ خودت را سبک نکن.** (لارستانی)
۵۶۷۲۵. **سنگ خود را با کسی وا می‌زند.** (شیرازی)
۵۶۷۲۶. **سنگ خود را به سینه می‌زند.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۷۲۷. **سنگ خودش تو سر خودش.** (سخن)

۵۶۷۲۸. **سنگ خودی سر آدم را می‌شکند.** (کردی)
۵۶۷۲۹. **سنگ خورده، سنگین شده.** (سخن)
۵۶۷۳۰. **سنگ خورد یکسره بر پای لنگ.** (سخن)
۵۶۷۳۱. **سنگ دادن برمحل بهْ از زر (دُر) دادن بی‌محل.** (امثال طبع هند، شکورزاده، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۵۶۷۳۲. **سنگ داغش کرد.** (کرمانی)
۵۶۷۳۳. **سنگ دامنت را بریز.** (مازندرانی)
۵۶۷۳۴. **سنگدانش را کندم.** (گیلکی)
۵۶۷۳۵. **سنگدان مرغ را با ریش من خورد می‌کنی؟** (ایلامی)
۵۶۷۳۶. **سنگ در پشتم آهک می‌شود.** (بختیاری)
۵۶۷۳۷. **سنگ در جایی که افتاده، سنگین‌تر است.** (آذری، ساوه‌ای)
۵۶۷۳۸. **سنگ در (به) خانه‌ی جهود انداخته.** (عوام)
۵۶۷۳۹. **سنگ درِ دکّان کاسب، بهتر از آدم بی‌کاره است.** (عوام، حییم)
۵۶۷۴۰. **سنگ در قبرمان درآمد.** (بوشهری)
۵۶۷۴۱. **سنگ در کار مردم می‌اندازد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۷۴۲. **سنگ در کاری وزنی ندارد.** (تاجیکی)
۵۶۷۴۳. **سنگ در کفش و کَیکْ در شلوار / کُلـه آن کـه نهی که در فتدت.** (سنایی؛ دیوان:۱۹۹)
۵۶۷۴۴. **سنگ در ک..نش می‌کردند، می‌گفت: «صدای تاق‌تاق می‌آید.»** (قشقایی)
۵۶۷۴۵. **سنگ در ک..نش نهی (بگذاری) آهک می‌شود.** (هبله‌رودی، مشمر، مشهدی، دزفولی)
۵۶۷۴۶. **سنگ در موزه دارد.** (مشمر)
۵۶۷۴۷. **سنگ دشمن از گلی که دوست به آدم می‌زند بهتر است.** (مهابادی)
۵۶۷۴۸. **سنگ دندان‌شکن به کس نمی‌دهد.** (ایلامی)
۵۶۷۴۹. **سنگ دوست، سخت می‌رنجاند.** (آذری)
۵۶۷۵۰. **سنگ دوست، کشنده‌است.** (فرهنگ‌نامه)
۵۶۷۵۱. **سنگ را آب نمودن هنر توفان است.** (عباس قلیخان، اویسی۶۸۹)
۵۶۷۵۲. **سنگ را با دندان می‌گیرد.** (لری)
۵۶۷۵۳. **سنگ را با عمل و سعی، گهر باید کرد.** (طایی، اویسی۷۱۲)
۵۶۷۵۴. **سنگ را باید به سنگ بسابی تا گرد بلند شود.** (مازندرانی)
۵۶۷۵۵. **سنگ را بسته و سگ را گشاده‌اند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۰، مشهدی، عوام، لکی)
در اصل: **سگ را گشاده و سنگ را بسته**
۵۶۷۵۶. **سنگ را به دبّه انداخت.** (افغانی)
۵۶۷۵۷. **سنگ را به دبّه انداخته جق‌جق می‌کند.** (افغانی)
۵۶۷۵۸. **سنگ را به دبّه لول داد.** (افغانی)
۵۶۷۵۹. **سنگ را به سنگ بزن شاید آبی درآید.** (رامسری)
۵۶۷۶۰. **سنگ را به طرف بالا پرتاب می‌کنند.** (تهرانی)
۵۶۷۶۱. **سنگ را به قوطی روغن انداخته.** (هزاره‌ای)
۵۶۷۶۲. **سنگ را به مارکشتن نمی‌دهد.** (هزاره‌ای)
۵۶۷۶۳. **سنگ را به یاد دزد نیانداز.** (اهری)
۵۶۷۶۴. **سنگ را به یاد دشمن می‌اندازد.** (ایلامی)
۵۶۷۶۵. **سنگ را توی سنگدون نمی‌گذارد.** (ایزدخواستی)
۵۶۷۶۶. **سنگ را دو تا می‌کند.** (بیرجندی)
۵۶۷۶۷. **سنگ را زدم به شیشه / گوز به ریشش که پیشه.** (تهرانی)
۵۶۷۶۸. **سنگ را سنگ می‌شکند.** (خزینه، شاهد، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۵۶۷۶۹. **سنگ را سنگ می‌شکند، سنگ‌شکن هردو را.** (افغانی)
۵۶۷۷۰. **سنگ را سوراخ کرده‌است.** (سمنانی)
۵۶۷۷۱. **سنگ را سیل تواند به ره دریا بُرد.** (حافظ)
۵۶۷۷۲. **سنگ راه مسلمانان است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۷۷۳. **سنگ را یاد دزد نینداز که علیه تو استفاده می‌کند.** (کردی کلهری)
۵۶۷۷۴. **سنگ ردیف خودش قرار دارد و گوسفند در مسیر خودش.** (مازندرانی)
۵۶۷۷۵. **سنگ رودار (پررو) برروی زمین نمی‌ماند.** (اهری)
۵۶۷۷۶. **سنگ رو رو، برو و بیا*.** (آملی)
۵۶۷۷۷. **سنگ روی آب آمده‌است.** (سخن)
۵۶۷۷۸. **سنگ روی بافه*گذاشتیم.** (گلبافی، کرمانی، فرهنگ‌نامه)
۵۶۷۷۹. **سنگ روی دستش خورده.** (عوام)
۵۶۷۸۰. **سنگ روی (سر) یخ است (شد).** (هبله‌رودی، مشمر، بهمنیاری، شاهد، دهخدا، هزاره‌ای، دماوندی)
۵۶۷۸۱. **سنگ روی سنگ بند نمی‌شود.** (بهمنیاری، آذری)
۵۶۷۸۲. **سنگ روی سنگ می‌چرخد، مرغ تخم می‌گذارد و زن پسر می‌زاید.** (لکی)
۵۶۷۸۳. **سنگ روی سنگ نمی‌گذارد.** (سمنانی، الیکایی)
۵۶۷۸۴. **سنگ رویش بگذار.** (عوام)
۵۶۷۸۵. **سنگ روی کلوخ نمی‌گذارد.** (سرخه‌ای)
۵۶۷۸۶. **سنگ رَهَق*، گردوی رَهَق.** (کاشانی)
۵۶۷۸۷. **سنگ زد، چوب زد، پس‌مانده‌ی کلوخ زد.** (افغانی)
۵۶۷۸۸. **سنگ‌زدن برمحل به از زر دادن غیرمحل.** (خزینه)
۵۶۷۸۹. **سنگ زدنِ به‌جا به از زر دادن بی‌جا.** (افغانی)
۵۶۷۹۰. **سنگ زدی گِل کتک* را به همراه داشته باش.** (مازندرانی)
۵۶۷۹۱. **سنگ‌زن کاشان است.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۵۶۷۹۲. **سنگ زور سربالایی می‌رود.** (هزاره‌ای)
۵۶۷۹۳. **سنگ زیر آسیا که حرکت نمی‌کند بار می‌کشد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۶۷۹۴. **سنگ زیر دندان است.** (هزاره‌ای)
۵۶۷۹۵. **سنگ زیر سایه است.** (لارستانی)
۵۶۷۹۶. **سنگ زیر گِل حیف است.** (آملی)
۵۶۷۹۷. **سنگ زیرین آسیاست.** (عوام)
۵۶۷۹۸. **سنگ سامانی شده.** (بیرجندی)
۵۶۷۹۹. **سنگ سبک، دم تیپا می‌رود (می‌خورد).** (شیرازی، زرقانی)
۵۶۸۰۰. **سنگ سبک را آب می‌برد و وزنین در جایش می‌ایستد.** (تاجیکی)
۵۶۸۰۱. **سنگِ سبک همیشه دَم (تُک) پاست.** (شکورزاده، کوچه، همدانی، بهمنیاری)
۵۶۸۰۲. **سنگ سخت است، از آن سخت‌تر سر است.** (ترکمنی)
۵۶۸۰۳. **سنگِ سخت با زدن نرم نشود.** (سمک‌عیّار: ۲۱۷/۳، شکورزاده)
۵۶۸۰۴. **سنگ سر جای خود، سنگین است.** (گیلکی، بختیاری، دزفولی)
۵۶۸۰۵. **سنگ سر جای خودش هزار منه.** (دستجردی)
۵۶۸۰۶. **سنگ سر چرخ قورباغه را گرو کشید؟** (قمی)
۵۶۸۰۷. **سنگ سرخ رنگ را گوشت گفته به دهان می‌گذارد.** (هزاره‌ای)
۵۶۸۰۸. **سنگ سری به سنگ زیرین حریف است.** (رامسری)
۵۶۸۰۹. **سنگ، سنگ‌اشکن*می‌خواهد.** (بهمنیاری)
۵۶۸۱۰. **سنگ، سنگ را می‌برد، مرتضی‌علی هردو را.** (آذری)
۵۶۸۱۱. **سنگ، سنگ را می‌شکند، آجر کلنگ را.** (لنجانی، گلپایگانی)
۵۶۸۱۲. **سنگ، سنگ را می‌شکند.** (تکمله، هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، آذری، سیرجانی، عوام، مثمر، بهمنیاری، خوانساری)
۵۶۸۱۳. **سنگ، سنگ را می‌شکند، فتیله، تفنگ را.** (تهرانی)
۵۶۸۱۴. **سنگ، سنگ را می‌شکند فتیله‌ی‌باروت همه سنگی را.** (سخن)
۵۶۸۱۵. **سنگ سنگ سنگ، حرف بزن، زیاد می‌دانی کم حرف بزن.** (ارموی، ارومیه)
۵۶۸۱۶. **سنگ، سنگ شکن می‌خواهد (است).** (تهرانی، بختیاری، شیرازی، نامه‌ی‌داستان، زرقانی، حییم)
۵۶۸۱۷. **سنگ سنگ و برو برو.** (سرخه‌ای)
۵۶۸۱۸. **سنگ سنگین جای خود می‌بیند.** (کرمانجی)
۵۶۸۱۹. **سنگ سنگین را هیچ‌کس از جایش بلند نکرده.** (بیرجندی)
۵۶۸۲۰. **سنگ سنگین همیشه سر جاش است.** (بهمنیاری، کرمانی، سیرجانی)
۵۶۸۲۱. **سنگ سنگین یک گله جا افتاده، سنگ سبک دم تیپ می‌رود.** (شیرازی)
۵۶۸۲۲. **سنگ سوراخ به زمین (در بیابان) نمی‌ماند.** (هزاره‌ای، دلیجانی)
۵۶۸۲۳. **سنگ سوراخ در روی زمین نمی‌ماند، بچّه با آن بازی می‌کند و چوب در سوراخ می‌کند.** (ترکمنی)
۵۶۸۲۴. **سنگ سیاه هم پشت سرش.** (زرقانی)
۵۶۸۲۵. **سنگش به روی آب است.** (بهارعجم)
۵۶۸۲۶. **سنگش را انداخت، سرش را«با دست.» گرفت.** (آذری)
۵۶۸۲۷. **سنگش را به سرش می‌کوبند.** (سمنانی)
۵۶۸۲۸. **سنگش را به سینه می‌زند.** (خرّمی)
۵۶۸۲۹. **سنگش را دور بینداز.** (سمنانی)
۵۶۸۳۰. **سنگش را محک زدم، هیچی توی کلاهش نبود.** (لنجانی)
۵۶۸۳۱. **سنگ شرّ را از دامنت بریز.** (ساوه‌ای)
۵۶۸۳۲. **سنگ شیطان را از دامانت بریز زمین.** (اشتهاردی)
۵۶۸۳۳. **سنگ صاف برروی زمین نماند.** (آذری)
۵۶۸۳۴. **سنگ صاف به درد استنجا نمی‌خورد.** (لری)
۵۶۸۳۵. **سنگ صبر به سینه می‌کوبد.** (افغانی)
۵۶۸۳۶. **سنگ صبوری بر دل بسته.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۸۳۷. **سنگ ظلمت است، هم بردارنده پشیمان است، هم برندارنده.** (آذری)
۵۶۸۳۸. **سنگ عصّار از چربش جدا نباشد.** (تاریخ‌الوزرا: ۸۲، تکمله)
۵۶۸۳۹. **سنگ غلتاندن از کوه.** (لری)
۵۶۸۴۰. **سنگ‌فشان زیر تیغ معلوم می‌شود.** (آذری)
۵۶۸۴۱. **سنگ فلانی را در رود می‌گرداند.** (سخن)
۵۶۸۴۲. **سنگ قضا (بلا) چوب بلا (قضا).** (زرقانی)
۵۶۸۴۳. **سنگ قضا سنگ بلا.** (کرمانی)
۵۶۸۴۴. **سنگ قناعت بر شکم بسته.** (تکمله، دهخدا)
۵۶۸۴۵. **سنگ قورباغه پیش کشید.** (قمی)
۵۶۸۴۶. **سنگ قیمتی به زمین نمی‌ماند.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۶۸۴۷. **سنگ کسی رو به پایین نشود.** (کرمانجی)
۵۶۸۴۸. **سنگ کلان شدن کار آسان نیست.** (افغانی)
۵۶۸۴۹. **سنگ کم دزد ترازو را نگین دولت است.** (اثر، امثال‌موزون)
۵۶۸۵۰. **سنگ کم‌محلّی، از چوب دیوان بدتر است.** (راوری، کرمانی)
۵۶۸۵۱. **سنگ کوچک به صخره چه می‌تواند بکند؟** (آذری)
۵۶۸۵۲. **سنگ کوچک سر بزرگ (گنده) را شکند.** (دهخدا، افغانی، بهمنیاری، حییم، شکورزاده، عوام، کردی، کوچه)

۵۶۸۵۳. **سنگ کوه و گوز کوه.** (کردی)
۵۶۸۵۴. **سنگ که آب بر آن رود، سخت‌تر شود.** (تاریخ‌الوزرا، تکمله)
۵۶۸۵۵. **سنگ که سبک بود می‌افتد جلو لگد.** (بروجردی)
۵۶۸۵۶. **سنگ که سبک شد با نوک پا می‌برندش دم مستراح.** (بروجردی)
۵۶۸۵۷. **سنگ که کوچک شد هر کی با (تُکِ) پا می‌زند تو سرش.** (کوچه)
۵۶۸۵۸. **سنگ که می‌زنی، انتظار کلوخ را داشته باش.** (مازندرانی)
۵۶۸۵۹. **سنگ که می‌غلتد تکه تکه از کنارش جدا می‌شود.** (الیکایی)
۵۶۸۶۰. **سنگ گِپ، نشانه‌ی‌نزدن است.** (گناوه‌ای)
۵۶۸۶۱. **سنگ گذاشت روی بافه.** (بویراحمدی)
۵۶۸۶۲. **سنگ گران‌بها برروی زمین نمی‌ماند.** (قشقایی)
۵۶۸۶۳. **سنگ گرانه* آب نمی‌برد.** (تاجیکی)
۵۶۸۶۴. **سنگ گرفتار تخته سنگ می‌شود.** (مرندی)
۵۶۸۶۵. **سنگ لندی* گردوی لندی را می‌شکند.** (بختیاری)
۵۶۸۶۶. **سنگمان به دریا.** (سیستانی)
۵۶۸۶۷. **سنگ مردم را بر سینه مزن.** (قشقایی)
۵۶۸۶۸. **سنگم زد و چوبم زد، پس‌مانده کلوخم زد.** (تاجیکی)
۵۶۸۶۹. **سنگ مزن بر سبو که نیک نباشد.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۶۳)
۵۶۸۷۰. **سنگ مفت، چُغوک مفت، خورد خورد، نخورد نخورد.** (بهمنیاری، کرمانی)
۵۶۸۷۱. **سنگ مفت، فلاخن مفت.** (مازندرانی)
۵۶۸۷۲. **سنگ مفت، کلاغ مفت.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، عوام، خزینه، مثمر، حییم)
۵۶۸۷۳. **سنگ مفت، گنجشک (چغوک) مفت.** (تهرانی، شکورزاده)
۵۶۸۷۴. **سنگ مفت، میوه‌ی‌مفت.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۶۸۷۵. **سنگ ملامت بر سر درویش می‌آید.** (هلالی؛ دیوان: ۷۲)
۵۶۸۷۶. **سنگ من، صد من.** (تاجیکی)
۵۶۸۷۷. **سنگ می‌اندازد آسمان، سرش را زیر می‌گیرد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۸۷۸. **سنگ می‌اندازد، گودال آب را گل‌آلود می‌کند.** (کرمانجی)
۵۶۸۷۹. **سنگ می‌بارد به هر نخلی که بارآور شود.** (صائب: ۱۳۰۱، تکمله)
۵۶۸۸۰. **سنگ میزان پشیمانی اگر نیست سبک/ جرم هرچند گران است، خدا می‌بخشد.** (حکیم ابوالفتح گیلانی، تکمله)
۵۶۸۸۱. **سنگ می‌شکافد، پول در می‌آورد.** (سیرجانی)
۵۶۸۸۲. **سنگ نااهلان خورد شاخی که دارد میوه بار.** (طوطی‌نامه: ۲۶۸، سنایی؛ دیوان: ۲۴۹)
۵۶۸۸۳. **سنگ نتواند کسی بر شیشه‌ی‌گردون زند.** (صانع، امثال‌موزون)
۵۶۸۸۴. **سنگ نخست را میانجی‌گر می‌خورد.** (لری)
۵۶۸۸۵. **سنگ نخورد گنجشک، گنجشک خورد از سنگ.** (راوری)
۵۶۸۸۶. **سنگ نینداز، چشم کره کور می‌شود.** (عوام)
۵۶۸۸۷. **سنگ و آبگینه سازگار نیایند.** (دهخدا)
۵۶۸۸۸. **سنگ و آبگینه (شیشه).** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۶۸۸۹. **سنگ و دیوار گوش دارد.** (قشقایی)
۵۶۸۹۰. **سَنگو* ریدن کار روباهه.** (شهربابکی)
۵۶۸۹۱. **سنگ وزین (سنگین) را آب نمی‌برد.** (تاجیکی، افغانی)
۵۶۸۹۲. **سنگ و سبو؟** (شکورزاده)
۵۶۸۹۳. **سنگ و سبو تکن.** (زرقانی)
۵۶۸۹۴. **سنگ و سفال بریزد (بخورد) توی سر آن‌ها، خاک کربلا بریزد روی سر ما.** (گیلکی)
۵۶۸۹۵. **سنگ و شاخه.** (بختیاری)
۵۶۸۹۶. **سنگ و شیشه با هم جور نیستند.** (خوانساری)
۵۶۸۹۷. **سنگ وفا به سینه می‌زند.** (افغانی)
۵۶۸۹۸. **سنگ وقار بر خایه بسته.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۶۸۹۹. **سنگ و کوه را آب خراب می‌کند، میانه‌ی آدم‌ها را سخن.** (ترکمنی)
۵۶۹۰۰. **سنگ و گردو.** (بختیاری)
۵۶۹۰۱. **سنگ و گوهر.** (افغانی)
۵۶۹۰۲. **سنگ و گیاه با خاصیّت از آدم بی‌منفعت بهتر.** (سعدی؛ کلیات: ۵۵۷)
۵۶۹۰۳. **سنگ‌های آسیاب تا جفت نباشند، آرد بیرون نمی‌دهند.** (نجف‌آبادی)
۵۶۹۰۴. **سنگ‌های رودخانه‌ی‌خشک را آب برد، زن ملّا را خواب برد.** (لری)
۵۶۹۰۵. **سنگ‌هایم را حق می‌کنیم.** (سبزواری)
۵۶۹۰۶. **سنگ‌های مسجد را می‌خورد.** (خوزستانی)
۵۶۹۰۷. **سنگ هرکاره و معجزه‌ی امام رضا (ع).** (مشهدی)
۵۶۹۰۸. **سنگ هرگز در آب نمی‌پوسد.** (خرّمی)
۵۶۹۰۹. **سنگ هزار پنجاه، بردار بزن این‌جا، طالع نداره این‌جا.** (گلبافی)
۵۶۹۱۰. **سنگ هست که سنگ را بشکند و آجر هم هست که کلنگ را بشکند.** (سمنانی)
۵۶۹۱۱. **سنگ همان سنگ است و تکّه چوب همان کنده‌است.** (لری)

۵۶۹۱۲. **سنگ هم برای خودش وزنی دارد.** (رامسری)
۵۶۹۱۳. **سنگ همراهش کنید که سنگین شود.** (سرخه‌ای)
۵۶۹۱۴. **سنگ هم صد من.** (تاجیکی)
۵۶۹۱۵. **سنگ هم نمی‌دهم تا روی دنده‌اش بگذارد.** (سخن)
۵۶۹۱۶. **سنگ همیشه به در بسته می‌خورد.** (شیرازی)
۵۶۹۱۷. **سنگی بر پای لنگی.** (گلبافی)
۵۶۹۱۸. **سنگی به این نخل (مُغ) بی‌بر (بی‌ثمر) می‌زنیم.** (جیرفتی)
۵۶۹۱۹. **سنگی به سنگی بزنی، چیزی از آن پیدا می‌شود.** (کردی)
۵۶۹۲۰. **سنگی در تابستان بردار که در پیری به دردت می‌خورد.** (لری)
۵۶۹۲۱. **سنگی را که از عقب سر بیندازی، به قوزک پا می‌خورد.** (ژیل بلاس: ۳۶۲، تکمله، شکورزاده)
۵۶۹۲۲. **سنگی را که ایل (قوم، جمع) بیندازد، دور می‌افتد.** (آذری، قشقایی، افغانی)
۵۶۹۲۳. **سنگی را که دیوانه‌ای در چاه بیندازد، صد عاقل نمی‌تواند درآورد.** (سخن)
۵۶۹۲۴. **سنگی را که قوم و خویش (دوست) پرتاب کند، سر نمی‌شکند.** (قشقایی)
۵۶۹۲۵. **سنگی را که نتوان برداشت، باید بوسید و گذاشت.** (سخن)
۵۶۹۲۶. **سنگی را که نتوان گزید بوسه ده.** (دهخدا)
۵۶۹۲۷. **سنگی را که نمی‌توانی بلند کنی، سنگ دیگر روی آن نگذار.** (رامسری)
۵۶۹۲۸. **سنگی زدند علی را، سر تات* شد محمّد.** (بیرجندی)
۵۶۹۲۹. **سنگی زدیم به گردونه، سنگ اومد نه گردو.** (آباده‌ای)
۵۶۹۳۰. **سنگ یک من، پیش آفتاب گذاشته‌ای.** (اوزی)
۵۶۹۳۱. **سنگ یک من، یک من است.** (کرمانی)
۵۶۹۳۲. **سنگی که از پشت انداخته‌شود، به پاشنه‌ی‌پا می‌خورد.** (آذری)
۵۶۹۳۳. **سنگی که از جایش کنده‌شد، دوباره جایش گذاشته نمی‌شود.** (شوشتری، دزفولی)
۵۶۹۳۴. **سنگی که از کوه کنده شود و به پایین حرکت کند، مشکل است که در سرازیری متوقّف شود.** (قشقایی)
۵۶۹۳۵. **سنگی که بزرگ است، به آن تکیه کن.** (کردی کلهری)
۵۶۹۳۶. **سنگی که بعد از دعوا انداخته‌شود، به قوزک پا (پاشنه) می‌خورد.** (آذری، ساوه‌ای)
۵۶۹۳۷. **سنگی که به‌موقع پرت شود، بهتر از طلایی که بی‌موقع داده شود.** (سیرجانی)
۵۶۹۳۸. **سنگی که پرتاب شود برنمی‌گردد.** (قشقایی)
۵۶۹۳۹. **سنگی که در تابستان انداختی، در زمستان به کار می‌آید.** (لری)
۵۶۹۴۰. **سنگی که دیوانه‌ای در چاه بیندازد، صد (هزار) عاقل نمی‌توانند درآورند.** (عوام، کردی)
۵۶۹۴۱. **سنگی که ز آسمان بیفتد/ جز بر خر شیشه‌گر نیاید.** (امیرخسرو دهلوی: ۳۱۳، تکمله)
۵۶۹۴۲. **سنگی که زورت نرسید، ماچ کن و به‌جایش بگذار.** (افغانی)
۵۶۹۴۳. **سنگی که مورد نیاز است گویی سنگینی ندارد.** (ترکمنی)
۵۶۹۴۴. **سنگی که نتوان برداشت، باید بوسید و گذاشت.** (عوام، دهخدا، کوچه، شکورزاده)
۵۶۹۴۵. **سنگی که نتوان برداشت، در سایه‌اش بنشین.** (ایلامی، کردی)
۵۶۹۴۶. **سنگین باش تو را بسنجند، نخاله نباش تو را بر باد دهند.** (دزفولی)
۵۶۹۴۷. **سنگین برقص، سلامت برقص.** (آذری)
۵۶۹۴۸. **سنگین برو، رنگین بیا.** (شکورزاده، عوام)
۵۶۹۴۹. **سنگین برو، سنگین بیا.** (بختیاری، تمثیل)
۵۶۹۵۰. **سنگین بنشین، تا«منی.» باشی.** (اهری)
۵۶۹۵۱. **سنگین بنشین، تا وزنت یک من باشد.** (آذری)
۵۶۹۵۲. **سنگین بنشین، سنگین بیا.** (قشقایی)
۵۶۹۵۳. **سنگین بنشین، کم بگوی.** (هزاره‌ای)
۵۶۹۵۴. **سنگین بنشین و سنگین بلند شو.** (خوزستانی)
۵۶۹۵۵. **سنگین بنشین، یک من به حساب بیا.** (آذری)
۵۶۹۵۶. **سنگین‌دل است هر که به ظاهر ملایم است / پنهان درون پنبه ببین پنبه‌دانه را.** (افغانی)
۵۶۹۵۷. **سنگینک*خورده سنگین شده.** (تهرانی، دهخدا)
۵۶۹۵۸. **سنگین که آمد سبک میدان را خالی می‌کند.** (آذری)
۵۶۹۵۹. **سنگی نمی‌بیند که بر سر خود بزند.** (بیرجندی)
۵۶۹۶۰. **سنگینی‌اش را زمین می‌کشد، رزقش را خدا می‌رساند.** (آذری)
۵۶۹۶۱. **سنگینی بار گاو را می‌کشد و طعنه و زخم‌زبان رقیب مرد را.** (کردی کلهری)
۵۶۹۶۲. **سنگینی دختر‌داری، مثل سنگینی بار نمک است.** (قشقایی)
۵۶۹۶۳. **سنگینی و سبکی به دست خودت است.** (کردی)
۵۶۹۶۴. **سن و سال (چانه و فک) ما را شناخته.** (گیلکی)
۵۶۹۶۵. **سن و سالش با سن و سال خر حاج آقا نورالله یکی است.** (اصفهانی)

۵۶۹۶۶. **سنّی به (که) روز حشر شفیعش عُمَر بُوَد/ کوری ببین (دگر) عصاکش کور دگر بُوَد.** (دهخدا، حییم، عوام، کاشانی)

۵۶۹۶۷. **سواد از بینی یاد گرفتی.** (بختیاری)

۵۶۹۶۸. **سوادش پورمک* زده‌است.** (شیرازی)

۵۶۹۶۹. **سوادش را بید زده.** (گیلکی)

۵۶۹۷۰. **سوادش نم‌کشیده.** (عوام، لری، حییم)

۵۶۹۷۱. **سوار از اسب می‌کشد.** (سیرجانی)

۵۶۹۷۲. **سوار از پیاده خبر ندارد.** (کوچه، بختیاری)

۵۶۹۷۳. **سوار اسب را به مقصد می‌رساند.** (بختیاری)

۵۶۹۷۴. **سوار اسب زین‌کرده به کهرود می‌رود و سوار خر لنگ هم به کهرود می‌رود.** (مازندرانی)

۵۶۹۷۵. **سوار اسبش را نعل می‌کند، قورباغه پایش را بلند می‌کند.** (قشقایی، میمندی)

۵۶۹۷۶. **سواران بد را چه بالا چه شیب.** (گرشاسب‌نامه: ۳۴۷)

۵۶۹۷۷. **سواران سوار شدند گاو زرد (سیاه) هم به‌دنبالشان افتاد.** (بختیاری)

۵۶۹۷۸. **سوار بر شتر، چنبر نباف.** (ترکمنی)

۵۶۹۷۹. **سوار بر شتر، نمی‌توان مخفی شد.** (ترکمنی)

۵۶۹۸۰. **سوار به پیاده می‌گوید بدو (زودتر بیا).** (لری، بختیاری)

۵۶۹۸۱. **سوار به غم پیاده نیست، سیر به غم گرسنه نیست.** (کرمانی، فرهنگ‌نامه)

۵۶۹۸۲. **سوار تا زمین نخورد، سوارکار نشود.** (کردی، لکی)

۵۶۹۸۳. **سوار خر انگوری شد.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۶۹۸۴. **سوار خر بشو تا رسیدن به اسب.** (اهری)

۵۶۹۸۵. **سوار خر دنبال (پی) خر می‌گردد.** (سیرجانی، بختیاری، کردی، دوانی، ممسنی، مازندرانی)

۵۶۹۸۶. **سوار خر سیّد نشو.** (خوزستانی)

۵۶۹۸۷. **سوار خرش است دنبال خرش می‌گردد.** (سخن)

۵۶۹۸۸. **سوار خر شدن یک عیب، از خر پیاده‌شدن دو عیب.** (شکورزاده، کوچه)

۵۶۹۸۹. **سوار خر شدن یک عیب، به زمین افتادن (از خر) دو عیب.** (آذری، تالشی)

۵۶۹۹۰. **سوار خر شو تا به اسب برسی.** (آذری)

۵۶۹۹۱. **سوار خر شیطان شده.** (عوام، بختیاری)

۵۶۹۹۲. **سوار خر مردم شدن (سواری خر مردم)، یک ساعت (روز) است.** (قشقایی، اوزی، لارستانی)

۵۶۹۹۳. **سوار خر، معامله نمی‌شود.** (کردی)

۵۶۹۹۴. **سوار خرم و دنبال خر می‌گردم.** (سیستانی)

۵۶۹۹۵. **سوار خر همسایه نشو، تا سوار گاوت نشوند.** (بندرماهشهری)

۵۶۹۹۶. **سوار را از اسب پایین می‌کشد.** (سخن)

۵۶۹۹۷. **سوار را از جوخه‌اش بشناس نه از سواری‌اش.** (لری)

۵۶۹۹۸. **سوار را پیاده می‌کنم (می‌کند).** (سنگسری، آذری)

۵۶۹۹۹. **سوار رفته و گرد سوار باقی است.** (بیرجندی)

۵۷۰۰۰. **سوار ژولیده آمد، می‌گوید: «برخیز که این‌جا جای من است.»** (بختیاری)

۵۷۰۰۱. **سوار سر همه شده.** (کرمانی)

۵۷۰۰۲. **سوار سوار، پیاده سوار.** (تهرانی)

۵۷۰۰۳. **سوار شتر است و می‌گوید کسی مرا ندیده.** (خوزستانی)

۵۷۰۰۴. **سوار شتر شدن، کتی کتی* رفتن ندارد.** (شیرازی)

۵۷۰۰۵. **سوار شدن اسب را یک عیب است و پایین شدن از آن هزار عیب.** (هزاره‌ای)

۵۷۰۰۶. **سوار، غم پیاده را نمی‌خورد، سیر هم غم گرسنه را.** (سیستانی)

۵۷۰۰۷. **سوارکاران خسته‌شدند، شغال آستین‌ها را بالا زد.** (خوزستانی)

۵۷۰۰۸. **سوارکار تا زمین نخورد، سوارکاری یاد نمی‌گیرد.** (کردی کلهری، لکی)

۵۷۰۰۹. **سوارکار که اسب و زین را می‌بیند، نه خدا را می‌شناسد نه زمین را.** (بختیاری)

۵۷۰۱۰. **سوار کردن خر به نردبان آسان است ولی پایین آوردنش مشکل.** (اهری)

۵۷۰۱۱. **سوار کفل اسب شو، با درد پهلو درآمیز.** (آذری)

۵۷۰۱۲. **سوار کک می‌شود و شتر به پشت می‌گیرد.** (دلیجانی)

۵۷۰۱۳. **سوار که شدی، لِنگ بجرون.** (کرمانی)

۵۷۰۱۴. **سوار گاو است، میان آب است، چهره*بیار تا برسه، یک نخ به دوکش نریسه.** (زرقانی)

۵۷۰۱۵. **سوار گاو خود نیستی.** (کردی کلهری)

۵۷۰۱۶. **سوار لایق، محکم‌تر از دیگران زمین می‌خورد.** (خرّمی)

۵۷۰۱۷. **سوار مشو به کره اسب، هنگام راه فشار روی پاشنه میانداز.** (کرمانجی)

۵۷۰۱۸. **سوار نشده پا تکان نداده.** (کرمانی)

۵۷۰۱۹. **سوار نشده ترک‌تازی کردی.** (بختیاری)

۵۷۰۲۰. **سوار نمی‌شود، وقتی سوار می‌شود پیاده نمی‌شود.** (آذری، دشتی)

۵۷۰۲۱. **سواره از اسب پیاده می‌کند.** (زرقانی)

۵۷۰۲۲. **سواره از پیاده خبر ندارد.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، ایلامی، آذری، کردی)

۵۷۰۲۳. **سواره از دل پیاده چه خبر دارد؟** (تاجیکی)

۵۷۰۲۴. **سواره به پیاده می‌خندد.** (آذری)

۵۷۰۲۵. **سواره به غم پیاده نیست و سیر به غم گرسنه.** (سخن)

۵۷۰۲۶. **سواره خبراز پیاده ندارد، سیر از گرسنه.** (عوام)

۵۷۰۲۷. **سواره را از اسب پایین می‌آورد.** (آذری)

۵۷۰۲۸. **سواره را با پیاده چه همراهی؟** (آذری)

۵۷۰۲۹. **سواره را بزن (بگیر) پیاده جایی نمی‌رود.** (شهربابکی، افغانی)

۵۷۰۳۰. **سواره را پیاده کرد و پیاده را سوار.** (رامسری)

۵۷۰۳۱. **سواره را چه پروای پیاده.** (تاجیکی)

۵۷۰۳۲. **سواره را غم پیاده نیست و سیر را غم گرسنه.** (بهمنیاری)

۵۷۰۳۳. **سواره را غم پیاده نیست.** (گیلکی)

۵۷۰۳۴. **سواره، سوار است پیاده، خوار است.** (سیستانی)

۵۷۰۳۵. **سواره صحرا را می‌زند، پادو خانه را.** (افغانی)

۵۷۰۳۶. **سواره غم پیاده را نمی‌خورد.** (لری)

۵۷۰۳۷. **سواره و پیاده نمی‌توانند با هم همراه باشند.** (قشقایی)

۵۷۰۳۸. **سواری پیشکشت، قاچ زین را بگیر، نیفتی.** (سخن)

۵۷۰۳۹. **سواری خوردن بهتر از سواری دادن است.** (شکورزاده)

۵۷۰۴۰. **سواری درآمد که من بهمنم / درخت کدو را ز ریشه کنم.** (فرهنگ‌نامه)

۵۷۰۴۱. **سواری درآمد که من فش فشم/ درخت کدو از زمین بر کشم.** (زرقانی)

۵۷۰۴۲. **سُو به سُو خانه می‌ره آب به رودخانه.** (گلبافی)

۵۷۰۴۳. **سُو به سُو می‌رود، چغندر پی ک..ه.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)

۵۷۰۴۴. **سوت زدن برای گوسفند ضرر ندارد.** (آذری)

۵۷۰۴۵. **سوتل* دور ولی صدایش می‌آید.** (سورمقی)

۵۷۰۴۶. **سوته‌ام در شانه‌ام، هرجای که بروم خانه‌ام.** (افغانی)

۵۷۰۴۷. **سوختِ بَم روی نرماشیر است.** (شکورزاده، کوچه، کرمانی، جیرفتی)

۵۷۰۴۸. **سوختِ صبح، ریختِ شب.** (شهربابکی)

۵۷۰۴۹. **سوخت گُل در کوره‌ی‌آتش بسی تا شد گلاب.** (سخن)

۵۷۰۵۰. **سوختگی به نمک آب.** (تاجیکی)

۵۷۰۵۱. **سوختم بسوزی ای رجب، نه خرما خوردم نه رطب.** (سیرجانی)

۵۷۰۵۲. **سوختم و پختم کسی نبود، خواستم بخورم جای دست نبود.** (لری)

۵۷۰۵۳. **سوختن از عرض مطلب نزد ما آسان‌تر است.** (صائب: ۴۹۷، امثال‌موزون)

۵۷۰۵۴. **سوختن باشد ز آتش حاصل آتش‌پرست.** (کاتبی، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۷۰۵۵. **سوختنت نی، پوشیدنت جاجیم، قسم‌خورت داماد و باربرت گاو نرت باشد.** (بختیاری)

۵۷۰۵۶. **سوختن دلت جای خود؛ پاشو که ک..نت نسوزد!** (کوچه)

۵۷۰۵۷. **سوختن و نمک ریختن.** (سیستانی)

۵۷۰۵۸. **سوخت و بودی پای هم.** (جیرفتی)

۵۷۰۵۹. **سوخت و سازش با من است.** (قشقایی)

۵۷۰۶۰. **سوخته انار، پوست انار می‌جوَد.** (بختیاری)

۵۷۰۶۱. **سوخته‌ای چسبید به برشته‌ای، گفت: «جِز.»** (سیرجانی)

۵۷۰۶۲. **سوخته‌ای در ک..ن بریان شده‌ای گزارد.** (دزفولی)

۵۷۰۶۳. **سوخته به از خام.** (دهخدا، حییم)

۵۷۰۶۴. **سوخته خرمن، همه را سوخته خرمن خواهد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)

۵۷۰۶۵. **سوخته‌شده چه دارد که بدهد به عریان؟** (ساوه‌ای)

۵۷۰۶۶. **سوخته نانش را میرشکار (شکارچی) نمی‌بیند.** (بختیاری)

۵۷۰۶۷. **سوخته و سور آمده‌ام، از راه دور آمده‌ام.** (سیستانی)

۵۷۰۶۸. **سوخته‌ها را کنده، سیاهی‌ها را انداخته.** (شهربابکی)

۵۷۰۶۹. **سوخته‌ی‌دل بُوَد از صبر دور.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۸۶)

۵۷۰۷۰. **سوخته‌ی‌دوزخ را مرهمی نباشد.** (تاریخ‌الوزرا: ۶، تکمله)

۵۷۰۷۱. **سوخته‌ی ما دیگر سبز نمی‌شود.** (بختیاری)

۵۷۰۷۲. **سودا با غریب، وصلت با خودی.** (شهربابکی)

۵۷۰۷۳. **سودا بوده و رضا.** (شیرازی)

۵۷۰۷۴. **سودا به رضا، خویش به خوشی (خویشی).** (بهمنیاری، شکورزاده)

۵۷۰۷۵. **سودا چنان خوش است که یک‌جا کند کسی.** (قصّاب کاشانی، تکمله، بهمنیاری، عوام، دهخدا، شکورزاده، تهرانی، نامه‌ی‌داستان)

۵۷۰۷۶. **سودا را پول می‌کند جنگ را شمشیر.** (سخن)

۵۷۰۷۷. **سوداگر بازارهای روز، چشم دیدن بازارگرد دیگر را ندارد.** (گیلکی)

۵۷۰۷۸. **سوداگر پنیر (را) در شیشه می‌خورد.** (هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، حییم، افغانی، عوام)

۵۷۰۷۹. **سود اگر خواهی از اندازه زیادت مطلب.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام، افغانی)

۵۷۰۸۰. **سوداگر، دزدِ مال خود (خودش، خویشتن) است.** (هبله‌رودی، دهخدا، بهمنیاری، عوام)
۵۷۰۸۱. **سوداگر نان پشت شیشه می‌مالد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۷۰۸۲. **سوداگر نمی‌شی تا لت* نخوری.** (افغانی)
۵۷۰۸۳. **سود اندک باشد، اندک مایه را.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)
۵۷۰۸۴. **سودای اوّل خرمن بهتر از آخر خرمن است.** (کرمانی)
۵۷۰۸۵. **سودای اوّل خواجه خضر است.** (افغانی)
۵۷۰۸۶. **سودای اوّل محمود است.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، شکورزاده)
۵۷۰۸۷. **سودای اوّل نیکوست.** (افغانی)
۵۷۰۸۸. **سودای خام در سر می‌پزد (دارد).** (عوام، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۵۷۰۸۹. **سودای خوبرویان بی‌دردسر نباشد.** (همام تبریزی، شکورزاده)
۵۷۰۹۰. **سودای ناله، آه است.** (شکورزاده، کوچه)
۵۷۰۹۱. **سودای نقد، بوی مشک می‌دهد.** (بهمنیاری، حییم، دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی)
۵۷۰۹۲. **سودای نقد، به از بوی مشک است.** (عوام)
۵۷۰۹۳. **سود به مایه نمی‌رسد.** (گیلکی)
۵۷۰۹۴. **سود تخم‌مرغ پنبه‌دانه است.** (کوچه، شیرازی)
۵۷۰۹۵. **سودت ندهد آب که در خواب خوری.** (مولوی؛ فیه مافیه، شکورزاده)
۵۷۰۹۶. **سود دریا نیک بودی گر نبودی بیم موج.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۴، شکورزاده، امثال‌موزون)
۵۷۰۹۷. **سود سرمایه را خورد.** (افغانی)
۵۷۰۹۸. **سودِ سفر در سلامتی است.** (مثمر، افغانی، بهمنیاری، خزینه، دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی، عوام، بختیاری)
۵۷۰۹۹. **سود ما دلمردگان زنده رو در مُردن است.** (واعظ، اویسی۹۷)
۵۷۱۰۰. **سود ماهی به گند ماهی نمی‌ارزد.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر)
۵۷۱۰۱. **سود مرغ، تخم مرغ است.** (دزفولی، لکی)
۵۷۱۰۲. **سود مسافر به بضاعت در است.** (سعدی؛ کلیات: ۷۴۷)
۵۷۱۰۳. **سود نابرده (نخورده، ناکرده) در جهان بسیار است.** (کلیله‌ودمنه، حییم، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، نامه‌ی‌داستان، تهرانی، مثمر، هبله‌رودی، هزاره‌ای)
۵۷۱۰۴. **سود ناخورده، سفر قندهار.** (بهمنیاری)
۵۷۱۰۵. **سود ناکرده در زمانه بسی است.** (عمادی شهریاری)
۵۷۱۰۶. **سود ندارد ز قضا، احتراس*.** (محمّد بن وصیف سگزی، دهخدا)
۵۷۱۰۷. **سود و سرمایه یکی شد.** (کردی)
۵۷۱۰۸. **سود هار شد و سرمایه را خورد.** (آذری)
۵۷۱۰۹. **سوده کی گردد گهر از گردش گرداب‌ها.** (بیدل: ۱۸، امثال‌موزون)
۵۷۱۱۰. **سودی نبرده‌ام، باید تاوان بدهم.** (جیرفتی)
۵۷۱۱۱. **سودی نکند در غم و تیمار نشست/ چون کوزه ز دست کودک افتاد و شکست.** (سمک‌عیّار، شکورزاده)
۵۷۱۱۲. **سوراخ بادی می‌گیرد.** (بختیاری)
۵۷۱۱۳. **سوراخ به سوراخ می‌رود (می‌گردد).** (سمنانی، لارستانی)
۵۷۱۱۴. **سوراخ در آسمان نخواهد شد (نمی‌شود).** (هبله‌رودی، مثمر، شاهد، نامه‌ی‌داستان)
۵۷۱۱۵. **سوراخ دعا را گم کرده‌است.** (بهمنیاری، تکمله، دهخدا، شکورزاده، عوام، کرمانی، تهرانی)
۵۷۱۱۶. **سوراخ دماغش مثل ناودان است.** (سیرجانی)
۵۷۱۱۷. **سوراخ دول پاره شد، چرخ چاه چه‌طور شد؟** (سیرجانی)
۵۷۱۱۸. **سوراخ روباهی به پنجاه تومان پیدا نمی‌کند.** (لری)
۵۷۱۱۹. **سوراخ روزی‌اش گشاد است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۱۲۰. **سوراخ زنبور را مشوران.** (کرمانی)
۵۷۱۲۱. **سوراخ سگ هم نیست در آن بنشیند.** (کردی)
۵۷۱۲۲. **سوراخ سوزن برای دو دوست جا دارد، ولی برای دو دشمن، دنیا هم تنگ است.** (تهرانی)
۵۷۱۲۳. **سوراخش کن بینداز گردنت.** (کوچه، دهخدا، شکورزاده)
۵۷۱۲۴. **سوراخ غلط کرده.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۷۱۲۵. **سوراخ فار به هزار دینار.** (دهخدا)
۵۷۱۲۶. **سوراخ کج، میخ کج می‌خواهد.** (حییم، شکورزاده، عوام، لارستانی)
۵۷۱۲۷. **سوراخ ک..ن آدم بیرون می‌آید.** (گیلکی)
۵۷۱۲۸. **سوراخ ک..ن را گم کرده‌ای.** (اشتهاردی)
۵۷۱۲۹. **سوراخ گوزش روشن است.** (رامسری)
۵۷۱۳۰. **سوراخ موش بر او قیصریه شده‌است.** (کردی)
۵۷۱۳۱. **سوراخ موش به هزار اشرفی می‌خرد.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد)
۵۷۱۳۲. **سوراخ موش دارد، موش گوش دارد.** (تهرانی)
۵۷۱۳۳. **سوراخ موش را به قیمت می‌ستاند.** (آذری)
۵۷۱۳۴. **سوراخ موش را خرید.** (شهمیرزادی)
۵۷۱۳۵. **سوراخ موشی به صد دینار می‌خرند.** (بهارعجم)
۵۷۱۳۶. **سوراخ موش یکی هزار تومان.** (سخن)
۵۷۱۳۷. **سوراخی را که باید این‌جا می‌کردی، باید خانه‌ی‌پدرت می‌کردی.** (سخن)

۵۷۱۳۸. **سور* از گلّه دور.** (خزینه)
۵۷۱۳۹. **سورچران است و دیرپسند.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۱۴۰. **سورچران خوش‌سلیقه می‌شود.** (بهمنیاری)
۵۷۱۴۱. **سوره‌ی‌بی الحمد می‌خواند.** (سخن)
۵۷۱۴۲. **سور هیچ‌کس ماتم نشود.** (دهخدا، سلیم)
۵۷۱۴۳. **سوز باید مرد را گو ساز بی‌آهنگ باش.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)
۵۷۱۴۴. **سوز بی‌در دوخت.** (بختیاری)
۵۷۱۴۵. **سوز دل اشک از چشم جاری سازد.** (آذری)
۵۷۱۴۶. **سوز دل نوح را توفان تواند کشت.** (خزینه)
۵۷۱۴۷. **سوز سوخته خرمن، بسی اثر دارد.** (سلمان‌ساوجی: ۸۳)
۵۷۱۴۸. **سوزش تو از جرقه‌ی‌آتش است، نیم‌سوز جای دیگر است.** (رامسری)
۵۷۱۴۹. **سوز صبح آمد پسین، سوز پسین دانه‌اش نیاید بر زمین.** (شهربابکی)
۵۷۱۵۰. **سوز ک..ن از درد دندان بدتر است.** (سیرجانی، شهربابکی)
۵۷۱۵۱. **سوز ک..ن تو تمون است.** (سیرجانی)
۵۷۱۵۲. **سوزن از سوراخ ارزش پیدا کرده.** (شکورزاده)
۵۷۱۵۳. **سوزن او را کسی بخورد جوال‌دوز می‌رینند.** (ساوه‌ای)
۵۷۱۵۴. **سوزن بود، توی زمین فرو رفت.** (سخن)
۵۷۱۵۵. **سوزن به خایه‌ی خود می‌زند و فریاد می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۱۵۶. **سوزن به دوختن نیش می‌زند.** (قدسی مشهدی: ۷۰۷)
۵۷۱۵۷. **سوزن بیار نخ بیار، شاه‌قلی وصله پینه می‌کند.** (آذری)
۵۷۱۵۸. **سوزن بیندازی پایین نمی‌آید.** (شیرازی)
۵۷۱۵۹. **سوزن پیدا نیست ولی از دُمش (نخش) معلوم است.** (لری)
۵۷۱۶۰. **سوزن جاسوس است و تیغ زبان گیر سوزن.** (سخن)
۵۷۱۶۱. **سوزن در انبار کاه افتاد.** (سمنانی)
۵۷۱۶۲. **سوزن در پالان است.** (چاشمی)
۵۷۱۶۳. **سوزن دزد شتر (گاو، گاو نر) دزد درمی‌آید (می‌شود).** (گیلکی، لری، سیاهکلی)
۵۷۱۶۴. **سوزنده آتش است که هرگز سرد نشود.** (خزینه)
۵۷۱۶۵. **سوزنده جاسوس است و تیغ زبان‌گیر سوزن.** (خزینه)
۵۷۱۶۶. **سوزنده را دل‌سوز باید بود.** (آذری)
۵۷۱۶۷. **سوزند هرچه را بوی خوش است.** (قدسی مشهدی: ۷۴۴)
۵۷۱۶۸. **سوزنده‌ی گندم برشته، جرقه می‌زند.** (آذری)
۵۷۱۶۹. **سوزن را به جان خود بزن و جوال‌دوز (تمنه) را به‌جان مردم.** (افغانی)
۵۷۱۷۰. **سوزن را به کاهدان می‌پالد.** (افغانی)
۵۷۱۷۱. **سوزن رّه رشته می‌نماید به حریر.** (قدسی مشهدی: ۶۹۰)
۵۷۱۷۲. **سوزن زنگ‌زده خیره چه خری به کلند.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۴۰۴، دهخدا)
۵۷۱۷۳. **سوزن سوراخ همه را می‌پوشاند و خودش لخت است.** (عوام)
۵۷۱۷۴. **سوزنش بزنند خونش در نیاید.** (بهمنیاری)
۵۷۱۷۵. **سوزن شد و به زمین رفت.** (اراکی)
۵۷۱۷۶. **سوزن عیسی را جز رشته‌ی‌مریم درخور نباشد.** (خزینه)
۵۷۱۷۷. **سوزن فرو نمی‌رود می‌خواهد جوال‌دوز فرو کند.** (مازندرانی)
۵۷۱۷۸. **سوزن کار می‌کند، بانو لاف می‌زند.** (کرمانی)
۵۷۱۷۹. **سوزن گداست.** (افغانی)
۵۷۱۸۰. **سوزن گم شده را کسی پیدا کرده و آن‌را داخل کلاه خود زده.** (قشقایی)
۵۷۱۸۱. **سوزن لا درزش نمی‌رود.** (گیلکی)
۵۷۱۸۲. **سوزن مردم را می‌بیند، گاوآهن خود را نمی‌بیند.** (کردی)
۵۷۱۸۳. **سوزن نرفت جوال‌دوز فرو کردیم برود.** (شکورزاده)
۵۷۱۸۴. **سوزن نزن تا (که) جوال‌دوز نخوری.** (سبزواری، افغانی)
۵۷۱۸۵. **سوزن نوک شکسته، تو هم کاره‌ای هستی.** (لری)
۵۷۱۸۶. **سوزن و سنجاق به دو راه می‌روند.** (بختیاری)
۵۷۱۸۷. **سوزن و نخی برداشته و دنبال فلانی افتاده.** (بهمنیاری)
۵۷۱۸۸. **سوزن همه را می‌پوشاند و خودش لخت (برهنه) راه می‌رود (می‌ماند، است).** (شکورزاده، حییم، سیرجانی، افغانی، کردی، آذری، لری)
۵۷۱۸۹. **سوزن همه‌کاره است.** (دزفولی)
۵۷۱۹۰. **سوزنه و کاهدان.** (افغانی)
۵۷۱۹۱. **سوزنی باید کز پای درآرد خاری.** (سعدی؛ کلیات: ۵۷۳، حییم، دهخدا، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)
۵۷۱۹۲. **سوزنی به خودت بزن، درفشی (جوالدوزی) به دیگران.** (بهمنیاری)
۵۷۱۹۳. **سوزنی به خود می‌زد از بی‌کاری.** (کرمانی)
۵۷۱۹۴. **سوزنی به کسی زدی، خود را برای خوردن جوال‌دوز آماده کن.** (کرمانجی)

۵۷۱۹۵. **سوزنی در بدن هر کس که زدی جوال‌دوز می‌زند عوضش.** (بروجردی)
۵۷۱۹۶. **سوزنی*دو هوو را می‌توان پهلوی هم انداخت، ولی دو یاری را نمی‌توان.** (عوام)
۵۷۱۹۷. **سوسک از دیوار بالا می‌رود مادرش می‌گوید: «قربان دست و پای نازکت.»** (عوام، بهمنیاری، تهرانی)
۵۷۱۹۸. **سوسک به بچّه‌اش می‌گوید: «قربان دست و پای بلوریت (نازکت).»** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۵۷۱۹۹. **سوسک در سوراخ خود سلطان است.** (خرّمی)
۵۷۲۰۰. **سوسک در ک..ن قالی زده.** (آمره‌ای)
۵۷۲۰۱. **سوسک روی گل زرد نشسته.** (دلیجانی)
۵۷۲۰۲. **سوسک سرگین غلتان، در ملک خودش هست سلطان.** (هزاره‌ای)
۵۷۲۰۳. **سوسک سیاه به بچّه‌اش می‌گوید«قربون ساق پای سفیدت بروم.»** (بوشهری)
۵۷۲۰۴. **سوسک سیاه پَردار، من می‌رینم تو بردار.** (تهرانی)
۵۷۲۰۵. **سوسک سیاه سی سنبر، دستم بگیر بازار بر، بازار حاجی‌قنبر*.** (یزدی)
۵۷۲۰۶. **سوسک سیاه هم ندارم، روی دیوار گلی من راه برود (بگردد).** (گیلکی)
۵۷۲۰۷. **سوسک کشته، به نرخ کژدم؟** (شوشتری)
۵۷۲۰۸. **سوسک که حمّامی باشد، باید سر را به گُه (شاش) شست.** (دلیجانی)
۵۷۲۰۹. **سوسک می‌گوید: «عزیز سرخ و سفیدم.»** (هندیجانی)
۵۷۲۱۰. **سوسک و شخم زدن.** (هزاره‌ای)
۵۷۲۱۱. **سوسکه از بس قشنگه از دیوار سفیدکاری هم بالا می‌رود.** (عوام)
۵۷۲۱۲. **سوسکه سوسکه دعوا بگیر.** (گیلکی)
۵۷۲۱۳. **سوسک هفت بچّه می‌آورد، یکیش بلبل است.** (دهخدا)
۵۷۲۱۴. **سوسمار از نصف درخت بیشتر نمی‌تواند بالا برود.** (نشتارودی)
۵۷۲۱۵. **سوسمار سرش را می‌جنباند، از تو طلب دارد.** (لری)
۵۷۲۱۶. **سوسمار گفت: «من با برزگر غذا نمی‌خورم.»** (بختیاری، لالی خوزستان)
۵۷۲۱۷. **سوسمار می‌گوید: «از دست دروگر هیچ چیزی نمی‌خورم.»** (لری)
۵۷۲۱۸. **سوسن باده زبان خاموش است.** (ابن‌یمین)
۵۷۲۱۹. **سوغات آدم کوهی یا کنگر است یا بند رو.** (فرهنگ‌نامه)
۵۷۲۲۰. **سوغات چوپانان پامچال است.** (کردی)
۵۷۲۲۱. **سوغات خرس، پیاز کوهی (هپلوک)*است.** (ایلامی، لری، لکی، بوشهری)
۵۷۲۲۲. **سوغات لیلی برگ چغندر است.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۵۷۲۲۳. **سوغات یار کچلو، یا کنگر یا بکلو*.** (سپیدانی)
۵۷۲۲۴. **سوغات یار کوهی یا ریواس وحشی است یا پیاز (قاقروت)*.** (شکورزاده)
۵۷۲۲۵. **سوغات یار گَنده، یا سنجده یا دنده/ سوغات یار زیبا یا شیره یا مربا.** (سیرجانی)
۵۷۲۲۶. **سوغات یار نشمی یا کنگر است یا کاشنی*.** (دشتی)
۵۷۲۲۷. **سوغاتی چوپان آلقوق* است.** (پیرانشهری)
۵۷۲۲۸. **سوکوری سیاه (آدم سیاه)، سوسک سیاه، بالش مار گفت بیا، اگر نیایی بدش میا.** (یزدی)
۵۷۲۲۹. **سوگند بد است نباید خورد، چه به دروغ.** (افغانی)
۵۷۲۳۰. **سوگند دروغ، بنیاد عمر را می‌کند.** (افغانی)
۵۷۲۳۱. **سوگند سقز نیست که هی نشخوار کنی و بجوی.** (آذری)
۵۷۲۳۲. **سوگندش (سوگند گرانش) به سر فلان است.** (دهخدا)
۵۷۲۳۳. **سوگند گرسنه را اعتماد نشاید.** (آذری)
۵۷۲۳۴. **سوگندهای پیله‌ور یک‌جا جمع می‌شود و پای خر می‌شکند.** (آذری)
۵۷۲۳۵. **سولاخ باشه، اولاخ* باشه.** (کوچه)
۵۷۲۳۶. **سولش*از زیر داس برآمد ارغوان می‌شود.** (افغانی)
۵۷۲۳۷. **سومی آمد و خر را زد و برد.** (کوچه)
۵۷۲۳۸. **سوهان از آن نمی‌بُرد.** (لری)
۵۷۲۳۹. **سوهان خشک، شنیده نمی‌شود.** (تاجیکی)
۵۷۲۴۰. **سوهان روح است خوی درشت.** (حزین لاهیجی؛ مثنوی‌ها)
۵۷۲۴۱. **سوی دانا نه نسب نه جاه و قدر و نه حسب.** (ناصرخسرو: ۹۷)
۵۷۲۴۲. **سوی عنصری ترانه فرستاد.** (سخن)
۵۷۲۴۳. **سوی کل خود باشد همیشه جنبش اجزا.** (سنایی؛ دیوان: ۵۴)
۵۷۲۴۴. **سوی گاو یکسان بود کاه و دانه.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۳۰۸، امثال‌موزون)
۵۷۲۴۵. **سها کور شود، نورِ قمر کم نشود.** (خواجوی‌کرمانی؛ دیوان: ۴۱۷)
۵۷۲۴۶. **سه بار خطرش به سر آمده.** (دوانی)
۵۷۲۴۷. **سه بار (سه هنگام) فریاد کرد.** (گیلکی)
۵۷۲۴۸. **سه بار کاری را بکن، اگر نشد ولش کن.** (ترکمنی)

۵۷۲۴۹. **سه بُجُبل*داند که زرها در کجاست؟** (افغانی)
۵۷۲۵۰. **سه برادر و یک کلاه نمی‌شود.** (لری)
۵۷۲۵۱. **سه بر دوست و دشمن گشاده دار: در سرای و سر سفره و بند کیسه.** (قابوس‌نامه: ۲۶۰)
۵۷۲۵۲. **سه برده و سی از دست داده.** (لری)
۵۷۲۵۳. **سه بز داری، حرفت پوچ، صد بز داری حرفت با نمک.** (ترکمنی)
۵۷۲۵۴. **سه پتی پنا، پناهِت به خدا.** (جیرفتی)
۵۷۲۵۵. **سه پشک آید، زن زاید، مهمان آید.** (افغانی)
۵۷۲۵۶. **سه پلشت آری و پاک بازی و مهمان عزیزت برسد.** (نامه‌ی داستان)
۵۷۲۵۷. **سه پلشت آید، زن زاید، برف آید، مهمان عزیز از در خانه درآید.** (قشقایی)
۵۷۲۵۸. **سه پنج ساله اسب و سه ده ساله مرد/ هنرها می‌آورد به روز نبرد.** (بافقی)
۵۷۲۵۹. **سه پوله شادی و شش پوله زنجیر.** (افغانی)
۵۷۲۶۰. **سه پیمانه یک کیل است.** (کوچه)
۵۷۲۶۱. **سه تا بز خورده می‌شود، قصّه‌ی من گفته می‌شود.** (فرهنگ‌نامه)
۵۷۲۶۲. **سه تا را به نُه تا می‌زند.** (سخن)
۵۷۲۶۳. **سه تا سنگ کنار اُجاق هم گاهی به هم می‌خورند.** (قشقایی، لری)
۵۷۲۶۴. **سه تا قلوه در شکم دارد.** (بختیاری)
۵۷۲۶۵. **سه تای*ایشان را همیشه می‌توان دید.** (گیلکی)
۵۷۲۶۶. **سه تن به‌جاری رحمت‌اند: خردمندی که زیردست بی‌خردی بود و ضعیفی که قوی بر وی مسلط بود و کریمی که محتاج لئیمی بود.** (قابوس‌نامه: ۱۵۵)
۵۷۲۶۷. **سه چی به بزرگی بردنش، عمّه و جی جی گفتنش / شپش به دندان کشتنش آفتابه خلا نبردنش.** (شیرازی)
۵۷۲۶۸. **سه چیز آدم را از پا می‌اندازد: پشم‌چینی، جوی و پشته‌سازی و دروی لعنتی.** (تایبادی)
۵۷۲۶۹. **سه چیز آدم را می‌کشد: ثقل و سرما و رودربایستی.** (شکورزاده)
۵۷۲۷۰. **سه چیز از مرد برده گرو؛ کرو*و درو و نِرو*.** (زرقانی)
۵۷۲۷۱. **سه چیز است که اگر حقیر باشد، استحقار نشاید کرد: بیماری و وام و دشمن.** (مرزبان‌نامه، دهخدا)
۵۷۲۷۲. **سه چیز است که ندارد بنیاد؛ سر بُر و تَر بر (درخت بر) و صیّاد.** (کاشانی)
۵۷۲۷۳. **سه چیز اگر مرد را از راه به در نکند مرد است: پول، اسب و تفنگ.** (شهربابکی)
۵۷۲۷۴. **سه چیز باعث جوان‌مرگی می‌شود اوّل صدای طلبکار، دوّم پارس سگ هار، سوم غرغر زن.** (اراکی)
۵۷۲۷۵. **سه چیز باعث شادی آدمی‌زاد است اوّل صدای جرنگه‌ی پول، دوّم شرشر آب، سوّم شیهه‌ی اسب.** (اراکی)
۵۷۲۷۶. **سه چیز با هم ندارند آشنایی، شیر تازه و تخم‌مرغ و ماهی.** (گرگانی)
۵۷۲۷۷. **سه چیز بد است انسان ببیند، فقیری، پیری و فصل زمستان.** (بختیاری)
۵۷۲۷۸. **سه چیز بی‌سه چیز پایدار نماند: مال بی‌تجارت، علم بی‌بحث، ملک بی‌سیاست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۰، افغانی)
۵۷۲۷۹. **سه چیز تهران آماده، شتر و شپش و شاهزاده.** (دماوندی)
۵۷۲۸۰. **سه چیز خانه را دارد معمور، گندم و گوسفند و درخت انگور.** (میامی، بهمنیاری، شکورزاده)
۵۷۲۸۱. **سه چیز دستگیری ندارد: کوه، آب، آتش.** (بختیاری)
۵۷۲۸۲. **سه چیز را نخورید در پگاه، ترب و ماست و ماهی.** (افغانی)
۵۷۲۸۳. **سه چیز را نمی‌شود پنهان کرد: زر، زور، آواز.** (رامسری)
۵۷۲۸۴. **سه چیز زینت مرد است باز کردن و خواندن، شنا کردن و گذشتن، انداختن و زدن.** (آذری)
۵۷۲۸۵. **سه چیز صاحب نمی‌شناسد؛ سرمایه، شمشیر، تفنگ.** (کرمانجی)
۵۷۲۸۶. **سه چیز مادام بسته دار: چشم و دست و زبان.** (قابوس‌نامه: ۲۶۰)
۵۷۲۸۷. **سه چیز می‌گویم بدت نیاید خانه‌ات نمی‌آیم، خانه‌ام نیایید، دارم می‌خورم به تو نمی‌دهم، می‌دوم به من نمی‌رسی.** (تهرانی)
۵۷۲۸۸. **سه چیز می‌گیرد از مرد گرو؛ راه رفتن، میش چیدن و درو.** (جیرفتی)
۵۷۲۸۹. **سه چیزنباش، کم‌رو، روباه‌صفت، زودباور.** (نمینی)
۵۷۲۹۰. **سه چیز نمایان شد؛ سر کچل، باد فتق، افتادن دندان پیشین.** (رامسری)
۵۷۲۹۱. **سه چیز وفا ندارد؛ زن، دندان، اسب.** (کرمانجی)
۵۷۲۹۲. **سه دروش کردیم چیزی ندرودیم، چهار دروش می‌کنیم ببینیم چه در می‌آوریم.** (بختیاری)
۵۷۲۹۳. **سه دزد بی‌صدا دارم الهی/ حاجی و مشهدی و کربلایی.** (شکورزاده)
۵۷۲۹۴. **سه دعای مستجاب، خرج پایین تنه.** (تهرانی)

۵۷۲۹۵. **سه روز، بیست و چهار قدم راه می‌رود، آن هم با نوک داس.** (رامسری)
۵۷۲۹۶. **سه روز راه رفته، هجده قدم برداشته.** (گیلکی)
۵۷۲۹۷. **سه روز نشستم دور از چشم کسان، بیرون آوردم (دوختم) یک تنبان، شاه‌درز ماند با خشتک آن.** (گیلکی)
۵۷۲۹۸. **سه روز و سه شب با پشه جنگ کرد، شب آخری یک پاشو لنگ کرد.** (تهرانی، کوچه)
۵۷۲۹۹. **سهره‌ی (سیره) رنگ کرده را جای بلبل می‌فروشد.** (سهیلی، عوام)
۵۷۳۰۰. **سه سر به هم مرسان.** (هبله‌رودی)
۵۷۳۰۱. **سه سفر هم کربلا مشرف شده‌ام (رفته‌ام).** (فرهنگ‌نامه، تهرانی)
۵۷۳۰۲. **سه سنگ کنار اُجاق را به این دلیل پهلوی هم قرار می‌دهند که با هم کاری بکنند.** (قشقایی)
۵۷۳۰۳. **سه شب در خواب، یک شب در آب، یک شب میر شناگرانم، یک شب هم پدر بچّه‌هایم.** (بختیاری)
۵۷۳۰۴. **سه شنبه عاشق، چهارشنبه فارغ.** (کرمانی)
۵۷۳۰۵. **سه طلاق به گوشه‌ی چادر منصب بسته.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۴۷، تکمله)
۵۷۳۰۶. **سه علی و کار یک معاویه.** (امثال‌وحکم تاریخی)
۵۷۳۰۷. **سه قران را داده و تنبکی را گرفته.** (نهبندانی)
۵۷۳۰۸. **سه کار در دنیا ننگه: دزدی، هیزی و گدایی.** (دستجردی)
۵۷۳۰۹. **سه کار طاقت‌فرساست تیشه‌زدن؛ راه رفتن و درو کردن.** (سیستانی)
۵۷۳۱۰. **سه کاه به دو جو.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۵۷۳۱۱. **سه کس روز خوش ندیدند، زنبوردار، غوره‌چین و خایه‌کش.** (لری)
۵۷۳۱۲. **سه کس ندارد چشم و رو، حمّامی، مرده‌شوی و فاحشه (جنده).** (شیرازی)
۵۷۳۱۳. **سه کس ندارند آبرو؛ کور و کچل و زخم به‌رو.** (لری، اندیمشکی، کوهدشتی)
۵۷۳۱۴. **سه کلّه بهتر از یک کلّه.** (شکورزاده)
۵۷۳۱۵. **سه کیلو و هفت‌صد و پنجاه گرم برنج روی سرش بریزی یک دانه‌اش پایین نمی‌آید.** (گیلکی)
۵۷۳۱۶. **سهل است تلخی می در جنب و ذوق مستی.** (حافظ: ۳۰۲، بهمنیاری)
۵۷۳۱۷. **سهل‌انگاری فقر می‌آورد، جوی بی‌لایروبی مَرغ.** (لنجانی)
۵۷۳۱۸. **سهل باشد بردن از کوری عصا.** (امیرخسرو دهلوی: ۵۸، تکمله)
۵۷۳۱۹. **سهل باشد پیش مفلس کار یک خروار زر.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۷۳۲۰. **سهل باشد، زبان مختصری.** (سعدی، بهمنیاری)
۵۷۳۲۱. **سهل باشد مملکت‌گیری به امداد سپاه.** (کلیم همدانی: ۲۸۱، تکمله)
۵۷۳۲۲. **سهل*را موش برد و نمک‌ها را موریانه خورد.** (لری)
۵۷۳۲۳. **سهل سرکه‌ای است از آب ترش تر.** (دهخدا)
۵۷۳۲۴. **سهل سرکه باید (می‌خواهد) که از آب ترش‌تر باشد.** (شاهد)
۵۷۳۲۵. **سهل کلوخی باشد از زمین بلندتر.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۳۲۶. **سهم آسیابان را هم، بر گُرده‌اش حمل کرد.** (ایلامی)
۵۷۳۲۷. **سهم‌الغیب در طالع دارد.** (بهمنیاری)
۵۷۳۲۸. **سه ماه است که من زن تو شده‌ام، سه ماه هم است که تو شوهر من شده‌ای، سه ماه هم رجب و شعبان و رمضان این جمعاً می‌شود نه ماه.** (آذری)
۵۷۳۲۹. **سه ماه بلیسد، سه ماه بخیسد، سه ماه بریزد و سه ماه دیگر بماند تا بپیسد.** (سخن)
۵۷۳۳۰. **سه ماه زمستان یک سال نمی‌شد، بیگانه قوم و خویش.** (کردی‌کرمانشاهی)
۵۷۳۳۱. **سه ماه می‌خور و نه ماه پارسا می‌باش.** (حافظ: ۱۸۵، دهخدا)
۵۷۳۳۲. **سهم بزرگه برای گاوی که آماده‌ی شخم زدن نیست.** (بختیاری)
۵۷۳۳۳. **سهمت، پیش گُربه است.** (خوزستانی)
۵۷۳۳۴. **سهمت حواله به گروهی سوار.** (بختیاری)
۵۷۳۳۵. **سهمت را گرفتی، دایی‌ات را صدا کن.** (آذری)
۵۷۳۳۶. **سهم تو در طاق بالاست.** (هزاره‌ای)
۵۷۳۳۷. **سهم خر یا آبکشی است یا هیزم‌کشی.** (شکورزاده)
۵۷۳۳۸. **سهم را بر سهم او بینداز.** (کردی)
۵۷۳۳۹. **سهم رعیّت و مالک همین است.** (لکی)
۵۷۳۴۰. **سهم زیاد برای گاو که نمی‌تواند شخم بزند.** (لری)
۵۷۳۴۱. **سهم غذای فلانی را پشت بشقاب می‌کشد.** (سخن)
۵۷۳۴۲. **سهم کمتر، برادر بیشتر.** (بختیاری)
۵۷۳۴۳. **سهم گاو و یک برگ موی؟** (فرهنگ‌نامه)
۵۷۳۴۴. **سهم مرا بده، درش را ببند.** (شوشتری)
۵۷۳۴۵. **سهم من به این ترتیب گذشت از فلک چرخ برگشته.** (آذری)
۵۷۳۴۶. **سهم من به من برسد، مرده می‌خواهد به بهشت برود یا به جهنّم.** (قشقایی)
۵۷۳۴۷. **سه مَن تنباکو سوخته، حالا می‌گوید چه بویی می‌آید؟** (آذری)

۵۷۳۴۸. **سه مَن کلّه را تکان می‌دهد، سه مثقال زبان را به کار نمی‌گیرد.** (آملی)

۵۷۳۴۹. **سهم و بخش تو به طاق بلند است.** (هراتی)

۵۷۳۵۰. **سهم و قسمت من هم خون دل است.** (بویراحمدی)

۵۷۳۵۱. **سهم همسایه را داد از درد آن مرد.** (قشقایی)

۵۷۳۵۲. **سه میشِ تو خورده میشه، داستان من گفته میشه.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)

۵۷۳۵۳. **سه نگردد بریشم ار او را / پرنیان خوانی و حریر و پرند.** (هاتف: ۲۹، عوام)

۵۷۳۵۴. **سهو آسیابان می‌کند.** (حییم)

۵۷۳۵۵. **سهو را آسیابان می‌کند که گندم می‌برد و آرد آرد.** (آذری)

۵۷۳۵۶. **سهیل را اگرچه نام به تصغیر گویند از میان ستارگان مشارالیه است.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۰۴، تکمله)

۵۷۳۵۷. **سیا باشه، سوخته باشه، نمدی به کول داشته باشه، یک خورده پول داشته باشه.** (کوچه، شکورزاده)

۵۷۳۵۸. **سیّار هم سیّار، سرگردان هم سیّار.** (تاجیکی)

۵۷۳۵۹. **سیاری برادر یاری است.** (بختیاری)

۵۷۳۶۰. **سیاست ار نبود، کارها خلل یابد.** (بهمنیاری)

۵۷۳۶۱. **سیاست اصل ریاست است.** (شکورزاده)

۵۷۳۶۲. **سیاست به قدر جنایت است.** (حییم، شکورزاده، عوام، افغانی)

۵۷۳۶۳. **سیاست پدر مادر ندارد.** (تهرانی، آذری، شکورزاده، کوچه)

۵۷۳۶۴. **سیاست داشتن بهتر از پول نقد است.** (لری)

۵۷۳۶۵. **سیاست کور است.** (دهخدا)

۵۷۳۶۶. **سیاست گرچه دردِ مردمان است/ ولی داروی نامردم همان است.** (امیرخسرو)

۵۷۳۶۷. **سیاست، مادر و خواهر نمی‌شناسد.** (آذری)

۵۷۳۶۸. **سیاقت عُطارد از روزنامه‌ی شمس روشن شود.** (خزینه)

۵۷۳۶۹. **سیّال که از سیّال پس ماند، بینی و گوشش از بریدن است.** (افغانی)

۵۷۳۷۰. **سیا مال*بلا را می‌گیرد.** (شهمیرزادی)

۵۷۳۷۱. **سیامان تکن خودمان زغال فروشیم.** (همدانی)

۵۷۳۷۲. **سی‌ام وَر سرِ خُم سی.** (بیرجندی)

۵۷۳۷۳. **سیاه آیینه‌ی سفید بشود، هندی از بس خودش را در آب می‌شوید که بالاخره غرق می‌شود.** (گیلکی)

۵۷۳۷۴. **سیاه است مثل جِل*.** (رامسری)

۵۷۳۷۵. **سیاه است مثل نفته‌ی جیل*.** (گیلکی)

۵۷۳۷۶. **سیاهان خیال می‌کنند سفیدپوست‌ها قند می‌جوند.** (لارستانی)

۵۷۳۷۷. **سیاه اندرون باشد و سنگدل/ که می‌خواهد که موری شود تنگدل.** (فردوسی:۹۸۸، تکمله)

۵۷۳۷۸. **سیاه باشد، سوخته‌باشد، نمدی به کول داشته‌باشد، یک خرده پول داشته‌باشد.** (سخن)

۵۷۳۷۹. **سیاه بخت از کوه بالا رفت، کوه‌ها را مه (کولاک) گرفت.** (آذری)

۵۷۳۸۰. **سیاه‌بخت به ز پشتِ بخت است.** (کوچه)

۵۷۳۸۱. **سیاه‌بخت را به شست‌وشو سفیدبخت نتوان کرد.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۷۳۸۲. **سیاه‌پوست را صابون، دیوانه را پند چه سود کند؟** (آذری)

۵۷۳۸۳. **سیاه‌چادر است که تاب (تحمّل) باران دارد.** (فرهنگ‌نامه، بختیاری)

۵۷۳۸۴. **سیاه چادر، چهل طناب.** (بختیاری)

۵۷۳۸۵. **سیاه‌دانه چه کار کرد؟ خودش را سیاه کرد.** (سیرجانی)

۵۷۳۸۶. **سیاه دست، سفید دست نمی‌تواند شد.** (مثمر)

۵۷۳۸۷. **سیاه دیدی خیال گاو (خرس) کردی.** (افغانی)

۵۷۳۸۸. **سیاه روزی محک دوستان است.** (افغانی)

۵۷۳۸۹. **سیاه ریش دلش دل شیر است و ریش سفید دلش هم‌چون قیر.** (اشتهاردی)

۵۷۳۹۰. **سیاه سیاه خودمون، سفید نیاد داخلمون.** (دشتستانی)

۵۷۳۹۱. **سیاه که روغن دیده به ک..نش می‌مالد.** (لاری)

۵۷۳۹۲. **سیاه که نمی‌تواند برقصد، می‌گوید زیر پایم خراب است.** (قشمی)

۵۷۳۹۳. **سیاه گر سرخ پوشد خر بخندد.** (بهمنیاری، کرمانی، شیرازی، نامه‌ی داستان)

۵۷۳۹۴. **سیاه گلیم، سیاه گلیمی.** (دهخدا)

۵۷۳۹۵. **سیاه‌مست چه داند نگاهبانی چیست؟** (صائب: ۸۸۲، تکمله)

۵۷۳۹۶. **سیاه مهره زیر گلیم نمی‌ماند.** (دماوندی)

۵۷۳۹۷. **سیاه و سفید را تشخیص نمی‌دهد.** (عوام)

۵۷۳۹۸. **سیاه و سفیدی تن، موقع آب‌تنی (در دریا) معلوم می‌شود.** (گیلکی، رامسری)

۵۷۳۹۹. **سیاه و کلاغ هردو رفیقند.** (بختیاری)

۵۷۴۰۰. **سیاه هستم، زغال فروش نیستم.** (بختیاری)

۵۷۴۰۱. **سیاه همیشه سیاه است.** (کردی)

۵۷۴۰۲. **سیاهی از پدرش دارد، سفیدی از مادرش.** (گیلکی)

۵۷۴۰۳. **سیاهی از چشم نشاید شستن.** (تاریخ‌الوزرا: ۸تکمله)

۵۷۴۰۴. **سیاهی از رخ زنگی به آب می‌شوید.** (سعدی؛ کلیات: ۶۶۱، بهمنیاری)

۵۷۴۰۵. **سیاهی اگر با آب سفید شود، هندی‌ها خود را در آب غرق می‌کنند.** (گیلکی)
۵۷۴۰۶. **سیاهی با سفیدی نقش بندد / سیه گر سرخ پوشد خر بخندد.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه، دهخدا، بهمنیاری، سیرجانی)
۵۷۴۰۷. **سیاهی تو مرا هم به دردسر انداخت.** (ابهری)
۵۷۴۰۸. **سیاهی دیده تصوّر گاو کرده.** (قاینی)
۵۷۴۰۹. **سیاهی دیگ می‌رود، روسیاهی ناموسی نمی‌رود.** (قشقایی)
۵۷۴۱۰. **سیاهی را از پدرش ارث برده سفیدی را از مادرش.** (گیلکی)
۵۷۴۱۱. **سیاهی را رد می‌کند، سفیدی را می‌خواند.** (سمنانی)
۵۷۴۱۲. **سیاهی را ز پس رنگی دگر نیست.** (ویس‌و رامین: ۳۴۰، امثال‌موزون)
۵۷۴۱۳. **سیاهی رنگ دیگر نگیرد.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۶۳، تکمله)
۵۷۴۱۴. **سیاهی روشنایی ندارد.** (بختیاری)
۵۷۴۱۵. **سیاهی روی به شستن سفید نمی‌شود.** (تاجیکی)
۵۷۴۱۶. **سیاهی سر پالیز است.** (سمنانی)
۵۷۴۱۷. **سیاهی شب شریک آدم کم‌توان است.** (لری)
۵۷۴۱۸. **سیاهی کم بود، پرستو آمد.** (لاری)
۵۷۴۱۹. **سیاهی گلیم برود، من نمی‌روم.** (افغانی)
۵۷۴۲۰. **سیاهی لشکر نیاید به کار/ یکی مرد جنگی به از صدهزار.** (بهمنیاری، عوام، امثال‌موزون، کرمانی)
۵۷۴۲۱. **سیاهی و تاریکی شب از شامگاهان آن پیداست.** (آذری)
۵۷۴۲۲. **سیب از سیب رنگ می‌گیرد، همسایه (آدم) از همسایه (آدم) پند.** (عوام، شکورزاده، حییم، عوام، کوچه)
۵۷۴۲۳. **سی، بالای (برسد) خَمسی (خمسین، غم سی).** (جیرفتی، ایلامی)
۵۷۴۲۴. **سیب انداختم انار آمد، پیراهن دوختم تنگ آمد، سایه افتاد در و ایوان، به خیالم یار آمد.** (سنقری)
۵۷۴۲۵. **سیب باشد، از بید باشد.** (افغانی)
۵۷۴۲۶. **سیبِ بی‌آسیب در بستانِ ماست.** (شاه نعمت‌الله ولی؛ کلیات: ۷۹)
۵۷۴۲۷. **سیب تا از درخت بر زمین افتد، صد بار معلّق می‌خورد.** (آذری)
۵۷۴۲۸. **سیب تلخ از دوست، بهتر از انار کَن است.** (طالقانی)
۵۷۴۲۹. **سیب تلخ دوست، مثل انار کن است.** (طالقانی)
۵۷۴۳۰. **سیب خلاص شد، روی باغبان سیاه شد.** (افغانی)
۵۷۴۳۱. **سیب خوب و رسیده را کرم می‌خورد.** (قشقایی)
۵۷۴۳۲. **سیب را از باغ سیب و غوره را از تاکستان بچین و دختر را از خانواده‌ای بگیر که مادرش کدبانو باشد.** (بختیاری)
۵۷۴۳۳. **سیب را به هوا بینداز تا به زمین آید، آیا قسمت تو شود یا نشود.** (آذری)
۵۷۴۳۴. **سیب را چون به هوا اندازی تا بر زمین آید هزار (چندین) چرخ زند.** (دهخدا، تاجیکی)
۵۷۴۳۵. **سیب را چیننده‌ی آن می‌شناسد، انار را فروشنده‌ی آن.** (ترکمنی)
۵۷۴۳۶. **سیب را خوردی، ابریشم بده.** (سخن)
۵۷۴۳۷. **سیب را در باغ سیب پیدا کن، غوره را در تاکستان.** (بختیاری)
۵۷۴۳۸. **سیب را دو نصف کردی.** (مازندرانی)
۵۷۴۳۹. **سیب را که به هوا بیندازی هزار چرخ می‌خورَد تا دوباره به زمین می‌رسد.** (هبله‌رودی، شکورزاده)
۵۷۴۴۰. **سیب‌زمینی رگ داره، این نه.** (همدانی)
۵۷۴۴۱. **سیب‌زمینی هم خودش را قاطی میوه‌ها کرده.** (تهرانی)
۵۷۴۴۲. **سیب سرخ برای دست بچه‌ی یتیم (چلاق) حیف است؟** (بهمنیاری)
۵۷۴۴۳. **سیب سرخ برای دست پسر خان خوب است.** (کردی)
۵۷۴۴۴. **سیب سرخ برای دست چلاق است.** (تهرانی)
۵۷۴۴۵. **سیب سرخ برای دست چلاق بد (عیب) است؟** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، حییم، عوام)
۵۷۴۴۶. **سیب سرخ برای دست شکسته (چلاق) خوب است.** (بختیاری، دهخدا)
۵۷۴۴۷. **سیب سرخ به دست چلاق افتاده.** (ایزدخواستی)
۵۷۴۴۸. **سیب سرخ به دست یتیم بچّه نمود می‌دهد.** (افغانی)
۵۷۴۴۹. **سیب سرخ و دست چلاق؟** (شکورزاده)
۵۷۴۵۰. **سیب سرخ همیشه دست آدم کور می‌افتد.** (درگزی)
۵۷۴۵۱. **سیب سفید در گرو سیب سرخ است، تا سیب سرخ پخته نشود، سیب سفید پخته نمی‌گردد.** (مازندرانی)
۵۷۴۵۲. **سیب، سیر نمی‌کند ولی مهری به دل می‌آورد.** (دزفولی، شوشتری)
۵۷۴۵۳. **سیب عزراییل است بوییدن و جان دادن یکی است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۴۵۴. **سی بکند چهل نمی‌کند.** (گیلکی)
۵۷۴۵۵. **سیب که به مثقال می‌خوری پوست کرده بخور.** (افغانی)

۵۷۴۵۶. **سیب که سیب را ببینـد (دیـد) رنـگ مـی‌گیـرد.** (هزاره‌ای، افغانی)
۵۷۴۵۷. **سیب که نمی‌دهی نده امّا لپم را پاره نکن.** (آذری)
۵۷۴۵۸. **سیبم را خورده‌ای، ابریشم بده.** (کوچه، عوام، تهرانی)
۵۷۴۵۹. **سیب مرا خوردی، تـا قیامـت ابریـشم پـس بـده.** (شکورزاده، سهیلی)
۵۷۴۶۰. **سیبم را خوردی، تخم را بده.** (اهری)
۵۷۴۶۱. **سیب مردم به عوض دارد.** (فرهنگ‌نامه)
۵۷۴۶۲. **سیب می‌خـواهم، از بیـد مـی‌خـواهم.** (بیرجنـدی، افغانی)
۵۷۴۶۳. **سـیب نـدارد و انـار نـدارد، بگـذار بگوینـد شاه پوتا*باغ دارد.** (مرندی)
۵۷۴۶۴. **سیبی را ماند که به دو حصّه کـرده باشـند.** (مثمـر، هبله‌رودی)
۵۷۴۶۵. **سیبی که بالا بیندازی، تا پایین بیاید هـزار چـرخ می‌خورد.** (کوچه، امثال‌موزون، عوام)
۵۷۴۶۶. **سیبی که سهیلش نزند، رنگ ندارد.** (دهخـدا، حییم، بهمنیـاری، امثـال‌مـوزون، عـوام، سـهیلی، امثـال‌مـوزون، شکورزاده)
۵۷۴۶۷. **سیبی و سجودی.** (بهارعجم)
۵۷۴۶۸. **سـی تخـم مـرغ بفروشـد، یکـیش زرده نـدارد.** (بهمنیاری، خرمی)
۵۷۴۶۹. **سیچکه*و مازو به ما نفروخته‌ای.** (کردی)
۵۷۴۷۰. **سیخ آهنی را که در آتش بگذاری، دزد خبـردار می‌شود.** (مازندرانی)
۵۷۴۷۱. **سیخ بادام ریشه بادام را در می‌آورد.** (بهمنیاری)
۵۷۴۷۲. **سیخ بادام، ریشه‌ی‌بادام، دَر خودشه.** (جیرفتی)
۵۷۴۷۳. **سیخ بلند دست را نمی‌سوزاند.** (آذری، افغانی)
۵۷۴۷۴. **سیخ به سه پایه کار ندارد، سه پایـه بـه سـیخ کـار دارد.** (قمی)
۵۷۴۷۵. **سیخ به سه‌پایه می‌گوید: «صل علی.»** (شهرضایی)
۵۷۴۷۶. **سیخ به کود نجاست نزن.** (بیرجندی)
۵۷۴۷۷. **سیخ تنـور بـه سـه‌پایـه مـی‌گویـد رویـت سـیاه.** (بهمنیاری، خرمی، شکورزاده)
۵۷۴۷۸. **سیخ چشمت است و میخ دلت.** (مازندرانی)
۵۷۴۷۹. **سیخ خـودت بـه ک..ن خـودت، اگـر نـشد پـای خودت.** (جیرفتی)
۵۷۴۸۰. **سیخ را که تـوی آتـش گذاشـتند مقـصر از گنـاه خودش خبردار می‌شود.** (بهمنیاری)
۵۷۴۸۱. **سیخ را که داغ می‌کنی گناهکار باخبر مـی‌شـود.** (اشتهاردی)
۵۷۴۸۲. **سیخ زیر آسیاب است.** (مازندرانی)
۵۷۴۸۳. **سیخم و میخم، اتاق بیخم.** (آرانی)
۵۷۴۸۴. **سیخ میان کشک‌ها شدی.** (سیستانی)
۵۷۴۸۵. **سیخ و پیاز همراهش کنید.** (شکورزاده)
۵۷۴۸۶. **سیخوتک بر پهلوها و بار بر شانه و گُرده، بـاز هـم هست.** (گیلکی)
۵۷۴۸۷. **سیخی به ک..ن خر کن و اباطیل را گـوش کـن.** (تایبادی)
۵۷۴۸۸. **سیخی ندارد که یـک جـل*بـر سـر آن بنـشیند.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۵۷۴۸۹. **سیّد آل امنو، عاشق دیگ سمنو.** (دامغانی)
۵۷۴۹۰. **سیّد آل کوفته، معطّل (دشمن) مال مفته.** (دامغانی، کوچه)
۵۷۴۹۱. **سیّد اگر پاشنه‌ی کفش او هم طلا باشد، خمس بـه او تعلّق می‌گیرد.** (خوانساری)
۵۷۴۹۲. **سیّد جد دارد من هم خدا.** (قشقایی)
۵۷۴۹۳. **سیّد خانه‌ی فضل و بخشش و کرم است.** (هزاره‌ای)
۵۷۴۹۴. **سیّد خوب را به خودش (خوییش) ببخش، سید بد را به جدّش.** (ایزدخواستی، شهربابکی)
۵۷۴۹۵. **سیّد خوب را نگاه به خودش کن، سیّد بد را نگـاه به جدّ.** (شهرضایی)
۵۷۴۹۶. **سیّد را به خانه راه مـده هلـو سیاه را بـه باغـت.** (کرمانی)
۵۷۴۹۷. **سید سولیج*را کـه از سـر دسـت دادی از ک..ن می‌گیرد.** (هزاره‌ای)
۵۷۴۹۸. **سیّدعلی را بپّا.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، بهمنیاری)
۵۷۴۹۹. **سیّد غیر سیّد نمی‌کند.** (آملی)
۵۷۵۰۰. **سیّد که نکشته‌ام.** (هزاره‌ای)
۵۷۵۰۱. **سیّد و آلو سیا بی‌عارند.** (کرمانی)
۵۷۵۰۲. **سیّد و ملاّ نمی‌کند.** (آملی)
۵۷۵۰۳. **سیّدها تا وقت چاشت عقل دارند.** (کاشانی)
۵۷۵۰۴. **سیّدها شب‌های چهارشنبه یـک تختـه‌شـان کـم است.** (تهرانی)
۵۷۵۰۵. **سی ذرع عمّامه یک پیراهن نمی‌شود.** (آملی)
۵۷۵۰۶. **سیر آن شد که مُرد.** (بهمنیاری)
۵۷۵۰۷. **سیر آن مؤمن شد.** (دهخدا)
۵۷۵۰۸. **سیر آن مرحوم شد که مُرد.** (آذری)
۵۷۵۰۹. **سیراب خور (فروش) است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۵۱۰. **سیرابی گوشت نمی‌شود، داماد رفیق.** (سرخه‌ای)
۵۷۵۱۱. **سیر از حال گرسنه خبر ندارد.** (تاجیکی)
۵۷۵۱۲. **سـیر از دل گـشنه چـه خبـر دارد و سـوار از دل پیاده.** (تاجیکی)
۵۷۵۱۳. **سیر از گرسنه خبر نداره، سواره از پیاده.** (سـعدی؛ کلیات: ۵۶۸، دهخدا، ایلامی، بهمنیـاری، عـوام، شـکورزاده، تهرانی، کوچه)

۵۷۵۱۴. **سیر است سنگین است و تا گرسنه است غمگین است.** (سمنانی)
۵۷۵۱۵. **سیر انجم را چه غم کاندر زمین جوی و جر است.** (فانی، امثال‌موزون)
۵۷۵۱۶. **سیر (انگوژه)* در ک..نش گذاشته‌اند.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۵۱۷. **سیر با پیاز خوب آن‌هم هردو در یک بستان می‌رویند.** (تالشی)
۵۷۵۱۸. **سیر باد می‌دهد و گرسنه تشنه است.** (ترکمنی)
۵۷۵۱۹. **سیر بخور پر بخور، امّا گرده (نان) را تکه مکن.** (شوشتری)
۵۷۵۲۰. **سیربخور، سیر نخور.** (رامسری)
۵۷۵۲۱. **سیر بخور و پر بخور امّا به آن دست مزن.** (لری)
۵۷۵۲۲. **سیر بده سبزی بده حلیمه (مامانم) می‌خواهد آش بپزد.** (مازندرانی)
۵۷۵۲۳. **سیر برادر پیاز است.** (لری)
۵۷۵۲۴. **سیر بودن شما مایه‌ی‌روسفیدی ماست.** (شیرازی)
۵۷۵۲۵. **سیر به پیاز گفت: «دور شو بویت می‌آید.»، گفت: «بیچاره، خیال می‌کنی خودت از باغ بهشتی؟»** (اندیمشکی)
۵۷۵۲۶. **سیر به پیاز می‌خندد، مبادا ک..نش بگندد.** (لنجانی)
۵۷۵۲۷. **سیر به پیاز می‌گوید: «بو می‌دهی.» (بویت می‌آید).** (شیرازی، لری، بختیاری)
۵۷۵۲۸. **سیر به پیاز می‌گوید: «بویت می‌آید.» می‌گوید: «هیچ خبر نداری از خودت.»** (مرندی)
۵۷۵۲۹. **سیر به سرکه می‌کشه، نعنا به ریشه.** (همدانی)
۵۷۵۳۰. **سیر بهشت در گرو چشم بستن است.** (صائب: ۹۴۶، دهخدا)
۵۷۵۳۱. **سیر به گرسنه می‌گوید: «غذایت را خوب بجو.»** (دشتستانی، لری)
۵۷۵۳۲. **سیر بیار، سرکه بیار، زن می‌خواهد سیر سرکه درست کند.** (مازندرانی)
۵۷۵۳۳. **سیر تا پیاز خدا را شکر.** (شیرازی)
۵۷۵۳۴. **سیر تا پیاز.** (کوچه)
۵۷۵۳۵. **سیر تا صد سال گرسنه نمی‌شود، گرسنه تا صد سال سیر.** (افغانی)
۵۷۵۳۶. **سیرت به از صورت.** (افغانی)
۵۷۵۳۷. **سیرتِ خود از دشمن شنو.** (سعدی؛ بوستان: ۴۵)
۵۷۵۳۸. **سیر چشمی حاصل از نعمت نشد سرپوش را.** (غنی، امثال‌موزون)
۵۷۵۳۹. **سیر چه پروای گشنه دارد؟** (تاجیکی)
۵۷۵۴۰. **سیر چه می‌داند بر گرسنه چه می‌گذرد؟** (آملی)
۵۷۵۴۱. **سیر چیده و پهلوی هم نهاده‌شده.** (آملی)
۵۷۵۴۲. **سیر خوردگی کار ستوران است.** (کشف‌المحجوب، شکورزاده، دهخدا)
۵۷۵۴۳. **سیر خوردنش بس نیست، دنبال عطر گل هم می‌گردد.** (ارومیه‌ای)
۵۷۵۴۴. **سیر خورده گرسنه را مست و دیوانه پندارد.** (تاریخ بیهقی: ۴۵۹، شکورزاده، دهخدا)
۵۷۵۴۵. **سیر دارد میان لوزینه.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۶۴)
۵۷۵۴۶. **سیر در غم گرسنه نیست، سوار در غم پیاده.** (سیرجانی، شهربابکی)
۵۷۵۴۷. **سیر در ک..ن فلانی می‌نهد.** (سخن)
۵۷۵۴۸. **سیر در لوزینه دارد.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا)
۵۷۵۴۹. **سیر دزد، پیاز دزد می‌شود.** (رامسری)
۵۷۵۵۰. **سیر دزدی است، پیاز هم دزدی است.** (یزدی)
۵۷۵۵۱. **سیر را از گرسنه چه غم؟** (دهخدا، شکورزاده)
۵۷۵۵۲. **سیر را باش که طعنه به پیاز می‌زند.** (شکورزاده)
۵۷۵۵۳. **سیر را با مُشک آزمایند.** (سخن)
۵۷۵۵۴. **سیر را به نرخ سوسن می‌فروشد.** (سخن)
۵۷۵۵۵. **سیر را چه غم گرسنه است.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)
۵۷۵۵۶. **سیر را سنو*می‌کند.** (بیرجندی)
۵۷۵۵۷. **سیر راکار نفرما، گشنه را آزار نده.** (افغانی)
۵۷۵۵۸. **سیر را هرچه بیشتر بکوبی، بوی گندش بلندتر می‌شود.** (کوچه)
۵۷۵۵۹. **سیر سنگین است و گرسنه غمگین.** (سخن)
۵۷۵۶۰. **سیر سواد زنجیر دیوانه را عروسی است.** (بیدل: ۲۴۸، امثال‌موزون)
۵۷۵۶۱. **سیر سیر می‌خورد، و های‌های گریه می‌کند.** (رامسری)
۵۷۵۶۲. **سیرِ سیر می‌نالد، نیمه‌سیر می‌نالد، عروسِ پسِ پرده هم می‌نالد.** (زرقانی)
۵۷۵۶۳. **سیر شدم به تو هم برخوردم.** (آذری)
۵۷۵۶۴. **سیر شده لگد به آخور دیوار می‌زند.** (بیرجندی)
۵۷۵۶۵. **سیرش کوبیده ماند.** (آذری)
۵۷۵۶۶. **سیرش ندیدم، سفرش پیش آمد.** (افغانی)
۵۷۵۶۷. **سیر غم گرسنه نخورد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۷۵۶۸. **سیر کسی است که مثل آن مرحوم باشد.** (آذری)
۵۷۵۶۹. **سیر ک..ش می‌گذاری حالت پیاز دارد.** (خوانساری)
۵۷۵۷۰. **سیر گریه کرد، نیم سیر هم گریه کرد، ولی گرسنه از درد خودش چیزی نگفت.** (بختیاری)
۵۷۵۷۱. **سیر گریه می‌کند، نیم سیر گریه می‌کند، گرسنه، دو چشم نگاه می‌کند.** (سنگسری)
۵۷۵۷۲. **سیر گلشن می‌کند غمگین دل ناشاد را.** (صائب: ۲۷)
۵۷۵۷۳. **سیرم از خوان سیه کاسه‌ی‌گردون.** (عمعق: ۱۹۹)
۵۷۵۷۴. **سیر مردن بِهْ که گرسنه زیستن.** (شاهد، شکورزاده، دهخدا)
۵۷۵۷۵. **سیر مردن به که گرسنگی خوردن.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۷۵۷۶. **سیرم سقطم، گشنه‌ام بی‌قوتم.** (لنجانی، هراتی)
۵۷۵۷۷. **سیرم سنگینم، گرسنه‌ام غمگینم.** (فرهنگ‌نامه، شهربابکی)
۵۷۵۷۸. **سیرم سیرم و باز چشم به کرم تو دارم.** (لکی)
۵۷۵۷۹. **سیر مهتاب دو چندان کند آرایش حسن.** (غالب، امثال‌موزون)
۵۷۵۸۰. **سیر می‌نالد، نیم‌سیر می‌نالد، گرسنه می‌گوید من باید خودکشی کنم.** (بختیاری)
۵۷۵۸۱. **سیر نخوردن از پدر مردن هم بدتر است.** (پیرانشهری)
۵۷۵۸۲. **سیر نخورده‌ام تا دهنم بو بدهد.** (اشتهاردی، مازندرانی)
۵۷۵۸۳. **سیر نخورده‌ام دهانم بو می‌دهد، کلاهم روی پیشانی گذاشته‌ام.** (کرمانجی)
۵۷۵۸۴. **سیر نخورده‌ام، دهان من هم بوی سیر نمی‌دهد.** (گیلکی)
۵۷۵۸۵. **سیر نخورده‌ام که از بویش (بوی گندش) بترسم.** (بهمنیاری، خزینه، تایبادی)
۵۷۵۸۶. **سیر نخورده‌ای، چرا دهانت بو می‌دهد؟** (آذری)
۵۷۵۸۷. **سیرنخورده دهانش بونمی‌دهد.** (عوام)
۵۷۵۸۸. **سیر نخورده، دهنِ گندیده.** (قمی)
۵۷۵۸۹. **سیر نشدی، دستت را بشور من را بخور.** (تهرانی)
۵۷۵۹۰. **سیر نمی شی، خسته‌ام نمی‌شی؟** (شهربابکی)
۵۷۵۹۱. **سیر و پیاز خیلی با هم می‌جوشند که پهلوی هم می‌کارند؟** (گیلکی)
۵۷۵۹۲. **سی روجه*را کردیم سه روجه، آن هم به خدا گردن خروجه.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۷۵۹۳. **سیر و دور فلک ناهموار/ چون تو هموار شوی هموارست.** (صائب: ۱۱۰۴، تکمله)
۵۷۵۹۴. **سی روز را کردیم سه روزه، آن هم گردن خروسه.** (سخن)
۵۷۵۹۵. **سی روزه کار باش، صنّاری کار باش.** (شهربابکی)
۵۷۵۹۶. **سی روز هم یک ماه است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۵۹۷. **سیر و کار، گشنه بیمار.** (تاجیکی)
۵۷۵۹۸. **سیرها، هفت قرص نان جوین خوردند.** (اشتهاردی)
۵۷۵۹۹. **سیره هرگز غم نخور، یکته نانه کم نخور.** (تاجیکی)
۵۷۶۰۰. **سیری به نیک‌بخت روی می‌آورد و گرسنگی به شوربخت.** (ترکمنی)
۵۷۶۰۱. **سیری تلخی می‌آورد.** (مازندرانی)
۵۷۶۰۲. **سیری در لقمه‌ی‌باز پسین بوَد.** (قابوس‌نامه، شکورزاده، دهخدا)
۵۷۶۰۳. **سیری، ریشه‌ی‌صاحبش را بر می‌کند.** (آذری)
۵۷۶۰۴. **سیری ز مال نیست تهی چشم حرص را.** (صائب: ۷۶۷)
۵۷۶۰۵. **سیری سنگینی، گرسنه‌ای غمگینی.** (سیرجانی)
۵۷۶۰۶. **سیری شما (تو) روسفیدی ماست.** (تهرانی، همدانی، حییم، دهخدا، عوام)
۵۷۶۰۷. **سیری صد متر می‌پرد، گرسنه‌ای صد و بیست متر.** (شهربابکی)
۵۷۶۰۸. **سیری کَن، کوری کن.** (جیرفتی)
۵۷۶۰۹. **سیری که چیده‌شود از جای پای مانده مشخص است.** (آملی)
۵۷۶۱۰. **سیری ما هم سرافرازی شماست.** (سخن)
۵۷۶۱۱. **سیری مهمان، روسفیدی صاحب‌خانه است.** (شکورزاده)
۵۷۶۱۲. **سیری می‌بیند، فریاد می‌زند.** (بختیاری)
۵۷۶۱۳. **سیری نخورده‌ایم که از بوی گندش بترسیم.** (هبله‌رودی، مشمر، خزینه)
۵۷۶۱۴. **سیزده بدر، سال دیگر، خانه‌ی‌شوهر، بچّه به بغل.** (تهرانی)
۵۷۶۱۵. **سیزده، برای همه‌کس نحس نیست.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۷۶۱۶. **سیزده به در و چهارده مبارک باشد.** (شهمیرزادی)
۵۷۶۱۷. **سیزده به کارت افتاده‌بود.** (گیلکی)
۵۷۶۱۸. **سیزده (نوروز) بیرون، چهارده در خانه، بر پیرزن غرغرکنان لعنت.** (بختیاری)
۵۷۶۱۹. **سی سال آسیابانی کردی و مزد گرفتن را یاد نداری.** (افغانی)
۵۷۶۲۰. **سی سال دهقانی کنی سالار می‌شوی، ده سال چوپانی کنی، ارباب می‌شوی.** (تایبادی)
۵۷۶۲۱. **سی سال روزه گرفت و با گُه سگ افطار کرد.** (کرمانی)
۵۷۶۲۲. **سی سال طهارت قوس است.** (تهرانی)
۵۷۶۲۳. **سیستان دور است، میدانش نزدیک است.** (بهمنیاری)
۵۷۶۲۴. **سی‌سلانگو*مرغ بی‌آزاریست، احوالش را از کرم‌های ته جوی باید پرسید.** (کرمانی)
۵۷۶۲۵. **سی‌سه لنگ، چه مرغ بی‌آزاری است، از زالوهای زیر آب سؤال کن.** (بیرجندی)
۵۷۶۲۶. **سی شاهی بگیر گُند*خر بکش، چهار هزار و دهشاهی برو حمّام.** (شیرازی)
۵۷۶۲۷. **سیصد ستاره، ماه نمی‌شه، ظل‌السلطان شاه نمی‌شه.** (بهمنیاری)
۵۷۶۲۸. **سیفال*توی پالانش کردند. (می‌کنند).** (کرمانی)
۵۷۶۲۹. **سیکیم خیار، می‌خوری بخور، نمی‌خوری نخور.** (تهرانی)
۵۷۶۳۰. **سیگار بی‌تقلّب و ناز پری رُخان / این هردو کشاکش دوران کشیدنی است.** (عوام، شکورزاده)
۵۷۶۳۱. **سیل آخر راه از صحرا به دریا می‌برد.** (افغانی)
۵۷۶۳۲. **سیل آمد و رخت و پخت را بُرد.** (شکورزاده)

۵۷۶۳۳. **سیل آورده را سیل می‌برد.** (قشقایی)
۵۷۶۳۴. **سیلاب بی‌صدا نشنیده‌است هیچ کس.** (صائب: ۲۳۴۳، امثال‌موزون)
۵۷۶۳۵. **سیلاب را به راهنما احتیاج نیست.** (صائب: ۱۰۰۰، تکمله)
۵۷۶۳۶. **سیلاب نپرسد که ره (در) خانه کدام است؟** (صائب: ۱۰۴۷، امثال‌موزون)
۵۷۶۳۷. **سیل از بساط خانه‌به‌دوشان چه می‌برد؟** (صائب: ۱۰۰۷)
۵۷۶۳۸. **سیل از خانه‌ی‌در بسته محابا نکند.** (صائب: ۱۷۱۱، تکمله)
۵۷۶۳۹. **سیل از دریا به خواری روی گردان کی شود.** (صائب: ۱۳۱۱، امثال‌موزون)
۵۷۶۴۰. **سیل از رفتن نمی‌ماند اگر پل بشکند.** (صائب: ۱۲۶۲، تکمله)
۵۷۶۴۱. **سیل از کشور ویرانه، تهی‌دست رود.** (صائب: ۳۰۴۱)
۵۷۶۴۲. **سیل از کف ندهد صنعت ویرانی را.** (سخن)
۵۷۶۴۳. **سیل بهار هرچه کند پیش می‌برد.** (صائب: ۱۹۴۹، تکمله)
۵۷۶۴۴. **سیل بهاری همیشه همراه خودش خیک گوسفند نمی‌آورد.** (آملی)
۵۷۶۴۵. **سیل بیارد، باد می‌برد.** (آذری)
۵۷۶۴۶. **سیل بیاید چه ببرد و آتش بیاید چه بسوزاند؟** (شوشتری)
۵۷۶۴۷. **سیل بی‌پروا از پای افکند دیوار را.** (افغانی)
۵۷۶۴۸. **سیل بی‌زحمت به دریا می‌برد خاشاک را.** (صائب: ۵۷۹)
۵۷۶۴۹. **سیل‌بین*عقل چهل وزیره داره.** (افغانی)
۵۷۶۵۰. **سیل چون از کوه سرآید از تک و تاز ایستد.** (افغانی)
۵۷۶۵۱. **سیل در خانه چون شود بسیار/ گر نیابد راه افکند دیوار.** (مکتبی؛ کلمات علّیه: ۷۰۰)
۵۷۶۵۲. **سیل صورت خودش را نمی‌تواند بشوید.** (تهرانی)
۵۷۶۵۳. **سیل قطره قطره خیزد.** (کردی)
۵۷۶۵۴. **سیل کو بیع کو و نخر.** (افغانی)
۵۷۶۵۵. **سیل‌ها راه افتاد، شکاف‌ها و چاله‌ها پر شد.** (آذری)
۵۷۶۵۶. **سیل، هرگز سبب تنگی دنیا نشود.** (ایرج: دیوان:۱۶)
۵۷۶۵۷. **سیل هم سیل، سرگردانی هم سیل.** (تاجیکی)
۵۷۶۵۸. **سیل همیشه خیک (پنیر و روغن) نمی‌آورد، یک بار هم خرس می‌آورد.** (گیلکی)
۵۷۶۵۹. **سیل همیشه کنده نمی‌آورد.** (الیکایی، تالشی)
۵۷۶۶۰. **سیلیِ استاد بازی‌گوش می‌سازد مرا.** (صائب: ۷۸)
۵۷۶۶۱. **سیلی استاد به از صله‌ی‌مادر.** (افغانی)
۵۷۶۶۲. **سیلی استاد، طفل را ادب است.** (واعظ قزوینی:۶۳)
۵۷۶۶۳. **سیلی بابا بِهْ از حلوای او.** (مولوی؛ مثنوی:۱۴۳۶/۶، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۷۶۶۴. **سیلی‌خور باد شد چراغم.** (سخن)
۵۷۶۶۵. **سیلی خور روزگار شده.** (سخن)
۵۷۶۶۶. **سیلی روزگار خورده‌است.** (هبله‌رودی)
۵۷۶۶۷. **سیلی روزگار نخورده.** (دهخدا)
۵۷۶۶۸. **سیل یک‌جا را کُند آباد و یک‌جا را خراب.** (وحید، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۷۶۶۹. **سیل یک دفعه می‌آید آب باریکه همیشه.** (سخن)
۵۷۶۷۰. **سیل یکسان می‌کند پست و بلند راه را.** (غنی، امثال‌موزون)
۵۷۶۷۱. **سیلی، کفل را درد نمی‌آورد ولی سرکوفتگی دارد.** (ابهری)
۵۷۶۷۲. **سیلی که گوسفندهای کربلایی غلام‌رضا را بُرد، آبی بود که داخل شیرهایش می‌کرد.** (تهرانی)
۵۷۶۷۳. **سیلی مزن، تا لگد نخوری.** (نیشابوری)
۵۷۶۷۴. **سیلی معلّم نبوَد از آزار.** (شکورزاده)
۵۷۶۷۵. **سیلی نقد از عطای نسیه به.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۱۷/۶، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۷۶۷۶. **سیلی نقد بِهْ از (که) حلوای نسیه.** (شکورزاده، تهرانی، بهمنیاری، خزینه، کرمانی، لری، هبله‌رودی)
۵۷۶۷۷. **سیلی نقد بهتر از نان روغنی نسیه است.** (هزاره‌ای)
۵۷۶۷۸. **سیم، آفتاب تابستان است، مردم را سوزد و آسایش ندهد.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۳۴، تکمله)
۵۷۶۷۹. **سیماب زر را سپیدرو گرداند.** (خزینه)
۵۷۶۸۰. **سیماب واری بی‌قرار است.** (افغانی)
۵۷۶۸۱. **سیم بخیل وقتی از خاک درآید که وی در خاک رود.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۴، حییم، افغانی، شکورزاده)
۵۷۶۸۲. **سیم، چون قدح شراب دست به دست می‌رود.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۳۴، تکمله)
۵۷۶۸۳. **سیم را رونق نخیزد تا برون ناید ز سنگ.** (نظامی، امثال‌موزون)
۵۷۶۸۴. **سیمرغ دیگر است و سی‌مرغ دیگر.** (خزینه، دهخدا، شکورزاده)
۵۷۶۸۵. **سیمرغ را کس نیارد به دام.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۹۴)
۵۷۶۸۶. **سیمرغ غم زال خورد گر نخورد باب.** (خاقانی: ۵۷)
۵۷۶۸۷. **سیمرغ غمِ زال خورد.** (نظامی)
۵۷۶۸۸. **سیمرغ محالَ است قفس داشته‌باشد.** (صائب: ۲۱۱۲، امثال‌موزون)
۵۷۶۸۹. **سیمرغ نتوانسته است سرنوشت را معیّن کند.** (تالشی)

۵۷۶۹۰. **سیمرغ نمی‌تواند قضا را ببرد.** (سرخه‌ای)

۵۷۶۹۱. **سیم سفید برای روز سیاه.** (حییم)

۵۷۶۹۲. **سیم و زر چون پاک شد/ از بوته پاک آید برون.** (صائب: ۶۳۲، تکمله)

۵۷۶۹۳. **سیم و زر، دنیاپرستان را منافق می‌کند.** (وحید دستگردی، امثال‌موزون، شکورزاده)

۵۷۶۹۴. **سینه از زمین برداشته‌است.** (سبزواری)

۵۷۶۹۵. **سینه‌اش را به جلو می‌دهد.** (آذری)

۵۷۶۹۶. **سینه‌اش را سپر قرار داد.** (آذری)

۵۷۶۹۷. **سینه‌ام را به کمر (بن‌بست) زده‌است.** (لری)

۵۷۶۹۸. **سینه پهن و کمر باریک و قدش مثل صنوبر.** (رفسنجانی)

۵۷۶۹۹. **سینه را می‌خواهم برای عرق.** (دهخدا)

۵۷۷۰۰. **سینه سرخ شب می‌خوابد پایش را هوا می‌کند به او گفتند: «چرا چنین می‌خوابی؟» گفت: «برای این‌که آسمان نیفتد.»** (مازندرانی)

۵۷۷۰۱. **سینه‌ی اهل محبت را، بلا صیقل‌گر است.** (میر تقوا، اویسی)

۵۷۷۰۲. **سینه‌ی بی‌کینه و دل بی‌غم کجاست.** (افغانی)

۵۷۷۰۳. **سینه‌ی خالی ز مهر گُل رُخان/ کهنه انبانی بوَد پر استخوان.** (شیخ‌بهایی؛ کلیات: ۵، شکورزاده)

۵۷۷۰۴. **سینه‌ی فرهاد باید تا غم شیرین کشد.** (مولوی؛ مثنوی: ۳/۳، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)

۵۷۷۰۵. **سینه‌ی کرگردن می‌خارد.** (سخن)

۵۷۷۰۶. **سینه‌ی مرد بعد از هفت سال می‌پزد.** (مازندرانی)

۵۷۷۰۷. **سینی روی سینی این‌راه خودمان و این‌راه لرها.** (بختیاری)

۵۷۷۰۸. **سی و دو دندانش را به سی و دو عالم پراکنده می‌سازد.** (اهری)

۵۷۷۰۹. **سی و سه دندان می‌خواهد تا بگویی میش.** (لری)

۵۷۷۱۰. **سیه‌دلی دوات سر قلم را سیه کند.** (خزینه، افغانی)

۵۷۷۱۱. **سیه را سرخ چون کرد آذرنگی/ چو بالای سیاهی نیست رنگی.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۹۶)

۵۷۷۱۲. **سیه‌رو به شستن سفید نمی‌شود.** (افغانی)

۵۷۷۱۳. **سیه‌روی شد تا گرفت آفتاب.** (سعدی، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۷۷۱۴. **سیه‌رویی آهنگر سرخ‌رویی آهن است.** (خزینه)

۵۷۷۱۵. **سیه‌رویی زُحل به یک دلو شسته‌شود.** (خزینه)

۵۷۷۱۶. **سیه سار بر نتابد پیه.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۶۱)

۵۷۷۱۷. **سیه سر بر نتابد پیه هرگز.** (عطار؛ خسرونامه: ۸۲)

۵۷۷۱۸. **سیه شب جمعه است.** (افغانی)

۵۷۷۱۹. **سیه مار چون سر برآرد بکوب.** (فردوسی: ۹۹۶/۳)

۵۷۷۲۰. **سیه مار کی روی تابد ز مور.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۴۹)

۵۷۷۲۱. **سی هم بر سر (بالای) خَمسین (خمسی).** (خزینه، کرمانی، دهخدا، شاهد، شکورزاده، دهخدا، عوام)

۵۷۷۲۲. **سی هم بر سر پنجاه.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۷۷۲۳. **سی هم روی شصت.** (بختیاری)

۵۷۷۲۴. **سیه نام، من این‌جور می‌خزم و تو این‌جور می‌زنی؟** (سیستانی)

ش

۵۷۷۲۵. **شاباجی شاه نمی‌شود (نمی‌شه).** (سخن)

۵۷۷۲۶. **شاباش خود را داده، سربلند می‌رقصد.** (کردی)

۵۷۷۲۷. **شاته*بخواب که جایت است.** (نهاوندی)

۵۷۷۲۸. **شاخ خسک زعفران نیارد بار.** (مجیربیلقانی: ۱۰۳)

۵۷۷۲۹. **شاخ از گلبن جدا مصروف گلخن می‌شود.** (بیدل: ۱۹۶، امثال‌موزون)

۵۷۷۳۰. **شاخ امل بزن که چراغی است زودمیر.** (خاقانی: ۴)

۵۷۷۳۱. **شاخ بر (به) دیوار است.** (نامه‌ی‌داستان، هیله‌رودی)

۵۷۷۳۲. **شاخ بریده را نظری بر بهار نیست.** (کلیم همدانی؛ دیوان: ۱۲۵، امثال‌موزون، تکمله)

۵۷۷۳۳. **شاخ بز، چنگال میش، قبله به پیش، الله‌اکبر.** (کوچه، شکورزاده، خراسانی)

۵۷۷۳۴. **شاخ بز را می‌گیرم و به دست صاحبش می‌دهم.** (فرهنگ‌نامه)

۵۷۷۳۵. **شاخ بز که دردمی‌کند نان‌چوپان رامی‌خورد.** (سیستانی)

۵۷۷۳۶. **شاخ بز که نخاره، نان چوپانه نمی‌خوره.** (افغانی)

۵۷۷۳۷. **شاخ بزی تر شود، دنیا پر از زر شود.** (گلپایگانی)

۵۷۷۳۸. **شاخ به شاخ می‌پرد (می‌جهد).** (دهخدا)

۵۷۷۳۹. **شاخ به ک..ن نری می‌کند.** (کرمانی)

۵۷۷۴۰. **شاخ بی‌بار، دل بگیرانَد.** (سنایی، دهخدا)

۵۷۷۴۱. **شاخِ بی‌برگ و میوه، خار بوَد.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۴۷، شکورزاده)

۵۷۷۴۲. **شاخ بی‌میوه گر همه طوباست/ ببریدش به میوه پیوندید.** (کمال‌خجندی؛ دیوان: ۴۹۲/۱)

۵۷۷۴۳. **شاخ پربار، سرش را پایین می‌اندازد.** (آذری)

۵۷۷۴۴. **شاخ پر میوه زینت چمن است.** (مکتبی شیرازی: ۷۱۱، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)

۵۷۷۴۵. **شاخ پر میوه شود خم به سلام.** (جامی؛ تحقیقات در احوال: ۲۹۲)

۵۷۷۴۶. **شاخت را سیر مالیدند و تو را به میدان فرستادند (انداختند).** (گیلکی)

۵۷۷۴۷. **شاخت را گاو واری در گل گور می‌کنی.** (افغانی)

۵۷۷۴۸. **شاخ توی جیبش گذاشت.** (عوام، لری)

۵۷۷۴۹. **شاخ خَسَک زعفران نیارَد بار.** (مجیر بیلقانی؛ دیوان: ۱۰۳)

۵۷۷۵۰. **شاخ درخت بیخ درخت را در می‌آورد.** (کرمانی)

۵۷۷۵۱. **شاخ در سلاخ‌خانه نمانده.** (نهاوندی)

۵۷۷۵۲. **شاخ را توی چشم خودش نمی‌بیند، امّا مو را توی چشم مردم می‌بیند.** (قمی)

۵۷۷۵۳. **شاخ را میوه خم از غایت بسیاری داد.** (کاتبی، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۷۷۵۴. **شاخش، آسمان را خط می‌اندازد.** (هزاره‌ای)

۵۷۷۵۵. **شاخش از پشیمانی درآمد.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۷۷۵۶. **شاخش بده، بگو شب چرا کن.** (دماوندی)

۵۷۷۵۷. **شاخش در آسمان بخورد دمش در زمین است.** (افغانی)

۵۷۷۵۸. **شاخش را از ته ارّه کرده‌اند.** (رامسری)

۵۷۷۵۹. **شاخش را از گوسالگی درآورده‌اند.** (لری)

۵۷۷۶۰. **شاخش را از هرجای بند می‌کند.** (هزاره‌ای)
۵۷۷۶۱. **شاخش را با شیشه تیز تکن.** (رامسری)
۵۷۷۶۲. **شاخش را به گل بند می‌کند.** (هزاره‌ای)
۵۷۷۶۳. **شاخش را در گل گور می‌کند.** (افغانی)
۵۷۷۶۴. **شاخ شکسته و سُم پریده.** (تهرانی)
۵۷۷۶۵. **شاخِ شکسته یادش آمده.** (سخن)
۵۷۷۶۶. **شاخشون تو شاخ هم گیر کرده.** (کرمانی)
۵۷۷۶۷. **شاخ قوچ برایش بار نیست.** (آذری)
۵۷۷۶۸. **شاخ قوچ بگذار که در سر قوچ سنگینی نماید.** (کرمانجی)
۵۷۷۶۹. **شاخ کهن، علّت بُستان بُوَد.** (پیربوداق، دهخدا)
۵۷۷۷۰. **شاخ گاو برای گاو سنگین نیست.** (مازندرانی)
۵۷۷۷۱. **شاخ گاو برای ما متراش.** (سمنانی)
۵۷۷۷۲. **شاخ گاو توی خمره گیر کرده.** (زرقانی)
۵۷۷۷۳. **شاخ گاو را اگر خر داشت شکم ندریده نمی‌گذاشت.** (لری)
۵۷۷۷۴. **شاخ گاو را گاو رَد می‌کند.** (شهربابکی)
۵۷۷۷۵. **شاخِ گاوِ شاخزن را باید داغ کرد.** (مازندرانی)
۵۷۷۷۶. **شاخ گاو فقیر به اندرون فرو می‌رود.** (تالشی)
۵۷۷۷۷. **شاخ گاو واری در گل گور می‌کنی.** (افغانی)
۵۷۷۷۸. **شاخ گاوی بدتر از داماد نیست.** (شکورزاده)
۵۷۷۷۹. **شاخ گل خشک حطب می‌شود.** (ایرج‌میرزا: ۱۰۹، دهخدا)
۵۷۷۸۰. **شاخ گل، گل را به فرق خویشتن جا می‌دهد.** (اویسی: ۷۳۱)
۵۷۷۸۱. **شاخ گل هرجا که می‌روید (روید هم) گل است.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۷۸/۶، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، خزینه، عوام)
۵۷۷۸۲. **شاخم را خواهم آورد.** (سخن)
۵۷۷۸۳. **شاخ ملخ هم تکان نمی‌خورد.** (شوشتری)
۵۷۷۸۴. **شاخ من باش تا بری گردی.** (سنایی؛ مثنوی‌ها: ۲۹۳)
۵۷۷۸۵. **شاخ من برای سرم سنگینی ندارد.** (سمنانی)
۵۷۷۸۶. **شاخ نداری، در شب به چرا نرو.** (فیروزکوهی)
۵۷۷۸۷. **شاخ و بال درخت هرجا بشکند، بر سر یتیم می‌خورد.** (رامسری)
۵۷۷۸۸. **شاخ و برگ نخل گرچه سبز بود/ با فساد بیخ، سبزی نیست سود.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۴/۳)
۵۷۷۸۹. **شاخ و برگی برآن (بدین) قرار داد.** (هبله‌رودی، مشمر)
۵۷۷۹۰. **شاخ و تیغم را از گرده‌ام بردار.** (لری)
۵۷۷۹۱. **شاخه از سر همیشه می‌شکند.** (امثال‌موزون)
۵۷۷۹۲. **شاخ‌های بز بر سرش سنگینی ندارند.** (الیکایی)
۵۷۷۹۳. **شاخه‌ای را بگیر و بکش که دنبال تو بیاید.** (تاتی، رامسری)
۵۷۷۹۴. **شاخه به‌دنبال خود می‌بندد.** (لری)
۵۷۷۹۵. **شاخه را در چشم خود نمی‌بیند، خار را در چشم دیگران می‌بیند.** (بختیاری)
۵۷۷۹۶. **شاخه کدو طعنه به خیار می‌زند.** (تهرانی)
۵۷۷۹۷. **شاخه‌ی انار در دستم است.** (بختیاری)
۵۷۷۹۸. **شاخه‌ی بید را اگر توی ک..ن خر بکنند باز هم سبز می‌شود.** (کرمانی)
۵۷۷۹۹. **شاخه‌ی بید مجنون سرازیر است.** (ساروی)
۵۷۸۰۰. **شاخه‌ی پر از میوه سر به زمین دارد.** (خوانساری)
۵۷۸۰۱. **شاخه‌ی خشک می‌شکنی که خرس بترسد؟** (گیلکی)
۵۷۸۰۲. **شاخه‌ی درخت بید را می‌ماند.** (مازندرانی)
۵۷۸۰۳. **شاخه‌ی درخت تکان می‌خورد، آدم ابله باور می‌کند.** (قشقایی)
۵۷۸۰۴. **شاخه‌ی درخت توسکاست.** (مازندرانی)
۵۷۸۰۵. **شاخه‌ی درخت که از اوّل کج شد، دیگر راست نمی‌شود.** (لری)
۵۷۸۰۶. **شاخه‌ی زالزالک از همسایه‌ای که به درد همسایه‌اش نخورد بهتر است.** (کردی کلهری)
۵۷۸۰۷. **شاخه‌ی زیر پای خود بُر.** (لکی)
۵۷۸۰۸. **شاخه‌ی طوبی کجا و شاخه‌ی هیزم کجا؟** (شکورزاده، بهمنیاری)
۵۷۸۰۹. **شاخه‌ی نرم بید بر اثر سنگینی برف نخواهد شکست.** (خرّمی)
۵۷۸۱۰. **شاخی که بار او نبُوَد ما را/ آن شاخ پس چه بی‌بَر و چه بَروَر!** (ناصرخسرو: ۴۶)
۵۷۸۱۱. **شاخی که بر او میوه نبینی مفشان.** (اثیرالدین اخسیکتی، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۵۷۸۱۲. **شاخی که بعداً درآید، گوش را سوراخ می‌کند.** (آذری)
۵۷۸۱۳. **شاخی که بلند رفت به سر می‌خورد.** (افغانی)
۵۷۸۱۴. **شاخی که بلند رفت تبر خورد، شاخی که فرو رفت ثمر خورد.** (افغانی)
۵۷۸۱۵. **شاخی که بلند شد تبر خورد.** (امیرحسینی سادات، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۷۸۱۶. **شاد آمد عروس جدید، ما را پس و پیش گذاشت.** (لری)
۵۷۸۱۷. **شاد آمد مهمان، از قبل او نان بخوریم.** (بختیاری)
۵۷۸۱۸. **شاد آن که غمی دارد و بتواند گفت.** (سمنانی: ۲۸۲)
۵۷۸۱۹. **شادابی گوهر، لب کس تر نکند.** (قدسی مشهدی: ۷۵۰)
۵۷۸۲۰. **شاد باش اللّه اعلم بالصواب.** (مولوی؛ مثنوی: ۴/ ۴۸۱)
۵۷۸۲۱. **شاد باش ای عشق خوش سودای ما.** (مولوی؛ مثنوی: ۴/۱)
۵۷۸۲۲. **شاد باشد هر که سوی داوران تنها شود.** (قطران؛ دیوان: ۷۳، دهخدا)

۵۷۸۲۳. **شاد باید زیستن، ناشاد باید زیستن.** (امثال طبع هند، شکورزاده، افغانی، دهخدا)
۵۷۸۲۴. **شاد بودن هنر است و شاد کردن هنری والاتر از آن.** (افغانی)
۵۷۸۲۵. **شاد بوده ست از این جهان هرگز/ هیچ کس، تا از او تو باشی شاد؟** (رودکی؛ محیط زندگی: ۴۹۵)
۵۷۸۲۶. **شاد زی با سیاه چشمان، شاد/ که جهان نیست جز فسانه و باد.** (رودکی؛ محیط زندگی: ۴۹۵)
۵۷۸۲۷. **شادمان شدم که موهای زهارم بلند شده، حالا از درد کندنش کور شده‌ام.** (لری)
۵۷۸۲۸. **شادمانی بی‌کران دیدن/ هست روی برادران دیدن.** (مکتبی: ۳۹۰)
۵۷۸۲۹. **شادمانی زعفران دیر نپاید.** (دهخدا)
۵۷۸۳۰. **شادمانی مکن که دشمن مُرد/ تو هم از مرگ جان نخواهی بُرد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۷، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۷۸۳۱. **شادمانی مکن که دشمن مرد / مرغ دانه یکان یکان چیند.** (فرهنگ‌نامه)
۵۷۸۳۲. **شادم به غمت که در غمت شادی‌هاست.** (مجیربیلقانی: ۳۸۷)
۵۷۸۳۳. **شاد مرغا کو به هر دانه فرو نارد سری.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۵۷۸۳۴. **شاد منشین که در سرای سپنج/ نتوان بود بی‌کشیدن رنج.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۵۴)
۵۷۸۳۵. **شاد می‌گردم چراغ هرکه روشن می‌شود.** (افغانی)
۵۷۸۳۶. **شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم/ زود آیند و زود می‌گذرند.** (ابن حسام؛ دیوان: ۵۶۶)
۵۷۸۳۷. **شادی آن شادی است کز جان رویدت/ تا درون از هر ملالی شویدت.** (کردی)
۵۷۸۳۸. **شادی آید ز پسِ غصّه و خیر از پی شر.** (قاآنی: ۲۳۶، شکورزاده)
۵۷۸۳۹. **شادی امروز را به فردا مفکن.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۵۷۸۴۰. **شادی‌ای کز دل نباشد، شعله‌ی خار و خس است/ گریه بِهْ زان خنده‌ای کز زعفران پیدا شود.** (صائب: ۳۳۸)
۵۷۸۴۱. **شادی بی‌غم در این بازار نیست.** (مولوی؛ از دریا به دریا: ۲۳۶/۳، شکورزاده، عوام)
۵۷۸۴۲. **شادی پس اندوست و راحت پس غم.** (کلیله‌ودمنه: ۳۳۶، تکمله)
۵۷۸۴۳. **شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی.** (حافظ: ۳۵۲)
۵۷۸۴۴. **شادی دو روپیه ارزش نداشت، پنج روپیه زنجیره برد.** (افغانی)
۵۷۸۴۵. **شادی زشت‌تر، بازیش بیشتر.** (گناوه‌ای)
۵۷۸۴۶. **شادی، شادی می‌آورد، غم، غم می‌آورد.** (آذری)
۵۷۸۴۷. **شادی صد ساله زاید، مادر یک روزه غم.** (سنایی؛ کلیات: ۷۳۲، دهخدا)
۵۷۸۴۸. **شادی مطلب که حاصل عمر دمی است/ هر ذرّه ز خاک کیقبادی و جمی است.** (خیام؛ رباعیات: ۲۰)
۵۷۸۴۹. **شادی می‌کن چو غم به غایت برسد.** (دهخدا)
۵۷۸۵۰. **شادی (میمون) از همه زشت‌تره، بازیش از همه بیشتره.** (سیرجانی)
۵۷۸۵۱. **شادی و شیون از یک جا بلند می‌شود.** (بختیاری)
۵۷۸۵۲. **شادی و نجّاری.** (افغانی)
۵۷۸۵۳. **شادی هرچه زشت‌تر است غمزه و نازش بیشتر.** (کرمانی)
۵۷۸۵۴. **شادی یک تنگه، زنجیرش بیست تنگه.** (افغانی)
۵۷۸۵۵. **شارش* کلان، دهش ویران.** (افغانی)
۵۷۸۵۶. **شاشای موش به دریا می‌داد.** (تاجیکی)
۵۷۸۵۷. **شاش بکن، بگیر بخواب.** (گیلکی)
۵۷۸۵۸. **شاش بی‌کاران دوباره است.** (سمنانی)
۵۷۸۵۹. **شاش بی‌گوز گریه‌ی بی‌سوز.** (هبله‌رودی، شاهد، نامه‌ی داستان)
۵۷۸۶۰. **شاش پسر من (پسرک) کف کرده.** (سمنانی، رامسری)
۵۷۸۶۱. **شاش ترشی ندیده‌است.** (خوزستانی)
۵۷۸۶۲. **شاشِ دسته‌جمعی، ثواب ریدن را دارد.** (تهرانی)
۵۷۸۶۳. **شاش سختت نگرفته که عاشقی و گرسنگی هردو را فراموش کنی.** (بهمنیاری)
۵۷۸۶۴. **شاشش برف را سوراخ نمی‌کند.** (سبزواری، هزاره‌ای، تربت‌حیدریه‌ای، خراسانی)
۵۷۸۶۵. **شاشش در چراغدان می‌سوزد.** (نهاوندی)
۵۷۸۶۶. **شاشش کف کرده، جفت می‌خواهد.** (شکورزاده، مازندرانی)
۵۷۸۶۷. **شاش قاطر به نیش ارّه شکون داره.** (هراتی)
۵۷۸۶۸. **شاش قورباغه به دریا کمک است.** (هزاره‌ای)
۵۷۸۶۹. **شاش کردن کج از گاو بزرگ است.** (شوشتری)
۵۷۸۷۰. **شاش کرده، گِل مالی دارد می‌کند.** (گیلکی)
۵۷۸۷۱. **شاشم برو فردا بیا، با آن آفتابه‌ی طلا بیا.** (تهرانی)
۵۷۸۷۲. **شاشو، شاشو، شرمنده زنگوله به ک..نش بنده.** (کوچه)
۵۷۸۷۳. **شاشو که شوینده دارد، شبی هفت دست می‌شاشد.** (مازندرانی)
۵۷۸۷۴. **شاشوها پشت همه حرف می‌زنند.** (تهرانی)
۵۷۸۷۵. **شاشیدن به‌جایش بس نیست، چای شیرین می‌خواهد.** (علمداری)
۵۷۸۷۶. **شاشیدی ترش کردی، ریدی بدترش کردی.** (سیرجانی)

۵۷۸۷۷. **شاطر را بیدار کردی.** (تمثیل)
۵۷۸۷۸. **شاطرش از کار بیرون آمده.** (آذری)
۵۷۸۷۹. **شاطر نمی‌تواند نان بپزد می‌گوید: «تنور داغ نشده.»** (درگزی)
۵۷۸۸۰. **شاعر آن است که آزاد باشد افکارش.** (افغانی)
۵۷۸۸۱. **شاعر آن است که هجو خود گوید.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۸۸۲. **شاعران مردند و تو شاعر شده‌ای.** (افغانی)
۵۷۸۸۳. **شاعر اوّل از مادر و خواهر خودش شروع می‌کند.** (گنبدکاووسی)
۵۷۸۸۴. **شاعر ثروتمند نمی‌شود.** (قشقایی)
۵۷۸۸۵. **شاعر دروغزن باشد.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۷۸۸۶. **شاعر که تویی به لب لبانت ریدم.** (تهرانی)
۵۷۸۸۷. **شاعر و رمال و مرغ خانگی / هر سه تن جان می‌دهند از گشنگی.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۷۸۸۸. **شاعری جزویست از پیغمبری / جاهلانش کفر دانند از خری.** (عطّار، افغانی، شکورزاده)
۵۷۸۸۹. **شاعری طبع روان می‌خواهد.** (ایرج‌میرزا: ۱۲۲)
۵۷۸۹۰. **شاعری کرد که موش نکرد، به کسی گفت که گوش نکرد.** (اصفهانی)
۵۷۸۹۱. **شاعری که استاد ندیده باشد در هر مقوله‌ای وارد می‌شود.** (درگزی)
۵۷۸۹۲. **شاعری نیست پیشه‌ای که از او/ رسدت نان به ترّه، ترّه به دوغ.** (ابن‌یمین: ۴۴۷)
۵۷۸۹۳. **شاف است و ک..ن مُقنِی.** (قمی)
۵۷۸۹۴. **شاف شاف مگو، بگو شفتالو.** (قشقایی)
۵۷۸۹۵. **شافه است و مخنّث.** (هبله‌رودی، مشمر)
۵۷۸۹۶. **شاکر را شکر، منکر را تبر.** (افغانی)
۵۷۸۹۷. **شاگرد اتوکش است، گرم بیاورد کتک، سرد بیاورد کتک.** (سخن)
۵۷۸۹۸. **شاگرد اتوکشم (گرَم)، سرد میارم دشنام، گرم میارم دشنام.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۷۸۹۹. **شاگرد استاد، دزد شده.** (کرمانی)
۵۷۹۰۰. **شاگردانگی از مزدش بیش‌تر.** (هراتی)
۵۷۹۰۱. **شاگرد خوب را از کفش‌هایش می‌شناسند.** (نجف‌آبادی)
۵۷۹۰۲. **شاگرد را چه بهره ز استاد بی‌وقوف.** (دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده، عوام)
۵۷۹۰۳. **شاگرد رفته‌رفته به استاد می‌رسد.** (خزینه، تکمله، افغانی، دهخدا، شکورزاده، عوام، خوانساری)
۵۷۹۰۴. **شاگرد شوی، تا شوی اوستاد.** (کوش‌نامه: ۴۷)
۵۷۹۰۵. **شاگرد قابل، استادی بهتر از استادش می‌شود.** (آذری)
۵۷۹۰۶. **شاگردِ کسی باش که بسیار نداند.** (سلیم؛ دیوان: ۱۶۶)
۵۷۹۰۷. **شاگرد لایق، از استادش قابل‌تر است.** (آذری)
۵۷۹۰۸. **شاگرد ناسپاس تخته بر سر استاد می‌زند.** (شکورزاده)
۵۷۹۰۹. **شاگردی است که به استادش زور می‌گوید.** (دزفولی)
۵۷۹۱۰. **شاگردیِ تو مایه‌ی استادی‌هاست.** (مجیر بیلقانی؛ دیوان: ۳۸۷)
۵۷۹۱۱. **شاگردی روزگار استادم کرد.** (نفیسی: سمنانی۲۸۳)
۵۷۹۱۲. **شاگردی روزگار کردم بسیار/ در کار جهان هنوز استاد نیم.** (خیام؛ رباعیات: ۷۷)
۵۷۹۱۳. **شاگردی کن کنون که استاد نه‌ای.** (مقامات حمیدی، دهخدا)
۵۷۹۱۴. **شالتاق‌کن (دبّه درآر) خیر نمی‌خورد.** (گیلکی)
۵۷۹۱۵. **شالت را باز مکن که پخش می‌شوی.** (عوام)
۵۷۹۱۶. **شال خودم است، لاری می‌پیچم.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، لری)
۵۷۹۱۷. **شال سبز بسته‌است.** (گیلکی)
۵۷۹۱۸. **شال و بند و تکیه‌ام به سنگی داده نشد.** (لری)
۵۷۹۱۹. **شالوده‌اش روی (سُردو)* گذاشته‌است.** (لارستانی)
۵۷۹۲۰. **شالیزاری که محصول ندهد و گاوی که کم شیر دهد دل صاحبش را به درد می‌آورد.** (مازندرانی)
۵۷۹۲۱. **شالی‌کاری و دماغ‌داری.** (مازندرانی)
۵۷۹۲۲. **شامت را این‌جا بخور (خوردی)، مزمزه‌ات را بِبَر جای دیگر (خانه‌ی خودت).** (کوچه، شکورزاده)
۵۷۹۲۳. **شامت را خوردم، صبحانه‌ات را هم می‌خورم.** (بختیاری)
۵۷۹۲۴. **شام شبت را بده چراغ چشمت.** (کرمانشاهی)
۵۷۹۲۵. **شام شب را بخور و غم فردا را نخور.** (لری)
۵۷۹۲۶. **شام (شب) شد، ارزان شد.** (کوچه)
۵۷۹۲۷. **شام شد، کار تمام شد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۵۷۹۲۸. **شام (صبر و) حنظل در مزاج گاو و خر لوزینه بود.** (بیدل)
۵۷۹۲۹. **شامِ غم هرکه یار شد یار است.** (نثاری تونی؛ سرو تذرو: ۶۵)
۵۷۹۳۰. **شام کرمانج آبگوشت، سفره‌ی چوپان توبره‌ی پشت اوست.** (کرمانجی)
۵۷۹۳۱. **شام که بخوریم کجا می‌خواهیم بخوابیم؟** (بیرجندی)
۵۷۹۳۲. **شامگاه تار از سر شب پیداست.** (بختیاری)
۵۷۹۳۳. **شام و ناهار هیچی، آفتابه‌لگن هفت‌دست.** (عوام)
۵۷۹۳۴. **شامِ هجر را صبحِ وصالی در پی است.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۳۳۲)
۵۷۹۳۵. **شانس آدم‌های کچل بلند است.** (آملی)
۵۷۹۳۶. **شانس از پشت درِ بسته هم می‌آید.** (شکورزاده، کوچه)
۵۷۹۳۷. **شانس بز (بزی) که برگردد، سرش را در توبره‌ی چوپان می‌کند.** (شهربابکی، جیرفتی)

۵۷۹۳۸. **شانس تخت سر شده، زعفران کاشتیم، دست خر شده.** (شهربابکی)
۵۷۹۳۹. **شانست در خوشه‌ی خرماست نه در شاخه.** (خوزستانی)
۵۷۹۴۰. **شانس خود را در تخم مرغ امتحان کردم همه‌اش مرغ شد و خروس در نیامد.** (آبادانی)
۵۷۹۴۱. **شانس خود را در گرده‌ی پسر و دختر امتحان کن.** (آذری)
۵۷۹۴۲. **شانس‌دار آنست که غروب آفتاب گرگ به گلّه‌اش حمله کند.** (الشتری)
۵۷۹۴۳. **شانس داشته باش بگیر بخواب.** (رامسری)
۵۷۹۴۴. **شانس دخترها زیبایی، مال زن بیوه‌ها نیرنگ است.** (کرمانجی)
۵۷۹۴۵. **شانس شانس اوّله، گرچه خاکستره.** (آباده‌ای)
۵۷۹۴۶. **شانس فقیر (یتیم، بی‌چیز) یا باد است یا باران.** (ایلامی، لکی، دره‌شهری)
۵۷۹۴۷. **شانس که بخواهد بیاید نه می‌پرسد ننه‌ات کیست نه بابات.** (کوچه)
۵۷۹۴۸. **شانس که رو تکند فالوده (کاچی) هم دندان را می‌شکند.** (آلاشتی)
۵۷۹۴۹. **شانس که نباشد، دندان با گاز زدن پنیر می‌شکند.** (لکی)
۵۷۹۵۰. **شانس که نباشد، سرفه و عطسه با هم می‌آیند.** (گنابادی)
۵۷۹۵۱. **شانس که یاری نکند، شلغم هم به ک..ن انسان فرو می‌رود.** (قشقایی)
۵۷۹۵۲. **شانس گوهری است که مرد موّفق به آن اعتماد نکند.** (کردی)
۵۷۹۵۳. **شانس مثل گاو نر است وقتی قصد آمدن داشته‌باشد، چه های بکنی و چه های تکنی.** (رامسری)
۵۷۹۵۴. **شانسم شانس مادرم است، کفش‌های مادرم به پایم است.** (بختیاری)
۵۷۹۵۵. **شانس من آن‌قدر زیاد است که مرغ من روی میخ تخم می‌گذارد.** (رامسری)
۵۷۹۵۶. **شانس من سوار کرگدن است.** (سنگسری)
۵۷۹۵۷. **شانسم نه از سگ نه از عروس نمی‌آید.** (بختیاری)
۵۷۹۵۸. **شانس وقتی که می‌آید برو بخواب وقتی هم که می‌رود برو بخواب.** (کرمانی)
۵۷۹۵۹. **شانس یک دفعه در خانه‌ی آدم را می‌زند.** (شیرازی)
۵۷۹۶۰. **شأن و شوکتش را گربه‌ی کور ندارد.** (هزاره‌ای)
۵۷۹۶۱. **شانه‌ات را به من بده بادی که می‌وزد برای تو چپ است.** (کردی کلهری)
۵۷۹۶۲. **شانه‌ات کَلم در بیاید.** (شهمیرزادی)
۵۷۹۶۳. **شانه از کار می‌دزدد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۹۶۴. **شانه‌اش بار نمی‌دهد.** (الیکایی)
۵۷۹۶۵. **شانه به‌سر و شانه خریدن؟** (گیلکی)
۵۷۹۶۶. **شانه به شانه‌ی شاه در مجالس می‌نشیند.** (رامسری)
۵۷۹۶۷. **شانه را در هر سری سازند جای/ زآن‌که با چندین زبان خاموش ماند.** (دهخدا)
۵۷۹۶۸. **شانه کچل است و آیینه کور.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۷۹۶۹. **شانه، مزدورِ موی ژولیده است.** (قدسی مشهدی:۸۳۳)
۵۷۹۷۰. **شانه می‌آید به کار زلف از آشفتگی.** (سلیم، امثال‌موزون)
۵۷۹۷۱. **شانه‌ی‌خرمن باد دادن دست اوست.** (سمنانی)
۵۷۹۷۲. **شانه‌ی‌زیبا برای کچل، کفش گران برای چوپان.** (اهری)
۵۷۹۷۳. **شانه‌ی‌عاج ار نبوَد بهر ریش / شانه توان کرد به انگشت خویش.** (شیخ بهایی، شکورزاده)
۵۷۹۷۴. **شاه آبله درآورده.** (آذری)
۵۷۹۷۵. **شاه آمده به ده ما، خوش به حال ما، خوش به حال ما.** (تهرانی)
۵۷۹۷۶. **شاه آن بود که خوب نداند حساب را.** (یحیی کاشی، تکمله)
۵۷۹۷۷. **شاه از بهر دفع ستمکاران است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۹)
۵۷۹۷۸. **شاه از جاجرود می‌آید، کارها درست می‌شود.** (بهمنیاری)
۵۷۹۷۹. **شاه از شاهی‌اش می‌افتد، دختر از دختری‌اش نمی‌افتد.** (بختیاری)
۵۷۹۸۰. **شاه اسپرم از کاه دو برگی پیداست.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد، عوام، دهخدا)
۵۷۹۸۱. **شاه اگر عادل نباشد، ملک ویران می‌شود.** (افغانی)
۵۷۹۸۲. **شاه اگر لطف بی‌عدد راند، بنده باید که حد خود داند.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۷۹۸۳. **شاها مرا به اسبی موعود کرده‌بودی / در قال پادشاهان قیلی دگر نباشد.** (فرهنگ‌نامه)
۵۷۹۸۴. **شاهان به شاهان می‌دهند.** (افغانی)
۵۷۹۸۵. **شاهان پیاده نسازند جنگ.** (فردوسی، دهخدا)
۵۷۹۸۶. **شاهان تخت توانند بخشید امّا بخت نتوانند.** (آذری)
۵۷۹۸۷. **شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را.** (مولوی، خزینه)
۵۷۹۸۸. **شاهان را از دستوران بد، بد رسد.** (قطران، دهخدا)
در اصل: **بد رسد گویند شاهان را ز دستوران بد.**
۵۷۹۸۹. **شاهان، سخن را ندارند خوار.** (فردوسی؛ شاهنامه: ۷۰۲)
در اصل: **بد رسد گویند شاهان را ز دستوران بد.** (قطران)

۵۷۹۹۰. **شاه انعامم کرد، کلید کاهدونم داد.** (مشهدی)
۵۷۹۹۱. **شاهان کم‌التفات به حال گدا کنند.** (حافظ: ۱۳۳، خزینه)
۵۷۹۹۲. **شاه انگور است و سلطان خربزه.** (سمنانی۲۸۳)
۵۷۹۹۳. **شاه‌بار بدون برف نیست.** (شاهرودی)
۵۷۹۹۴. **شاه‌بازان به گه صید نگیرند مگس.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۴۳۳، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۵۷۹۹۵. **شاه با لَله‌اش بازی می‌کند (حرف می‌زند).** (دهخدا، عوام، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)
۵۷۹۹۶. **شاه با وجود پادشاهی‌اش محتاج گداست.** (لری)
۵۷۹۹۷. **شاه باید غلام تن نبُوَد/ تا خطیبش دروغزن نبُود.** (سنایی: ۵۴۳)
۵۷۹۹۸. **شاه باید که دارد از سرِ هوش/ بر جهان چشم و بر رعیّت، گوش.** (اوحدی: ۶۶)
۵۷۹۹۹. **شاه بخشد و شاه‌قلی نی.** (تاجیکی، افغانی)
۵۸۰۰۰. **شاه بخشید، شیخ علی‌خان نمی‌بخشد.** (بهمنیاری، آذری)
۵۸۰۰۱. **شاه بداغ باغی دارد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۸۰۰۲. **شاه بددل، همیشه خوار بود.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۵۵)
۵۸۰۰۳. **شاه بشی بابا میشی، ماه بشی ماما میشی.** (شهربابکی، ایزدخواستی)
۵۸۰۰۴. **شاه بلوطم بگیرد، بزم بزاید، کلگ و دوغم زیاد شود، خوشا به حال من.** (بختیاری)
۵۸۰۰۵. **شاه بلوطم ثمر دهد میشم بزایه/ بره‌اش نذری کنم یارم بیایه.** (لردگانی)
۵۸۰۰۶. **شاه بلوطم ثمر دهد و بزم بزاید/ کلگ و دوغم که همراه هم شد منتم به خدایه.** (لردگانی)
۵۸۰۰۷. **شاه بلوط، نام بزرگ.** (آذری)
۵۸۰۰۸. **شاه به لفظ مبارک فرمود ای قرمساق.** (بهمنیاری، تهرانی)
۵۸۰۰۹. **شاه به ننه‌ام گفت، ننه‌ام به شاه گفت.** (کاشانی)
۵۸۰۱۰. **شاه‌بی‌بی می‌زاید، ماه‌بی‌بی درد می‌کشد.** (سخن)
۵۸۰۱۱. **شاه بی‌تیغ، باغ بی‌میغ است.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۳۳)
۵۸۰۱۲. **شاه بی‌خدمتکار، کچل بی‌کدبانو.** (بختیاری)
۵۸۰۱۳. **شاه بیدار است، حارس خفته گیر.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۰/۲، دهخدا)
۵۸۰۱۴. **شاه بی‌رعیّت نمی‌شود امّا رعیّت بی‌شاه می‌شود.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۵۸۰۱۵. **شاه بیمار است، وزیر را اماله می‌کنند.** (آملی)
۵۸۰۱۶. **شاهپرش را قیچی کرده‌اند.** (سخن)
۵۸۰۱۷. **شاه پشت توست، لشکر چه کار می‌تواند بکند.** (رامسری)
۵۸۰۱۸. **شاه تا زُفت و بی‌خرد نبُوَد/ جفتِ او خود وزیرِ بد نبُوَد.** (سنایی: ۵۷۹)
۵۸۰۱۹. **شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود / شرمی از مظلمه‌ی‌خون سیاوشش باد.** (حافظ: ۷۲، بهمنیاری)
۵۸۰۲۰. **شاه توت خورد و روزه‌ی‌قاضی به‌جای ماند.** (افغانی)
۵۸۰۲۱. **شاهِ جابر چو موجِ توفان است.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۵۶)
۵۸۰۲۲. **شاه جنّت مکان، بیچاره مردم آن زمان.** (تهرانی)
۵۸۰۲۳. **شاه چراغ چراغانست، و بچّه گدا فراوان است.** (ایزدخواستی)
۵۸۰۲۴. **شاه چرخان شده‌است.** (لری)
۵۸۰۲۵. **شاه چو بر خز و بَز نشیند و خسبد/ بر تن او بس گران نماید خفتان.** (ابو حنیفه اسکافی: بیهقی۸۵۶)
۵۸۰۲۶. **شاه چو بر خود قبای عُجب کند راست/ خصم بدرّدش تا به بند گریبان.** (ابو حنیفه اسکافی: بیهقی ۸۵۶)
۵۸۰۲۷. **شاه چو برکَند دل ز بزم و گلستان/ آسان آرد به چنگ، مملکت آسان.** (ابوحنیفه اسکافی: بیهقی: ۸۵۴)
۵۸۰۲۸. **شاه چو در کار خویش باشد بیدار/ بسته عدو را بَرَد ز باغ به زندان.** (ابوحنیفه اسکافی: بیهقی۸۵۶)
۵۸۰۲۹. **شاه چون آفتاب و میغ بُوَد/ حرز و تعوید رُمح و تیغ بُوَد.** (سنایی: ۵۸۷)
۵۸۰۳۰. **شاه خانم فُلوس (حب) خورده، ماه خانم سر قدم (قضای حاجت) می‌رود.** (شکورزاده، کرمانی، سیرجانی، گلبافی، شیرازی، زرقانی)
۵۸۰۳۱. **شاه خانم کیه که ماه‌خانم هم‌رازش باشد.** (لری)
۵۸۰۳۲. **شاه‌خانم می‌زاید، ماه خانم درد می‌کشد.** (دهخدا، شکورزاده، دهخدا، کوچه)
۵۸۰۳۳. **شاه خدابنده، سنده‌کی سنده، منده‌کی منده.** (دهخدا)
۵۸۰۳۴. **شاه، خدای کوچک است.** (لری)
۵۸۰۳۵. **شاه خفته است فتنه بیدار / چشم دولت ز شاه خفته مدار.** (اوحدی کرمانی؛ جام‌جم: ۶۶، فرهنگ‌نامه)
۵۸۰۳۶. **شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای.** (حافظ: ۲۹۱)
۵۸۰۳۷. **شاه خون‌خوار، شاه نیست، دد است.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۴۹)
۵۸۰۳۸. **شاهد آن‌جا که رود، عزّت و حرمت بیند.** (سعدی؛ کلیات: ۷۶)
۵۸۰۳۹. **شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد/ بنده‌ی طلعت آن باش که آنی دارد.** (حافظ: ۸۵)
۵۸۰۴۰. **شاهد از غیب می‌رسد.** (بهمنیاری، بیرجندی)
۵۸۰۴۱. **شاه داماد شاش داره، عروس را معطل کرده.** (تهرانی)
۵۸۰۴۲. **شاهدان را همه چون موم توان کردن نرم/ شمع سان با تو اگر سیم و زری مستوفاست.** (اثیر اومانی، دهخدا)

۵۸۰۴۳. **شاهدان زمانه خُرد و بزرگ/ چشم را یوسف اند و دل را گرگ.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۵۶)
۵۸۰۴۴. **شاهد بی‌پرده می‌سوزد حجاب عشق را.** (امثال‌موزون)
۵۸۰۴۵. **شاهد تنگی دل‌ها گره‌ی پیشانی است.** (صائب: ۷۷۸، تکمله)
۵۸۰۴۶. **شاهد دروغ‌گو پیشش (کنارش) است.** (آذری)
۵۸۰۴۷. **شاهد روباه دم اوست (دمش).** (بهمنیاری، آذری، افغانی، قشقایی)
۵۸۰۴۸. **شاه در هند و خرقه در ماهان.** (بیرجندی)
۵۸۰۴۹. **شاهد ظلم است از اهل عمل آثار خیر.** (صائب: ۲۲۳۸، تکمله)
۵۸۰۵۰. **شاهد غضبان بُوَد ز عیب مبرّا.** (قاآنی: ۵۲)
۵۸۰۵۱. **شاهدِ قبا آبی*شهادتش رد نمی‌شود.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۵۸۰۵۲. **شاهدم کیست؟ دُمم.** (عوام)
۵۸۰۵۳. **شاهد میخانه‌رو، انگور است.** (اهری)
۵۸۰۵۴. **شاهدی می‌آورم که خرم از کُرّگی (از اصل) دُم نداشت.** (عوام، بهمنیاری)
۵۸۰۵۵. **شاه دینارفشان باید و بدخواه شکن.** (قطران، دهخدا)
۵۸۰۵۶. **شاه دیواری باید باشد، تا شاه گودالی را پر کند.** (سیستانی)
۵۸۰۵۷. **شاه‌دیواری خراب می‌شود تا چاله‌ای پر شود.** (کوچه، عوام)
۵۸۰۵۸. **شاه را از اسب پیاده می‌کند.** (دهخدا، حییم)
۵۸۰۵۹. **شاه را از رعیّت است اسباب.** (سنایی، دهخدا)
۵۸۰۶۰. **شاه را باید که باشد خوی ربّ.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۲۲/۲)
۵۸۰۶۱. **شاه را بساز، شهر را بتاز.** (کوچه)
۵۸۰۶۲. **شاه را بِهْ بُوَد از طاعت صد ساله و زهد / قدر یک ساعت عمری که در او داد کند.** (حافظ: ۱۲۸، فرهنگ‌نامه)
۵۸۰۶۳. **شاه را به دروگری نمی‌گیرد.** (کردی)
۵۸۰۶۴. **شاه را جلو در خودم شناختم.** (کردی)
۵۸۰۶۵. **شاه را چون خزانه آراید/ چیز بد همچو نیک درباید.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۱۸)
۵۸۰۶۶. **شاه را حکم چون روان باشد/ عالَم از عدل او جنان باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۴۷)
۵۸۰۶۷. **شاه را خواب خوش نباید جفت.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۷۴)
۵۸۰۶۸. **شاه را گر به عدل دسترس است/ قاصد او یکی پیاده بس است.** (اوحدی: ۶۶)
۵۸۰۶۹. **شاه رفت و گُه بر جای ماند.** (لری)
۵۸۰۷۰. **شاهرگش را می‌زدی خونش در نمی‌آمد.** (کرمانی)
۵۸۰۷۱. **شاهزاده، حسینش بزنند به تو هم گفت؟** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا)
۵۸۰۷۲. **شاهزاده گدا زاده نمی‌شود.** (رامسری)
۵۸۰۷۳. **شاه زنان، ماه زنان، سه تا بزا، بیا میان.** (شکورزاده، کوچه، کرمانی)
۵۸۰۷۴. **شاه زنان ماه زنان، یکی بزا برو میان زنان.** (همدانی)
۵۸۰۷۵. **شاه زنان، ماه زنان، یکی بزا، دوتا بزا، بیا و بنشین توی زنان.** (بختیاری)
۵۸۰۷۶. **شاه سایه است، خلق چون پایه.** (سنایی، دهخدا)
۵۸۰۷۷. **شاهِ سر تخت، از حال عارض خبر ندارد.** (افغانی)
۵۸۰۷۸. **شاه شادی شاخ دار، دل سلمانی داغ دار.** (بوشهری)
۵۸۰۷۹. **شاه شطرنج را نگیرد کس.** (مولوی، دهخدا)
۵۸۰۸۰. **شاه شلال حیدری، کوره بخیه‌ی‌قلندری.** (اراکی)
۵۸۰۸۱. **شاه شیلون*می کشِه، کاسه‌لیسون مشتلق.** (دماوندی)
۵۸۰۸۲. **شاه طهماسبی است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۰۸۳. **شاه عادل سایه‌ی‌خداست.** (افغانی)
۵۸۰۸۴. **شاه عادل، گاو بِکُش که گنجشک هزارتاش یک من است.** (بهمنیاری)
۵۸۰۸۵. **شاه عباس گفت: «وصله پینه کردن موقوف.»** (رامسری)
۵۸۰۸۶. **شاه عطا کرده به ما حاکم فلفل نمکی / نه به آن شوریِ شوری نه به این بی‌نمکی.** (شکورزاده)
۵۸۰۸۷. **شاه غم‌خوار نایب خرَد است.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۴۹)
۵۸۰۸۸. **شاه قاسم تیرانداز، همین رنده و همین داس.** (افغانی)
۵۸۰۸۹. **شاه‌قلی از شهر آمده.** (بختیاری)
۵۸۰۹۰. **شاهکار که‌ای نمی‌دانم / با چنان صورت و چنین سیرت.** (علی‌اشتری)
۵۸۰۹۱. **شاه گاو تاج پُر گهر جوید / گوهر تیغ را به خون شوید.** (سنایی؛ حدیقه:۵۰۴)
۵۸۰۹۲. **شاه گاو عدل و داد پیشه کند/ پادشاهیش بیخ و ریشه کند.** (اوحدی، دهخدا)
۵۸۰۹۳. **شاه کجا سوی عدل و داد گراید/ باز گراید بدو عنایت داور.** (بهار، دهخدا)
۵۸۰۹۴. **شاه گر لطف بی‌عدد راند/ بنده باید که حدّ خود داند.** (خزینه)
۵۸۰۹۵. **شاه گلدی شده‌است.** (دهخدا)
۵۸۰۹۶. **شاه گلستان یک شال دارد، هم شال است و هم دسترخوان.** (افغانی)
۵۸۰۹۷. **شاه ماند، ماه ماند، گدا ماند، بابا ماند.** (زرقانی)
۵۸۰۹۸. **شاه مرده‌است که این چنین هرج و مرج است.** (بختیاری)

۵۸۰۹۹. **شاه مهر و وزیر ماه بُوَد.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۶۹)
۵۸۱۰۰. **شاه می‌آید شهر، کارها خوب می‌شود.** (کوچه، دهخدا)
۵۸۱۰۱. **شاه می‌بخشد، شاقلی نمی‌بخشد.** (آذری)
۵۸۱۰۲. **شاه می‌بخشد، شاه کرم‌خان نمی‌بخشد.** (کرمانی، بختیاری)
۵۸۱۰۳. **شاه می‌بخشد، شیخ‌علی‌خان نمی‌بخشد.** (دهخدا، تهرانی، شکورزاده، کوچه، کاوش)
۵۸۱۰۴. **شاه می‌بخشد، فتحعلی شاه نمی‌بخشد.** (سیرجانی، رفسنجانی، شهربابکی)
۵۸۱۰۵. **شاه می‌داند که شیروانی سنّی است.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا، آذری)
۵۸۱۰۶. **شاه می‌دهد (می‌گذارد)، شاه قلی نمی‌دهد (نمی‌گذارد).** (هراتی، هزاره‌ای)
۵۸۱۰۷. **شاهنامه آخرش خوش است.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، تهرانی، بهمنیاری، کوچه، نامه‌ی‌داستان، عوام)
۵۸۱۰۸. **شاه‌نظر از خانه بیرون نمی‌آید، اگر بیرون بیاید برف می‌بارد.** (ترکمنی، گنبدی)
۵۸۱۰۹. **شاه وقت خواری درافتد به چاه.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۸۶)
۵۸۱۱۰. **شاه و گدا در نظر ما یکی است.** (بهمنیاری)
۵۸۱۱۱. **شاه هستم ولی تخت ندارم.** (سرخه‌ای)
۵۸۱۱۲. **شاه هم ممکن است به کولی احتیاج پیدا کند.** (آذری)
۵۸۱۱۳. **شاه هم می‌داند، شمایل کچل است.** (قشقایی)
۵۸۱۱۴. **شاهی‌ات را ول کن هنرت را بگو.** (تهرانی)
۵۸۱۱۵. **شاهی برو، صنّاری بیا.** (زرقانی)
۵۸۱۱۶. **شاهی خانم قرص خورده، شکم ماهی خانم کار می‌کند.** (آذری)
۵۸۱۱۷. **شاهی که بر رعیّت خود می‌کند ستم/ مستی بُوَد که می‌کَند از ران خود کباب.** (صائب: ۱۶۳)
۵۸۱۱۸. **شاهین در آسمان چرخ می‌زند، دل جوجه به هم می‌خورد.** (آذری)
۵۸۱۱۹. **شاهین، گوسفند رم ندهد.** (کردی)
۵۸۱۲۰. **شاهینی از بالای کمر به سمت تنگ بال خوابانده‌است*.** (لری)
۵۸۱۲۱. **شاهی نیاید، ز چتر غرابی و تاجِ خروسی.** (مجیر بیلقانی؛ دیوان: ۳۳۰)
۵۸۱۲۲. **شاید از تخمه‌ی‌خر پادشاه است.** (قشقایی)
۵۸۱۲۳. **شاید پس کار خویش بنشستن/ لکن نتوان دهان مردم بستن.** (سعدی؛ کلیات: ۹۴، عوام)
۵۸۱۲۴. **شاید تو جالیزت را نچینی، من که بی‌میوه نخواهم ماند.** (آذری)
۵۸۱۲۵. **شاید خروس خواند، شاید هم نخواند.** (نهاوندی)
۵۸۱۲۶. **شاید سنگ در آستینش باشد.** (تهرانی)
۵۸۱۲۷. **شاید کوزه‌ای را شکاندم.** (رامسری)
۵۸۱۲۸. **شاید که چو وابینی، خیر تو در آن باشد.** (حافظ: ۱۰۹، عوام، شکورزاده، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۵۸۱۲۹. **شاید که همین بیضه برآرد پروبال (و) عنقا گردد.** (خزینه)
۵۸۱۳۰. **شاید که همین بیضه برآرد پر و بال.** (دهخدا، عوام)
۵۸۱۳۱. **شایسته‌ی‌خاریدنِ سر، ناخن پا نیست.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۳۵۹)
۵۸۱۳۲. **شایسته‌ی‌گلاب نباشد سر کلاب*.** (ادیب صابر: ۱۹۲، دهخدا)
۵۸۱۳۳. **شایعه قوی‌تر از بمب اتم است.** (لری)
۵۸۱۳۴. **شب آبستن است ای برادر به روز.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۵، دهخدا)
۵۸۱۳۵. **شب آبستن است تا چه زاید سحر (به روز).** (هبله‌رودی، تکمله، دهخدا، شکورزاده، کاوش، کوچه، عوام، تهرانی)
۵۸۱۳۶. **شب آبستن است تا خود چه زاید.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۴۹)
۵۸۱۳۷. **شب آبستن است و طفل در راه.** (عطّار؛ خسرونامه: ۴۲)
۵۸۱۳۸. **شب آمد از تاریکی‌اش نترس.** (سیرجانی)
۵۸۱۳۹. **شب آمد، فتنه خوابید.** (تهرانی)
۵۸۱۴۰. **شب آید و زن زاید و مهمان عزیز هم به‌درآید.** (عوام)
۵۸۱۴۱. **شب ابر است گرگان می‌برند میش/ اگر صد تایش برند یکیش غمم نیست.** (شیرازی)
۵۸۱۴۲. **شب از راه می‌رسد، امّا از شام خبری نیست.** (رامسری)
۵۸۱۴۳. **شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی/ غنیمت است چنین شب که دوستان بینی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۴۵)
۵۸۱۴۴. **شب اگر تاریک است، جوز به شمار است.** (افغانی)
۵۸۱۴۵. **شب اگر تاریک است، درخت را سیبش شمار است.** (افغانی)
۵۸۱۴۶. **شب اگر صاف نباشد نرسد تیر به صید.** (صفایی نراقی، اویسی ۷۳۰)
۵۸۱۴۷. **شبان اگر بخواهد، از بز نر شیر می‌دوشد.** (عوام، دهخدا، کرمانی)
۵۸۱۴۸. **شبان اگر گلّه را رها کند، صاحب گلّه دست بر نمی‌دارد.** (بختیاری)
۵۸۱۴۹. **شبان، برّه آن بِه که دارد نگاه/ ازآن سگ که با گرگ گشت آشنا.** (ابن‌یمین: ۳۱۵)

۵۸۱۵۰. **شبان چون شد خراب از بادهی‌ناب / رمه در معده گرگان کند خواب.** (امیرخسرو، فرهنگ‌نامه)
۵۸۱۵۱. **شبانِ خائن خود گرگ گوسفند بود.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۸۱۵۲. **شبان خفته و گرگ در گوسفند.** (سعدی؛ کلیات: ۲۱۱، بهمنیاری)
۵۸۱۵۳. **شبان سیر باید وگرنه به کین/ مِهین گوسفندی زند بر زمین.** (گرشاسب‌نامه: ۹۸، فرهنگ‌نامه)
۵۸۱۵۴. **شبان کز میان شد، چه باشد رمه.** (گرشاسب‌نامه: ۲۰۷، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۸۱۵۵. **شبانگاهی که شوم است، از دَم غروبش معلوم است.** (بروجردی)
۵۸۱۵۶. **شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد/ که چند سال به‌جان خدمت شعیب کند.** (حافظ: ۱۲۷، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۵۸۱۵۷. **شبانی کم اندیش و دشت بزرگ/ همی گوسفندان بماند به گرگ.** (فردوسی: ۱۹۷۴)
۵۸۱۵۸. **شبانی که او بر رمه شد سترگ/ کشد گوسپندان، چه او و چه گرگ.** (گرشاسب‌نامه: ۲۰۷)
۵۸۱۵۹. **شبانی گرگ، بی‌تماشا نیست (تماشایی است).** (بهمنیاری، خرمی)
۵۸۱۶۰. **شبانی هفت قلق دارد، یکیش چوب روی شانه گذاشتن است.** (فرهنگ‌نامه)
۵۸۱۶۱. **شب اوّل طلا، شب دوّم نقره، شب سوّم مس، شب چهارم چس و فس.** (کوچه، شکورزاده)
۵۸۱۶۲. **شب اوّل، عروس نر گردد.** (بهمنیاری)
۵۸۱۶۳. **شبِ اوّلِ قبر از همسایه می‌پرسند.** (شکورزاده، زرقانی)
۵۸۱۶۴. **شب اوّل قبر پیششِ روز روشن است.** (تهرانی)
۵۸۱۶۵. **شب اوّل ماه، به رویم نزن.** (سمنانی)
۵۸۱۶۶. **شب اوّل مهمان را روغن‌مالی می‌کنند، شب دوّم نمدمالی و شب سوّم لگدمالی.** (رامسری)
۵۸۱۶۷. **شب باشد هلاک جان بیمار.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۹۲، دهخدا)
۵۸۱۶۸. **شب با ماه روشن می‌شود و روی آدم بزرگ لقمه سیاه.** (لری)
۵۸۱۶۹. **شب با معاویه روز با علی.** (سخن)
۵۸۱۷۰. **شب بخواب، روز سفر کن.** (آذری)
۵۸۱۷۱. **شب برای مهتاب می‌ریسم، روز برای آفتاب می‌ریسم، هی می‌ریسم، هی می‌ریسم.** (یزدی)
۵۸۱۷۲. **شب برقرار و قلندر بی‌کار.** (کوچه)
۵۸۱۷۳. **شب برو ور تو بخُسبی شب رَوَد.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۷/۱)
۵۸۱۷۴. **شب بسیار و شما بی‌کار.** (شاهد)
۵۸۱۷۵. **شب بود، سبیل‌هایت را ندیدم.** (تهرانی)
۵۸۱۷۶. **شب به آخر شد، کنون کوته کنیم افسانه را.** (امیرخسرو دهلوی: ۱۱۰، تکمله)
۵۸۱۷۷. **شب به پایان شد و این رشته دراز است هنوز.** (اویسی: ۷۳۷)
۵۸۱۷۸. **شب به‌جای گور است.** (هزاره‌ای، افغانی)
۵۸۱۷۹. **شب به سر فلانی می‌زند.** (شیرازی)
۵۸۱۸۰. **شب به کمین قافله، روز به نماز نافله.** (شاهرودی)
۵۸۱۸۱. **شب به مسجد باشی به خانه‌ی‌داماد نباشی.** (افغانی)
۵۸۱۸۲. **شب به میان، خدای مهربان.** (بهمنیاری)
۵۸۱۸۳. **شب به نماز نافله، روز به چپو تو قافله.** (تکمله)
۵۸۱۸۴. **شب به نمه*، روز به قمه.** (گیلکی)
۵۸۱۸۵. **شب بیار و گِلگی ببر.** (خوزستانی)
۵۸۱۸۶. **شب بیدار ماندن حساب نیست، راه بریدن شرط است.** (آذری)
۵۸۱۸۷. **شب پا برهنه می‌خوابم؟** (زرقانی)
۵۸۱۸۸. **شب پرده‌ی یک جهان تواند بودن/ اما نتواند شرری پنهان کرد.** (واعظ قزوینی، دهخدا)
۵۸۱۸۹. **شب پرک پروانه‌ی‌شمع خورشید نشود.** (خزینه)
۵۸۱۹۰. **شب پره بازیگر میدان شود.** (بهمنیاری)
۵۸۱۹۱. **شب‌پره را عنبر در گلوی ماند.** (دهخدا)
۵۸۱۹۲. **شب‌پره گر وصل آفتاب نخواهد/ رونق بازار آفتاب نکاهد.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۸، خزینه، بهمنیاری، عوام)
۵۸۱۹۳. **شب پلو، روز پلو، شب مرغ، روز مرغ، آخرش صد تومان.** (سخن)
۵۸۱۹۴. **شب، پنبه‌دانه دُرّ می‌نماید.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، عوام، گلبافی، کوچه)
۵۸۱۹۵. **شب پیش آتش نرو، روز پیش توتون.** (ترکمنی)
۵۸۱۹۶. **شب تابستان زود گذرست.** (تاریخ‌الوزرا: ۹۷، تکمله)
۵۸۱۹۷. **شب تاریک دوستان خدای/ می بتابد چو روز رخشنده.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۸)
۵۸۱۹۸. **شب تاریک، ستارگانش بیشتر است.** (قشقایی)
۵۸۱۹۹. **شب تاریک و چشمک.** (مازندرانی)
۵۸۲۰۰. **شب تاریک و راه باریک.** (بهمنیاری، افغانی)
۵۸۲۰۱. **شب تاریک و ره باریک و دل تنگ.** (دهخدا، عوام، هبله‌رودی، شکورزاده)
۵۸۲۰۲. **شب تاریک و سنگستان و من مست/ قدح از دست من افتاد و نشکست/ نگه‌دارنده‌اش نیکو نگه داشت/ وگرنه صد قدح نفتاده بشکست.** (باباطاهر: ۲۶۹)
۵۸۲۰۳. **شبِ تاریک و نابینا و چاه است.** (اردبیلی؛ فرهادنامه: ۱۲۴)

۵۸۲۰۴. **شب تا صبح برایش قصه‌ی لیلی و مجنون می‌خوانم آن وقت می‌گوید لیلی زن بود یا مرد؟** (لری)
۵۸۲۰۵. **شب تا صبح قصه‌ی یوسف زلیخا را خواند آخر گفت: «یک کور عصایش را گم کرده.»** (افغانی)
۵۸۲۰۶. **شب تا نشود، شمع خریدار ندارد** (کوزه کنانی، اویسی ۷۳۸)
۵۸۲۰۷. **شبت را دیدیم، سپیده‌دمت را هم می‌بینیم.** (گیلکی)
۵۸۲۰۸. **شب تمام شد، تازه می‌گویی مبارک.** (مازندرانی)
۵۸۲۰۹. **شب تو را شب، روزت را هم شب می‌کنم.** (بختیاری)
۵۸۲۱۰. **شب جمعه پیاز خام مگیر/ ورنه دل‌ها شود ز مهر تو سیر.** (کرمانی)
۵۸۲۱۱. **شب جمعه چراغ را زود فوت می‌کنند.** (سمنانی)
۵۸۲۱۲. **شب جمعه چه وقت است؟ برویم برایت گدایی.** (سمنانی)
۵۸۲۱۳. **شب جنس مخر ز اهل بازار / هشدار که گربه شب سموره.** (روحانی، شکورزاده)
۵۸۲۱۴. **شب جوانی را صبح پیری ظاهر می‌شود.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۰۷، تکمله)
۵۸۲۱۵. **شب چلّه نه سگ توی بیابان می‌ماند نه سنگ.** (شهربابکی)
۵۸۲۱۶. **شب چلّه‌ی بزرگ کوهان لوک* می‌کاهد.** (بیرجندی)
۵۸۲۱۷. **شب چنانت کند به نادانی / که بُز ماده را پری خوانی.** (شکورزاده)
۵۸۲۱۸. **شب چو در بستم و مست از مِی نابش کردم/ مه اگر حلقه به درکوفت، جوابش کردم.** (فرخی یزدی)
۵۸۲۱۹. **شب حامله است تا چه زاید فردا.** (هبله‌رودی، تکمله، دهخدا، خزینه، بهمنیاری)
۵۸۲۲۰. **شب حامله می‌شود، فردا می‌زاید.** (افغانی)
۵۸۲۲۱. **شبح سیاه دیدی، خیال کردی گاو است.** (تایبادی)
۵۸۲۲۲. **شب، خر کرّه طاووس می‌نماید.** (شاهد، خزینه، دهخدا، حییم)
۵۸۲۲۳. **شب خفته و روز مست و هر صبح خمار/ اوقات عزیز بین که چون می‌گذرد.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری: ۷۴۴)
۵۸۲۲۴. **شب خوشی است، ملاّعلی ناخوش است.** (رامسری)
۵۸۲۲۵. **شب خیز باش تا کامروا باشی.** (مرزبان‌نامه: ۱۷۳، بزرگمهر، شکورزاده، تاجیکی، حییم، عوام، دهخدا)
۵۸۲۲۶. **شب داد زدم، روز داد زدم، آخر به دستم داس زدم.** (گیلکی، مازندرانی)
۵۸۲۲۷. **شب دراز است و فرهاد بی‌کار.** (قشقایی)
۵۸۲۲۸. **شب دراز است و قلندر بی‌کار.** (دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون، عوام، تهرانی، بختیاری، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)
۵۸۲۲۹. **شب دراز است و قلندر بیدار.** (کوچه)
۵۸۲۳۰. **شب دراز به تاریکی ارنشینم به / که از چراغ لئیمان به من رسد تابش.** (فرهنگ‌نامه)
۵۸۲۳۱. **شب دراز، شادی (میمون، انتر) بی‌کار.** (دهخدا، کوچه، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، دماوندی، سمنانی)
۵۸۲۳۲. **شب در خانه‌ی یهودی شام بخور، امّا در خانه‌ی ارمنی بخواب.** (اندیمشکی)
۵۸۲۳۳. **شب در قبرستان کهنه، پیله‌ی درخت لیلکی* برشته می‌کند.** (گیلکی)
۵۸۲۳۴. **شب در میان، خدا مهربان.** (افغانی، تاجیکی، هزاره‌ای)
۵۸۲۳۵. **شب در نظر مردم بیدار بلند است.** (صائب: ۲۸۷، تکمله)
۵۸۲۳۶. **شب‌ده و شیرده به دیوان رفتند، شب‌ده شاد، شیرده کور و پشیمان.** (بختیاری)
۵۸۲۳۷. **شب را برای راحت تن آفریده‌اند.** (ملّا سلیمان تهرانی، تکمله)
۵۸۲۳۸. **شب را تیرگی چندان بماند/ که رخ پیدا کند خورشید انور.** (انوری، دهخدا)
۵۸۲۳۹. **شب رفت، صبوح آمد، غم رفت، فتوح آمد/ خورشید، درخشان شد، تا باد چنین بادا.** (مولوی؛ کلیات شمس: ۵۵/۱)
۵۸۲۴۰. **شب رفتن بی‌بی، از بی‌چادری است.** (بیرجندی)
۵۸۲۴۱. **شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید / شب را چه گُنه حدیث ما بود دراز.** (امیرخسرو دهلوی، شکورزاده، امثال‌موزون)
۵۸۲۴۲. **شبروان را آشنایی‌هاست با میر عسس.** (حافظ: ۱۸۱)
۵۸۲۴۳. **شبروان راه حق را غول پندارد غوی.** (سیف اسفرنگ، دهخدا)
۵۸۲۴۴. **شبرو طرار خیزد چون بیارامد عسس.** (ظهیرفاریابی، دهخدا، امثال‌موزون)
۵۸۲۴۵. **شب روی از رستم است، خواب ز افراسیاب.** (خاقانی: ۴۸، امثال‌موزون)
۵۸۲۴۶. **شبروی دیگر است و روز میدان‌داری دیگر است.** (سمک‌عیّار)
۵۸۲۴۷. **شب ز راز زمانه حامله است/ تا چه زاید که روز قابله است.** (زلالی: ۳۱۳)
۵۸۲۴۸. **شب زفاف عروس در خانه نماند و شب عزا میّت برروی زمین.** (آذری)
۵۸۲۴۹. **شبِ زفاف کم از تخت (صبح) پادشاهی نیست / به شرط آن‌که پسر را پدر کند داماد.** (شکورزاده، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)

۵۸۲۵۰. **شب زن است، روز مرد.** (مازندرانی)
۵۸۲۵۱. **شب زن و مادر به قضاوت رفتند، زن شاد، مادر کور و پشیمان.** (بختیاری)
۵۸۲۵۲. **شب سرِ خواب و روز عزم شراب/ نکند جز که دین و ملک خراب.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۹۵)
۵۸۲۵۳. **شب سگ هستم و روز مثل گربه.** (آلاشتی)
۵۸۲۵۴. **شب سمور (سمورم) گذشت و لب تنور (تنورم) گذشت.** (دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، بیرجندی، سیرجانی، شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۸۲۵۵. **شب سیاه است و مو سیاه.** (مازندرانی)
۵۸۲۵۶. **شب سیاه، جوجه سیاه.** (آذری)
۵۸۲۵۷. **شب سیاه، گاو سیاه.** (سرخه‌ای، مازندرانی، شهمیرزادی، شاهرودی، دهخدا، شکورزاده، گیلکی)
۵۸۲۵۸. **شب سیاه و بز سیاه.** (ارومیه‌ای، شهربابکی)
۵۸۲۵۹. **شب سیاه ویسه سیاه.** (کردی کلهری)
۵۸۲۶۰. **شب شد و ارزان شد.** (دهخدا)
۵۸۲۶۱. **شب شراب نیرزد به بامداد خمار.** (سعدی؛ کلیات: ۷۲۱، امثال‌موزون، حییم، تهرانی، عوام، کوچه، نامه‌ی‌داستان)
۵۸۲۶۲. **شبش غیرت او را گزید.** (هراتی)
۵۸۲۶۳. **شبش می‌آید و شامش نمی‌آید.** (بهمنیاری، زرقانی، سیرجانی، کرمانی، یزدی، شهربابکی)
۵۸۲۶۴. **شب شنبه بز نر را به گلّه نمی‌برند.** (اصفهانی)
۵۸۲۶۵. **شب شود پنهان چو گردد نور خورشید آشکار.** (امیرمعزّی: ۲۶۹، امثال‌موزون)
۵۸۲۶۶. **شب شوم از اوّل شام (عصر) پیداست.** (لری، کرمانشاهی)
۵۸۲۶۷. **شب شوهر (شب زفاف) و شب مرگ در خانه نمی‌توان خوابید.** (آذری)
۵۸۲۶۸. **شب صبور هم می‌گذرد، لب تنور هم می‌گذرد.** (تایبادی)
۵۸۲۶۹. **شبِ صحبت غنیمت دان و داد خوش‌دلی بستان.** (حافظ:۱۹۵)
۵۸۲۷۰. **شب صورت مهمان را بنگر و فردا پشتش را.** (هزارۀای)
۵۸۲۷۱. **شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن؟** (حافظ: ۷۹، امثال‌موزون)
۵۸۲۷۲. **شب عاشقان بی‌دل چه شبی دراز باشد/ تو بیا کز اوّل شب در صبح باز باشد.** (سعدی؛ کلیات: ۴۸۱)
۵۸۲۷۳. **شب عروسی، عروس در خانه نمی‌ماند، شب بهار هم مرده در خانه.** (آذری)
۵۸۲۷۴. **شب عید، آب و آتش گوشت آدمی‌زاد هوس می‌کنند.** (نهاوندی)
۵۸۲۷۵. **شب عید است و یار از من چغندر پخته می‌خواهد / خیالش می‌رسد من گنج قارون زیر سر دارم.** (روحانی، بهمنیاری، کوچه، بیرجندی، گلبافی، شکورزاده، عوام، دهخدا، رفسنجانی)
۵۸۲۷۶. **شبِ عید، گدا غنی است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، عوام، بهمنیاری)
۵۸۲۷۷. **شب عیدِ گدا و غنی یکی است.** (سخن)
۵۸۲۷۸. **شب عید، گدایی است.** (دهخدا، حییم، نامه‌ی‌داستان)
۵۸۲۷۹. **شب عید و زردآلو؟** (سیرجانی)
۵۸۲۸۰. **شبِ غریبان دراز است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، عوام، دهخدا، بهمنیاری، آذری)
۵۸۲۸۱. **شب غلط بنماید و مُبدلِ بسی/ دید صائب شب ندارد هر کسی.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۸/۲)
۵۸۲۸۲. **شب غم بگذرد، روز طرب نیز.** (آصفی هروی: ۱۱۵، تکمله)
۵۸۲۸۳. **شب فراق نخواهم دواج دیبا را/ که شب دراز بود خوابگاه تنها را.** (سعدی؛ کلیات: ۴۱۳)
۵۸۲۸۴. **شب قلعه‌ی‌مرد است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، فرهنگ‌نامه، کردی)
۵۸۲۸۵. **شب کره‌ی‌خر طاووس می‌نماید.** (شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)
۵۸۲۸۶. **شب کوته و تو ملول و افسانه دراز.** (شمس‌الدین نسفی، دهخدا، فرهنگ‌نامه، شکورزاده)
۵۸۲۸۷. **شب کور چاره‌ی کارش را تا روز است باید بکند.** (مازندرانی)
۵۸۲۸۸. **شب کور چشم ندارد، دروغ‌گو سخن راست.** (ترکمنی)
۵۸۲۸۹. **شب که باران بند بیاید، صبح خر چرا نمی‌رود.** (گیلکی)
۵۸۲۹۰. **شب که خوردی به فکر فردا نباش.** (هزاره‌ای)
۵۸۲۹۱. **شب که رسید، چشم چشم را نمی‌بیند.** (مازندرانی)
۵۸۲۹۲. **شب که شد از تاریکی آن نترس.** (نی‌ریزی)
۵۸۲۹۳. **شب که شد، از سیاهی‌اش (تاریکی) نترس.** (بختیاری، جروق فارس، لری)
۵۸۲۹۴. **شب که شد بخواب، صبح که شد برو.** (آذری)
۵۸۲۹۵. **شب که هوا آرام گیرد، خر سپیده دم به چرا نخواهد رفت.** (گیلکی)
۵۸۲۹۶. **شب گدایی می‌کند و روز می‌خورد.** (قشقایی، شیرازی)
۵۸۲۹۷. **شب، گربه سمور است (می‌نماید).** (تهرانی، خزینه، هبله‌رودی، عوام)
۵۸۲۹۸. **شب، گربه سمورمی‌نماید، زنگی (هندو) بچّه حور می‌نماید.** (بهمنیاری)
۵۸۲۹۹. **شب، گربه فیل می‌نماید.** (سپیدانی)
۵۸۳۰۰. **شب گرفته از تاریکی نمی‌ترسد.** (بختیاری)
۵۸۳۰۱. **شب گریزد چون که نور آید ز دور/ پس چه داند ظلمت شب حال نور؟** (مولوی؛ مثنوی: ۸۴/۳)

۵۸۳۰۲. **شب گم، روز پیدا.** (افغانی)
۵۸۳۰۳. **شب‌گو از روزگو پیش افتاد.** (گیلکی)
۵۸۳۰۴. **شب گور کسی در خانه نخوابیده.** (هبله‌رودی، مشمر)
۵۸۳۰۵. **شب، ماه به پشت دزد نمی‌رود.** (بختیاری)
۵۸۳۰۶. **شب ماه، فصل بهار و عهد جوانی را قدر بدان.** (بختیاری)
۵۸۳۰۷. **شب ما هم صبحی دارد.** (افغانی، خزینه)
۵۸۳۰۸. **شب ماه، هوای خنک، نه کیز*نه کیز، سبک سبک.** (لری)
۵۸۳۰۹. **شبم با صبح دارد آشنایی/ که باشد آشنایی روشنایی.** (زلالی: ۶۹۵)
۵۸۳۱۰. **شب مرگ است روز عشرت ما بی‌کسان.** (واعظ قزوینی: ۳۸)
۵۸۳۱۱. **شبم می‌آید و شامم نمی‌آید.** (سخن)
۵۸۳۱۲. **شب منزل (سر منزل، خوابگاه) الاغ‌دار و قاطردار یکی است (یک‌جاست).** (گیلکی)
۵۸۳۱۳. **شب مهتاب به خاطر روشنایی‌اش دلپسند است.** (لری)
۵۸۳۱۴. **شب مهتاب و جرغات لیسی.** (افغانی)
۵۸۳۱۵. **شب مهتاب و سر آسوده و راحت.** (رامسری)
۵۸۳۱۶. **شب مهتاب، هوای بهار، چه خوش است دیدن یار.** (لنجانی)
۵۸۳۱۷. **شب مهتابی خیال می‌کنی روزه، صدای گوز پی در پی خیال می‌کنی آغوزه.** (مازندرانی)
۵۸۳۱۸. **شب می‌خواهد به درو برود.** (آذری)
۵۸۳۱۹. **شب‌نشینی به سبک گالشی.** (رامسری)
۵۸۳۲۰. **شب‌نشینی تو مانند شب‌نشینی فلج‌هاست.** (اشتهاردی)
۵۸۳۲۱. **شب‌نشینی علی عسکر می‌رود.** (زفره‌ای)
۵۸۳۲۲. **شب نکاح و شب وفات برو برگرد ندارد.** (تایبادی)
۵۸۳۲۳. **شب نماز شبگیر می‌کند، روز آب تو شیر.** (شکورزاده)
۵۸۳۲۴. **شبنم به آفتاب رسید آفتاب شد.** (صائب: ۱۹۷۲، تکمله)
۵۸۳۲۵. **شبنم به آفتاب رسید از فتادگی.** (صائب: ۳۰۹۱، امثال‌موزون)
۵۸۳۲۶. **شبنم، خانه از گل، بلبل از خس آشیان دارد.** (کلیم: ۱۶۹)
۵۸۳۲۷. **شبنم روی گل می‌ریزد، روی گُه هم می‌ریزد.** (جیرفتی)
۵۸۳۲۸. **شبنم شب آب زمین (شالیزی) نمی‌گردد.** (مازندرانی)
۵۸۳۲۹. **شب واجب‌الحج بود، صبح واجب‌الزکات.** (خرّمی، تهرانی)
۵۸۳۳۰. **شب و روز برای کور فرقی ندارد.** (آذری، قشقایی)
۵۸۳۳۱. **شب و روز بر چار بهره بپای/ یکی بهره دین را ز بهر خدای / دگر باز تدبیر و فرجام را/سیم بزم را، چارم آرام را.** (گرشاسب‌نامه:۴۶۳)
۵۸۳۳۲. **شب وصال کم از روز پادشاهی نیست.** (عبید زاکانی؛ کلیات: ۸۰، شکورزاده، امثال‌موزون)
۵۸۳۳۳. **شب و گاو هردو سیاهند.** (گیلکی)
۵۸۳۳۴. **شب‌ها اگر قدر بودی، شب قدر بی‌قدر بودی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۷، بهمنیاری)
۵۸۳۳۵. **شب‌ها باباش می‌گوزد، اهل خانه می‌خندند.** (کوچه)
۵۸۳۳۶. **شب‌ها پابرهنه می‌خوابد.** (سخن)
۵۸۳۳۷. **شب‌ها چه زن، چه حصار.** (بختیاری)
۵۸۳۳۸. **شب‌ها، رواندازش پلاس گاوه، روزها انگار پادشاهه.** (کردی)
۵۸۳۳۹. **شب‌ها گرگ می‌شد.** (سنقری)
۵۸۳۴۰. **شب‌های بی‌شگون از همان سر شبش پیداست.** (بختیاری)
۵۸۳۴۱. **شب‌های پاییز، بهار را یاد داشته باش.** (شهمیرزادی)
۵۸۳۴۲. **شب‌های جمعه مُرده‌ها آزادند.** (کوچه)
۵۸۳۴۳. **شب‌های جمعه مرغ و ماهی آزادند.** (سرخه‌ای)
۵۸۳۴۴. **شب‌های چهارشنبه هم غش می‌کند.** (دهخدا، حییم، تهرانی، شکورزاده)
۵۸۳۴۵. **شب‌های صاف زیادی دیده‌ایم که هوا بارانی شد، گاوهای ماده‌ی زیادی را دیده‌ایم که پالان گرفته‌اند.** (کلاردشتی)
۵۸۳۴۶. **شب هجر است، تا فردا چه زاید؟** (عراقی‌نامه: ۲۱۸)
۵۸۳۴۷. **شبه در بازار جوهریان جوی نیرزد.** (سعدی؛ کلیات: ۳۵، حییم، دهخدا، شکورزاده)
۵۸۳۴۸. **شب هر توانگری به سرای همی رود/ درویش هرکجا که شب آید سرای اوست.** (سعدی؛ کلیات: ۷۸، دهخدا)
۵۸۳۴۹. **شب هرچه کِردتر (کوتاه‌تر) می‌خوابیم، صبح (روز) درازتریم.** (عوام)
۵۸۳۵۰. **شبه فروش چه داند بهای دُر ثمین را.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۵، امثال‌موزون، دهخدا، عوام، شکورزاده)
۵۸۳۵۱. **شب هم سیاه، گاو هم سیاه.** (افغانی)
۵۸۳۵۲. **شب همه‌جا شب است.** (رامسری)
۵۸۳۵۳. **شب هنگام، درد مریض زیادتر می‌شود.** (آذری)
۵۸۳۵۴. **شب هنگام فیل و پشه با هم برابرند.** (قشقایی)
۵۸۳۵۵. **شب هیزم کش زیاد می‌شود.** (آذری)
۵۸۳۵۶. **شبی بر خسته‌ای تا روز گردد.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت: ۷۵۰)

۵۸۳۵۷. **شبیخون بود پیشه‌ی‌بددلان / از این ننگ دارند جنگی یلان.** (گرشاسب‌نامه: ۲۵۳)

۵۸۳۵۸. **شبیخون به سر من ریختند.** (سمنانی)

۵۸۳۵۹. **شبیخون نجویند گُندآوران.** (فردوسی: ۷۳۱)

۵۸۳۶۰. **شبیخون نه آیین مردان بود.** (فردوسی، دهخدا)

۵۸۳۶۱. **شبیخون نه کار دلیران بود/ نه آیین مردان و شیران بود.** (فردوسی: ۷۶۳، سهیلی، دهخدا)

۵۸۳۶۲. **شبی در جهان کیقبادی کنیم.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۴۸۵)

۵۸۳۶۳. **شب یک، دزد هزار.** (بختیاری، افغانی)

۵۸۳۶۴. **شب یک نیمه‌ی‌عمر است، به خواب ضایع نکنند.** (تکمله)

۵۸۳۶۵. **شبی که در میان است، خدا مهربان است.** (هراتی، تایبادی)

۵۸۳۶۶. **شبی که شوم (بدیمن) است از اوّل غروب آن پیداست.** (لری، کردی کلهری)

۵۸۳۶۷. **شبی که ماه نباشد ستاره بسیار است.** (فرهنگ‌نامه)

۵۸۳۶۸. **شبی که هوا صاف باشد، خربه چرا نمی‌رود.** (تالشی)

۵۸۳۶۹. **شبیه‌خوانی شیر و فضه است.** (کرمانی)

۵۸۳۷۰. **شپّره گر وصل آفتاب نخواهد / رونق بازار آفتاب نکاهد.** (سعدی؛ کلیات: ۱۳۴)

۵۸۳۷۱. **شپش ار هست، ناخنت هم هست.** (سنایی؛ حدیقه: ۸۵ دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)

۵۸۳۷۲. **شپش از او نمی‌افتد.** (لارستانی)

۵۸۳۷۳. **شپش از پارچه‌ی کهنه برمی‌خیزد و حرف از آدم بی‌ادب.** (لری)

۵۸۳۷۴. **شپش از تنش یکی بالا می‌رفت یکی پایین می‌آمد.** (گیلکی)

۵۸۳۷۵. **شپش از سر و گردنش بالا می‌رود.** (خوانساری)

۵۸۳۷۶. **شپش از نیفه‌ی تمبون گِلِه داره / این خشتک بیچاره چقدر حوصله داره.** (بیرجندی)

۵۸۳۷۷. **شپش او چهل‌من چربو دارد.** (افغانی)

۵۸۳۷۸. **شپش او، شتری است.** (شوشتری)

۵۸۳۷۹. **شپش او، کسی را نمی‌گزد.** (لری)

۵۸۳۸۰. **شپش او، گاو نر است.** (رامسری)

۵۸۳۸۱. **شپش او، گنجشک خانم است.** (رامسری)

۵۸۳۸۲. **شپش بر آدم ببارد بهتر که بچّه.** (بیرجندی)

۵۸۳۸۳. **شپش به زمین فرو می‌کند که آفتاب زود غروب کند.** (جیرفتی)

۵۸۳۸۴. **شپش به کلاهش افتاد.** (سمنانی)

۵۸۳۸۵. **شپ شپ بوسه چی کنم؟ چیزی بیار که بخورم.** (هراتی)

۵۸۳۸۶. **شپش تو کار می‌کشد.** (آمره‌ای)

۵۸۳۸۷. **شپش تو کلاه فلانی انداخت.** (شیرازی)

۵۸۳۸۸. **شپش تو ما را نمی‌گزد.** (بختیاری)

۵۸۳۸۹. **شپش تو نشیمنگاهش مناجات می‌خواند.** (آمره‌ای)

۵۸۳۹۰. **شپش توی جیبش از گرسنگی ضعف می‌کند.** (لرستانی)

۵۸۳۹۱. **شپش توی جیبش چهارقاب می‌زند.** (عوام، بهمنیاری، اراکی، خوزستانی، تهرانی)

۵۸۳۹۲. **شپش توی جیبش سَرگریزکو* بازی می‌کند.** (کرمانی)

۵۸۳۹۳. **شپش توی جیبش معلق می‌زند.** (سخن)

۵۸۳۹۴. **شپش چیه که بچّه شپش باشه.** (شهربابکی)

۵۸۳۹۵. **شپش چیه که کله‌پاچش باشه.** (کرمانی)

۵۸۳۹۶. **شپش خودی گزنده‌است.** (جیرفتی)

۵۸۳۹۷. **شپش داره به جونم می‌زنه شاخ / بزرگونم نمی‌تونم بِگم آخ.** (سیرجانی)

۵۸۳۹۸. **شپش در آدم شلخته‌است و پرحرفی در آدم بیخود.** (تایبادی)

۵۸۳۹۹. **شپش در چنده و علّت در گنده.** (تاجیکی)

۵۸۴۰۰. **شپش در کلاهش افتاده.** (اشتهاردی)

۵۸۴۰۱. **شپش در لحاف کهنه است.** (دهخدا، بختیاری)

۵۸۴۰۲. **شپش را راه دادند، آمد داخل ریش شد.** (نمینی)

۵۸۴۰۳. **شپشش ان‌شاءالله تو جامه‌ی‌شما هم می‌رود.** (یزدی)

۵۸۴۰۴. **شپش شبی هفت بالین می‌گردد.** (دهخدا، شکورزاده، خوانساری)

۵۸۴۰۵. **شپش شکمش را درید.** (مازندرانی)

۵۸۴۰۶. **شپشش منیژه خانم است (نام دارد).** (دهخدا، حییم، بهمنیاری، تهرانی، عوام، بیرجندی)

۵۸۴۰۷. **شپشش نُه من پیه داره، گوزش نُه مَن قُرمَبَک.** (بیرجندی)

۵۸۴۰۸. **شپش غیرت نیشت زده.** (سیستانی)

۵۸۴۰۹. **شپش فلانی به‌جانت نریخته.** (شهربابکی)

۵۸۴۱۰. **شپش فلانی ده من پیه دارد.** (هبله‌رودی)

۵۸۴۱۱. **شپش قلیه می‌کند.** (دهخدا، عوام)

۵۸۴۱۲. **شپشک بازی درآوردی‌ها.** (راوری)

۵۸۴۱۳. **شپش، کشمش نمی‌شود.** (لارستانی)

۵۸۴۱۴. **شپش کنار دماغت.** (بختیاری)

۵۸۴۱۵. **شپش گندم است به پیش (چیزی) نمی‌آید.** (کردی)

۵۸۴۱۶. **شپش مرده نه‌من چربی دارد.** (شهمیرزادی)

۵۸۴۱۷. **شپش مرده‌ی‌او هفتاد (هفت) من آب (پیه) دارد.** (مازندرانی)

۵۸۴۱۸. **شپش مقشر*می‌کند.** (دهخدا، عوام)
۵۸۴۱۹. **شپش میان کفشش چهار قاب می‌اندازد.** (دماوندی)
۵۸۴۲۰. **شپش می‌خواهی تهران، مرگ می‌خواهی گیلان.** (سمنانی)
۵۸۴۲۱. **شپش نقد به از دنبه‌ی‌نسیه.** (تاجیکی)
۵۸۴۲۲. **شپشو دست به جیب شد، زهره‌ی گرسنه رفت.** (رامسری)
۵۸۴۲۳. **شپشو دست به یقه کرد، شکمو دل‌خوش شد.** (لری)
۵۸۴۲۴. **شپشو دستش را به زیر بغل برد، گرسنه به اشتباه افتاد.** (آذری)
۵۸۴۲۵. **شپشو روز آفتابی دُم اسب را گره می‌زند.** (مازندرانی)
۵۸۴۲۶. **شپشو زیر بغلش را خاراند، گرسنه زهره ترک شد.** (رامسری)
۵۸۴۲۷. **شپش‌ها در جیبش سه قاب بازی می‌کنند.** (آذری)
۵۸۴۲۸. **شپش‌ها می‌زنند بر گُرده‌ام شاخ / بزرگونم نمی‌تونم بگم آخ.** (شهربابکی)
۵۸۴۲۹. **شپش‌های مرده‌اش را ریخت.** (قشقایی)
۵۸۴۳۰. **شپش هم داری، ناخن هم داری.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۴۳۱. **شپش هم علف می‌خورد.** (خوانساری)
۵۸۴۳۲. **شپشی که او کشته‌است نه من پیه دارد.** (کندلوسی)
۵۸۴۳۳. **شپش یکی از تنش بالا می‌رفت، یکی پایین می‌آمد.** (گیلکی)
۵۸۴۳۴. **شتاب آورد زشت، نیکو به چشم.** (امثال‌موزون)
۵۸۴۳۵. **شتاب است دیو و فرشته، درنگ.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۵۸۴۳۶. **شتاب افکند جان مردم به تاب.** (بدایعی بلخی؛ شاعران: ۵۰۷)
۵۸۴۳۷. **شتاب بد است جز در کار خیر.** (شکورزاده)
۵۸۴۳۸. **شتاب خوب نیست مگر به شوهر دادن دختر و دفن میّت و اطعام مهمان.** (زهرالربیع، شکورزاده)
۵۸۴۳۹. **شتاب در سه کار حلال است، دفن کردن مرده، گشادن درِ خانه به روی مهمان و شوهر دادن دختر.** (سخن)
۵۸۴۴۰. **شتاب‌زدگی (شتاب‌کاری) کار شیطان است.** (مرزبان‌نامه، دهخدا، حییم، شکورزاده، سمک‌عیّار)
۵۸۴۴۱. **شتاب‌زدگی صفت (کار) شیطانی است و بی‌صبری از باب نادانی.** (مرزبان‌نامه: ۲۳۶، دهخدا، شکورزاده)
۵۸۴۴۲. **شتاب کردن، یقه پاره کردن است.** (بختیاری)
۵۸۴۴۳. **شتاب گربه تا در کاهدان است.** (بروجردی)
۵۸۴۴۴. **شتاب مکر شیطان است.** (مولوی؛ مثنوی:۱۶۵/۵)
۵۸۴۴۵. **شتابنده را در جهان نام نیست / به گیتی شتابنده را کام نیست.** (بدایعی بلخی؛ شاعران: ۵۰۷)
۵۸۴۴۶. **شتابنده را نعل در آتش است.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۰۷)
۵۸۴۴۷. **شتاب و بدی کار اهریمن است.** (فردوسی؛ داستان سیاووش: ۱۳۰، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۸۴۴۸. **شتالنگ باز (شش‌انداز) است.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۴۴۹. **شتر آدم گاه‌گداری، گردو گُه می‌کند.** (هزاره‌ای)
۵۸۴۵۰. **شتر آدور*زشت می‌داشت، تو لانه‌اش سبز شد.** (یزدی)
۵۸۴۵۱. **شتر آن‌گاه تشنگی پیش برد که آب بر پشت دارد.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۸، تکمله)
۵۸۴۵۲. **شتر آهسته می‌رود و شب و روز.** (افغانی، بیرجندی، بختیاری)
۵۸۴۵۳. **شتر ارزان است اگر قلّاده در گردن نمی‌داشت (در گردنش نبود).** (دهخدا، خزینه، کوچه، شکورزاده)
۵۸۴۵۴. **شتر ارزان است، خدا لعنت کند قلّاده را.** (شکورزاده)
۵۸۴۵۵. **شتر از بار خریطه (خلطه) ترسیده.** (هراتی، افغانی)
۵۸۴۵۶. **شتر از پارس سگ نمی‌رمد.** (لری)
۵۸۴۵۷. **شتر از خار بدش آمد (می‌آید)، از کنج لبش در آمد (سبز می‌شود).** (سیرجانی، کرمانی)
۵۸۴۵۸. **شتر از دو جا سر بریده می‌شود.** (کرمانجی)
۵۸۴۵۹. **شتر از زانوی خودش بلند می‌شود.** (شکورزاده)
۵۸۴۶۰. **شتر از شوری می‌نالد و می‌گذرد، جوان در آرزوی دختر می‌گذرد.** (ترکمنی)
۵۸۴۶۱. **شتر از ک..ن سوزن درمی‌کنی.** (اردکانی)
۵۸۴۶۲. **شتر از گرسنگی سر و صدا می‌کند، مردم می‌گویند: «بارش زیاد است.»** (گرگانی)
۵۸۴۶۳. **شتر از گوشش می‌لنگد.** (خوزستانی)
۵۸۴۶۴. **شتر از مروا* داخل چاه نمی‌افتد.** (شهربابکی)
۵۸۴۶۵. **شتر افتاد میان پنبه‌زارها؟ زدند حلاجان را.** (کرمانجی)
۵۸۴۶۶. **شتر اگر از تشنگی بمیرد، در شکمش تا زانو (یک کوزه) آب است.** (هزاره‌ای)
۵۸۴۶۷. **شتر اگر از لاغری بمیرد پوستش روی خر بار است.** (هزاره‌ای)
۵۸۴۶۸. **شتر اگر با بارش بیفتد می‌گوید الاّ پشتم.** (شاهرودی)
۵۸۴۶۹. **شتر اگر برقصد، برف می‌بارد.** (آذری)
۵۸۴۷۰. **شتر اگر خار (شور) بخواهد (خواست) گردنش را دراز می‌کند.** (بختیاری، شیرازی، سیرجانی، کرمانجی، شهربابکی)

۵۸۴۷۱. **شتر اگر خواب است، مواظب کرّه‌اش است.** (لری)
۵۸۴۷۲. **شتر اگر دور از کرّه‌اش می‌خوابد، مواظب او هست.** (لری)
۵۸۴۷۳. **شتر اگر کوهان خود را ببیند، گردنش شکسته خواهد شد.** (خوزستانی)
۵۸۴۷۴. **شتر اگر مرده هم باشد، پوستش بار خر است.** (بهمنیاری، شکورزاده، هبله‌رودی، عوام، کرمانی)
۵۸۴۷۵. **شتر امام رضا را تا چاشت (ظهر) نمی‌چرانند.** (بهمنیاری، اصفهانی)
۵۸۴۷۶. **شتران را نعل کردند، پشه کوره گفت: «من را چهار میخه بکنید.»** (الیگودرزی)
۵۸۴۷۷. **شتر این‌جا که علف را بلند می‌کند، گردنه‌ی آنبیل*را می‌پاید.** (فلاورجانی)
۵۸۴۷۸. **شتر با استکان آب می‌دهد.** (ایلامی)
۵۸۴۷۹. **شتر با این بزرگی علف می‌خورد، قرقی با این کوچکی گوشت می‌خورد.** (قشقایی)
۵۸۴۸۰. **شتر با بار رفته.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۴۸۱. **شتر با بارش از دست رفت، ریسمان را می‌خواهم چه کار کنم.** (مازندرانی)
۵۸۴۸۲. **شتر با بارش توی این سوراخ جا می‌گیرد.** (رامسری)
۵۸۴۸۳. **شتر با بارش رفته هنوز دنبال گاو سیاه سفید می‌گردد.** (ابهری)
۵۸۴۸۴. **شتر با بارش عبور می‌کند.** (هزاره‌ای)
۵۸۴۸۵. **شتر با بارش که از زیر بینی‌اش عبور کند خبر نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۸۴۸۶. **شتر با بارش گم شده پیِ افسارش می‌گردد.** (سوادکوهی)
۵۸۴۸۷. **شتر با بارش گم می‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۸۴۸۸. **شتر با بار می‌رود، لنگ پشه را می‌گیرند.** (بروجردی)
۵۸۴۸۹. **شتر با چشم خودش نمی‌بیند، ولی مورچه با چشم مردم می‌بیند.** (مینابی)
۵۸۴۹۰. **شتر بار خویش را می‌برد، ولی بانگ صاحب مدد است.** (سیستانی)
۵۸۴۹۱. **شتر بار را می‌برد، غربال را نمی‌برد.** (ایلامی)
۵۸۴۹۲. **شتر بارش خرماست، خار می‌خورد.** (خوزستانی)
۵۸۴۹۳. **شتر بار می‌برد و خار می‌خورد.** (بهمنیاری، افغانی، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۸۴۹۴. **شتر بار می‌کشد و فریاد می‌کند (می‌زند).** (دهخدا، بهمنیاری، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۵۸۴۹۵. **شتر باش به دورترها نگاه کن.** (آذری)
۵۸۴۹۶. **شتر باعث تأخیر در کار می‌شود.** (افغانی)
۵۸۴۹۷. **شتر با کفچه‌لیسی سیر نمی‌شود.** (بختیاری)
۵۸۴۹۸. **شتر با ملاقه آب نمی‌خورد.** (شکورزاده)
۵۸۴۹۹. **شتربان اگر شتر دارد، خودش می‌داند آن‌را کجا بخواباند.** (لری)
۵۸۵۰۰. **شتربان درود آن‌چه خر بنده کِشت.** (نظامی؛ شرف‌نامه:۲۴۹، خزینه، امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا)
۵۸۵۰۱. **شتر با نعل‌بندی خو ندارد.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۸۵۰۲. **شتربان هرچه شترش دور بخوابه، آشفته‌تر خواب می‌بینه.** (همدانی)
۵۸۵۰۳. **شتر بچّه می‌زاید که بارش سبک شود.** (هزاره‌ای)
۵۸۵۰۴. **شتر بخواهد نمک بخورد، گردنش را دراز می‌کند.** (ترکمنی)
۵۸۵۰۵. **شتر برای نعلبندش خیره می‌ایستد.** (گیلکی)
۵۸۵۰۶. **شتر بر بالای بام برود برف می‌بارد.** (زنجانی)
۵۸۵۰۷. **شتر بر بام می‌جوید.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۵۰۸. **شتر بر (به) نردبان.** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان)
۵۸۵۰۹. **شتر بر نردبان، کور به بازار، کچل به حمّام.** (شکورزاده)
۵۸۵۱۰. **شتر بزرگ است، زحمتش هم بزرگ است.** (عوام، سبزواری)
۵۸۵۱۱. **شتر به پاخاست، خانه را خراب کرد.** (آذری)
۵۸۵۱۲. **شتر به پنبه افتاد، کتک آن‌را بیچاره حلاّج خورد.** (اسفراینی)
۵۸۵۱۳. **شتر به پیاله محمّدرضا به نان لواش.** (دزفولی)
۵۸۵۱۴. **شتر به چشمه‌ی‌سوزن درون نخواهد شد.** (ظهیرفاریابی؛ دیوان:۲۸۲)
۵۸۵۱۵. **شتر به خروس گفت: «آن وقت آواز خوانی تو بود و حالا موقع رقص من است.»** (لری)
۵۸۵۱۶. **شتر به خواب دارکوب باشد، گردنش را دراز می‌کند.** (تاجیکی)
۵۸۵۱۷. **شتر به دانگی.** (افغانی)
۵۸۵۱۸. **شتر به زور از خدا می‌گیرد.** (کردی کلهری)
۵۸۵۱۹. **شتر به شیشه کرده‌اند.** (شکورزاده)
۵۸۵۲۰. **شتر به عقب شاش می‌کند، رفیق ترسو انسان را هیز می‌کند.** (کرمانجی)
۵۸۵۲۱. **شتر به غمزه درآمد، پالیزه ویران کرد.** (افغانی)
۵۸۵۲۲. **شتر به قطارِ مردم، رنگین (زیبا) می‌نماید.** (خراسانی)
۵۸۵۲۳. **شتر به کجی خود نظر نمی‌کند.** (افغانی)
۵۸۵۲۴. **شتر به نمد داغ می‌کنند.** (شاهد)
۵۸۵۲۵. **شتر به یک دانگ دانگش را بیار.** (آذری)
۵۸۵۲۶. **شتر به یک قاز، افسارش به صد دینار.** (سخن)

۵۸۵۲۷. **شتر بیار باقلا بار کن.** (قمی)
۵۸۵۲۸. **شتر پابرهنه راه نمی‌رود.** (عوام)
۵۸۵۲۹. **شتر پاشنه‌ی‌خود را نمی‌بیند.** (افغانی)
۵۸۵۳۰. **شتر پس خودش را می‌بیند.** (کرمانی)
۵۸۵۳۱. **شتر پیر است، آواز کوس و دهل بسیار شنیده.** (شکورزاده، کوچه، عوام)
۵۸۵۳۲. **شتر پیر شد و شاشیدن نیاموخت (یاد نگرفت).** (عوام، شکورزاده)
۵۸۵۳۳. **شتر پیر می‌شود، بچّه‌اش را می‌خورد.** (ترکمنی)
۵۸۵۳۴. **شتر تا به زانو در نیاید، نمی‌توان سوارش شد.** (آذری)
۵۸۵۳۵. **شتر تا نزدیک کوه نشود، حقارت خویش نداند.** (شاهد، شکورزاده)
۵۸۵۳۶. **شترت را از درخت ما دور کن.** (فرهنگ‌نامه)
۵۸۵۳۷. **شتر تلخی را نمی‌داند و گاو بوی بد را نمی‌فهمد.** (ترکمنی)
۵۸۵۳۸. **شتر تمام بار را برد، امّا از حمل یک غربال نالید.** (هزاره‌ای)
۵۸۵۳۹. **شترت مرده‌باشد، رفیقت گربه باشد.** (تنگستانی)
۵۸۵۴۰. **شتر جانور بزرگی است، شاید تخم هم بگذارد.** (مازندرانی)
۵۸۵۴۱. **شتر جرب از میان بیرون کردنی بود.** (تکمله)
۵۸۵۴۲. **شتر چه ادرار می‌کند.** (تایبادی)
۵۸۵۴۳. **شتر چون شود مست خوش می‌رود.** (حیران کردستانی، تکمله)
۵۸۵۴۴. **شتر چون شود مست کف افکند.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۵۸۵۴۵. **شتر چون مست گردد می‌کشد بار / شتر گربه‌است کار مرد هشیار.** (زلالی خوانساری، تکمله)
۵۸۵۴۶. **شتر چه داند بارش چیست؟** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۵۴۷. **شتر خار را زشت می‌داشت، از پای چشمش درآمد.** (شهربابکی)
۵۸۵۴۸. **شتر خار می‌خورد، خار را با خون می‌خورد.** (بروجردی)
۵۸۵۴۹. **شتر خار می‌خورد، خار را صلا می‌زند.** (افغانی)
۵۸۵۵۰. **شتر خالی راه نمی‌رود؟** (دهخدا، تهرانی، عوام)
۵۸۵۵۱. **شتر خالی هم راه می‌رود.** (بهمنیاری، کرمانجی)
۵۸۵۵۲. **شتر خفته، بلا دور.** (شکورزاده)
۵۸۵۵۳. **شترِ خوابیده از خرِ ایستاده بلندتر (بزرگ‌تر) است.** (شکورزاده، کرمانی، کوچه، عوام، هفشجانی)
۵۸۵۵۴. **شتر خوابی دید (می‌بیند)، شترچران (شتربان) هم خوابی.** (ایلامی، لری)
۵۸۵۵۵. **شتر خوب است که بارش پنبه باشد / جوان خوب است لبش پرخنده باشد / جوانی که ندارد مال دنیا / بمیرد بهتر است تا زنده باشد.** (اصفهانی، لری)
۵۸۵۵۶. **شتر خود در قطار دیگران خوب می‌نماید.** (مثمر)
۵۸۵۵۷. **شتر خود را توی چاه می‌اندازد که صاحبش ضرر کند، گردن خودش می‌شکند.** (بیرجندی)
۵۸۵۵۸. **شتر خوش‌رقصی می‌کند.** (عوام)
۵۸۵۵۹. **شتر دانه‌ای یک ریال، وای از درد ریال.** (آذری)
۵۸۵۶۰. **شتر در پنبه پنهان شد، چشمانش را بست، گفت: «هیچ‌کس من را نمی‌بیند.».** (آذری)
۵۸۵۶۱. **شتر در چاه افتد، کلاغ‌ها در رفاه باشند.** (یزدی)
۵۸۵۶۲. **شتر در چه حالی، شتربان در چه حالی.** (آذری)
۵۸۵۶۳. **شتر در خانه‌ی‌صاحبش زانو می‌زند.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۵۸۵۶۴. **شتر در خواب بیند پنبه‌دانه/ گهی لپ‌لپ (لف‌لف، هف‌هف) خورد، گه دانه دانه.** (کوچه، شکورزاده، عوام، تهرانی، بهمنیاری، دهخدا، هبله‌رودی، دامغانی)
۵۸۵۶۵. **شتر در راه صاف نمی‌تواند راه برود، در شخم می‌رقصد.** (تکابی)
۵۸۵۶۶. **شتر در قطار دیگران (مردم) خوش (خوب، رنگین) می‌نماید (می‌آید).** (هبله‌رودی، بهمنیاری، شکورزاده، بیرجندی، فرهنگ‌نامه، عوام، دهخدا)
۵۸۵۶۷. **شتر در میان قیر هم باشد، چشمش دنبال شور است.** (ترکمنی)
۵۸۵۶۸. **شتر دزدی با خم خمک خزیدن و در پناه پُلوان*نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۸۵۶۹. **شتر دزدی، خم‌خمک (ک .. خرک) نمی‌شود.** (کرمانی، شهر بابکی، جیرفتی، سیرجانی)
۵۸۵۷۰. **شتر دزدیدن به سینه خیز رفتن مقدور نیست.** (سیستانی)
۵۸۵۷۱. **شتر دزدی و دولا دولا راه رفتن (خم‌خم)؟** (مینابی، دهخدا)
۵۸۵۷۲. **شتر دزیدن، زیر خزیدن نمی‌شود.** (گلبافی)
۵۸۵۷۳. **شتر دلاک نمی‌شود.** (مرندی)
۵۸۵۷۴. **شتر دورش را می‌پاید، جلوی پایش را نمی‌بیند.** (بهمنیاری، خرمی)
۵۸۵۷۵. **شتر دیدم، ندیدم.** (ایلامی)
۵۸۵۷۶. **شتر دیدی؟ پیداست که ندیدی.** (تاجیکی)
۵۸۵۷۷. **شتر دیدی؟ جای (رد) پایش را هم ندیدم.** (شکورزاده، بهمنیاری، بختیاری)
۵۸۵۷۸. **شتر دیدی؟ ندیدی.** (باباطاهر؛ دیوان:۵۴، بهمنیاری، تهرانی، دهخدا، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، تاجیکی، بیرجندی)
۵۸۵۷۹. **شتر دیدی؟ نه.** (حییم، تاجیکی)
۵۸۵۸۰. **شتر دیدی ولی پشکلش را ندیدی.** (آذری)
۵۸۵۸۱. **شتر را با بارش می‌بلعد (می‌برد).** (بهمنیاری، کرمانی، شاهرودی)

۵۸۵۸۲. **شتر را با بار گم کرده، عقب مهارش می‌گردد.** (بهمنیاری)

۵۸۵۸۳. **شتر را با چمچه (ملاقه، کمچه، انگشتانه، کفلیز) آب می‌دهد.** (نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، آذری، بهارعجم، مثمر، افغانی، هبله‌رودی)

۵۸۵۸۴. **شتر را بار کردی، کار خود را فکر می‌کند.** (افغانی)

۵۸۵۸۵. **شتر را باغ فرمانبردار کن، اسب را با روغن.** (ترکمنی)

۵۸۵۸۶. **شتر را با نمد داغ می‌کنند.** (دهخدا، عوام)

۵۸۵۸۷. **شتر را بخوابان و بار را بر آن بگذار.** (سرخه‌ای)

۵۸۵۸۸. **شتر را به خاطر قلوه‌اش به زمین نمی‌زنند.** (نایینی)

۵۸۵۸۹. **شتر را به خاطر گوشش عطا می‌کند.** (قشقایی)

۵۸۵۹۰. **شتر را به دنگی می‌خرد.** (بیرجندی)

۵۸۵۹۱. **شتر را به علاقه‌بندی چه کار (چه ربط)؟** (شکورزاده، عوام، کردی)

۵۸۵۹۲. **شتر را به کجا دعوت کنند؟ یا به جنگل برای آوردن هیزم یا به گیلان برای آوردن برنج.** (آذری)

۵۸۵۹۳. **شتر را به کف‌ریز آب می‌دهی؟** (تاجیکی)

۵۸۵۹۴. **شتر را به کفگیر (کفلیز) آب نشاید دادن (آب نده).** (تکمله، تاجیکی)

۵۸۵۹۵. **شتر را به گِل بران که نژاد مادری داره.** (شهربابکی)

۵۸۵۹۶. **شتر را به نعل‌بندی چه کار؟** (شکورزاده)

۵۸۵۹۷. **شتر را بی‌گمان زانو بستن / بسی آسان‌تر از گم‌گشته جستن.** (ویس‌و رامین: ۱۷۶)

۵۸۵۹۸. **شتر را چو شور و طرب در سر است / اگر آدمی را نباشد خر است.** (سعدی؛ کلیات: ۲۱۸، بهمنیاری)

۵۸۵۹۹. **شتر را چه به علاقه‌بندی؟** (دهخدا، عوام، بهمنیاری)

۵۸۶۰۰. **شتر را دربان پنبه‌زار بکنیم؟** (شهربابکی)

۵۸۶۰۱. **شتر را در جام کوچک آب می‌دهد.** (هزاره‌ای)

۵۸۶۰۲. **شتر را سوار شوی، از راه دور اندیشه کن.** (تاجیکی)

۵۸۶۰۳. **شتر را کرده‌اند دشتبان پنبه.** (شیرازی)

۵۸۶۰۴. **شتر را که بار کردی، کار خود را فکر می‌کند.** (افغانی)

۵۸۶۰۵. **شتر را گفتم غمزه کن، پالیزه ویران کرد و رفت.** (تاجیکی)

۵۸۶۰۶. **شتر را گم کرده‌ای، پی پشکل‌هایش می‌گردی؟** (اشتهاردی)

۵۸۶۰۷. **شتر را گم کرده، پی (عقب) افسارش (مهارش) می‌گردد.** (دهخدا، تهرانی، عوام، شکورزاده، سمنانی)

۵۸۶۰۸. **شتر را لب نباشد در خور بوس / ولیکن پشت دارد بابت کوس.** (امیرخسرو، دهخدا)

۵۸۶۰۹. **شتر را می‌خواستند نعل بکنند، قورباغه (مورچه) پایش را بلند کرد.** (تمثیل، آشتیانی)

۵۸۶۱۰. **شتر را می‌داند، کجا بخواباند.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۸۶۱۱. **شتر را می‌شود با بارش پنهان کنی.** (گلبافی)

۵۸۶۱۲. **شتر را ندیده‌ام، پشکل را دیده‌ام.** (اشتهاردی)

۵۸۶۱۳. **شتر را نگهبان پنبه (پنبه‌زار) کرده‌اند (کنیم).** (قشقایی، شهربابکی)

۵۸۶۱۴. **شتر را نمی‌شود با گودال کوچک سیر کرد.** (جیرفتی)

۵۸۶۱۵. **شتر را هرچه بیارایی می‌برازَدش.** (اشتهاردی)

۵۸۶۱۶. **شتر راه می‌رود و سگ عوعو می‌کند.** (قشقایی)

۵۸۶۱۷. **شتر زایید که بارش سبک‌تر (سبک‌بار) شود، بچّه شتر آمد سربارش شد.** (تربت‌حیدریه‌ای، بیرجندی، تایبادی)

۵۸۶۱۸. **شتر زمانی که بخوابد باز هم به اندازه‌ی دو تا خر بلند است.** (بختیاری)

۵۸۶۱۹. **شترِ زنبورَک خانه از صدای دهل نمی‌ترسد.** (کوچه)

۵۸۶۲۰. **شتر زنبورک‌خانه است.** (شکورزاده، دهخدا، آذری)

۵۸۶۲۱. **شتر زیر کلانه*پنهان نمی‌شود.** (بیجاری)

۵۸۶۲۲. **شتر سفید با بار در خانه‌ی‌ما گم می‌شود.** (بختیاری)

۵۸۶۲۳. **شتر سفید جلوی در همه‌کس می‌خوابد.** (آذری)

۵۸۶۲۴. **شتر سفید، دهان خانه‌ی‌همه است.** (افغانی)

۵۸۶۲۵. **شتر سفید را دیدی؟ ندیدم.** (ترکمنی)

۵۸۶۲۶. **شترسوار سوزن جست‌وجو می‌کند.** (هزاره‌ای)

۵۸۶۲۷. **شتر سوارشدن سر زیر (پایین) انداختن ندارد.** (سمنانی، بیرجندی)

۵۸۶۲۸. **شتر سواری پناه (پشت) دیوار رفتن ندارد.** (الیکایی)

۵۸۶۲۹. **شتر سواری دولاّ دولاّ نمی‌شود (برنمی‌دارد).** (شکورزاده، تهرانی، عوام، بیرجندی)

۵۸۶۳۰. **شتر سواری و خم‌خم (دولا دولا)؟** (دهخدا، بهمنیاری، بختیاری، شکورزاده، حییم، عوام)

۵۸۶۳۱. **شتر شاخ درنمی‌آورد، می‌گوید بچّه‌ام.** (اهری)

۵۸۶۳۲. **شترِ شلخته‌است.** (تهرانی)

۵۸۶۳۳. **شتر شما از کُنار ما نخواهد خورد.** (قشقایی)

۵۸۶۳۴. **شترش می‌ارزید، اگر گردنبندش نبود.** (سخن)

۵۸۶۳۵. **شتر شیوه کرد، مرغزار ویران کرد.** (تاجیکی)

۵۸۶۳۶. **شتر صالح به از مرد طالح*.** (خزینه)

۵۸۶۳۷. **شتر علف نخورد، دهان جنباند.** (تکمله)

۵۸۶۳۸. **شتر عیب خودش را نمی‌داند به دیگران عیب می‌گیرد.** (مرندی)

۵۸۶۳۹. **شتر (فیل) هم (خیلی) بزرگ است.** (کوچه)
۵۸۶۴۰. **شتر کار می‌کند، قارقار هم می‌کند.** (بختیاری)
۵۸۶۴۱. **شتر کجاش خوب است که لبش بد است.** (عوام، کوچه، شکورزاده، آلاشتی)
۵۸۶۴۲. **شتر کجای بدنش سالم است که لب‌هایش کج و آویزان است.** (آملی)
۵۸۶۴۳. **شتر کجایش پاک است که زانوهایش پاک باشد.** (سمنانی)
۵۸۶۴۴. **شتر کجی‌اش را نمی‌بیند، سنگبقه*پهنی‌اش را.** (تاجیکی)
۵۸۶۴۵. **شتر کجی خود را ندانسته، به مار گفته تو کج و معوجی.** (ترکمنی)
۵۸۶۴۶. **شتر کجی خود را نمی‌داند.** (افغانی، ترکمنی)
۵۸۶۴۷. **شترکره، سال دگر اشتر است.** (ادیب پیشاوری، امثال‌موزون، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۵۸۶۴۸. **شتر کز هم جدا گردد قطارش / به خاموشی کشد موشی مهارش.** (نظامی؛ خسرو و شیرین:۳۴۳، فرهنگ‌نامه)
۵۸۶۴۹. **شتر کلان، یغیرش* هم کلان.** (تاجیکی)
۵۸۶۵۰. **شتر کند راه می‌رود، ولی شب و روز راه می‌رود.** (لری)
۵۸۶۵۱. **شتر کوچک که راه به او می‌دهی، سر در خانه را خراب می‌کند.** (نایینی)
۵۸۶۵۲. **شتر که آدور*می‌خواهد گردنش را دراز می‌کند.** (کرمانی)
۵۸۶۵۳. **شتر که از تشنگی بمیرد، یک زانو آب در شکمش است.** (هزاره‌ای)
۵۸۶۵۴. **شتر که افتاد، جهازش بار قاطر است.** (شکورزاده، کوچه)
۵۸۶۵۵. **شتر که با قاشق غذا بخورد، سیر نمی‌شود.** (قشقایی)
۵۸۶۵۶. **شتر که برقصد، پالیز را خراب می‌کند.** (افغانی)
۵۸۶۵۷. **شتر که بمیرد، پوستش بار خری است.** (جیرفتی، بختیاری)
۵۸۶۵۸. **شتر که به آب بزند بچّه‌اش نیز به‌دنبالش می‌رود.** (فردوسی)
۵۸۶۵۹. **شتر که به دویدن پرداخت، جوی‌های پالیز را خراب می‌کند.** (هزاره‌ای)
۵۸۶۶۰. **شتر که پیر شد، او را به سنگ آسیا می‌بندند.** (آرانی)
۵۸۶۶۱. **شتر که پیر شد به سگ عصارخو*.** (تهرودی)
۵۸۶۶۲. **شتر که تمام بار را برد، غربال هم بالایش.** (هزاره‌ای)
۵۸۶۶۳. **شتر که چهار دندان شود از آواز جَرَس نترسد.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۸۶۶۴. **شتر که خار می‌خواهد (می‌خورد)، گردن خود را دراز می‌کند.** (بیرجندی، شیرازی، مثمر)
۵۸۶۶۵. **شتر که خیلی گرسنه باشد، افسار خود را نمی‌خورد.** (نهبندانی)
۵۸۶۶۶. **شتر که در آب خوابید، چوچه*اش نیز می‌خوابد.** (افغانی)
۵۸۶۶۷. **شتر که در چاه می‌افتد، زورش با صاحبش است.** (ده‌آباد کاشان، حسین‌آبادی)
۵۸۶۶۸. **شتر که رفت، آتش به بارش.** (هبله‌رودی، شکورزاده)
۵۸۶۶۹. **شتر که رفت، آتش در جهازش گیرد.** (بیرجندی)
۵۸۶۷۰. **شتر که علف (نواله، کاه) می‌خواهد گردن (گردنش را) دراز می‌کند (می‌کشد).** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، هبله‌رودی، دامغانی، افغانی، عوام، اصفهانی، کاشانی)
۵۸۶۷۱. **شتر که غمزه کرد، فالیز را ویران کرد.** (افغانی)
۵۸۶۷۲. **شتر که مرد، آتش به شال و جهاز او بگیرد.** (نهبندانی)
۵۸۶۷۳. **شتر که نواله می‌خواهد، گردنش را دراز می‌کند.** (نطنزی)
۵۸۶۷۴. **شتر کینه.** (دهخدا، هزاره‌ای، افغانی، سبزواری، سنگسری)
۵۸۶۷۵. **شتر گاو پلنگ.** (سهیلی)
۵۸۶۷۶. **شترگذارِ پشه‌گیر.** (بیرجندی)
۵۸۶۷۷. **شتر گربه است.** (مثمر، تکمله، دهخدا، شاهد)
۵۸۶۷۸. **شتر گربه حرف (سخن می‌گوید) می‌زند.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۵۸۶۷۹. **شتر گردنش خیلی بزرگ است، هفت سرش را که نمی‌زنند.** (مازندرانی)
۵۸۶۸۰. **شتر گسسته مهار است و ساربان در خواب.** (صائب؛ کلیات:۱۶۳، امثال‌موزون)
۵۸۶۸۱. **شتر گشنه، آدور*خواب می‌بیند.** (جیرفتی)
۵۸۶۸۲. **شتر گشنه را نگهبان کولَکی*نمی‌کنند.** (جیرفتی)
۵۸۶۸۳. **شتر گفت: «از خار خوردن و بار بردن شکایت ندارم، امّا حیف که مهارم را به دُم خر بسته‌اند.»** (افغانی)
۵۸۶۸۴. **شتر گفت: «کجایم راست است که گردنم راست باشد.»** (هزاره‌ای)
۵۸۶۸۵. **شتر گفت: «ما که خار می‌خوریم، سزای ما کشتن، وای به شما که گوشت ما می‌خورید.»** (آباده‌ای)
۵۸۶۸۶. **شتر گفتم غمزه کن، زد پالیز را ویران کرد.** (تاجیکی)
۵۸۶۸۷. **شتر گفته از کیسه می‌ترسم.** (یزدی)
۵۸۶۸۸. **شتر گلو باش (باید بود).** (دهخدا، عوام)
۵۸۶۸۹. **شتر گم کرده‌ام با بار کاشی / که خرجم با خودم آقام تو باشی.** (زرقانی)

۵۸۶۹۰. **شتر گم کرده‌ای اندر بیابان / شترجویی کنی در قصر شاهان؟** (شکورزاده)
۵۸۶۹۱. **شتر گم کردی، پی افسارش می‌گردی؟** (سمنانی)
۵۸۶۹۲. **شتر لاغر پنبه‌دانه در خواب می‌بیند.** (بیرجندی، شهربابکی)
۵۸۶۹۳. **شتر لگد انداخت و چشم مورچه را کور کرد.** (نمینی)
۵۸۶۹۴. **شتر مرد و حاجی خلاص.** (سهیلی، عوام)
۵۸۶۹۵. **شترمرغ است، نه می‌پرد نه بار می‌برد.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، کوچه)
۵۸۶۹۶. **شترمرغ، بار برنمی‌دارد.** (هبله‌رودی)
۵۸۶۹۷. **شترمرغ را گفتند: «بار بردار»، گفت:«مرغم.» گفتند:«پرواز کن»، گفت: «شترم.»** (سخن)
۵۸۶۹۸. **شتر مرغ هیچ نشنود.** (تکمله)
۵۸۶۹۹. **شترمرغی؛ به گاه بردن چو مرغی و چو اشتر گاه خوردن.** (فرهنگ‌نامه)
۵۸۷۰۰. **شتر مست، بار سنگین حمل می‌کند.** (آذری)
۵۸۷۰۱. **شتر مست کشد بار گران را.** (سعدی؛ کلیات: ۴۱۷)
۵۸۷۰۲. **شتر، مگر ک..نش را ببیند.** (هزاره‌ای)
۵۸۷۰۳. **شتر می‌ارزید، اگر گردن‌بندش نبود.** (تهرانی)
۵۸۷۰۴. **شتر می‌گوید: «چه چیزم مثل دیگران است که آلتم عقب است؟»** (بختیاری)
۵۸۷۰۵. **شتر می‌گوید خار می‌خورم، خون می‌خورم.** (بختیاری)
۵۸۷۰۶. **شتر نابینایش، از پل گذشت.** (ترکمنی)
۵۸۷۰۷. **شتر ندارد، بچّه شتر پیش‌فروش می‌کند.** (جیرفتی)
۵۸۷۰۸. **شتر ندارد، پالان برایش می‌خرد.** (بختیاری)
۵۸۷۰۹. **شتر نذر کهره می‌کند.** (جیرفتی)
۵۸۷۱۰. **شتر نزدیک را می‌چرد و دور را می‌پاید.** (آذری)
۵۸۷۱۱. **شتر نشسته جا می‌گیرد.** (ترکمنی)
۵۸۷۱۲. **شتر نقارخانه (زنبورک‌خانه) است.** (نامه‌ی داستان، دهخدا، بهمنیاری، زرقانی، کرمانی)
۵۸۷۱۳. **شتر نقّاره‌خانه است و از این صداها رم نمی‌کند (نمی‌ترسد، چشم و گوشش پر است).** (عوام، حییم)
۵۸۷۱۴. **شتر نقاره خانه است، از صدای تشتک و طبلک رم نمی‌کند.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۵۸۷۱۵. **شتر نقاره‌خانه را از دلینگ دلینگ می‌ترساند.** (سهیلی)
۵۸۷۱۶. **شتر نواله اگر خواست، راست گردن کرد.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۸۷۱۷. **شتر نواله می‌خواهد؟ گردن می‌کشد.** (تهرانی)
۵۸۷۱۸. **شتر نیستم که دو جا گردنم بزنی (گردنم را از دو جا بشود زد).** (مشمر، خزینه، هبله‌رودی، کوچه، شهربابکی)
۵۸۷۱۹. **شتر نیستم که دو مرتبه کاردم بزنند.** (سخن)
۵۸۷۲۰. **شتر و پیاله.** (بختیاری)
۵۸۷۲۱. **شتر وقتی باید هلاک شود خودش می‌آید لب چاه.** (سخن)
۵۸۷۲۲. **شتر وقتی که بخوابد از سه تا الاغ بلندتر است.** (بختیاری)
۵۸۷۲۳. **شتر و کاسه‌ی‌چوبین؟** (اشتهاردی)
۵۸۷۲۴. **شتر و ماهتاب و اعرابی.** (دهخدا)
۵۸۷۲۵. **شتر و ملاقه.** (لاهیجانی)
۵۸۷۲۶. **شتر و مورچه.** (گیلکی)
۵۸۷۲۷. **شتر و نعل‌بندی.** (کردی)
۵۸۷۲۸. **شترها بار گرفته‌اند.** (سنگسری)
۵۸۷۲۹. **شترها خرما می‌ریندد.** (بیرجندی)
۵۸۷۳۰. **شترها در کویر لوت (بیابان) خار به دهان یکدیگر می‌دهند (می‌کنند).** (بیرجندی)
۵۸۷۳۱. **شترها هرچه قدر از هم دور باشند (دور از هم بچرند)، یکدیگر را از چشم دور نمی‌گذارند.** (آذری)
۵۸۷۳۲. **شترهایت را به پنبه‌زار پدرم رها کن.** (سمنانی)
۵۸۷۳۳. **شترهای شاه پابرهنه می‌گردند.** (آذری، قشقایی)
۵۸۷۳۴. **شترهای شاه را نعل می‌کردند، کیک (کک) هم پایش را بلند کرد.** (عوام، کوچه)
۵۸۷۳۵. **شترها یک وقتی خرما می‌اندازند.** (هراتی)
۵۸۷۳۶. **شتره پیر شد و شاشیدن یاد نگرفت.** (کوچه)
۵۸۷۳۷. **شتر هر اندازه لاغر باشد، باز هم پوستش بار یک الاغ است، مرغ هر اندازه چاق هم باشد، یک مشت پر بیشتر نیست.** (اهری)
۵۸۷۳۸. **شتر هرچند کلان باشد، زخمش نیز به همان اندازه کلان است.** (افغانی)
۵۸۷۳۹. **شتر هر چند یواش می‌رود، امّا شب و روز می‌رود.** (بختیاری)
۵۸۷۴۰. **شتر هرچه از خار بدش می‌آید، از گوشه‌ی (کنج) لبش سبز می‌شود.** (بهمنیاری، راوری، شکورزاده)
۵۸۷۴۱. **شتر هرقدر تشنه باشد، در شکمش یک زانو آب است.** (افغانی)
۵۸۷۴۲. **شتر هرقدر گرسنه باشد، مهارش را نمی‌خورد.** (افغانی)
۵۸۷۴۳. **شتر هر قدر مردنی (پیر) باشد، پوستش بار یک (نُه رأس) خر است.** (آذری، سیستانی، تالشی)
۵۸۷۴۴. **شتر هرقدر هم مردنی باشد پوستش برای ساربان یک بار حسابی است.** (آذری)
۵۸۷۴۵. **شتر هم از او حیا می‌کند.** (سبزواری)

۵۸۷۴۶. **شتر هم این‌جا گم می‌شود.** (کاشانی)
۵۸۷۴۷. **شتر هم بار می‌برد، هم سر و صدا می‌کند.** (قشقایی)
۵۸۷۴۸. **شتر هم بالای بام می‌توانسته برود.** (اهری)
۵۸۷۴۹. **شتر هم بزرگ است، بار نمی‌برد؟** (جیرفتی)
۵۸۷۵۰. **شتر هم بزرگ است.** (شکورزاده، آمره‌ای، هزاره‌ای)
۵۸۷۵۱. **شتر هم به مکّه می‌رود، پس حاجی است.** (گیلکی، مازندرانی)
۵۸۷۵۲. **شتر همه چیز را برداشت به جز بادبزن را، بادبزن هم کنار آن‌ها.** (بختیاری)
۵۸۷۵۳. **شتر همه چیز را می‌برد، غیر از آرد بیز را.** (لری)
۵۸۷۵۴. **شتر همه چیز را می‌برد، فقط غربیل (الک خرابه) شکسته را نمی‌برد.** (الشتری، لری)
۵۸۷۵۵. **شتر همه را برداشت امّا به ایلک*خواب کرد.** (افغانی)
۵۸۷۵۶. **شتر همه‌ی بار را برداشت، الاغ ماندن بلنگید.** (تاجیکی)
۵۸۷۵۷. **شتر هیچ‌وقت زیر زمین راه نمی‌رود.** (سرخه‌ای)
۵۸۷۵۸. **شتری است که در خانه‌ی‌همه‌کس می‌خوابد (زانومی‌زند).** (بهمنیاری، شیرازی، ایلامی)
۵۸۷۵۹. **شتر یا کره می‌کند (می‌دهد)، یا راه زنجان (دامغان) می‌رود.** (دامغانی)
۵۸۷۶۰. **شتری را بفروشی، بزغاله‌ای را نمی‌توانی بخری.** (کردی)
۵۸۷۶۱. **شتری را که برده‌ای بالای منار، بیار پایین.** (کوچه)
۵۸۷۶۲. **شتری فدای کلاغ کوری (گری) شد.** (شهربابکی)
۵۸۷۶۳. **شتر یک بار در عمرش خندید آن هم لبش پاره شد.** (شکورزاده)
۵۸۷۶۴. **شتر یک تنگه، کو یک تنگه؟** (افغانی)
۵۸۷۶۵. **شتر یک دینار، گربه هفتصد دینار.** (شکورزاده)
۵۸۷۶۶. **شتری که بماند بهْ از خری که نماند.** (شکورزاده)
۵۸۷۶۷. **شتری که فرود آمده، جا می‌گیرد.** (ترکمنی)
۵۸۷۶۸. **شَتَلیده*وتلیده*.** (جیرفتی)
۵۸۷۶۹. **شت*و کمه*را بر میخ دیوار آویخته‌اند.** (اوزی)
۵۸۷۷۰. **شته‌ی*فیل را فیل برمی‌دارد.** (افغانی)
۵۸۷۷۱. **شجاعت آدمی صبر است.** (دهخدا، حییم، تاجیکی)
۵۸۷۷۲. **شجاعت بهره‌ای باشد خدایی.** (ازرقی، شکورزاده)
۵۸۷۷۳. **شجاعت به کردار است نه به رفتار.** (افغانی)
۵۸۷۷۴. **شجاعت به کردار است نه به گفتار.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۸۷۷۵. **شجاعت به گفتار نیست به کردار است.** (عوام)
۵۸۷۷۶. **شجاعت نه تاش فرار است و یکیش از نظرها پنهان شدن.** (آذری)
۵۸۷۷۷. **شجاع یک بار می‌میرد، ترسو هزار بار.** (کردی)
۵۸۷۷۸. **شجرات را از ثمرات شناسند.** (مقامات حمیدی، شکورزاده، دهخدا)
۵۸۷۷۹. **شجرِ کوتهی که بارور است بهتر از صد بلندِ بی‌ثمر است.** (مکتبی، دهخدا)
۵۸۷۸۰. **شحنه باید، که دزد در راه است.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۳۸، بهمنیاری)
۵۸۷۸۱. **شحنه‌بندی کرده‌است.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۵۸۷۸۲. **شحنه چون مغلوب شد، ده در زمان غارت شود.** (حسن دهلوی: ۱۰۵، تکمله)
۵۸۷۸۳. **شحنه گر خفته، دزد بیدار است.** (نظامی؛ هفت‌پیکر:۳۲۲، بهمنیاری)
۵۸۷۸۴. **شخص بدحرکت به دم سگ شبیه است که هرگز راست نشود.** (طوطی‌نامه: ۲۱۹)
۵۸۷۸۵. **شخص بد را اگر به شیشه کنی می‌تراوه.** (افغانی)
۵۸۷۸۶. **شخص بسیارخوار، است لاغر.** (قاآنی: ۲۸۸، دهخدا)
۵۸۷۸۷. **شخص بینا، عصاکش کور است.** (تکمله)
۵۸۷۸۸. **شخص کور هرچه بگیرد، ول نمی‌کند.** (نقده‌ای)
۵۸۷۸۹. **شخصم به چشم عالمیان خوب‌منظر است / وز خبث باطنم سرِ خجلت فتاده پیش.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳)
۵۸۷۹۰. **شخص یک چند عزیز است چو آید ز سفر.** (قاآنی)
۵۸۷۹۱. **شخصی نعل اسبی یافت، رفت خر بخرد.** (عوام)
۵۸۷۹۲. **شخصی همه‌شب بر سر بیمار گریست / چون صبح شد او بمرد، بیمار بزیست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷، عوام، بهمنیاری، شکورزاده)
۵۸۷۹۳. **شخم روی شخم.** (بختیاری)
۵۸۷۹۴. **شخ مگیر که شق می‌شود.** (هبله‌رودی)
۵۸۷۹۵. **شخم نزده خیشاوه* می‌زند.** (کردی)
۵۸۷۹۶. **شد آبی، نشد دیمی.** (کاشانی)
۵۸۷۹۷. **شد آن که اهل نظر بر کناره می‌رفتند.** (حافظ: ۱۹۱، بهمنیاری)
۵۸۷۹۸. **شد آن مرغ کاو خایه زرین نهاد.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۵۷)
۵۸۷۹۹. **شد از مرگ، درویش با شاه راست.** (فردوسی: ۱۵۰۸)
۵۸۸۰۰. **شد به عشق علی، نشد به ضرب علی.** (کرمانی)
۵۸۸۰۱. **شد پریشان گنج، تا غافل شد از ویرانه‌ها.** (بیدل: ۱۸، امثال‌موزون)
۵۸۸۰۲. **شد پسر، نشد پسر زن.** (بهشهری)
۵۸۸۰۳. **شدت نیکان روی در فرج دارد و دولت بدان سر در نشیب.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۳)
۵۸۸۰۴. **شد حلوا، نشد فرنی.** (آملی، لری)
۵۸۸۰۵. **شد خری و زنی، نشد کور پیش‌تری.** (زرقانی)
۵۸۸۰۶. **شد دست‌خوش آن میوه که در دسترس افتاد.** (افسر، امثال‌موزون، دهخدا)

۵۸۸۰۷. **شد دوش میان ما حکایت آغاز / از هر بُن موی من برآمد آواز.** (همام تبریزی: ۶۰، تکمله)
۵۸۸۰۸. **شد رشته‌ی‌دامِ من، نگاهم.** (لسانی؛ شهر آشوب:۲۴۰)
۵۸۸۰۹. **شد ز مردم تهی کنار جهان / خاک را پُر نشد هنوز شکم.** (مسعودسعدسلمان: ۸۸۸)
۵۸۸۱۰. **شد شد، نشد آب خمیر که می‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۸۸۱۱. **شد عزازیلی ز جرأت ردّ باب.** (مولوی؛ مثنوی: ۸/۱)
۵۸۸۱۲. **شد غلامی که آب جو آرد / آب جو آمد و غلام ببرد.** (سعدی؛ کلیات:۸۱۹)
۵۸۸۱۳. **شد ناف معطّر سبب کشتن آهو.** (کلیله ودمنه: ۱۰۴، شکورزاده)
۵۸۸۱۴. **شدن سوی جنگ کسی کز تو بیش / بُوَد مرگ را باز رفتن ز پیش.** (گرشاسب‌نامه: ۸۹)
۵۸۸۱۵. **شد نگین با نام تا افکند از خود نام را.** (واعظ قزوینی، امثال‌موزون)
۵۸۸۱۶. **شدنی شد، دگرچه خواهد شد.** (دهخدا، خزینه، تکمله، امثال‌موزون، شکورزاده)
۵۸۸۱۷. **شدنی شد و گذشته‌ها (گذشتنی) گذشت.** (آذری)
۵۸۸۱۸. **شدنی می‌شود و غصّه به ما می‌ماند.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۸۸۱۹. **شدّ و مدّ می‌دهد.** (آملی)
۵۸۸۲۰. **شده آرد داخل خار.** (کردی‌کرمانشاهی)
۵۸۸۲۱. **شده‌است زویل*جای تخم.** (لکی)
۵۸۸۲۲. **شده‌ام به قورباغه‌ی‌معروف، اگر سر از آب بر آرم، بانگ برمی‌دارم و اگر سر زیر آب ببرم دهانم پر از آب می‌شود.** (ایلامی)
۵۸۸۲۳. **شده‌ام حسن غصّه‌خور.** (ایلامی)
۵۸۸۲۴. **شده حکایت روباه و مرغ‌های قاضی.** (تمثیل)
۵۸۸۲۵. **شده حکایت صد تومان و صنّار.** (تمثیل)
۵۸۸۲۶. **شده سلمانی که سر اطرافیان را بتراشد.** (شیرازی)
۵۸۸۲۷. **شده عمّه شرف، گاهی این طرف گاهی اون طرف.** (زرقانی)
۵۸۸۲۸. **شده گربه‌ی‌رجب دیوانه.** (تمثیل)
۵۸۸۲۹. **شدی زن خر، بکش بار خر.** (افغانی)
۵۸۸۳۰. **شد یک کلاغ به چهل کلاغ، خبر رسید به چُسبلاق (ساوجبلاغ).** (تهرانی)
۵۸۸۳۱. **شدیم آملا غصّه‌خور و نباید یک دم بی‌غم و غصّه باشیم.** (تمثیل)
۵۸۸۳۲. **شدیم خاله خاک‌انداز، کار راه انداز.** (اراکی)
۵۸۸۳۳. **شراب ار خر خورد، پالان ببخشد.** (دهخدا، تهرانی، امثال‌موزون، شکورزاده، عوام، کوچه، هبله‌رودی، سهیلی، مثمر)
۵۸۸۳۴. **شراب با تو حلال است و آب بی‌تو حرام.** (سعدی؛ کلیات: ۵۴۳)
۵۸۸۳۵. **شراب با گل مهتاب نشوه* بیش دهد.** (موسوی، امثال‌موزون)
۵۸۸۳۶. **شراب حاضر و معشوق مست و من عاشق.** (مولوی؛ کلیات شمس: ۲۱۴/۲)
۵۸۸۳۷. **شراب‌خوار مالش را گم می‌کند، بنگی عقلش را و تریاکی عمرش را.** (آذری)
۵۸۸۳۸. **شراب خوب در خم کهنه است.** (افغانی)
۵۸۸۳۹. **شراب خوردن به که مال مردم بردن.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۸۴۰. **شراب خوردن (گناه کردن) پنهان به از عبادت فاش.** (سعدی؛ کلیات:۴۷۹، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۸۸۴۱. **شراب خورده‌ام، آب که نخورده‌ام.** (تهرانی)
۵۸۸۴۲. **شراب، دل سیاه کند و عقل تباه.** (شکورزاده)
۵۸۸۴۳. **شراب را به یاد مستان نیاور.** (دزفولی)
۵۸۸۴۴. **شراب راه خرد بر بندد.** (سمک‌عیّار:۱۰۹۱، شکورزاده)
۵۸۸۴۵. **شراب‌زده را شراب دواست.** (هبله‌رودی، دهخدا، مثمر)
۵۸۸۴۶. **شراب شب به خمار سحر نمی ارزد / هزار نشئه به یک دردسر نمی ارزد.** (مراد استرآبادی)
۵۸۸۴۷. **شراب شور، معشوق کور.** (بهمنیاری، خرمی)
۵۸۸۴۸. **شراب شور و شاهد کور.** (عوام)
۵۸۸۴۹. **شراب شور و قحبه‌ی‌کور.** (تهرانی)
۵۸۸۵۰. **شراب کباب های‌های، حساب کتاب وای‌وای.** (آذری)
۵۸۸۵۱. **شراب که کهنه شود نشئه‌ی دگر دارد.** (افغانی)
۵۸۸۵۲. **شراب کهن قوی‌تر باشد.** (دهخدا)
۵۸۸۵۳. **شرابِ کهنه از دل می‌برد یادِ جوانی را.** (صائب: ۵۶)
۵۸۸۵۴. **شرابِ کهنه داروی وجود است.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو:۱۶۹)
۵۸۸۵۵. **شراب کهنه کم از عمر جاودانی نیست.** (صائب: ۱۸۴)
۵۸۸۵۶. **شراب کهنه و یار کهن را / غنیمت دان چو ایام جوانی.** (صائب: ۷۹۱)
۵۸۸۵۷. **شرابِ کهنه‌ی‌ما مستی دگر دارد.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر)
۵۸۸۵۸. **شراب لاله‌گون رنگ دگر می‌گیرد از مینا.** (امثال‌موزون)
۵۸۸۵۹. **شرابمان دوغ، سوختمان چوب، حمّاممان جوی است.** (بختیاری)
۵۸۸۶۰. **شراب مفت را قاضی هم می‌خورد.** (دهخدا، بهمنیاری، تهرانی، عوام، سیرجانی، دزفولی، خزینه، قمی، ترکمنی، دلیجانی)

۵۸۸۶۱. **شراب مفتی باشد، آخوند هم می‌نوشد.** (آمره‌ای)
۵۸۸۶۲. **شراب نسیه، دوبار مستی می‌آورد.** (ارومیه‌ای)
۵۸۸۶۳. **شراب نیست وگرنه کباب بسیار است.** (سلیم:۱۰۴)
۵۸۸۶۴. **شراب و جام زرین، دست کافر/حراماً در حراماً در حراماً.** (شیرازی)
۵۸۸۶۵. **شراب و خواب و رباب و کباب و تره و نان / هزار کاخ فزون کرد با زمی هموار.** (ابو حنیفه‌ی‌اسکافی: بیهقی۳۶۲)
۵۸۸۶۶. **شرار تیشه چراغ امید فرهاد است.** (بیدل:۳۳۳، امثال‌موزون)
۵۸۸۶۷. **شراری رساند به شهری گزند.** (یاسمی، دهخدا)
۵۸۸۶۸. **شرّ اندک، خوار مشمر زان که اصل فتنه‌ها/کاندر ایران است و در توران، ز خون ایرج است.** (ابن‌یمین: ۳۳۵)
۵۸۸۶۹. **شرانگیز هم بر سر شر شود.** (سعدی؛ کلیات: ۲۳۳)
۵۸۸۷۰. **شُرب‌الیهود می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۸۷۱. **شربت از دست دل‌آرام، چه شیرین و چه تلخ.** (سعدی:۴۳۶، امثال‌موزون، حییم)
۵۸۸۷۲. **شربت بیمار، آب است.** (دهخدا، سهیلی)
۵۸۸۷۳. **شربت تلخ به بدخویی بیمار فزود.** (صائب: ۱۷۳۰)
۵۸۸۷۴. **شربتِ وصل از بتان مجوی.** (اهلی؛ کلیات: ۲۰)
۵۸۸۷۵. **شربتی که به خصمان می‌داد، خود نیز بچشید.** (تکمله)
۵۸۸۷۶. **شر به شر می‌نشیند، باد به سهم پاره.** (بختیاری)
۵۸۸۷۷. **شر به مرور مبدّل به خیر خواهد شد.** (آذری)
۵۸۸۷۸. **شر بیاور و معرکه بار کن.** (لری)
۵۸۸۷۹. **شر بی‌رضا خدا.** (بختیاری)
۵۸۸۸۰. **شِرتی*به در، شِرتی به بام، شرتی بالای نردبان.** (تهرانی)
۵۸۸۸۱. **شرح این هجران و این خون جگر / این زمان بگذار تا بار (وقت) دگر.** (مولوی؛ مثنوی:۱/ ۱۳۱، عوام)
۵۸۸۸۲. **شرحِ سخن بیشتر است از سخن.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار:۴۰)
۵۸۸۸۳. **شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت.** (مولوی؛ مثنوی:۱/ ۴۲، شکورزاده)
۵۸۸۸۴. **شرح کشّاف به نافش بست.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۸۸۵. **شرح کشّاف می‌گوید (می‌خواند، می‌دهد).** (قمی، هراتی، بختیاری)
۵۸۸۸۶. **شرخفته، بلا دور.** (شکورزاده، حییم)
۵۸۸۸۷. **شرّ خنده، در خانه‌ی‌سلیمان یهود.** (بهمنیاری)
۵۸۸۸۸. **شرری بود کز هوا پژمرد.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۸۳)
۵۸۸۸۹. **شُرشُر آب از ناهمواری زمین است.** (سیستانی)
۵۸۸۹۰. **شرشر آب می‌آید، بوی پلو می‌آید.** (بیرجندی)
۵۸۸۹۱. **شُر شُر آب و قحطی نان.** (دلیجانی)
۵۸۸۹۲. **شرشرِ پوست پیاز و شرشرِ شاشِ دراز.** (کوچه)
۵۸۸۹۳. **شُرشُر کردی شکر را بردی، خُرخُر کردی خر را بردی، چخماق می‌زنی که مرا پیدا کنی؟** (تالشی)
۵۸۸۹۴. **شرّ صبح، بهتر از خیر شب است.** (اهری)
۵۸۸۹۵. **شرط است که شرط را به پایان ببرند.** (بهمنیاری، افغانی، دهخدا، عوام)
۵۸۸۹۶. **شرطِ اوّل قدم آن است که مجنون باشی.** (حافظ: ۳۲۱، شکورزاده)
۵۸۸۹۷. **شرط باشد آن‌که دارد پیر را عزت، جوان.** (کاتبی، دهخدا)
۵۸۸۹۸. **شرط بود دیده به ره داشتن / خویشتن از چاه نگه داشتن.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۳۳)
۵۸۸۹۹. **شرط توانگری انفاق و چاره‌ی‌بی‌نوایی شکیبایی است.** (دهخدا، عوام، افغانی)
۵۸۹۰۰. **شرط را زمان شخم تمام کن تا دعواهای آن برای برداشت خرمن نماند (سر خرمن دعوایمان نشود).** (آذری)
۵۸۹۰۱. **شرط عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن.** (قاآنی: ۵۶۱، شکورزاده، عوام، دهخدا)
۵۸۹۰۲. **شرط عشق است که از دوست شکایت نکنند.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۶)
۵۸۹۰۳. **شرط عشق (عقل) است بلا دیدن و پا افشردن.** (سعدی؛ کلیات: ۵۴۶، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۸۹۰۴. **شرط کافر چیست؟ اندر کفر ایمان داشتن.** (سنایی؛ دیوان:۴۵۹)
۵۸۹۰۵. **شرطِ مردی نیست بر گردیدن از گفتارِ خویش.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۷)
۵۸۹۰۶. **شرط نبود رفتن از پی لشکر مغلوب را.** (جامی؛ دیوان: ۱۵۰، امثال‌موزون)
۵۸۹۰۷. **شرط نیست خود را به هرزه بر باد دادن.** (سمک‌عیّار: ۲۶۹/۳)
۵۸۹۰۸. **شرط و گرو می‌کشد.** (گیلکی)
۵۸۹۰۹. **شرطه همه وقتی نبوَد لایق کشتی.** (سعدی؛ کلیات:۶۰۷، خزینه، بهمنیاری)
۵۸۹۱۰. **شرع به ظاهر حکم می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان، آذری)
۵۸۹۱۱. **شرع را هزار گریزگاه است.** (هزاره‌ای)
۵۸۹۱۲. **شرف از دانش است در که و مه.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۵۰۵)
۵۸۹۱۳. **شرف خانم را بگیرید که طناب را پاره می‌کند.** (قشقایی)
۵۸۹۱۴. **شرف خواهی به گرد مُقبلان گرد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۶۱، شکورزاده، بهمنیاری)

۵۸۹۱۵. **شرف دارد بسی سگ بر رباخوار.** (ناصرخسرو، شکورزاده)
۵۸۹۱۶. **شرف صدف به مروارید باشد.** (تکمله)
۵۸۹۱۷. **شرف مرد به جود (علم) است و کرامت به سجود.** (ابن‌یمین:۴۲۲، بهمنیاری)
۵۸۹۱۸. **شرف مرد به علم است، شرف نیست به سال.** (ناصرخسرو: ۲۲۰، دهخدا)
۵۸۹۱۹. **شرف مرد به علم است نه به نسب.** (افغانی)
۵۸۹۲۰. **شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنر است.** (فرخی سیستانی:۲۸۷، شکورزاده)
۵۸۹۲۱. **شرق پنج و فطیر چار که من ماتم به این کار.** (اصفهانی)
۵۸۹۲۲. **شرم از اثر عقل و اصل دین است.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۱۶)
۵۸۹۲۳. **شرم از چشمش پرید.** (افغانی)
۵۸۹۲۴. **شرم از حق کن منال از بی‌کسی چون ناکسان.** (صائب: ۱۰)
۵۸۹۲۵. **شرم از دهان برگیر و صحبت را شروع کن.** (خدابنده‌ای)
۵۸۹۲۶. **شرم بسیار از روزی بکاهد.** (قابوس‌نامه: ۱۶۸، فرهنگ‌نامه)
۵۸۹۲۷. **شرم به چشم است که ندارد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۹۲۸. **شرم حضور چشم ز تردامنان مدار.** (صائب: ۴۹۶)
۵۸۹۲۹. **شرم حضور مانع اظهار می‌شود.** (صائب:۲۰۵۷، تکمله)
۵۸۹۳۰. **شرم خاله از بی‌چادریست.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۸۹۳۱. **شرم دارد رو، چو نعمت خورد حلق.** (مولوی؛ مثنوی: ۶۱۶/۳، دهخدا)
۵۸۹۳۲. **شرم را به پشتش بسته.** (هزاره‌ای)
۵۸۹۳۳. **شرم را خوردی، حیا را ریختی.** (بختیاری)
۵۸۹۳۴. **شرم زن در چادر زن است.** (افغانی)
۵۸۹۳۵. **شرم شیر.** (دهخدا)
۵۸۹۳۶. **شرم عثمان برای ایمان است نه برای روزی.** (خزینه)
۵۸۹۳۷. **شرم عثمان.** (دهخدا)
۵۸۹۳۸. **شرم عروس از بی‌چادری است.** (سیرجانی، اصفهانی، شهربابکی)
۵۸۹۳۹. **شرمگنی نتیجه‌ی ایمان است و بی‌نوایی نتیجه‌ی شرمگنی.** (قابوس‌نامه: ۳۶، دهخدا)
۵۸۹۴۰. **شرمگینی و آزرم روزی مرد بندد.** (سخن)
۵۸۹۴۱. **شرمم از خرقه‌ی آلوده‌ی خود می‌آید/ که به هر پاره دو صد شعبده پیراسته‌ام.** (حافظ؛ دیوان:۴۹۲، شکورزاده)
۵۸۹۴۲. **شرممان باد ز پشمینه‌ی آلوده‌ی خویش / گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم.** (حافظ: ۲۵۸)
۵۸۹۴۳. **شرم مرد را سُرخ‌روی کند.** (اوحدی؛ دیوان: ۵۶۰)
۵۸۹۴۴. **شرمندگی برایت عروسیست.** (بختیاری)
۵۸۹۴۵. **شرمنده حیا ندارد.** (تاجیکی)
۵۸۹۴۶. **شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد.** (حافظ: ۹۱)
۵۸۹۴۷. **شرم نکو خصلتی است در مَلِک محتشم.** (منوچهری؛ دیوان: ۶۰)
۵۸۹۴۸. **شرم نگذارد که گویم من کیم فرهاد کیست/ ورنه می‌گفتم میان ما و او استاد کیست؟** (طالب، افغانی)
۵۸۹۴۹. **شرم و حیا در گرو ترس است.** (هزاره‌ای)
۵۸۹۵۰. **شرم و حیا را جویده و فرو داده.** (عوام)
۵۸۹۵۱. **شر می‌آید و زنگ به پا دارد.** (بوشهری)
۵۸۹۵۲. **شرنگ از کف محبوب تبرزد است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۳، شکورزاده)
۵۸۹۵۳. **شرورمثل علف چسبناک باغ است، از او فرار کن.** (کرمانجی)
۵۸۹۵۴. **شر و شورانداز، قافله راه انداز.** (زرقانی)
۵۸۹۵۵. **شروع کردی، ختمش کن.** (افغانی)
۵۸۹۵۶. **شِرّه باش، گَنده نباش.** (همدانی)
۵۸۹۵۷. **شری بخیزد که خیر ما باشد.** (افغانی)
۵۸۹۵۸. **شری برمی‌خیزد، که خیر آدمی است.** (هزاره‌ای)
۵۸۹۵۹. **شرّی به پا شود و خیرش به ما برسد.** (درگزی)
۵۸۹۶۰. **شریر هفت جا به آدم ضرر می‌زند.** (ترکمنی)
۵۸۹۶۱. **شری شد، شوری شد، کچل (کَل) به نوایی رسید.** (بهمنیاری، شکورزاده، سیرجانی)
۵۸۹۶۲. **شرّی شد شوری شد کلو*به کلاهی رسید.** (کرمانی، شهربابکی، نوایی، گلبافی)
۵۸۹۶۳. **شریعت را هزار فرارگاه است.** (هزاره‌ای)
۵۸۹۶۴. **شریف زاده چو مفلس شود دستش گیر.** (شکورزاده)
۵۸۹۶۵. **شریف نام یک نفر بود، مرد.** (لری)
۵۸۹۶۶. **شریک اگر خوب بود، خدا هم (شریک) می‌گرفت (قبول می‌کرد).** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، هبله‌رودی، عوام، بیرجندی)
۵۸۹۶۷. **شریک باریک‌بین است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۸۹۶۸. **شریک بهاری است.** (آملی)
۵۸۹۶۹. **شریک درِ جوال.** (قمی)
۵۸۹۷۰. **شریک دزد است و رفیق قافله.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۵۸۹۷۱. **شریک دزد بهتر از شاگرد حلال‌زاده.** (شیرازی)
۵۸۹۷۲. **شریک دزد و رفیق قافله.** (دهخدا، تهرانی، ایلامی، عوام)

۵۸۹۷۳. **شریک راه دزد زده نشو.** (دوانی)

۵۸۹۷۴. **شریک سر خورجین است.** (بختیاری)

۵۸۹۷۵. **شریک کاروان غارت شده مشو.** (قشقایی)

۵۸۹۷۶. **شریک کم کار بی‌مزد نیست.** (دلیجانی)

۵۸۹۷۷. **شریک گاو مرده‌است.** (گیلکی، مازندرانی)

۵۸۹۷۸. **شریک ملک تو هم صدایش بلند شد تو بخر یا بفروش.** (نهاوندی)

۵۸۹۷۹. **شرّی که بمانَد بهتر است از خیری که بنمانَد.** (کیمیای سعادت، دهخدا، شکورزاده)

۵۸۹۸۰. **شریکی با یک تار روده هم می‌تواند باشد.** (لری)

۵۸۹۸۱. **شریکی لِنگ به لنگ و دِنگ به دِنگ.** (جیرفتی)

۵۸۹۸۲. **شری می‌آید، بَری (دعوایی) جلوی آن است.** (بختیاری)

۵۸۹۸۳. **شستِ پایت تو چشمت نرود.** (کوچه، عوام، تهرانی)

۵۸۹۸۴. **شَست تو همّت است و صید تو مال / صید بدهی رواست، شست مده.** (خاقانی: ۸۰۰)

۵۸۹۸۵. **شستش و گذاشتش کنار.** (گیلکی)

۵۸۹۸۶. **شستم خبردار شد.** (حییم، تهرانی، کاشانی، سنگسری)

۵۸۹۸۷. **شستم و آب کشیدم و کنار گذاشتم.** (آذری)

۵۸۹۸۸. **شست و شویی کن و آن‌گه به خرابات خرام.** (حافظ: ۲۹۳)

۵۸۹۸۹. **شسته‌ایم از عالم اسباب ما هرچند دست / حلقه بر در می‌زند هر لحظه سیلاب دگر.** (صائب: ۲۲۳۲)

۵۸۹۹۰. **شش برادر با هم متّحد شوند پدر نمی‌شوند، هفت ینگه متّحد شوند مادر نمی‌شوند.** (ترکمنی)

۵۸۹۹۱. **شش بند ترازوش که جور شد، گذاشت و رفت.** (سیرجانی)

۵۸۹۹۲. **شش پیسه را بی‌بی شانزده پیسه کجل*.** (افغانی)

۵۸۹۹۳. **شش تا آقا روی هم جای پدر را نمی‌گیرد، هفت تا ینگه روی هم جای مادر را نمی‌گیرد.** (گنبدکاووسی)

۵۸۹۹۴. **شش تا اگر متّحد باشند، آن‌چه که در آسمان است پایین می‌کشند، شصت تا اگر متّحد نباشند آن‌چه را که دم دهان‌شان است از دست می‌دهند.** (گنبدکاووسی)

۵۸۹۹۵. **شش تا هوو از یک در عبور می‌کنند ولی دو تا جاری رد نمی‌شود.** (درگزی)

۵۸۹۹۶. **شش خانوارند، هفت کدخدا دارند.** (آذری)

۵۸۹۹۷. **شش دانگ جهنّم به از سه دانگ بهشت است.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۸۹۹۸. **شش دانگش تمام است.** (لری)

۵۸۹۹۹. **ششدر افتاده‌است.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۹۰۰۰. **ششدرم، خال خدایا که حریف از چپ و راست/ می‌زند طعنه که بر تاس جهان ناداری.** (افغانی)

۵۹۰۰۱. **شش درم (گرم) برنج، کترا*می‌خواهد چه کار.** (مازندرانی)

۵۹۰۰۲. **ششدره*ست و ششدره مات است مات.** (مولوی؛ مثنوی: ۶۱۳/۲)

۵۹۰۰۳. **شش ماه است ده روز مهلت می‌خواهم نمی‌دهد.** (دهخدا، شکورزاده، آذری)

۵۹۰۰۴. **شش ماهه به دنیا آمده.** (بیرجندی، دهخدا)

۵۹۰۰۵. **شش ماهه را تکلیف نماز نکرده‌اند.** (شکورزاده)

۵۹۰۰۶. **شش متّحد پرنده را بر زمین می‌افکنند، هفتاد متفرق می‌توان لقمه دهانشان را هم برداشت.** (ترکمنی)

۵۹۰۰۷. **شش مرا به دهانم داد.** (هزاره‌ای)

۵۹۰۰۸. **شش نقد به از دنبه‌ی نسیه.** (هزاره‌ای، افغانی)

۵۹۰۰۹. **شش و پنج باز است.** (هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی‌داستان)

۵۹۰۱۰. **شصت آمد، شکست آمد.** (افغانی)

۵۹۰۱۱. **شصت بار آمد نوروز مرا مهمان / جز همان نیست اگر شش صد بار آید.** (ناصرخسرو: ۱۶۱)

۵۹۰۱۲. **شصت باران، بخت باران.** (همدانی)

۵۹۰۱۳. **شَصت نشست.** (جیرفتی)

۵۹۰۱۴. **شصت و شش رگش مرد.** (سرخه‌ای)

۵۹۰۱۵. **شطِ چشمِ خلیفه گر پُر آبست/ عجب نبود که بغدادش خرابست.** (کوچه)

۵۹۰۱۶. **شطرنج باز را جز به اندیشه‌ی‌خویش رجوع نباید کردن.** (تکمله)

۵۹۰۱۷. **شط نباشد، بغداد نیست.** (آذری)

۵۹۰۱۸. **شط نماند ز رَوش گر تو ز بغداد روی.** (صائب: ۳۳۳۵)

۵۹۰۱۹. **شعاع افسر شاهان چو شعله در گذر است / چراغ گوشه‌نشینان مدام می‌سوزد.** (افغانی)

۵۹۰۲۰. **شعر از بس گشت بی‌رونق تعجّب می‌کنم/ مصرع زلفی چو بینم بر بیاض گردنی.** (سلیم، افغانی)

۵۹۰۲۱. **شعر از بهر مردمان گویند، نه از بهرِ خویش.** (قابوس‌نامه: ۱۸۹، دهخدا)

۵۹۰۲۲. **شعر اگر وحی است محتاج سخن فهمان بود.** (کلیم: ۲۴۹)

۵۹۰۲۳. **شعر پر مغز نگردد ز دهن پُر کردن.** (صائب: ۳۰۳۹، تکمله)

۵۹۰۲۴. **شعر حیض‌الرجال است.** (دهخدا، شکورزاده)

۵۹۰۲۵. **شعر خوب، فرزند رشید است.** (افغانی)

۵۹۰۲۶. **شعر دانی چیست؟ دور از روی تو حیض‌الرجال.** (انوری: ۴۵۵)

۵۹۰۲۷. **شعر دریایی است پهناور که او را مرغ وهم / درگذشتن، باید از پولاد بال و پر کُند.** (بهار، دهخدا)

۵۹۰۲۸. **شعر را آب‌دار گویند نه نان‌دار.** (افغانی)
۵۹۰۲۹. **شعرش بند شد.** (افغانی)
۵۹۰۳۰. **شعرش چه ضرور؟** (بهمنیاری)
۵۹۰۳۱. **شعر فهمیدن به از گفتن بوَد.** (خزینه)
۵۹۰۳۲. **شعرفهمی، عالم بالا معلوم شد.** (هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی‌داستان، شاهد)
۵۹۰۳۳. **شعر گفتن، همچو زر پختن بود.** (عطار؛ مصیبت‌نامه: ۴۸)
۵۹۰۳۴. **شعر گفته و در قافیه‌اش گیر کرده.** (آذری)
۵۹۰۳۵. **شعر مگو، دچار ضرورت مشو.** (دهخدا)
۵۹۰۳۶. **شعر من و مرگ فقرا عیب بزرگان / این هر سه متاعی است که آوازه ندارد.** (شکورزاده، بهمنیاری، شوشتری)
۵۹۰۳۷. **شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست.** (منوچهری: ۸۰، امثال‌موزون، شکورزاده)
۵۹۰۳۸. **شعر نگو تا به قافیه‌اش درنمانی.** (بهمنیاری، عوام)
۵۹۰۳۹. **شعر نوری ز عرش زاینده‌است / زان چو عرش استوار و پاینده‌است.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۲۶۱)
۵۹۰۴۰. **شعر و شرع و عرش از هم خاستند / این دو عالم زین سه حرف آراستند.** (عطار، دهخدا)
۵۹۰۴۱. **شعر و شعیر را از هم کرده نمی‌تواند.** (افغانی)
۵۹۰۴۲. **شعر و غزل نامیمون است.** (لری)
۵۹۰۴۳. **شعر هرچه به دروغ نزدیک‌تر زیباتر.** (نظامی؛ لیلی و مجنون:۴۶، شکورزاده)
۵۹۰۴۴. **شعله از دور چندان دور نیست.** (افغانی)
۵۹۰۴۵. **شعله از گردن‌کشی گر بگذرد خاکستر است.** (بیدل، امثال‌موزون)
۵۹۰۴۶. **شعله خاکستر شود تا آورد چشمی به هم.** (بیدل: ۲۱۰، امثال‌موزون)
۵۹۰۴۷. **شعله را از انبوه‌ی‌هیزم چه غم؟** (مولوی؛ مثنوی: ۲۵۰/۱، امثال‌موزون)
۵۹۰۴۸. **شعله را بی‌سعی خاکستر، تسلی مشکل است.** (بیدل: ۱۶۹، امثال‌موزون)
۵۹۰۴۹. **شعله شاخ گل بود، مرغان آتش‌خوار را.** (غنی، امثال‌موزون)
۵۹۰۵۰. **شعله‌ی‌آتش چه پروا دارد از اشک کباب؟** (واعظ قزوینی: ۵۵، تکمله)
۵۹۰۵۱. **شعله یکسان می‌شمارد چوب بید و عود را.** (صائب، امثال‌موزون)
۵۹۰۵۲. **شعیر از شعر باز دارد.** (دهخدا)
۵۹۰۵۳. **شغال آبادی پایین کوه کجا و لانه‌ی‌آبادی بالا کجا؟** (رامسری)
۵۹۰۵۴. **شغال آبیاخور، چشته‌خور است.** (مازندرانی)
۵۹۰۵۵. **شغال از باغ قهر کند مفت باغبان.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۹۰۵۶. **شغال از سایه‌ی‌خودش می‌ترسد.** (سمنانی، کرمانی، راوری، سیستانی)
۵۹۰۵۷. **شغال اسیر شده را چوب نمی‌زنند.** (دیلمی، گیلکی)
۵۹۰۵۸. **شغال بادی رها می‌کند، صد سگ سرگردان می‌کند.** (رامسری)
۵۹۰۵۹. **شغال برای رودخانه، رخش برای رستم.** (کردی)
۵۹۰۶۰. **شغال برّه را می‌درد گرگ بدنامی می‌کشد.** (سمنانی)
۵۹۰۶۱. **شغال بعد از خوردن (سیرشدن) به خاطر سنگدان قهر می‌کند.** (مازندرانی)
۵۹۰۶۲. **شغال به خروس گفت: «روی برف چرا گرد و خاک هوا می‌دهی؟»** (مازندرانی)
۵۹۰۶۳. **شغال بیشه‌ی‌مازندران را/ نگیرد جز سگ مازندرانی.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، بهمنیاری، کوچه، عوام، تهرانی)
۵۹۰۶۴. **شغال بیوه‌سار را چه به چادر یزدی؟** (عوام)
۵۹۰۶۵. **شغال پر سر و صدا نمی‌تواند مرغ شکار کند.** (رامسری)
۵۹۰۶۶. **شغال پوزش به انگور نرسید، گفت: «ترش است.»** (شکورزاده، عوام، دهخدا، کوچه، کرمانی)
۵۹۰۶۷. **شغال پیر را می‌ماند.** (سمنانی)
۵۹۰۶۸. **شغال پیر زوزه نکشد.** (آذری)
۵۹۰۶۹. **شغال ترسنده (ترسو) انگور خوب نخورد (نمی‌خورد).** (دهخدا، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، کوچه)
۵۹۰۷۰. **شغال جرأت ندارد، لاشه‌ی‌پلنگ را بو کند.** (مازندرانی)
۵۹۰۷۱. **شغال چشته‌خورده، مدام دم خندق می‌نشیند.** (مازندرانی)
۵۹۰۷۲. **شغال چه می‌فهمد که مرغ پر و قو دارد.** (رامسری)
۵۹۰۷۳. **شغال درخت انگور عسکری دیده.** (سمنانی)
۵۹۰۷۴. **شغال دستش به انگور نرسید (نمی‌رسد)، گفت (می‌گوید):«ترش است.»** (بهمنیاری، شاهرودی)
۵۹۰۷۵. **شغال را از پشمش نمی‌توان شناخت.** (الیکایی)
۵۹۰۷۶. **شغال را به روبنده و خرس را به پاتابه چه کار؟** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۹۰۷۷. **شغال را چه اندیشه (چه می‌داند، چه می‌فهمد) که به تن مرغ خانگی پر و بال هست (یا نه).** (گیلکی)
۵۹۰۷۸. **شغال را در باغ خود می‌دواند.** (تایبادی)
۵۹۰۷۹. **شغال را در تنگنا گذاشتی.** (سوادکوهی)
۵۹۰۸۰. **شغال را که هنوز نگرفتی چوب نزن.** (رامسری)
۵۹۰۸۱. **شغال را ندیده پایه را برمی‌داری؟** (رامسری)

۵۹۰۸۲. **شغال رنگ خربزه‌ی‌پخته را دیده.** (گیلکی)
۵۹۰۸۳. **شغال زوزه‌کش را می‌ماند.** (مازندرانی)
۵۹۰۸۴. **شغال زوزه‌کش، مرغ‌گیر نمی‌شود.** (فیروزکوهی)
۵۹۰۸۵. **شغال زوزه‌ی‌خودش را نمی‌شنود، آب خروش خود را.** (سنگسری)
۵۹۰۸۶. **شغال شیر نمی‌شود، گربه فیل.** (ترکمنی)
۵۹۰۸۷. **شغال عادت کرده به طعمه، از آب دریا هم می‌گذرد و خطر را نادیده می‌انگارد.** (مازندرانی)
۵۹۰۸۸. **شغال کجا، نماز جماعت کجا؟** (کوچه)
۵۹۰۸۹. **شغال کلاه پوستی گیر آورده.** (بندردرگزی)
۵۹۰۹۰. **شغال که از باغ قهر کند، مفت چنگ باغبان.** (کوچه)
۵۹۰۹۱. **شغال که از باغ قهر کند، دوتا خوشه انگور مفتِ (چنگِ) باغبان (نفعِ صاحبِ باغ، منفعت باغبان).** (کوچه، شکورزاده، عوام)
۵۹۰۹۲. **شغال که به باغ انگور پشت می‌کند، نیم‌من انگور منفعت صاحب باغ.** (سیرجانی)
۵۹۰۹۳. **شغال که به سنگدان رسید، قهر می‌کند.** (مازندرانی)
۵۹۰۹۴. **شغال که تُکش*به انگور نمی‌رسد، می‌گوید ترش است.** (دامغانی)
۵۹۰۹۵. **شغال که چشته خورد، به دریا می‌زند.** (مازندرانی)
۵۹۰۹۶. **شغال که چشته‌خور شد، دور و بر لبش را می‌لیسد و کنار دیوار می‌نشیند.** (بابلی)
۵۹۰۹۷. **شغال که چشته‌خور شد، کناره‌ی‌دریا هم چشم می‌اندازد.** (آملی)
۵۹۰۹۸. **شغال که کلّه ماهی خورد، از دریا هم می‌گذرد.** (گنبدکاووسی)
۵۹۰۹۹. **شغال که کور شد، می‌رود مرادآباد.** (بیدگلی)
۵۹۱۰۰. **شغال که ماهی بخورد تا عمق دریا پیش می‌رود.** (مازندرانی)
۵۹۱۰۱. **شغال که می‌رود (پیش می‌رود) پشت سرش را می‌پاید.** (مازندرانی، آلاشتی)
۵۹۱۰۲. **شغال کی عروسیش است؟ وقتی که بز ناخوش باشد.** (بروجردی)
۵۹۱۰۳. **شغال، گاو آبستن را می‌پاید.** (مازندرانی)
۵۹۱۰۴. **شغال، مرغ تخمی را می‌برد.** (کرمانی)
۵۹۱۰۵. **شغال مرغ شکار کرده‌ی‌خود را نمی‌خورد، فقط دانه‌های داخل شکمش را می‌خورد.** (مازندرانی)
۵۹۱۰۶. **شغال مرگی می‌کند.** (آملی، دامغانی)
۵۹۱۰۷. **شغال مستی می‌کند.** (هبله‌رودی)
۵۹۱۰۸. **شغال میر کرده.** (گیلکی)
۵۹۱۰۹. **شغال می‌گوید: «از مردن مرا غم نیست، انگولک کردن و چوب فروکردن خلق مرا می‌کشد.»** (گیلکی)
۵۹۱۱۰. **شغال نو داماد؛** (یزدی)
۵۹۱۱۱. **شغال و شکمبه‌ی گاو.** (مازندرانی)
۵۹۱۱۲. **شغال وقتی از سوراخ بیرون می‌آید به این طرف و آن طرف نگاه می‌کند.** (سرخه‌ای)
۵۹۱۱۳. **شغال وقتی لاشه‌ی‌مرداری را دید، روی بلندی می‌رود، رو نشیمن می‌نشیند و زوزه می‌کشد که رفقا جمع شوید.** (مازندرانی)
۵۹۱۱۴. **شغال و مرده‌نمایی.** (مازندرانی)
۵۹۱۱۵. **شغال و مناجات؟** (سیاهکلی)
۵۹۱۱۶. **شغال‌هایی که فقط برای خوردن خروس پسر خاله می‌شوند.** (تهرانی)
۵۹۱۱۷. **شغال‌هایی هست که سر می‌کَند، گرگ بدنام است.** (هریسی)
۵۹۱۱۸. **شغال هم کارش به‌جایی رسید که شالی‌خور شده.** (رامسری)
۵۹۱۱۹. **شغال همیشه مرغ تخمی را می‌برد.** (سخن)
۵۹۱۲۰. **شغال یا راه می‌رود (می‌دود) یا زوزه می‌کشد.** (لارستانی، بختیاری، عوام)
۵۹۱۲۱. **شغال یک بار فرصت شکار پیدا می‌کند.** (مازندرانی)
۵۹۱۲۲. **شغالی که به تنبوشه*می‌رود، پس و پیشش را نگاه می‌کند.** (سمنانی)
۵۹۱۲۳. **شغالی که تو باشی، مرغم را زردکمر* (بیرون دروازه) رها می‌کنم.** (سمنانی)
۵۹۱۲۴. **شغالی که فقط برای خوردن خروس، پسرخاله می‌شود.** (سخن)
۵۹۱۲۵. **شغالی که مرغ سیاه می‌گیرد، پوزه‌اش سیاه (باریک) است.** (سمنانی، فیروزکوهی، کاشانی، سرخه‌ای)
۵۹۱۲۶. **شغالی که مرغ گیر باشد، داد نمی‌کند.** (رامسری)
۵۹۱۲۷. **شغالی که مرغ می‌گیرد، بیخ گوشش زرد است.** (دهخدا، حبیم، شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۹۱۲۸. **«شغلتنا» را«شَدرستنا» کرده‌است.** (شکورزاده، کاوش، بهمنیاری)
۵۹۱۲۹. **شغل خوبی زیر سر کن، دخل دار جان بابا را به وراجی چه کار؟** (ملک‌الشعرای بهار، شکورزاده)
۵۹۱۳۰. **شغلش چیه این نازنازی؟ پشت هم اندازی و زبان‌بازی.** (تهرانی)
۵۹۱۳۱. **شغل و کدویی ندارد.** (مازندرانی)
۵۹۱۳۲. **شفا از خداست، پزشک دل را خوش می‌کند.** (آذری)
۵۹۱۳۳. **شفا بایدت داروی تلخ نوش.** (سعدی؛ بوستان:۷۰، حبیم، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۵۹۱۳۴. **شفا در (به) ته پیاله است.** (عوام، کوچه، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)

۵۹۱۳۵. **شفا دهنده می‌تواند زهر هم بدهد.** (آذری)
۵۹۱۳۶. **شفاهی، کتبی نیست.** (مازندرانی)
۵۹۱۳۷. **شفای علیل، دیدار خلیل است.** (شکورزاده)
۵۹۱۳۸. **شفتالو خورده یارم، دنباله داره کارم.** (شهربابکی)
۵۹۱۳۹. **شف شف گفتن، شفتالو گوی.** (تاجیکی)
۵۹۱۴۰. **شِفْ شِفْ می‌کند ولی نمی‌گوید شِفتالو.** (شکورزاده)
۵۹۱۴۱. **شف شف نگو، شفتالو نگو.** (هزاره‌ای)
۵۹۱۴۲. **شق‌القمر کرده.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۹۱۴۳. **شقایق جقه‌ی تریاک تا گردید دانستم / که افیونی کند آخر خمار می شرابی را.** (صائب:۲۱۶)
۵۹۱۴۴. **شکار از آن کسی است که اوّل به آن دست یابد.** (آذری)
۵۹۱۴۵. **شکار تذروان نیاید ز سار.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۵۹۱۴۶. **شکار تو کوه است، شکارچی سیخ کباب می‌تراشد.** (سیرجانی)
۵۹۱۴۷. **شکارچی با خرس کار ندارد، خرس با شکارچی کار دارد.** (سخن)
۵۹۱۴۸. **شکارچی با یک تیر می‌تواند به دو نشان بزند.** (کرمانجی)
۵۹۱۴۹. **شکارچی بی‌هدف تیراندازی نمی‌کند.** (رامسری)
۵۹۱۵۰. **شکارچی، پهلوان، دهل‌زن مدام گرسنه است.** (کرمانجی)
۵۹۱۵۱. **شکارچی تا شکار را نزد، برای حمل شکار بانگ نمی‌زند.** (آملی)
۵۹۱۵۲. **شکارچی خودش، از شکارش نمی‌خورد.** (بختیاری)
۵۹۱۵۳. **شکارچی خوک باید به رنگ خوک باشد.** (مازندرانی)
۵۹۱۵۴. **شکارچی را کوه نشان بده، نه آهو.** (هزاره‌ای)
۵۹۱۵۵. **شکارچی کوهرنگ سر را به دستمال بسته‌است، پازن‌ها*شادی می‌کنند و کرکس‌ها ناله.** (بختیاری)
۵۹۱۵۶. **شکارچی که بمیرد، پازن شادی می‌کند.** (بختیاری)
۵۹۱۵۷. **شکارچی‌گری، گفت‌وگوی و صحبتش خوبست.** (لارستانی)
۵۹۱۵۸. **شکارچی نباشد ترق و تروقم نباشد؟** (رامسری)
۵۹۱۵۹. **شکار را از ردّپایش می‌کشد.** (کرمانشاهی)
۵۹۱۶۰. **شکار را تازی کرده، خوشحالی را کته سگ.** (افغانی)
۵۹۱۶۱. **شکار را تازی می‌کند، شادیش را سگ (کته سگ).** (هزاره‌ای، افغانی)
۵۹۱۶۲. **شکار روباه (شغال) رفتی، اسلحه‌ی شیر بگیر.** (افغانی، سوادکوهی)
۵۹۱۶۳. **شکار سرِ تیر که آمد باید زد.** (شکورزاده)
۵۹۱۶۴. **شکار سگ شهر، استخوان است.** (کوچه)
۵۹۱۶۵. **شکارش از کوه در رفته.** (شهربابکی)
۵۹۱۶۶. **شکار شنبه، شاخ تو مود خود نمی‌کنه.** (جیرفتی)
۵۹۱۶۷. **شکار شیر بگذاری شکار خوک برداری.** (منسوب به مولوی)
۵۹۱۶۸. **شکار شیر به روباه حرامه.** (شهربابکی)
۵۹۱۶۹. **شکار (صید) به تور دازدار*می‌افتد.** (مازندرانی)
۵۹۱۷۰. **شکار کبک در مسیر آبشخور ممکن گردد.** (کردی)
۵۹۱۷۱. **شکار که سر تیر آمد باید زد.** (دهخدا، حییم، عوام)
۵۹۱۷۲. **شکار گربه می‌فرستد.** (آملی)
۵۹۱۷۳. **شکار من در اتلال بلند است / نه عبدی کاهوی سر در کمند است.** (ایرج‌میرزا: ۷۶)
۵۹۱۷۴. **شکار نزده را پوستش را پیش‌فروش نمی‌کنند.** (سخن)
۵۹۱۷۵. **شکار نصیب کسی می‌شود که مادرش نمک ندارد.** (خوزستانی)
۵۹۱۷۶. **شکار نگرفته می‌بخشد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۹۱۷۷. **شکار نیستم که گردن مرا بشناسند.** (ایلامی)
۵۹۱۷۸. **شکارها را آمندنی زد، بارک‌الله را آقا علی برد.** (بختیاری)
۵۹۱۷۹. **شکار هر سرزمینی را سگ تازی همان‌جا شکار می‌کند.** (ترکمنی)
۵۹۱۸۰. **شکار هم فرصتی می‌خواهد.** (سیستانی)
۵۹۱۸۱. **شکاری را که زخمی است کاری / اگر رحمی کنی، زخمی دگر زن.** (سخن)
۵۹۱۸۲. **شکار یک دندان، سفر به هندوستان.** (دزفولی)
۵۹۱۸۳. **شکاری کی تواند شد سگی کاو هست کُهدانی.** (مجیربیلقانی، شکورزاده، دهخدا، امثال‌موزون)
۵۹۱۸۴. **شکاریم یک سر همه پیش مرگ.** (فردوسی: ۴۴۸)
۵۹۱۸۵. **شکایت از که کنم خانگی است غمازم.** (حافظ: ۲۲۹، امثال‌موزون، شکورزاده)
۵۹۱۸۶. **شکایت ز کار بسته مکن.** (حافظ: ۹۹)
۵۹۱۸۷. **شکایتی است که یاران (مردم) ز یکدگر دارند/ حکایتی که درین روزگار می‌شنوم.** (صائب: ۲۷۹۱، افغانی)
۵۹۱۸۸. **شکرآبی در میان به هم رسید (هست).** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۵۹۱۸۹. **شکر احسان خواجه اوّلی‌تر.** (بهمنیاری)
۵۹۱۹۰. **شکر از هند است و تنزو*از ختاست.** (بهمنیاری)
۵۹۱۹۱. **شکر اندر دهان باید نه در گوش.** (فرغانی؛ دیوان: ۵۵۴)
۵۹۱۹۲. **شکرانه‌ی‌بازوی توانا/ بگرفتنِ دست ناتوان است.** (شکورزاده، تهرانی، فرهنگ‌نامه)

۵۹۱۹۳. **شکر بنده بگو که شکر خدا گفته باشی.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه، خرمی)
۵۹۱۹۴. **شکر به بار و نقل به خروار.** (تکمله)
۵۹۱۹۵. **شکر به‌جا آر که مهمان تو / روزی خود می‌خورد از خوان تو.** (سخن)
۵۹۱۹۶. **شکر به کرم خدا، نه می‌کشد و نه زنده می‌کند.** (آذری)
۵۹۱۹۷. **شکر بهنمیر* است.** (مازندرانی)
۵۹۱۹۸. **شکر پشک از بی‌موشیه.** (افغانی)
۵۹۱۹۹. **شکر پنیر قاطیِ مویز.** (کوچه)
۵۹۲۰۰. **شکر پیش پایت بیاید.** (زرقانی)
۵۹۲۰۱. **شکر خدا خدیجه، رسیدی به این دریچه.** (سروستانی)
۵۹۲۰۲. **شکر خدا را که من هیچ نگفتم.** (کاوش)
۵۹۲۰۳. **شکر خدا، کرّه‌خر را بردند.** (بختیاری)
۵۹۲۰۴. **شُکر خدا که از مدد بخت کارساز/برحسب آرزوست همه‌کار و بار دوست.** (حافظ: ۴۳)
۵۹۲۰۵. **شُکر خدا که باز شد دیده‌ی‌بخت روشنم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۶۲)
۵۹۲۰۶. **شکر خدای کن که موفّق شدی به خیر.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۰)
۵۹۲۰۷. **شکر خدای می‌کنم، ای نور چشم من / کامروز بر جمال تو افتاد دیده‌ام.** (نظامی؛ دیوان: ۲۹۸)
۵۹۲۰۸. **شِکر خوش است ولیکن حلاوتش تو چه‌دانی؟** (دهخدا)
۵۹۲۰۹. **شکر در باغ هست و غوره هم هست.** (دهخدا)
۵۹۲۱۰. **شکر در کام غمگین زهر مار است.** (شاملو، امثال‌موزون)
۵۹۲۱۱. **شکر را با کفگیر چوبی بر هم نزن.** (مازندرانی)
۵۹۲۱۲. **شکر را تا سرکه نباشد، سکنجبین حاصل نیاید.** (تکمله)
۵۹۲۱۳. **شِکر را کمش نغز.** (تاجیکی)
۵۹۲۱۴. **شکر رحمت کن که رحمت در پی است.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۹۲۱۵. **شکر ز بهر دل تو ترش نخواهد شد.** (مولوی؛ کلیات شمس: ۱۴۳/۱، دهخدا)
۵۹۲۱۶. **شکرش را کردم به دل خوشی، گفت: «حالاشم می‌توانی بشی.»** (تهرانی)
۵۹۲۱۷. **شکّرشکن شوند همه طوطیان هند / زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود.** (حافظ: ۱۵۲)
۵۹۲۱۸. **شکر شیرین نمی‌سازد مذاق طفل بدخو را.** (صائب: ۲۱۵، شکورزاده، امثال‌موزون)
۵۹۲۱۹. **شکر عمرت دراز است، یادت کردم آمدی.** (افغانی)
۵۹۲۲۰. **شکر فروش مصری، حال مگس چه داند؟** (سعدی؛ کلیات: ۵۴۳، امثال‌موزون)
۵۹۲۲۱. **شکر قدرت، قدرتت افزون کند.** (مولوی؛ مثنوی: ۱/ ۵۸)
۵۹۲۲۲. **شکر کجا ز مور و مگس یاد می‌کند؟** (صائب: ۲۰۱۱، امثال‌موزون)
۵۹۲۲۳. **شکر کردن به حاجت نخستین، اجابت حاجت دوّمین بود.** (قابوس‌نامه، دهخدا)
۵۹۲۲۴. **شکر کس نخورد از نی بوریا.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۱۵، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۵۹۲۲۵. **شکر کننده را نعمت دهید و نعمت دهنده را شکر گویید.** (دهخدا، تاریخ گزیده)
۵۹۲۲۶. **شکر کو حلاوت به جان آورد / چو در تب خوریدش زیان آورد.** (امیرخسرو دهلوی)
۵۹۲۲۷. **شِکر گفتن، دهان شیرین نسازد.** (زلالی: ۶۸۶)
۵۹۲۲۸. **شکر لب است یا شحنه‌بندی کرده.** (هبله‌رودی)
۵۹۲۲۹. **شکر مازندران و شکر هندوستان / هردو شیرینند، امّا این کجا و آن کجا.** (بهمنیاری، دهخدا، حییم، قمی، فرهنگ‌نامه)
۵۹۲۳۰. **شکر منعم، جزای منعم است.** (دهخدا)
۵۹۲۳۱. **شُکر می‌کنم خدا را / یک بام و دو هوا را.** (سخن)
۵۹۲۳۲. **شکر نان جو را که کردی، خدا نان گندم هم می‌رساند.** (هزاره‌ای)
۵۹۲۳۳. **شُکر نعمت از شِکر شیرین‌تر است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۹۲۳۴. **شکر نعمت کن که نعمت در پی است.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۵۹۲۳۵. **شکر نعمت، نعمتت افزون کند/ کفر، نعمت از کفت بیرون کند.** (مولوی؛ مثنوی: ۹۳۹/۱، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۵۹۲۳۶. **شکرو ما شکراللهی شده.** (کرمانی)
۵۹۲۳۷. **شکر هر چند خوش دارد دهان را / نه چون تریاک سازد خستگان را.** (ویس و رامین: ۲۶۵)
۵۹۲۳۸. **شِکری می‌نرسد بی‌جگری.** (عطّار؛ دیوان: ۶۴۰)
۵۹۲۳۹. **شکست خویش از نامردیه.** (مراتی)
۵۹۲۴۰. **شکست خویش خواهد آبگینه / گرش در سر فتد سنگ‌آزمایی.** (امیدی، دهخدا)
۵۹۲۴۱. **شکست دستش و آرام شد جانش.** (ایزدخواستی)
۵۹۲۴۲. **شکستِ دل نشان روشنایی است.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۲۷۶)
۵۹۲۴۳. **شکست شیشه‌ی‌دل را مگو صدایی نیست/ که این صدا به قیامت بلند خواهد شد.** (صائب: ۱۸۶۹، تکمله، عوام)

۵۹۲۴۴. **شکست شیشه‌ی یک دل چنان است / که چندین کعبه ویران کرده باشی.** (قاضی زاده: دهخدا)
۵۹۲۴۵. **شکستگان جهانند، مومیایی هم.** (صائب: ۲۷۹۲)
۵۹۲۴۶. **شکستگی به سن می‌کشد.** (آذری)
۵۹۲۴۷. **شکستنش با تبر است، هنش با هیزم‌شکن.** (حییم)
۵۹۲۴۸. **شکستن کاسه‌ی کلوایی را گردن خارسو می‌اندازد.** (عوام)
۵۹۲۴۹. **شکستنی است کلیدی که بستگی آرد.** (صائب: ۸۳۴، تکمله)
۵۹۲۵۰. **شکستنی اسمش رویش است.** (تهرانی)
۵۹۲۵۱. **شکسته‌استخوان داند بهای مومیایی را.** (سعدی، بهمنیاری، تکمله، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۹۲۵۲. **شکسته بال‌تر از من میان مرغان نیست / دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است.** (کوچه، دهخدا، سمنانی)
۵۹۲۵۳. **شکسته بسته نیز آید به کاری.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۷۵، بهمنیاری)
۵۹۲۵۴. **شکسته بِه، آن‌جام گوهری که در او خون خود خورم.** (مجیربیلقانی، دهخدا)
۵۹۲۵۵. **شکسته پالکی*است.** (سمنانی)
۵۹۲۵۶. **شکسته چرا بشکند که کج جوش بخورد؟** (قشقایی، ساوه‌ای)
۵۹۲۵۷. **شکسته سلیح و گسسته کمر / نه بوق و نه کوس و نه پا و نه سر.** (فردوسی: ۲۷۳)
۵۹۲۵۸. **شکسته قدح گر ببندند چست / نیاورد خواهد بهای درست.** (سعدی؛ بوستان: ۱۸۴، دهخدا)
۵۹۲۵۹. **شکسته متاعی که در دست توست / از آن به که در دست دشمن درست.** (سعدی، دهخدا)
۵۹۲۶۰. **شکسته نشاید دگر باره بست.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶، دهخدا)
۵۹۲۶۱. **شکسته نفیر و دریده دُهُل.** (تهرانی)
۵۹۲۶۲. **شکسته و کوفته را طبیب می‌داند.** (ترکمنی)
۵۹۲۶۳. **شکفتن، غنچه‌ی بی‌رنگ و بو را می‌کند رسوا.** (افغانی)
۵۹۲۶۴. **شکفته باش جهان را شکفته گر خواهی / که بر گشاده‌دلان، چرخ روی خندان است.** (صائب، دهخدا)
۵۹۲۶۵. **شکل درویش، صورت سؤال است.** (خزینه)
۵۹۲۶۶. **شکلش را به درِ خلا بکشند آفتابه رَم می‌کُند.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۵۹۲۶۷. **شکل گریه می‌کند، طالع نان می‌خورد.** (افغانی)
۵۹۲۶۸. **شکلم شکل هندی است، طبعم طبع بزرگان.** (بختیاری)
۵۹۲۶۹. **شکم آدم را نمی‌جویند (نمی‌گردند، نمی‌کاوند).** (گیلکی)
۵۹۲۷۰. **شکم آدم گرسنه سیر می‌شود ولی چشمش سیر نمی‌شود.** (آذری)
۵۹۲۷۱. **شکم آدمی جَل*دارد.** (رامسری)
۵۹۲۷۲. **شکم آفتِ علم و حکمت است.** (سنایی؛ مثنوی‌ها: ۱۶۲)
۵۹۲۷۳. **شکم از برادر هم نزدیک‌تر (عزیزتر، جلوتر، برتر) است.** (آذری، قشقایی)
۵۹۲۷۴. **شکم از خر قرض کرده.** (عوام)
۵۹۲۷۵. **شکم از قوتِ خوش مکن فربه / که شکم خصم و خصم لاغر به.** (مکتبی، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۵۹۲۷۶. **شکم از کسی راضی نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۹۲۷۷. **شکم از گلو یک وجب پایین‌تر است.** (مرندی)
۵۹۲۷۸. **شکم است یا ستم؟** (هراتی)
۵۹۲۷۹. **شکم، انسان را به درگاه دشمن می‌برد.** (قشقایی)
۵۹۲۸۰. **شکم او پایین افتاده.** (خوانساری)
۵۹۲۸۱. **شکم‌باره را کس و کار نباشد.** (آذری)
۵۹۲۸۲. **شکم بالای سر است.** (آذری)
۵۹۲۸۳. **شکم بای انبار خداست.** (تاجیکی)
۵۹۲۸۴. **شکم بر آب زدن شیوه‌ی خرد نیست.** (خرابات)
۵۹۲۸۵. **شکم بر آمده‌ی ما را نگاه می‌کند.** (آملی)
۵۹۲۸۶. **شکم بر برادر برتری دارد.** (قشقایی)
۵۹۲۸۷. **شکم برگردانده (گوشت اضافی آورده).** (گیلکی)
۵۹۲۸۸. **شکم بزرگ و آش اندک.** (دوانی)
۵۹۲۸۹. **شکم بزرگ و دامن خالی.** (دیلمی)
۵۹۲۹۰. **شکم بگیریش مشتیه، ولش کنی دشتیه.** (سیرجانی)
۵۹۲۹۱. **شکم بلای سر است، اگر نباشد کربلاست.** (ارومیه‌ای)
۵۹۲۹۲. **شکم، بندِ دست است و زنجیر پای.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۷، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۹۲۹۳. **شکم‌بنده بسیار بینی خجل.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۷، شکورزاده)
۵۹۲۹۴. **شکم‌بنده، کمتر (نادر) پرستد خدای.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۷، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، امثال‌موزون)
۵۹۲۹۵. **شکم به آب زن است.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا)
۵۹۲۹۶. **شکمبه بغل کرده‌ای؟** (هزاره‌ای)
۵۹۲۹۷. **شکمبه به سر کشیده.** (سمنانی)
۵۹۲۹۸. **شکمبه پوست نمی‌شود، دشمن دوست.** (کرمانی)
۵۹۲۹۹. **شکمبه را آب می‌کشند.** (سیستانی)
۵۹۳۰۰. **شکم به کار می‌دهد.** (لری)
۵۹۳۰۱. **شکم به کسی بارک‌الله نمی‌گوید.** (هزاره‌ای)

۵۹۳۰۲. **شکمبه گوشت نمی‌شود، دشمن دوست.** (افغانی، تاجیکی، هزاره‌ای)
۵۹۳۰۳. **شکمبه و شیردان سگ چربی برنمی‌دارد.** (آذری)
۵۹۳۰۴. **شکمبه و طحال با هم دوست شده‌اند.** (بروجردی)
۵۹۳۰۵. **شکمبه هست و گردن قصّاب.** (افغانی)
۵۹۳۰۶. **شکمبه‌ی گاو را به دست شغال سپرد.** (فیروزکوهی)
۵۹۳۰۷. **شکمپا به مراد می‌رسد و به منزل نه.** (تاجیکی)
۵۹۳۰۸. **شکم پُر باشد، پهِن شتر تویش باشد.** (شهربابکی)
۵۹۳۰۹. **شکم پُر باشد، ولو از خاک و خُل باشد.** (شهربابکی)
۵۹۳۱۰. **شکم پرتازی است، زبانم کار نمی‌کند.** (هبله‌رودی)
۵۹۳۱۱. **شکم پر، خبر از شکم تهی ندارد.** (لری)
۵۹۳۱۲. **شکم پرخو، رسواست.** (سمنانی)
۵۹۳۱۳. **شکم پر دارد و آغوش خالی.** (مازندرانی، سیرجانی، کرمانی)
۵۹۳۱۴. **شکم‌پرست، آرام و قرار ندارد.** (کردی)
۵۹۳۱۵. **شکم پرست، خداپرست نبوَد.** (هبله‌رودی، شکورزاده، عوام، دهخدا، بهمنیاری)
۵۹۳۱۶. **شکم پُر، کوش (دامن) خالی.** (شهر بابکی)
۵۹۳۱۷. **شکم پُر نخواهد شد الاّ به خاک.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۸)
۵۹۳۱۸. **شکم پلوخور پاره است و دوش کارگر.** (گیلکی)
۵۹۳۱۹. **شکم پوست نمی‌شه، دشمن دوست نمی‌شه.** (شهربابکی)
۵۹۳۲۰. **شکم پولادی می‌خواهد تا نان گندم بخورد.** (بختیاری)
۵۹۳۲۱. **شکم پیش من تنگ بهتر که دل.** (سعدی؛ بوستان: ۱۴۷، دهخدا)
۵۹۳۲۲. **شکم تا شکم تفاوت است، در شکم شتر یک زانو آب است.** (افغانی)
۵۹۳۲۳. **شکمت گرسنه و روغن بر موی زنی.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۹۳۲۴. **شکم توشه برنمی‌دارد، چشم تماشا.** (قشقایی)
۵۹۳۲۵. **شکم‌چرانی، ناراحتی دارد.** (لارستانی)
۵۹۳۲۶. **شکم چو بیش خوری بیش خواهد از تو طعام.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۲۷۹، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۵۹۳۲۷. **شکم خالی صفای دل است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، افغانی، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۵۹۳۲۸. **شکم خالی، گرسنه و برفاب.** (مازندرانی)
۵۹۳۲۹. **شکم خالی، گوز پرصدا.** (مازندرانی)
۵۹۳۳۰. **شکم خالی و باد (آروغ) فندقی.** (شکورزاده)
۵۹۳۳۱. **شکم خالی و گوز (حرف) گنده.** (لری)
۵۹۳۳۲. **شکم خرس و (تخم، نیش، خایه‌ی، کلّه‌ی) مورچه؟** (گیلکی، مازندرانی)
۵۹۳۳۳. **شکم‌خواره است.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۵۹۳۳۴. **شکم خودت را خوار کن، خودت را عزیز کن.** (اصفهانی)
۵۹۳۳۵. **شکم خودت را نمک سود کن، پول خودت را جمع کن.** (رامسری)
۵۹۳۳۶. **شکم خود را جلوی چاقو می‌گیرد، شر می‌فروشد.** (کردی کلهری)
۵۹۳۳۷. **شکم خود را می‌خارد.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۹۳۳۸. **شکم خود را می‌خورد (خورد).** (هبله‌رودی، بهمنیاری)
۵۹۳۳۹. **شکم در اختیار است، هرچه در آن بریزی مست است.** (آملی)
۵۹۳۴۰. **شکم درویش (آخوند، ملاّ) تغار خداست، شکم سیّد، پناه بر خدا.** (عوام، کوچه، شکورزاده، دهخدا)
۵۹۳۴۱. **شکم درویشان تغار خداست.** (دهخدا، هبله‌رودی، بهمنیاری، خزینه، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، کوچه)
۵۹۳۴۲. **شکم دست آدم را می‌گیرد و می‌بردش جلوی خانه‌ی‌دشمن.** (لری)
۵۹۳۴۳. **شکم دو وقت پر می‌شود، یکی وقت باز شدن خور*، دیگر وقت تکاندن خور.** (لری)
۵۹۳۴۴. **شکم را اگر باز کنند دریاست، اگر بر هم گیرند چشمه است.** (بیرجندی)
۵۹۳۴۵. **شکم را با برّه‌ی سیاه (ماده) خریده.** (بختیاری)
۵۹۳۴۶. **شکم را بردند جهنّم گفت: «کاشکی آتش خوردنی بود.»** (سیرجانی)
۵۹۳۴۷. **شکم را بگیری مشتی است، ولش کنی دشتی است.** (کرمانی، شهربابکی، آشتیانی)
۵۹۳۴۸. **شکم را پهنش کنی دشته (سفره)، جمعش کنی مُشته.** (تهرانی، کوچه، شکورزاده)
۵۹۳۴۹. **شکم را سر بدهی دشتی، جمعش کنی دستی.** (سبزواری)
۵۹۳۵۰. **شکم را کم گفته‌اند.** (بیرجندی)
۵۹۳۵۱. **شکم را نمی‌توان گول زد.** (لری)
۵۹۳۵۲. **شکم روان به از مادر مهربان.** (حییم، بختیاری، عوام، بیرجندی)
۵۹۳۵۳. **شکم، زمستان بزرگ است.** (علمداری)
۵۹۳۵۴. **شکم زن حامله جلو می‌آید عقبی نمی‌رود.** (مازندرانی)
۵۹۳۵۵. **شکم زیر پیراهن است.** (سراوانی)
۵۹۳۵۶. **شکم زیر دست است بالای دست نیست.** (رامسری)
۵۹۳۵۷. **شکم زیردست است به هرچه بدهی مست است.** (دهخدا، حییم، عوام، شکورزاده، افغانی، مازندرانی، گیلکی)
۵۹۳۵۸. **شکم سرم را بزن بشکن.** (شهربابکی)

۵۹۳۵۹. **شکم سفره نیست که پیش هر کسی باز بکنی.** (آذری)

۵۹۳۶۰. **شکم سفره‌ی سگ است که با تکه‌ی استخوانی هم سیر می‌شود.** (آملی)

۵۹۳۶۱. **شکم سگ چربی بر نمی‌دارد.** (کرمانی، سیرجانی، دزفولی، جیرفتی، شوشتری)

۵۹۳۶۲. **شکم سگ، روغن زرد (گوسفند) برنمی‌دارد.** (شهربابکی)

۵۹۳۶۳. **شکم سیّد است.** (جیرفتی)

۵۹۳۶۴. **شکم سیر از انگبین بدش می‌آید.** (شکورزاده)

۵۹۳۶۵. **شکم سیر از شکم گرسنه خبر ندارد.** (حییم)

۵۹۳۶۶. **شکم سیر بهتر از پسری در شیروان.** (ترکمنی)

۵۹۳۶۷. **شکم سیر بهتر از پسر شیر.** (ترکمنی)

۵۹۳۶۸. **شکم سیر پس‌انداز نمی‌کند.** (کردی‌کرمانشاهی)

۵۹۳۶۹. **شکم سیر چه پروای اشکم گشنه؟** (تاجیکی)

۵۹۳۷۰. **شکم سیر، راحت دیو.** (افغانی)

۵۹۳۷۱. **شکم سیر رقیب ندارد.** (هزاره‌ای)

۵۹۳۷۲. **شکم سیری را طاقت نمی‌آورد.** (بلوچی)

۵۹۳۷۳. **شکمش از دین و ایمانش جلوتر است.** (تهرانی)

۵۹۳۷۴. **شکمش اگر سیر باشد، چشمش گرسنه است.** (آذری)

۵۹۳۷۵. **شکمش با نان جو معامله می‌کند.** (زرقانی)

۵۹۳۷۶. **شکمش برای نان، تنش برای تنبان آه می‌کشد.** (فرهنگ‌نامه)

۵۹۳۷۷. **شکمش برای نان سه قاب می‌ریزد.** (زرقانی)

۵۹۳۷۸. **شکمش بوی نان گرفته، روی پایش بند نمی‌شه.** (شهربابکی)

۵۹۳۷۹. **شکمش پر از حرف است.** (کردی)

۵۹۳۸۰. **شکمش پر باشد، چشمانش چپ باشد.** (لارستانی)

۵۹۳۸۱. **شکمش پر کن، چشمش کور کن.** (زرقانی)

۵۹۳۸۲. **شکمش پی گرفته‌است.** (تهرانی)

۵۹۳۸۳. **شکمش توی دست و پایش است.** (زرقانی، شهربابکی)

۵۹۳۸۴. **شکمش چوب به رویش برداشته.** (اهری)

۵۹۳۸۵. **شکمش دلادل*است.** (زرقانی)

۵۹۳۸۶. **شکمش را از عزا بیرون آورد.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۹۳۸۷. **شکمش را صابون زده.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۹۳۸۸. **شکمش رویش برگشته.** (زرقانی)

۵۹۳۸۹. **شکمش سفره‌ی‌سگ‌ها شد.** (سیرجانی)

۵۹۳۹۰. **شکمش سیر است.** (عوام، افغانی)

۵۹۳۹۱. **شکمش سیر است و چشمش گرسنه.** (گیلکی)

۵۹۳۹۲. **شکم شکم، دستم گرفتی بردی خانه‌ی‌دشمن.** (سیرجانی)

۵۹۳۹۳. **شکمش کول کرده، می‌آید.** (زرقانی)

۵۹۳۹۴. **شکمش که زیر شالش است تنگ (محکم) است.** (زرقانی)

۵۹۳۹۵. **شکمش گرسنه است، چشمانش سیر است.** (بیرجندی)

۵۹۳۹۶. **شکمش گرسنه و بر سر دستش فرقو*.** (هبله‌رودی، مشمر)

۵۹۳۹۷. **شکمش گوشت نو (اضافی) بالا آورده.** (دهخدا، تهرانی، عوام، نامه‌ی‌داستان، آذری، سهیلی، زرقانی، لنجانی)

۵۹۳۹۸. **شکمش، مادر و پدرش است.** (بختیاری)

۵۹۳۹۹. **شکمش مثل آسیاب دلاران بلاران است.** (سمنانی)

۵۹۴۰۰. **شکم طویله‌ی گاو است هرچه تویش بریزی می‌رود.** (مازندرانی)

۵۹۴۰۱. **شکم عمو بگی و آش در نعلبکی.** (کازرونی)

۵۹۴۰۲. **شکم، فراموشکار است.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۹۴۰۳. **شکم فراموشک داری.** (بیرجندی)

۵۹۴۰۴. **شکم فراموشی دارد.** (اصفهانی، عوام)

۵۹۴۰۵. **شکم فریب نمی‌خورد.** (بختیاری)

۵۹۴۰۶. **شکم فولاد می‌خواهد تا نان گندم را هضم کند.** (ساوه‌ای)

۵۹۴۰۷. **شکم قهری، تا سی سال است.** (مازندرانی)

۵۹۴۰۸. **شکم که بزرگ شد، ک.. برمی‌خیزد.** (لری)

۵۹۴۰۹. **شکم که بستان بود، صورت گلستان بود.** (اصفهانی، مشهدی، لنجانی)

۵۹۴۱۰. **شکم که پر شد پایین تنه به رقص درمی‌آید.** (شکورزاده)

۵۹۴۱۱. **شکم که سیر است هنگام گشت و گذار است.** (مازندرانی)

۵۹۴۱۲. **شکم که سیر شد، غم‌ها زیر شد.** (افغانی)

۵۹۴۱۳. **شکم که گُرید*، دندان هم سنگ برید.** (زاهدانی)

۵۹۴۱۴. **شکم که نیست، انبار کاه است.** (ابهری)

۵۹۴۱۵. **شکم که نیست، گاو خونی است.** (اصفهانی)

۵۹۴۱۶. **شکم گاو را چاک داد.** (آملی)

۵۹۴۱۷. **شکم گرسنه آب یخ، ک..ن برهنه زرورق.** (کرمانی)

۵۹۴۱۸. **شکم گرسنه، آروغ فندقی (بی‌جا).** (دهخدا، عوام)

۵۹۴۱۹. **شکم گرسنه ایمان ندارد.** (شکورزاده، بختیاری، قشقایی، شیرازی)

۵۹۴۲۰. **شکم گرسنه به خودت ندیده‌ای تا عاشقی از یادت برود.** (لکی)

۵۹۴۲۱. **شکم گرسنه، پلو سرد با پنیر خواب می‌بیند.** (آملی)

۵۹۴۲۲. **شکم گرسنه، تعارف بر نمی‌دارد.** (شهربابکی)

۵۹۴۲۳. **شکم گرسنه خدا را نمی‌شناسد.** (آملی، کردی)

۵۹۴۲۴. **شکم گرسنه خون (قتل) ناحق می‌کند (راه می‌اندازد).** (بروجردی، بختیاری، لری، لکی)

۵۹۴۲۵. **شکم گرسنه را آب و نان سیر می‌کند امّا قلب گرسنه هرگز سیر نخواهد شد.** (افغانی)
۵۹۴۲۶. **شکم گرسنه، زبان نمی‌فهمد.** (بهمنیاری)
۵۹۴۲۷. **شکم گرسنه سیر می‌شود، امّا چشم گرسنه سیر نمی‌شود.** (قشقایی)
۵۹۴۲۸. **شکم گرسنه، شب‌ها خواب نان را می‌بیند.** (رامسری)
۵۹۴۲۹. **شکم گرسنه، ک..ن برآمده.** (دزفولی)
۵۹۴۳۰. **شکم گرسنه، کی شکیبد زبان.** (بهمن نامه: بیت۴۹۸۳)
۵۹۴۳۱. **شکم گرسنه (گشنه) و آتش بازی.** (بیرجندی، شکورزاده)
۵۹۴۳۲. **شکم‌گرسنه، گوز قاطر.** (بختیاری)
۵۹۴۳۳. **شکم گرسنه و آب برف.** (مازندرانی)
۵۹۴۳۴. **شکم گرسنه و آب یخ؟** (شکورزاده، کوچه)
۵۹۴۳۵. **شکم گرسنه و آش کشک؟** (همدانی)
۵۹۴۳۶. **شکم گرسنه و آواز فندقی؟** (مشمر)
۵۹۴۳۷. **شکم گرسنه و تیز فستقی؟** (هبله‌رودی)
۵۹۴۳۸. **شکم گرسنه و دوشاب با برف؟** (رامسری)
۵۹۴۳۹. **شکم گرسنه و عرق نعنا؟** (شکورزاده، شاهرودی)
۵۹۴۴۰. **شکم گرسنه و گوز فندقی.*** (بهمنیاری، حییم، تهرانی)
۵۹۴۴۱. **شکم گرسنه و مسلمانی؟** (گیلکی)
۵۹۴۴۲. **شکم گرسنه و معشوقه‌بازی.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)
۵۹۴۴۳. **شکم گشنه (گرسنه) و تِق تِق (درینگ درینگ، تیک تیک) پاشنه.** (شکورزاده، کوچه، افغانی، سبزواری، تربت‌حیدریه‌ای)
۵۹۴۴۴. **شکم گنده‌ی گاو و یک برگ مو؟** (سخن)
۵۹۴۴۵. **شکمِ آرزومند نباشه، ک..نم برهنه باشه.** (زرقانی)
۵۹۴۴۶. **شکم مادر، اسطبل گاو است.** (آملی)
۵۹۴۴۷. **شکمم خالی، ولی گوشم راحت است.** (قشقایی)
۵۹۴۴۸. **شکم مرا بار کن و به ک..ن من دار*کن.** (سمنانی)
۵۹۴۴۹. **شکم مشک نیست که دوخته‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۹۴۵۰. **شکمم صندوق مردم نیست.** (آذری)
۵۹۴۵۱. **شکمِ ملاّ، تغار خدا.** (تاجیکی)
۵۹۴۵۲. **شکم ناشتا، آروغ‌های پنج تا شش تا.** (کاشانی، بختیاری)
۵۹۴۵۳. **شکم ناشتا ولی گوز پنج شش تا.** (لری)
۵۹۴۵۴. **شکم نمی‌تواند توشه بردارد.** (شوشتری)
۵۹۴۵۵. **شکم نمی‌گوید بارک‌الله.** (بیرجندی)
۵۹۴۵۶. **شکم نیست چازدان*خداست.** (افغانی)
۵۹۴۵۷. **شکم نیست، خندق بلاست.** (تهرانی)
۵۹۴۵۸. **شکم نیست، کاهدان (خم) است.** (افغانی)
۵۹۴۵۹. **شکم نیست، گاله است.** (سمنانی)
۵۹۴۶۰. **شکمو از شکم شانس می‌آورد.** (بختیاری)
۵۹۴۶۱. **شکمو بار به منزل نمی‌برد.** (بختیاری)
۵۹۴۶۲. **شکمو بی‌سر و صدا، مهره‌ی‌بی‌سوارخ.** (بختیاری)
۵۹۴۶۳. **شکم و چشم از خوردن و دیدن سیر نمی‌شوند.** (سخن)
۵۹۴۶۴. **شکمو چشم دیدن شکمو را ندارد، صاحب‌خانه چشم دیدن هیچ‌کدام را.** (لری)
۵۹۴۶۵. **شکم وصله برنمی‌دارد.** (آذری)
۵۹۴۶۶. **شکم‌ها سیر شود، غم‌ها دور شود.** (تاجیکی)
۵۹۴۶۷. **شکم هر فتنه را که وا کنی، دست زن تویش است.** (تهرانی)
۵۹۴۶۸. **شکم هرکس درد می‌کند می‌رود دنبال ماما.** (گیلکی)
۵۹۴۶۹. **شکمه فند*زده نمی‌شود.** (افغانی)
۵۹۴۷۰. **شکم هیچ‌وقت به زبان نمی‌آید.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۹۴۷۱. **شکم یتیم سیرکن.** (آذری)
۵۹۴۷۲. **شکمی سیر از دو صد شکم گرسنه بهتر است.** (کردی)
۵۹۴۷۳. **شکوفه از باد شکفته‌شود.** (کوچه)
۵۹۴۷۴. **شکوفه پیشِ کور.** (کوچه)
۵۹۴۷۵. **شکیب آوَرد بندها را کلید.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۸۲)
۵۹۴۷۶. **شکیبایی از جهد بیهوده بِهْ.** (نظامی؛ اقبال‌نامه: ۱۵۷، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۹۴۷۷. **شکیبایی از گنج بسیار بِه.** (بلخی؛ اشعار پراکنده: ۱۱۰)
۵۹۴۷۸. **شکیبایی به از زرّ به خروار.** (ویس‌و رامین: ۲۴۷)
۵۹۴۷۹. **شکیبایی کلید گشاده‌ها و فتوح است.** (خوانساری)
۵۹۴۸۰. **شکیبنده را کس پشیمان ندید.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۱۸۲، بهمنیاری)
۵۹۴۸۱. **شگون نیم‌شب از دم غروب هویداست.** (آذری)
۵۹۴۸۲. **شلار (شلال) و دو گره (گند).** (بختیاری)
۵۹۴۸۳. **شلاّق‌خور است.** (عوام)
۵۹۴۸۴. **شلاق کی خورد؟ یتیم.** (تاجیکی)
۵۹۴۸۵. **شلاقم روی شانه‌ام، هرجای روم خانه‌ام.** (هزاره‌ای)
۵۹۴۸۶. **شلاّق میوه‌ی‌بهشتی است.** (سیرجانی)
۵۹۴۸۷. **شل بخر، کور بخر، پیر نخر.** (لری، شهربابکی)
۵۹۴۸۸. **شَل بدهی (بزنی)، سفت می‌خوری.** (شکورزاده، کرمانی، گلبافی)
۵۹۴۸۹. **شَل به رفتارش، کور به گفتارش.** (بختیاری)
۵۹۴۹۰. **شَل به شَل می‌گوید: «بیّا نیفتی.»** (سیرجانی)
۵۹۴۹۱. **شَل به فرمان کور نیست.** (بروجردی)
۵۹۴۹۲. **شَل به ماست، کور به ماست.** (تربت‌حیدریه‌ای)
۵۹۴۹۳. **شَل به ماست، کور به ماست، سگ عنش می‌آید پشت بام ماست.** (خراسانی)

۵۹۴۹۴. **شُل پاردم نباش و دست و دلبازی بی‌خود هم نکن.** (دلیجانی)
۵۹۴۹۵. **شلتاق ترکانه می‌کند.** (هبله‌رودی، مثمر)
۵۹۴۹۶. **شلتوک یک کرت، جو یک بخش و گندم یک قسمت.** (بختیاری)
۵۹۴۹۷. **شُل خودم به گور خودم.** (بختیاری)
۵۹۴۹۸. **شُل خوش زدم و گور خوش.** (برازجانی)
۵۹۴۹۹. **شلغم پخته بِهْ که نقره‌ی خام.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر، افغانی، خزینه)
۵۹۵۰۰. **شلغمِ پخته مرغِ بریان است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۶)
۵۹۵۰۱. **شلغم پوست کنده‌است.** (سمنانی)
۵۹۵۰۲. **شلغم چغندر آویزان است.** (اهری)
۵۹۵۰۳. **شلغم خود روییده‌است.** (تالشی)
۵۹۵۰۴. **شلغم را به بُنش می‌شناسد.** (سیستانی)
۵۹۵۰۵. **شلغم شُل لنگه، پلو قوّت لنگه.** (سیرجانی، کرمانی، شهربابکی)
۵۹۵۰۶. **شلغم که در دهان باشد، بهتر از دنبه در دیگ.** (سبزواری)
۵۹۵۰۷. **شلغم که سفیده خروار، خروار، زیره که سیاهه مثقال، مثقال.** (بافقی)
۵۹۵۰۸. **شلغم هم داخل میوه‌ها شد.** (تهرانی)
۵۹۵۰۹. **شلغم یک من دو تا پول چه‌قدر بگم خانم بتول.** (شیرازی)
۵۹۵۱۰. **شلغور بلغور چه باشد، شکم باید پر باشد.** (گرمساری)
۵۹۵۱۱. **شل کن سر کیسه که بی‌مایه فطیر است.** (شکورزاده)
۵۹۵۱۲. **شل مزن که سفت می‌خوری.** (بهمنیاری)
۵۹۵۱۳. **شلوار از پای آدم بیرون می‌آورد.** (کاشانی)
۵۹۵۱۴. **شلوار از ک..ن بیزار شده.** (هزاره‌ای)
۵۹۵۱۵. **شلوار برای سردی و گرمی نیست برای شرافت است.** (لری)
۵۹۵۱۶. **شلوار پاره، متقال خواب می‌بیند.** (کردی کلهری)
۵۹۵۱۷. **شلوارِ پشمی‌مانع صدای گوز نمی‌شود.** (سوادکوهی)
۵۹۵۱۸. **شلوار پوشیدن برای سرما و گرما نیست، برای پوشیدن عورت است.** (لکی)
۵۹۵۱۹. **شلوار را فقط برای گرما و سرما نمی‌پوشند.** (آملی)
۵۹۵۲۰. **شلوار سرخ برق می‌زند، روده‌هایم غرغر می‌کند.** (آذری)
۵۹۵۲۱. **شلوارش به زیر ک..نش آویخته‌شده.** (گیلکی)
۵۹۵۲۲. **شلوارش پایین افتاده.** (بختیاری)
۵۹۵۲۳. **شلوارش تا قوزک پایش پایین آمده.** (کردی کلهری)
۵۹۵۲۴. **شلوارش خشتک ندارد، بندش را محکم می‌بندد (سفت می‌کند).** (مازندرانی)
۵۹۵۲۵. **شلوارش دوتا شده‌است.** (سرخه‌ای، سنگسری)
۵۹۵۲۶. **شلوارش را کَند انداخت لای گردنش.** (شهربابکی)
۵۹۵۲۷. **شلوارش را نمی‌تواند بالا بکشد، زن می‌خواهد.** (سنقری)
۵۹۵۲۸. **شلوارش را نمی‌تواند بالا بکشد.** (رامسری)
۵۹۵۲۹. **شلوارش نو شد، زن نو می‌خواهد.** (کرمانی)
۵۹۵۳۰. **شلوار کسانی که دو زن دارند، هفت وصله دارد.** (رامسری)
۵۹۵۳۱. **شلوار لوطی را بردند، گفت: «بگذار ببرند لوطی تویش گوزیده‌بود.»** (شکورزاده، تهرانی)
۵۹۵۳۲. **شلوارلوطی‌را بردند، گفت: «بگذار ببرند آن‌قدر لوطی تویش گوزیده‌بودکه نگو.»** (تهرانی)
۵۹۵۳۳. **شلوار مرد که دو تا شد، خانه‌اش تنگ می‌شود، زنش زشت.** (کوچه)
۵۹۵۳۴. **شلوار مگر گوز را برمی‌گرداند.** (رامسری)
۵۹۵۳۵. **شلوار من لنگه ندارد، وصله و پینه چه دردی را دوا می‌کند.** (رامسری)
۵۹۵۳۶. **شلوار ندارد، بند شلوارش را می‌بندد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۹۵۳۷. **شلوار نداشتیم، کش می‌خریدیم.** (بختیاری)
۵۹۵۳۸. **شلوار وصله داشته‌باشد، هرکاریش بکنی باز هم وصله معلوم است.** (رامسری)
۵۹۵۳۹. **شلوارهایت را به دست و پایت نریز.** (سمنانی)
۵۹۵۴۰. **شل و بدو بدو؟** (گیلکی)
۵۹۵۴۱. **شل و بولو شد، مفت کولو*شد.** (شیرازی)
۵۹۵۴۲. **شَل و کورو، بال گردن ایل و تبارند.** (لکی)
۵۹۵۴۳. **شُله‌ات را بخور، هوایت را داشته باش.** (هزاره‌ای)
۵۹۵۴۴. **شله‌ات را به کسی نده تا آب با آن حمل نکنند.** (بختیاری)
۵۹۵۴۵. **شله‌ات را نده تا کسی با آن آب نکشد.** (لری)
۵۹۵۴۶. **شله ارزنی نه به درد مراسم عزاداری می‌خورد و نه شادی.** (لری)
۵۹۵۴۷. **شله به مقدار علم.** (مثمر)
۵۹۵۴۸. **شله خور، هوزن.** (بختیاری)
۵۹۵۴۹. **شُله را می‌پزه، قاشق را می‌گذاره روش، پاش را می‌کشد پس.** (شهربابکی)
۵۹۵۵۰. **شل هستم؟ کور هستم؟ مبتلا هستم؟** (گیلکی)
۵۹۵۵۱. **شله*شله است ولی همه‌کس شله باف نیست.** (لری)
۵۹۵۵۲. **شله ملغی*کرایه‌اش به سفره قلمکار نمی‌کند.** (لنجانی)
۵۹۵۵۳. **شُله‌ی دو کدبانویی یا شور است یا بی‌نمک.** (لری)
۵۹۵۵۴. **شله‌ی‌ماشانکه، مگر به این آسانکه؟** (کوچه)
۵۹۵۵۵. **شَلی آش از کمی حبوباتش است.** (اهری)

۵۹۵۵۶. **شلی‌اش را به غمزه در (رد) می‌کند.** (گیلکی)
۵۹۵۵۷. **شلیته به هوا می‌ریزد.** (سمنانی)
۵۹۵۵۸. **شلیته شِلّه و آویز گلدار*، دلم را بردی ای سبز نمک‌دار.** (دماوندی)
۵۹۵۵۹. **شَلی طعنه به کوری زد.** (کردی کلهری)
۵۹۵۶۰. **شُلی کار و سفتی نان.** (بختیاری)
۵۹۵۶۱. **شلیک بعد از پرواز کبک‌ها؟** (بختیاری، فرهنگ‌نامه)
۵۹۵۶۲. **شما آن طرف جو، ما این طرف جو.** (بهمنیاری)
۵۹۵۶۳. **شما اسم بگذارید تا ما صدا (آواز) کنیم.** (شکورزاده، دهخدا)
۵۹۵۶۴. **شما به خوبی خودتان نگاه کنید.** (دهخدا)
۵۹۵۶۵. **شما به رنگ آب‌گوشت خودت نگاه کن.** (سرابی)
۵۹۵۶۶. **شماتت دشمن (اعدا) بِهْ از سرزنش دوست.** (شکورزاده، عوام، خزینه، افغانی، کوچه، هبله‌رودی)
۵۹۵۶۷. **شماتت دشمن به که سرزنش دوست.** (هبله‌رودی)
۵۹۵۶۸. **شما چه‌طور شکم‌باره‌ای هستی؟** (خوزستانی)
۵۹۵۶۹. **شما خوش باشید، ما زیر پای شما می‌خوابیم.** (گیلکی)
۵۹۵۷۰. **شما دیگران را گل بخوانید، که آن‌ها شما را گل بادام بخوانند.** (بیرجندی)
۵۹۵۷۱. **شمار خانه با بازار راست نیاید.** (منوچهری؛ دیوان: ۲۶، دهخدا)
۵۹۵۷۲. **شما سواره و ما پیاده.** (سخن)
۵۹۵۷۳. **شما شدی ناصرالدین شاه، ما شدیم کریم شیره‌ای.** (تهرانی)
۵۹۵۷۴. **شما صد هزارید و او یک (من یک تنم) تن است.** (گرشاسب‌نامه: ۹۰، دهخدا)
۵۹۵۷۵. **شما قدر پاابزار را نمی‌دانید.** (فرهنگ‌نامه)
۵۹۵۷۶. **شما کارهای کوچک را انجام دهید، تا ما خانه‌داری کنیم.** (بختیاری)
۵۹۵۷۷. **شمال از جانب بغداد خیزد (برخاست) / گناه مردم شط‌العرب چیست؟** (شکورزاده، عوام، کوچه)
۵۹۵۷۸. **شمال سحری را خور و از بی‌گاهی راه نه.** (تاجیکی)
۵۹۵۷۹. **شمال نگردد، درخت نمی‌جنبد.** (تاجیکی)
۵۹۵۸۰. **شما ماندگار و ما زودگذریم.** (بختیاری)
۵۹۵۸۱. **شما مثل آب هستید و ما مثل ریگ.** (نهاوندی)
۵۹۵۸۲. **شما هر شب پلو می‌خورید، ما هر نوروز.** (مشهدی)
۵۹۵۸۳. **شما همه عموعموزاده، من بین شما حرام‌زاده.** (سنگسری)
۵۹۵۸۴. **شما هیس و ما هم هیس، همه‌ی چیزها نصف.** (خوزستانی)
۵۹۵۸۵. **شما یک روزن نشان بدهید تا ما دروازه کنیم.** (دهخدا، شکورزاده)
۵۹۵۸۶. **شمر بابی، هزار سکه‌ی امین‌السلطانی از یزید گرفت.** (تهرانی)
۵۹۵۸۷. **شمر جلودارش نمی‌شود (نیست، نبود).** (دهخدا، حییم، بهمنیاری، تهرانی، سهیلی، نامه‌ی‌داستان، سیرجانی، شوشتری، عوام، آذری)
۵۹۵۸۸. **شمردم، سیصد و شصت و شش مگس به ک.. خره نشست و پا شد.** (تهرانی)
۵۹۵۸۹. **شمر و یزید اگر برای امام حسین و اهل بیتش بد بودند، برای آخوند و روضه‌خوان که خوبند.** (کوچه، عوام)
۵۹۵۹۰. **شمس‌العماره را دید، خانه‌ی‌خود را خراب کرد.** (شکورزاده، عوام)
۵۹۵۹۱. **شمس را در روشنایی کس نکرده‌است امتحان.** (امیرمعزّی: ۵۱۵، دهخدا)
۵۹۵۹۲. **شمسو سفر کرد، عالم خبر کرد.** (شهربابکی)
۵۹۵۹۳. **شمشاد سایه‌پرور ما (من) از که کمتر است.** (حافظ: ۱۱۱، هبله‌رودی، مثمر)
۵۹۵۹۴. **شمشیر آبدار، امّا هزار عیب.** (افغانی)
۵۹۵۹۵. **شمشیر آن‌گاه مهیب‌تر بود که برهنه باشد.** (تکمله)
۵۹۵۹۶. **شمشیر از غلاف که خارج شد، غلاف خودش را به حساب نمی‌آورد.** (ساوه‌ای)
۵۹۵۹۷. **شمشیر بر قبضه‌ی استواری دارد.** (قدسی مشهدی:۶۸۷)
۵۹۵۹۸. **شمشیر بر ک..ن فیل زدی؟** (هزاره‌ای)
۵۹۵۹۹. **شمشیر بُرنده در غلاف نمی‌ماند.** (بختیاری)
۵۹۶۰۰. **شمشیر به دست زنگی مست مسپار.** (شکورزاده)
۵۹۶۰۱. **شمشیر به ک..ن بسته که من نوکر شاهم.** (خزینه)
۵۹۶۰۲. **شمشیرت را غلاف کن.** (تهرانی)
۵۹۶۰۳. **شمشیر توست و گردن تو.** (سنگسری)
۵۹۶۰۴. **شمشیر تیز را اگر صیقل نزنند زنگ گیرد.** (شکورزاده)
۵۹۶۰۵. **شمشیر تیز سر بی‌گناه را می‌برد.** (افغانی)
۵۹۶۰۶. **شمشیر جز به رنگ نماند به گندنا.** (سنایی؛ دیوان: ۴۹، دهخدا)
۵۹۶۰۷. **شمشیر چوب را جگر کارزار نیست.** (صائب: ۱۰۰۳، تکمله)
۵۹۶۰۸. **شمشیر حاجی محمّد خان خاصیتی برای کسی ندارد.** (لاری)
۵۹۶۰۹. **شمشیر خداوند دیر می‌برد، امّا شدید می‌برد.** (ساوه‌ای)
۵۹۶۱۰. **شمشیر خوب در غلاف نمی‌ایستد (نمی‌ماند).** (کردی کلهری، ایلامی)
۵۹۶۱۱. **شمشیر در غلاف سرنگون باشد و در بیرون راست.** (تکمله)

۵۹۶۱۲. **شمشیر دو دستی مردان مرد توانند زد.** (سخن)
۵۹۶۱۳. **شمشیر دو دم است.** (هبله‌رودی)
۵۹۶۱۴. **شمشیر دو رویه، کار یک رویه کند.** (سلطان‌شاه، امثال‌موزون، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، شکورزاده)
۵۹۶۱۵. **شمشیر دو شاخه در نیام جای نمی‌گیرد.** (ترکمنی)
۵۹۶۱۶. **شمشیر را از لبه‌ی تختش می‌زنه.** (تهرانی)
۵۹۶۱۷. **شمشیر را این‌جا می‌زنم، در مرند نوکش می‌رقصد.** (اهری)
۵۹۶۱۸. **شمشیر را کجا می‌گذاشت؟ توی طویله‌ی پدر پدرسوخته‌ی تو.** (مازندرانی)
۵۹۶۱۹. **شمشیرش ابر را پاره می‌کند (می‌برد).** (نامه‌ی‌داستان، زرقانی)
۵۹۶۲۰. **شمشیرش با ابر می‌جنگد.** (بهمنیاری، کوچه)
۵۹۶۲۱. **شمشیرش به ابر بهار بند نمی‌شود.** (بختیاری)
۵۹۶۲۲. **شمشیرش به ابر می‌رسد.** (دهخدا، خوانساری، سهیلی، عوام)
۵۹۶۲۳. **شمشیرش به گاو ماهی بند نمی‌شود.** (لارستانی)
۵۹۶۲۴. **شمشیرش را از رو بسته.** (قمی)
۵۹۶۲۵. **شمشیرش زیر عباست.** (دماوندی)
۵۹۶۲۶. **شمشیر شکسته چون شود، ساطور است.** (قدسی مشهدی: ۶۷۲)
۵۹۶۲۷. **شمشیرش هم با لبه‌ی پشت می‌برد، هم با لبه‌ی جلو.** (آذری)
۵۹۶۲۸. **شمشیر صبح را نَبُوَد حاجت فَسان.** (ظهیر فاریابی: ۱۴۲)
۵۹۶۲۹. **شمشیر، غلاف خودش را نمی‌برد.** (بهمنیاری، افغانی، آذری، ساوه‌ای، کوچه)
۵۹۶۳۰. **شمشیر فرنگی، زمین پلنگی.** (شکورزاده)
۵۹۶۳۱. **شمشیر فرود آید و کار کند.** (قدسی مشهدی: ۷۵۶)
۵۹۶۳۲. **شمشیر قوی نیاید از بازوی سست.** (سعدی؛ کلیات: ۸۴۱ امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۵۹۶۳۳. **شمشیر کج برای کمر داروغه خوب است.** (لری)
۵۹۶۳۴. **شمشیر کوتاه به دست دلیران (دلاوران) دراز گردد.** (قابوس‌نامه: ۹۹، شکورزاده، دهخدا)
۵۹۶۳۵. **شمشیر مردان خالی نمی‌باشد.** (خزینه)
۵۹۶۳۶. **شمشیر مصری در غلاف نمی‌ماند.** (کرمانشاهی، کردی)
۵۹۶۳۷. **شمشیر مکِش که عالم خراب خواهد شد.** (سخن)
۵۹۶۳۸. **شمشیرم می‌برد، بختم نمی‌برد.** (امثال)
۵۹۶۳۹. **شمشیر نگسلانَد پیوند مهربانان.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۳)
۵۹۶۴۰. **شمشیر نیام خود را نمی‌برد.** (ترکمنی)
۵۹۶۴۱. **شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی / ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس.** (سعدی؛ گلستان: ۶۲، عوام، بهمنیاری، افغانی، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)
۵۹۶۴۲. **شمشیر هرقدر تیز باشد، غلاف خودش را نمی‌برد.** (جیرفتی)
۵۹۶۴۳. **شمشیر همان شمشیر است ولی بازو همان بازو نیست.** (آذری)
۵۹۶۴۴. **شمشیری را که صیقل نزنند زنگ گیرد.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۵۹۶۴۵. **شمع آن‌گه سوزد که بر پای باشد.** (تکمله)
۵۹۶۴۶. **شمع از سوزش پروانه چه پروا دارد.** (کمالی، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۵۹۶۴۷. **شمع اندر خانه‌ی تاریک بهتر روشن می‌کند.** (شریف اصفهانی، شکورزاده)
۵۹۶۴۸. **شمع بیهوده دان تو در بر کور.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۱۶)
۵۹۶۴۹. **شمع تا فردا زنده نباشد.** (تکمله)
۵۹۶۵۰. **شمع چه حاجت به رَهِ آفتاب؟** (قدسی مشهدی: ۸۳۱)
۵۹۶۵۱. **شمع خود می‌سوزد تا پروانه‌ای را بسوزاند.** (آذری)
۵۹۶۵۲. **شمع در بزم کوران سوزانیدن.** (افغانی)
۵۹۶۵۳. **شمع در پیش شمس نفروزند.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۰۴، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۹۶۵۴. **شمع در پیش شمس نوری ندارد.** (شکورزاده)
۵۹۶۵۵. **شمع در پیش کور.** (تکمله)
۵۹۶۵۶. **شمع در هنگام رفتن (مردن) خانه روشن می‌کند.** (بهمنیاری، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، تکمله‌حییم، دهخدا، عوام)
۵۹۶۵۷. **شمع را از دو سر می‌سوزاند.** (تکمله)
۵۹۶۵۸. **شمع را از دو طرف نسوزانند (روشن نمی‌کنند).** (دهخدا، شکورزاده، خوانساری)
۵۹۶۵۹. **شمع را از یک خنده، صد گریه باشد.** (تکمله)
۵۹۶۶۰. **شمع را اگر سرازیر بگیری تندتر می‌سوزد.** (خوانساری)
۵۹۶۶۱. **شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن/ تا که همسایه نداند که تو در خانه مایی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۰۰، فرهنگ‌نامه)
۵۹۶۶۲. **شمع را به مکّه می‌برد و نورش را به مدینه.** (فیروزکوهی)
۵۹۶۶۳. **شمع را پشت در گذاشت.** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، خرمی، هبله‌رودی)
۵۹۶۶۴. **شمع را پشت و رو نمی‌باشد.** (سلیم: ۱۵۷، بهمنیاری، افغانی، دهخدا، خزینه، مثمر، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۵۹۶۶۵. **شمع را پیش شمس نفروزند.** (سخن)
۵۹۶۶۶. **شمع را تا نفسی هست به‌جا باید سوخت.** (بیدل: ۱۳۲، امثال‌موزون)
۵۹۶۶۷. **شمع را خورده آقا را می‌خورد.** (مازندرانی)

۵۹۶۶۸. **شمع را شعله، مسلسل ز دل آید بیرون.** (حزین، امثال‌موزون)

۵۹۶۶۹. **شمع را که سر گیرند (سر زنند، سر ببرند) روشن‌تر شود.** (شکورزاده، افغانی، نامه‌ی‌داستان، عوام، بهمنیاری، هبله‌رودی)

۵۹۶۷۰. **شمع را کی پرده‌ی‌فانوس حایل می‌شود.** (بیدل: ۱۹۸، امثال‌موزون)

۵۹۶۷۱. **شمع را هر چند سر بُرند (گیرند) روشن‌تر شود.** (خزینه، هبله‌رودی)

۵۹۶۷۲. **شمع غیبی به پیش کور مسوز.** (خاقانی: ۸۰۰)

۵۹۶۷۳. **شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند.** (ملاّ شوکتی اصفهانی؛ گنجینه‌ی سهیلی:۱/ ۳۱۲، بهمنیاری، شکورزاده، تکمله، تهرانی)

۵۹۶۷۴. **شمع هر چند که بسیار بود نور یکی است.** (صائب: ۲۲۷، امثال‌موزون)

۵۹۶۷۵. **شمعی که به خانه رواست به مسجد حرام است.** (تاجیکی، عوام)

۵۹۶۷۶. **شمعی که خانه را واجب است مسجد را کمل دود می‌کنند.** (مازندرانی)

۵۹۶۷۷. **شَملَه*به مقدار عَلَم.** (خزینه، افغانی)

۵۹۶۷۸. **شنا بلد نیست، زیرآبی می‌رود.** (شکورزاده، عوام)

۵۹۶۷۹. **شنا بلد نیستی بالای درخت تبریزی چه کار داری؟** (آذری)

۵۹۶۸۰. **شناخت خر شوره.** (تاجیکی)

۵۹۶۸۱. **شناخت سگ از بچّه (فرزند) بیش‌تر است.** (گیلکی)

۵۹۶۸۲. **شناختن وقت فرض است.** (تاجیکی، افغانی)

۵۹۶۸۳. **شناختی دُمت را تکان بده.** (کوچه)

۵۹۶۸۴. **شناسند سگ را به روی خداوند.** (هبله‌رودی)

۵۹۶۸۵. **شناگر خوبی است، آب گیرش نمی‌آید.** (شکورزاده)

۵۹۶۸۶. **شناگر ناشی دو نفر را به کشتن می‌دهد.** (شکورزاده)

۵۹۶۸۷. **شناگری خوب بلد است، آب گیرش نمی‌آید.** (کوچه)

۵۹۶۸۸. **شنبه آن‌را کشیده‌ام.** (قشقایی)

۵۹۶۸۹. **شنبه از خود کم مکن یک‌شنبه زمال.** (افغانی)

۵۹۶۹۰. **شنبه اگر هوا نریزد، دیو از درّه گریزد.** (گیلکی)

۵۹۶۹۱. **شنبه‌ای شده به گردن یهودیان.** (خوزستانی)

۵۹۶۹۲. **شنبه بار و شنبه کار (کوچ) و شنبه زن (عروس) خانه میار.** (نامه‌ی‌داستان، لکی، گیلکی، لنجانی)

۵۹۶۹۳. **شنبه بارون، کی وادارون؟** (گناوه‌ای)

۵۹۶۹۴. **شنبه بلندتر از یک‌شنبه.** (کوچه، بوشهری)

۵۹۶۹۵. **شنبه به جهود ارزانی.** (کوچه، مشمر)

۵۹۶۹۶. **شنبه به شنبه هشت، جمعه نه، شنبه ده.** (تهرانی)

۵۹۶۹۷. **شنبه جلوی یکشنبه افتاده.** (دلیجانی)

۵۹۶۹۸. **شنبه عاشق است، یک‌شنبه فارغ.** (سیرجانی، کاشانی)

۵۹۶۹۹. **شنبه مال جهود است، یک‌شنبه مال ارمنی است، دوشنبه مال بهایی‌هاست، سه‌شنبه نصف روز کار، چهارشنبه استراحت، پنج‌شنبه زیارت اهل قبور، جمعه هم که تعطیله.** (تهرانی)

۵۹۷۰۰. **شنبه منم، یک‌شنبه تو.** (سرخه‌ای)

۵۹۷۰۱. **شنبه نحسه، کس تا کسه.** (فیروزآبادی)

۵۹۷۰۲. **شنبه نمی‌بارد، وقتی ببارد توفان می‌بارد.** (بختیاری)

۵۹۷۰۳. **شنبه و آدینه ندارد.** (نامه‌ی‌داستان)

۵۹۷۰۴. **شنبه و یک‌شنبه و دوشنبه پوشیده.** (رفسنجانی، سیرجانی)

۵۹۷۰۵. **شنبه یک‌شنبه درست کرده.** (دماوندی، کاشانی)

۵۹۷۰۶. **شنبه‌ی‌نر.** (کاشانی)

۵۹۷۰۷. **شندر غازت را ماست بخر، بمال به سر کچلت.** (گیلکی)

۵۹۷۰۸. **شنعت بود بخیه بر روی کار.** (سعدی؛ بوستان: ۲۸، دهخدا)

۵۹۷۰۹. **شِنگ شِنگِ بَجول، گریه‌ی بچّه.** (بیرجندی)

۵۹۷۱۰. **شنگی*به زیر دمش ببند.** (جیرفتی)

۵۹۷۱۱. **شنونده باید عاقل باشد.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام)

۵۹۷۱۲. **شنونده به بیننده خبر می‌دهد.** (ترکمنی)

۵۹۷۱۳. **شنونده، بهتر از گوینده سخن را درک می‌کند.** (قشقایی)

۵۹۷۱۴. **شنه‌ات*را به من بده، باد تو از چپ می‌آید (تو را باد نیست).** (کرمانشاهی، اشتهاردی)

۵۹۷۱۵. **شنید از دبیران دینار سنج / که زر، زر کشد در جهان گنج گنج.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۹)

۵۹۷۱۶. **شنیدستی که شب آبستن آید/ نداند کس که فردا زو چه زاید.** (ویس‌و رامین: ۳۲۱)

۵۹۷۱۷. **شنیدم عاشقان را می‌نوازی / که من لیلیِ بی‌مجنونم ای دوست.** (مشهدی)

۵۹۷۱۸. **شنیدن با چشمی که دیده باشد، برابر نیست.** (ترکمنی)

۵۹۷۱۹. **شنیدن چو دیدار نیست.** (فردوسی: ۹۲۶، دهخدا)

۵۹۷۲۰. **شنیدن چو دیدن نباشد درست.** (گرشاسب‌نامه: ۲۲۳، شکورزاده، دهخدا، عوام)

۵۹۷۲۱. **شنیدن شد، دگرچه خواهد شد؟** (افغانی)

۵۹۷۲۲. **شنیدن کی بود مانند دیدن؟** (بهمنیاری، تکمله، دهخدا، عوام، تاجیکی)

۵۹۷۲۳. **شنیده‌ات را تا نبینی تکنی نتک.** (تاجیکی)

۵۹۷۲۴. **شنیده‌است که زن آبستن (زائو، شکم‌دار) گل می‌خورد، امّا نمی‌داند چه گلی (اما نه هر گلی، کدام گل)؟** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، جیرفتی، کوچه، عوام، دماوندی، سمنانی، الیکایی)

۵۹۷۲۵. **شنیده‌است که زن شکم‌دار گل می‌خورد، امّا چه‌طور (کدام) گل را نمی‌داند.** (الیکایی)
۵۹۷۲۶. **شنیده‌ام که حدیثی که آن دوبار شود / چو صبر گردد تلخ، ار چه خوش بود چو شکر.** (فرخی؛ دیوان: ۶۶)
۵۹۷۲۷. **شنیده‌ای که براق را پشم می‌چینند، امّا نه هر براقی را.** (آذری)
۵۹۷۲۸. **شنیده که زن حامله از درد گل می‌خورد و نمی‌داند که چه خون دل می‌خورد.** (شهمیرزادی)
۵۹۷۲۹. **شنیده که زن‌های حامله گِل می‌خورند، ولی نمی‌داند چه گلی است؛ گِل سرشویی است یا گِل لباس‌شویی.** (سنگسری، دامغانی)
۵۹۷۳۰. **شنیده که یخ می‌خورند، نشنیده (نمی‌داند) چه وقت می‌خورند.** (هراتی، شکورزاده)
۵۹۷۳۱. **شنیده کی بوَد (شود) مانند (هرگز چو) دیده.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۵۳۳، سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت۵۸۹، زلالی: ۷۷۵، شکورزاده، هبله‌رودی، خزینه)
۵۹۷۳۲. **شنیدی که دیدن بُوَد رایگان.** (کوش‌نامه: ۳۶۹۳)
۵۹۷۳۳. **شنیدی که زن اوسا سبوس می‌خورد، نمی‌دانستی که می‌مالید یا می‌جوید.** (فیروزکوهی)
۵۹۷۳۴. **شنیدیم ولی نشنیدیم.** (کمال‌خجندی؛ دیوان: ۱-۲/۷۴۹)
۵۹۷۳۵. **شنیدی نشنیدی.** (تهرانی)
۵۹۷۳۶. **شوخ چشمی زیان ایمان است.** (سنایی، شکورزاده)
۵۹۷۳۷. **شوخک‌ها بام به بام، خیک‌ها کار تمام.** (افغانی)
۵۹۷۳۸. **شوخی آخرش به جنگ کشیده می‌شود.** (لری)
۵۹۷۳۹. **شوخی از بهشت آمده.** (بهمنیاری، کوچه)
۵۹۷۴۰. **شوخی برادر جنگ است.** (هزاره‌ای)
۵۹۷۴۱. **شوخی به نزاع تبدیل می‌شود.** (آذری)
۵۹۷۴۲. **شوخی، تلخی و کدورت می‌آورد.** (گیلکی)
۵۹۷۴۳. **شوخی خرکی، یا گاز است یا لگد.** (سرخه‌ای، شوشتری، کردی)
۵۹۷۴۴. **شوخی خر، یا گوز است یا گاز.** (دامغانی)
۵۹۷۴۵. **شوخی، خودش جا دارد.** (آملی)
۵۹۷۴۶. **شوخی دستی نداریم.** (آذری)
۵۹۷۴۷. **شوخی، دشمن وقار انسان است.** (سخن)
۵۹۷۴۸. **شوخی را زیر لحاف می‌کنند.** (تهرانی، دهخدا)
۵۹۷۴۹. **شوخی رکیک کار اراذل و اوباش است.** (بهمنیاری)
۵۹۷۵۰. **شوخی زیاد وقار انسان را کم می‌کند (می‌برد).** (بهمنیاری)
۵۹۷۵۱. **شوخی شوخی، آخرش با چوب جدی.** (میانه‌ای)
۵۹۷۵۲. **شوخی شوخی، آخرش جدّی می‌شود.** (شکورزاده، عوام، کوچه، دهخدا)
۵۹۷۵۳. **شوخی شوخی، آخرش کلّه‌ی زاغ.** (هزاره‌ای)
۵۹۷۵۴. **شوخی شوخی است، گور بابات هم شوخی است؟** (قشقایی)
۵۹۷۵۵. **شوخی، شوخی سنگ پراندن هم شوخی؟** (کردی)
۵۹۷۵۶. **شوخی شوخی کار به‌جاهای باریک می‌کِشد.** (سخن)
۵۹۷۵۷. **شوخی شوخی، می‌کند از سر آدم پوستی.** (کوچه)
۵۹۷۵۸. **شوخی، قیچی (مقراض) محبّت است.** (شکورزاده)
۵۹۷۵۹. **شوخی که شوخی است، بی‌حرمتی هم شوخی است.** (لکی)
۵۹۷۶۰. **شوخی، مقدمه‌ی دعواست.** (خرّمی)
۵۹۷۶۱. **شوخی من و تو را کی دیده‌است؟** (رامسری)
۵۹۷۶۲. **شوخی و راستی از یک سوراخ درمی‌آیند.** (مازندرانی)
۵۹۷۶۳. **شوخی هیبت را کم می‌کند.** (خوزستانی)
۵۹۷۶۴. **شوخی یک سرش خوش است.** (بختیاری)
۵۹۷۶۵. **شود از صبر هر کاری به اتمام.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت۱۱۸۶)
۵۹۷۶۶. **شود از علم، زنده جان نادان.** (پوریای ولی، دهخدا)
۵۹۷۶۷. **شود انگشت پایت بند پایت.** (ویس و رامین: ۲۰۱)
۵۹۷۶۸. **شود بی‌اعتبار آیینه چون در زنگبار افتد.** (سالک‌قزوینی: ۲۵۲، تکمله)
۵۹۷۶۹. **شود بی‌درم، شاه بیدادگر.** (فردوسی، دهخدا)
۵۹۷۷۰. **شود پخته هر خام، امّا به صبر.** (قدسی مشهدی:۹۰۶)
۵۹۷۷۱. **شود تلخ‌تر، آن‌چه شیرین‌تر است.** (قدسی مشهدی:۹۴۴)
۵۹۷۷۲. **شود تیره، چون گیرد آیینه زنگ.** (قدسی مشهدی:۹۰۸)
۵۹۷۷۳. **شود درد پیری به مردن علاج.** (قدسی مشهدی:۹۲۲)
۵۹۷۷۴. **شود دل ز دیدار بیدارتر.** (فردوسی: ۹۲۲)
۵۹۷۷۵. **شود رمیده رمه چون شود گرفته شبان.** (قطران: ۳۴۰، امثال‌موزون، دهخدا)
۵۹۷۷۶. **شود رنجه، زد هر که بر کوه مشت.** (حزین لاهیجی؛ مثنوی‌ها)
۵۹۷۷۷. **شود زرد، وقت غروب، آفتاب.** (قدسی مشهدی:۹۲۳)
۵۹۷۷۸. **شود ز گوشه‌نشینی فزون رعونت نفس.** (صائب: ۸۲۹، امثال‌موزون)
۵۹۷۷۹. **شود سر خر و مرد در روز جنگ.** (اخگر، امثال‌موزون)
۵۹۷۸۰. **شود شود، نشود گو مشو، چه خواهد شد.** (خزینه، مثمر، هبله‌رودی)
۵۹۷۸۱. **شود عاقبت بچّه‌ی (بیضه‌ی) زاغ، زاغ.** (هاتفی، امثال‌موزون، شکورزاده)

۵۹۷۸۲. **شود عاقبت بچه‌ی گرگ، گرگ.** (شکورزاده، امثال‌موزون)

۵۹۷۸۳. **شود عیار بد و نیک در سفر ظاهر.** (صائب: ۲۴۲۱، تکمله)

۵۹۷۸۴. **شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب.** (فردوسی: ۵-۲۵۷/۴)

۵۹۷۸۵. **شود گزنده چو زنبور گشت خاک‌آلود.** (صائب: ۱۹۰۵، تکمله)

۵۹۷۸۶. **شورباپز را با طبیب فرق نمی‌گذارد.** (بهمنیاری)

۵۹۷۸۷. **شوربای مفت، مزّه نداره.** (افغانی)

۵۹۷۸۸. **شوربایی هست، بهتر از پلو.** (اهری)

۵۹۷۸۹. **شوربخت آن‌که او نخورد و نداد.** (رودکی؛ آثار و احوال: ۴۹۵، امثال‌موزون)

۵۹۷۹۰. **شوربخت از سرش، نیک‌بخت از پایش.** (ترکمنی)

۵۹۷۹۱. **شوربخت را کجا دیدی؟ پشت توپ سیاه.** (ترکمنی)

۵۹۷۹۲. **شورش (شوری و بی‌نمکیش) را در آورده.** (آذری، جیرفتی)

۵۹۷۹۳. **شور شیرین به سر هر که فتد، کوه‌کن است.** (همای شیرازی، اویسی۷۳۲)

۵۹۷۹۴. **شور کرده‌است، دلش شوهر می‌خواهد.** (عوام)

۵۹۷۹۵. **شوریده شور می‌کند، لِنتی* بی‌نمک.** (شهربابکی)

۵۹۷۹۶. **شوری شد و از خواب عدم دیده گشودیم / دیدیم که باقی است شب فتنه، غنودیم.** (محمّد غزالی: ۱۷۲۹، تکمله)

۵۹۷۹۷. **شوشی* نقد به از دنبه‌ی‌نسیه.** (تاجیکی)

۵۹۷۹۸. **شوق اگر رهبر شود، هر لب سخن‌پرور شود.** (افغانی)

۵۹۷۹۹. **شوقِ جان مستی دهد نه ذوق نان.** (قاآنی، دهخدا، شکورزاده)

۵۹۸۰۰. **شوق داری ذوق نداری، قفس داری کبک نداری.** (افغانی)

۵۹۸۰۱. **شوق در هر دل که باشد، رهبرش در کار نیست.** (صائب: ۶۳۶، امثال طبع هند، شکورزاده، مشمر، افغانی، دهخدا، خزینه)

۵۹۸۰۲. **شوقِ گل چیدن اگر داری سوی گلزار شو.** (هبله‌رودی، شکورزاده)

۵۹۸۰۳. **شوق لقمه در رخسار و زور آن در زانو است.** (آذری)

۵۹۸۰۴. **شوق منزل می‌کند نزدیک راه دور را.** (بیدل: ۹۵، امثال‌موزون)

۵۹۸۰۵. **شوکای ک..ن سفید است.** (مازندرانی)

۵۹۸۰۶. **شوکور* ندارد بپزد.** (گیلکی)

۵۹۸۰۷. **شوله‌ات*را بخور و پرده‌ات را بکوب (بکن).** (تاجیکی، هراتی، افغانی)

۵۹۸۰۸. **شولی*به سرم ریز که مجال خوردنم نیست.** (یزدی)

۵۹۸۰۹. **شولی*شلنگه، آدم می‌خوره می‌لنگه.** (یزدی)

۵۹۸۱۰. **شوم دنبالِ کار خویش گیرم.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۵۸)

۵۹۸۱۱. **شوم را به سوی شانس می‌برند، می‌گوید: «وای بدبخت شدم.»** (قصرقندی، بلوچی)

۵۹۸۱۲. **شونک‌گر*شوهر می‌خواهد.** (مازندرانی)

۵۹۸۱۳. **شوهر آتش و مرجوم*.** (دماوندی)

۵۹۸۱۴. **شوهر آدم، پیراهن آدم است.** (شکورزاده)

۵۹۸۱۵. **شوهرآدم شغال باشد، آردش توی تغار باشد.** (تهرانی)

۵۹۸۱۶. **شوهر آن زنی بمیرد که برادرشوهر نداشته‌باشد.** (لری)

۵۹۸۱۷. **شوهر آیینه‌ی‌شوهر است.** (آذری)

۵۹۸۱۸. **شوهر از بیرون می‌گیرم، فرزند از دامان، از کجا بیاورم برادر؟ از خانواده‌ی پدر.** (ایلامی)

۵۹۸۱۹. **شوهر از یک عیب نمی‌میرد.** (ترکمنی)

۵۹۸۲۰. **شوهر اگر بگردد رزقش گشاده می‌شود، زن اگر بگردد عیب اوست.** (ترکمنی)

۵۹۸۲۱. **شوهر اگر دل داشته‌باشد، کارش دشوار نیست.** (ترکمنی)

۵۹۸۲۲. **شوهر اگر شوهر باشد، زن شیر می‌شود.** (ترکمنی)

۵۹۸۲۳. **شوهر اگر شوهر نباشد زنش زمین سوخته‌ای بیش نیست.** (ترکمنی)

۵۹۸۲۴. **شوهر اگر یک پیراهنش دو تا شود، به فکر زن تازه می‌افتد.** (آذری)

۵۹۸۲۵. **شوهر با همّتش، مرغ با بالش.** (آذری)

۵۹۸۲۶. **شوهر باید، زود باید.** (آذری)

۵۹۸۲۷. **شوهر، بخت و بچّه طالع است و خدا به کمتر کسی می‌دهد.** (کندلوسی)

۵۹۸۲۸. **شوهر برای زادگاهش دلش تنگ می‌شود و سگ برای جایی که در آن‌جا سیر شده.** (ترکمنی)

۵۹۸۲۹. **شوهر بنده را پرسی، جامه‌ی‌حیوان می‌دوزد.** (دهخدا)

۵۹۸۳۰. **شوهر به میخ زن.** (بختیاری)

۵۹۸۳۱. **شوهر بیرون باشد، نانش توی خانه باشد.** (آذری)

۵۹۸۳۲. **شوهر بی‌مو بدتر از زنی است.** (شوشتری)

۵۹۸۳۳. **شوهر بی‌هنر چه می‌آورد؟ باتونه‌ی* تر.** (شوشتری، دزفولی)

۵۹۸۳۴. **شوهر پولش داخل خانه، خودش بیرون خانه.** (آذری)

۵۹۸۳۵. **شوهر پیر، شکر پنیر است.** (شکورزاده)
۵۹۸۳۶. **شوهر پیر شود بی‌احترام می‌شود، زن پیر شود از چشم می‌افتد.** (ترکمنی)
۵۹۸۳۷. **شوهر پیر می‌شود، دل پیر نمی‌شود.** (ترکمنی)
۵۹۸۳۸. **شوهرت شوهر باشد، خانه‌ات کنار سنگ باشه.** (بختیاری)
۵۹۸۳۹. **شوهرت که هوای تو را داشته‌باشد، چوب تو به فلان ستاره می‌رسد.** (نهاوندی)
۵۹۸۴۰. **شوهرت مرد جوانی، خانه‌ات در سرمه‌دانی.** (لری)
۵۹۸۴۱. **شوهرچیزی است که به موش بدهی، برایت انجیر خشک و مویز می‌آورد.** (سمنانی)
۵۹۸۴۲. **شوهر خدای کوچک زن است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۵۹۸۴۳. **شوهر خوارم کنه، همسایه پامالم کنه.** (یزدی)
۵۹۸۴۴. **شوهردار گریه می‌کند بی‌شوهر گریه می‌کند آن‌که چهل تا فاسق دارد سر راه را می‌بندد.** (قشقایی)
۵۹۸۴۵. **شوهردار می‌گرید، بی‌شوهر می‌گرید، آن‌که چهل معشوق دارد سیاه‌پوش است.** (قشقایی)
۵۹۸۴۶. **شوهردار هم گریه می‌کند، بی‌شوهر هم، آن‌که چهل بچّه دارد، از همه بیش‌تر.** (آذری)
۵۹۸۴۷. **شوهرداری آمد لب بوم، بی‌شوهری گفت: «یک خورده پول به من قرض من بده.»** (کرمانی، فرهنگ‌نامه)
۵۹۸۴۸. **شوهرداری، گلیم سیاه را سفید کردن است.** (سنگسری)
۵۹۸۴۹. **شوهرداری می‌آید نزد بیوه‌ای.** (سیستانی)
۵۹۸۵۰. **شوهرداری نان و پیاز، بی‌شوهریم نان و پیاز.** (جیرفتی)
۵۹۸۵۱. **شوهردوباره مثل کفش لنگه به لنگه است.** (بروجردی)
۵۹۸۵۲. **شوهردور، میدان وسیع و فراخ.** (آذری)
۵۹۸۵۳. **شوهر دیگر، کرایه‌ی‌خواهرشوهر نمی‌کند.** (لنجانی)
۵۹۸۵۴. **شوهر را از دوستانش بشناس، زن را نیز.** (ترکمنی)
۵۹۸۵۵. **شوهر رود جاری است، زن بند او.** (ترکمنی)
۵۹۸۵۶. **شوهر زن دیوانه نمیرد نه می‌داند بگوید، نه می‌داند گریه کند.** (بختیاری)
۵۹۸۵۷. **شوهر زنی باشی که از حمّام آمده و زن مردی باشی که از سفر برگشته.** (آذری)
۵۹۸۵۸. **شوهر ستون خانه، زن چراغ خانه.** (تاجیکی)
۵۹۸۵۹. **شوهر سست، زنش جلوه‌گر می‌شود.** (هزاره‌ای)
۵۹۸۶۰. **شوهر سیاهی، بهتر از روسیاهی.** (جیرفتی)
۵۹۸۶۱. **شوهرش باید انگشت‌های او را طلا بگیرد.** (آذری)
۵۹۸۶۲. **شوهرش را از برادرش تمیز نمی‌دهد.** (خوزستانی)
۵۹۸۶۳. **شوهرش را به بند تنبانش می‌بنده.** (شهربابکی)
۵۹۸۶۴. **شوهرش شوهر نیست، امّا دسته‌ی‌هاون خواهر شوهر اوست.** (دزفولی)
۵۹۸۶۵. **شوهر، شوهر است، اصل کار برادر شوهر است.** (لری)
۵۹۸۶۶. **شوهر، شوهر را می‌شناسد، زن شوهر را نمی‌شناسد.** (ترکمنی)
۵۹۸۶۷. **شوهر طاق اطاقه، قوم شوهر پایه‌ی‌طاق.** (تهرانی)
۵۹۸۶۸. **شوهر کار نمی‌کند، ابزار او کار می‌کند.** (ترکمنی)
۵۹۸۶۹. **شوهرکاه زردی باشد و به دیوار بچسبد.** (مرندی)
۵۹۸۷۰. **شوهرک جون دلک، برو زیر لحافش ببین چه خوبک.** (تهرانی)
۵۹۸۷۱. **شوهر کردم بخیسم نه بپوسم.** (لری، بختیاری)
۵۹۸۷۲. **شوهر کردم به عموزاده‌ام دلم خوش بود/ از این بخت بدم تریاک‌کش بود.** (پردنجانی)
۵۹۸۷۳. **شوهرکردم وسمه (بزک) کنم نه وصله.** (شکورزاده، حییم، دهخدا، عوام، خوانساری)
۵۹۸۷۴. **شوهر کردن آسان است، وصله کردن سخت.** (میانه‌ای)
۵۹۸۷۵. **شوهرکردن برگ گل است هرکس بداند، خانه‌داری مشکل است هرکس بتواند.** (بختیاری)
۵۹۸۷۶. **شوهر کردن خوب است، امّا قبا شستن سخت است.** (سیستانی)
۵۹۸۷۷. **شوهر کرده بیزار است، نکرده در انتظار.** (میانه‌ای)
۵۹۸۷۸. **شوهرکردی، دل خود را پرخون کردی.** (سیستانی)
۵۹۸۷۹. **شوهر که به زن علاقه ندارد می‌گوید: «الک می‌کنی ک..نت می‌جنبد.»** (دزفولی)
۵۹۸۸۰. **شوهر که رویش باز شود چوب تنیر* هم رویش باز می‌شود.** (نهبندانی)
۵۹۸۸۱. **شوهر که موافق میلم نیست، خانه گذاشتن برایم مشکل است.** (بختیاری)
۵۹۸۸۲. **شوهرکه نه در خورِ زن باشد، ناکرده اولی‌تر.** (مرزبان‌نامه: ۱۲۵، شکورزاده، دهخدا)
۵۹۸۸۳. **شوهر که نیست، شام غریبانه.** (شیرازی)
۵۹۸۸۴. **شوهر گدا باشد، ولی بی‌مادر نی.** (افغانی)
۵۹۸۸۵. **شوهر گفت: «این‌جان من است (زنم)، این هم مادرم، و این انگلم که به ک..نم چسبیده (مادرزنم) است.»** (گیلکی)
۵۹۸۸۶. **شوهر گل و خشو* خار است.** (افغانی)
۵۹۸۸۷. **شوهرم برود کاروان‌سرا، نانش بیاید حرمسرا.** (دهخدا، حییم، شکورزاده)

۵۹۸۸۸. **شوهرم تحویلم گرفت، همه‌ی عالم تحویلم می‌گیرد.** (ترکمنی)

۵۹۸۸۹. **شوهر مثل خاکشیر می‌ماند، آن‌قدر باید بشوریش تا پاک شود.** (تهرانی)

۵۹۸۹۰. **شوهر مثل نخ ابریشم است، وقتی گره خورد دیگر باز نمی‌شود.** (آذری)

۵۹۸۹۱. **شوهرم جوون باشد، آردم تو سُرمه دون باشد.** (شکورزاده، بافقی)

۵۹۸۹۲. **شوهرم خراط باشد، جانم راحت باشد.** (مازندرانی)

۵۹۸۹۳. **شوهرم دل‌خواه و دوست‌داشتنی باشد، جایم زیر بوته باشد.** (آذری)

۵۹۸۹۴. **شوهرم رفت الوند برای آوردن خیار، ای خدا مرگش را بیار.** (مازندرانی)

۵۹۸۹۵. **شوهرم زنده باشد، بگذار آرد جو هم در خانه‌ام نباشد.** (لری)

۵۹۸۹۶. **شوهرم شغال باشد، نانم (آردم) در تغار باشد.** (دهخدا، حییم، عوام، شکورزاده، گلبافی، مهریزی، بختیاری)

۵۹۸۹۷. **شوهرم شغال باشه، دستم (نانم) تو تغار باشه/ شوهرم توره (توله) باشه، دستم (آردم) تو دوره باشه.** (سیرجانی، کرمانی)

۵۹۸۹۸. **شوهرم کتکم می‌زند که لاغری، مادر شوهرم می‌زند که پرخوری.** (بختیاری، دیلم‌ولیراوی)

۵۹۸۹۹. **شوهرم مجلسی باشد، بگو نانم زیر هسین* (تشت) باشد.** (لارستانی)

۵۹۹۰۰. **شوهر من اگر مرد بود، چرا رنگِ رُخم زرد بود؟** (شکورزاده)

۵۹۹۰۱. **شوهر، موی و روی وفا ندارند.** (هراتی)

۵۹۹۰۲. **شوهر می‌زند که چاقی، فاسق می‌زند که لاغری.** (سمنانی)

۵۹۹۰۳. **شوهر می‌زند که خیلی خوردی، مُصاب* می‌زند که کم خوردی.** (زرقانی)

۵۹۹۰۴. **شوهر ندارم دعوایم بکند، بچّه ندارم گریه کند.** (آذری)

۵۹۹۰۵. **شوهر ندارم مرا زند، ناسزا گوید، آردی ندارم باد ببرد.** (آذری)

۵۹۹۰۶. **شوهر نزد زن محبوب است.** (افغانی)

۵۹۹۰۷. **شوهر نکرده، بچّه نزاییده، نامش را علی‌رضا گذاشته.** (آملی)

۵۹۹۰۸. **شوهر ننه خوب است امّا برای همسایه.** (گیلکی)

۵۹۹۰۹. **شوهر نیست، گور است.** (آذری)

۵۹۹۱۰. **شوهرهای امروزی دشمن کور کنند.** (کرمانی)

۵۹۹۱۱. **شوهر هم می‌خواهد، زود هم باشد، شب جمعه هم باشد.** (بهبهانی، آذری)

۵۹۹۱۲. **شوهر هم می‌خواهد و دردش هم می‌آید.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد)

۵۹۹۱۳. **شوهر هنوز ندیده، فاسق را دیر است.** (سمنانی)

۵۹۹۱۴. **شوهری به دستوری زن باشد.** (سمک‌عیّار: ۳۶۷/۵)

۵۹۹۱۵. **شوهری پیدا شد برای دخترم، اوّل خودم واجب‌ترم.** (کرمانی)

۵۹۹۱۶. **شوهری پیدا شد برای دخترم، خودم از دخترم سوخته‌ترم.** (سیرجانی)

۵۹۹۱۷. **شوهری دارم که نود سالشه، ریش سفیدش تا پر شالشه، سه زن داره بازم دلش زن می‌خواد.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)

۵۹۹۱۸. **شوهری دارم معامله کُنه، چُس و گوزن و همور* کُنه.** (دلیجانی)

۵۹۹۱۹. **شوهری که از فقر به ثروت رسیده، از دست بخل خود سیر غذا نمی‌خورد.** (ترکمنی)

۵۹۹۲۰. **شوهری که زنش را نمی‌خواهد، هفت همسایه آتشی هم به او نمی‌دهند.** (شوشتری)

۵۹۹۲۱. **شوهری ندارم که مرا بزند و یا فحشم بدهد و خانه‌ای ندارم که سیل ببرد.** (آذری)

۵۹۹۲۲. **شویت نان‌آور باشد، خانه‌ات بُن صخره.** (بختیاری)

۵۹۹۲۳. **شوید را توی ک..ن خر بپاشی، سبز می‌شود.** (تایبادی)

۵۹۹۲۴. **شوی دوشیزه، دوشیزه باید.** (دهخدا)

۵۹۹۲۵. **شویِ زن زشت‌روی، نابینا (نازیبا) بِهْ.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۷، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، دهخدا، خزینه، تکمله، بهمنیاری)

۵۹۹۲۶. **شوی زن نوجوان اگر پیر بود / چون پیر بود همیشه دلگیر بود.** (افغانی)

۵۹۹۲۷. **شوی نشاید زبونِ دمدمه‌ی‌زن.** (نزاری قهستانی، شکورزاده، دهخدا)

۵۹۹۲۸. **شویی که به‌جادو شود، بچّه‌ای که به دارو شود.** (بیرجندی)

۵۹۹۲۹. **شهاب آسمان (سنگ)، بر سر ما افتاد؟** (گیلکی، مازندرانی)

۵۹۹۳۰. **شهادت بهتر از مرگ.** (تکمله)

۵۹۹۳۱. **شه اگر لطف بی‌عدد راند/ بنده باید که حد خود داند.** (بهمنیاری)

۵۹۹۳۲. **شهان دانند باز ماده از نر.** (ویس و رامین: ۱۹۲، دهخدا)

۵۹۹۳۳. **شه به ما کرده عطا (فرستاده به ما) حاکم فلفل‌نمکی / نه به آن شوری شور و نه به این بی‌نمکی.** (عوام، افغانی)

۵۹۹۳۴. **شهپر زاغ و زغن زیبای صید و قید نیست.** (حافظ؛ دیوان:۳۲۸، دهخدا)

۵۹۹۳۵. **شهپر طاووس را آخر مگس ران می‌کنند.** (صائب: ۱۲۷۳، تکمله)
۵۹۹۳۶. **شه چو ظالم بوَد نپاید دیر.** (سنایی، شکورزاده)
۵۹۹۳۷. **شهد خواهی آتشی زن خانه‌ی‌زنبور را (آتش اندر خانه‌ی‌زنبور زن).** (بیدل: ۹۵، امثال‌موزون، افغانی)
۵۹۹۳۸. **شهد در کوزه و در روزن زنبور یکی است.** (صائب: ۲۲۷، امثال‌موزون)
۵۹۹۳۹. **شهد را به شکر بزنی شیرین‌تر می‌شود.** (افغانی)
۵۹۹۴۰. **شهد نتوان در میان خانه‌ی‌زنبور خورد.** (صائب: ۱۱۷۸، امثال‌موزون)
۵۹۹۴۱. **شه را نخست، خِرَد باید و رأی و راه درست.** (گرشاسب‌نامه: ۳۴۲)
۵۹۹۴۲. **شهر بِل‌بِشواست، بده و برو.** (تهرانی)
۵۹۹۴۳. **شهر بی‌بازخواست است.** (هزاره‌ای، افغانی)
۵۹۹۴۴. **شهرت، آفت است و همه آن خواهند و خمول*، راحت است و همه از آن گریزند.** (کیمیای سعادت: ۱۰۴۱، تکمله)
۵۹۹۴۵. **شهرت به انسان زینت نمی‌دهد، انسان است که به نامش زینت می‌بخشد.** (آذری)
۵۹۹۴۶. **شهرتِ بـه شرّ بِهْ کـه گمنامی.** (کیمیای سعادت، شکورزاده، دهخدا)
۵۹۹۴۷. **شهر ترکمن، خانه‌ی‌اوست.** (ترکمنی)
۵۹۹۴۸. **شهرتش به پایان رسیده.** (قشقایی)
۵۹۹۴۹. **شهر خربزه است.** (هبله‌رودی، مشمر، افغانی)
۵۹۹۵۰. **شهر خربزه، هرکه قدش به چوب دار برابر شد، بدارش می‌زنند.** (افغانی)
۵۹۹۵۱. **شهر دیده، تعوید لازم ندارد.** (آذری)
۵۹۹۵۲. **شهر دیوانه کند مردم صحرایی را.** (سالک‌قزوینی: ۷۸۶، تکمله)
۵۹۹۵۳. **شهرزده‌شده، بیماری سوفال سر گرفته.** (گیلکی)
۵۹۹۵۴. **شهر زندان بود از خانه به تنگ آمده را.** (صائب: ۲۷۱، تکمله)
۵۹۹۵۵. **شهر فرنگ است، از همه رنگ است.** (دهخدا، آذری، تهرانی، شکورزاده)
۵۹۹۵۶. **شهر کوران.** (کاوش)
۵۹۹۵۷. **شهر ما فردا پُر از شکّر شود / شکّر ارزان است ارزان‌تر شود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۶۲/۳، شکورزاده)
۵۹۹۵۸. **شهر می‌روی پول بردار، ده می‌روی چوب بردار.** (بختیاری)
۵۹۹۵۹. **شهر می‌روی خراب است، ده می‌روی خراب است.** (زرقانی)
۵۹۹۶۰. **شهر ناپرسان است.** (دهخدا، افغانی)
۵۹۹۶۱. **شهر ناپرسان، دم غنیمت.** (افغانی)
۵۹۹۶۲. **شهر نی که می‌روی، سوار نی شو.** (دلیجانی)
۵۹۹۶۳. **شهر و آشوب، پیرزن در حال کندن موهای زهار است.** (لری)
۵۹۹۶۴. **شهرها در حسرت زیبایی بغداد ساخته‌شده‌اند.** (لکی)
۵۹۹۶۵. **شهرها را گشته، دوران دیده.** (ایلامی)
۵۹۹۶۶. **شهرها گردیده، زیاد دروغ می‌گویند.** (کردی)
۵۹۹۶۷. **شهر هِرت است.** (عوام، کاوش)
۵۹۹۶۸. **شهری آداب و رسوم مخصوص به خود را دارد.** (لکی)
۵۹۹۶۹. **شهری است وجود آدمی‌زاد / بر باد نهاده شهر بنیاد.** (عطّار؛ دیوان: ۸۵۰)
۵۹۹۷۰. **شهری به این شلوغی، قابله می‌خواهد موهای زهار را ازاله کند.** (شوشتری)
۵۹۹۷۱. **شهری به این شلوغی و پیرزنی مشغول رفت و روب است.** (لری)
۵۹۹۷۲. **شهری در آشوبی، پیرزنی در هولی*.** (لکی)
۵۹۹۷۳. **شهری را که برای خرسی خراب نمی‌کنند.** (بروجردی)
۵۹۹۷۴. **شهری را که شغال می‌بندد و موش باز می‌کند شهر نیست.** (مازندرانی)
۵۹۹۷۵. **شهر یک چشمان روی، یک چشم شو.** (دهخدا، حییم، عوام، شکورزاده، تاجیکی)
۵۹۹۷۶. **شهری که تفنگش چوبیه، حکومتش با نایب دوغیه.** (شکورزاده)
۵۹۹۷۷. **شهری که شتر یکی دوقاز است، شتر قیمت واقعی ندارد.** (عوام)
۵۹۹۷۸. **شهری که کلید دروازه‌اش از شاخه‌های باریک مو باشد، باید به آن شهر شاشید.** (سمنانی)
۵۹۹۷۹. **شهری که ندارد ریش‌سفید، به بز می‌گویند شیخِ‌مفید.** (ابریشمی)
۵۹۹۸۰. **شهری و رسمی.** (اصفهانی، زرقانی، شیرازی)
۵۹۹۸۱. **شه که عادل بود ز قحط منال.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۸۱)
۵۹۹۸۲. **شه موله* دنبال چربی می‌رود.** (سرخه‌ای)
۵۹۹۸۳. **شه نیک با کامرانی بود.** (اسدی:۴۳۵)
۵۹۹۸۴. **شهوت دختر زود خاموش می‌شود، وای به روزی که بیوه‌زن هوس شوهر کند.** (آذری)
۵۹۹۸۵. **شهید خربزه را روز حشر پرسش نیست.** (شکورزاده)
۵۹۹۸۶. **شهید را چه تفاوت اگر کفن نرسد؟** (امیرخسرو دهلوی: ۱۰۱۱، تکمله)
۵۹۹۸۷. **شهید راه ک.. خر.** (تهرانی)
۵۹۹۸۸. **شهید ک.. خر شدن چه ضرور.** (بهمنیاری)
۵۹۹۸۹. **شهید ناشده جنّت می‌خواهد.** (افغانی)

۵۹۹۹۰. **شـهی گرچـه یـک روز باشـد خـوش اسـت.** (گرشاسب‌نامه: ۲۱۱، دهخدا)
۵۹۹۹۱. **شیء بی‌ارزش، به صاحب و فروشنده‌اش برگشت می‌خورد.** (دیلم‌ولیراوی)
۵۹۹۹۲. **شیار کج از گاو بزرگ است.** (لری)
۵۹۹۹۳. **شیار کـردن و شـخم زدن همـه‌اش یـک فرزنـد است.** (آذری)
۵۹۹۹۴. **شیار و شخم، همه‌اش با یک تخم.** (آذری)
۵۹۹۹۵. **شیافست و ک..ن مخنث.** (نامه‌ی‌داستان)
۵۹۹۹۶. **شیپورچی یزید و طبّال امام حسین.** (سخن)
۵۹۹۹۷. **شیپور، شیپور، کرم خاکی هم شیپور.** (فیروزکوهی)
۵۹۹۹۸. **شیت (دیوانه) آن شیت است کـه خـوی بـرادر خودش را نداند.** (کردی‌کرمانشاهی)
۵۹۹۹۹. **شیخ، بندول شوربا بود.** (امثال)
۶۰۰۰۰. **شیخ چغندر*در این میانه چه مـی‌خواهـد؟ (چـه کار می‌کند).** (بهمنیاری، عوام)
۶۰۰۰۱. **شـیخ را خـاک گـویی، خـاک مـی‌گویـد: «بـلا گوی.»** (تاجیکی)
۶۰۰۰۲. **شیخ را مریدانش شیخ ساخته.** (افغانی)
۶۰۰۰۳. **شیخ را هنر نیست، خانقاه (منبـرش) تنـگ اسـت.** (تاجیکی)
۶۰۰۰۴. **شیخ زنگوله به پاست.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا، حییم)
۶۰۰۰۵. **شـیخ سـعدی گفـت: «از مـا نخـورده باشـی.»** (سروستانی)
۶۰۰۰۶. **شیخ سعدی وای به حالت / زنت دست مردم به از مالت.** (بوشهری)
۶۰۰۰۷. **شیخ، شیخ منست، کرامتش را می‌دانم.** (اهری)
۶۰۰۰۸. **شیخ شـیطان، مـلاّ تکبـت، کدخـدا دزد و قاضـی رشوه‌ای.** (بختیاری)
۶۰۰۰۹. **شیخ‌علی خان زنگنه وزیر شاه سلیمان صفوی بـود یا وزیر کریم‌خان زند؟** (شکورزاده)
۶۰۰۱۰. **شیخ علی، کشکت را بساب.** (امثال)
۶۰۰۱۱. **شیخ کجا و کار بزرگ کجا؟ شیخ*فشنگش را داد و تنباکو گرفت.** (لری)
۶۰۰۱۲. **شیخ ک..ن سیاه.** (کردی)
۶۰۰۱۳. **شیخ گفتا شوخ پنهان کردن است.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۴۴۶)
۶۰۰۱۴. **شیخ مگیر که شق می‌شود.** (مثمر)
۶۰۰۱۵. **شیخ منتظر آش است.** (بختیاری)
۶۰۰۱۶. **شیخ نمد پاست می‌ترسـد مورچـه‌هـا، لـه شـوند.** (کرمانی)
۶۰۰۱۷. **شیخ و باباست.** (هبله‌رودی)
۶۰۰۱۸. **شیخ و ما با مست شمشیر دو دست.** (مثمر)
۶۰۰۱۹. **شیخ‌ها زیاد، بزغاله‌ها کم.** (بختیاری)
۶۰۰۲۰. **شیخه هنرش نی لنگرش تنگه.** (تاجیکی)
۶۰۰۲۱. **شیخی که گوشت قربانی (تحفه) می‌خـورد، بایـد قدرت قضاوت نیز داشته‌باشد.** (آذری)
۶۰۰۲۲. **شیدا از رخش پیدا.** (افغانی)
۶۰۰۲۳. **شـیرِ آدمـی‌دَر، بهتـر کـه پادشـاه سـتمگر.** (عـوام، شکورزاده، حییم)
۶۰۰۲۴. **شیر آمده‌ای یا روباه؟** (سـمک‌عیّـار: ۱۰۰/۱، هـزاره‌ای، کوچه)
۶۰۰۲۵. **شیر آمدی که چنین دیر آمدی؟** (سمک عیار:۵/ ۵۳)
۶۰۰۲۶. **شیر آهو خورده.** (سیرجانی)
۶۰۰۲۷. **شیراز است و هرچه دل بخواهد.** (لری)
۶۰۰۲۸. **شیر از بز نر شبان تواند دوشید.** (قدسی مـشهدی:۷۳۴، تکمله)
۶۰۰۲۹. **شیر از بز یک ساله می‌خواهد و پشم هـم از مـیش دو سال.** (بختیاری)
۶۰۰۳۰. **شیر از بیشه بیـرون بیایـد، مـی‌خواهـد نـر باشـد می‌خواهد ماده.** (بختیاری)
۶۰۰۳۱. **شیر از پستانش می‌آید.** (فسایی)
۶۰۰۳۲. **شیر از پستان مادر خـورده‌ی آدم، بـالا مـی‌آیـد.** (گیلکی)
۶۰۰۳۳. **شیراز دست کمی از اصفهان ندارد.** (لری)
۶۰۰۳۴. **شیر از شیرخانه می‌کشد، گاو از رودخانه.** (کرمانی)
۶۰۰۳۵. **شیر از شیر نمی‌ترسـد، قـوم و خـویش از قـوم و خویش.** (گلپایگانی)
۶۰۰۳۶. **شـیر از شیـشک مجـوی و پـشم از ورنـدیل*.** (بختیاری)
۶۰۰۳۷. **شیر از علف است و مسکه از ماست.** (سیستانی)
۶۰۰۳۸. **شیر از کوه، روباه از دشت.** (بیرجندی)
۶۰۰۳۹. **شیر از گوسفند یک سـاله و پـشم از بـرّه مخـواه.** (بختیاری)
۶۰۰۴۰. **شیر از مادر خورده، از بن ناخن آدم درمی‌آیـد.** (گیلکی)
۶۰۰۴۱. **شیر از مورچه می‌گریزد.** (دهخـدا، حییم، بهمنیـاری، افغانی، هبله‌رودی، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۶۰۰۴۲. **شیرازه‌اش از هم گسیخته.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۰۰۴۳. **شیرازی شیرین‌گفتار با نمک است و خوش‌گفتـار.** (شیرازی)
۶۰۰۴۴. **شیر است و شیر.** (امثال)
۶۰۰۴۵. **شیر اگر آدم را پاره کنـد، بهتـر از آن اسـت کـه گرگ نیش باز کند.** (کاشانی)
۶۰۰۴۶. **شیر اگر از گرسنگی هم بمیرد، پس‌مانده‌ی سـگ را نمی‌خورد.** (بویراحمدی)

۶۰۰۴۷. **شیر اگر از گرسنگی هم بمیرد، هیچ‌وقت چشم به دست روباه نمی‌دوزد.** (خویی)
۶۰۰۴۸. **شیر اگر پیر هم شود، خوراک گرگ نمی‌شود.** (مازندرانی)
۶۰۰۴۹. **شیر اگرچه بدبخت و افتاده باشد، هیچ‌وقت میهمان روباه نمی‌شود.** (بلوچی)
۶۰۰۵۰. **شیر اگر مفلوج گردد، همچنان از سگ (خر) به است.** (سعدی؛ کلیات: ۶۸۷، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۶۰۰۵۱. **شیر امروز داستان خنده‌دار می‌گفت، خر فردایش می‌خندید.** (لری)
۶۰۰۵۲. **شیر امیری، سگ دربان مباش.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۷۲، بهمنیاری)
۶۰۰۵۳. **شیر انسان را نخورده.** (افغانی)
۶۰۰۵۴. **شیر با آن همه‌یال و کوپالش جلو که می‌رود گاهی برمی‌گردد به پشت‌سرش نگاه می‌کند.** (رامسری)
۶۰۰۵۵. **شیر با صلوات از بیشه بیرون نمی‌آید.** (قشقایی)
۶۰۰۵۶. **شیر باغی است یا شیر پشمین؟** (نامه‌ی‌داستان)
۶۰۰۵۷. **شیر بالا می‌رود و روباه پایین می‌آید.** (لری)
۶۰۰۵۸. **شیر بالش نشد چو شیر عرین.** (انوری: ۳۹۴، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۰۰۵۹. **شیربان که شیر را باز می‌کند خودش هم قلاده به گردنش می‌اندازد.** (بهمنیاری، کوچه)
۶۰۰۶۰. **شیر برایش فرو داده است.** (کردی)
۶۰۰۶۱. **شیر برفی، (برفین).** (تکمله، دهخدا)
۶۰۰۶۲. **شیر برفی خود را ساخته.** (افغانی)
۶۰۰۶۳. **شیر برفین را چه قدرت، نقش رستم را چه زور؟** (صابر همدانی، تکمله)
۶۰۰۶۴. **شیر برفین را نباشد قوّت شیر عرین.** (امیدی، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۶۰۰۶۵. **شیربرنج به این کلفتی.** (آذری)
۶۰۰۶۶. **شیربرنجِ عُمَر.** (شرح زندگانی من/۳/۱۸۷)
۶۰۰۶۷. **شیربرنج گرم و چایده، عروس داماد را زاییده.** (ایزدخواستی)
۶۰۰۶۸. **شیربرنج نور است، شیره که در آن می‌ریزی علی نور است.** (اشتهاردی)
۶۰۰۶۹. **شیربرنج و پیازداغ.** (سمنانی)
۶۰۰۷۰. **شیربرنج و گوشت از دارایی باشد.** (بختیاری)
۶۰۰۷۱. **شیر بز، مال بزغاله.** (تهرانی)
۶۰۰۷۲. **شیر به آزمایش دلیر شود.** (سخن)
۶۰۰۷۳. **شیر بی‌دم و سر و اشکم که دید.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۰۰۱/۱، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، عوام، شکورزاده، کوچه)
۶۰۰۷۴. **شیر بیرون، روباه خانه.** (افغانی)
۶۰۰۷۵. **شیر بیشه از نی نترسد.** (افغانی)
۶۰۰۷۶. **شیر بیشه، نر و ماده ندارد.** (دهخدا، عوام)
۶۰۰۷۷. **شیر بی‌یال و دُم و اشکم شده.** (ایرج‌میرزا: ۱۲۳)
۶۰۰۷۸. **شیرِ پُر بی‌آب هم تعریفی ندارد.** (کوچه)
۶۰۰۷۹. **شیر پشمین از برای کد*کنند.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۲۱/۱، امثال‌موزون)
۶۰۰۸۰. **شیر پلو مرا سوزانده، ماست پلو را فوت می‌زنم، می‌خورم.** (گیلکی)
۶۰۰۸۱. **شیرِ پند از مِهر جوشد وز صفا.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵۷/۱)
۶۰۰۸۲. **شیر پیر شود، موش هم با دُمش بازی می‌کند.** (رامسری)
۶۰۰۸۳. **شیر تا گرسنه نشود شکار نمی‌کند.** (حییم، دهخدا، عوام، هراتی، شاهد)
۶۰۰۸۴. **شیرت بدره به از آن که روباهت بنوازه (ببره).** (خرابات، شهر بابکی)
۶۰۰۸۵. **شیرت خشک می‌شود.** (کرمانی)
۶۰۰۸۶. **شیرِ ترش ماست نمی‌شود، چوبِ خم راست.** (مازندرانی)
۶۰۰۸۷. **شیر تقاضای خودش را دارد.** (دهخدا)
۶۰۰۸۸. **شیر تو را بخورد بهتر از روباه است.** (بختیاری)
۶۰۰۸۹. **شیر تو همیشه در حال سررفتن است.** (رامسری)
۶۰۰۹۰. **شیر جوش به بچّه‌ات مده.** (کرمانی)
۶۰۰۹۱. **شیر چون پیر شود، در ک..ن او مورچه لانه می‌گذارد.** (آذری)
۶۰۰۹۲. **شیر چو نخجیر بیند، بغرّد دلیر.** (فردوسی: ۸۲۶، دهخدا)
۶۰۰۹۳. **شیر حلال، آب حرام را جذب نمی‌کند.** (افغانی)
۶۰۰۹۴. **شیر حلال خورده.** (افغانی)
۶۰۰۹۵. **شیر خانه، روباه بیرون (صحرا، میدان).** (افغانی، دامغانی، سیستانی، هزاره‌ای، بیرجندی)
۶۰۰۹۶. **شیر خر خورده‌است.** (سمنانی)
۶۰۰۹۷. **شیر خر خورده*، مغز خر دارد.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۶۰۰۹۸. **شیرخشت خوردنت چیه؟ جگرک خوردنت چی چیه؟.** (شیرازی)
۶۰۰۹۹. **شیر خشت می‌گیرند.** (دهخدا)
۶۰۱۰۰. **شیر خشتی مزاج است.** (دهخدا، بهمنیاری، شیرازی)
۶۰۱۰۱. **شیر خفته را با تفنگ شکار می‌کند.** (رامسری)
۶۰۱۰۲. **شیر خفته را روباه عاجز تواند کرد.** (سمک‌عیّار: ۱۴۲/۱، شکورزاده)
۶۰۱۰۳. **شیرخواره کی شناسد ذوق لوت*؟** (مولوی؛ مثنوی: ۳/ ۳۰۲۰، دهخدا، امثال‌موزون)

۶۰۱۰۴. **شیر خود شیر است اگر در دشت اگر در مرغزار.** (ملک‌الشعرابهار، دهخدا، امثال‌موزون)

۶۰۱۰۵. **شیر داخل جوله*خراج زمین نمی‌شود.** (مازندرانی)

۶۰۱۰۶. **شیردانش را در می‌آورد.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۰۱۰۷. **شیر در بیشه نبود و روباه آمد و هرچه خواست کرد.** (سمک‌عیّار: ۴۷/۵)

۶۰۱۰۸. **شیر در خشم و رشته یکتا هست.** (انوری: ۵۶۰)

۶۰۱۰۹. **شیر در زنجیر را می‌زند، خیال می‌کند تهمتن است.** (تهرانی، فرهنگ‌نامه)

۶۰۱۱۰. **شیر در سینه‌اش جمع شد.** (نهاوندی)

۶۰۱۱۱. **شیر در قطار دیگران خوش می‌نماید.** (هبله‌رودی)

۶۰۱۱۲. **شیر در میان چهار روباه ضعیف است.** (بختیاری)

۶۰۱۱۳. **شیر درنده را از روی نشانش می‌کشند.** (ایلامی)

۶۰۱۱۴. **شیر دلانند در این مرغزار/ بگذر و پیشانی شیران مخار.** (خواجوی‌کرمانی، فرهنگ‌نامه)

۶۰۱۱۵. **شیر، دلگیر نگردد ز نیستان هرگز.** (صائب: ۲۳۱۰، امثال‌موزون)

۶۰۱۱۶. **شیر دور میدان وسیع.** (افغانی)

۶۰۱۱۷. **شیر دوشیده‌شده دیگر به پستان بر نمی‌گردد.** (فرهنگ‌نامه)

۶۰۱۱۸. **شیردهانش را سوزانده، فوت به ماست می‌کند.** (شیرازی، بوشهری، قشقایی)

۶۰۱۱۹. **شیر را از شیرخانه بیرون می‌کشد، گاو را از رودخانه.** (کرمانی)

۶۰۱۲۰. **شیر را از مور صد زخم است.** (جمال‌الدین عبدالرزاق: ۱۶۲، شکورزاده)

۶۰۱۲۱. **شیر را بچّه همی‌ماند بدو.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۰۲/۲، امثال‌موزون، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، حییم، نامه‌ی‌داستان)

۶۰۱۲۲. **شیر را به دست گربه می‌سپاری؟** (لری)

۶۰۱۲۳. **شیر را جوشاندم حتی کف آن‌را هم نلیسیده‌ام.** (دلیجانی)

۶۰۱۲۴. **شیر را خوردیم، دوغ را فوت کردیم.** (بختیاری)

۶۰۱۲۵. **شیر را در وقت خفتن دست و بازو متکاست.** (سلیم، امثال‌موزون)

۶۰۱۲۶. **شیر را زنجیر می‌کنند نه روباه را.** (لری)

۶۰۱۲۷. **شیر را سلسله درگردن و روبَه همه شب / فارغ البال به اطراف دمن می‌گردد.** (شکورزاده، دهخدا)

۶۰۱۲۸. **شیر را که اسیر کنند، تدبیر زنجیر کنند.** (مقامات حمیدی، دهخدا)

۶۰۱۲۹. **شیر را می‌دهی، لگدش نزن.** (لری)

۶۰۱۳۰. **شیر را نر و ماده یکی است.** (آذری)

۶۰۱۳۱. **شیر رفت زندان، شغال آمد به میدان.** (مازندرانی)

۶۰۱۳۲. **شیر رفت و روباه برگشت.** (بیرجندی)

۶۰۱۳۳. **شیر، روباه را نیازارد.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۴۹)

۶۰۱۳۴. **شیر ریختی، شکر نریز.** (مازندرانی)

۶۰۱۳۵. **شیر زچه، حقّ بچّه.** (افغانی)

۶۰۱۳۶. **شیر زد، روباه خورد.** (افغانی)

۶۰۱۳۷. **شیر زنجیری ز شیر بیشه کم صولت‌تر است.** (علی‌شیر نوایی، دهخدا، شکورزاده)

۶۰۱۳۸. **شیر سرخیم و افعی سیه‌ایم.** (حافظ: ۲۶۳)

۶۰۱۳۹. **شیر سفید خودم را به تو نمی‌بخشم.** (هزاره‌ای)

۶۰۱۴۰. **شیر سکّه‌ی ما، ماده شیر است.** (آذری)

۶۰۱۴۱. **شیر سگ خورده.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۰۱۴۲. **شیر سوخته‌است.** (هزاره‌ای)

۶۰۱۴۳. **شیر شادُروان*است.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا، شاهد)

۶۰۱۴۴. **شیر شادرُوان کجا ماند به شیر مرغزار؟** (دهخدا)

۶۰۱۴۵. **شیرش به پستانش فرار کرده.** (آذری)

۶۰۱۴۶. **شیر شتر خورده و دیدار عرب دیده.** (افغانی)

۶۰۱۴۷. **شیرش جوش می‌زند.** (بختیاری)

۶۰۱۴۸. **شیرش داده‌اند، پندش نداده‌اند.** (زرقانی)

۶۰۱۴۹. **شیرش سرریزشده.** (آذری)

۶۰۱۵۰. **شیر شکار گردید ولی نصیب شغال شد.** (مازندرانی)

۶۰۱۵۱. **شیر شکار می‌کند کرکس و کلاغ آن‌را می‌خورند.** (لری)

۶۰۱۵۲. **شیر شکر نمی‌شود، داماد پسر نمی‌شود.** (مازندرانی)

۶۰۱۵۳. **شیر شکستم دهد بهتر که روباه بخورد مرا.** (کردی)

۶۰۱۵۴. **شیر شو دلاور، سخن بگو برابر.** (لارستانی)

۶۰۱۵۵. **شیر شو، کشته‌ی‌دست خود بخور.** (افغانی)

۶۰۱۵۶. **شیر شیر است، اگر ماده اگر نر باشد.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، خوانساری، دزفولی)

۶۰۱۵۷. **شیر شیران خورده‌است.** (خوزستانی)

۶۰۱۵۸. **شیر، شیر را پیدا می‌کند.** (آذری)

۶۰۱۵۹. **شیر طعمه‌ی‌خود را گنده (گندیده) می‌خورد.** (بهمنیاری)

۶۰۱۶۰. **شیر عرین کجا نگرد سوی لاغری.** (ظهیر فاریابی، امثال‌موزون، دهخدا)

۶۰۱۶۱. **شیر عَلَم است.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا)

۶۰۱۶۲. **شیر عَلَمْ کی بود (شود) همسر (همبر) شیر ژیان؟** (خاقانی؛ دیوان: ۳۵۲، حییم، دهخدا)

۶۰۱۶۳. **شیرعلی، شیر تو را بخورد گفت: «نه من به بیشه می‌روم که شیر مرا بخورد، نه شیر از بیشه بیرون می‌آید.»** (بختیاری)

۶۰۱۶۴. **شیرعلی، شیر تو را بخورد.** (کردی کلهری)

۶۰۱۶۵. **شیر غم به بچّه‌ات نده.** (جیرفتی)

۶۰۱۶۶. **شیر قالین*دگر و شیر نیستان دگر است.** (غنی کشمیری؛ دیوان: ۶۴، خزینه، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، افغانی)
۶۰۱۶۷. **شیر کجا باشد جز در عرین.** (ناصرخسرو: ۴۵۷)
۶۰۱۶۸. **شیر کجاست؟ سر تل.** (یزدی)
۶۰۱۶۹. **شیر کُشک بوده.** (جیرفتی)
۶۰۱۷۰. **شیر کم زهره، جایش در بیشه نیست.** (دزفولی)
۶۰۱۷۱. **شیر کولی خورده نه شیر مادر.** (رامسری)
۶۰۱۷۲. **شیر که از بیشه (میدان) درآمد نر و ماده ندارد.** (دهخدا، شکورزاده، شیرازی، کوچه، شهربابکی)
۶۰۱۷۳. **شیر که از شیری خود افتاد، قورباغه می‌رقصد.** (لری)
۶۰۱۷۴. **شیر که پیر شد، بازیگر شغال می‌شود.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۶۰۱۷۵. **شیر که پیر شد، رقّاص روباه (شغال، سگ) می‌شود.** (زرقانی، الیگودرزی، شهربابکی)
۶۰۱۷۶. **شیر که پیر شد، روباه کُ..ش می‌گذارد.** (کوچه)
۶۰۱۷۷. **شیر که پیر شود، هم‌بازیش روباه.** (جیرفتی)
۶۰۱۷۸. **شیر که پیر می‌شود، توله‌هایش با تخم‌هایش یه قل دوقل بازی می‌کنند.** (تهرانی)
۶۰۱۷۹. **شیر که پیر می‌شود، روباه رویش می‌رود.** (عوام)
۶۰۱۸۰. **شیر که پیر می‌شود، روباه انگشت به ک..ش می‌کند.** (دلیجانی)
۶۰۱۸۱. **شیر که پیر می‌شود، شغال با خایه‌اش بازی می‌کند.** (گیلکی، مازندرانی)
۶۰۱۸۲. **شیر که پیر می‌شود، کلاغ هم نوک به مُخش می‌زنه.** (دلیجانی)
۶۰۱۸۳. **شیر که پیر می‌شود، مسخره‌ی (بازیچه‌ی، آلت دست) روباه می‌شود.** (شیرازی، کردی، کرمانشاهی، بوشهری)
۶۰۱۸۴. **شیر که پیر می‌شود، مورچه در ک..ش لانه می‌سازد.** (آذری)
۶۰۱۸۵. **شیر که تو بیشه نیست، روباه ظفر می‌کند.** (شیرازی)
۶۰۱۸۶. **شیر که در میدان نباشد روباه میدان‌دار است.** (فرهنگ‌نامه)
۶۰۱۸۷. **شیر که زرد است، دلاورتر است.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۲۳۳)
۶۰۱۸۸. **شیر کی خواهد جدا بیند ز ناخن چنگ را؟** (بیدل: ۸۴، امثال‌موزون)
۶۰۱۸۹. **شیر کی سازد عصای خود دم روباه را؟** (صائب: ۱۰۰، تکمله)
۶۰۱۹۰. **شیر گاو، حقّ گوساله است.** (سیرجانی، شهربابکی)
۶۰۱۹۱. **شیر گاو، در آخور است.** (شهربابکی)
۶۰۱۹۲. **شیر گاو، در دهانش است.** (ترکمنی، تاجیکی)
۶۰۱۹۳. **شیر گاو، دندان گاو.** (افغانی)
۶۰۱۹۴. **شیر گاوِ مرده زیاد می‌شود.** (رامسری)
۶۰۱۹۵. **شیر گاو نان جو و کنیف*نو، تو نخندی من بخندم.** (تهرانی)
۶۰۱۹۶. **شیر گردن ستبر از آن دارد / که رسولی به خرس نگذارد.** (سنایی، شکورزاده)
۶۰۱۹۷. **شیر گرگ خورده.** (تهرانی)
۶۰۱۹۸. **شیر گرمابه است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۰۱۹۹. **شیر گوسفندان خشک شد، همسایه‌ها هم متفرّق شدند.** (قشقایی)
۶۰۲۰۰. **شیرگیر بشوی، ولی کورگیر نشوی.** (بوشهری)
۶۰۲۰۱. **شیر لنگ به خانه آمد.** (لری)
۶۰۲۰۲. **شیر مادر را، حلال کرده.** (افغانی)
۶۰۲۰۳. **شیر مادر را، در آغوش مهر و محبّت خورده‌ام.** (افغانی)
۶۰۲۰۴. **شیر مادر زیر زبانش آمد.** (هزاره‌ای)
۶۰۲۰۵. **شیر مادرش از سر ناخنش چکید.** (سنگسری)
۶۰۲۰۶. **شیر ماست شده، دوباره شیر نمی‌شود.** (خوزستانی)
۶۰۲۰۷. **شیرم بدَرَد بِهْ که سگم ناز کند.** (شکورزاده، کوچه)
۶۰۲۰۸. **شیر مرده بِهْ که سگ زنده.** (شکورزاده)
۶۰۲۰۹. **شیر مرده را گذاشته، موش زنده را گرفته.** (اهری)
۶۰۲۱۰. **شیر مرده را می‌زند.** (تهرانی)
۶۰۲۱۱. **شیرمردی در هنر است.** (بهمنیاری، خرمی، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، عوام)
۶۰۲۱۲. **شیر مرغ و تخم خروس.** (زرقانی)
۶۰۲۱۳. **شیر مرغ و جان آدم.** (دهخدا، تکمله، افغانی)
۶۰۲۱۴. **شیر مرغ و جان آدم هیچ‌کس پیدا نکرد / گر تو می‌خواهی برایت من مهیّا می‌کنم.** (بیرجندی)
۶۰۲۱۵. **شیر مرغ و جان آدمی حاضر است.** (هبله‌رودی، مشمر)
۶۰۲۱۶. **شیر مرغ و جان آدمی‌زاد می‌طلبد.** (بهمنیاری)
۶۰۲۱۷. **شیر مرغ و مغز پشه می‌خواهد.** (افغانی)
۶۰۲۱۸. **شیر مست برّه می‌خواهد، شیش پولی ارزن.** (مازندرانی)
۶۰۲۱۹. **شیر من پرهیز ندارد.** (رامسری)
۶۰۲۲۰. **شیر می‌دهد، ولی با لگد آن‌را می‌ریزد.** (مازندرانی)
۶۰۲۲۱. **شیر می‌زاید و یک بچّه به دنیا می‌آورد، سگ می‌زاید و پنج شش تا توله به دنیا می‌آورد.** (لری)
۶۰۲۲۲. **شیر میش به دهان برّه‌ی خودش حرام نیست.** (بختیاری)
۶۰۲۲۳. **شیر میش، حلال برّه باد.** (سیستانی)
۶۰۲۲۴. **شیر میش، خوراک برّه.** (افغانی)

۶۰۲۲۵. **شیرِ میش، مال (حق) برّه است.** (شکورزاده، عوام، کوچه، الیکایی، دلیجانی، جیرفتی، شهربابکی)

۶۰۲۲۶. **شیر می‌کشد و شیر می‌بخشد.** (بروجردی)

۶۰۲۲۷. **شیر می‌کشم، و شغال را هم می‌گیرم.** (رامسری)

۶۰۲۲۸. **شیر می‌گیرم و نهنگ را می‌بندم و به پشه نعل می‌زنم.** (سرخه‌ای)

۶۰۲۲۹. **شیر نر تنها بُوَد هرجا و خوکان جفت جفت.** (منوچهری؛ دیوان: ۷۹)

۶۰۲۳۰. **شیر، نر و ماده ندارد.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، هزاره‌ای)

۶۰۲۳۱. **شیر نگه کی کند سوی یکی لاغری؟** (ظهیر فاریابی، دهخدا)

۶۰۲۳۲. **شیر، نیم خورده‌ی‌سگ را نمی‌خورد.** (بهمنیاری، خرمی)

۶۰۲۳۳. **شیروانیِ مسجد را برداشت و شیروانی امام‌زاده را درست کرد.** (رامسری)

۶۰۲۳۴. **شیر و برنجم به جوش آمد، حالا خود دانی فرزندم.** (لکی)

۶۰۲۳۵. **شیر و پلنگ کوهستان از بین رفتند و روباه آواز شادی سر داده.** (قشقایی)

۶۰۲۳۶. **شیر وقتی پیر می‌شود روی گوشش مگس می‌نشیند.** (مرندی)

۶۰۲۳۷. **شیر وقتی در میدان نباشد، روباه میدان‌دار است.** (فرهنگ‌نامه)

۶۰۲۳. **شیره انگشت انگشت، خرما دانه، دانه.** (دزفولی)

۶۰۲۳۹. **شیره بریز، روغن بروب.** (زرقانی)

۶۰۲۴۰. **شیره خریدیم، روغن (مربا) درآمد.** (دهخدا، آذری، فرهنگ‌نامه، عوام)

۶۰۲۴. **شیره خوب است که خود آمده*باشد.** (کرمانی، فرهنگ‌نامه)

۶۰۲۴۲. **شیره در خرمای کهنه.** (بیرجندی)

۶۰۲۴۳. **شیره را خورد و گفت شیرین است.** (بهمنیاری)

۶۰۲۴۴. **شیر هرچه‌قدر بدبخت و ضعیف باشد، هیچ‌وقت میهمان ضعیف‌تر از خودش نمی‌شود.** (بلوچی نیک‌شهر)

۶۰۲۴۵. **شیر هر قدر هم پیر باشد، باج به شغال نمی‌دهد.** (رامسری)

۶۰۲۴۶. **شیر همان قدر که می‌غرّد، می‌گوزد.** (نیشابوری)

۶۰۲۴۷. **شیر هم باید مقابل مگس‌ها از خود دفاع کند.** (خرّمی)

۶۰۲۴۸. **شیر هم شیر بود گرچه به زنجیر بود.** (فرخی سیستانی؛ دیوان: ۲۸۷، امثال‌موزون، عوام، شکورزاده، دهخدا، بیرجندی)

۶۰۲۴۹. **شیر هم نمی‌تواند آن‌چه را که روباه خورده و از هضم رابع گذرانده باز ستاند.** (آذری)

۶۰۲۵۰. **شیره و روغنی نریخته.** (سخن)

۶۰۲۵۱. **شیر هولکی توله‌ی‌کور می‌آورد.** (کازرونی)

۶۰۲۵۲. **شیره‌ی‌خرما خریدیم، مربّا در آمد.** (آذری)

۶۰۲۵۳. **شیره‌ی‌شل در دهانش چکانده.** (بختیاری)

۶۰۲۵۴. **شیره‌ی‌شیرازی، ارزانش را می‌خوریم.** (شهرضایی)

۶۰۲۵۵. **شیره‌ی شیرین و دل کافر.** (نهاوندی)

۶۰۲۵۶. **شیره‌ی‌گلو سوزانی هم نیست.** (زرقانی)

۶۰۲۵۷. **شیر، یاد نیستان آمده.** (سیاستگران عصر قاجار)

۶۰۲۵۸. **شیری از دو رنگ جان نبرد.** (دهخدا)

۶۰۲۵۹. **شیری در چنگال دو روباه ذلیل است.** (ایلامی، لری)

۶۰۲۶۰. **شیری را که از مادرم خورده‌بودم از دهانم بیرون کشید.** (رامسری)

۶۰۲۶۱. **شیری را که در بند افتد، روباه عاجز تواند کرد.** (سمک‌عیّار: ۳/ ۲۳۰، شکورزاده)

۶۰۲۶۲. **شیری شکار می‌کند، که روباهی هم بخورد.** (سیستانی)

۶۰۲۶۳. **شیر یک پستان دو کودک را برادر می‌کند.** (واعظ قزوینی: ۲۰۷، تکمله)

۶۰۲۶۴. **شیری که از پستان مادر خورده‌بودم، از دماغم بیرون آمد.** (عوام، تهرانی، بهمنیاری، قشقایی، گیلکی، آذری)

۶۰۲۶۵. **شیری که چنین ضرب دستی ببیند کجا می‌ایستد.** (بهمنیاری، کوچه)

۶۰۲۶۶. **شیری که در چهل روزگی خورده به یادش است.** (بیرجندی)

۶۰۲۶۷. **شیری که دوشیده‌شد، به پستان برنگردد.** (کردی)

۶۰۲۶۸. **شیری که شکار نکند روباهه، عمری که به سختی گذرد کوتاهه.** (لنجانی)

۶۰۲۶۹. **شیری میان دو روباه زبون است.** (لکی)

۶۰۲۷۰. **شیرین برو، شیرین بیا.** (بختیاری، اصفهانی، آذری، کاشانی، تهرانی، شهربابکی)

۶۰۲۷۱. **شیرین برو شیرین بیا، نه صبح برو پسین بیا.** (شهربابکی، تایبادی، افغانی)

۶۰۲۷۲. **شیرین بشی خربزه، نه بو داری نه مزّه.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)

۶۰۲۷۳. **شیرین بُوَد، هرچه کمیاب شد.** (قدسی مشهدی:۸۴۸)

۶۰۲۷۴. **شیرین بیا شیرین برو، سنگین بیا، سنگین برو.** (بختیاری)

۶۰۲۷۵. **شیرین‌تر از عسل چیست؟ تریاک مفت.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۶۰۲۷۶. **شیرین‌تر از عسل، مرده ریگ عمه‌ی بی‌فرزند.** (شکورزاده)
۶۰۲۷۷. **شیری نترسد ز یک‌دشت گور.** (فردوسی: ۹۷۵، دهخدا)
۶۰۲۷۸. **شیرین دوید، امّا بیرق را برنداشت.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۶۰۲۷۹. **شیرین دوید، حیف که نرسید.** (تهرانی، شکورزاده)
۶۰۲۸۰. **شیرین دهن به گفتن حلوا نمی‌شود.** (عشقی همدانی، عارف قزوینی، شکورزاده، تهرانی)
۶۰۲۸۱. **شیرین زندگانی، تلخ میرد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۸۰)
۶۰۲۸۲. **شیرین شیرین خوردن، تلخ تلخ قی کردن دارد.** (آذری)
۶۰۲۸۳. **شیرین کجا ز خاطر فرهاد می‌رود؟** (سلیم تهرانی، اویسی)
۶۰۲۸۴. **شیرینک کار خودش را انجام می‌دهد ولی نزد همه عزیز است.** (لری)
۶۰۲۸۵. **شیرینم و مغز سخنانم تلخ است.** (افغانی)
۶۰۲۸۶. **شیرین نشود دهن به حلوا گفتن.** (شاهد، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، تکمله، دهخدا)
۶۰۲۸۷. **شیرینی آدم در سخنش.** (تاجیکی)
۶۰۲۸۸. **شیرینی انار به دلش نشست.** (رامسری)
۶۰۲۸۹. **شیرینی انگور در تمام شدن باغ معلوم می‌شود.** (کرمانجی)
۶۰۲۹۰. **شیرینی به چربی سازگار است.** (نظامی؛ خسرو وشیرین: ۳۳۹، بهمنیاری، خرمی)
۶۰۲۹۱. **شیرینی دنیا برای نادانان و تلخی دنیا برای غافلان.** (طوطی‌نامه)
۶۰۲۹۲. **شیرینی را تلخی می‌بُرَد.** (ترکمنی)
۶۰۲۹۳. **شیرینی زیاد دل را می‌زند.** (افغانی)
۶۰۲۹۴. **شیرینی گلو سوز مشو.** (افغانی)
۶۰۲۹۵. **شیرینی و لذات مقر* هست بر اندازه‌ی‌رنج سفر.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۳۷/۲، دهخدا)
۶۰۲۹۶. **شیرینی‌های فراوان خوردن، آروغ‌های تلخ به‌دنبال دارد.** (ترکمنی)
۶۰۲۹۷. **شیرینی همسایه به کاسه همسایه است.** (لری)
۶۰۲۹۸. **شیرینی همسایه هست و کاسما*.** (لری)
۶۰۲۹۹. **شیری یا روباه؟** (سمک‌عیّار: ۱۶۷/۱، بهمنیاری، تهرانی، تاجیکی، دهخدا)
۶۰۳۰۰. **شیری یا شتر؟** (سمک عیار: ۱/ ۱۶۷، قمی)
۶۰۳۰۱. **شیشتگی بوریا، گشتگی دریا.** (تاجیکی)
۶۰۳۰۲. **شیشکال*جیرانی نزن.** (جیرفتی)
۶۰۳۰۳. **شیشکی* هم جا دارد.** (تهرانی)
۶۰۳۰۴. **شیشه‌ات را به شیشه بندزن بده، مطمئن باش که اگر با چکش بر آن بکوبد نمی‌شکند.** (لری)
۶۰۳۰۵. **شیشه از سنگ است و از وی بیش دارد احتراز.** (کلیم همدانی: ۴۵۴، تکمله)
۶۰۳۰۶. **شیشه‌اش دوزخ است.** (افغانی)
۶۰۳۰۷. **شیشه‌ای که شکست، پیوند نمی‌خورد.** (لری)
۶۰۳۰۸. **شیشه بار داری، جنگ سنگ مکن (باسنگ می‌جنگی).** (کوچه، سیستانی)
۶۰۳۰۹. **شیشه بر بازوی دیوانه مبند.** (زلالی: ۲۵۵)
۶۰۳۱۰. **شیشه تا در سنگ می‌باشد پریست.** (بیدل: ۲۴۵، امثال‌موزون)
۶۰۳۱۱. **شیشه تا گرم است کی از سنگ پروا می‌کند؟** (امثال‌موزون، دهخدا)
۶۰۳۱۲. **شیشه تا نشکند صدا نکند.** (الهام اصفهانی: ۲۱۶۵، تکمله)
۶۰۳۱۳. **شیشه چو بشکست، پیش شیشه‌گر آید.** (صائب: ۲۱۶۵، تکمله)
۶۰۳۱۴. **شیشه چو بشکست، رنگین می‌شود.** (قدسی مشهدی: ۸۳۰)
۶۰۳۱۵. **شیشه چو شکست می‌خراشد.** (زلالی: ۳۸۵)
۶۰۳۱۶. **شیشه در بار داری، جنگ سنگ مکن.** (مثمر، هبله‌رودی)
۶۰۳۱۷. **شیشه را آفتی است، صحبت سنگ.** (سنایی، امثال‌موزون)
۶۰۳۱۸. **شیشه را بر سرم کشم می‌روم به دریا / یا درمی‌آیم یا می‌مانم همان‌جا.** (دزفولی)
۶۰۳۱۹. **شیشه را به پشت هم می‌گذارند.** (بهمنیاری)
۶۰۳۲۰. **شیشه را در بغل سنگ نگاه داشتن کار خداست و بس.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۶۰۳۲۱. **شیشه را مست زود می‌شکند.** (تکمله)
۶۰۳۲۲. **شیشه شکست، عطر که از بین نرفت.** (گیلکی)
۶۰۳۲۳. **شیشه که شکست، خود تیزتر می‌شود.** (افغانی)
۶۰۳۲۴. **شیشه که شکست، شکست.** (تهرانی)
۶۰۳۲۵. **شیشه نزدیک‌تر از سنگ ندارد خویشی / هر بلایی که به هرکس رسد از خویش رسد.** (کوچه، بهمنیاری، تهرانی)
۶۰۳۲۶. **شیشه نیست که بادش کنی.** (شکورزاده)
۶۰۳۲۷. **شیشه و تبر.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه)
۶۰۳۲۸. **شیشه و سنگ با هم نمی‌سازند.** (بهمنیاری)
۶۰۳۲۹. **شیشه‌ی‌بشکسته را پیوند کردن مشکل است.** (صائب، نامه‌ی‌داستان، عوام، دهخدا، مثمر، هبله‌رودی، حییم، خزینه، امثال‌موزون)
۶۰۳۳۰. **شیشه‌ی‌صبرش به سنگ آمده.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۰۳۳۱. **شیشه‌ی‌عمرش در دست من است.** (تهرانی، خرمی)
۶۰۳۳۲. **شیشه‌ی قلیون ارباب است.** (آملی)
۶۰۳۳۳. **شیطان آدم، آدم است.** (افغانی)
۶۰۳۳۴. **شیطان (آدم) وقتی کاری ندارد، ابروهای خود را می‌کند.** (الشتری)
۶۰۳۳۵. **شیطان از بسم‌الله فرار می‌کند.** (سخن)
۶۰۳۳۶. **شیطان از پشت سر مرده برگشت.** (گلبافی)
۶۰۳۳۷. **شیطان از درگاه خدا ناامید نیست.** (جیرفتی)
۶۰۳۳۸. **شیطان از دنبالش برگشته دنبال ما افتاده.** (بیرجندی)
۶۰۳۳۹. **شیطان از دور سور*نماید.** (گرشاسب‌نامه: ۳۳۵، عوام، دهخدا، شکورزاده)
۶۰۳۴۰. **شیطان از لاحول می‌گریزد.** (سخن)
۶۰۳۴۱. **شیطان از مرده دست برمی‌دارد.** (کرمانی)
۶۰۳۴۲. **شیطان از مرده دست برداشت تو هم بردار.** (سیرجانی)
۶۰۳۴۳. **شیطان با تجربه، بهتر از پادشاه بی‌تجربه.** (قشقایی)
۶۰۳۴۴. **شیطان بازی داده.** (افغانی)
۶۰۳۴۵. **شیطان با مخلصان بر نمی‌آید و سلطان با مفلسان.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۱، شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه، افغانی)
۶۰۳۴۶. **شیطان به روش، بنده به امید.** (تاجیکی)
۶۰۳۴۷. **شیطان به کار خیر لنگی می‌کند.** (افغانی)
۶۰۳۴۸. **شیطان به مکتب‌خانه داشت می‌رفت، این از مکتب‌خانه داشت می‌آمد.** (گیلکی)
۶۰۳۴۹. **شیطان بی‌امید نیست، آدم بی‌امید است.** (تاجیکی)
۶۰۳۵۰. **شیطان پیش او درس می‌خواند (شاگرد است).** (عوام)
۶۰۳۵۱. **شیطان پیش او لُنگ می‌اندازد.** (شیرازی)
۶۰۳۵۲. **شیطان چه پای دارد با حمله‌ی‌شهاب؟** (رشید: دهخدا)
۶۰۳۵۴. **شیطان خانه‌ی‌خود را خراب نکند.** (نفایس الفنون، شکورزاده، شاهد، دیلمی، بختیاری، خزینه، دهخدا)
۶۰۳۵۴. **شیطان خیلی کم می‌دانست، اسم اعظم را هم یاد گرفت.** (آذری)
۶۰۳۵۵. **شیطان دست از مرده می‌کشد، آدم نمی‌کشد.** (کاشانی)
۶۰۳۵۶. **شیطان دست به روی زن بیوه می‌کشد.** (لری)
۶۰۳۵۷. **شیطان دیوانه می‌گوید: «بشکن، بشکن سر مرا مشکن، سر پدرم را بشکن.»** (لری)
۶۰۳۵۸. **شیطان را بیرون کرد و میدان‌داری می‌کند.** (رامسری)
۶۰۳۵۹. **شیطان را درس می‌دهد.** (بختیاری، دماوندی، عوام، هزاره‌ای)
۶۰۳۶۰. **شیطان را شیر برنج می‌دهد.** (سبزواری)
۶۰۳۶۱. **شیطان زیر ترازو.** (بختیاری)
۶۰۳۶۲. **شیطان شاگردش نمی‌شود.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۰۳۶۳. **شیطان شب‌ها از او درس می‌گیرد، روزها مردم را فریب داده از راه به در می‌برد.** (آذری)
۶۰۳۶۴. **شیطان شتاب کرد، چشم خود را بیرون آورد (کور کرد).** (کردی)
۶۰۳۶۵. **شیطان کار نداشت مژه و ابروهای خود را می‌کند.** (لکی)
۶۰۳۶۶. **شیطانک از همه زشت‌تر است ولی تکبرش بیش از همه است.** (لری)
۶۰۳۶۷. **شیطان کم‌زوری است.** (سمنانی)
۶۰۳۶۸. **شیطان که بخواهد کدخدا را سرنگون کند او را به اعمال بد رهنمون کند.** (لری)
۶۰۳۶۹. **شیطان که بدآموزی کرد، گندم را کسی روزی کرد.** (افغانی)
۶۰۳۷۰. **شیطان گفت: «به هیچ‌کس خنده‌ام نمی‌آید به جز آن کس که در حالی که خر دارد آب می‌خورد سوت می‌زند.»** (لری)
۶۰۳۷۱. **شیطان گفت: «سنگ‌چین و تکیه‌گاه.»** (لری)
۶۰۳۷۲. **شیطان گولش زده‌است.** (سخن)
۶۰۳۷۳. **شیطان می‌گوید: «خایه‌ام را بگیر.»** (کردی)
۶۰۳۷۴. **شیطان و شوفار* نمی‌گذارند.** (کردی)
۶۰۳۷۵. **شیطان هرکار را توی یک سال می‌کند، پیرزن در یک روز.** (سیرجانی)
۶۰۳۷۶. **شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی‌نماز.** (مشهدی)
۶۰۳۷۷. **شیطان هم از درگاه خدا ناامید برنگشت.** (لری)
۶۰۳۷۸. **شیطان هم از دنبال مرده بر می‌گردد.** (بیرجندی)
۶۰۳۷۹. **شیطان هم از مرده دست برمی‌داره.** (اهری، شهربابکی)
۶۰۳۸۰. **شیطان یک برگ بود، من دو برگ.** (رامسری)
۶۰۳۸۱. **شیون از دور سور نماید.** (اسدی توسی:۳۳۵، دهخدا، شکورزاده)
۶۰۳۸۲. **شیون کننده، شوهرکننده است.** (آملی)
۶۰۳۸۳. **شیون که از دل نباشد غذا هم دیر می‌رسد.** (لری)
۶۰۳۸۴. **شیوه‌ی‌احسان مجو از سفلگان روزگار.** (واعظ قزوینی: ۴۸)
۶۰۳۸۵. **شیوه‌ی‌شیخ حسن.** (بختیاری)
۶۰۳۸۶. **شیویدِ آب* رویش عروسی است، زیرش عزا.** (آشتیانی)

۶۰۳۸۷. **صابون از جامه کاست، جامه ز صابون.** (ادیب پیشاوری، فرهنگ‌نامه، امثال‌موزون، دهخدا)

۶۰۳۸۸. **صابون بمال بر شکمت.** (گلبافی)

۶۰۳۸۹. **صابون به دل می‌مالد.** (همدانی)

۶۰۳۹۰. **صابون پارچه‌ی‌سیاه را سفید نمی‌کند/ نصیحت بر شتر اثری نمی‌کند.** (ساوه‌ای)

۶۰۳۹۱. **صابونت به‌جان ما نمی‌خورد (نخورده).** (افغانی)

۶۰۳۹۲. **صابون تو به یقه‌ی‌همه‌کس مالیده‌شده.** (اشتهاردی)

۶۰۳۹۳. **صابون، چرک را می‌بَرد و چرک، صابون را.** (شکورزاده، تهرانی)

۶۰۳۹۴. **صابون دارد کف ندارد، چراغ دارد نفت ندارد.** (رامسری)

۶۰۳۹۵. **صابون را از جایی بخر که مشتری ندارد، حنا را از جایی بخر که مشتری دارد.** (گیلکی)

۶۰۳۹۶. **صابون زیر پایش مالیده.** (تهرانی)

۶۰۳۹۷. **صابونش به‌جامه‌ی (رخت) همه (ما) خورده‌است.** (حییّم، عوام، کرمانی، بهمنیاری)

۶۰۳۹۸. **صابون، لباس سیاه را سفید نمی‌کند.** (اهری)

۶۰۳۹۹. **صابون من، تن او را نمی‌شوید.** (گیلکی)

۶۰۴۰۰. **صابون و حنا را کنار بگذار، بقیه‌ی‌چیزها را می‌خورد.** (رامسری)

۶۰۴۰۱. **صابونی به پیراهنت زنم که لذّت ببری.** (لارستانی)

۶۰۴۰۲. **صابون یراق واری است.** (افغانی)

۶۰۴۰۳. **صاحابش می‌گه سه وقّه.** (تمثیل)

۶۰۴۰۴. **صاحب اسب را در پس اسبش راه نمی‌دهند.** (افغانی)

۶۰۴۰۵. **صاحبا عمر عزیز است غنیمت دانَش.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷۲)

۶۰۴۰۶. **صاحب الاغ به پشت خر نمی‌نگرد.** (بختیاری)

۶۰۴۰۷. **صاحبان تریاق را جرأت بر تناولِ زهر از روش حکمت نیست.** (حییّم، دهخدا)

۶۰۴۰۸. **صاحبان دعوا وِل کردند، شاهدان وِل نمی‌کنند.** (جیرفتی)

۶۰۴۰۹. **صاحبانِ زر و سیم را نظر تنگ است.** (صائب: ۲۸۴)

۶۰۴۱۰. **صاحبان مرده خوابیده‌اند وعزاداران بیدار.** (خوزستانی)

۶۰۴۱۱. **صاحب این خانه چه لطفی در حق تو کرده که چنین از او دفاع می‌کنی؟** (فرهنگ‌نامه)

۶۰۴۱۲. **صاحب باغم، برای میوه‌ی‌داغم.** (ایلامی)

۶۰۴۱۳. **صاحب باغ و بوستان‌ها، شرمسار است زمستان‌ها.** (کردی)

۶۰۴۱۴. **صاحب ببخشید ندانستم مال شماست.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۰۴۱۵. **صاحب بز کرباس بر نمی‌دارد.** (بختیاری)

۶۰۴۱۶. **صاحب به سر بهتر است تا سفال به سر.** (مازندرانی)

۶۰۴۱۷. **صاحب تسلیم را، هرکس تواضع می‌کند.** (اویسی۷۶۹)

۶۰۴۱۸. **صاحب تعزیت مردم (آدم) شمار است.** (هبله‌رودی، خزینه)

۶۰۴۱۹. **صاحب توبه بی‌شمار است.** (مثمر)

۶۰۴۲۰. **صاحب حال شناسد سخن اهل یقین.** (کمال، اویسی۷۷۳)

۶۰۴۲۱. **صاحب‌خانه اجازه بدهد (می‌گذارد)، زن صاحب‌خانه اجازه نمی‌دهد (نمی‌گذارد).** (گیلکی)

۶۰۴۲۲. **صاحب‌خانه از درمی‌آید، دزد از دیوار.** (تهرانی)

۶۰۴۲۳. **صاحب‌خانه‌ام، پدر بچّه‌هایم.** (اهری)
۶۰۴۲۴. **صاحب‌خانه (بزرگ قبیله و خانه) طاقت پذیرایی از مهمان را ندارد.** (گیلکی)
۶۰۴۲۵. **صاحب‌خانه دست بردار است و دزد ادّعای حق زحمت کند.** (کردی)
۶۰۴۲۶. **صاحب‌خانه دست بردار شد، دزد گوید: «باید تکلیف مشخص شود.»** (کردی)
۶۰۴۲۷. **صاحب‌خانه، قبله را بهتر از هر کس داند.** (آذری)
۶۰۴۲۸. **صاحب‌خانه که مست کرد، خُم قورمه وسط اتاق آید.** (آذری)
۶۰۴۲۹. **صاحب‌خانه که مهمان بگیرد، به زن غر می‌زند.** (بختیاری)
۶۰۴۳۰. **صاحب‌خانه که مهمان نمی‌خواهد، فرش را از زیر پایش می‌کشد.** (بختیاری)
۶۰۴۳۱. **صاحب‌خانه من هستم، تو کنار برو.** (رامسری)
۶۰۴۳۲. **صاحب‌خانه می‌گوید: «ای گربه‌ی‌پشم به سر، مهمان چه وقت می‌خواهد از این‌جا برود؟» مهمان می‌گوید: «این ماه هستم و تا پایان ماه دیگر.»** (رامسری)
۶۰۴۳۳. **صاحب‌خانه هرچیز که بپزد، آن هم قویماق*من است.** (نمینی)
۶۰۴۳۴. **صاحب خر خودش را در عقب خر نمی‌تواند ببیند.** (بهمنیاری، خرمی)
۶۰۴۳۵. **صاحب خر، دنبال خر.** (حییّم)
۶۰۴۳۶. **صاحب خر را به پشت (روی) خر راه نمی‌دهد.** (نامه‌ی‌داستان، عوام، آمره‌ای)
۶۰۴۳۷. **صاحب خر را به‌جای خر برند!** (انوری/۲/۷۰۱، مثنوی/۵/۵۰۰)
۶۰۴۳۸. **صاحب خر را پس (پشت) خر نمی‌تواند دید (ببیند، سوار نمی‌کنید؟).** (هبله‌رودی، خزینه، آشتیانی، کوچه، عوام، شکورزاده، مثمر)
۶۰۴۳۹. **صاحب خر را دو مَرده زورست ضرر.** (قدسی مشهدی:۷۰۷)
۶۰۴۴۰. **صاحب خرمن کوتاه آمده امّا فقیر ول نمی‌کند.** (مازندرانی)
۶۰۴۴۱. **صاحب خر می‌خواهی بی‌خر کنی، دُنگی بالاش کن.** (جهرمی)
۶۰۴۴۲. **صاحب خیر، داخل خیر است.** (خزینه، مثمر، افغانی، هبله‌رودی)
۶۰۴۴۳. **صاحب دان و دانه نمی‌تواند آسیابان را بفریبد.** (آذری)
۶۰۴۴۴. **صاحب درد باش تا به درمان برسی.** (دهخدا، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، بختیاری)
۶۰۴۴۵. **صاحبدلان شناسند، آواز آشنایان (آشنا را).** (حزین لاهیجی، شکورزاده)
۶۰۴۴۶. **صاحبِ دولت کجا آسودگی بیند ز بخت؟** (صیدی)
۶۰۴۴۷. **صاحب دیوان، خرت را بران، چه کار داری به نرخ نان.** (شکورزاده، شیرازی، فرهنگ‌نامه)
۶۰۴۴۸. **صاحب راه، کنار راه.** (بهمنیاری، خرمی، دهخدا، افغانی، عوام)
۶۰۴۴۹. **صاحب زر باش، سرِ خر باش.** (شکورزاده)
۶۰۴۵۰. **صاحب سلم و تور*است.** (لکی)
۶۰۴۵۱. **صاحبش از صد دینار دوّم محروم است.** (شکورزاده)
۶۰۴۵۲. **صاحب عزا آرام گرفت، فاتحه خوان آرام نگرفت.** (آذری، درگزی)
۶۰۴۵۳. **صاحب عسل، عسل نمی‌خورد.** (آذری)
۶۰۴۵۴. **صاحب غرض، مجنون است.** (افغانی)
۶۰۴۵۵. **صاحب کاسه، لب شکسته.** (دشتی)
۶۰۴۵۶. **صاحب کج (سفره) و صاحب کشکول مثل هم‌دیگر عمل می‌کنند.** (خاشی)
۶۰۴۵۷. **صاحب کَرَم کسی است که بخشد گناه را.** (هاتفی، اویسی)
۶۰۴۵۸. **صاحب کرم همیشه مفلس است.** (مثمر، خزینه، افغانی، هبله‌رودی)
۶۰۴۵۹. **صاحب گندم نمی‌تواند آسیابان را گول بزند.** (ابهری)
۶۰۴۶۰. **صاحب لوک* باید لوک را از چاه بالا بکشه.** (شهربابکی)
۶۰۴۶۱. **صاحب مرده* پارسال دندان می‌گرفت، امسال لگد هم می‌زند.** (بهمنیاری، خرمی)
۶۰۴۶۲. **صاحب مرده، شیر مادرت را می‌خوری.** (لکی)
۶۰۴۶۳. **صاحب منصب یک فوج، تابین*هیچ.** (فرهنگ‌نامه، بهمنیاری، شکورزاده)
۶۰۴۶۴. **صاحب نظران را غم بیگانه و خویش.** (سعدی؛ کلیات: ۸۲۸ بهمنیاری)
۶۰۴۶۵. **صاحب هفتاد باغیم، برای یک غوره داغیم.** (لنجانی)
۶۰۴۶۶. **صاحب هنر به هیچ مکانی غریب نیست.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۴، بهمنیاری، خرمی، دامغانی، عوام)
۶۰۴۶۷. **صاحب هنر نگیرد بر بی‌هنر بهانه.** (سعدی؛ غزلیات تصحیح یغمایی: ۴۱۵، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۶۰۴۶۸. **صاعقه به مورچه کاری نمی‌کند.** (کردی‌کرمانشاهی)
۶۰۴۶۹. **صاعقه گردد همی وسیله‌ی‌باران.** (اسکافی؛ شاعران: ۵۹۵، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۰۴۷۰. **صاف چون آیینه می‌باید شدن با خوب و زشت (نیک و بد).** (صائب: ۶۹۱، امثال‌موزون، تکمله)
۶۰۴۷۱. **صاف‌دل با همه‌کس، مونس و دمساز بُوَد.** (اویسی)
۶۰۴۷۲. **صاف صاف پشت آدم می‌رود.** (بختیاری)
۶۰۴۷۳. **صاف کن دل، که دعایت به اجابت برسد.** (صفایی نراقی، اویسی ۷۳۰)
۶۰۴۷۴. **صاف و ساده است مثل درخت للیک*!** (گیلکی)

۶۰۴۷۵. **صافی آیینه با گبر و مسلمان آشناست.** (افغانی)
۶۰۴۷۶. **صافی آیینه بی‌کار کند سوهان را.** (قاسم انوار، امثال‌موزون)
۶۰۴۷۷. **صافی به آفتابه می‌گوید: «دو سوراخه.»** (شهربابکی)
۶۰۴۷۸. **صافی به کفگیر می‌گوید: «نه سوراخ.»** (شیرازی)
۶۰۴۷۹. **صافی و تیرگی آب ز سرچشمه بود.** (صائب: ۲۳۰۹، تکمله)
۶۰۴۸۰. **صافی هوای شب، هنگام عصر معلوم می‌شود.** (آذری)
۶۰۴۸۱. **صالح تو کجا و شنا در آب شور کجا؟** (خوزستانی)
۶۰۴۸۲. **صالح، صالح بخواهد کارها را بخت و طالع.** (سیستانی)
۶۰۴۸۳. **صالح و طالح متاع خویش فروشند (نمودند) / تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.** (حافظ: ۱۵۷، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۶۰۴۸۴. **صالحه و طالعه، کُ.. دادن هم به طالعه.** (نطنزی)
۶۰۴۸۵. **صباح خاستم خضری ببینم به خرسی دچار شدم.** (دهخدا، حییم، مثمر، هبله‌رودی، امثال‌موزون، خزینه، شکورزاده)
۶۰۴۸۶. **صبح آوازش بلند می‌شود.** (دهخدا، شکورزاده)
۶۰۴۸۷. **صبح از چراغ بی‌نیاز است.** (طوطی‌نامه)
۶۰۴۸۸. **صبح امیدست در سیاهی شب‌ها.** (صائب:۲۱۶۶، تکمله)
۶۰۴۸۹. **صبحانه‌ات بخور به کاری (فراوان)، ناهار هرچه داری.** (باباحیدری)
۶۰۴۹۰. **صبحانه‌ات را تنها بخور، ناهارت را با دوست، شامت را بده به دشمن.** (بختیاری)
۶۰۴۹۱. **صبح بار هویج است، ظهر بار ترب.** (گیلکی)
۶۰۴۹۲. **صبح به قدر موشی، ظهر به قدر گوشی، شب هرچه بنوشی.** (کرمانی)
۶۰۴۹۳. **صبح حاجی را در کعبه نبینی.** (افغانی)
۶۰۴۹۴. **صبح خار می‌برد و عصر خرمن‌کوبی می‌کند.** (لری)
۶۰۴۹۵. **صبح خودت و بس، ظهر بده به کس، شب بالِ مگس.** (سیرجانی)
۶۰۴۹۶. **صبح‌خیزی، دلیل فیروزی است.** (جامی، شکورزاده)
۶۰۴۹۷. **صبح زود، از میان دو زن عبور نکن.** (آذری)
۶۰۴۹۸. **صبح سر دیزی آمده.** (زیدآبادی، کاشانی)
۶۰۴۹۹. **صبح شد، مرگ آدم فقیر دوباره نو شد.** (تایبادی)
۶۰۵۰۰. **صبح صادق را ز کاذب واشناس.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/ ۷۵۵، شکورزاده)
۶۰۵۰۱. **صبح صدایش (آوازش) بلند می‌شود.** (حییّم، عوام)
۶۰۵۰۲. **صبح عاشق و شب فارغ.** (شکورزاده، عوام، خرمی)
۶۰۵۰۳. **صبح عید تیره‌بختان را نباشد روشنی.** (اصفهانی، امثال‌موزون)
۶۰۵۰۴. **صبح کاذب را ز صادق وا شناس / رنگ می را باز دان از رنگ کاس.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۵۵/۲)
۶۰۵۰۵. **صبح که از خواب بلند می‌شود، زیر پایش را فیلیک*می‌زند.** (رامسری)
۶۰۵۰۶. **صبح که برمی‌خیزم جارو دارم و خاک‌انداز چوبی (پارو).** (گیلکی)
۶۰۵۰۷. **صبح من و شام من به هم می‌ماند.** (طالب‌آملی: ۹۳۳)
۶۰۵۰۸. **صبح می‌آمدی تخم‌هایت را جا گذاشتی؟** (تهرانی)
۶۰۵۰۹. **صبح می‌روی برای یللی و تن‌پروری، شبانه سر می‌آیی برای پلو.** (گیلکی)
۶۰۵۱۰. **صبح می‌شود، معلوم می‌شود.** (لری)
۶۰۵۱۱. **صبح می‌شود و روی آدم بزرگ لقمه سیاه می‌شود.** (لری)
۶۰۵۱۲. **صبح نخستین ندارد فروغ.** (قدسی مشهدی:۹۴۴)
۶۰۵۱۳. **صبر آخرش قبری است آن‌هم شکسته و ریخته.** (آذری)
۶۰۵۱۴. **صبر آرد آرزو را نی شتاب.** (مولوی؛ مثنوی: ۱/ ۲۰۰۳، دهخدا، امثال‌موزون)
۶۰۵۱۵. **صبر آمد کلید کارِ بسته.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۵۰)
۶۰۵۱۶. **صبر آمد کلید گنج مقصود.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: ۶۵۴)
۶۰۵۱۷. **صبر از دست جبر است.** (افغانی)
۶۰۵۱۸. **صبر از رحمان و عجله کار شیطان است.** (ترکمنی)
۶۰۵۱۹. **صبر است دوای مرد چون کار افتاد / بی‌صبر کسی درِ مرادی نگشاد.** (مسامرةالاخبار: ۲۴۲، تکمله)
۶۰۵۲۰. **صبر است عقل را به جهان همتا.** (ناصرخسرو: ۱۶۸)
۶۰۵۲۱. **صبر است کلید بستگی‌ها.** (ناصرخسرو، بهمنیاری، شکورزاده)
۶۰۵۲۲. **صبر است کیمیای بزرگی‌ها.** (ناصرخسرو: ۱۶۷)
۶۰۵۲۳. **صبر اگر هست و گر نیست بباید کردن.** (سعدی؛ کلیات: ۵۴۶، بهمنیاری، شکورزاده)
۶۰۵۲۴. **صبر ایوب به کار دارد.** (افغانی)
۶۰۵۲۵. **صبر ایّوب دارد.** (عوام)
۶۰۵۲۶. **صبر ایّوب، عمر نوح لازم دارد.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه، کاشانی)
۶۰۵۲۷. **صبر ایّوب و طاقت یعقوب.** (زرقانی)
۶۰۵۲۸. **صبر باشد صبر مفتاح‌الصله.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۳۵۸/۵)
۶۰۵۲۹. **صبر بر جور ادیب و سیلی استاد کن.** (صائب: ۲۹۴۵، تکمله)
۶۰۵۳۰. **صبر بر رنجِ عیال، ریاضت است.** (احیاءالعلوم، شکورزاده)
۶۰۵۳۱. **صبر بهتر مرد را از هرچه هست.** (بهمنیاری)
۶۰۵۳۲. **صبر*، پیغام خداست.** (مشهدی، مازندرانی)
۶۰۵۳۳. **صبر تلخ آمد بر او شکر است.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۰۵۲، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری)
۶۰۵۳۴. **صبر تلخ آمد ولیکن عاقبت/ میوه‌ی‌شیرین دهد پُر منفعت.** (مولوی؛ مثنوی: ۶۸۸، شکورزاده، بهمنیاری)
۶۰۵۳۵. **صبر تلخ است ولیکن بر (میوه‌ی) شیرین دارد.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳، امثال‌موزون، بهمنیاری، تهرانی، دهخدا، عوام، کوچه، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، تاجیکی)

۶۰۵۳۶. **صبر تلخ بار آرد تو را نوش.** (ویس‌و رامین: ۱۸۴)
۶۰۵۳۷. **صبر درویش به که بذل (شکر) غنی.** (سعدی؛ گلستان: ۹۸، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، شاهد، شکورزاده، عوام)
۶۰۵۳۸. **صبرش سنگین است.** (سرخه‌ای)
۶۰۵۳۹. **صبر طلب می‌کند از دل شیدا.** (امیرخسرو؛ دیوان: ۲۵۴)
۶۰۵۴۰. **صبرِ غنچه گره را گره‌گشا کرده‌است.** (صائب: ۱۹۸)
۶۰۵۴۱. **صبر قاصد خداست، جخت*، کارها رو به راست.** (تهرانی)
۶۰۵۴۲. **صبر کارِ تو خوب زود کند.** (سنایی؛ دیوان: ۱۰۶۶)
۶۰۵۴۳. **صبر کرد، صبر کرد حالا زایید.** (آملی)
۶۰۵۴۴. **صبر کردن بهتر از شرمسار شدن است.** (لری)
۶۰۵۴۵. **صبر کردن، جان تسبیحات توست.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۱۴۵/۲، بهمنیاری، هبله‌رودی)
۶۰۵۴۶. **صبر کرد و بود چندی در حرج / کشف شد کالصّبر و مفتاح‌الفرج.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۸۴۱/۳)
۶۰۵۴۷. **صبر، کلید گشایش است.** (هزاره‌ای)
۶۰۵۴۸. **صبر کم او، هزار سال است.** (آذری)
۶۰۵۴۹. **صبر کم خدا، سی سال است.** (اهری)
۶۰۵۵۰. **صبر کن ای شیشه بر سنگ جفای محتسب.** (بیدل: ۲۳۱، شکورزاده)
۶۰۵۵۱. **صبر کن با فقر و بگذار این ملال.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۳۷۴/۱)
۶۰۵۵۲. **صبر کن به آب برسی آن وقت پابرهنه حرکت کن.** (آمره‌ای)
۶۰۵۵۳. **صبر کن تا قائم مقام از باغ درآید.** (شکورزاده)
۶۰۵۵۴. **صبرکن تا کار دیر آید درست.** (بهمنیاری)
۶۰۵۵۵. **صبر کن جمعه‌ها، شنبه‌ها کمتر شوند.** (سمنانی)
۶۰۵۵۶. **صبر کن کالصبر مفتاح‌الفرج.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۲۰/۶، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۶۰۵۵۷. **صبر کن کان است تسبیح درست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/ ۳۱۴۵، هبله‌رودی، بهمنیاری)
۶۰۵۵۸. **صبر کن کاین دو سه روزی به سر آید معدود.** (سعدی؛ کلیات: ۴۳۲، بهمنیاری)
۶۰۵۵۹. **صبر کن که آفتاب نزدیک ظهر تندتر است.** (لری)
۶۰۵۶۰. **صبر کن، که با پنبه‌ی‌زرد*داغت می‌کنم.** (اوزی)
۶۰۵۶۱. **صبر کن، گوشت شتر ارزان می‌شود.** (اشتهاردی)
۶۰۵۶۲. **صبر کن لبه*پایین بیاید، بعد بگو کاس محمّدی است یا خوشه‌ی‌آویخته.** (گیلکی)
۶۰۵۶۳. **صبر کن من بگویم، تو بوجاری کن.** (آملی)
۶۰۵۶۴. **صبر کن من گوز بدهم، بعدش تو بگو به فلانم.** (گیلکی)
۶۰۵۶۵. **صبر کنید از غوره حلوا می‌پزد.** (تاجیکی)
۶۰۵۶۶. **صبر کنید تا من تُفی به دستم بکنم.** (تمثیل)
۶۰۵۶۷. **صبر کنی، نیشکر گردد، شکر قند.** (تاجیکی)
۶۰۵۶۸. **صبرِ کوتاهِ (کوچک) خدا، سی‌سال است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، کرمانی)
۶۰۵۶۹. **صبر کوچک خدا، چهل سال است.** (اصفهانی، شیرازی)
۶۰۵۷۰. **صبر کیمیای بزرگی‌هاست.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۶۷)
۶۰۵۷۱. **صبر، گشاینده‌ی‌هر مشکل است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۶۰۵۷۲. **صبر گلی است که در باغ و بوستان نمی‌روید.** (افغانی)
۶۰۵۷۳. **صبر گلی است، که در هر باغی نمی‌روید.** (بیرجندی)
۶۰۵۷۴. **صبر گنجت دهد، بی‌صبری رنجت دهد.** (تاجیکی)
۶۰۵۷۵. **صبر گوارا کند هرچه تو را ناخوش است.** (کلیم کاشانی، شکورزاده)
۶۰۵۷۶. **صبر مفتاح کارها باشد.** (دهخدا، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، تکمله، خزینه، عوام)
۶۰۵۷۷. **صبر ندارد که بسازد به هیچ.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۷)
۶۰۵۷۸. **صبر نزد هر کسی بمانند گنج است.** (سیستانی)
۶۰۵۷۹. **صبر نکنم، چه کنم؟** (بهمنیاری)
۶۰۵۸۰. **صبر نما تا که به‌جایی رسی.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)
۶۰۵۸۱. **صبر نه باری است خوار، هجر نه کاری است خُرد.** (عمعق، دهخدا)
۶۰۵۸۲. **صبر و تحمّل کار مردان است.** (بهمنیاری)
۶۰۵۸۳. **صبر و حوصله‌ی‌دیو را می‌خواهد.** (کاشانی)
۶۰۵۸۴. **صبر و شکیبایی چاره‌ی آن‌کس است که دستش از چاره‌های دیگر کوتاهست.** (خوانساری)
۶۰۵۸۵. **صبر و ظفر هردو دوستان قدیمند / بر اثر صبر نوبت ظفر است.** (حافظ قدسی: ۱۳۲، شکورزاده، عوام، دهخدا، افغانی، بهمنیاری)
۶۰۵۸۶. **صبر همتای عقل است.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۶۸)
۶۰۵۸۷. **صبری بده، اشکی بریز.** (بیرجندی)
۶۰۵۸۸. **صبور در کارهایش فرج می‌یابد.** (اهری)
۶۰۵۸۹. **صبوری از طریق عشق دور است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۲۱۵، شکورزاده)
۶۰۵۹۰. **صبوری تورا کامکاری دهد.** (شکورزاده، دهخدا)
۶۰۵۹۱. **صبوری چون ز حد بگذشت کار از او نمی‌آید.** (کلیم، امثال‌موزون)
۶۰۵۹۲. **صبوری دولت (میوه‌ی) جاویدت آرد.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۷۰۲، شکورزاده)
۶۰۵۹۳. **صبوری دوم عاقلی است.** (قابوس‌نامه:۳۶)
۶۰۵۹۴. **صبوری کنم، تا برآید مراد.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۳۷۲، بهمنیاری)
۶۰۵۹۵. **صبوری مایه‌ی‌فیروزی آمد.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۷۰۲، امثال‌موزون، شکورزاده)
۶۰۵۹۶. **صبوری میوه‌ی‌امیدت آرد.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۷۰۲، امثال‌موزون)

۶۰۵۹۷. **صحبتِ آشفتگان شکستگی آرد.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۳۳۱)
۶۰۵۹۸. **صحبت ابلهان چو دیگ تهی است.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۵۵، امثال‌موزون، شکورزاده)
۶۰۵۹۹. **صحبت ابله، تو را ابله کند.** (شکورزاده)
۶۰۶۰۰. **صحبت احباب کمتر از شراب ناب نیست.** (قمی تنها، اویسی ۷۷۲)
۶۰۶۰۱. **صحبت احمق بسی خون‌ها بریخت.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۵۹۵/۳، دهخدا، شکورزاده)
۶۰۶۰۲. **صحبت از انسان بهتر است.** (کرمانجی)
۶۰۶۰۳. **صحبت از زن بردن که نیست، حرفش هم نباشد.** (رامسری)
۶۰۶۰۴. **صحبت از زنبور بی‌حاصل بود / با کسی در عمر خود ناخورده نیش.** (بهمنیاری)
۶۰۶۰۵. **صحبت افسردگان افسردگی می‌آورد.** (صائب: ۳۱۹۷، تکمله)
۶۰۶۰۶. **صحبتِ افسرده دل افسردگی.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۴۱۳)
۶۰۶۰۷. **صحبت اهل نظر، دل را مصفا می‌کند.** (اویسی: ۷۷۲)
۶۰۶۰۸. **صحبت بی‌نفاق اولی‌تر.** (بهمنیاری، مثمر، هبله‌رودی)
۶۰۶۰۹. **صحبت پاک، نباید جز پاک.** (جامی؛ هفت اورنگ: ۵۹، دهخدا)
۶۰۶۱۰. **صحبت جز با مردم نیکنام مکن که از صحبت نیکان مرد نیکنام شود.** (قابوس‌نامه: ۳۶)
۶۰۶۱۱. **صحبت جوانان بر جای بهتر که صحبت پیران نه بر جای.** (قابوس‌نامه: ۵۸)
۶۰۶۱۲. **صحبت چو چنین است، جدایی خوش‌تر.** (بهمنیاری)
۶۰۶۱۳. **صحبت حالی است نه صحبت قالی.** (سیرجانی)
۶۰۶۱۴. **صحبت خر کم می‌کنید.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۰۶۱۵. **صحبت روشن‌ضمیران طوطیای بینش است.** (صائب: ۲۵۲۴)
۶۰۶۱۶. **صحبت روشن ضمیران کور را بینا کند.** (صائب، شکورزاده)
۶۰۶۱۷. **صحبت زود آشنایان زود بر هم می‌خورد.** (صائب: ۱۱۸۰، تکمله)
۶۰۶۱۸. **صحبت زیاد بی‌ارزش است.** (کرمانجی)
۶۰۶۱۹. **صحبت سر خوشی است.** (شاهد)
۶۰۶۲۰. **صحبت سرخی شده.** (هبله‌رودی)
۶۰۶۲۱. **صحبت سنگ و سبو راست نیاید (ساز نگردد) هرگز.** (صائب:۲۳۰۸، دهخدا، تکمله، امثال‌موزون، شکورزاده، عوام)
۶۰۶۲۲. **صحبت سنگ و سبو.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۰۶۲۳. **صحبت، شاه را بنده و بنده را سرافکنده می‌سازد.** (افغانی)
۶۰۶۲۴. **صحبت شب اعتباری ندارد.** (بوشهری)
۶۰۶۲۵. **صحبت شب‌های می‌خواران ندارد بازگو.** (صائب: ۶۲۳، امثال‌موزون)
۶۰۶۲۶. **صحبت صالح تو را صالح کند / صحبت طالح* تو را طالح کند.** (مولوی؛ مثنوی: ۶۸۹، بهمنیاری، شکورزاده، امثال‌موزون)
۶۰۶۲۷. **صحبتِ طوطی، سخنور می‌کند آیینه را.** (صائب: ۶۵، امثال‌موزون)
۶۰۶۲۸. **صحبتِ عام آتش و پنبه است.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۵۰)
۶۰۶۲۹. **صحبتِ عشق و خرَد ساز نگردد هرگز.** (صائب: ۶۰۱)
۶۰۶۳۰. **صحبت غنیمت است به هم چون رسیده‌ایم / تا کی دگر به هم رسد این تخته‌پاره‌ها.** (صائب: ۳۸۹، دهخدا، تکمله)
۶۰۶۳۱. **صحبت فلانی به اندازه‌ی‌عقلش است.** (بویراحمدی)
۶۰۶۳۲. **صحبت قند تو حیف است مکرر نشود.** (آتش اصفهانی، اویسی ۷۷۶)
۶۰۶۳۳. **صحبت کس بوی وفایی نداد (نداشت).** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۶ بهمنیاری)
۶۰۶۳۴. **صحبت گل بی‌وجود خار نباشد.** (فرهنگ‌نامه)
۶۰۶۳۵. **صحبت گل رنجه دارد خار را.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)
۶۰۶۳۶. **صحبت گیتی که تمنّا کند/ با که وفا کرد که با ما کند.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۴ بهمنیاری، تهرانی)
۶۰۶۳۷. **صحبت ماست‌بندان یزده.** (جیرفتی)
۶۰۶۳۸. **صحبت مردانت چون مردان کند.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۵/۱، دهخدا)
۶۰۶۳۹. **صحبت نااهل باشد موجب آزار دل.** (طغرل احراری)
۶۰۶۴۰. **صحبت نااهل بلای جان است.** (افغانی)
۶۰۶۴۱. **صحبت ناجنس آتش را به فریاد آورد.** (صائب: ۲۴۷۷، امثال‌موزون، تکمله، افغانی)
۶۰۶۴۲. **صحبت ناجنس را باشد ثمر آزارها.** (ناصر علی، امثال‌موزون)
۶۰۶۴۳. **صحبت ناجنس گور است و لحد.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۰۲/۲، بهمنیاری، شکورزاده)
۶۰۶۴۴. **صحبت نادان، آتش سوزان.** (تاجیکی)
۶۰۶۴۵. **صحبت نادان صد ره بتر از زندان.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۴۱۲، دهخدا، شکورزاده)
۶۰۶۴۶. **صحبت ناقابلان، قبض طبیعت می‌کند.** (تاجیکی)
۶۰۶۴۷. **صحبت نیکان، اثرکننده است.** (هبله‌رودی)
۶۰۶۴۸. **صحبت نیکان بدان را از بدی باز آورد.** (نجیب کاشانی، شکورزاده)
۶۰۶۴۹. **صحبت نیکان بدان را سود نیست.** (خزینه)
۶۰۶۵۰. **صحبت نیکان بدان را خوب رسوا می‌کند.** (صائب: ۲۲۱۷)
۶۰۶۵۱. **صحبتِ نیکان بود مانند مشک.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۴۲۵)

۶۰۶۵۲. **صحبت نیکانت از نیکان کند (بود).** (هبله‌رودی، صفایی عراقی، شکورزاده، بهمنیاری، افغانی، حییم، دهخدا، عوام، نامه‌ی‌داستان)

۶۰۶۵۳. **صحبت نیکان طلای احمر است.** (شکورزاده)

۶۰۶۵۴. **صحبت نیک را ز دست مده.** (سنایی؛ حدیقه: ۴۵۰، شکورزاده)

۶۰۶۵۵. **صحبتِ یاران به غنیمت شمار.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۳۲۹/۱)

۶۰۶۵۶. **صحبتِ یاران خوش است.** (حافظ: ۳۱)

۶۰۶۵۷. **صحبتِ یاران غنیمت است.** (فیضی؛ دیوان: ۲۳۹)

۶۰۶۵۸. **صحبت یلّلی واکرده‌شد.** (هبله‌رودی)

۶۰۶۵۹. **صحبت یوسف به از دراهم معدود.** (سعدی:۴۳۲، دهخدا، بهمنیاری)

۶۰۶۶۰. **صحت بدن پادشاهی است.** (هزاره‌ای)

۶۰۶۶۱. **صحتِ تن بودت در پرهیز.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۹۱)

۶۰۶۶۲. **صحت طبع از سقیم مخواه.** (سنایی، امثال‌موزون)

۶۰۶۶۳. **صحرا افتاده را کلاغ درمی‌برد.** (گیلکی)

۶۰۶۶۴. **صحرا بد نمی‌شود، چوپان آدم نمی‌شود.** (قشقایی)

۶۰۶۶۵. **صحرا پر از کلاغ سیاه است به تو چه، به من چه؟** (میاندوابی)

۶۰۶۶۶. **صحرا پر خیار است آدم می‌خواهد بیاورد.** (بروجردی)

۶۰۶۶۷. **صحرا پر نعنا چوبش مال ما، جوان‌های رعنا کورش مال ما.** (تهرانی، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)

۶۰۶۶۸. **صحرا و باغِ زنده‌دلان، کوی دلبر است.** (سعدی؛ کلیات: ۲۳۹، شکورزاده، بهمنیاری)

۶۰۶۶۹. **صحرای پر از دشمن بهتر است تا خالی از دوست.** (بختیاری)

۶۰۶۷۰. **صحرای خالی است و صدای گاو جوان نر.** (لری)

۶۰۶۷۱. **صحرای خالی است و میل دل.** (لری)

۶۰۶۷۲. **صحرایش را فروخته و خوشه‌چین شده.** (بهمنیاری، خرّمی)

۶۰۶۷۳. **صحرای فراخ از دل تنگم چه کند؟** (قاینی)

۶۰۶۷۴. **صحرای گشاد با دل تنگ چه سود.** (افغانی)

۶۰۶۷۵. **صد آغل ببندد یک کهره‌ی‌کور در آن‌ها دیده نمی‌شود.** (جیرفتی)

۶۰۶۷۶. **صدا از دیوار درآمد، از او درآمد (درنمی‌آید).** (تهرانی)

۶۰۶۷۷. **صدا از سنگ برمی‌خیزد ولی از این آدم خیر.** (لری)

۶۰۶۷۸. **صدا از هردو دست می‌آید (می‌خیزد).** (خزینه، هبله‌رودی، تاجیکی)

۶۰۶۷۹. **صدا از یک دست برنیاید.** (بهمنیاری، حییم، عوام، هبله‌رودی)

۶۰۶۸۰. **صدا به صدا رسید، کچله به نوا رسید.** (مازندرانی)

۶۰۶۸۱. **صدا به صدا نمی‌رسید.** (حییّم)

۶۰۶۸۲. **صدا چُرچرش می‌آید، خودش نمی‌آید.** (گلبافی)

۶۰۶۸۳. **صدا چون می‌دهد ساز شکسته؟** (باباطاهر، امثال‌موزون)

۶۰۶۸۴. **صدا را به کوه نرسان که انعکاس دارد.** (کردی کلهری)

۶۰۶۸۵. **صدا را خواباندی، بو را می‌خواهی چه‌کار کنی؟** (مازندرانی)

۶۰۶۸۶. **صدا را طوری، سرش کشیده که گویی چوچوله‌اش را کشیده‌اند.** (گیلکی)

۶۰۶۸۷. **صد اسب به یک اسب کار می‌افتد.** (تاجیکی)

۶۰۶۸۸. **صد اسبه محتاج یک اسبه است.** (افغانی)

۶۰۶۸۹. **صداع، صعب است.** (مثمر)

۶۰۶۹۰. **صداع یک‌سو صندل سای.** (مثمر)

۶۰۶۹۱. **صد التماس قربان یک زور شود.** (لری)

۶۰۶۹۲. **صد امام زاده جلوی یک تکان خداوند را نمی‌گیرد.** (ایلامی)

۶۰۶۹۳. **صدا مشکل بود از کوه بردارد گرانی را.** (بیدل: ۸۲، امثال‌موزون)

۶۰۶۹۴. **صدای آسیاب می‌شنویم ولی آرد کردن نمی‌بینیم.** (خوزستانی)

۶۰۶۹۵. **صدای (آواز) دهل از دور شنیدن خوش (شیرین) است.** (هبله‌رودی، حییّم، ایلامی، بهمنیاری)

۶۰۶۹۶. **صدای بال جبرییل می‌آید.** (آذری)

۶۰۶۹۷. **صدای بوقش خفه است.** (آمره‌ای)

۶۰۶۹۸. **صدای پای بز، صدای پای میش، می‌دانم و خدای خویش.** (شاهرودی)

۶۰۶۹۹. **صدای پول از صدای پر جبرییل خوش نواتر است.** (شکورزاده)

۶۰۷۰۰. **صدای پول، ندای عدل را می‌شکند.** (خرّمی)

۶۰۷۰۱. **صدایت آشنا آید به گوشم.** (دهخدا)

۶۰۷۰۲. **صدایت از جای گرم بیرون می‌آید.** (هزاره‌ای، جیرفتی)

۶۰۷۰۳. **صدای تَق تَقِ شکستن گردو را خدا می‌شنود.** (فرهنگ‌نامه)

۶۰۷۰۴. **صدای توپ تو دیگر شنیده نمی‌شود.** (رامسری)

۶۰۷۰۵. **صدای حلال حلالش تا سر گردنه می‌رسید.** (تهرانی)

۶۰۷۰۶. **صدای حلب خالی بلند است.** (ترکمنی)

۶۰۷۰۷. **صدای خر به خدا (خاور، خاوند) نمی‌رسد.** (سیرجانی، هزاره‌ای، افغانی)

۶۰۷۰۸. **صدای خلق نقاره‌ی‌خداست.** (هزاره‌ای)

۶۰۷۰۹. **صدای خودش را در حمّام شنیده.** (لری)

۶۰۷۱۰. **صدای خوش، مار را از لانه‌اش بیرون می‌کند (می‌کشد).** (هزاره‌ای، کرمانجی)

۶۰۷۱۱. **صدای دایه‌ی مهربان به بوی مادر نرسد.** (افغانی)
۶۰۷۱۲. **صدای دختر مانند صدای طلاست.** (آذری)
۶۰۷۱۳. **صدای دروغ‌گو را نباید شنید.** (افغانی، هبله‌رودی، مثمر)
۶۰۷۱۴. **صدای دهل از خالی بودن شکم است.** (دهخدا، خزینه، حییم، افغانی، هبله‌رودی، مثمر، شکورزاده، عوام)
۶۰۷۱۵. **صدای سگ از دور می‌آید برو، نور چراغ از دور می‌آید مرو.** (اشتهاردی)
۶۰۷۱۶. **صدایش از ته چاه بالا (بیرون، در) می‌آید.** (بهمنیاری، آذری، عوام، کاشانی، کرمانی)
۶۰۷۱۷. **صدایش از جای گرمی بیرون (به در) می‌آید (نمی‌آید).** (بهمنیاری، کرمانی)
۶۰۷۱۸. **صدایشان را کلاغ نمی‌شنود.** (تهرانی)
۶۰۷۱۹. **صدایش انگار زنگ حیدری است.** (زرقانی)
۶۰۷۲۰. **صدایش بشنوی، لیک آسیابش را نمی‌بینی.** (اخگر، امثال‌موزون)
۶۰۷۲۱. **صدایش به خدا نمی‌رسد.** (کردی)
۶۰۷۲۲. **صدایش به گوش خودش خوش می‌آید.** (بهمنیاری، شهربابکی، جیرفتی)
۶۰۷۲۳. **صدایش را پوشاندی (پنهان کردی)، بویش را چه‌کار می‌کنی؟** (تهرانی، لری، شهربابکی)
۶۰۷۲۴. **صدایش را صباح می‌شنود.** (کرمانی)
۶۰۷۲۵. **صدایش را که از بین بردی، یک فکری به حال بویش بکن.** (کوچه)
۶۰۷۲۶. **صدایش صبح بلند می‌شود (به گوشت می‌رسد).** (کوچه، تمثیل)
۶۰۷۲۷. **صدایش که خوب بود، قیمتش چند است؟** (تهرانی)
۶۰۷۲۸. **صدایش نمی‌برآید.** (افغانی)
۶۰۷۲۹. **صدایش هست، خودش نیست.** (لکی)
۶۰۷۳۰. **صدای کاسه‌ی خالی به گوش می‌آید.** (کشمیری؛ دیوان: ۹۸)
۶۰۷۳۱. **صدای کفگیر با رگبار گلوله فرق دارد.** (لری)
۶۰۷۳۲. **صدای کفگیر تا صدای گلوله.** (بویراحمدی)
۶۰۷۳۳. **صدای کمانچه فردا درمی‌آید.** (آذری)
۶۰۷۳۴. **صدای گرگ مبارک است و ندیدن مبارک‌تر.** (مثمر)
۶۰۷۳۵. **صدای گرگ و کلاغ می‌آید.** (لری)
۶۰۷۳۶. **صدای مرغ به تخمش (تخمی) نمی‌ارزد.** (هبله‌رودی، مثمر، دهخدا، حییم، عوام، هبله‌رودی، شکورزاده)
۶۰۷۳۷. **صدای معوی گربه را نشنیده.** (بهمنیاری، خرّمی)
۶۰۷۳۸. **صدای من به بهشت برود، صدای تو به جهنّم.** (کردی)
۶۰۷۳۹. **صدای نی از دور خوش است.** (بختیاری)
۶۰۷۴۰. **صد باد صبا این‌جا با سلسله می‌رقصند.** (حافظ: ۳۵۲، شکورزاده)
۶۰۷۴۱. **صد بار اگر توبه شکستی باز آ.** (ابو سعید ابوالخیر: سمنانی ۲۹۶، خزینه)
۶۰۷۴۲. **صد بار بدی کردی دیدی ثمرش را/ خوبی چه ضرر داشت که یک بار نکردی.** (تهرانی)
۶۰۷۴۳. **صد بار بدی کردی و پنداشتیش نیک / نیکی چه بدی داشت که یک‌بار نکردی؟** (میرنجات اصفهانی، از لطایف‌الخیال)
۶۰۷۴۴. **صد بار بدی کردی و شرم تو نیامد/ نیکی چه بدی داشت که یک‌بار نکردی؟** (تاجیکی)
۶۰۷۴۵. **صد بار بگردی باز در کمندی.** (افغانی)
۶۰۷۴۶. **صدبار بیشتر با مرغ‌های ما آب و دانه خورده است.** (املشی)
۶۰۷۴۷. **صد بار بیندیش یک بار بینداز.** (هزاره‌ای، افغانی)
۶۰۷۴۸. **صد بار توبه کردم و دیگر نمی‌کنم.** (حافظ: ۲۴۲، افغانی)
۶۰۷۴۹. **صد بار توبه کرد و دگر بار می‌کند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۹۸)
۶۰۷۵۰. **صد بار تو را جویم، یک بار نبینم.** (هلالی؛ دیوان: ۱۲۶)
۶۰۷۵۱. **صد بار توی آب بیفتی، یک بار توی آتش.** (شهربابکی)
۶۰۷۵۲. **صد بار (دفعه) گز کن (می‌کند)، یک بار (دفعه) پاره کن (می‌کند، ببر).** (بهمنیاری، دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام، افغانی، آذری، جیرفتی)
۶۰۷۵۳. **صد بار مِی ز خوردن مال یتیم بِهْ.** (اویسی)
۶۰۷۵۴. **صدبار نگفتم نطلب دولت خواجه؟** (تمثیل)
۶۰۷۵۵. **صد باشه پراندیم و یکی باز نیامد / صد سگ بدواندیم و یکی باز نیامد.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۰۷۵۶. **صد بای بمیرد یک خراباتی نی.** (افغانی)
۶۰۷۵۷. **صد بای (سوداگر، تاجر) بمیرد یک قمارباز نی.** (افغانی)
۶۰۷۵۸. **صد بچّه خیلی نیست، یکیش هم کم نیست.** (لری)
۶۰۷۵۹. **صد برگِ گلی که جمع کنی، غنچه‌ای شود.** (قدسی مشهدی:۵۴۵)
۶۰۷۶۰. **صد (بس) نکته غیر حسن بباید که تا کسی / مقبول طبع مردم صاحب نظر (هنر) شود.** (حافظ: ۲۱۶، هبله‌رودی، مثمر)
۶۰۷۶۱. **صد بلا در هر نفس این‌جا بوَد.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۱۸۰، شکورزاده)
۶۰۷۶۲. **صد بوته از صدقه‌ی‌سر یک بوته آب می‌خورد.** (لری)
۶۰۷۶۳. **صد بیمار از لب گور برگشت.** (حییّم)
۶۰۷۶۴. **صد پاره شود ابر و نیفتد بر زمین.** (قدسی مشهدی، ۶۷۶)
۶۰۷۶۵. **صد پتک زرگر، یک پتک آهنگر.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)
۶۰۷۶۶. **صد پرنده با سنگی.** (کردی)

۶۰۷۶۷. **صد پزشک به اندازه‌ی بیماری ندانند بیماری چیست؟** (کردی)
۶۰۷۶۸. **صد پول سیاه، یک سکه‌ی طلا.** (تهرانی)
۶۰۷۶۹. **صد پهلوان مرده، به یک پول خرد.** (پاپی)
۶۰۷۷۰. **صد پیک دوانید و یکی باز نیامد.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون)
۶۰۷۷۱. **صد تا آخوند، قربون یک آدم دانا.** (تهرانی)
۶۰۷۷۲. **صد تا آغُل ببندد یک بز کور توش نیست.** (سیرجانی)
۶۰۷۷۳. **صد تا آغل می‌بنده (می‌سازه)، یک بزغاله‌ی کور هم در آن‌جا نمی‌کُنَد.** (شهربابکی)
۶۰۷۷۴. **صد تا استخوان لازم دارد تا سیصد من بار را بلند کند.** (مازندرانی)
۶۰۷۷۵. **صد تا برادر شهری داشته باشی، باز اُجاق پدرت کور است.** (لکی)
۶۰۷۷۶. **صد تا بزنه چلِنگر، یکی بزنه آهنگر.** (همدانی)
۶۰۷۷۷. **صد تا بیاید و یکی نرود.** (بیرجندی، لری)
۶۰۷۷۸. **صد تا پسر بزایی، یکی آقا رضا نمی‌شود.** (شکورزاده)
۶۰۷۷۹. **صد تا پینه‌ی زشت، بهتر از یک سوراخ باز.** (تایبادی)
۶۰۷۸۰. **صد تا تیشه می‌تراشد، یکی دسته ندارد.** (بختیاری)
۶۰۷۸۱. **صد تا جان داشته باشه، یکی‌اش در نمی‌برد.** (تهرانی)
۶۰۷۸۲. **صد تا جرّ شما، یه فرّ ما نمی‌شه.** (تهرانی)
۶۰۷۸۳. **صد تا چاقو (آفتابه) بسازد، یکیش دسته ندارد.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، عوام، شیرازی، تهرانی، بختیاری)
۶۰۷۸۴. **صد تا چغوت*با پر و بالش نیم‌منگاوی بکش که گرد رانش نیم‌من.** (رفسنجانی)
۶۰۷۸۵. **صد تا چقوک*با پر و بالش نیم من است.** (شکورزاده)
۶۰۷۸۶. **صد تا خیال به دل مهمانه که یکیش به دل صاحب‌خانه نیست.** (گلپایگانی)
۶۰۷۸۷. **صد تا دختر کور و کچل داشته‌باشد یک روزه شوهر می‌دهد.** (کرمانی، دامغانی)
۶۰۷۸۸. **صد تا دوست داشته باش، یکی دشمن نداشته باش.** (مازندرانی)
۶۰۷۸۹. **صد تا را زاییده، صد تا را خاک کرده.** (شهرضایی)
۶۰۷۹۰. **صد تا را کور کرد، یکی را جور نکرد.** (افغانی)
۶۰۷۹۱. **صد تا ریش را بتراشی یک اوقیه*نمی‌شود.** (لری)
۶۰۷۹۲. **صد تا تازی و یک شکار.** (شکورزاده)
۶۰۷۹۳. **صد تا سار را شکار می‌کند.** (رامسری)
۶۰۷۹۴. **صد تا سبو می‌سازد، یکیش دسته ندارد.** (قمی، دامغانی، شهربابکی)
۶۰۷۹۵. **صد تا سبوی نو، مقابل یک سبوی کهنه می‌شکند.** (شهربابکی)
۶۰۷۹۶. **صد تا سد ببندد یکی‌اش هم بسته نمی‌شود.** (خراسانی)
۶۰۷۹۷. **صد تا سر را بتراشی یک چارک نمی‌شود.** (لری)
۶۰۷۹۸. **صد تا سر که بتراشی یک مثقال مو دارد.** (بختیاری)
۶۰۷۹۹. **صد تا سُرناچی، برای یک کاسه کاچی.** (شکورزاده)
۶۰۸۰۰. **صد تا سنگ اگر به طرف درخت پرتاب کنی، یکی گیر می‌کند.** (لکی)
۶۰۸۰۱. **صد تا سنگ به سرِ فلانی زده.** (قمی)
۶۰۸۰۲. **صد تا شوهر کرده تازه گوشواره‌ی عاریه خواسته‌است.** (کردی)
۶۰۸۰۳. **صد تا صورت را می‌بینی، امّا یک دل را نه.** (تایبادی)
۶۰۸۰۴. **صد تا کلاغ سیاه را تیر کمانی بس است.** (مازندرانی)
۶۰۸۰۵. **صد تا کلاه مالیدم، همچه بلایی ندیدم.** (شهربابکی)
۶۰۸۰۶. **صد تا مثل تو را زیر بغل خود جای می‌دهد.** (گیلکی)
۶۰۸۰۷. **صد تا مثل تو را که بفروشد، از بهایتان خبر نمی‌شوید.** (هزاره‌ای)
۶۰۸۰۸. **صد تا مثل تو را می‌برد سرِ چشمه (لب رودخانه) تشنه برمی‌گرداند.** (تهرانی، عوام، مازندرانی، شهربابکی)
۶۰۸۰۹. **صد تأمل کن، یک سخن گوی.** (تاجیکی)
۶۰۸۱۰. **صد تا مو ریسمان نمی‌شود و صد تا یار مثل حسن نمی‌شود.** (مازندرانی)
۶۰۸۱۱. **صد تا ناخوش را دواست، صد تا کور را عصاست.** (تهرانی)
۶۰۸۱۲. **صد تا نمی‌دهم به یک نمی‌خواهم نمی‌ارزد.** (کرمانی)
۶۰۸۱۳. **صد تا هیچی اگر به هم بپیچی آخرش هیچی.** (بختیاری)
۶۰۸۱۴. **صد تخته به پهلوی او زده.** (دهخدا)
۶۰۸۱۵. **صد تخم‌مرغ بشکند یکیش زرده ندارد.** (حییم)
۶۰۸۱۶. **صد تعریف دکّاندار به یک نه مشتری نمی‌ارزد.** (نهاوندی)
۶۰۸۱۷. **صد تلخی را به خاطر یک شیرینی نادیده می‌گیرند.** (اهری)
۶۰۸۱۸. **صد تنبان پوشیده.** (زواره‌ای)
۶۰۸۱۹. **صد تومان می‌دادم بچه‌ام (پسرم) یک شب از خانه بیرون نخوابد (نماند)، حالا که ماند چه یک شب چه هزار شب.** (دهخدا، کاوش، کوچه، شکورزاده، لری)
۶۰۸۲۰. **صد تیر بخور (بخورد) و مالت (مالش) را از دست مده (نمی‌دهد).** (افغانی، تایبادی)
۶۰۸۲۱. **صد تیک تیک زرگری، یک پتک آهنگری.** (سبزواری)
۶۰۸۲۲. **صد جان فدای آن که دلش با زبان یکی است.** (دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون، افغانی، شکورزاده، عوام)

۶۰۸۲۳. **صد جان فدای یارِ نصیحت نیوش کن.** (حافظ: ۲۷۵، شکورزاده)

۶۰۸۲۴. **صد جان فدای یک شکم.** (هبله‌رودی، مشمر، نامه‌ی‌داستان)

۶۰۸۲۵. **صد جان که به‌جان آمد، جان خودم واجب‌تر است.** (کرمانی، گلبافی)

۶۰۸۲۶. **صد جگر خون کرده‌ام تا یک خانه (خامه) گلگون کرده‌ام.** (افغانی)

۶۰۸۲۷. **صد جن و یک بسم‌الله.** (جیرفتی)

۶۰۸۲۸. **صد چغوک با پر و بالش (زاق و زیقش) نیم من است.** (دهخدا، بهمنیاری، امثال موزون)

۶۰۸۲۹. **صد چغوک با پر و بالش (جیر و جیسش، پَتّ و پیتش) نیم منه، گاو (پیره گاوی را) بکش که گرد (جفت) رانش نیم (سی) منه.** (کرمانی، جیرفتی، گلبافی، بیرجندی)

۶۰۸۳۰. **صد چقوک* با پَتّ و پیتش نیم مَنِه / پیرِ گاوی را بکش که جفت رانش صد منه.** (بیرجندی)

۶۰۸۳۱. **صد چکش شاگرد و یک دَمِ اوستا.** (کوچه)

۶۰۸۳۲. **صد چوب به ک..نم، باید این کار را بکنم.** (گیلکی)

۶۰۸۳۳. **صد چوشک*جای، آفتابه‌ای را نمی‌گیرد.** (سیستانی)

۶۰۸۳۴. **صد خار را برای گلی آب می‌دهند.** (شاهی سبزواری: ۲۰، تکمله)

۶۰۸۳۵. **صد خار منّت است به‌دنبال هر گلی.** (حالت، امثال‌موزون)

۶۰۸۳۶. **صد خاگینه، صد دینار قرض را ادا نکند.** (آذری)

۶۰۸۳۷. **صد خشت بزنی و یکی را به آب دهی چه‌فایده؟** (سیستانی)

۶۰۸۳۸. **صد خله* بزنی خونش نمی‌ریزد.** (افغانی)

۶۰۸۳۹. **صد خواهر برای یک برادر خانه و زندگی نمی‌سازد.** (آذری)

۶۰۸۴۰. **صد خورنده گنجد اندر گرد خوان.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۲۶/۵، امثال‌موزون)

۶۰۸۴۱. **صد خیل زاغ را یک کلوخ.** (افغانی)

۶۰۸۴۲. **صد دامادم بمیرد، کارم لنگ نمی‌شود.** (کردی)

۶۰۸۴۳. **صد دایه‌ی‌مهربان به بوی مادر نمی‌رسد.** (افغانی)

۶۰۸۴۴. **صد دایه‌ی‌مهربان چو مادر نبود.** (بیرجندی)

۶۰۸۴۵. **صد دراز و یک کوتاه.** (زرقانی)

۶۰۸۴۶. **صد در بسته یک در گشاده.** (تاجیکی)

۶۰۸۴۷. **صد درخت نخل می‌نشاند، یکی از آن‌ها سر ندارد.** (لارستانی)

۶۰۸۴۸. **صد درد را خدا به دعایی دوا کند.** (شکورزاده)

۶۰۸۴۹. **صد در شود گشاده چو بسته‌شود دری.** (دهخدا، خزینه، تکمله، امثال‌موزون، حییم، شکورزاده، عوام)

۶۰۸۵۰. **صد دُر صدف دارد و دم نمی‌زند / یک بیضه مرغ دارد و فریاد می‌زند.** (تاجیکی، افغانی، سمنانی، گلبافی)

۶۰۸۵۱. **صد درم باره، یک ساعتش کاره.** (یزدی)

۶۰۸۵۲. **صد درم را از یک من جدا می‌کنند.** (بختیاری)

۶۰۸۵۳. **صد دسته‌ی گندم که ببُرد و کنار بگذارد، هیچ دانه‌ای از آن‌ها به دست نمی‌آید.** (دیلمی)

۶۰۸۵۴. **صد دفعه دیدم، هیچی ندیدم، یک دفعه پریدم، دیدم دیدم.** (تهرانی)

۶۰۸۵۵. **صد دل به یکدگر چو شود آشنا، یکی است.** (صائب: ۹۸۴، امثال‌موزون)

۶۰۸۵۶. **صد دل را یک دل کرد.** (افغانی)

۶۰۸۵۷. **صد دم بکار، یک دم بیار.** (افغانی)

۶۰۸۵۸. **صد دوست به یک روز توان دشمن ساخت.** (اهلی؛ کلیات: ۷۲۱)

۶۰۸۵۹. **صد دوست کم است، یک دشمن بسیار است.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه)

۶۰۸۶۰. **صد دوی شکارچی، یک چُس سگ شکاری.** (رامسری)

۶۰۸۶۱. **صد ده آباد را یک تنه آباد می‌کنه.** (تهرانی)

۶۰۸۶۲. **صد دینار جگرک (نخودآب) سفره قلم‌کار نمی‌خواهد.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، عوام)

۶۰۸۶۳. **صد دینار داده‌ام، فینش را هم من بکنم؟** (شکورزاده، حییم، کاوش)

۶۰۸۶۴. **صد دینار دادی حاصل سرخکون*ما را خوردی.** (بهمنیاری، کرمانی)

۶۰۸۶۵. **صد دینار (صنّار) می‌گیرد سگ اخته می‌کند، یک عباسی می‌دهد حمّام می‌رود.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)

۶۰۸۶۶. **صد دیناری، دردی داری.** (سیستانی)

۶۰۸۶۷. **صد ذرع دیوار می‌اندازد، گردی به او نمی‌نشیند.** (سمنانی)

۶۰۸۶۸. **صد را نباید فدای ده کرد.** (عوام)

۶۰۸۶۹. **صد رانکی*از آسمان ببارد، یکی به گردن ما نمی‌افتد.** (سمنانی)

۶۰۸۷۰. **صد راه به خانه‌ی‌صاحبش می‌برد.** (دهخدا)

۶۰۸۷۱. **صد راهزن، لاتی را لخت نمی‌کند.** (کردی)

۶۰۸۷۲. **صد رحمت به آب حمّام.** (شکورزاده)

۶۰۸۷۳. **صد رحمت به چرخ چاه.** (شکورزاده)

۶۰۸۷۴. **صد رحمت به چیز کم.** (تهرانی)

۶۰۸۷۵. **صد رحمت به حکم قاضی سدوم.** (شکورزاده)

۶۰۸۷۶. **صد رحمت به دیوان بلخ.** (شکورزاده)

۶۰۸۷۷. **صد رحمت به شمر.** (تهرانی)

۶۰۸۷۸. **صد رحمت به شهین غُرغُرو.** (تهرانی)

۶۰۸۷۹. **صد رحمت به فیل کوچکه.** (شکورزاده)

۶۰۸۸۰. **صد رحمت به کفن دزد اوّلی (پارسالی).** (بهمنیاری، شکورزاده، بختیاری)

۶۰۸۸۱. **صد رحمت به نادر قلی افشار.** (شکورزاده)

۶۰۸۸۲. **صدرنشین‌تر ز سخن نیست کس.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۴۰)

۶۰۸۸۳. **صد روباه داخل شکمش بازی می‌کنند، دم‌هایشان به هم نمی‌خورند.** (بختیاری)

۶۰۸۸۴. **صد روز به بار، یک روز به کار.** (هزاره‌ای، خراسانی)

۶۰۸۸۵. **صد روز به زندان باشی، یک دم با نادان نی.** (افغانی)

۶۰۸۸۶. **صد روز بیاید، روز برگشت نیاید.** (سیستانی)

۶۰۸۸۷. **صد روز دادی درویشی، یک روز ندادی نادرویش.** (تهرانی)

۶۰۸۸۸. **صد روز گوشت پاشنه، یک روز گوشت گراز.** (مشکین‌شهری)

۶۰۸۸۹. **صدر هرجا نشیند، صدر است.** (امثال طبع هند، شکورزاده، دهخدا، خزینه، افغانی)

۶۰۸۹۰. **صد ریش جای یک چشم را نمی‌گیرد.** (مرندی، علمداری)

۶۰۸۹۱. **صد زبان گر باشدت چون مردمک خاموش باش.** (شکورزاده)

۶۰۸۹۲. **صد زخم زبان شنیدم از تو/ یک مرحمتی (مرهم دل) ندیدم از تو.** (نظامی؛ لیلی و مجنون:۱۰۸، فرهنگ‌نامه)

۶۰۸۹۳. **صد زرع ریسمان یک سرش به چنبل است.** (دامغانی)

۶۰۸۹۴. **صد سال آباد کرد بهمن، یک ساعت خراب کرد (شست) باران.** (بهمنیاری، کرمانی، خرّمی، جیرفتی)

۶۰۸۹۵. **صد سال از او بوی گدایی نرود.** (مثمر)

۶۰۸۹۶. **صد سال اگر کنگر (علف) بخوری، دهانت مثل پوزه‌ی شتر نمی‌شود.** (آذری)

۶۰۸۹۷. **صد سال به زندان هارون باش، یک دم به بند آدم نادون نباش.** (مشهدی)

۶۰۸۹۸. **صد سال (بیشتر) است گدایی می‌کند، هنوز شب جمعه را نمی‌داند.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)

۶۰۸۹۹. **صد سال خشت مالی کرد بهمن/ یک دم کارسازی (خراب) کرد باران.** (لنجانی، شهربابکی)

۶۰۹۰۰. **صد سال ده بار، یک روز ده کار.** (افغانی)

۶۰۹۰۱. **صد سال دیگر تو راه رفته او را نمی‌توانی بروی.** (گیلکی)

۶۰۹۰۲. **صد سال کردم آهنگری، نه دیگ دارم نه لنگری.** (شیرازی)

۶۰۹۰۳. **صد سال که نوش‌آباد (علی‌آباد) خروس نداشت، سحر نمی‌شد.** (آرانی)

۶۰۹۰۴. **صد سال گُه بخوری، کس نمی‌گوید عافیتت باد.** (کردی)

۶۰۹۰۵. **صد ساله سبوی نو، اگر مواظبت کنی.** (بیرجندی)

۶۰۹۰۶. **صد ساله عبادت به تیزی.** (دهخدا)

۶۰۹۰۷. **صد سال یراق، یک ساعت تفاق.** (شهربابکی)

۶۰۹۰۸. **صد سخن دارم ولی پیش تو گویاییم نیست.** (میرحضوری قمی، اویسی)

۶۰۹۰۹. **صد سر به یک چغندر (تره، جو) است.** (حییم، تکمله)

۶۰۹۱۰. **صد سر را تر کرده و یک سر را کل نی.** (افغانی)

۶۰۹۱۱. **صد سر را کلاه است.** (بهمنیاری)

۶۰۹۱۲. **صد سر را کلاه است، صد کور را عصا.** (هبله‌رودی، حییم، شکورزاده، عوام)

۶۰۹۱۳. **صد سر را نم می‌کند و یکی را می‌تراشد.** (هراتی)

۶۰۹۱۴. **صد سر که بتراشی، وزن آن یک مثقال نیست.** (فریدون‌شهری)

۶۰۹۱۵. **صد سوار حیدری*با یک دختر ترشیده‌ی دلاور برابری نمی‌کند.** (لری)

۶۰۹۱۶. **صد سوداگر بمیرد نه یک لچک.** (تاجیکی)

۶۰۹۱۷. **صد سوزن (زدن، چکش، پتک) سوزنگر (زرگر، چلنگر، شیلانگر*)، یک چکش (زدن، پتک) آهنگر.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، تاجیکی، هراتی، هزاره‌ای، آشتیانی)

۶۰۹۱۸. **صد سوزن یک جوال‌دوز نمی‌شود.** (بیرجندی، آذری)

۶۰۹۱۹. **صد شب یراق، یک شب تفاق.** (لنجانی)

۶۰۹۲۰. **صد شعله برافروخته (مشعله افروخته) گردد به چراغی.** (سعدی؛ کلیات: ۴۴۶، امثال‌موزون)

۶۰۹۲۱. **صد شُکر که بیگانه از این خانه برون رفت.** (ضمیری، اویسی۷۶۸)

۶۰۹۲۲. **صد شکر که چغندر نبود.** (هبله‌رودی، مثمر)

۶۰۹۲۳. **صد شهر دانی و صد سخن می‌دانی.** (تاجیکی)

۶۰۹۲۴. **صد شیپ و شَپ*بکشی یک صَناری نمی‌ارزی.** (لری)

۶۰۹۲۵. **صد عمر ابد به یک زمان در.** (فیضی، دامثال‌موزون)

۶۰۹۲۶. **صد عمر ابد هیچ نیرزد به گذشتن.** (بیدل)

۶۰۹۲۷. **صد عنکبوت به‌جای یک رتیل کشته می‌شود.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۰۹۲۸. **صدف اگر (که) کهنه شود، پاتابه می‌شود (می‌کنند).** (نامه‌ی‌داستان، عوام)

۶۰۹۲۹. **صدف اندرونی را توان دانست از سیما.** (سلمان‌ساوجی: ۳۴۳)

۶۰۹۳۰. **صدف تا بست از گفتار لب، شد مخزن دریا.** (صائب: ۲۳۴، امثال‌موزون)

۶۰۹۳۱. **صدف چون شد تهی از گوهر خویش / نبینند نیز گوهر در بر خویش.** (ویس‌و رامین: ۲۶۶)

۶۰۹۳۲. **صدف را بزرگی فزاید ز گوهر.** (ادیب صابر، حییّم، امثال‌موزون، دهخدا)

۶۰۹۳۳. **صدف را شور دریایی است (نیست) مانع از گهر بستن.** (صائب: ۳۰۰۵، امثال‌موزون)

۶۰۹۳۴. **صدف را که بینی ز دردانه پُر / نه آن قدر دارد که یک دانه دُر.** (سعدی؛ بوستان: ۴۰)

۶۰۹۳۵. **صدف ز آبله‌ی‌دست یافت دُر ثمین.** (صائب، امثال‌موزون)

۶۰۹۳۶. **صدفک صد دُر دارد، دَم نمی‌زند، مرغک یک تخم دارد، نعره می‌زند.** (زرقانی)

۶۰۹۳۷. **صدف کهنه می‌شود، امّا پاتابه نمی‌شود.** (عوام)

۶۰۹۳۸. **صدف گشاده کف است آن زمانه که گوهر نیست.** (شکورزاده)

۶۰۹۳۹. **صدف ندارد قیمت مگر به دُرِ خوشاب.** (امیرمعزّی: ۵۹، دهخدا)

۶۰۹۴۰. **صدفی را که گوهر نیست بتر از خزف است.** (میر نصیرخان جعفری، اویسی)

۶۰۹۴۱. **صدقات آن بوَد که خود بدهند.** (اوحدی مراغه‌ای، شکورزاده، دهخدا)

۶۰۹۴۲. **صدق اندرونی را توان دانست از سیما.** (سلمان ساوجی:۳۴۳)

۶۰۹۴۳. **صدق پیش آر که ابلیس بسی کرد سجود.** (امثال‌موزون، سعدی، شکورزاده)

۶۰۹۴۴. **صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۶۳۴، بهمنیاری، دهخدا)

۶۰۹۴۵. **صدق پیش آر که ایمان به مسلمانی نیست.** (شکورزاده)

۶۰۹۴۶. **صدق پیش‌آور که این‌جا هرچه آرند آن برند.** (هبله‌رودی، خزینه)

۶۰۹۴۷. **صدق پیش آور که تا بینی عیان / آن‌چه دارند اولیا از وی نشان.** (اسیری لاهیجی)

۶۰۹۴۸. **صدق پیش آور که ره یابی به دوست.** (اسیری لاهیجی)

۶۰۹۴۹. **صدق تو، رهبر تو.** (دهخدا)

۶۰۹۵۰. **صدق دل هر بنده را خدا می‌داند.** (بیرجندی)

۶۰۹۵۱. **صد قلمِ زرگر به یک پتک آهنگر.** (عوام، کوچه)

۶۰۹۵۲. **صدقه باز گرداند بلا را.** (عطّار؛ منتخب اشعار: ۴۰۸)

۶۰۹۵۳. **صدقه به صدق است.** (دهخدا، بهمنیاری، افغانی، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، شکورزاده)

۶۰۹۵۴. **صدقه پیش از آن‌که به نیازمند برسد به دست خدا می‌رسد.** (شکورزاده)

۶۰۹۵۵. **صدقه پیش از بلا، ردّ بلاست.** (شکورزاده، بهمنیاری، خزینه)

۶۰۹۵۶. **صدقه راه به خانه‌ی‌صاحبش می‌برد.** (هبله‌رودی، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، کوچه، عوام، شکورزاده، حییم، بهمنیاری)

۶۰۹۵۷. **صدقه رفع (ردّ) بلاست (می‌کند).** (شکورزاده، خزینه، عوام، دهخدا، کوچه)

۶۰۹۵۸. **صدقه سپرِ بلاست.** (کوچه، کاوش)

۶۰۹۵۹. **صدقه سر سیاه‌دانه، آب به پای رازیانه رفت.** (بوشهری)

۶۰۹۶۰. **صدقه‌ی‌ننه در مندوی* آرد.** (افغانی)

۶۰۹۶۱. **صد قیامت بگذرد و آن ناتمام.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۸۹/۵)

۶۰۹۶۲. **صد کار با خدا راست می‌آید، یکی با بنده نه.** (بیرجندی)

۶۰۹۶۳. **صد کار کنی که می، غلام است آن‌را.** (خیام)

۶۰۹۶۴. **صد کاسه به نایی* (به نانی) چو عروسی بگذشت.** (انوری: جوینی ۶/۱، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)

۶۰۹۶۵. **صد کشته چو من به که تو غمگین نفسی.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد)

۶۰۹۶۶. **صد کشته (مرده) به نام، به که یک مرده (زنده) به ننگ.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۰۹۶۷. **صد کشتی‌اش کفاف یک قرض او را نمی‌دهد.** (آذری)

۶۰۹۶۸. **صد کلاغ را کلوخی بس (کافی) است.** (دهخدا، هبله‌رودی، تکمله، مثمر، بهمنیاری، کوچه، شکورزاده)

۶۰۹۶۹. **صد کلام به یک کلام.** (کرمانی)

۶۰۹۷۰. **صد کلام، در مقابلش یک کلام.** (آمره‌ای)

۶۰۹۷۱. **صد کل (کلّه) را کلاه است و صد کور را عصا.** (حییّم، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، سیرجانی، مثمر، تاجیکی، کرمانی، عوام، زرقانی، گلبافی)

۶۰۹۷۲. **صد کله به دیگ دارم و صد دل به امید.** (سیرجانی)

۶۰۹۷۳. **صد کله‌دار را به یک ساعت قبا می‌کند زمانه‌ی‌دون.** (طوطی‌نامه:۲۶۲)

۶۰۹۷۴. **صد کوچه است در بن دندان خلال را.** (بیدل: ۸۱، امثال‌موزون)

۶۰۹۷۵. **صد کوچه باغ را سیر کرده (پا زده).** (بهمنیاری، عوام، هبله‌رودی، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، فرهنگ‌نامه)

۶۰۹۷۶. **صد کور را عصاست (عصاکش است).** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، عوام، بیرجندی)

۶۰۹۷۷. **صد کوزه بسازد (می‌سازد) که یکی دسته ندارد.** (دهخدا، تکمله، امثال‌موزون، عوام، شکورزاده، بهمنیاری، مثمر، هبله‌رودی، دامغانی، آمره‌ای)

۶۰۹۷۸. **صد کوزه پای خم می‌شکند.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۶۰۹۷۹. **صد کوزه دادمش که از آب گذشتم.** (مثمر)
۶۰۹۸۰. **صد کوزه‌ی‌نو می‌شکند، اما یک کوزه‌ی کهنه نمی شکند.** (شهربابکی، تهرانی)
۶۰۹۸۱. **صد کوه هنر رخنه‌ی‌یک عیب نبست.** (تکمله)
۶۰۹۸۲. **صد که بگویی، دم خر یک بلست* است.** (افغانی)
۶۰۹۸۳. **صد که تو را بکشد به کشنده‌ات نمی‌دهد.** (سبزواری)
۶۰۹۸۴. **صد گربه و یک موش.** (دهخدا، شکورزاده، خزینه)
۶۰۹۸۵. **صد گرگ درنده توی گلّه، بهتر ز یک عجوزه در محلّه.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، عوام)
۶۰۹۸۶. **صد گز او یک گز هم نمی‌شود.** (سهلی، قشم)
۶۰۹۸۷. **صد گزه صدقه کنم و یک گزه پاره نی.** (افغانی)
۶۰۹۸۸. **صد گنجشک با پر و بال و جیس و ویسش نیم من است، گاو بکش که گرد رانش سی من است.** (سیرجانی)
۶۰۹۸۹. **صد گنجشک با زاقّ و زیقش* (جیس و پیس) یک من (نیم‌من) است.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، کرمانی)
۶۰۹۹۰. **صد گنجشک را یک سنگ بس است.** (شکورزاده)
۶۰۹۹۱. **صد گنه این سری، یک نظر آن سری.** (عمادی شیرازی، دهخدا)
۶۰۹۹۲. **صد گوز و نود ریش که ازآب گذشتیم.** (بهمنیاری، شاهد، کوچه، هبله‌رودی)
۶۰۹۹۳. **صد گوسفند دزدی بالاخره تمام می‌شود امّا سیاه‌رویی می‌ماند.** (ترکمنی)
۶۰۹۹۴. **صد لطف چشم داشتم و یک نظر نکرد.** (حافظ: ۲۶۳)
۶۰۹۹۵. **صد لغمانی* یک پغمانی*، صد پغمانی یک میدانی.** (افغانی)
۶۰۹۹۶. **صد ماما هم جمع شوند، باز زحمت زایمان را زائو می کشد.** (آذری)
۶۰۹۹۷. **صد متاعم بود اما یک خریدارم نبود.** (امیری‌فیروزکوهی، اویسی)
۶۰۹۹۸. **صد مثل تو (مرا) را سر (لب) آب (رودخانه، دریا) می‌برد و تشنه برمی‌گرداند.** (حییّم، دهخدا، بختیاری)
۶۰۹۹۹. **صد مشت به خود گیر و در میدان باش.** (تاجیکی)
۶۱۰۰۰. **صد مشت نمک داریم و از بی‌نمکی زاریم.** (افغانی)
۶۱۰۰۱. **صد مشعله افروخته گردد به چراغی.** (سعدی؛ کلیات: ۴۲۸، دهخدا)
۶۱۰۰۲. **صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید.** (حافظ: ۱۳۶، امثال‌موزون)
۶۱۰۰۳. **صد ممسک بمیرد و یک قمارباز نی.** (افغانی)
۶۱۰۰۴. **صدمن آرد او برکت یک‌من ندارد.** (فرهنگ‌نامه)
۶۱۰۰۵. **صد من آرد او یک فطیر نیست.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۱۰۰۶. **صد من آردش یک توتک نیست.** (مازندرانی)
۶۱۰۰۷. **صد مناجاتی بمیرد، یک خراباتی نی.** (افغانی)
۶۱۰۰۸. **صد من ارزن سرش بریزی یکیش پایین نمی‌آید.** (کوچه)
۶۱۰۰۹. **صد من استخوان لازم است تا هزار من بار را بلند کند.** (آملی)
۶۱۰۱۰. **صد من بذر (تخم) پیش گاو تنبل هیچ است.** (بختیاری)
۶۱۰۱۱. **صد من بذرکار پیش گاو لاغر چیه؟** (جیرفتی)
۶۱۰۱۲. **صد من پر قو یک مشت نیست.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، نامه‌ی‌داستان)
۶۱۰۱۳. **صد من پونه بار خری است.** (سیستانی)
۶۱۰۱۴. **صد من تخم‌کار*پیش گاو لاغر به جوی.** (کرمانی)
۶۱۰۱۵. **صد من حساب، کار یک من زور را نمی کند.** (شهربابکی)
۶۱۰۱۶. **صد من خاک، هزار من ننگ را می‌پوشاند.** (کرمانی)
۶۱۰۱۷. **صدمن زمین آب داده، برای گاوی که بی‌عار باشد به شوتی.** (تایبادی)
۶۱۰۱۸. **صد من زور بهتر از یک نان.** (دزفولی)
۶۱۰۱۹. **صد من سه روزه، سه من سی روزه.** (شهربابکی)
۶۱۰۲۰. **صدمن شالی به انبار خالی.** (نیشابوری)
۶۱۰۲۱. **صد من شعر و غزل را سبزی‌فروش دو تا پر سبزی نمی‌دهد.** (تهرانی)
۶۱۰۲۲. **صد من ک..ن می‌خواهد تا روی صد تومان راه برود.** (شهربابکی)
۶۱۰۲۳. **صد من گوشت آهو به یک باد (موی) تازی نمی‌ارزد.** (لری، قمی)
۶۱۰۲۴. **صدمَن گوشتِ آهو (شکار) به یک چُسِ (ناز) تازی نمی‌ارزد.** (کوچه، جیرفتی، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، حییم، شیرازی، کرمانی، عوام، بختیاری)
۶۱۰۲۵. **صدمن نان سگ خور او را از این‌جا جدا نمی‌کند.** (نهاوندی)
۶۱۰۲۶. **صد موش را یک گربه بس (بسنده) است.** (عوام، هزاره‌ای، کوچه، خزینه، دهخدا، شکورزاده، مثمر، هبله‌رودی)
۶۱۰۲۷. **صد نامرد جای یک مرد را نمی‌گیرند.** (ترکمنی)
۶۱۰۲۸. **صد نامرد فدای یک مرد بشوند.** (علمداری)
۶۱۰۲۹. **صدنامه نوشتیم و جوابی نفرستاد.** (عماد کرمانی، اویسی)
۶۱۰۳۰. **صد نفر آدم را می‌برد وسط دریا برمی‌گرداند بدون این‌که پایش خیس شود.** (رامسری)

۶۱۰۳۱. **صد نفر آیینه به دست، سکینه کچل (خانم) سرشو می‌بست.** (کوچه، زرقانی)
۶۱۰۳۲. **صد نفر مال تو را بخورند بهتر از این است که یک نفر از تو بدگویی کند.** (قشقایی)
۶۱۰۳۳. **صد نفر مثل تو را لب دریا برده، خشک برمی‌گردانم.** (هزاره‌ای)
۶۱۰۳۴. **صد نقش درست آمد و کس را نظری نیست / چون رفت خطایی همه را چشم بر آن است.** (بابافغانی، فرهنگ‌نامه)
۶۱۰۳۵. **صد نیزه گُه به دماغش نمی‌رسد.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۱۰۳۶. **صد نیک به یک بد نتوان کرد فراموش.** (ابوسعید ابوالخیر؛ سخنان منظوم: ۱۱۲، رودکی، شکورزاده، امثال‌موزون)
۶۱۰۳۷. **صد ورق گل را به گلخن ارزش یک خار نیست.** (فرهنگ‌نامه)
۶۱۰۳۸. **صد وصله قبا کردم تا این درد را دوا کردم.** (قمی)
۶۱۰۳۹. **صد وعده کنی و یک وفا نی.** (امثال‌موزون)
۶۱۰۴۰. **صد هزار ابلیسِ آدم روی هست.** (سنایی؛ دیوان: ۶۵۶)
۶۱۰۴۱. **صد هزاران طفل سر ببریده شد/ تا کلیم‌الله صاحب دیده شد.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۲۰۰، بهمنیاری)
۶۱۰۴۲. **صد هزاران ک..ن کاشی پاره شد/ تا یکی از آن‌ها امین‌الدوله شد.** (تهرانی)
۶۱۰۴۳. **صد هزاران کیمیا حق آفرید/ کیمیایی همچو صبر آدم ندید.** (مولوی:۲/ ۱۰۶)
۶۱۰۴۴. **صد هزاران گل ز خاری سر زند.** (مولوی، بهمنیاری)
۶۱۰۴۵. **صد هزار پیر و پیامبر جلوی یک ضربه‌ی‌خدا را نمی‌گیرد.** (بختیاری)
۶۱۰۴۶. **صد (هزار) تخم می‌شکند، یکیش زرده ندارد.** (کوچه)
۶۱۰۴۷. **صد (هزار) نفر امثال خود را لب جو (آب) می‌برد و تشنه برمی‌گرداند.** (بهمنیاری، بیرجندی)
۶۱۰۴۸. **صد هم که سرکه ترش است، به طلب کردنش که می‌ارزد.** (تایبادی)
۶۱۰۴۹. **صراحی چون شود خالی، جدا از پیمانه می‌گردد / به وقت تنگ‌دستی آشنا بیگانه می‌گردد.** (افغانی)
۶۱۰۵۰. **صراحی خالی چه قُل‌قُل کند؟** (افغانی)
۶۱۰۵۱. **صرّاف آدمی است.** (آذری)
۶۱۰۵۲. **صرّاف سخن باش و سخن کمتر گوی.** (باباافضل کاشانی)
۶۱۰۵۳. **صراف سخن باش و سخن بیش مگو.** (بهمنیاری)
۶۱۰۵۴. **صرف بی‌کاری مگردان روزگار خویش را / پرده‌ی‌روی توکّل ساز کار خویش را.** (صائب: ۴۲، تکمله)
۶۱۰۵۵. **صرف خانه به از سود بغداد است.** (نامه‌ی‌داستان، اراکی)
۶۱۰۵۶. **صرفه‌جویی خر لنگ است.** (هزاره‌ای)
۶۱۰۵۷. **صرفه‌جویی یک نان بهتر از سفر هندوستان.** (دزفولی)
۶۱۰۵۸. **صرفه کار آتشدان به از سوداگر هندوستان.** (تاجیکی)
۶۱۰۵۹. **صرفه کنی، سگ بخورد.** (هبله‌رودی)
۶۱۰۶۰. **صرفه‌ی‌کلو به از سفر هند است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۱۰۶۱. **صرفیین چنین کردند ما نیز چنین کردیم.** (دهخدا)
۶۱۰۶۲. **صعب باشد چشم نابینا و درد.** (سنایی؛ دیوان:۸۵۱، بهمنیاری)
۶۱۰۶۳. **صعب‌تر از درد زخم، اندیشه‌ی‌بی‌مرهمی است.** (کاتبی مکتبی، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۶۱۰۶۴. **صعب‌تر کاری است ما را هرچهار افتاده‌است.** (سلمان‌ساوجی)
۶۱۰۶۵. **صعب گردد به تو آن کار، گرش داری صعب.** (ابن‌یمین: ۴۶۰)
۶۱۰۶۶. **صعوه در مشت به که کلنگی در هوا.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد)
۶۱۰۶۷. **صغری کبری می‌چیند (راه انداخته).** (تهرانی، مشهدی)
۶۱۰۶۸. **صغری نشد سکینه، کبری نشد مدینه.** (آباده‌ای)
۶۱۰۶۹. **صغیر اگر نمیرد، بار می‌برد.** (افغانی)
۶۱۰۷۰. **صغیر اگر نمیرد، بجل را می‌یابد.** (افغانی)
۶۱۰۷۱. **صغیره به‌جایی می‌رسد و صغیره پرور نه.** (تاجیکی)
۶۱۰۷۲. **صغیر هرچه بزرگ بشود، مرد نمی‌شود.** (کندلوسی)
۶۱۰۷۳. **صفا و مروه‌ی‌مردان سر زانوست گردانی.** (خاقانی، دهخدا)
۶۱۰۷۴. **صفا و مصطفی هردو از یک ریشه‌اند.** (خوزستانی)
۶۱۰۷۵. **صفای آیینه از شست‌وشو نمی‌آید.** (فقیر، امثال‌موزون)
۶۱۰۷۶. **صفای خانه آب است و جارو، صفای دختر چشم است و ابرو.** (شکورزاده، کوچه، عوام، تهرانی، دهخدا، حییم)
۶۱۰۷۷. **صفای خانه در آب و جاروب است.** (هبله‌رودی، خزینه، مثمر، افغانی)
۶۱۰۷۸. **صفای هر چمن از روی باغبان پیداست.** (صائب؛ کلیات:۱۸۴، حییّم، بهمنیاری، تکمله، تهرانی، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۶۱۰۷۹. **صفت زشت نخیزد ز نکو کردن نام.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)
۶۱۰۸۰. **صفت سگ به از انسان سگ صفت است.** (بهمنیاری)

۶۱۰۸۱. **صفحه برایش گذاشت.** (بختیاری)
۶۱۰۸۲. **صفحه‌ی‌دل مصحف است آن‌را که قرآن از بر است.** (جامی؛ فاتحةالشباب، امثال‌موزون)
۶۱۰۸۳. **صفرا به سرش زده.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۶۱۰۸۴. **صفرازده را شکر نسازد.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۲۴۶، بهمنیاری)
۶۱۰۸۵. **صفراش به لیمویی شکسته (بشکند، می‌شکند).** (هبله‌رودی، خرمی، بهمنیاری، دهخدا، حییم، عوام، نامه‌ی‌داستان، سهیلی)
۶۱۰۸۶. **صفرای ما به لیمو نمی‌شکند.** (خزینه، افغانی)
۶۱۰۸۷. **صفر چون خالی است ز ارقام عدد بالاتر است.** (جامی؛ فاتحةالشباب، امثال‌موزون)
۶۱۰۸۸. **صف گلّه‌ی گوسفند، مثل روده‌ی کوچک دراز است.** (قشقایی)
۶۱۰۸۹. **صف مغلوب را هویی بسنده‌است.** (امثال‌موزون، خزینه، دهخدا، شکورزاده)
۶۱۰۹۰. **صلاح است عرب را و عجم را.** (هبله‌رودی)
۶۱۰۹۱. **صلاح اهل دولت کار مردم ساختن باشد.** (صائب: ۱۵۰۳، تکمله)
۶۱۰۹۲. **صلا حربه‌ی‌نامردی است.** (بهمنیاری)
۶۱۰۹۳. **صلاح کار کجا و من خراب کجا؟/ ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟** (حافظ؛ دیوان:۳، عوام، شکورزاده)
۶۱۰۹۴. **صلاح ما تو به می‌دانی از ما.** (بهمنیاری)
۶۱۰۹۵. **صلاح ما همه آن است کان تو راست صلاح.** (حافظ: ۶۸، خزینه، بهمنیاری، دهخدا)
۶۱۰۹۶. **صلاح مملکت خویش خسروان دانند.** (حافظ: ۱۹۲، دهخدا، حییم، تهرانی، بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۶۱۰۹۷. **صلا را بلا کرد.** (افغانی)
۶۱۰۹۸. **صلا نشد، بلا نشد.** (خزینه)
۶۱۰۹۹. **صلا نیست عرب را و عجم را.** (مثمر)
۶۱۱۰۰. **صلای سمرقندی می‌کند.** (خزینه، افغانی)
۶۱۱۰۱. **صلایی (تعارفی) می‌خواهد پیش از شام بیاید، یا بعد از شام؟** (شهربابکی)
۶۱۱۰۲. **صلح است از این طرف که تو پیکار می‌کنی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۹۹، بهمنیاری)
۶۱۱۰۳. **صلح اوّل بِهْ از جنگ آخر است.** (شکورزاده، خزینه، هبله‌رودی)
۶۱۱۰۴. **صلح به از جنگ و داوری.** (حافظ: ۲۴۷)
۶۱۱۰۵. **صلح بهتر که جنگ.** (سعدی؛ بوستان:۷۳، افغانی)
۶۱۱۰۶. **صلح در پرده بُوَد یارِ به جنگ آمده را.** (صائب: ۲۷۱)
۶۱۱۰۷. **صلح دشمن، چو جنگ دوست بود.** (کلیله‌ودمنه، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۶۱۱۰۸. **صلح سر شیار، بهتر از جنگ سر خرمن است.** (شکورزاده)
۶۱۱۰۹. **صلح کن با مه، ببین مهتاب را.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۸۳/۲)
۶۱۱۱۰. **صلح گربه و موش، عزای کالافروش است.** (کردی)
۶۱۱۱۱. **صلح و جنگ و مهر و کین با هم نمی‌آیند راست.** (طالب‌آملی: ۸۱۶، شکورزاده)
۶۱۱۱۲. **صلحی که هست باعث رنجیدن دگر.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، تکمله، هبله‌رودی، دهخدا)
۶۱۱۱۳. **صلّ علی ستاره، نرگس و گل می‌باره.** (شکورزاده، بهمنیاری، کوچه)
۶۱۱۱۴. **صلوات به نیرو بستگی دارد.** (آذری)
۶۱۱۱۵. **صلی علی تکبتی، نشسته ک..ن پتی.** (مازندرانی)
۶۱۱۱۶. **صلّی و جلّی.** (تهرانی)
۶۱۱۱۷. **صنّار اسفناج این‌همه‌کار داشت؟** (کوچه)
۶۱۱۱۸. **صنّار بده آش، به همین خیال باش.** (تهرانی، قمی، کوچه)
۶۱۱۱۹. **صنّار بده آش، به همین طمع باش.** (شیرازی)
۶۱۱۲۰. **صنّار بده سفتش کن، یک شاهی بده نرمش کن.** (همدانی)
۶۱۱۲۱. **صنّار بگیر، مزار پدرت را پیدا کن.** (شیرازی)
۶۱۱۲۲. **صنّار جگرک سفره قلمکار نمی‌خواد، آقای کچل نوکر قِردار نمی‌خواد.** (تهرانی)
۶۱۱۲۳. **صنّار دادم هلم کو؟ دوای پیخ دلم کو؟** (گلپایگانی)
۶۱۱۲۴. **صنّار دادی حاصل سرخکون*را خوردی.** (کرمانی)
۶۱۱۲۵. **صنّار داری سبزی می‌خواهی؟ مهمان داری خیلی می‌خواهی؟** (گیلکی)
۶۱۱۲۶. **صنّار ماست، صنّار پول ماست، صنّار کاسه، صنّار گرویی کاسه.** (تهرانی)
۶۱۱۲۷. **صنّار می‌گیرد (گرفت) سگ اخته می‌کند (کرد)، یک‌عبّاسی می‌دهد (داد) می‌رود (رفت) حمّام.** (کوچه، تهرانی)
۶۱۱۲۸. **صنّار نداره ک..ن دولش را بدوزه.** (شهربابکی)
۶۱۱۲۹. **صنّاری را روی هوا می‌زند.** (دماوندی)
۶۱۱۳۰. **صندل این ناکسان، گرده‌ی‌دردسر است.** (صائب: ۱۱۰۵، تکمله)
۶۱۱۳۱. **صندوق ترکش نیستم.** (مثمر)
۶۱۱۳۲. **صندوقچه‌ی‌سرّ کسی مشو (نیستم).** (بهمنیاری، شکورزاده، هبله‌رودی)
۶۱۱۳۳. **صندوق چینی دست مزن که می‌شکنی.** (کرمانجی)
۶۱۱۳۴. **صندوق خود و کاسه‌ی‌درویشان را / خالی کن و پر کن که همین می‌ماند.** (هبله‌رودی، مثمر)

۶۱۱۳۵. **صندوق دل خود پاک نما.** (کرمانجی)
۶۱۱۳۶. **صندوق را باز کرد و پنبه را بیرون ریخت.** (قشقایی، آذری)
۶۱۱۳۷. **صندوق لعنت است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۱۱۳۸. **صندوق نان را بچّه خالی می‌کند، کاهدان را گوساله.** (بیرجندی)
۶۱۱۳۹. **صنعت، مثل انگشتر طلاست.** (آذری)
۶۱۱۴۰. **صنم یگانه، یا بیا به خانه، یا مرا ببر به خانه.** (افغانی)
۶۱۱۴۱. **صوت خودش (هرکس) به گوش خودش خوش صدا (نوا) بود.** (هبله‌رودی، شکورزاده، حییم، آذری)
۶۱۱۴۲. **صوت و حرف از ولایت جهلند.** (سنایی؛ مثنوی‌ها: ۲۹۱)
۶۱۱۴۳. **صورت آدم سوخته را گاز می‌گیری.** (گیلکی)
۶۱۱۴۴. **صورت آراستن ز نامردی است.** (همام؛ دیوان: ۲۴۸)
۶۱۱۴۵. **صورت ارباب قشنگ است و ک..ن فقیر.** (رامسری)
۶۱۱۴۶. **صورت بچّه را به خاطر بزرگ می‌بوسند.** (جیرفتی)
۶۱۱۴۷. **صورت بد را اگر مانی کشد، بد می‌کشد.** (لطایف‌الخیال: قاضی زاده میرزا باقر، تکمله)
۶۱۱۴۸. **صورتِ بی‌جان نباشد جز خیال.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۳۹۷/۲)
۶۱۱۴۹. **صورت تو با دیگ دعوا دارد.** (رامسری)
۶۱۱۵۰. **صورت (چهره) از شمشیر برّنده‌تر است.** (ترکمنی)
۶۱۱۵۱. **صورت خود را به طرف خدا می‌کنم و پشت خود را به شما.** (تایبادی)
۶۱۱۵۲. **صورت خوشی نخواهد داشت.** (حییّم)
۶۱۱۵۳. **صورت دارد مثل ماه شب بیست و نهم.** (تهرانی)
۶۱۱۵۴. **صورت را چه می‌کنی؟ سیرت را ببین.** (افغانی)
۶۱۱۵۵. **صورت ز معنی نور گیرد.** (اوحدی، دهخدا)
۶۱۱۵۶. **صورت زیبا نمی‌آید به کار/ حرفی از معنی اگر داری بیار.** (فرهنگ‌نامه)
۶۱۱۵۷. **صورت زیبای ظاهر هیچ نیست/ ای برادر سیرت زیبا بیار.** (سعدی؛ کلیات: ۶۵۱، شکورزاده)
۶۱۱۵۸. **صورتش آیینه است، درونش سرمه است.** (دزفولی)
۶۱۱۵۹. **صورتش از پشتش معلوم نیست.** (خوزستانی)
۶۱۱۶۰. **صورتش را آب و جارو کرده.** (گلبافی، کرمانی)
۶۱۱۶۱. **صورتش را با آب مرده‌شوی‌خانه شسته.** (بهمنیاری، کرمانی، فرهنگ‌نامه)
۶۱۱۶۲. **صورتش را با پرنجکو*سرخ دارد.** (کرمانی)
۶۱۱۶۳. **صورتش را با شاش شسته‌اند.** (همدانی)
۶۱۱۶۴. **صورتش را ببین، به گِل (گچ) دیوار می‌ماند.** (گیلکی)
۶۱۱۶۵. **صورتش را به (با) سیلی سرخ نگاه داشته‌است.** (بهمنیاری، عوام، شیرازی)
۶۱۱۶۶. **صورتش را صد تا سگ بلیسد سیر می‌شود.** (دماوندی)
۶۱۱۶۷. **صورتش شبیه صورت مارمولک شده.** (گیلکی)
۶۱۱۶۸. **صورتش مانند خاک زرد است.** (رامسری)
۶۱۱۶۹. **صورتش مانند غنچه‌ی‌انار است.** (رامسری)
۶۱۱۷۰. **صورتش مثل ته دیگ می‌ماند.** (تهرانی)
۶۱۱۷۱. **صورتش مثل چغندر پوست کرده می‌ماند.** (گلبافی)
۶۱۱۷۲. **صورتش مثل کوش کمو*است.** (سیرجانی)
۶۱۱۷۳. **صورتش مثل ک..ن انتر است.** (سیرجانی)
۶۱۱۷۴. **صورتش مثل مُهر نمازی است.** (سیرجانی)
۶۱۱۷۵. **صورت کیست، چو معنی رسید.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۶۴/۱، فرهنگ‌نامه، دهخدا)
۶۱۱۷۶. **صورت گرگ دیدن مبارک است و ندیدن هم مبارک.** (خزینه، هبله‌رودی)
۶۱۱۷۷. **صورت گریان کرده و بخت نان خورده.** (افغانی)
۶۱۱۷۸. **صورتم را آردی دیدی اسمم را گذاشتی آسیابان؟** (قشقایی)
۶۱۱۷۹. **صورت مرغ تخم‌گذار سرخ است.** (گیلکی)
۶۱۱۸۰. **صورت و لب و لوچه‌اش شبیه صورت مار شده.** (گیلکی)
۶۱۱۸۱. **صورتی در زیر دارد، آن چه در بالاستی.** (میرفندرسکی، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۶۱۱۸۲. **صورتی که جای صد بوس دارد، جای یک تپانچه ندارد.** (بافقی)
۶۱۱۸۳. **صورتی که جای ماچ دارد، جای تس*هم دارد.** (یزدی)
۶۱۱۸۴. **صور و قیامت است.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد)
۶۱۱۸۵. **صوف اگر کهنه شود، پاتابه‌اش*نمی‌کنند (پاتابه نمی‌شود).** (بهمنیاری، هبله‌رودی)
۶۱۱۸۶. **صوف کهنه می‌شود، امّا پاتابه نمی‌شود.** (دهخدا)
۶۱۱۸۷. **صوفی آنست که اگر به چیزی همّت کرد به‌جا آرد.** (خوانساری)
۶۱۱۸۸. **صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۳۳/۱، بهمنیاری)
۶۱۱۸۹. **صوفی ابن‌الوقت باشد در مثال / لیک صافی فارغ است از وقت و حال.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۴۲۶/۳)
۶۱۱۹۰. **صوفی ار باده به اندازه خورد، نوشش باد.** (حافظ: ۷۲، بهمنیاری)
۶۱۱۹۱. **صوفیان صاف را اوّل به دوزخ می‌برند/ پرس و پالش می‌کنند بازش به جنّت می‌برند.** (افغانی، خزینه)
۶۱۱۹۲. **صوفی پیاز نمی‌خورد، امّا اگر پیاز به دست آورد با پوست می‌خورد.** (ترکمنی، آذری)

۶۱۱۹۳. **صوفی صافی نگردد هر که شد پشمینه‌پوش.** (صائب: ۲۳۶۹، تکمله)

۶۱۱۹۴. **صوفی صحنه و دزد کنگاور.** (کلهری، کردی‌کرمانشاهی)

۶۱۱۹۵. **صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی / بسیار سفر باید تا پخته‌شود خامی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۳۴، مثمر، دهخدا، هبله‌رودی، بهارعجم)

۶۱۱۹۶. **صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد.** (حافظ؛ دیوان:۹۰، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، بهمنیاری، هبله‌رودی)

۶۱۱۹۷. **صولتِ بازی از باز فکندن نتوان.** (فرخی؛ دیوان: ۳۰۴)

۶۱۱۹۸. **صولت سیلاب را تمکین دریا بشکند.** (؟: امینی ۳۹۴، عوام)

۶۱۱۹۹. **صیاد ازل چو دانه در دام نهاد / مرغی بگرفت آدمش نام نهاد.** (باباافضل)

۶۱۲۰۰. **صیّاد بی‌روزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی‌اجل در خشکی نمیرد.** (سعدی؛ کلیات: ۱۳۷، دهخدا، حییم، بهمنیاری، عوام، فرهنگ‌نامه)

۶۱۲۰۱. **صیّاد بی‌وقوف، دویدن چه سود؟** (جیرفتی)

۶۱۲۰۲. **صیّاد در صیدگاه و مسافر در راه باید باشد.** (آذری)

۶۱۲۰۳. **صیّاد را علامت خونین به دامن است.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)

۶۱۲۰۴. **صیّاد زبان ماهی را می‌فهمد.** (ترکمنی)

۶۱۲۰۵. **صیّاد زمانه، جان‌شکار است.** (پروین‌اعتصامی، امثال‌موزون)

۶۱۲۰۶. **صیّاد زود به صیّاد دیگر می‌رسد.** (ترکمنی)

۶۱۲۰۷. **صیّاد شبانی کند آهوی حرم را.** (آزاد حسینی، امثال‌موزون)

۶۱۲۰۸. **صیاد گربه تا میدان گاهی رفته.** (تاجیکی)

۶۱۲۰۹. **صیّاد نه هر بار شکاری (شغالی) ببرد / باشد (افتد) که یکی روز پلنگش بدرد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۱ حییّم، خزینه، شکورزاده، بهمنیاری)

۶۱۲۱۰. **صیّاد هستی یا دانا؟** (ترکمنی)

۶۱۲۱۱. **صیتِ گوشه‌نشینان ز قاف تا قاف است.** (حافظ: ۳۲، دهخدا)

۶۱۲۱۲. **صید آن باشد که گیرد دامن صیاد را.** (فرهنگ‌نامه: ۷۳۷)

۶۱۲۱۳. **صید از پس صیّاد دویدن مزه دارد.** (قرةالعین، افغانی، دهخدا، عوام، امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)

۶۱۲۱۴. **صید بودن خوش‌تر از صیّادی است.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۱۱/۵، شکورزاده)

۶۱۲۱۵. **صید حرم است.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا)

۶۱۲۱۶. **صید در خانه می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۱۲۱۷. **صید دو جهان از عدل در پنجه‌ی‌اقبال است/ پرواز نمی‌خواهد شاهین ترازوها.** (افغانی)

۶۱۲۱۸. **صید را چون اجل آید سوی صیّاد رود.** (جامی؛ دیوان: ۳۵۶، هبله‌رودی، بهارعجم، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، عوام، خزینه، شاهد، تکمله، حییم)

۶۱۲۱۹. **صید را زنده گرفتن هنرِ صیاد است.** (صائب: ۱۸۳، تکمله)

۶۱۲۲۰. **صید را می‌کشد آن‌شوخ که لاغر نشود/ ستم ظاهر او لطف نهانی دارد.** (کلیم کاشانی، افغانی)

۶۱۲۲۱. **صید را هیچ حصاری نبود به ز حرم.** (امیرمعزّی: ۴۴۷، امثال‌موزون، دهخدا)

۶۱۲۲۲. **صید، صید است و زبان تلخ.** (ترکمنی)

۶۱۲۲۳. **صید غافل زحمت صیّاد را کم می‌کند.** (صابر، اویسی ۷۷۰)

۶۱۲۲۴. **صید ملخ، شیوه‌ی‌صیّاد نیست.** (فرهنگ‌نامه)

۶۱۲۲۵. **صید ملخ، شیوه‌ی (کار) شهباز نیست.** (خواجوی کرمانی؛ دیوان: ۴۳۴، امثال‌موزون، حییم، شکورزاده، دهخدا)

۶۱۲۲۶. **صید ملخ کار شاهباز نباشد.** (امیرخسرو دهلوی؛ دیوان: ۲۵۵، تکمله)

۶۱۲۲۷. **صید نمی‌توان نمود بلبل دام دیده را.** (مظهرجان جانان، اویسی)

۶۱۲۲۸. **صیدی که رفت از دم صیّادی بی‌وقوف/ از ردّ صید رفته دویدن چه فایده؟** (لنجانی)

۶۱۲۲۹. **صیرفی بهتر شناسد قیمت دینار خویش.** (خفیف شیرازی، اویسی ۷۶۸)

۶۱۲۳۰. **صیرفیِ سیم و زرِ خویش باش.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۳۹۸)

۶۱۲۳۱. **صیغه شدن ثواب دارد، امّا در شأن همه‌ی‌زن‌ها نیست.** (تربت‌حیدریه‌ای، خراسانی، شکورزاده)

۶۱۲۳۲. **صیقل برروی آینه باید، بر دسته‌ی‌آینه و پهلو و پشت فایده ندهد.** (نفحات‌الانس: ۳۹۵)

۶۱۲۳۳. **صیمره هم‌چون پیاز آبی به چشمش می‌آید.** (لکی)

۶۱۲۳۴. **ضابط پارین هنوز هست.** (هبله‌رودی)

۶۱۲۳۵. **ضابطه‌ی یاری در سر دارد.** (خزینه)

۶۱۲۳۶. **ضارب معلوم است و مضروب هم مشخص، تو در این میان چه کاره‌ای؟** (قشقایی)

۶۱۲۳۷. **ضامن بهشت و دوزخش نیستم، مرده را پاک باید بشویم.** (عوام، کوچه)

۶۱۲۳۸. **ضامن دست به کیسه است.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، خزینه، افغانی، عوام)

۶۱۲۳۹. **ضامن را بدل ضامن می‌گیرند.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، افغانی، عوام)

۶۱۲۴۰. **ضامن را به ضمانت می‌گیرند.** (بهمنیاری)

۶۱۲۴۱. **ضامن روزی بوَد روزی رسان.** (هبله‌رودی، شکورزاده، عوام، دهخدا، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا)

۶۱۲۴۲. **ضامن عمر، کس نمی‌باشد.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)

۶۱۲۴۳. **ضامن عمر کسی کس نشود.** (بهمنیاری)

۶۱۲۴۴. **ضامن فردای تو امروز توست.** (سخن)

۶۱۲۴۵. **ضامن قرض امیرالمؤمنین است.** (شهربابکی)

۶۱۲۴۶. **ضامن مشو و امانت از کس مَستان.** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، امثال‌موزون، نامه‌ی‌داستان)

۶۱۲۴۷. **ضامن یا دست به جیب است یا دست به ریش.** (بختیاری، هزاره‌ای)

۶۱۲۴۸. **ضامن یا دست به ریش است یا دست به کیسه.** (الیکایی)

۶۱۲۴۹. **ضامن یا دست به کیسه است یا دست به یقه.** (شکورزاده، افغانی، عوام)

۶۱۲۵۰. **ضایع آن روزی که بر مستان، به هشیاری گذشت.** (مولوی؛ مثنوی، اویسی۷۸۸)

۶۱۲۵۱. **ضایع آن کشور که سلطانیش نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۹۳، بهمنیاری)

۶۱۲۵۲. **ضایع ضایع، نفس نفس می‌گذرد.** (باباافضل؛ رباعیات: ۱۲۰)

۶۱۲۵۳. **ضبط پارینه هنوز است.** (مثمر)

۶۱۲۵۴. **ضبط خود کن پیش پای خود ببین.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)

۶۱۲۵۵. **ضبط زنان به ز سفر هندوستان؟** (گناوه‌ای)

۶۱۲۵۶. **ضبط نفس خود اگر کردی بدانم کاملی.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)

۶۱۲۵۷. **ضخامت نان را می‌گیرد، نازکی کار را.** (بختیاری)

۶۱۲۵۸. **ضد، از ضد می‌گریزد.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۳۵)

۶۱۲۵۹. **ضد با ضد یار چون باشد؟** (سنایی؛ حدیقه: ۷۳۵)

۶۱۲۶۰. **ضد به ضد پیدا بُوَد چون روم و زنگ.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۰/۱، بهمنیاری)

۶۱۲۶۱. **ضد را از ضد توان دید ای فتی.** (مولوی؛ مثنوی:۶/ ص۱۳۷، امثال‌موزون، دهخدا)

۶۱۲۶۲. **ضد را از ضد شناسند ای جوان (فتی).** (مولوی؛ مثنوی: ۳۵۷/۲، دهخدا، امثال‌موزون)

۶۱۲۶۳. **ضد ضد را بود و هستی کی دهد.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۶۵/۳، امثال‌موزون، دهخدا)

۶۱۲۶۴. **ضد، ضد را به گوهر دشمن است.** (دهخدا)

۶۱۲۶۵. **ضراب‌خانه باز نکرده‌ام.** (آذری)

۶۱۲۶۶. **ضرّاب‌خانه ندارم، سکّه بزنم.** (عوام)
۶۱۲۶۷. **ضرب‌المثل در گپ عسل.** (تاجیکی)
۶۱۲۶۸. **ضرب‌المثل روزگار است.** (مثمر، خزینه، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۶۱۲۶۹. **ضرب‌المثل مردان یکی است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۱۲۷۰. **ضرب‌المثل‌ها چشم و چراغ ایل و تبارمان است.** (آذری)
۶۱۲۷۱. **ضربان قلبش مثل ضربان قلب کبوتر کوکو است.** (قشقایی)
۶۱۲۷۲. **ضرب او، ضرب مردان است.** (هبله‌رودی)
۶۱۲۷۳. **ضربت بود از حربه و دعوی از مرد.** (جامی؛ بهارستان: ۱۱۷، تکمله)
۶۱۲۷۴. **ضرب خورده، جرّاح است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۶۱۲۷۵. **ضرب دستش را دیده (چشیده، نمایانده).** (نامه‌ی‌داستان، عوام، مثمر، هبله‌رودی)
۶۱۲۷۶. **ضرب دستی ندیده.** (خزینه)
۶۱۲۷۷. **ضرب دشمن اگرچه با ضرر است / زدن دوست جانگدازتر است.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۴۳۸)
۶۱۲۷۸. **ضرب شمشیر چاق می‌شه، ضرب زخم‌زبان چاق نمی‌شه.** (شهربابکی)
۶۱۲۷۹. **ضرب شمشیر چاق می‌شه، ضرب زخم زبان چاق نمی‌شه.** (شهربابکی)
۶۱۲۸۰. **ضرب شمشیر خوردی؟ (دیدی)؟** (شهربابکی)
۶۱۲۸۱. **ضرب شمشیر ندارد اثر ضرب مثل.** (عرفی شیرازی، تکمله)
۶۱۲۸۲. **ضرب، ضرب اوّل است.** (بهمنیاری، خزینه، دهخدا، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، بختیاری)
۶۱۲۸۳. **ضرب (ضربت) مردان یکی است.** (بهمنیاری، عوام)
۶۱۲۸۴. **ضرب علی دیده‌است.** (هبله‌رودی)
۶۱۲۸۵. **ضربک ضربی گرفت.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۱۲۸۶. **ضرب لفظش (نطقش، لطفش) موافق (مقابل) افتاده‌است.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)
۶۱۲۸۷. **ضربه‌ای زن به راست اندازی.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۳۱۰)
۶۱۲۸۸. **ضربه، به گاو خوابیده می‌افتد.** (خوزستانی)
۶۱۲۸۹. **ضربه‌ی کوری به خرگوشی.** (رامهرمزی)
۶۱۲۹۰. **ضربی دیده که آن سرش پیدا نیست.** (بهمنیاری، خرمی، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۶۱۲۹۱. **ضرر آدم کارکن، کار نکردن است.** (شکورزاده)
۶۱۲۹۲. **ضرر از زهر تلخ‌تر است.** (آذری)
۶۱۲۹۳. **ضرر باید برای سر نباشد.** (گیلکی)
۶۱۲۹۴. **ضرر باید به مال بخورد نه به‌جان.** (بختیاری)
۶۱۲۹۵. **ضرر به از رسوایی است.** (شیرازی، عوام، قشقایی، بوشهری، زرقانی، بختیاری)
۶۱۲۹۶. **ضرر بهتر از شرمندگی (بدنامی) است.** (بختیاری)
۶۱۲۹۷. **ضرر به‌جانت نخورد.** (عوام، سنگسری)
۶۱۲۹۸. **ضرر به مال باشد بهتر از آن‌که به تن و عمر آدمی.** (خوزستانی)
۶۱۲۹۹. **ضرر به‌هنگام، به از نفع نابه‌هنگام.** (دهخدا)
۶۱۳۰۰. **ضرر بی‌پولی را خیلی‌ها دارند.** (تهرانی)
۶۱۳۰۱. **ضرر تلخ است.** (دهخدا، بهمنیاری، آذری، شکورزاده، شیرازی، عوام)
۶۱۳۰۲. **ضرر را از هرجا جلوش بگیرند، منفعت است.** (دهخدا، شیرازی، حییم، بهمنیاری، شکورزاده)
۶۱۳۰۳. **ضررش نرسد فایده‌اش را نمی‌خواهم.** (افغانی)
۶۱۳۰۴. **ضرر غچی* را از زعفران‌کار بپرسید.** (افغانی)
۶۱۳۰۵. **ضرر کارکن، کار نکردن است.** (عوام)
۶۱۳۰۶. **ضرر کم را باید استقبال کرد.** (عوام، شیرازی)
۶۱۳۰۷. **ضرر کم را باید دستش را بوسید.** (عوام)
۶۱۳۰۸. **ضرر مال مرد است.** (سخن)
۶۱۳۰۹. **ضرر مایه و شماتت همسایه.** (زرقانی)
۶۱۳۱۰. **ضرر مرد را نمی‌کشد.** (بختیاری، لری)
۶۱۳۱۱. **ضرر نُوات مبارک.** (قمی)
۶۱۳۱۲. **ضرر هرچه کمتر بهتر.** (ژیل بلاس: ۳۰۴، تکمله)
۶۱۳۱۳. **ضرر هر یکی از سوداست.** (امثال)
۶۱۳۱۴. **ضرری به کهره*و برّه‌ی کسی ندارد.** (بهمنیاری، خرمی)
۶۱۳۱۵. **ضرر یک دشمن، بیش از سود ده دوست است.** (خرّمی)
۶۱۳۱۶. **ضرورت است که عهد وفا به سر برمت.** (سعدی؛ کلیات: ۵۶۸)
۶۱۳۱۷. **ضروری است با گردشش ساختن.** (سعدی؛ کلیات: ۲۴۰)
۶۱۳۱۸. **ضعف تن از تحمّل رطل گران گذشت/ پیری رسید و موسم طبع جوان گذشت.** (کلیم، افغانی)
۶۱۳۱۹. **ضعف خود می‌بین و دعوی توانایی مکن.** (امثال‌موزون)
۶۱۳۲۰. **ضعف درکشتی بود در نوح نبی.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۳۴۴/۵، امثال‌موزون)
۶۱۳۲۱. **ضعیفان را منه بر دل گزندی / که درمانی به جور زورمندی.** (فرهنگ‌نامه)
۶۱۳۲۲. **ضعیف طعمه‌ی‌قوی است.** (سخن)
۶۱۳۲۳. **ضعیف‌نواز باش تا همه‌جا عزیز باشی.** (افغانی)
۶۱۳۲۴. **ضعیفه هرچه (نانی) بخوری (می‌خوری) حیفه.** (شهربابکی، سیرجانی)
۶۱۳۲۵. **ضمانت یا دست به ریش است، یا دست به کیف.** (دشتی)
۶۱۳۲۶. **ضیافت پای پس هم دارد.** (بهمنیاری، هبله‌رودی، دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه)
۶۱۳۲۷. **ضیافت خود خوش‌آمدگو می‌باشد.** (هبله‌رودی)
۶۱۳۲۸. **ضیافت‌خور، خوشامدگو می‌شود (است، باشد).** (بهمنیاری، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، شکورزاده، عوام، امثال‌موزون)
۶۱۳۲۹. **ضیافت و مهمانی و سفره‌کشی یک عیب دارد، نگرفتن مهمانی صد عیب.** (ایلامی)
۶۱۳۳۰. **ضیافتی که در آن‌جا توانگران باشند / شکنجه‌ای است فقیران بی‌بضاعت را.** (صائب: ۲۸۹، تکمله)

ط

۶۱۳۳۱. **طاعتِ آلوده نیاید به کار.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۵۶)

۶۱۳۳۲. **طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی.** (سعدی؛ کلیات: ۷۰۸، امثال‌موزون)

۶۱۳۳۳. **طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد / در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد.** (نشاط اصفهانی، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، تهرانی، عوام، امثال‌موزون)

۶۱۳۳۴. **طاعت بی‌ذوق، مثل درخت بی‌بار است.** (آذری)

۶۱۳۳۵. **طاعت بی‌علم چون باد صباست.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۰۱، امثال‌موزون)

۶۱۳۳۶. **طاعت بی‌علم، نه طاعت بود.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۱۰۱، امثال‌موزون)

۶۱۳۳۷. **طاعت و عصیان بنده کی کند سود و زیان.** (قوامی رازی)

۶۱۳۳۸. **طاعت داری به که حرمت داری.** (نفحات‌الانس: ۸۰)

۶۱۳۳۹. **طاعت و مهر و وفا، رسم و ره و دین ماست.** (عبدالواسع جبلی: ۵۰۸)

۶۱۳۴۰. **طاعت هم اگر نهفته باشد بهتر.** (اهلی؛ کلیات: ۷۳۴)

۶۱۳۴۱. **طاعتی بالاتر از دلجویی درویش نیست.** (صائب: ۶۸۶، امثال‌موزون، شکورزاده)

۶۱۳۴۲. **طاق آسمان سوراخ شده، از توش افتاده پایین.** (تهرانی)

۶۱۳۴۳. **طاق آسمان شکافته و فلان کس افتاده.** (شیرازی)

۶۱۳۴۴. **طاق ابرو می‌نماید.** (هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی‌داستان)

۶۱۳۴۵. **طاق ابرویش به دنیا می‌ارزد.** (سیرجانی)

۶۱۳۴۶. **طاقت پیکان نداری، سخت چون جوشن مباش.** (سنایی، بهمنیاری)

۶۱۳۴۷. **طاقت چوب را نداری چرا به مردم سنگ می‌زنی؟** (مازندرانی)

۶۱۳۴۸. **طاقت دیدن ندارد، روی پنهان می‌کند.** (هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، خزینه، امثال‌موزون)

۶۱۳۴۹. **طاقتش (طاقتم) تاق شد.** (افغانی، حییم)

۶۱۳۵۰. **طاقت مهمان (صحبت) نداشت، خانه به مهمان گذاشت.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۲۳۸، دهخدا، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، خزینه، امثال‌موزون، بهمنیاری)

۶۱۳۵۱. **طاقت مهمان ندارد، روی پنهان می‌کند.** (بهمنیاری، هبله‌رودی)

۶۱۳۵۲. **طاقت نداری گرز مخور.** (هبله‌رودی، مثمر)

۶۱۳۵۳. **طاق را بر جفت زد.** (هبله‌رودی، مثمر)

۶۱۳۵۴. **طاق را تیر نگه می‌دارد، زن را ک...** (تهرانی)

۶۱۳۵۵. **طاق سلام، تاقچه سلام.** (آملی)

۶۱۳۵۶. **طاقش را بیار، جفتش را ببر.** (شکورزاده، کوچه)

۶۱۳۵۷. **طاق شکسته نیست، سزاوار شیشه را.** (صائب: ۳۶۱، امثال‌موزون)

۶۱۳۵۸. **طاق کسری به داد ماند درست.** (اوحدی، دهخدا)

۶۱۳۵۹. **طالب به کام می‌رسد ار سعی کامل است.** (عرفی شیرازی، شکورزاده)

۶۱۳۶۰. **طالب دعوا نباشی، دعوا بیاید جلوی خانه‌ات را بگیرد.** (کردی)

۶۱۳۶۱. **طالب گدایی گر است.** (افغانی)
۶۱۳۶۲. **طالب گنج باید که به ویران گذرد.** (قاآنی: ۱۴۷، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۶۱۳۶۳. **طالب گوهر نیندیشد ز آب.** (شکورزاده)
۶۱۳۶۴. **طالبِ مال و جمالِ کس مباش.** (سیّدحسن‌غزنوی؛ دیوان: ۳۱۶)
۶۱۳۶۵. **طالب مجهول مطلق است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۱۳۶۶. **طالع است که از کلوخ آتش می‌باره.** (افغانی)
۶۱۳۶۷. **طالع اسکندری (تیموری) دارد.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۶۱۳۶۸. **طالع‌اش از سنگ است.** (افغانی)
۶۱۳۶۹. **طالع اگر بدی کند اطال* دندان شکند.** (تاجیکی)
۶۱۳۷۰. **طالع اگر داری برو به پشت بخواب.** (بهمنیاری، حییم، عوام، سیرجانی)
۶۱۳۷۱. **طالع اگر مدد کند، خاکه گیری زر گردد.** (تاجیکی)
۶۱۳۷۲. **طالع اگر مدد کند، دامنش آورم به کف.** (حافظ: ۵۹۶، هبله‌رودی، مشمر، بهمنیاری)
۶۱۳۷۳. **طالع ببین و جوز بشکن.** (هبله‌رودی)
۶۱۳۷۴. **طالع خورده، زیبایی استفراغ کرده.** (هزاره‌ای)
۶۱۳۷۵. **طالع‌دار نقل نکوب، کم طالع را بِکَن توی جوغن* بکوب.** (شهربابکی)
۶۱۳۷۶. **طالع را اگر بر سنگ بگذاری، زاغ نمی‌خوردش.** (افغانی)
۶۱۳۷۷. **طالع را ببین، گردو را بشکن داخلش را ببین.** (گیلکی)
۶۱۳۷۸. **طالع سیا، از مادر نیا.** (سیرجانی)
۶۱۳۷۹. **طالع، مخالف آمد.** (نسیمی؛ دیوان: ۱۳۱)
۶۱۳۸۰. **طالعِ من، آفتاب زیرزمین است.** (صیدی؛ دیوان: ۱۰۸)
۶۱۳۸۱. **طالع، نه به مصالح.** (شوشتری)
۶۱۳۸۲. **طالقانی و گبر* با هم دیگر به گیلان می‌آیند، می‌بینند خلخالی آمده.** (گیلکی)
۶۱۳۸۳. **طامع همیشه خوار (ذلیل) است.** (هبله‌رودی، خزینه)
۶۱۳۸۴. **طامع همیشه شرمنده‌است.** (دهخدا)
۶۱۳۸۵. **طاووس از پای خود خجل است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۱۳۸۶. **طاووس به‌جایش بنگرد شاد می‌شود، به پایش نگاه می‌کند غمگین می‌گردد.** (آذری)
۶۱۳۸۷. **طاووس چمن، نخفته بهتر.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۲۶، امثال‌موزون)
در اصل: **طاووس جوانه جُفته بهتر**
۶۱۳۸۸. **طاووس را برای پر خوب او هلاک کنند.** (شکورزاده)
۶۱۳۸۹. **طاووس را به نقش و نگاری که هست خلق / تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش.** (سعدی: ۱۰۶۵، شکورزاده، عوام، فرهنگ‌نامه)

۶۱۳۹۰. **طاووس را چه حاجت مشاطه‌گر بود؟** (اهلی؛ کلیات: ۲۱۸)
۶۱۳۹۱. **طاووس ز دُم چتر و علم می‌سازد.** (قدسی مشهدی: ۶۸۱)
۶۱۳۹۲. **طاووس و سرای روستایی.** (انوری: ۴۹۸، امثال‌موزون، حییم، دهخدا، شکورزاده)
۶۱۳۹۳. **طاهرِ لنگ سگ و عبدالوهاب اسب دارد.** (رامسری)
۶۱۳۹۴. **طایفه، پوستش را به بیابان نمی‌اندازد.** (مرندی)
۶۱۳۹۵. **طبّالی بِهْ که بطّالی.** (شکورزاده، تکمله، دهخدا)
۶۱۳۹۶. **طبعِ خریدار، نازک است.** (سلیم؛ دیوان: ۸۵)
۶۱۳۹۷. **طبع دلجو خوش‌تر از گنج زر و کان گهر.** (فرخی، امثال‌موزون)
۶۱۳۹۸. **طبع را بر عقل خود سرور مکن.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۵۳/۲)
۶۱۳۹۹. **طبع سگ، روغن زرد بر نمی‌داره.** (شهربابکی)
۶۱۴۰۰. **طبع شتر داری، آذوقه‌ات را پیش پیش می‌خوری.** (گیلکی)
۶۱۴۰۱. **طبعش خاکشیری است.** (کرمانی)
۶۱۴۰۲. **طبعش خشک است.** (رامسری)
۶۱۴۰۳. **طبعش رطوبتی شده، جوجه مرغ می‌طلبد.** (تهرانی)
۶۱۴۰۴. **طبعش شیرخشتی است.** (بهمنیاری، خرمی، کرمانی، حییم)
۶۱۴۰۵. **طبع کریم از کرم نیاساید.** (اخسیکتی، دهخدا)
۶۱۴۰۶. **طبعم ز رانِ شیر کباب آرزو کند.** (قاآنی، تهرانی)
۶۱۴۰۷. **طبع موزون حجت فرزندی آدم بود.** (صائب: ۱۲۸۵، امثال‌موزون)
۶۱۴۰۸. **طبع می‌شود از طبع‌خوی گیر.** (ابن‌یمین: ۴۱۷)
۶۱۴۰۹. **طبع هر جزوی که هست آخر سوی کل مایل است.** (کاتبی، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۱۴۱۰. **طبعی به هم رسان که بسازی به عالمی.** (کلیم کاشانی: ۱۲۳، شکورزاده)
۶۱۴۱۱. **طبعی که بلند آمد، پستی نشناسد.** (طالب‌آملی: ۵۵۵)
۶۱۴۱۲. **طبق ایل، طبق سیل.** (آذری)
۶۱۴۱۳. **طبقِ پر، آشتیِ خانواده است.** (کردی)
۶۱۴۱۴. **طبقه‌ی‌زن تو خانه، طبقه‌ی‌مرد پس‌خانه.** (بوشهریی)
۶۱۴۱۵. **طبل اسکندر است.** (بهمنیاری)
۶۱۴۱۶. **طبل برای شمر می‌زند، شیپور برای امام حسین (ع) کوک می‌کند.** (سیرجانی)
۶۱۴۱۷. **طبل بزرگ، نقاره است.** (قشقایی)
۶۱۴۱۸. **طبل پنهان چه زنم، تشت من از بام افتاد.** (سلمان‌ساوجی: ۲۷۱، امثال‌موزون، خزینه، بهمنیاری، دهخدا، عوام، شکورزاده)

۶۱۴۱۹. **طبل خالی (میان‌تهی) است.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا، عوام)

۶۱۴۲۰. **طبل‌خوار است.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا)

۶۱۴۲۱. **طبل در زیر گلیم می‌زند (می‌کوبد).** (نظامی، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، هبله‌رودی، مثمر، شاهد)

۶۱۴۲۲. **طبل رسوایی ما بر سر بازار زدند.** (صائب: ۱۶۹۶)

۶۱۴۲۳. **طبل (رطل) زنان دخل ولایت برند / پیرزنان را به جنایت برند.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۹۱، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)

۶۱۴۲۴. **طبلش دریده‌شد.** (هبله‌رودی، عوام، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)

۶۱۴۲۵. **طبل، صدای خودش را نمی‌شنود.** (سهلی)

۶۱۴۲۶. **طبل ناموس تو بر بامِ دو عالم زده‌ایم.** (عرفی؛ دیوان: ۳۴۲)

۶۱۴۲۷. **طبل هرچه میان تهی‌تر صدایش بیشتر.** (شکورزاده)

۶۱۴۲۸. **طبلی بود که زیر گلیم می‌زدند.** (تاریخ بیهقی: ۲۰۵)

۶۱۴۲۹. **طبلی که جوفش خالی است صدایش عالی است.** (سخن)

۶۱۴۳۰. **طبیب آن است که سر خودش آمده باشد.** (شکورزاده، بهمنیاری، عوام)

۶۱۴۳۱. **طبیب از روی مزاج خود طبابت می‌کند.** (قمی)

۶۱۴۳۲. **طبیبان، درد بی‌درمان پسندند.** (شکورزاده)

۶۱۴۳۳. **طبیب اومد تو دالون، شفا اومد تو دندون.** (شیرازی)

۶۱۴۳۴. **طبیب بی‌مروّت خلق را رنجور (بیمار) می‌خواهد.** (دهخدا، امثال‌موزون، کرمانی، عوام، تهرانی، بهمنیاری، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)

۶۱۴۳۵. **طبیب پست‌فطرت خلق را رنجور می‌خواهد / گدای دوربین فرزند خود را کور می‌خواهد.** (صائب)

۶۱۴۳۶. **طبیب تب می‌کند، بیمار نجات.** (تاجیکی)

۶۱۴۳۷. **طبیب جوجه خروس تجویز کرده.** (قمی)

۶۱۴۳۸. **طبیب چه تواند کرد با قضای آمده.** (تاریخ بیهقی: ۶۲۴)

۶۱۴۳۹. **طبیبِ خر کور است.** (لری)

۶۱۴۴۰. **طبیب را وقت بیماری خوانند.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۰۳، تکمله)

۶۱۴۴۱. **طبیب راه‌نشین درد عشق نشناسد.** (حافظ: ۹۴۰، جوینی، امثال‌موزون)

۶۱۴۴۲. **طبیب روزگار، افیون‌فروش است.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۴۱، شکورزاده، بهمنیاری)

۶۱۴۴۳. **طبیب طبیبان، خداوند است.** (خوانساری)

۶۱۴۴۴. **طبیب، گوشت خر را تجویز کرده؟** (اهری)

۶۱۴۴۵. **طبیب لاغر نمی‌شود و زاهد فربه.** (بهمنیاری)

۶۱۴۴۶. **طبیبم گفت درمانی ندارد درد مهجوری / غلط می‌گفت، خود را کُشتم و درمان آن کردم.** (امیرارسلان: ۲۲۱)

۶۱۴۴۷. **طبیب مهربان از دیده‌ی‌بیمار (چشم) می‌افتد.** (امثال‌موزون، افغانی، بهمنیاری، حییم، خزینه، دهخدا، شکورزاده، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)

۶۱۴۴۸. **طبیب نادان و مریض پرخور.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۶۱۴۴۹. **طبیب ناوارد جان را می‌گیرد، ملاّی کم سواد ایمان را.** (هزاره‌ای)

۶۱۴۵۰. **طبیب همیشه موقعی که مریض رو به شفاست می‌آید.** (گیلکی)

۶۱۴۵۱. **طبیبی که حق‌الزحمه نگیرد، نسخه‌اش دعوت‌نامه به جهنّم است.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه)

۶۱۴۵۲. **طبیبی که خود باشدش زرد روی/ از او داروی سرخ‌رویی مجوی.** (سعدی، شکورزاده)

۶۱۴۵۳. **طبیعت آدمی، دزد است.** (شکورزاده، دهخدا)

۶۱۴۵۴. **طرّار را دروغ نگه دارد، خر را پالان.** (آذری)

۶۱۴۵۵. **طرب افسرده (آزرده) کند چون که ز حد درگذرد/ آب حیوان بکشد نیز چو از سر گذرد.** (ایرج‌میرزا: ۶۶، تکمله، شکورزاده، حییم)

۶۱۴۵۶. **طرب بر مردم است از عید و غم بر گاو قربانی.** (خاقانی: ۴۱۲، امثال‌موزون)

۶۱۴۵۷. **طرب نایاب و محنت شاخ شاخ است.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۲۸۶)

۶۱۴۵۸. **طرب نوجوان ز پیر مجوی.** (سعدی؛ کلیات: ۱۰۷، امثال‌موزون، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)

۶۱۴۵۹. **طرح وارونه و ماه سر شب.** (زرقانی)

۶۱۴۶۰. **طرفِ حق، سنگین است.** (بختیاری)

۶۱۴۶۱. **طرف شد هرکه با ما، برطرف شد.** (سالک‌قزوینی: ۱۴۲، تکمله)

۶۱۴۶۲. **طرف شما، کلوخ دیوار.** (افغانی)

۶۱۴۶۳. **طرف (فلانی) را آبستن خودش کرده.** (تهرانی)

۶۱۴۶۴. **طرف که شد قاضی، دادرس خداست.** (بهمنیاری، خرمی)

۶۱۴۶۵. **طرف معامله‌ات آدم فهمیده‌ای باشد، بگذار صد تومان بیشتر بدهی.** (لری)

۶۱۴۶۶. **طرف هست شوشتری، یک ک..ن دارد و هزار مشتری.** (گیلکی)

۶۱۴۶۷. **طرفه کوری دوربین و تیزچشم / لیک از اشتر نبیند غیر پشم.** (مثنوی مولوی، ۳/ ۹۳)

۶۱۴۶۸. **طرفه‌ی‌بغداد.** (دهخدا)

۶۱۴۶۹. **طرفی از فلانی نبستم.** (هبله‌رودی، مثمر)

۶۱۴۷۰. **طرف یا عاشق است، یا پسر شیر می‌دهد.** (بویراحمدی)

۶۱۴۷۱. **طره‌ی‌سنبل نخواهد شانه و مشاطه را.** (افغانی)
۶۱۴۷۲. **طریقِ آز دراز است و بارِ حرص گران.** (بخاری؛ دیوان: ۱۳۴)
۶۱۴۷۳. **طریقت به جز خدمت خلق نیست/ به تسبیح و سجاده ودلق نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۱۶۶، دهخدا)
۶۱۴۷۴. **طریق دلربایی یک جهان نیرنگ می‌خواهد.** (بیدل، افغانی)
۶۱۴۷۵. **طریق دوستی، بردباری است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، مثمر، هبله‌رودی، افغانی)
۶۱۴۷۶. **طریق زندگی با دوستان بنگر چسان باشد / تو را هرگاه می‌گویند با دشمن مدارا کن.** (کلیم، افغانی)
۶۱۴۷۷. **طریقی به از حقیقت نیست.** (نثاری تونی؛ سرو تذرو: ۴۴)
۶۱۴۷۸. **طعام را به نمک ابتدا کنند.** (صائب: ۴۱۵)
۶۱۴۷۹. **طعام کس، آستانه‌ی کس.** (تاجیکی)
۶۱۴۸۰. **طعام مار و آبِ تلخ، به از دیار پادشاهان است.** (فرهنگ‌نامه)
۶۱۴۸۱. **طعام مقدّم بر کلام است.** (سمک‌عیّار: ۴۱/۳)
۶۱۴۸۲. **طعم آب جفت*نمی‌دهد.** (لری)
۶۱۴۸۳. **طعم آب گلگینه*نمی‌دهد.** (لری)
۶۱۴۸۴. **طعم دهانش را فهمیدم.** (آذری)
۶۱۴۸۵. **طعم شوربای ارزانی را نمی‌توان چشید.** (ترکمنی)
۶۱۴۸۶. **طعمه در بیمار، کی قوّت شود؟** (مولوی؛ مثنوی:۳/ ۲۶۷۸، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۱۴۸۷. **طعمه را تا آخرش نمی‌خورند.** (کرمانی)
۶۱۴۸۸. **طعمه‌ی‌باز به گنجشک نشاید دادن.** (مغربی، دیوان شمس:۱۷۸، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۱۴۸۹. **طعمه‌ی‌شیر کی شود راسو؟** (مسعودسعدسلمان: ۳۸۸، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۱۴۹۰. **طعمه‌ی هر مرغ انجیری کی است.** (مولوی؛ مثنوی: ۵۸۰/۱)
۶۱۴۹۱. **طعمه‌ی‌هر مرغکی انجیر نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۳، امثال‌موزون، عوام، شکورزاده، دهخدا، سهیلی، بهمنیاری)
۶۱۴۹۲. **طعنات بزن به پس پهنه‌ات.** (زرقانی)
۶۱۴۹۳. **طعنه از کس خوش نباشد گرچه شیرین گو بود.** (خسروی، امثال‌موزون)
۶۱۴۹۴. **طعنه بر عیبِ دیگران مزنید.** (سعدی؛ گلستان: ۱۴۸، شکورزاده)
۶۱۴۹۵. **طعنه چه بر خودم، چه بر کَپنَکم.** (کردی)
۶۱۴۹۶. **طعنه‌داران، طعنه بر ما می‌زنند.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۶۱۴۹۷. **طعنه‌زن از رودخانه رد نمی‌شود.** (کازرونی)
۶۱۴۹۸. **طعنه‌زن چون گنه‌کار می‌ماند.** (کرمانجی)
۶۱۴۹۹. **طعنه‌زن و بدگوی یتیم زیاد می‌شود، نان دهنده کم.** (آذری)
۶۱۵۰۰. **طعنه‌هایت را بگذار بقچه‌ی‌قطیفه‌ات.** (عوام)
۶۱۵۰۱. **طعنه‌ی‌تیر آورانم می‌کشد.** (بهمنیاری)
۶۱۵۰۲. **طعنه‌ی‌دوست از خنجر دشمن بدتر است.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۶۱۵۰۳. **طعنه‌ی‌رقیب از آتش جهنّم سوزناک‌تر است.** (هزاره‌ای)
۶۱۵۰۴. **طغیان رونده بر قلم است.** (دهخدا)
۶۱۵۰۵. **طفل از بازی مانده توان یافت، نه سیر.** (قدسی مشهدی:۶۷۸)
۶۱۵۰۶. **طفل از پدر یتیم نمی‌ماند، از مادر می‌ماند.** (آذری)
۶۱۵۰۷. **طفل از سایه‌ی‌خود می‌هراسد.** (گلشن راز:۸۸، دهخدا)
۶۱۵۰۸. **طفل اگر توده‌ی‌خاکستر است/ نور دو چشم پدر و مادر است.** (بهمنیاری)
۶۱۵۰۹. **طفل امروز، مرد فردا.** (افغانی)
۶۱۵۱۰. **طفلان فتاده خواهند دیوار گلستان را.** (صائب: ۴۰۶، امثال‌موزون)
۶۱۵۱۱. **طفل بازی‌گوش، آرام از معلّم می‌برد.** (صائب: ۱۳۳، تکمله)
۶۱۵۱۲. **طفل بازی‌گوش در منزل نمی‌گیرد قرار.** (سالک‌قزوینی: ۲۷۵، تکمله)
۶۱۵۱۳. **طفل بازی‌گوش کی در خانه می‌گیرد قرار؟** (صائب: ۲۲۰۵، تکمله)
۶۱۵۱۴. **طفل بدخو هرقدر خون در دل مادر کند / می‌شود از مهربانی شیر مادر بیشتر.** (صائب: ۲۲۲۴، تکمله)
۶۱۵۱۵. **طفل بهانه‌جو، جگر دایه می‌خورد.** (صائب: ۲۵۳۹، امثال‌موزون)
۶۱۵۱۶. **طفل به شیرینی مایل است.** (هبله‌رودی، مثمر، افغانی)
۶۱۵۱۷. **طفل به مکتب نمی‌رود، می‌زنندش (می برندش).** (هبله‌رودی، خزینه)
۶۱۵۱۸. **طفل بی‌سعیِ پدر، جانب استاد نرفت.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۲۶۹)
۶۱۵۱۹. **طفل چون رو بیش یابد بیش بدخو می‌شود.** (کلیم؛ دیوان: ۱۹۴، طالب‌آملی)
۶۱۵۲۰. **طفل چون صاحب احسان گردد / زود از کرده (داده) پشیمان گردد.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۵۳۱، بهمنیاری)
۶۱۵۲۱. **طفل خرما دوست دارد، صبر فرماید حکیم.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۸، دهخدا)
۶۱۵۲۲. **طفل خسبد، چون بجنباند کسی گهواره را.** (مولوی؛ کلیات شمس: ۹۲/۱، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۶۱۵۲۳. **طفل دامن‌گیر من، آخر گریبان‌گیر شد.** (خزینه، افغانی)
۶۱۵۲۴. **طفل در خواب چو شد، مهد هم آرام گرفت.** (امثال‌موزون)
۶۱۵۲۵. **طفل را از پی کاری بفرست و خود از عقب برو.** (هبله‌رودی، بهارعجم)
۶۱۵۲۶. **طفل را از میوه‌ی‌نارس نمی‌باشد شکیب.** (صائب: ۱۱۳۴، امثال‌موزون)
۶۱۵۲۷. **طفل را حال پدر آیینه‌ی‌عبرت‌نماست / گوشمال آدم از بهر بنی‌آدم بس است.** (صائب: ۵۰۷، تکمله)
۶۱۵۲۸. **طفل را در دست حلوا، بهتر از انگشترست.** (کلیم همدانی: ۷۷، تکمله)
۶۱۵۲۹. **طفل را نبود غذایی به ز شیر.** (امیر حسینی سادات، دهخدا، امثال‌موزون)
۶۱۵۳۰. **طفل، طفل است اگر طفل پیغمبر باشد/ طفل، طفل است وگر زاده‌ی‌حیدر باشد.** (شکورزاده، دهخدا)
۶۱۵۳۱. **طفل عاقل ز پیر جاهل به.** (مکتبی: ۵۰۵، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۶۱۵۳۲. **طفل عزیز است تربیت او عزیزتر.** (افغانی)
۶۱۵۳۳. **طفل ما مکتب نمی‌رفت، همین‌که رفت جمعه بود.** (شهربابکی)
۶۱۵۳۴. **طفل معصوم، پیر معصوم.** (دشتی)
۶۱۵۳۵. **طفلِ مکتبِ فلانی نمی‌شود.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۱۵۳۶. **طفل می‌گرید چو راه خانه را گم می‌کند.** (صائب: ۲۵۵۴، امثال‌موزون)
۶۱۵۳۷. **طفل میوه‌ی‌زندگی است.** (افغانی)
۶۱۵۳۸. **طفل نوخاسته، پیرامن مادر گردد.** (نظامی، امثال‌موزون)
۶۱۵۳۹. **طفل و خانه‌ی‌رنگین.** (افغانی)
۶۱۵۴۰. **طفل هرجا هست خود را سوی مادر می‌کشد.** (واعظ قزوینی: ۱۸۷، تکمله)
۶۱۵۴۱. **طفل هرقدر زشت باشد در چشم مادر بهشت است.** (افغانی)
۶۱۵۴۲. **طفل یتیم (فقیر) را هوس و آرزو خطاست.** (پروین‌اعتصامی، افغانی)
۶۱۵۴۳. **طفلی ز دست کور تواند عصا گرفت.** (صائب: ۱۰۲۷، تکمله)
۶۱۵۴۴. **طفلی که خوش محاوره افتد، نماندنی است.** (اشرف، امثال‌موزون)
۶۱۵۴۵. **طفلی که دامن شناخت، به زمین نشستن محال است.** (افغانی)
۶۱۵۴۶. **طفلی که ندیده جز عزیزی/ نویاد گرفته اشک ریزی.** (بهمنیاری)
۶۱۵۴۷. **طفلی و دامان مادر خوش بهشتی بوده‌است.** (افغانی، خزینه)
۶۱۵۴۸. **طفیل کدو کرم هم آب می‌یابد.** (خزینه)
۶۱۵۴۹. **طفیلی از سلوکِ میزبان رنجد.** (کلیم؛ دیوان: ۲۰۰)
۶۱۵۵۰. **طفیلی دیگران شده.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۱۵۵۱. **طُفیلی و قُفیلی.** (امثال)
۶۱۵۵۲. **طلا اگر صد سال زیر خاک ماند باز هم طلاست.** (افغانی)
۶۱۵۵۳. **طلا با در خاک افتادن کم ارزش نمی‌شود.** (قشقایی)
۶۱۵۵۴. **طلا، خرج مطلا نکنند.** (جیرفتی)
۶۱۵۵۵. **طلا خلوصش در آتش شناخته می‌شود، آدمی در زحمت و رنج.** (ترکمنی)
۶۱۵۵۶. **طلا در آتش، آدم در محنت معلوم می‌شود.** (تاجیکی، ترکمنی)
۶۱۵۵۷. **طلا را به خر می‌دادم، کود رویش می‌انداخت.** (لری)
۶۱۵۵۸. **طلا را زیاد نکن، دوست را زیاد کن.** (گنبدکاووسی)
۶۱۵۵۹. **طلا، زمین، ظرف مس و قالی ضرر نمی‌کند.** (کرمانجی)
۶۱۵۶۰. **طلا، غش برنمی‌دارد.** (قشقایی)
۶۱۵۶۱. **طلاق داده‌ی‌ابراهیم ادهم است.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر)
۶۱۵۶۲. **طلاق، عرش خدا را می‌لرزاند.** (شکورزاده)
۶۱۵۶۳. **طلاق‌نامه را عوض مهرنامه جا می‌زند.** (بهمنیاری)
۶۱۵۶۴. **طلا که پاک است چه منّتش به خاک است.** (شکورزاده، عوام، دهخدا، بهمنیاری، بختیاری، کوچه، اصفهانی، افغانی، تهرانی)
۶۱۵۶۵. **طلا که زیاد شد، با آن آخور خر درست می‌کنند.** (بختیاری)
۶۱۵۶۶. **طلا می‌گندد، علم نه.** (افغانی)
۶۱۵۶۷. **طلا نیندوز به دوستانت بیفزا.** (ترکمنی)
۶۱۵۶۸. **طلا و نقره کهنگی ندارد، پدر و مادر بها و قیمت ندارند.** (ترکمنی)
۶۱۵۶۹. **طلا هر اندازه کهنه هم باشد باز هم طلاست.** (رامسری)
۶۱۵۷۰. **طلا هزار سال هم روی زمین بماند، زنگ نمی‌زند.** (ترکمنی)
۶۱۵۷۱. **طلای بی‌غش است.** (لری)
۶۱۵۷۲. **طلای بی‌غش، انگور بش.** (زرقانی)
۶۱۵۷۳. **طلای ده دهی است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۱۵۷۴. **طلای عون علی است.** (آذری)
۶۱۵۷۵. **طلای میان پنبه.** (بختیاری)

۶۱۵۷۶. **طلب اگر زیاد بماند، فراموش می‌شود.** (آذری)
۶۱۵۷۷. **طلبانده، طلبانده را شوم می‌بینند و صاحب‌خانه هردو را.** (تاجیکی)
۶۱۵۷۸. **طلب اولاد خلف است.** (بختیاری)
۶۱۵۷۹. **طلب بزرگی کردن، گردن می‌شکند.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۰۵، تکمله، شکورزاده)
۶۱۵۸۰. **طلب پای بدهکاری را نمی‌زند.** (لری)
۶۱۵۸۱. **طلب پدرش را از من می‌خواهد.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۱۵۸۲. **طلب تا وقتی طلبه که فحش توش نیامده باشد.** (تهرانی)
۶۱۵۸۳. **طلب تب می‌کند ولی نمی‌میرد.** (ماهشهری)
۶۱۵۸۴. **طلبت را برروی یخ سرّو بنویس.** (آمره‌ای)
۶۱۵۸۵. **طلب تنخواه نمی‌شود.** (نامه‌ی‌داستان، کوچه، عوام، حییم، تهرانی، بهمنیاری)
۶۱۵۸۶. **طلب، جای بدهی را نمی‌گیرد.** (بختیاری)
۶۱۵۸۷. **طلب جمع‌کردن کم از گدایی نیست.** (شیرازی)
۶۱۵۸۸. **طلب را که دارد ولی ما منکریم.** (بهمنیاری، خرمی)
۶۱۵۸۹. **طلب صحبت خسان نکنی/ تکیه بر عهد ناکسان نکنی.** (افغانی)
۶۱۵۹۰. **طلب فراموش نمی‌شود، امّا بدهی فراموش می‌گردد.** (قشقایی)
۶۱۵۹۱. **طلبکار باید صبور و حمول.** (سعدی؛ کلیات: ۲۱۹، امثال‌موزون)
۶۱۵۹۲. **طلبکارت حسابگر باشد، بگذار بدهکاری‌ات به اندازه‌ی‌یک تپّه باشد.** (لری)
۶۱۵۹۳. **طلبکارت مرد معروفی باشد، بدهکارت هرچه باشد.** (بختیاری)
۶۱۵۹۴. **طلبکار در خانه، مال بیخ خانه.** (گلبافی)
۶۱۵۹۵. **طلبکار سلامتی بدهکار را می‌خواهد.** (آذری)
۶۱۵۹۶. **طلبکار شیر است و بدهکار موش.** (قشقایی)
۶۱۵۹۷. **طلبکار طلب خود را نگیرد، بدهکار می‌شود.** (قشقایی)
۶۱۵۹۸. **طلبکار، طلبش را می‌خواهد، رویه‌ی‌تخم‌مرغ تأدیه نمی‌کند.** (آذری)
۶۱۵۹۹. **طلبکاری؟ دَم در می‌نشینی.** (شهربابکی)
۶۱۶۰۰. **طلب مجهول، مطلق محال است.** (دهخدا)
۶۱۶۰۱. **طلبه (آخوند) وقتی خانه خراب می‌شود که در یک شب دو جا دعوت شده باشد.** (آذری)
۶۱۶۰۲. **طلب همّت عالی مکن از طینت پست.** (جامی)
۶۱۶۰۳. **طلبیدن را ننگی نیست و ناودان را جنگی نیست.** (هراتی)
۶۱۶۰۴. **طلبیده خوش آمد، نطلبیده کجاآمد؟** (شهربابکی)
۶۱۶۰۵. **طِل*پر کن و لنگ سست کن.** (نهاوندی)
۶۱۶۰۶. **طلسمش باز شد.** (سخن)
۶۱۶۰۷. **طلسمش را جهود آورده.** (کوچه)
۶۱۶۰۸. **طلعت زیبا از خلعت زیبا.** (سعدی؛ گلستان: ۱۱۹، افغانی)
۶۱۶۰۹. **طلعتش مثل طلعت سگ شده.** (هزاره‌ای)
۶۱۶۱۰. **طماع و حریص، سیر نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۶۱۶۱۱. **طمطراق خواجگی روزی سه چاری بیش نیست.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۳۱)
۶۱۶۱۲. **طمع آبروی توقّر بریخت.** (سعدی؛ کلیات: ۲۴۹)
۶۱۶۱۳. **طمع، آدم را به جهنّم هم می‌برد.** (لری، قشقایی)
۶۱۶۱۴. **طمع آدم را خوار می‌کند.** (لری)
۶۱۶۱۵. **طمع آرد به مردان رنگ زردی / طمع را سر بِبُر گر مردِ مردی.** (ناصرخسرو، تهرانی، بهمنیاری، شکورزاده، دهخدا، هبله‌رودی، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۶۱۶۱۶. **طمع ابله، گردن او را به گاوآهن بست.** (دزفولی)
۶۱۶۱۷. **طمع از خلق گدایی باشد/ گر همه حاتم‌طایی باشد.** (جامی، دهخدا، خرمی)
۶۱۶۱۸. **طمع از مال مردمان بردار.** (بهمنیاری)
۶۱۶۱۹. **طمع، از نجاست سگ نجس‌تر است.** (تمثیل)
۶۱۶۲۰. **طمع بسته‌است پای باز پرّان.** (ناصرخسرو: ۱۰۷)
۶۱۶۲۱. **طمع بسیار، سر شکستنک دارد.** (آذری)
۶۱۶۲۲. **طمع بسیار، صید از چنگ بیرون بَرَد.** (شکورزاده)
۶۱۶۲۳. **طمع بسیار، عاقبت سبب رسیدن جراحت می‌شود.** (ترکمنی)
۶۱۶۲۴. **طمع بگسل و هرچه داری (خواهی) بگوی.** (سعدی؛ بوستان: ۵۳، بهمنیاری)
۶۱۶۲۵. **طمع به طاعون بدل شد.** (سمک‌عیّار: ۱۰۴/۱)
۶۱۶۲۶. **طمع به قالب او رفته‌است.** (سمنانی)
۶۱۶۲۷. **طمع‌پیشه را رنگ و رو زرد است.** (عوام، سهیلی)
۶۱۶۲۸. **طمع تو و کرم مرتضی‌علی.** (دهخدا)
۶۱۶۲۹. **طمع تیغ حرص است و خواری تیغ طمع.** (غزالی، دهخدا)
۶۱۶۳۰. **طمع چرک پای دندان است.** (تهرانی)
۶۱۶۳۱. **طمع چیزی است که مایه ندارد.** (عوام)
۶۱۶۳۲. **طمع حیض مرد است.** (خاقانی: ۲۹۱، دهخدا، شکورزاده)
۶۱۶۳۳. **طمعِ خام است آن، مخور خام ای پسر / خام خوردن علّت آرد در بشر.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۳۲/۲)
۶۱۶۳۴. **طمع خام کردن از ک..ن خری است.** (بهمنیاری، هبله‌رودی)
۶۱۶۳۵. **طمع‌خوار، بالاتر از میراث‌خور است.** (جیرفتی)
۶۱۶۳۶. **طمع خوشه‌ی‌گندم مکن از دانه‌ی‌جو.** (ظهیرفاریابی؛ دیوان: ۳۴۸، امثال‌موزون، شکورزاده، افغانی)

۶۱۶۳۷. **طمع داشتم هم از ران و هم از پشت/ به دستم داده‌ای دنده‌ای خشک.** (جیرفتی)

۶۱۶۳۸. **طمع در مذهب آزاد مردان کفر می‌باشد.** (امثال‌موزون)

۶۱۶۳۹. **طمع را از اشعب طمّاع گذرانیده‌است.** (بهمنیاری، خرمی)

۶۱۶۴۰. **طمع را از سه حرف بی‌نقط کردند ایجاد/ نقط را شرم می‌آید که برگرد طمع گردد.** (افغانی)

۶۱۶۴۱. **طمع را به ک..ن خر کردند، قبول نکرد.** (جیرفتی)

۶۱۶۴۲. **طمع را سر ببر گر مرد مردی.** (بهمنیاری، افغانی)

۶۱۶۴۳. **طمع را سر نبری، سرت را می‌برد.** (کردی)

۶۱۶۴۴. **طمع را سه حرف است هر سه تهی (میان‌خالی).** (سلمان‌ساوجی، دهخدا، خزینه، مثمر، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، افغانی، خزینه، بهارعجم، امثال‌موزون، بهمنیاری)

۶۱۶۴۵. **طمع را نباید دوچندان کنی / که صاحب کَرَم را پشیمان کنی.** (هبله‌رودی، دهخدا، عوام، کوچه، بهمنیاری، تهرانی، حییم، شیرازی، نامه‌ی‌داستان)

۶۱۶۴۶. **طمع روستایی به حرکت (جوش) آمد.** (دهخدا، عوام، خرمی، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)

۶۱۶۴۷. **طمع روسیاهی آرد بار.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۲۹۸)

۶۱۶۴۸. **طمع زیاد، باعث جوان‌مرگی است.** (عوام، کوچه، شیرازی، حییم)

۶۱۶۴۹. **طمع زیاد، رزق را از بین می‌برد.** (بختیاری، لری، اوزی، لارستانی)

۶۱۶۵۰. **طمع زیاد رنگ زردی می‌آورد.** (شکورزاده)

۶۱۶۵۱. **طمع زیاد روزی کم را هم نیست می‌کند.** (بلوچی)

۶۱۶۵۲. **طمع زیاد موجب سرشکستگی است.** (قشقایی)

۶۱۶۵۳. **طمع زیادی سر می‌شکند.** (آذری، لری)

۶۱۶۵۴. **طمعش از کرم (سفره‌ی) مرتضی‌علی بیش‌تر است.** (بهمنیاری، آذری، قشقایی، شکورزاده، سهیلی، عوام، نامه‌ی‌داستان، تهرانی)

۶۱۶۵۵. **طمعش به جوش (به حرکت) آمده.** (نامه‌ی‌داستان، لکی)

۶۱۶۵۶. **طمع شد بندِ گوش.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/ ۲۷۹)

۶۱۶۵۷. **طمع‌کار ته جیبش به گورش وصله.** (تهرانی)

۶۱۶۵۸. **طمع‌کار دو جا کار می‌کند، یک‌جا منفعت می‌برد.** (شهربابکی)

۶۱۶۵۹. **طمع‌کار رنگش زرد است.** (شکورزاده، عوام، افغانی)

۶۱۶۶۰. **طمع‌کار شب بی‌شام می‌ماند.** (سیستانی)

۶۱۶۶۱. **طمع کرده‌بودم که کرمان خورم / که ناگه بخوردند کرمان سرم.** (سعدی؛ بوستان: ۶۱، شکورزاده، بهمنیاری)

۶۱۶۶۲. **طمع مدار که گنجشک، کار باز کند.** (بهمنیاری، شکورزاده، حییم، فرهنگ‌نامه)

۶۱۶۶۳. **طمع مدار که هر شب هلال عید برآید.** (کاتبی، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)

۶۱۶۶۴. **طمع مرد را ذلیل می‌کند (خواردارد).** (عوام)

۶۱۶۶۵. **طمع مرد را ذلیل و خوار کند.** (شکورزاده)

۶۱۶۶۶. **طمع مرغ و ماهی را به دام اندازد.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۱۶۶۷. **طمع می‌بَرَد از رُخ مرد آب.** (سعدی، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)

۶۱۶۶۸. **طمع، نجس است.** (بهمنیاری، خرّمی)

۶۱۶۶۹. **طمع و آز را مرید مباش بایزیدی کن و یزید مباش (سنایی).** (شکورزاده)

۶۱۶۷۰. **طناب از باریکی پاره می‌شود، مرد از کلفتی.** (کردی)

۶۱۶۷۱. **طناب از جای نازکش کنده می‌شود.** (تاجیکی)

۶۱۶۷۲. **طناب از جایی کنده می‌شه که پوده‌اس.** (افغانی)

۶۱۶۷۳. **طناب الیافی را جویده و افسار را بریده.** (شوشتری)

۶۱۶۷۴. **طناب باربند گرد او نمی‌آید.** (کندلوسی)

۶۱۶۷۵. **طناب بریده نمی‌شود، جان درنمی‌آید.** (آذری)

۶۱۶۷۶. **طناب به پای دُمش افتاده.** (جیرفتی)

۶۱۶۷۷. **طناب به دله*نمی‌رسد.** (نهاوندی)

۶۱۶۷۸. **طناب به قلّاب رسیده.** (قشقایی)

۶۱۶۷۹. **طناب به گردنش سفت شد.** (بختیاری)

۶۱۶۸۰. **طناب پاره نمی‌شود و جان درنمی‌آید.** (مرندی)

۶۱۶۸۱. **طناب پشمی و پیوند ابریشم.** (شهربابکی)

۶۱۶۸۲. **طناب پوسیده از جای پوسیده‌اش می‌برد.** (خوزستانی)

۶۱۶۸۳. **طناب خر خود، بلند مبند.** (کرمانجی)

۶۱۶۸۴. **طناب در گرو داس کوچک مانده‌است.** (نهاوندی)

۶۱۶۸۵. **طناب را از زیر کار کشید.** (ده‌آباد کاشان)

۶۱۶۸۶. **طناب را از ماست بیرون نمی‌کشد.** (لکی)

۶۱۶۸۷. **طناب را جوید و افسار را پاره کرد.** (دزفولی)

۶۱۶۸۸. **طنابش پوسیده‌است.** (قشقایی، آذری)

۶۱۶۸۹. **طنابش را دزیده‌اند.** (قشقایی)

۶۱۶۹۰. **طنابش کوتاه بود به تو نرسید.** (قشقایی، بروجردی)

۶۱۶۹۱. **طناب ظلم کوتاه است.** (تایبادی)

۶۱۶۹۲. **طناب کلفت تو و گردن نازک ما.** (آملی)

۶۱۶۹۳. **طناب کوتاه و انسان بی‌خیر چون همدیگرند.** (کرمانجی)

۶۱۶۹۴. **طنابمان را از زیر بسته‌ی‌علف آن‌ها کشیدیم.** (خوانساری)

۶۱۶۹۵. **طنابم به شاخم پیچیده.** (گیلکی)

۶۱۶۹۶. **طناب مفت پیدا کرده می‌خواهد مرا خفه کند.** (سرخه‌ای)

۶۱۶۹۷. **طناب مفت که گیر آوردی خودت را خفه کن.** (شکورزاده)
۶۱۶۹۸. **طناب مفت که گیر بیاید آدم خودش را دار می‌زند.** (شکورزاده، گیلکی، شهربابکی، تهرانی، کوچه)
۶۱۶۹۹. **طناب ملانصرالدین همیشه رویش ارزن پهن است.** (بهمنیاری)
۶۱۷۰۰. **طناب و حلقه با هم جور شده‌اند.** (مازندرانی)
۶۱۷۰۱. **طناب هرچه‌قدر بزرگ (بلند) باشد، باید از چنبره (قلاب) رد شود (سر از چنبل در می‌کند).** (مازندرانی، قشقایی، آذری، آشتیانی)
۶۱۷۰۲. **طناب هرچه قدر بلند باشد، وعده سر کلوو*است.** (اردستانی)
۶۱۷۰۳. **طناب هرچه‌قدر دراز باشد، آخر سر از دو شاخه‌ی‌سرش خواهد گذشت.** (میانه‌ای)
۶۱۷۰۴. **طناب هرقدر دراز باشد آخر از دوغاناخ*عبور می‌کند.** (خلخالی)
۶۱۷۰۵. **طنابی را که از خودش ضخیم‌تر نیست، ببر.** (بختیاری)
۶۱۷۰۶. **طنابی که با دُم گاو بافته‌شده در آب می‌اندازد.** (رامسری)
۶۱۷۰۷. **طوری آرایش کن که دوست بفهمد دشمن نفهمد.** (کوچه)
۶۱۷۰۸. **طوری از چشمم افتاده که مانند سگ از نردبان افتاده باشد.** (ساوه‌ای)
۶۱۷۰۹. **طوری بچه‌دار شو که فرزندت بگوید به‌جان پدرم نه به روح پدرم.** (اصفهانی)
۶۱۷۱۰. **طوری بخشش کن که هر گاه این دستت بدهد، آن یکی دستت متوجه نشود.** (آذری)
۶۱۷۱۱. **طوری بخور که همیشه بخوری.** (دهخدا، کاشانی)
۶۱۷۱۲. **طوری برو که بابام رفت.** (دهخدا)
۶۱۷۱۳. **طوری برو که پیاز رشکلا*.** (آملی)
۶۱۷۱۴. **طوری بکن که نه سیخ بسوزد نه کباب.** (آذری)
۶۱۷۱۵. **طوری پاره کن که وصله بگیرد.** (اهری)
۶۱۷۱۶. **طوری تربیت کرده، آب از آب تکان نمی‌خورد.** (ابهری)
۶۱۷۱۷. **طوری دروغ بگو که بقیه‌اش توی جوال جا شود.** (درگزی)
۶۱۷۱۸. **طوری رفت که نادر رفت، باد از ک..ن قاطر رفت.** (آمره‌ای)
۶۱۷۱۹. **طوری رفت مثل برف پارسال.** (ابهری)
۶۱۷۲۰. **طوری شلوغ است که سگ صاحبش را نمی‌شناسد.** (بهمنیاری)
۶۱۷۲۱. **طوریش نیست خودش را به موش‌مردگی زده.** (سخن)
۶۱۷۲۲. **طوری کار کن که یک دفعه‌ی‌دیگر نیز به خانه‌ی‌خرابت مهمان بیاید.** (آذری)
۶۱۷۲۳. **طوری می‌رود که به خیالت دارد می‌آید.** (گیلکی)
۶۱۷۲۴. **طوری ندوید که برگشتن شرمساری آورد.** (سیاستگران عصر قاجار)
۶۱۷۲۵. **طوری نمی‌خوابد که آب از زیرش عبور کند.** (آمره‌ای)
۶۱۷۲۶. **طوطی از زبان خودش در قفس شد.** (خوانساری)
۶۱۷۲۷. **طوطی‌اش یاد هندوستان کرده.** (رفسنجانی، عوام)
۶۱۷۲۸. **طوطیان در شَکّرستان کامرانی می‌کنند.** (حافظ: ۱۸۱، خزینه)
۶۱۷۲۹. **طوطی با جغد در یک قفس، به هردو ظلم است.** (بهمنیاری، خرمی، شکورزاده)
۶۱۷۳۰. **طوطی پس آیینه است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۱۷۳۱. **طوطی را بگذار دهانِ قند.** (تهرانی، خرمی، بهمنیاری)
۶۱۷۳۲. **طوطی ز پشت آیینه گویا نمی‌شود.** (صائب: ۲۰۶۴، تکمله)
۶۱۷۳۳. **طوطی ز زبان خویش در بند افتاد (است).** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵/۱، بهمنیاری، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۶۱۷۳۴. **طوطی‌وار یاد گرفته.** (رفسنجانی، آذری)
۶۱۷۳۵. **طوق زرین همه در گردن خر می‌بینم.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۷۲، شکورزاده، بهمنیاری)
۶۱۷۳۶. **طوق شیطان بر گردن خودش آویخته‌شود.** (مشکین‌شهری)
۶۱۷۳۷. **طوق قمری سرو بستان را کمند وحدت است.** (صائب: ۲۸، امثال‌موزون)
۶۱۷۳۸. **طوق قمری سرو را بهتر ز خلخال زر است.** (صائب: ۴۹۲، امثال‌موزون، شکورزاده)
۶۱۷۳۹. **طوق لعنت به گردنش افتاد (انداخت).** (بهمنیاری، حییم، خزینه، مثمر، هبله‌رودی)
۶۱۷۴۰. **طوق منّت برنتابد (ندارد) گردن آزادگان.** (صائب: ۵۸۸، امثال‌موزون)
۶۱۷۴۱. **طوقی است که از آسمان به گردنش افتاده‌است.** (بهمنیاری، خرمی)
۶۱۷۴۲. **طول کلام مایه‌ی‌تضییع اوقات است.** (افغانی)
۶۱۷۴۳. **طول و عرضی بر این قرار داد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۱۷۴۴. **طویله کج است، گاو شیر نمی‌دهد.** (آذری)
۶۱۷۴۵. **طویله‌ی‌نادر است، همین صدای شال و قشو می‌آید.** (عوام)
۶۱۷۴۶. **طُهر مریم چه تفاوت کند از خبث یهود؟** (سعدی؛ کلیات: ۶۴۵، بهمنیاری)
۶۱۷۴۷. **طبیعت عود از خسی ناید.** (طوطی‌نامه: ۲۰۰)
۶۱۷۴۸. **طی شود جاده‌ی‌صدساله به آهی گاهی.** (نشاط)
۶۱۷۴۹. **طینت آدم هرچه باشد عاقبت به آن‌جا می‌رسد.** (مرندی)
۶۱۷۵۰. **طینت بی‌معنی سُفالی است بی‌شراب.** (خزینه)
۶۱۷۵۱. **طی نکرده، گز مکن.** (دهخدا، خرمی، عوام، حییم)

ظ

۶۱۷۵۲. **ظالم از مظلوم باشد شِکوه‌چی.** (هبله‌رودی، خزینه، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون)

۶۱۷۵۳. **ظالمان از هم مدد جویند وقت احتیاج/ می کنند زخم سر سگ را سگ دیگر علاج.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۱۷۵۴. **ظالمان را در قیامت خصم باشد مملکت.** (نظامی، امثال‌موزون)

۶۱۷۵۵. **ظالم به ظلم خویش گرفتار می‌شود.** (صائب: ۲۵، امثال‌موزون)

۶۱۷۵۶. **ظالم به ظلم ظالم گرفتار است.** (افغانی)

۶۱۷۵۷. **ظالم به مرگ دست نمی‌دارد از ستم.** (صائب: ۲۰۵۸، امثال‌موزون، خزینه)

۶۱۷۵۸. **ظالم پای دیوار خود را می کَنَد.** (شکورزاده، دهخدا، خزینه، عوام، کوچه)

۶۱۷۵۹. **ظالم پل بشود بر سرش مرو.** (کردی)

۶۱۷۶۰. **ظالم! چرا وقتی که دست در بدن داشتم نیامدی؟** (بهمنیاری)

۶۱۷۶۱. **ظالم چو افتد از کار، استاد ظالمان است.** (واعظ قزوینی، امثال‌موزون)

۶۱۷۶۲. **ظالم دست کوتاه است.** (بهمنیاری، دهخدا، بختیاری)

۶۱۷۶۳. **ظالم را دیدم پسرش بغلش بود، مظلوم را دیدم دستش در بغلش بود.** (ساوه‌ای)

۶۱۷۶۴. **ظالم زوال‌پذیر نیست، تا دنیا هست، ظلم و ظالم هردو هستند.** (آذری، قشقایی)

۶۱۷۶۵. **ظالم سالم است.** (شوشتری، مازندرانی)

۶۱۷۶۶. **ظالم که کباب از دل درویش خورد / چون درنگری ز پهلوی خویش خورد.** (محی‌الدین نیشابوری؛ مسامرةالاخبار: ۱۸۶، تکمله)

۶۱۷۶۷. **ظالم مظلوم‌نماست.** (خزینه، افغانی)

۶۱۷۶۸. **ظالم مفلس چو سگِ کوچه‌گرد / لابه‌کنان پیش دود بهرِ خورد.** (امیرخسرو دهلوی)

۶۱۷۶۹. **ظالم هزاره، مال مردم را از خود می‌شماره.** (افغانی)

۶۱۷۷۰. **ظالم همیشه خانه خراب است.** (شکورزاده، دهخدا)

۶۱۷۷۱. **ظالم همیشه سالم.** (تهرانی، آذری، قشقایی)

۶۱۷۷۲. **ظالمی را خفته دیدم نیمروز / گفتم این فتنه است خوابش برده به.** (سعدی؛ کلیات: ۲۰، فرهنگ‌نامه)

۶۱۷۷۳. **ظالمی کم کن که بر فتراک عدلت بسته‌اند.** (امثال‌موزون)

۶۱۷۷۴. **ظالمی نیست که به ظلم ظالم دیگر گرفتار نشود.** (حییم، آذری، شکورزاده، عوام، افغانی)

۶۱۷۷۵. **ظاهرآرایی نباشد شیوه‌ی‌روشن‌دلان.** (واعظ قزوینی، امثال‌موزون)

۶۱۷۷۶. **ظاهر از روی باطن برداشته می‌شود.** (کرمانشاهی)

۶۱۷۷۷. **ظاهر از شیخ و باطن از شیطان.** (امثال طبع هند، شکورزاده، حییم، خزینه)

۶۱۷۷۸. **ظاهراً عهد فراموش نکند خلق کریم.** (حافظ: ۷۳۶، بهمنیاری)

۶۱۷۷۹. **ظاهر پاپوشم چشم بدخواه را کور کرد، زی پاپوش پدر مرا در آورده (آورده).** (رامسری)

۶۱۷۸۰. **ظاهر خوبی داشته باشی، پلوی تو آماده است.** (ترکمنی)

۶۱۷۸۱. **ظاهر زیبا نمی‌آید به کار / حرفی از معنی اگر داری بیار.** (شکورزاده)

۶۱۷۸۲. **ظاهرش آراسته‌است و باطنش آلوده.** (درگزی)

۶۱۷۸۳. **ظاهرش بزک‌دار، باطنش پوچ.** (امری)

۶۱۷۸۴. **ظاهرش بلورین است، باطنش مانند گرگ.** (ترکمنی)

۶۱۷۸۵. **ظاهرش تاج است، پایینش باج.** (کردی)

۶۱۷۸۶. **ظاهرش (ت) چون گور کافر پرحلل/ باطنش (وندرون) قهر خدا عزّوجل.** (شیخ بهایی؛ نان و حلوا: ۲۱، دهخدا، عوام، بهمنیاری، شکورزاده، سهیلی)

۶۱۷۸۷. **ظاهرش زیبا و دل‌فریب است، ولی به روباه هم کلّه نمی‌زند.** (خوزستانی)

۶۱۷۸۸. **ظاهرش شیشه، باطنش حشره.** (گنبدکاووسی)

۶۱۷۸۹. **ظاهرش مثل حور پری است، درونش مثل پوست مودار است.** (قشقایی)

۶۱۷۹۰. **ظاهرش مردم را می‌کشد، باطنش (درونش) خود را.** (نامه‌ی‌داستان، آذری)

۶۱۷۹۱. **ظاهر، عنوانِ باطن است.** (خزینه)

۶۱۷۹۲. **ظاهر میش است و باطن گرگ.** (بهمنیاری)

۶۱۷۹۳. **ظاهرنمای حیله‌گر، شب به دزدی، روز به نماز.** (بختیاری)

۶۱۷۹۴. **ظاهر و باطن باش.** (بهمنیاری)

۶۱۷۹۵. **ظاهر و باطن خود یکسان کن.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۵۳۳، افغانی)

۶۱۷۹۶. **ظاهر و باطنش دوتاست.** (بهمنیاری)

۶۱۷۹۷. **ظاهر و باطنش (مرد) یکی (یکسان) است.** (هبله‌رودی، دهخدا، بهمنیاری، تهرانی، آذری، نامه‌ی‌داستان، بختیاری)

۶۱۷۹۸. **ظاهر و باطنش موافق نیست.** (هبله‌رودی)

۶۱۷۹۹. **ظاهر و باطن مرد که یکی نیست، مرد نیست.** (بهمنیاری)

۶۱۸۰۰. **ظاهر و باطن نگه کن، اوّل و آخر ببین.** (عراقی؛ کلیات: ۹۲، شکورزاده)

۶۱۸۰۱. **ظرافت، آتش‌افروز جدایی است.** (صائب: ۳۴۵۸، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، امثال‌موزون، خزینه، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، افغانی)

۶۱۸۰۲. **ظرافتِ بسیار هنر ندیمان است و عیب حکیمان.** (سعدی؛ گلستان: ۶۹، امثال‌طبع‌هند، شکورزاده، عوام)

۶۱۸۰۳. **ظرف پر را، پر نمی‌توان کرد.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۱۸. **ظرف خوب است که ماست خوب است.** (بختیاری)

۶۱۸۰. **ظرف در باز را سگ می‌لیسد.** (ترکمنی)

۶۱۸۰۶. **ظرف را لیس می‌زند نمی‌شوید، می‌خوابد بیدار نمی‌شود.** (قشقایی)

۶۱۸۰۷. **ظرف سفال می‌گردد دَرِ خودش را پیدا می‌کند.** (شهربابکی)

۶۱۸۰۸. **ظرف سوراخ، پر نمی‌شود.** (آذری)

۶۱۸۰۹. **ظرفش را هم سوراخ کن بنداز (بگذار) گردنت.** (سخن، تهرانی)

۶۱۸۱۰. **ظرف شکسته را ز صدا می‌توان شناخت.** (بدیعی، امثال‌موزون)

۶۱۸۱۱. **ظرفش لبریز شده.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، مثمر، عوام، هبله‌رودی)

۶۱۸۱۲. **ظرف شیر، جای باج ملک را نمی‌گیرد.** (یوشی)

۶۱۸۱۳. **ظرف شیر دوشی اجاره‌ی‌ملک و مرتع نمی‌شود.** (آملی)

۶۱۸۱۴. **ظرف، ظرف مس، فرش، فرش قالی، نان، نان گندم (سنگک)، دین، دین محمّد (اسلام).** (دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)

۶۱۸۱۵. **ظرف فلانی، نمازی نیست.** (مثمر)

۶۱۸۱۶. **ظرفم بیا، ظرفم برو، در میان بشکن ظرفم.** (آذری)

۶۱۸۱۷. **ظرف نشکسته را از شکسته به صدایش شناسند.** (شیخ بهایی؛ کشکول)

۶۱۸۱۸. **ظرفی داریم برای بردن و آوردن، از من بیشتر و از تو کمتر.** (بختیاری)

۶۱۸۱۹. **ظرفی را که سگ لیسید قابل استفاده نیست.** (هبله‌رودی، مثمر، افغانی، خزینه)

۶۱۸۲۰. **ظرفی که پُر است کم صدا می‌باشد.** (سخن)

۶۱۸۲۱. **ظرفی که خانم بشکند، صدایش درنمی‌آید (ندارد).** (بهمنیاری، شکورزاده)

۶۱۸۲۲. **ظرفی که محتوای آن بریزد، دوباره پر نمی‌شود.** (آذری)

۶۱۸۲۳. **ظرفی که محتوایش ریخته، نمی‌شکند.** (ترکمنی)

۶۱۸۲۴. **ظرفی که نفت در آن باشد، روغن از آن بیرون نمی‌آید.** (سرخه‌ای)

۶۱۸۲۵. **ظریف حریف خود را نمی‌تواند دید.** (سنایی، دهخدا، خرمی، عوام)

۶۱۸۲۶. **ظریف، دائم (همیشه) سرگردان است.** (بهمنیاری، افغانی، خرمی، عوام، نامه‌ی‌داستان، خزینه، مثمر، هبله‌رودی)

۶۱۸۲۷. **ظریف ظریف را نمی‌تواند دید (ببیند).** (نامه‌ی‌داستان، خرمی، بهمنیاری، هبله‌رودی)

۶۱۸۲۸. **ظفر و صبر هردو هم‌زادند.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۷۷، دهخدا)

۶۱۸۲۹. **ظل‌السلطان، سریع‌الزوال.** (دهخدا)

۶۱۸۳۰. **ظلام اندر ظلام اندر ظلام است.** (منوچهری: ۲۱۶)

۶۱۸۳۱. **ظلم، آخر (عاقبت) ندارد.** (دهخدا، نامه‌ی‌داستان، شیرازی، اراکی)

۶۱۸۳۲. **ظلمات است بترس ازخطر گمراهی.** (حافظ: ۹۷۴، بهمنیاری)

۶۱۸۳۳. **ظلم از پا افکند قصر بلند جاه را.** (امیرحسن دهلوی، اویسی: ۸۰۹)

۶۱۸۳۴. **ظلم امروز باعث ظلم فرداست.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، عوام، نامه‌ی‌داستان)

۶۱۸۳۵. **ظلم امروز، ظلمت فرداست.** (دهخدا، کوچه، شکورزاده)

۶۱۸۳۶. **ظلم بالسویه (به تساوی، به سویت) عدل است.** (بهمنیاری، شکورزاده، مثمر، عوام، هبله‌رودی، خزینه)

۶۱۸۳۷. **ظلم بر خود می‌کند هرکس به کس ظلمی کند.** (شکورزاده، بهمنیاری، هبله‌رودی)

۶۱۸۳۸. **ظلم پایدار نمی‌ماند (پایه ندارد).** (آذری، افغانی)

۶۱۸۳۹. **ظلم پای دیوار خود را می‌کند.** (هبله‌رودی)

۶۱۸۴۰. **ظلم تا پایه‌ی‌دار است.** (افغانی)

۶۱۸۴۱. **ظلمت از ظلمت گریزد، عاقل از غوغای خلق.** (هبله‌رودی)

۶۱۸۴۲. **ظلمت از ظلم دان و نور از عدل.** (اوحدی، دهخدا)

۶۱۸۴۳. **ظلم تو ظلم همه عالم شود.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۴۲۳)

۶۱۸۴۴. **ظلم حاکم (سلطان) باعث ویرانی مُلکش شود (است).** (هبله‌رودی، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)

۶۱۸۴۵. **ظلم داری است هرکه زد آن دار / بر سر دار خود شد آخر کار.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۹۹۰)

۶۱۸۴۶. **ظلم را بقا (دوام) نیست.** (افغانی، لری)

۶۱۸۴۷. **ظلم را نیز حدی (غایتی) است.** (دهخدا)

۶۱۸۴۸. **ظلم، شاخ و بیخِ آن ظالم است.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۲۷۰)

۶۱۸۴۹. **ظلمِ ظالمان بنیان خود می‌کند.** (هبله‌رودی)

۶۱۸۵۰. **ظلمِ ظالم، باعث ویرانی ملک است (اوست).** (هبله‌رودی، خزینه، مثمر)

۶۱۸۵۱. **ظلم ظالم بدتر از وبا و طاعون است.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۶۱۸۵۲. **ظلم ظالم بر سر اولاد ظالم می‌رود.** (دهخدا، حییم، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، بهمنیاری، امثال‌موزون، افغانی، عوام، هبله‌رودی، بختیاری، کوچه)

۶۱۸۵۳. **ظلم ظالم بنیاد خود او را می‌کند.** (بهمنیاری، خرمی، بختیاری، عوام، نامه‌ی‌داستان)

۶۱۸۵۴. **ظلم ظالم و برف تموز (تابستان) نمی‌ماند.** (بهمنیاری، حییم، خرمی، عوام، شکورزاده، آشتیانی)

۶۱۸۵۵. **ظلم عاقبت ندارد.** (خرّمی، جیرفتی، دهخدا، عوام)

۶۱۸۵۶. **ظلم، فقیر بودن انسان است و مرگ فرمان خدا.** (ترکمنی)

۶۱۸۵۷. **ظلم کردن به تن خویش سزاوار نبود.** (امثال‌موزون)

۶۱۸۵۸. **ظلم کنم، وای که بر خود کنم.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۱ شکورزاده)

۶۱۸۵۹. **ظلم لشکر ز جور (ضعف) شاه شود.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۳۸، بهمنیاری، دهخدا)

۶۱۸۶۰. **ظلم ماری است هرکه پروردش / اژدهایی شد و فرو خوردش.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۹۸۹)

۶۱۸۶۱. **ظلم و ستم سرانجام به‌جایی نمی‌رسد.** (آذری)

۶۱۸۶۲. **ظلم و شاهی چراغ و باد بُوَد.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۶۵)

۶۱۸۶۳. **ظلم همیشه خانه خراب‌کن است.** (خوانساری)

۶۱۸۶۴. **ظنّ بد بردن به مردم، بد به خود کردن بود.** (شکورزاده، بهمنیاری)

۶۱۸۶۵. **ظنّ بد بردن به مردم محو سازد خیر تو.** (شکورزاده، بهمنیاری، هبله‌رودی)

۶۱۸۶۶. **ظنّ بد بر کس مبر تا بد نگردی پیش خلق.** (شکورزاده، بهمنیاری، هبله‌رودی)

۶۱۸۶۷. **ظن چنان آیدش که بس نیکوست.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۸۶)

۶۱۸۶۸. **ظهور غم بود از نارضایی.** (صغیراصفهانی، امثال‌موزون)

۶۱۸۶۹. **ظهور نیکویی در اعتدال است.** (گلشن راز: ۹۲، شکورزاده، امثال‌موزون)



۶۱۸۷۰. **عائله‌ی زیاد پخت زیاد دارد.** (مازندرانی)

۶۱۸۷۱. **عابدین، چشم بگشا دنیا را ببین.** (گیلکی)

۶۱۸۷۲. **عاجز است ز درمان درد خویش سقیم.** (اوحدی؛ دیوان: ۳۵۶، دهخدا)

۶۱۸۷۳. **عاجز بود ز حفظ عنان دست رعشه‌دار.** (صائب؛ کلیات:۷۴۸، امثال‌موزون)

۶۱۸۷۴. **عاجز کند پشّه‌ای فیل را.** (قدسی مشهدی:۹۵۲)

۶۱۸۷۵. **عاجز نفس فرومایه چه مردی، چه زنی؟** (سعدی؛ کلیات: ۶۰)

۶۱۸۷۶. **عاجز و مسکین هرچه ظالم و بدخواه / ظالم و بدخواه هرچه عاجز و مسکین.** (قائم مقام، بهمنیاری)

۶۱۸۷۷. **عاجزی غچی* را از کرمک لب جوی بپرس.** (افغانی)

۶۱۸۷۸. **عادات‌السادات، سادات‌العادات.** (دهخدا)

۶۱۸۷۹. **عادت با انسان بزرگ می‌شود.** (شوشتری)

۶۱۸۸۰. **عادت بچّه را مادر می‌داند، عادت همسایه را همسایه می‌داند.** (لری)

۶۱۸۸۱. **عادت بد تا قیامت برپاست.** (بختیاری)

۶۱۸۸۲. **عادت به جمع بودن احباب کرده‌ایم / ما بو نمی‌کنیم گلی را که دسته نیست.** (افغانی)

۶۱۸۸۳. **عادت به هر دوا که کنی بی‌اثر شود.** (صائب؛ کلیات: ۳۸۵، تکمله)

۶۱۸۸۴. **عادت چو قدیم شد، طبیعت گردد.** (طوطی‌نامه، شکورزاده)

۶۱۸۸۵. **عادت خوبان جفا باشد جفا.** (مولوی؛ کلیات شمس: ۴)

۶۱۸۸۶. **عادت خوبان ستم، چاره‌ی عاشق رضاست.** (عبید زاکانی، امثال‌موزون)

۶۱۸۸۷. **عادت دیرین اوست، مفت کَرَم‌داشتن.** (سیاستگران عصر قاجار)

۶۱۸۸۸. **عادت دیرینه را از سر زدودن مشکل است.** (حسنعلی حکمت: شکورزاده)

۶۱۸۸۹. **عادت روزگار هست چنین.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۵۴)

۶۱۸۹۰. **عادت سگ به صاحبش معلوم است.** (افغانی)

۶۱۸۹۱. **عادت سگ عوعو کردن است.** (آذری)

۶۱۸۹۲. **عادت، طبیعت ثانوی است.** (حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام، کوچه)

۶۱۸۹۳. **عادت کرده، از هار بدتر است.** (لکی)

۶۱۸۹۴. **عادت‌کرده اگر بسته هم باشد، کار خود را می‌کند.** (ترکمنی)

۶۱۸۹۵. **عادتِ کرده باز نتوان کرد.** (مسعودسعدسلمان: ۵۹۱، دهخدا)

۶۱۸۹۶. **عادتِ ما ترکِ عادت است.** (کمال‌خجندی؛ دیوان: ۲۷۹)

۶۱۸۹۷. **عادت ما نیست رنجیدن ز کس.** (بهایی؛ دیوان: ۱۶۰)

۶۱۸۹۸. **عادت‌ها با آدم بزرگ می‌شوند.** (شوشتری)

۶۱۸۹۹. **عادتی که به شیر می‌آید با گور می‌رود.** (بختیاری)

۶۱۹۰۰. **عادتی که در بدن است، چیزی تغییرش نمی‌دهد مگر کفن.** (خوزستانی)

۶۱۹۰۱. **عادلان را به‌جان خطر نرسد.** (اوحدی جام‌جم: ۶۵)
۶۱۹۰۲. **عاردار با اشاره‌ای و بی‌عار با مناره‌ای.** (لری، دزفولی، بختیاری، زرقانی، شوشتری)
۶۱۹۰۳. **عار را خورده، ناموس را پشتش (کولش) بسته.** (آذری)
۶۱۹۰۴. **عارف آن است که جز دوست نبیند چیزی / عاشق آن است که جز عشق نداند کاری.** (فروغی بسطامی)
۶۱۹۰۵. **عارف از دیده می‌گرید و عالم از شنیده.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۱۹۰۶. **عارفان از قهر بیش از لطف می‌یابند فیض.** (صائب: ۵۱۲)
۶۱۹۰۷. **عارف بود به کعبه و بت‌خانه آشنا.** (صائب: ۳۸۶، امثال‌موزون)
۶۱۹۰۸. **عارف به خود، غیرعارف است.** (خزینه)
۶۱۹۰۹. **عارف به ذات شو نه به دلق قلندری.** (سعدی؛ کلیات: ۶۷۸، دهخدا)
۶۱۹۱۰. **عارف چو به خود رسید بیند همه را.** (دهخدا، شکورزاده)
۶۱۹۱۱. **عارف حضور کعبه ز بتخانه می‌برد.** (صائب: ۱۹۵۰)
۶۱۹۱۲. **عارف، دیده می‌گوید.** (بهمنیاری، هبله‌رودی)
۶۱۹۱۳. **عارف ک..ن درست، کم یاب است.** (مثمر)
۶۱۹۱۴. **عارف که برنجد تُنُک آب است هنوز.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۵، خزینه)
۶۱۹۱۵. **عارف که به‌خود بیند غیر عارف است.** (افغانی)
۶۱۹۱۶. **عار ناید (نبود) شیر را از سلسله.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۱۶۰/۱، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)
۶۱۹۱۷. **عار و غیرت دارد ولی پشت پیاله قایمش کرده.** (رامسری)
۶۱۹۱۸. **عار و ناموس را خورد و استفراغ کرد زیر ک..نش نهاد.** (گیلکی)
۶۱۹۱۹. **عاریت باقی نماند عاقبت.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۹۴/۱، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا)
۶۱۹۲۰. **عاشق آن است که پا بر سر افلاک نهد.** (صائب: ۴۸۶)
۶۱۹۲۱. **عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود.** (سعدی؛ کلیات: ۵۱۸)
۶۱۹۲۲. **عاشقِ آیینه باشد روی خوب.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۱۵۶/۱، دهخدا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۶۱۹۲۳. **عاشق از ته خرمن گریخته.** (بجنوردی)
۶۱۹۲۴. **عاشق از کام خود بری باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۷)
۶۱۹۲۵. **عاشق است به هرکس که شما صلاح بدانید.** (شکورزاده)

۶۱۹۲۶. **عاشقان حال عاشقان دانند.** (شاه نعمت‌الله ولی؛ دیوان: ۳۴۵، شکورزاده)
۶۱۹۲۷. **عاشقان دوست ندارند شبِ کوته را.** (کمال‌خجندی؛ دیوان: ۱-۱ / ۶۲)
۶۱۹۲۸. **عاشقان را باده خون دل بُوَد.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۱/۳)
۶۱۹۲۹. **عاشقان را به نان و آش چه کار؟** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۲۰۴)
۶۱۹۳۰. **عاشقان را رستگاری در گرفتاری بود.** (همایون اسفراینی شبیری:۲۸۱، امثال‌موزون)
۶۱۹۳۱. **عاشقان را ز ننگ و نام چه غم.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۳۰، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۱۹۳۲. **عاشقان را شد مدرس حسنِ دوست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۹/۲، بهمنیاری)
۶۱۹۳۳. **عاشقان را ملّت و مذهب خداست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۷۷۰/۲)
۶۱۹۳۴. **عاشقان را نیست جز تسلیم دیگر مطلبی.** (صائب: ۵۶۵)
۶۱۹۳۵. **عاشقان را هر زمانی مردنی است.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۸/۲، بهمنیاری)
۶۱۹۳۶. **عاشقان را هست بی‌سرمایه سود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۷۱/۲، شکورزاده، دهخدا)
۶۱۹۳۷. **عاشقان را همه گر آب برد / خوب‌رویان همه را خواب برد.** (ایرج‌میرزا: ۱۴۹، حییم، سهیلی، شکورزاده)
۶۱۹۳۸. **عاشقان سر کویت همه واچُرتیدند/ منِ بیچاره هنوز چرت‌زنان می‌آیم.** (شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۶۱۹۳۹. **عاشقان کشتگان معشوقند/ برنیاید ز کشتگان آواز.** (سعدی؛ گلستان: ۵۰، بهمنیاری، هبله‌رودی، افغانی، شکورزاده، مثمر)
۶۱۹۴۰. **عاشق بند کیفتم، تا پول داری رفیقتم.** (سخن)
۶۱۹۴۱. **عاشق به سر زلف حرف نمی‌گوید.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۱۹۴۲. **عاشق به همین گفت و شنو ممنون است.** (محتشم؛ دیوان: ۳۳۵)
۶۱۹۴۳. **عاشق بی‌پول باید برود شبدر (کنگر) بچیند.** (شکورزاده، عوام، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، شهربابکی)
۶۱۹۴۴. **عاشق بی‌درم زبون باشد.** (اوحدی مراغه‌ای؛ دیوان: ۸۸ عوام، شکورزاده، دهخدا)
۶۱۹۴۵. **عاشق پاک نظر پیر و پدر هر سه یکی است.** (بهارعجم)
۶۱۹۴۶. **عاشق پس پشکل است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۱۹۴۷. **عاشق تا به کی شود ماهی.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۳۵، امثال‌موزون، دهخدا)

۶۱۹۴۸. **عاشق چشم وزغ شده.** (اصفهانی، امثال‌موزون)
۶۱۹۴۹. **عاشق چه کند که جان نبازد؟** (نجم رازی: ۳۳۷)
۶۱۹۵۰. **عاشق چه کند گر نکشد بار ملامت؟** (حافظ: ۴۹)
۶۱۹۵۱. **عاشق حاکم نه عاشق حاکم معین.** (تهرانی)
۶۱۹۵۲. **عاشق حرف خود است.** (هبله‌رودی، مثمر، مازندرانی، شهمیرزادی)
۶۱۹۵۳. **عاشق حرفش که تمام شود، یارم یارم می‌گوید.** (آذری)
۶۱۹۵۴. **عاشق دلداده را خواب ای شگفت.** (مولوی، کاوش، دهخدا)
۶۱۹۵۵. **عاشق دیده‌ها را گوید.** (آذری)
۶۱۹۵۶. **عاشق دیوانه را با مسجد و منبر چه کار؟** (قصّاب کاشی، شکورزاده)
۶۱۹۵۷. **عاشق را اگر جایی رو دادند، کمتر بماند صد سال است.** (آذری)
۶۱۹۵۸. **عاشق را زبانی دیگر است.** (عطّار؛ دیوان: ۴۷)
۶۱۹۵۹. **عاشق را سیم می‌باید نه لاف.** (هبله‌رودی)
۶۱۹۶۰. **عاشق را شوی کن، دیگ سیاه را به روی کن.** (افغانی)
۶۱۹۶۱. **عاشق رنج است نادان تا ابد.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۰۵/۱، دهخدا)
۶۱۹۶۲. **عاشق زیبایی نمی‌خواهد، خواب هم بالش.** (ترکمنی)
۶۱۹۶۳. **عاشق سرگشته را از گردش دوران چه باک.** (صائب: ۲۵۰۵)
۶۱۹۶۴. **عاشق شدم به دیزی که گوشت ندارد / این کار، کارِ گربه است، دخلی به موش ندارد.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۱۹۶۵. **عاشق شدن وقت و حوصله می‌خواهد.** (سوادکوهی)
۶۱۹۶۶. **عاشق شده‌ام، نمی‌توانم گفتن.** (بهمنیاری)
۶۱۹۶۷. **عاشق شو ار نه روزی کارِ جهان سر آید.** (حافظ: ۳۰۲)
۶۱۹۶۸. **عاشق صادق از ملامت دوست / گر برنجد تو دوست مشمارش.** (سعدی؛ کلیات: ۴۶۷، فرهنگ‌نامه)
۶۱۹۶۹. **عاشق عشق خدا و آن گاه مزد / جبرئیل مؤتمن و آن‌گاه دزد.** (مولوی؛ مثنوی: ۵/ ۲۷۱۷)
۶۱۹۷۰. **عاشق کور می‌باشد (است).** (ویس‌و رامین: ۱۸/۳۲۲، هبله‌رودی، مثمر، شاهد، دهخدا)
۶۱۹۷۱. **عاشق گوشش کر است.** (شکورزاده)
۶۱۹۷۲. **عاشقم امّا (لکن) تا کنار (لب) بام.** (هبله‌رودی، تاجیکی، مثمر، امثال طبع هند، شکورزاده، خزینه، دهخدا)
۶۱۹۷۳. **عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد / ای عجب (بوالعجب) من عاشق این هردو ضد.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵۷۰/۱، بهمنیاری)
۶۱۹۷۴. **عاشقم پول ندارم، کوزه‌ات (کاسه) را بده آب بیارم.** (بهمنیاری، گلبافی، دهخدا، شکورزاده، کرمانی، زرقانی، نامه‌ی‌داستان، کوچه)
۶۱۹۷۵. **عاشقم لیکن ناز معشوقی دارم.** (خزینه)
۶۱۹۷۶. **عاشق مهربان‌تر از پدر است.** (افغانی، خزینه)
۶۱۹۷۷. **عاشقِ ناپاک باید دلبرِ قلاش* را.** (عبدالواسع جبلی؛ دیوان: ۴۹۵، شکورزاده)
۶۱۹۷۸. **عاشق نان جویده‌است.** (فرهنگ‌نامه)
۶۱۹۷۹. **عاشق نبود آن‌که ز تهدید گریزد.** (طالب‌آملی: ۵۴۶)
۶۱۹۸۰. **عاشق نبود ز عیب معشوق آگاه.** (فرخی سیستانی؛ دیوان: ۴۲۵، دهخدا، شکورزاده، عوام)
۶۱۹۸۱. **عاشق نه شب خواب، نه روز آرام دارد.** (دزفولی)
۶۱۹۸۲. **عاشق و آه و اوه است.** (هبله‌رودی)
۶۱۹۸۳. **عاشق واقعیّت را نمی‌تواند ببیند.** (قشقایی)
۶۱۹۸۴. **عاشقِ واق‌واق‌زن، دور بازار می‌رود در کیسه‌اش چُس ندارد، مندل را قیقاج می‌بندد.** (مازندرانی)
۶۱۹۸۵. **عاشق و معشوق رازدارانند.** (حافظ: ۱۳۲)
۶۱۹۸۶. **عاشق و مفلسی و هرت هرت داروغه.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۱۹۸۷. **عاشق‌ها در عروسی مطربی می‌کنند و ملاّها در عزا سوگواری.** (آذری)
۶۱۹۸۸. **عاشقی است و هزار خواری.** (شکورزاده)
۶۱۹۸۹. **عاشقی اوّل دارد و آخر ندارد.** (شیرازی)
۶۱۹۹۰. **عاشقی با بلاست.** (قابوس‌نامه: ۸۰۲)
۶۱۹۹۱. **عاشقی با نسیه‌کاری نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۶۱۹۹۲. **عاشقی بدتر است یا گرسنگی؟ شاشت نگرفته که هردو یادت برود.** (قمی)
۶۱۹۹۳. **عاشقی بد دردی است روی را زرد می‌کند.** (لری)
۶۱۹۹۴. **عاشقی بس مشکل است.** (خزینه)
۶۱۹۹۵. **عاشقی به ما رسید شب‌ها کوتاه شدند.** (تالشی)
۶۱۹۹۶. **عاشقی بی‌کاری می‌خواهد.** (مازندرانی)
۶۱۹۹۷. **عاشقی پیداست از زاری دل.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۰۹/۱، حییم، بهمنیاری، دهخدا، سهیلی، شکورزاده)
۶۱۹۹۸. **عاشقی چهل روز است.** (شیرازی)
۶۱۹۹۹. **عاشقی چهل روز است و پشیمانی‌اش همیشه.** (لری)
۶۲۰۰۰. **عاشقی چهل روزه، پشیمانی صد روزه (چهل ساله).** (بیرجندی، بختیاری)
۶۲۰۰۱. **عاشقی چیست؟ داغ محرومی.** (افغانی)
۶۲۰۰۲. **عاشقی حرف بد و خوب شنیدن دارد.** (شوکت یزدی، اویسی ۸۳۱)
۶۲۰۰۳. **عاشقی خود عیب و عاری بوده‌است.** (وحشی؛ دیوان: ۲۰)
۶۲۰۰۴. **عاشقی دردی است کو را نیست درمان.** (شکورزاده)

۶۲۰۰۵. **عاشقی را زر (سیم) می‌باید نه لاف.** (خزینه، مثمر)
۶۲۰۰۶. **عاشقی را زر همی‌باید نه زور.** (شکورزاده)
۶۲۰۰۷. **عاشقی را صبر می‌باید نه لاف.** (افغانی، هبله‌رودی، بهمنیاری، عوام، حییم، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)
۶۲۰۰۸. **عاشقی را کره خر هم قبول نکرده.** (افغانی)
۶۲۰۰۹. **عاشقی را مایه‌ی‌بی‌اعتباری گفته‌اند.** (وحشی: ۷۰)
۶۲۰۱۰. **عاشقی؟ سر به بیابان نه.** (آذری)
۶۲۰۱۱. **عاشقی سوزی دارد، بیست و پنج روزی دارد.** (مشهدی)
۶۲۰۱۲. **عاشقی شیوه‌ی‌رندان بلاکش باشد.** (حافظ: ۱۰۸، سهیلی، شکورزاده، دهخدا)
۶۲۰۱۳. **عاشقی ضدِ مملکت‌داری است.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۲۸۰)
۶۲۰۱۴. **عاشقی فاسقی دارد.** (هزاره‌ای)
۶۲۰۱۵. **عاشقی کار سری نیست که بر بالین است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۵۱، دهخدا، سهیلی)
۶۲۰۱۶. **عاشقی کارِ شیرمردان است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۳۴)
۶۲۰۱۷. **عاشقی گناه است امّا یکی می‌آید که نمی‌شود جوابش کرد.** (رامسری)
۶۲۰۱۸. **عاشقی مقدور هر عیاش نیست/ غم کشیدن صنعت نقّاش نیست.** (بیدل، افغانی)
۶۲۰۱۹. **عاشقی موجبِ سرافرازی است.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۶۰۲)
۶۲۰۲۰. **عاشقی و رستگاری کی درست آمد به هم؟** (فراهانی؛ دیوان: ۱۳۲)
۶۲۰۲۱. **عاشقی و مرد سپاهی کجا؟** (ایرج‌میرزا: ۱۰۷)
۶۲۰۲۲. **عاشقی و مستی و دیوانگی نتوان نهفت.** (سلمان‌ساوجی؛ دیوان: ۶۷)
۶۲۰۲۳. **عاشقی و مفلسی و هرت و پرت (هارت و پورت) داروغه.** (هبله‌رودی، کوچه، مثمر، فرهنگ‌نامه، هبله‌رودی)
۶۲۰۲۴. **عاشقی و نیک نامی، سنگ و سبوست.** (سعدی؛ کلیات: ۴۴۴)
۶۲۰۲۵. **عاشقی یک روز است و پشیمانی‌اش همیشه.** (بختیاری، بویراحمدی)
۶۲۰۲۶. **عاشقی یک روز، کوریش همه روز.** (افغانی)
۶۲۰۲۷. **عاشیق*با نشستن، جولاگیر با گردش، خانه خراب می‌شود.** (آذری)
۶۲۰۲۸. **عاصی چهل روز زندگی می‌کند.** (آذری)
۶۲۰۲۹. **عاصی را نمی‌توان به شلاق بست.** (آذری)
۶۲۰۳۰. **عاصی سرشار، به از عابد مغرور.** (افغانی)
۶۲۰۳۱. **عاصی ماند و دوزخ.** (افغانی)
۶۲۰۳۲. **عاصیی که دست به دعا بردارد به از عابدی که کبر در سر دارد.** (سعدی؛ کلیات:۱۳۸، عوام)
۶۲۰۳۳. **عاطل و باطل، مادرشوهر قاتل عروس است.** (تالشی)
۶۲۰۳۴. **عافیت باشد تو را باد گلو.** (بیرجندی)
۶۲۰۳۵. **عافیت تنهایی است.** (ابوسعیدابوالخیر؛ سخنان منظوم: ۲۱)
۶۲۰۳۶. **عافیت خواهی نظر در منظر خوبان مکن.** (سعدی؛ کلیات: ۳۱۲، شکورزاده)
۶۲۰۳۷. **عافیت در حال است نه در جاه و مال.** (افغانی)
۶۲۰۳۸. **عافیت سایه بر وی اندازد / که ز خود با کسی نپردازد.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۲۶۰)
۶۲۰۳۹. **عافیت می‌بایدت چشم از نکورویان بدوز.** (سعدی؛ کلیات: ۳۸۸، شکورزاده)
۶۲۰۴۰. **عاق استاد بَتَر می‌شود از عاق پدر.** (آفرین لاهوری، شکورزاده)
۶۲۰۴۱. **عاقبت آز و طمع، خواری است.** (بهار: ۶۳۷)
۶۲۰۴۲. **عاقبت‌اندیش، دلیر نمی‌شود.** (عوام)
۶۲۰۴۳. **عاقبت ببرد باد آنچه باد آرد.** (اهلی؛ کلیات: ۱۶۵)
۶۲۰۴۴. **عاقبت بدگویی، دشمنی است.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، عوام)
۶۲۰۴۵. **عاقبت بر توده‌ی‌ریگ می‌نشینی.** (رامهرمزی)
۶۲۰۴۶. **عاقبت به خیر شده.** (لری)
۶۲۰۴۷. **عاقبت پینه‌دوزی، ک..ن سوزن نخ کشیدن است.** (گرگانی)
۶۲۰۴۸. **عاقبت تراخم کوری است.** (بروجردی)
۶۲۰۴۹. **عاقبت، جای گاو تنگه است.** (کردی)
۶۲۰۵۰. **عاقبت جوینده یابنده‌است (بود).** (مولوی؛ مثنوی: ۱۴۶۹/۳، عوام، دهخدا، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری)
۶۲۰۵۱. **عاقبت خشم پشیمانی است.** (امیر حسن دهلوی، عوام، خرمی)
۶۲۰۵۲. **عاقبت خوب نتیجه‌ی‌رفتار و مرام نیک است.** (لری)
۶۲۰۵۳. **عاقبت خودت هستی و دو گز کرباس.** (لری)
۶۲۰۵۴. **عاقبت خوردِ خاک باشد مار.** (خاقانی؛ دیوان: ۲۰۶)
۶۲۰۵۵. **عاقبت دعوی بدون حجت، شرمساری است.** (قابوس‌نامه: ۱۵۳)
۶۲۰۵۶. **عاقبت را عافیت باید.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)
۶۲۰۵۷. **عاقبت روزی ز یاد دوستان خواهیم رفت.** (محمّد قهرمان، اویسی۸۱۴)
۶۲۰۵۸. **عاقبت ره گذر پوست، به سرّاجان است.** (شاهد)
۶۲۰۵۹. **عاقبت سرگالش بودن، نگه‌داری و مواظبت از گوساله است.** (گیلکی)
۶۲۰۶۰. **عاقبت سوی حقیقت هر مجازی می‌کشد.** (ابن‌یمین، دهخدا)

۶۲۰۶۱. **عاقبت شاه منشی، کاه کشیدن است.** (ایلامی)

۶۲۰۶۲. **عاقبت شکارچی، دام نهادن است.** (کردی کلهری)

۶۲۰۶۳. **عاقبتش مثل آخرت یزید شده.** (خرّمی، عوام، دهخدا)

۶۲۰۶۴. **عاقبت صبر طلای ناب و عاقبت عجله، طلای ناخالص است.** (ترکمنی)

۶۲۰۶۵. **عاقبت ظاهر سوی باطن رود (برد).** (مولوی؛ مثنوی: ۳۱/۲، دهخدا، شکورزاده)

۶۲۰۶۶. **عاقبت ظلم، توی پیری است.** (کاشانی)

۶۲۰۶۷. **عاقبت کار آدمی مرگ است.** (تاریخ بیهقی: ۲۳۲)

۶۲۰۶۸. **عاقبت کاهلی خواری است.** (دهخدا، عوام)

۶۲۰۶۹. **عاقبت گذاشتنی هم گذشتنی است.** (صائب: ۷۷۴)

۶۲۰۷۰. **عاقبت گذر پوست به بازار دباغ‌ها می‌افتد.** (سخن)

۶۲۰۷۱. **عاقبت گذر سگ به سلاخ‌خانه می‌افتد.** (رفسنجانی)

۶۲۰۷۲. **عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود/ گرچه با آدمی بزرگ شود.** (سعدی؛ کلیات: ۸۵، هبله‌رودی، دهخدا، کوچه، عوام، شیرازی، خزینه، بهمنیاری)

۶۲۰۷۳. **عاقبت، مرگِ آب باز در آب است.** (افغانی)

۶۲۰۷۴. **عاقبت مستی ای دو دیده خرابیست.** (قطب‌الدین سرخسی، دهخدا)

۶۲۰۷۵. **عاقبت منزل ما وادی خاموشان است / حالیا غلغله درگنبد افلاک انداز.** (حافظ: ۱۷۹، شکورزاده، بیرجندی)

۶۲۰۷۶. **عاقبت میمون لولی را گذر بر چنبر است.** (دهخدا، خزینه، شاهد، مثمر، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)

۶۲۰۷۷. **عاقبت ناوه‌کشی*، پرخوری است.** (آشتیانی)

۶۲۰۷۸. **عاقبت نیکوتر آید (آمد) چون گشاید دیرتر.** (امیرمعزّی: ۲۰۹، امثال‌موزون، دهخدا)

۶۲۰۷۹. **عاقبت هر مجرمی‌رسوا شود.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۱۱/۵)

۶۲۰۸۰. **عاقت کنم، عوقت می‌کنم.** (سخن)

۶۲۰۸۱. **عاقل آسوده زیَد تا به جهان خر باقی است (برجاست).** (ایرج‌میرزا: ۲۱۵، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، عوام)

۶۲۰۸۲. **عاقل آن است که اندیشه کند پایان را.** (سعدی؛ کلیات: ۳۱۵، شکورزاده، بهمنیاری)

۶۲۰۸۳. **عاقل آن است که پرهیز (اندیشه) کند از جاهل.** (نشاط، بهمنیاری)

۶۲۰۸۴. **عاقل آن است که دخلش بود از خرج زیاد.** (صائب: ۱۶۶۹)

۶۲۰۸۵. **عاقل آن است که منکر نشود مجنون را.** (خواجوی کرمانی: ۲۴۷)

۶۲۰۸۶. **عاقل آن باشد که گیرد عبرت از / مرگ یاران در بلای محترز.** (مولوی؛ مثنوی: ۱/ ۳۱۱۴)

۶۲۰۸۷. **عاقل آن‌چه بداند نگوید، دیوانه آن‌چه بگوید نداند.** (قشقایی)

۶۲۰۸۸. **عاقل آن‌را داد به نمک، نادان آن‌را داد به پیاز.** (گچسارانی)

۶۲۰۸۹. **عاقل آن نیست که کامل نکند ایمان را.** (حاجب شیرازی)

۶۲۰۹۰. **عاقل از او (آب) بگریزد، ابله با او درآویزد.** (افغانی)

۶۲۰۹۱. **عاقل ازحرف راست، مکدّر نمی‌شود.** (یکتا اصفهانی، اویسی ۸۲۶)

۶۲۰۹۲. **عاقل از خوانِ لئیمان متنفر باشد.** (خواجوی‌کرمانی؛ دیوان: ۴۷۹)

۶۲۰۹۳. **عاقل از دشمن عاجز به محابا گذرد.** (صائب: ۷۵۳)

۶۲۰۹۴. **عاقل از دیگ علقم*حلوای صابونی*توقع نکند.** (دهخدا)

۶۲۰۹۵. **عاقل از سخن گفتنش پیداست، احمق از لاف زدنش.** (ترکمنی)

۶۲۰۹۶. **عاقلا مکن کاری که آورد پشیمانی.** (حافظ: ۳۳۴، بهمنیاری)

۶۲۰۹۷. **عاقلان از بلا بپرهیزند.** (سعدی؛ کلیات: ۴۰۳)

۶۲۰۹۸. **عاقلان از جهان جز نام نیکو بر نگرفته‌اند.** (سمک‌عیّار: ۲۳۳/۲)

۶۲۰۹۹. **عاقلان به یک نکته می‌رسند.** (افغانی)

۶۲۱۰۰. **عاقلان بینند ز اوّل مرتبت.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۹۷/۳)

۶۲۱۰۱. **عاقلان پیروی نقط (غلط) نکنند (نخوانند، نروند).** (هبله‌رودی، خزینه، دهخدا، مثمر، شکورزاده، افغانی، هراتی)

۶۲۱۰۲. **عاقل انجامِ عشق می‌بیند / تا هم اوّل نمی‌کند آغاز.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷۶)

۶۲۱۰۳. **عاقلان جان دهند و دم نزنند.** (بیلقانی؛ دیوان: ۳۷۱)

۶۲۱۰۴. **عاقلان جمله برآن‌اند که دیوانه شوند.** (حسن سنجری)

۶۲۱۰۵. **عاقلان دانند.** (دهخدا، تهرانی، بهمنیاری، عوام، کرمانی، هبله‌رودی)

۶۲۱۰۶. **عاقلان دنبال نقطه (از پی نقاط) نروند.** (هراتی، تاجیکی)

۶۲۱۰۷. **عاقلان دیگرند و ما دگریم.** (سعدی، بهمنیاری)

۶۲۱۰۸. **عاقلان را اشارت است نادان را کلتک (چوب).** (افغانی)

۶۲۱۰۹. **عاقلان را یک اشارت بس بُوَد.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۲۴۸/۵، عوام، شکورزاده، دهخدا، حییم)

۶۲۱۱۰. **عاقلان کم گپ می‌زنند و بسیار می‌شنوند.** (افغانی)
۶۲۱۱۱. **عاقلان نبرد لفظ نکنند.** (دهخدا)
۶۲۱۱۲. **عاقل اوّل بیند آخر را بدل / انـدر آخـر بینـد از دانش مقل.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۳۷۲/۳)
۶۲۱۱۳. **عاقل با اشاره، دیوانه با دسته هاون (گرز، کتـک).** (لری، ایلامی)
۶۲۱۱۴. **عاقل باید از خطای دیگران پند گیرد.** (افغانی)
۶۲۱۱۵. **عاقل بجهد ز پیش شمشیر.** (سعدی؛ کلیات: ۶۲۲)
۶۲۱۱۶. **عاقل به اختیار نخواهد هلاک خویش.** (قاآنی، دهخدا)
۶۲۱۱۷. **عاقل به افسانه‌ی‌مست گوش نکند.** (بابافغانی؛ دیـوان: ۲۷۳)
۶۲۱۱۸. **عاقل به پای خویش (به) زندان نمـی‌رود.** (صـائب: ۱۴۵)
۶۲۱۱۹. **عاقل به دستِ دل ندهد (ننهـد) اختیـارِ خـویش.** (عبیدزاکانی؛ کلیات: ۱۳۴)
۶۲۱۲۰. **عاقل به دیوانه می‌گوید چندم ماه است؟** (لری)
۶۲۱۲۱. **عاقل بـه ریـسمان ایـن و آن بـه چـاه نمـی‌رود.** (شکورزاده)
۶۲۱۲۲. **عاقل بـه عقـل خـود نـازد و مجنـون بـه جنـون.** (هزاره‌ای)
۶۲۱۲۳. **عاقل به کارِ دنیا لاابالی است.** (کلیم؛ کلیات: ۱۹۱)
۶۲۱۲۴. **عاقل به کارش نگاه می‌کند، دیوانه بـه دنـدانش.** (قشقایی)
۶۲۱۲۵. **عاقـل بـه کنـار آب تـا پـل مـی‌جـست / دیوانه‌ی‌پابرهنـه از آب گذشـت.** (سـایر اردوبـادی، بهمنیاری، تهرانی، شکورزاده)
۶۲۱۲۶. **عاقـل بـه گوشـت مـی‌دهـد، نـادان بـه چغنـدر.** (شیرازی)
۶۲۱۲۷. **عاقل به یک اشارت و جاهل به چوب تر (چماق).** (هزاره‌ای)
۶۲۱۲۸. **عاقل پا روی دم مار نمی‌گذارد.** (خوانساری)
۶۲۱۲۹. **عاقل تا پی پل می‌گشت، دیوانـه از آب گذشـت.** (عوام، شکورزاده)
۶۲۱۳۰. **عاقل تـا رفـت پـل را پیـدا کنـد، دیوانـه از آب گذشت.** (سخن)
۶۲۱۳۱. **عاقل تا شلوارش را بکشد، دیوانه زده از رودخانـه رد شده.** (آذری)
۶۲۱۳۲. **عاقل تا گدار رودخانه را پیدا کند، دیوانه خود را به آب زد و از رودخانه گذشت.** (آذری)
۶۲۱۳۳. **عاقل ترینشان کیـست؟ آن کـه جلـوتر بـه زنجیـر بسته‌اند.** (آذری)
۶۲۱۳۴. **عاقل چگونه دل بنهد بر فسانه‌ای.** (اوحدی مراغـه‌ای؛ دیوان: ۳۰۲، دهخدا)
۶۲۱۳۵. **عاقل دشمن خویش است.** (خوزستانی)
۶۲۱۳۶. **عاقل دوبار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود.** (هزاره‌ای)
۶۲۱۳۷. **عاقل دوبار (دوباره) گـول (فریـب) نمـی‌خـورد.** (بهمنیاری، عوام، دهخـدا، شـکورزاده، هبلـه‌رودی، خزینـه، افغانی، بختیاری)
۶۲۱۳۸. **عاقـل را از گفتـار و دیوانـه را از رفتـار بـشناس.** (افغانی)
۶۲۱۳۹. **عاقل را اشارتی بس، جاهل را تبـر و سـنگ (تبر پشتی).** (سوادکوهی)
۶۲۱۴۰. **عاقـل را یـک اشـارت (اشـارتی) بـس اسـت.** (شکورزاده، هبله‌رودی، کوچه)
۶۲۱۴۱. **عاقل رشوه می‌دهد ولی دیوانه جریمه.** (مرندی)
۶۲۱۴۲. **عاقل ز حرف راست مکدّر نمی‌شود.** (یکتا اصـفهانی، اویسی:۸۲۶)
۶۲۱۴۳. **عاقل سپر زخم زبان، گوش گران یافت.** (کلیم: ۱۴۹)
۶۲۱۴۴. **عاقـل سـخن خلـق بـه افـسانه نگیـرد.** (دهخـدا، امثال‌موزون، شکورزاده)
۶۲۱۴۵. **عاقل غـم خـورد، کـودک شـکر.** (مولـوی؛ مثنـوی: ۲۱۳/۲، دهخدا)
۶۲۱۴۶. **عاقل غم نمی‌کند، ابله شکر.** (افغانی)
۶۲۱۴۷. **عاقل کارش را می‌کند، مردم حرفشان را می‌زنند.** (هزاره‌ای)
۶۲۱۴۸. **عاقل کار فردا را امروز بیند.** (تاجیکی)
۶۲۱۴۹. **عاقل کجا پسندد از پشه لاف پیلی؟** (عمـاد فقیـه، اویسی ۸۴۰)
۶۲۱۵۰. **عاقل گوشت می‌خورد، بی‌عقـل بادنجـان.** (عـوام، شکورزاده)
۶۲۱۵۱. **عاقل مباش تا غم دیوانگان خوری / دیوانـه بـاش تا غم تو عاقلان خورند.** (شکورزاده)
۶۲۱۵۲. **عاقل مباش (مشو)، سـنگ بـه عاقـل نمـی‌دهنـد.** (صائب: ۲۰۳۷، بهمنیاری)
۶۲۱۵۳. **عاقل می‌آورد، احمق گم می‌کند.** (ترکمنی)
۶۲۱۵۴. **عاقل نرود به پـای خـود زنـده بـه گـور.** (هـدایت شوشتری، تکمله)
۶۲۱۵۵. **عاقل نشود غافل.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۶۲۱۵۶. **عاقل نشود غافل، غافل نشود عاقل.** (شکورزاده)
۶۲۱۵۷. **عاقل نقد را به نسیه ندهد.** (شکورزاده، عوام)
۶۲۱۵۸. **عاقـــل نکـــرده‌اســـت ز دیوانـــه بازخواســـت.** (پروین‌اعتصامی: ۱۵)
۶۲۱۵۹. **عاقل نکند باز دهن تا نکنـد فکـر / زان پـیش کـه گوید سخنی نیک بـسنجد / گفتنـد بـه گنجـشک منارت به شکم باد/ گفتا، سخنی گوی که در عقـل بگنجد.** (مشهدی)

۶۲۱۶۰. **عاقل نکند تکیه به دیوار شکسته.** (ملهمی اردبیلی، شکورزاده)
۶۲۱۶۱. **عاقل نکند شکایت از درد / مادام که هست امید درمان.** (سعدی؛ کلیات: ۵۳۹)
۶۲۱۶۲. **عاقل نمی‌گذارد بر دم مار پای.** (کاشف، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۲۱۶۳. **عاقل هم سهم خود را می‌خورد و هم سهم دیوانه را.** (آذری)
۶۲۱۶۴. **عاقلی باید که خاری برکند.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵۵/۱)
۶۲۱۶۵. **عاقلی و عاشقی با هم جمع نمی‌شوند.** (سخن)
۶۲۱۶۶. **عاقلی و مفلسی و هارت و پورت داروغه.** (خرّمی، هبله‌رودی، بهمنیاری)
۶۲۱۶۷. **عاق معلّم از عاق پدر بدتر است.** (شکورزاده)
۶۲۱۶۸. **عالم آنست که بیدار کند جاهل را.** (صائب: ۲۵۱، تکمله)
۶۲۱۶۹. **عالم آن‌کس بود که بد نکند / نه بگوید به خلق و خود نکند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۳، حییم)
۶۲۱۷۰. **عالم اسباب غیر از پرده های خواب نیست / دیده‌ی‌بیدار دل بر عالم اسباب نیست.** (صائب: ۶۲۷، تکمله)
۶۲۱۷۱. **عالم اسباب و چیزی بی‌سبب / می‌نباید پس مهم باشد طلب.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۳۸۳)
۶۲۱۷۲. **عالمان باید فکر کنند، درویشان باید شکر کنند.** (ترکمنی)
۶۲۱۷۳. **عالم با خواندن خدا را می‌شناسد.** (ترکمنی)
۶۲۱۷۴. **عالم باشی تکرار کن، دهقان باشی شدگار کن.** (تاجیکی)
۶۲۱۷۵. **عالم با عالم، کچل هم با خاله‌ام.** (آذری)
۶۲۱۷۶. **عالم برای نام‌آوری است و غوغای جهان برای یادآوری.** (سمک‌عیّار: ۱۸۹/۳)
۶۲۱۷۷. **عالَم به چشمِ تنگدلان، چشمِ سوزن است.** (سعدی؛ کلیات: ۴۴۰)
۶۲۱۷۸. **عالَم به چشمِ مستان گلزار می‌نماید.** (صائب: ۳۲۲)
۶۲۱۷۹. **عالم بی‌خبری طرفه بهشتی بوده‌است / حیف و صد حیف که ما دیر خبردار شدیم.** (صائب: ۲۷۴۸، افغانی، هبله‌رودی، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)
۶۲۱۸۰. **عالم بی‌عمل درخت بی‌ثمر است و زاهد بی‌علم خانه‌ی بی‌در.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۳، افغانی، شکورزاده، حییم)
۶۲۱۸۱. **عالِم بی‌عمل زنبور بی‌عسل است.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۴، شکورزاده، دهخدا، عوام، کوچه، حییم)
۶۲۱۸۲. **عالم بی‌عمل و چشمه‌ی بی‌آب یکی است/آسیابان و سگ و رنگرز و قصّاب یکی است.** (بیرجندی)
۶۲۱۸۳. **عالم بیگانه، سگ دیوانه.** (تاجیکی)
۶۲۱۸۴. **عالَم پر کور را یک رهبر بینا بس است.** (صائب: ۱۱۵۰)
۶۲۱۸۵. **عالم پول را نمی‌شناسد، ثروتمند علم را.** (ترکمنی)
۶۲۱۸۶. **عالم خریدن به هیچ، ارزان است.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۱۹۹)
۶۲۱۸۷. **عالم در چشمش تار است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۲۱۸۸. **عالِم دگرگون و منحرف شود، عالَم دگرگون می‌شود.** (ترکمنی)
۶۲۱۸۹. **عالَم دیگر به دست آور، که در زیر فلک / گر هزاران سال می‌مانی همین روز و شب است.** (صائب: ۴۸۷، تکمله)
۶۲۱۹۰. **عالم را آب بگیرد، گوش اُجاق خود آدم خشک باشد.** (هزاره‌ای)
۶۲۱۹۱. **عالم را با خوبی گرفتن، شهرها را با سراغ یافتن.** (تاجیکی)
۶۲۱۹۲. **عالم را خدا به حرف ساخته‌است.** (بهمنیاری)
۶۲۱۹۳. **عالِم شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل.** (سخن)
۶۲۱۹۴. **عالم عالم اختیار است.** (دهخدا)
۶۲۱۹۵. **عالم، عالم اسباب است.** (دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده)
۶۲۱۹۶. **عالم عنقا به پرواز مگس تنگی کند.** (بیدل: ۶۴۱، امثال‌موزون)
۶۲۱۹۷. **عالم که کامرانی و تن‌پروری کند/ او خویشتن گُم است که را رهبری کند؟** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۴، مشهدی)
۶۲۱۹۸. **عالِم که ندارد عملی، مثل حمار است.** (سلمان‌ساوجی: ۵۶۰، شکورزاده)
۶۲۱۹۹. **عالَم کهن رباطی بهر مسافران است.** (فیضی؛ دیوان: ۲۷۹)
۶۲۲۰۰. **عالِم معاند بهتر از جاهل منصف.** (عوام)
۶۲۲۰۱. **عالَم معنی بماند جاودان.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۰۲۰/۲)
۶۲۲۰۲. **عالِم می‌تواند عالَم را فاسد کند.** (سخن)
۶۲۲۰۳. **عالِم ناپرهیزگار، کوری است مشعله‌دار.** (سعدی؛ کلیات: ۱۲۶، شکورزاده، عوام، دهخدا)
۶۲۲۰۴. **عالم و دانا شد و آدم نشد.** (فرهنگ‌نامه)
۶۲۲۰۵. **عالَم همان عالَم است.** (نظامی؛ شرف‌نامه: ۲۶۴)
۶۲۲۰۶. **عالَم همه چون جام و حبابی است نظر کن.** (شاه نعمت‌الله ولی)
۶۲۲۰۷. **عالم همه چون چشم و محمّد جان است.** (افغانی)
۶۲۲۰۸. **عالم همه حبه‌ای شماریم.** (عراقی؛ کلیات: ۲۴۵)
۶۲۲۰۹. **عالم همه‌یک دسته گلِ بی‌خار است.** (صائب: ۱۶۷)
۶۲۲۱۰. **عالمی از نو (دیگر) بباید ساخت و ز نو آدمی.** (حافظ: ۶۴۴، دهخدا، شکورزاده، تکمله)

۶۲۲۱۱. **عالَمی امن‌تر از عالم حیرانی نیست.** (صائب: ۲۴۱)
۶۲۲۱۲. **عالمیان تنبان چیت می‌پوشند و دلخوش هستند ما یتیمان کتان وصله‌دار می‌پوشیم.** (آذری)
۶۲۲۱۳. **عالمی بهتر از دو صد عابد.** (بهمنیاری)
۶۲۲۱۴. **عالمی خواهم از این عالم به در.** (مولوی؛ کلیات: ۲۳، بهمنیاری، شکورزاده)
۶۲۲۱۵. **عالمی دیگر بود در عالمی.** (تاریخ‌الوزرا: ۲۲۶، تکمله)
۶۲۲۱۶. **عالمی را با یک انگشت می‌گرداند.** (تکمله)
۶۲۲۱۷. **عالمی را به نیم جو نخرند.** (هبله‌رودی، خزینه، مثمر)
۶۲۲۱۸. **عالمی را شاد کرد، آن کس که ما را شاد کرد.** (صائب: ۴۰۹، شکورزاده)
۶۲۲۱۹. **عالمی را که گفت باشد و بس / هرچه گوید نگیرد اندر کس.** (سعدی؛ کلیات: ۵۸، حییم)
۶۲۲۲۰. **عالمی را می‌توان با خُلق خوش تسخیر کرد.** (صائب، شکورزاده)
۶۲۲۲۱. **عالَمی را یک سخن ویران کند / روبهانِ مُرده را شیران کند.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۵۹۷/۱، شکورزاده، بهمنیاری، امثال‌موزون)
۶۲۲۲۲. **عالمی غم داشت دل، امّا غمِ عالم نداشت.** (کلیم)
۶۲۲۲۳. **عالَم یک دَم است.** (اهلی؛ کلیات: ۷۰)
۶۲۲۲۴. **عالی‌جاه عزّت همراه یعنی مُو.** (شکورزاده، دهخدا)
۶۲۲۲۵. **عالی شود لئیم ولیکن نه چون کریم.** (جامی؛ دیوان: ۸۰)
۶۲۲۲۶. **عام چون طلسمات باشند که از ایشان هیچ‌کار نیاید مگر آشوب.** (سمک‌عیّار: ۴/ ۱۷۲)
۶۲۲۲۷. **عامل (حاکم) ظالم به سنان قلم / دزدی بی‌تیر و کمان می‌کند.** (سعدی؛ کلیات: ۷۹۱، بهمنیاری)
۶۲۲۲۸. **عامل سلطان چون درزی است که روزی دیبا بُرَد و روزی کرباس.** (عباس‌بن‌حسین وزیر، دهخدا)
۶۲۲۲۹. **عامه مانند گردباد بود.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۵۲)
۶۲۲۳۰. **عامی دیوانه شود او را نزد ملاّ می‌برند، اگر ملاّ دیوانه شود او را نزد کی ببرند؟** (کردی کلهری)
۶۲۲۳۱. **عامی متعبّد پیاده‌ی رفته‌است و عالِم متهاون سوار خفته.** (سعدی؛ کلیات: ۱۳۸)
۶۲۲۳۲. **عامی مظلوم‌کش، ظالم‌تر است.** (مولوی، دهخدا)
۶۲۲۳۳. **عاهدت الله خاطرجمع.** (دهخدا)
۶۲۲۳۴. **عاید گنبد، خرج منار.** (افغانی)
۶۲۲۳۵. **عبادت به اخلاصِ نیّت نکوست.** (سعدی؛ کلیات: ۲۴۵)
۶۲۲۳۶. **عبادت به تقلید، گمراهی است.** (سعدی؛ بوستان: ۱۷۸، دهخدا)
۶۲۲۳۷. **عبادت بی‌خضوع، درخت بی‌بر است.** (آذری)
۶۲۲۳۸. **عبادت خواهی از عادت بپرهیز.** (گلشن راز: ۱۰۵)
۶۲۲۳۹. **عبادت (طریقت) به جز خدمت خلق نیست/ به تسبیح و سجّاده و دلق نیست.** (سعدی؛ بوستان: ۵۵، سهیلی، دهخدا، شکورزاده، عوام، کاوش، تهرانی)
۶۲۲۴۰. **عبادت کن پیش از مرگ، صدقه ده پیش از بلا.** (افغانی)
۶۲۲۴۱. **عبادتی که نهانی بود ریایی نیست.** (صائب: ۱۹۹، تکمله)
۶۲۲۴۲. **عبارت را از عبارت بسیار فرق است.** (قابوس‌نامه: ۴۵، شکورزاده)
۶۲۲۴۳. **عبّاس آبادی‌ها سر مستراح دست به کمر می‌ایستند.** (مازندرانی)
۶۲۲۴۴. **عبّاس است و می‌چسبد.** (سمنانی)
۶۲۲۴۵. **عبّاس تو بزن هیچی نمی‌شود، گر من بزنم مفسده می‌شود.** (سیرجانی، گلبافی)
۶۲۲۴۶. **عبّاس دبس است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۲۲۴۷. **عبّاس دوس است از واجبی هم نمی‌گذرد.** (سمنانی)
۶۲۲۴۸. **عبّاس دوس به سر وقتش افتاد.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۲۲۴۹. **عبّاس هم از عبّاس کوره گدایی می‌کند.** (آذری)
۶۲۲۵۰. **عبایش بَر من، قبایش بَر تو.** (زرقانی، شاهرودی)
۶۲۲۵۱. **عبای ملانصرالدین است.** (دهخدا)
۶۲۲۵۲. **عبایی است که خودش خشک است و صاحبش خیس.** (کردی)
۶۲۲۵۳. **عبث توقع رزق از زمینیان داری.** (صائب: ۳۳۴۵)
۶۲۲۵۴. **عبدالعظیم چاشنی دگر دارد.** (خزینه)
۶۲۲۵۵. **عبدالعظیم هنگام زن گرفتن اوست، شکمش مثل دوغ زن است.** (بختیاری)
۶۲۲۵۶. **عبدالعلی فراون، کاربه کسی ندارم.** (دلیجانی)
۶۲۲۵۷. **عبدالله می‌آورد و حمدالله می‌خورد.** (لری)
۶۲۲۵۸. **عبدالله، نمی‌تونم والله بالله.** (کرمانی)
۶۲۲۵۹. **عبدل کُ.. خرنه است.** (تهرانی)
۶۲۲۶۰. **عبرتی برای دزد باشد که در دشت نخوابد.** (قشقایی)
۶۲۲۶۱. **عبر کنعانی و حکم لقمانی باید تا بر حاشیه‌ی اوراق روزگار پاید.** (مقامات حمیدی: ۲۰، دهخدا)
۶۲۲۶۲. **عثمان لنگ آمده به جنگ.** (کرمانی)
۶۲۲۶۳. **عُجب آرد معجبان را صد بلا.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۲/۳، دهخدا)
۶۲۲۶۴. **عجب آش آلویی.** (سبزواری)
۶۲۲۶۵. **عجب آلوچه‌ای آورده‌است درخت گردوی ما.** (مازندرانی)
۶۲۲۶۶. **عجبا اُجاق ما و گوشت خر؟** (قشقایی)
۶۲۲۶۷. **عجب از کشته نباشد به در خیمه‌ی دوست / عجب از زنده که چون جان به در آورد سلیم.** (سعدی؛ کلیات: ۹۰، بهمنیاری)

۶۲۲۶۸. **عجب از وفای جانان که عنایتی نفرمود.** (حافظ: ۳۲۹)

۶۲۲۶۹. **عجب است آتشی که نم دارد.** (ادیب صابر؛ دیوان: ۴۱۶)

۶۲۲۷۰. **عجب است که سخن مرا قبول نمی‌کنی و سخن خر را قبول داری.** (مشمر، هبله‌رودی)

۶۲۲۷۱. **عجب امامزاده‌ای است که قندیلش پوسته‌ی کدو است.** (آملی)

۶۲۲۷۲. **عجب‌تر زین ندیدم داستانی / دو تن ترسد ز بشکسته کمانی.** (ویس و رامین:۱۴۹، افغانی)

۶۲۲۷۳. **عجب خروس بی‌هنگامی است.** (هبله‌رودی)

۶۲۲۷۴. **عجب دارم از طالع ساغر خود/ که در ساختن نیز گردیده‌است.** (غنی، افغانی)

۶۲۲۷۵. **عجب دسته گلی بر آب دادی.** (کمال‌الدین اسماعیل: سمنانی۳۱۴)

۶۲۲۷۶. **عجب رسمی است در دریای بی‌پایان نومیدی / که هر کس دل به دریا کرد از ساحل برون آید.** (صائب: ۱۵۴۴)

۶۲۲۷۷. **عجب رسمی است رسم آدمی‌زاد که دور افتاده را کی می‌کند یاد.** (شکورزاده)

۶۲۲۷۸. **عجب سخت پیشانی است.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۲۲۷۹. **عجب سخت (سست) کمان است.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۲۲۸۰. **عجب سرگذشتی داشتی کل علی.** (تمثیل)

۶۲۲۸۱. **عجب شهری است این شهر تکاور/ جو و گندم، خر و ختو* برابر.** (هزاره‌ای)

۶۲۲۸۲. **عجب طوق لعنتی بر گردن‌مان افتاده.** (جیرفتی)

۶۲۲۸۳. **عجب عجب، از دست شیر، دست پلنگ.** (بروجردی)

۶۲۲۸۴. **عجب عجب است که تو را رحم در دل افتاده.** (افغانی)

۶۲۲۸۵. **عجب عجب که تو را یاد دوستان آمد.** (انوری: ۸۲۵ هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، مشمر، خزینه)

۶۲۲۸۶. **عجب غافل نهاد است آدمی‌زاد.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۶۹۹)

۶۲۲۸۷. **عجب قهر پیشه‌ای است، با خدا هم قهر است با بنده‌ی‌خدا هم.** (سیستانی)

۶۲۲۸۸. **عجب کاری، عجب باری، تُلُپ پنجه، فطیر چهاره.** (شهربابکی)

۶۲۲۸۹. **عجب کشکی ساییدیم، همش دوغ پتی بود.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)

۶۲۲۹۰. **عجب کشکی ساییدی، همه‌اش نرمه‌ی‌کشک است.** (تایبادی)

۶۲۲۹۱. **عجب که شیشه شکسته‌است و مِی (ولی) نمی‌ریزد.** (مولوی، اویسی:۸۳۷)

۶۲۲۹۲. **عجب گردویی آورده‌است درخت لرگ*ما.** (مازندرانی)

۶۲۲۹۳. **عجب گلی که نشگفت و پژمرده‌شد.** (افغانی)

۶۲۲۹۴. **عجب گیر خری افتادم امروز.** (ایرج‌میرزا: ۸۱)

۶۲۲۹۵. **عجب ماستی خریدیم، همه‌اش دوغ خالی بود.** (شکورزاده، عوام)

۶۲۲۹۶. **عجب مدان که شود خس به دست باد اسیر.** (اخسیکتی، دهخدا، امثال‌موزون)

۶۲۲۹۷. **عجب مشت خودت را باز کردی.** (ایرج‌میرزا: ۹۲)

۶۲۲۹۸. **عجب، مشهدی رجب.** (کردی)

۶۲۲۹۹. **عجب مهمان‌نواز روسیاهی / که مهمان زیر تیغت می‌نشانی.** (زرقانی)

۶۲۳۰۰. **عجب نان نخوریست.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۲۳۰۱. **عجب نعمتی است صحتِ تن.** (نثاری تونی؛ سرو و تذرو: ۶۷)

۶۲۳۰۲. **عجب نیست گر در دلی جا ندارم.** (کلیم؛ دیوان: ۲۷۶)

۶۲۳۰۳. **عجب و آه چه‌طور که سوسک، عقرب را کشت.** (بندرماهشهری)

۶۲۳۰۴. **عجزِ کسان منگر و بازوی خویش/ خاک میفکن به ترازوی خویش.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۲۷۶)

۶۲۳۰۵. **عجله از شیطان، صبر از خدای رحمان.** (ترکمنی)

۶۲۳۰۶. **عجله چنان درختی که میوه‌ی‌آن پشیمانی است.** (افغانی)

۶۲۳۰۷. **عجله سبب پشیمانی است.** (آذری)

۶۲۳۰۸. **عجله کار شیطان است.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، ایلامی، کرمانی، هزاره‌ای)

۶۲۳۰۹. **عجله کفش پاره می‌کند.** (لری)

۶۲۳۱۰. **عجله کننده به تنور می‌افتد.** (اهری)

۶۲۳۱۱. **عجله و عقل با هم جور نمی‌آیند.** (افغانی)

۶۲۳۱۲. **عجم زنده کردم بدین پارسی.** (فردوسی؛ دبیرسیاقی: زندگی فردوسی۲۰۲، دهخدا)

۶۲۳۱۳. **عجمی‌وار نشستن.** (دهخدا)

۶۲۳۱۴. **عجول دوبار می‌رینَد.** (ترکمنی)

۶۲۳۱۵. **عجول، وارونه می‌رینَد.** (آذری)

۶۲۳۱۶. **عداوت، عداوت آورد.** (دهخدا)

۶۲۳۱۷. **عدس آمل محصول داد، خرجی آقا هم پیدا شد.** (مازندرانی)

۶۲۳۱۸. **عدس تلخ آش.** (بختیاری)

۶۲۳۱۹. **عدس داخل آش، نخود داخل آن.** (مازندرانی)

۶۲۳۲۰. **عدس شاخ گاو زده.** (بختیاری)

۶۲۳۲۱. **عدس هر آش است.** (مازندرانی)

۶۲۳۲۲. **عدل آن بود که ناقص فدای کامل بود.** (غزالی، دهخدا)

۶۲۳۲۳. **عدل است امانتِ خدایی.** (خاقانی؛ تحفةالعراقین: ۹۶)
۶۲۳۲۴. **عدل باشد پاسبان کام‌ها.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۳۰/۲، امثال‌موزون)
۶۲۳۲۵. **عدل بنیاد جهان است.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۲۱)
۶۲۳۲۶. **عدل، ترازوی خدا در روی زمین است.** (عقدالعلی، شکورزاده، دهخدا)
۶۲۳۲۷. **عدل تو قندیل شب‌افروز توست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۹۲، بهمنیاری، شکورزاده)
۶۲۳۲۸. **عدل سلطان به از فراخی سال.** (سنایی؛ حدیقه: ۵۸۱، دهخدا)
۶۲۳۲۹. **عدل نبود، کجا کند کس حکم؟** (اوحدی؛ جام جم: ۶۵)
۶۲۳۳۰. **عدل و داد حصارِ تن است.** (اوحدی؛ دیوان: ۵۱۲)
۶۲۳۳۱. **عدل و عمر دراز همزادند.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۶۵)
۶۲۳۳۲. **عدوت تا نشود کُشته، منفعت ندهد.** (رضی‌الدین نیشابوری؛ دیوان: ۳۳، دهخدا)
۶۲۳۳۳. **عدو در چَهْ و دیو در شیشه بِهْ.** (سعدی؛ بوستان: ۸۱ شکورزاده، حییم، بهمنیاری)
۶۲۳۳۴. **عدو را به‌جای خَسک دُر (زر) بریز / که احسان کند کُند دندان تیز.** (سعدی؛ بوستان: ۷۳، فرهنگ‌نامه)
۶۲۳۳۵. **عدو را به کوچک نباید شمرد.** (سعدی؛ بوستان: ۳۰، بهمنیاری)
۶۲۳۳۶. **عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.** (وحیدقزوینی، دهخدا، بهمنیاری، تهرانی، امثال‌موزون)
۶۲۳۳۷. **عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد / خمیرمایه‌ی دکّان شیشه‌گر سنگ است.** (تکمله، دهخدا، خزینه، شکورزاده، عوام، کاوش)
۶۲۳۳۸. **عدّه‌ای از آنان اسهال کرده و مردند و عدّه‌ای دیگر مردند و اسهال کردند.** (لری)
۶۲۳۳۹. **عدّه‌ای از اسهال مردند و عدّه‌ای هم از بوی اسهال.** (لری)
۶۲۳۴۰. **عدّه‌ی دلاک بیشتر از عدّه‌ی مشتری است.** (آذری)
۶۲۳۴۱. **عذاب راه، عذاب گور.** (تاجیکی، ترکمنی)
۶۲۳۴۲. **عذر احمق بدتر از جرمش بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۶۰/۱، امثال‌موزون، عوام، شکورزاده، دهخدا، افغانی)
۶۲۳۴۳. **عذر احمق را نمی‌شاید شنید.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۵۹/۱، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)
۶۲۳۴۴. **عذر تقصیرات ما چندان که تقصیرات ما.** (شکورزاده، مشمر، هبله‌رودی، خزینه)
۶۲۳۴۵. **عذر خواستن، روی سیاه را سفید نمی‌کند.** (جیرفتی)
۶۲۳۴۶. **عذرخواه معصیت، اشک پشیمانی بس است.** (صائب: ۲۵۵۳، امثال‌موزون)
۶۲۳۴۷. **عذرخواهی عرب را از شتر پایین آورد.** (تهرانی)
۶۲۳۴۸. **عذر در پیشگاه کریمان پذیرفته‌است.** (هزاره‌ای)
۶۲۳۴۹. **عذر دست تهی است خُلق کریم.** (سروری کابلی، تکمله)
۶۲۳۵۰. **عذر، رو را جوان نمی‌کند.** (سیرجانی)
۶۲۳۵۱. **عذر رو را سفید نمی‌کند.** (شکورزاده، بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۶۲۳۵۲. **عذر رو سفیدی نمی‌آورد.** (کرمانی)
۶۲۳۵۳. **عذرش خواسته‌است.** (حییم، عوام)
۶۲۳۵۴. **عذر لنگی دارد.** (هبله‌رودی، مشمر)
۶۲۳۵۵. **عرب بعد از چهل سال انتقام خون پدرش را گرفت.** (قشقایی)
۶۲۳۵۶. **عرب به عربیش تا چهل سال انتقام می‌گیره.** (شهربابکی)
۶۲۳۵۷. **عرب توی عربستان باید عربده بکشد.** (خمین)
۶۲۳۵۸. **عرب چیز ندیده و انگور نارسیده.** (لری)
۶۲۳۵۹. **عرب در بیابان ملخ می‌خورد/ سگ اصفهان آب یخ می‌خورد.** (اصفهانی، کوچه، تهرانی)
۶۲۳۶۰. **عرب دوغ ندیده‌است.** (بهمنیاری)
۶۲۳۶۱. **عرب رفت و به هدف رسید و برگشت و میرزا به لرزه افتاد.** (لری)
۶۲۳۶۲. **عرب شتر مرده هستم.** (آذری)
۶۲۳۶۳. **عرب کینه‌جو.** (بیرجندی)
۶۲۳۶۴. **عربی را عربی.** (هبله‌رودی، مشمر)
۶۲۳۶۵. **عرش را تماشا می‌کند.** (خوانساری)
۶۲۳۶۶. **عرش را سیر کرد.** (مشهدی)
۶۲۳۶۷. **عرشِ رحمان دل است.** (اوحدی؛ دیوان: ۵۹۵)
۶۲۳۶۸. **عرصات و خر گاییدن.** (بهارعجم، هبله‌رودی، شاهد)
۶۲۳۶۹. **عرصه‌ی‌شطرنج رندان را مجال شاه نیست.** (حافظ: ۵۰، بهمنیاری)
۶۲۳۷۰. **عَرَض باز بسته‌است لابد به جوهر.** (ازرقی، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۲۳۷۱. **عِرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری/ ای مگس عرصه‌ی‌سیمرغ نه جولانگه توست.** (حافظ: ۳۱۳، بهمنیاری، افغانی، عوام)
۶۲۳۷۲. **عَرَض را جدایی نباشد ز جوهر.** (ادیب صابر: ۱۶۸، دهخدا)
۶۲۳۷۳. **عرض و شکایت کردم برروی خودم مأمور آورم.** (قشقایی)
۶۲۳۷۴. **عرضه کن بیچارگی بر چاره‌گر.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۹۵۰/۲)
۶۲۳۷۵. **عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است.** (حافظ دیوان: ۴۵)
۶۲۳۷۶. **عرعر الاغ نر اخته‌شده‌است.** (بویراحمدی)

۶۲۳۷۷. **عرعر بزن تا لنگه‌ی خودت را پیدا کنی.** (میانه‌ای)
۶۲۳۷۸. **عرعر خر، آخر رقص شتر را در می‌آورد.** (کرمانجی)
۶۲۳۷۹. **عرعر خر را شنیدیم، یک یک شتر را هم می‌شنویم.** (لنجانی)
۶۲۳۸۰. **عرعر خر سفید که از لاغری دنده‌هایش بیرون آمده‌است، مال‌ها را کشت.** (لری)
۶۲۳۸۱. **عرعرش بس نیست، جو هم می‌خواهد.** (شکورزاده، کوچه، هبله‌رودی، هراتی، مثمر)
۶۲۳۸۲. **عرعرش هست، گشنی* کردنش نیست.** (کردی)
۶۲۳۸۳. **عرعر و نیم عرعر یکی است.** (کردی)
۶۲۳۸۴. **عرفانش بلند است.** (هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی‌داستان)
۶۲۳۸۵. **عرفه است، لبالب است، هر آن کس را بخورد، گوشت سگ است.** (کردی)
۶۲۳۸۶. **عرق از بار گران قسمت حمّال شود.** (صائب: ۱۷۳۸، تکمله)
۶۲۳۸۷. **عرق به خون و ماسه به گل است.** (خوانساری)
۶۲۳۸۸. **عرقچین دوزک در خانه پیدا شده.** (هزاره‌ای)
۶۲۳۸۹. **عرق خوریش با سطله، کمترین دعوایش قتله.** (تهرانی)
۶۲۳۹۰. **عرق دست، خوش‌بو است.** (افغانی)
۶۲۳۹۱. **عرق سعی به مقصود رسانید مرا.** (صائب: ۲۷۱۹)
۶۲۳۹۲. **عرق سعی محال است به‌جایی نرسد.** (قزوینی، امثال‌موزون)
۶۲۳۹۳. **عرق سعی محال است که گوهر نشود.** (صائب: ۲۲۵۴)
۶۲۳۹۴. **عرقش از تو، بدمستی‌اش با من.** (تهرانی)
۶۲۳۹۵. **عرق شد آیینه، آخر نفس گداخته را.** (بیدل: ۲۸، امثال‌موزون)
۶۲۳۹۶. **عرق شرم را ریخته.** (سبزواری)
۶۲۳۹۷. **عرق شرم نشوید خط پیشانی را.** (صائب: ۲۷۳، امثال‌موزون)
۶۲۳۹۸. **عرق فشانی این خستگان ز تاب تب است.** (واعظ قزوینی: ۶۳)
۶۲۳۹۹. **عرق نشسته ز پندم رخ نکوی تو را/ ز من مرنج که می‌خواهم آبروی تو را.** (فرهنگ‌نامه)
۶۲۴۰۰. **عرق هرکس به دماغ خودش بوی گلابی نطنز را می‌دهد.** (تهرانی)
۶۲۴۰۱. **عرقی (عرق) کرده.** (هبله‌رودی، مثمر، لری، نامه‌ی‌داستان)
۶۲۴۰۲. **عروج شاخ نازک در بغل دارد تنزل‌ها.** (آفرین، امثال‌موزون)
۶۲۴۰۳. **عروس آسیه گاو دوشیدن نمی‌دانست می‌گفت: «زمین هموار نیست.»** (مازندرانی)
۶۲۴۰۴. **عروس آن‌چنان مال شما شد که جای بوسه دادن ما نیست؟** (آملی)
۶۲۴۰۵. **عروس آوردم قاتق نانم بشود، قاتل جانم شد.** (اصفهانی)
۶۲۴۰۶. **عروس آوردیم از رشت، سرش پر از شپش و رشک.** (گیلکی)
۶۲۴۰۷. **عروس از بس جوان بود، آبله‌اش هم گرفت.** (جیرفتی)
۶۲۴۰۸. **عروس از بس خوشگل بود، یک تیز هم تو حجله داد.** (زرقانی)
۶۲۴۰۹. **عروس از بس زیبا بود، خراره‌ای*هم برروی داشت.** (اوزی)
۶۲۴۱۰. **عروس از بس قشنگه، چشمش گینو*درآورد.** (گچساران)
۶۲۴۱۱. **عروس از بی‌چادری تو خانه مانده.** (قمی، الیکایی، دامغانی)
۶۲۴۱۲. **عروس از بی‌دسته‌ای چرخ نمی‌ریسد.** (شهربابکی)
۶۲۴۱۳. **عروس از خانه‌ی‌پدرش کور بود، گفتند: «بین راه کلاغ چشمش را درآورده.»** (بختیاری)
۶۲۴۱۴. **عروس از خانه‌ی‌پدر کور است، کلاغ هم آمد (توی راه) چشمش را در آورد.** (دزفولی، بروجردی)
۶۲۴۱۵. **عروس از دختریش، سگ از کوچکی‌اش.** (افغانی)
۶۲۴۱۶. **عروس از قدیم چشم نداشت گفت: «کلاغ چشمش را درآورده.»** (بختیاری)
۶۲۴۱۷. **عروس، اگر تو عروس هستی دندان پیشینت کو؟** (نهاوندی)
۶۲۴۱۸. **عروس امسال را سال دیگر باید دید.** (رامسری)
۶۲۴۱۹. **عروسان را به سوی حجله نتوان برد بی‌سازی.** (طغرا، امثال‌موزون)
۶۲۴۲۰. **عروس باآبرو، اسمش رویش است.** (ترکمنی)
۶۲۴۲۱. **عروس با پایش شگون و اقبال می‌آورد، چوپان با دگنگش.** (آذری)
۶۲۴۲۲. **عروس با توام، مادر داماد گوش کن.** (ایلامی)
۶۲۴۲۳. **عروس با قدمش، چوپان با کلکش*.** (زرقانی)
۶۲۴۲۴. **عروس باقلا آورده، رودباری نمک.** (گیلکی)
۶۲۴۲۵. **عروس باکره نبود، چرا گوش و دماغ پدر شوهر را می‌بُرند؟** (مازندرانی)
۶۲۴۲۶. **عروس باید پسند داماد باشد.** (بیرجندی)
۶۲۴۲۷. **عروس بدون مادرشوهر است.** (رامسری)
۶۲۴۲۸. **عروس برای رخت و لباس، خانه برای تعمیر است.** (گیلکی)
۶۲۴۲۹. **عروس بر خود مزن که داماد مردی ندارد.** (رفسنجانی)

۶۲۴۳۰. **عروس بس خوشی ای دختر رز / ولی گه گه سزاوار طلاقی.** (حافظ: ۶۴۲، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)
۶۲۴۳۱. **عروس بلد نیست برقصه، می‌گه اتاق کجه.** (شهربابکی)
۶۲۴۳۲. **عروس بلند شد و ایستاد، ظرف‌ها به لرزه افتاد.** (آذری)
۶۲۴۳۳. **عروس به اُجاق و شانس بستگی دارد.** (قشقایی، آذری)
۶۲۴۳۴. **عروس به این کوتاهی داماد به این سیایی هردو به هم می‌آیی.** (سخن)
۶۲۴۳۵. **عروس به پاقدمش، چوپان به پِلش*.** (جیرفتی)
۶۲۴۳۶. **عروس به پرده، پرده به که گرده.** (جیرفتی)
۶۲۴۳۷. **عروس به پشت پرده، قسمت کجا می‌گردد؟** (اصفهانی)
۶۲۴۳۸. **عروس به پول حمّام هم نمی‌ارزد.** (شهمیرزادی)
۶۲۴۳۹. **عروس به تخت ماند و شاه به جلگه.** (افغانی)
۶۲۴۴۰. **عروس به جلت؟ به جهیزیه‌ات؟** (ایلامی)
۶۲۴۴۱. **عروس به چشم سیل بین آسونه.** (افغانی)
۶۲۴۴۲. **عروس به حجله، بچّه به چلّه.** (شهربابکی)
۶۲۴۴۳. **عروس به خاک مادرشوهر بزرگ می‌شود.** (ملایری)
۶۲۴۴۴. **عروس به خانه نرسید، فریادش به خدا رسید.** (لری)
۶۲۴۴۵. **عروس به روز نیست، در شب پاره‌ی‌ماه است.** (بختیاری)
۶۲۴۴۶. **عروس به قدم، چوپان به چوب‌دستی و همسایه به نفس.** (لنجانی)
۶۲۴۴۷. **عروس به قدمش، چوپان به گرزش (عصایش).** (بختیاری، لری)
۶۲۴۴۸. **عروس به ما که رسید، شب کوتاه شد.** (سرخه‌ای، افغانی)
۶۲۴۴۹. **عروس به موهای دختر خاله‌اش می‌نازد.** (لری)
۶۲۴۵۰. **عروس بیاباتک است.** (سمنانی)
۶۲۴۵۱. **عروس بی‌بی از همه پاک‌تر است.** (افغانی)
۶۲۴۵۲. **عروس بی‌جهاز، روزه‌ی‌بی‌نماز، دعای بی‌نیاز، قورمه‌ی‌بی‌پیاز.** (دهخدا، شکورزاده، کوچه، بهمنیاری، بختیاری)
۶۲۴۵۳. **عروس بی‌جهاز مثل روزه‌ی‌بی‌نماز.** (لری)
۶۲۴۵۴. **عروس بی‌جهاز مثل قرمه‌ی‌بی‌پیاز.** (سیرجانی)
۶۲۴۵۵. **عروس پا در رکاب تا نصیب چه کسی باشد.** (تمثیل، لکی)
۶۲۴۵۶. **عروس پایش کج است، می‌گوید راه خانه‌ی‌داماد هموار نیست.** (شکورزاده، کوچه)
۶۲۴۵۷. **عروس، پسند داماد.** (سیستانی)
۶۲۴۵۸. **عروس، پشت (پس) پرده، قسمت (بخت) کجا (آیا به کی) بگرده.** (بختیاری، بیرجندی، سیرجانی، افغانی، لری، بافقی، شهربابکی)
۶۲۴۵۹. **عروس تا بله نگفت، سر داماد بی‌کلاهِ.** (کرجی)
۶۲۴۶۰. **عروس تعریفی، بودار درآمد.** (آذری)
۶۲۴۶۱. **عروس تعریفی شده.** (کرمانی)
۶۲۴۶۲. **عروس تعریفی شلخته از آب درمی‌آید.** (شکورزاده، دهخدا، حییم)
۶۲۴۶۳. **عروس تعریفی گوزو از آب درمی‌آید.** (سیرجانی، شیرازی، شهربابکی، قمی، کوچه، بهمنیاری، تهرانی، نامه‌ی‌داستان)
۶۲۴۶۴. **عروس تنبانش دوتاست، مفت کپل گنده‌اش.** (دهخدا)
۶۲۴۶۵. **عروس تنبل، مادرشوهر غیرتی را دوست دارد.** (اصفهانی)
۶۲۴۶۶. **عروس تند خواب و چوپان دیر خواب، هردو رویشان سیاه می‌شود.** (بختیاری)
۶۲۴۶۷. **عروس، جای دختر را نمی‌گیرد، گوش و دماغ پدرشوهر را می‌بُرد.** (آملی)
۶۲۴۶۸. **عروس جوان، داماد پیر، سبد بیار جوجه بگیر.** (شکورزاده، دهخدا، عوام)
۶۲۴۶۹. **عروس جهانه، از خودش بدگمانه.** (گلبافی)
۶۲۴۷۰. **عروس، چوب بادیان است.** (کرمانی)
۶۲۴۷۱. **عروس چهره‌اش را می‌پوشاند، امّا صدایش را به آن طرف کوه می‌رساند.** (ترکمنی)
۶۲۴۷۲. **عروس چه کوچک، چه بزرگ دردسرش یکی است.** (قشقایی)
۶۲۴۷۳. **عروس حاج حسینا، یک شب به طاقش نزنی، شیون وشِینا.** (تهرانی)
۶۲۴۷۴. **عروس حامله هست، پدرشوهر ویار می‌کند.** (شهمیرزادی)
۶۲۴۷۵. **عروس حمّام‌بر است.** (نامه‌ی‌داستان، دهخدا، عوام)
۶۲۴۷۶. **عروس خاتون ما عیبی نداره / سرش کله و پایش دونه داره.** (شهربابکی)
۶۲۴۷۷. **عروس خاله، دائم به سرمه ماله.** (بختیاری)
۶۲۴۷۸. **عروس خاله سرمه بکش، عروس عمّه تاوه به رویش.** (بختیاری)
۶۲۴۷۹. **عروس خاله می‌شود، با آه و ناله می‌شود.** (رفسنجانی)
۶۲۴۸۰. **عروس خانگی، خیلی چسویه.** (دزفولی)
۶۲۴۸۱. **عروس خانگی، قُربی ندارد.** (شکورزاده)
۶۲۴۸۲. **عروس خانم به آفتاب می‌گویدتو بیرون نیا من هستم.** (رامسری)

۶۲۴۸۳. **عروس خانم پیشاپیش مادرشوهر راه می‌رود، داماد پیشاپیش پدرزن.** (رامسری)
۶۲۴۸۴. **عروس خانم خیلی جهاز خوبی هم با خود آورده‌است که رونما هم می‌خواهد.** (رامسری)
۶۲۴۸۵. **عروس خانم را ببین که چگونه دست به کمر خود زده.** (قشقایی)
۶۲۴۸۶. **عروس خانم رقص (راه رفتن) بلد نیست می‌گوید: «خانه‌ی پدرشوهرم ناهمواره.»** (رامسری، گیلکی)
۶۲۴۸۷. **عروس خانم زبان نداره، مادرشوهر هم ایمان.** (قشقایی)
۶۲۴۸۸. **عروس خانم شوهر دارد، فرفره زن (ساقدوش عروس) چی دارد؟** (کندلوسی)
۶۲۴۸۹. **عروس خانم عروس نیست، امّا جایش خیلی خوب است.** (قشقایی)
۶۲۴۹۰. **عروس خانم گوزید و عروسی تعطیل شد.** (قشقایی)
۶۲۴۹۱. **عروس‌خانم ما هیچ عیبی ندارد، سرش کچله ک..نش کپه دارد.** (عوام)
۶۲۴۹۲. **عروس خانم، نازت بر جهازت.** (لکی)
۶۲۴۹۳. **عروس خانم نر شد، عروسی تعطیل شد.** (قشقایی)
۶۲۴۹۴. **عروس خانم نُه (هفت، چهار) تا تنبان دارد، مفتِ (منّت) ک ..ن (کپل) گُنده‌اش.** (کوچه، شکورزاده، دهخدا)
۶۲۴۹۵. **عروس خانه، چسو است.** (شوشتری)
۶۲۴۹۶. **عروس خانه‌ی‌داماد است.** (یزدی)
۶۲۴۹۷. **عروس خوب در کاهدان است و عروس زشت در میدان است.** (لری)
۶۲۴۹۸. **عروس خوبی بود آبله هم درآورده.** (آملی)
۶۲۴۹۹. **عروس خودمال*قرب ندارد.** (کردی‌کرمانشاهی)
۶۲۵۰۰. **عروس خودی گُه آلوده است.** (دزفولی)
۶۲۵۰۱. **عروس خوش قدم بچّه‌ی اوّلش دختر است.** (سیرجانی)
۶۲۵۰۲. **عروس خیلی خوب است، یک دفعه رونما دارد.** (قائم‌شهری)
۶۲۵۰۳. **عروس خیلی خوب بود، گر هم درآورد (درآمد).** (حییم، عوام)
۶۲۵۰۴. **عروس خیلی خوجیر*بود آبله‌اش درآمد.** (دامغانی)
۶۲۵۰۵. **عروس خیلی خوشگل (قشنگ) هم بود، آبله (تاترکو، تبخال) هم در آورد.** (سیرجانی، بختیاری، مازندرانی)
۶۲۵۰۶. **عروس دختر آدم نیست، ریش پدرشوهر را می‌تراشد.** (مازندرانی)
۶۲۵۰۷. **عروس در حجله و بچّه در چله.** (بیرجندی)
۶۲۵۰۸. **عروس در خانه‌ی‌پدرش چشم نداشت گفتند: «در راه خانه داماد کلاغ چشمش را درآورده‌است.»** (فرهنگ‌نامه، لری، تمثیل، ایلامی)
۶۲۵۰۹. **عروس درد به دلش بود، جیغ و فریاد زد خروس پایم را له کرد.** (بختیاری)
۶۲۵۱۰. **عروس در را گرفته، داماد کلیدان را.** (اراکی)
۶۲۵۱۱. **عروس در روز نبود در شب هم‌چون چراغ می‌سوخت.** (بختیاری)
۶۲۵۱۲. **عروس دم حجله، نصیب کی می‌گرده.** (بختیاری)
۶۲۵۱۳. **عروس دیگری در چشم دیگری دختر است.** (آذری)
۶۲۵۱۴. **عروس را بردند (برای حمّام) کنار درّه، ولی نه بزغاله‌ای کشتند و نه برّه.** (لری)
۶۲۵۱۵. **عروسِ را بعد از آمدن ببین، جهیزیه را بعد از گشودن.** (افغانی)
۶۲۵۱۶. **عروس را بگو که مادر شوهر هیچ‌وقت مانند مادر نمی‌شود.** (بختیاری)
۶۲۵۱۷. **عروس را به پیرایه‌ی‌همسایه، یک شب بیش نتوان پیراست.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۶۲۵۱۸. **عروس را به دامان، چوپان را به چوب دستی.** (کردی)
۶۲۵۱۹. **عروس را در خانه آزمایش کن (بیازمای) و بعد برای هیزم به کوه و بیابان بفرست.** (قشقایی، بختیاری)
۶۲۵۲۰. **عروس را در خانه بیازمای و به کوه (صحرا) بفرست.** (بختیاری، فرهنگ‌نامه)
۶۲۵۲۱. **عروس را دیده عید از یادش رفته.** (آذری)
۶۲۵۲۲. **عروس را که بی‌سرانداز شوهر نمی‌دهند.** (شیرازی)
۶۲۵۲۳. **عروس را نمی‌ستاید مگر آرایشگر.** (سخن)
۶۲۵۲۴. **عروس راه رفتن بلد نیست می‌گوید خانه‌ی‌داماد کج است.** (گیلکی)
۶۲۵۲۵. **عروس راه می‌برد.** (آملی)
۶۲۵۲۶. **عروس روز اوّل می‌گوید: «من مانند شیر هستم و با یک پرش موش می‌گیرم.»** (رامسری)
۶۲۵۲۷. **عروس روز جایی را نمی‌بیند، شب به پنبه می‌ریند.** (دامغانی)
۶۲۵۲۸. **عروس روز نبود، در شب مثل چراغ نورافشانی می‌کرد.** (بختیاری)
۶۲۵۲۹. **عروس ساکت و آرام، نیزار را به آتش کشاند.** (ایلامی)
۶۲۵۳۰. **عروس سر تخته، نصیب کدام بدبخته.** (گرمساری)

۶۲۵۳۱. **عروس سرِ خودش را نمی‌توانست ببندد رفت سرِ همسایه را ببندد.** (شکورزاده، دهخدا)
۶۲۵۳۲. **عروس سر تکه دار، سردار تکه دار / راه دورت می‌برند، لشکر تکه دار.** (شهرضایی)
۶۲۵۳۳. **عروسش پشت (روی) حجله است.** (سمنانی)
۶۲۵۳۴. **عروس شدم، خلاص شدم.** (دهخدا، عوام، مازندرانی، گیلکی)
۶۲۵۳۵. **عروس شدم وسمه کنم نه وصله.** (شکورزاده)
۶۲۵۳۶. **عروس شیر دوشیدن بلد نیست، می‌گوید زمین ناهموار است.** (درگزی)
۶۲۵۳۷. **عروس عروس نیست، جایش عروس است.** (قشقایی، آذری)
۶۲۵۳۸. **عروس عروسی داره، داماد خبر نداره.** (شکورزاده)
۶۲۵۳۹. **عروس عمّه، رسوای همه، عروس خاله، خون در پیاله.** (رامسری)
۶۲۵۴۰. **عروس عمّه می‌شود، طلا تو پنبه می‌شود.** (رفسنجانی)
۶۲۵۴۱. **عروس غرور تو به جهیزه‌ات است.** (ایلامی)
۶۲۵۴۲. **عروس فاسق شده، گیسوی آرایشگر را می‌برند.** (دزفولی)
۶۲۵۴۳. **عروس فلانی هفت تا تنبان دارد، مفتی به ک..ن گنده‌اش.** (تهرانی)
۶۲۵۴۴. **عروس قدش بلند است می‌گوید در خانه‌ی‌پدرشوهر من کوتاه است.** (رامسری)
۶۲۵۴۵. **عروس قشنگ بود، دمل هم درآورد.** (نهاوندی)
۶۲۵۴۶. **عروس قلندرها شده.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۲۵۴۷. **عروسکِ پای نقاره.** (کوچه)
۶۲۵۴۸. **عروسک پشت پرده‌است.** (رامسری)
۶۲۵۴۹. **عروس کچل بود، افاده هم داشت.** (گیلکی)
۶۲۵۵۰. **عروس کچل بود که هیچ، گوزو هم از کار درآمد.** (گیلکی)
۶۲۵۵۱. **عروسک*در خانه انداخته.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۲۵۵۲. **عروسک را می‌ماند.** (آملی)
۶۲۵۵۳. **عروس کنار خانه.** (بختیاری)
۶۲۵۵۴. **عروسک نازت به جهازت.** (زرقانی)
۶۲۵۵۵. **عروس که آمد، دلّاله پی کار خود می‌رود.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۲۵۵۶. **عروس که از راه دور می‌آید، کسش بوی نیمرو می‌دهد.** (سمنانی)
۶۲۵۵۷. **عروس که بزک کرد، (لباس) کهنه را فراموش کرد.** (مازندرانی)
۶۲۵۵۸. **عروس که به حمّام نمی‌رود، از بی‌چادری است.** (مازندرانی)
۶۲۵۵۹. **عروس که به خانه مانده از بی‌قطیفگیه.** (هراتی)
۶۲۵۶۰. **عروس که به ما رسید، شب کوتاه شد.** (بهمنیاری، حبیم، دهخدا، شکورزاده، عوام، فرهنگ‌نامه، خزینه)
۶۲۵۶۱. **عروس که جهاز نداره، این‌همه ناز نداره.** (تهرانی)
۶۲۵۶۲. **عروس که سوار اسب است، ببین نصیب که می‌شود.** (کرمانجی)
۶۲۵۶۳. **عروس که شلواری نداشته‌باشد، حالا هشت تا شلوار یک‌باره می‌پوشد.** (مازندرانی)
۶۲۵۶۴. **عروس که گرسنه می‌شود، پلوی (نان) عروسی یادش می‌آید.** (دماوندی، آذری)
۶۲۵۶۵. **عروس که گرسنه می‌شود، آشِ دم حجله یادش می‌آید.** (بختیاری)
۶۲۵۶۶. **عروس که نامقبول سلامش هم دشنام تلقی می‌شود.** (آذری)
۶۲۵۶۷. **عروس که نه تنبان داره، ک..ن کلفتش هم همراهشه.** (دلیجانی)
۶۲۵۶۸. **عروس گاودوش نبود می‌گفت: «طویله‌ی‌داماد پایین بالاست.»** (گیلکی)
۶۲۵۶۹. **عروس گرسنه به خانه‌ی‌پدرشوهر آمد، در انتخاب طبقه‌ی‌بالا و پایین هم تردید دارد.** (رامسری)
۶۲۵۷۰. **عروس گشنه، یاد پس حجله‌ای می‌کند.** (سروستانی)
۶۲۵۷۱. **عروس گفته صبر شب جخته.** (تهرانی)
۶۲۵۷۲. **عروس گِل‌کاری بلد نیست، می‌گوید خانه‌ی‌پدرشوهر بالا و پایین دارد.** (لاهیجانی)
۶۲۵۷۳. **عروس گوزو، بهانه‌اش نان جو است.** (کرمانی)
۶۲۵۷۴. **عروس گومژه برآورد مقبول گشت.** (افغانی)
۶۲۵۷۵. **عروس ما از اوّل کور بود، بهانه آوردند خر لگد زده.** (مینابی)
۶۲۵۷۶. **عروس ما از بس که خوب است دانه هم در چشمش درآمد.** (لری)
۶۲۵۷۷. **عروس ما از ما رو می‌گیرد، صورتش را می‌پوشاند، ک..نش را باز می‌کند.** (آذری)
۶۲۵۷۸. **عروس ما از ما فرار می‌کند، رویش را می‌پوشاند و شکمش را باز می‌کند.** (آذری)
۶۲۵۷۹. **عروس ما اگر رایش باشد خیلی کار می‌کند، امّا هنوز ندیدم رایش باشد.** (تهرانی)
۶۲۵۸۰. **عروس ما خوشگل (مقبول) بود، سالک هم در آورد.** (شیرازی)
۶۲۵۸۱. **عروس ما خیر نداشت، باران هم آمد خیسش کرد.** (خوزستانی)
۶۲۵۸۲. **عروس ما دیشب آمد و با دسته هاونش آمد.** (لری)
۶۲۵۸۳. **عروس ما دیشب آمد و گوزش پریشب.** (لری)

۶۲۵۸۴. **عروس ما روز نیست، شب چهل چراغ دارد.** (دشتی)

۶۲۵۸۵. **عروسم از بس که قشنگ (خوب) بود آبله مرغان هم درآورد.** (لری، شهربابکی)

۶۲۵۸۶. **عروس ما شکل ندارد، امّا ماشالا به نازش.** (شکورزاده، تهرانی)

۶۲۵۸۷. **عروس ما عیبی ندارد، کور است و کچل است و سرگیجه دارد.** (شکورزاده، دهخدا)

۶۲۵۸۸. **عروس ما هفتا شلیته پایش بود، منتش سر ک..ن گنده‌ی خودش.** (شیرازی)

۶۲۵۸۹. **عروس ما هفت تا تنبان دارد.** (کرمانی)

۶۲۵۹۰. **عروسم به تو می‌گویم، امّا دخترم تو بشنو.** (قشقایی)

۶۲۵۹۱. **عروسم تو را طلاق می‌دهم، به‌دنبالت شخشخه (تهمت لغزش) به تو می‌بندم.** (آذری)

۶۲۵۹۲. **عروس مثل بلبل است و مادرشوهر مثل عزراییل.** (رشتی)

۶۲۵۹۳. **عروسم دخترم، دامادم پسرم.** (ترکمنی)

۶۲۵۹۴. **عروس مردنی بود، به گردن مادرشوهر افتاد.** (رامسری)

۶۲۵۹۵. **عروس مردنی، خونش گردن مادر شوهر است.** (تهرانی، رامسری)

۶۲۵۹۶. **عروس مردنی را گردن خارسو نگذارید.** (عوام)

۶۲۵۹۷. **عروس مقبول بود گوه‌منجک* کشید و مقبول‌تر شد.** (افغانی)

۶۲۵۹۸. **عروس ملک، در عقد دوام کس نمی‌آید.** (صائب: ۱۸۵، تکمله)

۶۲۵۹۹. **عروس مملکت آن در کنار گیرد تنگ / که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند.** (ظهیرفاریابی: ۸۳ شکورزاده)

۶۲۶۰۰. **عروس مه چهره‌ام، بهتر از دختر مه چهره‌ام.** (ترکمنی)

۶۲۶۰۱. **عروس می‌آید وسمه بکشد نه وصله بکند.** (دهخدا)

۶۲۶۰۲. **عروس می‌رود خاطره‌اش می‌ماند، بزک می‌رود جایش می‌ماند.** (مرندی)

۶۲۶۰۳. **عروس می‌گوید سهم مرا بگذارید صبح می‌آیم.** (بختیاری)

۶۲۶۰۴. **عروس نازش به جهازش است.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۶۲۶۰۵. **عروس ندیدی، عروسی هم ندیدی؟** (لری)

۶۲۶۰۶. **عروس نر از آب درآمد، عروسی باطل شد.** (آذری)

۶۲۶۰۷. **عروس نشده، می‌خواهی مادر شوهر بشوی؟** (مازندرانی)

۶۲۶۰۸. **عروس نماز بلد نبود، می‌گوید خانه‌ی آقا کج است.** (مازندرانی)

۶۲۶۰۹. **عروس نمی‌توانست برقصد می‌گفت: «اتاق کج است.»** (شکورزاده، کوچه، دهخدا، آذری)

۶۲۶۱۰. **عروس نو گمیجه* برآمده‌است.** (تاجیکی)

۶۲۶۱۱. **عروس نه (هفت) تا تنبان دارد (می‌یاره)، منّتش سر ک..ن (گنده‌اش).** (زرقانی، عوام، همدانی)

۶۲۶۱۲. **عروس و خشو، سگ و گدا، مادر اندر و پسر اندر با یکدیگر دوست نمی‌شوند.** (هزاره‌ای)

۶۲۶۱۳. **عروس وقتی به خانه شوهر رفت، به فکر جهیزیه می‌افتد.** (سوادکوهی)

۶۲۶۱۴. **عروسونش نداشته ساز و سرنا/ به مرگونش می‌دادند نان حلوا.** (بافقی)

۶۲۶۱۵. **عروس هرچه قدر قشنگ باشد، یک‌بار به او هدیه می‌دهند.** (مازندرانی)

۶۲۶۱۶. **عروس همسایه هرچی چِل‌تر، برای من بهتر.** (اصفهانی)

۶۲۶۱۷. **عروس همه هنر است.** (اصفهانی)

۶۲۶۱۸. **عروس هم یک شب دوشیزه است.** (سخن)

۶۲۶۱۹. **عروسی‌ات بشود با آبکش برایت آب بکشم.** (سخن)

۶۲۶۲۰. **عروسی است در قزل قوپی*، پسرم سر چوبی گرفت، مادرش از خوشی مرد.** (کردی)

۶۲۶۲۱. **عروسی با قرض و قوله، صبح پاتختی‌اش مثل شب اوّل قبر می‌ماند.** (تهرانی)

۶۲۶۲۲. **عروسی بدون تحفه و عروس بدون ینگه* نمی‌شود.** (آذری)

۶۲۶۲۳. **عروسی بدون شادی، عروس بدون همراه.** (آذری)

۶۲۶۲۴. **عروسی بدون طیبّه نمی‌شود.** (مرندی)

۶۲۶۲۵. **عروسی برای بیننده آسان است.** (درگزی)

۶۲۶۲۶. **عروسی برای دو نفر و جنون برای هزار نفر.** (خوزستانی)

۶۲۶۲۷. **عروسی بر پا کرده‌اند امّا برای دزدیدن.** (دزفولی)

۶۲۶۲۸. **عروسی بود و گروگذاشتن ریش و سبیلت بود.** (آذری)

۶۲۶۲۹. **عروسی به چشم تماشاگر (تماشایی) آسان (خوش) است.** (شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، افغانی، هراتی، شاهرودی، آملی)

۶۲۶۳۰. **عروسی به هوس، تعزیه (عزا) به عوض.** (شکورزاده، مشهدی)

۶۲۶۳۱. **عروسی بی‌مطرب نمی‌شه، عرق خوری بدون دعوا.** (تهرانی)

۶۲۶۳۲. **عروسی چو بگذشت، صد کاسه به نانی.** (انوری: دیوان جوینی ۶/۱، شکورزاده)

۶۲۶۳۳. **عروسی دارم با شرم و حیا، صبح می‌رود غروب می‌آید.** (ایلامی، کازرونی)

۶۲۶۳۴. **عروسی دردی داشت، گفت: «خروس پایم را له کرد.»** (بختیاری)

۶۲۶۳۵. **عروسی دید، رقصیدن را فراموش کرد.** (کلاردشتی، کردی)

۶۲۶۳۶. **عروسی را عروسی گفته‌اند، عزاداری را عزاداری.** (آذری)

۶۲۶۳۷. **عروسی را که مادرش تعریف کند برای آقا دایی‌اش خوب است.** (شکورزاده، دهخدا، کوچه، عوام)

۶۲۶۳۸. **عروسی سگ و گرگ شیون و عزای شبان است.** (کردی)

۶۲۶۳۹. **عروسی که از روستا باشد بهتر است.** (ترکمنی)

۶۲۶۴۰. **عروسی که برای ما پیدا کردی، گوزو از کار در آمد.** (بهمنیاری)

۶۲۶۴۱. **عروسی که به تخت است، باز هم به بخت است.** (سیستانی)

۶۲۶۴۲. **عروسی که به ما رسید، شب کوتاه شد.** (هبله‌رودی)

۶۲۶۴۳. **عروسی که بی‌تنبان شد، کنج صندوق‌خانه می‌نشیند.** (شکورزاده)

۶۲۶۴۴. **عروسی که خارسو ندارد، اهل محل خارسوی او هستند.** (عوام)

۶۲۶۴۵. **عروسی که در خانه بزرگ شده باشد، کم‌ارزش است.** (کردی کلهری)

۶۲۶۴۶. **عروسی که روی خود پس غربیل پنهان کند، بیختنش حاجت نیست.** (خزینه)

۶۲۶۴۷. **عروسی که مادرزن تعریف کنه، لایق گیس خودشه.** (عوام)

۶۲۶۴۸. **عروسی که مادرش تعریفش کند، لایق خانه‌ی پدرش است.** (مینابی)

۶۲۶۴۹. **عروسی که مادر شوهر ندارد، اهل محل مادر شوهرش هستند.** (شکورزاده)

۶۲۶۵۰. **عروسی کی بود بی‌رنگ و بی‌بوی؟** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۳۴۹)

۶۲۶۵۱. **عروسی گدایان و ننگ اعیان سر و صدا ندارد.** (سخن)

۶۲۶۵۲. **عروسی گفته‌اند که زهره‌ی آدم ترک نخورد.** (آذری)

۶۲۶۵۳. **عروسی گوسفندان را نسازد.** (امیرخسرو؛ شیرین و خسرو: ۲۸۲)

۶۲۶۵۴. **عروسی مادر شغال است.** (گیلکی)

۶۲۶۵۵. **عروسی مال ما باشد و عزا مال شوهر مادرم.** (رامسری)

۶۲۶۵۶. **عروسی می‌کنم وَر پوست پیاز / عروسک خورده*داماد لنگ‌دراز.** (بیرجندی)

۶۲۶۵۷. **عروسی نکرده، بچّه در گهواره می‌خواباند (خوابانده).** (شکورزاده، عوام، حییم)

۶۲۶۵۸. **عروسی و عزا پیوسته همراه یک‌دیگرند.** (رامسری)

۶۲۶۵۹. **عروسیه، دامادیه شیشه به ک..ن هادیه.** (تهرانی)

۶۲۶۶۰. **عروسی هم باشد عزای مرغ است، عزا هم باشد عزای مرغ است.** (ساوه‌ای)

۶۲۶۶۱. **عر و گوز (تیز) می‌کند.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۲۶۶۲. **عریضه‌ی‌شب را حضرت سلیمان (ع) خوانده است.** (آذری)

۶۲۶۶۳. **عزا به دل است نه به جل.** (سیرجانی)

۶۲۶۶۴. **عزاداری او برای مرده نیست بلکه برای خوردن حلوای اوست.** (شهمیرزادی)

۶۲۶۶۵. **عزاداری بدون مرده‌است.** (آذری)

۶۲۶۶۶. **عزا عزای پدرم، عروسی عروسی مادرم.** (شاهرودی)

۶۲۶۶۷. **عزا و عروسی، برادر هم‌دیگرند.** (رامسری)

۶۲۶۶۸. **عزای بیضا*برو، شادی کُلوار*نرو.** (زرقانی)

۶۲۶۶۹. **عزای دسته‌جمعی عیش (عروسی) است.** (دشتستانی، آشتیانی)

۶۲۶۷۰. **عزای قبل از واویلا تو را بگیرد.** (بختیاری)

۶۲۶۷۱. **عزبا خیال می‌کنند زن دارها هر شب نان و کُ.. می‌خورند، دیگه نمی‌دانند نان و چُس می‌خورند.** (تهرانی)

۶۲۶۷۲. **عزب ندیده‌ای گمان می‌کنی پدرت هم عزب است.** (آذری)

۶۲۶۷۳. **عزّت آن کس به دست این کس است.** (هبله‌رودی، مثمر)

۶۲۶۷۴. **عزّت ار خواهی برو عزلت گزین.** (صفایی فراهانی، فرهنگ‌نامه)

۶۲۶۷۵. **عزّت ار می‌طلبی، خوار بفرما زر و سیم.** (آشفته شیرازی، فرهنگ‌نامه)

۶۲۶۷۶. **عزّت است که عزّت می‌آورد.** (بروجردی)

۶۲۶۷۷. **عزّت اگر خواهی از دونان پرهیز کن.** (ابن‌یمین)

۶۲۶۷۸. **عزّت بهْ (از) قناعت است و ذلت (خواری) بهْ (ز) طمع.** (باباافضل: ۸ بهمنیاری)

۶۲۶۷۹. **عزّت به زور، کتک به هلّکو*.** (قمی)

۶۲۶۸۰. **عزّت دنیا به مال است، نه به حسن و به کمال.** (بروجردی)

۶۲۶۸۱. **عزّت را خریده نمی‌گیرند.** (تاجیکی)

۶۲۶۸۲. **عزّت رو عزّته.** (راوری)

۶۲۶۸۳. **عزّت ز قناعت است و خواری ز طمع / با عزّت خود بساز و خواری مطلب.** (اوحدی کرمانی؛ دیوان: ۱۶۶، شکورزاده، عوام، بهمنیاری، حییم، تکمله، هبله‌رودی)

۶۲۶۸۴. **عزّت عزّت می‌آورد، لقمه لذّت.** (دماوندی)
۶۲۶۸۵. **عزّت که گذاشتی به پیاز، پیاز می‌آید به صدا.** (لری)
۶۲۶۸۶. **عزّت که می‌گذاری به لر، با گیوه می‌آید سر جل.** (لری)
۶۲۶۸۷. **عزّت مرد به میدان ز ثبات قدم است.** (عنایت راسخ، اویسی۸۲۳)
۶۲۶۸۸. **عزّت مرده به دست زنده‌است.** (هزاره‌ای)
۶۲۶۸۹. **عزّت مرده در آنست که زود خاک بر سرش کنند.** (تکمله)
۶۲۶۹۰. **عزّت مصحف ز دست انداز طفلان کم نشد.** (آفرین، امثال‌موزون)
۶۲۶۹۱. **عزّت مهمان تا سه روزه.** (تاجیکی)
۶۲۶۹۲. **عزّت و حرمت مرد دست خودش است.** (آذری)
۶۲۶۹۳. **عزّت هرکس به دست آن‌کس است.** (دهخدا، خزینه، حییم، فرهنگ‌نامه)
۶۲۶۹۴. **عزّت هرکس به دست خودش است.** (شکورزاده، عوام، تاجیکی)
۶۲۶۹۵. **عزّتِ هرکس به قدرِ همّت والای اوست.** (قاسم انوار؛ کلیات: ۱۸۳)
۶۲۶۹۶. **عزّت هر نخل در بستان به مقدار بَر است.** (کلیم همدانی: ۷۳، تکمله)
۶۲۶۹۷. **عزّتی گر هست مهمان را به وقت رفتن است.** (شفیعای اثر، اویسی۸۳۰)
۶۲۶۹۸. **عزراییل آمد جان کشاورز را بگیرد، گفت: «دشتبان پایین‌تر است.»** (سیرجانی)
۶۲۶۹۹. **عزراییل آمد جان مادر را بگیرد، گفت: «زینبو آن‌جا خوابیده.»** (شهربابکی)
۶۲۷۰۰. **عزراییل باید بی‌تقصیر باشد.** (گلبافی)
۶۲۷۰۱. **عزراییل بدنام است.** (شکورزاده)
۶۲۷۰۲. **عزراییل برایش رقص شاطری می‌کند.** (تهرانی)
۶۲۷۰۳. **عزراییل (بیچاره) بدنام است.** (کوچه)
۶۲۷۰۴. **عزراییل پروای بچّه‌ی مردم (بیگانه) را ندارد.** (افغانی)
۶۲۷۰۵. **عزراییل پشت چراغ قرمز گیر کرده.** (سخن)
۶۲۷۰۶. **عزراییل چه پروای بچّه‌ی کس (مزدور) را دارد.** (افغانی، هزاره‌ای)
۶۲۷۰۷. **عزراییل خودش را بی‌تقصیر می‌کند.** (شهربابکی)
۶۲۷۰۸. **عزراییل دور خانه‌اش قدم می‌زند.** (تهرانی)
۶۲۷۰۹. **عزراییل را جواب کرده.** (سخن)
۶۲۷۱۰. **عزراییل را رنگ می‌کند.** (لری)
۶۲۷۱۱. **عزراییل را هم قبض روح می‌کند.** (سخن)
۶۲۷۱۲. **عزراییل که آمد دم در، صد تومان نمی‌گیرد برود کلک‌سر*.** (مازندرانی)
۶۲۷۱۳. **عزراییل نیست که جان تو را بگیرد.** (آذری)
۶۲۷۱۴. **عزراییل هم برای خودش بدنامی نمی‌گذارد.** (آملی)
۶۲۷۱۵. **عزراییل هم رغبت نمی‌کند طرفش بیاید.** (تهرانی)
۶۲۷۱۶. **عزم جزم به کار صواب کن.** (حافظ: ۲۷۳)
۶۲۷۱۷. **عزم جفت طلب است و طلب آبستن یافت.** (خاقانی: ۲۹۴، دهخدا)
۶۲۷۱۸. **عزیز از ماندن دائم شود خوار.** (دقیقی؛ دیوان: ۱۰۴، شکورزاده)
۶۲۷۱۹. **عزیز است آن کس که زر کرد خوار.** (ادیب پیشاوری، دهخدا)
۶۲۷۲۰. **عزیزِ الهی به سعی بدخواه ذلیل نگردد.** (خواجه نظام‌الملک، شکورزاده، دهخدا)
۶۲۷۲۱. **عزیزان اشرفی نارو نمی‌شه / بزرگی از لباس نو نمی‌شه / اگر صد سال گندم خوار باشه / که گندم گندم است و جو نمی‌شه.** (شهربابکی)
۶۲۷۲۲. **عزیزان، ذلیلان را بیرون کنند.** (تاریخ طبری:۲۱۰)
۶۲۷۲۳. **عزیزان لذّت دنیا کسی برد/ که هم پوشید و هم نوشید و هم خورد/ هر آن‌کس مال دنیا را پس اندوخت/ خودش مرد و زنش را دیگری برد.** (بیرجندی)
۶۲۷۲۴. **عزیزانم عزیزند، امّا آبرویم عزیزتر است.** (آذری)
۶۲۷۲۵. **عزیزان یا بمیرند یا خوار گردند.** (گلبافی)
۶۲۷۲۶. **عزیز باشد نوباوه، هرکجا که رسد.** (جمال‌الدین عبدالرزاق: ۱۸۹، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۶۲۷۲۷. **عزیز بی‌جهت است.** (نامه‌ی‌داستان، تهرانی)
۶۲۷۲۸. **عزیز پدر و مادر یا پهِنْ پا زن می‌شود یا مهتر.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه)
۶۲۷۲۹. **عزیزتر ز همه، خلق یار نیک بُوَد.** (فرخی سیستانی: ۲۸۴، دهخدا)
۶۲۷۳۰. **عزیز جان باقلا آورده‌است.** (آملی)
۶۲۷۳۱. **عزیز دردانه یا هیز می‌شود یا دیوانه.** (کرمانی)
۶۲۷۳۲. **عزیز دردانه‌ی‌حسن کبابی.** (فرهنگ‌نامه)
۶۲۷۳۳. **عزیزِ دل خداوندست و فرزند.** (ویس‌و رامین: ۲۸۲)
۶۲۷۳۴. **عزیز دل صدیقه، زورش کنی متلیقه*.** (نهاوندی)
۶۲۷۳۵. **عزیز رفته عزیزدان شکم است.** (سیستانی)
۶۲۷۳۶. **عزیز عزیز است تربیتش از آن عزیزتر.** (آذری، کردی)
۶۲۷۳۷. **عزیز کرده‌ی‌بابا آخرش حمّال می‌شود.** (شکورزاده، فرهنگ‌نامه)
۶۲۷۳۸. **عزیز کرده‌ی‌حق (خدا) را ذلیل نتوان کرد.** (شکورزاده، عوام)
۶۲۷۳۹. **عزیزم، بد نکن تا بد نبینی.** (لری)

۶۲۷۴۰. **عزیزم، بر دلت باری نباشه.** (جیرفتی)
۶۲۷۴۱. **عزیز محترم و محترم عزیز بُوَد.** (عزیزی بدخشی، اویسی۸۲۸)
۶۲۷۴۲. **عزیزم داشتی اوّل، به آخر خوار می‌داری.** (عراقی؛ کلیات: ۲۷۹)
۶۲۷۴۳. **عزیز مرده، شکم (گلو) که نمرده.** (آذری)
۶۲۷۴۴. **عزیز مرده کوچ کرد، مال مرده نه.** (قشقایی)
۶۲۷۴۵. **عزیزم لذّت دنیا چه کس بُرد؟ اونی پوشید، اونی نوشید، اونی خورد.** (شهربابکی)
۶۲۷۴۶. **عزیز من جواب است این نه جنگ است.** (هبله‌رودی، خزینه)
۶۲۷۴۷. **عزیزم وای به دردم، وای به دردم، به‌جای گل نشینه خار زردم.** (بختیاری)
۶۲۷۴۸. **عزیزم و مادرم بچّه‌ی اوّلت دختر باشد.** (بختیاری)
۶۲۷۴۹. **عزیزی خواری و خواری عزیزی بار می‌آرد.** (صائب: ۲۶۹۱، امثال‌موزون، تکمله)
۶۲۷۵۰. **عسس آشنایی ندارد.** (افغانی)
۶۲۷۵۱. **عسس بیا مرا بگیر.** (دهخدا، عوام، شکورزاده، کوچه، تهرانی)
۶۲۷۵۲. **عسس رو خواب راحت کن که امشب جام می‌گردد.** (افغانی)
۶۲۷۵۳. **عسکر ناشده منصب‌دار شد.** (افغانی)
۶۲۷۵۴. **عسگری (انگور) بی‌سکش (دانه) نیست، نخودچی هم بی‌تکش نیست.** (ایزدخواستی)
۶۲۷۵۵. **عسل آب ندیده.** (ایلامی)
۶۲۷۵۶. **عسل با دست چسبانده را آب می‌برد.** (آملی)
۶۲۷۵۷. **عسل باشد، گل باشد.** (ترکمنی)
۶۲۷۵۸. **عسل بی‌بلا نمی‌شود.** (آذری)
۶۲۷۵۹. **عسل تلخ باشد تُرش‌روی را.** (سعدی؛ کلیات: ۲۲۸، حییم، دهخدا، امثال‌موزون)
۶۲۷۶۰. **عسل خالی نمی‌باشد ز زنبور.** (همام: ۱۱۰)
۶۲۷۶۱. **عسل خورده‌است، بلایش را هم می‌کشد.** (آذری)
۶۲۷۶۲. **عسل خوردیم و گرفتار بلا شدیم.** (ارومیه‌ای)
۶۲۷۶۳. **عسل در باغ هست و غوره هم هست/ خدیجه هست و صغرا کوره هم هست.** (شکورزاده، بهمنیاری، امثال‌موزون، خوانساری، سهیلی، کوچه،)
۶۲۷۶۴. **عسل در باغ هست و غوره هم هست / زلیخا هست و یوسف (فاطمه، جان جان) کوره هم هست.** (کاشانی، تهرانی، دهخدا)
۶۲۷۶۵. **عسل را خورده‌ای ولی زنبور عسل تو را تگزیده.** (تالشی)
۶۲۷۶۶. **عسل را در دهانم تلخ کرد.** (بختیاری)
۶۲۷۶۷. **عسل روغن نیستند که به هم بچسبند.** (رفسنجانی)
۶۲۷۶۸. **عسلش را نخورده، بلایش را کشیدیم.** (اهری)
۶۲۷۶۹. **عسل شیرین است و فرزند از عسل شیرین‌تر است.** (ترکمنی، گنبد کاووسی)
۶۲۷۷۰. **عسل، شیرینی خود را در ظرف آلوده هم از دست نخواهد داد.** (خرّمی)
۶۲۷۷۱. **عسل طلبیده‌بودند، عسس دچار ایشان شد.** (ابومسلم‌نامه:۴/ ۴۵۳)
۶۲۷۷۲. **عسل، عسل است چه یک انگشت، چه یک خروار (پیمانه).** (گیلکی، مازندرانی)
۶۲۷۷۳. **عسل‌فروش انگشتش را می‌لیسد.** (ترکمنی)
۶۲۷۷۴. **عسل فروش تاس دارد، هیزم فروش تبر.** (قشقایی)
۶۲۷۷۵. **عسل گویی، دهان شیرین نگردد.** (دهخدا، امثال‌موزون، عوام)
۶۲۷۷۶. **عسل‌مالیده، با آب پاک می‌شود.** (مازندرانی)
۶۲۷۷۷. **عسل نیست که انگشت کنند (بزنند).** (دهخدا، حییم، عوام، کوچه، آذری، سمنانی)
۶۲۷۷۸. **عسل نیستی که همه ناخنت بزنند.** (رفسنجانی)
۶۲۷۷۹. **عسل و خربزه با هم ساخته‌اند.** (بهمنیاری، تکمله، کوچه)
۶۲۷۸۰. **عسل و خربزه با هم ساخته‌اند که مرا از میان بردارند.** (کوچه)
۶۲۷۸۱. **عسل و خربزه با هم نمی‌سازند.** (تهرانی)
۶۲۷۸۲. **عشاق، فیض کعبه ز بتخانه می‌برند.** (صائب: ۲۰۰۱)
۶۲۷۸۳. **عشایر کار می‌کند، روستایی می‌خورد، الاغ کار می‌کند و اسب می‌خورد.** (هریسی)
۶۲۷۸۴. **عشرتِ امروز به فردا مفکن.** (حافظ؛ دیوان:۱۶۸، دهخدا)
۶۲۷۸۵. **عشرت امروز بی‌اندیشه‌ی‌فردا خوش است.** (صائب؛ کلیات:۲۶۲، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا، افغانی)
۶۲۷۸۶. **عشرت دگری کرده و محنت دگری برده.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۶۲۷۸۷. **عشرت روی زمین، بی‌سر و پایان دارند.** (صائب: ۱۷۰۰)
۶۲۷۸۸. **عشرت و عیش تهی‌دستان، پس از مردن بُوَد.** (واعظ قزوینی: ۵۹)
۶۲۷۸۹. **عشرت و محنت ایّام در آغوش هم‌اند.** (علی اصغر کوهپایه‌ای، اویسی۸۱۷)
۶۲۷۹۰. **عشق آتشی است پیر و جوان را خبر کنید.** (خزینه)
۶۲۷۹۱. **عشق آسان ز نخست است ولی دشوار است.** (فرهنگ‌نامه)
۶۲۷۹۲. **عشق آسان می‌نمود اوّل به امید وصال / ناامیدی‌های هجرانش چنین دشوار کرد.** (هلالی‌جغتایی)

۶۲۷۹۳. **عشق آمد عقل او بیچاره شد/ صبح آمد شمع او آواره شد.** (افغانی)

۶۲۷۹۴. **عشق آمدنی بود نه آموختنی / ای بی‌خبر از سوخته و سوختنی.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۱۷۶، اسرارالتوحید:۴۷، کوچه، دهخدا، خزینه، شاهد، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)

۶۲۷۹۵. **عشق آمد و غم‌های دگر پاک ببرد.** (سعدی؛ کلیات: ۵۷۸، شکورزاده)

۶۲۷۹۶. **عشق آن عشق است، امّا حیف یار آن یار نیست.** (کمالی، امثال‌موزون)

۶۲۷۹۷. **عشق از آدم و حوّا متولد شده.** (عرفی: ۲۴۳)

۶۲۷۹۸. **عشق از افلاس می‌گیرد نمک.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۳۸۸، دهخدا، فرهنگ‌نامه)

۶۲۷۹۹. **عشق از اوّل دشمن آگاهی است / غفلت از نادانی و گمراهی است.** (نشاط اصفهانی)

۶۲۸۰۰. **عشق از اوّل سرکش خونی بود / تا گریزد هر آن‌که بیرونی بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۲/۲، بهمنیاری)

۶۲۸۰۱. **عشق از این بسیار کرده‌است و کند.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۲۹۴)

۶۲۸۰۲. **عشق از چاه چرخی برمی‌خیزد.** (هراتی)

۶۲۸۰۳. **عشق از ره تکلیف به دل پا نگذارد.** (صائب: ۱۰۴۷)

۶۲۸۰۴. **عشق از معشوق اوّل سر زند.** (ناصرالدین شاه: فرهنگ‌نامه۷۶۶)

۶۲۸۰۵. **عشق است که هم بنده و هم بنده‌نواز است/ این حاصل افسانه‌ی‌محمود و ایاز است.** (صائب، اویسی۸۲۷، مظهر، افغانی)

۶۲۸۰۶. **عشق است و ارادت.** (هبله‌رودی، افغانی)

۶۲۸۰۷. **عشق است و جان کندن.** (افغانی)

۶۲۸۰۸. **عشق است و مفلسی و جوانی و نوبهار.** (حافظ: ۱۹۳، دهخدا، تکمله، شکورزاده)

۶۲۸۰۹. **عشق است و مفلسی و طلبکار و خرده.** (تکمله)

۶۲۸۱۰. **عشق است و هزار بدگمانی.** (غنی کشمیری، اویسی۸۱۴، دهخدا، خزینه، امثال‌موزون، افغانی)

۶۲۸۱۱. **عشق اسطرلاب اسرار خداست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۰/۱)

۶۲۸۱۲. **عشق انگشتر سلیمان است.** (صائب: ۱۰۸۲)

۶۲۸۱۳. **عشق اوّل در دل معشوق پیدا می‌شود.** (افغانی)

۶۲۸۱۴. **عشق با دشوار ورزیدن خوش است.** (اویسی۸۳۹)

۶۲۸۱۵. **عشق‌بازان دیگرند و عشق‌سازان دیگرند.** (حسن دهلوی: ۷۸، تکمله)

۶۲۸۱۶. **عشق‌باز همسایه‌اش را کور می‌داند.** (مشکین‌شهری)

۶۲۸۱۷. **عشق‌بازی با دو معشوقه بد است.** (مولوی؛ مثنوی: ۹۴/۳، دهخدا، شکورزاده)

۶۲۸۱۸. **عشق‌بازی دگر و نفس‌پرستی دگر است.** (سعدی؛ کلیات: ۵۴۲، شکورزاده، بهمنیاری)

۶۲۸۱۹. **عشق‌بازی را ز مجنون یاد می‌باید گرفت.** (هبله‌رودی، مثمر، شکورزاده، خزینه)

۶۲۸۲۰. **عشق‌بازی صفتِ مردمِ صاحب‌نظر است.** (سلمان‌ساوجی؛ دیوان: ۶۶)

۶۲۸۲۱. **عشق‌بازی کار بازی کی بود؟** (شاه نعمت‌الله ولی؛ دیوان: ۳۳۹)

۶۲۸۲۲. **عشق‌بازی، کار بازی نیست.** (حافظ: ۱۸۱)

۶۲۸۲۳. **عشق‌بازی، کارِ بی‌کاران بود.** (شاه نعمت‌الله ولی؛ دیوان: ۳۱۲)

۶۲۸۲۴. **عشق‌بازی، کسوت رندان عالی همّت است.** (سلمان‌ساوجی: ۲۰۵)

۶۲۸۲۵. **عشق با صد ناز می‌آید به دست.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۴/۳)

۶۲۸۲۶. **عشق بالاتر از آن است که در وصف آید.** (صائب: ۱۸۲)

۶۲۸۲۷. **عشق بر خود چرا حرام کنم؟** (نظامی؛ دیوان: ۳۱۰)

۶۲۸۲۸. **عشق بر مرده نباشد پایدار.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۰۸/۳، بهمنیاری)

۶۲۸۲۹. **عشق بر نقد است، بر صندوق نی.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۰/۲، دهخدا)

۶۲۸۳۰. **عشق بر هر دل که زد تأثیر کرد.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر، شکورزاده)

۶۲۸۳۱. **عشق بزرگان نبود کار خُرد.** (سخن)

۶۲۸۳۲. **عشق بزرگان و آتش دُرمان*.** (بهمنیاری)

۶۲۸۳۳. **عشق بود باقی و باقی فناست.** (ایرج‌میرزا: ۱۱۵، دهخدا)

۶۲۸۳۴. **عشق بهتر ز هر هنر باشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۹)

۶۲۸۳۵. **عشق به جز مرگ ندارد علاج.** (حالتی ترکمان، اویسی۸۱۷)

۶۲۸۳۶. **عشق به زور چنتنه*نمی‌شود.** (خرّمی)

۶۲۸۳۷. **عشق به زور، مهر به چُمبه* که نمی‌شود.** (مشهدی، بهمنیاری، سبزواری، شکورزاده)

۶۲۸۳۸. **عشق به گل می‌افتد، به گُه هم می‌افتد.** (فرهنگ‌نامه)

۶۲۸۳۹. **عشق، بی‌خویشتن شتافتن است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۸)

۶۲۸۴۰. **عشق بی‌زبان روشن‌تر است.** (مولوی؛ مثنوی: ۹/۱، دهخدا)

۶۲۸۴۱. **عشق بی‌عین و شین و قاف نکوست.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۳۰)

۶۲۸۴۲. **عشق پشت و رو ندارد.** (آذری)

۶۲۸۴۳. **عشق پیدا کن که کار تیشه ناخن می‌کند.** (عظیمی: ۲۸۴)

۶۲۸۴۴. **عشق پیری گر بجنبد سر به رسوایی زند.** (ملک‌الشعرای بهار، بهمنیاری، دهخدا، امثال‌موزون، تهرانی، افغانی، کوچه، کرمانی، کاوش، قمی، حییم، امثال‌موزون، عوام)

۶۲۸۴۵. **عشق پیری مانند گل در زمستان است.** (افغانی)

۶۲۸۴۶. **عشقت آتش به دل کسی نمی‌زند تا دل ماست.** (رفسنجانی)

۶۲۸۴۷. **عشقت آتش به دل کسی نمی‌زند (نزند) تا دل ماست.** (ملک الشعرابهار)

۶۲۸۴۸. **عشق تا خام است باشد بسته‌ی ناموس و ننگ / پخته مغزان جنان را کی حیا زنجیر پاست؟** (افغانی)

۶۲۸۴۹. **عشق تلخ است ولی تا نرسیده‌است به کام.** (سلمان‌ساوجی: ۱۷۷)

۶۲۸۵۰. **عشق تیز زود سرد می‌شود.** (افغانی)

۶۲۸۵۱. **عشق جوانی گر بجنبد کیسه را خالی کند / عشق پیری گر بجنبد سر به رسوایی زند.** (شهربابکی)

۶۲۸۵۲. **عشق چون دست داد، پشت شکست.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۷)

۶۲۸۵۳. **عشق چون گلی است که بی‌زحمت خار نیست.** (سمک‌عیّار: ۳۸۷/۴)

۶۲۸۵۴. **عشق چیزیست که دیوانه کند ملاّ را.** (افغانی)

۶۲۸۵۵. **عشق حقیقی است مجازی مگیر / این دم شیر است به بازی مگیر.** (ایرج‌میرزا، بهمنیاری)

۶۲۸۵۶. **عشقِ خوبان و سینه‌ی اوباش.** (ظهیر فاریابی: ۲۵۴، شکورزاده، دهخدا)

۶۲۸۵۷. **عشق خوش است ار مساعدت بود از یار.** (فرخی؛ دیوان: ۹۳)

۶۲۸۵۸. **عشق درآمد به دل، رفت ز سر عقل و هوش.** (صائب: ۲۴۵۹، شکورزاده)

۶۲۸۵۹. **عشق دردی است که درمان نپذیرد هرگز.** (شکورزاده)

۶۲۸۶۰. **عشق در ظرف حرف کی گنجد؟** (سنایی؛ حدیقه: ۲۱۵، دهخدا)

۶۲۸۶۱. **عشق در معشوق فانی گشتن است.** (عطّار؛ مصیبت‌نامه: ۳۳۳)

۶۲۸۶۲. **عشق دریایی است، قعرش ناپدید.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۷۴/۳)

۶۲۸۶۳. **عشق در یک پله دارد کعبه و بت‌خانه را.** (صائب: ۱۱۵، امثال‌موزون، تکمله)

۶۲۸۶۴. **عشق دزدی است که با خانه بَرَد کالا را.** (فیضی، اویسی۸۱۸)

۶۲۸۶۵. **عشق دگر باشد و بازی دگر.** (امیرخسرو؛ مطلع‌الانوار: ۱۸۱)

۶۲۸۶۶. **عشق دو رویه نیست، یک‌رویی است.** (سنایی؛ دیوان: ۸۲۳)

۶۲۸۶۷. **عشق را آغاز و انجامی نمی‌باشد.** (سلیم؛ دیوان: ۴۶)

۶۲۸۶۸. **عشق را از تیغ و خنجر باک نیست.** (اقبال لاهوری؛ کلیات: ۸۱، شکورزاده، امثال‌موزون)

۶۲۸۶۹. **عشق را با پنج و با شش کار نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷۱/۳، بهمنیاری)

۶۲۸۷۰. **عشق را با تیره‌بختان التفاتی دیگر است.** (سلیم؛ دیوان: ۱۸۶)

۶۲۸۷۱. **عشق را با صورت زیبا و نازیبا چه کار؟** (فرجام۳۶۶)

۶۲۸۷۲. **عشق را باک نیست از خون ریز.** (سیف فرغانی: ۳۶۳)

۶۲۸۷۳. **عشق را بنیاد بر ناکامی است.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۲۹۷، شکورزاده)

۶۲۸۷۴. **عشق را خود صد زبانی دیگر است.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۸/۲)

۶۲۸۷۵. **عشق را در عاشقان همان تأثیر است که می را به مستان.** (تکمله)

۶۲۸۷۶. **عشق راهی نیست کان را متولی پیدا شود.** (صائب: ۱۲۹۹)

۶۲۸۷۷. **عشق را یا مال باید یا صبوری یا سفر.** (سعدی؛ کلیات: ۴۷۱، شکورزاده، بهمنیاری)

۶۲۸۷۸. **عشق روز افزون شود چون حُسن روز افزون بود.** (صائب: ۱۲۸۶، تکمله)

۶۲۸۷۹. **عشق زنان است به جنگی حرام.** (ایرج‌میرزا: ۱۰۷، شکورزاده، دهخدا)

۶۲۸۸۰. **عشق سرتابه‌سر عذاب و عناست.** (فرخی: ۲۵)

۶۲۸۸۱. **عشق سفر، نی چی‌ی عیاریه*.** (تهرانی)

۶۲۸۸۲. **عشق شاگرد است و حسنش اوستاد.** (عطّار، دهخدا)

۶۲۸۸۳. **عشق شاهِ همه‌ی سلاطین است.** (عطّار؛ دیوان:۷۱)

۶۲۸۸۴. **عشقش دبّه کرده.** (همدانی)

۶۲۸۸۵. **عشق، عاقل می‌کند دیوانه را.** (نشاط اصفهانی، بهمنیاری)

۶۲۸۸۶. **عشق، عشق اوّل است.** (لری)

۶۲۸۸۷. **عشق فرقی نکند زشتی و زیبایی را.** (سرخوش، امثال‌موزون، فرهنگ‌نامه)

۶۲۸۸۸. **عشق کاری است که موقوف هدایت باشد.** (حافظ: ۱۰۸)

۶۲۸۸۹. **عشق کوه قاف را از جا کَنَد.** (صفایی، اویسی۸۱۵)

۶۲۸۹۰. **عشق گوید هرچه می‌خواهی بیان کن باک نیست.** (عمان سامانی)

۶۲۸۹۱. **عشق مانند مشک بو دارد.** (افغانی)

۶۲۸۹۲. **عشق مجاز، در ره معنی حقیقت است.** (خواجو: ۶۵۵)

۶۲۸۹۳. **عشق مردگان پاینده نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۱۷/۱)

۶۲۸۹۴. **عشق مشورت نمی‌شناسد.** (طوطی‌نامه)

۶۲۸۹۵. **عشق مفلس را سزد بی‌هیچ شک.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۳۸۸، دهخدا)

۶۲۸۹۶. **عشق ملامت است و ترک سلامت.** (طوطی‌نامه)

۶۲۸۹۷. **عشقم نه سرسری است که بتوان به در رود.** (تهرانی)

۶۲۸۹۸. **عشق می‌گیرد به خون کوه‌کن پرویز را.** (صائب: ۳۹، امثال‌موزون)

۶۲۸۹۹. **عشق نقش نگین است.** (سعدی؛ کلیات: ۵۴۸)

۶۲۹۰۰. **عشق نهفته پرده‌ی عزّت نمی‌دَرَد.** (حکیم شفایی، اویسی ۸۳۱)

۶۲۹۰۱. **عشق نیکو می‌شناسد مردِ کار خویش را.** (فرغانی؛ دیوان: ۵۶۷)

۶۲۹۰۲. **عشق و افلاس است در همسایگی.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۳۸۸، فرهنگ‌نامه)

۶۲۹۰۳. **عشق و پس التفات زی دگران.** (سنایی؛ حدیقه:۳۳۳، دهخدا)

۶۲۹۰۴. **عشق و پیری نسزد.** (جامی؛ واسطةالعقد)

۶۲۹۰۵. **عشق و توبه به هم موافق نیست.** (سنایی؛ دیوان: ۹۵)

۶۲۹۰۶. **عشق و جنون همسایه‌ی دیوار به دیوارند.** (شکورزاده)

۶۲۹۰۷. **عشق و درد و سرفه را نمی‌توان پنهان کرد.** (افغانی)

۶۲۹۰۸. **عشق و رشک از هم جا نمی‌ماند (جدا نمی‌شود).** (شکورزاده، دهخدا)

۶۲۹۰۹. **عشق و غم در آسمان پیوند الفت بسته‌اند.** (امیری‌فیروزکوهی، اویسی ۸۳۲)

۶۲۹۱۰. **عشق و مستوری نیامیزد به هم.** (سعدی؛ دیوان: ۴۹۹، بهمنیاری)

۶۲۹۱۱. **عشق و مشک پنهان نمی‌ماند.** (شکورزاده، خزینه، حییم، عوام، کوچه)

۶۲۹۱۲. **عشق و مشک را نتوان نهفتن.** (زلالی: ۸۰۰)

۶۲۹۱۳. **عشق و ناموس ای برادر راست نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۰۷/۳، دهخدا)

۶۲۹۱۴. **عشق‌هایی کز پی رنگی بوَد / عشق نبوَد عاقبت ننگی بوَد.** (مولوی؛ مثنوی: ۱/ ۲۰۵، شکورزاده، دهخدا، بهمنیاری)

۶۲۹۱۵. **عشق هر ساعت در آویزد به دامانی دگر.** (نظیری نیشابوری، امثال‌موزون)

۶۲۹۱۶. **عشق یکسان، ناز درویش و توانگر می‌کشد.** (صائب: ۱/ ۱۲)

۶۲۹۱۷. **عشقِ یک سره، مایه‌ی دردسر است.** (شکورزاده)

۶۲۹۱۸. **عشوه‌ی شتری، غمزه‌ی خرکی.** (شکورزاده)

۶۲۹۱۹. **عصا برگرفتن پیر، نشان سفر مرگ است.** (تکمله)

۶۲۹۲۰. **عصا را دادی دست کور، زد توی چشمت.** (شهربابکی)

۶۲۹۲۱. **عصا را که دست کور می‌دهی، می‌زند پشت پای خودت.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۶۲۹۲۲. **عصاکش پیر و کورست در سیر و سکون دائم.** (صائب: ۱۵۳۸، تکمله)

۶۲۹۲۳. **عصای پیر به‌جای پیر.** (دهخدا، خزینه، تاجیکی، افغانی)

۶۲۹۲۴. **عصای پیریم است.** (جیرفتی)

۶۲۹۲۵. **عصای حضرت خضر به آن خورده.** (عوام)

۶۲۹۲۶. **عصای خرس به او خورده.** (اصفهانی)

۶۲۹۲۷. **عصای کج، سایه‌ی کج.** (افغانی)

۶۲۹۲۸. **عصای کور می‌دزدند اهل عالم از خست.** (کلیم: ۳۰۷)

۶۲۹۲۹. **عصای موسی است.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد)

۶۲۹۳۰. **عصایی بهتر از صد شمع کافوری است اعمی را.** (صائب: ۲۱۶، امثال‌موزون، تکمله)

۶۲۹۳۱. **عصایی شنیدم (ی) که عوجی بکشت.** (سعدی؛ بوستان: ۹۷، فرهنگ‌نامه، دهخدا، شکورزاده)

۶۲۹۳۲. **عصایی که به سمرقند نهاده‌ای به خجند می‌خواهی؟** (حمیدالدین: ۱۱۴)

۶۲۹۳۳. **عصبانیت کُلُش‌مار*به باغچه‌ی سیر است.** (رامسری)

۶۲۹۳۴. **عصبانیت می‌آید به چشم خون می‌آید، عصبانیت که رفت آدم روسیاه می‌شود.** (آذری)

۶۲۹۳۵. **عصبانی شدی، آب بخور.** (آذری)

۶۲۹۳۶. **عصر پاره می‌کند آن‌چه صبح می‌دوزد.** (افغانی، اخگر، امثال‌موزون)

۶۲۹۳۷. **عصری بسنج، صباحی بگو.** (اوزی)

۶۲۹۳۸. **عصمت بی‌بی از بی‌چادری است.** (هبله‌رودی، خزینه، هزاره‌ای، کوچه)

۶۲۹۳۹. **عضوی که فاسد است سزایش بریدن است.** (اویسی: ۸۳۰)

۶۲۹۴۰. **عطا به زور چو خواهند از کسی، باج است.** (سلیم تهرانی: ۷۰، تکمله)

۶۲۹۴۱. **عطّارد باید که تاب نزدیکی آفتاب آورد.** (بهارعجم)

۶۲۹۴۲. **عطّارد مشتری باید متاع آسمانی را.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۱/۱، امثال‌موزون)

۶۲۹۴۳. **عطّاردی باید که تاب نزدیکی آفتاب آرد.** (خزینه)

۶۲۹۴۴. **عطّار مهره نداشت، یکی هم که داشت سوراخ نداشت.** (دلیجانی)

۶۲۹۴۵. **عطّار هرچه را در توبره‌ی خود دارد در توبره‌ی مردم می‌جوید.** (لری)

۶۲۹۴۶. **عطا کوه می‌خورد، سمام کوه می‌خوابد.** (گیلکی)
۶۲۹۴۷. **عطای او را به لقای او بخشیدم.** (سعدی؛ کلیات: ۶۸، هبله‌رودی، مثمر، شاهد، قمی)
۶۲۹۴۸. **عطای بزرگانِ ایران زمین/ دو تا بارک‌الله است یک آفرین.** (مشّاق کرمانی، شکورزاده، عوام، آذری، کوچه، بهمنیاری)
۶۲۹۴۹. **عطای بزرگان و ابر بهار / به‌جایی ببارد که ناید به کار.** (بهمنیاری، عوام، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده)
۶۲۹۵۰. **عطایش را به لقایش بخشیدم، ما را به خیر تو امید نیست شرّ مرسان.** (اصفهانی)
۶۲۹۵۱. **عطایش (عطایت) را به لقایش (لقایت) بخشیدم.** (سعدی، بهمنیاری، دهخدا، قمی، تهرانی، دهخدا، کاوش، تکمله، عوام، خزینه)
۶۲۹۵۲. **عطای کریمان بود غیر ممنون.** (سوزنی؛ دیوان: ۳۲۶، دهخدا)
۶۲۹۵۳. **عطای لئیمان کم از مرگ نیست.** (گنابادی، اویسی ۸۴۲)
۶۲۹۵۴. **عطر از عود آن‌گهی آید که بر آذر نهیم.** (سنایی؛ دیوان: ۴۰۴، شکورزاده، دهخدا)
۶۲۹۵۵. **عطر خوب خودش بو دارد، نمی‌خواهد تعریف کنی.** (کرمانجی)
۶۲۹۵۶. **عطر (مشک) آن است که خود ببوید نه آن‌که عطّار بگوید.** (سعدی؛ گلستان: ۱۸۰)
۶۲۹۵۷. **عطسه آن است که خود از غیب بیاید، نه این‌که تنباکو در دماغ کنی.** (لری)
۶۲۹۵۸. **عطسه، پیغام خداست.** (گیلکی)
۶۲۹۵۹. **عطسه خوبه از غیب بیاید، نه چوب کنی خون جایش بیاید.** (بی‌نشان)
۶۲۹۶۰. **عطسه، عطسه است، دهان درّه برای چیست؟** (لری)
۶۲۹۶۱. **عطسه، فرمان خداست.** (بختیاری)
۶۲۹۶۲. **عظامی و عصامی بس نیکو باشد ولکن عظامی به یک پشیز نیرزد.** (تاریخ بیهقی:۶۳۴)
۶۲۹۶۳. **عظمت کار، او را از پا درآورد.** (بویراحمدی)
۶۲۹۶۴. **عفّت خُصی* معتبر نبود.** (تکمله)
۶۲۹۶۵. **عفت زن، غیرت مرد.** (آذری)
۶۲۹۶۶. **عفتی کز ترس برخیزد سرافرازی ندارد / بی‌بی از بی‌چادری البته در منزل نشیند.** (فرهنگ‌نامه)
۶۲۹۶۷. **عف‌عف سگی به سگی رسد، لگد خری به خری خورد.** (افغانی)
۶۲۹۶۸. **عفو از آمرزگاران، وز گنه‌کاران گناه.** (قدسی مشهدی، تکمله)
۶۲۹۶۹. **عفو خدا بیشتر از جرم ماست.** (حافظ: ۴۱۵، شکورزاده)
۶۲۹۷۰. **عفو کردنِ ظالمان جور است بر مظلومان (درویشان).** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۱، شکورزاده، دهخدا، عوام)
۶۲۹۷۱. **عفو کن تا عفو یابی در جزا.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۵/۳)
۶۲۹۷۲. **عقاب سیاه پر نترسد ز بوم / دو مرد خراسان ز صد مرد روم.** (هزاره‌ای)
۶۲۹۷۳. **عقاب که کله‌پا شد، کلاغ هم نوکش می‌زند.** (کوچه)
۶۲۹۷۴. **عقابی زین صعب‌تر در راه نیست.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۷/۱)
۶۲۹۷۵. **عقب بمانی می‌گویند گیج است، جلو بیفتی می‌گویند ولدالزّناست.** (آذری)
۶۲۹۷۶. **عقب دختر خانه و اسب سواری صدها نفر می‌آید.** (افغانی)
۶۲۹۷۷. **عقب (دنبال) یک شپش تا مورچه‌خورت می‌رود.** (عوام، حییم)
۶۲۹۷۸. **عق بزنم از گلوم می‌آید بیرون.** (تهرانی)
۶۲۹۷۹. **عقب کلاه باد برده، دویدن کفش پاره کردن است.** (شکورزاده)
۶۲۹۸۰. **عقبه‌ای زین صعب‌تر، در راه نیست.** (مولوی؛ مثنوی:۱/ ۲۷)
۶۲۹۸۱. **عقد بسته، یخ بسته.** (سیرجانی)
۶۲۹۸۲. **عقد پسر عمو و دختر عمو را در آسمان (ها) بسته‌اند.** (شکورزاده، دهخدا، آذری، تهرانی، عوام، کوچه)
۶۲۹۸۳. **عِقد در گردن خر می‌بندد.** (تکمله)
۶۲۹۸۴. **عقده‌ی‌دده را سر به خالی می‌کند.** (تهرانی)
۶۲۹۸۵. **عقده‌ی‌دل را صدای گام‌ها می‌نشاند.** (هزاره‌ای)
۶۲۹۸۶. **عقده‌ی‌دل را گشایش جز به دست یار نیست.** (نظام وفا، اویسی)
۶۲۹۸۷. **عقده‌ی‌سخت است بر کیسه‌ی‌تهی.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۷/۳، دهخدا)
۶۲۹۸۸. **عقده‌ی‌غوره را سر کوره در می‌آورد.** (تهرانی)
۶۲۹۸۹. **عقرب از کج روشی بر سر خود نیش کشد (زند).** (اقدس شوشتری، امثال موزون)
۶۲۹۹۰. **عقرب اگر حیله نداشت، شب بیرون نمی‌آمد.** (لامردی)
۶۲۹۹۱. **عقرب برادر مار است.** (خوزستانی)
۶۲۹۹۲. **عقرب به پیشانی است.** (لارستانی)
۶۲۹۹۳. **عقرب به خدا قلی چه می‌کند؟** (نامه‌ی‌داستان)
۶۲۹۹۴. **عقرب به نزدیکان، آن چنان ستم نمی‌کند که خویشاوندان به همدیگر می‌کنند.** (آذری)
۶۲۹۹۵. **عقرب توی خانه‌ی‌ما افتاده.** (تهرانی)
۶۲۹۹۶. **عقرب در جیب دارد.** (خوزستانی)

۶۲۹۹۷. **عقرب زرد از دستش نمی‌افتد.** (سخن)
۶۲۹۹۸. **عقرب زیر حصیر (پلاس) است.** (رفسنجانی، یزدی، سیرجانی)
۶۲۹۹۹. **عقرب کاشان است، خودی و بیگانه نمی‌داند.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۳۰۰۰. **عقرب (کژدم) از خبث طبیعت بزند سنگ به نیش.** (سعدی؛ کلیات: ۴۹۰، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۶۳۰۰۱. **عقربم گو بزن، تو دست منه.** (سعدی:۴۵۷، بهمنیاری)
۶۳۰۰۲. **عقرب‌های کاشون به آدماشون رفته‌اند.** (تهرانی)
۶۳۰۰۳. **عقربه‌ی‌زمان به عقب بر نمی‌گردد.** (شکورزاده، آذری)
۶۳۰۰۴. **عق‌عقی بود که به کلاغی ریشخند می‌گرفت.** (سیستانی)
۶۳۰۰۵. **عقل آدم بلند قد تا قوزک پایش است.** (بختیاری، کردی)
۶۳۰۰۶. **عقل آدمِ دراز، پارسنگ می‌برد.** (قشقایی، آذری)
۶۳۰۰۷. **عقلِ آدمی‌زاد از پس (عقب) سرش می‌آید.** (کوچه، تهرانی، دهخدا، شکورزاده، عوام، قشقایی)
۶۳۰۰۸. **عقل آدمی‌زاد در چشم اوست.** (بختیاری، آذری)
۶۳۰۰۹. **عقل آدمی‌زاد روستایی از پس می‌آید (می‌رسد).** (کوچه)
۶۳۰۱۰. **عقل آموختن به احمق مانند انداختن سنگ در چاه عمیق است.** (ترکمنی)
۶۳۰۱۱. **عقل از جوان مخواه.** (بختیاری)
۶۳۰۱۲. **عقل از دختر مجوی و هوش از پیرزن.** (بختیاری)
۶۳۰۱۳. **عقل از سر می‌خیزد، طلا از سنگ.** (ترکمنی)
۶۳۰۱۴. **عقل از شهر، پند*از کلاته.** (بیرجندی)
۶۳۰۱۵. **عقل از عاقل به قهر خود برید.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۸۲۰/۴)
۶۳۰۱۶. **عقل از عقل جلوتر (پخته‌تر، برتر) می‌شود.** (آذری)
۶۳۰۱۷. **عقل است که تمییز کند نیک و بد از هم.** (ابن‌یمین: ۳۹۶)
۶۳۰۱۸. **عقل اکتسابی عقل نمی‌شود، آبِ ریخته چشمه.** (تالشی)
۶۳۰۱۹. **عقل اگر حرف بد هم به من بزند، من راضیم.** (بویراحمدی)
۶۳۰۲۰. **عقل القا شده، تمام می‌شود.** (هزاره‌ای)
۶۳۰۲۱. **عقل با جان عطیه‌ی‌احدی است.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۵۳)
۶۳۰۲۲. **عقل با ریش درمی‌آید.** (آذری)
۶۳۰۲۳. **عقل بازار ندارد.** (تاجیکی)
۶۳۰۲۴. **عقل با قد برابر نمی‌شود.** (تاجیکی)
۶۳۰۲۵. **عقل بالای عقل است.** (افغانی)
۶۳۰۲۶. **عقل باید که همه‌جای امامت باشد.** (ابن‌یمین: ۳۸۶)
۶۳۰۲۷. **عقل بچّه‌ی‌خام، کار غلام گم.** (افغانی)
۶۳۰۲۸. **عقل برای بچّه‌ی‌آدم خوب چیزی است.** (بهمنیاری)
۶۳۰۲۹. **عقل بر سر (کلّه) است نه به سال.** (افغانی، آذری)
۶۳۰۳۰. **عقل بر هیچ دل ستم نکند.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۰۱)
۶۳۰۳۱. **عقل به بزرگ و کوچک نیامده.** (آذری)
۶۳۰۳۲. **عقل به خود داری، آبرو به مردم.** (افغانی)
۶۳۰۳۳. **عقل به سن نیست، به فکر (سر، مغز) است.** (شیروانی، آذری، هزاره‌ای)
۶۳۰۳۴. **عقل به کوچکی و بزرگی نیست.** (دهخدا، تهرانی، رفسنجانی، عوام)
۶۳۰۳۵. **عقل به کوچکی و بزرگی نگاه نمی‌کند.** (شکورزاده)
۶۳۰۳۶. **عقل بیگانه است در ره عشق.** (حلاج؛ دیوان: ۲۳۴)
۶۳۰۳۷. **عقل پیر را، جوان ندارد.** (رامسری)
۶۳۰۳۸. **عقل پیری ز من، ایّام جوانی مطلب.** (صائب: ۲۲۵۵)
۶۳۰۳۹. **عقل پیری هنگام جوانی لازم است.** (مازندرانی)
۶۳۰۴۰. **عقل تاجیک پسان می‌آید.** (افغانی)
۶۳۰۴۱. **عقلت از عقل من کمتر، زورت از زور من بیشتر.** (اراکی)
۶۳۰۴۲. **عقلت باید یک وجب از سرت بلند باشد.** (افغانی)
۶۳۰۴۳. **عقلت در قدت.** (افغانی)
۶۳۰۴۴. **عقلت را عوض کن (برو).** (عوام، دهخدا)
۶۳۰۴۵. **عقلت سرک دارد.** (خوانساری)
۶۳۰۴۶. **عقل جای پنهانی است.** (کرمانی)
۶۳۰۴۷. **عقل جز راستی نفرموده است.** (سنایی: ۴۲۹)
۶۳۰۴۸. **عقل جزوی آفتش وهم است و ظن.** (مولوی؛ مثنوی: ۸۸/۲، دهخدا)
۶۳۰۴۹. **عقل جن به این کار نمی‌رسد.** (عوام)
۶۳۰۵۰. **عقل جن را دارد.** (سخن)
۶۳۰۵۱. **عقل جوان، عقل سگ است.** (ارومیه‌ای)
۶۳۰۵۲. **عقل چو آید به تو گوید چه کن.** (هبله‌رودی، مثمر، خزینه)
۶۳۰۵۳. **عقل چهل زن اندازه‌ی‌یک مرغ سیاه است.** (شکورزاده، آذری)
۶۳۰۵۴. **عقل چیز دگر و مدرسه چیز دگر است.** (امثال طبع هند، شکورزاده، امثال‌موزون، حییم، دهخدا، افغانی، عوام)
۶۳۰۵۵. **عقل حسن، آداب حسین.** (تاجیکی)
۶۳۰۵۶. **عقل خراسانی از پس می‌آید.** (مشهدی)
۶۳۰۵۷. **عقل خرید و فروش ندارد.** (تاجیکی)
۶۳۰۵۸. **عقل خودت را به دست مردم نده.** (ایلامی)

۶۳۰۵۹. **عقل خودت که این باشد وای به عقل بچّه‌هات.** (دهخدا، حییم، تهرانی، شکورزاده)

۶۳۰۶۰. **عقل دادن به بی‌عقل بی‌فایده‌است، یک‌بار گفتن برای عاقل کافی است.** (ترکمنی)

۶۳۰۶۱. **عقل‌دار گوشت می‌خورد، بی‌عقل بادنجان.** (شیرازی)

۶۳۰۶۲. **عقل در دست نفس چنان گرفتار است که مرد عاجز با زن گربز.** (سعدی؛ کلیات: ۱۳۵)

۶۳۰۶۳. **عقل در راهِ عشق دیوانه است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۸، شکورزاده)

۶۳۰۶۴. **عقل در کوی عشق نابیناست.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۰۰، شکورزاده)

۶۳۰۶۵. **عقل دروازه‌ی‌جهنّم است نه دالان بهشت.** (شکورزاده)

۶۳۰۶۶. **عقل دمساز زور بهتان نیست.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۰۲، امثال‌موزون)

۶۳۰۶۷. **عقل دَم مسیح را فرق کند ز دُم (بانگ) خر.** (مجیربیلقانی: ۱۱۸، دهخدا)

۶۳۰۶۸. **عقل دوراندیش بر ما راه روزی بسته‌است.** (صائب: ۳۵)

۶۳۰۶۹. **عقل دوست و جهل دشمن.** (تاجیکی)

۶۳۰۷۰. **عقل را از در بران گر عاشقی.** (شاه نعمت‌الله ولی)

۶۳۰۷۱. **عقل را اندازه‌ی‌فرهنگ می‌باید گرفت.** (سالک‌قزوینی: ۱۰۰، تکمله)

۶۳۰۷۲. **عقل را با عشق خوبان طاقت سرپنجه نیست.** (سعدی؛ کلیات: ۳۸۸، شکورزاده)

۶۳۰۷۳. **عقل را با عشق، دعوی باطل است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۴۴)

۶۳۰۷۴. **عقل را با عقل باری یار کن.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۶۷/۵)

۶۳۰۷۵. **عقل را پیرو لفظ نکنند.** (دهخدا)

۶۳۰۷۶. **عقل رسا قند خورد، عقل کوتاه فند.** (تاجیکی)

۶۳۰۷۷. **عقل روستایی از پس (عقب) می‌رسد (می‌آید).** (بهمنیاری، حییم، شکورزاده، دهخدا، عوام، هبله‌رودی)

۶۳۰۷۸. **عقل روستایی پسان.** (افغانی)

۶۳۰۷۹. **عقل ز بسیار خوری کم شود.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۵۸، شکورزاده)

۶۳۰۸۰. **عقل زن ناقص است.** (هزاره‌ای)

۶۳۰۸۱. **عقل زن و مرد ندارد.** (کلاردشتی)

۶۳۰۸۲. **عقل زینت است برای زن باوقار.** (خوزستانی)

۶۳۰۸۳. **عقل سادات را پیغمبر با خود به گور برد.** (آملی)

۶۳۰۸۴. **عقل سالم در بدن سالم است.** (شکورزاده، کوچه، تهرانی)

۶۳۰۸۵. **عقل سایه‌ی‌خداست.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۹۸)

۶۳۰۸۶. **عقل سختی دیدگان، شمشیر صیقل دیدن است.** (صائب: ۲۹۴۸)

۶۳۰۸۷. **عقل سویی می‌کشد احساس سویی می‌کشد.** (محمّد فتح محمّدی، فرهنگ‌نامه)

۶۳۰۸۸. **عقل سیاه تا چاشته.** (لارستانی)

۶۳۰۸۹. **عقلش از پس کلّه‌اش می‌آید.** (قمی)

۶۳۰۹۰. **عقلش به‌جایی نرسید.** (حییم)

۶۳۰۹۱. **عقلش به چشمش است.** (بهمنیاری، عوام، دهخدا، هزاره‌ای، آذری)

۶۳۰۹۲. **عقلش به دیو و فرشته دشت می‌رسد.** (آمره‌ای)

۶۳۰۹۳. **عقلش به کار خودش می‌رسد.** (آمره‌ای، عوام)

۶۳۰۹۴. **عقلش پارسنگ می‌برد (برمی‌دارد).** (حییم، کرمانی، عوام، بهمنیاری، آذری، سیرجانی، گیلکی، نامه‌ی‌داستان، قمی)

۶۳۰۹۵. **عقلش پس کله‌اش است.** (تهرانی، ایلامی)

۶۳۰۹۶. **عقلش در دامنش است، امّا بلند شود می‌افتد.** (کردی)

۶۳۰۹۷. **عقلش را دزدیده‌اند.** (آذری)

۶۳۰۹۸. **عقلش گرد است.** (بهمنیاری، کرمانی، عوام، دهخدا)

۶۳۰۹۹. **عقل طویل را نبود هیچ اعتبار.** (حافظ، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)

۶۳۱۰۰. **عقل، عاقبت‌بین است.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/ ۳۳۱)

۶۳۱۰۱. **عقل، عقل را قوّت دهد.** (شکورزاده)

۶۳۱۰۲. **عقل غلام پادبان*بعد از شام می‌درآید.** (تاجیکی)

۶۳۱۰۳. **عقل فلانی، بعداً می‌آید.** (تایبادی)

۶۳۱۰۴. **عقل قوّت گیرد از عقل دگر.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۲۷۷/۱، حییم، عوام، شکورزاده، تاجیکی)

۶۳۱۰۵. **عقل کابلی از پس می‌آید.** (افغانی)

۶۳۱۰۶. **عقل کامل می‌شود از سرد و گرم روزگار.** (صائب: ۳۵، فرهنگ‌نامه، تکمله، امثال‌موزون)

۶۳۱۰۷. **عقل کم، جان در عذاب.** (سنگسری)

۶۳۱۰۸. **عقل کوچکش اندازه‌ی‌کندویی است.** (کردی)

۶۳۱۰۹. **عقل که به چهل روز نیامد، به چهل سال هم نمی‌آید.** (شکورزاده، عوام)

۶۳۱۱۰. **عقل که کور شد از دیده‌ی‌بینا چه فایده.** (افغانی)

۶۳۱۱۱. **عقل که نیست (نداری، نبود) جان در عذاب است.** (دهخدا، شکورزاده، حییم، عوام، کوچه، تهرانی، بهمنیاری، بختیاری، ایلامی، آذری، سیستانی)

۶۳۱۱۲. **عقل گوید مرو که درمانی/ عشق گوید هر آن‌چه باداباد.** (تهرانی)

۶۳۱۱۳. **عقل لر بعداً می‌آید.** (بختیاری)

۶۳۱۱۴. **عقل لر در پشت اوست.** (لری)

۶۳۱۱۵. **عقل متکلّم از کلامش پیداست.** (شکورزاده)

۶۳۱۱۶. **عقلم توی سرم، پولم توی جیبم.** (تهرانی، آذری)
۶۳۱۱۷. **عقل مدرسه چیزی دیگر است.** (هبله‌رودی، خزینه)
۶۳۱۱۸. **عقل مرد بلند قامت دیر می‌جنبد.** (ترکمنی)
۶۳۱۱۹. **عقل مردم به چشمشان است.** (حییم، شکورزاده، کرمانی، دهخدا، عوام، تکمله، بیرجندی، سبزواری، خوزستانی)
۶۳۱۲۰. **عقل می‌گیرند و دولت می‌دهند.** (اویسی ۸۱۶)
۶۳۱۲۱. **عقل نباشد، کلّه کدوی خالی است.** (تاجیکی)
۶۳۱۲۲. **عقل نداری جان در عذاب.** (تاجیکی، افغانی)
۶۳۱۲۳. **عقل نداشته باش، همه چی داشته باش.** (تهرانی)
۶۳۱۲۴. **عقل نیست جان در عذاب است.** (عارف قزوینی)
۶۳۱۲۵. **عقل و آداب، حسن و حسین.** (تاجیکی)
۶۳۱۲۶. **عقل و دولت با هم یار است.** (افغانی)
۶۳۱۲۷. **عقل و دولت، ساعت سعدی نمودند اختیار.** (وحشی بافقی)
۶۳۱۲۸. **عقل و دولت قرین یکدگرند/هر که را عقل نیست دولت نیست.** (سعدی، بهمنیاری، حییم، عوام، دهخدا، شکورزاده، هزاره‌ای)
۶۳۱۲۹. **عقل و دولت، موافقت کردند.** (وحشی بافقی)
۶۳۱۳۰. **عقل و دین مأمور گردد چون هوا آمِر شود.** (منوچهری، دهخدا)
۶۳۱۳۱. **عقل و رأی و عزم و همّت، گنج توست.** (پروین‌اعتصامی)
۶۳۱۳۲. **عقل و عاقل را، قضا احمق کند.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/ ۲۲۱، بهمنیاری)
۶۳۱۳۳. **عقل و گهش قاطی هم شده.** (بهمنیاری، عوام، کرمانی، خرمی)
۶۳۱۳۴. **عقل و مال شریک هستند.** (بختیاری)
۶۳۱۳۵. **عقل و همّت را نمی‌دانم کدامین بهتر است / آن‌قدر دانم که همّت هرچه کرد از پیش کرد.** (دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۶۳۱۳۶. **عقل‌ها را سر هم گره زده‌اند.** (بهمنیاری)
۶۳۱۳۷. **عقل‌ها مر عقل را یاری دهد.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۰۴۳/۱، امثال‌موزون، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۶۳۱۳۸. **عقل هرچیز بِهْ از آدمی‌زاد است.** (شکورزاده، دهخدا، تهرانی، کوچه، عوام، سیرجانی، کرمانی)
۶۳۱۳۹. **عقل هرکسی در سرش است، امّا عقل نادان در چشمش است.** (قشقایی، آذری)
۶۳۱۴۰. **عقل هرگز خطا نیندیشد.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۰۲، شکورزاده)
۶۳۱۴۱. **عقل هفت ساله را، هفتاد ساله ندارد.** (هزاره‌ای)
۶۳۱۴۲. **عقل همه حیوان بیش از عقل آدمی‌زاد است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۳۱۴۳. **عقل یاد دادن به احمق مثل ریختن آب در بشکه‌ی بی‌ته است.** (گنبدکاووسی)
۶۳۱۴۴. **عقل یاد داده‌شده تا دم در است.** (کندلوسی)
۶۳۱۴۵. **عقل یار و یاور خوبی است.** (مازندرانی)
۶۳۱۴۶. **عقلی که به هفت سالگی نیاید به هفتاد سالگی هم نمی‌آید.** (شکورزاده، شیرازی)
۶۳۱۴۷. **عقیده، آزاد است.** (بهمنیاری، دهخدا، افغانی، عوام، کوچه)
۶۳۱۴۸. **عقیق در دهن تشنه کار آب کند.** (صائب: ۴۵۱، امثال‌موزون)
۶۳۱۴۹. **عقیق کنده‌ی‌نام دگر چه کار آید؟** (افضلی)
۶۳۱۵۰. **عقیق ما دل پرخونی از یمن دارد.** (صائب: ۱۸۰۰)
۶۳۱۵۱. **عکا*و مکّه را دیده.** (خوزستانی)
۶۳۱۵۲. **عکس در آب است تاستاده‌ای بیرون آب.** (بیدل: ۱۴۱، امثال‌موزون)
۶۳۱۵۳. **عکس را بیار، جنازه را تحویل بگیر.** (کوچه)
۶۳۱۵۴. **عکسش را بده، شکنبه‌اش را تحویل بگیر.** (تهرانی)
۶۳۱۵۵. **عکس کم نیست گر از آیینه آثاری هست.** (بیدل: ۱۶۹، امثال‌موزون)
۶۳۱۵۶. **عکس گل نظاره کن امّا مبو آیینه را.** (بیدل: ۱۳۰، امثال‌موزون)
۶۳۱۵۷. **عکس نان را تو قرص ماه می‌بیند.** (تهرانی)
۶۳۱۵۸. **عکه*به تکه نرسید.** (افغانی)
۶۳۱۵۹. **عکه رفت که رفتار کوک* کنه رفتار خود هم گم کرد.** (هراتی)
۶۳۱۶۰. **عکه‌ی خوش‌خبر، نول تو پر شکر.** (هراتی)
۶۳۱۶۱. **عکه‌ی خوش‌خبر واری، یک گپه چهل گپ می‌کنه.** (افغانی)
۶۳۱۶۲. **علاج از دست رفته‌است.** (آذری)
۶۳۱۶۳. **علاج از دست نادان زهر گردد.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۰۷، بهمنیاری)
۶۳۱۶۴. **علاج اهل هر شهری جداست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱/۱)
۶۳۱۶۵. **علاج بکن کز دلم خون نیاید.** (عوام)
۶۳۱۶۶. **علاج بیل ناشور راه سرچاه*.** (بیرجندی)
۶۳۱۶۷. **علاج تلخی (سختی) ایّام، صبر تند می‌خواهد.** (بیدل، افغانی)
۶۳۱۶۸. **علاج خر رموک (رمنده) دالان تاریک است.** (شیرازی)
۶۳۱۶۹. **علاج خر کند چوب دو مُشتی.** (شهربابکی)
۶۳۱۷۰. **علاج خصم زبردست، جز مدارا نیست.** (صائب: ۸۸۳ تکمله)
۶۳۱۷۱. **علاج درد دندان، کندن است.** (عوام، شکورزاده)
۶۳۱۷۲. **علاج درد دندان کندن است و محرم مادر هم دختر است.** (لنجانی)

۶۳۱۷۳. **علاجِ دردِ مرا آسمان چه می‌داند.** (سلیم؛ دیوان: ۱۷۹)

۶۳۱۷۴. **علاجِ دردِ مرا هیچ‌کس نمی‌داند.** (صائب: ۳۹۸)

۶۳۱۷۵. **علاجِ دشمنِ غالب، فکندنِ سپر است.** (صائب: ۲۱۲)

۶۳۱۷۶. **علاج دل سیهی از وضو نمی‌آید.** (فقیر، امثال‌موزون)

۶۳۱۷۷. **علاج دوستم کردم، علاج دشمنم کردم، علاج دوست دشمنم نتوانستم.** (سیرجانی)

۶۳۱۷۸. **علاج رنج تغافل، دو روز پرهیز است.** (وحشی بافقی؛ دیوان: ۱۸، تکمله)

۶۳۱۷۹. **علاج سر سگ را سگ دیگری می‌کند.** (عوام)

۶۳۱۸۰. **علاج فاسد به افسد کردن از بی‌علاجی است.** (بهمنیاری)

۶۳۱۸۱. **علاج فاسد به افسد محال است.** (دهخدا، شکورزاده)

۶۳۱۸۲. **علاج فاسد را به افسد می‌کند.** (عوام)

۶۳۱۸۳. **علاج کژدم زده، کشته‌ی کژدم بود.** (منوچهری؛ دیوان: ۱۷۷، دهخدا، عوام)

۶۳۱۸۴. **علاج مردم دیوانه نیست ز زنجیر.** (سرخوش تفرشی، شکورزاده)

۶۳۱۸۵. **علاج واقعه پیش (قبل) از واقعه (وقوع) باید کرد.** (سعدی؛ کلیات: ۸۶۲ بهمنیاری، تاجیکی، دهخدا، عوام، هبله‌رودی، خزینه، امثال‌موزون، شیرازی، کوچه)

۶۳۱۸۶. **علاج همسایه، یک دانه نان است.** (قمی)

۶۳۱۸۷. **علاج همه چیز می‌شود الا زن نانجیب.** (شوشتری)

۶۳۱۸۸. **علاجی بکن کز دلم خون نبارد/ سرشک از رُخم پاک کردن چه حاصل.** (میر والهی قمی، شکورزاده، کوچه، دهخدا، بهمنیاری، مشهدی، سهیلی)

۶۳۱۸۹. **علاجی نیست خصم پوچ گو را غیر خاموشی.** (نجیب کاشانی، شکورزاده)

۶۳۱۹۰. **علاف بی‌کار خایه‌اش را قپّان می‌کند.** (کوچه)

۶۳۱۹۱. **علاّف گیر شد.** (سمنانی)

۶۳۱۹۲. **علامت ک..ن دادن است.** (نامه‌ی‌داستان، شاهد)

۶۳۱۹۳. **علاّمه آن بود که زرش بیشتر بود.** (کلیم؛ دیوان: ۱۹۷)

۶۳۱۹۴. **علّت برود، عادت نرود.** (دهخدا، شکورزاده، خزینه، نامه‌ی‌داستان، عوام، تاجیکی، حییم)

۶۳۱۹۵. **علت پوشیده مدار از طبیب.** (ناصرخسرو؛ دیوان: ۲۱۴، دهخدا)

۶۳۱۹۶. **علّت دور می‌شود، عادت نی.** (افغانی)

۶۳۱۹۷. **علّت رقیق بودن آش، کم بودن حبوبات است.** (آذری)

۶۳۱۹۸. **علت عاشق ز علت‌ها جداست / عشق اصطرلاب اسرار خداست.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۱۰/۱، دهخدا)

۶۳۱۹۹. **علف از دو برگی پیداست.** (بختیاری)

۶۳۲۰۰. **علف از روی ریشه‌ی‌خودش سبز می‌شود.** (لری)

۶۳۲۰۱. **علف از ریشه خور او می‌خوره.** (مراتی)

۶۳۲۰۲. **علف باید به دهان بُزی (گاو) شیرین (خوش) بیاید.** (شکورزاده، تهرانی، کوچه، بختیاری، بهمنیاری، حییم، رفسنجانی، کرمانی)

۶۳۲۰۳. **علف بچّه‌ی خاصه‌ی‌زمین است.** (بیرجندی)

۶۳۲۰۴. **علف بدی است اسفناج.** (بهمنیاری، مازندرانی، حییم)

۶۳۲۰۵. **علف بدی نیست اسفناج.** (دهخدا، حییم)

۶۳۲۰۶. **علف بر سر ریشه‌اش می‌روید.** (الیکایی)

۶۳۲۰۷. **علف بوزده دم درِ خانه است.** (گیلکی)

۶۳۲۰۸. **علف به دهان بزی شیرین می‌آید.** (دهخدا، شکورزاده، عوام، بهمنیاری)

۶۳۲۰۹. **علف به دهان گاو خوش‌مزه باشد.** (لری)

۶۳۲۱۰. **علف به دهن برّه شیرین است.** (بهمنیاری)

۶۳۲۱۱. **علف پای پنجره بویناک است.** (تالشی)

۶۳۲۱۲. **علف پهلوی در چوبی خانه، هرز است.** (آملی)

۶۳۲۱۳. **علفِ جلو آغلْ، تلخ است.** (کوچه)

۶۳۲۱۴. **علف جلوی خانه بدبو است.** (اوزی)

۶۳۲۱۵. **علف خرس نیست.** (بهمنیاری، دهخدا)

۶۳۲۱۶. **علف خشک دنبال رمه می‌جویی؟** (بختیاری)

۶۳۲۱۷. **علف‌خواری کنی و خر سواری / پس آن‌گه نُزلِ عیسی چشم داری.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۱۰)

۶۳۲۱۸. **علف خودت را بکنی بهتر از چوپانی کردن برای مردم است.** (لری)

۶۳۲۱۹. **علف در خانه‌ی‌ساحره.** (فسایی)

۶۳۲۲۰. **علفِ درِ (دم) آغل تلخ است.** (شکورزاده، دهخدا، عوام، بهمنیاری، یزدی)

۶۳۲۲۱. **علف در دهان گاو خوش باشد.** (دیلمی)

۶۳۲۲۲. **علف دم پلّه، بو زده‌است.** (کندلوسی)

۶۳۲۲۳. **علف را در جای چراگاه گلّه جست‌وجو می‌کنی.** (بویراحمدی)

۶۳۲۲۴. **علف را می‌برند پیش سگ و گوشت را می‌برند پیش اسب.** (رامسری)

۶۳۲۲۵. **علف روی سنگ سبز نمی‌شود، تقصیر باران چیست؟** (بختیاری)

۶۳۲۲۶. **علف روی کنده‌ی‌خود می‌روید.** (اردبیلی)

۶۳۲۲۷. **علف زیر پله بو می‌دهد.** (مازندرانی)

۶۳۲۲۸. **علف زیر درگاهی بی‌ارزش است.** (رامسری)

۶۳۲۲۹. **علف سر راه بزرگ نمی‌شود.** (هزاره‌ای)

۶۳۲۳۰. **علف سر (روی) ریشه‌اش سبز می‌کند (می‌شود).** (نهاوندی، بختیاری، زرقانی، دماوندی، دیلمی، رامهرمزی، عوام، آذری)

۶۳۲۳۱. **علف کوه را برّه و غذای خانه را بچّه می‌خورد.** (کلاردشتی، رامسری)

۶۳۲۳۲. **علف گاهی روی جادّه می‌روید، گاهی زیر جادّه.** (میانه‌ای)
۶۳۲۳۳. **علف‌های مرا وقتی گوساله بوده، خورده.** (بختیاری)
۶۳۲۳۴. **علف هرزه، زود رشد می‌کند.** (شکورزاده)
۶۳۲۳۵. **علف هرزه غلّه را خورد.** (لری)
۶۳۲۳۶. **علف هرزه‌ی کناره‌ی گودال است.** (مازندرانی)
۶۳۲۳۷. **علف یونجه نیست که سالی هفت درو بدهد.** (بهمنیاری، خرمی)
۶۳۲۳۸. **علم آمد فراوان، عمر کوتاه.** (جامی، دهخدا)
۶۳۲۳۹. **علما راست رتبتی در جاه / که نگردد به روزگار تباه.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۳۵، دهخدا)
۶۳۲۴۰. **علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن.** (سعدی، شکورزاده، دهخدا، افغانی، عوام)
۶۳۲۴۱. **علم اگر بر سر زند ماری بود / علم اگر در دل زند یاری بود.** (افغانی)
۶۳۲۴۲. **علم اگر خواهی با مردم عالِم بنشین / گل چو گل گردد خوشبو چو به گل شد همبر.** (ایرج‌میرزا: ۲۲)
۶۳۲۴۳. **علم باید در سینه‌ی آدم باشد نه در زبان.** (رامسری)
۶۳۲۴۴. **عَلَم بر کوه باشد، باشکوه‌تر از آن نماید که در صحرا.** (تکمله)
۶۳۲۴۵. **علم به ارزانی و ناارزانی بباید داد که علم خویشتن‌دارتر از آن است که با ارزانیان قرار کند.** (زین الاخبار، دهخدا)
۶۳۲۴۶. **علم بهر کمال باید خواند / نه به سودای مال باید خواند.** (اوحدی مراغه‌ای، شکورزاده)
۶۳۲۴۷. **علم به هرچیز به از جهل به آن است.** (عوام)
۶۳۲۴۸. **علم بیاموز و عمل پیشه کن.** (هبله‌رودی، بهمنیاری)
۶۳۲۴۹. **علمِ بی‌بحث و مالِ بی‌تجارت و ملکِ بی‌سیاست را بقایی نباشد.** (سعدی؛ گلستان:۱۷۰، دهخدا، شکورزاده، افغانی، شکورزاده، عوام)
۶۳۲۵۰. **علم بی‌حلم، شمع بی‌نور است.** (سنایی؛ حدیقه: ۷۳، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۳۲۵۱. **علم بی‌درد، سنگ در کوره است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۱)
۶۳۲۵۲. **علم بی‌عقل دیوانگی است و عمل بی‌علم بیگانگی.** (افغانی)
۶۳۲۵۳. **علم بی‌عمل درخت بی‌ثمر (بر) است.** (سعدی؛ گلستان:۱۸۳، شکورزاده)
۶۳۲۵۴. **علم بی‌عمل نیش بی‌نوش.** (افغانی)
۶۳۲۵۵. **علم تاج است و مال غُل گردن.** (خواجه‌عبدالله‌انصاری، شکورزاده، کوچه، دهخدا، افغانی، عوام)
۶۳۲۵۶. **علم تقسیم را از که باید آموخت، از کلّه‌ی گرگِ عبرت‌آموز.** (کوچه)
۶۳۲۵۷. **علم چراغ تابان است.** (افغانی)
۶۳۲۵۸. **علم چندان که بیشتر خوانی / چون عمل در تو نیست نادانی.** (سعدی؛ گلستان: ۱۷۰، دهخدا، عوام)
۶۳۲۵۹. **علم چو آید به تو گوید چه کن.** (بهمنیاری)
۶۳۲۶۰. **علم چون حاصل کنی، آن‌گه عمل خالص شود.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، دهخدا، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، افغانی)
۶۳۲۶۱. **علم چون زغال بید است پف کنی تازه می‌شود ورنه خاکستر می‌شود.** (افغانی)
۶۳۲۶۲. **علم چون سرنگون شد، جرأت لشکر نمی‌ماند.** (صائب: ۱۵۳۵، امثال‌موزون، تکمله)
۶۳۲۶۳. **علم‌خوان، همچو علم‌دان نبود.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۲۲)
۶۳۲۶۴. **عَلَم‌دار بیا خونم، زن بچّه‌دار نیا خونم.** (بوشهری)
۶۳۲۶۵. **علم دانستن بود، گفتار نی.** (سادات، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۳۲۶۶. **علم در جلد خویش باید نه که در جلد میش.** (مشمر)
۶۳۲۶۷. **علم درخردی نقش بر سنگ.** (تاجیکی)
۶۳۲۶۸. **علم در سینه باید نه در سفینه.** (امثال طبع هند، شکورزاده، خزینه، دهخدا)
۶۳۲۶۹. **علمْ دل را به‌جای جان باشد.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۳۳۰، شکورزاده)
۶۳۲۷۰. **علم دین بُوَد، دانستن راه.** (عطّار)
۶۳۲۷۱. **علم را خازن عمل کردند/ مشکلِ کائنات حل کردند.** (نظامی؛ هفت‌پیکر:۵۰)
۶۳۲۷۲. **علمِ رسمی، سر به سر قیل است و قال.** (شیخ بهایی؛ کلیات، نان و حلوا: ۴، دهخدا)
۶۳۲۷۳. **علم زوال ناپذیر است.** (افغانی)
۶۳۲۷۴. **علم سرمایه‌ی هستی است، نه گنج زر و مال.** (پروین‌اعتصامی: ۲۷)
۶۳۲۷۵. **علم شیء به از جهل شیء.** (خزینه)
۶۳۲۷۶. **علم شی از جهل شی اولی بود.** (افغانی)
۶۳۲۷۷. **علمِ عشق در دفتر نیست.** (حلاج؛ دیوان: ۳۱)
۶۳۲۷۸. **علم عندالله، مقصدهای ماست.** (مولوی؛ مثنوی: ۳/ ۱۶۶)
۶۳۲۷۹. **عِلْم عیسی را از موسی گرفت.** (تاجیکی)
۶۳۲۸۰. **علم غیب خاصه‌ی خداست.** (خزینه)
۶۳۲۸۱. **علم غیبی کس نمی‌داند به جز پروردگار.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۶۳۲۸۲. **علم قوّت روح است و کسب نیروی بدن.** (افغانی)

۶۳۲۸۳. **علم کاری را نداشته باشی، عملت هیچ است.** (ترکمنی)

۶۳۲۸۴. **علم کز تو، تو را نبستاند / جهل از آن علم به بود صد بار.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۰۰، بهمنیاری)

۶۳۲۸۵. **علم گرفتن، چاه را با سوزن کافتن برابر است.** (تاجیکی)

۶۳۲۸۶. **علم، مرغ وحشی است.** (دهخدا، خزینه، هبله‌رودی)

۶۳۲۸۷. **علمِ نجوم قیافه‌ی روزگار است.** (خزینه)

۶۳۲۸۸. **علم نور است و جهل تاریکی.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۳۴، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)

۶۳۲۸۹. **علم و ادب به هر گدا نداده‌اند (ندهند).** (خزینه، هبله‌رودی، مثمر)

۶۳۲۹۰. **علم و حکمت کمالِ انسان است.** (سنایی؛ حدیقه: ۳۷۸)

۶۳۲۹۱. **علم و عقل و دانش و دین در درون جامه نیست / در کلاه مولوی و فینه و عمامه نیست / در حقیقت آدم از علم و عمل علامه است / ورنه شخص از رخت کوتاه و بلند علامه نیست.** (مشهدی)

۶۳۲۹۲. **عَلَمْ و عَلَمْ، درد و ورم، از این نبود نوک عَلَمْ.** (شکورزاده)

۶۳۲۹۳. **علم و فن آب اماله‌ای نیست که اماله‌ی کسی کنند.** (تهرانی)

۶۳۲۹۴. **علم و مال و منصب و جاه و قِران / فتنه آرد در کف بدگوهران.** (مولوی؛ مثنوی: ۲/۳۶۳)

۶۳۲۹۵. **علم هرچیز بهتر از جهل است.** (ملک‌الشعرابهار)

۶۳۲۹۶. **علم هم گوهر است هم تاج سر.** (ترکمنی)

۶۳۲۹۷. **عِلم همه‌ی عیب‌ها بپوشاند.** (تکمله)

۶۳۲۹۸. **علمی که ره به حق ننماید ضلالت (جهالت) است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۳۵، شکورزاده، بهمنیاری، شکورزاده)

۶۳۲۹۹. **علی آب بیار نیست.** (شهربابکی)

۶۳۳۰۰. **علی‌اصغر به زبان آمده (زبان مرا واکرده).** (دهخدا)

۶۳۳۰۱. **علی‌الصباح نشابور و خفتن بغداد.** (دهخدا، شکورزاده، تهرانی)

۶۳۳۰۲. **علی‌او و نیم‌وقه گوشت.** (زرقانی)

۶۳۳۰۳. **علی بکوب همان است که دیدی.** (کوچه، دهخدا)

۶۳۳۰۴. **علی بماند و حوضش، با آن قبای سوزش*.** (دماوندی)

۶۳۳۰۵. **علی بهانه‌ای، بهانه نداشت، الاغش آمد، دُم نداشت.** (آمره‌ای)

۶۳۳۰۶. **علی بهانه‌گیر.** (دهخدا، قمی)

۶۳۳۰۷. **علی به راه خود، ولی به راه خود.** (آذری)

۶۳۳۰۸. **علی پیوند تقی دارد.** (زفره‌ای)

۶۳۳۰۹. **علی جانم، داری شیهون*می کنی.** (لری)

۶۳۳۱۰. **علی جعفر گوزش ماده تاریخ (مبدأ تاریخ) شده.** (سخن)

۶۳۳۱۱. **علی حسن و این‌جور ماهی؟** (سیستانی)

۶۳۳۱۲. **علی خان به خودت بخوان.** (شاهرودی)

۶۳۳۱۳. **علی خودش دیوانه بود، جفتی هم برایش پیدا شد.** (کردی کرمانشانی)

۶۳۳۱۴. **علی خون دیده.** (بیرجندی)

۶۳۳۱۵. **علی دیوانه، ولی دیوانه، مرده‌شور برده‌ها تمام دیوانه.** (قشقایی)

۶۳۳۱۶. **علی را به تاریکی دیده‌ای.** (کوچه)

۶۳۳۱۷. **علی را قدر پیغمبر شناسد / که هرکس خویش خود بهتر شناسد.** (اصفهانی، عوام)

۶۳۳۱۸. **علی‌رضا، پشت کاریزا، خیارکا را دزدیدی، بگو یا امام رضا.** (بیرجندی)

۶۳۳۱۹. **علی‌شاه است، بیلش در زمین مردم فرو می‌رود.** (ده‌آباد کاشان)

۶۳۳۲۰. **علی شغال ترس.** (سیستانی)

۶۳۳۲۱. **علی (ع) دل محنت‌زده را یار نمی‌شود.** (سوادکوهی)

۶۳۳۲۲. **علی (ع) یار مغضوب خدا نمی‌شود.** (مازندرانی)

۶۳۳۲۳. **علی غصّه‌خور را گفتند: «امروز دیگر غصّه‌ی چی را می‌خوری؟» گفت: «غصّه‌ی زن مش رمضان را که دو تا پستان بیشتر ندارد، سه قلو زاییده.»** (تهرانی)

۶۳۳۲۴. **علیک‌السّلام، سرت تو کُلام، چی آوردی برام؟** (شکورزاده)

۶۳۳۲۵. **علی گذارده، ولی چپانیده.** (شوشتری)

۶۳۳۲۶. **علیلش کردند امّا ذلیلش نکردند.** (سخن)

۶۳۳۲۷. **علی ماندگار است.** (آملی)

۶۳۳۲۸. **علی ماند (می‌ماند) و حوضش.** (بهمنیاری، تهرانی، دهخدا، عوام، کاوش، هبله‌رودی، حبیم، شکورزاده)

۶۳۳۲۹. **علی ماند و حوضش، قلندرها به دورش.** (افغانی)

۶۳۳۳۰. **علی ماند و حوضش، گلیم سرخ و سوزش.** (جیرفتی)

۶۳۳۳۱. **علی مانده و حوضش، کچل مانده و جوزش.** (بیرجندی)

۶۳۳۳۲. **علی مانده و حوضش، کرّه‌خر سوزش.** (هراتی)

۶۳۳۳۳. **علی میره خودش بزرگ مردم است، بزرگی هم برای خودش می‌گیرد.** (لکی)

۶۳۳۳۴. **علی و اُلی و نوشاقُلی، فاطمه‌ی گوزو و خیری کلّه‌پز.** (زرقانی)

۶۳۳۳۵. **علی و حوضش، نیم تنه‌ی‌سوزش.** (شهربابکی)
۶۳۳۳۶. **عمارت چون نشست خود نماید، بی‌خطر باشد.** (صائب: ۱۴۹۹)
۶۳۳۳۷. **عمارت، غارت.** (تاجیکی)
۶۳۳۳۸. **عمارت فضول ساختن، حکمش خراب کردن است.** (شهربابکی)
۶۳۳۳۹. **عمامه گذاشت (نهاد) تا کله بردارد.** (دهخدا، بهمنیاری)
۶۳۳۴۰. **عم جدا، کیسه جدا.** (دهخدا)
۶۳۳۴۱. **عمر آسان گذارد مردم آسان‌گذار.** (سنایی؛ دیوان:۱۹۰)
۶۳۳۴۲. **عمر ارچه به افسوس برون می‌رود از دست.** (خواجو؛ دیوان: ۳۹۶)
۶۳۳۴۳. **عمر از شب زنده‌داری‌ها دوچندان می‌شود.** (آرزو، امثال‌موزون)
۶۳۳۴۴. **عمر از غیرتش رفت توی جهنّم.** (ورامینی)
۶۳۳۴۵. **عُمَر است، الف و نون عثمان را هم دزدیده.** (شکورزاده)
۶۳۳۴۶. **عمر است که هم‌چو باد می‌گذرد.** (هبله‌رودی)
۶۳۳۴۷. **عمر اگر باشد، فلک خواهد به فکر ما فتاد.** (صائب: ۱۱۴۲)
۶۳۳۴۸. **عمر اگرچه دراز بکشد، آخر به نهایت رسد.** (شکورزاده)
۶۳۳۴۹. **عمر اگرچه عزیز است نمی‌ماند.** (سلمان‌ساوجی: ۱۵۴)
۶۳۳۵۰. **عمر اگر خوش گذرد زندگی نوح کم است / ور به ناخوش گذرد نیم نفس بسیار است.** (حسن بیگ رفیع قزوینی، دهخدا، سیدای نسفی، شکورزاده، بیرجندی)
۶۳۳۵۱. **عمر اگر هزار سال است، آخر مرگ است.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، افغانی، عوام، آذری)
۶۳۳۵۲. **عمر اگر هزار سال است اگر یک روز، که آخر مرگست.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۳۳۵۳. **عمر اندک به راحت بهتر که زندگانی بسیار به زحمت.** (افغانی)
۶۳۳۵۴. **عمر اندک در امن و راحت و فراغ بهتر که زندگانی بسیار در خوف و خشیت.** (کلیله‌ودمنه، عوام)
۶۳۳۵۵. **عمر انسان، رفیق راه انسان است.** (افغانی)
۶۳۳۵۶. **عمر اهل دولت از احسان دو چندان می‌شود.** (صائب: ۳۴۶۰)
۶۳۳۵۷. **عمر بر باد پیِ روزی ننهاده مده.** (اهلی؛ کلیات: ۳۷۱)
۶۳۳۵۸. **عمر برف است و آفتاب تموز / اندکی مانده خواجه غره هنوز.** (سعدی؛ گلستان: ۵۲، هبله‌رودی، بهمنیاری، حییم، نامه‌ی‌داستان، افغانی)
۶۳۳۵۹. **عُمَر بگویم، گیرم؛ علی بگویم، گیرم.** (سخن)
۶۳۳۶۰. **عمر به خوشنودی دل‌ها گذار / تا ز تو خشنود شود کردگار (روزگار).** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۲، شکورزاده)
۶۳۳۶۱. **عُمر به مصلحت روزگار، ریشش را به ک..ن خر کرد و درآورد و شست.** (خوانساری)
۶۳۳۶۲. **عمر به مویی بسته‌است.** (سخن)
۶۳۳۶۳. **عمر بی‌نفس پیدا می‌شود.** (افغانی)
۶۳۳۶۴. **عمر بی‌وفاست، بی‌حیا هم هست.** (شهربابکی)
۶۳۳۶۵. **عمرت دراز باد تا ایّام مشتری/ ما از تو بر خوریم و تو از عمر برخوری.** (افغانی)
۶۳۳۶۶. **عمرت دراز باد که این هم غنیمت است.** (افغانی)
۶۳۳۶۷. **عمر جاویدان او یک آب خوردن بیش نیست.** (صائب: ۱۶۴۲)
۶۳۳۶۸. **عمر جاویدان نگردد جمع با فرماندهی / آب خضر از جام اسکندر کشیدن مشکل است.** (صائب: ۵۲۷، تکمله)
۶۳۳۶۹. **عمر جز یک زمان نبایستی.** (مجیربیلقانی)
۶۳۳۷۰. **عمر خود را صرف لایعنی* مکن.** (هبله‌رودی، بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان)
۶۳۳۷۱. **عمر خود کوتاه کرد از خنده‌ی‌بسیار، گل.** (صائب: ۲۵۲۴)
۶۳۳۷۲. **عمر دراز برای تجربه خوب است.** (مثمر، دهخدا، هبله‌رودی، خزینه)
۶۳۳۷۳. **عُمَر در امانت خیانت نکرد، تو چرا خیانت می‌کنی؟** (آملی، شکورزاده)
۶۳۳۷۴. **عمر دوباره به کسی نداده‌اند (ندهند، نمی‌دهند).** (عوام، دهخدا، هبله‌رودی، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری)
۶۳۳۷۵. **عمر دوباره ذکر خداست.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۳۳۷۶. **عمر دوباره را خدا می‌دهد.** (بختیاری)
۶۳۳۷۷. **عمر دوباره نداده‌اند کسی را.** (فرخی: ۴۱۱، امثال‌موزون، شکورزاده، تکمله، حییم)
۶۳۳۷۸. **عمر دوباره یافته‌است.** (هبله‌رودی)
۶۳۳۷۹. **عمر دو بایست در این روزگار.** (بهمنیاری، فرهنگ‌نامه)
۶۳۳۸۰. **عمر دو روزه (عزیز) قابل سوز و گداز نیست.** (آصف قمی، تکمله)
۶۳۳۸۱. **عمر دو صد نشده از صد دو نشده.** (افغانی)
۶۳۳۸۲. **عمر دیوانه چهل روز است.** (آذری)
۶۳۳۸۳. **عمر را در موسم پیری شتاب دیگرست.** (صائب: ۵۰۰، تکمله)
۶۳۳۸۴. **عمر رفته بر نمی‌گردد (نتوان یافت).** (خیام؛ رباعیات: ۷۷، بهمنیاری)

۶۳۳۸۵. **عمر روز بد کم است.** (آذری)
۶۳۳۸۶. **عمر روز برفی کم می‌شود.** (آذری)
۶۳۳۸۷. **عمر روزگار بد طولانی نیست.** (قشقایی)
۶۳۳۸۸. **عمرِ روزهای سیاه کوتاه است.** (شکورزاده)
۶۳۳۸۹. **عمر زاغ از بهر سرگین خوردن است.** (مولوی؛ مثنوی: ۷۷۷/۳، امثال‌موزون، دهخدا)
۶۳۳۹۰. **عمر سرمایه‌ای است نامعلوم.** (انوری: ۵۰۶)
۶۳۳۹۱. **عمر سفر بود غالباً کوتاه.** (قاآنی)
۶۳۳۹۲. **عمر سفر کوتاه است.** (دهخدا، خزینه، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، افغانی)
۶۳۳۹۳. **عمرش آفتاب سر کوه (دیوار) است.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، مشمر، بهمنیاری)
۶۳۳۹۴. **عمرش از نو نوشته‌شده.** (کردی)
۶۳۳۹۵. **عمرش به سر دیوار رسید.** (سخن)
۶۳۳۹۶. **عمرش را به شما بخشید (داد).** (هزاره‌ای، حییم، نامه‌ی‌داستان، افغانی)
۶۳۳۹۷. **عمرش، عمر حضرت خضر (ع) است.** (لری)
۶۳۳۹۸. **عمرش وفا نکرد.** (حییم)
۶۳۳۹۹. **عمر ضایع است جز سرّ عشق هرچه بگویی بطالت است.** (سعدی؛ کلیات: ۳۳۵)
۶۳۴۰۰. **عمر ضایع مکن ای جان که جهان می‌گذرد.** (سعدی؛ کلیات: ۳۹۶، شکورزاده، دهخدا)
۶۳۴۰۱. **عمر، عرضش خوب است نه طولش.** (ابریشمی)
۶۳۴۰۲. **عمر عزیز بود که غافل گذشت و رفت.** (دهقان اصفهانی، شکورزاده)
۶۳۴۰۳. **عمرِ عزیز بین که به غفلت چسان گذشت.** (سنایی، شکورزاده)
۶۳۴۰۴. **عمر عزیز من همه بر باد می‌رود.** (اهلی؛ کلیات: ۱۷۶)
۶۳۴۰۵. **عمر کرده نمی‌داند، سفر کرده می‌داند.** (ترکمنی، آذری)
۶۳۴۰۶. **عمر کژکژک*چهل روز است.** (کرمانجی)
۶۳۴۰۷. **عمر کلاه نو نزد صاحبش هفت روز است.** (آملی)
۶۳۴۰۸. **عمر کوته بین و امید دراز.** (تکمله)
۶۳۴۰۹. **عمر کوته‌تر از آن است که غم باید خورد.** (صائب: ۷۹۶)
۶۳۴۱۰. **عمر که بی‌یاد دوست می‌گذرد عمر نیست.** (ابن حسام: ع۳۴۸)
۶۳۴۱۱. **عمر که زیاد شد اتّفاقات و کار زیاد می‌بینی.** (کرمانجی)
۶۳۴۱۲. **عمر گذشته را همه‌کس یاد می‌کند.** (ادایی سمرقندی، تکمله)
۶۳۴۱۳. **عمر گران‌مایه در این صرف شد / تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا.** (سعدی؛ گلستان: ۸۳)
۶۳۴۱۴. **عمرِ گُل کوتاه است.** (شکورزاده، هزاره‌ای)
۶۳۴۱۵. **عمر گیلاس و کاکل ذرّت.** (همدانی)
۶۳۴۱۶. **عمر لک‌لک با لاخ‌لاخو سپری شود.** (آذری)
۶۳۴۱۷. **عمر ما، را فرصت امروز و فردای تو نیست.** (شهریار: ۱۶۴/۱)
۶۳۴۱۸. **عمر مانند باد صرصر*می‌گذرد.** (لری)
۶۳۴۱۹. **عمر مثل روزهای پاییز است.** (رامسری)
۶۳۴۲۰. **عمر مردم همه در فکر شکم می‌گذرد.** (صائب: ۴۹۷)
۶۳۴۲۱. **عمرم همه بر امید فردا گذرد.** (هبله‌رودی، مشمر)
۶۳۴۲۲. **عمر می‌خواهد و طاقت.** (لری)
۶۳۴۲۳. **عمرِ نوح به کسی نداده‌اند.** (شکورزاده، عوام)
۶۳۴۲۴. **عمر نوح و صبر ایّوب می‌خواهد.** (سخن)
۶۳۴۲۵. **عمر نیمی از پدر بود.** (تاریخ طبری: ۱۳۸)
۶۳۴۲۶. **عمروعاص هم در مشورت خیانت نکرد.** (شکورزاده، بهمنیاری، تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۶۳۴۲۷. **عمر وقتی رسید به هفتاد، دیگر آلت از کار افتاد.** (لنجانی)
۶۳۴۲۸. **عمرها چو باد در گذر است.** (شکورزاده، عوام، بهمنیاری، هبله‌رودی)
۶۳۴۲۹. **عمر هر چند به تلخی گذرد شیرین است.** (تسلّی شیرازی، اویسی۸۴۸ شکورزاده، تکمله)
۶۳۴۳۰. **عمر هم چون آب می‌گذرد.** (مشمر)
۶۳۴۳۱. **عمری است که از بی‌کفنی زنده‌بود.** (مفتون همدانی، اویسی۸۴۹)
۶۳۴۳۲. **عمری است که در دامم و صیاد ندارم.** (کلیم؛ دیوان: ۲۶۴)
۶۳۴۳۳. **عمری است که ما بر در این خانه خرابیم.** (شاه علی اکبرلکهنوی، اویسی۸۳۲)
۶۳۴۳۴. **عمری دگر بباید تا صبر بر دهد.** (دقیقی؛ دیوان: ۹۹، دهخدا)
۶۳۴۳۵. **عمری کان ز کف بیرون رود دیگر نمی‌آید.** (عمادالدین نسیمی)
۶۳۴۳۶. **عمری که بناش بر زوال است / یک دم بود از هزار سال است.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۲۰۷، بهمنیاری، شکورزاده)
۶۳۴۳۷. **عمری که به تلخی گذرد مردن از آن به.** (تبریزی، امثال‌موزون)
۶۳۴۳۸. **عمری که تلخ گذرد در گذار به.** (ابوطالب‌آملی: ۸۴۳)
۶۳۴۳۹. **عمری که خوش نمی‌گذرد در حساب نیست.** (عبیدزاکانی؛ کلیات: ۱۲۷)
۶۳۴۴۰. **عمری که در غرور گذاری هبا بود.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۷۱)

۶۳۴۴۱. **عمری که ز کف (دست) برفت عودت نکند.** (شکورزاده، افغانی)

۶۳۴۴۲. **عمری که صرف عیش نگردد بطالت است.** (آتش اصفهانی، اویسی ۸۳۶)

۶۳۴۴۳. **عمک به‌جا، دشمن به‌جا.** (تاجیکی)

۶۳۴۴۴. **عمکم بی‌نمکم، نیمه‌ی‌نان گرمکم.** (تاجیکی)

۶۳۴۴۵. **عمل از عمل (عمال) می‌آید.** (نامه‌ی‌داستان، بهمنیاری، هبله‌رودی)

۶۳۴۴۶. **عمل او به گور او، و به گناه او.** (گیلکی)

۶۳۴۴۷. **عمل بد عاقبت ندارد.** (عوام، حییم)

۶۳۴۴۸. **عمل بزی بگردد که نان چوپان را بخورد.** (بهمنیاری، سنگستانی)

۶۳۴۴۹. **عمل بیار، که رخت سرای آخرت است.** (سعدی؛ کلیات: ۶۷۲)

۶۳۴۵۰. **عمل پادشاه چون سفر دریاست خطرناک و سودمند یا گنج بر گیری یا در طلسم بمیری.** (سعدی؛ گلستان: ۷۲)

۶۳۴۵۱. **عمل پادشاه دو طرف دارد: امید و بیم یعنی امید نان و بیم جان.** (سعدی؛ گلستان: ۷۰)

۶۳۴۵۲. **عملت چیست که مزد دو جهان می‌خواهی (می‌طلبی)؟** (حافظ: ۳۴۷، بهمنیاری، شکورزاده)

۶۳۴۵۳. **عمل داغ نهادن سرماخوردگی را روی قوزک پا انجام می‌دهند.** (هزاره‌ای)

۶۳۴۵۴. **عمل ساز و عمل پیشه کن.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۳۴۵۵. **عملش پاپیچ شده.** (هبله‌رودی)

۶۳۴۵۶. **عملش زیاد شود عالم می‌شود، زورش زیاد شود ظالم.** (قشقایی)

۶۳۴۵۷. **عملش صالح بود، یک‌سر رفت به بهشت.** (دهخدا، کوچه، کاوش، شکورزاده)

۶۳۴۵۸. **عمل صالح از بین نمی‌رود.** (خوزستانی)

۶۳۴۵۹. **عمل کردی و می‌دانی.** (بهمنیاری، هبله‌رودی)

۶۳۴۶۰. **عمل ما، همیشه جلوتر از ما هست.** (سمنانی)

۶۳۴۶۱. **عمل هرکس پاپیچ خودش است.** (عوام، دهخدا، شکورزاده، کوچه، اراکی، قشقایی)

۶۳۴۶۲. **عمو جانت می‌خوانم که برایم مرغ بگیری.** (آذری)

۶۳۴۶۳. **عمو حسن چه وقت فین رفتن است، خریّت همه‌اش همین است.** (کاشانی)

۶۳۴۶۴. **عمو خوانساری، کجایی هستی؟** (فریدونی)

۶۳۴۶۵. **عمو ده‌دار گاوت در رفت / بدو که گوشت‌هایت سر رفت.** (بهبهانی)

۶۳۴۶۶. **عمو رجب، نمی‌جنبم یک وجب.** (شکورزاده)

۶۳۴۶۷. **عمو روباه، دل خود را می‌گوید.** (لری)

۶۳۴۶۸. **عمو روباه، نه تو باشی و نه خواب دیشب.** (لری)

۶۳۴۶۹. **عمو روباهه، پوستت به چند؟** (کردی)

۶۳۴۷۰. **عموزاده بسیار دارد.** (کردی کرمانشانی)

۶۳۴۷۱. **عموزاده (پسر عمو) را ختنه می‌کردند، دختر عمو گریه می‌کرد و می‌گفت: «برای من تیزش می‌کنند.»** (فرهنگ‌نامه)

۶۳۴۷۲. **عموزاده گند بابام است.** (زرقانی)

۶۳۴۷۳. **عموش منم، خالوش رجب، تو کجاشی درازوجب*؟** (کرمانی)

۶۳۴۷۴. **عموش منم، خالوش رجب، چه‌کاره‌شی تو یک وجب؟** (سیرجانی)

۶۳۴۷۵. **عمو عزراییل، حق و حساب نمی‌پذیرد.** (کرمانجی)

۶۳۴۷۶. **عمو علی‌مردان، خیرت برای خودت، شرّت را بگردان.** (نهاوندی)

۶۳۴۷۷. **عمو کوچکه ریشش پر اتاق است.** (لری)

۶۳۴۷۸. **عمو گرگه دنبه می‌خورد، بچّه چوپان ترکه.** (لری)

۶۳۴۷۹. **عمو نادی، اسمت بر ما نهادی؟** (شیرازی)

۶۳۴۸۰. **عمو نوروز چراغ هیچ‌کس نسوخته تا روز.** (بروجردی)

۶۳۴۸۱. **عمو نیمی از پدر بُوَد.** (تاریخ طبری:۱۳۸)

۶۳۴۸۲. **عمو هادی، اسمت رو من نهادی.** (اصفهانی، بختیاری)

۶۳۴۸۳. **عمو یادگار، خوابی یا بیدار؟** (شکورزاده، دهخدا، تهرانی، زرقانی)

۶۳۴۸۴. **عمویت در جایش هست و پارو شکسته.** (آذری)

۶۳۴۸۵. **عمّه‌اش خاسروی*اوست.** (زفره‌ای)

۶۳۴۸۶. **عمّه‌ام همه را منع می‌کرد، خودش می‌رید و پهن می‌کرد.** (مشهدی)

۶۳۴۸۷. **عمّه، این هم سر همه.** (همدانی، بروجردی، خمین)

۶۳۴۸۸. **عمّه به مردن می‌شود، منجوق به گردن می‌کند.** (کردی)

۶۳۴۸۹. **عمّه توان نداشت شوهر بکند، مهریه و هشت یک هم می‌خواست.** (کردی)

۶۳۴۹۰. **عمّه جان در پاچه‌گیری از سگ چوماچا* کم نمی‌آید.** (گیلکی)

۶۳۴۹۱. **عمه خانم هیچی بلد نیست جز اشکنه، هرچه دستش می‌رسه می‌شکنه.** (تهرانی)

۶۳۴۹۲. **عمّه در به تمه، خاله گل لاله.** (تاجیکی)

۶۳۴۹۳. **عمّه را که داری انگار همه چیز داری.** (بختیاری)

۶۳۴۹۴. **عمّه را می‌خواهند برای دوخت و دوز، اگر نه چه عمّه و چه گوز.** (سیرجانی)

۶۳۴۹۵. **عمّه عمّه می‌کنیم سر هیچی.** (ایذه‌ای)

۶۳۴۹۶. **عمّه فدای برادرزاده‌اش، خاله فدای خواهرزاده‌اش.** (مازندرانی)

۶۳۴۹۷. **عنّاب را بینی، بپوش* / سنجد را بینی، بنوش.** (بیرجندی)

۶۳۴۹۸. **عناب گفته«من هیچ‌وقت دنیا را آباد ندیدم.»** (مشهدی)

۶۳۴۹۹. **عناب و عرق.** (شیرازی)

۶۳۵۰۰. **عنان به دست فرومایگان مده زنهار / که در مصالح خود خرج می‌کنند تو را.** (صائب: ۲۹۰، تکمله)

۶۳۵۰۱. **عنان به دستِ قضا ده که مصلحت این است.** (اهلی شیرازی:۱۱۳)

۶۳۵۰۲. **عنان را به کهتر نباید سپرد.** (فردوسی: ۱۴۱/۹، دهخدا)

۶۳۵۰۳. **عنان سخن شد ز دستم رها.** (سمنانی: ۳۲۱)

۶۳۵۰۴. **عنان کار نه در دست مصلحت‌بین است/ عنان به دست قضا ده که مصلحت این است.** (اهلی شیرازی: ۱۱۳)

۶۳۵۰۵. **عنان مال خودت را به دست غیر مده / که مال خود طلبیدن کم از گدایی نیست.** (حییم، افغانی، شاهرودی)

۶۳۵۰۶. **عنان نفس کشیدن، جهاد مردان است.** (صائب: ۸۴۷)

۶۳۵۰۷. **عنایتِ قاضی به ز شهادتِ هزار گواه.** (کوچه)

۶۳۵۰۸. **عِنَب و اوزوم و انگور هر سه یکی است.** (مولوی؛ مثنوی: ۴۵۴/۱، شکورزاده)

۶۳۵۰۹. **عندلیب آشفته‌تر می‌خواند (می‌گوید) این افسانه را.** (نظیری نیشابوری، بهمنیاری، کوچه، نامه‌ی‌داستان)

۶۳۵۱۰. **عنقا به قفس درون نیاید.** (انوری: ۶۴۲، امثال‌موزون، دهخدا)

۶۳۵۱۱. **عنقا دایه کی شود تا نرسد به زال زر؟** (مجیربیلقانی، دهخدا)

۶۳۵۱۲. **عنقا را بلند است آشیانه.** (حافظ: ۲۹۷)

۶۳۵۱۳. **عنقا را به دام نتوان گرفت.** (حافظ: ۶، دهخدا، بهمنیاری، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی)

۶۳۵۱۴. **عنقا را می‌خواهد به دام بگیرد.** (بهمنیاری، مثمر، خزینه)

۶۳۵۱۵. **عنقا شکار کس نشود، دام باز چین.** (حافظ: ۶، افغانی، بهمنیاری، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)

۶۳۵۱۶. **عنقا هم از زبان خلایق نرسته‌است.** (بیدل: ۱۸۹، امثال‌موزون)

۶۳۵۱۷. **عنقریب تو بی‌زر شوی و او بیزار.** (سعدی؛ کلیات: ۶۴۸)

۶۳۵۱۸. **عنقش منکسر است.** (عوام)

۶۳۵۱۹. **عنکبوت بر هر دری می‌تند.** (تکمله)

۶۳۵۲۰. **عنکبوت بی‌مگس نمی‌ماند.** (فرهنگ‌نامه)

۶۳۵۲۱. **عنکبوت جامه‌باف نشود.** (فرغانی؛ دیوان: ۶)

۶۳۵۲۲. **عنکبوت در جیبش را گرفته (تاربسته) است.** (عوام)

۶۳۵۲۳. **عنکبوت غازی نگردد ارچه برآید به ریسمان.** (مجیربیلقانی: ۱۵۲)

۶۳۵۲۴. **عنکبوت و زنبیل بافی؟** (گیلکی)

۶۳۵۲۵. **عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار.** (سنایی؛ دیوان: ۱۹۰، شکورزاده، بهمنیاری، دهخدا، امثال‌موزون)

۶۳۵۲۶. **عنکبوتی نکند غیر شکار مگسی.** (ظهیر فاریابی، دهخدا)

۶۳۵۲۷. **عنوانش بیگ است، خوراکش نان جوین و دوغ.** (آذری)

۶۳۵۲۸. **عنّین از زن بکر بی‌خبر بود.** (تکمله)

۶۳۵۲۹. **عوام تا دوش، ملاّ تا گوش.** (مازندرانی)

۶۳۵۳۰. **عَوان عود سوزد و کنده‌ی‌دوزخ شود.** (خزینه)

۶۳۵۳۱. **عوج به قوزک پایش نمی‌رسد.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۳۵۳۲. **عود اگر دَم نزند خانه معطّر نشود.** (خواجو: ۲۵۹)

۶۳۵۳۳. **عود بر آتش نهند و مشک بسایند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۲۰، حییم)

۶۳۵۳۴. **عود خاکستر چو گردد می‌کند دندان سپید.** (صائب: ۱۳۵۷، امثال‌موزون)

۶۳۵۳۵. **عود که بویش نبوَد هیزم است.** (امیرخسرو دهلوی؛ مطلع‌الانوار:۱۹۳، افغانی)

۶۳۵۳۶. **عود ناسوخته ندارد دود.** (سعدی؛ کلیات: ۶۰۳، امثال‌موزون، دهخدا، افغانی)

۶۳۵۳۷. **عود ناید ز دود چوب اراک.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۶۳، شکورزاده)

۶۳۵۳۸. **عود و سرگین هردو بر آتش نهی خاکستر است.** (دهخدا، امثال موزون، مثمر، کوچه، هبله‌رودی، خزینه، افغانی)

۶۳۵۳۹. **عودی که بوی‌دار نباشد حطب بود.** (جبلی، دهخدا، امثال‌موزون)

۶۳۵۴۰. **عورت (زن) در بی‌کسی هار می‌شود، پسر در بی‌کسی آرام می‌شود.** (کردی)

۶۳۵۴۱. **عور چه دارد که به لخت دهد.** (آذری)

۶۳۵۴۲. **عوض این‌که دم بزنی، خودت پاشو قدم بزن.** (گرمساری)

۶۳۵۴۳. **عوض این‌که مطاعت مطاع باشد، بازارت بازار بشود.** (اهری)

۶۳۵۴۴. **عوض، پسری به نام بدل دارد.** (آذری)

۶۳۵۴۵. **عوض ترقّی واترقّیدی.** (تهرانی)

۶۳۵۴۶. **عوض خواهران لایق، خواهرزاده نمی‌شود.** (خاشی)

۶۳۵۴۷. **عوض خوبی، خوبی کردن کار هر مردی است، عوض بدی خوبی کردن کار جوان‌مرد است.** (اهری)

۶۳۵۴۸. **عوض داماد به حجله نمی‌شود رفت.** (شکورزاده، بهمنیاری، کرمانی)

۶۳۵۴۹. **عوض سلس‌البول*، سلس‌القول گرفته‌است.** (قائم مقام: ۱۱۳، بهمنیاری، خرّمی)

۶۳۵۵۰. **عوضش پایش را از خط گذاشته بیرون.** (کوچه)

۶۳۵۵۱. **عوض کلاه سر می‌آورد.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۶۳۵۵۲. **عوض گرفتن از دستم، پایم را می‌گیرد که زمین بزند.** (ابهری)

۶۳۵۵۳. **عوض، گله ندارد.** (تهرانی، آذری)

۶۳۵۵۴. **عوض ماست مهتاب می‌لیسد.** (هبله‌رودی، شکورزاده، حییم، مثمر)

۶۳۵۵۵. **عوض مُص مُص کردن یک دفعه بگو مصطفی.** (ابهری)

۶۳۵۵۶. **عوض ناگزیر نتوان یافت.** (خاقانی؛ دیوان: ۴۷۱)

۶۳۵۵۷. **عوض نیکی بدی است.** (هبله‌رودی، خزینه)

۶۳۵۵۸. **عوعو دارد و گزیدن ندارد.** (کرمانی)

۶۳۵۵۹. **عو نیست که معو بخوردش.** (اصفهانی)

۶۳۵۶۰. **عویس بر مویس اعتماد کرد و گاو گم شد.** (خوزستانی)

۶۳۵۶۱. **عهد با پیمانه بندم شرط با ساغر کنم.** (حافظ: ۲۳۸)

۶۳۵۶۲. **عهد بر راوی است بر من نیست.** (نظامی؛ هفت‌پیکر: ۱۰۶)

۶۳۵۶۳. **عهد بهار و عهد جوانی غنیمت است.** (فیضی، اویسی)

۶۳۵۶۴. **عهد دقیانوس را یاد می‌دهد.** (بهمنیاری)

۶۳۵۶۵. **عهد را هر کس که آسان بست، آسان بشکند.** (سلیم؛ دیوان: ۱۶۸)

۶۳۵۶۶. **عهد رفت و وفا رفت، نان و نمک خوری کجا رفت؟** (ورامینی)

۶۳۵۶۷. **عهد، عهد میرزا جلال است، یک زن به دو شوهر حلال است.** (زرقانی، تهرانی)

۶۳۵۶۸. **عهد مرد استوار می‌باشد.** (کاتبی، دهخدا)

۶۳۵۶۹. **عهد مسیحا و کُحل، چشم حواری و تَم*!** (خاقانی: ۲۶۲)

۶۳۵۷۰. **عهد نابستن از آن به که ببندی و نپایی.** (سعدی؛ کلیات: ۶۱۰، امثال‌موزون، بهمنیاری، شکورزاده)

۶۳۵۷۱. **عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار.** (حافظ: ۲۳۸)

۶۳۵۷۲. **عهدی است که مردان سخی کم شده‌اند.** (مفتون کبریایی، اویسی۸۴۸)

۶۳۵۷۳. **عیار عالِم و جاهل ز هم‌نشین پیداست.** (صائب: ۸۱۸، تکمله)

۶۳۵۷۴. **عیار ما با اون دوتاست.** (تهرانی)

۶۳۵۷۵. **عیّاری به بددلی نتوان کرد.** (سمک‌عیّار: ۶۶/۱)

۶۳۵۷۶. **عیال‌پرست خداپرست بوَد.** (شکورزاده، حییم، دهخدا، عوام)

۶۳۵۷۷. **عیال زن خویش باشد هر آن‌کس / که فرمان بر زن کند خویشتن را.** (انوری: ۵۱۷، دهخدا)

۶۳۵۷۸. **عیال (فرزند) آتش جان است، آتش گور هم هست.** (شهربابکی)

۶۳۵۷۹. **عیال کولی است.** (لری)

۶۳۵۸۰. **عیال‌وار مثل سگ زندگی می‌کند ولی مثل آدم می‌میرد، عزب عین آدم زندگی می‌کند ولی مثل سگ می‌میرد.** (تهرانی)

۶۳۵۸۱. **عیال و زن قاضی خوب نیست.** (ترکمنی)

۶۳۵۸۲. **عیان را چه بیان؟** (کوچه)

۶۳۵۸۳. **عیانِ مهترانِ عالم افزونِ خبر باید.** (قطران: ۶۹)

۶۳۵۸۴. **عیب آمد تا گوش زر شد پرده‌پوش.** (افغانی)

۶۳۵۸۵. **عیب از آیینه‌ی بی‌عیب برگردد به نقش.** (صائب: ۵۶۵، امثال‌موزون)

۶۳۵۸۶. **عیب از نو*نه ناودان.** (یزدی)

۶۳۵۸۷. **عیب است ز پیر آرزوهای دراز.** (غیرت، اویسی)

۶۳۵۸۸. **عیب او جمله بگفتی هنرش نیز بگو.** (عوام)

در اصل: **عیب می جمله چو گفتی هنرش نیز بگو.** (حافظ: ۲۲۷)

۶۳۵۸۹. **عیب باشد به خانه اندر مرد / مرد را کار و شغل باید کرد.** (سنایی؛ حدیقه: ۲۲۸، دهخدا)

۶۳۵۹۰. **عیب باشد به کار نیک، درنگ.** (شهید بلخی: شاعران ۳۳)

۶۳۵۹۱. **عیب باشد کو نبیند جز که عیب.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۲۰/۱، دهخدا، شکورزاده)

۶۳۵۹۲. **عیب بین زانی که تو عاشق نه‌ای.** (عطّار؛ منطق‌الطّیر: ۳۷۱)

۶۳۵۹۳. **عیبِ پاکان زود بر مردم هویدا می‌شود/ در میان شیر خالص موی رسوا می‌شود.** (صائب: ۱۳۱۱)

۶۳۵۹۴. **عیب پوشی به از نمد پوشی است.** (آشنا، امثال‌موزون)

۶۳۵۹۵. **عیب‌پوشی چشم نتوان داشت از اهلِ جهان.** (سلیم؛ دیوان: ۱۸۴)

۶۳۵۹۶. **عیب پوشیدن از آیینه‌ی عریان مَطلب.** (صائب: ۴۴۵)

۶۳۵۹۷. **عیب‌پوشی ز عیب‌جویی بِه.** (جامی: ۲۶۵، تکمله، شکورزاده)

۶۳۵۹۸. **عیب‌پوشی قبای مردان است.** (میرسندکاشانی، شکورزاده)
۶۳۵۹۹. **عیب تو را دوست چه بیند؟ هنر.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۶۳، بهمنیاری)
۶۳۶۰۰. **عیب جوان را دختر معلوم می‌کند، عیب چکمه را آب.** (ترکمنی)
۶۳۶۰۱. **عیبِ خلق فاش مکن.** (سعدی؛ بوستان: ۱۵۰)
۶۳۶۰۲. **عیب خود ابله نبیند در جهان / باشد اندر جستن عیب کسان.** (عطّار؛ پندنامه، تاجیکی)
۶۳۶۰۳. **عیب خود از دوستان مپرس که بینند و نگویند، از دشمنان بجوی که نبینند و گویند.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)
۶۳۶۰۴. **عیب خود بین و مبین از دگران.** (شکورزاده، بهمنیاری)
۶۳۶۰۵. **عیب خودت را برای هُمال*نگو.** (لکی)
۶۳۶۰۶. **عیب خودت را به دیگران مگو، که کس ماده گاو و گوساله‌ای به تو نمی‌دهد.** (لکی)
۶۳۶۰۷. **عیب خود دانستن، بهتر از غیب دانستن است.** (افغانی، بهمنیاری)
۶۳۶۰۸. **عیب خود در پس آیینه نهان داشته‌ای / تو که آیینه به عیب دگران داشته‌ای.** (میرزا حسن علی اصفهانی، تکمله)
۶۳۶۰۹. **عیب خود در پیش آر و عیب دیگران.** (تاجیکی)
۶۳۶۱۰. **عیب خود را از دشمن باید شنید نا از دوست.** (افغانی)
۶۳۶۱۱. **عیب خود را از زبان دشمنان باید شنید.** (صائب: ۱۳۵۹، تکمله)
۶۳۶۱۲. **عیب خود را دانی مردی.** (تاجیکی)
۶۳۶۱۳. **عیب خود را در پیش بیار، عیب مردم را گپ زن.** (تاجیکی)
۶۳۶۱۴. **عیب خود را کسی نمی‌بیند.** (امثال‌موزون، عوام، دهخدا، افغانی)
۶۳۶۱۵. **عیب خود را گفتن، شکم خود را دریدن است.** (لری، بویراحمدی)
۶۳۶۱۶. **عیب خودش پشت سرش است و عیب دیگران جلوی چشمش.** (ترکمنی)
۶۳۶۱۷. **عیب خودش زیر تغاره، عیب دیگران با دهل و نقاره.** (افغانی)
۶۳۶۱۸. **عیب خودم توبره‌ی‌پشت سرم، عیب مردم توبره‌ی‌جلوی رویم.** (یزدی)
۶۳۶۱۹. **عیب خود می‌پوشد از چشم خلایق عیب پوش.** (صائب: ۲۳۷۰، امثال‌موزون، شکورزاده، دهخدا، تکمله)
۶۳۶۲۰. **عیب خود نایافتن بالاترین عیب‌هاست.** (صائب: ۲۹۰۵، شکورزاده، افغانی)
۶۳۶۲۱. **عیب خویشتن دیدن هنر است.** (صائب: ۲۶۲)
۶۳۶۲۲. **عیب داری؟ گفت: «نه» گفت: «همسایه داری؟» گفت: «ها» گفت: «پس سر تا پایت عیب است.»** (سیرجانی)
۶۳۶۲۳. **عیب‌دان از غیب‌دان بویی نبرد.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۳/۲، دهخدا)
۶۳۶۲۴. **عیب در آش یا در ماش.** (تاجیکی)
۶۳۶۲۵. **عیب در خیک شیره است.** (عوام)
۶۳۶۲۶. **عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است.** (حافظ: ۲۶۱، دهخدا، شکورزاده)
۶۳۶۲۷. **عیب دگران اگر بپوشی مردی.** (متین اصفهانی، تکمله)
۶۳۶۲۸. **عیب را چه کسی می‌گیرد؟ آدم عیب‌جو، پیاز را چه کسی می‌خورد؟ آدم مریض.** (آذری)
۶۳۶۲۹. **عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه‌سرشت/ که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت.** (حافظ: ۱۳۱، عوام، هبله‌رودی)
۶۳۶۳۰. **عیب صاحب را چو پوشد بنده، دولت‌خواه نیست.** (نظیری: ۷۴)
۶۳۶۳۱. **عیب صنعت در حقیقت غیبت صنعت‌گر است.** (صائب، امثال‌موزون، مثمر)
۶۳۶۳۲. **عیب صنعت هر که گوید عیب بر (غیبت) صنعتگر است.** (عمادالدین نسیمی، هبله‌رودی، بهارعجم)
۶۳۶۳۳. **عیب (عکس) کلّه به شوربا (می‌زند).** (تاجیکی)
۶۳۶۳۴. **عیب‌کردن ز دیگران عیب است.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم: ۱۴۵، دهخدا، شکورزاده)
۶۳۶۳۵. **عیب کسان منگر و احسان خویش.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۲۶)
۶۳۶۳۶. **عیب کس منگر به عیب خود ببین.** (نور علی‌شاه اصفهانی، کاوش)
۶۳۶۳۷. **عیب، کی بیند روانِ پاک غیب.** (مولوی؛ مثنوی: ۱۹۹۵/۱)
۶۳۶۳۸. **عیب کی کند معیب*، خنده کی کند لب کج.** (تاجیکی)
۶۳۶۳۹. **عیب کی کند میاب، نان کی خورد طبیب.** (تاجیکی)
۶۳۶۴۰. **عیب گاو نر را که به خودش گویند، بدش می‌آید.** (هشترودی)
۶۳۶۴۱. **عیب گنده‌ها، گنده‌تر است.** (تهرانی)
۶۳۶۴۲. **عیب‌گیر (ملامت‌گر) سزاوار است همان عیب را.** (گیلکی)
۶۳۶۴۳. **عیبِ ما را بی‌کسی پوشیده‌است.** (کلیم؛ دیوان: ۱۴۴)
۶۳۶۴۴. **عیبم به خاطر لختی‌ام است.** (لری)

۶۳۶۴۵. **عیب مبین تا هنر آری به دست / در همه چیزی هنر و عیب هست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۱۲۵، بهمنیاری)

۶۳۶۴۶. **عیب مردم فاش کردن بدترین عیب‌هاست.** (آزاد، دهخدا، شکورزاده)

۶۳۶۴۷. **عیب مگیر ملامت مکن، یقه‌ی پیراهنت را گاز بگیر.** (گیلکی)

۶۳۶۴۸. **عیب من چون من ندانی.** (سعدی؛ کلیات: ۳۶)

۶۳۶۴۹. **عیب مولا را چو (صاحب که) پوشد بنده دولت‌خواه نیست.** (نظیری نیشابوری، امثال‌موزون)

۶۳۶۵۰. **عیب می جمله بگفتی (چو گفتی) هنرش نیز بگو.** (حافظ: ۱۲۳، دهخدا، شکورزاده، عوام، نامه‌ی‌داستان، امثال‌موزون، کوچه، بهمنیاری، تهرانی)

۶۳۶۵۱. **عیب نبود تصلّف از عاشق.** (سیف فرغانی: ۳۶۲)

۶۳۶۵۲. **عیب نبود ماه تابان را خسوف.** (ابن‌یمین: ۴۴۸)

۶۳۶۵۳. **عیب نبینند به جز اهل عیب.** (خواجوی‌کرمانی، شکورزاده، دهخدا)

۶۳۶۵۴. **عیب نزن به کسی چون آن عیب به خودت برمی‌گردد.** (رامسری)

۶۳۶۵۵. **عیب نقّاش می‌کنی، هشدار.** (سنایی؛ حدیقه: ۸۳، نامه‌ی‌داستان)

۶۳۶۵۶. **عیب نکن به خویشت، تخته بیاد به پیشت.** (تاجیکی)

۶۳۶۵۷. **عیب نماید هنرش در نظر.** (سعدی؛ گلستان: ۱۳۶، افغانی)

۶۳۶۵۸. **عیب‌هایش همه گفتی هنرش نیز بگو.** (افغانی)

۶۳۶۵۹. **عیب هرجا که بود فاش، هنر مستور است.** (اویسی۸۱۴)

۶۳۶۶۰. **عیب هرکس پشت گردنش گذاشته‌است.** (رضوان‌شهری)

۶۳۶۶۱. **عیب هرکس را کنی پوشیده، ستّارِ خودی.** (صائب: ۳۲۴۷)

۶۳۶۶۲. **عیب هرکس که کنی هم به تو می‌گردد باز.** (شکورزاده)

۶۳۶۶۳. **عیب همه را که بار کردند، ما هم عیب خود را که به اندازه‌ی فتیله‌ای است لای بار می‌گذاریم.** (زرقانی)

۶۳۶۶۴. **عیبی به عیب خود نرسیدن نمی‌رسد.** (صائب: ۱۰۱۱، دهخدا، شکورزاده)

۶۳۶۶۵. **عیبی ندارد مگر آن که می‌لنگد.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۳۶۶۶. **عید آمد و ما لختیم، هر چی به بابا گفتیم، گفت: «به چُسم به نیم چُسم، برای شب عیدت می‌چُسم.»** (تهرانی)

۶۳۶۶۷. **عید است و هرکس روی یار خود بوسد من روی غم بوسم و غم روی من بوسد.** (افغانی)

۶۳۶۶۸. **عید بدون قربانی فایده ندارد.** (قشقایی)

۶۳۶۶۹. **عید بیاید پلو بخوریم.** (سخن)

۶۳۶۷۰. **عید بی‌روستایی (نمی‌شود).** (دهخدا، تکمله، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، هبله‌رودی، مثمر)

۶۳۶۷۱. **عید تا چهل روز عده دارد.** (تهرانی)

۶۳۶۷۲. **عیدت را این‌جا در کردی نوروزت را برو (ببر) جای دیگر.** (شکورزاده، تهرانی، دهخدا، بهمنیاری)

۶۳۶۷۳. **عید رفت بعد از عید تو را مبارک.** (آملی)

۶۳۶۷۴. **عید رمضان آمد و ماه رمضان رفت/ صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت.** (قاآنی شیرازی، فرهنگ‌نامه)

۶۳۶۷۵. **عید شد هرکس ز یار (ش) عیدی (ای) دارد هوس/ عید ما و عیدی ما دیدن روی تو بس.** (جامی؛ فاتحةالشباب، سیدای نسفی، افغانی)

۶۳۶۷۶. **عید فقرا عزاست.** (تهرانی)

۶۳۶۷۷. **عید قربان است دائم خانه‌ی قصّاب را.** (کلیم همدانی: ۲۴۰، شکورزاده، عوام)

۶۳۶۷۸. **عید ما بیچارگان دربه در گشتن است.** (افغانی)

۶۳۶۷۹. **عید ماتمی را تهنیت نیست.** (کلیم، دهخدا)

۶۳۶۸۰. **عید ما روزی بود کز ظلم آثاری نباشد.** (ابوتراب جلی: سمنانی۳۲۲)

۶۳۶۸۱. **عیدم همه ماتم است و ماتم عید است.** (طالب‌آملی؛ کلیات: ۹۱۵)

۶۳۶۸۲. **عید می‌آید عیب‌ها را آشکار می‌کند.** (دهخدا، حییم، شکورزاده، کوچه، عوام)

۶۳۶۸۳. **عید نیامده پیشاپیش به مصلاً می‌رود.** (عوام)

۶۳۶۸۴. **عید نیست عیب است.** (دهخدا)

۶۳۶۸۵. **عید و آدینه دیدار دوست است.** (شرح تعرف: ۱۲۵۳)

۶۳۶۸۶. **عید و نوروز از برای بی‌دماغان ماتمی است.** (صائب: ۶۰۳، تکمله)

۶۳۶۸۷. **عید یاران یا باد است یا باران.** (کرمانشاهی)

۶۳۶۸۸. **عیسات (عیسی‌ات) دوست بِهْ که حوآریت آشنا.** (خاقانی، شکورزاده، دهخدا، عوام، فرهنگ‌نامه، امثال‌موزون)

۶۳۶۸۹. **عیسی اگر پیاده‌شد از خر، پیاده نیست.** (صائب: ۱۰۱۵، تکمله)

۶۳۶۹۰. **عیسی به دین خود، موسی به دین (راه) خود.** (بهمنیاری، تکمله، تهرانی، حییم، دهخدا، شکورزاده، عوام، هبله‌رودی، بختیاری، تاجیکی، هزاره‌ای، کرمانی)

۶۳۶۹۱. **عیسی به روز خودش و موسی هم.** (تاجیکی)

۶۳۶۹۲. **عیسی به فلک فخر می‌کرد بهر خلیفه / خلیفه چه خلیفه لیفه لیفه.** (شهرکردی)

۶۳۶۹۳. **عیسیت دوست بِه که حواریت آشنا.** (خاقانی: ۳)

۶۳۶۹۴. **عیسی چه محل دارد جایی که خران باشند؟** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۲۱۹، دهخدا)

۶۳۶۹۵. **عیسی دیوانه، ولی‌اش دیوانه، این مردنی‌ها همگی دیوانه.** (آذری)

۶۳۶۹۶. **عیسی را زده‌اند، موسی تاسیده‌است.** (کردی)

۶۳۶۹۷. **عیسی را گفتند: تو را ادب که آموخت؟ گفت: هیچ‌کس؛ هرچه از دیگران مرا زشت آمده، از آن حذر کردم.** (غزالی: ۲۰/۲)

۶۳۶۹۸. **عیسی را ول کرده سم خرش را می‌بوسد.** (بهمنیاری، شکورزاده)

۶۳۶۹۹. **عیسی را هم زن زاییده.** (تهرانی)

۶۳۷۰۰. **عیسی رسید و نوبت دجّال درگذشت.** (خاقانی: ۸۴۶)

۶۳۷۰۱. **عیسی رشته، مریم بافته.** (تهرانی، دهخدا، کرمانی، یزدی، رفسنجانی، عوام، نامه‌ی‌داستان)

۶۳۷۰۲. **عیسی ز بر چرخ است از دار نیندیشد.** (خاقانی: ۵۰۱، امثال‌موزون)

۶۳۷۰۳. **عیسی شکارِ رشته‌ی‌مریم نمی‌شود.** (صائب: ۳۲۲)

۶۳۷۰۴. **عیسی می‌نشاید شد ز یک خر داشتن.** (قاآنی: ۵۶۲، دهخدا)

۶۳۷۰۵. **عیسی نبود، موسی نبود، خدا خدایی خود را می‌کرد.** (کردی)

۶۳۷۰۶. **عیسی نتوان گشت به تصدیق خری چند.** (صائب: ۲۱۱۷، تکمله، دهخدا، شکورزاده، امثال‌موزون)

۶۳۷۰۷. **عیش امروز علاج غم فردا نکند.** (صائب: ۱۱۲۲، تکمله)

۶۳۷۰۸. **عیش به دورانِ ما به زیر زمین است.** (صیدی؛ دیوان: ۱۰۷)

۶۳۷۰۹. **عیش بی‌یار مهیّا نشود، یار کجاست؟** (حافظ: ۱۵)

۶۳۷۱۰. **عیش، خواب و خیال است و غم همیشه رفیق.** (دهگان:۷۴۵)

۶۳۷۱۱. **عیش را در جهان خران دارند.** (هبله‌رودی، شکورزاده، مثمر، خزینه)

۶۳۷۱۲. **عیش روی زمین در جهان بی‌خبری است.** (صائب: ۸۶۹)

۶۳۷۱۳. **عیش کسی را ویران کنی، عیشت ویران می‌شود.** (تاجیکی)

۶۳۷۱۴. **عیش و نشاط کجاست؟ محله‌ی پابرهنه‌ها.** (شهربابکی)

۶۳۷۱۵. **عین تخم ترتیزک است.** (قمی)

۶۳۷۱۶. **عین خر دانه‌کش باید بیاورد خانه.** (رفسنجانی)

۶۳۷۱۷. **عین خردجّاله، رد گمشو بگیری به خودش می‌رسی.** (تهرانی)

۶۳۷۱۸. **عین رضا از معایب احباب کلیل بود.** (طوطی‌نامه: ۲۹۵)

۶۳۷۱۹. **عین سقز چسبیده بیخ گلوی ما.** (تهرانی)

۶۳۷۲۰. **عین قاشق نشسته خودش را می‌اندازد وسط.** (تهرانی)

۶۳۷۲۱. **عین*کسان بده که بخورم، عین خودم بگذار که مورم.** (تاجیکی)

۶۳۷۲۲. **عینک سواد نمی‌آورد.** (شکورزاده)

۶۳۷۲۳. **عینک‌های سیاه به چشم مانده.** (افغانی)

۶۳۷۲۴. **عین لاشخوریست که دوغ می‌خورد.** (بختیاری)

۶۳۷۲۵. **عین مرده‌شور است.** (قمی)

۶۳۷۲۶. **عین میله‌ی‌حاجت بهش دخیل بسته.** (تهرانی)

۶۳۷۲۷. **عینهو کاکارستم قایم شده.** (تهرانی)

۶۳۷۲۸. **عینهو کفتر دون‌سوز می‌ماند.** (تهرانی)

۶۳۷۲۹. **عینی*هم دندان ندارد، بجود.** (مشکین‌شهری)

غ

۶۳۷۳۰. **غار پر از چوب، چوب نیست که به دست بگیریم.** (بختیاری)

۶۳۷۳۱. **غارت را تقسیم می‌کنند، بدون خان میرزا.** (بویراحمدی)

۶۳۷۳۲. **غارت زده ارمغان ندارد.** (کلیم همدانی: ۳۳۴، تکمله)

۶۳۷۳۳. **غارت‌زده را قافله در کار نباشد.** (شیخ بهایی: کشکول، کاکای قزوینی از لطایف‌الخیال، تکمله)

۶۳۷۳۴. **غارت کردن بهتر از محاصره کردن است.** (لری)

۶۳۷۳۵. **غارتگر خانه‌ی‌صدف، غوّاص است.** (قدسی‌مشهدی: ۶۹۹)

۶۳۷۳۶. **غارتگر خانه‌ی‌گدا، مهمان است.** (بهمنیاری)

۶۳۷۳۷. **غار غار آب، وای وای نان.** (جیرفتی، کرمانی)

۶۳۷۳۸. **غاری پر از چوب ولی چوب به دست نمی‌گیرم.** (بختیاری)

۶۳۷۳۹. **غاز از باز تقلید می‌کرد.** (کردی)

۶۳۷۴۰. **غاز چریده، چه دارد که اردک بخورد.** (آملی)

۶۳۷۴۱. **غازچریده را اردک می‌چرد.** (فیروزکوهی)

۶۳۷۴۲. **غازخان از قلعه‌ی‌دیگچه درآمد توی قلعه‌ی‌همیان جا گرفت، ساغری سلطان جای او گرفت.** (شهربابکی)

۶۳۷۴۳. **غاز دریایی شدم، نه شالی مازندران را دارم نه گندم کوهستان را.** (آملی)

۶۳۷۴۴. **غاز را از فرو رفتن در آب می‌ترسانی؟** (خوزستانی)

۶۳۷۴۵. **غاز نگرفته صد تا به یک قاز نمی‌ارزد.** (مازندرانی)

۶۳۷۴۶. **غازی به دست پور خود شمشیر چوبین می‌دهد / تا او در آن استا شود، شمشیر گیرد در غزا.** (مولوی؛ کلیات شمس: ۱/ ۲۲)

۶۳۷۴۷. **غازی که شغال گرفته و زخمی‌کرده نمی‌خورد ولی داخل ناردان را می‌خورد.** (آملی)

۶۳۷۴۸. **غاش زین را سفت بگیر، اسب دواندن پیشکشت.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۳۷۴۹. **غافل از گرم و سرد و ز تر و خشک.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۹۱)

۶۳۷۵۰. **غافل بی‌بصر است و جاهل بی‌خبر.** (شکورزاده)

۶۳۷۵۱. **غافل، تیر غافل می‌خورد سخت.** (زلالی: ۵۵۷)

۶۳۷۵۲. **غافل ز حالِ عاشقِ خونین جگر مباش.** (صائب: ۲۴۳۱)

۶۳۷۵۳. **غافل ز کار خویشتن مباش.** (هبله‌رودی، عوام)

۶۳۷۵۴. **غافلم از مردن و فردای گور.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۱)

۶۳۷۵۵. **غافل مرگ بهتر از غافل گوز است.** (کرمانی، سیرجانی)

۶۳۷۵۶. **غافل مشو از هر که دلش آزردی.** (عوام، بهمنیاری، شکورزاده، افغانی، امثال‌موزون)

۶۳۷۵۷. **غافل مشو ز سنگ مکافات روزگار.** (آتش اصفهانی، شکورزاده، فرهنگ‌نامه)

۶۳۷۵۸. **غافل مشو ز عمر که چون باد در هواست.** (بهمنیاری، هبله‌رودی، شکورزاده)

۶۳۷۵۹. **غافل مشو ز کار که فرصت غنیمت است.** (بهمنیاری)
۶۳۷۶۰. **غافل مگذر به هیچ کویی/ می‌کُن به نفاق های و هویی.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۱۶۱، بهمنیاری)
۶۳۷۶۱. **غافل منشین نه وقت بازی است.** (نظامی؛ لیلی و مجنون: ۴۲، فرهنگ‌نامه)
۶۳۷۶۲. **غافل نشود شبان ز احوال رمه.** (قدسی‌مشهدی: ۷۱۴)
۶۳۷۶۳. **غافل نشود عاقل، عاقل نشود غافل.** (هبله‌رودی، شکورزاده، افغانی، عوام، دهخدا، فرهنگ‌نامه، بهمنیاری)
۶۳۷۶۴. **غافل و مرده هردو یکسان است.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۲۵، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده)
۶۳۷۶۵. **غافلی از جمله‌ی‌دیوانگی است.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۸۵)
۶۳۷۶۶. **غافلی درم احمقی است.** (قابوس‌نامه: ۲۳۰)
۶۳۷۶۷. **غافلی (فارغی) از قدر جوانی که چیست / تا نشوی پیر ندانی که چیست.** (نظامی؛ مخزن‌الاسرار: ۹۵، فرهنگ‌نامه)
۶۳۷۶۸. **غافلی ناگه به ویران گنج یافت / سوی هر ویرانه زان پس می‌شتافت.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۷۶۹/۱، فرهنگ‌نامه)
۶۳۷۶۹. **غافلی هم حکمت است و هم نعمت است.** (مولوی؛ مثنوی: ۲۶۰۴/۴، شکورزاده)
۶۳۷۷۰. **غال*زنبور به شور آمد.** (کرمانی)
۶۳۷۷۱. **غایب بر حق خود باقی است.** (بهمنیاری)
۶۳۷۷۲. **غایب بی‌بهره است.** (شکورزاده)
۶۳۷۷۳. **غایب خایب است.** (شکورزاده)
۶۳۷۷۴. **غایت جهل بود مشت زدن سندان را.** (سعدی؛ کلیات: ۴۱۷، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده)
۶۳۷۷۵. **غایت کار آدمی مرگ است.** (تاریخ بیهقی: ۲۱)
۶۳۷۷۶. **غبار از گِل بلند نمی‌شود و سوار از هندی.** (بختیاری)
۶۳۷۷۷. **غبار انگیختن هرکس تواند / خوش آن مردی که او گردی نشاند.** (سلیمی؛ شیرین‌وفرهاد: بیت ۲۳۴۲)
۶۳۷۷۸. **غبار غم برود حال بِهْ (خوش) شود حافظ.** (حافظ: ۳۶۷، شکورزاده)
۶۳۷۷۹. **غباری کز تو بر خاطر نشیند دیر برخیزد.** (امثال‌موزون)
۶۳۷۸۰. **غباری نیست از ریگ روان در دل بیابان را.** (صائب: ۲۰۳، امثال‌موزون)
۶۳۷۸۱. **غدر ورزیدن نه عادت احرار است.** (افغانی، عوام)
۶۳۷۸۲. **غذا از احمد، فاتحه برای محمّد.** (مازندرانی)
۶۳۷۸۳. **غذا را از ما می‌خوری، آوازت را در کوی سلاخان می‌دهی.** (هزاره‌ای)
۶۳۷۸۴. **غذا را در منزل خورد و دست خود را در منزل همسایه شست.** (رامسری)
۶۳۷۸۵. **غذاهای چسبیده به دندان، شکم انسان را سیر نمی‌کند.** (قشقایی)
۶۳۷۸۶. **غذای اسب را بیشتر کن و پوزه‌بند سگ را محکم تا فرمانبردارت باشند.** (ترکمنی)
۶۳۷۸۷. **غذای اندک که با روغن حیوانی تهیّه شده سیر نمی‌کند.** (ترکمنی)
۶۳۷۸۸. **غذای پدرش را می‌خورد، حلیم حاج عباس را هم می‌زند.** (مازندرانی)
۶۳۷۸۹. **غذای جویده‌ی‌او را سگ هم نمی‌خورد.** (رامسری)
۶۳۷۹۰. **غذای خانه‌ی‌همسایه، خوشمزه است.** (آذری)
۶۳۷۹۱. **غذای خوب به شکم بد نمی‌ماند (نمی‌رود).** (مازندرانی)
۶۳۷۹۲. **غذای دخترپزی، برای درد دندان خوبه.** (شهربابکی)
۶۳۷۹۳. **غذای شتر می‌خورد ولی تخم مرغ می‌گذارد.** (کردی)
۶۳۷۹۴. **غذای غاز می‌پزد.** (آملی)
۶۳۷۹۵. **غذای کافر را خوردی باید شمشیر هم برای کافر بزنی.** (رامسری)
۶۳۷۹۶. **غذای کم، باعث آزادی است.** (قشقایی)
۶۳۷۹۷. **غذای کم یا شور است یا بی‌نمک.** (لری)
۶۳۷۹۸. **غذای ما را می‌خوری، کلاه ما را هم می‌دزدی؟** (مازندرانی)
۶۳۷۹۹. **غذای مخصوص مادرزن می‌خورد.** (بویراحمدی)
۶۳۸۰۰. **غذای مرا خورده کلاه از سر من برداشت.** (مازندرانی)
۶۳۸۰۱. **غذای مریض به دعای طبیب نیست.** (آذری)
۶۳۸۰۲. **غذای من را می‌خورد و با غذای خود بازی می‌کند.** (سرخه‌ای)
۶۳۸۰۳. **غذایی را که نمی‌توانی بخوری، بویش هم به دردت نمی‌خورد.** (خوزستانی)
۶۳۸۰۴. **غذای یک روزه، چه به پشت، چه به شکم.** (هزاره‌ای)
۶۳۸۰۵. **غذایی که کدبانوی آن دو تا باشد، یا شور می‌شود یا بی‌نمک.** (ایلامی)
۶۳۸۰۶. **غرابش به دریا غرق شده.** (عوام)
۶۳۸۰۷. **غراب‌های*باباش غرق شده.** (یزدی)
۶۳۸۰۸. **غربال از آب برداشت.** (افغانی)
۶۳۸۰۹. **غربال او به میخ آویخته‌شد.** (خوانساری)
۶۳۸۱۰. **غربال به قلیان می‌گوید: «دو سوراخ داری.»** (شکورزاده، بهمنیاری، کردی، بختیاری)

۶۳۸۱۱. **غربال جلوی چشمت بگیر هرطور به تو نگاه کردند به آن‌ها نگاه کن.** (بختیاری)
۶۳۸۱۲. **غربال را جلوی کولی گرفت و گفت: «من را چه‌طور می‌بینی؟» گفت: هرطور که من را می‌بینی.** (عوام، آشتیانی)
۶۳۸۱۳. **غربال را روی آن بگذار.** (سرخه‌ای)
۶۳۸۱۴. **غربالِ زمانه عمر بیز است.** (خاقانی؛ تحفةالعراقین: ۲۰)
۶۳۸۱۵. **غربال غربال چیله* بیار، غربال غربال دشکه* ببر.** (فرهنگ‌نامه)
۶۳۸۱۶. **غربال کردی و آخر سر، قاطیِ کپک‌هایش کردی.** (تبریزی)
۶۳۸۱۷. **غربال که به زمین بخورد، کمانه می‌کند.** (شکورزاده، تهرانی، فرهنگ‌نامه)
۶۳۸۱۸. **غربال می‌کنی و می‌بینی.** (بختیاری)
۶۳۸۱۹. **غربالی بگیر رو صورتت.** (سیرجانی)
۶۳۸۲۰. **غربت اگر بهشت باشد باز هم وطن بهتر است.** (آذری)
۶۳۸۲۱. **غربت اگر وطن هم شود، وطن نمی‌شود.** (آذری)
۶۳۸۲۲. **غربت خاک دامنگیر دارد.** (باباطاهر؛ دیوان: ۵۱، رفسنجانی)
۶۳۸۲۳. **غربت‌دیده (زده) مهربان باشد.** (دهخدا، خزینه، هبله‌رودی، بهمنیاری، افغانی، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۶۳۸۲۴. **غربت، کور است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۳۸۲۵. **غربتی است، خر باد می‌کند و می‌فروشد.** (فرهنگ‌نامه)
۶۳۸۲۶. **غربتی گفت: «اگر راه رفتن خرم مثل زبان زنم بود، روزی چهل (هفتاد) فرسخ می‌رفت.»** (شهربابکی)
۶۳۸۲۷. **غربتی گفت: «بچه‌ام را ملاّ کن (با سواد کن) که خرم رفت.»** (شهربابکی)
۶۳۸۲۸. **غربتی می‌گوید: «از یک‌بار گاییدن کس هیز نمی‌شود.»** (شهرضایی)
۶۳۸۲۹. **غُربتی همین که می‌خواهد برود، اجاق می‌بندد.** (دلیجانی)
۶۳۸۳۰. **غربیل از شتر آویزان شده.** (ارومیه‌ای)
۶۳۸۳۱. **غربیل را از آب برداریم معلوم می‌شود.** (تاجیکی)
۶۳۸۳۲. **غربیل گران است، کولی گیسویش را می‌برد.** (آذری)
۶۳۸۳۳. **غُرر*را وقت گذر از آب می‌شناسند.** (دزفولی)
۶۳۸۳۴. **غرّش زدن گاو زرد از پشتیبانی گاو سیاه است.** (کرمانجی)
۶۳۸۳۵. **غرض از کعبه نشانیست که ره گم نشود.** (دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۶۳۸۳۶. **غرض مرد مسافر به جهان دیدار است.** (نامه‌ی‌داستان)
۶۳۸۳۷. **غرض میوه است از وجود نهال.** (قدسی مشهدی: ۸۴۹)
۶۳۸۳۸. **غرض نقشی است کز ما باز ماند / که هستی (گیتی) را نمی‌بینم بقایی.** (سعدی؛ گلستان: ۵۷، فرهنگ‌نامه، عوام، شکورزاده، افغانی، تهرانی)
۶۳۸۳۹. **غرض نگیر که تهمت ناحق است.** (افغانی)
۶۳۸۴۰. **غرض‌ها تیره دارد دوستی را.** (مولوی؛ دیوان‌شمس ۲۵۶/۳، دهخدا، شکورزاده)
۶۳۸۴۱. **غرق شده را فریاد چه سود.** (افغانی، خزینه)
۶۳۸۴۲. **غرقه از باران خبر ندارد.** (سعدی؛ بوستان: ۹۵)
۶۳۸۴۳. **غرقه بر هر گیاه خشک چنگ زند.** (شکورزاده)
۶۳۸۴۴. **غرقه در بحر (نیل) چه اندیشه کند باران (توفان) را.** (سعدی؛ کلیات: ۴۱۷، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، شکورزاده، نامه‌ی‌داستان)
۶۳۸۴۵. **غرقه در همه چیزی زند دست.** (عطّار؛ خسرونامه: ۱۷۴)
۶۳۸۴۶. **غرقه را بانگ و نعره‌ی‌نظارگی کی رهاند.** (اسرارالتوحید: ۲۴۴)
۶۳۸۴۷. **غروب در بسته بلا بسته، صبح در باز روزی باز.** (بیرجندی)
۶۳۸۴۸. **غروب هنگام اگر آرد از خانه خارج شود رزق خانه از بین می‌رود.** (لری)
۶۳۸۴۹. **غرّه به مهر دنیا مشو.** (سنایی؛ دیوان: ۱۱۲)
۶۳۸۵۰. **غرّه کردن از غارت کردن بدتر است.** (شوشتری)
۶۳۸۵۱. **غرّه مشو که گربه‌ی‌عابد (زاهد) نماز کرد.** (حافظ: ۲۸۹، بهمنیاری، دهخدا، عوام)
۶۳۸۵۲. **غِرّه‌ی حُسن و گفتار خود مشو.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۹۴۱)
۶۳۸۵۳. **غریب از گشنگی می‌میرد، ملاّ بالای سرش نان روغنی می‌پالد.** (افغانی)
۶۳۸۵۴. **غریب اعمی بود.** (عصار تبریزی؛ مهرومشتری: ۲۸۹۸)
۶۳۸۵۵. **غریب اگرچه به دارالسّلام گیرد جای/ بوَد نتیجه‌ی‌غربت همه عذاب الیم.** (عبدالواسع جبلّی؛ ویس‌و رامین: ۵۵/۲۹۳، شکورزاده)
۶۳۸۵۶. **غریب اگرچه به غربت میانه‌ی‌گنج است / همین‌که شام شود آن غریب در رنج (دل‌تنگ) است.** (بهمنیاری، شکورزاده، عوام)
۶۳۸۵۷. **غریب اگرچه به غربت به تخت فیروزه / شود چو شام‌نشینِ غریب می‌سوزه.** (تهرانی)
۶۳۸۵۸. **غریب اگر وفا کند خویش من است، گرگ اگر شیر دهد میش من است.** (زرقانی)

۶۳۸۵۹. **غریبان را خدا رزق هوایی می‌دهد.** (افغانی)
۶۳۸۶۰. **غریبان را دل از بهر تو خون است / دل خویشان نمی‌دانم که چون است.** (سعدی، دیوان، ترجیع‌بند)
۶۳۸۶۱. **غریبان را سگان باشند دشمن.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۴۴۶، شکورزاده، بهمنیاری)
۶۳۸۶۲. **غریبان را غریبان یاد آرند.** (ویس و رامین: ۲۹۳/۵۵)
۶۳۸۶۳. **غریبان شکسته‌دل باشند (می‌مانند).** (عوام، افغانی، بهمنیاری)
۶۳۸۶۴. **غریب باشد هم زشت و هم گران کابین.** (دهخدا)
۶۳۸۶۵. **غریب بود ز حب الوطن سخن می‌گفت.** (صائب: ۹۱۰، امثال‌موزون)
۶۳۸۶۶. **غریب در یک شب دو جا مهمان می‌شود.** (افغانی)
۶۳۸۶۷. **غریب دوست نشود.** (دهخدا)
۶۳۸۶۸. **غریب دیده مهربان می‌باشد.** (هبله‌رودی)
۶۳۸۶۹. **غریب را از شهر بیرون نمی‌کنند.** (افغانی، هزاره‌ای)
۶۳۸۷۰. **غریب را دل آواره در وطن باشد.** (حافظ: ۱۰۹، بهمنیاری، شکورزاده)
۶۳۸۷۱. **غریب را سر شتر، مار می‌گزد.** (افغانی)
۶۳۸۷۲. **غریب را ک..نش پاره‌شود، لباس نه.** (افغانی)
۶۳۸۷۳. **غریب را که خدا می‌دهد، خورده نمی‌تواند.** (افغانی)
۶۳۸۷۴. **غریب را مزن نانش را مگیر.** (افغانی)
۶۳۸۷۵. **غریب راه می‌دهد، توشه‌ی‌راه نمی‌دهد.** (سیرجانی)
۶۳۸۷۶. **غریب زیر پاست.** (هزاره‌ای)
۶۳۸۷۷. **غریبِ شتر مُرده‌ام.** (آذری)
۶۳۸۷۸. **غریب شدی زن بگیر یا اسب بخر یا سفر کن.** (افغانی)
۶۳۸۷۹. **غریب شکسته دل است.** (دهخدا، شکورزاده)
۶۳۸۸۰. **غریب ظالم است.** (افغانی)
۶۳۸۸۱. **غریب غریب‌وار گفته‌اند، نه مست خروس سوار.** (تایبادی)
۶۳۸۸۲. **غریب قهره تا جانش در ره.** (شهربابکی)
۶۳۸۸۳. **غریب کشتن آسان، راه خدا در میان.** (افغانی)
۶۳۸۸۴. **غریب کشته‌شود، لباسش پاره نی.** (افغانی)
۶۳۸۸۵. **غریب کور است.** (دهخدا، تهرانی، شکورزاده، بهمنیاری، عوام، خزینه، مشمر، هبله‌رودی، بختیاری، افغانی)
۶۳۸۸۶. **غریب که به شهر کوران برسد باید که چشم بپوشد.** (هبله‌رودی)
۶۳۸۸۷. **غریب نیستم، بیمارم.** (خزینه)
۶۳۸۸۸. **غریبه پدرش را بسوزانی غریبه است.** (کوچه، شکورزاده)
۶۳۸۸۹. **غریبه پی گمشده‌ی‌غریبه با خواندن آواز می‌گردد.** (ساوه‌ای)
۶۳۸۹۰. **غریبه را بکشی غریبه است.** (شکورزاده، عوام)
۶۳۸۹۱. **غریبه را جون به جونش بکنی باز هم غریبه است.** (شکورزاده)
۶۳۸۹۲. **غریبه را دختر فامیل می‌کند.** (قشقایی)
۶۳۸۹۳. **غریبه را که خدا سیر تکنه، بنده هم سیر نمی‌تواند بکند.** (افغانی)
۶۳۸۹۴. **غریب، هر دل عزیز.** (افغانی)
۶۳۸۹۵. **غریبه رشد می‌کند و خودی از بین می‌رود.** (درگزی)
۶۳۸۹۶. **غریبه، غریبه است.** (دهخدا، شکورزاده)
۶۳۸۹۷. **غریبه (غریب) هم خدایی دارد.** (شکورزاده، افغانی)
۶۳۸۹۸. **غریبه قوم نمی‌شود.** (قشقایی)
۶۳۸۹۹. **غریبه نواز و خودی خوار کن.** (الیگودرزی)
۶۳۹۰۰. **غریبه‌ها بیشتر به فکرند تا آشنایان.** (بختیاری)
۶۳۹۰۱. **غریبه‌ها دست می‌دهند، دل نمی‌دهند.** (شهربابکی)
۶۳۹۰۲. **غریبی آدمی را در جوانی پیر می‌سازد.** (صائب: ۱۴۶۳، شکورزاده)
۶۳۹۰۳. **غریبی او را کشت و لافش مرا.** (افغانی)
۶۳۹۰۴. **غریبی بد دردی است که نصیب کسی نشود.** (بختیاری)
۶۳۹۰۵. **غریبیت من کردم، فقیرت که کرد؟** (افغانی)
۶۳۹۰۶. **غریبی، خاک دامن‌گیر دارد.** (باباطاهر، بهمنیاری، شکورزاده، بیرجندی)
۶۳۹۰۷. **غریبی درد بی‌درمان است.** (بختیاری)
۶۳۹۰۸. **غریبی درد بی‌درمان غریبی.** (تعزیه‌ی‌شام، شکورزاده)
۶۳۹۰۹. **غریبی را از ژنده‌پوشی چه عار.** (افغانی)
۶۳۹۱۰. **غریبی گرت ماست پیش آورد / دو پیمانه آب است و یک چمچه دوغ.** (سعدی؛ گلستان: ۸۱ شکورزاده، هبله‌رودی)
۶۳۹۱۱. **غریبی و تحمّل.** (دزفولی)
۶۳۹۱۲. **غریق به مار هم پناه می‌برد.** (آذری)
۶۳۹۱۳. **غریق به هر خس و خاشاک دست می‌زند.** (افغانی)
۶۳۹۱۴. **غریق دست اندازد به کاهی.** (افغانی)
۶۳۹۱۵. **غزل خداحافظی را خوانده.** (آذری)
۶۳۹۱۶. **غزل فارسی و ضرب‌المثل ترکی نظیر ندارند.** (آذری)
۶۳۹۱۷. **غسل جنابت به زمزم است خطا.** (مجیربیلقانی: ۴)
۶۳۹۱۸. **غسل می‌کنم غسل پشه، می‌خواد بشه می‌خواد نشه / غسل می‌کنم غسل نری، برمی‌جکم مثل خری.** (سیرجانی)
۶۳۹۱۹. **غش هم دارد، خود را درکش (قهر) هم دارد.** (بیرجندی)
۶۳۹۲۰. **غشی ملاّ محسن.** (نایینی)

۶۳۹۲۱. **غصّه آدم را آب می‌کند.** (شکورزاده، عوام)
۶۳۹۲۲. **غصّه استخوان می‌شود به جگر می‌نشیند.** (تهرانی)
۶۳۹۲۳. **غصّه‌ام نیست که قسمتم کم است، غصّه‌ام است که عزّتم کم است.** (لنجانی)
۶۳۹۲۴. **غصّه آن سگ است.** (تهرانی)
۶۳۹۲۵. **غصّه خوردن دردی را دوا نمی‌کند.** (تهرانی)
۶۳۹۲۶. **غصّه کسی بخورد که زنش بمیرد، خواهر زنی نداشته‌باشد.** (بیرجندی)
۶۳۹۲۷. **غصّه کوه را آب می‌کند.** (کرمانی)
۶۳۹۲۸. **غصّه نخور، تو هم پیاده نمی‌مانی.** (کوچه)
۶۳۹۲۹. **غصّه نخور غم می‌آید، سوراخ ک..نت هم می‌آید.** (تهرانی)
۶۳۹۳۰. **غصّه نخور غم میاد، سوراخ روزیت هم میاد.** (شکورزاده، سیرجانی)
۶۳۹۳۱. **غصّه نخور که پیر میشی، صیغه‌ی آقا میر میشی.** (شکورزاده)
۶۳۹۳۲. **غصّه نخور که پیر میشی، مثل خانم مدیر میشی.** (شکورزاده)
۶۳۹۳۳. **غصّه‌ی آن سگ را هم می‌خوره.** (تهرانی)
۶۳۹۳۴. **غصّه‌ی بچّه‌ی مردم را بچّه‌ی مردم می‌خورد.** (کاشمری، بیرجندی)
۶۳۹۳۵. **غصّه‌ی تو مرا می‌کُشد.** (اشتهاردی)
۶۳۹۳۶. **غصّه‌ی دیوانگان را مرد عاقل می‌خورد.** (بهمنیاری، آشتیانی)
۶۳۹۳۷. **غصّه‌ی دیوانه را انسان (آن مرد) عاقل می‌خورد / برگ گل با آن لطافت آب از گِل می‌خورد.** (شکورزاده، عوام، تهرانی)
۶۳۹۳۸. **غصّه‌ی ضرر خوردن، ضرر دوّم است.** (تهرانی، خرمی)
۶۳۹۳۹. **غصّه‌ی کفگیر به دست را نخورید.** (حییم)
۶۳۹۴۰. **غصّه‌ی ماران، موران خورند.** (جیرفتی)
۶۳۹۴۱. **غضب آمد خراشگر چو ارّه.** (جامی؛ هفت‌اورنگ: ۲۸۱)
۶۳۹۴۲. **غضب از شعله‌های شیطانیست / عاقبت موجب پشیمانیست.** (عوام، شکورزاده)
۶۳۹۴۳. **غضب انسان زهر مار است.** (ترکمنی)
۶۳۹۴۴. **غضب اوّلش دیوانگی است و آخرش پشیمانی.** (شکورزاده)
۶۳۹۴۵. **غضب برای ثروت زیان‌آور است.** (آذری)
۶۳۹۴۶. **غضب شوهر را تحمّل کردم امّا غضب مادر شوهر را نه.** (ترکمنی)
۶۳۹۴۷. **غضب کافر است.** (ترکمنی)
۶۳۹۴۸. **غضب مرد محک او است.** (دهخدا، حییم، خزینه، شکورزاده)
۶۳۹۴۹. **غلاغه (کلاغه) پیزیش درآمده (ک..نش پاره) بود، هِی داد می‌زد من جرّاحم.** (کوچه)
۶۳۹۵۰. **غلاغه مثلِ باز پرید، افتاد و عَن‌دونش درید.** (کوچه)
۶۳۹۵۱. **غلام آبکش باید و خشت‌زن.** (سعدی؛ بوستان: ۱۶۶، بهمنیاری)
۶۳۹۵۲. **غلام آدم فهمیده بشوی، ولی آقای آدم نفهم نشوی.** (مرندی)
۶۳۹۵۳. **غلام آدم فهمیده هستم، غلام آدم نفهم هم هستم، امّا امان از دست کسی که نیمه فهم است.** (ساوه‌ای)
۶۳۹۵۴. **غلام اگر تحت فشار قرار گیرد، به چاه می‌رینند.** (ترکمنی)
۶۳۹۵۵. **غلامباره را چه پروای دریدن ک..ن بچّه است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۳۹۵۶. **غلام بخت باش.** (دهخدا، کوچه)
۶۳۹۵۷. **غلام به مال خواجه می‌نازد، خواجه به هردو.** (شاهد، شکورزاده، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، خزینه)
۶۳۹۵۸. **غلام پدرزن و مادرزن تا موقع زن گرفتن.** (شهمیرزادی)
۶۳۹۵۹. **غلام پیر شود، خواجه‌اش کند آزاد.** (مولوی؛ دیوان‌شمس، دهخدا، حییم، امثال‌موزون، افغانی)
۶۳۹۶۰. **غلام حلقه به گوش است.** (هزاره‌ای، افغانی)
۶۳۹۶۱. **غلام خواجه بده رسان است.** (هبله‌رودی، عوام، نامه‌ی‌داستان)
۶۳۹۶۲. **غلام خوب، خواجه به ده رسان است.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۶۳۹۶۳. **غلام خود باش و بادار*همه.** (افغانی)
۶۳۹۶۴. **غلام خون دیده.** (بیرجندی)
۶۳۹۶۵. **غلام خویشم و فرمانروای خویشتنم.** (امیری، امثال‌موزون)
۶۳۹۶۶. **غلام داغ شده که نیستم.** (میانه‌ای)
۶۳۹۶۷. **غُل امروز، عز فردا راست.** (سنایی؛ حدیقه: ۶۷۲)
۶۳۹۶۸. **غلام سیاه از اسب به زیر می‌آید، غصّه‌ی بچّه‌ها سر می‌آید.** (گیلکی)
۶۳۹۶۹. **غلام سیاه خون دیده.** (شاهرودی)
۶۳۹۷۰. **غلام سیاه گرفتار سرنوشت خود باشد.** (آذری)
۶۳۹۷۱. **غلام عاقل بهتر از شیخِ جاهل است.** (شکورزاده)
۶۳۹۷۲. **غلام عبّاس (ع) است.** (آملی)
۶۳۹۷۳. **غلام غیر باشد چون تو آزاد.** (دهخدا، بهمنیاری، امثال‌موزون، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۶۳۹۷۴. **غلام قانون باش تا آزاد باشی.** (افغانی)
۶۳۹۷۵. **غلامک پدر شماست.** (هبله‌رودی)
۶۳۹۷۶. **غلام گردو، شاگرد خرما.** (شهربابکی)

۶۳۹۷۷. **غلام می‌خرم که مرا «صاحب.» گوید.** (شکورزاده، مشمر، هبله‌رودی، بهارعجم)

۶۳۹۷۸. **غلام همّت آنم که دل (براو) به کس ننهاد (ندهد).** (سعدی؛ کلیات: ۶۳۵، هبله‌رودی، شکورزاده، مشمر)

۶۳۹۷۹. **غلام همّت خود است.** (افغانی)

۶۳۹۸۰. **غلام هندوستانی خون دیده‌است.** (هبله‌رودی، مشمر)

۶۳۹۸۱. **غلامی را گفتند: «فلان کار را بکن.» گفت: «دندانم درد می‌کند.»** (بهارعجم، مشمر، هبله‌رودی، شکورزاده)

۶۳۹۸۲. **غلامی که بابات خریده‌بود (داشت) سیاه بود.** (شکورزاده، کوچه)

۶۳۹۸۳. **غلامی که مال دارد کدخداست.** (سیستانی)

۶۳۹۸۴. **غل بر گردنش نهاده‌اند.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۳۹۸۵. **غلبک*بامِشان به بامِشان پرید.** (افغانی)

۶۳۹۸۶. **غل به انگشتری چه ماند.** (دهخدا)

۶۳۹۸۷. **غل به خایه کس نمی‌تواند بگذرد.** (نامه‌ی‌داستان)

۶۳۹۸۸. **غلتاقش* را نمی‌توان تو برد.** (عوام، دهخدا)

۶۳۹۸۹. **غلتان غلتان رسیدی دم اُجاق.** (میانه‌ای)

۶۳۹۹۰. **غلط است این که گویند به دل ره است دل را / دل من ز غصّه خون شد دل او خبر ندارد.** (مشهدی)

۶۳۹۹۱. **غلط کردی کلاه بلند خواستی.** (کردی)

۶۳۹۹۲. **غلط مشهور به از صحیح مهجور.** (دهخدا، حییم، تهرانی، شکورزاده، عوام)

۶۳۹۹۳. **غلغله‌ی‌روم است (جنبید).** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)

۶۳۹۹۴. **غُلُمسینو زدی چوپون ما راغُلُمسینو، تو را از ما گله نباشه که مُن هم می‌زنُم چوپون شما را.** (جیرفتی)

۶۳۹۹۵. **غُلوری* بخور، مُشکی*برو.** (جیرفتی)

۶۳۹۹۶. **غلّه‌ات را بردار که گلّه‌ام آمد.** (لری)

۶۳۹۹۷. **غلّه‌ات را بردار گله‌ام بچر.** (بختیاری)

۶۳۹۹۸. **غلّه‌ام را آتش می‌زنم چون جوی بیضا رسیده‌است.** (لری)

۶۳۹۹۹. **غلّه چون زرد شد امید (نماند) مدار / که دگر باره سبز و تر (بر) گردد.** (سعدی؛ کلیات: ۷۸۶، بهمنیاری)

۶۴۰۰۰. **غلّه را که خوردی علف‌ها را هم خوردی.** (بختیاری)

۶۴۰۰۱. **غلّه ره غلّه رفت ریش از کله.** (افغانی)

۶۴۰۰۲. **غلّه گر ارزان شود، امسال سیّد می‌شوم.** (خزینه)

۶۴۰۰۳. **غلّه (گندم) به انبار، دانه دانه است.** (کوچه)

۶۴۰۰۴. **غلّه و گله مزدشان با خودشان است.** (لکی)

۶۴۰۰۵. **غلّه‌ی سبز را در راه دشمن می‌کارند.** (لری)

۶۴۰۰۶. **غم آن درد که درمان نپذیرد چه خوری.** (دهخدا، شکورزاده)

۶۴۰۰۷. **غم از بهر فرزند بدتر چه چیز.** (فردوسی، دهخدا)

۶۴۰۰۸. **غم از هرجا که درماند فتد در جست‌وجوی من / بلا هردم که سرگردان شود آید به سوی من.** (غرایی هروی، فرهنگ‌نامه)

۶۴۰۰۹. **غم انباشته‌شده برروی سینه.** (آملی)

۶۴۰۱۰. **غم با یاران تَوی*است.** (افغانی)

۶۴۰۱۱. **غم بخورد گیپا*که نه دست دارد نه پا.** (یزدی)

۶۴۰۱۲. **غم بخوری، غم می‌دهد، کم بخوری، کم می‌دهد.** (شهربابکی)

۶۴۰۱۳. **غم برو شادی بیا، محنت برو روزی بیا.** (دهخدا، شکورزاده، عوام)

۶۴۰۱۴. **غمِ بوده و نابوده مخور.** (خیام؛ رباعیات: ۹۶)

۶۴۰۱۵. **غم به قدر ظرف از دیوان قسمت می‌دهند.** (صائب: ۱۳۴۱، تکمله)

۶۴۰۱۶. **غم به قدر غمگساران ز آسمان نازل شود.** (وحشی، صائب: ۲۵۶۱، فرهنگ‌نامه)

۶۴۰۱۷. **غم به کجا می‌روی؟ پیش غم، شادی کجا می‌روی؟ پیش شادی.** (آذری)

۶۴۰۱۸. **غم بیرون را به خانه حل کنند، غم خانه را به کجا حل.** (افغانی)

۶۴۰۱۹. **غم پیری به هندستان نباشد.** (شکورزاده)

۶۴۰۲۰. **غم تنها خوردن دشوار بود.** (داستان‌های‌بیدپای: ۲۵۱)

۶۴۰۲۱. **غم جدید غم کهنه را برد از یاد.** (حییم)

۶۴۰۲۲. **غم چند خوری به کار ناآمده پیش.** (باباافضل کاشانی، هبله‌رودی، شکورزاده، دهخدا، نامه‌ی‌داستان، عوام، بهمنیاری، افغانی، حییم)

۶۴۰۲۳. **غم خُرد را خرد (خوار) نتوان شمرد.** (فردوسی؛ ج ۳، ص ۲۸، بیت ۳۸۱، دهخدا)

۶۴۰۲۴. **غمخواران را غم دهید و می‌خواران را می.** (حییم)

۶۴۰۲۵. **غمخوار خویش باش، غم روزگار چیست؟** (حافظ: ۴۶، بهمنیاری، شکورزاده)

۶۴۰۲۶. **غمخوار غم فرو می‌برد، غم را بینداز دَم را بگیر.** (اهری)

۶۴۰۲۷. **غمخوارِ مورچه است.** (آذری)

۶۴۰۲۸. **غمخوار مورچه، یک پایش هم بالاتر از آن.** (اهری)

۶۴۰۲۹. **غم خود خور که تو لاغر نشوی.** (کمال‌خجندی، شکورزاده)

۶۴۰۳۰. **غم خود خور که روزگار آشفته است.** (ابن‌یمین)

۶۴۰۳۱. **غم خود خور که غم‌خواری نداری.** (عطار؛ الهی‌نامه، هبله‌رودی، امثال‌موزون، بهمنیاری، دهخدا، عوام، نامه‌ی‌داستان، شکورزاده، بختیاری)

۶۴۰۳۲. **غم خودم بیشتر است امّا غصّه‌ی دیگران را هم می‌خورم.** (بندرعباسی)
۶۴۰۳۳. **غم خوردن سودی ندارد.** (بهمنیاری، عوام، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، لری)
۶۴۰۳۴. **غم خوردی، خَم خوردی.** (تایبادی)
۶۴۰۳۵. **غمخورک را غم می‌رسد، قندخوره را قند.** (گیلکی)
۶۴۰۳۶. **غم در درون، رنگ بر بُرون.** (هزاره‌ای)
۶۴۰۳۷. **غم درد می‌آورد، درد مرگ.** (بیرجندی)
۶۴۰۳۸. **غم دست بریده، دست بریده داند.** (شکورزاده)
۶۴۰۳۹. **غم دنیای دنی چند خوری.** (ابن‌یمین)
۶۴۰۴۰. **غم روزگار نیامده نشاید خورد.** (سمک‌عیّار: ۴۷۸/۵)
۶۴۰۴۱. **غم روزی چه خوری، روزِ نو و روزیِ نو.** (صالح توسی، شکورزاده)
۶۴۰۴۲. **غم روزی چه می‌خوری ای سست / که گروگان رزق خازن (جان بر) توست.** (مشمر، هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۶۴۰۴۳. **غم روزی مخور برهم مزن اوراق دفتر را.** (افغانی)
۶۴۰۴۴. **غم روزی مخور تا روز ماند / که خود روزی‌رسان روزی رساند.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۱۷۹)
۶۴۰۴۵. **غم روزی مخور تو ای غافل.** (هبله‌رودی، بهمنیاری)
۶۴۰۴۶. **غمِ روزی مخور که خود برسد.** (سنایی)
۶۴۰۴۷. **غم زده هرجا رود غمی بوَد او را.** (شکورزاده)
۶۴۰۴۸. **غم زمستان را بهار بخورد، اگر نشد پاییز.** (ترکمنی)
۶۴۰۴۹. **غمزه‌ی‌او منگوله دارد.** (سنگسری)
۶۴۰۵۰. **غمش را بگذار برای جولاه.** (سیستانی)
۶۴۰۵۱. **غمِ عالم اگرچه کم نبُوَد / چون غم مرگ هیچ غم نبُوَد.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۴۲)
۶۴۰۵۲. **غم عالم اگرچه کم نبُوَد / چون غم مرگ هیچ غم نبُوَد.** (مکتبی؛ کلمات‌علیه: ۴۲)
۶۴۰۵۳. **غم عزیز و درد خر، یارب سندان*از بن گوشم بیرون بیاید.** (کردی)
۶۴۰۵۴. **غم عشق آمد و غم‌های دگر پاک ببرد.** (سعدی؛ کلیات: ۵۷۸، شکورزاده)
۶۴۰۵۵. **غم، غم آرد و شادی، شادی.** (آذری)
۶۴۰۵۶. **غم، غم امّا مثل ابریشم هفت رنگ.** (مشهدی)
۶۴۰۵۷. **غم، غم را می‌کشد و ریگ نم را.** (بهمنیاری، شکورزاده، کرمانی، نامه‌ی‌داستان)
۶۴۰۵۸. **غم، غم می‌آورد و دم، دم.** (بهمنیاری، شکورزاده)
۶۴۰۵۹. **غم فردا در دفتر نبودن.** (تاریخ‌الوزرا: ۱۳۳، تکمله)
۶۴۰۶۰. **غم فردا را امروز نباید خورد.** (افغانی، خزینه)
۶۴۰۶۱. **غم فردا نشاید خوردن امروز.** (سعدی؛ گلستان: ۱۵۶، امثال‌موزون، دهخدا، بهمنیاری، حییم، شکورزاده)
۶۴۰۶۲. **غم فرزند و نان (برگ) و جامه و قوت / باز دارد (بازت آرد) ز سیر در ملکوت.** (سعدی؛ گلستان: ۱۰۰، شکورزاده)
۶۴۰۶۳. **غم کم شود به گفتن و شادی شود زیاد.** (عوام، شکورزاده)
۶۴۰۶۴. **غم گرد دل مردم آزاد نگردد.** (صائب: ۲۴۸۳، تکمله)
۶۴۰۶۵. **غم گرسنگی از غم مرگ فرزند بدتر است.** (سیستانی)
۶۴۰۶۶. **غم گروهی شادی قومی دگر است.** (شکورزاده، دهخدا، فرهنگ‌نامه)
۶۴۰۶۷. **غم گواراتر بود آزادگان را از سرور.** (واعظ قزوینی، امثال‌موزون)
۶۴۰۶۸. **غم مال برده تا طلوع آفتاب است.** (لری)
۶۴۰۶۹. **غم مخور از کیسه‌ات می‌رود.** (کرمانی)
۶۴۰۷۰. **غم مخور از می‌خوردگی کم مخور.** (تاجیکی)
۶۴۰۷۱. **غم مخور شاد بزی ز آن‌که جهان در گذر است.** (ابن‌یمین؛ دیوان: ۳۵۴، شکورزاده)
۶۴۰۷۲. **غم مخور که دنیا کلکه، قر بده که چرخ و فلکه.** (شکورزاده)
۶۴۰۷۳. **غمم در چهار کنار است.** (کردی)
۶۴۰۷۴. **غم نآآمده خوردن به نقدم رنجه می‌دارد/ همان بهتر که بر فردا گذارم کار فردا را.** (امیر شاهی سبزواری، فرهنگ‌نامه)
۶۴۰۷۵. **غم نخور از بهر مردن، مگر آن‌هایی که غم خوردن، نمردن.** (زرقانی)
۶۴۰۷۶. **غم نخور که غم‌خوار خداست.** (هزاره‌ای)
۶۴۰۷۷. **غم نخوری، خم نخوری.** (شهربابکی)
۶۴۰۷۸. **غم نداری بُز بخر.** (شکورزاده، دهخدا، خزینه، تاجیکی، افغانی، عوام، کوچه، هزاره‌ای)
۶۴۰۷۹. **غم نداری بز بخر، ماتم نداری بز بخر.** (بیرجندی)
۶۴۰۸۰. **غم نداری زن بگیر.** (شکورزاده)
۶۴۰۸۱. **غم نفهمیده‌ست هرکس ساده‌لوح افتاده‌است.** (صائب: ۴۹۰، تکمله)
۶۴۰۸۲. **غم نو، غم کهنه را از یاد می‌برد.** (شکورزاده)
۶۴۰۸۳. **غم نیست (نی) به جوی خشک (رفته) باز آید آب.** (بهمنیاری، نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی، مشمر)
۶۴۰۸۴. **غم نیست وگر هست نصیبِ دلِ اعداست.** (ابوسعیدابوالخیر؛ سخنان منظوم: ۱۱۰)
۶۴۰۸۵. **غم و درد بهر دلیران بود.** (فردوسی؛ ج۴، ص۲۲۶، بیت۲۶۷، دهخدا)
۶۴۰۸۶. **غم و شادمانی نماند دراز.** (فردوسی؛ ج۷، ص۱۴۸، بیت۶۶۰، دهخدا)

۶۴۰۸۷. **غم و شادی‌اش یکی شد.** (افغانی)
۶۴۰۸۸. **غم و شادی برادرند.** (افغانی، هزاره‌ای)
۶۴۰۸۹. **غم و شادی به سر می‌رود.** (سعدی؛ بوستان: ۳۶)
۶۴۰۹۰. **غم و شادی به همند.** (سعدی؛ گلستان: ۱۶۷)
۶۴۰۹۱. **غم‌های ما قابل تحمل بودی، اگر شادی همسایه نبودی.** (شکورزاده)
۶۴۰۹۲. **غم هرچیز می‌رود غم شکم نی.** (افغانی)
۶۴۰۹۳. **غم هرکس در دل خودش است.** (شکورزاده)
۶۴۰۹۴. **غمی از چشم بر راهی بتر نیست.** (نظامی؛ خسرو و شیرین: ۹۹)
۶۴۰۹۵. **غمی تا در نکوبد، دل نخندد.** (زلالی: ۸۲۴)
۶۴۰۹۶. **غمی چون غم عروسی و دردی چون درد دندان نیست.** (خوزستانی)
۶۴۰۹۷. **غمی چون غم قرض و دردی چون درد چشم نیست.** (خوزستانی)
۶۴۰۹۸. **غمی نداشتم، خری خریدم.** (کنگانی)
۶۴۰۹۹. **غنا جز زنا نیارد یاد.** (سنایی؛ حدیقه: ۱۸۳)
۶۴۱۰۰. **غنای فقر ز سامان پادشاهی به.** (درویش، امثال‌موزون)
۶۴۱۰۱. **غنچه از ترش‌رویی دلتنگ است.** (خزینه)
۶۴۱۰۲. **غنچه تا گل نشود دست به چیدن مگذار.** (صائب: ۲۲۵۳، تکمله)
۶۴۱۰۳. **غنچه خسپ است.** (هبله‌رودی)
۶۴۱۰۴. **غنچه‌گو تنگدل از کار فروبسته مباش.** (حافظ: ۴۹۷، بهمنیاری)
۶۴۱۰۵. **غنچه‌ی تصویر فارغ از غم پژمردن است.** (صائب: ۵۳۵، امثال‌موزون)
۶۴۱۰۶. **غنچه‌ی تصویرم و نبود غم گلچین مرا.** (صانع، امثال‌موزون)
۶۴۱۰۷. **غنچه‌ی خاموش بلبل را به گفتار آورد.** (صائب: ۱۱۷۴، امثال‌موزون)
۶۴۱۰۸. **غنچه‌ی واشده مشکل که دلی نگشاید.** (بیدل؛ دیوان، امثال‌موزون)
۶۴۱۰۹. **غنی (چشم سیر) آبرومند است.** (کردی)
۶۴۱۱۰. **غنیمت است در این روزگار خندیدن.** (شفایی؛ دیوان: ۶۷۱، شکورزاده)
۶۴۱۱۱. **غنیمت دان دمی تا یک دَمَت هست.** (هبله‌رودی، شکورزاده، عوام، حییم، بهمنیاری، افغانی، نامه‌ی‌داستان)
۶۴۱۱۲. **غنیمت ندانی اگر گور مفت / چرا بایدت زنده در گور خفت.** (قدسی‌مشهدی: ۸۳۷)
۶۴۱۱۳. **غنی هر چند کریم (سخی) باشد سفره بر سر راه نمی‌ارزد (نمی‌گسترد).** (بهارعجم، هبله‌رودی، مثمر، نامه‌ی‌داستان، عوام، بهمنیاری، افغانی، خزینه، شکورزاده)
۶۴۱۱۴. **غوّاص چو تعجیل کند بی‌گهر آید.** (صائب: ۲۱۲۸، امثال‌موزون)
۶۴۱۱۵. **غوّاص در دریا چیزی دیده که به غورش می‌رود (غوطه می‌زند).** (خزینه، افغانی)
۶۴۱۱۶. **غور*غزنی*شد.** (هزاره‌ای)
۶۴۱۱۷. **غوره‌اش را ترکاند.** (هزاره‌ای)
۶۴۱۱۸. **غوره بودی گشتی انگور و مویز.** (مولوی؛ مثنوی: ۳۴۲۱/۴)
۶۴۱۱۹. **غوره به غوره نگاه می‌کند (نگرد)، آبدار می‌شود (آب می‌اندازد).** (ایلامی، لری، کردی)
۶۴۱۲۰. **غوره بیا کورم بکن، دستم بگیر کورم بکن.** (کازرونی)
۶۴۱۲۱. **غوره تا برود حلوا بشود، دل صاحبش آب می‌شود.** (سمنانی)
۶۴۱۲۲. **غوره توی چشم کسی نمی‌ریزد.** (لری)
۶۴۱۲۳. **غوره گویند به تدریج که دوشاب شود.** (جمال‌عبدالرزاق؛ دیوان: ۱۴۶)
۶۴۱۲۴. **غوره مویز می‌شود، مَویز غوره نمی‌شود.** (خزینه، دهخدا، سبزواری، عوام)
۶۴۱۲۵. **غوره، مویز نمی‌شود.** (هبله‌رودی، مثمر، افغانی)
۶۴۱۲۶. **غوره نشده مویز شده.** (دهخدا، حییم، عوام، تهرانی، نامه‌ی‌داستان)
۶۴۱۲۷. **غوره نشده می‌خواهد مویز بشود.** (بهمنیاری)
۶۴۱۲۸. **غوره‌ی افشاری چه سود؟** (صائب: ۳۵۱)
۶۴۱۲۹. **غوره‌ی باغ تمام می‌شود، روسیاهی می‌ماند.** (قشقایی)
۶۴۱۳۰. **غوره‌ی ترش خودش را شیرین می‌کند.** (گنابادی)
۶۴۱۳۱. **غوره‌ی شهمیرزاد، دوشاب نمی‌شود.** (سمنانی)
۶۴۱۳۲. **غوره‌ی من صبر کن، از تو حلوا درست می‌شود.** (قشقایی)
۶۴۱۳۳. **غوری*برنج، پیشانی کُرنج*.** (افغانی)
۶۴۱۳۴. **غوزه به غوزه‌زار است، می‌گوید: «پیراهن خود را چه رنگی کنم؟»** (تایبادی)
۶۴۱۳۵. **غو سگ، شغاله به باغ می‌آره.** (افغانی)
۶۴۱۳۶. **غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی.** (سعدی؛ کلیات: ۵۶۶، امثال‌موزون، دهخدا، شکورزاده، بهمنیاری)
۶۴۱۳۷. **غوغای سگان کم نکند رزق گدا را.** (عوام)
۶۴۱۳۸. **غول بیابان است.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۶۴۱۳۹. **غول بیابانی چون برَمد دُم بر شکم زند.** (تاریخ طبری: ۸۷۰)
۶۴۱۴۰. **غول بی‌شاخ و دم است.** (بهمنیاری، دهخدا)
۶۴۱۴۱. **غول خود را مدان به جز زنِ خود.** (اوحدی؛ دیوان: ۵۲۷)
۶۴۱۴۲. **غول در این خانه بند نمی‌شود.** (دهخدا، حییم، مثمر، هبله‌رودی، خزینه)

۶۴۱۴۳. **غول غول، آدم نگاه می‌کند.** (دماوندی)
۶۴۱۴۴. **غول گو در بیابان سرگردان باش.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۴۱۴۵. **غول و بسم‌الله.** (بختیاری)
۶۴۱۴۶. **غیبت آخوند، عید شاگردان است.** (شکورزاده)
۶۴۱۴۷. **غیبت از زنا سخت‌تر است.** (اهلی؛ کلیات: ۷۰۱)
۶۴۱۴۸. **غیبت اقوام کردن شکم خود پاره کردن است.** (دشتی)
۶۴۱۴۹. **غیبت اموات روا نیست.** (بهمنیاری)
۶۴۱۵۰. **غیبت جلوی در را بر من گرفته‌است.** (کردی)
۶۴۱۵۱. **غیبت کار زن‌هاست.** (بختیاری)
۶۴۱۵۲. **غیبت کن، مردارخوار است.** (بهمنیاری، تکمله)
۶۴۱۵۳. **غیبت گوشت انسان خوردن است.** (ترجمه‌ی حکایت ژیل بلاس: ۱۲۸، تکمله)
۶۴۱۵۴. **غیبت مرده و تقلید* مرده جایز نیست.** (خرّمی، بهمنیاری)
۶۴۱۵۵. **غیبت نشخوار آدمی‌زاد است.** (کرمانی)
۶۴۱۵۶. **غیبت نه دست دارد و نه پا.** (لری)
۶۴۱۵۷. **غیب‌دان خداست.** (بختیاری)
۶۴۱۵۸. **غیب را خدا داند.** (افغانی)
۶۴۱۵۹. **غیبگر دشمن خدا و رسول است.** (افغانی)
۶۴۱۶۰. **غیب و غارت شد.** (افغانی)
۶۴۱۶۱. **غیب و غروب شد.** (افغانی)
۶۴۱۶۲. **غیر آقای قوام‌الملک هیچ کس دیگر حق ندارد از این گُه‌ها بُخورد.** (تهرانی)
۶۴۱۶۳. **غیر از آن رنگ‌ها که من می‌دانم، همه‌ی رنگ‌ها بی‌جا و مهمل است.** (تمثیل)
۶۴۱۶۴. **غیر از سر انگشت ندامت نگزیدم.** (صائب: ۱/ ۲۸۷۱)
۶۴۱۶۵. **غیر از صفا ز آیینه‌ی ما چه دیده‌اند؟** (صائب: ۵۳۶)
۶۴۱۶۶. **غیر از فریب هیچ نباشد سراب را.** (بیدل: ۶۲، امثال‌موزون)
۶۴۱۶۷. **غیرت به زمین و غیرت به شوهر نیکوست.** (ترکمنی)
۶۴۱۶۸. **غیرت را از خروس یاد بگیر.** (شهربابکی)
۶۴۱۶۹. **غیرت زیاد فقر و نکبت می‌آورد.** (گیلکی)
۶۴۱۷۰. **غیرتش به جوش آمده (گل کرده) است.** (عوام)
۶۴۱۷۱. **غیرتش جنبیده‌است.** (مثمر، هبله‌رودی)
۶۴۱۷۲. **غیرتش دامنگیر شده.** (هبله‌رودی، نامه‌ی‌داستان)
۶۴۱۷۳. **غیرت، غیرت عرب است.** (هبله‌رودی، مثمر)
۶۴۱۷۴. **غیرت گاو از گوسالگی‌اش معلوم است.** (کردی کلهری)
۶۴۱۷۵. **غیرتم دل گرفت و دامن نیز/ گفتم ای روزگار با من نیز.** (اوحدی‌مراغه‌ای؛ جام‌جم، دهخدا)
۶۴۱۷۶. **غیرت مرد را کشته، میان بار قاطر را.** (گیلکی)
۶۴۱۷۷. **غیرت مرد، قدرت حق.** (ترکمنی)
۶۴۱۷۸. **غیرت مردی از زن مخواه.** (نامه‌ی‌داستان، هبله‌رودی)
۶۴۱۷۹. **غیرت مردی خداداد است کار جهد نیست / زاده‌ی رز با همه جوش تهور دختر است.** (بیدل، افغانی)
۶۴۱۸۰. **غیرت مردی (مردان) نداری زن مخواه.** (هبله‌رودی، شکورزاده، بهمنیاری)
۶۴۱۸۱. **غیرتم می‌بیند و دندان به دندان می‌زند.** (طالب‌آملی)
۶۴۱۸۲. **غیرت ندارد یک نخود ریشش می‌جنبد خود به خود.** (کرمانی)
۶۴۱۸۳. **غیرت نشانه‌ی مردی است.** (آذری)
۶۴۱۸۴. **غیرت و مردانگی در پوست پیاز هست و در فلانی نه.** (کاشمری)
۶۴۱۸۵. **غیر خوبی جُرم یوسف چیست پس؟** (مولوی؛ مثنوی: ۶/ ۹۵۷، دهخدا)
۶۴۱۸۶. **غیر را سر چو به زانوی تفکّر بینم/ رشکم آید که مبادا به خیال تو بود.** (افغانی)
۶۴۱۸۷. **غیر شهر حق، به عالم منزلی معمور نیست.** (عارف گیلانی، امثال‌موزون)
۶۴۱۸۸. **غیر فهم و جان که در گاو خر است/ آدمی را عقل و جان دیگر است.** (مولوی؛ مثنوی: ۴/ ۴۰۹، دهخدا)
۶۴۱۸۹. **غیر لازم را خریده، لازم را می‌فروشد.** (بهمنیاری، امثال‌موزون)
۶۴۱۹۰. **غیر مرد پیر سرلشکر مباد.** (مولوی؛ مثنوی: ۴/ ۲۰۴۸، دهخدا)
۶۴۱۹۱. **غیر مردن همه کاری چاره دارد.** (تهرانی، خرمی)
۶۴۱۹۲. **غیر مردن هیچ کاری بی‌چاره نیست.** (تهرانی)
۶۴۱۹۳. **غیر معشوق ار تماشایی بود / عشق نبود هرزه سودایی بود.** (مولوی؛ مثنوی: ۵/ ۵۸۷، دهخدا)
۶۴۱۹۴. **غیر نام نباید یادگار گذاشت.** (کلیم؛ دیوان: ۱۲۶)
۶۴۱۹۵. **غیضش مثل غیض پلنگ است.** (رامسری)
۶۴۱۹۶. **غیضی از فیضی.** (دهخدا)
۶۴۱۹۷. **غیظ که آمد چشم سرخ می‌شود، غیظ که رفت روی سرخ می‌شود.** (آذری)
۶۴۱۹۸. **غین و قاف قورمه نمی‌شود، گوشت لازم است با روغن.** (آملی)

مَثَل‌ها آینه‌ی فرهنگ، هنجارهای اجتماعی، عقاید، اندیشه‌ها، شیوه‌ی زندگی، مَنِش، مناسبات، تمدن، اخلاق و معیار ذوق ملتهاست. همچنین باعث زنده نگاه داشتن واژگان، کنایات، اصطلاحات، و زبان هر ملت و موجب توانمندی و غنای آن است، از این رو مانند شعر و سایر انواع ادبی مؤثر است.

مَثَل‌ها به دلیل شیرینی، کوتاهی، سادگی و حسن تأثیر تعدیل کننده‌ی اخلاق و افکار مردم است. همچنین حاوی زبده‌ی افکار و آرای نسلها و تجارب اشخاص دانا و آزموده است و به لحاظ کمّی و کیفی نشانه‌ی درجه‌ی عظمت، وسعت، و علّو فکری هر ملتی است.

فرهنگ بزرگ ضرب المثل های فارسی در دو جلد حاوی حدود یکصدهزار مَثَل از تمام شهرستانها، اقوام ایرانی و کشورهای فارسی‌زبان است و نمایه‌ی کلیدواژه ها و موضوعات، امکان دسترسی سریع و آسان به این مَثَل‌ها را فراهم می آورد. امثال کتاب اعم از اشعار مَثَل شده و مستخرج از متون ادبی و تاریخی و مَثَل‌های رایج در میان فارسی‌زبانان، مستند و با ذکر مأخذ دقیق آنها ـ بالغ بر چهارصد متن ـ است. واژه نامه‌ی انتهای کتاب شامل پنج هزار واژه‌ی گویشی به همراه معنی آنها و راهنمای فهم دقیق امثال است. همچنین مقدمه‌ی مبسوط کتاب برای اولین بار و به شیوه‌ی علمی تمامی مباحث نظری ضرب المثل ها را در بر می گیرد.

انتشارات معین

9789641650270